ویرایش چهارم – ۱۹۱۳ صفحه

نجواهای نجیبانه:

نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن
(نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)

ویرایش و تدوین: آزاد آزاده (ع. خ.)

ویرایش چهارم
پاییز ۱۳۹۰

شناسنامه کتاب

نام کتاب: *نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*
Noble Whispers: The Critique of Islamic Republic of Iran's Regime and its Leaders (Letters, Writings and Speeches);
Edited by Azad Azadeh (A. Kh.)
ویرایش و تدوین: آزاد آزاده (اسم مستعار)؛ (ع. خ.) (azadazadeh.ir@gmail.com)
ویرایش اول: اردیبهشت ۱۳۹۰ – (۱۱۱۲ صفحه)
ویرایش دوم: خرداد ۱۳۹۰ – (۱۱٤٦ صفحه)
ویرایش سوم: تابستان ۱۳۹۰ – (۱۳۲٦ صفحه)
ویرایش چهارم: پاییز ۱۳۹۰ – (۱۹۱۳ صفحه)
ناشر: ایرانیان سراسر جهان
انتشار به صورت مجازی (PDF) در اینترنت
(به امید انتشار رسمی کتاب، در ایرانی آگاه، آزاد و آباد)
© کلیه حقوق، محفوظ است؛ نقل مطالب، با ذکر منبع، مجاز است.

نام افراد تصویر روی جلد (به ترتیب از راست به چپ)

۱- حسین موسوی خامنه (میرحسین موسوی)
۲- عبدالکریم موسوی اردبیلی
۳- محمد محمدی نیک (ری‌شهری)
٤- روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (خمینی)
۵- علی‌اکبر ولایتی
٦- علی حسینی خامنه (خامنه‌ای)
۷- اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)
۸- احمد مصطفوی موسوی خمینی (احمد خمینی)

(ناشر و رسانه شمایید ! «نجواهای نجیبانه» را به گوش همه برسانید !)

آدرس اینترنتی صفحه دارای لینک‌های دانلود کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.4shared.com/folder/l1hM0FX7/Najvaha.html

آدرس صفحه فیس‌بوک کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.facebook.com/pages-نجیبانه-نجواهای-کتاب/Noble-Whispers-Book/275862409095942

تقدیم به:
زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و تمام آزادگان آزادی‌خواهی که
«شرط بلاغ» را به جای آوردند و به امید دیدار رنگین‌کمان در بهار پر نقش و نگار آزادی،
با نجوای قلم، نجیبانه به دفاع از حقوق مردم و نقد و آگاهی‌بخشی پرداختند و در پاسخ،
خزان تظاهر و زمهریر تزویر و دروغ و درد و رنج و خفقان و زندان و
حصر و مهاجرت و تبعید و شکنجه و اسلحه و مرگ، دیدند و می‌بینند!
تقدیم به ندا آقاسلطان، ترانه موسوی، سهراب اعرابی، محمد کامرانی، محمد مختاری، صانع ژاله، هاله سحابی و هُدا صابر
و تقدیم به همه شهیدان و اسیران راه آزادی
(آزاد آزاده (ع. خ.))

چند شعر برای شروع

«نمی‌فهمی، ولی گویم! دلم پیمانه درد است
نمی‌فهمی از این ظلمت، رخ هفت آسمان زرد است

نمی‌فهمی، ولی گویم! دلم بسیار غم دارد
دگر بیداد هم شِکوِه، از این ظلم و ستم دارد

نمی‌فهمی به زیر جلد تو، ابلیس در بند است
گمان داری که ریش تو به عرش کبریا بند است

نمی‌فهمی و پرپر می‌کنی گل‌های میهن را
گمان داری گلستانم گل نشکفته کم دارد؟!

نمی‌فهمی که من دارم صبوری می‌کنم، هرگز نمی‌فهمی!
چنان غرقی تو در نخوت، که تا آخر نمی‌فهمی

نمی‌فهمی ثناگویان تو، بند زر و سیمند!
اگر زر را ستانیشان، همه روی تو شمشیرند!

نمی‌فهمی بلاجویان تو، پیمانه زهرند!
ورق گردد اگر روزی، به کام تو سرازیرند!

نمی‌فهمی و می‌فهمم، که دیگر هیچ راهی نیست!
اگر عهدی میان ماست، شکستش را گناهی نیست

نمی‌فهمی که پای ظلم هم، روزی زمین‌گیر است
و می‌فهمی، ولی وقتی دگر، دیر است!» (شاعر گمنام)

«مشت می‌کوبم بر در
پنجه می‌سایم بر پنجره‌ها
من دچار خفقانم، خفقان!
من به تنگ آمده‌ام از همه چیز
بگذارید هواری بزنم:
آی!
با شما هستم!
این درها را باز کنید!
من به دنبال فضایی می‌گردم:
لبِ بامی
سرِ کوهی
دلِ صحرایی
کهَ از آنجا نفَسی تازه کنم.
آه!
می‌خواهم فریاد بلندی بکشم
که صدایم به شما هم برسد!
من به فریاد،
همانند کسی
که نیازی به تنفس دارد
مشت می‌کوبد بر در
پنجه می‌ساید بر پنجره‌ها
محتاجم
من هوارم را سر خواهم داد!
چاره درد مرا باید این داد کند...» (فریدون مشیری)

«صحبت از پژمردن یک برگ نیست.
وای! جنگل را بیابان می‌کنند!
دست خون‌آلود را در پیش چشم خلق، پنهان می‌کنند!
هیچ حیوانی به حیوانی نمی‌دارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می‌کنند!» (فریدون مشیری)

«دلم می‌خواست دنیا خانه مهر و محبت بود
دلم می‌خواست مردم در همه احوال با هم آشتی بودند
طمع در مال یکدیگر نمی‌کردند

کمر بر قتل یکدیگر نمی‌بستند
مراد خویش را در نامرادی‌های یکدیگر نمی‌جستند
از این خون ریختن‌ها، فتنه‌ها پرهیز می‌کردند
چو کفتاران خون‌آشام، کم‌تر چنگ و دندان تیز می‌کردند
چه شیرین است وقتی سینه‌ها از مهر آکنده است!
چه شیرین است وقتی آفتاب دوستی در آسمان دهر تابنده است!
چه شیرین است وقتی زندگی خالی ز نیرنگ است!» (فریدون مشیری)

«طفلی به نام شادی، دیری است گم شده است
با چشم‌های روشن براق
با گیسویی بلند به بالای آرزو
هرکس از او نشانی دارد
ما را کند خبر
این هم نشان ما:
یک سو خلیج فارس
سوی دگر خزر» (محمدرضا شفیعی کدکنی (سرشک))

فهرست مطالب

توضیح: مواردی که در فهرست مطالب، زیر شماره عنوان آنها خط کشیده شده است، در ویرایش چهارم کتاب، اضافه شده‌اند.

۱ـ سخن آغازین ---------- ۲۰
۱-۱- ساختار کتاب ---------- ۲۱
۱-۲- رویکرد کتاب ---------- ۲۳
۱-۳- چند نکته ---------- ۲٤
۱-٤- درخواست از خوانندگان ---------- ۲٤

۲ـ پیش‌درآمد ---------- ۲۶
۲-۱- نوشتارهایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» ---------- ۲۷
۲-۱-۱- «سید روح‌الله خمینی» ---------- ۲۸
۲-۱-۲- «سید علی خامنه‌ای» ---------- ٤۰
۲-۱-۳- «حسینعلی منتظری» ---------- ۵۱
۲-۱-٤- «ابوالحسن بنی‌صدر» ---------- ٦۳
۲-۱-۵- «اکبر هاشمی رفسنجانی» ---------- ۷۳
۲-۱-٦- «میرحسین موسوی» ---------- ۸۵
۲-۱-۷- «سید محمد خاتمی» ---------- ۹۹
۲-۱-۸- «محمود احمدی‌نژاد» ---------- ۱۱۰
۲-۱-۹- «مهدی کروبی» ---------- ۱۲۳
۲-۱-۱۰- «علی‌اکبر سعیدی سیرجانی» ---------- ۱۳۸
۲-۱-۱۱- «محمد نوری‌زاد» ---------- ۱٤۳
۲-۱-۱۲- «انقلاب ایران (۱۳۵۷)» ---------- ۱٤۸
۲-۱-۱۳- «حکومت جمهوری اسلامی ایران» ---------- ۱٦۸

۱۴-۱-۲- «عملکرد سید علی خامنه‌ای و سازمان‌های تابعه» ---------- ۱۷۶
۱۵-۱-۲- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)» ---------- ۱۸۶
۱۶-۱-۲- «جنبش سبز ایران»---------- ۲۰۶
۱۷-۱-۲- «احتمال تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران (۱۳۸۸)» ---------- ۲۲۰
۱۸-۱-۲- «پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران» ---------- ۲۳۷
۱۹-۱-۲- «فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم»---------- ۲۶۴
۲۰-۱-۲- «جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران» ---------- ۲۷۵
۲۱-۱-۲- «شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»---------- ۲۸۲
۲-۲- جدول‌هایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (نگاه اجمالی)---------- ۲۹۲
۱-۲-۲- «جنبش‌های ملی ایرانیان» ---------- ۲۹۳
۲-۲-۲- «انقلاب ۱۳۵۷»---------- ۲۹۴
۳-۲-۲- «سیاست و حکومت ایران» ---------- ۲۹۶
۴-۲-۲- «نیروهای مسلح ایران» ---------- ۳۰۰
۵-۲-۲- «جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران» ---------- ۳۰۱
۶-۲-۲- «شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران»---------- ۳۰۲
۷-۲-۲- «شکنجه دولتی در ایران» ---------- ۳۰۳
۸-۲-۲- «کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷» ---------- ۳۰۴
۹-۲-۲- «قتل‌های زنجیره‌ای ایران» ---------- ۳۰۵
۱۰-۲-۲- «جنبش دوم خرداد»---------- ۳۰۶
۱۱-۲-۲- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)» ---------- ۳۰۷
۱۲-۲-۲- «جنبش سبز ایران»---------- ۳۰۸
۱۳-۲-۲- «زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز» ---------- ۳۰۹
۱۴-۲-۲- «جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران»---------- ۳۱۰
۳-۲- «اتهام: نامه سرگشاده به رهبری!» ---------- ۳۱۱
۴-۲- «حکایت نامه‌های بی‌پاسخ به خامنه‌ای»---------- ۳۱۵
۵-۲- «نامه‌های بی‌پاسخ؛ سیر تحول نامه‌های سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای»---------- ۳۱۷

۳ـ نامه‌ها (خطاب به روح‌الله خمینی) ---------- ۳۲۴
۱-۳- نامه‌های ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی و اطرافیان او، طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ ---------- ۳۲۵
۱-۱-۳- «توضیح عمومی»؛ ابوالحسن بنی‌صدر ---------- ۳۲۶
۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹---------- ۳۳۵
۱-۲-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ بنی‌صدر ---------- ۳۳۵
۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۴۰
۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۴۳
۱-۴-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر ---------- ۳۴۳
۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۴۵
۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ تیر ۱۳۵۹---------- ۳۴۸

۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹ ---------- ۳۵۰
۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۵۲
۱-۸-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱ مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر ---------- ۳۵۲
۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۵۳
۱۰-۱-۳- گزارش دیدار بنی‌صدر با خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۵۶
۱۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹ ---------- ۳۵۹
۱۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۱
۱۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۲
۱۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۳
۱۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۸ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۵
۱-۱۵-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۸ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر ---------- ۳۶۵
۱۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۶
۱۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۷
۱۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ ---------- ۳۶۸
۱۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۷۰
۲۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۷۲
۲۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۷۶
۲۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۷۸
۲۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۷۹
۲۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ آبان ۱۳۵۹ ---------- ۳۸۱
۲۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹ ---------- ۳۸۳
۲۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۰ آذر ۱۳۵۹ ---------- ۳۸۶
۲۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به حسین خمینی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹ ---------- ۳۸۷
۲۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹ ---------- ۳۸۹
۲۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹ ---------- ۳۹۱
۳۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۶ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۳۹۳
۳۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۳۹۴
۳۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۳۹۷
۳۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۳۹۸
۳۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۴۰۱
۳۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۴۰۲
۳۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۰۴
۳۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۹ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۰۶
۳۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۰۷
۳۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خامنه‌ای، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۱۰
۴۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۱۲
۴۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۱۴
۴۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۱۶

۴۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۱۸
۴۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به حسینعلی منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۲۰
۴۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۳ فروردین ۱۳۶۰ ---------- ۴۲۳
۴۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰ ---------- ۴۲۵
۴۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰ ---------- ۴۲۷
۴۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ ---------- ۴۳۳
۴۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ ---------- ۴۳۵
۵۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۳۷
۵۱-۱-۳- پیام بنی‌صدر به مردم ایران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۴۲
۵۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۴۳
۵۳-۱-۳- پیام بنی‌صدر به مردم ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۴۶
۵۴-۱-۳- پاسخ بنی‌صدر به سخنان خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۴۹
۱-۵۴-۱-۳- پاسخ تکمیلی بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۵۰
۵۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳ ---------- ۴۵۲
۲-۳- نامه اکبر هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹ ---------- ۴۵۵
۳-۳- نامه محمد حسینی بهشتی به خمینی، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ ---------- ۴۵۷
۴-۳- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰ ---------- ۴۶۰
۵-۳- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، ۴ تیر ۱۳۶۰ ---------- ۴۶۲
۶-۳- نامه محمدکاظم شریعتمداری به خمینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱ ---------- ۴۶۵
۱-۶-۳- نامه محمدرضا گلپایگانی به خمینی، در ارتباط با مرگ محمدکاظم شریعتمداری، ۱۳ فروردین ۱۳۶۵ ---------- ۴۶۷
۲-۶-۳- توضیح حسینعلی منتظری در مورد مرگ محمدکاظم شریعتمداری ---------- ۴۶۸
۳-۶-۳- «*در زندان ولایت فقیه*»؛ روایت رضا صدر (برادر بزرگ‌تر موسی صدر) از مرگ محمدکاظم شریعتمداری ---------- ۴۶۹
۷-۳- نامه مرتضی پسندیده (برادر بزرگ‌تر خمینی) به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ ---------- ۴۷۶
۱-۷-۳- مقدمه «آزاد آزاده» (ع. خ.) بر نامه مرتضی پسندیده به خمینی ---------- ۴۷۶
۸-۳- نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور (وزیر کشور) به خمینی، درباره «نهضت آزادی»، ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ ---------- ۴۷۹
۱-۸-۳- پاسخ منسوب به خمینی، به نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور، درباره «نهضت آزادی» ---------- ۴۸۰
۲-۸-۳- نامه احمد خمینی به مرتضی پسندیده، درباره «نهضت آزادی» ---------- ۴۸۱
۹-۳- تلگرام مهدی بازرگان به خمینی و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، ۱۷ فروردین ۱۳۶۷ ---------- ۴۸۳
۱۰-۳- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، اردیبهشت ۱۳۶۷ ---------- ۴۸۴
۱۱-۳- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۲ مهر ۱۳۶۷ ---------- ۴۹۷
۱۲-۳- مکاتبات حسینعلی منتظری و خمینی، طی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ ---------- ۵۰۲

۴ـ نامه‌ها (خطاب به علی خامنه‌ای) ---------- ۵۰۳
۱-۴- نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶ ---------- ۵۰۴
۱-۱-۴- پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶ ---------- ۵۰۵
۲-۱-۴- پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶ ---------- ۵۰۶
۲-۴- استعفانامه میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷ ---------- ۵۰۷

۳-٤- نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ١٦ بهمن ١٣٦٨ ---------- ٥٠٩
٤-٤- نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ٢٩ اسفند ١٣٧١ ---------- ٥٢١
٥-٤- نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ٢٩ اسفند ١٣٧١ ---------- ٥٢٢
٦-٤- نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ٢٢ آبان ١٣٧٢ ---------- ٥٢٥
٧-٤- نامه سرگشاده علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ١٣٧٢ ---------- ٥٢٦
٨-٤- پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ٢١ تیر ١٣٧٣ (ابلاغ: ١٢ آبان ١٣٧٣)---------- ٥٢٨
٩-٤- نامه یدالله سحابی به خامنه‌ای، ٢٣ مرداد ١٣٧٨---------- ٥٢٩
١٠-٤- نامه ١٣٥ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ٣١ اردیبهشت ١٣٨١ ---------- ٥٣٢
١-١٠-٤- پشتیبانی ٣١٠ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ٥ خرداد ١٣٨١ ----- ٥٣٩
١١-٤- نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ١٦ آذر ١٣٨١ ---------- ٥٤١
١٢-٤- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ٢٦ خرداد ١٣٨٢---------- ٥٤٨
١٣-٤- نامه سرگشاده امیرفرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ٢٨ خرداد ١٣٨٢ ---------- ٥٥٢
١٤-٤- نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ١٣٨٢ ---------- ٥٥٥
١٥-٤- نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ١٠ خرداد ١٣٨٤ ---------- ٥٥٧
١٦-٤- نامه سرگشاده مهدی کروبی به خامنه‌ای، ٢٩ خرداد ١٣٨٤ ---------- ٥٦٥
١٧-٤- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ٨ مهر ١٣٨٤ ---------- ٥٦٩
١٨-٤- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ٢١ اردیبهشت ١٣٨٥ ---------- ٥٧٥
١-١٨-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ٥٧٥
٢-١٨-٤- ترجمه فارسی---------- ٥٧٧
١٩-٤- نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ١٤ آذر ١٣٨٥ ---------- ٥٧٩
٢٠-٤- نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ٢٢ فروردین ١٣٨٦ ---------- ٥٩٢
٢١-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ٣٠ خرداد ١٣٨٦---------- ٥٩٦
٢٢-٤- نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ١٣٨٦ ---------- ٦٠٠
٢٣-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ٥ آبان ١٣٨٦ ---------- ٦٠٣
٢٤-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ٢ بهمن ١٣٨٦ ---------- ٦٠٦
٢٥-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ١٠ اسفند ١٣٨٦ ---------- ٦٠٩
٢٦-٤- نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ١٦ اردیبهشت ١٣٨٧ ---------- ٦١١
٢٧-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ٩ خرداد ١٣٨٧---------- ٦١٦
٢٨-٤- نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ١٣٨٧ ---------- ٦١٩
٢٩-٤- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ٢٩ بهمن ١٣٨٧ ---------- ٦٢١
٣٠-٤- نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ٢٥ اسفند ١٣٨٧ ---------- ٦٢٣
٣١-٤- نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ١٥ فروردین ١٣٨٨ ---------- ٦٢٥
٣٢-٤- نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ١٢ خرداد ١٣٨٨---------- ٦٢٨
٣٣-٤- نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ١٢ خرداد ١٣٨٨---------- ٦٣٥
٣٤-٤- نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ٢٠ خرداد ١٣٨٨ ---------- ٦٣٨
٣٥-٤- نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ٢٧ خرداد ١٣٨٨ ---------- ٦٣٩
٣٦-٤- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ٢٩ خرداد ١٣٨٨---------- ٦٤٣
٣٧-٤- نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ١ تیر ١٣٨٨---------- ٦٤٧

۳۸-٤- نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸ ---------- ٦٥١
۳۹-٤- نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸ ---------- ٦٥٢
٤٠-٤- نامه سرگشاده گلمراد مرادی به خامنه‌ای، ٤ تیر ۱۳۸۸ ---------- ٦٥٥
٤١-٤- نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸---------- ٦٥٨
٤٢-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ٦٦١
٤٣-٤- نامه سرگشاده احترام‌السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ٦٦٥
٤٤-٤- نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ٤ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ٦٦٦
٤٥-٤- نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ١٤ مرداد ۱۳۸۸---------- ٦٦٨
٤٦-٤- نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ٦٧٠
٤٧-٤- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸---------- ٦٧٣
٤٨-٤- نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ٦٧٥
٤٩-٤- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸---------- ٦٧٧
٥٠-٤- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ٦٨١
٥١-٤- اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸---------- ٦٨٣
٥٢-٤- نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ٦٩٠
٥٣-٤- نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ٦٩٣
٥٤-٤- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸---------- ٦٩٧
١-٥٤-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ٦٩٧
٢-٥٤-٤- ترجمه فارسی---------- ٦٩٩
٥٥-٤- نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ١١ آبان ۱۳۸۸ ---------- ٧٠١
٥٦-٤- نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ١١ آبان ۱۳۸۸ ---------- ٧٠٣
٥٧-٤- دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸---------- ٧٠٦
٥٨-٤- سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸---------- ٧١١
٥٩-٤- نامه سرگشاده عبدالمالک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ٢٤ آذر ۱۳۸۸ ---------- ٧١٥
٦٠-٤- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ٦ دی ۱۳۸۸ ---------- ٧١٧
٦١-٤- نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ١٢ دی ۱۳۸۸ ---------- ٧١٨
٦٢-٤- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸ ---------- ٧٢٢
٦٣-٤- نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸ ---------- ٧٢٣
٦٤-٤- نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸ ---------- ٧٢٥
٦٥-٤- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸ ---------- ٧٢٩
٦٦-٤- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸ ---------- ٧٣١
٦٧-٤- نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸ ---------- ٧٣٤
٦٨-٤- نامه سرگشاده فاطمه کروبی به خامنه‌ای، ٢٤ بهمن ۱۳۸۸---------- ٧٣٧
٦٩-٤- نامه محمد ابوترابی، از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه، به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸ ---------- ٧٣٩
٧٠-٤- چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ١ اردیبهشت ۱۳۸۹ ---------- ٧٤٨
٧١-٤- نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ١٢ اردیبهشت ۱۳۸۹ ---------- ٧٥١
٧٢-٤- پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٥٥
٧٣-٤- نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٦٠

٤-٧٤- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٦٣
٤-٧٥- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٦٦
٤-٧٦- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٦٩
٤-٧٧- نامه سرگشاده دراویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ٢٦ تیر ۱۳۸۹ ---------- ٧٧١
٤-٧٨- ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٧٣
١-٧٨-٤- متن فارسی ---------- ٧٧٣
٢-٧٨-٤- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ٧٨٠
٤-٧٩- نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٨٢
٤-٨٠- نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹ ---------- ٧٨٩
١-٨٠-٤- «اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالت فرنگی» ---------- ٧٩٠
٢-٨٠-٤- هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است ---------- ٧٩١
٣-٨٠-٤- نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹ ---------- ٧٩٢
٤-٨٠-٤- «اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی» ---------- ٧٩٥
٤-٨١- نامه سرگشاده فاطمه کروبی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹ ---------- ٧٩٨
٤-٨٢- نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹ ---------- ٧٩٩
٤-٨٣- هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء) ---------- ٨٠٧
١-٨٣-٤- متن فارسی ---------- ٨٠٧
٢-٨٣-٤- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ٨١٧
٣-٨٣-٤- «پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹ ---------- ٨٢١
٤-٨٣-٤- پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ٢٤ مهر ۱۳۸۹ ---------- ٨٢٢
٤-٨٤- نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متقن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹ ---------- ٨٢٥
٤-٨٥- نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹ ---------- ٨٣٠
٤-٨٦- نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹ ---------- ٨٣١
١-٨٦-٤- «نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری» ---------- ٨٣٢
٢-٨٦-٤- «سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری» ---------- ٨٣٣
٤-٨٧- نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹ ---------- ٨٣٦
٤-٨٨- نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹ ---------- ٨٤٠
١-٨٨-٤- متن فارسی ---------- ٨٤٠
٢-٨٨-٤- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ٨٤٢
٤-٨٩- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹ ---------- ٨٤٤
٤-٩٠- هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹ (انتشار: ١٦ خرداد ۱۳۹۰) ---------- ٨٤٦
١-٩٠-٤- نقد «آزاد آزاده» (ع. خ.) به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ٨٧٠
٢-٩٠-٤- پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد «آزاد آزاده» (ع. خ.)، ۳ تیر ۱۳۹۰ ---------- ٨٧٢
٤-٩١- نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ٤ دی ۱۳۸۹ ---------- ٨٧٣
٤-٩٢- نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹ ---------- ٨٧٥
١-٩٢-٤- پاسخ طنز ی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹ ---------- ٨٧٩
٤-٩٣- نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ٦ بهمن ۱۳۸۹ ---------- ٨٨١
١-٩٣-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ٨٨١

۲-۹۳-٤- ترجمه فارسی ---------- ۸۹۰
۹٤-٤- نامه محمد علی کِلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹ ---------- ۸۹۵
۱-۹٤-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۸۹۵
۲-۹٤-٤- ترجمه فارسی ---------- ۸۹٦
۹۵-٤- نامه سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹ ---------- ۸۹۷
۹٦-٤- نامه سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ٤ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۸۹۹
۹۷-٤- نامه سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ٤ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۹۱۲
۹۸-٤- نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۹۱٤
۹۹-٤- نامه سرگشاده چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۹۱٦
۱۰۰-٤- نامه سرگشاده «اصحاب کهف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۹۱۸
۱۰۱-٤- نامه سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۹۲۳
۱۰۲-٤- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰ ---------- ۹۲٤
۱۰۳-٤- نامه سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰ ---------- ۹۲۵
۱۰٤-٤- نامه سرگشاده دراویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۹۲۷
۱۰۵-٤- نامه سرگشاده «آزاد آزاده» (ع. خ.) به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۹۲۹
۱۰٦-٤- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۹۳۱
۱۰۷-٤- نامه سرگشاده محمد علی کِلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ۹۳۲
۱-۱۰۷-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۹۳۲
۲-۱۰۷-٤- ترجمه فارسی ---------- ۹۳٤
۱۰۸-٤- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ۹۳٦
۱۰۹-٤- نامه سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۹٤۲
۱۱۰-٤- نامه سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۹٤۵
۱-۱۱۰-٤- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۹٤۵
۲-۱۱۰-٤- ترجمه فارسی ---------- ۹٤٦
۱۱۱-٤- نامه سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۹٤۹
۱۱۲-٤- نامه سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲٦ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۹۵۰
۱۱۳-٤- نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲٤ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۹۵۳
۱۱٤-٤- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۹۵۵
۱۱۵-٤- نهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۹۵۸
۱۱٦-٤- نامه علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹٦٤
۱۱۷-٤- دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹٦٦
۱-۱۱۷-٤- نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹۷۲
۱۱۸-٤- یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹۷۳
۱۱۹-٤- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹۸۱
۱۲۰-٤- نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۹۸۳
۱۲۱-٤- دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ٤ آذر ۱۳۹۰ ---------- ۹۸۷
۱-۱۲۱-٤- نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰ ---------- ۹۹۳
۱۲۲-٤- سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰ ---------- ۹۹۵

۵ـ سایر نامه‌ها، نوشتارها و گفتارها ---------- ۱۰۰۲
۱-۵- نامه روح‌الله خمینی خطاب به علمای اسلام (قدیمی‌ترین سند مبارزاتی خمینی)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳---------- ۱۰۰۳
۲-۵- نامه روح‌الله خمینی به محمدرضا پهلوی، ۱۷ مهر ۱۳٤۱ ---------- ۱۰۰۵
۱-۲-۵- «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها»؛ نوشتاری از اکبر گنجی درباره «بود و نمود خمینی»، مرداد ۱۳۸۹ --- ۱۰۰٦
۳-۵- وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳٤۲ ---------- ۱۰۱۱
٤-۵- وصیتنامه روح‌الله خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۸ ---------- ۱۰۱۳
۵-۵- نامه مرتضی پسندیده به بنی‌صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸ -- ۱۰۱٤
۱-۵-۵- پاسخ ابوالحسن بنی‌صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸ ---------- ۱۰۱۵
٦-۵- وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹---------- ۱۰۱٦
۷-۵- بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳٦٦---------- ۱۰۱۷
۸-۵- کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳٦۷ ---------- ۱۰۲۰
۹-۵- نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳٦۷ ---------- ۱۰۸٦
۱۰-۵- «غوغای برکناری (۱۳٦۸)»؛ (فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی) ---- ۱۰۸۸
۱-۱۰-۵- «تبلیغات یک‌سویه در دو کتاب «*رنجنامه*» و «*خاطرات سیاسی*»» ---------- ۱۰۸۹
۲-۱۰-۵- «بهره‌برداری از قضیه سید مهدی هاشمی» ---------- ۱۰۹۰
۳-۱۰-۵- «نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی» ---------- ۱۰۹٤
٤-۱۰-۵- «مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقارير و اعترافات» ---------- ۱۰۹۵
۵-۱۰-۵- «تبعید آقای سید هادی هاشمی»---------- ۱۰۹٦
٦-۱۰-۵- «جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی»---------- ۱۰۹۷
۷-۱۰-۵- «ولایت بر فقیه، هدف جوسازی‌ها» ---------- ۱۰۹۸
۸-۱۰-۵- «ملاقات آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام»---------- ۱۰۹۸
۹-۱۰-۵- «اتهام حمایت از منافقین و لیبرال‌ها»---------- ۱۰۹۹
۱۰-۱۰-۵- «تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب»---------- ۱۱۰۰
۱۱-۱۰-۵- «اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه» [اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳٦۷] ---------- ۱۱۰۰
۱۲-۱۰-۵- «اجبار به گزارش غلط به امام»---------- ۱۱۰۸
۱۳-۱۰-۵- «امام خمینی: «شما برج بلند اسلام هستید»» ---------- ۱۱۰۸
۱٤-۱۰-۵- «آخرین دیدار با حضرت امام»---------- ۱۱۰۹
۱۵-۱۰-۵- «خط تعادل»---------- ۱۱۱۰
۱٦-۱۰-۵- «سخنرانی بهمن ۱۳٦۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر»---------- ۱۱۱۱
۱۷-۱۰-۵- «برکناری از قائم‌مقامی رهبری» ---------- ۱۱۱۱
۱۸-۱۰-۵- «نامه‌های مورخه ۱/۳ و ٦۸/۱/٤» ---------- ۱۱۱۲
۱۹-۱۰-۵- «نامه مورخه ٦۸/۱/٦ منسوب به امام» ---------- ۱۱۱٤
۲۰-۱۰-۵- «نویسنده نامه ٦۸/۱/٦» ---------- ۱۱۱٤
۲۱-۱۰-۵- «زمینه‌های صدور نامه ٦۸/۱/٦» ---------- ۱۱۱۵
۲۲-۱۰-۵- «اصرار برای گرفتن توبه‌نامه»---------- ۱۱۱۹
۲۳-۱۰-۵- «نامه ٦۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/٦»---------- ۱۱۲۰

۵-۱۰-۲۴- «نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام» ---------- ۱۱۲۲
۵-۱۰-۲۵- «بقای بر وکالت» ---------- ۱۱۲۳
۵-۱۰-۲۶- «انتشار گسترده «*رنجنامه*» حاج احمدآقا خمینی» ---------- ۱۱۲۴
۵-۱۰-۲۷- «آخرین نامه به امام» ---------- ۱۱۲۴
۵-۱۰-۲۸- «سیاست یک بام و دو هوا» ---------- ۱۱۲۴
۵-۱۰-۲۹- «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی» ---------- ۱۱۲۵
۵-۱۰-۳۰- «موضع‌گیری نمایندگان مجلس» ---------- ۱۱۲۶
۵-۱۰-۳۱- «بطلان نظریه ولایتعهدی» ---------- ۱۱۲۶
۵-۱۰-۳۲- «وصیتنامه حضرت امام(ره)» ---------- ۱۱۲۷
۵-۱۰-۳۳- «رحلت حضرت امام خمینی(ره)» ---------- ۱۱۲۸
۵-۱۰-۳۴- «ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای» ---------- ۱۱۲۹
۵-۱۰-۳۵- «بازنگری قانون اساسی» ---------- ۱۱۳۱
۵-۱۰-۳۶- «نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی» ---------- ۱۱۳۲
۵-۱۰-۳۷- «اتهام جدایی از امام و نظام» ---------- ۱۱۳۴
۵-۱۰-۳۸- سایر پیوست‌های فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» ---------- ۱۱۳۶
۵-۱۱- «*رنجنامه*» احمد خمینی به حسینعلی منتظری، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ ---------- ۱۲۱۸
۵-۱۱-۱- «نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی» ---------- ۱۲۴۹
۵-۱۱-۲- «نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری» ---------- ۱۲۵۰
۵-۱۱-۳- «نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی» ---------- ۱۲۵۲
۵-۱۲- نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادیخواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹ ---------- ۱۲۵۴
۵-۱۳- گزیده‌ای از نجواهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ---------- ۱۲۵۸
۵-۱۳-۱- مقدمه: «بررسی اجمالی دیدگاه‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، شهسوار عرصه آزادگی و ریاستیزی» ---------- ۱۲۵۹
۵-۱۳-۲- نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، ۱۷ مهر ۱۳۷۱ ---------- ۱۲۶۸
۵-۱۳-۳- نامه سعیدی سیرجانی به مردم ایران (رنجنامه)، ۵ آبان ۱۳۷۱ ---------- ۱۲۷۰
۵-۱۳-۴- نامه سعیدی سیرجانی به مردم ایران (وصیتنامه)، فروردین ۱۳۷۲ ---------- ۱۲۷۲
۵-۱۳-۵- نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به دادگاه کیفری، ۵ اسفند ۱۳۷۲ ---------- ۱۲۷۸
۵-۱۳-۶- نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲ ---------- ۱۲۷۹
۵-۱۳-۷- گزیده‌ای از سروده‌های سعیدی سیرجانی ---------- ۱۲۸۰
۵-۱۳-۸- «شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی- اجتماعی از سعیدی سیرجانی ---------- ۱۳۲۱
۵-۱۳-۹- «سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی- اجتماعی از سعیدی سیرجانی ---------- ۱۳۵۴
۵-۱۴- سخنرانی حسینعلی منتظری خطاب به علی خامنه‌ای و مسؤولان جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۶ ---------- ۱۳۶۴
۵-۱۵- استعفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱ ---------- ۱۳۷۱
۵-۱۶- نامه سرگشاده اکبر گنجی به حسینعلی منتظری در نقد نظام و رهبری، ۳۱ تیر ۱۳۸۴ ---------- ۱۳۷۴
۵-۱۷- گزیده‌ای از سایر نجواهای نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ ---------- ۱۳۷۶
۵-۱۷-۱- «پخمگان فرهنگی» یا «سمفونی پخمگان»، سخنرانی محمد نوری‌زاد در دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۵ ---------- ۱۳۷۷
۵-۱۷-۲- نخستین نوشتار محمد نوری‌زاد در نقد نظام و رهبری، پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، خرداد ۱۳۸۸ ------- ۱۳۸۱
۵-۱۷-۳- «آفات منبر و خطابه (راز فرسودگی منابر ما)!»، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ۱۳۸۴
۵-۱۷-۴- «تنها راه نجات نظام!»، شهریور ۱۳۸۸ ---------- ۱۳۸۹

۵-۱۷-۵- «از آن سوی: رو به اندرون!»؛ اگر موسوی رئیس‌جمهور می‌شد...!، مهر ۱۳۸۸ ---------- ۱۳۹۲
۶-۱۷-۵- «همه برای یکی، یکی برای همه!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد درباره علما و اخلاق رهبری، ۱۷ آذر ۱۳۸۸ -------- ۱۳۹۵
۷-۱۷-۵- «خبر درگذشت محمد نوری‌زاد!»، ۱۹ آذر ۱۳۸۸ ---------- ۱۳۹۸
۸-۱۷-۵- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ۱۴۰۱
۱-۸-۱۷-۵- تکمله و توضیح اکبر اعلمی بر نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ -- ۱۴۰۴
۹-۱۷-۵- «روسپی‌های سرزمین من!»، ۱۲ مرداد ۱۳۸۹ ---------- ۱۴۰۸
۱۰-۱۷-۵- «داستان مصلای تهران»، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹ ---------- ۱۴۱۳
۱۱-۱۷-۵- نامه محمد نوری‌زاد به همسر شهید همت و همسر شهید باکری، ۲۴ مهر ۱۳۸۹ ---------- ۱۴۱۵
۱۲-۱۷-۵- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹ - ۱۴۱۷
۱-۱۲-۱۷-۵- متن فارسی ---------- ۱۴۱۷
۲-۱۲-۱۷-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱۴۱۹
۱۳-۱۷-۵- نامه یک پاسدار (الف. س.) به محمد نوری‌زاد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۲۱
۱۴-۱۷-۵- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۲۳
۱۵-۱۷-۵- نامه محمد نوری‌زاد خطاب به علی ابن ابی طالب، در نقد نظام و رهبری، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۲۸
۱-۱۵-۱۷-۵- پاسخ «ف. م. سخن» از زبان علی ابن ابی طالب به نامه محمد نوری‌زاد، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ------ ۱۴۳۱
۲-۱۵-۱۷-۵- «آن علی و این علی!»؛ شعری از «شاعر سبز»، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۳۳
۱۶-۱۷-۵- «روزی در همین نزدیکی‌ها»؛ نوشتار امیدوارانه محمد نوری‌زاد در مورد آینده ایران، ۲ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۳۴
۱۷-۱۷-۵- «با تو هستم سردار!» نوشتار محمد نوری‌زاد خطاب به سردار شوشتری، ٤ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۳۶
۱۸-۱۷-۵- «ما نیز چون شما!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد به مناسبت مرگ هدا صابر، ٦ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۳۹
۱۹-۱۷-۵- «گُل‌ها و گاوها!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد در نقد نمایندگان مجلس، ۱۷ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۴۰
۲۰-۱۷-۵- پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۴۷
۱-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۴۷
۲-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۵۷
۳-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۶۸
٤-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۷۹
۵-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۴۹۱
۲۱-۱۷-۵- نامه محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۰۵
۲۲-۱۷-۵- «استاد...!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد درباره احمد قابل، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۰۹
۲۳-۱۷-۵- «پدر، دختر، و خاک!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد به مناسبت مرگ عزت‌الله و هاله سحابی، ۲۷ شهریور ۱۳۹۰ ---- ۱۵۱۰
۲٤-۱۷-۵- «با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟»، ۲۷ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۱٤
۲۵-۱۷-۵- «من آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنم؟»، ۵ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۱۷
۲٦-۱۷-۵- مصاحبه محمد نوری‌زاد با وبسایت «کلمه»، ۹ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۱۹
۲۷-۱۷-۵- «مرگ تدریجی میرحسین موسوی!»، ۱۳ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۵۲۵
۱۸-۵- رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی‌شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸٦ ---------- ۱۵۲۷
۱۹-۵- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷ ---------- ۱۵۳۱
۲۰-۵- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷ ---------- ۱۵٤۰
۲۱-۵- نامه سرگشاده پیمان عارف (دانشجوی سه ستاره) به محمود احمدی‌نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸ ---------- ۱۵٤۳
۲۲-۵- نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشرا خامنه‌ای (دختر علی خامنه‌ای)، ۱۵ تیر ۱۳۸۸ ---------- ۱۵٤٦

۵-۲۳- نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح‌طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸ ----- ۱۵٤۷
۵-۲۳-۱- متن فارسی ---------- ۱۵٤۷
۵-۲۳-۲- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱۵٤۹
۵-۲۳-۳- پاسخ یوسف صانعی، ٤ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ۱۵۵۱
۵-۲٤- نامه مهدی کروبی به اکبر هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ۱۵۵۳
۵-۲۵- «تنفیذ در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸ ---------- ۱۵۵٦
۵-۲٦- نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ نوشتاری از اکبر اعلمی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ۱۵٦۱
۵-۲۷- نامه میرحسین موسوی به حسینعلی منتظری، ۲۱ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ۱۵٦۸
۵-۲۷-۱- بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی خطاب به مردم ایران (ضمیمه نامه موسوی به منتظری)، ۱٤ شهریور ۱۳۸۸--- ۱۵۷۰
۵-۲۷-۲- پاسخ حسینعلی منتظری به نامه میرحسین موسوی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸ ---------- ۱۵۷۷
۵-۲۸- «جنایت کهریزک» به روایت اسناد فاش‌شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی ایران ---------- ۱۵۷۹
۵-۲۸-۱- قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک، ۵ آذر ۱۳۸۸ ---------- ۱۵۸۰
۵-۲۸-۲- کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲عامل متهم جنایت کهریزک، ۲۵ آذر ۱۳۸۸ ---------- ۱٦۱۸
۵-۲۸-۳- حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک، ۱ تیر ۱۳۸۹ ---------- ۱٦۳٤
۵-۲۹- دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱٤ آذر ۱۳۸۸ ---------- ۱٦٤۷
۵-۲۹-۱- متن فارسی ---------- ۱٦٤۷
۵-۲۹-۲- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱٦٤۹
۵-۳۰- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹ ---------- ۱٦۵۱
۵-۳۱- نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی و درخواست استیضاح خامنه‌ای، ۲٦ تیر ۱۳۸۹---------- ۱٦۵٦
۵-۳۲- دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹ ---------- ۱۷۰۱
۵-۳۳- نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹ -- ۱۷۳۲
۵-۳٤- نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹ ---------- ۱۷۳٤
۵-۳۵- نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹ ---------- ۱۷۳٦
۵-۳۵-۱- متن فارسی ---------- ۱۷۳٦
۵-۳۵-۲- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱۷۳۸
۵-۳٦- نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹ ---------- ۱۷٤۰
۵-۳۷- نامه سرگشاده فاطمه کروبی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹ ---------- ۱۷٤۲
۵-۳۸- رنجنامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۱۷٤٤
۵-۳۹- نامه سرگشاده نسرین ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹ ---------- ۱۷٤۷
۵-٤۰- نامه سرگشاده حسین جعفری به بُشرا خامنه‌ای (دختر خامنه‌ای)، ۱٤ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۷٤۸
۵-٤۱- سخنان رئیس «جریان شیعیان آزاده» لبنان در محکومیت حکومت ایران و تقاضای آزادی کروبی و موسوی، ۱٦ اردیبهشت ۱۳۹۰ -- ۱۷۵۰
۵-٤۱-۱- متن عربی (باللغة العربية) ---------- ۱۷۵۰
۵-٤۱-۲- ترجمه فارسی ---------- ۱۷۵۱
۵-٤۲- نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجری) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۵۳
۵-٤۲-۱- «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ نوشتاری از سیامک مهر ---------- ۱۷۵۵
۵-٤۲-۲- «فاحشگی، مقام زن در اسلام»؛ نوشتاری از سیامک مهر ---------- ۱۷۵۷
۵-٤۲-۳- «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ نوشتاری از سیامک مهر ---------- ۱۷۵۹
۵-٤۳- شکایتنامه ۲٦ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰ ------- ۱۷٦۳

۵-۴۴- گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۶۹
۵-۴۴-۱- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۱۷۶۹
۵-۴۴-۲- ترجمه فارسی ---------- ۱۷۷۴
۵-۴۵- نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۷۹
۵-۴۶- نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۸۴
۵-۴۶-۱- متن فارسی ---------- ۱۷۸۴
۵-۴۶-۲- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱۷۸۶
۵-۴۷- نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۸۷
۵-۴۸- نامه سرگشاده امید کوکبی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰ ---------- ۱۷۹۶
۵-۴۹- نامه سرگشاده علی‌محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۰۰
۵-۵۰- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۰۳
۵-۵۱- نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۰۶
۵-۵۲- نامه سرگشاده علی‌محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۱۵
۵-۵۳- نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل برای ایران)، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۱۷
۵-۵۴- دل‌نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۱۹
۵-۵۴-۱- «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی ---------- ۱۸۲۳
۵-۵۵- نامه سرگشاده فاطمه کروبی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۲۵
۵-۵۶- گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد نقض حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۲۸
۵-۵۶-۱- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۱۸۲۸
۵-۵۶-۲- ترجمه فارسی ---------- ۱۸۴۲
۵-۵۷- نامه «آزاد آزاده» (ع. خ.) به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره موسوی و کروبی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۵۷
۵-۵۷-۱- پاسخ محمود خادمی به پرسش آزاد آزاده (ع. خ.)، ۲۸ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۵۹
۵-۵۸- نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۶۴
۵-۵۹- نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضه» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۷۰
۵-۶۰- نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۷۲
۵-۶۰-۱- متن فارسی ---------- ۱۸۷۲
۵-۶۰-۲- ترجمه انگلیسی (English Translation) ---------- ۱۸۷۵
۵-۶۱- نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۷۸
۵-۶۲- «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۸۲
۵-۶۲-۱- متن انگلیسی (English Text) ---------- ۱۸۸۲
۵-۶۲-۲- ترجمه فارسی ---------- ۱۸۸۴
۵-۶۳- بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۸۶
۵-۶۴- بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۹۱
۵-۶۵- نامه سرگشاده بهمن اخوان (نماینده تفرش و آشتیان در مجلس هشتم) به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۹۴
۵-۶۶- نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۹۷
۵-۶۷- بیانیه ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ اوین در مورد پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، ۳۰ آبان ۱۳۹۰ ---------- ۱۸۹۹
۵-۶۸- نامه محمد ملکی به مردم ایران، ۵ آذر ۱۳۹۰ ---------- ۱۹۰۱
۵-۶۹- بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰ ---------- ۱۹۰۵

۶ـ سخن فرجامین ---------- ۱۹۰۹
۱-٦- نامه سرگشاده «آزاد آزاده» (ع. خ.) به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ---------- ۱۹۱۰

۱ـ سخن آغازین

۱– سخن آغازین

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مَقال؟!» (سعدی)

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند» (سعدی)

«آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است:
با دوستان، مروّت، با دشمنان، مدارا» (حافظ)

«آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.»
(جمله پایانی نامه زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، که فرجام نگارش نامه، قتل او بود!)

***

مردم آزادی‌خواه، عدالت‌طلب و رنگین‌کمانی «سرزمین بلاخیز ایران»، سال ۱۳۹۰ را سال «آگاهی تا رهایی» نامیده‌اند و کتابی که پیش رو دارید، «راهی به رهایی»(۱) است از طریق آگاهی؛ نجواهایی است نجیبانه و برآمده از اندیشه‌ها و قلم‌های گوناگون و رنگارنگ، که وجه مشترک همه آنها، دلسوزی و نیکخواهی برای ایران و ایرانی و رهبران ایران و تلاش برای یافتن و نشان دادن راه صحیح و استوار رهایی است.

۱–۱– ساختار کتاب

در ابتدا چگونگی سازمان‌دهی و فصل‌بندی کتاب را به اختصار، بیان می‌کنم:

پس از «سخن آغازین»، در بخش دوم کتاب، «پیش‌درآمد» قرار دارد که در آن، با توجه به اینکه محور کتاب، «*نقد نظام جمهوری اسلامی و رهبران آن*» است، جهت آشنایی خوانندگان با زندگینامه و پیشینه برخی چهره‌های شاخص نظام جمهوری اسلامی، و نیز برخی چهره‌های برجسته ناقد این نظام، که در کتاب «نجواهای نجیبانه» مطالب تفصیلی از آنها ذکر شده است؛ و نیز به منظور آشنایی با حوادث و وقایع مهم و تأثیرگذار مربوط به انقلاب و جمهوری اسلامی، از جمله حوادث پس از انتخابات جنجالی ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، برخی مدخل‌ها و جدول‌های مرتبط، از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا»، (wikipedia.org)، استخراج گردیده و پس از ویرایش و پیرایش شکلی، در این بخش آورده شده است. در ادامه بخش «پیش‌درآمد»، سه مطلب گزارشی – تحلیلی در ارتباط با برخی نامه‌های سرگشاده به آقای خامنه‌ای و پیامدهایی که برای نویسندگان آن داشته است، ذکر شده است.

بخش سوم کتاب، به نامه‌هایی می‌پردازد که خطاب به آیت‌الله خمینی، بنیان‌گذار و نخستین رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران، نگاشته شده است. البته تنوع و تعداد نامه‌هایی که مخاطب آنها آیت‌الله خمینی است، نسبت به آقای خامنه‌ای، کم‌تر است؛ زیرا اولاً با توجه به شرائط انقلابی و جنگی و جنبه کاریزماتیک شخصیت آقای خمینی، و نیز با ملاحظه شرائط جسمی و روحی او، نامه‌های انتقادی کم‌تری خطاب به او نوشته شده است؛

ثانیاً در صورت نوشته شدن، این نامه‌ها، به‌ویژه با توجه به محدودیت‌های امکانات اطلاع‌رسانی در زمان حیات آقای خمینی، کم‌تر انتشار علنی یافته‌اند. علاوه بر این، مدت رهبری آقای خامنه‌ای، (تا کنون، ۲۲ سال)، بسیار بیش‌تر از آقای خمینی، (۱۰ سال)، بوده است.

اما در عین حال، یکی از معدود کسانی که توانست تا حدودی بی‌پرده با خمینی سخن بگوید، آیت‌الله حسینعلی منتظری (وفات: ۲۹ آذر ۱۳۸۸)، شاگرد، رفیق و همراه آقای خمینی در طول حدود چهل سال، و قائم‌مقام رهبری طی سال‌های ۱۳٦٤ تا ۱۳٦۷ می‌باشد؛ البته از آنجا که نامه‌های آقای منتظری، در ضمن کتاب «*خاطرات*» او آمده است، و در بخش پنجم کتاب، یک فصل کامل از خاطرات او نقل شده است، بنا بر این، نامه‌های او نیز در بخش پنجم کتاب آمده است.

علاوه بر مکاتبات آقایان منتظری و خمینی در بخش پنجم، نامه‌های افراد و جریان‌های شاخص زیر خطاب به آقای خمینی را نیز در بخش سوم کتاب آورده‌ام:

۱- دکتر ابوالحسن بنی‌صدر؛ اولین رئیس‌جمهور ایران بعد از انقلاب، عضو شورای انقلاب و فرمانده کل قوا.

۲- آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی؛ دارای سمت‌های: عضویت در شورای انقلاب، رئیس مجلس، رئیس‌جمهور، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس مجلس خبرگان رهبری.

۳- آیت‌الله دکتر محمد حسینی بهشتی (وفات: ۷ تیر ۱۳٦۰)؛ دارای سمت‌های: عضویت در شورای انقلاب، دبیرکلی «حزب جمهوری اسلامی»، ریاست دیوان عالی کشور، ریاست قوه قضائیه و نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی.

٤- مهندس مهدی بازرگان (وفات: ۳۰ دی ۱۳۷۳)؛ رئیس هیأت مدیره خلع ید از شرکت نفت انگلیسی در زمان ملی شدن صنعت نفت در دولت دکتر محمد مصدق، از اعضای مؤسس و اولین دبیرکل «نهضت آزادی ایران»، اولین نخست‌وزیر ایران در دولت موقت بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و نماینده مردم تهران در اولین دوره مجلس شورای اسلامی.

۵- «نهضت آزادی ایران»؛ از جریان‌های شاخص مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی که در سال ۱۳٤۰ توسط مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی (وفات: ۲۳ فروردین ۱۳۸۱)، آیت‌الله محمود طالقانی (وفات: ۱۹ شهریور ۱۳۵۸)، احمد صدر حاج سیدجوادی و چند نفر دیگر، تأسیس گردید.

٦- آیت‌الله محمدکاظم شریعتمداری (وفات: ۱٤ فروردین ۱۳٦۵)؛ یکی از مراجع بزرگ تقلید؛ او در سال ۱۳٤۲ و در آغاز مبارزات انقلابی، به منظور مصون نگه داشتن آقای خمینی از محاکمه، همراه با سه نفر دیگر (آیت‌الله شهاب‌الدین مرعشی نجفی، آیت‌الله محمدهادی میلانی و آیت‌الله محمدتقی آملی) و با پیگیری دکتر مظفر بقائی کرمانی (محمد کتیرائی!) و همکاری سرلشگر حسن پاکروان (رئیس ساواک، دوست بقائی کرمانی)، مرجعیت آقای خمینی را تأیید و اعلام نمودند. (توضیح: بقائی کرمانی از بنیانگذاران و دبیرکل «جبهه ملی» و نیز از مؤسسان «حزب زحمتکشان ملت ایران» بود؛ او سپس از مخالفان محمد مصدق شد و به حمایت از کاشانی پرداخت. بقائی کرمانی در زمستان سال ۱۳٦۵ به طرز مشکوکی در زندان جمهوری اسلامی، با پرونده‌ای با نام خانوادگی کتیرائی، مرده شد! حسن پاکروان نیز در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸، اعدام گردید.)

۷- آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی (وفات: ۱۸ آذر ۱۳۷۲)؛ از مراجع بزرگ تقلید.

۸- آیت‌الله مرتضی پسندیده (وفات: ۲۲ آبان ۱۳۷۵)؛ برادر بزرگ‌تر آقای خمینی، که با توجه به فوت پدر آنان در دوران کودکی، نقش سرپرستی آقای خمینی را بر عهده داشته است و جزء اساتید او نیز بوده است. آقای پسندیده، از مبارزان سیاسی پیش از انقلاب بود و پس از انقلاب نیز وکالت آقای خمینی در امور شرعی را به عهده داشت.

۹- حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی‌پور؛ وزیر کشور کابینه آقای میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) در زمان ریاست‌جمهوری آقای خامنه‌ای.

در بخش چهارم کتاب، بیش از ۱۲۰ نامه خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای، آمده است. آقای خامنه‌ای از چهره‌های شاخص و اساسی انقلاب و نظام است. او علاوه بر مبارزات پیش از انقلاب، نقشی اساسی در تأسیس و استقرار این نظام داشته است. او نه تنها از سال ٦۸ تا کنون، به عنوان رهبری، برترین مقام جمهوری اسلامی ایران بوده است، بلکه پیش از آن نیز به مدت ۸ سال در مقام ریاست‌جمهوری قرار داشته است؛ و به این ترتیب، در ۳۰ سال گذشته، مقام‌های دوم و اول نظام را در قبضه قدرت داشته است و این خود، حاکی از نقش و مسؤولیت اساسی او در سرنوشت نظام و ایران و مردم آن می‌باشد.

بخش پنجم کتاب، به «سایر نامه‌ها، نوشتارها و گفتارها»یی می‌پردازد که خارج از چهارچوب بخش‌های پیشین قرار می‌گیرند؛ این بخش، نزدیک به ۷۰ عنوان اصلی، از جمله ۷ بخش عمده زیر را در خود جای داده است:

۱- بیانیه و کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه؛

۲- فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» با عنوان «غوغای برکناری»، که مهم‌ترین بخش خاطرات آقای منتظری است و عمدتاً به حوادث مرتبط با برکناری او از قائم‌مقامی رهبری در سال ۱۳٦۸ و نیز موضوع اعدام‌های زندانیان سیاسی در سال ۱۳٦۷ می‌پردازد و در ضمن آن، مکاتبات میان آقای منتظری و آقای خمینی و نیز برخی مکاتبات دیگر، همراه با اسناد و پیوست‌های مرتبط نیز عیناً نقل شده است.

۳- نامه موسوم به «*رنجنامه*» حجت‌الاسلام احمد خمینی (وفات: ۲۵ اسفند ۱۳۷۳)، خطاب به آقای منتظری.

٤- گزیده‌ای از نجواهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (وفات: در تاریخی میان تیرماه تا آذرماه ۱۳۷۳).

۵- گزیده‌ای از سایر نجواهای نجیبانه دکتر محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰.

٦- اسناد سه‌گانه فاش‌شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی ایران در مورد «جنایت کهریزک»؛ این اسناد عبارتند از: «قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک»، «کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲عامل متهم جنایت کهریزک» و «حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک».

۷- نامه سرگشاده دکتر محسن کدیور، خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان رهبری، مبنی بر استیضاح آقای خامنه‌ای؛ آقای کدیور در این نامه، ضمن برشمردن تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران، بر اساس قوانین موجود در جمهوری اسلامی، به نقد و ارزیابی تفصیلی- تحلیلی کارنامه ۲۱ ساله رهبری آقای خامنه‌ای می‌پردازد.

کتاب با «سخن فرجامین» به پایان می‌رسد که در آن، ضمن پیش چشم داشتن تمام مطالب این کتاب، نامه‌ای کوتاه با عنوان «شرط بلاغ»، به قلم قاصر من، با نام مستعار «آزاد آزاده»، خطاب به آقای خامنه‌ای نگاشته شده است؛ در این نامه، بدان امید که پایان این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی آقای خامنه‌ای باشد، بار دیگر، او به در پیش گرفتن راه صواب و سداد و اتخاذ طریق دوستی و وداد و احتراز از عناد، دشمنی، دشمن‌تراشی و دشمن‌اندیشی دعوت شده است.

۲-۱- رویکرد کتاب

جهان سیاست، جهان نقد و تحلیل و ارزیابی کردار، گفتار و افکار سیاستمداران و مجریان نظام‌های سیاسی، برای تدبیر و تمشیت بهتر امور، جهت وصول به رفاه، آزادی و عدالت برای انسان‌ها است، نه جایگاه تقدس، تملق، تظاهر و تزویر. بنا بر این، در وادی سیاست، هیچ‌کس، در هیچ عنوان و جایگاهی، در مقامی الوهی و فراتر از نقد، نظارت و سنجش نمی‌نشیند؛ هدف از تدوین این کتاب نیز، با چنین نگاه و رویکردی به سیاست و سیاستمداران، آگاهی‌رسانی به منظور رسیدن به آزادی، عدالت و رفاه ایرانیان است. بر همین اساس، و نیز به منظور رعایت اختصار در تیترها، در این کتاب، آگاهانه و عامدانه معمولاً از عناوینی نظیر آیت‌الله، حجت‌الاسلام، مهندس، دکتر و... در تیترها و مطالبی که توسط اینجانب درج شده، استفاده نشده است و این امر، به هیچ وجه، بیانگر تحقیر، بی‌احترامی یا نادیده گرفتن تلاش‌های علمی صاحبان این عناوین نیست.

البته اینکه در این کتاب، عمدتاً نامه‌هایی منتشر شده که مخاطب آنان آقایان خمینی و خامنه‌ای هستند، بدین معنا نیست که تنها مسؤول شرائط امروز ایران، این دو نفر هستند، بلکه آنها به عنوان سرسلسله و رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مخاطب قرار گرفته‌اند؛ رویکرد کتاب «*نجواهای نجیبانه*»، «*نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن*» است و در «*نقد نظام*»، همه مسؤولان، مسؤول‌اند و بزرگ‌ترین مسؤولان، بیش‌ترین مسؤولیت را دارند؛ البته مردم نیز مسؤولیت دارند و وظیفه آنان، نقد و پاییدن و پالایش مسؤولان و انتخاب و به کار گماردن انسان‌های شایسته است؛ وقتی نظام و ساختاری با محک نقد سنجیده می‌شود، بدی‌های آن نمایان می‌گردد، و برای سازگار کردن ناسازه‌ها و رفع نقصان‌ها، راه‌حل ارائه می‌شود و برای خروج از مازهای پیچ در پیچ و بن‌بست‌های بلند، راه برون‌رفت نشان داده می‌شود؛ و این، رهبران و مسؤولان هستند که باید با استقبال از منطق نقد و گفتگو و احتراز از استبداد و خودرأیی، به محتوای این نقدها توجه کنند و راه صحیح و سازنده در پیش گیرند. بنا بر این، رهبران هر نظام و ساختاری، چون هدایتگر سایر کارگزاران، الگو و نمونه نمایان جامعه، معمار بنا و مبنای نظام، و سلسله‌جنبان، تخصیص‌دهنده و جهت‌دهنده «منابع کمیاب قدرت، ثروت، معرفت [علم، دانش] و منزلت اجتماعی»(۲) هستند، از نظر اخلاقی، عقلی، قانونی و دینی، بزرگ‌ترین نقش را در ساختن یا سوختن آن نظام و آبادانی یا ویرانی آن ساختار و به دنبال آن، رفاه و به‌زیستی یا درد و رنج مردمان ساکن

در اجتماع این ساختمان دارند؛ و صد البته، در این میان، نباید از نقش مردم و آگاهی یا ناآگاهی آنان و تأثیر فرهنگ بر سیاست، که تأثیری اساسی، مبنایی و ماندگار است، چشم پوشید؛ مردمی که باید در انتخابی دقیق و آگاهانه، افرادی را برای تصدی مناصب گوناگون کشور، برای دوره زمانی معین و محدودی، به کار گمارند و همواره آنها را در منظر نقد و نظارت خود داشته باشند و آنان را خادم خود بدانند نه رئیس، رهبر و سرور خود.

۳–۱– چند نکته

۱– در انتخاب نوشتارهای این کتاب جهت انتشار، هیچ‌گونه جهت‌گیری خاصی، أعم از سیاسی، مذهبی، صنفی و...، لحاظ نشده است؛ و البته حُسن و ویژگی کتاب «*نجواهای نجیبانه*»، این است که نامه‌ها و نوشتارهایی که ممکن بود در دستان تطاول‌گر خزان زمان و بدون ثبت ماندگار، به دامان نسیان سپرده شوند – به‌ویژه با توجه به اینکه نویسندگان برخی از آنها نامشخص یا غیرمشهور هستند – اینک به صورت یکجا، و بدون هرگونه دخل و تصرف یا جهت‌گیری خاص در انتخاب نوشتارها، ثبت و ماندگار شده‌اند؛ و کارنامه‌ای هستند از داوری مردمی که امروز و دیروز، تحت تدبیر یا بی‌تدبیری حکومت جمهوری اسلامی، زندگی کرده‌اند و طعم تلخ این نظام را با جسم و جان چشیده‌اند، برای به‌سازی، به‌زیستی و به‌روزی فردا و داوری تاریخ و آینده و البته داوری‌های وجدان‌های بیدار امروز، که با توجه به تنوع نویسندگان و شیوه بیان آنها، می‌توانند قضاوتی کلی و منصفانه نسبت به دیروز و امروز فراهم آورند و دورنمایی امیدبخش برای فردا ترسیم سازند.

۲– نامه‌ها و نوشتارهایی که در این اثر مطرح شده، بدون هیچ‌گونه تغییر محتوایی – به‌جز در موارد ضرورت که در کروشه، []، قرار گرفته است – بازنشر شده است و صرفاً به لحاظ علائم نقطه‌گذاری، و نیز اصلاح اغلاط املایی و نگارشی، تغییرات شکلی ویرایشی‌ای به منظور یکدست‌سازی مطالب جهت انتشار به‌صورت کتاب، إعمال شده است؛ البته نهایت دقت و تلاش، صورت گرفته است تا متنی منقح، منظم، پیراسته، یکدست و بدون غلط ارائه گردد.

۳– نامه‌های نشریافته در این کتاب، به‌جز در برخی موارد معدود، بدون هیچ‌گونه توضیح، مقدمه و مؤخره‌ای ذکر شده است تا خواننده بتواند مستقلاً و بدون پیش‌داوری یا پیش‌زمینه‌ای، با مطالب مواجه گردد. البته در مواردی، بخشی از جملات شاخص و مهم متن، به صورت تیتر انتخاب شده است تا کسانی که فرصت مطالعه متن کامل نوشتار را ندارند، بتوانند با مطالعه تیترها، نمای اجمالی آن را نظاره کنند.

٤– مطالب کتاب، صرفاً بر اساس تقدم و تأخر زمانی، در فصل‌های جداگانه، بر اساس شماره‌بندی دقیق، مرتب گردیده است.

۵– با توجه به حجم انبوه مطالب، مجبور شدم اندازه قلم متن را کمی کوچک‌تر انتخاب کنم و صفحات و پاراگراف‌ها را فشرده‌تر سازم، تا بتوانم در حجم کم‌تری، مطالب بیش‌تری را ارائه نمایم؛ با وجود این، صفحات کتاب به ۲۰۰۰ صفحه نزدیک شد. البته می‌شد کتاب را در دو یا سه جلد منتشر ساخت، اما به دلایل گوناگون، ترجیح دادم همه مطالب در یک مجلد، انتشار یابد.

٦– در این کتاب، معمولاً منبع مطالبی را که از کتاب‌های منتشرشده، به صورت چاپی یا الکترونیکی، یا وبسایت‌های رسمی خاصی – که مطلبی را برای اولین بار یا به مستندترین صورت آورده‌اند – نقل شده، ذکر کرده‌ام، اما در مورد منبع نامه‌ها یا نوشتارهایی که در وبسایت‌ها یا وبلاگ‌های گوناگون درج شده است، با توجه به اینکه یک مطلب، ممکن بود در سایت‌های بسیاری نقل شده باشد – و من نیز در بسیاری موارد، یک مطلب را از سایت‌های گوناگون، اخذ و تطبیق کرده‌ام و پس از اصلاح و ویرایش شکلی و یکدست‌سازی با سایر مطالب کتاب، و در مواردی، حروفچینی دوباره، آن را از صورت انتشار اینترنتی به صورت کتاب درآورده‌ام – و نیز نظر به اینکه پس از مدتی، ممکن است دیگر مطلب، از آن سایت حذف شده باشد و لینک مطلب به «لینک مرده» تبدیل شده باشد، یا به هر دلیلی، سایت یا نوشتار از دسترس خارج شده باشد، معمولاً از ذکر این‌گونه منابع خودداری کرده‌ام؛ ضمن اینکه با جستجوی متن مطالب در موتورهای جستجوی اینترنتی، می‌توان به منابع موجود آنها دست یافت.

۷– به منظور آگاهی خوانندگان گرامی که مطالب ویرایش سوم کتاب را مطالعه کرده‌اند، در فهرست مطالب ویرایش چهارم، زیر شماره عنوان مطالب و نجواهای جدیدی که نسبت به ویرایش پیشین اضافه شده‌اند، خط کشیده شده است.

۴–۱– درخواست از خوانندگان

ضمن دعوت از همه هموطنانم جهت مطالعه این اثر، که بیان چکیده و شالوده و پالوده شرنگ‌هایی است که در زمهریر سرد و زرد جمهوری اسلامی به جسم و جان ایران و ایرانی وارد آمده است، از آنان درخواست دارم از هر طریق ممکن، از جمله پست الکترونیک، وبلاگ‌ها، وبسایت‌ها، شبکه‌های اشتراک مطالب، شبکه‌های اجتماعی و...، در مورد این اثر، اطلاع‌رسانی کنند و آن را در دید و دسترس همگان، و از جمله یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای علی خامنه‌ای، و نیز سایر مسؤولین کشوری و لشکری جمهوری اسلامی قرار دهند، تا همه از زبان دلسوزترین،

نجیب‌ترین و متین‌ترین مردمان این سرزمین، بیش از پیش از سرمای استخوان‌سوز و جانکاه زمهریر تزویر و تظاهر جمهوری اسلامی ایران و آنچه در این ۳۲ سال بر این مُلک و ملت رفته آگاهی یابند.

درخواست دیگر من از هموطنان آگاهی‌دوستم در سراسر جهان، این است که اگر نامه یا نوشته‌ای دارند که رهبران جمهوری اسلامی را مورد خطاب مستقیم یا غیرمستقیم قرار داده و کردار، گفتار و افکار آنان را در ترازوی نقد قرار داده و از چشم من دور مانده و در این کتاب، مطرح نشده است، و نیز نامه‌های تازه انتشاریافته را به پست الکترونیک من، ارسال نمایند تا در ویرایش‌های بعدی کتاب، منتشر گردد.

و در نهایت، از ایرانیان عزیز تقاضا دارم مرا از انتقادها، نظرها و پیشنهادهای خود محروم نفرمایند و نواقص و خطاهای احتمالی کتاب را برای من ارسال نمایند.

با امید به دستیابی به آزادی، عدالت و رفاه برای همه ایرانیانِ آزادی‌خواه آزاده و رهایی پایدار از سیاهی و تباهی استبداد، از طریق آگاهی استوار و حقیقی.

آزاد آزاده (ع. خ.)
پاییز ۱۳۹۰
azadazadeh.ir@gmail.com

آدرس اینترنتی صفحه دارای لینک‌های دانلود کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.4shared.com/folder/l1hM0FX7/Najvaha.html

آدرس صفحه فیس‌بوک کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.facebook.com/pages-نجیبانه-نجواهای-کتاب/Noble-Whispers-Book/275862409095942

*** پی‌نوشت‌ها ***

۱- اشاره به عنوان کتابی از روشنفکر معاصر، آقای مصطفی ملکیان، با مشخصات کتاب‌شناختی زیر:
«*راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت*»؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱.

۲- تقسیم‌بندی «منابع کمیاب»، برگرفته از برخی نوشتارهای روشنفکر معاصر، آقای اکبر گنجی؛ از جمله نوشتار زیر:
«سطح نزاع‌های پیروان علی خامنه‌ای»؛ منتشرشده در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰، در وبسایت «روزآنلاین».

۲ــ پیش‌درآمد

۱–۲– نوشتارهایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا»

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

در این بخش و بخش بعد، به عنوان پیش‌درآمدی بر کل کتاب، و با توجه به مطالب مطرح‌شده در آن، جهت آشنایی خوانندگان با زندگینامه و پیشینه برخی چهره‌های شاخص نظام جمهوری اسلامی، و نیز برخی چهره‌های برجسته ناقد این نظام، که در کتاب «نجواهای نجیبانه» مطالب تفصیلی از آنها ذکر شده است؛ و نیز به منظور آشنایی با حوادث و وقایع مهم و تأثیرگذار مربوط به انقلاب و جمهوری اسلامی، از جمله حوادث پس از انتخابات جنجالی ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، برخی مدخل‌ها و جدول‌های مرتبط، از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» استخراج گردیده و پس از ویرایش و پیرایش شکلی، ذکر شده است.

البته در مراحل تدوین ویرایش نخست کتاب، حدود دویست مدخل (با حجم حدود ۸۰۰ صفحه این کتاب) همراه با جداول گوناگون، از دانشنامه ویکی‌پدیا استخراج و جهت چاپ، ویرایش شد تا در مورد افراد و موضوع‌های گوناگون مرتبط با مطالب مطرح‌شده در کتاب، در بخش «پیش‌درآمد»، قرار گیرد؛ اما از آنجا که گنجاندن این مطالب، تعداد صفحات کتاب را از ۲۵۰۰ صفحه فراتر می‌بُرد، و نیز با توجه به باز و آزاد بودن ویکی‌پدیا و در دسترس بودن مطالب دانشنامه در اینترنت و نیز به‌روز شدن مستمر مطالب آن، تصمیم گرفتم جز در مورد چند مدخل معدود، این مطالب را در کتاب نیاورم. بنا بر این، به خوانندگان محترم و دانش‌دوست توصیه می‌کنم تا هر جا که در مورد شخص یا موضوعی، دچار ابهام بودند، به این دانشنامه مراجعه نمایند تا اطلاعات مرتبط با آن فرد یا موضوع را به دست آورند؛ به‌ویژه با توجه به اینکه در این کتاب، از موضوعات و اشخاصی نام برده شده است، که ممکن است برخی افراد، به‌خصوص نسل‌های جوان‌تر، آشنایی چندانی با آنها نداشته باشند.

دانشنامه «ویکی‌پدیا» یک دانشنامه باز و آزاد است که نوشتارهای آن توسط نویسندگان، که با رعایت شرائط و ضوابطی می‌توانند خوانندگان باشند، به طور مرتب و مداوم، ویرایش و تکمیل می‌شود. مطالب این دانشنامه، بدون حب و بغض و جهت‌گیری سیاسی یا مذهبی خاصی و صرفاً به منظور آگاهی‌بخشی، مستند به اسناد و منابع، ارائه می‌شود؛ و با توجه به گستردگی خوانندگان و مشارکت آنان در نوشتن مقالات، در مورد بسیاری موضوع‌ها اطلاعات به‌روزی در این دانشنامه وجود دارد. البته با توجه به اینکه مقالات، توسط خوانندگان و در چهارچوب ضوابط، ویرایش و نشر می‌گردد، کیفیت و حجم نوشتارها متفاوت است؛ ولی با توجه به سهولت دسترسی به نوشتارها و گستردگی، یکدستی و بی‌غرضانه بودن آنها و گزارش‌ها و ارجاع‌های مناسب مقالات، این منبع، انتخاب شد. خوانندگان می‌توانند برای اطلاعات تفصیلی‌تر، به منابع، ارجاع‌ها، کتاب‌شناسی و پیوندهایی که در هر یک از نوشتارها معرفی شده، مراجعه نمایند.

نکته دیگر اینکه، در مطالب نقل‌شده از دانشنامه ویکی‌پدیا، کلماتی که در یک کروشه، []، قرار گرفته‌اند، مربوط به اصل متن (عمدتاً مربوط به شماره پانویس‌ها) هستند، ولی مطالبی که در دو کروشه، [[]]، قرار گرفته شده‌اند، توسط من اضافه شده‌اند. در ضمن، بسیاری از مطالب، در منبع اصلی در خود سایت ویکی‌پدیا، به صورت هایپرلینک (فراپیوند) هستند، و با کلیک بر روی آنها می‌توان به صفحه مربوط به مطلب، منتقل گردید، ولی قرار دادن آنها به صورت لینک در این کتاب، ضروری نبود و نوشتن متن لینک آنها نیز باعث طولانی شدن و دشوارخوانی مطلب می‌شد؛ بنا بر این، جهت مراجعه به لینک‌ها، می‌توانید به اصل نوشتار در ویکی‌پدیا، مراجعه نمائید.

همچنین با توجه به اینکه مطالب، به طور مداوم در حال ویرایش و بازبینی هستند، یادآوری این نکته ضروری است که تاریخ بازدید آنها، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ (٤ می ۲۰۱۱) می‌باشد؛ البته از میان افرادی که زندگینامه و پیشینه آنها ذکر شده، فقط نوشتارهای مربوط به آقایان خمینی و خامنه‌ای در اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۰، بازدید شده و تاریخ استخراج مطالب مربوط به بقیه افراد، که در ویرایش چهارم کتاب اضافه شده‌اند، ۷ آذر ۱۳۹۰ (۲۸ نوامبر ۲۰۱۱) می‌باشد.

آدرس اینترنتی وبسایت انگلیسی و فارسی ویکی‌پدیا:

http://wikipedia.org
http://fa.wikipedia.org

۱-۱-۲- «سید روح‌الله خمینی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	سید روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی
لقب	از سوی طرفدارانش، ملقب به امام خمینی
نسب	سید احمد موسوی هندی
زادروز	۳۰ شهریور ۱۲۸۱ خورشیدی
زادگاه	خمین، ایران
تاریخ درگذشت	۱۳ خرداد ۱۳٦۸ خورشیدی
آرامگاه	بهشت زهرا، تهران
نام همسر	خدیجه ثقفی
فرزندان	مصطفی، احمد، زهرا، فریده و صدیقه
دین	اسلام
مذهب	شیعه دوازده امامی
اطلاعات سیاسی	
مناصب	رهبر و بنیان‌گذار حکومت جمهوری اسلامی ایران
اطلاعات علمی و مذهبی	
اساتید	عبدالکریم حائری، بروجردی، شاه‌آبادی
شاگردان	مطهری، بهشتی، منتظری، خامنه‌ای
تألیفات	تألیفات روح‌الله خمینی
وبگاه رسمی	imam-khomeini.com

سید روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (۳۰ شهریور ۱۲۸۱[۱] - ۱۳ خرداد ۱۳٦۸) نویسنده، شاعر، مرجع تقلید شیعه و اولین رهبر ایران در نظام جمهوری اسلامی بود که انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ را رهبری کرد و با پیروزی انقلاب، نظام جمهوری اسلامی ایران را بنیان‌گذاری کرد. او پس از انقلاب تا پایان عمرش رهبر ایران بود و از نظریه‌پردازان ولایت فقیه به شمار می‌رود.

محتویات

۱. زندگی
۲. تبارنامه
۳. دوران کودکی و نوجوانی
۳.۱. شرائط تربیتی
۳.۲. تحصیلات ابتدایی
۳.۳. شرائط سیاسی و اجتماعی
٤. دوران بزرگسالی
٤.۱. تحصیلات عالی

٤.٢. فعالیت‌های علمی
٤.٣. فعالیت‌های سیاسی
٥. ولایت فقیه
٥.١. تعریف ولایت
٦. خمینی و انقلاب ایران
٦.١. دیدگاه‌ها
٦.٢. وعده‌ها
٦.٣. نامه به گورباچف
٦.٤. خمینی و برخورد با مخالفان
٦.٥. خمینی و اقتصاد
٧. خانواده روح‌الله خمینی
٨. آثار سید روح‌الله خمینی
٩. تصویرپردازی در رسانه‌ها
٩.١. سینما
١٠. اهانت‌ها
١١. جستارهای وابسته
١٢. پانویس
١٣. منابع
١٣.١. کتاب‌شناسی
١٤. پیوند به بیرون

۱. زندگی

نام پدرش سید مصطفی موسوی و نام مادرش هاجر احمدی بود. وی در پنج‌ماهگی، پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی مادر و عمه‌اش پرورش یافت.

گرچه سال تولد وی، طبق شناسنامه، سال ۱۲۷۹ است، اما خود روشن کرده است که تاریخ درست آن ۳۰ شهریور ماه ۱۲۸۱ است. درگذشت او رسماً در روز ١٤ خرداد ١٣٦٨ ثبت شد، گرچه وی در شامگاه ۱۳ خرداد درگذشته است. سن او در آن هنگام ۸۷ سال بود. تشییع جنازه وی با شرکت گسترده مردم ایران و دیگر دوستدارانش از نقاط مختلف جهان برگزار شد. این موضوع، بازتاب جهانی زیادی داشت.

فرزندان وی مصطفی، صدیقه، فریده، لطیفه، فهمیه، سعیده، و احمد هستند. اما مهم‌ترین فرزند او از دید سیاسی، احمد است.

۲. تبارنامه

جد او یکی از علمای نیشابور ایران به نام «سید محمد» بود که به هندوستان رفت و در دهلی یا کشمیر اقامت گزید. عمادالدین باقی نوشته است:[۲]

«چون در میان شیعیان، سنت شجره‌نویسی برای سادات مرسوم بوده و بدین وسیله سلسله نسب سادات تا رسیدن آنها به یکی از ائمه شیعه کم و بیش ثبت می‌شده است، سیادت خمینی از این نظر امتیازی محسوب می‌شد که راه گمانه‌زنی و شناخت در شجره‌نامه و خاندان ایشان را هموار می‌کرد. یکی از روایات مذکور در این مورد چنین است که طبق نظر یکی از نَسّابیون، در سال ٧٦٦ ه. ق. کاروان کوچکی از طرف عارف بزرگ سید علی همدانی به سرپرستی سید حیدر موسوی صفوی اردبیلی از ایران، که آن زمان در شورش و جنگ و خون گرفتار بود، عازم کشمیر می‌شوند تا اسلام را تبلیغ کنند. سید حیدر، داماد و خواهرزاده علی همدانی بود که علی همدانی با ۱۷ واسطه از پدر و ١٦ واسطه از مادر به امام حسین می‌رسد و این سید حیدر، جد اعلای خمینی است...؛ و اما روایتی که بیش‌تر از همه مشهور شده، این است که سلسله نسب روح‌الله خمینی

به میرحامدحسین می‌رسد. در زمان شاه سلطان حسین صفوی، یکی از علمای نیشابور به نام «سید محمد» به هندوستان رفت و در دهلی اقامت گزید. فرزندان وی در مناصب دولتی درآمدند و کم‌کم اهمیت پیدا کردند... سید احمد چندی پس از شهادت پدرش دین‌علیشاه، از کشمیر به عتبات نجف و کربلا عزیمت کرد. شاید این سفر (در حدود سال‌های ۱۲٤۰ تا ۲۵۰ هجری قمری) به این منظور بوده که هم از خصومت‌ها در امان باشد و بتواند در آتیه، جای خالی پدر را پر کند و هم تعالیم دین را بیاموزد. او به دلیل حافظه نیرومندی که داشته به سرعت به مقامات علمی والایی نائل می‌شود و از مراجع وقت نجف، اجازه اجتهاد دریافت می‌کند. او در نجف با افراد مهاجر آشنا می‌شود، که یکی از آنها فردی به نام یوسف خان است که اهل روستای «فرفهان» یا «فراهان» از توابع خمین بوده است.»

برادر تنی وی، آیت‌الله پسندیده نیز در خاطراتش حضور نیاکانشان را در هند توصیف کرده است.[۳] جان اسپوزیتو نیز این نظر را تأیید می‌کند و می‌نویسد که «پدر پدربزرگ او از خراسان به هندوستان سفر کرد. پس از آن پدربزرگش به ایران و شهر خمین بازگشت. این جهانگردی‌های اجدادی باعث شد تا به گونه‌ای برچسب هندی بودن نیز بر خمینی بخورد.»[٤] برای نمونه «ادوارد ویلت» می‌نویسد که پدربزرگ پدری وی سید احمد موسوی هندی، زاده روستای کینتور در منطقه بربنکی در ایالت اوتارپرادش هندوستان بود.[۵]

۳. دوران کودکی و نوجوانی

خمینی در روز ۳۰ شهریور ۱۲۸۱ خورشیدی (برابر ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۰، برابر ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۲) در شهرستان خمین از توابع اراک در ایران به دنیا آمد. وی کوچک‌ترین فرزند خانواده‌اش بود. او دو برادر و یک خواهر بزرگ‌تر داشت، که عبارت‌اند از مرتضی، نورالدین و آغازاده خانم.

مرتضی که به سید مرتضی پسندیده معروف بود، تا پس از مرگ خمینی زنده بود. نورالدین نیز که روحانی بود و به سید نورالدین هندی شهرت داشت، پیش از انقلاب درگذشت و در قبرستانی قدیمی به نام گلزار شهدای قم (واقع در خیابان انقلاب یا چهارمردان شهر قم) به خاک سپرده شد، که اکنون نیز سنگ قبر او با همین نام، مشخص می‌باشد.[۲]

۳.۱. شرائط تربیتی

پدرش سید مصطفی موسوی از معاصرین میرزای شیرازی بود. مصطفی پس از آنکه چند سال در نجف علوم و معارف اسلامی را فراگرفته و به درجه اجتهاد نایل آمد، به ایران بازگشت و در شهرستان خمین پناه مردم و مرجع آنان در امور دینی بود. در حالی که بیش از ۵ ماه از تولد روح‌الله نمی‌گذشت، خوانین خمین سید مصطفی را در مسیر خمین به اراک با گلوله کشتند. بستگان او برای اجرای حکم قصاص به تهران (دارالحکومه وقت) رهسپار شدند و بر اجرای عدالت اصرار ورزیدند تا قاتل قصاص گردد.[٦]

وی دوران کودکی و نوجوانی را تحت سرپرستی مادرش «بانو هاجر»، عمه‌اش «صاحب‌خانم» (صاحبه‌خانم اشتباه است) و دایه‌اش «ننه خاور» سپری کرد. صاحب‌خانم زن شجاعی بود و پس از ترور برادرش (پدر خمینی) به تهران رفت و با عین‌الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه، دیدار کرد و خواستار قصاص شد، که عاقبت این امر محقق گردید. عمادالدین باقی درباره آنها می‌گوید: «روح‌الله که آخرین و کوچک‌ترین فرزند بود، تحت تربیت عمه‌اش صاحبه‌خانم قرار گرفت و گویا بارها خاطرات مربوط به زندگی و شهادت پدرش را از زبان او شنیده بود.... ننه خاور دایه روح‌الله نیز از زنان نادر روزگار بود. او که در شیر دادن به خمینی به هاجر یاری می‌رساند، اسب‌سواری ماهر بود و حتا از روی اسب، تیراندازی می‌کرد و به هدف می‌زد.»

روح‌الله در خانواده‌ای اهل علم و دین بزرگ شد. همچنین با توجه به جایگاه خانوادگی خمینی، وی از کودکی مورد توجه و احترام مردم خمین و کمره بود.[۷]

۳.۲. تحصیلات ابتدایی

در قرن سیزدهم خورشیدی در بیش‌تر مناطق ایران و از جمله خمین تقریباً مدرسه به شکل امروزی وجود نداشت و آن گروه از مردم که به تربیت و تحصیلات فرزندان خود اهمیت می‌دادند، آنها را به مکتبخانه می‌فرستادند، تا خواندن و نوشتن و قرآن و ادبیات فارسی بیاموزند. تبعاً خمینی نیز به مکتب فرستاده شد و نزد «ملا ابوالقاسم» به فراگیری «عم جزء»، «*گلستان* و *بوستان سعدی*» و چند کتاب ادبی دیگر پرداخت.

پس از اتمام این دروس کسانی که می‌خواستند به تحصیل ادامه دهند، به اراک می‌رفتند. اما با توجه به وقوع جنگ جهانی اول و اوضاع آشفته کشور، دیگر امکان مسافرت به اراک برای نوجوانان وجود نداشت. لذا بزرگان خمین تصمیم گرفتند مدرسه‌ای به سبک مدارس جدید ایجاد کنند.

این مدرسه سه معلم داشت، که یکی مدیر بود و سر کلاس درس هم می‌رفت و یکی دیگر از آنها به نام میرزاعلی خان، معلم زبان فرانسه و یک فرد معمم نیز معلم زبان فارسی بود. «آقا شیخ فضل‌الله» عموی مادر خمینی نیز معلم شرعیات بود. خمینی نیز به این مدرسه رفت. علاوه بر آن، خانواده وی که از وضع مالی خوبی برخوردار بودند، برایش معلم سرخانه گرفتند. نام این معلم «افتخارالعلما» بود و در غیاب او مادرش به شاگردان درس می‌داد. آیت‌الله پسندیده، برادر بزرگ خمینی، می‌گوید سواد مادرش بیش‌تر از خود افتخارالعلما بود و من نزد مادرش هیأت، نجوم و حساب می‌خواندم. خمینی پس از آن که مقطع ابتدایی را نزد افتخارالعلما تمام کرد، درس مقدمات را نزد «محمدمهدی داعی» شروع کرد. «حاج میرزا نجفی» شوهرخواهر روح‌الله نیز منطق را به او تدریس کرد.[۷]

۳.۳. شرائط سیاسی و اجتماعی

شرائط اجتماعی و سیاسی ایران و خمین در سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ که هم‌زمان با نوجوانی سید روح‌الله خمینی بود، بسیار آشفته بود. حکومت مرکزی ضعیف شده بود و خوانین محلی قدرت یافته بودند و بانی مرگ پدر سید روح‌الله خمینی نیز شدند. علاوه بر آن در جای جای کشور اشرار دستجات مختلفی تشکیل داده و به شهرها و آبادی‌ها حمله کرده و مردم را غارت می‌کردند. لذا مردم از کودکی و نوجوانی روحیه سلحشوری یافته، می‌آموختند که برای حفاظت از خود، با اشرار و بیگانگان مبارزه کنند. سید روح‌الله خمینی خود درباره دوران کودکی و نوجوانی‌اش می‌گوید: من از بچگی در جنگ بودم... ما مورد هجوم «زلقی‌ها» بودیم، مورد [هجوم] «رجبعلی‌ها» بودیم و خودمان تفنگ داشتیم و من در عین حال که تقریباً شاید اوایل بلوغم بود، بچه بودم، دور این سنگرهایی که بسته بودند در محل ما و اینها می‌خواستند هجوم کنند و غارت کنند، آنجا می‌رفتیم، سنگرها را سرکشی می‌کردیم... ما در همان محلی که بودیم یعنی خمین که بودیم، سنگربندی می‌کردیم. من هم تفنگ داشتم. منتها من بچه بودم به اندازه بچگی‌ام. بچه شانزده هفده ساله، ما تفنگ دستمان بود و تعلیم و تعلم هم می‌کردیم... ما سنگر می‌گرفتیم و با این اشراری که بودند و حمله می‌کردند و می‌خواستند بگیرند و چه کنند [مقابله می‌کردیم]. هرج و مرج بود... یک دفعه هم یک محله خمین را گرفتند و مردم با آنها معارضه کردند و تفنگ دست گرفتند. ما هم جزء آنها بودیم.»[٦]

روح‌الله خمینی سیزده سال داشت که جنگ جهانی اول آغاز شد و هرچند ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود، لشکریان روسیه، بریتانیا و عثمانی از شمال، جنوب و غرب وارد ایران شدند و کشور را مورد تاخت و تاز قرار دادند و وی شاهد بود، چگونه در نبود حکومت مقتدر مرکزی فوجی از سپاه روس در مسیر خود خمین را مورد تاخت و تاز قرار دادند. وی خود خاطره جنگ جهانی اول را به یاد می‌آورد. او می‌گوید: «من هر دو جنگ بین‌المللی را یادم هست... من کوچک بودم، لکن مدرسه می‌رفتم و سربازهای شوروی [روسیه تزاری] را در همان مرکزی که ما داشتیم، در خمین، من آنها را آنجا می‌دیدم. ما مورد تاخت و تاز واقع شدیم در جنگ بین‌المللی اول.»[٦]

روح‌الله خمینی پانزده سال داشت، که بیماری وبا در ایران شایع شد و عمه و سپس مادرش مردند.[۸]

۴. دوران بزرگسالی

روح‌الله در سال ۱۳۰۸ خورشیدی با خانم خدیجه ثقفی معروف به «قدس ایران»، دختر محمد ثقفی تهرانی ازدواج نمود.[۹]

۴.۱. تحصیلات عالی

پس از تحصیل سطوح در اراک و سپس قم، تحصیلات عالی را در شهر قم با بهره‌گیری از دروس فلسفه و هیأت سید ابوالحسن قزوینی، درس خارج شیخ عبدالکریم حائری و سپس درس خارج آیت‌الله بروجردی و بهره‌گیری علوم معنوی و عرفانی نزد میرزا محمدعلی شاه‌آبادی دنبال کرد.[۱۰]

۴.۲. فعالیت‌های علمی

روح‌الله خمینی در بیان خاطراتش می‌گوید:

«از مدت‌ها قبل از آمدن آقای بروجردی، عمده اشتغال به تدریس معقول و عرفان و سطوح عالیه اصول و فقه بود؛ پس از آمدن او به تقاضای آقایان مثل مرحوم آقای مطهری و آیت‌الله منتظری به تدریس خارج فقه مشغول شدم و از علوم عقلیه بازماندم و این اشتغال در طول اقامت قم و مدت اقامت نجف، مستدام بود.»[۹]

۴.۳. فعالیت‌های سیاسی

هر چند فعالیت‌های علمی و سیاسی روح‌الله خمینی به هم پیوسته است و مباحث درسی فقهی وی نیز آمیخته با مباحث سیاسی بوده است، اما در این بخش، به فعالیت‌های مشخصاً سیاسی وی پرداخته می‌شود و مباحث نظری سیاسی در بخش ولایت فقیه آورده شده است.

روح‌الله خمینی از کودکی و نوجوانی با مسأله حکومت و قدرت سیاسی درگیر بوده است. او اشغال ایران را در خلال دو جنگ جهانی توسط قوای روسیه و انگلیس از نزدیک مشاهده کرد.

به ظاهر، نخستین بار، طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰٦ با امر سیاست و حکومت در معنای خاص آن مواجه شد. وی هر چند در قم به تحصیل اشتغال داشت، اما درشکه کرایه می‌کرد و به تهران می‌آمد، تا به نطق‌های سید حسن مدرس در مجلس شورای ملی گوش فرا دهد و به‌شدت تحت تأثیر شخصیت وی بود. به‌خصوص او شاهد درگیری سیاسی بین مدرس و رضاشاه بود.

۵. ولایت فقیه

ولایت فقیه نظریه‌ای در فقه شیعه است که نظام سیاسی مشروع در دوران غیبت امام معصوم را بیان می‌کند.[۱۱] نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای این نظریه تأسیس شده است.

این نظریه که بیش از همه توسط روح‌الله خمینی مطرح و تشریح شده، ولایت فقیه را به کلیه امور نه تنها شرعی و دینی، بلکه حکومتی و سیاستی، جانی و مالی گسترش می‌دهد.[۱۲] یعنی در زمان غیبت امام معصوم، فقها نائبان عام امامان معصوم هستند و ولایت بر تقریباً تمام امور مربوط به امام معصوم (حتا جهاد ابتدایی، اما نه امور شخصی مسلمین) دارند.

۵.۱. تعریف ولایت

ولایت از ریشه ولیّ آمده و معانی مختلفی در کتب لغت برای آن ذکر شده و در اصطلاحات متعددی کاربرد دارد. تعریف فقهی آن از جمله در کتب مربوط به نظریه ولایت فقیه، امارت و سلطنت بر جان و مال و امور دیگری و اولویت تصمیمات او نسبت به مولی (ولایت‌شونده) است.[۱۳]

آیت‌الله خمینی آن را این‌چنین توضیح می‌دهد:

«ولایت عبارت از نوعی سلطه است که دایره‌اش نسبت به مواردش گستردگی و محدودیت دارد. یا امر وضعی است که لازمه‌اش چنین سلطه‌ای است. بدین‌سان، ولیّ انسان نابالغ، کسی است که مطابق مصلحت او در امورش تصرف می‌کند. حاکم و ولیّ یک کشور نیز بر اساس مصلحت و به اقتضای سیاست آن کشور، تصرف و عمل می‌کند.[۱٤]»

۶. خمینی و انقلاب ایران

مخالفت با اقدامات محمدرضا پهلوی توسط سید روح‌الله خمینی از سال ۱۳٤۱ جدی‌تر شد و در واکنش به رفراندوم انجام شده توسط حکومت شاه و نتایج اعلام شده در آن، به ایراد سخنرانی و نصیحت شاه پرداخت. در این سخنرانی او رفراندوم برگزار شده را نمایشی خواند. دولت اعلام کرده بود که بیش از ۹۹ درصد از مردم ایران به تغییرات پیشنهادشده توسط شاه رأی مثبت داده‌اند. در سال ۱۳٤۳ به خاطر مخالفت با قانون کاپیتالاسیون و به اتهام اقدام علیه امنیت کشور[۱۵] به خارج از ایران (ترکیه، عراق و در نهایت فرانسه) تبعید شد. چرا که بر اساس قانون، دستگیری و زندانی نمودن مراجع تقلید منع شده بود. در طول دوران تبعید، با ارسال نوارهای سخنرانی به رهبری فکری انقلاب می‌پرداخت و سرانجام پس از ۱٤ سال، در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت.

خمینی در پاسخ به خبرنگاری که داخل هواپیما در راه بازگشت از فرانسه به ایران از وی پرسیده بود چه احساسی از بازگشت به ایران دارید، گفت «هیچی»، که این پاسخ، موجب تعجب صادق قطب‌زاده، که به عنوان همراه و مترجم در کنارش بود، نیز گردید.[۱٦]

وی در روز بازگشتش به ایران، در میان هواداران میلیونی خود که از سراسر ایران به تهران آمده بودند، در بهشت زهرا به سخنرانی پرداخت و مسؤولین نظام پادشاهی را به چالش کشید. او با اشاره به جمعیت میلیونی استقبال‌کنندگان، گفت:

«... من توی دهن این دولت (منظور دولت شاپور بختیار) می‌زنم... من به پشتیبانی این ملت، دولت تعیین می‌کنم...[۱۷]»

ده روز بعد، به دنبال شکست گارد شاهنشاهی، آخرین سنگر مقاومت نیروهای شاهنشاهی شکسته شد و انقلاب ایران به طور رسمی پیروز گردید و او به عنوان رهبر این انقلاب، زمام امور را در دست گرفت. این ده روز، «دهه فجر» نامیده می‌شود و هر ساله جشن گرفته می‌شود.
انحلال مجلس سنا، دستور به تشکیل مجلس مؤسسان برای نوشتن قانون اساسی جدید، برگزاری همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ برای برقراری نظام جمهوری اسلامی، در دستور کار قرار گرفت. در این همه‌پرسی که در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ انجام گرفت، بیش از ۹۸/۲ درصد مردم به جمهوری اسلامی ایران، رأی «آری» دادند.[۱۸] خمینی در پیامی، این پیروزی را تبریک گفت: «... من به دنیا اعلام می‌کنم که در تاریخ ایران چنین رفراندومی سابقه ندارد که سرتاسر مملکت با شوق و شعف و عشق و علاقه به صندوق‌ها هجوم آورده و رأی مثبت خود را در آن ریخته و رژیم طاغوتی را برای همیشه به زباله‌دان تاریخ دفن کنند...»[۱۸] این روز، روز «جمهوری اسلامی ایران» نامیده می‌شود و هر سال جشن گرفته می‌شود. صادق طباطبایی می‌گوید که از مردم خواسته شده بود که اگر نظام دیگری را مد نظر دارند، پشت برگه بنویسند، و با بررسی برگه‌ها معلوم شد که تنها چند صد نفر چنین کرده‌اند.

۶.۱. دیدگاه‌ها

خمینی در سخنانی پیشنهاد برخی گروه‌های سیاسی مبنی بر نوع حکومتی که باید در ایران ایجاد شود را رد نموده و هیچ‌یک از عناوین «جمهوری»، «جمهوری دموکراتیک»، «جمهوری اسلامی دموکراتیک» را نپذیرفته و گفته بود «فقط جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم‌تر و نه یک کلمه بیش‌تر، ما نباید از کلمه دموکراتیک استفاده کنیم که غربی است و ما آن را نمی‌خواهیم.»[۱۹] خمینی همچنین در مصاحبه با اوریانا فالاچی در اوایل انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، در پاسخ به سؤالی درباره تیرباران زنی که مرتکب زنای محصنه شده و کشتن مردان همجنس‌گرا، گفت که کشتن این افراد، شبیه بُریدن انگشت افراد مبتلا به قانقاریا می‌باشد، که باعث جلوگیری از نفوذ بیماری به سراسر بدن می‌شود.[۲۰]

۶.۲. وعده‌ها

خمینی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از تصرف رادیو توسط انقلابیون در بیانیه‌ای با تقدیر از عقب‌نشینی و عدم دخالت ارتش در امور سیاسی، از مردم خواست از خرابکاری و اخلال‌گری و حمله به سفارتخانه‌ها جلوگیری کنند و نوشت «به امرای ارتش اعلام می‌کنم که در صورت جلوگیری از تجاوز ارتش، پیوستن آنان به ملت و دولت قانونی ملی اسلامی، ما آنان را از ملت و ملت را از آنان می‌دانیم و مانند برادران با آنان رفتار می‌نماییم.»[۲۱] و در همان شب، شورای عالی ارتش شاهنشاهی در جلسه‌ای با شرکت تقریباً تمامی فرماندهان عالی‌رتبه خود و بدون هیچ مخالفتی، پشتیبانی کامل خود از خواسته‌های ملت را اعلام کرد[۲۲].
اما تنها ساعاتی پس از آن، عده‌ای از سران حکومت پهلوی از جمله سرلشکر منوچهر خسروداد فرمانده هوانیروز، سپهبد مهدی رحیمی رئیس شهربانی کل، سرلشکر رضا ناجی (سرلشگر) اولین فرماندار نظامی ایران و تیمسار نعمت نصیری رئیس سابق ساواک، در مدرسه رفاه به حکم صادق خلخالی اعدام شدند.[۲۳] [۲٤]
روح‌الله خمینی قبل از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ وعده‌هایی در خصوص برابری زنان و مردان و آزادی مطبوعات[۲۵] به مردم ایران داده بود. همچنین او در تاریخ ۱۰ اسفندماه ۱۳۵۷ در سخنرانی که در روز ورود به شهر قم انجام داد، از اهداف انقلاب به تحویل دادن سرمایه ملی به مردم و مجانی کردن آب، برق و اتوبوس برای مستمندان اشاره کرده بود.[۲٦]
[بخشی از سخنرانی ۱۰ اسفندماه ۱۳۵۷ در شهر قم:] «تمام کمیته‌هایی که در تمام اطراف ایران هست موظفند که آنچه به دست آمد از مخازن ایران، هر چه که اینها بردند و مخفی کردند و اتباع آنها بردند و مخفی کردند، آنها را که به دست آمده است. به بانکی که شماره‌اش را بعد تعیین می‌کنم تحویل بدهند که برای کارگرها، برای مستضعفین، برای بینوایان، هم خانه بسازند، هم زندگی آنها را مرفه کنند. ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشود، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها. دلخوش نباشید که مسکن فقط بسازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید، معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم.» [۲۷]»
همچنین بخشی از سخنرانی او در بهشت زهرا پس از انقلاب ۵۷ به صورت سانسورشده در رسانه‌های ملی پخش می‌گردد.[۲۸]

۶.۳. نامه به گورباچف

در اولین روز سال ۱۹۸۹ میلادی (۱۱ دی ۱۳٦۷) آیت‌الله جوادی آملی، محمدجواد لاریجانی و مرضیه حدیده‌چی دباغ، به نمایندگی از سوی خمینی، نامه‌ای را خطاب به میخائیل گورباچف آخرین دبیرکل حزب کمونیست شوروی تسلیم وی کردند. رهبر ایران در این نامه نسبت به مرگ کمونیسم هشدار داد. در این پیام آمده است:[۲۹]

«جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست؛ چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به‌در آورد.»

گورباچف بعدها در سال ۱۳۷۸، طی مصاحبه‌ای با خبرنگار واحد مرکزی خبر در مسکو از اینکه به هشدارهای آن روز بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران بی‌اعتنائی کرده بود، اظهار تأسف کرد. وی در این مصاحبه اظهار کرد:[۲۹]

«زمانی که من این پیام را دریافت کردم احساس کردم که شخصی که این پیام را نوشته بود متفکر و دلسوز برای سرنوشت جهان است. من از مطالعه این پیام، استنباط کردم که او کسی است که برای جهان نگران است و مایل است من انقلاب اسلامی را بیش‌تر بشناسم و درک کنم... اگر ما پیش‌بینی‌های خمینی را در آن پیام جدی می‌گرفتیم، امروز قطعاً شاهد چنین وضعیتی نبودیم.»

۶.۴. خمینی و برخورد با مخالفان

پس از انقلاب ایران به فرمان سید روح‌الله خمینی، برای محاکمه مقامات نظام شاهنشاهی پهلوی، صادق خلخالی به عنوان حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب منصوب شد[۳۰].

سید روح‌الله خمینی در یک سخنرانی دو روز پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی- که طی آن آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن دیگر از وزرا، نمایندگان و شخصیت‌های برجسته نظام جمهوری اسلامی ایران به قتل رسیدند- در تاریخ ۱۳٦۰/٤/۹ چنین گفت:

«من یک کلمه به برادران دادگاه و کسانی که رئیس زندان هستند و اشخاصی که زندانبان هستند می‌گویم و آن اینکه این‌طور نباشد که یک جنایتی واقع شد، اینها آرامش خودشان را از دست بدهند و خدای ناخواسته با زندانیانی که الآن هستند، ولو این زندانیان از همین گروه‌های فاسد باشند، با خشونت غیرانسانی عمل کنند. با آرامش و با احترام عمل کنند. لکن دادگاه‌ها احکام را با دقت بررسی کنند، آنها را بر محکمه‌ها بنشانند و ازشان استفسار کنند. با قاطعیت هر چه باید بکنند، عمل کنند، لکن این‌طور نباشد که حالا از باب اینکه یک دسته از ما به وسیله همین گروه‌ها از بین رفته، حالا ما در حبس با اشخاصی که محبوس هستند خدای ناخواسته به خلاف موازین اسلام رفتار کنند و من می‌دانم نمی‌کنند، گرچه آنهایی که باید به شما تهمت بزنند، تهمت را می‌زنند[۳۱].»

وی دلیل خود را برای صدور دستور اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳٦۷، طی نامه‌ای چنین بیان کرد:

«از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا کنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند.»[۳۲] [۳۳] [۳٤]»

از جمله کارهای وی صدور حکم ارتداد (خروج از دین اسلام) و مهدورالدم بودن سلمان رشدی پس از نگارش کتاب «*آیات شیطانی*»، در سال ۱۳٦۷ است.

۶.۵. خمینی و اقتصاد

سید روح‌الله خمینی طی سخنرانی‌ای در جمع کارکنان پخش رادیو درباره اقتصاد گفت:

«آنهایی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، از باب اینکه انسان را نمی‌دانند یعنی چه، خیال می‌کنند انسان یک حیوانی است که همان خورد و خوراک است. منتها خورد و خوراک این حیوان با حیوانات دیگر یک فرقی دارد؛ این چلوکباب می‌خورد، او کاه می‌خورد. اما هر دو حیوانند، اینهایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، اینها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیر بنای همه چیزش، الاغ هم زیر بنای همه چیزش اقتصادش است.»[۳۵]

۷. خانواده روح‌الله خمینی

از ازدواج روح‌الله خمینی و خدیجه ثقفی، دو پسر و سه دختر به دنیا آمدند؛ مصطفی، احمد، زهرا، فریده و صدیقه.[۳۶] از وی همچنین ۱۵ نوه برجا ماند: از مصطفی خمینی: حسین خمینی و مریم خمینی؛ از احمد خمینی: حسن خمینی، یاسر خمینی و علی خمینی؛ از زهرا خمینی: مسیح بروجردی و لیلی بروجردی؛ از فریده خمینی: فرشته اعرابی؛ و از صدیقه خمینی: علی اشراقی، نعیمه اشراقی، زهرا اشراقی و چهار فرزند دیگر.[۳۷] [۳۶] زهرا اشراقی درباره خانواده روح‌الله خمینی می‌گوید:[۳۸]

«خانواده امام، جمع اضداد بود. بنی‌صدری، طرفدار حزب جمهوری اسلامی، لیبرال و... همه بودند، ولی همزیستی مسالمت‌آمیزی با هم داشتند.»

۸. آثار سید روح‌الله خمینی

شرح دعای سحر

شرح حدیث رأس الجالوت

حاشیه امام بر شرح حدیث رأس الجالوت

التعلیقة علی الفوائد الرضویة

شرح حدیث جنود عقل و جهل

مصباح الهدایة إلی الخلافة و الولایة

تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس

شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)

سر الصلوة

آداب نماز (آداب الصلوة)

رساله لقاء الله

حاشیه بر اسفار

کشف‌الأسرار

انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة – ۲ جلد

بدایع الدُرر فی قاعدة نفی الضرر

الرسائل العشرة

رسالة الاستصحاب

رسالة فی التعادل و التراجیح

رسالة الاجتهاد و التقلید

مناهج الوصول إلی علم الاصول – ۲ جلد

رسالة فی الطلب و الارادة

رسالة فی التقیة

رسالة فی قاعدة من ملک

رسالة فی تعیین الفجر فی اللیالی المُقمّرة

کتاب الطهارة – ٤ جلد

تعلیقة علی العروة الوثقی

المکاسب المحرمة – ۲ جلد

تعلیقة علی وسیلة النجاة
رساله نجاة العباد
حاشیه بر رساله ارث
تقریرات درس اصول آیت‌الله العظمی بروجردی
تحریرالوسیلة – ۲ جلد
ترجمه تحریرالوسیلة – ٤ جلد
ترجمه تحریرالوسیلة – ٤ جلد
کتاب البیع – ۵ جلد
حکومت اسلامی یا ولایت فقیه
کتاب الخلل فی الصلوة
جهاد اکبر یا مبارزه با نفس
رساله توضیح المسائل
مناسک حج «احکام مطابق با فتاوای حضرت امام خمینی»
تفسیر سوره حمد
استفتائات – ۳ جلد
دیوان شعر
سبوی عشق
ره عشق
باده عشق
نقطه عطف
محرم راز
مقام رهبری در فقه اسلامی با استفاده از کتاب البیع
مسائل امر به معروف و نهی از منکر از تحریرالوسیلة
مسأله قضاوت از کتاب تحریرالوسیلة
جهاد نفس از کتاب اربعین حدیث
رابطه نیت و اخلاص از کتاب اربعین حدیث
صحیفه امام، «مجموعه آثار امام خمینی» – ۲۲ جلد
صحیفه نور
وصیتنامه
لمحات الأصول
کوثر – ۳ جلد
منشور روحانیت
وعده دیدار
فریاد برائت
آوای توحید

۹. تصویرپردازی در رسانه‌ها

۹.۱. سینما

در سال ۱۹۸۸ در فیلم کمدی The Naked Gun - From the Files of Police Squad بازیگر آمریکایی Charles Gherardi در نقش روح‌الله خمینی ظاهر شد.[۳۹] این فیلم با اعتراض ایران مواجه شد. در صحنه‌ای از این فیلم شخصیت اصلی داستان، Frank Drebin که یک کارآگاه است، به بازیگر نقش خمینی سیلی می‌زند.[٤٠]

بهروز افخمی نیز در فیلمی به نام «فرزند صبح»، زندگی خمینی را به تصویر می‌کشد که بخش عمده فیلم مربوط به دوران پیش از هفت‌سالگی است. مراحل تهیه این فیلم تا کنون بارها به دلایل مختلف به تعویق افتاده است.[٤١]

۱۰. اهانت‌ها

موضوع اهانت به خمینی چندین بار در ایران انجام شده و جنجال برانگیخته است. قانون مجازات اسلامی ایران در همین راستا اهانت به وی را جرم تلقی کرده و مستوجب شش ماه تا دو سال حبس دانسته است.[٤٢] هر قدر شخصیت معنوی فرد توهین‌شده والاتر باشد، قباحت توهین بیش‌تر نمود پیدا می‌کند و اقدامات قانونی شدیدتری إعمال می‌شود.[٤٣]

در ۲۲ دی ۱۳۸۱ روی روزنامه «*حیات نو*» کاریکاتوری تاریخی مربوط به سال ۱۹۳۷ را چاپ کرد که شباهت تصویر رئیس دیوان عالی آمریکا در آن زمان، با خمینی موجب توقیف این روزنامه شد.[٤٤] [٤٥]

در جریان تظاهرات روز دانشجو در سال ۸۸ نیز بحران پدیدآمده بر سر نمایش تصاویری از پوستر پاره‌شده خمینی از سوی تلویزیون دولتی ایران، بار دیگر فضای سیاسی این کشور را به شدت ملتهب کرد و به دامنه برخوردها و مجادلات لفظی، ابعاد کم‌سابقه‌ای بخشید.[٤٦]

۱۱. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- آرامگاه روح‌الله خمینی
- سید احمد خمینی
- سید مصطفی خمینی
- خدیجه ثقفی
- میرحامد حسین موسوی

*** ۱۲. پانویس ***

۱- در گاهشماری قمری: ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ قمری.

۲- عمادالدین باقی، ویژه‌نامه مورخ ۱۲ خرداد ۸٤ روزنامه شرق.

۳- روزنامه شرق، شماره ٥٤٧. بازدید در تاریخ ۳ مه ۲۰۰۷. (محتوای این مطلب، پیش‌تر نیز در تاریخ ١٦ دی ١٣٥٦ به وسیله روزنامه اطلاعات، در دوران حکومت پهلوی چاپ شده بود.)

-٤

John L. Esposito, *Voices of Resurgent Islam*, Published by Oxford University Press, 1983, ISBN 0-19-503340-X, 9780195033403, Pg. 160; "His great grandfather moved from Khorasan to india" (popular versions usually specify Kashmir); his grandfather returned to Khomein. These ancestral peregrinations allow a labeling that somehow Khomeini is "Indian".

٥- برگرفته از: صفحه ۹ و ۱۰ کتاب Ayatollah Khomeini نوشته Edward Willet چاپ ۲۰۰٤، The Rosen Publishing Group Inc ویرایش نخست. ISBN 0-8239-4465-4

٦- برگرفته از سایت امام خمینی

۷- باقی، عمادالدین، کودکی امام، یادنامه روزنامه شرق، ۱۲ خرداد ۱۳۸٤

۸- باقی، عمادالدین، جوانی امام، یادنامه روزنامه شرق، ۱۲ خرداد ۱۳۸٤

۹- برگرفته از سایت امام خمینی
۱۰- زمزم نور؛ زندگینامه، آثار و... امام خمینی، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، تهران، چاپ نهم (۱۳۸۷)، ص ۹ - ۱۰.
۱۱- فیرحی، ص ۲۰٤
۱۲- روح‌الله آیت‌الله خمینی، «شؤون و اختیارات ولایت فقیه»، ترجمه «مبحث ولایت فقیه از کتاب بیع»، ص ۳۵
۱۳- فصل اول: مفهوم و مقایسه ولایت فقیه، ولایت در فقه مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه، دبیرخانه مجلس خبرگان
۱٤- مؤلفه‌های اقتدار حکومت اسلامی (۲) روزنامه همشهری به نقل از امام آیت‌الله خمینی. الرسائل، قم: اسماعیلیان، ۱۳٦۸، ج ۱، کتاب الاستصحاب، ص ۳۳۲
۱۵- امام خمینی(ره) از ولادت تا رحلت، دفتر حفظ و نشر آثار سید علی خامنه‌ای
۱٦- با خمینی در راه بازگشت از فرانسه
۱۷- روزشمار انقلاب، سایت مرکز اطلاع‌رسانی مؤسسه فرهنگی شهید آوینی، بخش «امروز در آینه تاریخ»
۱۸- روز جمهوری اسلامی ایران
۱۹- Khomeini's Kingdom Qum (انگلیسی). وبگاه تایم (در تاریخ Monday, Mar. 12, 1979). بازدید در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۰۸.
۲۰- Life and Letters The Agitator Oriana Fallaci directs her fury toward Islam (انگلیسی). وبگاه نیویورکر (در تاریخ 5 June، 2006). بازدید در تاریخ ۱۳ نوامبر ۲۰۰۸.
۲۱- صحیفه نور، جلد ۵
۲۲- امروز در تاریخ یکشنبه بیست و دوم بهمن ماه سال ۱۳۸۵ هجری شمسی، وبگاه آفتاب. ۲۲ بهمن ۱۳۸۵ بازدید: ۱٤ ژانویه ۲۰۰۹
۲۳- گزارش تصویری، روزنامه اعتماد. ۲۱ بهمن ۱۳۸۵، شماره ۱۳۲۸ بازدید: ۱٤ ژانویه ۲۰۰۹
۲٤- رادیو زمانه، حق حیات، آزادی و امنیت شخصی
۲۵- تأملی در قرائت امام از آزادی مطبوعات خبرگزاری فارس
۲٦- مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن - کتابخانه معارف اسلامی - صحیفه نور، جلد ۵ - ٦
۲۷- مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن - کتابخانه معارف اسلامی - صحیفه نور، جلد ۵ - ٦
۲۸- آفتاب، چرا سخنرانی امام(ره) کامل پخش نمی‌شود؟
۲۹- متن کامل نامه تاریخی امام خمینی به گورباچف و پاسخ گورباچف
۳۰- بی‌بی‌سی فارسی
۳۱- رضایی شریف‌آبادی، مسعود و عباس سلیمی نمین، پاسداشت حقیقت، تهران: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، چاپ سوم:۱۳۸۱، ص ۱٤۸
۳۲- (محسن رضایی و عباس سلیمی نمین، پاسداشت حقیقت، صفحه ۱٤۷)
۳۳- متن نامه خمینی در ارتباط با اعدام منافقین سرموضع در زندان‌ها (خاطرات آیت‌الله منتظری، صفحه ٦۲٤ در (سایت آیت‌الله العظمی منتظری)
۳٤- متن نامه اسکن‌شده منسوب به روح‌الله خمینی در ارتباط با اعدام منافقین سر موضع در زندان‌ها (خاطرات آیت‌الله منتظری، صفحه ٦۲٦ در سایت آیت‌الله منتظری)
۳۵- سخنرانی در جمع کارکنان پخش رادیو، ۱۷ شهریور ۱۳۵۸، قم، صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ٤۵۰.
۳٦- خواندنی‌ها - Khandaniha - فرزندان و نوه‌های خمینی چه می‌کنند
۳۷- گزارش فایننشال تایمز از نوه‌های امام(ره)
۳۸- سایت جماران - زهرا اشراقی: امام اصلاً اهل امر و نهی نبودند
۳۹- (The Naked Gun - From the Files of Police Squad! 1988) وبگاه movies.yahoo
٤۰- Article: A welcome shot at Naked Gun
٤۱- عکس‌هایی از ایفاگر نقش امام(ره) در«فرزند صبح» (فارسی). وبگاه رسمی روزنامه آفرینش (در تاریخ ۱۳۸). بازدید در تاریخ ۲٤ دی ۱۳۸۷.

۴۲- قانون مجازات اسلامی ایران (مصوب ۱۳۷۵)، ماده ٥١٤: «هرکس به حضرت امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی رضوان الله علیه و مقام معظم رهبری به نحوی از انحاء اهانت نماید، به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.»

۴۳- توهین به امام راحل حبس از ٦ ماه تا ۲ سال. روزنامه رسالت (در تاریخ ۲۳ آذر ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ دسامبر ۲۰۰۹.

٤٤- علیرضا اشراقی با سپردن وثیقه آزاد شد، روزنامه همشهری، صفحه اجتماعی، ۲۰ اسفند ۱۳۸۱، شماره ۳۰۰۳.

٤٥- کاریکاتور روزولت در ایران، بحران آفرید. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱ سپتامبر ۲۰۰۳).

٤٦- بی‌بی‌سی

۱۳. منابع

- یادنامه روزنامه شرق، ۱۲ خرداد ٨٤
- پایگاه اطلاع‌رسانی امام خمینی (نقل مطالب این سایت با ذکر مأخذ مجاز است.)
- صحیفه نور

۱۳.۱. کتاب‌شناسی

Khomeinism: Essays on the Islamic Republic, Ervand Abrahamian, University of California Press,1993, ISBN 0-520-08173-0

۱۴. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- وبگاه رسمی سید روح‌الله خمینی
- پخش آنلاین مستند «شاخص» صدا و سیمای ایران
- سخنرانی از خمینی که هرگز در صدا و سیما پخش نشد
- بخشی از سخنرانی روح‌الله خمینی در ۱۲ بهمن ۵۷، پخش شده از صدا و سیما: قسمت اول، قسمت دوم، قسمت سوم

۲-۱-۲- «سید علی خامنه‌ای»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	سید علی حسینی خامنه
زادروز	۲۴ تیر ۱۳۱۸ (سن: ۷۱ سال)
زادگاه	مشهد، ایران
همسر	بانو خجسته[۱]
فرزندان	مجتبی، بُشرا، هُدا، مصطفی، مسعود و میثم
والدین	پدر: سید جواد خامنه‌ای
خویشاوندان سرشناس	برادران: محمد، هادی؛ خواهر: بدری
دین	اسلام، شیعه
اطلاعات سیاسی	
تاریخ ریاست	۱۳۶۰ – ۱۳۶۸؛ ۱۳۶۸ – اکنون
ترتیب	سومین رئیس‌جمهور ایران دومین رهبر جمهوری اسلامی
جناح سیاسی	حزب جمهوری اسلامی
وبگاه رسمی	khamenei.ir

[[جایگاه‌های حقوقی علی خامنه‌ای]]		
قبلی: محمدعلی رجایی	رئیس‌جمهور ایران ۱۳۶۰–۱۳۶۸	بعدی: اکبر هاشمی رفسنجانی
قبلی: وجود نداشته	[[رئیس]] مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۳۶۶–۱۳۶۸	بعدی: اکبر هاشمی رفسنجانی
قبلی: روح‌الله خمینی	رهبر جمهوری اسلامی ایران ۱۳۶۸– تا کنون	بعدی: نامعلوم

سید علی حسینی خامنه (۲۴ تیر ۱۳۱۸ در مشهد)[۲] [۳] معروف به سید علی خامنه‌ای[۴]، رهبر کنونی نظام جمهوری اسلامی ایران است. او همچنین از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ برای دو دوره پیاپی رئیس‌جمهور ایران بود. علی خامنه‌ای پس از مرگ سید روح‌الله خمینی، از طرف مجلس خبرگان رهبری به مقام رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد. وی یکی از مراجع تقلید شیعیان است.

محتویات

۱. زندگی
۱.۱. تولد و خانواده
۱.۲. دوران کودکی و تحصیل

١.٣ سفر به نجف و تحصیل در قم
٢. مبارزات سیاسی پیش از انقلاب
٢.١. همراهی با سید روح‌الله خمینی
٢.٢. دومین بازداشت
٢.٣. سومین و چهارمین بازداشت
٢.٤. پنجمین بازداشت
٢.٥. بازداشت ششم
٢.٦. در تبعید
٢.٧. در آستانه پیروزی
٣. پس از انقلاب تا رهبری
٤. رهبری جمهوری اسلامی
٤.١. در رسانه
٤.٢. انتخابات ریاست‌جمهوری ١٣٨٨
٤.٣. سفر به قم در سال ١٣٨٩
٥. دیدگاه‌ها
٥.١. اعتقاد به برتری عقیده و صلاحدید ولی فقیه بر نظر مردم
٥.٢. موسیقی
٥.٣. اتهامات
٥.٣.١. حمایت از گروه فشار
٥.٣.٢. دو بار حمله به کوی دانشگاه
٥.٣.٣. ترور میکونوس
٥.٣.٤. آرژانتین
٦. آثار
٦.١. تألیف و تحقیق
٦.٢. ترجمه
٧. پانویس
٨. منابع
٩. جستارهای وابسته
١٠. پیوند به بیرون

١. زندگی

١.١. تولد و خانواده

علی خامنه‌ای در روز ٢٤ تیر ماه سال ١٣١٨ (برابر با ٢٨ صفر ١٣٥٨ و ١٦ ژوئیه ١٩٣٩) در شهر مشهد در ایران به دنیا آمد. پدرش سید جواد خامنه‌ای از مجتهدان مشهد به شمار می‌رفت و جدش سید حسین خامنه‌ای از روحانیون آذربایجانی مقیم نجف بود.[٥]

سید علی خامنه‌ای متأهل و دارای ٦ فرزند است. همسر وی «خجسته» نام دارد. نام دخترانش بُشرا و هُدا، و نام پسرانش مجتبی، مصطفی، مسعود و میثم است.[٦] [٧]

یکی از دختران وی، همسر فرزند محمدی گلپایگانی رئیس دفتر رهبری است.[۸] پسرش مجتبی خامنه‌ای با دختر غلامعلی حداد عادل ازدواج کرده است.[۹] مصطفی دیگر فرزند وی با دختر عزیزالله خوشوقت ازدواج کرده است. مسعود نیز با فرزند آیت‌الله خرازی و خواهر صادق خرازی ازدواج کرده است.[۸]

سید محمد خامنه‌ای، برادر بزرگ‌تر او، عضو مجلس خبرگان قانون اساسی بوده و در حال حاضر، ریاست «بنیاد حکمت اسلامی صدرا» را بر عهده دارد. برادر کوچک‌تر وی سید هادی خامنه‌ای نیز روحانی و فعال سیاسی عضو مجمع روحانیون مبارز است که در سال ۱۳۷۲ روزنامه «جهان اسلام»، و سال ۱۳۷۹ روزنامه «حیات نو» را منتشر کرد که این روزنامه به دستور دادگاه ویژه روحانیت، توقیف شد.[۱۰] [۱۱]

خواهر وی «بدری حسینی خامنه‌ای» همسر شیخ علی تهرانی بود. علی تهرانی روحانی فعال در دوران انقلاب بود که به مجاهدین خلق گرایید و به عراق پناهنده گشت. او در سال ۱۳۷٤ به همراه خانواده‌اش به ایران بازگشت. همسر او «بدری حسینی خامنه‌ای»، در ایران درگذشت.[۱۲] [۱۳] [۱٤] برادر کوچک‌تر او، سید حسن خامنه‌ای، مسؤول هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری وزارت نفت و نماینده وزیر در این هیأت است.[۱۵]

۲.۱. دوران کودکی و تحصیل

او از دوران کودکی در خانواده‌ای فقیر پرورش یافت[۱٦] و از چهار سالگی به همراه برادر بزرگش سید محمد به مکتبخانه و پس از مدتی به یک مدرسه ابتدائی اسلامی به نام دارالتعلیم دیانتی رفت و تحصیلش را تا اخذ مدرک دیپلم ادامه داد. در دوره دبیرستان، خواندن جامع‌المقدمات و صرف و نحو را آغاز کرد. سپس از مدرسه جدید، وارد حوزه علمیه مشهد شد و نزد پدر و دیگر استادان وقت، ادبیات و مقدمات را خواند.

وی کتب ادبی از قبیل جامع‌المقدمات، سیوطی، مغنی را نزد مدرسان مدرسه سلیمان‌خان و نواب خواند و پدرش نیز بر درس فرزندانش نظارت می‌کرد. کتاب معالم را نیز در همان دوره خواند. سپس شرایع‌الاسلام و شرح لمعه را مشترکاً نزد پدرش و آقا میرزا مدرس یزدی، رسائل و مکاسب را در حضور شیخ هاشم قزوینی، و بقیه دروس سطح فقه و اصول را نزد پدرش خواند و دوره مقدمات و سطح را در پنج سال و نیم به اتمام رساند. وی در زمینه منطق و فلسفه، کتاب منظومه سبزواری را ابتدا از جوادآقا تهرانی و بعدها نزد شیخ رضا ایسی خواند.

۳.۱. سفر به نجف و تحصیل در قم

در سال ۱۳۳٦ به قصد زیارت عازم نجف شد. در مدت اقامت کوتاه خود، از دروس سید محسن حکیم، ابوالقاسم خویی و محمد شاهرودی بهره برد و با مشاهده وضعیت تحقیق و تدریس در نجف، تصمیم به تحصیل در آن شهر گرفت. اما به دلیل مخالفت پدر، پس از هفت ماه به ایران بازگشت.[۱۷]

پس از آن از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳٤۳ در حوزه علمیه قم به تحصیلات عالی در فقه و اصول و فلسفه، مشغول شد و در درس سید حسین بروجردی، مرتضی حائری یزدی و محمدحسین طباطبایی حاضر شد و در درس فقه و اصول سید روح‌الله خمینی شرکت جست. در سال ۱۳٤۳ یک چشم پدر وی بر اثر بیماری آب مروارید نابینا شد. پس از آن علی‌رغم علاقه‌اش به تحصیل در قم، برای مراقبت از پدر به مشهد بازگشت.[۱۷]

۲. مبارزات سیاسی پیش از انقلاب

سید علی خامنه‌ای خود را «از شاگردان فقهی، اصولی، سیاسی و انقلابی سید روح‌الله خمینی» می‌داند اما به گفته خودش نخستین جرقه‌های سیاسی و مبارزاتی و دشمنی با نظام پهلوی را سید مجتبی نواب صفوی در ذهن او به وجود آورده است[۱۸] [۱۹]:

«همان وقت جرقه‌های انگیزش انقلاب اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمد و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد.»

در سال ۱۳۳۱ هنگامی که نواب صفوی با عده‌ای از فدائیان اسلام به مشهد رفته بود و در مدرسه سلیمان‌خان، سخنرانی پرهیجانی را در موضوع احیای اسلام و حاکمیت احکام الاهی، و مخالفت با شاه و انگلیس و ادعای دروغگو بودن آنان نسبت به ملت ایران، ایراد کرد. سید علی خامنه‌ای یکی از طلاب جوان همان مدرسه بوده است.[۱۸]

۲.۱. همراهی با سید روح‌الله خمینی

سید علی خامنه‌ای در ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ (۹ محرم) دستگیر و یک شب بازداشت شد و فردای آن روز به شرط اینکه منبر نرود و تحت نظر باشد آزاد شد. با پیش آمدن حادثه خونین ۱۵ خرداد، باز هم او را از بیرجند به مشهد آورده، تحویل بازداشتگاه نظامی دادند و ۱۰ روز در آنجا زندانی شد.[۱۶] [۲۰]

۲.۲. دومین بازداشت

در بهمن ۱۳۴۲ (رمضان ۱۳۸۳) خامنه‌ای با عده‌ای از دوستانش به مقصد کرمان حرکت کرد. پس از دو سه روز توقف در کرمان و سخنرانی و منبر و دیدار با علما و طلاب آن شهر، عازم زاهدان شد. به دلیل سخنرانی‌های به ویژه در ایام ششم بهمن، سالگرد انتخابات و رفراندوم شاه، در روز ۱۵ رمضان که مصادف با تولد حسن بن علی بود، ساواک شبانه او را دستگیر و با هواپیما روانه تهران کرد. وی حدود ۲ ماه به صورت انفرادی در زندان قزل‌قلعه زندانی شد.[۱۷]

۲.۳. سومین و چهارمین بازداشت

به دلیل کلاس‌های تفسیر و حدیث و اندیشه اسلامی وی در مشهد و تهران مورد تعقیب ساواک قرار گرفت. بدین خاطر در سال ۱۳۴۵ در تهران مخفیانه زندگی می‌کرد، و یک سال بعد در ۱۳۴۶ دستگیر و محبوس شد. وی بار دیگر توسط ساواک در سال ۱۳۴۹ نیز دستگیر و زندانی گشت.[۱۷]

۲.۴. پنجمین بازداشت

وی درباره پنجمین بازداشت خویش توسط ساواک می‌نویسد:[۱۷]

«از سال ۴۸ زمینه حرکت مسلحانه در ایران محسوس بود. حساسیت و شدت عمل دستگاه‌های جاری رژیم پیشین نیز نسبت به من، که به قرائن دریافته بودند چنین جریانی نمی‌تواند با افرادی از قبیل من در ارتباط نباشد، افزایش یافت. سال ۵۰ مجدداً و برای پنجمین بار به زندان افتادم. برخوردهای خشونت‌آمیز ساواک در زندان آشکارا نشان می‌داد که دستگاه از پیوستن جریان‌های مبارزه مسلحانه به کانون‌های تفکر اسلامی به شدت بیمناک است و نمی‌تواند بپذیرد که فعالیت‌های فکری و تبلیغاتی من در مشهد و تهران از آن جریان‌ها بیگانه و به کنار است. پس از آزادی، دایره درس‌های عمومی تفسیر و کلاس‌های مخفی ایدئولوژی و... گسترش بیش‌تری پیدا کرد.»

۲.۵. بازداشت ششم

در بین سال‌های ۱۳۵۰–۱۳۵۳ درس‌های تفسیر و ایدئولوژی سید علی خامنه‌ای در سه مسجد کرامت، امام حسن(ع) و میرزا جعفر در مشهد تشکیل می‌شد. این فعالیت‌ها موجب شد که در دی ماه ۱۳۵۳ ساواک به خانه‌اش در مشهد هجوم برده، او را دستگیر و بسیاری از یادداشت‌ها و نوشته‌هایش را ضبط کند. این ششمین و سخت‌ترین بازداشت بود و تا پاییز ۱۳۵۴ در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری بود. در این مدت، او در سلول انفرادی نگه داشته شد.[۱۷] وی در این مورد گفت: «سختی‌هایی که در این بازداشت تحمل می‌کرد، فقط برای آنان که آن شرائط را دیده‌اند، قابل فهم است.» پس از آزادی از زندان، به مشهد برگشت و باز هم همان برنامه ادامه داشت. البته دیگر امکان تشکیل کلاس‌های سابق را به او ندادند.[۱۷]

۲.۶. در تبعید

در اواخر سال ۱۳۵۶، نیروهای امنیتی دولت پهلوی وی را دستگیر و برای مدت ۳ سال به ایرانشهر تبعید کرد. در اواسط سال ۱۳۵۷ با اوج‌گیری مبارزات انقلاب ایران، از تبعیدگاه آزاد شده، به مشهد بازگشت.[۱۷]

۲.۷. در آستانه پیروزی

درآستانه پیروزی انقلاب اسلامی، پیش از بازگشت سید روح‌الله خمینی از پاریس به تهران، و از سوی وی به عضویت در «شورای انقلاب» با شرکت افرادی همچون مطهری، بهشتی، هاشمی رفسنجانی منصوب شد. پیام خمینی توسط مطهری به وی ابلاغ گردید و با دریافت پیام سید روح‌الله خمینی، از مشهد به تهران آمد.[۱۷]

۳. پس از انقلاب تا رهبری

فهرست زیر خلاصه‌ای از فعالیت‌های علی خامنه‌ای پس از پیروزی انقلاب تا درگذشت روح‌الله خمینی است:

– عضویت در حزب جمهوری اسلامی در اسفند ۱۳۵۷

– معاونت وزارت دفاع در سال ۱۳۵۸

– سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۵۸

– امام جمعه تهران، ۱۳۵۸

– نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۸

– نماینده سید روح‌الله خمینی در شورای عالی دفاع، ۱۳۵۹

– ترور نافرجام ششم تیرماه ۱۳٦۰ در مسجد ابوذر تهران توسط مجاهدین و جواد قدیری [۲۱]، این حادثه موجب از کار افتادن دست راست وی شد.[۲۲]

– ریاست جمهوری دوره اول؛ به دنبال ترور محمدعلی رجایی دومین رئیس‌جمهور ایران، وی در مهرماه ۱۳٦۰ به مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد.

– ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳٦۰

– ریاست جمهوری دوره دوم؛ از ۱۳٦٤ تا ۱۳٦۸ مجدداً به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد.

وزرای کابینه شورای انقلاب

ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	باهنر	آموزش‌وپرورش	۱۲	محمد یوسف طاهر قزوینی	راه
۲	؟	پست	۱۳	تشکیل نشده بود	رفاه
۳	تشکیل نشده بود	اطلاعات	۱٤	محمود احمدزاده هروی	صنایع
٤	علی اردلان	دارایی	۱۵	حسن حبیبی	فرهنگ
۵	بنی‌صدر، قطب‌زاده	امور خارجه	۱٦	میناچی	ارشاد
٦	رضا صدر	بازرگانی	۱۷	داریوش فروهر	کار
۷	؟	بهداشت	۱۸	رفسنجانی	کشور
۸	؟	معادن	۱۹	مصطفی کتیرایی	مسکن
۹	عباس شیبانی	کشاورزی	۲۰	معین‌فر	نفت
۱۰	مهدوی کنی	دادگستری	۲۱	عباس تاج	نیرو
۱۱	خامنه‌ای	دفاع و سپاه	۲۲	؟	جهاد

۴. رهبری جمهوری اسلامی

پس از درگذشت سید روح‌الله موسوی خمینی، مجلس خبرگان رهبری که اعضای آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳٦۸، سید علی خامنه‌ای را که در آن زمان ریاست جمهوری ایران را به عهده داشت، به سمت «رهبر جمهوری اسلامی ایران» منصوب کرد. در ابتدا شورای رهبری سه نفره مرکب از علی مشکینی، موسوی اردبیلی و سید علی خامنه‌ای برای جانشینی سید روح‌الله خمینی پیشنهاد شد که

نتوانست آرای کافی را به دست بیاورد. پس از آن سید علی خامنه‌ای و گلپایگانی به عنوان کاندید رهبری در مجلس خبرگان به اجماع گذاشته شدند که سید علی خامنه‌ای با به دست آوردن بیش از دوسوم آرا به عنوان رهبر جمهوری اسلامی برگزیده شد. در این جلسه همچنین هاشمی رفسنجانی پیش از رأی‌گیری سخنرانی کرد و به تمجید از سید علی خامنه‌ای پرداخت. سید علی خامنه‌ای، رهبر کنونی نظام جمهوری اسلامی ایران، معتقد است: «اختیارات ولی فقیه در صورت تعارض با اراده و اختیار مردم، بر اختیارات و تصمیمات مردم، مقدم و حاکم است».[۲۳] [۲٤]

۴.۱. در رسانه

تا کنون مقالاتی درباره سید علی خامنه‌ای از سوی سازمان‌های بین‌المللی منتشر شده است، از جمله:

موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی در سال ۲۰۰۸ مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی خامنه‌ای: دیدگاه جهانی قدرتمندترین رهبر ایران» به قلم کریم سجادپور منتشر کرد.[۲۵] مقاله این‌چنین آغاز می‌شود: «شاید در دنیا هیچ رهبری نباشد که به اندازه آیت‌الله خامنه‌ای برای مسائل جاری جهان اهمیت داشته باشد اما در عین حال تا این حد برای جهانیان ناشناخته باشد». به نظر می‌رسد این تحلیل که خود مؤسسه کارنگی آن را «تحلیل عمیق سیاسی» از سید علی خامنه‌ای و بر اساس سخنرانی‌ها و نوشته‌های وی در ۳ دهه اخیر می‌داند،[۲٦] در ایران چندان با واکنش‌های تند داخلی مواجه نشده است.[۲۷] [۲۸]

۴.۲. انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸

چند روز پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ نامه هاشمی رفسنجانی به سید علی خامنه‌ای در اعتراض به اتهاماتی که محمود احمدی‌نژاد در مناظره تلویزیونی محمود احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی علیه او مطرح کرده بود، خبرساز شد. وی در این نامه از سکوت رهبر و حمایت او از احمدی‌نژاد انتقاد کرده و نسبت به عواقب آن هشدار داده بود.[۱] [۲۹]

خامنه‌ای پس از این انتخابات که اعتراضات شدیدی را در پی داشت و معترضان، دولت را به تقلب گسترده در انتخابات متهم می‌کردند، همانند تمام انتخابات قبلی از دولت حمایت و ساعاتی پس از اعلام نتایج، به رئیس‌جمهور منتخب مردم تبریک گفت.[۳۰] وی در انتخابات‌های گذشته نیز، فردای روز انتخابات، پیام تبریکی برای رئیس‌جمهور ارسال کرده است.[۳۱] [۳۲] [۳۳]

سخنرانی وی در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ که یک هفته بعد از انتخابات برگزار شد، نقطه عطفی در جریان حوادث پس از انتخابات شد. او در خطبه‌های پیش از نماز به صراحت اعلام کرد که از رئیس‌جمهور منتخب مردم حمایت می‌کند، تمام توانش را برای ممانعت از تغییر نتیجه اعلام‌شده انتخابات به کار خواهد گرفت، و هشدار داد که «اگر چند نخبه سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند، یا برای اصلاح ابرو، چشم را کور کنند، چه بخواهند و چه نخواهند، مسؤول خون‌ها و خشونت‌ها و هرج و مرج‌ها، آنهایند»؛ ساعتی بعد سازمان عفو بین‌الملل در اطلاعیه‌ای این سخنرانی را «چراغ سبز رهبر ایران برای سرکوب» توصیف کرد و اعتراضات فردای آن روز با کشته شدن چند تن از معترضین همراه شد.[۳٤] [۳۵]

۴.۳. سفر به قم در سال ۱۳۸۹

سید علی خامنه‌ای در ۲۷ مهر ۱۳۸۹ برای یک سفر ۹ روزه به شهر قم رفت. [۳٦] فقط یک روز قبل از سفر سید علی خامنه‌ای به قم، تدارکات گسترده‌ای در قم برای استقبال از او و مسائل امنیتی دیگر در نظر گرفته شد.[۳۷]

وی در روز نخست سفرش، در طی یک سخنرانی گفت تحریم‌های آمریکا و شورای امنیت اثر قابل توجهی بر زندگی مردم نخواهد داشت. او همچنین در مورد انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ و اعتراضات پس از آن گفت: «دشمنان قصد داشتند با فتنه‌انگیزی این حضور پرشور را تحت‌الشعاع قرار دهند اما موفق نشدند و فتنه پارسال کشور را در برابر میکروب‌های سیاسی واکسینه کرد.»[۳۸] [۳۹] [٤۰]

۵. دیدگاه‌ها

۵.۱. اعتقاد به برتری عقیده و صلاحدید ولی فقیه بر نظر مردم

او عقیده دارد در نظام تحت ولایت ایشان، ولی فقیه همان حاکم اسلامی است و حکومتش تا قیامت ادامه پیدا می‌کند:[٤۱]

«مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرائط، این است که دین حنیف اسلام که خاتم ادیان آسمانی و باقی تا روز قیامت است، دین حکومت است و دین اداره شؤون جامعه، پس در این حکومت چاره‌ای جز این نیست که تمام طبقات جامعه یک ولیّ امر و حاکم شرع و رهبر داشته باشند تا امت اسلام را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ کند و با جلوگیری تعدی قوی بر ضعیف، عدالت را در سیاست جامعه برپا دارند و وسایل پیشرفت فرهنگی، سیاسی و شکوفایی اجتماعی را فراهم سازد و چه بسا این کارها با خواسته‌ها، مطامع، منافع و آزادی بعضی اشخاص در تضاد باشد.»
از نظر او این حکومت و حاکمیت نه تنها اختیاری نیست، بلکه تحت عناوینی چون «مصلحت»، «حفاظت امت از دشمنان» و «اجرای حکم اسلام» گریز و چاره‌ای از آن نیست. او همچنین اعتقاد دارد دایره این حاکمیت می‌تواند تا آزادی شخصی افراد پیش رود.[٤٢]
ایشان همچنین از «واجب بودن» اقدام علیه خواسته و صلاحدید مردم، در شرائطی که آن را مخالف با آنچه که ایشان «مصالح عمومی اسلام و مسلمین» می‌نامد، سخن می‌آورد و حتا بیان می‌دارد که این تشخیص مصالح، بر دوش حاکم مسلمین یا همان «ولی فقیه» است:[٤٣]
«همچنین بر حاکم مسلمین پس از عهده‌دار گردیدن وظیفه مهم رهبری، واجب است که عنداللزوم دست به اقدامات مناسب بزند و باید خواسته و صلاحدید حاکم مسلمین در مواردی که به مصالح عامه اسلام و مسلمین مربوط می‌شود، بر خواسته و صلاحدید عامه مردم، مقدم گردد.»

۵.۲. موسیقی

او اگر چه موسیقی را در شرع اسلام حرام نمی‌داند، ولی معتقد است ترویج و آموزش موسیقی غربی که غالباً هدف آن بیان اهداف سیاسی و ضد دینی در غالب این هنر فراگیر است، با رسالت موسیقی به شدت در تضاد است. بنا بر این آموزش و تمرین آن شکل موسیقی که غالباً باعث ایجاد مشکلات روانی و رفتارهای غیرطبیعی می‌شود نیز هم نباید صورت گیرد. با این حال، ایشان در دیدار با مداحان در سال ۱۳۸۷ خطاب به مداحان گفتند با موسیقی پاپ در صورتی که با شرع در تضاد نباشد مشکلی ندارند.
هوشنگ اسدی یکی از هم‌سلولی‌های آیت‌الله خامنه‌ای در زندان پهلوی می‌گوید:
سید علی خامنه‌ای از همان ابتدا هم از موسیقی تنفر داشته است. هنگامی که اسدی در زندان آهنگی را از بنان، زمزمه می‌کرده است، آقای خامنه‌ای به وی پیشنهاد داده که به جای زمزمه آهنگ بنان، به زمزمه دعا و مناجات بپردازد.[٤٤]

۵.۳. اتهامات

۵.۳.۱. حمایت از گروه فشار

گروه فشار موسوم به لباس شخصی گروهی است که تحت نظارت علی خامنه‌ای در پیشبرد مقاصد سیاسی از راه‌هایی چون اعمال فشار از طریق برپایی گردهمایی‌های غیرقانونی، ضرب و شتم مخالفان و یا ترور شخصیتی مخالفان وارد عمل می‌شوند. اقدامات این گروه از این جهت قابل نسبت دادن به سید علی خامنه‌ای است که ایشان در مواجهه و برخورد با آن همواره سکوت کرده‌اند و یا به طور مستقیم و علنی این اقدامات را محکوم نکرده‌اند. ضمن اینکه شاخه علنی آن موسوم به انصار حزب‌الله به دستور علی خامنه‌ای تشکیل یافته است. اقدامات گروه فشار چندین بار بحث‌برانگیز شده است که با دخالت علی خامنه‌ای مسکوت گذاشته شد، در زیر به صورت مورد به مورد عکس‌العمل مقام رهبری ایران در مقابل این اتفاق‌ها آورده شده است:

۵.۳.۲. دو بار حمله به کوی دانشگاه

دانشجویان نیروی انتظامی را عامل یورش به کوی دانشگاه دانسته و خواستار عزل فرمانده آن بودند. علی خامنه‌ای حاضر به برکناری سردار لطفیان و همچنین نظری فرمانده پلیس تهران نشد. در دومین حمله به کوی دانشگاه، متجاوزان با شعار حمایت از رهبر، به ضرب و شتم دانشجویان پرداختند[٤٥]. بررسی عامل اصلی حمله متجاوزین به دانشجویان کوی دانشگاه در مجلس مسکوت گذاشته شده است. مجلس هشتم از پاسخگویی به این مورد سر باز می‌زند و با وجود گذشت ۱۸ ماه هیچ گزارشی به مردم داده نشده است. علی خامنه‌ای رهبر ایران، با وجود اینکه دستور به رسیدگی به وقایع کوی دانشگاه را داده بود، [٤٦] ولی به نظر می‌رسد به دستور ایشان ادامه بررسی و اعلام عمومی نتیجه آن مسکوت گذاشته شده است و اظهاراتی از ایشان مبنی به اعتراض به عدم رسیدگی و اعلام نتیجه رسیدگی در هیچ منبعی گزارش نشده است.[٤٧]

۵.۳.۳. ترور میکونوس

۲۱ فروردین ۱۳۷٦ دادگاهی در آلمان که به پرونده ترور میکونوس رسیدگی می‌کرد، در طی حکمی کمیته امور ویژه جمهوری اسلامی را که علی خامنه‌ای یکی از اعضای آن بود، به دادن دستور این ترور متهم کرد.[٤٨] مرتضی سرمدی، معاون ارتباطات وزیر امور خارجه ایران در آن زمان، اتهامات دستگاه قضائی آلمان را به شدت رد کرد و گفت: «ایران معتقد است مقامات قضائی آلمان و دستگاه قضائی این کشور تحت نفوذ صهیونیست‌ها به مبارزه سیاسی کثیفی علیه جمهوری اسلامی ایران دست یازیده‌اند.»[٤٩] پس از این حکم، آلمان و ایران سفرای خود در دو کشور را فرا خواندند و آلمان، چهار دیپلمات ایرانی را از این کشور اخراج کرد، تمامی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز سفرای خود را از ایران فرا خواندند. ایران نیز در پاسخ به این حرکت اتحادیه اروپا تمام سفیران خود را از کشورهای عضو این اتحادیه فرا خواند. و روابط دو طرف دچار بحران شد. که تا سه ماه بعد و پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ادامه داشت.[۵۰] [۵۱] این واقعه موجی از اعتراضات را در میان مردم ایران علیه آلمان برانگیخت.[۵۲] صدها تن از ایرانیان مخالف حکومت، پس از اعلام حکم، به شادمانی و رقص در خیابان‌های آلمان پرداختند و آلمان به شهروندانش در مورد سفر به ایران هشدار داد.[۵۳]

۵.۳.۴. آرژانتین

عبدالقاسم مصباحی، یکی از افراد بلندپایه وزارت اطلاعات ایران که درسال ۱۹۹٦ به آلمان گریخت، در مصاحبه‌ای با بازپرس دادگاه آمیا، که برای رسیدگی به پرونده بمب‌گذاری آمیا برگزار شده بود، خامنه‌ای را متهم کرد که عامل اصلی این ترور بوده و ۲۰۰ میلیون دلار از حساب مشترک خود با احمد خمینی در بانک سوئیس را صرف این کار کرده است. در نهایت، دادگاه آرژانتین هیچ حکمی درباره خامنه‌ای صادر نکرد[٥٤] و نیز مقامات ایرانی مدعی هستند که تا کنون هیچ مدرکی علیه دخالت جمهوری اسلامی ایران در این خصوص ارائه نشده و سیستم قضائی آرژانتین را فاسد و موضوع را توطئه‌ای سیاسی تلقی می‌کنند.[۵۵]

۶. آثار

۶.۱. تألیف و تحقیق:

طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن
از ژرفای نماز
گفتاری در باب صبر
چهار کتاب اصلی علم رجال
ولایت
پیشوای صادق
وحدت و تحزب
هنر از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای
أجوبة الاستفتائات
درست فهمیدن دین
عنصر مبارزه در زندگی ائمه
روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا
ضرورت بازگشت به قرآن
سیره امام سجاد
امام رضا و ولایتعهدی
تهاجم فرهنگی
حدیث ولایت

۶.۲. ترجمه:

صلح امام حسن، تألیف راضی آل یاسین.
آینده در قلمرو اسلام، تألیف سید قطب.[٥٦]
مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، تألیف عبدالمنعم نمری نصری.
ادعانامه علیه تمدن غرب، تألیف سید قطب.

*** ۷. پانویس ***

۱- Others 1992
۲- بی‌بی‌سی - اصل شناسنامه
۳- تصویر کارت ملی در وبگاه دفتر
٤- زندگینامه حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای
٥- نسب و والدین آیت‌الله خامنه‌ای (فارسی). وبگاه آفتاب (در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸٦). بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷.
٦- کروبی پسر آیت‌الله خامنه‌ای را به دخالت در انتخابات متهم کرد (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰٥). بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷.
۷- علیرضا نوری‌زاده (در تاریخ ۲۳ نوامبر ۲۰۰۷). یا رب این بچه ترکان چه دلیرند به خون (فارسی). سایت اینترنتی دکتر علیرضا نوری‌زاده. بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷.
۸- از ازدواج انقلابی تا ازدواج سیاسی (فارسی). سایت تحلیلی خبری عصر ایران (در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ ۸ فروردین ۱۳۸۷. «شهروند امروز»
۹- «خواستگاری» داستان ازدواج پسر مقام معظم رهبری با دختر دکتر حداد عادل (فارسی). وبگاه ایرانیان آتلانتا (AtlantaPersians.com). بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷. «نشریه «اشراق اندیشه» به نقل از حجت‌الاسلام پاینده، از اعضای دفتر مقام معظم رهبری»
۱۰- امیر نامدار (در تاریخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۳). کاریکاتور روزولت در ایران بحران آفرید (فارسی). وبگاه بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷.
۱۱- توضیحات هادی خامنه‌ای در مجلس راجع به کاریکاتور اهانت‌آمیز (فارسی). وبگاه رادیو صدای آمریکا (VOA News) (در تاریخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۳). بازدید در تاریخ ۲٦ فروردین ۱۳۸۷.
۱۲- خواهر رئیس‌جمهور ایران برای پیوستن به شوهرش در عراق از کشور گریخت (انگلیسی). وبگاه روزنامه نیویورک تایمز (در تاریخ ۳ مه ۱۹۸٥). بازدید در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷.
۱۳- ابهام در وضعیت شیخ علی تهرانی، برداشت شده در ۱۰ مرداد ۱۳۸۸.
۱٤- ایران قلم، برداشت شده در ۱۰ مرداد ۱۳۸۸.
۱٥- سید حسن خامنه‌ای عضو کارگروه پیشگیری و مبارزه با رشوه در صنعت نفت شد - نفت‌نیوز.
۱٦- زندگینامه (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری. بازدید در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷.
۱۷- زندگینامه رهبر انقلاب اسلامی (فارسی). دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای. بازدید در تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۰۹.
۱۸- نگاهی اجمالی به مبارزات سیاسی رهبر فرزانه انقلاب (فارسی). مؤسسه فرهنگی امام حسین. بازدید در تاریخ ۲٤ مرداد ۱۳۸۷.
۱۹- فدائیان اسلام؛ طلایه‌داران تشکیل حکومت اسلامی (فارسی). بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، وبگاه ساجد. بازدید در تاریخ ۲٥ مرداد ۱۳۸۷.
۲۰- نشریه ۳۱ (فارسی). سبز سرخ، سایت بزرگداشت سرداران و ده‌هزار شهید مازندران. بازدید در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۷.
۲۱- سایت خبری تحلیلی خدمت
۲۲- بی‌بی‌سی
۲۳- ولی فقیه، مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد یا خدا؟، بی‌بی‌سی فارسی
۲٤- پایگاه اطلاع‌رسانی و استفتائات آیت‌الله خامنه‌ای، ولایت فقیه و حکم حاکم، سؤال ٦۳.

٢٥- سجادپور، کریم (مارس ٢٠٠٨). بازخوانی خامنه‌ای: دیدگاه جهانی قدرتمندترین رهبر ایران (انگلیسی). وبگاه موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی. بازدید در تاریخ ٨ اردیبهشت ١٣٨٧.
٢٦- proj=zme بخش ایران - بازخوانی خامنه‌ای: دیدگاه جهانی قدرتمندترین رهبر ایران (انگلیسی). وبگاه موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی. بازدید در تاریخ ٨ اردیبهشت ١٣٨٧.
٢٧- اهمیت هیچ رهبری در جهان به اندازه آیت‌الله خامنه‌ای نیست (فارسی). وبگاه آفتاب (aftab.ir) (در تاریخ ١٩ فروردین ١٣٨٧). بازدید در تاریخ ٨ اردیبهشت ١٣٨٧. «خبرگزاری فارسی»
٢٨- تحلیل مؤسسه کارنگی درباره رهبر انقلاب (فارسی). سایت تحلیلی خبری عصر ایران (در تاریخ ١٩ فروردین ١٣٨٧). بازدید در تاریخ ٨ اردیبهشت ١٣٨٧.
٢٩- متن کامل نامه هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب
٣٠- پیام مهم رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت حماسه پرشور ٢٢ خرداد
http://leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=5563
٣١- پیام تبریک آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتخابات سال ١٣٨٤
٣٢- پیام تبریک آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتخابات سال ١٣٨٠
٣٣- پیام تبریک آیت‌الله خامنه‌ای پس از انتخابات سال ١٣٧٦
٣٤- BBC هشدار آیت‌الله خامنه‌ای در مورد ادامه تظاهرات خیابانی بی بی‌سی فارسی
٣٥- سخنرانی ٢٩ خرداد آیت‌الله خامنه‌ای؛ نقطه عطف، امید پارسانژاد، بی بی‌سی فارسی، ٢٩ خرداد ١٣٨٩
٣٦- کشور واکسینه شد (فارسی). الف. بازدید در تاریخ ٢٨ مهر ١٣٨٩.
٣٧- تعطیلی حوزه، مدارس و ادارات شهر قم در آستانه سفر رهبر جمهوری اسلامی (فارسی). جرس. بازدید در تاریخ ١٠ آبان ١٣٨٩.
٣٨- رهبر ایران: تحریم‌ها اثر قابل توجهی بر زندگی مردم ندارد (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ٢٨ مهر ١٣٨٩.
٣٩- Iran's top leader seeks to secure clerics' support (فارسی). آسوشیتدپرس. بازدید در تاریخ ١٠ آبان ١٣٨٩.
٤٠- مشروعیت خامنه‌ای در گرو برخورد علمای قم (فارسی). دویچه‌وله. بازدید در تاریخ ١٠ آبان ١٣٨٩.
٤١- أجوبة الاستفتائات
٤٢- خط آخر نقل قول
٤٣- أجوبة الاستفتائات
٤٤- Music fails to chime with Islamic values, says Iran's supreme leader (انگلیسی). گاردین.
٤٥- http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=contentShow&id=5613
٤٦- http://www.asriran.com/fa/news/132922
٤٧- http://www.fararu.com/vdcd950o.yt05z6a22y.html
٤٨- «از آزادی هماهنگ‌کننده تیم ترور میکونوس متأسفم» (فارسی). وبگاه رادیو فردا (در تاریخ چهارشنبه ٢١ آذر ١٣٨٦). بازدید در تاریخ ٢٦ نوامبر ٢٠٠٨.
٤٩- جزئیات خواندنی ماجرای میکونوس بعد از ١٤ سال (فارسی)، سایت خبری تحلیلی عصر ایران به نقل از کتاب «بررسی روابط ایران و آلمان» نوشته سید حسین موسویان، چاپ مرکز تحقیقات استراتژیک/ شابک: 964729817x
٥٠- killings German court implicates Iran leaders in '92 (انگلیسی). وبگاه سی‌ان‌ان (در تاریخ April 10, 1997). بازدید در تاریخ ٢٦ نوامبر ٢٠٠٨.
٥١- ALAN COWELL (در تاریخ April 11, 1997,)
. BERLIN COURT SAYS TOP IRAN LEADERS ORDERED KILLINGS (انگلیسی).
وبگاه نیویورک تایمز. بازدید در تاریخ ٢٦ نوامبر ٢٠٠٨.
٥٢- جزئیات خواندنی ماجرای میکونوس بعد از ١٤ سال

۵۳- German court rules Iranian leaders ordered Berlin slayings
۵٤- LARRY ROHTER (در تاریخ March 10, 2003)
Argentine Judge Indicts 4 Iranian Officials in 1994 Bombing of Jewish Center (انگلیسی)
وبگاه نیویورک تایمز. بازدید در تاریخ ۲٦ نوامبر ۲۰۰۸.
۵۵- روزنامه همشهری، ایران، سیاست‌خارجی، واکنش ایران به اتهامات مجدد آرژانتین (در تاریخ ۱۳۸٦/۰۸/۰۵). بازدید در تاریخ ۱۳۸٦/۰۲/۱٦.
۵٦- «حکومت جهانی مهدوی»، روزنامه رسالت، شماره ٦٤۸۳، صفحه ۱۸، ۱۳۸۷. بازدید در تاریخ ۲٦ آبان ۱۳۸۸:
hhttp://www.iranianmagazines.com/npview.asp?ID=1662669

۸. منابع

- شیرازی، علی. پرتوی از خورشید، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵، صفحه ۲۰۸.
- دفتر نشر و حفظ آثار آیت‌الله خامنه‌ای، «استمداد از خدا»، روزنامه همشهری، ۱۸ خرداد ۱۳۸۸، شماره ٤۸۵۳، صفحه ۱۷.

۹. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- ولایت فقیه
- مرجع تقلید
- هادی خامنه‌ای

۱۰. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- وبگاه رسمی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای
- وبگاه مرکز نشر آثار آیت‌الله خامنه‌ای
- زندگینامه، به نقل از وبسایت رسمی

۳-۱-۲- «حسینعلی منتظری»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	حسینعلی منتظری
لقب	آیت‌الله العظمی
زادروز	۱۳۰۱
زادگاه	نجف‌آباد، ایران
تاریخ درگذشت	۲۹ آذر ۱۳۸۸ (۸۷ سالگی)
آرامگاه	حرم حضرت معصومه
نام همسر	ماه‌سلطان ربانی[۱]
فرزندان	محمد، احمد، سعید
دین	اسلام
مذهب	شیعه دوازده امامی
وبگاه رسمی	http://www.amontazeri.com http://www.hmontazeri.com

حسینعلی منتظری (۱۳۰۱ در نجف‌آباد – ۲۹ آذر ۱۳۸۸ در قم) مرجع تقلید شیعه، از رهبران انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷، رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و قائم‌مقام رهبر سابق جمهوری اسلامی ایران، روح‌الله خمینی بود.

منتظری از شاگردان برجسته روح‌الله خمینی و نماینده تام‌الاختیار وی در ایران بود. او به دلیل مخالفت با حکومت پهلوی سال‌ها در زندان به سر برد. وی پس از پیروزی انقلاب به ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی رسید و اصل ولایت فقیه به پیشنهاد او وارد قانون اساسی ایران شد. منتظری که در سال ۱۳٦٤ از سوی مجلس خبرگان رهبری به قائم‌مقامی ولی فقیه انتخاب شده بود در فروردین ۱۳٦۸ از مقام خود استعفا داد. اختلاف اصلی وی با خمینی بر سر مسائل حقوق بشری به‌ویژه کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۱۳٦۷ بود. وی در دو دهه پایانی عمر خود به انتقاد از سیاست‌های دولت ادامه داد و پس از انتقادی شدید از شاگرد سابقش سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۷٦، شش سال را در حبس خانگی به سر برد، مطالب درباره او در کتاب‌های درسی حذف شد، نام خیابان‌هایی که به نام او بود عوض شد و در رسانه‌های دولتی «شیخ ساده‌لوح» نامیده شد.[۲] [۳]

منتظری که از مدافعان حکومت دینی و از مهم‌ترین شارحان نظریه ولایت فقیه بود، در عین حال، از جدی‌ترین منتقدان حکومت ایران به‌شمار می‌رفت. مهم‌ترین اعتراضات او شامل وضعیت زندانیان، رابطه پنهانی با آمریکا، ادامه جنگ با عراق پس از آزادی خرمشهر، استقراض خارجی، رعایت حقوق بشر و دخالت حکومت در حوزه‌های علمیه می‌شد.

منتظری که یکی از مورد احترام‌ترین شخصیت‌های مذهبی شیعه و از نظر بسیاری أعلم فقهای ایران بود، در ماه‌های پایانی عمر خود با صدور فتاوایی علیه برخورد حکومت با معترضان به انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ به رهبر معنوی جنبش سبز بدل شد.[٤] مراسم تشییع جنازه او با حضور صدها هزار نفر برگزار شد، و مراسم ختم وی نیز به اجبار لغو شد.

محتویات

۱. زندگی شخصی
۲. تثبیت مرجعیت روح‌الله خمینی و بازداشت در سال ۱۳٤۲
۳. بازداشت‌ها در جریان مبارزات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

۳.۱. بازداشت به همراه فرزند در عید نوروز سال ۱۳٤٥
۳.۲. بازداشت در سال ۱۳٤٦
۳.۳. تبعید به مسجدسلیمان در سال ۱۳٤٦
۳.٤. بازداشت در سال ۱۳٤۷
۳.٥. تبعید دوباره به نجف‌آباد در سال ۱۳٤۹
۳.٦. تبعید به شهر کویری طبس در سال ۱۳٥۲
۳.۷. تبعید به خلخال در سال ۱۳٥۳
۳.۸. سقز آخرین تبعیدگاه
۳.۹. بازداشت از تبعیدگاه سقز و انتقال به زندان اوین در سال ۱۳٥٤
٤. پس از انقلاب اسلامی
٤.۱. تدوین قانون اساسی
٤.۲. مقام «قائم‌مقامی» روح‌الله خمینی
٤.۲.۱. انتصاب
٤.۲.۲. برکناری
٤.۳. مطرح شدن مسأله استقراض خارجی
٤.٤. سخنرانی سال ۱۳۷۱
٤.٥. مطرح شدن دوباره مسأله مرجعیت حسینعلی منتظری در سال ۱۳۷۳
٤.٦. سخنرانی آبان سال ۱۳۷٦ و حصر
٤.۷. واکنش به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ایران
٥. مرگ
٥.۱. مراسم تشییع پیکر و رخدادهای آن
٥.۲. مراسم چهلمین روز درگذشت
٥.۳. حمله به دفتر
٥.٤. سالگرد
٦. آثار
۷. برخی فتواها و مواضع مهم
۸. جستارهای وابسته
۹. پانویس
۱۰. پیوند به بیرون

۱. زندگی شخصی

او در سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۲ میلادی) در نجف‌آباد، استان اصفهان در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد.

پدرش حاج علی کشاورز ساده‌ای بود که در کنار کار روزانه‌اش با کتاب و کتابخانه دمساز، و معلم اخلاق و مدرس قرآن بود. منتظری از هفت‌سالگی آموختن را با ادبیات فارسی و سپس صرف و نحو عربی آغاز کرد، و در سن ۱۲ سالگی به حوزه علمیه اصفهان وارد شده و در سن ۱۹ سالگی اصفهان را برای ادامه تحصیل ترک کرد و به قم وارد شد.

۲. تثبیت مرجعیت روح‌الله خمینی و بازداشت در سال ۱۳۴۲

پس از رحلت سید حسین طباطبایی بروجردی (در سال ۱۳٤۰ خورشیدی) نظر بسیاری از بزرگان و اساتید حوزه علمیه متوجه چند نفر از علما از جمله سید محمدرضا گلپایگانی، سید محمدصادق روحانی و محمدکاظم شریعتمداری، شهاب‌الدین مرعشی نجفی و روح‌الله خمینی گردید. از جمله منتظری و مطهری قائل به أعلمیت خمینی بوده و زعامت وی را به صلاح اسلام و مسلمین تشخیص دادند.

۳. بازداشت‌ها در جریان مبارزات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

۳.۱. بازداشت به همراه فرزند در عید نوروز سال ۱۳۴۵

در عید نوروز سال ۱۳٤۵ به دنبال دستگیری محمد منتظری به دلیل پخش اعلامیه در حرم حضرت معصومه ساواک بی‌درنگ به سراغ منتظری رفته و مجدداً وی را بازداشت نمود و بالأخره اعتراض علما و روحانیون حوزه علمیه موجب شد تا او پس از هفت ماه از زندان آزاد گردد.

۳.۲. بازداشت در سال ۱۳۴۶

حسینعلی منتظری چند ماه پس از آزادی از زندان جهت توسعه‌بخشی و تداوم جریان مبارزه ضرورتاً به طور مخفیانه برای زیارت عتبات در عراق و ملاقات با روح‌الله خمینی راهی عراق شد، اما حکومت که از این سفر مطلع شده بود، هنگام بازگشت از عراق او را در منطقه مرزی دستگیر و روانه زندان کرد، که پس از تحمل حدود پنج ماه زندان آزاد گردید.[۵]

۳.۳. تبعید به مسجدسلیمان در سال ۱۳۴۶

ساواک در خارج از زندان نیز همیشه او را تحت نظر داشته و در زمان برگزاری جشن‌های تاجگذاری به عنوان راهکاری جدید تصمیم به تبعید وی به مسجدسلیمان گرفت، که این تبعید سه ماه به طول انجامید. پس از آن در مسجدسلیمان به منتظری ابلاغ کردند که نباید به قم برود، ولی او به قم مراجعت نمود و با وجود ممانعت شدید ساواک، عده زیادی از علما، اساتید و طلاب حوزه علمیه با او دیدار کردند؛ تا اینکه از ناحیه ساواک او را به نجف‌آباد منتقل نموده و در آنجا تحت مراقبت شدید قرار دادند.[٦]

۳.۴. بازداشت در سال ۱۳۴۷

هنوز چند ماهی از پایان تبعید به مسجدسلیمان و انتقال به نجف‌آباد نگذشته بود که به دلیل ادامه فعالیت‌های سیاسی حسینعلی منتظری – به‌ویژه در خطبه‌های نماز جمعه که او آن را در نجف‌آباد پایه‌گذاری کرده بود – ساواک مجدداً او را دستگیر و پس از محاکمه به سه سال زندان و در دادگاه تجدید نظر به یک سال ونیم زندان محکوم کرد و به زندان قصر انتقال داد.

۳.۵. تبعید دوباره به نجف‌آباد در سال ۱۳۴۹

منتظری پس از سپری کردن دوران محکومیت، در اردیبهشت ۱۳٤۹ آزاد و راهی قم گردید؛ ولی حکومت مایل به حضور او در میان طلاب و علمای حوزه علمیه قم نبود و دوباره وی را به زادگاه خود تبعید نمود. او در نجف‌آباد به فعالیت‌های خود ادامه داده و در ضمن ایراد خطبه‌های نماز جمعه و سخنرانی‌های خود از حکومت شاهنشاهی انتقاد می‌نمود. هجوم جمعیت در روزهای جمعه از شهرهای دور و نزدیک به نجف‌آباد به اندازه‌ای بود که این شهر به عنوان دومین پایگاه انقلاب بعد از قم درآمده بود و گزارش ساواک اصفهان در مورد آن چنین بود: «نماز جمعه منتظری یک پایگاه سیاسی برای مبارزه با رژیم است.» مدت تبعید به نجف‌آباد مجموعاً حدود سه سال به طول انجامید.

۳.۶. تبعید به شهر کویری طبس در سال ۱۳۵۲

بار دیگر رژیم حضور حسینعلی منتظری در زادگاه خود را تحمل نکرد و او را به سه سال تبعید در طبس محکوم نمود. حضور او در طبس باعث اجتماع مبارزین گردید. طبق گفته مقامات امنیتی شهر طبس، در طول اقامت منتظری، علاوه بر مردم شهر، نزدیک به پنجاه هزار نفر از مردم شهرهای دیگر ایران برای دیدار با او وارد طبس شدند؛ که همین رقم بزرگ دیدارکننده موجب نگرانی ساواک و انتقال او از طبس پس از گذشت یک سال گردید. از جمله اقدامات مهم منتظری در طبس، نامه سرگشاده به علما و مردم ایران در مورد اتحاد علیه «امپریالیسم و صهیونیسم»

(آمریکا و اسرائیل) بود، که خشم رژیم را برانگیخت و طبق اسناد به‌جای‌مانده از ساواک، عده زیادی – از جمله رهبر کنونی جمهوری اسلامی آیت‌الله علی خامنه‌ای – به جرم توزیع این اعلامیه دستگیر و یا تحت تعقیب قرار گرفتند.

۳.۷. تبعید به خلخال در سال ۱۳۵۳

تسلیم‌ناپذیری منتظری و پافشاری وی در فعالیت‌های سیاسی چنان شد که در اواسط سال ۱۳۵۳ رژیم به تبعید مجدد وی تصمیم گرفت و او را از طبس به خلخال تبعید نمود. از آنجا که زبان مردم آن سامان آذربایجانی بود، نفوذ منتظری در آغاز سرعت چندانی نیافت، اما اختلاف زبان نیز منجر به سکوت و سکون وی نشد، و بالأخره یکی از امام جماعت‌های آن شهر، مسجد خود را در اختیار او قرار داد. این مسجد نوساز که توسط هیأت امنا اداره می‌شد، مکان مناسبی جهت بسط و گسترش اندیشه‌های اسلام‌گرائی گردید. منتظری نماز در آن مسجد را آغاز کرد و همچون سایر تبعیدگاه‌های خویش در بین نماز، تفسیر قرآن می‌گفت. به تدریج تعداد نمازگزاران بیش‌تر و فضای مسجد برای تبلیغ نهضت اسلامی آماده‌تر می‌شد. مأموران رژیم از بی‌باکی غیرمنتظره تبعیدی به نگرانی افتاده و از راه‌های مختلف در جهت تضعیف منتظری کوشیدند و در نهایت، پس از گذشت حدود چهار ماه او را به تبعیدگاه سقز منتقل نمودند.

۳.۸. سقز آخرین تبعیدگاه

در تبعیدگاه سقز – با وجود زمستانی بسیار سخت و حداقل امکانات شهری – منتظری آخرین دوران تبعید خویش را گذراند. با وجود دوری از شاگردان و دوستان و اختلاف با مردم بومی منطقه از نظر مذهب و زبان، ساواک از دیدار مردم با وی دچار نگرانی شده و از مرکز، خواستار تصمیم‌گیری در این زمینه شد؛ از طرف دیگر، در ارتباط با برگزاری مراسم سالگرد پانزده خرداد در مدرسه فیضیه قم که ده‌ها نفر از دوستان و شاگردان او دستگیر شده و ساواک به ارتباط دستگیرشدگان با منتظری پی برده بود، تصمیم به بازداشت و انتقال او به تهران گرفت.

۳.۹. بازداشت از تبعیدگاه سقز و انتقال به زندان اوین در سال ۱۳۵۴

در تیرماه ۱۳٥٤ منتظری را از تبعیدگاه سقز روانه زندان نمودند. ابتدا او را به بازداشتگاه کمیته مشترک تهران بردند و فردای آن روز روانه زندان اوین کردند. در اوین مدت شش ماه را در سلول انفرادی گذراند. در این بازداشتگاه‌ها با فشارهای روحی و جسمی روبه‌رو گردید. در زیر همین فشارها و شکنجه‌ها بود که شکنجه‌گر «ازغندی» به او گفته بود: «علت این که تو را از حوزه دور نگه می‌داریم و از این طرف به آن طرف می‌فرستیم، این است که یک خمینی دیگر به وجود نیاید».

پس از شش ماه بلاتکلیفی در زندان اوین بالأخره در یک دادگاه نظامی به اتهام کمک به جنبش اسلامی و خانواده زندانیان سیاسی و اقدام برای تشکیل حکومت اسلامی، به ده سال زندان محکوم گردید؛ اما در زندان نیز همراه رهبرانی همچون آیت‌الله طالقانی به فعالیت‌های جنبش اسلامی و سیاسی ادامه داد. با اینکه در زندان از بیماری‌های مختلف رنج می‌برد، خارج بحث «خمس» و متن «أسفار» و کتاب طهارت را برای زندانیان تدریس نمود و شخصیت‌های اسلامی زندانی همچون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله مهدوی کنی در مجالس بحث او حاضر می‌شدند.

منتظری در زندان اوین نیز نماز جمعه را اقامه نمود و بسیاری از زندانیان سیاسی مسلمان از جمله آقایان طالقانی، مهدوی کنی، هاشمی رفسنجانی، لاهوتی و دیگران در نماز جمعه حاضر می‌شدند؛ هر چند ساواک پس از مدتی مانع اقامه آن شد.

سرانجام با اوجگیری مبارزات و عقب‌نشینی‌های پی در پی حکومت پهلوی، منتظری پس از گذراندن حدود سه سال و نیم از دوران محکومیت به همراه آیت‌الله طالقانی در هشتم آبان ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد و مورد استقبال چشمگیر مردم قرار گرفت.

در پیامی که خمینی خطاب به منتظری به مناسبت آزادی وی صادر کرد، این‌چنین آمده: «هیچ از دستگاه جبار جنایتکار تعجب نیست که مثل جنابعالی شخصیت بزرگوار خدمتگزار به اسلام و ملت را سال‌ها از آزادی، ابتدایی‌ترین حقوق بشر محروم، و با شکنجه‌های قرون‌وسطایی با او و سایر علمای مذهب و رجال آزادی‌خواه رفتار کند. خیانتکاران به کشور و ملت از سایه مثل شما رجال عدالتخواه می‌ترسند. باید رجال دین و سیاست در بند باشند تا برای اجانب و بستگان آنان هرچه بیش‌تر راه چپاول بیت‌المال و ذخائر کشور باز باشد.»

میزان مقبولیت و محوریت منتظری در مبارزه و انقلاب تا آنجا بود که خمینی در زمان تبعید، او را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خویش در ایران منصوب کرد و در نامه‌ای از وی خواست که بر جریانات بیت او در قم إشراف داشته باشد؛ و درباره او با تعابیری همچون «فقیه عالیقدر»، «مجاهد بزرگوار»، «حاصل عمر من»، «ذخیره انقلاب» و «برج بلند اسلام» یاد می‌کرد و حیثیت او را «واجب‌المراعات» دانسته و پس از پیروزی انقلاب،

بسیاری از مسائل فقهی و سیاسی مربوط به قوه قضائیه و وزارتخانه‌ها را به او ارجاع می‌داد. در پائیز سال ۱۳۵۷ زمانی که روح‌الله خمینی در نوفل لوشاتو در پاریس به سر می‌برد، حسینعلی منتظری به پاریس سفر کرد و در خصوص جنبش انقلاب و شکل‌گیری حکومت اسلامی در ایران با خمینی مشورت نموده و دستورها و نظرات رهبر انقلاب را دریافت کرد.

۴. پس از انقلاب اسلامی

۴.۱. تدوین قانون اساسی

منتظری ریاست خبرگان قانون اساسی را به عهده داشت و در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش مهمی را ایفا کرد. وی از عوامل کلیدی در گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به شمار می‌رود.

۴.۲. مقام «قائم‌مقامی» روح‌الله خمینی

۴.۲.۱. انتصاب

از بعد از پیروزی انقلاب، مسأله انتخاب وی به عنوان جانشین آیت‌الله خمینی به عنوان ولی فقیه آینده ایران مطرح گردید.[۷]

در سال ۱۳٦٤ مجلس خبرگان رهبری با نظر به ادامه رهبریت پس از فوت سید روح‌الله خمینی و با در نظر داشتن اقبال عمومی مردم به سمت حسینعلی منتظری، تصمیم گرفت حسینعلی منتظری را به عنوان قائم‌مقام روح‌الله خمینی معرفی و اعلام کند.

وی در طول دوران قائم‌مقامی رهبری از سوی مخالفان «گربه نره» لقب داده شده بود. وی سال‌ها بعد گفت از این امر، مطلع بوده ولیکن از آن احساس ناراحتی نمی‌کرده است.[۸] [۹] [۱۰]

۴.۲.۲. برکناری

پس از بازداشت مهدی هاشمی، وی که مهدی هاشمی را بی‌گناه می‌دانست، به نشانه اعتراض، درس‌های خود را تعطیل کرد.[۱۱] مهدی هاشمی که در افشای ماجرای مک‌فارلین نقش مهمی داشت، به دلیل یک سری اتهامات، مجرم شناخته شده و در سال ۱۳٦٦ اعدام شد. تلاش‌های منتظری برای نجات او، که برادر داماد او بود، بی‌ثمر ماند. از سوی دیگر، مخالفان سیاسی منتظری که توان تحمل انتقادات و برخوردهای او را نداشتند این موضوع – که گویا از قبل نیز رویش برنامه‌ریزی کرده بودند– را بهانه قرار داده و در پی حذف کامل منتظری از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی انقلاب برآمدند.

پس از بروز اختلافات و نیز به دلیل اعتراض آگاهانه و عامدانه منتظری به اعدام زندانیان سیاسی (تابستان ۱۳٦۷) [۱۲] منتظری به خمینی نوشت: «شما پس از این وکیل من نمی‌باشید.» منتظری نیز با نوشتن نامه‌ای خطاب به خمینی نسبت به اعدام‌های گسترده و شکنجه‌های جنسی در زندان‌های ایران اعتراض کرد. منتظری در قسمت‌هایی از این نامه می‌گوید:

«آیا می‌دانید که جنایاتی در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام در حال وقوعند که شبیه آن در رژیم منحوس شاه هرگز دیده نشد؟ آیا می‌دانید که تعداد زیادی از زندانی‌ها تحت شکنجه توسط بازجویانشان کشته شده‌اند؟ آیا می‌دانید که در زندان (شهر) مشهد، حدود ۲۵ دختر به خاطر آنچه بر آنها رفته بود، مجبور به درآوردن تخمدان یا رحم شدند؟ آیا می‌دانید که در برخی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند.[۱۳]»

این برنامه با جوسازی نزد خمینی علیه منتظری شروع گردید، و پس از دو سال ادامه این روند با ارسال نامه‌ای از بیت رهبر در تاریخ ۱۳٦۸/۱/٦ به منتظری وارد مرحله تازه‌ای شد، و سپس جواب او در جهت واگذاری رهبری به انتخاب مجلس خبرگان به وسیله نامه‌ای در تاریخ ۱۳٦۸/۱/۷ و نهایتاً اعلام برکناری منتظری از قائم‌مقامی رهبری (تحت عنوان استعفای او) توسط رسانه‌های جمعی همزمان با نامه خمینی در تاریخ ۱۳٦۸/۱/۸ منتشر شد.[۱٤] [۱۵] خمینی در نامه عزل منتظری نوشت:

«از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته‌شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها

نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید.[١٦]

به دنبال این مسأله، بلافاصله ادامه اقدامات به شکل تخریب دیوار و حصار اطراف بیت، محو و حذف نام و عکس‌های منتظری از کتب درسی، ادارات دولتی و معابر عمومی، تغییر نام خیابان‌ها و اماکنی که به نام منتظری نامگذاری شده بود و جمع‌آوری رساله و تألیفات او و مزاحمت نسبت به بسیاری از شاگردان و علاقه‌مندان او ادامه یافت. علاوه بر فعالیت‌های فیزیکی فوق، تخریب شخصیت منتظری نیز با نوشتن «رنجنامه» توسط احمد خمینی و «خاطرات سیاسی» توسط ری‌شهری، مقالات توهین‌آمیز در روزنامه‌ها، سخنرانی‌ها و بیانیه‌های اهانت‌آمیز از طریق رادیو و تلویزیون و در مجالس و خطبه‌های نماز جمعه به طور مکرر صورت می‌گرفت؛ همه این موارد در حالی صورت می‌گرفت که وی مجال دفاع از خود را نداشت و هیچ نشریه‌ای مقاله‌ای از وی نمی‌نوشت.[١٧]

۴.۳. مطرح شدن مسأله استقراض خارجی

در اواخر سال ١٣٦٨ با مطرح شدن مسأله استقراض خارجی، منتظری در سخنرانی اعتراضی این مطلب را عنوان کرد که «استقراض خارجی به ضرر مملکت است و به استقلال سیاسی و اجتماعی ما لطمه می‌زند». این انتقاد موجب شد که عده‌ای به سوی بیت او هجوم آورند و پس از دادن شعارهای توهین‌آمیز و کندن تابلوی دفتر وی، محل را ترک کنند.

۴.۴. سخنرانی سال ۱۳۷۱

در ٢١ بهمن ١٣٧١ در سخنرانی به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در اعتراض به جو ارعاب و خفقانی که برای برخی از نیروهای انقلابی پیش آورده و عده‌ای – از جمله فرمانده داوود کریمی – را دستگیر و زندانی نموده بودند، منتظری در دفاع از آنان اظهاراتی را در حدود یک ربع ساعت گفت. دو روز بعد عده‌ای در برابر بیت تجمع کرده و با سنگ‌پرانی و شعار ایجاد اغتشاش نمودند، و سپس صبح روز بعد به محل درس حمله کرده و عده‌ای از شاگردان او را مضروب و دستگیر کردند، و شب هنگام در ساعت ده شب حدود هزار نفر نیروی نظامی با قطع برق و تلفن‌ها و با محاصره کامل منطقه با کندن درب‌ها به وسیله جرثقیل و شکستن شیشه‌ها به دفتر و حسینیه وی حمله کرده و پس از این تهاجم آرشیو دفتر و اموال زیادی را به غارت بردند.

۴.۵. مطرح شدن دوباره مسأله مرجعیت حسینعلی منتظری در سال ۱۳۷۳

در سال ١٣٧٣ پس از درگذشت آیت‌الله اراکی بار دیگر مسأله مرجعیت آیت‌الله منتظری توسط عده‌ای از علمای حوزه عنوان گردید؛ پس از سخنرانی تند سید علی خامنه‌ای که در آن سخنرانی آیت‌الله منتظری را منفور و خائن نام برده بود، حمله گروه‌های فشار به بیت آیت‌الله منتظری صورت گرفت، و فردای آن روز مورخه سوم دی ماه ١٣٧٣ یورش مجدد به محل درس و شکستن تریبون و لوازم حسینیه و تهدید شاگردان انجام شد.[١٨]

۴.۶. سخنرانی آبان سال ۱۳۷۶ و حصر

در روز ٢٣ آبان سال ١٣٧٦ – به دلیل احساس خطر در رابطه با مسأله مرجعیت شیعه و حکومتی شدن مرجعیت و دخالت ارگان‌های دولتی در آن – او در طی سخنرانی راجع به استقلال کامل قوای سه‌گانه، مسؤول بودن کلیه افراد در برابر قانون و رد فراقانونی بودن رهبری و تأکید بر محدود بودن قدرت آن طبق قانون اساسی، آزادی عمل در انتخاب مرجعیت شیعه، و آزادی تشکل‌های حزبی و گروهی مطالبی را بیان کرد. این بار مخالفین با قدرت‌نمایی و اعزام نیروهایی از سپاه، اطلاعات و بسیج شهرستان‌های مختلف ضمن حمله به حسینیه و تخریب و اشغال آن، به منزل مسکونی و دفتر منتظری نیز یورش برده و با شکستن اثاثیه و پاره کردن اوراق و غارت مدارک خسارت زیادی وارد کردند. در حمله به منزل و محل سکونت وی، تعدادی از مسؤولین سپاه پاسداران اصرار داشتند منتظری را به بهانه حفظ جان به مکان نامعلومی انتقال دهند که با مخالفت وی روبه‌رو شدند. حسینیه پس از چند روز که محل استقرار و مانور دادن اشغالگران بود، در حالی که به شکل مخروبه‌ای درآمده و هنوز هم به همان صورت باقی است به حکم دادگاه ویژه روحانیت پلمب گردید؛ و پس از چند روز در یورشی مجدد و باز بنا به حکم دادگاه ویژه روحانیت –در زمان دادستانی آقای ری‌شهری– درب‌های ورودی به منزل منتظری مسدود و جوش داده شد و تنها درب ورودی به قسمت داخلی منزل او را باز

گذاشتند که این درب نیز به وسیله قراردادن کیوسک و گماردن نیروهای سپاه پاسداران در جلوی آن به طور شبانه‌روزی کنترل می‌شد و بیش از پنج سال ایشان جز با فرزندان و خواهر و برادران و نوه‌های خویش با شخص دیگری اجازه ملاقات نداشت.[۱۹]

منتظری در تابستان ۱۳۷۹ وبگاه اینترنتی خود را تأسیس کرد و اولین مرجع تقلید شیعه بود که نظرات و فتاوای خود را از طریق اینترنت به اطلاع پیروانش رساند. تأسیس پایگاه اینترنتی منتظری شگفتی زیادی را در جامعه برانگیخت چرا که او چندین سال در حبس خانگی به‌سر می‌برد.[۲۰] تمامی آثار منتظری بر روی این پایگاه اینترنتی قرار گرفته بود. او به گفته نزدیکانش مثل یک آدم امروزی خبرهای سایت‌های مختلف را دنبال می‌کرد و در مورد مطالب سایتش صحبت می‌کرد.[۲۱] پس از مرگ منتظری واحد سایبری سپاه پاسداران این سایت را برای مدتی به طور کامل مسدود کرد.[۲۲]

کیوسک حصر در تاریکی شب پنج‌شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۸۱ برداشته شد که از حضور خبرنگاران و تصویربرداران جلوگیری شد.[۲۳] گرچه وی پس از چندی از تداوم مزاحمت‌ها و شنود از سوی سپاه شِکوه کرد.[۲٤]

۴.۷. واکنش به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ایران

حسینعلی منتظری در واکنش حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) از مسؤولان خواست نسبت به «اشتباهات انجام شده در رویدادهای اخیر»، از مردم عذرخواهی کنند و گفت: «اینکه عده‌ای نسبت به حکومت خودی بوده و بتوانند دست به هر جنایتی بزنند، به خوابگاه دانشجویان حمله کرده و آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و از طبقه بالا به پایین پرتاب کنند، قتل‌های زنجیره‌ای را انجام دهند و فرهیختگان این ملت را وحشیانه ترور کنند و از مجازات مصون باشند، با هیچ دین و آئینی سازگار نیست.» [۲۵]

پس از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در نماز جمعه تهران در ۲۹ خرداد ماه ۸۸، تظاهرات و اعتراضات خیابانی مردم به نتیجه انتخابات همچنان ادامه داشت. در پی کشته و زخمی شدن برخی از مردم در روزهای پایانی خرداد ماه ۸۸ آیت‌الله منتظری بیانیه‌ای صادر کرد، وی در بیانیه خود نوشت: «با حمایت قاطع خود از حرکت‌های غیر خشونت‌بار ملت مسلمان برای دفاع از حقوق حقه خود در چارچوب قانون متقن اساسی جمهوری اسلامی که جمهوریت را رکن اصلی نظام می‌داند، هر گونه اقدامی که منجر به ضرر غیر قابل جبران به جمهوریت نظام گردد را جایز نمی‌دانم. هر یک از برادران و خواهران دینی ما موظف است ملت را در دستیابی به حقوق حقه خود یاری دهد. بر این اساس، هر گونه مقاومت در این راستا، به‌خصوص ضرب و شتم و کشتار ملت را مصداق بارز مخالفت با اصول اساسی اسلام مبنی بر حاکمیت ملت بر سرنوشت خود دانسته و حرام شرعی اعلام می‌کنم.»[۲٦]

مهدی کروبی نیز با نگارش نامه‌ای به حسینعلی منتظری از حمایت‌های ایشان از خویش در حوادث پس از انتخابات تقدیر کرد. در این نامه آمده است: «از این‌که به‌خاطر برخی حوادث و تعرضات پیش آمده بعد از انتخابات دور دهم ریاست جمهوری برای اینجانب از این حقیر تفقد نمودید و طی نامه‌ها و بیاناتی اظهار تأسف فرمودید لازم دانستم بدین‌وسیله تشکر و قدردانی خود را اعلام دارم.» [۲۷]

منتظری در این دوران رهبر معنوی جنبش سبز ایران [۲۸] و نیز مرجع سبز [۲۹] نامیده شد.

۵. مرگ

حسینعلی منتظری ساعت ۱ بامداد روز یک‌شنبه ۲۹ آذر سال ۱۳۸۸ درگذشت.[۳۰] [۳۱] ناصر منتظری یکی از نوادگان منتظری در گفتگو با آسوشیتدپرس گفت که وی در خواب فوت کرده است.[۳۲] به‌گفته یکی از فرزندانش او به مرگ طبیعی مرده است.[۳۳] سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی در روز درگذشت منتظری، پیام تسلیتی به‌مناسبت فوت وی صادر کرد.[۳٤]

۵.۱. مراسم تشییع پیکر و رخدادهای آن

این مراسم با حضور صدها هزار نفر از مردم که از سراسر ایران به قم آمده بودند آمده بودند برگزار شد. [۳۵] برآوردهای اولیه حکایت از حضور صدها هزار نفر در این آیین را داشت؛ هر چند که برخی آن را میلیونی نامیدند.[۳٦]

بعد از دفن منتظری جمعیت در خیابان‌های اطراف به ویژه خیابان ارم مشغول راهپیمایی و سردادن شعارهای تند سیاسی شد.[۳۷] مردم شعار می‌دادند «تسلیت کینه‌ای نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «منتظری نستوه راهت ادامه دارد، حتا اگر دیکتاتور بر ما گلوله بارد»، «منتظری مظلوم، آزادیت مبارک»، «منتظری نمرده، این دولته که مرده»، «دیکتاتور دیکتاتور، منتظری راهش ادامه دارد»، «موسوی کروبی تسلیت تسلیت».[۳۸]

نیروهای «امنیتی و انتظامی» پس از پایان مراسم تشییع پیکر منتظری «با مردم درگیر» شدند. ساعتی پس از دفن، «گروه‌هایی از بسیجیان و طلاب» با شعارهایی در حمایت از رهبری و علیه معترضین به سمت بیت منتظری حرکت کردند. از سوی دیگر، معترضین و و هواداران منتظری متقابلا شعارهایی دادند. در این میان طرفین «اقدام به پرتاب اشیا به سوی یکدیگر» کرده که با دخالت پلیس به قصد جدا کردن، دو طرف آرام شده و به شعارهای خود ادامه دادند.[۳۹]

فرزند منتظری از جمعیت حاضر «مؤکداً خواست تا آرامش را حفظ» کنند این شعارها در ساعت ۱۱:۱۵ پیش از ظهر رو به آرامی رفت.[۳۷] البته ماجرا به همین جا ختم نشد. بعد از نماز مغرب طلاب و انقلابیون با حمله به مسجد اعظم حرم حضرت فاطمه معصومه از برگزاری مراسم ختم منتظری جلوگیری کردند. این افراد ساعتی بعد با یورش به سمت بیت و دفتر ایشان و همچنین آیت‌الله یوسف صانعی (دیگر مرجع تقلید طرفدار جنبش سبز در قم)، با سنگ‌پرانی اقدام به شکستن شیشه‌های بیت آیت‌الله منتظری و آیت‌الله صانعی کردند.[٤٠]

۵.۲. مراسم چهلمین روز درگذشت

در آستانه چهلمین روز درگذشت آیت‌الله منتظری، بیت آن مرحوم در تاریخ ٤ بهمن با انتشار اطلاعیه‌ای از برگزاری مراسم چهلم منتظری در روز ۹ بهمن در بیت آن مرحوم خبر داد.[٤١] همچنین در روز پنجشنبه ۸ بهمن ۱۳۸۸، بازار شهر نجف‌آباد به نشانه احترام به آیت‌الله منتظری تعطیل شد.[٤٢] در روز جمعه ۹ بهمن مراسم چهلم با حضور گسترده مردم در قم تحت تدابیر امنیتی برگزار شد که در آن جمعی از علمای سرشناس، روحانیون مشهور و فعالان سیاسی نیز حضور داشتند، طی این مراسم بیش از ٤٠ نفر بازداشت شدند.[٤٣] [٤٤]

۵.۳. حمله به دفتر

در تاریخ ۲۳ خرداد ۸۹ عده‌ای افراد ناشناس در قم به دفتر حسینعلی منتظری و یوسف صانعی دیگر مرجع تقلید منتقد حمله کردند و اموال این دفترها را تخریب کردند.[٤٥] احمد منتظری رئیس دفتر منتظری در بیانیه‌ایاین حمله را در حضور نیروی انتظامی و با آگاهی آنان ولی بدون جلوگیری از حمله‌کنندگان دانسته و گفته است فردای آن روز با حکم دادگاه ویژه روحانیت دفتر منتظری پلمب شد. [٤٦] سایت این دفتر نیز فیلتر شده است.

۵.۴. سالگرد

در آستانه سالگرد درگذشت، خانواده او طی مصاحبه و همچنین با صدور اعلامیه اعلام کردند که مراسم بزرگداشت برگزار نخواهد شد. دلیل این امر فقدان امنیت برای شرکت‌کنندگان و نداشتن مکان مناسب اعلام شد.[٤٧] [٤٨]

۶. آثار

نهایة الاصول (تقریر درس اصول آیت‌الله بروجردی)

البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر (تقریر درس فقه آیت‌الله بروجردی)

دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة در چهار جلد. این کتاب توسط برخی شاگردان او به فارسی ترجمه شده و ترجمه فارسی آن با نام «مبانی فقهی حکومت اسلامی» منتشر گردیده است، و دو جلد آن هم به اردو ترجمه و چاپ شده است؛ همچنین خلاصه این اثر تحت عنوان «نظام الحکم فی الاسلام» در یک جلد به چاپ رسیده است.

کتاب الزکوة در چهار جلد

کتاب الخمس و الانفال

کتاب الحدود

دراسات فی المکاسب المحرمة در سه جلد

التعلیقة علی العروة الوثقی

مباحث فقهی الصلوة، الغصب، الاجارة و الوصیة (تقریر درس‌های آیت‌الله بروجردی)

مباحث استصحاب، تعادل و تراجیح (تقریر درس‌های آیت‌الله خمینی)
درس‌هایی از نهج‌البلاغه در ده جلد که شش جلد آن تا کنون چاپ شده[٤٩]
درس‌هایی از اصول کافی
مناظره مسلمان و بهایی
شرح خطبه فاطمه زهرا(س) به زبان فارسی و اردو
از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو) به زبان فارسی و عربی
رساله توضیح‌المسائل به زبان‌های فارسی و عربی و اردو
رساله استفتائات در دو جلد
استفتائات مسائل ضمان
رساله حقوق
احکام پزشکی
معارف و احکام نوجوان
معارف و احکام بانوان
احکام و مناسک حج
اسلام، دین فطرت
کتاب خاطرات در دو جلد
کتاب دیدگاه‌ها در دو جلد
کتاب خاطرات
کتاب واقعیت‌ها و قضاوت‌ها
مجموعه سخنرانی‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، خطبه‌های نمازجمعه تهران و قم، که تا کنون ده جلد آن منتشر شده است.
مجموعه عظیمی از سخنرانی‌ها که در دیدار با مردم و به مناسبت‌های مختلف ایراد شده است.

۷. برخی فتواها و مواضع مهم

پس از عزل از قائم‌مقامی رهبری در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی:
«آیا می‌دانید در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس نشده است؟ آیا می‌دانید از بس دزدی و اختلاس مخصوصاً با لباس پاسدار و کمیته زیاد شده مردم احساس امنیت جانی نمی‌کنند؟ آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خواندیم نه جان مسلمان محترم است نه مال او و افراد شورای عالی قضائی از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفن‌های مقامات و یا جوسازی‌های غلط بر این همه خلاف شرعی‌ها به وسیله سکوت صحّه می‌گذارند؟ آیا می‌دانید در داخل زندان‌ها جنایت می‌شود و شورای عالی قضائی که وظیفه دارد، یا نمی‌داند و یا جرأت اقدام ندارد؟[۵۰]»
جواز مصافحه (دست دادن) با زنان غیر مسلمان و زنان مسلمان نامحرمی که عدم مصافحه را بی‌احترامی به خود می‌دانند.[۵۱]
وی در پاسخ به استفتایی گفت که بهائیان را دارای حقوق شهروندی همچون سایرین در ایران می‌داند.[۵۲] [۵۳]
در پی اعلام نتایج دهمین انتخابات ریاست جمهوری ایران و اعتراضات گسترده به آن، آقای منتظری مسؤولی را که از «عدالت، امانتداری یا برخوردای از رأی اکثریت» ساقط شده باشد، فاقد مشروعیت دانسته و نوشته است: «اگر چنین مسؤولی به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بماند مردم باید عدم مشروعیّت و مقبولیت آنها را در نزد خود و برکناری آنان از منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر... و انتخاب مفیدترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن ابراز داشته و بخواهند». بر این اساس، آقای منتظری ابراز چنین خواسته‌ای را وظیفه‌ای همگانی دانسته است که کسی نمی‌تواند به بهانه‌ای از آن شانه خالی کند. در ادامه، منتظری «ترس از مخلوق» را شرک به خداوند دانسته است. همچنین وی گفته است «متولی امور جامعه» که «با احکام شرع، موازین عقل و میثاق‌های ملی» عمداً مخالفت کند جائر و ولایتش جائرانه است.[٥٤] [۵۵]

به فتوای منتظری، آمر و متصدی و مباشر اعترافات و مصاحبه‌های ساختگی تلویزیونی - با زور و شکنجه و تهدید - گناهکار و مجرمند و شرعاً و قانوناً مستحق تعزیر خواهند بود. [٥٦]

او در آستانه سی‌امین سالگرد اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام گفت اشغال سفارت آمریکا کار درستی نبوده است.[٥٧] [٥٨]

٨. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

ماه‌سلطان ربانی

درگذشت و تشییع حسینعلی منتظری

نامه ٢٩٣ نفر

*** ٩. پانویس ***

١- تشییع جنازه همسر آیت‌الله منتظری «در فضایی امنیتی»، بی‌بی‌سی فارسی

٢- Iran's dissident Grand Ayatollah Montazeri dies بی‌بی‌سی انگلیسی

٣- Profile: Iran's dissident ayatollah بی‌بی‌سی انگلیسی

٤- Cleric Wields Religion to Challenge Iran's Theocracy نیویورک تایمز، ٢١ نوامبر ٢٠٠٩

٥- «دفتر حسینعلی منتظری». بازبینی‌شده در ١٧ مهر ٨٨.

٦- «دفتر حسینعلی منتظری». بازبینی‌شده در ١٧ مهر ٨٨.

٧- (انگلیسی). وبگاه نیویرک تایمز. ٢٣ مارس ١٩٨٠. ١. بازبینی‌شده در ٢٨ مارس ٢٠١٠.

By JOHN KIFNER. "Montazeri, Partner of Khomeini, Emerging as Heir to His Position; Strong Line Echoes Khomeini's Montazeri, a Partner of Khomeini, Is Emerging as His Likely Successor Theological School Backs Him"

٨- مصاحبه با بی‌بی‌سی

٩- بازگشت گربه نره! سیامک مهر

١٠- [١]

١١- خاطرات ناطق نوری

١٢- اجتهاد و مرجعیت پس از آیت‌الله منتظری

١٣- نامه آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی تأییدی بر تجاوز به دخترهای باکره در زندان‌ها، هفت تیرهفت تیر

١٤- درباره حسینعلی منتظری (مازیار رادمنش) وبگاه روزآنلاین، دوشنبه ١٨ آبان ١٣٨٨

١٥- آیت‌الله منتظری از مشروعیت‌بخشی به نظام تا سلب مشروعیت از ولایت مطلقه

١٦- صحیفه نور

١٧- آیت‌الله منتظری از مشروعیت‌بخشی به نظام تا سلب مشروعیت از ولایت مطلقه

١٨- نگاهی دیگر: ٣٠ سال جنگ قدرت در ایران- بخش دوم

١٩- منتظری از عزل تا پس از غائله ٢٣ آبان

٢٠-

Genevieve Abdo, "[This Aging Ayatollah Could Rewrite Iran's Future, http://www.iran.ru/eng/iran_news.php?act=news_by_id&news_id=1725]" The. Washington Post, 10 February 2003

٢١- خداحافظ آقا، سید مرتضی ابطحی، تورجان

٢٢-

Iran: Reformists Establish Headquarters For Organizing Ayatollah Montazeri's Services Radio Zamaneh, 24 December 2009

٢٣- (تصاویر)

٢٤- «منتظری: رفع حصر من کامل نشده است». عصر نو، ١١ اسفند ١٣٨١.

٢٥- رادیو زمانه. «منتظری: از مردم عذرخواهی کنید». رادیو زمانه – ٤ تیر ١٣٨٨. بازبینی‌شده در ٤ تیر ١٣٨٨.
٢٦- «پیام منتظری پیرامون نتایج انتخابات ریاست جمهوری و حوادث پس از آن». سایت رسمی منتظری.
٢٧- اعتماد ملی
٢٨- بی‌بی‌سی
٢٩- حضور کروبی بر پیکر مرجع سبز ایران آیتالله منتظری
٣٠- آیت‌الله منتظری درگذشت؛ مراسم تشییع: ٩ صبح دوشنبه
٣١- BBC فارسی، ایران، آیت‌الله منتظری درگذشت
٣٢- «حسینعلی منتظری درگذشت» (فارسی). وبگاه رسمی رادیو زمانه. بازبینی‌شده در ٢٠ دسامبر ٢٠٠٩.
٣٣- « «Iran's dissident Grand Ayatollah Montazeri dies(انگلیسی). وبگاه خبر گزاری BBC. بازبینی‌شده در ٢٠ دسامبر ٢٠٠٩.
٣٤- «پیام تسلیت رهبر انقلاب به مناسبت درگذشت منتظری». فرارو، ٢٩ آذر٨٨. بازبینی‌شده در ٢٩ آذر٨٨.
٣٥- «پیکر منتظری به خاک سپرده شد» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ٣٠ آذر ١٣٨٨.
٣٦- «درگیری محدود بعد از مراسم و مداخله پلیس برای برقراری آرامش» (فارسی). عصرایران. بازبینی‌شده در ٣٠ آذر ١٣٨٨.
٣٧- «گزارش تشییع و تدفین منتظری+ عکس» (فارسی). آینده. بازبینی‌شده در ٣٠ آذر ١٣٨٨.
٣٨- «تشییع با شکوه رهبر معنوی جنبش سبز» (فارسی). جرس. بازبینی‌شده در ٣٠ آذر ١٣٨٨.
٣٩- «درگیری میان مردم و نیروهای لباس شخصی در برابر بیت منتظری» (فارسی). جرس. بازبینی‌شده در ٣٠ آذر ١٣٨٨.
٤٠- دویچه وله – حمله به دفتر آیت‌الله صانعی
٤١- «اطلاعیه بیت آیت‌الله العظمی منتظری درباره برگزاری مراسم چهلم» (فارسی). وبگاه کلمه. بازبینی‌شده در ٩ بهمن ١٣٨٨.
٤٢- «بازار نجف آباد تعطیل شد» (فارسی). جرس. بازبینی‌شده در ٩ بهمن ١٣٨٨.
http://rahesabz.net/story/8987
٤٣- «چهلمین روز درگذشت رهبر معنوی جنبش سبز در سایه چکمه پوشان امنیتی»] (فارسی). جرس، ١٠ بهمن ١٣٨٨. بازبینی‌شده در ١٠ بهمن ١٣٨٨.
http://www.rahesabz.net/story/9017
٤٤- «بازداشت بیش از ٤٠ نفر در مراسم اربعین آیت‌الله»] (فارسی). جرس، ١٠ بهمن ١٣٨٨. بازبینی‌شده در ١٠ بهمن ١٣٨٨.
http://www.rahesabz.net/story/9117
٤٥- حمله به دفاتر آیت‌الله صانعی و منتظری در قم
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/06/100614_montazeri_saneei_attack.shtml
٤٦- گزارش تهاجم نیروهای لباس شخصی به دفتر آیت‌الله العظمی منتظری، و پلمب دفتر
http://www.amontazeri.com/farsi/article_read.asp?id=276
٤٧- «مراسم سالگرد آیت‌الله منتظری برگزار نمی‌شود» (فارسی)BBC .. بازبینی‌شده در ١٣ آذر ١٣٨٩.
٤٨- «عدم برگزاری مراسم سالگرد آیت‌الله منتظری» (فارسی). دویچه وله. بازبینی‌شده در ١٣ آذر ١٣٨٩.
٤٩- درس‌هایی از نهج‌البلاغه
٥٠- رو، خبرگزاری فارس
٥١- مقاله‌ای تحقیقی از دکتر محسن کدیور با نام «مصافحه با اجنبیه» (تحلیل یک فتوای جدید) وبگاه منتظری، ١٣٨٢/٩/١٨
٥٢- BBCPersian.com، ایران، منتظری و بهائیان: مخالفت سرسخت و حقوق شهروندی
٥٣- منتظری: بهائیان ایران از حقوق شهروندی برخوردار می‌باشند (رادیو فردا، ٤خرداد١٣٨٧)
٥٤- BBC فارسی – ایران – منتظری: ولایت کسی که با شرع و عقل و میثاق‌های ملی مخالفت کند جائرانه است
٥٥- http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=2329&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv
٥٦- http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=2329&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv
٥٧- «اشغال سفارت آمریکا کار درستی نبود» (فارسی). وبگاه رادیو زمانه. بازبینی‌شده در ٤ نوامبر ٢٠٠٩.
٥٨- «منتظری: اشغال سفارت آمریکا اشتباه بود» (فارسی). وبگاه رسمی بی‌بی‌سی. بازبینی‌شده در ٤ نوامبر ٢٠٠٩.

۱۰. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

سایت دفتر آیت‌الله منتظری
سایت دفتر آیت‌الله منتظری
سایت اطلاع‌رسانی دفتر آیت‌الله منتظری
صفحه فیس‌بوک هواداران آیت‌الله منتظری
مصاحبه با بی‌بی‌سی
ویدئوی مصاحبه رادیو زمانه با آیت‌الله منتظری
نامه سید احمد خمینی به آیت‌الله منتظری

۴-۱-۲- «ابوالحسن بنی‌صدر»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	ابوالحسن بنی‌صدر
زادروز	۲ فروردین ۱۳۱۲ (۲۲ مارس ۱۹۳۳)
زادگاه	همدان، ایران
نام همسر	عذرا بنی‌صدر
فرزندان	فیروزه، زهرا، علی
پدر	نصرالله بنی‌صدر
دین	اسلام
اطلاعات سیاسی	
تاریخ ریاست‌جمهوری	بهمن سال ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰
ترتیب	نخستین رئیس‌جمهور اسلامی ایران
پیش از	محمدعلی رجایی
جناح سیاسی	مستقل
پست‌های دیگر	وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی فرمانده کل قوا عضو مجلس خبرگان قانون اساسی صاحب امتیاز و مدیر مسؤول روزنامه «انقلاب اسلامی» ریاست شورای انقلاب اسلامی ایران وزیر اقتصاد و دارایی
وبگاه رسمی	http://www.banisadr.com.fr

[[جایگاه‌های حقوقی ابوالحسن بنی‌صدر]]		
پیشین: ابراهیم یزدی	وزیر امورخارجه ایران ۱۳۵۸	پسین: صادق قطب‌زاده
پیشین: ندارد	رئیس‌جمهور ایران ۱۳۶۰–۱۳۵۸	پسین: محمدعلی رجائی

ابوالحسن بنی‌صدر (زاده: ۲ فروردین ۱۳۱۲ در همدان) اقتصاددان و سیاستمدار و نویسنده اهل ایران است. او در بهمن سال ۱۳۵۸ به عنوان نخستین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد و در خرداد ۱۳۶۰ پس از چندی تنش با اعضای حزب جمهوری اسلامی و نهایتاً روح‌الله خمینی (بنیان‌گذار جمهوری اسلامی)، با عنوان عدم کفایت سیاسی توسط مجلس شورای اسلامی از مقام خویش عزل گردید.

محتویات

۱. پیش از انقلاب ۵۷
۲. ابتدای پیروزی انقلاب
۳. دوران ریاست جمهوری
٤. حوادث پس از برکناری از ریاست جمهوری و خروج از کشور
۵. شهادت در دادگاه میکونوس
٦. برخی از اظهارات و عقاید فعلی بنی‌صدر
۷. دیدگاه‌های دیگران درباره بنی‌صدر
۸. پیشنهاد ترور
۹. تألیفات
۱۰. جستار وابسته
۱۱. منابع
۱۲. پیوند به بیرون

۱. پیش از انقلاب ۵۷

بنی‌صدر در باغچه از توابع همدان به دنیا آمد. پدرش نصرالله بنی‌صدر، از روحانیون بانفوذ همدان [۱] بود که با روح‌الله خمینی نیز ارتباط دوستانه‌ای داشت. او در دانشگاه تهران، در رشته‌های اقتصاد و حقوق اسلامی تحصیل کرد و چهار سال در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی فعالیت نمود.

دکتر بنی‌صدر نماینده دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران در کنگره جبهه ملی ایران در سال ۱۳٤۱ و مسؤولین سازمان دانشجویان جبهه ملی در دانشگاه تهران بود.

بنی‌صدر رهبری گروه کوچکی از دانشجویان مخالف رژیم شاه را به عهده داشت و دو بار به خاطر فعالیت‌های سیاسی دستگیر و روانه زندان شد. پس از مجروح شدن در قیامی ناموفق علیه حکومت در خرداد ۱۳٤۲، او کشور را ترک کرد و عازم فرانسه شد.[۲] بنی‌صدر و همچنین حسن حبیبی (معاون اول اسبق برخی از رؤسای جمهور ایران) که از شاگردان احسان نراقی، نظریه‌پرداز، محقق و یکی از مؤسسان بنیاد فرهنگ ایران زیر ریاست عالیه فرح پهلوی بودند، به همت نراقی برای ادامه تحصیل به اروپا رفتند.[۳] او در دانشگاه سوربون پاریس با مدرک دکترا در رشته جامعه‌شناسی اقتصاد فارغ‌التحصیل شد و به تدریس در دانشگاه پرداخت.[۲] [٤] او به زبان‌های عربی، فرانسوی و انگلیسی نیز تسلط دارد.

بنی‌صدر در دهه هفتاد میلادی و سال‌های پیش از پیروزی انقلاب، به عنوان یک ناسیونالیست اسلامی پرشور و اقتصاددان انقلابی با ایراد سخنرانی و چاپ و انتشار مقالات و کتب تألیفی خود، به مبارزه با حکومت شاه می‌پرداخت.[۵] به عقیده هاشمی رفسنجانی، در طی این سال‌ها بنی‌صدر که نزدیکی بیش‌تری با جبهه ملی احساس می‌کرد و خود را تئوریسین انقلاب می‌دانست همواره درگیر رقابت با صادق قطب‌زاده (که او نیز در پاریس اقامت داشت) بود. قطب‌زاده نزدیکی فکری بیش‌تری با نهضت آزادی ایران داشت و به همین لحاظ، بیش‌تر مورد تأیید مبارزین اسلامی بود.[٦] در سال ۵۷ و اندکی پیش از پیروزی انقلاب، با ورود خمینی به پاریس، او جزء معدود کسانی بود که در فرودگاه به استقبال او آمد[۷] و سپس به جمع همراهان او پیوست. پس از ناآرامی‌ها و آشوب‌های داخلی که سبب فرار شاه از ایران شد، این دو در تاریخ ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ با پرواز ایرفرانس [۸] به کشور بازگشتند.

۲. ابتدای پیروزی انقلاب

بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ خمینی که عهده دار کنترل کشور بود، پس از به کار گماردن دولت موقت، بنی‌صدر را ابتدا در ماه تیر ۵۸ به معاونت وزارت اقتصاد و دارایی و سپس درماه آبان به سمت وزیر اقتصاد و دارایی منصوب کرد.[۲] بنی‌صدر همچنین از ابتدای بهار ۱۳۵۸ به عضویت شورای انقلاب در آمد و تا خاتمه دوره عملکرد شورای انقلاب در تیر ۱۳۵۹ به عضویت خود در این شورا ادامه داد. عمده فعالیت‌های این شورا به صورت مخفی صورت می‌گرفت. با بروز بحران گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران، به یکی از تصمیم‌گیرندگان و مخالفین اصلی آن تبدیل شد. رقابت وی با قطب‌زاده، باعث شد حل این بحران ٤٤٤ روز به طول بیانجامد.[۹] [۱۰]

مدتی بعد از استعفای دولت موقت مهدی بازرگان، او با حمایت جامعه روحانیت مبارز[١١] برای انتخابات ریاست جمهوری کاندید شد و در پنجم بهمن ماه ١٣٥٨ با به دست آوردن یازده میلیون رأی به عنوان اولین رئیس‌جمهور تاریخ ایران انتخاب گشت.
او در این انتخابات، ٧٦ درصد آرا را کسب کرد. رقبای وی در این انتخابات آقایان (حسن حبیبی، احمد مدنی، صادق طباطبایی، داریوش فروهر، صادق قطب‌زاده، کاظم سامی، محمد مُکری، حسن غفوری‌فرد و حسن آیت بودند و تعداد آرای این افراد، مجموعاً بیست و سه درصد آرای باقیمانده را تشکیل می‌داد.

وزرای کابینه شورای انقلاب					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
١	باهنر	آموزش و پرورش	١٢	محمد یوسف طاهر قزوینی	راه
٢	؟	پست	١٣	تشکیل نشده بود	رفاه
٣	تشکیل نشده بود	اطلاعات	١٤	محمود احمدزاده هروی	صنایع
٤	علی اردلان، بنی‌صدر	دارایی	١٥	حسن حبیبی	فرهنگ
٥	بنی‌صدر، قطب‌زاده	امور خارجه	١٦	میناچی	ارشاد
٦	رضا صدر	بازرگانی	١٧	داریوش فروهر	کار
٧	؟	بهداشت	١٨	رفسنجانی	کشور
٨	؟	معادن	١٩	مصطفی کتیرایی	مسکن
٩	عباس شیبانی	کشاورزی	٢٠	معین‌فر	نفت
١٠	مهدوی کنی	دادگستری	٢١	عباس تاج	نیرو
١١	خامنه‌ای	دفاع و سپاه	٢٢	؟	جهاد

٣. دوران ریاست جمهوری

بنی‌صدر پس از احراز پست ریاست جمهوری، اهدافی چون دوباره‌سازی مراکز قدرت، از دور خارج کردن تدریجی سپاه پاسداران، دادگاه‌های انقلاب و کمیته‌ها و ادغام آنها در سایر سازمان‌های دولتی، کاستن نفوذ روحانیون و همچنین ایجاد طرحی برای به‌سازی و توسعه اقتصادی کشور را در دستور کار خود قرار داد بود. بر خلاف خواست حزب جمهوری اسلامی، خمینی به بنی‌صدر اجازه داد تا پیش از تشکیل مجلس، در ماه بهمن ١٣٥٨ با ادای سوگند حکم ریاست جمهوری خویش را دریافت کند. او همچنین یک ماه پس از پیروزی در انتخابات، با حکم خمینی به ریاست شورای انقلاب که هیأت سیاست‌گذار و نظریه پرداز ایران محسوب می‌شد، منصوب گشت و خمینی همچنین به منظور تثبیت موقعیت او، سمت فرماندهی کل قوا را نیز به او محول کرد.[١٢] با این حال، کوشش بنی‌صدر در جهت متمرکزتر کردن قدرت در دست خویش و مسأله وجود مراکز چندگانه قدرت، او را مانند نخست‌وزیر پیشین، مهدی بازرگان، در رویارویی با روحانیون و فعالان حزب جمهوری اسلامی چون علی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی که می‌کوشیدند تا او را عاملی تشریفاتی و بی‌نفوذ جلوه دهند، [٢] قرار داد و این منازعات، بر فضای سیاسی کشور در دوران ریاست جمهوری او تأثیر بسیار نهاد. بنی‌صدر در انحلال دادگاه‌های انقلاب، سپاه پاسداران و کمیته‌ها و همچنین تحت کنترل درآوردن قوه قضائیه و رادیو و تلویزیون شکست خورد. خمینی شخصاً، مقام ریاست دیوان عالی کشور را به بهشتی و دادستانی کل را به موسوی اردبیلی که از اعضای بلندپایه حزب جمهوری اسلامی بودند محول نموده بود.[١٢]
نخستین انتخابات مجلس پس از انقلاب در روز ٢٤ اسفند ٥٨ (و دور دوم آن ١٩ اردیبهشت ١٣٥٩) در میان اتهاماتی مبنی بر وجود تقلب در آن، برگزار شد. با اعلام نتایج رسمی انتخابات، نامزدهای حزب جمهوری اسلامی، ١٣٠ کرسی از مجموع ٢٤١ کرسی را از آن خود نمودند و نامزدهای مورد حمایت بنی‌صدر و مهدی بازرگان نیز هرکدام تعدادی هر چند اندک از کرسیها را تصاحب کردند.[٢]
در اواخر فروردین ماه سال ١٣٥٩ شورای انقلاب با تایید خمینی و با هدف تصفیه دانشگاه‌ها از اساتید و دانشجویان دگراندیش، به اپوزیسیون یا گروه‌های سیاسی منتقد و مخالف نیروهای مذهبی حاکم در جمهوری اسلامی که عمدتاً خاستگاه دانشجویی داشته و دانشگاه را فضای امن سیاسی

و کانون فعالیت‌های خود به شمار می‌آوردند، برای تخلیه دفاتر خود در دانشگاه‌ها مهلتی سه روزه داد. در طی این روزها درگیری و خشونت در دانشگاه‌های ایران به ویژه در دانشگاه تهران به اوج خود رسیده و چند تن کشته و صدها نفر مجروح شده و این سرآغاز رویدادی شد که ازآن به عنوان «انقلاب فرهنگی» یاد می‌شود.[۱۳] [١٤] بنی‌صدر که آن هنگام از حامیان اصلی انقلاب فرهنگی بود و نیروهای چپ، اصلی‌ترین منتقدان وی محسوب می‌شدند، صبح روز دوم اردیبهشت همراه با انبوهی از مردم تهران به دانشگاه تهران رفت و با سخنرانی خود مصوبه شورای انقلاب را ابلاغ نموده و بر ضرورت انقلاب فرهنگی تأکید کرد. بنی‌صدر گمان می‌کرد توانایی کنترل و هدایت کردن انقلاب فرهنگی را دارد، لیکن هدایت آن به دست حامیان خمینی افتاد.[١٤] [١٥] [١٦]

مجلس شورای اسلامی که اکثریت آنرا اعضای حزب جمهوری اسلامی تشکیل می‌داد، کاندیداهای بنی‌صدر را برای احراز پست نخست‌وزیری نپذیرفت این کشمکش حدود یک ماه ادامه یافت و حتا نخست‌وزیری مصطفی میرسلیم از اعضای حزب جمهوری نیز مورد موافقت مجلس قرار نگرفت. حزب جمهوری، محمدعلی رجایی را معرفی نمود و بر آن پافشاری می‌کرد.[۱۷] بنی‌صدر سرانجام از روی اکراه و تحت فشارها، رجایی را که مورد تأیید او نبود در مرداد ۱۳۵۹ به سمت نخست‌وزیری دولت خویش انتخاب کرد و مدت کوتاهی پس از عدم قبول بنی‌صدر در پذیرفتن نامزدهای منتخب رجایی برای کابینه دولت، روابط این دو به تیرگی و ناسازگاری گرایید.

مدتی بعد در اواخر ماه شهریور همان سال، عراق به خاک ایران یورش برد که آتش جنگی هشت ساله بین این دو کشور را برافروخت.[۲] به جز اختلاف نظر و درگیری او با نخست‌وزیر و اعضای کابینه، او در ابتدای جنگ به سیاست‌هایی معتقد بود که موجب مخالفت حزب جمهوری اسلامی و مجلس و روحانیونی که پیش‌تر از او حمایت کرده بودند، شد. حزب، روزنامه جمهوری اسلامی را منتشر می‌کرد و بنی‌صدر شروع به انتشار روزنامه انقلاب اسلامی نمود.

در نهم ماه آبان، بنی‌صدر طی نامه‌ای رسمی به خمینی، وزیران کابینه نخست‌وزیر را که بی‌کفایت خطاب کرده بود، تهدیدی بزرگ‌تر از تجاوز عراق به خاک کشور خواند. وی همچنین در این نامه از نادیده گرفتن هشدارهایش درمورد وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و پافشاری‌هایش مبنی بر نیاز به سازماندهی مجدد نیروهای مسلح، گله کرد. این نامه و همچنین مخالفت‌های او در گروگان‌گیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، خشم مجلس وقت (که اکثریت آن از اعضای حزب جمهوری اسلامی تشکیل می‌شد) را بر انگیخت. [۲]

بنی‌صدر در ١٤ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران سخنرانی کرد و از وجود شکنجه در زندان‌های ایران خبر داد. این سخنرانی باعث جنجال‌های زیادی را در فضای سیاسی ایران شد.[۱۸] او در ماه‌های آغازین سال ١٣٦٠ دیگر از حمایت خمینی برخوردار نبود. از آنجا که به تنهایی توان مقابله با مخالفانش را نداشت و پیش‌تر هیچ‌گاه به ایجاد یک حزب اقدام نکرده و با هیچ حزبی نیز ائتلاف ننموده بود، با سازمان مجاهدین خلق که سازمانی منتقد حکومت وقت و دارای تشکیلاتی سازمان‌یافته و مسلح بود، متحد شد.[۱۷] مجاهدین خلق نیز در پی تعارضات شدید با حکومت در سال ۵۹، از بنی‌صدر حمایت کرده و در تاریخ ۲۹ خرداد ١٣٦٠ از هوادارانشان خواستند تا علیه حکومت در خیابان‌ها حضور یابند.

یک روز پس از آن در ۳۰ خرداد ١٣٦٠، تظاهرات بزرگی در شهرهای مختلف کشور نظیر تهران، آمل، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد، اهواز، اراک، زاهدان، سنندج، همدان، بندرعباس و ارومیه به راه افتاد، چنانکه در تهران حدود پانصد هزار نفر با سازماندهی مجاهدین خلق، در خیابان‌ها به سردادن شعار، اعتراض و درگیری با نیروهای حزب‌اللهی پرداختند.[۱۹] [۲۰] [۲۱] حکومت نیز با اعلام خمینی و دیگر روحانیون حامی او به سرعت عکس‌العمل نشان داد، چنان‌که تنها در اطراف دانشگاه تهران حدود ۵۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر مجروح و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند. چندین نفر از دستگیرشدگان از جمله چند دختر نوجوان، در آن روز بدون محاکمه اعدام شدند.[۲۲]

روز بعد از تظاهرات، در تاریخ ١٣٦٠/٣/٣١ مجلس شورای اسلامی با اکثریت ۱۷۷ نفر در مقابل ۱۲ رأی ممتنع و یک رأی مخالف رأی بر عدم کفایت بنی‌صدر داد. مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی، یدالله سحابی، احمد سلامتیان، علی گلزاده غفوری، اعظم طالقانی، حسین انصاری راد، احمد صدر حاج سیدجوادی، عزت‌الله سحابی، علی‌اکبر معین‌فر، احمد غضنفرپور، محمد مجتهد شبستری و هاشم صباغیان از جمله نمایندگانی بودند که در جلسه عدم کفایت رئیس‌جمهور حضور نیافتند.[۲۳] و صلاح‌الدین بیانی نیز با برکناری بنی‌صدر مخالفت کرد.[٢٤] عزت‌الله سحابی نیز از مخالفان برکناری بنی‌صدر بود و علیه علی خامنه‌ای از مخالفان بنی‌صدر در مجلس سخنرانی کرد.[۲۵] حکم مجلس یک روز بعد به امضای خمینی، که پیش از آن از همراهی بنی‌صدر با مجاهدین خلق برآشفته بود، رسید.[۲]

۴. حوادث پس از برکناری از ریاست جمهوری و خروج از کشور

در روز هفتم تیر ۱۳٦۰ در حالی که در دفتر حزب جمهوری اسلامی، اجلاسی از سران آن در حال برگزاری بود، بمب قدرتمندی منفجر شده و محمد بهشتی (دبیرکل حزب و رئیس دیوان عالی کشور)، و ۷۲ تن از مقامات بلندپایه حکومتی دیگر از جمله ٤ تن از وزرای کابینه دولت و ۲۳ نماینده مجلس کشته شدند.[۱۲] جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق را که پس از حوادث خشونت‌آمیز سی‌ام خرداد ماه، اعلان مبارزه مسلحانه علیه حکومت نموده بود، عامل این اقدامات اعلام کرد و در پی آن سرکوبی شدیدی شامل اعدام هزاران تن از هواداران مجاهدین از سوی حکومت روی داد.[۲٦]

مدتی بعد کرسی ریاست جمهوری به محمدعلی رجایی سپرده شد و او دبیر کل جدید حزب جمهوری اسلامی، محمدجواد باهنر را به مقام نخست‌وزیری خویش برگزید. هنگامی که قیام مورد انتظار بنی‌صدر و مسعود رجوی (رئیس سازمان مجاهدین خلق) رخ نداد، [۲٦] آنان از فرودگاه مهرآباد و با هواپیمایی که بهزاد معزی هدایت آن را بر عهده داشت، از ایران گریخته و وارد فرودگاه پاریس شدند. رجوی و بنی‌صدر به همراه برخی گروه‌های دیگر، «شورای ملی مقاومت ایران» را برای مبارزه با حکومت جمهوری اسلامی تشکیل دادند.

در ایران، به منظور تحقیر بنی‌صدر، رسانه‌های جمهوری اسلامی چنین شایع کردند که وی با لباس زنانه و با برداشتن ابروهایش از ایران فرار کرده است. در رسانه‌های ایران، عکسی دستکاری‌شده‌ای از بنی‌صدر با پوشش زنانه و ابرو برداشته منتشر شد. ولی گزارشگر نیویورک تایمز که بعد از فرار بنی‌صدر در پاریس با او ملاقات کرد، گزارش داد که بنی‌صدر اقدام به برداشتن ابروهایش نکرده و این شایعه را مردود دانست.[۲۷]

دو ماه پس از حادثه بمب‌گذاری ماه تیر، در انفجار مهیب دیگری در دفتر ریاست جمهوری به تاریخ ۸ شهریور، رجایی و باهنر کشته شدند و حوادث خشونت آمیز دیگر در آن سال ادامه یافت. برآورد اشتباه مجاهدین خلق از میزان آسیب‌پذیری حکومت و اقدامات مسلحانه آنان نهایتاً بر قدرت حامیان خمینی افزود، به‌طوری که تمامی مراکز تصمیم‌گیری در اختیار آنان قرار گرفته و فضای سیاسی کشور بسته شد. بدین ترتیب، همه گروه‌های سیاسی، جز آنهایی که در ردیف نیروهای «مکتبی» قرار داشتند، از میدان خارج شدند.[۲۸] [۲٦]

در پی اقدامات مجاهدین خلق در حمایت از عراق در جریان جنگ این کشور با ایران، در سال ۱۹۸٤ میلادی، بنی‌صدر از شورای ملی مقاومت خارج شد.[۲] [۲٦]

بنی‌صدر در دادگاهی که برای واقعه ترور میکونوس در آلمان تشکیل شد و مقامات عالی نظام جمهوری اسلامی را به دست داشتن به ترور رهبران مخالف کُرد متهم کرد، علیه نظام جمهوری اسلامی شهادت داد. او اکنون در ورسای، شهری در حومه پاریس، تحت مراقبت امنیتی دولت فرانسه اقامت دارد و به انتشار منظم هفته‌نامه «انقلاب اسلامی در هجرت» پرداخته است.[۲۹] [٤]

۵. شهادت در دادگاه میکونوس

پس از ترور رهبران حزب دموکرات کردستان در رستوران میکونوس برلین که به ترور میکونوس معروف شد. بنی‌صدر در دادگاه متهمان این ترور حاضر شد و شهادت داد این ترور به فرمان سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران و با امضای اکبر هاشمی رفسنجانی صورت گرفته است. دادگاه رسیدگی به پرونده میکونوس ۵ سال طول کشید و در پایان، دادگاه کاظم دارابی و سه لبنانی به نام عباس رایل، یوسف امین و محمد عطریس را به عنوان عاملان این جنایت محکوم کرد. دادگاه برلین همچنین شماری از رهبران بلندپایه جمهوری اسلامی را به عنوان آمران این فاجعه مجرم شناخت. [۳۰] [۳۱]

۶. برخی از اظهارات و عقاید فعلی بنی‌صدر

بنی‌صدر معتقد است روح‌الله خمینی فرهمند نبوده و دانش و درایت لازم برای اداره کشور را نداشت.[۳۲]

وی مخالف نظریه ولایت فقیه است و آن را مشابه دستگاه پاپ دانسته است.[۳۳]

وی انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی را کار مجاهدین نمی‌داند و معتقد است آن انفجار توسط سپاه پاسداران انجام شده است.[۳٤]

او پس اعتراضات به نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران از جنبش سبز ایران حمایت کرد و پس از حصر خانگی رهبران آن، دفاع از حقوق میرحسین موسوی و مهدی کروبی را وظیفه مردم دانست.[۳۵]

۷. دیدگاه‌های دیگران درباره بنی‌صدر

محمدرضا شاه پهلوی در کتاب «پاسخ به تاریخ»، انقلاب اسلامی ایران را توطئه ابوالحسن بنی‌صدر، ابراهیم یزدی و صادق قطب‌زاده می‌داند و عنوان «مثلث بیق» را برای آنان به کار می‌برد.[٣٦]

دو فرمانده نظامی بلندپایه ایران، رحیم صفوی و علی شمخانی در سالگرد آزادی خرمشهر در سال ۱۳۸۷، تبلیغات قبلی مقامات دولتی درباره خائن بودن بنی‌صدر را رد کردند. شمخانی گفت که وی به دنبال پیروزی بود.[۳۷] [۳۸]

۸. پیشنهاد ترور

انیس نقاش عامل ترور ناموفق شاپور بختیار در مصاحبه با روزنامه ایران از قصد برخی افراد سپاه برای ترور بنی‌صدر گفت:

«بعد از دستگیری من و فرار بنی‌صدر برخی از بچه‌های سپاه به دیدار امام رفتند و درخواست ترور بنی‌صدر را طرح کردند، اما امام نپذیرفت.»[۳۹]

۹. تألیفات

خیانت به امید

سیر اندیشه در سه قاره [٤٠]

زن و زناشویی [٤١]

اصول راهنمای اسلامی [٤٢]

سیاست امریکا در ایران

امریکا و انقلاب

اکتبر سورپرایز

ایران‌گیت

جامعه‌شناسی خانواده در ایران

اقتصاد توحیدی [٤٣]

شهادت در قرآن

عدالت اجتماعی [٤٤]

رابطه مادیت و معنویت [٤٥]

مجموعه مقالات درباره منزلت وحقوق زن [٤٦]

انسان حق، قضاوت و حقوق انسان در قرآن [٤٧]

موازنه‌ها [٤٨]

برنامه‌ای برای عمل سیاسی مداوم [٤٩]

نامه‌ها [٥٠]

کیش شخصیت [٥١]

مقدمه و متن پیش‌نویس قانون اساسی [٥٢]

میثاق شورای جبهه مقاومت ملی [٥٣]

نقد تضاد و تناقض در منطق صوری [٥٤]

سیستم‌های اطلاعاتی [٥٥]

روش تحقیق [٥٦]

روش شناخت بر پایه توحید [٥٧]

ترجمه کتاب مکانیسم‌های رشد از عقب‌ماندگی [٤]

ایران و نقش مدرس

عقل آزاد [٥٨]

جریان تحول سپاه پاسداران به حزب سیاسی مسلح [٥٧]
مافیای مأمور سرکوب‌های خیابانی [٥٩]
مافیای اطاعاتی [٦٠]
مافیای قوه قضائیه [٦١]
تضاد و توحید [٦٢]
تعمیم امامت [٦٣]
صد مقاله [٦٤]
مشکلات سیاسی ایران [٦٥]
بیان آزادی، حق حیات و مجازات اعدام [٦٦]
توطئه آیت‌الله‌ها
توانایی و ناتوانی [٦٧] [٦٧]
زن در شاهنامه [٦٨]
بنی‌صدر سخن می‌گوید
تحقیقی مفصل درباره مردم‌سالاری
توتالیتاریسم و روش مبارزه با آن
اصول راهنما و بنیادهای مردم‌سالاری
رهبری و احزاب
عدالت
رشد و فلسفه عقل
نفت و سلطه [٦٩] [٧٠] [٧١] [٧٢]

١٠. جستار وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

نصرالله بنی‌صدر
رویدادهای ١٤ اسفند ١٣٥٩
روزنامه انقلاب اسلامی
تظاهرات ٣٠ خرداد ١٣٦٠

*** ١١. منابع ***

١- دوران مبارزه. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی. جلد اول. زیر نظر محسن هاشمی رفسنجانی. دفتر نشر معارف انقلاب. صفحه ١٤٦
٢- «ابوالحسن بنی‌صدر» (انگلیسی). دانشنامه بریتانیکا، ٢٠٠٨. بازبینی‌شده در ١٧ آوریل ٢٠٠٨.
٣- از کاخ شاه تا زندان اوین. احسان نراقی. خدمات فرهنگی رسا. تهران. ١٣٧٢
٤- نمایش عضو مجلس تدوین: ابوالحسن بنی‌صدر
٥- اصول راهنما و ضابطه‌های حکومت اسلامی. ابوالحسن بنی‌صدر. پاریس. ١٣٥٣
٦- دوران مبارزه. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی. جلد اول. زیر نظر محسن هاشمی رفسنجانی. دفتر نشر معارف انقلاب. صفحات ٢٨٣ و ٢٨٤
٧- صد مقاله. ابولحسن بنی‌صدر.پیام آزادی. زمستان ٥٨صفحه ٢٤٨
٨- ماروین زونیس مدعی است که بنی‌صدر کرایه چارتر این پرواز را با چک بلامحل خود پرداخته بود (منبع: شکست شاهانه. ماروین زونیس. عباس مخبر. انتشارات طرح نو. تهران. ١٣٧٠)
٩- بحران. همیلتون جردن. کتابسرا. تیرماه ١٣٦٢

۱۰- آمریکا در بند. پیر سالینجر. کتابسرا. دی‌ماه ۱۳٦۲
۱۱- «داستان انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری از زبان شهید محلاتی» (فارسی). وبگاه رسمی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۲۹ بهمن ۱۳۸٦. بازبینی‌شده در ۱۵ اسفند ۱۳۸٦.
۱۲- «ایران پس از پیروزی انقلاب ۵۷ (ریاست جمهوری بنی‌صدر)» (انگلیسی) Iran Chamber Society، ۲۰۰۸. بازبینی‌شده در ۲٦ مه ۲۰۰۸.
۱۳- انقلاب فرهنگی: رویارویی سیاسی یا اسلامی کردن دانشگاه، وبگاه رادیو فردا، ۱۳۸٦/۰۲/۰۱
۱٤- تولد از بطن خشونت: به بهانه سالروز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳ ژوئن ۲۰۰٦
۱۵- ایران امروز، ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب، به قلم نیکی کدی و یان ریچارد، صفحه ۲۵۰
۱٦- ایران تحت سلطه آیت‌الله‌ها، به قلم دیلیپ هیرو، صفحه ۱٦۰
۱۷- انتخابات ریاست جمهوری (اول و هفتم) در وبگاه روزنامه ایران، شماره ۲۱٤۷ – سال هشتم – دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۱
۱۸- سخنرانی روز ۱٤ اسفند بنی‌صدر در دانشگاه تهران، بی‌بی‌سی فارسی، بازیابی در تاریخ ۹ تیر ۱۳۹۰
-۱۹
Radical Islam: Iranian Mojahedin, by Ervand Abrahamian, Page 1, Publisher: I B Tauris & Co Ltd (December 31, 1989), ISBN-10: 1850430772, ISBN-13: 1850430773-978
-۲۰
Iranian Mojahedin, by Ervand Abrahamian, Page 218, Publisher: I B Tauris & Co Ltd (December 31, 1989), ISBN-10: 1850430772, ISBN-13: 1850430773-978
۲۱- «برخی از کارکنان دفتر بنی‌صدر هم اعدام شدند».. رادیو زمانه، ۱۱ فروردین ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۳۱ مارس ۲۰۰۹.
-۲۲
Radical Islam: Iranian Mojahedin, by Ervand Abrahamian, Page 219, Publisher: I B Tauris & Co Ltd (December 31, 1989), ISBN-10: 1850430772, ISBN-13: 1850430773-978
۲۳- خبرآنلاین – کدام یک از نمایندگان در جلسه عدم کفایت رئیس‌جمهور جضور نیافتند؟
۲٤- خبرآنلاین – تنها رأی مخالف به عدم کفایت بنی‌صدر متعلق به کدام نماینده بود؟
۲۵- خبرآنلاین – سخنان عزت‌الله سحابی در جلسه بررسی عدم کفایت بنی‌صدر و پاسخ صریح آیت‌الله خامنه‌ای
-۲٦ --
-۲۷
MACKEY ،ROBERT. «Iran’s State Media Mocks Arrested Student Leader Pictured in Women’s Clothing» (English). The New York Times ،December 9, 2009, 3:01 pm. بازبینی‌شده در December 10, 2009.
۲۸- مطبوعات سیاسی از ۵۷ تا ۸۰ در وبگاه روزنامه ایران، شماره ۲۱۳٦، سال هشتم، دوشنبه ٦ خرداد ۱۳۸۱
۲۹- ابوالحسن بنی‌صدر، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۱ بهمن ۱۳۸۷
۳۰- رادیو زمانه – «عاملان ترور میکونوس آزاد شدند»
۳۱- Patterns of Global Terrorism 1996 - Germany
۳۲- خمینی نه فرهمند بود و نه دانش و درایت لازم برای اداره جامعه داشت
۳۳- باور نمی‌کردیم خمینی دروغ بگوید
۳٤- چه کسانی در انفجار حزب جمهوری نقش داشتند؟
۳۵- بنی‌صدر: دفاع از حقوق انسان ایجاب می‌کند هر ایرانی و غیر ایرانی از حقوق آقایان موسوی و کروبی با تمام توان دفاع کند، انقلاب اسلامی در هجرت
۳٦- پهلوی، محمدرضا. پاسخ به تاریخ. ترجمه حسین ابوترابیان. چاپ اول، تهران: مترجم، ۱۳۷۱.
۳۷- اظهارات تعجب‌برانگیز دو فرمانده (خبر ویژه)، کیهان‌نیوز، شنبه ٤ خرداد ۱۳۸۷، شماره ۱۸۹۰۹۳
۳۸- فرماندهان جنگ: بنی‌صدر خائن نبود (رادیو زمانه، ٤ خرداد۱۳۸۷)
۳۹- خبرآنلاین، افشای ماجرای نخستین ترور بختیار

٤٠- سیر سیاسی در سه قاره
http://www.banisadr.com.fr/Books/San/html/San.html -٤١
http://www.banisadr.com.fr/Books/Osul/html/Osul.html -٤٢
٤٣- فصل هفتم
http://www.banisadr.com.fr/Books/ketab_adalat/pdf/ketab_adalat.pdf -٤٤
٤٥- رابطه
٤٦- Abolhassan Banisadr – به سایت آقای بنی‌صدر خوش آمدید
٤٧- Abolhassan Banisadr - Hoghuhe bashar – به سایت آقای بنی‌صدر خوش آمدید
٤٨- فهرست موضوعات
٤٩- ابوالحسن بنی‌صدر
http://www.banisadr.com.fr/Books/Nameh/pdf/Nameh_A4.pdf -٥٠
٥١- ابوالحسن بنی‌صدر
http://www.banisadr.com.fr/Books/Ghanun_Asasi/pdf/MOGHADAMW_GHANUNE_ASASI.pdf -٥٢
http://www.banisadr.com.fr/Books/Misagh/pdf/MIsagh.pdf -٥٣
٥٤- عدم تناقض در منطق صوری
http://www.banisadr.com.fr/Books/Hejab/pdf/HEJAB.pdf -٥٥
http://www.banisadr.com.fr/Books/raveshe_tahghigh/pdf/raveshe_tahghigh.pdf -٥٦
٥٧- جریان تحول سپاه پاسداران به حزب سیاسی مسلح -١
٥٨- Abolhassan Banisadr - Agle Azad – به سایت آقای بنی‌صدر خوش آمدید
http://www.banisadr.com.fr/Books/Mafia_khiabani/doc/Mafia_khiabani.doc -٥٩
http://www.banisadr.com.fr/Books/Mafia_etelati/doc/Mafia_etelati.doc -٦٠
http://www.banisadr.com.fr/Books/Mafia_ghasai/doc/Mafia_ghasai.doc -٦١
http://www.banisadr.com.fr/Books/Tazad_va_Tohid/doc/Tazad_va_Tohid.doc -٦٢
http://www.banisadr.com.fr/Books/Tamim_emamat/doc/tamim_emamat.doc -٦٣
٦٤- صد مقاله، جلد دوم
http://www.banisadr.com.fr/Books/sad_maghale/doc/sad_maghale_2.doc -٦٥
http://www.banisadr.com.fr/Books/execution/doc/execution.doc -٦٦
٦٧- توانایی و ناتوانی
http://www.banisadr.com.fr/Books/Zan_dar_shahname/pdf/Zan_dar_Shahnameh.pdf -٦٨
http://www.banisadr.com.fr/Books/Naft_va_solte/pdf/Naft_va_Solteh__tamam_.pdf -٦٩
٧٠- Abolhassan Banisadr – به سایت آقای بنی‌صدر خوش آمدید
٧١- پرسش‌ها از حسن رضائی و
http://www.banisadr.com.fr/Books/pdf/ketab.pdf -٧٢

۱۲. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

وبگاه رسمی ابوالحسن بنی‌صدر
وبلاگ رسمی ابوالحسن بنی‌صدر
پایگاه اینترنتی روزنامه انقلاب اسلامی

«ایران پس از پیروزی انقلاب ۵۷ (ریاست جمهوری بنی‌صدر)» (انگلیسی).
ارتباط بنی‌صدر با واقعه طبس و کودتای نوژه، مرکز اسناد

۵-۱-۲- «اکبر هاشمی رفسنجانی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	اکبر هاشمی بهرمانی
معروف به	اکبر هاشمی رفسنجانی
زادروز	۳ شهریور ۱۳۱۳ (سن: ۷۷ سال)
زادگاه	بهرمان، استان کرمان، ایران[۱]
نام همسر	عفت مرعشی
فرزندان	فاطمه، محسن، فائزه، مهدی، یاسر
دین	اسلام
مذهب	شیعه دوازده‌امامی
اطلاعات سیاسی	
حزب سیاسی	جامعه روحانیت مبارز
سمت	رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام
پست‌های پیشین	رئیس مجلس خبرگان رهبری
فعالیت‌ها	چهارمین رئیس‌جمهور ایران (۱۲ مرداد ۱۳٦۸–۱۲ مرداد ۱۳۷٦)
پیش از	سید محمد خاتمی
پس از	سید علی خامنه‌ای
وبگاه رسمی	hashemirafsanjani.ir

[[جایگاه‌های حقوقی اکبر هاشمی رفسنجانی]]		
پیشین: هاشم صباغیان	وزیر کشور ایران ۱۳۵۷ – ۱۳۵۸	پسین: محمدرضا مهدوی کنی
پیشین: وجود نداشت	رئیس مجلس شورای اسلامی ۱۳۵۸ – ۱۳٦۷	پسین: مهدی کروبی
پیشین: علی خامنه‌ای	رئیس‌جمهور ایران ۱۳٦۸ – ۱۳۷٦	پسین: محمد خاتمی
پیشین: علی خامنه‌ای	رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۳٦۷– تا کنون	پسین: نامعلوم
پیشین: علی مشکینی	رئیس مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸٦ – ۱۳۸۹	پسین: محمدرضا مهدوی کنی

اکبر هاشمی بهرمانی (زاده ۳ شهریور ۱۳۱۳ در بهرمان) مشهور به اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران است. او چهارمین رئیس‌جمهور ایران (در بین سال‌های ۱۳٦۸ تا ۱۳۷٦) بوده و به عنوان یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی جمهوری اسلامی

شناخته شده است. وی همچنین در جایگاه‌های مختلفی مانند ریاست مجلس شورای اسلامی (بین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳٦۸) حضور داشته و در ضمن، در چهار دوره متوالی نایب رئیس اول مجلس خبرگان رهبری بوده است. همچنین سابقه ریاست مجلس خبرگان رهبری پس از درگذشت علی مشکینی تا ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ را دارد.

محتویات

۱. خانواده
۲. تحصیلات
۳. تألیفات
٤. زندگی سیاسی
٤.۱. دوران انقلاب
٤.۲. پس از انقلاب
٤.۳. دوران ریاست جمهوری
٤.۳.۱. سیاست‌های اقتصادی
٤.۳.۲. کابینه اول
٤.۳.۳. کابینه دوم
٤.۳.٤. ترور میکونوس
٤.۳.۵. آرژانتین
٤.٤. دوران پس از ریاست جمهوری
۵. انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر
٦. ریاست مجلس خبرگان رهبری
۷. انتخابات ریاست جمهوری دهم و پیامدها
۷.۱. نامه هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای
۷.۲. نماز جمعه ۲٦ تیر ۱۳۸۸
۷.۳. سخنرانی در مشهد
۷.٤. تهدید به افشاگری علیه محمد یزدی
۷.۵. دستگیری نزدیکان هاشمی رفسنجانی
۸. انتخابات ریاست مجلس خبرگان (اسفند ۱۳۸۹)
۹. تألیفات
۱۰. جستارهای وابسته
۱۱. پانویس
۱۲. منابع
۱۳. پیوند به بیرون

۱. خانواده

هاشمی فرزند میرزاعلی هاشمی بهرمانی و ماه‌بی‌بی صفریان است. میرزاعلی مردی با اندکی تحصیلات حوزوی و از باغداران پسته بهرمان از توابع جلگه نوق رفسنجان بوده است. او در کنار ۸ فرزند دیگر بزرگ شد.[۲] او در سال ۱۳۳۷ با عفت مرعشی که دختری از خانواده روحانی و از نوادگان سید محمد کاظم طباطبایی یزدی است ازدواج نمود. ثمره این ازدواج ۵ فرزند به ترتیب به نام‌های فاطمه، محسن، فائزه، مهدی و یاسر است. دو دختر او با دو پسر حسن لاهوتی اشکوری امام جمعه سابق رشت و از دوستان او در زندان، (که یکی پزشک و دیگری دندان‌پزشک

است) ازدواج کردند. از این بین، تنها فائزه هاشمی وارد سیاست شد و یک بار نماینده مجلس شورای اسلامی شد. فاطمه هاشمی نیز تا سال ۱۳۸۸ در بنیاد امور بیماری‌های خاص فعالیت داشت و محسن هاشمی رئیس اسبق مترو تهران بوده است و وهاب درویش به عنوان مدیر عامل جدید شرکت راه‌آهن شهری تهران و حومه جایگزین محسن هاشمی شد..[۳]
یکی از برادران وی به نام محمد هاشمی رفسنجانی فارغ‌التحصیل از کشور آمریکا بوده و از رؤسای اسبق سازمان صدا و سیما بوده است.
برخی منابع، وی را دارای ثروتی هنگفت اعلام نموده‌اند.[٤] [٥] [٦]

۲. تحصیلات

هاشمی در سن ۵ سالگی تحصیل را از مکتبخانه‌ای در نوق آغاز نمود. در سن ١٤ سالگی به قم رفت و به تحصیل علوم دینی پرداخت. اساتید وی در حوزه علمیه قم آیت‌الله بروجردی، روح‌الله خمینی، سید محمد محقق داماد، محمدرضا گلپایگانی، سید محمدکاظم شریعتمداری، آیت‌الله حائری یزدی، شهاب‌الدین نجفی مرعشی، محمدحسین طباطبائی و آیت‌الله منتظری بوده‌اند.[۷] او با حضور در جلسات کلاس روح‌الله خمینی به تدریج با افکار او در رابطه با حکومت اسلامی آشنا می‌شود و از این پس، تلاش‌های خود را در راه رسیدن به این هدف متمرکز می‌نماید که به زودی یکی از یاران وفادار و تأثیرگذار خمینی در فعالیت‌های انقلابی‌اش می‌گردد.

۳. تألیفات

از تألیفات هاشمی رفسنجانی کتابی است با عنوان «امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار» که در آن به زندگی و وقایع دوران امیرکبیر می‌پردازد. دیگر اثر مهم وی، «تفسیر راهنما» است که از تفاسیر موضوعی قرآن بوده و بخشی از آن از مجموعه فیش‌های تهیه‌شده در زندان دوره پهلوی فراهم آمده است. «مجموعه خاطرات روزانه هاشمی» نیز که به نام‌های مختلف به چاپ رسیده، کتابی است جالب و جنجال‌برانگیز. در سال ١٣٨٦ از تجدید چاپ چهارمین مجلد از این مجموعه که به خاطرات سال ١٣٦٣ می‌پرداخت جلوگیری شد. وقایع‌نگاری سال‌های پیش از انقلاب با نام «دوران مبارزه» و همچنین ترجمه کتاب معروف اکرم زعیتر «القضیة الفلسطینیة» با نام «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار» از دیگر آثار اوست.[۸]

۴. زندگی سیاسی

اکبر هاشمی رفسنجانی یکی از چهره‌های تأثیرگذار در روند انقلاب اسلامی ایران و همچنین دوران پس از آن تا حال می‌باشد. از دو دوره ریاست جمهوری او پس از انقلاب به عنوان «دوران سازندگی» یاد می‌شود.

۴.۱. دوران انقلاب

در دوران قبل از انقلاب، و از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۵۷ هاشمی رفسنجانی ۷ بار و مجموعاً ٤ سال و ۵ ماه به جرم فعالیت مخفیانه علیه رژیم شاه به زندان افتاد.[۹]

۴.۲. پس از انقلاب

پس از پیروزی انقلاب او یکی از اعضای شورای انقلاب اسلامی شد. مدتی سرپرست وزارت کشور را بر عهده گرفت پس از برگذاری اولین انتخابات مجلس به مجلس راه یافت و با آغاز کار مجلس در ۷ خرداد ۱۳۵۹ اولین رئیس مجلس نمایندگان جمهوری اسلامی ایران شد و تا ۱۲ مرداد ١٣٦٨ که به ریاست جمهوری رسید به مدت بیش از ۹ سال در این سمت باقی ماند. هاشمی رفسنجانی همچنین یکی از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی و امام جمعه موقت تهران است. او در گذشته ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی و ریاست شورای عالی امنیت ملی را نیز بر عهده داشته است.[۱۰]
او در سال ۱۳۵۸ با مداخله همسرش عفت مرعشی از یک سوء قصد جان سالم به در برد.[۱۱]

وزرای کابینه شورای انقلاب					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	باهنر	آموزش‌وپرورش	۱۲	محمد یوسف طاهر قزوینی	راه
۲	؟	پست	۱۳	تشکیل نشده بود	رفاه
۳	تشکیل نشده بود	اطلاعات	۱٤	محمود احمدزاده هروی	صنایع
٤	علی اردلان، بنی‌صدر	دارایی	۱۵	حسن حبیبی	فرهنگ
۵	بنی‌صدر، قطب‌زاده	امور خارجه	۱٦	میناچی	ارشاد
٦	رضا صدر	بازرگانی	۱۷	داریوش فروهر	کار
۷	؟	بهداشت	۱۸	رفسنجانی	کشور
۸	؟	معادن	۱۹	مصطفی کتیرایی	مسکن
۹	عباس شیبانی	کشاورزی	۲۰	معین‌فر	نفت
۱۰	مهدوی کنی	دادگستری	۲۱	عباس تاج	نیرو
۱۱	خامنه‌ای	دفاع و سپاه	۲۲	؟	جهاد

۴.۳. دوران ریاست جمهوری

در سال ۱۳٦۸ با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری به عنوان چهارمین رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی ایران برگزیده می‌شود. او همچنین موفق به تکرار پیروزی خود در دوره بعدی می‌گردد. از دو دوره، ۸ سال، ریاست جمهوری رفسنجانی که در سال ۱۳۷٦ به پایان رسید به عنوان «دوران سازندگی» یاد می‌شود. از مشخصات کلیدی دوران ریاست جمهوری رفسنجانی سیاست بازتر اقتصادی او نسبت به رؤسای جمهور پیش از او است.

۴.۳.۱. سیاست‌های اقتصادی

کوتاه مدتی بعد از پایان جنگ، اکبر هاشمی رفسنجانی سکان هدایت کشور را بر عهده گرفت و اجرای اولین برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی بعد از انقلاب آغاز شد. در این دوره، هم‌زمان با افزایش درآمدهای نفتی و دریافت وام‌های خارجی، دولت سیاست درهای باز اقتصادی را به اجرا در آورد. با اجرای این برنامه، حجم واردات به سرعت افزایش یافت و از ۱٦/۵ میلیارد دلار در سال ۱۳٦۸ به بیش از ۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۰ رسید. یکسان‌سازی نرخ ارز در فاصله کم‌تر از چند ماه به دلیل افزایش حجم نقدینگی، تورم، کاهش قیمت نفت و تشدید تحریم‌های آمریکا علیه ایران متوقف شد و نخستین دور اصلاحات اقتصادی که دولت هاشمی رفسنجانی آن را آغاز کرده بود، خیلی زود به بن‌بست رسید. اجرای این سیاست، حجم بدهی‌های خارجی دولت را به بیش از ۲۳ میلیارد دلار افزایش داد و تورم ٤۹/۳ درصدی را در تاریخ ایران ثبت کرد.

با بحرانی شدن اوضاع اقتصادی، دولت هاشمی رفسنجانی که از بازپرداخت وام‌ها عاجز مانده بود با عقب‌نشینی از برنامه‌های اعلام‌شده خود، واردات را محدود کرد و سیاست تثبیت را در پیش گرفت. برنامه‌هایی چون خصوصی‌سازی، راه‌اندازی مؤسسات مالی و اعتباری در قالب برنامه اول، توسعه و بازگشایی بازار بورس تهران از جمله برنامه‌هایی بود که در دوره هاشمی رفسنجانی به اجرا درآمد. تلاش دولت هاشمی رفسنجانی برای آزاد سازی نظام ارزی به شکست منجر شد و نتیجه آن نرخ تورم حدود ۵۰ درصد و بدهی بی سابقه خارجی ایران بود، در نتیجه علی‌رغم فضای بسته سیاسی، شورش‌های مختلفی در برخی از شهرها از جمله شیراز، مشهد، اراک، مبارکه، چهاردانگه تهران و... به وقوع پیوست.[۱۲] [۱۳]

۴.۳.۲. کابینه اول

مجلس شورای اسلامی در دوره سوم به تمامی اعضای کابینه پیشنهادی هاشمی رفسنجانی رأی اعتماد داد.

وزرای کابینه نخست هاشمی رفسنجانی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	خاتمی، لاریجانی	فرهنگ و ارشاد اسلامی	۱۲	نعمت‌زاده	صنایع
۲	زنگنه	نیرو	۱۳	ولایتی	امور خارجه
۳	ترکان	دفاع	۱٤	شوشتری	دادگستری
٤	معین	فرهنگ و آموزش عالی	۱۵	نوربخش	اقتصاد
۵	آقازاده	نفت	۱٦	کلانتری	کشاورزی
٦	غرضی	پست و تلگراف و تلفن	۱۷	فاضل، ملک‌زاده	بهداشت
۷	عبدالله نوری	کشور	۱۸	نجفی	آموزش و پرورش
۸	کمالی	کار و امور اجتماعی	۱۹	فلاحیان	اطلاعات
۹	سعیدی‌کیا	راه و ترابری	۲۰	محلوجی	معادن
۱۰	فروزش	جهاد سازندگی	۲۱	وهاجی	بازرگانی
۱۱	نژادحسینیان	صنایع سنگین	۲۲	کازرونی	مسکن و شهرسازی
معاون اول: حسن حبیبی					

۴.۳.۳. کابینه دوم

محسن نوربخش در دوره چهارم مجلس برای تصدی پست وزارت اقتصاد و دارایی از سوی هاشمی رفسنجانی پیشنهاد شد بود که نتوانست رأی لازم را کسب کند.

وزرای کابینه دوم هاشمی رفسنجانی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	میرسلیم	فرهنگ و ارشاد اسلامی	۱۲	نعمت‌زاده	صنایع
۲	زنگنه	نیرو	۱۳	ولایتی	امور خارجه
۳	محمد فروزنده	دفاع	۱٤	شوشتری	دادگستری
٤	هاشمی گلپایگانی	فرهنگ و آموزش عالی	۱۵	محمدخان	اقتصاد
۵	آقازاده	نفت	۱٦	کلانتری	کشاورزی
٦	غرضی	پست و تلگراف و تلفن	۱۷	مرندی	بهداشت
۷	بشارتی	کشور	۱۸	نجفی	آموزش و پرورش
۸	کمالی	کار و امور اجتماعی	۱۹	فلاحیان	اطلاعات
۹	ترکان	راه و ترابری	۲۰	محلوجی	معادن
۱۰	فروزش	جهاد سازندگی	۲۱	آل‌اسحاق	بازرگانی
۱۱	نژادحسینیان	صنایع سنگین	۲۲	آخوندی	مسکن و شهرسازی
معاون اول: حسن حبیبی					

۴.۳.۴. ترور میکونوس

در ۲۱ فروردین ۱۳۷٦ دادگاهی در آلمان که به پرونده ترور میکونوس رسیدگی می‌کرد، در طی حکمی کمیته امور ویژه جمهوری اسلامی را که رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای و ریس جمهور وقت اکبر هاشمی رفسنجانی از اعضای آن بود، به دادن دستور این ترور متهم کرد.[١٤] مرتضی سرمدی معاون ارتباطات وزیر امور خارجه ایران در آن زمان اتهامات دستگاه قضائی آلمان را به شدت رد کرد و گفت: «ایران معتقد است مقامات قضائی آلمان و دستگاه قضائی این کشور تحت نفوذ صهیونیست‌ها به مبارزه سیاسی کثیفی علیه جمهوری اسلامی ایران دست یازیده‌اند.»[١٥] پس از این حکم آلمان و ایران سفرای خود در دو کشور را فرا خواندند و آلمان چهار دیپلمات ایرانی را از این کشور اخراج کرد، تمامی کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز سفرای خود را از ایران فراخواندند. ایران نیز در پاسخ به این حرکت اتحادیه اروپا تمام سفیران خود را از کشورهای عضو این اتحادیه فرا خواند. و روابط دو طرف دچار بحران شد، که تا سه ماه بعد و پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ادامه داشت.[١٦] [١٧] این واقعه موجی از اعتراضات را در میان مردم ایران علیه آلمان برانگیخت.[١٨] صدها تن از ایرانیان مخالف حکومت پس از اعلام حکم به شادمانی و رقص در خیابان‌های آلمان پرداختند و آلمان به شهروندانش درمورد سفر به ایران هشدار داد.[١٩]

۴.۳.۵. آرژانتین

عبدالقاسم مصباحی یکی از افراد بلندپایه وزارت اطلاعات ایران که درسال ١٩٩٦ به آلمان گریخت در مصاحبه‌ای با بازپرس دادگاه آمیا، که برای رسیدگی به پرونده بمب‌گذاری آمیا برگزار شده بود، رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای و رئیس‌جمهوری وقت، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی را متهم کرد که عاملین اصلی این ترور بوده و ۲۰۰ میلیون دلار از حساب مشترک خامنه‌ای با احمد خمینی در بانک سوئیس را صرف این کار کرده است. در نهایت، دادگاه آرژانتین هیچ حکمی درباره خامنه‌ای و رفسنجانی صادر نکردند[۲۰] و نیز مقامات ایرانی مدعی هستند که تا کنون هیچ مدرکی علیه دخالت جمهوری اسلامی ایران در این خصوص ارائه نشده و سیستم قضائی آرژانتین را فاسد و موضوع را توطئه‌ای سیاسی تلقی می‌کنند.[۲۱]

۴.۴. دوران پس از ریاست جمهوری

هاشمی رفسجانی اولین صاحب قدرت در تاریخ دویست ساله ایران بود که نه با مرگ، عزل، کودتا، و یا ارتقا به سمت‌های بالاتر، بلکه به آرامی از کرسی قدرت به زیر آمد.[۲۲] او دو سال پس از اتمام دوران ریاست جمهور خود و در سال ۱۳۷۸ در انتخابات مجلس برای به دست آوردن نمایندگی تهران شرکت کرد. هر چند که در لیست اولیه سی نفر برنده‌شدگان انتخابات که توسط وزارت کشور اعلام شد حضور نداشت منتهی پس از باطل اعلام شدن تعدادی از صندوق‌ها توسط شورای نگهبان توانست به عنوان سی‌امین نماینده تهران به مجلس راه یابد. بعدها دفتر هاشمی طی نامه‌ای ادعا کرد که طی بازشماری آرای حدود ۲۰ درصد صندوق‌های تهران، وی از رتبه سی‌ام به نوزدهم صعود کرده بود اما در این هنگام، روند بازشماری به دستور خامنه‌ای متوقف شده بود[۲۳]. علی‌رغم این پیروزی، هاشمی رفسنجانی قبل از تحلیف به عنوان نماینده از این پست استعفا داد.

او ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را بر عهده گرفت و تا کنون بر همین سِمَت باقی است. هاشمی رفسنجانی همچنین از سال ۱۳۸۵ به عنوان نماینده تهران در مجلس خبرگان رهبری حضور داشته و ریاست این مجلس را نیز بر عهده داشت تا این‌که در اسفند ۱۳۸۹ در پی فشارهای اصول‌گرایان و به‌ویژه حامیان محمود احمدی‌نژاد (رئیس‌جمهور وقت ایران) از شرکت مجدد در انتخابات ریاست مجلس خبرگان انصراف داد تا آیت‌الله مهدوی کنی به ریاست برسد[٢٤].

۵. انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر

آیت‌الله موسوی اردبیلی، علی مشکینی، احمد خمینی و هاشمی رفسنجانی افرادی بودند که خاطراتی از آیت‌الله خمینی در تأیید آیت‌الله خامنه‌ای برای انتخاب رهبری نقل کردند.[۲۵]

۶. ریاست مجلس خبرگان رهبری

هاشمی رفسنجانی در شهریور ماه ١٣٨٦ و پس از مرگ آیت‌الله مشکینی، در پی رقابت سختی میان دو جریان معروف به رادیکال و مصلحت‌گرا در مجلس خبرگان، به عنوان نماینده طیف دوم، رئیس دوره چهارم این مجلس شد. طیف مقابل وی که فعالان سیاسی و سایت‌های خبری نزدیک

به دولت نهم را تشکیل می‌دادند در این رای‌گیری به حمایت از روحانی مراد خود محمدتقی مصباح یزدی پرداختند و شانس تکیه او بر جایگاه ریاست را بالا قلمداد کردند. اما پس از مدتی نام افراد دیگری چون آیت‌الله محمد یزدی نایب رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، واعظ طبسی، آیت‌الله هاشمی شاهرودی و غیره برای کاندیداتوری مطرح شد که تحلیلگران جناح مقابل آن را قرار دادن چهره‌های دیگری در مقابل هاشمی برای تضعیف جایگاه وی دانستند. این رویه به واسطه چاپ کتاب خاطرات او و طرح موضوع موافقت روح‌الله خمینی با حذف شعار «مرگ بر امریکا» در آن کتاب و در نتیجه انتقاد روزنامه‌ها، سایت‌های خبری و برخی چهره‌های اصولگرا، شرایط را پیچیده‌تر از قبل کرد. نهایتاً یزدی به نفع آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان وقت، از کاندیداتوری انصراف داد که تحلیلگران آن را یک استراتژی برای جلوگیری از ریزش آرای طیف منسوب به مصباح یزدی عنوان کردند. با این حال، آنچه که از میان ۷۵ رأی ریخته شده به گلدان‌ها در اجلاسیه غیرعلنی خبرگان رهبری به دست آمد، ٤١ رأی به نام هاشمی رفسنجانی در مقابل ٣٤ رأی برای جنتی بود.[٢٦]

هاشمی رفسنجانی در افتتاحیه اجلاس مجلس خبرگان رهبری در نطقی از نمایندگان این نهاد خواست بر اساس شرع و قانون در همه امور کشور در سطح بالا و به صورت فعال‌تر وارد میدان شوند و وظایف مهم و عملی را بر عهده گیرند. وی گفت: «اگر خبرگان ملت بخواهند وظایف مهم عملی را بر عهده گیرند و در سطح بالایی در امور جاری کشور دخالت کنند و فعال‌تر در عرصه‌های مختلف حضور داشته باشند از نظر شرعی و قانونی مانعی وجود ندارد.»[۲۷] [٢٦]

هاشمی رفسنجانی در رأی‌گیری دیگری در اسفند ماه ۱۳۸۷ برای بار دوم و این بار با افزایش ده رأی نسبت به قبل و اختلاف حدود دو برابر نسبت به رقیب خود (محمد یزدی) به ریاست مجلس خبرگان رهبری انتخاب شد. در این رأی‌گیری او ۵۱ رأی کسب کرد و در مقابل ٢٦ رأی از آن محمد یزدی، کاندید جناح رادیکال این نهاد، شد. برخی تحلیلگران منتقد دولت نهم، معتقد بودند که وی با وجود برخی تخریب‌ها از سوی برخی محافل قدرت و خبرگزاری‌ها و جریانات سیاسی نزدیک به دولت نهم که سعی در ایجاد شبهه در نظرات فقهی و بحث اجتهاد و تقلید تخصصی و شورای فقهی وی را داشتند، اکثریت آرا را به دست آورده است.[۲۸] [۲۹] [۳۰]

۷. انتخابات ریاست جمهوری دهم و پیامدها

در سال ١٣٨٤ وی در انتخابات ریاست جمهوری به عنوان نفر اول به مرحله دوم رسید و در این مرحله از محمود احمدی‌نژاد شکست خورد. تنش بین او و احمدی‌نژاد در جریان انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ به صورت علنی خود را نشان داد، چنان‌که محمود احمدی‌نژاد در یک مناظره بی‌سابقه در تلویزیون با رقیب خود میرحسین موسوی، در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۸۸ اتهاماتی چون فساد اقتصادی را به خانواده هاشمی رفسنجانی وارد ساخت، وی را بنیان گذار اشرافیت خواند و از او به عنوان حامی اصلی موسوی یاد کرد. این اتهامات با واکنش‌هایی روبه‌رو شد و رفسنجانی خبر از پیگرد قضائی علیه او را داد.

نماز جمعه تهران در تاریخ ٢٦ تیر ۱۳۸۸ با حضور گسترده مردم، به امامت او برگزار شد و درگیری‌ها و حاشیه‌هایی به همراه داشت. و از آن تاریخ تا کنون امامت جمعه تهران را به عهده نداشته است.

اولین مصاحبه تلوزیونی وی بعد از انتخابات ریاست جمهوری را می‌توان مصاحبه وی با شبکه العربیه دانست. این مصاحبه در روز چهارشنبه مورخ ٢٥/٦/١٣٨٨ انجام گرفت. در این مصاحبه وی جنگ قدرت میان سران نظام را رد کرده و آن را حربه همیشگی رسانه‌های غربی در سی سال گذشته دانسته.[۳۱]

هاشمی رفسنجانی در راهپیمایی سراسری روز قدس که در تاریخ ۲۷ شهریور برگزار شد شرکت کرد و به شایعات پیرامون سنت‌شکنی وی به حضور در راهپیمایی روز قدس را پایان داد. وی همراه سایر تظاهرکنندگان از میدان فردوسی به سمت میدان انقلاب حرکت کرد. علی‌رغم حضور وی در راهپیمایی، امام جماعت نماز جمعه آن روز سید احمد خاتمی بود و ایشان پس از پیمودن مسافتی، راهپیمایی را ترک کرد.[۳۲]

۷.۱. نامه هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای

هاشمی رفسنجانی پس از اتهامات و اظهارات جنجالی محمود احمدی‌نژاد در مناظره تلویزیونی میان میرحسین موسوی و محمود احمدی‌نژاد در رابطه با هاشمی رفسنجانی اقدام به نوشتن نامه‌ای خطاب به علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران کرد.[۳۳]

در قسمت‌هایی از این نامه آمده است: «در مراسم بزرگداشت سالگرد امام(ره) به آقای احمدی‌نژاد گفتم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبا و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان

نظام، از جمله جناب آقای ناطق نوری و فرزندان من و بدتر از همه زیر سؤال بردن اقدامات امام راحل را یادآوری و پیشنهاد کردم با صراحت اتهام‌های نادرست را پس بگیرد که نیازی به اقدامات قانونی افراد و خانواده‌هایی که ناجوانمردانه و مظلومانه هدف تیرهای ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، نباشد.»[۳٤]

۷.۲. نماز جمعه ۲۶ تیر ۱۳۸۸

نماز جمعه تهران در تاریخ ۲٦ تیرماه ۱۳۸۸ به امامت اکبر هاشمی رفسنجانی برگزار شد. این مراسم در شرایطی برگزار گردید که هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان رهبری و مجمع تشخیص مصلحت نظام، هشت هفته پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم، برای نخستین بار امامت آن را بر عهده گرفته[۳۵] و تحت تاثیر اعتراضات گسترده پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری قرار داشت. غلامحسین محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات ایران پیش از این مراسم در مورد بروز «صحنه‌های نامطلوب» در نماز جمعه هشدار داده بود. در این نماز جمعه که به ادعای خبرگزاری فرانسه و به نقل از شاهدان عینی، شمار شرکت‌کنندگان درآن پس از انقلاب ۱۳۵۷ بی‌سابقه بوده است، مهدی کروبی، میرحسین موسوی و محسن رضایی نیز حضور داشتند و نیروهای بسیج و امنیتی در برخی نقاط شرکت‌کنندگان در نماز جمعه را مورد ضرب و شتم قرار داده و به سوی آنها گاز اشک‌آور شلیک کردند.[۳٦]

۷.۳. سخنرانی در مشهد

در آذر ماه ۱۳۸۸ اکبر هاشمی رفسنجانی با جمعی از فعالان دانشجویی دیدار کرد. در این سخنرانی انتقادی در جمع فعالان دانشجویی در مشهد، با انتقاد از برخورد سپاه و بسیج با مردم در جریان وقایع پس از انتخابات خرداد ماه، گفت که اگر مردم ما را بخواهند حکومت می‌کنیم و اگر نخواهند می‌رویم. حکومت پول دارد. نیرو دارد می‌تواند در خیابان آدم جمع کند ولی گروه مقابل یک عده استاد، دانشجو کارگر، مدیر، صنعت گر هستند و درست نبود که بسیج و سپاه در مقابل مردم قرار داده شوند.[۳] در قسمت‌هایی از این سخنرانی آمده است: برخی گفتند که چرا لفظ تردید را به کار بردید، در حالی که سخنان من ناظر بر برخی مسائل مطرح شده پس از انتخابات بود. این زندانیان سیاسی پای چه کسی است؟ سپاه می‌گوید ما پیرو رهبریم اما فرمان را هر جور که دلشان می‌خواهند اجرا می‌کنند. چطور می‌شود میلیون‌ها نفر در خیابان بیایند و بگویند در انتخابات تقلب شده است و به انتخابات تردید نکرد.[٤] معتقدم راه درست آن بود که به تردیدها جواب دهیم، لذا با توجه به تجربه ۵۰ ساله‌ام پیشنهاد کردم زندانی‌ها آزاد شوند و از آسیب‌دیدگان دلجویی شود. باید رسانه‌ها را طبق قانون آزاد کرد. متأسفانه قشر آگاه و متفکر جامعه در حال جدا شدن از نظام نوپای اسلامی هستند.[۵] وی همچنین درباره فرزندش مهدی هاشمی گفت: مهدی ما خارج از کشور است و خیالش از پرونده‌هایش راحت است.[۳۷] پس از این اظهارات انتقادی هاشمی رفسنجانی نسبت به دولت احمدی‌نژاد حیدر مصلحی وزیر اطلاعات دولت احمدی‌نژاد هاشمی را همسو با سران فتنه خواند و او و فرزندش محسن هاشمی را متهم به کودتای مخملی علیه نظام کرد. در قسمت‌هایی از اظهارات حیدر مصلحی وزیر اطلاعات دولت احمدی‌نژاد آمده است: آقای هاشمی در یکی از این ادعاهایش گفته که در کشور سه میلیون دانشجوی فرهیخته با نظام همراه نیستند. هاشمی همچنین ادعا کرده است که تا زمانی که مردم ولی فقیه را بخواهند، باید باشد و اگر مردم او را نخواهند، باید کنار برود.[۳۸] [۳۹]

۷.۴. تهدید به افشاگری علیه محمد یزدی

محمد یزدی پس از نامه اعتراضی هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای قبل از انتخابات و نماز جمعه تهران (۲٦ تیر ۱۳۸۸) و سخنرانی هاشمی رفسنجانی در مشهد علیه هاشمی رفسنجانی موضع‌گیری کرد. او به طور خاص پس از سخنان هاشمی رفسنجانی در دیدار با جمعی از استادان علوم سیاسی دانشگاه‌های قم اظهار کرد که هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای رهبری جمهوری اسلامی ایران توهین و جسارت می‌کند. پس از این موضع‌گیری شدید محمد یزدی در بهمن ۱۳۸۸، هاشمی رفسنجانی تهدید به افشاگری علیه محمد یزدی درباره جلسه انتخاب رهبری بعد از مرگ روح‌الله خمینی و مواردی در قوه قضائیه نمود. پس از این تهدیدات بود که احمد خاتمی، امام جمعه موقت وقت تهران، اظهار نمود با میانجیگری هاشمی رفسنجانی را از افشاگری منصرف کرده و مشاجرات پایان یافته است.[٤۰] [٤۱]

۷.۵. دستگیری نزدیکان هاشمی رفسنجانی

پس از اعتراض‌ها به نتایج انتخابات دهم، بارها فرزندان هاشمی رفسنجانی به خصوص مهدی هاشمی و فائزه هاشمی از سوی حامیان محمود احمدی‌نژاد تهدید به دستگیری شدند. حسن لاهوتی، نوه هاشمی رفسنجانی و فرزند فائزه هاشمی، در فروردین ۱۳۸۹ به جرم توهین به علی خامنه‌ای و حسین مرعشی، پسر عموی همسر هاشمی رفسنجانی، نیز در اواخر اسفند ۱۳۸۸ برای اجرای حکم حبس یک ساله دستگیر و زندانی شد.[٤٢] [٤٣] [٤٤] [٤٥] [٤٦]

۸. انتخابات ریاست مجلس خبرگان (اسفند ۱۳۸۹)

نهمین اجلاس رسمی مجلس خبرگان دوره چهارم در تاریخ ۱۷ اسفند ماه سال ۱۳۸۹ برگزار و برای تعیین رئیس و اعضا هیأت رئیسه این مجلس رأی‌گیری شد. در آستانه این اجلاس، اصولگرایان و به‌ویژه حامیان دولت محمود احمدی‌نژاد (رئیس‌جمهور وقت ایران) از کاندید شدن مهدوی کنی برای پست ریاست مجلس خبرگان حمایت کردند؛ از جمله حسین ابراهیمی عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز با اشاره به وجود فضای رقابتی کاملاً جدی بر سر ریاست مجلس خبرگان رهبری گفت: این بار ۵۰ نفر از نمایندگان مجلس خبرگان به ایشان (مهدوی کنی) فشار آوردند و از ایشان خواسته‌اند که نامزدی ریاست را بپذیرند و به همین دلیل، این موضوع برایشان تکلیف‌آور شده است و وی هم قبول کرده و به این جریان وارد شده‌اند. در ملاقاتی که امامی کاشانی چند ماه قبل از این اجلاس با مهدوی کنی داشت، او با تأکید بر شخصیت و وجوه مثبت مهدوی کنی به ایشان اظهاراتی با این مضمون داشته‌اند که شما از نظر فردی مورد قبول هستید، اما جریان افراطی می‌خواهد از شما برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند. آیت‌الله مهدوی کنی در پاسخ اظهار کرده‌اند: رقابت من با آیت‌الله هاشمی مناسب نیست.[٤٧]

عبدالله نمازی از اعضای خبرگان در خصوص پیام علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی برای کاندیداتوری محمدرضا مهدوی کنی گفت: گویا آقای هاشمی رفسنجانی از طریق آیت‌الله امامی کاشانی پیامی را به آیت‌الله مهدوی کنی ارسال کرده‌اند که طی آن تصریح شده چنانچه آقای مهدوی کنی برای تصدی پست ریاست مجلس خبرگان کاندیدا شوند، آقای هاشمی رفسنجانی از کاندیداتوری برای این سمت منصرف می‌شوند. سید مصطفی میرلوحی مسؤول دفتر مهدوی کنی خبر دو پیام هاشمی رفسنجانی به مهدوی کنی مبنی بر حضور در انتخابات ریاست مجلس خبرگان را تأیید کرد و گفت: این پیام‌ها شفاهی بوده است. وی همچنین تصریح کرد برخی سخنان مبنی بر عدم حضور مهدوی کنی در انتخابات مجلس خبرگان کذب محض است.[٤٨]

با این وجود، نوری شاهرودی رئیس دفتر هاشمی رفسنجانی بر حضور قطعی او در انتخابات ریاست مجلس خبرگان رهبری تأکید کرد: آیت‌الله هاشمی رفسنجانی مصمم هستند که در انتخابات ریاست این دوره مجلس خبرگان شرکت نمایند.[٤٩] قدرت‌الله علیخانی، نماینده مردم قزوین، با تأکید بر عدم تخریب شخصیت‌های مختلف در این عرصه گفت: همه شخصیت‌ها مورد احترام هستند و ما نباید برای اعضای خبرگان تعیین تکلیف و در آرای آنها دخالت کنیم. وی درباره احتمال انصراف هاشمی در صورت کاندیدا شدن مهدوی کنی نیز اظهار داشت: در جلسه‌ای که روز یکشنبه به همراه عده‌ای از سیاسیون در خدمت آقای رفسنجانی بودیم ایشان حرفی از انصراف نزدند و مصمم بر آمدن بودند..[۵۰]

در نهایت، با قطعی شدن حضور مهدوی کنی در انتخابات ریاست مجلس خبرگان، هاشمی رفسنجانی از شرکت مجدد در این انتخابات انصراف داد تا آیت‌الله مهدوی کنی به ریاست برسد[٢٤].

۹. تألیفات

مجموعه کتاب‌های خاطرات:

انقلاب و پیروزی، خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ [۵۱]

انقلاب در بحران، خاطرات سال ۱۳۵۹ [۵۲]

عبور از بحران، خاطرات سال ۱۳٦۰

پس از بحران، خاطرات سال ۱۳٦۱ [۵۳]

آرامش و چالش، خاطرات سال ۱۳٦۲ [۵٤]

به سوی سرنوشت، خاطرات سال ۱۳٦۳ [۵۵]

امید و دلواپسی، خاطرات سال ۱۳٦٤ [۵٦]

مشروعیت آسمانی[۵۷]

۱۰. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

دولت هاشمی رفسنجانی

*** ۱۱. پانویس ***

۱- Hashemi Rafsanjani - Biography - Childhood

۲- اکبر هاشمی رفسنجانی. «زندگینامه شخصی» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

۳- اکبر هاشمی رفسنجانی. «زندگینامه خانواده» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

٤- Iran Focus

۵- Forbes.com - Magazine Article

٦- Millionaire Mullahs - Forbes.com

۷- اکبر هاشمی رفسنجانی. «زندگینامه شخصی» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

۸- اکبر هاشمی رفسنجانی. «ابعاد علمی و سیاسی» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

۹- اکبر هاشمی رفسنجانی. «ابعاد علمی و سیاسی» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

۱۰- اکبر هاشمی رفسنجانی. «ابعاد علمی و سیاسی» (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی. بازبینی‌شده در ۸ ژوئن ۲۰۱۰.

۱۱- روایت همسر هاشمی از ماجرای ترور سال ۵۸ (الف به نقل از هفته‌نامه «شهروند امروز»، ۵ خرداد۱۳۸۷)

۱۲- «بهای مخالفت با جنجالی‌ترین چهره دولت احمدی‌نژاد». بی‌بی‌سی فارسی، ٢٤ اوت ۲۰۰۵.

-۱۳

"Iran heads Warn of Crckdown", Gainesville Sun ،Jun 2, 1992.

١٤- ««از آزادی هماهنگ‌کننده تیم ترور میکونوس متأسفم»» (فارسی). وبگاه رادیو فردا، چهارشنبه ۲۱ آذر ١٣٨٦. بازبینی‌شده در ٢٦ نوامبر ۲۰۰۸.

۱۵- جزئیات خواندنی ماجرای میکونوس بعد از ١٤ سال (فارسی) سایت خبری تحلیلی عصر ایران به نقل از کتاب «بررسی روابط ایران و آلمان» نوشته سید حسین موسویان چاپ مرکز تحقیقات استراتژیک، شابک: 964729817X

١٦- «' German court implicates Iran leaders in ۹۲«killings»(انگلیسی). وبگاه سی ان ان، ۱۰April ,۱۹۹۷. بازبینی‌شده در ٢٦ نوامبر ۲۰۰۸.

۱۷- (انگلیسی). وبگاه نیویورک تایمز، ۱۱ آوریل ۱۹۹۷. بازبینی‌شده در ٢٦ نوامبر ۲۰۰۸.

ALAN COWELL. "BERLIN COURT SAYS TOP IRAN LEADERS ORDERED KILLINGS"

۱۸- جزئیات خواندنی ماجرای میکونوس بعد از ١٤ سال

۱۹- German court rules Iranian leaders ordered Berlin slayings

۲۰- LARRY ROHTER. "Argentine Judge Indicts 4 Iranian Officials in 1994 Bombing of Jewish Center" (انگلیسی). وبگاه نیویورک تایمز، ۱۰ مارس ۲۰۰۳، بازبینی‌شده در ٢٦ نوامبر ۲۰۰۸.

۲۱- «روزنامه همشهری - ایران - سیاست‌خارجی - واکنش ایران به اتهامات مجدد آرژانتین». ١٣٨٦/٨/٥. بازبینی‌شده در ١٣٨٦/٢/١٦.

۲۲- بی‌بی‌سی

۲۳- «انتشار نکات تازه در مورد آیت‌الله خامنه‌ای» (فارسی). بی‌بی‌سی، ۱۱ ژوئن ۲۰۱۰ - ۲۱ خرداد ۱۳۸۹.

٢٤- «مهدوی کنی به ریاست مجلس خبرگان انتخاب شد» (فارسی). بی‌بی‌سی، ۸ مارس ۲۰۱۱ - ۱۷ اسفند ۱۳۸۹.

۲۵- «ماجرای انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر انقلاب». پخش، خبرگزاری شیعه، ۱۱ خرداد ۱۳۸۹. بازبینی‌شده در ۹ مارس ۲۰۱۱.

٢٦- مصلحت‌گرایان در رأس خبرگان، هاشمی رفسنجانی انتخاب شد، روزنامه اعتماد، شماره ١٤٨٣، ٨٦/٦/١٤

۲۷- هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان شد، وبگاه مردم‌سالاری، نسخه شماره ١٦٠٨، ١٤/٠٦/١٣٨٦

۲۸- انتخاب مجدد هاشمی رفسنجانی به ریاست مجلس خبرگان، بی‌بی‌سی فارسی، سه شنبه ۱۰ مارس ۲۰۰۹ - ۲۰ اسفند ۱۳۸۷

۲۹- هاشمی با رأی بالا رئیس مجلس خبرگان شد، وبگاه تابناک، تاریخ انتشار: ۲۰ اسفند ۱۳۸۷.
۳۰- آرای هاشمی دو برابر نفر دوم، وبگاه آینده، تاریخ انتشار: ۲۰ اسفند ۱۳۸۷
۳۱- محمد معصومی شهربابک. «اولین مصاحبه هاشمی رفسنجانی پس از انتخابات». خبرگزاری آفتاب. بازبینی‌شده در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۹.
۳۲- «هاشمی در راهپیمایی روز قدس شرکت کرد». خبرگزاری الف، ۲۷ شهریور ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۹ شهریور ۱۳۸۸.
۳۳- متن کامل نامه هاشمی رفسنجانی به رهبر معظم انقلاب
۳٤- نامه هاشمی به خامنه‌ای رادیو فردا
۳۵- «خطبه‌های هاشمی؛ «وحدت‌آفرین و ولایت‌مدارانه» یا «سیاسی و اثرگذار»» (فارسی). وبگاه رسمی.
۳٦- ضرب و شتم و گاز اشک‌آور پس از نماز جمعه تهران، رادیو فردا، جمعه ۲٦ تیر ۱۳۸۸ تهران
۳۷- http://ayandenews.net/news/15991
۳۸- خبرگزاری جمهوری اسلامی: وزیر اطلاعات:تکرار بیانیه‌های سران فتنه توسط هاشمی تکان‌دهنده است
۳۹- جهان‌نیوز، اظهارات تند وزیر اطلاعات درباره آیت‌الله هاشمی رفسنجانی
٤۰- INN
٤۱- درخواست احمد خاتمی از هاشمی‌رفسنجانی: آیت‌الله یزدی قبول دارد اشتباه کرده، چیزی علیه او منتشر نکنید
٤۲- BBC فارسی، ایران، نوه هاشمی رفسنجانی بازداشت شد
٤۳- [۱] [۲]
٤٤- فائزه و مهدی هاشمی ممنوع‌الخروج شدند
٤۵- حسین مرعشی بازداشت و روانه زندان شد
٤٦- «دختر هاشمی رفسنجانی بازداشت شد». بی‌بی‌سی فارسی، ۳۱ خرداد ۱۳۸۸.
٤۷- عصر ایران، تاریخ روایت آیت‌الله امامی کاشانی درباره انتخابات خبرگان/ آیت‌الله هاشمی و آیت‌الله مهدوی با هم رقابت نمی‌کنند. انتشار: ۱٦ اسفند ۱۳۸۹
٤۸- مهرنیوز، رقابت جدی میان هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی در خبرگان رهبری، مهرنیوز، مهدوی کنی قطعاً رأی می‌آورد، پیام هاشمی به مهدوی کنی، مهرنیوز، پاسخ مثبت مهدوی کنی به دعوت حدود ٦۰ عضو خبرگان، پیام شفاهی هاشمی، مهرنیوز، رقابت جدی میان هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی در خبرگان رهبری
٤۹- تابناک، شرکت هاشمی در این دوره از انتخابات ریاست مجلس خبرگان قطعی است.
۵۰- خبرگزاری، آیت‌الله هاشمی برای کاندیداتوری مصمم است
۵۱- «مشخصات کتاب کارنامه و خاطرات سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸: انقلاب و پیروزی». خانه کتاب.
۵۲- «مشخصات کتاب کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹: انقلاب در بحران». خانه کتاب.
۵۳- «مشخصات کتاب هاشمی رفسنجانی: کارنامه و خاطرات ۱۳٦۱: پس از بحران». خانه کتاب.
۵٤- «مشخصات کتاب آرامش و چالش: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳٦۲». خانه کتاب.
۵۵- «مشخصات کتاب به سوی سرنوشت». خانه کتاب.
۵٦- ««امید و دلواپسی» هاشمی رفسنجانی در نمایشگاه». کتاب‌نیوز، ۱۳۸۷/۲/۸.
۵۷- «انتشار کتاب رفسنجانی درباره ولایت فقیه». انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی.

۱۲. منابع

ویکی‌پدیای انگلیسی
بی‌بی‌سی فارسی

۱۳. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

وبسایت رسمی هاشمی رفسنجانی
هاشمی رفسنجانی در آینه تاریخ مبارزه، گاهنامه الکترونیک، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

۶-۱-۲- «میرحسین موسوی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	میرحسین موسوی خامنه
معروف به	میرحسین، مهندس موسوی
زادروز	۱۱ اسفند ۱۳۲۰ (سن: ٦۹ سال)
زادگاه	خامنه، ایران
نام همسر	زهرا رهنورد
فرزندان	کوکب، زهرا و نرگس
دین	اسلام
مذهب	شیعه
اطلاعات سیاسی	
حزب سیاسی	اوایل انقلاب: حزب جمهوری اسلامی
سمت	نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران (۱۳٦۸-۱۳٦۰)
پست‌های پیشین	وزیر امور خارجه عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عضو شورای انقلاب اسلامی رئیس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی سردبیر و مدیر مسؤول روزنامه جمهوری اسلامی قائم‌مقام دبیرکل حزب جمهوری اسلامی عضو نهضت خداپرستان سوسیالیست و جنبش مسلمانان مبارز عضو شورای بازنگری قانون اساسی صاحب امتیاز روزنامه «کلمه سبز» مشاور سیاسی رئیس‌جمهور در دوره هاشمی رفسنجانی مشاور عالی رئیس‌جمهور در دوره خاتمی رئیس شورای اقتصاد رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح رئیس بنیاد مستضعفان عضو هیأت مؤسس دانشگاه آزاد رئیس ستاد انقلاب فرهنگی رئیس شورای هنر رئیس فرهنگستان هنر
فعالیت‌ها	تأسیس فرهنگستان هنر
پس از	محمدرضا مهدوی کنی
وبگاه رسمی	kaleme.com

پست‌های دیگر
عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی
عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام
آخرین نخست‌وزیر ایران

میرحسین موسوی خامنه (۱۱ اسفند ۱۳۲۰ در خامنه)[۱] سیاستمدار، نقاش و معمار اهل ایران است. او پنجمین و آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳٦۰ تا ۱۳٦۸ بود. او پس از درگذشت روح‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، با تغییر قانون اساسی و حذف پست نخست‌وزیری، از فعالیت‌های اجرایی کناره گرفت. در سال ۱۳۷۷ فرهنگستان هنر را تأسیس کرد و تا دی‌ماه ۱۳۸۸ ریاست آن را بر عهده داشت.[۲]

موسوی در سال ۱۳٤۸ از دانشگاه ملی (شهید بهشتی کنونی) در رشته مهندسی معماری و شهرسازی، مدرک کارشناسی ارشد دریافت کرد و از سال ۱۳٦۳ تا کنون عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی است. از سال ۱۳٦۸، به تدریس در دانشگاه تربیت مدرس پرداخت و هم‌زمان به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام منصوب شد.[۳] دیگر پست‌های او در گذشته وزیر امور خارجه در دولت محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدرضا مهدوی کنی (سال ۱۳٦۰)، عضویت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی و ریاست ستاد انقلاب فرهنگی بوده‌اند. وی به زبان‌های فارسی، انگلیسی و عربی و ترکی آذربایجانی نیز تسلط دارد.[٤]

وی نامزد انتخابات جنجال‌برانگیز ریاست‌جمهوری دهم بود که همراه با دیگر معترضان، نتیجه انتخابات را ناشی از تقلب گسترده در انتخابات دانست.[۵] او هم‌اکنون از رهبران جنبش اعتراضی ایران موسوم به جنبش سبز است و «راه سبز امید» را به عنوان بدنه تشکیلاتی آن تأسیس کرده است.[٦] [۷] [۸] [۹] در نظرخواهی نشریه تایم، میرحسین موسوی به عنوان یکی از تأثیرگذارترین افراد جهان در بین برگزیدگان [مجله] «تایم ۱۰۰ سال ۲۰۱۰» برگزیده شد.[۱۰]

محتویات

۱. سالیان آغازین زندگی
۲. آغاز فعالیت‌های سیاسی
۲.۱. پیش از انقلاب
۲.۲. پس از انقلاب
۳. نخست‌وزیری
٤. پس از نخست‌وزیری
۵. انتخابات ریاست جمهوری هفتم و نهم
٦. انتخابات ریاست جمهوری دهم
٦.۱. نامه موسوی به علی خامنه‌ای
٦.۲. نتایج انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری
٦.۳. کشته شدن خواهرزاده موسوی
٦.٤. بیانیه‌های موسوی
٦.۵. نام‌گذاری سال ۱۳۸۹
٦.٦. حبس خانگی
۷. فعالیت‌های علمی و هنری
۸. سوابق شغلی
۹. جستارهای وابسته
۱۰. منابع

۱۱. پیوند به بیرون

۱. سالیان آغازین زندگی

میرحسین موسوی در سال ۱۳۲۰ در شهر خامنه در استان آذربایجان شرقی به دنیا آمد.[۱۱] [۱۲] پدرش میر اسماعیل موسوی، از بازرگانان چای از تبریز بود. او در خامنه بزرگ شد و پس از پایان دوره دبیرستان، در سال ۱۳۳۷ از خامنه به تهران آمد.[۱۳]

سید علی خامنه‌ای از اقوام دور پدری موسوی است.[۱٤] پدر این دو پسردایی و پسرعمه یکدیگرند.[۱۵] سید علی خامنه‌ای از دیرباز روابط خانوادگی نزدیکی با خانواده میرحسین موسوی داشته است، تا آن‌جا که او و برادرش سید محمد خامنه‌ای در دوران جوانی و زمانی که در مشهد و قم اقامت داشتند، هنگام سفر به تهران در خانه پدری میرحسین موسوی اقامت می‌کردند. [۱٦]

او که مدرک کارشناسی ارشدش را در بهار سال ۱۳٤۸ از دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی) در رشته معماری و شهرسازی اخذ کرد و پس از تدریس در دانشگاه ملی ایران به عضویت در هیأت علمی این دانشگاه درآمد، طرح اداره مرکزی آب و فاضلاب اصفهان را در سال ۱۳٤۸ نوشت و تا سال ۱۳۵۰ آن را اجرا کرد و فعالیت‌های هنریش را در گروه نقاشی قندریز آغاز کرد. [۱۷] سپس طرح مجموعه کانون توحید را در سال ۱۳۵۰ اجرایی کرد. کانون توحید چه پیش از انقلاب و چه پس از آن مرکز تجمع سیاسیون منتقد بوده و هست.[۱۸]

موسوی در ابتدای دهه ٤۰ فعالیت‌های هنری به ویژه نقاشی را آغاز کرد و بیش از ۱۸۰ اثر نقاشی را خلق کرد. نقاشی‌های او گرایش‌های آبستره، انتزاعی و هنر مفهومی با بهره از تکنیک‌های متنوعی چون کولاژ، رنگ روغن، حجم و تجلی یک روح سنتی و نشانه شناسی حکمت، معنا و سنت‌های فرهنگی و معرفتی شرقی را در قالب‌های مدرن به نمایش می‌گذارد.[۱۹]

میرحسین موسوی همچنین در دوران تحصیل همراه با دیگر دوستان خود انجمن اسلامی دانشگاه ملی را تأسیس کرد و پس از اتمام دانشگاه با همان دوستان شرکت سمرقند را به وجود آورد. این شرکت جایی جهت تجمع دوستان به منظور مبارزه با حکومت پهلوی بود. در سال ۱۳۵۲ در اثر حمله عوامل ساواک به شرکت، کلیه افراد آن به اتفاق میرحسین موسوی و عبدالعلی بازرگان دستگیر گردیدند.[۲۰]

۲. آغاز فعالیت‌های سیاسی

۲.۱. پیش از انقلاب

او در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه خورشیدی، با گروه‌های ملی – مذهبی مثل نهضت آزادی و نهضت خداپرستان سوسیالیست نزدیکی داشت و از جمله کسانی بود که در جلسه‌های سخنرانی علی شریعتی در حسینیه ارشاد تهران حاضر می‌شد. میرحسین موسوی، که در آن دوران با نام هنری حسین رهجو فعالیت می‌کرد، از جمله افرادی بود که در تأسیس جنبش مسلمانان مبارز با حبیب‌الله پیمان همکاری کرد.

موسوی در سال ۱۳٤۸ زمانی که فارغ‌التحصیلی‌اش را جشن می‌گرفت، در یک نمایشگاه نقاشی که زهرا رهنورد از دانشجویان رشته مجسمه‌سازی ترتیب داده بود، با او آشنا شد و ازدواج کرد.[۲۱] در همان سال‌ها او به دلیل سازماندهی اعتراضات خیابانی بر علیه حکومت، بازداشت و زندانی شد.[۲۲] میرحسین موسوی در سال ۱۳۵۵ تحت تعقیب ساواک و سازمان‌های امنیتی به همراه همسرش زهرا رهنورد مجبور به ترک ایران شد و به مدت ۱۰ ماه در آمریکا با عضویت در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بر ضد حکومت پهلوی دست به مبارزه زد و در سال ۱۳۵٦ با بازگشت به ایران مبارزات خود را ادامه داد.[۲۳] [۲٤]

با نزدیک شدن به انقلاب ایران و پررنگ شدن نقش رهبری روح‌الله خمینی در مبارزات ضد حکومت پهلوی، میرحسین موسوی نیز بیش‌تر به این جریان گرایش پیدا کرد و به ویژه به محمد حسینی بهشتی، از روحانیان بانفوذ نزدیک به روح‌الله خمینی، نزدیک شد.

۲.۲. پس از انقلاب

با تأسیس حزب جمهوری اسلامی توسط محمد حسینی بهشتی در نخستین روزهای بعد از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، میرحسین موسوی هم به این حزب پیوست و دبیر سیاسی این حزب شد و همچنین به عضویت شورای انقلاب اسلامی درآمد. او همچنین سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب نیز بود و در این روزنامه مقالاتی در حمایت از دکتر محمد مصدق و جبهه ملی می‌نوشت که با مخالفت حسن آیت، محمود کاشانی و عبدالحمید دیالمه از اعضای حزب جمهوری اسلامی مواجه شد. [۲۵] این سه نفر با اعطای پست وزارت امور خارجه به میرحسین موسوی در

مجلس نیز مخالفت کردند. [۲۶] در سال ۱۳۶۰ و در کابینه‌های محمدعلی رجایی، محمدجواد باهنر و محمدرضا مهدوی کنی، موسوی به عنوان وزیر امور خارجه معرفی شد.

وزرای کابینه محمدعلی رجائی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	باهنر	آموزش و پرورش	۱۲	موسی کلانتری	راه
۲	قندی	پست	۱۳	تشکیل نشده بود	رفاه
۳	تشکیل نشده بود	اطلاعات	۱٤	نعمت‌زاده	صنایع
٤	نمازی	دارایی	۱٥	عارفی	فرهنگ
٥	موسوی	امور خارجه	۱٦	دوزدوزانی	ارشاد
٦	کاظم‌پور اردبیلی	بازرگانی	۱۷	میرمحمدصادقی	کار
۷	منافی	بهداشت	۱۸	مهدوی کنی	کشور
۸	؟	معادن	۱۹	گنابادی	مسکن
۹	سلامتی	کشاورزی	۲۰	تندگویان	نفت
۱۰	احدی	دادگستری	۲۱	عباسپور	نیرو
۱۱	فکوری	دفاع و سپاه	۲۲	؟	جهاد

وزرای کابینه محمدجواد باهنر – محمدرضا مهدوی کنی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	پرورش	آموزش و پرورش	۱۳	تاجگردون (رأی نیاورد) – نژادحسینیان	راه
۲	مرتضی نبوی	پست	۱٤	تشکیل نشده بود	رفاه
۳	تشکیل نشده بود	اطلاعات	۱٥	هاشمی	صنایع
٤	نمازی	دارایی	۱٦	نجفی	علوم
٥	موسوی	امور خارجه	۱۷	معادیخواه	ارشاد
٦	عسگراولادی	بازرگانی	۱۸	میرمحمدصادقی	کار
۷	منافی	بهداشت	۱۹	مهدوی کنی – ناطق‌نوری	کشور
۸	تشکیل نشده بود	تعاون	۲۰	گنابادی	مسکن
۹	سلامتی	کشاورزی	۲۱	غرضی	نفت
۱۰	اصغری	دادگستری	۲۲	غفوری فرد	نیرو
۱۱	نامجو	دفاع	۲۳	تشکیل نشده بود	جهاد
۱۲	بهزاد نبوی – بانکی	وزیر مشاور	۲٤	موسویانی	معادن و فلزات

۳. نخست‌وزیری

بعد از کشته شدن محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر، رئیس‌جمهوری و نخست‌وزیر وقت در انفجار ۸ شهریور ۱۳٦۰، علی خامنه‌ای، رئیس‌جمهور ایران شد و ابتدا علی‌اکبر ولایتی را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد، اما مجلس به ولایتی رأی اعتماد نداد و خامنه‌ای علی‌رغم اختلافاتی که در داخل حزب جمهوری اسلامی با میرحسین موسوی داشت، او را به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد. موسوی از

آن زمان تا سال ۱۳٦۸ برای ۸ سال، نخست‌وزیر ایران بود. خامنه‌ای در دوره دوم ریاست جمهوری خود (۱۳٦٤) به شدت مخالف ادامه نخست‌وزیری موسوی بود ولی با اصرار روح‌الله خمینی مجبور به معرفی دوباره او شد. خمینی، به دلیل گزارش محسن رضایی معتقد بود که کنار گذاشتن موسوی لطمه جدی به روحیه سربازان ایرانی در جنگ ایران و عراق خواهد زد و در پاسخ به ناطق نوری که تعدادی از روحانیون بلندپایه را برای مذاکره واسطه کرده بود، گفت: «انتخاب غیر از ایشان، خیانت به اسلام است.» و به همین دلیل خامنه‌ای در مذاکرات بعدی با ناطق نوری گفت: «حجت بر من تمام شد.» و موسوی را برای نخست‌وزیری معرفی کرد. نهایتاً در جلسه رأی اعتماد به موسوی ۹۹ نماینده (از ۲۷۰ نماینده مجلس) به او رأی عدم اعتماد دادند و پس از آن، مخالفان موسوی به ضدیت با ولایت فقیه متهم می‌شدند.[۲۷]

از آنجا که تقریباً تمام دوران نخست‌وزیری میرحسین موسوی همزمان با جنگ ایران و عراق بود، عموماً از او با عنوان «نخست‌وزیر جنگ» یاد می‌شود. سیاست‌های انقباضی دولت او در آن دوران، که به عقیده خیلی‌ها گریزناپذیر بود، و به ویژه توزیع کالاهای اساسی با کوپن از جمله ویژگی‌هایی است که دولت موسوی عموما با آنها به یاد آورده می‌شود.

اختلاف میان موسوی، که به جناح چپ جمهوری اسلامی تعلق داشت، با علی خامنه‌ای، که نزدیک‌تر به جناح راست جمهوری اسلامی تلقی می‌شد، در طول دوران هشت ساله همکاری این دو ادامه داشت و منجر به استعفای موسوی در سال‌های ۱۳٦۲ و ۱۳٦۳ از نخست‌وزیری شد که با استعفای وی موافقت نشد [۲۸]؛ این اختلاف حتا یک بار در شهریور ۱۳٦۷ و کمی بعد از پایان جنگ ایران و عراق، به استعفای موسوی از نخست‌وزیری انجامید؛ او با نوشتن نامه‌ای خطاب به علی خامنه‌ای به ایجاد اختلال و دخالت‌های او در حوزه وظایف نخست‌وزیر اعتراض کرد [۲۹] اما این استعفا از سوی علی خامنه‌ای خیانت به نظام نامیده شد؛ هر چند اختلافات زیاد با میرحسین موسوی را تایید کرد.[۳۰] این استعفا با مخالفت شدید خمینی روبه‌رو و منتفی شد. گرچه موسوی در نامه استعفا، اختلاف با مجلس بر سر وزرای پیشنهادی را عامل استعفا دانسته است[۳۱]، امیرارجمند، سخنگوی موسوی، بی‌اطلاع گذاشتن او از موضوع اعدام زندانیان سیاسی (تابستان ۱۳٦۷) را عامل استعفا می‌شمارد و می‌گوید موسوی خواهان تشکیل هیأت تحقیق در این مورد شده بود.[۳۲]

با بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳٦۸ مقام نخست‌وزیری از ساختار سیاسی ایران حذف شد و با مرگ سید روح‌الله خمینی، میرحسین موسوی، و کل جناح چپ جمهوری اسلامی، حامی اصلی خود را از دست دادند. بنا بر این، میرحسین موسوی هفتاد و نهمین، و آخرین نخست‌وزیر ایران بود.

میرحسین موسوی همان زمان تا حدودی از دنیای سیاست کناره گرفت، به وادی هنر، که پیش از انقلاب در آن فعال بود، بازگشت. البته از آن هنگام تا کنون (۱۳۸۹) به‌طور پیوسته عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده است، هرچند معمولاً در جلسات آن شرکت نمی‌کند.

وزرای کابینه نخست میرحسین موسوی

ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	پرورش	آموزش و پرورش	۱۲	نژادحسینیان	راه
۲	مرتضی نبوی	پست	۱۳	رفیق‌دوست	سپاه
۳	ری‌شهری	اطلاعات	۱٤	هاشمی	صنایع
٤	نمازی	دارایی	۱۵	نجفی	علوم
۵	ولایتی	امور خارجه	۱٦	معادیخواه	ارشاد
٦	عسگراولادی	بازرگانی	۱۷	توکلی	کار
۷	منافی	بهداشت	۱۸	نیک‌روش	کشور
۸	تشکیل نشده بود	تعاون	۱۹	گنابادی	مسکن
۹	سلامتی	کشاورزی	۲۰	محمد غرضی	نفت
۱۰	اصغری	دادگستری	۲۱	غفوری فرد	نیرو
۱۱	محمد سلیمی	دفاع	۲۲	بهزاد نبوی	وزیر مشاور

وزرای کابینه دوم میرحسین موسوی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	اکرمی	آموزش و پرورش	۱۲	سعیدی‌کیا	راه
۲	غرضی	پست	۱۳	رفیق‌دوست	سپاه
۳	ری‌شهری	اطلاعات	۱٤	بهزاد نبوی	صنایع سنگین
٤	نمازی	دارایی	۱۵	فرهادی	آموزش عالی
۵	ولایتی	امور خارجه	۱٦	خاتمی	ارشاد
٦	عابدی جعفری	بازرگانی	۱۷	سرحدی‌زاده	کار
۷	مرندی	بهداشت	۱۸	نوری	کشور
۸	تشکیل نشده بود	تعاون	۱۹	کازرونی	مسکن
۹	زالی	کشاورزی	۲۰	آقازاده	نفت
۱۰	حبیبی	دادگستری	۲۱	بانکی	نیرو
۱۱	جلالی	دفاع	۲۲	نامدار زنگنه	جهاد

۴. پس از نخست‌وزیری

میرحسین موسوی در این سال‌ها علی‌رغم کناره‌گیری از دنیای سیاست، مسؤولیت‌های سیاسی حاشیه‌ای داشت. از جمله در سال ۱۳٦۸ با حکم خامنه‌ای عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام شد که این عضویت کماکان ادامه دارد. [۳۳] [۳٤] از سال ۱۳۷۵ نیز عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده است. همچنین در دوره ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی (۱۳٦۸ تا ۱۳۷٦) مشاور سیاسی رئیس‌جمهوری و در دوره محمد خاتمی (۱۳۷٦ تا ۱۳۸٤) مشاور عالی رئیس‌جمهوری بوده است.

اما عمده فعالیت‌های میرحسین موسوی در این بیست سال، هنری و دانشگاهی بوده است. او از میانه دهه پنجاه خورشیدی مدرس دانشگاه شهید بهشتی بود و در دهه هفتاد هم به عضویت هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس در آمد. او در طی این سال‌ها مواضعی نظیر اعتراض به ترور سعید حجاریان در سال ۱۳۷۸ [۳۵]، اعتراض به توقیف فله‌ای مطبوعات در سال ۱۳۷۹ و اعتراض به عملکرد شورای نگهبان در انتخابات تهران در سال ۱۳۷۹ و همسو با اصلاح‌طلبان داشته است.[۳٦]

موسوی در سال ۱۳۷۷ و با حکم خاتمی، رئیس فرهنگستان هنر شد و عمده فعالیت‌هایش را در قالب این نهاد پی گرفت.[۳۷]

۵. انتخابات ریاست جمهوری هفتم و نهم

پس از برگزاری انتخابات مجلس پنجم و از میان رفتن حاکمیت مطلق جناح محافظه‌کار (جامعه روحانیت مبارز و تشکل‌های اسلامی همسو) در مجلس شورای اسلامی، سران گروه‌های خط امام (که بعدها به اصلاح‌طلبان معروف شدند) تلاش خود را برای انتخاب یک کاندیدا برای انتخابات ریاست جمهوری هفتم آغاز کردند. در جلسه ۸ اردیبهشت ۱۳۷۵، شورای هماهنگی گروه‌های خط امام (شش گروه همسو با مجمع روحانیون مبارز و مجمع حزب‌الله ـ فراکسیون اقلیت مجلس پنجم ـ) که با حضور محمد خاتمی، مهدی کروبی و محمد موسوی خوئینی‌ها (سه عضو بنیان‌گذار روحانیون مبارز) برگزار شد، پیشنهاد شد تا تمام تلاش برای متقاعد کردن میرحسین موسوی به حضور در انتخابات انجام گیرد و در صورت نپذیرفتن موسوی، یکی از این سه عضو ارشد روحانیون، نامزدی را قبول کنند. این درحالی بود که حضور علی‌اکبر ناطق نوری رئیس وقت مجلس شورای اسلامی به عنوان نامزد محافظه‌کاران در انتخابات قطعی به نظر می‌رسید.

انتخاب میرحسین با این استدلال صورت می‌گرفت که او علاوه بر شهرت کافی در میان مردم به واسطه هشت سال ریاست دولت و محبوبیت در میان طبقات پائین و مذهبی احتمالا مورد حمایت کارگزاران سازندگی و جمعیت دفاع از ارزش‌ها نیز قرار خواهد گرفت و مجمع روحانیون مبارز نیز به احتمال فراوان سکوت سیاسی خود را شکسته و فعالیت خود را مجدداً آغاز خواهد کرد.

موسوی که در ابتدا تأکید داشت به هیچ وجه تمایل و آمادگی برای حضور در انتخابات ندارد، در تیر ماه پس از جلسات و درخواست‌های مکرر پذیرفت تا موضوع را مورد بررسی قرار دهد. روزنامه سلام که به همراه دوهفته‌نامه عصر ما و هفته‌نامه مبین تنها نشریات خط امام (جناح چپ) محسوب می‌شدند، اولین نشریه‌ای بود که این موضوع را در عرصه سیاسی و مطبوعاتی کشور مطرح کرد. در هفتم مرداد با چاپ عکس بزرگی از موسوی در صفحه اول به درخواست‌هایی که برای کاندیداتوری او می‌شود، اشاره کرد. در ٢٤ مرداد مجمع روحانیون مبارز به چهار سال کناره‌گیری خود از عرصه سیاسی کشور خاتمه داد و یک روز بعد از موسوی خواست درخواست کاندیداتوری را بپذیرد. چندی بعد شورای هماهنگی گروه‌های خط امام نیز موسوی را نامزد خود معرفی کرد. در ابتدای آبان ۱۳۷۵ حضور موسوی قطعی شده بود، به گفته محمد سلامتی دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و عضو ارشد خط امام، در ملاقات روز سوم آبان با موسوی حتا در مورد مسائل جزئی انتخاباتی مانند مهیا کردن دفتر ستاد انتخاباتی هم صحبت شد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم اعلام کرده بود که در روز هشتم آبان تجمعی را در مقابل خانه میرحسین برگزار می‌کند، اما موسوی در پیامی که در هفتم آبان منتشر شد، امتناع قطعی خود را از حضور در انتخابات اعلام کرد. محمد سلامتی معتقد است که امتناع موسوی قطعاً به ملاقات‌هایی مربوط می‌شود که در سوم و ششم آبان از سوی تعدادی از سران جناح محافظه‌کار با او صورت گرفته بود.[۳۸]

حامیان موسوی پس از آن به سراغ محمد خاتمی رفتند و خاتمی توانست با یک پیروزی غیرمنتظره در انتخابات دوم خرداد ١٣٧٦ کرسی ریاست جمهوری را از آن خود کند.

همین حکایت دعوت گسترده از موسوی در انتخابات ٨٤ هم تکرار شد که باز هم موسوی از نامزدی سر باز زد و از حضور ملت ایران عذر خواست.[۳۹]

۶. انتخابات ریاست جمهوری دهم

موسوی کاندیدای اصلاح‌طلبان در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود که پس از بیست سال سکوت و کناره‌گیری از ورود به عرصه، در ۲۰ اسفند ۸۷ و پس از مدت‌ها اما و اگر، با انتشار بیانیه‌ای رسماً اعلام نامزدی کرد.[٤٠] محمد خاتمی در تاریخ ٢٦ اسفند ١٣٨٧ با انتشار بیانیه‌ای به طور رسمی از نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد هشتاد و هشت به نفع او انصراف داد و عرصه را به میرحسین موسوی سپرد.[٤١]

جمعیت توحید و تعاون که اعضای آن از نزدیکان موسوی و خاتمی هستند در آستانه انتخابات، ششمین مجمع خود را برگزار کردند. وبگاه کلمه نیز توسط این جمعیت راه‌اندازی شده که وبگاه رسمی موسوی شناخته می‌شود.[٤٢] [٤٣] در این انتخابات، اکثر احزاب اصلاح‌طلب مانند جبهه مشارکت ایران اسلامی[٤٤]، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی[٤٥]، مجمع روحانیون مبارز[٤٦]، حزب کارگزاران سازندگی[٤٧]، حزب مردم‌سالاری[٤٨]، حزب اسلامی کار[٤٩]، حزب همبستگی[٥٠]، مجمع زنان اصلاح‌طلب[٥١] جمعیت زنان جمهوری اسلامی، انجمن روزنامه‌نگاران زن و احزاب دیگر و همچنین شورای هماهنگی جبهه اصلاحات[٥٢] از او حمایت کردند.

۶.۱. نامه موسوی به علی خامنه‌ای

میرحسین موسوی در روز انتخابات دهم ریاست جمهوری با نوشتن نامه‌ای اعتراضی به علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی اعتراض خود را نسبت به تخلفات انجام شده در انتخابات نشان داد.[٥٣] در بخش‌هایی از این نامه آمده است: «شواهدی از مداخله تعدادی از فرماندهان و مسؤولان سپاه و بسیج در انتخابات واصل گردیده است و به نظر می‌رسد این عمل در صورت صحت خبر، علاوه بر نقض قوانین، شکاف بین فرماندهان و مسؤولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه را دامن می‌زند. از آنجا که دامنه اقدامات غیرقانونی فوق مشخص نیست و بخشی از اعضای شعب اخذ رأی و ناظران از حامیان نامزد خاص آنان انتخاب شده‌اند احتمال تصرف در آراء مردم اذهان را می‌آزارد.»[٥٤]

۶.۲. نتایج انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری

انتخابات دهم با حضور گسترده مردم همراه بود. طرفداران میرحسین موسوی از روزها قبل از انتخابات در خیابان‌ها تجمع می‌کردند و همبستگی خود را نشان می‌دادند. برخلاف انتخابات قبلی که مورد تحریم بسیاری از مردم و گروه‌ها قرار گرفته بود، یک عزم ملی برای انتخابات دهم وجود داشت به‌طوری‌که بیش از ۸۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. پس از پایان انتخابات، وزارت کشور اعلام کرد که محمود احمدی‌نژاد با ٦٤ درصد آراء پیروز شده است. این مسأله بهت و شگفتی بزرگی را برای مردم به همراه داشت. مردم از روز پس از انتخابات شروع به اعتراض‌های

خیابانی کردند که با سرکوب نیروهای انتظامی و یگان‌های ضدشورش همراه بود. بسیاری نتیجه انتخابات را تقلب خواندند. میرحسین موسوی، با اشاره به نتیجه انتخابات، مردم را ناظر «شعبده‌بازی دست‌اندرکاران انتخابات و صدا و سیما» خواند.[۵۵] مهدی کروبی نتایج انتخابات را مضحک دانست. اما محمود احمدی‌نژاد در سخنرانی‌اش در ۲٤ خرداد در میدان ولی‌عصر تهران، انتخابات را سالم دانست و معترضین به نتیجه انتخابات را خس و خاشاک نامید. در روز ۲۵ خرداد، تظاهراتی میلیونی طرفداران موسوی از میدان امام حسین تا میدان آزادی در اعتراض به تقلب در انتخابات و اعلام نتایج غلط صورت پذیرفت. در گزارشی که از سوی محمدباقر قالیباف شهردار تهران به مجلس ارائه شده، آمده است «بر اساس متراژها و اندازه‌گیری‌های صورت‌گرفته در تجمع حامیان میرحسین موسوی، در میدان آزادی حداقل سه میلیون معترض حضور داشته‌اند.»[٥٦] در هریک از شهرستان‌ها نیز تظاهرات برپا شد. در تظاهرات تهران چندین تن کشته شدند. ایرانیان خارج از کشور نیز در حمایت مردم در روبه‌روی سفارت‌ها تجمع کردند. در طی روزهای بعدی، تظاهرات و اعتراض‌های گسترده دیگری در تهران و سایر شهرستان‌ها صورت پذیرفت. از جمله این تظاهرات، می‌توان به تظاهرات مردم تهران از میدان هفت تیر تا میدان انقلاب در روز ۲۷ خرداد و تجمع بزرگ مردم در میدان امام خمینی در روز ۲۸ خرداد اشاره کرد.

میرحسین موسوی از حامیان اصلی تظاهرات جنبش سبز پس از اعتراضات به نتایج انتخابات بود و در تظاهرات‌هایی نظیر تظاهرات ۲۵ خرداد، تظاهرات ۲۸ خرداد، نماز جمعه ۲٦ تیر ماه، مراسم بزرگداشت کشته‌شدگان جنبش سبز در ۸ مرداد ماه و تظاهرات روز قدس در حمایت از جنبش سبز حضور پیدا کرد. [۵۷] [۵۸]

پس از حمایت سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی از نتایج انتخابات، سرانجام شورای نگهبان در روز ۸ تیر ۱۳۸۸، نتایج انتخابات ریاست جمهوری را تأیید کرد و پرونده انتخابات را مختومه اعلام نمود. احزاب اصلاح‌طلب و مهدی کروبی به این تصمیم شدیداً واکنش نشان دادند. مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم نیز نتیجه انتخابات و دولت دهم را نامشروع دانستند و سرکوب معترضان را محکوم کردند. سرکوب‌ها و حبس‌های پس از انتخابات، انتقاد شدید برخی مراجع تقلید را نیز در پی داشت.

با این حال، روحانیون و شخصیت‌های نزدیک به دولت احمدی‌نژاد و فرماندهان سپاه و بسیج از این نتیجه استقبال کردند و اعتراض کاندیداهای دیگر را غیرمستند دانستند و بارها رهبران جنبش سبز از جمله میرحسین موسوی را تهدید به دستگیری کرند. [۵۹] آنان اصلاح‌طلبان و معترضان را به برپایی یک انقلاب رنگی یا مخملی و همچنین ارتباط با بیگانگان متهم کرده و مسؤولیت خونریزی‌های اعتراضات را بر عهده برپاکنندگان آن دانستند. این در حالی است که قاضی محمدحسین شاملو، بازپرس ویژه قتل تهران در نامه خود به رئیس قوه قضائیه، صادق آملی لاریجانی، بازداشتگاه غیرقانونی کهریزک، بازداشت‌های غیرموجه و برخوردهای غیرشرعی با برخی افراد بازداشت‌شده و کشته شدن برخی افراد را ناشی از تغافل، بی‌درایتی و مسامحه برخی مسؤولان مطرح می‌کند.[٦۰]

۶.۳. کشته شدن خواهرزاده موسوی

سید علی حبیبی موسوی، خواهرزاده میرحسین موسوی در جریان درگیری‌های تظاهرات روز عاشورا کشته شد. وی ظهر عاشورا، در میدان انقلاب از ناحیه قلب هدف گلوله قرار گرفت و بعد از انتقال به بیمارستان ابن‌سینا واقع در فلکه دوم صادقیه جان باخت.[٦۱] جسد سیدعلی موسوی که در بیمارستان ابن‌سینا نگهداری می‌شد از بیمارستان به مکان نامشخصی انتقال یافت. صبح روز چهارشنبه ۸ دی مسؤولان با خانواده سید علی موسوی تماس گرفته و به آنها گفتند که اجازه دفن در بهشت زهرا داده شده است. بعد از این تماس، پیکر علی حبیبی موسوی در بهشت زهرای تهران با تدابیر شدید امنیتی و با حضور خانواده موسوی به خاک سپرده شد.[٦۲] [٦۳]

۶.۴. بیانیه‌های موسوی

پس از اعلام نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری و اعتراضات گسترده مردم، میرحسین موسوی اقدام به نوشتن بیانیه‌هایی اعتراضی کرد. این بیانیه‌ها حاوی مسائلی چون تقلب در انتخابات، مخالفت با دولت محمود احمدی‌نژاد، اعتراض به عملکرد شورای نگهبان، حمایت از حرکت‌ها و اعتراضات مسالمت‌آمیز مردمی، اعتراض به اعدام‌های سیاسی پس ازانتخابات، احقاق حقوق مردم معترض، جان‌باختگان، بازداشت‌شدگان و آسیب‌دیدگان اعتراضات پس از انتخابات است. بیانیه‌های میرحسین موسوی در اتفاقات و روزهای مهمی چون هفته آخر خرداد، روز بازداشت‌ها و کشته شدن هواداران جنبش سبز، روز قدس، ۱۳ آبان، روز بسیج، ۱٦ آذر، مراسم چهلم جان‌باختگان اعتراضات پس از انتخابات، بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها و اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ منتشر شد. موسوی همچنین در یکی از بیانیه‌هایش در آستانه سالگرد اعتراضات

مردمی جنبش سبز در روز تاسوعا و عاشورا، از سیاست‌های روح‌الله خمینی در دهه ۶۰ در رابطه با ادامه جنگ با عراق انتقاد کرد. [٦٤] [٦٥] این بیانیه‌ها نقش مهمی در آگاه‌سازی و راهنمایی مردم و ادامه اعتراضات مردمی پس از انتخابات داشت. یکی از مهم‌ترین این بیانیه‌ها، بیانیه هفدهم است که پس از ضرب‌الأجل تعیین‌شده توسط حامیان دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی به قوه قضائیه انتشار یافت، که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های جهان داشت. در این بیانیه که پس از تظاهرات روز عاشورا انتشار یافت، میرحسین موسوی از آمادگی خود برای شهادت در راه احقاق حقوق از دست رفته مردم خبر داد.[٦٦] همچنین میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۸ خود در ۲۵ خرداد ۱۳۸۹، سالگرد بزرگ‌ترین راه‌پیمایی پس از انقلاب، منشور جنبش سبز را اعلام کرد. [٦٧]

۶.۵. نام‌گذاری سال ۱۳۸۹

میرحسین موسوی در دیداری که با اعضای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی داشت، سال جدید (۸۹) را «سال صبر و استقامت» نامید. این در حالی است که سنت نام‌گذاری سال‌ها توسط سید علی خامنه‌ای رهبر ایران از سال ۱۳۷۹ تأسیس شده است.[٦٨]

۶.۶. حبس خانگی

پس از اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ و در خواست مشترک مهدی کروبی و میرحسین موسوی، رهبران جنبش سبز، برای حضور هواداران جنبش سبز در تظاهرات ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در حمایت از قیام مردم مصر و تونس، حبس خانگی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان، او در منزلش واقع در خیابان پاستور با ایجاد دیواری آهنی بر معبر ورودی خانه موسوی، از روز ۲۵ بهمن به منظور جلوگیری از شرکت آنها در تظاهرات آغاز شد و از روز ۲۷ بهمن ماه، پس از درخواست ۲۳۳ نماینده مجلس شورای اسلامی برای اعدام موسوی و کروبی و بیانیه‌های موسوی و کروبی در رابطه با تظاهرات ۲۵ بهمن ماه، کامل شده و با قطع آخرین ارتباطات محدود موسوی و رهنورد از جمله تلفن، اینترنت و ارتباط با دخترانشان، دیگر هیچ اطلاعی از وضعیت و سلامتشان در دست نبود. همچنین محافظان موسوی از محافظت وی عزل شده و نیروهای امنیتی جای آنها را گرفتند. [٦٩] [۷۰] [۷۱] [۷۲]

حصر خانگی مهدی کروبی و میرحسین موسوی با اعتراض‌های زیادی از سوی احزاب و شخصیت‌های سیاسی مواجه شد. از جمله این واکنش‌ها می‌توان به مخالفت‌های جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، گزارشگران بدون مرز، مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی، سازمان عفو بین‌الملل، نهضت آزادی، شورای فعالان ملی- مذهبی، مجمع روحانیون مبارز، حزب اعتماد ملی، محمد خاتمی، محمدرضا خاتمی، احمد منتظری، ابوالحسن بنی‌صدر، سید حسن خمینی، عزت‌الله سحابی، مصطفی تاج‌زاده، محسن میردامادی، عبدالله رمضان‌زاده، علی شکوری‌راد، عبدالکریم سروش، عبدالکریم لاهیجی، شیرین عبادی، اکبر گنجی، عبدالعلی بازرگان، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله شبیری زنجانی، آیت‌الله بیات زنجانی و علی مطهری با حصر خانگی رهبران جنبش سبز اشاره کرد. گفته شد که او، همسرش زهرا رهنورد، مهدی کروبی و همسرش فاطمه کروبی به بازداشتگاهی در تهران منتقل شدند. برخی منابع دیگر هم گفتند که این چهار مخالف حکومت، در خانه‌های خود زندانی شدند.[۷۳] [٧٤] [۷۵] [٧٦] [۷۷] [۷۸] [۷۹] [۸۰] [۸۱] [۸۲] [۸۳] [٨٤] [۸۵]

پس از اعتراضات جنبش سبز در روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ و حصر خانگی رهبران جنبش سبز، هواداران جنبش سبز در اعتراض به این حصر خانگی در روزهای ۱ اسفند ۱۳۸۹، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹، ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ و ٢٤ اسفند ۱۳۸۹ دست به اعتراض و تظاهرات زدند.[٨٦] [٨٧] [٨٨]

در آستانه اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ در اعتراض به حصر خانگی رهبران جنبش سبز، محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور نیز پس از گذشت ۲ هفته از حصر خانگی مهدی کروبی و میرحسین موسوی اعلام کرد، رفت و آمد و ارتباطات تلفنی و غیرتلفنی رهبران جنبش سبز مسدود شده است.[۸۹] این حصر خانگی با اعتراضات شدید مقامات ارشد کشورهایی نظیر آمریکا، اتحادیه اروپا، آلمان، کانادا، بریتانیا، فرانسه، سوئد، هلند، موریس، سری‌لانکا، یمن، لتونی و نروژ مواجه شد.[۹۰] [۹۱] [۹۲] [۹۳]

۷. فعالیت‌های علمی و هنری

کارهای هنری او به خصوص در زمینه نقاشی دارای کارهای برجسته‌ای است هر چند که نماد شهدای هفتم تیر را نیز او طراحی کرده است، به همین مناسبت ریاست فرهنگستان هنر را نیز بر عهده دارد. همسر او زهرا رهنورد ریاست دانشگاه الزهرا را به عهده داشت. او دانش‌آموخته علوم

سیاسی است، با این همه او نیز در عالم هنر دستی دارد و تندیس «نرگس عاشقان» ساخته اوست که در میدان مادر (محسنی) در تهران نصب است.[۹٤] مهم‌ترین فعالیت‌های علمی و هنری میرحسین موسوی به شرح زیراند:[۹۵]

عضو هیأت علمی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

عضو هیأت علمی دانشگاه ملی ایران پیش از انقلاب

عضو هیأت امناء دانشگاه هنر اسلامی تبریز

تألیف کتب مانند کتاب آثار نقاشی، دولت امید، فرهنگ واژگان علوم سیاسی و پنج گفتار درباره انقلاب و جامعه[۹٦] [۹۷] [۹۸]

استاد راهنمای رساله‌های دانشجویان دوره کارشناسی ارشد و دکتری[۹۹]

بیش از ۱۸۰ اثر نقاشی[۱۰۰]

برگزاری ده‌ها نمایشگاه نقاشی به صورت انفرادی و جمعی نظیر نگارخانه نیاوران و تالار قندریز موزه هنرهای معاصر [۱۰۱] [۱۰۲]

طراحی مجموعه کانون توحید، تهران ۱۳۵۰

طراحی اداره مرکزی آب و فاضلاب اصفهان ۱۳٤۸ تا ۱۳۵۰

طراحی طرح جامع دانشگاه شاهد

طراحی تکیه (گلستان) شهدای اصفهان

طراحی بنای یادبود شهید خرازی

طراحی مجموعه فرهنگی – تجاری بین‌الحرمین در شیراز

طراحی مسجد سلمان فارسی در نهاد ریاست جمهوری

طراحی مرکز مطالعات استراتژیک

طراحی بنای یادبود شهدای هفتم تیر

طراحی سایت دانشگاه علامه طباطبایی

طراحی نگارخانه خیال ۱۳۸۲ [۱۰۳]

طراحی مسجدالنبی – واقع در خیابان دریان نو، ستارخان، تهران

طراحی مجتمع تجاری مفید – واقع در خیابان دریان نو، ستارخان، تهران

طراحی ساختمان اصلی فرهنگستان هنر [۱۰٤]

طراحی باغ هنرمندان در مجاورت فرهنگستان هنر تهران

طراحی ساختمان مؤسسه فرهنگی هنری صبا ۱۳۸۱ [۱۰۵]

۸. سوابق شغلی

او عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام است. اعضای این دو نهاد حکومتی را رهبر نظام جمهوری اسلامی انتخاب می‌کند. سوابق شغلی میرحسین موسوی به شرح زیر است:[۱۰٦]

عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۷ – ۱۳٦۱

عضویت در شورای انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۸

عضویت در نهضت خداپرستان سوسیالیست و جنبش مسلمانان مبارز پیش از انقلاب

رئیس دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۸ – ۱۳٦۰

قائم‌مقام دبیرکل حزب جمهوری اسلامی ۱۳٦۰ – ۱۳۵۸[۱۰۷]

سردبیر و مدیر مسؤول روزنامه جمهوری اسلامی از سال ۱۳۵۸

صاحب امتیاز روزنامه کلمه سبز از سال ۱۳۸۸

وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳٦۰ – ۱۳٦۱

رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح [۱۰۸]

رئیس ستاد انقلاب فرهنگی از سال ۱۳٦۰
نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳٦۰ – ۱۳٦۸(آخرین نخست‌وزیر ایران)
رئیس بنیاد مستضعفان از سال ۱۳٦۰ – ۱۳٦۸
رئیس شورای اقتصاد از سال ۱۳٦۰ – ۱۳٦۸
مشاور سیاسی رئیس‌جمهور از سال ۱۳٦۸ تا ۱۳۷٦
عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام از سال ۱۳٦۸ تا کنون
عضو شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳٦۸
استادیار علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس از سال ۱۳٦۸ تا کنون
استادیار مهندسی معماری و شهرسازی دانشگاه ملی ایران پیش از انقلاب
عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی از ۱٤ آذر ۱۳۷۵ تا کنون[۱۰۹]
مشاور عالی رئیس‌جمهور از سال ۱۳۷٦ تا ۱۳۸٤
رئیس شورای هنر از سال ۱۳۷۸[۱۱۰]
رئیس فرهنگستان هنر ایران از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۸
عضو هیأت مؤسس دانشگاه آزاد[۱۱۱]

۹. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
جنبش سبز ایران

*** ۱۰– منابع ***

۱– تصویر شناسنامه مهندس موسوی
۲– «میرحسین موسوی از ریاست فرهنگستان هنر برکنار شد» (فارسی). رادیو فردا. بازبینی‌شده در ۲۰ دی ۱۳۸۸.
۳– «صفحه شخصی میرحسین موسوی خامنه» (فارسی). پایگاه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس. بازبینی‌شده در خرداد ۱۳۸۸.
٤– اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی
۵– «تنفیذ حکم احمدی‌نژاد در «غیاب» چهره‌های شاخص سیاسی» (فارسی). رادیو فردا. بازبینی‌شده در ۲۰ دی ۱۳۸۸.
٦– «تشکیلات «راه سبز امید» شکل می‌گیرد» (فارسی). رادیو زمانه. بازبینی‌شده در ۲۰ دی ۱۳۸۸.
۷– معترضان ایران: در راهپیمایی روز جمعه شرکت نمی‌کنیم، بی‌بی‌سی فارسی، بازیابی در تاریخ ۲ آذر ۱۳۸۹
۸– حمله به مهدی کروبی در نمایشگاه مطبوعات، بی‌بی‌سی فارسی، بازیابی در تاریخ ۲ آذر ۱۳۸۹
۹– موسوی:سیاست‌های «ویرانگر» کنونی را به رفراندوم بگذارید، رادیو فردا، بازیابی در تاریخ ۲ آذر ۱۳۸۹
۱۰– The 2010 TIME 100 Poll
۱۱– «زندگی‌نامه نامزدها: میرحسین موسوی» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ٦ مهر ۱۳۸۸.
۱۲– Biography: Mir-Hossein Mousavi (انگلیسی) RIANOVOSTI. بازبینی‌شده در ۱۰ شهریور ۱۳۸۸.
۱۳– Mousavi, Hossein Biography (انگلیسی) biography. بازبینی‌شده در ۱۰ شهریور ۱۳۸۸.
۱٤– تصویری از دیدار رهبری با موسوی
۱۵– دیدار رهبر انقلاب با میرحسین موسوی در منزل پدری، سایت رسمی انجمن اسلامی معلمان
۱٦– «جلوگیری از حضور مردم در بهشت زهرا برای تدفین پدر میرحسین موسوی». «جلوگیری از حضور مردم در بهشت زهرا برای تدفین پدر میرحسین موسوی». Retrieved 2011-04-03.
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2011/03/110331_l03_mousavi_funeral.shtml

۱۷- چهره‌های ماندگار معماری ایران، صفحه ٤، ایران او.کا.ب، انجمنی برای ارتقاء سطح دانش ایرانیان، IRAN OKB
۱۸- زندگینامه میرحسین موسوی در یک نگاه
۱۹- Mir Hossein Mousavi Website, Profile Biography
۲۰- میرحسین موسوی خامنه
۲۱- پایگاه خبری تحلیلی فرارو، زهرا رهنورد در نمای نزدیک
۲۲- Mousavi, Hossein Biography
۲۳- سایت خبری تحلیلی بامداد، زندگینامه زهرا رهنورد
۲٤- پایگاه خبری تحلیلی فرارو، زهرا رهنورد و میرحسین موسوی در نمای نزدیک
۲۵- مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سخنرانی شهید دیالمه در نقد میرحسین موسوی
۲٦- --
۲۷- ناطق نوری، انتخاب مجدد میرحسین موسوی به نخست‌وزیری و ماجرای ۹۹ نفر، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۲۸- پایگاه تحلیلی تبیینی برهان، ۳ بار استعفای آخرین نخست‌وزیر!
۲۹- توضیح دلایل اصلی استعفای در دستخط نامه خیلی محرمانه موسوی در سال ٦۷ به خامنه‌ای، انقلاب اسلامی در هجرت
۳۰- Khodnevis، نظر بنی‌صدر درباره نامه میرحسین موسوی
۳۱- رجانیوز
۳۲- بی‌بی‌سی
۳۳- مجمع تشخیص مصلحت نظام
۳٤- مجمع تشخیص مصلحت نظام
۳۵- ISNA - 03-14-2000 - 78/12/24 – سرویس: سیاسی، شماره خبر: ٤۰۱۸
۳٦- ISNA - 05-10-2000 - 79/2/21 – سرویس: سیاسی، شماره خبر: ٦۷۲۸
۳۷- «زندگینامه نامزدها: میرحسین موسوی».
۳۸- کاویانی، حمید. پیشگامان اصلاحات: نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در تحولات سیاسی دهه ۷۰، تهران: روزنامه سلام، ۱۳۷۹ ISBN 964-92512-8-6، صص ۱٤۵–۱٦۹
۳۹- «میرحسین موسوی کیست؟». وبسایت سیاوشون.
٤۰- «به امید ادای وظیفه قصد خویش را برای نامزد شدن درانتخابات ریاست جمهوری اعلام می‌کنم». کلمه، وبسایت رسمی موسوی، ۲۰ اسفند ۱۳۸۷.
٤۱- «کناره‌گیری رسمی خاتمی از انتخابات». بی‌بی‌سی، ۲٦ اسفند ۱۳۸۷.
٤۲- «در صورت پیروزی گشت‌های ارشاد را جمع آوری می‌کنم». کلمه، وبسایت رسمی موسوی، ۱۸ فروردین ۱۳۸۷.
٤۳- «برای گردش آزاد اطلاعات و آزادی بیان تلاش می‌کنم». کلمه، وبسایت رسمی موسوی، ۱۸ فروردین ۱۳۸۷.
٤٤- «بیانیه تحلیلی جبهه مشارکت ایران اسلامی و دلایل حمایت از میرحسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری». سایت جبهه مشارکت ایران اسلامی، ۲۱ فروردین ۱۳۸۸.
٤۵- «حمایت سازمان مجاهدین از میرحسین موسوی». بی‌بی‌سی فارسی.
٤٦- «اعلام حمایت مجمع روحانیون مبارز از موسوی».
٤۷- «حمایت رسمی کارگزاران از میرحسین موسوی». سایت تابناک.
٤۸- «حمایت رسمی جبهه مشارکت از نامزدی میرحسین اعلام شد». سرمایه، ۱۹ فروردین ۱۳۸۸.
٤۹- «حمایت حزب اسلامی کار از کاندیداتوری موسوی».
۵۰- «حمایت رسمی حزب همبستگی از میرحسین موسوی». سایت نواندیش.
۵۱- «ظرفیت‌های مجمع زنان اصلاح‌طلب در اختیار ستادهای موسوی قرار می‌گیرد».

۵۲- «شورای هماهنگی جبهه اصلاحات و همچنین حزب اعتدال و توسعه از میرحسین موسوی حمایت می‌کند».
۵۳- BBC فارسی، ایران، متن کامل نامه میرحسین موسوی به آیت‌الله خامنه‌ای
٥٤- نامه میرحسین موسوی به آیت‌الله خامنه‌ای:
۵۵- «میرحسین موسوی می‌گوید، تسلیم «دروغ» نخواهد شد» (فارسی). دویچه‌وله. بازبینی‌شده در ۱۰ شهریور ۱۳۸۸.
٥٦- «وبگاه انتخاب‌نیوز».
۵۷- «حامیان میرحسین موسوی امروز در میدان امام خمینی(ره) تجمع آرام برگزار خواهند کرد/ حضور میرحسین موسوی و زهرا رهنورد در تجمع میدان امام خمینی(ره)» (فارسی) .۲۸ خرداد ۱۳۸۸ ساعت ۱۰:٤۸. بازبینی‌شده در ۲۸ خرداد ۱۳۸۸ ساعت ۱٦:۳۷.
۵۸- دعوت موسوی برای راهپیمایی در روز دوشنبه, بی‌بی‌سی فارسی
۵۹- جنجال در مجلس بر سر «زمزمه محاکمه موسوی و کروبی»، © ۲۰۱۱تمام حقوق این وب‌سایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
٦۰- جوان فردا، نامه بازپرس ویژه قتل تهران به رئیس قوه قضائیه درباره کشته‌شدگان حوادث اخیر
٦۱- «خواهرزاده میرحسین موسوی، شهید شد» (فارسی). جنبش راه سبز. بازبینی‌شده در ٦ دی ۱۳۸۸.
٦۲- پیکر علی حبیبی موسوی به خاک سپرده شد
٦۳- تشییع پیکر خواهرزاده موسوی برگزار شد
٦٤- حمله مستقیم موسوی به امام خمینی (ره)، امام با پذیرش قطعنامه به اشتباه جنگ اعتراف کرد!
٦۵- میرحسین: امام در جنگ خطا کرد!!
٦٦- (فارسی). وبگاه رسمی، ۱ فروردین ۱۳۸۸. http://www.kaleme.org/1388/10/11/klm-7047. بازبینی‌شده در دی ۱۳۸٦.
٦۷- بیانیه ۱۸ میرحسین موسوی و منشور سبز «سایت خبری تحلیلی کلمه»
٦۸- رادیو زمانه، خبر اول، ایران، موسوی: سال آینده سال صبر و استقامت است
٦۹- میرحسین موسوی و زهرا رهنورد در بازداشت خانگی / محافظان عزل شده‌اند «سایت خبری تحلیلی کلمه»
۷۰- تشویق خشونت در مجلس اوباشگرایی است، سحام‌نیوز.
۷۱- جنبش راه سبز (جرس)، ایجاد دیوار آهنی در معبر ورودی خانه میرحسین موسوی
۷۲- شبکه خبر: نمایندگان مجلس اشد مجازات سران فتنه را خواستار شدند
۷۳- نوه امام خمینی حصر میرحسین و کروبی را محکوم کرد، ندای سبز آزادی
۷٤- سید محمدرضا خاتمی: آقای صادق لاریجانی! شما دیگر صلاحیت ندارید، «سایت خبری تحلیلی کلمه»
-۷۵
http://www.entekhabateazad.com/index.php?option=com_content&view=article&id=3772%3A2011-02-26-16-00-21&catid=28%3A1389-02-09-02-29-42&Itemid=62
۷٦- BBC فارسی، ایران، شورای فعالان ملی-مذهبی خواستار آزادی موسوی و کروبی شدند
۷۷- جنبش راه سبز، ابراز نگرانی محمد خاتمی از حصر خانگی میرحسین موسوی و مهدی کروبی
۷۸- آیت‌الله دستغیب: هرچه سریعتر به حصر غیر قانونی و غیر شرعی آقایان موسوی و کروبی پایان دهید «سایت خبری تحلیلی کلمه»
۷۹- جنبش راه سبز، مطهری: موسوی و کروبی به صدا و سیما دعوت شوند تا حرف‌شان را بزنند
۸۰- BBC فارسی، ایران، جبهه مشارکت حصر خانگی موسوی و کروبی را محکوم کرد
۸۱- BBC فارسی، ایران، احمد منتظری به رهبر ایران پیشنهاد تشکیل شورایی پنج نفره داد
Tagheer -۸۲
۸۳- بنی‌صدر: دفاع از حقوق انسان ایجاب می‌کند هر ایرانی و غیر ایرانی از حقوق آقایان موسوی و کروبی با تمام توان دفاع کند، انقلاب اسلامی در هجرت
۸٤- اخبار
۸۵- آیت‌الله صانعی: حصر خانگی موسوی و کروبی، نشانه درماندگی عاملان و آمران آن است، ندای سبز آزادی

۸٦- دعوت به راهپیمایی روز سه شنبه، در اعتراض به ادامه حصر غیرقانونی رهبران جنبش سبز
۸۷- حمایت «شورای هماهنگی راه سبز امید» از ابتکارات جنبش زنان
۸۸- درگیری‌های پراکنده و تجمع‌های اعتراضی در شهرهای مختلف ایران
۸۹- اژه‌ای: رفت و آمد و ارتباطات تلفنی و غیرتلفنی موسوی و کروبی مسدود شده
۹۰- انتقاد وزیر امورخارجه فرانسه از دیکتاتوری و عدم رعایت حقوق بشر در ایران، سحام‌نیوز
۹۱- واکنش جامعه بین‌الملل نسبت به بازداشت آقایان موسوی و کروبی
۹۲- احضار سفیر ایران در سوئد در اعتراض به «بازداشت» موسوی و کروبی - © ۲۰۱۱تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۹۳- نامه تعدادی از رهبران سابق جهان به آیت‌الله خامنه‌ای و ابراز نگرانی از ناپدید شدن موسوی و کروبی، تحول سبز
۹٤- میرحسین موسوی در وبگاه آفتاب
۹۵- «صفحه شخصی میرحسین موسوی خامنه» (فارسی). پایگاه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس. بازبینی‌شده در خرداد ۱۳۸۸.
۹٦- کتاب برنامه‌های میرحسین موسوی، میرحسین موسوی، FarsiEbook.com، کتابخانه قفسه
۹۷- I Ketab: Persian book: آی کتاب: مجموعه نقاشی‌های میرحسین موسوی
۹۸- زندگینامه میرحسین موسوی در یک نگاه
۹۹- سوابق مهندس میرحسین موسوی
۱۰۰- Mir Hossein Mousavi Website, Profile Biography
۱۰۱- میرحسین موسوی در وبگاه آفتاب
۱۰۲- Mir Hossein Mousavi Website, Profile Biography
۱۰۳- میرحسین و مؤسسه فرهنگی -هنری صبا [آرشیو]، باشگاه مهندسان ایران
۱۰٤- آفتاب، افتتاح ساختمان اصلی فرهنگستان هنر، با معماری موسوی
۱۰۵- میرحسین و مؤسسه فرهنگی -هنری صبا [آرشیو]، باشگاه مهندسان ایران
۱۰٦- «صفحه شخصی میرحسین موسوی خامنه» (فارسی). پایگاه دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس. بازبینی‌شده در خرداد ۱۳۸۸.
۱۰۷- سوابق مهندس میرحسین موسوی
۱۰۸- سوابق مهندس میرحسین موسوی
۱۰۹- «اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی» (فارسی). دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی. بازبینی‌شده در ۱٦ خرداد ۱۳۸۹.
۱۱۰- سوابق مهندس میرحسین موسوی
۱۱۱- میرحسین و جاسبی اعضای جدید هیأت مؤسس دانشگاه آزاد

۱۱. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

وب‌سایت خبری تحلیلی کلمه، وابسته به میرحسین موسوی
قلم‌نیوز - ستاد میرحسین موسوی
وب سایت زهرا رهنورد
ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی
وبسایت سلام میرحسین
درباره میرحسین موسوی
وبگاه میرحسین موسوی
خبرگزاری امید ملت - میرحسین موسوی

۷-۱-۲- «سید محمد خاتمی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	سید محمد خاتمی
زادروز	۲۱ مهر ۱۳۲۲
زادگاه	اردکان، ایران
نام همسر	زهره صادقی
فرزندان	لیلا، نرگس و عمادالدین
پدر	سید روح‌الله خاتمی
دین	اسلام، شیعه
اطلاعات سیاسی	
تاریخ ریاست‌جمهوری	۱۱ مرداد ۱۳۷٦ – ۱۲ مرداد ۱۳۸٤
ترتیب	پنجمین رئیس‌جمهور ایران
پیش از	محمود احمدی‌نژاد
پس از	علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی
معاون(های) اول	حسن حبیبی (۱۳۷٦ تا ۱۳۸۰)، محمدرضا عارف (۱۳۸۰ تا ۱۳۸٤)
جناح سیاسی	مجمع روحانیون مبارز
پست‌های دیگر	وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه‌های هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی رئیس کتابخانه ملی ایران سرپرست مؤسسه مطبوعاتی کیهان نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی رئیس بنیاد باران عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی
وبگاه رسمی	khatami.ir

[[جایگاه‌های حقوقی محمد خاتمی]]		
پیشین: عبدالمجید معادیخواه	وزیر فرهنگ و ارشاد ۱۳٦۱ – ۱۳۷۱	پسین: علی لاریجانی
پیشین: اکبر هاشمی رفسنجانی	رئیس‌جمهور ایران ۱۳۷٦ – ۱۳۸٤	پسین: محمود احمدی‌نژاد
پیشین: تأسیس نشده بود	رئیس بنیاد باران ۱۳۸۵	پسین: ؟

سید محمد خاتمی (زاده ۲۱ مهر ۱۳۲۲، سیاستمدار و دانش‌پژوه روحانی و پنجمین رئیس‌جمهور ایران است که طی دو دوره بین سال‌های ۱۳۷٦ تا ۱۳۸٤ این مسؤولیت را عهده‌دار بود. وی سومین فرزند سید روح‌الله خاتمی است. روز پیروزی او در انتخابات (دوم خرداد) با کسب بیش از ۲۰ میلیون رأی و حدود هفتاد درصد آراء[۱] به نامی برای جنبش اصلاح‌طلبی داخلی در ایران بدل شد. وی توسط بسیاری به عنوان رهبر اصلاحات ایران شناخته می‌شود. خاتمی همچنین مبدع طرحی به نام «گفتگوی تمدن‌ها» بود که شهرت جهانی یافته و با نام او شناخته می‌شود. سازمان ملل متحد نیز سال ۲۰۰۱ میلادی را بر اساس این طرح، سال گفتگوی تمدن‌ها نامگذاری کرد. خاتمی هم‌اکنون عضو شورای عالی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد.

محتویات

۱. زندگی شخصی
۲. پیش از انقلاب
۳. مسؤولیت‌ها در جمهوری اسلامی
٤. انتخابات دوم خرداد
۵. ریاست جمهوری
٦. دوران ریاست جمهوری
٦.۱. سیاست خارجی
٦.۲. فرهنگ و هنر
٦.۳. دور دوم ریاست جمهوری
۷. پس از ریاست جمهوری
۸. سفرها
۸.۱. سفر به آمریکا
۸.۲. سفر به بریتانیا
۹. جایزه گفتگوی جهانی در سال ۲۰۰۹
۱۰. خاتمی و انتخابات دهم
۱۰.۱. حمله به حسینیه جماران
۱۰.۲. حمله به خاتمی
۱۰.۳. ممنوعیت خروج از کشور
۱۱. تألیفات
۱۲. پانویس
۱۳. جستارهای وابسته
۱٤. پیوند به بیرون

۱. زندگی شخصی

پدر او روح‌الله خاتمی مؤسس مدرسه علمیه اردکان و امام جمعه شهر یزد در سالیان نخستین پس از انقلاب ایران است. او با زهره صادقی، خواهرزاده موسی صدر و دختر علی‌اکبر صادقی استاد مشهور حقوق اسلامی در دانشگاه[۲]، در سال ۱۳۵۳ (در ۳۱ سالگی) ازدواج کرد. او دو دختر به نام‌های لیلا (متولد ۱۳۵۵) و نرگس (۱۳٦۱) و پسری به نام عمادالدین (متولد ۱۳٦۷) دارد. لیلا، دارای دکترای ریاضی از دانشگاه تهران بوده و هم‌کنون مدرس دانشکده ریاضی دانشگاه نورث‌ایسترن در آمریکا، است.[۳] [٤] از سایر بستگان مشهور او می‌توان به برادرش محمدرضا خاتمی (از رهبران جبهه مشارکت) منتخب اول مردم تهران در ششمین دوره مجلس شورای اسلامی و نایب رئیس آن مجلس، اشاره کرد. محمدرضا خاتمی در ضمن با نوه روح‌الله خمینی، زهرا اشراقی که از فعالان حقوق زنان است، ازدواج کرده است.

دیگر برادر خاتمی، علی خاتمی، فوق لیسانس مهندسی صنایع از بروکلین دارد و طی دومین دوره ریاست جمهوری خاتمی رئیس دفتر او بود.[۵]
خواهر بزرگ‌تر خاتمی، فاطمه خاتمی، به عنوان منتخب اول مردم اردکان در انتخابات شورای شهر سال ۱۳۷۸ انتخاب شد.
او به زبان‌های متعددی از جمله فارسی، عربی، و مقداری آلمانی و انگلیسی صحبت می‌کند.[٦]

۲. پیش از انقلاب

محمد خاتمی در ۲۱ مهر ۱۳۲۲ خورشیدی در شهر اردکان استان یزد متولد شد. پدرش روح‌الله خاتمی از روحانیون بنام بود و او نیز از نوجوانی به دروس حوزوی روی آورد و طلبه شد. خاتمی تحصیلات خود را در رشته کارشناسی فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان ادامه داد و عضو هیأت مدیره انجمن اسلامی این دانشگاه بود.
در سال ۱۳٤۸ (۱۹٦۹میلادی) از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و تحصیلات خود را تا سطح کارشناسی ارشد در رشته علوم تربیتی دانشگاه تهران ادامه داد. در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱ میلادی)، او به قم بازگشت و دروس عالی حوزوی را ادامه داد. در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹، با تأیید دکتر بهشتی، امامت مرکز اسلامی هامبورگ را بر عهده داشت.
سید محمد خاتمی به دلیل مطرح کردن طرح گفتگوی تمدن‌ها موفق به اخذ دکترای افتخاری از دانشگاه تهران و دانشگاه سنت اندروز انگلستان و دانشگاه لیژ در بلژیک شد.[۷] [۸] [۹]

۳. مسؤولیت‌ها در جمهوری اسلامی

پس از پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و سقوط حکومت شاه و قدرت گرفتن جمهوری اسلامی، او در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرد و به عنوان نماینده مردم اردکان و میبد وارد مجلس شد. در سال ۱۳٦۰ به فرمان خمینی به سرپرستی مؤسسه مطبوعاتی کیهان منصوب گردید و سال بعد از آن در کابینه میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی انتخاب شد و همین سمت را در کابینه هاشمی رفسنجانی نیز به عهده داشت.
علی خامنه‌ای، رهبر فعلی جمهوری اسلامی در اوایل دهه هفتاد ایده مبارزه با آنچه وی «تهاجم فرهنگی غرب» می‌نامید را مطرح ساخت که توسط تمام نهادهای مختلف پیگیری شد، اما خاتمی با این دیدگاه کاملاً موافق نبود. پس از مدتی اختلاف نظر بین او و خامنه‌ای و مقاومت وی در مورد فضای مطبوعاتی و آزادی‌های فرهنگی، منجر به استعفای وی شد.[۱۰]
او از آغاز دهه ۷۰ مشاور رئیس‌جمهور و رئیس کتابخانه ملی ایران بود و هم‌زمان در دوره‌های دانشگاهی مختلف، اندیشه سیاسی، فلسفه و اندیشه سیاسی در اسلام تدریس می‌کرد. در سال ۱۳۷۵ به فرمان علی خامنه‌ای، به عضویت شورای عالی انقلاب فرهنگی درآمد.

وزرای کابینه دوم میرحسین موسوی

ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	اکرمی	آموزش و پرورش	۱۲	سعیدی‌کیا	راه
۲	غرضی	پست	۱۳	رفیق‌دوست	سپاه
۳	ری‌شهری	اطلاعات	۱٤	بهزاد نبوی	صنایع سنگین
٤	نمازی	دارایی	۱۵	فرهادی	آموزش عالی
۵	ولایتی	امور خارجه	۱٦	خاتمی	ارشاد
٦	عابدی جعفری	بازرگانی	۱۷	سرحدی‌زاده	کار
۷	مرندی	بهداشت	۱۸	نوری	کشور
۸	تشکیل نشده بود	تعاون	۱۹	کازرونی	مسکن
۹	زالی	کشاورزی	۲۰	آقازاده	نفت
۱۰	حبیبی	دادگستری	۲۱	بانکی	نیرو
۱۱	جلالی	دفاع	۲۲	نامدار زنگنه	جهاد

وزرای کابینه نخست هاشمی رفسنجانی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	خاتمی، لاریجانی	فرهنگ و ارشاد اسلامی	۱۲	نعمت‌زاده	صنایع
۲	زنگنه	نیرو	۱۳	ولایتی	امور خارجه
۳	ترکان	دفاع	۱٤	شوشتری	دادگستری
٤	معین	فرهنگ و آموزش عالی	۱۵	نوربخش	اقتصاد
۵	آقازاده	نفت	۱٦	کلانتری	کشاورزی
٦	غرضی	پست و تلگراف و تلفن	۱۷	فاضل، ملک‌زاده	بهداشت
۷	عبدالله نوری	کشور	۱۸	نجفی	آموزش و پرورش
۸	کمالی	کار و امور اجتماعی	۱۹	فلاحیان	اطلاعات
۹	سعیدی‌کیا	راه و ترابری	۲۰	محلوجی	معادن
۱۰	فروزش	جهاد سازندگی	۲۱	وهاجی	بازرگانی
۱۱	نژادحسینیان	صنایع سنگین	۲۲	کازرونی	مسکن و شهرسازی
معاون اول: حسن حبیبی					

۴. انتخابات دوم خرداد

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷٦، خاتمی به عنوان نماینده اصلاح‌طلبان داخلی شرکت کرد. رقیب اصلی وی علی‌اکبر ناطق نوری بود، و نامزدهای دیگر در آن انتخابات رضا زواره‌ای و محمد محمدی ری‌شهری بودند. بر خلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها، خاتمی با اختلاف بیش از ۱۳ میلیون رأی با نفر قبل پیروز شد و حدود هفتاد درصد آراء را از آن خود نمود.[۱۱] در این انتخابات ۷۹٫۹۳ درصد واجدین شرایط (۲۹٬۱٤۵٬۷۵٤ نفر) شرکت کردند[۱۲] و خاتمی ۲۰ میلیون رأی آورد.

اتهامات وسیعی مبنی بر مخالفت وی با مبانی اسلام و انقلاب توسط جناح محافظه‌کار منتشر شد تا جائی که جامعه مدرسین حوزه علمیه قم طی بیانیه‌ای، رأی دادن به ناطق نوری را وظیفه شرعی و الاهی خود نامید.[۱۳]

۵. ریاست جمهوری

انتخاب او در ۲ خرداد ۱۳۷٦، دوره جدیدی در سیاست ایران بود و جنبشی که از دل این قضیه آغاز شد، معمولاً «جنبش دوم خرداد» نامیده می‌شود. این در ضمن اولین انتخابات رقابتی پس از پایان جنگ ایران و عراق بود. پیش از آن خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی هر کدام دو بار با کسب اکثریت آرا به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند. خاتمی در سال ۱۳۸۰ و انتخابات ۱۸ خرداد نیز پس از حدس و گمانه‌های مختلفی در مورد عدم شرکتش، شرکت کرد. او خود علت شرکتش را «میل مردم» می‌دانست.

وزرای کابینه نخست خاتمی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	مظفر	آموزش و پرورش	۱۲	حجتی، دادمان	راه
۲	عارف، معتمدی	ارتباطات	۱۳	تشکیل نشده بود	رفاه
۳	دری، یونسی	اطلاعات	۱٤	جهانگیری	صنایع
٤	نمازی	دارایی	۱۵	معین	علوم
۵	خرازی	امور خارجه	۱٦	مهاجرانی، مسجدجامعی	ارشاد

٦	شریعتمداری	بازرگانی	۱۷	کمالی	کار
۷	محمد فرهادی	بهداشت	۱۸	عبدالله نوری، موسوی لاری	کشور
۸	حاجی	تعاون	۱۹	عبدالعلی‌زاده	مسکن
۹	سعیدی‌کیا	جهاد کشاورزی	۲۰	زنگنه	نفت
۱۰	شوشتری	دادگستری	۲۱	بیطرف	نیرو
۱۱	شمخانی	دفاع			
معاون اول: حسن حبیبی					

وزرای کابینه دوم خاتمی					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	حاجی	آموزش و پرورش	۱۲	خرم، رحمتی	راه
۲	معتمدی	ارتباطات	۱۳	شریف‌زادگان	رفاه
۳	یونسی	اطلاعات	١٤	جهانگیری	صنایع
٤	طهماسب مظاهری	دارایی	۱۵	معین، توفیقی	علوم
۵	خرازی	امور خارجه	١٦	مسجدجامعی	ارشاد
٦	شریعتمداری	بازرگانی	۱۷	خالقی	کار
۷	پزشکیان	بهداشت	۱۸	موسوی لاری	کشور
۸	علی صوفی	تعاون	۱۹	عبدالعلی‌زاده	مسکن
۹	حجتی	جهاد کشاورزی	۲۰	زنگنه	نفت
۱۰	شوشتری	دادگستری	۲۱	بیطرف	نیرو
۱۱	شمخانی	دفاع			
معاون اول: محمدرضا عارف					

۶. دوران ریاست جمهوری

دوره ریاست جمهوری خاتمی از سال‌های مهم تاریخ سیاسی ایران است و حاوی اتفاقات بسیاری بود. شعار جامعه مدنی وی که بعدها در قبال سکوت وی توسط علی خامنه‌ای به‌عنوان برداشتی از مدینةالنبی نام برده شد در کنار توسعه سیاسی از شعارهای اصلی وی بود. در همین راستا وی انتخابات شوراهای شهر و روستا را که در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده بود، برای اولین بار برگزار کرد[١٤]، و فعالیت‌های فرهنگی، هنری و سیاسی در فضایی باز تر از دولت‌های قبل و بعد انجام شد، در عین حال، جناح مقابل ضمن انتقادات پیاپی وزیر کشور او عبدالله نوری را که از مهره‌های اصلی کابینه بود با رأی عدم اعتماد پس از استیضاح بر کنار کرد. مهاجرانی وزیر فرهنگ وی نیز یک بار استیضاح شد اما پس از دفاع از عملکرد خود توانست رأی اعتماد مجدد بگیرد.

واقعه مهم دیگر کنفرانس برلین بود. در جریان این کنفرانس، نهاد هاینریش بل در آلمان از ۱۷ نفر از اصلاح‌طلبان، روزنامه‌نگاران و ملی- مذهبی‌ها از جمله اکبر گنجی، عزت‌الله سحابی، مهرانگیز کار، یوسفی اشکوری، علی افشاری و محمود دولت‌آبادی دعوت به عمل آورد. این کنفرانس آغاز ارتباط میان اصلاح‌طلبان داخل و اپوزیسیون خارج تلقی شد و مورد مخالفت تندروها در داخل و خارج قرار گرفت. در جریان سخنرانی‌ها اعضای حزب کمونیست کارگری ایران به اعتراضات شدید پرداخته و یکی از آنان خود را نیمه‌عریان کرد، از سویی تلوزیون دولتی ایران علی‌رغم مصادف بودن با ماه محرم، ۲ شب پیاپی گزیده ۳۰ دقیقه‌ای از کنفرانس را پخش کرد و روزنامه‌های مخالف اصلاحات خواستار محاکمه آنان شدند. شرکت‌کنندگان در کنفرانس پس از بازگشت بازداشت شدند و ۲ هفته بعد توقیف گسترده روزنامه‌های اصلاح‌طلب توسط دادستانی و بازداشت برخی از روزنامه‌نگاران سرشناس آغاز گردید.[۱۵] [١٦] [۱۷] [۱۸] [۱۹] [۲۰] [۲۱] [۲۲] [۲۳] [٢٤] [۲۵] [٢٦]

یکی از مهم‌ترین وقایع دوران ریاست جمهوری خاتمی، اعتراضات ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ بود که به واقعه «حمله به کوی دانشگاه تهران» شهرت یافت. شروع ماجرا از اعتراض عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران در مورد توقیف روزنامه سلام بود که با واکنش شدید نیروهای امنیتی روبه‌رو شد و در روز دوم، نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی به خوابگاه دانشجویان حمله‌ور شدند و تعداد زیادی از دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار دادند که در ادامه به یک اعتراض همه‌جانبه از طرف اقشار مختلف و به‌خصوص دانشگاهیان تبدیل گردید. در نهایت، حکومت، به کمک نیروهای بسیج، سپاه و نیروهای انتظامی اعتراض‌ها را توسط حکومت نظامی اعلام نشده، به‌شدت سرکوب و مخالفان را به زندان انداخت که از جمله زندانیان معروف می‌توان به احمد باطبی اشاره کرد. در نهایت، دولت از سرکوبگران به عنوان نیروی فشار نام برد و این اولین بار بود که این نیرو رسماً موجودیت پیدا کرد؛ همچنین معترضان را آشوبگر و اراذل نامیدند.

اما مهم‌ترین قضیه دوران حکومت خاتمی را می‌توان افشا و اعلام رسمی وجود «عوامل خودسر» در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی که عامل «قتل‌های زنجیره‌ای» اعلام شدند، بود.این افشاگری به دستگیری یکی از سرشناسان وزارت اطلاعات به نام «سعید امامی» منجر شد. او بعدتر و طی یک واقعه مشکوک در زندان خودکشی کرد. در این واقعه نویسندگانی به طور سیستماتیک به قتل رسیدند از جمله داریوش و پروانه فروهر، محمد جعفر پوینده و محمد مختاری.

قضیه مهم دیگر بی‌شک لایحه اصلاح قانون مطبوعات به مجلس بود که به گفته بسیاری آغاز آزادی بیان در ایران به شمار می‌رفت و در حالی که مطابق با قوانین جمهوری اسلامی توسط نماینده منتخب مردم (رئیس‌جمهور) و برای تصمیم‌گیری توسط بیش از ده‌ها تن از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار می‌گرفت، با ابلاغ نامه رهبری به مهدی کروبی (رئیس وقت مجلس) که توسط او به حکم حکومتی تعبیر شد، به صورت یک‌طرفه از صحن علنی مجلس خارج شد و برای مدتی صحن مجلس را صحنه نزاع لفظی نمایندگان اکثریت مجلس با نمایندگان اقلیت کرد که سرانجام با سخنان کروبی بایگانی شد.

در سطح بین‌المللی، خاتمی با مطرح کردن طرح «گفتگوی تمدن‌ها» در سازمان ملل متحد، مطرح شد و او را به عنوان مبدع این نظریه می‌شناسند.[۲۷] دو دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی (به‌ویژه دوره نخست) آبستن اتفاقات و بحران‌ها و کارشکنی‌های بزرگ و کوچک بسیاری بود، که نقطه اوج آن در ۱۸ تیرماه ۷۸ با حمله به کوی دانشگاه اتفاق افتاد و اغلب با سازماندهی قبلی و از سوی مخالفان محافظه‌کار مذهبی و نظامی دولت سامان داده می‌شد تا جایی که به تعبیر خود وی برای دولت او هر ۹ روز یک بحران ایجاد می‌کردند.

۶.۱. سیاست خارجی

خاتمی دولت را در شرایطی تحویل گرفت که بر اثر بحران ناشی از محکوم شدن مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی در دادگاه‌های آلمان به اتهام کشتن چند تن از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران در رستوران میکونوس آلمان، روابط ایران و اتحادیه اروپا در اوج تیرگی قرار داشت و همه سفرای اروپایی ایران را ترک کرده بودند. همچنین ایران متهم به دست داشتن در حمله به پایگاه آمریکا در الخُبَر عربستان و کنیسه یهودیان در آرژانتین شده و در آستانه حمله موشکی آمریکا قرار داشت. گروه طالبان نیز اغلب نقاط افغانستان از جمله مناطق مرزی ایران را تصرف و صدها نفر را در حملات پیاپی به روستاهای مرزی به گروگان گرفته بود.رای غیر منتظره مردم در دوم خرداد و موضع مسالمت‌جویانه وی نقش مؤثری در خارج کردن ایران از آن وضعیت بحرانی داشت.[۲۸]

سیاست تنش‌زدایی و ایده گفتگوی تمدن‌ها از مهم‌ترین اقدامات دولت خاتمی در عرصه روابط خارجی بود. در پرتو این اقدامات ایران تا حدودی از انزوای بین‌المللی پس از انقلاب خارج گردید. او تنها رئیس‌جمهور ایران تا کنون بوده است که با دعوت دولت‌های اروپایی به آلمان، ایتالیا و اتریش سفر رسمی انجام داده است.دولت آمریکا در سال‌های اول دولت خاتمی در واکنش به تحولات ایران از تصویب تحریم‌های تازه تر علیه ایران در سنا جلوگیری کرد و شرکت‌های نفتی توتال، پتروناس و گازپروم را از شمول قانون تحریم‌های داماتا معاف ساخت.[۲۹] مصاحبه او با تلوزیون سی‌ان‌ان نیز نقش فراوانی در بهبود چهره ایران در آمریکا داشت گرچه تسلیم شدن وی در برابر موضع علی خامنه‌ای علیه رابطه با آمریکا و بی‌عملی وی در سایر عرصه‌های سیاست خارجی از جمله برنامه غنی‌سازی اورانیوم، در درازمدت به کشورهای غربی القاء کرد که نقش چندانی در سیاست خارجی ایران ندارد، موضوعی که خود وی نیز با اذعان به اینکه برخی دولت را به عنوان تدارکاتچی می‌خواهند، بدان اعتراف کرد.

یکی از مهم‌ترین مواضع وی سخنرانی علیه واقعه ۱۱ سپتامبر بود که توانست ایران را از تیررس حملات آمریکا پس از حملات تروریستی دور کند. دولت ایران گرچه بدلیل مخالفت علی خامنه‌ای همکاری نظامی چندانی یا نیروهای ائتلاف در سرنگونی طالبان و صدام نتوانست داشته باشد، اما نقش سیاسی مؤثری در این تحول داشت.[۳۰]

۶.۲. فرهنگ و هنر

وی طی سخنانی در سال اول ریاست جمهوری پیرامون آزادی گفت:

«خدمت به دین در این است که بگوییم دین و آزادی با هم سازگارند و و دینی که به انسان حرمت می‌دهد در درجه اول به آزادی انسان حرمت می‌دهد.باید موانع آزادی از میان برداریم.[۳۱]»

در سال‌های اول ریاست جمهوری وی آزادی مطبوعاتی نسبی در کشور شکل گرفت و برای اولین بار پس از تابستان ۱۳۶۰ برخی نیروهای اپوزیسیون توانستند نشریاتی چاپ کرده و یا مقالاتی در انتقاد از عملکرد مقامات عالی‌رتبه منتشر کنند. این آزادی نسبی و تغییر در فرم و محتوا مطبوعات با استقبال مردم مواجه شد تا جایی که تیراژ روزنامه‌ها برای اولین بار در اردیبهشت ۱۳۷۷ از دو میلیون نسخه در روز گذشت.[۳۲] گرچه دولت وی پس از حکم حکومتی علی خامنه‌ای و استعفای بورقانی از معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد، همچون گذشته به دفاع از مطبوعات نپرداخت تا جایی که در دور دوم دولت او نیز حزب مشارکت اغلب از داشتن نشریه محروم بود. دولت همچنین در برابر توقیف پیاپی مطبوعات توسط سعید مرتضوی (قاضی دادگاه مطبوعات و دادستان تهران) و همچنین محاکمه و زندانی کردن روزنامه‌نگاران (حتی هنگامی که عبدالله نوری وزیر کشور و مدیر مسؤول روزنامه خرداد را شامل شد) اقدام خاصی صورت نداد.

۶.۳. دور دوم ریاست جمهوری

خاتمی در دوره دوم ریاست جمهوری در ضمن تلاش بسیاری برای تصویب لوایح دوگانه اصلاح قانون انتخابات و تبیین اختیارات ریاست جمهوری داشت که بارها به جرم مغایرت با شرع و قانون اساسی توسط شورای نگهبان قانون اساسی رد شد. در اواخر دوران حکومت خاتمی، انتخابات مجلس هفتم برگزار شد که رد صلاحیت گسترده نامزدهای اصلاح‌طلب از سایر مشکلات او بود.

۷. پس از ریاست جمهوری

خاتمی پس از پایان دوران ریاست جمهوری نیز فعالیت‌های خود را ادامه می‌دهد. او مؤسسه «بنیاد باران» («بنیاد آزادی رشد و آبادانی ایران») را تأسیس کرده است و مسؤولیت مؤسسه بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها را نیز به عهده دارد. از مجموعه اسناد و هدایای دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی «یادمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی» تأسیس شد. این یادمان بر اساس قانون به سازمان اسناد و کتابخانه ملی وابسته است. فعالیت یادمان ریاست جمهوری سید محمد خاتمی با روی کار آمدن دولت محمود احمدی‌نژاد متوقف شد و ساختمان این یادمان در مجموعه سعدآباد، که جزء بناهای دولتی است، پلمب گردید. تلاش‌های سازمان اسناد و کتابخانه ملی برای بازگشایی این یادمان بی‌نتیجه بوده است.[۳۳]

۸. سفرها

۸.۱. سفر به آمریکا

خاتمی در سال ۲۰۰۱ در سفری به آمریکا در دانشگاه سیتون هال سخنرانی ایراد کرده بود.[۳٤]

اما پس از دریافت روادید و ورود مجدد وی به آمریکا در اواخر ماه اوت سال ۲۰۰٦[۳۵] عده‌ای از جمله فاطمه رجبی، همسر سخنگوی دولت احمدی‌نژاد و غلامحسین الهام، خواستار خلع لباس روحانیت از وی شدند.[۳٦] محمدعلی ابطحی هم در واکنش، این سخنان را ناشی از «وحشت اصولگرایان» از جریانی به نام «کابوس خاتمی» خواند[۳۷].

۸.۲. سفر به بریتانیا

خاتمی در اواخر سال ۲۰۰٦، به دعوت چند نهاد و دانشگاه برای چند سخنرانی عازم بریتانیا شد.

او ابتدا به اسکاتلند رفت و در دانشگاه سنت اندروز در شهر سنت اندروز در منطقه فایف سخنرانی با عنوان «دوستی بدون مرز» ایراد کرد. پس از آن خاتمی در میان تشویق شدید حضار، دکترای افتخاری از این دانشگاه دریافت و مرکز ایران‌شناسی دانشگاه سنت‌اندروز را افتتاح کرد.[۳۸]

هم‌زمان با استقبال مقامات و دانشجویان دانشگاه، تظاهراتی اعتراضی از طرف برخی گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی در بیرون سالن برگزار شد که خواهان دستگیری و محاکمه خاتمی به اتهام فعالیت‌های ضدانسانی و سرکوب مخالفان در دوره ریاست جمهوری‌اش بودند.[۳۹]

۹. جایزه گفتگوی جهانی در سال ۲۰۰۹

جایزه گفتگوی جهانی در سال ۲۰۰۹ که از سوی سازمانی به همین نام در دانمارک برگزار می‌شود، به دو چهره نامدار ایرانی تعلق گرفت که سال‌ها در زمینه گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها فعالیت کرده‌اند؛ داریوش شایگان، فیلسوف و سید محمد خاتمی، سیاستمدار. «جایزه گفتگوی جهانی» در سال ۲۰۰۹ بنیان شد و از برندگان جایزه شایگان و خاتمی نیز برای شرکت در مراسمی در دانشگاه آرهوس کپنهاگ برپا می‌شود، دعوت شد.[٤٠]

۱۰. خاتمی و انتخابات دهم

محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق ایران پیشتر اعلام کرده که اگر مردم بخواهند در انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم شرکت خواهد کرد.[٤١] این در حالی است که برخی از حامیان وی با برگزاری همایش، او را دعوت به این امر کرده بودند.[٤٢] وی در روز بیست و سوم دی ماه ۱۳۸۷ در دیدار با جمعی از مردم ایلام در تهران، از احتمال کاندیداتوری خود و یا میرحسین موسوی خبر داد. پس از انتخابات دهم وی هم چون میرحسین موسوی و مهدی کروبی به جمع معترضین به نتایج انتخابات پیوست و خواستار انجام رفراندوم مجدد درباره نتایج انتخابات شد و همچنین در تظاهرات‌هایی نظیر ۲۵ خرداد، روز قدس و ۲۲ بهمن در حمایت از جنبش سبز و اعتراض به تقلب در انتخابات دهم شرکت نمود.[٤٣] [٤٤] [٤٥] محمد خاتمی همچنین در دی‌ماه ۱۳۸۹ در آستانه سالگرد اعتراضات به نتایج انتخابات دهم در روز عاشورا با نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس شورای اسلامی دیدار کرد و خواستار برگزاری انتخاباتی سالم و آزاد شد. پس از این دیدار، محمد خاتمی از سوی حامیان علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران و افرادی چون احمد جنتی، حسین طائب و حسین شریعتمداری متهم به براندازی نظام و تهدید به دستگیری شد.[٤٦]

۱۰.۱. حمله به حسینیه جماران

در شب عاشورای ۱۳۸۸ بیش از پنجاه نفر از اعضای گروهک فشار به هواداران جنبش سبز که در جماران به مراسم عزاداری حمله کردند. در حالی که سید محمد خاتمی در حسینیه جماران، در حال سخنرانی بود و جمعیت زیادی در این حسینیه حاضر بودند، اعضای گروهک فشار در شب عاشورای حسینی با فریادهای «حیدر حیدر»، «ابوالفضل علمدار، خامنه‌ای را نگه دار» به این مکان حمله کردندو موجب نیمه‌تمام ماندن سخنرانی سید محمد خاتمی شدند.[۱]، [٤٧]

۱۰.۲. حمله به خاتمی

محمد خاتمی در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ به حمایت از جنبش سبز شرکت کرد. وی که در مسیر خیابان زنجان به سمت میدان آزادی در حال حرکت بود با حمله نیروهای لباس شخصی به خودروی حامل وی مواجه شد.[۲] [۳] همچنین برادر او، محمدرضا خاتمی، نیز به همراه همسرش، زهرا اشراقی، در این راهپیمایی دستگیر شدند که پس از بازداشتی کوتاه‌مدت، آزاد شدند.[٤] [٤٨]

۱۰.۳. ممنوعیت خروج از کشور

در اسفند سال ۱۳۸۸ خبرگزاری فارس از قول عباس امیری‌فر به نقل از یک مقام اطلاعاتی اعلام کرد سید محمد خاتمی رئیس بنیاد باران ممنوع‌الخروج شده است. [٤٩] این خبر بلافاصله به وسیله نیویورک تایمز به نقل از رویترز مخابره شد[۵۰] و پس از مخابره چندین تکذیبیه از منابع مختلف نزدیک به خاتمی را به دنبال داشت در مهم‌ترین آنها سید محمود علیزاده طباطبایی وکیل سید محمد خاتمی با این استدلال که «برای ممنوعیت خروج می‌بایست تصمیم قضایی اتخاذ شود حال آنکه تا کنون چنین تصمیمی برای آقای خاتمی گرفته نشده است» این خبر را تکذیب کرد. [۵۱] [۵۲]

۱۱. تألیفات

در ستایش دانشگاه

ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ۲۵۹ صفحه
در مسیر گفت و گو
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ٤٢٠ صفحه
باران در کویر
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ١١٦ صفحه
گفت و گوی مهر (مجموعه گفتارها و نوشتارهای سید محمد خاتمی)
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ۳۹۲ صفحه
مفاخر ایران (مجموعه گفتارها و نوشتارهای سید محمد خاتمی)
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ۱۲۰ صفحه
کتاب محمل گفت و گو (مجموعه گفتارها و نوشتارهای سید محمد خاتمی)
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ۱۲۰ صفحه
نیاز و نماز (مجموعه گفتارها و نوشتارهای سید محمد خاتمی)
ناشر: خانه فرهنگ خاتمی – مدارس هوشمند، تعداد صفحه: ١٦٨ صفحه
احزاب و شوراها
ناشر: انتشارات طرح نو
آیین و اندیشه در دام خودکامگی
ناشر: انتشارات طرح نو
بیم موج
ناشر: مؤسسه سیمای جوان
نامه‌ای برای فردا
از دنیای شهر تا شهر دنیا
ناشر: نشر نی، تعداد صفحه: ۲۹۳ صفحه
احیاگر حقیقت دین
گفتگوی تمدن‌ها
ناشر: انتشارات طرح نو
Islam, Liberty and Development مترجم: دکتر حسین کمالی
ناشر: Institute of Global Cultural Studies, Binghamton University
مدینة السیاسة
مردم‌سالاری
مطالعات فی الدین و الاسلام والعصر
توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت، ناشر: انتشارات طرح نو
زنان و جوانان، ناشر: انتشارات طرح نو
اسلام، روحانیت و انقلاب اسلامی[۵۳]

***** ۱۲. پانویس *****

-۱

Mohammad Khatami. (2009). In Encyclopædia Britannica. Retrieved February 02, 2009, from Encyclopædia Britannica Online

۲- گفت‌وگو با علی‌اکبر صادقی

۳- http://en.wikipedia.org/wiki/Leila_Khatami

٤- Math Department Directory and Summer II Office Hours

۵- اسکولینو، الین (۲۰۰۱)، آینه‌های ایرانی: چهره فراری ایران، سایمن و شوستر، صفحات ۷۸-۹۰، ISBN 0-7432-1779-9

٦- ویکی‌پدیای انگلیسی

۷- چهاردهمین دکتری افتخاری دانشگاه تهران به خاتمی اعطا می‌شود

۸- دکترای افتخاری دانشگاه بلژیک به پرزیدنت خاتمی برای گفتگوی تمدن‌ها

۹- دکترای افتخاری دانشگاه سنت اندروز به خاتمی اعطا شد - بی‌بی‌سی فارسی

۱۰- متن نامه نامه استعفای محمد خاتمی از وزارت ارشاد (ویکی نبشته)

۱۱-

Mohammad Khatami. (2009). In Encyclopædia Britannica. Retrieved February 02, 2009, from Encyclopædia Britannica Online

۱۲- انتخابات برگزار شده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، وبگاه پایگاه اطلاع‌رسانی وزارت کشور (www.moi.ir)

۱۳- «اطلاعیه جامعه مدرسین خوزه علمیه قم درباره انتخابات ریاست جمهوری». سایت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۹ اردیبهشت ۱۳۷٦.

۱٤- آشنایی با شورای اسلامی شهر تهران، روزنامه همشهری

۱۵- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat

۱٦- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat

۱۷- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat jalaee por

۱۸- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat jalaee por

۱۹- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami kardavani ashkevari

۲۰- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat mehrangiz kar

۲۱- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami eslahat mehrangiz kar

۲۲- Shahla Lahigi Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami kardavani ashkevari

۲۳- Shahla Lahigi Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami kardava sahabi

۲٤- Shahla Lahigi Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami kardava sahabi

۲۵- Shahla Lahigi Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami kardava changiy pahlavan

۲٦- Akbar Ganji conference Berlin iran emami khamenei khatami changiz Pahlavan

۲۷- YouTube - H.E. Mohammad Khatami on the UN Alliance of Civilizations

۲۸- خاتمی؛ از ریاست مرکز اسلامی هامبورگ تا ریاست جمهوری اسلامی ایران (بی‌بی‌سی فارسی، ۱اوت ۲۰۰۵)

۲۹- «در پی مذاکرات کلینتون با ژاک سانتر و تونی بلر، توتال از تحریم‌های آمریکا معاف شد». روزنامه همشهری، ۲۹ اردیبهشت.

۳۰- روابط تهران و واشنگتن ۵ سال پس از یازده سپتامبر (بی‌بی‌سی فارسی، ۱۹شهریور ۱۳۸۵)

۳۱- «رئیس‌جمهور در دیدار با فرهنگیان: باید موانع آزادی را برداریم». روزنامه همشهری، ٤ مرداد ۱۳۸۷.

۳۲- «وزیر فرهنگ: تیراژ روزنامه‌های ایران به دو میلیون نسخه در روز رسیده است». روزنامه همشهری، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۷.

۳۳- موزه یادمان سعدآباد همچنان در مراحل اداری

۳٤- متن سخنرانی در دانشگاه سیتون هال

۳۵- BBCPersian.com

۳٦- تلاش برای خلع لباس خاتمی

۳۷- Mohammad Ali Abtahi - Weblog

۳۸- Iran ex-president's Scots visit

۳۹- Mixed reception for Iran's ex-president
۴۰- «خاتمی و شایگان برنده جایزه گفت وگوی جهانی». آفتاب، ۳۰ اردیبهست ۱۳۸۸.
۴۱- فردانیوز
۴۲- فردانیوز
۴۳- «موج سبز مانع از حمله گروهک فشار به سید محمد خاتمی شد» (فارسی). پارلمان‌نیوز.
۴۴- «حمله به خاتمی و اقدام به موقع پلیس و مردم (عکس)» (فارسی). عصر ایران.
۴۵- «روایت یکی از همراهان خاتمی از غوغاگری‌های نیروهای خودسر در ۲۲ بهمن» (فارسی). وبگاه کلمه، دوشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۸۸.
۴۶- کیهان دیدار نمایندگان اصلاح‌طلب با خاتمی را حرکتی خیانت گونه توصیف کرد، خبرها، فارسی
۴۷- سخنرانی خاتمی در جماران نیمه تمام ماندشنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۹ – ۰۵ دی ۱۳۸۸
۴۸- «روایت یکی از همراهان خاتمی از غوغاگری‌های نیروهای خودسر در ۲۲ بهمن» (فارسی). وبگاه کلمه، دوشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۸۸.
۴۹- «محمد خاتمی ممنوع الخروج شده است» (فارسی). فارس‌نیوز. بازبینی‌شده در ۱۸ اسفند ۱۳۸۸.
۵۰- "Ex-President Khatami Barred From Leaving Iran" (انگلیسی). نیویورک تایمز. بازبینی‌شده در ۱۸ اسفند ۱۳۸۸.
۵۱- «خاتمی اساساً قصد سفر به خارج از کشور نداشته است» (فارسی). پارلمان‌نیوز. بازبینی‌شده در ۱۸ اسفند ۱۳۸۸.
۵۲- «موضوع ممنوع‌الخروج شدن محمد خاتمی» (فارسی). دویچه وله. بازبینی‌شده در ۱۸ اسفند ۱۳۸۸.
۵۳- بخش تألیفات وبگاه سید محمد خاتمی

۱۳.جستارهای وابسته

اصلاح‌طلبان ایران
کابینه‌های ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷
جنبش سبز

۱۴. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

وبگاه سید محمد خاتمی
بنیاد باران
وبگاه مؤسسه گفتگوی تمدن‌ها
وبگاه کمپین دعوت از خاتمی برای انتخابات دهم ریاست جمهوری
مقاله شجره‌نامه و زندگینامه سید محمد خاتمی به قلم سید محمد صادق الحسینی و محمد رسول دریایی
تصاویری از مراسم تنفیذ محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۸۰

۸-۱-۲- «محمود احمدی‌نژاد»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	محمود احمدی‌نژاد
زادروز	٦ آبان ۱۳۳۵ (سن: ۵۵ سال)
زادگاه	آرادان، گرمسار، ایران
نام همسر	اعظم‌السادات فراحی [۱] [۲]
فرزندان	مهدی [۳] و علیرضا [٤]
دین	اسلام
اطلاعات سیاسی	
تاریخ ریاست‌جمهوری	۱۲ مرداد ۱۳۸٤ – اکنون
ترتیب	ششمین رئیس‌جمهور ایران
پس از	سید محمد خاتمی
معاون(های) اول	پرویز داوودی، اسفندیار رحیم مشایی، محمدرضا رحیمی
جناح سیاسی	آبادگران ایران اسلامی (اصول گرا)[۵]
پست‌های دیگر	شهردار تهران، استاندار اردبیل
وبگاه رسمی	president.ir ahmadinejad.ir

[[جایگاه‌های حقوقی محمود احمدی‌نژاد]]		
پیشین: حسین طاهری (استاندار آذربایجان شرقی)	استاندار اردبیل ۱۳۷۲ – ۱۳۷٦	پسین: جواد نگارنده
پیشین: محمدحسین مقیمی	شهردار تهران ۱۳۸۲ – ۱۳۸٤	پسین: علی سعیدلو (از تیر تا شهریور ۸٤)
پیشین: سید محمد خاتمی	رئیس‌جمهور ایران ۱۳۸٤ – تا کنون	پسین: نامعلوم

محمود احمدی‌نژاد (٦ آبان ۱۳۳۵ در آرادان) ششمین رئیس‌جمهوری اسلامی ایران و رئیس‌جمهور کنونی این کشور است. وی همچنین نخستین استاندار اردبیل بوده است. وی در موقعیت شهردار تهران در انتخابات نهم ریاست جمهوری ایران شرکت کرد و در ۳ تیر ۱۳۸٤ در دور دوم از این دوره با کسب ۱۷ میلیون رأی در انتخابات ریاست جمهوری، پیروز شد. وی ششمین رئیس‌جمهور ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ می‌باشد. دوره اول ریاست جمهوری او همزمان با پایان کار دولت نهم در ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ پایان یافت. احمدی‌نژاد در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری با ۲٤ میلیون و ۵۹۷ هزار رأی پیروز اعلام شد. ولی گروه‌هایی از مردم که معتقد به تقلب در این انتخابات بودند اعتراضات گسترده‌ای در چندین شهر ایران برگزار کردند.[٦]

ایستادگی و دفاع از حق ایران در برخورداری از انرژی هسته‌ای یکی دیگر از اقدامات ایشان است. احمدی‌نژاد با افسانه خواندن هولوکاست،[۷] [۸] [۹] و طرح سؤالاتی درباره ماهیت آن، در تحقیق مجدد درباره این موضوع نقش داشت.

محتویات

۱. زندگی شخصی
۱.۱. کودکی و خانواده
۱.۲. تحصیلات
۱.۳. شایعه شرکت در تصرف سفارت آمریکا و ترور قاسملو
۱.٤. حضور در جنگ
۱.۵. مسؤولیت‌ها پس از اتمام جنگ
۱.۵.۱. دوران استانداری
۱.۵.۲. شهرداری تهران
۱.۵.۳. فهرستی از مسؤولیت‌ها و سمت‌ها پیش از ریاست جمهوری
۲. انتخابات
۳. انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم
۳.۱. شعارها و برنامه‌ها برای انتخابات
۳.۲. دور اول و دور دوم
٤. ریاست جمهوری
٤.۱. دور اول
٤.۱.۱. آغاز ریاست جمهوری
٤.۱.۲. گزینش وزرا
٤.۲. دور دوم
٤.۲.۱. امضای حکم ریاست جمهوری
٤.۲.۲. گزینش وزرا
٤.۳. عملکرد ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد
٤.٤. موافقان و مخالفان
۵. احمدی‌نژاد در دوران ریاست جمهوری
۵.۱. آزادی‌های اجتماعی
۵.۲. حضور در سازمان ملل
۵.۳. هولوکاست
۵.٤. الگوی نو تعداد فرزندان خانواده و راهبرد جمعیتی دولت نهم
۵.۵. نامه‌های خارجی
۵.٦. گفتار و ادبیات
۵.۷. فرهنگ و دانشگاه
۵.۸. سفر به نیویورک (۲۰۰۷)
٦. انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم
۷. سفر محمود احمدی‌نژاد به لبنان (۱۳۸۹)
۸. پانویس
۹. پیوند به بیرون

۱. زندگی شخصی

۱.۱. کودکی و خانواده

محمود احمدی‌نژاد در ٦ آبان سال ۱۳۳۵ در بخش آرادان از توابع گرمسار در استان سمنان به دنیا آمد. به گفته وی پدرش آهنگر بود و هفت فرزند داشت. محمود، که چهارمین فرزند خانواده است، به همراه خانواده در سن یک سالگی از آن شهرستان به تهران آمده و ساکن تهران شدند.[۱۰] به نوشته منابعی نظیر روزنامه‌های گاردین، اخبار الخلیج و العربیه، محمود احمدی‌نژاد، نام خانوادگی خود را از «سبورجیان» به احمدی‌نژاد تغییر داده است.[۱۱] [۱۲] [۱۳] [۱٤] [۱۵] [۱٦]

برخی بر این باورند که سبورچیان یک نام خانوادگی رایج یهودی در ایران است که به معنی شال یهودیان است[۱۷] اما برخی دیگر بر این باورند که احمدی‌نژاد اصالت یهودی ندارد.[۱۸]

پروین احمدی‌نژاد، خواهر بزرگ‌تر او عضو شورای اسلامی شهر تهران است. برادر بزرگ‌تر او داوود احمدی‌نژاد در دولت نهم بازرس ویژه ریاست جمهوری بود.[۱۹]

۱.۲. تحصیلات

وی دوران تحصیل خود را تا مقطع پایانی متوسطه در مدرسه‌های تهران از جمله مدرسه سعدی و مدرسه دانشمند پشت سرگذاشت و با کسب رتبه ۱۳۲ از کنکور سراسری در سال ۱۳٥٤ در رشته مهندسی راه و ساختمان دانشگاه علم و صنعت ایران دوره تحصیلات عالی را شروع کرد.[۱۰] در سال ۱۳٦۵، پس از فارغ‌التحصیل شدن در مقطع لیسانس در همان سال (پس از ۱۱ سال)، در مقطع کارشناسی ارشد همان دانشگاه پذیرفته شد و در سال ۱۳٦۸ نیز به عضویت در هیأت علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت ایران درآمد. در سال ۱۳۷٦ و همزمان با داشتن سمت استانداری اردبیل و مشاور فرهنگی وزیر فرهنگ و آموزش عالی، موفق به دریافت مدرک تحصیلی دکترا در رشته مهندسی و برنامه‌ریزی حمل و نقل ترافیک شد.[۲۰]

وی طی تدریس در این دانشگاه، پژوهش‌های علمی، راهنمایی چند پایان‌نامه کارشناسی ارشد در زمینه‌های مختلف مهندسی حمل و نقل را، بر عهده داشته است.[۱۰]

احمدی‌نژاد در دوران دانشجویی عضو انجمن اسلامی و تیم فوتبال دانشگاه علم و صنعت ایران بود. او از هدایت‌کنندگان اصلی طیف فکری طرفداران خط امام در انجمن اسلامی بود، و به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداخت. مجتبی ثمره هاشمی، صادق محصولی، مسعود زریبافان و علیرضا علی‌احمدی از دوستان دوران دانشجویی احمدی‌نژاد بودند.[۲۱]

۱.۳. شایعه شرکت در تصرف سفارت آمریکا و ترور قاسملو

پس از انتخاب احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری چند نفر از کارمندان سفارت آمریکا که در جریان تصرف سفارت آمریکا به گروگان گرفته شده بودند، احمدی‌نژاد را یکی از گروگان‌گیرها معرفی کردند.[۲۲] علاوه بر این برخی گروه‌های بسیجی در ایران نیز وی را از شرکت کنندگان در این واقعه نام برده بودند.[۲۳]. با این حال، سازمان سیا معتقد است که هیچ مدرکی تا کنون دال بر این ادعاها قابل اثبات نبوده است.[۲٤]

این موضوع بلافاصله از سوی تعدادی از دانشجویان فعال در ماجرای اشغال سفارت آمریکا رد شد.

پس از آنکه پیتر پلز سخنگوی حزب سبز اتریش اعلام کرد که احمدی‌نژاد در ترور عبدالرحمان قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران در وین نقش داشته است، سخنگوی وزارت کشور اتریش اعلام کرد که تحقیقاتی را دراین زمینه آغاز خواهد کرد.[۲۵] [۲٦] این موضوع توسط دو نفر از چهره‌های اطلاعاتی اصلاح‌طلب، سعید حجاریان و علی ربیعی (عضو شورای عالی امنیت ملی) تکذیب شد.[۲۷]

۱.۴. حضور در جنگ

به نوشته «تابناک»، وی در دوران جنگ ایران و عراق به عنوان داوطلب بسیج در قسمت‌های متعدد جبهه به ویژه مهندسی حضور پیدا کرد.[۲۸]

۱.۵. مسؤولیت‌ها پس از اتمام جنگ

احمدی‌نژاد در دهه شصت خورشیدی، چهار سال سمت معاون و فرماندار ماکو و خوی در استان آذربایجان غربی و ۲ سال سمت مشاور استاندار کردستان را بر عهده داشت[۱۰]. از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷٦ در شرایطی که به عنوان مشاور فرهنگی وزیر فرهنگ و آموزش عالی فعالیت می‌کرد، به عنوان اولین استاندار استان جدیدالتأسیس اردبیل منصوب شد. وی پس از پایان فعالیت در اردبیل، در سال ۱۳۷۷ کاندیدای نخستین دوره انتخابات شورای شهر تهران و در سال ۱۳۷۸ کاندیدای ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی از تهران بود که در هر دو انتخابات ناکام شد. وی همچنین متهم به دستکاری در نتیجه انتخابات از طرف شورای نگهبان است.[۲۹]

۱.۵.۱. دوران استانداری

احمدی‌نژاد در سال ۱۳۷۲ و در دولت دوم اکبر هاشمی رفسنجانی به سمت استانداری استان تازه تأسیس اردبیل بر گزیده شد و تا پایان کار دولت دوم رفسنجانی (سال ۱۳۷٦)این سمت را بر عهده داشت.[۳۰] برخی اقدامات و دست آوردهای او در زمان استانداری به شرح زیر است:

راه‌اندازی تشکیلات اداری استان

انتخاب به عنوان استاندار نمونه کشور در سه سال متوالی

استانداری برتر در زمینه فعالیت عمرانی

بازسازی ۷۵۰۰ واحد مسکونی تخریب شده در جریان زلزله اردبیل در طول ۷ ماه[۱۰].

اقدامات احمدی‌نژاد در بازسازی سریع خانه‌های تخریب‌شده در زمان زلزله اردبیل در سال ۱۳۷۵ که هزار کشته به جای گذاشت، مورد تقدیر قرار گرفت. ولی در آرای انتخابات ریاست جمهوری در استان اردبیل او از میان هفت کاندیدای انتخاباتی رتبه ششم را به دست آورد، منتقدین او، این رأی را نشانه نارضایتی مردم اردبیل از استانداری او دانستند.[۳۱] او همچنین از شاکیان روزنامه سلام بود.

او رئیس ستاد انتخاباتی اکبر هاشمی رفسنجانی در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی در منطقه نارمک بود.[۳۲]

۱.۵.۲. شهرداری تهران

احمدی‌نژاد در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۲ و به دنبال پیروزی فهرست آبادگران در انتخابات دوم شورای اسلامی شهر تهران به عنوان شهردار این شهر توسط این شورا انتخاب شد[۱۰].

۱.۵.۳. فهرستی از مسؤولیت‌ها و سمت‌ها پیش از ریاست جمهوری

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

فرماندار ماکو

فرماندار خوی

مشاور استاندار کردستان

مشاور فرهنگی وزیر فرهنگ و آموزش عالی در سال ۱۳۷۲

استاندار استان اردبیل در سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷٦

عضو هیأت علمی دانشکده عمران دانشگاه علم و صنعت ایران از سال ۱۳٦۸ تا کنون

شهردار تهران از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸٤

مؤسس و عضو انجمن تونل ایران

عضو انجمن مهندسین عمران ایران

مدیر مسؤول روزنامه همشهری

۲. انتخابات

احمدی‌نژاد در انتخابات دوره ششم ریاست جمهوری و دوره دوم هاشمی رفسنجانی، زمانی که استاندار اردبیل بود از مسؤولین ستاد تبلیغاتی هاشمی در تهران بود.[۳۳]

وی پیش از شرکت در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، در سال ۱۳۷۷ در انتخابات نخستین دوره انتخابات شورای شهر تهران شرکت کرد، اما رأی نیاورد. او در سال ۱۳۷۸ نیز، در ششمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی زیر عنوان «فهرست ۳۰ نفره ائتلاف خط امام و رهبری» در کنار هاشمی رفسنجانی، علی لاریجانی و غلامعلی حداد عادل در انتخابات شرکت کرد، ولی شکست خورد.[۳٤]

۳. انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم

وی در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران، با شعار انتخاباتی «می‌شود و می‌توانیم» وارد عرصه رقابت شد.

۳.۱. شعارها و برنامه‌ها برای انتخابات

از اهم برنامه‌ها و شعارهای انتخاباتی وی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

دولت کارآمد و عدالت‌گستر

عدم وجود حرکت سختگیرانه در مورد حجاب بانوان ایرانی

سلامت مدیران

مبارزه با فساد اداری

پیشگیری از بروز شکاف بین دولت و مردم

تشکیل «دولت اسلامی»

تثبیت و تقویت آرمان‌خواهی و برایت از ایده‌آلیسم

گفتمان خدمت به جای قدرت

علمی کردن مدیریت

کاهش نرخ تورم از طریق کاهش هزینه‌های دولت و کاهش نرخ سود بانکی

بسط توسعه سیاسی از طریق بالا بردن قدرت نقد و مشارکت مردم

اولویت دادن به تولید داخلی

حضور دولت در هر استان برای حل مشکلات بخشی

کاهش تصدی‌گری دولت

بالندگی فرهنگ از طریق تقویت هویت ملی و تاریخی و اسلامی ایران

ایجاد فضای آرمانی و آرمانخواهی در کشور برای مقابله با معضلات فرهنگی

گفتگوی بدون واسطه با مردم و کاستن از سفرهای غیرضروری خارجی و خودداری از همراه بردن خانواده و افراد غیرلازم در سفرهای خارجی، بخش‌هایی از وعده‌هائی بود که آقای احمدی‌نژاد قبل و بعد از انتخاب به ریاست جمهوری در این زمینه به مردم ایران داد.[۳۵]

«دیده شدن پول نفت بر سر سفره‌های مردم» یکی از شعارهای انتخاباتی محمود احمدی‌نژاد بود.وی در اولین سخنرانی پس از پیروزی در انتخابات باز هم وعده دیده شدن پول نفت بر سر سفره مردم را اعلام کرد. وی گفت که صنعت نفت ایران در اختیار یک خانواده خاص است که در جریان انتخابات از آن به نفع خود سوء استفاده کرده‌اند. او شفاف‌سازی صنعت نفت و گاز ایران و مبارزه با مافیا را از اهداف خود اعلام کرد: «فضای حاکم بر قراردادهای (نفتی) ما در زمینه تولید و صادرات روشن نیست. ما باید آن را شفاف سازیم.» [۳٦] او هیچ‌گاه آنچه را که مافیای نفت می‌نامید روشن نساخت و در دوران ریاست جمهوری‌اش چندین قرار داد نفتی را در اختیار سپاه پاسداران قرار داد و اختیار فروش نفت را نیز بر خلاف قانون به بنیاد مستضعفان سپرد.[۳۷] به گفته او، این در قالب طرح سهام عدالت عملی شده، و به زودی سود این سهام نیز، عاید ۲ دهک پایین جامعه، بازنشستگان و دیگر کسانی که مستحق دریافت این سهام بوده‌اند، می‌شود.[۳۸] [۳۹] [٤۰]

۳.۲. دور اول و دور دوم

وی در دور اول با کسب ۱۹ درصد آرا پس از اکبر هاشمی رفسنجانی (۲۱ درصد) یعنی با کسب ۵ میلیون و ۷۱۱ هزار و ٦٩٦ رأی یعنی ۵۰۰ هزار و ۲٤۱ رأی کم‌تر از اکبر هاشمی رفسنجانی نفر دوم شد، و به دور دوم انتخابات راه یافت. در دور دوم، با کسب ۱۷ میلیون و با فاصله ۷ میلیونی از هاشمی رفسنجانی توانست رئیس‌جمهور ایران شود.

۴. ریاست جمهوری

۴.۱. دور اول

۴.۱.۱. آغاز ریاست جمهوری

احمدی‌نژاد در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۸٤ متن کامل برنامه دولت خود را اعلام کرد.[۳۵] او دولت خود را «دولت مهرورزی» یا «دولت مهر» نامید.

۴.۱.۲. گزینش وزرا

احمدی‌نژاد در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۸٤ کابینه پیشنهادی خود را به مجلس معرفی کرد. یکی از شروط گزینش وزرا از سوی احمدی‌نژاد موافقت آنان با مفاد میثاق‌نامه‌ای تحت عنوان «میثاق‌نامه دولت اسلامی» و امضای آن بود. بر خلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها مبنی بر انتخاب تمامی نامزدها از سوی مجلس شورای اسلامی، نمایندگان پس از تحقیق و بحث پیرامون وزیران پیشنهادی، در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۸٤ چهار تن از آنان را فاقد صلاحیت احراز پست وزارت تشخیص داده و به بقیه رأی اعتماد دادند. آقایان اشعری، علی‌احمدی، هاشمی و سعیدلو که به ترتیب برای وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، تعاون، رفاه و تأمین اجتماعی و نفت پیشنهاد داده شده بودند موفق به کسب رأی اعتماد از مجلس نشدند.
احمدی‌نژاد طبق قانون اساسی، سه ماه فرصت داشت تا افراد دیگری را به جای نامزدهای رد صلاحیت‌شده به مجلس پیشنهاد دهد.
وی دو وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و اطلاعات کابینه نهم را ۸ روز پیش از پایان کار دولت نهم عزل کرد.[٤۱]

وزرای کابینه نخست احمدی‌نژاد					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	فرشیدی، علی‌احمدی	آموزش و پرورش	۱۲	رحمتی، بهبهانی	راه
۲	سلیمانی	ارتباطات	۱۳	کاظمی، مصری	رفاه
۳	اژه‌ای (برکناری)	اطلاعات	۱٤	طهماسبی، محرابیان	صنایع
٤	دانش‌جعفری، حسینی	دارایی	۱۵	زاهدی	علوم
۵	متکی	امور خارجه	۱٦	صفار هرندی (برکناری)	ارشاد
٦	میرکاظمی	بازرگانی	۱۷	جهرمی	کار
۷	باقری لنکرانی	بهداشت	۱۸	پورمحمدی، کردان، محصولی	کشور
۸	اردکانی، عباسی	تعاون	۱۹	سعیدی‌کیا	مسکن
۹	اسکندری	جهاد کشاورزی	۲۰	وزیری، نوذری	نفت
۱۰	کریمی راد، الهام	دادگستری	۲۱	فتاح	نیرو
۱۱	محمدنجار	دفاع			
معاون اول: پرویز داوودی، اسفندیار رحیم‌مشائی					

۴.۲. دور دوم

۴.۲.۱. امضای حکم ریاست جمهوری

حکم ریاست جمهوری او در روز ۱۲ مرداد از سوی رهبر ایران امضا شد و او ١٤ مرداد، در محل مجلس شورای اسلامی سوگند خورد. در این دو مراسم برای اولین بار ریس جمهور اسبق و نیز رئیس مجلس خبرگان رهبری و دو تن از رقبای انتخاباتی او حضور نداشتند. محسن رضایی رقیب دیگر او هم اعلام کرد برای احترام به رهبری در مراسم شرکت می‌کند و هنوز به نتایج انتخابات معترض است و احمدی‌نژاد را تأیید نمی‌کند.[٤٢]

۴.۲.۲. گزینش وزرا

او برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران ۳ زن را برای تصدی مقام وزارت به مجلس معرفی کرد که فقط یکی از آنها (وزیر بهداشت) موفق به اخذ رأی اعتماد شد. بررسی رأی اعتماد وزیران پیشنهادی کابینه دوم وی، از روز یک‌شنبه ۸ شهریور ۱۳۸۸ در مجلس آغاز شد.[٤٣]

وزرای کابینه دوم احمدی‌نژاد					
ر.	وزیر	وزارتخانه	ر.	وزیر	وزارتخانه
۱	حاجی‌بابایی	آموزش و پرورش	١٤	بهبهانی، برکناری، انحلال وزارتخانه	راه
۲	تقی‌پور	ارتباطات	۱۵	محصولی، انحلال وزارتخانه	رفاه
۳	مصلحی	اطلاعات	١٦	محرابیان، انحلال وزارتخانه	صنایع
٤	شمس‌الدین حسینی	دارایی	۱۷	دانشجو	علوم
۵	متکی، صالحی	امور خارجه	۱۸	محمد حسینی	ارشاد
٦	غضنفری، انحلال وزارتخانه	بازرگانی	۱۹	شیخ‌الاسلامی، انحلال وزارتخانه	کار
۷	وحید دستجردی	بهداشت	۲۰	محمدنجار	کشور
۸	عباسی، انحلال وزارتخانه	تعاون	۲۱	نیکزاد، انحلال وزارتخانه	مسکن
۹	خلیلیان	جهاد کشاورزی	۲۲	میرکاظمی، قاسمی	نفت
۱۰	بختیاری	دادگستری	۲۳	نامجو	نیرو
۱۱	وحیدی	دفاع	٢٤	عباسی	ورزش و جوانان
۱۲	نیکزاد	راه و شهرسازی	۲۵	شیخ‌الاسلامی	تعاون، کار، رفاه اجتماعی
۱۳	غضنفری	صنعت، معدن، تجارت			
معاون اول: محمدرضا رحیمی					

۴.۳. عملکرد ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد

۴.۴. موافقان و مخالفان

رهبر ایران سید علی خامنه‌ای وی را به خاطر مقاومت در برابر فشارهای بین‌المللی برای متوقف ساختن برنامه اتمی ایران مورد تمجید قرارداده است. وی همچنین اعضای کابینه دولت او را به خاطر رد عقاید غربی، که به قول وی در دولت قبلی نفوذ کرده بود، ستود.[٤٤]

یکی از موافقان وی فاطمه رجبی همسر غلامحسین الهام می‌باشد. وی با انتشار کتابی محمود احمدی‌نژاد را «معجزه هزاره سوم» نامید.[٤٥]

میرحسین موسوی نخست‌وزیر پیشین ایران در انتقاد از عملکرد دولت احمدی‌نژاد گفته است که عملکرد این دولت آبروی ایرانیان را در جهان برده است. او در ادامه تصریح کرده که نباید کارهایی انجام شود که حیثیت کشور ایران در جهان خدشه‌دار شود.[٤٦]

علی لاریجانی، نامه‌هائی در اعتراض به قانون شکنی‌های دولت به احمدی‌نژاد نوشت.

مهدی کروبی از دیگر منتقدان وی گفت: «احمدی‌نژاد را رئیس‌جمهور ایران نمی‌دانم.» کروبی «واکنش‌های خودجوش» مردم به نتیجه انتخابات را که به گفته مقامات دولت آقای احمدی‌نژاد به پیروزی او انجامیده است، بیانگر «عدم مشروعیت این نتیجه» دانسته است.[٤٧]

هوگو چاوز از حامیان احمدی‌نژاد گفت: «دنیا باید به پیروزی احمدی‌نژاد احترام بگذارد». رئیس‌جمهوری ونزوئلا، در یکی از نطق‌های هفتگی‌اش در ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ در رادیو و تلویزیون آن کشور، گفت: «برخی می‌خواهند با خدشه‌دار کردن پیروزی تمام‌عیار احمدی‌نژاد، دولت و انقلاب اسلامی را تضعیف کنند».[٤٨]

۵. احمدی‌نژاد در دوران ریاست جمهوری

سفرهای خارجی و استانی احمدی‌نژاد، نقطه نظرات و سخنرانی‌های وی در دوران ریاست جمهوری‌اش، بازتاب‌های متفاوتی در ایران و دنیا داشته است، که می‌توان به مهم‌ترین آنها از نظر وسعت واکنش موافقان و مخالفان با عناوین ذیل اشاره کرد.

۵.۱. آزادی‌های اجتماعی

وی پیش و پس از پیروزی، بارها خود را از حامیان آزادی‌های اجتماعی معرفی کرده و گفت هنگامی که رقبای چپگرایش در سال‌های اول انقلاب با جوانان برخورد می‌کرده‌اند وی با آنان مخالفت می‌کرده: «همین آقایان مینی‌بوس سر خیابان‌های تهران می‌گذاشتند و سرباز می‌گذاشتند که آرایش‌های خانم‌های مردم را کنترل کنند و هر کدام غلیظ بود، سوار مینی‌بوس کنند و ما معترض بودیم که اینها خلاف شرع است. حق ندارید با مردم این‌گونه برخورد کنید، اینها مردم ما هستند».[٤٩] پس از بحث‌های مطرح شده راجع به طرح ارتقای امنیت اجتماعی فرمانده نیروی انتظامی (احمدی مقدم) عنوان کرد اختیار تعیین نوع پوشش مردم در طرح ابلاغی توسط احمدی‌نژاد به پلیس داده شده است و او در جریان جزئیات این طرح هم بوده است.[۵۰] [۵۱] [۵۲]

۵.۲. حضور در سازمان ملل

۵.۳. هولوکاست

محمود احمدی‌نژاد در ٤ آبان ١٣٨٤ در کنفرانسی با نام کنفرانس حمایت از فلسطینی‌ها که در تهران برگزار شد، موجودیت کشور اسرائیل و همچنین مسأله هولوکاست را زیر سؤال برد. وی در سخنانش از تغییر رژیم اسرائیل سخن گفت و این عبارت را بکار برد: «جهان بدون اسرائیل امن‌تر خواهد بود». با استناد به ترجمه مؤسسه اسرائیلی تحقیقات خاورمیانه (میمری)، چنین برداشت شد که اسرائیل باید از روی زمین «محو» شود. ترجمه رسمی حرف او در وبگاه ریاست جمهوری، خلاف این موضوع را بیان می‌کند. البته وی در مصاحبه با کانال France-24 گفت که شوروی نیز از روی زمین محو شده است ولی هیچ مشکلی برای مردم دنیا پیش نیامده است ما نیز خواهان این‌گونه محو اسرائیل هستیم یعنی با برگزاری رفراندوم بین تمامی ساکنان آن منطقه و فلسطینیانی که از آنجا آواره شده‌اند آنها خود حکومت خود را انتخاب کنند. وی همچنین در مورد حقیقت داشتن واقعه هولوکاست ابراز تردید کرد و کشتار میلیون‌ها یهودی در جنگ جهانی دوم را «افسانه» دانست.[۵۳]

وی در همین رابطه چهار سؤال مطرح کرد و خواستار پاسخ کشورهای مدافع موجودیت هولوکاست شد.[٥٤] [۵۵] [٥٦]

بنا بر گزارش بی‌بی‌سی این سخنان واکنش‌های شدید جهانی را در پی داشت. برگزاری همایش بررسی واقعه هولوکاست در تهران باعث تحریم دفتر مطالعات وزارت خارجه توسط ده‌ها مؤسسه مطالعاتی، اعتراض رسمی اتحادیه اروپا و ایجاد فرصت برای اسرائیل برای غیرمنطقی جلوه دادن دولت ایران شد.[۵۷]

جدا از بازتاب خارجی در داخل ایران نیز واکنش‌های متعددی نسبت به این مسأله ابراز شد. چندی پس از اظهارات احمدی‌نژاد، محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری سابق ایران، در مصاحبه‌ای با روزنامه فایننشال تایمز ضمن تأیید واقعیت هولوکاست، همزیستی اسرائیل و فلسطین را قابل قبول دانست.[۵۸]

۵.۴. الگوی نو تعداد فرزندان خانواده و راهبرد جمعیتی دولت نهم

پیش از محمود احمدی‌نژاد به ویژه پس از پایان جنگ ۸ ساله ایران و عراق، بینش بیش‌تر مردم ایران بر پایه شعار «فرزند کم‌تر، زندگی بهتر» بود (شعاری که در دولت علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی مطرح شده بود) که این دیدگاه با آغاز ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد نیز در اندیشه مردم باقی مانده بود. رئیس‌جمهور ایران در مهرماه ۱۳۸۵ این شیوه زندگی و مهار جمعیت را نکوهش کرد و داشتن تنها دو کودک و یا کم‌تر را، روش و راهبردی نادرست برشمرد. ششمین رئیس‌جمهور ایران توانایی دولت در گرداندن و برآمدن یکصد و بیست میلیون نفر جمعیت را، کاری شدنی و

بی‌خدشه برشمرد. این سخنان مورد سرزنش‌های بسیاری قرار گرفت و از دید کارشناسان، یک بدنگری درباره تنظیم خانوار انگاشته شد. البته این در هنگامی بود که نرخ گرانی در ایران پایداری بسنده را نداشت و درصد بیکاری ٪۱۱ برآورد شده بود. این گفته‌ها یادآور و پیگیری رویه آیت‌الله خمینی مبنی برداشتن فرزند بیش‌تر در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی ایران بود. [۵۹] [٦٠]

۵.۵. نامه‌های خارجی

در ششمین ماه از ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، اعلام شد که رئیس‌جمهور ایران (احمدی‌نژاد) نامه‌ای برای سران کشورهای جهان می‌نویسد.[٦١] این خبر به عنوان خبری مهم مورد توجه محافل خبری جهان قرار گرفت و وقتی روشن شد که مخاطب اولین نامه احمدی‌نژاد، جورج بوش رئیس‌جمهور آمریکا است، تحلیل و تفسیرها درباره متن آن شدت گرفت. وزارت خارجه آمریکا در اولین واکنش به نامه محمود احمدی‌نژاد، آن را «تلاشی ضعیف» برای گفتگو با مردم آمریکا خواند.[٦٢]

اما نامه «هجده صفحه‌ای» با استقبال سرد مقامات آمریکایی همراه بود.[٦٣] به گفته مقامات کاخ سفید نامه وی حاوی پیامی نبود و در حقیقت هیچ پیشنهاد مشخص سیاسی در آن نبود.[٦٤] در همین حال، احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و از روحانیون پرنفوذ در طیف تندرو جناح محافظه‌کار، در خطابه نماز جمعه تهران، نامه محمود احمدی‌نژاد به جورج بوش، رئیس‌جمهوری آمریکا را «عملی فوق‌العاده» و از «الهامات خدا» خواند.[٦٥]

در همین حال، کاخ سفید در موضعی رسمی اعلام کرد که به نامه احمدی‌نژاد جوابی داده نمی‌شود.[٦٤] بی‌اعتنایی دولت آمریکا به نامه محمود احمدی‌نژاد باعث شد که وی در مصاحبه‌های مختلف، از آن به عنوان «بی‌اعتنایی رئیس‌جمهور آمریکا به ندای صلح‌جویان جهان» یاد کند.[٦٦]

دو نامه بعدی محمود احمدی‌نژاد، به انگلا مرکل، صدراعظم آلمان[٦٧]، و پاپ بندیکت شانزدهم، رهبر کاتولیک‌های جهان نوشته شد هر دو نامه احمدی‌نژاد بدون جواب ماند.

۵.۶. گفتار و ادبیات

احمدی‌نژاد دارای لحن و ادبیاتی است که رؤسای جمهور پیشین ایران از آن استفاده نمی‌کردند. کارشناسان حوزه سیاست و دیپلماسی استفاده از این ادبیات را صحیح نمی‌دانند.[٦٨] علاوه بر تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه نیز از طرز گفتار او انتقاد کرده است.[٦٩]

۵.۷. فرهنگ و دانشگاه

مطرح کردن «انقلاب فرهنگی دوم» توسط هواداران دولت، ادعای ممانعت از تحصیل عده‌ای دانشجویان منتقد[۷۰]، انتصاب افراد روحانی به ریاست دانشگاه تهران و دانشگاه علامه طباطبایی[۷۱]، بازنشسته کردن اجباری استادان، احضار فعالان دانشجویی به کمیته‌های انضباطی و در مواردی اخراج آنان، تنش و اعتراضات گسترده دانشجویی در دانشگاه‌های مختلف[۷۲]، از تحولات مهم دوره وی در دانشگاه‌ها بود.

محمود احمدی‌نژاد در روز ۲۱ آذر ۱۳۸۵ برای سخنرانی در دانشگاه امیر کبیر حضور یافت که با استقبال عده از دانشجویان و اعتراض شدید تعدادی دیگر از دانشجویان مواجه شد. معترضین در این تجمع شعارهایی علیه اقدامات محمود احمدی‌نژاد و وزیر آموزش عالی داده و شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند و عکس احمدی‌نژاد نیز به آتش کشیده شد.

خبرگزاری‌ها گزارش کرده‌اند که درگیری لفظی و در برخی موارد فیزیکی مخالفان و موافقان آقای احمدی‌نژاد در طول مراسم تکرار می‌شد. مخالفان به اقدامات احمدی‌نژاد در دانشگاه‌ها اعتراض داشتند.

احمدی‌نژاد در واکنش به آتش‌زدن عکس وی در هنگام سخنرانی، خطاب به دانشجویان گفت: «اگر هزار بار هم بسوزیم، عقب‌نشینی نمی‌کنیم.»[۷۳] مدتی بعد، احمدی‌نژاد در مطلبی تحت عنوان «آزادی» که در وبلاگ خود منتشر کرد، با اشاره به مراسم دانشگاه امیرکبیر از این ماجرا به عنوان جلوه‌ای از آزادی در ایران یاد کرد و گفت که از اهانت تعدادی از دانشجویان، ناراحت نشده است.[۷٤]

۵.۸. سفر به نیویورک (۲۰۰۷)

محمود احمدی‌نژاد صبح روز یکشنبه ۱ مهر برای شرکت در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل متحد همراه با هیأت عالی‌رتبه عازم نیویورک شد. او در سفر خود به نیویورک علاوه بر سخنرانی در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل به دانشگاه کلمبیا رفت و همچنین با تنی چند از رؤسای جمهور دیگر کشورها و نیز ایرانیان مقیم آمریکا دیدار و گفتگو کرد.

وی در این سفر اعلام کرد در ایران همجنسگرا وجود ندارد[۷۵]

لی بولینجر رئیس دانشگاه کلمبیا، در سخنانی به شدت از وضعیت بهائیان، زنان، همجنس‌گرایان و نقض حقوق بشر در ایران و نیز از افکار و اقدامات شخص احمدی‌نژاد انتقاد کرد و وی را «دیکتاتور حقیر و سنگدل» خطاب کرد و گفت، «شما یا آشکارا قصد تحریک دارید یا اینکه به طرز شگفت‌آوری بی‌سواد هستید».[۷٦] [۷۷] در مقابل احمدی‌نژاد در سخنرانی خود سخنان بولینگر را «توهین به اطلاعات و دانش حاضرین در جلسه» دانست[۷۸] احمدی‌نژاد پس از بازگشت از سفر، با موفق خواندن سخنرانی خود در سازمان ملل از مردم ایران خواست که به شکرانه این موفقیت سجده شکر به درگاه خدا در مساجد و حسینیه‌ها بگذارند.[۷۹] در سال ۲۰۰۹ سخنگوی دانشگاه کلمبیا هرگونه ارتباط بین دعوت از احمدی‌نژاد، با کمک‌های مالی بنیاد علوی به این دانشگاه، از جمله کمک یکصد هزار دلاری این بنیاد چند ماه قبل از سخنرانی احمدی‌نژاد را رد کرد.[۸۰]

۶. انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم

در این دوره احمدی‌نژاد با وارد کردن اتهام‌های اقتصادی به خانواده علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و همچنین خانواده علی‌اکبر ناطق‌نوری و محسن صفایی فراهانی در مناظره با میرحسین موسوی خبرساز شد[۸۱].

وی در این انتخابات با ٦۲ درصد آراء پیروز اعلام شد. سه تن از کاندیداهای رقیب وی یعنی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و محسن رضایی نتیجه انتخابات را زیر سؤال بردند. و بزرگ‌ترین اعتراض ایرانیان سراسر جهان علیه جمهوری اسلامی طی ۳۰ سال پیش از آن تاریخ شکل گرفت.[۸۲] محسن رضایی در هفته دوم پس از انتخابات به علت «شرایط ویژه کشور» از پیگیری شکایتش منصرف شد[۸۳] و بعدها با نفی تقلب در انتخابات گفت «ما باید به به ساز و کارهای قانون اساسی احترام می‌گذاشتیم.»[۸٤] شورای نگهبان به عنوان مرجع رسمی رسیدگی به شکایات و اعتراض‌ها پس از بررسی، در گزارش تفصیلی خود صحت دهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری را تأیید کرد.[۸۵]. ولی کمیته صیانت از آرای موسوی، شورای نگهبان را متهم به چشم‌پوشی از تخلفات انتخاباتی و ارائه اطلاعات نادرست کرد.[۸٦] یک عضو ستاد انتخاباتی محسن رضایی به اظهارات سخنگوی شورای نگهبان مبنی بر کاهش آرای محسن رضایی در بازشماری آراء واکنش نشان داد و او را به خلاف‌گویی متهم کرد.[۸۷]

۷. سفر محمود احمدی‌نژاد به لبنان (۱۳۸۹)

محمود احمدی‌نژاد، روز چهارشنبه ۲۱ مهر ۱۳۸۹ (۱۳ اکتبر ۲۰۱۰)، در اولین سفرش به لبنان، با استقبال هزاران نفر رو به رو شد وی با رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر و رئیس مجلس این کشور دیدار کرد، در یک کنفرانس خبری شرکت کرد و در میدان الرایه (منطقه ضاحیه) به سخنرانی پرداخت. بسیاری از شخصیت‌های سیاسی لبنان از جمله سمیر جعجع، سیاستمدار مسیحی و مروان حماده از اولین نمایندگان مجلس لبنان که پیش‌تر با سفر آقای احمدی‌نژاد به این کشور مخالفت کرده بودند نیز به استقبال او رفتند. احمدی‌نژاد پیش از سفر خود به لبنان به صورت تلفنی با پادشاه عربستان سعودی و پادشاه اردن گفت و گو کرد. همزمان با سفر احمدی‌نژاد به لبنان، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا نسبت به هر گونه تلاشی برای متزلزل کردن حاکمیت ملی لبنان هشدار داد. یک مقام عالی‌رتبه اسرائیلی سفر احمدی‌نژاد به لبنان را تأکیدی بر تبدیل شدن کامل این کشور به عامل ایران در منطقه ارزیابی کرد.[۸۸]

*** ۸. پانویس ***

۱- خبرگزاری ایکنا. «پیام همسر رئیس‌جمهور به همسر حسنی مبارک». خبرگزاری ایکنا. بازبینی‌شده در ۱٦ شهریور ۱۳۸۸.

۲- خبرگزاری فارس. «همسر رئیس‌جمهوری:حضور زنان دانشمند موتور حرکت جامعه به سوی اهداف متعالی است». خبرگزاری فارس. بازبینی‌شده در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰.

۳- http://www.irinn.ir/Default.aspx?TabId=15&nid=168917 شبکه خبر

٤- http://www.aftabnews.ir/vdcezn8zxjh8zpi.b9bj.html آفتاب‌نیوز

۵- تا سوم تیر
٦- Musavi Calls For Iran Election Result To Be Canceled, As Protests ContinueRadio Free Europe
۷- Iran's President Calls Holocaust 'Myth' in Latest Assault on Jews واشنگتن پست
۸- Iranian leader denies Holocaust بی‌بی‌سی
۹- Holocaust a myth, says Iranian president وبگاه روزنامه گاردین
۱۰- «زندگینامه احمدی‌نژاد». ایرنا. بازبینی‌شده در ٤ تیر ۱۳۸٤.
۱۱- [۱] «سبورجیان» الاسم الأصلی لعائلته حسب شهادة میلاده، العربیه
۱۲- Robert Tait. «A humble beginning helped to form Iran's new hard man» (English). Guardian.
۱۳- شناسنامه محمود احمدی‌نژاد، روزنامه جام جم
۱٤- Iran: Controversy plagues Ahmadinejad, All News Web
۱۵- Ahmadinejad's 'Jewish Family' , Radio Free Europe
۱٦- Jewish Ahmadinejad' blogger arrested, JP'
۱۷- Mahmoud Ahmadinejad revealed to have Jewish past
۱۸- Ahmadinejad has no Jewish roots
۱۹- شهروند امروز – داوود احمدی‌نژاد؛ خداحافظ برادر
۲۰- «زندگینامه احمدی‌نژاد». بازبینی‌شده در ۱ شهریور ۱۳۸۵.
۲۱- ۲۰ سال پیش، احمدی‌نژاد در علم و صنعت ایران تابناک
۲۲-
Iran: U.S. Examines Hostage Accusations Against Ahmadinejad - [Radio Free Europe / Radio Liberty ©, 2008]
۲۳- نشریه یالثارات. شماره ۲۲۳. منتشره ۳۰ آوریل ۲۰۰۳
۲٤-
Ahmadinejad: The Secret History of Iran's Radical Leader, Kasra Naji, 2008, University of California Press, ISBN 0-520-25663-8 pp.25
۲۵- New Inquiry Targets Ahmadinejad (انگلیسی). وبگاه روزنامه لس انجلس تایمز، Wednesday, July ۰٦, ۲۰۰۵. بازبینی‌شده در ۱٦ فوریه ۲۰۰۹.
۲٦- Kurd murder claim against Iran leader (انگلیسی). روزنامه گاردین، Monday ٤July ۲۰۰۵. بازبینی‌شده در ۱٦ فوریه ۲۰۰۹.
۲۷- ایران حضور احمدی‌نژاد در گروگانگیری را تکذیب کرد (بی‌بی‌سی فارسی، ۰۳ ژوئیه ۲۰۰۵)
۲۸- زندگینامه محمود احمدی‌نژاد، تابناک
۲۹- «وقتی درصد مشارکت ۱۸۰ می‌شود! (سخنرانی تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور و رئیس ستاد انتخابات کشور در دولت خاتمی در دانشگاه تهران)». روزآنلاین، ۲٤ مهر ۱۳۸۷.
۳۰- زندگینامه نامزدها: محمود احمدی‌نژاد وبگاه بی‌بی‌سی
۳۱- Guardian of the revolution with a populist feel for the working class وبگاه روزنامه تایمز
۳۲- حمله شدید محسن هاشمی‌رفسنجانی به احمدی‌نژاد: احمدی‌نژاد رئیس ستاد انتخاباتی هاشمی در نارمک بود!
۳۳- «روایت حامیان مشایی از ارادت توکلی به هاشمی و خاتمی!». فردا.
۳٤- آغاز رقابت چهارضلعی در انتخابات ریاست جمهوری
۳۵- برنامه دولت نهم
۳٦- احمدی‌نژاد: صنعت نفت ایران را شفاف می‌کنم، (بی‌بی‌سی فارسی، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۵)
۳۷- بنیاد مستضعفان تاجر جدید نفت، (بی‌بی‌سی فارسی، ٤ تیر ۱۳۸۷)
۳۸- تشریح سیاست‌های اقتصادی دولت از سوی رئیس‌جمهوری: «توزیع سهام عدالت همان توزیع پول نفت بر سر سفره‌های مردم است».

۳۹- تصویر پوستر تبلیغاتی، فارس‌نیوز
٤٠- مروری بر عملکرد دولت احمدی‌نژاد
-٤١
MehrNews.com - Iran, Iranian, Nuclear, political, world, sport, Cultural, economic, SocialAndOccations news and headlines
٤٢- روزنامه آفتاب یزد۱۳/۵/۸۸: نماینده مسجدسلیمان: شرکت محسن رضایی در مراسم تنفیذ، احترام به رهبری است نه تأیید احمدی‌نژاد
٤٣- «میرتاج‌الدینی: یکشنبه؛ جلسه رأی اعتماد». خبرگزاری مهر، ۳۱ مرداد ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۵ شهریور ۱۳۸۸.
٤٤- صدای آمریکا. اوت ۲۰۰۸ «سید علی خامنه‌ای بار دیگر از احمدی‌نژاد پشتیبانی کرد.». صدای آمریکا، انتشار ۲۵ اکتبر ۲۰۰۸. بازبینی‌شده در ٦ تیر ۱۳۸۸.
٤٥- روزنامه شرق
٤٦- «موسوی: آبروی ایرانیان در سراسر جهان رفته است». ایرنا. بازبینی‌شده در ٢٤ می۲۰۰۹.
٤٧- رادیو فردا. «کروبی: احمدی‌نژاد را رئیس‌جمهور ایران نمی‌دانم». رادیو فردا، انتشار ٦ تیر ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ٦ تیر ۱۳۸۸.
٤٨- «هوگو چاوز: دنیا باید به پیروزی احمدی‌نژاد احترام بگذارد». رادیو فردا، انتشار ٦ تیر ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ٦ تیر ۱۳۸۸.
٤٩- دیدگاه‌های محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران (بی‌بی‌سی فارسی، ٢٦ ژوئن ۲۰۰۵)
۵۰- احمدی‌نژاد در جریان جزییات هم قرار داشت (تا کنون نخواستیم موضوع بند یکم این طرح را عنوان کنیم، اما به دلیل به وجود آمدن این بحث‌ها باید بگوییم بر اساس بند یکم، تعیین مصادیق حجاب و حد و مرز آن بر عهده نیروی انتظامی است و صراحتاً به آن اشاره شده، روزآنلاین، ۱۳ دی ١٣٨٦)
۵۱- پورمحمدی (وزیر کشور): از اجرای طرح امنیت اجتماعی توسط ناجا حمایت می‌شود (فارس، ۱ خرداد١٣٨٦)
۵۲- «عقب‌نشینی دولت از طرح امنیت اجتماعی انتخاباتی است» (رادیو فردا، ۱۲ دی ١٣٨٦)
۵۳- واکنش اسرائیل به سخنان احمدی‌نژاد
٥٤- «جلسه دیدار و ضیافت شام با دانشجویان و دانشگاهیان امریکایی». روزنامه ایران. مؤسسه فرهنگی – مطبوعاتی ایران، ۱۹ مهر ۱۳۸۸. ۵. بایگانی‌شده از نسخه اصلی در ۱۹ مهر ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۹.
۵۵- «احمدی‌نژاد: در مورد هولوکاست حاضریم در اروپا رفراندوم برگزار کنیم.». روزنامه آفتاب یزد. ۲ مهر ۱۳۸۸. ۱. بازبینی‌شده در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۹.
٥٦- «احمدی‌نژاد: هیچ‌کس به خاطر مخالفت با من به زندان نرفته است». ایرنا. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲ مهر ۱۳۸۸. ٦٩٦٨٥٤. بازبینی‌شده در ۱۱ اکتبر ۲۰۰۹.
۵۷- دیپلماسی ایران؛ سال قطار قطعنامه و قطار بی‌ترمز
۵۸- سوژه طنز شدن احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری
۵۹- مشارکت‌کنندگان ویکی‌پدیا، «Ahmadinejad»، ویکی‌پدیای انگلیسی، دانشنامه آزاد (بازیابی در ۲۱ ژوئیه ۲۰۱۰).
٦٠- رایت رابین. رؤیاها و سایه‌ها، خاورمیانه در آینده. انتشارات پنگوئن، ۲۰۰۸. ص ۳۲۱.
٦١- احمدی‌نژاد: برای مردم آمریکا پیام می‌فرستم (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٢- آمریکا نامه احمدی‌نژاد را «تلاشی ضعیف» دانست (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٣- نامه احمدی‌نژاد به بوش: حرکت هوشمند سیاسی یا اقدامی ایدئولوژیک؟ (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٤- آمریکا: نامه رئیس‌جمهور ایران حاوی مطلب مهمی نیست. (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٥- احمد جنتی: نامه احمدی‌نژاد، از الهامات خدا بود. (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٦- دستورات حضوری و بدون تشریفات قانونی. (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٧- محمود احمدی‌نژاد به آنگلا مرکل نامه نوشت. (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٨- BBC فارسی، ایران، ادبیات محمود احمدی‌نژاد جامعه ایران را «بی‌حیثیت» می‌کند؟
٦٩- «رئیس‌جمهور باید ادبیاتش متین، فاخر، با تعابیر جاافتاده و منصفانه باشد» (فارسی). ایلنا. بازبینی‌شده در ۱۷ مرداد ۱۳۸۹.

۷۰- ممانعت از ثبت نام دانشجویان در برخی از دانشگاه‌های ایران (بی‌بی‌سی فارسی، ۵ مهر ۱۳۸۵)
۷۱- اعتراض دانشجویان به انتصاب رئیس جدید دانشگاه تهران (بی‌بی‌سی فارسی، ۲۸ نوامبر ۲۰۰۵)
۷۲- جنبش دانشجویی؛ شرایط جدید و رویارویی‌های تندتر (بی‌بی‌سی فارسی، جمعه ۲۶ مه ۲۰۰۶)
۷۳- سخنرانی محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور ایران، در دانشگاه صنعتی امیرکبیر
۷۴- آزادی، متن کامل یادداشت در وبنوشت شخصی احمدی‌نژاد
۷۵- BBCPersian.com
۷۶- احمدی‌نژاد در صدر اخبار (دویچه وله)
۷۷- Columbia University president slams Ahmadinejad (رئیس دانشگاه کلمبیا احمدی‌نژاد را خُرد کرد) (شبکه خبری CNN)
۷۸- بازخوانی پرونده دانشگاه کلمبیا (فارسی) خبرگزاری ایرنا
۷۹- سفرهای پرحاشیه احمدی‌نژاد به نیویورک
۸۰- Foundation Tied to Iran Has Donated to Columbia
۸۱- مناظره احمدی‌نژاد و موسوی، دگرگونی زبان و گفتمان سیاست در ایران، وبگاه رادیو فردا، جمعه ۱۵ خرداد ۱۳۸۸ تهران ۰۵:۴۵ – ۵ ژوئن ۲۰۰۹
۸۲- گاهشمار صد روز اعتراض انتخاباتی در ایران، وبگاه بی‌بی‌سی
۸۳- گاهشمار صد روز اعتراض انتخاباتی در ایران، وبگاه بی‌بی‌سی
۸۴- «تقلب» برای من ثابت نشد
۸۵- گزارش تفصیلی شورای نگهبان درباره انتخابات ریاست جمهوری (فارسی) سایت خبری تابناک ۲۵ تیر ۱۳۸۸
۸۶- پاسخ کمیته صیانت از آرای موسوی به شورای نگهبان
۸۷- گاهشمار صد روز اعتراض انتخاباتی در ایران
۸۸- بازتاب گسترده سفر احمدی‌نژاد به لبنان وبگاه بی‌بی‌سی

۹. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

وبسایت «ایرانین استوری» گردآورنده مستندات و روایات شفاهی معترضان به انتخابات ریاست جمهوری ایران
وبگاه رسمی ریاست جمهوری
وبلاگ شخصی محمود احمدی‌نژاد

۹-۱-۲- «مهدی کروبی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	مهدی کروبی
معروف به	شیخ اصلاحات
زادروز	٤ مهر ١٣١٦ (٧٤ سال)
زادگاه	الیگودرز، ایران
نام همسر	فاطمه کروبی
فرزندان	محمدحسین، محمدتقی، علی، یاسر
دین	اسلام
مذهب	شیعه
اطلاعات سیاسی	
حزب سیاسی	حزب اعتماد ملی (١٣٨٤ - اکنون) مجمع روحانیون مبارز (١٣٦٦ - ١٣٨٤) جامعه روحانیت مبارز (١٣٥٦ - ١٣٦٦) حزب جمهوری اسلامی (١٣٥٧ - ١٣٦٦)
پست‌های پیشین	ریاست مجلس شورای اسلامی (دوره‌های سوم و ششم) نایب رئیس مجلس شورای اسلامی (دوره‌های اول و دوم و سوم) سرپرست کمیته امداد امام خمینی مؤسس و رئیس بنیاد شهید انقلاب اسلامی سرپرست سازمان حج و زیارت عضو شورای بازنگری قانون اساسی صاحب امتیاز روزنامه «اعتماد ملی» عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز دبیرکل مجمع روحانیون مبارز دبیرکل حزب اعتماد ملی تأسیس مجمع روحانیون مبارز تأسیس حزب اعتماد ملی عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام مشاور عالی رهبر
وبگاه رسمی	sahamnews.org

مهدی کروبی (زاده ٤ مهر ١٣١٦ در الیگودرز)، روحانی شیعه و سیاستمدار ایرانی و دبیرکل حزب اعتماد ملی است. او رئیس دو دوره مجلس شورای اسلامی ایران بود. مهدی کروبی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ١٣٨٤ و ١٣٨٨ بود، وی در دور دهم ریاست

جمهوری در سال ۱۳۸۸ نیز مانند انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸٤ از کاندیداهای اصلاح‌طلب معترض به نتایج انتخابات بود. او هم‌اکنون از رهبران زندانی جنبش اعتراضی ایران موسوم به جنبش سبز می‌باشد.

محتویات

۱. زندگی
۲. پیش از انقلاب
۳. ابتدای انقلاب
٤. مجمع روحانیون مبارز
۵. دوران اصلاحات
٦. انتخابات نهم ریاست جمهوری ایران
۷. حزب اعتماد ملی
۸. تلویزیون صبا
۹. انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸
۱۰. افشاگری درباره تجاوز جنسی در زندان‌های ایران
۱۱. انتقاد به کشتار مردم ایران در عاشورای ۱۳۸۸
۱۲. سوء قصد در شهر قزوین
۱۳. مورد حمله قرار گرفتن در مراسم ۲۲ بهمن ۱۳۸۸
۱٤. درخواست همه‌پرسی و راهپیمایی معترضان
۱۵. حمله لباس شخصی‌ها در قم
۱٦. حمله به خانه کروبی در شب‌های قدر
۱٦.۱. واکنش‌ها
۱٦.۱.۱. مجمع روحانیون مبارز
۱٦.۱.۲. مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم
۱٦.۱.۳. جبهه مشارکت
۱٦.۱.٤. سپاه محمد رسول‌الله
۱٦.۱.۵. محمد خاتمی
۱٦.۱.٦. دیگر واکنش‌ها
۱٦.۲. دیدارها
۱٦.۳. نامه فاطمه کروبی به خامنه‌ای
۱۷. درخواست اعدام کروبی از سوی نمایندگان مجلس
۱۸. حبس خانگی
۱۹. جستارهای وابسته
۲۰. پانویس
۲۱. منابع
۲۲. پیوند به بیرون

۱. زندگی

مهدی کروبی در ٤ مهر ١٣١٦ در الیگودرز به دنیا آمد. پدر وی احمد کروبی نیز از روحانیون و زندانیان سیاسی بود و به پیروی از پدر، به تحصیل علوم حوزوی روی آورد. مهدی کروبی در ١٣٤١ با فاطمه کروبی، که خود از مبارزان سیاسی پیش از انقلاب و سیاستمداران اصلاح‌طلب پس از انقلاب است، ازدواج نمود. مهدی کروبی دارای ٤ فرزند به نام‌های محمدحسین متولد ١٣٤٤ دارای ٣٨ ماه سابقه حضور از سن ١٥ سالگی در جنگ ایران و عراق و حضور در عملیات‌هایی چون فتح‌المبین، بیت‌المقدس و والفجر و دارای لیسانس حقوق، محمدتقی متولد ١٣٤٦ دارای دکترای حقوق بین‌الملل (وی در جنگ ٨ ساله ایران و عراق یک پای خود را بر اثر برخورد با مین از دست داد.)، علی متولد ١٣٥١ دارای تحصیلات حوزوی و یاسر متولد ١٣٥٧ است. وی در سال ١٣٤٢ در رشته فقه و حقوق اسلامی در دانشکده الاهیات دانشگاه تهران پذیرفته شد. او در دانشگاه تهران به توصیه مرتضی مطهری با دکتر احمد ناظرزاده کرمانی ارتباط نزدیکی داشت. [١] به دلیل دستگیری‌های مکرر و نیز زندگی مخفیانه در برخی سال‌های در فاصله ١٣٤٢ تا ١٣٥١ اخذ لیسانس بیش از ٨ سال به طول انجامید.[٢] [٣]

٢. پیش از انقلاب

در حوزه علمیه قم شاگرد حسینعلی منتظری و روح‌الله خمینی بود و مدرک لیسانس فقه و حقوق اسلامی را هم از دانشکده الاهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران دریافت کرد، او نخستین اجازه اجتهاد خود را از یوسف صانعی گرفت. وی همچنین به زبان عربی تسلط دارد.[٤] کروبی پس از دستگیری و تبعید خمینی در سال ١٣٤٢ در انتشار نامه‌های سرگشاده خمینی به مقامات رسمی کشور و تبلیغ تفکرات وی در بین مردم بسیار فعال بود و در طول سال‌های ١٣٤٢ تا ١٣٥٧ بارها دستگیر شده و چندین سال را در زندان (از جمله سه زندان معروف تهران قزل قلعه، اوین و قصر) گذراند. وی در طی این سال‌ها جمعاً ٩ بار دستگیر [٥] و به نقاط مختلف ایران مانند گنبد کاووس تبعید شد و در زندان‌های ساواک مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفت و یک بار مخفیانه از کشور خارج شد و به عراق رفت. او درباره زندانی شدنش در سال ١٣٤٥ می‌گوید:

«پس از چند روز که در مدرسه‌ای مخفی بودم، ساواک به آنجا حمله کرد و دستگیر شدم و یکی از سخت‌ترین بازداشت‌ها را تجربه کردم. در این مدت، مأموران ساواک با انواع شکنجه‌ها می‌خواستند منبع اصلی توزیع این نامه را که آقای دعایی، مدیر فعلی روزنامه اطلاعات، بود پیدا کنند؛ که علی‌رغم شکنجه‌های زیاد، ایشان را معرفی نکردم. بعد ازبازجویی‌ها و شکنجه‌های زیاد مرا به زندان قزل قلعه منتقل کردند. [٦]»

وی در زندان یکی از معدود روحانیونی بود که هم با زندانیان مذهبی و هم زندانیان ملی، کمونیست و چپ‌گرای سکولاری نظیر دکترعباس شیبانی، محمود دولت‌آبادی، محمدتقی شریعتی، ابوالقاسم سرحدی‌زاده، شکرالله پاک‌نژاد، محمد محمدی گرگانی، مصطفی خمینی، سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، موسوی اردبیلی، محمدجواد باهنر، مرتضی نبوی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، محمد منتظری، مهدی عراقی، هاشمی رفسنجانی، سید محمد خامنه‌ای و ناطق نوری رابطه خوبی داشت. به گفته او، سخت‌ترین دوران زندان را در سال ١٣٥٣ تجربه کرده است، او در این مورد می‌گوید:

«سخت‌ترین زندان مربوط به سال ٥٣ بود. در آن سال‌ها، علی‌رغم آنکه وضع مالی خودم بسیار نامساعد بود اما کمک‌هایی از افراد علاقه مند به امام و مبارزات ایشان جمع‌آوری می‌کردم و در اختیار مبارزین و خانواده‌های آنها قرار می‌دادم. همین امر باعث شد که در سال ٥٣ که برخی از دستگیری‌ها به راه افتاد، تعدادی از فعالان دستگیرشده در زیر شکنجه مرا معرفی کرده بودند و بر همین اساس، من هم دستگیر شدم و بدترین شکنجه‌ها را در همین بازداشت تحمل کردم.»

کروبی در سال‌های ٥٦-٥٧ با آغاز اعتراض‌های عظیم مردمی علیه حکومت، رهبری شوراهای محلی را بر عهده داشت که غذا و نیازهای ضروری معترضان و اعتصابگران را تأمین می‌کردند.[٧] [٨]

٣. ابتدای انقلاب

کروبی با پیروزی انقلاب در سال ١٣٥٨ در اولین دوره مجلس شورای اسلامی به نمایندگی از زادگاهش الیگودرز وارد مجلس شده و در همین سال به دستور روح‌الله خمینی بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی را تأسیس کرد که به خانواده‌های کشته‌شدگان دوران انقلاب و جنگ ایران و عراق کمک می‌کرد. او در ابتدای انقلاب به عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و عضویت در شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز در آمد و نماینده تام‌الاختیار روح‌الله خمینی در استان لرستان شد.[٩] وی در دور دوم، خود را از تهران کاندید کرد و توانست به مقام نایب رئیسی مجلس دست یابد. وی در دور دوم و سوم مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده دوم مردم تهران به مجلس شورای اسلامی راه یافت. [١٠] [٢]

۴. مجمع روحانیون مبارز

پیش از انتخابات مجلس سوم در سال ۱۳٦٦ به سبب اختلاف‌های موجود در جامعه روحانیت مبارز عده‌ای اعضای این جامعه از آن جدا شده و گروهی با نام مجمع روحانیون مبارز را بنیان نهادند. نقش محوری را در این انشعاب مهدی کروبی برعهده داشت که رهبری مجمع را تا زمان خروجش از آن در سال ۱۳۸٤ بر عهده داشت. محمد موسوی خوئینی‌ها، محمد خاتمی و علی‌اکبر محتشمی‌پور از دیگر اعضای مهم این مجمع بودند با انشعاب از جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز را تأسیس نمودند. مجمع در انتخابات مجلس سوم پیروز شد و مهدی کروبی نایب رئیس اول مجلس شد. در همین دوران، در ماجرای اعتراض حسینعلی منتظری، قائم‌مقام رهبری، به اعدام دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی، کروبی با اینکه هیچ نقشی در این اعدام‌ها نداشت، ولی متأثر از وفاداری‌اش به خمینی، به انتقاد شدید از استاد سابقش منتظری پرداخت. نامه سرگشاده‌ای با امضای مهدی کروبی و سید حمید روحانی و امام جمارانی خطاب به منتظری منتشر شد که حاوی انتقادات و اعتراضات تندی از منتظری بود. فقط ۳۵ روز بعد، آیت‌الله منتظری از مقام خود کناره‌گیری کرد.[۷]

سرپرستی سازمان حج و زیارت از سال ۱۳٦٤ و عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی هر دو با فرمان روح‌الله خمینی و ریاست دوره سوم مجلس شورای اسلامی از دیگر مسؤولیت‌های مهم کروبی در این دوران بود.

شورای نگهبان در سال ۱۳٦۹ مهدی کروبی، به همراه دیگر شخصیت‌های سیاسی سرشناس مجمع روحانیون مبارز و وابسته به جناح چپ نظیر آیت‌الله بیات زنجانی، علی‌اکبر محتشمی پورر و هادی خامنه‌ای را در دومین انتخابات مجلس خبرگان رهبری رد صلاحیت کرد.[۱۱] همچنین در انتخابات دوره چهارم مجلس در سال ۱۳۷۰ و در اولین انتخابات مجلس بعد از فوت روح‌الله خمینی، شورای نگهبان با تفسیری جدید از قانون، بر نظارت خود بر انتخابات افزود و بیش‌تر کاندیداهای نزدیک به مجمع روحانیون مبارز و جناح موسوم به خط امام را رد صلاحیت نمودند. دوره چهارم مجلس شورای اسلامی، بر خلاف دور سوم، به کنترل جناح راستگرای محافظه‌کار درآمد و طیف همراه مهدی کروبی، در این دوره، در اقلیت قرار گرفتند.[۱۰]

مجمع روحانیون مبارز پس از این انتخابات فعالیت سیاسی خود را متوقف و اعلام سکوت سیاسی کرد. کروبی نیز به غیر از چند موضع‌گیری، مانند اعتراض به دستگیری روزنامه‌نگارانی نظیر عباس عبدی در سال ۱۳۷۲ و اعتراض به عملکرد شورای نگهبان، در این دوران فعالیت چندانی در صحنه سیاست کشور نداشت.[۱۲]

۵. دوران اصلاحات

دوران سکوت سیاسی مجمع روحانیون مبارز در ۲٤ مهر ۱۳۷۵ پایان یافت. یکی از اعضای اصلی این مجمع یعنی محمد خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری شد و توانست به‌طرز غیرمنتظره‌ای با اختلاف بسیار پیروز رقابت شود.

مهدی کروبی در سال ۱۳۷۸ تصمیم به حضور دوباره در مجلس شورای اسلامی گرفت. وی رأی بیست‌وچهارم شهر تهران را کسب کرد و به ریاست مجلسی رسید که اکثریت آن در اختیار اصلاح‌طلبان و مذهبیون چپ‌گرا بود.

کروبی در اولین روزهای آغاز به کار مجلس ششم طرح اصلاح قانون مطبوعات را از دستور بررسی مجلس خارج کرد. خامنه‌ای پیش از بررسی این طرح در نامه‌ای به کروبی از او خواست این طرح را مسکوت بگذارد و کروبی هم اطاعت کرد. به همین دلیل، کروبی همواره در دوران ریاست مجلس مورد انتقاد اصلاح‌طلبان قرار داشت.[۷]

مهدی کروبی از سوی دیگر در چندین مورد اعتراض‌های سختی هم داشت. از جمله اعتراض او به به توقیف گسترده مطبوعات در سال ۱۳۷۹، اعتراض او به حکم اعدام هاشم آقاجری و اعتراض او به دستگیری حسین لقمانیان نماینده همدان.

در دوران ریاست مهدی کروبی بر مجلس ششم بسیاری از فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران زندانی شدند. دفتر وی همیشه به روی خانواده زندانیان سیاسی باز بود و او بسیاری از اوقات با استفاده از روابطی که با مقامات دیگر داشت موفق به کمک به آنها می‌شد؛ نظیر کمک به آزادی اکبر گنجی و عمادالدین باقی. [۱۳]

در انتخابات مجلس هفتم شورای نگهبان بار دیگر تقریباً تمامی کاندیداهای اصلاح‌طلب از جمله دو نایب رئیس این مجلس و بیش از ۱۰۰ نماینده دیگر را رد صلاحیت کرد. در حالی که تحصن نمایندگان و استعفای آنها و تهدید سید محمد خاتمی وضعیت سیاسی کشور را در شرایط بحرانی قرار داده بود. کروبی در این انتخابات به مجلس راه نیافت.مهدی کروبی در بیانیه‌ای مشترک به همراه محمد خاتمی و مجمع روحانیون مبارز

خطاب به احمد جنتی دبیر شورای نگهبان نسبت به رد صلاحیت‌های گسترده کاندیداهای اصلاح‌طلب، انتصاب به جای انتخاب و تخلف در شمارش آرا در انتخابات مجلس هفتم اعتراض کرد.[۱٤]

۶. انتخابات نهم ریاست جمهوری ایران

مهدی کروبی در انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸٤ شرکت کرد. بیش‌تر احزاب مهم اصلاح‌طلب و حتا بسیاری از اعضای مجمع روحانیون مبارز از مصطفی معین و اکبر هاشمی رفسنجانی حمایت کردند اما کروبی با شعار اعطای ۵۰ هزار تومان در هر ماه به هر ایرانی بالای ۱۸ سال به جمع‌آوری رأی طبقات فقیرتر جامعه امید داشت. وی در انتخاباتی نزدیک در جای سوم قرار گرفت در حالی‌که تا ساعت پایانی شمارش آراء در جای دوم قرار داشت. مهدی کروبی در بین ۸ نامزد شرکت‌کننده در انتخابات با ۵.۰۷ میلیون نفر رأی (۱۷.۳ درصد از کل آرا) و با آرایی نزدیک به محمود احمدی‌نژاد با ۵.۷۱ میلیون نفر رأی (۱۹.۵ درصد از کل آرا) و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی با ٦.۱٦ میلیون نفر رأی (۲۱ درصد از کل آرا)، پس از احمدی‌نژاد و هاشمی رفسنجانی قرار گرفت و در بسیاری از شهرهای ایران به عنوان نفر اول انتخاب شد.[۱۵]

اعتراض‌های شدید کروبی پیش از اعلام رسمی نتیجه انتخابات آغاز شد. کروبی از جمله به این نکته اشاره می‌کرد که شورای نگهبان در استان خراسان جنوبی ۲۹۸،۰۰۰ رأی شمرده در حالی‌که پیش از آن تعداد افراد واجد شرایط فقط ۲۷۰،۰۰۰ اعلام شده بود. او نامه سرگشاده بی‌سابقه‌ای را خطاب به علی خامنه‌ای منتشر کرد. وی در این نامه مجتبی خامنه‌ای و فرماندهان سپاه را به تقلب در انتخابات متهم کرد:

«اخباری مبنی بر حمایت فرزند محترم شما – آقا سید مجتبی – از یکی از کاندیداها منتشر شد که پس از به تواتر رسیدن این اخبار نگران شدم که مبادا این موضوع مرتبط با دیدگاه حضرتعالی باشد...در عین حال، کماکان خبرهایی در مورد فعالیت ایشان به نفع یکی از کاندیداها – که سه روز قبل از انتخابات ناگهان ستاره بخت او افول کرد و عنایت‌ها به طرف فرد دیگر سرازیر شد – و حتا رفت و آمد به ستاد انتخاباتی آن کاندیدا منتشر شد. [۱٦]»

کروبی پس از انتشار یک پاسخ کوتاه و تند از خامنه‌ای با انتشار نامه‌ای دیگر اعلام کرد که از تمام مسؤولیت‌های خود در حکومت از جمله مشاور رهبری و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام خارج می‌شود.

او از مجمع روحانیون مبارز نیز خارج شد تا مقدمات تشکیل حزب اعتماد ملی را فراهم کند. هاشمی رفسنجانی و مصطفی معین نیز نسبت به این انتخابات اعتراض داشتند. در این دوره از انتخابات، از میان هشت نامزد، محمود احمدی‌نژاد در دور دوم به ریاست جمهوری رسید.

۷. حزب اعتماد ملی

حزب تازه مهدی کروبی در سال ۱۳۸٤ با نام حزب اعتماد ملی تأسیس شد. دفتر حزب و روزنامه اعتماد ملی پس از انتخابات ۱۳۸۸ و افشاگری‌های مهدی کروبی درباره تقلب در انتخابات و شکنجه و تجاوز جنسی معترضان نتایج انتخابات توسط دولت محمود احمدی‌نژاد تعطیل و پلمپ شد. پس از بسته شدن روزنامه و حزب اعتماد ملی تظاهرات و اعتراضاتی مردمی صورت گرفت که با سرکوب نیروهای بسیج و سپاه پاسداران خاتمه یافت. اسماعیل گرامی مقدم، سخنگوی حزب اعتماد ملی نیز پس از پلمپ شدن دفتر حزب اعتمادملی گفت: «حوالی ساعت ۱۵ تعدادی از مأموران با حکم دادستان تهران با مراجعه به دفتر آقای کروبی واقع در جمشیدیه تهران ضمن بازرسی محل کار ایشان مبادرت به جمع‌آوری اسناد و مدارک موجود و نیز CD، رایانه و فیلم کردند». وی افزود: «مأموران همچنین افرادی را که برای ملاقات با آقای کروبی به دفتر ایشان آمده بودند را به همراه شخص دبیر کل به خارج از ساختمان هدایت کردند». همچنین پس از پلمپ شدن دفتر حزب اعتماد ملی، سردبیر سایت اعتماد ملی بازداشت شد. [۱۷] مهدی کروبی پس از پلمپ شدن دفتر حزب اعتماد ملی با نوشتن نامه‌ای خطاب به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه به پلمپ شدن دفتر حزب اعتماد ملی اعتراض کرد و خواستار رسیدگی به پرونده شکنجه و تجاوز زندانیان سیاسی پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم در زندان‌های ایران شد. [۱۸]

۸. تلویزیون صبا

مهدی کروبی در سال ۱۳۸٤ اعلام کرد که قصد دارد یک تلویزیون ماهواره‌ای به نام صبا راه‌اندازی کند. مهدی کروبی، بهروز افخمی فیلمساز نامدار ایرانی را، برای سرپرستی امور مربوط به تلویزیون ماهواره‌ای صبا انتخاب کرد. از آنجایی که قوانین جمهوری اسلامی، اجازه تأسیس

تلویزیون خصوصی را به کسی نمی‌داد، دست‌اندرکاران راه‌اندازی تلویزیون صبا، اعلام کردند که برنامه‌های خود را از شهر دوبی پخش خواهند کرد. اما در انتها صبا موفق به آغاز برنامه‌های خود نشد.[۱۹] [۲۰]

۹. انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸

مهدی کروبی، از نامزدهای دوره دهم ریاست جمهوری ایران بود. وی اولین فردی بود که حضورش را در انتخابات اعلام کرد و حتا از ٤ سال پیش و در پی عدم موفقیت در انتخابات دوره نهم، با تشکیل حزب اعتماد ملی، جهت حضور در این انتخابات برنامه‌ریزی کرد. وی در ۲۱ مهر ۸۷ به طور رسمی نامزدی‌اش را اعلام کرد و در روز ۱۹ اردیبهشت ۸۸ با حضور در ستاد انتخابات ثبت نام کرد. او در این دوره به همراه سه نامزد دیگر برای سمت ریاست جمهوری رقابت می‌کرد. کروبی با کسب ۳۳۳،٦۳۵ رأی چهارم شد. آرای کروبی از تعداد آرای باطله کم‌تر بود. در حالی که در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸٤)، مهدی کروبی با ۵.۰۷ میلیون نفر رأی (۱۷.۳ درصد از کل آرا) و با آرایی نزدیک به محمود احمدی‌نژاد ۵.۷۱ میلیون نفر رأی (۱۹.۵ درصد از کل آرا) در بین ۸ نامزد شرکت‌کننده در جای سوم قرار گرفت و این اختلاف آرای بالا نسبت به انتخابات پیشین از جمله دلایل اعتراض کروبی نسبت به نتایج انتخابات بود.[۲۱]

در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۸۸ مهدی کروبی با نگارش نامه‌ای خطاب به آیت‌الله منتظری از حمایت‌های ایشان از خویش در حوادث پس از انتخابات تقدیر کرد. در قسمتی از این نامه آمده است:

«از اینکه به خاطر برخی حوادث و تعرضات پیش آمده بعد از انتخابات دور دهم ریاست جمهوری برای اینجانب، از این حقیر تفقد نمودید و طی نامه‌ها و بیاناتی اظهار تأسف فرمودید، لازم دانستم بدین وسیله تشکر و قدردانی خود را اعلام دارم[۲۲].»

مهدی کروبی از حامیان اصلی تظاهرات جنبش سبز پس از اعتراضات به نتایج انتخابات بود و در تظاهرات‌هایی نظیر ۲۵ خرداد، تظاهرات مسجد قبا در ۸ تیر ماه، نماز جمعه ۲٦ تیر ماه، مراسم بزرگداشت کشته‌شدگان جنبش سبز در ۸ مرداد ماه، تظاهرات روز قدس، تظاهرات ۱۳ آبان ماه و تظاهرات ۲۲ بهمن در حمایت از جنبش سبز حضور پیدا کرد. [۲۳] [۲٤] [۲۵]

مهدی کروبی پس از اعتراض‌ها به نتایج انتخابات ۱۳۸۸ خواهان ابطال انتخابات، نظارت مجلس خبرگان رهبری بر رهبری، محدود کردن اختیارات رهبری و تعیین نوع حکومت از جانب مردم شد. [۲٦] [۲۷] [۲۸] [۲۹]

مهدی کروبی همچنین پس از اعتراض‌ها به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ به همراه عبدالکریم سروش، در فهرست مجله فارین‌پالیسی در بین ۱۰۰ چهره اندیشمند و تأثیرگذار در سال ۲۰۱۰ میلادی قرار گرفت. فارین‌پالیسی زنده نگه داشتن روح جنبش سبز را دلیل انتخاب مهدی کروبی ذکر کرده است. این نشریه مهدی کروبی را هم یک نماد منحصر به فرد در میان رهبران مخالف دولت ایران توصیف کرده که با وجود سرکوب شدید، با شجاعت به بیان انتقادهایش ادامه می‌دهد.

فارین‌پالیسی با اشاره به اقدامات مهدی کروبی در اعتراض به بدرفتاری با زندانیان، می‌نویسد: «او همچنان انتقادهای شدیدش را در زمینه نحوه مدیریت دولت و نیز نفوذ رو به رشد سپاه پاسداران در اداره کشور بیان می‌کند و همین شجاعت، او را با خطرات زیادی مواجه کرده است. از جمله حمله‌های مداوم به منزلش و تهدیدهای مداوم مقامات قضائی در محاکمه او.» [۳۰] مهدی کروبی پس از اعتراض‌ها به نتایج انتخابات دهم بارها از سوی حامیان علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران تهدید به دستگیری شد.او در دی ماه ۱۳۸۹ پس از سالگرد اعتراضات مردمی در روز عاشورا و تهدید حامیان علی خامنه‌ای به دستگیری او، با نوشتن نامه‌ای آمادگی خود را برای محاکمه در دادگاه علنی اعلام کرد. در قسمت‌هایی از این نامه آمده است:

«در تصورم نمی‌گنجد اوج خشونتی که بتواند در نظام اسلامی در ظرف چند روز ٤ جوان را زیر شکنجه به قتل برسانند. من از همین‌جا اعلام می‌کنم که بیدی نیستم که با این بادها بلرزم و کاملاً از این دادگاه استقبال می‌کنم و برای همه مواضع ام ادله محکمی دارم چرا که ۲۱ سال است با این قضایا درگیر بوده‌ام و آرامشی هم نداشته‌ام.[۳۱]»

۱۰. افشاگری درباره تجاوز جنسی در زندان‌های ایران

در ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۸۸ مهدی کروبی در نامه‌ای به هاشمی رفسنجانی ازاو تقاضا کرد که در مورد تجاوز جنسی به پسران جوان و زنان در زندان‌های ایران تحقیق شود.[۳۲] وی در این نامه نوشته بود:

«عده‌ای از افراد بازداشت شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند.[۳۳]»

این زندانیان به علت شرکت در تظاهرات پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۳۸۸ زندانی شده بودند.طرح این موضوع باعث واکنش‌هایی در بین مقامات ایران شد علی لاریجانی هرگونه تجاوز جنسی را رد کرد و چندین امام جمعه علیه این سخنان کروبی موضع گرفتند.[۳٤] ولی کروبی بار دیگر بر ادعای خود تأکید کرد وبا انتشار نامه‌ای از مهدی کروبی در روزنامه اعتماد ملی در پاسخ به مخالفان طرح این موضوع، خبر تعطیلی این نشریه منتشر شد.[۳۵] [۳٦]

مهدی کروبی با ارائه مستنداتی نظیر فیلم، CD، نظرات پزشکان و اسناد گواهی پزشکی قانونی از بازداشت‌شدگان آسیب‌دیده پس از انتخابات مانند ترانه موسوی به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه، خواستار تشکیل کمیته‌ای ویژه جهت رسیدگی به تخلفات صورت گرفته پس از انتخابات در زندان‌های ایران به ویژه بازداشتگاه کهریزک شد.او همچنین از ملاقات یکی از بازداشت شدگان آسیب دیده پس از انتخابات با علی مطهری خبر داد. [۳۷]

همچنین محمد داوری روزنامه‌نگار و سردبیر سایت سحام‌نیوز (سایت رسمی حزب اعتماد ملی) متهم به افشای شکنجه‌ها و تجاوزهای جنسی در زندان‌های ایران شد. مهدی کروبی در نامه‌ای به دادستان تهران، مسؤولیت تمام اسناد و فیلم‌هایی را که به عنوان مستندات وجود شکنجه و تجاوز جنسی در زندان‌های ایران ارائه کرده بود بر عهده گرفت و محمد داوری را تنها فیلمبردار مصاحبه‌ها عنوان کرد و گفت او هیچ نقش دیگری در این ماجرا نداشته است.[۳۸]

محمد داوری به همراه محمدحسین سهرابی راد عضو ستاد انتخاباتی مهدی کروبی و مهدی محمودیان نیز از افشاکنندگان کشتار و شکنجه‌های بازداشتگاه کهریزک بودند که پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران دستگیر و زندانی شدند. این در حالی است که پنجاه و هفت تن از نمایندگان مجلس به دنبال گزارش کمیته حقیقت‌یاب در نامه‌ای خطاب به رؤسای دو قوه مجریه و قضائیه، خواستار برخورد جدی و بدون ملاحظه با عاملین و مسببین حوادث بازداشتگاه کهریزک به ویژه سعید مرتضوی دادستان وقت تهران شده بودند.[۳۹]

۱۱. انتقاد به کشتار مردم ایران در عاشورای ۱۳۸۸

مهدی کروبی در اعتراض به کشتار مردم ایران در اعتراضات عاشورای ۱۳۸۸ با وصف‌ناپذیر خواندن خشونت‌های روز عاشورا گفت که حتا شاه هم حرمت عاشورا را نگاه داشت.[٤۰] وی در ادامه نوشت که حکومت در روز عاشورا دست بر خون مردم برده و جماعتی وحشی را به جان مردم انداخته است. او خشونت‌ها علیه مردم معترض در روز عاشورا را گناهی نابخشودنی دانست و خطاب به عاملان این حوادث نوشت که «اگر دین ندارید، لااقل آزادمرد باشید.» [٤۱] چندی بعد در ۱٦ اسفند ۱۳۸۸ مهدی کروبی به حکم اعدام محمدامین ولیان، که در اعتراضات عاشورای ۱۳۸۸ بازداشت شده بود، اعتراض کرد و خواستار لغو این حکم شد و گفت:

«برخی مسؤولان سنجیده یا نسنجیده و حتا عامدانه حرکت‌های خیابانی و اعتراضات را محاربه اعلام کردند که این امر مایه تأسف است. متأسفانه برخی مسؤولان قضائی خوراک برای دشمنان و برخی رسانه‌های خارجی تهیه و دوستان را در سطح جهان منفعل می‌کنند.»[٤۲]

۱۲. سوء قصد در شهر قزوین

جمعه شب، ۱۸ دی ۱۳۸۸، در حالی که مهدی کروبی جهت شرکت در مراسم سوگواری ماه محرم در شهر قزوین به سر میبرد تجمعی در مقابل محل اقامت کروبی صورت گرفت، در حین ترک این محل، تجمع کنندگان با تخم‌مرغ و آجر به خودروی وی حمله کرده و همچنین دو تیر به خودرو اصابت می‌کند یکی به شیشه جلو و یکی هم به شیشه عقب، با توجه به اینکه خودرو ضدگلوله بود جدار رویی شیشه عقب می‌شکند و شیشه جلو نیز ترک بر می‌دارد.[٤۳] در اولین واکنش به این موضوع فرمانده نیروی انتظامی قزوین این مسأله را تکذیب کرده و این اقدام با واکنش، حسین کروبی، فرزند مهدی کروبی مواجه شد.[٤٤] کروبی پس از این حادثه، محافظین خود را مرخص نمود و در دیدار با خانواده عمادالدین باقی گفت:

«این نوع اقدامات نه تنها در اراده من خللی ایجاد نمی‌کند بلکه عزمم را در احقاق حقوق معطل مانده مردم جدی‌تر می‌کند و به گردانندگان جریان تمامیت‌خواه اعلام می‌نمایم که تا آخرین قطره خون ازاین راه و هدف مقدس برنخواهم گشت.[٤۵]»

هیچ فرد یا مجموعه‌ای مسؤولیت این حادثه را بر عهده نگرفت، مهدی کروبی ۳ روز پس از این حادثه بیانه‌ای رسمی منتشر کرد و در آن گفت: «خود و خانواده‌ام را آماده هرگونه مصیبتی ساخته‌ام.»[٤٦]

سوء قصد به مهدی کروبی دو ماه پس از حمله نیروهای امنیتی به مهدی کروبی در نمایشگاه مطبوعات و تظاهرات ۱۳ آبان، [٤٧] [٤٨] دو هفته پس از ترور سید علی حبیبی موسوی خامنه و ٤ روز پیش از ترور مسعود علی‌محمدی انجام گرفت.

۱۳. مورد حمله قرار گرفتن در مراسم ۲۲ بهمن ۱۳۸۸

مهدی کروبی در آستانه سی و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب ایران (۱۳۵۷) با انتشار بیانیه‌ای از مردم دعوت کرد تا در راهپیمایی‌ای که هر سال برای گرامیداشت این روز به سمت میدان آزادی صورت می‌گیرد شرکت کنند و این دعوت مورد استقبال جنبش سبز قرار گرفت.[٤٩] همچنین وبگاه رسمی حزب اعتماد ملی در روز ۲۱ بهمن مسیر و زمان حرکت کروبی را اعلام کرد.[۵۰] در مراسم ۲۲ بهمن ماه ۱۳۸۸، مهدی کروبی در حالی که همراه با جمعیت راهپیمایان در حال حرکت از بزرگراه اشرفی اصفهانی به سمت بزرگراه محمدعلی جناح بود به محض ورود به فلکه دوم صادقیه، از سوی نیروهای یگان ویژه سپاه پاسداران مورد حمله با گاز اشک‌آور قرار گرفت و باوجود حمله این نیروها از خودروی خود پیاده شد که در این هنگام، به علت حجم بالای شلیک گلوله‌های دودزا و گاز اشک‌آور و ایجاد مشکل تنفسی برای وی؛ همراهان آقای کروبی ایشان را سریعاً از محل خارج کردند. همچنین مهاجمین با سردادن شعار بر علیه کروبی و پرتاب سنگ موجب پراکندگی حامیان کروبی از اطراف ایشان شدند.[۵۱] در این حادثه علی کروبی، فرزند مهدی کروبی توسط نیروهای امنیتی دستگیر شد [۵۲] و به مسجد امیرالمؤمنین منتقل شد و به شدت مورد شکنجه و تهدید قرار گرفت [۵۳] که منجر به انتشار نامه‌ای سرگشاده از سوی فاطمه کروبی (همسر مهدی کروبی) خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای شد.[٥٤] همچنین حسین کروبی، فرزند دیگر وی، حملات مأموران حکومتی به مهدی کروبی و هواداران پیرامون او در مراسم این روز را خشن‌ترین برخورد هشت‌ماهه اخیر خواند و گفت که افزون بر شلیک گاز اشک‌آور توسط نیروی انتظامی، لباس شخصی‌ها با اسپری‌های ویژه دفاع شخصی، گاز اشک‌آور را به صورت مهدی کروبی می‌پاشیدند، عواقب این حملات، سوزش شدید صورت و ریه کروبی پس از چند ساعت و نیز راهی شدن یکی از محافظان او به بیمارستان بوده است.[۵۵]

۱۴. درخواست همه‌پرسی و راهپیمایی معترضان

مهدی کروبی پس از تظاهرات روز ۲۲ بهمن در پی دو مرتبه دیدار با میرحسین موسوی[٥٦] [۵۷]، با انتشار بیانیه‌ای در روز ۳ اسفند ۱۳۸۸ ضمن محکوم کردن بهره‌برداری جناحی خاص از راهپیمایی ۲۲ بهمن، خواستار مجوز تظاهرات آزاد جنبش سبز و برپایی همه‌پرسی شد. کروبی حاکمیت را متهم کرد که «حداکثر تلاش خود را برای مهندسی تظاهرات ۲۲ بهمن به کار بردند و از سراسر کشور با صدها اتوبوس و قطار نیرو به تهران اعزام کردند».[۵۸] [۵۹] کروبی در این بیانیه گفت:

«می‌خواهم بر اساس حق مسلّم مردم، طبق اصل ۲۷ قانون اساسی، مجوز بدهند که در میدانی در تهران راهپیمایی از طرف ما برگزار شود تا اقلیت و اکثریت مشخص شود، امنیتش را هم خودمان تامین می‌کنیم و تضمین می‌دهیم که این راهپیمایی با پرهیز از هرگونه شعار ساختارشکن برگزار شود. کارنامه انتخابات دهم ریاست جمهوری نشان داد که تنها رفراندوم است که می‌تواند راهگشای ما برای عبور از این تنگناها باشد.»[٦٠]

همچنین در خرداد ماه ۱۳۸۹ در دیدار با میرحسین موسوی خواستار صدور مجوز راهپیمایی آرامی از میدان امام حسین تا میدان آزادی از استاندار تهران در روز ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ در اعتراض به تقلب در انتخابات ۱۳۸۸ شد. [٦١]

۱۵. حمله لباس شخصی‌ها در قم

مهدی کروبی در ۲۳ خرداد ۱۳۸۹ پس از دیدار با آیت‌الله صانعی در قم با حمله نیروهای لباس شخصی به خودروی حامل وی مواجه شد و مانع از بازگشت مهدی کروبی به تهران شدند. در این حمله بر علیه مهدی کروبی، میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی و سید حسن خمینی شعارهایی از سوی حامیان آیت‌الله علی خامنه‌ای داده شد. همچنین در این روز بیت آیت‌الله صانعی و آیت‌الله منتظری تخریب شد و بیت آیت‌الله منتظری پس از حمله نیروهای لباس شخصی پلمپ شد. این حملات واکنش‌هایی از سوی میرحسین موسوی، احمد منتظری و محمد خاتمی را در پی داشت.[٦٢] [٦٣] [٦٤] [٦٥]

۱۶. حمله به خانه کروبی در شب‌های قدر

در شب‌های قدر و در بین روزهای ۹ شهریور تا ۱۲ شهریور ۱۳۸۹ چندین تجمع اعتراضی در برابر خانه مهدی کروبی انجام گرفت که در مواردی به درگیری ختم شد. معترضان با پاشیدن رنگ و شکست شیشه‌های خانه و با استفاده از گاز اشک‌آور و سلاح گرم و سرد به خانه کروبی حمله نمودند. [٦٦] این تجمع در روز ۱۲ شهریور روز قدس ادامه یافت. مهاجمان اقدام به پرتاب سنگ، پاشیدن رنگ و سرقت دوربین‌های امنیتی نمودند. [٦٧] در این درگیری، سرتیم محافظان کروبی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و راهی بیمارستان شد. [٦٨]

۱۶.۱. واکنش‌ها

این حملات واکنش‌های زیادی را در بین احزاب و شخصیت‌های سیاسی برانگیخت. [٦٩]

۱۶.۱.۱. مجمع روحانیون مبارز

مجمع روحانیون مبارز، در بیانیه‌ای حمله به خانه کروبی را محکوم نمود. «حمله وحشیانه به بیت یار دیرین انقلاب و شخصیت رنج‌کشیده‌ای که عمر خود را در دفاع از آرمان‌های امام و انقلاب و خدمت به مردم صرف کرده است، یعنی حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای کروبی، و تخریب منزل و تیراندازی به سوی آن و سردادن شعارهای وقیحانه، حادثه‌ای نیست که به سادگی بتوان از کنار آن عبور کرد.» [۷۰]

۱۶.۱.۲. مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم

مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، با محکوم نمودن حملات به خانه کروبی اعلام نمود «این اقدامات ناشایست در شأن نظام اسلامی نیست و خواسته یا ناخواسته به مشروعیت نظام لطمه می‌زند.» [۷۱]

۱۶.۱.۳. جبهه مشارکت

جبهه مشارکت، در نامه‌ای ضمن محکوم کردن حملات سازماندهی‌شده لباس شخصی‌ها خطاب به کروبی نوشت: «آنها از اعلام حضور ساده شما در راهپیمائی روز قدس چنان به هراس افتادند که چاره‌ای جز محاصره منزل شما به منظور جلوگیری از حضورتان در راهپیمائی ندیدند و ناگزیر شدند راهپیمائی روز قدس را زیر پوشش شدیدترین اقدامات امنیتی برگزار کنند، چرا که می‌ترسیدند حضور شما و مردم معترض، رنگ سبز اعتراض به هر نوع ظلم را به این راهپیمائی بدهد.» [۷۲]

۱۶.۱.۴. سپاه محمد رسول‌الله

دو روز بعد از پایان حملات، سپاه محمد رسول‌الله تجمع در برابر خانه مهدی کروبی را انکار و محکوم کرد. در این بیانیه از خودسرها به عنوان عامل این حوادث یاد شده است. سایت‌های وابسته به اصول‌گرایان نیز به نقل از سردار نقدی این حملات را «شایعه حمله به منزل کروبی» نامیدند.[۷۳] [٧٤]

۱۶.۱.۵. محمد خاتمی

محمد خاتمی، در تماسی تلفنی با کروبی با اظهار تأسف نسب به این حادثه گفت: «با کمال تأسف عدم برخورد جدی با چنین پدیده‌ای باعث جری‌تر شدن قانون‌شکنان و هیاهوگران شده است.»[۷۵]

۱۶.۱.۶. دیگر واکنش‌ها

بیات زنجانی، در تماسی تلفنی این حوادث را محکوم نمود و از ایستادگی کروبی در برابر این حملات تقدیر کرد. [٧٦] او همچنین با صدور بیانیه‌ای، جسارت و بی‌حرمتی به انسان را نوعی جنگ و محاربه با خدا دانست.[۷۷]

امید نوری‌پور، نماینده پارلمان آلمان از حزب سبزها نسبت به خطرات جانی که مهدی کروبی را تهدید می‌کند هشدار داد و از اتحادیه اروپا خواست در این مورد واکنش نشان دهد. [۷۸]

۱۶.۲. دیدارها

پس از پایان یافتن حملات، یاسر خمینی، نوه روح‌الله خمینی، به دیدار کروبی رفت. او از خسارت‌ها بازدید نمود و رفتار مهاجمان را غیرانسانی توصیف کرد. [۷۹]

میرحسین موسوی، پس از پایان تجمعات به همراه زهرا رهنورد به دیدار کروبی رفت و پس از بازدید از خسارت‌ها گفت: «اینکه این افراد حرمت این شب‌ها را نگه نمی‌دارند و این اقدامات سخیف را صورت می‌دهند، نشان از بیگانگی و ناآشنایی آنان با اصول اسلام است. ابتدا اقدام به تخریب و تجاوز به حقوق مردم میکنند و چند دقیقه بعد مراسم دعا برگزار می‌کنند. این خود نشان از دوگانگی در رفتار و عقاید است.» [۸۰]

اعضای مجمع روحانیون مبارز پس از اتمام حملات در دیدار با کروبی خواستار رسیدگی سریع مراجع قانونی نسبت به این حادثه شدند. غلامحسین کرباسچی و یاسر هاشمی رفسنجانی در تماس تلفنی و با حضور در خانه کروبی از او دلجویی نمودند. [۸۱]

۱۶.۳. نامه فاطمه کروبی به خامنه‌ای

فاطمه کروبی، همسر مهدی کروبی پس از این حملات در نامه‌ای خطاب به علی خامنه‌ای نسبت به اذیت و آزارهای لباس شخصی‌ها اعتراض کرد. او در این نامه نوشت: «اختلاف همسرم با جنابعالی در مسائلی که همگان بر آن واقفند، چه ارتباطی با حق زیستن خانواده و آسایش و آرامش همسایگان ما دارد؟ آقای کروبی بارها گفته‌اند که آماده پرداخت هر هزینه‌ای بابت این اختلاف در نگرش هستند.» [۸۲]

۱۷. درخواست اعدام کروبی از سوی نمایندگان مجلس

پس از اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ و در خواست مشترک مهدی کروبی و میرحسین موسوی رهبران جنبش سبز، برای حضور هواداران جنبش سبز در تظاهرات ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در حمایت از قیام مردم مصر و تونس، ۲۳۳ نماینده مجلس شورای اسلامی پس از نطق علی لاریجانی علیه میرحسین موسوی و مهدی کروبی و مفسد فی‌الارض خواندن آنها، در مقابل جایگاه هیات رئیسه مجلس تجمع کردند و با سر دادن شعارهایی نظیر «ما همه سرباز توایم خامنه‌ای؛ گوش به فرمان توایم خامنه‌ای»، «ای رهبر آزاده، آماده‌ایم آماده»، «مرگ بر موسوی، کروبی و خاتمی» و «موسوی و کروبی اعدام باید گردند» خواستار اعدام موسوی و کروبی شدند. [۸۳] [۸٤] [۸۵]

فاطمه کروبی، همسر مهدی کروبی با نوشتن نامه‌ای خطاب به علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی نسبت به این اقدام نمایندگان مجلس، حصر خانگی، قطع ارتباطات از جمله تلفن و اینترنت مهدی کروبی و جلوگیری از دیدار با اعضای خانواده‌اش اعتراض کرد. [۸٦] در قسمت‌هایی از این نامه آمده است:

«جنابعالی به خوبی می‌دانید که از پنج‌شنبه در حصر کامل نیروهای امنیتی هستیم که به نحوی که فرزندانم را نیز به منزل راه نمی‌دهند، تلفن‌های ارتباطی همگی قطع می‌باشد، از ادامه درمان این حق اولیه‌ام نیز ممانعت بعمل آمده و نیروهای امنیتی دیشب همزمان با حمله اوباش شبانه با شکاندن درب آپارتمان فرزندم محمد حسین بدون حضور او به منزلش یورش بردند. از آنجا که سخن از قانون‌گرایی کرده‌اید، موجب امتنان است معیارهای قانونی برای این رفتارهای مذبوحانه، غیر انسانی و البته کودکانه که هیچ خللی در انتخاب راه همسرم ایجاد نمی‌کند را جهت اطلاع اینجانب و تنویر افکار عمومی معین نمائید.»[۸۷]

مهدی کروبی نیز در پیامی جداگانه از طریق یکی از مشاورانش به نام مجتبی واحدی، در اعتراض به این اقدام نمایندگان مجلس گفت:

«کروبی بار دیگر آمادگی خود را برای محاکمه در یک دادگاه علنی اعلام و خطاب به سران حکومت گفت: اگر غیرت و شجاعت دارید لااقل مانند حکومت شاه رفتار کنید که اگر مبارزانی مانند طالقانی، گلسرخی، بخارایی و ده‌ها مبارز با اندیشه‌های متفاوت را به بند می‌کشید، اجازه انتشار محاکمات آنها در رسانه‌ها را می‌داد. کروبی پیامی هم برای آقایان قالیباف، ناطق نوری و حسن روحانی داشت. او با اشاره به اینکه شکستن همزمان سکوت این سه نفر و برخی ظرایف موجود در اظهار نظر آنها و نیز همزمانی آن با اطلاعیه دستوری هیأت رئیسه خبرگان، هر نوع تردید در خصوص الزام آقایان به اظهار نظر را برطرف می‌کند، از این سه نفر خواست با صدور اطلاعیه‌ای، محاکمه علنی او و اجازه انتشار دفاعیاتش در رسانه‌ها را نیز خواستار شوند.»[۸۸]

۱۸. حبس خانگی

پس از اعتراضات جنبش سبز در ۱ اسفند ۱۳۸۹، نیروهای بسیج و لباس شخصی به خانه مهدی کروبی از رهبران جنبش سبز حمله کرده و با بستن کوچه، شکستن شیشه‌های خانه و پرتاب سه نارنجک اقدام به تخریب خانه مهدی کروبی کردند و علی کروبی فرزند مهدی کروبی را دستگیر کردند.[۸۹] [۹۰] مهدی کروبی پس از این حملات به خانه‌اش از محافظانش خواست خانه را ترک کنند و به آنها گفت: «به آنها بگویید یا باید با حکم قضائی و دادگاهی عادل وارد شوند و یا جنازه مرا از این خانه بیرون ببرند، و تا آخرین لحظه و قطره خون خواهم ایستاد.»[۹۱] او پیش از این روز نیز، در نامه‌ای به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه نسبت به این حملات اعتراض کرده بود.[۹۲] مأموران امنیتی در ۲ اسفند ۱۳۸۹، پس از تخریب خانه مهدی کروبی، به داخل خانه هجوم آورده و چندین کتاب و سند را با خود برده و مهدی کروبی و همسرش فاطمه کروبی را در اتاق‌هایی مجزا محبوس و ارتباط آنها را با بیرون قطع کردند.[۹۳]

حبس خانگی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان با اعتراض‌های زیادی از سوی احزاب و شخصیت‌های سیاسی مواجه شد. از جمله این واکنش‌ها می‌توان به مخالفت‌های جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، گزارشگران بدون مرز، مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی، سازمان عفو بین‌الملل، نهضت آزادی، شورای فعالان ملی مذهبی، اتحادیه بین‌المجالس، مجمع روحانیون مبارز، حزب اعتماد ملی، محمد خاتمی، محمد رضا خاتمی، احمد منتظری، ابوالحسن بنی‌صدر، سید حسن خمینی، عزت‌الله سحابی، مصطفی تاج‌زاده، محسن میردامادی، عبدالله رمضان‌زاده، علی شکوری‌راد، عبدالکریم سروش، عبدالکریم لاهیجی، شیرین عبادی، اکبر گنجی، عبدالعلی بازرگان، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله شبیری زنجانی، آیت‌الله بیات زنجانی و علی مطهری با حصر خانگی رهبران جنبش سبز اشاره کرد.[۹٤] [۹۵] [۹٦] [۹۷] [۹۸] [۹۹] [۱۰۰] [۱۰۱] [۱۰۲] [۱۰۳] [۱۰٤] [۱۰۵] [۱۰٦] [۱۰۷]

پس از اعتراضات جنبش سبز در روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ و حصر خانگی رهبران جنبش سبز، هواداران جنبش سبز در اعتراض به این حصر خانگی در روزهای ۱ اسفند ۱۳۸۹، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹، ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ و ۲٤ اسفند ۱۳۸۹ دست به اعتراض و تظاهرات زدند.[۱۰۸] [۱۰۹] [۱۱۰]

در آستانه اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ در اعتراض به حصر خانگی رهبران جنبش سبز، محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور نیز پس از گذشت ۲ هفته از حصر خانگی مهدی کروبی و میرحسین موسوی اعلام کرد، رفت و آمد و ارتباطات تلفنی و غیرتلفنی رهبران جنبش سبز مسدود شده است. [۱۱۱] این حصر خانگی با اعتراضات شدید مقامات ارشد کشورهایی نظیر آمریکا، اتحادیه اروپا، آلمان، کانادا، بریتانیا، فرانسه، سوئد، هلند، موریس، سری‌لانکا، یمن، لتونی و نروژ مواجه شد.[۱۱۲] [۱۱۳] [۱۱٤] [۱۱۵]

۱۹. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)

جنبش سبز ایران

احمد کروبی

*** ۲۰– پانویس ***

۱– زندگینامه مهدی کروبی

۲– زندگینامه مهدی کروبی

۳– فاطمه کروبی: اتهام اصلی حسین، سال‌ها حضور در جبهه و ماه‌ها دفاع از حقوق مردم در جنبش است، سحام‌نیوز.

٤– مجمع تشخیص مصلحت نظام

۵– زندگینامه مهدی کروبی

٦– زندگینامه

۷– «The Sheikh of Reform: Mehdi Karroubi». پی‌بی‌اس، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۹. بازبینی‌شده در مه ۲۰۱۰.

۸– زندگینامه مهدی کروبی

۹– زندگینامه مهدی کروبی

۱۰– «زندگینامه نامزدها: مهدی کروبی» (فارسی). بی.بی.سی فارسی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۸.

۱۱- روایت سلب اختیارات مراجع تقلید درمورد خبرگان در سال ۱۳٦۹، © ۲۰۱۱تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۱۲- زندگینامه مهدی کروبی
۱۳- gooya news:: politics: «مسأله ما»؛ در ملاقات با مهدی کروبی، اکبر گنجی
۱٤- Hamshahri Newspaper
۱۵- آمارهای ۹ دوره انتخابات ریاست جمهوری
۱٦- متن کامل نامه مهدی کروبی به رهبر جمهوری اسلامی در وبگاه بی‌بی‌سی (۱۹ ژوئن ۲۰۰۵)
۱۷- آفتاب – دفتر مهدی کروبی پلمپ شد
۱۸- آفتاب – متن نامه کروبی به صادق لاریجانی پس از پلمپ دفترش
۱۹- BBCPersian.com
۲۰- Mohammad Ali Abtahi - Weblog
۲۱- آمارهای ۹ دوره انتخابات ریاست جمهوری
۲۲- «ادوارنیوز». بازبینی‌شده در ۱۸ مهر ۱۳۸۸.
۲۳- «جزئیاتی از ممانعت گارد یگان ویژه از تداوم حضور کروبی در میان مردم» (فارسی). جنبش راه سبز. بازبینی‌شده در ۱۳ آبان ۱۳۸۸.
۲٤- «حمله به مهدی کروبی و محمد خاتمی؛ محمدرضا خاتمی و همسرش آزاد شدند» (فارسی). رادیو فردا، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
۲۵- «مهدی کروبی مضروب شد» (فارسی). دویچه وله، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
۲٦- کروبی: چرا مجلس خبرگان بر اعمال و رفتار رهبر نظارت نمی‌کند – kodoom.com
۲۷- متن کامل بیانیه مهدی کروبی در مورد اختیارات ولایت فقیه، مستن، Deutsche Welle, 20.06.2010
۲۸- خبرنگاران سبز: اختصاصی، کروبی: مردم هر حکومتی بخواهند خواهم پذیرفت
۲۹- کروبی: «شورای نگهبان و حاکمیت» تقلب را نهادینه کردند، ایران، Deutsche Welle, 21.07.2010
۳۰- انتخاب کروبی در لیست ۱۰۰ جهره تأثیرگذار سال ۲۰۱۰، رادیو فردا.
۳۱- مهدی کروبی: آماده محاکمه در دادگاه علنی هستم، خبرها، فارسی
۳۲- 'Probe urged into Iran jail 'rape وبگاه بی‌بی‌سی
۳۳- ایران، کروبی خواستار رسیدگی به خبر «تجاوز» به بازداشت‌شدگان شد، رادیو فردا، ۱۸/۰۵/۱۳۸۸
http://www.radiofarda.com/content/f4_Karroubi_hashemi_abuse_detainees/1795902.html
۳٤- Iran Tries to Suppress Rape Allegations وبگاه نیویورک تایمز
۳۵- Iran police clash with protesters over daily's closure وبگاه رویترز
۳٦- دستور توقیف روزنامه اعتماد ملی رادیو فرانسه
۳۷- آفتاب، کروبی با تکذیب اظهارات رئیسی اسناد جدیدی منتشر کرد
۳۸- «کروبی: چرخ تواب سازی را متوقف کنید» (فارسی). بی‌بی‌سی، ۱۰ مه ۲۰۱۰.
۳۹- مادر سهرابی راد؛ عضو ستاد مهدی کروبی و از تهیه‌کنندگان فیلم اعترافات قربانیان کهریزک، سکوتش را شکست، سحام‌نیوز:
٤۰- «کروبی: شاه حرمت عاشورا را نگاه می‌داشت». رادیو زمانه، ۷ دی ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۷ دی ۱۳۸۸.
٤۱- «کروبی: شاه حرمت عاشورا را نگاه می‌داشت». رادیو زمانه، ۷ دی ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۷ دی ۱۳۸۸.
٤۲- «مهدی کروبی خواستار لغو حکم اعدام محمدامین ولیان شد» (فارسی). رادیو فردا، ۱٦ اسفند ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۱۸ اسفند ۱۳۸۸.
٤۳- تجمع مقابل منزل قوامی محل حضور کروبی در قزوین سایت خبری همصدا
٤٤- پاسخ حسین کروبی به تکذیبه نیروی انتظامی قزوین سایت رسمی حزب اعتماد ملی
٤۵- علی‌رغم حادثه تروریستی شب گذشته؛ مهدی کروبی به دیدار خانواده عمادالدین باقی رفت، سایت رسمی حزب اعتماد ملی

٤٦- مهدی کروبی: خود و خانواده‌ام را آماده هرگونه مصیبتی ساخته‌ام، سایت رسمی حزب اعتماد ملی
٤٧- «تقی کروبی خبر داد: شواری امنیت به کروبی اعلام کرده که عده‌ای قصد عملیات انتحاری علیه او را دارند/ حمله به کروبی در راهپیمائی امروز» (فارسی). کرمان‌نما. بازبینی‌شده در ۱۳ آبان ۱۳۸۸.
٤٨- آفتاب، حمله به کروبی و زخمی‌شدن او از ناحیه سر
٤٩- «بیانیه مهدی کروبی در آستانه ۲۲ بهمن» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ١٤ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥٠- «اعلام مسیر و ساعت حضور مهدی کروبی در راهپیمای ۲۲ بهمن» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۲۱ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥١- «حمله یگان ویژه پاسداران به مهدی کروبی» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥٢- «علی کروبی دستگیر شد» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥٣- «ضرب و جرح علی کروبی» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ٢٤ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥٤- «نامه فاطمه کروبی به آیت‌الله خامنه‌ای» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ٢٤ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۵ بهمن ۱۳۸۸.
٥٥- «حسین کروبی: خشن‌ترین برخورد در ۸ ماهه اخیر را امروز دیدم» (فارسی). دویچه وله، ۲۲ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
٥٦- «دیدار کروبی و موسوی؛ بزودی با مردم سخن خواهیم گفت» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۲۹ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳ اسفند ۱۳۸۸.
٥٧- «دومین دیدار کروبی و موسوی در این هفته صورت گرفت» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۲ اسفند ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳ اسفند ۱۳۸۸.
٥٨- «کروبی بار دیگر خواستار برگزاری همه‌پرسی و اجازه راهپیمایی به مخالفان شد» (فارسی). رادیو فردا، ۳ اسفند ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳ اسفند ۱۳۸۸.
٥٩- «پیشنهادهای کروبی: مجوز تظاهرات آزاد مخالفان و برگزاری رفراندوم» (فارسی). خبرگزاری بی‌بی‌سی، ۳ اسفند ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳ اسفند ۱۳۸۸.
٦٠- «بیانیه مهدی کروبی خطاب به ملت بعد از مراسم ۲۲ بهمن» (فارسی). سحام‌نیوز، سایت رسمی حزب اعتماد ملی، ۳ اسفند ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۳ اسفند ۱۳۸۸.
٦١- مردمک، موسوی و کروبی برای ۲۲ خرداد تقاضای مجوز راهپیمایی کردند.
٦٢- هشدار موسوی به «آمران و عاملان» حمله به مراجع بی‌بی‌سی فارسی ١٤ ژوئن ۲۰۱۰
«گزارش تصویری ۱» (فارسی). وب سایت صانعی، ٢٤ خرداد ۱۳۸۹. بازبینی‌شده در ٢٤ خرداد ۱۳۸۹. «گزارش تصویری ۲» (فارسی). وب سایت صانعی، ٢٤ خرداد ۱۳۸۹. بازبینی‌شده در ٢٤ خرداد ۱۳۸۹.
٦٣- «حمله نیروهای لباس شخصی و حامیان علی خامنه‌ای به مهدی کروبی در قم» (فارسی). بی‌بی‌سی، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۰.
٦٤- حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری پس از حمله به مهدی کروبی و دفاتر آیت‌الله صانعی و منتظری: این حادثه یکی از تلخ‌ترین حوادث روزگار ما بود ۲۰۱۰-۰٦-۱۹
٦٥- انتساب حمله به دفتر مراجع و مهدی کروبی در قم به هواداران دولت ۲۰۱۰-۰٦-۱۹، bbc
٦٦- «تجمع اعتراض‌آمیز در برابر خانه مهدی کروبی» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
٦٧- «ملاقات موسوی و کروبی و حمله «بسیج» به خانه کروبی» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
٦٨- «انتقال سرتیم محافظان کروبی به بیمارستان» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
٦٩- «اصلاح‌طلبان حمله به منزل کروبی را محکوم کردند» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
٧٠- «حمله به منزل آقای کروبی، وحشیانه و جنایت‌آمیز بود» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.

۷۱- «اطلاعیه مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم پیرامون حملات سازمان یافته به منزل مهدی کروبی» (فارسی). ادوارنیوز. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۲- «نامه جبهه مشارکت ایران اسلامی به حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۳- «سپاه: تجمع مقابل منزل کروبی کار ما نبود؛ خودسرها بودند» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷٤- «سپاه محمد رسول الله حمله به منزل کروبی محکوم کرد» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۵- «عدم برخورد قاطع با هتاکان به یاران انقلاب، موجب جری‌تر شدن هیاهوگران شده است» (فارسی). آفتاب‌نیوز. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷٦- «تماس تلفنی آیت‌الله بیات زنجانی با مهدی کروبی» (فارسی). تحول سبز. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۷- «آیت‌الله بیات زنجانی: جسارت و بی‌حرمتی به انسان، نوعی جنگ و محاربه با خداست، از سرنوشت جباران عالم درس بگیرید» (فارسی). ادوارنیوز. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۸- «نماینده پارلمان آلمان: اتحادیه اروپا به تهدیدها علیه کروبی واکنش نشان دهد» (فارسی). دویچه‌وله. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۷۹- «نوه حضرت امام به دیدار کروبی رفت» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۸۰- «دیدار میرحسین موسوی و زهرا رهنورد با مهدی کروبی» (فارسی). سحام‌نیوز. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۸۱- «دیدار اعضای مجمع روحانیون مبارز با مهدی کروبی» (فارسی). کلمه. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۸۲- «اعتراض فاطمه کروبی به آیت‌الله خامنه‌ای» (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازبینی‌شده در ١٤ شهریور ۱۳۸۹.
۸۳- فوری/ درخواست اعدام موسوی و کروبی
۸٤- فراکسیون انقلاب مجلس با صدور بیانیه‌ای خواستار محاکمه موسوی و کروبی به عنوان مفسدفی‌الارض شد
۸۵- شبکه خبر: نمایندگان مجلس اشد مجازات سران فتنه را خواستار شدند
۸٦- قطع تمامی خطوط تلفن همراه و ثابت مهدی کروبی؛ همسر و فرزندان وی، سحام‌نیوز.
۸۷- فاطمه کروبی: رفتارهای مذبوحانه، غیرانسانی و البته کودکانه شما هیچ خللی در اراده همسرم ایجاد نمی‌کند، سحام‌نیوز.
۸۸- مهدی کروبی: شجاعت داشته باشید ما را محاکمه علنی کنید، سحام‌نیوز.
۸۹- تحرکات تازه نیروهای خودسر درب منزل مهدی کروبی، سحام‌نیوز.
۹۰- جنبش راه سبز – تفتیش منزل مهدی کروبی
۹۱- جنبش راه سبز – پرتاب سه نارنجک صوتی به منزل مهدی کروبی
۹۲- جنبش راه سبز – مهدی کروبی در نامه به رئیس قوه قضائیه: زودتر دادگاه علنی تشکیل دهید تا مردم به حقیقت آگاه شوند
۹۳- هجوم مأموران امنیتی به درون منزل مهدی کروبی، مأموران امنیتی تعدادی از کتب و اسناد کروبی را با خود بردند، بازداشت پسر و عروس مهدی کروبی، سحام‌نیوز.
۹٤- نوه امام خمینی حصر میرحسین و کروبی را محکوم کرد، ندای سبز آزادی
۹۵- سید محمدرضا خاتمی: آقای صادق لاریجانی! شما دیگر صلاحیت ندارید «سایت خبری تحلیلی کلمه»
۹٦- مشارکت در زندانی کردن موسوی و کروبی – اکبر گنجی
۹۷- BBC فارسی، ایران، شورای فعالان ملی-مذهبی خواستار آزادی موسوی و کروبی شدند
۹۸- رئیس اتحادیه بین‌المجالس، از بازداشت یا حصر مهدی کروبی و همسرش ابراز نگرانی کرد، سحام‌نیوز.
۹۹- جنبش راه سبز، ابراز نگرانی محمد خاتمی از حصر خانگی میرحسین موسوی و مهدی کروبی
۱۰۰- آیت‌الله دستغیب: هرچه سریع‌تر به حصر غیرقانونی و غیرشرعی آقایان موسوی و کروبی پایان دهید «سایت خبری تحلیلی کلمه»
۱۰۱- جنبش راه سبز، مطهری: موسوی و کروبی به صدا و سیما دعوت شوند تا حرف‌شان را بزنند
۱۰۲- BBC فارسی، ایران، جبهه مشارکت حصر خانگی موسوی و کروبی را محکوم کرد
۱۰۳- BBC فارسی، ایران، احمد منتظری به رهبر ایران پیشنهاد تشکیل شورایی پنج‌نفره داد
۱۰٤- Tagheer

۱۰۵- بنی‌صدر: دفاع از حقوق انسان ایجاب می‌کند هر ایرانی و غیرایرانی از حقوق آقایان موسوی و کروبی با تمام توان دفاع کند، انقلاب اسلامی در هجرت

۱۰٦- اخبار

۱۰۷- آیت‌الله صانعی: حصر خانگی موسوی و کروبی، نشانه درماندگی عاملان و آمران آن است، ندای سبز آزادی

۱۰۸- دعوت به راهپیمایی روز سه‌شنبه، در اعتراض به ادامه حصر غیرقانونی رهبران جنبش سبز

۱۰۹- حمایت «شورای هماهنگی راه سبز امید» از ابتکارات جنبش زنان

۱۱۰- درگیری‌های پراکنده و تجمع‌های اعتراضی در شهرهای مختلف ایران

۱۱۱- اژه‌ای: رفت و آمد و ارتباطات تلفنی و غیرتلفنی موسوی و کروبی مسدود شده

۱۱۲- انتقاد وزیر امورخارجه فرانسه از دیکتاتوری و عدم رعایت حقوق بشر در ایران، سحام‌نیوز.

۱۱۳- واکنش جامعه بین‌الملل نسبت به بازداشت آقایان موسوی و کروبی

۱۱٤- احضار سفیر ایران در سوئد در اعتراض به «بازداشت» موسوی و کروبی، © ۲۰۱۱تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است

۱۱۵- نامه تعدادی از رهبران سابق جهان به آیت‌الله خامنه‌ای و ابراز نگرانی از ناپدید شدن موسوی و کروبی، تحول سبز

۲۱. منابع

سایت فارسی بی‌بی‌سی

سایت مهدی کروبی

سایت رسمی خبری حزب اعتماد ملی

سایت ندای سبز

سایت تغییر

سایت جرس

۲۲. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

حزب اعتماد ملی

۱۰-۱-۲- «علی‌اکبر سعیدی سیرجانی»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
زادروز	۲۰ آذر ۱۳۱۰
زادگاه	سیرجان، کرمان
تاریخ درگذشت	٤ آذر ۱۳۷۳ (-٦۳ سالگی)
آرامگاه	گورستان بهشت زهرای تهران
ملیت	ایرانی
دین	اسلام
وبگاه	http://www.ssirjani.com

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۲۰ آذر ۱۳۱۰ در سیرجان-٤ آذر ۱۳۷۳)، ادیب، پژوهشگر، نویسنده و فعال سیاسی ایرانی.

محتویات

۱. زندگی
۲. بازداشت
۳. مرگ مشکوک
٤. فیلم اعترافات و برنامه هویت
۵. آثار و تألیفات
۵.۱. آثار منظوم
۵.۲. آثار مکتوب
۵.۳. شیوه نگارش
٦. منابع
۷. پیوند به بیرون

۱. زندگی

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۱۰ در سیرجان کرمان متولد شد و در ٤ آذر ۱۳۷۳، زمانی که تحت بازداشت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران بود، درگذشت. علت و محل مرگ او هنوز در پرده‌ای از ابهام است.

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران سعیدی سیرجانی مدتی را در خارج از کشور گذرانید و سپس با اظهار این دلیل که «باید در داخل کشور برای ارتقای سطح آگاهی مردم و نیز دفاع از آزادی تلاش نمود و نه در خارج از کشور» به ایران بازگشت. در آن هنگام برخی از روشنفکران و فعالین سیاسی خارج از کشور بازگشت وی را نشانه همکاری و یا دست کم علاقه وی به همکاری و کنار آمدن با حکومت جمهوری اسلامی تلقی کردند، اتهامی که سعیدی سیرجانی آن را به شدت رد می‌کرد.

۲. بازداشت

او چه در زمانی که در خارج از ایران بود و چه پس از آنکه به کشور بازگشت فعالیتش را با نوشتن نامه‌هایی سرگشاده به بالاترین مقامات جمهوری اسلامی و از جمله علی خامنه‌ای شدت بخشید. وی در آن نامه‌ها ضمن شرح سختی‌ها و فشارهایی که قشر روشنفکر ایران در طول سال‌های بعد از انقلاب تحمل کرده بود، از رهبران جمهوری اسلامی می‌خواست تا رویه و دیدگاه خود را نسبت به منتقدین‌شان عوض کنند. آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به نامه‌های سعیدی سیرجانی مطلبی را خطاب به وی نوشت و توسط کیومرث صابری (گل‌آقا) برای وی فرستاد. لحن عتاب‌آلود جوابیه علی خامنه‌ای به گونه‌ای بود که به تعبیر سعیدی سیرجانی «قاصد را نیز شرمنده کرده بود». خامنه‌ای در آن نامه سعیدی سیرجانی را به بی‌دینی و ارتداد متهم نموده و به وی نسبت به تلاش‌های سیاسی‌اش و انتقاداتی که متوجه حکومت جمهوری اسلامی و رهبرانش می‌نمود، هشدار داده بود.

مرتد دانستن سعیدی سیرجانی توسط عالی‌ترین مقام روحانی و سیاسی حکومت جمهوری اسلامی می‌توانست در حکم صدور مجوز برای قتل وی باشد. سعیدی سیرجانی اما هشدار رهبر جمهوری اسلامی را نادیده گرفت و چندی بعد در ۲۳ اسفند ۱۳۷۲، خارج از منزلش توسط مأمورین وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بازداشت شد و نه ماه پس از آن، یعنی در ٤ آذرماه ۱۳۷۳ و در اسارت درگذشت. او هیچ‌گاه به بازداشتگاه و یا زندان مشخصی منتقل نگشت و تا روز اعلام مرگ او، کسی از وضعیتش اطلاعی نداشت. بعدها گفته شد که وی در یکی از «خانه‌های امن وزارت اطلاعات» نگهداری می‌شد. با دستگیری سعیدی سیرجانی مقامات اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ابتدا با صدور اطلاعیه‌ای وی را متهم به «نگهداری و استعمال مواد مخدر و نیز همجنس‌بازی و لواط» کردند. اما بعد از مرگش با انتشار مطلبی در روزنامه اطلاعات (که به بازجوی او منسوب شده بود) وی را به دلیل آنچه که «داشتن ذاتی پاک و فضایلی اخلاقی و دگرگونی روحی در طول بازداشتش» نامیده بودند، ستودند.

وزارت اطلاعات پیش از آن و در اطلاعیه‌ای که به عنوان اعلام خبر دستگیری سعیدی سیرجانی منتشر کرده بود، ادعا نمود سعیدی سیرجانی در پوشش جلسات ادبی و فرهنگی در منزلش در واقع محافل تریاک‌کشی و آمیزش جنسی با مردان جوان به راه می‌انداخت و به علاوه، به سایر دوستانش نیز تلفن می‌کرد و آنها را برای شرکت در این محافل دعوت می‌نمود. در اطلاعیه‌های صادره از سوی وزارت اطلاعات مشخصاً ادعا شده بود که سعیدی سیرجانی در تماس‌های تلفنی با دوستانش برای توصیف حضور جوانانی که مورد استفاده جنسی قرار می‌داد، از اصطلاح «کشک و بادمجان» استفاده می‌کرد. انتشار این مطلب، موجی از خشم و نفرت را در میان روشنفکران ایران نسبت به وزارت اطلاعات برانگیخت. افراد و مجامع دفاع از حقوق بشر در داخل و خارج از کشور اعلام کردند که در شرایطی که سعیدی سیرجانی به عنوان متهم، قدرت دفاع از خود را ندارد و اساساً معلوم نیست در کجا و تحت چه شرایطی نگهداری می‌شود و احتمالاً هیچ ارتباطی نیز با دنیای خارج از محل بازداشت خود ندارد، وارد کردن چنان اتهاماتی به وی با ابتدایی‌ترین اصول انسانی و اخلاقی در تضاد است.

۳. مرگ مشکوک

ماجرای مرگ سعیدی سیرجانی نیز مانند نحوه درگذشت بسیاری دیگر از روشنفکران ناراضی و منتقد حکومت جمهوری اسلامی ایران، در پس پرده‌ای از ابهام باقی ماند.

پس از اعلام خبر مرگ سعیدی سیرجانی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با درج مقالاتی در روزنامه اطلاعات نوشت که سعیدی سیرجانی پیش از مرگش توسط مقامات آن وزارت به دیدار مناطق جنگی و همچنین آرامگاه روح‌الله خمینی برده شده و پس از آنکه تحت تاثیر معنوی فضای حاکم بر آن نقاط قرار گرفت، از افکار و عقاید گذشته خود برگشته بود. همچنین مقداری دست‌نوشته و قطعه‌ای شعر در مدح و ثنای مقامات زنده و مرده حکومت جمهوری اسلامی نیز به عنوان آخرین یادداشت‌های سعیدی سیرجانی به درج رسیدند. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علت مرگ سعیدی سیرجانی را «ایست قلبی ناشی از مشکلات تنفسی» اعلام کرد. اما هرگز جزئیات وضعیت جسمانی وی در مدت اسارتش و نیز اسناد و مدارک پزشکی مربوط به آن را منتشر ننمود و در اختیار خانواده و دوستانش قرار نداد. بعدها و با افشای جریان موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران ایران، به نقل از سعید امامی (اسلامی) معاون اسبق و متوفی امنیت وزارت اطلاعات گفته شد که سعیدی سیرجانی بنا به تصمیم مقامات آن وزارت کشته شده بود.

اکبر گنجی، روزنامه‌نگاری که برای نخستین بار در داخل کشور پرده از راز بسیاری از قتل‌های سیاسی منتقدین حکومت جمهوری اسلامی برداشت، افشا نمود که سعید امامی (اسلامی) در جمعی از افراد قابل اعتمادش توضیح داده بود که ابتدا – و با برنامه‌ریزی قبلی – به وی یکی از خوراکی‌های مورد علاقه‌اش یعنی «ارده» داده شد و به دلیل آنکه این ماده غذایی باعث قبض شدن معده و یبوست می‌گردد، سعیدی سیرجانی از مراقبین و بازجویانش طلب داروی مُسْهِل می‌کند. سعید امامی (اسلامی) توضیح داده بود که به جای شیاف مُلیّن به سعیدی سیرجانی «شیافی

ساخته شده از پتاسیم» داده شد، تا به عنوان توصیه پزشک از آن استفاده کند. پتاسیم به سادگی می‌تواند قلب انسان را از کار بیندازد. سعید امامی (اسلامی)، که خود نیز بعدها در زمان بازداشتش توسط همکارانش در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به طرز مشکوکی مُرد، همچنین در جلسه‌ای با حضور برخی از مقامات فرهنگی کشور با افتخار شرح داده بود که سعیدی سیرجانی چگونه بر اثر درد ناشی از عمل کردن سم پتاسیم در روده خود ضجه می‌کشید و بازجویان و مراقبین‌اش می‌خندیدند و منتظر مرگش بودند. از آنجا که این ادعا در داخل کشور و در مطبوعات ایران منتشر شد و هرگز مورد تکذیب مقامات جمهوری اسلامی نیز قرار نگرفت، می‌توان آن را قریب به واقعیت تصور کرد. جسد سعیدی سیرجانی شبانه و توسط مأموران وزارت اطلاعات در گورستان بهشت زهرای تهران دفن شد.

فرج سرکوهی، یکی از دوستان سعیدی سیرجانی و از نویسندگان ناراضی ایران، بعدها فاش ساخت که پس از اعلام خبر مرگ سعیدی سیرجانی، شخص سعید امامی (اسلامی) که معاونت وقت امنیت وزارت اطلاعات را بر عهده داشت، با وی و سایر اعضای فعال کانون نویسندگان ایران در تهران تماس گرفته و به آنها هشدار داده بود که از برگزاری هرگونه مراسم ختم و یا تجلیل برای سعیدی سیرجانی خودداری کنند، در غیر این صورت، خود آنان نیز همگی به سرنوشت سعیدی سیرجانی دچار خواهند شد.

در زمان بازداشت و مرگ سعیدی سیرجانی، علی خامنه‌ای رهبر نظام جمهوری اسلامی بود. همچنین اکبر هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری اسلامی ایران، محمد یزدی ریاست قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران، علی فلاحیان، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران و نیز علی‌اکبر ناطق نوری ریاست مجلس شورای اسلامی ایران را بر عهده داشتند. علاوه بر آنها وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران نیز بر عهده مهندس مصطفی میرسلیم بود.

پس از مرگ سعیدی سیرجانی خانواده وی و نیز سازمان‌های مدافع حقوق بشر و دوستان و هم‌فکران و سایر نویسندگان و فعالان نامدار سیاسی در داخل و خارج از کشور خواستار نبش قبر و معاینه جسدش توسط پزشکانی بی‌طرف شدند، اما مقامات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به شدت با این خواسته مخالفت کردند.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در آخرین نامه‌ای که به خامنه‌ای نوشت، پذیرفت که با مرتد نامیدن‌اش از سوی رهبر نظام جمهوری اسلامی قاعدتاً به‌زودی کشته خواهد شد، اما برای در امان ماندن از زندان و قتلی که می‌دانست در انتظارش بود، هیچ اصرار و التماسی نکرد و مرگ در راه حق را «شهادت» نامید. رضا علامه‌زاده، فیلمساز ایرانی مقیم هلند، درباره افکار و نیز سرگذشت سعیدی سیرجانی فیلم مستندی ساخت که در بخش‌هایی از آن، سعیدی سیرجانی سخن گفته و به نکات مختلفی اشاره می‌کند. وی از جمله تأکید می‌کند که از مرگ برای آزادی و میهن‌اش ابایی ندارد و آیندگان باید بدانند که کسانی هم بودند که برای نجات و سعادت کشورشان تلاش می‌کردند. او همچنین می‌گوید ممکن است که دستگیر شده و تحت شکنجه‌ها و فشارهای گوناگون مجبور گردد، همچون سایر روشنفکرانی که پیش از او گرفتار زندان‌های وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی شده‌اند اقاریر و اعترافاتی غیرواقعی کند؛ اما معیار و مبنای قضاوت آیندگان درباره وی باید مطالبی باشند که در آزادی‌اش نوشته است. فیلم این گفتگو اکنون در شبکه اینترنت موجود است.

۴. فیلم اعترافات و برنامه هویت

صدا و سیمای جمهوری اسلامی سال ۱۳۷۵ سلسله برنامه‌هایی با عنوان «هویت» در نقد و حمله به روشنفکران و نویسندگان از شبکه یک سیما پخش کرد. در این برنامه‌ها از اعترافات تلویزیونی که از سعیدی سیرجانی، عزت‌الله سحابی، غلامحسین میرزاصالح پخش و تحلیل‌های مورد نظر مقامات دولتی لابه‌لای آن گنجانده می‌شد. گفته شد که این برنامه محصول مشترک صدا و سیما و سعید امامی و حسین شریعتمداری (نماینده ولی فقیه و مدیر مسؤول فعلی روزنامه کیهان) بوده است. پس از رویداد قتل‌های زنجیره‌ای و افشای تخلفات وزارت اطلاعات، این برنامه مجدداً مورد توجه قرار گرفت. عزت‌الله سحابی فیلم‌های گرفته‌شده را پس از ماه‌ها حبس و شکنجه خود و سایر زندانیان می‌داند. سعیدی سیرجانی در بخشی از این فیلم‌ها رندانه به شکنجه خود اشاره می‌کند: «اونچه که باعث شد من امشب خودم خواهش کنم که بیایند این برنامه را ضبط کنند، صحبتی است که از دو روز پیش شروع شده ولی شاید ده دقیقه قبل، یک تلنگر سفتی به روح من خورد. می‌خواستم این صحبت را بکنم که این چیزهایی که در طول این مدت من نوشتم، همه رگه‌هایی از لجبازی شدید دارد و شدیداً پشیمانم از این کار.»[۱]

بعدها و پس از آزادی نسبی که در دوران اصلاحات پیش آمد، غلامحسین میرزاصالح و عزت‌الله سحابی و نیز سایر کسانی که در برنامه هویت فیلم‌های اعترافات آنها پخش شده بود، فرصتی یافتند تا فاش کنند که چگونه در طول مدت بازداشت‌شان و تحت چه فشارهای جسمی و روحی مجبور به اقرار و سخن گفتن علیه خود شده بودند. بسیاری از کسانی که در بازداشتگاه‌های وزارت اطلاعات، شروع به اعتراف علیه خود و

اعتقادات خود می‌کردند امیدوار بودند به این ترتیب، از دست بازجویانی که اختیار جان و مرگ متهمان‌شان را در دست داشتند خلاصی یابند. تقریباً همه کسانی که فیلم و صدا و نوشته‌های اعترافات‌شان در برنامه هویت پخش شد، آزاد شدند؛ اما علی‌اکبر سعیدی سیرجانی این بخت را نداشت و در اسارت جان باخت.

۵. آثار و تألیفات

۵.۱. آثار منظوم

سوز و گداز (۱۳۳۰)
آخرین شراره‌ها (۱۳۳۲)
افسانه‌ها (۱۳٤۲)
زیر خاکستر (۱۳٤٤)

۵.۲. آثار مکتوب

آشوب یادها (۱۳٥٦)
شیخ صنعان (۱۳٥۸)
در آستین مرقع (۱۳٦۳)
ای کوته‌آستینان (۱۳٦۷)
سیمای دو زن (۱۳٦۷)
ضحاکِ ماردوش (۱۳٦٤)
ته بساط (۱۳٦۹)
بیچاره اسفندیار (۱۳٦۹)
قافله‌سالارِ سخن خانلری (۱۳۷۰)،
شهسوار عرصه آزادگی (۱۳۷۳) (که به چاپ نرسیده و گویا در بایگانی وزارت اطلاعات است.)
تصحیح تفسیر سورآبادی (که در سال ۱۳۸۱ مجوز گرفت و چاپ شد.)

علاوه بر کتاب‌های فوق، سعیدی سیرجانی برخی از منابع غنی تاریخی و ادبی ایران را نیز شناسایی کرده و به همگان معرفی نموده است. از جمله می‌توان به ویرایش و انتشار کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» اثر اسماعیل گرگانی مربوط به سده ٦ قمری اشاره کرد.[۲] بزرگ‌ترین خدمتی که علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به تاریخ ایران کرد، گردآوری و انتشار کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» به قلم ناظم‌الاسلام کرمانی بود. این کتاب در واقع بیان تاریخ مشروطه از زبان کسی بود که به دلیل حضور شخصی و مؤثرش در انقلاب مشروطه اظهاراتش می‌توانست به عنوان اسناد آن تاریخ مورد استفاده مورخین و پژوهشگران قرار گیرد.

«وقایع اتفاقیه» نام یکی دیگر از کتاب‌های اوست که در واقع، مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی است که یکی از عاملین و مُخبرین اطلاعاتی انگلستان در سال‌های آخر پیش از مشروطه از رویدادها و اوضاع و احوال مملکت و حکومت فارس (استان فارس کنونی) و به‌ویژه تحولات سیاسی و مذهبی در شیراز نوشته و برای سفارت انگلستان در تهران ارسال می‌کرده است.

سعیدی سیرجانی مقالات فراوانی را نیز در روزنامه‌ها و مجلات ایران در سال‌های پیش و پس از انقلاب نوشته است، که تا کنون گردآوری و منتشر نشده‌اند. یکی از ویژگی‌های بی‌نظیر سعیدی سیرجانی احاطه همزمانش بر چند موضوع جداگانه و از جمله ادبیات فارسی، عرفان و نیز تاریخ ایران بود و در هر سه زمینه به عنوان فردی خبره و کارشناس مطلب می‌نوشت.

۵.۳. شیوه نگارش

لحن و نوع بیان سعیدی سیرجانی متأثر از روحیه مردمان زادگاهش، گرم و صمیمانه بود. نوشته‌های او گاه در میان طنز و جدیت و خشم و شادی و اندوه سیال‌اند. این حافظ‌شناس و استاد ادبیات، از معدود نویسندگانی است که نثر دوپهلو و روانش، هم به مذاق اهل ادب خوش می‌نشیند و هم خوانندگان عادی به دور از پیچیدگی‌های استعارات و صنایع ادبی از آن لذت می‌بردند. از ویژگی‌های نثر وی آوردن امثال و کنایات و سخنان بزرگان در لابه‌لای جملات و به صورت متعادل است. آنچه خوانندگان- بالأخص خوانندگان عادی- را علاقه‌مند به نوشته‌هایش می‌کند، پرهیز از ریا و تزویر و التزام به اخلاق و آزادگی و انسانیت در جای‌جای نوشته‌هایش است.

۶- منابع

۱- هویت، مؤسسه فرهنگی-انتشاراتی حیان، ص ۸۱.

-۲

"A Research Conducted on the Life and Works of Hakim Sayyid Esmail Jurjani" (انگلیسی). International society for the history of Islamic Medicine. ۱۳۸۹ خرداد ۲۵ بازبینی‌شده در .

سایت منسوب به سعیدی سیرجانی

کتاب تاریکخانه اشباح، نویسنده اکبر گنجی، انتشارات طرح نو، شابک:۹۶٤-۵٦۲۵-۸۵-۸

زندگینامه سعیدی سیرجانی

۷. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

تارنمای سعیدی سیرجانی شامل برخی از آثار وی

فیلم کوتاهی درباره سیرجانی (ساخته رضا علامه‌زاده) (بارشده توسط علامه‌زاده در یوتیوب)

۱۱-۱-۲- «محمد نوری‌زاد»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شناسنامه	
نام کامل	محمد نوری‌زاد
زادروز	۱۹ آذر ۱۳۳۱
زادگاه	شهرستان شهریار، ایران
همسر	فاطمه ملکی
دین	اسلام
مذهب	شیعه
وبگاه رسمی	nurizad.info
اطلاعات سیاسی	
پست‌های پیشین	کارگردان، فیلمنامه‌نویس و روزنامه‌نگار

محمد نوری‌زاد (زاده ۱۹ آذر ۱۳۳۱ در روستایی در شهرستان شهریار) کارگردان، فیلمنامه‌نویس و روزنامه‌نگار ایرانی است.
وی درس‌خوانده رشته مهندسی برق در دانشگاه علم و صنعت و دارای مدرک درجه یک هنری (معادل دکترا) است. او فعالیت هنری خود را از سال ۱۳۵۹ با پیوستن به گروه فیلم‌سازی جهاد سازندگی و برنامه «روایت فتح» مرتضی آوینی آغاز کرد.
نوری‌زاد از نویسندگان سابق روزنامه کیهان و تا پیش از سال ۱۳۸۸ از پرشورترین حامیان رهبری جمهوری اسلامی[۱] و مخالف سرسخت جریان اصلاح‌طلبی بود، اما در جریان اعتراضات پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ به صف منتقدان حکومت پیوست و به دلیل نامه‌های سرگشاده انتقادی خطاب به علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی دستگیر شد.[۲]

محتویات

۱. مواضع سیاسی
۱.۱. نامه‌های سرگشاده به رهبر
۱.۲. بازداشت
۱.۳. احضار خانواده به دادسرا
۱.٤. نامه سینماگران در حمایت از وی
۱.۵. اعتصاب غذا در زندان اوین
۱.٦. نامه به حسن خمینی
۱.۷. نامه‌های پس از آزادی
۲. آثار
۲.۱. فیلم‌های سینمایی
۲.۲. مجموعه‌های تلویزیونی
۳. منابع
٤. پیوند به بیرون

۱. مواضع سیاسی

۱.۱. نامه‌های سرگشاده به رهبر

سه نامه نخست نوری‌زاد به رهبری پیش از دستگیری وی منتشر شد. وی در این نامه‌ها از آقای خامنه‌ای، که با عنوان «پدر» از وی یاد می‌کرد، خواسته بود تا تغییری در سیاست‌های خود در نحوه برخورد با معترضان ایجاد کند؛ «حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را به هم زد. رفتاری که تحت امر حضرتعالی با مردم شد، رفتار هم‌شأن و هم‌طراز زحمت و فهم و همراهی مردم نبود. مردم اگر انتظار داشتند این رفتار را از مأموران خودسر نظام ببینند، در عوض، انتظار این را هم داشتند که رهبرشان، بلافاصله به رسم علی‌علی‌های مکررش، همچون علی به مددشان بیاید و دادشان بستاند. نه این که مرتب روح و رفتار وحشیانه مأموران را تأیید کند و به مردم معترض خودش، هم‌سنگ اغتشاشگران و براندازان نگاه کند» و از پیوستن مردم به صف دشمنان نظام جلوگیری کند؛ «اگر سخنان شما پیش از این، نگران دشمن بود، در نماز جمعه همین هفته گذشته، دیدیم که سخنان شما نگران رفتار بخشی از مردم، بله، مردم است. و این، همان دستاوردی است که در این سی سالگی انقلاب، ما بدان دست یافته‌ایم. یعنی سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم.» در تعریف دوستان و دشمنان خود تجدید نظر کند و به‌جای آنکه افرادی چون «حداد عادل، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، صادق محصولی، محمدجواد لاریجانی، و محمدحسین صفار هرندی» را قدر بداند و بر صدر نشاند؛ که به گفته او بزرگ‌ترین زخم‌ها را به حکومت می‌زنند: «متأسفانه هر روز که می‌گذرد، از پس و پیش رفتار اینان، که بسیار نیز صادقانه صورت می‌پذیرد، فتنه‌های درشت و ریز سامان می‌گیرد و به پروپای نظام می‌پیچد. این دوستان، نشانه دیگری نیز دارند. و آن این که: مطلقاً از تماشای فلاکت مردمان خود، گزشی در خود احساس نمی‌کنند. مثلا از دقیق‌ترین آمار میزان اعتیاد جوانان کشورشان مطلع‌اند اما دانستن این آمار برای اینان با ندانستنش یکی است.» [[او از خامنه‌ای می‌خواهد]] به منتقدان دلسوز خود توجه کند، و برای چاره‌جویی از آنها کمک خواهد. او میرحسین موسوی، محمد خاتمی و مهدی کروبی را بهترین دوستان او لقب داده بود که «برای نظام، و برای شخص شما، و برای شخص شما، و برای شخص شما، و برای شخص شما، آن هم در بحرانی‌ترین روزهای عمر انقلاب، یک گشتی در کل کشورمان زدند و میلیون‌ها ایرانی رمیده و پشت کرده به نظام و حتا معاندین داخلی و خارجی را در شورانگیزترین وجه ممکن، به پای رکاب شما باز آوردند.» و از او می‌خواست تا دست از حمایت از احمدی‌نژاد بردارد؛ «شما به خاطر آقای احمدی‌نژاد، مراجع را از دست دادید. بخش وسیعی از مردم و نخبگان کشور را از دست دادید. به خاطر او، دوستی ملت‌های دیگر را از دست دادید. و این، همان موجی است که در سراسر کشور، به سمت فراگیری می‌خزد. این موج، شما را با آقای احمدی‌نژاد تنها خواهد گذارد.» و برای نجات کشور از بحران «شخصاً عمامه از سر بگیرید، و پای‌برهنه و ژولیده‌موی، همچون پدران بزرگوارتان، برای رونق مجدد دین خدا، نهضتی به اسم آشتی ملی به راه اندازید.»

وی پس از دستگیری و صدور حکم زندان و شلاق نیز نامه چهارم خود را نوشت. وی در این نامه نوشته بود «شصت و هشت روز از این مدت را در زندان انفرادی به سر برده‌ام. توسط بازجوهای خود مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته‌ام. در همه این احوال، از جنابعالی به عنوان رهبری فهیم و آگاه اسم برده‌ام.» و از رهبر گله کرده بود که چرا مثل موسوی و کروبی و خاتمی به عیادت خانواده‌اش نرفته و قدر حمایت‌های گذشته او از رهبری را ندانسته است: «فلانی – نوری‌زاد– درست در روزهای بحرانی، با برنامه‌های تلویزیونی‌اش، با نوشته‌هایش، برای منِ رهبر که در معرض تهاجمات طوفانی این و آن قرار گرفته بودم، به میان آمد و از من سخت جانبداری کرد. امروز او در زندان است؛ به خاطر انتقاد از من! او باید در زندان ادب شود. همسر و فرزندانش توسط بازجوهای بی‌سواد و بی‌ادب و تندخو به ناسزا گرفته شوند و خود او به تلخ‌ترین شکل ممکن به ورطه تهدید و تحقیر و ضرب و شتم درافتد. اما این دلیل نمی‌شود که منِ رهبر قدر زحمت‌های پیشین او را ندانم و به خانواده‌اش سر نزنم.» وی در این نامه با هشدار بر اینکه او پشتیبانی مردم را به کلی از دست داده «شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست. مبادا من و شما را ازدحام مردمی که به استقبال یک مسؤول و یا خود جنابعالی می‌آیند، بفریبد. شما اگر به دیگر افراد مشهور هم اجازه سخنرانی و حضور در کشورتان بدهید، غوغای مردمان ما فزونی خواهد گرفت.» و جامعه در آستانه یک انفجار بزرگ است و آرامش آن فقط ناشی از ضرب و زور اسلحه «اگر باور ندارید به یک آزمون خیالی تن در دهید. به دو کشور ایران و مثلاً سوئد یا کانادا یا حتا مالزی اعلام می‌کنیم که مردم این دو کشور، یک روز، فقط یک روز پلیس و بسیج و اسلحه‌ای بر سر نخواهند داشت و آزادند که هر چه می‌خواهند انجام دهند. فقط طی یک روز. تصور می‌کنید در پایان این یک روز، کشور ما و شما چگونه خواهد بود؟ و کشورهای دیگر چطور؟» اعلام کرده بود که هنوز خود را دوست وی می‌داند و به چاره‌اندیشی او برای نجات کشور امید بسته است: «دوستان خوب شما، فراتر از شما، و در صنفی که انگ دشمن بر پیشانی آحادش خورده است، غم شما را می‌خورند و مضطربانه علاقه‌مند درخشش ناب شما در این روزهای پایانی آزمون الاهی‌اند».[۳]

روز ۹ خرداد ۱۳۸۹ پنجمین نامه او به علی خامنه‌ای در چند وبسایت منتشر شد. او در آستانه برگزاری نماز جمعه ١٤ خردادماه توسط خامنه‌ای، به او هشدار داد «مواظب فتنه‌های واقعی» باشد.[٤]

وی همچنین در ۲۰ مرداد ماه ۱۳۸۹ نامه دیگری را که خود از آن به عنوان آخرین نامه به خامنه‌ای یاد می‌کند در وبگاه خود منتشر کرد. در این نامه محمد نوری‌زاد با ذکر نزدیک بودن مرگ خامنه‌ای، از مجموعه شکایات مردم ایران که در قیامت از او خواهد شد نوشت. همچنین از او درخواست کرده که در این واپسین روزهای باقیمانده عمر خود دست به تصحیح امور زند و به عنوان شروع، همه زندانیان سیاسی را آزاد کند. وی در پایان نامه خویش یادآور شده بود که «این آخرین نوشته‌ای است که مستقیم، رو به شما می‌نویسم. و خود، به عاقبت تلخ آن واقفم. چرا که مأموران و قاضیان گوش به فرمان ما، در کار خود استادند. آنان نیک می‌دانند چگونه یک معترض و منتقد را با شکنجه و فحش‌های ناموسی به تنگنای روحی و روانی در اندازند. من همه این ابتلائات آتی را به جان می‌پذیرم تا صدای سخن خود را به گوش حضرت شما برسانم.» [۵] پیرو این نامه، وی در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۸۹ به زندان اوین فراخوانده شد. [٦]

۱.۲. بازداشت

محمد نوری‌زاد در ۲۹ آذر ۱۳۸۸ پس از مراجعه به دادسرا در پی احضار تلفنی، به اتهام توهین به مسؤولان و تبلیغ علیه نظام بازداشت شد. در حکم دادگاه بدوی به سرپرستی قاضی پیرعباس، قاضی شعبه ٢٦ دادگاه انقلاب، آمده است که آقای نوری‌زاد به اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام و تخریب چهره سی‌ساله نظام» به یک سال حبس تعزیری، به اتهام توهین به آیت‌الله خامنه‌ای به دو سال حبس تعزیری، به اتهام توهین به آیت‌الله صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، به ۹۱ روز حبس تعزیری، به اتهام توهین به محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور، به ۹۱ روز حبس تعزیری و به اتهام توهین به سید احمد علم‌الهدی، امام جمعه مشهد به تحمل ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد.[۷] او در آخرین یادداشت وبلاگ شخصی‌اش از رئیس قوه قضائیه انتقاد کرده بود.[۸] او بعد از صد و نود روز حبس و هفتاد روز انفرادی به قید وثیقه به مرخصی آمد.

۱.۳. احضار خانواده به دادسرا

فاطمه ملکی همسر، و فرزندان نوری‌زاد در بیستم بهمن ۱۳۸۸ به دادسرای انقلاب اسلامی مستقر در زندان اوین احضار شدند. به عقیده برخی فعالان حقوق بشر، این احضار به دلیل انتشار نامه سرگشاده همسر نوری‌زاد خطاب به مردم ایران بوده است.[۹]

دادستان تهران در برابر درخواست فاطمه ملکی همسر نوری‌زاد برای تعیین وضعیت وی گفته است:[۱۰] «تا زمانی که افکار وی مهار نشود هیچ درخواستی پذیرفته نیست.»

خانواده نوری‌زاد در ۱۱ خرداد ۱۳۸۹ در نامه‌ای سر گشاده به دادستان تهران، با اعتراض به عملی نشدن وعده دادستان مبنی بر آزادی محمد نوری‌زاد نوشتند: «آیا حق داریم شاکی پنج‌نفری باشیم که به طرز وحشیانه به همسرم حمله کرده و بعد از صد و پنجاه روز روزه‌داری، روزه او را به افطار ضرب و شتم گشودند؟ و آیا حق داریم بگوییم که اعتماد ما از شما و دستگاه قضائی سلب شده و هیچ‌گونه اطمینانی به قول‌های شما نداریم؟» [۱۱]

۱.۴. نامه سینماگران در حمایت از وی

در نخستین روزهای سال ۱۳۸۹ بیش از چهل نفر از سینماگران و نویسندگان ایرانی در نامه‌ای سرگشاده خواهان آزادی نوری‌زاد و جعفر پناهی شدند. برخی از امضاءکنندگان این نامه عبارتند از: بهرام بیضایی، کیومرث پوراحمد، بابک احمدی، فاطمه معتمدآریا، مسعود کیمیایی، کامران شیردل، خشایار دیهیمی، ناصر تقوایی و شهلا لاهیجی.[۱۲] [۱۳]

۱.۵. اعتصاب غذا در زندان اوین

گفته می‌شود روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹ محمد نوری‌زاد را به بهانه هواخوری از سلول خارج کرده‌اند و سپس ۵ نفر از عوامل امنیتی اوین بر سر وی ریخته و به قصد کشت او را کتک زده‌اند. به طوری که ضربه شدیدی که به سر او وارد آمده است توسط پزشک زندان ضربه مغزی تشخیص داده شده است. بر اثر این ضربه، بینایی وی مختل شد. نوری‌زاد بعد از این عمل مأموران زندان اوین، به اعتصاب کامل آب و غذا دست زد.

نوری‌زاد در یادداشتی، از زندان اوین با عنوان «کهریزک دوم» یاد کرد و نوشت، بازجوهای وزارت اطلاعات او را در زندان کتک زده و به او و خانواده‌اش فحاشی کرده‌اند و در پی اعتراض وی به وضعیت نامناسب بند ۲۰۹ اوین، پنج نفر از مأموران زندان به او حمله و به سر، دو کتف و بینایی او آسیب وارد کرده‌اند. او نوشت، دادستان تهران به او پیشنهاد داده است درخواست عفوی را خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای، بنویسد، ولی او این درخواست را رد کرده است.[١٤]

۱.۶. نامه به حسن خمینی

نوری‌زاد با نوشتن نامه‌ای از زندان اوین به حسن خمینی به بی‌حرمتی و قطع سخنرانی او نامه‌ای دلجویانه نوشت که این «بی‌تربیتی‌ها» را محصول فریب مردم در «معامله» «آری» برای جمهوری اسلامی دانست و دستاوردها و عملکرد مسؤولین را بعد از انقلاب «غش» در «معامله بزرگ» خواند و به سخنرانی خامنه‌ای خرده گرفت و قیاس خود را با علی و دیگران را با طلحه و زبیر اشتباه خواند و عملکرد و سخنرانی خامنه‌ای را سبب شعله‌ورشدن اطرافیان رئیس‌جمهور «بی‌تعادل» دانست.[١٥].

۱.۷. نامه‌های پس از آزادی

پس از آزادی یا مرخصی نوری‌زاد، ایشان باز هم تعدادی نامه خطاب به رهبر ایران منتشر کردند. در نزدیکی روز غیر رسمی مرد در ایران، ایشان نامه‌ای متفاوت با قبل و این بار خطاب به علی (امام علی نه سید علی خامنه‌ای) نگاشت که به کنایه به رفتار رهبر ایران می‌پرداخت.[١٦]

۲. آثار

۲.۱. فیلم‌های سینمایی[۱۷]

پرچم‌های قلعه کاوه (١٣٨٦) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس
سرزمین جنوبی من (١٣٨٦) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس
شاهزاده ایرانی (١٣٨٤) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس
انتظار (١٣٧٩) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس
گل‌ها و گلوله‌ها (١٣٧٠) – فیلمنامه‌نویس
دریا برای تو (١٣٦٩) – فیلمنامه‌نویس
نخلستان تشنه (١٣٦٨) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس
همه با هم (١٣٦٥) – کارگردان و فیلمنامه‌نویس

۲.۲. مجموعه‌های تلویزیونی[۱۸]

«ما اهل مسجدیم» (مستند)
«روی خط مرز» (مستند)
«شب‌های رمضان» (مستند)
«از کراچی تا پیشاور» (مستند)
«گل‌های سرخ» (مستند)
«حسین و زهرا» (مستند)
«ما مرد جنگیم» (داستانی)
«پروانه‌ها می‌نویسند» (داستانی)
«مجموعه تلویزیونی چهل سرباز» (داستانی)[۱۹]

۳. منابع ***

۱- نامه نوری‌زاد در انتقاد از رهبر ایران و دلجویی از حسن خمینی، بی‌بی‌سی فارسی
۲- بی‌بی‌سی
۳- نامه‌های سرگشاده محمد نوری‌زاد به آیت‌الله علی خامنه‌ای
٤- «اگر که با خود صادق باشیم، صدای شکستن استخوان‌های اقتدارمان را خواهیم شنید / آسیب و جراحتی که ما به اسلام و به گرایش دینی مردم وارد آورده‌ایم، فراتر از آسیب و جراحت همه طول تاریخ است» (فارسی). ندای سبز آزادی، ٤ ژوئن ۲۰۱۰. بازبینی‌شده در ٤ ژوئن ۲۰۱۰.
۵- «آرزو دارم در این روزهای پایانی عمر، نام نیکی از خود به یادگار گذارید و خطاهای رفته را به سامان خویش باز آورید؛ ناشر: ندای سبز آزادی» (فارسی).
٦- «مرا به کجا خواهند برد در زندان اوین؟».
۷- «محمد نوری‌زاد به مرخصی آمد» (فارسی). وبسایت خبری بی‌بی‌سی، ۳ تیر ۱۳۸۹. بازبینی‌شده در پنج شنبه ۲٤ ژوئن ۲۰۱۰ – مصادف با ۳ تیر ۱۳۸۹.
۸- «همسر و فرزندان محمد نوری‌زاد، روزنامه‌نگار زندانی به دادسرای انقلاب اسلامی احضار شدند» (فارسی). رادیو فردا، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۰ بهمن ۱۳۸۸.
۹- «همسر و فرزندان محمد نوری‌زاد، روزنامه‌نگار زندانی به دادسرای انقلاب اسلامی احضار شدند» (فارسی). رادیو فردا، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸. بازبینی‌شده در ۲۰ بهمن ۱۳۸۸.
۱۰- بی‌بی‌سی
۱۱- «نامه سرگشاده خانواده نوری‌زاد: آقای دادستان! در قضاوت بر استقلال و عدالت تکیه کنید» (فارسی). جرس، ۱۱ خرداد ۱۳۸۹. بازبینی‌شده در ۱۱ خرداد ۱۳۸۹.
۱۲- «درخواست ده‌ها سینماگر ایرانی برای «آزادی نامشروط» پناهی و نوری‌زاد» (فارسی). رادیو فردا، ۲۳ مارس ۲۰۱۰. بازبینی‌شده در ۲٤ مارس ۲۰۱۰.
۱۳- «سینماگران ایران و جهان خواستار آزادی جعفر پناهی هستند» (فارسی). دویچه وله فارسی، ۲۳ مارس ۲۰۱۰. بازبینی‌شده در ۲٤ مارس ۲۰۱۰.
۱٤- «محمد نوری‌زاد، فیلمساز و روزنامه‌نگار، از ضرب و شتم خود در زندان اوین خبر داد» (فارسی). رادیو فردا، ۹ خرداد ۱۳۸۹.
۱۵- «محمد نوری‌زاد در نامه به سیدحسن خمینی: سخنان رهبری، آتش فتنه رئیس‌جمهور و دارودسته‌اش را شعله‌ورتر ساخت» (فارسی). بامدادخبر، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹.
۱٦- «پدر، روزت مبارک!»
۱۷- وبگاه سوره
۱۸- سیم اتصال مهندس با جنگ/ گفت‌وگو با محمد نوری‌زاد، کارگردان، ماهنامه امتداد، آبان ۱۳۸٦، شماره ۲۳
۱۹- مجموعه تلویزیونی چهل سرباز، سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی

۴. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

گاه‌نوشت محمد نوری‌زاد
یادداشت محمد نوری‌زاد از اوین؛ داستان گفت و گوی من و دادستان

۱۲-۱-۲- «انقلاب ایران (۱۳۵۷)»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی، (مشهور به انقلاب اسلامی) که با مشارکت روحانیون، بازاریان، احزاب سیاسی مخالف، روشنفکران، دانشجویان و مردم عادی در ایران انجام پذیرفت، نظام پادشاهی این کشور را سرنگون، و زمینه روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، به رهبری روحانی شیعه، روح‌الله خمینی را فراهم کرد. تفکرات و شخصیت‌های اسلامی، در این انقلاب ضدسلطنتی حضور برجسته‌ای داشتند و خمینی آن را انقلاب اسلامی خواند.[۱] این انقلاب، با نام انقلاب بهمن ۵۷ نیز شناخته می‌شود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، شاه به تثبیت قدرت خود پرداخت و طرح‌های جنجال‌برانگیز موسوم به انقلاب سفید که محور اصلی آن را اصلاحات ارضی تشکیل می‌داد، به اجرا گذاشت. اجرای این طرح‌ها و افزایش چندبرابری درآمدهای نفتی، توسعه اقتصادی و دگرگونی ساختار اجتماعی ایران و در عین حال، افزایش اختلاف طبقاتی و تنش‌های اجتماعی را در دهه‌های ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ در پی داشت. او با معطوف کردن اقدامات امنیتی و اطلاعاتی خویش بر سرکوب طبقه متوسط جدید و احزاب سکولار، خود را در مقابل روحانیون و تفکرات مبارز جدید اسلامی آسیب‌پذیر ساخت. اصلاحات شاه و نیز جانبداری مستقیم و غیرمستقیم او از دولت‌های آمریکا و اسرائیل، مورد مخالفت روحانیون به ویژه خمینی واقع شد. در این دوران شماری از روشنفکران (از همه مهم‌تر، علی شریعتی) بر احیای تفکر سیاسی شیعه تأثیری عمیق نهاده و تفسیری انقلابی از شیعه را به عنوان یک ایدئولوژی رهایی‌ساز، در اذهان مردم به ویژه محصلان و دانشجویان به جای گذاشتند. خمینی نیز در سال‌های تبعید خود، اگرچه خواهان ایجاد یک حکومت اسلامی به رهبری فقها به جای سلطنت موروثی بود، بیش‌تر به طرح نقطه ضعف‌های رژیم و مسائلی که توده مردم مسلمان ایران را خشمگین می‌ساخت، می‌پرداخت. همچنین شماری سازمان‌های چریکی مارکسیست و اسلام‌گرا شکل گرفتند که به مبارزه مسلحانه با رژیم پرداختند. نهایتاً با سیاست‌های نادرست حزب رستاخیز حکومت در خصوص بازار و مذهب در اواسط دهه ۱۳۵۰، بازاریان و روحانیون محافظه‌کار و غیرسیاسی نیز به عنوان دو متحد تاریخی، به صفوف مخالفان پیوستند.

تنش‌ها و نارضایتی‌های مذکور، با بازتر شدن فضای سیاسی در سال ۱۳۵٦ که به دلیل فشارهای دولت آمریکا و نهادهای مدافع حقوق بشر صورت پذیرفته بود، خود را نشان داد و از پاییز و زمستان همان سال به شکل تظاهرات خیابانی نمود یافت. معترضان از سنت‌های شیعی چون مراسم چهلم جان‌باختگان برای راهپیمایی اعتراضی استفاده سیاسی به عمل آوردند.[۲] [۳] [٤] رویدادهایی چون فاجعه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان و کشته شدن معترضان در برخی از تظاهرات‌ها (از جمله در واقعه جمعه سیاه در شهریورماه) توسط نیروهای حکومتی تنها موجب تشدید اعتراضات و از دست رفتن امکان مصالحه شد.[۵] رکود اقتصادی، به وقوع اعتصابات گسترده و در نتیجه فلج شدن اقتصاد کشور انجامید. با پیوستن کارگران و همچنین تهیدستان شهری به تظاهرات‌ها، دامنه اعتراضات از ده‌ها هزار نفر به صدها هزار و حتا میلیون‌ها تن رسید.[٦] سرانجام با خروج شاه از کشور، عدم موفقیت دولت شاپور بختیار، دو روز نبرد مسلحانه سازمان‌های چریکی و هزاران داوطلب مسلح با ارتش و گارد شاهنشاهی و اعلام بی‌طرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، انقلاب به پیروزی رسید.[۷] [۸]

سپس نظام «جمهوری اسلامی» در قالب حکومتی دینی برپایه تفسیر خاصی از شیعه به نام ولی فقیه، جایگزین نظام پیشین گردید.[۹] [۱۰]

محتویات

۱. ریشه‌های انقلاب
۲. تثبیت قدرت؛ توسعه اقتصادی؛ تنش‌های اجتماعی
۳. تنش‌های سیاسی؛ مخالفان حکومت پهلوی
٤. دولت تک‌حزبی؛ حزب رستاخیز و تشدید نارضایتی‌ها
۵. بازتر شدن فضای سیاسی؛ آغاز اعتراضات
٦. گسترش اعتراضات و اعتصاب‌های گسترده کارگری
۷. سقوط شاه و پیروزی انقلاب
۸. پس از انقلاب؛ کشمکش لیبرال‌ها و روحانیون؛ آزادی زودگذر

۸.۱ برخورد با مطبوعات
۸.۲ قوانین اسلامی
۸.۳ تظاهرات زنان علیه فرمان خمینی
۹. تأثیر انقلاب ۱۳۵۷ بر طبقات اجتماعی ایران
۱۰. پانویس
۱۱. یادکرد
۱۲. جستارهای وابسته
۱۳. منابع
۱٤. پیوند به بیرون

۱. ریشه‌های انقلاب

محققان معتقدند در جستجوی ریشه اصلی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، می‌توان به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، و رخدادهای پیرامون آن، بازگشت.[۱۱] [۱۲] [۱۳] پس از برکناری رضاشاه پهلوی توسط متفقین در هنگامه جنگ جهانی دوم، ایران در بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، طولانی‌ترین زمان فضای باز سیاسی در تاریخ معاصر را به خود دید. در این دوره روشنفکران و نه روحانیون، دست‌اندرکار بسیج و سازماندهی توده‌ها علیه ساختار قدرت بودند و سازمان‌های غیرمذهبی – نخست حزب توده و سپس جبهه ملی به رهبری محمد مصدق – با موفقیت، طبقه متوسط و طبقه کارگر شهری را جذب کردند.[۱٤] در طی این دوران، مصدق به عنوان یک ملی‌گرای محبوب، خواستار اصلاح سیاست خارجی نادرست و خاتمه بخشیدن به دادن امتیازهای عمده به ابرقدرت‌های خارجی شد.[۱۵] او به یاری تظاهرات‌های گسترده طبقه متوسط و همچنین اعتصابات بزرگ کارگری در بخش صنعت نفت به سازماندهی حزب توده، به عنوان اهرم فشاری بر حکومت، توانست نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران را با موفقیت به پیش ببرد و تحت تأثیر شور و اشتیاق عمومی به نخست‌وزیری رسیده و حتا تسلط و اختیار محمدرضاشاه بر ارتش را به خطر افکند. ملی شدن صنعت نفت برای انحصارات نفتی و دولت بریتانیا ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بود، به ویژه که این جنبش، می‌توانست به نیروی محرکه‌ای برای مردم دیگر کشورهای منطقه به منظور کسب حقوق خویش، تبدیل شود و بدین‌سان منفعت دیگر ابرقدرت وقت، ایالات متحده را نیز به مخاطره افکند. سرانجام بریتانیا توانست موافقت آمریکا را برای به راه‌اندازی یک کودتای نظامی علیه دولت مصدق به دست آورده و آمریکا به کمک نیروهای هوادار سلطنت در ارتش ایران و با پشتوانه دستگاه مذهبی (علما و روحانیون طراز اول و وعاظ و پیروان آنها) و برخی از زمینداران و سیاستمداران محافظه‌کار، دولت وی را سرنگون نمود.[۱٦] [۱۷] [۱۸] این رویداد تأثیری به‌سزا و طولانی مدت بر فضای جامعه به جای گذاشت و در عصر جمهوری‌خواهی، ملی‌گرایی، گرایش به سوسیالیسم و سیاست خارجی بی‌طرفانه، اکنون سلطنت پهلوی و ارتش، در افکار عمومی، به عنوان سرسپرده ابرقدرت‌های غربی، سرمایه‌داری و سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا شناسانده شدند. با وقوع کودتا، سازمان‌های سیاسی چون جبهه ملی و حزب توده سرکوب شده و اعضای آنها به حبس‌های کوتاه و یا بلندمدت و حتا اعدام محکوم شدند و علاوه بر بریتانیا، ایالات متحده نیز به عنوان دشمن جدید امپریالیستی ایران شناخته شد. از سوی دیگر، سرکوبی نیروهای سکولار و غیرروحانی، راه را برای پیدایش جنبش‌های جدید اسلامی هموار نمود.[۱۹]

۲. تثبیت قدرت؛ توسعه اقتصادی؛ تنش‌های اجتماعی

در دهه نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضا شاه آنچه را که پس از برکناری پدرش، رها شده بود، ادامه داد. او با شتاب هر چه تمامتر، سه ستون حافظ حکومت خود، «ارتش»، «نظام حمایتی مالی دربار» و «دیوانسالاری» را گسترش داد و به یُمن افزایش چشمگیر درآمد نفت، موفق شد تا رویای رضاشاه در خصوص ایجاد یک ساختار دولتی عظیم را، تحقق بخشد.[۲۰] شاه نخست رهبران کودتا را به مقام‌های کلیدی گمارد، کمک‌های مالی از آمریکا دریافت کرد و از همکاری‌های فنی سازمان اطلاعات اسرائیل و آمریکا (موساد و سیا) و اف‌بی‌آی پلیس آمریکا، برای تشکیل پلیس مخفی جدیدی در سال ۱۳۳٦، با عنوان «ساواک» (مخفف سازمان اطلاعات و امنیت کشور)، بهره برد.[۲۱] [۲۲] اما در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳٤۲، اقتصاد ایران که مبتنی بر کشاورزی بود، با بحران شدیدی روبه‌رو شد و ایران را به کمک‌های خارجی محتاج کرد. دولت آمریکا به ریاست جان اف کِندی، پرداخت وام‌های آینده را به اجرای اصلاحات ارضی و لیبرالی که آن را بهترین سد محافظ در برابر وقوع انقلاب

کمونیستی می‌دانست، مشروط کرد. در نتیجه شاه، علی امینی شخص مورد اعتماد آمریکا را به مقام نخست‌وزیری رساند و وزیر کشاورزی امینی، حسن ارسنجانی، برنامه اصلاحات ارضی را با هدف از بین بردن اتکای ایران به کشاورزی و ایجاد طبقه کشاورزان مستقل به پیش برد.[۲۳] [۲٤] گرچه اصلاحات ارضی از اقدامات دولت امینی بود، شاه پس از تعدیل آن، اصلاحات را ابتکار خود معرفی کرد و با بوق و کرنای تمام آن را در منشور شش ماده‌ای جنجال برانگیز خود موسوم به «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» منظور نمود. پنج ماده دیگر آن شامل، ملی کردن جنگل‌ها، فروش کارخانه‌های دولتی به بخش خصوصی، سهیم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد «سپاه دانش» می‌شد.[۲۵] طرح‌های انقلاب سفید، با مخالفت‌هایی از سوی جبهه ملی و همچنین محافل مذهبی، روبه‌رو شد. در فاصله کم‌تر از یک دهه پس از کودتا، روابط شاه و روحانیون، مسالمت‌آمیز بود، اما اتخاذ این طرح‌ها و همچنین به رسمیت شناختن دولت اسرائیل توسط حکومت وقت، بر این دوره کوتاه از روابط حسنه شاه و علما، مُهر پایان گذاشت. در میان معترضان، چهره مخالف جدیدی به نام روح‌الله موسوی خمینی خود را در اذهان مطرح ساخت. این مجتهد ٦٤ ساله که در مدرسه معروف فیضیه قم به تدریس فلسفه و فقه می‌پرداخت، سخنرانی‌های انتقادی خود را از سال ۱۳٤۱ آغاز کرده بود. خمینی ضمن دوری جستن از طرح موضوعاتی چون اصلاحات ارضی و حق رأی زنان که موضوع اصلی مورد مخالفت دیگر روحانیون بود، به مسائلی که توده مردم را بیش‌تر خشمگین می‌ساخت، می‌پرداخت و مرکز ثقل مخالفتش با شاه بر سر نفوذ آمریکا در ایران بود. اعتراضات که در خرداد ۱۳٤۲، در شهرهای بزرگ ایران به وقوع پیوست، با دستور شاه و توسط ارتش، با سرکوبی خونین پایان یافت. پس از قیام ۱۵ خرداد، رهبران جبهه ملی دستگیر و خمینی به ترکیه تبعید شد که پس از چندی از آنجا به عراق رفت.[۲٦] [۲۷] [۲۸] [۲۹]

در باقی سال‌های دهه ۱۳٤۰، شاه همچون فرمانروایی خودکامه و متکی به نفس حکومت کرد و خود را پادشاهی اصلاح‌اندیش و متحد نزدیک آمریکا و غرب نشان داد.[۳۰] با افزودن بر شمار نظامیان، بودجه سالانه ارتش و خرید تسلیحات بسیار، ارتش ایران را در سال ۱۳۵۵ به پنجمین نیروی نظامی بزرگ جهان تبدیل کرد[۳۱] سازمان امنیتی خود ساواک را بسیار گسترش داد چنانکه می‌توانست به خبرچینی از بسیاری از افراد و سانسور رسانه‌های گروهی پرداخته و از هر شیوه‌ای از جمله شکنجه برای از بین بردن مخالفان استفاده کند.[۳۲]

سال‌های دهه ۱۳٤۰ و ۱۳۵۰ همچنین شاهد توسعه اجتماعی–اقتصادی بود که بیش‌تر به واسطه درآمدهای روزافزون نفت میسر گشت. همزمان با گسترش بنادر و راه‌ها، سدهای بزرگی در دزفول، کرج و منجیل بنا شد و بیش از ۸۰۰ کیلومتر ریل راه‌آهن احداث گشت که تهران را به شهرهای اصلی دیگر متصل می‌ساخت. ایران در سال‌های ۱۳٤۲ تا ۱۳۵۵ شاهد «انقلاب صنعتی» کوچکی بود که در نتیجه آن، سهم تولید ناخالص ملی، شمار کارخانه‌ها و تولید برخی صنایع مادر، رشد یافت.[۳۳] توسعه در بخش منابع انسانی نیز، افزایش شمار مدارس، درمانگاه‌ها، پرستاران و پزشکان را در پی داشت. همچنین رونق اقتصادی دهه ٤۰ به طرز شگفت‌آوری به سود بنیادهای مذهبی بود، چرا که در پی این رونق، بازاریان به عنوان متحد قدیمی روحانیت، امکان یافتند تا هزینه نهادهای پرشمار و رو به رشد مذهبی مانند مساجد، موقوفه‌ها، چند حسینیه و شش حوزه علمیه بزرگ را تأمین کنند و در اواسط دهه ۵۰، نهادهای مذهبی تا آن اندازه قدرت داشتند که شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران، واعظانی را به طور منظم به محلات فقیرنشین شهری و روستاهای دورافتاده بفرستند.[۳٤]

با وجود آنکه شاه در حوزه اقتصادی–اجتماعی نوسازی کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما نتوانست در حوزه دیگر – حوزه سیاسی – دست به نوسازی زند.[۳۵] در واقع، با توسعه و مدرن‌سازی کشور، شمار دو گروهی که در بین سال‌های ۱۳۲۰–۱۳۳۲ (پیش از کودتا) مخالفان اصلی حکومت پهلوی محسوب می‌شدند، یعنی کارگران شهری و روشنفکران به چهار برابر رسید و منع کردن آنها از داشتن نهادها و ابزارهای سیاسی سابق خود، چون اتحادیه‌های کارگری، روزنامه‌های مستقل و احزاب سیاسی، بر شدت مخالفتشان افزوده بود. برنامه اصلاحات ارضی، کشت تجاری را رونق بخشید و شمار دهقانان صاحب زمین را، بسیار افزایش داد، اما مقدار زمین اعطا شده به بیش‌تر آنان، برای راه‌اندازی کار مستقل کشاورزی کافی نبود. این امر، لشکری از کشاورزان مستقل و مزدبگیران بی‌زمین به وجود آورد که به آسانی می‌توانستند، کانون‌های سیاسی نامنسجمی را تشکیل دهند.[۳٦] [۳۷]

دیگر آنکه، شیوه توسعه اقتصادی رژیم، اختلاف طبقاتی یا فاصله بین «غنی» و «فقیر» را افزود که در شهر تهران بسیار بارز بود. هرچند سطح زندگی بیش‌تر خانواده‌هایی که به آپارتمان‌های مدرن، مزایای اجتماعی و همچنین کالاهای مصرفی جدید دسترسی داشتند، بهبود یافت، ولی گسترش حلبی‌آبادها، ترافیک و آلودگی هوا، کیفیت زندگی بیش‌تر خانوارها را به سطح نازل‌تری رساند. ٤۲ درصد خانوارهای تهرانی، فاقد مسکن مناسب بودند و در حالی که برخی ثروتمندان در قصرهای شمال شهر به سرمی‌بردند، تهیدستان در حلبی‌آبادها و زاغه‌های اطراف شهر زندگی می‌کردند.[۳۸] [۳۹] این زاغه‌نشینان، مهاجران روستایی فقیری بودند که با مشقت فراوان، از راه عملگی، بنایی، تکدی‌گری و دستفروشی امرار معاش می‌کردند. «سان‌کولوت‌ها» یا پابرهنه‌های انقلاب سال ۱۳۵۷، همین افراد بودند که بعدها به «مستضعفین» مشهور شدند.[پانویس ۱] [٤۰] این

شکاف بین پایتخت و شهرهای دیگر استان‌ها نیز به روشنی قابل مشاهده بود و برای نمونه در حالی که ساکنان تهران از فرصت دست‌یابی بهتر به آموزش، امکانات بهداشتی، رسانه‌ها، شغل و درآمد برخوردار بودند، ۹۶ درصد روستاییان، برق در اختیار نداشتند.[۴۱]
عامل دیگر افزایش تنش‌ها این بود که با پنج برابر شدن ناگهانی درآمدهای نفتی، انتظارات مردم بالا رفت و در نتیجه شکاف میان وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو و انتظارات تحقق‌نیافته جامعه از سوی دیگر، عمیق‌تر شد. اگرچه در سایه برنامه‌های رفاه اجتماعی، پیشرفت‌های چشمگیری در بخش‌های بهداشت و نظام آموزشی به دست آمد، ایران همچنان بدترین نسبت‌های آماری را در میزان مرگ و میر کودکان، امکانات رفاهی و نیز میزان افراد دارای تحصیلات عادی، در بین کشورهای خاورمیانه داشت.[۴۲] [۴۳]

۳. تنش‌های سیاسی؛ مخالفان حکومت پهلوی

با وقوع کودتای ۱۳۳۲، بر حیات سیاسی ایران، پرده‌ای آهنین کشیده شد که رهبران مخالفان و احزاب سیاسی را از پایگاه اجتماعی خود و توده مردم جدا کرد. این پرده آهنین به ظاهر تنش‌های اجتماعی و مخالفت‌های سازمان‌یافته را پنهان نمود، اما بی‌گمان در نابودی و محو آنها ناکام ماند. بررسی مطبوعات زیرزمینی، نسل جوانی از روشنفکران را نشان می‌داد که ضمن توجه به نظریات و تاکتیک‌های پیشینیان، با کامیابی سرگرم طرح و تدوین اندیشه‌های جدید در مطابقت با فرهنگ شیعی خود بودند.[٤٤] دانشجویان به عنوان یک عامل مهم از عوامل وقوع انقلاب ۱۳۵۷، هر سال در شانزده آذرماه اعتصاب‌های دانشجویی به راه می‌انداختند. این روز، به یاد سه دانشجو (دو هوادار حزب توده و یک هوادار جبهه ملی) که هنگام اعتراض به دیدار رسمی نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا، در تاریخ ١٦ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران کشته شده بودند، گرامی داشته می‌شد. ١٦ آذر، توسط کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور که مرکز اجتماع و مباحثه مخالفان حکومت در خارج از مرزهای ایران بود، روز دانشجو نامیده شد.[٤٥] [٤٦]

حزب توده ایران: حزب توده گرچه به حیات خود ادامه داد تا نقشی هرچند کوچک در انقلاب ایفا کند، پس از کودتا، هدف سرکوب و ضربه‌های سخت نیروهای امنیتی، جنگ روانی شدید و شایعه سازی رژیم بر علیه آن قرار گرفت و در اواخر دهه ۱۳۳۰ تنها شبحی از قدرت پیشینش بازماند. دگرگونی‌های اجتماعی حاصل از نوسازی، موجب شد تا رفته‌رفته، هواداران حزب توده به خانواده‌هایی با پیشینه چپ‌گرایانه محدود شوند. رهبری حزب نیز در نتیجه مرگ رهبران، سستی حاصل از کهولت و کناره‌گیری آنان، تضعیف شد.[٤٧] افزون بر این، مسأله مناقشات چین و شوروی، پیدایش گرایش‌های «مائوئیستی» و انتقاد از سیاست‌های گذشته حزب از جمله آنچه منتقدان پیروی «کورکورانه» آن از شوروی مینامیدند، موجب وقوع انشعاباتی در این حزب شد.[٤٨] با این حال، حزب توده در سال‌های نخست دهه پنجاه فعالیت‌های موفقی را آغاز کرد. از جمله اداره ایستگاه رادیویی پیک ایران، انتشار منظم دو مجله «مردم» و «دنیا» و بعدها نشریه نوید و همچنین ایجاد هسته‌های زیرزمینی کوچکی در دانشگاه تهران و مناطق نفتی.[٤٩]

جبهه ملی و نهضت آزادی: بیش‌تر رهبران جبهه ملی بازداشت شده در شهریور ۱۳۳۲، سال بعد آزاد شدند، ولی بسیاری از آنان یا از سیاست کنار کشیده و یا از ایران رفتند. اما برخی چون کریم سنجابی، شاپور بختیار، داریوش فروهر و خلیل ملکی به صحنه فعالیت سیاسی بازگشته[۵۰] و در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳٤۲ با کاهش نسبی نظارت‌ها و سخت‌گیری‌های رژیم، به سازماندهی چند اعتصاب و راهپیمایی و انتشار یک روزنامه پرداختند. همچنین دو هوادار جبهه ملی، به نام‌های محمود طالقانی و مهدی بازرگان به همراه چند تن از اصلاح‌طلبان همفکرشان مانند یدالله سحابی، نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند.[۵۱] بازرگان که فرزند یک بازاری ثروتمند و بسیار مذهبی بود، پس از تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان در پاریس، برای تدریس در دانشکده فنی به ایران بازگشت و در دوران مصدق، به عنوان نخستین مدیرعامل شرکت نفت ایران راهی آبادان شد. او که عقایدی عمیقاً ضد کمونیستی داشت، نظریه جدایی امور معنوی و دنیوی را رد می‌کرد و بر این باور بود که سیاست باید توسط مذهب، هدایت شود.[۵۲] [۵۳] طالقانی که بعدها به مقام آیت‌اللهی رسید و به خاطر مخالفت با حکومت رضاشاه، سابقه زندانی شدن داشت، پس از کودتا، بر خلاف دیگر روحانیون، به عنوان روحانی سرشناس پشتیبان جبهه ملی در تهران شناخته میشد. او به عنوان رابط و حلقه ارتباطی دو گروه مخالف متفاوت، یعنی روحانیون و جبهه ملی نقش مهمی ایفا کرد و شاید به دلیل هم‌بند بودن با انقلابیون غیرمذهبی در دوران حبس‌های طولانیش، قادر به درک آنان بود. طالقانی در آثارش بر این هدف بود تا نشان دهد که تشیع اساساً با استبداد مغایر و با دموکراسی و همچنین

سوسیالیسم موافق و سازگار است. در واقع، او نیز مثل بازرگان، به دنبال از بین بردن شکاف‌های اسلام با جهان معاصر و همچنین اختلاف بین طبقه سنتی و محافظه‌کار با طبقه روشنفکر و مدرن (اختلافی که در شکست نهضت مشروطه و مبارزات ملی، اثری به سزا داشت) بود.[٥٤] [٥٥]

نهضت آزادی همچون دیگر گروه‌های وابسته به جبهه ملی، پس از قیام خرداد سال ٤٢، منحل و فعالیت آن غیرقانونی شد، با این وجود، همچنان به برگزاری گردهمایی‌های مخفی در تهران و سازماندهی نیروها در خارج از کشور، به ویژه آمریکای شمالی و فرانسه ادامه داد. از بین گروه‌های وابسته به جبهه ملی، نهضت آزادی بیش‌ترین نقش را در انقلاب سال ۵۷ داشت و این موفقیت، بیش‌تر مرهون روابط نزدیک نهضت با خمینی و تا حدودی هم توانایی‌های بازرگان و طالقانی در جذب گروهی از متخصصان جوان و تکنوکرات‌های رادیکال بود که درصدد تلفیق علوم جدید با اسلام بودند.[٥٦] نهضت آزادی را در آمریکای شمالی، چهار روشنفکر مقیم خارج به نام‌های محمد نخشب، ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیرانتظام، رهبری می‌کردند و در فرانسه نیز صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر از سازماندهان اصلی این نهضت بودند که می‌بایست مثل بازرگان، نقش‌های حساسی را در سال‌های نخست پس از انقلاب ۱۳۵۷، ایفا کنند.[۵۷]

اما روشنفکر برجسته نهضت آزادی و به عقیده برخی؛ نظریه‌پرداز اصلی انقلاب ۱۳۵۷، علی شریعتی بود. شریعتی که از یک خانواده مذهبی و زمیندار خراسانی برخاسته بود، با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل در زبان‌شناسی تطبیقی و جامعه‌شناسی به پاریس رفت و در آنجا همزمان با اوج گرفتن انقلاب‌های کوبا و الجزایر، به فعالیت‌های سیاسی و شرکت در تظاهرات‌ها پرداخت و به عضویت نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی درآمد. او در کلاس‌های درس شماری از استادان مارکسیست مثل ژرژ گورویچ و خاورشناسان علاقه‌مند به عرفان اسلامی چون لویی ماسینیون و هانری کوربَن شرکت جست و پس از مطالعه آثار ژان پل سارتر، ارنستو چه‌گوارا، وو نوین جیاپ و فرانتس فانون، آثاری از سارتر و فانون را به صورت کامل و یا ناتمام به فارسی ترجمه کرد. پس از بازگشت به ایران، در سال ١٣٤٤، برای سخنرانی در حسینیه ارشاد، (که توسط گروهی از خیرخواهان مذهبی، تأمین مالی می‌شد) به تهران رفت. نوار سخنرانی‌های او در سطح گسترده پخش شد و مورد استقبال فراوان دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانی به ویژه شهرستانی‌های مذهبی قرار گرفت. ساواک با هراس روزافزون از محبوبیت وی، شریعتی را در اوایل دهه ۱۳۵۰ دستگیر و پس از مدتی حبس خانگی، مجبور به خروج از کشور نمود. شریعتی یک ماه پس از رفتن به لندن در سال ١٣٥٦، به علت حمله شدید قلبی درگذشت، مرگی که توسط برخی به ساواک نسبت داده شد.[٦٠] [٦١] یگانه پیام روشن آثار و سخنان شریعتی این بود که اسلام – به‌ویژه تشیع – باوری «محافظه‌کارانه» و «قضا و قدری» که بیش‌تر روشنفکران غیرمذهبی بیان می‌کنند و یا ایمانی «شخصی و غیرسیاسی» که برخی علمای مرتجع ادعا می‌کنند، نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی انقلابی است که باید با هرگونه ستمگری، استثمار و بی‌عدالتی، به ویژه فئودالیسم، کاپیتالیسم و امپریالیسم، مبارزه کند. به گفته او، رسالت محمد پیامبر اسلام نه تنها برقراری دین، بلکه تشکیل امتی پویا، انقلابی و در حال پیشرفت بود که به سمت جامعه‌ای بی‌طبقه و ایده‌آل حرکت کند. از دید شریعتی، امامان شیعه به ویژه حسین ابن علی، پرچم قیام و مبارزه را به این خاطر برافراشتند تا خلفای فاسد وقت را که اهداف اصلی اسلام و نظام توحیدی را به فراموشی سپرده بودند، گرفتار سازند. بسیاری بر این باور بودند که شریعتی خواهان تبدیل و دگرگونی اسلام از یک «دین» به یک «ایدئولوژی سیاسی» است، آنچه که در غرب، «اسلام رادیکال» یا «اسلام سیاسی» نامیده می‌شد.[٦٢] [٦٣]

شریعتی هرچند روش و دیدگاه مارکسیستی تقسیم جامعه را برای درک تاریخ مدرن لازم می‌دانست و تا حدود زیادی می‌پذیرفت، اما همچون فانون از برخی جنبه‌های مارکسیسم به ویژه مارکسیسم «نهادینه شده» احزاب کمونیست اُرتدوکس به شدت انتقاد می‌کرد و ضمن تأکید بر اهمیت اسلام در فرهنگ ایرانی، تنها راه شکست امپریالیسم برای ایران و سایر ملت‌های جهان سوم را بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ بومی خود، می‌دانست.[٦٤] او حتا هنگام تأکید بر بازگشت به اسلام، همواره روحانیون محافظه‌کار را هدف انتقادهای صریح و غیرمستقیم قرار می‌داد و آنان را به همکاری با طبقه حاکم، «نهادینه‌کردن» تشیع انقلابی و در نتیجه تبدیل آن به مذهبی محافظه‌کارانه، متهم می‌کرد. شریعتی مشکل اصلی اسلام امروزی را پیوند نامقدس آن با «خورده‌بورژوازی» می‌دانست. پیوندی که طبق آن، روحانیت، دین را برای بازاریان سهل و هموار می‌نمود و بازار نیز، دنیا را برای روحانیون مکانی خوشایند می‌ساخت. از این‌رو وی، پدیدآورندگان «رنسانس» و «رفرماسیون» اسلامی در آینده را، بیش‌تر روشنفکران می‌دانست تا روحانیون سنتی.[٦٥] [٦٦] شریعتی بین هزاران جوان شهرستانی که هر ساله از دانشگاه‌های جدید، دبیرستان‌ها، مدارس فنی حرفه‌ای و تربیت معلم فارغ‌التحصیل می‌شدند و همچون خود او، از طبقه متوسط سنتی جامعه (خانواده‌های بازاری، روحانی و خرده‌مالک) برخاسته و در محیطی مذهبی رشد یافته بودند، پیروانی پرشمار پیدا کرد و پس از بازترشدن فضای سیاسی در سال ١٣٥٦ و خارج شدن آثارش از قید سانسور، صدها هزار جلد از کتاب‌های او به فروش رفت.[٦٧] [٦٨]

روحانیون مخالف: در سال‌های پس از قیام سال ۱۳٤۲، سه گروه متغیر، متداخل و در عین حال، قابل تشخیص، در بین روحانیون شکل گرفت. گروه نخست، که شاید بزرگ‌ترین گروه بود، از علمای غیرسیاسی تشکیل می‌شد که با وجود نارضایتی از برخی مشکلات اجتماعی مثل فساد، فحشا و الکلیسم، معتقد بودند که روحانیت باید از کار پلید سیاست دوری جسته و به مسائل معنوی و آموزش در حوزه‌ها بپردازد. با این حال این گروه، در سال‌های ۱۳٥٤ تا ۱۳٥٦، به دلیل اجرای سیاست‌های نامطلوب حکومت در خصوص بازار و نهادهای مذهبی به عرصه سیاست کشیده شدند.[٦۹] گروه دوم یعنی روحانیون مخالف میانه‌رو، گرچه در مسائل مربوط به حق رأی زنان و اصلاحات ارضی مخالف رژیم بودند، ترجیح می‌دادند که همچنان با شاه در ارتباط باشند تا سیاست‌های وی را تعدیل کنند. کاظم شریعتمداری، عالم بلندپایه قم، مجتهد سرشناس آذری و سخنگوی غیررسمی روحانیون آذربایجان، چهره شاخص این گروه بود که تنها خواستار اجرای کامل قانون مشروطه بودند.[۷۰]

اما گروه سوم، که می‌توان آنان را روحانیون مخالف نافرمان یا تندرو نامید، توسط خمینی از عراق رهبری می‌شدند و شبکه‌ای مخفی و غیررسمی در کشور داشتند. چهره‌های شاخص این گروه عبارت بودند از: حسینعلی منتظری، مدرس برجسته فقه اسلامی در قم، که به عنوان مخالف آشتی‌ناپذیر رژیم، سه بار به زندان افتاد؛ محمد بهشتی، هوشیارترین عضو سیاسی گروه؛ مرتضی مطهری، متفکر و نظریه‌پرداز عمده گروه؛ و دو روحانی جوان‌تر سازمان‌دهنده گروه به نام‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای. خمینی که از سال ۱۳٤۲، در نجف می‌زیست، به‌تدریج تعبیر خود از اسلام شیعه را گسترش داد. او چارچوب نظریه سیاسی خود را در سخنرانی‌هایش، در اواخر دهه ۱۳٤۰، تدوین و تنظیم کرد و سپس آن را با عنوان «*ولایت فقیه: حکومت اسلامی*» بدون ذکر نام مؤلف، منتشر نمود. طبق نظریه جدید او، اقتدار سیاسی و مسؤولیت حفظ امت اسلامی، از طرف امام دوازدهم شیعیان به مجتهدان متخصص در فقه اسلامی (فقها) واگذار شده است. استدلال وی این بود که خداوند، پیامبران و ائمه را به منظور وضع قوانین شرع برای هدایت امت‌ها فرستاده است و در غیاب امام غایب، روحانیون به ویژه فقها، تنها مفسران و نگاهبانان حقیقی شریعت می‌باشند که حکومت باید به آنان سپرده شود. از دید روحانیون سنتی، ولایت فقیه، زمامداری فقها، تنها بر نهادها و مدارس مذهبی و همچنین افراد «محجور» یا ناتوان محسوب میشد، ولی خمینی این اصطلاح را بسط داد به طوری‌که تمام جامعه را در بر می‌گرفت.[۷۱] [۷۲] نظریات سنت‌شکنانه خمینی تنها به ولایت فقیه محدود نمی‌شد؛ او برخلاف عقیده گذشته خود که همچون دیگر روحانیون از نظام مشروطه سلطنتی حمایت می‌کرد، اظهار داشت که نظام سلطنتی، سنتی «طاغوتی» است که از دوران «شرک» به ارث رسیده و با اسلام ضدیت دارد، چرا که پیامبر اسلام، پادشاهی موروثی را شیطانی و کفرآمیز خوانده است و حسین امام سوم شیعیان، پرچم قیام را برای نجات مردم از یوغ خلفا و سلاطین موروثی برافراشته است. او در تشریح دیدگاه سیاسی خود، حتا روحانیون غیرسیاسی و میانه‌رو را مورد بازخواست قرار می‌داد و گروه نخست را به ترک تکالیف شرعی خود، پناه بردن به حوزه‌های علمیه و پذیرفتن نظریه جدایی دین از سیاست که از دید او توطئه «امپریالیست‌ها» بود، متهم می‌کرد.[۷۳] [۷٤]

خمینی در سخنرانی‌های خود برای طلاب، از حکومت روحانیون حمایت می‌کرد، اما در اعلامیه‌های عمومی بحث روشنی از این‌گونه حکومت به میان نمی‌آورد و از کاربرد ولایت فقیه خودداری می‌نمود. حتا اطرافیان او بعدها مدعی شدند که کتاب «*ولایت فقیه*» از جعلیات ساواک و یا یادداشت‌های اصلاح‌نشده یکی از طلاب بوده است. در عوض، او استراتژی سال ۱۳٤۲، یعنی حمله به نقطه‌ضعف‌های اصلی رژیم را ادامه می‌داد. شاه را به خاطر فروش کشور به امپریالیست‌ها و کمک به اسرائیل، نقض مشروطیت و زیر پا نهادن قانون اساسی، حمایت از ثروتمندان و استثمار فقرا، نابودی فرهنگ ملی، تشویق و اشاعه فساد و هدر دادن منابع باارزش کشور در قصرها، خرید تسلیحات، نابودی کشاورزی و در نتیجه وابسته ساختن هرچه بیش‌تر ایران به غرب، مورد انتقاد قرار می‌داد. او ضمن مقایسه شاه با یزید، مؤمنان را به سرنگونی رژیم پهلوی و بیرون راندن امپریالیست‌ها، فرا می‌خواند.[۷۷] خمینی می‌کوشید تا بیش‌تر گروه‌های مخالف را با خود همراه کند، برای مثال، هنگام اعتراض مطهری به سخنرانی‌های «ضد روحانی» شریعتی در حسینیه ارشاد، سکوت کرد و حتا بدون نام بردن از شریعتی، به استفاده از شعارها و عباراتی که سخنرانان حسینیه ارشاد رواج داده بودند (مثل «مستضعفین، وارثان زمین خواهند بود»، «مردم، استثمارگران را به زباله‌دان تاریخ خواهند انداخت» و «دین، افیون توده‌ها نیست»)، ادامه داد. بسیاری از جوانان متفکر، با شنیدن این عبارات، ولی غافل از سخنرانی‌های او در نجف، بی‌درنگ نتیجه گرفتند که خمینی با تفسیر شریعتی از اسلام انقلابی موافق است. در اواخر سال ۵۷ و هنگام نابودی حکومت پهلوی، محبوبیت خمینی در بین طرفداران شریعتی آنچنان بود که آنان – نه روحانیون – گامی برداشتند که احتمال تعبیر «کفر» در آن بود و به خمینی لقب «امام» که فقط مختص دوازده امام شیعه بود، را دادند. بدین‌سان، خمینی با تبلیغ پیام مبهم اما دلخواه توده‌ها، طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و همچنین سازمان‌های سیاسی مذهبی و سکولار را با خود همراه کرد.[۷۸] [۷۹]

سازمان‌های چریکی: در سال‌های خفقان پس از سرکوبی سال ۱۳٤۲، شماری از دانشجویان دانشگاه‌ها که روش‌های پیشین و مسالمت‌آمیز جبهه ملی و حزب توده را برای مبارزه با حکومت موفقیت‌آمیز نمی‌دانستند، گروه‌های مباحثه مخفی و کوچکی را برای بررسی تجربیات اخیر چین، ویتنام، کوبا و الجزایر و ترجمه آثار مائو، جیاپ و چه‌گوارا و فانون تشکیل دادند. دستاورد این مباحثات و بررسی‌ها، شکل‌گیری شماری گروه‌های کوچک مارکسیست و اسلامی بود که «تنها رَه رهایی» را «جنگ مسلحانه» و نبرد چریکی می‌دانستند. اصلی‌ترین این گروه‌ها، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران بودند.[۸۰] پایه‌گذار فکری و شخصیت برجسته سازمان مارکسیستی چریک‌های فدایی که به «فداییان خلق» نیز شهرت داشتند، بیژن جَزَنی بود. جزنی که در اواسط دهه ۳۰ چند بار به زندان افتاده بود، پیش از تشکیل گروه مخفی خود، در شاخه جوانان حزب توده فعالیت می‌کرد. او که تسلط بسیاری بر تاریخ ایران معاصر داشت، سال‌ها بعد هنگام گذراندن محکومیت پانزده ساله‌اش در زندان، جزوه‌هایی برای سازمان فدایی نوشت. اعتقاد جزنی به مبارزه انقلابی شیفته‌وار بود و سخنان شورانگیز او درباره حزب پیشاهنگ، شاید به بهترین وجهی، بیانگر احساسات انقلابیون جوان به هنگام آغاز جنبش چریکی در سال ٤۹ باشد.[۸۱] [۸۲]

چهار سال پس از تشکیل گروه، ساواک در آن نفوذ کرد و موفق شد تعدادی از اعضا از جمله جزنی را دستگیر کند. اما اعضای باقیمانده به منظور آغاز نبرد چریکی و زدن جرقه قیام سراسری علیه حکومت، تیمی را به کوهستان‌های پوشیده از جنگل گیلان (که منطقه مناسبی برای جنگ چریکی و جذب نیرو از روستاییان) بود فرستادند. برنامه گروه با دستگیر شدن دو تن از یارانشان به هم خورد و فداییان تصمیم گرفتند تا برای آزاد ساختن آنها، به محل حبس، یعنی پاسگاه ژاندارمری روستای سیاهکل حمله کنند. شاه پس از شنیدن خبر، نیروی عظیمی را برای مقابله به منطقه فرستاد و مهاجمان همگی کشته شدند. گرچه این رویداد یک شکست نظامی بود، فداییان و سایر گروه‌های چریکی، آن را «حماسه سیاهکل» نامیده و پیروزی تبلیغاتی بزرگی قلمداد کردند که توانسته بود کل رژیم را به هراس افکند.[۸۵] [۸٦]

پیشینه دیگر گروه چریکی اصلی «سازمان مجاهدین خلق» نیز همچون فداییان خلق به اوایل دهه ۱۳٤۰ بازمی‌گشت، با این تفاوت که افراد سازمان فدایی اغلب از اعضای سابق حزب توده و یا جناح مارکسیست جبهه ملی بودند، اما سازمان اسلامگرای مجاهدین را اعضای سابق جناح مذهبی جبهه ملی به ویژه نهضت آزادی تشکیل می‌دادند. نظریات «مجاهدین» شباهت بسیاری به اندیشه‌های شریعتی داشت، از این‌رو بسیاری، شریعتی را الهام‌بخش مجاهدین می‌دانستند، هر چند که مجاهدین پیش از آغاز سخنرانی‌های شریعتی در سال ٤٦، چارچوب و مبانی نظری خود را فراهم ساخته بودند. با این حال، در سال‌های بعدی، دیدگاه‌ها و تعبیرهای شریعتی درباره جنبه‌های انقلابی تشیع، تأثیری غیرمستقیم و چشمگیر بر سازمان مجاهدین گذاشت.[۸۷] در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، فداییان، مجاهدین و سایر گروه‌های چریکی، به یک رشته عملیات مسلحانه جسورانه چون بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های انگلیس و ایالات متحده و همچنین دفاتر آژانس هواپیمایی اسرائیل و مراکز پلیس، دستبرد زدن به بانک‌ها، ترور برخی مقامات نظامی و انتظامی ایرانی و آمریکایی، و نیز تلاش برای ربودن اعضای خانواده سلطنتی، دست زدند.[۸۸] به نظر می‌رسد که افزایش شمار زندانیان سیاسی، شکنجه، سرکوب و سانسور توسط ساواک در نیمه نخست دهه ۱۳۵۰، حاصل این‌گونه عملیات چریکی بوده باشد.[۸۹] در اواخر سال ۱۳۵۵، هر دو سازمان چریکی مجاهدین و فداییان خلق، که بسیاری از اعضایشان دستگیر و یا اعدام شده و متحمل تلفات سنگینی شده بودند، به تجدید نظر در تاکتیک‌های خود پرداختند. گرچه جنبش چریکی نتوانست رژیم را سرنگون کند، در اواخر سال ۱۳۵٦، با به حرکت درآمدن موج انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی، چریک‌ها به ویژه فداییان، در موقعیت بهتری قرار گرفته و به جذب نیروهای جدید و انبار کردن سلاح پرداختند و در ۲۰– ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ (تقریباً در هشتمین سالگرد حماسه سیاهکل)، هنگام پایان کار رژیم پهلوی، آخرین تیرهای خلاص خود را به جسد نیمه‌جان رژیم شلیک کردند.[۹۰] [۹۱]

۴. دولت تک‌حزبی؛ حزب رستاخیز و تشدید نارضایتی‌ها

در سال ۱۳۵۳، شاه با وجود مخالفت پیشینش با ایجاد نظام تک‌حزبی، ضمن انحلال دو حزب «ایران نوین» و «مردم»، «حزب رستاخیز» را تشکیل داد. وی اعلام کرد که در آینده، یک دولت تک‌حزبی خواهد داشت و هرکس که به آن نپیوندد باید «کمونیست» و «خائن» باشد. حزب رستاخیز ترکیبی ناهمگون و شگفت‌آور داشت و توسط دو گروه بسیار متفاوت طراحی شده بود. گروه نخست از کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجه دکترا از دانشگاه‌های آمریکایی تشکیل می‌شد که طبق نظریه ساموئل هانتینگتون، استاد برجسته علوم سیاسی، اعتقاد داشتند که تنها راه رسیدن به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه، ایجاد حزب دولتی منضبط است. گروه دوم را کمونیست‌های سابق شیرازی تشکیل می‌دادند که در اوایل دهه ۳۰، به دلیل همکاری با رژیم، از حزب توده اخراج شده بودند و معتقد بودند تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می‌تواند توده‌ها را بسیج کند.[۹۲] [۹۳] حزب رستاخیز، با جذب دو حزب پیشین و همه نمایندگان مجلس، تشکیل کمیته مرکزی و برگزیدن امیرعباس هویدا به

دبیرکلی، در سراسر سال ۱۳۵٤، به ایجاد سازمانی گسترده پرداخت و حدود ۵ میلیون نفر را در شعبه‌های محلی خود پذیرفت. حزب اعلام کرد که «شاهنشاه آریامهر» را به عنوان «آموزگار خیرخواه و رهبر سیاسی و معنوی ایران» برای تکمیل انقلاب سفید و بردن ایران به سوی «تمدن بزرگ جدید»، یاری خواهد کرد. همچنین ضمن انتشار پنج روزنامه و سازماندهی راهپیمایی‌های روز کارگر، تهدید کرد که «کسانی‌که در حزب ثبت‌نام نمی‌کنند، مسأله‌دار هستند»، بدین‌سان، موفق شد حدود هفت میلیون رأی‌دهنده را برای ثبت‌نام در انتخابات مجلس آینده، به صندوق‌های رأی بکشاند و چندین نویسنده، هنرمند و یا استاد دانشگاه را به دلیل انتقاد و یا صرفاً عدم همکاری، بازداشت کرده و یا مورد ضرب و شتم قرار دهد.[۹٤]

اما مهم‌ترین اقدام حزب رستاخیز، نفوذ به درون طبقه متوسط مرفه (سنتی) – مهم‌تر از همه بازار و روحانیت – بود. چنان‌که، مسؤولیت تورم شدید بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ را به گردن جامعه تجاری انداخت و به سراغ مغازه‌داران و تجار خرده‌پا رفت. حزب با گشودن شعبه‌هایی در بازار، بر قیمت بیش‌تر کالاها نظارت دقیقی إعمال کرد و برای کوتاه ساختن دست واسطه‌ها و دلالان داخلی، میزان زیادی گندم، قند و شکر و گوشت وارد کرد. بدین‌سان رژیم با اعلان جنگ به بازار، به حوزه‌ای حمله‌ور شده بود که دولت‌های پیشین، جرات گام گذاشتن در آن را نداشتند. حزب رستاخیز، ۱۰،۰۰۰ دانش‌آموز را در دسته‌های منظمی با نام «تیم‌های بازرسی»، برای «جهاد بی‌رحمانه‌ای علیه سودجویان، متقلبان، محتکران و سرمایه‌داران بی‌ملاحظه» روانه بازار کرد. همچنین شوراهای صنفی تعداد بسیاری از تاجران را جریمه، تبعید و یا محکوم به زندان نمودند و روزنامه‌های در نظارت دولت نیز از ضرورت ریشه‌کن کردن بازار و حجره‌های پوسیده و جایگزین کردن سوپرمارکت‌های کارآمد با قصابی‌ها، بقالی‌ها و نانوایی‌های بی‌ثمر سخن به میان آوردند. این حملات فاحش و آشکار موجب شد تا بازاریان، در جستجوی یاور و پشتیبان، بار دیگر به متحد سنتی خود، علما روی آورند.[۹۵] [۹٦] رژیم حمله گسترده و همزمانی را نیز علیه مذهب آغاز کرد. حزب رستاخیز، علما را «مرتجعین سیاه قرون وسطایی» نامید و تقویم جدیدی را به نام گاهشماری شاهنشاهی به جای تقویم اسلامی به کار برد. سپاه تازه‌تأسیس «دین» را برای آموزش آنچه «اسلام راستین» نامیده شد، به روستاها فرستاد و با افزایش سن ازدواج دختران، از قضات خواست تا در اجرای قانون حمایت از خانواده سال ۱۳٤٦ کوشاتر باشند. به گفته یک روزنامه نزدیک به روحانیون، حزب رستاخیز درصدد «ملی کردن» مذهب بود.[۹۷] بسیاری از مجتهدان برجسته، علیه حزب رستاخیز فتوا صادر کرده و آن را برخلاف قوانین مشروطه، مصلحت کشور و اصول اسلام دانستند. خمینی نیز با انتشار اعلامیه‌ای، همکاری با حزب را «حرام» خواند و آن را نابودکننده نه تنها بازاریان و کشاورزان، بلکه ایران و اسلام دانست. چند روزی پس از انتشار این اعلامیه، بیش‌تر روحانیون نزدیک به وی مانند مطهری، بهشتی، منتظری و خامنه‌ای دستگیر شدند.[۹۸]

به نقل از یرواند آبراهامیان، اهداف حزب رستاخیز با دستاوردهای آن به شدت تعارض پیدا کرد و هرچند هدف آن نهادینه کردن بیش‌تر حکومت سلطنتی و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده‌تری برای آن بود، رژیم را تضعیف و نارضایتی اقشار مختلف جامعه را شدیدتر کرد.[۹۹] اعلان جنگ حکومت علیه بازاریان و نهادهای دینی، مخالفان میانه‌رو و حتا روحانیون غیرسیاسی را نیز به آغوش مخالف نافرمان و سازش‌ناپذیر رژیم، خمینی (که به زبان آنان سخن می‌گفت) انداخت و آنان امکانات مالی بسیار و یک شبکه سازمانی گسترده را در اختیار خمینی قرار دادند. بازاریان همچنین، پشتیبانی مالی بسیاری از اعتصابات دانشجویی و بعد از آن اعتصابات گسترده کارگری و همچنین حمایت مالی خانواده‌های کشته‌شدگان درگیری‌های سال ۵۷ را بر عهده گرفتند.[۱۰۰] [۱۰۱]

۵. بازتر شدن فضای سیاسی؛ آغاز اعتراضات

در اواسط دهه ۱۳۵۰، همزمان با شدت گرفتن بحران اقتصادی در قالب تورم حاد و اقدامات مخرب حزب رستاخیز در مقابله با آن، بحران دیگری به شکل اعمال فشارهای خارجی بر رژیم شاه، به منظور وادار ساختن آن به تعدیل کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر در ایران، به وقوع پیوست. در اواخر سال ۱۳۵٤، سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون بین‌المللی قضات در ژنو و همچنین کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل، هر یک رژیم شاه را به نقض شدید حقوق بشر محکوم کردند.[۱۰۲] همزمان با انتقاد سازمان‌های هوادار حقوق بشر، دانشجویان ایرانی و گروه‌های مخالف خارج از کشور به منظور افشای جنایت‌های ساواک، اقدام به تشکیل کمیته‌های ویژه و برگزاری راهپیمایی کردند. در پی آن، روزنامه‌های بانفوذ غربی مانند «ساندی تایمز» لندن، مطالب افشاگرانه‌ای را درباره نحوه شکنجه‌های ساواک به انتشار رساندند. در همین اوان، جیمی کارتر در کمپین انتخاباتی خود برای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۷٦ میلادی (۱۳۵۵)، بر اهمیت مسأله حقوق بشر در ایران برای ایالات متحده، تأکید کرد. شاه که نمی‌خواست تصویر اصلاح‌گری پیشرو و مشتاق به آوردن مزایای تمدن غربی را به ایران از دست دهد،

نسبت به فشارهای خارجی واکنش مثبت نشان داد. در نتیجه در اواخر سال ۱۳۵۵، ۳۵۷ زندانی را بخشید، به صلیب سرخ جهانی اجازه داد تا از زندان‌ها بازدید کند و به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان قول داد که در آینده بیش‌تر محاکمات در دادگاه‌های مدنی صورت گیرد.[۱۰۳]

فروکش کردن نظارت‌ها و سختگیری‌ها، مخالفان را تشویق کرد تا با صدای بلندتری به اعتراض بپردازند. در اردیبهشت ۱۳۵٦، ۵۳ حقوقدان – بیش‌تر از هواداران مصدق – با فرستادن نامه‌ای سرگشاده به کاخ شاه، از دخالت او در کار دادگاه‌ها و قوه قضائیه انتقاد به عمل آوردند. در تیرماه نیز چهل تن از شخصیت‌های ادبی و روشنفکران در نامه‌ای به هویدا، از سرکوبی و سانسور فعالیت‌های فرهنگی و ادبی توسط ساواک، انتقاد کردند و کانون نویسندگان ایران را که از سال ٤۳ سرکوب شده بود، احیا نمودند. در تابستان و پاییز همان سال، حقوقدانان، روشنفکران و نویسندگان و همچنین بازاریان تهران و طلاب قم نیز با نوشتن نامه‌های انتقادی سرگشاده‌تری، صراحت بیش‌تری به خرج دادند.[۱۰٤] در بحبوحه این اتفاقات، اول آبان سال ۱۳۵٦ فرزند خمینی (مصطفی خمینی) به شکل مشکوک و غیرمنتظره‌ای درگذشت که منجر به برگزاری جلسات سوگواری معترضانه در قم، تهران، یزد، مشهد، شیراز و تبریز شد و مرگ او به‌طور گسترده‌ای به ساواک نسبت داده شد.[۳]

تا اواخر آبان ۱۳۵٦ مخالفان حکومت، به فعالیت‌های محصور به پشت درهای بسته، نوشتن بیانیه، تشکیل گروهای جدید، احیای گروه‌های قدیم، صدور نامه و انتشار نشریات اقدام می‌کردند، اما پس از آن تاریخ، مرحله جدیدی در روند انقلاب رخ داد و فعالیت مخالفان به صورت تظاهرات خیابانی خود را نشان داد. نقطه عطف در ۲۵ آبان رخ داد که پس از نه شب جلسات شعرخوانی آرام با مضمون سیاسی که توسط کانون نویسندگان در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و در دانشگاه آریامهر در آبان ماه سال ۱۳۵٦ تشکیل شده بود، پلیس اقدام به برهم زدن جلسه شب شعر دهم و متفرق کردن حدود ده هزار دانشجوی شنونده در آن کرد که تظاهرات خشمگینانه دانشجویان و سرازیر شدن آنان در خیابان‌ها با سردادن شعارهای ضد حکومتی را به دنبال داشت. در این درگیری یک دانشجو کشته، هفتاد تن مجروح و یکصد تن بازداشت شدند. در ده روز پس از آن، تظاهرات‌های دانشجویی افزایش یافت و دانشگاه‌های اصلی تهران در اعتراض به درگیری ۲۵ آبان تعطیل شدند. پس از آن، دانشگاه‌های بزرگ کشور به یادبود ۱٦ آذر (روز غیررسمی دانشجو) دست به اعتصاب زدند. ولی تظاهرکنندگان دستگیرشده در ناآرامی‌های پیشین، پس از محاکمه‌های کوتاهی در دادگاه‌های مدنی تبرئه شدند و این‌گونه محاکمات، به روشنی نشان داد که ساواک دیگر توان استفاده از دادگاه‌های نظامی را برای سرکوب مخالفان ندارد.[۱۰۵]

در دی‌ماه همان سال، اتفاق دیگری به تظاهرات خیابانی شدت بخشید. در تاریخ ۱۷ دی، روزنامه *اطلاعات* مقاله نیشداری بر ضد روحانیت مخالف نوشت، آنان را «ارتجاع سیاه» نامید و به همکاری پنهان با کمونیسم بین‌الملل برای محو دستاوردهای انقلاب سفید متهم ساخت. همچنین خمینی را به بیگانه بودن و جاسوسی برای بریتانیا در دوران جوانی متهم کرد و او را بی بند و بار و نویسنده اشعار شهوت‌انگیز صوفیانه نامید. این مقاله شهر قم را به خشم آورد. حوزه‌های علمیه و بازار، تعطیل و خواستار عذرخواهی علنی حکومت شدند. حدود ٤۰۰۰ نفر از طلاب و هواداران آنان در روز ۱۹ ماه دی در تظاهرات به دادن شعار پرداخته و با پلیس درگیر شدند. در این درگیری‌ها بنا به اعلام حکومت، دو تن و به گفته مخالفان، هفتاد تن کشته و بیش از پانصد نفر زخمی شدند.[۱۰٦] روز بعد خمینی خواستار تظاهرات بیش‌تر شد و به شهر قم و آنان که «روحانیت مترقی» نامید، به خاطر ایستادگی در برابر حکومت تبریک گفت و شاه را به همکاری با آمریکا برای نابودی ایران متهم کرد. آیت‌الله شریعتمداری نیز در مصاحبه‌ای نادر با خبرنگاران خارجی، از حکومت گلایه کرد و رفتار پلیس و حکومت با روحانیون را توهین‌آمیز خواند. شریعتمداری همچنین به همراه ۸۸ تن از روحانیون، بازاریان و دیگر مخالفان از ملت خواست که چهلم کشتار قم را با دست کشیدن از کار و حضور آرام در مساجد برگزار کنند.[۱۰۷] بعدها در جستجوی جرقه یا سرآغاز انقلاب ایران، روزنامه‌نگاران، چاپ مقاله اطلاعات و پیامدهای آن در قم را عنوان کردند.[۱۰۸] و برخی چون حامد الگار و هنری مانسون کشته شدن مصطفی خمینی را شروع زنجیره اتفاقاتی می‌دانند که منجر به انقلاب ایران شد[۳]؛[۱۰۹] اما آبراهامیان، بر این باور است که در واقع نقطه آغازین انقلاب، پیچیده‌تر از این بوده و نخستین جرقه را می‌توان به پیش‌تر از چاپ مقاله و وقایع پیامد آن و به جلسات شعرخوانی و ناآرامی‌های دانشگاه آریامهر نسبت داد. در مجموع این دو حادثه، تجلی دو نیروی حاضر در جنبش انقلابی محسوب می‌شد که یکی طبقه متوسط حقوق بگیر و جایگاه اعتراض سیاسی آن یعنی دانشگاه‌های مدرن و دیگری طبقه متوسط متمول و سنتی و مراکز سازمان‌های اجتماعی–سیاسی آن یعنی مدارس علوم دینی سنتی (حوزه‌های علمیه) و بازار بود.[۱۱۰]

از این زمان به بعد یک دوره از مراسم چهلم (ه رکدام به منظور یادبود کشته‌شدگان مراسم قبلی) در سطح کشور برگزار شد که نمونه‌ای عالی از استفاده سیاسی از یک سنت شیعی محسوب می‌شد و فرصتی را برای معترضان فراهم می‌ساخت تا به جمع شدن گرد هم، اطلاع‌رسانی شفاهی و برانگیختن بیش‌تر احساسات مذهبی مخالفان حکومت بپردازند. در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵٦ به عنوان چهلم کشتار قم، مراسم یادبود در شهرهای بزرگ ایران به آرامی برگزار شد، اما در تبریز معترضان به کلانتری‌ها، دفاتر حزب رستاخیز، بانک‌ها، هتل‌های لوکس، سینماها و مشروب‌فروشی‌ها (که

نماد وابستگی به غرب به شمار می‌رفتند) حمله کردند و برای نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه» شنیده شد. شورش تبریز دو روز طول کشید و با توسل حکومت به نیروهای کمکی ارتش از جمله تانک و هلیکوپترهای جنگی، فروکش کرد.[۱۱۱] [۱۱۲] دهم فروردین ۱۳۵۷، مراسم چهلم کشته‌شدگان تبریز بود که در ۵۵ شهر برپاشد و در این مدت، اکثر بازارها و دانشگاه‌ها تعطیل بودند. این مراسم در برخی شهرها به‌ویژه در یزد به خشونت کشیده شد و عده‌ای توسط نیروهای پلیس کشته شدند که مراسم چهلم آن در روز نوزدهم اردیبهشت ماه برگزار گردید. در این روز، بازار و موسسات آموزشی مهم اعتصاب کردند و مراسم در برخی شهرها به خشونت گرایید. در قم، نیروهای امنیتی برای سرکوب تظاهرات به تیراندازی و قطع برق شهر روی آوردند و با تعقیب گروهی از تظاهرکنندگان و زیرپا گذاشتن حق و حرمت قدیمی تحصن در خانه علمای دینی، دو تن از طلاب را که در خانه شریعتمداری پناه گرفته بودند، کشتند.[۱۱۳] آمار رسمی حکومت و مخالفان از تعداد کشته‌شدگان و مجروحان سه دوره روزهای چهلم پرآشوب، (مثل همه وقایع بعدی) بسیار تفاوت داشت. برپایه اعلامیه‌های حکومتی، ۲۲ نفر کشته و تقریباً ۲۰۰ تن زخمی شدند و اما مخالفان، شمار کشته‌ها را ۲۵۰ و شمار زخمی‌ها را بیش از ۶۰۰ نفر دانستند.[۱۱٤]

رژیم برای رویارویی با این بحران، نخست با ایجاد کمیته مخفی انتقام توسط ساواک، به فرستادن نامه‌های تهدیدآمیز و حتا بمب‌گذاری در دفاتر برخی روشنفکران و حقوقدانانی که نامه‌های اعتراضی نگاشته بودند – از جمله سنجابی، فروهر، بازرگان و عبدالکریم لاهیجی – اقدام کرد. حزب رستاخیز هم گروهی متشکل از افراد پلیس با لباس غیرنظامی به نام «نیروی پایداری» تشکیل داد تا به گردهمایی‌های سازمان‌یافته گروه‌های دانشجویی، کانون نویسندگان و جبهه ملی حمله کند. در همین حال، رژیم برخی سیاست‌های ضد تورمی را، که موجب خشم بازاریان و علما شده بود، کنار گذاشت و ضمن پوزش خواستن از شریعتمداری از بابت حمله به خانه او و برکناری ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس بدآوازه ساواک، نمایش فیلم‌های شهوت‌انگیز غربی را ممنوع ساخت و شاه نیز برای زیارت به مشهد رفت. جمشید آموزگار نخست‌وزیر وقت نیز با معوق گذاشتن بسیاری از طرح‌های توسعه اقتصادی، برای مهار کردن تورم تلاش‌هایی به عمل آورد.[۱۱۵] چهلم کشته‌شدگان اردیبهشت‌ماه، با توصیه شریعتمداری و دیگر روحانیون میانه‌رو به آرامی برگزار شد و برای دو ماه، تا پیش از پایان تیرماه، ناآرامی عمده‌ای روی نداد. به نظر می‌رسید که استراتژی جدید دولت، کارساز واقع شده است و یا شاید مخالفان خود را برای ماه رمضان، که بسیج جمعیت برای تظاهرات آسان‌تر بود، آماده می‌کردند. در طی این دوره از آرامش، بسیاری از جمله نخست‌وزیر به این نتیجه رسیدند که بحران، پایان یافته است.[۱۱٦] [۱۱۷]

۶. گسترش اعتراضات و اعتصاب‌های گسترده کارگری

پس از دو ماه آرامش، و وقوع دو ناآرامی در ۳۱ تیر و ٦ مرداد، در چند روز نخست ماه رمضان که از ١٤ مرداد آغاز می‌شد، تظاهرات خشونت‌باری در تهران، تبریز، قم، اصفهان و شیراز برپا شد و در اصفهان تظاهرکنندگان خشمگین، برخی مجهز به سلاح کمری، بیش‌تر مناطق شهر را تصرف کردند.[۱۱۸] دولت تنها پس از اعلام حکومت نظامی و با کشتن برخی مهاجمان توسط نیروهای ارتش، توانست کنترل شهر را دوباره در دست گیرد. پس از این ناآرامی‌ها، رژیم خود را برای دور دیگری از مراسم چهلم آماده می‌کرد که فاجعه بزرگی کشور را تکان داد. در ۲۸ مرداد ماه (همزمان با سالگرد کودتای سال ۱۳۳۲)، سینما رکس آبادان که در یک منطقه کارگرنشین قرار داشت به طرز مشکوکی در آتش سوخت و بیش از چهارصد مرد، زن و کودک در آن جان باختند. رژیم بی‌درنگ با یادآوری حملات مشابه مخالفان به سینماها، مسؤولیت این رویداد را به گردن آنان انداخت. اما مخالفان، ساواک را به تدارک این «آتش‌سوزی رایشتاگ»، قفل کردن درهای سینما و کارشکنی در آتش‌نشانی محل متهم کردند. (بعدها در دادگاهی که پس از انقلاب برگزار شد، گروهی شامل افراد متعصب مذهبی، مسؤول این حادثه شناخته شدند و به همراه چند افسر پلیس به جرم کوتاهی در جلوگیری از وقوع حادثه، محاکمه شدند. طبق گفته برخی، این گروه با روحانیون عالی‌رتبه ارتباطاتی داشته‌اند.) فردای آن روز ۱۰،۰۰۰ تن از بستگان قربانیان که در مراسم تشییع گرد هم آمده بودند، ساواک را مسؤول این حادثه دانسته و شعارهای تندی علیه حکومت سر دادند.[۱۱۹] [۱۲۰] [۱۲۱] [۱۲۲]

شاه کوشید تا با دادن امتیازات بیش‌تر به مخالفان چون عفو ۲٦۱ زندانی دیگر، بیرون بردن نیروهای نظامی از دانشگاه‌ها و وعده انتخابات آزاد، از شدت بحران بکاهد. او برای جلب نظر روحانیون جعفر شریف امامی را به نخست‌وزیری تعیین کرد. در دوران تصدی دولت شریف امامی که «دولت آشتی ملی» نام گرفته بود، آزادی مطبوعات بیش‌تر شد و احزاب و تشکل‌های سیاسی قدیمی به صحنه بازگشتند. همچنین تقویم شاهنشاهی لغو گردید، بیش‌تر روحانیون عالی رتبه از زندان آزاد شدند و ۵۷ قمارخانه تعطیل گشت. شریف امامی پس از توافق با رهبران میانه‌رو مخالفان، مانند سنجابی، بازرگان و فروهر، اجازه راهپیمایی عید فطر را صادر کرد و از آنان قول گرفت که از شعار دادن علیه شخص شاه و دعوت به تظاهرات بیش‌تر، خودداری کنند. در مراسم عید فطر، تقریباً در همه شهرها شمار بسیاری از اقشار مختلف مردم شرکت کردند.[۱۲۳] [۱۲٤]

گرچه در روز عید فطر مشکلی پیش نیامد، طی سه روز پس از آن بحران شدت گرفت. خمینی در اعلامیه شب عید فطر خود، به عنوان وظیفه‌ای برای همه مسلمانان، خواستار عدم سازش با شاه و ایستادگی در مقابل او تا زمان اخراجش از کشور شده بود. علی‌رغم فراخوان مخالفان میانه‌رو در خودداری از تظاهرات، شمار جمعیت تظاهرکننده بیش‌تر و بیش‌تر شد چنانکه در ١٦ شهریور در تهران، بیش از نیم میلیون نفر به تظاهرات پرداختند و ضمن سر دادن شعار «حسین سرور ماست، خمینی رهبر ماست» و «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» برای نخستین بار خواستار برقراری حکومت جمهوری اسلامی شدند و خواسته مخالفان میانه رو مبنی بر اجرای قانون مشروطه، تحت الشعاع قرار گرفت. شاه برای حفظ تسلط خود بر اوضاع، کوشید تا قاطعانه عمل کند از این رو با ممنوعیت تظاهرات خیابانی برای نخستین بار پس از سال ١٣٤٢، در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام کرد. صبح روز بعد، جمعه ١٧ شهریور، درگیری‌های شدیدی در جنوب تهران رخ داد، کارگران ضمن سنگربندی در خیابان، به سوی کامیون‌های ارتش کوکتول مولوتف پرتاب می‌کردند و در میدان ژاله، حدود پنج هزار نفر – اغلب دانشجو – که بسیاری از آنان از اعلام حکومت نظامی در سحرگاه آن روز خبر نداشتند، به صورت نشسته به تظاهرات پرداختند. حضور فقرای شهری، نسبت به دیگر طبقات در تظاهرات این روز بسیار چشمگیرتر بود و برای پراکنده کردن مردم در محله‌های پرجمعیت جنوب شهر از هلیکوپترهای جنگی استفاده شد. در میدان ژاله نیز کماندوها و تانک‌ها به سوی جمعیت شلیک کردند. در شب همان روز، مقامات نظامی، شمار کشته‌شدگان را ٨٧ و شمار زخمی‌ها را ٢٠٥ نفر اعلام کردند. اما مخالفان شمار کشته‌ها را بیش از ٤٠٠٠ نفر دانستند. (پس از انقلاب، در تحقیقات به عمل آمده، اما رسماً منتشر نشده توسط بنیاد شهید، تعداد کشته‌شدگان شناسایی شده، ٨٨ نفر اعلام شد)[١٢٥] [١٢٦] [١٢٧] [١٢٨]

حادثه ١٧ شهریور که به جمعه سیاه معروف شد تاثیری بسیار نهاد و دریایی از خون بین شاه و مردم پدید آورد. با تحریک احساسات عمومی و تشدید نفرت، تنها یک راه‌حل روشن یعنی یک انقلاب بنیادی باقی ماند. شاه به این موضوع پی برد که مخالفان میانه رو و غیرمذهبی، پیروان شخصی و سازمان‌های سیاسی لازم را برای جلوگیری از شور و احساسات مردمی ندارند. نکته دیگر آنکه، تظاهرات پی در پی، صحنه سیاست را از برنامه‌ریزی و میزهای مذاکره به خیابان‌ها و محله‌های فقیرنشین پرجمعیت کشانده بود و با هر کشتار، فرصت دست‌یابی به سازش از راه گفتگو کاهش می‌یافت. برای ساکنان محلات فقیرنشین و حلبی‌آبادهای تهران که همگی دهقانان مهاجر تازه بی‌زمین شده بودند، مذهب، احساس همبستگی گروهی و اجتماعی را فراهم می‌کرد و آنان مذهب را جانشین جامعه روستایی از دست رفته‌شان قلمداد می‌کردند و با اشتیاق در مساجد شهری، به سخنان روحانیون گوش می‌سپردند. با افزایش شدید محبوبیت خمینی در سال‌های ٥٦ و ٥٧ و شدت گرفتن شور و تحرکات انقلابی، سخنان او در خصوص سازش‌ناپذیری با رژیم و حل مشکلات با بازگشت به اجرای کامل احکام اسلامی، با استقبال بسیاری از سوی توده‌های مسلمان و فقرای شهری روبه‌رو شد و موجب از دست رفتن تأثیر سخنان دیگر روحانیون محبوب مثل شریعتمداری و طالقانی که خواستار اجرای کامل قانون مشروطه بودند، گشت.[١٢٩] [١٣٠]

اما فردای پس از جمعه سیاه، موج گسترده اعتصابات کارگری آغاز شد. در واقع با پدیدار شدن اثرات دوره رکود اقتصادی، تعیین سقف برای افزایش دستمزدها و همچنین کاهش حقوق و دستمزد کارگران در نیمه‌های تابستان ١٣٥٧، کارگران کارخانه‌ها، علاوه بر برپایی اعتصاب به تظاهرات‌ها نیز پیوستند. مشارکت کارگران کارخانه‌ها و همچنین کارگران ساختمانی و فقرای شهری، راهپیمایی‌های چند ده هزار نفری را به چندصد هزار نفری و حتا میلیونی تبدیل کرد و پیروزی نهایی انقلاب را ممکن ساخت.[١٣١] تقاضاهای اعتصاب‌کنندگان در ابتدا عمدتاً اقتصادی بود اما به‌تدریج به صورت تقاضاهای سیاسی درآمد، چنانکه در مهرماه، حدود ٤٥ درصد تقاضاهای اعتصاب‌کنندگان سیاسی شده بود که در آبان به ٨٠ درصد و در ماه بهمن به ١٠٠ درصد رسید.[١٣٢]

در ١٨ و ٢٠ شهریور ماه، کارگران پالایشگاه‌های تهران و سایر شهرها اعتصاب کردند. شمار و گستره اعتصابات در مهرماه بیش‌تر شد و در ١٤ و ٢٤ مهر (چهلمین روز جمعه سیاه) درگیری‌های خونینی در شهرهای اصلی روی داد. در اواخر مهر، به دنبال اعتصابات پی‌درپی، تقریباً همه مراکز بازار، دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، تأسیسات نفتی، بانک‌ها، وزارتخانه‌ها، روزنامه‌ها، بیمارستان‌های دولتی و کارخانه‌های بزرگ کشور تعطیل شد و اعتصابگران، علاوه بر خواست‌های صنفی، انحلال ساواک، لغو حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی و بازگشت خمینی را خواستار شدند.[١٣٣] شاه در رویایی با بحران، تصمیماتی ضد و نقیض گرفت، از یک سو به برقراری حکومت نظامی در دیگر شهرها، دستگیری رهبران جبهه ملی و تحت فشار قرار دادن عراق برای اخراج خمینی پرداخت و از سوی دیگر به آزادی ١١٢٦ تن از زندانیان سیاسی، (از جمله منتظری و طالقانی و همچنین هشت توده‌ای که از سال ١٣٣٤ همچنان در زندان بودند)، بازداشت ١٣٢ تن از دولتمردان پیشین از جمله هویدا و نصیری، انحلال حزب رستاخیز و پذیرفتن بیش‌تر درخواست‌های اقتصادی کارمندان و کارگران صنعتی دست زد و ضمن وعده انتخابات آزاد و جبران اشتباهات گذشته، از تلویزیون سراسری به مردم گفت که «پیام انقلاب» آنان را شنیده است.[١٣٤] خمینی که در این زمان از عراق به پاریس تبعید شده بود، از آنجا

پیام فرستاد که اگر شاه واقعاً صدای انقلاب مردم را شنیده است، باید بی‌درنگ استعفا داده و در دادگاه اسلامی حاضر شود. او هرگونه سازش با «سلطنت منفور» را خیانت به اسلام دانست و از مردم خواست تا آن را به «زباله‌دان تاریخ» نیفکنده‌اند، از پای ننشینند. هنگامی که روزنامه‌نگاران اروپایی از او پرسیدند که چه چیز جایگزین رژیم سلطنتی خواهد شد، خمینی برای نخستین بار به جای پاسخ همیشگی خود «حکومت اسلامی»، واژه «جمهوری اسلامی» را به کار برد. روشن بود که او می‌کوشید طبق توصیه اعضای نهضت آزادی، جبهه ملی و سازمان‌های دانشجویی مخالف (مانند قطب‌زاده، بنی‌صدر و یزدی) که به محض ورود او به فرانسه به وی پیوسته بودند، به زبان آنان سخن گوید. در اوایل آبان، سنجابی و بازرگان نیز برای دیدار با خمینی به فرانسه رفتند و ضمن اعلام پشتیبانی از او، با زبانی اندک متفاوت، خواستار جایگزینی یک «حکومت ملی و اسلامی، مبتنی بر اصول اسلام، دموکراسی و حاکمیت ملی» با نظام سلطنتی شدند. بدین‌سان با سفر سنجابی و بازرگان به پاریس، پیوند نیروهای سکولار و مذهبی احیا شد و امکان مطرح کردن هر گزینه دیگری بین «جمهوری اسلامی» و «سلطنت» از بین رفت.[۱۳۵] [۱۳۶] با استحکام پیوند و ائتلاف رهبران مخالفان، راهپیمایی‌ها و اعتصابات شدت یافته و در ماه محرم به خشونت کشیده شد. در تهران در سه روز نخست ماه محرم در آذرماه، صدها هزار نفر به فراخوان رهبران مخالف به پشت‌بام‌ها رفته و فریاد «الله‌اکبر» سر دادند و هزاران کفن‌پوش نیز با زیر پا گذاشتن مقررات منع رفت و آمد در شب، به خیابان‌ها ریختند. در قزوین نیز عده‌ای با منع مقررات، زیر تانک‌ها مانده و کشته شدند. رژیم از بیم وخیم‌تر شدن اوضاع، امتیازهای دیگری داد و با آزاد ساختن ۴۷۰ زندانی سیاسی دیگر، اجازه برگزاری مراسم سوگواری را به شرط حفظ نظم و عدم حمله مستقیم به شاه، صادر کرد. در راهپیمایی روز تاسوعا به رهبری طالقانی و سنجابی، بیش از نیم میلیون نفر حضور یافتند و در روز عاشورا تعداد جمعیت به حدود دو میلیون نفر رسید. روزنامه‌ها و نشریات معروف غربی این راهپیمایی‌ها را نشانی از خواست و توانایی توده عظیم مردم برای بیرون راندن شاه و برقراری حکومت جدید دانستند.[۱۳۷]

موقعیت شاه در دو هفته پس از عاشورا وخیم‌تر شد. بسیاری از سربازان و افسران در شهرهای زیادی، از هدف قراردادن مردم اجتناب ورزیده و به مخالفان می‌پیوستند. اعتصابات گسترده و درگیری‌های روزمره مخالفان با ارتش نیز موجب فلج شدن اقتصاد کشور و توقف صدور نفت شد. سازمان‌های چریکی با آزاد شدن اعضایشان از زندان و بازگشت برخی مخالفان تبعیدشده به کشور، جانی تازه گرفته و با جذب نیرو از مردم (به ویژه جوانان) به نیروهای قابل توجهی تبدیل شدند. این سازمان‌ها به چند عملیات مسلحانه مانند بمب‌گذاری و کشتن برخی افسران ارتش و پلیس دست زدند. همزمان گروه‌های حامی خمینی نیز در کشور بسیار افزایش یافتند و مثل دیگر گروه‌ها به انتشار روزنامه، پوستر و نشریاتی پرطرفدار و پرتیراژ برای گسترش ایده‌های انقلابی پرداختند.[۱۳۸] [۱۳۹] بی‌اعتماد شدن واشنگتن نسبت به شاه نیز عامل دیگر تضعیف بیش‌تر رژیم بود. چنان‌که کارتر از شاه خواست تا قدرت خود را تعدیل کرده و از حضور نظامیان در خیابان‌ها بکاهد. همچنین دولت فرانسه، امکان بقای شاه را منتفی دانست. در همین زمان، خمینی سرگرم مبارزه‌ای تبلیغاتی علیه نیروهای چپ و مارکسیست‌ها بود و اعلام داشت که ایران، پس از سرنگونی شاه، همچنان نفت مورد نیاز غرب را تأمین نموده و با شرق هم‌پیمان نخواهد شد. پس از این اتفاقات، شاه پیشنهاد جدیدی به سنجابی و دیگر رهبران جبهه ملی داد و از آنان خواست ریاست یک دولت آشتی ملی را بپذیرند. این پیشنهاد به علت عدم توافق شاه در کناره‌گیری از سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح و ترک کشور، رد شد. با این حال، شاپور بختیار یکی از رهبران جوان‌تر و کم‌تجربه‌تر جبهه ملی که خطر روحانیون را بیش‌تر از ارتش می‌دانست، پیشنهاد داد که اگر شاه کشور را ترک کند، ۱۴ نظامی سرسخت را تبعید نماید و قول دهد تنها سلطنت کند و نه حکومت، ریاست یک دولت غیرنظامی را به عهده خواهد گرفت؛ شاه نیز بی‌درنگ این پیشنهاد را پذیرفت و در ۹ دی‌ماه، بختیار را به نخست‌وزیری تعیین کرد.[۱۴۰]

۷. سقوط شاه و پیروزی انقلاب

بختیار پس از نشستن بر کرسی نخست‌وزیری، برای خشنود نمودن مخالفان اقداماتی انجام داد. او ضمن وعده لغو حکومت نظامی، خروج شاه، انحلال ساواک و اجازه به خمینی برای بازگشت به کشور، دارایی‌های بنیاد پهلوی را ضبط، شماری از وزرای پیشین را دستگیر و زندانیان سیاسی بیش‌تری را آزاد کرد. در همین حال، به مخالفان هشدار داد که در صورت ایجاد مانع برای برقراری حکومت مشروطه، با توسل به ارتش، دیکتاتوری نظامی و خشنی به وجود خواهد آورد. گرچه شریعتمداری و دیگر روحانیون میانه‌رو از بختیار حمایت کردند، سنجابی و فروهر دو همقطار وی، ضمن اخراج بختیار از جبهه ملی، خواستار برکناری شاه شدند و خمینی نیز با دعوت دوباره مردم به اعتصاب و راهپیمایی، پیروی از دولت بختیار را پیروی از ارباب او «شیطان» خواند.[۱۴۱]

در نتیجه، در اوایل دی‌ماه، اعتصابات فلج‌کننده دوباره از سر گرفته شد و در ۱۵ و ۱۸ دی، صدها هزار نفر در شهرهای بزرگ به راهپیمایی پرداختند. در ۲۳ دی، حدود دو میلیون نفر در سی شهر دست به راهپیمایی زده و خواستار بازگشت خمینی، برکناری شاه و استعفای بختیار شدند. در ۲۶ دی ماه، هنگام خروج شاه از کشور به مقصد قاهره (که به گفته دولت، برای «استراحت» صورت گرفت)، صدها هزار نفر به خیابان‌ها ریختند تا این رویداد را جشن بگیرند. در ۲۹ دی، پس از فراخوان خمینی به برگزاری «همه‌پرسی خیابانی» برای تعیین تکلیف سلطنت و دولت بختیار، تنها در تهران بیش از یک میلیون نفر به خیابان‌ها آمدند. در ۷ و ۸ بهمن ماه، در جریان اعتراض به بسته شدن فرودگاه برای جلوگیری از ورود خمینی، چندین نفر کشته شدند و سرانجام در ۱۲ بهمن، بیش از سه میلیون نفر برای استقبال از بازگشت خمینی به خیابان‌ها ریختند. هنگامی که خمینی برای در دست گرفتن سکان انقلاب به کشور بازگشت، رژیم پهلوی سرنگون شده بود و سه ستون سابق نگاه‌دارنده آن، ارتش مدرن، نظام حمایتی و مالی دربار، دیوانسالاری حجیم و غول‌پیکر و همچنین حزب رستاخیز، بر اثر شانزده ماه درگیری‌های خیابانی، شش ماه راهپیمایی مردمی و پنج ماه اعتصاب فلج‌کننده، کاملاً ویران گشته بود.[۱۴۲] به محض فروپاشی دولت، قدرت به دست سازمان‌هایی موسوم به «کُمیته» افتاد. بیش‌تر این کمیته‌ها را به ویژه در استان‌های مرکزی شیعه‌نشین و فارسی‌زبان، روحانیون محلی هوادار خمینی اداره می‌کردند. کمیته‌های شهرها، با پخش مواد غذایی، تعیین قیمت‌ها، اجرای قوانین راهنمایی رانندگی و احیای دادگاه‌های شرع، می‌کوشیدند تا نظم و قانون را اجرا کنند. روحانیون دیگری نیز، نزدیک به یک هزار تن از جوانان، اغلب از محلات پایین شهر را گرد آورده و یک نیروی شبه‌نظامی تشکیل دادند که بعدها به «پاسداران انقلاب» معروف شد. خمینی ضمن دعوت به ادامه تظاهرات‌ها تا کناره‌گیری بختیار، بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت نمود و یک شورای انقلاب مخفی را، برای مذاکره مستقیم با رؤسای ارتش تعیین کرد.[۱۴۳]

همزمان با گفتگوی پنهانی این شورا با رؤسای ستاد ارتش، حادثه‌ای سرنوشت‌ساز رخ داد و سازمان‌های چریکی چون «چریک‌های فدایی خلق» و «مجاهدین خلق»، دو سازمان منشعب‌شده از آنها (فداییان متمایل به حزب توده و مجاهدین مارکسیست) و همچنین حزب توده، آخرین ضربه را بر پیکر رژیم وارد آوردند. در عصر جمعه بیستم بهمن، گارد جاویدان شاهنشاهی کوشید تا شورش تکنیسین‌ها و همافران نیروی هوایی، در پایگاه نظامی نزدیک به میدان ژاله را سرکوب کند که سازمان‌های چریکی با خبردار شدن از این نبرد مسلحانه، به کمک همافران محاصره‌شده شتافته و پس از شش ساعت درگیری، گارد شاهنشاهی را پس راندند. آنان با توزیع سلاح در بین مردم – از پیر تا جوان – مناطق اطراف میدان ژاله را، چنان‌که لوموند نوشت، به «کمون پاریس» دیگری تبدیل کردند. صبح روز بعد، چریک‌ها و شورشیان، به نه مرکز پلیس و بزرگ‌ترین کارخانه اسلحه‌سازی شهر حمله کردند. سرانجام روز یکشنبه ۲۲ بهمن ماه، که درگیری‌ها به اوج خود رسید، سازمان‌های چریکی، حزب توده و ارتشیان فراری به یاری هزاران داوطلب مسلح، اکثر انبارهای مهمات، پادگان‌ها و همچنین زندان اوین و دانشکده افسری را به تصرف در آوردند. ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز، رئیس ستاد کل ارتش اعلام کرد که در مبارزه میان بختیار و شورای انقلاب، ارتش بی‌طرف خواهد ماند. ساعت ٦ بعد از ظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای راستین ملت ایران، صدای انقلاب». بدین‌سان، پس از دو روز درگیری شدید، انقلاب، تکمیل و سلطنت ۲۵۰۰ ساله نابود شد. حکومت جدید، تعداد جانباختگان انقلاب را ٦۰،۰۰۰ نفر اعلام کرد، اما در تحقیقات رسماً منتشرنشده بنیاد شهید که سال‌ها بعد توسط یکی از اعضای آن (عمادالدین باقی) به اطلاع همگان رسید، مشخص شد که در فاصله آبان ۱۳۵٦ تا پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، ۲۷۸۱ تن جان خود را از دست داده‌اند. بیش‌تر قربانیان از مردم محلات کارگرنشین جنوب شهر تهران بودند.[۱٤٤] [۱٤٥] [۱٤٦]

۸. پس از انقلاب؛ کشمکش لیبرال‌ها و روحانیون؛ آزادی زودگذر

در ۱۰ فروردین، مردم ایران در یک همه‌پرسی به دعوت خمینی شرکت کردند و با اکثریت قاطع (بیش از ۹۸ درصد) به «جمهوری اسلامی» (به عنوان نظام حکومتی آینده) رأی دادند. در ۱۸ فروردین امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر سابق ایران در دوران شاه با حکم صادق خلخالی، قاضی دادگاه انقلاب، به اعدام محکوم شد. همچنین بیش از ۲۰۰ تن از مقامات بلندپایه رژیم سابق در خلال دو ماه بعد از انقلاب طی حکم‌های دادگاه‌های انقلاب اعدام گشتند.[۱٤۷] [۱٤۸] در تاریخ ۱۳ آبان ماه، دانشجویان پیرو خط امام به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و افراد حاضر در سفارت را به گروگان گرفتند و این واقعه استعفای دولت موقت و لیبرال مهدی بازرگان را در پی داشت. (مقاله مرتبط در این زمینه: «اشغال سفارت آمریکا»)

پیش از برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، خمینی با یک استدلال حقوقی، مجاهدین خلق را به سبب عدم اعتقاد به قانون اساسی، از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ایران منع کرد[۱٤۹] که موجب انتقاد شدید این سازمان از نیروهای مکتبی حاکم در جمهوری اسلامی گردید. در پنجم بهمن‌ماه، ابوالحسن بنی‌صدر (از فعالان اسلام‌گرا که تا پیش از انقلاب در فرانسه به فعالیت انقلابی بر ضد حکومت

پهلوی می‌پرداخت)، با حمایت خمینی و با پیروزی در انتخابات، به عنوان اولین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد. در اواخر فروردین ماه سال ۱۳۵۹ شورای انقلاب با حکم خمینی و با هدف تصفیه دانشگاه‌ها از اساتید و دانشجویان دگراندیش، به اپوزیسیون یا گروه‌های سیاسی منتقد و مخالف نیروهای مذهبی حاکم در جمهوری اسلامی که عمدتاً خاستگاه دانشجویی داشته و دانشگاه را فضای امن سیاسی و کانون فعالیت‌های خود به شمار می‌آوردند، برای تخلیه دفاتر خود در دانشگاه‌ها مهلتی سه روزه داد. در طی این روزها درگیری و خشونت در دانشگاه‌های ایران به ویژه در دانشگاه تهران به اوج خود رسیده و چند تن کشته و صدها نفر مجروح شده و این، سرآغاز رویدادی شد که از آن به عنوان «انقلاب فرهنگی» یاد می‌شود.[۱۵۰] [۱۵۱] روز دوم اردیبهشت، حکم شورای انقلاب در دانشگاه تهران توسط بنی‌صدر ابلاغ شد که تعطیلی دانشگاه‌ها به مدت بیش‌تر از دو سال و اخراج صدها تن از اساتید و دانشجویان دگراندیش را در پی داشت.[۱۵۲] [۱۵۳] [۱۵٤]

به دنبال کشمکش‌ها و اختلاف نظرهای بنی‌صدر با حزب جمهوری اسلامی و تلاش ناموفقش در جهت سلب اختیارات آنان و در نتیجه از دست دادن حمایت خمینی، از آنجا که او به تنهایی توان مقابله با مخالفانش را نداشت و پیش‌تر هیچ‌گاه به ایجاد یک حزب و یا ائتلاف اقدام نکرده بود، با مجاهدین خلق متحد شد[۱۵۵] و در اواخر ماه خرداد، او که برای حفظ جان خویش در خفا به سر می‌برد، مردم را به قیام فرا خواند.[۱۵٦] در سی‌ام خرداد ۱۳٦۰ تظاهرات خشونت‌آمیزی در شهرهای مختلف کشور توسط هوادران مجاهدین خلق و بنی‌صدر به راه افتاد، به طوری که در تهران، تعداد معترضان به حدود نیم میلیون نفر رسید و در پی عکس‌العمل خمینی و دیگر روحانیون و درگیری معترضان با نیروهای حزب‌اللهی و سپاه پاسداران، تنها در اطراف دانشگاه تهران، حدود ۵۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر مجروح و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند.[۱۵۷] روز بعد، بنی‌صدر برکنار و دستور بازداشت او توسط روح‌الله خمینی به اتهام خیانت و توطئه علیه نظام صادر شد و به این ترتیب، رقابت‌های سیاسی وارد عرصه خشونت‌آمیزی گشت.[۱۵۸]

۸.۱. برخورد با مطبوعات

در آگوست سال ۱۹۷۹، (مرداد ۱۳۵۸) روزنامه «*آیندگان*» تعطیل شد و در ۲۰ اگوست همان سال نیز ٤۱ نشریه ممنوع‌الانتشار شدند.[۱۵۹]

۸.۲. قوانین اسلامی

پس از انقلاب، مشروبات الکلی ممنوع شد، همچنین جداسازی زنان از مردان در مدارس، استخرها، مناطق ساحلی به مرحله اجرا درآمد. همچنین محدودیت‌هایی برای پخش موسیقی در رادیو و تلویزیون مقرر شد.[۱٦۰]

۸.۳. تظاهرات زنان علیه فرمان خمینی

پس از فرمان خمینی مبنی بر پوشش کامل برای زنان، تظاهراتی از سوی هزاران زن بدون حجاب بر علیه این دستور، در پایتخت برگزار شد.[۱٦۱]

۹. تأثیر انقلاب ۱۳۵۷ بر طبقات اجتماعی ایران

در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و دهه اول پس از آن، به دلیل مخالفت آن با نظم سرمایه‌دارانه پیش از انقلاب، اقتصاد ایران دچار درون‌تابی ساختاری شد. وجوه مشخصه این دوره، اختلال گسترده در فرایند تولید و انباشت سرمایه و بر هم خوردن مناسبات تولید سرمایه‌دارانه بود که این، به نوبه خود موجب «پرولتاریازدایی» اقتصاد شهری، دهقانی شدن کشاورزی و افزایش شدید فعالیت‌های خدماتی کوچک شد.[۱٦۲]

میانگین نرخ رشد سالانه که طی سال‌های ۱۳٤۵ تا ۱۳۵۵ برابر با ۱۳/۲٪ بود در دوره ده ساله بعدی (۱۳۵۵ تا ۱۳٦۵) به ۰/۷٪ کاهش یافت. در طی همین دوره نسبت خرده بورژوازی به کل نیروی کار شاغل ایران، از ۳۱/۹٪ به ۳۹/۹٪ بسط یافت و نسبت طبقه کارگر به کل نیروی کار شاغل کشور، از ٤۰/۲٪ به ۲٤/٦٪ کاهش پیدا کرد. طبقه کارگر ایران در این دوره به صورت مطلق نیز کوچک شده و جمعیت آن از ۳/۵۳۵/۰۰۰ نفر به ۲/۷۰۲/۰۰۰ نفر کاهش یافت.[۱٦۲]

تعداد سرمایه‌داران از ۱۸۲ هزار نفر (۲/۱٪ نیروی کار شاغل) در سال ۱۳۵۵، به ۳٤۱ هزار نفر (۳/۱٪ نیروی کار شاغل) در سال ۱۳٦۵ افزایش یافت. این بسط، دو ویژگی عمده داشت: نخست اینکه تنها شامل سرمایه‌داران سنتی می‌شد و تعداد سرمایه‌داران مدرن حتا کاهش یافته بود. دوم اینکه این روند با کاهشی قابل توجه در میانگین اندازه بنگاه‌های تولیدی همراه بود، به طوری که میانگین تعداد کارگران به ازای هر سرمایه‌دار از ۱٦/۳ در سال ۱۳۵۵، به ۵/۳ در سال ۱۳٦۵ کاهش پیدا کرد.[۱٦۲]

۱۰. پانویس

۱- Sans-Culottes، عنوان طبقات پایین جامعه و تهیدستان در انقلاب فرانسه

*** ۱۱. یادکرد ***

۱- Esposito, p. 161

۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۶۲۳-۶۲۴

۳- Hamid Algar, Imam Khomeini: A Short Biography, ch. The Islamic Revolution, 1978-79

۴- باقر عاقلی، ص۱۱۱۳-۱۱۱۴

۵- Iran. (2009), *Encyclopædia Britannica*. Ultimate Reference Suite.

۶- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۶۳۰

۷- ارتشبد قره‌باغی و انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۸- پیروزی انقلاب اسلامیمرکز اسناد انقلاب اسلامی

۹- [روح‌الله آیت‌الله خمینی، «شؤون و اختیارات ولایت فقیه»، ترجمه «مبحث ولایت فقیه از کتاب بیع، ص ۳۵]

۱۰- از قانون اساسی بدون ولایت فقیه تا ولایت مطلقه فقیه - مصاحبه با عبدالکریم لاهیجی، دویچه وله

۱۱- همایون کاتوزیان، مصدق و کودتا (فصل اول: «دکتر محمد مصدق در تاریخ ایران») ص۳۹-۴۵

۱۲- Abrahamian, Modern Iran, p 122

۱۳- گازیوروسکی، مصدق و کودتا (فصل آخر: «نتیجه‌گیری») ص۲۸۳

۱۴- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۶۵۴

۱۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۲۳۲

۱۶- Abrahamian, Modern Iran, p 116-120

۱۷- میلانی، ص۹۴-۹۵

۱۸- همایون کاتوزیان، مصدق و کودتا (فصل اول: «دکتر محمد مصدق در تاریخ ایران») ص۳۹-۴۵

۱۹- Abrahamian, Modern Iran, p 122

۲۰- Abrahamian, Modern Iran, p 123

۲۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۱۵

۲۲- Abrahamian, Modern Iran, p 128

۲۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲۰

۲۴- مازیار بهروز، ص۸۲

۲۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲۱-۵۲۲

۲۶- مازیار بهروز، ص۸۳

۲۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲۴

۲۸- میلانی، ص ۱۰۴-۱۰۷

۲۹- Keddie, p 146-147

۳۰- مازیار بهروز، ص۸۴-۸۳

۳۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۳۵-۵۳۶

۳۲- Abrahamian, Modern Iran, p 126

۳۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲۵-۵۲۹

۳٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۳۲-۵۳۳
۳۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲٤-۵۲۵
۳٦- Abrahamian, Modern Iran, p 139-140
۳۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۲۷-۵۵۰
۳۸- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۵۰-۵۵۲
۳۹- Abrahamian, Modern Iran, p 140-141
٤۰- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۳٤
٤۱- Abrahamian, Modern Iran, p 142
٤۲- ایران بین دو انقلاب، ۵٤۹-۵۵۲
٤۳- Abrahamian, Modern Iran, p 141-142
٤٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۵٤-۵۵
٤۵- Abrahamian, Modern Iran, p 148
٤٦- Keddie, p 218
٤۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۵۵-۵۵۷
٤۸- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۵۸ و ۵۵۹
٤۹- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦۲ و ۵۵۹
۵۰- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦۳
۵۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦٦
۵۲- ایران بین دو انقلاب، ۵٦۳ و ۵٦٤
۵۳- Keddie, p 199
۵٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦٤-۵٦۵
۵۵- Keddie, p 195-196
۵٦- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦۸
۵۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵٦۹-۵۷۰
۵۸- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۷۱-۵۷۳
۵۹- Abrahamian, Modern Iran, p 143
٦۰- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۷۱-۵۷۳
٦۱- Abrahamian, Modern Iran, p 143
٦۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۷٤
٦۳- Abrahamian, Modern Iran, p 144-145
٦٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۷۵-۵۷۸
٦۵- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۸۰
٦٦- Modern Iran, p 146
٦۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۸۱
٦۸- Keddie, p 207, 217
٦۹- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۸۳-۵۸٤
۷۰- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۸٤-۵۸۵
۷۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص۵۸۵-۵۸۷

Modern Iran, p 146 -٧٢

٧٣- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٨٩

Modern Iran, p 147 -٧٤

٧٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٦-٦٣٧ و ٦٦٠

Keddie, p 232 -٧٦

٧٧- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٩٠

٧٨- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٩٢ و ٦٥٨-٦٥٩

Abrahamian, Iran between two revolutions, p 534 -٧٩

٨٠- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٩٥-٥٩٦

٨١- مازیار بهروز، ص١٠٨-١٠٩

٨٢- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٩٧

٨٣- مازیار بهروز، ص١٠٨-١٠٩

٨٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٩٧

٨٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٠١

Keddie, p 220 -٨٦

٨٧- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٠٣-٦٠٥

٨٨- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٠٢-٦٠٦

Keddie, p 222 -٨٩

٩٠- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦١٠-٦١١

٩١- مازیار بهروز، ص١٣٠

٩٢- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٤٢-٥٤٣

Abrahamian, Modern Iran, p 149 -٩٣

٩٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٤٣-٥٤٥

٩٥- ایران بین دو انقلاب، ٥٤٥، ٥٤٦، ٦١٤ و ٦١٥

Abrahamian, Modern Iran, p 151-152 -٩٦

٩٧- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٤٦-٥٤٧

Abrahamian, Modern Iran, p 153 -٩٨

٩٩- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٥٥٠

Keddie, p 226-228 -١٠٠

١٠١- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٥٧

١٠٢- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦١٣-٦١٥

١٠٣- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦١٧-٦١٩

١٠٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦١٩-٦٢٢

١٠٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٢٣

Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, p 505 -١٠٦

Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, p 506 -١٠٧

١٠٨- باقر عاقلی، ص١١١٣-١١١٤

Munson, p 59 -١٠٩

۱۱۰- Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, p 506
۱۱۱- ایران بین دو انقلاب، ٦٢٤-٦٢٥
۱۱۲- Keddie, p 226-228
۱۱۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٢٥-٦٢٦
۱۱٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٢٦-٦٢٧
۱۱٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٢٧-٦٢٩
۱۱٦- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٢٩
۱۱۷- Keddie, p 231
۱۱۸- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٢
۱۱۹- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٣
۱۲۰- Abrahamian, Modern Iran, p 211
۱۲۱- Keddie, p 231
۱۲۲- شیدا نبوی، «آبادان، ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، سینما رکس»، چشم انداز، شماره ۲۰، بهار ۱۳۷۸
۱۲۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٣-٦٣٤
۱۲٤- Keddie, p 231
۱۲٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٥-٦٣٦
۱۲٦- Abrahamian, Modern Iran, p 160
۱۲۷- Keddie, p 232
۱۲۸- درباره یک نویسنده: روایت فرزند انقلاب از انقلاب - از روزنامه شرق ۱۳۸۳/۲/۱٦ ص ۳۰ ویژه‌نامه کتاب
۱۲۹- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٦-٦٣٧ و ٦٦٠
۱۳۰- Keddie, p 232
۱۳۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٠-٦٣٢ و ٦٣٨
۱۳۲- آصف بیات، ایران پس از انقلاب (فصل ٤: «کار و دموکراسی در ایران پس از انقلاب») ص٦٧
۱۳۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٨-٦٣٩
۱۳٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٣٩-٦٤٠
۱۳٥- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤١-٦٤٢
۱۳٦- Keddie, p 234
۱۳۷- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٢-٦٤٤
۱۳۸- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٤-٦٤٥
۱۳۹- Keddie, p 233
۱٤۰- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٦-٦٤٧
۱٤۱- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٧-٦٤٨
۱٤۲- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٨-٦٤٩
۱٤۳- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٤٩-٦٥١
۱٤٤- آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص٦٥١-٦٥٢
۱٤٥- Abrahamian, Modern Iran, p 161
۱٤٦- Keddie, p 238
۱٤۷- Moin, Khomeini, 2000, p. 208

۱٤۸- Mackay, Iranians, 1996, p. 373

۱٤۹- انتخابات ریاست جمهوری (اول و هفتم) در وبگاه روزنامه ایران (شماره ۲۱٤۷، دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۱)

۱۵۰- انقلاب فرهنگی: رویارویی سیاسی یا اسلامی کردن دانشگاه، وبگاه رادیو فردا، ۱۳۸٦/۰۲/۰۱

۱۵۱- تولد از بطن خشونت: به بهانه سالروز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳ ژوئن ۲۰۰٦

۱۵۲- تولد از بطن خشونت: به بهانه سالروز تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، ۱۳ ژوئن ۲۰۰٦

۱۵۳- Keddie, p 250

۱۵٤- Hiro, p 160

۱۵۵- انتخابات ریاست جمهوری (اول و هفتم) در وبگاه روزنامه ایران، شماره ۲۱٤۷ – سال هشتم – دوشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۱

۱۵٦- Keddie, p 253

۱۵۷- Abrahamian, Iranian Mojahedin, p 01, 218-219

۱۵۸- ابوالحسن بنی‌صدر (انگلیسی). دانشنامه بریتانیکا (۲۰۰۸). بازدید در تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۰۸.

۱۵۹- THE REVOLUTION وبگاه Area
Country Studies; the Federal Research Division of the Library of Congress as part of the Country Studies

۱٦۰- Ayatullah Khomeini وبگاه تایم

۱٦۱- Correspondence/Iran; Explain It Again, Please: Who Says I Can't Wear a Hat? وبگاه نیویورک تایمز

۱٦۲- سهراب بهداد و فرهاد نعمانی. «سی سال جابجائی طبقات اجتماعی در ایران». گفتگو. فروردین ۱۳۸۹. ۵۵، صص ۱۷–۵۳.

۱۲. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- بررسی ابعاد مذهبی انقلاب ایران
- انقلاب سفید
- ولایت فقیه
- انقلاب فرهنگی ایران
- انقلاب مشروطه
- نامگذاری انقلاب ایران (۱۳۵۷)
- شعارهای مردم در انقلاب ۱۳۵۷

۱۳. منابع

- یرواند آبراهامیان. ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی. چاپ سیزدهم، نشر نی، ۱۳۸۷، ISBN 964-312-363-4.
- نیکی آر. کدی. ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه عبدالرحیم گواهی. چاپ اول، نشر علم، ۱۳۸٦، ISBN 978-964-405-808-0.
- نیکی آر. کدی. نتایج انقلاب ایران. ترجمه مهدی حقیقت خواه. چاپ سوم، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸، ISBN 978-964-311-512-8.
- یرواند آبراهامیان. تاریخ ایران مدرن. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. چاپ دوم، نشر نی، ۱۳۸۹، ISBN 978-964-185-126-4.
- مازیار بهروز. شورشیان آرمانخواه. ترجمه مهدی پرتوی. چاپ اول، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰، ISBN 964-311-263-2.
- محسن میلانی. شکل‌گیری انقلاب اسلامی، از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی. ترجمه مجتبی عطارزاده. چاپ پنجم، انتشارات گام نو، ۱۳۸۷، ISBN 964-7387-18-0.
- مارک گازیوروسکی، مالکوم برن، همایون کاتوزیان، مازیار بهروز، فخرالدین عظیمی، ماری آن هایس، ویلیام راجر لوئیس. مصدق و کودتا. ترجمه علی مرشدی‌زاد. به اهتمام مارک گازیوروسکی و مالکوم برن. چاپ اول، انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۸٤، ISBN 964-8618-28-3.

– هوشنگ امیراحمدی، منوچهر پروین، آصف بیات، حمید دباشی، والنتین مقدم، آنابل سربرنی، علی محمدی، سهراب بهداد، اکبر آقاجانیان، مجید تقوی، مایکل جی. رنر، مهرداد ولی‌بیگی. ایران پس از انقلاب. ترجمه علی مرشدی‌زاد. ویراسته هوشنگ امیراحمدی و منوچهر پروین. چاپ دوم، انتشارات باز (مرکز بازشناسی اسلام و ایران)، ۱۳۸۵، ISBN 964-5933-67-6.
– باقر عاقلی. نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار. انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰.
-Abrahamian, Ervand. A History of Modern Iran. Cambridge University Press ،2008 ،ISBN 0-521-52891-7, 9780521528917.
- Keddie, Nikki R., Yann Richard. Modern Iran: Roots and Results of Revolution. illustrated, annotated. Yale University Press, 2006 ،ISBN 0-300-12105-9, 9780300121056.
- Abrahamian, Ervand. Iran Between Two Revolutions. Princeton University Press ،1982 ،ISBN 0-691-10134-5, 9780691101347.
- Esposito, John L.. Islam: the straight path. Oxford University Press, 1992 ،ISBN 0195074726, 9780195074727.
- Munson, Henry. Islam and Revolution in the Middle East. Yale University Press, 1989 ،ISBN 0300046049, 9780300046045.
- Abrahamian, Ervand. Radical Islam: the Iranian Mojahedin. I.B.Tauris, 1989, ISBN 1850430772, 9781850430773.
- Hiro, Dilip. Iran under the ayatollahs. Routledge & Kegan Paul, 1987 ،ISBN 0710211236, 9780710211231.

۱۴. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

– انقلاب ایران
– نظری درباره انقلاب اسلامی
– انقلاب ایران ۲۵ سال بعد (صفحه ویژه بی‌بی‌سی فارسی به مناسبت بیست و پنجمین سال انقلاب اسلامی ایران)
– بی‌بی‌سی فارسی–۱۲ فروردین گام اول برای جمهوری اسلامی
– تصویر
– عکس‌های کاوه کاظمی از انقلاب ۱۳۵۷
– iranrevolution.com عکس‌های اکبر ناظمی
– عکس‌های کاوه گلستان
– مجموعه منتخبی از عکس‌ها
– روایت تصویری منحصر به فرد از انقلاب اسلامی، فردا

۱۳-۱-۲- «حکومت جمهوری اسلامی ایران»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

نظام جمهوری اسلامی ایران حکومت کنونی ایران است که پس از پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، طی یک همه‌پرسی با رأی آری ۹۸/۲٪ درصد از شرکت‌کنندگان تشکیل شد.[۱]

محتویات

۱. پیدایش
۱.۱. نظریه ولایت فقیه
۱.۲ ۱۲. فروردین ۱۳۵۸
۱.۳. قانون‌گذاری
۱.٤. اصول حکومت جمهوری اسلامی ایران
۲. ساختار سیاسی
۲.۱. رهبر
۲.۲. دولت (قوه مجریه)
۲.۳. قوه مقننه
۲.۳.۱. مجلس شورای اسلامی
۲.۳.۲. شورای نگهبان
۲.٤. قوه قضائیه
۲.۵. سایر نهادها
۲.۵.۱. مجلس خبرگان
۲.۵.۲. مجمع تشخیص مصلحت نظام
۲.۵.۳. شوراهای شهر و روستا
۲.۵.٤. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۲.۵.۵. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
۳. قانون اساسی
٤. رهبران سیاسی
٤.۱. مقام رهبری (ولی فقیه)
٤.۲. رئیس‌جمهورها
٤.۳. نخست‌وزیران
۵. روابط خارجی
٦. چالش‌ها
٦.۱. نبردهای مسلحانه و ترور در سطح شهرها
٦.۲. حقوق بشر
٦.۳. حجاب اجباری برای زنان
۷. منابع
۸. جستارهای وابسته

۱. پیدایش

اساس پیدایش جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است.

۱.۱. نظریه ولایت فقیه

ولایت فقیه، پایه جمهوری اسلامی ایران است. به باور برخی شیعیان در زمان غیبت امام غایب، فقیه واجد شرائط به عنوان ولی فقیه انتخاب می‌شود که وظایف امام غایب در زمان غیبت را بر عهده دارد. نظریه ولایت مطلقه فقیه دوباره در سال‌های اخیر توسط روح‌الله خمینی مطرح شده و نظریات مشابهی نیز در آثار فقهای اقدم و فقهای قدیم و فقهای متأخر نیز موجود می‌باشد [۲] [۳]

۱.۲. ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی مورد همه‌پرسی قرار گرفت که ۹۸/۲ درصد شرکت‌کنندگان به آن رأی آری دادند و بدین ترتیب، نظام حاکم بر ایران از «شاهنشاهی» به «جمهوری اسلامی» تغییر یافت.

۱.۳. قانون‌گذاری

مدتی بعد قانون اساسی جمهوری اسلامی به همه‌پرسی گذاشته شده و به تصویب رسید. این قانون اساسی در سال ۱۳٦۸ مورد بازنگری قرار گرفت که موارد بازنگری نیز به همه‌پرسی گذارده شد.

در این نوع حکومت، رهبر (ولی فقیه) بالاترین رکن نظام است که طبق قانون اساسی فرمانده کل قوا و ناظر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه است. رئیس قوه مجریه رئیس‌جمهور است که با رأی مستقیم مردم به فرد تأیید صلاحیت شده شورای نگهبان قانون اساسی انتخاب می‌شود و مدت ریاست جمهوری او که باید از رجال سیاسی باشد ٤ سال است. یک فرد تنها می‌تواند برای ۲ دوره متوالی یعنی ۸ سال رئیس‌جمهور باشد. رئیس‌جمهور وظیفه عزل و نصب وزرا را دارد. برای نصب هر وزیر رئیس‌جمهور می‌بایست نام او را جهت اخذ رأی صلاحیت نمایندگان مجلس به مجلس شورای اسلامی بفرستد. همچنین انتخاب رؤسای سازمان‌های زیر نظر نهاد ریاست جمهوری مانند معاون محیط زیست و ریاست بانک مرکزی از وظایف رئیس‌جمهور است. رئیس قوه مقننه یا قانون‌گذاری همان رئیس مجلس شورای اسلامی است که از میان نمایندگان مجلس با رای اعضا به صورت سالانه انتخاب می‌شود. مجلس شورای اسلامی دارای ۲۹۰ عضو است که اعضای آن از میان کسانی که شورای نگهبان آنها را تأیید صلاحیت کرده، به وسیله مردم از راه انتخابات انتخاب می‌شوند و مدت نمایندگی آنها ٤ سال است. رئیس قوه قضائیه با حکم رهبر به مدت ۵ سال قابل تمدید عزل و نصب می‌شود و مسؤولیت اداره قوه قضائیه و عزل و نصب رؤسای دادگستری استان‌ها و ادارات ذی‌ربط آن همچون دیوان عالی کشور و دادستانی کل کشور را به عهده دارد.

۱.۴. اصول حکومت جمهوری اسلامی ایران

برابر قانون اساسی ایران، «اصول حکومت جمهوری اسلامی ایران بر پایه جمهوریت و اسلامیت بنا شده است، جمهوریت همان رأی و اراده مردم در اداره امور کشور است و اسلامیت یعنی مطابقت داشتن قوانین با دین اسلام.»[۳].

۲. ساختار سیاسی

ساختار سیاسی ایران شامل اشخاص حقیقی و حقوقی زیر است. رهبر در رأس حکومت قرار دارد. پس از رهبر ساختار سیاسی جمهوری اسلامی بر پایه سه قوه قرار مجریه، قضائیه، مقننه است.

۲.۱. رهبر

در جمهوری اسلامی، بالاترین مقام، رهبر (ولی فقیه) است که بدون رأی مستقیم مردم و توسط مجلس خبرگان انتخاب می‌شود. رهبر با نام ولایت مطلقه فقیه، بالاترین رکن نظام، و بر پایه قانون اساسی، فرمانده کل قوا، ناظر بر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه و مسؤول تعیین سیاست‌های کلی نظام است. بر اساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران[٤]، وظایف رهبر به شرح زیر است:

– تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام
– نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام
– فرمان همه‌پرسی
– فرماندهی کل نیروهای مسلح
– اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروهای
– نصب و عزل و قبول استعفای:
+ فقهای شورای نگهبان
+ رئیس قوه قضائیه
+ رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
+ رئیس ستاد مشترک
+ فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
+ فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی
– حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه.
– حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.
– امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم
– عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.
– عفو یا تخفیف مجازات محکومیت در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه.

رهبر نه تنها در برابر مجلس خبرگان، بلکه در مقابل ملت نیز پاسخگو است زیرا ابلاغ سیاست‌های کلی نظام که توسط وی انجام می‌شود تأثیر شگرفی بر آینده کشور دارد. البته باید گفت که از نظر خیلی‌ها، رهبری را مردم تعیین نمی‌کنند که بخواهد به آنها پاسخگو باشد. او همچنین طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وظیفه انتخاب رئیس سازمان صدا و سیما را بر عهده دارد و نیز در مقام فرماندهی کل نیروهای مسلح است که بعد از ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر این مسؤولیت از رئیس‌جمهور گرفته شد و به رهبری واگذار شد.

بر اساس اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران[٤]، رهبر توسط مجلس خبرگان رهبری و برای مدت زمانی نامحدود تعیین می‌شود. مجلس خبرگان رهبری حق عزل رهبر را نیز دارد. نمایندگان این مجلس با آرای مردم انتخاب می‌شوند اما پیش از برگزاری انتخابات، نامزدهای شرکت در این انتخابات باید به تایید شورای نگهبان (متشکل از حقوقدانان و فقهایی، که نیمی از آنها توسط رهبر انتخاب می‌شوند) برسند.

با توجه به اینکه شش عضو از ۱۲عضو این شورا مستقیماً منصوب شده توسط خود رهبر هستند، برخی این قانون را دارای یک دور باطل می‌دانند، به این معنا که رهبری، شورای نگهبان را منصوب می‌کند، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس خبرگان را تأیید می‌کند و نمایندگان این مجلس، رهبر را تعیین می‌کنند.

برخی دیگر جواب داده‌اند که چون اولین رهبر با تأیید مستقیم مردم و نه توسط خبرگان، انتخاب شده است، این دور نمی‌باشد.

۲.۲. دولت (قوه مجریه)

شخص دوم حکومت و رئیس قوه مجریه، رئیس‌جمهور است که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود و مدت ریاست جمهوری او چهار سال است. در این مورد نیز داوطلبان شرکت در انتخابات ریاست جمهوری باید ابتدا به تأیید شورای نگهبان برسند. یک فرد به صورت پیاپی تنها می‌تواند دو بار مقام ریاست جمهوری را در اختیار بگیرد.

رئیس‌جمهور وظیفه عزل و نصب وزیران را دارد. برای نصب هر وزیر، رئیس‌جمهور می‌بایست نام او برای گرفتن رأی اعتماد نمایندگان به مجلس شورای اسلامی بفرستد. انتخاب ریاست سازمان‌های برنامه و بودجه، محیط زیست، تربیت بدنی و ریاست بانک مرکزی از وظایف رئیس‌جمهور است. همچنین رئیس‌جمهور رئیس شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و شوراهای زیرمجموعه آن نیز هست.

۲.۳. قوه مقننه

قوه مقننه جمهوری اسلامی ایران دو بخشی است مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، فرایند قانون گذاری در جهموری اسلامی ایران ابتدا در مجلس شورای اسلامی انجام می‌شود، سپس این مصوبات به شورای نگهبان رفته و در صورت تصویب این شورا مصوبات قابل اجرا می‌گردد.

۲.۳.۱. مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی در ایران وظیفه قانون‌گذاری و نظارت بر دولت را دارد. نمایندگان مجلس شورای اسلامی از میان نامزدهای تأیید صلاحیت شده توسط شورای نگهبان هر ٤ سال یکبار توسط رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. قوانین تصویب شده توسط نمایندگان مجلس، تا هنگامی که به تصویب شورای نگهبان نرسد، قانوناً قابل اجرا نیست.

رئیس قوه مقننه (قانون‌گذاری) همان رئیس مجلس شورای اسلامی است که از میان نمایندگان مجلس با رأی اعضا به صورت سالانه انتخاب می‌شود.

بر پایه اصل ٦٤قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران[٤]، عده نمایندگان مجلس شورای اسلامی دویست و هفتاد نفر است و از تاریخ همه‌پرسی سال ١٣٦٨ خورشیدی پس از هر ده سال، با در نظر گرفتن عوامل انسانی، سیاسی، جغرافیایی و نظایر آنها حداکثر بیست نفر نماینده می‌تواند اضافه شود.

همچنین زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نمایند و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می‌کنند. محدوده حوزه‌های انتخابیه و تعداد نمایندگان را قانون معین می‌کند.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی مسؤول تصویب قوانین کشور تحت قوانین اصلی قانون اساسی هستند. بر اساس قانون اساسی هیچ‌یک از قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی نباید با اصول قانون اساسی و یا اصول شرع اسلام در تضاد باشد، به همین دلیل تمامی مصوبان نمایندگان مجلس باید به تایید شورای نگهبان برسد تا همخوانی این قوانین با شرع اسلام و قانون اساسی تأیید شود.

۲.۳.۲. شورای نگهبان

این شورا دو کار عمده دارد:

۱. گزینش از میان داوطلبان نامزدی انتخابات (ریاست جمهوری، مجلس، و...) و معرفی نامزدهای مجاز به شرکت در انتخابات؛ به این ترتیب، تنها نامزدهایی مجاز به برگزیده شدن خواهند بود که برابر سیاست‌های رهبر و مجلس خبرگان رفتار کنند.

۲. بررسی قانون‌های تصویب‌شده در مجلس از نظر مغایرت نداشتن آنها با مقررات اسلامی؛ هر قانون برای اجرایی شدن باید در آغاز به‌وسیله این شورا تأیید شود.

اعضای شورای نگهبان، ٦ حقوقدان، که توسط رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی انتخاب می‌گردند، و ٦ فقیه، که مستقیماً توسط رهبر تعیین می‌شوند، هستند.

۲.۴. قوه قضائیه

بر پایه اصل ١٥٦ قانون اساسی جمهوری اسلامی[٤]، قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت است. وظایف این قوه بر پایه همین اصل به شرح زیر است:

– رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه، که قانون معین می‌کند.

– احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع.
– نظارت بر حسن اجرای قوانین.
– کشف جرم و تعقیب مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام.
– اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.

رئیس قوه قضائیه با حکم رهبر و به مدت پنج سال منصوب می‌شود و این زمان، قابل تمدید است. وظایف وی بر پایه اصل ۱۵۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی[٤] چنین است:
– ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسؤولیت‌های اصل یکصد و پنجاه و ششم.
– تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی.
– استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون.
– رئیس قوه قضائیه توسط رهبر انتخاب می‌شود که هر انتخاب برای مدت پنج سال می‌باشد که البته محدودیتی برای انتخاب مجدد وجود ندارد.
این قوه با دادگاهی و زندانی کردن بسیاری از آزادی‌خواهان دولتی و غیردولتی از۱۳۷٦ تا ۱۳۸٤، یکی از مهم‌ترین اهرم‌های فشار علیه دولت محمد خاتمی بود.

۲.۵. سایر نهادها

۲.۵.۱. مجلس خبرگان

کاندیداهای این نهاد باید دارای شرائط اجتهاد و فقاهت باشند که صلاحیت علمی آنان فقط در دوره اول مجلس از طرف حوزه علمیه تأیید شد و از آن پس تا کنون گرفتن آزمون و تأیید صلاحیت علمی به شورای نگهبان واگذار شده. نمایندگان این نهاد توسط رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند.
وظیفه اصلی اداره کشور بر عهده قوه مجریه (که رئیس‌جمهور در رأس آن است) و قوه مقننه (یا همان مجلس که وظیفه قانون‌گذاری را بر عهده دارد) است.

۲.۵.۲. مجمع تشخیص مصلحت نظام

مجمع تشخیص مصلحت نظام، یکی از نهادهای نظام جمهوری اسلامی ایران است که از سال ۱۳٦۸ ایجاد شده و تعیین اعضای آن به عهده مقام رهبری است. مجمع تشخیص مصلحت نظام، مسؤولیت تصمیم‌گیری در سیاست‌های کلان داخلی و خارجی ایران و حل اختلاف میان قوای سه‌گانه را بر عهده دارد و همچنین ناظر بر فعالیت‌های آنان است. این مجمع وظایف ۱۱گانه از جمله تدوین برنامه چشم‌انداز ۲۰ ساله (از ۱۳۸٤ تا ۱٤۰٤) و نظارت بر اجرای آن را بر عهده دارد. از سال ۱۳۸۵ رهبر جمهوری اسلامی، اختیار نظارت بر عمل کرد قوای سه‌گانه را که از اختیارات رهبر است، به این مجمع واگذار کرد.

۲.۵.۳. شوراهای شهر و روستا

پایه اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند.
با وجود اینکه علاوه بر اصل هفتم قانون اساسی، اصول ۱۰۰ و ۱۰۱ [٤] این قانون نیز بر لزوم تشکیل شوراهای استان، شهر، روستا، محل، بخش و... تأکید شده است، تا سال ۱۳۷۷ تشکیل این نهادها تحقق نیافت. (البته اولین شوراها با تلاش آیت‌الله طالقانی در اوایل انقلاب شکل گرفتند اما عمر و گستره این شوراها بسیار محدود بودند و بسیار زود برچیده شدند).
در سال ۱۳۷۷ رئیس‌جمهور وقت ایران، سید محمد خاتمی با تأکید بر لزوم به کار گرفتن ظرفیت‌های مغفول‌مانده قانون اساسی اولین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا را برگزار کرد.

انتخابات این شورا به صورت مستقیم با آرای مردم برگزار می‌شود و این تنها انتخابات جمهوری اسلامی است که داوطلبین نمایندگی در آن به تأیید شورای نگهبان نرسیده و تاییدیه خود را از نمایندگان مجلس دریافت می‌کنند.

۲.۵.۴. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

نیرویی است در کنترل رهبر که برای نگهبانی از جمهوری اسلامی ایجاد شده است و افزون بر نیروهای رسمی زمینی، هوایی و دریایی و چند نیروی دیگر، نیروی مقاومت بسیج و لباس‌شخصی‌ها را در بر می‌گیرد. سرکوب مخالفت‌های داخلی، و کمک به نیروهای مبارزه اسلامی در اسرائیل، لبنان و دیگر نقاط جهان از وظایف این نیرو است (نیروی قدس). نیروهای سپاه پاسداران شامل: نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی هوافضا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، نیروی مقاومت زمینی بسیج، نیروی قدس می‌شود. فرمانده کل سپاه مستقیماً توسط رهبری انتخاب می‌گردد و جانشین و فرماندهان ستاد مشترک و نیروها به پیشنهاد فرمانده کل و با تصویب و حکم رهبری انتخاب می‌شوند. علاوه بر آن دو ساختار دیگر در سپاه به نام‌های حوزه نمایندگی ولی فقیه و سازمان حفاظت اطلاعات وجود دارد که اولی کاملاً مستقل از ساختار فرماندهی و مستقیماً زیر نظر رهبری قرار دارد و دومی نیز تقریباً مستقل از فرماندهی است و فرمانده آن را رهبری با پیشنهاد فرمانده سپاه انتخاب می‌کند و فرمانده آن مستقیماً با دفتر عمومی حفاظت اطلاعات در دفتر رهبری و شخص رهبر مرتبط است و به او گزارش می‌دهد.[۵] [٦] [۷]

۲.۵.۵. صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

سازمان رادیو و تلویزیون دولتی ایران است که در کنترل رهبر قرار دارد و وظیفه آن، پخش سیاست‌های نظام است.

۳. قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ توسط مجلس خبرگان قانون اساسی در ۱۷۵ اصل نوشته شد.

۴. رهبران سیاسی

۴.۱. مقام رهبری (ولی فقیه)

- سید روح‌الله خمینی (۱۲ فروردین ۵۸ – ۱۳ خرداد ۱۳٦۸)
- سید علی خامنه‌ای (۱٤ خرداد ۱۳٦۸ –)

۴.۲. رئیس‌جمهورها

- ابوالحسن بنی‌صدر در سال ۱۳۵۸ به عنوان اولین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد و در خرداد ۱۳٦۰ از این مقام عزل شد.
- محمدعلی رجایی در مرداد ۱۳٦۰ به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد و ۸ شهریور همان سال ترور شد و به قتل رسید.
- سید علی خامنه‌ای ۱۳٦۰ تا ۱۳٦۸ دو دوره پیاپی انتخاب شد ولی در دور دوم قبل از پایان دوره به مقام رهبری منصوب شد.
- اکبر هاشمی رفسنجانی از ۱۳٦۸ تا ۱۳۷٦ در دو دوره پیاپی رئیس‌جمهور بود.
- محمد خاتمی از سال ۱۳۷٦ تا ۱۳۸٤ در دو دوره پیاپی رئیس‌جمهور بود.
- محمود احمدی‌نژاد (رئیس‌جمهور کنونی) از سال ۱۳۸٤ تا ۱۳۹۲ دو دوره پیاپی به ریاست جمهوری برگزیده شد.

۴.۳. نخست‌وزیران

- مهدی بازرگان
- محمدعلی رجایی
- محمدجواد باهنر
- محمدرضا مهدوی کنی

– میرحسین موسوی

۵. روابط خارجی

روابط خارجی ایران در دوره جمهوری اسلامی با تنش‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. از جمله چالش‌های ایران پس از انقلاب اسلامی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– ماجرای حمله به سفارت آمریکا و گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی که منجر به یافتن اسناد جاسوسی بسیاری از آنجا گردید.

– دفاع در جنگ ۸ ساله با عراق (حدود ۵۰۰ هزار کشته، یک میلیون زخمی و هزار میلیارد دلار خسارت برای ایران)

– تحریم‌های طولانی نظامی، اقتصادی، تکنولوژیکی و پزشکی

– دستیابی به فناوری هسته‌ای

– صدور فتوای ارتداد و کشتن سلمان رشدی (نویسنده انگلیسی از سوی آیت‌الله خمینی کتاب آیات شیطانی)که در آن به پیامبر مسلمانان اهانت نموده بود.

– تنش با اسرائیل و تهدید این کشور به نابودی از روی نقشه جهان [۸]

– دستگیری تفنگداران و ملوانان بریتانیایی در پهنه آبی ایران در اروندرود و سپس آزادسازی آنان

۶. چالش‌ها

۶.۱. نبردهای مسلحانه و ترور در سطح شهرها

پس از انقلاب ۵۷ گروه‌های مختلفی از قبیل سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سازمان پیکار و... که خود را در به وجود آوردن آن سهیم می‌دانستند اقدام به سهم خواهی از نظام کردند. با مقاومت مسؤولین نظام در اوایل انقلاب، این کشمکش‌ها به درگیری مسلحانه و ترورهای پی در پی توسط گروه‌های فوق منجر شد که طی آن تعدادی از شهروندان و مسؤولین کشته یا زخمی شدند.

۶.۲. حقوق بشر

یکی از اتهامات غرب به جمهوری اسلامی ایران نقض حقوق بشر به ویژه در دستگاه قضائی این نظام است. مجامع بین‌المللی همچون مجامع حقوق بشری و سازمان عفو بین‌الملل بارها با اشاره به موارد گسترده اعدام، قطع اعضای بدن، شلاق، سنگسار، پرتاب مجرمین از بلندی و مجازات کودکان زیر سنین قانونی بنا به دیدگاهای خود و ضمن استفاده سیاسی و نادیده گرفتن قانون جاری کشور و حق حاکمیت کشورها از مقامات ایرانی خواسته‌اند تا به اقدامات خود علیه حقوق بشر خاتمه دهند.

۶.۳. حجاب اجباری برای زنان

پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و سقوط دولت شاهنشاهی، کم‌کم بنا به پیاده‌سازی احکام اسلامی گذاشته شد. در نخستین سالگرد روز جهانی زن (۸ مارس) پس از انقلاب ۱۳۵۷، تعدادی از زنان ایرانی در یک راهپیمایی خواهان پیشگیری از قانون احتمالی حجاب اجباری شدند.

نهایتاً این قانون به تصویب رسید: به موجب ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳٦۲/۸/۱۱ هر کس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر، تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل، تا ۷٤ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و درصورتی که مرتکب عملی شود که نفس عمل دارای کیفر نمی‌باشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط تا ۷٤ ضربه شلاق محکوم می‌گردد.

تبصره – زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به تعزیر تا ۷٤ ضربه شلاق محکوم خواهند شد.

*** ۷. منابع ***

۱– همشهری آنلاین:

http://www.hamshahrionline.ir/News/Printable.aspx?id=49530

۲– حکومت اسلامی– حسینعلی منتظری

۳- کتاب ولایت فقیه- آیت‌الله منتظری: روزنامه جام جم
٤- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
٥- گذر از الیگارشی روحانیت به الیگارشی روحانیت و سپاه (اخبار روز، ۲۲ مرداد ۱۳۸۵)
٦- موقعیت سپاه پاسداران و روحانیت در ساخت قدرت - ۲ (اخبار روز، ۲۲ مرداد ۱۳۸۵)
۷- گذراز الیگارشی روحانیت به الیگارشی روحانیت و سپاه، بخش سوم: فعالیت اقتصادی سپاه (اخبار روز، ۲۲ مرداد ۱۳۸۵)
۸- بی‌بی‌سی فارسی

۸. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- انقلاب ۵۷
- سیاست در ایران
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۱۴–۱–۲– «عملکرد سید علی خامنه‌ای و سازمان‌های تابعه»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

سید علی خامنه‌ای، دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران است. وی پس از روح‌الله خمینی و بر اساس نظام ولایت فقیه، که جزء قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، به رهبری انتخاب شد. این مقاله به بررسی عملکرد وی در دوران رهبری می‌پردازد.

محتویات

۱. شورای نگهبان و نظارت استصوابی
۲. خامنه‌ای و مجلس خبرگان
۳. حمایت از دولت محمود احمدی‌نژاد
٤. مجلس شورای اسلامی
۵. خامنه‌ای و قانون اساسی
۵.۱. احتمال تغییر محتوای قانون اساسی بدون همه‌پرسی
٦. سیاست خارجی
۷. مطبوعات
۸. نیروهای مسلح در دوران فرماندهی آیت‌الله خامنه‌ای
۹. خامنه‌ای و منتقدین
۹.۱. حسینعلی منتظری
۹.۲. احمد زیدآبادی
۹.۳. احمد قابل
۹.٤. محمد ملکی
۹.۵. محمد نوری‌زاد
۱۰. تحقیق و تفحص از سازمان‌های تحت امر
۱۱. تعطیلی سند چشم انداز
۱۲. حق ارث زنان
۱۳. انتخابات ریاست‌جمهوری دهم
۱۳.۱. برگزاری انتخابات
۱۳.۲. پس از انتخابات
۱۳.۳. ماجرای پروژکتور داخل اتومبیل
۱٤. منابع

۱. شورای نگهبان و نظارت استصوابی

در دوره رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، نظارت استصوابی با جدیت بسیار بیش‌تری نسبت به دوره رهبری آیت‌الله خمینی اجرا گردید. این نظارت توسط شورای نگهبان إعمال می‌گردد و رد صلاحیت کاندیداهای مجلس شورای اسلامی، ریاست‌جمهوری و شوراهای شهر و روستا، بخشی از این نظارت برشمرده می‌شود. به لحاظ مسؤولیت قانونی رهبر ایران در تعیین اعظای شورای نگهبان، برخی معتقدند، رهبر مسؤول جهت‌گیری‌ها و عملکرد این شورا است.[۱]

برای مثال، در جریان برگزاری انتخابات دور دوم شوراها که مجلس ششم (با اکثریت اصلاح‌طلب) حاضر به رد صلاحیت برخی از کاندیدهای نهضت آزادی و ائتلاف نیروهای ملی-مذهبی نشد، علی خامنه‌ای در هنگام انتخابات شورای شهر تهران در سفر زاهدان به سر می‌برد و طی سخنانی گفت: «برخی گزارش‌ها حاکی است دربرخی از جاها در تشخیص صلاحیت‌ها کوتاهی شده است که در این زمینه تحقیق خواهد شد و اگر افرادی نابه‌جا و بر خلاف مقررات به انتخابات راه یافته باشند، انتخاب آنها اعتبار ندارد.»[۲] [۳]

در جریان انتخابات مجلس هشتم نیز عده کثیری از نامزدهای جناح اصلاح‌طلب رد صلاحیت شدند. به ادعای سایت روزآنلاین علی خامنه‌ای در پاسخ به رایزنی‌های محمد خاتمی و هاشمی رفسنجانی گفت: «تا زمانی که انقلاب اسلامی حیات دارد، متحصنین مجلس ششم و تندروها تأیید صلاحیت نخواهند شد.» [٤] علی خامنه‌ای همچنین در برابر درخواست نهضت آزادی ایران برای نظارت بین‌المللی بر انتخابات آن را بی‌شرمانه خواند. این در حالی است که نظارت بین‌المللی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه معمول است و ایران هم نمایندگانی برای نظارت بر انتخابات برخی از کشورهای همسایه از جمله جمهوری آذربایجان به درخواست دولت آن کشور فرستاده است.[۵] [٦] [۷]

۲. خامنه‌ای و مجلس خبرگان

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مجلس خبرگان مسؤول نظارت بر عملکرد رهبر، و عزل و نصب وی تعیین شده است. در عین حال، کاندیدهای شرکت در این مجلس همگی باید از فیلتر شورای نگهبان، که زیر نظر خامنه‌ای فعالیت می‌کند، عبور کنند. این موضوع عملاً نظارت بر عملکرد رهبر یا سازمان‌های تحت کنترل وی را نمایشی کرده است. مجلس خبرگان در تمامی دوره‌های خود هر سال یک جلسه تشکیل داده و در پایان جلسات، عملکرد علی خامنه‌ای را خالی از اشکال دانسته و اعضای آن به دیدار وی رفته‌اند.

هاشمی رفسنجانی (رئیس وقت مجلس خبرگان) در مصاحبه‌ای اعلام کرد که رهبر، مجلس خبرگان را از تحقیق و بررسی عملکرد سازمان‌های تحت امرش منع کرده است.[۸]

۳. حمایت از دولت محمود احمدی‌نژاد

مهدی کروبی در نامه‌ای علناً پسر خامنه‌ای (مجتبی خامنه‌ای) را متهم به دخالت در انتخابات به نفع محمود احمدی‌نژاد کرد:

«به‌رغم شفافیت مواضع جنابعالی، اخباری مبنی بر حمایت فرزند محترم شما – آقا سید مجتبی – از یکی از کاندیداها منتشر شد که پس از به تواتر رسیدن این اخبار، نگران شدم که مبادا این موضوع مرتبط با دیدگاه حضرتعالی باشد اما تجربیات سابق و شناختی که از شما داشتم مرا مطمئن کرد که این موضوع، نظر شخصی ایشان است.

پس از آن هم شنیدم که یکی از بزرگان به جنابعالی گفته‌اند که «آقازاده حضرتعالی از فلان شخص حمایت می‌کند» و شما فرموده‌اید «ایشان آقا است نه آقازاده» و به هر حال، مشخص شد که آن حمایت‌ها نظر شخصی آقا مجتبی بوده است. در عین حال، کماکان خبرهایی در مورد فعالیت ایشان به نفع یکی از کاندیداها – که سه روز قبل از انتخابات ناگهان ستاره بخت او افول کرد و عنایت‌ها به طرف فرد دیگر سرازیر شد – و حتا رفت و آمد به ستاد انتخاباتی آن کاندیدا منتشر شد.[۹]»

اکبر هاشمی رفسنجانی و مصطفی معین هم بر همین موضوع تأکید کردند. خامنه‌ای پاسخی به ابهامات پیرامون انتخابات و نقش فرزندش و نظامیان نداد.[۱۰] [۱۱] [۱۲]

خامنه‌ای که در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی، دولت و مجلس ششم را متهم به بی‌توجهی به معیشت مردم می‌کرد، در دوران احمدی‌نژاد که ایران بالاترین نرخ تورم در خاورمیانه و پنجمین در جهان را بنا به گزارش صندوق بین‌المللی پول کسب کرد، کاملاً سکوت اختیار کرد.[۱۳] [۱٤] [۱۵]

خامنه‌ای شرائط کشور در دوران احمدی‌نژاد را استثنائی و بی‌نظیر توصیف کرد. او با اشاره تلویحی به سیاست تنش‌زدایی دولت محمد خاتمی که خروج نسبی ایران از انزوا و تحریم را در پی داشت، گفت: «موضع جمهوری اسلام در عرصه سیاست خارجی از ابتدا «تهاجمی» بوده و تبدیل این سیاست به موضع تدافعی خطاست و متأسفانه این خطا گاه اتفاق افتاده است.» [۱٦] [۱۷]

خامنه‌ای در جریان برگزاری انتخابات مجلس هشتم و تنها ۲ روز مانده به برگزاری انتخابات در سخنانی علناً به حمایت از هوادارن دولت در انتخابات پرداخت. او گفت: «نمایندگانی انتخاب کنید که راه خدمت دولت کنونی را هموارتر کنند.» این سخنان انتقاداتی را علیه وی بر انگیخت.[۱۸] [۱۹]

پس از موضوع مدارک تحصیلی علی کُردان (وزیر کشور دوم احمدی‌نژاد)، که ظاهراً بدون طی مدارج تحصیلی از دانشگاه آزاد اسلامی لیسانس و فوق لیسانس حقوق گرفته و دکتری افتخاری جعلی از دانشگاه آکسفورد ارائه کرده و نهایتاً با استیضاح نمابندگان بر کنار شد، علی خامنه‌ای مجدداً به حمایت از دولت احمدی‌نژاد پرداخت و به رسانه‌ها پیرامون انتقاد از دولت وی هشدار داد. این در حالی است که در تمام مدت وزارت کردان با مدارک تقلبی، هیچ موضع‌گیری از سوی وی صورت نگرفته بود. وی گفت: «این فضای بی بند و باری در حرف زدن و اظهار نظر علیه دولت، مسائلی نیست که خداوند به آسانی از آنها بگذرد.» [۲۰] یک روز پس از اظهارات وی، هفته‌نامه پرتیراژ «*شهروند امروز*» که توسط تیم روزنامه‌نگاران *شرق* (پس از توقیف روزنامه‌های *شرق* و *هم‌میهن*) منتشر می‌شد، توقیف شد.[۲۱] وزارت فرهنگ و ارشاد دولت احمدی‌نژاد نیز مدیران روزنامه‌ها را برای ابلاغ نظر رهبر احضار کرد.[۲۲]

وی همچنین در سخنرانی خود در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ (اولین نماز جمعه وی پس از اعتراضات انتخابات ریاست‌جمهوری) گفت که نظر من به احمدی‌نژاد نزدیک‌تر است.[۲۳]

۴. مجلس شورای اسلامی

شورای نگهبان بر اساس دیدگاه خامنه‌ای مبنی بر مطلق بودن ولایت فقیه و فراتر بودن رهبر از قانون، اعلام کرد که مجلس، اجازه تحقیق و تفحص پیرامون نهادهای زیر نظر رهبر را مگر با اجازه خود او ندارد. (پیش‌تر مجلس سوم در سال ۱۳۷۰ و در دوران ریاست محمد هاشمی، تحقیق و تفحص از صدا و سیما را انجام داد که به تغییر وی انجامید). شورای نگهبان همچنین اعلام کرد که مجلس حق تصویب قوانین مربوط به سازمان‌های تحت امر خامنه‌ای را ندارد. بر این اساس، طرح‌هایی همچون طرح کاهش خدمت سربازی وتو شد. شورای نگهبان اعلام کرد که هر طرحی که مغایر دیدگاه خامنه‌ای باشد بر اساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی (که خامنه‌ای آن را به فراقانونی بودن خود تعبیر کرده است) مغایر با احکام اسلام و قانون اساسی است. بی‌بی‌سی در این باره می‌نویسد: «شورای نگهبان، در اواخر دی ماه سال ۱۳۸۱، با استناد به نامه آقای خامنه‌ای به مجلس ششم درباره قانون مطبوعات، یک مصوبه نمایندگان را که به اصلاحی جزیی در مورد محدوه توزیع روزنامه همشهری مربوط می‌شد، مغایر با شرع و قانون اساسی دانست و به این ترتیب، حکم حکومتی رهبر جمهوری اسلامی را عملاً هم‌طراز با شرع و قانون اساسی اعلام کرد.» [۲٤]

خامنه‌ای همچنین از تداوم حق شورای عالی انقلاب فرهنگی (که اعضای آن بعضا توسط او انتخاب می‌شوند) برای قانون‌گذاری به موازات مجلس دفاع کرد. این در حالی است که بر اساس قانون اساسی تنها مجلس حق قانون‌گذاری دارد.[۲۵]

۵. خامنه‌ای و قانون اساسی

قانون اساسی آحاد ملت را در برابر قانون برابر دانسته است و وظایف رهبر در اصل ۱۱۰ قانون اساسی مشخص کرده است. در جریان بازنگری قانون اساسی در سال ٦۸ اختیارات رهبر افزایش چشمگیری یافت. از جمله وی کنترل نیروی انتظامی و تعیین فرماندهی نیرو را به دست گرفت. بدین ترتیب دولت‌ها از داشتن هر گونه امکان نظامی و دفاعی محروم شدند، آن هم در حالی که مسؤول حفظ نظم داخلی بر عهده دولت (وزارت کشور) قرار داده شده است. این مسأله در جریان برگزاری اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران به ایجاد تنش‌هایی انجامید. عبدالله نوری، وزیر کشور وقت، به دلیل نداشتن اختیار نیروی انتظامی، مسؤولیت حفظ امنیت اجلاس را نپذیرفت و نهایتاً اجلاس با مسؤولیت سپاه برگزار گردید. خامنه‌ای پس از واقعه ۱۸ تیر و حمله پلیس به خوابگاه‌های دانشجویی، اختیارات محدودی به وزیر کشور داد.

بر اساس قانون اساسی، رئیس‌جمهور تنها می‌تواند برای سه ماه از سرپرست برای یک وزارتخانه استفاده کند و پس از آن، باید وزیر به مجلس معرفی کند. با تأیید خامنه‌ای، محمود احمدی‌نژاد، حسین صمصامی را پس از سه ماه، همچنان به عنوان سرپرست وزارت اقتصاد ابقا کرد.[۲٦]

۵.۱. احتمال تغییر محتوای قانون اساسی بدون همه‌پرسی

دیدگاه‌های اقتصادی قانون اساسی جمهوری اسلامی در دو اصل ٤۳ و ٤٤ اراده شده است. در اصل ٤٤ آمده است: «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه‌آهن و مانند اینها است که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است.» در ادامه فعالیت

بخش خصوصی تنها در قسمت‌های پایین‌دست اقتصاد کشور مجاز شمرده شده است و نه در بخش‌های کلی. این دو اصل در بازنگری قانون اساسی در سال ٦٨ نیز تغییر نکرد.

علی خامنه‌ای در سال ٨٤ اصل ٤٤ که بنیان اقتصاد ایران از دید حقوقی را مشخص می‌کند، را پس از تصویب در مجمع تشخیص مصلحت نظام تحت عنوان «ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ٤٤ قانون اساسی» اعلام کرد.وی ٤ بند اول ابلاغیه‌اش را در تاریخ ١٣٨٤/٣/١ به رؤسای قوای سه‌گانه و بند آخر را ١٠ تیر ماه همان سال ابلاغ کرد. بر اساس بند آخر دستگاه‌های حکومتی موظف شده‌اند که ٨٠٪ از شرکت‌ها و اموال دولتی را در تمامی سطوح (حتی صنایع مادر و زیربنایی) به بخش خصوصی واگذار کنند.

ارزش شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی تحت انحصار دولت بیش از ١٢٠ هزار میلیارد تومان (١٣٠ میلیارد دلار) است که دولت موظف به واگذاری حدود ٩٦ هزار میلیارد تومان این دارایی‌ها از طریق بورس اوراق بهادار تهران شده است. واگذاری این حجم عظیم نگرانی‌هایی مبنی بر ایجاد شکاف طبقاتی گسترده و با توجه به فساد در بدنه نهادهای دولتی و سابقه خصوصی‌سازی‌های قبلی ایجاد کرده است.[٢٧]

۶. سیاست خارجی

بر اساس اصل یکصد و دهم قانون اساسی، تعیین سیاست‌های کلی نظام در همه زمینه‌ها از جمله روابط خارجی بر عهده رهبر انقلاب است. خامنه‌ای در سخنرانی‌های متعددی رابطه با آمریکا را مشروط بر تغییر رفتار کاخ سفید دانسته است و به جز در موارد خاص مانع از انجام چنین مذاکراتی شد. او مذاکره با آمریکا را مغایر با منافع ملت ایران می‌داند و در این باره گفته است که اگر رابطه با آمریکا به نفع مردم ایران باشد، خود او برای مذاکرات پیش‌قدم خواهد شد.[٢٨]

همچنین او در پی اعلام حمایت بوش از جریان‌های اصلاح‌طلبی در خاورمیانه حمایت آمریکا از هر دسته و گروهی را مایه ننگ دانست.[٢٩]

پس از روی کار آمدن احمدی‌نژاد، چندین دور از مذاکرات میان طرفین برگذار گردید. خامنه‌ای در این برهه مخالفت ضمنی‌اش را با مذاکره با آمریکا بیان کرد.[٣٠]

خامنه‌ای در سخنرانی‌های متعددی رابطه با آمریکا را مشروط بر تغییر رفتار کاخ سفید دانسته است و به جز در موارد خاص مانع از انجام چنین مذاکراتی شد. او مذاکره با آمریکا را مغایر با منافع ملت ایران می‌داند و در این باره گفته است که اگر رابطه با آمریکا به نفع مردم ایران باشد خود او برای مذاکرات پیش‌قدم خواهد شد.[٣١]

مذاکره بر سر عراق از معدود مواردی است که ایران با آمریکا مذاکره نمود. خامنه‌ای در این مورد چنین می‌گوید:

وزارت خارجه ایران به درخواست دولت عراق تصمیم گرفت در یک گفت و گوی رو در رو با آمریکایی‌ها، مسؤولیت و وظایف آنان را در قبال امنیت عراق یادآوری و با آنها اتمام حجت کند. [٣٢]

در جریان حمله آمریکا و متحدین به رژیم صدام (عامل تحمیل طولانی‌ترین جنگ تاریخ معاصر پس از ویتنام به ایران) بر اساس سیاست‌های اعلام‌شده توسط خامنه‌ای ایران اعلام بی‌طرفی کرد.

دولت عراق نیز ضمن تأیید دست داشتن سازمان‌های تحت نظر خامنه‌ای در خشونت‌های عراق، خواستار مذاکره ایران و آمریکا در این باره شد. عراق همچنین هیأتی را برای ارائه شواهد و اسناد دخالت‌های سپاه قدس در عراق روانه تهران کرد.[٣٣] نوری المالکی در جریان اولین دوره مذاکرات ایران و آمریکا گفت:

«ما امیدواریم شاهد حمایت شما از ثبات در عراق باشیم. ما نه تمایل داریم عراق در امور دیگران مداخله کند و نه می‌خواهیم کسی در امور داخلی عراق مداخله کند.... عراق این حق را دارد که از همگان بخواهد پا از درگیری با ترور و افراطی‌گری بیرون بگذارند. جهان و دوستان ما باید در برابر این پدیده وخیم که از آن سوی مرزهای عراق تغذیه می‌شود متحد شوند.»[٣٤]

۷. مطبوعات

علی خامنه‌ای ابتدای فعالیت خود علی [[حسین]] شریعتمداری را، که تنها سابقه مطبوعاتی‌اش فعالیت در بولتن داخلی سپاه به عنوان «رویدادها و تحلیل» بود، به عنوان نماینده خود در «مؤسسه کیهان» و مدیر این مؤسسه منصوب کرد.[٣٥] عملکرد تند و یکطرفه کیهان و خبرسازی این رسانه در کنار مصونیت مطبوعاتی آن، بارها مورد انتقاد فعالان مطبوعاتی قرار گرفت. کیهان با استفاده از سابقه و نفوذ خود در اطلاعات سپاه، به انتشار سلسله‌مقالاتی به عنوان «نیمه پنهان» پیرامون شخصیت‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و حتا ورزشی پرداخته است.[٣٦] [٣٧] مؤسسات کیهان و

اطلاعات، علی‌رغم برخورداری از بزرگ‌ترین چاپخانه‌های ایران، در سال‌های اخیر با تعطیل شدن و افت تیراژ روزنامه و نشریات چاپی دیگرشان (همچون، زن روز، کیهان ورزشی، اطلاعات جوانان و...) روبه‌رو بوده‌اند. مدیریت مؤسسه اطلاعات نیز برای نزدیک به سه دهه در اختیار حجت‌الاسلام دعایی قرار دارد.

اوج تقابل خامنه‌ای با مطبوعات اصلاح‌طلب پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در مجلس ششم روی داد. خامنه‌ای در آغازین روزهای سال ۷۹ و یک ماه پس از انتخابات طی سخنانی مطبوعات را پایگاه دشمن نامید. ۲ روز پس از این سخنرانی دادگستری با استناد به ماده ۱۳ قانون اقدامات تامینی و تربیتی مصوب ۱۳۳۹ برای جلوگیری از تخلفات ارازل و اوباش تصویب شده بود، ۱۲ روزنامه و نشریه را توقیف کرد. توقیف نشریات بر این اساس همچنان ادامه داد و تا کنون صدها نشریه به همین نحو تعطیل شده‌اند. همزمان با بازداشت تعدادی از مدیران مسؤول و نویسندگان سرشناس روزنامه‌های توقیف شده آغاز شد. توقیف و دستگیری‌ها اعتراضات داخلی و بازتاب‌های بین‌المللی داشت.[۳۸] [۳۹] [۴۰] [۴۱] [۴۲] [۴۳] [۴۴] [۴۵] [۴۶] [۴۷] علی خامنه‌ای از جمله سی و شش رهبر و مقام دولتی در جهان است، که از سوی گزارشگران بدون مرز به عنوان دشمنان آزادی مطبوعات برگزیده شده‌اند.[۴۸] مهم‌ترین دخالت مستقیم خامنه‌ای در کار مطبوعات را می‌توان ماجرای اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم دانست. او با ارسال نامه‌ای برای مهدی کروبی، رئیس مجلس، در همان روزی که قرار بود طرح اصلاحی نمایندگان در مجلس به بررسی و رأی گذاشته شود، مستقیماً به آنان دستور داد لایحه اصلاحی را کنار بگذارند.[۴۹]

۸. نیروهای مسلح در دوران فرماندهی آیت‌الله خامنه‌ای

آنچنان که محسن آرمین در متن استعفانامه خود از نمایندگی مجلس ششم به آن اشاره می‌کند؛ طرح اصلاح قانون سربازی و کاهش آن به ۱۸ ماه را از مصوبات اخیر مجلس ششم بوده است که با عکس‌العمل شدید برخی فرماندهان سپاه و نیروهای مسلح مورد مخالفت شورای نگهبان قرار می‌گیرد، اما پس از شروع به کار مجلس هفتم طرح مذکور با درخواست نیروهای مسلح، به تصویب می‌رسد. [۵۰]

اما فقط چند ماه بعد همین اقدام با موافقت شخص خامنه‌ای صورت گرفت و خدمت سربازی از ۲۴ ماه به ۱۷ تا ۲۰ ماه است.این طرح پس از تصویب مجلس هفتم و شورای نگهبان با موافقت رهبری که، جایگزین طرح فروش سربازی و مشمولین مازاد گردید[۵۱] و مشمولان داوطلب کنکور نیز از یک سال معافی برخوردار شدند.

۹. خامنه‌ای و منتقدین

او در موردی در سال‌های ابتدایی رهبری‌اش به عنوان عالی‌ترین مقام کشور از عطاءالله مهاجرانی به‌خاطر موضع تندی که در برابر مقاله وی گرفته بود، علناً عذر خواهی می‌کند و می‌نویسد: «شنیدم بعضی‌ها از حرف‌های امروز من، قصد طعن و توهینی نسبت به جنابعالی استنباط کرده‌اند و شاید بعضی خواسته‌اند یا بخواهند آن را مستمسکی برای اهانت به شما بسازند؛ اعلام می‌کنم که این استنباط غلط است. من یک فکر را تخطئه کرده‌ام و نیت توهین به کسی نداشته‌ام و اگر بدون اراده من به شما توهین شده است، از شما عذر می‌خواهم. من شما را ده سال است به صدق و صفا و طهارت می‌شناسم و مطمئنم جز دلسوزی و خیرخواهی، نظری نداشته‌اید. شما همچنان برادر خوب من هستید و حداکثر آن است که به توصیه شما در مقاله «مذاکره مستقیم» عمل نخواهیم کرد.»[۵۲] مهاجرانی در مقاله مذکور که در تاریخ ۱۳۶۹/۶/۲ در روزنامه اطلاعات چاپ شد، مذاکره با آمریکا را پس از تحولاتی همچون فروپاشی شوروی، لازم دانسته بود.

خامنه‌ای در دوران ریاست‌جمهوری نیز بیش‌تر در محافل فرهنگی حاضر می‌شد و ابایی از حضور عمومی نداشت.[۵۳]

۹.۱. حسینعلی منتظری

آیت‌الله منتظری طی سخنانی در شب ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶ از تلاش‌هایی، که به گفته وی از سوی خامنه‌ای برای منحصر کردن مرجعیت شیعه در شخص علی خامنه‌ای صورت گرفته، انتقاد کرد. در پی انتشار نوار سخنان وی، هوادارن علی خامنه‌ای چندین روز در تهران، اصفهان و قم تظاهرات کرده و در قم به منزل و حسینیه وی حمله کردند. نهادها و شخصیت‌های زیر نظر خامنه‌ای حضور پرشوری در این حملات داشتند. همچنین شورای عالی امنیت ملی که مصوباتش با تأیید خامنه‌ای قابلیت اجرا دارد، وی را برای چندین سال بدون دادگاه حبس خانگی کرد. به گفته حجت‌الاسلام احمد قابل، خامنه‌ای گفته بود: «تا من زنده‌ام، ایشان باید در حصر بماند.» حبس خانگی وی در نهایت پس از وخامت حال وی و نگرانی از مرگ او پایان یافت.[۵۴] [۵۵]

۹.۲. احمد زیدآبادی

احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی، در نامه‌ای خطاب به رهبری در فروردین ۱۳۸۸ نوشت که: «به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟... مصونیت رهبری از طرح پرسش و انتقاد در جامعه ما، نه فقط سابقه‌ای در شرع ندارد، بلکه بدعتی بی‌سابقه در تفکر اسلامی به شمار می‌رود... چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان ارزیابی ایشان را از شرائط داشته باشند و اگر جز این باشد به تعبیر وی حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند.» وی چند روز پس از انتخابات ریاست‌جمهوری و آغاز اعتراضات دستگیر شد و ماه‌ها در انفرادی زندانی بود و شکنجه شد. [۵۶]

۹.۳. احمد قابل

احمد قابل، یکی از روحانیونی بود که سه بار نامه انتقادی به خامنه‌ای نگاشت و نهایتاً هنگامی که در سال ۱۳۸۸ در حال سفر به قم برای شرکت در مراسم تشییع آیت‌الله منتظری بود، بازداشت شد.[۵۷]

۹.۴. محمد ملکی

محمد ملکی، که از فعالان ملی – مذهبی و اولین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب است، در نامه‌ای به تاریخ اردیبهشت ۱۳۸۷ و در سالگرد انقلاب فرهنگی خطاب به خامنه‌ای نوشت: «در برابر فساد بی‌حد، اعتیاد، خرافات، تن‌فروشی دختران، کارتن‌خوابی، چپاول و دزدی و رشوه‌خواری، ثروت‌های کلان بادآورده، اختلاف وحشتناک طبقاتی که آمار آنها از سوی مقامات حکومتی منتشر می‌گردد، چه کسی مسؤول است؟ این چه عدالت و برابری است که اگر دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و دیگر طبقات دگراندیش، نقدی بر حاکمیت بزنند سروکار آنها با دادگاه‌های انقلاب و محرومیت از درس و کار و رفتن به زندان و هزاران بلای دیگر است.... گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید. بیایید برای نجات کشور، فرمان یک همه‌پرسی در مورد نظام ولائی را با تمام شرائط انتخابات آزاد و شفاف صادر فرمایید تا هر کس که شناسنامه ایرانی دارد بتواند در آن شرکت کند و حکومت دلخواه خود را بار دیگر پس از گذشت ۳۰ سال همان‌گونه که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ شد، انتخاب نماید تا معلوم شود چند درصد مردم طرفدار نظام هستند»[۵۸]

۹.۵. محمد نوری‌زاد

وی که سابقاً از نویسندگان روزنامه کیهان (زیر نظر رهبر ایران) و از حامیان وی بود، پس از انتخابات ریاست‌جمهوری جنجالی سال ۱۳۸۸ نامه‌ای انتقادی نوشت: «با اشاره و تأیید و نصب جنابعالی، شیفتگان و سربازان و اطرافیان و مأموران شما بر منصب‌های فراوان کشور قرار گرفتند... از شورای نگهبان تا قوه قضائیه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صدا و سیما. هیچ منصب کلیدی نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتا نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می‌شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می‌کردند... در طول سالیان دراز، ما هرگز لذت یک روزنامه مستقل و صدا و سیمای مردمی را نچشیدیم... سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. این روند کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد» وی نهایتاً خوستار عذرخواهی خامنه‌ای شد و خطاب به وی نوشت: «اگر این نشود و کار به تنگناهای انتظامی بکشد، ما رفته رفته این باقی‌مانده مردم را نیز از دست خواهیم داد و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید: نظامی که مردم نداشته باشد، چه دارد؟»

چندی پس از انتشار این نامه‌ها بازداشت شد و بیش از ۹۰ روز را بدون ملاقات با اعضای خانواده‌اش در انفرادی گذراند. دادستان تهران به خانواده وی گفت تا زمانی که افکار او مهار نشود، امکان اجابت خواسته‌هایش از جمله دیدار با خانواه ممکن نیست.[۵۹]

۱۰. تحقیق و تفحص از سازمان‌های تحت امر

به درخواست عشرت شایق، نماینده تبریز در مجلس هفتم، طرح تحقیق و تفحص از قوه قضائیه (زیر نظر رهبر) به آیت‌الله ارومیان عضو مجلس خبرگان رهبری ارائه گردید. قوه قضائیه پس از چندی یکی از اعضای دفتر آیت‌الله ارومیان را به اتهام روابط نامشروع و آدم‌ربایی و... بازداشت کرده و برخی از نمایندگان درخواست‌کننده تحقیق و تفحص از جمله عشرت شایق را به دست داشتن در آدم‌ربایی متهم کرد. آیت‌الله ارومیان نیز در دور بعد انتخابات مجلس خبرگان، رد صلاحیت گردید.[٦٠] [٦١] [٦٢] [٦٣]

۱۱. تعطیلی سند چشم‌انداز

خامنه‌ای پس از روی کار آمدن دولت محمود احمدی‌نژاد، سند چشم‌انداز توسعه که به عنوان قانون تصویب شده است، تعطیل و به هاشمی رفسنجانی (رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) می‌گوید: «با توجه به اینکه دولت، جدید است و شعارهایی داده و در جریان بحث‌های چشم‌انداز نبوده، فعلاً نظارت را جدی نگیرید.» [٦٤]

۱۲. حق ارث زنان

مطابق قانونی که در سال ۱۳۰۸ به تصویب رسیده بود، زنان در صورتی که دارای فرزند بودند فقط یک‌هشتم از اموال منتقول همسرشان ارث می‌بردند (فقط از بنا و درختان نه از زمین). مجلس شورای اسلامی این قانون را تغییر داد به گونه‌ای که زنان بدون فرزند یک چهارم و زنان با فرزند یک هشتم از تمامی اموال همسر را به ارث برند. برخی مراجع با این تصمیم مخالفت کردند ولی مجلس شورای اسلامی آن را مستند به فتوای خامنه‌ای دانست. مشابه این جریان در زمان ممنوعیت قمه‌زنی نیز رخ داده بود.

خامنه‌ای در شرائطی با صدور فتوی مصوبه مجلس هفتم را مورد تأیید قرار داد که مشابه همین طرح در مجلس اصلاح‌طلب ششم هم به تصویب رسیده بود، اما وی فتوایی صادر نکرد و شورای نگهبان این مصوبه را به ادعای غیرشرعی بودن وتو کرده بود.[٦٥] [٦٦]

۱۳. انتخابات ریاست‌جمهوری دهم

۱۳.۱. برگزاری انتخابات

گرچه علی خامنه‌ای در سخنرانی نوروزی خود در مشهد گفت که وی همچون سایر مردم تنها یک رای دارد که آن را هم مخفی به صندوق می‌اندازد[٦٧]، اما گزارشات متعددی از نقض بی‌طرفی توسط سازمان‌های تحت امر وی به نفع محمود احمدی‌نژاد منتشر شد. حضور هواداران دولت در صدا و سیما و انتشار و تنظیم اخبار به نفع وی، پوشش دادن سفرهای استانی او تا هفته‌های منتهی به انتخابات از جمله اقدامات صدا و سیما بود. این رسانه حتا تا انتشار اخبار دروغ از زبان مراجع تقلید هم پیش رفت که از سوی آنان تکذیب شد.[٦٨] پرتاب موشک بالسیتک همزمان با سفر وی به سمنان یکی دیگر از اقداماتی بود که شائبه حمایت از احمدی‌نژاد داشت. رسانه‌های متن اظهارات منسوب به نماینده خامنه‌ای در سپاه را منتشر کردند که وی رأی و نظر خامنه‌ای را احمدی‌نژاد دانسته بود گرچه سپاه اظهارات منسوب به وی را تکذیب کرد. همچون سایر انتخابات‌ها در این دوره نیز شورای نگهبان بدون دلیل موجه عده‌ای از داوطلبان را رد صلاحیت کرد. رفعت بیات، اکبر اعلمی و قاسم شعله‌سعدی از آن جمله‌اند.

۱۳.۲. پس از انتخابات

وی پیش از آنکه شورای نگهبان انتخابات را تأیید کند، پیروزی احمدی‌نژاد را تبریک گفت. او بدون موضع‌گیری پیرامون جشن پیروزی احمدی‌نژاد در میدان ولی‌عصر و عدم صدور مجوز تظاهرات برای مردم، تظاهرات‌های آرام مردم را «اردوکشی خیابانی» نامید.[٦٩]

۱۳.۳. ماجرای پروژکتور داخل اتومبیل

یکی از عکس‌های خبرگزاری فارس، که از درون اتومبیل حامل خامنه‌ای برداشته شده است، باعث بحث فراوان شد. در این عکس خامنه‌ای بر صندلی جلوی اتومبیل نشسته و استقبال‌کنندگان در اطراف ماشین حضور دارند، در حالی که یک پروژکتور از جلوی ماشین به صورت او نور می‌تاباند و فویل آلومینیومی نصب شده بر سقف ماشین نیز نور را منعکس می‌کند. منتقدین عقیده دارند که این تکنیک برای نورانی جلوه دادن

صورت خامنه‌ای برای مردم مورد استفاده قرار گرفته است، ولی هواداران وی معتقدند که این کار فقط برای آسان‌تر کردن کار عکاسان بوده است. [۷۰] [۷۱]

۱۴. منابع

۱- مخالفت شدید مهدی کروبی با نظارت استصوابی (بی‌بی‌سی فارسی)

۲- Iran Newspaper

۳- بلا موضوعی اصل برائت (سایت عباس عبدی، ۵ دی ۱۳۸٦)

٤- بن‌بست در رایزنی بر سر صلاحیت‌ها (روزآنلاین، ۱٦ بهمن ۱۳۸٦)

۵- خامنه‌ای: درخواست نظارت بین‌المللی بر انتخابات بی شرمی است - © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است

٦- پیشنهاد نهضت آزادی ایران در مورد نظارت بین‌المللی برای تضمین آزادی و سلامت انتخابات

۷- ادوارنیوز، سخنرانی احمد قابل در مشهد: کشتن جوان دانشجو در زندان بی‌شرمی است، نه درخواست نظارت بین‌المللی بر انتخابات

۸- خبرگان رهبری هم ممکن است اشتباه کنند (روزآنلاین، ۱۹ دی ۱۳۸۵)

۹- متن کامل نامه مهدی کروبی به رهبر جمهوری اسلامی. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰۵).

۱۰- «تقلب در انتخابات» ریاست‌جمهوری؛ موضوعی که نظام را رها نمی‌کند. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۱ ژوئن ۲۰۰۵).

۱۱- نامه هاشمی درباره «دخالت سازماندهی‌شده» در انتخابات. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۵ ژوئن ۲۰۰۵).

۱۲- ادعای محمد هاشمی: در انتخابات ریاست‌جمهوری «تقلب» شد. عصر ایران (در تاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۸٦).

۱۳- sarmayeh.net - de beste bron van informatie over سرمایه

۱٤- ISNA - 04-11-2008 - 87/1/23 - سرویس: / اقتصاد / شماره خبر: ۱۱۱۱۰٦۷

۱۵- تورم، آغاز زلزله اجتماعی؟ رکوردشکنی دولت احمدی‌نژاد در تورم: بالاترین در خاورمیانه. روزآنلاین (در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۸۷).

۱٦- رهبر ایران: شرائط کشور استثنایی و بی‌نظیر است. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۹ تیر ۱۳۸٦).

۱۷- انتقاد حامیان سیاسی احمدی‌نژاد از برنامه‌های اقتصادی. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۷ آبان ۱۳۸٦).

۱۸- http://www1.irna.ir/fa/news/view/line-1/8612235629231243.htm

۱۹- مجوز شرعی تخلف؟. روزآنلاین (در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸٦).

۲۰- خامنه‌ای: خدا از اظهار نظر علیه دولت نمی‌گذرد]. رادیو فردا (در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۸۷).
www.radiofarda.com/Article/2008/11/05/F8_Khamenei_warns_media.html

۲۱- هشدار آیت‌الله خامنه‌ای به مطبوعات و شایعه توقیف «شهروند امروز». صدای آلمان.

۲۲- احضار مطبوعات برای ابلاغ تذکرات رهبر. روزآنلاین (در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۸۷).

۲۳- «رهبر ایران: نظر آقای رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است».
http://www.radiofarda.com/content/f2_postelections_Khamenei_Friday_prayers_Tehran/1757852.html?page=2&x=1. Retrieved 2010-04-06.

۲٤- حکم رهبر، قانون است (بی‌بی‌سی فارسی)

۲۵- از انقلاب فرهنگی تا شورای عالی انقلاب فرهنگی (آفتاب، ۲ اردیبهشت ۱۳۸۷)

۲٦- حکم حکومتی رهبر ایران برای سرپرستی وزارت اقتصاد (رادیو فردا، ۳۱ تیر ۱۳۸)

۲۷- BBCPersian.com

۲۸- رهبر ایران: رابطه با آمریکا مفید باشد، پیش‌قدم می‌شوم.

۲۹- آیت‌الله خامنه‌ای: حمایت آمریکا ننگ است

۳۰- رابطه با آمریکا برای ما مضر است- بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار دانشجویان دانشگاه‌های استان یزد
http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?id=3137&p=bayanat

۳۱- رهبر ایران: رابطه با آمریکا مفید باشد، پیش‌قدم می‌شوم.
۳۲- آیت‌الله خامنه‌ای مذاکره با آمریکا (درباره عراق) را تأیید کرد.
۳۳- سفر هیأت عراقی به ایران در ارتباط با درگیری‌های شهرک صدر (بی‌بی‌سی فارسی)
۳٤- دور دوم گفت‌وگوهای ایران و آمریکا آغاز شد (رادیو زمانه، ۲ مرداد۱۳۸٦)
۳۵- «گاف‌های برادر حسین».
http://www.aftab.ir/articles/view/politics/iran/c1c1184503857p1.php/[[?]]. Retrieved 2011-02-25.
۳٦- آفتاب – «نیمه پنهان» قطبی منتشر نمی‌شود
۳۷- http://kayhannews.ir/860402/8.htm
۳۸- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
۳۹- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤۰- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤۱- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤۲- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤۳- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤٤- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤۵- HAMSHAHRI (Internet Version of Tehran's Persian Daily)
٤٦- BBCPersian.com
٤۷- BBC Persian
٤۸- Reporters Sans Frontières
٤۹- [۱] مجلس قانون مطبوعات را اصلاح کرد.
۵۰- BBC Persian
۵۱- BBC Persian
۵۲- نامه به آقای عطاءالله مهاجرانی درباره مقاله «مذاکره مستقیم» (سایت علی خامنه‌ای، ۱۳٦۹/۲/۱۲)
۵۳- سخنان علی خامنه‌ای در کنگره حافظ/ ۱۳٦۷+ صدا (سایت الف، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷)
۵٤- خاطرات آیت‌الله منتظری (سایت آیت‌الله منتظری)
۵۵- نامه احمد قابل به علی خامنه‌ای (بی‌بی‌سی فارسی، ۱۰ خرداد ۱۳۸٤)
۵٦- «نامه احمد زیدآبادی».
http://www.advarnews.biz/article/9578.aspx. Retrieved 2010-04-06.
۵۷- «نامه به رهبر جمهوری اسلامی ایران».
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/story/2005/06/050601_ahmad-qabel-letter.shtml. Retrieved 2010-04-06.
۵۸- «می‌نویسم، هر چه بادا باد!».
http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=15049. Retrieved 2010-04-06.
۵۹- «افکار محمد نوری‌زاد باید مهار شود».
http://30mail.net/news/2010/jan/23/sat/566. Retrieved 2010-04-06.
٦۰- اتهامات بی‌سابقه قوه قضائیه علیه دو عضو مجلس و خبرگان (بی‌بی‌سی فارسی)
٦۱- تشکیل پرونده علیه نماینده خواهان نظارت مجلس بر قوه قضائیه (بی‌بی‌سی فارسی)
٦۲- رویارویی قوه قضائیه و مجلس، سکوت خبرگان (بی‌بی‌سی فارسی)
٦۳- وزارت اطلاعات به جدال مجلس و قوه قضائیه وارد شد (بی‌بی‌سی فارسی)
٦٤- مقام معظم رهبری نظارت تفویض‌شده به مجمع تشخیص مصلحت را پس گرفته‌اند. خبرگزاری فارس (در تاریخ ۱۸ آبان ۱۳۸۷).
٦۵- بی‌بی‌سی

٦٦- الف

٦٧- «بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع)».
http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=5057. Retrieved 2010-04-06.

٦٨- خبرسازی انتخاباتی باعث بی‌اعتمادی و سوء ظن در مردم می‌شود
http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=889025 Retrieved 2010-04-06.

٦٩- «رهبر ایران: نظر آقای رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است».
http://www.radiofarda.com/content/f2_postelections_Khamenei_Friday_prayers_Tehran/1757852.html?page=2&x=1. Retrieved 2010-04-06.

٧٠- رادیو فردا- نورافکن‌های حسینیه، چهره‌پردازی «آقا» و صنعت مقدس‌سازی.

٧١- جهان‌نیوز- علت نورانی بودن چهره رهبر انقلاب کشف شد.

۱۵-۱-۲- «انتخابات ریاست جمهوری ایران» (۱۳۸۸)

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران، در روز جمعه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ خورشیدی، برابر با ۱۲ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی، برگزار شد.[۱] در این انتخابات، هفتمین رئیس‌جمهور ایران برای دوره چهارساله‌ای که از ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ آغاز گشت، انتخاب شد. موقعیت و شرائط ویژه داخلی و خارجی ایران سبب شد که پیش‌بینی نتیجه انتخابات دهم، با اختلاف نظرهای بسیاری روبه‌رو گردد.[۲] گرچه این انتخابات همچون سایر انتخابات‌ها در ایران با انتقاداتی پیرامون عدم رعایت اصول دموکراتیک روبه‌روست.[۳] [٤]

بر اساس اعلام رسمی وزارت کشور، محمود احمدی‌نژاد (بیش از ٢٤ میلیون رأی) در این انتخابات با اختلاف رأی زیادی نسبت به میرحسین موسوی (بیش از ۱۳ میلیون رأی) به پیروزی رسید. این نتیجه با اعتراض گسترده دیگر نامزدها و عده زیادی از مردم ایران مواجه شده است. برخی صحت انتخابات را زیر سؤال می‌برند.

محتویات

۱. نامزدها
۱.۱. نامزدهای رسمی
۱.۱.۱. در میان اصلاح‌طلبان
۱.۱.۲. در میان اصول‌گرایان
۱.۲. برخی داوطلبان مطرح رد صلاحیت شده
۲. وقایع مهم پیش از برگزاری انتخابات
۲.۱. پیشنهاد اصلاح قانون انتخابات ریاست جمهوری
۲.۲. بیماری محمود احمدی‌نژاد
۲.۳. مدرک تحصیلی محمد خاتمی
۲.٤. مراقبت و تعقیب قالیباف
۲.۵. سفرهای استانی
۲.٦. عدم تصویب طرح توزیع نقدی یارانه‌ها در مجلس هشتم
۲.۷. انصراف محمد خاتمی
۲.۸. عدم تصویب فوریت لایحه تغییر سن رأی‌دهندگان
۲.۹. منشور اخلاق انتخابات
۲.۱۰. جنجال گشت‌های ارشاد
۲.۱۱. تشکیل کمیته صیانت از آرا
۲.۱۲. فیلترینگ سایت‌ها
۲.۱۳. بیانیه استادان دانشگاه صنعتی شریف
۲.۱٤. پیوستن مسؤولان ستادهای استانی احمدی‌نژاد به حامیان موسوی
۲.۱۵. نامه هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای
۲.۱٦. تحریم
۳. اقدامات دولت نهم
۳.۱. تقسیم پول در آستانه انتخابات
۳.۲. جنجال اعطای کمک به نمایندگان

۳.۳. شکایت وزارت جهاد کشاورزی از موسوی
۳.٤. واگذاری باشگاه‌های استقلال و پرسپولیس
۳.۵. افتتاح پیش از موعد راه‌آهن اصفهان–شیراز و کرمان–زاهدان و توقف آنها
٤. اقدامات علی خامنه‌ای و سازمانهای تحت امر
٤.۱. دیدگاه علی خامنه‌ای و اعلام بی‌طرفی
٤.۲. انتقاد از عملکرد صدا و سیما
٤.۲.۱. شایعه‌سازی صدا و سیما علیه موسوی و اعتراض مراجع و علما و طلاب قم
٤.۳. سفر علی خامنه‌ای به کردستان و دفاع ضمنی از دولت
٤.٤. شائبه حمایت نماینده رهبری در سپاه از احمدی‌نژاد
٤.۵. توصیه رهبری به رعایت حقوق نامزدها
٤.٦. رد صلاحیت توسط شورای نگهبان
۵. تبلیغات در صدا و سیما
۵.۱. تلویزیون
۵.۲. مناظرات تلویزیونی
۵.۳. گفتگوی ویژه خبری
۵.٤. رادیو
٦. آمار و ارقام
٦.۱. شمار واجدین رأی دادن
٦.۲. ثبت نام
٦.۳. رأی‌گیری و نتایج
۷. اعتراضات به نتایج
۷.۱. نامه میرحسین موسوی به علی خامنه‌ای
۷.۲. تظاهرات گسترده در شهرهای مختلف ایران
۸. مراسم تنفیذ و تحلیف
۹. جستارهای وابسته
۱۰. منابع
۱۱. پیوند به بیرون

۱. نامزدها

طی یک سال منتهی به انتخابات، گمانه‌زنی‌های مختلفی در مورد حضور افراد شناخته‌شده به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری انجام شد. افراد مطرح شده، به‌طور خلاصه در زیر آمده‌اند.

۱.۱. نامزدهای رسمی

– مهدی کروبی
– محسن رضایی
– میرحسین موسوی
– محمود احمدی‌نژاد

پس از بررسی‌های شورای نگهبان قانون اساسی چهار تن زیر به عنوان کاندیداهای رسمی به رقابت‌های انتخاباتی راه یافتند.[۵]
– محمود احمدی‌نژاد در چهارمین روز ثبت نام از داوطلبان نامزدی، به اتفاق تعدادی از اعضای کابینه و مشاوران، به وزارت کشور مراجعه و به طور رسمی ثبت نام نمود. وی یادآوری کرد که هزینه‌ای صرف تبلیغات انتخاباتی نخواهد کرد.[٦]
– محسن رضایی، در روز ۷ اردیبهشت ۱۳۸۸، سایت تابناک که از منابع نزدیک به رضایی به شمار می‌رود، از تصمیم وی مبنی بر اعلام رسمی نامزدی خبر داد.[۷] وی در تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸ طی بیانیه‌ای رسمی خطاب به مردم ایران، نامزدی خود را اعلام کرد.[۸] وی ایده «دولت ائتلافی» را طرح کرد.
– مهدی کروبی: حزب اعتماد ملی، مهدی کروبی را به عنوان نامزد خود در انتخابات آتی اعلام کرد.
کروبی در سوم مهر از عدم ابراز نظر منفی علی خامنه‌ای نسبت به کاندیداتوری او خبر داد[۹]. و نهایتاً نامزدی خود را به طور رسمی در یک نشست مطبوعاتی در ۲۱ مهر ۱۳۸۷ یک هفته مانده به برگزاری کنگره سراسری حزب اعتماد ملی اعلام کرد.
– میرحسین موسوی: آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی [۱۰] ۲۰ اسفند ۱۳۸۷، با صدور اعلامیه‌ای، رسماً حضور خود در انتخابات را بیان داشت.[۱۱] وی در حالی به صحنه انتخابات وارد شد که قبل از آن خاتمی اعلام کرده بود که یکی از آنها در انتخابات حضور خواهند داشت. اما مدتی پس از اعلام حضور وی، خاتمی با وجود فشار احزاب هوادار اصلاح‌طلب برای باقی ماندن به عنوان کاندیدا، به نفع وی کنار کشید.[۱۲]

۱.۱.۱. در میان اصلاح‌طلبان

– معصومه ابتکار، از اعضای اصلاح‌طلب شورای شهر تهران و رئیس سابق سازمان حفاظت از محیط زیست[۱۳]
– عبدالله نوری، وزیر کشور در دولت اول هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی، عضو شورای شهر اول تهران و مدیر مسؤول روزنامه توقیف شده خرداد. وی در صورت ورود ممکن بود مورد حمایت دفتر تحکیم وحدت [١٤] و سازمان مجاهدین انقلاب واقع شود.[۱۵] دیدار خاتمی با وی احتمال نامزدی وی را افزایش داد.[١٦] [۱۷] [۱۸]
در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۸۸ نامزدی عبدالله نوری، توسط پسرش در گفتگو با خبرگزاری ایلنا منتفی دانسته شد.[۱۹]
– محسن مهرعلیزاده، رئیس سابق سازمان تربیت بدنی، و نامزد دور قبل انتخابات ریاست جمهوری[۲۰]
– محمد خاتمی: رئیس‌جمهور سابق ایران روز ۲۰ بهمن ۱۳۸۷، رسماً اعلام کرد که نامزد دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری خواهد شد.[۲۱] [۲۲] سید محمد خاتمی سفرهای استانی/ انتخاباتی خود را از پنج‌شنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۸۷ با سفر به شیراز، یاسوج و بوشهر آغاز کرد.[۲۳] خاتمی در شامگاه دوشنبه ٢٦ اسفند ۱۳۸۷ رسما از نامزدی انتخابات ریاست جمهوری کناره‌گیری کرد.[٢٤]
– اعظم طالقانی، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی و دبیرکل جامعه زنان انقلاب اسلامی در گفتگو با ایلنا اعلام کاندیداتوری کرد و گفت «مهم‌ترین چالش پیش رو در قانون انتخابات بحث رجال است که متأسفانه با تفسیرهای ناصواب مانع از حضور زنان در عرصه‌های مدیریتی کلان کشور شده است.»[۲۵]

۱.۱.۲. در میان اصول‌گرایان

– علی‌اکبر ولایتی، مشاور بین‌الملل آیت‌الله خامنه‌ای[٢٦]
– محمدرضا باهنر، با تأسیس فراکسیون پیشرفت و عدالت در مجلس هشتم احتمال نامزدی وی افزایش یافت.[۲۷] هر چند که با انتصاب مجتبی ثمره هاشمی (خواهرزاده وی) به عنوان رئیس ستاد تبلیغات انتخاباتی محمود احمدی‌نژاد، احتمال نامزدی او کاهش یافت.[۲۸]
– سید محمد جهرمی وزیر کار و امور اجتماعی در دولت نهم. وی اعلام کرده بود که تصمیم‌گیری برای حضور در انتخابات به شرائط بستگی دارد و اگر شرائط اقتضا کند می‌آیم. همچنین، منابع خبری اعلام کردند که او ستاد انتخاباتی خود را افتتاح کرده بود.[۲۹]
– صادق طباطبایی، چند روز قبل از انتخابات از وی به عنوان نامزد احتمالی یاد شد؛ ولیکن در نهایت در انتخابات ثبت نام نکرد. پس از آن محسن رضایی وی را به عنوان مشاور خود انتخاب کرد.[۳۰]
– مصطفی پورمحمدی، وی پس از خروج از وزارت کشور و فعالیت در سازمان بازرسی کل کشور، احتمال کاندیدا شدن خود را مطرح کرد.

۱.۲. برخی داوطلبان مطرح رد صلاحیت شده

– اکبر اعلمی: نماینده دوره‌های ششم و هفتم تبریز در مجلس شورای اسلامی.[۳۱] شورای نگهبان، صلاحیت وی را برای شرکت در انتخابات‌های ریاست جمهوری و مجلس قبل رد کرد. وی در روز بیستم اسفند ماه ۱۳۸۷ در یک کنفرانس خبری رسماً اعلام کاندیداتوری کرد.[۳۲] [۳۳]
– رفعت بیات: نماینده زنجان در دور هفتم مجلس شورای اسلامی بود.[۳٤].
– قاسم شعله‌سعدی: نماینده مجلس سوم و مجلس چهارم از شهر شیراز در مجلس شورای اسلامی. وی در آذر ۱۳۸۱ طی نامه به آیت‌الله خامنه‌ای، انتصاب وی به رهبری را غیرقانونی دانسته[۳۵] و به همین جهت نیز بازداشت شد.
– ژیلا شریعت‌پناهی: پژوهشگر دینی و فعال حقوق زنان و صلح.[۳٦]

۲. وقایع مهم پیش از برگزاری انتخابات

۲.۱. پیشنهاد اصلاح قانون انتخابات ریاست جمهوری

مطابق اصل ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رجال سیاسی و مذهبی که دارای شرائطی باشند، مجاز به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری هستند، ولی تا کنون، تعریف مشخصی از ویژگی‌های رجل سیاسی یا مذهبی ارائه نشده است؛ به همین دلیل، مجلس شورای اسلامی در پی تصویب قانونی است که این شرائط را مشخص می‌کند. مطابق این قانون، که در قالب دو تبصره به ماده ۳۵ قانون انتخابات ریاست جمهوری کنونی الحاق می‌گردد، احراز رجل سیاسی یا مذهبی بودن به شورای نگهبان قانون اساسی سپرده می‌شود و همچنین انتخاب‌شوندگان علاوه بر شرائط فوق، باید دارای سابقه تصدی حداقل یک شغل هم‌تراز را داشته باشند. این مشاغل، طیف وسیعی از مسؤولیت‌های سیاسی، اجرایی، قانونگذاری، نظامی و... را در بر می‌گیرد.[۳۷] [۳۸] تصویب این طرح با مخالف وزیر کشور وقت، علی کردان نیز مواجه شد و وی اعلام کرد انتخابات سال ۱۳۸۸ مطابق قانون فعلی برگزار می‌گردد.[۳۹] [٤۰] [٤۱]

۲.۲. بیماری محمود احمدی‌نژاد

شایعات پیرامون بیماری محمود احمدی‌نژاد به عنوان یکی از نامزدهای بالقوه انتخابات از اوایل سال ۱۳۸۷ آغاز شد و منابع خبری نزدیک به دولت و معاونین وی از تهدید سلامت وی به دلیل فشار کاری و توصیه پزشکان به کاهش این فشارها سخن به میان آورده‌اند [٤۲]، برخی منابع از احتمال عدم توانایی جسمی وی برای کاندیداتوری خبر داده‌اند و برخی دیگر انتشار این اخبار را در جهت جلب محبت عمومی تفسیر کرده‌اند.[٤۳] [٤٤]

۲.۳. مدرک تحصیلی محمد خاتمی

با انتشار تصویری که کپی مدرک تحصیلی محمد خاتمی نامیده می‌شد، گروهی مدعی تقلبی بودن مدرک او شدند. با توجه به اینکه اندکی قبل از آن مدرک تقلبی علی کردان رسوایی بزرگی برای دولت آفریده بود، خبرگزاری ایرنا نیز با انتشار چند خبر به این جنجال دامن زد. به نوشته ایرنا از آن جهت که تاریخ صدور مدرک تحصیلی خاتمی ۲۹ اسفند بوده و این روز در ایران تعطیل رسمی است مدرک وی تقلبی است. همچنین ایراد دیگری که بر این مدرک وارد شده بود، تاریخ صدور آن در قبل از انقلاب بود در حالی که مدرک در سربرگی با آرم جمهوری اسلامی چاپ شده بود. محمد خاتمی کپی مدرک خود را منتشر ساخت که بر اساس آن مشخص شد تصویر ارائه شده توسط ایرنا جعلی بوده است.[٤۵] [٤٦]

۲.۴. مراقبت و تعقیب قالیباف

تیمی از نیروهای یک نهاد عضو دستگاه اطلاعات موازی، محمدباقر قالیباف را برای آگاهی از دیدارها و مذاکرات وی تعقیب می‌کردند که توسط تیم حفاظت وی دستگیر می‌شوند به حفاظت اطلاعات سازمان مذکور تحویل می‌گردند. گزارشی از تعقیب قالیباف به آیت‌الله خامنه‌ای ارائه می‌گردد اما بلافاصله مسؤول حفاظت اطلاعات سازمان مذکور از کار برکنار می‌شود.[٤۷] [٤۸]

۲.۵. سفرهای استانی

به گفته رسانه‌های منتقد دولت، حامیان محمود احمدی‌نژاد به طور گسترده از امکانات دولتی و نفوذ خود در مناطق مختلف برای تبلیغ احمدی‌نژاد استفاده می‌کنند. از جمله در جریان سفرهای استانی وی در ماه‌های آخر منتهی به انتخابات اصناف، رانندگان تاکسی و... ملزم به چسباندن

پوسترهای خوشامدگویی به وی شده‌اند.[٤٩] این سفرها بسیار پرهزینه بوده است و در آنها از پوسترهای گران‌قیمت و ایستگاه‌های صلواتی کمیته امداد و غیره استفاده شده است. در سفر به استان فارس منجر به کشته شدن یک دانش‌آموز شد.[٥٠] [٥١] [٥٢] [٥٣] [٥٤]
اعزام گسترده مردم از شهرستان‌ها، اعزام سربازان و بلامانع کردن غیبت کارمندان برای حضور در مراسم استقبال از احمدی‌نژاد از جمله نکات منفی سفرهای وی بوده است که از سوی رسانه‌های منتقد دولت عنوان شده است.[٥٥]

۲.۶. عدم تصویب طرح توزیع نقدی یارانه‌ها در مجلس هشتم

طرح دولت برای حذف یارانه‌های سوخت و انرژی و توزیع بخشی از آن به صورت نقدی میان برخی طبقات جامعه که در دولت و کمیسیون تلفیق تصویب شده بود، در جریان تصویب لایحه بودجه در صحن علنی مجلس با رأی ۱۵۵ نماینده حذف شد. بر اساس طرح دولت، توزیع کارت میان مردم از اردیبهشت آغاز شده و پرداخت پول پس از انتخابات ریاست جمهوری از تیر ۱۳۸۸ صورت می‌گرفت. منتقدان دولت این اقدام را تلاشی برای تبلیغ به نفع احمدی‌نژاد و اثرگذاری بر روند انتخابات می‌دانستند. نگرانی از تورم و بیکاری شدید، علت لغو این بخش از بودجه بود. پس از این رویداد، عده‌ای از نمایندگان مجلس، از حضور در ادامه روند تصویب طرح بودجه خودداری کردند. پیش از این عده‌ای از اقتصاددانان، شهردار تهران و دبیرکل خانه کارگر به دولت پیرامون آثار زیانبار این طرح هشدار داده بودند.[٥٦] [٥٧] [٥٨] [٥٩] [٦٠] [٦١]

۲.۷. انصراف محمد خاتمی

محمد خاتمی رئیس‌جمهور سابق ایران، عصر روز یکشنبه، ۲۰ بهمن ۱۳۸۷، رسماً اعلام کرد که نامزد دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری خواهد شد.[٦٢] [٦٣] سید محمد خاتمی سفرهای استانی-انتخاباتی خود را از پنج‌شنبه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۸۷ با سفر به شیراز و در پی آن یاسوج و بوشهر آغاز کرد.[٦٤] سید محمد خاتمی که قبلاً اعلام کرده بود یک نفر از میان وی و مهندس میرحسین موسوی نامزد خواهد شد[٦٥]، پس از اعلام نامزدی میرحسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، در بیانیه‌ای که شامگاه ۲٦ اسفند ۱۳۸۷ منتشر شد، رسماً از شرکت در انتخابات انصراف داد.[٦٦] [٦٧]

۲.۸. عدم تصویب فوریت لایحه تغییر سن رأی‌دهندگان

در فاصله ٤٠ روز به برگزاری انتخابات، نمایندگان مجلس شورای اسلامی با عدم تصویب دو فوریت لایحه ارائه شده از طرف دولت نهم برای کاهش سن رأی‌دهندگان از ۱۸ سال به ۱۵ سال، عملاً قانون قبلی را برای انتخابات ریاست جمهوری دهم تثبیت کردند. از طرف دولت ادعا می‌شد که با تصویب این قانون، ٤ میلیون نفر از جوانان امکان مشارکت در انتخابات را به دست خواهند آورد.[٦٨]

۲.۹. منشور اخلاق انتخابات

منشور اخلاق انتخاباتی در ۱۹ اردیبهشت ۸۸ توسط کمیته تدوین و ترویج منشور اخلاق انتخاباتی تصویب شد. این منشور شامل یک مقدمه و دو فصل است.[٦٩]

۲.۱۰. جنجال گشت‌های ارشاد

در شرائطی که با تأیید دولت احمدی‌نژاد نیروی انتظامی اقدام به برخورد گسترده و بازداشت زنان و جوانان به بهانه نوع پوشش، لباس، کفش و... کرده بود میرحسین موسوی و مهدی کروبی دو کاندید اصلاح‌طلب اعلام کردند که جمع‌آوری این گشت‌ها یکی از اقدامات آنان پس از پیروزی خواهد بود. همزمان، گزارشی از ضرب و شتم یک خبرنگار توسط پلیس به بهانه کوتاه بودن مانتوی وی در رسانه‌ها منتشر شد. زهرا رهنورد همسر موسوی نیز گشت‌های امنیتی و اخلاقی را نوعی سرکوب زن به معنای مطلق کلمه و اهانت به ارزش‌های والای او نامید.[٧٠] [٧١] [٧٢] [٧٣] [٧٤] [٧٥] [٧٦]
گرچه همزمان مسؤولان نیروی انتظامی ضمن دفاع از عملکرد خود بر اعلام کردند که گشت ارشاد را توسعه خواهند داد و این اقدامات آنان به پشتوانه علی خامنه‌ای ادامه می‌یابد.[٧٧]

۲.۱۱. تشکیل کمیته صیانت از آرا

میرحسین موسوی و مهدی کروبی دو نامزد اصلاح‌طلب انتخابات ضمن ابراز نگرانی از صحت انتخابات کمیته صیانت از آرا تشکیل دادند. به گفته حامیان موسوی برخی از مقامات دولتی سابقه تقلب در دوره‌های قبلی انتخابات را داشته‌اند. تشکیل این کمیته با واکنش منفی دولت روبه‌رو شد.[۷۸] [۷۹] شورای نگهبان نیز در واکنش به تشکیل این کمیته، آن را غیرقانونی خواند.[۸۰]

۲.۱۲. فیلترینگ سایت‌ها

در آستانه انتخابات، چندین سایت فیلتر شد؛ از جمله آنها فیس‌بوک و توییتر است که ابزار محبوب تبلیغاتی رقبای احمدی‌نژاد بود[۸۱] [۸۲]. برخی رسانه‌ها گزارش داده بودند بیش از ۳۷۰۰۰ نفر در گروه مخالفان احمدی‌نژاد در فیس‌بوک عضو شده‌اند، در حالی که تعداد موافقان وی به پانصد نفر نمی‌رسد.[۸۳] دولت، روز ۵ خرداد، مجدداً این سایت‌ها را رفع فیلتر کرد.[۸٤]
سایت‌های فرارو و پلاک‌نیوز در آستانه انتخابات فیلتر شدند.[۸۵]

۲.۱۳. بیانیه استادان دانشگاه صنعتی شریف

۱۲۵ نفر از استادان دانشگاه صنعتی شریف، طی بیانیه‌ای در روز ۵ خرداد ۱۳۸۸، خواستار تبلور عقلانیت در مدیریت کشور و مشارکت فعال در انتخابات شدند. در این بیانیه از خارج کردن تدریجی متخصصان باتجربه از دایره تصمیم‌گیری، عدم ثبات مدیریتی، گسترش واردات کالاهای مصرفی به بهای ضربه به تولیدات داخلی، به رکود کشاندن اقتصاد برای جبران اسراف‌کاری‌ها و بی‌برنامگی‌های گذشته، عدم بهبود شاخص‌های رشد و بیکاری و تورم با وجود درآمدهای کلان نفتی، پسرفت شاخص‌های خط فقر و نابرابری‌های اقتصادی و گریختن از حسابرسی و قوانین مصوب انتقاد شده است. انتقاد از تنزل گفتمان اجتماعی صرفاً به داد و ستدهای پولی با وجود ادعاهای ارزشمدارانه، تکیه بر شعارهای عوام‌پسند نظیر مبارزه با مافیا و مظلوم‌نمایی با وجود در اختیار داشتن تمام ابزار قدرت، تحقیر مردم و سعی در تطمیع آنان به نام عدالت‌طلبی از خزانه ملی، شکستن حرمت بزرگان و اندیشمندان و همچنین سوءاستفاده از احساسات پاک دینی و عدالت‌طلبانه مردم در جهت فعال کردن شکاف‌های فرهنگی و طبقاتی، با ایجاد تضاد و تفرقه در سطح ملی از بخش‌های دیگر این بیانیه است.[۸٦] این بیانیه توسط شماری از برجسته‌ترین استادان و مدیران این دانشگاه از جمله رؤسای دانشکده‌های برق، ریاضی، مکانیک، کامپیوتر، عمران، مهندسی شیمی و نفت و شیمی و همچنین استادان صاحب‌نامی چون یحیی تابش، جواد صالحی، محمدعلی نجفی، محمد اردشیر، حسام‌الدین ارفعی، فرهاد اردلان، مهدی بهادری‌نژاد، محمد قدسی، علینقی مشایخی و حسین معصومی همدانی امضا شد.[۸۷] [۸۸] [۸۹]

۲.۱۴. پیوستن مسؤولان ستادهای استانی احمدی‌نژاد به حامیان موسوی

در روز ۱۸ خرداد و چند روز پیش از برگزاری انتخابات، مسؤولان ستادهای استانی احمدی‌نژاد (ستاد رضوان)، با صدور بیانیه‌ای در حمایت از میرحسین موسوی به ستاد مرکزی موسوی پیوستند.[۹۰] [۹۱] این بیانیه با سخنی از پیشوای نخست شیعیان به این مضمون آغاز می‌شد:
«زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن ارج نیابد مگر فرد بی‌عرضه و بی‌حاصل، و خوش‌طبع و زیرک دانسته نشود مگر فاجر، مورد اعتماد قرار نگیرد مگر خائن، و به خیانت نسبت داده نشود مگر فرد درستکار و امین. در چنین روزگاری بیت‌المال را بهره شخصی خود گیرند و از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام.»

۲.۱۵. نامه هاشمی رفسنجانی به علی خامنه‌ای

هاشمی رفسنجانی پس از اتهامات و اظهارات جنجالی محمود احمدی‌نژاد در مناظره تلویزیونی میان میرحسین موسوی و محمود احمدی‌نژاد در رابطه با هاشمی رفسنجانی، اقدام به نوشتن نامه‌ای خطاب به علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران کرد.[۱] در قسمتی از این نامه آمده: «در مراسم بزرگداشت سالگرد امام(ره) به آقای احمدی‌نژاد گفتم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبا و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام، از جمله جناب آقای ناطق نوری و فرزندان من و بدتر از همه زیر سؤال بردن اقدامات امام راحل را یادآوری و پیشنهاد کردم با صراحت اتهام‌های نادرست را پس بگیرد که نیازی به اقدامات قانونی افراد و خانواده‌هایی که ناجوانمردانه و مظلومانه هدف تیرهای ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، نباشد.»[۲]

۲.۱۶. تحریم

سیمین بهبهانی[۹۲]، عباس معروفی [۹۳] مجید محمدی، نیلوفر بیضایی، مهرداد درویش‌پور[۹٤]، الاهه بقراط، فرج سرکوهی، محسن سازگارا

۳. اقدامات دولت نهم

در حالی که به جز مهدی کروبی، سایر اصلاح‌طلبان از جمله محمد خاتمی فاقد روزنامه هستند، وبگاه یاری‌نیوز که برای پوشش فعالیت انتخاباتی وی در نبود رسانه‌های چاپی فعال بود نیز فیلتر شد.[۹۵] این وبگاه نیز پس از چندی رفع فیلتر شد.

صفار هرندی وزیر ارشاد دولت احمدی‌نژاد به هنرمندان هشدار داد که از حمایت از کاندیدهای انتخاباتی خودداری کنند.[۹٦] [۹۷]

نخستین سفرهای استانی محمد خاتمی به استان‌های کهکیلویه و بویراحمد، شیراز و بوشهر با کارشکنی گسترده دولتمردان مواجه شد. جلوگیری از سخنرانی وی در مصلای یاسوج و همچنین شاهچراغ، اخلال مشاور استاندار در سخنرانی وی در شیراز، پاره کردن پوسترها و جلوگیری از حضور خبرنگاران از جمله این موارد بود.[۹۸] [۹۹]

دولت بخش عمده‌ای از سیب‌زمینی ارسالی به غزه را که بازگردانده شده بود، به طور رایگان در نقاط مختلف کشور توزیع کرد. توزیع بخشی از این سیب‌زمینی‌ها در جریان سفر محمد خاتمی به شیراز در میان مردمی که برای استقبال از او جمع شده بودند با واکنش منفی آنان مواجه شد.[۱۰۰] [۱۰۱]

وزارت ارشاد با احضار مدیران برخی سایت‌های خبری سیاسی فهرستی ۳۸ ماده‌ای را به آنان ابلاغ کرده و تهدید کرد در صورت عدم توجه، وبسایت‌هایشان را فیلتر خواهد کرد. عمده ممنوعیت‌های ذکرشده در این فهرست، کلی و قابل تفسیر است و همچنین مبتنی به هیچ قانونی نیز نیست.[۱۰۲]

محمود احمدی‌نژاد در جریان بازدید خود از وزارت امور خارجه به هر یک از حاضران در جلسه سخنرانی مبلغ یک میلیون ریال اهدا کرد. تعداد حاضرین در جلسه ۱۲۰ نفر تخمین زده شد.[۱۰۳]

پیش از توزیع پول نقد در خوابگاه دانشجویان دانشگاه علم و صنعت نیز با واکنش منفی مواجه شده بود. همچنین دولت پرداخت نقدی به دانشجویان دختر ساکن کوی دانشگاه تهران را نیز تصویب کرد.[۱۰٤]

منوچهر منطقی که در نوروز ۱۳۸۸ با میرحسین موسوی دیدار داشت پس از تعطیلات از ریاست ایران خودرو برکنار شد.[۱۰۵]

وزارت علوم محدودیت‌های کم‌سابقه‌ای را در سخنرانی و فعالیت انتخاباتی در دانشگاه‌ها اعلام کرد. پیش از این از سخنرانی برخی کاندیدهای اصلاح‌طلب در دانشگاه‌ها جلوگیری شده بود.[۱۰٦]

به گفته منتقدان دولت، وزارت بازرگانی ضمن ترتیب دادن دیداری با احمدی‌نژاد برای نمایندگان اصناف آنان را ملزم به حضور در این جلسه کرد.[۱۰۷]

همایش ملی انتخابات دهم ریاست جمهوری در ۲٤ اردیبهشت ۸۸ با حضور از جمله وزیر کشور، معاون اجتماعی فرهنگی وزارت کشور، رئیس سازمان صدا و سیما، تعدادی از نمایندگان مجلس و نمایندگان احزاب و گروه‌های سیاسی کشور توسط وزارت کشور برگزار گردید.[۱۰۸]

توقیف روزنامه یاس نو: تنها پس از انتشار یک شماره از روزنامه یاس نو (نزدیک جبهه مشارکت ایران اسلامی و حامی میرحسین موسوی) با درخواست اعاده دادرسی و تجدید نظرخواهی در پرونده این روزنامه توسط سعید مرتضوی، هیأت نظارت بر مطبوعات، حکم توقیف روزنامه را صادر کرد و مأموران وزارت ارشاد شبانه با مراجعه به چاپخانه منتشرکننده روزنامه، زینک شماره بعدی را باز کرده و بردند. گرچه سخنگوی قوه قضائیه گفت که نامه دادستان دلالتی بر توقیف روزنامه نداشته و همچنین برخی منابع دیگر گفتند که هیات نظارت بر مطبوعات هم مصوبه‌ای پیرامون توقیف این روزنامه نداشته است و وزارت ارشاد خودسرانه این روزنامه را توقیف کرده است. ۳٤ نماینده مجلس نیز به وزیر ارشاد در این باره تذکر دادند.[۱۰۹] [۱۱۰] این روزنامه پس از رایزنی‌های صالح‌نیکبخت، وکیل مدافع یاس نو، روز ۱۳ خرداد ۱۳۸۸ رفع توقیف شد.[۱۱۱]

وزارت کشور بر خلاف رویه سال‌های گذشته از بسیجیان به نحو گسترده‌ای به عنوان بازرس استفاده کرد. پیش از این طی فراخوانی از نیروهای فرهنگیان و کارمندان دولت به‌عنوان بازرس دعوت به همکاری می‌شد.[۱۱۲]

احمدی‌نژاد در جریان سفر گسترده به شهرستان رباط کریم، به گفته منتقدان دولت از امکانات نهادهای دولتی بهره برده و سازمان‌ها ملزم به اعزام کارکنان خود به سخنرانی وی شده‌اند.[۱۱۳]

آزادراه تهران–پردیس یک روز پس از افتتاح به‌دلیل نداشتن علائم راهنمایی و عدم ایمنی بسته شد. منتقدان دولت افتتاح ناتمام این پروژه را با هدف بهره‌برداری انتخاباتی دانستند.[۱۱٤]

دولت از ارائه آمارهای اقتصادی مربوط به سال ۸۷ و دو ماهه اول سال ۸۸ خودداری کرد. به گفته منتقدان دولت هدف از این کار، جلوگیری از انتشار کارنامه دولت در آستانه انتخابات است.[۱۱۵]

در آستانه انتخابات و همزمان با سفر محمود احمدی به استان سمنان، وزارت دفاع اقدام به پرتاب یک موشک بالستیک کرد. منتقدین دولت از این اقدام به عنوان تلاش برای بهره‌برداری غیرمسؤولانه از دستاوردهای امنیتی کشور در آستانه انتخابات انتقاد کردند.[۱۱٦]

تمام اعضای هیأت مدیره باشگاه ذوب‌آهن که از باشگاه‌های موفق به شمار می‌رفت برکنار شدند. ابکاء، رئیس معزول هیأت مدیره ذوب آهن، رئیس کمیته اقتصادی ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی و حبیب‌الله ناظریان هم در کمیته ورزش ستاد این کاندیدا مشغول به کار بوده‌اند.[۱۱۷] [۱۱۸] [۱۱۹]

۳.۱. تقسیم پول در آستانه انتخابات

دولت در آستانه انتخابات اقدام به توزیع گسترده کمک‌های غیرنقدی همچون سکه طلا و توزیع نقدی پول تحت عنوان هدیه دولت کرد. منتقدان دولت مدعی شدند که دولت معادل ۵ میلیارد دلار برای توزیع در آستانه انتخابات کنار گذاشته است.[۱۲۰] با این حال در این بین، اخبار کذبی مربوط به هدایای دولت نیز توسط جناح مقابل صورت منتشر شده، که مورد واکنش شدید واقع شده است. در یک مورد یکی از روزنامه‌های حزبی در ۵ خرداد ۱۳۸۸ مدعای این شد که دولت اقدام به توزیع چک‌های ۲۰۰ میلیون ریالی بین نمایندگان کرده است. اما این امر مورد تکذیب نمایندگان قرار گرفت و آن را توهینی از طرف روزنامه مذکور به خود دانستند. پس از آن تعداد کثیری از نمایندگان ضمن ارسال نامه‌ای به ریاست مجلس خواستار برخورد جدی با این رسانه و جلوگیری از انتشار کذبیات شدند.[۱۲۱] بعضی از هدایا که رسانه‌ها مدعی آن شده‌اند در ذیل مطرح شده‌اند؛ با این حال، مقامات دولتی شائبه انتخاباتی بودن آن را رد کرده‌اند.

– توزیع چک‌پول به ساکنان کوی دانشگاه تهران: دولت احمدی‌نژاد اقدام به تقسیم تراول چک‌های پنجاه هزار تومانی در خوابگاه دانشجویان نمود.[۱۲۲]

– توزیع مبهم سهام عدالت: در آستانه انتخابات دولت احمدی‌نژاد اقدام به توزیع ٤۰۰ میلیارد تومان میان ۵ میلیون روستایی می‌کند که به گفته منتقدان دارای اهداف سیاسی برای اثرگذاری بر انتخابات است. در شرائطی که به گفته منتقدان سهام عدالت توزیع شده میان روستائیان نیز سودده نبوده است، دولت در آستانه انتخابات ۷۰۰۰ میلیارد ریال تحت عنوان سود این سهام میان بیش از ۵ میلیون روستایی تقسیم کرده است.[۱۲۳]

دولت این مبالغ را به عنوان سود سهام عدالت پرداخت می‌کند و این در حالی است که به گفته منتقدان اغلب شرکت‌های دولتی زیان‌ده هستند و سهام آنان سودده نبوده است. گفته می‌شود که دولت دستور پرداخت این مبالغ از محل یکی از صندوق‌های وزارت نفت را صادر کرده است، آنهم در شرائطی که با سقوط قیمت نفت با بحران کسری بودجه مواجه است. برخی منتقدان رقم پرداختی را ۷۰۰ میلیارد تومان برآورد کرده‌اند.[۱۲٤]

– تقسیم پول فرهنگیان: در آستانه انتخابات یک میلیون ریال به فرهنگیان پرداخت خواهد شد.[۱۲۵]

– تقسیم پول میان پرستاران: دولت احمدی‌نژاد در آستانه انتخابات (ابتدای خرداد ماه) اقدام به توزیع مبالغ ۵۰۰٬۰۰۰ ریالی میان پرستاران کرده تحت عنوان هدیه رئیس‌جمهور کرد.[۱۲٦]

– کمیته امداد به درخواست دولت اقدام به توزیع بن‌های ۵۰۰٬۰۰۰ ریالی میان مددجویان کرد.[۱۲۷]

– توزیع سکه در بیمارستان میلاد: دولت در آستانه خرداد اقدام به توزیع سکه‌های طلا در میان چهار هزار پرسنل بیمارستان میلاد کرد. این اقدام با اعتراض پرسنل سایر بیمارستان‌های دولتی و خصوصی مواجه شد.[۱۲۸] [۱۲۹]

– تقسیم پول در دانشگاه چوکا: معاومت دانشجویی دانشگاه چوکا دانشجویان را فراخوانی و به هر یک تراول چک ۵۰۰٬۰۰۰ ریالی به‌عنوان هدیه دولت اهدا کرده است.[۱۳۰]

۳.۲. جنجال اعطای کمک به نمایندگان

روزنامه اعتماد در خبری نوشت که وزارت کشور اقدام به توزیع چک‌های ۲۰۰ میلیون ریالی میان نمایندگان مجلس کرده است. به نوشته این روزنامه به ضمیمه چک‌ها نامه‌ای ارائه شده که علت این کمک را هزینه کردن در حوزه انتخابیه برای خدمات عمومی قید شده است. روزنامه اعتماد نوشته است که نسخه‌ای از این نامه را دریافت کرده است.

وزارت کشور در پاسخ به انتشار این خبر، آن را تکذیب کرد و در تکذیبیه خود به روزنامه اعتماد آورده است: «دروغ‌پردازی جدید شما در صفحه دوم روزنامه اعتماد دیده شد. از اینکه به این صراحت دروغ‌سازی کرده و خیال می‌کنید با این کارها می‌توانید مردم بارها آزموده شده‌اند و آزموده را آزمودن خطاست.» در عین حال، برخی نمایندگان اصول‌گرا در نامه‌ای به لاریجانی خواستار پی‌گیری موضوع شده‌اند.[۱۳۱] [۱۳۲] [۱۳۳]

۳.۳. شکایت وزارت جهاد کشاورزی از موسوی

۵ خرداد وزارت جهاد کشاورزی از میرحسین موسوی به دادسرای کارکنان دولت شکایت کرده و در آن مطابق با «ماده ٤ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۸۱ و ماده ٦۹۸ قانون مجازات اسلامی» تقاضای «رسیدگی» و «تعقیب قانونی» موسوی را کرده است. موسوی پیرامون توزیع سیب‌زمینی‌های برگشتی از غزه به صورت رایگان گفته بود: «توزیع سیب‌زمینی دیگر کم‌کم تبدیل به یک نماد شده است. در نگاه اولیه به نظر می‌رسد که این چیزی است که دیگران نیاز دارند و بد نیست که حکومت به دنبال این مسأله باشد، ولی حساسیتی که در این مسأله به وجود می‌آید به‌خاطر این است که این کار برای خرید چیزی است. بحثی در مردم‌شناسی هست که می‌گوید در کسی که هدیه گرفته است حسی برانگیخته می‌شود تا این هدیه را جبران کند.... اگر قرار باشد منابع را طوری مصرف کنیم که هیاهو به دنبال داشته باشد و بخواهیم برای ما هورا بکشند، این جاست که ممکن است فکر شود که با یک کیسه برنج یا سیب‌زمینی رأی مردم را خرید.» این شکایت در سه دهه گذشته بی‌سابقه بوده است.[۱۳٤]

۳.۴. واگذاری باشگاه‌های استقلال و پرسپولیس

در آستانه انتخابات، محمود احمدی‌نژاد طی نامه‌ای به سازمان تربیت بدنی دستور واگذاری باشگاه‌های استقلال و پرسپولیس و فروش سهام آن به مردم را صادر کرد. در شرائطی که پیش از این هم رئیس‌جمهور و هم محمد علی‌آبادی، رئیس سازمان تربیت بدنی از واگذاری این دو تیم خودداری کرده و حتا هواداران واگذاری را متهم به سیاسی کاری می‌کردند. تیم پرسپولیس بر اساس مصوبه هیات دولت می‌بایست تا سال ۱۳۸۷ واگذار می‌شد اما دولت از اجرای این مصوبه خودداری می‌کرد. در این باره علی‌آبادی پیش از این به روزنامه *وطن امروز* گفته بود: «در فوتبال ایران خصوصی‌سازی کار راحتی نیست. ما تا وقتی بخش خصوصی قدرتمند نداشته باشیم، نمی‌توانیم این کار را بکنیم. هر باشگاهی سالانه چهار، پنج میلیارد تومان هزینه دارد. در حالی که کسی نمی‌تواند در ایران درآمدی از آن داشته باشد. آنها که خواهان استقلال و پرسپولیس هستند به دنبال مسائل سیاسی هستند. اگر به دنبال مسائل ورزشی هستند بروند سراغ تیم‌های دیگر. اصلاً چرا تا وقتی بحث خصوصی‌سازی پیش می‌آید ما به سرعت می‌گوییم پرسپولیس و استقلال؟ ما تا زمانی که احساس نکنیم کسی این ۲ تیم را می‌گیرد و این ۲ تیم مردمی را منهدم نمی‌کند، این کار را نمی‌کنیم.»[۱۳۵]

روزنامه همشهری نیز در مطلبی با عنوان «پشت پرده سهامی شدن استقلال و پرسپولیس» نوشت: «بسیاری از کارشناسان معتقد هستند که دستور واگذاری این دو تیم پس از ٤ سال با انتخابات آینده ریاست جمهوری بی‌ربط نیست. این در حالی است که زمینه‌های قانونی برای واگذاری این دو تیم در ابهام قرار دارد.»[۱۳٦]

همچنین محسن مهرعلیزاده (رئیس سازمان تربیت بدنی در دولت محمد خاتمی) پیرامون متوقف شدن واگذاری به دستور احمدی‌نژاد گفت واگذاری این دو باشگاه در دولت محمد خاتمی آغاز شده بود و در سال ۱۳۸٤ زمینه واگذاری باشگاه پرسپولیس ایجاد و همه اقدامات آن به اتمام رسیده بود، اما احمدی‌نژاد پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری مؤکداً دستور داده بود تا از واگذاری پرسپولیس خودداری شود. رسانه‌ها این اقدام را دارای شائبه استفاده تبلیغاتی در آستانه انتخابات دانستند.[۱۳۷] [۱۳۸] [۱۳۹] در هنگام بازی میان تیم‌های پرسپولیس و بنیادکار ازبکستان و پیش از حذف شدن پرسپولیس از جام باشگاه‌های آسیا نیز پرچم‌های پرسپولیس که بر روی آن متنی در تشکر از احمدی‌نژاد برای واگذاری باشگاه، به تعداد گسترده میان تماشاگران توزیع شد و برخی مدیران دولتی و معاونان رئیس‌جمهور نیز در استادیوم حضور یافتند، گرچه پس از محرز شدن باخت، به سرعت ورزشگاه آزادی را ترک کردند.[۱٤۰] [۱٤۱] [۱٤۲] [۱٤۳] [۱٤٤]

۳.۵. افتتاح پیش از موعد راه‌آهن اصفهان–شیراز و کرمان–زاهدان و توقف آنها

پروژه احداث راه‌آهن بین شیراز و اصفهان که در دولت اصلاحات به تصویب رسیده بود، بر اساس برنامه زمان‌بندی قرار بود در سال ۸۹ به اتمام برسد.[۱٤٥] با این حال محمود احمدی‌نژاد این طرح را در روزهای تبلیغات انتخابات افتتاح کرد ولی به دلیل عجله‌ای که در احداث این خط آهن شده بود، ریل‌ها بعد از حرکت اولین قطار کج شدند و این مسیر ۳ روز پس از افتتاح به ناچار تعطیل شد.[۱٤٥] همچنین قرار بود در روز ۱۸ خرداد، احمدی‌نژاد برای افتتاح راه‌آهن ٥٤٦ کیلومتری کرمان–زاهدان به زاهدان سفر کند.[۱٤٦] با وجود اصرار دولت به افتتاح این راه‌آهن، به دلیل نیمه‌کاره بودن این خط، قطار آزمایشی در منطقه شورگرد دچار مشکل شد و باعث شد افتتاح این راه‌آهن به تأخیر بیفتد.[۱٤۷]

۴. اقدامات علی خامنه‌ای و سازمان‌های تحت امر

۴.۱. دیدگاه علی خامنه‌ای و اعلام بی‌طرفی

سید علی خامنه‌ای در مورد بی‌طرفی و عدم حمایت از نامزدی خاص در انتخابات، در اجتماع زائران حرم علی بن موسی الرضا در تاریخ اول فروردین ۱۳۸۸ چنین گفت[۱٤۸] [۱٤۹]:

«بنده یک رأی دارم، آن را در صندوق می‌اندازم. به یک نفری رأی خواهم داد، به هیچ‌کس دیگر هم نخواهم گفت که به کی رأی بدهید، به کی رأی ندهید؛ این تشخیص خود مردم است.»

همچنین در مراسم بیستمین سالگرد ارتحال سید روح‌الله خمینی در تاریخ چهاردهم خرداد ۱۳۸۸ چنین گفت[۱٥۰]:

«بنده یک رأی بیش‌تر ندارم که کسی آن را نمی‌داند ضمن اینکه به هیچ‌کس نمی‌گویم که به چه نامزدی رأی بدهد یا ندهد، چرا که این مسأله به خود مردم مربوط و متعلق به ملت است.»

۴.۲. انتقاد از عملکرد صدا و سیما

انتقاد از انحصار صدا و سیما توسط محافظه‌کاران که در تمام سال‌های گذشته مطرح بود، با تداوم تبلیغات همه‌جانبه صدا و سیما به نفع محمود احمدی‌نژاد توسط تمام کاندیداهای انتخاباتی مطرح گردید. صدا و سیما ضمن پوشش سفرهای استانی گسترده محمود احمدی‌نژاد، به گفته اصلاح‌طلبان اخبار مربوط به سایر کاندیدها را به صورت ناقص یا دستکاری‌شده پخش می‌کند.

به نوشته یکی از رسانه‌های منتقد دولت:

«صدا و سیما در حمایت از محمود احمدی‌نژاد تا آنجا پیش رفته است که حتا زندگینامه پیامبران در چند هزار سال پیش را هم به نفع محمود احمدی‌نژاد تغییر می‌دهد و با صرف حداقل ۲۰ میلیارد تومان، داستان احمدی‌نژاد را به نام یوزارسیف به روی آنتن می‌برد.»

اغلب نامزدها معتقدند که صدا و سیما که در انتخابات‌های گذشته از چند ماه قبل به پخش برنامه‌های ویژه می‌پرداخت، در این انتخابات با کاستن از برنامه‌های انتخاباتی عملاً به پیروزی احمدی‌نژاد که از تریبون‌های گسترده دولتی برخوردار است، کمک می‌کند.[۱٥۱] [۱٥۲] [۱٥۳] [۱٥٤] [۱٥٥] [۱٥٦] [۱٥۷] [۱٥۸] [۱٥۹] عملکرد صدا و سیما در ادامه نیز انتقادات فراوانی را سبب شد تا جایی که که مهدی کروبی در سومین نامه خود به ضرغامی خواستار تجدید نظر در برنامه‌های انتخاباتی این رسانه شد.

۴.۲.۱. شایعه‌سازی صدا و سیما علیه موسوی و اعتراض مراجع و علما و طلاب قم

خبرگزاری ایرنا (تحت کنترل دولت فعلی) و سپس صدا و سیما ادعا کردند آقایان نوری همدانی، صافی گلپایگانی، موسوی اردبیلی، جوادی آملی نسبت به پخش تصاویر دیدار موسوی با مراجع انتقاد کرده‌اند.[۱٦۰] اما دفاتر این مراجع ادعای اعتراض به فیلم موسوی را شدیداً تکذیب کرده و موسوی اردبیلی خواستار پخش تکذیبیه خود در صدا و سیما شد. دفتر صافی گلپایگانی نیز با صدور اطلاعیه‌ای اقدام خبرگزاری دولت و بخش خبری ۲۰:۳۰ را دروغ‌پردازی و جعل اخبار مرجعیت شیعه عنوان کرد و ضمن ابراز تأسف عمیق از این‌گونه اقدامات ضد اخلاقی در رسانه‌های تأثیرگذار کشور، آن را باعث ایجاد فضای بی‌اعتمادی و سوءظن در میان مردم دانست و اعلام داشت: «اقدامات معدود جاهلانی که برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود حتا از خبرسازی و دروغ‌پردازی پیرامون مرجعیت ابایی ندارند موجب ایجاد التهاب در جامعه است.» دفتر جوادی آملی نیز با صدور اطلاعیه‌ای اخبار مطرح‌شده مبنی بر اعتراض این مرجع تقلید نسبت به پخش مستند انتخاباتی میرحسن موسوی را تکذیب کرد و در این

اطلاعیه عنوان داشت: «آنچه اخیراً در خصوص واکنش این دفتر نسبت به فیلم پخش شده در خبرگزاری‌ها آمده صحیح نیست و این دفتر، مراکز مزبور و همگان را دعوت می‌نماید، نسبت به مواضع او به سایت رسمی دفتر وی مراجعه کنند.»[۱۶۱] [۱۶۲] [۱۶۳] [۱۶۴] [۱۶۵]

۴.۳. سفر علی خامنه‌ای به کردستان و دفاع ضمنی از دولت

سید علی خامنه‌ای در سفر خود به کردستان گفت که وضع کشور را از دیگران بهتر می‌داند و معتقد است که وضعیت خوب است و نامزدها از روی صدق صحبت نمی‌کنند. خامنه‌ای همواره در سال‌های گذشته حامی جدی احمدی‌نژاد بوده است. تا جایی که برخی این‌گونه اظهارات وی را موافقت با تداوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد می‌دانند.

«من اوضاع کشور را از همه آقایان بهتر خبر دارم، می‌دانم که بسیاری از این مطالبی که به عنوان انتقاد در مورد وضع کشور و وضع اقتصاد می‌گویند، خلاف واقع است. اشتباه می‌کنند.[۱۶۶]»

بنا بر ادعای علی خامنه‌ای، حمایت از دولت‌های وقت، همواره از سوی وی صورت گرفته است و در زمان دولت محمد خاتمی نیز دفاع از شخص خاتمی و دولت او را «وظیفه» خود ذکر کرده است.[۱۶۷] وی همچنین گفته است از دولت‌هایی که بیش‌تر مورد تهاجم قرار گرفته‌اند بیش‌تر دفاع می‌کند و دولت نهم به خاطر ویژگی‌های خاص خود هم از جانب داخل و هم خارج مورد انتقاد و حمله قرار گرفت. به‌ویژه در عرصه خارجی، پرونده هسته‌ای و مسأله هولوکاست زمینه زیادی را برای انتقاد از دولت فراهم ساخت و بنا بر این، دفاع رهبر از دولت نهم غیر قابل انکار به نظر می‌رسد.[۱۶۸]

در ۳۰ مهر ۱۳۸۹ محمدتقی رهبر در مصاحبه‌ای گفت: «در روزهای پیش از انتخابات دهم هم چهره‌های اصول‌گرا و حتا نماینده‌های ولی فقیه و ائمه جمعه در شهرهای مختلف به حمایت از احمدی‌نژاد پرداختند.» [۱۶۹] رسانه‌ها این اظهارات را حاکی از دخالت علی خامنه‌ای و مجموعه تحت نظر او در انتخابات دانستند. [۱۷۰]

۴.۴. شائبه حمایت نماینده رهبری در سپاه از احمدی‌نژاد

رسانه‌های منتقد دولت به سخنرانی حجت‌الاسلام سعیدی نماینده ولی فقیه در سپاه اشاره داشته‌اند که به صورت ضمنی از محمود احمدی‌نژاد حمایت کرده است. همچنان کپی متنی منسوب به وی منتشر شد که در آن نظر رهبر را رأی به احمدی‌نژاد دانسته است.[۱۷۱] [۱۷۲] [۱۷۳] [۱۷۴] گرچه مسؤول روابط عمومی سپاه، نامه منسوب به سعیدی را تکذیب و عنوان کرد که جعلی و ساختگی بوده و نام افراد و تاریخ‌های درج‌شده در آن نیز غلط است.[۱۷۵] [۱۷۶] [۱۷۷]

۴.۵. توصیه رهبری به رعایت حقوق نامزدها

سید علی خامنه‌ای با تأکید بر مراقبت کامل برای جلوگیری از بروز دشمنی و کینه، در اعتراضی ضمنی به احمدی‌نژاد چنین گفت[۱۷۸]:

«صحیح و مورد پسند نیست که یک نامزد در سخنرانی در جمع مردم و یا نطق‌های تلویزیونی، برای اثبات خود، به نفی نامزد دیگر متوسل شود. بنده با مناظره و گفتگو و انتقاد مخالفتی ندارم، ولی همه سعی کنند که در چارچوب‌های درست شرعی و دینی انجام شود، مردم بیدارند، می‌فهمند و می‌دانند.»

همچنین در ادامه با بیان اینکه اختلاف نظر در مسائل گوناگون طبیعی است، گفته شد که نامزدها و هوادارانشان در سخنرانی‌ها و اجتماعات به گونه‌ای عمل کنند که کارها با برادری و مهربانی و بدون اشکال پیش برود.[۱۷۹]

۴.۶. رد صلاحیت توسط شورای نگهبان

شورای نگهبان در جریان نظارت استصوابی بر انتخابات از میان ۴۷۵ داوطلب ثبت نام کرده، تمام داوطلبان را به‌جز چهار تن، بدون ارائه دلیل خاصی رد صلاحیت کرد. از میان رد صلاحیت شدگان سرشناس سه نماینده سابق مجلس، رفعت بیات، اکبر اعلمی و قاسم شعله‌سعدی، دیده می‌شود. رئیس ستاد انتخاباتی اعلمی علت رد صلاحیت وی را مطرح کردن طرح عدم کفایت سیاسی احمدی‌نژاد در مجلس هفتم دانست. قاسم شعله‌سعدی نیز علت رد صلاحیت خود را نامه انتقادی دانست که هفت سال پیش خطاب به علی خامنه‌ای نوشته است.

شورای نگهبان در این دوره از انتخابات ریاست جمهوری، زنان را هم داری صلاحیت جهت کاندیداتوری دانست.[۱۸۰] در حالی که در انتخابات‌های قبلی فاقد صلاحیت می‌دانست. مشخص نیست که چگونه برداشت این شورا از انتخابات عوض می‌شود.
همچنین در جریان بررسی صلاحیت‌ها در شورای نگهبان دو تن از فقهای شورا (احمد جنتی و محمد یزدی) مخالف تأیید صلاحیت میرحسین موسوی بودند، اما وی با رأی مثبت سایر اعضا تأیید صلاحیت شد.[۱۸۱] [۱۸۲] [۱۸۳] [۱۸٤] [۱۸۵]

۵. تبلیغات در صدا و سیما

با اعلام رسمی کاندیداهای حائز شرائط، زمان رسمی تبلیغات برای انتخابات آغاز گردید که تا ساعت ۸ صبح ۲۱ خرداد، یعنی دقیقاً ۲٤ ساعت قبل از انتخابات ادامه داشت.[۱۸٦]

۵.۱. تلویزیون

نامزدها اجازه داشتند در برنامه‌های مختلف به پخش فیلم‌های تبلیغاتی از پیش ضبط شده خود بپردازند. همچنین در روزها ۱۲ تا ۱۷ خرداد مناظره‌هایی به شکل مستقیم و به صورت دو به دو بین نامزدها برگزار شد.[۱۸۷]
این در حالی است که زمان برنامه‌های تلویزیونی کاندیداها نسبت به دوره‌های قبل شاهد افزایش شدیدی بوده است.[۱۸۸]

۵.۲. مناظرات تلویزیونی

زمان تمامی این مناظرات ۹۰ دقیقه از ساعت ۲۲:۳۰ الی ۲٤ از شبکه سه سیما است.[۱۸۹]
- ۱۲ خرداد: کروبی – رضایی
- ۱۳ خرداد: احمدی‌نژاد – موسوی
- ۱٤ خرداد: رضایی – موسوی
- ۱٦ خرداد: احمدی‌نژاد – کروبی
- ۱۷ خرداد: کروبی – موسوی
- ۱۸ خرداد: احمدی‌نژاد – رضایی

۵.۳. گفتگوی ویژه خبری

این برنامه به مدت ٤۵ دقیقه در ساعت ۲۲:٤۵ از شبکه دو سیما به طور مستقیم پخش شد.
- ۷ خرداد: کروبی
- ۱۱ خرداد: رضایی
- ۱۵ خرداد: احمدی‌نژاد
- ۱۹ خرداد: موسوی

و...

۵.۴. رادیو

هر یک از نامزدهای انتخاباتی در نوبت‌های مختلف، امکان ارسال پیام‌های دو دقیقه‌ای با صدای خودشان را در رادیو پیام داشتند.[۱۹۰]

۶. آمار و ارقام

۶.۱. شمار واجدین رأی دادن

همه ایرانیان بالای ۱۸ سال می‌توانند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند. بر اساس آمار اعلام‌شده توسط مرکز آمار ایران، تعداد واجدین رأی دادن در انتخابات ٤٦ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر است.

۶.۲. ثبت نام

داوطلبین از روز ۱۵ اردیبهشت الی ۲۰ اردیبهشت جهت ثبت نام در این دوره ریاست جمهوری فرصت داشتند. در مجموع این پنج روز، بیش از ۳۰۰ نفر ثبت نام کردند.[۱۹۱]

۶.۳. رأی‌گیری و نتایج

رأی‌گیری این انتخابات در ۲۲ خردادماه ساعت ۸ صبح شروع شد و تا ساعت ۲۲ ادامه یافت. نحوه رأی‌گیری و نتایج اعلام‌شده با اعتراض کروبی و موسوی مواجه شد. مهدی کروبی و میرحسین موسوی و احزاب مطبوعشان این انتخابات را مهندسی‌شده و کودتا نامیدند.

نتیجه شمارش آرا بنا به آمار رسمی دولت به شرح زیر است:

انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)			
گرایش سیاسی	نام	نتایج	
		آرا	درصد
اصولگرا، آبادگران	محمود احمدی‌نژاد	۲۴٬۵۲۷٬۵۱۶	۶۲٫۶۳
اصلاح‌طلب، مستقل	میرحسین موسوی	۱۳٬۲۱۶٬۴۱۱	۳۳٫۷۵
اصولگرا، مستقل	محسن رضایی	۶۷۸٬۲۴۰	۱٫۷۳
اصلاح‌طلب، حزب اعتماد ملی	مهدی کروبی	۳۳۳٬۶۳۵	۰٫۸۵
آرای باطل		۴۰۹٬۳۸۹	۱٫۰۴
مجموع		۳۹٬۱۶۵٬۱۹۱	۱۰۰
منبع: وبگاه وزرات کشور ایران			

۷. اعتراضات به نتایج

بحث در مورد وقوع یا عدم وقوع تخلف در مقاله احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) پوشش داده شده است.

مهدی کروبی نتایج اعلام شده انتخابات را «مضحک و شگفت» توصیف کرده است. کروبی شیوه رأی‌گیری و شمارش آرا را به شمارش آرای آیت‌الله حسن مدرس تشبیه کرده که «حتی از شمارش رأیی که آن مرحوم به خویش داده بود، دریغ کردند» و گفته وضعیت موجود «در بیان و بیانیه نمی‌آید و باید فکر دیگری کرد.»[۱۹۲]

به گزارش سایت بی‌بی‌سی مهدی مقیمی، سخنگوی ستاد انتخاباتی محسن رضایی، به این خبرگزاری گفته است که این ستاد نسبت به عدم اعلام جزء به جزء آرا در حوزه‌های انتخابیه مختلف اعتراض دارد.[۱۹۳] یک روز پس از اعلام نتایج انتخابات، محسن رضایی در نامه‌ای به وزیر کشور ایران، صادق محصولی، خواستار انتشار نتایج شمارش آراء در شعب اخذ رأی و حوزه‌های انتخابیه «به تفکیک» شد.[۱۹۴]

۷.۱. نامه میرحسین موسوی به علی خامنه‌ای

میرحسین موسوی در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای نسبت به روند انتخابات و شیوه اعلام نتایج شمارش آرا، اعتراض کرد.[۱۹۳] موسوی طی نامه‌ای که خطاب به ملت ایران نوشته شده بود، نتایج انتخابات را «شعبده‌بازی دست اندرکاران انتخابات و صدا و سیما» دانسته و گفت که مردم «به دنبال آن هستند که بدانند چگونه و توسط چه کسانی و مقاماتی طرح این بازی بزرگ ریخته شده است؟» [۱۹۲] با وجودی که میرحسین موسوی در نامه خود از مردم خواسته بود از اقدامات کور جلوگیری کنند، در جاهای مختلفی از شهر تهران طرفداران میرحسین موسوی به مخالفت‌هایی پرداختند.[۱۹۵] [۱۹۶]

میرحسین موسوی در روز انتخابات دهم با نوشتن نامه‌ای اعتراضی به علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران اعتراض خود را نسبت به تخلفات انجام شده در انتخابات نشان داد.[۳] در قسمت‌هایی از این نامه آمده است: «شواهدی از مداخله تعدادی از فرماندهان و مسؤولان سپاه و بسیج در انتخابات واصل گردیده است و به نظر می‌رسد این عمل، در صورت صحت خبر، علاوه بر نقض قوانین، شکاف بین فرماندهان و مسؤولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه را دامن می‌زند. از آنجا که دامنه اقدامات غیرقانونی فوق مشخص نیست و بخشی از اعضای شعب اخذ رأی و ناظران از حامیان نامزد خاص آنان انتخاب شده‌اند، احتمال تصرف در آراء مردم اذهان را می‌آزارد.»[٤]

۷.۲. تظاهرات گسترده در شهرهای مختلف ایران

در پی اعلام نتایج آرا شهرهای مختلف ایران از جمله تهران، مشهد، اصفهان و شیراز، شاهد اعتراضات گسترده مردمی و درگیری با مأموران بود. ستاد انتخاباتی مرکزی میرحسین موسوی با حمله گسترده نیروهای انتظامی و استفاده از گاز اشک‌آور پلمپ شده، تلفن همراه و پیامک در تهران قطع و بسیاری از منابع خبری فیلتر شدند.[۱۹۷]

۸. مراسم تنفیذ و تحلیف

مراسم تنفیذ آقای احمدی‌نژاد با ۲ ساعت تأخیر و با غیبت برخی از مسوولان عالی‌رتبه فعلی و پیشین نظام برگزار شد.[۱۹۸] [۱۹۹] این مراسم بدون پوشش مستقیم از سوی رسانه ملی ایران برگزار شد.[۱۹۹]

آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس مجلس خبرگان رهبری و رئیس‌جمهور هشت ساله ایران و رئیس مجلس هشت ساله ایران، حسن خمینی نوه سید روح‌الله خمینی، محمد خاتمی رئیس‌جمهور هشت ساله ایران، ناطق نوری رئیس مجلس هشت ساله ایران، میرحسین موسوی نخست‌وزیر هشت ساله ایران، و مهدی کروبی رئیس مجلس ایران برای هشت سال، از جمله غایبان این مراسم بودند.[۱۹۹]

بسیاری از سفرای خارجی دعوت‌شده یا حاضر نشدند و یا مسؤولان رده‌پایین سفارت چون دبیر سوم را به مراسم تحلیف فرستادند. ولی سفرای بریتانیا و سوئد (رئیس دوره‌ای اتحادیه اروپا) در این مراسم شرکت داشتند. علی‌رغم اعلام علی لاریجانی مبنی بر حضور ورزشکاران و هنرمندان، چهره خاصی از این قشر دیده نشد. اکثریت نمایندگان عضو فراکسیون خط امام مجلس از غایبان جلسه بودند.[۱۹۹]

۹. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- مراسم تحلیف و تنفیذ دهمین دوره ریاست جمهوری در ایران

*** ۱۰. منابع ***

۱- انتخابات ریاست جمهوری دهم و میان‌دوره‌ای مجلس ۲۲ هشتم در تاریخ خرداد ۸۸ برگزار می‌شود. ایرنا. بازدید در تاریخ ۸ سپتامبر ۲۰۰۸.

۲- تردید در اردوگاه اصولگرایان و اصلاح‌طلبان. بی‌بی‌سی فارسی.

۳- دست‌هایی که «انتخابات» را بدل به «انتصابات» می‌کند، گفتاری از دانیل کالینگرت. خرداد.

٤- مهندسی انتخابات در جمهوری اسلامی ایران: زمینه‌های حقوقی و مراحل. رادیو فرانسه.

۵- این ٤ نفر. فردا (در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۸۸).

٦- قطار ثبت نام برای انتخابات ریاست جمهوری به ایستگاه آخر رسید (در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۸).

۷- چه کسی پیروز انتخابات است؟ (تابناک)

۸- بیانیه رسمی حضور دکتر محسن رضایی در انتخابات (تابناک)

۹- دیدار انتخاباتی مهدی کروبی با مقام معظم رهبری وبگاه نواندیش

۱۰- فعالیت حامیان نامزدی میرحسین موسوی جدی شد. الف (در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ ۲۸ دی ۱۳۸۷.

۱۱- به امید ادای وظیفه قصد خویش را برای نامزد شدن درانتخابات ریاست جمهوری اعلام می‌کنم. کلمه، وبسایت رسمی موسوی (در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۸۷).

۱۲- میرحسین با صدور بیانیه‌ای رسماً اعلام کاندیداتوری کرد. فارس (در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۸۷.
۱۳- معصومه ابتکار نامزد انتخابات دهم می‌شود. انتخاب (در تاریخ ۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۹.
۱٤- ادوارنیوز، دلایل حمایت از عبدالله نوری
۱۵- موافقت مجاهدین انقلاب با کاندیداتوری نوری. بازدید در تاریخ ۱٦ شهریور ۱۳۸۷.
۱٦- تأکید عبدالله نوری بر اصلاحات ساختاری (روزآنلاین، ۱۰ شهریور ۱۳۸۷)
۱۷- مزروعی: فقط خاتمی؛ سحرخیز: خاتمی نیامد، نوری (رادیو زمانه، ۳۱ مرداد ۱۳۸۷)
۱۸- خاتمی با عبدالله نوری دیدار کرد (روزنامه سرمایه، ۲۱ شهریور ۱۳۸۷)
۱۹- حضور عبدالله نوری در انتخابات ریاست جمهوری منتفی است. ایلنا (در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۸۸).
۲۰- معرفی کاندیدای واحد اگر خاتمی نیاید.. بازدید در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۸۷.
۲۱- محمد خاتمی رسماً نامزد انتخابات ریاست جمهوری ایران شد. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹.
۲۲- با جدیت، نامزدی خود را اعلام می‌کنم. khatami.ir (در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹.
۲۳- مقصد و زمان اولین سفرهای استانی خاتمی اعلام شد: شیراز، یاسوج و بوشهر. یاری‌نیوز.
۲٤- خاتمی بالأخره از کاندیداتوری انتخابات ریاست جمهوری دهم انصراف داد. تابناک (در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۷.
۲۵- اعظم طالقانی کاندیدای جدید ریاست جمهوری. انتخاب (در تاریخ ۱٤ فروردین ماه ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۹.
۲٦- حضور حداقل چهار کاندیدای اصولگرا در انتخابات ریاست جمهوری
۲۷- خبرنامه جبهه پیروان
۲۸- روزنامه خبر، ۲۹ فروردین ۸۸
۲۹- جهرمی: اگر شرائط اقتضا کند کاندیدا می‌شوم (فارس)
۳۰- آفتاب یزد
۳۱- قصد کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری دارم. بازدید در تاریخ بازدید: ۱٦ اکتبر ۲۰۰۸.
۳۲- Fars News Agency: اکبر اعلمی اعلام کاندیداتوری کرد
۳۳- بیانیه اعلام نامزدی اکبر اعلمی در دهمین انتخابات ریاست جمهوری
۳٤- رفعت بیات رسماً نامزد شد (فارسی). وبگاه آسیا (در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۳۵- نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای. میهن (در تاریخ آذر ۱۳۸۱).
۳٦- ژیلا شریعت‌پناهی، عضو همگرایی جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضاء، کاندید ریاست جمهوری شد. وبگاه مدرسه فمینیستی (در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۳۷- متن دو تبصره را اینجا بخوانید
۳۸- متن دو تبصره را اینجا بخوانید
۳۹- تصویب فوریت اصلاح قانون انتخابات ریاست جمهوری. بی‌بی‌سی فارسی.
٤۰- تشدید اختلاف‌ها بر سر قانون انتخابات ریاست جمهوری. رادیو زمانه.
٤۱- تشدید اختلاف‌ها برسر قانون انتخابات ریاست جمهوری. روزنامه خراسان.
٤۲- Ahmadinejad's Health Becomes Political Issue in Iran. واشنگتن‌پست. بازدید در تاریخ ۵ مارس ۲۰۰۹.
٤۳- تکرار بیماری احمدی‌نژاد و احتمال عدم نامزدی وی در انتخابات آینده. شهاب‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲٤ اکتبر ۲۰۰۸.
٤٤- اصولگرایان به دنبال بهانه برای عدم کاندیداتوری احمدی‌نژاد: احمدی‌نژاد مریض است. میزان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲٤ اکتبر ۲۰۰۸.
٤۵- ایرنا و ماجرای بامزه لیسانس آقای خاتمی. سایت محمدعلی ابطحی (در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۸۷).
٤٦- خبرگزاری ایرنا رسوا شد، مدرک خاتمی منتشر شد، خبرگزاری ایرنا رسوا شد. یاری‌نیوز (در تاریخ ۳۰ دی ۱۳۸۷).
٤۷- وقتی قالیباف هم تعقیب می‌شود. یاری‌نیوز (در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۸۷).

٤٨- تکذیب شایعه سوء قصد به جان قالیباف در اصفهان. عصر ایران (در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۸۷).
٤٩- اجبار رانندگان به نصب تراکت احمدی‌نژاد. جمهوریت (در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۵۰- kargozaaran.com
۵۱- نوید نو- حامیان احمدی‌نژاد در سفرهای انتخاباتی
۵۲- از لابلای خبرها؛ در مورد انتخابات و سفرهای احمدی‌نژاد، سهراب سلیمانی دی ۱۳۸۵
۵۳- سفرهای استانی احمدی‌نژاد؛ فرصتی برای تبلیغ یا خدمت؟ - © ۲۰۰۹ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۵٤- shahabnews.com
۵۵- سفرهای استانی، ابتکار چه کسی بود؟. آینده‌نیوز.
٥٦- هدفمند کردن یارانه‌ها از بودجه سال آینده ایران حذف شد. رادیوفردا (در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۸۷).
۵۷- یارانه نقدی چگونه منتفی شد؟. جمهوریت (در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۸۷).
۵۸- هشدار اقتصاددانان درباره حذف یارانه‌ها. روزنامه اعتماد (در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۷).
۵۹- طرح هدفمند کردن یارانه‌ها از بودجه حذف شد. بی‌بی‌سی (در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۷).
٦۰- راز تغییر ناگهانی نظر مجلس، پول ملت، خرج تبلیغات انتخاباتی احمدی‌نژاد. اخبار روز (در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۷).
٦۱- دولت با مجلس قهر کرد. روزآنلاین (در تاریخ ۲۱ اسفد ۱۳۸۷).
٦۲- محمد خاتمی رسماً نامزد انتخابات ریاست جمهوری ایران شد. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹.
٦۳- با جدیت نامزدی خود را اعلام می‌کنم. khatami.ir (در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۸ فوریه ۲۰۰۹.
٦٤- مقصد و زمان اولین سفرهای استانی خاتمی اعلام شد: شیراز، یاسوج و بوشهر. یاری‌نیوز.
٦۵- خاتمی: من یا میرحسین موسوی نامزد انتخابات می‌شویم، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی، دوشنبه ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹ - ۲۳ دی ۱۳۸۷
٦٦- انصراف سید محمد خاتمی از نامزدی انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری (فارسی). وبگاه رسمی سید محمد خاتمی (در تاریخ ۲٦ اسفند ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ اسفند ۱۳۸۷.
٦۷- به حکم اخلاق، از کاندیداتوری کنار می‌کشم (فارسی). وبگاه خبری تحلیلی تابناک (در تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۷). بازدید در تاریخ اسفند ۱۳۸۷.
٦۸- به دنبال تصویب نشدن لایحه ۲ فوریتی دولت برای کاهش سن رأی‌دهندگان ٤ میلیون جوان به انتخابات خرداد نمی‌رسند. روزنامه ایران (در تاریخ ۲۷ آوریل ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۸ می ۲۰۰۹.
٦۹- بخش‌هایی از متن منشور اخلاقی انتخابات. فارس (در تاریخ ۲٤ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۷۰- زنان، رفع تبعیض و انتخابات دهم ریاست جمهوری. کلمه (در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۸۸).
۷۱- «پیروز شوم، گشت ارشاد متوقف می‌شود». رادیو زمانه (در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۸۸).
۷۲- کروبی در دانشگاه زنجان: اگر گشت ارشاد به اقداماتش پایان ندهد، نزد فرمانده کل قوا خواهم رفت. یاری‌نیوز (در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۸۸).
۷۳- در صورت پیروزی گشت‌های ارشاد را جمع‌آوری می‌کنم. کلمه (در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۸۸).
۷٤- موسوی: تمام خیابان‌ها هم گشت ارشاد شود مشکلی حل نمی‌شود. آفتاب‌نیوز.
۷۵- ضرب و شتم خبرنگار به خاطر چهار انگشت باز بالای زانو. هم میهن به نقل از روزنامه اعتماد.
۷٦- مشاهده‌های حیرت‌آور خبرنگاری از یک کلانتری در تهران؛ «جوان متهم را به‌جای لوستر از سقف آویزان کرده بودند»!. خرداد. http://khordaad.com/sNews.aspx?Id=1327
۷۷- مسؤول عقیدتی سیاسی ناجا: رهبری بر اجرای طرح امنیت اجتماعی تأکید دارند. آفتاب‌نیوز (در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۷۸- رمضان‌زاده: کسی مسؤول انتخابات است که در ۷٦ در حوزه او ۱۱۸ درصد رأی دادند. آفتاب‌نیوز (در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۸۳).
۷۹- کمیته صیانت از آرا در زمان امام(ره) شکل گرفت. کلمه.

۸۰- شورای نگهبان: کمیته صیانت از آرا بی‌اعتبار است (فارسی). وبگاه رسمی بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۸۸.
۸۱- فیس‌بوک؛ ابزار محبوب تبلیغاتی رقبای احمدی‌نژاد
۸۲- قطار وبگردی «ghatar» فیس‌بوک (facebook) فیلتر شد
۸۳- چهل هزار مخالف احمدی‌نژاد در فیس‌بوک. وبگاه ۲۲ خرداد.
۸٤- «فیس‌بوک» رفع فیلتر شد (فارسی). قلم‌نیوز (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ خرداد ۱۳۸۸.
۸۵- مصادره «دوم خرداد» از سوی «سوم تیر». روزنامه اعتماد (در تاریخ ۳۱ اردیبهشت۱۳۸۸).
۸٦- سایت دانشگاه صنعتی شریف
۸۷- سایت نوروز
۸۸- روزنامه سرمایه
۸۹- روزنامه اعتماد
۹۰- مسؤولین ستادهای احمدی‌نژاد به حامیان میرحسین پیوستند (فارسی). وبگاه رسمی قلم‌نیوز (در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.
۹۱- ستادهای استانی احمدی‌نژاد فرو پاشید (فارسی). وبگاه انتخاب‌نیوز (در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.
۹۲- پیام سیمین بهبهانی
۹۳- چهره‌های ایرانی از انتخابات می‌گویند، سایت بی‌بی‌سی فارسی
۹٤- امید به تغییر، مردم را به وسوسه شرکت گسترده در انتخابات برانگیخته است، مهرداد درویش‌پور (gooya news, politics)
۹۵- «سایت یاری‌نیوز فیلتر شد». رادیو زمانه (در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۸۷).
۹٦- دستور وزیر ارشاد به هنرمندان برای حمایت نکردن از نامزدهای انتخابات. رادیو فردا (در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۷).
۹۷- هشدار بی‌سابقه صفار هرندی به هنرمندان. وبگاه تحلیلی خبری نواندیش (در تاریخ ۱۸ اسفند ۱۳۸۷).
۹۸- ممانعت از حضور خبرنگاران در محل سخنرانی / بنرهای سخنرانی خاتمی توسط گروه فشار پاره شد. یاری‌نیوز (در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۸۷).
۹۹- گزارشی از حاشیه‌های سفر خاتمی به شیراز، سخنانی متفاوت در اولین سفر. یاری‌نیوز (در تاریخ ١٦ اسفند ۱۳۸۷).
۱۰۰- «منشأ سیب‌زمینی‌های رایگان کشف شد». وبگاه جمهوریت. ٢٤ اسفند ۱۳۸۷. بازیابی‌شده در ١٤ مارس ۲۰۰۹.
۱۰۱- گونی‌های سیب‌زمینی، مهم‌ترین سوژه انتخابات!. جمهوریت (در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰۲- درباره جلسه مدیران سایت‌های خبری در وزارت ارشاد. الف (در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰۳- عیدی ۱۰ هزارتومانی رئیس‌جمهور به حاضرین در یک سخنرانی. الف (در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰٤- احمدی‌نژاد نقداً به دانشجویان عیدی می‌دهد. جمهوریت (در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰۵- دلیل برکناری ناگهانی مدیرعامل ایران خودرو. جمهوریت (در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰٦- سخنرانی در دانشگاه بدون مجوز ممکن نیست. روزآنلاین (در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۸).
۱۰۷- جلسه اجباری اصناف با احمدی‌نژاد. جمهوریت (در تاریخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۰۸- همایش ملی انتخابات دهم ریاست جمهوری آغاز به کار کرد. فارس (در تاریخ ٢٤ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۰۹- اعتراض دادستان تهران دلالتی بر توقیف روزنامه یاس‌نو نداشت. جمهوریت (در تاریخ ۲۹اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۱۰- یاس نو نیامده رفت. روزآنلاین (در تاریخ ٢٦ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۱۱- روزنامه یاس‌نو، رفع توقیف شد (فارسی). خبرگزاری کار ایران (ایلنا) (در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ خرداد ۱۳۸۸.
۱۱۲- مصادره «دوم خرداد» از سوی «سوم تیر». روزنامه اعتماد (در تاریخ ۳۱ اردیبهشت۱۳۸۸).
۱۱۳- سهمیه‌بندی ادارات دولتی برای استقبال از احمدی‌نژاد. جمهوریت (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸).
۱۱٤- بسته شدن بزرگراه یک روز پس از افتتاح نمایشی. آینده‌نیوز (در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸).
۱۱۵- خودداری نهادهای دولتی از انتشار آمارهای اقتصادی در آستانه انتخابات. قلم‌نیوز (در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۸).
۱۱٦- نابرابر کردن رقابت، به زیان احمدی‌نژاد است. آینده‌نیوز.

۱۱۷- برخورد سیاسی با مدیران موفق‌ترین باشگاه ایران، هیأت مدیره باشگاه ذوب آهن به دلیل حمایت از میرحسین برکنار شدند. روزنامه سرمایه (در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸).

۱۱۸- تمامی اعضای هیأت مدیره باشگاه ورزشی ذوب آهن اصفهان به دلیل حمایت از میرحسین موسوی برکنار شدند. نوروز (در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸).

۱۱۹- تسویه حساب انتخاباتی با سبزهای اصفهان هیأت مدیره باشگاه ذوب آهن دستخوش تغییرات می‌شود. قلم (در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸).

۱۲۰- تراول‌های ۵۰۰۰۰ تومانی احمدی‌نژاد، این بار به دانشجویان چوکا. جمهوریت (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸).

۱۲۱- روزنامه جام جم، یکشنبه ۱۰ خرداد ۸۸، ص ۲

۱۲۲- تقسیم ۲۵۰ میلیون تومان در کوی فاطمیه. تابناک (در تاریخ ۱۳۸۸/۲/۲۹).

۱۲۳- ٤۰۰ میلیارد تومان برای خرید رأی. روزآنلاین (در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۸).

۱۲٤- دولت برای مهرورزی از کجا پول می‌آورد؟ خرید ۵/۵ میلیون رأی یا پرداخت سود سهام عدالت؟. هم میهن (در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۸۸).

۱۲۵- مصادره «دوم خرداد» از سوی «سوم تیر». روزنامه اعتماد (در تاریخ ۳۱ اردیبهشت۱۳۸۸).

۱۲٦- هدیه ۵۰ هزار تومانی احمدی‌نژاد به پرستاران. انتخاب (در تاریخ ۲ خرداد ماه ۱۳۸۸).

۱۲۷- مصادره «دوم خرداد» از سوی «سوم تیر». روزنامه اعتماد (در تاریخ ۳۱ اردیبهشت۱۳۸۸).

۱۲۸- توزیع سکه انتخاباتی در بیمارستان میلاد دردسر آفرید. جمهوریت (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸).

۱۲۹- دبیرکل خانه پرستار: اعتراض جامعه پرستاری به فعالیت‌های تبلیغاتی برخی از کاندیداها. قلم سپید (در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۸).

۱۳۰- تراول‌های ۵۰۰۰۰ تومانی احمدی‌نژاد، این بار به دانشجویان چوکا. جمهوریت (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸).

۱۳۱- واکنش وزارت کشور به چک‌های انتخاباتی دولت به نمایندگان. آفتاب‌نیوز (در تاریخ ٦خرداد ۱۳۸۸).

۱۳۲- خطای در استفاده از الگو: یادکرد وب: پارامترهای نشانی و عنوان اجباری هستند..

۱۳۳- این توضیح به درخواست وزارت کشور منتشر می‌شود. وزارت کشور، دروغ‌پردازی روزنامه اعتماد را با دعوت به اخلاق‌مداری پاسخ داد. روزنامه اعتماد (در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۸۸).

۱۳٤- وزارت جهاد کشاورزی از میرحسین موسوی شکایت کرد. جمهوریت (در تاریخ ۵ خرداد ۱۳۸۸).

۱۳۵- تصمیم ورزشی یا انتخاباتی؟! در وبگاه فردا (خرداد ۱۳۸۸)

۱۳٦- تصمیم ورزشی یا انتخاباتی؟! در وبگاه فردا (خرداد ۱۳۸۸)

۱۳۷- احمدی‌نژاد: استقلال و پرسپولیس واگذار شوند. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲٦ اردیبهشت ۱۳۸۸).

۱۳۸- واکنش به دستور احمدی‌نژاد درباره واگذاری پرسپولیس واستقلال به بخش خصوصی. جمهوریت.

۱۳۹- احمدی‌نژاد ٤ سال پیش به مهرعلیزاده چه گفت؟. فرارو.

۱٤۰- تبلیغ احمدی‌نژاد در بازی پرسپولیس. فرارو.

۱٤۱- شوت احمدی‌نژاد به هواداران استقلال و پرسپولیس. نخبگان صنعت (در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۸).

۱٤۲- شعار یکصد هزار نفری علیه فوتبال سیاسی در روز حذف سرخ‌ها. تابناک (در تاریخ ٦ خرداد ۱۳۸۸).

۱٤۳- فرار علی‌آبادی، تاج و سعیدلو در دقیقه هشتاد. دنیای فوتبال (در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۸۸).

۱٤٤- علی‌آبادی حیا کن، ورزشو رها کن!. تابناک.

۱٤۵- توقف قطار شیراز-اصفهان تا اطلاع ثانوی (فارسی). وبگاه رسمی روزنامه دنیای اقتصاد (در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.

۱٤٦- افتتاح راه‌آهن کرمان- زاهدان بر هم خورد و احمدی‌نژاد به زاهدان نرفت. قطار، نرسیده به زاهدان دچار مشکل شد.. وبگاه رسمی پیک ایران (در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.

۱٤۷- خط آهن کرمان زاهدان افتتاح نشد. وبگاه رسمی تلویزیون واشنگتن (در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.

۱٤۸- بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا(ع) (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (در تاریخ ۱ فروردین ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸.

۱٤۹- آیا مقام معظم رهبری از نامزد خاصی حمایت می‌کنند؟ (فارسی). تبیان (در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸.
۱۵۰- مراسم بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(رض) (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸.
۱۵۱- ادعای بی‌طرفی ضرغامی درست از آب در نیامد. روزآنلاین (در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۲- سایه سیاست در قاب کوچک جام جم. جمهوریت (در تاریخ ۱٦ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۳- تخریب‌های برنامه‌ریزی‌شده در صدا و سیما مشاهده می‌شود. جمهوریت (در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵٤- کنایه رئیس مجلس به «قیچی به دست‌های صدا و سیما». تابناک (در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۵- آرمین: صدا و سیما، کیهان صوتی و تصویری است!. امروز.
۱۵٦- گسترش انتقادات نسبت به جانبداری انتخاباتی رسانه ملی به نفع دولت احمدی‌نژاد - ضرغامی استعفا دهد. روزآنلاین (در تاریخ ۱٦ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۷- نامزد اصولگرا هم به جمع منتقدان صدا و سیما پیوست. پارسینه (در تاریخ ۱٤ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۸- موج انتقاد نامزدهای ریاست‌جمهوری از صدا و سیما. مردمک (در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۵۹- انتقاد ٤٦ شخصیت حقیقی و حقوقی به صدا و سیما. قلم (در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱٦۰- واکنش مراجع به سوء استفاده از جایگاه روحانیت در فیلم تبلیغاتی موسوی
۱٦۱- خبرسازی انتخاباتی باعث بی‌اعتمادی و سوء ظن در مردم می‌شود. مهر.
۱٦۲- موج تکذیب دفاتر مراجع علیه ایرنا و سیما، بداخلاقی انتخاباتی این بار علیه مراجع تقلید!. آینده‌نیوز (در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸).
۱٦۳- اقدام غیراخلاقی خبرگزاری دولت. پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله صافی (در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۸۸).
۱٦٤- اعتراض سه تن از مراجع و علمای قم به صدا و سیما، بی‌بی‌سی فارسی
۱٦۵- واکنش مراجع عظام به جعل خبر توسط خبرگزاری جمهوری اسلامی و تلویزیون، روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۸۸/۰۳/۱۲
۱٦٦- رهبر ایران: آنچه در مورد وضع کشور می‌گویند خلاف واقع است. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۲اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱٦۷- آیا مقام معظم رهبری از نامزد خاصی حمایت می‌کنند؟ (فارسی). تبیان (در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸.
۱٦۸- آیا مقام معظم رهبری از نامزد خاصی حمایت می‌کنند؟ (فارسی). تبیان (در تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸.
۱٦۹- رهبر: ائمه جمعه در انتخابات از احمدی‌نژاد حمایت کردند (فارسی). آفتاب‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲ آبان ۱۳۸۹.
۱۷۰- افشای دخالت رهبر در انتخاب احمدی‌نژاد (فارسی). روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۲ آبان ۱۳۸۹.
۱۷۱- حضرت حجت‌الاسلام سعیدی! کاپشن کاندیدای مورد نظر شما چه رنگی است؟. انتخاب.
۱۷۲- رسوایی انتخاباتی سعیدی. وبگاه ۲۲ خرداد.
۱۷۳- پخش فتوای رهبری در حمایت از احمدی‌نژاد در صبحگاه مشترک سپاه. وبگاه ۲۲ خرداد.
۱۷٤- دستخط مشکوک انتخاباتی و لزوم روشنگری سریع سپاه. آینده‌نیوز (در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۸۸).
۱۷۵- تکذیب «نامه ساختگی سپاه و ادعای حمایت از احمدی‌نژاد». انتخاب.
۱۷٦- نامه‌های جعلی برای زیر سؤال بردن نهادهای نظام. جهان‌نیوز.
۱۷۷- در سکوت نماینده ولی فقیه، سپاه تکذیبیه داد، فتوای انتخاباتی رهبر؟. روزآنلاین (در تاریخ ٤ خرداد ۱۳۸۸).
۱۷۸- مراسم بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(رض) (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸.
۱۷۹- مراسم بیستمین سالگرد رحلت امام خمینی(رض) (فارسی). پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مقام معظم رهبری (در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱٤ خرداد ۱۳۸۸.
۱۸۰- روزنامه اعتماد ملی، ۲۳ فروردین ۸۸، ص۳
۱۸۱- رد صلاحیت قاسم شعله‌سعدی و اکبر اعلمی، دو نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. صدای آمریکا.
۱۸۲- اعلمی علیه شورای نگهبان افشاگری می‌کند. روزآنلاین.

۱۸۳- مخالفت دو عضو شورای نگهبان با تأیید صلاحیت میرحسین. شهاب‌نیوز.
۱۸٤- بیانیه اعتراض‌آمیز ستاد انتخاباتی آقای اکبر اعلمی. وبگاه اکبر اعلمی.
۱۸۵- توصیه‌ای به کروبی و موسوی. روزآنلاین.
۱۸٦- آغاز تبلیغات از هم اکنون تا ساعت ۸ بامداد۲۱خرداد. قلم.
۱۸۷- برنامه کامل مناظره‌های تلویزیونی چهار نامزد ریاست‌جمهوری اعلام شد. ایسنا.
۱۸۸- پخش برنامه‌های صدا و سیما در خصوص انتخابات نسبت به گذشته ۳۰ درصد افزایش داشته است. تغییر (پایگاه خبری اصلاح‌طلبان عمل‌گرا).
۱۸۹- جدول پخش مناظره کاندیداهای انتخابات دهم. فارس.
۱۹۰- پخش صدای نامزدها در رادیو پیام.
۱۹۱- مهلت قانونی ثبت‌نام انتخابات ریاست جمهوری دهم به پایان رسید. خبرگزاری فارس (در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۸).
۱۹۲- BBC Persian
۱۹۳- BBC Persian
۱۹٤- حصر خانگی کروبی و موسوی تکذیب شد
۱۹۵- BBC Persian
۱۹٦- BBC Persian
۱۹۷- Election battles turn into street fights in Iran - Yahoo! News
۱۹۸- تنفیذ انجام شد (فارسی). جوان فردا. بازدید در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۸.
۱۹۹- غیبت چهره‌های شاخص در مراسم تنفیذ (فارسی). پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۸.

۱۱. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- ۱۳۸۸، سالی که ایران لرزید در بی‌بی‌سی فارسی
- جزئیات کاملی از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد در خبرگزاری فارس
- صفحه ویژه انتخابات ایران در بی‌بی‌سی فارسی
- وبگاه انتخاباتی محسن رضایی
- کمپین انتخاباتی مهدی کروبی
- کلمه، وبگاه انتخاباتی میرحسین موسوی
- ثانیه، وبگاه انتخاباتی حامیان احمدی‌نژاد
- کمیته مستقل مردمی صیانت از آرا
- سایت حکومت (قسمتی از «ژورنال دموکراسی اخلاقی»)
- اکونومیست: پیروزی توخالی در انتخابات ایران
- گاهشمار صد روز اعتراض انتخاباتی در ایران در بی‌بی‌سی فارسی

۱۶-۱-۲- «جنبش سبز ایران»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

جنبش سبز ایران، به سلسله اقداماتی اطلاق می‌شود که در آن، معترضان به نتیجه انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران، خواهان برکناری محمود احمدی‌نژاد پس از انتخابات شدند. رنگ سبز ابتدا به عنوان نماد طرفداران میرحسین موسوی انتخاب شد، اما پس از انتخابات ۱۳۸۸ ایران و اعتراضات گسترده در واکنش به آن، این رنگ، نماد اتحاد و امید کسانی به شمار می‌آمد که با انتخاب مجدد محمود احمدی‌نژاد مخالف بودند.[۱] میرحسین موسوی، مهدی کروبی و محمد خاتمی به عنوان «رهبران جنبش سبز» شناخته شده‌اند.[۲] در ایران، این جنبش از انقلاب سال ۵۷ به بعد بی‌سابقه بوده است، با این تفاوت که این جنبش، نسبت به انقلاب ۵۷، با شدت بیش‌تری سرکوب شده است.[۳]

محتویات

۱. پیشینه
۲. اصطلاح جنبش سبز
۳. رهبران
۳.۱. نداشتن رهبری
۳.۲. وجود رهبری فرضی
۳.۳. رهبری شبکه‌ای
۳.٤. رهبری نمادین
٤. اقدامات
۵. اظهار نظرها
٦. انتقادات
۷. جستارهای وابسته
۸. منابع
۹. پانویس
۱۰. پیوند به بیرون

۱. پیشینه

ابتدا به خاطر سید بودن موسوی، رنگ سبز به‌تدریج توسط طرفدارانش به صورت نماد وی در آمد. با همه‌گیر شدن این رنگ، مخالفت‌هایی از سوی برخی گروه‌های سیاسی ابراز شد. دو هفته پیش از انتخابات، هفته‌نامه صبح صادق، ارگان سپاه پاسداران، به نقل از یدالله جوانی، رئیس اداره سیاسی سپاه پاسداران، نوشت که سپاه اطلاعاتی در دست دارد که نشان می‌دهد برخی گروه‌های افراطی، پروژه انقلاب رنگی را طراحی کرده و در حال اجرای آن هستند:

«فراخوان عمومی از هواداران برای استفاده از رنگ سبز به صورت روسری، مانتو، کلاه، مچ‌بند و.... اهدافی فراتر از ایجاد یک شور و نشاط انتخاباتی در جامعه و بین هواداران را دنبال می‌کند.»

هم‌زمان با سخنان رئیس اداره سیاسی سپاه پاسداران، روزنامه کیهان نیز در مطلبی ضمن تأیید حرف‌های این سردار سپاه نوشت اطلاعاتی در دست دارد که نشان می‌دهد برخی از گروه‌ها خود را برای «بست‌نشینی» در روز انتخابات مقابل وزرات کشور و استانداری‌ها و فرمانداری‌ها آماده کرده و چند روز است که در تهران این کار را تمرین می‌کنند و به طور ضمنی آنها را به انجام یک کودتای انتخاباتی متهم کرد. برخی دیگر از ناظران سیاسی نیز حرکت‌های چند هفته پیش از انتخابات در تهران و شهرهای بزرگ را شبیه خیزش عمومی بهمن ۵۷ ارزیابی کرده و این‌گونه حرکت‌ها را نشانه‌ای از وقوع یک انقلاب قلمداد کردند.[٤]

۲. اصطلاح جنبش سبز

با تداوم اعتراضات فراگیر حامیان میرحسین موسوی و مهدی کروبی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ به نتایج انتخابات این جریان با نام‌های گوناگونی خوانده شد. به عنوان مثال انقلاب سبز ایران عنوانی است که برخی رسانه‌های بین‌المللی به کار بردند.[۵] [٦] [۷] [۸]

موسوی و هوادارانش در کنار مهدی کروبی و محسن رضایی معتقد به مخدوش بودن نتایج انتخابات و اعلام پیروزی محمود احمدی‌نژاد بودند. برخی از احزاب هوادار موسوی از عنوان کودتای سیاسی برای آنچه در انتخابات توسط دولت روی داده بود استفاده کردند.[۹]

۳. رهبران

اگرچه بیش‌تر میرحسین موسوی، مهدی کروبی و تا حدودی محمد خاتمی را رهبران این جنبش می‌خوانند، اما خود این افراد، از جمله میرحسین موسوی، بارها ابراز داشته است که خودشان پیرو جنبش سبز هستند. به طور مثال، می‌توان شرکت میرحسین موسوی در اولین نماز جمعه بعد از انتخابات ۱۳۸۸ به امامت هاشمی رفسنجانی را بنا به خواست هواداران این جنبش دانست.

در ادبیات هواداران دولت احمدی‌نژاد، از میرحسین موسوی و مهدی کروبی با عنوان «سران فتنه» یاد می‌شود.

نظرات گوناگونی پیرامون رهبری این جنبش ابراز شده است.

۳.۱. نداشتن رهبری

به عقیده بابک داد، مقامات نظام، ابتدا جنبش را به «هدایت اتاق جنگ روانی» ستادهای انتخاباتی نسبت دادند، اما بعد از دستگیری فله‌ای ده‌ها فعال سیاسی، دیدند جنبش هنوز مدیریت می‌شود و مقتدرانه ادامه دارد! بعد نامزدهای معترض را به عنوان طراح و رهبر اعتراضات ملی، محدود کردند.[۱۰] همچنین داریوش همایون، جنبش سبز را تحولی بی‌سابقه، دموکراتیک و آزاد که خارج از رابطه رهبری، اطاعت، فرمان‌بری، مریدی و مرادی و... است، می‌خواند.[۱۱]

سردبیر اجرایی مجله معتبر «فارن پالیسی»، که زهرا رهنورد را به خاطر فعالیت‌هایش در کمپین (و نه به خاطر رهبری جنبش) در لیست صد نفره زنان برگزیده قرار داده، تأیید می‌کند تحلیلگرانی که معتقدند این جنبش رهبر ندارد و هر کسی که فعال است، یک رهبر است، و ما به همین دلیل، یک یا دو فرد در حوزه رهبری جنبش را انتخاب نکردیم. رهنورد را از کمپین انتخاباتی موسوی برگزیدیم. به خاطر اینکه حقیقتاً این جنبش آن قدر وسیع است، که نام بردن از یک یا دو نفر به عنوان رهبر برای آن امکان‌پذیر نیست.[۱۲]

۳.۲. وجود رهبری فرضی

عماد بهاور، از اعضای ستاد موسوی گفته است: برخی از گروه‌های اپوزیسیون دائماً تبلیغ می‌کنند که «موسوی رهبر جنبش نیست» یا «جنبش سبز رهبر ندارد» یا «مردم خود رهبر جنبش هستند». تصور آنها از رهبری جنبش همان رهبری قدیمی و کلاسیک است که نوعی رهبری حداکثری بود و جنبش، قبایی بود که بر قامت رهبران دوخته می‌شد. ایشان دانسته یا نادانسته بر تلاشی جنبش دامن می‌زنند. در حالی که نوع رهبری فرضی میرحسین موسوی به هیچ وجه شباهتی با آن‌گونه رهبری کلاسیک ندارد.

او گرچه معتقد است جنبش رأس دارد، ولی می‌گوید رهبری جنبش، فرضی است، وی گفته است:

«این جنبش وابسته به رأس خود نبوده و نیست. اگرچه همواره حول یک «رأس فرضی» سامان یافته است. بی‌شک خاتمی و موسوی دو رأس فرضی برای این جنبش در مراحل اولیه و بعدی و البته بهترین، سالم‌ترین و اخلاقی‌ترین گزینه‌ها در بین گزینه‌های ممکن و موجود بوده‌اند. در چنین حالتی، اعضای متکثر جنبش فرض می‌کنند که شخصی یا نهادی نقش رهبری جنبش را بازی می‌کند؛ رهبری که البته حداقلی است و چندان هم رهبری نمی‌کند. تنها «حضور» دارد تا انسجام جنبش حفظ شود و از مسیر اولیه آن خارج نشود.»[۱۳]

۳.۳. رهبری شبکه‌ای

از دیگر کسانی که رهبری جنبش را فردی نمی‌داند، مجید محمدی، جامعه‌شناس، است. او می‌گوید رهبری جنبش سبز، شبکه‌ای، غیرمتمرکز، تعاملی و توافقی است.

۳.۴. رهبری نمادین

به عقیده حمیدرضا جلایی‌پور، جنبش سبز فقط یک رهبری نمادین و سمبلیک دارد و اگر اینها را هم از دست بدهد فرقی نمی‌کند. او اظهار کرده: جنبش سبز، رهبر حقیقی و کاریزما ندارد.[۱٤]

۴. اقدامات

کمپین‌های انتخاباتی، ایجاد زنجیره‌های انسانی[۱۵]، تشویق به سبزپوشی، بستن دستبند سبز و کلاً ترویج این رنگ پیش از انتخابات و برگزاری راهپیمایی‌های گسترده در اعتراض به نتایج انتخابات، از جمله اقدامات این جنبش بوده است. این جنبش در حال حاضر نفوذ بسیار زیادی در بین مردم ایران دارد.

همچنین تندیس شبیه‌سازی شده مجسمه داوید در میدان سینورای فلورانس به دستور شهردار فلورانس و در جهت همدردی مردم فلورانس با مردم ایران، با پرتو نورافکن‌های سبز به نشانه جنبش سبز ایران نورپردازی شد.[۱٦]

۵. اظهار نظرها

علی‌اکبر موسوی خوئینی سه اولویت جنبش سبز را فعالیت مؤثر حقوق بشری در دفاع از حقوق زندانیان- شهدا و پشتیبانی از خانواده‌های آنان، رفع خلاء شبکه ارتباطی و رسانه‌ای با هدف آگاهی‌بخشی و تقویت همبستگی بین ایرانیان و عبور از بحث «چه نمی‌خواهیم» و آغاز گفتگوی فراگیر پیرامون «چه می‌خواهیم» می‌داند.[۱۷]

۶. انتقادات

منتقدان جنبش سبز استفاده این جریان از رنگ سبز را محکوم کرده و آن را با عباراتی چون «کاخ سبز معاویه» و «جنبش سبز اموی» توصیف می‌کنند. گروهی از ایشان جنبش سبز علوی را برای مقابله با این جریان بنیان نهاده‌اند.[۱۸] [۱۹]

منسوب کردن این جریان به بنی‌امیه و معاویه اعتراض‌های شدیدی را در بین هواداران جنبش سبز برانگیخته است. از جمله رسول منتجب‌نیا فقیه و قائم‌مقام حزب اعتماد ملی تشبیه مخالفان به بنی‌امیه را رفتاری ضد اسلامی توصیف کرده و خواهان برخورد مقامات کشور با آنان شده بود: «این بزرگ‌ترین تهمت است که شخصی یک مجموعه را طرفدار بنی‌امیه می‌نامد. بنی‌امیه یعنی دشمنان اهل بیت و کسانی در مقابل آنها ایستادند... شما علوی هستید مبارکتان! چرا رقیب خود را اموی اعلام می‌کنید. این چه تهمتی است؟ شما دم از اصول‌گرایی می‌زنید. آیا تهمت زدن از اصول شماست؟ آیا هر کس که شما را قبول نکرد، معاویه، یزید بن معاویه یا بنی‌امیه است... متعجبم که مقامات کشور چرا به دهان آنها نمی‌زنند و با آنها برخورد نمی‌کنند.»[۲۰]

۷. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران
- تظاهرات هواداران جنبش سبز ایران در تاسوعا و عاشورا (۵ و ٦ دی ۱۳۸۸)
- اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹
- اعتراضات جنبش سبز در ۱ اسفند ۱۳۸۹
- دستگیری میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان
- اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹

۸. منابع

- زنجیره انسانی جنبش سبز ایران در حمایت از میرحسین موسوی تکمیل شد

- «جنبش سبز: حرکتی مدنی از جنس جنبش دوم خرداد»
- IRAN: The Day of Confrontation and Clarity
- دعوتنامه برگزارکنندگان مراسم ۱۸ تیر از موسوی و مهدی کروبی و محمد خاتمی
- Green movement during Iran's Presidential Election

*** ۹. پانویس ***

۱- Green movement during Iran's Presidential Election.

۲- دعوتنامه برگزارکنندگان مراسم ۱۸ تیر از موسوی و مهدی کروبی و محمد خاتمی (فارسی). آسمان‌دیلی‌نیوز (در تاریخ ١٤ تیر ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ تیر ۱۳۸۸.

۳- IRAN: The Day of Confrontation and Clarity (فارسی). وبگاه رسمی. بازدید در تاریخ Jun 25.

٤- «جنبش سبز: حرکتی مدنی از جنس جنبش دوم خرداد» (فارسی). وبگاه رسمی.

٥- The Green Revolution Belongs to the Iranians, Not the United States. huffingtonpost (در تاریخ June 18, 2009).

٦- What if the Green Revolution fails? (در تاریخ ٢٤June ,٢٠٠٩).

۷- Friedman: What we can do to help Iran's Green Revolution. The New York Times (در تاریخ ۲۰۰۹/۲٤/۰٦).

۸- A devastating defeat for Iran's green revolution. The Observer (در تاریخ June 14, 2009).

۹- کودتای ۲۳ خرداد ۸۸. روزآنلاین (در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸).

۱۰- بابک داد: جنبش سبز «رأس و بدنه» ندارد، خیزشی است در «عرض جامعه»

۱۱- داریوش همایون: جنبش سبز مثل ویکی‌پدیا است. رادیو زمانه – ۲۳ مهر ۱۳۸۸. بازدید در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۸۸.

۱۲- [سردبیر اجرایی فارین پالیسی: چرا زهرا رهنورد را به عنوان متفکر سال برگزیدیم – [© ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است.]]

۱۳- Blogfa.com

١٤- جلایی‌پور: جنبش سبز رهبر حقیقی ندارد

۱٥- زنجیره انسانی جنبش سبز ایران در حمایت از میرحسین موسوی تکمیل شد

١٦- سبز، نماد جنبش ایرانیان جهانگیر می‌شود، دویچه وله فارسی

۱۷- سه اولویت جنبش سبز. ادوارنیوز – ٦ شهریور ۱۳۸۸. بازدید در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۸۸.

۱۸- واکنش تند «سبزها» به اعلام موجودیت «جنبش سبز علوی». سایت خدمت

۱۹- جنبش سبز علوی در مقابل جنبش سبز اموی خواهد ایستاد. سایت عصر ایران

۲۰- پیشنهاد منتجب‌نیا برای اعلام آتش‌بس بین گروه‌های سیاسی. ایلنا، ۲۰ آبان ۱۳۸۸

۱۰. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- جنبش راه سبز (جرس)
- جنبش سبز آزادی
- سایت بپاخیز، آخرین اخبار جنبش سبز
- «جنبش سبز» ایران چه کیفیت و مشخصاتی دارد؟، بی‌بی‌سی فارسی
- پرسش و پاسخ درباره جنبش سبز (ویدئو) از بی‌بی‌سی فارسی

۱۷–۱–۲– «احتمال تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران (۱۳۸۸)»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

این مقاله به استدلال‌های مختلف در مورد احتمال تقلب در دهمین انتخابات ریاست جمهوری ایران می‌پردازد. برخی کارشناسان از احتمال دستکاری آرا به نفع محمود احمدی‌نژاد سخن گفته‌اند و گروهی دیگر از کارشناسان، استدلالاتی علیه دخالت گسترده در انتخابات ارائه کرده‌اند. از میان گروه دوم کارشناسان که پیروزی احمدی‌نژاد را ممکن می‌دانند، گروهی هنوز لزوم بررسی دقیق موارد اعتراضی را لازم می‌دانند.[۱]
استدلال‌ها برای وقوع تخلف شامل استدلال بر پایه سرعت شمارش آرا، استدلال بر پایه نحوه اعلام نتایج، استدلال بر پایه میزان آرا به احمدی‌نژاد، استدلال‌های ریاضی‌دانان، متخصصین آمار و کارشناسان امور ایران و حتا بر پایه گزارش‌های منتشرشده توسط نهادهای وابسته به محافظه‌کاران و نظام بیان می‌شود.[۲] از طرف دیگر، استدلالات برای عدم وقوع تخلف شامل رد گزارش‌ها اولیه در مورد تقلب، رد استدلالات آماری و تحلیل‌های اجتماعی و اقتصادی از دلایل رأی مردم به احمدی‌نژاد استوار است.

محتویات

۱. تعریف تقلب
۲. پیشینه
۳. استدلالات ارائه شده برای وقوع تقلب
۳.۱. پیش از روز انتخابات
۳.۲. حمایت علی خامنه‌ای
۳.۳. تردید نهادهای حکومتی در پیروزی احمدی‌نژاد
۳.٤. ادعای عدم پلمب صندوق‌ها قبل از رأی‌گیری
۳.۵. ادعای تخلفات صورت گرفته در صندوق‌های سیار
۳.۵.۱. قانون انتخابات در مورد صندوق‌های سیار
۳.۵.۲. استدلال موسوی
۳.۵.۳. پاسخ
۳.۵.٤. پاسخ کمیته صیانت از آرای موسوی
۳.٦. کمبود تعرفه
۳.٦.۱. گزارش‌های کمبود تعرفه
۳.٦.۲. پاسخ وزارت کشور
۳.٦.۳. پاسخ شورای نگهبان
۳.٦.٤. پاسخ کمیته صیانت از آراء به شورای نگهبان
۳.۷. ناظران کاندیداها
۳.۷.۱. ادعای موسوی
۳.۷.۲. پاسخ وزارت کشور
۳.۷.۳. پاسخ شورای نگهبان
۳.۸. محدودیت‌های مخابراتی و رسانه‌ای در روز رای‌گیری
۳.۹. زمان پایان رأی‌گیری
۳.۹.۱. ادعای موسوی
۳.۹.۲. سایر گزارش‌ها

۳.۹.۳. پاسخ شورای نگهبان
۳.۱۰. شمارش آرا
۳.۱۰.۱. استدلال بر پایه سرعت شمارش آرا
۳.۱۰.۲. نسبت ثابت آرا
۳.۱۱. ادعای عدم تجمیع آراء در حضور ناظران کاندیداها
۳.۱۲. گزارش‌های منتسب به کارکنان وزارت کشور
۳.۱۳. میزان آرا
۳.۱۳.۱. منفی بودن تعداد آرای باطله در برخی صندوقها
۳.۱۳.۲. تحریف و ارائه آمار متناقض
۳.۱۳.۲.۱. تغییر نتیجه انتخابات در زادگاه کاندیداهای دیگر
۳.۱۳.۲.۲. کاهش آرای محسن رضایی
۳.۱۳.۳. تحلیل قومیتی
۳.۱۳.٤. مقایسه با انتخابات ریاست‌جمهوری پیشین
۳.۱۳.۵. نسبت آرای باطله به کل آرا
۳.۱۳.٦. دلایل دیگر
۳.۱۳.۷. استدلال‌های آماری
۳.۱۳.۷.۱. روش آماری–روانشناسی
۳.۱۳.۷.۲. مطالعات بر پایه قانون بنفورد
۳.۱۳.۸. درصد مشارکت بیش از ۱۰۰ درصد
۳.۱۳.۸.۱. پاسخ شورای نگهبان و وزارت کشور
۳.۱٤. رد ادعای حمایت از احمدی‌نژاد در مناطق روستایی
۳.۱۵. پیش‌بینی نسبتاً دقیق برخی حامیان احمدی‌نژاد
۳.۱٦. ادعای تأخیر وزارت کشور در اعلام نتایج به تفکیک صندوق‌ها
۳.۱۷. صندوق‌های حاوی آرای کل مضرب صد
۳.۱۸. تظاهرات حامیان موسوی
۳.۱۹. نظریه کودتا
۳.۲۰. نتیجه بازشماری آرا
۳.۲۱. ادعای تانخورده بودن برگه‌های رای و یکسانی دستخط نوشته‌ها
٤. استدلال‌های ارائه شده در رد ادعای تقلب در انتخابات
٤.۱. رد امکان هرگونه تقلب مؤثر
٤.۲. نظر جیمز پتراس
٤.۳. میزان تقلب
٤.٤. ادعای میزان محبوبیت در مناطق روستایی
٤.۵. پاسخ وزارت کشور
٤.٦. پاسخ شورای نگهبان
٤.۷. استدلال بر عدم ارائه دلایل کافی
٤.۸. انتساب تناقض در گفتار
٤.۹. نظرسنجی واشنگتن پست

٤.١٠. نظرسنجی مؤسسه تحقیقاتی وابسته به دانشگاه مریلند
٤.١١. فهرست گزارش‌های منتشر شده در رد تقلب در انتخابات ایران
٥. پانویس‌ها
٦. پیوند به بیرون

۱. تعریف تقلب

دانشنامه *بریتانیکا* در مقاله‌اش در مورد سیستم‌های رأی‌گیری، تخلف در یک سیستم رأی‌گیری را متشکل از موارد زیر در نظر می‌گیرد: تطمیع و رشوه دادن برای خرید رأی، ترساندن و تهدید رأی‌دهندگان، منتشر کردن شایعه‌های ناروا و تبلیغات انتخاباتی غلط، دستکاری نظام رأی‌گیری با گنجاندن صندوق‌های رأی جعلی، عدم صداقت در شمارش یا گزارش رأی‌ها، و یا بی‌اعتنایی برگزارکنندگان انتخابات نسبت به نتایج انتخابات (به عنوان مثال، با استفاده از نیروی نظامی). بر اساس این دانشنامه، مطالعات مقایسه‌ای نشان می‌دهد که عدم وقوع چنین تخلفاتی بیش‌تر به تبعیت عمومی یک مردم از ادب و نزاکت سیاسی و عادات مردم‌سالارانه آنها متأثر می‌شود تا وجود قوانینی که انجام آنها را نهی کند.[۳]

بر اساس ماده ۳۳ قانون انتخابات ریاست جمهوری ایران، ارتکاب امور ذیل جرم محسوب می‌شود:[٤] ۱- خرید و فروش رأی ۲- تقلب و تزویر در اوراق و تعرفه یا برگ رأی یا صورت جلسات ۳- تهدید یا تطمیع در امر انتخابات ٤- رأی دادن با شناسنامه جعلی ٥- رأی دادن با شناسنامه دیگری ٦- رأی دادن بیش از یک بار ۷- اخلال درامر انتخابات ۸- کم و زیاد کردن آرا یا تعرفه‌ها ۹- تقلب در رأی‌گیری و شمارش آرا ۱۰- رأی گرفتن با شناسنامه کسی که حضور ندارد ۱۱- توصیه به انتخاب کاندیدای معین از طرف اعضای شعبه اخذ رأی یا هر فرد دیگر محل صندوق رأی، به رأی‌دهنده ۱۲- تغییر و تبدیل یا جعل و یا ربودن و یا معدوم نمودن اوراق و اسناد انتخاباتی از قبیل تعرفه و برگ رأی و صورت‌جلسات و تلکس و تلفنگرام‌ها و تلگراف‌ها ۱۳- باز کردن و یا شکستن قفل محل نگهداری و لاک و مهر صندوق‌های رأی بدون مجوز قانونی ١٤- جابه‌جایی، دخل و تصرف و یا معدوم نمودن اسناد انتخاباتی بدون مجوز قانونی ١٥- دخالت در امر انتخابات با سند مجعول ١٦- ایجاد رعب و وحشت برای رأی دهندگان یا اعضای شعب ثبت نام و اخذ رأی با اسلحه یا بدون اسلحه در امر انتخابات ۱۷- دخالت در امر انتخابات با سمت مجعول و یا به هر نحو غیرقانونی

۲. پیشینه

در انتخابات‌های پیشین ایران هم چندین بار اتهام تقلب مطرح شده بود. یکی از روش‌های تقلب که همیشه به شکل گسترده در ایران وجود داشته، رأی دادن با استفاده از شناسنامه افراد مرده بوده است.[٥]

۳. استدلالات ارائه شده برای وقوع تقلب

۳.۱. پیش از روز انتخابات

گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی در سر فصل‌هایی با عنوان‌های «تبلیغات غیرقانونی با استفاده از منابع و امکانات دولتی و عمومی»، «تطمیع و خرید رأی»، «تخلفات و اعمال مجرمانه شخص آقای احمدی‌نژاد»، «سازماندهی یکپارچه و بسته وزارت کشور، ستاد انتخابات کشور و هیأت‌های اجرایی»، «نقض بی‌طرفی شورای نگهبان، هیأت نظارت و ناظران»، «همسو بودن مجری و ناظر انتخابات برای اولین بار»، «مداخله نظامیان در انتخابات»، «تقلب و تزویر در تعرفه‌ها و آراء» و «مهرهای اضافی» مفصلاً استدلالاتی برای وقوع تخلف پیش از روز انتخابات را ذکر می‌کند.[٦] همچنین علی‌اکبر محتشمی‌پور رئیس کمیته صیانت از آرای موسوی به مواردی از جمله استفاده احمدی‌نژاد از مکانات دولتی در سفرهای تبلیغاتی، توزیع سهام عدالت در آستانه انتخابات و... اشاره کرد.[۷]

۳.۲. حمایت علی خامنه‌ای

در ۳۰ مهر ۱۳۸۹ محمدتقی رهبر در مصاحبه‌ای گفت: «در روزهای پیش از انتخابات دهم هم چهره‌های اصول‌گرا و حتا نماینده‌های ولی فقیه و ائمه‌جمعه در شهرهای مختلف به حمایت از احمدی‌نژاد پرداختند.» [۸] رسانه‌ها این اظهارات را حاکی از دخالت علی خامنه‌ای و مجموعه تحت نظر او در انتخابات دانستند. [۹]

حیدر مصلحی وزیر اطلاعات در سخنانی در ٤ آبان ۱۳۸۹ به نقش سید علی خامنه‌ای در مورد انتخاب محمود احمدی‌نژاد اشاره نمود و گفت: «امروز مسیری که مقام معظم رهبری طراحی کرده‌اند، وضعیت را به گونه‌ای شکل داده است که دولت نهم و دهم بر سر کار می‌آید و نظام در مسیر درستی قرار می‌گیرد.» [۱۰]

۳.۳. تردید نهادهای حکومتی در پیروزی احمدی‌نژاد

فریده فرحی، تحلیلگر امور ایران و استاد دانشگاه هاوایی در مانوا، نتایج انتخابات را «درآمده از خُم رنگرزی» (Pull out of the hat) می‌خواند. از استدلال‌های متعددی که او ارائه می‌دهد می‌توان به نظرسنجی‌های پیش از انتخابات اشاره کرد. مثلاً نظرسنجی محرمانه دولتی مربوط به ٦ روز قبل از انتخابات که توسط نشریه نیوزویک چند روز پیش از انتخابات درز کرد و نشان می‌داد که موسوی بین ١٦–١٨ میلیون رأی دارد و احمدی‌نژاد تنها ٦–٨ میلیون رأی دارد. این نظرسنجی نشان می‌داد که حتا اکثریت اعضای سپاه پاسداران و نیروهای اطلاعات ایران قصد دارند که به موسوی رأی دهند.[۱۱]

همچنین علیرضا زاکانی، نماینده اصول‌گرای مجلس، از حامیان محمود احمدی‌نژاد و یکی از اعضای کمیته شش نفره مجلس برای رسیدگی به حوادث پس از انتخابات، در جریان سخنرانی خود در تاریخ ۱ آذر ۱۳۸۸ در دانشگاه امام صادق با وجود انتقاد شدید از میرحسین موسوی در نپذیرفتن نتایج انتخابات، تصریح کرد که نظرسنجی‌های وزارت اطلاعات و وزارت کشور و نیز جمع‌بندی شورای عالی امنیت ملی حاکی از آن بود که انتخابات به دور دوم کشیده می‌شود.[۱۲] که اظهارات او از سوی هیچ‌یک از این سه نهاد تکذیب نشد.[۱۳]

سایت رجانیوز (حامی سرسخت احمدی‌نژاد) هم به نقل از یک نماینده مجلس شورای اسلامی مدعی شده است که «علی لاریجانی عصر روز انتخابات در تماسی تلفنی با میرحسین موسوی،... پیروزی وی را در انتخابات به وی تبریک گفته است و....» که این خبر هیچ‌گاه از سوی لاریجانی تکذیب نشد.[۱۳] برزو داراگاهی در *لس‌آنجلس تایمز* با دست گذاشتن بر این نوشتار رجانیوز، آن را دلیلی دیگر از میان دلایل دیگر مبنی بر وقوع تقلب در انتخابات دانسته و بیان می‌نماید که لاریجانی با استفاده از اطلاعات محرمانه و دست اول نظام، از پیروزی موسوی در انتخابات آگاه بوده که در شب انتخابات به وی تبریک گفته است.[۲]

این شواهد از نظر مدافعان وقوع تقلب، نشانه آن است که حتا حامیان احمدی‌نژاد و چهره‌ها و نهادهای ارشد محافظه‌کار ایران هم می‌دانسته‌اند که احمدی‌نژاد نمی‌تواند پیروز انتخابات باشد. اما هواداران محمود احمدی‌نژاد، آن را نشانه نفوذ دشمنان دولت به نهادهای حکومتی و حتا وزارت اطلاعات دولت احمدی‌نژاد دانسته‌اند.[۱۳]

۳.۴. ادعای عدم پلمب صندوق‌ها قبل از رأی‌گیری

به گفته موسوی از لحاظ قانونی باید پیش از رأی‌گیری از خالی بودن صندوق‌ها اطمینان حاصل می‌شد (با حضور نمایدگان ناظر کاندیداها قبل از لاک و مهر صندوق‌ها). اما این کار در اغلب شعبات اخذ رأی انجام نشده است.[١٤]

در گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی آمده است: «عدم حصول اطمینان از خالی بودن صندوق‌ها قبل از لاک و مُهر یا لاک و مهر نداشتن صندوق‌ها. این تخلف یکی از گلوگاه‌های مهم جریان رأی‌گیری است که می‌تواند منشأ تقلب گسترده باشد. هیچ اطمینانی وجود ندارد که صندوق‌ها قبل از لاک و مهر شدن، با آراء مورد نیاز و مهندسی‌شده از قبل پر نشده باشد. نمایندگانی که پس از عبور از هفت خوان اخلال‌ها، بسیاری از آنها امکان حضور قبل از زمان شروع رأی‌گیری را نیافته بودند و نمایندگانی که غالباً با اصرار و تأکید غیرقانونی «راه ندادن» یا «اخراج» مواجه گردیدند، چگونه می‌توانستند در مورد خالی بودن صندوق‌ها قبل از شروع رأی‌گیری اطمینان یابند.»[۱۵]

البته وزارت کشور اعلام کرده است که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان آقای موسوی، هنگام پلمب صندوق‌ها، در شعب اخذ رأی حضور داشتند.[١٦]

۳.۵. ادعای تخلفات صورت گرفته در صندوق‌های سیار

۳.۵.۱. قانون انتخابات در مورد صندوق‌های سیار

ماده ۵۰ قانون انتخابات در در مورد صندوق‌های سیار می‌نویسد: «هیأت اجرایی بخش با تصویب هیأت اجرایی شهرستان می‌تواند برای مناطق صعب‌العبور و کوهستانی و مسافت‌های دور و نقاطی که تشکیل شعب ثابت ثبت نام و اخذ رأی مقدور نیست، شعب اخذ رأی سیار تشکیل دهد.

هیأت اجرایی شهرستان نیز می‌تواند در صورتی که لازم بداند نسبت به تشکیل شعب اخذ رأی سیار در مرکز شهرستان و بخش مرکزی اقدام نماید و در هر دو مورد باید به اطلاع هیأت نظارت برسد و همچنین نماینده‌ای از هیأت نظارت در معیت صندوق سیار بوده و مسیر گردش صندوق را در صورتجلسه‌ای قید و تأیید نماید» [۱۷]

۳.۵.۲. استدلال موسوی

به گفته موسوی از لحاظ قانونی وجود صندوق‌های سیار برای این است که در مناطق سخت‌گذر کوهستانی و مسافت‌های دور و نقاطی که تشکیل شعب ثابت مقدور نیست، مردم توانایی رأی دادن داشته باشند. اما به رغم آب و هوای مناسب تمام کشور در نیمه خرداد شاهد افزایش چشمگیر صندوق‌های سیار به ١٤ هزار هستیم. به گفته موسوی حتا «در نقاطی این صندوق‌ها به کار گرفته شده که صندوق‌های ثابت در چند ده متری آن مستقر بوده و هیچ نیازی به استفاده از این صندوق‌های سیار نبوده است.» به دلیل اینکه در اغلب صندوق‌های سیار نمایندگان نامزدها حضور نداشتند عملاً امکان هرگونه تخلف در این ١٤ هزار صندوق وجود داشته است.[١٤]

۳.۵.۳. پاسخ

در پاسخ به گفته موسوی که «شاهد افزایش چشمگیر صندوق‌های سیار به ١٤ هزار هستیم» وزارت کشور بیان کرد که: «در انتخابات ریاست جمهوری نهم در دولت اصلاحات، از مجموع ٤١٠٧١ صندوق اخذ رأی، تعداد ١٤١٠٢ صندوق آن سیار بوده است یعنی ۳۳ درصد کل صندوق‌ها، در حالی که در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری از مجموع ٤٥٧١٣ صندوق تعداد ١٤٢٩٤ سیار بوده است یعنی ۳۰ درصد کل صندوق‌ها، پس ملاحظه می‌شود که درصد صندوق‌های سیار در این انتخابات به نسبت دوره گذشته ۳ درصد کاهش یافته است» [١٦]

از نظر قانونی صندوق‌های سیار تنها برای این نیست که در مناطق سخت‌گذر کوهستانی و مسافت‌های دور و نقاطی که تشکیل شعب ثابت مقدور نیست، مردم توانایی رأی دادن داشته باشند. طبق ماده ۵۰ قانون انتخابات هیأت اجرایی هم در موارد کوهستانی و سخت‌گذر و هم در صورتی که لازم بداند می‌تواند نسبت به تشکیل شعب اخذ رأی سیار در مرکز شهرستان و بخش مرکزی اقدام نماید و در هر دو مورد باید به اطلاع هیأت نظارت برسد.[١٧]

همچنین وزارت کشور در مورد این گفته‌های موسوی گفته است: «ای کاش ایشان مستنداً، اعلام می‌کردند که در انتخابات ریاست جمهوری هفتم، هشتم و نهم چند صندوق ثابت شهری و چند صندوق سیار وجود داشته و حالا تعداد این صندوق‌ها چه میزان است؟ ما این اطلاعات را در سایت وزارت کشور رسماً و شفاف و مبسوط قرار داده‌ایم. طبق قانون و سیره مستمره، شعب سیار، نه تنها برای مناطق سخت‌گذر که همواره برای مناطق شهری، بیمارستان‌ها، پادگان‌ها، مناطق کم‌جمعیت و موارد دیگر تشکیل می‌شده است.» [١٦]

۳.۵.۴. پاسخ کمیته صیانت از آرای موسوی

در گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای موسوی در اعتراض به تخلفات موجود در پیرامون صندوق‌های سیار آمده است: «این اقدام غیرقانونی در شرائطی صورت پذیرفته که برخلاف نص صریح متن ماده واحده قانون حضور نمایندگان کاندیداها در شعب ثابت و سیار، اغلب نماینده‌های نامزدها در صندوق‌های سیار همراه نبودند، و ناظرین معرفی شده با عدم پذیرش از طرف فرمانداری‌ها یا عدم امکان همراهی با صندوق‌های سیار در زمان جابجایی مواجه شده‌اند.»[١٨]

در ادامه این گزارش، آمده است: «نتایج آراء صندوق‌ها که از طرف وزارت کشور اعلام شده است نیز نشان می‌دهد که علی‌رغم مهندسی‌آراء در همه صندوق‌ها اعم از ثابت و سیار، وضعیت صندوق‌های سیار تفاوت قابل ملاحظه و معنی‌داری به نفع آقای احمدی‌نژاد را نمایان می‌سازد و به عبارتی حجم تخلفات و تقلب در صندوق‌های سیار به مراتب بیش‌تر از صندوق‌های ثابت بوده است. گم شدن مقداری از صندوق‌های سیار و پیدا شدن آنها پس از چند ساعت بعضاً در محلی که نباید باشند، توجه به آرای واریز شده به صندوق‌های مذکور و ترکیب جمعیتی مسیر حرکت آنها و مقایسه با دوره‌های قبل می‌تواند واقعیات رخ‌داده در مورد بسیاری از آنها را روشن نماید.»[١٨]

۳.۶. کمبود تعرفه

۳.۶.۱. گزارش‌های کمبود تعرفه

به گفته موسوی «صدها شعبه اخذ رأی در مناطق مختلف کشور از جمله شیراز، تبریز، تهران و... در ساعات قبل و بعد از ظهر دچار کمبود تعرفه اخذ رأی شدند و این امر موجب توقف چند ساعته رأی‌گیری در آنها گردید.»
به گفته ابطحی تخلفاتی هنگام رأی‌گیری رخ داده، زیرا گزارش‌هایی مبنی بر کمبود تعرفه، نرساندن تعرفه به حوزه‌های رأی‌گیری، بیرون کردن ناظران نامزدها از حوزه‌های رأی‌گیری و پر بودن برخی صندوق‌ها از قبل، دریافت کرده است.[۱۹]
بنا بر گزارش خبرگزاری ایرنا و با تائید مسؤولان انتخاباتی استان اصفهان، با وجود توزیع حدود سه ملیون تعرفه با توجه به (دو میلیون و ۹۸۷ هزار و ٦٦٤ واجدین شرائط رأی) برخی حوزه‌های رأی‌گیری استان اصفهان در هنگام انتخابات دچار کمبود تعرفه در آستانه پایان رأی‌گیری شدند که نارضایتی رأی‌دهندگان را در پی داشت[۲۰] روزنامه جام جم نیز در گزارشی خبر از کمبود تعرفه در بسیاری از شعبات اخذ رأی در شهرستان تبریز داد.[۲۱]

۳.۶.۲. پاسخ وزارت کشور

وزارت کشور نیز در پاسخ به گزارش کمبود تعرفه گفته است: «با در نظر گرفتن آمار رأی‌دهندگان در آخرین انتخابات در هر شهرستان و صندوق تعداد تعرفه متناسب تحویل داده شد و تنها تعداد معدودی از شعب اخذ رأی با کمبود تعرفه مواجه شدند که به سرعت تعرفه لازم تحویل گردید.»[١٦]

۳.۶.۳. پاسخ شورای نگهبان

در پاسخ به این ادعا شورای نگهبان در گزارش تفصیلی اعلام کرده است که تعداد صندوق‌های با کمبود تعرفه در سراسر کشور طبق گزارش نمایندگان آقای موسوی ۵۱ عدد بوده است: «از مجموع چهل و پنج هزار و ششصد و نود و دو (٤٥٦٩٢) صندوق اخذ رأی در داخل کشور، بیش‌ترین گزارش‌ها مربوط به نمایندگان آقای میرحسین موسوی است که اعلام نموده‌اند در سراسر کشور تعداد پنجاه و یک (۵۱) صندوق با کمبود تعرفه مواجه شده است. عمده این گزارش‌ها نیز فاقد مستندات قانونی است و مشخصات گزارش‌دهنده در دسترس نبوده، بلکه با چند واسطه و به صورت نقل قول می‌باشد.» [۲۲] شورای نگهبان در گزارش تفصیلی خود همچنین آورده است: «صرف نظر از صحت و سقم گزارش نمایندگان نامزدهای محترم، اتمام تعرفه در موارد اعلام شده درصدی جزئی از صندوق‌های کل کشور است که تأثیری در روند کلی انتخابات نداشته و در صورت اتمام تعرفه در تعداد بسیار معدودی از شعب، رأی‌دهندگان با تحمل اندکی انتظار و رسیدن تعرفه در همان شعبه رأی داده‌اند و یا به شعب همجوار مراجعه کرده‌اند. هر چند که اتمام تعرفه (در صورت رخداد امر) می‌تواند دقایقی موجب توقف عملیات رأی‌گیری شود، اما تردیدی نیست که این امر تأثیری در سرنوشت آراء مأخوذه نداشته و موجبی برای خدشه و تقلب در آراء مأخوذه محسوب نمی‌گردد.» [۲۲]

۳.۶.۴. پاسخ کمیته صیانت از آراء به شورای نگهبان

کمیته صیانت اطلاعات داده شده توسط شورای نگهبان را نادرست خواند و در واکنش به گزارش شورای نگهبان مبنی بر اینکه «نمایندگان آقای میرحسین موسوی اعلام نموده‌اند که در سراسر کشور تعداد ۵۱ صندوق با کمبود تعرفه مواجه شده است» اعلام کرد که کمیته صیانت از آرای موسوی «فقط در حوزه انتخابیه شهرستان تهران در روز اخذ رأی طی یک فقره نامه شماره حدود ۱۰۰ صندوق اخذ رأی که با کمبود تعرفه مواجه شده و انجام رأی‌گیری متوقف شده بود به هیأت اجرایی آن شهرستان اعلام کرده است.»[۲۳]

۳.۷. ناظران کاندیداها

۳.۷.۱. ادعای موسوی

به گفته موسوی برای تعداد زیادی از ناظران معرفی شده برای حضور در صندوق‌های رأی، کارت صادر نشده، در موارد متعددی «نام افراد اشتباه قید شده و یا حتا در موارد متعدد عکس مردان به کارت زنان و یا بلعکس الصاق شده و عملاً مسؤولان صندوق‌ها با این‌گونه کارت‌ها اجازه حضور ناظر معرفی شده را نداده‌اند... در موارد زیادی شماره صندوق‌هایی که ناظر برای آن معرفی شده بود با شماره صندوقی که در محل بوده مطابقت نداشته و ناظر معرفی شده توسط مسؤولان صندوق پذیرفته نشده و امکان حضور و نظارت ممکن نبوده است» همچنین در موارد متعددی «کارت‌های ناظرین معرفی شده از طرف یک کاندیدا برای کاندیداهای دیگر ارسال گردیده است و به علت ضیق وقت، امکان رفع این اشتباه و

جابه‌جایی وجود نداشته است.» و گذشته از اینها در سراسر کشور «هزاران نفر از نمایندگان اینجانب (موسوی) و سایر کاندیداها از شعب رأی‌گیری اخراج و به سایرین هم اجازه ندادند وظایف نظارتی» خود را انجام دهند.[۱٤]

۳.۷.۲. پاسخ وزارت کشور

از سوی دیگر وزرات کشور در جوابیه خود به آقای موسوی گفته است: «وزارت کشور زحمات فراوانی را متقبل شد تا با ایجاد سایت ثبت نام اینترنتی نمایندگان کاندیداها، بستری فراهم نماید تا نمایندگان نامزدها بتوانند به راحتی مشخصات خود را وارد سایت نموده و برای تمام نمایندگان نامزدها کارت شناسایی رایانه‌ای صادر شود. بدین منظور در جلسه توجیهی مورخ ۱۳۸۸/۳/۲ با حضور نمایندگان کاندیداها آقایان: ثمره هاشمی از ستاد آقای دکتر احمدی‌نژاد، طلایی نیک از ستاد آقای دکتر محسن رضایی، سلطانی‌فر از ستاد آقای کروبی، احمدی از ستاد آقای مهندس موسوی، سایت مذکور به آنها معرفی و آنان ضمن اعلام آمادگی از وزارت کشور به خاطر این اقدام تشکر نمودند. اما در تاریخ ۱۳۸۸/۳/۱۵ به صورت غیرمترقبه و با اظهار اینکه نمایندگان ما در شهرستان‌ها با این روش آشنا نیستند و در این فرصت کوتاه نمی‌توانیم کار ثبت‌نام را انجام دهیم، درخواست کردند تا صدور کارت شناسایی برای نمایندگان نامزدها به صورت دستی و سنتی صورت گیرد، که ستاد انتخابات کشور در جهت همراهی با آنان این درخواست را پذیرفت.

به رغم همراهی وزارت کشور، ستاد ایشان در معرفی نمایندگان ضعف داشت، به طوری که حتا برای دادن فتوکپی شناسنامه و الصاق عکس به آن نیز مشکل داشتند و هر روز کار را به تاخیر می‌انداختند که به عنوان نمونه می‌توان به شهر تهران اشاره داشت.» [۱٦]

۳.۷.۳. پاسخ شورای نگهبان

به گفته شورای نگهبان در مورد اخراج نامزدها یا ممانعت از حضور آنها جمعاً ۹۰ شکایت از سوی نامزدها به این شورا رسیده است. شورای نگهبان در گزارش تفصیلی خود اعلام کرده است: «از مجموع چهل و پنج هزار و ششصد و نود و دو (٤٥٦۹۲) صندوق اخذ رأی جمعاً نود (۹۰) گزارش حاکی از اخراج نماینده نامزدها یا ممانعت از حضور ایشان در شعب اخذ رأی به شورای نگهبان واصل شد. ستاد انتخاباتی‌آقای محسن رضایی سه (۳) گزارش، ستاد آقای مهدی کروبی چهارده (۱٤) گزارش و ستاد آقای میرحسین موسوی هفتاد و سه (۷۳) گزارش ارائه نمودند»[۲۲]

۳.۸. محدودیت‌های مخابراتی و رسانه‌ای در روز رأی‌گیری

سامانه پیام کوتاه ایران که از نیمه‌شب ۲۱ خرداد ۱۳۸۸، روز قبل از دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری قطع شده بود، در نهایت در بامداد ۱ مرداد ۱۳۸۸ پس از ٤۰ روز قطعی و اختلال، مجدداً به راه افتاد.[۲٤]

در گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی آمده است «با قطع سیستم پیامک به عنوان وسیله اصلی ارتباطی نمایندگان با کمیته صیانت از بامداد روز رأی‌گیری و قطع تلفن‌های ثابت کمیته صیانت در اواخر زمان رأی‌گیری و هنگام اوج کاری کمیته مذکور، اختلال جدی در کار نظارت ایجاد نمودند.» در بیانیه شماره ۹ کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی آمده است «قطع خدمات ارسال پیام کوتاه که به نظر می‌رسد حسب اوامر دولت صورت گرفته است از آن جهت که امکان ارتباط و اطلاع‌رسانی در خصوص انتخابات و به‌ویژه ایجاد ارتباط جهت گزارش‌گیری از نمایندگان نامزدهای حاضر در شعب اخذ رأی را ناممکن می‌سازد و اصولاً امکانی برای نظارت نامزدها بر فرایند انتخابات در فضای دیجیتالی باقی نمی‌گذارد، موجب این شایعه است که این اقدام به منظور بستن فضا جهت مخدوش کردن انتخابات انجام پذیرفته است.»[۲۵]

علی‌اکبر محتشمی‌پور نیز در تاریخ ۲۲ خرداد گفت: «یک هفته پیش اطلاعاتی مبنی بر دخالت وزارت ارتباطات در سیستم رایانه‌ای و ارسال پیامک در روزهای ۲۱ و ۲۲ خرداد به دست ما رسیده بود که بر اساس آن تصمیم دارند در غیاب افکار عمومی، اقداماتی را در جابجایی آرای مردم بدون اطلاع ما انجام دهند اما مسؤولان ذی‌ربط بعد از پخش مصاحبه چند روز پیش اینجانب در رسانه‌ها اعلام کردند چنین چیزی امکان‌پذیر نیست و این اخبار صحت ندارد. اما امروز عملاً پیش‌بینی ما محقق شد زیرا از صبح امروز سیستم ارسال پیامک کمیته صیانت از آرای مهندس میرحسین موسوی با اخلال مواجه و بعداز ظهر امروز به صورت کامل قطع شد.»[۲٦]

فریده فرحی، استاد علوم سیاسی در دانشگاه هاوایی در مانوا معتقد است که نتیجه انتخابات از قبل تصمیم‌گیری شده بود زیرا در روز برپایی انتخابات، مکالمات را قطع کرده، صفحات اینترنتی را فیلتر کرده، به مراکز کاندیداها حمله کرده و نهایتاً نتایج انتخابات (که از نظر آماری مشکوک هستند) را بدون انجام تشریفات معمول تأیید کردند.[۲۷]

۳.۹. زمان پایان رأی‌گیری

۳.۹.۱. ادعای موسوی

به گفته موسوی «در حالی که... در این دوره هم میزان مشارکت مردم بسیار بالا بود و هم کمبود تعرفه‌ها در مناطق مختلف به صورتی بود که می‌بایست زمان رأی‌گیری تا حداکثر زمان ممکن ادامه یابد... برخلاف رویه گذشته... در بسیاری از مناطق کشور در ساعت ۹ شب زمان رأی‌گیری پایان‌یافته اعلام شد و بسیاری از شهروندان علی‌رغم حضور در محل شعب اخذ رأی موفق به رای دادن نشدند و آنان را از محل شعب اخذ رأی اخراج کردند.»[۱٤]

۳.۹.۲. سایر گزارش‌ها

خبرگزاری مهر نیز در گزارشی اعلام کرد که در شهرهای مشهد، اردبیل، اصفهان، قزوین، خرم‌آباد، یزد، همدان، سمنان، گرگان، ارومیه، کرمانشاه، شهرکرد، کرج، تهران، شیراز، کرمان، یاسوج، تبریز، اهواز، بوشهر، بندرعباس درب‌های حوزه‌های رأی‌گیری بر روی مردمی که قصد رأی دادن داشتند بسته شد.[۲۸]

۳.۹.۳. پاسخ شورای نگهبان

شورای نگهبان در گزارش خود اعلام کرده تنها ۸ شکایت از سوی ستاد موسوی به شورای نگهبان اعلام شده است: «از مجموع چهل و پنج هزار و ششصد و نود و دو (٤٥٦٩٢) صندوق اخذ رأی در سراسر کشور، هفده (۱۷) مورد شکایت از عدم تمدید زمان اخذ رأی به شورای نگهبان واصل گردید که هشت (۸) مورد از سوی ستاد آقای محسن رضایی، یک (۱) مورد از سوی ستاد آقای مهدی کروبی و هشت (۸) مورد هم از سوی ستاد آقای میرحسین موسوی اعلام شده است. [۲۲]

۳.۱۰. شمارش آرا

۳.۱۰.۱. استدلال بر پایه سرعت شمارش آرا

کارشناسانی مانند سوسان هاید، استاد دانشگاه ییل سرعت شمارش آرا را یکی از مهم‌ترین شواهد برای امکان وقوع تخلف می‌دانند. مقایسه تطبیقی بین این انتخابات و انتخابات قبل ایران نشان می‌دهد که شمارش آرا باید زمانی دو برابر طول می‌کشید و حتا استفاده از سیستم‌های کامپیوتری نمی‌تواند این مسأله را توضیح دهد (و به علاوه وجود چنین سیستم کامپوتری در روستاهای کوچک غیرمحتمل است). سوسان هاید که تجربیاتی در زمینه سیستم‌های رأی‌گیری در کشورهای در حال رشد داشته سرعت مشخصاً غیرطبیعی اعلام نتایج را تأیید می‌کند.[۱]

۳.۱۰.۲. نسبت ثابت آراء

برخی از کارشناسان به این نکته اشاره کرده‌اند که در طول شمارش آرا میان آرای محمود احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی، همواره نسبت عددی مشابهی وجود داشته و نمودار آراء به‌تدریج اعلام شده توسط وزارت کشور روی خط راستی قابل میان‌یابی بوده و واریانسی نزدیک به ۱ دارد. در حالی که چنین شیوه‌ای از رأی دادن نه تنها در ایران سابقه نداشته که حتا بر مبنای آمار آرای تفکیکی شهرستان‌ها که بعدها توسط وزارت کشور منتشر شد هم قابل قبول نبود. زیرا میزان حمایت از احمدی‌نژاد در شهرها و روستاهای مختلف محتملاً متفاوت است (گفته می‌شود احمدی‌نژاد در میان قشر روستایی و کم‌درآمد از حمایت نسبی بیش‌تری برخوردار بود) و معمولاً نتایج شمارش آرای این دو با تأخیر نسبت به یکدیگر انجام می‌پذیرد و بنا بر این، اینکه شیب خط با این تقریب، ثابت بماند محتمل نیست.[۱] و آمار تفکیکی وزارت کشور در شهرستان‌های مختلف هم تفاوت قابل توجهی را میان نسبت رأی کاندیداهای مختلف در نقاط مختلف کشور نشان می‌داد.[۱۳] مهدی کروبی در نامه‌ای که به شورای نگهبان نوشته این‌گونه استدلال کرده است: «نحوه اعلان و نسبت آرا در ۹ یا ۱۰ مرحله از سوی وزارت کشور نشان‌دهنده وجود فرمولی مشخص و از

پیش تعیین‌شده برای آراء نامزدهاست. با توجه به اینکه هیچ‌یک از نظرسنجی‌های موجود که از سوی افراد نزدیک به دولت انجام شد چنین درصدهایی را پیش‌بینی نمی‌کرد و شواهد تجربی نیز در تعارض با چنین نتیجه‌ای بود، اما روزنامه کیهان و خبرگزاری فارس ساعت‌ها قبل از پایان رأی‌گیری نسبت ٦٠ درصد آرا را برای احمدی‌نژاد تعیین کرده‌اند که هیچ شبهه‌ای در وجود چنین فرمولی باقی نمی‌گذارد.»[۲۹]

کامران دانشجو، رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور، دلیل این مسأله را شمارش کامپیوتری آرا اعلام کرد. به گفته او در این روش بلافاصله پس از شمارش نتایج هر صندوق، آمار مربوطه به نتایج کلی آرا اضافه می‌شد و در نتیجه صندوق‌هایی که در فاصله هر دو نوبت اعلام نتایج آرا شمرده می‌شدند، لزوما به یک منطقه خاص جغرافیایی متعلق نبودند. در مقابل مدافعان تقلب معتقدند حتا در صورتی که صندوق‌هایی از مناطق مختلف کشور به طور یکنواخت شمرده شود، باز هم، چنین شباهتی میان آراء کاندیداها غیرطبیعی است.[۱۳]

از طرف دیگر جردن النبرگ، ریاضیدان، با فرض اینکه نتایج شمارش آرای به صورت یکنواخت از سطح کشور جمع‌آوری شود و با فرض اینکه واقعاً احمدی‌نژاد به طور متوسط ٦٧٫٢ درصد آرا را کسب کرده باشد، واریانس نتایج اعلام شده را تخمین زده و به این نتیجه می‌رسد که نتایج اعلامی لزوماً غیرمعمول نیستند؛ در صورت برقراری فرضیات مربوط به شمارش یکنواخت آراء و کسب ٦٧٫٢ درصد آرا توسط احمدی‌نژاد، ممکن است نتایج اعلامی با این تقریب روی یک خط قرار گیرند.[۳۰]

۳.۱۱. ادعای عدم تجمیع آراء در حضور ناظران کاندیداها

طبق ماده ۲۸ آیین نامه اجرایی قانون انتخابات ریاست جمهوری، باید کلیه مراحل قرائت، شمارش آراء و تنظیم صورتجلسه در شعب اخذ رأی به صورت دستی انجام و کلیه مستندات و صندوق‌های لاک و مهر شده تحویل هیأت اجرایی بخش شود. همچنین آیین‌نامه مذکور نحوه تکمیل صورتجلسات و تجمیع آراء در فرمانداری‌ها و اعلام نتایج بر مبنای آرای شهرستان مشخص به ستاد انتخابات وزارت کشور را معین نموده است. بر این مبناست که ستاد مذکور قادر به اعلام نتایج آراء خواهد بود و ناظران نامزدها در فرمانداری‌ها و ستاد فوق خواهند توانست بر روند تجمیع و اعلام نتایج نظارت نمایند.

اما به گفته موسوی در جریان اعلام نتایج، نتایج آرای شمارش شده به طور مستقیم و بدون تجمیع در سطح شهرستان و تحت نظارت نمایندگان نامزدها به ستاد انتخاباتی وزارت کشور اعلام شد و در آنجا نیز «بدون نظارت نمایندگان نامزدها» تجمیع و اعلام گردید. در بخشی از گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی آمده است «به طور مثال، در روز انتخابات، فقط محصولی، دانشجو و یک فرد دیگر در اتاق تجمیع کلی آراء در ستاد انتخابات حضور داشتند و نمایندگان نامزدها قادر به نزدیک شدن به این اتاق هم نشدند.»

نمایندگان رضایی، کروبی و موسوی مستقر در ستاد انتخابات وزارت کشور طی نامه‌ای به وزیر کشور مراتب اعتراض خود را به این روند اعلام و با توجه به نبود امکان نظارت آنان بر نحوه تجمیع و اعلام آرا ادامه حضور خود را بی فایده دانسته و ستاد مذکور را ترک کردند. رونوشت این نامه برای دفتر رهبر ایران، هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات و رئیس ستاد انتخابات نیز ارسال شد.[۳۱]

۳.۱۲. گزارش‌های منتسب به کارکنان وزارت کشور

به گفته روزنامه گاردین، گروهی از کارکنان وزارت کشور در نامه‌ای به مسؤولان ارشد، از جمله رهبر ایران، ادعا کردند که آمار مربوط به رأی‌دهندگان واجد شرائط از روی قصد به‌جای ٤٦٫٣ میلیون، ۵۱٫۲ میلیون اعلام شده است. این گروه سپس با بیان اینکه وزارت کشور پس از این ۵۸ میلیون تعرفه چاپ کرد، وزارت کشور را به فراهم کردن زمینه برای انجام تقلب متهم کردند.[۳۲] در این نامه که توسط رسانه‌های داخلی در هفته پیش از انتخابات منتشر شد از صدور فتوای شرعی تقلب توسط مصباح یزدی و تهیه دو مهر برای هر شعبه اخذ رأی نیز سخن به میان آمده است.[۳۳] [٣٤] روزنامه نیویورک تایمز صحبت از یکی از کارمندان وزارت کشور می‌کند که به گفته این روزنامه به آنها گفته که دولت هفته‌ها برای تقلب برنامه‌ریزی کرده بود، هر کسی که به وفاداری‌اش مشکوک بوده را پاکسازی کرده بود. این روزنامه می‌نویسد که آن کارمند وزارت کشور (که کارت خود را به خبرنگار این روزنامه نشان داده ولی خواسته که نام او فاش نشود) ادعا کرده که در وزارت کشور حتا به آرای واقعی نگاه هم نمی‌کردند، بلکه صرفاً یک عدد برای مجموع آرا می‌نوشتند.[۳۵] روزنامه نیویورکر می‌گوید که گزارش‌هایی مبنی بر انتشار نامه‌ای سرگشاده منسوب به گروهی از کارکنان وزارت کشور در مورد تخلف انتخاباتی وجود دارد.[٣٦] همچنین دو نتیجه آماری دیگر هم از نتیجه انتخابات در میان شهروندان تهران در حال چرخش است که – به‌نظر روزنامه گاردین – صحت آنها قابل تعیین نیست. یکی از این آمار به موسوی

۲۱٫۳ میلیون رأی (۵۷٫۲ درصد) و به احمدی‌نژاد ۱۰٫۵ میلیون رأی (۲۸٪)، به محسن رضایی ۲٫۷ میلیون رأی (۷٫۲٪) و به کروبی ۲٫۲ میلیون رأی (۶٪) رأی و ۶۰۰ هزار رأی باطله نسبت می‌دهد.[۳۲]

۳.۱۳. میزان آرا

۳.۱۳.۱. منفی بودن تعداد آرای باطله در برخی صندوق‌ها

مطابق آمار تفکیکی صندوق‌ها در استان‌ها و شهرستان‌ها ارائه شده توسط سایت رسمی وزارت کشور[۳۷]، صندوق‌هایی وجود داشته‌اند که تعداد آراء باطله در آنها رقمی منفی بوده است به این معنی که تعداد کل آرای صحیح بیش‌تر از تعداد آرای مأخوذه، و تعداد آرای باطله منفی است. شمارش تعداد آرای باطله منفی -کم‌تر از صفر- از لحاظ خطای انسانی امری ناممکن است (اعداد منفی در دنیای غیرریاضی وجود خارجی ندارند) و این امر، نشانی واضح از عددسازی و مهندسی آراء می‌باشد. جالب اینکه در هیچ‌کدام از توجیهاتی که برای رد ادعای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) منتشر شده به این امر هیچ اشاره‌ای نشده است.

۳.۱۳.۲. تحریف و ارائه آمار متناقض

۳.۱۳.۲.۱. تغییر نتیجه انتخابات در زادگاه کاندیداهای دیگر

خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی [[ایرنا]] فردای روز انتخابات با ذکر دقیق آراء اعلام کرد که احمدی‌نژاد در زادگاه سه کاندیدای رقیب هم برنده شده است.[۳۸] صادق محصولی وزیر کشور در اولین کنفرانس خبری پس از اعلام نتایج نهایی انتخابات با بیان اینکه «دلیلی ندارد که نامزدها در زادگاهشان بیش‌تر از دیگر نامزدها رأی بیاورند» این خبر را تأیید کرد و کامران دانشجو هم در توضیح این مسأله گفت که آنها فقط آرای موجود در صندوق‌ها را می‌شمارند و نمی‌دانند که چرا نامزدهای انتخاباتی چنین آرایی به دست آورده‌اند. با این حال ادعای شکست سخت رقبای احمدی‌نژاد در شهرهای زادگاه خود برای ناظران انتخاباتی قابل باور نبود و به عنوان یکی از دلایل مهم تقلب مورد استناد قرار می‌گرفت،[۱۳] چراکه در تمامی دوره‌های انتخاباتی گذشته در ایران، نامزدها در شهر محل تولد خود (در مواردی در استان محل تولدشان) بیش‌ترین رأی را کسب می‌کردند.[۳۹] در چنین شرائطی بود که ۱۰ روز بعد وزارت کشور نتایج کاملاً متفاوتی را از نتیجه انتخابات در این شهرستان‌ها ارائه کرد که در آن موسوی و رضایی در زادگاه خود پیروز شده و کروبی نیز دوم شده بود.[۴۰]

آرای اعلام‌شده وزارت کشور		
نام نامزد	**شهر محل تولد**	**آرای نامزدها**
محمود احمدی‌نژاد	آرادان	از مجموع ۱۰۹۴۰ رای، ۹۳۸۴ رأی به احمدی‌نژاد و ۱۵۵۶ رأی به سایر نامزدها[۴۱]
محسن رضایی میرقائد	لالی	از مجموع ۱۲۹۵۷ رای، ۸۱۱۸ رأی به رضایی، ۳۴۶۲ رأی به احمدی‌نژاد و ۱۳۷۷ رأی به دو نامزد دیگر[۴۲]
مهدی کروبی	الیگودرز	از مجموع ۶۵۸۹۸ رای، ۳۹۶۹۰ رأی به احمدی‌نژاد، ۱۴۵۱۲ رأی به کروبی و ۱۱۶۹۶ رأی به دو نامزد دیگر[۴۳]
میرحسین موسوی	شبستر	از مجموع ۷۶۷۹۸ رای، ۳۹۱۸۲ رأی به موسوی، ۳۷۰۹۹ رأی به احمدی‌نژاد و ۵۱۷ رأی به دو نامزد دیگر[۴۴]

آرای اعلام‌شده خبرگزاری جمهوری اسلامی		
نام نامزد	**شهر محل تولد**	**آرای نامزدها[۴۵]**
محمود احمدی‌نژاد	آرادان	از ۱۰ هزار رأی ۹ هزار رأی به محمود احمدی‌نژاد
محسن رضایی میرقائد	لالی	از مجموع ۹۰۰ رأی، ۸۳۰ رأی به محمود احمدی‌نژاد و ۷۰ رأی به سایر نامزدها

مهدی کروبی	الیگودرز	۳۹۶۹۰ رأی به محمود احمدی‌نژاد، ۱٤٥۱۲ رأی به مهدی کروبی
میرحسین موسوی	شبستر	از مجموع ۷ هزار رای، ۵ هزار رأی به محمود احمدی‌نژاد، ۲ هزار رأی به میرحسین موسوی

۳.۱۳.۲.۲. کاهش آرای محسن رضایی

یکی از مسائل خبرساز در مورد متناقض بودن آراء به کاهش آرای محسن رضایی پس از افزایش آرای شمرده شده مربوط می‌شد.
وزارت کشور در نهمین نوبت اعلام نتایج انتخابات اعلام کرد که محسن رضایی پس از شمارش ۱۹ میلیون و ۷۰۰ هزار برگه رأی، حدود ٦۳۰ هزار رأی داشته است. اما در دهمین نوبت اعلام نتایج انتخابات، پس از شمارش ۲ میلیون رأی دیگر، آرای رضایی نه تنها افزایش نیافت، بلکه با ٤٥ هزار رأی کاهش به حدود ۵۸۰ هزار از مجموع ۲۱ میلیون و ۷۰۰ هزار رأی رسید. طرفداران رضایی و مدافعان تقلب این کاهش را نشانه «عددسازی» در مورد نتایج انتخابات می‌دانستند. اما مدافعان صحت انتخابات این تناقضات را اشتباهاتی سهوی قلمداد می‌کردند که نمی‌تواند سلامت کل انتخابات را زیر سؤال برد.[۱۳]

۳.۱۳.۳. تحلیل قومیتی

جووان کول، استاد تاریخ در دانشگاه میشیگان می‌نویسد که آذری‌ها در گذشته نشان داده‌اند که حتا به کاندیدهای آذری ریاست جمهوری با سرشناسی کم نیز به صورت غیرمتناسبی رأی داده‌اند.[٤٦] برای مثال محسن مهرعلیزاده نفر هفتم (آخر) انتخابات ریاست جمهوری نهم در هر سه استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل نفر اول انتخابات شد.[٤۷]
اما جیمز پتراس در مقاله‌ای با عنوان «فریبی به نام رأی‌های دزدیده شده» با رد تأکید برخی مطبوعات همچون نیویورک تایمز بر آرای قومیتی در انتخابات ایران می‌نویسد تعدادی از روزنامه‌نگاران به عنوان دلیلی برای وقوع تقلب در انتخابات به آرای ٦۳ درصدی احمدی‌نژاد در میان آذری‌زبانان اشاره می‌کند. فرض ساده‌انگارانه این تحلیل این است که هویت قومی و یا تعلق به یک گروه زبانی بدون توجه به سایر تعلقات اجتماعی و طبقاتی تنها تفسیر برای رفتار رأی‌دهندگان است. به‌گفته وی نگاهی دقیق‌تر به ترکیب رأی‌دهندگان در آذربایجان شرقی نشان می‌دهد که موسوی تنها در شهر شبستر در میان طبقه متوسط و بالا (و با فاصله اندک) برنده شده است، در حالی که در مناطق بزرگ‌تر روستایی شکست سختی خورده است، جایی که سیاست‌های بازتوزیعی دولت احمدی‌نژاد به آذری‌ها کمک کرده است بدهی‌های خود را بپردازند و کشاورزان وام‌ها و اعتبارات ارزان‌قیمت و آسان دریافت کنند. در استان پرجمعیت تهران هم موسوی در مراکز شهری تهران و شمیرانات احمدی‌نژاد را با تکیه بر آرای نواحی متوسط و بالا شکست داده است، در حالی که در مناطق حاشیه‌ای کارگرنشین، شهرهای کوچک و مناطق روستایی شکست بدی خورده است.[٤۸]

۳.۱۳.۴. مقایسه با انتخابات ریاست‌جمهوری پیشین

مؤسسه «چتم‌هاوس» لندن اختلاف رأی زیاد احمدی‌نژاد و موسوی را غیرمحتمل می‌بیند و بر اساس داده‌های موجود نتیجه نزدیکتری را محتمل می‌داند: طبق آمار رسمی اعلام شده احمدی‌نژاد در انتخابات اخیر ۱۳ میلیون رأی بیش‌تر از کل آرای نامزدهای محافظه‌کار در انتخابات دوره پیش به دست آورده است. اگر فرض کنیم که او توانسته تمامی ۱۱٫۵ میلیون رأی محافظه‌کاران در سال ۱۳۸٤ را به خود اختصاص دهد، ۱۳ میلیون باقی تنها می‌تواند از افراد گروه زیر آمده باشد:

(۱) حدود ۱۰٫٦ میلیون از کسانی که در سال ۱۳۸٤ رأی ندادند اما در این انتخابات شرکت کردند.
(۲) ٦٫۲ میلیون نفری که در انتخابات دور پیش به رفسنجانی رأی دادند.
(۳) ۱۰٫٤ میلیون نفری که در دور پیشین انتخابات به نامزدهای اصلاح‌طلب رأی دادند.
اما اگر آمار رسمی اعلام‌شده درست باشد، احمدی‌نژاد باید در ده استان تمام رأی دهندگان محافظه‌کار را به خود جذب کرده، تمام رأی‌دهندگان جدید را از آن خود کرده، آرای هاشمی رفسنجانی را به خود اختصاص می‌داد و حتا درصدی (تا حداکثر ٤٤ درصد در استان لرستان) از آرا رأی‌دهندگان به اصلاح‌طلبان در دوره پیش را نیز (علی‌رغم نزدیک یک دهه تنش بین دو گروه اصلاح‌طلب و محافظه‌کار) جذب می‌کرد:[۵]

استان	آرای احمدی‌نژاد (۱۳۸۸)	آرای احمدی‌نژاد (۱۳۸٤)	آرای بقیه نامزدهای محافظه‌کار (۱۳۸٤)	افرادی که رأی ندادند (۱۳۸٤)	آرای رفسنجانی (۱۳۸٤)	آرای اصلاح‌طلبان (۱۳۸٤)	درصد آرای جذب شده از اصلاح‌طلبان
ایلام	۱۹۹٬٦٥٤	۳۲٬۳۸۳	٤۷٬۸٦٥	۲۰٬۱٦٥	٤۰٬٥۸۰	۱٦۸٬۱۷۹	٪۳٤٫۸۸
خراسان شمالی	۳٤۱٬۱۰٤	۲۲٬۹٥٤	۱۱٦٬۹۹۱	۱۱٥٬٤۸۷	۷۰٬٤۰۷	۱۳٥٬۰۹۰	٪۱۱٫۳۰
زنجان	٤٤٤٬٤۸۰	۹۳٬۳۰۹	۹٤٬۲۳٤	۱۳۲٬۲۳۷	۱۱۰٬٦۹۸	۱٥۰٬۰٦۲	٪۹٫۳۳
سیستان و بلوچستان	٤٥۰٬۲٦۹	٤۷٬۷٤۳	۹۳٬٥٥۹	۱۱۷٬٤۳۲	۱٥٥٬۱٤۷	٥٦۳٬٤٥٤	٪٦٫٤٦
فارس	۱٬۷٥۸٬۰۲٦	۲٤۲٬٥۳٥	۳۳٤٬۹۲٥	۷۳۸٬۲۰۹	٤۰۳٬۰۷٤	۷۸٦٬۱۹٥	٪٥٫۰۰
کهگیلویه و بویراحمد	۲٥۳٬۹٦۲	۳٤٬۳۹٦	۷۲٬٥٦٥	٥۳٬٦۱٥	٥٦٬۱٥٤	۱٤۸٬۹۸٥	٪۲٤٫۹۹
گلستان	٥۱٥٬۲۱۱	٥٦٬۷۷٦	۱۲۹٬۸٥٦	۱٥٦٬۲٥٦	۱٥٥٬٤۹۸	۳٥۸٬۷۱٥	٪٤٫٦۹
لرستان	٦۷۷٬۸۲۹	٦۹٬۷۱۰	۱۰۱٬۳۹٤	۱٦۲٬۸٤۸	۱۲۱٬۱۳۰	٥۰۰٬۸٥۹	٪٤٤٫٤۷
هرمزگان	٤۸۲٬۹۹۰	۸۱٬۰٥٤	۱۰۳٬٤۸۷	۱۳٦٬٤٥۹	۷٥٬٦۰۱	۳٤۰٬۷٤۰	٪۲٥٫۳٥
همدان	۷٦٥٬۷۲۳	۱۹٥٬۰۳۰	۹٦٬۹۸۸	۲۱۸٬٤۰۰	۱۷٥٬۹۹۷	۳۲۲٬۹۳۸	٪۲٤٫٥٦

اما از طرف دیگر «در برخی از استان‌ها، مهدی کروبی، روحانی اصلاح‌طلب در سال ۱۳۸٤ رأی بالایی به دست آورد ولی نتایج انتخابات کنونی حاکی از آن است که حامیان دور پیشین او این بار به او یا آن‌گونه که انتظار می‌رفت به میرحسین موسوی رأی نداده‌اند و به احمدی‌نژاد متمایل شده‌اند. برای بسیاری از اصلاح‌طلبان این وضعیت غیرمحتمل است. مهدی کروبی یک اصلاح‌طلب شناخته‌شده و معروف است و دیدگاه‌هایی برخلاف احمدی‌نژاد در مسائل سیاسی، فرهنگی، آزادی‌ها، مدیریت اقتصادی و سیاست خارجی دارد.»[٤۹] [٥]

۳.۱۳.٥. نسبت آرای باطله به کل آرا

والتر میبین،[٥۰] استاد آمار و علوم سیاسی دانشگاه میشیگان، در بررسی آماری خود از انتخابات، به بررسی همبستگی میان نسبت آرای باطله با آرای نامزدها می‌پردازد. او به این نتیجه می‌رسد که در صندوق‌هایی که آرای احمدی‌نژاد بسیار بالاست، نسبت تعداد آرای باطله کم‌تر از صندوق‌هایی است که آرای احمدی‌نژاد کم‌تر است. به گفته او «ساده‌ترین تعبیر این است که در بسیاری از صندوق‌ها آرای کروبی و رضایی دور ریخته شدند در حالی که در بسیاری از صندوق‌ها نیز آرای اضافه‌ای برای احمدی‌نژاد به صندوق ریخته شد [بدون این که به همان نسبت آرای باطله نیز ریخته شود].» در نتیجه، «تغییر قابل ملاحظه‌ای که در آرای نامزدها در حضور این نسبت نادرست [بین آرای باطله و آرای صحیح] وجود دارد، می‌تواند کمک کند تا بفهمیم چه مقدار رأی با این روش جابه‌جا شده است.»[٥۱]

۳.۱۳.٦. دلایل دیگر

محسن رضایی چند روز پس از انتخابات در نامه‌ای به شورای نگهبان اعلام کرد که ۹۰۰ هزار ایرانی از طریق وبگاه اینترنتی او (با استناد به کد ملی) تأیید کرده‌اند که به او رأی داده‌اند و او می‌تواند نام و کد ملی آنان را در اختیار شورای نگهبان قرار دهد.[٥۲] وی همچنین مدعی بود که مطالعات ستادهای او و کارشناسان نشان می‌دهد که او در بدبینانه‌ترین حالت، بین ۳٫٥ تا ۷ میلیون رأی داشته، هرچند که برخی از کارشناسان تا ۹ میلیون رأی نیز برآورد کرده‌اند. رضایی مبنا چنین محاسبه‌ای را چهار مورد روبه‌رو بیان کرده است: ۱ – گزارش ناظرین او از محل شعب اخذ رأی

۲ – تجمیع آراء بیش از ۱۰۰۰ صندوق (به طور تصادفی) ۳ – نظرسنجی‌های رسمی و مستقل کشور (منتهی به روز انتخابات) ٤ – اظهارات مردم به او و مسؤولان ستادها.[۵۳]

جمعی از اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های تهران در نامه‌ای خطاب به موسوی چنین استدلال کرده‌اند: «افزایش قریب ۱۰ میلیون نفری به جامعه رأی‌دهندگان دوره‌های گذشته نشان از نارضایتی عمومی از وضع موجود اداره کشور و عزم قاطبه مردم برای ایجاد تغییر در این روند با روش آرام و از طریق مجاری قانونی دارد.» این اساتید اعلام اینکه «قریب ٦۵ درصد از رأی‌دهندگان یعنی ۲٤ میلیون نفر» از رئیس‌جمهور فعلی حمایت کرده‌اند، را غیرواقعی می‌دانند[٥٤] همچنین به‌گفته جووان کول، استاد دانشگاه میشیگان، بر اساس آمار اعلام‌شده احمدی‌نژاد رأی ۵۰٪ مردم تهران را به دست آورده است، اما انتظار می‌رفت که تعداد طرفداران احمدی‌نژاد در تهران به دلیل افزایش تورم و بیکاری در مقایسه با انتخابات چهار سال قبل کاهش پیدا کرده باشد، و به علاوه بسیاری دلیل عمده پیروزی چهار سال قبل ایشان را ناامیدی طرفداران اصلاحات در نظر می‌گیرند.[٤٦] فریده فرحی، استاد دانشگاه هاوایی در مانوا این‌گونه استدلال می‌کند که در این انتخابات حدود ۱۱ میلیون نفر از کسانی که انتخابات دوره پیش را تحریم کرده بودند، رأی داده‌اند، نتایج اعلام‌شده نشان می‌داد که احمدی‌نژاد ۸ میلیون از رأی این افراد را کسب کرده است؛ در حالی که اگر تاریخ انتخابات در ایران را بررسی کنید چنین چیزی غیرممکن است زیرا معمولاً این رأی‌دهندگان بر ضد وضعیت موجود و برای «تغییر» رأی می‌دهند.[۱۱] مؤسسه چتم‌هاوس نیز این‌گونه استدلال می‌کند که اگر مشارکت بالای مردم دلیل پیروزی و رأی بالای احمدی‌نژاد بود، اینگونه انتظار داشتیم که در استان‌هایی که بیش‌ترین افزایش در میزان آرا را مشاهده می‌کنیم، بیش‌ترین چرخش به سمت احمدی‌نژاد را نیز مشاهده کنیم. در حالی که اطلاعات آماری این را نشان نمی‌دهند.[۵]

به گفته رامین جهانبگلو، پایگاه سیاسی احمدی‌نژاد در مناطق روستایی، مردم طبقه متوسط به پایین و افراد سنتی و مذهبی غیرساکن در شهرهای بزرگ هستند. بنا بر این، هرچه میزان مشارکت کلی مردم کم‌تر باشد، احتمال انتخاب او بیش‌تر می‌شد. اما از طرف دیگر مشارکت اعلام‌شده ۸۵ درصدی قبول صحت انتخابات را مشکل می‌کند.[۵۵]

نتایج شمارش آرا تا سی میلیون فاقد آراء باطله بود. در بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران آمده است: «آنان در مهندسی آراء چنان عجولانه و شتابزده عمل کردند که تا اعلام نتایج شمارش سی میلیون رأی به صرافت نیفتادند که این انتخابات باید آراء باطله و سفید نیز داشته باشد.»[٥٦]

میزان رأی‌های داده شده به احمدی‌نژاد در سراسر ایران همگونی بالایی دارد، در حالی که در گذشته میزان آرای قومیت‌ها و استان‌های مختلف ناهمگونی بسیار بیش‌تری داشته است.[٤٦]

برخی کارشناسان معتقدند که مبارزه انتخاباتی موسوی در میان جوانان محبوب بوده و آنها را به حرکت درآورد. از آنجایی که قشر جوان زیر ۳۰ سال حدود یک‌سوم کل رأی‌دهندگان را تشکیل می‌داد، انتظار نمی‌رفت که احمدی‌نژاد با اختلاف رأی بسیار بالایی نسبت به موسوی به پیروزی رسیده باشد.[۱]

۳.۱۳.۷. استدلال‌های آماری

۳.۱۳.۷.۱. روش آماری–روانشناسی

برند ببر و الکساندر ساکو دانشجویان مقطع دکترا در رشته علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا، با اعمال روشی آماری–روانشناسی که برای بررسی تقلب تدوین کرده است[۵۷] به این نتیجه رسیده است که با احتمال بیش از ۹۹٫۵ درصد، مجموع آرای نامزدها در استان‌ها ساختگی هستند. این روش شامل دو تست می‌باشد. در تست اول میزان رأی هر کدام از نامزدها را در هر استان جمع کرده و به رقم یکان آن نگاه می‌کنیم. به عنوان مثال اگر کروبی در استان اصفهان ۱٤۵۷۹ رأی به دست آورده ما روی رقم آخر (یکان) یعنی ۹ تمرکز می‌کنیم. رقم یکان اهمیتی در نتایج کل ندارد و اطلاعاتی در مورد اینکه چه کسی برده نمی‌دهد. رقم‌های یکان اعدادی تصادفی هستند بین ۰ تا ۹ که هر چیزی می‌توانند باشند و انتظار می‌رود به طور متوسط میزان ۰ها، ۱ها، ۲ها،...، ۹ها مساوی باشد. اما اگر در یک انتخابات شمار آرا استانی، بسیار بیش از حد متوسط آن، به عدد ۷ ختم شود شک زیادی را در مورد تقلب بر می‌انگیزد. از طرف دیگر مطالعات روانشناسی نشان داده است که انسان‌ها در جعل ارقام ناشیانه رفتار می‌کنند: هرگاه از کسی بخواهیم که ارقامی را به طور نامنظم خلق کند همیشه از برخی اعداد بیش‌تر از اعداد دیگر استفاده خواهد کرد. ایران شامل ۲۹ استان است. در تست اول در هر استان رقم یکان تعداد رأی‌ها هر نامزد را جدا می‌کنیم. این به ما ۲۹×٤ یا ۱۱٦ رقم می‌دهد. اگر به این ۱۱٦ رقم نگاه کنیم، می‌بینیم که میزان تکرار رقم ۷ برابر ۱۷٪ و میزان تکرار رقم ۵ برابر ٤٪ است. احتمال وقوع چنین چیزی خیلی کم است. احتمال اینکه

رقمی که بیش‌تر از همه ظاهر می‌شود تکرری بیش از ۱۷٪ و رقمی که کم‌تر ظاهر می‌شود تکرری کم‌تر از ٤٪ داشته باشد با احتمال ۹٦٪ اتفاق نمی‌افتد.[۵۸]

انتقادات اصلی و پاسخ نویسندگان

نقد: چرا از chi-square test برای محاسبه احتمالات استفاده نشده است؟

پاسخ: روش محاسبه دیگر برای مخاطب عام نوشته شده بود ولی هر دو روش به جواب مشابهی منجر می‌شوند. روش chi-square test به p-valueای معادل ۰٫۰۷۷ منجر می‌شود که معتبرترین ژورنال‌ها و کتب علوم سیاسی آن را برجسته محسوب می‌کنند.[٦۰] [۵۸]

نقد: چرا به رقم یکان فقط نگاه می‌کنید، و نه رقم دهگان؟ آیا به خاطر این است که رقم یکان به مشکل بر می‌خورد؟

پاسخ: اگر چه در حالت کلی درست است که نباید پس از مشاهده داده‌ها به‌دنبال تعریف تستی آماری برای نشان دادن غیرمحتمل بودن داده‌ها بگردیم، ولی در اینجا از روشی استفاده شده که در مقاله‌ای که قبل از انتخابات ایران منتشر و تعریف شده است، و تحلیل‌هایی نویسندگان در آن مقالات انجام دادند توجیحی برای استفاده از رقم دهگان فراهم نمی‌کند.[٦۰] [۵۸]

نقد: چرا به آرای باطله نگاه نشده است؟

پاسخ: چون به نظر نویسندگان انگیزه‌ای برای جعل دستی آرای باطله وجود ندارد و امکان اینکه آرای باطله مستقیماً گزارش شوند هست؛ بنا بر این، هنگام تعبیه روش آرای باطله از مجموعه داده‌ها کنار گذاشته می‌شوند.[۵۸]

۳.۱۳.۷.۲. مطالعات بر پایه قانون بنفورد

«قانون بنفورد» قضیه‌ای در علم آمار است که توزیع خاصی را برای رقم اول در فهرست اعدادی که در بسیاری از پدیده‌های زندگی واقعی رخ داده و دارای «توزیع گسترده» هستند، پیش‌بینی می‌کند. بین آماردانان و دانشمندان علوم سیاسی در مورد إعمال‌پذیری قانون بنفورد به داده‌های انتخاباتی اختلاف نظر وجود دارد. برخی مانند والتر میبین[۵۰]، استاد آمار و علوم سیاسی دانشگاه میشیگان معتقدند که رقم دوم داده‌ها از توزیع بنفورد پیروی می‌کند[۵۱]، در حالی که گزارش مرکز کارتر [٦۱] این دیدگاه را رد می‌کند.

والتر میبین[۵۰]، استاد آمار و علوم سیاسی دانشگاه میشیگان، در آخرین تحلیلی آماری‌اش (در ۲۹ ژوئن) با استفاده از آخرین اطلاعات اعلام شده داشته، به این نتیجه رسیده که «شواهد خیلی قوی برای تقلب گسترده» در انتخابات وجود دارد.[۵۱]

همچنین بودوین اف. روکما، دانشمند فیزیک نجومی، بر اساس قانون بنفورد به این نتیجه گیری رسیده که با احتمال ۹۹٫۳ درصد در انتخابات ایران تقلب شده است.[٦۲] وی آرای کروبی را در انتخابات فعلی و گذشته بر اساس این قانون بررسی کرده است. [٦۳]

در این میان کارشناسان ایرانی هم به این موضوع پرداخته‌اند. چندین مقاله در این باره منتشر شده است: مقاله آقای رسول رستگاری در سامانه خبری انتخاب، مقاله آقای سید مهدی سیدنصرالله در وبگاه الف، مقاله آقای امید نقشینه ارجمند (دکترای ریاضی شریف) که به طور کلی به نقد دلایل آماری تقلب می‌پردازد [٦٤] [٦۵]، و نیز مقاله سه تن از استادیاران فیزیک دانشگاه‌های شهید بهشتی و قم.

آقای رسول رستگاری به این نتیجه رسیده است که نتایج تمام نامزدها با قانون بنفورد هم‌خوانی ندارد. [٦٦] در نقطه مقابل سید مهدی سیدنصرالله، پژوهشگر و کارشناس ارشد دانشگاه شریف درسایت الف با سه آزمون آماری صحت داده‌ها را تأیید می‌کند. [٦۷]

مقاله دیگری را نیز سید محمدصادق موحد (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)، سید مهدی فاضلی (استادیار دانشگاه قم) و سید حامد سیدعلایی (استادیار دانشگاه شهید بهشتی)، هر سه دانش‌آموخته فیزیک از دانشگاه صنعتی شریف نوشته‌اند.[٦۸] آنها در این مقاله نتیجه گرفته‌اند که بر اساس آزمون رقم اول، «مدل تئوری با احتمال ۵٫۸٤ درصد و ۰٫۰٤ درصد به ترتیب با نتایج آقایان احمدی‌نژاد و کروبی همخوانی دارد.» همچنین بر اساس آزمون رقم دوم، «نتایج آقای موسوی با احتمال ۱۲٫۰۷ درصد با با مدل سازگاری دارد.» در بخش دیگری از مقاله، به بررسی مقاله‌های منتشرشده پیشین پرداخته‌اند. درباره مقاله آقای رسول رستگاری، به این نتیجه رسیده‌اند که «ممکن است ایشان مرتکب خطای محاسباتی در محاسبه $\chi 2$ شده باشند.» همچنین با بررسی اعداد مقاله آقای سیدنصرالله به این نتیجه رسیده‌اند که ایشان کمیت نادرستی را (خطای نسبی) به عنوان «ملاکی برای هم‌خوانی نتایج با قانون بنفورد در نظر گرفته‌اند.» «ضمن اینکه ایشان همان کمیت خطای نسبی را هم به صورت توان دوم

گزارش کرده‌اند که حتا در صورتی که این کمیت در اینجا موضوعیتی داشت، باید از آن جذر می‌گرفتند، زیرا در گزارش خطا بایستی خود انحرف معیار یا انحراف میانگین را گزارش کرد نه توان دوم آن. بنا بر این، چنین استدلالی اشتباه می‌باشد.» آنها همچنین نتیجه گرفته‌اند که «از بین این چهار مقاله که به بررسی قانون بنفورد پرداخته‌اند، دو مقاله Mebane و Roukema با دقت بیش‌تری نوشته شده‌اند.»

۳.۱۳.۸. درصد مشارکت بیش از ۱۰۰ درصد

در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه، میزان رأیی که در صندوق‌ها ریخته شده نسبت به واجدین شرائط بیش‌تر بوده است.[٦۹] طرفداران میرحسین موسوی این موضوع را نشانه تقلب در انتخابات می‌دانستند.[۷۰]

برای مثال میزان مشارکت در استان یزد بر اساس آمار وزارت کشور بیش از صد درصد بوده است.[۲۳] در حالی که رئیس ستاد انتخابات استان یزد، میزان مشارکت در این استان را پس از پایان شمارش حدود ۹۹ درصد اعلام کرده بود.[۷۱] این درحالی‌ست که در این استان بسیاری ازافرادی که قصد رأی دادن داشتند به علت کمبود تعرفه و بسته شدن درب حوزه‌های رأی‌گیری موفق به رأی‌دادن نشدند.[۷۲] شهر تفت در استان یزد با میزان مشارکت ۱٤۱ درصد، بالاترین میزان رأی را در این میان داشته است.[۲۳] استان مازندران نیز دارای مشارکت بالای ۱۰۰٪ بود. استانداری مازندران، آرای بالای ۱۰۰٪ این استان را به دلیل مسافرت مردم دانست و رأی واقعی مردم استان را ۹۷ درصد اعلام کرد.[۷۳] محسن رضایی هم اعلام کرد که در ۱۷۰ حوزه انتخابیه آراء بین ۹۵ تا ۱٤۰ درصد بوده است.[۷٤]

۳.۱۳.۸.۱. پاسخ شورای نگهبان و وزارت کشور

شورای نگهبان در بخشی از پاسخ خود به مأخذ آمار واجدین شرائط از جمله «آخرین سرشماری نفوس در سال ۱۳۸۵»، «آمار واجدین شرائط اعلامی در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری» و «شناسنامه‌های صادره در آن محل» اشاره کرده است، به این مفهوم که از آنجا که یکی از منابع آمار واجدین شرائط شناسنامه‌های صادره است، پس احتمال حضور افراد در شهرهای دیگر زیاد است. در متن گزارش شورای نگهبان در این باره این‌گونه عنوان شده است که «بر اساس اظهار مأمورین سازمان ثبت احوال، مدارک آن سازمان در اعلام آمار افراد هر منطقه شناسنامه‌های صادره در آن محل می‌باشد. بدیهی است صدور شناسنامه ملازمه‌ای با حضور افراد در همان محل نداشته و افراد آزادند در هر محلی سکنی گزینند.»

همچنین شورای نگهبان «تغییرات به عمل آمده ظرف سنوات اخیر در تقسیمات کشوری که اغلب جابجایی جمعیت‌ها را به همراه دارد»، «سفرهای تفریحی و ایران‌گردی شهروندان در واپسین روزهای فصل بهار» را از جمله دلایل بروز نوسانات در کاهش و افزایش نصاب آراء در برخی حوزه‌های انتخابیه می‌دانست.

شورای نگهبان همچنین استدلال کرد که باید برای بررسی، حوزه انتخابیه ایران را در نظر گرفت و «مهم این است که کل آراء رأی‌دهندگان در سراسر کشور از آمار کل واجدین شرائط بیش‌تر نباشد. در این دوره از انتخابات نیز ۸۵ درصد از کل واجدین شرائط در انتخابات شرکت نمودند.»

شورای نگهبان از دلایل دیگر این میزان مشارکت به موضوع «امکان تفکیک در تقسیمات کشوری و عدم امکان تفکیک جمعیتی»، «آزاد بودن افراد به رأی دادن در هر حوزه انتخابیه» و عوامل جابه‌جایی جمعیت مثل «حضور در مناطق ییلاقی و خوش آب و هوا در پایان هفته»، «جمعیت دانشجویان غیربومی»، «نیروهای غیربومی نظامی»، «نوسان در جمعیت کارگری قطب‌های صنعتی» اشاره کرده است. شورای نگهبان همچنین به سابقه مشارکت ۸۰۰ درصدی شمیرانات در انتخابات ریاست جمهوری نهم اشاره و درصد مشارکت بالای صد درصد را دارای سابقه می‌داند.[۷۵]

کمیته صیانت از آراء موسوی در پاسخ به نظر شورای نگهبان اعلام کرد که بسیاری از مناطق با مشارکت بالای ۱۰۰٪ برخلاف نظر شورای نگهبان، از مناطق مهاجرفرست و محروم هستند و مهاجرپذیر و توریستی نیستند.[۷٦]

کامران دانشجو، رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور هم آرای حوزه‌هایی که بیش از ۱۰۰٪ بوده‌اند را به دلیل وجود «رأی‌های شناور» (شهروندان مسافر) دانست.[۱۷]

روزنامه نیویورک تایمز در پاسخ به این نوع استدلال از قول کارشناسان اعلام کرده است که بسیاری از مراکزی که درصد مشارکت آنان بالای ۱۰۰٪ بوده است مناطق کوچک دورافتاده‌ای بوده که به ندرت مورد بازدید گردشگران یا تجار قرار می‌گیرد.[۷۷] در گزارش مؤسسه چتم‌هاوس نیز آمده که به دلیل بزرگ بودن استان‌ها، احتمال اینکه رأی‌دهندگان از مرز استان‌ها خارج شوند کم است؛ در استان یزد که مثلاً بیش از ۱۰۰٪ رأی داده‌اند، مرکز جمعیتی برجسته‌ای نزدیک به مرزهای استان وجود ندارد (همچنین نظر گزارش مؤسسه چتم‌هاوس در بخش پیشینه را ببینید).[۵]

عباسعلی کدخدایی سخنگوی شورای نگهبان هم اعلام کرد که در پنجاه شهر که آمار مشارکت بالای ۱۰۰٪ وجود داشته، مجموعاً ۳ میلیون رأی اخذ شده است و این مقدار تاثیری در نتیجه انتخابات نمی‌گذارد.[۷۸]
عباس عبدی در این مورد پاسخ داده که کسانی که سه میلیون رأی را جابه‌جا می‌کنند از پس سی میلیون رأی هم برمی‌آیند.[۷۹]

۳.۱۴. رد ادعای حمایت از احمدی‌نژاد در مناطق روستایی

علی انصاری، استاد دانشگاه و ایران‌شناس، می‌گوید جمعیت عمده‌ای از روستانشینان ایران، اکثر رأی‌هندگان ایران در مناطق روستایی به قومیت‌های کرد، بلوچ، عرب، لر و آذری تعلق دارند که رأی این روستائیان همیشه به اصلاح‌طلبان و کاندیدای مخالف وضع موجود تعلق داشته است و یا بر طبق علایق قومی بوده است. به گفته انصاری اگر چه این نکات، تأیید تقلب گسترده در انتخابات را پیشنهاد می‌کنند ولی دلایل غیر قابل خدشه‌ای برای وقوع تقلب گسترده نیستند.[۸۰] [۸۱] در گزارش مشترک مؤسسه چتم‌هاوس لندن و مؤسسه مطالعات ایران در دانشگاه سنت اندروز در اسکاتلند آمده که «در سال ۱۳۸۸، به مانند سال ۱۳۸٤ و سال ۱۳۷٦ کاندیداهای محافظه‌کار و به خصوص محمود احمدی‌نژاد آشکارا در مناطق روستایی فاقد محبوبیت بودند. اینکه نواحی روستایی همواره به محافظه‌کاران رأی می‌دهند، یک توهم است. این ادعا که امسال هم احمدی‌نژاد بیش‌تر آرای مناطق روستایی را از آن خود کرد، بر خلاف این داده‌ها است.»[٤۹]
بابک رحیمی، ایران‌شناس و استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کالیفرنیا، سن‌دییگو می‌گوید که دلیل متقنی برای ادعای حمایت از احمدی‌نژاد در مناطق روستایی وجود ندارد و به علاوه تحقیقات میدانی خود او در استان‌های بوشهر، خوزستان و لرستان دقیقاً نتیجه برعکسی را نشان می‌دهند. به عنوان مثال او تنش‌های شدیدی بین مسؤولان استانی (خصوصاً امامان جمعه) و مسؤولان دولتی احمدی‌نژاد در تهران مشاهده کرده است. مثلاً امام جمعه عسلویه در بوشهر هنگام بازدید احمدی‌نژاد از ملاقات او سر باز زد که مورد تشویق بسیاری از ساکنان محلی قرار گرفت. همچنین او می‌گوید که هنگام مسافرت به استان‌های مختلف به مصاحبه‌های غیررسمی با اهالی روستانشین پرداخته که بیان‌گر این بوده که میزان حمایت آنها از احمدی‌نژاد بسیار پایین‌تر از آنچه تصورش را می‌کرده، می‌باشد و شدیدترین انتقادات از احمدی‌نژاد را در همین روستاها شنیده است. اگرچه سیاست‌های احمدی‌نژاد برای گروه زیادی از قشر کارگر جذابیت داشته ولی بسیاری از افراد این قشر به‌شدت از نظام ناراضی هستند. بابک رحیمی همچنین با بیان اینکه در یکی از تجمعات طرفداران موسوی به چند نفر از اهالی جنوب تهران برخورد کرده که موسوی را طرفدار مستضعفین قلمداد می‌کردند می‌گوید که اگر چه تعمیم دادن این دیدگاه به جمعیت زیادی از ایرانیان بدون برگزاری یک همه‌پرسی علمی کار درستی نیست ولی چیزی در این مشاهده وجود دارد که استدلال‌های مبنی بر حمایت گسترده قشر کارگر از احمدی‌نژاد را کند می‌کند.[۸۲]
اریک هوگلاند، استاد علوم سیاسی بیتس کالج که به مدت سی سال به مطالعات تحقیقاتی روستاهای ایران مشغول بوده، ادعای حمایت گسترده از احمدی‌نژاد در انتخابات دوره دهم در مناطق روستایی (که ۳۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد) را متناقض با تجربه سی ساله‌اش می‌داند. هوگلاند می‌گوید که مثلاً روستای باغ ایمان که متشکل از ۸۵۰ خانوار در رشته‌کوه زاگرس و نزدیک شیراز است را در نظر بگیرید. دوستان قدیمی او که در آن روستا زندگی می‌کنند به او گفته‌اند که حداقل دو سوم افراد بالای ۱۸ سال روستا معتقدند که احمدی‌نژاد رأی آنها را دزدیده است و برخی از اهالی روستا با ماشین به شیراز رفته بودند تا در تظاهرات طرفداران موسوی شرکت کنند. هوگلاند می‌گوید که رئیس‌جمهور در آن روستا و اکثر روستاهای اطراف شیراز به دلیل انجام ندادن وعده‌های دوره اول نامزدی‌اش در سال ۱۳۸٤ داده بود غیرمحبوب است. همچنین هوگلند می‌گوید که بر اساس اطلاعاتی که از آن روستا دریافت کرده، در سال‌های قبل شمارش آرا توسط کمیته‌ای متشکل از افرادی با دیدگاه‌های سیاسی مختلف در خود روستا انجام می‌شد، اما در این انتخابات مسؤولان وزارت کشور از شیراز آمدند و قبل از پایان زمان رأی‌گیری (در ساعت ۹ شب)، صندوق‌های رأی را مهر کرده و به همراه خودشان بردند. به گفته هوگلاند این تغییر ناگهانی نحوه شمارش آرا در این روستا و خیلی از روستاهای دیگر ناظران روستایی انتخابات را غافل‌گیر کرد.[۸۳]

۳.۱۵. پیش‌بینی نسبتاً دقیق برخی حامیان احمدی‌نژاد

دفتر هاشمی رفسنجانی در اطلاعیه‌ای در ۱۹ خرداد ۱۳۸۹ با اشاره به چندین مورد تقلب و تلاش برای تقلب در دوره‌های گذشته انتخابات در جمهوری اسلامی خطاب به حامیان محمود احمدی‌نژاد می‌گوید: «آیا غیر از این است که اعتراف می‌کنید از همان سال به دنبال شکل‌دهی نطفه حرام تقلب انتخاباتی در رحم جامعه بودید؟!!.... چرا نمی‌گویید دور جدید اظهار نگرانی‌های آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از عدم توجه به رأی مردم و سلامت انتخابات از زمانی شروع شده است که بعضی از شخصیت‌های مؤثر دست‌اندرکار انتخابات صراحتاً اعلام می‌کردند که رأی مردم در

حکومت اسلامی تشریفاتی و زینتی است؟!... از یک طرف، پیش‌بینی‌های أظهر من الشمس نارضایتی مردم از سوی رئیس عالی‌ترین مجمع مشورتی مقام معظم رهبری به ایشان را القای تقلب در انتخابات می‌دانید و از طرف دیگر، جمله معروف آن نماینده مجلس را که می‌گفت: «باشید تا رأی ۲٤ میلیونی آقای احمدی‌نژاد را در فردای انتخابات ببینید» حاصل درایت و دوراندیشی می‌دانید؟!!»[۸٤] این پیش‌بینی را روح‌الله حسینیان چند روز پیش از انتخابات بیان کرده بود. در این اطلاعیه هر جا که به محمود احمدی‌نژاد اشاره شده، به جای ذکر نام یا مقامش، از اصطلاح «آن نامزد» یا «یک نامزد» استفاده شده که به‌نظر می‌رسد اشاره‌ای غیرمستقیم و رندانه به دروغین بودن نتیجه اعلام‌شده در انتخابات دارد.[۸۵]

در ۱۹ خرداد سه نماینده مجلس حامی احمدی‌نژاد در گفتگوهای جداگانه با شبکه خبری ایران، رأی بیش از ۲۲ میلیونی احمدی‌نژاد (میزان آرای خاتمی در سال ۸۰) را پیش‌بینی کردند. حمید رسایی رأی بیش‌تر از ۲۲ میلیون نفر به احمدی‌نژاد و شرکت حدود ۳۸ میلیون نفر از مردم را پیش‌بینی کرده بود.[۸٦] به گفته ابوالفضل فاتح، حمید رسایی چهار ماه پیش به او گفته بود: «آقای احمدی‌نژاد ۲۳ میلیون رأی خواهد آورد، رأی ۲۲ میلیونی آقای خاتمی وتو خواهد شد و موسوی نیز حدود ۱۰ میلیون رأی خواهد داشت.»[۸۷] فاطمه رهبر گفته بود: «بیش از ۳۵ میلیون از مردم در انتخابات شرکت خواهند کرد که حدود ۷۰ درصد آرا یعنی بیش از ۲٤ میلیون رأی آن متعلق به آقای احمدی‌نژاد خواهد بود.»[۸۸] و محمدرضا میرتاج‌الدینی بیش از ۲۲ میلیون رأی برای احمدی‌نژاد معادل بیش از ٦۰٪ آراء و شرکت بیش از ۷۵٪ مردم در انتخابات را اعلام کرده بود.[۸۹]

ستاد انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد طی بخشنامه‌ای در تاریخ ۸۸/۳/۲۰ اعلام کرد: «طبق اخبار واصله و معتبر و قطعی، پیروزی آقای احمدی‌نژاد صددرصد و حتمی است. منتظر طنین الله اکبر در سراسر ایران اسلامی بعد از شمارش آراء باشید». در گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی در این رابطه آمده است: «پرسش اینجاست که این قطعیت از کجا حاصل شده است؟ آیا خبر از وجود طرحی برای مهندسی آراء نمی‌دهد؟»[۳۱]

۳.۱۶. ادعای تأخیر وزارت کشور در اعلام نتایج به تفکیک صندوق‌ها

محسن رضایی عدم انتشار نتایج شمارش صندوق‌ها با گذشت پنج روز از انتخابات و با وجود تقاضاهای مکرر و نامه رسمی به رئیس‌جمهور را دلیلی برای ایجاد «شائبه عددسازی در صندوق‌ها برای تطبیق با نتایج کلی حوزه‌های انتخابیه» دانسته است. محسن رضایی این تعلل را بی‌سابقه و عجیب خوانده است.[۹۰] کامران دانشجو، رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور ایران، معتقد است که قانون، حق دسترسی به جزئیات رأی صندوق‌ها را به نامزدها نمی‌دهد و حتا اعلام آرای شمارش‌شده به تفکیک شهرستان‌ها برای اولین بار انجام می‌پذیرد.[۱۷] علی ریاض، رئیس دانشکده علوم سیاسی دانشگاه ایلینوی در اوربانا شامپاین، معتقد است که نکات سؤال‌برانگیز بسیاری پیرامون انتخابات دوره دهم وجود دارد: مثلاً چرا وزارت کشور نتیجه انتخابات را میلیون میلیون اعلام کرد و نه بر اساس ناحیه.[۹۱]

این در حالی است که به گزارش واحد مرکزی خبر، پیش از این و در دوره‌های گذشته انتخابات ریاست جمهوری، ارائه آمار به تفکیک صندوق به صندوق به نوعی محرمانه تلقی می‌شد و ماه‌ها پس از برگزاری انتخابات، نتایج آراء به تفکیک استان به استان و شهرستان به شهرستان در مجلدهای مخصوصی چاپ و فقط برای برخی از مسؤولان ارسال می‌شد، به گونه‌ای که بسیاری از پژوهشگران نیز امکان استفاده از این نتایج را نداشتند، که البته آراء به تفکیک صندوق‌ها به هیچ عنوان منتشر نمی‌شد و این برای نخستین بار در ۳۰ سال برگزاری انتخابات است که آرای نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری به تفکیک شعب اخذ رأی (صندوق‌ها) منتشر می‌شود.[۹۲]

۳.۱۷. صندوق‌های حاوی آرای کل مضرب صد

از آنجا که احتمال وقوع آرای کل مضرب صد در هر صندوق یک درصد است و از سوی دیگر تعرفه‌ها به شکل بسته‌های صدتایی در اختیار صندوق‌ها قرار می‌گرفته است اگر درصد صندوق‌های با آرای کل مضرب صد، در هر بخش یا شهرستان بیش از یک درصد باشد شائبه ریختن تعرفه‌های باقیمانده در پایان اخذ رأی به نام نامزد خاص را می‌افزاید، مثلا در بخش رومشگان از توابع کوهدشت لرستان در ٤۹ درصد از صندوق‌ها، آرای کل ریخته شده به داخل صندوق مضرب صد است. در شهرستان کوهدشت لرستان نسبت صندوق‌های مضرب صد به کل، ۲۹ درصد؛ در بخش بزمان ایرانشهر، ۲۹ درصد؛ در بخش نرماشیر بم ۲۹ درصد؛ در شهرستان سلسله لرستان، ۲۳ درصد؛ در شهرستان دلفان لرستان ۲۰ درصد؛ در شهرستان فلاورجان اصفهان، ۱۹ درصد؛ در بخش مارگون بویراحمد، ۱۸ درصد و در شهرستان عنبرآباد کرمان، ۱٤ درصد بوده است.[۹۳]

۳.۱۸. تظاهرات حامیان موسوی

به گفته روزنامه «*اعتماد ملی*»، یکی از نمایندگان عضو فراکسیون اصولگرایان در حاشیه یک جلسه علنی مجلس به صورت غیررسمی اعلام کرد که در گزارشی که از سوی محمدباقر قالیباف شهردار تهران به مجلس ارائه شده آمده است، بر اساس متراژها و اندازه‌گیری‌های صورت گرفته در تجمع حامیان میرحسین موسوی در میدان آزادی، حداقل سه میلیون معترض حضور داشته‌اند.[۹٤] [۹۵]

در روز سی خرداد ۱۳۸۸، بخش «سرویس مجازی خبرگزاری فارس» اعلام کرد که روابط عمومی شهرداری تهران هرگونه گزارش توسط قالیباف به مجلس درباره این تظاهرات را تکذیب کرده است.[۹٦]

هادی خامنه‌ای (برادر سید علی خامنه‌ای، رهبر ایران) نیز با اشاره به این راهپیمایی گفت: «به نظر من همین راهپیمایی میلیونی در تهران نوعی رفراندوم و اعلام رأی است. مگر همین راهپیمایی‌های میلیونی و آرام مردم در سال ۵۷–۵٦ مهم‌ترین معیار امام برای اعلام نظر و همراهی مردم نبود و مگر به اتکا همین راهپیمایی‌ها نبود که تأیید ملت را اعلام و دولت را تشکیل دادند.» او ادامه داد: «اگر از همین جمعیتی که در تهران راهپیمایی کرد و عمدتاً هم در سن رأی بود برآوردی داشته باشید، می‌توانید رأی مهندس موسوی را بیش‌تر از آنچه که در تهران اعلام شده دانست، این در حالی است که همه حامیان او در این راهپیمایی شرکت نداشتند.»[۹۷]

حضور حداقل سه میلیون معترض در این راهپیمایی، در «بیانیه تفصیلی جبهه مشارکت در پاسخ به کیفرخواست دادستان معزول تهران» نیز ذکر شد.[۹۸]

همچنین علیرضا زاکانی، نماینده اصولگرای مجلس، در تاریخ ۱ آذر ۱۳۸۸ در جریان سخنرانی در دانشگاه امام صادق در بازخوانی خاطره ۲۵ خرداد از قول اکبر هاشمی رفسنجانی از تعداد «سه و نیم میلیون» نفری «که به خیابان‌ها» آمده بودند سخن گفت.[۹۹] او گفت «در این دیدار آقای هاشمی شرائط کشور را بسیار سخت عنوان کردند و گفتند اولاً گروه مرجع ما تغییر یافته و دیگر روحانیت، گروه مرجع نیستند و دانشجویان، گروه مرجع هستند. این تعداد سه و نیم میلیون که به خیابان‌ها آمده‌اند، دیگر بر نمی‌گردند تا چیزی بگیرند.»[۹۹]

۳.۱۹. نظریه کودتا

محسن مخملباف تقلب در انتخابات را ناشی از کودتا می‌دانست و پس از اعلام نتایج انتخابات چنین گفت:

«حمله به ستاد اطلاع‌رسانی موسوی در قیطریه، همزمان بود با اینکه از وزارت کشور به موسوی خبر پیروزی در انتخابات را داده و به ایشان گفته بودند که این مسأله به آقای خامنه‌ای هم اطلاع داده شده است. بر اساس اطلاع مسؤولان ستاد، آقای خامنه‌ای هم در پاسخ گفته بود مانعی ندارد، فقط نحوه اعلام این خبر، مدیریت شود. در نتیجه اعضای ستاد آقای موسوی که از این پیروزی خوشحال بودند، حمله به ستاد آقای موسوی را به عنوان عکس‌العمل و انتقام‌گیری شخصی جناح شکست‌خورده تلقی کردند نه برنامه‌ای برای شروع یک کودتا.

یکی دو ساعتی هم ارتباطات بین‌المللی اینها قطع بود و به همین دلیل مسؤولیت اطلاع‌رسانی در این مدت به دوش من گذاشته شد که به دنیا اطلاع بدهم برنده این انتخابات، طبق اطلاع رسمی وزارت کشور و بر اساس آمارها، آقای موسوی است و انتخابات به دور دوم هم کشیده نشده است؛ حتا خبر این پیروزی به هنرمندان دیگر هم داده شد، از جمله خانم فاطمه معتمد آریا که خبر را از آقای موسوی شنیده بود و به این طرف و آن طرف خبر می‌داد که سبزها پیروز شدند. اما در حالی که آقای موسوی بیانیه‌اش را می‌نوشت، یک‌باره فرماندهان سپاه با نامه‌ای از آقای خامنه‌ای در ستاد او حضور پیدا می‌کنند که در آن نوشته شده بود [نقل به مضمون] من نمی‌گذارم انقلاب سبز شما پیروز بشود. شکست احمدی‌نژاد، شکست من است. فرماندهان سپاه سپس به آقای موسوی می‌گویند: «شلوغ هم نکن». در این لحظه آقای مجید مجیدی که در کارهای تبلیغاتی آقای موسوی حضور داشته، به آقای کامبوزیا پرتوی می‌گوید که ناامید شدم و ستاد را ترک می‌کند و به خانه‌اش می‌رود. او گفته فردا صبح در تهران کودتا خواهد شد.»[۱۰۰]

در این راستا علیرضا بهشتی گفت: «ما آماری داشتیم و همچنین تماس‌هایی که خبر از پیروزی موسوی در انتخابات می‌دادند و بر همین اساس، میرحسین موسوی خبر پیروزی خود را اعلام کرد.»[۱۰۱] همچنین میرحسین موسوی در تاریخ ۲۲ مرداد به تشریح بخشی از ناگفته‌های روز انتخابات پرداخت و گفت[۱۰۲]:

از چند روز قبل از ۲۲ خرداد ستادهای ما با موج عظیمی از تماس‌های مردمی که حاکی از زمینه‌چینی گسترده برای تقلب در انتخابات بود و اطلاعات دقیقی در مورد تحرکات در دست انجام و سناریوهایی که برای روز انتخابات و بعد از آن طراحی شده است مواجه گردید، به صورتی

که در شب انتخابات مجبور به صدور اطلاعیه‌ای برای فراخواندن مردم به خوش‌بینی نسبت به مجریان و پرهیز از قصاص قبل از جنایت شدیم. اما آنچه در فردای آن شب دیدیم عبارت از به اجرا درآمدن پیش‌بینی‌های ارائه شده به ما یکی پس از دیگری و قرائن بی‌شماری بود که سلامت جریان حوادث را زیر سؤال می‌برد. آری تعلیمات اسلامی ما را ملزم می‌کند که نسبت به اعمال مومنین با حسن ظن برخورد کنیم، اما همین تعلیمات به ما اجازه نمی‌دهد که تن به دروغ دهیم. با تمام این احوال ما در ابتدا فکر کردیم که شاید آنچه شاهد آن هستیم ناشی از سوء تدبیر است، برای همین خود من تلاش کردم با مسؤولان کشور تماس بگیرم و همان روز دو بار با رئیس قوه قضائیه، دو بار با دادستان کل کشور، دو بار با رئیس مجلس و چهار بار با بیت رهبری موضوع را مطرح کردم. علاوه بر این، گروهی از طرف ستاد به دیدار وزیر کشور رفتند تا نگرانی‌های مردم را منتقل کنند و عجیب بود که وزیر کشور در حالی که در آن روز قاعدتاً تنها کارش باید رسیدگی به مسائل مربوط به انتخابات باشد، پس از مدت زیادی معطل کردن افراد اعزام شده، به آنان وقت ملاقات نداد. اینها قرائنی بود که یکی پس ازدیگری انباشته می‌شد تا این که از عصر روز ۲۲ خرداد حمله به ستادهای انتخاباتی اینجانب آغاز شد و سپس به ستاد مرکزی و سایر ستادها در سطح کشور گسترش یافت و مشخص شد که طرح و برنامه‌ای برای تقلب در انتخابات وجود دارد.

۳.۲۰. نتیجه بازشماری آرا

به گفته امیدوار رضایی، از اعضای ستاد محسن رضایی، در بازشماری غیررسمی «برخی صندوق‌ها» روشن شد که بیش از ۷۰٪ تعرفه‌های رأی با یک خط و خودکار نوشته شده است.

امیدوار رضایی در پیرامون بازشماری آراء گفت: «یکی از قرارهای شورای نگهبان با آقای رضایی در این بود که برای بازشماری ۱۰ درصد صندوق‌ها ابتدا شمارش آرا در هزار صندوق آغاز شود و پس از ارائه نتیجه این بازشماری، سپس آرا ده هزار صندوق مورد بازشماری قرار گیرد. قرار بود بر اساس این توافقات پیش‌رویم اما این توافق در همان وهله اول شکسته شد و انجام نشد.» او در ادامه آورد: «قرار بود وزارت کشور علاوه بر فهرست صندوق‌ها و آرای تفکیکی در آنها فرم‌های ۲۲، ۲۳ و ۲۸ هر حوزه را که مربوط به صورت جلسه‌ها و شمارش اولیه آرا در هر صندوق بوده است را به ما ارائه دهند. همچنین قرار بود آمار کلی شورای نگهبان و وزارت کشور از شمارش آرا به ما ارائه شود چرا که مقایسه آنها می‌توانست در تأیید صحت شمارش آرا به ما کمک کند. چون این اطلاعات به ما ارائه نشد، نمی‌توانستیم اعتراضاتمان را پیگیری کنیم. از همین رو آقای رضایی کنار کشید.»[۱۰۳]

او گفت: «ادعای وزارت کشور در بازشماری صندوق‌ها، در نوعی بازشماری غیررسمی از برخی صندوق‌ها قبل از اطلاع جامع به نامزدها بوده است.» به گفته او در همین بازشماری غیررسمی، «بر اساس گزارش‌های که از نمایندگان ما در ستادهای انتخاباتی و حاضر بر سر برخی صندوق‌ها» رسیده است، مشخص شده است که «۷۰ تا ۸۰ درصد آراء» در آن صندوق‌ها، با یک خودکار و با یک خط مشترک به نفع یک نامزد خاص به صندوق‌ها ریخته شده است.[۱۰۳]

۳.۲۱. ادعای تانخورده بودن برگه‌های رأی و یکسانی دستخط نوشته‌ها

برخی از معترضان عقیده دارند در تصاویری که توسط خبرگزاری دولتی ایرنا از «بازشماری مجدد ۱۰ درصد صندوق‌ها» منتشر شده است، تانخورده بودن برگه‌های رأی و نیز «شباهت دستنوشته‌های آرای مختلف» دلیلی بر وقوع تخلفات سازمان‌دهی‌شده در انتخابات است. کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، استنتاج مبنی بر تانخورده بودن برگه‌ها را رد کرده است: «صرف تا خوردن یا نخوردن تعرفه‌ها و نو بودن آنها نمی‌تواند دلیل انجام تخلف باشد.» [۱۰٤] این در حالی است که پیش از این محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات، در گفتگویی تلویزیونی عنوان کرده بود در صورت وقوع تخلف «می بایست برگه‌های رأی تانخورده باشد» (نقل به مضمون) و تاخورده بودن برگه‌ها را دلیلی بر عدم امکان تخلفات در این رابطه دانسته بود.[۱۰۵]

۴. استدلال‌های ارائه شده در رد ادعای تقلب در انتخابات

۴.۱. رد امکان هرگونه تقلب مؤثر

لطف‌الله فروزنده سخنگوی «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» در مقاله‌ای با عنوان «آیا تقلب مؤثر در انتخابات امکان‌پذیر است؟»، شش استدلال برای رد امکان تقلب در انتخابات می‌آورد: (۱) در زمان انتخاب اول خاتمی، جناح راست در قدرت بود ولی خاتمی از جناح مخالف رأی آورد، و

همچنین احمدی‌نژاد در سال ۸٤ رأی آورد اگر چه خاتمی رئیس‌جمهور بود. پس تخلف انتخاباتی سابقه نداشته و بنا بر این، این بار نیز نمی‌تواند اتفاق افتاده باشد. (۲) شمارش رأی به دست معتمدین از مردم عادی (معمولاً معلمان یا کارمندان) انجام می‌شود، پس امکان تقلب وجود ندارد. (۳) شورای نگهبان نیز بر رأی‌گیری نظارت می‌کند (٤) نامزدها می‌توانند نمایندگان خود را برای نظارت بفرستند، [و بر خلاف گفته موسوی] نمایندگان موسوی در حوزه‌ها حضور داشته و هیچ اعتراضی نکرده‌اند (۵) کاندیدهای معترض تا سه روز می‌توانند شکایات خود را اعلام کنند و شکایات باید به شکل مواردی خاص باشد و صحبت از تخلف در فلان شعبه خاص و به همراه نوع تخلف باشد، در حالی که نامه موسوی بسیار کلی است (٦) فرم ۲۲ و نحوه تکمیل آن تضمین می‌کند که روند انتخاباتی محکم و منطقی است و هر کسی که غیرسلامت بودن آن را رد کند یا از فرایند انتخابات بی‌اطلاع است و یا انگیزه سیاسی و انتخاباتی دارد.[۱۰٦] محتشمی‌پور در پاسخ به استدلال لطف‌الله فروزنده در شماره ۵ می‌گوید: «موضوع بر سر یک صندوق یا دو صندوق نیست که مصداقی برای آنها تعیین شود. این که در کشوری اجازه حضور قانونی به نمایندگان نامزدها داده نشود، شائبه تقلب وسیعی را ایجاد می‌کند، ضمن اینکه ما موارد زیادی از تخلفات را در دست داریم و اعلام کرده‌ایم... در حدود ۷۰ حوزه انتخابیه، میزان رأیی که در صندوق‌ها ریخته شده است نسبت به واجدین شرائط بسیار بیش‌تر است. مثلاً در یک حوزه انتخابیه ۱٤۰ درصد از واجدین شرائط رأی داده بودند و این در حالی است که در تمام حوزه‌هایی که این اتفاق افتاده بود ۸۰ یا ۹۰ درصد رأی آقای احمدی‌نژاد اعلام شده است، یعنی بیش از ۱۰۰ درصد در این حوزه‌ها به آقای احمدی‌نژاد رأی داده‌اند.»[۱۰۷]

به گفته آرشین ادیب مقدم، استاد سیاست خاورمیانه در دانشگاه شرق‌شناسی و آفریقاشناسی لندن، انجام تغییرات گسترده در نتایج انتخابات لازم می‌دارد که بخش‌های مختلفی از نظام در آن درگیر شوند، بخش‌هایی که یکی از پشتیبانان کاندیداها در آن حامیانی سطح بالا دارند. به عنوان مثال، امکان اینکه محسن رضایی از برنامه گسترده برای تغییر رأی‌ها بی‌خبر می‌ماند بسیار کم است. کنستانتین کستن، یک تحلیلگر مسائل ایران در شورای خارجه مجلس آلمان نیز معتقد است که امکان اینکه احمدی‌نژاد بیش از ۵۰٪ آرا را به دست آورده باشد کاملاً وجود داشته، ولی این دلیلی بر بررسی نکردن دقیق شکایات موجود نمی‌شود.[۱]

همچنین وحید جلیلی معتقد است: کسانی که ادعای تقلب کردند، افرادی هستند که در بدنه وزارت کشور عمده نیروها توسط آنها استخدام شده‌اند و ارتباطی جدی با آنها داشتند.[۱۰۸]

۴.۲. نظر جیمز پتراس

پروفسور جیمز پتراس معتقد است ادعای تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران یک فریب بوده است. او معتقد است سیاست‌مداران غرب به دلیل حمایت از موسوی و اینکه بُرد موسوی را برد دیدگاه معتدل می‌دانستند، نمی‌توانستند نتیجه‌ای غیر از برد او را بپذیرند، به همین دلیل، آنها نتایج انتخابات را نپذیرفتند. [۱۰۹]

۴.۳. میزان تقلب

علی خامنه‌ای، رهبر ایران، امکان وقوع تقلبی در سطح ۱۱ میلیون رأی را رد کرده است.[۱۱۰] علیرضا بهشتی، مشاور موسوی، این استدلال را بر پایه اطلاعات دیگری که از انتخابات موجود است، رد کرده است.[۱۱۱] فلینت لورت[۱۱۲]، تحلیلگر غربی، این استدلال را قانع‌کننده یافته و اعتراض‌های موسوی منبی بر نبود وقت کافی برای رأی‌گیری یا کمبود برگه رأی را جبران‌کننده فاصله زیاد ندانسته و این فاصله را با تقلب در انتخابات فلوریدا در آمریکا مقایسه کرده که فاصله خیلی کم‌تر بود. اما ناتانیل سیلور [۱۱۳]، آماردان، در پاسخ گفته که برعکس نظام فدرال آمریکا هیچ نهادی در ایران به‌جز وزارت کشور از نتایج انتخابات آگاه نیست، و سیستم نظارتی‌ای که در آمریکا وجود دارد، در ایران پیاده‌سازی نشده است که بتوان مقایسه‌ای بین میزان تقلب در انتخابات ایران و آمریکا انجام داد. در پاسخ به استدلال رهبر ایران، ناتانیل سیلور، گفته که انجام تقلب صرفاً با تغییر اعداد روی کاغذ ممکن است انجام شده باشد و لزومی بر اضافه کردن این تعداد برگه رأی به صورت فیزیکی در روز انتخابات نبوده است.[۱۱٤] گری سیک استاد دانشگاه کلمبیا بر این عقیده است که فاصله بسیار زیاد رأی بین احمدی‌نژاد و موسوی نتایج را غیرواقعی می‌کند (بخش میزان آرا را ببینید).[۱۱۵] شورای نگهبان اینگونه استدلال کرده که حضور نمایندگان نامزدها در اکثر صندوق‌ها امکان تقلب گسترده را از بین می‌برد. گرچه نامزدها به کارشکنی گسترده وزات کشور در صدور کارت برای ناظران و عدم حضور ناظران در بسیاری از صندوق‌ها اشاره کرده‌اند.

۴.۴. ادعای میزان محبوبیت در مناطق روستایی

برخی طرفداران احمدی‌نژاد این‌گونه استدلال می‌کنند که او در مناطق روستایی و استانی محبوب بوده، زیرا این گروه از برنامه‌های اقتصادی او بهره‌مند شده‌اند، و سوبسیدهای زیادی را از دولت دریافت کرده‌اند. به علاوه احمدی‌نژاد در طی چهار سال ریاست جمهوری‌اش سفرهای استانی زیادی انجام داده است. همچنین شعارهای انتخاباتی احمدی‌نژاد مبنی بر عدالت اجتماعی و مقابله با فساد، تأثیر عمده‌ای در پیروزی‌اش داشته است.[۸۲]

از طرف دیگر، بابک رحیمی، ایران‌شناس و استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کالیفرنیا، سن دییگو می‌گوید که دلیل متقنی برای این ادعاها وجود ندارد و به علاوه تحقیقات میدانی خود او در استان‌های بوشهر، خوزستان و لرستان دقیقاً نتیجه برعکسی را نشان می‌دهند. اگرچه سیاست‌های احمدی‌نژاد برای گروه زیادی از قشر کارگر جذابیت داشته ولی بسیاری از افراد این قشر به‌شدت از رژیم ناراضی هستند و هستند کسانی که موسوی را طرفدار مستضعفین قلمداد می‌کنند.[۸۲] اریک هوگلاند، استاد علوم سیاسی بیتس کالج که به مدت سی سال به مطالعات تحقیقاتی روستاهای ایران مشغول بوده نیز به نتیجه مشابهی رسیده است. جهت مشاهده استدلال‌ها به بخش ادعای حمایت از احمدی‌نژاد در مناطق روستایی مراجعه کنید.

۴.۵. پاسخ وزارت کشور

وزارت کشور در نامه‌ای به نامه موسوی پاسخ داده است و علاوه بر این استدلال‌هایی هم در دفاع از عدم وقوع تقلب ذکر کرده است: به گفته وزارت کشور «آقای میرحسین موسوی در ٤٠٦٧٦ صندوق از مجموع ٤٥٧١٣ شعبه، نماینده داشت که حدود ۹۰ درصد از صندوق‌ها را شامل می‌گردد (اسامی و مشخصات آنها موجود است) و علاوه بر این تعداد نمایندگان ایشان در شعب اخذ رأی از تعداد نمایندگان دیگر کاندیداها بیش‌تر بوده است.»[١١٦] بر اساس قانون انتخابات و آئین‌نامه اجرایی آن، تجمیع آراء می‌بایستی در سطح شهرستان و سپس در ستاد انتخاباتی وزارت کشور با حضور نمایندگان نامزدها صورت گیرد، حال آنکه بنا به ادعای کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی نتایج شمارش آرای شعب به صورت مستقیم و برخلاف مقررات مذکور، و بدون نظارت نمایندگان مذکور، مستقیماً به ستاد انتخاباتی وزارت کشور ارسال و در آنجا نیز بدون نظارت نمایندگان نامزدها، تجمیع و اعلام شد.[۱۱۷]

۴.۶. پاسخ شورای نگهبان

شورای نگهبان در گزارشی تفصیلی به پاسخ به انتقادات وارد شده به نحوه برگزاری انتخابات پرداخته و چنین نتیجه گرفته که «بخش عمده‌ای از موارد اعلامی از مصادیق تخلف یا تقلب انتخاباتی خارج و بعضاً تخلفات مختصری بوده که وقوع آن در اغلب انتخابات مشهود و غیرقابل اعتناء است.»[۱۱۸]

در واکنش به این گزارش، کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی از شورای نگهبان انتقاد کرده که در گزارش خود در مواردی چون «تبلیغات یک‌سویه و بی‌رویه صدا و سیما به سود آقای احمدی‌نژاد»، «ورود بعضی از مسؤولان نیروهای مقاومت بسیج و سپاه به فعالیت انتخاباتی به نفع آقای احمدی‌نژاد و علیه نامزدهای دیگر» و «به‌کارگیری وسایل حمل و نقل دولتی برای آوردن مردم به محل سخنرانی تبلیغاتی آقای احمدی‌نژاد» سکوت کرده است و جوابی ارائه نکرده است. در بیانیه کمیته مذکور، به سکوت گزارش تفصیلی شورای نگهبان در موارد زیر هم اعتراض شده است: «قطع غیرمعمول پیامک درست در شب قبل از رأی گیری»، «متوقف کردن فضای اطلاع‌رسانی اینترنتی»، «قطع تلفن‌های کمیته صیانت از آرا در عصر روز رأی گیری»، «تهاجم به تعدادی از ستادهای آقای موسوی و پراکندن افراد فعال در آنها» و «اظهار نظر سریع بعضی از اعضای شورا در مورد صحت انتخابات پیش از بررسی و رسیدگی به شکایات».[۱۱۹] این بیانیه به عدم واکنش شورای نگهبان و افزایش موقتی حقوق‌ها و مواردی همچون «تطمیع برای اخذ رأی»، پرداخت «پول نقد» و «چک» به عده‌ای به عنوان هدیه رئیس‌جمهوری و نیز ارائه اطلاعات نادرست توسط وزارت کشور اعتراض کرده است.[۲۳]

۴.۷. استدلال بر عدم ارائه دلایل کافی

روزنامه «*واشنگتن پست*» در مقاله‌ای با عنوان «نشانه‌های تقلب زیاد است، ولی شاهد متقنی وجود ندارد» به این نتیجه رسیده است که علی‌رغم نکات مشکوک بسیار زیاد، کار برای آمریکا و کشورهای اروپایی در ادعای وقوع تقلب گسترده در ایران سخت می‌باشد. به علاوه علی‌رغم تنفری

که نسبت به احمدی‌نژاد وجود دارد، شواهدی (مانند مبارزات انتخاباتی بسیار قوی احمدی‌نژاد) نیز موجود است که او پیروزی قابل تحسینی را به دست آورده است. موسوی قبل از پایان زمان رأی‌گیری اعلام پیروزی کرده بود، ولی به‌سرعت پس از آن وزارت کشور آماری را ارائه کرد که احمدی‌نژاد را پیروز نشان می‌داد. اگر چه شکست موسوی در زادگاهش توسط بسیاری از کارشناسان مشکوک قلمداد شده، اما مثال‌هایی نیز از اتفاقات نظیر این وجود دارد: مثلاً آقای ال‌گور در ایالت تنسی در انتخابات رئیس‌جمهوری سال ۲۰۰۰ شکست خورد.[۱۲۰]

۴.۸. انتساب تناقض در گفتار

وبگاه «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» جهت نشان دادن تناقض در گفتار موسوی، نقل قولی از ایشان از ۸ تیر ۱۳٦۵ در خصوص شبهات مطرح شده در سلامت انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس شورای اسلامی فراهم کرده که ایشان در آنجا ذکر کرده است که «در انتخاباتی که همه مردم و شورای نگهبان و همچنین روحانیت عزیزمان ناظر هستند، دولت نمی‌تواند اثر بگذارد» و راجع به سؤالی که از ایشان در مورد تغییر استانداران و فرمانداران جهت تأثیرگذاری بر انتخابات پرسیده شده، گفته‌اند که «در چند استانداری که استاندار وجود نداشت، تغییر پیدا کرده و همچنین وزیر کشور و دولت در مورد استان‌ها و مدیریت آنها اختیاراتی دارد که تصمیم‌گیری خواهد کرد و ارتباط دادن این مسأله با این موضوع، یک شایعه و فکر ناسالمی است که به نفع کشور نخواهد بود.»[۱۲۱]

۴.۹. نظرسنجی واشنگتن پست

«*واشنگتن پست*» در مقاله‌ای که (که فردای آن روز ایراداتی بر مقاله را بازگو کرد) اعلام کرد یک نظرسنجی که توسط یک مؤسسه «ناسودبر» (برنده «جایزه امی» به خاطر نظرسنجی‌های قبلی‌شان برای شبکه‌های خبر ای‌بی‌سی و بی‌بی‌سی) توسط تلفن از یک کشور همسایه ایران و با حمایت مالی «بنیاد برادران راکفلر» از ۱٬۰۰۱ نفر در ۳۰ استان ایران انجام شد نشان می‌داد که نسبت آرای موافق احمدی‌نژاد به میرحسین موسوی ۲ به ۱ است؛ همچنین در میان آذری‌ها نیز نسبت ۲ به ۱ دیده می‌شد. اما در زمان انجام این نظرسنجی یک‌سوم پرسش‌شوندگان هنوز تصمیم خود را نگرفته بودند، با این حال، توزیع آماری نتایج اعلام شده توسط وزارت کشور و نتایج آماری سازگاری‌ای را نشان می‌دهد که به گفته نویسندگان مقاله بیانگر عدم وقوع تقلب گسترده در انتخابات است.[۱۲۲] این در حالی است که خود واشنگتن پست فردایش در مقاله کوتاه دیگری اشکالات پرسشنامه اول را ذکر کرد: این که پرسشنامه مدتی خیلی طولانی قبل از انتخابات (شروع نظرخواهی ۳۳ روز قبل از انتخابات و پایان آن ۲٤ روز قبل از انتخابات بود) گرفته شده بود یعنی زمانی که موج سبز موسوی هنوز راه نیفتاده بود، و مورد دوم اینکه بیش از نیمی از کل کسانی که از آنها سؤال شد پاسخ مشخصی ندادند.[۱۲۳]

۴.۱۰. نظرسنجی مؤسسه تحقیقاتی وابسته به دانشگاه مریلند

نظرسنجی هم توسط مؤسسه «پیپا» از دانشگاه مریلند انجام شد که نتیجه انتخابات را بر اساس آمارگیری گسترده «پس از انتخابات» مورد بررسی قرار می‌داد و حاکی از صحت نظرسنجی واشنگتن پست و غلط بودن حدس برخی مبنی بر تغییر بسیار گسترده نظر مردم به سمت موسوی پس از انتخابات است. بر این اساس، در صورت وجود تخلفات، میزان آنها تعیین‌کننده نبوده است. [۱۲٤]

۴.۱۱. فهرست گزارش‌های منتشر شده در رد تقلب در انتخابات ایران

۱- آیا محمود احمدی‌نژاد نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ ایران را دزدید؟

Did Mahmoud Ahmadinejad Steal the 2009 Iran Election

۲- پاسخگویی به گزارش چتم‌هاوس در مورد انتخابات ایران با ارائه تحلیل جدیدی از نتایج

Rejoinder to the Chatham House report on Iran's 2009 presidential election offering a new analysis on the results

۳- فریبی به نام رأی‌های دزدیده شده

Iranian Elections: The 'Stolen Elections' Hoax

٤-

Analysis of Multiple Polls Finds Little Evidence Iranian Public Sees Government as llegitimate
http://www.worldpublicopinion.org/pipa/pdf/feb10/IranElection_Feb10_rpt.pdf

۵. پانویس‌ها

۱- Speed of Iran vote count called suspicious اسوشیتدپرس

۲-

Peterson, Scott. "IRAN: Well-informed Larijani congratulated Mousavi on election day, report says". The Christian Science Monitor.2009-08-11. Retrieved on 2009-08-14.

۳- «election». دانشنامه بریتانیکا.

٤- متن کامل قانون انتخابات ریاست جمهوری

٥- Preliminary Analysis of the Voting Figures in Iran's 2009 Presidential Election, Chatham House

٦- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی

۷- محتشمی‌پور: آراء ۷۰ حوزه انتخابیه بیش‌تر از واجدین شرائط است. رادیو فردا (در تاریخ ۱۳۸۸/۳/۲٦).

۸- رهبر: ائمه جمعه در انتخابات از احمدی‌نژاد حمایت کردند (فارسی). آفتاب‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲ آبان ۱۳۸۹.

۹- افشای دخالت رهبر در انتخاب احمدی‌نژاد (فارسی). روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۲ آبان ۱۳۸۹.

۱۰- وزیر اطلاعات: با طراحی مسیر توسط رهبری دولت نهم و دهم بر سر کار آمد (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ٤ آبان ۱۳۸۹.

۱۱-

Peterson, Scott. "Was Iran's election rigged? Here's what is known so far.". The Christian Science Monitor. 2009-06-16. Retrieved on 2009-06-16.

۱۲- زاکانی: نظرسنجی وزارت اطلاعات از دو مرحله‌ای شدن انتخابات خبر می‌دادرادیو فردا

۱۳- آیا در انتخابات ریاست جمهوری تقلب شد؟ حسین باستانی، بی‌بی‌سی فارسی، ۱٦ خرداد ۱۳۸۹

۱٤- شور و شعور اجتماعی ملت ایران در حافظه تاریخ خود این بی‌عدالتی و قانون‌شکنی را باور نخواهد کرد

۱٥- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی (فارسی). قلم‌نیوز.

۱٦- پاسخ وزارت کشور به ادعاهای مهندس میرحسین موسوی.

۱۷- متن کامل قانون انتخابات ریاست جمهوری.

۱۸- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای مهندس میرحسین موسوی (فارسی). گویا. بازدید در تاریخ ۸ آبان ۱۳۸۸.

۱۹- «کروبی: نتایج انتخابات مضحک و شگفت است». ۲۳ خرداد ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۷ اوت ۲۰۰۹.

۲۰- برخی شعبه‌های اخذ رای در اصفهان با کمبود تعرفه روبه‌رو شدند

۲۱- دیروز، ایران سراسر حماسه بودروزنامه جام جم

۲۲- «[۱]». ۲۳ خرداد ۱۳۸۸.

۲۳- پاسخ کمیته صیانت از آرای موسوی به شورای نگهبان (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۸۸.

۲٤- وصل سیستم پیامک پس از ٤۰ روز (فارسی). رادیو زمانه. بازدید در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۸۸.

۲٥- آینده، ۲۱ خرداد ۱۳۸۸

۲٦- فرمانداری تهران بی‌طرف نیست/ کارت۲٥۲ نماینده ناظر صادر نشده/ وزیر ارتباطات در قطع سیستم پیامک مسؤول است (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱۳ مرداد ۱۳۸۸.

۲۷- Iran Expert in Hawaii Following Election

۲۸- شور انتخاب همچنان در ایران جاری/ شمار زیادی از مردم خواهان تمدید زمان. خبرگزاری مهر

۲۹- شکایت نامه مهدی کروبی به شورای نگهبان/ احمدی‌نژاد صلاحیت ندارد. وبگاه رسمی مهدی کروبی

۳۰- Ellenberg, Jordan. "Guilt by Calculation". June 17, 2009. Retrieved on 2009-08-03.

۳۱- ـ گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸.

ـ گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸.

ـ گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸.

۳۲- Analysis: Iran election statistics muddy waters further, Guardian
۳۳- هشدار کارکنان وزارت کشور نسبت به دستکاری آرا؟ تابناک، ۱۷ خرداد ۱۳۸۸
۳٤- فتوای مصباح برای اتقلب در انتخابات روزآنلاین
۳۵- Reverberations as Door Slams on Hope of Change, The new york times
۳٦- Laura Secor: The Iranian Vote, The New Yorker, June 13, 2009
۳۷- آمار تفکیکی وزارت کشور برای استان لرستان
۳۸- «کاندیداها در زادگاه‌های خود چقدر رأی آوردند؟». خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا). ۱۳۸۸ خرداد ۲۳. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹
۳۹- نامزدهای ناکام در زادگاهشان هم رأی نیاوردند؟ بی‌بی‌سی فارسی
٤۰- «دروغ بزرگ خبرگزاری دولت و کیهان؛ با چه هدفی؟». تابناک. ۲۵ خرداد ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹
٤۱- آمار صندوق‌های استان سمنان در انتخابات ریاست جمهوری دهم (پی‌دی‌اف) (فارسی). وزارت کشور. بازدید در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۸۸.
٤۲- آمار صندوق‌های استان خوزستان در انتخابات ریاست جمهوری دهم (پی‌دی‌اف) (فارسی). وزارت کشور. بازدید در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۸۸.
٤۳- آمار صندوق‌های استان لرستان در انتخابات ریاست جمهوری دهم (پی‌دی‌اف) (فارسی). وزارت کشور. بازدید در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۸۸.
٤٤- آمار صندوق‌های استان آذربایجان شرقی در انتخابات ریاست جمهوری دهم (پی‌دی‌اف) (فارسی). وزارت کشور. بازدید در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۸۸.
٤۵- ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی: کاندیداها در زادگاههای خود چقدر رأی آوردند؟: کد خبر ۵٤٤۰۳٤
ـ خبرگزاری جمهوری اسلامی: کاندیداها در زادگاههای خود چقدر رأی آوردند؟
٤٦- Juan Cole
٤۷- کلانتری، صمد. «انتخابات شگفت‌انگیز و گیج‌کننده». اطلاعات سیاسی و اقتصادی. خرداد و تیر ۱۳۸٤ (۲۲۳ و ۲۲٤)، ص ٦
٤۸- Iranian Elections: The ‘Stolen Elections’ Hoax globalresearch.ca
٤۹- انتخابات ایران؛ گزارش مؤسسه چتم‌هاوس. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱تیر ۱۳۸۸).
۵۰- Walter R. Mebane, Jr.
۵۱-
Walter R. Mebane, Jr.. “Note on the presidential election in Iran, June 2009”. Retrieved on 2009-06-15.
۵۲- مستندات رضایی به شورای نگهبان؛ ۹۰۰ هزار ایرانی (با استناد به کد ملی) می‌گویند که به من رأی داده‌اند انتخاب‌نیوز
۵۳- پس از اصرار رئیس‌جمهور در انکار شکایت محسن رضایی، نامه این کاندیدا به جنتی در اختیار هموطنان قرار گرفت وبگاه رسمی محسن رضایی
۵٤- موضوع تخلفات انتخاباتی را تا نیل به نتیجه نهایی و احقاق حقوق مردم پیگیری کنید
۵۵- Iran’s election: people vs power
۵٦- بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران؛ اقتدارگرایان می‌کوشند حقایق را وارونه‌نمایی و واقعیات را تحریف کنند، قلم‌نیوز
۵۷- به عنوان مثال What the Numbers Say: A Digit-Based Test for Election Fraud Using New Data from Nigeria را ببینید
۵۸- «آمار و روانشناسی؛ یک تحقیق علمی در بررسی «تقلب» در انتخابات ایران». دوشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹.
۵۹- The Devil Is in the Digits
٦۰- Bernd Beber, Additional comments on “The Devil Is in the Digits” (July 10, 2009)
٦۱-
Carter Center (2005). Observing the Venezuela Presidential Recall Referendum: Comprehensive Report, Claim 4, p. 134.
٦۲-
Roukema, Boudewijn F.. “Benford's Law anomalies in the 2009”. submitted to the Annals of Applied Statistics ,
٦۳- دانشمند فرانسوی: قانون بنفورد تقلب در انتخابات ایران را ثابت می‌کند. صدای آلمان (در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۸۸).

٦٤- انتخابات آمار تقلب.
٦٥- سایت امید نقشینه ارجمند در نقد و بررسی دلایل آماری ادعای تقلب در دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری.
٦٦- مستندات علمی دستکاری در آراء انتخابات دهمین دوره انتخابات (Benford's Law)
٦٧- سازگاری نتایج انتخابات با آزمون‌های بنفورد؛ تحلیل علمی انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸.
٦٨- سید محمدصادق موحد؛ سید مهدی فاضلی و سید حامد سیدعلایی. بررسی قانون بنفورد در نتایج آرای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران (pdf). بازدید در تاریخ ۸ تیر ۱۳۸۹.
٦٩- محتشمی‌پور: آراء ۷۰ حوزه انتخابیه بیش‌تر از واجدین شرائط است - © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۷۰- وبگاه روزنامه گاردین:
Iran election turnouts exceeded 100% in 30 towns, website reports
۷۱- حضور مردم استان یزد در انتخابات حدود ۹۹ درصد بود. وبگاه خبرگزاری مهر
۷۲- کمبود تعرفه مردم یزد را سرگردان کرد / تعدادی از مردم رأی‌نداده برگشتند. خبرگزاری مهر
۷۳- http://ostan-mz.ir/entekhabat/akhbar/1250-1495.html وبگاه استانداری مازندران
۷٤- در ۱۷۰ حوزه، بین ۹۵ تا ۱٤۰ درصد مشارکت داشته‌ایم! فرارو
۷۵- «[۲]». وبگاه رسمی شورای نگهبان. ۲۳ خرداد ۱۳۸۸.
۷٦- پاسخ تفصیلی کمیته صیانت از آرای ستاد موسوی به شورای نگهبان. موج سبز آزادی
۷۷- Amid Crackdown, Iran Admits Voting Errors روزنامه نیویورک تایمز
۷۸- بیش‌تر بودن آرا از تعداد واجدان شرائط تأثیری در سرنوشت انتخابات ندارد. بی‌بی‌سی فارسی
۷۹- عباس عبدی: شورای نگهبان باید خودش را رد صلاحیت کند، رادیو آلمان
-۸۰
Reynolds, Paul. "Iran: Where did all the votes come from?". BBC. 23 June 2009. Retrieved on 3 August 2009.
-۸۱
Ali Ansari, Daniel Berman and Thomas Rintoul. "Preliminary Analysis of the Voting Figures in Iran's 2009 Presidential Election did all the votes come from?". Chatham House. June 2009. Retrieved on 2009-08-03.
.Rahimi, Babak. "Was There a Coup in Iran?". PBS. Retrieved on 2009-08-03 -۸۲
-۸۳
Hooglund, Eric, "Stealing the Village Vote", NewYork Times, 18 June 2009, Retrieved on 2009-08-03.
۸٤- کدام حکم شرعی و قانونی مجوز خلاف‌گویی‌های رئیس‌جمهور را نسبت به آیت‌الله هاشمی رفسنجانی صادر کرده؟، چگونه است گروهی از سکوت هاشمی برآشفته می‌شوند و چون با نظر به اساس رأی مردم در اداره حکومت اسلامی سخن می‌راند، برآشفته‌تر! پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹
۸۵- علت اعتراض دفتر رفسنجانی به «سکوت مصلحت‌آمیز رهبر». بی‌بی‌سی فارسی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹
۸٦- حمید رسایی: احمدی‌نژاد بیش از ۲۲ میلیون رأی کسب می‌کند. شبکه خبری ایران
۸۷- ابوالفضل فاتح/ وادی حیرت... قلم‌نیوز
۸۸- فاطمه رهبر: منتظر رأی ۲٤ میلیونی احمدی‌نژاد هستیم. شبکه خبری ایران
۸۹- میرتاج‌الدینی: انتظار رأی ۲۲ میلیونی احمدی‌نژاد را دارم. شبکه خبری ایران
۹۰- نامه رضایی به وزیر کشور احمدی‌نژاد: چرا بعد از پنج روز آمار صندوق‌ها را نمی‌دهی؟
۹۱- ISU Professor Questions Iran's Election
۹۲- IRIBNews
۹۳- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی

۹٤- اجتماع بزرگ معترضان به نتایج انتخابات برگزار شد. دویچه‌وله.
۹۵- قالیباف: حداقل سه میلیون نفر در تجمع حامیان میرحسین در میدان آزادی. انتخاب‌نیوز.
۹٦- تکذیب برآورد قالیباف از تعداد راهپیمایان آزادی. فارس‌نیوز (در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۸۸).
۹۷- هادی خامنه‌ای:اعتبار نظام در معرض آسیب (فارسی). آینده‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۸۸.
۹۸- قسمت اول بیانیه تفصیلی جبهه مشارکت در پاسخ به کیفرخواست دادستان معزول تهران در چهارمین دادگاه نمایشی منتشر شد (فارسی). نوروز. بازدید در تاریخ ۱ آبان ۱۳۸۸.
۹۹- دو وزارتخانه اطلاعات و کشور از شکست احمدی‌نژاد آگاه بودند (فارسی). پیک‌نت. بازدید در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۸۸.
۱۰۰- محسن مخملباف در مصاحبه با روز: یکصدا فریاد بزنیم کودتا شد. گویانیوز.
۱۰۱- موسوی می‌گفت انتخابات را دوباره برگزار کنید، من هم کاندیدا نمی‌شوم (فارسی). خبرآنلاین. بازدید در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۸۸.
۱۰۲- تشکیلات «راه سبز امید» را ایجاد می‌کنیم تا حقوق مردم را استیفا کنیم؛ با برخوردهای اخیر، جا دارد انسان سر به زیر خاک کند (فارسی). پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۳۰ مرداد ۱۳۸۸.
۱۰۳- امیدوار رضایی: بازشماری صندوق‌ها نشان می‌دهد ۷۰ تا ۸۰ درصد آرا با یک خودکار و با یک خط نوشته شده (فارسی). کمپین موج. بازدید در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۸۸.
۱۰٤- فرارو
۱۰۵- جام جم آنلاین:وزیر اطلاعات جزییات تازه‌ای فاش کرد
۱۰٦- آیا تقلب مؤثر در انتخابات امکان‌پذیر است؟
۱۰۷- حرکت مردم برای اصلاح انحرافات است / کیفرخواستی را علیه دولت و دستگاه‌هایی که خشونت کردند تنظیم می‌کنیم
۱۰۸- خبرگزاری جمهوری اسلامی:: مناظره تلویزیونی علی مطهری و وحید جلیلی در شبکه سوم سیما (۱)
۱۰۹- Iranian Elections: The ‘Stolen Elections’ Hoax globalresearch.ca
۱۱۰- «آیت‌الله خامنه‌ای: نظر رئیس‌جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است». رادیو آلمان. ۱۹-۰٦-۲۰۰۹. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹
۱۱۱- «پسر آیت‌الله بهشتی: ۱۰ تا ۱۱ میلیون تقلب انتخاباتی شده». میزان‌نیوز. شنبه، ۱۳ تیر ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹.
۱۱۲- Flynt Leverett
۱۱۳- Nate Silver
۱۱٤- Silver, Nate. “The Ayatollah's Flawed Logic”. 2009-08-03 Retrieved on 2009-09-06
۱۱۵- Iran election result makes Obama's outreach efforts harder
۱۱٦- «جوابیه وزارت کشور به روزنامه همشهری». روزنامه همشهری. ۱۳ مرداد ۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۳ اوت ۲۰۰۹.
۱۱۷- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی (بخش اول) (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸. بخش دوم (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸. بخش سوم (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱٤ مرداد ۱۳۸۸.
۱۱۸- گزارش تفصیلی شورای نگهبان درباره انتخابات ریاست جمهوری
۱۱۹- بیانیه شماره ۱٦ «کمیته صیانت از آراء» مهندس میرحسین موسوی (فارسی). قلم‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۸.
۱۲۰- Signs of Fraud Abound, But Not Hard Evidence
۱۲۱- مگر می‌شود در انتخاباتی که شورای نگهبان و مردم ناظرند، دولت اثر بگذارد؟
۱۲۲-
Ken Ballen and Patrick Doherty - Polling in Iran Shows Real Support for Ahmadinejad - washingtonpost.com
۱۲۳- About Those Iran Polls - washingtonpost
۱۲٤-
Analysis of Multiple Polls Finds Little Evidence Iranian Public Sees Government as Illegitimate - World Public Opinion

۶. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- گزارش تفصیلی کمیته صیانت از آرای میرحسین موسوی
- بیانیه شماره ۱۶ «کمیته صیانت از آراء» میرحسین موسوی
- کشف صندوق سیار در منزل یکی از مسؤولان کرمان. آینده‌نیوز
- پاسخ به هفتاد سؤال و ابهام درباره انتخابات ۸۸ از سایت الف + خودداری وزارت کشور از پاسخگویی به ۱۲ سؤال درباره صحت انتخابات. سایت الف
- آیا در انتخابات ریاست جمهوری تقلب شد؟ بی‌بی‌سی فارسی، ۱۶ خرداد ۱۳۸۹

۱۸-۱-۲- «پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

در پی اعلام نتایج دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران و اعلام پیروزی دوباره محمود احمدی‌نژاد که از سوی برخی تحلیلگران سیاسی، از آن با عنوان کودتا یاد شد،[۸] [۹] [۱۰] [۱۱] [۱۲] [۱۳] [۱٤] نخست تظاهراتی در تهران و همچنین برخی دیگر از شهرهای ایران، توسط هزاران تن از معترضان به نحوه شمارش آرا و حامیان میرحسین موسوی، رقیب اصلی احمدی‌نژاد در انتخابات، در تاریخ ۲۳ و ۲٤ خرداد به راه افتاد. این اعتراضات با سرکوب شدید نیروهای پلیس ضد شورش و حامیان شبه‌نظامی حکومت در سپاه و بسیج روبه‌رو شد؛ به‌طوری‌که گفته می‌شد شدت آن در تهران در دهه گذشته بی‌سابقه بوده است.[۱۵] [۱٦] در روز ۲۵ خرداد، حدود ۳ میلیون نفر از معترضان[۱۷] با حضور موسوی و اصلاح‌طلبان دیگری چون محمد خاتمی (رئیس‌جمهور سابق ایران) و مهدی کروبی (دیگر نامزد معترض انتخابات) در راهپیمایی بزرگی در خیابان‌های مرکزی تهران، از میدان امام حسین تا میدان آزادی شرکت کردند که بزرگ‌ترین راهپیمایی ضد دولتی از زمان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ لقب گرفت.[۱۸] [۱۹] [۲۰] [۲۱] هنگام پایان راهپیمایی، با آتش‌گشودن عده‌ای از نیروهای شبه‌نظامی در میدان آزادی، تعدادی از مردم کشته و زخمی شدند[۲۲] و در بامداد همان روز با حمله خشونت‌بار نیروهای شبه‌نظامی به کوی دانشگاه تهران و سایر دانشگاه‌ها، تعدادی از دانشجویان مجروح شده و یا به قتل رسیدند.[۲۳] پس از آن در تاریخ ۲٦، ۲۷ و ۲۸ خرداد نیز، راهپیمایی‌های گسترده و آرام معروف به «راهپیمایی‌های سکوت»، با شرکت صدها هزار تن از معترضان در تهران برگزار شد.

در ۳۰ خرداد و یک روز پس از سخنرانی علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در نخستین نماز جمعه پس از انتخابات ریاست جمهوری، که در آن او مسؤولیت هرگونه خونریزی را به عهده برگزارکنندگان اعتراض‌ها دانسته بود، با سرکوب معترضان توسط نیروهای پلیس و تیراندازی نیروهای شبه‌نظامی، در تهران دست‌کم ۱۹ نفر کشته و عده بسیاری زخمی شدند. با این‌حال شمار جان‌باختگان طبق گزارش گروه‌های مدافع حقوق بشر و گزارش‌های غیررسمی، بسیار بیش از این ذکر شد.[۲٤] درگیری‌های پراکنده و مشابه دیگری نیز در روزهای پس از آن در نقاط مختلف شهر تهران رخ داد. جنبش اعتراضی معترضان به جنبش سبز ایران معروف شد و صدا و سیما، فرماندهان سپاه و بسیج و دیگر مسؤولان حامی دولت، تظاهرات مردمی را به عده‌ای «اغتشاشگر» نسبت دادند که در صدد برپایی انقلاب مخملی هستند. همچنین مأموران امنیتی جمهوری اسلامی در هفته‌های پس از انتخابات و در میان اعتراضات، چهار هزار نفر از روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی اصلاح‌طلب و مردم معترض را بازداشت کردند.[۲۵] چندین دادگاه برای محاکمه دسته‌جمعی برخی از آنان به اتهام اقدام به کودتای نرم برای براندازی نظام جمهوری اسلامی برگزار گردید و حامیان دولت دهم، به اعتراضات، «جریان فتنه» و به سران مخالف دولت، «رهبران فتنه» لقب دادند.[۲٦] با این حال، تشکل‌ها و احزاب اصلاح‌طلب، برخی مراجع تقلید سرشناس و مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، نتایج انتخابات و دولت برآمده از آن را نامشروع دانسته و سرکوب معترضان و برگزاری دادگاه‌ها را محکوم کردند. اعتراضات مردمی در دهمین سالگرد حمله به کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیرماه، نماز جمعه ۲٦ تیر تهران، چهلم جانباختگان و همزمان با مراسم تنفیذ حکم و تحلیف ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در ماه مرداد ادامه یافت و گزارش‌های زیادی درباره بدرفتاری با زندانیان، ضرب و جرح، آزار جنسی و قتل تعدادی از دستگیرشدگان منتشر شد.[۲۷] در ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹ کمیته حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل در قطعنامه‌ای سرکوب خشونت‌آمیز این تظاهرات‌ها را محکوم کرد.[۲۸] پیش‌تر در ماه اوت، گروهی از کارشناسان مستقل سازمان ملل نسبت به شکنجه و بازجویی‌هایی خشن در جریان محاکمه معترضان پس از انتخابات به شدت ابراز نگرانی کرده بودند.[۲۹] همچنین یونسکو در گزارشی به موضوع کشته شدن دانشجویان در پی حمله نیروهای بسیج به کوی دانشگاه اشاره کرد.[۳۰]

محتویات

۱. پیش‌زمینه
۲. آغاز اعتراضات
۳. گسترش اعتراضات و راهپیمایی‌های بزرگ
٤. رخدادهای ۲۹ خرداد

۵. رخدادهای ۳۰ خرداد
٦. رخدادهای ۳۱ خرداد
۷. رخدادهای ماه تیر
۸. مراسم «چهلم درگذشتگان» در ۸ مرداد
۹. راهپیمایی روز قدس در ایران (۲۷ شهریور ۱۳۸۸)
۱۰. در دانشگاه‌ها
۱۱. تظاهرات هواداران جنبش سبز در ۱۳ آبان ۱۳۸۸
۱۲. تظاهرات ١٦ آذر
۱۳. اعتراضات مردمی در مراسم درگذشت حسینعلی منتظری
۱۳.۱. چهره‌های سیاسی و مذهبی حاضر در این مراسم
١٤. تظاهرات هواداران جنبش سبز در تاسوعا و عاشورا
۱۵. تظاهرات هواداران جنبش سبز در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸
١٦. اعتراضات جنبش سبز در چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۸
۱۷. اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹
۱۸. اعتراضات جنبش سبز در ۱ اسفند ۱۳۸۹
۱۹. اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹
۲۰. اعتراضات جنبش سبز در ۱۷ اسفند ۱۳۸۹
۲۱. اعتراضات جنبش سبز در چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۹
۲۲. کشته‌شدگان
۲۳. بازداشت‌شدگان
٢٤. بیانیه‌های میرحسین موسوی
٢٤.١. درخواست محاکمه میرحسین موسوی
۲۵. شکنجه دستگیرشدگان
٢٦. اعترافات وشکنجه روحی
٢٦.١. مازیار بهاری
٢٦.٢. امیرحسین مهدوی
۲۷. واکنش مراجع تقلید و روحانیون
۲۸. واکنش‌های جهانی
۲۸.۱. پاسخ وزارت امور خارجه ایران
۲۹. نقش فناوری
۳۰. عملکرد رسانه‌های حکومتی
۳۱. شائبه نقش مصباح یزدی
۳۲. درخواست مجوز برای راهپیمایی‌ها
۳۳. حمایت هنرمندان از جنبش سبز
٣٤. انحلال احزاب اصلاح‌طلب
۳۵. نقش بسیج
٣٦. توقیف مطبوعات
۳۷. اعتصاب‌ها

۳۸. شعارها
۳۹. نافرمانی‌های مدنی
٤٠. پانویس و منابع
٤١. جستارهای وابسته
٤٢. پیوند به بیرون
٤٢.١. نوشته‌ها
٤٢.٢. تصاویر و فیلم‌ها

۱. پیش‌زمینه

یک روز پیش از برگزاری انتخابات، سیستم پیامک کلیه اپراتورهای تلفن همراه ایران قطع شد.[۳۱] در هنگام برگزاری انتخابات دهم در روز ۲۲ خرداد، سردار احمدرضا رادان، جانشین فرمانده نیروی انتظامی ایران اعلام داشت که تجمع هواداران نامزدهای ریاست جمهوری در تمام کشور غیرقانونی است. پیش از گفته‌های رادان، معاون عملیات فرماندهی نیروی انتظامی تهران بزرگ، عصر همان روز اعلام کرد که مانوری به نام «مانور اقتدار» در میادین مختلف شهر تهران و با هدف «برقراری نظم و امنیت بیش‌تر در تهران بزرگ» آغاز شده است.[۳۲]

پس از اعلام نتایج اولیه در روز ۲۳ خرداد که نشان‌دهنده پیروزی احمدی‌نژاد با فاصله زیاد نسبت به میرحسین موسوی و سایر نامزدها بود، دو نامزد اصلاح‌طلب با استناد به شواهد کمیته صیانت از آرا و سایر شواهد، نسبت به آن اعتراض خود را نشان دادند. موسوی در واکنش به این نتایج طی نامه‌ای که خطاب به ملت ایران نوشته شده بود به این روند اعتراض کرد و در این نامه شیوه برگزاری و شمارش آرا را «شعبده‌بازی دست‌اندرکاران انتخابات و صدا و سیما» نامید و گفت که مردم «به دنبال آن هستند که بدانند چگونه و توسط چه کسانی و مقاماتی طرح این بازی بزرگ ریخته شده است.»[۳۳]

مهدی کروبی هم طی نامه مشابهی به این روند اعتراض نمود و نتایج اعلام‌شده انتخابات را «مضحک و شگفت» توصیف کرد. کروبی شیوه رأی‌گیری و شمارش آرا را به شمارش آرای حسن مدرس تشبیه کرد و گفت: «حتی از شمارش رأیی که آن مرحوم به خویش داده بود، دریغ کردند» و اضافه کرد وضعیت موجود «در بیان و بیانیه نمی‌آید و باید فکری دیگری کرد.»[۳۳]

موسوی در پیام خود نتایج انتخابات را «بهت‌آور» خواند و در نامه‌ای اعتراضی به علی خامنه‌ای رهبر فعلی ایران، خواستار دخالت وی شد.[۳٤] در قسمت‌هایی از این نامه از «شواهدی مبنی بر مداخله تعدادی از فرماندهان و مسؤولان سپاه و بسیج در انتخابات» یاد شد که موسوی آن را در صورت صحت، علاوه بر نقض قوانین، عامل شکاف بین فرماندهان و مسؤولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه دانست. وی در ادامه نوشت، «از آنجا که دامنه اقدامات غیرقانونی فوق مشخص نیست و بخشی از اعضای شعب اخذ رأی و ناظران از حامیان نامزد خاص آنان انتخاب شده‌اند احتمال تصرف در آراء مردم اذهان را می‌آزارد.»[۳۵] لیکن خامنه‌ای در واکنش به این اعتراض‌ها با انتشار پیامی، نتایج شمارش آرا را تأیید و اعلام کرد که محمود احمدی‌نژاد با ۲٤ میلیون رأی پیروز انتخابات است. پس از تأیید نتایج توسط خامنه‌ای و اعلام نتایج توسط وزات کشور ایران میرحسین موسوی در نامه‌ای به علمای قم نوشت که تمامی راه‌ها برای احقاق حقوق مردم بسته شده، و از آنها خواست تا به مسؤولان تذکر دهند.[۳٦] [۳۷]

۲. آغاز اعتراضات

روز پس از انتخابات، تظاهراتی در خیابان‌ها و میادین مختلف تهران و مشهد، توسط معترضان به نتایج اعلام‌شده و حامیان میرحسین موسوی رقیب اصلی احمدی‌نژاد در انتخابات، به راه افتاد. این تظاهرات در مقابل ساختمان وزارت کشور ایران، خیابان‌های ولیعصر، زرتشت، فاطمی، میدان انقلاب، میدان ونک و چهارراه جهان کودک و سایر نقاط به درگیری شدید معترضان با نیروهای پلیس و لباس شخصی انجامید. خبرگزاری آسوشیتدپرس این درگیری‌ها را «جدی‌ترین ناآرامی یک دهه گذشته در تهران» خواند. خبرگزاری فرانسه نیز خبری از درگیری طرفداران میرحسین موسوی و پلیس ضد شورش در مناطق مرکزی شهر تهران منتشر کرد.[۳۸] هزاران تظاهرکننده با راهپیمایی در خیابان‌های مختلف تهران ضمن آتش زدن چندین اتوبوس و سطل‌های بزرگ زباله اقدام به راه‌بندان خیابان‌ها کرده و علیه محمود احمدی‌نژاد، شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند.[۳۹]

در پی بروز این ناآرامی‌ها در شامگاه شنبه تلفن‌های همراه تمام شبکه‌های مخابراتی کشور قطع گردید و ده‌ها تن از فعالان سیاسی و اصلاح‌طلب بازداشت شدند.

در روز ۲٤ خرداد و دومین روز از اعتراضات، محمود احمدی‌نژاد جشن پیروزی‌ای در میدان ولیعصر به راه انداخت و در این جشن او مخالفین خود را خس و خاشاک خواند. با این حال، بار دیگر در تهران بین مردم و پلیس درگیری‌هایی ایجاد شد که این درگیری‌ها در اطراف دانشگاه تهران نیز جریان داشت.[٤۰]

علاوه بر ایران در بسیاری شهرهای دیگر دنیا از جمله لندن، کلن، برلین، پاریس، نیویورک، سیدنی، واشنگتن، لوس انجلس، ادمونتون، ونکوور، مونترال و تورنتو اجتماعات اعتراض‌آمیز تشکیل یافت.

در این روز مهدی کروبی اعلام کرد که به هیچ وجه از موضع خود کنار نخواهد کشید. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز نتایج انتخابات را «کودتایی نرم علیه مردم‌سالاری» اعلام کرد. همچنین در این روز یک سری حملات اینترنتی به وبسایت‌های محمود احمدی‌نژاد، فارس‌نیوز و علی خامنه‌ای نیز انجام شد که به از کار افتادنشان انجامید.

۳. گسترش اعتراضات و راهپیمایی‌های بزرگ

در بامداد روز ۲۵ خرداد به کوی دانشگاه تهران و شیراز و برخی دانشگاه‌های دیگر ایران حمله شد و دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و برخی نیز بازداشت شدند و خوابگاه دانشجویان تخریب شد. به گفته شاهدان عینی، دفتر تحکیم وحدت و برخی منابع دانشجویی در این حادثه چند نفر کشته و در حدود ٦۰ دانشجو بازداشت شده و مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند.[٤۲]، اما مقامات رسمی خبر کشته شدن دانشجویان را تکذیب کردند.[٤۳] [٤٤]

بعد از ظهر روز ۲۵ خرداد در خیابان آزادی تهران با افزون شدن لحظه به لحظه معترضان، یک راهپیمایی میلیونی شکل گرفت که به بزرگ‌ترین راهپیمایی ضد دولتی پس از انقلاب ۱۳۵۷ بدل شد.[٤۵] موسوی و خاتمی نیز در این راهپیمایی شرکت کردند و در آن سخنرانی کردند. این راهپیمایی در نهایت با درگیری‌ای که در کنار یک پایگاه بسیج در میدان آزادی رخ داد، به خشونت کشیده شد و یکی از نیروهای بسیج به سوی مردم آتش گشود. رادیو دولتی ایران، کشته شدن ۷ نفر را در این حادثه تائید کرد. همزمان با تظاهرات در ایران، ایرانیان خارج از کشور نیز به تجمعات اعتراضی خود در فرانسه، انگلیس و کانادا ادامه دادند.

هرچند اعلام شد سفر احمدی‌نژاد به روسیه لغو شده است، نهایتاً این سفر انجام شد. وزارت ارشاد دولت احمدی‌نژاد نیز در نامه‌ای به تمام دفاتر رسانه‌های خارجی مقیم ایران آنان را از نشر اخبار اعتراضات مردمی منع کرد.

روز بعد (۲٦ خرداد)، صدها هزار تن از معترضان، از میدان ونک تهران به سمت میدان تجریش، با سکوت و بدون دادن شعار، راهپیمایی کردند. هم‌زمان به دعوت شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی و اطلاعیه‌های مکرر صدا و سیمای جمهوری اسلامی، حدود ۲۰ هزار تن از حامیان احمدی‌نژاد برای محکوم کردن آنچه «اغتشاش‌های جاری» نامیده شد، در میدان ولی‌عصر تجمع کردند.[٤٦] [٤۷] [٤۸] معترضان به نتایج آرا تظاهرات‌هایی نیز در شهرستان‌های ایران از جمله مشهد برپا داشتند.

گزارش‌هایی از تخریب اموال عمومی توسط پلیس ارائه شد و حسینعلی منتظری در بیانیه‌ای به تغییر در آرای انتخابات و حمله به مردم اعتراض کرد. از سویی پزشکان و پرستاران بیمارستان رسول اکرم تهران نیز نسبت به تحت فشار بودن برای نوشتن علت مرگ افراد گلوله خورده به نام فوت شده در هنگام عمل جراحی اعتراض کردند. در صبح روز ۲٦ خرداد محمدعلی ابطحی، سعید حجاریان، محمد توسلی و عبدالفتاح سلطانی نیز دستگیر شدند.

در روز ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ حدود پانصد هزار نفر در میدان هفت تیر تهران و خیابان‌های اطراف آن راهپیمایی کردند. میرحسین موسوی نیز از مردم خواست تا برای همدردی با خانواده جانباختگان روز پنج‌شنبه در مساجد عزاداری کنند. مهدی کروبی نیز در این راهپیمایی حضور داشت و مردم را به شرکت در راهپیمایی روز جمعه با پوشیدن لباس سیاه دعوت کرد. مجمع روحانیون مبارز اعلام کرد که برای روز شنبه ۳۰ خرداد تقاضای مجوز کرده است. محسن رضایی در نامه‌ای به وزیر کشور بار دیگر خواستار ارائه نتایج شمارش صندوق‌های آرا شد. اما وزارت کشور این را رد کرد. محمدرضا جلائی‌پور (فرزند حمیدرضا جلائی‌پور) و ابراهیم یزدی نیز در این روز دستگیر شدند. میرحسین موسوی و محمد خاتمی در نامه‌ای مشترک خطاب به رئیس قوه قضائیه خواستار جلوگیری از برخورد خشونت‌آمیز با دستگیرشدگان و آزادی آنان شدند. در این روز، سانسور شدیدی بر روزنامه‌ها إعمال شد، چنان‌که چند روزنامه اصلاً چاپ نشد و فیلترینگ بیش‌تری بر اینترنت إعمال گردید.

در بازی فوتبال تیم ملی فوتبال ایران با کره جنوبی در مقدماتی جام جهانی تعدادی از بازیکنان تیم ملی ایران از جمله علی کریمی، مهدی مهدوی کیا، حسین کعبی، وحید هاشمیان، جواد نکونام و مسعود شجاعی به نشانه اعتراض به وضع موجود مچ‌بندهایی به رنگ سبز، نماد معترضان، بستند. [۲] گروهی از هنرمندان در پشتیبانی از حرکت اعتراضی مردم بیانیه‌ای صادر کردند. عزت‌الله انتظامی، داریوش مهرجویی، محسن مخملباف، از جمله امضاکنندگان این بیانیه بودند.

یک روز پس از آن (۲۸ خرداد) به دنبال فراخوان روز قبل میرحسین موسوی، صدها هزار معترض، در مراسم بزرگداشت کشته‌شدگان راهپیمایی‌های روزهای قبل تهران، با پوشیدن لباس‌های سیاه، در میدان توپخانه تهران تجمع کرده و سپس در حالی که گل و شمع در دست داشتند، به سمت میدان فردوسی راهپیمائی کردند. میرحسین موسوی با لباس سیاه در این تجمع سخنرانی کرد و بار دیگر کشته‌شدگان روزهای قبل را «شهید» خواند.[٤٩] در شهر شیراز نیز عده‌ای در شاهچراغ تجمعی اعتراضی برگزار شد.

یوسف صانعی و موسوی اردبیلی از مراجع تقلید شیعیان ایران، خشونت‌های اعمال‌شده علیه معترضان را محکوم کردند.[۵۰] همزمان شورای نگهبان از کاندیداهای معترض به نتایج دعوت کرد تا در جلسه آتی این شورا شرکت کنند.

همچنین در این روز به خاطر خواندن گزارش حمله به کوی دانشگاه در مجلس درگیری لفظی‌ای به‌وجود آمد و شایعه‌ای مبنی بر کشته شدن فردی که گفته می‌شد آمار واقعی نتایج انتخابات را افشا کرده بود در کشور پخش شد. بازداشت فعالان سیاسی در این روز به طور وسیع‌تری ادامه یافت، به طوری که به گفته برخی منابع، نزدیک به ۵۰۰ نفر بازداشت شدند.

مجمع روحانیون مبارز (حامی موسوی) و حزب اعتماد ملی (حامی کروبی) دعوت به برگزاری تظاهرات آرام در اعتراض به برگزاری انتخابات در روز شنبه از میدان انقلاب به میدان آزادی کردند.

۴. رخدادهای ۲۹ خرداد

در روز جمعه ۲۹ خرداد سید علی خامنه‌ای در خطبه‌های نماز جمعه تهران با اشاره به وقایع پیش آمده و اعتراض‌هایی که نسبت به انتخابات وارد شده گفت که مسؤولیت «خون‌ها و خشونت‌ها و هرج و مرج‌ها» بر عهده کسانی است که از تظاهرات‌ها پشتیبانی می‌کنند. وی گرچه از اتهامات وارد شده به هاشمی رفسنجانی در مناظرات تلویزیونی پیش از انتخابات، انتقاد به عمل آورد، اما اعلان داشت که خط فکری او به احمدی‌نژاد نزدیکتر است تا هاشمی رفسنجانی. در این روز مهدی کروبی به شورای نگهبان نامه‌ای نوشت و در آن خواستار ابطال انتخابات شد.

۵. رخدادهای ۳۰ خرداد

در ۳۰ خرداد هزاران تن از معترضان در خیابان‌های مختلف تهران به تظاهرات پرداختند. پلیس ضد شورش خیابان‌های انقلاب و کریمخان زند، میدان فردوسی، بلوار کشاورز و خیابان آزادی را به شدت تحت کنترل خود درآورده و هزاران پلیس و نیروی بسیج برای مقابله با تظاهرکنندگان به نتیجه انتخابات در این مناطق مستقر شده و به ضرب و شتم شدید معترضان پرداختند. بنا به گزارش برخی خبرگزاری‌ها، بیمارستان‌های اطراف این خیابان پر از مجروح بودند و بر اثر تیراندازی عده‌ای به‌شدت زخمی شدند. کارکنان بیمارستان‌ها خبر از مرگ دست‌کم ۱۹ نفر دادند و برخی گزارش‌های تأییدنشده رقم کشته‌شدگان را ۱۵۰ تن اعلام کردند. همچنین «پایگاه بسیج در نواب» به آتش کشیده شد. میرحسین موسوی در جمع معترضان در خیابان آزادی حاضر شده و با گفتن اینکه «من غسل شهادت کرده‌ام»، دولت وقت را دولت کودتا نامید و آن را محکوم کرد. وی از مردم خواست تا در صورتی که او توسط مقام‌های امنیتی بازداشت شد، دست به اعتصاب سراسری بزنند.[۵۱] [۵۲] [۵۳] در همین روز در اثر تیراندازی در خیابان کارگر شمالی، یکی از معترضان به نام ندا آقاسلطان کشته شد. فیلمی کوتاه از جان سپردن او که با تلفن همراه گرفته شده بود به‌سرعت در سراسر دنیا پخش شد و افکار عمومی مردم دنیا را معطوف به وقایع ایران نمود.

۵۷ حقوقدان ایرانی در بیانیه‌ای خواستار پایان دادن به خشونت بر علیه مردم شدند. رسانه‌های دولتی ایران نیز از یک بمب‌گذاری ناکام در داخل آرامگاه روح‌الله خمینی خبر دادند. در این حادثه فرد بمب‌گذار کشته شد و دو نفر نیز زخمی شدند.[٥٤]

در این روز محمد قوچانی سردبیر روزنامه اعتماد ملی و چند خبرنگار دیگر بازداشت شدند. علی‌اصغر هادی‌زاده رئیس فدراسیون نابینایان و نماینده سابق مجلس نیز در تجمع میدان انقلاب دستگیر شد.[۵۵] فائزه هاشمی دختر اکبر هاشمی رفسنجانی نیز به همراه چند تن از اعضای خانواده‌اش موقتاً دستگیر شدند.

میرحسین موسوی در بیانیه‌ای جدید خطاب به ملت ایران، اجتماعات مردم را مطابق با اصل ۲۷ قانون اساسی مشروع دانست و از صدا و سیما و نیروهای مسلح خواست نه تنها مردم را از این کار منع نکنند بلکه از آنها حمایت کنند و به این کار تشویقشان کنند.

۶. رخدادهای ۳۱ خرداد

در روز ۳۱ خرداد به رغم وضعیت نظامی و امنیتی تهران و سرکوب روز قبل که تعدادی کشته بر جای گذاشت، تظاهرکنندگان به صورت پراکنده در خیابان‌های انقلاب و میدان ونک و میدان هفت تیر، علیه نتایج انتخابات شعار دادند و با نیروهای پلیس ضد شورش و لباس شخصی‌های سپاه و بسیج درگیر شدند. درگیری‌های مشابهی در میدان بهارستان گزارش شد و تعدادی از تظاهرکنندگان به سمت میدان ولی‌عصر حرکت کردند و هزاران تن از نیروهای بسیج و پلیس ضد شورش خیابان‌های اصلی را در کنترل خود گرفتند. در همین روز میرحسین موسوی طی بیانیه شماره شش خود کشته شدن معترضین به نتایج انتخابات را سوگ‌آمیز خواند و محمد خاتمی نیز در بیانیه‌ای تأکید کرد که اعتراض مسالمت‌آمیز، حق مردم است.

همزمان افزایش فشار بر مطبوعات اضافه گشت و خبرنگار بی‌بی‌سی نیز از ایران اخراج شد.

۷. رخدادهای ماه تیر

۱ تیر

– سرکوب معترضین در نقاط مختلف تهران: درگیریی‌هایی میان مردم و نیروهای امنیتی و لباس شخصی در نقاط مختلف تهران خصوصاً میدان هفت تیر، خیابان سنایی، کریم خان و پارک لاله و خیابان ولیعصر (مقابل جام جم) صورت گرفت.[۵۶]

– اتحادیه اروپا سفرای اروپا ایران در تمام کشورهای عضو این اتحادیه را احضار کرد.

۲ تیر

– سید علیرضا بهشتی شیرازی سردبیر روزنامه کلمه سبز به همراه فرزندش سید صدرا بهشتی شیرازی و ۲۵ روزنامه‌نگار و کارمند این روزنامه بازداشت شدند.[۵۷] [۵۸] برخی رسانه‌ها وی را فرزند سید محمد حسینی بهشتی معرفی کردند. این در حالی است که سید علیرضا حسینی بهشتی، فرزند سید محمد حسینی بهشتی، مشاور موسوی و مدیر مسؤول روزنامه کلمه سبز است.[۵۹]

– اعتصاب عمومی در کردستان[۶۰]

– در پی اخراج دو دیپلمات انگلیسی از ایران، آن کشور نیز دو دیپلمات ایرانی را اخراج کرد. همچنین بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل، خواستار توقف خشونت و تهدید علیه مردم شد.[۶۱] [۶۲]

– علی خامنه‌ای، رهبر ایران با درخواست احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان قانون اساسی برای تمدید مدت زمان رسیدگی به شکایات انتخابات به مدت پنج روز دیگر موافقت کرد.[۶۳]

– وزارت کشور برای اولین بار در سی سال گذشته آراء را به تفکیک شعب اخذ رأی منتشر می‌کند.[۶۴]

– محسن رضایی در نامه‌ای به دبیر شورای نگهبان از پی‌گیری شکایت در شورای نگهبان انصراف داد.[۶۵]

۳ تیر

– تجمع معترضان در میدان بهارستان[۶۶] [۶۷]

– دستگیری ۷۰ نفر از اساتید دانشگاه[۶۸] [۶۹] ۶۶ نفر از آنها روز بعد آزاد شدند.[۷۰]

۴ تیر

– حمله به منازل مسکونی[۷۱]

۵ تیر

– شورای نگهبان هیأت ویژه‌ای را برای رسیدگی به شکایات نامزدها تشکیل داد. اعضای این هیأت؛ علی‌اکبر ولایتی، غلامعلی حداد عادل، گودرز افتخار جهرمی، قربانعلی دری نجف‌آبادی، محمدحسین ابوترابی فرد و محمدحسن رحیمیان هستند.[۷۲]
– در ادامه برخورد پلیس و سپاه با معترضین عده‌ای زخمی و تعدادی دستگیر شدند.[۷۳]

۷ تیر
– به دعوت خانواده سید محمد بهشتی[۷٤] و سایت‌های طرفدار میرحسین موسوی و به مناسبت سالگرد انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، حدود سه هزار نفر از هواداران وی در مسجد قبا تجمع کردند.[۷۵] [۷٦] [۷۷]
– ۸ کارمند ایرانی سفارت بریتانیا در تهران بازداشت شدند.[۷۸] اتحادیه اروپا جمهوری اسلامی ایران را به دادن «پاسخی محکم و جمعی» در صورت آزار و ارعاب دیپلمات‌ها در تهران تهدید کرد.[۷۹]

۸ تیر
– احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان، روز دوشنبه در نامه‌ای به وزیر کشور جمهوری اسلامی ایران، اعلام کرد که صحت دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری تأیید می‌شود.[۸۰] [۸۱]

۱۵ تیر
– اتحادیه رادیو و تلویزیون‌های اروپا صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران را از نشست خود در دانمارک حذف کرد.[۸۲]

۱۸ تیر
– راهپیمایی هزاران معترض در سالگرد هجده تیر[۸۳]

۲٦ تیر
– اقامه نماز جمعه به امامت هاشمی رفسنجانی و تظاهرات قبل و بعد از نماز جمعه

۸. مراسم «چهلم درگذشتگان» در ۸ مرداد

در هشتم مردادماه تجمع معترضان در بهشت زهرا و مصلای تهران به خشونت کشیده شد. پلیس ایران از حضور میرحسین موسوی و مهدی کروبی بر مزار کشته‌شدگان حوادث اخیر جلوگیری کرد و در بهشت زهرا و مرکز تهران با معترضان درگیر شد.[۸٤]

۹. راهپیمایی روز قدس در ایران (۲۷ شهریور ۱۳۸۸)

در ادامه اعتراضات گسترده مردم به نتایجی که از سوی وزارت کشور در انتخابات دهم ریاست جمهوری و نحوه برگزاری این انتخابات و در شرائطی که همچنان عده کثیری از رهبران اصلاحات در بازداشت و تحت شکنجه قرار داشتند، استراتژی معترضان مبنی بر استفاده از تظاهرات‌ها و تجمعات قانونی و مذهبی جمهوری اسلامی جهت اعلام حضور و بیان دیدگاهایشان، برنامه‌ریزی و فراخوان‌های مختلفی برای حضور مردم در تظاهرات روز قدس در ۲۷ شهریور انجام شد.
این استراتژی پیش از این نیز در نماز جمعه ۲٦ تیر که به امامت هاشمی رفسنجانی اقامه شد با موفقیت انجام شده و میلیون‌ها نفر از مردم در بزرگ‌ترین نماز جمعه تاریخ ایران منتهی گشت.
رسانه‌های حکومتی و نزدیک به دولت احمدی‌نژاد و خامنه‌ای اقدام به تهدید معترضان کرده و خامنه‌ای نیز نسبت به استفاده از این روز برای بیان دیدگاه‌های معترضات هشدار داده بود. امامت نماز جمعه تهران برخلاف سنت سی‌ساله پس از انقلاب به جای هاشمی رفسنجانی به احمد خاتمی محول شد و محمود احمدی‌نژاد نیز سخنران پیش از خطبه‌ها بود.

ولی با این وجود، در روز قدس صدها هزار تن از گروه‌های طرفدار جنبش سبز در تظاهراتی در تهران شرکت کردند، در تظاهرات‌های مشابه در شهرهای شیراز، اصفهان، اهواز، مشهد، تبریز، کرمانشاه و رشت، شعارهایی به نفع میرحسین موسوی و مهدی کروبی سر داده شد.

۱۰. در دانشگاه‌ها

هواداران جنبش سبز در آغازین روزهای سال تحصیلی ۱۳۸۸ چندین تجمع و راهپیمایی اعتراضی را در دانشگاه‌های ایران بر پا کردند که برخی از آنها به خشونت کشیده شد.[۸۵]

۱۱. تظاهرات هواداران جنبش سبز در ۱۳ آبان ۱۳۸۸

تظاهرات ۱۳ آبان در ایران (۱۳۸۸)، تظاهراتی بود که در ۱۳ آبان ۱۳۸۸ در نقاط مختلف ایران صورت گرفت. مخالفان دولت احمدی‌نژاد که در این تظاهرات شرکت کرده بودند، با برخورد شدید نیروهای امنیتی مواجه شدند و نیروهای امنیتی با باتوم و گاز اشک‌آور به تظاهرات‌کنندگان هجوم بردند. معترضان شعارهای علیه دیکتاتوری و روسیه سر دادند.[۸٦]

۱۲. تظاهرات ۱۶ آذر

تظاهرات هواداران جنبش سبز در ۱٦ آذر ۱۳۸۸، تظاهراتی اعتراضی بود که در ۱٦ آذر ۱۳۸۸ در روز دانشجو در ایران با حضور ده‌ها هزار نفر از مردم و دانشجویان برگزار شد.[۸۷] [۸۸]

گزارش‌ها از تهران حاکی از برگزاری تظاهراتی از سوی صدها دانشجو «در هر یک از دانشگاه‌های تهران» بود.[۸۹] نیروهای امنیتی و نظامی با هزاران معترضی که در بیرون از دانشگاه تهران شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دادند درگیر شدند، آنها در تظاهرات روز دانشجو با باتوم مردم را می‌زدند و گاز اشک‌آور شلیک می‌کردند. این تجمع بزرگ‌ترین تظاهرات در ماه‌های اخیر بود، که توانست ده‌ها هزار نفر را برای راهپیمایی در بیش از دوازده دانشگاه در سرتاسر کشور و نیز در چندین میدان تهران، با نقش‌آفرینی دانشجویان – به عنوان حامی اصلی جنبش اصلاح‌طلبی– به بیرون بیاورد.[۹۰]

در تهران، درابتدا هزاران تن از نیروهای پلیس ضد شورش و سپاه پاسداران دانشگاه تهران را محاصره کردند،[۹۱] سپس نیروهای امنیتی و بسیج به هزاران تظاهرات‌کننده با باتوم و گاز اشک‌آور حمله کردند.[۹۲] در جریان این تظاهرات، بیش از ۲۰۰ نفر بازداشت شدند.[۹۳] این تظاهرات در بیش از دو هزار رسانه جهانی بازتاب یافت.[۸۷]

۱۳. اعتراضات مردمی در مراسم درگذشت حسینعلی منتظری

در مراسم درگذشت منتظری اعتراضات و تظاهراتی صورت گرفت. این مراسم با حضور صدها هزار نفر از مردم که از سراسر ایران به قم آمده بودند، برگزار شد.[۹٤]

از ساعت ۹ صبح تمامی خیابان‌های منتهی به بیت آیت‌الله منتظری و آرامگاه فاطمه معصومه مملو از جمعیت شده بود. سیل جمعیت به حدی بود که پس از گذشت حدود ۳۰ دقیقه از خروج جنازه از خانه منتظری، فقط ۲۰۰ متر پیشروی کرده بود. جمعیت عزادار با حمل نمادهایی سبز شعارهایی مانند «الله اکبر، لا اله الا الله»، «یا حجت بن الحسن، ریشه ظلم را بکن»، «سید حسن خمینی، تسلیت تسلیت»، «صانعی، تسلیت تسلیت، موسوی، کروبی، تسلیت تسلیت»، «عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز، ملت سبز ایران صاحب عزاست امروز، عزا عزاست امروز، روز عزاست امروز، فقیه نستوه ما پیش خداست امروز» سر داده‌اند. به گزارش حاضران، «حضور نیروهای امنیتی» بسیار چشمگیر است.[۹٤]

بعد از دفن پیکر منتظری در «حرم فاطمه معصومه» جمعیت در خیابان‌های اطراف به ویژه خیابان ارم، مشغول راهپیمایی و سردادن شعارهای تند سیاسی هستند.[۹۵] مردم شعار می‌دادند «تسلیت کینه‌ای نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، «منتظری نستوه راهت ادامه دارد، حتا اگر دیکتاتور بر ما گلوله بارد»، «منتظری مظلوم، آزادی‌ات مبارک»، «منتظری نمرده، این دولته که مرده»، «دیکتاتور دیکتاتور، منتظری راهش ادامه دارد»، «موسوی، کروبی، تسلیت تسلیت».[۹٦]

نیروهای «امنیتی و انتظامی» پس از پایان مراسم تشییع پیکر منتظری «با مردم درگیر» شدند. ساعتی پس از دفن، «گروه‌های از بسیجیان و طلاب» با شعارهایی در حمایت از رهبری و علیه معترضین به سمت بیت آیت‌الله منتظری حرکت کردند. از سوی دیگر، معترضین و و هواداران منتظری

متقابلاً شعارهایی دادند. در این میان، طرفین «اقدام به پرتاب اشیاء به سوی یکدیگر» کرده که با دخالت پلیس به قصد جدا کردن، دو طرف به شعارهای خود ادامه دادند.[۹۷]

فرزند منتظری از جمعیت حاضر «مؤکداً خواست تا آرامش را حفظ» کنند، این شعارها در ساعت ۱۱:۱۵ پیش از ظهر رو به آرامی رفت.[۹۵]

۱۳.۱. چهره‌های سیاسی و مذهبی حاضر در این مراسم

این مراسم با حضور برخی چهره‌های سیاسی و مذهبی چون میرحسین موسوی، مهدی کروبی، به همراه ابراهیم امینی (امام جمعه قم)، جلال‌الدین طاهری (امام جمعه پیشین اصفهان)، سید محمدکاظم موسوی بجنوردی، سید علی خمینی (نوه روح‌الله خمینی)، علی‌اکبر محتشمی، هادی غفاری، مصطفی معین، اشرفی اصفهانی، احمد مسجدجامعی و... از دیگر چهره‌های حاضر در آیین تشییع بودند. نماینده محمد خاتمی و نمایندگانی از سوی هاشمی رفسنجانی هم در مراسم تشییع جنازه حضور داشتند.[۹٤]

۱۴. تظاهرات هواداران جنبش سبز در تاسوعا و عاشورا

تظاهرات هواداران جنبش سبز در تاسوعا و عاشورا، تظاهراتی بود که در روز تاسوعا، شب عاشورا، روز عاشورا، و شام غریبان در شهرهای مختلف ایران برگزار شد.

این تظاهرات در روز عاشورا به شکلی گسترده و با حضور میلیونی مردم در شهر تهران و سایر شهرهای ایران صورت گرفت.[۹۸] [۹۹] درگیری‌های روز عاشورا، خونین‌ترین مواجهه بین مردم و نیروهای امنیتی ایران از زمان آغاز اعتراضات به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری خوانده شد.[۹۸] با توجه به اعتقادات شیعیان به ممنوع بودن هرگونه خشونت در روز مذهبی عاشورا، سرکوب و کشته شدن معترضان توسط نیروهایی که منتسب به رژیم جمهوری اسلامی شمرده می‌شدند، احساسات ضد دولتی شدیدی را برانگیخت.[۱۰۰]

۱۵. تظاهرات هواداران جنبش سبز در ۲۲ بهمن ۱۳۸۸

تظاهراتی بود که با دعوت گروه‌های اصلاح‌طلب، همزمان با تظاهرات هرساله جشن پیروزی انقلاب در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ توسط هوادران جنبش سبز صورت گرفت. این تظاهرات با حمله نیروهای امنیتی به سران اصلاح‌طلب و مردم و دستگیری عده‌ای همراه بود. علاوه بر راهپیمایی‌های دولتی، بسیاری از معترضان اعلام کردند که قصد دارند در روز ۲۲ بهمن دست به راهپیمایی اعتراضی بزنند.[۱۰۱]

نیروهای سپاه و بسیج به همراه لباس شخصی‌ها تا روز تظاهرات ۲۲ بهمن، در هشت ماهی که از آغاز اعتراض‌ها به نتایج انتخابات ریاست جمهوری گذشته بود، با سرکوب معترضان کوشیدند تا مانع گسترش این تظاهرات‌ها بشوند.[۱۰۲] معترضان در این مدت با استفاده از ایامی که راهپیمایی‌های دولتی برگزار می‌شود، این روزها را تحت تأثیر حضور خود قرار می‌دادند. پیش از تظاهرات ۲۲ بهمن، مراسم روزهای «قدس» و «۱۳ آبان» تحت الشعاع راهپیمایی معترضان قرار گرفته بود. در راستای این تظاهرات در روز دهم ماه محرم، همزمان با برگزاری مراسم عاشورا در تهران و برخی شهرستان‌های دیگر نیروهای انتظامی و امنیتی با معترضان درگیر شدند که به گفته مقامات ایرانی در تاریخ ششم دی‌ماه و حضور معترضان در مراسم عاشورا دست‌کم هفت نفر کشته و بیش از هزار نفر بازداشت شدند.[۱۰۳]

۱۶. اعتراضات جنبش سبز در چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۸

اعتراضاتی بود که در ۲٦ اسفند ۱۳۸۸ همزمان با چهارشنبه‌سوری توسط هواداران جنبش سبز صورت گرفت.

میرحسین موسوی، مراسم چهارشنبه‌سوری را یادمان جشنواره نور علیه تاریکی خواند و از هوادران و دلبستگان جنبش سبز خواست تا نه به لباس و نماد که به اخلاق، سبز باشند و مزاحمتی برای دیگران فراهم نکنند.[۱۰٤]

در ۲۰ اسفند ۱۳۸۸، زهرا رهنورد، استاد دانشگاه و از مخالفان دولت ایران، تأکید کرد که اگر در مراسم چهارشنبه‌سوری خشونتی رخ دهد، از سوی «حاکمیت» است. وی گفت که به پاس نوروز، «جنبش سبز» در روز چهارشنبه‌سوری شاد و سرفراز خواهد بود. او افزود: «یاد نداها، سهراب‌ها، سید علی‌ها، اشکان‌ها و روح‌الامینی‌ها و... را گرامی خواهیم داشت و هیچ‌گونه تندی و خشونتی نخواهیم ورزید.»[۱۰۵]

۱۷. اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹

اعتراضات جنبش سبز در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹، به مجموعه تظاهرات‌هایی گفته می‌شود که در شهرهای مختلف ایران با شرکت اقشار مختلف مردم در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ برای اعلام همبستگی با اعتراضات مردم تونس و مصر[۱۰٦]، بعد از راهپیمایی حامیان حکومت در ۲۲ بهمن بود. گزارش‌های مختلف از تهران، اصفهان، شیراز، مشهد رشت و کرمانشاه ازحضور مردم در خیابان‌ها خبر می‌داد.[۱۰۷] [۱۰۸] در تهران و در ساعت‌های اولیه تظاهرات به صورت آرام و پراکنده و بدون ضدوخورد انجام می‌شد. پس از آن با حمله نیروهای پلیس ضد شورش، لباس شخصی‌ها و گارد ویژه به تظاهرکنندگان، این اعتراضات به خشونت کشیده شد. این تظاهرات با اعلام میرحسین موسوی و مهدی کروبی مبنی بر درخواست مجوز از وزارت کشور در تاریخ ۱٦ بهمن ۱۳۸۹ برنامه‌ریزی شد. [۱۰٦]

۱۸. اعتراضات جنبش سبز در ۱ اسفند ۱۳۸۹

اعتراضات جنبش سبز در ۱ اسفند ۱۳۸۹ به مجموعه تظاهرات‌هایی گفته می‌شود که در شهرهای مختلف ایران در روز ۱ اسفند ۱۳۸۹ اتفاق افتاده است. معترضین برای گرامیداشت کشته‌شدگان روز ۲۵ بهمن (محمد مختاری و صانع ژاله) و اعتراض به وضع موجود در شهرهایی نظیر تهران، شیراز، اصفهان، رشت، مهاباد و زاهدان کرمانشاه در تظاهرات شرکت کردند. در شهر تهران در بعضی از نقاط این اعتراضات با دخالت نیروهای امنیتی به ضرب و شتم مردم شرکت‌کننده ختم شده است. این دومین تظاهرات جنبش سبز در سال ۱۳۸۹ می‌باشد.[۱۰۹]

۱۹. اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹

اعتراضات جنبش سبز در ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ به مجموعه تظاهراتی گفته می‌شود که در شهرهای مختلف ایران در روز ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ اتفاق افتاده است. این اعتراضات به دعوت «شورای هماهنگی راه سبز امید» برای حمایت از میرحسین موسوی و مهدی کروبی و ادامه حصر خانگی‌ها و بازداشت آنها صورت گرفته است.[۱۱۰] این اعتراضات در شهرهای مختلف ایران نظیر تهران، شیراز، اصفهان، مشهد، کرج، سمنان، تبریز و کرمانشاه صورت گرفته است که میان معترضان و مأموران امنیتی یا مأموران لباس شخصی زد و خوردهایی رخ داده است.[۱۱۱]

۲۰. اعتراضات جنبش سبز در ۱۷ اسفند ۱۳۸۹

اعتراضات جنبش سبز در ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ به مجموعه تظاهراتی گفته می‌شود که در روز ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ اتفاق افتاده است. این اعتراضات که مقارن با هشتم مارس روز جهانی زن به دعوت «شورای هماهنگی راه سبز امید» برای حمایت از میرحسین موسوی و مهدی کروبی و اعتراض به وضعیت نامعلوم آنها صورت گرفته است.[۱۱۲]

این اعتراضات در شهر تهران صورت گرفته است. در خیابان‌های مختلف شهرهای تهران، بابل، شیراز و مشهد نیروهای ضد شورش به صورت گسترده مستقر شده بودند.[۱۱۳] [۱۱٤] [۱۱۵] که با بازداشت جمعی از مردم از جمله زنان به پایان رسیده است.[۱۱٦]

۲۱. اعتراضات جنبش سبز در چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۹

اعتراضات جنبش سبز در چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۹، اعتراضاتی بود که در ۲٤ اسفند ۱۳۸۹ همزمان با چهارشنبه‌سوری توسط هواداران جنبش سبز صورت گرفت. این اعتراضات به دعوت «شورای هماهنگی راه سبز امید» برای حمایت از میرحسین موسوی و مهدی کروبی و اعتراض به وضعیت نامعلوم آنها صورت گرفت. این اعتراضات در شهرهای مختلف ایران نظیر تهران، شیراز، سنندج، اصفهان، مشهد، کرج، سمنان، اراک، زاهدان، آبادان، تبریز، کرمانشاه، آمل، سنندج، اهواز، رشت، مریوان، مهاباد و سردشت صورت گرفت که میان معترضان و مأموران امنیتی زد و خوردهایی رخ داد.[۱۱۷] [۱۱۸] [۱۱۹] [۱۲۰]

۲۲. کشته‌شدگان

در پی سرکوبی معترضان توسط نیروهای پلیس و شبه نظامی و ضرب و شتم و تیراندازی آنان، تعدادی از معترضان به ویژه در روزهای ۲۵ و ۳۰ خرداد و روزهای پس از آن کشته و زخمی شدند. عده‌ای از معترضان نیز پس از بازداشت در برخی بازداشتگاه‌ها از جمله کهریزک به قتل رسیدند. در حالی که آمار رسمی دولت خبر از کشته شدن دست‌کم ۳۰ تن در این رویدادها می‌دهند، گروه‌های مدافع حقوق بشر و همچنین خبرگزاری‌های غیررسمی تعداد کشته‌شدگان را رقمی بسیار بیش‌تر می‌دانند. با این حال، کمیته پیگیری میرحسین موسوی و مهدی کروبی در

شهریور ماه ۱۳۸۸، فهرستی شامل نام ۷۲ تن از کسانی که در خشونت‌های پس از انتخابات کشته شدند را به مجلس شورای اسلامی ارائه کرد. شمار زیادی از این افراد که علت مرگ آنها قید شده است، به وسیله گلوله کشته شده و شمار قابل توجهی نیز بر اثر ضرب و شتم و از جمله اصابت باتوم جان خود را از دست داده‌اند و از این تعداد، هفت نفر در حمله نیروهای امنیتی به کوی دانشگاه تهران از شامگاه روز ۲٤ خرداد تا بامداد ۲۵ خرداد جان باختند.[۱۲۱] مرگ عده‌ای نیز بر اثر ضرب و جرح و بدرفتاری زندانبانان با آنان در بازداشتگاه‌هایی از جمله بازداشتگاه کهریزک بوده است.

هواداران دولت مدعی شدند بسیاری از این کشته‌شدگان جزو نیروهای بسیج بوده‌اند.[۱۲۲]

۲۳. بازداشت‌شدگان

به گفته رادیو زمانه، طی ده روز پس از انتخابات حداقل ۸۰۰ نفر از فعالان سیاسی، اجتماعی، حقوق بشر، روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه‌ها، دانشجویان و شهروندان دیگر بازداشت شده‌اند.[۱۲۳]

به گفته محمدرضا حبیبی دادستان اصفهان تنها در روز اول اغتشاشات در این شهر، نزدیک به ۳۰۰ نفر بازداشت شدند که بیست نفر از آنها تا روز سوم تیر همچنان در بازداشت هستند.[۱۲٤]

در روز هشتم تیرماه هاشمی شاهرودی هیأت ویژه‌ای را برای تعیین تکلیف بازداشت‌شدگان متشکل از دُری نجف‌آبادی، رئیسی و پورمحمدی تشکیل داد.[۱۲۵]

محمدرضا تابش رئیس فراکسیون خط امام مجلس در هفده تیرماه از قول دادستان کل کشور گفت: «در جریان حوادث پس از انتخابات حدود دو هزار و پانصد متهم دستگیر شدند که حدود دو هزار نفر تا کنون آزاد شده‌اند.»[۱۲٦]

علیرضا جمشیدی سخنگوی قوه قضائیه هم تعداد بازداشت‌شدگان را چهار هزار نفر اعلام کرد.[۱۲۷]

۲۴. بیانیه‌های میرحسین موسوی

پس از اعلام نتایج انتخابات دهم و اعتراضات گسترده مردم، میرحسین موسوی اقدام به نوشتن بیانیه‌هایی اعتراضی کرد. این بیانیه‌ها حاوی مسائلی چون تقلب در انتخابات، مخالفت با دولت محمود احمدی‌نژاد، اعتراض به عملکرد شورای نگهبان، حمایت از حرکت‌ها و اعتراضات مردمی، احقاق حقوق مردم معترض، جان‌باختگان، بازداشت‌شدگان و آسیب‌دیدگان اعتراضات پس از انتخابات است. بیانیه‌های میرحسین موسوی در اتفاقات و روزهای مهمی چون هفته آخر خرداد، حوادث تیر ماه، روز قدس، روز دانش‌آموز، روز بسیج، روز دانشجو، مراسم چهلم جان‌باختگان اعتراضات پس از انتخابات، بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها نوشته شد. این بیانیه‌ها نقش مهمی در اعتراضات گسترده مردمی در ماه‌های پس از انتخابات داشته است.[۱۲۸]

۲۴.۱. درخواست محاکمه میرحسین موسوی

در یازدهم تیرماه صد تن از نمایندگان مجلس در نامه‌ای به قوه قضائیه خواستار محاکمه به نوشته آنها «عوامل اغتشاشات» اخیر شدند. سلمان ذاکر، نماینده ارومیه و عضو کمیسیون قضائی مجلس، از شکایت نمایندگان از میرحسین موسوی خبر داد. وی میرحسین موسوی را به «اقدام علیه امنیت کشور، اخلال در نظم عمومی و تشویش اذهان عمومی» متهم کرد.[۱۲۹] همزمان گروهک شبه‌نظامی بسیج نیز خواستار محاکمه میرحسین شد.[۱۳۰]

۲۵. شکنجه دستگیرشدگان

دیده‌بان حقوق بشر به نقش سعید مرتضوی دادستان مطبوعات پیرامون اعتراف‌گیری از دستگیرشدگان اشاره کرده است که پیش از این نیز بسیاری از پروژه‌های اعتراف‌گیری تحت شکنجه را مدیریت کرده است. دیده‌بان حقوق بشر معتقد است: جمهوری اسلامی ایران به جای اینکه خود را در خصوص آنچه که در خیابان‌های تهران در روز بیستم ژوئن رخ داد پاک کند، به‌شدت مشغول است تا از مسوولیتی که نیروهای امنیتی برای کشتن معترضان داشتند شانه خالی کند. این بسیار روشن است که رهبر ایران پیام قوی‌ای به نیروهای امنیتی فرستاده که صرف نظر از سطح خشونتی که إعمال می‌کنند به اعتراضات خاتمه بدهند.[۱۳۱] سعید مرتضوی به عنوان مسؤول بازجویی از بازداشت‌شدگان منصوب شده است.[۱۳۲]

به گزارش نهادهای حقوق بشری، تعداد زیادی از دستگیرشدگان به سوله کهریزک منتقل و تحت شکنجه قرار گرفته‌اند.[۱۳۳] [۱۳٤]

۲۶. اعترافات و شکنجه روحی

۲۶.۱. مازیار بهاری

مازیار بهاری خبرنگار ایرانی کانادایی شبکه چهار انگلیس و نیوزویک که در اولین روزهای درگیری‌ها بازداشت شده بود، در یک نشست خبری به ارسال گزارش‌هایی خلاف امنیت ملی ایران اعتراف کرد و از برنامه انقلاب رنگین رسانه‌های خارجی و جاسوسی خبرنگاران خارجی در ایران خبر داد.[۱۳۵] او پس از خروج از ایران در مصاحبه‌ای اعلام کرد که بازجو، او را با کمربند کتک می‌زده و همچنین شکنجه روحی می‌داده است و از او درباره رابطه جنسی‌اش سؤال می‌کرده است.[۱۳٦]

۲۶.۲. امیرحسین مهدوی

در ششم تیرماه امیرحسین مهدوی روزنامه‌نگار و عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ناگهان در محل خبرگزاری ایسنا حاضر شد و در یک کنفرانس مطبوعاتی با حضور نمایندگان خبرگزاری‌های مختلف شرکت کرد و بدون مقدمه میرحسین موسوی را متهم کرد که در کنار گروه‌های سلطنت‌طلب، ضد انقلاب و معاند قرار گرفته است.[۱۳۷] او افزود «القای تقلب در انتخابات از قبل از انتخابات برنامه‌ریزی شده بوده است».[۱۳۸] به دنبال این مصاحبه، برخی سایت‌های منتقد دولت مدعی شدند این مصاحبه با فشار سیاسی و پس از دو هفته بازداشت او صورت گرفته است. به گفته وبگاه فراکسیون خط امام مجلس در دو هفته اخیر کوچک‌ترین خبری از مهدوی در دست نبوده است و نمابر برگزاری نشست مطبوعاتی مهدوی توسط یک مقام قضائی ارسال شده است.[۱۳۹] وی در مصاحبه با خبرگزاری فارس اعلام کرد که «یک دقیقه هم بازداشت نبوده است».[۱٤۰] روزنامه «*اندیشه نو*» در پاسخ به درج مطلبی از خبرگزاری فارس مبنی بر سردبیری امیرحسین مهدوی برای این روزنامه اعلام کرد که امیرحسین مهدوی هیچ سمتی در روزنامه *اندیشه نو* نداشته است[۱٤۱]

۲۷. واکنش مراجع تقلید و روحانیون

حسینعلی منتظری در بخشی از نامه‌ای که به تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۸۸ خطاب به مراجع نوشت چنین گفت: عجب این که حاکمیت با تکیه بر نیروی نظامی و انتظامی و کشیدن اسلحه بر روی مردم بی پناه و بی سلاح آنان را شهید و یا زندانی نموده ولی در نهایت مردم را محارب نامیدند. خود بحران ایجاد کرده و نظام را به مخاطره انداخته ولی مردم و پایه‌گذاران نظام را اغتشاشگر و مخالف نظام می‌نامند.[۱٤۲]

برخی مراجع تقلید و روحانیون حوزه علمیه قم، از نتایج انتخابات و سرکوب معترضان توسط نیروهای امنیتی و همچنین بازداشت و اعتراف‌گیری از اصلاح‌طلبان و دیگر معترضان انتقاد به عمل آورده و نسبت به این وقایع واکنش نشان دادند. از آن جمله می‌توان حسینعلی منتظری، یوسف صانعی، ناصر مکارم شیرازی، بیات زنجانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، جوادی آملی، صافی گلپایگانی و شبیری زنجانی را نام برد، همچنین سه تن از امامان جمعه قم به مدت دو هفته از شرکت در نماز جمعه این شهر خودداری کردند. در مقابل، برخی از روحانیون حامی دولت چون احمد خاتمی و محمد یزدی، اصلاح‌طلبان و برگزارکنندگان راهپیمایی‌ها و تجمعات را محکوم کرده و یا خواستار محاکمه آنان شدند.

۲۸. واکنش‌های جهانی

سازمان‌های مدافع حقوق بشر از دبیرکل سازمان ملل خواسته‌اند برای بررسی خشونت علیه معترضان به نتیجه انتخابات در ایران، نماینده‌ای به این کشور بفرستد. آنها همچنین نسبت به آنچه می‌گویند «شواهد اعتراف‌گیری تحت فشار» از بازداشت‌شدگان است، ابراز نگرانی کرده‌اند. محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری پیشین ایران هم از آنچه «پروژه نخ‌نمای اعتراف‌گیری و تواب‌سازی» خواند به‌شدت انتقاد کرد.[۱٤۳]

مقام‌های بلندپایه چند کشور عمده غربی مواضع صریحی در مورد انتخابات ایران و وقایع پس از انتخابات و تظاهرات خودجوش معترضین نتایج ریاست جمهوری اتخاذ نموده‌اند.[٤۰] عمده کشورهای دموکراتیک جهان برای محمود احمدی‌نژاد نه تنها پیام تبریک نفرستادند،[۱٤٤] بلکه با توجه به دامنه اعتراضات مردمی در ایران در منصفانه و عادلانه برگزار شدن انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران ابراز تردید نمودند.[۱٤٤] ولی وزیر خارجه ایتالیا اعلام کرده است که دیپلمات‌های اروپایی در صورت دعوت از آنان در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد شرکت کرده و این مراسم را تحریم نمی‌کنند.[۱٤٥] برخی منابع نیز مدعی شده‌اند که تعدادی از کشورهای جهان از جمله چین، کوبا، ونزوئلا و میانمار

سانسور و محدودیت شدیدی را در مورد اطلاع‌رسانی اخبار مربوط به اعتراضات مردم ایران و رویارویی آنها با نیروهای نظامی در خیابان اعمال می‌کنند.[۱۴۶]

سازمان ملل متحد: بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، در واکنش به اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری ایران گفت که خواست واقعی ملت ایران باید محترم شناخته شود. وی گفت که مناقشاتی را که در پی این انتخابات در ایران رخ داده از نزدیک دنبال می‌کند.[۱۴۷]
سازمان عفو بین‌الملل: سازمان عفو بین‌الملل در مورد احتمال اعتراف‌گیری تلویزیونی زیر شکنجه از رهبران جناح مخالف دولت ایران ابراز نگرانی کرده است.[۱۴۸]

اتحادیه اروپا: در بیانیه‌ای در روز یکشنبه ۱۴ ژوئن نگرانی‌های خود در مورد اتهامات مطرح شده در مورد تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران ابراز نمود.[۱۴۹] روز دوشنبه، ۱۵ ژوئن (۲۵ خرداد)، وزیران امور خارجه بیست و هفت کشور عضو اتحادیه اروپا با صدور بیانیه‌ای نسبت به نتیجه انتخابات ابراز تردید نمودند و از برخورد نیروهای دولتی با معترضان نسبت به نتیجه اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ابراز نگرانی نمودند و خواستار تحقیقات در مورد جنبه‌های پرسش‌برانگیز این انتخابات شدند.[۱۵۰]
آلمان: فرانک والتر اشتاین‌مایر، وزیر خارجه آلمان سرکوب تظاهرات‌کنندگان و خبرنگاران توسط پلیس ایران را غیرقابل تحمل دانست و مشروعیت رأی‌گیری را زیر سؤال برد.[۴۰] [۱۵۰] در روز ۲۵ خرداد آنگلا مرکل، صدراعظم آلمان، گفت که نشانه‌هایی از تخلف در انتخابات ریاست جمهوری ایران وجود دارد و او آنچه «موج بازداشت‌ها در ایران» خواند را محکوم نمود.[۱۵۰]
روز ۳۱ خرداد آنگلا مرکل صدراعظم آلمان، خواستار بازشماری آرای انتخابات، آزادی برای گزارشگران و آزادی سریع دستگیرشدگان گردید.[۱۵۱]
اما برخی از احزاب راست آلمان، از جمله حزب دموکرات ملی آلمان و اتحاد مردم آلمان، پیروزی احمدی‌نژاد را جشن گرفتند. اتحاد مردم آلمان، پیروزی احمدی‌نژاد را در وبگاه خود تبریک گفت و او را «میهن‌پرستی آشتی‌ناپذیر» خواند. این حزب معتقد است که احمدی‌نژاد «فروتنانه و ایثارگرانه» حکومت می‌کند، و حمایت‌گرایی وی، از ایران در برابر «کوسه‌های بورس» محافظت می‌کند. او از نظر این حزب، «مبارزی شجاع علیه سرمایه بین‌المللی» است که «به نفع همه مردم» در اقتصاد دخالت می‌کند. از نظر این حزب، «پاسداران انقلاب و میلیشیای بسیج باید هر چه زودتر خیابان‌های تهران را بروبند، زیرا کثافت در خیابان‌ها عمیقاً لانه کرده است».[۱۵۲] [۱۵۳]
همچنین حزب دموکرات ملی آلمان در وبگاه خود اعتراضات را «حمله‌ای رسانه‌ای به روح ملی ایرانی» خوانده است. سیاست‌های سانسور در ایران از نظر این حزب اقدامی علیه موسیقی فاسد بوده و از آن استقبال شده است.[۱۵۴]

آمریکا: در روز ۱۴ ژوئن جو بایدن معاون ریاست جمهوری آمریکا گفت که در مورد نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران تردیدهای واقعی وجود دارد.[۹۳] باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، برخورد خشن نظام با مردم معترض را محکوم نمود و «شجاعت فوق‌العاده» معترضین در ایران را ستود. اوباما همچنین گفت: علی‌رغم تلاش دولت ایران برای جلوگیری دنیا از مشاهده خشونت‌ها، ما آن را می‌بینیم و محکوم می‌کنیم.[۱۵۵] در تاریخ ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹ کاخ سفید، دعوت از دیپلمات‌های ایرانی برای شرکت در مراسم جشن روز استقلال آمریکا را پس گرفت.[۱۵۶]
باراک اوباما در پیام روز شنبه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ اعلام کرد: ما از حکومت ایران می‌خواهیم همه رفتارهای خشن و ظالمانه را علیه مردم خودش متوقف کند.[۱۵۷]
یک روز قبل از مراسم تحلیف احمدی‌نژاد، رابرت گیبز، سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد که این انتخابات و بحث‌های اطراف آن که در ایران دنبال می‌شوند موضوعی داخلی است و به ایرانیان مربوط می‌شود. او افزود که آمریکا احمدی‌نژاد را به‌عنوان رئیس‌جمهوری منتخب ایران به‌رسمیت می‌شناسد ولی برای وی تبریک‌نامه ارسال نخواهد کرد.[۱۵۸]
ایتالیا: شورای استان توسکانی در ایتالیا طی مصوبه‌ای از دولت این کشور خواست تا از به رسمیت شناختن دولت احمدی‌نژاد خودداری کند.[۱۵۹]

بریتانیا: دیوید میلیبند، وزیر امور خارجه بریتانیا، در روز ۲۵ خرداد گفت که این کشور «تبعات حوادث اخیر در ایران را با نگرانی عمیق دنبال می‌کند» و افزود که نسبت به صحت نتایج انتخابات تردیدهای جدی وجود دارد.[۱۵۰]
بعد از نماز جمعه تهران به امامت خامنه‌ای و حرف‌های علیه بریتانیا و بی‌بی‌سی، وزارت امور خارجه بریتانیا سفیر جمهوری اسلامی ایران در لندن را برای ارائه توضیحاتی احضار کرد.

ژاپن: هیروفومی ناکاسون وزیر امور خارجه ژاپن از کشته و مجروح‌شدن معترضان توسط دولت ابراز نگرانی کرد.[۱۶۰]
سوئد: کارل بلت وزیر خارجه سوئد از رهبران ایران خواست به حق مردم برای اعتراض‌های مسالمت‌آمیز احترام بگذارند. وی افزود که مسلماً به‌کاربردن سلاح‌های مهلک علیه تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم در هیچ کشوری تحمل نمی‌شود.[۱۶۱]
فرانسه: برنار کوشنر وزیر خارجه فرانسه در پاریس گفت: ما خیلی نگرانیم چون این شروع یک دیالوگ میان جناح‌های رقیب سیاسی در ایران بود. وی افزود: من متأسفم که به جای روی باز، واکنشی نشان‌داده شده که تا حدودی بی‌رحمانه است. بی‌رحمی راه حل نیست و دنبال کردن مستمر فعالیت‌های نظامی – اشاره به برنامه اتمی ایران – هم راه حل نیست.[۴۰]
پس از دو روز از ناآرامی‌ها فرانسه سفیر ایران را فرا خواند.[۱۶۲] نیکولا سارکوزی نیز مشروعیت انتخابات ایران را زیر سؤال برد و گفت: مردم ایران مستحق چیز دیگری هستند. این یک تراژدی است، ولی این امر، منفی نیست که جنبشی واقعی از ابراز عقیده داشته باشیم که سعی می‌کند زنجیرهایش را بگسلد.[۱۶۳]

کانادا: لورنس کانون، وزیر امور خارجه کانادا، نگرانی‌های عمیق خود را از گزارش‌های موجود از تخلفات انتخاباتی در انتخابات ایران ابراز نمود.[۱۶۴]

مصر: حُسنی مبارک، رئیس‌جمهور کشور جمهوری عربی مصر، در پیامی کتبی پیروزی مجدد محمود احمدی‌نژاد را در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، با «رأی قاطع ملت ایران» تبریک گفت.[۱۶۵]
ولی سخنگوی وزارت خارجه مصر این خبر را تأیید نکرد.[۱۶۶]

هلند: وزیر خارجه هلند نیز روز یکشنبه ۲۴ خرداد گفت: مسلم به نظر می‌رسد که تدابیری برای نفوذ در صندوق‌ها مانند محدودکردن دسترسی به اینترنت و انسداد سیستم پیامک تلفنی اتخاذ شده است. وی افزود: گزارش‌های تقلب در جریان رأی‌گیری و شمارش آرا مشروعیت انتخابات را تضعیف می‌کند.[۴۰]

۲۸.۱. پاسخ وزارت امور خارجه ایران

وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به انتقادات خارجی بیانیه‌ای صادر کرده است که در آن «هرگونه خدشه‌دارکردن نتیجه انتخابات، اهانت به رأی اکثریت و مغایر با اصول دموکراسی و احترام به حقوق دیگران» دانسته و کشورهایی که به گفته وزارت خارجه «قبلاً خود از تروریسم، استثمار، استعمار و حکومت‌های خودکامه پشتیبانی کرده‌اند و سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار دیگران گذاشته‌اند»، در موضعی نیستند که از انتخابات ایران انتقاد کنند.[۱۶۷] حسن قشقاوی، سخنگوی وزارت امورخارجه ایران، در دوم تیر گفت که موضع‌گیری دبیرکل سازمان ملل، دخالت در امور داخلی ایران است و آن را محکوم کرد.[۱۶۸]

۲۹. نقش فناوری

نقش اینترنت و سایر فناوری‌های ارتباطی مدرن در این اعتراضات قابل توجه بوده است. اخبار و تصاویر و ویدیوهای مربوط به این وقایع از طریق شبکه‌های اجتماعی و «یوتیوب» منتشر شده و هماهنگی برای اجتماعات از طریق شبکه‌های اجتماعی و «توییتر» صورت گرفته است.[۱۶۹] یکی از علل رو آوردن به توییتر، قطع سامانه پیام کوتاه تلفن همراه بوده است و لذا به نظر می‌رسد توییتر نقش جایگزین این سیستم را به دست آورده است.[۱۷۰] از طرفی خبر رسانه‌های توییتری توسط کسانی که در ایران مستقیماً در جریان اخبار قرار داشتند، باعث ایجاد انتقادات شدیدی

نسبت به وضعیت خبررسانی رسانه‌های بزرگی همچون سی‌ان‌ان شدند.[۱۷۱] [۱۷۲] این جو اطلاعاتی همچنین توجه خود را به سکوت رسانه‌ای کاخ سفید متوجه کرده‌اند، اوباما که از تکنولوژی‌های برخط همچون توییتر و فیس‌بوک برای کسب حمایت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا استفاده کرد، حال با انتظارات و درخواست‌ها در صفحه کاخ سفید در فیس‌بوک مواجه شده است که سکوت دولت او را در برابر وقایع در جریان در ایران به چالش کشیده‌اند.[۱۷۳] حکومت ایران برای مقابله با اطلاع‌رسانی از طریق اینترنت محدودیت‌هایی را از طریق تشدید فیلترینگ به اجرا گذارد، به طوری که بیش از ۱۰ میلیون سایت و وبلاگ با صرف هفت میلیارد تومان هزینه فیلتر شدند.[۱۷٤]

۳۰. عملکرد رسانه‌های حکومتی

پس از دستگیری کلیه کارکنان روزنامه «*کلمه سبز*» (متعلق به میرحسین موسوی) رسانه‌های حکومتی از عنوان «کشف کانون فتنه» استفاده کردند.[۱۷۵] همچنین موسوی در بیانیه شماره هشت خود به انتقاد از صدا و سیما و رسانه‌های حکومتی در وارونه جلوه دادن حقایق با سوء استفاده از امکانات دولتی پرداخت و گفت: «مردم هوشیار و شریف ایران طی روزهای اخیر صدا و سیما، خبرگزاری‌های دولتی، برخی روزنامه‌های دولتی و سایت‌های اینترنتی وابسته به دولت و روزنامه کیهان، بخش عمده‌ای از فضای خود را به وارونه جلوه دادن آنچه قبل، حین و پس از برگزاری دهمین انتخابات ریاست جمهوری ایران رخ داد، اختصاص داده‌اند. آنها با استفاده از امکاناتی که متعلق به شماست، نه تنها به پنهان ساختن تخلفات و حوادث دلخراشی که در ایام اخیر اتفاق افتاد می‌پردازند، بلکه مسؤولان مستقیم و غیرمستقیم آن را کسی معرفی می‌کنند که تنها شما را در مسیر إحقاق حقی که داشته‌اید، همراهی کرده است.»[۱۷٦]

به گفته وبگاه محمد خاتمی، روزنامه ایران و خبرگزاری ایرنا (زیر نظر دولت) و روزنامه کیهان (زیر نظر رهبر) به طور مداوم پیش از انتخابات و پس از آن به انتشار اخبار جعلی مبنی بر دیدار محمد خاتمی با مقامات آمریکایی در قاهره کردند.[۱۷۷]

عملکرد صدا و سیما اعتراض مهدی کروبی دیگر نامزد معترض را نیز برانگیخت. وی در نامه سرگشاده‌ای به ضرغامی گفت: «عملکرد صدا و سیما در چگونگی انعکاس موج عظیم اعتراضات آرام مردم در سطح کشور به‌خصوص مردم شریف و قهرمان تهران پس از انتخابات بی‌نظیر ۲۲ خردادماه هر بیننده و شنونده منصف و علاقه‌مند به امام و نظام جمهوری اسلامی را به تحیر واداشت آیا آنچه که مردم شریف ایران در این چند روز خواستار آن بوده و هستند جزو احقاق حق و صیانت از آرای خود بوده است. عدم اطلاع‌رسانی مناسب از خواست واقعی ملت و انتشار اخبار تجمعات آرام میلیونی به‌خصوص در روز دوشنبه ۲۵ خردادماه، که همگان آن را با راهپیمایی ایام انقلاب مقایسه نموده و حتا قابل قیاس با راهپیمایی‌های مرسوم ۲۲ بهمن نبوده، با رسالت رسانه ملی سازگار است؟ آیا ضرب و شتم و کشتار مردم بی‌گناه که غالباً توسط نیروهای لباس شخصی انجام می‌شود و انعکاس وارونه آن در صدا و سیما جزء رسالت رسانه ملی است؟ آیا حمله به کوی دانشگاه توسط لباس شخصی‌ها که نمایندگان مجلس و مراجع رسمی و حتا مقام معظم رهبری نیز بر آن تعریض داشته‌اند و نسبت دادن این خشونت‌ها به انبوه جمعیت معترض به نتیجه انتخابات و تشبیه آنها به منافقین سال‌های ٦۰ جزو رسالت رسانه ملی است؟ آیا نسبت دادن آتش‌سوزی‌ها و آتش‌زدن مساجد و تخریب اموال ملت که حسب اطلاعات واصله غالباً از سوی لباس شخصی‌هاست و البته ممکن است بعضاً تعدادی عناصر نفوذی هم سوء استفاده کنند جزو رسالت رسانه ملی است؟ آیا مردمی که الله‌اکبرهای شبانه سر می‌دهند، مسجد آتش می‌زنند؟»[۱۷۸]

شورای هماهنگی جبهه اصلاحات نیز از برخورد یک‌سویه صدا و سیما انتقاد کرده و خواستار اصلاح آن شد.[۱۷۹]

روزنامه‌های ایران و وطن امروز و خبرگزاری فارس در روز یکشنبه ۱ تیرماه عکسی از یک مرد میانسال که اسلحه‌ای در دست داشت و در میان معترضان دیده می‌شد چاپ کرده و از تیترهایی همچون «این تروریست‌های حامی صداقت»، که به موسوی و هوادارانش ارجاع دارد، استفاده کردند. در کنار این عکس نیز گزارشاتی بر علیه معترضان به نتیجه انتخابات منتشر کردند. به گفته خبرگزاری خبرآنلاین یک روز بعد روشن شد که فرد مذکور، دچار اختلالات روحی بوده و همواره در آن محله با یک اسلحه اسباب‌بازی پرسه می‌زند و برای مردم کاملاً شناخته‌شده بوده است.[۱۸۰]

عملکرد صدا و سیما به گونه‌ای بود که برخی از پرسنل و مجریان شناخته‌شده و معروف آن در سطح جامعه با برخورد تند و سرد مردم مواجه شدند.[۱۸۱]

۳۱. شائبه نقش مصباح یزدی

خبرگزاری العربیه به نقل از روزنامه ایتالیایی کوریر دلاسرا به‌نقل از یک منبع آمریکایی گزارش داد مصباح یزدی- که از وی به عنوان پدر معنوی احمدی‌نژاد یاد می‌شود- از سرکوب مخالفان حمایت کرده است. همچنین منابع اصلاح‌طلب مدعی‌اند مصباح یزدی در انتخابات اخیر تقلب به نفع احمدی‌نژاد را مجاز شمرده است. مصباح همچنین فتوای قتل میرحسین موسوی و مهدی کروبی را صادر کرده است.[۱۸۲]

۳۲. درخواست مجوز برای راهپیمایی‌ها

از زمان اعلام نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری در روز شنبه، ستادهای میرحسین موسوی و مهدی کروبی بارها خواستار صدور مجوز راهپیمایی برای اعتراض به نتایج انتخابات و همچنین سوگواری برای کشته‌شدگان شدند؛ ولی وزارت کشور از صدور چنین مجوزی خودداری کرد. سرانجام در پنجم تیرماه وزارت کشور ایران در نامه‌ای به میرحسین موسوی گفت «بررسی و صدور مجوز برگزاری تجمع سراسری منوط به اعلام درخواست یک هفته پیش از برگزاری به صورت حضوری و با سپردن تعهداتی است.» بر اساس اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.» علی خامنه‌ای نیز با انجام تجمع معترضان به نتیجه انتخابات به شدت مخالفت کرده بود.[۱۸۳] پیش‌تر در هفته‌های پس از انتخابات، طرفداران آقای احمدی‌نژاد دو راهپیمایی و تجمع بزرگ در تهران برگزار کردند و در این بین، صدا و سیما با تبلیغات گسترده‌ای حضور در آن را تشویق نمود و مسیرهای راهپیمایی را مرتباً تبلیغ کرد.[۱۸٤]

۳۳. حمایت هنرمندان از جنبش سبز

پس از اعلام نتایج انتخابات هنرمندان ایرانی وخارجی زیادی از مواضع جنبش سبز حمایت کردند.از جمله این هنرمندان می‌توان به کارگردانان، بازیگران، آهنگسازان، شاعران، خوانندگان و نویسندگانی چون محسن مخملباف، جعفر پناهی، محسن نامجو، گلشیفته فراهانی، سیاوش قمیشی، کیوسک (گروه موسیقی)، ابی، داریوش اقبالی، گوگوش، اندی، جان بون جووی، شادمهر عقیلی، هاتف، ستار، حبیب، هنگامه، حسین زمان، کامبیز حسینی، سید محمد حسینی، سامان اربابی، عباس کیارستمی، محمد رسول اف، محمد نوری‌زاد، حنا مخملباف، سمیرا مخملباف، محمود دولت‌آبادی، رضا براهنی، سیمین بهبهانی، جوآن بائز، کریس‌دی‌برگ، سید جواد هاشمی، باران کوثری، داریوش مهرجویی، هما روستا، عزت‌الله انتظامی، جمشید مشایخی، آریا آرام‌نژاد، رخشان بنی‌اعتماد، اصغر فرهادی، خسرو سینایی، فاطمه معتمدآریا، ابراهیم نبوی، پگاه آهنگرانی، بهروز وثوقی، لیلا حاتمی، فرشید منافی، زهرا امیرابراهیمی، مرجان ساتراپی، کاوه یغمایی، بیژن امکانیان، تهمینه میلانی، بهمن فرمان‌آرا، صادق زیباکلام، نیلوفر بیضایی، محمد شمس لنگرودی، شهرزاد سپانلو، عباس میلانی، سیروس الوند، نیک‌آهنگ کوثر، مجید مجیدی، داریوش شکوف، محمدرضا شجریان، بهرام بیضایی، مسعود کیمیایی، شهرام ناظری، بهمن قبادی، آیدین آغداشلو، شهره آغداشلو، هیچ‌کس، شاهین نجفی، رابرت ردفورد، شان پن، نوام چامسکی، ناصر تقوایی، کیومرث پوراحمد، بابک احمدی، کامران شیردل، شهلا لاهیجی، نرگس کلهر، رکسانا صابری، گروه آبجیز، فرامرز اصلانی، یغما گلرویی، هادی خرسندی، ایرج جنتی، اردلان سرفراز و شهیار قنبری می‌توان اشاره کرد.[۱۸۵] [۱۸٦] [۱۸۷] [۱۸۸] [۱۸۹] [۱۹۰] این هنرمندان با اعلام پشتیبانی از جنبش سبز، اعتصاب غذا، ساختن فیلم و قطعات آهنگ، مصاحبه، سرودن شعر و شرکت در تظاهرات و تجمعات در مخالفت با تقلب در انتخابات و حمایت از معترضین به نتایج انتخابات از جنبش سبز ایران حمایت کردند.[۸۷] [۱۹۱] [۱۹۲] [۱۹۳] [۱۹٤] [۱۹۵] [۱۹٦] [۱۹۷] [۱۹۸] [۱۹۹] [۲۰۰] [۲۰۱] [۲۰۲] [۲۰۳] [۲۰٤] [۲۰۵] [۲۰٦] [۲۰۷] [۲۰۸] [۲۰۹] [۲۱۰] [۲۱۱] [۲۱۲] [۲۱۳] [۲۱٤] [۲۱۵]

۳۴. انحلال احزاب اصلاح‌طلب

پس از اعتراض‌ها به نتایج انتخابات ۱۳۸۸، دولت محمود احمدی‌نژاد و قوه قضائیه با انحلال احزاب و دستگیری اعضای احزاب، سعی در محدود کردن فعالیت احزاب اصلاح‌طلب کردند. احزاب اصلاح‌طلب «اعتماد ملی»، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم»، «جبهه مشارکت ایران اسلامی» و «نهضت آزادی»، پس از انتخابات دهم، منحل و پلمپ شدند. همچنین بسیاری از اعضای احزاب اصلاح‌طلب اعتماد ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت اسلامی، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، مجمع روحانیون مبارز و «حزب کارگزاران سازندگی»، پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم دستگیر و زندانی شدند. از جمله این دستگیرشدگان می‌توان به ابراهیم یزدی، بهزاد نبوی، سعید حجاریان، هاشم صباغیان، سید علی‌اصغر غروی، محسن میردامادی، عبدالله رمضان‌زاده،

مصطفی تاج‌زاده، محسن امین‌زاده، امیر خرم، محمد توسلی، محسن صفایی فراهانی، سید ابراهیم امینی، مرتضی الویری، فیاض زاهد، علی شکوری‌راد، محسن آرمین، محمدعلی ابطحی، محمد عطریانفر و حسین مرعشی اشاره کرد. [۲۱۶] [۲۱۷] [۲۱۸] [۲۱۹]

۳۵. نقش بسیج

به گفته سازمان عفو بین‌الملل، بسیج، زخمیان و مجروحان را از بیمارستان‌ها جمع می‌کند و به مکانی نامعلوم انتقال می‌دهد. همچنین این نیروها اجازه ثبت مشخصات افراد مجروح توسط کارکنان بیمارستان‌ها را نمی‌دهند. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر «نیروهای شبه نظامی بسیج برای خاموش کردن بانگ «الله اکبر» شبانه مردم از پشت‌بام‌ها، شبانه به خانه‌های مردم یورش می‌برند، با شکستن در خانه‌ها به‌زور وارد خانه‌هایشان می‌شوند، لوازم شخصی آنان را در هم می‌شکنند و ساکنان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند.»[۲۲۰] حسین طائب، فرمانده نیروی مقاومت بسیج، ادعا کرده است افرادی «لباس پلیس یا بسیج را پوشیده بودند» و دست به خرابکاری زده‌اند که برخی از این افراد دستگیر شده‌اند. همچنین طائب استدلال می‌کند که از آنجایی که ورود به بسیج آسان است افرادی ممکن است از این طریق خواسته باشند بسیج را بدنام کنند.[۲۲۰]

یک نوار ویدیویی که توسط شبکه تلویزیونی کانال چهار بریتانیا منتشر شده است، تیراندازی یک عضو پایگاه بسیج در تقاطع خیابان آزادی و خیابان جناح را از پشت‌بام به سمت مردم نشان می‌دهد؛ تیراندازی‌ای که در اثر آن دست‌کم هفت نفر کشته شدند. حسین طائب مسلح بودن بسیج را رد کرده است ولی تأکید می‌کند که در صورت حمله به منطقه نظامی و تحت تسلط بسیج، این گروه به هر طریق ممکن از خودش دفاع می‌کند.[۲۲۰]

سرلشکر بسیجی، فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، در نامه‌ای که خطاب به امام غایب شیعیان، حجت بن حسن (مهدی) نوشت، مدعی شد که بسیجیان و نیروهای مسلح از هیچ نوع اسلحه‌ای برای سرکوب مردم در جریان تظاهرات مربوط به اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری استفاده نکرده‌اند و کسانی را که کشته شده‌اند کشته‌های دروغی خواند. وی مدعی شد که: در ۳۰ خرداد آشوبگران و منافقان با چهره‌ای جدید که چندان هم بی‌ارتباط با منافقان سابق نیستند، بر ملت یورش آورده و به ضرب و جرح شدید نیروهای امنیتی پرداخته‌اند.[۲۲۱] [۲۲۲] به دنبال فعالیت‌های نیروهای بسیجی در جریان وقایع بعد از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران، سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای خواستار انحلال نیروهای مقاومت بسیج در ایران شد. ناوی پیلای، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، از دولت ایران خواست تا نیروهای بسیج را از إعمال خشونت علیه معترضان بازدارد.[۲۲۰]

احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی، در واکنش به اعتراضات مردمی به ضرب و شتم و سرکوب تظاهرات‌کنندگان توسط لباس‌شخصی‌ها در مراسم صبحگاه ناجا گفت: مگر راهپیمایان غیرقانونی و اغتشاشگران، لباس یونیفرم داشتند، آنها نیز لباس‌شخصی بودند.[۲۲۳]

۳۶. توقیف مطبوعات

پس از اعلام نتایج انتخابات، دولت محمود احمدی‌نژاد با توقیف مطبوعات و دستگیری روزنامه‌نگاران سعی در محدود کردن بیش‌تر مطبوعات کرد. روزنامه‌ها ونشریات اصلاح‌طلب زیادی چون اعتماد ملی، کلمه سبز، اعتماد، ایراندخت، اندیشه نو، حیات نو، بهار، صدای عدالت، سینا، سرمایه، یاس نو و چلچراغ (مجله) توقیف شدند. که اعتراضات زیادی مانند نامه فاطمه کروبی به معاون وزرات ارشاد و اعتراض هادی خامنه‌ای و نمایندگان مجلس شورای اسلامی را در پی داشت.[۳] همچنین سازمان گزارشگران بدون مرز در اکتبر سال ۲۰۰۹ اعلام کرد رتبه ایران در رده‌بندی جهانی آزادی مطبوعات، با هفت پله سقوط به ۱۷۲ رسیده است، این در حالی است که تنها سه کشور در شرائط بدتری از ایران در رده‌بندی جهانی آزادی مطبوعات در سال ۲۰۰۹ قرار داشتند.[٤] [۵] [۲۲٤] [۲۲۵] [۲۲٦] [۲۲۷] [۲۲۸] [۲۲۹]

۳۷. اعتصاب‌ها

پس از اعلام نتایج انتخابات ۱۳۸۸، اعتصاب‌های کارگری زیادی به دلیل مشکلات مالی، پرداخت نشدن حقوق کارگران، حمایت از جنبش سبز ایران و نارضایتی از دولت محمود احمدی‌نژاد در شهرهای مختلف ایران اتفاق افتاد.از جمله این اعتصاب‌ها می‌توان به اعتصاب‌هایی چون اعتصاب کارگران لاستیک البرز، اعتصاب کارگران کارخانه نوشابه‌سازی ساسان کرج، اعتصاب کارگران کیان تایر اسلامشهر، اعتصاب در شرکت «گاما» و شرکت «پارس حساس» عسلویه، اعتصاب هزاران کارگر در شرکت نیشکر هفت‌تپه خوزستان، اعتصاب کارگران شرکت لوله‌سازی خوزستان، اعتصاب کارگران در کارخانه‌های «تهران پتو» و «ایران ترمه» در قم، صنایع فلزی ایران در تهران، کارخانه صنایع مخابراتی راه دور ایران

در استان فارس و همچنین ناآرامی‌هایی در معادن سنگ آهن سنگان استان خراسان رضوی اشاره کرد. همچنین پس از بیانیه‌های میرحسین موسوی و مهدی کروبی درباره احقاق حقوق کارگران و معلمان در روز جهانی کارگر ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹ کارگران معترض به حمایت از جنبش سبز در شهرهایی مانند قزوین، اهواز، شیراز و سنندج تظاهرات و اعتصاب کردند.[۲۳۰] [۲۳۱] [۲۳۲] [۲۳۳] [۲۳٤] [۲۳۵]

پس از بیانیه‌های میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد در اردیبهشت ۱۳۸۹ در اعتراض به اعدام‌های زندانیان سیاسی پس از انتخابات چون فرزاد کمانگر، علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین عَلَم‌هولی و مهدی اسلامیان، اعتصاب‌هایی در اعتراض به این اعدام‌های سیاسی در کردستان و مناطق کردنشین کرمانشاه و آذربایجان غربی به وقوع پیوست.[۲۳٦] [۲۳۷] [۲۳۸]

اتحادیه اروپا اعدام پنج زندانی را به‌شدت محکوم کرد و خواهان لغو اعدام دو زندانی سیاسی دیگر به نام‌های زینب جلالیان و حسین خضری شد.[۲۳۹]

همچنین در مهرماه ۱۳۸۸ بازاریان اصفهان و در تیرماه ۱۳۸۹ بازاریان تهران و تبریز در اعتراض به دولت محمود احمدی‌نژاد و افزایش مالیات‌ها دست به اعتصاب زدند.[۲٤۰] [۲٤۱] [۲٤۲] همچنین در جریان اعتصاب تهران یکی از بازاریان به نام حاجی کاشانی به دست نیروهای لباس شخصی و به ضرب ضربات چاقو کشته شد.[۲٤۳]

۳۸. شعارها

در طول راهپیمایی‌ها و تظاهرات برگزارشده پس از اعلام نتایج انتخابات، شعار «مرگ بر دیکتاتور» به عنوان مهم‌ترین شعار جمعیت محسوب می‌شد.

۳۹. نافرمانی‌های مدنی

پس از سرکوب‌های شدید، معترضان به این انتخابات دست به ابراز مخالفت از طریق نافرمانی‌های مدنی زدند. صدور بیانیه‌های اعتراضی، عدم همکاری در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، نوشتن شعار در معابر و روی اسکناس‌ها و شعارهای شبانه از جمله این نافرمانی‌ها بود.

۴۰. پانویس و منابع

-۱

Iranian students take part in a protest rally in support of the defeated moderate presidential candidate Mirhossein Mousavi in front of the Iranian embassy in Kiev, June 16, 2009, Reuters (June 16, 2009)

-۲

"Bucuresti Peste 150 de cetateni iranieni au protestat fata de alegerea lui Ahmadinejad(Romanian)". 'Antena3'. 2009-06-19. Retrieved on 2009-06-20 .

-۳

"Hol van a szavazatunk?", "Ahmadinezsád nem a mi elnökünk!" – "Tüntetés a Stefánián" ." Hírszerző' (مجاری). 2009-06-15 .

٤- فرمانده سپاه: تعداد کشته‌شدگان بسیجی از مخالفان بیش‌تر بود. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۷ شهریور ۱۳۸۸).

۵- آمار سردار عراقی از کشته‌شدگان ناآرامی اخیر. خبرگزاری تابناک (در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۸۸).

٦- انتشار فهرست ۷۲ نفره کشته‌شدگان حوادث انتخاباتی. سایت رادیو فردا.

۷- کلاف سردرگم تعداد کشته‌شدگان حوادث اخیر. سایت خبری-تحلیلی فرارو.

۸- گاردین: «اقدام به کودتا در ایران»

http://zamaaneh.com/special/2009/06/post_793.html

۹- شبه‌کودتا، مسؤولش کیست

http://masoudbehnoud.com/2009/06/blog-post_13.html

۱۰- جبهه مشارکت: نتایج انتخابات ریاست جمهوری، کودتا است
http://www.radiofarda.com/content/o2_moshrekat_election_result/1754048.html

۱۱- «مجاهدین انقلاب» انتخابات ایران را «کودتا» خواند
http://www.radiofarda.com/archive/news/20090614/143/143.html?id=1753835

۱۲- Khamenei's Coup
http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2009/06/14/AR2009061401758.html?hpid=topnews

۱۳- برنده کودتا کیست؟
http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/article/2009/june/14//-6e80fd6a4e.html

۱٤- A Coup Manual
http://www.huffingtonpost.com/omid-memarian/a-coup-manual-what-we-sho_b_216461.html

۱۵- Ahmadinejad re-election sparks Iran clashes

۱٦-
Election battles turn into street fights in Iran, Associated Press Writers, Jun 13, 6:34 PM EDT

۱۷- برآورد شهرداری تهران از تعداد راهپیمایان ۲۵ خرداد، وبگاه آینده‌نیوز

۱۸- معترضان انتخابات ریاست جمهوری از انقلاب تا آزادی، وبگاه رادیو فردا

۱۹-
Pro and Anti-Government Rallies Blanket Iranian Capitol, abc news, TEHRAN, June 16, 2009

۲۰- معترضان ایرانی خواستار تجمعات تازه؛ برنامه تظاهرات دولتی در روز سه شنبه، بی‌بی‌سی فارسی، سه شنبه ۱٦ ژوئن ۲۰۰۹ – ۲٦ خرداد ۱۳۸۸

۲۱- تیراندازی در راهپیمایی اعتراضی تهران، رادیو زمانه

۲۲- «هشت نفر» در تهران کشته شده‌اند. بی‌بی‌سی فارسی

۲۳-
Iran: 12 students reported killed in crackdown after violent clashes, guardian.co.uk, Monday 15 June 2009 21, 35 BST

۲٤-
Iran security forces use tear gas, clubs on protesters, witnesses say CNN

۲۵- فیروزآبادی: در مقابل شعار کوتاه نمی‌آییم. رادیو فردا، یکشنبه ۲۱ تیر ۱۳۸۸

۲٦- مهاجمان ناشناس به نویسنده روزنامه کیهان حمله کردند. بی‌بی‌سی

۲۷- آمادگی کروبی برای ارائه مستندات آزار جنسی بازداشتی‌ها به لاریجانی، رادیو فردا، ۱۳۸۸/٦/۷.

۲۸- UN panel condemns Iran for post-election crackdown وبگاه رویترز

۲۹- Reported torture of Iranian election protesters worry UN rights experts وبگاه سازمان ملل

۳۰- گزارش یونسکو از حمله به دانشگاهیان و فرهنگیان در ایران. وبگاه بی‌بی‌سی

۳۱- قطع خطوط تلفن همراه در تهران، سایت آفتاب

۳۲- رادان: تجمع هوادران نامزدها در تهران و کشور غیرقانونی است. وبگاه رادیو فردا

۳۳- BBC Persian

۳٤- BBC فارسی - ایران - متن کامل نامه میرحسین موسوی به آیت‌الله خامنه‌ای

۳۵- نامه میرحسین موسوی به آیت‌الله خامنه‌ای

۳٦- BBC Persian

۳۷- BBC Persian

۳۸- بروز ناآرامی درپی اعلام نتایج انتخابات

۳۹- بازداشت گسترده روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی در ایران. وبگاه رادیو فردا

٤٠- BBC فارسی - ایران - اعتراض غرب به سرکوب تظاهرکنندگان؛ ادامه ناآرامی‌ها
٤١- «تیراندازی به مردم توسط یک مأمور بسیجی انجام شده است»، ١٣٨٨/٣/٢٦. Retrieved on 2010-05-30. (فارسی)
٤٢- دفتر تحکیم وحدت: هفت دانشجو کشته شده‌اند
٤٣- فرهاد رهبر در گفت‌وگو با ایسنا: هیچ دانشجویی کشته نشده است
٤٤- دادستان شیراز در گفت‌وگو با ایسنا: در ناآرامی‌های شیراز کسی کشته نشده است
٤٥- برآورد حضور جمعیت در روز ٢٥ خردادماه ١٣٨٨
٤٦- گاردین
٤٧- رادیو فردا
٤٨- رادیو فردا
٤٩- رویترز
٥٠- رادیو زمانه
٥١- بی‌بی‌سی فارسی
٥٢- سی‌ان‌ان
٥٣- رویترز
٥٤- انفجار بمب درحرم امام خمینی(ره)
٥٥- Noandish دستگیری رئیس و دبیر یک فدراسیون در ناآرامی‌های تهران
٥٦- برخورد پلیس با تجمع در میدان هفت‌تیر تهران
٥٧- سردبیر روزنامه «کلمه سبز» بازداشت شد. پارلمان‌نیوز (در تاریخ ٢ تیر ١٣٨٨).
٥٨- RFI - دستگیری ٢٥ تن از روزنامه‌نگاران و کارمندان «کلمه سبز»
٥٩- پایگاه خبری تحلیلی فرارو - تمدن و ماجرای مشاور اوباما در ایران
٦٠- اعتصاب درکردستان. صدای المان (در تاریخ ٢ تیر ١٣٨٨).
٦١- بان‌کی‌مون به مقامات ایرانی: به خشونت و تهدید پایان دهید. رادیو فردا (در تاریخ ٢ تیر ١٣٨٨).
٦٢- بریتانیا و ایران دیپلمات‌های یکدیگر را اخراج کردند. رادیو فردا (در تاریخ ٢ تیر ١٣٨٨).
٦٣- موافقت رهبر ایران با تمدید زمان رسیدگی به شکایات انتخاباتی
٦٤- وزارت کشور ایران
٦٥- http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=52831
٦٦- رادیو فرانسه
٦٧- Iran police swiftly crush protest - Iran- msnbc.com
٦٨- دستگیری ٧٠ نفر از اساتید دانشگاه. کلمه (در تاریخ ٣ تیر ١٣٨٨).
٦٩- بهزادیان نژاد دستگیر شد. رادیو فردا (در تاریخ ٤ تیر ١٣٨٨).
٧٠- بهشتی: ٤ نفر از ٧٠ استاد دستگیر شده هنوز آزاد نشده‌اند
٧١- ایجاد ناامنی برای منازل مسکونی در ایران. رادیو زمانه (در تاریخ ٤ تیر ١٣٨٨).
٧٢- تشکیل کمیسیون ویژه برای بازشماری آراء رادیو فرانسه
٧٣- بنا بر گزارش‌ها در اعتراضات روز شنبه عده‌ای زخمی شده‌اند. رادیو فردا (در تاریخ ١٣٨٨/٤/٧).
٧٤- امروز و در مسجد قبا؛ مراسم بزرگداشت دکتر بهشتی مطابق سنت همه ساله برگزار می‌شود ایلنا
٧٥- پرتاب گاز اشک‌آور به تجمع سه هزار نفری در اطراف مسجد قبا. رادیو فردا (در تاریخ ١٣٨٨/٤/٧).
٧٦- عکس: حضور مصطفی ملکیان در تجمع حامیان میرحسین در مسجد قبا. پارسینه (در تاریخ ٧ تیر ١٣٨٨).
٧٧- Iranian police clash with up to 3000 protesters آسوشیتدپرس

۷۸- واکنش میلیبند به دستگیری کارکنان ایرانی سفارت انگلستان؛ این آزار و اذیتی غیر قابل قبول است تابناک
۷۹- هشدار اتحادیه اروپا به تهران رادیو فرانسه
۸۰- شورای نگهبان «صحت» انتخابات ریاست جمهوری را تأیید کرد (فارسی). وبگاه رسمی.
۸۱- تأیید صحت انتخابات دهم ریاست جمهوری (فارسی). وبگاه رسمی.
۸۲- حذف صدا و سیما از نشست اتحادیه رادیو و تلویزیون اروپا. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۸۸).
۸۳- بی‌خبری از وضعیت بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر (فارسی). رادیو زمانه. بازدید در تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۸۸.
۸٤- تشنج در مراسم چهلم کشته‌شدگان اخیر در تهران (فارسی). وبگاه رسمی BBC.
۸۵- احمدی‌نژاد باز هم در دانشگاه حاضر نشد؛ مراسم آغاز سال تحصیلی در دانشگاه تهران همراه با فریادهای «مرگ بر دیکتاتور» خبرنامه امیرکبیر، گزارش رسانه‌ها از تجمع امروز دانشجویان دانشگاه شریف در اعتراض به وزیر دولت کودتا، خبرنامه امیرکبیر
۸٦- Iran's anti-government protestors clash with security forces لس‌آنجلس تایمز
۸۷- نماینده رابرت ردفورد برای حمایت از اعتصاب غذای روشنفکران و هنرمندان ایرانی به نیویورک می‌رود، خبرها، فارسی
۸۸- Protesters: Iran Threatens Tougher Action (انگلیسی). Time. بازدید در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۸۸.
۸۹- در هر یک از دانشگاه‌های بزرگ تهران صدها دانشجو تظاهرات کردند (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۱٦ آذر ۱۳۸۸.
۹۰- Thousands protest in Iran, battling police (انگلیسی). یاهونیوز. بازدید در تاریخ ۱٦ آذر ۱۳۸۸.
-۹۱

"Police Surround Tehran University to Stop Protests". The New York Times. December 7 2009. Retrieved on 2009-12-07.

۹۲- Police clash with protesters at Iran university آشویتدپرس
-۹۳

]http://www.nytimes.com/2009/06/15/world/middleeast/15diplo.html?ref=global-home [The New York Times, June 14, 2009]

۹٤- پیکر آیت‌الله العظمی منتظری به خاک سپرده شد (فارسی). کلمه. بازدید در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۸۸.
۹۵- گزارش تشییع و تدفین آیت‌الله منتظری + عکس (فارسی). آینده. بازدید در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۸۸.
۹٦- تشییع با شکوه رهبر معنوی جنبش سبز (فارسی). جرس. بازدید در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۸۸.
۹۷- درگیری میان مردم و نیروهای لباس شخصی در برابر بیت آیت‌الله العظمی منتظری (فارسی). جرس. بازدید در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۸۸.
۹۸- شام غریبان هشتاد و هشت ایران؛ پنج کشته، ده‌ها زخمی، صدها زندانی (فارسی). جنبش راه سبز. بازدید در تاریخ ۷ دی ۱۳۸۸.
۹۹- صدای پای کودتا در تهران؛ موج جدید و گسترده دستگیری فعالان سیاسی آغاز شد (فارسی). راه سبز. بازدید در تاریخ ۷ دی ۱۳۸۸.
-۱۰۰

SCIUTTO, JIM. "Protester: 'Killing Muslims on Ashura Is Like Crucifying Christians on Christmas.'". ABC NEWS. December 28 2009. Retrieved on December 28 2009 .

۱۰۱- در آستانه ۲۲ بهمن، خطیب نماز جمعه تهران مردم را به آرامش در راهپیمایی دعوت کرد (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
۱۰۲- فراخوان ده‌ها چهره برجسته برای شرکت معترضان در راهپیمائی ۲۲ بهمن (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
۱۰۳- هشدار سپاه درباره حضور معترضان در راهپیمایی ۲۲ بهمن (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۸.
۱۰٤- سیاسی‌ترین چهارشنبه سوری پس از انقلاب (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ٤ فروردین ۱۳۸۹.
۱۰۵- زهرا رهنورد: اگر خشونتی باشد از سوی حاکمیت است (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۸۸.
۱۰٦- موسوی و کروبی برای همبستگی با مردم مصر و تونس مجوز راهپیمایی خواستند. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ٦ فوریه ۲۰۱۱). بازدید در تاریخ ۱٤ فوریه ۲۰۱۱.
۱۰۷- ادامه تجمع و درگیری‌ها در ایران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱٤ فوریه ۲۰۱۱). بازدید در تاریخ ۱٤ فوریه ۲۰۱۱.

۱۰۸- نیویورک تایمز: اعتراضات در بحرین و یمن، پس از درگیری‌ها در ایران
۱۰۹- تجمع‌های اعتراضی مخالفان در شهرهای ایران از سر گرفته شد. رادیو فردا (در تاریخ ۲۰ فوریه ۲۰۱۱). بازدید در تاریخ ۲۰ فوریه ۲۰۱۱.
۱۱۰- دعوت به راهپیمایی روز سه‌شنبه، در اعتراض به ادامه حصر غیرقانونی رهبران جنبش سبز
۱۱۱- درگیری‌های پراکنده و تجمع‌های اعتراضی در شهرهای مختلف ایران
۱۱۲- حمایت «شورای هماهنگی راه سبز امید» از ابتکارات جنبش زنان
۱۱۳- لحظه به لحظه با تحولات روز ۱۷ اسفند در ایران
۱۱٤- فضای تهران بار دیگر امنیتی شد / رادیو فردا
۱۱۵- لحظه به لحظه با تحولات روز ۱۷ اسفند در ایران
۱۱٦- بازداشت گسترده زنان و دختران در روز جهانی زن
۱۱۷- BBC فارسی - ایران - شعارهای سیاسی در مراسم چهارشنبه سوری در ایران
۱۱۸- مراسم چهارشنبه سوری و شعارهای اعتراضی و تجمعات پراکنده «سایت خبری تحلیلی کلمه
۱۱۹- چهارشنبه سوری؛ زاهدان: آی بُته بته بته، سید علی بی بته!
۱۲۰- چهارشنبه سوری؛ زاهدان: آی بته بته بته، سید علی بی بته!
۱۲۱- [ایران / سیاسی انتشار فهرست ۷۲ نفره کشته‌شدگان حوادث انتخاباتی] (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۱٤ شهریور ۱۳۸۸.
http://www.radiofarda.com/content/F8_LIST_KILLED_PEOPLE_POST_ELECTION_NOROUZ/1814704.html
۱۲۲- دلیل اعلام نشدن اسامی «بسیجیان» کشته‌شده پس از انتخابات (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۷ آذر ۱۳۸۹).
۱۲۳- «بازداشت ۸۰۰ نفر در ناآرامی‌های اخیر ایران». رادیو زمانه. بازیابی‌شده در۲۵ ژوئن ۲۰۰۹.
۱۲٤- دادستان اصفهان خبر داد: ۲۰ نفر در ارتباط با اغتشاشات اخیر اصفهان بازداشت هستند. خبرگزاری مهر
۱۲۵- جمشیدی خبر داد: تشکیل هیأت ویژه تعیین تکلیف بازداشت‌شدگان اخیر. خبرگزاری مهر
۱۲٦- دیدار رئیس فراکسیون اقلیت مجلس با دادستان کل کشور. ایلنا
۱۲۷- جمشیدی: ٤۰۰۰ نفر در حوادث اخیر بازداشت شدند
۱۲۸- سایت خبری تحلیلی کلمه
۱۲۹- جمعی از نمایندگان مجلس خواستار محاکمه میرحسین موسوی شدند (فارسی). وبگاه رسمی (در تاریخ ۱ فروردین ۱۳۸). بازدید در تاریخ دی ۱۳۸٦.
۱۳۰- Mousavi faces prison threat (فارسی). وبگاه رسمی (در تاریخ ۱ فروردین ۱۳۸). بازدید در تاریخ دی ۱۳۸٦.
۱۳۱- هشدار دیده‌بان حقوق بشر درباره بازداشت‌شدگان اخیر: نقش مرتضوی در پروژه اعتراف‌گیری. روزآنلاین (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).
۱۳۲- BBC فارسی – ایران – «نگرانی» از نقش سعید مرتضوی در پرونده بازداشتی‌ها
۱۳۳- شکنجه دسته جمعی، منظم و هرروزه بازداشت‌شدگان کمپ کهریزک. فعالان حقوق بشر ایران (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).
۱۳٤- Saeed Mortazavi: butcher of the press - and torturer of Tehran?. The Times (در تاریخ June 25, 2009).
۱۳۵- حوادث اخیر نمونه کلاسیک و شکست‌خورده انقلاب رنگی است. فارس‌نیوز
۱۳٦- Maziar Bahari: an ordeal of terror and absurdity
۱۳۷- اولین «اعترافات» علیه موسوی منتشر شد
۱۳۸- «امیرحسین مهدوی: عدم تمکین برخی گروه‌ها به فرآیندهای قانونی انتخابات، فصل نوینی را در زیست سیاسی آنها رقم خواهد زد (فارسی)». ایسنا. ٦-٤-۱۳۸۸. بازیابی‌شده در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹.
۱۳۹- اظهارات مهدوی افشاگری بود یا اعتراف‌گیری نوین؟ پارلمان‌نیوز
۱٤۰- مهدوی در گفتگو با فارس: حتا یک دقیقه هم در بازداشت نبوده‌ام
۱٤۱- امیرحسین مهدوی سردبیر «اندیشه نو» نیست
۱٤۲- پیام آیت‌الله العظمی منتظری به مراجع عظام تقلید، علماء و حوزه‌های علمیه. سایت دفتر آیت‌الله العظمی منتظری.

۱۴۳- ویدئو: اعتراف پس از بازداشت (فارسی). وبگاه رسمی.
۱۴۴- دولت بعدی ایران و «بحران مقبولیت بین‌المللی»، بی‌بی‌سی فارسی، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/06/090620_mg_ir88_legitimation_ahamdinejad.shtml
۱۴۵- روزنامه ابتکار: مواضع اروپا باز هم تغییر کرد؛ شرکت در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد
۱۴۶- Authoritarian Regimes Censor News From Iran واشینگتن پست
۱۴۷- بان‌کی‌مون خواهان احترام به خواست ملت ایران شد، وبگاه بی‌بی‌سی فارسی
۱۴۸- «عفو بین‌الملل نگران «شکنجه» فعالان سیاسی در ایران». بی‌بی‌سی فارسی. بازیابی‌شده در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹.
۱۴۹-
EU concerned over Iranian vote results, violence; France condemns police response, AP, June 14,2009
۱۵۰- اروپا خواستار رسیدگی به شکایت‌های انتخاباتی ایران شد، بی.بی.سی فارسی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸
۱۵۱- رادیو آلمان
۱۵۲- دوستان آلمانی احمدی‌نژاد. دویچه وله (در تاریخ ۷ تیر ۱۳۸۸).
۱۵۳- Mahmuds deutsche Freunde (دوستان آلمانی محمود). زود دویچه تسایتونگ (در تاریخ ۷ تیر ۱۳۸۸).
۱۵۴- مبارک باشد، آقای رئیس‌جمهور!. تاگسشاو (در تاریخ ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹).
۱۵۵- BBC فارسی - ایران - اوباما برخورد «خشن» دولت ایران با معترضین را محکوم کرد
۱۵۶- آمریکا دعوت از دیپلمات‌های ایرانی را پس گرفت
۱۵۷- اوباما خطاب به رهبران ایران: دست از رفتار ظالمانه بردارید. سایت گویانیوز (در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸).
۱۵۸- آمریکا برای احمدی‌نژاد تبریک نخواهد فرستاد
۱۵۹- تقاضای استان توسکانا از دولت ایتالیا: به‌رسمیت نشاختن دولت احمدی‌نژاد. صدای آلمان (در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۸۸).
۱۶۰- ژاپن از تلفات تظاهرات اعتراضی ایران به‌شدت ابراز نگرانی کرد. رادیو فردا (در تاریخ ۲ تیر ۱۳۸۸).
۱۶۱- سوئد: حق مردم برای تظاهرات مسالمت‌آمیز را محترم بشمارید. رادیو فردا (در تاریخ ۱ تیر ۱۳۸۸).
۱۶۲- Entekhab News - آلمان و فرانسه سفرای ایران را احضار کردند/سفر احمدی‌نژاد به روسیه لغو شد
۱۶۳- سارکوزی مشروعیت انتخابات را زیر سؤال برد. رادیو زمانه.
۱۶۴-
Canada 'deeply concerned' about Iran vote, AFP, June 13, 2009
۱۶۵- ISNA - 08-11-2009 - 88/5/20 - سرویس: / سیاسی خارجی / شماره خبر: ۱۳۸۴۱۹۸
۱۶۶- Farda News
۱۶۷- وزارت امور خارجه ایران بیانیه‌ای صادر کرد
۱۶۸- ایران: دبیر کل سازمان ملل حقایق انتخابات ما را نادیده می‌گیرد
۱۶۹- Social Networks Spread Defiance Online - NYTimes.com
۱۷۰- Twitter emerges as news source during Iran media crackdown
۱۷۱- CNN's Coverage of Iran Protests Criticized - NYTimes.com
۱۷۲- Less is more. The tweet(ed) revolution, Matter/Anti-Matter - CNET News
۱۷۳-
White House's Online Silence on Iranian Elections Is Gaining Notice, 44, washingtonpost.com
۱۷۴- جنگ اینترنتی سپاه، علیه فساد یا «تهدید نرم»؟ رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱ اکتبر ۲۰۰۹
۱۷۵- شرح ماجرای حمله به دفتر روزنامه «کلمه سبز». موج سوم (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).
۱۷۶- بیانیه شماره ۸ مهندس موسوی: آمادگی دارم تا نشان دهم چگونه مجرمان انتخاباتی در کنار مسببان اصلی اغتشاشات اخیر قرار گرفتند. کلمه (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).

۱۷۷- دروغگویی تا کی؟. وبگاه محمد خاتمی (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).
۱۷۸- در نامه سرگشاده کروبی به رئیس صدا و سیما مطرح شد، انعکاس وارونه اخبار جزء رسالت رسانه ملی است؟. سحام‌نیوز (در تاریخ ۲ تیر ۱۳۸۸).
۱۷۹- انتقاد جبهه اصلاحات به صدا و سیما و وزارت کشور. نواندیش (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).
۱۸۰- عکسی که عده‌ای را سر کار گذاشت!. خبرآنلاین (در تاریخ ۱ تیر ۱۳۸۸).
۱۸۱- کرخ شدن بدنه بی دفاع صدا و سیما. آینده‌نیوز (در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۸۸).
۱۸۲- یک روزنامه ایتالیایی: فتوای ترور موسوی وکروبی توسط مرجعی مهم صادر شد (فارسی). وبگاه رسمی.
۱۸۳- شرائط وزارت کشور برای صدور مجوز تجمع به طرفداران موسوی (فارسی). وبگاه رسمی.
۱۸٤- شرائط صدور مجوز گردهمایی طی نامه‌ای اعلام شد// یک بام و دو هوای وزارت کشور ادامه دارد (فارسی). وبگاه رسمی (در تاریخ ۱ فروردین ۱۳۸). بازدید در تاریخ دی ۱۳۸٦.
۱۸۵- رادیو زمانه، خبر اول، ایران، حمایت هنرمندان از «جنبش حقوق مدنی» در ایران
۱۸٦- [۱]
۱۸۷- Welcome to www.mowjcamp.ws
۱۸۸- جنبش راه سبز – کناره‌گیری اعتراض‌آمیز بهرام بیضایی و محمد چرمشیر از جشنواره تئاترفجر
۱۸۹- http://www.mojesabz.net/showthread.php?p=22218
۱۹۰- آفتاب – نامه کیارستمی در واکنش به دستگیری جعفر پناهی
۱۹۱- درخواست ده‌ها سینماگر ایرانی برای «آزادی نامشروط» پناهی و نوری‌زاد (فارسی). رادیو فردا (در تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۱۰). بازدید در تاریخ ۲٤ مارس ۲۰۱۰.
۱۹۲- سینماگران ایران و جهان خواستار آزادی جعفر پناهی هستند (فارسی). دویچه وله فارسی (در تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۱۰). بازدید در تاریخ ۲٤ مارس ۲۰۱۰.
۱۹۳- کشف حجاب معتمدآریا در جشنواره کن (فارسی). الف. بازدید در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۸۹.
۱۹٤- رادیو زمانه، رادیو سیتی، بازیگران، ممنوع‌التصویر شدن فاطمه معتمدآریا
۱۹۵- بان جووی و اندی برای ایران خواندند, رادیو فردا
۱۹٦- جلوگیری از خروج سیمین بهبهانی از ایران (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۸۸.
۱۹۷- محمدرضا شجریان در تجمع امروز. گویانیوز.
۱۹۸- شجریان: صدای مرا پخش نکنید، این صدای خس و خاشاک است!. وبگاه رسمی موج سوم (در تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ خرداد ۱۳۸۸.
۱۹۹- شجریان بار دیگر رادیو و تلویزیون را از پخش آثارش منع کرد. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲٦ خرداد ۱۳۸۸).
۲۰۰- حسین زمان، خواننده و استاد حامی موسوی، دستگیر شد (فارسی). انتخاب‌نیوز. بازدید در تاریخ ۵ تیر ۱۳۸۸.
۲۰۱- صفحه آخر (فارسی). روزنامه اعتماد. بازدید در تاریخ ۵ تیر ۱۳۸۸.
۲۰۲- «به صدای بی‌نظیر این آهنگ‌ساز جوان شهرستانی گوش کنید». http://www.rahesabz.net/story/12445/. Retrieved 27-03-2010.
۲۰۳- «انتقال کهریزک از تهران به شهرستان‌ها».
http://masihalinejad.com/?p=1441. Retrieved 2010-03-27
۲۰٤- محسن مخملباف. رازهای زندگی خامنه‌ای (فارسی). سایت محسن مخملباف. بازدید در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹.
۲۰۵- محسن مخملباف. رازهای زندگی خامنه‌ای (فارسی). گویانیوز. بازدید در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹.
۲۰٦- محسن مخملباف. ای یزید! تو را از تختت به زیر می‌کشیم! متن نامه محسن مخملباف به سید علی خامنه‌ای (فارسی). گویانیوز. بازدید در تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹.
۲۰۷- متن زیر شعری است به نام «فقیه خوشگل» که محسن نامجو در برنامه‌ای در برلین در تاریخ سوم ژوئیه اجرا کرده است

۲۰۸- ویدئوی «We Shall Overcome» در وبگاه یوتیوب
۲۰۹- جون بائز: چه سعادتمندم که زنده‌ام و شاهد جنبش مردم ایران
۲۱۰- وبسایت شخصی جون بائز
۲۱۱- باز هم مخالفت با نتایج انتخابات در کلن و برلین (فارسی). دویچه‌وله فارسی (در تاریخ ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۷ مارس ۲۰۱۰.
۲۱۲- دوزخ ایران در فیلم‌های شکوف (فارسی). دویچه‌وله فارسی (در تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۰۰۹). بازدید در تاریخ ۷ مارس ۲۰۱۰.
۲۱۳- در مخالفت و موافقت جشنواره برلین (فارسی). دویچه‌وله فارسی (در تاریخ ۱۵ فوریه ۲۰۱۰). بازدید در تاریخ ۷ مارس ۲۰۱۰.
۲۱٤- سید محمد خاتمی: پایان شب سیه سپید است + گزارش تصویری (فارسی). پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۸۸.
۲۱۵- سرود سید جواد هاشمی به عشق میرحسین موسوی (فارسی). آفتاب‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲ مهر ۱۳۸۸.
۲۱٦- نوروز وبگاه رسمی حزب مشارکت.
۲۱۷- BBC فارسی – ایران – ابراهیم یزدی و هاشم صباغیان بازداشت شدند
۲۱۸- بازداشت گسترده فعالان سیاسی در پی حوادث روز عاشورا در ایران (فارسی). وبگاه بی‌بی‌سی فارسی.
۲۱۹- توقیف پروانه فعالیت «مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم» – © ۲۰۱۱ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۲۲۰- «طائب: خرابکاری‌ها کار بسیج نبود، برخی لباس بسیج بر تن داشتند». رادیو فردا. بازیابی‌شده در ۲ ژوئیه ۲۰۰۹.
۲۲۱- رنجنامه فیروزآبادی خطاب به امام زمان(عج)درباره انتخابات
۲۲۲- آفتاب – نامه سرلشکر فیروزآبادی به امام زمان(ع) در مورد انتخابات
۲۲۳- خبرگزاری جمهوری اسلامی: احمدی‌مقدم: بی‌بی‌سی و سفارت انگلیس مرکز هدایت آشوب‌های اخیر بودند
۲۲٤- روزنامه «اعتماد ملی» تا اطلاع ثانوی توقیف است. خبرگزاری مهر (در تاریخ ۲٦ مرداد ۱۳۸۸).
۲۲۵- سردبیر روزنامه «کلمه سبز» بازداشت شد. پارلمان‌نیوز (پایگاه خبری فراکسیون خط امام مجلس شورای اسلامی) (در تاریخ ۲ تیر ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۲ تیر ۱۳۸۸.
۲۲٦- خبرگزاری آفتاب– روزنامه «اندیشه نو» توقیف شد.
۲۲۷- «بهار» توقیف شد (فارسی). خبرگزاری کار ایران (ایلنا) (در تاریخ ۱۳۸۹/۱/۳۰). بازدید در تاریخ ۱۳۸۹/۱/۳۰. «روزنامه بهار از سوی هیأت نظارت بر مطبوعات توقیف شد.»
۲۲۸- روزنامه «حیات نو» توقیف شد. روزنامه «اعتماد» (در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۸۸).
۲۲۹- هفته‌نامه «چلچراغ» توقیف شد. رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰.
۲۳۰- دور جدید اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری درایران – © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۲۳۱- کارگران کیان تایر، جاده تهران – اسلامشهر را مسدود کردند – © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۲۳۲- نارضایتی کارگران واعتصابات در منطقه عسلویه – © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۲۳۳- اعتصاب هزاران کارگر در هفت‌تپه – © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است
۲۳٤- اخراج کارگران نوشابه سازی ساسان و تهدید به اعتصاب مدیران ارشد نفتی
۲۳۵- مراسم روز جهانی کارگر در فضای شدید امنیتی، جامعه، حقوق، Deutsche Welle, 01.05.2010
۲۳٦- اعتصاب عمومی در شهرهای مختلف کردستان. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۱۰.
۲۳۷- اعتصاب در برخی شهرهای کردنشین ایران در اعتراض به اعدام ها. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۱۰.
۲۳۸- اعتصاب عمومی و حاکمیت جو پلیسی – امنیتی در شهرهای محتلف کردستان. جرس. بازدید در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۱۰.
۲۳۹- اتحادیه اروپا اعدام‌های نوزده اردیبهشت را شدیداً محکوم کرد. خبرگزاری فرانسه (انگلیسی). بازدید در تاریخ ۱۳ مه ۲۰۱۰.

۲۴۰- عقب‌نشینی دولت در پی اعتصاب در بازار تهران - © ۲۰۱۰ تمام حقوق این وبسایت بر اساس قانون کپی‌رایت برای رادیو فردا محفوظ است

۲۴۱- اعتصاب دو روزه اصناف در اصفهان و تعطیلی بازار

۲۴۲- BBC فارسی - صدای شما - اعتصاب بازار تهران و تبریز

۲۴۳- در درگیری‌های بازار تهران، حاجی کاشانی بازاری معروف کشته شد

۴۱. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- کشته‌شدگان اعتراضات به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم
- شکنجه معترضان به نتایج اعلام شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- کودتای ۲۲ خرداد ۱۳۸۸
- جنبش سبز
- رأی من کجاست؟
- خس و خاشاک
- نماز جمعه بیست و ششم تیرماه
- محاکمه متهمان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ ایران
- شعارهای سیاسی پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- دستگیری میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان

۴۲. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

۴۲.۱. نوشته‌ها

- گاهشمار صد روز اعتراض انتخاباتی در ایران، از ۲۲ خرداد تا ۳۰ شهریور ۱۳۸۸. بی‌بی‌سی فارسی
- مخملباف به عنوان سخنگوی میرحسین موسوی اعلام کودتا کرد
- مقاله نیوزویک در مورد انتخابات: این یک کودتا است
- گفت‌وگوی بی‌بی‌سی با عبدالکریم سروش و عطاءالله مهاجرانی / ۲۷ خرداد
- جشن زوال استبداد دینی، عبدالکریم سروش
- نامه عبدالکریم سروش درباره نتیجه انتخابات
- سخنرانی علی خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد
- از دستگیر و کشته‌شدگان تا ۳ تیر
- انقلاب ایران، تازه آغاز شده است. رادیو زمانه
- گزارشی از کشته‌شدگان وقایع پس از انتخابات از بی‌بی‌سی
- بحران بعد از انتخابات در ایران، اعلامیه به وسیله ریاست از جانب اتحادیه اروپا در ارتباط با بحران بعد از انتخابات در ایران.

۴۲.۲. تصاویر و فیلم‌ها

- عکس‌های علی زارع. بی‌بی‌سی فارسی:
- صحنه‌هایی از اعتراض‌ها و درگیری‌ها در تهران ۲۳ خرداد ۱۳۸۸، (در قالب نگاره و فیلم) وبگاه رادیو فردا
- تظاهرات ۲۳ خرداد در وبگاه یوتیوب:حوالی میدان ونک [۶] [۷] [۸] مقابل پارک لاله

– عکس‌های مراسم «جشن ۲٤ خرداد» حامیان احمدی‌نژاد در میدان ولی عصر تهران[۹] [۱۰] [۱۱] [۱۲] [۱۳] [۱٤]
– فیلمی از قیام مردمی و حمله نیروهای دولتی (۲٤ خرداد ۱۳۸۸)
– عکس‌های ناآرامی‌ها، فلیکر
– فیلمی از قیام مردمی و حمله نیروهای دولتی / بی‌بی‌سی
– به آتش کشیدن اتومبیل نیروی انتظامی
– تظاهرات ۲۵ خرداد میدان آزادی –انقلاب در یوتیوب:[۱۵] [۱٦] [۱۷] [۱۸] [۱۹] [۲۰] [۲۱] [۲۲]
– تظاهرات ۲۵ خرداد میدان آزادی –انقلاب (تیراندازی‌ها): [۲۳] [۲٤] [۲۵] [۲٦] [۲۷]
– تصاویر تظاهرات ۲۵ خرداد: [۲۸] [۲۹] [۳۰]
– تیراندازی بسیج اسلامی به سوی مردم:[۳۱]
– راهپیمایی گسترده مردم اصفهان در اعتراض به نتایج آرا در ۲۵ خرداد
– تجمعات در بزرگداشت کشته‌شدگان: [۳۲]
– صحنه‌هایی از برخورد نیروهای امنیتی با معترضان در وبگاه رادیو فردا
– آتش زدن عکس احمدی‌نژاد با شعار «مرگ بر دیکتاتور»
– ضرب و شتم چند دختر جوان توسط پلیس ضد شورش دولتی
– حمله بسیجیان به مجتمع مسکونی سبحان
– شعار بر ضد احمدی‌نژاد در مترو
– اصابت گلوله به سر یکی از شرکت‌کنندگان در راهپیمایی ۲۵ خرداد
– تظاهرات ۲۷ خرداد/ تهران/ خیابان کریم‌خان
– برج سینا مورد هجوم موتورسواران لباس شخصی قرار گرفت + فیلم و عکس
– تظاهرات ۲۸ خرداد/ تهران/ میدان امام (توپخانه):[۳۳] [۳٤] بلوار کشاورز: [۳۵]
– حمله لباس شخصی‌ها به تجمع‌کنندگان در رشت/ ۲۸ خرداد
– بستن شال سبز به مجسمه فردوسی به نشانه اعتراض– ۲۸ خرداد– تهران میدان فردوسی
– بانگ گسترده الله اکبر در سطح شهر توسط معترضان پس از سخنرانی خامنه‌ای در ۲۹ خرداد
– تصاویر اعتراضات در سی خرداد
– ویدئوهای کشتار سی خرداد: ندا، پسری در تهران، جوانی در شیراز جوانی در تهران جوانی در تقاطع رودکی– آزادی اصابت تیری بر سر یکی از معترضان
– شعار «مرگ بر خامنه‌ای» در تهران
– تظاهرات سی و یکم خرداد
– روزنامه بوستون گلوب از تظاهرات
– شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» در تظاهرات
– ویدیوهای اعتراضات و تجمعات معترضان در نماز جمعه ۲٦ تیر: تقاضای رفسنجانی برای عدم دادن شعار، تجمع خیابان قدس، تجمع خیابان فلسطین، درگیری با نیروهای امنیتی، شعار در اطراف دانشگاه، سردر دانشگاه تهران، شلیک گاز اشک‌آور، سردادن شعار توسط معترضان، تشویق معترضان
– تصاویری از اعتراضات مردمی و برخی جانباختگان به همراه سرود انقلابی «ای شهید»
– فیلم سخنرانی شیرین عبادی در «روز جهانی اتحاد برای ایرانیان» در آمستردام
– فیلم ضرب و شتم معترضان در ۸ مرداد (چهلم کشته‌شدگان) توسط پلیس و شلیک گاز اشک‌آور توسط پلیس
– فیلم تجمع معترضان در گورستان بهشت زهرا در ۸ مرداد

۱۹–۱–۲– «فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، بزرگ‌ترین موج بازداشت فعالان سیاسی در دو دهه اخیر در ایران اتفاق افتاد. بازداشت‌شدگان، شامل سران منتقد دولت و انتخابات ریاست جمهوری دهم، روزنامه‌نگاران منتقد، فعالان دانشجویی و طرفداران میرحسین موسوی و مهدی کروبی کاندیداهای اصلاح‌طلب می‌شوند.

محتویات

۱. فهرست دستگیرشدگان
۱.۱. الف
۱.۲. آ
۱.۳. ب
۱.٤. پ
۱.۵. ت
۱.٦. ج
۱.۷. ح
۱.۸. خ
۱.۹. د
۱.۱۰. ر
۱.۱۱. ز
۱.۱۲. س
۱.۱۳. ش
۱.۱٤. ص
۱.۱۵. ع
۱.۱٦. غ
۱.۱۷. ف
۱.۱۸. ق
۱.۱۹. ک
۱.۲۰. ل
۱.۲۱. م
۱.۲۲. ن
۱.۲۳. و
۱.۲٤. ه
۱.۲۵. ی
۲. دستگیرشدگان کشته‌شده
۳. دستگیرشدگان اعدام [[شده]]
٤. پانویس

۵. منابع

۱. فهرست دستگیرشدگان

این بخش فهرستی از افراد دستگیر شده را در بر می‌گیرد (ترتیب الفبایی بر اساس نام خانوادگی):

۱.۱. الف

– پوران و حمید ابراهیم‌نژاد خواهر و برادر عزت‌الله ابراهیم‌نژاد (١٦ تیر در خرم‌آباد)[۱]

– عباس‌میرزا ابوطالبی، قائم مقام دبیرکل حزب همبستگی، رئیس دوره‌ای جبهه اصلاحات، عضو شورای مرکزی مجمع نمایندگان ادوار مجلس و معاون ستاد انتخاباتی موسوی در تهران (۱۹ تیر دستگیر و ۱۰ شهریور آزاد شد)[۲]

– علی اجاقی، دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان (۱۷ تیر[۳])

– احمد احمدیان، عضو دفتر تحکیم وحدت (بازداشت: ۱۱ مهر در پارک جمشیدیه)[٤]

– مرتضی الویری، نماینده مهدی کروبی در کمیته پیگیری امور زندانیان و آسیب‌دیدگان پس از انتخابات، عضو حزب کارگزاران سازندگی (۱۷ شهریور ۱۳۸۸[۵] –)

– عاطفه امام، فرزند جواد امام (۱۵ شهریور بازداشت[٦] – ١٦ شهریور آزاد شد[۷] صحت انکار شد)

– ساتیار امامی، عکاس (۱۸ تیر)[۸]

– مهسا امرآبادی، خبرنگار روزنامه اعتماد ملی (٢٤ خرداد – ۲ شهریور با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی آزاد شد.[۹] [۱۰])

– اردشیر امیرارجمند، حقوقدان، استاد دانشگاه شهید بهشتی و رئیس برنامه حقوق بشر و دموکراسی یونسکو (بازداشت: ۱ تیر)[٤]

– سید ابراهیم امینی، عضو هیأت رئیسه مجلس ششم، عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی، نماینده مهدی کروبی در کمیته پیگیری امور زندانیان و آسیب‌دیدگان پس از انتخابات (۲۱ شهریور[۱۱] –)

– دکتر البرزی، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (بازداشت: ۳۱ خرداد در منزل)[٤]

۱.۲. آ

– امیر آریازند، عضو جبهه مشارکت (۲ تیر)[٤]

– ادریس آریاشکوه، کارشناس‌مسؤول واحد اطلاعات وزارت کشور[۱۱]

– زهرا آقاجری، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] – آزاد شد)

۱.۳. ب

– عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی و حقوق بشر [۱]

– احمد بحری، صاحب امتیاز ماهنامه مهاباد (۳۱ تیر – به قید وثیقه در شهریور آزاد شد)[۱۳]

– سعید الله‌بداشتی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی[١٤]

– ژیلا بنی‌یعقوب، روزنامه‌نگار و فعال جنبش زنان (۳۱ خرداد – ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد.)[۱۵]

– میثاق بوالحسنی، شاعر و عضو ستاد موسوی در اراک (۱۷ تیر)[١٦]

– علیرضا بهشتی، سردبیر روزنامه کلمه سبز، نماینده موسوی در کمیته پیگیری امور زندانیان و آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات (۲ تیر – آزاد شد؛ بازداشت مجدد ۱۷ شهریور[۱۷] – ۲۲ شهریور ۱۳۸۸ با قرار وثیقه آزاد شد[۱۸])

– توحید بیگی، عکاس ستاد انتخاباتی مهدی کروبی و سایت مشروطه‌نیوز (۱۸ تیر در میدان انقلاب – ۳۰ تیرآزاد شد)[۱۹]

– علی بی‌کس، عضو کمیته دانشجویی گزارشگران حقوق بشر [٤]

– ابوالفضل بابایی، فعال مجازی و وبلاگ‌نویس (۲۵ بهمن ۱۳۸۹ – ۱۰ اسفند آزاد شد)

۱.۴.پ

– بهزاد پروین، دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بیرجند (١٦ تیر)[۲۰]
– فریبا پژوه، عضو جبهه مشارکت، خبرنگار روزنامه اعتماد ملی و خبرگزاری ایلنا (۳ شهریور)[۲۱]
– جعفر پناهی (کارگردان سینما، در جریان تجمع چهلمین روز درگذشت ندا آقاسلطان در بهشت زهرای تهران)[۲۲]
– علی پورخیری، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– علی پیرحسینلو روزنامه‌نگار، از قدیمی‌ترین وبلاگ‌نویسان ایرانی، نویسنده وبلاگ الپر (۲٦ شهریور به همراه همسرش فاطمه ستوده در منزل خود بازداشت شد و برای مدت پنجاه روز در زندان انفرادی به‌سر برد.)[٤]

۱.۵.ت

– مصطفی تاج‌زاده، عضو جبهه مشارکت و معاون سابق وزارت کشور (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– مهدی تاجیک، نویسنده و خبرنگار، فعال دانشجویی دانشگاه تهران (۲۸ دی) [۲۳]
– علی تقی‌پور، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– کیان تاجبخش، پژوهشگر ایرانی–آمریکایی[۲٤]

۱.۶.ج

– بابک جز عباسچیان عضو نهضت مقاومت ملی ایران (۲۵ خرداد، منزل شخصی)[۲۵]
– آدرین جلالی، از دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران رشته علوم کامپیوتر (۲٤ خرداد، منزل شخصی)[۲٦]
– محمدرضا جلایی‌پور، سخنگوی کمپین موج سوم حمایت از خاتمی و موسوی (۲٦ خرداد – ۲۱ شهریور ۱۳۸۸ با قرار وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی از زندان آزاد شد[۲۷])
– امیرحسین جهانی، عضو نهضت آزادی. (۲۵ خرداد)[٤]

۱.۷.ح

– سعید حجاریان، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد)، ۸ مهر ۱۳۸۸ آزاد شد.[۲۸]
– محسن حجاریان، پسر سعید حجاریان (۲۱ تیر)[۲۹]
– هادی حیدری کاریکاتوریست (بازداشت: ۱ آبان در مراسم دعای کمیل برای آزادی زندانیان سیاسی در منزل شهاب‌الدین طباطبایی)[٤]

۱.۸.خ

– محمدرضا خاتمی، دبیرکل سابق جبهه مشارکت و نایب رئیس مجلس ششم (۲۳ خرداد بازداشت[۱۲] و روز بعد آزاد شد)
– بیژن خواجه‌پور، مشاور تجاری و اقتصادی بین‌المللی (٦ تیر در فرودگاه مهرآباد)[٤]
– ابراهیم خوش‌چهره، فعال جریان ملی–مذهبی در لاهیجان (۳۱ خرداد)[٤]

۱.۹.د

– محمدعلی دادخواه، وکیل دادگستری و عضو کانون مدافعان حقوق بشر (بازداشت: ۱۷ تیر[۳۰] [۳۱] – آزادی: ۲۲ شهریور ۱۳۸۸، با قرار وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی[۳۲])
– ملیحه دادخواه، دختر محمدعلی دادخواه (بازداشت: ۱۷ تیر – آزاد شد)[۳۱]
– محمد داوری، سردبیر سایت سحام‌نیوز (وبسایت رسمی حزب اعتماد ملی) (۱۷ شهریور[۳۳] –)
– مجید دری، دانشجوی ستاره‌دار دانشگاه علامه (۳۱ خرداد– آزاد شد و در ۱۸ تیر مجدداً بازداشت شد)[۳٤]
– بهاره دولو، وکیل دادگستری (بازداشت: ۱۷ تیر – آزاد شد)[۳۱]

– عادل دهدشتی، عضو جبهه مشارکت (بازداشت: ۲ تیر)[٤]

۱.۱۰. ر

– محمدصادق ربانی، استاد دانشگاه، (بازداشت عاشورای ۸۸، آزادی پس از ٦٤ روز)[۳۵] [۳٦] [۳۷]
– محمدمهدی ربانی، دانشجو، (چهلم آیت‌الله العظمی منتظری)[۳۸]
– علیرضا رجایی، روزنامه‌نگار، نویسنده، ناشر و عضو شورای مرکزی ائتلاف نیروهای ملی–مذهبی (۲۵ خرداد)[٤]
– عبدالله رمضان‌زاده، قائم‌مقام دبیرکل جبهه مشارکت و سخنگوی دولت خاتمی (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– محمدتقی رحمانی، روزنامه‌نگار، فعال ملی مذهبی و از اعضای نهضت آزادی (۲۳ خرداد بازداشت[۱۲] و روز بعد آزاد شد)
– حسن رئیسیان، استاد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین و عضو ستاد موسوی (۲۹ خرداد– آزاد شد)[۳۹]
– فریبرز رئیس‌دانا اقتصاددان، فعال چپ، عضو کانون نویسندگان (۲ مرداد قبل از مراسم سالمرگ احمد شاملو)[٤۰]
– اقبال رشیدی، مدیر مؤسسه تبلیغاتی نویسا و رئیس اتحادیه کامپیوتر و موبایل‌فروشان سقز[٤۱]
– امیر رئیسیان، وکیل دادگستری (بازداشت: ۱۷ تیر – آزاد شد)[۳۱]
– پیمان روشن‌ضمیر، روزنامه‌نگار، وبلاگ‌نویس و از اعضای ستاد انتخاباتی کروبی در اهواز (۱۳ دی ۱۳۸۹ – دو ماه بعد با وثیقه آزاد شد)[٤۲]
– محمد رسول‌اف، فیلمساز و کارگردان سینما (۱۰ اسفند در منزل جعفر پناهی)[٤۳]

۱.۱۱. ز

– احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار، دبیرکل سازمان دانش آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم) ()[٤٤] [۱۲]
– کوروش زعیم، عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران (۳۱ خرداد)[٤۵]
– سارا زاهد، دانشجو عضو ستاد کروبی، بازداشت: آبان ۸۸، وثیقه ۲۰ میلیون تومانی آزاد [۱۲]

۱.۱۲. س

– حسن سوری، دبیر بازنشسته و عضو ستاد موسوی در بروجرد، آزادشده با قرار وثیقه در تاریخ ۳۱ مرداد ۸۸[٤٦]
– مجید سعیدی، دبیر سرویس عکس ۹ روزنامه مختلف، مؤسس سرویس عکس خبرگزاری فارس، همکار مجله تایم و گتی ایمیجز، برنده جایزه «کاوه گلستان» و چهار بار برنده جایزه «آساهی شیمبون» (۲۰ تیر)[٤۷]
– حسام سلامت، دانشجوی ستاره‌دار دانشگاه تهران (۱٤ تیر)[٤۸]
– عبدالفتاح سلطانی، وکیل دادگستری و عضو کانون مدافعان حقوق بشر (۲٦ خرداد – ٤ شهریور ۱۳۸۸ با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد[٤۹])

۱.۱۳. ش

– علی شجاعی، رئیس ستاد دانشجویی مهدی کروبی (۲۸ خرداد)[٤]
– عبدالوهاب شرفی، دبیر انجمن اسلامی دانشگاه آزاد بندرعباس (۳۰ خرداد)[٤]
– محمد شکوهی، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– سعید شریعتی، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] – آزاد و ۷ مرداد دوباره دستگیر شد)
– امیرحسین شمشادی خبرنگار و از مسؤولان ستاد ۸۸ (۲۹ خرداد)[٤]
– ماشاءالله شمس الواعظین، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی[۲]
– حسن شیخ‌آقایی، روزنامه‌نگار، کاریکاتوریست و فعال سیاسی عضو ستاد موسوی در مهاباد[۵۰]

۱.۱۴. ص

– حامد صابر، عکاس [۵۱]، [۵۲]
– سارا صباغیان، وکیل دادگستری (بازداشت: ۱۷ تیر – آزاد شد)[۳۱]
– ضیاءالدین صبوری، از کارشناسان حوزه امنیتی وزارت کشور[۱۱]
– شادی صدر حقوقدان، روزنامه‌نگار، فمینیست و فعال حقوق زنان (۲۶ تیر در راه رفتن به نماز جمعه در بلوار کشاورز– ٦ مرداد آزاد شد)[۵۳]
– هُدا [[رضازاده]] صابر، روزنامه‌نگار، فعال ملی مذهبی و از اعضای نهضت آزادی (۲۳ خرداد بازداشت[۱۲] و روز بعد آزاد شد) [[هُدا رضازاده صابر در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۹۰، پس از ۹ روز اعتصاب غذا در زندان، در اعتراض به کشته شدن هاله سحابی، بر اثر عدم رسیدگی پزشکی و کوتاهی در رساندن او به بیمارستان جان باخت؛ حکومت مرگ او بر اثر حمله قلبی اعلام کرد.]]
– محمدعلی صفرپور، استاد شیمی کوانتم و فلسفه علم دانشگاه علم و صنعت (۲ مرداد)[٥٤]

ع .۱.۱۵

– محمد عطریانفر، عضو حزب کارگزاران سازندگی ایران و رئیس سابق شورای شهر تهران[۵۵] [۱۲]
– علیرضا عاشوری، مسؤول فناوری اطلاعات ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی، عضو شورای عمومی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران[٥٦] و نویسنده وبلاگ سپیدوسیاه، محکوم به شش سال حبس تعزیری (بازداشت: سوم تیرماه ۸۸ توسط مرکز بررسی جرائم سازمان‌یافته سپاه)[۵۷]
– ابوالفضل عابدینی روزنامه‌نگار آزاد و مسؤول روابط عمومی مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران (۹ تیر – ٦ آبان با ٤۰۰ میلیون تومان وثیقه آزاد شد)[۵۸]
– حسین عزت‌زاده عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران (۳۰ تیر در میدان هفت تیر)[۵۹]
– شمس‌الدین عیسایی، از مسؤولان ستاد میرحسین موسوی (۲۰ تیر[٦۰] – آزاد شد؛ بازداشت مجدد، ۱۱ شهریور[۱۱])
– فریدون عموزاده خلیلی، شاعر و نویسنده ادبیات کودکان، روزنامه‌نگار (بازداشت: ۱۵ مرداد)[٤]

غ .۱.۱۶

– حمزه غالبی، رئیس ستاد جوانان ستاد میرحسین موسوی، عضو جبهه مشارکت (۳۰ خرداد – ۹ شهریور ۱۳۸۸ آزاد شد)[٦۱]

ف .۱.۱۷

– علی اشرف فتحی، نویسنده وبلاگ تورجان و طلبه اصلاح‌طلب (مراسم چهلمین روز رحلت آیت‌الله منتظری)[٦۲]
– شاهین فضلی، فعال دانشجویی در تبریز (۱۲ بهمن ۱۳۸۸)[٦۳]
– هومن فخار مقدم، عضو انجمن اروپایی آموزش در زندان (با قید وثیقه آزاد شد) [۳]
– ناصح فریدی، دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم تهران، مدیر داخلی ستاد شهروند آزاد و سخنگوی کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی[٦٤]
– باقر فتحعلی‌بیگی، عضو نهضت آزادی در زنجان (۳۰ خرداد)[٤]

ق .۱.۱۸

– رخساره قائم‌مقامی (در جریان تجمع ٤۰امین روز درگذشت ندا آقاسلطان در بهشت زهرای تهران)[۲۲]
– سعید قریشی همسر نگار سایه و عضو جبهه مشارکت ایران اسلامی(بازداشت: ۱ آبان در مراسم دعای کمیل برای آزادی زندانیان سیاسی در منزل شهاب‌الدین طباطبایی)[٤]
– پویا قربانی، دانشجو (پس از عاشورا دستگیر و به شش سال حبس تعزیری محکوم شده است.) [٦۵]
– خدیجه قهرمانی، عضو ستاد مهدی کروبی و دانشجوی اخراجی دانشگاه شیراز. (بازداشت: ۱۲ آبان، محکوم به ۳ سال حبس تعزیری و ۲ میلیون تومان جریمه [٦٦]

۱.۱۹. ک

– برهان کریمی، فعال سیاسی – دبیر کمیته مرکزی دانشجویان و جوانان ستاد انتخاباتی مهدی کروبی – دبیر سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه کردستان (۸ تیر تا ۲۹ شهریور – محکوم به ۳ سال زندان تعزیری)]] [٦٧]–۸ آبان ۱۳۸۸[٦٨])

– روزبه کریمی، روزنامه‌نگار. (۱۲ دی ۱۳۸۸[٦٩]–۹ اسفند ۱۳۸۸[۷۰])

– علی کاشانی فر از دراویش گنابادی (۳ مرداد در گناباد)[۷۱]

– شاپور کاظمی برادر زهرا رهنورد[۷۲]

– مرتضی کاظمیان، روزنامه‌نگار(۷ دی)[٤]

– سعیده کردی‌نژاد، عضو جبهه مشارکت، عضو ستاد ۸۸ و عضو ستاد دانشجویی میرحسین موسوی (۸ تیر – ٤ شهریور ۱۳۸۸ با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شد)[۷۳] [۹]

– سید عمار کلانتری، سردبیر سایت آینده (۲۸ تیر)[۷٤]

– حسین کیاروستا، فعال دانشجویی دانشگاه آزاد و از فعالین ستاد کروبی در کرج (٦ دی – ۳ اسفند)[۵]

– علی کیانوش راد، (بازداشت: ۱ آبان در مراسم دعای کمیل برای آزادی زندانیان سیاسی در منزل شهاب‌الدین طباطبایی)[٤]

۱.۲۰. ل

– امید لواسانی، (طراح وبسایت ستاد مهندس موسوی – ۳ تیر تا ۹ مرداد – محکوم به ٦ سال زندان تعزیری)[۷۵]

– مسعود لواسانی، روزنامه‌نگار و وبلاگ‌نویس (٤ مهر)[۷٦]

۱.۲۱. م

– امید مهرگان، مترجم و روزنامه‌نگار (١٤ بهمن ۱۳۸۸[۷۷]–۲۹ بهمن ۱۳۸۸[٤]

– زهرا مجردی، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲])

– اشکان مجللی، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲])

– مهناز محمدی، (مستندساز، در جریان تجمع ٤٠امین روز درگذشت ندا آقاسلطان در بهشت زهرای تهران)[۷۸] احمد مدادی، دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه زنجان و عضو فعلی سازمان ادوار تحکیم (۲۵ تیر در مراسم دعا برای آزادی سعید متین‌پور)[۷۹]

– احمد مرادی، عضو ستاد موسوی (بازداشت: ۲۷ خرداد)[٤]

– آیدا مصباحی، روزنامه‌نگار، نایب رئیس شاخه جوانان کارگزاران سازندگی (۱ تیر در منزل)[٤]

– امیرحسین معظمی، عضو دفتر تحکیم وحدت (بازداشت: ۱۱ مهر در پارک جمشیدیه)[٤]

– بدراسادات مفیدی، دبیر انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران[۸۰]

– علی مقامی عضو ستاد کروبی (در نخستین دور بازداشت‌ها دستگیر و سه روز بعد آزاد شد و ۵ مرداد دوباره بازداشت شد)[۸۱]

– دکتر محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از پیروزی انقلاب و از فعالان ملی– مذهبی[۸۲]

– آذر منصوری، معاون سیاسی دبیرکل جبهه مشارکت (۳۱ شهریور)[۸۳]

– ابراهیم مهتری، دانشجو(۲۸ مرداد)[۸٤] [۸۵]

– سام محمودی، روزنامه‌نگار روزنامه اعتماد و عکاس (۷ دی) [٦]

– مهدی مهدوی آزاد، مدیرمسؤول سایت شهاب‌نیوز و مدیرمسؤول سابق سایت آفتاب‌نیوز (۲ تیر)[۸٦]

– کیوان مهرگان، دبیر سیاسی ضمیمه روزنامه اعتماد[۷]

– محسن میردامادی، دبیرکل جبهه مشارکت و نماینده مجلس ششم (۲۳ خرداد بازداشت[۱۲] و روز بعد آزاد شد و ۲۷ خرداد مجدداً بازداشت شد)

– علی میردامادی، فرزند محسن میردامادی (بازداشت: ۱ آبان در مراسم دعای کمیل برای آزادی زندانیان سیاسی در منزل شهاب‌الدین طباطبایی)[٤]
– محمدمهدی منتظری، فرزند احمد منتظری، نوه آیت‌الله منتظری[۸۷]
– محمدعلی منتظری، فرزند احمد منتظری، نوه آیت‌الله منتظری[۸۸]
– محمدصادق منتظری، فرزند احمد منتظری، نوه آیت‌الله منتظری[۸۹]

۱.۲۲. ن

– بهزاد نبوی، از اعضای سرشناس سازمان مجاهدین انقلاب، وزیر دولت‌های رجایی، باهنر، موسوی و هاشمی و نایب رئیس مجلس ششم (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– ضیاءالدین نبوی، دبیر شورای دفاع از حق تحصیل (۲۸ خرداد در منزل به همراه دختر عمویش عاطفه نبوی)[٤]
– شیلا نجفی، دانشجوی اخراجی، شاعر و از فعالان چپ در شهر آمل (۷ تیر)[۹۰]
– شاهین نوربخش، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲] –)
– محمدرضا نوربخش، سردبیر روزنامه فرهیختگان، دبیر تحریریه وبگاه جمهوریت و سردبیر سابق ثبت اسناد دانشگاه آزاد (۱۳ مرداد)[۹۱]
– صادق نوروزی، رئیس شورای سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران (۳۱ خرداد – ۱۸ شهریور ۱۳۸۸ آزاد شد)[۹۲]
– حسین نیکخواه، عضو ستاد جوانان ستاد میرحسین موسوی (۳۰ خرداد))[۹۳]

۱.۲۳. و

– علی وفقی عضو سابق شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت (بازداشت: ۲۹ خرداد – در ۱۵ مرداد آزاد شد)[٤]
– میثم ورق‌چهر، عضو جبهه مشارکت (۲۳ خرداد[۱۲])
– نسرین ورزی، خبرنگار پارلمانی ایلنا و وبسایت خبرآنلاین[۸]

۱.۲۴. ه

– علی‌اصغر هادی‌زاده، رئیس فدراسیون نابینایان و کم‌بینایان و نماینده محلات در مجلس ششم[۹٤]
– فرید هاشمی، عضو دفتر تحکیم وحدت (بازداشت: ۱۱ مهر در پارک جمشیدیه)[٤]

۱.۲۵. ی

– محمدرضا یزدان‌پناه، روزنامه‌نگار و عضو جبهه مشارکت (هفده تیر)[۹۵]
– محمد یوسفی، فعال دانشجویی دانشگاه امیر کبیر (۱٦ آذر)[۹٦]

۲. دستگیرشدگان کشته‌شده

تعدادی از دستگیرشدگان در زندان توسط نیروهای امنیتی به قتل رسیدند:
– محسن روح‌الامینی دانشجوی رشته کامپیوتر دانشگاه تهران که در ۱۸ تیر دستگیر و به بازداشتگاه کهریزک منتقل شد. وی بر اثر فشارهای فیزیکی، شرائط بد نگهداری، ضربات متعدد و نیز اصابت جسم سخت جان سپرد.[۹۷]
– محمد کامرانی در روز ۱۸ تیر در نزدیکی میدان ولیعصر تهران دستگیر شد و ۲۵ تیرماه در بیمارستان مهر درگذشت.
– امیر جوادی‌فر دانشجوی رشته مدیریت صنعتی دانشگاه آزاد قزوین که در روز ۱۸ تیر دستگیر شده بود.[۹۸]
– رامین قهرمانی یکی دیگر از زندانیان کهریزک که مدت کوتاهی پس از آزادی جان سپرد.
– حمید مداح یکی از فعالان ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی که پس از تحصن در مسجد گوهرشاد مشهد، بازداشت و در زندان درگذشت.
– ترانه موسوی مقابل مسجد قبا دستگیر و سپس کشته شد.

– علیرضا افتخاری خبرنگار روزنامه ابرار اقتصادی که در ۳۰ خرداد بازداشت شده و پس از آزادی بر اثر خونریزی مغزی در بیمارستان درگذشت.[٤]

– احمد نجاتی کارگر پس از آزادی از کهریزک به دلیل عفونت ریه و از کار افتادن کلیه‌ها درگذشت. صدا و سیما با پخش برنامه‌ای سعی کرد چنین القا کند که او نمرده است.[۹۹]

۳. دستگیرشدگان اعدام [[شده]]

– محمدرضا علی‌زمانی و آرش رحمانی‌پور که در زمان انتخابات و حوادث پس از آن در زندان بودند ولی در دادگاه متهمان پرونده کودتای مخملی محاکمه و محکوم شدند.[۱۰۰]

– علی صارمی که در جریان تظاهرات پس از انتخابات دستگیر شد و سپس به دلیل هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران محکوم گردید.[۱۰۱]

– زهرا بهرامی شهروند ایرانی–هلندی که در تظاهرات عاشورا دستگیر شده بود و بعد به قاچاق مواد مخدر متهم شد.[۱۰۲]

*** ۴. پانویس ***

۱– بازداشت پوران و حمید ابراهیم‌نژاد. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

۲– معاون ستاد انتخاباتی میرحسین در تهران بازداشت شد. خبرآنلاین

۳– بازداشت دو فعال دانشجویی. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

٤– Iran's dead and detained UPDATED. گاردین.

۵– تفتیش منزل و بازداشت مرتضی الویری. خبرگزاری هرانا. بازدید در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.

٦– دختر عضو بازداشتی سازمان مجاهدین انقلاب هم بازداشت شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.

۷– عاطفه امام، دختر عضو زندانی مجاهدین انقلاب اسلامی آزاد شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.

۸– بازداشت هفت عکاس. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

۹– مهسا امرآبادی از زندان آزاد شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۸۸.

۱۰– مهسا امرآبادی آزاد شد. دویچه وله. بازدید در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۸۸.

۱۱– ابراهیم امینی و شمس‌الدین عیسایی بازداشت شدند. روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۸۸.

۱۲– دستگیری گسترده فعالان سیاسی در تهران. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۸۸.

۱۳– بازداشت صاحب امتیاز ماهنامه مهاباد خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

۱٤– دستگیری انبوه منتقدان احمدی‌نژاد توسط دادستانی. روزآنلاین. بازدید در تاریخ ٤ شهریور ۱۳۸۸.

۱۵– ژیلا بنی‌یعقوب با وثیقه صد میلیون تومانی آزاد شد. کانون زنان ایرانی. بازدید در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۸۸.

۱٦– میثاق بوالحسنی از اعضای ستاد میرحسین بازداشت شد. هم‌میهن‌نیوز

۱۷– علیرضا بهشتی بازداشت شد. خبرگزاری هرانا. بازدید در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۸.

۱۸– سید علیرضا حسینی بهشتی آزاد شد. رویداد. بازدید در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۸۸.

۱۹– عکاس ستاد انتخاباتی کروبی اعتماد ملی

۲۰– بازداشت چند تن از دانشجویان دانشگاه بیرجند خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

۲۱– فریبا پژوه بازداشت شد. سحام‌نیوز. بازدید در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۸۸.

۲۲– BBC فارسی – ایران – تظاهرات در تهران و چند شهر دیگر در چهلم قربانیان خشونت ها

۲۳– مهدی تاجیک دانشجوی ارشد دانشگاه تهران بازداشت شد. سایت خبری جرس

۲٤– کیان تاجبخش، پژوهشگر ایرانی – آمریکایی، بازداشت شد خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

۲۵– Iran's dead and detained list

۲٦– یک ماه از بازداشت آدرین جلالی دانشجوی دانشگاه تهران گذشت

۲۷- محمدرضا جلایی‌پور آزاد شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۸۸.
۲۸- بی‌بی‌سی فارسی
۲۹- اکبر گنجی: بازداشت فرزند حجاریان برای شکستن او صورت گرفته است. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۳۰- محمدعلی دادخواه وکیل دادگستری و همکاران او بازداشت شدند هم‌میهن‌نیوز
۳۱- لیست تکمیلی بازداشت‌شدگان - شماره یک. مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران. بازدید در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۸۸.
۳۲- محمدعلی دادخواه آزاد شد. پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۸۸.
۳۳- دفتر کروبی و دفتر حزب اعتماد ملی مهر و موم شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۸۸.
۳٤- بازداشت مجید دری دانشجوی دانشگاه علامه ادوارنیوز
۳۵- اختصاصی جرس/ دکتر محمدصادق ربانی توسط بسیج بازداشت شد (فارسی).
۳٦- چند روزنامه‌نگار و فعال مدنی بازداشت شده پس از روز عاشورا آزاد شدند. رادیو فردا
۳۷- بیش از ۹۰ استاد و پژوهشگر دانشگاه خواستار آزادی یک استاد بازنشسته دانشگاه تهران شدند. رادیو فردا
۳۸- هشت نفر از بازداشتی‌های مراسم چهلم آیت‌الله منتظری همچنان در بازداشت. رادیو فردا
۳۹- دستگیری چهار تن از اساتید دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین توسط نیروی‌های لباس شخصی. نوروز
٤۰- بر مزار شاملو خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
٤۱- اقبال رشیدی بازداشت شد خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
٤۲- http://www.rahesabz.net/story/32806 نامه پیمان روشن‌ضمیر از زندان کارون اهواز: شاکی پرونده‌ام جمهوری اسلامی است
٤۳- اعتراض عباس کیارستمی به بازداشت جعفر پناهی بی‌بی‌سی فارسی
٤٤- gooya news حمله گارد ضدشورش به کوی دانشگاه تهران، حبس میرحسین در خانه، دستگیری زیدآبادی و بهزاد نبوی (گزارش ویژه خبرنامه گویا)
٤۵- نگرانی از وضعیت بازداشت‌شدگان اعضای جبهه ملی ایران. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
٤٦- صدور حکم ٦ ماه حبس برای حسن سوری از فعالان سیاسی در بروجرد، تا آزادی زندانیان سبز
٤۷- مجید سعیدی عکاس خبری بازداشت شد. بی‌بی‌سی فارسی
٤۸- بازداشت حسام سلامت دانشجوی محروم از تحصیل دانشگاه تهران. ادوارنیوز
٤۹- عبدالفتاح سلطانی عضو کانون مدافعان حقوق بشر آزاد شد. بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۸۸.
۵۰- حسن شیخ آقایی بازداشت شد. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۵۱- بالاترین: بازداشت حامد صابر، از عکاسان خبری حوادث پس از انتخابات ایران، بازداشت حامد صابر، از عکاسان خبری حوادث پس از انتخابات ایران.
۵۲- کلمه: درخواست جمعی از چهره‌های علمی کشور برای آزادی یکی از نخبگان.
۵۳- شادی صدر در راه رفتن به نماز جمعه توسط لباس شخصی‌ها ربوده شد. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۵٤- دکتر محمدعلی صفرپور استاد دانشگاه. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۵۵- خبرهایی از بازداشت‌شدگان حزب کارگزاران. نوروز
۵٦- بیانیه انجمن اسلامی دانشگاه تهران و نام چند بازداشتی جدید. موج سوم
۵۷- نامه «علیرضا عاشوری» عضو ستاد میرحسین به بازجویش. کلمه
۵۸- تماس کوتاه ابوالفضل عابدینی با خانواده. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۵۹- http://www.hra-news.org/news/2197.aspx درگیری نیروهای ضد شورش با معترضان در مرکز تهران
٦۰- بازداشت‌های تازه و درخواست خانواده‌های دستگیرشدگان از مراجع تقلید. بی‌بی‌سی فارسی
٦۱- حمزه غالبی آزاد شد. پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۸۸.
٦۲- پارلمان‌نیوز: نویسنده وبلاگ تورجان بازداشت شد

٦٣- کمیته گزارشگران حقوق بشر (در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۸۸). بازداشت شاهین فضلی دانشجوی دانشگاه علمی کاربردی تبریز (فارسی). کمیته گزارشگران حقوق بشر. بازدید در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۸۹.
٦٤- ناصح فریدی، فعال دانشجویی و حقوق بشر در وضعیتی مبهم در بازداشت خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
٦٥- خبرگزاری حقوق بشر
٦٦- خبرگزاری حقوق بشر
٦٧- دستگیری برهان کریمی. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران (در تاریخ ۱ آبان ۱۳۸۸).
٦٨- آزادی برهان کریمی. سایت خبری تحلیلی کلمه (در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۸۸).
٦٩- دستگیری روزبه کریمی. کمیته گزارشگران حقوق بشر (در تاریخ ۱۲ دی ۱۳۸۸).
۷- آزادی روزبه کریمی. آفتاب (در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۸۸).
۷۱- اسامی بازداشت‌شدگان گناباد
۷۲- http://www.hra-news.org/news/2180.aspx برادر همسر موسوی در بازداشت به‌سر می‌برد؛ خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۷۳- سعید کردی نژاد آزاد شد. خبرگزاری هرانا. بازدید در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۸۸.
۷٤- سایت آینده توقیف و سردبیر آن بازداشت شد. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۷۵- جنبش راه سبز – دادگاه انقلاب ۱۸ تن از اسرای جنبش سبز را به ۱۱۹ سال زندان محکوم کرد
۷٦- دفتر پیگیری وضعیت زندانیان سیاسی – مسعود لواسانی
۷۷- دستگیری امید مهرگان. کمیته گزارشگران حقوق بشر (در تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۸۸).
۷۸- BBC فارسی – http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/07/090730_op_ir88_behesht_zahra_commemorate.shtml ایران – تظاهرات در تهران و چند شهر دیگر در چهلم قربانیان خشونت‌ها
۷۹- آزادی رئوف طاهری و ادامه بازداشت رضا عباسی و احمد مدادی در زنجان. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۸۰- فهرست صدها نفره برای بازداشت فعالان سیاسی و مدنی، ایران، Deutsche Welle, 30.12.2009
۸۱- علی مقامی، یکی از اعضای ستاد مهدی کروبی بازداشت شد؛ خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۸۲- کوردانه
۸۳- آذر منصوری معاون سیاسی دبیرکل جبهه مشارکت بازداشت شد. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۸٤- ابراهیم مهتری بازداشت شد. خبرگزاری هرانا. بازدید در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۸۸.
۸۵- خشونت علیه بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات (فارسی). بی‌بی‌سی (در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۹). بازدید در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۸۹.
۸٦- بازداشت مدیر مسؤول شهاب‌نیوز خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۸۷- بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۷ مهر ۸۸.
۸۸- بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۷ مهر ۸۸.
۸۹- بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۷ مهر ۸۸.
۹۰- بازداشت شیلا نجفی در آمل. خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
۹۱- رضا نوربخش بازداشت شد. هم‌میهن‌نیوز
۹۲- صادق نوروزی آزاد شد. پارلمان‌نیوز. بازدید در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۸۸.
۹۳- http://www.advarnews.us/university/9174.aspx؛ بازداشت علی وفقی، حمزه غالبی و حسین نیکخواه فعالان ستاد دانشجویی مهندس موسوی
۹٤- Noandish دستگیری رئیس و دبیر یک فدراسیون در ناآرامی‌های تهران
۹۵- محمدرضا یزدان‌پناه از اعضای جوان جبهه مشارکت بازداشت شد. هم‌میهن‌نیوز
۹٦- محمد یوسفی آزاد شد. کلمه

۹۷- محسن روح‌الامینی «به علت بیماری و منژیت نمرده است». بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۸۸.
۹۸- دانشجویی دیگر در یکی از زندان‌های ایران درگذشته است. هرانا
۹۹- روزآنلاین
۱۰۰- Iran activist sentenced to death for election protests, The Guardian
۱۰۱- «عضو سازمان مجاهدین خلق» و «جاسوس اسرائیل» در زندان اوین اعدام شدند. بی‌بی‌سی
۱۰۲- خبرنامه گویا

۵. منابع

- سایت خبری فرارو، اسامی بازداشت‌شدگان روزهای اخیر۹ تیر ۱۳۸۸
- خرداد خونین، گزارش تفصیلی نقض حقوق بشر پس از انتخابات در ایران خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
- بی‌بی‌سی فارسی، دستگیری گسترده فعالان سیاسی در تهران
- پایگاه خبری نیروی انتظامی، در پی نادیده گرفتن هشدارها، ۱ تیر ۱۳۸۸
- پایگاه خبری فرارو، بازداشت یک هزار و ۳۲ نفر توسط پلیس در اغتشاشات اخیر ۱۰ تیر ۱۳۸۸
- روزنامه اعتماد، دادستان ساری: ۳۵ نفر در بازداشت هستند ۱۳ تیر ۱۳۸۸ صفحه ۵
- خبرگزاری ایسنا، کد خبر:۸۸۰٤۰۲۲٤۹
- پایگاه خبری فراکسیون خط امام مجلس شورای اسلامی، کد خبر: ۱۳۷٤
- پایگاه خبری فراکسیون خط امام مجلس شورای اسلامی، کد خبر: ۱٤۱٤
- روزنامه سرمایه، تشکیل هیأت ویژه برای بازداشت‌شدگان اخیر ۹ تیر ۱۳۸۸
- سایت فردا، عده‌ای از بازداشت‌شدگان آزاد می‌شوند کد خبر: ۸٥٦۳۰
- خبرگزاری فارس: دستگیری سران پشت پرده موجب امنیت کشور شد. کد خبر: ۸۸۰٤۰۹۱۳۷۳
- روزنامه سرمایه، کوچک‌زاده: برخی دستگیرشدگان محاربند، ۱۳ تیر ۱۳۸۸
- خبرگزاری فارس، فائزه و چهار تن از اعضای خانواده هاشمی دستگیر شدند، ۳۱ خرداد ۱۳۸۸
- خبرگزاری فارس، فائزه هاشمی آزاد شد، ۱ تیر ۱۳۸۸
- خبرگزاری ایلنا، تکذیب اعدام ٦ تن از معترضان به نتایج انتخابات در مشهد، ۱۲ تیر ۱۳۸۸
- سایت فرارو، دادستان اصفهان: ۲۰۰ در ناآرامی‌ها دستگیر شده‌اند، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸
- پورتال استان اصفهان، دادستان اصفهان به اغتشاشگران هشدار داد، ۲٦ خرداد ۱۳۸۸
- روزآنلاین

۲۰–۱–۲– «جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

در پی اعلام نتایج دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران و اعلام پیروزی دوباره محمود احمدی‌نژاد، تظاهرات و راهپیمایی‌های بی‌سابقه‌ای در خیابان‌ها و میدان‌های تهران و همچنین شهرهای دیگر ایران، توسط معترضان به نحوه شمارش آرا و حامیان میرحسین موسوی، رقیب اصلی احمدی‌نژاد در انتخابات، در ماه‌های خرداد و تیر ۱۳۸۸ به راه افتاد که بزرگ‌ترین راهپیمایی‌های اعتراضی در تاریخ ۳۰ سال جمهوری اسلامی ایران بود.

در جریان سرکوب معترضان توسط نیروهای پلیس و شبه‌نظامیان بسیج و سپاه پاسداران، به ویژه در روزهای ۲۵ و ۳۰ خرداد ۱۳۸۸، تعدادی از معترضین و عابرین کشته و مجروح شدند.

هیچ آمار رسمی در مورد تعداد کشته‌شدگان این حوادث از سوی دولت ایران منتشر نشده است. اما «کمیته پیگیری امور آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات» که توسط میرحسین موسوی و مهدی کروبی تشکیل شده در شهریور ماه ۱۳۸۸، فهرستی شامل نام ۷۲ تن از کسانی که در خشونت‌های پس از انتخابات کشته شدند را به مجلس شورای اسلامی ارائه کرد. شمار زیادی از این افراد وسیله گلوله کشته شده و شمار قابل توجهی نیز بر اثر ضرب و شتم و از جمله اصابت باتوم جان خود را از دست داده‌اند و از این تعداد، هفت نفر در حمله نیروهای امنیتی به کوی دانشگاه تهران از شامگاه روز ۲٤ خرداد تا بامداد ۲۵ خرداد جان باختند.[۱] مرگ عده‌ای نیز بر اثر ضرب و جرح و بدرفتاری زندانبانان با آنان در بازداشتگاه‌هایی از جمله بازداشتگاه کهریزک بوده است.

روزنامه گاردین چهل روز پس از انتخابات از کشته شدن حداقل ۸۰ نفر از معترضان در جریان ناآرامی‌های ایران خبر داد. هر چند نهادهای حقوق بشری و معترضان، کشته‌شدگان را بیش از این و بالغ بر صدها نفر می‌دانند.[۲] تعداد ۷۸ نفر از جان‌باختگان شناسایی شده‌اند.[۳]

محتویات

۱. آمار هواداران حاکمیت
۲. نام و شرح کشته‌شدگان
۲.۱. فهرست جان‌باختگان
۲.۱.۱. در بازداشتگاه کهریزک
۲.۱.۲. در روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸
۲.۱.۳. در روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸
۲.۱.٤. در روز عاشورا
۲.۱.۵. در روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹
۲.۱.٦. در روز ۱ اسفند ۱۳۸۹
۲.۱.۷. دیگر جان‌باختگان
۳. جستارهای وابسته
٤. منابع
۵. پیوند به بیرون

۱. آمار هواداران حاکمیت

در پی انتشار اخبار کشته شدن ده‌ها نفر در جریان اعتراضات، هواداران دولت مدعی شدند بسیاری از این کشته‌شدگان جزو نیروهای بسیج بوده‌اند. علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در اولین نماز جمعه بعد از انتخابات مدعی شد نیروهای بسیج توسط معترضان ترور شدند. وی گفت:

«الآن همین چند نفری که در این قضایا کشته شدند، از مردم عادی، از بسیج، جواب اینها را کی بناست بدهد؟... [اینکه] در خیابان از شلوغی استفاده کنند، بسیج را ترور کنند، عضو نیروی انتظامی را ترور کنند.»

مجتبی ذوالنور، جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، علت اعلام نشدن نام این افراد را محافظت از جان خانواده‌های آنان دانست.[٤]

وبگاه پرچم، از رسانه‌های هوادار دولت احمدی‌نژاد، تعداد کشته‌شدگان را ۳٦ نفر اعلام کرده که بیش از ۷۰ درصد آنها و خانواده‌شان از موافقان نظام و نیروهای بسیج و یا مردم عادی و رهگذر بوده و بقیه در هنگام تهاجم و اغتشاش‌آفرینی کشته شده‌اند. این سایت اسامی ۳۳ نفر را اعلام کرده و سه نفر دیگر را مجهول‌الهویه دانسته. سه نفر نیز در بازداشتگاه کهریزک کشته شده‌اند: محسن روح‌الامینی، امیر جوادی‌فر و محمد کامرانی.[٥]

سرتیپ عبدالله عراقی، فرمانده سپاه تهران بزرگ تعداد کشتگان را ٢٤ نفر اعلام کرده که ۱۲ نفر آنان بسیجی بوده‌اند.[٦]

حسین صفار هرندی وزیر ارشاد دولت نهم تعداد کشته‌شدگان را نزدیک به ٤٠ نفر اعلام می‌کند که ۱۰ نفر بسیجی بودند و ۲۰ نفر دیگر مردم مظلومی که گرفتار حادثه‌سازی فتنه‌انگیزان شدند و ۱۰ نفر باقیمانده نیز معلوم نشده به دست چه کسانی کشته شده‌اند.[۷] ولی تا کنون این مسؤولین افرادی را که بنا بر اظهاراتشان از بسیج کشته شده‌اند را معرفی نکردند.[۸] مجتبی ذوالنور، جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه، دلیل اعلام نکردن اسامی این افراد را محافظت از جان خانواده آنها اعلام کرد. این در حالی است که رسانه‌های نزدیک به دولت اسامی چند نفر از کشته‌شدگان این حوادث را به عنوان بسیجی معرفی نمود. اما رسانه‌های اصلاح‌طلب، انتساب این افراد به بسیج را تکذیب نمودند. [۹]

یک سال پس از حوادث بعد از انتخابات هواداران دولت، تجمعی در مهدیه تهران به مناسبت «بزرگداشت شهدای فتنه» برگزار کردند که کاظم صدیقی در آن «شهدای پس از انتخابات» را «مظلوم‌ترین شهدای دوران انقلاب تا کنون» دانست.[٤]

۲. نام و شرح کشته‌شدگان

دست‌کم ۸ نفر در اثر تیراندازی نیروهای مسلح بسیج (لباس شخصی‌ها) پس از راهپیمایی ۲۵ خرداد کشته شدند.[۱۰]

در اثر یورش نیروهای انصار حزب‌الله و بسیج به دانشگاه شیراز دو تن کشته شدند.[۱۱]

گزارش پرسنل سه بیمارستان شهر تهران از حداقل ٣٤ کشته در راهپیمایی روز سی‌ام خرداد در تهران حکایت دارد. ۱۹ جسد در بیمارستان امام خمینی، ۸ جسد در بیمارستان رسول اکرم و۷ جسد در بیمارستان لقمان حکیم در همان شب تحویل سردخانه‌های این بیمارستان‌ها شده است. چندین بیمارستان اصلی دیگر هم در مسیر راهپیمایی آن روز قرار دارد که مطمئناً مجروحان و کشته‌شده‌های دیگری نیز به این بیمارستان‌ها منتقل شده‌اند.[۱۲]

ندا آقاسلطان در محله امیرآباد تهران در روز ۳۰ خرداد به ضرب گلوله کشته شد. آرش حجازی، پزشک و نویسنده‌ای که شاهد ماجرا بوده و تلاش ناموفقی برای جلوگیری از خونریزی و مرگ او انجام داده بود، عامل قتل او را یکی از موتورسواران شبه‌نظامی بسیج دانست. انتشار فیلم کوتاهی از لحظات جان سپردن وی که با تلفن همراه گرفته شد، بازتاب‌های فراوانی در رسانه‌های جهان به‌دنبال داشت. «ندا» در خارج از ایران و در ایران، به عنوان سمبل ندای اعتراض ایرانیان و ندای آزادی‌خواهی ایرانیان و سمبل صدای اعتراض دموکراسی‌خواهان در این اعتراضات شناخته شد.

کمیته پیگیری حقوق بازداشت‌شدگان و آسیب‌دیدگان حوادث بعد از انتخابات، که از جانب میرحسین موسوی و مهدی کروبی تشکیل شده، از مراجعه خانواده‌های ٤٦ نفر از مفقودان رویدادهای اخیر که هیچ آگاهی از آنان در دست نیست به این کمیته خبر داده است.

به گفته ارون رودز، سخنگوی کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران: «این‌گونه به نظر می‌رسد که تعداد زیادی از کسانی که تصور می‌شود در مکان‌های نامعلومی در بازداشت هستند یا در بازداشت‌های بی‌ارتباط با دنیای خارج نگه داشته شده‌اند، احتمالاً می‌توانند جزو کشته‌شدگان باشند... اگر این مورد صحت داشته باشد، تاریخ در مورد این حوادث نه تنها به عنوان حادثه‌ای که در آن خشونت بسیار زیاد استفاده شده بلکه به عنوان یک کشتار دسته‌جمعی یاد خواهد کرد.»[۱۳]

کمیته بین‌المللی مبارزه با اعدام فهرستی از نام و مشخصات ٦٦ نفر را که در ناآرامی‌های اخیر کشته شده‌اند، منتشر کرده است.[١٤]

خانواده سهراب اعرابی که در ناآرامی‌های تهران کشته است، گفته‌اند که آلبومی حاوی تصاویر ۵۰ تا ٦۰ نفر از کشته‌شدگان حوادث اخیر به آنها نشان داده شده بود.

خانواده یکی از مفقودین به خبرنگار «نوروز»، سایت جبهه مشارکت گفته «وی را به سردخانه‌ای در جنوب غربی تهران که مخصوص نگهداری میوه و محصولات لبنی بوده است برده‌اند و آلبومی در اختیارش گذاشته‌اند که تصویر صدها کشته در آن بوده است تا جنازه فرزندش را از بین آنها

پیدا کند. به گفته وی دیدن تصاویر کشته‌شده‌ها نزدیک به نیم ساعت به طول انجامیده است. وی افزود در زمان خروج از این سردخانه پیکر صدها شهید را دیده است که در آنجا روی هم گذاشته شده بودند.»

علی فضلی، فرمانده سپاه سیدالشهدای استان تهران، در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت در جریان «خنثی کردن تلاش عقبه فتنه‌ای که در خانه‌های تیمی کشف شد»، ۸ تن از بسیجیان کشته و حدود ۳۰۰ نفر نیز مجروح شده‌اند.[۱۵] [۱۶]

روزنامه «*لوفیگارو*» با برخی پزشکان ایرانی که به تازگی ایران را ترک کرده و شاهد کشتارها بوده‌اند مصاحبه کرد. این افراد تعداد کشته‌شدگان را بیش از ۹۰ تن برآورد کردند. همچنین گفتند که مجروحان توسط بسیج و نیروهای امنیتی دستگیر و به بیمارستان‌های نظامی منتقل می‌شدند. همچنین پزشکان گفتند که قسمتی از اجساد کشته‌شدگان را جدا می‌کردند. پزشکان احتمال می‌دهند این اقدام برای از بین بردن شواهد تیراندازی به مردم انجام شده باشد.[۱۷]

سهراب اعرابی یک جوان ۱۹ ساله معترض به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری دهم که در جریان اعتراضات و راهپیمایی‌ها در روز ۲۵ خرداد، در جریان تیراندازی یک عضو بسیج از پشت‌بام پایگاه ۱۱۷ عاشورا (در تقاطع خیابان آزادی و خیابان جناح) به ضرب گلوله آن بسیجی جان باخت؛ برخی رسانه‌ها پس از تحویل جسد وی به خانواده‌اش اعلام کرده بودند که این جوان پس از دستگیر شدن توسط نیروهای امنیتی، زیر «شکنجه‌ها» در زندان اوین جان باخته است، اما یکی از بستگان نزدیک او معتقد است که وی بر اثر اصابت دو گلوله به زیر قلب و سر، جان باخته است و به علت نداشتن مدرک شناسایی، در این مدت، هویت وی مشخص نشده بود.[۱۸]

۲.۱. فهرست جان‌باختگان

۲.۱.۱. در بازداشتگاه کهریزک

– محسن روح‌الامینی ۱۸ تیر بازداشت شد و در بازداشتگاه کهریزک بر اثر شکنجه کشته شد.

– محمد کامرانی ۱۸ تیر بازداشت شد و در بازداشتگاه کهریزک در روز ۲۵ تیر ماه درگذشت.

– امیر جوادی‌فر ۱۸ تیر بازداشت شد و در بازداشتگاه کهریزک بر اثر شکنجه کشته شد.

– رامین قهرمانی در بازداشتگاه کهریزک بر اثر شکنجه کشته شد.

– احمد نجاتی کارگر از بازداشت‌شدگان بازداشتگاه کهریزک که به دلیل ضرب و شتم در بازداشتگاه بعد از آزادی به دلیل از دست دادن هر دو کلیه کشته شد.[۱۹]

۲.۱.۲. در روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸

– احمد نعیم‌آبادی بر اثر شلیک گلوله در حاشیه میدان آزادی کشته شد. [۲۰]

– محرم چگینی در مقابل پایگاه بسیج مقداد به ضرب گلوله کشته شد.

– کیانوش آسا در میدان آزادی به دلیل اصابت دو گلوله به سینه‌اش کشته شد.

– حسین اخترزند در اصفهان توسط نیروهای بسیج از طبقه سوم به پایین پرتاب شده و جان باخت.

– علیرضا افتخاری به علت ضربه باتوم نیروهای امنیتی به سرش، دچار ضربه مغزی شد و درگذشت.

– ناصر امیرنژاد در خیابان محمدعلی جناح در تیراندازی از ساختمان بسیج کشته شد.

– محمود رئیسی‌نجفی در میدان آزادی تهران با گلوله و ضرب و شتم نیروهای امنیتی مجروح و پس از ۱۳ روز در منزل درگذشت.

– فهیمه سلحشور به دلیل اصابت باتوم به سر توسط نیروهای بسیجی در میدان ولی عصر تهران کشته شد.

– داوود صدری با شلیک از بام پایگاه بسیج مقداد جان باخت.

– حسین طهماسبی در کرمانشاه به دلیل اصابت ضربات باتوم پلیس به سرش کشته شد.

– مهدی کرمی در محله جنت‌آباد تهران به قتل رسید.

– حسام حنیفه در برابر پایگاه بسیج مقداد، بر اثر اصابت گلوله کشته شد. [۲۱]

– علی حسن‌پور در خیابان آزادی بر اثر اصابت گلوله به سر جان باخت. [۲۲] [۲۳]

– فاطمه رجب‌پور در میدان آزادی بر اثر اصابت گلوله کشته شد.

– رامین رمضانی در میدان آزادی به ضرب گلوله کشته شد. [۲٤]
– مهدی ستارنسب در تظاهرات این روز مفقود شد و به دلیل نامعلومی کشته شد. [۲۵]
– امیرحسین طوفان‌پور به دلیل اصابت گلوله و ضربات دیگر کشته شد. [۲٦]

۲.۱.۳. در روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸

– ندا آقاسلطان در خیابان کارگر شمالی به علت اصابت گلوله به سینه کشته شد.
– حمید حسین‌بیگ عراقی در نزدیکی میدان آزادی به علت اصابت گلوله به سینه به قتل رسید.
– ابوالفضل عبداللهی در مقابل دانشگاه صنعتی شریف به دلیل اصابت گلوله به پشت سر جان باخت.
– محسن حدادی در خیابان نصرت به دلیل اصابت گلوله به پیشانی جان باخت
– فاطمه سمسارپور به ضرب گلوله جان باخت.
– اشکان سهرابی بر اثر اصابت سه گلوله به سینه‌اش در گذشت.
– رضا طباطبایی در خیابان آذربایجان به دلیل برخورد گلوله به سرش کشته شد.
– سالار طهماسبی در خیابان جمهوری به دلیل اصابت گلوله به پیشانی جان باخت.
– بهزاد مهاجر در نزدیک میدان آزادی با شلیک گلوله نیروهای نظامی به قتل رسید.
– مسعود هاشم‌زاده به ضرب گلوله جان باخت.
– ایمان هاشمی در خیابان آزادی به دلیل اصابت گلوله به چشم جان باخت.
– میلاد یزدان‌پناه بر اثر تیراندازی نیروهای امنیتی جان باخت.
– کاوه سبزعلی‌پور در اثر اصابت گلوله شلیک شده از بام مسجد لولاگر کشته شد. [۲۷]
– سعید عباسی‌فر گلچی در خیابان رودکی به دلیل اصابت گلوله به قتل رسید.
– محمدحسین فیض در نزدیکی پایگاه بسیج مقداد به علت اصابت گلوله به پشت سرش به قتل رسید.
– مسعود خسروی به دلیل اصابت گلوله به قتل رسید. [۲۸]
– عباس دیسناد به دلیل اصابت ضربات باتوم به سر کشته شد. [۲۹]
– عالِم، تبعه افغانی در خیابان خوش جنوبی به دلیل اصابت گلوله جان باخت. [۳۰]

۲.۱.۴. در روز عاشورا

– شهرام فرج‌زاده، ۳۰ ساله، علت مرگ: زیر گرفته شدن توسط خودروی نیروی انتظامی[۳۱]
– سید علی موسوی حبیبی، ٤۲ ساله، علت مرگ اصابت گلوله
– شبنم سهرابی، توسط ماشین نیروی انتظامی زیر گرفته شد.[۳۲]
– شاهرخ رحمانی در چهارراه ولی عصر در تظاهرات آن روز توسط خودروی نیروی انتظامی زیر گرفته شد.
– مهدی فرهادی راد بر اثر اصابت دو گلوله به سر و سینه کشته شد. [۳۳]
– مصطفی کریم‌بیگی در خیابان نوفل لوشاتو بر اثر اصابت گلوله به پیشانی کشته شد. [۳٤] [۳۵]

۲.۱.۵. در روز ۲۵ بهمن ۱۳۸۹

– صانع ژاله بر اثر برخورد گلوله کشته شد.
– محمد مختاری بر اثر برخورد گلوله به کتف و خونریزی کشته شد.

۲.۱.۶. در روز ۱ اسفند ۱۳۸۹

حامد نورمحمدی از روی پل روگذر حد فاصل میدان دانشجو و میدان نمازی در شیراز توسط مأموران امنیتی به پایین پرت شده و کشته شد.

۲.۱.۷. دیگر جان‌باختگان

– میثم عبادی در ۲۳ خرداد در میدان تجریش تهران کشته شد.
– سهراب اعرابی در ۲۵ خرداد مفقود و در تاریخ نامعلومی کشته شد.
– شلیر خضری در ۲٦ خرداد در حمله نیروهای نظامی به دانشگاه تهران کشته شد.
– مصطفی غنیان در ۲٦ خرداد در محله سعادت‌آباد به دلیل اصابت گلوله به پیشانی کشته شد.
– محمد نیکزادی در ۲٦ خرداد در میدان ونک به دلیل اصابت گلوله به سینه به قتل رسید.
– محمدحسین برزگر در ۲۷ خرداد بر اثر اصابت گلوله بر سرش کشته شد.
– پریسا کلی در ۳۱ خرداد در بلوار کشاورز تهران کشته شد.
– علی شاهدی در ۳۱ خرداد پس از دستگیری در کلانتری تهرانپارس به دلیل نامعلومی کشته شد.
– وحیدرضا طباطبایی ۳ تیر در بهارستان به دلیل اصابت گلوله به سر جان باخت.
– یعقوب بروایه در ٤ تیر از بالای مسجد لولاگر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.
– جعفر بروایه در ۷ تیر ۱۳۸۸ در میدان بهارستان بر اثر اصابت گلوله به سرش کشته شد.
– حسین اکبری پس از بازداشت شدن توسط نیروهای امنیتی، کشته شده است.
– محمدجواد پرنداخ در اصفهان پس از بازداشت توسط وزارت اطلاعات به طرز مشکوکی جان باخت.
– حمید مداح شورچه در مشهد پس از بازداشت بر اثر شکنجه کشته شد.
– آرمان استخری‌پور: به گزارش سایت اینترنتی «موج سبز آزادی» آرمان استخری‌پور در جریان اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم توسط نیروهای امنیتی کشته شد.[۳٦]
– رامین پوراندرجانی: پزشک وظیفه بازداشتگاه کهریزک که٤ ماه بعد از انتخابات به طرز مشکوکی کشته شد.[۳۷]
– مبینا احترامی دانشجوی بهبهانی[۳۸] دانشگاه تهران بود که در حمله انصار حزب‌الله و گارد ویژه به کوی دانشگاه تهران[۳۹] در جریان اعتراضات به نتایج انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری ایران، در اثر اصابت گلوله نیروهای مسلح کشته شد.[٤۰] [٤۱] سپس پیکر وی بدون اطلاع خانواده‌اش به صورت مخفیانه به خاک سپرده شد.[٤۲]
– [[هاله سحابی، در تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۹۰ در مراسم تشییع پیکر پدرش عزت‌الله سحابی، بر اثر درگیری با مأموران حکومت، مصدوم گردید و کشته شد، حکومت مرگ او را بر اثر ایست قلبی اعلام کرد.]]
– [[هُدا رضازاده صابر در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۹۰، پس از ۹ روز اعتصاب غذا در زندان در اعتراض به کشته شدن هاله سحابی، بر اثر عدم رسیدگی پزشکی و کوتاهی در رساندن او به بیمارستان جان باخت؛ حکومت مرگ او را نیز بر اثر سکته قلبی اعلام نمود! ولی در تاریخ ۲۳ خرداد، ٦٤ نفر از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین، با انتشار شهادتنامه‌ای با ذکر نام، مرگ هدا صابر را ناشی از ضرب و شتم و بی‌مبالاتی مسؤولان زندان و زندانبانان دانستند و شهادت دادند که در تاریخ ۱۸ خرداد، هدا صابر، در حالی که از درد در ناحیه سینه و شکم شکایت داشت، به بهداری زندان اوین منتقل شد. اما پس از اینکه صابر از بهداری به بند منتقل شد، به هم‌بندان خود گفت که نه تنها هیچ‌گونه درمان پزشکی دریافت نکرده است، بلکه توسط یک مأمور امنیتی، که خود را یک متخصص امور پزشکی معرفی می‌کرد، مورد ضرب و شتم قرار گرفته است!]]

۳. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

– پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
– جنبش سبز ایران

٤. منابع

۱– [http://www.radiofarda.com/content/F8_LIST_KILLED_PEOPLE_POST_ELECTION_NOROUZ/1814704.html ایران / سیاسی انتشار فهرست ۷۲ نفره کشته‌شدگان حوادث انتخاباتی] (فارسی). رادیو فردا. بازدید در تاریخ ۱٤ شهریور ۱۳۸۸.

۲- Iran election protests: the dead, jailed and missing (English). Guardian.
۳- لیست جان‌باختگان شناسایی شده به ۷۸ نفر رسید
٤- دلیل اعلام نشدن اسامی «بسیجیان» کشته‌شده پس از انتخابات (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۷ آذر ۱۳۸۹).
۵- اسامی و آمار دقیق کشته‌شدگان حوادث اخیر پرچم
٦- عامل قتل مردم کنار مسجد لولاگر و پایگاه بسیج، آینده‌نیوز، ۱۲ مهر ۱۳۸۸
۷- شهدای گمنام بسیجی در میان این ۳۳ نفر هستند؟ آینده‌نیوز، ۲۸ مهر ۱۳۸۸
۸- سردبیر خبرگزاری حکومتی فارس خطاب به فرشته قاضی: همه شما وطن‌فروش و عامل صهیونیسم‌اید-۲۷ تیرماه ۱۳۸۹
۹- دلیل اعلام نشدن اسامی «بسیجیان» کشته‌شده پس از انتخابات (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۸ آذر ۱۳۸۹.
۱۰- «هشت نفر» در تهران کشته شده‌اند (فارسی). وبگاه رسمی.
۱۱- دانشجویان کشته‌شده مخفیانه به خاک سپرده شدند (فارسی). وبگاه رسمی.
۱۲- آمار کشته‌شدگان حوادث اخیر بسیار بیش از آن چیزی است که دولت ایران اعلام کرده است
۱۳- آمار کشته‌شدگان حوادث اخیر بسیار بیش از آن چیزی است که دولت ایران اعلام کرده است
۱٤- اسامی جان‌باختگان روزهای اخیر. هرانا
۱۵- «سرتیپ فضلی: ۸ بسیجی در حوادث اخیر کشته شده‌اند». بی‌بی‌سی فارسی. بازیابی‌شده در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹.
۱٦- ISNA - 2009-26-06 – ۸۸/٤/۵ – سرویس: / سیاسی / شماره خبر: ۱۳٦۱٤۵۱
۱۷- Iran: des médecins dénoncent la terreur dans les hôpitaux. فیگارو.
۱۸- سهراب اعرابی در زندان اوین جان باخت
۱۹- کشته‌شدگان یک انتخابات؛ مرگی که هنوز انکار می‌شود (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۱۹ تیر ۱۳۸۹.
۲۰- «مادر احمد نعیم‌آبادی در گفتگو با روز: بچه‌ها را کشتند و گفتند خس و خاشاک‌اند».
http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article////107/copy-1-10.html. Retrieved 2010-06-05.
۲۱- مادر حسام حنیفه در گفتگو با روز: دردهایم را با خدا تقسیم می‌کنم (فارسی). روز (در تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۹). بازدید در تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۹:
http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/2010/june/24//-e1b3d259f4.html
۲۲- علی حسن‌پور چگونه کشته شد (فارسی). روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۸۹.
۲۳- همسر شهید حسن‌پور: برای شناسایی یکی از کشته‌شدگان ۲۵ خرداد کمک کنید (فارسی). جرس (در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۸۹). بازدید در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۹.
۲٤- اولین سالگرد شهید رامین رمضانی ۲۵ خرداد در بهشت زهرا برگزار می‌شود (فارسی). کلمه. بازدید در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۹.
۲۵- جسد شهید مهدی ستارنسب قابل شناسایی نبود (فارسی). ندای سبز آزادی. بازدید در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۸۹.
۲٦- به یاد شهید جنبش سبز امیرحسین طوفان‌پور (فارسی). خبرنگاران سبز. بازدید در تاریخ ۳۰ آبان ۱۳۸۹.
۲۷- سبزهای گمنام، کاوه سبزعلی‌پور می‌خواست بداند رأی‌اش کجاست (فارسی). کلمه. بازدید در تاریخ ۹ مهر ۱۳۸۹.
۲۸- همسر شهید خسروی: چگونه ممکن است رهبری از این همه درد بی‌خبر باشد؟ (فارسی). ندای سبز ایران. بازدید در تاریخ ۲٤ تیر ۱۳۸۹.
۲۹- پرونده قتل‌های بعد از انتخابات را مسکوت گذاشته‌اند (فارسی). روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۹.
۳۰- تحویل جسد عالم در مرز افغانستان (فارسی). روزآنلاین. بازدید در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۸۹.
۳۱- خانواده فرج‌زاده در گفتگو با روز: ما را با شهرام له کردند (فارسی). روز (در تاریخ ٤ ژوئن ۲۰۱۰). بازدید در تاریخ ٤ ژوئن ۲۰۱۰.
۳۲- شبنم سهرابی را اتومبیل نیروی انتظامی زیر گرفت (فارسی). رأی من کجاست؟.
۳۳- هویت یکی دیگر از شهدای عاشورای خونین تهران مشخص شد (فارسی). جرس. بازدید در تاریخ ٤ شهریور ۱۳۸۹.
۳٤- پدر مصطفی کریم‌بیگی از شهدا عاشورای ۱۳۸۸: نگذارید خون فرزندم پایمال شود (فارسی). امروز. بازدید در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۹.
۳۵- گزارشی درباره شهید مصطفی کریم‌بیگی از شهدای روز عاشورا و فشارهای وارده بر خانواده ایشان (فارسی). گویا. بازدید در تاریخ ۸ مهر ۱۳۸۹.
۳٦- «موج سبز آزادی» همگان را به کمک در جمع‌آوری اطلاعات دعوت می‌کند: اطلاعاتی درباره سه شهید دیگر جنبش سبز

۳۷- گزارش ویژه: مرگ دکتر رامین پوراندرجانی؛ ایست قلبی، خودکشی یا...؟
۳۸- لیست جان‌باختگان شناسایی شده به ۷۸ نفر رسید (فارسی). هرنا (خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران) (در تاریخ ٦ مرداد ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ شهریور ۱۳۸۸.
۳۹- دو ماه اعتراض و سرکوب / گزارش تفصیلی نقض حقوق بشر پس از انتخابات در ایران (فارسی). هرانا (خبرگزاری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران) (در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۸۸).
٤٠- Death in the dorms: Iranian students recall horror of police invasion, World news, The Guardian
٤١- International Campaign for Human Rights in Iran – End Violence against Peaceful Protests
٤٢- نوروز اسامی شهیدان احراز هویت شده تا به امروز را منتشر می‌کند: اسامی و مشخصات دقیق ۷۲ شهید جنبش سبز (فارسی). نوروز (در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ شهریور ۱۳۸۸.

۵. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- نوروز اسامی شهیدان احراز هویت شده تا به امروز را منتشر می‌کند: اسامی و مشخصات دقیق ۷۲ شهید جنبش سبز (فارسی). نوروز (در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ١٤ شهریور ۱۳۸۸.
- Iran's dead and detained UPDATED (English). Guardian (در تاریخ 28 January، 2010). بازدید در تاریخ 28 May، 2010.

۲۱-۱-۲- «شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»

از ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

شکنجه و اعدام مخالفان و ناراضیان سیاسی در ایران در سال‌های قبل [۱] [۲] و بعد از انقلاب با شدت ضعف متفاوت دنبال می‌شده است. در کنار وزرات اطلاعات و پلیس، سپاه و لباس شخصی‌ها متهم به شکنجه و بازداشت مخالفان شده‌اند. پس از سخنرانی علی خامنه‌ای سپاه محمد رسول‌الله تهران مسؤولیت برخورد با معترضان را به دستور شورای عالی امنیت ملی (به ریاست احمدی‌نژاد) بر عهده گرفت.[۳] سپاه پاسداران دارای بازداشتگاه‌های اختصاصی است.[٤] برای تحویل پیکر کشته‌شدگان نیز از خانواده آنها تعهد گرفته می‌شود.[٥]

در پی آنکه محمود احمدی‌نژاد با حمایت علی خامنه‌ای خود را پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری دهم نامید [٦] [٧]، بازداشت و سرکوب شدید معترضان توسط نهادهای امنیتی، نظامی و انتظامی آغاز شد.[٨] در عصر جمعه ۲۲ خرداد ستاد موسوی در قیطریه توسط افرادی که خود را دارای حکم از قاضی مرتضوی می‌خواندند مورد حمله قرار گرفت و نهایتاً پلمپ شد.[۹] صدها نفر از روزنامه‌نگاران فعال، رهبران احزاب سیاسی منتقد دولت و فعالان سیاسی بدون ارتکاب به جرم یا تفهیم اتهام روانه زندان و بازداشتگاه شدند. در تظاهرات‌های مسالمت‌آمیز معترضان نیز عده کثیری توسط نهادهای امنیتی بازداشت شدند.این برخوردها پس از سخنرانی تهدیدآمیز علی خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد افزایش چشمگیری یافت و ابراز نگرانی دبیر کل سازمان ملل را در پی داشت.[۱۰] و هزاران نفر در سطح کشور دستگیر شدند.[۱۱]

همچنین در یکی از کم‌سابقه‌ترین موارد حمله به دانشجویان، در شب ٢٤ خرداد و بامداد ۲۵ خرداد، نیروهای امنیتی به خوابگاه‌های دانشجویان در تهران، شیراز، اصفهان و... حمله‌ور شده و عده کثیری را مجروح و بازداشت کردند. رئیس دانشگاه شیراز حمله‌کنندگان را افرادی اوباش اعلام کرد که از خارج دانشگاه وارد شده و به مضروب کردن دانشجویان پرداختند.[۱۲]

چنان‌که بازداشت‌شدگان در کوی دانشگاه تهران می‌گویند در اماکن مختلف و از جمله مکانی که طبقه منفی چهار ساختمان وزارت کشور تخمین زده شده است برای چند روز تحت شکنجه قرار گرفتند.[۱۳] [١٤] [١٥] [١٦] [١٧] برخی از پزشکان ایرانی می‌گویند که تعداد کشته‌شدگان بیش از آمار اعلام شده (۲۰ تن) است اما بسیجی‌ها مرگ تظاهرات‌کنندگان را پنهان کرده و بر پزشکان فشار آورده‌اند که در این مورد با کسی صحبت نکنند. یکی از پزشکان می‌گوید که تنها در بیمارستانی که وی در آن حضور داشته در هفته اول ۳۸ تن کشته شده‌اند.[۱۸] روزنامه گاردین گزارشی از آزار جنسی یکی از پسران بازداشت‌شده منتشر کرده است.[۱۹]

مهدی کروبی در نامه‌ای به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه ادعا کرده که فرمانده سپاه پاسداران در نامه‌ای به وزارت بهداشت و درمان، تحویل کپی اسناد و مدارک پزشکی به کلیه مجروحین و مصدومین حوادث اخیر را ممنوع اعلام کرده است. دستوری که برای جلوگیری از افشای شکنجه‌ها و تجاوزها صادر شده است.[۲۰]

در یکی از موارد به نام ترانه موسوی نیز احتمال تجاوز جنسی وجود دارد. گفته شده است جسد او سوخته پیدا شده است.[۲۱] [۲۲] [۲۳] در همین راستا سناتور جمهوری‌خواه ایالات متحده آمریکا تدیوس مک کاتر نیز طی نطقی در کنگره آمریکا با تأیید این مطلب گفت ترانه در حوالی مسجد قبا توسط عوامل رژیم اسلامی دستگیر شد و سپس در محل بازداشتگاه به او تجاوز جنسی شد و مأمورین رژیم او را به‌شدت مضروب کردند که باعث شد او را در حال کما به بیمارستان منتقل کنند. ترانه در بیمارستان درگذشت و مأموران رژیم برای پاک کردن آثار تجاوز، جسد او را آتش زدند و در اتوبان کرج-قزوین رها ساختند. او در سخنانش رژیم ایران را برای این مورد و نیز سرکوب اعتراضات مردمی محکوم کرد.[٢٤] [۲۵] پدر محسن روح‌الامینی نیز بعد از دیدن جسد پسرش گفت او مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و دهانش را خرد کرده بودند. او گفت «فرزندم انسان صادقی بود. دروغ نمی‌گفت. مطمئنم هر چه از او سؤال کرده‌اند، درست پاسخ داده است. آنها احتمالاً نتوانسته‌اند صداقت او را تحمل کنند و وی را به شدت کتک زده و زیر شکنجه کشته‌اند.»[٢٦]

منابع وابسته به احمدی‌نژاد و خامنه‌ای بارها مخالفان خود را متهم به تلاش برای انقلاب مخملی می‌کردند. متقابلاً مخالفان دولت نیز آنچه روی داده است را کودتای سیاسی نامیدند.

محتویات

۱. روایت بازداشت‌شدگان

۲. ضرب و شتم و شکنجه
۳. تجاوز و آزار جنسی
٤. فشار بر خانواده کشته‌شدگان و زندانیان
۵. نامه‌های اعتراضی زندانیان
٦. استفاده از دارو
۷. شکنجه حاضران در مراسم تشیع همسر منتظری
۸. عوامل و آمران شکنجه
۹. کشته و مجروح شدگان زیر شکنجه
۹.۱. محمد کامرانی
۹.۲. محسن روح‌الامینی
۹.۳. سعید حجاریان
۹.٤. عیسی سحرخیز
۹.۵. فرشید غ
۹.٦. سهراب اعرابی
۹.۷. امید گلباز
۱۰. شکنجه‌شدگان
۱۰.۱. احمد زیدآبادی
۱۰.۲. هنگامه شهیدی
۱۱. محل‌های نگهداری و شکنجه
۱۲. واکنش‌های بین‌المللی
۱۲.۱. تأیید تجاوز در گزارش سالانه عفو بین‌الملل
۱۳. واکنش شخصیت‌ها
۱٤. اتباع خارجی
۱٤.۱. اتباع فرانسوی
۱٤.۲. اتباع افغانستان
۱۵. جستارهای وابسته
۱٦. پانویس
۱۷. پیوند به بیرون

۱. روایت بازداشت‌شدگان

برخی بازداشت‌شدگان به قرار وثیقه سنگین از زندان به طور موقت آزاد شده‌اند تا طی روزهای آینده در دادگاه حضور یابند. یکی از این افراد درباره مشاهدات خود می‌گوید:

«با باتوم و شوک الکتریکی به جان بازداشت‌شدگان افتادند. حتا آنهایی را که در آتش افتاده و سوخته بودند و بعد با هیکل سوخته به آنجا منتقلشان کرده بودند، می‌زدند. از سه بعد از ظهر تا ده شب افراد زیادی را وارد بازداشتگاه موقت کردند.یک دفعه تعدادی وارد می‌شدند و به شدت بازداشت‌شدگان را کتک می‌زدند. بازداشت‌شدگان قبلاً در خیابان‌ها به اندازه کافی مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند. اما وقتی هم وارد بازداشتگاه می‌شدند، تعدادی آدم دوره دیده بودند که در عین حال که لباس شخصی به تن داشتند اما کاملاً مشخص بود که به فنون رزمی آشنایی دارند. یک‌دفعه می‌دیدید که از بین سه نفر تلاش می‌کردند و لگدشان به نفر چهارم اصابت می‌کرد. سه نیمه شب بود که یواش‌یواش ما را به صف کردند. بعد از هفت یا هشت ساعتی ما را به آگاهی شاپور منتقل کردند. آنجا که رسیدیم تازه متوجه شدم جاهایی که من بوده‌ام چه‌قدر جاهای

مناسبی بوده است. خدا شاهد است داخل آفتاب داغ، روی آسفالت، جوانان زخمی راکه در حین تجمع بازداشت شده بودند با بدن‌هایی کاملاً زخمی و خونین و برهنه روی آسفالت داغ خوابانده بودند. آنها به‌شدت کتک خورده بودند. برای یک لیوان آب التماس می‌کردند. شیر آب در فاصله ده متری بازداشت‌شدگان بود. اما اجازه نمی‌دادند احدی قطره‌ای آب بنوشد. اجازه نمی‌دادند نیازهای اولیه‌اشان را برطرف کنند. آنهایی را که با بدن زخمی ناشی از سوختگی درد می‌کشیدند روی آسفالت داغ می‌خواباندند. جوانکی قسم می‌خورد که بسیجی‌های هم محل خودم مرا برداشتند و انداختند توی آتش. به والله قسم. آنچه من با چشم‌های خودم دیدم، این بود که این نوجوان از آرنج تا مچ دستش پوست نداشت.[۲۷]»

بازداشت‌شدگان، که در میانشان افراد زیر ۱۸ سال نیز دیده می‌شود، عنوان می‌کنند که به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته و به وسیله باتوم و باتوم برقی شکنجه شده‌اند.[۲۸]

گزارش دیگری حاکی است که فرد کر و لالی را نیز به ادعای شرکت در اعتراضات بازداشت کرده و چند روز شکنجه کرده‌اند تا از وی اعتراف بگرینند و نهایتاً پس از تأیید پزشک مبنی بر کر و لال بودن او دست از سرش برداشته‌اند.[۲۹]

۲. ضرب و شتم و شکنجه

مهدی کروبی در اظهاراتی به تاریخ ۲٦ مرداد درباره مسائل مطرح شده در نامه‌اش بار دیگر از مراجعه افرادی به خود خبر داد که مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و با اشاره به یک مورد خاص گفت «هنگامی که به منزل زن جوانی مراجعه کرده‌اند تا او را بازداشت کنند، این زن را در مقابل چشمان مادرش به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند.» او رفتار مأموران امنیتی پیش از انقلاب را در دستگیری مخالفان، ملایم‌تر از رفتارهای فعلی توصیف کرد و گفت «در عرض چند روز تعدادی کشته شده و برخی آسیب دیده‌اند به طوری که دندان‌ها و سرها شکسته شده است و حتا چشمانی کور شده و برخی تحت شکنجه‌ها جان باخته‌اند.»[۳۰] [۳۱]

۳. تجاوز و آزار جنسی

در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۸، مهدی کروبی، نامزد معترض و اصلاح‌طلب انتخابات ریاست جمهوری دهم، در نامه‌ای جنجال‌برانگیز به هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان، از وی خواست تا به موضوع «تجاوز به دختران و پسران» بازداشتی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری رسیدگی کند. وی در این نامه نوشته بود:

«عده‌ای از افراد بازداشت‌شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند.»

کروبی در این نامه نوشت که موارد مربوط به آزار جنسی دختران و پسران را به طور مکرر از افرادی که دارای پست‌های حساس در کشور بوده‌اند، شنیده است. این نامه با انتقادات و حملات شدید برخی بنیادگرایان نزدیک به دولت دهم روبه‌رو شد.[۳۲]

مجید انصاری عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام هم از موارد متعدد تجاوز جنسی به بازداشت‌شدگان خبر داد و آن را را قطعی و اثبات‌شده دانست.[۳۳]

یکی از نمایندگان عضو کمیته ویژه مجلس برای بررسی حوادث پس از انتخابات هم به پایگاه خبری فراکسیون خط امام مجلس گفت: «تجاوز با باتوم و شیشه نوشابه به برخی از بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات برای ما محرز شده است.».[۳٤]

ایرنه خان دبیرکل عفو بین‌الملل هم در ۱۵ اوت اعلام کرد این سازمان از علی خامنه‌ای خواسته است، هر چه سریع‌تر از یک هیأت کارشناسی مستقل بین‌المللی دعوت کند تا به موضوع شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی رسیدگی کند. وی مدعی شد که هم مردان و هم زنان در زندان‌های ایران مورد تجاوز جنسی و دیگر انواع شکنجه قرار گرفته و در مواردی این شکنجه‌ها به مرگ زندانیان منجر گردیده است.[۳۵]

سازمان دیده‌بان حقوق بشر هم در آبان ماه سال ۸۸ موارد تجاوز جنسی در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران که پس از انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد روی داده است را مستند اعلام کرد و از قوه قضائیه ایران خواست به این پرونده‌ها رسیدگی کند.[۳٦]

گاردین در گزارش مفصل خود پیرامون حمله نیروهای امنیتی و بسیجی به کوی دانشگاه تهران در مصاحبه با یکی از دانشجویان به آزار جنسی وی اشاره کرده و به نقل از آن دانشجو می‌نویسید: «پلیس به داخل خوابگاه‌ها گاز اشک‌آور شلیک کرد، ما را زد، پنجره‌ها را شکست و مجبورمان

کرد بر زمین دراز بکشیم. من حتا تظاهرات هم نکرده بودم اما یکی از آنها رویم پرید، پشتم نشست و مرا زد. و بعد در حالی که تظاهر می‌کرد در جستجوی چاقو و تفنگ است، از من سوءاستفاده جنسی کرد. تهدیدمان می‌کردند که ما را حلق‌آویز کنند و به ما تجاوز کنند.»[۳۷]

حسین کروبی در پاسخ به اینکه که آیا تجاوز به دختران و پسران در زندان‌ها برای پدرش مسجل است، گفت که کسانی بودند که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و با آقای کروبی دیدار کرده‌اند.[۳۸] از میان این افراد می‌توان به ابراهیم شریفی اشاره کرد.

روزنامه گاردین در گزارش دیگری به نقل از وبلاگ‌های ایرانی از احتمال آزار جنسی علیه بازداشت‌شدگان سخن گفته است.[۳۹]

همچنین یک روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر که خود مدتی در بازداشت بوده می‌گوید گزارشاتی از تهدید جنسی و نگهداری بازداشت‌شدگان به صورت عریان در مکان‌هایی که تحت کنترل پلیس و سپاه است (از جمله سوله کهریزک و سوله پاسارگاد) دریافت کرده‌اند که حاکی از برخورد وحشیانه با آنان است.[۴۰]

در تاریخ جمهوری اسلامی پیش از این نیز احتمال تهدید و آزار زندانیان از جمله در پرونده زهرا کاظمی مطرح شده بود.

۴. فشار بر خانواده کشته‌شدگان و زندانیان

برای تحویل اجساد به خانواده‌های کشتگان تعهدهایی از آنها گرفته می‌شود. خانواده محسن روح‌الامینی تعهد دادند که از کسی شکایتی نخواهند کرد. پدر خانواده شهید ناصر امیرنژاد که در حادثه کوی دانشگاه به شهادت رسید و جنازه‌اش نیز در یاسوج دفن شد، به اجبار توسط مأموران به تهران منتقل شده و همراه با خانواده چند تن دیگر از قربانیان تحت فشار و تهدید قرار گرفته‌اند تا شکایتی را علیه میرحسین موسوی به عنوان قاتل فرزندش امضا کنند. مأموران امنیتی خانواده مسعود هاشم‌زاده (مادر، پدر و برادران او) را برای گرفتن مراسم ترحیم بازداشت کردند و پلاکاردها و پارچه سیاه از مقابل خانه آنها پایین کشیدند و پاره کردند.[۴۱]

همسر و پسر سعید حجاریان را دستگیر و در مقابل او بازجویی کردند که برای شکستن وی و فشار وارد آوردن بر حجاریان برای گفتن سخنانی است که آقای خامنه‌ای بدان نیاز دارد.[۴۲] [۴۳]

۵. نامه‌های اعتراضی زندانیان

غلامحسین عرشی در نامه‌ای به دادستان تهران می‌نویسد: «در دومین جلسه بازجویی، من که از نحوه برخورد خشونت‌آمیز و تحقیرآمیز بازجوها در جلسه قبل به ستوه آمده بودم، حتا تعلق آن عکس به خود را نیز تکذیب کردم و به آنها یادآور شدم که به خاطر خدا از کتک زدن و فحاشی به من دست بردارند و اقرار به گناه ناکرده را از من نخواهند. به آنها گفتم که من پاسخگوی کار خود هستم و علی‌رغم انتشار عکس از خانه متواری نشده‌ام. بازجوها در جواب من با توهین و فحاشی می‌گفتند: «اگر در رحم مادرت می‌رفتی تو را بیرون می‌کشیدیم. در اینجا ما هستیم که برای تو تصمیم می‌گیریم، نه خدا». آنها در این مرحله دستان مرا با دستبند آهنی به صندلی بستند و با کابل و سیم مفتول به جانم افتادند. به گونه‌ای که تا ماه‌ها آثار کابل و ضربات سیم مفتول بر بازوها و پاهایم به جای مانده و مورد تأیید هم‌بندانم نیز هست. بازجوها برای اجبار به اعتراف به کار نکرده، یعنی آتش زدن خودروهای پلیس، به ضرب و شتم با کابل و سیم قناعت نکرده و با بازکردن پاهای من در حالی که دستانم بسته بود، بیضه‌های مرا به شدت فشار می‌داده و به آنها ضربه می‌زدند به گونه‌ای که فریاد من از درد و ضعف به هوا می‌رفت و جواب التماس و استغاثه‌های من تنها فحش‌های ناموسی بود.»[۴۴]

۶. استفاده از دارو

جمعی از خانواده‌های بازداشت‌شدگان پس از انتخابات در بیانیه شماره ۵ خود که در ۲۴ مرداد منتشر کردند به استفاده از دارو برای درهم‌شکستن و اعتراف‌گیری از بازداشت‌شدگان اشاره کرده‌اند:[۴۵]

«اجبار زندانیان به استعمال داروهایی که اثرات جسمی و روانی فراوان بر روی مصرف کننده آن دارد، همه خانواده‌ها را نگران کرده و با توجه به این که اعتراف‌گیری تحت فشار و آزار و در شرائط غیرعادی، از جمله استعمال داروهای خاص، برای تدارک‌دیدگان سناریوی انقلاب مخملی واجد اهمیت فراوان است و هرگونه افشای حقیقت در این زمینه برای آنان هزینه‌های گزاف دارد، تلاش زیادی برای مستور ماندن این اقدامات غیرانسانی در زندان‌ها می‌شود»

پیش از این همسر محمدعلی ابطحی و مادر هنگامه شهیدی دو تن از دستگیرشدگان سرشناس به موضوع دادن داروهایی خاص اشاره کرده بودند.

برخی این موضوع را به روابط نزدیک میان جناح حاکم بر ایران با دولت روسیه و آموزش نیروهای امنیتی و به ویژه تیم‌های بازجویی در روسیه مربوط می‌دانند. استفاده از داروهای روان‌گردان برای اعتراف‌گیری در میان سرویس‌های امنیتی بلوک شرق و به ویژه روسیه سابقه دارد.[٤٦]

۷. شکنجه حاضران در مراسم تشیع همسر منتظری

تعدادی از شرکت‌کنندگان در مراسم تشییع همسر منتظری (ماه‌سلطان ربانی) توسط پلیس دستگیر شده و در اداره پلیس و زندان قم توسط نیروهای پلیس و حتا برخی از مقامات از جمله رئیس زندان شکنجه شدند. در میان شکنجه‌شده‌گان، ۲ تن از طلاب افغانی نیز حضور داشتند.[٤٤]

۸. عوامل و آمران شکنجه

وبگاه «موج سبز آزادی»، حسین طائب فرمانده بسیج را به‌عنوان یکی از آمران و مدیران اصلی پرژه شکنجه و اعتراف‌گیری معرفی کرد.[٤٧]
برخی رسانه‌ها از استخدام دوباره جواد آزاده خبر داده‌اند. جواد آزاده سرپرست تیم بازجویی متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای بود که پس از انتشار فیلم بازجویی او از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] از کار اخراج شد.[٤٨] [٤٩]

۹. کشته و مجروح‌شدگان زیر شکنجه

۹.۱. محمد کامرانی

محمد کامرانی جوان ۱۸ ساله‌ای که در درگیری‌های ۱۸ تیر در میدان ولی‌عصر دستگیر شد از جمله قربانیان بازداشتگاه‌های ایران است. وی که به گفته خانواده‌اش تنها در حال عبور از میدان بوده است توسط نیروهای امنیتی دستگیر و پس از چند روز در بیمارستان لقمان در وضعیت وخیم جسمی به خانواده‌اش تحویل می‌شود. مقامات ابتدا از خانواده او خواسته بودند که با اتومبیل برای تحویل گرفتن او به زندان اوین مراجعه کنند. مشخص نیست که وی ابتدا تیر خورده و سپس پیکر مجروحش به بازداشتگاه سوله کهریزک منتقل و در آنجا در آستانه مرگ قرار گرفته یا آنکه در بازداشتگاه و بر اثر شکنجه کشته شده است.[۵۰]

۹.۲. محسن روح‌الامینی

محسن روح‌الامینی از جوانانی بود که در روز ۱۸ تیر دستگیر و به بازداشتگاه کهریزک منتقل شد. وی بر اثر ضربات متعدد به سر و بدن و شرائط بد نگهداری جان سپرد.[۵۱] [۵۲] در روز ۱ مرداد خبر کشته شدن او در زندان به خانواده‌اش ابلاغ می‌شود. پدر وی عضو جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی (از تشکل‌های سیاسی جناح راست جمهوری اسلامی) و رئیس انستیو پاستور و مشاور محسن رضایی در انتخابات ریاست جمهوری دهم بود.[۵۳] پدر وی بعد از دیدن جسد پسرش گفت او مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و دهانش را خرد کرده بودند. او گفت «فرزندم انسان صادقی بود. دروغ نمی‌گفت. مطمئنم هر چه از او سؤال کرده‌اند، درست پاسخ داده است. آنها احتمالاً نتوانسته‌اند صداقت او را تحمل کنند و وی را به شدت کتک زده و زیر شکنجه کشته‌اند.» برای تحویل جنازه به خانواده وی آنها را تحت فشار گذاشتند که تعهد دهند از هیچ‌کس شکایتی ندارند.[٥٤]

۹.۳. سعید حجاریان

سعید حجاریان، که در جریان ترور توسط اعضای سپاه و بسیج در سال ۷۸ تقریباً فلج شده است، جزء اولین افرادی بود که دستگیر و به زندان منتقل شد. اندکی بعد بر اثر حمله عصبی از زندان به بیمارستان منتقل و مجدداً روانه زندان شد. دکتر مرصوصی که پزشک متخصص او است گفت: «فشار عصبی می‌تواند توانمندی‌های فعلی وی را نیز تا ۹۰ درصد کاهش دهد. و این برای کسی که کوچک‌ترین تغییری در وضعیت جسمی اش می‌تواند عواقب بسیار خطرناکی داشته باشد، بسیار خطرناک است.»[۵۵] مقامات، همسر و پسر وی را دستگیر و در مقابل او بازجویی کردند. برخی معتقدند که دستگیری فرزند او برای شکستن وی انجام می‌شود.[٥٦] [۵۷]

۹.۴. عیسی سحرخیز

مهدی فرزند عیسی سحرخیز، که جزو آخرین روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی دستگیر شده بود، گفت که دنده‌های پدرش را در بازداشتگاهی که معلوم نیست کجاست، شکسته‌اند.[۵۸]

۹.۵. فرشید غ

به شدت مورد ضرب شتم قرار گرفته و ساعت‌ها از سقف آویزون بوده است. دچار عفونت شدید فک سر و قفسه سینه شده، وی مسؤول ستاد انتخاباتی آقای مهندس موسوی بوده.

۹.۶. سهراب اعرابی

بنا بر اعلام آگاهی تهران، سهراب اعرابی در ۲۵ خرداد کشته شده، ولی کالبد وی روز ۲۹ خرداد به پزشک قانونی کهریزک تحویل داده شده است و بعد از ده‌ها روز بی‌خبری، به خانواده‌اش تحویل داده شده است. کمپین حقوق بشر خواستار تحقیقاتی مستقل در مورد نحوه کشته شدن سهراب و همچنین علت تأخیر در تحویل کالبد وی به خانواده‌اش شده است.[۵۹]

۹.۷. امید گلباز

وی که یکی از دانشجویان محروم شده از تحصیل توسط دولت احمدی‌نژاد بود در روز ۲۳ تیر در میدان ونک تهران دستگیر و پس از ضرب و شتم شدید به مکانی نامعلوم منتقل گردید. شکسته‌گی انگشتان که بر اثر ضربات با باتوم و حتا بریدگی و قطع یک بند از انگشت وی توسط درب آهنی، خونریزی‌های داخلی وی اعم از خون‌ریزی معده و پاره شدن مویرگ‌های مثانه و همچنین ضرب‌دیدگی شدید از ناحیه کمر و شکستگی یکی از دندان‌ها، بی‌خوابی و بازجویی‌های طولانی‌مدت و تهدید به عریان کردن و آزار جنسی ماحصل چندین روز شکنجه و بازجویی طاقت‌فرسا بوده است. وی همچون سایر معترضان توسط مأموران متهم به ارتباط و مراودات با محافل بیگانه، اقدام علیه امنیت ملی، سرکردگی اغتشاشات و تخریب اموال عمومی محاربه با خدا و... شده و نهایتاً با وثیقه ۵۰ میلیون تومان آزاد می‌شود.[٦٠]

۱۰. شکنجه‌شدگان

۱۰.۱. احمد زیدآبادی

وی در روزهای اول پس از آغاز اعتراضات به حمله مأموران به منزل ربوده و مدت‌ها در سلول انفرادی و تحت شکنجه و بارجویی قرار داشت. شلیک تیر هوایی در سلول از جمله شکنجه‌هایی بود که علیه وی إعمال شد.[٦١]

۱۰.۲. هنگامه شهیدی

وی که خبرنگار و عضو ستاد مهدی کروبی بود پس از مدت‌ها بازداشت در سلول انفرادی توانست با مادر خود دیدار کند و بخش‌هایی از شکنجه‌های صورت‌گرفته را افشا نماید. وی از حمله تأکید کرد که بارها به طور مصنوعی اعدام شده است. او همچنین اشاره کرده است که قرص‌هایی به وی می‌دهند که آثار شدیدی بر ذهن وی دارد.[٦٢]

۱۱. محل‌های نگهداری و شکنجه

بنا به گزارش رسانه‌های ایران و بازداشت‌شدگانی که آزاد شده‌اند، زندانیان سرشناس (همچون فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران) عمدتاً توسط وزارت اطلاعات یا دادستانی تحویل بندهای سیاسی زندان اوین شده‌اند. بازداشت‌شدگان بی نام و نشان و مردم عادی که عمدتاً در جریان اعتراضات مردم یا در حال عبور از محل تظاهرات‌ها بازداشت شده‌اند، عمدتاً به سوله کهریزک، سوله پاسارگاد و محلی که پیش از این برای نگهداری معتادان در شورآباد احداث شده بود، نگهداری می‌شوند. شاهدان عینی می‌گویند که در این مکان دستگیرشدگان را مدت‌ها بدون آب و غذا در گودال‌هایی با وجود گرمای شدید هوای تهران حبس کرده‌اند. پس از پایان دوران بازجویی که عمدتاً با هدف گرفتن اعتراف اجباری و تحت فشار بر علیه موسوی همراه است، افراد عادی به زندان اوین منتقل می‌شوند.[٦٣]

۱۲. واکنش‌های بین‌المللی

دیده‌بان حقوق بشر در بیانیه‌ای پیرامون شکنجه دستگیرشدگان گفت: «حکومت ایران برای تأیید اظهارات مقام‌های خود درباره ارتباط بازداشت‌شدگان حوادث اخیر با قدرت‌های خارجی در پی گرفتن «اعتراف‌های دروغین» از آنها است. دیده‌بان حقوق بشر شواهدی از محبوسین پس از آزادی آنها به دست آورده که حاکی از إرعاب و سوء رفتار با زندانیان توسط مسؤولان به منظور گرفتن اعترافات دروغین است.» این سازمان می‌گوید که حکومت ایران از بازجویی‌های خشن، ضرب و شتم، محرومیت از خواب و تهدید به شکنجه برای اعتراف‌گیری استفاده می‌کند.[٦٤] [٦٥] روزنامه جوان که نزدیک به سپاه پاسداران و جناح راست ارزیابی می‌شود در چند فقره اقدام به نسبت دادن اعترافاتی به دستگیرشدگان کرد که یا تکذیب شد و یا با ابهامات و مطالب نادرست موجود در آن مردود شناخته شد، همچنین چگونگی دستیابی این روزنامه به آنچه که اعترافات دستگیرشدگان می‌نامد محل سؤال است. از جمله این روزنامه نوشت که محمود قواچانی اعتراف به آموزش در دبی برای انقلاب مخملین کرده است در حالی که وی فاقد گذرنامه است.[٦٦] [٦٧] عفو بین‌الملل نیز با انتشار بیانیه‌ای از وادار کردن بازداشت‌شدگان به اعترافات ساختگی ابراز نگرانی و از علی خامنه‌ای خواسته شده است که با صدور دستوری سازمان‌های تحت امرش را از شکنجه منع کند.[٦٨]

مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران نیز به استفاده از کمپ سوله کهریزک و شکنجه و بدرفتاری دسته‌جمعی دستگیرشدگان اشاره کرد:

«در محدوده یک سالن، ۸ اتاق، ۲ سالن قرنطینه، ٤ سوله فلزی، جمعیتی در حدود ۹۲۰ نفر که دو سوله فلزی آن به خانم‌های بازداشت شده تعلق گرفته است، (گنجایش این دوسوله در حدود ۲۰۰ نفر است) نگهداری می‌شوند.

شاهدین عنوان می‌دارند همچون زمان طرح موسوم به ارتقای امنیت اجتماعی، بازداشت‌شدگان در این مکان در بدو ورود مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، فضای اختصاصی به هر فرد کم‌تر از یک متر مربع است، تغذیه در هر روز شامل دو وعده جیره می‌شود و کماکان سیب زمینی به عنوان غذای اصلی در این مکان توزیع می‌شود. بنا بر شناخت این مکان حاصله از تحقیقات میدانی پیشین و مدعیات شاهدان، نیروهای پلیس امنیت به صورت منظم و هر روزه تحت عنوان «جیره کتک» با یورش به اتاق‌ها و یا به صف کردن بازداشت‌شدگان در محوطه محصور به سیم خاردار این مکان، اقدام به ضرب و شتم شهروندان زندانی می‌نمایند. در این مکان طی دو سال اخیر دست‌کم ١٤ زندانی بر اثر خشونت بی حد و حصر نیروهای نظامی یا عدم رسیدگی پزشکی جان خود را از دست داده‌اند. هر چند مجموعه امکان تأیید جان باختن فردی از سری بازداشت‌شدگان اخیر در این مکان را ندارد اما کماکان این موضوع بنا بر شرائط و اهداف ساخت کمپ و مدیریت چند ساله آن محتمل است. همچنین گزارش شده است نیروهای امنیتی مستقر در این مکان به صورت گروهی به بازجویی و فیلمبرداری از شهروندان محبوس در این مکان می‌پردازند.[٦٩]»

سازمان گزارشگران بدون مرز در گزارشی از نقش مرتضوی که به گفته این سازمان سابقه سیاسی در نقض حقوق بشر دارد در بازداشت و اعتراف‌گیری از دستگیرشدگان خبر داده [۷۰] و زندان اوین را به ورزشگاه سانتیاگو شیلی پس از کودتای پینوشه تشبیه کرد. این سازمان گفت که گزارش‌های متعددی از شکنجه دستگیرشدگان دریافت کرده است:

«امروز زندان اوین همچون استادیوم ورزشی سانتیاگو شیلی بعد از کودتای ۱۹۷۵ پینوشه، به زندانی خونین که خودسری در آن حکومت می‌کند تبدیل شده است.[۷۱]»

چهل نهاد عربی نیز «سرکوب» در ایران را محکوم کردند. سازمان‌هایی از کشورهای مصر، اردن، تونس، بحرین، سوریه، لبنان، یمن، لیبی، مغرب (مراکش) و عراق به همراه دو نهاد فلسطینی طی بیانیه‌ای اعلام کردند که بازداشت‌شدگان تحت انواع «بدرفتاری و شکنجه» قرار گرفته‌اند تا به «اعترافاتی» تن بدهند که قرار است در رسانه‌های حکومتی منتشر شود.[۷۲]

۱۲.۱. تأیید تجاوز در گزارش سالانه عفو بین‌الملل

در گزارش سالانه عفو بین‌الملل به مسأله حوادث پس از انتخابات ایران نیز اشاره شده و تجاوز به برخی زندانیان مورد تأیید قرار گرفته است.[۷۳]

۱۳. واکنش شخصیت‌ها

محمد خاتمی در دیدار با خانواده بازداشت‌شدگان گفت:

«اعتراض مردم سرکوب شده، کسانی که باید مدافع حقوق مردم باشند آنها را تحقیر می‌کنند و در فضایی تبلیغاتی که مدام از آن سم به جامعه تزریق می‌شود حرکت مترقی و آرام مردم به اغتشاش و انقلاب رنگی با منشاء بیگانه تعبیر می‌شود و چهره‌هایی که همگی سابقه‌ای روشن دارند هدف پروژه نخ‌نمای تواب‌سازی و گرفتن اعترافات بی‌اساس و نمایش‌های تلویزیونی قرار می‌گیرند و آنگاه دم از آشتی ملی و فضای آرام زده

می‌شود؟! اگر این فضای مسموم تبلیغاتی و امنیتی ادامه پیدا کند با توجه به آنچه انجام گرفت و یک‌طرفه اعلام شد، باید بگوییم کودتای مخملین علیه مردم و جمهوریت نظام صورت گرفته است.[۷٤]»

رفتار نهادهای امنیتی اعتراض برخی از شخصیت‌های شناخته‌شده جناح راست را نیز در پی داشت. از جمله احمدی توکلی از عنوان «جنایت» برای اقداماتی که توسط انصار حزب‌الله و پلیس در کوی دانشگاه تهران انجام شد استفاده کرد.[۷۵]

۱۰ نفر از برندگان جایزه صلح نوبل در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل، خواستار سفر وی به ایران و تحقیق پیرامون وضعیت دستگیرشدگان شدند. «ما خشونت و سرکوب اعتراض‌های مسالمت‌آمیز، محدودیت فزاینده آزادی‌های مدنی و ادامه بازداشت رهبران مدنی را (در ایران) تقبیح می‌کنیم.» در این نامه به بازداشت بیش از ۱۰۰۰ تن از فعالان سیاسی و مقامات بلندپایه دولت محمد خاتمی اشاره شده است. این نامه را شخصیت‌هایی همچون کیم دایه جونگ، از رئیسان جمهوری پیشین کره جنوبی، سراسقف دزموند توتو، فعال سرشناس مبارزه با نژادپرستی در آفریقای جنوبی و الی ویزل، فعال سیاسی و از بازماندگان هولوکاست، امضا کرده‌اند.[۷٦]

۱۴. اتباع خارجی

۱۴.۱. اتباع فرانسوی

۱۴.۲. اتباع افغانستان

به نوشته سایت «ندای سبز آزادی» تعدادی از اتباع افغانستان که عموماً کارگر ساختمانی بوده‌اند در جریان تظاهرات‌ها دستگیر و پس از مدت‌ها زندان یا از مرز عبور داده شده و یا همچنان در زندان نگهداری می‌شوند. به نوشته این سایت، این افراد حضوری در تظاهرات نداشته‌اند و تنها به دلیل ماهیت کار ساختمانی و حضور در خیابان در مظان اتهام قرار گرفته‌اند. به نوشته این سایت برخورد زندانبانان با این افراد بدتر از سایر زندانیان است و ایشان به دلیل مشکلات مالی در مضیقه بوده و با انجام دادن کارهای خدماتی در زندان امور خود را می‌گذرانند. این سایت تعداد اتباع افغانی را حدود ۲۰ نفر تخمین می‌زند.[۷۷]

۱۵. جستارهای وابسته [[در ویکی‌پدیا]]

- پیامدهای اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)
- حمله به کوی دانشگاه تهران (۲۵ خرداد ۱۳۸۸)
- شکنجه دولتی

۱۶. پانویس

۱- Iran Between Two Revolutions by Ervand Abrahamian, p. 437

۲- Ministry of Security SAVAK, Federation of American Scientists (FAS)

۳- فرمانده سپاه رسول الله: پایه اغتشاشات از مراسم سالگرد دوم خرداد بود/ اغتشاشگران مجروحان را از آمبولانس پیاده و شهید می‌کردند. پارلمان‌نیوز (در تاریخ ١٤ تیر ۱۳۸۸).

٤- صدور مجوز بازداشتگاه‌های امنیتی در ایران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۸).

۵- افزایش فشار بر خانواده‌های شهدا. روزآنلاین (در تاریخ یکشنبه ٤ مرداد ۱۳۸۸).

٦- از دیگر رسانه‌ها: کودتای سیاسی ایران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ٢٤ خرداد ۱۳۸۸).

۷- کودتای ۲۳ خرداد ۸۸. روزآنلاین (در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸).

۸- دستگیری گسترده فعالان سیاسی در تهران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ٢٤ خرداد ۱۳۸۸).

۹- حمله به ستاد میرحسین موسوی در قیطریه. رادیو فرانسه (در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۸۸).

۱۰- «بان کی مون باید برای تحقیق به ایران برود». بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۰۹ تیر ۱۳۸۸).

۱۱- اسامی بازداشت‌شدگان روزهای اخیر. فرارو (در تاریخ ۳ تیر ۱۳۸۸).

۱۲- مدیریت استان، مقصر وقایع اخیر دانشگاه است. ایسنا (در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۸۸).

۱۳- گزارش گاردین از تجاوز به دستگیرشدگان. Guardian (در تاریخ 1 July، 2009).
۱٤- گفتگوی لوموند با برخی از پزشکان ایرانی شاهد جنایات.
۱۵- نامه تعدادی از زندانیان سیاسی سابق به مجامع بین‌المللی. رادیو زمانه (در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۸۸).
۱٦- دادخواهی خانواده‌ها از علمای قم. رادیو زمانه، ۲۸ خرداد ۱۳۸۸
۱۷- ضرب و شتم چندین ساعته دانشجویان ربوده شده کوی دانشگاه در زیرزمین وزارت کشور. خبرنامه امیر کبیر (در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۸).
۱۸- گاردین: «بسیج در کنترل پسر خامنه‌ای است». بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۸۸).
۱۹- Arrested, beaten and raped: an Iran protester's tale. گاردین (در تاریخ 1 July، 2009).
۲۰- افشای دستور فرمانده سپاه برای پنهان کردن اسناد جنایات و تجاوزها موج سبز آزادی، ۲۰ شهریور ۱۳۸۸
۲۱- وضعیت مبهم یکی از بازداشت‌شدگان تجمع مسجد قبا. پایگاه اطلاع‌رسانی نوروز. بازدید در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۸۸.
۲۲- پیدا شدن جسد سوخته ترانه موسوی دو هفته پس از دستگیری. شهرزادنیوز (در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۸۸.
۲۳- احتمال تجاوز به ترانه موسوی، بازداشتی تجمع مسجد قبا و مرگ وی. پیک ایران (در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۸۸). بازدید در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۸۸.
۲٤- سخنرانی سناتور مک کاتر در صفحه رسمی او در وبگاه سنای ایالات متحده
۲۵- فیلم سخنرانی سناتور مک کاتر درباره ترانه
۲٦- افزایش فشار بر خانواده‌های شهدا. روزآنلاین (در تاریخ یکشنبه ٤ مرداد ۱۳۸۸).
۲۷- با تن زخمی روی آسفالت داغ. رادیو فردا (در تاریخ ۱۳۸۸/٤/۱٦).
۲۸- گزارش تکان‌دهنده‌ای از وضعیت بازداشت‌شدگان وقایع اخیر. موج سبز.
۲۹- شکنجه چند روزه برای اعتراف گرفتن از یک کر و لال. موج سبز.
۳۰- تا حقایق روشن نشود سکوت نخواهم کرد (فارسی). حزب اعتماد ملی. بازدید در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۸۸.
۳۱- کروبی: از میدان کنار نمی‌روم (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۸۸.
۳۲- ایران: کروبی خواستار رسیدگی به خبر «تجاوز» به بازداشت‌شدگان شد. رادیو فردا، ۱۳۸۸/۵/۱۸
http://www.radiofarda.com/content/f4_Karroubi_hashemi_abuse_detainees/1795902.html
۳۳- انصاری: اگر دادگاه تشکیل شود لابد کروبی حرف خود را ثابت می‌کند. ایرنا، ۲۱ مرداد ۱۳۸۸
۳٤- یک عضو کمیته ویژه مجلس فاش کرد: تجاوز با باتوم و شیشه نوشابه به برخی از بازداشت‌شدگان محرز شد پارلمان‌نیوز. ٤ شهریور ۱۳۸۸
۳۵- عفو بین‌الملل خواستار بررسی شکنجه و تجاوز جنسی در زندان‌های ایران شد. دویچه وله، ۱۵ اگوست ۲۰۰۹
۳٦- دیده‌بان حقوق بشر: مستند بودن تجاوزات جنسی در زندان‌ها. رادیو بین‌المللی فرانسه، ۷ نوامبر ۲۰۰۹
۳۷- گاردین: شرح وقایع هولناک کوی دانشگاه از زبان دانشجویان. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۸۸).
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/07/090713_si_ir88_kooy_students.shtml.
۳۸- کروبی: از میدان کنار نمی‌روم (فارسی). بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۸۸.
۳۹- Arrested, beaten and raped: an Iran protester's tale. گاردین (در تاریخ 1 July 2009).
٤۰- بر بازداشتی‌های انتخاباتی چه می‌گذرد؟. صدای آلمان.
٤۱- افزایش فشار بر خانواده‌های شهدا. روزآنلاین (در تاریخ یکشنبه ٤ مرداد ۱۳۸۸).
٤۲- بازجویی از همسر حجاریان در حضور وی. روزآنلاین.
٤۳- یزید با امام سجاد بیمار کاری نکرد، اما خامنه‌ای از جسم ترورشده حجاریان هم نمی‌گذرد. اکبر گنجی. گویانیوز.
٤٤- «روایت غلامحسین عرشی از شکنجه‌های زندان اوین».
http://www.rahesabz.net/story/30239/. Retrieved 2011-01-02
٤۵- بیانیه شماره ۵ خانواده‌های زندانیان سیاسی. هرانا، ۲٤ مرداد ۱۳۸۸
٤٦- پشت پرده شکنجه بازداشت‌شدگان؛ اعتراف‌گیری به روش روسی. وبگاه جنبش راه سبز، ۲۵ مرداد ۱۳۸۸
٤۷- خبرهایی از اوین – اعترافات زیر نظر وزیر بعدی اطلاعات. موج سبز (در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۸۸).
٤۸- Who is Extracting Confessions from Reformists? rooz online

۴۹- Ahmadinedschad holt den Folterknecht des Schahs weltt online

۵۰- تعداد جان‌باختگان حوادث اخیر چقدر است؟. روزآنلاین.

۵۱- محسن روح‌الامینی «به علت بیماری و منژیت نمرده است». بی‌بی‌سی فارسی. بازدید در تاریخ ۹ شهریور ۱۳۸۸.

۵۲- [[وبسایت]] الف

۵۳- شهادت فرزند مشاور محسن رضایی. موج سبز.

۵۴- افزایش فشار بر خانواده‌های شهدا. روزآنلاین (در تاریخ یکشنبه ٤ مرداد ۱۳۸۸).

۵۵- سعید حجاریان از زندان اوین به بیمارستانی در تهران منتقل شده و هم اکنون در شرائط بسیار بدی به سر می‌برد. نوروزنیوز.

۵۶- بازجویی از همسر حجاریان در حضور وی. روزآنلاین.

۵۷- یزید با امام سجاد بیمار کاری نکرد، اما خامنه‌ای از جسم ترور شده حجاریان هم نمی‌گذرد. اکبر گنجی. گویانیوز.

۵۸- مهدی سحرخیز:دنده‌های پدرم را در بازداشتگاه شکسته‌اند.

۵۹- سهراب اعرابی به خاک سپرده شد. میزان‌نیوز.

۶۰- شکنجه دانشجوی محروم از تحصیل / به همراه تصاویر. هرانا.

۶۱- همسر احمد زیدآبادی از برخی جزییات شکنجه همسرش پرده برداشت/ در اتاق بازجویی تیرهوایی شلیک کرده‌اند. ادوارنیوز (در تاریخ ١٤ اردیبهشت ۱۳۸۹).

۶۲- پشت پرده شکنجه بازداشت‌شدگان؛ اعتراف‌گیری به روش روسی. هرانا.

۶۳- خبرهایی از اوین - بازداشت‌شدگان در محل نگهداری معتادان. موج سبز.

۶۴- دیده‌بان حقوق بشر: ایران در صدد گرفتن «اعترافات دروغین» از بازداشت‌شدگان است. رادیو فردا (در تاریخ ۱۳۸۸/٤/۱۸).

۶۵- ادامه نگرانی‌ها از وضع بازداشت‌شدگان در ایران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۸۸).

۶۶- روزنامه جوان: ابطحی دائم گریه می‌کند. میزان پرس (در تاریخ ۸ تیر ۱۳۸۸).

۶۷- باز هم در اعترافات گاف دادند. سحام‌نیوز (در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۸۸).

۶۸- عفو بین‌الملل نگران «شکنجه» فعالان سیاسی در ایران. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۰۸ تیر ۱۳۸۸).

۶۹- شکنجه دسته‌جمعی، منظم و هرروزه بازداشت‌شدگان کمپ کهریزک. محموعه فعالان حقوق بشر در ایران (در تاریخ ٤ تیر ۱۳۸۸).

۷۰- مرتضوی جلادی که در تهران فرمان می‌دهد کیست؟. وبگاه سازمان گزارشگران بدون مرز (در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۸۸).

۷۱- نگرانی از «شکنجه» بازداشت‌شدگان اخیر. رادیو زمانه (در تاریخ ٦ تیر ۱۳۸۸).

۷۲- چهل نهاد عربی «سرکوب» در ایران را محکوم کردند. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۲۰۰۹-۰۷-۲۳).

۷۳- «گزارش سالانه عفو بین‌الملل درباره وضعیت حقوق بشر در جهان و ایران».
http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/05/100527_l03_amnesty_report.shtml. Retrieved 2010-05-28.

۷۴- دیدار خاتمی با خانواده دستگیرشدگان. وبگاه محمد خاتمی (در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۸۸).

۷۵- توکلی: اراذل و اوباش و خس و خاشاک کسانی هستند که به کوی دانشگاه و دانشجویان حمله می‌کنند و آن جنایات را مرتکب می‌شوند.. شهاب‌نیوز (در تاریخ ۲۸ خرداد ۱۳۸۸).

۷۶- درخواست از دبیرکل سازمان ملل: به ایران نماینده بفرست. بی‌بی‌سی فارسی (در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۸۸).

۷۷- «حکم‌های زندان برای افغان‌های دستگیر شده در حوادث انتخاباتی ایران».
http://www.irangreenvoice.com/article/2010/may/15/3350. Retrieved 2010-05-15.

۱۷. پیوند به بیرون [[از ویکی‌پدیا]]

- گفت‌وگو با یکی از شاهدان درگیری‌های میدان انقلاب، خبرگزاری حقوق بشر ایران
- نامه احمدی کریمی زندانی سیاسی محکوم شده به اعلام پیرامون چگونگی اعتراف‌گیری و فریب زندانیان در دادگاه

۲–۲– جدول‌هایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (نگاه اجمالی)

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

در این بخش، برخی جدول‌ها از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» استخراج و جهت نشر در کتاب، طراحی و تنظیم شده است؛ تلاش شده جدول‌هایی انتخاب گردد که با یک نگاه به آنها بتوان دیدی کلی نسبت به موضوع به دست آورد و بر فراز آنها، «از نگاه پرنده» به آسمان ایران نگریست.
هر یک از مطالب این جدول‌ها، معمولاً یک لینک است که مطلب مستقلی در مورد آن در این دانشنامه وجود دارد، و علاقه‌مندان می‌توانند جهت مطالعه بیش‌تر و اطلاعات تفصیلی‌تر، به دانشنامه مراجعه نمایند.
همچنین با توجه به ویرایش و بازبینی مستمر مطالب در «ویکی‌پدیا»، یادآوری این نکته ضروری است که تاریخ بازدید آنها، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰، مطابق با ٤ می ۲۰۱۱ می‌باشد.

آدرس اینترنتی وبسایت انگلیسی و فارسی ویکی‌پدیا:

http://wikipedia.org
http://fa.wikipedia.org

۱–۲–۲– «جنبش‌های ملی ایرانیان»

جنبش‌های ملی ایرانیان	
پیشدادیان*	جنبش کاوه آهنگر
هخامنشیان	جنبش گئومات مغ / جنبش سپتامان
سلوکیان	جنبش پارتیان اشکانیان
ساسانیان	جنبش مانی / جنبش مزدک
امویان	جنبش موالی / جنبش شعوبیه / جنبش سیاه‌جامگان / جنبش به‌آفریدیان
عباسیان	جنبش سنبادیان / جنبش راوندیان / جنبش اسحاقیان / جنبش استادسیسیان / جنبش سرخ‌جامگان خرم‌دینان / سرخ‌عَلَمان / جنبش مهریان / جنبش سپیدجامگان / المقنع
سلجوقیان	جنبش زیدیان زیدیه / جنبش حسن صباح
ایلخانیان	جنبش سربداران
قاجاریان	جنبش تنباکو / جنبش مشروطه / جنبش جنگل / جنبش جنوب
پهلویان	جنبش ملی شدن نفت / جنبش انقلاب اسلامی
جمهوری اسلامی	جنبش دوم خرداد / جنبش سبز
* در تاریخ اساطیری ایران	

۲-۲-۲- «انقلاب ۱۳۵۷»

انقلاب ۱۳۵۷
چهره‌های اصلی انقلاب
سید روح‌الله خمینی
علی شریعتی
سید محمد بهشتی
سید محمود طالقانی
حسینعلی منتظری
مرتضی مطهری
اکبر هاشمی رفسنجانی
محمدجواد باهنر
احمد خمینی
صادق خلخالی
سید علی خامنه‌ای
محمد مفتح
محمدرضا مهدوی کنی
مهدی کروبی
میرحسین موسوی
علی شایگان
کریم سنجابی
یدالله سحابی
شاپور بختیار
مهدی بازرگان
ابراهیم یزدی
صادق قطب‌زاده
نورالدین کیانوری
احزاب و جریان‌ها
جبهه ملی ایران
نهضت آزادی ایران
سازمان مجاهدین خلق ایران
حزب توده ایران
حزب پان ایرانیست
سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران
سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)
حزب جمهوری اسلامی

مؤتلفه اسلامی
دفتر تحکیم وحدت
نهادهای انقلابی
شورای انقلاب اسلامی
دولت موقت
کمیته انقلاب اسلامی
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
شورای نگهبان قانون اساسی
شورای عالی انقلاب فرهنگی
جهاد سازندگی
بنیاد مستضعفان
وقایع و رویدادها
قیام ۱۵ خرداد ۱۳٤۲
جمعه سیاه
بازگشت روح‌الله خمینی به ایران
تصرف سفارت آمریکا
انقلاب فرهنگی ایران
کودتای نوژه
مکاتب انقلاب
ولایت فقیه
کمونیسم
ملی‌گرایی

۳-۲-۲- «سیاست و حکومت ایران»

سیاست و حکومت ایران
ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران
قانون اساسی
رهبری: سید علی خامنه‌ای
مجلس خبرگان رهبری: محمدرضا مهدوی کنی
مجمع تشخیص مصلحت نظام: اکبر هاشمی رفسنجانی
قوای سه گانه: - قوه مجریه - قوه مقننه - قوه قضائیه
نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران: - ستاد کل نیروهای مسلح - ارتش جمهوری اسلامی ایران - سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران
رهبر و نهادهای وابسته
مجمع تشخیص مصلحت نظام
دادگاه ویژه روحانیت
صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران
بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی
بنیاد مسکن انقلاب اسلامی
ستاد اجرایی فرمان امام(ره)
کمیته امداد امام خمینی
شورای سیاستگذاری ائمه جمعه
شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی
سازمان تبلیغات اسلامی
سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
سازمان اوقاف و امور خیریه
سازمان حج و زیارت
آستان قدس رضوی: عباس واعظ طبسی
دولت (قوه مجریه)
رئیس‌جمهور: محمود احمدی‌نژاد
معاون اول رئیس‌جمهور: محمدرضا رحیمی
وزارتخانه‌ها:

– وزارت کشور: مصطفی محمدنجار – وزارت ارتباطات [[و فناوری اطلاعات]]: رضا تقی‌پور – وزارت امور خارجه: علی‌اکبر صالحی – وزارت اطلاعات: حیدر مصلحی – وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح: احمد وحیدی – وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: سید محمد حسینی – وزارت دادگستری: مرتضی بختیاری – وزارت امور اقتصادی و دارایی: سید شمس‌الدین حسینی – وزارت رفاه و تأمین اجتماعی: صادق محصولی – وزارت نفت: سید مسعود میرکاظمی – [[وزارت آموزش و پرورش: حمیدرضا حاجی‌بابایی]] – [[وزارت بازرگانی: مهدی غضنفری]] – [[وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی: مرضیه وحید دستجردی]] – [[وزارت تعاون: محمد عباسی]] – [[وزارت جهاد کشاورزی: صادق خلیلیان]] – [[وزارت راه و ترابری: علی نیکزاد (سرپرست)]] – [[وزارت صنایع و معادن: علی‌اکبر محرابیان]] – [[وزارت علوم، تحقیقات و فناوری: کامران دانشجو]] – [[وزارت کار و امور اجتماعی: عبدالرضا شیخ‌الاسلامی]] – [[وزارت مسکن و شهرسازی: علی نیکزاد]] – [[وزارت نیرو: مجید نامجو]] بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران: محمود بهمنی
قوه مقننه
شورای نگهبان
مجلس شورای اسلامی
کمیسیون‌های تخصصی مجلس شورای اسلامی
مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
دیوان محاسبات کشور
قوه قضائیه
دیوان عالی کشور
دیوان عدالت اداری
دادستانی کل کشور
سازمان بازرسی کل کشور
سازمان قضائی نیروهای مسلح
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
شوراهای عالی
شورای عالی انقلاب فرهنگی

شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
شورای عالی استان‌ها
شورای عالی مناطق آزاد تجاری – صنعتی
رهبران
سید روح‌الله خمینی
حسینعلی منتظری (قائم‌مقام سابق رهبری)
سید علی خامنه‌ای
رؤسای جمهوری
ابوالحسن بنی‌صدر
محمدعلی رجایی
سید علی خامنه‌ای
اکبر هاشمی رفسنجانی
سید محمد خاتمی
محمود احمدی‌نژاد
نخست‌وزیران
مهدی بازرگان
محمدعلی رجایی
محمدجواد باهنر
محمدرضا مهدوی کنی
میرحسین موسوی (آخرین)
رؤسای مجلس شورای اسلامی
اکبر هاشمی رفسنجانی (دوره اول و دوم و یک سال از دوره سوم)
مهدی کروبی (سه سال دوره سوم و دوره ششم)
علی‌اکبر ناطق نوری (دوره چهارم و پنجم)
غلامعلی حداد عادل (دوره هفتم)
علی اردشیر لاریجانی (دوره هشتم)
رؤسای قوه قضائیه
سید محمد حسینی بهشتی
سید عبدالکریم موسوی اردبیلی
محمد یزدی
محمود هاشمی شاهرودی
صادق لاریجانی
حکومت محلی و شوراها
شهرداری
شورای شهر
شورای محلات
دهداری

شورای روستا
انتخابات‌ها
آخرین: ریاست جمهوری (۱۳۸۸)

۴-۲-۲- «نیروهای مسلح ایران»

نیروهای مسلح ایران				
نظامی	شاخه‌ها	ارتش	زیرشاخه‌ها	نیروی هوایی شاهنشاهی (پیش از ۱۳۵۷) / نیروی زمینی / نیروی هوایی / نیروی دریایی / قرارگاه پدافند هوایی / هوانیروز / ستاد مشترک / دژبان مرکز
			درجات	زمینی و هوایی: ارتشبد / سپهبد / سرلشکر / سرتیپ / سرتیپ دوم / سرهنگ / سرهنگ دوم / سرگرد / سروان / ستوان / استوار / گروهبان / سرجوخه / سرباز نیروی دریایی: دریاسالار / دریابان / دریادار / ناخدا / ناوسروان / ناوبان / ناواستوار / مهناوی / ناوی
		سپاه	زیرشاخه‌ها	نیروی زمینی / نیروی دریایی / نیروی هوایی / سازمان بسیج مستضعفین / سپاه قدس / سپاه ولی امر / ستاد مشترک / سازمان حفاظت اطلاعات سپاه
			درجات مختص سپاه	رزمیار / رزم‌آور / رزم‌دار / ناویار / ناودار / ناوسالار / دریابان
		دیگر ارگان‌ها		وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح / ستاد کل نیروهای مسلح
	القاب			(تیمسار) یا امیر یا سردار / جناب – سرکار / افسر / (همافر)
	مکان‌ها			قرارگاه / پادگان / ناحیه مقاومت / حوزه مقاومت / پایگاه مقاومت / بازداشتگاه / زاغه مهمات / پاسدارخانه
انتظامی	ارگان‌ها			ناجا (شهربانی / ژاندارمری / کمیته‌های انقلاب اسلامی) / اداره آگاهی / کلانتری / مرزبانی / راهبانی / دریابانی / دژبانی / جنگلبانی / زندانبانی
	درجات			افسر شهربانی / پاسبان / (پاسیار) / پلیس یا پاسوَر / دژبان / (رسدبان) / ژاندارم / (سرپاس) / سرپاسبان / کلانتر / مرزدار
	پست‌ها			اسلحه‌دار / افسر نگهبان / کمک‌نگهبان / پاس‌بخش / نگهبان یا پاسدار
	مکان‌ها			اسلحه‌خانه / اندرزگاه / ندامتگاه / برج نگهبانی / دژبانی / بهداری / پاسگاه / دفتر نگهبانی / زندان / آسایشگاه

۵-۲-۲- «جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران»

جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران							
×	تاریخ برگزاری	جمعیت واجد شرائط	شمار شرکت‌کنندگان	درصد مشارکت	شمار کاندیداهای رسمی	رئیس‌جمهور انتخابی	تعداد رأی منتخب
اول	۵ اسفند ۵۸	۲۰،۸۵۷،۳۹۱	۱۴،۱۵۰،۹۰۲	۶۷٫۴۲	۱۲۴	ابوالحسن بنی‌صدر	۱۰،۷۵۳،۷۵۲
دوم	۲ مرداد ۶۰	۲۲،۶۸۷،۰۱۷	۱۴،۵۷۳،۸۰۳	۶۴٫۲۴	۴	محمدعلی رجایی	۱۲،۷۷۰،۰۵۰
سوم	۱۰ مهر ۶۰	۲۲،۶۸۷،۰۱۷	۱۶،۸۴۷،۷۱۷	۷۴٫۲۶	۴	سید علی خامنه‌ای	۱۵،۹۰۵،۹۸۷
چهارم	۲۵ مرداد ۶۴	۲۵،۹۹۳،۸۰۲	۱۴،۲۳۸،۵۸۷	۵۴٫۷۸	۳	سید علی خامنه‌ای	۱۲،۲۰۵،۰۱۲
پنجم	۶ مرداد ۶۸	۳۰،۱۳۹،۵۹۸	۱۶،۴۵۲،۶۷۷	۵۴٫۵۹	۲	اکبر هاشمی رفسنجانی	۱۵،۵۵۰،۵۳۸
ششم	۲۱ خرداد ۷۲	۳۳،۱۵۶،۰۵۵	۱۶،۷۹۶،۷۸۷	۵۰٫۶۶	۴	اکبر هاشمی رفسنجانی	۱۰،۵۶۶،۴۹۹
هفتم	۲ خرداد ۷۶	۳۶،۴۶۶،۴۸۷	۲۹،۱۴۵،۷۵۴	۷۹٫۹۳	۴	سید محمد خاتمی	۲۰،۱۳۸،۷۸۴
هشتم	۱۸ خرداد ۸۰	۴۲،۱۷۰،۲۳۰	۲۸،۰۸۱،۹۳۰	۶۶٫۶۷	۱۰	سید محمد خاتمی	۲۱،۶۵۹،۰۵۳
نهم (دومرحله‌ای)	۲۷ خرداد و ۳ تیر ۸۴	۴۶،۷۸۶،۴۱۸	۲۷،۹۵۸،۹۳۱	۵۹٫۷۶	۲	محمود احمدی‌نژاد	۱۷،۶۰۰،۰۰۰
دهم	۲۲ خرداد ۸۸	۴۶،۰۰۰،۰۰۰	۳۹۱۶۵۱۹۱	۸۵	۴	محمود احمدی‌نژاد	۲۴۵۲۷۵۱۶

۶-۲-۲- «شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران»

شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران
تظاهرات حامیان بنی‌صدر و مجاهدین خلق در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰
شورش در شهرهای ایران (۱۳۷۱)
حمله به کوی دانشگاه تهران (۱۸ تیر ۱۳۷۸)
پیامدهای اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)

۷-۲-۲- «شکنجه دولتی در ایران»

شکنجه دولتی در ایران	
قبل از انقلاب سال ۱۳۵۷	شکنجه‌های دوره صفوی/ احمد احمدی / شکنجه‌های دوره پهلوی / زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری
بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷	تواب‌سازی / بازداشتگاه توحید / سوله پاسارگاد / بازداشتگاه کهریزک / بازداشتگاه ٦٦ سپاه / اقرار تلویزیونی / شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) / تجاوز جنسی به زندانیان در نظام جمهوری اسلامی ایران
موضوعات دیگر	قپانی / شکنجه سفید

۸-۲-۲- «کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷»

کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷	
آمران و عاملان	سید روح‌الله خمینی / حسینعلی نیری / مرتضی اشراقی / مصطفی پورمحمدی / ابراهیم رئیسی / علی مبشری
مخالفان	حسینعلی منتظری
احزاب و سازمان‌های مرتبط	مجاهدین خلق / فدائیان خلق اکثریت / حزب توده / راه کارگر / کومه‌له / حزب کمونیست / سازمان پیکار
مدفن	گورستان خاوران

۹-۲-۲- «قتل‌های زنجیره‌ای ایران»

قتل‌های زنجیره‌ای ایران	
مقتولان	داریوش فروهر / پروانه اسکندری / محمد مختاری / محمدجعفر پوینده
متهمان رسمی	سعید امامی / مصطفی کاظمی / مهرداد عالیخانی / خسرو براتی / علی روشنی / محمود جعفرزاده / علی محسنی / حمید رسولی / محمد عزیزی / اصغر سیاح / ابوالفضل مسلمی / مصطفی هاشمی / محمدحسین اثنی‌عشر / علی صفایی‌پور / علی ناظری
قتل‌های منتسب (فعالان سیاسی یا فرهنگی)	کاظم سامی / علی‌اکبر سعیدی سیرجانی / حسین برازنده / احمد خمینی / احمد میرعلائی / غفار حسینی / احمد تفضلی / ابراهیم زال‌زاده / پیروز دوانی / حمید حاجی‌زاده / مجید شریف
قتل‌های منتسب (فعالان مذهبی)	هایک هوسپیان‌مهر / مهدی دیباج / ملامحمد ربیعی / فاروق فرساد
قتل‌های منتسب (سایرین)	سیامک سنجری / فاطمه قائم‌مقامی / اشرف‌السادات برقعی
ترورهای خارج از کشور	شهریار شفیق / غلامعلی اویسی / عبدالرحمن برومند / شاپور بختیار / فریدون فرخزاد / صادق شرفکندی / همایون اردلان / فلاح عبدلی / نوری دهکردی
متهمان ترورهای خارج از کشور	انیس نقاش / فریدون بویراحمدی / محمد آزادی / علی وکیلی راد / عبدالرحمان بنی‌هاشمی / کاظم دارابی / عباس حسین راحیل / محمد یوسف امین / علی فلاحیان / علی‌اکبر ولایتی
سایر متهمان منتسب	علی فلاحیان / قربانعلی دری نجف‌آبادی / غلامحسین محسنی اژه‌ای / روح‌الله حسینیان / محمود احمدی‌نژاد
سایر مقالات مرتبط	فرج سرکوهی / ترور میکونوس

۱۰-۲-۲- «جنبش دوم خرداد»

جنبش دوم خرداد	
اهداف و رویدادهای مهم	اصلاح‌طلبی / مردم‌سالاری دینی / گفت‌وگوی تمدن‌ها / دولت خاتمی / قتل‌های زنجیره‌ای / حمله به کوی دانشگاه تهران (۱۸ تیر ۱۳۷۸) / دوره ششم مجلس شورای اسلامی / ۲ خرداد ۱۳۷٦ / انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸٤) / کمیسیون اصل نود / حمله سپاه به فرودگاه امام / سفر محمد خاتمی به ایتالیا (۱۹۹۹) / کنفرانس برلین
احزاب مهم	مجمع روحانیون مبارز / جبهه مشارکت ایران اسلامی / سازمان مجاهدین انقلاب / حزب اسلامی کار / حزب کارگزاران سازندگی
رهبران و شخصیت‌های مهم	محمد خاتمی / میرحسین موسوی / عبدالله نوری / سعید حجاریان / بهزاد نبوی / محمدرضا خاتمی / مصطفی معین / مهدی کروبی / اکبر گنجی / عمادالدین باقی / عبدالله رمضان‌زاده / محسن کدیور / ماشاءالله شمس‌الواعظین / سید عطاءالله مهاجرانی / علیرضا علوی تبار
رسانه‌های مهم	روزنامه جامعه / روزنامه سلام / روزنامه توس / روزنامه نشاط / روزنامه صبح امروز / روزنامه خرداد / روزنامه عصر آزادگان / روزنامه حیات نو / روزنامه بنیان / روزنامه هم‌میهن / روزنامه شرق / ایلنا / ایسنا
حامیان (دائم یا مقطعی)	دفتر تحکیم وحدت / شورای فعالان ملی-مذهبی ایران / نهضت آزادی ایران / حسینعلی منتظری / جماعت دعوت و اصلاح ایران / مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم / عبدالکریم سروش

۱۱-۲-۲- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»

انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)		
نامزدها (به ترتیب حروف الفبا)	محمود احمدی‌نژاد	در انتخابات / هاله نور / اصول‌گرایان
	محسن رضایی	در انتخابات / حزب اعتدال و توسعه
	مهدی کروبی	در انتخابات / حزب اعتماد ملی / غلامحسین کرباسچی
	میرحسین موسوی	در انتخابات / نماد سبز / کلمه سبز / زهرا رهنورد
پیامدهای اعلام نتایج	عمومی	احتمال تقلب در انتخابات / کودتای ۲۲ خرداد / ناآرامی‌ها و تظاهرات / حمله به کوی دانشگاه تهران / قطع سامانه پیامک / آمار انتخابات / مراسم تحلیف و تنفیذ / ادعای دستگیری میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان
	روزشمار پیامدها	۲۳ خرداد / ۲٤ خرداد / ۲۵ خرداد / ۲٦ خرداد / ۲۷ خرداد / ۲۸ خرداد / ۲۹ خرداد / ۳۰ خرداد / ۳۱ خرداد
	جانباختگان سرشناس	ندا آقاسلطان / محسن روح‌الامینی / ناصر امیرنژاد / کیانوش آسا / اشکان سهرابی / یعقوب بروایه / ترانه موسوی / محمد کامرانی / سهراب اعرابی / مهدی کرمی / سید علی موسوی
	وابسته	مقایسه نامزدها / جنبش سبز / رأی من کجاست؟ / تظاهرات میلیونی ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ / نماز جمعه ۲٦ تیر ۱۳۸۸ تهران / راهپیمایی روز قدس / تظاهرات ۱۳ آبان / تظاهرات ۱٦ آذر / درگذشت حسینعلی منتظری / تاسوعا و عاشورای ۱۳۸۸ / ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ / چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۸ / ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ / ۱ اسفند ۱۳۸۹ / ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ / ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ / چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۹ / واکنش مراجع / خس و خاشاک / کودتای مخملی / فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات / شکنجه معترضان / شائبه نقش روسیه در انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران / شائبه نقش نیروهای خارجی در سرکوب مردم ایران
مناظره‌های تلویزیونی	احمدی‌نژاد - موسوی / کروبی - احمدی‌نژاد	

۱۲-۲-۲- «جنبش سبز ایران»

جنبش سبز ایران	
انگیزه	اعتراض به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ در ایران و درخواست ابطال آن و آزادی زندانیان سیاسی
رویدادهای مهم	پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران / احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران / نافرمانی‌های مدنی در ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ / حمله به کوی دانشگاه تهران (۲۵ خرداد ۱۳۸۸) / ادعای دستگیری میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان
چهره‌های شاخص	میرحسین موسوی / مهدی کروبی / محمد خاتمی / زهرا رهنورد / فاطمه کروبی
تشکیلات	راه سبز امید
رسانه‌های مورد استفاده جنبش	وبگاه کلمه / جرس / فیس‌بوک / توئیتر / روزنامه کلمه سبز / روزنامه اعتماد ملی / بالاترین / رسانه سبز ایران (رسا)
حامیان سرشناس (دائم یا مقطعی)	حسینعلی منتظری / یوسف صانعی / سید علی‌محمد دستغیب / مصطفی تاج‌زاده / عطاءالله مهاجرانی / علیرضا حسینی بهشتی / سید علیرضا بهشتی شیرازی / سعید حجاریان / بهزاد نبوی / محمدرضا خاتمی / محسن کدیور / عبدالکریم سروش / اردشیر امیرارجمند / مجتبی واحدی / محسن سازگارا / محسن مخملباف / نهضت آزادی ایران / مجمع روحانیون مبارز / حزب اعتماد ملی / اصلاح‌طلبان
دانشگاهیان و روشنفکران حامی	یرواند آبراهامیان / داریوش آشوری / ژانت آفاری / تورج اتابکی / مهرزاد بروجردی / علی بنوعزیزی / مازیار بهروز / میثاق پارسا / حمید دباشی / ابراهیم سلطانی / علی میرسپاسی / عباس میلانی / حسن یوسفی اشکوری / والنتین مقدم / افشین متین عسگری / آصف بیات / مهرانگیز کار / رامین جهانبگلو / تورج دریایی / مهرداد مشایخی / شیرین عبادی / هاله افشار / عبدالکریم لاهیجی
راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌ها	۲۳ و ٢٤ خرداد ۱۳۸۸ / ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ / ۲۵ تا ۲۸ خرداد ۱۳۸۸ / ۲۹ خرداد / ۳۰ خرداد / ۳۱ خرداد / مجموعه تظاهرات‌های تیرماه ۱۳۸۸ / نماز جمعه ٢٦ تیر ۱۳۸۸ / روز قدس ۱۳۸۸ / ۱۳ آبان ۱۳۸۸ / ١٦ آذر ۱۳۸۸ / درگذشت و تشییع حسین‌علی منتظری / تاسوعا و عاشورای ۱۳۸۸ / ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ / چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۸ / ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ / ۱ اسفند ۱۳۸۹ / ۱۰ اسفند ۱۳۸۹ / ۱۷ اسفند ۱۳۸۹ / چهارشنبه‌سوری ۱۳۸۹
مخالفان جنبش	علی خامنه‌ای / محمود احمدی‌نژاد / احمد جنتی / محمدتقی مصباح یزدی / حسین طائب / محمدرضا نقدی / اسماعیل احمدی‌مقدم / سپاه پاسداران / بسیج / نیروی انتظامی / سازمان صدا و سیما / لباس شخصی‌ها
کشته‌شدگان	ندا آقاسلطان / سهراب اعرابی / محسن روح‌الامینی / سید علی حبیبی موسوی / کیانوش آسا / صانع ژاله / محمد مختاری / (فهرست جانباختگان)
مرتبط	نماد سبز / روبان سبز / من مجیدم / شعارهای جنبش / پیام نوروزی رهبران جنبش سبز (۱۳۸۹) / تظاهرات حامیان حکومت در ۹ دی / منشور جنبش سبز

۱۳-۲-۲- «زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز»

زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز	
دانشجویان و استادان دانشگاه	داود سلیمانی / مجید توکلی / میترا عالی / بهاره هدایت / میلاد اسدی / کوهیار گودرزی / سمیه توحیدلو / آرش صادقی / علیرضا عاشوری / پیمان عارف / مهدی تاجیک / محمد یوسفی / سعید نورمحمدی / ضیاءالدین نبوی / سلمان سیما
هنرمندان	جعفر پناهی / محمد نوری‌زاد / آریا آرام‌نژاد / حسین زمان / محمد رسول‌اف / رامین پرچمی
اعضای احزاب	سعید حجاریان / محسن میردامادی / آذر منصوری / محمد داوری / محسن صفایی فراهانی / ابراهیم یزدی / بهزاد نبوی / سید علیرضا بهشتی شیرازی / محمدعلی ابطحی / مرتضی الویری / محمدجواد امام / علی شکوری‌راد / محسن امین‌زاده / سید ابراهیم امینی / عماد بهاور / فریبا پژوه / مصطفی تاج‌زاده / علی تاجرنیا / محمدرضا تاجیک / محمد توسلی / محمدرضا جلایی‌پور / محمدرضا خاتمی / مهدی محمودیان
روزنامه‌نگاران	هنگامه شهیدی / عیسی سحرخیز / بهمن احمد امویی / احمد زیدآبادی / عمادالدین باقی / کیوان صمیمی / کریم ارغنده‌پور / ژیلا بنی‌یعقوب / مازیار بهاری / علیرضا بهشتی / مسعود لواسانی / مجتبی پورمحسن / عبدالرضا تاجیک / مجتبی تهرانی / اعظم ویسمه
دیگر افراد	مریم ضیاء / حسام فیروزی / زهرا بهرامی / کیان تاجبخش / احسان خرسندی / مهدی خزعلی
مرتبط	جنبش سبز / من مجیدم / شعارهای جنبش / پیام نوروزی رهبران جنبش سبز (۱۳۸۹)

۱۴-۲-۲- «جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران»

جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران	
حمله به کوی دانشگاه تهران (۱۸ تیر ۱۳۷۸)	عزت‌الله ابراهیم‌نژاد / فرشته علیزاده / تامی حامی‌فر / سعید زینالی / اکبر محمدی
سرکوب معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران (۱۳۸۸)	کیانوش آسا / ندا آقاسلطان / حسین اخترزند / آرمان استخری‌پور / سهراب اعرابی / علیرضا افتخاری / ناصر امیرنژاد / فاطمه براتی / محمدحسین برزگر / یعقوب بروایه / جعفر بروایه / محمدجواد پرنداخ / رامین پوراندرزجانی / امیر جوادی‌فر / سید علی حبیبی موسوی / محسن حدادی / فهیمه سلحشور / فاطمه سمسارپور / اشکان سهرابی / علی شاهدی / کسرا شرفی / داوود صدری / حسین طهماسبی / میثم عبادی / ابوالفضل عبداللهی / حمید حسین‌بیگ عراقی / مصطفی غنیان / رامین قهرمانی / محمد کامرانی / مهدی کرمی / مصطفی کیارستمی / احمد نجاتی کارگر / حمید مداح شورچه / ترانه موسوی / بهزاد مهاجر / مسعود هاشم‌زاده / ایمان هاشمی / میلاد یزدان‌پناه / شبنم سهرابی / محرم چگینی / احمد نعیم‌آبادی / شهرام فرجی / حسام حنیفه / صانع ژاله / محمد مختاری / [[هاله سحابی]] / [[هُدا رضازاده صابر]]
اعدام‌شدگان محکوم به «محاربه»	محمدرضا علی‌زمانی / آرش رحمانی‌پور / علی صارمی
بازداشتگاه‌ها	بازداشتگاه منفی چهار وزارت کشور / بازداشتگاه کهریزک / زندان اوین / زندان حشمتیه / سوله پاسارگاد / بازداشتگاه افسریه (قصر فیروزه) / بازداشتگاه ٦٦ سپاه
مقالات مرتبط	جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران / شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸) / شائبه نقش نیروهای خارجی در سرکوب مردم ایران / سعید مرتضوی / پایگاه بسیج مقداد / مسجد لولاگر

۳-۲- «اتهام: نامه سرگشاده به رهبری!»

حمید تکاپو

تاریخ انتشار: ۳ بهمن ۱۳۸۸

شبکه جنبش راه سبز (جرس): «جناب آقای خامنه‌ای، گمان نمی‌کنم در دیدگاه شما بقای عزتمندانه، بدتر از سناریوی جایگزین، یعنی حذف نظام و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملاعمر و صدام حسین برای رهبری باشد.»، «تبعات این حضور همه‌جانبه شما و روحانیان بر مقدرات محوری کشور، این شد که از هر سخن مخالف بهراسیم و از هر نوشته و اشاره مخالف بلرزیم»، دو عبارت از نامه‌های سرگشاده احمد قابل، پژوهشگر و منتقد زندانی و همچنین محمد نوری‌زاد، نویسنده و فیلمساز سابقاً اصول‌گرا و امروزه محبوس در زندان است که خطاب به آیت‌الله علی خامنه‌ای نگاشته بودند.

امروز نه تنها احمد قابل در حبس است، بلکه محمد نوری‌زاد، احمد زیدآبادی، محمد ملکی و حشمت‌الله طبرزدی نیز که طی این سال‌ها نامه‌هایی انتقادی - و سرگشاده- به رهبر جمهوری اسلامی نگاشته بودند، ماه‌هاست در مَحبَس و سلول انفرادی به سر می‌برند؛ همچنان‌که پیش از این و طی سال‌هایی که ایشان بر تخت ولایت تکیه زده‌اند، سعیدی سیرجانی، قاسم شعله‌سعدی، محسن سازگارا، نورالدین کیانوری، آیت‌الله طاهری، ابراهیم نبوی، امیرفرشاد ابراهیمی و کسانی دیگر نیز، در انتقاد از وضعیت موجود و مسؤولیتی که متوجه رهبر می‌دانستند، واقعیاتی را در قالب نامه‌های سرگشاده انتشار دادند، که البته یکی در زندان جان باخت و دیگری خانه‌نشین شد یا بعضاً جلای وطن کردند و در تبعیدی ناخواسته ماندگار شدند.

در چند صباح اخیر و هنگامه انتخابات ریاست جمهوری یا پس از آن نیز، گروهی از چهره‌ها و اساتیدی چون دکتر عبدالکریم سروش، اکبر اعلمی، دکتر پیام فاضل، مهندس عبدالعلی بازرگان، همچنین تعداد زیادی از استادان دانشگاه و محققین و نویسنده‌های سرشناس، رهبری را نسبت به وقایع و فجایع، زنهار داده و نامه‌هایی سرگشاده خطاب به وی نوشتند.

اینکه آیت‌الله علی خامنه‌ای در مقام ولی مطلقه فقیه، نامه‌های سرگشاده را چگونه ارزیابی یا حتا مطالعه نموده، یا اینکه چه میزان این نامه‌ها اثربخش بوده، شاید در نوشتاری دیگر، مورد سنجش قرار گیرد؛ اما آنچه در این مقال خواهد آمد، بخشی از نامه‌های سرگشاده و دلیرانه کسانی است که امروز به اتهام گفتن حق و هویدا نمودن مظالم، در زندان به سر می‌برند....

طرح دو پرسش از رهبر

دکتر احمد زیدآبادی، محقق، روزنامه‌نگار و دبیرکل سازمان دانش‌آموختگان ایران (ادوار تحکیم وحدت) که از نیمه‌شب ۳۱ خرداد ماه و یک هفته پس از کودتا دستگیر و به بازداشتگاه اوین منتقل شده، برای سومین بار است که به خاطر نوشته‌ها و حق‌گوئی‌اش، در جمهوری اسلامی به مَحبس می‌رود. دادگاه انقلاب، زیدآبادی را به ٦ سال زندان، ۵ سال تبعید و محرومیت مادام‌العمر از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی محکوم کرده است. این فعال سیاسی در ۲۲ فروردین امسال، نامه‌ای سرگشاده به رهبری نوشت و ضمن اینکه از انتقادناپذیری وی انتقاد کرده بود، با طرح دو پرسش، ایشان را نسبت به وقایع کشور به چالش کشید. خانم مهدیه محمدی، همسر احمد زیدآبادی، معتقد است «مهم‌ترین اتهام او نگارش نامه سرگشاده خطاب به مقام رهبری بوده که در سایت‌ها منتشر شده است.» احمد زیدآبادی در مقدمه نامه خود به آیت‌الله خامنه‌ای با ذکر این نکته که «آنچه می‌خواهم مطرح کنم در شمار مسائل شخصی نیست که نیازمند ارسال نامه خصوصی باشد، بلکه قصد دارم برخی از مشکلات رویاروی جامعه را طرح کنم و نظر رهبری را هم در این باره جویا شوم»، خطاب به خامنه‌ای پرسید: «به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟» وی در این مورد، به سیره عملی بزرگان دین اشاره کرد که «کلام را با کلام پاسخ داده‌اند و نه با تشکیل پرونده و ارجاع به مجازات.» زیدآبادی تصریح کرده بود: «مصونیت رهبری از طرح پرسش و انتقاد در جامعه ما، نه فقط سابقه‌ای در شرع ندارد، بلکه بدعتی بی‌سابقه در تفکر اسلامی به شمار می‌رود.» این محقق، در پرسشی دیگر پیرامون مسأله هسته‌ای و اولویت‌های اصلی کشور پرسید: «چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان، ارزیابی ایشان را از شرائط داشته باشند و اگر جز این باشد، به تعبیر وی، حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند.»

زیدآبادی چندی پیش از سوی انجمن جهانی روزنامه‌ها و ناشران خبر جهان، جایزه قلم زرین آزادی سال را دریافت کرد و همزمان دادگاه تجدید نظر، احکام حبس و تبعید و محرومیت این نویسنده دلیر را مورد تأیید قرار داد....

من متهم می‌کنم رهبری جمهوری اسلامی را

چندین ساعت بعد از درگذشت آیت‌الله العظمی حسینعلی منتظری، پدر معنوی جنبش سبز، در حالی که گروه‌های مختلف مردم و علاقه‌مندان ایشان، سوگوارانه راهی قم شده تا در ماتم استاد شرکت کنند، مأموران کودتا خودروهای راهی قم را متوقف کرده و چندین تن از مسافران را دستگیر و به بازداشتگاه منتقل می‌کنند. اولین فردی که در این رابطه بازداشت شد، احمد قابل، فعال صریح‌الهجه، پژوهشگر شاخص دینی و از شاگردان معظم‌له بود که هنگام عزیمت با خانواده و دوستانش از مشهد به قم دستگیر شد. قابل بارها به دلیل انتقادات صریح و عالمانه‌اش زندانی شده بود. (از جمله در سال ۱۳۸۰ پس از تحمل ۱۲۵ روز زندان انفرادی در اوین).

از نکات قابل ذکر در فعالیت‌های وی، نامه‌های سرگشاده‌ای بود که طی چهار سال اخیر به علی خامنه‌ای نگاشت. قابل در نامه سرگشاده خود در بهار سال ۱۳۸٤ به خامنه‌ای، از «استبداد دینی و سوء تدبیر» وی در اداره کشور انتقاد نموده و نتیجه پیروزی احمدی‌نژاد را چنین پیش‌بینی کرده بود: «اندوخته سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه‌گذاری مادی و معنوی مردم، به تاراج بیگانگان و تروریست‌هایی از سنخ القاعده» می‌رود. احمد قابل همچنین خطاب به خامنه‌ای –مستنداً– مواضع و عملکردهای قبل و اوایل انقلابش را یادآور شد و پیرامون دوران زمامداری وی نوشت «در دوران رهبری شما ستم دستگاه‌های قضائی، شبه‌قضائی و اطلاعاتی– امنیتی بیش از گذشته فزونی گرفته و قانون‌شکنی و قانون‌گریزی در آنها به یک روند تبدیل شده و مخالفان سیاست‌های شما، شدیداً سرکوب و با محرومیت‌های مختلف مواجه بوده‌اند.» وی مصادیق بارز عملکرد رهبری پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای، ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی، برخوردهای نامشروع و غیرقانونی با علما و مراجع منتقد، تعطیلی فله‌ای مطبوعات، بستن دست و پای دولتین آقای خاتمی و مجلس ششم و... را برشمرده و به نقد کشید. او با بیان اینکه «اکنون موجودیت حکومت با خطر مواجه شده و کوره‌راهی برای ماندن باقی مانده است که شما را به پیمودن آن دعوت می‌کنم»، راه‌حل‌هایی از جمله «اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی زندانیان، جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار شورای نگهبان و مسؤولان متخلف، اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه‌های رئیس‌جمور منتخب و قبول نظارت سازمان ملل و کنفرانس اسلامی بر انتخابات کشور» را به خامنه‌ای پیشنهاد کرد. احمد قابل خطاب به رهبری هشدار داد: «گمان نمی‌کنم در دیدگاه شما ماندن نظام و بقای عزتمندانه، بدتر از سناریوی جایگزین، یعنی حذف نظام جمهوری اسلامی و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملاعمر و صدام حسین برای رهبری باشد.» قابل همچنین خاطرنشان کرد: «روحانیت بدون دانش مدیریت، مدعی حکومت شد و ولایت مطلقه را طلب نمود».

این پژوهشگر دینی در نامه‌ای دیگر خطاب به رهبر جمهوری اسلامی در بهار ۱۳۸۷ که اعتراضی به صدور حکم دادگاه ویژه روحانیت در مورد برادر فرهیخته ایشان (هادی قابل)(۱) بود، خاطرنشان کرد: «من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و نقض شدید حرمت روحانیت متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیأت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف، وجود داشته باشد.» احمد قابل در نامه تظلم و سرگشاده دیگری، در بهمن ۸۷ به آیت‌الله خامنه‌ای، وی را شریک ظلم و ستم‌های وارده به مخالفان و منتقدان سیاسی معرفی کرد و از پافشاری رهبر بر «سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» به شدت انتقاد و خاطرنشان کرد «تأکید رهبری بر این سیاست‌ها، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است.» وی پیرامون قدرت‌یابی مجدد احمدی‌نژاد نیز در آن نامه هشدار داد: «باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت امیدوار بوده و دیرزمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است. آنان از عدم مطالبه حقوق از سوی آحاد ملت، بهره‌های هنگفتی برده و قدرت مافیایی خود را در سراسر کشور گسترش داده‌اند و اکنون نیز در آستانه انتخاب رئیس‌جمهور، به نمایشی غیرواقعی از حضور ملت می‌اندیشند، تا از سبد افرادی که آنان گزینش می‌کنند، کسی را بر مسند نشانند که هیچ‌گونه تعرضی به قانون‌شکنی آنان نداشته باشد و راه را بر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکست‌خورده رهبری کشور نبندد».

اگر امروز آیت‌الله خامنه‌ای و حامیان وی، جنبش سبز و مخالفان را به براندازی نرم متهم می‌سازند، احمد قابل در نامه خود صراحتاً رهبری و حامیانش را به «براندازی سخت» نظام از راهکار «ظلم‌های آشکار به مخالفان» متهم کرده بود.

این محقق کشور، اکنون در زندان و وضعیتی بلاتکلیف به سر می‌برد...

گولِ این حرف‌ها و تظاهراتی که برایتان راه می‌اندازند را نخورید

دکتر محمد مَلکی، از فعالان ملی- مذهبی و اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب، که مواضع صریحش پیرامون انقلاب فرهنگی و نابسامانی‌های کشور معروف بوده و طی سال‌های گذشته نیز بارها مورد احضار و بازداشت قرار گرفته، روز شنبه ۳۱ مرداد امسال و بعد از کودتای انتخاباتی، بازداشت شده و اینک ماه‌هاست در محبس به سر می‌برد. دکتر ملکی در نامه‌ای سرگشاده خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای در اردیبهشت ۱۳۸۷ و به مناسبت بیست و هشتمین سالگرد تعطیلی دانشگاه‌های کشور، سیاست‌ها و عملکرد رهبری و همچنین وضعیت موجود کشور را مورد انتقاد جدی قرار داد و خطاب به وی گوشزد کرد: «در برابر فساد بی‌حد، اعتیاد، خرافات، تن‌فروشی دختران، کارتن‌خوابی، چپاول و دزدی و رشوه‌خواری، ثروت‌های کلان بادآورده، اختلاف وحشتناک طبقاتی که آمار آنها از سوی مقامات حکومتی منتشر می‌گردد، چه کسی مسؤول است؟ این چه عدالت و برابری است که اگر دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و دیگر طبقات دگراندیش، نقدی بر حاکمیت بزنند سروکار آنها با دادگاه‌های انقلاب و محرومیت از درس و کار و رفتن به زندان و هزاران بلای دیگر است؟!» دکتر محمد ملکی همچنین به خامنه‌ای هشدار داد: «نمی‌دانم آنچه در کشور می‌گذرد چگونه و تا چه اندازه به اطلاع شما می‌رسد، اما می‌دانم وضع بسیار بدتر از آن است که شما گاه‌گاه در فرمایشات خود به آنها اشاره می‌کنید. احتمالاً افراد بیت و دوستان و نزدیکان به شما می‌گویند که اکثریت قریب به اتفاق مردم، طرفدار رژیم هستند. گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید. بیایید برای نجات کشور، فرمان یک همه‌پرسی در مورد نظام ولائی را با تمام شرائط انتخابات آزاد و شفاف صادر فرمایید تا هر کس که شناسنامه ایرانی دارد بتواند در آن شرکت کند و حکومت دلخواه خود را بار دیگر پس از گذشت ۳۰ سال، همان‌گونه که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ شد، انتخاب نماید تا معلوم شود چند درصد مردم، طرفدار نظام هستند.»

دکتر ملکی با ۷۶ سال سن و کهولت و بیماری‌های متعدد، بعد از پنج ماه، کماکان در بازداشت و بلاتکلیفی به سر می‌برد....

سابقاً برای دشمن، خط و نشان می‌کشیدیم و امروز برای مردم خودمان

محمد نوری‌زاد، نویسنده سال‌های نه چندان دورِ روزنامه کیهان، فیلم‌ساز و به‌خصوص مستندساز حامی نظام و مجری سال‌های دور برنامه‌های جهاد سازندگی و روایت فتح که چند سال اخیر نیز به تألیف کتاب، نقد آثار ادبی، نگارش فیلمنامه و تولید آثار داستانی روی آورده بود، پس از کودتای انتخاباتی و به‌ویژه پس از خطبه‌های نماز جمعه ۲۹ خرداد آیت‌الله علی خامنه‌ای، نامه‌ای سرگشاده خطاب به وی نوشت که یکی از سندهای تاریخی جمهوری اسلامی خواهد ماند. نوری‌زاد ابتدائاً خطاب به ولی فقیه یادآور می‌سازد که طی دو دهه اخیر «با اشاره و تأیید و نصب جنابعالی، شیفتگان و سربازان و اطرافیان و مأموران شما بر منصب‌های فراوان کشور قرار گرفتند... از شورای نگهبان تا قوه قضائیه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صدا و سیما. هیچ منصب کلیدی نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتا نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می‌شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می‌کردند...».

وی سپس خاطرنشان کرد: «در طول سالیان دراز، ما هرگز لذت یک روزنامه مستقل و صدا و سیمای مردمی را نچشیدیم...» نوری‌زاد پیرامون خطبه‌های نماز جمعه رهبری به وی خاطرنشان کرد: «سابقاً ما برای دشمن، خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان، خط و نشان بکشیم. این روند کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد...» وی آیت‌الله خامنه‌ای را دعوت کرد تا شاهد باشد «مسؤولینی را که به راحتی نوشیدن یک شربت گوارا دروغ می‌گویند» و کشوری که به «دام روسیه و چین» افتاده است. او همچنین پیرامون سخنان احمد علم‌الهدی امام جمعه مشهد که بعد از انتخابات گفته بود: «نخبگانی که وارد سیاست می‌شوند، اگر ولایت‌پذیر نباشند، ولایت‌ستیزند و ولایت‌ستیز یعنی ابن ملجم»، نوشت: «چرا و به چه دلیلی یک رئیس‌جمهور، قبل از انتخابات، برای یک امام جمعه، یک میلیارد تومان پول می‌فرستد؟ این در کجای عدل علی است؟» نوری‌زاد در انتها از خامنه‌ای تقاضا کرد که از مردم عذرخواهی نماید که «اگر این نشود و کار به تنگناهای انتظامی بکشد، ما رفته‌رفته این باقی‌مانده مردم را نیز از دست خواهیم داد و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید: نظامی که مردم نداشته باشد، چه دارد؟»

نوری‌زاد اکنون در بازداشتگاه و در وضعیت بسیار وخیمی به سر می‌برد....

مگر این مملکت، فقط متعلق به آقای خامنه‌ای و یک اقلیت پیروِ اوست؟

مهندس حشمت‌الله طبرزدی، از اعضای سابق دفتر تحکیم وحدت و از دانشجویان سابقاً اصول‌گرا که مجله «*پیام دانشجو*» خود را در سال ۱۳۷٤ با تیتر «امام خامنه‌ای» منتشر کرد و بعد از مدتی به جبهه معترضین ملحق شد، بارها به دلیل فعالیت سیاسی و روزنامه‌نگاری، بازداشت و مجروح و زندانی گردیده است. وی که ماه پیش – در جریان سرکوب‌های بعد از عاشورا– بازداشت شد، در اسفندماه سال گذشته نامه‌ای سرگشاده خطاب به آیت‌الله علی خامنه‌ای نوشته بود و با مقدمه‌ای پیرامون آنچه بر وی گذشته، خاطرنشان کرد: «شما رهبر جمهوری اسلامی هستید و من نیز از مخالفان شناخته‌شده هستم که در ۱۵ سال اخیر هر نوع زندان و شکنجه سفید و ضرب و شتم و محرومیت را تحمل کرده، اما به هر حال، پذیرفته‌ام که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی می‌بایست هزینه پرداخت کرد و این طبیعت هر رژیم سرکوبگر و ایدئولوژیک است که مخالفین خود را سرکوب کند.» طبرزدی از اینکه گروهی از مأموران برای همسر وی ایجاد مزاحمت کرده و آسایش و حریم خصوصی زندگی آنها را مورد تجاوز قرار داده‌اند، ابراز نگرانی نموده و خاطرنشان کرد: «امروز دستگاه اطلاعات آقای احمدی‌نژاد به همسر و حریم خانوادگی من حمله‌ور شده و هر آینه این امکان هست که مرا به عکس‌العمل وا دارند. این بازی خطرناک را دستگاه امنیتی ولی فقیه شروع کرده و مسؤولیت آن نیز با شخص رهبر خواهد بود.» وی بی‌پرده به رهبری گوشزد کرد: «جناب اقای خامنه‌ای! شما با زور سپاه و دستگاه‌های امنیتی همه مخالفین را از میدان خارج کرده و حتا یاران دیروز یعنی آقایان رفسنجانی و خاتمی را نیز از دست داده‌اید، اگر چه آنها بنا به مصلحت و به صورت علنی حرفی نمی‌زنند. شما به خوبی می‌دانید که اکثریت قاطع مردم ایران از حکومت شما ناراضی هستند، اما نیروهای امنیتی آنها را سرکوب می‌کنند. به خوبی می‌دانید که دولت احمدی‌نژاد حتا در بین اصولگرایان محافظه‌کار نیز طرفداری ندارد، اما از ترس شما یا از روی مصلحت، سخنی نمی‌گویند...».

طبرزدی اکنون در سلول انفرادی، زمان و جنبش را نظاره می‌کند...

هنوز مشخص نیست سرنوشت کسانی که جرأت داشته، جسارت به خرج داده و دلیرانه معضلات کشور را سرگشاده به رهبر جمهوری اسلامی گوشزد کرده یا می‌کنند، چه خواهد شد....

*** پی‌نوشت ***

(۱) آقای هادی قابل از سوی دادگاه ویژه روحانیت، به اتهاماتی واهی چون «اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب، توهین به مقامات و هتک حیثیت روحانیت»، به ٤۰ ماه حبس و خلع لباس، محکوم شده بود.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://rahesabz.net/story/8438

۴-۲- «حکایت نامه‌های بی‌پاسخ به خامنه‌ای»

احمد سعیدی

تاریخ انتشار: ٤ دی ۱۳۸۹

در این چند سالی که از خلافت رهبر جدید جمهوری اسلامی می‌گذرد و به‌خصوص پس از حوادث خرداد ۸۸، افراد بسیاری ایشان را مخاطب نامه‌هایشان قرار داده‌اند. پاسخ نامه‌ها البته از پیش مشخص بود؛ آنها که در دسترس بودند، یا همچون سعیدی سیرجانی، به تیغ حذف گرفتار آمدند یا به دلیل انتقادهای دلسوزانه‌شان، همچون عیسی سحرخیز و محمد نوری‌زاد، به حبس و شکنجه در زندان‌های تحت امر ایشان محکوم شده‌اند. آنهایی هم که از چنگال حکومت خودکامه ایران دور بودند، همچون عبدالکریم سروش، به دست روحانیون درباری تکفیر شده‌اند. اینها همه انجام شده است تا جایگاه خودمطلق‌انگارانه خلیفه آسیب نبیند! بدون شک، نگارندگان آن نامه‌ها با دیدن حوادث اخیر که با علم و فرمان آقای خامنه‌ای صورت گرفته، بر این امر واقف بودند که نگاشتن نامه به ایشان و درخواست اصلاح امر، کوبیدن آب در هاون است و کوفتن میخ در سنگ. چه کسی باور می‌کند که حاکم جائر از جایگاه فرعونانه، به جز نغمه‌های متملقانه، به ندای دیگر هم گوش فرا دهد و انتقادهای دلسوزانه دیگران را شنوا باشد؟! در این صورت، حکایت و مقصود آن نامه‌های انتقادی چه بوده است؟ ذیلاً تلاش شده است که مختصراً آثار و تبعات آن نامه‌ها بررسی گردد:

۱) کارکرد مبارزاتی:

حوادث پس از انتخابات ۸۸ به خوبی نشان از آن دارد که رویکرد اصلاحی از درون جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده و ریشه‌های فساد ساختاری (قدرت گرفتن نهادهای غیردموکراتیک و تقلیل نهادهای دموکراتیک) چنان در تار و پود جمهوری اسلامی ریشه دوانده که پروژه اصلاحات حکومتی با شکست کامل مواجه شده است و حاکمیت ایران را در مقابل دوگانه فروپاشی و سقوط یا سر فرو آوردن در مقابل اصلاحات مردمی قرار داده است. نامه‌هایی که به رهبری نگاشته شد، اولاً، مسؤولیت آنچه که گذشته، یعنی شکل‌گیری فساد ساختاری حکومت ایران و انسداد سیاسی موجود را متوجه رهبری و نهاد ولایت مطلقه ایران می‌نماید. دوماً، مسؤولیت آنچه که پیش خواهد آمد از جمله خطر سقوط و فروپاشی حکومت ایران را به ایشان و طرفدارانشان اعلام می‌نماید.

۲) کارکرد روشنگرانه:

زمانی نه چندان دور که کوس رسوایی حاکمیت صدایش رساتر شده بود و دفاع از جنایات افشاشده دشوار شده بود، این موضوع تبلیغ می‌شد که رهبری خود از این معضلات بی‌اطلاع است و ایشان توسط مهره‌هایی در بیت محاصره شده و این حلقه مانع از رسیدن اطلاعات شفاف به ایشان می‌شوند و ایشان هرگاه که در جریان قرار گرفته، مواضع قابل قبولی اتخاذ کرده است و به عنوان مثال، مواضع اولیه ایشان در ماجرای کوی دانشگاه ۷۸ را مثال می‌زدند. این استدلال، در عین حالی که برای بسیاری از افراد غیر قابل باور بود، مورد قبول طیف مذهبی جامعه که نسبت به این حوادث، منتقد اما نسبت به جمهوری اسلامی، وفادار بودند، قرار گرفته بود. با بلندشدن کوس رسوایی و افزایش جنایات از یک سمت و ورود مستقیم، آشکار و جانبدارانه آقای خامنه‌ای به بحران‌ها و هدایت سرکوب‌ها از سوی دیگر، این استدلال به‌تدریج به ضعف گرایید و حامیان آن دچار لرزش فکری شدند. در واقع، نامه‌های مختلفی که به آقای خامنه‌ای نوشته شد، بیش از آنکه مخاطبش شخص ایشان باشد، طیفی از جامعه بود که بنا به ارادت‌های مذهبی، طرفدار جمهوری اسلامی بودند، اما نسبت به جنایات و ظلم‌هایی که در جریان بود هم منتقد بودند. این نامه‌ها از طرفی، حجت را بر آقای خامنه‌ای تمام می‌کردند و از سویی دیگر، تکلیف مرددماندگان را روشن می‌ساختند. به این ترتیب، این نامه‌ها ندایی در دل تردیدکنندگان ایجاد می‌کرد که مبادا در مصداق‌شناسی حق و باطل اشتباه کرده باشند.

۳) کارکرد تاریخی:

این نامه‌ها، علاوه بر اینکه خود بخشی از ادبیات مبارزه حال حاضر علیه حکومت ایران را شکل داده‌اند، هر یک سند تاریخی است که توصیف روزگار را به بهترین نحو انجام می‌دهد. این نامه‌ها و پوشش رسانه‌ای مدرن که نسبت به آنها صورت می‌گیرد، هر یک برگی از تاریخ معاصر ایران

را شکل خواهد داد که بعدها دست جاعلین تاریخ را می‌بندد و مانع از این می‌شود که تاریخ، مطابق میل حکومت و نیروهای تحت امرش نگاشته شود. همچنین در صورت فروپاشی این حکومت، ثبت وقایع تاریخی اخیر مانع از این خواهد شد که نوظهوران عرصه سیاست، از گل‌آلودگی آب بهره جویند و به فرصت‌طلبی و یا تخطئه تاریخی روی آورند.

در کنار کارکردهای فوق، جمعی از منتقدین بر این باورند که نگاشتن نامه به رهبری، در واقع رسمیت دادن به جایگاهی است که مشروعیت آن از دست رفته است. اما آنچه در عمل دیدیم، این نامه‌ها نه تنها به مشروعیت نهاد ولایت مطلقه نیفزود، بلکه هر یک از آنها ستونی از ستون‌های مشروعیت رژیم را از هم فرو پاشید و سندی برای رسوایی این حکومت گردید. از طرف دیگر، باید در نظر داشت که این نامه‌ها می‌تواند آخرین ظرفیت‌های اصلاحی رژیم را مورد ارزیابی قرار دهد، هرچند که بی‌پاسخ ماندن نامه‌ها خود مهر تأییدی است بر عمق فساد ساختاری حکومت ایران، حکومتی که در آن نهادی خداگونه شکل گرفته که مبرا از نقد شدن، مورد پرسش واقع شدن و عزل شدن است و هر روز گستره نفوذ پوشالی‌اش گسترده‌تر می‌شود، اگر چه نفوذ واقعی‌اش بر دل‌ها کم‌تر.

در مجموع، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط خفقان سیاسی و خلأ رسانه‌ای، این نامه‌ها یک نوع کنش مبارزاتی محسوب می‌شوند که با توجه به پوششی که داده می‌شوند، پروپاگاندای رسانه‌ای رژیم را با شکست مواجه می‌کنند و با به چالش کشیدن مهم‌ترین و اصلی‌ترین جایگاه در اردوگاه سرکوبگران، ریشخندی تمسخرآمیز به قدرت پوشالی نظام حاکم می‌زنند. همچنین حالا که دستگاه سرکوب با همه ابزارهایش در حال پاشیدن گرد مرگ و سکوت بر فضای جنبش سبز است، این نامه‌ها علاوه بر شکستن این فضای سکوت، نماد صدای اعتراض مردمی شده‌اند که سرکوب‌ها آنها را ناگزیر به پی گرفتن اعتراضاتشان از راه‌هایی کم‌هزینه‌تر کرده است. این نامه‌ها امید را به جنبش تزریق می‌کنند و حیات فعال جنبش را به رخ دستگاه سرکوبگر می‌کشند.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/29792

۵–۲– «نامه‌های بی‌پاسخ؛ سیر تحول نامه‌های سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای»

تاریخ انتشار: ۱۱ اسفند ۱۳۸۹

در دوره بیست و چند ساله رهبری آیت‌الله خامنه‌ای بسیاری از آسیب‌دیدگان و قربانیان و فعالان مدنی و سیاسی، نامه‌های سرگشاده‌ای برای اعتراض یا هشدار و نصیحت به او نوشتند. نگاهی به این نامه‌ها نشان می‌دهد حجم اعتراض‌ها از خرداد ۸۸ به طور قابل توجهی افزایش یافته است.

دوره بیست ساله رهبری آیت‌الله خامنه‌ای دربردارنده فراز و نشیب‌های بسیاری است. وی که بلافاصله پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و همزمان با تجدید نظر در قانون اساسی ایران و با پشتیبانی اکبر هاشمی رفسنجانی به این سمت برگزیده شد، فضای سیاسی ایران را با تکیه بر جناحی خاص (راست) به سمت خفقان بیش‌تر سوق داد. در سال‌های پیش از انتخابات ۸۸ رهبر ایران کم‌تر در معرض انتقادهای صریح بود. اما پس از آن موجی از نامه‌ها خطاب به او منتشر شدند. نامه‌هایی که هیچ‌گاه از سوی شخص آقای خامنه‌ای یا حاکمیت پاسخی نگرفت. ولی پاسخ غیرمستقیم رهبری به نویسندگان نامه‌ها إعمال فشار بیش‌تر به آنها و در مواردی زندان بوده است. بخش عمده این نامه‌ها در مجموعه‌ای به‌تازگی جمع‌آوری شده است. این، همه نامه‌ها نیست، اما مهم‌ترین آنها را در بر می‌گیرد. این نامه‌ها درست از سال اول رهبری آقای خامنه‌ای شروع می‌شود:

نورالدین کیانوری؛ بهمن ۶۸

نورالدین کیانوری، نخستین فردی بود که اولین نامه سرگشاده را در ۱۶ بهمن ۶۸ برای آقای خامنه‌ای نوشت. وی در این نامه از شکنجه شدن خود و خانواده‌اش تحت عنوان «تعزیر» سخن گفته است. کیانوری می‌نویسد تمام شکنجه‌ها برای گرفتن اعتراف‌های دروغین بوده است. در قسمتی از این نامه، کیانوری می‌نویسد:

«بار اول مرا به اطاق شکنجه بردند. مریم همسرم را که چشمش را بسته و دهانش را با دستمالی که در آن فرو کرده بودند، بسته بودند، روی تخت شلاق خوابانده و دهان مرا هم گرفتند و در برابر چشم من، به پای لخت او شلاق زدن را آغاز کردند. آقایان برای اینکه دست خود را به یک چنین کار ننگینی، که بدون تردید قابل دفاع نبود، آلوده نکرده باشند، یکی از افراد توده‌ای، به نام حسن قائم‌پناه راکه برای فرار از فشار، تن به پستی داده بود، مأمور شلاق زدن کردند. پس از نشان دادن این منظره، مرا به پشت در سلول شکنجه‌گاه بردند و به زمین نشاندند و از من اعتراف می‌خواستند تا شلاق زدن به پای همسرم را، که من صدای ضربات شلاق و ناله همسرم را می‌شنیدم، پایان دهند.»

کیانوری با اشاره به اینکه پس از آزادی موقت متوجه می‌شود که تمام اموال او را غارت کرده‌اند، خطاب به آقای خامنه‌ای می‌نویسد: «حضرت آیت‌الله! آیا همه این اعترافات، در چارچوب «تعزیرات» اسلامی می‌گنجد؟!»

سعیدی سیرجانی؛ اسفند ۷۲

سعیدی سیرجانی، نویسنده، از دیگر کسانی بود که در اسفند ۱۳۷۲ نامه سرگشاده‌ای برای آقای خامنه‌ای نوشت. او با اشاره به «پیام عتاب‌آمیز» آقای خامنه‌ای، که از طریق واسطه‌ای به آقای سیرجانی رسیده بود، از آقای خامنه‌ای گله می‌کند و می‌گوید که انتظار سعه صدر بیش‌تری از رهبری داشته است. آقای سعیدی سیرجانی در قسمتی از نامه و در مورد کتاب‌های توقیف‌شده‌اش می‌نویسد: «در مورد کتاب‌های توقیف‌شده بنده واقعاً نمی‌دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتاً از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته‌هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو مفاسدی در دستگاه حکومت راه یافته است، چه بهتر که مطرح گردد و علاج شود. مسأله اساسی در حکومت حاضر، این است که انتقاد از هر مسندنشین و مسؤولی حمل بر «زیر سؤال بردن رژیم» می‌شود و لطمه زدن به اساس اسلام، و بهانه‌ای برای سرکوبی و اختناق، و نتیجه‌اش همین که می‌بینیم. من به آنچه در کتاب‌های توقیف و خمیرشده‌ام نوشته‌ام، عمیقاً اعتقاد دارم.»

ابراهیم نبوی؛ خرداد ۸۲

ابراهیم نبوی، روزنامه‌نگار و طنزنویس هم از جمله افرادی بود که ۳ نامه سرگشاده برای آیت‌الله خامنه‌ای نوشت. وی در تاریخ ۲۶ خرداد ۸۲ و در اولین نامه خود خطاب به رهبری، از سخنرانی آقای خامنه‌ای که گفته بود با عوامل دشمن بی‌رحمانه برخورد کنید، به شدت انتقاد می‌کند و

می‌نویسد: «می‌خواهم بپرسم آیا می‌دانید حاصل صدور برخورد بی‌رحمانه چیست؟ و مجریان این دستورات چگونه آن را اجرا خواهند کرد؟ و کسانی که این بی‌رحمی بر آنان روا می‌شود چه کسانی هستند؟ و بر سرشان چه خواهد آمد؟ آیا زمانی که دستور برخورد بی‌رحمانه صادر می‌کردید، می‌دانستید که ممکن است کسانی کشته شوند؟»

ابراهیم نبوی با اشاره به اینکه آیت‌الله خامنه‌ای مطبوعات دوم خردادی را تاب نیاورده است، در پایان نامه‌اش می‌نویسد: «آقای خامنه‌ای! رهبری حکومتی که مردمش ساعت پایانش را انتظار می‌کشند کار سختی است؟ نه؟»

احمد زیدآبادی؛ فروردین ۸۶

نامه احمد زیدآبادی به سید علی خامنه‌ای هم در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۸٦ تحت عنوان «طرح دو پرسش از آیت‌الله خامنه‌ای» نوشته شد. زیدآبادی در پرسش اول می‌پرسد: «سؤال، این است که به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته‌ها و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟» و در سؤال دوم، آقای زیدآبادی در خصوص تأمین سوخت هسته‌ای و مسائل مربوط به پرونده هسته‌ای کشور، می‌پرسد «به چه هزینه‌ای» این مهم قرار است انجام شود؟

محسن سازگارا؛ بهمن ۸۷

نامه بعدی مربوط به محسن سازگارا است. وی در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۸۷ خطاب به آقای خامنه‌ای نوشت: «فکر کردم این چند خط را خطاب به شما بنویسم. شاید کمی به خود بیایید و تقوا پیشه کنید». در این نامه، آقای سازگارا انتقادات تندی را متوجه آیت‌الله خامنه‌ای کرد. در قسمتی از نامه، سازگارا نوشت: «در بیست سال گذشته که جنابعالی در مسؤولیت رهبری نظام جمهوری اسلامی قرار داشته‌اید، برای سرکوب مخالفین و تثبیت پایه‌های قدرت خود، بدون استثناء (حتی بدون یک استثناء) تمام مخالفین خود را به عامل آمریکا و سپس اسرائیل و دیگر کشورها متهم کرده‌اید.» سازگارا در پایان نامه‌اش خامنه‌ای را دعوت کرده است که «تقوا پیشه کند و تنها کمی از خدا بترسد.»

حشمت‌الله طبرزدی؛ اسفند ۸۷

حشمت‌الله طبرزدی هم در تاریخ ۲٦ اسفند ۱۳۸۷ نامه سرگشاده دیگری را خطاب به رهبری نوشت. طبرزدی که از برخورد مأموران امنیتی با خانواده‌اش به ستوه آمده بود، با انتقاد از نحوه رفتار مأموران در شروع نامه‌اش نوشت: «جناب اقای خامنه‌ای با سلام. بدون مقدمه شروع می‌کنم. امیدوارم اینک که این نامه را می‌نویسم، خشم ناشی از برخورد سربازان شما با خانواده‌ام موجب نگردد تا از جاده منطق و عقلانیت خارج شوم و مطالبی را قلمی کنم که ای بسا از اهداف فشار جدید و جنگ روانی آنها علیه همسرم و سایر اعضای خانواده‌ام باشد.» آقای طبرزدی در ادامه نامه‌اش شرح رفتارهای نامتعارف مأموران امنیتی با خود و خانواده‌اش را تشریح می‌کند.

اکبر اعلمی؛ خرداد ۸۸

اکبر اعلمی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۸۸ و در خصوص رد صلاحیت‌اش از انتخابات ریاست جمهوری، نامه‌ای را با عنوان «نامه سرگشاده یک بنده خدا، به بنده دیگر خدا مقام محترم رهبری!» به آیت‌الله خامنه‌ای نوشت. وی در این نامه که با لحنی ملایم نوشته شده، انتقاداتی را از شورای نگهبان و دخالت «نابه‌جای» آنها در امر انتخابات می‌کند. اعلمی در قسمتی از این نامه، که در توضیح قصد وی از نگارش نامه سرگشاده است، می‌نویسد: «در وصف قصد من از نگارش این نامه، نه استیضاح که به اعتبار «المیسور لا یترک بالمعسور»، تلاش هرچند کم‌ثمر برای استیفاء حقوق مخدوش‌شده یک ملت و نجات جمهوریت و ارزش‌های آن است.»

اکبر هاشمی رفسنجانی؛ خرداد ۸۸؛ ۲۴ ساعت قبل از انتخابات ریاست جمهوری

اکبر هاشمی رفسنجانی، شاید مشهورترین و مهم‌ترین فردی باشد که در کنار اینکه می‌توانست به راحتی با آیت‌الله خامنه‌ای ملاقات کند، ۲٤ ساعت قبل از انتخابات جنجالی ریاست جمهوری دهم، نامه سرگشاده‌ای را خطاب به رهبری جمهوری اسلامی نوشت. آقای رفسنجانی با گلایه از سکوت آقای خامنه‌ای در برابر تهمت‌هایی که آقای احمدی‌نژاد در آن مناظره معروف با میرحسین بر خانواده آقای هاشمی وارد کرد، نوشت: «با این همه بر فرض اینکه اینجانب صبورانه به مشی گذشته ادامه دهم، بی‌شک بخشی از مردم و احزاب و جریان‌ها این وضع را بیش از این

برنمی‌تابند و آتش‌فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت که نمونه‌های آن را در اجتماعات انتخاباتی در میدان‌ها، خیابان‌ها و دانشگاه‌ها مشاهده می‌کنیم. لذا در فرصت باقی‌مانده ضروری به نظر می‌رسد خواسته حق حضرتعالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد.»

ابراهیم نبوی؛ خرداد ۸۸

ابراهیم نبوی در دیگر نامه سرگشاده خود در تاریخ ۲۹ خرداد، خطاب به خامنه‌ای نوشت: «خون را بنا نبود بریزید که ریختید و حد را بنا بود نگه دارید که نگه نداشتید و حرمت را بنا بود حفظ کنید که بی‌حرمتی کردید و با بی‌انصافی و بی هیچ عدالتی، حق ملتی را پایمال کردید. پایمال کردید حق میلیون‌ها آدم را و بعد مرد دروغگوی شهر، بی‌شرمانه یک ملت بزرگ و شریف را «خس و خاشاک» نامید، همو که غلام حلقه‌به‌گوشی بود و خریدیدش، به قیمت فروختن همه آنان که از بزرگان آن قبیله بودند. نمی‌گویم که عقل، نمی‌گویم که عدل، نمی‌گویم که شرافت، نمی‌گویم که درایت، نمی‌گویم که هشیاری، نمی‌گویم که مصلحت‌داری، نه، اینها را بگذاریم و بگذریم، می‌پرسم که قیمت را چرا درست حساب نکردید؟»

محمد نوری‌زاد؛ خرداد ۸۸

متن انتقادی محمد نوری‌زاد پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ اگر چه در عنوان خود مستقیماً خامنه‌ای را خطاب قرار نمی‌دهد، در محتوا خطاب به اوست. نوری‌زاد در قسمتی از نامه‌اش نوشت: «این روزها که روزهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری است، برای من و امثال من، روزهای معلق بودن است. کسی نیست به سؤال‌ها و ابهام‌های ما پاسخ بدهد. ما معلقیم. خامنه‌ای ما فصل‌الخطاب همه درماندگی‌ها بود، اما من امروز به دنبال رهایی‌بخشی می‌گردم که مرا با گذشته‌ام آشتی دهد.»

شجاع‌الدین شفا؛ تیر ۸۸

شجاع‌الدین شفا، نویسنده و مترجم ایرانی هم از دیگر کسانی بود که در ۲۳ تیرماه ۸۸ و در راستای حوادث بعد از انتخابات، نامه سرگشاده‌ای به آقای خامنه‌ای نوشت. آقای شفا با انتقاد از اختیارات بی حد و مرز و «قانونی» رهبری، خطاب به آقای خامنه‌ای نوشت: «قانون اساسی جمهوری اسلامی یکی از شرائط ضروری مقام رهبری را «صلاحیت لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» دانسته است، در این صورت، یا باید قبول کنید که چنین صلاحیت لازم را ندارید و یا بپذیرید که اظهار نظر شما [در مورد احمدی‌نژاد] یک اظهار نظر شرعی نیست، بلکه یک تصمیم‌گیری «کودتایی» است.»

ابراهیم نبوی؛ مرداد ۸۸

پس از آن، ابراهیم نبوی نامه طنزی را با عنوان «علی جون! تحریک نکن تا تحریک نشن!» در تاریخ مرداد ۱۳۸۸ به سید علی خامنه‌ای نوشت. نبوی در قسمتی از نامه‌اش آورده است: «عنوان رهبر را برایتان نمی‌نویسم... شما دیگر رسماً رهبر کشور نیستید. طبیعی است از این به بعد ما دیگر با هم صمیمی هستیم، من شما را علی صدا می‌کنم، شما هم می‌توانید مرا داور صدا کنید. و حالا که دیگر هادی غفاری هم نظرش را در مورد ترکیب کنونی حضرتعالی گفته است و دیگر همه چیز صمیمانه شده، می‌توانیم خیلی راحت‌تر وارد مقولات و معقولات بشویم.»

دکتر پیام فاضل؛ مرداد ۸۸

دکتر پیام فاضل از پزشکان بدون مرز و عموزاده دکتر ایرج فاضل، وزیر سابق بهداشت هم نامه سرگشاده‌ای به تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ برای آقای خامنه‌ای نوشت. دکتر فاضل که اشاره کرده این نامه در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای است، نوشت: «این نامه را در پاسخ نامه شماره ۸/۷۸۱۸۸ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ جنابعالی که توسط معاون اول سفارت جمهوری اسلامی جناب آقای اسلامیان به اینجانب تحویل شد، می‌نویسم... برای محکومیت من ممکن است بپرسید پس چرا در ایران مشغول به خدمت نیستم. پاسخ آن که در زمانی که فرزندان ناخلف، بی‌ریشه و بی‌خردی چون احمدی‌نژاد بر مسند قدرتند، فرزندان خلفی چون من به هجرت سر می‌کنند.»

عبدالکریم سروش؛ شهریور ۸۸

عبدالکریم سروش، نواندیش دینی هم در حوادث بعد از انتخابات دو نامه سرگشاده برای آقای خامنه‌ای نوشت. سروش در نامه خود با انتقاداتی تند از رهبری و با ادبیاتی فاخر نوشت: «می‌خواهم به شما بگویم دفتر ایام، ورق خورده است و بخت از نظام برگشته است، آبرویش به یغما رفته است و طشت رسوائی‌اش از بام تاریخ افتاده است. کشف عورت شده است. خدا هم از شما روگردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. آن دلیری‌ها که در کنج خلوت و در پرده تزویر می‌کردید فاش شده است. آه جگرسوختگان و جان‌باختگان و دهان‌دوختگان، کارگر افتاده است و دامان و گریبان شما را سوخته است. خائفم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. ایران سبز از این پس دیگر آن ایران سیاه و ویران نیست.»

بیست و هفت استاد دانشگاه؛ شهریور ۸۸

بیست و هفت استاد دانشگاه هم در شهریور ۱۳۸۸ نامه انتقادی را در خصوص خطبه‌های نماز جمعه آقای خامنه‌ای در بیستم شهریور ۸۸ نوشتند. این استادان در قسمتی از نامه نوشتند: «خطبه‌های نماز جمعه شما بیانگر این بود که شما با شبیه‌سازی بین حکومت امام علی و سیاست ایشان در برخورد با مخالفین و نظام ولایی خودتان، سعی وافر داشتید که اولاً خود را به جای امام علی و مخالفین خود را به جای مخالفین امام قرار داده و قداست و پاکی را از آنِ خویش و نفرت و پلیدی را از آنِ مخالفین خود سازید. ثانیاً تلاش نمودید با شبیه‌سازی مخالفین خود با مخالفین امام علی، به زعم خود زمینه را برای قلع و قمع نهایی مخالفین فراهم نمائید... شما نه تنها علی(ع) و مشابهش نیستید، بلکه در مقابل و در تضاد با آن بزرگوار هستید.. از مقایسه کارنامه سی ساله شما در ایام پس از پیروزی انقلاب تا کنون، با کارنامه سی ساله دوران سکوت و حکومت آن حضرت، می‌توان به وضوح [این مسأله] را مشاهده کرد.»

محمد نوری‌زاد (نامه اول)؛ شهریور ۸۸

محمد نوری‌زاد در اولین نامه سرگشاده خود در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۸۸ مستقیماً آقای خامنه‌ای را مورد خطاب قرار داد و نوشت: «حضرت شما، در این سال‌های رهبری، آن‌قدر که به دشمن و دشمن‌ستیزی بها دادید، به دوست و دوستی و دوستیابی بها ندادید. شاید از این باب که باران دشمنی‌های پی در پی و فراوانی که بر سر این نظام می‌بارید، عمده نگرانی شما را بدان سو گسیل نمود. و شما و ما، بیش از آن که به دوست متمایل شویم، دشمن را در مدار توجه خود قرار دادیم. و در این گردونه دشمن‌شناسی، از شناسایی دوست غفلت ورزیدیم. و حیف که باز در این گردونه غفلت، مرتب با تحریکات و تحرکات و شیوه‌های مختص به خود، از شمار دوستان خود کاستیم و بر شمار دشمنانمان افزودیم.»

محمد نوری‌زاد (نامه دوم)؛ آبان ۸۸

محمد نوری‌زاد، در نامه دوم خود به تاریخ ۱۵ آبان ۸۸ خطاب به رهبری نوشت: «در این سی سالی که از عمر انقلاب می‌گذرد، بخشی از نگرانی‌های ما به این بوده است که: ما از کجا زخم می‌خوریم؟ چرا آمار اعتیاد در کشور ما رتبه اول جهانی را دارد؟ چرا بیش‌ترین مصرف‌ها را داریم؟ و بیش‌ترین ضایعات را؟ و بیش‌ترین هدر دادن ثروت‌های ملی متعلق به نسل‌های نیامده را؟ پس دوستان ما چه می‌کنند؟ آنان که همه اختیارات کشور با آنان است؟ دوستانی که ذکر اسما و صفات خدا از زبانشان نمی‌افتد و به وقت نماز، به سمت سجده‌ای ناب و خالص و شورانگیز شتاب می‌کنند؟ اعتقاد من به عنوان فردی از آحاد این مردم، به این است که: ما و نظام ما و به‌خصوص حضرت شما، از ناحیه همین دوستان [نوری‌زاد اسامی را در نامه خود قید کرده است از جمله حسین شریعتمداری، مرتضوی و...] است که ضربه خورده و می‌خوریم.»

محسن مخملباف؛ آذر ۸۸

محسن مخملباف، کارگردان ایرانی هم از دیگر کسانی بود که در آذر ۱۳۸۸ نامه سرگشاده‌ای را خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای نوشت: مخملباف نوشت: «ای یزید! تو را از تخت‌ات به زیر می‌کشیم! خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! تو برنده شدی، اکنون دیگر یزید، نفر اول نیست که در عاشورا آدم کشت، تو از او بردی. حالا از خودم ناراضی‌ام که در ۱۷ سالگی با شاه جنگیدم. او وقتی دید مردم او را نمی‌خواهند، کشور را گذاشت و رفت. اما تو ایستاده‌ای تا همه از ایران بروند. خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! مقاومت کن. بیش‌تر آدم بکش. بیش‌تر تجاوز کن. می‌خواستی احمدی‌نژاد را نجات بدهی، خودت از دست رفتی.»

جمعی از اساتید دانشکده فنی دانشگاه تهران؛ دی ۸۸

جمعی از اساتید دانشکده فنی دانشگاه تهران هم در ١٤ دی‌ماه ۱۳۸۸ نامه سرگشاده‌ای را در انتقاد از حمله مأموران به دانشجوها و خوابگاه‌های آنها نوشتند. در قسمتی از این نامه امضاءکنندگان نوشتند: «مسلماً حمله‌های شبانه به خوابگاه، مأمن، مأوا و محل زندگی دانشجوی بی‌پناه و یورش روزانه به آنان در صحن دانشگاه، محل تحصیل علم و پژوهش، نه نشان قدرت و صلابت نظام است و نه ضرب و شتم و زندان دسته‌جمعی آنان زیبنده اسلامیت و جمهوریت نظام.»

محمد نوری‌زاد (نامه سوم)؛ بهمن ۸۸

محمد نوری‌زاد در سومین نامه سرگشاده خود به آقای خامنه‌ای، بار دیگر انتقاداتی را متوجه حاکمیت می‌کند. او می‌نویسد: «قرار بود با این انقلاب، ما توسط شمایان، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم. قرار بود به همگان بیاموزیم که اگر بلد نیستند انصاف و عدل و عشق بورزند، به تماشای ما شتاب کنند. اگر راه روشن «شُکر» را بلد نیستند، به قدم‌های ما بنگرند. ما با شما قرار بود به اکتشاف قاره‌های کشف‌نشده معنویت بشری شتاب کنیم. ما به قول هانری کوربن فرانسوی، قرار بود ایران را یک سرزمین منتظر تعریف کنیم... اما چه دردناک که من، در این غروب عرفه، همان سرگردانی و بی‌کسی سیدالشهدا را در این مُلک: برای دین خدا می‌بینم.»

فاطمه کروبی؛ بهمن ۸۸

فاطمه کروبی، همسر مهدی کروبی هم پس از حمله مأموران به مهدی کروبی و بازداشت و ضرب و جرح فرزندش، نامه سرگشاده‌ای را در تاریخ ٢٤ بهمن ۱۳۸۸ خطاب به به سید علی خامنه‌ای نوشت. خانم کروبی در قسمتی از این نامه سرگشاده آورده است: «در ارتباط با راهپیمائی ۲۲ بهمن امسال و حوادث پیرامون آن، که شخصاً شاهد بخش کوچکی آز آن بودم و یا فرزندم علی پس از آزادی، بیان کرد؛ با در نظر گرفتن خدا، صادقانه و به نیت درمان این غده سرطانی که تمامیت نظام و اسلام را نشانه گرفته است و با این امید که دستور صریح و قاطع جنابعالی به افراد صالح به پاک کردن همیشگی آن منجر شود... به‌راستی که زبان و قلم از بیان وحشی‌گری این قوم که این روزها بر فرزندان این مرز و بوم حاکم شده‌اند قاصر و ناتوان است.»

محمد نوری‌زاد (نامه چهارم)؛ اردیبهشت ۸۹

محمد نوری‌زاد در چهارمین نامه خود در اردیبهشت ۸۹ و هنگامی که در زندان بود خطاب به آقای خامنه‌ای نوشت: «این روزها، نزدیک به چهار ماه است که به خاطر نگارش نامه به حضرتعالی در زندانم. شصت و هشت روز از این مدت را در زندان انفرادی به سر برده‌ام. توسط بازجوهای خود مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته‌ام. در همه این احوال، از جنابعالی به عنوان رهبری فهیم و آگاه اسم برده‌ام. که اگر قرار باشد تغییری در اوضاع کشور رخ دهد، این تغییر از ناحیه شما بسیار شدنی‌تر و پایدارتر خواهد بود. من شخصاً امیدی به نقش‌آفرینی سایر افراد و دستگاه‌های کشور ندارم.»

عبدالکریم سروش؛ خرداد ۸۹

عبدالکریم سروش، در دومین نامه سرگشاده خود در خرداد ۸۹ خطاب به رهبری از وی می‌خواهد که ردای ولایت را از تن بیرون کند و از مقام رهبری استعفا دهد. سروش نوشت: «خوش‌تر آن است که مقام رهبری خود لبیک‌گویان ردای نابه‌اندام ریاست را از تن بیرون کند و از بهشت آسمانی ولایت، آرام بر زمین رعیت بنشیند و با حوّای خود آسوده زندگی کند.. بدین‌سان، دست کم، خطیبی باقی می‌ماند تا فارغ از سودای ریاست، به ارشاد و موعظت بپردازد و به عهد امانت وفا کند... یا خفتگان مجلس خبرگان سر از خواب غفلت برآورند و بند اسارت بشکنند و روزگار ولایت جائره را به سر آورند. ولی آیا امید بستن به سردمزاجان گرمخانه خبرگان، که مشاطگان قدرت‌اند و رطب‌خوردگان ولایت، آب به غربال پیمودن و گره بر باد زدن نیست؟»

محمد نوری‌زاد (نامه پنجم)؛ خرداد ۸۹

و سپس آقای نوری‌زاد نامه پنجم خود را در نهم خرداد ۸۹ خطاب به رهبری نوشت: «رهبر گرامی، ما امروز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست‌خورده معرکه جولانِ تاریخیِ خویشیم. متأسفانه، حتا در موضوع تخصصی خودمان که اسلام باشد، به قهقرا گراییده‌ایم. بدیهی است که در این سی سالگی انقلاب، باید به یک یک کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها، و به نقش و سهم خود اعتراف کنیم و در جایگاه یک مسؤول، پاسخگوی مردم و تاریخ باشیم.»

عبدالله مؤمنی؛ مرداد ۸۹

عبدالله مؤمنی هم از دیگر کسانی بود که در نامه سرگشاده‌ای در مرداد ماه ۱۳۸۹ شرح شکنجه‌های خود را برای رهبری جمهوری اسلامی نوشت. مؤمنی در قسمتی از نامه‌اش نوشت: «از همان ابتدای بازجویی، من را وادار به تک‌نویسی علیه دوستان و نزدیکان کرده و وقتی مقاومت کردم، علاوه بر ضرب و شتم و سیلی‌های پیاپی، با این پاسخ بازجو مواجه شدم که «باید تک‌نویسی کنی تا شخصیت کذایی‌ات خُرد شود.» شاید از همین رو و برای خرد شدن و تحقیر شخصیتی من بود که مرتباً می‌خواستند به روابط و مسائل اخلاقی ناکرده خود نیز اعتراف کنم و وقتی می‌گفتم این سخنان درست نیست و من نمی‌توانم علیه خود به دروغ اعتراف کنم، با فحش‌های رکیک و ضرب و شتم و این پاسخ آنها روبه‌رو می‌شدم که «فاحشه‌ای را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است».»

محمد نوری‌زاد (نامه ششم)؛ مرداد ۸۹

نوری‌زاد در نامه ششم خود به تاریخ ۲۰ مرداد ۸۹ خطاب به رهبری نوشت: «این آخرین نوشته‌ای است که مستقیم، رو به شما می‌نویسم و خود، به عاقبت تلخ آن واقفم. چرا که مأموران و قاضیان گوش به فرمان ما، در کار خود استادند. آنان نیک می‌دانند چگونه یک معترض و منتقد را با شکنجه و فحش‌های ناموسی به تنگنای روحی و روانی در اندازند. من همه این ابتلائات آتی را به جان می‌پذیرم تا صدای سخن خود را به گوش حضرت شما برسانم. ای کاش بعد از پنج نامه‌ای که چه در بیرون زندان و چه از داخل زندان برای جنابعالی نوشتم، مرا فرا می‌خواندید و بر من می‌آشفتید که فلانی، تو را چه می‌شود؟ مرگت چیست؟ و من، با شما، نه از فرصت‌های از کف رفته، نه از بسیج و سپاه واژگون‌شده، نه از بن‌بست حتمی و فروپاشی عن‌قریب، نه از مردم از کف رفته، نه از فلاکت جهانی مردمان ایران، بلکه از ضربه‌هایی می‌گفتم که بر در خانه شما می‌خورد و شما آنها را نمی‌شنوید.»

سید محمدحسین کاظمینی بروجردی؛ مهر ۸۹

سید محمدحسین کاظمینی بروجردی، روحانی منتقد هم از دیگر کسانی بود که در ۲۷ مهرماه ۱۳۸۹ نامه سرگشاده‌ای را خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای نوشت. در قسمتی از نامه آقای بروجردی آمده است: «اینجانب، سید حسین کاظمینی بروجردی، بندی زیر شکنجه از خاندانی برجسته با شجره‌نامه‌ای معتبر، بیش از سی سال از بهترین ایام عمرم را صرف إعتلای فرهنگ معنوی و رواج اخلاق الاهی نمودم، اینک از شما که در رأس حکومت هستید می‌پرسم: آیا سه دهه قبل، ملت ایران، بی‌دین بودند و بانی این نظام آنها را مؤمن کرد؟ آیا مردم این مملکت، فقیر بودند و انقلاب کنونی آنها را ثروتمند نمود؟ آیا تعداد زندان‌ها با دیروز ایران یکسان است؟ شما به این مردم چه داده‌اید که به آن افتخار می‌کنید؟»

خانواده محمد نوری‌زاد؛ آذر ۸۹

خانواده محمد نوری‌زاد هم در ۲۷ آذرماه ۱۳۸۹ نامه سرگشاده‌ای را خطاب به رهبری جمهوری اسلامی نوشتند. در قسمتی از نامه می‌خوانیم: «اکنون حدود یک سال است که محمد نوری‌زاد به خاطر انتقاد از شما در زندان است. خانواده‌اش حق دیدار و شنیدن صدای او را ندارند. مأموران شریف و عزیز، همسر و فرزندان او را مورد الطافی قرار داده‌اند که حریم قلم، شرح ماوقعشان را برنمی‌تابد. چندین بار او را محکوم کرده‌اند، بی آنکه حتا سخنانش را بررسی کنند و در آخر او را «مزدور اجنبی» خواندند.»

محسن مخملباف؛ آذر ۸۹

محسن مخملباف، برای بار دوم و هنگامی که حکم جعفر پناهی صادر شد، نامه سرگشاده دیگری را خطاب به آقای خامنه‌ای نوشت: در قسمتی از نامه آمده است: «خامنه‌ای رهبر شعردوست! دیشب تا به صبح نخوابیدیم. اگر منظورت بدخواب کردن ما بود، موفق شدی. دیشب هر که یک بیت

شعر در عمرش خوانده بود، نخوابید. نه برای ٦ سال زندان، که جعفر پناهی به زندان بزرگ و کوچکت خو کرده است، برای محرومیتش از ۲۰ سال سخن گفتن.»

چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور؛ اسفند ۸۹

چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور هم اخیراً و در اعتراض به حصر میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان نامه سرگشاده‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای نوشتند. در بندی از این نامه می‌خوانیم: «این، نامه‌ای است از سوی جمعی از دلسوزان وطن، که تخته‌بند غربت‌اند، به شما. در این قریب دو سال، به اشارت شما و دفترتان، بنگاه‌های دروغ‌پراکنی و اسطوره‌سازی، تا توانستند علیه آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و جمع عظیمی از منتقدان دلسوز ایران‌زمین گفتند و نوشتند. اکنون نیز، در ادامه سریال باطل منتقدستیزی و متملق‌پروری، به دستور و موافقت شما آقایان موسوی و کروبی و خانم‌ها کروبی و رهنورد در «حبس و بازداشت خانگی»اند. این بدعت زشت و قرون وسطایی و خلاف شرع و قانون «حبس خانگی» در دوران زعامت شما با حبس آیت‌الله منتظری آغاز گشت.»

احمد منتظری، فرزند آیت‌الله منتظری؛ اسفند ۸۹

احمد منتظری، فرزند آیت‌الله منتظری، در هفتم اسفند ماه ۱۳۸۹ آخرین فردی است که تا کنون نامه سرگشاده برای آیت‌الله خامنه‌ای نوشته است. آقای منتظری با لحنی ملایم از آقای خامنه‌ای خواسته است تا با دعوت از سران مخالف دولت، به حل و فصل مسائل کشور بپردازد. آقای منتظری نوشت: «آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و هاشمی رفسنجانی و حضرتعالی طی این سی سال، نخست‌وزیر و رئیس مجلس و رئیس‌جمهور بوده‌اید. تشکیل یک جلسه ۵ نفره و گفتگوی مستقیم و دوستانه، بسیاری از مسائل را حل می‌کند و نور امیدی در قلب همه ملت می‌افکند. این اقدام، قدرت و موقعیت شما را بالا برده و نظر دیگران را نیز نسبت به یک حاکم اسلامی بسیار مساعدتر می‌سازد. لابد استحضار دارید که بر اثر برخوردهای ناشایست عده‌ای که به نام اسلام و جمهوری اسلامی انجام می‌شود، اعتقادات بسیاری از مردم و به‌خصوص جوانان، سست شده و دین‌گریزی و حتا دین‌ستیزی رو به افزایش است.»

*** منبع ***

http://30mail.net/weblog/2011/mar/03/thu/7932

۳ـ نامه‌ها
(خطاب به روح‌الله خمینی)

۱–۳– نامه‌های ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی و اطرافیان او، طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

نامه‌های آقای بنی‌صدر از کتاب «*نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران*»، اخذ شده است؛ این کتاب به اهتمام خانم فیروزه بنی‌صدر، به‌صورت الکترونیکی منتشر شده است؛ البته در این کتاب، مجموعاً ۱۰۰ نامه و گزارش خطاب به شخصیت‌های حقیقی و حقوقی مختلف در آن دوران، همراه با مجموعه‌ای از توضیحات تفصیلی و تحلیلی منتشر شده است که من ٥٤ نامه از آنها را، که خطاب به آقای خمینی و اطرافیان او بوده، انتخاب کرده و در این کتاب بازنشر نموده‌ام؛ از میان این ٥٤ نامه، ۳۷ نامه خطاب به خود آقای خمینی هستند؛ همچنین ۱ گزارش دیدار آقای بنی‌صدر و آقای خمینی که در همان زمان ثبت شده نیز نقل گردیده است. البته آقای بنی‌صدر ۹ نامه خطاب به آقای احمد خمینی و ۱ نامه نیز خطاب به آقای حسین خمینی نوشته است که در واقع مخاطب اصلی این نامه‌ها هم خود آقای روح‌الله خمینی است؛ بنا بر این، این نامه‌ها نیز ذکر شده است. همچنین ۱ نامه به آقای علی خامنه‌ای، ۱ نامه به آقای حسینعلی منتظری، ۲ نامه به آقای عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور در آن زمان، و ۲ پیام خطاب به مردم نیز در این بخش آورده شده است. همچنین مقدمه آقای بنی‌صدر بر کتاب «*نامه‌ها*» با عنوان «توضیح عمومی» نیز آورده شده است؛ آقای بنی‌صدر، علاوه بر «توضیح عمومی»، در پایان هر نامه نیز به منظور تبیین نکات مبهم – با توجه به اینکه نامه‌ها معمولاً در مورد شرائط و مسائل جاری آن روزها نوشته شده است – یا ارائه دیدگاه و تحلیل خود با توجه به موضوعات و شرائط بعدی، معمولاً برخی نکات را با عنوان «توضیح» آورده است، این «توضیح»ها جزء نامه نیستند، ولی با توجه به روشنگر بودن آنها، در انتهای هر نامه آمده‌اند.

هرچند ذکر همه این مطالب، باعث طولانی شدن کتاب شده است، اما نظر به اهمیت آنها، به‌ویژه با توجه به اینکه بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران در مقطع حساس پس از انقلاب و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران بود و در همان آغاز، با داشتن سمت فرماندهی کل قوا، رهبری جنگ ایران و عراق را نیز بر عهده داشت، و سپس دچار برخی حوادث گوناگون شد که نهایتاً به طرح عدم کفایت او در مجلس و برکناری او از ریاست‌جمهوری انجامید، ذکر نامه‌ها همراه با برخی توضیحات خود ایشان، در چهارچوب «*نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن*» قرار می‌گیرد.

نکته پایانی اینکه عناوین (تیترهای) نامه‌های این بخش، عیناً مطابق با عناوین موجود در کتاب «*نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران*» نیست و علاوه بر شماره‌های پیش از تیترها، برخی تغییرات جزئی نیز در آنها داده شده است؛ همچنین برخی مطالب نامه‌ها که به صورت تیتر آمده است، توسط من انتخاب شده است.

۱–۱–۳– «توضیح عمومی»؛ ابوالحسن بنی‌صدر

«خط استبداد و وابستگی»، زور به کار می‌برد و با برقرار کردن سانسورها بر آن است که «جریان اطلاع‌ها» و «جریان اندیشه‌ها» را قطع کند

موضوع هر نامه، مسأله‌ای است و یا مسأله‌هایی هستند که زورپرست‌ها می‌ساختند. به هنگام نگارش هر نامه، این فکر نمی‌توانست مبنا باشد که نامه‌ها تاریخی می‌شوند از نوعی بسا بی‌سابقه و بی‌مانند. چرا که مسأله‌های بعدی که زورپرستان می‌ساختند بر خود آنها نیز دانسته نبودند. می‌نویسم و، به تأکید، مسأله‌ها که زورپرستان می‌ساختند، زیرا جز زورپرست مسأله نمی‌سازد. در حقیقت، «راه رشد» از «راه زورمداری ویرانگر» جدا است. در راه رشد، مسأله ساخته نمی‌شود بلکه مسأله‌ها که زورمداران ساخته‌اند حل می‌شوند.

از آغاز برقرار شدن روابط قوا و پیدا شدن «بیان‌های قدرت»، مایه مشترک این بیان‌ها این دروغ است که قدرت، مسائلی را که پدید می‌آورد، خود حل می‌کند. خمیرمایه نظرها که پیرامون رشد ساخته شده‌اند نیز این دروغ است که در جریان رشد، مسأله‌ها ساخته می‌شوند و در همان جریان حل می‌شوند. راستی این است که اگر جریان، جریان رشد باشد، مسأله ساخته نمی‌شود. چرا که جریان رشد، آن جریان است که گرچه، در آن، نیازها نو به نو می‌شوند، اما، پیشاپیش امکان ارضایشان فراهم می‌شود. نیروهای محرکه هستند که به کار می‌افتند و همواره توان برآوردن نیازها را از میزان آنها بیش‌تر می‌کنند. بدین قرار، اگر در جریانی، نیازهای موجود و نیازها که پدید می‌آیند از امکان‌ها فزون‌تر شدند و، در میزان، ویرانگری بر سازندگی پیشی گرفت، جریان، جریان ایجاد و بزرگ شدن و انحطاط و انحلال قدرت و بنا بر این، ضد رشد است.

اما مسأله‌ها که زورمداران می‌ساختند و موضوع این نامه‌ها می‌شدند، گزارشگر جریانی شدند که به «کودتای خرداد ۱۳۶۰» انجامید. در جریان بازسازی استبداد، آقای خمینی گاه در نقش کارگردان و زمانی در نقش آلت فعل دستیاران خود، عمل کرده است. از این رو، الف– نامه‌ها تاریخ و جامعه‌شناسی رویاروئی «خط آزادی و استقلال» با «خط استبداد و وابستگی» – معروف به «خط سید ضیاء» – شدند و ب– نامه‌ها روش‌های دو طرف را نیز به روشنی باز می‌گویند: در آزادی، «روش تجربه» به کار بردنی است. روش تجربه، روشی است که خطاها قابل تصحیح هستند. برای مثال، آقای خمینی یک ناشناخته بود. تصوری از مرجع تقلید وجود داشت و نه شخصیت واقعی آقای خمینی، که شخصیت مجازی او، به عنوان مرجع تقلید، ملاک تنظیم رابطه با او بود. رها شدن از ذهن خوکرده به شخصیت مجازی و رابطه را رابطه با شخصیت واقعی گرداندن، از سخت‌ترین کارها است. از این رو است که هیچ کار مهم‌تر از کار ورود در ابتلاها، از جمله به قصد ناشناخته را به حیطه شناسائی آوردن و مبهم را شفاف کردن نیست. نامه‌ها «گذار از مجاز به واقعیت» را گزارش می‌کنند.

تمامی نامه‌ها، کوششی از صمیم دل و سخت صمیمانه را گزارش می‌کنند که کسی، با مهر یک فرزند، می‌کوشد مخاطب خویش، آقای خمینی، را بر عهد با «اصول راهنمای انقلاب ایران» و با «اسلام به مثابه بیان آزادی»، نگاه دارد. از نخستین نامه تا واپسین نامه، همه، فراخوان هستند به ترک زورمداری و مسأله‌سازی و آمدن به راست راه آزادی. نامه‌ها تقابل خشونت‌گرائی و خشونت‌زدائی و، در نتیجه، چرائی وضعیتی را گزارش می‌کنند که ایران امروز در آن است. نسلی که نخواهد آزموده را بیازماید و بخواهد از تجربه درس آموزد، می‌پرسد: آیا نامه‌ها می‌گویند چرا دروغ‌های زورپرستان در آقای خمینی مؤثر می‌شدند و راست‌های راهروان راه آزادی و استقلال در او اثر نمی‌کردند؟ با تأمل در نامه‌ها، پاسخ این پرسش را می‌یابد و درمی‌یابد که «محل اجتماعی عمل رهبری»، تعیین‌کننده رفتار او است. اگر رهبری در بطن جامعه قرار گرفت و بر راست‌راه آزادی شد، عقلی آزاد دارد که دروغ دروغگو را بر او می‌شناساند و بدان عقل، او دروغگو را از خود می‌راند. اما این محل را ترک گفت و در کانون قدرت استقرار جست، زبان دروغ، زبان رسمی می‌شود. او راست را نمی‌پذیرد و دروغ را می‌پذیرد. چرا که راست با موقعیت او و با تمرکز و انباشت قدرت، ناسازگار و دروغ با آن سازگار می‌شود. نامه‌ها این دو زبان و کاربردهاشان را بر اهل عبرت و تجربه، می‌شناسانند. امروز امور واقع شده‌اند، این امور شهادت می‌دهند کدام زبان راست و کدام دروغ بوده‌اند. زبان دروغ و زبان راستی هریک به کدام کار آمده‌اند: در آزادی، دروغ کاربرد ندارد و در استبداد، راستی کاربرد ندارد. نه تنها کاربرد ندارد که «زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد».

اما آنها که در انقلاب و رهبری آن نقش پیدا می‌کنند، این دو را اثر خویش می‌دانند و برای آنکه اولی به هدف برسد و بر دامن دومی لکه‌ای ننشیند، هر چه توان دارند، می‌کوشند. در عوض، آنها که در انقلاب نقشی نداشته‌اند و یا بدان قصد در آن شرکت جسته‌اند که به قدرت رسند، از راه خرج کردن انقلاب و رهبری آن است که می‌باید به قدرت برسند و چنین می‌کنند. نامه‌ها نه تنها گزارشگر صمیمیتی بی‌خدشه‌اند، بلکه کوششی

دلسوزانه را گزارش می‌کنند در هشدار دادن به آقای خمینی که مبادا «محل اجتماعی رهبری انقلاب» را ترک گوید و پلشتی‌های قدرتمداری، سیمای او را فروپوشانند. نامه‌ها گزارش می‌کنند که نگارنده و کسانی که همانند او در کار به نتیجه رساندن «تجربه انقلاب» بوده‌اند، صمیمیتی از نوع صمیمیت با دیگری را نداشته‌اند، صمیمیتی از نوع صمیمیت با منسوبی از منسوبان خود نیز نداشته‌اند، بلکه صمیمیتی داشته‌اند که تنها کسانی می‌توانند پیدا کنند که در انقلاب نقش داشته‌اند، در تدوین «بیان آزادی» نقش داشته‌اند، در استقرار «ولایت جمهور مردم» نقش داشته‌اند و می‌کوشیده‌اند رهبری، ترجمان انقلاب و بیان آزادی و ولایت جمهور مردم و نماد آرمان‌ها یا اصول راهنمای انقلاب بماند. وجود آنها از این صمیمیت پر می‌بود، زیرا انقلاب فرآورده بخشی از زندگی آنها و به‌خصوص تدارک‌کننده بخشی دیگر از زندگی آنها بود و آنها می‌خواستند این بخش از زندگی را در آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و «اسلام به مثابه بیان آزادی و مبشر معنویت جدید»، بارور کنند. پس اگر نامه‌ها گزارش می‌کنند هر جفا با افزودن بر صمیمیت پاسخ گفته شده است، خواننده نباید دچار شگفتی شود. زبان به‌تدریج صریح‌تر و انتقادها پرشمارتر و لحنشان سرزنش‌آمیزتر می‌شوند، اما از صمیمت کاسته نمی‌شود.

اما واقعیت بس مهم و درسی از مهم‌ترین درس‌های تجربه که نامه‌ها گزارش می‌کنند این است که: الف- نویسنده نامه‌ها از آقای خمینی قدرت نمی‌خواهد، عدم مزاحمت را می‌خواهد. ترک زورمداری و زورمداران را می‌خواهد. و ب- کسی که در کانون قدرت، مقام می‌جوید، روشی جز روش «تحبیب» (وعده مقام و...) و «تهدید» (به سلب مقام و...) نمی‌کند. نامه‌ها گزارش می‌کنند که بدون اتخاذ موضع حق و استوار ایستادن بر حق، ممکن نیست بتوان روش تحبیب و تهدید را بی‌اثر ساخت. اما کار بغایت سخت می‌شود وقتی این روش را کسی به کار می‌برد که آدمی خود را با او یگانه می‌داند و نقش او در سرنوشتی که انقلاب پیدا می‌کند، تعیین‌کننده است. نامه‌ها سختی بی‌اثر کردن روش تحبیب و تهدید را گزارش می‌کنند. در حقیقت، ج- موضع حق را اتخاذ کردن و استوار ایستادن بر حق، آدمی را از جدائی‌طلبی بی‌نیاز می‌کند. بیراهه جدائی‌طلبی و سپس دشمنی را این قدرت‌مدار است که در پیش می‌گیرد. نامه‌ها گزارش می‌کنند چه سان بیرون رفتن از «محل اجتماعی رهبری» و قرار گرفتن در «کانون قدرت و قدرت‌مداری»، موجب جدائی جستن و آنگاه دشمنی کردن آقای خمینی و دستیاران او با همه آنهائی شد که بر اصول راهنمای انقلاب ایران، ایستادند و استوار. نامه‌ها شفاف گزارش می‌کنند که توحید در آزادی و استقلال و رشد بر میزان عدل و اسلام به مثابه بیان این اصول و گشودن فضای معنوی «لا إکراه» به روی انسان، میسر شد و آن روابط صمیمانه و پرصفا جز بر آن اصول نمی‌توانستند پدید آیند. بنا بر این، تضاد و دشمنی یا می‌باید از رهگذر رقابت دو طرف بر سر قدرت پدید آید و یا نتیجه ایستادگی یک طرف بر اصول راهنمای انقلاب و ترک محل اجتماعی پیشین به قصد تصرف کانون قدرت از سوی طرف دیگری باشد. نامه‌ها گزارش می‌کنند که سبب دشمنی و تضاد، رقابت بر سر قدرت نبوده است؛ زیرا: الف- موضوع نامه‌ها اصول راهنمای انقلاب ایران و دفاع از آنها بوده است؛ و ب- مخاطب نگارنده، یعنی آقای خمینی، وعده قدرت و اختیار به شرط همکاری می‌داده است. اگر همکاری در استقرار استبداد می‌بود، آقای خمینی و دستیاران او نیاز به معامله پنهانی با ریگان و بوش پیدا نمی‌کردند؛ و ج- اگر از موضع دفاع از اصول راهنمای انقلاب ایران و از رهگذر کوشش برای آنکه تجربه انقلاب ایران به نتیجه بیانجامد، با استبدادیان مقابله نمی‌شد، ممکن نبود کار آقای خمینی به جائی برسد که بگوید: «۳۵ میلیون بگوید بله من می‌گویم نه»! نامه‌ها که از مفاد بسیاری از آنها تنها دو مقام، نویسنده نامه‌ها و خواننده آنها اطلاع داشته‌اند، گزارش روشنی هستند بر جریان بیرون رفتن طرف قدرتمدار از توحید به تضاد و دشمنی.

بسا خوانندگان این تاریخ در شگفت می‌شوند وقتی مشاهده می‌کنند هر کس و هر مقام که کاری می‌کرده و یا مسأله‌ای می‌ساخته است، موضوع نامه‌ای به آقای خمینی می‌شده است. اما بر آنها است که خود را به شگفتی نسپارند و در این امر، تأمل کنند؛ چرا که نامه‌ها آنها را از این واقعیت آگاه می‌کند که: الف- استبداد می‌تواند صورت‌های گوناگون به خود بدهد اما معنی و محتوایش یکی است. تفاوت استبداد شاه با استبداد فقیه، صوری است و کسی که اختیار عقل خویش را به منطق صوری بسپرد، فریب می‌خورد و وقتی به خود می‌آید که پشیمانی سودی ندارد؛ ب- وقتی یک قدرت کانونی پدید آمد و دم از «ولایت مطلقه» زد، تمامی کسانی که به خدمت این قدرت در می‌آیند، برای خود ولایت مطلقه قائل می‌شوند و، بی ملاحظه و بند، زور به کار می‌برند. بنا بر این، صدها و بلکه هزارها «ولی امر مطلق» پیدا می‌شوند و تجاوز به حقوق فردی و جمعی ملتی را رویه روزمره خویش می‌کنند. جز این ممکن نیست. زیرا «اختیارات مطلق» را کسی که در کانون قدرت قرار می‌گیرد، خود، نمی‌تواند به کار ببرد. این اختیارها را دستیاران او نیز به تنهائی نمی‌توانند به کار برند. زیرا اوامر و نواهی توسط مأموران اجرا می‌شوند. بدین‌سان، تا بخواهی «ولی امر مطلق» پیدا می‌شود؛ اما ج- هر شکایتی به دستیار یا مأموری، ناگزیر، می‌باید به کسی بشود که در کانون قدرت، مقام جسته است و هر اعتراضی نیز می‌باید به او بشود. زیرا رویاروئی با متجاوز، پای او را به میان می‌آورد. او نمی‌تواند وارد عمل نشود. زیرا جلوگیری از تجاوز متجاوز و تنبیه او، بازداشتن قدرت کانونی از اعمال قدرت و محکوم کردنش به انحلال می‌شود. از این رو است که، بدون استثناء، در رویاروئی‌ها، آقای خمینی

مداخله کرده است. به گزارش نامه‌ها، بارها از او خواسته می‌شود مداخله نکند و بگذارد هر کس مقامی را بجوید که قانون به او می‌دهد و قول و فعلی را بیابد که قانون مقرر می‌کند. اما حتا در موردی هم که به طور کتبی می‌پذیرد، عهد می‌شکند و وارونه عهد می‌کند. گزینش نخست‌وزیر و وزیران و تجاوز مجلس – که بنا بر قول آقای هاشمی رفسنجانی، او به آنها گفته بود سعی کنند در دست بگیرند و از راه تقلب در انتخابات در دست گرفتند – به اختیارات رئیس‌جمهوری و... مواردی هستند حاکی از این واقعیت که آقای خمینی مانع از اجرای قانون اساسی به سود کسانی شده است که استقرار استبداد را هدف خویش گردانده بودند.

نامه‌ها گزارش می‌کنند که هر بار آقای خمینی قولی داده به این قول وفا نکرده است و نویسنده نامه‌ها او را به خاطر قول دادن و نقض قول کردن، نوبت به نوبت، سرزنش کرده است. اما چرا او می‌گفت: امروز حرفی را می‌زندم و فردا اگر لازم ببینم عکس آن حرف را می‌زندم؟ زیرا که با قدرت این‌همانی جسته بود؛ در حقیقت، زیر آسمان، هیچ عهدشکنی جز قدرت وجود ندارد. اگر دین، جز عهد و وفای به عهد نیست و قرآن تأکید می‌کند «بر عهد خویش وفا کنید»، بدین خاطر است که عهدداری، آزادی از قدرت است و «به عهد وفا کنید»، یعنی از آزادی خویش غفلت نکنید و آزاد بزیید. بدین قرار، او نمی‌توانست به هیچ عهدی وفا کند. چنان‌که رأی دادن به قانون اساسی را وظیفه شرعی گرداند و چون قانون اساسی را اجرا نمی‌کرد، به اعتراض‌کنندگان گفت: خلاف قانون اساسی عمل کردن، خلاف شرع کردن نیست و در پاسخ به «نمایندگان»، جنگ ۸ ساله را عذر نقض قانون اساسی گرداند و وعده داد به آن عمل کند و به وعده وفا نکرد. رفتار کسی در مقام مرجعیت دینی، وقتی در کانون قدرت قرار می‌گیرد، انسان پندآموز را بر آن می‌دارد که منطق صوری را روش نکند و آقای خمینی را تنها مقصر نشمارد، بلکه بیاموزد که تا وقتی کانونی وجود دارد که قدرت در آن متمرکز و بزرگ می‌شود و میل به مطلق می‌کند، وفای به عهد با حقوق انسان و با حقوق جمعی انسان‌ها و با دین و خدا، محال می‌شود. جامعه‌ای با نظام باز و رها از یک یا چند کانون قدرت، که نقش قیم مردم را از آن خود کند یا کنند، بایسته است تا که انسان‌ها آزادی و استقلال بجویند و زندگی خویش را عمل به حقوق ذاتی خود بگردانند.

نامه‌ها گزارش می‌کنند که کسی که در کانون قدرت مقام جسته بود، بدون استثناء، قدرت را به سود یک طرف و به زیان طرف دیگر به کار برده است. تا جائی که کوشش رئیس‌جمهوری را در انداختن ایران به راه رشد، گاه با گفتن این سخن که «اقتصاد، مال خر است» و گاه با این ادعا که «بنی‌صدر می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند حال آنکه مردم برای اسلام انقلاب کردند»، تخطئه می‌کرد. تأمل در نامه‌ها بر خوانندگانشان معلوم می‌کند نه چون آقای خمینی طرز فکر دینی را داشت که با رشد سازگار نبود، چنان می‌گفت و چنین می‌کرد؛ در حقیقت، هر کس دیگر بود و هر طرز فکری می‌داشت و اگر هم نظرپرداز بود و بدین عنوان در کانون قدرت قرار می‌گرفت – همان‌طور که دیکتاتورهائی که از رشد، مشروعیت می‌ستاندند ضد رشد شدند – که برنامه رشد را می‌خواهد اجرا کند، همان می‌کرد که آقای خمینی کرد. زیرا جریان رشد، جریان انحلال کانون اصلی و کانون‌های فرعی قدرت است. بنا بر این، کسی که در قدرت کانونی مقام می‌گیرد، رشد انسان و عمران طبیعت را، در تمرکز و انباشت و بزرگ کردن قدرت، از خود بیگانه می‌کند. اما چرا کسی که در کانون قدرت مقام گرفته بود، قدرت را، بدون یک بار استثناء، به زیان یک طرف و به سود طرفی دیگر به کار می‌برد؟ زیرا دو طرف– که آقای خمینی یک طرف را بنی‌صدر و طرف دیگر را «دیگران» می‌خواند– بر سر قدرت نزاع نداشتند. یک طرف، به عمل درآوردن اصول راهنمای انقلاب را برنامه کار خویش کرده بود و طرف دیگر، استقرار قدرت استبدادی را هدف خود ساخته بود. اگر دو طرف، هر دو، قدرت می‌طلبیدند، کار بر آقای خمینی آسان می‌شد، چنان‌که بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، آسان شد. او میان دو طرف نوعی تعادل برقرار می‌کرد که موقعیت او را، به عنوان صاحب قدرت کانونی، تحکیم می‌بخشید.

با وجود این، نامه‌هایی، در دوره‌ای، کوتاه‌آمدن بنی‌صدر در برابر آقای خمینی را گزارش می‌کنند. به‌تدریج، کوتاه آمدن، جای خود را به استقامت می‌دهد. پیش از این، از «روش تجربه» سخن به میان آمد. نامه‌ها گزارش می‌کنند که: الف– این روش، روشی نیست که به دنبال هر عمل خطا، رهایش کنی و روشی دیگر را در کار آوری. روش، وقتی تجربی است که بتوان عمل خطا را جبران کرد و کار را ادامه داد. ب– بخشی از خطاها در روش، مربوط می‌شوند به ناشناخته‌ها و روش تجربه برای این است که هم ناشناخته‌ها شناخته شوند و هم خطاها تصحیح گردند. خسران ایران بابت ناشناخته ماندن شخصیت آقای خمینی و روحانیان قدرتمدار، عظیم شد و به یُمن ایستادگی بر سر حق و به کار بردن روش تجربی، این ناشناخته‌ها و ناشناخته‌های دیگر، شناخته شدند. بدین خاطر است که خواننده، نامه‌ها را گزارش «ابتلا» و به تجربه کشاندن مداوم مدعیان می‌یابد. هر نامه کوششی است برای آنکه مخاطب و مدعیان هویت واقعی خویش را آشکار کنند. اما اگر بنی‌صدر، در برابر خمینی، از ابتدا، کوتاه نمی‌آمد چه وضعی پیش می‌آمد؟

هرچند او در «*خیانت به امید*» اشتباه‌های خویش را بر شمرده است و اینک که «بعد از تجربه» هستیم، روشن است که از لحاظ شخص او نیکوتر روش این بود که با آقای خمینی نیز بر «اصل موازنه عدمی» رفتار می‌شد، اما «پیش از تجربه» و «در جریان تجربه»، عوامل چندی روش بردباری و توأم کردن کوتاه‌آمدن با فراخواندن به اصول راهنمای انقلاب ایران را بهترین روش می‌نمایاندند:

۱- هنوز که هنوز است بسیارند که می‌گویند بنی‌صدر می‌باید با آقای خمینی نرمش به خرج می‌داد. نامه‌ها به این‌گونه کسان گزارش می‌دهد که کوشش فوق بشری به کار رفته است تا آقای خمینی عهد خویش را با اصول راهنمای انقلاب ایران نبُرد و به راه قدرت‌مداری نرود. صمیمیت با او بی‌غش بود. واقعیتی که این‌گونه کسان نمی‌دانند و نامه‌ها آنها را از آن آگاه می‌کند، معامله پنهانی با ریگان و بوش بود. بنی‌صدر یا می‌باید این معامله را امضاء می‌کرد و یا مانع از آن می‌شد که از رهگذر این معامله و جنگ و تصرف ابزارهای قدرت، استبداد وابسته بازسازی شود. بنا بر گزارش این نامه‌ها، بنی‌صدر تا واپسین روزهای پیش از کودتا نمی‌پذیرفت که شخص خمینی این معامله پنهانی را کارگردانی کرده است. واقعیت دوم که همزاد و همراه با واقعیت اول بود، این بود که معامله پنهانی، بدون استقرار استبداد و استقرار استبداد، بدون طولانی کردن جنگ در سود قدرت‌های امریکا و انگلستان و اسرائیل، شدنی نبودند. بنا بر این، مسأله، مسأله نرمش کردن یا نکردن نبود، بلکه مسأله سازش کردن با استبدادیان یا سازش نکردن با آنها بود. از این رو بود که سخن بنی‌صدر که از صفای دل و بیانگر همه صمیمت او بود در آقای خمینی اثر نمی‌کرد. همّ و غم او این بود که بنی‌صدر را به «همکاری با دیگران» ناگزیر کند و....

۲- تصویری که بنی‌صدر از مرجع تقلید در سر داشت و به جای خمینی واقعی، خمینی مجازی یا تصویر مرجع را می‌دید، مانع از آن می‌شد که خمینی را همان که هست ببیند؛ لذا، او را مصدر احکام قدرت، به‌خصوص در آنچه به سازش پنهانی با ریگان و بوش و روش‌های تخریبی، حتا دست زدن به جنایت و فساد، نمی‌دانست و گزارش‌های گویای واقعیت را باور نمی‌کرد. از آن زمان، تا زمان از میان رفتن تصویر مجازی، در نامه‌ها، آن خمینی مخاطب است که آزاد از وسوسه قدرتمداری تصور می‌شد. کوتاه آمدن‌ها این‌سان توجیه می‌شد که این و آن موضع و این و آن رفتار آقای خمینی ناشی از اطلاع نادرست است. بگذاریم خود به این نتیجه برسد که موضع یا رفتار او غلط بوده است. نامه‌ها گزارش می‌کنند از زمانی به بعد، این توجیه رها شده است. هم به لحاظ نتایجی که روش تجربی به بار آورد و هم بدین خاطر که عقل آزاد به طور مداوم احکام زورفرموده را صادر نمی‌کند. مشاهده مداومت صدور احکام زور از سوی آقای خمینی، سبب شد که در ذهن بنی‌صدر، سیمای واقعی او جانشین سیمای مجازی شود.

۳- تکرار «اختلاف مصدق و کاشانی» که بنا بر نامه‌ها، یکی از دغدغه‌های خاطر آقای خمینی بود و لزوم پرهیز از آن، اسطوره‌ای بود که تا در ذهن بنی‌صدر بشکند، زمان برد. تا آن زمان، روش عمومی کوتاه‌آمدن تا حد ممکن شد. تجربه آموخت که روش بایسته، بر حق استوار ایستادن بود. بسا اگر این روش از آغاز اتخاذ می‌شد، مجلس اول و حکومت رجائی، به ترتیبی که تشکیل شدند، تشکیل نمی‌شدند و این دو قوه با آلت فعل‌های دیگر مجموعه‌ای را نمی‌ساختند و در اختیار استبدادیان قرار نمی‌گرفتند تا در استقرار استبداد به کارشان برند.

[٤-] تجاوز عراق به ایران، از عوامل استقرار استبداد بعد از انقلاب شد. نه تنها ممکن بود از آن پیشگیری کرد، بلکه هر انقلابی در خور این عنوان می‌باید مانع از پیدایش عواملی می‌گشت که زمینه‌ساز تجاوز خارجی می‌شدند. زیرا بروز جنگ به معنای آن است که عوامل داخلی و خارجی استقرار استبداد بعد از انقلاب پدیدار شده و هماهنگ به‌کارند تا دولت را استبدادی بگردانند. از این رو، بنی‌صدر خطر تجاوز خارجی و جنگ را از علل و دلایل می‌شمرد که او را بر آن داشتند نامزد ریاست‌جمهوری بگردد. به سخن دیگر، پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری در ۵ بهمن ۱۳۵۸، عوامل داخلی استبداد شکل گرفته و زمینه جنگ خارجی را فراهم آورده بودند. بدین خاطر بود که هدف اصلی نامزد ریاست‌جمهوری شدن، جلوگیری از استقرار استبداد، «به ترتیب قانونی» بود. از این رو، در مصاحبه‌ای که در روزهای پیش از انتخابات به عمل آورد و با گذشت ۲۰ سال از آن، در ایران، در کتابی با عنوان «*اولین رئیس‌جمهور*» منتشر شد، انتخاب خود را به ریاست‌جمهوری این‌سان توصیف می‌کند:

«پیروزی من در انتخابات ریاست‌جمهوری به این معنی است که انقلاب ادامه دارد. معنایش این است که مردمی که انقلاب کردند، نمی‌خواهند به نظامی برگردند که در آن، اقلیتی - به هر عنوان و هر اسمی که روی آن بگذارید- می‌نشینند و به جای ملت تصمیم می‌گیرند، برای ملت کاندیدا درست می‌کنند، برای او مجلس درست می‌کنند، برای او دولت درست می‌کنند و به او تحمیل می‌کنند. معنای (این انتخاب) این است که دوره این بساط تمام شده است».

واقعیتی که مردم ایران، چه نسلی که در انقلاب شرکت کرد و خواه «نسل بعد از انقلاب» با آن رویارو هستند، گزارش می‌کند بنی‌صدر خطر را با دقتی که بیش از آن متصور نبود دیده است. راست بخواهی این خطر ترجمان خطرهای بسیار (گروگانگیری و محور شدن قدرت امریکا در سیاست داخلی و جنگ که وقوع آن را به چشم عقل آزاد می‌دید و نسبت به آن اعلان خطر می‌کرد، روش شدن خشونت در سیاست داخلی و

ناچیز شدن «صدور انقلاب» در «صدور ترور» و گسترش فسادها و نابسامانی‌ها) بود و شدت خطرها بنی‌صدر را بر آن داشت که در اجتماع دوستانش بگوید: نامزد ریاست‌جمهوری نمی‌شوم. زیرا خطرها بزرگ هستند و این قانون اساسی امکان مقابله با خطرها را در اختیار رئیس‌جمهوری نمی‌گذارند. سرانجام، این استدلال که به کام خطرها باید رفت و مانع از استقرار استبداد «قانونی» شد، او را قانع کرد.

نامه‌ها زمینه‌سازان جنگ را معرفی می‌کند. گرچه راست است که صدام به ایران حمله کرد و، بنا بر اسناد، قول و قرار امریکا و انگلیس با رژیم‌های استبدادی عرب با صدام او را به جنگ با ایران بر انگیخت، اما اگر گروگانگیری و محاصره اقتصادی و روش کردن خشونت و متلاشی کردن ارتش و... و دست زدن به یک رشته تحریک‌ها بر ضد رژیم صدام و صدور ترور و...، انجام نمی‌شدند، زمینه برای برانگیختن صدام به جنگ با ایران، فراهم نمی‌گشت. نامه‌ها درسی را که از این تجربه باید گرفت، خاطرنشان می‌کنند: ریشه هر مشکل خارجی را در داخل باید جست. چرا که گروه‌بندی‌های قدرتمدار بر آن می‌شوند دولت را استبدادی بگردانند و چون در موقعیتی نیستند که از راه سلطه بر ملت‌های دیگر، به هدف برسند، ناگزیر می‌باید نیروهای محرکه را ویران کنند. چرا که نیروهای محرکه، محل عمل می‌خواهند؛ ایجاد محل عمل، نیاز به باز کردن نظام اجتماعی دارد. باز کردن نظام اجتماعی، نیاز به مشارکت باز هم بیش‌تر مردم در مدیریت امور خویش پیدا می‌کند؛ به کار افتادن نیروهای محرکه در رشد، نه تنها استبداد را ناممکن می‌کند، بلکه مردم‌سالاری‌های نوع غربی را که بر روابط سلطه‌گر–زیر سلطه بنا شده‌اند، ناگزیر از تحول می‌کند. بدین خاطر است که هم سلطه‌گر و هم زیر سلطه‌ها و بیش‌تر زیر سلطه‌ها، اداره نیروهای محرکه و ویران کردن بخشی بزرگ از این نیروها را تصدی می‌کنند تا هم نظام‌های اجتماعی با قدرتمداری سازگار بمانند و هم نظام روابط سلطه‌گر– زیر سلطه بر جا بماند. از این رو بود که استبدادیان زمینه‌ساز جنگ شدند و «مواظب باشیم عراق آماده حمله به ایران می‌شود»ها را «ترفند بنی‌صدر برای جلوگیری از تشکیل دولت حزب‌الله» می‌خواندند و مدعی می‌شدند هیچ‌کس به ایران حمله نخواهد کرد. آقای خمینی نیز با قاطعیت تمام می‌گفت: این «دروغ‌ها (گزارش اداره اطلاعات ارتش درباره تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران) ساخته ارتشی‌ها برای بریدن پای آخوند از ارتش است»!

خواننده، نامه‌ها را شفاف می‌یابد و بسا از خود می‌پرسد: چرا در آنها نویسنده ملاحظه‌ها را که اهل سیاست رعایت می‌کنند، رعایت نکرده است؟ آقای احمد خمینی می‌پنداشت که بنی‌صدر برای تاریخ، مدرک می‌سازد. در نامه‌ای به او خاطرنشان شده است که نامه‌ها برای آن نوشته می‌شوند که تاریخ ایران بعد از انقلاب، تاریخ «رشد در آزادی» بگردد. راستی این است که اگر آقای خمینی از راست‌راه آزادی و استقلال بیرون نمی‌رفت و اصول راهنمای انقلاب ایران به عمل در می‌آمدند، محتوای نامه‌ها و تاریخ ایران نیز دیگر می‌شدند. نامه‌ها شفاف هستند و شهادت می‌دهند امری از امور از آقای خمینی پنهان نشده‌اند؛ چرا؟ زیرا: الف– بنی‌صدر به خمینی که در ذهن داشت و با او یکدل و صمیمی بود نامه می‌نوشت؛ و ب– او را سردسته زد و بند کنندگان با امریکا و انگلیس برای استقرار استبداد و ادامه جنگ نمی‌دانست؛ وگرنه، بسیاری از اطلاعات را در نامه‌ها نمی‌آورد و به او نمی‌گفت؛ ج– از دید اصول راهنمای انقلاب ایران، در کار خود و در کاری می‌نگریست که کسی در موقعیت آقای خمینی باید می‌کرد.

از این رو، در نامه‌ها، از آن تبعیض که، تا زمانی، در رفتار علنی بنی‌صدر، به سود آقای خمینی، روا می‌رفت، خبری نیست. خطاهایش به او خاطرنشان می‌شوند. به‌تدریج که در ذهن بنی‌صدر، شخصیت واقعی خمینی جانشین شخصیتی می‌شود که ساخته ذهن بنی‌صدر بود، صراحت و جسارت در بیان خطاها و سرزنش او بیش‌تر می‌شود. از این نظر، جای یک نامه خالی است: نامه‌ای که روزی بعد از روز تعطیل روزنامه‌ها، بنی‌صدر به خمینی نوشت. در ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ روزنامه‌ها تعطیل شدند. بنی‌صدر به توقیف دسته‌جمعی روزنامه‌ها اعتراضی سخت کرد. آقای خمینی بر ضد او سخن گفت و بنی‌صدر نامه‌ای شدیداللحن به او نوشت و در آن، خطاهایش را بر شمرد. این همان نامه است که بعد از خواندنش، آقای خمینی گفت: من دیگر نامه آقای بنی‌صدر را نمی‌خوانم.

و اگر خواننده بر آن شود که وضعیت آن روز کشور را، در درون و در رابطه با ایران، چنان که بود، شناسائی کند، نامه‌ها را حاوی نه خورده‌مسأله‌ها که در بردارنده مسائل و اموری می‌یابد که الف– به همه ایرانیان راجعند؛ ب– به نسل آن روز و به نسل امروز و نسل‌های آینده مربوطند؛ و ج– به روشنی، رویاروئی دو خط را، در رابطه با درون ایران و هم در رابطه با دنیای خارج، گزارش می‌کنند: «خط استبداد وابسته» که با تمام توان، مانع از باز شدن نظام اجتماعی و آماده شدن ایران برای تحولی بود که انقلاب ایران، پیشاپیش، وقوع آن را، در جهان، گزارش می‌کرد؛ در برابرش، «خط آزادی و استقلال» که وقوع انقلاب ایران را دلیل ورود دو ابرقدرت آن روز، امریکا و روسیه، به دوره انقباض می‌دید و بر آن بود که، در یک دهه، ایران آزاد و رشدجوئی را آماده بازجستن نقش خویش در جهان کند. این خط، اساس کار خویش را بر ورود جهان به عصر سوم، «عصر آزادی»، قرار داده بود و بی احساس خستگی و یأس، آقای خمینی را به راهی می‌خواند که، اگر ایران در آن می‌شد، می‌توانست در رهبری جهانیان به عصر آزادی و رشد، شرکت جوید.

از این رو، نامه‌ها سندهای ماندگاری هستند که ورود در آزمایش و ابتلا را گزارش می‌کنند و حاصل بس پرارزشی را که، این ابتلا از لحاظ ناشناخته را شناساندن، به بار آورد، در اختیار ایرانیان، نسل بعد از نسل، قرار می‌دهند: انتشار گزارش‌های روزانه رئیس‌جمهوری به مردم، «*کارنامه*»، آغاز تردید در یکی بودن واقعیت (= آقای خمینی و روحانیان قدرتمدار) با تصویر ذهنی ساخته ضوابط ذهنی (= آقای خمینی مرجع تقلید و عارف و نسبت به قدرت لاقید و نفوذناپذیر) بود. نامه‌ها نیز گزارش می‌کنند که، در آغاز، مخاطب، آقای خمینی، همان تصویر ذهنی، بی‌نقص است. اما به‌تدریج که پرده پندار دریده می‌شود، نامه‌ها آزمون‌نامه می‌شوند. هدف نامه‌ها (و کارنامه‌های روزانه و مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها) ناگزیر کردن آقای خمینی و دستیاران او به شناساندن خویش، آن‌طور که بودند، می‌شود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نسل بنی‌صدر آموخته بود که ناشناخته‌ها تا کجا می‌توانند برای استقلال کشور و برای آزادی مردم و رشدشان، خطرناک باشند. الا اینکه مقام مرجعیت را مصون از هوی، خاصه هوای قدرت گمان می‌برد. به فکر این نسل خطور نیز نمی‌کرد که آقای خمینی خط سیاسی امثال بهبهانی و قوام‌السطنه و رزم‌آرا را (خاطرات مهدی حائری یزدی، فقیه و استاد فلسفه اسلامی، صص ۹۵ و ۹۶) می‌داشته است. او که در اعلامیه مرحوم دکتر سنجابی، کلمه «استقلال» را که از قلم افتاده بود، در حاشیه قید می‌کرد و می‌خواست آقای دکتر سنجابی، متن را دوباره بنویسد و کلمه «استقلال» را در کنار «آزادی» بیاورد، همان کس بوده است که آن مشی سیاسی را می‌داشته است؟ می‌توان گفت تحولی بنیادی کرده است. راستی این است که بنی‌صدر سخت بر این باور بود که آقای خمینی «اسلام ازخودبیگانه در بیان قدرت» را رها کرده و «اسلام به مثابه بیان آزادی» را پذیرفته است. از این نظر، سخت شادان بود و راه «نوگردانی دینی» به معنای بازگرداندن اسلام به بیان آزادی را هموار می‌یافت. انتظارش این بود که آقای خمینی به استقرار در کانون قدرت تن ندهد و مبشر اسلام به مثابه بیان آزادی نزد مردم مسلمان در ایران و جهان بماند. اما بی‌تابی آقای خمینی، در استقرار در کانون قدرت، پرده پندار بنی‌صدر و همکاران او را درید: اصرار آقای خمینی بر اینکه انقلاب اسلامی ایران هیچ پیشینه تاریخی ندارد و تقلایش برای اینکه انقلاب، مبدأ تاریخ بگردد، از دید بسیاری حسادت با دکتر مصدق تصور می‌شد. اما امروز که، به یمن ابتلا، هویت‌ها شناخته شده‌اند و اکتبر سورپرایز و ایران‌گیت‌ها و... از پرده بیرون افتاده‌اند و سوابق استبدادیان آشکار گشته‌اند، جای تردید باقی نمانده است که صورت قدرت هرچه باشد، محتوای آن یکی است و از احکام معینی پیروی می‌کند. چنان‌که استبداد رضاخان و فرزند او، به زدودن دوران اسلامی تاریخ ایران و تعیین «تاریخ شاهنشاهی» بسنده نمی‌کردند؛ اصرار داشتند که تاریخ ایران قدیم، با «شاهنشاهی پهلوی»، پایان می‌یابد و «ایران نوین» با «شاهنشاهی پهلوی» آغاز می‌شود. خمینی، همانند پهلوی‌ها، بر آن بود که بر رود روانی که تاریخ است، سد بزند و بسا آن را بخشکاند و تاریخ را از خود شروع کند. قدرتمدارها بدین کار نیاز داشتند، هم برای آنکه گذشته برجا نماند و هم برای آنکه تاریخ را از خود آغاز کنند تا حافظه تاریخی محک عملکرد آنها نشود و به این محک، محک تجربه تاریخ، همه روز، سنجیده نشوند. نامه‌ها، همراه با «*کارنامه*» و... بر پایه این واقعیت انشاء می‌شده‌اند که بر رود پرپهنای تاریخ نمی‌توان سد زد و آن را خشکاند. بنا بر این، به رغم تقلای نقاشان در خدمت استبداد در پوشاندن هویت انسان‌های آزاده با پلیدی‌ها و آراستن هویت قدرتمدارها با رنگ لعاب‌ها، آن و این هویت‌ها، در بستر تاریخ شسته می‌شوند و هویت‌های واقعی آنان و اینان نمایان می‌گردند. و جای هر کس و هر گروه، در تاریخ، در همین بستر معین می‌شود. بنا بر این، رویاروئی، یکی است و آن رویاروئی «خط استقلال و آزادی» با «خط استبداد و وابستگی» است. امروز که «ذوب‌شدگان در ولایت مطلقه فقیه» نیز ناگزیر می‌شوند با مراجعه به پیش از انقلاب، به تاریخ، هویت خویش را آشکار کنند، اهمیت کوششی که در دوران ریاست‌جمهوری منتخب مردم ایران به کار رفته است، بر همگان آشکار می‌شود.

اینک که رود تاریخ، سدسازان را با خود برده است، جامعه ایرانی، نسل امروز، می‌باید نیک دریابد چرا برای کشور خطرناک‌تر از ناشناخته نیستند و ابتلای اجتماعی، یا ناگزیر کردن مدعی به ورود به آزمایشی اجتماعی که در آن، ناشناخته، خویشتن را می‌شناساند، تا کجا مهم است و خدمت کسانی که تن به خطر وارد کردن مدعی به ابتلا می‌دهند، چه اندازه بزرگ است. در صورتی که نسل امروز، از تکرار «خود سپردن به ناشناخته‌ها» باز ایستد و این عیب اجتماعی بزرگ را در خود رفع کند، راه «رشد در آزادی» را برای نسل‌های آینده هموار کرده است.

از جمله پرسش‌ها که پیش و در جریان ورود به ابتلا، ذهن را به خود مشغول می‌داشت، این بود: کسی که آزادی و استقلال و رشد را هدف می‌کند و اسلام را بیان این اصول و فراخوان انسان به معنویت بی‌کران می‌داند، از چه رو، بدون استثناء – «*عبور از بحران*» آقای هاشمی رفسنجانی نیز سندی است بر این واقعیت که آقای خمینی بدون استثناء جانب استبدادیان را می‌گرفته است – جانب استبدادیان را می‌گیرد؟ ورود در ابتلا، از جمله برای یافتن پاسخ این پرسش بود. حاصل تجربه به‌خصوص به کار روحانیان جوان می‌آید. زیرا به آنها امکان می‌دهد در اصل راهنمای عقل خویش بازنگرند تا اگر آن را «ثنویت تک‌محوری» یافتند، در تغییر آن به «توحید» (= «موازنه عدمی») بکوشند. وگرنه، جز «قدرت» (= «زور») را اصیل نخواهند شمرد و خدای را در قدرت (= زور) ناچیز خواهند کرد. وقتی ابتلا مسلم کرد که اصل راهنمای عقل آقای خمینی ثنویت تک‌محوری است، حتا بدون اطلاع از سابقه سیاسی او (موافقت با خط بهبهانی و کودتای ۲۸ مرداد و از این کودتا به «سیلی خوردن مصدق از

اسلام» تعبیر کردن و...)، دانسته شد چرا با وجود اینکه دین جز عهد نیست و بیان انقلاب که در نوفل لوشاتو، او اظهار کرد و عهد او با مردم ایران، آن هم با حضور و شهادت جهانیان، بود، گفت و، به تکرار، که «آن حرف‌ها را از راه مصلحت زده است و خود را به آنها متعهد نمی‌داند». در حقیقت، ثنویت تک‌محوری را اصل راهنما کردن، قدرت را اصیل شناختن و، با آن، این‌همانی جستن است. کسی که بر این اصل راهنما می‌اندیشد و عمل می‌کند، حاکم بر جهان را قدرت می‌داند. بنا بر این، هم به سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز و ایران‌گیت‌ها) تن می‌دهد و هم خشونت را روش می‌کند و هم میان قدرت، ولو به شرط ادامه جنگ در سود امریکا و انگلیس و اسرائیل، و وطن و نسلی که در جنگ ۸ ساله قربانی شد و نسل‌های آینده که می‌باید عواقب آن را تحمل کنند، قدرت را بر می‌گزینند. این تجربه، به نسل‌ها که از پس یکدیگر می‌آیند، به شرط آنکه هر نسل نخواهد آزموده را بیازماید، می‌آموزد که «آزادی» و «قدرت» دو اصل راهنما دارند. مدعی را، نه با وِرد زبان کردن آزادی و استقلال، که با اصل راهنمای پندار و گفتار و کردار او، با خطر وارد شدن خود و وارد کردن او به ابتلا، باید شناخت و شناساند.

اما ابتلا، به مجازها و ناواقعیت‌ها، شدنی نیست. به واقعیت‌ها شدنی است: نامه‌ها خواننده را آگاه می‌کنند که برای استبدادیان، زمان و مکان، زمان و مکان واقعیت نیستند. زمان و مکان قدرت هستند. همان‌طور که تاریخ از «رهبری خمینی» آغاز می‌شد، آینده‌ای واقعیتی، که ایران و مردم ایران بودند نیز وجود نداشت. آینده این رهبری وجود داشت. بدین خاطر بود که شعارشان «نیمی از کشور برود بهتر از آن است که بنی‌صدر پیروز شود» بود. رابطه انسان با «وطن» می‌باید قطع می‌شد تا رابطه با «رهبر» جای آن را بگیرد. اسلام، دین حقی که انسان حق دارد آن را بپذیرد و، بنا بر این، اسلام، روشی برای زیست انسان در رشد کردن و آزاد شدن، ذهنیتی می‌شد و شده است که هیچ نه معلوم فردا همان باشد که امروز است. و این امر که هر کس حق دارد در برابر تجاوز به باور خویش، از آن دفاع کند، به امر ذهنی بریده از واقعیتی که «اسلام عزیز» (= احکام ضد و نقیض رهبر) است جای می‌سپرد و سپرده است: «انسان» در برابر «اسلام»، یعنی همان ذهنیت «رهبر» که در احکام متناقض بروز می‌کرد، فاقد ارزش بود و هست. این بی‌ارزش وقتی ارزش پیدا می‌کرد که در راه «اسلام عزیز» جان می‌داد. به شهادت نامه‌ها، همواره تقابل، تقابل واقعیت با مجاز بود. چنان‌که امروز نیز رابطه «جانبداران آزادی» با «استبدادیان»، رابطه واقعیت با مجاز است. در حقیقت، قدرت فرآورده حاکم کردن مجاز بر واقعیت است. پس، در هر نزاع، زورگو از صاحب حق، با تقابل واقعیت به مجاز و ساخته ذهنی شناخته می‌شود. برای مثال، گزارش اداره اطلاعات ستاد ارتش درباره آماده شدن عراق برای حمله به ایران و متمرکز کردن قوای خویش در مرزهای کشور (واقعیت)، با این حکم (مجاز ساخته ذهن آقای خمینی) که «هیچ‌کس به ایران حمله نمی‌کند»، با عدم برابر می‌شد!. یا رأی و نظر مردم این است (واقعیت)، با این حکم (مجاز) که «مردم رأی ندارند و هر کس شعار بدهد آنها می‌گویند: الله اکبر»، پوچ می‌گشت. جای شگفتی نیز نیست. چرا که در تمامی بیان‌های قدرت، اصل بر حاکمیت ظاهر بر باطن، شکل بر محتوی و ذهن بر عین (= واقعیت) است. اندازه این حاکمیت، میزان از خود بیگانه شدن هر دین یا مرام را، در بیان قدرت، به دست می‌دهد. منطق صوری کارش نادیدن محتوی –آن‌سان که اصحاب دیالکتیک پنداشته‌اند– نیست؛ بلکه کارش پوشاندن یک عمل است: حاکم کردن ذهن بر عین و، در پرده صورت، واقعیت ناسازگار با قدرت را با مجاز سازگار با قدرت جانشین کردن است. اینک بر حوزه‌های دینی است که از «تجربه ولایت فقیه» درس بگیرند و دریابند که «دنیای ذهنی» را جانشین «دنیای واقعی» کردن و خویشتن را در آن زندانی ساختن و قدرت‌طلبی را روش کردن و از این واقعیت غافل شدن که «قدرتِ صالح» وجود ندارد و برای خود رسالت قائل شدن که گویا باید «قدرت صالح» تحصیل کرد و، بدان، انسان‌ها را به «اسلام ناب محمدی» در آورد، به سخن دیگر، قالب زدن انسان‌ها، بیانگر طرز فکر استبداد فراگیر است. ارسطو که فلسفه او ترجمان ثنویت تک‌محوری است و بر این اصل، ولایت مطلقه «قانونگذار» را وضع کرد، جز نخبگان، بقیه انسان‌ها را به حیوان‌ها ملحق می‌کرد. پس روشی که ساخت، برای تنظیم رابطه صاحب ولایت مطلقه با انسان‌هائی است که می‌باید چون حیوان، به قالب دست‌ساخته نخبه‌ها، شکل گیرند.

پس، بیهوده نیست که از لحاظ بسته و باز بودن فضای اندیشه و عمل، و بسته ماندن یا باز شدن نظام اجتماعی، نامه‌ها گزارشگر تقابل دو خط هستند: «خط استبداد و وابستگی»، روزانه زور به کار می‌برد تا فضای اندیشه و عمل را شتابان ببندد؛ با برقرار کردن سانسورها بر آن بود که «جریان اطلاع‌ها» و «جریان اندیشه‌ها» را قطع کند. تعطیل دانشگاه‌ها، تعطیل روزنامه‌ها، تعطیل بحث‌های آزاد، تعطیل سازمان‌های سیاسی و تصرف صدا و سیما و تبدیلشان به ابزار قطع جریان‌های آزاد اطلاع‌ها و اندیشه‌ها.

در برابر، «خط آزادی و استقلال»، کار خویش را به اعتراض به سانسورها و تجاوزها به آزادی‌ها محدود نمی‌کرد. با استفاده از امکان‌ها و با ایجاد فرصت‌ها، سانسورها را بی‌اثر می‌گرداند و دو جریان، یکی «جریان اندیشه‌ها» و دیگری «جریان اطلاع‌ها» را برقرار می‌ساخت. آقای خمینی ناگزیر شد دو طرف را از سخن گفتن در اجتماع‌ها منع کند. در حقیقت، هم او می‌دانست قربانی ممنوعیت، بنی‌صدر است و هم، در عمل، دستیاران او در استقرار استبداد، مجلس و منبر و صدا و سیما و روزنامه‌ها را در اختیار داشتند و، در اجتماع‌ها، سخن می‌گفتند. اما خط آزادی و استقلال این

ممنوعیت را عذرِ سکوت نکرد. بنی‌صدر به میان مردم می‌رفت و آنها را به سخن گفتن بر می‌انگیخت. دوستان او نیز بر فعالیت خویش می‌افزودند. چنان شد که «رادیو بازار» بنی‌صدر بر دستگاه تبلیغاتی عظیم استبدادیان پیروز شد. کار به توقیف دسته‌جمعی روزنامه‌ها و، به دنبال آن، کودتا کشید. در نامه‌ها، به «نگوئید و ننویسید»ها، اعتراض می‌شود. اما عمده اعتراض به فراگیر کردن خشونت و ویرانگری‌ها است:

قدرت که از جمله فرآورده مجاز است، جز از راه ویرانگری به سازگار کردن واقعیت با تمرکز و تکاثر خود، موفق نمی‌شود. از این رو است که استبدادها، وقتی هم دم از سازندگی می‌زدند، اگر ده برابر آنچه می‌سازند، ویرانی به بار آورند، کم‌ترین ویرانگری را به بار آورده‌اند. البته به شرط آنکه ساخته آنها به کار رشد بیاید. چرا که ساخته‌های استبدادها اغلب موانع رشد می‌شوند. شعار استبدادیان «نباید گذاشت بنی‌صدر در هیچ کاری موفق شود» بود. نامه‌ها شهادت می‌دهند که تخریب، روش همگانی استبدادیان بوده است. نه تنها تخریب همه امکان‌های جامعه جوان برای برخوردار شدن از جریان‌های اندیشه‌ها و اطلاع‌ها و، بدان‌ها، رشد کردن، که ویرانگری در همه قلمروها: زمینه‌سازی برای جنگ و پس از آن، نعمت خواندن جنگ و کودتا کردن به قصد ادامه دادن به جنگ برای استقرار استبداد، با چماق «اقتصاد، مال خر است» مانع بازسازی اقتصاد مستقل شدن، تقدیس خشونت و ناچیز کردن دین در خشونت – که هنوز دنیای اسلام در آتش تقدیس خشونت می‌سوزد – به قصد بیرون کردن مردمی از صحنه که، با شرکت همگانی در انقلاب، جهان را وارد عصر جدید، «عصر آزادی»، کردند و جانشین کردن «مردم» با «گروه‌های زورپرست»، روش کردن ترور در درون و بیرون مرزها، تقسیم جامعه به «مکتبی» و «غیرمکتبی» و«بی‌تفاوت» و «ضد مکتبی» و حاکم کردن «مکتبی»، یعنی اقلیت ناچیز زورپرست (۳ تا ۵ درصد جامعه) بر مردم.

اما حاکم کردن مجاز بر واقعیت، بدون مقدم و حاکم کردن مصلحت بر حق و حقیقت، میسر نمی‌شود. زبان قدرت، زبان دروغ و روش قدرت، مصلحت را جانشین حق کردن و به کار بردن است. نامه‌ها تقابل مداوم دو زبان و دو روش و دو هدف را گزارش می‌کنند: یک طرف، زور می‌گوید، به جای اطلاع گزارشگر امر یا امور واقع، دروغ می‌سازد. یعنی واقعیت را با دروغ می‌پوشاند تا قدرت کانونی (خمینی) آن را، از دیدگاه قدرت، ببیند. اما آقای خمینی، راست را نمی‌پذیرد و دروغ را می‌پذیرد. هر بار هم که پوشش دروغ، دریده می‌شود و حق، نمایان می‌گردد و محلی برای حاشا باقی نمی‌ماند، روش پیشنهادی آقای خمینی، مصلحت بیرون از حق و ناسازگار با حق است. از این نظر، نامه‌ها اسنادی هستند که از جمله، روش رویاروئی پیروز با قدرتمداران را می‌آموزند: الف– ایستادن بر مدار حق و جدا نشدن از حق، در درازمدت، آزادی‌جوی را، اگر هم تنها باشد، بر انبوه زورپرستان، پیروز می‌کند؛ ب– زورپرست بر حق نیست که می‌ایستد، حق را فدای قدرت‌جوئی می‌کند؛ بنا بر این، عمل به حق نمی‌کند. عمل سیاسی او خالی از حق است. در قول، ممکن است به حق رجوع کند؛ اما نه برای اینکه حق به عمل درآید، بلکه برای پوشاندن مراد باطل او که رسیدن به قدرت است. پس، وقتی آقای خمینی می‌گوید: «آنچه در فرانسه گفته است از راه مصلحت بوده است»، اعتراف می‌کند همان روش را به کار برده است که هر زورمداری به کار می‌برد. نامه‌ها جبران اشتباهی را گزارش می‌کنند که پیش و در دوران انقلاب، انجام گرفته بود: هر بار که زورمدار، حق را دست‌آویز می‌کند، باید از او خواست به حق عمل کند و یا او را در موقعیتی گذاشت که ناگزیر یا به حق عمل کند و یا بر همگان آشکار شود زورپرست از بر زبان آوردن حق، جز ارضای «خواست قدرت» و نقض حقی که دست‌آویز کرده است، مرادی ندارد. بدین‌قرار، نامه‌ها سندهای ماندگاری هستند که همواره روش آزمودن مدعی را به حق و نیز روش پیروز کردن حق بر قدرت را در اختیار انسان‌های شجاعی می‌گذارند که توانائی خویش را در آشکار کردن هویت هر مدعی، از راه عمل به حق و دفاع از حق، به کار می‌برند.

و خواننده، در نامه‌ها، نویسنده را در موضع دفاع، و استبدادیان را در موضع حمله می‌یابد. بسا از خود می‌پرسد: چرا جانبدار آزادی و استقلال و رشد حمله نمی‌کرده و اجازه می‌داده زورپرستان حمله کنند و او، نزد خمینی، از موضع خویش، دفاع می‌کرده است. اما اگر دقت تأمل را بیش‌تر کند، مشاهده می‌کند در عرصه مردم کشور و در پهنه تاریخ، آنها که در خط آزادی و استقلال بوده‌اند، در شناساندن اندیشه راهنمای استبداد فراگیر و روش‌های استبدادیان که مجموعه‌ای از «جنایت» و «خیانت» و «فساد» بوده‌اند، کوششی کرده‌اند که پیش از آن انجام نگرفته بود. این کوشش پیش از آن انجام نگرفته بود، بدین دلیل که اگر به عمل آمده بود، استبدادیانی از این نوع شناخته شده و ایران، گرفتار استبداد «مُلاتاریا» – به قول آقای هادی غفاری – نمی‌گشت. بدین‌قرار، «عمل به حق» و «دفاع از حق» که درسی بزرگ از درس‌هائی است که به کار بردنشان پیروزی بر زورپرستان را میسر می‌کنند، نه تنها انسان آزاد را از حمله به حقوق دیگری باز می‌دارد، بلکه او را به دفاع از حقوق دیگری، ولو زورپرست، موظف می‌کند. به سخن دیگر، عمل به حق، با دفاع از حق همراه است. پس دفاعی که خواننده مشاهده می‌کند، دفاع از حق است. این دفاع، کارسازترین حمله به متجاوز به حق است؛ چرا که از جمله، تشخیص دو رهبری را از یکدیگر میسر می‌کند: کسی که می‌گفت: «ولایت، با جمهور مردم است»، وقتی در برابر پیشنهاد مراجعه به آرای عمومی قرار گرفت (وسیله ابراز ولایت جمهور مردم)، هم از بیم آنکه مبادا اکثریت مردم کشور

جانب منتخب خود را بگیرند و هم و بسا بیش‌تر بدین خاطر که «فصل‌الخطاب» – به قول ذوب‌شدگان در ولایت مطلقه فقیه – جمهور مردم می‌شدند و نه او، درونی را که تمام عمر پنهان می‌کرد، آشکار کرد و گفت: «۳۵ میلیون بگویند بله، من می‌گویم نه».

بدین‌قرار، نامه‌ها گزارشگر رویاروئی دو رهبری هستند: رهبری به نمایندگی قدرت که برای مردم نقشی جز اطاعت نمی‌شناسد و برای مردم مطیع، نیز، محل عملی جز به کار رفتن، به مثابه نیروی ویرانگر، نمی‌شناسد؛ پس اتفاقی نیست که در ولایت مطلقه آقای خمینی و جانشین او، مردمی که تکلیف خویش را اطاعت شناخته‌اند، جز به مثابه زور به کار نرفته‌اند. بیان راهنما، بیان استبداد از نوع استبداد فراگیر است. جز این نیز نمی‌توانست باشد. چرا که هیچ بیان دیگری با ولایت مطلقه سازگار نمی‌شود. ایران امروز و ایران فردا، بازشناسی بیان استبداد فراگیر را از اسلام، حتا «اسلام فیضیه» – به قول آقای هاشمی رفسنجانی–، از کسانی دارد که اسلام به مثابه بیان آزادی را باز یافتند، خطر ورود در ابتلای اجتماعی را پذیرفتند و ماهیت استبدادیان و بیان استبداد فراگیرشان را آشکار کردند. با صمیمیت تمام، آئینه ماهیت‌نما را در برابر استبدادیان گرفتند تا مگر خود را بشناسند و از «بیگانگی با فطرت آزاد» و «یگانگی با قدرت ویرانگر»، به یگانگی با فطرت آزاد خویش باز آیند. به آنها، پیوسته، یادآور شدند که ولایتی که از آن دم می‌زنید، از آن شما نیست. شما نگون‌بخت‌ترین‌ها هستید. زیرا ولایت از آنِ قدرت (= زور) است و شما غلامان حلقه‌به‌گوش قدرت بیش نیستید. حتا جرأت تردید در اجرای اوامر قدرت را، اگر هم شنیع‌ترین جنایت، یاَ بزرگ‌ترین خیانت و یا فراگیرترین فسادها باشد، ندارید. و زمان، شهادت داد که مرتکب شنیع‌ترین جنایت‌ها و بزرگ‌ترین خیانت‌ها و فراگیرترین فسادها شدند.

و نامه‌ها خواننده را از خاصه‌های آن رهبری – رهبری بر خط آزادی و استقلال، رهبری با شرکت جمهور مردم، رهبری با اندیشه راهنمائی که بیان آزادی است و با روشی که آزادی است و جمهور مردم را در وسیله زور در دست مستبد ناچیز نمی‌کند و راهبر خویش در راست‌راه رشد می‌شناسد و می‌کند و امامت را استعداد رهبری می‌داند که جمهور انسان‌ها از آن برخوردارند – آگاه می‌کند. انسانی که از آزادی خویش غافل نشود، از این استعداد نیز غافل نمی‌شود. جامعه‌ای از انسان‌ها که این استعداد را به کار می‌اندازند، استعدادهای خویش و نیروهای محرکه در اختیار را در رشد به کار می‌اندازند. امامت آن نوع رهبری رشد است که آدمیان پندار و گفتار و کردار خویش را از خاصه‌های حق برخوردار می‌کنند.

تا مگر ایرانیان، استعداد رهبری خویش را به یاد آورند و به کار اندازند. انقلاب موعود این انقلاب است.

ابوالحسن بنی‌صدر

پاریس، ۱۳۸٤

۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹

حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران دامت ظله العالی

نظر به اوضاع کشور و به منظور مقابله قاطع با توطئه‌ها و حوادث، ضرور دید، بر اساس گفتگوهای مفصلی که حاج احمدآقا به عرض می‌رسانند، خواهان موافقت با سه امر زیر بشوم:
۱- انتخاب نخست‌وزیر با تصویب امام
۲- قوای انتظامی در اختیار باشند و به دستور عمل کنند.
۳- دستگاه‌های تبلیغاتی باید برخلاف مصالح کشور و مخالف سیاست جمهوری اسلامی نباشد و آزادی آنان در حدود قوانین اسلامی باید مراعات شود.
اطمینان می‌دهد که با وجود همه مشکلات، در صورتی که وسائل کار در دسترس و به اختیار باشند، هیچ‌گونه خطری متوجه انقلاب اسلامی و کشور عزیز نخواهد شد.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۲/۱۶

۱-۲-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ بنی‌صدر

خمینی زیر این سه خواست نوشت:

با پیشنهاد رئیس‌جمهوری موافقت شد.

*** توضیح ***
توضیح زیر را درباره این نامه که از نظر تاریخ ایران بسیار مهم است، از «انقلاب اسلامی» شماره ۵۸۷ (۲۵ بهمن تا ۱۱ اسفند ۱۳۸۲ نقل می‌کنیم:
«*کیهان*»، ارگان سازمان ترور، مصاحبه‌ای با هاشمی رفسنجانی به عمل آورده است که در آن، موضوع اصلی پرسش و پاسخ، بنی‌صدر است. به‌رغم گستاخی هاشمی رفسنجانی در دروغ‌گوئی، پاسخ‌های او به پرسش‌ها، اعتراف به این واقعیت‌ها است:
– دو خط، یکی خط آزادی و استقلال و دیگری خطی که خمینی و امثال او در آن بوده‌اند، رویارو بوده‌اند: او می‌گوید بنی‌صدر با امام مسأله داشت. با «اسلام فیضیه» مخالف بود و....
– دو دیدگاه، وجود می‌داشته است: دیدگاهی که اصل را بر اطاعت (از امام) گذاشته بود و دیدگاهی که با این اصل مخالف بوده است. عقل قدرتمدارش او را تخریب و بر حقانیت راه و رسم بنی‌صدر اعتراف می‌کند. زیرا کسی که اصل را بر اطاعت می‌گذارد، به قدرت اصالت می‌دهد و کسی که بنا بر اطاعت نمی‌گذارد، بنا را بر آزادی و حقوق و مسؤولیت انسان می‌گذارد.
– در همان حال که خود را عاشق خمینی می‌نمایاند، همه مسؤولیت‌ها را هم به گردن او می‌اندازد. در همان حال که می‌گوید او القاءپذیر نبود، هم به خود می‌بالد که دائم او را بر ضد بنی‌صدر تحریک می‌کرده است و هم اعتراف می‌کند خمینی نسبت به بهشتی بدبین بوده است و این بدبینی را در او القاء کرده بودند. باز عقل قدرتمدار او نگذاشته است توجه کند که خمینی را دارد کسی معرفی می‌کند که با قدرت این‌همانی جسته بود. چرا که جز چنین کسی قربانی القاءهای ضد و نقیض نمی‌شود.

– در همان حال که می‌گوید حمله عراق به ایران را امریکا تدارک دیده بود، اعتراف می‌کند که جنگ قابل پیشگیری بوده است. هرچند این اعتراف را بدان خاطر می‌کند که تا بگوید مسؤولیت با بنی‌صدر بوده است و او باید بگوید چرا جلو جنگ گرفته نشد، اما این اعتراف واجد اهمیتی تعیین‌کننده است. زیرا اینک دیگر چشم و گوش بسته‌ترین مأموران مُلاتاریا نیز نمی‌توانند نپرسند: «امام» و این آقایان که – بنا بر همین مصاحبه نیز – به امور جزئی آن‌همه حساسیت نشان می‌داده‌اند، چطور در مسأله به این بزرگی که یک نسل ایرانی را نفله کرد و به قول حضرات، ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت به بار آورد، بی‌توجه و بی‌اعتناء بوده‌اند و امروز، خود را به این قانع می‌کنند که بنی‌صدر باید جواب بدهد. پنداری نه بنی‌صدر «*خیانت به امید*» را نوشته است، نه توطئه آیت‌الله‌ها را نوشته است و نه ده‌ها مصاحبه کرده است و نه «*درس تجربه*» را نوشته است و نه حمید احمدی تحقیقی را انجام داده است که قسمتی مهم از آن درباره جنگ است. نه کارنامه‌ای در کار بوده و نه بنی‌صدر به خمینی نامه‌ها نوشته و نه حتا از دلایل نامزد ریاست‌جمهوری کردن خود را، خطر تجاوز عراق و جنگ دانسته است و نه دار و دسته خمینی زمینه‌ساز جنگ بوده‌اند.

به هر رو، از پاسخ‌های او، قسمتی را می‌آوریم که مربوط می‌شود به تصرف مجلس اول توسط مُلاتاریا و راهنمائی او است برای تصرف مجلس هفتم. «*کیهان*» می‌پرسد و هاشمی رفسنجانی پاسخ می‌دهد:

– *کیهان*: از نظر ما فصل اول گفت وگو تمام است. می‌ماند جمع‌بندی شما از وقایع مقطع اول انقلاب (پیروزی انقلاب تا حاکمیت یکپارچه خط امام) می‌خواهیم در ضمن جمع‌بندی نکاتی را که تا به حال در جایی نگفته‌اید، بفرمایید. ممکن است در خصوص این دوره نکاتی در ذهن شما باشد که لازم می‌دانید پس از ۲۵ سال با مردم در میان بگذارید. چه کارهایی می‌شد کرد و غفلت شد؟ چه کارهایی بود که می‌توانستیم نکنیم و انجام دادیم؟

– هاشمی رفسنجانی: خیلی چیزهاست که الآن گفتن آنها را مصلحت نمی‌دانم. نگفته‌ای که فعلاً باید بگویم، ندارم. اگر کسی به صورت موردی مطلبی را بپرسد و یادم بیاید می‌گویم. اما جمع‌بندی من این است که وقتی به مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری می‌رسیم، به نظر می‌رسید جریان‌های دست‌اندرکار در تلاش بودند که نیروهای خط امام را از میدان بیرون کنند. نیروهای خوب لیبرال هم حداقل به این فکر می‌کردند که نگذارند حزب جمهوری اسلامی و دوستان شهید بهشتی بر مسند امور باشند. برای خودشان حالت انحصاری می‌خواستند. نتیجه این شد که نامزد ما را در انتخابات ریاست‌جمهوری کنار گذاشتند. واقعاً بنی‌صدر ظرفیت نداشت که از موقعیت پیش‌آمده استفاده درستی بکند. چون ما تصمیم گرفته بودیم با بنی‌صدر کار کنیم. بالأخره رئیس‌جمهور شده بود. نمونه‌هایی داریم که چقدر کار می‌کردیم تا بین ما دعوا نشود ولی بنی‌صدر در درجه اول با امام اختلاف نظرهای زیادی داشت. تا حدودی ظاهر را حفظ می‌کرد ولی در فکرش خیلی از کارهای امام را قبول نداشت. این مسائل کم‌کم در گفته‌ها و نوشته‌هایش بروز کرد. عمده اعتراضات ما به بنی‌صدر هم بر سر این مسائل بود. اینکه به حزب جمهوری یا به افرادی از ما چیزهایی بگوید، برای ما مهم نبود. مسأله اصلی ما این بود که بنی‌صدر نظام را به طرف دیگری می‌برد و برای این هدف برنامه‌ریزی داشت. این مسائل را با امام مطرح می‌کردیم و انتظار داشتیم امام در این مسائل به ما اعتماد کنند. شاید امام فکر می‌کردند می‌توانند بنی‌صدر را اصلاح کنند، به ما می‌گفتند شما سعی کنید با او کار کنید. امام مدتی روی این مسأله کار کردند. دنبال این بودند که نگذارند مسأله به اینجا برسد. در عمل، ما در میدان درگیر بودیم و امام این درگیری را نداشتند و عمده کار عملی ایشان در حد پیغام دادن به بنی‌صدر بود که مثلاً منافقین و اعضای جبهه ملی در اطراف شما نباشند و مصدق را این قدر بزرگ نکن و سعی کن اسلام محور کار باشد. حرف‌های امام به بنی‌صدر مبنایی بود. حتماً چیزهایی هم بود که به ما نمی‌گفتند. دلشان نمی‌خواست درگیری‌های ما را تیز کنند و به ما حربه بدهند. نمونه‌هایی بود که گاهی احمدآقا به ما می‌گفتند و من هم کمابیش در خاطرات خودم آورده‌ام که خیلی مختصر است. کم‌کم بنی‌صدر خودش را نشان داد و امام هم قانع شدند. این برای ما خیلی مهم بود. دوستانی که از ما جدا می‌شدند، برای ما آن‌قدر اهمیت نداشتند. می‌توانستیم این عده را برگردانیم. قانع کردن امام برای ما مهم بود که خودشان به‌تدریج قانع شدند. متن میثاق‌ها را دیدند و اظهارات بنی‌صدر را شنیدند. دستور داده بودند منافقین از اطرافش بروند که قبول نکرده بود. دستور داده بود مصدق را این‌قدر بزرگ نکن که قبول نکرده بود. به علاوه گاهی به محتوای اسلامی حرف‌های ما اعتراض می‌کرد. بعضی از دوستان که به خطرات بنی‌صدر واقف شده بودند. هرچند از ما جدا شده بودند، ولی خیلی زود برگشتند و ما در انتخابات مجلس پیروز شدیم(۱). بعد از پیروزی ما در مجلس تضاد واقعی نمایان شد که عمدتاً خدمت امام می‌گفتیم. از همان لحظه اول در مجلس، تضادهایی نمایان شد که غیرقابل حل به نظر می‌آمد. بنی‌صدر بعد از تشکیل مجلس توطئه عجیب و غریبی کرده بود. می‌خواست قبل از دولت منبعث از مجلس یک دولت موقت تشکیل دهد و به تصویب امام برساند تا به وسیله آن دولت بتواند از تصمیمات مجلس جلوگیری کند. نامه‌ای به امام نوشته بود و امام هم موافقت کرده بودند. چند روز به رسمی شدن مجلس مانده بود. فکر می‌کنم اوایل خرداد بود. من، شهید رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای و دیگران نشستیم و جلسه گرفتیم که منظور از این کار چیست؟ دولت شورای انقلاب داشت کار می‌کرد و چند روزی هم به رسمیت مجلس بیش‌تر نمانده بود. تازه

بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب بود. گفتیم: چه نیازی به دولت جدید است؟ به امام گفتیم این خطرناک است. تا بخواهند تشکیل دهند، دوره آنها تمام می‌شود. می‌خواهند چه کار کنند؟ مجلس هم عصبانی شده بود. نمایندگان اعتراضات شدیدی کرده بودند. امام پذیرفتند. این یکی از مواردی است که گفتم امام ضمن قاطعیت، حق‌پذیر بودند. امضاء داده بودند، ولی امضای خود را پس گرفتند. به این طریق، اولین توطئه بنی‌صدر خنثی شد(۲). بعد به مجلس رسیدیم. فکر می‌کرد مجلس باید در اختیار او باشد. منطقش این بود که ۱۱ میلیون رأی دارد و مجلسی‌ها رأی کم‌تری دارند. آرای فردی نمایندگان را در حوزه‌های انتخابیه‌شان حساب می‌کرد. مجموعه را حساب نمی‌کرد. با این مغالطه می‌گفت مجلس باید تابع من باشد(۳).

-*کیهان*: ظاهراً نظرسنجی کرده بود که بیش از ۵۰ درصد با من و کم‌تر از ٤٠ درصد با امام هستند!

- هاشمی رفسنجانی: آمار نظرسنجی او بیش‌تر بود. به «اریک رولو» گفته بود کلاً ۷۵ درصد مردم، انقلاب و جمهوری اسلامی را قبول دارند که همه این ۷۵ درصد من را قبول دارند و فقط ٤٥ درصدشان امام را هم قبول دارند. او هم در روزنامه‌های فرانسه نوشته بود. یکی از چیزهایی که امام را عصبانی کرده بود، همین مسأله بود(٤). امام می‌دانستند این حرف‌ها دروغ است. عمده رأی بنی‌صدر به خاطر پشتیبانی بخشی از روحانیت و القای حمایت امام بود. اشتباه کرده بود. یعنی او را به اشتباه انداخته بودند. در مجلس سه چهار مسأله مهم پیش آمد. اولین مسأله در روز تحلیف اتفاق افتاد که از مجلس رنجید. چون نمایندگان انقلابی بودند و خیلی‌ها برای او پا نشدند. بنی‌صدر به من اعتراض کرد و گفت: تو می‌بایست برپا می‌دادی تا لحظه ورود من بر می‌خاستند(۵)! گفت: این مراسم «تحلیف» نبود، مراسم «تخفیف» ریاست‌جمهوری بود. با این کار تخفیف شدم. با همان روحیات انقلابی به او گفتم: به افکار طاغوتی برگشتید. بنای ما این‌گونه تشریفات نیست. هر که خواست، پا شد و هر که نخواست سرجایش نشست...

«*انقلاب اسلامی*»:

۱- هاشمی رفسنجانی در باب انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس دروغ‌های بس آشکاری می‌گوید: الف - گویا بهشتی نبود که گفت «یا انتخابات رئیس‌جمهوری انجام می‌شود و بنی‌صدر انتخاب نمی‌شود و یا این انتخابات انجام نمی‌شود». دروغگوی کم‌حافظه از یاد برده است که جامعه مدرسین قم نه به سود بنی‌صدر که به سود حبیبی اعلامیه صادر کرد و شب پیش از روز انتخابات، او وارد جلسه شورای انقلاب شد و گفت: امام می‌گویند «مدرسین قم بر این نظر هستند که بنی‌صدر به نفع حبیبی کنار برود و بعد نخست‌وزیر بشود که اختیاراتش هم بیش‌تر است».

ب - مدعی است در انتخابات مجلس اول، حزب جمهوری اسلامی پیروز شده است. دروغگو کم‌حافظه می‌شود:

- بعد از کودتای خرداد ٦٠، همین شخص، در نماز جمعه گفت «وقتی بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری انتخاب شد، نزد امام رفتیم گفتیم این که نشد و امام فرمود: شما بروید مجلس را در دست بگیرید».

- رئیس‌جمهوری با موافقت شورای انقلاب، به ریاست قضات دیوان کشور، ۱۰ هیأت نظارت و بازرسی بر انتخابات تشکیل داد و گزارش‌های این هیأت‌ها تردید باقی نگذاشتند که در انتخابات، تقلبات وسیع انجام گرفته‌اند و انتخابات، سزاوار ابطال است. چون تقلب‌ها محل تردید نبودند، هاشمی رفسنجانی و همدستان او که مأمور شده بودند مجلس را در دست بگیرند، نزد خمینی رفتند و او را بر آن داشتند بگوید «همین انتخابات خوب است و مجلس را با همین منتخبین تشکیل بدهید».

۲- می‌گوید «بنی‌صدر در روزهای پیش از تشکیل مجلس، توطئه چیده بود حکومت تشکیل دهد». این بار، دروغ را در تاریخ می‌گوید و بدین دروغ، ناخواسته، واقعیت تاریخی مهمی را از پرده بیرون می‌اندازد: الف- با انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری، بهشتی که گفته بود «یا انتخابات برگزار نمی شود و یا بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری انتخاب نمی‌شود»، نخستین کس بود که پیشنهاد کرد بنی‌صدر هیأت وزیران خود را تشکیل دهد و شورای انقلاب نیز منحل شود. هاشمی رفسنجانی مخالفت کرد و گفت «کشور به همین ترتیب اداره شود تا انتخابات و تشکیل مجلس»، بنا بر رویه، مدعی شد «نظر امام» هم همین است». ب- بنی‌صدر در ۵ بهمن، به ریاست‌جمهوری انتخاب شد. در ١٤ بهمن، سخنگوی شورای انقلاب، حسن حبیبی گفت «امشب برنامه‌های کار شورای انقلاب و وظائفی که آقای بنی‌صدر احتمالاً باید به عهده بگیرند، در زمینه تشکیل دولت و آیا دولت باید تشکیل بشود یا خیر، مطرح شد و قرار شد فردا شب در این مورد بیش‌تر مذاکره شود». هم او، در ۲۰ بهمن ۵۸ گفته است: «پریشب، در مورد دو راه‌حل، بحث و تبادل نظر شد: یکی اینکه آقای بنی‌صدر دولتشان را تشکیل دهند و شورای انقلاب کار خودش را خاتمه‌یافته تلقی بکند و آقای بنی‌صدر بتوانند با تصمیماتی به صورت تصویب‌نامه، کشور را اداره کنند تا هنگامی که مجلس و پارلمان تشکیل شود. و راه‌حل دیگر

این بود که شورای انقلاب به صورت فعلی بماند. با این تفاوت که آقای بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب بشوند. این راه‌حل‌ها به عرض امام رسید و امام راه‌حل دوم را پذیرفتند».

ج- اما خمینی از کار وزیران ابراز نارضائی کرد. بنی‌صدر نیز گفت مسؤولیت خوب و بد کار وزیران با او نیست. حساسیت مردم نیز نسبت به بازیگری‌های گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، به‌خصوص از تقلبات این حزب در دور اول انتخابات، بسیار زیاد شد. این تقلب‌ها را هیأت‌های نظارت به طور مستند گزارش کردند. قرار بر آن شد که دور دوم انتخابات، بعد از رسیدگی به تقلب‌ها در دور اول انجام بگیرد. در قسمتی از نامه ۱ خرداد ۱۳۵۹، بنی‌صدر به خمینی نوشته است: «عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند».

دور اول در اسفند ۵۸ انجام گرفت. اما دور دوم در۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ به عمل آمد. پیش از انجام دور دوم، برای آنکه انتخابات، چون دور اول، با تقلب انجام نگیرند، بنی‌صدر از خمینی خواست با سه خواست او، به طور کتبی موافقت کند. این سه خواست عبارت بودند از:

۱. تشکیل حکومت تا که وزیران و استانداران و فرمانداران از سیاست هماهنگی پیروی کنند.

۲. وسائل ارتباط جمعی، به‌خصوص رادیو و تلویزیون از وضعیت کنونی که میدان رقابت‌های گروهی است، به در آید و تحت نظارت جدی مسؤول امور کشور قرار بگیرد.

۳. نیروهای انتظامی تحت امر حکومت قرار بگیرند.

خمینی با هر سه پیشنهاد موافقت کرد.

بنی‌صدر نخست‌وزیر را معین کرد و کار تشکیل هیأت وزیران با شتاب در حال انجام بود که خمینی پیغام داد که موافقت خویش را پس می‌گیرد؟ اگر او موافقت با سه پیشنهاد را پس گرفت، موافقت با انجام بلافاصله دور دوم را به هاشمی رفسنجانی و... داد و تنها ۳ روز بعد از آن، در ۱۹ اردیبهشت ۵۹، دور دوم انتخابات انجام گرفت. بنا بر این، نماینده‌ای انتخاب نشده بود تا از خواست بنی‌صدر و موافقت خمینی عصبانی شود. در حقیقت، کسانی که قرار بود سر از صندوق درآورند، در بیم شده بودند که نکند تقلب‌ها برملاء شوند و متقلب‌ها به‌جای یافتن عنوان نماینده، عنوان متقلب را پیدا کنند.

بدیهی است آن زمان، بنی‌صدر نه اطلاع داشت و نه این ظن را به خمینی می‌برد که به سران حزب جمهوری اسلامی گفته باشد مجلس را در دست بگیرید ولو با تلقب در انتخابات. امروز، هاشمی رفسنجانی سر پس گرفتن موافقت را آشکار می‌کند. او می‌گوید به اتفاق دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، خمینی را از موافقت خویش منصرف کرده‌اند. با تقلب در تاریخ، دروغی ابلهانه می‌سازد. چند روز پیش از افتتاح مجلس، تشکیل حکومت بی‌معنی بود. دلیل را نیز خود او به دست می‌دهد وقتی می‌گوید با تشکیل مجلس، حکومت می‌باید استعفاء می‌داد. اما پیش از انتخابات مجلس بامعنی بود. زیرا می‌توانست مانع از تقلب در انتخابات و تشکیل مجلسی بشود که حتا بدون در نظر گرفتن تقلب‌ها، از ١٤ درصد دارندگان حق رأی نیز به زحمت نمایندگی می‌کرد. حقیقتی تاریخی را که هاشمی رفسنجانی ناخواسته باز می‌گوید - و تحت تأثیر نقشه انجام انتخابات فرمایشی و تشکیل مجلس آلت فعل هفتم می‌گوید - این است که خمینی به آنها می‌گوید شما بروید مجلس را در دست بگیرید و غافل از بخشیدن مجلس به آنها، با تشکیل حکومتی موافقت می‌کند که مانع از تقلب در انتخابات مجلس می‌شد. آنها شتابان نزد خمینی رفته‌اند که با این موافقت، مجلس نیز از دست ما به در می‌رود. بنا بر این، جلب موافقت خمینی با ادامه اداره کشور توسط شورای انقلاب ربط مستقیم داشته است با نقشه تصرف مجلس توسط یک انتخابات قلابی.

طرفه اینکه این دروغ‌ساز در دروغ‌سازی، چنان گستاخ است که وقتی به شروع جنگ می‌رسد و مدعی می‌شود ممکن بود بتوان از آن جلوگیری کرد، گوئی او نبود که گفته بود وقتی هم بنی‌صدر خواست حکومت تشکیل بدهد ما نگذاشتیم. به سخن دیگر، پنداری او نیست که می‌گوید پیش از تشکیل مجلس، حکومت در دست ما بود و بعد از تشکیل مجلس هم در دست ما بود و ما نیز او را از روابط پنهان و آشکار خود با کشورهای خارج آگاه نمی‌کردیم.

۳- این بار، دروغ را باز هم بزرگ‌تر می‌گوید. در انتخابات مجلس اول، در تمام ایران، ٦ میلیون نفر در دادن رأی شرکت کردند. در این باره، بنی‌صدر در نامه ۱ خرداد ۱۳۵۹ به خمینی نوشته است:

«عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند. نتیجه اینکه بیش از ٦ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به اینکه ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می‌شوند

و آن هم با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک‌هفتم مردم ایران بیش‌تر نمی‌شود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ اینها چه مرض خودپرستی دارند هر حرفی را در رابطه با شخص رئیس‌جمهور تعبیر و تفسیر می‌کنند. حال آنکه اگر مقصود قدرت‌طلبی بود، از این مجلس بهتر نمی‌شد».

در حقیقت، مجلس اول، تقلب‌ها به کنار، کم‌تر از ۳ میلیون نفر رأی‌دهنده داشت. بدیهی است آن روز بنی‌صدر نمی‌دانست کارگردان اصلی خمینی است و او به سران حزب جمهوری اسلامی گفته است شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید. این را هاشمی رفسنجانی، بعد از کودتای خرداد ٦٠، در نماز جمعه گفت.

٤- از نظرسنجی که از آن سخن به میان است، اریک رولو در دفتر رئیس‌جمهوری آگاه شده و در «*لوموند*» انتشار داده بود. امروز، هاشمی رفسنجانی می‌گوید خمینی از آن عصبانی شده است. به خلق و خوی زشت خمینی اعتراف می‌کند. زیرا اگر او چیزی از اسلام و عرفان درک کرده بود، به‌جای عصبانی شدن، از محبوبیت رئیس‌جمهوری شاد و از کاهش محبوبیت خویش، درس می‌گرفت و عیب‌های کار خویش را رفع می‌کرد. اما اگر «امام می‌دانستند این حرف‌ها دروغ است» دیگر چرا به‌جای موافقت با پیشنهاد رفراندوم، می‌گفت «۳۵ میلیون بگویند بله من می‌گویم نه»؟

عقل قدرتمدار با تخریب خود شروع می‌کند و عقل هاشمی رفسنجانی با تخریب خود و «امام» خود، حقایق تاریخی مهمی را نیز بر مردم ایران آشکار می‌کند: ۱. چون بنا بر تشکیل مجلس قلابی بوده است، او و دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی نزد خمینی رفته و موافقت او را با تشکیل حکومت، به مخالفت بدل کرده‌اند و نقش اصلی را او بازی کرده است. ۲. در بهار ۱۳٦۰، بر خمینی و دستیاران او معلوم بوده است در عرصه مردم، شکست خورده‌اند و چاره‌ای جز کودتا ندارند و ۳. نزاع، نزاع میان دو خط بوده است. راستی نیز این است که نزاع میان دو خط، یکی خط استقلال و آزادی و دیگری خط سید ضیاء یا استبداد و وابستگی بوده است. اما این مبارزه با انقلاب ایران شروع نشده است. از دوران قاجار، تا امروز ادامه داشته است و از امروز تا روز پیروزی قطعی خط آزادی و استقلال، ادامه خواهد یافت.

۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:
از جمله نوارها، نواری است که در آن گوینده می‌گوید باید نگذاشت بنی‌صدر در هیچ زمینه‌ای موفق بشود تا بتوان ظرف ٦ ماه مجلس را در مقابل او قرار داد و مجبور به استعفایش کرد. اگر ظرف این مدت استعفا نکرد، باید او را ترور نمود(۱).
و وقتی درست دقت بشود هر قدمی که برداشته می‌شود مانعی می‌تراشند که بی‌نتیجه شود. موارد را می‌آورم:

۱- ارتش

وقتی اینجانب عهده‌دار مسؤولیت شدم، شیرازه ارتش از هم پاشیده بود. روحیه یأس حاکم گشته بود و هر روز در پادگان‌ها تظاهرات بود(۲). از دلایل بسیار بر درستی این امر می‌گذرم و استناد می‌کنم به فرمایش خود شما در پیام روز اول سال که دیگر نمی‌توانید این وضع را در ارتش تحمل کنید. چرا آن‌طور شده بود، از دلایل دیگر که بگذریم به این دلیل اساسی که می‌خواستند مشکل ارتش را از راه تغییر اشخاص حل کنند حال آنکه مشکل ارتش بدون ایجاد روحیه و تجدید سازمان ممکن نیست. با ایجاد روحیه، گنبد را بازگرداندم و در کردستان نیز ارتش را از رخوت بیرون آوردم و تا امروز ٤۰۰ کشته و ۱۰۰۰ زخمی داده است. اما بلافاصله شروع شد. خدمت رسیدند و نوشته‌ای گرفتند که در ارتش تفتیش کنید و هفته‌ای یک گزارش بدهید. در کجای دنیا و در کدام تاریخ، ارتش می‌توانید با این‌گونه اظهار علنی سوءظن بر سر پا بماند؟
چطور ارتش از فرماندهانی فرمان ببرد که این‌طور طرف بی‌اعتمادی قرار گرفته‌اند؟ رهبر باید از طریق فرماندهان خود گزارش دریافت کند و اگر بازرسی را لازم می‌بیند به‌طور مخفی این کار را بکند، وقتی علنی شد بازرسی ممکن نمی‌شود، چون همه می‌دانند چگونه خود را از بازرسان مخفی کنند. تنها نتیجه این کار به‌هم‌ریختگی می‌شود.
برای اطمینان از ارتش باید سازمان آن را دگرگون کرد و اگر بگذارند این کار زود انجام می‌گیرد و توطئه کودتا غیرممکن می‌شود و کارآئی ارتش به حداکثر می‌رسد. صحبت زیاد است، محض نمونه این مختصر عرض شد.

۲- مجلس

می‌آیند خدمت شما که از شما گفته و نوشته بگیرند که... [سه نقطه در متن است] و به عرض می‌رسانند که من می‌خواهم مجلس تضعیف بشود. داستان مصدق و مجلس را پیش می‌کشند و... حال آنکه کاملاً عکس حقیقت را می‌گویند و جای تأسف است که توجه نمی‌فرمائید. عده‌ای بادین را مأمور بفرمائید تحقیق کنند و به شما گزارش صحیح بدهند بلکه معلوم بشود من مجلس قوی می‌خواهم و آنها که خواب‌های آشفته برای ایران دیده‌اند، مجلس ضعیف می‌خواهند تا همواره جلو چشم مردم، وسیله مأیوس کردن مردم از این جمهوری بشود.
عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی بشود فرمودید صحیح است، اما بدون اینکه صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند، نتیجه اینکه بیش از ٦ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به اینکه ۱۹۰ نماینده در دور دوم معین می‌شوند و آن هم با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک‌هفتم مردم ایران بیش‌تر نمی‌شود. این مجلس ضعیف است یا قوی؟ اینها چون مرض خودپرستی دارند هر حرفی را در رابطه با شخص رئیس‌جمهور تعبیر و تفسیر می‌کنند. حال آنکه اگر مقصود نجات کشور نبود و مقصود قدرت‌طلبی بود از این مجلس بهتر نمی‌شد. در همه جای دنیا در انتخابات مجلس بیش‌ترین رأی‌دهندگان شرکت می‌کنند. اگر گروه‌گرائی نشده بود و سعی می‌کردیم آزادی واقعی انتخابات را به وجود می‌آوردیم، مجلس قوی به وجود می‌آمد. در حال حاضر اوضاع کشور آن‌قدر بحرانی است که مجلس ضعیف دردی را دوا نکند. باید مجلس تقویت بشود و یکی از راه‌های تقویت آن، این است که محل زد و بندها نشود، آن‌طور که آن شخص در نوار گفته است نخواهد رئیس‌جمهوری را تابع خود کند و هر روز در آن کشمکش شود. این مجلس اگر بخواهد اسباب دست افرادی بشود که می‌خواهند به هر قیمت قدرت را قبضه کنند، حتماً وسیله تشدید بحران می‌شود و قطعاً سرنوشت انقلاب و ایران را به خطر می‌اندازد(۳).

۳– گروگان‌ها

لابد مطالب نوار را به عرض رسانده‌اند. جای کمال تأسف است ما ملتی را در ازاء ۵۰ نفر، گروگان آمریکا بکنیم و آن گروگان‌ها را «برگ برنده» بر ضد رئیس‌جمهوری تبدیل کنیم. کسی (که) دو بار به وزارت خارجه آمریکا نامه اعتذار نوشته است، امروز دم از محاکمه آنها می‌زند و برابر خبر موثق، آمریکائی‌ها ۳ گروه را مأمور قتل گروگان‌ها کرده‌اند، اگر برای آمریکائی‌ها آزادی اینها این‌قدر اهمیت داشت چرا گروه‌های تروریست را مأمور قتل آنها می‌کند. حیف نیست که ما کار اصلی را که استقلال واقعی کشور است رها کنیم و با استفاده از گروگان‌ها در داخل بازی قدرت بکنیم؟(٤)

۴– اقتصاد

با آنکه کشور در محاصره اقتصادی است، با تلاش شبانه‌روزی خود تنی چند از مسؤولان، مخصوصاً آقای نوبری و آقای صراف، چرخ اقتصاد را به حرکت درآوردیم و هر روز تظاهرات بیکاران در همه شهرها بود، مدتی است قطع شده است. اما تا دیدند در این زمینه توفیقی به دست آمده است، فوراً یادشان آمد که باید ثروت‌ها را به‌طور مساوی تقسیم کرد و شب و روز مشغولند بلکه دوباره چرخ‌ها را از حرکت بیاندازند(۵).

۵– امنیت و قضاء

بخدا این‌همه خشونت در خور یک حکومت فاشیستی نیست چه رسد به یک حکومت اسلامی؛ دیروز که از سفر بازگشتم ۳۰ محکوم به اعدام، یا اعدام شده‌اند و یا منتظر اعدام هستند. با این میزان خشونت، جامعه همگرائی پیدا نمی‌کند و جو سنگین‌تر می‌شود. غالب محکومان به ناحق محکوم می‌شوند(٦). در خوزستان از راه اجرای یک طرح و با تشویق و دلگرمی دادن به نظامیان و ژاندارم و سپاه، ایجاد همکاری میان آنها و ایجاد امید میان مردم بسیار محروم عرب، امروز یک ماه و نیم است که دیگر اتفاقی نیفتاده، اما قطع دارم که بزودی با عناصری که در سپاه دارند، به خدمت می‌رسند و حرف‌هائی بر ضد ارتش و ژاندارمری می‌گویند و دوباره همکاری اینها را از بین می‌برند و بی‌نظمی و عدم امنیت را دوباره رواج می‌دهند.

حرف زیاد است، امید من بعد از خدا به این بود که آقا اعتماد دارید و در امور اقلاً قبلاً صحت و سقم هر مطلب را از من می‌پرسید. من برای مقام داوطلب ریاست‌جمهوری نشدم، وضع را سخت دیدم خود را به آتش انداختم بلکه وضیعت را نجات بدهم، اینک هم در صفحه جداگانه استعفای خود را می‌نویسم خدمت شما باشد هروقت دیدید مصلحت کشور است بفرمائید منتشر کنند. و تا وقتی اعتماد هست اجازه نفرمائید گروه‌بازان قدرت‌پرست مانع کارها بشوند. در شبانه‌روز ٤ ساعت استراحت ندارم، لازم ترور نیست، با این کار کشنده و جنگ اعصاب ٦ ماه نمی‌کشد که از پا در می‌آیم. وضع بغایت سخت است، هر اندازه امید ایجاد می‌کنم، فوراً تبدیل به یأس می‌کنند....

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۳۵۹/۳/۱

*** توضیح ***

۱– نوارها، نوارهای معروف سخنان حسن آیت هستند. در این نوارها، او گفته بود: در طرح تعطیل دانشگاه‌ها، بنی‌صدر توانست بر موج سوار شود. این بار، طرحی تهیه کرده‌ایم که پدر بنی‌صدر هم حریف نمی‌شود.

۲– بنا بر گزارش‌های فرماندهان سه نیرو، میزان آمادگی نیروی زمینی صفر درصد و میزان آمادگی نیروی هوائی ۱۰ درصد و میزان آمادگی نیروی دریائی ۲۰ درصد بود. نخستین کار، رساندن آمادگی سه نیرو به حداکثر بود. با وجود اینکه به طور مرتب کارشکنی می‌شد، تغییر سازمان ارتش از استبدادی به مردم‌سالار و بالا بردن میزان آمادگی آن، مانع از سقوط ایران به هنگام حمله عراق شد. توجه به این امر که در کردستان، پیش از حمله عراق، به تحریک رژیم صدام، جنگ را به راه انداخته بودند، بسیار مهم است.

۳– گزارش‌های هیأت‌های بازرسی از وقوع تقلب‌های بسیار حکایت می‌کردند. آن زمان، آقای خمینی گفته بود: همین مجلس خوب است!

امروز که واقعیت از پرده بیرون افتاده و آقای هاشمی رفسنجانی در «*عبور از بحران*»، با صراحت می‌نویسد (نامه ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی به خمینی): «احتمال اینکه روال موجود مانع تشکیل مجلس شورای اسلامی احتمالی گردد که جنابعالی بدان دل بسته‌اید و امیدوارید بتواند نارسائی‌ها و کمبودهای رئیس‌جمهور را جبران کند، قابل توجه و تکلیف‌آور است» که همان بازنوشتن «امام به ما فرمود شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید» است.

و امروز که کودتای خرداد ٦۰ وقوع یافته است و باز آقای هاشمی رفسنجانی در «*عبور از بحران*» می‌نویسد: «امام فرمودند زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر تصمیم بگیرد» (یادداشت دوشنبه ۲۵ خرداد ٦۰، صفحه ۱٥٦) و امروز که بر همگان روشن است که مُلاتاریا مجلس دست‌نشانده بی‌اختیار می‌خواهد، هم اهمیت تأکید بنی‌صدر بر استقلال و توانمندی مجلس بر مردم آشکار می‌شود و هم مسلم می‌گردد که نزاع میان مجلس و رئیس‌جمهوری نبوده، بلکه نزاع میان استبدادیان (خط سید ضیاء) با آنها بود که بنا بر اصل استقلال و آزادی، مجلس نماینده واقعی مردم و مستقل می‌خواستند.

٤- ماجرای سازش برسر گروگان‌ها تازه شروع شده بود. همان‌طور که در نامه آمده است، آن زمان، معلوم بود که ملاتاریا در کار استفاده از گروگان‌ها برای تصرف قدرت است. نقد از «مطالب نوار»، نوار صحبت‌های آقای محمدحسین بهشتی خطاب به محارم خود بوده است. در این نوار گفته بود: از گروگان‌ها باید مثل یک آتو بر ضد بنی‌صدر و کارتر استفاده کرد.

این نوار، رئیس‌جمهوری و همکاران او را هشیار کرد تا از نزدیک مراقب سازش پنهانی برسر گروگان‌ها باشند. زیرا آتو کردن گروگان‌ها بر ضد کارتر، تنها یک راه داشت و آن سازش با رقیب کارتر بر سر گروگان‌ها بود. و آتو کردنش بر ضد بنی‌صدر به کودتا میسر می‌شد. در عمل نیز، سازش پنهانی با گروه ریگان- بوش موجب شکست کارتر در انتخابات ریاست‌جمهوری شد و در پی آن، کودتای خرداد ٦۰ واقع گشت.

در نامه اشاره به کسی است که دو بار نامه پوزش‌خواهی به وزارت خارجه امریکا نوشته است و امروز که ایران‌گیتی‌ها شناخته شده‌اند، مواضع آن روزشان در باب گروگان‌ها به ایرانیان پند می‌آموزد که با رویدادهای سیاسی که در ابهام انجام می‌گیرند (گروگانگیری یکی از مهم‌ترین این‌گونه رویدادها است) نباید موافقت کرد.

۵- اشاره است به سخنان آقای بهشتی. لازم به یادآوری است که از جمله نخستین برخوردها با رهبری حزب جمهوری اسلامی، به خاطر باج‌گیری حزب از بازاریان روی داد. حزب از بهای کالاها، درصد می‌گرفت و بدین‌سان بود که دخالت قدرت‌طلبان اسباب تورمی را فراهم آورد که عوامل غیراقتصادی داشت و دارد (رانت‌خواری).

٦- یک مورد از ده‌ها مورد اعتراض به اعدام‌ها و سنگین کردن جو خشونت در جامعه.

۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹

ضابطه‌ها در انتخاب:
۱- از انقلاب اسلامی بدین‌سو، دو دسته قبول خدمت کرده‌اند:
یکی آنها که با فداکاری و خدمت مؤثر، صداقت نشان داده‌اند و دیگری آنها که فرصت‌طلب بوده‌اند. دومی‌ها همه‌گونه رو آمده‌اند.
به نظر اینجانب فلاحی از دسته اولی است و اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند که تشویق شود تا بقیه از این راه بیایند و پیشنهادم این است که:
- فلاحی با تشویق شخص شما و تقدیری که می‌فرمایید رئیس ستاد بشود. آقای خامنه‌ای موافق نیست. آقای چمران سرلشگر نورائی را پیشنهاد می‌کند. اگر رأی آقا بر این قرار گرفت که فلاحی باشد باید خود تقدیر بفرمائید و سوابق را دلیل رفتن او به راه صواب قرار بدهید.
- آقای ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، فرماندهی ژاندارمری را هم بر عهده خواهد داشت.
- آقای فکوری فرمانده نیروی هوائی
- آقای افضلی فرمانده نیروی دریائی(۱)
- ابوشریف فرمانده سپاه پاسداران
- سرهنگ عطاری فرمانده نیروی ضربتی مرزبانی که باید تشکیل شود(۱)
۲- استعفای سرلشگر شادمهر و سرلشگر باقری را می‌فرستم. به نظر اینجانب و همان‌طور که عرض کردم خائن نیستند و خیانتی هم نکردند و خدمت هم کردند. بدبختانه اخبار هم شخصی است و اطلاعات که تهیه می‌شود برای مقاصد شخصی است. در این جمهوری قیمت اخلاق باید بیش‌تر از هرچیز باشد(۲).
۳- اشراف بر ارتش اگر شخصی باشد، مثل دوران قبل از تصدی اینجانب وضع ارتش روزبه‌روز خرابتر خواهد شد و هر روز پادگان‌ها دستخوش آشوب خواهد شد. بنا بر این ضوابط نظارت و اشراف به شرح ضمیمه با حضور آقای دکتر چمران تهیه شده است. موافقت و هر نظری که می‌فرمائید در ذیل مرقوم فرمائید(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۳/۱۳

۱-۴-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر

بسمه تعالی

مطالبی به آقای چمران تذکر دادم
ایشان، با جنابعالی و آقای خامنه‌ای در میان می‌گذارند و آنچه آقایان پذیرفتند اطلاع دهید که اگر محتاج به پشتیبانی است عمل گردد.

روح‌الله الموسوی الخمینی

*** توضیح ***

۱- این دو شخص را آقایان خامنه‌ای و دکتر چمران معرفی کردند. اولی [افضلی] را آقای خامنه‌ای و دومی [عطاری] را آقای دکتر چمران. این دو را افسران مسلمان معرفی می‌کردند. هر دو «توده‌ای» از کار درآمدند و توسط رژیم خمینی اعدام شدند. با وجود این، هر دو در کار دفاع از کشور لیاقت به خرج دادند.

۲- سرلشگر شادمهر، به استناد خبرچینی یک خبرچین در خطر دستگیری قرار گرفت. رئیس‌جمهوری او را مشاور خویش کرد و جانش را نجات داد. سرلشگر باقری از کسانی بود که رئیس‌جمهوری را از سازش‌های پنهانی بر سر گروگان‌ها آگاه کرده بود. طرفه اینکه رئیس‌جمهوری آقای خمینی را آگاه کرد و با موافقت او، قرار شد او به خارج برود و اطلاع دقیق پیدا و گزارش کند. اما او را در فرودگاه گرفتند. وقتی رئیس‌جمهوری علت توقیف او را از آقای ری‌شهری پرسید، او گفت: به دستور امام او را توقیف کرده‌ایم!

۳- «اشراف بر ارتش» نقشه‌ای بود که حزب جمهوری اسلامی برای مهار ارتش با دو هدف، تهیه کرده بود:

۱- بی‌نقش کردن رئیس‌جمهوری و

۲- ممانعت از تجدید سازمان ارتش. چنان‌که طرحی نیز توسط آقای بهشتی به شورای انقلاب پیشنهاد شد که از محورهای آن یکی انحلال ارتش بود.

۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹

الف- حلقه‌های زنجیر توطئه‌ها

پس از آنکه از طریق نوار اطلاع حاصل شد که در ماه خرداد قرار توطئه‌های گسترده‌ای را گذاشته‌اند، دست به کار شدیم و با تمام نیرو کوشیدیم تا از وقوع آنها جلوگیری کنیم و اگر نتوانستیم آنها را مهار کنیم.

یک‌چند از توطئه‌ها را موفق به خنثی کردن شدیم و با بقیه خوب برخورد شد طوری که امروز هرچند از مرز بازرگان تا مرز پاکستان حادثه‌آفرینی شده است، اما اوضاع مهار شده و اگر در فارس غائله‌ای پیش نیاید، فعلاً خطر رفع شده است. برای اینکه معلوم باشد چه کرده‌اند تا رشته حادثه‌های مسلحانه را به هم گره بزنند، به اطلاع می‌رساند که دو هفته پیش از این مشاور امنیتی اینجانب طی یادداشتی اطلاع داد که در ۸ منطقه این‌نشین می‌خواهند با ایجاد درگیری، برخوردهای مسلحانه به وجود بیاورند و در هر ۸ منطقه این درگیری‌ها را به وجود آوردند و اینک حلقه‌ها[ی] حادثه‌ها زنجیر زیر را به وجود آورده است:

- در ماکو، با ایل جلالی برخورد پیش آمده و فرمانده گروهان ژاندارمری و فرمانده سپاه پاسدار و یکی دو تن دیگر به گروگان این ایل درآمده‌اند و دیشب تلفنگرام آمد که این فرماندهان را کشته‌اند. این ایل در مرز ایران و شوروی و ترکیه زندگی می‌کند.
- پائین‌تر، منطقه خطور است که جنگ در آنجا ادامه دارد. در این منطقه هفته پیش اویسی و پالیزبان با هلی‌کوپتر نشستند و اسلحه فراوان می‌آید و پخش می‌شود.
- پائین در مهاباد و کردستان است که برابر اطلاع، عراق نیروهای مهمی در مرزهای آن متمرکز کرده است. اگر وضع در نقاط دیگر مهار نشود با توجه به اینکه ما نیرو نداریم تا شهرهای بانه و سقز و مهاباد را پاکسازی کنیم و همین‌طور به امان خدا مانده‌اند، بار دیگر وضع در کردستان از دست خواهد رفت. در منطقه کرمانشاه رفته‌اند و از داخل ایل سنجابی، عده‌ای را توقیف کرده‌اند و شکنجه کرده‌اند.
- پائین‌تر منطقه بختیاری است که هم به آنجا اسلحه می‌آورند و هم افسران فراری به افراد تعلیمات می‌دهند.
- پائین‌تر منطقه سمیرم اصفهان و فارس است که در آن اینک مقدمات برخورد از هر حیث فراهم شده است.
- بعد هم منطقه سیستان و بلوچستان است که بر اثر حادثه‌آفرینی‌ها، استاندارش پیاپی هوشدار داد و بعد هم استعفا.

همزمان با این تدارک گسترده، تهیه گزارش برای القاء و بی‌اعتمادی به ارتش شروع شد و متأسفانه فریاد و استغاثه اینجانب مؤثر نیفتاد و امروز بار دیگر اثار بی‌نظمی و سقوط روحیه دوباره در ارتش روزبه‌روز ظاهرتر می‌شود و شخصی کردن «نظارت» بار دیگر سلسله‌مراتب و محیط نظم را از بین می‌برد.

همزمان در سپاه پاسداران کشمکش بر سر فرماندهی را پیش آوردند. یعنی برای آنکه بدون مزاحمت برنامه‌ها را انجام بدهند، این‌طور طرح کردند که با ابوشریف نمی‌شود کار کرد. ما همه با هم موافقیم و تنها او است که با همه اختلاف دارد. قرار بر رأی شد. از رأی اکثریت نیز پیروی نکردند و با همه اینها، اجرای برنامه را موقوف نکردند اما بحمدالله نیز نتوانستند آن را به‌صورت کامل اجرا کنند.

اگر بر این حادثه‌آفرینی‌ها، ایجاد برخورد در شهرها را نیز بیفزائیم و کمی هم قیافه خوزستان و مازندران و آذربایجان (که ۱۶۰۰ زندانی سیاسی دارد) را در نظر داشته باشیم، می‌توان تصور کرد که چه جهنمی را برای کشور تدارک می‌بینند و شاید وسعت توطئه بتواند بر آقا معلوم کند که علت تحرک خارج از اندازه اینجانب و رفتن از این به آن استان چیست(۱).

ب- نظریه راهنمای این حادثه‌سازی‌های چیست؟

یک سر این حادثه‌سازی‌ها، در گردانندگان سپاه انقلاب است. اینها چگونه خود فریب خورده‌اند و افراد سپاه را فریب داده‌اند؟ یک نظریه وهم‌آمیز که در پیشنهادی که برای تصویب در شورای انقلاب (در غیاب اینجانب) تهیه شده بود، آمده است و آن را به حضور فرستاده‌ام(۲).

خلاصه آن اینکه باید به یک هجوم عمومی دست زد و مردم را به یک رشته حادثه‌های بزرگ کشاند و تحت نظر گروهی (و تنها این گروه فسادناپذیر است) که مسلح است و مکتبی است مسلح نمود و با یک جنگ عمومی و ضربتی ایران را از ضد انقلاب پاک کرد. تفصیل این نظریه را اگر لازم تشخیص فرمودید، به عرض خواهم رساند.

این نظریه وهم‌آلود است چرا که:

– اگر ما توانائی این برخورد عمومی را در شرائط فعلی داریم، بهتر است قدری از آن را در پاکسازی شهرهای کردستان مورد استفاده قرار دهیم.
– وضعیت اقتصادی کشور بغایت بحرانی است و ایجاد چنین درگیری گسترده‌ای به فلج قطعی آن و سقوط حتمی می‌انجامد.
– جامعه به تنگ آمده و هیچ آمادگی این حادثه‌بازی‌ها را ندارد و واکنش جامعه تمایل به یک حکومت استبداد بسیار خشن می‌شود. کسانی که می‌توانند این حکومت را تشکیل دهند، همان‌ها هستند که در طرح حکومت سپهبد بختیار آمده بود و از قرار آمریکائی‌ها دارند همان طرح را دنبال می‌کنند: ائتلافی از خان‌های ایل‌ها و ارتش و بخش میانی جامعه شهری. و به دست خود ما با بیدار کردن حس خفته خان‌ها، آنها را به دشمنی با انقلاب و ائتلاف بین خود برمی‌انگیزند.

و...

در این اوضاع چه باید کرد؟

پیشنهادها

۱– بدون یک رهبری منسجم خصوصاً در رهبری نیروهای مسلح نمی‌توان با این جریان بغایت خطرناک مقابله کرد.
ترتیب فعلی به هیچ رو صحیح و قابل ادامه نیست. نظارت بر ارتش نباید شخصی باشد. هم‌اکنون وضع روزبه‌روز بدتر می‌شود. باید فرمانده فرماندهی کند و دیگران در کار او مداخله نکنند.
در اداره کشور نیز باید تن به انسجام این رهبری داد. کوشش برای تضعیف اینجانب و استفاده از نماز جمعه و رادیو و روزنامه برای مقابل کردن مجلس با رئیس‌جمهوری فاجعه‌آمیز است.
آقا باید بر این امور تأکید جدی و قاطع بفرمایند.
۲– رادیو و تلویزیون برای تبلیغات گروهی نیست. برای خشن کردن جو نیست. دیشب یک جامعه‌شناس فرانسوی(۳) که ۲۹ سال است درباره ایران تحقیق می‌کند نزد اینجانب آمده بود و اعلام خطری کرد که حالت عصبی شدیدی به وجود آمده است و در این جو، انفجار هر لحظه ممکن است. رادیو و تلویزیون باید یک جو معنوی و حالت آرامش به وجود بیاورد. یک مدیرعامل انتخاب شد تا بلکه به کار آنجا سامان بدهد اما به نام شما او را مسلوب‌الاختیار کرده‌اند و کار رادیو تبلیغات بر ضد اینجانب شده است. و خود از اسباب سنگین کردن جو سیاسی شده است. اگر با پیشنهاد اینجانب موافقت فرمودید دیگر چرا مانع می‌شوند که این دستگاه درست اداره بشود؟
آیا نمی‌شود موافقت بفرمائید یک‌ماهی هم به طریقی که اینجانب پینشهاد می‌کنم اداره شود اگر بد از آب درآمد دوباره این گروه‌بازها بیایند و آنجا را در دست بگیرند.
۳– دو هفته‌ای است که وضعیت ارتش بلاتکلیف است، بالأخره یک ترکیبی پیدا شده است. مسأله کم‌تر به این و آن شخص راجع می‌شود و بیش‌تر به همان استحکام فرماندهی راجع می‌گردد. اگر آقا تصویب فرمودید، باید رویه گذشته با ارتش متروک شود. آنها که آن نقشه را دارند، می‌خواهند فرماندهانی در ارتش باشند که پیروی کورکورانه داشته باشند و به دنبال حادثه‌سازها بروند. بنا بر این باید به‌طور قاطع فرماندهی کل قوا را تأکید بفرمائید و این موضوع را که نظارت باید سازمان‌یافته باشد را نیز امضاء بفرمائید.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۳/۲۵

*** توضیح ***

۱– برخوردها که در این گزارش برای آقای خمینی شرح شده‌اند، به خواننده یک ربع قرن بعد و خوانندگان زمان‌های بعد، روشن گزارش می‌کند که بر ضد تجربه مردم‌سالاری چه توطئه وسیعی چیده می‌شدند.
۲– طرحی است که آقای بهشتی در شورای انقلاب پیشنهاد کرده بود. انحلال ارتش و ایجاد کمیته مشترکی بود مرکب از نمایندگان شورای انقلاب و سپاه و دادگاه انقلاب برای اداره کشور. البته از راه پاکسازی کامل ایران از «ضد انقلاب».

۳- منظور «پل ویی» [Paul Vieille] است که تحقیق‌های او درباره ایران به زبان‌های فرانسوی و برخی به زبان فارسی منتشر شده‌اند. از جمله تحقیق او و [فرهاد] خسروخاور درباره انقلاب ایران، زیر عنوان: *Le Discours Populaire de la Revolution Iranienne*

۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ تیر ۱۳۵۹

گاه به اینجانب این احساس دست می‌دهد که کمر حکومت به دست بانیان آن دارد می‌شکند

روزبه‌روز دایره امکانات اینجانب تنگ‌تر می‌شود. ما در دو جنگ بزرگ داخلی و خارجی هستیم و در هر دو جبهه از امکانات می‌کاهند:
۱- نیروهای مسلح ما در کردستان و کرمانشاه و آذربائیجان غربی پراکنده‌اند و امکانات نظامی ما روزبه‌روز کم‌تر می‌شود و در همین حال درگیری در نقاط دیگر به‌طور خودسرانه ایجاد می‌کنند. ما حتا نیرو نداریم که جانشین خسته‌ها کنیم و ناگزیریم وضع را در غرب کشور تثبیت کنیم. اما هر آن ممکن است جنوب و شرق نیز به آتش کشیده شود.
با وجود وضعی تا این حد خطیر و با آنکه چاره جز برقرار کردن نظم و انضباط با قاطعیت نیست و إعمال این قاطعیت با وجود عدم قاطعیت در حمایت از تصمیمات ضرور اینجانب تا این زمان ممکن نگشته است. یک اقلیت کوچک بی‌نظم از راه إعمال فشار مانع از استقرار یک فرماندهی قوی در سپاه شده است که می‌رود روحیه سپاهیان را از بین ببرد و کشور را با خطرات بزرگ روبه‌رو سازد. شنیدم پریروز با لحن قاطع فرموده‌اید باید از اینجانب پیروی کند. خدا کند این قاطعیت ادامه پیدا کند و بتوانم نظم را در سپاه برقرار کنم.
۲- جنگ اقتصادی با آمریکا. انتظار این بود که در این جنگ یاری بی چون و چرا بشوم که هیچ یاری نمی‌شوم و هر کس به نحوی ابزارم را از کار می‌اندازد:
۱- مسأله گروگان‌ها حل نشده و در نتیجه ما نمی‌توانیم از امکانات موجود در جهان استفاده کنیم در نتیجه
۲- خرج ما حدود ۲۵ میلیارد دلار است و همین‌قدر باید واردات و در حدود ۱۵ میلیارد دلار هم تولید داخلی داشته باشیم تا قیمت‌ها بالا نروند. ما در خارجه پول داریم اما تا آن را تبدیل به کالا نکنیم و کالا را به ایران نیاوریم و نفروشیم بودجه پیدا نمی‌کنیم. با وجود تضییقات اقتصادی ما نمی‌توانیم کالاهائی را که می‌خواهیم وارد کنیم اما مجبوریم خرج را بکنیم، نتیجه افزایش کسر بودجه، افزایش پول در دست مردم و بالا رفتن قیمت‌ها است. افزایش قیمت‌ها اگر از مرز خطر بگذرد، کنترل اوضاع غیرممکن می‌شود. این است که
۳- باید جو روانی جامعه را هم آرام و هم مساعد با تولید کرد. متأسفانه وسایل تبلیغاتی، خصوص رادیو و تلویزیون کاملاً عکس عمل می‌کند و جو را ناآرام و نامساعد با تولید و موافق با تخریب می‌کند. طوری که تبلیغات نابجایش در همه و ائمه جمعه مؤثر می‌شود و اظهاراتی در زمینه‌های اقتصادی می‌کنند که گاه به اینجانب این احساس دست می‌دهد که کمر حکومت به دست بانیان آن دارد می‌شکند.

پدر عزیزم
فرزند تو در دو جبهه می‌جنگد و بر آن است که می‌تواند این انقلاب اسلامی را به یک پیروزی جهانی بدل سازد. شب و روز کار می‌کند. هیچ نیازی به تبلیغات این وسایل به سود خود ندارد. خدا خوش نمی‌آید که شکست بخورد. روز تولد ولی عصر(ع) یک ماه اداره رادیو و تلویزیون را موافقت کردید که در دست اینجانب باشد، چرا پشیمان شدید؟ خدا می‌داند که فرزند شما به اندازه چند جوان که از اسلام جز ناسزا و تحریک نمی‌دانند و کاری جز تبدیل رادیو و تلویزیون به وسیله دعواهای عقیم گروهی بلد نیستند، هم اسلام را می‌شناسد و هم به شما و انقلاب علاقه‌مند است. با چه زبانی عرض کنم که با استفاده از روش‌های سخت ضد اسلامی دائم ذهن شما را نسبت به استعداد معتقد خراب می‌کنند و از علاقه شدید اینجانب به شما که نمی‌خواهم هیچ امری که موجب ناراحتی شما بشود، اتفاق بیفتد، برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کنند.

پدر مهربانم
وقتی رئیس‌جمهوری شدم که رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها بر ضد اینجانب بودند. دست‌کم از آنها بهتر می‌توانم تبلیغ کنم. در زمان ریاست جمهوری که دست و پایم نیز بسته بوده است. آنها ضد بودند و هستند. باز بهتر از آنها عمل کرده‌ام. بنا بر این هیچ نیاز شخصی به آنها ندارم. انقلاب اسلامی، ای بانی انقلاب، مثل یک تشنه به روش‌های معنوی احتیاج دارد. به شما جز حقیقت نمی‌گویم. از روی انصاف نه تنها به اینجانب کمک نمی‌شود بلکه به حال خود نیز گذاشته نمی‌شوم:

– روز اول پیشنهاد کردم و هیأت شورای انقلاب هم به اتفاق پذیرفت که دولت تشکیل شود و اختیارات شورا هم به دولت داده شود، به جائی نرسید. ناچار با دولتی و شورائی کار کردم که با من همدل نبود(۱).

– نهادهای جدید و قدیم هر کدام یک اداره و خودسر داشتند [و] دارند که بی‌طرف هم نبودند و نیستند و کارشکنی هم می‌کنند.

– وضع اقتصادی با کم شدن امکانات بغایت خراب بود و شب و روز کوشیده‌ایم و به‌جای آنکه کمک کنند و جو اطمینان به وجود بیاورند، جو توطئه به وجود آورده و می‌آورند.

– در همه جای کشور که هر گروه را بتوانند تحریک کنند، تحریک می‌کنند. همه امید به شما بوده و هست اما افسوس:

امروز موافقت با امری می‌فرمائید و فردا رأی شما عوض می‌شود. همین‌قدر عرض می‌کنم وضع سخت است و سخت‌تر نیز می‌شود. مشکلات هرچه بیش‌تر بشود میدان را خالی نمی‌کنم، اما کمک بفرمائید. گمان می‌کنم غرض و مرضم کم‌تر و دلسوزیم برای تبلیغ اسلام و انقلاب بیش‌تر باشد.در جنگ پیروز شویم. از موافقت خود منصرف نشوید. قطع بفرمائید اگر موجودیت انقلاب در بین نبود این‌قدر التماس نمی‌کردم(۲).

ابوالحسن بنی‌صدر

۵۹/٤/۱۱

*** توضیح ***

۱– بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، نخست آقای بهشتی از در موافقت در آمد و پیشنهاد کرد رئیس‌جمهوری نخست‌وزیر و هیأت وزیران را تشکیل دهد و کشور را اداره کند. آقای هاشمی رفسنجانی از جلسه شورای انقلاب بیرون رفت و در بازگشت گفت: امام فرمودند تا تشکیل مجلس به همین ترتیب کارها اداره شوند. از نو قرار بر تشکیل هیأت وزیران شد. آقای خمینی زیر پیشنهاد نوشت: موافقت شد! اما به محض آنکه رئیس‌جمهوری دست به کار شد، پیغام فرستاد: موافقت را نادیده بگیرید!

۲– حتا یک نوبت آقای خمینی بر رأیی نماند. علت این بود که جهت عمومی عمل رئیس‌جمهوری استقرار مردم‌سالاری بود. از این رو، به محض مشاهده نتایج کار و یا حتا پیش از آغاز به کار، با شنیدن پی‌آمدهای کاری که با آن موافقت کرده بود و یا با مراجعه زورپرستانی به او، تغییر رأی می‌داد. امر مهم که به کار ایرانیان می‌آید این است که در تمامی موارد که او تغییر رأی می‌داد، در ضدیت با آزادی و مردم‌سالاری تغییر رأی می‌داد. در صورتی که بی‌ثباتی در تصمیم آقای خمینی، مورد به مورد، مطالعه و در اختیار جامعه قرار گیرد، بر همگان روشن می‌شود ولایت فقیه از مطلقه و غیرمطلقه آن چه دروغ بزرگی است. در حقیقت عدم ثبات در رأی، گزارشگر آلت فعل قدرت (زور) شدن است.

۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹

با دو بیماری مهلک روبه‌رو می‌شویم: یکی بیکاری و دیگری تورم

بسمه تعالی

پدر عزیزم
این عریضه را دیشب نوشتم. امروز صبح بیانات شما را خواندم و به نظرم رسید عرض این عریضه بلکه از توجهات الاهی بوده است. امروز بحث درباره اقتصاد و قیمت‌ها بود. مسأله ساده است: بودجه ما ۳ برابر درآمد، خرج دارد. اگر این بودجه را به مصرف برسانیم حتا در وضعیت عادی ۵۰ درصد قیمت‌ها را بالا می‌برد یعنی با توجه به افزایش قیمت‌ها تا این زمان، قیمت‌ها دو برابر می‌شود. با ملاحظه ناامنی‌ها، از این مقدار هم بیش‌تر می‌شود. اگر بخواهیم پولی را که از طریق خرج بودجه در دست مردم قرار می‌گیرد با واردات بیش‌تر جذب کنیم تا قمیت‌ها زیاد بالا نروند، اولاً آسان نیست ثانیاً موافق نظر وزیر بازرگانی حداقل ٦ ماه بعد سفارشات امروز را می‌توانیم تحویل بگیریم. بنا بر این خرج بودجه مساوی است با افزایش قیمت‌ها به نحو غیر قابل تحمل.
و اگر بودجه را خرج نکنیم، تقاضا از بین نمی‌رود، یعنی قیمت‌ها با شتاب کم‌تری بالا می‌روند و در کنار آن، بیکاری از حد فزونتر می‌شود. یعنی با دو بیماری مهلک روبه‌رو می‌شویم: یکی بیکاری و دیگری تورم.
بر این بن‌بست اقتصادی، شیوع دوباره آشفتگی در محیط کار را باید افزود: تولید صنایع سیمان کم‌تر از کم شده و موافق آماری که امروز ارائه شد ٤٨ درصد ظرفیت خود تولید می‌کنند. دلایل کاهش تولید عمده آشفتگی محیط کار و نبود نظم و انضباط در تولید است. اگر این وضع ادامه پیدا کند، بار دیگر فعالیت‌های ساختمانی به رکود کشیده می‌شوند و در همان مرحله اول یک میلیون نفر بر تعداد بیکاران می‌افزاید. در صنایع نفت و چوب و... نیز وضع به همین منوال است. این موضوعات چند بار دیگر نیز در حضور اعضای شورای انقلاب بحث شده است و هر بار به اتفاق گفته‌اند باید زودتر ثبات داخلی و خارج به وجود آورد اما در عمل...
در عمل مطالب مندرج در نوار جملگی به اجرا درآمده است:
۱- ادارات عملاً به اشغال درآمده و کار نمی‌کنند.
۲- گروه‌های سیاسی جملگی به موضع مخالف و معاند رانده شده‌اند. حتا جبهه ملی آقای دکتر سنجابی که در پاریس اعلام وفاداری کرد نیز اشغال شده است.
۳- دستگاه‌های تبلیغاتی که به باور ۸۰ درصد مردم حقایق را به مردم نمی‌گویند جملگی در دست مخالفان رئیس‌جمهوری قرار گرفته‌اند.
٤- فرماندهی کل قوا نیز به خلاف تصور در صورتی که دستگاه قضائی و قوه مقننه در دست یک حزب قرار بگیرد و نخست‌وزیر و دولت هم از آن حزب بشود، همان‌طور که در آن نوار آمده است، حرف مفت می‌شود. چرا که دولت براحتی می‌تواند جلو کار را با وسایل گوناگون بگیرد. ساده‌ترینشان احضار بدون مجوز قانونی به دادگاه انقلاب است و ده‌ها راه دیگر(۱).
در این اوضاع که کشور در بن‌بست اقتصادی است و انسجام در دولت تنها شرط بیرون رفتن از بن‌بست است؛ در این اوضاع که راه‌حل اقتصادی وجود ندارد و راه‌حل سیاسی برای مشکل اقتصادی باید جست و آن راه‌حل نیز همان‌طور که در پیام به مجلس فرمودید، هماهنگی میان رئیس‌جمهوری و مجلس است؛ در این اوضاع که وضعیت در کردستان و جاهای دیگر به صورتی است که بر شما معلوم است، اینجانب برای آخرین بار در جلسه سه‌شنبه با آقایان شرکت خواهم کرد. اگر تفاهم ممکن نشد، مطالب را با مردم در میان می‌گذارم و از خود سلب مسؤولیت می‌کنم و دولت را به دست حزب می‌سپارم و خود کنار می‌مانم(۲).

پدر عزیزم
من هنوز باورم این است که تا درون تغییر نکند بیرون تغییر نمی‌کند. البته این بدان معنی نیست که نباید مراقب ظواهر بود، بلکه بدان معنی است که باید تغییر اساسی را از هدایت انتظار داشت و گمان نمی‌کنم به نظر شما غیر از این باشد(۳). ما اینک از نظر اقتصادی در همان بن‌بستی هستیم

که رژیم سابق در آن قرار داشت. همان‌طور که در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری و بعد از آن توضیح داده‌ام، وضعیت کشور وظیفه سنگینی بر دوش اینجانب می‌گذارد و آن حل بن‌بست‌ها از طریق سیاسی با ایجاد جو تفاهم و امید در جامعه است.

رژیم سابق نیز از قبول راه‌حل سیاسی امتناع ورزید و سرنگون شد. ما نمی‌توانیم از همان راه برویم و اگر برویم... [سه نقطه در متن است] فرموده‌اید در انتخاب مسؤول دولت موقت اشتباه کرده‌اید و من چند نوبت و به اصرار و از راه تحلیل، اشتباه بودن این انتخاب را یادآور شدم. حالا هم همان آدمم و باز یادآور می‌شوم چند نوبت این مطالب را معروض داشته‌ام. اما شاید احتمال داده شده این حرف‌ها مهم نیست و لابد برای تحکیم موقعیت است. روح و جسم من روزه‌دار است و با پاکی تمام خدا را به شهادت می‌طلبم که آنچه می‌نویسم از راه فشار مسؤولیت است. راه‌حل سیاسی جز از راه از بین بردن جو تحریک و تمامی مقام‌ها و دستگاه‌ها را به خدمت تبلیغ امن و کار درآوردن، ممکن نمی‌شود. نجات وضیعت کشور جز با انسجام کامل در سطح اداره‌کنندگان و مسؤولان کشور ممکن نمی‌شود. اگر دفعات پیش از نهضت تنباکو تا ملی کردن صنعت نفت عذر داشتیم، این دفعه که انقلاب صددرصد اسلامی است به درگاه خدا عذری نخواهیم داشت. در تاریخ ایران از باستان تا امروز چند حکومت به دست مذهب افتاده و از دست رفته است. خدا می‌داند که تمامی کوشش من و فریادم این است که این بار چون گذشته نشود.

باقی بسته به نظر پدر عزیز است.

ابوالحسن بنی‌صدر

۳۰ تیر ۱۳۵۹

*** توضیح ***

۱- تمامی این کارها روی دادند و زمینه را آماده کودتای خرداد ۱۳۶۰ کردند. در زمان نگارش این نامه‌ها به آقای خمینی، همان‌طور که متن‌های نامه معلوم می‌کنند، بنی‌صدر گمان داشت آقای خمینی در مرکز مدیریت کودتای خزنده بر ضد انقلاب و اصول راهنمای آن و تجربه مردم‌سالاری نیست. اما دستیاران او ضدیت‌های خویش را با آزادی و مردم‌سالاری مستند به دستور او می‌کنند.

۲- جلسه‌ای به اصرار آقای خمینی، رئیس‌جمهوری و «دیگران» (به قول آقای خمینی) با شرکت همان‌ها تشکیل شد که بحران می‌ساختند تا از «بحران عبور کنند». در این جلسه، (نگاه کنید به بند ۵ نامه به اعضای شورای انقلاب در تاریخ ۳۰ تیر ۱۳۵۹)، که در خانه آقای باهنر تشکیل شد، میثاقی امضاء شد. روزنامه جمهوری اسلامی، صبح روز بعد، آن را نقض کرد. پس از آن، جلسه دیگری، در روزهای اول تشکیل مجلس اول در خانه آقای خامنه‌ای تشکیل شد. در این جلسه، توافقی بر سر وزیران و هیأت وزیران، به عمل آمدند که بنا بر رویه رعایت نشدند.

۳- بنی‌صدر مرتب توضیح می‌داد که ظاهر و شکل را مطلق کردن، به قصد غفلت از محتوا، مغایر با اسلام به مثابه بیان آزادی است. آقای خمینی به فغان می‌آمد که «ظاهر مهمه».

۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۵۹

حضور آیت‌الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران،

به عرض می‌رساند در اوضاع و احوال فعلی و با توجه به اینکه جامعه ما جامعه جوانی است و هیجان مثبت کار برای قرار دادن کشور در خط تولید و فعالیت جنبه معنوی و هیجان‌آفرین را جنبه اصلی می‌گرداند، حجت‌الاسلام حاج احمدآقا یکی از مناسب‌ترین اشخاص برای نخست‌وزیری است در صورتی که موافقت فرمائید عین صواب است.

ابوالحسن بنی‌صدر

۱-۸-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۱ مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر

بسمه تعالی

بنا ندارم اشخاص منسوب به من، متصدی این امور شوند. احمد خدمتگزار ملت است و در این مرحله، با آزادی بهتر می‌تواند خدمت کند.

والسلام علیکم
روح‌الله الموسوی الخمینی

*** توضیح ***
متن این نامه و پاسخ به آن در روزنامه «*انقلاب اسلامی*» در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۵۹ چاپ شد. هرچند آقای خمینی قصد از دادن این پیشنهاد را خراب کردن خود تصور کرد، اما الف- پیشنهاددهنده فرزند او بود و ب- بنی‌صدر با پیشنهاد موافقت کرد به این امید پدر و فرزند را از زورپرستانی جدا کند که بدون آقای خمینی، به استقرار استبداد خون‌ریز توانا نمی‌شدند.

۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹

به خدا این وضعیت، خوش‌سرانجام نیست

قانون اساسی خط به خط زیر پا گذاشته می‌شود

آقای اشراقی می‌گفتند نگران تجدید رفتار مصدق از سوی من هستید(۱). به آقای میرسلیم هم فرموده‌اید. و دیروز در مجلس آن مرد فاسد که ایجادکننده این سابقه ذهنی است، کوشیده است پرده آخر را هم به وجود بیاورد و آن تقابل بلکه تضاد رئیس‌جمهوری با امام. از این پرده به بعد، صحنه سقوط است:

۱- مجلس دیروز صحنه‌ای بود که جا برای هیچ ابهامی باقی نمی‌گذارد. عده‌ای که معلومند چه کسانی هستند ایستاده‌اند تا این جمهوری را ویران سازند. جو فشار و تهدید چنان بوده است که آقای انواری استعفا کرده است و از قول آقای خلخالی است که این جو مرا هم می‌ترساند! و در میان وکلا و تماشاگران هرکس اسم بنی‌صدر را می‌آورده است، فحش یا کتک می‌خورده و دستگیر می‌شده است!

بدین‌سان مقابل کردن مجلس با رئیس‌جمهوری نیز به دست همین اشخاص انجام گرفت و آقای موسوی خوئینی‌ها با صدای بلند گفته است رأی مخالف به رئیس‌جمهوری می‌دهد. آیا هنوز تردید هست که موضوع آن نوار دیگر نیز واقعیت دارد و اینها گروگان‌های آمریکائی را وسیله تسویه حساب‌ها و دست‌یابی به قدرت قرار داده‌اند؟

من آنچه برای جلب اطمینان شما لازم بوده است انجام داده‌ام. چرا کسی که ده‌ها نوشته درباره اشتباه دوره مصدق دارد، اشتباه را بکند؟ و چه باید بکنم که معلوم شود بر آن کار و روش نیستم؟

ولی شما فرموده‌اید که اگر مجلس هم وزراء قاطع و مکتبی و... را بر سر کار نیاورد آن را منحل خواهید فرمود(۲). مصدق نیز همین کار را می‌خواست بکند. گمان من این است که نیاز به این کار نباشد. همین‌قدر مجلس مطمئن بشود آقا به هر قیمت جانب حزب جمهوری را و (با تمام قوا) نمی‌گیرند، همه گونه همکاری خواهد کرد. وگرنه وظیفه خود خواهد شمرد که پی‌درپی رئیس‌جمهوری را تضعیف کند و این به معنای سقوط جمهوری است. چرا که دولت قادر به کاری نخواهد شد و بر فرض کنار رفتن من، هرکس دیگر بیاید وضع بدتر خواهد شد.

۲- ظرف ۲ هفته اخیر موج آشفتگی محیط‌های صنعتی را از نو فرا گرفته است و ناظران شما در نیروهای مسلح می‌توانند بر این حقیقت شهادت بدهند که روحیه نیروهای مسلح خصوص بعد از صحبت اخیر شما، به حداقل نازل شده است. و ما ماه‌های حساسی پیشارو داریم.

۳- فهرستی را که حزب جمهوری برای وزرا در اختیار من گذاشته است، فهرستی نیست که قادر به اداره کشور باشد. ضد بهائی‌های سابق و کسی که توده‌ای بوده و بعد مجاهد شده و حالا عضو شورای حزب است و...و البته تنی چند نیز هستند که به نظر من قابل قبول می‌رسند.

٤- چند بار عرض کرده‌ام، این حرف که می‌زنند دروغ است که من می‌خواهم همه قدرت‌ها در دست من باشد. نه، من می‌خواهم قانون اساسی اجرا شود. در هیچ موردی کسی نمی‌تواند تجاوزطلبی به من نسبت دهد.

به خدا حرام است سکوت فرزند شما، به خدا کسی امنیت ندارد و دستگاه قضائی، بیش‌تر اسباب سلب امنیت را فراهم می‌آورد تا امنیت را. به خدا این وضعیت، خوش‌سرانجام نیست.

به خدا...

۵- و آیا اگر قانون اساسی را اجرا نکنیم می‌توانیم مردم را مطمئن کنیم که رژیم باثباتی دارند؟ بهای اجرای قانون اساسی را هرچه باشد باید بپردازیم. و متأسفانه این قانون خط به خط زیر پا گذاشته می‌شود:

- حمله به روزنامه مجاز و انتشار روزنامه غیرمجاز و حمله به محل‌های احزاب برخلاف قانون اساسی است.
- محاکمات به شیوه‌ای که انجام می‌شوند به خلاف قانون اساسی است و مسلماً در زندان‌ها شکنجه وجود دارد.
- دخالت نمایندگان مجلس در امور اجرائی به خلاف قانون اساسی است.
- و...

و شما فرموده‌اید من از حدودی که قانون اساسی برای رئیس‌جمهوری شناخته است بیرون نروم، آیا تنها من باید در این حدود بمانم یا همه باید این‌طور بکنند؟ و در همین حدود نیز نمی‌خواهند بمانم:

– قانون اساسی پیشنهاد نخست‌وزیر به مجلس را بر عهده من گذاشته است، اما در عمل جوی به وجود آورده‌اند که نه من می‌توانم نخست‌وزیری را که معتقد و کاردان می‌دانم پیشنهاد کنم و نه مجلس می‌تواند در محیط آزاد پیشنهاد مرا بررسی کند.

– قانون اساسی گفته است نخست‌وزیر باید وزراء را با تصویب رئیس‌جمهوری انتخاب کند. اما وقتی بنا بر تضعیف باشد، در حقیقت حزب جمهوری وزراء را انتخاب می‌کند.

– قانون اساسی گفته است رئیس‌جمهوری مجری این قانون است. اما در عمل امکان بازرسی وجود ندارد چه رسد به جلوگیری از تخلف‌ها و فراهم آوردن اسباب اجرای قانون اساسی

– و...

پدر عزیزم

ایران محتاج ایجاد روحیه کار و تلاش است، ایجاد این روحیه محتاج اختیارات و خارج شدن از حدود قانون اساسی نیست و من آن را نمی‌خواهم و نیازی هم به آن ندارم. همین‌قدر همه در مرز قانون اساسی بمانند و قبول کنند که اجرای آن بزرگ‌ترین موفقیت‌ها برای نسل امروز است، شرائط لازم را برای اجرای کار من فراهم آورده‌اند؛ برای اینکه امتحانی باشد پیشنهاد می‌کنم:

۱– رادیو و تلویزیون که امروزه کارش در مداحی و فحاشی خلاصه می‌شود از دست حزبی‌ها و ضد بهائی‌ها بیرون بیاید و یک برنامه سازندگی و امید اجرا کند. در ماه یک‌بار هم اسم رئیس‌جمهوری را نیاورد.

۲– هیأتی که تحت تأثیر واقع نشود به وضع و کار وزیران و قضات برسد و اگر تخلف‌های جدی وجود داشت، آنها را پاکسازی کند. ظاهراً از خود ما بیش‌تر انتظار می‌رود که خودی‌های ناپاک را پاک کنیم. ایجاد این هیئات تصفیه را بجد و با اصرار تمام خواهانم.

باری، من در یک وضعیت سخت و برای خدمت به این انقلاب خود را نامزد ریاست‌جمهوری کردم و اینک قوت کارم که از محبوبیت در نزد مردم ناشی می‌شود، در معرض تندبادهای تضعیف قرار گرفته است و بدبختانه راست‌های من مؤثر نمی‌افتد و دروغ‌های فرصت‌طلب‌هائی که کمر به نابودی این جمهوری بسته‌اند مؤثر می‌افتد.

فردا کاندیدای حزب را به مجلس معرفی می‌کنم و در برابر خدا از خود سلب مسؤولیت می‌نمایم(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر

۵۹/۵/۳

*** توضیح ***

۱– ترس از تکرار تجربه «مصدق و کاشانی» چند نوبت تکرار شد. نگرانی آقای خمینی از چه رو بود؟ اگر او به عهد با بیان انقلاب وفا می‌کرد که عهد او، در برابر جهانیان، با مردم ایران بود، چرا می‌باید نگران تکرار آن تجربه می‌شد؟ اما نقض عهد و استقرار استبداد، به‌نام دین، تقابل را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد و کرد. زمان شهادت داد که ترس او از وفای بنی‌صدر به عهد خود با انقلاب و اصول راهنمای او بود. می‌دانست که با وجود ایستادگی او بر سر حق، آنها که در خود غش دارند، سیه‌رو می‌شوند و شدند. او بر این گمان بود که همرنگ جماعت استبدادیان شدن بنی‌صدر، به او امکان می‌دهد رهبر زورگویان بماند، بی آنکه سیه‌روی شود. از این رو بود که هر تهدید را با تطمیع همراه می‌کرد.

۲– خود او می‌گفت: «مجلس بالاتر از همه است». در اینجا، بدون اینکه حق چنین کاری را داشته باشد، مجلس را تهدید به انحلال می‌کند. رویدادها مسلم کردند قصد او از سخنانش:

– الف: مقابل کردن مجلس با رئیس‌جمهوری بوده است. می‌دانیم که او نخست‌وزیری می‌خواست که ضد رئیس‌جمهوری باشد. پس از آنکه مراجعه به آقای دکتر سنجابی و... بی‌نتیجه شد، آقای رجائی به عنوان آلت فعل راه‌حل شد.

– ب: قصد از صفت اسلامی دادن به مجلس، تابع «ولی امر» گرداندن آن بود و از همان روز تا امروز، مجلس آلت فعل «رهبر» است. طرفه اینکه، مجلس را مجلس شورای اسلامی خواندن، نخست توسط ۵ تن گردانندگان حزب جمهوری اسلامی، در نامه آنها به آقای خمینی، انجام گرفته است.

۳– نامزد حزب جمهوری اسلامی آقای محمدعلی رجائی بود.

۱۰-۱-۳- گزارش دیدار آقای بنی‌صدر با آقای خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹

(این گفتگو را هما رفیع، هما قائمی و فیروزه بنی‌صدر در همان تاریخ ثبت کرده‌اند)

الآن حکومت قانون نیست حکومت زور است و خدای نکرده چیزی‌تان بشود، هر که زورش رسید مملکت را در دست می‌گیرد

صبح که نزد امام برای تبریک عید فطر رفته بودم، (نوشته‌های زیر از زبان آقای بنی‌صدر شنیده شده و چون شفاهی بوده است امکان پس و پیش شدن جمله‌ها وجود دارد.) در آنجا با امام و احمدآقا نشستیم. پس از عرض سلام، آقا فرمودند که: «اخبار به من می‌رسند و خیال نکنید که من بی‌اطلاع هستم، شنیده‌ام طبق یک گزارش که در تهران خیال ایجاد ۲۰ مرکز شورش را دارید». بعد از این، من از شدت ناراحتی‌هایی که تحمل کردم، اختیار را از دست دادم و شروع کردم به فریاد زدن و صریح بیان کردن، به طوری که به حیاط صدایم می‌رسید، من گفتم: آقا چطور شما این اخبار را باور می‌کنید و چطور نرفتید راجع به این اخبار و این شخص مخبر بکنید؟ من می‌توانم به شما سند نشان بدهم که این‌طور نیست و می‌خواستند آن مراکزی را که زمان انتخابات فعال بوده‌اند را دوباره به کار بیاندازند. بروید تحقیق کنید. و آقا می‌گوید: نه مهم نیست. من جواب دادم ولی لابد آن‌قدر مهم بوده است که تا من وارد شدم شما این مسأله را مطرح کردید. بعد راجع به رجائی صحبت شد که آقا گفتند: «نخست‌وزیر هم که منتخب شماست. شما فقط گفته بودید که سه نفر را قبول نخواهید کرد». من به ایشان گفتم این دروغ را که به شما گفته است؟ گفت امامی کاشانی. گفتم: ایشان دروغ گفته‌اند، من راجع به فارسی، خلخالی و غرضی گفته‌ام که کتباً خواهم نوشت که مسؤولیت قبول نمی‌کنم اما درباره او سکوت خواهم کرد ولی هنگامی که خود تشخیص خواهم داد، حقیقت را خواهم گفت و من گفته‌ام که ایشان خشک‌سر است و مملکت را نمی‌تواند اداره کند، ایشان نخست‌وزیر بهشتی و رفسنجانی است. آقا جواب می‌دهد که من حرف امامی که طلبه هست را باور می‌کنم و حرف شما که رئیس‌جمهور هستید را قبول نمی‌کنم(۱)، من گفتم درد همین‌جاست. شما به کسی که خود رأی داده‌اید(۲)، ۱۱ میلیون نفر رأی داده‌اند اعتماد ندارید و به چند طلبه بی‌دین اعتماد می‌کنید مانند شاه سابق که فقط اطلاعات را از سازمان امنیت خود می‌گرفت و شما متأسفانه طبق این اطلاعات صحبت‌هائی می‌کنید که مملکت را به بن‌بست رسانده است. چرا شما در مورد این خبر حاضر به تحقیق نشدید؟ حالا من کتباً اینها را نوشته‌ام و به شما نشان می‌دهم و به شما ثابت می‌کنم که کاشانی دروغ گفته است. آقا گفت: مهم نیست، تحقیق را ول کنید و تازه رجائی مسلمان است. من گفتم اگر حماقت جزء مسلمانی است، آری مسلمان است. پیغمبر فرموده است که یک رهبر سالم و عالم باشد. آقا من به شما می‌گویم که این نخست‌وزیر منتخب من نیست و مثل بازرگان نیستم و در موقع حقیقت را خواهم گفت تا دیگر شما نگویید که ببخشید اشتباه کردم.

آقا بعد فرمودند که شما قدرت‌طلب هستید. من گفتم شما قدرت‌طلبید. گفت چرا می‌گویید که من ۱۱ میلیون رأی آوردم. مجلس ۵ میلیون؟ گفتم: «اول آن موقع ۱۱ میلیون رأی داشتم اما الآن ۲۰ میلیون. ثانیاً هیچ‌وقت نگفتم مجلس ۵ میلیون رأی آورده است. بلکه ۳ میلیون رأی دارد» که آقا خندید.

گفتم چرا گفتید که مجلس بالاترین نهاد است؟ این خلاف قانون اساسی است که در آن، بعد از رهبری، عالی‌ترین مقام، ریاست‌جمهوری است و شما چگونه می‌خواهید که به حرف رئیس‌جمهور اعتبار بدهند در داخل و خارج کشور وقتی شما مرتب مستقیم و غیرمستقیم کنایه می‌زنید و نمی‌گذارید من کار کنم؟ شما هر کاری که می‌خواهم بکنم، می‌آیند تو گوشتان می‌کنند و شما یک لولو برایم درست می‌کنید و کاری پیش نمی‌رود طوری که مملکت از هر نظر به بن‌بست رسیده است. هر وقت به دادگاه‌ها و انجمن‌های اسلامی و... می‌گویم درست طبق اسلام عمل کنند زود نزد شما می‌آیند که او خواسته نهادهای انقلاب را از بین ببرد و شما می‌آئید سخنرانی می‌کنید در تأیید حرف آنها. شما یک کوهی هستید و اینها موش‌هایی هستند که از پایین شما را می‌خورند و از زبانتان می‌آیند بیرون. و بخدا، به این قرآن، قسم که تنها من پشتیبان و با شما هستم و بخدا قسم اگر این‌طوری ادامه پیدا کند، این رئیس‌جمهوری تضعیف بشود، جمهوری از بین می‌رود. و شما جاویدان نیستید، شما از اول قانون اساسی را اجرا نکردید. آقا می‌گوید: کی اجرا نکردم؟ می‌گویم در هر موردی اجرا نکردید... الآن حکومت قانون نیست حکومت زور است و خدای نکرده چیزی‌تان بشود، هر که زورش رسید مملکت را در دست می‌گیرد. فکر می‌کنید من نمی‌توانم راجع به اعدام‌ها حکم بدهم؟ آقا می‌گوید: نخیر شما نمی‌توانید. گفتم چطور آقا هر طلبه‌ای، هر پاسداری حکم اعدام می‌دهد، من چطور نمی‌توانم؟

در مورد نخست‌وزیر آقا گفت مجلس حق دارد نخست‌وزیر شما را قبول نکند. من گفتم: من هم حق دارم نخست‌وزیر آنها را انتخاب نکنم، نخست‌وزیر و وزرا باید به تصویب آنها باشد و من می‌توانم دائم معرفی بکنم و مجلس هم رد بکند. بعد عکس‌العمل ملت را هم خواهیم دید، من فقط ملاحظه شما را می‌کنم و مجلس تمام قدرتش را از شما دارد.

آقا: «چرا در سخنرانی‌هایتان مجلس را تضعیف می‌کنید؟ شنیده‌ام در سخنرانی‌هایتان مجلس را فحش می‌دهند، من تمام سخنرانی‌های شما را گوش می‌دهم و شما از همه بیش‌تر تحریک می‌کنیم». گفتم: «چه فحشی به مجلس داده‌ام؟ مجلس خودش ضعیف شده است. می‌گویند آیت کودتاچی از مجلس اسلامی اخراج باید گردد. تازه مرده‌شور این مجلس را ببرد که همچین آدمی را در آن نگه داشته است. تا به حال تقریباً تمام نوار پیاده شده و نخست‌وزیر هم مال ما نیست و شما هم شده‌اید اجراکننده نوار، این دولت ۲ تا ۳ ماه بیش‌تر دوام نمی‌آورد و حداکثر ٤ ماه. در آخر راجع به رادیو و تلویزیون صحبت شد که دائم تحریک می‌کند.» آقا گفتند: «هیچ همچین خبری نیست من گوش می‌دهم». گفتم: «یا گوش نمی‌دهید یا طبع شما به این چیزها می‌خورد، خود احمدآقا دو روز پیش به من گفت که من ۲ روز قم بودم و دائم گوش می‌دادم و حرف‌های من را تأیید کرده، احمدآقا بیایید قسم بخورید که همین‌طور بود». احمدآقا هم تأیید می‌کند. بعد از تأیید احمدآقا، آقا می‌گوید خوب باید درست بشود که من برمی‌گردم و می‌گویم ببینید آقا بعد از چند ماه که من راجع به این موضوع صحبت کردم عکس‌العمل شما چیست!؟ آن هم نه روی حرف من، روی حرف پسرتان این عکس‌العمل را نشان دادید. آقا برگشتند گفتند، این «*انقلاب اسلامی*» چرا این‌قدر فساد می‌کند؟ این جعفری کی است که این‌قدر فساد می‌کند؟ این گرمارودی کی است؟ اول «*انقلاب اسلامی*»، بعد «*صبح آزادگان*»، بعد «*جمهوری اسلامی*» فحش می‌دهند و خرابند.

گفتم: «آقا این «*انقلاب اسلامی*» یک روزنامه است در مقابل تمام روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون و حرف حق را می‌زند، خیلی خوب حالا من به آنها می‌گویم که به ملیجک(۳) شما و به اطرافیان معصوم شما کاری نداشته باشند. اینها خود دارند خودشان را خراب می‌کنند. این اطرافیان آدم‌های دروغگو، که از شما دارند استفاده می‌کنند. این نماینده نماز جمعه شما آقای خامنه‌ای از قول شما دائم دارد دروغ می‌گوید». آقا اخم می‌کند و می‌گوید کی دروغ گفته است؟ می‌گویم: «از قول شما گفته است که کارمندهای رادیو و تلویزیون آمریکایی هستند و باید محاکمه شوند. آیا شما این حرف را زده‌اید؟» آقا می‌گوید: «نه من این را نگفتم». آقای بهشتی از قول من دروغ می‌گوید و شما او را کرده‌اید رئیس دیوان عالی کشور. از قول من گفته است این رجائی از همه صادق‌تر است؛ این نصف حقیقت است و بزرگ‌ترین دروغ است. من گفته‌ام میان کسانی که در لیست برای نخست‌وزیری هستند و نخست‌وزیری را قبول می‌کنند (خیلی‌ها قبول نکردند) ایشان صادق‌تر است ولی خشک‌سر است و با من نمی‌تواند کار کند. آقا گفت: خوب کمکش کنید تا درست بشود. من گفتم: مغزش کار نمی‌کند.

راجع به بهشتی آقا گفت: «نه این حرف‌ها را نزنید، با هم همکاری کنید، این آقا عالم است، مدیر است». برگشتم گفتم: «رجائی که می‌شود می‌گویید مسلمان است. به بهشتی که می‌رسد می‌گویید عالم و مدیر است، پس معیارتان چیست؟» وسط این صحبت‌ها که من فریاد می‌زنم و می‌لرزم، آقا سعی می‌کند دستم را بگیرد و می‌گیرد و دستم را در دست خود نگاه می‌دارد و می‌گوید: «برو کاشان مردم منتظرت هستند. حالا من تو را می‌شناسم، الآن می‌روی می‌گویی من این حرف‌ها را با آقا زده‌ام».

من می‌گویم: «آقا برای کاشان دیر نشده، من تا اینجام رسیده باید بگویم». آقا می‌گوید: «تو فرزند من هستی». من می‌گویم: «شما یک دفعه گفتید که من با کسی قوم خویشی ندارم و باز اگر شما این حرف‌ها را بزنید، بگویید، من شما را مثل پدر خود می‌دانم. شما مانند پدر من هستید، استبدادطلب. سر عید که می‌رسید پردم پول نمی‌داد لباس نو بخریم و به دیگران همه پول می‌داد. می‌گفت تو باید روحانی شوی و اگر لباس نو بخری می‌روی پز می‌دهی». آقا گفت: «د خوب می‌کرد». بعد به پدرم می‌گفتم: «کمی پول بده آخر ماه خرج و زندگی داریم. می‌گفت نه فاسد می‌شوی». آقا می‌گوید: «خیلی خوب می‌کرد. این کارها را کرده که تو این‌قدر خوب از کار در آمدی». من می‌گویم: «شما می‌گویید خوب از کار در آمدم این رفتار را من می‌کنید هیچ تا به حال دو کلمه تشویق شما گفته‌اید؟ همه‌اش به من کنایه می‌زنید، تضعیفم می‌کنید. من رئیس‌جمهور شما هستم و شما باید به عنوان الگو از من پشتیبانی کنید و شنوایی داشته باشید».

درباره اعدام‌ها صحبت شد، گفتم این چی است هر روز ۲۰ تا ۳۰ نفر اعدام می‌شوند؟ من مسؤولیت این اعدام‌ها را به گردن نمی‌گیرم. امیدوارم روز قیامت شما بتوانید جوابگوی این اعدام‌ها باشید که آقا سکوت کرد و چیزی نگفت.

گفتم: ما دیگر در این دنیا اعتباری نداریم. آیا شما واقعاً نمی‌دانید که مصدق نقشی در حمله به فیضیه نداشته است؟ مصدق با این صحبت‌ها خراب نمی‌شود همین‌طور که شما در دل مردم هستید، مصدق هم در دل‌ها است. تا به حال از مردم فحش به مصدق شنیده‌اید، شما چرا این دروغ را گفته‌اید؟ شما این حرف را که زدید من گفتم بیایند عکس مصدق را به اطاقم بزنند و رفتم سر قبر یک‌یک شهدای ۳۰ تیر فاتحه خواندم. آیا در تاریخ تمام این اعدام‌ها که می‌شود را به گردن من می‌گذارند؟

درباره بهشتی و رفسنجانی و دیگران که صحبت شد، آقا گفت: «اینها هیچ‌گاه از شما پیش من بد نمی‌گویند، تازه مگر من همه حرف‌های همه را گوش می‌دهم؟ فقط رفسنجانی گفته است ما در مورد نخست‌وزیر اختلافاتی داریم». من گفتم: «آقا شما خودتان را با همه طرف کرده‌اید. گفتم: دو پایگاه برای مبارزه با بیگانه وجود داشت: یکی روحانیت که از آن نقش سابق خود خارج شد و امروز ارزشش را از دست داده است و دیگر ملی‌ها که شما دائم به آنها حمله می‌کنید و آنها را تضعیف می‌کنید. اگر شما خدای نکرده از دنیا بروید، چه کسی را می‌خواهید با آنها مبارزه کند؟». آقا گفت: «من ملی‌هایی که با آمریکا در رابطه هستند را کوبیدم». من گفتم: «پس نگویید ملی‌ها، بگویید ملی‌نماها، باید رهبر خیلی در صحبت‌هایش دقیق باشد».

*** توضیح ***

۱- پس از بازگشت از کاشان، رئیس‌جمهوری آقای امامی کاشانی را احضار کرد و از او خواست عین گفتگو را بازگو کند ضبط شود. او بازگو کرد، نوار سخنان او که صحت قول آقای بنی‌صدر و کذب قولی را تصدیق می‌کرد که آقای خمینی به آقای امامی کاشانی نسبت می‌داد، برای آقای خمینی فرستاده شد.

۲- هر چند در روزهای بعد از کودتا آقای احمد خمینی گفت: «امام به آقای حبیبی رأی داد»، اما راست نگفت. آقای محلاتی که مسؤول حوزه‌ای بود که آقای خمینی در آن رأی داده بود به آقای بنی‌صدر گفت: «امام به شما رأی داده بود. کسی را فرستاده بود که بعد از قرائت آرا، رأی او را گرفته و ببرد». بدیهی است او نمی‌توانست رأیی بدهد (رأی به آقای حبیبی) که بعد مسلم شود غیر از رأی ۹۷ درصد مردم است و نیز نمی‌باید مدرک از رأی او به دست کسی می‌افتاد!

۳- آقای علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی معروف به ملیجک آقای خمینی بود.

۱۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹

اگر آقا که بنیادگذار هستید قانون اساسی را اجرا نفرمائید دیگر احدی آن را جدی نخواهد گرفت و از ابتدا مرده است

معروض می‌دارد

۱- دیروز با ناراحتی تمام به سفر رفتم. ناراحت از اینکه با لحن عاصی حرف زدم و ناراحت از یک بیانی که فرمودید تحملش از حد طاقت بیرون بود: «من حرف شما را که رئیس‌جمهور هستید نمی‌پذیرم و حرف امامی کاشانی را که یک طلبه است می‌پذیرم»، یعنی حرف رئیس‌جمهوری دروغ است و حرف امامی کاشانی راست است(۱):

دیشب در مراجعت از آقای امامی کاشانی دعوت کردم آمد. نوار گفتگو را می‌فرستم. ملاحظه می‌فرمائید که ٤ تن را قبول نمی‌داشته‌ام. گفته‌ام سه نفر از آنها را اگر مجلس رأی بدهد معرفی می‌کنم اما می‌نویسم مسؤولیتشان را بر عهده نمی‌گیرم. اما آقای رجائی را معرفی می‌کنم و نمی‌نویسم مسؤول نیستم، سکوت می‌کنم. علت اصرار و سماجت در این امر آن است که:

الف- اگر آقا که بنیادگذار هستید قانون اساسی را اجرا نفرمائید دیگر احدی آن را جدی نخواهد گرفت و از ابتدا مرده است و عمر آن (اگر بتوان عمری برای آن قائل شد) محدود به حیات آقا است.

ب- علاوه بر موارد دیگر نقض، این‌طور نخست‌وزیر معین کردن نقض قانون اساسی و فتوای خود آقا است. برای اینکه یک طرف که مجلس است رأی خود را به طرف دیگر تحمیل کرده است. حال آنکه قانون اساسی صریح است که باید مورد قبول هر دو طرف باشد. در نتیجه

ج- قانون اجرا نشده بلکه در تقابل قوا یک طرف با استفاده از وزن آقا نظر خود را تحمیل کرده است و این بدترین سنت‌گذاری‌هاست، چرا که رئیس‌جمهوری هم باید مترصد باشد هر وقت زورش چربید نخست‌وزیر را روانه کند. قانون و حکومت او (شما بارها فرموده‌اید در اسلام فقط قانون حکومت می‌کند) از بین رفته است، تفاهم اسلامی هم از بین رفته است و جایش تضاد نشسته است و اختلاف. بقیه که قانون اجرا بشود یا هر چه پیش آمد خوش آمد، بسته به نظر مبارک است.

مهم‌تر از امر بالا:

۲- تا جائی که به خاطر دارم هیچ موردی نیافتم که به آقا مطلبی را دروغ گفته باشم، تازه راست‌گوئی و دروغ‌گوئی من یک مسأله شخصی است. اما رئیس‌جمهوری اولین جمهوری باید بنا بر اصل، مورد اعتماد باشد و حرف او راست شمرده شود. و الا حکومتی که حرف رئیسش نزد آقا این‌قدر کم‌بها باشد و اصل این باشد که حرف او دروغ است مگر خلافش ثابت بشود، حکومت نمی‌شود. وقتی رئیس‌جمهوری دائم به خودش ناباور باشد که شما حرفش را نمی‌پذیرید، چطور بتواند از خود و دیگران انتظار داشته باشد که عمل کنند؟ به نظر من هر چه نقص است در کار حکومت همین رفتار نادرست است. ترجیح می‌دهم ۱ روز رئیس‌جمهور مورد اعتماد باشم و یک قرن رئیس‌جمهور غیرقابل اعتماد نباشم. باور بفرمائید از این نظر همه وجودم رنجش است. اگر سلب اعتماد آقا بشود توطئه ساقط کردن رئیس‌جمهوری بسادگی انجام می‌گیرد. و این مقدار فهمیده‌ام که تا وقتی بنایم بر راست‌گوئی است، اسلحه برنده‌ای در دست دارم و یقین بفرمائید اهل سلوک هم بوده‌ام و خود را تربیت نیز کرده‌ام.

۳- مطلب سوم راجع به گزارشی که به آقا عرض کرده‌اند. به حکم آنکه روش علمی شناخت در دست هست و با کمک این روش توطئه‌ها را کشف می‌کنم، گزارش‌دهنده را نیز پیدا کردیم. این شخص را نفوذ داده‌اند به دفتر اینجانب و مقصود اجرای مرحله آخر نوار کذائی است. خود تصدیق بفرمائید وقتی این حرف نوبری و سلامتیان را که نباید خلاف میل آقا عمل کرد و با مجلس اختلاف کرد. بگذارید هر کس را می‌خواهند دولت بکنند اما ۲۰ کمیسیون تشکیل می‌دهیم و در هر قسمت برنامه تهیه می‌کنیم و به آنها می‌دهیم خواستند اجرا کنند، نخواستند نکنند، وقتی این سخن را که حکایت از کمال صدق و وفا نسبت به آقا می‌کند و کمال صداقت نسبت به دین و کشور است، به صورت دیگر عرضه کنند که می‌خواهند ۲۰ دسته در ۲۰ جای شهر راه بیاندازند و شورش به پا کنند، معلوم است چه قصدی دارند. این شخص از حزب و آیت نیز خبری آورد که بیش‌تر طرف اعتماد قرار بگیرد. خواهشم این است که حاج احمدآقا یا اشراقی را بفرمائید شخصاً این شخص را بازجوئی کنند تا جای هیچ‌گونه تردیدی نماند.

من میان خود و خدای خود با آقا عهد وفا بسته‌ام و هرگز این عهد را نخواهم شکست(۲). اما این جمهوری را شما خود بنیاد گذاشته‌اید صحیح نیست به گزارش دیگران رئیس‌جمهور آن را تحقیر کنید یا مورد بی‌اعتمادی قرار دهید که ضررش به جمهوری می‌رسد و اسلام.

باقی امر، امر مبارک است.

ابوالحسن بین‌صدر
۵۹/۵/۲۲

*** توضیح ***

۱- نگاه کنید به گزارش دیدار آقای بنی‌صدر با آقای خمینی در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۵۹.

۲- عمل بر اصل موازنه عدمی، به آدمی امکان می‌دهد هم بر سر حق بایستد و هم عهد وفا نشکند. چون عهد وفا بر سر اصول راهنمای انقلاب ایران، آزادی، استقلال و رشد بر میزان دادد و وداد، بسته شده بود، ایستادگی بر سر این اصول، آقای بنی‌صدر را از نقض عهد بی‌نیاز می‌کرد. این آقای خمینی بود که می‌باید نقض عهد با اصول را از راه کودتا انجام دهد و داد. دلیل آن اینکه او بود که با ریگان و بوش سازش پنهانی کرد، در او بود که «فکر جبار» جنگ تا رفع فتنه در جهان را القاء کردند و....

۱۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

عرض می‌شود
۱- از رهبری کومله تماس گرفته‌اند تأمین می‌خواهند اسلحه را زمین بگذارند.
۲- درباره تأمین برادران قشقائی و کسان او آقای ربانی از قول آقا مطلبی را می‌گوید دائر بر اینکه آقا فرموده‌اید تأمین داده شود بیایند تهران.
قرار شد مطالعه شود ببینیم در چه حدود تأمین داده شود. در هر صورت اگر قرار به تأمین دادن باشد، باید مثل تأمین حضرت پیغمبر(ص) باشد و از تعرض مصون باشند و الا عواقبش غیر قابل محاسبه می‌شود(۱).
در هر دو مورد بالا نظر مبارک را اظهار بفرمائید. اگر کومله اسلحه را زمین بگذارد بلکه وضع در غرب از هر لحاظ خصوص از لحاظ توطئه‌ها بسیار فرق کند.

ابوالحسن بنی‌صدر
۶/۷

*** توضیح ***
۱- آقای خمینی گفته بود: شما تأمین بدهید بعد ببینم! این شد که بنی‌صدر به کومله گفت: «تأمین واقعی نمی‌دهند».

۱۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹

با آنکه طبق قانون ارتش، امر به تعقیب را باید فرماندهی کل قوا صادر کند و با آنکه طبق آئین‌نامه دادگاه انقلاب نیز تعقیب و دستگیری باید با اطلاع مقام مسؤول باشد، باز فرمانده لشگر خراسان و چند تن دیگر، دستگیر و پس از آبروریزی در روزنامه‌ها، آزاد کرده‌اند که تقصیری ندارند، مقصود مواجهه بوده است. قبلاً نوشتم که اینها بعد از دولت به سراغ ارتش خواهند رفت و تا همه چیز را فلج نکنند دست بر نخواهند داشت. حالا چه باید کرد؟ بعد از خوزستان و خراسان و کرمانشاه لابد در جاهای دیگر این وضع تکرار خواهد شد.
بالأخره باید از یک وقتی قانون اجرا شود یا خیر؟ آقا دو کلمه در حاشیه بنویسند قانون اجرا شود، همه چیز به هم نریزد و در وقت سختی قیمت سنگین بابت این کارها نپردازیم(۱).

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۶/۷

*** توضیح ***
۱- بدین‌سان بود که با متلاشی کردن ارتش، زمینه تجاوز عراق به ایران، فراهم شد. و به رغم هشدارهای مکرر، به از بین بردن توان دفاعی کشور ادامه دادند.

۱۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم
۱- رفتید و دیگر خبری از شما نشد. عیب کار از اول همین بوده است. اخبار دیروز و پریروز رسیده است:
- گزارشی است درباره بلوچستان بخوانید. در آنجا هم عملاً قسمت‌هائی از کنترل بیرون است. و می‌گویند وضع روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شود.
- کشتی اتمی آمریکا سه روز است در خلیج فارس است و این یکی از دو کشتی آمریکائی است که نیروی دریائی آمریکا دارد و این‌طور که فرماندهان نیروی دریائی و هوائی می‌گویند قادر به فلج کردن نیروهای ما است.
- در آذربایجان غربی می‌خواهیم وارد عملیات بشویم، البته وضع حساس است و محتاج مراقبت بسیار.
در این اوضاع:
۳- آیا به آقا عرض کردید این‌جناب چه دیدی دارند و با آن دید و اندیشه که در خود و وزرایشان هست، در سختی‌ها چه بر سر ایران ممکن است بیاید؟
آقای موسوی اردبیلی می‌گفت شما کوتاه بیائید. گفتم احساس وحشت را شما کردید نزد آقا رفتید. به نظر من نخست‌وزیر بیش‌تر از وزرایش فاجعه است. می‌گفت رجائی نزد آقا آمده‌اند و آقا بسیار ناراحت شده‌اند. حال اگر:
الف- ناراحتی از باب این است که موافقت با وزرای ایشان نشده است، هیچ حرفی نیست.
ب- ناراحتی از باب بینش و اطلاع ایشان از وضع کشور است که صدر را مقصر می‌داند که چرا از هر جا شده کالا آورده کشور در مضیقه نماند!! و نمی‌داند که قیمت‌ها چند برابر می‌شد و چیزی برجا نمی‌ماند تا ایشان نخست‌وزیر بشوند(۱).
- به هر حال نظر من این است که:
- به هیچ قیمت آقا ناراحت نشوند
- و اگر ناراحت نمی‌شدند باید بایستیم تا یک دولت واقعی روی کار بیاید. به ایشان عرض کنید که وقتی تصویب با رئیس‌جمهور است و عده‌ای جد کرده‌اند بدون تصویب او دولت بشوند این خود بهترین دلیل غیرمکتبی و غیرمتقی بودن آنها نیست؟ ای کاش لیاقت داشتند، آدم حرفی نداشت.
مایلم نظر صریح آقا را بدانم و تکلیف خود و کشور معلوم باشد. باز پنهان نشوید. این مطالب را از یقه در بروم خواهم گفت. مثل سابق شد. آقای هاشمی می‌آمد در جلسه شورا که آقا این‌طور می‌فرمایند و این اواخر فهمیدیم مطالب جور دیگر است(۲). حالا وضع حساس است، باید نتیجه معلوم باشد. آیا راست می‌گویند آقا ناراحت است؟ چرا ناراحت است؟ همین حرف را می‌روند در مجلس می‌گویند و جو درست می‌کنند(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۳۵۹/۶/۷

*** توضیح ***
۱- آقای موسوی اردبیلی پیام آقای خمینی را آورد که آقا بنی‌صدر انتخاب نخست‌وزیر را به مجلس بگذارد. معنای پیام این بود که طرف آقای خمینی است. بیم از خطر حمله عراق از سوئی و بیم از تکرار ماجرای «مصدق-کاشانی» از سوی دیگر، بنی‌صدر را بر آن داشت کار «انتخاب» نخست‌وزیر را به مجلسی بگذارد که قانونی نمی‌دانست. بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰ بود که آقای هاشمی رفسنجانی آشکار کرد که آقای خمینی به آنها گفته است: شما سعی کنید مجلس را در دست بگیرید و آنها با «انتخابات» پرتقلب مجلس را در دست گرفتند.

شبی آقایان موسوی اردبیلی و هاشمی رفسنجانی و مهدوی کنی نزد رئیس‌جمهوری آمدند. اردبیلی و مهدوی کنی نزد خمینی رفته و گفته بودند هیأت وزیرانی که آقای رجائی می‌خواهد تشکیل دهد «فاجعه» است. خمینی گفته بود نزد بنی‌صدر بروند و وزرا را معین کنند. در جلسه، پیشنهاد شد آقای دکتر رضا صدر چون خوب کار کرده است، وزیر بازرگانی بماند. آقای رجائی مخالفت کرد و دلیل را این دانست که امام فرموده‌اند مردم باید ریاضت بکشند. و او وقتی ایران در محاصره اقتصادی بود، محاصره را شکسته و از هر جای جهان توانسته کالا وارد کرده که مردم در زحمت نمانند! آقای مهدوی کنی برآشفت که شما را نخست‌وزیر نکرده‌اند به مردم ریاضت بدهید....

۲- روش کار آقای هاشمی رفسنجانی این بود که هر وقت نظر گروهشان در شورای انقلاب قابلیت تصویب نمی‌یافت و یا نظری مخالف اقبال تصویب می‌یافت، از جلسه بیرون می‌رفت و وقتی بازمی‌گشت، می‌گفت احمدآقا بود و می‌گفت: امام فرمودند...

۳- احمدآقا هر وقت لازم می‌شد، گم می‌شد و شایع می‌شد «آقا ناراحت» است. بدیهی است شایع‌کنندگان بودند که برای «ناراحتی امام» دلیل می‌تراشیدند.

۱۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۸ شهریور ۱۳۵۹

به عرض می‌رساند،
امروز بعد از ظهر آقای رجائی آمد. فهرست وزراء را آورد. غیر از یکی دو تغییر غیراساسی همان فهرست قبلی است. حتا دو مورد وزارت بازرگانی و کشور را نیز دو نفر گذاشته که مجلس رأی بدهد. نامه‌ای هم نوشته است به نظر می‌رسانم به این ترتیب بنا بر همان فهرست است و در فهرست اسامی که در جلو آنها علامت گذاشته‌ام همان‌ها هستند که صلاحیتشان بر اینجانب محرز نیست. برای اینکه نمونه‌ای معروض کرده باشم به عنوان وزیر... [سه نقطه در متن است] همان کسی معرفی شده که گزارش کذائی را درباره اطرافیان من تهیه و به خدمت آورده است و تقاضای مصرانه کرده بودم رسیدگی و دروغ و راستش معلوم شود.
با آقای رجائی بسیار صحبت کردم و فرمایشات صحیح شما را که باید با هم تفاهم کنید و همه خدمتگزار اسلام باشید و تضعیف هیچ ارگانی، نه رئیس‌جمهوری و نه مجلس به سود کشور نیست (را) گفتم. معلوم شد اعضای هیأت وزیران مثل خود نخست‌وزیر لایتغیرند. با هم در متن نامه ضمیمه موافقت کردیم که به مجلس بنویسیم.
می‌فرستم هر طوری می‌فرمائید عمل می‌کنم. خود مصحلت کشور و ثبات حکومت را در اجرا شدن تام و تمام قانون اساسی می‌دانم. اما همان‌طور که صبح عرض کردم و همواره نشان داده‌ام تصمیم شما را هر چه باشد اجراء می‌کنم(۱).

۱-۱۵-۱-۳- پاسخ خمینی به نامه ۸ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر

بسمه تعالی

اینجانب دخالتی در این امور نمی‌کنم. موازین همان است که کراراً گفته‌ام و سفارش من این است که آقایان تفاهم کنید و اشخاص مؤمن به انقلاب و مدیر و مدبر و فعال انتخاب نمائید.

والسلام علیکم - روح‌الله الموسوی الخمینی

*** توضیح ***
۱- این زمان، بنای آقای بنی‌صدر بر الف- جلوگیری از تکرار اختلاف مصدق و کاشانی بود و ب- خطر جنگ در پیش بود. ج- آقای خمینی دروغ نوشته است که مداخله نمی‌کند. اگر به‌راستی مداخله نمی‌کرد و همان‌طور که در این نامه آمده است، قانون اساسی اجرا می‌شد، هیچ‌گاه آقای رجائی نخست‌وزیر نمی‌شد. و باز خود او، آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی را نزد آقای بنی‌صدر نمی‌فرستاد تا وزیران لایق انتخاب شوند. د- سخن رئیس‌جمهوری به آقای رجائی که «من با وزراء کاری ندارم» که آقای رجائی مکرر تکرار می‌کرد، مسبوق به دخالت آقای خمینی بود. با فرستادن آن دو کس به نزد آقای بنی‌صدر و با این نوشته، آقای بنی‌صدر بر آن شد که قانون اساسی را اجرا کند، یعنی وزرائی را که صالح تشخیص نمی‌داد، نپذیرد. آقای خمینی به این نوشته خود نیز وفا نکرد. اما دیگر رئیس‌جمهوری زیر بار نرفت.

۱۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد
به خوزستان رفتم، ارتش ما در آنجا ٤٠٪ یعنی از نصف هم کم‌تر سرباز و افسر و مهمات دارد. محیطی فراهم شده است که افراد لایق و حیثیت‌دوست نمی‌روند، یک‌بار هم عرض کردم موافقت فرمودید حالا موافقت کتبی با دو امر زیر بفرمائید بلکه بتوانیم مشکلات را رفع کنیم:
۱- تعقیب افراد ارتش باید موکول به اطلاع فرمانده کل قوا باشد، هم قانون ارتش می‌گوید و هم قانون دادگاه انقلاب می‌گوید که باید پس از صدور امر تعقیب افراد را بگیرند. در حال حاضر فرمانده را می‌گیرند و سرش را می‌تراشند بعد می‌گویند آزاد هستید. چنین آدمی چطور فرماندهی بکند(۱)؟
۲- مقامات غیرمسؤول در امور ارتش دخالت نکنند. انجمن اسلامی، اداره ایدئولوژی، مقامات کشور و... برای تبلیغ اسلام است و نه برای از بین بردن حاکمیت مقامات مسؤول. سلسله‌مراتب عملاً دارد از بین می‌رود. آقای محلاتی حاضر بودند، وضعیت بسیار حساس است. نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه‌ها را به‌کلی خراب کرده است. فرمانده قابل حاضر نمی‌شود برود. إن‌شاءالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند(۲) اما بالأخره یک روزی این کار را خواهند کرد. گمان می‌کنم اینجانب بیش‌تر اصرار داشته باشم ناپاک‌ها از ارتش رانده شوند. اما گروهی می‌خواهند اصل را از بین ببرند که خود تنها و حاکم بشوند. این نظر اگر درست بود، در شرائط فعلی که از هر سو تهدید و خطر هست، خطرناک است.
در این روز بفرمائید که تقویت روحیه بشود بسیار بجاست. گزارش سقوط هلی‌کوپتر را هم آورده‌اند، هیچ علتی جز نقص تخصص خلبان‌ها نداشته است و از هزار احتمال، یکی هم به نجات وجود نداشته است. حالا دارند جو درست می‌کنند کشور را بدهیم به دست اشخاصی که علم و اهلیت ندارند(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/٦/١٤

*** توضیح ***
۱- فرمانده لشگر خراسان را دستگیر و سرش را تراشیده و از تحقیر و توهین به او، هیچ فروگذار نکرده بودند. فرمانده تیپ دزفول را شکنجه کرده بودند و... و این کارها در روزهای پیش از حمله عراق انجام می‌گرفتند!
۲- این نامه یکی از جمله سندها بر آگاهی از حمله عراق به ایران و هشدار دادن به آقای خمینی است که با اتکا به او، شیرازه ارتش را پاره می‌کردند. او در پاسخ به آقایان منتظری و طاهری که پرسیده بودند که چرا به گزارش ستاد ارتش در باب تدارکات حمله عراق به ایران، توجه نکرده است، گفته بود: کسی به او گزارش نکرده بود. حال آنکه رئیس ستاد ارتش (فلاحیان) و رئیس اداره اطلاعات ارتش نزد او رفته و علاوه بر تسلیم گزارش کتبی به او، توضیحات شفاهی نیز داده بودند. پس از آن، او به رئیس‌جمهوری گفته بود به گزارش باور ندارد. هیچ‌کس به ایران حمله نمی‌کند. ارتشی‌ها می‌خواهند به این بهانه‌ها پای آخوند را از ارتش قطع کنند!
۳- اشاره است به سقوط هلی‌کوپتر رئیس‌جمهوری در استان کرمانشاه. به او و دیگر سرنشینان کم‌تر صدمه‌ای نرسید.

۱۷–۱–۳– نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم
۱– من همان تحلیل را که برای شما کردم در میدان بازگو نمودم(۱).
۲– رادیو تمام روز تحریک کرد و ترساند:
۳– روابط عمومی سپاه بدون اطلاع فرمانده سپاه و من، اطلاعیه از رادیو پخش کرد که قرار است در میدان شهداء بمب منفجر شود و برخوردهای مسلحانه بشود.
٤– رادیو می‌گفت که قرار است به رادیو حمله بشود، سپاه و کمیته دفاع کنید!!
۵– با من بر سر لطف آمده بودند و سخنرانی را مستقیم پخش می‌کردند.
٦– شایعه‌های بسیاری در شهر پراکنده بودند که قرار است میان مجاهد خلق‌ها و فدائی خلقی‌ها و مخالفان بنی‌صدر زد و خوردهای گسترده‌ای در شهر بشود.
۷– آقای خامنه‌ای و دیگران هشدار می‌دادند که مانع شعارهای انحرافی بشوند.
۸– به من اطلاع داده‌اند که جلسات داشته‌اند برای مواجه با شکست کردن اجتماع میدان شهداء تا «اسلحه مردم را هم از دست او (یعنی رئیس‌جمهوری) بگیرند».
به خداوندی خدا از لحاظ شخصی باک نداشتم اما اگر رئیس‌جمهوری با یک میدان خالی روبه‌رو می‌شد، اعتباری برای این جمهوری نمی‌ماند.
به هر حال دیشب دو نفری که عامل اصلی این وضع هستند، در حالی که کنترل اعصاب خود را از دست داده بودند، مصاحبه کردند:
الف – مطابق رویه حرف‌ها را تحریف کردند و تحریف‌شده را مبنای حمله قرار دادند.
ب – معلوم کردند حرف من درست بوده و آقای رجائی نخست‌وزیر آنهاست.
ج – در همین تحریف‌ها باز همان مقصد را تعقیب کردند که دارند، تحریک امام، تحریک مجلس، تحریک نهادها.
د – و به همان رویه رفتند که کشاندن امام باشد به میدان برای به در کردن حریف
قصد من اینها نبودند اما چون اینها عامل شده‌اند، به خود گرفتند. اگر سنجش درست از وضع می‌کردند به سود آنها نیز عمل کرده بودم. باری من قصد مجادله با این دو نفر را ندارم. اطلاعیه‌ای تهیه کرده‌ام می‌دهم و دیگر در این باره صحبت نخواهم کرد.

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۹ شهریور ۵۹

*** توضیح ***
۱– نامه مربوط است به اجتماع مردم تهران در سالگرد ۱۷ شهریور خونین. نقشه استبدادیان در نامه آمده است. در آن اجتماع بزرگ، رئیس‌جمهوری به استبدادیان گفت اگر ترک رویه نکنند آنها را به مردم معرفی خواهد کرد و کارهای پنهانیشان را بر مردم آشکار خواهد کرد. شب‌هنگام، آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی واکنش نشان دادند و زحمت معرفی خویش را خود بر عهده گرفتند. در ۱۹ شهریور، که رئیس‌جمهوری روز شورا اعلام کرده بود و سالروز درگذشت آقای طالقانی نیز بود، آقایان احمد خمینی و اشراقی رئیس‌جمهوری را همراهی می‌کردند تا او افشا نکند!

۱۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹

به عرض می‌رساند

نمی‌دانم دیشب در خدمت شما چه گذشته است و نظامیان و سپاهیان در خدمت شما چه گفتگو کرده‌اند. اما لازم است مطالب زیر را معروض بدارم:

۱- یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به اینجانب فرمودید به این اطلاعات باور نمی‌فرمائید. و امروز راست از آب درآمده‌اند و احتمال یک درگیری گسترده از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، احتمالی قوی است(۱). در این وضعیت پرخطر پی در پی از اینجا به آنجا رفتم تا از سوئی محیط مردمی را به دولت جمهوری اسلامی علاقه‌مندتر سازم و از سوی دیگر وضعیت نیروهای مسلح را با دقت بررسی کنم. افسوس می‌خورم که به هشدارهایم توجه کافی و اعتماد وافی نشد و اینک قسم می‌دهم به خدا، که اعتماد و اطمینان بفرمائید بلکه بتوانیم این مرحله بسیار خطرناک را نیز از سر بگذرانیم، چون برای خدا می‌کنم و به خلاف آنچه به عرض رسانده‌اند نه قدرت می‌طلبم و نه افتخار شخصی به خواست خدا موفق می‌شویم. با این حال:

- در کرمانشاه و تهران دو نظریه درباره برخورد نظامی در مرزها طرح شد و حاصل صحبت‌ها در دو صورتجلسه تنظیم شد که همه امضاء کردند و به حضور فرستادم(۲).

- یک نظریه می‌گفت که ارتش به لحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمی‌تواند مقاومت کند بنا بر این در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر بیایند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، این است که به اتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاه داریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم. در آنجا و هم در تهران دو سؤال طرح شدند:

- آیا سپاه می‌تواند منهای ارتش، عملیات چریکی انجام دهد؟ پاسخ این بود که نه.

- در صورتی که در خاک دشمن نمی‌تواند، آیا می‌تواند همین کار را در کردستان انجام بدهد تا نیروهای ارتش به مرز منتقل بشوند و در برابر دشمن قرار بگیرند؟ در کرمانشاه جواب روشنی داده نشد، اما در تهران مسؤولان سپاه با صراحت گفتند که بدون ارتش سپاه در کردستان نیز نمی‌تواند بر پا بماند.

بنا بر این، روشن است که کاری که نه در کردستان و نه در خاک عراق نمی‌توان کرد را نباید و نمی‌توان اساس کار قرار داد.

در این حال، اطلاعاتی که درباره سیستان و بلوچستان و فارس و کردستان و خوزستان و کرمانشاه و آذربائیجان می‌رسند، حکایت از جان گرفتن روزافزون ضد انقلاب می‌نمایند.

بر این مشکلات، مشکلات اقتصادی نیز افزوده می‌شوند و ناامنی قضائی و غیر آن نیز، محیط را متزلزل‌تر می‌سازد. آقای معین‌فر از سفر اوپک آمده است و از قرار، عربستان سعودی و عراق روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت صادر می‌کنند و می‌خواهند کاری کنند که چاه‌های نفت ما را پر کنند و بدون ارز بمانیم و از پا درآئیم(۳).

در قضیه کردستان خود اینجانب ستاد مشترک را تشکیل دادم و سرگرد صیاد شیرازی را سرهنگ تمام کردم و ۳ لشگر را در اختیار او گذاشتم و هر امکانی خواست تا جائی که توانستم در اختیار او گذاشتم و چهارشنبه بعدازظهر پس از چند ساعت بحث نتوانست نگوید که اختیارات و لوازم جنگی داشته است. بنا بر این کسی نمی‌تواند بگوید نمی‌خواسته‌ام این تجربه موفق بشود. اما در کرمانشاه موافق صورت‌جلسات همه قبول داشتند که تجربه شکست خورده است و در برابر تلفات زیاد و استعمال بمب ناپالم که خود سرشکستگی بزرگی برای جمهوری است، هیچ به دست نیاورده است. جوانان عضو جهاد سازندگی به طور روشن می‌گفتند ضد انقلاب نه در شهرها و نه در راه‌ها نیست، در روستاها کمین کرده‌اند و باید پاکسازی به طور اساسی و همه‌جانبه انجام بگیرد. بنا بر این، تکرار کارهائی که تلفات بسیار به بار می‌آورند و در ارتش این فکر را القاء می‌کنند که فرماندهان نادان را به زور بر او حاکم کرده‌اند و اینها هنری جز به کشتن دادن ندارند، کاری بغایت خطرناک و بازی با آتش است. عجب اینجاست که خود صیاد شیرازی می‌گفت از ستون ۵۰۰ نفری فقط ۱۲ نفر از او پیروی می‌کرده‌اند. البته بعد از افتادن در دام و دادن تلفات سنگینی و نمی‌توان خطر ادامه این‌گونه تسلیم شدن به فشار را پذیرفت و با یک ارتش بدون فرماندهی قوی و بدون تزلزل خطر جنگ را پذیرفت.

با توجه به مراتب بالا، تصمیم گرفتم از فردا در ستاد ارتش مستقر بشوم. می‌دانم که خطر دارد اما این خطر را به خاطر نشان دادن اعتماد و تجدید روحیه ارتش لازم می‌بینم. اجرای امور زیر را پیش از آنکه دیر شود، از واجب‌ترین کارها می‌شمارم:

۱- باید عدم اطاعت از فرماندهی به سرعت و با قاطعیت تعقیب و مجازات بشود.

۲- هر گونه دخالت در امر فرماندهی از سوی مقامات گوناگون قطع بگردد.

۳- در صورتی که قاضی رویه بی‌طرفی نداشت و در امر بالا رویه‌ای در پیش گرفت که به تزلزل فرماندهی انجامید، و به امام گزارش شد ترتیب اثر فوری داده شود. به گمان اینجانب بعد از بیماری عدم لیاقت که در قامت متصدیان دامنگیر جمهوری اسلامی شده است، بزرگ‌ترین بیماری همین بی‌طرف نبودن دستگاه قضائی است. دو سه شب پیش آقایان موسوی اردبیلی و مهدوی کنی این معنی را تصدیق داشتند و اینجانب اصرار دارد که آقای موسوی را احضار بفرمائید و از ایشان بخواهید به طور مرتب در این خصوص گزارش بدهد. چطور است که آقا در ارتش ناظر و شاهد دارید ولی در دستگاه قضائی که نحوه کارش در اسلام و کشور تأثیری بزرگ‌تر دارد، ندارید؟

٤- باز تکرار می‌کنم و هشدار عرض می‌کنم که با رویه تحریک‌آمیز رادیو و تلویزیون ما با خطرهای بزرگ روبه‌رو می‌شویم. اگر مردم تردید کنند که آنچه می‌شنوند حقیقت دارد یا نه، کشور از دست می‌رود. با اصرار تمام می‌خواهم روش فعلی در این سازمان ترک گفته شود. متنی که به نظر اینجانب امام باید به صورت دستور ابلاغ بفرمائید همان است که پیش از این وسیله حاج احمدآقا معروض داشته‌ام(٤).

۵- امروز عراق به کشتی‌های تجارتی ما گفته است یا حق ندارند به خرمشهر بروند و یا باید پرچم عراق را برافرازند و کشتی را دراختیار راهنمایان عراقی بگذارند تا به بنادر ما راهنمائی کنند!! اینجانب نیز دستور دادم بندرهای عراق را ببندند. جنگ، طبیعت خود را دارد و هر روز یک مقدار به آن افزوده می‌شود و ما تجهیزات کافی نداریم و آن مقدار هم که داریم قطعات یدکی ندارند. بنا بر این هر لحظه ممکن است ناگزیر از تصمیمات مهم بشویم که جنبه تعیین‌کننده دارد. باید ترتیبی باشد لااقل احمدآقا در دسترس باشد که هر لحظه بتوان تماس گرفت.

به خدای بزرگ سوگند، اگر اعتماد باشد و به حرف حسابم ترتیب اثر داده شود، در محظور واقع نمی‌شوم و ناگزیر برای سبک کردن بار مسؤولیت سخن باز نمی‌گویم. اما چه باید کرد وقتی در سخت‌ترین شرائط به‌جای کارآمدترین استعدادها کم‌مایه‌ترینشان تحمیل می‌شوند. وقتی در مقام تضعیف همه‌جانبه رئیس‌جمهوری بر می‌آیند که باید در موقع خطر بتواند مردم را برانگیزد و مقابله با خطر کند، وقتی...

امیدوارم بذل غایت بفرمائید و در ۵ مورد بالا نظر تأییدیه اظهار بفرمائید. از خداوند مسألت می‌کنم که ما را از این خطر به سلامت برهاند.

باقی امر، امر عالی است.

ابوالحسن بنی‌صدر

۲۸ شهریور ماه ۵۹

*** توضیح ***

۱- مقصود از گزارش، همان است که رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش درباب تدارک رژیم صدام برای حمله به ایران، تهیه کرده بودند. این دو به حضور او رفتند و گزارش را باز گفتند. و او به رئیس‌جمهوری گفت: به این گزارش‌ها باور ندارد. هیچ‌کس به ایران حمله نمی‌کند. این دروغ را نظامی‌ها می‌سازند تا پای آخوندها را از ارتش قطع کنند.

۲- در کرمانشاه، طرفدار جنگ چریکی، «مکتبی‌ها» یعنی بعضی از گردانندگان سپاه و رجائی و همکاران او بودند. طرفه اینکه، بعد از کودتا و ایجاد خفقان، مُلاتاریا و همان موافقان «جنگ چریکی» مدعی شدند بنی‌صدر گفته است: مثل اشکانیان زمین می‌دهیم، زمان می‌گیریم!

۳- از عوارض گروگانگیری و حرص ملاتاریا به دستیابی به قدرت از راه جنایت، فرو ریختن ترس رژیم‌های منطقه از انقلاب ایران و تجاوز عراق به ایران و بالا بردن عرضه نفت از سوی عربستان و عراق و زمینه‌سازی «ضد ضربه نفتی» شد. بدیهی است بودجه‌ای که حکومت رجائی تهیه کرده بود، چراغ سبز دادن به اعضای اوپک برای بالا بردن عرضه نفت و شکستن قیمت‌ها بود.

٤- مقصود متنی است که با گفتگو، بنا شد آقای خمینی امضاء کند، بلکه اخلال ایجاد کردن در اداره جنگ متوقف بگردد. بعد از مدت‌ها، او متنی وارونه پیشنهاد رئیس‌جمهوری را منتشر کرد. برخلاف قانون اساسی، در شورای عالی دفاع، رئیس مجلس و... را شرکت داد.

۱۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹

مشکل ما کمبود نفر نیست، بلکه کمبود تجهیزات است

بسمه تعالی

عرض می‌شود(۱)
نیمه‌شب دیشب تلفنگرامی از آقای خامنه‌ای رسید، در چهار مورد جواب خواسته بود که جواب عرض کردم، این توضیحات را نیز اضافه می‌کنم:
۱- درباره تمرکز کار شورای دفاع، اکثریت اصلی اعضاء این شورا در محل هستند (۵ نفر) و نمی‌توانند هم محل را ترک کنند. شب و روز کار و مراقبت می‌خواهد. جبران مافات آسان نیست. سه نفر از اعضاء اصلی در محل نیستند که می‌توانند بیایند و بازگردند.
۲- درباره تحرک ارتش، تحرک فوق طاقت است. توجه آقا را به امور زیر جلب می‌کنم:
- تجهیزات کم داریم. بارها عرض کرده‌ام. یک اتوموبیل را سه ماه حرکت ندهند راه نمی‌رود، تانک‌ها دو سال است رها و خوابیده‌اند. در چند ماه اخیر تحرکی ایجاد شد و مقداری آماده شده است. با این حال با کوشش شبانه‌روزی تکنیسین‌ها که در همه جا رفته و آنچه توانسته‌ام در تشویقشان کرده‌ام تا به حال حدود ۲۰۰ تانک آماده عملیات داریم و امید می‌رود ۸۰ تانک دیگر هم آماده کنیم. البته ۲۷ تانک پاکستان را هم که موافق قرارداد برای آن دولت تعمیر کرده‌اند، به جبهه فرستاده‌ایم. خدمه تانک هم نداریم. تحصیلات و مهارت می‌خواهد.
دشمن ده مقابل ما، تانک دارد.
- توپخانه ما براثر مراقبت مستمر خوب شده است و در ناحیه دزفول عالی است.
- خلبان‌های نیروی هوائی و هوانیروز، از فداکاری گذشته، انتحار می‌کنند و اینجانب دائم از این پایگاه به آن پایگاه می‌روم، آنها را تشویق می‌کنم. اما هر روز بهم می‌گویند: امروز نوبت مرگ ما است. خودم از قیافه‌های آنها شرمنده می‌شوم که ممکن است فردا دیگر آنها را نبینم.
- نیروی زمینی یک لشگر زرهی ۱۶ است که پخش بود در کردستان و قزوین و زنجان و... تا به حال جمع کرده‌ایم غیر از ۱۶ تانک بقیه به محل رسیده‌اند و خود اینجانب از صبح تا شب مراقبت می‌کنم و در محل تمرکزشان می‌روم و یک یک بازدید می‌کنم.
۳- درباره خرمشهر و آبادان، فوق طاقت عمل می‌شود. از وقتی در خوزستان مستقر شده‌ام، دو بار خود به پایگاه هوائی که حمله به اطراف آبادان و خرمشهر را بر عهده دارد رفته‌ام و پس از به عمل آوردن آنچه لازمه تشویق بوده است، بر عملیات نظارت کرده‌ام و در همین مدت برای آنکه مثل گذشته خورد خورد نیرو نفرستیم نفله بشود، در کمال اختفا یک نیرو تهیه کردیم که از ٤ صبح امروز که حمله را آغاز کرد به هیچ‌کس نگفتیم و حالا که ساعت یک و نیم بعد از ظهر است، ستاد عملیات در آبادان با تلفن گزارش داد که دشمن مهمات تمام کرده و در حال عقب‌نشینی است. مثل اینکه به خواست خداوند عملیات موفقیت‌آمیز بوده است. اینجانب انتظار تشویق ندارم. اما انتظار هم ندارم این زحمت طاقت‌شکن، این‌طور بی‌قدر بشود.
٤- درباره تجهیز و آماده کردن نیروی ذخیره، عرض می‌شود ٤٠ هزار نفر به خدمت مشغول شده‌اند، حدود ۳۵ هزار نفر بقیه را باید:
- تجهیزات فراهم کنیم که نداریم. ما حتا تفنگ ژ.س. نداریم چه رسد به بقیه چیزها.
به دانشکده افسری و به واحدهای آموزشی گفته‌ایم به سرعت اینها را به‌تدریج آماده کنند تا هر وقت لازم شد به کار بگیریم. مشکل ما کمبود نفر نیست، بلکه کمبود تجهیزات است.
پس از توضیحات بالا ملاحظات زیر را به عرض می‌رساند:
الف- جنگ، سخت است و خطرات عظیم هستند. به اینجانب اعتماد بفرمائید. هر خبری را از اینجانب بفرمائید بپرسند. این جنگ را باید با صبر و استقامت و بدون عجله اداره کرد و الا خدای ناکرده شکست ما حتمی است. اگر از روی حوصله عمل کنیم و عجول نباشیم، به خواست خدا پیروزی با ما است. اینجانب تعهد موفقیت را بر عهده می‌گیرم به یک شرط:
حواس اینجانب و روحیه فرماندهان را خراب نکنند. اگر کمکی نمی‌کنند با جنگ اعصاب فکر مرا مشوش نکنند و نظامیان را دلسرد نکنند.

ب- وضع عمومی جبهه‌ها در مدت اقامت اینجانب به طور محسوس تغییر کرده است. هم اکنون خبر دادند دشمن به سرعت دارد از پلی که زده بود فرار می‌کند، اگر موفقیت در جبهه خرمشهر کامل بشود، در تمامی جبهه‌ها ابتکار عمل به دست ما افتاده است.

ج- جز روحیه چیز مهمی برای ما نمانده است و با آن می‌توان پیروز شد:

- تقریباً نیمی از خلبان‌های ما یا کشته و یا مفقود شده‌اند.
- هواپیماهای ما به علت نبود قطعات آخرین زور خود را می‌زنند
- ارتش زمینی ۲ هزار کشته و هزار مفقود و اسیر و ۲ هزار زخمی دارد

در این وضعیت، کم‌ترین بی‌مهری به قیمت نابودی مقاومت ما و خدای ناکرده فاجعه تمام می‌شود.

اینجانب تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از این جنگ استعفا خواهم کرد(۲). انتظارم به عنوان فرزند شما از پدرم این است که مرا در این لحظات سخت یاری کنید. شورای دفاع را برای کمک خواستم، طوری مرقوم فرمودید که عکس نتیجه داد. آقای رجائی بدون تصویب شورا به امریکا رفت و بدون تصویب هر چه گفت، گفت. حالا هم به اتفاق آقای هاشمی از طرف شورای دفاع نامه به مدیر رادیو و تلویزیون نوشته‌اند که معلوم نیست چه نمایندگی برای این کار داشته‌اند. می‌گویند مردم نگرانند که اینجانب حرف نمی‌زنم(۳). علت آن است که در دو سه روز اول صحبت و فیلم‌برداری را منعکس نکرده‌اند، اینجانب هم تصمیم گرفتم دیگر حرفی نزنم. حالا هم می‌خواهند ایادی خودشان در آنجا باشد. اینجانب از سانسور خودم نه ناراحتی و نه گله دارم. اما می‌ترسم تبلیغات بشود که فاجعه به بار بیاورد. فرمودید به احمدآقا خواهید فرمود به آقایان اخطار کند، معلوم شد عملی نشده است.

باز هم خواهش می‌کنم که اگر در گذشته توجه به عرایض نفرمودید و وضع به این صورت درآمد، حالا توجه بفرمائید. إن‌شاءالله خلاف حق نمی‌گویم.

فرزند شما

ابوالحسن بنی‌صدر

۳ آبانماه ۵۹

دیشب را نخوابیده‌ام و از صبح حواسم نزد جنگ خرمشهر است. نمی‌دانم با چه نظمی عریضه نوشته‌ام. هر چه به نظرم رسیده است معروض داشته‌ام. آقای بروجردی هم با تلفن گفت موافقت فرموده‌اید آقای قطب‌زاده به کشورهای عربی و اسلامی برود.

*** توضیح ***

۱- این نامه، در روزهائی نوشته شده که نقشه پیروزی برق‌آسای صدام نقش برآب شده است. با این حال، این سند فقر ارتش از لحاظ تجهیزات و تسلیحات را نشان می‌دهد و مدرک دیگری است بر این واقعیت که پیشاپیش به آقای خمینی هشدار داده شده است.

۲- همین‌که معلوم شد صدام پیروزی برق‌آسا به دست نمی‌آورد، شروع کردند به تحریک آقای خمینی که اگر بنی‌صدر پیروز از معرکه جنگ به در آید، دیگر شما حریف او نمی‌شوید و... بدین‌سان بنی‌صدر به او اطمینان می‌دهد، بلکه از پشت خنجر نزند و به استقلال ایران لطمه وارد نیاید. بنی‌صدر گفت: دیگر با رادیو-تلویزیون مصاحبه نمی‌کند.

۲۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹

امروز، دولت، دیناری ندارد و دارد از بانک مرکزی می‌گیرد خرج می‌کند؛ با وجود جنگ، تورم چه بر سر ایران خواهد آورد؟

به‌راستی معتقد شده‌ام اینها دین ندارند و جز قدرت، هیچ چیز نمی‌خواهند

بسمه تعالی

پدر عزیزم
وضعی را که در آنیم در ماه‌ها پیش و به دفعات پیش‌بینی علمی کرده و معروض داشته‌ام. آقای موسوی اردبیلی پیام شما را ابلاغ کرد و با وضع جلسه دیروز ناچار معروض می‌دارم:
- آن بار که موافقت با تحویل گروگان‌ها به دولت به مخالفت تبدیل شد به عرض رساندم و در جلسه شورای انقلاب در حالی که از شدت هیجان و غصه می‌گریستم گفتم: کاری را که از موضع قوت حل نمی‌کنیم، ناگزیر روزی از موضع ضعف و تسلیم حل خواهیم کرد. و بدبختانه آن روز رسیده است.
- مرا در نزد شما متهم می‌کردند که مخالف نهادهای انقلاب است و می‌خواهد ارتش را رو بیاورد. هرچه کردم آن‌طور که باید باور شما نشد که دشمنان داخلی و خارجی ما در تدارک یک مصیبت بزرگ هستند و ما باید ارتش را بازسازی کنیم. با همه اینها آنچه توانستم کردم و ارتش امروز کار برخلاف همه سنت‌های نظامی می‌کند و آن بازسازی زیر ضربات دشمن است. و آنها مقصر و بانی همه این مصیبت‌ها هستند نمی‌آیند به شما عرض کنند ظرف یک ماه ۴۲ هزار نفر را سازمان داده‌اند. می‌گویند بقیه ذخیره‌ها را هنوز به کار نگرفته‌اند و دیروز در حضور می‌گفتند نفر فایده ندارد قوای زرهی لازم است!!
- چند بار درباره بدتر شدن وضع اقتصاد کشور عرض مطلب کرده‌ام. خود نیز نمی‌دانم و امروز، دولت، دیناری ندارد و دارد از بانک مرکزی می‌گیرد خرج می‌کند؛ با وجود جنگ، تورم چه بر سر ایران خواهد آورد؟ خدا خود رحم کند.
- چند نوبت عرض کردم این دولت، لایق این اوضاع نیست و سرنوشت کشور را آن هم در این لحظات، نباید به دست کسانی داد که کم‌ترین علم و اطلاعی از وضعیت کشور ندارند و لیاقت‌هاشان در حداقل است، مسموع نشد.
- در کجای دنیا جهاد سازندگی به وجود می‌آورند، سپاه به وجود می‌آورند، کمیته به وجود می‌آورند،، بعد می‌آیند می‌گویند شما باید حکومت کنید؟ این دولت در کشور ما با وجود قانون اساسی این حرف را زد و عمل هم کرد. وقتی نهادی برای مقصود معینی ایجاد شد و بعد تبدیل به ابزار قدرت شد، فساد بنیادگذاری شده است و البته قدرتمداران به جان همه چیزهائی می‌افتند که مزاحم پایداری و افزایش قدرتشان است و آن بلا را برسر ارتش، خصوص لشگرهای خوزستان می‌آورند. در آغاز جنگ به خدمت می‌رسیدند که ما به فرماندهان ارتش اعتماد نداریم و می‌گویند و می‌نویسند که ارتش تاب نمی‌آورد و باید جنگ چریکی کرد و دیروز در حضور خود شما و همان آدم‌ها می‌گفتند باید تانک داشت و با تانک جنگید(۱).
- در کجای دنیا دیده شده است کسانی که با ویران کردن ارتش و اقتصاد کشور، ایران را در معرض یکی از بزرگ‌ترین خطرهای تاریخ خود قرار داده‌اند، در حضور شما، در مسند مدعی و متهم بنشینند و با بافتن یک رشته دروغ (دیشب چند مورد این دروغ‌ها آشکار شد در جمع) متهم بکنند و روحیه‌ای باقی نگذارند که فرمانده بینوا بتواند با آن فکری به حال خود و دشمن بکند؟
- در کجای دنیا فرمانده کل قوا و رئیس‌جمهوری در بحبوحه جنگ، دولتی به او تحمیل شده است که کارش مشکل‌تراشی با رئیس‌جمهوری و تبلیغ بر ضد او است؟
در کجای دنیا کسانی که به رئیس‌جمهوری ناسزا گفته‌اند، به زور ژ۳ و با کتک‌کاری به رادیو و تلویزیون تحمیل شده‌اند؟

– چند بار عرض کردم که این رادیو و تلویزیون کارش تحریک است. چند بار عرض کردم به خدا نیازی برادیو و تلویزیون ندارم، اما این رادیو و تلویزیون با این تبلیغات (زمینه) اجتماعی انهدام انقلاب را فراهم می‌آورد. به جای توجه و بیرون کردن این عناصر، آقای نوری که مدعی است به حکم شما برای اداره خبر به آنجا رفته است فرمانده قوا می‌شود و حکم به جلوگیری مسلحانه از ورود کسانی و... می‌دهد(۲).

و...

به خدا قسم به هیچ رئیس‌جمهوری این مقدار ظلم نشده است. و من این همه را به خاطر اینکه شما را نرنجانم تحمل کردم. اما حالا پای بود و نبود کشور در میان است:

پدر عزیزم، به خدا قسم در هیچ کجای دنیا فرماندهی را از جبهه احضار نمی‌کنند تا به حرف‌های بی سر و ته فرماندار یک شهر پاسخ بگوید که خود جزء باندی است که لشگر خوزستان را به آن حال زار انداختند(۳).

مردم دارند بد می‌گویند. در شهرهای خوزستان اضطراب به نهایت است. در شهرهای دیگر هیچ چیز نیست و صف‌ها هر روز طولانی‌تر می‌شوند.

پدر عزیزم

می‌ترسم خدای ناکرده پیش‌بینی چند ماه پیشم راست از آب درآید و کشور تسلیم تقدیری بشود که قدرت‌ها می‌خواهند به آن تحمیل کنند و می‌ترسم که از من به عنوان رئیس‌جمهوری بخواهند این تسلیم‌نامه را امضاء کنم. چرا که می‌بینم عبرت نگرفته‌اند و همچنان به بازی‌های قدرت‌طلبانه خویش مشغولند. دیروز به تهران آمده‌ایم و امروز دشمن به دزفول حمله کرده است! چرا به تهران آمده‌ایم؟ برای جواب گفتن به ایرادهای بنی‌اسرائیلی عده‌ای جوساز. حرف‌ها شنیدیم از کسانی که خود مسبب این اوضاع هستند.

پدر عزیزم

بدبختانه وضعیت طوری است که اگر در این وضعیت کنار بروم خدای نکرده ضربه سختی به جبهه داخلی ما وارد می‌آید. این است که در هر نماز از خدا می‌خواهم که شهادت را نصیب من گرداند که نمانم و تسلیم و خواری را نبینم.

پدر عزیزم

از وقتی با شما در ارتباط شده‌ام آیا به یاد می‌دارید به شما خلاف حقیقت گفته باشم؟ پیش‌بینی علمی امور با روش علمی ممکن است. روی این میزان در جوابِ «چه باید کرد» آقای موسوی اردبیلی عرض می‌کنم؛ چه زنده بمانم و چه نمانم راهی جز اینها که عرض می‌کنم نیست:

الف– ملت انگلیس در بحبوحه جنگ، چمبرلن را کنار گذاشت و چرچیل را آورد. به نظر اینجانب مصیبت بزرگ‌تر از جنگ، وجود دولت حاضر است به سه دلیل روشن:

۱– عدم کارآئی هم از لحاظ علم و آگاهی و هم از لحاظ کفایت و لیاقت.

۲– نه بی‌طرفی بلکه مخالفت آشکار با رئیس‌جمهوری که عملاً جمع شدنشان را غیرممکن ساخته است، و همان جلسه دیروز آشکارا معلوم می‌کرد که آقایان در پی پرونده‌سازی هستند که در صورت شکست به گردن اینجانب بیاندازند، غافل از اینکه در صورت شکست، نه تاک می‌ماند و نه تاک‌نشان.

۳– عدم مقبولیت در جامعه و ناتوانی در جلب حمایت و به‌خصوص ناتوانی در به کار انداختن چرخ‌ها و مقابله و مقاومت روزافزون دستگاه‌های اداری و اجرائی، اگر این دولت بماند وضع روز به روز بدتر می‌شود. شما هیأت‌های قابل اعتماد و با اعتقاد درست بفرستید ببینید مردم چه می‌گویند و ادامه جنگ، خطر چه انفجاری را دارد.

ب– دستگاه تبلیغاتی که در آن مدیران با اسلحه با هم روبه‌رو بشوند، دستگاهی است که حالت انفجاری را تشدید می‌کند. با قاطعیت تمام عرض می‌کنم این دستگاه یک مدیر قوی می‌خواهد که دار و دسته‌هائی که از وابستگان سببی و نسبی و سیاسی آقایان هستند کنار بزند. چند بار مراجعه کردند که مردم نگران هستند و می‌خواهند از زبان رئیس‌جمهوری حرف بشنوند، گفته‌ام تا وضع رادیو و تلویزیون اصلاح نشود حرف نخواهم زد. اعلام عمومی نکرده‌ام اما ناچارم بکنم. با وضعی که داریم سانسور خطرناک‌ترین کارهاست، چون هرچه پیش بیاید مردم خواهند گفت چرا حقایق را از آنها پوشانده‌ایم.

ج- نیروهای مسلح باید از یک فرماندهی واحد پیروی کنند و این شدنی نیست مگر اینکه شما اینها را که هزار فساد می‌کنند و نزد شما می‌دوند، طلبکار می‌شوند را برانید و دست فرمانده کل قوا را در نظم و نسق دادن به کار نیروها باز بگذارید. نه مثل گذشته، کاملاً باز.
د- جنگ را باید با صبر و حوصله پیش برد. هیچ ارتشی در زیر ضربات دشمن تشدید سازمان نکرده و این ارتش دارد می‌کند. ارتش باید روحیه تهاجمی پیدا کند و این کار با این عده که در خوزستان هستند و کارشان همین پرونده‌سازی‌هاست (و کسی هم زحمت تحقیق درباره اینها به خود نمی‌دهد) ممکن نمی‌شود. باید تحمل بسیار داشت و به‌تدریج روحیه تهاجمی را در ارتش برانگیخت.
اگر اینجانب هیچ خدمتی نکرده باشم این خدمت را کرده‌ام که یک ارتش پریشان و پراکنده و مأیوس و پر هرج و مرج را که در پیام خودتان در اول سال هم بود که دیگر تحمل هرج و مرج داخلی آن را نخواهید کرد را تحویل گرفته‌ام و با آن در کردستان و گنبد و آذربائیجان غربی و حال در تمامی غرب ایران دارم می‌جنگم و امروز قوی‌تر از روز شروع به جنگ نیز شده است. در تغییر روحیه و فکر ارتش همین بس که ساخته رژیم شاه بود و حالا دارد از رژیم شما دفاع می‌کند.

پدر عزیزم
غیر از این راه‌حلی نیست. امیدواریم با همان قاطعیت روزهای اول اقدام کنید. اگر زنده ماندم این راه‌حل تنها راه‌حل است و اگر از بین رفتم (إن‌شاءالله) این راه‌حل فوریت پیدا می‌کند و ساعتی را هم نباید به تأخیر انداخت.
این کارها را هم شورای دفاع با ترکیبی که دارد نمی‌تواند بکند، نمی‌خواهند راستش را به شما بگویند. کسی که دیروز به ناجی (فرماندار نظامی اصفهان) نامه غلط کردن نوشته است، امروز چگونه می‌توان از او انتظار داشت که به فکر نجات کشور باشد و ارتش چگونه از او پیروی می‌کند(٤)؟
در یک بیانی گفته‌ام: اگر از بین رفتم هیچ چیز از ملت نمی‌خواهم و از دولت هم، نه مستمری، نه چیز دیگر. فقط زن و بچه اینجانب را به دلیل انتساب به اینجانب نیازارند. چون به‌راستی معتقد شده‌ام اینها دین ندارند و جز قدرت، هیچ چیز نمی‌خواهند.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۸/۹

*** توضیح ***
نخست یادآور می‌شود که این نامه در ایران و خارج از ایران، بسیار وسیع، انتشار پیدا کرد و ترجمه آن نیز در مطبوعات خارجی درج شد. خمینی به بنی‌صدر گفته بود: به عمد نامه را برای مراجع و روحانیان فرستاده‌اید و در میان مردم پخش کرده‌اید. زیرا قصد لطمه زدن به من را داشته‌اید. بنی‌صدر پاسخ داده بود: مطمئن هستید دفتر شما این کار را نکرده است و قصدش اجرای طرح مقابل کردن رهبر با رئیس‌جمهوری نبوده است؟ بعدها یک مجرای انتشار نامه شناخته شد: آقای منوچهر مسعودی، سر راه، نامه را به دو کس، نشان داده بود. یکی از آن دو آقای مهدی خان‌بابا تهرانی، از آن فتوکپی گرفته و آن را انتشار داده بود. اما این امر که فتوکپی نامه برای مراجع نیز فرستاده شده بود، حاکی از آن است که مجرای انتشار دومی نیز داشته است.
۱- پاره کردن شیرازه ارتش برای بار دوم، به بهانه کودتای نوژه، و دست برنداشتن از جان ارتش حتا بعد از شروع جنگ، در این نامه و نامه‌های دیگر، جا برای تردید نمی‌گذارد که تدارک‌کنندگان استبداد مُلاتاریا از پیروزی در جنگ بیش‌تر از شکست در جنگ می‌ترسیدند. کسانی که در روزهای پیش از شروع جنگ، چاره را جنگ چریکی می‌دانستند، در جو سانسور بعد از کودتای خرداد ٦۰، قول خود را قول بنی‌صدر گرداندند و برای دروغ خود، روش اشکانیان را دست‌مایه دروغ‌سازی کردند. این کسان، همان افراد سپاه و چند نظامی بودند که در کودتای خرداد ٦۰ و اکتبر سورپرایز و ایران‌گیت و جنگ ۸ ساله، دستیار ملاتاریا بودند.
۲- کودتا در صدا و سیما به دستور آقای خمینی و توسط گروهی به سرکردگی آقای عبدالله نوری انجام گرفت. از آن زمان، صدا و سیما تحت رژیم سانسور درآمد و روش خویش را تبلیغ مرام خشونت کرد و هنوز نیز تحت آن رژیم و در کار این تبلیغ است. اگر آقای عبدالله نوری و همانندهایش امروز را آن روز می‌دیدند اگر به هشدارها گوش می‌دادند...

۳- فرماندار آبادان جزء باند غرضی، «استاندار خوزستان» بود که به بهانه کودتا، افسران لشگر خوزستان را گرفته و تحت شکنجه‌های سخت قرار داده بودند. به جای مجازات شدن، نزد آقای خمینی رفته بودند برای پر کردن او بر ضد فرماندهان ارتش و رئیس‌جمهوری.

٤- پس از پافشاری‌های رئیس‌جمهوری، روزی آقایان احمد خمینی و اشراقی، در ستاد ارتش نزد او رفتند. از او خواستند موادی را که «امام» باید اعلام کند، بنویسد و او نوشت. شب‌هنگام، وارونه آن مواد، متنی انتشار پیدا کرد سرتاپا تضعیف رئیس‌جمهوری و شورائی را مقرر کرد خلاف قانون اساسی، از جمله اعضای آن شورا، علی‌اکبر پرورش بود. اشاره نامه به او است. عمر آن شورا به خاطر آنکه خلاف قانون اساسی بود، کوتاه شد. رئیس‌جمهوری به آن دخالت نداد.

۲۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹

اگر فکر می‌فرمائید بهتر است اینجانب در کار نباشم، فوراً کنار می‌روم

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:
نامه‌ای به رئیس مجلس نوشته‌ام که رونوشت آن را به نظر عالی می‌رسانم. از نظر نظامی، وضع بهتر از روزی است که به خدمت رسیده بودیم:
- هم اکنون در جبهه خوزستان ۳۳۵ تانک داریم که سه برابر روز شروع جنگ است و تا ۲۰ روز دیگر به ٤٥٠ بلکه ۵۰۰ خواهیم رساند
- کار بازسازی لشکر خوزستان و کرمانشاه را شروع کرده‌ایم
- در جبهه آبادان از هر جای کشور ممکن بود قوا آورده‌ایم و امروز صبح مسؤول نظامی آن شهر می‌گفت وضع تثبیت شده و میزان نیروی هوائی آن جبهه را دوبرابر کرده‌ایم.
اینها همه فوق‌العاده است و نتیجه تغییر روحیه است، اما با کمال تأسف عده‌ای مشغولند که روحیه‌ها را از نو تخریب کنند و کشور را به نابودی سوق دهند.

پدر
به خدا قسم اینجانب هم روش علمی برای ارزیابی و پیش‌بینی دارم و هم اهل توکل هستم، یعنی غرض و مرض مانع ارزیابی صحیح و پیش‌بینی علمی امروز نمی‌شود. به عرض رساندم و در چند نوبت که انتخاب ریگان به معنی تغییر روانشناسی ملت امریکا است و برای بشریت خطرناک است؛ اینک روشن است که انتخاب وی درست به همین معنی بوده است. و لابد گزارش آقای شمس، نماینده ما در امریکا را به عرض رسانده‌اند که آقای کیسینجر چه خوابی برای خوزستان دیده است(۱).
با توجه به واقعیت بالا، آنچه دیروز انجام گرفته است را ساده تلقی نمی‌کنم. عده‌ای دارند در همان جهت عمل می‌کنند و جداً و قطعاً برای موجودیت کشور خطر به وجود می‌آورند. مطلب را دراز نمی‌کنم(۲):
۱- اینجانب نه تنها بانی و مسبب این وضع نبوده‌ام بلکه با تمام قوت کوشیده‌ام از آن جلوگیری کنم و بعد از خدا، شما بهترین شاهد صدق این مطلب هستید.
۲- در حال حاضر این عده با جنگ اعصابی که به راه انداخته‌اند، وضع را غیر قابل تغییر می‌گردانند و آخرین ضربه‌ای است که به اساس موجودیت ما وارد می‌سازند.
۳- اینجانب اصرار ندارم شما قبول بفرمائید هیچ‌کس در حال حاضر نمی‌تواند جایگزین اینجانب در کاری که می‌کنم بشود. همان‌طور که در نامه قبلی عرض کردم اگر جنگ تمام شده بود با توجه به بن‌بستی که وجود دارد حتماً استعفا می‌دادم، اما در حال حاضر تضعیف موقعیت رئیس‌جمهوری به تزلزل قطعی روحیه نیروهای مسلح و سقوط آن و در نتیجه سقوط کشور می‌انجامد و به نظر اینجانب این بازی‌ها از روی آگاهی به این واقعیت انجام می‌گیرد.
با این حال، تصمیم را به عهده شما می‌گذارم. اگر فکر می‌فرمائید بهتر است اینجانب در کار نباشم، فوراً کنار می‌روم. اما اگر قبول می‌فرمائید که ارزیابی اینجانب از وضع درست است:
- این آقایان نه به راه می‌آیند و نه دست از بازی‌های قدرت برمی‌دارند و با آنکه مسبب وضع فعلی هستند، دست از طلبکاری و بازی با سرنوشت کشور برنمی‌دارند.
- روانشناسی مردم ما نیز به سرعت دارد تغییر می‌کند. تظاهرات دیروز بهترین نشانه این تغییر است(۳). این تغییر روز به روز سریع‌تر می‌شود و بر خطر خارجی صد چندان می‌افزاید.
- اینجانب با وجود سختی وضع، تعهد می‌کنم:

پیروزی در جنگ را به دست آورم. تعهد می‌کنم در هر جا تا آخرین نفس مقاومت کنم. ممکن است مقاومت در این محل یا آن محل به نتیجه نیانجامد، اما با توجه به روند کار و بسیج امکانات و نتایجی که به بار آورده است، موقعیت طوری است که می‌توانیم نیروهای بیش‌تری وارد کارزار کنیم و موفقیت در جنگ محتمل است.

اگر هم عوامل خارجی و داخلی به زیان ما تغییر کنند، باز موقعیت اینجانب طوری است که می‌توانم امیدوار باشم که مردم یکپارچه وضع را تحمل کنند و آماده جنگ بگردند.

به شرط آنکه:

تضعیف روحیه نکنند و جبهه جنگ روانی و سیاسی به وجود نیاورند

اختیار داشته باشم و یک دولت قوی برای تدارک جنگ به کار شود

خصوصاً باید یک وزیر خارجه باتدبیر و قوی داشته باشیم.

اگر این عرایض، مسموع واقع شد و لازم تشخیص فرمودید، بفرمائید می‌آیم به حضور تا هر طور مصلحت دیدید عمل کنم.

فرزند شما

ابوالحسن بنی‌صدر

۵۹/۸/۱٤

*** توضیح ***

۱- طرح انحلال کشورهای منطقه در واحدهای قومی، طرح اسرائیل برای سلطه بر خاورمیانه بود و هست. بنا بر گزارش مورد اشاره، خوزستان باید از ایران جدا و به جای فلسطین، به فلسطینی‌ها داده می‌شد.

۲- در ۱۳ آبان، همزمان با انتخابات ریاست‌جمهوری امریکا که سازش‌کنندگان از انتخاب ریگان مطمئن بودند، نامه‌ای خطاب به آقای خمینی را در مجلس به امضا می‌رساندند. در نامه از او عزل رئیس‌جمهوری را از فرماندهی کل قوا خواسته بودند. بدیهی است می‌خواستند همزمان با شروع ریاست‌جمهوری ریگان، کار بنی‌صدر را تمام کنند؛ موفق نشدند.

۳- اشاره است به تظاهرات در دزفول بعد از اصابت موشک عراقی به این شهر.

۲۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹ (۱)

بسمه تعالی

معروض می‌دارد

۱- مسؤولیت جنگ، اینجانب را در وضع بسیار سختی قرار داده است. یکی از سختی‌ها، نگاهداری ارتشیان از حمله‌های شبانه‌روزی دشمن داخلی است تا اینها بتوانند بجنگند. به عنوان نمونه، وضع آبادان و فرمانده لشگر ۷۷. تقریباً به طور روزمره گزارش‌ها به خدمت شما می‌دادند که وضع آبادان خطیر و چنین و چنان است.

و به طور مستمر اینجانب می‌گفتم که وضع خوب است و درد این است که عده‌ای می‌خواهند به نام جنگ، حاکمیت به دست بیاورند و ملتی را قربانی این بیماری می‌سازند. تا اینکه:

بحمد الله یکی از طرح‌ها اجرا شد، موافق خبر امروز صبح، دشمن ۸۰ اسیر و ٤٥ کشته و ١٤ تانک از دست داده و در حال فرار است. إن‌شاءاللّه تا ظهر معلوم می‌شود که حصر آبادان شکسته شده است یا نه. احتمال این است که راه ماه‌شهر- آبادان، به تصرف نیروهای ما درآمده باشد. اگر این‌طور شده باشد، دیگر در سه‌راهی آبادان نمی‌توانند بمانند و قدم بعدی آزادی خرمشهر است.

اینجانب فرزند شما هستم، خواهشم این است که اعتماد کامل بفرمائید و در مسائل جنگ اعتماد به حرف این و آن نفرمائید. اینجانب هیچ‌گاه جز حقیقت به شما نگفته‌ام.

۲- درباره جنگ، نظر اینجانب این است که ادامه جنگ در شرائط کنونی جهانی به سود ایران تمام می‌شود به شرط اینکه:

- مهمات و اسلحه به هر قیمت تهیه گردد و مهم‌تر از این

- مجبور از جنگ در دو جبهه و به نظر اینجانب:

این آقایان که از پشت جبهه گشوده‌اند، خواهان ادامه جنگ هستند اما نه برای تحصیل پیروزی بلکه بردن ایران به شکست. خیال می‌کنند شکست موجب می‌شود از شر بنی‌صدر راحت بشود. از نمونه این مردم صدها در جهان وجود داشته‌اند، در کشور خود ما نیز بسیار بوده‌اند: مادر جلال‌الدین محمد، پیروزی مغول را بر پیروزی فرزندش ترجیح داد و در کار او آن‌قدر کارشکنی کرد تا ایران نابود شد و خود او خرده‌ریزه‌های سفره خان مغول چنگیز را جمع می‌کرد و سد جوع می‌کرد(۲).

بنا بر این، اینجانب وقتی می‌توانم جنگ را با توانائی اداره کنم که شما پشت جبهه را وادار به سکوت کنید، حال اینکه حق این است که باید کاملاً با فرماندهی جنگ هماهنگ گردد.

۳- این‌طور ظن پیدا کرده بودم که شما به اینجانب اعتماد ندارید و می‌خواهید به‌تدریج این آقایان که در ظاهر پیرو خط امام هستند و در واقع به ریشه امام و اسلام می‌زنند مواضع را بگیرند و جلو بیایند(۳) به‌تدریج.

*** توضیح ***

۱- چون فتوکپی بخشی از نامه در دست نیست، تاریخ نیز در دست نیست. متن معلوم می‌کند که روز به تصرف قوای ایران درآمدن جاده ماه‌شهر به آبادان است، احتمالاً ٢٦ آبان ١٣٥٩.

۲- عیناً چنین شدند، کودتا کردند و جنگ را ادامه دادند و در شکست به پایان بردند و جام زهر را هم به آقای خمینی نوشاندند. به مشاور امنیتی ریگان، آقای مک‌فارلین، هم پیام دادند اگر امریکا از دولت آنها حمایت کند حاضرند آقای خمینی را هم بکشند.

۳- بنا بر این نامه، بنی‌صدر ظن پیدا می‌کند اما هنوز قطع ندارد آقای خمینی کارگردان کودتا است.

۲۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹

مقدماتی که چیده می‌شوند برای آن است که ایران مثل یک سیب رسیده از نو به دامان امریکا بیفتد

ایجاد خفقان در این اوضاع، خطرناک است و فراهم آوردن مقدمات سقوط است

شما چرا آتش‌بیار این فاجعه بزرگ می‌شوید

واقعاً به کجا می‌رویم؟ چه چیز از ایران مانده است؟ چه چیز از اسلام مانده است؟

بسمه تعالی

برادر گرامی آقای حاج احمدآقا خمینی
برای ضبط تاریخ، به رسم هشدار، این یادداشت را می‌نویسم:
۱- به یُمن شیوه علمی کار، از سقوط شاه تا جنگ فعلی و گروگان‌گیری، تمامی پیش‌بینی‌هایم درست از آب درآمده است. چند مورد بر اساس این پیش‌بینی‌ها عمل شده و نتیجه داده است و چند مورد خلاف عمل شده و این مصیبت‌های دور از حد و اندازه را به وجود آورده است؛ اینک پیش‌بینی می‌کنم که:
۲- مقدماتی که چیده می‌شوند برای آن است که ایران مثل یک سیب رسیده از نو به دامان امریکا بیفتد، طوری که آقای ریگان با یک پیروزی بزرگ کار خود را آماده کند، این مقدمات را هم به دست خودی‌ها فراهم می‌کنند، طوری که با تغییر وضع، آب از آب تکان نخورد و هیچ کار دیگری لازم نباشد(۱).
۳- رفتار من درباره رادیو و تلویزیون و مطبوعات علاوه بر رعایت اصول، بیم شدید از این امر است. بیائید برای رضای خدا اقلاً نسبت به یکی از قول و قرارهائی که در زمان شاه می‌دادیم، وفا کنیم. ایجاد خفقان در این اوضاع، خطرناک است و فراهم آوردن مقدمات سقوط است. باور کنید این‌طور است. بگذارید مطالب آزادانه گفته و نوشته شوند، مردم بی‌تفاوت نشوند و...(۲)
هیچ فکر کرده‌اید در کشوری که دستگاه قضائی سلب‌کننده امنیت‌ها است و روزنامه‌ها خفه‌اند و صنعتش خوابیده و کشاورزی‌اش از بین رفته و گرفتار جنگ داخلی و خارجی و حکومت نادانان شده است، به سقوط فاصله‌ای بسیار کوتاه دارد؟ اقلاً به اندازه رژیم شاه از خود هشیاری به خرج بدهیم؛ در آن رژیم، این‌طور مواقع دریچه اطمینان را می‌گشودند. چه شده است که ما همه چیز را عکس می‌کنیم؟ مخالفان به کنار، خودی‌ها نیز سانسور می‌شوند. آیا به ابعاد انفجار اندیشیده‌اید؟ حالا وقت خفه کردن روزنامه‌ها و به آن حال فلاکت انداختن رادیو و تلویزیون نیست.
٤- شما چرا آتش‌بیار این فاجعه بزرگ می‌شوید؟ از من می‌شنوید، زمان و تاریخ، شما را سخت مسؤول خواهد شمرد که حقایق را به اطلاع امام نرسانیده‌اید و کشور قدم به قدم به فاجعه نزدیک شده و اقدامات خودمان به این امر کمک مؤثر کرده است.
بیائید از من بشنوید و از امام بخواهید نسبت به آزادی مطبوعات در همان حدود قانون اساسی تأکید کند. این امر قطعاً در سرنوشت جنگ مؤثر می‌افتد. روحیه‌ها را بالا می‌برد. احساس فریب و خیانت را که بزرگ‌ترین عامل ضعف است کم می‌کند و...
یک کلام امام می‌گوید و اینها می‌افتند به جان مردم. رئیس‌جمهوری را تهدید به عزل می‌کنند!! به روزنامه‌ها چماقدار می‌فرستند، برای میزان مصرف آب و برق مردم مجازات معین می‌کنند، بگیر و ببند راه می‌اندازند و... واقعاً به کجا می‌رویم؟ چه چیز از ایران مانده است؟ چه چیز از اسلام مانده است؟
به خدا قسم، سقوط مثل یک کابوس در برابر ما قرار گرفته است. قرارم بود بسیاری حرف‌ها بزنم. به خاطر ملاحظه آقا نزدم. از آقایان انواری و حجتی کرمانی بپرسید به شما خواهند گفت چه حرف‌هائی می‌خواستم بزنم. آقا چرا و چه شده است که تیشه برداشته‌ایم و به ریشه می‌زنیم؟ کمی چشم‌ها را باز کنیم. واقعه‌ها را ببینیم. اگر کمک نمی‌کنید در ورطه نیفتیم بگذارید آخرین تلاش را بکنیم.

و اگر می‌شنوید، پیشنهادم این است:
۵- امام طی یک بیانیه‌ای، درباره آزادی مطبوعات تأکید کند و رادیو تلویزیون تحت اداره یک مسؤول کاردان درآید. نمی‌دانم بالأخره معلوم شد که مرا نیازی به رادیو و تلویزیون نیست؟ رادیو و تلویزیون عراق روزی ٦ ساعت برنامه جنگ دارد برای بالا بردن روحیه ارتش و ما مصریم اخبار را طوری تنظیم کنیم که روحیه نیروهای مسلح را بشکنیم. من آنچه شرط صداقت بود در این لحظات خطیر تاریخ کشور نوشتم بقیه را خود دانید.

ابوالحسن بنی‌صدر
۲۹ آبان‌ماه ۱۳۵۹

*** توضیح ***
۱- اشاره است به معامله پنهانی با دستگاه ریگان- بوش و افتادن دولت به دست آنهایی که مجری سیاست امریکا می‌شوند. و کودتا شد و ایران‌گیتی‌ها در سود امریکا و انگلیس و اسرائیل (به قول وزیر دفاع انگلیس...) ۸ سال جنگ را ادامه دادند و دولت همچنان در دست آنها است.
۲- احمد خمینی وسط افتاده بود که همه روزنامه‌ها توقیف شوند. آیا خود به این فکر افتاده بود و یا باند هاشمی رفسنجانی، بهشتی، خامنه‌ای و...، معلوم نیست.

۲۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ آبان ۱۳۵۹

وای بر ما و انقلاب ما!

بسمه تعالی

معروض می‌دارد، مطلب اول اینکه موافق گزارش آقای شمس سفیر ما در کویت، اگر مذاکرات کاملاً سری بشود دولت عراق حاضر است نیروی خود را بیرون ببرد. و مطلب دیگر اینکه:
امروز حسین آقا اینجا بود. می‌گفت به آقا عرض کردم آقایان یزدی و قطب‌زاده و... رفته‌اند آقای بنی‌صدر را تحریک کرده‌اند و ایشان آن حرف‌ها را زده است. لازم دیدم چند کلمه عرض کنم رفع اشتباه بکنم:
یک بار کتباً نوشتم و جمعه پیش شفاهاً عرض کردم که «اینها» قرارشان بوده و هست که مرا از فرماندهی کل قوا و ریاست‌جمهوری بردارند. از پیش این کار را می‌خواستند بکنند و در نوار کذائی هم هست. وقتی نامه نمایندگان در این زمینه طرح شد، فرماندهان نظامی نزد من آمدند که قرار است شما را بردارند و فلانی را فرمانده کل قوا بکنند و بدون تردید چون شما نظامی نیستید برای موجه جلوه دادن این امر ما را گرفتار و... خواهند کرد و این امر جبهه خوزستان و غرب را به کلی از بین خواهد برد و معلوم نیست چه بر سر کشور خواهد آمد، پس اول شما ما را بردارید بعد این کار بشود که ضررش کم‌تر باشد. معلوم است با این توطئه و اخبار با چه روحیه‌ای فرماندهی می‌کنند. این وضع با وجود قوت کسانی که طرفدار انحلال تدریجی ارتش بودند در دولت، بدترین وضع است.
اجمال این قضیه را عرض کردم. فرمودید شما به آنها اطمینان بدهید و... هفته پیش وقتی فرمودید راجع به اینها حرفی نزنید، عرض کردم چشم حرفی نمی‌زنم اما اینها هم این کارهایشان را کنار بگذارند. به تهران که آمدم ۳ مطلب را به من گزارش کردند:
۱- حمله به روزنامه «*میزان*» و به نقل از آقای موسوی اردبیلی که بعد هم قرار داشته‌اند به روزنامه «*انقلاب اسلامی*» حمله کنند و در شورای دفاع می‌گفتند حمله‌کنندگان فدائی خلق بوده‌اند!! اگر این‌طور بوده، وای بر ما و انقلاب ما و چطور دستگیر نشده‌اند؟!
۲- سخنان آقای بهشتی در دانشگاه و طرح طرز عزل رئیس‌جمهوری و اینکه امام ناخوش بودند فرماندهی را به آقای بنی‌صدر دادند(۱). که با توجه به آن سابقه و اینکه از ۱۷۵ اصل به بندهای یک اصل پرداخته‌اند، معنایش از نظر من و نظامیانی که آن ترس شدید را دارند معلوم است و باز معلوم است چه اثر مرگباری بر روحیه‌ها می‌گذارد.
۳- جعل قانون مجازات از طرف آقای قدوسی که امری شگرف و بسیار خطرناک است و نقض آشکار قانون اساسی است. ایشان مقام قانون‌گذاری نیستند و با این سابقه فردا می‌توانند قانون مجازات دیگری وضع کنند و...(۲)
حمله به مجلس وعظ آقای شریعتی را هنوز نشنیده بودم و از سخنرانی آقای موحدی در مرکز آموزش نظامی کرمان بر ضد رئیس‌جمهوری هنوز بی‌اطلاع بودم.
به این نتیجه رسیدم که اینها می‌خواهند سر کشور بیچاره را ببُرند (حالا به اسم ضدیت با رئیس‌جمهور) و یک آه هم نباید بگویم. از خود پرسیدم چرا اینها حرف امام را اعتنا نکردند؟ به هر حال، در حد انتقاد از دستگاه قضائی حرف زدم بلکه به خود آیند و دست از سرم بردارند تا این جنگ را به جائی برسانم.
حالا توجه می‌فرمائید هیچ‌کس تحریک نکرد جز عمل این آقایان و با آن آقایان هم یک کلمه در این باره حرف نزدم. حالا هم شروع کرده‌اند به تبلیغ و به شدت که بله بنی‌صدر جلو امام ایستاد. در نوار هم بود که باید این امر را تبلیغ کرد.
اگر اینها، مرا به حال خود بگذارند به خدا قسم یک کلمه حرف نمی‌زنم. امروز هم آقای مهدوی کنی آمد(۳) و قراری گذاشتیم، امیدوارم اجرا بشود. به هر حال تا پایان جنگ مرا به حال خود بگذارید یک کلمه حرف نخواهم زد.
سزاوار هم نیست اینها هر کار می‌خواهند بکنند و من حق حرف زدن هم نداشته باشم.

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۳۵۹/۸/۳۰

*** توضیح ***

۱- آقای خمینی بدون اطلاع رئیس‌جمهوری، بنا بر متنی که در رادیو و تلویزیون خوانده شد، رئیس‌جمهوری را فرمانده کل قوا کرد. اما اختیارات فرماندهی کل قوا را قانون اساسی به «رهبر» و رئیس‌جمهوری داده بود. «رهبر» اختیار تفویض اختیار خود را نداشت. بنا براین، رئیس‌جمهوری که مجری قانون اساسی بود، آن مقدار از اختیارات را که از آن «رهبر» بود، به موافقت خود او عمل می‌کرد. پس اختیاری از او نزد رئیس‌جمهوری نبود که «عزل» معنی پیدا کند. در واقع، آماده کردن آقای خمینی برای کودتا، در پی سازش پنهانی با دستگاه ریگان - بوش، انجام گرفت.

۲- شورای عالی قضائی و به دنبالش آقای قدوسی، «دادستان انقلاب»، قانون‌گذاری می‌کردند. رئیس‌جمهوری به دستگاه قضائی اخطار کرد که حق قانون‌گذاری ندارد.

۳- همان‌طور که اسناد نشان می‌دهد، کوشش همه‌روزه رئیس‌جمهوری این بوده است که پشت جبهه، اگر موافق نیست، جبهه جنگ دیگری نشود. مورد آقای مهدوی کنی هم یکی از موارد این کوشش‌ها است. بدیهی است که به نتیجه نمی‌رسید. زیرا آنها که حریصانه در پی تصرف قدرت بودند، نگران آن بودند که جنگ با «پیروزی بنی‌صدر» تمام شود و استقرار استبدادشان ممکن نشود. سازش پنهانی‌شان با ریگان - بوش برملاء بگردد و رسوا صحنه سیاسی را ترک گویند.

۲۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹

برنامه دشمن به آخر رساندن ذخایر ارزی ما و تحمیل سیاست خویش است

تهدید کرده‌اید که آقا می‌توانند مرا خورد کنند

بگیر و ببند راه می‌اندازند و تعطیل روزنامه و خفقان خائنانه و احمقانه به وجود می‌آورند

افسوس که آنها که می‌دانند چه باید کرد از کار برکنارند و آنها که نمی‌دانند بر کارند

بسمه تعالی

آقای احمدآقا خمینی
نامه شما را خواندم. قصدم را قربت کردم و چند کلمه می‌نویسم:
۱- مکاتبات شکست‌خوردگان در متهم کردن یکدیگر به چه کار می‌آید؟ خود این فکر که در شما پیدا شده است، حجت را بر شما تمام می‌کند. پس شما هم می‌دانید که احتمال از دست رفتن همه چیز بسیار بسیار زیاد است و فکر می‌کنید من می‌خواهم با انتشار نامه‌ها از خود رفع تقصیر کنم. چه نتیجه از این کار(۱)؟
چرا این‌طور فکر نمی‌کنید که اگر پیشنهادها اجرا شوند، و وضع نجات یابد انتشار این نامه‌ها نشان خواهد داد که:
- امام به حد اعلی سعه صدر داشته‌اند و
- رئیس‌جمهور مسائل را درست دیده است
- اجرای پیشنهادها و تبادل درست اطلاعات و آراء موجب پیشرفت کشور و انقلاب اسلامی شده است: مثلاً انتشار گزارش‌های پاریس و نجف جز حسن و نشان دادن یکسانی خط چه در بر دارد(۲)؟
اگر این‌طور به قضیه نگاه کنید، قضایا به کلی دگرگون خواهند شد. چه کسی به شما گفته است من می‌خواهم هزار بدبختی به وجود آید و بعد به استناد نامه‌ها بگویم تقصیر از من نبود، گفتم، امام ترتیب اثر نداد؟ چرا نخواهم که موفقیت‌ها بسیارتر از بسیار شوند و بعد بگویم امام حمایت کرد و توجه کرد و... و موفقیت‌ها به دست آمد. تجربه‌ای موفق شد که در تاریخ هیچ‌گاه موفق نشده بود؟ این چه ضرر دارد؟
۲ - اینکه شما می‌توانید جواب بدهید؛ خیر نمی‌توانید چنان‌که در این نامه نیز نتوانسته‌اید جواب بدهید. جریان رویدادها خارج از ذهن من و شما وجود دارد، آنچه واقع شده است، می‌توانست واقع نشود. اما نوع خاصی از نظر و عمل موجب وقوع آنها شده است. آن نظر و عمل باید تغییر کند. مثلاً چند نوبت هشدار داده‌ام که برنامه دشمن به آخر رساندن ذخایر ارزی ما و تحمیل سیاست خویش است. حالا ذخایر ما دارد ته می‌کشد. شما چه جواب می‌دهید؟ نوع خاصی از نظر و عمل ما را به اینجا رسانده است، نوع دیگری از نظر و عمل می‌توانست نتیجه دیگری به بار بیاورد و نقشه دشمن را خنثی کند.
درباره جهتی که اقتصاد کشور در پیش گرفته بود و گرفته است، آن‌قدر هشدار دادم که زبانم مو درآورد و امشب مسؤولان بانک‌ها فریاد و فغان برآورده‌اند که آقا فشار، زیاد است و پول نیست. خودم چند نمودار دادم با توضیح که به عرض امام برسانید، اعتنا نشد. حالا ما در این وضعیم: تورم زیاد، زمستان، بی پولی، دولت ضعیف و عاجز. شما چه جواب می‌دهید؟
اگر به نظرها توجه شده بود این نتیجه به بار نمی‌آمد. آن‌وقت ممکن بود با «زرنگی خاصی که دارم» نامه‌ها را منتشر کنم، اما نتیجه‌اش این می‌شد که امام رهبری همه‌سونگر است و رئیس‌جمهور مراقب همه چیز است و برنامه مشخص تحت رهبری امام اجرا شده و نتیجه داده است. کاری که سابق در تاریخ ممکن نشده بود، ممکن شد. از این بهتر چه می‌شد؟

۳- تهدید کرده‌اید که آقا می‌توانند مرا خورد کنند. من هیچ‌وقت در این باره تردید نکرده‌ام. اما بنگرید که پیغمبر منافق‌ها را هم نراند و نزد. و به همین دلیل، جنبش او ماندنی شد. چند بار گفته‌ام مردم آقا را مرجع قبول دارند و نه سیاستمدار. این‌طور کارها ضررش به خود آقا، به موقعیت اسلام صد چندان بیش‌تر است. آن جمهوری که اولین رئیس‌جمهورش با محبوبیتی که تحصیل کرده است، یک سال دوام نیاورد، جمهوری قابل دوامی نیست و آنها هم که این‌همه توطئه می‌چینند، این را می‌دانند، خورد کردن من، مرگ جمهوری است. به همین نظر است که این‌همه به دنبال گلوله‌ای هستم که به من بخورد. اگر نه احتیاج به تهدید نبود، صد باره استعفا کرده بودم. صد افسوس... با این‌همه احتیاج به تهدید نیست. من به حکم وظیفه و مسؤولیت به کار سخت و طاقت‌فرسا مشغولم. استعفایم هم نزد آقا هست. تجربه آقای یزدی و آن عزیز کردن‌ها و این ذلیل کردن هم هست. زودتر جانم را خلاص کنید.

امیدوارم این آخرین بار باشد که مرا تهدید می‌کنید. مزاج من هیچ با تهدید سازگار نیست. چرا می‌خواهید از پدر خود آسیاب شخصیت خوردکنی بسازید؟

غصه من این است که من برای عقیده اسلامی فکر می‌کنم یک کارهائی باید بشوند تا کشور از سقوط که کرده است بلکه نجات پیدا کند. و هیچ نقصی در کار رهبری آقا نباشد و شما از زاویه قدرت و مقابله قدرت‌ها به امور نگاه می‌کنید. غیرممکن است من مقابله با امام را بپذیرم و هر روز که فکر کنم خدای نکرده کار به تقابل می‌کشد فوراً به دنبال کار خود می‌روم.

٤- اما کسانی طرفدار ریاست‌جمهوری من بوده‌اند و حالا نیستند. طلحه و زبیر بسیارند. من نمی‌توانم آجیل حکومت توزیع کنم. این آقایان تبلیغات بلد نیستند. شکست در جنگ، بیش‌تر از همه شکست رهبری امام است. مقصود من آن بود که خودجوشی و تحرک عمومی به وجود بیاورم برای کار و تلاش تا جنگ، عوارضی که به بار آورده است، به بار نیاورد. اعتماد به وجود بیاورد و نه بی‌اعتمادی تا مردم پول‌ها را از بانک‌ها نبرند. تا تولید کنند و... هر چه داد کردم شما نشنیدید؟ آقای نوری چه می‌داند تبلیغات چیست؟

حالا شما می‌گوئید وضع خوب است. و من بیجا می‌گویم کشور از دست رفته است، چه بهتر. من فکر می‌کنم از ایران چیزی به جا نمانده چرا که:

- صنعت خوابیده،
- کشاورزی وضعی فلاکت‌بار دارد،
- جنگ داخلی است،
- جنگ خارجی هم هست، محاصره اقتصادی هم هست. دشمن هم قوی است و در بین ما ستون پنجم قوی دارد و عمل می‌کند.

فکر می‌کنم کاری که فعلاً از من ساخته شده است، شاید از دیگری ساخته نباشد. مهلتی می‌خواستم که مانع سقوط قطعی کشور لااقل در این جنگ شوم. عده‌ای نشسته و گفته‌اند:

- اگر شکست بخورد، خواهد گفت تهران‌نشینان نگذاشتند و اگر پیروز بشود سوار تانکش می‌شود و قهرمان به تهران می‌آید. پس باید فرمانده کل قوا نباشد و در خوزستان هم نماند. این حرف ستون پنجم است.

حالا تهدید لازم نیست. شما هم اگر به حرف آقای آیت رسیده‌اید که من مقابل امام ایستاده‌ام، حرفی نیست. جنگ را هم رها می‌کنم و مسؤولیت را خود به عهده بگیرید.

بدبختی وقتی به کشوری روی آورد همین‌طور می‌شود که:

- می‌نشینند درباره چگونگی عزل رئیس‌جمهوری شور می‌کنند،
- به بیان درمی‌آورند آن هم در یک اجتماع به مناسبت تاسوعا،
- بگیر و ببند راه می‌اندازند و تعطیل روزنامه و خفقان خائنانه و احمقانه به وجود می‌آورند.

این کارها مقابله با امام نیست. اما اگر بگوئی چرا این کارها را می‌کنید مقابله با امام است. آقای احمدآقا خمینی تو هم؟!

اگر این‌طور است که اگر نامه می‌نویسم برای این است که بعد انتشار بدهم و...

- اگر حرف می‌زنم فشار خون بالا می‌رود
- اگر...

بسیار خوب در تلویزیون حرف نمی‌زنم، به امام نامه نمی‌نویسم. به دیدار ایشان هم نمی‌آیم، آیا مرا به حال خود خواهند گذاشت؟

«ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی؟!»

مطلب تمام و دیگر تا وقتی این روحیه است حرفی ندارم.

خدا نگهدار
ابوالحسن بنی‌صدر
٤ آذر ۵۹

گزارش اقتصادی را که آقای صراف با منتهای دلسوزی و مسؤولیت‌شناسی تهیه کرده است به عنوان آخرین هشدار می‌فرستم. افسوس که آنها که می‌دانند چه باید کرد از کار برکنارند و آنها که نمی‌دانند بر کارند. دست و پای مرا هم بسته‌اید، یک مصیبتی را به اسم دولت به وجود آورده‌اید و چند نادان را هم مبلغ جمهوری کرده‌اید، خدایا چه سقوطی! خدایا دست و پای مرا بسته‌اند و خودی‌ها بسته‌اند و به جنگ فرستاده‌اند و خدایا آنها هم که باید بفهمند نمی‌فهمند و کارشان شده است خط‌کشی زیر کلمات که کدام موافق با امام است و کدام مخالف. چرا می‌خواهید از امام یک خودکامه بسازید؟ شما که می‌گوئید مخالفت دو نفر را مخالفت دو طرفدار با هم تلقی کنم، خود چرا چنین نمی‌کنید؟

*** توضیح ***
۱- همان‌طور که در پاسخ پیدا است، آقای احمد خمینی در نامه خود مدعی شده بود که بنی‌صدر می‌خواهد برای تاریخ مدرک تهیه کند. عقل قدرتمدار غافل می‌شود که با تخریب خود شروع می‌کند. بنا براین، او غافل بوده است که اعتراف می‌کند پدر و دستیاران او به خرابکاری مشغولند و تاریخ، آنها را محکوم می‌کند. او عصبانی است که چرا بنی‌صدر این خرابکای‌ها را در نامه‌های خود برمی‌شمارد و نسبت به پی‌آمدهاشان، هشدار می‌دهد.
۲- اشاره است به گزارش‌ها که بنی‌صدر تهیه می‌کرد و در اختیار خمینی، در نجف و نوفل لوشاتو قرار می‌داد.

۲۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۰ آذر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:
بدی وضع مزاجی مجال نداد خدمت برسم. اما حرف‌ها که زده می‌شوند کارها که صورت می‌گیرند، مرا به شدت نگران می‌کند و ناگزیر می‌سازد آنچه به نظرم واجب می‌رسد معروض بدارم.
۱- با توجه به صحبت سادات و خبری که امریکا ۳۰۰۰ تخت در بیمارستان‌های خود برای زخمی‌ها آماده کرده است و صحبت وزیر خارجه کویت درباره احتمال جدی مداخله امریکا و بمبی که در برابر وزارت خارجه منفجر شده است که ممکن بود موجب مرگ امریکائی‌های مقیم این وزارتخانه بشود، احتمال مداخله امریکا کم نیست(۱).
۲- با توجه به این واقعیت، ناگزیر خواهند کوشید جبهه داخلی ما را به هم بریزند. شما می‌فرمائید که اینجانب حرف‌هائی زده‌ام که نمی‌باید می‌زدم. اما اگر توجه کنیم به آنچه در قم واقع شد و موجب بیانات شما گشت و آنچه در مشهد واقع شد که از شعاردهندگان عکس و فیلم گرفته‌اند و حرف‌هائی که امروز در مجلس زده شد و در رادیو و تلویزیون زده می‌شود، همه حکایت از آن دارد که توطئه شومی در حال تدارک است. این است که روی صحبت دیشب احمدآقا با پیشنهاد زیر موافقت بفرمائید(۲):
۱- یک هیأتی مأمور بشود تحقیق کند ببیند در قم و مشهد قطعنامه‌نویس و قطعنامه‌خوان و شعاربده چه کسانی بوده‌اند.
۲- یک هیأتی مأمور مطالعه وضع زندان‌ها بشود و وضع دادرسی‌ها
۳- حرف‌هائی که در جلسات خصوصی و علنی مجلس راجع به ارتش و وضع جبهه‌ها می‌گویند، دروغ هستند.
باز مشکل این است که جواب دادن قال و مقال را بلندتر می‌کند و جواب ندادن روحیه‌ها را در محل خراب می‌کند. اینجانب با کار کشنده بحمدالله وضع را به حد قابل اطمینان رسانده‌ام و با التماس تقاضا می‌کنم بگذارند کشور از بین نرود و جنگ با موفقیت تمام بشود. شنیدم کسی گفته است که خوزستان از بین برود بهتر است از اینکه بنی‌صدر موفق بشود و امروز هم در مجلس گفته‌اند، (به کنایه) جنگ بعد از جنگ را تدارک می‌بینم(۳). خدا می‌داند دروغ است و اگر جانی از این جنگ به در ببرم (خوانا نیست) پدر عزیزم، من می‌دانم بسیار می‌کوشند جدائی بیاندازند. اما یقین بدانید که در وضع اینجانب نسبت به شما هیچ‌وقت هر چه پیش بیاید تغییر حاصل نخواهد شد و امروز همه دانسته‌اند که قرار من بر وفا است هر چه پیش آید. اگر آرزوی سلامتی داشته باشم برای این است که به دیدار شما نائل آیم(٤).

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۰ آذر ۵۹

*** توضیح ***
۱- این ایام، ایامی هستند که حل مشکل گروگان‌ها را آنها که با ریگان - بوش سازش پنهانی کرده بودند، به تأخیر می‌انداختند. زیرا آنها می‌باید تحویل حکومت کارتر نمی‌شدند و در لحظه اجرای مراسم سوگند ریگان آزاد می‌شدند. بنا براین، امریکا قیافه تهدیدآمیز به خود می‌گرفت.
۲- آنچه در این دو شهر روی داد، از این پس تا امروز، مرتب تکرار می‌شود. اما آن زمان، بنا بر برابر کردن خمینی با بنی‌صدر بود و حادثه‌ها را برای به دست آوردن این نتیجه می‌ساختند.
۳- «خوزستان برود»، «نصف کشور برود» بهتر از آن است که بنی‌صدر پیروز شود، سخنی بود که بهشتی و دیگر گردانندگان حزب جمهوری اسلامی بر زبان داشتند. آخر سر هم، چون احتمال می‌دادند با قبول پیشنهاد غیرمتعهدها، جنگ با پیروزی تمام شود، خمینی را ترساندند و کودتا کردند.
٤- اطمینان دادن‌های مکرر در آقای خمینی موثر نمی‌شدند چرا که اختلاف بنیادی بود: او استبداد می‌خواست و بنی‌صدر، مردم‌سالاری.

۲۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به حسین خمینی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر عزیزم آقای سید حسین خمینی
مصاحبه کرده‌اید و در این موقعیت؟! به نظرم رسید چند کلمه‌ای برای شما بنویسم. انتشارش را به تشخیص خود شما می‌گذارم. فکری است که در شما القا شده است(۱):
۱- شنیده‌اید که آقای یاسر عرفات گفته است: «ارتش عراق می‌تواند اهواز را بگیرد، دست نگه داشته است منتظر فعل و انفعال در تهران است»؟ به امام این‌طور گفته بودند که ارتش ما عمل نمی‌کند به لحاظ اینکه در تهران کودتا بشود!!
آیا به نظر شما معقول است ارتش عراق ۵۰ روز هیچ‌کار نکند و هر روز تلفات بدهد و منتظر کودتا در تهران باشد؟
آیا درست‌تر نیست بگوئیم: ارتش عراق از پیشروی ناتوان است و منتظر فعل و انفعالی است که کار آن ارتش را آسان کند؟
آن فعل و انفعال چه می‌تواند باشد؟ جز بر زمین زدن رئیس‌جمهوری که به تصدیق خود شما توانست پیشروی دشمن و تحقق نقشه‌ها را متوقف کند چه می‌تواند باشد؟ شایعه ترور رئیس‌جمهوری در هفته قبل از عاشورا و کارزار هفته بعد از عاشورا و... به چه قصدی صورت می‌گیرد؟
شما سؤال‌هائی را طرح کرده‌اید. من نیز این سؤال‌ها را طرح می‌کنم:
الف- جز امام چه کسی می‌تواند «رئیس‌جمهوری» را خورد کند؟
ب- آیا آن نقشه که در آن نوار بود، حالا بهترین وقت به اجرا درآوردنش و برانگیختن امام به مخالفت نیست!
ج- اگر این‌طور است راستی چه دستی نامه اینجانب به امام را منتشر کرده است؟ آیا به قصد خراب کردن امام بوده است یا در مرتبه اول القا این باور که رئیس‌جمهوری در مقابل امام ایستاده است و برانگیختن امام به زدن حرفی که در انتظارش دشمنان موجودیت اسلام و ایران روزشماری می‌کنند(۲)؟
اگر این‌طور است آیا به زحمتش نمی‌ارزد که تحقیق جدی درباره چگونگی انتشار این نامه به عمل آید؟
از امام مصراً خواسته‌ام و امروز نیز کتباً خواستم در این باره تحقیق بشود.
ج- شما یک بار مرا ستایش کرده بودید که نزد امام با صراحت حقایق را می‌گویم. حالا این کار را بد می‌دانید یا انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید؟ اگر انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید پی‌گیری کنید تا تحقیق جدی بشود و آن وقت بسیاری چیزها بر ما معلوم خواهد شد.
د- درباره آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده و... تا این هنگام مورد تأیید امام بودند و در مقام‌هایی که داشتند باکی نبود از اینکه مخالف رئیس‌جمهورند. حالا که در آن مقام‌ها نیستند چرا این‌همه نگرانی از طرفداری آنها از رئیس‌جمهوری هست؟ اگر طرفداری می‌کنند دلیلش را از خودشان باید پرسید، اما همان‌طور که چند روز پیش به شما گفتم، من در این باره‌ها تا به حال با آنها صحبت نیز نکرده‌ام.
هـ- راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می‌رسید، اگر صحبت‌هائی که درباره عزل رئیس‌جمهوری قبل از تاسوعا شده است و در آن روز، به صورت درس قانون اساسی مطرح شده است، و اگر...(۳)
شما که در خوزستان هستید، بگوئید چه پیش می‌آمد؟
و- در صورت شکست، امام و انقلاب اسلامی شکست می‌خورد یا تنها بنی‌صدر؟
ز- مخالفت بنیادگذار جمهوری اسلامی با اولین رئیس‌جمهوری و روانه کردن او، چه بر سر جمهوری در اوضاع فعلی کشور می‌آورد؟
ح- و اگر شما بر سر حرف هفته پیش خود هستید که بنی‌صدر می‌تواند با راه آمدن با امام و پیش گرفتن خط واقعی او کشور را نجات بدهد، چه سودی می‌برد از خراب شدن امام؟ این خراب شدن به معنای ویران شدن پایه حکومت نوبنیاد نیست؟
ط- آیا رئیس‌جمهوری این مطلب ساده را نمی‌فهمد که نمی‌تواند و نباید خود را از امام محروم کند؟ و اگر می‌داند پس ناچار وجود او به کار او برای پاک کردن جمهوری و هرچه استوارتر کردن اعتبار بنیادگذار آن است، این‌طور نیست؟
ی- آیا در شرائط فعلی خراب شدن بنیادگذار و رئیس‌جمهوری هدف ضد انقلاب و دشمنان موجودیت ما نیست؟ شما این سؤال‌ها را برای خود طرح کردید و بعد آن حرف‌ها را زدید؟ یا اینکه بدون توجه به این واقعیت‌ها آن حرف‌ها را زدید؟

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۳۵۹/۹/۱۳

*** توضیح ***

۱- روز بعد از مصاحبه، آقای حسین خمینی نزد آقای بنی‌صدر رفت و مصاحبه نیز کرد. به بنی‌صدر گفت: «عمویم احمدآقا تلفن کرد بیا حال امام خراب است. از آبادان به تهران آمدم. نزد پدر بزرگ رفتم دیدم در رختخواب با حالی بسیار زار است. مضطرب شدم و پرسیدم: چه شده؟ کسالت دارید؟ امام گفت: از دست بنی‌صدر است، بنی‌صدر می‌خواهد مرا نابود کند»!

عمویم خبرنگار خبر کرده بود. مرا آماده گفتن آن حرف‌ها کردند و گفتم! او در مصاحبه نیز گفت رنگش کرده‌اند و فاش کرد که مجریان طرح کودتا، در جلسات خود می‌گفته‌اند نیمی از کشور برود بهتر از آن است که بنی‌صدر پیروز شود!

۲- در باب نامه و چگونگی انتشارش، نامه مورخ ۱۳۵۹/۸/۹ به آقای خمینی توضیح داده شده است.

۳- عزل رئیس‌جمهوری را آقای بهشتی پیش کشید، در مقام اجرا هم برآمد اما اعضای دیوان کشور آن روز به اتفاق آراء مخالفت کردند. این شد که مجلس را آلت فعل کردند.

۲۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی

معروض می‌دارد
اینجانب نمی‌خواستم پیش از شروع حمله به خدمت برسم یا عریضه بنویسم. از خدمت شما آمدم تا برای آخر هفته گذشته حمله ممکن بشود اما تأخیر شد. مقدماتی فراهم شد و إن‌شاءالله تا ٤٨ ساعت دیگر حمله آغاز می‌شود. وضع از این قرار است:
۱- وسایلی که قرار بود در اختیار بگذارند، به تعداد کم و بسیار دیر و با رفتن خود اینجانب از این شهر به آن شهر در اختیار قرار گرفت. حتا دیشب در اهواز به زحمت اتوبوس و باربرهای بزرگ برای بردن بقیه قشون دست و پا کردیم(۱).
- تمام ارتش برای حمل و نقل تانک و دیگر وسایل ۵۸ خودرو دارد!
- تانک‌ها بسیار سنگین‌وزن با موتورهای نارسا هستند،
و...
از این رو تمام هفته را در راه‌ها گذراندم و بر حمل و نقل نیروها نظارت کردم که اهمال و سستی نشود. با وجود این، انتقال ۸ روز به طول انجامید و البته با خطرهای بسیار از جمله خطر توجه دشمن به مقصود ما. با همه اینها انتقال انجام گرفت.
۲- ما برای یک ماه دیگر (و در صورت حمله کم‌تر از این) مهمات داریم. بنا بر این هر روز را از دست بدهیم، برای کشور فاجعه‌انگیز است. ممکن است به عرض شما برسانند که اینجانب از روی قصد تأخیر می‌اندازم، بلکه به شما طوری بشود (چون این حرف را در همه جا زده‌اند و دیشب هم امام جمعه اهواز نامه‌ای را نشان داد که به او نوشته‌اند و همین صحبت، که با این صراحت عرض می‌کنم). این حرف نه به این دلیل دروغ است که اگر کوشش‌های شبانه‌روزی اینجانب نبود ارتش هرگز آمادگی پیدا نمی‌کرد، بلکه با وضعی که هست اگر حالا جنگ را تمام نکنیم، هرگز به این کار موفق نمی‌شویم. بنا بر این اگر ظن خیانت به دین و کشور در حق اینجانب نمی‌برید، این حرف، دروغ است و هر کس را بفرستید که غرض نداشته باشد به شما عرض خواهد کرد که این‌همه مقدورات با امکانات کشور در این مدت فراهم کردن از هر نظر خصوص از لحاظ زمان و سرعت، معجزه است.
اما می‌شود این‌طور فرض کرد که:
الف- مسأله گروگان‌ها به هر دلیل حل نشود،
ب- جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند در حالی که ما دشمن را عقب نزده باشیم، در این صورت کشور بدون ارتش، بدون ارز، بدون حاکمیت دولت، و با استان‌های آشفته چه خواهد کرد؟
اگر توجه به کسانی معطوف شود که مانع می‌شوند، مشکل ایران حل شده است
به هر حال با همه آنچه عرض شد به نظر اینجانب ترس ارتشیان عامل عمده کندی کار است. فرمایش شما ابلاغ شد، اما چه می‌توان کرد وقتی آقای نخست‌وزیر بدون توجه به فرمایش شما و در مسجد آن اظهارات را درباره ارتش می‌کند(۲)؟ وقتی عرض می‌شود رسیدگی به فلان حرفی که شادمهر زده یا نزده مهم نیست و لااقل حالا وقت این نیست که هر کس را که آمد و فرماندهی قبول کرد بعد از شش ماه از کنار رفتن بگیریم
و...
اینجانب فرماندهان را خواستم و با صراحت خطرات تأخیر در جنگ را یادآور شدم. قول نظامی دادند که تا ٤٨ ساعت دیگر جنگ را شروع کنند و می‌کنند. از شکست و عواقب آن می‌ترسند. از پیروزی هم می‌ترسند چرا که آقای نخست‌وزیر موافق قول آنها گفته است: اگر این ارتشی که کودتاگران را به کار گرفته پیروز بشود بعد از جنگ دعوای ما با او خواهد بود. حالا این کودتاگران چه کسانی هستند خدا می‌داند. اما هر کس با توجه به شایعه کودتا ممکن است فکر کند او را به عنوان شرکت در کودتای موهوم خواهند گرفت.
آنچه در توان اینجانب بوده کرده‌ام. حتا للگی، اینک نوبت این است که دست به دامن شما بشوم:
۱- فردا جمعه یا پس فردا یک بیانی در تقویت روحیه ارتشی‌ها بفرمائید.

۲- خدا می‌داند میان اینجانب و نزدیک‌ترین کسانم حرف و سری نیست. پرونده ساواک و دادرسی ارتش اینجانب در ایام رژیم سابق به علاوه اسناد سفارت، دست آقایان است، قطعاً اگر یک جمله بر ضد اینجانب قابل استفاده می‌یافتند حالا با بوق و کرنا، آنچه ممکن بود می‌کردند(۳)، با آقایان شادمهر و باقری هم هیچ سر و سری نداشته‌ام و ندارم. محض مصلحت کشور و برای اینکه ارتش، ارتش بشود با این وضع کشور از آنها درگذرید. اینجانب وضع نیروی هوائی را می‌بینم که کمبود روحیه و کمبود مهمات دارد. از امروز باز باید پایگاه به پایگاه بروم دوباره سر غیرت بیایند و به پرواز درآیند: با یقین به اینکه در این مرحله مرا یاری می‌فرمائید این عریضه را نوشتم.

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۱ دی‌ماه ۵۹

*** توضیح ***

۱- این نامه سند فسادگستری رژیم شاه نیز هست: تانک چیفتن ۷۰ تنی با موتوری با قدرت کشش ٤٠ تن! با تانک‌برهای روسی که قادر به حمل و نقل تانک‌های روسی بود و...

۲- در مسجد سپهسالار که نام مطهری را بر آن نهاده‌اند، آقای رجائی «نخست‌وزیر» در سومین ماه جنگ، گفته بود: «آن پیروزی که این ارتش به دست بیاورد... نمی‌خواهیم!» به دنبال اعتراض سخت رئیس‌جمهوری، او نواری را نزد آقای خمینی فرستاده بود که در آن، این‌گونه جمله‌ها حذف شده بود. او نمی‌دانست که ارتشی‌ها نیز سخنان او را ضبط کرده‌اند. آنها نیز نوار بدون سانسور را نزد آقای خمینی فرستادند. اما این دروغ‌گوئی و رفتار دور از عقل او، هیچ اثر نکرد. زیرا آقای خمینی، نخست‌وزیری را نمی‌خواست که به فکر کشور باشد. نخست‌وزیری را می‌خواست که ضد بنی‌صدر باشد. خود را «مقلد امام» بداند و...

۳- طرفه اینکه بعد از کودتای خرداد ۱۳٦۰، سندهای افتخار بنی‌صدر و همکاران او را، به عنوان سند جاسوسی منتشر کردند: جاسوس امریکائی که مأمور خریدن بنی‌صدر شده بود، شرفی را داشت که «روحانیان» و «مکتبی‌های» مستبد نداشتند. زیرا او گزارش کرده بود بنی‌صدر و دوستان او را نمی‌توان خرید.

۲۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹

بسمه تعالی
فوری

به عرض می‌رساند:
دیروز فراموش کردم درباره گروگان‌ها مطلب ضروری را عرض کنم. پریشب به احمدآقا گفتم. داستان دارد به صورتی تمام می‌شود که همه‌اش ضرر و تسلیم است و لااقل باید بفرمائید مسؤولان بانک و افرادی که مذاکرات را کرده‌اند، خدمت برسند توضیح بدهند. آن‌طور که اینجانب فهمیده‌ام هم قانون اساسی نادیده گرفته شده است و هم شروط چهارگانه آقا و هم مصوبات مجلس کنار گذاشته شده است و این در ایران مسکوت نخواهد ماند و عواقب بسیار خواهد داشت(۱):
۱- پول‌های ایران را نمی‌دهند. به این صورت که:
- ربح پول‌های توقیفی را حداکثر نصف می‌دهند و بقیه را می‌خورند (به احتمال قوی)
- قرض‌های ایران را حال می‌کنند و یکجا می‌پردازند. خلاف قانون اساسی است (باید با تصویب مجلس باشد) علاوه بر اینکه درباره قسمتی از آن قرضه‌ها بابت حال کردن، کلی ضرر به ایران می‌خورد، در وضعیتی که ما ارز نداریم و جنگ داریم، کاری در حد خیانت است و هیچ دلیلی هم برای قبول این معنی نیست. اگر بگویند نفت می‌فروشیم، اولاً معلوم نیست بتوانیم در این شرائط بفروشیم و ثانیاً نفت، چند سال بعد، دو سه برابر امروز قیمت خواهد داشت(۲).
در عمل فعلاً حداکثر ۲،۸ میلیارد دلار پول و طلا به ما می‌دهند و بین ۲،۲ تا ۳ میلیارد دلار هم تا پایان بهار و رسیدگی‌ها در توقیف امریکا می‌ماند. از پول‌های اروپا هم که حدود ۵،۵ میلیارد دلار است، با حال شدن قرض‌ها ۵،۱ میلیاردش را نقد برمی‌دارند. (۳،٦ میلیارد بلافاصله و ۱،۵ میلیارد ظرف یک ماه)
۱- چه کسی جواب این بذل و بخشش‌ها را خواهد داد خدا می‌داند.
۲- اما این شرط هم که امریکا باید می‌پذیرفت که در امور داخلی ایران دخالت کرده است و عذرخواهی می‌کرد و متعهد می‌شد که دیگر دخالت نکند؛ حتا حاضر نشده است بگوید: از این پس دخالت نخواهد کرد چرا که معنایش این بود که قبلاً کرده است. حال آنکه طبق سندی که نزد اینجانب است امریکا علاوه بر ٤ شرط آقا شرائط دیگر را نیز حاضر شده بود بپذیرد.
۳- اموال شاه را هم که قبلاً آماده بود، و آقایان ۱۰ هزار میلیون دلار بابتش ضمانت خواستند، عملاً نمی‌دهند.
دیگر چه عرض کنم که اینجانب در تابستان در جلسه شورای انقلاب گریه کردم که این ترتیب کار، کشور را به تسلیم خواهد کشاند و ضربه خطرناکی به اساس موجودیت انقلاب خواهد زد. این نتیجه، نتیجه خوبی نیست. اقلاً طوری نشود که خدای نکرده بگویند آقا این ترتیب را موافقت فرمودید. این‌طور گفته‌اند که رهبر انقلاب موافقت کرده است. بسیار برای اعتبار انقلاب و رهبر و بنیانگذار انقلاب صدمه دارد. به حکم تکلیف شرعی و از فرط علاقه آنچه به نظرم صواب رسید عرض کردم(۳).
مطلب دیگری که باید عرض کنم ناتوانی این دولت است. این یک مسأله بود که به این صورت حل کرد، در کنفرانس استانداران در مشهد هم راه‌حل بیکاری را این‌طور گفته است(٤):
با جمع کردن آجرهای خانه‌های خراب شده آبادان و به کار انداختن گاری و دوک، می‌توان این مشکل را حل کرد.
خدا رحم کرد که وزیر خارجه قبل از این قضیه معین نشد. تصمیم درباره این دولت هم هرچه دیرتر گرفته شود ضررش بیش‌تر است. مثل گروگان‌ها خواهد شد. اینجانب هر طور شما تصویب کنید عمل می‌کنم، اما به دلایلی که دیروز عرض کردم باید آنچه را که حق و صحیح می‌دانم خدمت شما عرض کنم.
امر، امر مبارک است
اینک ساعت ۳ بعد ار ظهر است و اینجانب هم اکنون از قضیه مطلع شدم.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۰/۲۹

*** توضیح ***

۱- این همان موافقت‌نامه است که اگر در مرکز الجزایر، الجزیره امضاء شده باشد، «قرارداد الجزیره» و اگر به اعتبار پیوستن به بیانیه دولت الجزایر باشد، بر آن نام نهاده باشند، «قرارداد الجزایر» می‌شود، که عاقد آن، آقای بهزاد نبوی آن را با قرارداد ۱۹۱۹ مقایسه کرده است که وثوق‌الدوله با انگلیس‌ها منعقد کرد.

۲- اگر بنا بر افزایش میزان عرضه نفت نمی‌شد که از سوئی بذل و بخشش کردن پول کشور و از سوی دیگر بنا را برای افزایش فروش نفت، آن هم با تخفیف گذاشتن - قیمت - آن سقوط نمی‌کرد و قیمت نفت می‌باید دست کم به نسبت کاهش ارزش پول، افزایش پیدا می‌کرد. اما ملاتاریا و رژیم‌های استبدادی دیگر، خود، اسباب سقوط قیمت نفت را فراهم آوردند.

۳- نه تنها مخالفتی با امضاء و اجرای آن قرارداد خائنانه نکرد، نه تنها رئیس و دادستان دیوان کشور منصوب او، پرونده اعلام جرم رئیس‌جمهوری را به هنگامی که قاضی آماده صدور دستور توقیف آقایان رجائی و بهزاد نبوی می‌شد، از او گرفتند، بلکه در آخرین دیدار، در ١٦ خرداد ١٣٦٠، بر بنی‌صدر مسلم گشت سازش پنهانی با ریگان - بوش با اطلاع شخص آقای خمینی انجام گرفته است و این‌سان به جیب امریکا ریختن پول ایران، ما به ازای آن سازش ننگین بوده است.

٤- این سخنان از آقای رجائی بوده‌اند. شخصی با این معلومات و طرز فکر را آقای خمینی به عنوان نخست‌وزیر و آنگاه رئیس‌جمهوری به ایران تحمیل کرد.

۳۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۶ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

به عرض می‌رساند
دو نوبت فرمودید که اعضای نظارت بر اداره رادیو و تلویزیون باید بی‌طرف باشد. اما در عمل کسانی انتخاب شده‌اند که در باطرف بودن افراطی هستند(۱).
- آقای روحانی که امروز قرار است در مجلس انتخاب شود در بحث راجع به انتخابات و نحوه انجامش به نمایندگی حزب جمهوری شرکت کرده بود. از منبرهائی که بر ضد رئیس‌جمهوری رفته است و می‌رود، دیگر حرفی نمی‌زنم.
- آقای حسین غفاری که هیأت وزیران معین کرده است را به علت افراط در ناسزاگوئی آقای محتشمی از رادیو بیرون کرده است.
- نماینده شورای قضائی هم بالا دست اینهاست.
همان‌طور که نتیجه تبلیغات این رادیو و تلویزیون به صورت شدت گرفتن محبوبیت و مغضوبیت به‌تدریج دارد جامعه را پاره‌پاره می‌کند، ادامه این روش، وضع را به انفجار خواهد کشاند. مصلحت شخصی اینجانب در همین نوع مسؤولان است، چرا که در افکار جامعه اینجانب را معاف از توضیح و بری از مسؤولیت می‌گرداند و همان‌طور که دو نمونه قزوین و اصفهان نشان داد، دو ماه تبلیغ ضد، بر اقبال مردم افزود، اما برای اسلام و جمهوری خطرناک است که مردم از بلندگوهای جمهوری سلب اعتماد کنند. چاره این است که آنچه را فرموده‌اید امر به اجرا فرمائید تا ناگزیر از تجدید انتخاب شوند.

ابوالحسن بنی‌صدر
٦ بهمن ۱۳۵۹

*** توضیح ***
۱- در نامه دیگری، خاطرنشان شده است که بنا بر قاعده ابتلا، هر کس را به ادعائی که می‌کند باید آزمود. در این ابتلا نامعلوم، معلوم و ناشناخته، شناخته می‌شود. چنان‌که جریان امر نشان داد که دستگاه تبلیغاتی باب طبع استبداد:
الف - نمی‌تواند بی‌طرف باشد، یعنی کار خود را تأمین جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاعات بداند و
ب - بنا بر این، مُبلغ خشونت می‌شود.

۳۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹

آیا در رژیم اسلام و محضر امام، دروغ؟

بسمه تعالی

برادر گرامی آقای حاج احمدآقا خمینی
اول از وضع جنگ بگویم:
طرح آب، اولی اجرا شد. امروز یک هواپیما رفت ببیند آب، دو طرف کارون را در سه‌راهی آبادان گرفته است یا نه، آن را زدند. عکس گرفته‌اند هنوز نتیجه را نیاورده‌اند اما نباید معجزه‌ای شده باشد. طرح دوم هم نزدیک به اجرا است تا یک هفته دیگر اجرا می‌شود. امید به این طرح بیش‌تر است.
بازسازی لشگر ١٦ هم پیشرفت می‌کند و امیدوارم به موقع آماده عمل بشویم.
دوم، مسائلی است که در چند شهری که رفتم با آنها برخورد کردم: آوردن دسته‌ای برای بر هم زدن سخنرانی، در اصفهان و جیرفت نظرگیر بود. می‌دانستم و به دفعات گفتم کار به اینجاها خواهد کشید. اما متأسفانه گوشی بدهکار نبود. کمی بعد توضیح می‌دهم نتیجه این کارها چیست. با وجود این کارها گفتنی‌ها را نگفتم. بی‌بی‌سی درباره سخنرانی اینجانب در جیرفت حرف‌هائی زد که هیچ با واقعیت انطباق نداشت. در آنجا به بیانات ریگان و هیگ و دولت انگلیس حمله کردم و مسائلی که در محل به وجود آمده بود: آوارگان را تحریک کرده بودند که مردم شهر به حمام حمله کرده‌اند و می‌خواهند به ناموس شما تجاوز کنند و به مردم شهر هم گفته بودند توطئه امپریالیسم و صهیونیسم است و آوارگان را تحریک کرده‌اند به شهر حمله کنند. در نتیجه دیوانگی فرماندار زد و خورد شده است و چند نفر کشته و عده‌ای را آب می‌برد و ۲۰ تا ۸۰ نفر (بنا بر اقوال) زخمی می‌شوند و ۲۰ نفر هم دستگیر. حرف من این بود که گوش به حرف محرک‌ها نکنید.
مسأله دوم همین مقامات بی‌عقل و بدتدبیر است که دارند کشور را به وضع غیر قابل نجاتی می‌برند. دیشب اطلاع دادند استاندار گناباد رفته چاه عمیق بزند مردم جمع شده مخالفت کرده‌اند. دستور تیراندازی داده است، ۲۰ نفر کشته شده‌اند. اینکه جان افراد در جمهوری اسلامی این‌قدر بی‌قدر است یک امر است، اما اینکه با این ترتیب اداره، مردم از استبداد خونین پر هرج و مرج جانشان به لب می‌رسد و در پی هر رژیمی می‌روند که از این حکومت خلاص کند امر دیگری است و مهم این امر است که این وضع قابل دوام نیست و می‌ترسم روزی متوجه این حقیقت بشویم که کار از کار گذشته باشد.
آن داستان مشهد و جعلیاتی که نزدیک بود کشور را به هم بریزد و این جنگ خوزستان که باز در تهیه مقدمات آن، همین مسؤولین نادان سهم عمده داشته‌اند. این داستان گنبد و جیرفت و... اگر خود شما فرصتی بکنید و سری به شهرها بزنید خواهید دید عمق نارضائی تا به کجاست.

اما مطلب سوم:
این حرف‌ها از قول امام شنیده شده است(۱).
۱- «می‌گوید ارتش را او ساخته است»،
۲- «می‌گوید انقلاب را هم او ایجاد کرده است»،
۳- «می‌خواهد ایران را مثل سوئیس و فرانسه بکند و ما اسلام می‌خواهیم»،
٤- «ریگان هم می‌گوید این دولت نالایق است» و...
تعجب نمی‌کنم که به امام این دروغ‌ها را بگویند، اما از امام تعجب می‌کنم که این دروغ‌ها را بپذیرند:
۱- به عکس، من گفته‌ام ارتش را من نساخته‌ام، کم و زیاد آن را به پای اینجانب ننویسید. تحول ارتش را هم به پای خود ارتشیان نوشته‌ام و گفته‌ام نقش اینجانب این بوده است که میل به ابتکار را در آنها برانگیزم و ترس و تهدیدها را از آنها دور کنم. این حرف مهم را زده‌ام:

اگر در پی تحریک و توطئه، فرمانده کل قوا را بتوان زمین زد، البته فرماندهان بر سر پا نمی‌مانند و ناچار تقصیر را به گردن آنها ثابت می‌کنند و درازشان می‌کنند. در این جو چگونه می‌توان جنگید؟ و ارتشی که فرماندهانش دائم متزلزل باشند چگونه می‌تواند بجنگد؟ این حرف را یاسر عرفات نیز اظهار کرده است و یکی از افسران دستگیرشده عراقی نیز گفته است تصمیم به حمله وقتی اتخاذ شد که ملاحظه شد غیرنظامی‌ها هر کار می‌خواهند با ارتش می‌کنند و هنوز صدام امیدوار است که با یک فعل و انفعال سیاسی، تزلزل کلی در رده‌های ارتش به وجود بیاید و مقاومت ارتش تمام بشود. این کجا، آن حرف کجا؟ آیا در رژیم اسلام و محضر امام، دروغ؟

۲- عنوان «بنیادگذاری» به امام که حالا رادیو و تلویزیون می‌گوید از من است، آن‌وقت چطور اینجانب خود را بانی خوانده‌ام؟ و چه سودی در این کار هست؟ نمی‌دانم به چه زبان باید توضیح بدهم که از ۲۰ سال پیش مُبلغ ضرورت وحدت روحانی و روشنفکر من بوده‌ام و اگر این نظر شکست بخورد، اول، کار اینجانب ساخته است. برای کسی که کار علمی کرده است و نظریه فراهم آورده است، حیات، پیروزی نظریه در عمل است. اگر این همکاری نتیجه داد یک پیروزی بزرگ به دست آمده است و یک تجربه بی‌مانند. حالا آقا چرا این دروغ‌ها را قبول می‌کنند؟ مگر نمی‌فرمودند کسی نمی‌آید از شما حرفی بزند، پس اینها چه کسانی هستند که می‌آیند این حرف‌ها را می‌زنند.

۳- اما «می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه بکند»؛ این از آن حرف‌هاست، از عده‌ای هوچی می‌شد توقع داشت که نمی‌دانند غرب و فلسفه و فرهنگ آن چیست. اما در حق کسی که تنها کس است که کار علمی در زمینه ضرورت اتخاذ راهی جز راهی که غرب رفته است به انجام رسانده، این حرف یک توهین است و از ناحیه آقا انتظار نداشت.

به هر حال گمان اینجانب این است که وضع بغایت وخیم است و اگر مردم از ما مأیوس بشوند، باید آرزوی همان سوئیس و فرانسه شدن را مردم به گور ببرند چه رسد به دیدن جامعه اسلامی(۲).

٤- اما حرف ریگان را هم معکوس به عرض امام رسانده‌اند. همین گفتگو را گفتم خدمت امام بفرستند. صحبت از تغییر کابینه نکرده است (که اینها لایق نیستند) بلکه صحبت از تغییر رژیم کرده است. حتا در اینکه باید امضای کارتر را محترم شمرد بهانه این بوده است که اگر این کار را نکنیم زیر پای کسانی که با این کارها موافقند خالی می‌شود. بنا بر این آقایان تقلب کرده و حرف را از صورت و محتوای اصلیش برگردانده‌اند تا سخنی که به زیانشان است، به سودشان شود.

اما اگر ریگان هم می‌گفت این دولت، ناتوان است، به جای اینکه بگوئیم چون ریگان گفته پس این دولت خوب است، همان نتیجه را به بار می‌آورد که گروگان‌گیری به بار آورد. یعنی او می‌داند چگونه ما را تحریک کند و ما نیز نشان می‌دهیم که تحریک‌پذیریم. علاوه بر این، اعمال دولت در معرض دید خودی و بیگانه است و نمی‌توان توانا را ناتوان گفت و ناتوان را توانا خواند، بی‌لیاقتی این دولت (که با امضای عهدنامه الجزیره بر افکار عمومی دنیا واضح‌تر از روز شده است) جهانگیر شده است.

بروید و آن‌وقت بهتر خواهید دید مردم از دست مأموران رژیم جدید چه می‌کشند.

تا دیر نشده است بجنبید، فردا دیر است. اینها نمی‌دانند که محبوبیت اینجانب نتیجه عمل اینهاست. اگر موفق به کنار زدن اینجانب بشوند محبوبیت اینجانب بیش‌تر و پایدار می‌شود و مغضوبیت آنها نیز پایدار می‌شود.

در ضمن شنیدم آقا نگران صحبت اینجانب در روز۲۲ بهمن هستند. به عرض ایشان می‌رسانم قبل از صحبت خدمت ایشان می‌رسم و مضمون صحبت را به اطلاع می‌رسانم و راهنمائی می‌گیرم، اما اگر این تجاوزها که می‌کنند، نکنند، هیچ‌وقت اینجانب مقدم نمی‌شوم.

خدا نگهدار

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۵ بهمن ۱۳۵۹

*** توضیح ***

۱- سخنانی که آقای خمینی در مقام سرزنش بنی‌صدر به او نسبت داده است، عقل قدرتمدار او را گزارش می‌کنند. او در مقام محور قدرت می‌باید مصدر همه چیز باشد. دیگری نباید بگوید کاری کرده است. چنان‌که در ۲۵ اسفند ۱۳۵۹، در جلسه‌ای که در حضور او تشکیل شد، آقای خمینی گفت: جنگ را من می‌کنم! دانستنی است که روزها و هفته‌های اول جنگ که احتمال شکست می‌رفت، مسؤول جنگ بنی‌صدر بود، اما وقتی کار

دیگر شد، بنی‌صدر دیگر نباید می‌گفت... در ضمن اعتراف می‌کند ارتشی که در سایه حمایت او، دستیارانش متلاشی می‌کردند، بازسازی شده است.

۲- بنی‌صدر را «متهم» می‌کند که می‌خواهد ایران را سوئیس و فرانسه کند. از این به بعد، دو دید از اسلام است که از زبان او و بنا بر این نامه رویارو می‌شوند: «اسلام به مثابه بیان قدرت» که دین را با رشد مقابل می‌کند و «اسلام بیان آزادی» که از فرانسه و سوئیس فراتر می‌رود و «رشد در آزادی» را به جای «رشد در قدرت»، پیشنهاد می‌کند.

۳۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

بسمه تعالی

برادر گرامی

۱- دو نامه قبل از این برای شما نوشته‌ام. از پیش جواب داده‌ام. چند نکته را می‌نویسم:

- ریگان و دستگاه او، دشمن دولت رجائی نیستند. می‌دانند که هر چه بگویند در اینجا عکس نتیجه می‌دهد. از گروگانگیری این را فهمیده‌اند. بنا بر این دولت نالایق و ناتوان زمینه را زودتر برای آنها فراهم می‌کند. با این‌همه در متن تقلب کرده‌اند، طرف، کل رژیم را می‌گوید(۱).

- درباره اصفهان، قانون متأسفانه در کار نیست. در همه جا طرفداران رئیس‌جمهوری را زندانی می‌کنند. حتا در بین پناهندگان هر کس دم از طرفداری بزند، بیرون می‌کنند. با این‌همه پس از دو سال فریاد کردن و نامه نوشتن و خواستن، بعد از قضیه مشهد و... باز هم صبر؟!

- درباره مجلس هم دروغ نگفته‌ام. اصل مربوط به رادیو و تلویزیون را خود اینجانب پیشنهاد کرده‌ام، قدر مسلم بیش‌تر از اعضای شورای نگهبان نسبت به آن معرفت دارم. قانون خلاف قانون اساسی است و هر سه نفر به جای هرگونه صلاحیت، دشمن رئیس‌جمهورند. فکر می‌کنید درست است که عده‌ای ضد بیاورند بعد از آنها قول بگیرند که ضدیت نکنند؟

- درباره همصدائی با «*میزان*» و... عزیز من چرا شما این قاعده را فراموش می‌کنید:

وقتی غبن یک گروهی فاحش شد، همه می‌خواهند از ناسزا گفتن به آن نان بخورند. مگر در اواخر رژیم شاه همه اینها با شاه دم از مخالفت نمی‌کردند (زدند)؟ مگر دکتر سنجابی در خانه امام در پاریس آن بیانیه را نخواند؟ چرا آن را که حق است نتیجه نمی‌گیرید: این دولت، نالایق است و هر گروهی می‌خواهد با فحش دادن به آن برای خود کسب حیثیت کند.

- بالأخره درباره گروگان‌ها، پیش از این نوشته‌ام. اگر آقای نبوی نمی‌خواست مرا شریک جرم کند، حرفی نمی‌زدم. اما نمی‌توانستم خود را شریک این فضاحت تاریخی کنم.

- با شما موافقم که نباید حساب خود را با حساب وابسته‌ها یکی کنیم. بقیه را در دو نامه قبلی نوشته‌ام، امیدوارم به دقت بخوانید. بسیار از نامه شما به هیجان آمدم. سراسر شور و هیجان بود. بسیار متشکرم. اما دردم بسیار است. امام نباید بگوید چون ریگان می‌گوید پس... باید توجه کند که ریگان اگر حرفش بی‌حساب باشد پیش نمی‌رود و برود دنبال این امر که کاری کند که ضعفی نماند امریکا از آن استفاده کند. به هر حال من از آن روز که امام را دیدم دیگر قصد ندارم درباره این آقایان حرف بزنم و نزده‌ام. حالا می‌گوئید راجع به چماقدارها نباید حرف بزنم؟ این را بدانید که اگر ما دستگاه قضائی داشتیم، این کارها صورت نمی‌گرفت. نه واقعه جیرفت و نه گناباد و نه تهران و... پیش نمی‌آمد(۲).

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۷ بهمن ۵۹

*** توضیح ***

۱- کودتای خرداد ۶۰ مسلم کرد قصد ریگان تغییر رژیم بوده است. به قول مجله امریکائی «*Nation*» (۱۱ نوامبر ۲۰۰۳)، همدستی با سخت‌سران بر ضد مردم‌سالاری بود. ریگان در سخنان دیگری نیز به طرف‌های ایرانیِ سازش پنهانی بر سر گروگان‌ها (اکتبر سورپرایز) حالی کرده بود که می‌باید در یکدست کردن رژیم شتاب کنند.

۲- پدیده چماقداری که رئیس‌جمهوری به طور مستمر با آن مبارزه می‌کرد، بنا بر قاعده، برخی از پدیدآورندگانِ خود را نیز در شمار چماق‌خورندگان درآورد.

۳۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹

اگر این ضعف را داشته باشیم که هر چه مقامات امریکائی گفتند عکس آن را بکنیم، می‌توانند ما را خیلی آسان تا ورطه سقوط ببرند

بسمه تعالی

برادر گرامی
امروز به نظرم رسید ارمغانی برای پدر و رهبر گرامی به عنوان حاصل چهار ماه تجربه جنگ به صورت این نوشته بیاورم. دو قاعده عمومی است، دو سنت تاریخی است؛ دو نظری است که اجماع علما و عقلای علم اجتماعی آن را تصدیق کرده‌اند:
۱- «لحظه پیروزی عمومی، لحظه وحدت عمومی است». قرآن بر این معنی صراحت دارد: «وقتی یاری خدا و فتح می‌رسد، مردم فوج‌فوج به دین خدا درمی‌آیند». در همه تاریخ‌های همه ملل، این قاعده یک استثناء نیز نپذیرفته است. حتا مرام‌هائی نظیر فاشیسم و استالینیسم نیز در لحظه پیروزی عمومی، مقبولیت عمومی پیدا کرده‌اند.
به یاد بیاورید لحظات پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی خودمان را، باخدا و بی‌خدا، فریاد می‌زدند: «رهبر فقط روح‌الله». دلیل آن نیز واضح است. هیچ‌کس نمی‌خواهد حساب خود را از حساب پیروزها جدا کند. از این روست که لنین در دوران ما، با پی بردن به این قانون، توانست یک حالت تهاجمی به احزاب کمونیست بدهد. و این حالت تهاجمی موجب شد که امروز یک ثلث بشریت تحت نام مارکس اداره می‌شود. در جامعه ۸۰۰ میلیونی چینی، عامه مردم حاضر نشدند حساب خود را از حساب حزب پیروز جدا کنند.
۲- قاعده دوم عکس قاعده اول است: «لحظه شکست و ناکامی عمومی، لحظه اختلاف عمومی نیز هست». اختلاف‌ها نیستند که شکست و ناکامی به بار می‌آورند؛ ناکامی‌ها هستند که اختلاف‌ها را به بار می‌آورند. در قرآن ما، لحظه‌های اختلاف و نفاق، لحظه‌های سختی و عدم موفقیت و شکست است. قوت و قدرت رهبری در این لحظه‌ها معلوم می‌شود. رهبری ناموفق، خود را به زد و خورد پیروان و جانب این و آن را گرفتن و فراموش کردن ضعف‌ها مشغول می‌کند و رهبری موفق، به دنبال پیروزی‌های جدید می‌رود تا با آنها همه را همسو و متحد گرداند. قرآن آینه‌مانند این واقعیت را در همه سرگذشت‌ها نشان می‌دهد؛ خود اینجانب در جنگ این واقعیت‌ها را چند بار آزموده‌ام:
- روز ۲۸ صفر و فردایش سیل تلگراف تبریک جاری بود، موافق و مخالف رئیس‌جمهوری همصدا شده بودند: پیروزی هم‌گرائی آورد؛
- از دو روز بعد از این روز، از نو تقصیر انداختن گردن این و آن شروع شد. روحیه‌ها سقوط کرد، طوری که همه بیم آن داشتند شیرازه قشون از هم بپاشد.
زود باید دست به کار می‌شدیم و چنین کردیم:
- امام صحبت کرد و پیام داد (اعلامیه)؛
- کوشیدیم پیروزی‌های نظامی ولو بسیار کوچک در جبهه‌ها به دست بیاوریم و به دست آوردیم و همین دو کار روحیه‌ها را به حال عادی بازگرداند.
نتیجه:
برای از بین بردن اختلاف‌ها تهدید مؤثر نیست، بلکه شدت برخوردها را چه تهدید به اجرا درآید و چه درنیاید بیش‌تر خواهد کرد و بسیار زود کار این جمهوری را می‌سازد. باید پیروزی‌های جدید به دست آورد. برای به دست آوردن پیروزی‌های جدید، عرصه عمل، داخلی و خارجی و بیش‌تر خارجی است. به شرط آنکه با موقع‌شناسی توأم باشد و مثل گروگانگیری کار به تسلیم نکشد. حمله به سفارت اگر بلافاصله جای خود را با اقدامی دیگر برای پیروزی در صحنه‌ای دیگر می‌داد، نه این همه بلا بر سر کشور می‌آمد و نه به صورت یک شکست، اعتماد عمومی را به توانائی رهبری متزلزل می‌ساخت.
با توجه به این واقعیت، در زمینه داخلی:

– انکار شکست‌ها در همه زمینه‌ها هیچ دردی را دوا نمی‌کند. بلکه به عکس، رهبری امام و در نتیجه انقلاب را در معرض سخت‌ترین تهدیدها قرار می‌دهد. یک مثال می‌آورم:

باز یک قاعده در جامعه‌شناسی به حکم تجربه نزد ملت‌های مختلف و جامعه‌های مختلف به دست آمده است که:

– «هر ملتی میان امنیت و آزادی، امنیت را انتخاب می‌کند».

در کشور خود ما، مردم از خیر مشروطیت گذشتند و به استبدادی که مدعی بود برایشان امنیت به ارمغان می‌آورد، گردن گذاشتند.

حالا نهادها در همه جا امنیت قضائی و هرگونه امنیتی را از میان برده‌اند. در هفته پیش در جیرفت و گناباد، گروهی کشته و زخمی شده‌اند. عامل، مسؤولان دولتی بوده‌اند. حال اگر هرگونه انتقادی از این نهادها منع شود، به‌تدریج در جامعه احساس عدم امنیت، عمومیت پیدا می‌کند و این امر مقدمه سقوط است.

از همین مثال می‌توان تفاوت اساسی در تغییر بیان امام را قبل و بعد از انقلاب، ارزیابی کرد:

امام پیش از انقلاب می‌گفت بکنید و حالا می‌گوید: نکنید

در نتیجه:

– پیش از انقلاب، به قوت‌های جامعه تکیه داشت و حالا به ضعف‌های جامعه

– پیش از انقلاب، مظهر همه و همه بود، حالا مدافع یک دسته

این دومی نتیجه اولی است. چرا که «نکنید» در رابطه با حاکمیت معنی پیدا می‌کند. صورت دیگرش این است که از حاکمان اطاعت کنید.

امیدوارم خطر بزرگ را معلوم کرده‌ام. اگر این‌طور باشد، راه چاره این است که:

رویه کنونی رها شود. یک وقت گزارشی از سیا درباره حالات روحی و جسمی شاه منتشر شد و به مناسبت، معلوم شد که سیا یک دستگاه مفصلی برای ارزیابی ضعف‌ها و قوت‌های روحی رهبران جهان دارد (روس‌ها از زمان تزارها این دستگاه را داشته‌اند)، بنا بر این بر اساس برآوردها از ضعف‌ها و قوت‌ها سیاست و تبلیغات امریکا را معین می‌کند. اگر این ضعف را داشته باشیم که هر چه مقامات امریکائی گفتند عکس آن را بکنیم (مثل مشکل گروگان‌ها) می‌توانند ما را خیلی آسان تا ورطه سقوط ببرند.

برای پیروزی در زمینه داخلی باید دید ضعف‌های ما در کجاها بودند و ناتوانائی‌هایمان بروز کرده است، در آن زمینه‌ها با از بین بردن عوامل ضعف‌ها و شکست‌ها، پیروزی به دست بیاوریم. این تنها راه بقای این جمهوری در زمینه داخلی است.

اما در زمینه خارجی:

بازتاب تبلیغات دولت رجائی در جامعه، باید برای همه عیان کرده باشد که مردم کشور، سرانجام کار گروگانگیری را شکست تلقی کرده‌اند. فراموش نکنید که صدای امریکا هر شب و روز تکرار می‌کند ریگان با گفتن یک کلمه «وحشی» به ایرانی‌ها، بیش‌تر از یک مذاکره کارتر در نجات گروگان‌ها مؤثر شد.

و اینک جنگ ایران و عراق در کار است. اگر در این جنگ شکست بخوریم، مطمئن باشید فاتحه این رژیم خوانده است. پس باید پیروز بشویم. اما پیروزی با ایجاد ضعف‌های جدید، به دست نمی‌آید.

اگر مسأله اعتقاد نمی‌بود، اگر پای دین و کشور در میان نمی‌بود، هوش ابتدائی می‌گفت که من می‌باید هم از روز اول، از این جنگ (مثل کنار کشیدن از دولت رجائی) کنار می‌کشیدم. اما با تمام توان ماندم و عمل کردم. حالا امیدهای زیادی پیدا شده است که شکست نخوریم، بلکه اگر خدا بخواهد پیروز نیز بشویم.

باز اگر مرا کنار بزنند، در صورت شکست، شکست حقیقی رهبر خواهد شد، و مصیبت را صد چندان خواهد کرد. و اگر نگوئیم احتمال شکست دوچندان خواهد شد، قدر مسلم بیش‌تر از آنچه هست خواهد شد. چرا؟ به این دلیل ساده که فرماندهان متزلزل خواهند شد و دیر یا زود برای آنکه جامعه کنار زدن منتخب خود را موجه شمارد باید آنها را از کار برکنار کنند و این دو خطر دارد:

– درجه‌دار و سربازی که فرماندهش متهم و از کار برکنار می‌شود، که رئیس‌جمهور منتخبش کنار زده می‌شود، چگونه به فرماندهان بعدی که صفات بالا را هم ندارند و چون کسان متخصص و قادر وجود ندارند، ناچار غیرمتخصص هم خواهند بود، اعتماد می‌کنند و تحت امر آنها می‌جنگند؟ مگر سرنوشت لشگر خوزستان در روزهای اول جنگ را فراموش کرده‌اند؟

– فرماندهان بعدی (که لاجرم سروان و سرگرد خواهند بود)، چگونه جرأت و جسارت جنگیدن خواهند کرد؟ در دادگاه نورنبرگ، به رئیس ستاد ارتش آلمان گفتند یکی از علل شکست هیتلر این بود که جنگ را با فرماندهان درجه اول شروع کرد و با فرماندهان درجه سوم پایان داد.

با این تغییر، یک فشار جدی دشمن کفایت خواهد کرد که جبهه‌ها در هم فرو ریزد و شکست، قطعی گردد.
در حال حاضر، اگر هم شکست در کار آید، به پای امام نمی‌نویسند، به پای رئیس‌جمهوری می‌نویسند. اینجانب با آگاهی از تأثیرات زیان‌بخش شکست در سرنوشت جمهوری، در همان اولین جلسه شورای دفاع نوشتم که مسؤولیت سرنوشت جنگ را به نحو کامل بر عهده می‌گیرم تا خدای ناکرده صدمه به اساس نخورد.
و اگر امام بر این نظر است که پیروزی، شرط ادامه حیات این رژیم است و همان‌طور که می‌گوید شکست صدام، سقوط رژیم او است، توجه دارد که شکست ما هم مرگبار است، باید همه کار بکنیم تا پیروز بشویم.
پس نباید تزلزل داشته باشیم، امام باید با قاطعیت از فرماندهی اینجانب حمایت کنند تا پیروز بشویم. جنگ، تحمل تزلزل را ندارد. همین دیروز فرماندهان متنی را آورده بودند که قاضی سرپل ذهاب گفته است خیانت‌هائی شده است و مشغول جمع‌آوری دلایل هستیم. کدام فرمانده با این حرف‌ها جرأت عمل پیدا می‌کند؟ آنها که به نزد امام می‌آیند و دروغ‌های عجیب و غریبی را می‌گویند که در نامه قبل به چند مورد آنها پرداختم یا آگاهانه و یا ناآگاهانه با موجودیت کشور بازی می‌کنند، با موجودیت اسلام بازی می‌کنند.
نتیجه بگیرم:
امام، در پی پیروزی‌های جدید باش، با پیروزی‌های قبلی برای مدتی دراز نه می‌توان وحدت را حفظ کرد و نه کشور را اداره کرد و نه ضعف‌ها را از بین برد(۱).
در سیاست خارجی که من با وزرای پیشنهادی موافقت نکردم، باید در پی پیروزی‌های جدید بود. ما دولت‌ها را نداشتیم و ملت‌ها را همه از دست دادیم. آدم توانائی می‌خواهد که به عنوان وزیر خارجه در پی پیروزی‌ها برود(۲).
امام، این زبان تلخ و مأیوس به تو نمی‌آید، به همان زبان حرکت و هیجان‌آفرین بازگرد، به زبان تشویق، به زبان تلاش برای پیروزی حرکت بساز. وحدت خودبه‌خود می‌آید(۳).
این جنگ بسیاری چیزها آموخت، اما بهترینشان اینها بود، که تقدیم امام کردم.

شاد باشید
ابوالحسن بنی‌صدر
۱۷ بهمن ۵۹

*** توضیح ***
این نامه که گویای خلوص نیت بنی‌صدر نسبت به خمینی و علاقه شدید او به اینکه همان خمینی دوران انقلاب، وفادار به بیان آزادی بماند، توضیح نمی‌طلبد، خود حفظ همگرائی از راه پیروزی است. با وجود این،
۱- مقایسه این نگرش، نگرش «مدیریت از راه گذار از موفقیتی به موفقیت دیگر» را با «*عبور از بحران*» و نظریه «بحران ساختن و از بحران عبور کردن»، تفاوت دو اندیشه راهنما را، یکی «بیان آزادی» و دیگری «بیان قدرت» آشکار می‌کند.
۲- بنی‌صدر با وزیران پیشنهادی آقای رجائی از جمله وزیر پیشنهادی برای وزارت خارجه (مهندس میرحسین موسوی) مخالفت کرد. از کودتا تا امروز، وزارت خارجه، به خاطر تقدم مطلق به حفظ استبداد مُلاتاریا و در نتیجه غفلت از حقوق ملی ایرانیان، کارش قربانی کردن این حقوق به خاطر بقای رژیم بوده است.
۳- مقایسه بیان خمینی در دوران انقلاب با بیان او بعد از مدار قدرت شدن، در کتاب «*خیانت به امید*» به عمل آمده است. این هشدار تنها هشدار نیست و صد افسوس که او هشدارهای دلسوزانه را نشنید و عامل استقرار استبداد ملاتاریا گشت.

۳۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، بهمن ۱۳۵۹ (۱)

بسمه تعالی

معروض می‌دارد
امروز رادیو از قول شما مطلبی منتشر کرده است که چون در اطاق اینجانب در حضور آقایان حجتی کرمانی و محلاتی و بجنوردی واقع شده است، ناگزیر از توضیح است:
جوانی را وارد کردند، او شکم خود را نشان داد و گفت پاسداران مرا گرفتند و به خانه‌ای بردند و با آتش سیگار کلمه بهشتی را بر شکم من به این ترتیب نوشتند. نامه پزشکی قانونی را هم نشان داد که معاینه و تصدیق کرده بود که سوزانده شده است. آقای بجنوردی برخاست و گفت من سررشته دارم و معاینه کرد و تصدیق کرد که با آتش سیگار سوزانده‌اند.
اینجانب گفتم بروید می‌گویم رسیدگی کنند. او را بردند. آقای محلاتی گفتند به حرف او باور نکنید. اینها برای اینکه جمهوری را بدنام کنند به خودشان این شکنجه‌ها را می‌دهند.
در جواب گفتم و خدمت شما هم عرض می‌کنم، این حرف را نزنید که نتایجش بدتر است. این حرف یعنی اینکه مجاهدان خلق توانسته در جوانان چنین ایمان محکمی به وجود بیاورند که حاضرند خودشان [را] با سخت‌ترین شکنجه‌ها، شکنجه کنند تا مرامشان پیشرفت کند. این حرف در جوان‌ها تمایل شدید به آنها برمی‌انگیزد و از سوی دیگر، چطور بدون هرگونه رسیدگی این‌طور حکم کنیم؟ کجا با شرع موافق است؟
هر چه غیر از این خدمت شما عرض شده است، دروغ و دروغ شاخدار است و متأسفانه غالب مطالبی که بر ضد این و آن می‌آورند خدمت شما از همین نوع است. حالا این یکی در حضور اینجانب واقع شده است، موارد دیگر را از روی این یکی می‌توان فهمید. قاعده این است که ما درباره شکایت‌های مأموران حکومت اسلام حداقل، تحقیق را لازم بدانیم والله [و الا] این جمهوری قابل دوام نخواهد بود(۲).

*** توضیح ***
۱- در فتوکپی، امضاء و تاریخ منعکس نیست. با توجه به کسانی که در این نامه از آنها نام برده شده است، نامه در حوالی سالروز انقلاب ایران در ۱۳۵۹ نوشته شده است.
۲- از کلام‌های همواره رهنمود پیامبر اکرم(ص)، این کلام است: «خداوند! به من آن توانائی را ده که واقعیت را همان‌سان که هست ببینم». اگر مسؤولان نگرش در واقعیت نه از دیدگاه حب و بغض، که از نظرگاه مسؤولان عقل آزادی می‌نگریستند که می‌خواهد واقعیت را چنان که هست بشناسند، ایران، استبداد بعد از انقلاب را به خود نمی‌دید.

۳۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹

همه چیز ملت مسلم، به دست کسانی افتاده است که به نام دین، مردم را از دین بیزار می‌کنند

به عرض می‌رساند
از دیروز تا به حال درگیر با خویشتن هستم و مراجعات بسیار که چرا گفتنی‌ها را نگفتید. هم اکنون آقای موسوی اردبیلی اینجا بود، از صحبت دیروز راضی بود و وقتی گفتم عده زیادی می‌گویند چرا گفتنی‌ها را نگفتید و خود نیز می‌دانم که خود را سانسور کرده‌ام، رنج می‌برم. می‌ترسم بعد وضع طوری بشود که جواب نداشته باشیم چرا در موقع خود گفتنی‌ها را نگفته‌ایم. به هر رو تنها دلخوشی این است که إن‌شاءالله شما راضی شده باشید(۱).
مقصود از نوشتن این عریضه این بود که:
وقتی درباره اینکه می‌خواهم جبهه ملی و نهضت آزادی و کومله (با تردید) و فدائی خلق و مجاهد خلق... را متحد کنم و...(۲) فکر می‌کردم این جعل را چه کسی کرده و چه مقصودی داشته است تا اینکه نامه «استاد محمد منتظری به حضور حضرت امام خمینی» را که چاپ کرده‌اند، آوردند، معلوم شد صحبت ایجاد جریان سیاسی در ارتش و صحبت ایجاد آش شله‌قلمکار از او بوده است. اینجانب نمی‌گویم که این جوانی که پدرش او را دیوانه خطاب کرد و مطرود بود، چطور عاقل و وارد به امور شد. از قول خود او می‌گویم که چون تحویلم نمی‌گرفتند آن‌قدر جوسازی کردم تا تحویلم گرفتند. نزد اینجانب آمد و گفت مرا فرمانده سپاه بکنید. قبول نکردم. بعد پیشنهاد شد وزیر خارجه بشود نپذیرفتم. حالا مشغول این فسادها شده است. حالا سوابق او در خارج کشور بماند. به هر حال اینجانب کسی نیستم که تسلیم جوسازی بشوم و به امثال او پست و مقام بدهم. در همین نامه معلوم است این آدم چقدر ضد امریکائی است. قراردادی که با امریکا امضاء کردند و این آدم جزء کمیسیون بوده است، تسلیم آشکاری است. این‌طور آدم‌ها ضد امریکائی نیستند، برای مقام (بدون داشتن صلاحیت) همه کار می‌کنند. سازش با روس و امریکا کوچک‌ترین آنهاست. خدا را شکر این‌طور اشخاص با اینجانب مخالفند. آن نامه را هم که نوشته است که در اعتراض به سیاست همگام امریکا از اروپا برای شما نوشته شده است، دروغ می‌گوید، خود اینجانب نوشتم و البته با او یکجا امضاء نمی‌کردم(۳). ایشان تا وقتی شما به اروپا بیائید با دوستان آقای مهندس بازرگان کمال همکاری را داشت و او را نماینده خود در منطقه می‌دانستند.
غصه اینجانب این است که در این موقعیت خطرناک جامعه، چطور منابع خبری شما باید این‌طور اشخاص باشد.
دیروز اینجانب همان‌طور که در خدمت شما گفته بودم، به آنها که از نام مصدق سوءاستفاده می‌کنند حمله کردم تا معلوم بشود هیچ مواضعه‌ای با آنها نکرده‌ام.
عیب قضیه اینجاست که فراموش کرده‌ایم در زمان شاه سابق چون موج برخاسته بود، هر کس به او حمله می‌کرد بلکه اعتباری پیدا کند. حالا هم حکومت رجائی نالایق است، هر کس با انگشت گذاشتن روی عدم لیاقت این حکومت می‌خواهد برای خود در جامعه اعتبار پیدا کند. لایق را اگر هم بخواهند نالایق جلوه بدهند، مردم نمی‌پذیرند و گوینده ضایع می‌شود. حالا به جای آنکه علت را از بین ببرند، آمده‌اند که بله چون این گروه‌ها و این حکومت نالایق است، اولاً خوب است و ثانیاً می‌خواهند وسیله رئیس‌جمهوری گرد هم آیند و... گوینده: محمد منتظری. این‌طور کشور را اداره می‌کنند. خواهش اینجانب این است که به این طور افراد میدان ندهید و هر وقت حرفی بود، به سرعت صحت و سقم آن را تحقیق کنید. به این ترتیب، کارها روال صحیح پیدا نخواهند کرد.
شما می‌فرمائید اینجانب حرف نزنم. آیا با وجود اینکه اینها کار گروگانگیری را به این صورت درآوردند و با وجود فضاحتی که به بار آورده‌اند، با این گستاخی و وقاحت می‌گویند اعتراض به این ترتیب کار، طرفداری از امریکاست، هنوز نباید جریان امر را از ابتدا تا تسلیم شرح کنم؟
پس وقتی این آقایان مجازند که این‌طور حرف‌ها را بزنند و با کمال بی‌دینی ساخت و پاخت کنند و متهم بسازند، اجازه بفرمائید اینجانب نیز واقعیت امر را از ابتدا تا انتها به اطلاع عموم برسانم(٤).
و مطلب دیگر اینکه عرض اینجانب همواره این بود که دعوای دین و بی‌دینی است. نامه آقای محمد منتظری یک نمونه است از اینکه چگونه افراد را می‌خرند. همین آدمی که تا دیروز حاکمان را در خط امریکا می‌دانست، تا سهم خود را گرفت مدافع آنها شد. پس آنها بر ضوابط اسلامی عمل نمی‌کنند و این را همه مردم دانسته‌اند. نظیر این مورد بسیار است. بسیارند کسانی که راه کار را یافته‌اند، به اینها بد و بیراه می‌گویند و بعد حق و

حساب می‌گیرند. اگر آدم باخدائی پیدا می‌شد و گزارشی درباره این کسان که حق حساب می‌دهند و آنها که می‌گیرند، می‌داد، توجه می‌فرمودید که چگونه همه چیز ملت مسلم، به دست کسانی افتاده است که به نام دین، مردم را از دین بیزار می‌کنند. خداوند بزرگ را صد شکر که این‌طور اشخاص با اینجانب مخالفند و سپاس به درگاه او که نه آجیل می‌دهم و نه حق و حساب و نه از این‌گونه مردم می‌ترسم. اما حیف است که این‌طور اشخاص مجاری اطلاعاتی شما باشند.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۱/۲۴

*** توضیح ***

۱- اشاره به سخنان بنی‌صدر در سالروز انقلاب است. در هر اجتماعی، مأموران آقای خمینی می‌آمدند که او همه چیز را نگوید. اگر بنا بر درس گرفتن از تجربه باشد، کار بایسته این بود که حق در زمان خود اظهار می‌شد. حقایق در *کارنامه* و سخنرانی‌ها، به‌خصوص در اموری که به آقای خمینی راجع می‌شد، می‌باید با شفافیت تمام ابراز می‌شدند. اسطوره تکرار نشدن تجربه مصدق-کاشانی از سوئی و باور نکردن به اطلاع‌ها پیرامون کارگردانی شخص آقای خمینی از سوی دیگر، سبب می‌شد که در آنچه به او ربط پیدا می‌کرد، به راه «مصلحت» برویم. این اشتباه تصحیح شد: بر حق استوار باید ایستاد، تا قدرت‌پرست ماهیت خویش را آشکار کند.

۲- سرانجام، روزی پیش از «عزل» بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰، آقای خمینی از بنی‌صدر خواست ۸ سازمان سیاسی را محکوم و منحل اعلام کند. بنا بر «*عبور از بحران*»، پرونده همکاری بنی‌صدر با «گروهک‌ها» توسط رهبری حزب جمهوری اسلامی با موافقت آقای خمینی ساخته می‌شد. امروز برای هیچ مطلعی تردیدی باقی نمانده است که الف- تا مراجعه آیت‌الله زنجانی به بنی‌صدر برای احیای یک جبهه سیاسی و از آن زمان تا آمدن نمایندگان سازمان مجاهدین خلق در ۸ تیر ۱۳۶۰، در منزل شهید لقائی، نزد بنی‌صدر، ارتباطی میان بنی‌صدر و سازمان‌های سیاسی نبوده است. اغلب آن سازمان‌ها جانب کودتا را گرفتند. بنا بر این، بنی‌صدر نخستین کس در تاریخ بوده است که حق حیات را برای سازمان‌های مخالف خویش می‌شناخته است و بابت دفاع از حق آنها بهائی بس سنگین پرداخته است که از جمله آن، ناسپاسی و بیش‌تر از آن، ضدیت نزدیک به تمام این سازمان‌ها بوده است.

۳- مقصود پیامی است که از ایران به آقای خمینی فرستاده بودند که اگر با حکومت امینی موافقت کند (پیش از برخاستن امواج سهمگین انقلاب) و اگر با امریکا مخالفت نکند و تنها بگوید شاه نباشد، امریکائی‌ها حاضرند شاه را ببرند. بنی‌صدر تحلیل مفصلی برای آقای خمینی نوشت و توسط آقای محمد منتظری به نجف فرستاد.

۴- از اموری که در «*کارنامه*» گاه به اشاره و گاه به صراحت از آن صحبت می‌شد، سازش پنهانی بر سر گروگان‌هاست. خمینی مانع از بحث آزاد در تلویزیون شد و اصرار شدید داشت بر سکوت بنی‌صدر در این باره. تا آخرین دیدار در ۱۶ خرداد ۱۳۶۰، بنی‌صدر گزارش‌های حاکی از دخالت مستقیم آقای خمینی را در سازش پنهانی نمی‌پذیرفت. همان‌طور که در این نامه و نامه‌های دیگر مشاهده می‌شود، به اصرار از او می‌خواست بگذارد حقیقت به مردم ایران و جهان گفته شود.

۳۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ اسفند ۱۳۵۹

به قیمت نقض آشکار قانون اساسی می‌خواهند رئیس‌جمهوری را به مجسمه‌ای چوبی تبدیل کنند

معروض می‌دارد

هم‌اکنون از خوزستان بازگشتم. با آنکه طغیان آب برای بار دوم قسمتی از سد را برده است، اما همان مقدار آب که در دشت پخش شد تقریباً ٤ تیپ ما را آزاد کرد که قرار است در محل دیگر به عملیات بپردازند.

دیشب که به این کار مشغول بودم از تهران خبر دادند که طرحی به قید دو فوریت در مجلس طرح شده است که به نخست‌وزیر امکان تصدی وزارتخانه‌ها را بدون تصویب رئیس‌جمهوری می‌دهد. اگر این کار موافق قانون اساسی است، چطور در این ۵ ماه به یادشان نیامد، چه فوریتی دارد که اینک با شتاب باید تصویب شود؟ در این باره سکوت کردن به معنای قبول مرگ جمهوری است چرا که:

۱- چطور پس از ۵ ماه، آن هم به قید دو فوریت، این ماده، آن هم در آستانه ورود ۸ تن از سران کشورها به ایران، در مجلس طرح می‌شود. اسم این کار اگر تضعیف رئیس‌جمهوری و مسؤول جنگ نیست، چیست؟ آیا این عمل برای آن نیست که دیده‌اند شما عمل می‌فرمائید و خواسته‌اند پیش از آنکه آنها را مکلف کنید به قیمت بی‌اعتباری «قانون اساسی» و همه چیز، همه را در برابر کار انجام شده قرار بدهند؟

۲- برای اینجانب مثل روز روشن است که می‌خواهند مسأله جنگ را هم مثل مسائل دیگر به شکست و ناکامی بکشانند. پس از آن‌همه تحریک در سپاه و ظرف یک ماه اخیر در ارتش که هنوز نیز به شدت ادامه دارد، اینک به قیمت نقض آشکار قانون اساسی می‌خواهند رئیس‌جمهوری را به مجسمه‌ای چوبی تبدیل کنند. اگر مسأله به شخص راجع می‌شد حرفی نبود، اما وقتی:

۳- یک مقام انتخابی، با ۱۱ میلیون رأی، بی‌اعتبار و مسلوب‌الاختیار شد، نه تنها قانون اساسی بی‌اعتبار شده است، بلکه آن عامل اساسی که انقلاب را ساخته است، یعنی مردم و نظر و رأی آنها نیز بی‌اعتبار می‌شود و از همین‌جاست که راه برای استقرار استبداد هموار می‌گردد. بنا بر این برای مجلس نیز اعتباری نمی‌ماند. گذشته تاریخ ما پر است از این فریب‌ها، روی کار آمدن رضاخان را به خاطر دارید و اینک چرا جایز باشد اینجانب به ایفای نقش احمدشاه محکوم و مجبور بشوم؟

٤- در طرح از چند اصل قانون اساسی یاد کرده‌اند که موافق قانون اساسی نخست‌وزیر و وزیران دو تصویب لازم دارند، یکی رئیس‌جمهوری و یکی مجلس. هیأت وزیران ضد رئیس‌جمهوری نمی‌توانند باشند. بنا بر این وقتی یکی از دو تصویب را نداشته باشند قانونی نیستند.

۵- می‌گفتند، دروغ است در مجلس بنا بر این نیست که سلب هر گونه اختیار از رئیس‌جمهوری بکنند. ملاحظه می‌شود که دروغگو خود آنها بوده‌اند. چگونه می‌توان موافق این قانون اساسی بدون تصویب رئیس‌جمهوری کار وزیر کرد و وزارتخانه‌ای را اداره کرد؟

٦- در حال حاضر اینجانب کاملاً دسته و پا بسته‌ام: مجلس چنین است. هیأت وزیران، مخالف، شورای قضائی، مخالف، این چگونه ریاست‌جمهوری است؟ با دست و پای بسته چگونه می‌توان جنگید؟ اینک ما در مرحله‌ای هستیم که اگر دشمن را بشکنیم سراسر خاورمیانه را موج انقلاب اسلامی خواهد گرفت. این را همه می‌دانند. و اگر شکست بخوریم... در آغاز جنگ عرض کردم، شکست نمی‌خوریم. با هر وسیله‌ای جنگ را ادامه دادم. امروز آب و فردا با هر وسیله دیگری خواهیم جنگید. حمایت بفرمائید موفق می‌شویم، چهره جهانی اسلام را دگرگون کنیم و حیف است که این ضربه‌ها از پشت مرا ناتوان سازد(۱).

۷- شما فرمودید و اینجانب گوش دادم. اما چنان نشد که تصور می‌فرمودید. اینها دست از توطئه برنمی‌دارند و به عقیده اینجانب و همان‌طور که حضوراً توضیح دادم، آمریکا با شما و اسلام و جمهوری کار دارد و باید این جمهوری را ناکام کند. باز باید سکوت کنم؟ قصد دارم مصاحبه مطبوعاتی بکنم. اما به حکم تکلیفی که قبول کردم، این عریضه را معروض داشتم تا موافق نظر شما عمل کنم. بفرمائید چه کنم؟

اکر این طرح تصویب شود:

۱- اینجانب این دولت را یاغی تلقی خواهم کرد و با تمام قوا بر ضد آن عمل خواهم کرد. از این حرکت بوی تند وابستگی و استبداد می‌آید و نمی‌توانم انهدام کشور را تماشا کنم و یقین دارم نایستادن ضربه‌ای مرگبار بر پیکر اسلام است.

۲- در هیچ جلسه‌ای که اعضای این دولت حاضر شوند، حاضر نمی‌شوم. از جمله چنانچه تا فردا ظهر این طرح را پس نگیرند، فردا بعدازظهر در شورای دفاع شرکت نخواهم کرد.

۳- پیشنهاد می‌کنم، پیش از آنکه کار از کار بگذرد و به جائی برسیم که از به میدان آمدن مردم نیز کاری ساخته نشود، کار را به مردم بگذاریم تا در یک نظرخواهی عمومی، اظهار نظر کند. به این ترتیب، اختلاف، خطر چندانی به بار نمی‌آورد. و گرنه تصویب این طرح کار را به جای بسیار خطرناکی می‌کشاند که عواقب آن را خدا می‌داند و بس(۲).

آیا سزاوار است اینجانب شب و روز در جبهه مشغول باشم و در اینجا عده‌ای مجلس را به قوه مجریه تبدیل کنند و به جای آنکه به آقای رجائی بگویند چرا قانون اساسی را اجرا نمی‌کند و وزرای قابل تصویب پیشنهاد نمی‌کند، توطئه سلب اختیارات قانونی از رئیس‌جمهوری بنمایند؟ آیا قدم بعدی، طرح دوفوریتی عزل او نیست(۳)؟

در این شرائط چگونه می‌توان در جبهه‌ها جنگید؟ از شروع جنگ باینطرف هر بار که اینعده عمل کرده‌اند، وقتی بوده است که عملی نظامی باید انجام می‌گرفته است. بهرحال با اصرار تقاضا می‌کنم، بگذارید کار یکسره شود و مردم خود تعیین تکلیف کنند. والا با این بحران شدید اقتصادی و جنگ داخلی و خارجی و ده‌ها توطئه، نمی‌توان قوه مجریه‌ای داشت که هیات وزیرانش به ضدیت با رئیس‌جمهوری عمل می‌کنند و از او توقع داشت که با دست و پای بسته جنگ را اداره کند. امر امر شما است

ابوالحسن بنی‌صدر
۷ اسفند ۱۳۵۹

*** توضیح ***

۱- به یاد می‌آورد سخن آقای صدام حسین به خانم گاسپی، سفیر امریکا در عراق را: اگر عراق اقدام به جنگ نمی‌کرد، امواج انقلاب ایران سراسر منطقه را فرا می‌گرفت و گزارش آلکساندر هیگ، وزیر خارجه ریگان به او را که عراق به تشویق و با حمایت امریکا جنگ را آغاز کرد. این امر که آنها از موج انقلاب اسلامی می‌ترسیده‌اند، قابل فهم است. اما آقای خمینی چرا می‌باید موج‌شکن می‌شد؟ بدین خاطر نبود که انقلاب اسلامی به معنای بازیافتن اسلام به مثابه بیان آزادی، او را بیش‌تر می‌ترساند؟

۲- بدین‌سان، در ۷ اسفند ۱۳۵۹ به آقای خمینی، خطر استقرار استبداد خاطرنشان و به او پیشنهاد شده است با مراجعه به آراء عمومی، تکلیف معین شود. مراجعه به آرای عمومی را مقابله با خود تلقی کرد و دو بار، در ٦ خرداد («اگر هم همه ملت موافقت کند، من مخالفت می‌کنم») و ۲۵ خرداد («۳۵ میلیون بگوید بله، من می‌گویم نه») با آن مخالفت کرد.

۳- زمان شهادت داد که طرح بعدی و به کارگردانی آقای خمینی، طرح عزل بنی‌صدر بود.

۳۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۹ اسفند ۱۳۵۹

عرض می‌شود
دیروز عریضه‌ای نوشتم، حاج احمدآقا تلفن کرد که امروز به خدمت برسم و شب تلفن کرد که حمام می‌روید. اینجانب در برابر طرح دوفوریتی که خطرناک‌ترین کارهاست، از شما توقع اقدامی ندارم. تنها می‌خواهم موافقت بفرمائید پیش از جلسه فردای مجلس، اینجانب این اقدامات را به عمل بیاورم(۱):
۱- عریضه دیروز را با نامه به شورای نگهبان منتشر سازم.
۲- علل عدم موافقت خود را با وزرای پیشنهادی برای مردم توضیح بدهم. آقای رجائی هم به اصرار خواسته است چنین کنم.
۳- موارد نقض قانون اساسی را یک به یک برای مردم شرح بدهم.
٤- به مردم بگویم چرا نمی‌توانم مسؤولیت این دولت را به عهده بگیرم.
دیشب در جلسه شورای امنیت ملی، استاندار آذربائیجان غربی، وضع آن استان را بیش از حد وخیم توصیف کرده است، این‌طور که دوسوم آنجا در دست ضد انقلاب است. در هفته پیش عرض کردم که ٤۰۰۰ مسلسل برای آن منطقه از خارج گسیل کرده‌اند، در این اوضاع، خدا می‌داند که دست دشمن خارجی و داخلی در کار نابودی انقلاب اسلامی است. آن جوسازی‌ها که می‌کنند. کسانی که با جوسازی‌ها آن قرارداد ننگین را به کشور تحمیل کردند، موجبات ضعف لشگر خوزستان را فراهم آوردند، در مجلس آن حرف‌ها را می‌زنند که رئیس‌جمهوری دو نفر را فرستاده است نزد ریگان، به پالمه قول مذاکره داده است و...(۲)
باور بفرمائید اگر وضع بیش از حد جدی نبود، اینجانب اصرار نمی‌کردم. تقاضایم این است که قبل از فردا اینجانب را از نظر خود در موارد بالا مطلع فرمائید.
امر، امر شما است.

ابوالحسن بنی‌صدر
۹ اسفند ۱۳۵۹

*** توضیح ***
۱- نامه‌ها به آقای خمینی و «شورای نگهبان» حاکی از نقض قانون اساسی آمده‌اند. ناقض اول قانون اساسی نیز آقای خمینی بود و در نامه‌ها به موارد نقض او خاطرنشان شده‌اند. بدیهی است دستیاران او کم‌تر اعتنائی به قانون از اساسی و غیر آن نداشتند.
۲- آن زمان هنوز روش کار ملاتاریای ایران‌گیتی بر مردم ایران شناخته نبود. امروز شناخته است و می‌دانند که بنا بر رویه، آن کار که در خلوت می‌کند، در جلوت، به مخالف نسبتش می‌دهند. امروز بر کسی پوشیده نیست که آقای خمینی و دستیاران او با ریگان و بوش معامله پنهانی کرده‌اند (اکتبر سورپرایز و ایران‌گیت) و بنی‌صدر نه تنها کسی را نزد ریگان نفرستاده است، بلکه به مراجعه‌های ریگان- بوش، پیش از رسیدن به ریاست‌جمهوری، نه گفته است. اما، امر که در این تاریخ چنین شایعه‌ای می‌ساختند و پخش می‌کردند، از جمله ربط داشت به نامه بنی‌صدر به خمینی که در آن از سازش دستیاران او (که آن روز به گمان بنی‌صدر خمینی از کار آنها بی‌اطلاع بود!) با گروه ریگان و بوش خبر داده است.

۳۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹

در اوین، شکنجه رایج است و وقتی برای بازدید می‌روند یک شب قبل از آن شکنجه‌شده‌ها را تخلیه می‌کنند و به جای دیگر منتقل می‌کنند

عرض می‌شود
با پوزش بسیار که زود به زود مزاحمت فراهم می‌آورم. اما خطرها بزرگند و این عده نیز دست‌بردار نیستند. پس از مسکوت گذاردن طرح دوفوریتی برای یک هفته، دیروز آقای رجائی رئیس بانک مرکزی را تغییر داده است. رئیس جدید از قرار مسموع سررشته‌ای از کار بانک و غیره ندارد. و از اینجانب خواسته است حکم رئیس جدید را امضا کنم. وخامت وضع اقتصادی به حدی است که اگر دستگاه بانکی که فی‌الجمله گردشی دارد، مختل شود، سقوط اقتصادی کامل و نتایج آن غیر قابل احتراز می‌شود. درباره وضع نظام بانکی مطالب زیر را معروض می‌دارد(۱):

۱- آقای اشراقی از جانب خود شما رفته و تحقیق کرده‌اند و آن‌طور که ایشان به اینجانب گفتند، تنها جائی در نظام اداری کشور است که خوب کار می‌کند.
۲- گزارشی که یک مسؤول اقتصادی رژیم پیشین درباره علل اقتصادی سقوط رژیم سابق نوشته است، می‌گوید هویدا در دسته خود اقتصاددان نداشت و مسؤولان امور اقتصادی از دسته مخالف او بودند، آنها خواستند هویدا را زمین بزنند، در کار اقتصاد اخلال‌ها به وجود آوردند، اما ندانستند که سیل همه را می‌برد، وضع اقتصادی به وخامت گرائید و از اسباب سقوط آن رژیم شد.
یکی از کارهائی که خارجیان (انگلیس و امریکا) در ایران (و جاهای دیگر) کرده‌اند، جمع کردن اسکناس و ایجاد قحطی پول است. وقتی آقای نوبری رئیس فعلی بانک مرکزی، مأمور بانک شد، اسکناس در انبار بانک نمانده بود. در آغاز جنگ نیز، باز اسکناس‌ها را جمع کردند. ناآگاهی آقای رجائی نزدیک بود کار اقتصاد کشور را بسازد، ناگزیر رئیس بانک به شما متوسل شد و به زحمت توانست به کمک حیاتی که فرمودید، از وقوع فاجعه جلوگیری کند.
در حال حاضر به علت آنکه آقای بهزاد نبوی گرداننده اصلی کابینه آقای رجائی (کسی که مورد سوءظن شدید اینجانب است) ۵ میلیارد دلار پشتوانه اسکناس را بابت قروض ایران به بانک‌های خارجی داده است (سخنگوی این بانک‌های امریکائی به لفظ صریح و در مصاحبه مطبوعاتی گفته است ما به ایران تجاوز به عنف کردیم) خطر جمع شدن اسکناس و عواقب خطرناک بی‌اعتمادی به پول ایران سخت شدید شده است. تغییر رئیس بانک، برخلاف قانون، بی‌اعتمادی را تشدید می‌کند و اگر با اختلال درباره بانک‌ها همراه شود، کار اقتصاد کشور را یکسره می‌گرداند(۲).
۳- در آغاز تشکیل دولت رجائی، رئیس بانک نزد اینجانب آمد که استعفا کند. می‌گفت بهتر است همه کارها را به خود این هیأت بگذاریم. اینجانب مانع شدم که کشور را نباید به دست پیش‌آمدها سپرد تا می‌توانید باید بمانید و خدمت کنید. خدمت شما برای خدا و مردم است. ما سودی در خرابی امور کشور نداریم. اگر با مسؤول شدن آقای رجائی مخالفت می‌کنم، به لحاظ این است که وضع خراب نشود. نه اینکه ما خود با ترک این‌طور مقام‌ها، موجب خرابی وضع کشور بشویم که معلوم بشود دولت رجائی لیاقت ندارد.
شدت کار موجب گشته است که دو بار در محل کار دچار حمله قلبی بشود. بار دوم یکی دو هفته پیش نزد اینجانب آمد، بسیار نگران بود، گفتم به حضور شما بیاید و خود گزارش عرض کند. ظاهراً بعد از آمدن به حضور شما و عرض گزارش، آقای نبوی (که گرداننده اصلی چرخ این گروه است که به اسم هیأت وزیران عمل می‌کنند) تصمیم به تغییر وی گرفته است.
به هر حال رئیس بانک از خدا می‌خواهد که نباشد و مسؤولیت نپذیرد. دیشب برای کسب تکلیف نزد اینجانب آمد. گفتم صبر کند. به قدری از خطر هولناک وخامت‌بارتر شدن وضع اقتصادی نگرانم که نمی‌توانم اعلام خطر نکنم. وضع اقتصادی نتایجی مخوف‌تر از جنگ در بردارد. هر اقدامی که لازم تشخیص می‌فرمائید به عمل بیاورید. اگر خطر سقوط کشور هم نبود، باز به حکم اخلاق اسلامی، راضی نمی‌شدم که متصدیان معتقد و دین‌دار و عالم کنار بروند تا این هیأت وزیران زودتر سقوط کنند.

برداشت اینجانب این است که این آقای نبوی، به عقیده پایبند نیست و در لباس دوست مکتبی، شرائط سقوط کامل جمهوری اسلامی را فراهم می‌آورد. طرز ختم کار گروگان‌ها و بذل و بخششی که از جیب این ملت فقیر به امریکا کرد، اگر با اختلال دستگاه بانکی تکمیل شود، هیچ‌کس قادر به نجات وضع نخواهد شد.

پیشنهاد اینجانب این است که تا تعیین وزیر جدید دارائی صبر کنند و بعد از تعیین وزیر اگر کاردان‌تری پیدا کردند، رئیس بانک کنار رفتن را فوزی عظیم خواهد شمرد.

و مطلب اصلی اینکه اجازه نفرمائید با هرکس که نزد شما می‌آید و گزارشی عرض می‌کند این‌طور معامله کنند تا دیگر کسی جرأت آمدن و گفتن حقایق را پیدا نکند.

٤- و باز اگر این مطلب که می‌نویسم موجب گرفتار مجدد زندانی تازه رها شده‌ای نشود، معروض می‌دارم: در اوین، شکنجه رایج است و وقتی برای بازدید می‌روند یک شب قبل از آن شکنجه‌شده‌ها را تخلیه می‌کنند و به جای دیگر منتقل می‌کنند(۳).

و برادرِ سرلشگر باقری را پس از ٦ ماه زندان، بی‌دلیل رها کرده‌اند، بنا بر قول او، این مدت به او فشار می‌آوردند که بگوید با اینجانب مواضعه داشته است برای انجام «کودتای خزنده» و او به دفعات قسم می‌خورده است که در عمر یک بار هم اینجانب را ندیده است. به خود سرلشگر باقری نیز همین فشار را هنوز نیز می‌آورند.

چه عرض کنم که چقدر رنج‌آور است که پس از عمری به کار و آرزوی رژیم اسلامی، اینک کسی مثل آقای ری‌شهری به فشار آقای بهشتی برای رئیس‌جمهوری پرونده‌سازی کنند. تمام درد آقای بهشتی همان نامه‌ای است که کسی از خارجه نوشته و ادعا کرده بود که اسنادی از وابستگی آقای بهشتی به سیا در دست دارد و حاضر است به ما بفروشد. از سؤال‌هائی که از قرار از آقای سرلشگر باقری کرده‌اند، این‌طور برمی‌آید که می‌خواسته‌اند بدانند آیا او از طرف اینجانب برای خرید این اسناد می‌رفته است یا خیر. حال اینکه او همان‌طور که به شما عرض کردم برای نفوذ در ضد انقلاب می‌رفت و بدبختانه فرصتی بود که از دست ما رفت(٤).

درباره آنچه در روزنامه نوشته‌اند که توپ‌های ضد هوائی را از فرودگاه مهرآباد برداشته است، دو دسته گزارش تهیه کردند، یکی گروه مرکب از دکتر چمران و آقای خامنه‌ای و آقای رفسنجانی و یک گروه از افسران نیروی هوائی و هر دو گزارش حاکی از تقصیر نبودن این کار و بر فرض تقصیر، بی‌تقصیری آقای سرلشگر باقری بود - فرمانده پایگاه مهرآباد همین سرهنگ فکوری بود. با این طور پرونده‌سازی به ما نخواهند گفت چطور فرمانده نیروی هوائی را پس از واقعه طبس و انجام تحقیق دو هیأت، رئیس هواپیمائی کشور کردید (با حفظ سمت) و رئیس پایگاه یکم را فرمانده یکم را فرمانده نیروی هوائی کردید؟ حالا روحیه نظامیان چه می‌شود و اینها توطئه برای شکستن ما در جنگ است، بماند. باز هم مصراً می‌خواهم آدم بی‌غرضی را مأموریت بدهید. آقای اشراقی را مأموریت بدهید پرونده باقری را خود بخواند و نظر بدهد.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۲/۱۱

*** توضیح ***

۱- تصرف بانک مرکزی، از هدف‌های اول معامله‌کنندگان با امریکا و اسرائیل و انگلیس بر سر گروگان‌ها و... بود. زیرا خریدهای محرمانه اسلحه بدون در اختیار داشتن بانک مرکزی شدنی نبودند. به طریق اولی، تشکیل مافیاها و خورد و برد ارزها نیاز به تصرف بانک مرکزی داشت. چنان‌که در پایان جنگ، در مجلس، گفتند در طول جنگ، ۱۰۵ میلیارد دلار گم شد!

۲- داستان «تجاوز به عنف» که بانک‌های امریکا از آن سخن می‌گفتند، همان «نقره‌داغ» کردن ایران (قول آقای کارتر) است. بخشیدن پول مردم ایران به امریکا، یکی از پرداخت‌های دستگاه خمینی به امریکا بابت معامله پنهانی با گروه ریگان-بوش، بر سر گروگان‌ها (اکتبر سورپرایز) بود.

۳- پس از آنکه بنی‌صدر در روز عاشورا (۱۳۵۹/۸/۲۸) از وجود ٦ نوع زندان و شکنجه سخن گفت و اعتراض کرد، آقای خمینی هیأتی را مأمور رسیدگی به «شایعه وجود شکنجه» کرد. آقای محمد منتظری به گروهی که اسناد فراوان از شکنجه در اختیار هیأت گذاشت، گفت: ما مأموریم گزارش کنیم در زندان‌ها شکنجه نیست، شما مدرک آورده‌اید که شکنجه هست!

و یک عضو همین هیأت، آقای بشارتی به رئیس‌جمهوری گفت: شکنجه‌ها رواجی دارند که مپرس. آنچه به شما گزارش کرده‌اند، در مقایسه با آنچه هست، مشت در برابر خروار است. رئیس‌جمهوری گفت: پس گزارش کنید بلکه پیش از آنکه دیر شود، بتوان آن را ریشه‌کن کرد. او گفت: اما نمی‌توانم، ما مأموریم بگوئیم شکنجه نیست.

٤- درباره هدف از رفتن سرلشگر باقری به خارج، در نامه به آقای احمد خمینی، توضیح داده شده است. اما اسناد «جاسوسی بهشتی» را دختر امیراسدالله علم، وزیر دربار شاه سابق، طی نامه‌ای به بنی‌صدر، پیشنهاد کرده بود بفروشد. یکی از بستگان او به اتفاق سرلشگر باقری، نزد رئیس‌جمهوری رفتند و نامه را به او دادند. پرسیدنی است اگر اسنادی وجود نداشتند، چرا این دو توقیف شدند و محکوم به سکوت دائمی گشتند.

۳۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خامنه‌ای، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹

آیا بنا بر این است که هر چه را دلخواه باشد، به هر ترتیب، باید تحمیل شود؟!

حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای

مطلبی را که خطاب به جانشین رئیس ستاد ارتش نوشته و فرستاده‌اید، از بسیاری جهات خلاف دارد:

۱- مصوبات شورای دفاع باید از طریق فرماندهی کل قوا و رئیس شورای دفاع ابلاغ شود. در کجا و در چه تاریخی مرسوم بوده است مصوبات شورا را دبیر امضا کند؟ علاوه بر اینکه شورای عالی دفاع از طریق فرماندهی کل قوا با نیروهای مسلح ارتباط می‌جوید.

۲- عزل و نصب فرماندهان تابع نیروی زمینی یا نیروی هوائی... تابع مقررات داخلی این نیروهاست و فسادی بالاتر از این نمی‌شود که فرماندهی در فرماندهی به وجود آید و حدود اختیارات شورای دفاع معلوم است و این‌گونه دخالت‌ها همان فسادی است که از آغاز انقلاب تا امروز، مانع بزرگ استقرار نظم سازمانی در دستگاه‌های لشگری و کشوری بوده است.

۳- و شما دو رأی ندارید. وقتی شما هستید، جانشین شما حق رأی ندارد. این طرح که با مخالفت هر دو عضو نظامی شورای دفاع روبه‌رو شده است، به تصویب اکثریت شورا نرسیده است. شورا ۸ عضو دارد. برای اینکه طرحی به تصویب برسد ۵ رأی اعضای اصلی یا ٦ رأی اعضای اصلی و غیراصلی لازم است. وقتی شما خود هستید، جانشین شما حق رأی ندارد، دو بار نیز این معنی مورد بحث قرار گرفته است. و این طرح ٤ رأی بیش‌تر نداشته است. طرح تصویب‌نشده را چگونه ابلاغ کرده‌اید؟ و آیا بنا بر این است که هر چه را دلخواه باشد، به هر ترتیب، باید تحمیل شود؟!

٤- با توجه به وضعیت ارتش و اینکه یک افسری (و تنها افسری است که چنین می‌کند) تمام مقررات نظامی را زیر پا می‌گذارد و هر روز از یک جا سر در می‌آورد و دیروز نیز در کمیسیون دفاع مجلس بوده است، به جای آنکه از راه رعایت مصلحت کشور لااقل در صدد نصیحت و منع او از این کارها برآئید، این‌طور می‌خواهید او را به ارتش تحمیل کنید. فکر نمی‌کنید این‌طور کارها موجودیت ارتش را به خطر می‌افکند(۱)؟

ابلاغ رأیی که اکثریت ندارد و به صورتی که هیچ قاعده‌ای در آن رعایت نمی‌شود، چه نتیجه جز تشدید روحیه یأس و بغض و تضاد روزافزون میان ارتش و سپاه به بار می‌آورد؟ چرا به خطرات توجه نکنیم؟ چرا به همه نفهمانیم که در این جمهوری نظم آن‌قدر اهمیت دارد که برای استقرار آن ما ملاحظه عزیزترین کسان را نیز نمی‌کنیم؟

در بحبوحه جنگ، این‌طور بی‌اعتنائی به نظم، آن هم در ارتش، ایجاد فرماندهی در فرماندهی، یعنی زمینه‌سازی برای شکست و این امری نیست که بتوانم بدان گردن بگذارم. این‌همه اصرار با وجود صریح قانون و تصریح امام یک بار به خود اینجانب، یک بار به آقای هاشمی رفسنجانی در حضور حاج احمدآقا و دکتر چمران (به قول هر دو آنها) و یک بار به خود آقای صیاد شیرازی، دائر بر اینکه امور داخلی ارتش با فرماندهی کل قوا است، تعبیری جز این ندارد که جنگ قدرت را می‌خواهند به داخل ارتش بکشانند(۲).

روزی این شخص را اینجانب به درجه سرهنگی ارتقاء دادم برای اینکه نماینده هماهنگی سپاه و ارتش باشد، اما با وضعی که به وجود آمده است، اصرار بر این کار جز به تشدید کینه و برخورد نمی‌انجامد.

و وقتی طرحی به کمیسیون دفاع مجلس می‌رود و آن کمیسیون دخالت در سلسله‌مراتب نظامی می‌کند و در رادیو اعلام می‌شود، چطور می‌توان آن را اجرا کرد؟ آیا این کار جز به این معنی است که مقصود از طرح، جز این نیست که این شخص به رغم همه مقررات، به زور و جبر و تحقیر فرماندهی و... در جای خود بماند؟ امیدوارم با ملاحظه این واقعیت‌ها و از روی انصاف، خود در صدد جبران برآئید و اینجانب را در دفاع از نظم (لااقل در ارتش) یاری رسانید. امروز ۱۲ اسفند در خدمت امام مسأله طرح شد و همان رأی سابق را که باید سلسله‌مراتب ارتش رعایت و از این حیث باید تابعیت از فرماندهی کل قوا بشود، مورد تأیید قرار گرفت.

سید ابوالحسن بنی‌صدر

رئیس‌جمهوری و فرماندهی کل قوا

۵۹/۱۲/۱۲

رونوشت: به امام

گیرندگان:

۱- ف. نزاجا (عملیات) پیرو شماره مذکور در متن، جهت هماهنگی و همکاری لازم.

۲- ف. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پیرو شماره مذکور در متن، جهت هماهنگی و همکاری لازم.

۳- سرکار سرهنگ صیاد شیرازی، فرماندهی عملیات مخصوص غرب، جهت اطلاع و اجرا.

*** توضیح ***

نامه به آقای خامنه‌ای، گویای رفتار مُلاتاریا برای چنگ انداختن بر ارتش و راست بخواهی، فلج کردن ارتش در حال جنگ بود.

۱- شخصی که از او سخن به میان است، سرگرد صیاد شیرازی است.

۲- و زمان، شهادت می‌دهد که جنگ قدرت به داخل ارتش کشانده شد. کودتا شد و در جنگ ۸ ساله، ارتش فرو و سپاه فرا کشیده شد.

۴۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹

وقتی چماقداران، رئیس‌جمهوری را کنار بزنند، البته دیگر هیچ‌کس حریف آنها نخواهد شد

بسمه تعالی

معروض می‌دارد:
این بار مسأله بیش از حد تصور روشن است: صبح پنج‌شنبه آقای میرسلیم که تا آن‌وقت مسؤول شهربانی بود و همان روز تغییر داده شد، به اینجانب اطلاع داد که بعدازظهر دو دسته برای بر هم زدن نظم و کارهای دیگر خواهند آمد. چه کسی باید مانع می‌شد؟...
سخنان امروز آقای هاشمی در مجلس بعد از نمایش آقای خلخالی، اینجانب را ناگزیر می‌کند مطالب زیر را به عرض برسانم:
۱- ایشان گفته‌اند، ستون پنج در خانه برادر امام و بعضی از مراجع رخنه کرده است. یک هفته پیش نیز در مسجد اعظم قم به فرزند شما تاختند و در جزوه‌ای که به اسم «روحانیت بیدار» منتشر کرده‌اند، داماد شما آقای اشراقی را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و از جمله نوشته‌اند نوه‌های شما در مشهد ظرف دو سه روز ٦٠ هزار تومن خرج غذا کرده‌اند.
اگر در این فرصت برنده بشوند، همان حرفی را که به پیامبر در بستر مرگ گفتند به شما نیز خواهند گفت. و وقتی چماقداران، رئیس‌جمهوری را که یک روز پیش از واقعه شما فرمودید بر قلب‌ها حکومت می‌کند (آن هم به سران کشورهای اسلامی و خطاب به دنیای اسلام) کنار بزنند، البته دیگر هیچ‌کس حریف آنها نخواهد شد(۱).
امروز دیگر همه می‌دانند که سازمان چماقداران را این آقایان می‌گردانند و با صراحت نیز تهدید می‌کنند. دایره تهدید، دور بود، اینک نزدیک می‌شود و به نزدیک‌ترین کسان شما رسیده است. رادیو و تلویزیون و قلم و تریبون مجلس و... در انحصار آنهاست.
۲- آقای خامنه‌ای بدون اینکه بحثی در شورای دفاع شده باشد، در نماز جمعه گفتند شورای دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد ۸ کشور را رد کرد(۲)!!
مقصود خوب و بد پیشنهاد نیست. منظور صداقت و عدالت است. لازم است وضع ارتش بر شما معلوم باشد تا فردا بلائی صد بار بدتر از گروگان‌ها برسر کشور نیاید:
* نیروی هوائی برای هواپیماهای F٤ تنها ۷۹ خلبان دارد و هوانیروز نیز همین‌طور نه مهمات دارد و نه هلی کوپترها قطعات لازم. فرسودگی به تمام است.
* مهمات نیروی زمینی در حال تمام شدن است و افراد آن بغایت فرسوده شده‌اند.
* اگر جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند، و نقشه بعدی را که وارد عمل شدن ضد انقلاب است به اجرا بگذارند، دیگر هیچ چیز نداریم که کشور را حفظ کند(۳).
* تمام امید به اجرای طرح آب است و روحیه ارتش، که با این ترتیبات آن هم از بین می‌رود. ادامه جنگ ممکن است کار را به جائی برساند که ارتش از بین برود. یک عده هستند که مقصودی جز این ندارند. به نظر اینجانب هر چه می‌شود باید ظرف یک ماه بشود(٤).
۳- اول هفته طرح دوفوریتی آوردند. به این بهانه که ۳ وزارتخانه خوب اداره نمی‌شود و عجب اینکه طرح برای این بوده که همان ترتیب اداره، ادامه پیدا کند. آن را دخالت فرمودید، انجام نشد. آخر هفته این داستان را درست کردند. اینجانب کاملاً آماده‌ام بروم. این بهترین فرصت است. همه مردم می‌دانند چرا کنار می‌روم. در کشور اسلامی که رئیس مجلس و امام جمعه آن این‌طور قلب حقایق کنند و به این آشکاری از عده‌ای که خود سازمان می‌دهند دفاع کنند، قانون مستقر نمی‌شود. باور اینجانب این است، پیش از آمدن به ایران هم چند نوبت نوشته و عرض کرده‌ام، مقصود اینها (یعنی امریکا) اسلام و شما هستید. از زورپسندی و قدرت‌دوستی این آقایان دارند کمال استفاده را می‌کنند.
تصمیم با شما است. امروز خواسته‌اند بازار تهران را با تهدید به در هم کوبیدن مغازه‌ها ببندند، موفق نشدند، دیروز در قم خواسته‌اند این کار را بکنند باز موفق نشده‌اند. ملاحظه بفرمائید اگر در این اوضاع مصلحت است که اینجانب بمانم، باید ترتیبی معین بفرمائید که هر روز یک بازی درنیاورند.

خدا می‌داند و تنها او که یک ذره مایل به ماندن نیستم و هرچه نوشتم به خاطر دین او است. همراه اینجانب ۲۰ نفر بوده‌اند از بام تا کف ساختمان را حفاظت می‌کرده‌اند و از ساختمان نیز بیرون نرفته‌اند. یک واحد حفاظت وجود دارد و الا گارد ندارم و بفرمائید یک نظامی بیاید حضور شما به عرض شما برساند که این عکس‌ها از نظامی‌ها است یا گارد ناموجود اینجانب.(۵)

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۷ اسفند ۵۹

*** توضیح ***

۱- این هشدار خاطرنشان کردن قاعده‌ای است که قدرت‌مداری از آن پیروی می‌کند. امروز از خانواده خمینی کسی بر سر کار نیست. فرزند او از بین رفت. نوه او به امریکائیان پناه برد و... زور که روش، و قدرت که هدف شد، نخست در کانون است که مرگ و ویرانگری به بار می‌آورد، افسوس که نشنید.

۲- سران ۸ کشور اسلامی به ایران آمدند و پیشنهادی در باب پایان دادن به جنگ ارائه کردند. آقای خامنه‌ای «رهبر» امروز، در نماز جمعه، به دروغ گفت: شورای دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد را رد کرد!

۳- بدین‌سان، در ۱۷ اسفند ۱۳۵۹، وضعیت ابزار جنگی و مهمات بد بوده است. در صورت قبول و اجرای پیشنهاد ٤ کشور عضو کنفرانس عدم تعهد، ایران پیروزی سیاسی- نظامی به دست می‌آورد. پرسیدنی است با این وضع تسلیحات و مهمات، ملاتاریا با چه اطمینانی (جز سازش پنهانی با دستگاه ریگان- بوش) در خرداد ۱۳٦۰ کودتا کرد؟ هیأت کنفرانس عدم تعهد را که پاسخ موافق عراق را باید می‌آورد، نپذیرفت و ۸ سال به جنگ ادامه داد؟

٤- در این نامه به هدفی تصریح شده است که یکی از هدف‌های ادامه جنگ بود: به تحلیل بردن ارتش و جانشین آن کردن سپاه. به قیمت قربانی شدن یک نسل و ویرانی کشور و ستون فقرات استبداد ملاتاریا شدن سپاه و تباهی دین...

۵- ملاتاریا در باب گارد ریاست‌جمهوری، شب و روز دروغ‌های بزرگ می‌ساخت و پخش می‌کرد. در کتاب «*غائله ١٤ اسفند*» هم، با تفصیل، به «گارد ریاست‌جمهوری» پرداخته‌اند. در حقیقت، همراهی‌کنندگان رئیس‌جمهوری، حتا در جبهه‌های جنگ ٦ تن بودند که از آنها، دو تن از نزدیک حفاظت از جان او را بر عهده داشتند. جمعی را تعلیم می‌دادند تا از میان آنها چند گروه انتخاب شوند. تعلیم‌بینندگان را گارد رئیس‌جمهوری کردند. به ترتیبی که در کارنامه «*روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد*» (۱۵ آذر ۱۳۵۹، جلد ٤، صص ۵۷ تا ۵۹)، توضیح داده شده است بر روی هم، قرار بر تعلیم و تربیت ۳۲ تن بوده است برای چهار گروه، هر یک، یک نوبت ٦ ساعت از ٢٤ ساعت.

۴۱-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹

متأسفانه چماق، راه علاج تشخیص داده شد و در نتیجه این گروه‌ها تقویت شدند

به خدا همه دارند از همه چیز مأیوس می‌شوند

عیب شما این است که نه اعتماد می‌کنید و نه تحقیق

از این قانون اساسی چه چیزش اجرا شده است؟ از اول، زیر پا گذاشته شده است. رژیمی که خود قانون اساسی خویش را اجرا نمی‌کند، چه ثباتی می‌تواند داشته باشد؟

بسمه تعالی

در تلفن مرقومه شما را خواندند. اگر اینجانب عرض کنم قضیه به عکس بوده است البته به جائی نمی‌رسد. حق این است که در همه موارد و بلاهائی که برسر کشور آمده است، شما به عرایض و اطلاعات که اینجانب در دسترس گذاشته‌ام، توجه نفرموده‌اید و اینجانب بعد از داد و قال، به لحاظ اینکه شما را به رهبری پذیرفته‌ام، تسلیم شده و عمل کرده‌ام و نتیجه معلوم کرده است، حق به جانب اینجانب بوده است. کدام را عرض کنم: گروگانگیری را، وضع اقتصاد را، جنگ را، همین گروه‌هائی را که با هزار قسم باور نمی‌کنید با اینجانب رابطه ندارند، دانشگاه‌ها را، هیأت وزیران را(۱)؟...

– نظر اینجانب این بود که با بحث آزاد مستمر ما از شر این گروه‌ها خلاص می‌شویم، اما متأسفانه چماق، راه علاج تشخیص داده شد و در نتیجه این گروه‌ها تقویت شدند. و یقین بدانید اگر گناه ١٤ اسفند را هم به گردن آنها بیاندازند، دوچندان تقویت می‌شوند و با کمال تأسف کشور در دست آنها می‌افتد.

– همین تبریز را که مرقوم داشته‌اید بفرمائید یک نفر برود تحقیق کند ببیند اگر راست بود، آنچه به اینجانب می‌رسد دروغ است، اما اگر دروغ بود لااقل یک بار هم شده در قول این آقایان شک کنید(۲).

– بفرمائید یک نفر برود دادگستری ببیند چه کسانی به این کار رسیدگی می‌کنند؟ و چگونه رسیدگی می‌کنند. به خدا همه دارند از همه چیز مأیوس می‌شوند، خدا را خوش نمی‌آید. چند بار عرض کرده‌ام عیب شما این است که نه اعتماد می‌کنید و نه تحقیق. به هر حال نامه‌ای به آقای موسوی اردبیلی نوشته‌ام، رونوشت آن را می‌فرستم ملاحظه بفرمائید.

– مجلس، طرح را با جوسازی تصویب کرد. عمل‌ها آنجا هستند. از این قانون اساسی چه چیزش اجرا شده است؟ از اول، زیر پا گذاشته شده است. رژیمی که خود قانون اساسی خویش را اجرا نمی‌کند، چه ثباتی می‌تواند داشته باشد؟ با وجود این تصویب:

اینجانب نمی‌توانم با آقایان در یک جا بنشینم. مسؤولیت جنگ با اینجانب باشد و تصمیم را کسانی بگیرند که جنگ و ادامه را وسیله بقاء خود قرار داده‌اند. حرف‌هایم را زدم. باز موافق نظر شما عمل می‌کنم. می‌مانم و جنگ را اداره می‌کنم. به مشهد و تهران (سخنرانی) را هم تعطیل می‌کنم. اما با این آقایان یک جا جمع نمی‌شوم. از اینجانب بیش از این نخواهید. درباره رسیدگی به قضیه ١٤ اسفند هم آنچه نوشتنی است در نامه به دادستان نوشته‌ام. امیدورام چنان نشود که دفعات پیش شد و در تاریخ بماند آنچه می‌ماند. مرا حیف می‌آید که رهبر انقلاب پوشش گروهی قرار بگیرد که شما آنها را درست نمی‌شناسید. با آنها در عمل نبوده‌اید و نمی‌دانید چگونه مثل آب خوردن، دروغ می‌گویند و چه حرصی به قدرت انحصاری دارند. به خدا نه تنها این حرف که چون به میل اینجانب عمل نمی‌کنند، آنها را بی‌دین می‌دانم، صحیح نیست بلکه ظلم است... دید اینجانب از امور، دید دیگری است. صد بار ترجیح می‌دهم لایق دشمنی کارها را اداره کند تا نالایق دوستی، همین. و اگر بگذارند حدود ۲۰۰۰ نفر و بلکه بیش‌تر از دموکرات‌ها آماده تسلیم هستند. یک نماینده معین بفرمائید بلکه قضیه کردستان هم زودتر تمام بشود.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۲/۲۰

*** توضیح ***

۱- این ایام که حزب جمهوری اسلامی در کار بازسازی کودتای ۲۸ مرداد بود، با حزب توده و فدائیان خلق و حزب امت و... ائتلاف کرده بود و این ائتلاف بر مردم آشکار بود. در باب همکاری «گروهک‌ها»، به‌خصوص سازمان مجاهدین خلق با رئیس‌جمهوری، خبر، جعل و پخش می‌کرد. به «*عبور از بحران*» که مراجعه می‌کنیم آن را از این نوع جعلیات پر می‌یابیم. از جمله در یادداشت ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰، نوشته است: «خبر دادند که روز شنبه آقای بنی‌صدر در خانه خواهرش، دو ساعت با مسعود رجوی ملاقات داشته است. همکاری رئیس‌جمهور با سران گروهی که در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری‌اند و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیر قابل تحمل است. مخصوصاً که امام فرمود با آنها درگیر شوید».

خبر ملاقات دوساعته، جعلی است. به این عنوان که «در صدد مبارزه مسلحانه با جمهوری‌اند» پیشاپیش، سرکوب آنها را واجب می‌کند. بدیهی است این خبرهای جعلی به آقای خمینی منتقل و مجوز پیش بردن نقشه کودتا می‌گشت. موضوع نامه آقای خمینی که در تلفن خوانده شده است، جعل‌هائی از این نوع بوده است.

۲- تبریز

۳- یک بار دیگر در باب حزب دموکرات کردستان از او خواسته شد اقدام کند، اما به خاطر نیاز به مدار بسته و روش کردن خشونت، آقای خمینی حاضر به اقدام نشد.

۴۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹

به اینجانب اطلاع می‌دهند که بازپرس‌ها نیستند که بازپرسی می‌کنند، دیگرانند. این دیگران چه کسانی هستند؟

جریانی را به وجود آوردند که چماقداران [را] حاکم و رئیس‌جمهور و اجتماع مردم را محکوم کردند

(به نقل از کتاب «*غائله چهاردم اسفند ۱۳۵۹*» - صص ۵۲۹-۵۳٤)

بسمه تعالی

مطالبی که به اینجانب رسیده دلالت بر بی‌طرفی در رسیدگی ندارد. ناگزیر مطالب زیر را یادآور می‌شوم:
۱- إن‌شاءالله از یاد نبرده‌اید که با هم به دانشگاه رفتیم و از مردم خواستیم که گروه‌های سیاسی را از دانشگاه برانند و در حضور جمع شما گفتم گوش به زنگ باشند که هر زمان لازم شد و رئیس‌جمهوری از شما مردم خواست، حاضر شوید(۱).
۲- فرماندهی کل نیروهای مسلح با اینجانب است. موافق متون قانون موجود، نیروهای مسلح باید از فرماندهی کل قوا تبعیت داشته باشند و مسؤولیت امنیت داخلی و خارجی با او است.
۳- در دو متن، امام، این نیروهای مسلح را از نظامی و انتظامی، تحت فرماندهی رئیس‌جمهوری گذارده‌اند و مسؤولیت امنیت را هم در عهده وی قرار داده‌اند. و در متن دیگری، اطاعت از وی را واجب شرعی دانسته‌اند.
٤- استقرار امنیت با استفاده از مردم(۲)، علاوه بر اینکه کم‌ضررترین آنهاست، از وظایف مسؤول، استقرار امنیت نیز هست چرا که او در هیچ حال نباید بگذارد امور از کنترل خارج بشوند و وضعی پیش بیاید که مهار کردنش غیرممکن باشد.
با توجه به مراتب روشن و بدیهی فوق:
۵- به اینجانب اطلاع می‌دهند که بازپرس‌ها نیستند که بازپرسی می‌کنند، دیگرانند. این دیگران چه کسانی هستند؟ مگر کاری با این اهمیت را می‌توان در عهده کسانی گذاشت که به عنوان «کارآموز» در این کار وارد شده‌اند؟
٦- می‌گویند تنها اشخاص معینی را برای شهادت راه می‌دهند.
و بالأخره این مسأله بدیهی مثل اینکه باید دور امور زیر بچرخد:
الف- سازمان چماقداران و نحوه نفوذ آنها در نهادها و ارتباطشان با احزاب سیاسی.
ب- چرا و چگونه دو سال گذشته با وجودی که بارها به اجتماعات حمله کرده‌اند و با وجودی که به محل‌های بسیار حمله کرده‌اند، حتا یک بار تنبیه نشده‌اند؟ سوابق امر در کجا هستند؟ آیا در این رسیدگی مورد توجه قرار می‌گیرند یا نه؟
ج- در روز ١٤ اسفند چرا همه نیروهای انتظامی برای حفظ نظم نیامده‌اند؟ چرا با وجود دعوت از سوی دفتر ریاست‌جمهوری در جلسه برای اتخاذ تدابیر حاضر نشده‌اند؟
د- آیا وزارت کشور و دستگاه‌های انتظامی از پیش، از آنچه واقع خواهد شد، آگاه بوده‌اند یا خیر؟ و اگر آگاه بوده‌اند چرا پیش‌گیری نکرده‌اند؟ و اگر آگاه نبوده‌اند چطور آقای میرسلیم تلفن کرد و گفت بعدازظهر دو دسته خواهند آمد و... و وقتی ساعت دو و نیم بعدازظهر به آقای مهدوی کنی گفته شد می‌خواهند بلوا ایجاد کنند و در قسمت تدارکات کمیته تهران سازماندهی برای این کار می‌شود چه اقدامی کردند؟ شب‌هنگام ایشان می‌گفتند این خبر صحیح نبوده است، اما واقعه انجام گرفت. اگر چماقداران در آنجا سازمان نیافته‌اند، در جای دیگری سازمان یافته‌اند. و آنجا کجاست.
هـ- چطور است که در نمازهای جمعه افراد مسلح حاضر می‌شوند و در این اجتماع به تعداد بسیار کم افراد شهربانی بدون هر گونه تجهیزی بوده‌اند.
و- گزارش‌های شهربانی و نیروهای دیگر که در محل بوده‌اند داده شده‌اند یا خیر؟ رسیدگی به این گزارش‌ها می‌شود یا نه؟

ز- افرادی نظیر آقای رشیدیان در تلویزیون صحبت کرده‌اند مورد سؤال قرار می‌گیرند یا خیر؟ صحت حرف‌هاشان ارزیابی می‌شود یا نه؟
ح- و...

آقای دادستان محترم
می‌خواهم به شما اطمینان بدهم که اینجانب تا همه جا آماده‌ام. تاریخ ایران، عمل امروز دستگاه قضائی را ضبط خواهد کرد. به هوش باشید که این‌طور ضبط نکند که جریانی را به وجود آوردند که چماقداران [را] حاکم و رئیس‌جمهور و اجتماع مردم را محکوم کردند و آخرین ضربه را به جمهوری اسلامی زدند(۳).

آقای دادستان محترم
هیچ‌کس نمی‌پذیرد که گروهک‌ها چنین و چنان کردند. چرا که اگر چماقداران نمی‌آمدند هیچ‌کس هیچ‌کار نمی‌کرد.
هیچ‌کس هم نمی‌پذیرد که رئیس‌جمهور، فرمانده کل قوا، مسؤول امنیت کشور، باید دست روی دست می‌گذاشت و ابتکار عمل را به چماقداران وا می‌گذاشت.
در این عنوان‌ها فخری نیست، اگر قرار به صرف نظر کردن از آن باشد بهتر است در این فرصت بشود تا مردم ایران بدانند درد اصلی‌شان چیست و تاریخ نیز نقش هر کس را در جریان امور نشان بدهد.

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۲/۲۰

*** توضیح ***
۱- بنا بر این سند، چماقداری فرآورده حزب جمهوری اسلامی و با استفاده از امکانات دولتی (وزارت کشور) بوده است: در حقیقت، جریان جایگزین مردم کردن قوای سرکوب رسمی (سپاه، کمیته و دادگاه انقلاب) و شبه‌رسمی، چماقدارانی که لقب «حزب‌الله» به خود دادند. به طوری که سند روشن می‌کند، حضور مردم در دانشگاه برای آن بود که گروه‌های سیاسی باشگاه‌های خود را از دانشگاه به خارج آن ببرند. بنا بر توطئه سران حزب جمهوری اسلامی و «دانشجویان خط امام»، بنا بر تعطیل دانشگاه بود. بدین بهانه که دانشگاه مرکز توطئه گروه‌های سیاسی شده است. تعطیل دانشگاه‌ها، به قول آقای حسن آیت، برای آن بود که بنی‌صدر از پایگاه خود محروم شود. آن نوبت موفق نشدند، اما در تابستان، آقای خمینی شورای انقلاب فرهنگی تشکیل داد و دانشگاه را تعطیل کرد. هر دو کار خلاف قانون اساسی بود. بدیهی است تا کودتای خرداد ۱۳۶۰، بنی‌صدر مانع از عمل این شورا شد.
۲- استقرار امنیت با استفاده از حضور مردم، همان‌طور که در این نامه تصریح شده است و در عمل نیز تجربه شد، خشونت‌زدائی است. مقایسه حضور مردم در دانشگاه با کارهای عمله زور در روزهای پیش از آن در دانشگاه، تفاوت خشونت‌زدائی با خشونت‌گرائی را آشکار می‌کند. علاوه بر اینکه شرکت مردم در استقرار امنیت، فرهنگ مردم‌سالاری پیشرفته‌ای را پدید می‌آورد و بدیهی است به کام ملاتاریا و دیگر زورپرستان سخت تلخ می‌آمد.
۳- بعد از کودتا، تحت نظر همین شخص (موسوی اردبیلی) تبهکاری بی‌سابقه انجام گرفت: قوه قضائیه کتابی («*غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹- ظهور و سقوط ضد انقلاب*») در نزدیک به ۱۰۰۰ صفحه انتشار داد. عقل زورمدار «تألیف‌کنندگان» غافل بود که این کتاب، سند برائت و نیک‌کرداری بنی‌صدر و همکاران او و سند مجرمیت ملاتاریا می‌شود و شد. در این کتاب، از چماقداری حمایت شده و تأکید شده است که اگر «حزب‌الله» نبود، ما (حاکمان) در مقام‌هائی که هستیم، نبودیم.

۴۳-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۳اسفند ۱۳۵۹

۱- به لحاظ خبری که از سوریه آمده بود، اینجانب فوراً می‌روم، إن‌شاءالله در مراجعت به خدمت می‌رسم.
۲- اینجانب دیشب در جلسه شورای دفاع حاضر نشدم. لابد می‌آیند خدمت امام. امام یک بار محض رضای خدا به اینها بگویند شما فساد می‌کنید. این‌همه جوسازی راجع به صیاد شیرازی و دخالت در امور داخلی ارتش و تحمیل یک افسر به ارتش که باز روحیه همه را خراب کرده است چه معنی دارد؟
۳- درباره کردستان، عقیده اینجانب این است که دست‌هائی هست که نگذارد کار تمام بشود. و صیاد شیرازی را هم برای همین می‌خواهند. در آذربائیجان غربی ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند. به سپاه گفته‌ام یک نماینده معین کند، همراه نمایندگان دیگر برود، تا به حال خبری نشده است. هزار دلیل وجود دارد، این گویاترین آنها. به هر حال اگر این عده تسلیم بشوند، کار کردستان تقریباً تمام است و لشگر ما آزاد می‌شود و می‌تواند وارد خاک عراق شود. در این باره تأکید امام ضرورت دارد(۱).
٤- حافظ اسد پیام فوری فرستاده است که اطلاعات موثق و قطعی دارد برابر اینکه عراق تا دو ماه بیش‌تر نمی‌تواند دوام بیاورد (البته تا دو ماه دیگر با حرارت خوزستان نمی‌تواند هم بماند) این است که بسرعت دارد آماده حمله می‌شود و حمله می‌کند، مواظب باشید.
حالا آقا هر چه می‌خواهند بگویند، اطلاعات که به اینجانب می‌رسند درست هستند و هر وقت قرار بر بلا می‌شود، اینها هم می‌ریزند سر اینجانب. مثل این دفعه.
به آقا عرض کنید اولاً به اینجانب نگفته بودند رفته‌اند نزد آقای گلپایگانی به طرفداری اینجانب. به اینجانب گفته‌اند و اطلاع هم موثق است که آقای بهشتی به قم رفته‌اند و در منزل آقای مشکینی با ایشان صحبت کرده‌اند و عده‌ای از طلاب را برانگیخته‌اند بروند نزد ایشان به ضد اینجانب(۲). درباره تبریز هم خود اینجانب در تبریز (در وقت اغتشاش) بوده‌ام و آقای مدنی زمینه ندارد و حالا وضعش بسیار هم بد است. وضع آقای شریعتمدار هم بسیار خوب شده است. این واقعیت امر است. حرف‌های آقای مدنی صحیح نیستند. گزارشی هم هست درباره خط سیر حذف امام و اینجانب که می‌فرستم(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر
۱۳۵۹/۱۲/۲۳

درباره بحث آزاد با گروه‌ها هم گفتم امروز اعلامیه را بدهند به رادیو و تلویزیون.

*** توضیح ***
۱- در باب کردستان، سند دیگری وجود دارد. در آن، پیشنهاد تحویل اسلحه در ازای دادن تأمین از سوی دو سازمان، یکی حزب دموکرات و دیگری کومله، به اطلاع آقای خمینی رسیده است. بدین‌سان، در دو نوبت از آقای خمینی خواسته شده است با عفو و دادن تأمین موافقت کند و او نکرده است. او می‌خواست «رئیس‌جمهوری تأمین بدهد و بعد هم ببینیم چه می‌شود»! در «اسلام به مثابه بیان آزادی»، فریب، روشی از روش‌ها نیست. پس بنی‌صدر به این دو سازمان اطلاع داد آقای خمینی تأمین واقعی نمی‌دهد.
۲- آن ایام، قم را بر ضد رئیس‌جمهوری برانگیختن هم، از کارهای معامله‌کنندگان با ریگان و بوش بود. هنوز «*عبور از بحران*» آقای هاشمی رفسنجانی منتشر نشده بود، اما خبرهای مراجعه‌ها به قم، به رئیس‌جمهوری می‌رسیدند. آقای خمینی شکایت داشته است که از سوی بنی‌صدر به آقای گلپایگانی مراجعه شده است برای برانگیختن او به طرفداری از بنی‌صدر!
۳- این گزارش اینک در اختیار نیست، اما محتوای آن در خاطر هست و در کارنامه «*روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد*» به آن اشاره رفته است. آن زمان، تحقیق‌ها در باب «اکتبر سورپرایز» و «ایران‌گیت انجام» نگرفته بودند. آنچه واقع شد، نیز واقع نشده بود. در عمل، در خرداد ۱۳٦۰ مرحله آخر کودتای خزنده بر ضد رئیس‌جمهوری انجام شد. آقای خمینی نیز جام زهرآلود سرکشید و پیش از آن، بنا بر خاطرات مک‌فارلین،

مشاور امنیتی آقای ریگان که در رأس هیأتی به ایران آمد، دستیاران آقای خمینی از طریق اسرائیل به حکومت ریگان پیشنهاد کرده بودند: در صورت حمایت امریکا از دولت آنها، حاضرند خمینی را نیز بکشند.

صد افسوس که نشنید و ندید....

۴۴-۱-۳- نامه بنی‌صدر به حسینعلی منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹

امیدوارم آن روز که متوجه می‌شوید اینجانب برای دین و کشور خدمتگزاری صدیق و صمیمی بوده‌ام، دیر نشده و کار از کار نگذشته باشد

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله منتظری

... اما بعد

۱- تلگرام فرستادم می‌خواستم خود به خوزستان بیائید، از نزدیک امور را مشاهده کنید. موجب جلب توجه و علاقه نظامیان به روحانیت بشوید، تعبیر به سوء کردید. لابد به لحاظ تبلیغات شبانه‌روزی بر ضد رئیس‌جمهوری که هیچ گناهی جز این ندارد که نمی‌خواهد قسمتی از وطن شما از دست برود و تاریخ آینده این‌طور قضاوت کند که در عصر قاجار به لحاظ ندانم‌کاری روحانیت قسمت‌هائی از شمال کشور به دست روسیه افتاد و در عهد انقلاب اسلامی مایه حیات اقتصادی کشور یعنی خوزستان را باز با ندانم‌کاری از دست دادند.

۲- اینک هر روز مصاحبه و سخن و خطابه از قول شما درباره ارتش است و جملگی به نادرست. عامل، فرزند شما. همان فرزند که اعلامیه دادید دیوانه است؛ معلوم می‌شود عاقل شده است و هر حرفی در ضدیت با اینجانب نزد شما می‌زند عین صواب است.

گناه اینجانب چیست؟ دو گناه بزرگ مرتکب شده‌ام: با فرماندهی ایشان بر سپاه پاسداران موافقت نکرده‌ام؛ با وزارت خارجه ایشان موافقت نکرده‌ام.

گفته است تا سر و صدا نکنی، به آدم راه نمی‌دهند. من سر و صدا کردم و آنچه را می‌خواستم گرفتم و گمان می‌کند اینجانب هم تسلیم هو و جنجال می‌شوم. مرا با او کاری نیست. در خارجه هم او را می‌شناختم و هنوز همان است که بود. مخالف بودم به او دیوانه عنوان بدهید و حالا هم مخالفم که شما وسیله کار او بشوید و تمایلات او را برآورده سازید.

پدرم می‌گفت نشانه علاقه فرزند به پدر این است که او را خرج خود نکند. فرزندی که از پدر پول بخواهد و ولخرجی کند، بد است، اما او به مال پدر صدمه زده است، اما فرزندی که دین و حیثیت پدر را خرج خود کند، بدترین است.

حالا شما مطمئن باشید که این فرزند، تمایلات خودش برایش اصل است، در خارجه هم او را همین‌طور می‌شناختیم، همه چیز و همه کس را خرج تمایلات خود می‌کند. و مسأله، مسأله موجودیت کشور است و نمی‌شود به تمایلات وی تسلیم شد. حالا به در و دیوار می‌زنند محض صیاد شیرازی، اما مسأله این افسر نیست. مسأله یک فریب خطرناک است. از گروگانگیری، جمعی به قدرت رسیده‌اند و فکر می‌کنند با ادامه جنگ، ایران برای همیشه برایشان مسلم می‌شود. نمی‌خواهند کردها دست از جنگ بردارند و تسلیم بشوند. همان‌طور که نمی‌خواهند جنگ با عراق تمام بشود. لابد نامه شما خطاب به شورای دفاع، نتیجه القائات همین کسان است که این خط خطرناک را تعقیب می‌کنند(۱).

این افسر را آقایان نمی‌شناختند. دکتر چمران معرفی کرد، اینجانب به او درجه دادم. چند لشکر را تحت امر او گذاشتم و نتیجه چه شد؟:

۱- ارتشیان با او بغایت دشمن شدند به لحاظ اینکه در عملیات بی‌نتیجه ۴۰۷ یا ۴۵۷ نفر کشته و زخمی و ۴۵ میلیون تومان پول و بسیاری از ابزار جنگی و... از بین رفت. به دفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که به دست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می‌سپارید. جواب این بود که با تجربه‌ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می‌شود.

۲- اما او با ارتشیان راه نرفت، از صاحبان تجربه کمک نگرفت و با فرماندهان به راه نافرمانی و تک‌روی رفت. چند نوبت او را خواستم، نصیحت کردم، سود نبخشید. در نتیجه روز به روز ناراحتی در ارتش بیش‌تر شد و در شرائط جنگ، آن هم در وضعی که ما اسلحه و مهمات کم داریم و از خارج هم نمی‌توانیم بخریم، مسأله روحیه، مسأله اصلی است و نمی‌توان گذاشت همان نافرمانی که در درجه‌داران به وجود آمد و آن وضیعت را به بار آورد، خدای ناکرده نزد افسران به وجود آید و فاتحه ارتش و کشور خوانده شود(۲).

۳- برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب «ناپالم» کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. و در کردستان بر نفرت عمومی از او افزوده شد. با آنکه لشکر کردستان به دادش

رسید و باقیمانده واحد نظامی را به سردشت رساند، راه سردشت به‌کلی بسته شد و مردم در مضیقه بسیار واقع شدند. هر چه راجع به کردستان به شما گزارش می‌دهند دروغ است، کینه‌ها بیش‌تر و مخالفت‌ها فزون‌تر شده است و ما به جای همه کار تنها زور به کار می‌بریم.

٤- فرماندهان لشکرها نزد اینجانب آمدند و بر عهده گرفتند که امن داده شود، آنها قسمت عمده نیروهای دموکرات را از قاسملو جدا می‌کنند و دو لشکر آزاد می‌شوند و می‌توانند در خاک عراق وارد عملیات بشوند. باز در حاشیه دستورالعمل نوشتم با نظر صیاد شیرازی عمل کنید.

در تهران به کارهای دیگر مشغول شد و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه‌کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدانجا که دسته‌جمعی آمدند و گفتند استعفا می‌دهیم.

چه باید می‌کردم؟ اولاً چطور یک افسر جزء حق دارد از همه‌جا سر درآورد، تلویزیون و منزل این و محفل آن و مجلس و... خود این امر با فرهنگ نظامی سازگار نیست و فلج‌کننده است چه رسد به اینکه بابت این کارهای دور از شأن یک افسر مسلمان به ارتش و فرماندهان نیز تحمیل بشود.

٥- وقتی کار به این صورت درآمد، امروز وضعی شده است که بقاء او به معنای تحمیل این افسر از سوی گردانندگان سپاه پاسداران به ارتش تلقی می‌شود و خدای ناکرده فاجعه‌های بزرگ به بار می‌آورد.

متأسفانه این حزب جمهوری، و ابواب جمعی می‌خواهد و این بازی‌ها را می‌خواهد به ارتش بکشاند و برای دین و کشور شما خطرناک است.

٦- این افسر به اینجانب که رئیس‌جمهوری هستم و فرمانده کل قوا از سوی امام، چند نوبت دروغ گفته است. چگونه افسری مکتبی است که بدون صلاحیت و بدون شور، واحدهای نظامی را به جنگ می‌برد و نفله می‌کند و در مقام توضیح به فرمانده خود، دروغ می‌گوید؟

به هر حال، مطلب وقتی بیش‌تر بر شما معلوم می‌شود که ببینید در آذربائیجان غربی حدود ۲۵۰۰ نفر آماده تسلیم هستند و همین معتقدان به جنگ مانع می‌شوند، و این افسر هم اسباب دست آنهاست. جنگ ایران را نابود می‌کند.

این توضیحات را نوشتم که اگر در نپرسیدن از کسی [که] مسؤول امور است، عذری متصور باشد، بعد از این توضیحات نزد خدا، عذری نماند.

فعلاً که همه از هر سو به حمله پرداخته‌اند، امیدوارم آن روز که متوجه می‌شوید اینجانب برای دین و کشور خدمتگزاری صدیق و صمیمی بوده‌ام، دیر نشده و کار از کار نگذشته باشد(۳).

ابوالحسن بنی‌صدر
۵۹/۱۲/۲٤

*** توضیح ***

نامه به آقای منتظری را از آن رو در جمع نامه‌ها به آقای خمینی و فرزند او، می‌آوریم که مربوط به جنگ و تحریک‌های پشت جبهه بر ضد رئیس‌جمهوری و ارتش می‌شود. اما توضیح‌ها:

۱- آقای منتظری آن ایام، در خط اول حمله به رئیس‌جمهوری قرار داشت. سخنان روزمره او و نامه و تلگراف‌هایش، روحیه ارتشیان را خراب می‌کرد، تا جائی که یک بار بر اثر اعتراض سخت رئیس‌جمهوری، آقای خمینی به او تشر زد.

او در خاطرات خود، انتقاد مستقیمی از رفتار خود نکرده است. در باب اداره جنگ، دو سخن نادرست دارد. یکی از آن دو سخن را خود نقض کرده است: بدون توجه به وضعیت ارتش پیش از حمله عراق و بدون توجه به این امر که در جریان جنگ نیز لحظه‌ای ارتشیان را به حال خود نمی‌گذاشتند، گفته است: «متأسفانه جزئیات یادم نیست ولی احساس می‌شد که آقای بنی‌صدر دفع‌الوقت می‌کند، بعضی‌ها هم سوءظن پیدا کرده بودند که نکند باطناً یک بند و بستی باشد، ولی مسأله عمده، اختلاف سپاه و ارتش بود... تقریباً برای ما مسلم شده بود که آقای بنی‌صدر مسأله جنگ را دارد سنبل می‌کند و این باعث شکست ما می‌شود...» (ص ۲۷٤، «*خاطرات آیت‌الله منتظری*»). طرفه اینکه هم او می‌نویسد که در فروردین ۱۳٦۰، حاضر بودند به ایران غرامت بدهند تا ایران با پایان یافتن جنگ موافقت کند و او نزد آقای خمینی رفته و خواسته است پیشنهاد پذیرفته شود. بدین‌سان ادعای (ناشی از گزارش‌های دروغ مغرضان) نادرست خویش را نقض می‌کند، چرا که مدیریتی در حد کمال بایسته بود تا که با ارتشی شیرازه‌گسیخته، بتوان متجاوز را به ترک جنگ و دادن غرامت ناگزیر کرد. دانستنی است که سران ۸ کشور اسلامی در اجتماع با اعضای شورای عالی دفاع اتفاق نظر داشتند که آنچه ارتش ایران از عهده برآمد، بیش‌تر از یک حماسه، یک معجزه است.

سخن دوم او، آمدن او همراه با آقای طاهری (امام جمعه وقت اصفهان) در ستاد ارتش نزد رئیس‌جمهوری است. آنچه در خاطرات آقای منتظری آمده قسمتی از ماجرا است. قسمت اصلی نیامده است. وقتی آقای منتظری گفت: «شما که می‌دانستید عراق قصد حمله دارد، چرا ارتش را آماده نکردید؟» رئیس‌جمهوری به او پاسخ داد: «آیا به یاد نمی‌آورید سقوط هلی‌کوپتر را؟ بخشی زیاد از وقت اینجانب صرف آماده کردن قشون می‌شد. اگر آمادگی نبود که فاتحه کشور خوانده بود. افسوس که هر چه را رشته می‌کردم، آقای خمینی پنبه می‌کرد. یک بار گزارش اطلاعات ارتش را با رئیس ستاد و رئیس اطلاعات ارتش نزد او فرستادم. رفتند و گزارش کردند. بعد از گزارش، وقتی نزد او رفتم و گفتم نسبت به گزارش و تجدید سازمان ارتش و آماده کردن آن چه می‌فرمائید، گفتند: «ارتشی‌ها دروغ می‌گویند. هیچ‌کس به ایران حمله نمی‌کند. این دروغ‌ها را می‌سازند که پای آخوند را از ارتش قطع کنند!» آقای منتظری گفت: «امام می‌فرمایند هیچ‌کس گزارشی به من نداده است. سرتیپ فلاحی، رئیس ستاد، حاضر بود. سرهنگ کتیبه، رئیس اطلاعات ارتش هم احضار شد. با پرونده آمد. آقایان منتظری و طاهری دیدند که رئیس‌جمهوری زیر گزارش نوشته است نزد امام بروید و گزارش را عرض کنید. آن دو افسر هم توضیح دادند چگونه رفته و توضیح داده‌اند. بعد صحبت از بین بردن لشگر خوزستان پیش آمد. فرمانده سابق لشگر دزفول احضار شد. از قبول فرماندهی عذر خواست. شکنجه‌ها که دیده بود را شرح کرد. پایش لنگ شده بود زیرا با شلاق سیمی به مچ پای او زده بودند و به اندازه یک انگشت فرو رفته بود».

۲- بالأخره، بعد از کودتای خرداد ۱۳۶۰، سپاه، صیاد شیرازی را در مقام فرمانده نیروی زمینی به ارتش تحمیل کرد و در طول جنگ ۸ ساله، بر سر ارتش آمد آنچه نباید می‌آمد. پیروزی به شکست بدل شد و آقای خمینی هم جام زهرآلود را سرکشید.

۳- آن روز رسید و اما کار از کار گذشته و کودتا انجام گرفته بود. خود آقای منتظری هم قربانی کودتای دیگر شد: «مرحوم خوانی، در سفر به قم، با یکی از اعضای شورای فتوای آقای منتظری دیدار می‌کند و او می‌گوید: آقای منتظری اغلب به زانو می‌زند و می‌گوید: «آقای بنی‌صدر، بارها می‌گفت این بلاها بر سرمان می‌آید و ما گوش نکردیم...».»

۴۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۳ فروردین ۱۳۶۰

ارتش، مثل دستگاه‌های دیگر نیست. حساسیت بسیار دارد و هر اقدامی در آن باید با احتیاط و سنجیدگی انجام بگیرد

آقای محمدی ری‌شهری که دستیار آقایان بهشتی و قدوسی است سر به سر سران ارتش نگذارد

برادر عزیزم، احمدآقا خمینی
درباره مطالبی که به آقای امیر حسینی گفته‌اید:
۱ – درباره شادمهر و نواری که از او است، یک مسأله بسیار مهمی را می‌خواهم به شما بگویم و مایلم این نامه را به عرض آقا نیز برسانید و آن اینکه:
ارتش، مثل دستگاه‌های دیگر نیست. حساسیت بسیار دارد و هر اقدامی در آن باید با احتیاط و سنجیدگی انجام بگیرد. گرفتن و محاکمه کردن و تحقیر سران ارتش، مثل یک زخم چرکین باقی می‌ماند. چند نمونه تاریخی می‌آورم برای اینکه شما توجه بکنید به اهمیت مسأله:
از غرب:
پتن مارشال فرانسوی، با آلمان هیتلری ساخت، خیانت به کشورش کرد، او را نکشتند، به حبس محکوم کردند و در محلی با احترام نگاهداشتند تا مرد. بعد از مرگ هم با احترام با جنازه‌اش رفتار کردند.
استالین که تصفیه‌هایش معروف است و در ارتش نیز تصفیه خونینی یکی دو سال قبل از جنگ جهانی دوم کرد، سران نظامی مغضوب را تحت نظر قرار می‌داد.
در شرق و کشور خود ما:
– سرلشگر امیرطهماسبی، بر ضد رضاخان توطئه کرد، نزد فالگیر هم رفت و موضوع هم کشف شد، اما محاکمه نشد. زاهدی به اروپا تبعید شد. سپهبد احمدی، بیکار و تحت نظر قرار گرفت و...
– در زمان شاه سابق همین‌طور رفتار شد.
– یکی از علل عدم کارآئی لشگر خوزستان، این است که فرمانده این لشگر که گناهی هم نداشته و ابتدا هم به یک سال زندان محکوم بوده است، از قرار [به] وسیله آقای خلخالی یا نظیر او در برابر چشمان افراد لشگر اعدام شده است.
حالا شما سرلشگری را که معروف به مسلمانی هست، در جمهوری به ریاست ستاد رسیده است، در رژیم سابق نیز مطلوب نبوده است، می‌خواهید بابت دو جمله در نوار توقیف و... کنید(۱)؟
آن هم در این مرحله که هم جنگ داریم و هم ارتشیان در جریان یک تحول روحی هستند؟ می‌خواهید مرض عود کند و برای همیشه ارتش از دست برود و ضدی بشود که هر وقت فرصت پیدا کرد تا همه جا بایستد و عمل کند؟
فرار این سرهنگ به ترکیه، علامت مرضی است. ما باید با هشیاری عمل کنیم. نمی‌توانیم ارتش را منحل کنیم، دیگر هم افسر نداریم که موجودها را هم به دور بریزیم. در وضیعتی که ما ناگزیریم از جمهوری اسلامی با ارتش دفاع کنیم که بر ضدش انقلاب کردیم، احتیاط را باید چند برابر کنیم. آنها که می‌آیند و می‌خواهند به هر قیمت موافقت آقا را با دستگیری شادمهر و دیگران جلب کنند و با فرماندهان نظامی دوره جمهوری منتهای بدرفتاری را کرده‌اند، برنامه انحلال ارتش را دارند. گرفتن و محاکمه و محکوم کردن سران نظامی آن هم به جرائم پیش پا افتاده، مثل همان اثری را در ارتش دارد که گرفتن مراجع در روحانیت. شاه سابق این کار را کرد و تاج و تخت را بابت آن داد، حالا غلط او را ما چرا تکرار کنیم؟
به نظر اینجانب دوای درد، جلب و جذب و سازماندهی جدید در ارتش است که باید به‌تدریج انجام بگیرد.
اینجانب خود او را تحت نظر قرار داده‌ام. به شما اطمینان می‌دهم که هیچ ضرری از شادمهر به جمهوری نمی‌رسد و پیشنهاد این است:
– آقای محمدی ری‌شهری که دستیار آقایان بهشتی و قدوسی است سر به سر سران ارتش نگذارد. بسیار خطرناک است.

– سرلشگر باقری را ٦ ماه است گرفته است و همه را کوشیده بلکه بر ضد اینجانب پرونده‌سازی کند، نتوانسته است چون اینجانب جز بر اساس عقیده رابطه برقرار نمی‌کنم(۲)، محتاط و مواظب هم هستم. قرار بود آقای اشراقی پرونده او را ببیند، چنین نشد. اگر حرف اینجانب را امام درباره ارتش پذیرفت دستور بدهند او را رها کنند.

– شادمهر در وضع فعلی بماند، اینجانب اطمینان می‌دهم که حرکات او تحت نظر هست و هیچ خطری از ناحیه او متصور نیست. بی‌جهت نباید جو نگرانی را بار دیگر تشدید کرد.

نباید این تصور برای نظامیان به وجود آید که با وجود جنگ و همه گونه تلاش و فداکاری، باز دست از سر آنها برنمی‌دارند.

درباره نماینده امام برای آن هیأت ۳ نفری هم، عقیده‌ام این است که هر اندازه شخصیتی که امام معین می‌کنند، مقبول‌تر (برای جامعه) باشد، امید به آن هیأت بیش‌تر است. بسیاری از مطالب شما صحیح و قبول است. إن‌شاءالله این خط را تا پیروزی ادامه بدهیم. گزارش‌هائی مکتوب از داخله حزب جمهوری اسلامی به دست رسیده است که از هر حیث خواندنی و افشاگر است(۳).

شاد باشید.

ابوالحسن بنی‌صدر

٦۰/۱/۳

*** توضیح ***

۱– پیش از ریاست‌جمهوری بنی‌صدر، سرلشگر شادمهر رئیس ستاد ارتش بود. بنی‌صدر او را در ریاست ستاد نگاه داشت. تا اینکه در جلسه‌ای با افسران ارتش، یکی دو جمله بر ضد ملاتاریا گفته بود. آقای خمینی به برکناری او قانع نبود و می‌خواست او را محاکمه و محکوم کنند. بنی‌صدر او را مشاور نظامی خود گرداند و جان او را حفظ کرد.

۲– سرلشگر باقری، یکی از کسانی بود که از سازش پنهانی سران حزب جمهوری اسلامی با ریگان و بوش اگاه شده و رئیس‌جمهوری را از آن آگاه کرد. بنی‌صدر به آقای خمینی گفت: بهتر نیست او به خارج برود و به لحاظ رابطه‌ای که دارد (پسر او داماد یک سناتور امریکائی بود و از همان مجرا هم از سازش پنهانی آگاه شده بود)، اطلاع کسب کند و در اختیار بگذارد. آقای خمینی موافقت کرد، اما او را در فرودگاه دستگیر و زندانی کردند.

۳– در این تاریخ، در حزب جمهوری اسلامی، در گروه گردانندگان، تصمیم به سرعت بخشیدن به کودتای خزنده گرفته شد. رویاروئی خمینی با بنی‌صدر، جلوگیری از بازگشائی دانشگاه‌ها، توقیف روزنامه‌ها و جلوگیری از پایان یافتن جنگ و «عزل» بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و...

۴۶-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰

آزادی مطبوعات هر اندازه ضرر داشته باشد، صد یک خفقان مطبوعات ضرر ندارد

امروز بچه‌های ۱۶ و ۱۷ ساله را می‌کشند می‌گویند تیر کمانه کرد!

تهدید آزادی مطبوعات و اشاعه ترور را مقدمه خطرهای بزرگ می‌دانم

معروض می‌دارد

آقای بهشتی بر خلاف بیانیه شما، در سپاه پاسداران کاشان صحبت کرده است. دو تخلف: ۱- سخنرانی که در حوزه مسؤولیت او نیست (اگر در حزب خود و یا در جمع قضات حرف می‌زد، ایرادی نبود) ۲- سخنرانی در سپاه و مداخله در امری که به ایشان راجع نیست. اما صحبت بر سر این تخلف‌ها نیست. صحبت بر سر خطر بزرگ‌تر است:

به آنها می‌گویند شما سعی کنید امنیت شهر را خود شما به عهده بگیرید و به شهربانی و ژاندارمری راه ندهید، اگر گیری هم داشتید بگوئید ما رفع می‌کنیم(۱).

و یکی از مسؤولان ایدئولوژی سپاه می‌گوید من کسانی را که دانشگاه آمده بودند می‌شناسم، اغلب از پایگاه ولی عصر آمده بودند و مطالب دیگر هم هست که باید خصوصی به شما بگویم(۲).

- و گزارش ترور آقای ربانی شیرازی را نیز می‌فرستم، ملاحظه کنید چه کسانی انجام داده‌اند(۳).

- و در اهواز دو طلبه را سپاه گرفته و پس از شلاق و زندانی کردن، خلع لباس کرده است. و سه روز پیش روحانی دیگری را نیز مورد انواع ناسزاها قرار داده است.

- آن رفتار کوچ‌اصفهان با آقای لاهوتی و در اصفهان با آقای تهرانی و خود اینجانب،

و این دستورالعمل آقای بهشتی، معنائی جز تهیه مقدمات قبضه کشور در صورت درگذشت شما ندارد. گزارش دیگری است از تماس با نمایندگان ریگان در پاریس. اما بر کسی که کمی اطلاعات از واقعیت‌ها داشته باشد، روشن است که سپاه امکان کودتا ندارد، به بیان دیگر، ضد کودتائی به دنبال کودتا به وجود خواهد آمد و داستان این انقلاب را به آخر خواهد رساند(٤).

در این اوضاع و با وجود این خطرها، سال قانون را با توقیف آقای رضای صدر شروع می‌کنند، کاری را که چندین نوبت شروع کردند و بر اثر مقاومت اینجانب عقب نشستند، این بار به استناد نامه شما به آقای مهدوی کنی ولی حتا بدون رعایت آن از نو شروع کرده‌اند(۵).

برای اینکه بعد نفرمائید که شما تدبیر نداشتید و اینها مواضع را گرفته و جلو آمدند، عرض می‌کنم این حد از آزادی مطبوعات هر اندازه ضرر داشته باشد، صد یک خفقان مطبوعات ضرر ندارد. و اگر (بنا) بر خفقان اینجانب است، این‌همه مقدمه‌چینی نمی‌خواهد:

- آقایان رادیو و تلویزیون و مجلس و منبر... را در اختیار دارند و اینجانب از حق صحبت محروم می‌شوم!

- روزنامه‌ها که در واقع هدف همان روزنامه «*انقلاب اسلامی*» است، نیز توقیف می‌شوند، آن‌وقت در این خفقان آقایان موج ترور راه بیاندازند، چه کسی جرأت دم زدن پیدا می‌کند و چه بلاهائی برسر کشور می‌آید؟

امروز بچه‌های ١٦ و ١٧ ساله را می‌کشند می‌گویند تیر کمانه کرد!! چطور است که در دانشگاه پلیس باید بدون باطوم حاضر شود و در جائی دیگر افراد مسلح حق تیراندازی دارند و تیرها هم کمانه می‌کنند و درست به قلب و سینه بچه‌های مردم می‌خورند. مسؤول این قتل‌ها کیست؟

اینجانب این‌گونه تهدید آزادی (که در حداقل وجود دارد) مطبوعات و اشاعه ترور (را) مقدمه خطرهای بزرگ می‌دانم و نمی‌توانم درباره آن سکوت کنم. آماده‌ام سپاه را به نظم آورم به شرط آنکه حمایت بفرمائید لااقل در این حد به افراد شرور میدان داده نشود. و به اصرار و قویاً می‌خواهم که اجازه نفرمائید به نام رفع اختلاف، آزادی مطبوعات پامال شود.

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۸ فروردین‌ماه ٦٠

*** توضیح ***

۱- در این نوار نیز آقای بهشتی همان طرح انحلال ارتش و جایگزینی آن با سپاه... را باز می‌گوید که به شورای انقلاب ارائه کرده بود. طرح را در غیاب رئیس‌جمهوری به شورای انقلاب داده بود. آقای مهندس بازرگان به او گفته بود با این طرح می‌خواهید سر رئیس‌جمهوری را ببرید. اقلاً صبر کنید در حضور او پیشنهاد کنید.

۲- اشاره است به کسانی که در ١٤ اسفند به دانشگاه فرستاده شده‌اند برای بر هم زدن اجتماع مردم در سالروز مرگ مصدق که در آن رئیس‌جمهوری سخن گفت.

۳- آقای ربانی شیرازی، از روحانیان شیراز بود. افراد سپاه دو بار او را ترور کردند. مأموران ترور بار اول را هیأت مأمور رسیدگی شناسائی کرد. بعد از کودتای خرداد ۱۳٦۰، دوباره او را ترور کردند. این بار کشته شد و گفتند بر اثر تصادف کشته شده است. او از حامیان آقای خمینی بود اما مخالف میدان دادن به سپاه و استبداد حزب جمهوری اسلامی بود.

٤- «تماس با نمایندگان ریگان در پاریس»، ربط سازش پنهانی با دستگاه ریگان- بوش را با سرعت بخشیدن به مرحله پایانی کودتا، آشکار می‌کند. طرفه اینکه آقای خمینی که امور جزئی را بزرگ و دست‌آویز برانگیختن بحران می‌کرد، نسبت به گزارش‌های متعدد پیرامون روابط پنهانی با دستگاه ریگان- بوش، کوچک‌ترین واکنشی نشان نمی‌داد. در عوض، شتاب بخشیدن به کودتای خزنده را کارگردانی می‌کرد.

۵- رضا صدر، وزیر بازرگانی بود. او بدان گناه که نگذاشته بود محاصره اقتصادی موجب مضیقه و گرانی شدید بگردد - به قول آقای رجائی «امام فرموده‌اند مردم باید ریاضت بکشند و او از هر جا شده کالا پیدا و وارد کرده که مردم در زحمت نیفتند»- کنار گذاشته شد. اما گناه اصلی او این بود که طرح رئیس‌جمهوری را در بازرگانی داخلی و خارجی به اجرا گذاشته بود. بنا بر این طرح، واسطه‌ها حذف می‌شدند و میان واردکننده با فروشنده و خریدار، واسطه‌ای نمی‌ماند. در نتیجه، قیمت‌ها پائین می‌آمدند. مجال مافیاسازی و رانت‌خواری از میان می‌رفت... بعد از وزارت، او مدیر مسؤول روزنامه «*میزان*» شد. این نامه از مهم‌ترین سندهاست. در نامه به «دادستان کل» که به دنبال این نامه آمده است، نقشه مرحله آخر کودتا با تکیه بر سازش پنهانی با دستگاه ریگان، شرح شده است.

۴۷-۱-۳- نامه بنی‌صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

اعتماد مردم به دستگاه قضائی به حداقل رسیده است

استبداد با رنگ مذهبی در ظاهر، برای اجرای مکتب و در واقع، زمینه‌سازی برای عود استبداد وابسته به غرب

وقتی نهادهای منبعث از قانون اساسی، خود، قانون اساسی را رعایت نکردند، قانون اساسی بی‌اعتبار می‌شود، خود این نهادها بی‌اعتبار می‌شوند

محکومیت در این دستگاه قضائی، مرا در زمره اصحاب حضرت حسین(ع) در می‌آورد که از قاضی شرع، «خارجی» عنوان گرفتند

مردم را باید جدی گرفت و برای رأی و نظر آنها احترام قائل شد. مردم، انقلاب کردند تا مرد را به حق بسنجند و نه حق را به مرد

در رژیم‌های استبدادی، ثروتمندها پول‌ها را می‌برند و مستضعف‌ها، شعارها را تحویل می‌گیرند

بسمه تعالی

دادستان کل محترم
آقایان حجتی کرمانی و محلاتی و بجنوردی گفتند قول داده‌اید مطالبی را که به ناروا گفته بودید جبران کنید. سه‌شنبه صبح نزد اینجانب بودند از آنها پرسیدم چرا عکس شد؟ امشب هم بیاناتی کرده‌اید، یک بام و دو هوا:
۱- اعلام جرم، اختلاف نیست که به هیأت ۳ نفری برود. جای رسیدگی‌اش دادگستری است و اگر باید برود، چگونه است که بر خلاف بیان امام(۱)
۲- روزنامه «*میزان*» توقیف می‌شود و مدیر آن زندانی می‌شود و پرونده آن را به هیأت نمی‌فرستید؟ با کمال تأسف و تأسف بسیار، اعتماد مردم به دستگاه قضائی به حداقل رسیده است. در یک سنجش افکار با تعداد ۵۷۵۰ پرسشنامه (که برای تهران نمونه‌برداری دقیق و گسترده‌ای است) تنها ۹/۱۱ درصد مردم امیدوارند دادگستری شما، قضیه دانشگاه را عادلانه مورد رسیدگی قرار دهد.
نمی‌دانم شما چه می‌خواهید بکنید. اما حاصل یک سال اطلاعات جمع‌آوری‌شده را در خطوط اساسی طرحی که برای نابودی این جمهوری تنظیم کرده‌اند به شرح زیر برای شما می‌نویسم، بعد شما را با خدای خود تنها می‌گذارم:
به حافظه خود مراجعه بفرمائید با اینجانب هم‌عقیده می‌شوید که:
امریکائی‌ها با هر کس، چه در دوران انقلاب و چه پس از پیروزی انقلاب، رابطه برقرار کرده‌اند، او را لو داده‌اند. نمی‌خواهم از کسی اسم ببرم اما از مسأله گروگان‌ها به این طرف با ۳ نفر تماس گرفته‌اند و هر سه را لو داده‌اند. با آخری درباره یک حکومت ثابت از راه وحدت نیروی مسلح و نیروی مذهبی، صحبت کرده‌اند(۲)!!
دو شب پیش در آلمان با یکی از نزدیکان اینجانب تماس گرفته‌اند که می‌خواهند درباره مطالب مهم سیاسی از جمله جنگ گفتگو کنند(۳). کسب تکلیف می‌کرد بپذیرد یا نپذیرد. گفتم نپذیرید؛ چرا که: امریکائی‌ها می‌خواهند به مردم ما و به مردم امریکا و به مردم همه دنیا بگویند در این انقلاب هر کس هست، در به در به دنبال آنهاست تا بند و بست کند و از رقبای خود جلو بیفتد. بنا بر این دو روز دیگر خبر این ملاقات و گفتگو

را مطابق معمول در روزنامه‌ای منتشر خواهند کرد. با این کار، به یاد همه هموطنان ما می‌آورند که هنوز کلید قدرت در دست آنهاست و همین امر موجب می‌شود آنها که می‌توانند در وابستگی با غرب زندگی کنند و قدرت را هم به دست آورند، به سرعت دست به کار بشوند. البته همه شواهد و قرائن می‌گوید که دست به کار شده‌اند که به کار خود سرعت خواهند بخشید. حالا فرض کنید خطوط طرح اینها باشند:

[الف] مرحله اول، بی‌اختیار و بی‌اعتبار کردن رئیس‌جمهوری و نهادهای دیگر:
۱- قطع ارتباط رئیس‌جمهوری با مردم با استفاده از نهادهای موجود و غیر آن:
- رادیو و تلویزیون و تحت اداره انحصاری درآوردن آن به ترتیبی که می‌دانید
- حذف روزنامه‌ها که برای آن از همه وسایل استفاده شده است و اخیراً دادگستری نیز وارد عمل شده است: توقیف «*میزان*» که لابد بدون دنباله نخواهد بود.
جلوگیری از حضور در اجتماعات مردم و سخنرانی، که به قرار اطلاع چون هاشمی روان امضاء کرده است اگر کسانی شلوغ کردند تحویل «گارد ریاست جمهور شود»، قرار است پرونده طوری تنظیم شود که همه کاسه کوزه‌ها سر ۲۰ نفری خراب بشود که داخل ساختمان بوده‌اند (البته خبر است و از درجه صحت آن آگاه نیستم) بالأخره نتیجه فعلاً منع سخنرانی است.
- حذف اختیارات ریاست‌جمهوری که دو مورد دیگر به مجلس لایحه برده‌اند
- تصفیه در نهادهای انقلاب طوری که یکدست ضد رئیس‌جمهوری بشوند:
تصفیه‌ها در داخل نهادها
تصفیه روزنامه‌ها با تهدید و حمله چماقداران و اخیراً توقیف
- شخصیت‌ها حتا از راه ترور آنها
- خنثی کردن روحانیت غیرموافق
- تهدید و حذف عناصر مقاوم و قطع ارتباطات از راه قانون و دستگاه قضائی:
- رفتار با احزاب
- با روزنامه‌ها
- با شخصیت‌ها
- مقابل کردن نهاد مذهب با رئیس‌جمهوری، خصوص امام
- گرفتن فرماندهی کل قوا و ناگزیر کردن وی از استعفا
- و در صورتی که تدابیر بالا بی‌نتیجه ماند، ترور او(٤)
گذرا بگویم که دو مدرک تازه به دست رسیده است که از جهات بالا گویا هستند و اطلاعات بسیار واضح و روشنی درباره واقعه ١٤ اسفند به دست می‌دهند:
- چهار نوار صحبت آقای بهشتی در سپاه کاشان و سؤال و جواب‌هاست، اینکه در حضور رئیس دیوان کشور، این‌طور صریح و بدون واهمه از اینکه در حضور قاضی این اعترافات می‌شود و تبلیغ ایشان افراد را به خلاف قانون، یکی از اسناد ماندنی از این دوران است. و حالا می‌بینیم آیا شما ایشان را هم در کنار آقای رضا صدر (که گناه قانونی ندارد) قرار می‌دهید یا خیر!
- مطلب دیگر اطلاعی است که یکی از افراد کمیته تهران درباره بسیج و سازمان دادن ۱۵۰ پاسدار کمیته‌ها برای آمدن به دانشگاه برای انجام وظیفه چماقداری می‌دهد.
در نوار صحبت آقای بهشتی، کسی که گویا از معلم‌های ایدئولوژی سپاه است، به ایشان می‌گوید مطالبی هم هست که خصوصی باید به شما بگویم. آیا می‌توانید از سؤال و جواب‌کنندگان در بیاورید آن مطالب که از لحاظ کشف جرم بسیار مهم‌اند. چه مطالبی هستند؟ آیا آقای بهشتی که رئیس دیوان کشور هستند، شما را آگاه کرده‌اند از مطالبی که با ایشان در میان گذاشته‌اند؟!
باری، طی مقدمات بالا ظاهراً برای رسیدن به مرحله زیر است:

ب- استبداد با رنگ مذهبی در ظاهر، برای اجرای مکتب و در واقع، زمینه‌سازی برای عود استبداد وابسته به غرب. چرا(۵)؟

به دلایل زیر:

– وقتی نهادهای منبعث از قانون اساسی، خود، قانون اساسی را رعایت نکردند، قانون اساسی بی‌اعتبار می‌شود، خود این نهادها بی‌اعتبار می‌شوند و کدام رژیم است که نهادهای اصلی‌اش بی‌اعتبار بشود و برجا بماند. و مردم از آنها جدا و نسبت به آنها بی‌اعتنا نشوند؟ و این نهادها در برابر تندبادهای اجتماعی دوام بیاورند؟

– مردم وقتی از نهادها و قانون – آن هم در رژیم اسلامی– روبرگرداندند، در صحنه گروه‌هائی باقی می‌مانند که بر سر قدرت با یکدیگر در ستیز و تضاد آشتی‌ناپذیر هستند. آثار جدا شدن مردم در رفتار مردم بسیار روشن دیده می‌شود. گمان اینجانب این است که اگر امروز یعنی بعد از توقیف «*میزان*» و توجیه شما از این کار آشکارا خلاف قانون، پس از اینکه ملاحظه می‌شود از سخن‌ها مقصود اطمینان بخشیدن به مردم به اجرای قانون نیست، بلکه زمینه‌سازی برای ایجاد رعب و وحشت از دستگاه قضائی و کشاندن رئیس‌جمهوری بدانجا و خواندن فاتحه بی الحمد برای قانون از اساسی و عادی است، بلکه اگر امروز سنجش افکار کنند، اگر همه‌پرسی کنند، همان ده درصد هم به قوه قضائی ابراز امید و اعتماد نخواهد کرد. به کجا می‌رویم؟

دستگاه قضائی که به حکم قانون اساسی باید دامنه آزادی‌ها را توسعه بدهد، بر خلاف قانون دستور توقیف مدیر روزنامه و خود روزنامه را می‌دهد و کیست که نداند این مقدمه‌سازی‌ها برای از بین بردن روزنامه «*انقلاب اسلامی*» و قطع آخرین رشته ارتباط رئیس‌جمهوری با جامعه است؟ آیا گمان می‌رود مردم تا بدین حد نادانند؟

اشتباه دردناک همین است. مردمی که ۵۵ سال در خفقان رژیم پهلوی زندگی کرده‌اند، برای ارتباط با رئیس‌جمهوری خود وسیله به وجود می‌آورند. چه کسی به آنها اطلاع داده بود که در مسیر رئیس‌جمهور از شرق تا غرب تهران حاضر بشوند؟ این پاسخی بود به آنها که با جلوگیری از انجام مسابقه فوتبال در زمین‌های موجود، به خیال خود می‌خواستند مانع حضور رئیس‌جمهوری در جمع مردم بشوند. اینها تدارک همان کودتای خزنده است اما به یقین به تدارک‌کنندگانش وفا نخواهد کرد به دلایل زیر(٦):

ج– استبداد دینی با دست این آقایان محال است چرا که:

۱– بدون مردم، نیروی گروهی که می‌خواهد استبداد دینی برقرار کند، در حداقل است:

در روحانیت، اقلیت محض است– در کادرهای دانشگاه دیده اقلیت محض است، در نزد کارگران، اقلیت محض است، در نزد دهقانان، اقلیت محض است، در بازار، جز آنها که سال گذشته ۱۲۰۰ میلیارد ریال سود برده‌اند، بقیه در مقابل آنها هستند. در توده‌های دیگر شهری، اقلیت محض است و در کارمندان، اقلیت محض است، در نیروهای مسلح، اقلیت محض است، و در احزاب سیاسی جز حزب توده آن هم از روی مصلحت و به طور موقتی، هیچ موافقی ندارد و...

علاوه بر اینها دو سال بیش‌تر اداره کشور را در دست داشته است و جز شکست و ناکامی به بار نیاورده است:

امنیت قضائی و اجرای قانون وضع و حالی را دارند که همه شاهد آنیم. در مجلس، در جائی که خود قانون وضع می‌کنند، آشکارا قانون نقض می‌شود و اقلام مصرف بودجه سری برخلاف قانون افشا می‌شود و با آنکه رئیس مجلس از حقیقت آگاه است، دم برنمی‌آورد و احدی نیز به فکر نمی‌افتد حالا که با رضا صدر برخلاف قانون عمل می‌کنند، لااقل با اینها موافق قانون عمل کنند و دست‌کم برای توضیح به دادگستری احضار کنند. معلوم بشود چه کسی اسناد محرمانه را در اختیار گذاشته است و چگونه این امور در مجلس علنی طرح می‌شوند؟

وضع اقتصادی اسف‌بارتر از اسف‌بار است و اکنون بر همه روشن است که یک باند سودجو که به سالی ۱۲۰۰ میلیارد ریال قانع نیست به هر قیمت می‌خواهد کنترل امور بانکی را نیز به دست بیاورد. در حالی که گرانی بیداد می‌کند، سود خویش را باز هم بیش‌تر کند.

آن گروگانگیری که رئیس دیوان کشور برخلاف قانون و مصلحت کشور از آن به عنوان آتو بر ضد بنی‌صدر استفاده کرد و برخلاف قانون اساسی و قانون همین مجلس به موهن‌تر شکل «حل» شد،

و آن سیاست خارجی که جنگ یکی از عوارض آن ست،

و آن دولت مکتبی که...

با آن نیروها که دارد و این دست‌آوردهایش، این گروه در بی‌خبری محض، در سایه دیوار محکم امام، قرار گرفته و گمان می‌کند که سایه از او است!!

اما در مقابل این گروه، نیروهای محرکه زیر قرار گرفته‌اند:

– جوانان شهری و روستائی، دانشجویان بلاتکلیف، دانش‌آموزان و...
– بازاریان و کارگران و دهقانان،
– احزاب،
– مردمی که مسلح هستند دارای همسوئی از جهت زمینه فکری و اجتماعی با نیروهای بالا هستند
– و مهم‌تر از اینها، روحانیت ساکت و مخالف

پس آینده و آینده نزدیک وقتی پای مردم از صحنه بیرون برود، در دست آن نیرو و رژیمی است که به این نیروها میدان عمل بدهد و پشتیبانی اینها را به دست بیاورد.

اگر در این برآورد وضع و تحلیل واقعیت‌ها تردید دارید خود هر طور که می‌خواهید به ارزیابی بپردازید و از روی صبر و حوصله و علم نیروها را برآورد کنید، ببینید بدون مردم، نیروهای مخالف، چند ده بار قوی‌تر هستند یا نیستند.

اگر شما هم به این نتیجه رسیدید، پس تردید نکنید که من درد خودم را ندارم و غصه حرف‌های شما را هم نمی‌خورم و گمانم این است که محکومیت در این دستگاه قضائی، مرا در زمره اصحاب حضرت حسین(ع) در می‌آورد که از قاضی شرع، «خارجی» عنوان گرفتند.

خدایا تو می‌دانی که از اینها که این‌همه حریص تصرف قدرتند هیچ ترسی ندارم. بیم از آن نیروهائی است که در پرده استبداد این گروه به سرعت مواضع خویش را مستحکم می‌گرداند.

برادر عزیز،

قضیه مبهم نیست. قضاوت عادلانه را مردم می‌کنند. اگر این حرف درست نیست، پس این رژیم هم درست نیست و... و مردم قضاوت خود را درباره چماقداری و قضیه ۱۴ اسفند کرده‌اند، چرا که خود در صحنه حاضر بودند. آن را بهانه کردن و هر نوبت تعرضی به رئیس‌جمهوری روا دیدن، کار نیست. شأن قاضی و جرأت او در احضار رئیس‌جمهوری نیست، در اجرای قانون است. وقتی قاضی، شجاع و درخور احترام است که به شما بگوید دادستان کل حق ندارد اعلام جرم آن هم جرم بر ضد قانون اساسی را بگیرد و به هیأت سه نفری بدهد. و الا وقتی ناسزا به رئیس‌جمهوری و چماقداری جایزه دارد، احضار او به دادگستری، جرأت نمی‌خواهد.

شما و من و همه ما در جریان تحول جامعه، موقعیتی و مسؤولیتی خطیر داریم. هر کار که می‌کنیم و هر قدم که برمی داریم، باید از خود بپرسیم کار ما به تثبیت جمهوری اسلامی کمک می‌کند و یا به تسریع سقوط آن؟ به گمان اینجانب این مسؤولیت خطیر ایجاب می‌کند که:

د– چه باید کرد؟:

۱– اگر بخواهیم مردم در صحنه بمانند، اگر نخواهیم جمهوری به راه زوال خویش ادامه دهد، باید با تمامی قوت از آزادی مطبوعات و هر آزادی دیگر دفاع کنیم (آزادی به معنای روحیه + قانون + مسؤولیت به علاوه اختیار + ابتکار) سکوت، عدم تحریک نیست. در شرائط امروز هیچ تحریک و تشنجی بدتر از تحریک و تشنجی که سکوت به وجود می‌آورد نیست. موافق قانون فوراً آقای رضا صدر را آزاد کنید، روزنامه «*میزان*» و هر روزنامه دیگر را که مطابق قانون حق انتشار دارد از توقیف آزاد کنید. به مردم بگوئید دستور نادرست بوده است. و مقصر را تنبیه کنید و بعد ببینید چقدر جامعه احساس آسایش و آرامش خواهد کرد؟

آقای دادستان کل،

سه کارمند بانک را به دلیل آنکه فتوکپی حواله آقای رفسنجانی را به مسؤول تدارکات سپاه، بیرون داده‌اند (این کار را کرده‌اند یا نه نمی‌دانم) با آنکه سری نبوده و معلوم نیست جرم باشد، دادگاه انقلاب توقیف کرده است، اما آقای آیت، اسناد هزینه سری را برخلاف قانون، علنی از میز خطابه مجلس خواندند و برخلاف حقیقت حرف زدند، تهمت زدند، کسی از او کم‌تر توضیحی هم نخواست. این دستگاه قضائی به این تبعیض‌های آشکار، چطور می‌تواند دم از اجرای قانون بزند؟ زمینه کشاندن رئیس‌جمهوری را به دادگستری فراهم کردن، امید به اجرای قانون به وجود نمی‌آورد، بلکه هر گونه امیدی را نیز از بین می‌برد و مردم این کشور این چیزها را تحمل نمی‌کنند. شما حرکت سریع و سرعت‌گیری را که در بطن جامعه جریان دارد بفرستید تحقیق کنند تا به شما بگویند، جامعه به شدت در حال تشنج و روی به حرکت دارد. اینکه اینجانب امروز این نامه را می‌نویسم و پیش از این درباره این کار خلاف قانون (یعنی توقیف آقای صدر و روزنامه) به امام نامه نوشتم و با آقای اشراقی صحبت

کردم، خود انعکاس فشار شدید افکار عمومی است. برای رضای خدا و نجات جمهوری لااقل شما به راه زورگویان نروید و بگذارید باشند و بنویسند، صد بار بهتر است تا نباشند و فشار روحی و سیاسی، جامعه را به سوی انفجارهای مهارنکردنی براند. آخر چقدر تجربه کنیم؟ آیا نمی‌بینیم تمام گروه‌های سیاسی که تحت فشار قرار گرفتند، رشد کردند و قوی‌تر شدند؟ و آنها که آزادی عمل داشتند، شناخته شدند و جامعه حدی به آنها داد که سزاوار آن بودند؟

مطلبی از آقای حافظ اسد برای شما بنویسم که عبرت‌انگیز است. به هیأت ایرانی که اخیراً از سوریه بازدید کرده است، یکی از همکاران او گفته است از وقتی به حزب کمونیست آزادی دادیم به چند گروه تجزیه شد و دیگر نیروئی نیست. خود ما در خارجه دیدیم که در محیط آزادی عمل، این گروه‌ها چگونه به ٤٦ دسته تجزیه شدند و از بین رفتند.

۲- مردم را باید جدی گرفت و برای رأی و نظر آنها احترام قائل شد. مردم، انقلاب کردند تا مرد را به حق بسنجند و نه حق را به مرد. همه ما باید آن‌طور عمل کنیم که مردم در صحنه بمانند و فعال باشند تا در صورت خطرهای بزرگ به میدان بیایند و رفع خطر کنند. با مردم نباید بازی کرد و گمان برد که نمی‌فهمند. مقایسه ۲۲ بهمن سال پیش را با ۱۲ فروردین‌ماه امسال بکنید، همه چیز بر شما روشن می‌شود. سال پیش از صبح تا تاریک شدن هوا باران می‌بارید و زمستان و سرد بود. یک بار از کثرت و شدت هیجان و فشار جمعیت، ناگزیر اعلام ختم مراسم شد و اینجانب رفتم، مردم فریب نخوردند. دانستند که این رفتن برای آن است که خلوت بشود و رژه نظامی انجام بگیرد؛ ماندند؛ ناگزیر ساعت ۳ بعدازظهر بازگشتم. جمعیت عظیم بود و دو سه نفری هم لطمه دیدند و امسال اینجانب اعلام راهپیمائی کردم. اما بازی شروع شد تا مراسم را بقاپند و در دست بگیرند و مردم، با هوش شگرفشان دانستند ساعت ۱۱ رادیو اعلام انجام نگرفتن راهپیمائی را به علت ریزش باران داد و هرکس نیز یادش نبود به یاد آورد که در این مراسم شرکت نکرده است. آیا عبرت‌آموز نیست؟

۳- در رژیم‌های استبدادی، ثروتمندها پول‌ها را می‌برند و مستضعف‌ها، شعارها را تحویل می‌گیرند. ایران امروز، مردم محروم، کوشش از روی برنامه برای رفع محرومیت‌ها را می‌خواهند، شعار نمی‌خواهند.

در عمل، هر کار جدی در سود مستضعفان با مشکل برخورد کرد، اما کسی مانع بردن آن سودهای بادآورده نشد.

قانون در حمایت از حق محرومان است که باید بُرندگی و قاطعیت خویش را نشان بدهد. پرسیده‌اید ۲۰۰۰۰ زندانی داریم چرا نمایندگان درباره آنها نپرسیده‌اند. اولاً اینجانب به دفعات پرسیده‌ام، چند نوبت قرار و مدار شد، چه نتیجه داد؟ ثانیاً فرق است میان کسی که دستگیری‌اش تهدید آزادی و به بیان روشن‌تر، کند شدن تیغ قانون خصوص در حمایت از محرومان است، با کسی که ظلم به او دامنه اجتماعی محدودتری دارد.

آقای دادستان

آیا برای شما هم اثر اجتماعی توقیف غیرقانونی کسی که دو سال وزیر در دوران انقلاب بوده و در یک دوره عضویت شورای انقلاب را نیز یافته است، با توقیف یک فرد عادی یکی است؟ مردم محروم نمی‌پرسند در جمهوری که با خدمتگزارانش این‌طور بی‌قانونی می‌شود، با مردم محروم چه کارها که نمی‌کنند؟ وی وزیر بوده است. بدون اطلاع مجلس چگونه دستگیر و توقیف شد. آن هم در جرمی که عادی نبود؟ ممکن است بگوئید مقصود قانون اساسی وزیر شاغل است. اما رویه و قانون موجود جز این را می‌گوید و تازه شما نخست باید از شورای نگهبان می‌پرسیدید. این توقیف، مخالف بسیاری از اصول قانونی اساسی است، مخالف قانون مطبوعات است و دلیل آشکاری است بر استفاده از دستگاه قضائی به مثابه ابزار قدرت سیاسی و به قصد تحکیم پایه‌های استبداد. استبدادی که به دلایل مذکور در بالا، پایه‌هایش بر شن قرار دارند و قابل استحکام نیستند.

گرداننده یک روزنامه در رشت آدم می‌کشد و هنوز خود را به مقام قضائی معرفی نکرده است!! آن یکی آن‌همه جنایت می‌کند و... باز مستضعف و محروم باید باور کند که این‌همه به خاطر او است. استالین با مرام حکومت رنجبران، طبقه جدید حاکمان و انبوه شماره‌نکردنی محرومان را در جامعه جدید پدید آورد و چند میلیون انسان را در تصفیه‌ها و فشارها نابود کرد. تجربه‌ها بسیارند و مردم ما در تاریخ دراز خود همه رنگ‌ها را دیده‌اند و امروز اگر ما بخواهیم جمهوری را حفظ کنیم، باید دو کار بکنیم:

- قانون را اجرا کنیم تا مستضعف و محروم مطمئن بشود حق او در صورتی که به کار و تلاش برخیزد محفوظ می‌ماند و به خود او می‌رسد.
- نگذاریم حق محروم را قشرهای زورمند و مالدار و زد و بنددار ببرند و بخورند.

آیا این فریب نیست که پاسداران جوان و ساده‌دل و محروم دولت را در فارس و جاهای دیگر به شکار خان‌های بی‌چیز شده که جز موقعیت اجتماعی چیزی ندارند برانگیزیم و در مرکز کشور، عده‌ای اندک‌شمار آن سودهای کلان را ببرند؟ موقعیت اجتماعی خان را جز با تغییر ساختمان

اجتماعی نمی‌توان از بین برد که کاری طولانی است، اما این سودهای بادآورده را با اجرای قانون به سود مستضعفان به راحتی می‌توان لااقل محدود کرد.
باری، سخن بسیار است، می‌خواستم این درد دل را کتاب کنم. اما فرصت کم است و نباید این تصور پیش بیاید که مجری قانون اساسی، سکوت اختیار کرده است.

برادر عزیز،
امروز مردم محروم کشور به حق رئیس‌جمهوری را مظهر محرومیت خویش تلقی می‌کنند و بنا بر این اینجانب را باکی از این زمینه‌سازی‌ها نیست. اتمام حجتی است که باید بکنم و می‌کنم. تا فردا شما هم به اینجانب نگوئید: شما بی‌تجربه بودید و آنها مواضع قدرت را گرفتند و پیش آمدند. معلوم باشد که اینجانب پس از دو سال تجربه، پس از آنکه سال‌ها به مطالعه تاریخ برای دستیابی به نظریه ایجاد و رشد و انحلال قدرت‌های سیاسی و غیر آن گذرانده‌ام، به دقت گرایش‌های بدسرانجام را می‌شناسم و در این نامه آنها را برای شما بازگو کردم بدان امید که با شجاعت به وعده وفا کنید و امور را به مجرای قانون بازگردانید.

ابوالحسن بنی‌صدر
۲۲ فروردین‌ماه ۱۳۶۰

*** توضیح ***
در این سند، مرحله واپسین کودتای خزنده و کارها که کودتاچیان خواهند کرد، تشریح شده است. آن کارها، بر همین ترتیب انجام شدند:
۱- اشاره است به اعلام جرم رئیس‌جمهوری به جرمی که آقایان رجائی، «نخست‌وزیر» و آقای بهزاد نبوی، «وزیر مشاور»، با انعقاد قرارداد الجزیره، مرتکب شده بودند. بازپرس به رئیس‌جمهوری اطلاع داده بود جرم، مشهود و او آماده صدور دستور توقیف نخست‌وزیر و وزیر مشاور است. اما آقایان بهشتی و موسوی اردبیلی پرونده را، به این عنوان که باید در اختیار «هیأت سه نفری حل اختلاف» قرار گیرد، از بازپرس گرفتند!
۲- بر صحت این اطلاع، غیر از مدارک یافته شده در سفارت امریکا، نوشته آقای سلیوان، آخرین سفیر امریکا در ایران نیز گواهی می‌دهد: توافق بر سر یک رژیم باثبات از راه وحدت ارتش و روحانیت که میان آقای سلیوان از سوئی و آقایان موسوی اردبیلی (همین «دادستان کل») و مهندس بازرگان از سوی دیگر به عمل آمد. در زمان نگارش این نامه، سندهای گویای این توافق انتشار نیافته بودند. اسناد سفارت امریکا بعد از کودتا منتشر شدند. بعد از کشته شدن آقای بهشتی، در رثاء او، سلیوان مقاله‌ای نوشت و بهشتی را کسی دانست که می‌توانست چنین وحدتی را مایه استقرار رژیم باثباتی در ایران کند. اما آیا می‌دانست که آقای بهشتی طرح انحلال ارتش و... را به شورای انقلاب برده بود؟
۳- این مراجعه حکومت ریگان نخستین مراجعه نیست. در بهار ۱۳۵۹، که ریگان و بوش نامزد ریاست‌جمهوری بودند، برای معامله بر سر گروگان‌ها تماس گرفتند و بنی‌صدر حاضر به گفتگو هم نشد.
۴- همان‌طور که تاریخ گزارش می‌کند، این امور را، با همین نظم، استبدادیان به اجرا گذاشتند. البته با اتکا به آقای خمینی و با محور کردن او.
۵- این استبداد نیز برقرار شد. غیر از افتضاح‌های بزرگ که فرآورده معامله‌های پنهانی بودند، امروز، دولت، به لحاظ بودجه‌اش، خارجی‌تر از هر زمان در تاریخ ایران است.
۶- و بهشتی و... کشته شدند. غیر از هشدار کتبی، بنی‌صدر به آقای بهشتی گفته بود: شما به جائی نمی‌رسید و از میان می‌روید، زیرا نه روحانی طراز اول هستید که روحانیت، شما را به رهبری بپذیرد، نه نظامی هستید که نظامیان، شما را به رهبری بپذیرند و نه روشنفکر هستید که روشنفکران، شما را به رهبری بپذیرند و عجله هم دارید مقام اول با اختیار کامل بگردید؛ پس نفله می‌شوید. افسوس نشنید.

۴۸-۱-۳- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰

بسمه تعالی

برادر عزیزم حاج احمد آقا
چند مطلب فوری است که باید بنویسم:
۱- آقایان از سوئی به فدائی خلق و حزب توده اجازه میتینگ می‌دهند و در همان حال، روزنامه حزب و رادیو و تلویزیون زمینه‌سازی برخوردهای خونین را با مجاهدین فراهم می‌آورند(۱).

برادر عزیز،
به خدا این کارها از ناحیه بهزاد نبوی است. پدر او در پاریس با بختیار مشغول است و خود او در اینجا می‌خواهند انقلاب و ایران را به باد بدهند. با سیاست یک بام و دو هوا اولاً مجاهدین، مثل سابق، از این فشارها نفع خواهند برد و ثانیاً حمام خون راه انداختن غیرممکن است در جبهه‌ها اثر نگذارد و روحیه فعلی را از بین نبرد. تمام این کارها برای بردن کشور به شکست است. اسلحه و مهمات که نداریم، روحیه هم از بین برود چه خواهیم کرد. یک فرصت تاریخی فراهم شده است، بلکه بتوانیم از جنگ موفق بیرون بیائیم، نگذارید این فرصت، مفت از دست برود
- آقا که پیمان را می‌پذیرد چرا اینها را نپذیرد و نصیحت نکند؟
- بحث آزاد را قرار بود، و آقایان فکر می‌کردند مجاهدین نمی‌پذیرند، آنها و دیگران پذیرفته‌اند، آقا فرموده بودند تضمین می‌کنند که انجام بگیرد. حالا عمل بفرمایند رادیو و تلویزیون بازی درنیاورد و طبق موازین بحث آزاد تحت نظر اینجانب انجام بگیرد، جو آرام بگیرد.
- نوشتم که سنجش افکار معاونت سیاسی وزارت کشور به چه نتیجه رسید، به خدا بر سرنوشت ایران می‌ترسم این آقایان با ناتوانی‌هایشان و با سیاست زور و اختناقشان دارند دستی دستی کشور را تحویل می‌دهند. طوری کرده‌اند که نزد مردم، آقا رئیس حزب هستند و حزب توده و فدائی و غیره جزء ائتلاف. به خدا این مرگ جمهوری است(۲).
به نظر اینجانب آقا بیانی بفرمایند که دست از زد و خورد بردارید، دولتی‌ها هم نباید بی‌دلیل مزاحم بشوند، بحث آزاد کنید و آرامش را حفظ کنید. آقایان زمینه‌سازی انتخابات قلابی را می‌بینند، اما به خاطر دستمال دارند قیصریه را آتش می‌زنند.
سرکوب مجاهدین ولو با راه انداختن حمام خون در شرائط فعلی غیرممکن است.
۲- دیشب به آقای اشراقی گفتم اگر می‌خواستم آقای رجائی را زمین بزنم، به حقانیت حق، راه این بود که به آقای نوبری و دیگر کسانی که در زمینه سر پا نگهداشتن اقتصاد شب و روز کار می‌کنند بگویم استعفا کنند. اما از ترس جنگ و از ترس اینکه جنگ اقتصادی بدتر از این جنگ است. رژیم سابق را همین جنگ اقتصادی از پا درآورد، علی‌رغم میل او فشار آوردم بماند. این آقای نخست‌وزیر، از اقتصاد هیچ نمی‌داند. آن آقای نبوی با بودجه مفتضحی که به مجلس برد، نشان داد که خط به خط فرمایشات امریکا را عمل می‌کند. می‌خواهد این بانک‌ها را هم به روز نکبت بیاندازد، از پشت سر، مقدمات سقوط کشور را فراهم کند تا در جنگ هم شکست بخوریم(۳).
هر طور وجدان شما حکم کرد عمل کنید. حیف که دادرسی نیست.

ابوالحسن بنی‌صدر
۶۰/۲/۱۷

*** توضیح ***
خاطرنشان باید کرد که استبداد، بدون مدار بسته میسر نیست. دستگاه خمینی می‌خواست این مدار بسته را با سازمان مجاهدین خلق به وجود آورد. بنا بر این سند:

۱- در نیمه اردیبهشت ۱۳٦۰، ٤۳ روز پیش از ۳۰ خرداد، حمله مسلحانه یک‌جانبه به افراد سازمان مجاهدین خلق شروع شده بود. در این نامه، از آقای خمینی خواسته می‌شود مجاهدین خلق را به حضور بپذیرد، بگذارد بحث آزاد، جانشین خشونت بگردد. البته شنیده نشد. بنا بر قاعده «ایجاد بحران و عبور از بحران»، در مدار بسته، نمی‌توانست هم پذیرفته شود. بنا بر این مسؤولیت تحمیل خشونت در داخل و در رابطه با خارج (جنگ و تروریسم) با آقای خمینی و دستیاران او است.

۲- در سنجش افکاری که بدان اشاره می‌شود، میزان محبوبیت آقای خمینی کاهش یافته و سه تن، آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای، منفورترین چهره‌ها نزد مردم بودند. آقای خمینی، از دید مردم، رئیس ائتلاف حزب جمهوری اسلامی و حزب توده و فدائی خلق و... به شمار بود. و محبوبیت رئیس‌جمهوری به ۸۰ درصد می‌رسید.

۳- ضد ضربه نفتی، با این بودجه شروع شد. زیرا بر مبنای فروش حداکثر نفت (به میزان ۲۵ میلیارد دلار) تهیه شده بود. رئیس‌جمهوری این بودجه را سپردن اختیار نفت به امریکا ارزیابی کرد و هشدار داد که سبب ضد ضربه نفتی و کاهش قیمت نفت می‌شود و چنین شد.

۴۹-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰

درباره پیشنهاد کشورهای غیرمتعهد
دو برداشت از این پیشنهاد می‌توان کرد:

۱- برداشت خوشبینانه

الف- با توجه به ترکیب کشورهای غیرمتعهد مأمور ایجاد صلح می‌توان این‌طور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی‌بیند و آماده است فشار به عراق بیاورد که صلح را با توجه به انعطاف‌ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله به دفتر امام فرستاده است، از قول مقامات آمریکائی می‌گوید که جنگ و ادامه آن به نفع امریکا است(۱).
ب- وضعیت عراق خصوص از نظر نظامی خراب است. پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می‌کرد با ضربه‌هائی که می‌زند و به قول خودش چند شهر دیگر را می‌گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرائط خویش کند. شکست او در همه جبهه‌ها و زیادی تلفات و اسیران به او معلوم کرده است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنا بر این با این پیشنهاد قانع شده است: قبول حداقل ضرر.

۲- برداشت بدبینانه

الف- چون روانشناسی ما را می‌دانند که هر چه را بگویند عکس آن را می‌کنیم، پیشنهادی تا این حد مساعد داده‌اند به امید اینکه نمی‌پذیریم و پس از آنکه انزوای ما کامل شد، ضربه‌ای کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. آمریکا هم کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.
ب- پس از آنکه جنگ به پایان رسید، روسیه به عنوان اینکه این خدمت بزرگ را به ما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه به اینکه ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشود، قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم(۲).
به هر حال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست به ما بکنند. برای اینکه یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق به وجود می‌آید. و در نتیجه:
۱- شط‌العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنا بر این چیزی به دست نیاورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوص با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.
۲- از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود، یعنی زمین‌هائی را هم که طبق موافقتنامه ۱۹۷۵ به دست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمینه‌ها به دست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرائط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد.
در واقع ما خود را به موافقتنامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتا آن را شرط قرار داده بودیم، اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر.
اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بر ادامه جنگ بگذاریم، در این صورت:
الف- باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خود ما که موافق ادامه جنگ نیست، خوشایند نیست مگر اینکه ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را به مردم بدهیم. وگرنه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.
ب- برای موفقیت کامل، یک انسجام تمام‌عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان، سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می‌بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آنها می‌شود و ناکامی سبب می‌شود که آن را به گردن رئیس‌جمهوری بیندازند و کار او را یکسره کنند. و نمی‌دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می‌شود.
ج- بنا بر این لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده‌دار امور شود.

د- حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس‌جمهوری و بی‌اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد و اگر این کار مهم از جانب امام به عنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمی‌شود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمایند تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس‌جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.
هـ- مهمات و اسلحه و تجهیزات به قدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.
امید به فضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات، تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرمائید.

ابوالحسن بنی‌صدر
٦٠/٢/٢١

*** توضیح ***
١- مراد، پیشنهاد هیأت وزیران خارجه چهار کشور عضو کنفرانس عدم تعهد است که در همین نامه تشریح شده است. پیش از روزهای آخر کودتا، آقای رجائی به وزیر خارجه کوبا که رئیس هیأت بود، اطلاع داده بود به ایران نیاید. یکی از هدف‌های کودتا ادامه دادن به جنگ بود، بنا بر این، آن فرصت عالی از دست رفت.
٢- در تجاوز «روسیه- شوروی» آن روز به افغانستان، آقای خمینی مسؤول بود به خاطر موضعی که گرفت و رژیم شوروی آن را چراغ سبز تلقی کرد. در حکومت بنی‌صدر، ایران به کمک جنبش مقاومت مردم افغانستان برخاست. اما با کودتا، ملاتاریا، از جمله افغانستان را قربانی استقرار استبداد خود کرد. نتیجه آن شد که گروهای افغانی روی به جانب امریکا آوردند و این است وضعیتی که افغانستان در آن است.

۵۰-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰

ضربه‌ای که به دست شما به اعتبار مجلس زدند، کشنده بود

رئیس قوه مجریه که اسم بی‌مسمی باشد کسی نشنیده است

این همان لحن شاه سابق است. از کجا به کجا آمده‌اید؟

اینجانب زیر بار ننگ شرکت در نابودی ایران نمی‌روم. خداحافظ

بسمه تعالی

دیگر نمی‌خواستم مزاحمت فراهم آورم. اما دو منظره‌ای که پیشارو دارم بر آنم می‌دارد که آخرین تلاش را به عمل درآورم و به شما عرض کنم تصمیم شما در سرنوشت اسلام و کشور، تأثیری تعیین‌کننده پیدا کرده است و باید این تصمیم را اتخاذ فرمائید:

دو منظره

۱- اینک که عملیات در «الله اکبر» با پیروزی کامل قرین شده‌اند امیدوارم نظر اینجانب را صائب می‌یابید و می‌توانم بدون بیم از ناباوری شما، عرض کنم اگر از پشت خنجری را که پیاپی فرود می‌آورند، دیگر فرود نیاورند و ۳ ماه مهلت بدهند، رژیم بعث عراق شکست کامل می‌خورد و معنی این شکست، اینهاست:

منظره اول

- همان‌طور که خود غالباً می‌فرمائید، در داخل کشور گروه‌های مسلح سر جای خود می‌نشینند و امنیت و یکپارچگی کشور و رژیم جمهوری اسلامی از خطرها نجات می‌یابند.
- در مردم امید به اینکه با کار و تلاش خود می‌توانند بحران‌های اقتصادی و سیاسی را از بین ببرند به وجود می‌آید و همه چیز در روحیه و عمل این ملت تغییر می‌کند، در نتیجه:
- باور به حکومت اسلام، جای ناباوری را می‌گیرد و درس‌خوانده‌ها نیز از در تمایل به اسلام در می‌آیند و استعدادها در جهت استحکام دین و حکومت آن به کار می‌افتند.
- در منطقه و در جهان، تغییرات شگرفی روی می‌دهد. سرنگونی رژیم بعث عراق، مقدمه تغییرات عظیمی می‌گردد که از باور مردم به توانائی خود، وقتی بدان پی می‌برند، حاصل می‌گردد.

به‌راستی این جنگ که برای نابود کردن جمهوری اسلامی به راه انداختند، خود موجب پیدایش عصر سوم تاریخ بشر می‌گردد. شما در جائی از تاریخ قرار گرفته‌اید که می‌توانید بنیان‌گذار این عصر بشوید یا امید به پیدایش آن را از بین ببرید. به این جهت بود که نوشتم تصمیم شما تعیین‌کننده است(۱).

این معنی از دشمن پوشیده نیست. عین بیانات آقای کیسینجر را می‌آورم و تقاضا می‌کنم با دقت در آن نظر فرمائید:

منظره دوم

از سخنرانی کیسینجر در بازگشت از خاورمیانه در انجمن یهودیان واشنگتن:

«اگر انقلاب ایران بخواهد به خارج مرزهای خود صادر شود، باید موانع بسیاری که در پیش روی او هستند را حل کرده، سپس به اهداف خود برسد.

این موانع بسیارند، از جمله اختلافات مذهبی و قومی، بحران‌های اقتصادی و سیاسی، اختلافات مرزی با عراق، در نهایت، اگر از تمام این موانع، سالم عبور کنند، باید مسائل خود را با کشورهای خلیج فارس حل نماید، ولی اطمینان داشته باشید که تا آن روز، اسرائیل به اهداف نهائی خود دست یافته است.»

بدین‌قرار، بر کسی که خاورمیانه را به روزی درآورده است که می‌بینیم و به قول کارتر، نقشه بردن شاه را به آمریکا برای روی کار آوردن جمهوریخواهان اجرا کرد، روشن و واضح است که پیروزی انقلاب اسلامی ما، تمام نقشه‌های امریکا را بر هم خواهد ریخت و مانع از رسیدن اسرائیل به هدف‌های خویش می‌گردد. پس باید برایش هفت‌خوان درست کرد تا انقلاب در زادگاه خویش یعنی ایران از بین برود. چگونه؟!

– اختلافات مذهبی و قومی، که از اول انقلاب بدان مشغولمان کرده‌اند و با وضعیت موجود و در صورت از بین رفتن امید به استقرار یک دستگاه حکومتی ثابت، به بلوچستان و نقاط دیگر نیز سرایت خواهد کرد و اگر خدای ناکرده در جنگ شکست حاصل شود، ایران بدتر از لبنان خواهد شد.

– بحران‌های اقتصادی: قیمت‌ها ۳ برابر سال ۱۳۵٤ شده‌اند، صنعت و کشاورزی در بدترین وضعیت هستند و بودجه‌ای که آقای رجائی به مجلس برده است، خود از آن هیچ نمی‌داند و دست‌پخت آقای بهزاد نبوی است، آن را به بحران غیر قابل حل خواهد کشاند. در این اقتصاد دو جا مانده است که هنوز فعال است، نفت و بانک، و به خدا قسم مثل روز روشن است که می‌خواهند این دو جا را هم از کار بیاندازند.

– اختلافات مرزی با عراق، یعنی همین جنگ. این سخن که اینجانب با شورای قضائی و مجلس و شورای نگهبان مخالف هستم، صحیح نیست. مسأله در رابطه با جنگ معنی پیدا می‌کند. مسؤولیت جنگ را بر عهده اینجانب گذاشته‌اید و این جنگ از هر نظر در تاریخ ایران بلکه جهان بی‌نظیر است. در حالی این جنگ شروع شده است و ادامه یافته است که:

– هیأت وزیران که در صلح و به طریق اولی در جنگ باید هماهنگی کامل با رئیس‌جمهوری داشته باشند، کار عمده‌اش مقابل کردن مجلس و دستگاه قضائی و... با رئیس‌جمهوری است.

– شورای عالی قضائی مخالف است.

– شورای نگهبان مخالف است.

– رادیو و تلویزیون مخالف است و روزنامه‌ها هم.

– کشور در بحران اقتصادی است.

– قدرت‌های خارجی همه مخالفند و ما نمی‌توانیم اسلحه تهیه کنیم. اگر عاقل باشیم می‌دانیم که کشورهای صنعتی حاضر نمی‌شوند بازار وسیع عرب با قدرت خریدی حداقل سالی ۱۰۰ میلیارد دلار را به خاطر ما از دست بدهند.

– ضد انقلاب، بنی‌صدر را دشمن اصلی می‌شناسد.

– جنگ داخلی و ناامنی داخلی بغایت است.

آیا هرگز چنین جنگی کسی دیده است و در تاریخی خوانده است؟

و تازه آقای کیسینجر فکر کرده است اگر ما از این‌همه جان سالم به در بردیم، نقشه دیگری در خلیج فارس (به گمان قریب به یقین، یا مثل حادثه کردستان را در بلوچستان به راه انداختن) به اجرا بگذارد.

در این اوضاع سخت، به خدمت شما عرض کردم که همه اینها یک دسته بیش‌تر نیستند، که بخشی از حزب جمهوری باشند. به شما عرض کردم که مقصود حذف رئیس‌جمهوری است به قصد پایان دادن به این رژیم اسلامی. به شما عرض کردم که اینها ترکان‌خاتون هستند، سلطه مغول زمان یعنی امریکا و نابودی ایران را بر پیروزی ما در این جنگ ترجیح می‌دهند.

در صورت استعفای اینجانب، وضعیت زیر محتمل است:

– روزی که آقای رجائی همراه دو تن از اعضای شورای نگهبان به خدمت شما آمدند باید بر شما معلوم شده باشد که این دو تن بی‌طرف نیستند، در غم قانون اساسی نیستند، جزو یک گروه هستند و در پی حاکمیت انحصاری آن گروه هستند. باید به آنها می‌فرمودید که استعفاء کنند(۲)، باید می‌پرسیدید پس گرفتن لایحه‌ای که دولت به مجلس آورده است چرا دلیل ضعف مجلس می‌شود؟ و چرا باید قوت مجلس در ضعف

رئیس‌جمهوری باشد؟ و اینکه آقایان کاسه داغ‌تر از آش شده‌اند، و بر خلاف اصل ۱۱۳، از مجلس خواسته‌اند اختیار عزل و نصب در ارتش را هم از اینجانب سلب کنند. به این ترتیب و در این اوضاع سخت، اینجانب دیگر قادر به اداره جنگ نخواهم شد. بنا بر این:

– وضع فعلی از بین خواهد رفت. معلوم باشد که جریان نظامی به سود ما شده است و با جوابی که هیأت غیرمتعهدها داده است و خبرگان خود را به اینجا می‌فرستد، این‌طور پیدا است که دشمن نیز به پیشنهاد غیرمتعهدها گردن گذاشته است. بنا بر این حداقل تمامیت ارضی کشور محفوظ می‌ماند. باز قضیه گروگان‌ها نشود، که این بار دیگر مسأله چند صد میلیون دلار نیست، مسأله بقاء کشور در میان است.

با توکل به خدا و از آنجا که به خاطر نجات میهن اسلامی و رژیم جمهوری اسلامی خود را در آتش و خون افکندم، وضعیت، نجات پیدا کرده و امروز با اطمینان می‌گویم اگر مجال بدهند، نه تنها پیروز می‌شویم، بلکه عصر سومی در تاریخ آغاز می‌کنیم. اما اگر اینجانب بر اثر بازی‌های این آقایان و اجرای طرح کودتای خزنده، ناگزیر، کنار بروم، یکی از ۳ احتمال زیر ممکن‌الوقوع است:

۱– روند فعلی جنگ ادامه پیدا کند.

۲– دشمن با استفاده از وضعیت روانی که به وجود می‌آید، حمله کند و یکی دو جای دیگر را بگیرد.

۳– نیروهای نظامی، بتوانند وضعیت فعلی را حفظ کنند.

برای اینجانب تردید نیست که اگر قرار بود احتمال اول صورت وقوع پیدا کند، هیچ‌کدام از این کارها انجام نمی‌گرفتند. بنا بر این وقوع یکی از دو احتمال دوم و سوم قطعی است و این آغاز یک سرنوشت شومی برای کشور و اسلام است.

ایران موافق نقشه آقای کیسینجر، لبنان دیگری خواهد شد و ضد انقلاب، اسباب دست امریکا خواهد شد و امریکا تمام توجه خود را صرف اجرای سیاست خود از طریق ضد انقلاب خواهد کرد.

اما با تصویب قانون خلاف قانون اساسی و ایران و اسلام بر باد ده، اینجانب نمی‌توانم بمانم، تصویب این قانون به معنای برکنار کردن رئیس‌جمهوری است چرا که:

۱– دولت آقای رجائی برخلاف قانون اساسی به اینجانب تحمیل شد (پیغامی که آقای موسوی اردبیلی آورد)(۳).

۲– حق تصویب از رئیس‌جمهوری سلب شد.

۳– حق نظر او درباره اداره رادیو و تلویزیون از بین رفت.

٤– و اینک تمام حقوق رئیس قوه مجریه و فرمانده کل قوا نیز دارد از بین می‌رود.

اینها هستند حقایق مسلم و این کارها عبث انجام نمی‌گیرند و همان کودتای خزنده است که دارد انجام می‌گیرد.

و کنار رفتن رئیس‌جمهوری تنها در جنگ مؤثر نمی‌شود، از بین رفتن امید به حل مشکلات کشور از طریق تفاهم و حکومت قانون است و همین امر در جامعه یأس و سرخوردگی پدید می‌آورد.

به هر حال، ممکن است بیایند خدمت شما و بگویند، همه چیز بهتر از به، خواهد شد، اینجانب تکلیف خود دیدم که احتمالی را که به وضوح می‌بینم شرح کنم. بار دیگر یادآور می‌شوم که از وقتی به خدمت شما نامه می‌نویسم، یعنی از سال‌ها پیش تا امروز، به یاد نمی‌آورم که پیش‌بینی اینجانب خلاف از آب درآمده باشد.

با توجه به حقایق بالا، به نظرم یکی از راه‌حل‌های زیر باید عمل گردد:

۱– اینجانب همان‌طور که دو هفته پیش نیز عرض کردم، مطلب را به مردم بگویم و استعفا کنم.

۲– به آقایان تکلیف بفرمائید دست از بین بردن قانون اساسی بردارند و یک دولت لایق و کارآمد که نشانه هماهنگی میان مجلس و رئیس‌جمهوری باشد، بر سر کار بیاید. این قانون خلاف قانون اساسی پس گرفته شود و مسکوت بماند.

۳– اجازه بفرمائید مردم خود تکلیف را معلوم کنند. در مقام شما است و مایه استحکام جمهوری اسلامی و حضور واقعی مردم در صحنه می‌شود اگر مردم بیایند رأی بدهند و طبق نظر مردم وضعیت روشن بشود. وضعیت فعلی به هیچ رو شبیه سال ۱۳۳۲ نیست و آن سابقه ذهنی که شما دارید، نباید موجب مقایسه‌ای بشود که از اساس بی بر و پایه است.

خدا می‌داند و امروز شاید بسیاری از مردم می‌دانند که اینجانب از قبول مسؤولیت ریاست‌جمهوری، طالب عنوان و... نبودم. خطر و خطرهای بزرگ متوجه کشور می‌دیدم و می‌بینم و اینک نیز درگذشتن از این عنوان برایم چون آب نوشیدن، آسان است. توکل را به خدا کردم و پس از استخاره از قرآن کریم، این نامه را نوشتم و پناه بر خدا که به مسؤولیت خود عمل کرده باشم.

آیه از سوره کهف و مربوط به داستان ذوالقرنین. به‌راستی ما می‌توانیم همان نقش را داشته باشیم و جهان را دگرگون کنیم اگر

ابوالحسن بنی‌صدر
٦ خرداد ١٣٦٠

ضمیمه

چند واقعیت در رابطه با بیانات امروز شما:

١- اقرار به ضعف این مجلس و دولت مخلوق آن. در واقع اگر مجلس، همان بود که باید می‌بود، محتاج این‌طور حمایت نبود. مقایسه بفرمائید مجلس اول جمهوری اسلامی را با مجلس اول مشروطیت، ضعف این مجلس بیش‌تر دستگیر و چشم‌گیر می‌شود. آن مجلس کارش حامیش بود و توانست در برابر سلطنت ٢٥٠٠ ساله بایستد، این مجلس باید یک روز در میان رهبر انقلاب حمایتش کند.

شما می‌توانستید ضعف را با قوت عوض نکنید. رئیس‌جمهوری هم به رأی همین مردم انتخاب شده است، اما حامی او کارش بوده است. مردم او را پذیرفته‌اند. هر روز و هر ساعت همه او را می‌کوبند و او در نظر مردم محبوب‌تر می‌شود.

آنچه فرمودید مرگ‌آور بود، برای مجلس و جمهوری، چرا که قوت جمهوری را ضعف کردید و ضعف جمهوری را قوت(٤).

همان‌طور که حمایت‌های شما موجب ادامه حکومت موقت نشد، در آینده‌ای نزدیک متوجه خواهید شد نهادی که خود قادر به دفاع از اعتبار خود نیست، با حمایت، دوام نمی‌آورد و مجلس که خود محتاج این حد از حمایت است که مخالفانش مهدورالدم می‌شوند، آن‌قدر ضعیف است(٥) که نمی‌تواند خواستار جمهوری بشود. ضربه‌ای که به دست شما به اعتبار مجلس زدند، کشنده بود و امیدوارم اشتباه کرده باشم.

٢- اینکه در این جمهوری، یک زبان بیش‌تر حق رواج ندارد و آن زبان تهدید است، ضربه دیگری است که به اعتبار جمهوری خورد.

٣- اما اینجانب همان‌طور که گفته‌ام روی عقیده، اگر ٣٥ میلیون جمعیت ایران به اتفاق هم جانب اینجانب را بگیرند، مقابل شما نمی‌شوم. به خاطر اسلام و مصلحت خود این مردم، چنین نمی‌کنم(٦). یقین دارم که شما محتاج مردی که عقیده و صداقت و لیاقت را اساس کار خود قرار داده است، می‌شوید، امیدوارم که دیر نباشد و کار از کار نگذشته باشد.

بعد از بیانات که خطاب به وکلای مجلس فرمودید:

١- فرماندهی بدون قدرت و اختیار معنی ندارد.

٢- رئیس قوه مجریه که اسم بی‌مسمی باشد کسی نشنیده است.

٣- وقتی ١٣٠ تن از وکلای مجلس در دور دوم با مشارکت ٦،٥ میلیون رأی‌دهنده وکیل شده‌اند، یعنی ٢٨ درصد از رأی‌دهندگان در رأی شرکت کرده‌اند و این وکلا بر فرض صحت انتخابات، نماینده ١٥ درصد مردم بیش‌تر نیستند، آن مجلس نیست که شما می‌فرمائید:

- اگر تقلید از غرب است، در آنجا وقتی تنها ثلث بلکه کم‌تر از ثلث رأی‌دهندگان در انتخابات شرکت می‌کنند، تجدید انتخابات به عمل می‌آورند.

- اگر اسلام است، نماینده و وکیل، قیم نیست، و باید طبق میل موکل عمل کند و ثانیاً وکلای ١٥ درصد مردم چه حق دارند درباره صد درصد مردم تصمیم بگیرند؟

- اکثریت شورای نگهبان و مجلس و شورای عالی قضائی و دولت رجائی همه یک حزب هستند و این حزب در جامعه در اقلیت محض است. به زورِ گرفتن و بستن و شکنجه و... می‌خواهد حکومت کند. نمی‌تواند و کشور را به خطر می‌افکند.

- زمان، زمان شجاعت و صداقت و صراحت است. اینجانب آماده‌ام تا دژخیمان این رژیم، مرا ببرند و بکشند، اما نمی‌توانم نسبت به خطری که موجودیت ایران و اسلام را تهدید می‌کند لاقید بمانم و با سکوت خود در این جنایت بزرگ شرکت کنم. بنا بر این آماده‌ام تا از شن‌های داغ خوزستان به سلول‌های اوین نقل مکان کنم. آقای قدوسی و لاجوردی دقیقه‌شماری می‌کنند و دژخیم‌ها دندان‌های خود را تیز می‌کنند:

واقعیت همان چیزی است که بر سر مردم و کشور می‌آید. هندوانه دانه‌ای ٤٠ تومان رضایت نمی‌آورد. گفتن این حرف که مردم ناراضی نیستند خود را راضی کردن است. خطرها از هر سو سربرآورده‌اند و کشور را در میان گرفته‌اند، از شما توقع نبود که بفرمائید یا باید وضع موجود را بپذیرید یا بروید به خانه یا به خارجه. این همان لحن شاه سابق است. از کجا به کجا آمده‌اید؟ این است پاداش جان‌کندن‌های شبانه‌روزی؟ کشور را هر طور می‌خواهید اداره کنید، اینجانب زیر بار ننگ شرکت در نابودی ایران نمی‌روم. خداحافظ. اگر حرف و صرف حرف نیست، دولت آقای

رجائی برخلاف قانون اساسی تشکیل شده است، برخلاف قانون اساسی در مورد گروگان‌ها عمل و به کشور خیانت کرده است، پس چرا بر سر کار است؟

*** توضیح ***

یادآور می‌شود که در این تاریخ، تکلیف پیشنهاد هیأت کنفرانس عدم تعهد تا حدود زیاد معلوم بود. با آنکه در همین روز آقای خمینی در حضور «نمایندگان» مجلس انتخاب خود را کرده و در پاسخ به پیشنهاد همه‌پرسی، گفته بود «اگر همه ملت ایران موافقت کند، من مخالفت می‌کنم»، بنی‌صدر این نامه را، که یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخ ایران است، به او نوشت و در آن، مشخصات هر یک از دو انتخاب را برشمرد و:

١- او تصمیم شوم را گرفت و سرانجام به ملت، به دین و به خود، جام زهرآلود را نوشاند.

٢- آقای رجائی و دو تن از اعضای شورای نگهبان، نزد آقای خمینی رفته بودند که پس‌گرفتن لایحه «لغو فرمان همایونی»، سبب ضعف مجلس می‌شود و البته او را با تصویب آن موافق کردند. بدیهی است لایحه سلب اختیار رئیس‌جمهوری بود و از راه فریب، به آن «لغو فرمان همایونی» لقب داده بودند. رفتار امروز «شورای نگهبان» با مجلس که از کودتای خرداد ١٣٦٠ بدین‌سو، بر همین منوال است و مسلم می‌کند هدف، نه تقویت مجلس که کودتا بود.

٣- اشاره است به پیغام آقای خمینی توسط آقای موسوی اردبیلی: «انتخاب نخست‌وزیر را به مجلس بگذارید».

بنی‌صدر، این ضمیمه را بعد از اطلاع از سخنان آقای خمینی نوشته است و:

٤- وقتی کسی [که] می‌گفت «میزان، رأی مردم است»، بگوید «اگر ملت موافقت کند، من مخالفت می‌کنم»، قوت جمهوری را که «رأی ملت» بود، ضعف و ضعف جمهوری را که تدارک کودتا بر ضد رئیس‌جمهوری منتخب مردم بود، قوت کرده است.

٥- آقای خمینی پیش از ٢٥ خرداد که در آن گفت: «جبهه ملی از امروز مرتد است»، در ٦ خرداد، حربه تکفیر را بلند کرد و گفت «کسی که مکتبی را مسخره کند، زنش بر او حرام می‌شود و خودش هم باید مقتول باشد»! علامت آن است که آقای خمینی رهبری مرحله پایانی کودتا را خود بر عهده گرفته بود.

٦- با وجود همه آنچه به شهادت این اسناد، از ابتدای انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری، آقای خمینی بر ضد او به عمل آورد و با وجود سخنان آن روزش، بنی‌صدر بنا بر «اصل موازنه عدمی»، بر ضد او قدم برنداشت. بر این قاعده عمل کرد که باید موضع حق گرفت و بر این موضع ایستاد و چنین کرد. نتیجه این است که تا امروز، ٢٢ سال و ٦ ماه بعد از کودتا، قول یا فعلی از بنی‌صدر در دوران تصدی که در آن اندک لطمه‌ای به آقای خمینی سراغ رود، نیافته‌اند. در عوض، آنچه در این اسناد از کج‌رفتاری آقای خمینی نسبت به منتخب مردم و کارگردانی کودتا به قصد استقرار استبداد و سازش پنهانی با قدرت‌های خارجی و خشونت‌ها آمده است، در مقایسه با آنچه انجام گرفته است، مشت نمونه خروار است.

۵۱-۱-۳- پیام بنی‌صدر به مردم ایران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰

غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم به‌پاخاسته تحمیل کند

خبر تعطیل چند نشریه دیگر از آن جمله روزنامه «*انقلاب اسلامی*» را شنیدید. شب گذشته نیز برنامه تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور لکه‌دار کردن رهبر نهضت ملی ایران، دکتر مصدق، و خدشه‌دار کردن رئیس‌جمهوری تنظیم شده بود، تماشا کردید.
اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس‌جمهوری منتخب شما را هدف قرار داده است.
آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس‌جمهوری نیست، مهم آن است که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم به‌پاخاسته تحمیل کند و اثر خون‌های گرانبار عزیزان شما را که در سرنگونی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و آزادی شد، از بین ببرد و این در شرائطی است که کشور، خود را برای انجام انتخابات میان‌دوره‌ای آماده می‌کند.
رئیس‌جمهوری شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده او گذارده‌اید، استوار ایستاده است. پیام و کارنامه خود را به هر شکل از آن جمله نوار و اطلاعیه و... به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لبیک می‌گوید.

شاد و پیروز باشید.
رئیس‌جمهور
سید ابوالحسن بنی‌صدر
۱۳٦۰/۳/۱۷- همدان

*** توضیح ***
توقیف ۷ نشریه، به دستور آقای بهشتی و بی‌اطلاع «دادستان انقلاب»، آقای لاجوردی، اما با امضای او، به عمل آمد.

۵۲-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ (۱)

چماقدارهای شما در مقر ما هستند برای اینکه معلوم شود حکومت، اسلامی است و قانون اساسی دارد

رها نخواهند کرد تا کشور را به نابودی ببرند

شمائید و دژخیمانتان و اعدام

مرحله آخر کودتای خزنده، رأی مجلس تحت‌الحمایه شماست به عدم کفایت من و امضای شما، که فاتحه جمهوری خوانده شود و بر همگان معلوم شود که نه استقلال است، نه آزادی، نه اسلام و نه جمهوری

بهتر است به جای تهدید رئیس‌جمهور به اینکه «تا آخر خواهم رفت»، به مردم اطمینان بدهید که رأی آنها محترم خواهد بود

پیغمبر اسلام گفت «دین، جز محبت نیست»، شما می‌گوئید «دین، جز تهدید نیست»

برای من مثل روز روشن است که می‌خواهند اسلام و جمهوری را آن‌قدر لجن‌آلود کنند که برای حداقل یک قرن، در ایران مزاحمی در برابر قدرت آمریکا نماند

یک بار هم به این حزب چماقداران تهدید کنید و از مردم تحبیب به عمل بیاورید. ببینید فوراً آرامش به کشور بازمی‌گردد یا خیر

به نام خدا

۱- اینجانب هرگز در دفتر هماهنگی حاضر نشده‌ام تا با کسی ملاقات داشته باشم. دیروز هم که تهران آمدم، دفتر بودم، چماقدارهای شما هم در مقر ما هستند برای اینکه معلوم شود حکومت، اسلامی است و قانون اساسی دارد! روزها ناسزا می‌گویند، شب هم ناامنی ایجاد می‌کنند. بنا بر این ملاقات با کسی امکان ندارد.

۲- متأسفانه با این اطلاعات دروغ، شما را وادار کردند به کارهائی که کشور را به اینجا بکشاند. رها نخواهند کرد تا کشور را به نابودی ببرند.

۳- تهدید فرمودید «..... و الا تا آخر خواهم رفت»(۲). تا آخر، کجاست؟ شمائید و دژخیمانتان و اعدام. از حکومت شما یک کربلا کم بود آن را می‌خواهید آماده کنید من آماده‌ام.

٤- اگر بنای شما بر حفظ اسلام و ایران است، یک لحظه هم فکر کنید که ممکن است وضعیت طوری بشود که از من کاری ساخته باشد. چه اصرار دارید همه چیز را خراب کنید که اگر خدای نکرده، مصیبتی پیش آید، راهی نباشد؟! من را مردم انتخاب کردند، اگر فاجعه‌ای رخ دهد، شاید من به استناد این رأی آنان، بتوانم جلوی فساد و نابودی را بگیرم.

۵- من اخلاق اسلامی دارم. نه بی‌صفت هستم نه گرگ‌صفت. گفته‌ام در مقابل شما نمی‌ایستم و هرچه پیش آید بر این قول خواهم بود ولو از شما بدتر از آنچه که دیده‌ام ببینم بنا براین:

٦- من نه محرک کسی هستم به شلوغی، و نه می‌توانم مثل شما خود را قانع کنم که هرچه می‌شود از یک گروه است به اسم مجاهدین خلق، و قوای قهریه را باید به جان جوان‌های مردم انداخت به اسم مجاهدکشی، شما نمی‌خواهید توجه کنید، مردم بعد از بلائی که در این دو سال دیده‌اند، بعد از سرانجام گروگانگیری، با وجود نگرانی نسبت به سرنوشت جنگ، و در شرائطی که شدت نگرانی و ناامنی تا به حدی است که لیره ۳۰۰

تومانی آغاز انقلاب، به ۵۰۰۰ هزار تومن رسیده است، حالا نگران این هستند که مرحله آخر کودتای خزنده انجام بگیرد که همان رأی مجلس تحت‌الحمایه شماست به عدم کفایت من و امضای شما، که فاتحه جمهوری خوانده شود و بر همگان معلوم شود که نه استقلال است، نه آزادی، نه اسلام و نه جمهوری.

شما می‌گوئید که آیت، کیست که این‌قدر حرف او را می‌زنید. آیت، کسی است که طرح او را همه حتا شما، اجرا کردید. آمدید آن بیانات ناحق را بر خلاف اسلام، بر خلاف قانون و بر خلاف شرع ابراز و آغاز کردید و...

۷- اگر طالب آرامش هستید، به جای آن بیانات پر از تهدید که بوی جنگ داخلی و نابودی ایران را می‌دهد، بهتر است بیان اطمینان‌بخش بکنید که قانون - نه آن‌طور که شما می‌گوئید و در عمل اجرا می‌شود - واقعاً اجرا شود. بهتر است به جای تهدید رئیس‌جمهور - که منتخب مردم است - به اینکه «تا آخر خواهم رفت»، به مردم اطمینان بدهید که رأی آنها محترم خواهد بود. این هیچ آرامشی ایجاد نمی‌کند که رئیس‌جمهوری را که هیچ گناهی جز پافشاری بر استقلال، آزادی، امنیت، معنویت، اسلامیت و.... ندارد، به وسیله یک بزاز که شما او را دادستان انقلاب اسلامی کرده‌اید، شب و روز تهدید کنید.

متأسفانه شما از وقتی از پاریس پا به ایران گذاشتید، بیان اطمینان‌بخش را، حتا یکبار، امتحان نکردید و همیشه بیان تهدیدآمیز داشته‌اید. پیغمبر اسلام گفت «دین، جز محبت نیست»، شما می‌گوئید «دین، جز تهدید نیست».

برای من مثل روز روشن است که می‌خواهند اسلام و جمهوری را آن‌قدر لجن‌آلود کنند که برای حداقل یک قرن، در ایران مزاحمی در برابر قدرت آمریکا نماند. شما را هم به این راه خواهند برد. چه عیب دارد حال شما یک بار امتحان کنید: نُه (۹) ماه است مرا تهدید می‌کنید، چه با پیغام، چه حضوری، این‌همه بر خلاف قانون اساسی به من تحمیل کردید. یک بار هم به این حزب چماقداران تهدید کنید و از مردم تحبیب به عمل بیاورید. ببینید فوراً آرامش به کشور بازمی‌گردد یا خیر.

۸- امام فرمود: «هر عزیزی که حق را رها کرد، ذلیل می‌شود و هر ذلیلی حق را گرفت، عزیز می‌شود». این‌طور نیست که شما فکر کنید هر چه بر خلاف مصلحت و واقعیت بفرمائید، این مردم از شعور خالی هستند و کورکورانه خواهند پذیرفت. الآن به شما می‌گویم - تا باز نگوئید نمی‌دانستید- اگر در این کودتای خزنده قدم‌های بعدی هم برداشته شود، یعنی تهدید شما عملی گردد، کشور در این جنگ داخلی، توأم با جنگ خارجی موجود، فرو خواهد رفت و مسؤول این جنگ، کسی جز شما نیست.

ابوالحسن بنی‌صدر
٦٠/٣/٢٢

*** توضیح ***

۱- برای آنکه خوانندگان سنگینی جو آن ایام را در نظر مجسم کنند، سه قسمت از سخنان ٦ خرداد ١٣٦٠ آقای خمینی را نقل می‌کنیم. پیش از نقل آن سه قسمت، این توضیح بجاست که:

الف- در قسمت اول سخنانش، روحانیت را بر ضد بنی‌صدر برمی‌انگیزد. در سخن او، یک حقیقتی وجود دارد و آن اینکه بنی‌صدر شرط عهده‌داری مسؤولیت دولتی را علم و لیاقت می‌دانست و نه عبا و عمامه.

ب- در قسمت دوم، برای بار اول، تصریح می‌کند که «اگر هم همه مردم با رئیس‌جمهوری موافقت کنند، او مخالفت می‌کند»، بدیهی است «بیرون گذاشتن پا از قانون» را مجوز مخالفت خود می‌کند. عقل قدرتمدار او غافل است که قانون را همه مردم تصویب نکرده‌اند، اکثریت مردم تصویب کرده‌اند. پس همه مردم حق دارند موافقت کنند و اگر همه مردم موافقت کردند، مخالف با رأی همه مردم، اگر در حد نظر بماند، حق دارد، اما اگر بخواهد رأی همه مردم را بلااجرا کند، زور ناب می‌شود که او شد.

ج- در قسمت سوم، به بنی‌صدر تشر می‌زند چرا شورای عالی قضائی و شورای نگهبان و مجلس را قبول ندارد. واقعیت این است که بنی‌صدر، به استناد تقلب‌ها در انتخابات، - یادآور می‌شود که آقای هاشمی رفسنجانی گفت: بعد از انتخاب شدن بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری، نزد امام رفتیم و عرض کردیم: «اینکه نشد» و ایشان فرمودند: «شما سعی کنید مجلس را در اختیار بگیرید» - مجلس را قانونی نمی‌دانست، شورای قضائی را نیز به

استناد قانون اساسی که آقای خمینی برعکس آن رئیس شورا و دادستان کل را نصب کرده بود، قانونی نمی‌دانست و شورای نگهبان را هم به خاطر آن قانونی نمی‌دانست که نیمی از اعضای آن را دو مقام غیرقانونی برگزیده بودند.

۲- یادآور می‌شود که در پی سخنرانی آقای خمینی در حمایت از توقیف روزنامه‌ها، رئیس‌جمهوری در همدان بود، علاوه بر پیام به مردم، نامه شدیداللحنی به آقای خمینی نوشت. فتوکپی این نامه در یورش قوای سرکوب، ربوده و برده شد. در روزهای پیش از صدور «حکم عزل» بنی‌صدر، یک بار توسط موسوی اردبیلی، خمینی پیام داده بود: «اگر ۸ گروه سیاسی را محکوم کند و ۷ تن یا بیش‌تر از همکاران خویش را براند (اسامی آن ۸ گروه و این کسان بر صفحه‌ای قید شده بودند)، بنی‌صدر عزیز است، رئیس‌جمهور ما است، فرمانده کل قوا است و دولت را هم به میل او عوض می‌کنیم». تهدید کرده بود که اگر نپذیرد و حاضر به همکاری با رهبران حزب جمهوری اسلامی نشود، او «تا آخر خواهد رفت».

و اما یادداشت روز ٦ خرداد آقای هاشمی رفسنجانی، سند است: کودتای خرداد ۱۳٦۰ را آقای خمینی، خود، تصدی کرده است. در یادداشت‌های روزهای دیگر نیز تصریح می‌کند که در ماجرای «عزل بنی‌صدر»، مجلس، طبق دستور خمینی عمل کرده است:

* سه قسمت از سخنرانی آقای خمینی در ٦ خرداد ۱۳٦۰ خطاب به نمایندگان مجلس اول:

۱- و الا این ملت هست و این روحانیت هم هست، این را بدانید در هر جائی از این مملکت یک روحانی مبارز هست، متعهد به اسلام، هر وقت صدایش دربیاید همه دنبال او هستند، این‌قدر تعقیب نکنید که بخواهید روحانیت را کنار بگذارید. آخر شما در ظرف چندین سال چه کار کردید برای این کشور که روحانیون را می‌گوئید نباید باشد، چه کردید؟ چه کار مثبتی شما کرده‌اید؟ جز حرف، هیچی ندارید. هی می‌گوئید ما گفتیم، خوب گفتید، چه کردید؟ الآن این ملتی که دنبال این جمعیت بودند و دنبال اسلام بودند و روحانیت را نشانه اسلام می‌دانستند، من نمی‌خواهم بگویم هر روحانی کذا... من بعضی روحانیان را از شمر هم بدتر می‌دانم. من عرض می‌کنم...

۲- این مردم، اسلام را می‌خواهند، اگر پایتان را از اسلام کنار بگذارید، این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت می‌کند و همه ملت اسلام هم اسلام را می‌خواهند. من اول سال به آقایان عرض کردم که این سال خوب است که سال اجرای قانون باشد. باید حدود معلوم بشود، آقای رئیس‌جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست، یک قدم آن‌ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم...

۳- شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس‌جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم، نه همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد، باید بپذیرید، برای اینکه میزان، اکثریت است و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون نیست و مخالف اسلام هم نیست، میزان این است. همه ما باید بپذیریم. من هم ممکن است با بسیاری از چیزها، من که یک طلبه هستم، مخالف باشم، لکن وقتی قانون شد دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک بکند مفسد فی الارض است و باید با او دادگاه‌ها عمل مفسد فی الارض بکنند...

۵۳-۱-۳- پیام بنی‌صدر به مردم ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰

از سه شعار انقلاب اسلامی: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، هیچ محتوایی به جای نخواهند گذارد

چون امنیت نیست، وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد

روزنامه‌ها تعطیل و زبان‌ها بسته شده‌اند و آینده از این هم بدتر خواهد شد

گروهی که مقامات را به تصرف در آورده است، به لحاظ بدتر شدن وضع و بی‌اعتبار شدن در افکار عمومی، روز به روز بیش‌تر به وسائل اختناق‌آور پناه خواهد برد و خود، قربانی همین جریان خواهد شد

ای آزادی! چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند! ای اسلام! چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند!

چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که به نام این دین، تا یک قرن، کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی به حق کند

فرق است میان حرف و عمل، وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتی که سوار می‌شود

از راه بحث آزاد واقعی، مانع از آن گردیم که برخورد اندیشه‌ها به برخورد چماق‌ها و اسلحه‌ها بدل گردد

بسمه تعالی

مردم مسلمان ایران:
شما با رأی قاطع خود مرا به ریاست‌جمهوری انتخاب کردید. اینک از خود بپرسید اگر اینجانب با توقعات قدرت‌گرایان هم‌آهنگی می‌کردم، آیا در وضعی که مرا قرار داده‌اند، قرار می‌گرفتم؟ اگر زبان شما نمی‌شدم و اعتراض نمی‌کردم، اگر وضع کشور را روزانه به شما گزارش نمی‌کردم، اگر هر چه واقع می‌شد را قانونی می‌شمردم، اگر... با من این‌طور رفتار می‌کردند؟
به دین خود و رأی و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جائی که توانستم کوشیدم. بسیاری از جریان‌ها را به‌موقع مطلع شدم و هشدار دادم. صدایم را در قیل و قال‌های جوسازان گم کردند و اینک نیز مثل جدم حسین ابن علی(ع) آنچه از خطرها که می‌بینم برای شما پیش‌بینی می‌کنم:
از سه شعار انقلاب اسلامی: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، هیچ محتوایی به جای نخواهند گذارد(۱).
۱- استقلال اقتصادی با بودجه‌ای که تهیه کرده‌اند و با نفتی که صادر می‌کنند و با قراردادهائی که امضاء می‌کنند، از بین می‌رود و چون امنیت نیست، وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد.
۲- استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی و با وجود ناامنی داخلی و جنگ خارجی از دست خواهد رفت.
۳- از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است. فقدان امنیت تا بدانجاست که لیره ۲۰۰ تومانی دو سال و نیم پیش، پنج هزار تومان شده است. روزنامه‌ها تعطیل و زبان‌ها بسته شده‌اند و آینده از این هم بدتر خواهد شد. گروهی که مقامات را به تصرف در آورده است، به لحاظ بدتر شدن وضع و بی‌اعتبار شدن در افکار عمومی، روز به روز بیش‌تر به وسائل اختناق‌آور پناه خواهد برد و خود، قربانی همین جریان خواهد شد.

٤- روزی محکومی در پای چوبه دار گفت: ای آزادی! چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند! امروز و فردا بیش‌تر از امروز خواهند گفت: ای اسلام! چه جنایت‌ها که به نام تو نمی‌کنند! چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که به نام این دین، تا یک قرن، کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی به حق کند.

٥- اینجانب هیچ گناهی به جز اینکه خواسته‌ام استقلال و آزادی و اسلام به عنوان تضمین‌کننده استقلال و آزادی و زمینه‌ساز رشد و تعالی همه‌جانبه انسان به اجرا درآیند نداشته و ندارم. از اسلام، نان نخورده‌ام، اما عمر را در خدمت به آن گذرانده‌ام. به شما مردم گفتم کودتای خزنده اجرا می‌کنند و مراحل آن را هم یکایک شرح کردم و تا اینجا نیز به همان ترتیب انجام داده‌اند و مرحله آخر آن، که سلب عنوان ریاست‌جمهوری و گرفتن جان اینجانب است را نیز دست اندر کارند تا انجام دهند. اگر چنین کردند علاوه بر آنچه که در بالا پیش‌بینی کردم امور زیر نیز واقع خواهند شد:

الف- برخوردهای پایدار در کشور بر برخوردهای مسلحانه کنونی اضافه خواهند شد و خود بر مشکلات بالا خواهند افزود. مردم ما کر و کور نیستند و وضعیت روزمره خود را می‌بینند و می‌بینند که دو سال و نیم حکومت حزب حاکم، روز به روز وضعیت کشور را بدتر ساخته است و امنیت از بین رفته است. اقتصاد، فلج شده است. جنگ داخلی و خارجی به طور مستمر ادامه دارد و اینک خطر گسترش آن نیز است.

ب- جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم می‌گردد و همان‌طوری که در جریان گروگانگیری ملاحظه کردید، ناچار به شرائط ننگینی تن خواهند داد. همان‌طور که بیمی به خود راه ندادند روزی گفتند تا گروگان‌ها در دست ماست گلوگاه امپریالیزم آمریکا در دست ماست. و وقتی تسلیم شدند گفتند گروگان‌ها جنس بنجل بودند و آمریکا نمی‌خواست، ناچار شدیم از سر بازشان کنیم. خواهند آمد و خواهند گفت چاره نداشتیم جز اینکه به شرائط، تسلیم بشویم، مردم بدانید.

چهار وزیر خارجه آمدند و و پیشنهاد کردند که قوای عراق به داخل خاک عراق عقب‌نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف، حریمی غیرنظامی به وجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ١٨ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند. از ابتدای جنگ به این سوی، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را به حال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی به دست می‌آوریم بلکه نقشه‌های آمریکا را در همه منطقه بر هم می‌ریزیم و می‌توانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم. ضربه از خارج را تحمل کردیم، ارتش مهاجم را متوقف ساختیم و شروع به اضمحلال آن نمودیم. از پشت سر کردند آنچه که کردند و شما از آن اطلاع دارید. وضع جنگ تا این لحظه این‌طور است، هستیم و ببینیم که این وضع چطور تحول خواهد کرد. اگر این خطرها که برشمردم، برای شما مردم ملموس هستند و در دل خود احساس می‌کنید که راست می‌گویم و با شما صادقانه حرف می‌زنم، اگر امتحان خود را داده‌ام که مقام و موقعیت مرا نفریفته و برای وفاداری به دین و برای شما مردم همه چیز حاضر شده‌ام، اگر بر شما معلوم است که فرق است میان حرف و عمل، وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتی که سوار می‌شود و اگر می‌دانید که امتحان واقعی وقتی است که انسان، اسباب سوار شدن بر مرکب خودکامه را داشته باشد و سوار نشود، باور کنید که خطرها که برشمردم همه خطرها نیستند و خطرها هم جدی هستند. باور کنید برای اینکه این خطرها پیش نیایند خود را در هر خطری افکنده‌ام، باور کنید که یک لحظه از فکر این خطر بیرون نرفته‌ام. به هیچ‌کس خائن نبوده‌ام و خواسته‌ام محیط امن و آزاد اجتماعی به وجود آید و کشور، سریع رشد کند.

به گمان اینجانب راه چاره آسان است، به شما مردم همواره سخنم این بوده است:

روزی که به دزفول رفتم، شهر در حال سقوط بود؛ با ارتشیان صحبت کردم، به آنها گفتم شما به خود باور کنید و می‌توانید دشمن را متوقف کنید و بشکنید. آنها از اینجانب پذیرفتند، عمل کردند و موفق شدند. حالا هم به شما مردم می‌گویم شما به توانائی خود باور کنید، تسلیم جوسازان و چماق‌داران نشوید، استقامت کنید. راه‌های استقامت را شما خود در گذشته یافته‌اید و این بار نیز می‌توانید بیابید.

و اما به کسانی که شتابزده می‌خواهند کار را یکسره کنند، بارها گفته‌ام و حالا هم می‌گویم:

برنامه کارتان حذف اختیارات رئیس‌جمهور است. گفتید این حرف دروغ است و معلوم شد که دروغگوی سال که بود.

برنامه کارتان حذف ریاست‌جمهوری است، گفتید بدگمانی و خیال است، تا اینجا آمده‌اید. بیائید هماهنگی به وجود آوریم و با اجرای واقعی قانون، کشور را از مهلکه بیرون ببریم. قانون را وسیله اجرای نیات خود کردید و اجرای واقعی آن را تا این حد مشکل ساختید. برای پرهیز از خطرها، برای آنکه مردم کشور نگران‌تر از آنچه هستند نشوند، بیائید:

الف- آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را محترم شمرید و آزادی بیان و قلم را تأمین کنید و مطمئن باشید مردم ما عاقل و رشید هستند و با مقاله‌ها و حرف‌های تحریک‌آمیز تحریک نمی‌شوند.
ب- قانون اساسی را مو به مو به اجرا بگذارید و هر جا را که خلاف انجام شده است معین کنیم و بازگردیم و قانون را اجراء کنید.
ج- دستگاه قضائی را همان‌طور که اسلام می‌گوید مستقل و بی‌طرف کنیم و اعتماد و امنیت واقعی را پدید آوریم و به جای پرداختن به حذف همه و همه و اعمال زور در برخورد به هر مشکل، برنامه‌ای برای حل مشکلات کشور به اجرا بگذاریم و از راه بحث آزاد واقعی، مانع از آن گردیم که برخورد اندیشه‌ها به برخورد چماق‌ها و اسلحه‌ها بدل گردد.

خواهر و برادر،
با کمال صداقت، وضعی را که می‌بینم برای شما شرح دادم. به شما می‌گویم اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن [را] بر شما خواهند آورد و...
امروز از صبح تا شام و از شام تا صبح چماق‌داران رسمی و غیررسمی محل زندگی و کار رئیس‌جمهوری منتخب شما را در محاصره دارند و اینها مستثنی هستند. می‌توانند هر تظاهری را بکنند و هر رذالتی را انجام دهند. فردا با شما مردم چه خواهند کرد؟
خدا را به گواهی می‌گیرم که به وظیفه خود عمل کردم و آنچه را باید به اطلاع شما می‌رساندم، [رساندم]، بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.

رئیس‌جمهور
ابوالحسن بنی‌صدر
۲۲ خرداد ۱۳٦۰

*** توضیح ***
این پیام در مجلس، در ٢٤ خرداد ۱۳٦۰، توسط آقای غضنفرپور خوانده شد. آقای خمینی از قرائت آن، آن‌طور که آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب «*عبور از بحران*» آورده است، انتقاد کرده بود. یعنی چرا جلوگیری نکرده‌اید! و
۱- فهرست آنچه قرار بود استبداد مُلاتاریا انجام دهد را بنی‌صدر در کتاب «*خیانت به امید*» کامل‌تر آورده است. و ملاتاریا همه خیانت‌ها، جنایت‌ها و فسادها را مرتکب شد.

۵۴-۱-۳- پاسخ بنی‌صدر به سخنان خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

اگر راهپیمائی و تظاهرات نباید انجام گیرد، چرا یک گروه معین، آزادند در خیابان‌ها تظاهر کنند و ناسزا و شعار دهند؟ به جان مردم بیفتند و بزنند و بگیرند و ببرند؟

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی(۱)

هنوز فرمایشات شما را به تمامی نشنیده‌ام. اما این هشداری [را] که مرتب از رادیو پخش می‌شود، شنیدم، این جواب را عرض می‌کنم:

۱- به دفعات عرض کردم. باز عرض می‌کنم، اینجانب در هیچ اتحادی وارد نشده‌ام. خبرهائی که در پیام‌های قبلی شما بود، محتوائی منطبق با واقعیت نداشت. در مراجعت به تهران، هم به علت کسالت، و هم به علت اینکه در معرض این‌گونه حرف و نقل‌ها قرار نگیرم، از پذیرفتن اشخاص خودداری کردم. فکر کنید شاید کسانی هستند که می‌خواهند کار کشور را به همین ترتیب که ملاحظه می‌شود به نابودی کشانند و خبرهای دروغ را به شما می‌رسانند و شاید شما و کشور را از فرزند متعهد و لایق خود محروم سازند.

۲- آیا قانون باید درباره همه، به تساوی اجرا شود، یا به تبعیض؟ اگر راهپیمائی و تظاهرات نباید انجام گیرد، پس این چند روزه چرا یک گروه معین، آزادند در خیابان‌ها تظاهر کنند و ناسزا و شعار دهند؟ به جان مردم بیفتند و بزنند و بگیرند و ببرند؟ روز اول ماه مه (روز کارگر) به گروه‌هائی که به غیر دین عقیده دارند، اجازه اجتماع داده شد، کسی هم متهم به شرکت در وحدت نشد.

۳- آیا شورای عالی قضائی و بقیه که فرموده‌اید اینجانب نباید بگویم آنها را قبول ندارم، باید طبق قانون اساسی تشکیل شود یا خیر؟ و باید طبق قانون عمل کنند یا خیر؟ آیا شورای عالی قضائی، حق وضع قانون دارد یا نه؟ اگر ندارد، اینجانب که باید مجری قانون اساسی باشم، حق دارم بگویم وضع قانون نکنند یا خیر؟ اگر دادستان انقلاب که هیچ‌یک از شرائط قاضی در او جمع نیست، بر خلاف قانون اساسی و قانون مطبوعات، روزنامه‌ها را توقیف کرد، باید بگویم چرا خلاف قانون عمل می‌کند یا خیر؟ و اگر مردم را به استقامت در برابر قانون شکنی آشکار خواندم، دعوت به شورش کردم یا دعوت به قانون؟

٤- به گمان اینجانب این است که رفتار شما در حق اینجانب عادلانه نیست. اینجانب هیچ نیت بدی نسبت به شما و کشور نداشتم. با کمال صداقت خدمت کردم. وضعیت کشور بحرانی است تا وقتی که بنا بر اجرای قانون نشود، بحرانی‌تر می‌شود. این است که هر وقت که خونسردی باز آمد، اجازه بفرمائید بحث آزادی که قبلاً اجازه نفرمودید، با مسؤولان قوای سه‌گانه انجام گیرد. اینجانب به رأی مردم همواره پایبندم، گمان نیز نمی‌کنم کسی باشم که خلاف خواست مردم عمل کرده باشم یا بکنم. عصبانیت شما به هر اندازه باشد از صداقت اینجانب نسبت به شما کاسته نمی‌گردد. باز هم به حکم وظیفه دینی عرض می‌کنم کلید آرامش کشور در دست شما است. اطمینان بدهید قانون و تمام قانون اجرا می‌گردد. اگر آزادی اجتماع، طبق قانون اساسی، باید برای همه باشد و اگر شما مصلحت نمی‌بینید، پس هیچ گروه نباید اجتماع کند، درباره مطبوعات هم همین‌طور. سایر امور نیز همین‌طور. تأکید می‌کنم، رفتار شما هرچه باشد، اینجانب تعهد خود را نسبت به شما نقض نمی‌کنم(۲).

ابوالحسن بنی‌صدر

۲۵ خرداد ۱۳٦۰

۱-۵۴-۱-۳- پاسخ تکمیلی بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰

بسمه تعالی

پیرو تلگرام قبلی اینجانب به دفتر امام و خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون عرض می‌شود:
۱- درباره هیأت سه نفری باید عرض کنم قرار متارکه بود و نظارت بر آن، نه کارهائی که کرد. تازه اینجانب نگفتم که قبول ندارم، نامه‌ای به آقای اشراقی نوشتم که چطور یک بام و دو هوا عمل می‌شود، به جای متارکه، لایحه به مجلس بردند. شما قبول فرمودید که جلو این کار را بگیرید. نگرفتید و اینجانب مقصر شدم.
۲- اینکه می‌فرمایند اگر می‌توانید امور اقتصادی... اصلاح کنید بیائید جلو، اینجانب ادعا می‌کنم با یک دولت مؤمن و معتقد و دانا به کار و مجری قانون از عهده این کار برمی‌آیم. پیش خدا و خلق خدا تعهد می‌کنم(۳).
۳- اجرای قانون یعنی اینکه همه حقوق مقام‌های مختلف رعایت شود. خوب است که فرمودید دولت را مجلس معین کرده است، این خلاف قانون اساسی است. در قانون اساسی دو تصویب لازم است، تصویب رئیس‌جمهور و مجلس، و همین عدم رعایت قانون اساسی این بحران را به وجود آورده است، در صورت بازگشت به قانون اساسی امور هم در مجرای صحیح قرار می‌گیرد.
٤- مگر اینجانب حاضر نشدم در بحث آزاد با گروه‌ها شرکت کنم؟ مگر شما موافقت نفرمودید؟ چرا نگذاشتند؟ آیا برای این نبود که در شما این‌طور حساسیت‌ها را به وجود بیاورند؟ اگر به مسائل واقعی مردم که سختی وضع اقتصادی و نبود امنیت و بحران‌سازی و جنگ و... است، به طور صحیح بپردازیم ملاحظه خواهد شدکه مسأله گروه‌ها مسأله کاذبی است و پوششی است که به آن می‌خواهند واقعیت‌ها را از شما و مردم بپوشانند. امام فرمودند که جواب بدهید و من هم جواب فرستادم، اما رادیو و تلویزیون پخش نکرد.

ابوالحسن بنی‌صدر
۲۵ خرداد ۱۳٦۰

*** توضیح ***
۱- پاسخ‌هائی که آقای هاشمی رفسنجانی، آنها را «مغرورانه» خوانده (یادداشت ۲۵ خرداد ۱۳٦۰- صص ۱۵٦ و ۱۵۷ از «*عبور از بحران*») و تصریح کرده است بر آلت فعل بودن مجلس و وقوع انفجار در محل مسکونی بنی‌صدر که او آن را به دروغ کاخ می‌خواند: «نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد. بعداً معلوم شد در حیاط کاخ مسکن بنی‌صدر انفجار رخ داده. ممکن است کار خودشان باشد و ممکن است از مخالفانشان، بعداً روشن خواهد شد...»
«احمدآقا تلفن کرد و گفت: امام می‌فرمایند زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی‌صدر جواب مغرورانه‌ای به اظهارات امام داده، معلوم است نمی‌خواهد به راه بیاید».
۲- همچنان از آقای خمینی می‌خواهد خشونت را روش نکند، به قانون، تمکین کند و کشور را به شعله‌های آتش نیفکند. اما دعوت به قانون و خشونت‌زدائی را «جواب مغرورانه» دریافتند و عبور دادن جامعه ایرانی از آتش خشونت را، تنها روش استقرار استبداد خویش شمردند و مسؤولیت کامل فرو افکندن کشور در شعله‌های خشونت (ترور...) با آنهاست.
و امر مهم اینکه بنا بر «اصل موازنه عدمی»، جدائی نباید جست. بر وفای به حق باید استوار ماند. در این صورت، زورپرست یا ترک زورپرستی می‌کند و یا دستور می‌دهد «زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر تصمیم بگیرد». به رغم آنچه آقای خمینی کرده بود، بنی‌صدر همچنان به او با صمیمی‌ترین و دلسوزانه‌ترین لحن، نامه می‌نویسد و او را به ترک خشونت و تن دادن به رعایت قانون می‌خواند.
۳- آقای خمینی که وقتی موفقیت‌های بنی‌صدر و همکاران او را در قلمرو اقتصاد دید، گفت: «اقتصاد، مال خر است و بنی‌صدر می‌خواهد ایران را مثل سویس و فرانسه بکند، مردم ایران برای اسلام، انقلاب کردند و اسلام را می‌خواهند...» در این روز، مدعی شد هیچ‌کس برای اقتصاد، راه‌حل

ندارد. لازم بود مردم ایران بدانند دروغ می‌گوید و می‌داند وضع اقتصادی بد و بدتر می‌شود. پس زمینه ذهنی مردم را برای تحمل فقر فزاینده فراهم می‌کند. اگر مردم می‌دانستند چه آینده‌ای در انتظار آنهاست....

۵۵-۱-۳- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳

ویرانی و کشتار و بی‌اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی‌شناسد

شما هم در زندانی که از ایران ساخته‌اید، زندانی شده‌اید

آیا این مقدار هم نمی‌توانید که به قیمت گذشتن از خود، اسلام و ایران را نجات بدهید؟!

در سقوط قطعی رژیم شما کم‌ترین تردید ندارم... می‌خواهم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند

کوشیدم شما را از رفتن به راهی که اینک می‌بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم

از آزادی نترسید!... رژیمی که در آزادی، متصدی امور می‌شود، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد

۱ مرداد ۱۳٦۳
بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد...(۱)
وضع بیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و کشتار و بی‌اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی‌شناسد. و شما همچنان اصرار دارید «تا به آخر بروید»؟! خرابی و فساد تا به جائی است که دیگر کسی باور نمی‌کند شما به این همه تباهی رضا باشید. می‌گویند «مطالب به شما نمی‌رسند». به سخن دیگر، شما هم در زندانی که از ایران ساخته‌اید، زندانی شده‌اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را به حال و روز خود درآورد(۲)!
پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از مأموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟ نمی‌دانم(۳) آنچه می‌دانم این است که هیچ‌کس از روز اول، بد نیست. بد می‌شود. شما گمان کردید با فلان اقدام موافقت می‌کنید و کارها بر وفق مراد می‌شوند و مجبور شدید قدم بعدی و قدم‌های بعدی را بردارید و رسیدید به جائی که رسیدید. حالا فکر می‌کنید راه پس و پیش ندارید.
آیا این مقدار هم نمی‌توانید که به قیمت گذشتن از خود، اسلام و ایران را نجات بدهید؟ جنگ را همچون گروگانگیری ادامه دادید تا اینجا که اینک بیم خطر برای موجودیت ایران می‌رود. باز می‌خواهید ادامه بدهید تا کجا(٤)؟

آقای خمینی
نمی‌خواهم انحطاط پرشتاب ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آن‌قدر بی‌هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. با این حرف هم که شما زندانی هستید موافق نیستم، علائم خرابی و ویرانی چنان نمایان هستند که ممکن نیست به شما نرسند. می‌خواهم شما را به انقلاب بخوانم. بیائید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگوئید آنچه شد خلاف اسلام بود. به زیان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. به مردم بگوئید آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند.
می‌دانم که در این آزادی، خشم‌های سرکوفت‌شده، چون شراره‌های آتش‌فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشم‌ها خواهید شد. هزاران خانواده‌های جگرسوخته فریادهای خشم سر خواهند داد و... اما زمان خواهد گذشت. ایران در آزادی، آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دین خواهد شمرد. روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط به فراز آئید و بزرگی از سر گیرید.

خدا می‌داند که در سقوط قطعی رژیم شما کم‌ترین تردید ندارم. انکار شما بی‌فایده است، شما نیز در دل بدان معترفید. بنا بر این محرک اینجانب در دعوت شما به جهاد با نفس جز این نیست که می‌خواهم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند. چرا نگویم هنوز مایلم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر به در آئید و همان قیافه معنوی عصر انقلاب را از سر گیرید. هر چه فریاد کردم، باور نکردید. به من مقام، وعده دادید و تهدید کردید(۵). از مقام گذشتم، خطرها همه را پذیرفتم بلکه به خود آئید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم این انقلاب تباه شود. هر چه توانستم کردم بلکه جلو قدرت‌مداری ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال کوشیدم شما را از رفتن به راهی که اینک می‌بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم.

اینک به این امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار، از نو به شما نامه می‌نویسم. از شما دعوت می‌کنم:

۱- این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاه‌های انقلاب و...) را منحل کنید.

۲- جنگ را موقوف کنید.

۳- بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند، یعنی مجلس جدیدی با انتخابات به‌راستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد.

٤- آزادی‌ها را برقرار سازید.

۵- از امور یکسره کنار بگیرید.

٦- اگر گمان می‌کنید این‌همه به خاطر آن است که به قدرت باز گردم. تعهد می‌کنم که هرگز به گِرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند.

۷- از آزادی نترسید. به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مرد،م همه را آزموده‌اند و همه را می‌شناسند و رژیمی که در آزادی، متصدی امور می‌شود، رژیمی ضد اسلام نخواهد شد. از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه‌ها را از زیر بار این‌همه فساد و قتل و... آزاد کنید. نترسید، پشیمان نخواهید شد.

ابوالحسن بنی‌صدر

*** توضیح ***

۱- این نامه را بنی‌صدر به خواست آقای مروارید یکی از روحانیان تهران که برای تشکیل جبهه‌ای کوشش کرده بود، نوشت. او گفته بود نامه را می‌برد و به دست آقای خمینی می‌رساند. نامه را آقای امیر حسینی به دست آقای مروارید سپرد. نامه در سمینار «مجامع اسلامی ایرانیان» قرائت شد. اما چگونه به دست گروه رجوی افتاد؟ پرسشی است که تا امروز پاسخ نیافته است. این گروه ترجمه‌ای جعلی از نامه کرد و به این عنوان که بنی‌صدر نامه پوزش و... به خمینی نوشته است، برای مقامات خارجی و مطبوعات فرستاد. روزنامه «*لوموند*»، وقتی ترجمه مُصدَّق نامه را در اختیار گرفت، کار گروه رجوی را، در سخت‌ترین ادعانامه علیه خمینی را پوزش و... گرداندن، رسوائی خواند.

۲- نامه ۳ سال بعد از کودتا به آقای خمینی نوشته شده است. بنی‌صدر به او این قاعده را یادآور می‌شود: «مستبدی که به نام مرام، جانشین او می‌شود، در استبدادگری، از مستبد پیشین، پیشی می‌گیرد». و بدین‌سان بود که شاه سابق از خمینی انتقام گرفت. مکافات او کامل شد وقتی نوه او حسین خمینی، آلت فعل مایکل لودین، صهیونیست بدسابقه امریکائی شد و در واشنگتن با نوه رضاخان، هم‌مشرب شد.

۳- در ۲۵ خرداد ۱۳٦۰، بنی‌صدر به اظهارات آقای خمینی پاسخ نوشت و به مخفی‌گاه رفت. فردای آن روز، خطاب به آقای خمینی، سخن گفت. به او هشدار داد، آینده نزدیک و دور را برایش شفاف، توصیف کرد و او را به ترک استبدادگری خواند. نوار آن پیام در اختیار نیست.

٤- بدین‌سان، در ۱ مرداد ۱۳٦۳، بار دیگر، به آقای خمینی هشدار می‌دهد که این، اوست که به جنگ ادامه می‌دهد و ادامه جنگ برای موجودیت کشور خطر دارد. پس ادعای مُلاتاریا که ادامه جنگ به مدت ۸ سال، «دفاع مقدس» بوده، دروغ آشکار است.

۵- بعد از مرگ آقای خمینی، کوشیدند از او یک عارف بسازند. حال آنکه رفتار او، [که از] تحبیب، که در دادن مقام خلاصه می‌شد، و تهدید، که «تا آخر می‌روم» دامنه داشت، سرسوزنی با عرفان سازگاری نداشت.

این واپسین نامه بنی‌صدر به خمینی است. پس از آن، سه ماه پیش از آنکه آقای خمینی با پذیرفتن قطعنامه آتش‌بس، جام زهر را سر کشید، دو نوبت واسطه نزد بنی‌صدر فرستاد. از او دعوت می‌کرد به ایران باز گردد. اگر هم نمی‌آید، نامه‌ای به او بنویسد و هر آنچه را می‌خواهد انجام بگیرد فهرست کند تا انجام بگیرد. بنی‌صدر پاسخ داد اتمام حجت را در نامه ۱ مرداد ۱۳٦۳ کرده‌ام. بر آقای خمینی است که به آن نامه عمل کند. غیر از این مراجعه، دست کم دو بار دیگر نیز، واسطه فرستاد. اما عمل او نشان داد، قصد ندارد از بیراهه استبداد به راست‌راه آزادی باز آید.

*** منابع ***

ـ کتاب «*نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران*»، به اهتمام فیروزه بنی‌صدر، پاریس، ۱۳۸٤، انتشار به‌صورت الکترونیکی.
ـ وبسایت رسمی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر (http://www.banisadr.com.fr)
ـ وبسایت روزنامه «*انقلاب اسلامی* (در هجرت)» (http://enghelabe-eslami.com)

۲-۳- نامه اکبر هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹

ما برای حفظ آرامش نمی‌توانیم مطالب واقعی خودمان را بگوئیم و جنابعالی هم صلاح ندانسته‌اید که مردم را از ابهام و تحیر درآورید

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم
امام و رهبر و مرجع تقلید عزیز و معظم

به نظر می‌رسد در ملاقات‌های معمولی، به خاطر کارهای زیاد و خستگی جنابعالی، فرصت کافی برای طرح و بحث مطالبی اساسی که داریم به دست نمی‌آید، ناچار چیزهائی که تذکرش را وظیفه تشخیص می‌دهم تحت عنوان: «النصیحة لائمة المؤمنین» در این نامه بنویسم؛ خواهش می‌کنم توجه فرمائید و در ملاقات بعدی جواب لطف کنید:
۱- یک سال پیش، پس از انتخابات ریاست جمهوری نامه‌ای به خدمتتان نوشتیم که نسخه‌ای از آن ضمیمه این نامه است. شما در بیمارستان قلب بستری بودید و ملاحظه حال شما مانع تقدیم نامه گردید، خواهش دارم، اول نامه را ملاحظه نمائید و سپس این یکی را.
۲- احساس می‌کنم که روابط و ملاقات‌های ما با جنابعالی، صورت تشریفاتی به خود می‌گیرد و محدودیت‌هایی در طرح و بحث مطالب - من‌جمله خوف از اینکه جنابعالی موضع‌گیری سیاسی و رقابت تلقی کنید- به وجود آمده و من خائفم که این حالت خسارت‌بار باشد.
۳- تبلیغات متمرکز مخالفان - که از مقام رسمی و تریبون‌های رسمی در رُل مخالف و اقلیت سخن می‌گویند- و نصایح کلی و عام جنابعالی و سکوت و ملاحظات ما که علل موضع‌گیری‌ها را روشن نکرده‌ایم، وضعی به وجود آورده که خیلی‌ها خیال می‌کنند ما و طرف ما بر سر قدرت اختلاف داریم و دو طرف را متساویاً مقصر یا قاصر یا... می‌دانند. ما برای حفظ آرامش نمی‌توانیم مطالب واقعی خودمان را بگوئیم و جنابعالی هم صلاح ندانسته‌اید که مردم را از ابهام و تحیر درآورید.
خود شما می‌دانید که موضع نسبتاً سخت مکتبی امروز ما، دنباله نظرات قاطع شما از اول انقلاب تا به امروز است، بعد از پیروزی معمولاً ما مسامحه‌هائی در این‌گونه موارد داشتیم و جنابعالی مخالف بودید، اما نظرات شما را با تعدیل‌هائی اجرا می‌کردیم؛ شما اجازه ورود افراد تارک‌الصلوة یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی‌دادید، شما روزنامه «آیندگان» و... را تحریم می‌کردید، شما از حضور زنان بی‌حجاب در ادارات مانع بودید، شما از وجود موسیقی و زن بی‌حجاب در رادیو تلویزیون جلوگیری می‌کردید. همین‌ها موارد اختلاف ما با آنها است. آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی‌طرف بگیرید؟ آیا بی‌خط بودن و آسایش‌طلبی را می‌پسندید؟ البته اگر مصلحت می‌دانید که مقام رهبری در همین موضع باشد و سربازان، خیر و شر جریانات را تحمل کنند، ما از جان و دل حاضر به پذیرش این مصلحت هستیم، ولی لااقل به خود ما بگوئید. آیا رواست که همه گروه دوستان ما به اضافه اکثریت مدرسین و فضلاء قم و ائمه جمعه و جماعات و... در یک طرف اختلاف و شخص آقای بنی‌صدر در یک طرف و جنابعالی موضع ناصح بی‌طرف داشته باشید؟ مردم چه فکر خواهند کرد؟ و بعداً تاریخ چگونه قضاوت می‌کند؟
٤- ما جایز نمی‌دانیم که میدان را برای حریف خالی بگذاریم و مثل بعضی از همراهان سابق، قیافه بی‌طرف بگیریم و به اصطلاح جنت‌مکان و بی‌آزار و زاهد جلوه کنیم، به خاطر حفاظت از خط اسلامی انقلاب در صحنه می‌مانیم و از مشکلات، مخالفت‌ها و تهمت‌ها نمی‌هراسیم و به صلاحیت رهبری جنابعالی ایمان داریم، ولی تحمل ابهام در نظر رهبر برایمان مشکل است. مگر اینکه بفرمائید، همین ابهام صلاح است. احتمال اینکه این ابهام در رابطه با خطوط سیاسی و فکری جاری و خطی که در ارتش تعقیب می‌شود، آثار نامطلوبی در تاریخ انقلابمان بگذارد، وادارم کرد به عنوان وظیفه روی این مطالب، صراحت و تأکید داشته باشم و امیدوارم مثل همیشه این جسارت را ببخشید.
۵- قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقاهتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست؛ امروز ملاحظه می‌فرمائید که چگونه در کار کابینه و... می‌تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف می‌کنند و ما فقط می‌توانیم دفاع کنیم؛ چون تضعیف متقابل را با گفتن نواقص رئیس‌جمهور صلاح نمی‌دانیم و همان دفاع هم مشاجره تلقی می‌شود و به‌حق، مورد

مخالفت جنابعالی قرار می‌گیرد و آتش‌بس می‌دهید و خودتان هم دفاع لازم را نمی‌فرمائید که: اختلاف دو بینش است که یک طرف مصداق اسلامش غضنفرپور و سلامتیان و سعید سنجابی و طرف دیگر رجائی و گنابادی و منافی و موسوی و... می‌باشند.

٦- در خصوص جنگ و فرماندهی ارتش، مطالب و احتمالات زیادی داریم. فرماندهی به خاطر ناهماهنگی و وحشت از نیروهای خالص اسلامی، مایل است نیروهای غیراسلامی را در ارتش حاکم کند -که منافع مشترک پیدا کرده‌اند- و نیروهای خالص دینی را یا منزوی و یا منفصل نماید. خلبان شیرودی که سمبل ایمان و شجاعت و تلاش است، در پادگان ابوذر به من می‌گفت که امروز ایمان می‌جنگد نه تخصص و می‌خواهند دست مؤمنان را کوتاه کنند، ایشان همراه و همرزم خلبان شهید کشوری و خلبان شهید آشوری است. وحشت داشت و به من گفت پیامش را به شما بگویم و ضبط هم شده؛ احتمال اینکه مدیران جنگ به علل سیاسی طالب طولانی شدن جنگ باشند، وجود دارد و این احتمال تکلیف‌آور است. احتمالاً آقای بنی‌صدر به منظور تضعیف دولت و شاید -بعضی‌ها هم باشند- برای اجرای منویات آمریکا و... مخصوصاً کمبود مهمات و اسلحه قابل توجه است. در این مورد لازم است، جنابعالی سریعاً فکری بفرمائید و بهتر است در یک جلسه طولانی و محرمانه با دوستان مورد اعتماد ارتشی نظیر صیاد شیرازی، نامجو، سلیمی، شیرودی و... با حضور ماها در خدمتتان بحث و تصمیم‌گیری شود.

٧- ما «حزب جمهوری اسلامی» را با مشورت با شخص جنابعالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیرمستقیم - من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم- تأسیس کردیم و با توجه به اینکه قانون اساسی، تعداد احزاب را پذیرفته فکر می‌کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جنابعالی هم روزهای اول در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید - ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید- و اکنون اعتبار حزب از نفوذ شما تغذیه می‌شود - غیرمستقیم- ولی رنگ حمایت از روزهای اول کم‌تر شده. میل داریم لااقل در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمائید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید که حزب بماند باید جور دیگری عمل بشود و اگر همین‌گونه که عمل می‌فرمائید، مصلحت است ما را قانع کنید تا ما هم دوستان حزبی را قانع کنیم.

٨- اینجانب که جنابعالی را مثل جانم دوست دارم و روی زمین کسی را صالح‌تر از شما سراغ ندارم، گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را - که از ویژگی‌های شما در هدایت انقلاب بوده- در موارد فوق‌الذکر ضعیف‌تر از گذشته نشان می‌دهید، بسیاری از مردم هم متحیرند که چرا امام قاطع و صریح در این مسائل سرنوشت‌ساز صراحت ندارد. خدای نخواسته اگر روزی شما نباشید و این تحیر بماند، چه خواهد شد؟ واقعاً و حقاً ما انتظار داریم در مقام رهبری و مرجع تقلید اگر تعدیلی در شیوه حرکت ما لازم می‌دانید صراحتاً امر بفرمائید که مطیعیم؛ ما انتظار نداریم که نصایح ذووجوهی از رسانه‌های جمعی بشنویم، احضار کنید و امر بفرمائید.

٩- آخرین مطلب - که در ترتیب مطالب جایش اینجای نامه نیست- اینکه ما پس از پیروزی آقای بنی‌صدر برای اینکه ایشان خیالش از جانب ما راحت باشد، ایشان را به ریاست شورای انقلاب برگزیدیم و به جنابعالی پیشنهاد نیابت فرماندهی کل قوای ایشان را دادیم که سریعاً تصمیم بگیرند و کار کنند، اما ایشان به اینها هم قانع نشد و مرتباً کمبودها را متوجه ما می‌کرد و می‌گفت: «من می‌خواهم کار کنم ولی نمی‌گذارند»، در مرکز قدرت بود و دیگران را مقصر معرفی می‌کرد و امروز هم می‌بینید نقش اقلیت مخالف را. پس چه باید کرد؟

با سپاس و معذرت
اکبر هاشمی
١٣٥٩/١١/٢٥

*** منبع ***
وبسایت هاشمی رفسنجانی

ttp://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic(=1&id=2133#

۳-۳- نامه محمد حسینی بهشتی به خمینی، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

استاد و رهبر بزرگوار سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سنگینی وظیفه، فرزندتان را بر آن داشت که این نامه را به حضورتان بنویسد و حقایقی را به عرضتان برساند.
دوگانگی موجود میان مدیران کشور بیش از آن که جنبه شخصی داشته باشد، به اختلاف دو بینش مربوط می‌شود.
یک بینش، معتقد و ملتزم به فقاهت و اجتهاد، اجتهادی که در عین زنده بودن و پویا بودن، باید سخت ملتزم به وحی و تعبد در برابر کتاب و سنت باشد.
بینش دیگر، در پی اندیشه‌ها و برداشت‌های بینابین، که نه به کلی از وحی بریده است و نه آنچنان که باید و شاید در برابر آن متعبد و پای‌بند، و گفته‌ها و نوشته‌ها و کرده‌ها بر این موضع بینابین گواه است.
بینش اول، در برابر بیگانگان و هجوم تبلیغاتی و سیاسی و اقتصادی و نظامی آنها سخت به توکل بر خدا و اعتماد به نفس و تکیه بر توان امت اسلامی و پرهیز از گرفتار شدن در دام داوری‌ها یا دلسوزی‌های بیگانگان معتقد و ملتزم.
بینش دیگر، هر چند دلش همین را می‌خواهد و زبانش همین را می‌گوید و قلمش همین را می‌نویسد، اما چون همه مختصات لازم برای پیمودن این راه دشوار را ندارد، در عمل، لرزان و لغزان.
بینش اول، به نظام و شیوه‌ای برای زندگی امت ما معتقد است که در عین گشودن راه به سوی همه نوع پیشرفت و ترقی، مانع حل شدن مسلمان‌ها در دستاوردهای شرق یا غرب باشد و آنان را بر فرهنگ و نظام ارزشی اصیل و مستقل اسلام استوار دارد.
بینش دیگر، با حفظ نام اسلام و بخشی از ارزش‌های آن، جامعه را به راهی می‌کشاند که خودبه‌خود درها را به روی ارزش‌های بیگانه از اسلام و بلکه ضد اسلام می‌گشاید.
بینش اول، روی شرائطی در گزینش مسؤولان تکیه می‌کند که جامعه را به سوی امامت متقین و گسترش این امامت بر همه سطوح راه می‌برد.
بینش دیگر، بیش‌تر روی شرائطی تکیه می‌کند که خودبه‌خود راه را برای نفوذ بی‌مبالات‌ها یا کم‌مبالات‌ها در همه سطوح مدیریت امت اسلامی و حاکم شدن آنها بر سرنوشت انقلاب هموار می‌سازد.
شاید برای شما شنیدن این خبر تلخ و دشوار باشد، که بسیاری از کسانی که در طول سال‌های اخیر در راه حاکم شدن اسلام اصیل بر جامعه ما کوشیده و رنج‌ها برده‌اند و در طول این سال‌ها به مقتضای طبیعت و ماهیت نظام اداری رژیم شاهی، در همه سازمان‌های لشگری و کشوری همواره در اقلیت بوده و زیر فشار اکثریت غرب‌گرا یا شرق‌گرای حاکم بر این سازمان‌ها به سر برده‌اند، هم‌اکنون در جمهوری اسلامی هم که امام در رأس آن است و تنی چند از فرزندان امام نیز بخشی از مسؤولیت‌ها را بر عهده دارند و مردم عزیز ما نیز در صحنه‌ها حضور دارند، دوباره تحت فشار همان اکثریت قرار گرفته‌اند، ولی این بار زیر حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور و فرمانده نیروی مسلح.
با کمال تأثر و تأسف، این اقلیت مؤمن که اگر حمایتش کنند، می‌رود که اکثریت شود، امروز ذلت و خذلان مؤمنان را در جمهوری اسلامی با پوست و گوشت و استخوان لمس می‌کنند که با چماق ارتجاع، می‌کوبندشان و با کارشکنی‌های رنگارنگ، سد راه حرکت اسلامی و اصلاحی آنها می‌شوند، با استظهار به ستون پنجم دشمن که در همه این سازمان‌ها جا خوش کرده‌اند و با اطمینان به حمایت گروهی از مسؤولان امروز و دیروز.
برادران گفتند که نوارهای مربوط به سخنان رئیس‌جمهور در اصفهان را خدمتتان داده‌اند که دانش‌آموزان و کارمندان را به مقاومت در برابر اقدامات دولت که با نظرات شخصی رئیس‌جمهور منطبق نیست، تشویق می‌کند. نوارهای مربوط به ارتباط مستقیم برخی از کارگردانان اعتصاب اخیر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه با دفتر رئیس‌جمهور و آقای زنجانی، دستیار رئیس‌جمهور نیز در اختیار مسؤولان قضائی است.
با کمال تأسف، نواقص موجود در این انجمن‌های اسلامی و برخی از اعضای آنها و نفوذ عناصر ناخالص در این انجمن‌ها و نهادها را وسیله‌ای برای سرکوبی کل نهادها و خارج کردن آنها از صحنه قرار داده‌اند تا همین چند قدم کوتاه نیز که در راه حاکمیت اسلام بر سازمان‌های لشکری و کشوری جلو رفته‌ایم، خنثی شود.

امروز در بیش‌تر دستگاه‌های نظامی و انتظامی و مؤسسات و سازمان‌های دیگر، جریان‌هایی می‌گذرد که عناصر متدین و دل‌سوخته را بسیار افسرده کرده و می‌کند. اینها احساس می‌کنند به جرم اینکه در راه حاکم شدن اسلام تلاش کرده و با مخالفان حاکمیت اسلام بر ارتش و شهربانی و ژاندارمری و نهادهای دیگر دولتی درگیری و ستیز داشته‌اند، امروز در جمهوری اسلامی با حمایت رئیس‌جمهور و همفکران ایشان در جبهه ملی و نهضت آزادی و با همدستی خلقی‌ها همه جا سرکوب می‌شوند و می‌روند که به سرنوشت مؤمنان در جنگ اصحاب اُخدود دچار گردند «و ما نقموا منهم إلا أن یؤمنوا الله العزیز الحمید».

امام عزیز!

به خدا سوگند که تحمل این وضع برای این فرزندان بسی دشوار است که چهره افسرده اینها را ببینیم و ندای یا لَلمسلمین آنها را بشنویم و تنها پاسخ، این باشد که صبر کنید، من هم صبر می‌کنم «و فی العین وقدی و فی الحلق شجی».

این روزها مکرر با خود می‌اندیشم که‌ای کاش زیر بار این مسؤولیت سنگین که با تأکید بر عهده‌ام نهادید نبودم، تا می‌توانستم به کمک آنها لااقل فریادی برآورم، زیرا فریاد از یک طلبه زیبنده است اما از یک مسؤول، انتظار اقدام می‌رود نه فریاد، و اگر اقدام کنم با این شائبه جگرسوز روبه‌رو می‌شوم که دفاع از مظلومان نیست، جنگ قدرت است میان سران، از روی هواها. با استفاده از حمایت‌های مکرر شما اینک همه نهادها کوبیده می‌شوند، مجلس، دولت، دستگاه قضائی و نهادهای انقلاب و هرچند در کوبیدن اینها موفق نشده‌اند، ولی نه خطرشان را می‌توان نادیده گرفت، نه ضررشان، که همه را از خدمت گسترده‌تر به مردم محروم و ایثارگرمان باز می‌دارند.

آقای رئیس‌جمهور در «کارنامه»شان که پریروز به صورت سرمقاله در روزنامه‌شان منتشر شده و رسماً دستگاه قضائی را به ایجاد یک بلوای جدید در جامعه تهدید می‌کند که اگر دستگاه قضائی بخواهد ایشان را با کسانی که در حوادث روز چهاردهم اسفند دانشگاه تهران زخمی و مصدوم شده و در دادسرای تهران از ایشان شکایت کرده‌اند از نظر رسیدگی قضائی در دو کفه مساوی بگذارد، از ریاست جمهوری کناره‌گیری خواهد کرد. آیا ایشان خواهان آن نوع دستگاه قضائی هستند که اگر کسی از رئیس‌جمهور شکایت کرد، با دو طرف شکایت یکسان رفتار نکند؟ لازم است به اطلاع حضرتعالی برسانم که طبق سندی که به مقامات قضائی داده شده و مربوط به دستور کار مراسم چهاردهم اسفند است صریحاً گفته شده است که اگر درگیری پیش آید، مأموران انتظامی موظف‌اند افرادی را که دستگیر می‌کنند به گارد ریاست جمهوری تحویل بدهند.

ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آن‌قدر با محبت و گرمی با ایشان برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهم‌ها افزوده شده است و هرگز باور نمی‌کردیم که آقای بنی‌صدر سه روز بعد از این دیدار، چنین رفتاری از خود نشان خواهند داد.

امام بزرگوار!

به حکم وظیفه عمومی «النصیحة لأئمة المسلمین»، عرض می‌کنم:

۱- در ماه‌های اخیر، صدای پای آمریکای توطئه‌گر و همدستان و همداستانان او گسترده‌تر از پیش شنیده می‌شود.

۲- دنباله زنجیروار توطئه‌های غرب و شرق، که متأسفانه خود را پشت سر رئیس‌جمهور پنهان کرده‌اند، بیش از پیش نمایان است.

۳- پناه دادن رئیس‌جمهور به مخالفان حاکمیت اسلام، عرصه کار را بر همه کسانی که شب و روز در این راه تلاش کرده و می‌کنند، روزبه‌روز تنگ‌تر می‌کند.

٤- در تلاش‌های اخیر رئیس‌جمهور و همفکران او، این نکته به خوبی مشهود است که برای حذف مسأله رهبری فقیه در آینده سخت می‌کوشند. اینها در مورد شخص جنابعالی این رهبری را طوعاً یا کرهاً پذیرفته‌اند، ولی برای نفی تداوم آن سخت در تلاش‌اند. در سخنان اخیر آقای مهندس بازرگان در امجدیه در برابر شعار، «درود بر منتظری، امید امت و امام»، این مطلب به‌خوبی مشهود است.

۵- ما از همان آغاز در پی آن بودیم که میدان عمل سازنده چنان فراخ و گسترده باشد که امثال آقای بازرگان و آقای بنی‌صدر و آقای یزدی در سطوح بالا فعالیت داشته باشند.

در آبان سال گذشته، پس از استعفای دولت موقت، پیام دادید که قم بیاییم تا مسأله فوری اداره کشور در خدمتتان بررسی شود، صحبت از ترکیب جدید شورای انقلاب بود، نظر حضرتعالی این بود که آقای مهندس بازرگان دیگر در شورای انقلاب نباشد. بر اساس همین اعتقاد به شرکت خلاق هر چه بیش‌تر نیروها و نفی هر نوع تنگ‌نظری و انحصارطلبی پیشنهاد کردیم که ایشان همچنان در شورای انقلاب بمانند و سرانجام حضرتعالی

هم موافقت کردید و در همین مرحله بود که مسؤولیت دو وزارتخانه مهم، وزارت دارایی و وزارت امور خارجه، به آقای بنی‌صدر داده شد. اینها و نظایر اینها دلیل روشنی است بر این که شرکت فعال این آقایان در اداره امور کشور، مطلوب ما بوده است و با آنها هیچ مسأله شخصی نداریم.

٦- بنا بر این، اختلاف این آقایان با ما بیش از هر چیز به مسائلی مربوط می‌شود که برای حضرتعالی و ما و همه نیروهای اصیل اسلامی یکسان مطرح است. این اختلاف به‌خصوص در مورد رعایت یا عدم رعایت کامل معیارهای اسلامی در گزینش افراد برای کارها و در برخورد قاطع با جریان‌های انحرافی است. خود شما به یاد دارید که اینها در مورد آقای امیرانتظام و آقای فرید و تأکید جنابعالی بر کنار گذاردن آنها چگونه عمل کردند.

٧- برای حضرتعالی در مقام رهبری روشن است که اگر این دو بینش در اداره امور جمهوری اسلامی ادامه یابد، نه کارهای جاری مردم سر و سامان پیدا می‌کند، نه مشکلات موجود دینی و فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی این مردم رنجدیده و محروم و ایثارگر با سرعت و قاطعیت کافی حل می‌شود، و نه می‌توان برای آینده طرح‌های اصیل اسلامی ریخت و به مرحله عمل آورد.

٨- برای اینکه نقطه‌نظرهای تفصیلی بینش اول در همه زمینه‌های معنوی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، دفاعی و سیاسی با صراحت کامل روشن شود، ما این نقطه‌نظرها را تنظیم و منتشر کردیم، تا برای امت و امام اصول برنامه پیشنهادی صاحبان بینش اول برای اداره امور جمهوری اسلامی بر پایه قانون اساسی روشن باشد.

نظر ما این است که رشد کمی و کیفی دارندگان بینش اول به لطف الاهی به آن درجه رسیده است که نهادهای لشکری و کشوری به وسیله صاحبان این نوع بینش اداره شوند و اداره جمهوری اسلامی بر پایه یک بینش استوار گردد.

١٠- با همه این احوال، چندی است که این اندیشه در این فرزندتان و برخی برادران دیگر، قوت گرفت که اگر اداره جمهوری اسلامی به وسیله صاحبان بینش دوم را در این مقطع اصلح می‌دانید، ما به همان کارهای طلبگی خویش بپردازیم و بیش از این شاهد تلف شدن نیروها در جریان این دوگانگی فرساینده نباشیم.

١١- این بود خلاصه‌ای از آنچه لازم دانستم با آن پدر بزرگوار و رهبر عزیز در میان بگذارم تا مثل همیشه با تصمیم پیامبرگونه‌تان راه را برای ما و همه مردم مشخص کنید و دعایم این است که خدایا امام عزیزمان را در این تصمیم‌گیری‌های دشوار، یار و رهنما باش!

با بهترین درود
فرزندتان، محمد حسینی بهشتی
تهران - جمعه ٥٩/١٢/٢٢

*** منبع ***

http://amir215.persianblog.ir/post/140
http://naghdnews.ir/news-analytics/104-blog-articles/2728-ersali.html

۴–۳– نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰

«سه کلمه گله مخلصانه بازرگان به رهبری پدرانه انقلاب اسلامی ایران»

این گلایه یا نامه سرگشاده حقاً می‌بایستی خصوصی و حضوری باشد ولی بعد از فرمایشاتی که روز چهارشنبه ٦ خرداد در خطاب به نمایندگان از بام جماران به همه مردم ایران و جهان اعلام داشتید، عدالت و ادای وظیفه اجازه می‌دهد مطالبی را که بنا به تکلیف شرعی و ادای حق ملی در دل داشتم به صورت عمومی ابراز دارم. یقیناً با سعه صدر رهبری و انصاف اسلامی که مورد انتظار و عامل اقتدار است تلقی خواهند فرمود.

۱ـ ضمن سخنان سرنوشت‌ساز آن روز، فرمودید ملت، جز اسلام چیزی نمی‌خواهد و کسانی که اعتراض دارند خود را می‌خواهند نه ملت را و اگر با اسلام بد هستند به اروپا و آمریکا بروند.
مؤدبانه باید سؤال کنم که این نظر، آیا دور از واقعیت و انصاف نیست؟ افراد زیادی از نویسندگان و نمایندگان و خود بنده که یکی از اعتراض‌کنندگان می‌باشم نه خودخواه ضد اسلام هستیم نه جدای از مردم کوچه و بازار. اسلام نیز عنوان بسیطی نبوده ابعاد و چهره‌های فراوان دارد که بسیاری از شکایت‌کنندگان میان مردم اعم از مقدس و غیرمقدس درد و دادشان از عدم اجرای صحیح اسلام در ابعاد مختلف آن و بدنام شدن اسلام است. البته اکثریت مردم این مملکت مؤمن و دلسوخته انقلاب و علاقه‌مند به استقرار جمهوری اسلامی هستند ولی شکایت و نظریاتی هم دارند که ناشی از شخصیت و رشدشان می‌باشد.
با چنان قضاوت قاطعانه و مشت بی‌دریغ که از مقام والای رهبری نثار هر صاحب درد و داد شد، آیا جایی برای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و برای آزادی عقیده و انتقاد و تظلم که از پایه‌های قانون اساسی است باقی خواهد ماند؟
البته تصریح فرموده بودید و کلام بسیار به‌جایی بود که «انتقادات، آزاد است به اندازه‌ای که نخواهند کسی یا گروهی را خفیف و از صحنه خارج کنند. انتقاد برای ساختن و اصلاح امور است.» اما نگرانی و تجربه گذشته این است که متولیان و آنها که خود را متکی و در خط امام اعلام می‌نمایند تا چه حد پایبند این کلام و عامل خلاف آن نبوده و نباشند.

۲ـ موقعی که در آبان ماه ۵۷ در پاریس خدمتتان رسیدم و صورتی از اشخاص موجه مورد اعتماد برای مشاوره در امور آینده مملکت از بنده خواستید و پس از آن در بهمن ماه همان سال که در تهران افتخار تشکیل دولت موقت و انتخاب وزرا را به بنده دادید، در هر دو مورد تأکید می‌فرمودید که افراد معرفی شده انحصاراً از گروه خودتان نباشند، زیرا که نمی‌خواهم بگویند من متعلق یا طرفدار دسته خاص هستم. نکته‌ای بود بسیار حکیمانه که از طرف نهضتی‌ها به خوبی درک و اطاعت شده، در تمام دوران دولت موقت از هر گونه فعالیت و ارتباط حزبی خودداری می‌کردیم. ملت ایران نیز که در اثر نارضایتی‌های انباشته شده ۵۵ سال پهلوی با وحدت کلمه و به صورت یکپارچه به دنبال جنابعالی راه افتاده به حول و قوه الاهی موفق به آن قیام اسلامی پیروزمندانه شدند، انتظار و اعتقادشان نسبت به رهبر بزرگوار انقلاب همین عدم تمایل و طرفداری از جناح معین بود و اثبات حالت پدری یکسان نسبت به همگان.
متأسفانه برداشت غالب حاضرین در آن مجلس و شنوندگان بعدی و بهره‌برداری که به عمل آمد یک نوع طرفداری خاص و تأکید یک‌جانبه برای طبقه ممتازه و حزب و گروه‌هایی بود که تظاهر به وابستگی و در انحصار داشتن امام را می‌نمایند.
مدتی است ملیون و روشنفکران مسلمان و ایرانیانی که چهره تند انقلابی به خود نگرفته‌اند مورد بی‌مهری رهبری قرار گرفته با اصرار و تکرار، خدمات ارزنده زمان پیروزی انقلاب و قبل از آن آنان را انکار می‌فرمایند. گویی که کلاً خارج از دین یا جدای از مردم و ضد انقلاب هستند. باید دید با نفی مبارزات و مبارزین گذشته و طبقات غیرروحانی چه خیری عاید انقلاب و جمهوری اسلامی که احتیاج شدید به التیام و اتحاد دارد، می‌شود.
روحانیت تشیع با همه مقام و موقعیت که به لحاظ معلم اسلام و مدافع مسلمین داشته است، احترام و محبوبیت خود را مدیون تقوا و تواضع و پیوند با مردم می‌داند نه تسلط و تمایز و تبلیغات. همچنین رفتار و روابط آقایان تنظیم‌کننده منزلت و نفوذشان بوده است نه تکریم یا توهین سلاطین و توطئه و تلقینات خارجی‌ها.

۳ـ تنبیه و توبیخ‌هایی که درباره نمایندگان و نویسندگان و دولتمردان در عدول از حق و عدالت و در عدم رعایت قانون می‌فرمودید کاملاً به‌جا و اصولی بود اما رنگ تند ضد دین دادن به گفتار و کردارهایی که با سوءنیت یا غفلت و احیاناً به قصد خدمت در قالب‌های اداری و اجتماعی و سیاسی از اشخاص سر می‌زند، این خطر بزرگ را پیش می‌آورد که در مناقشات گروهی و اختلافات مرامی، کینه و کشتارهای غیرقابل مهار و دور از انسانیت و اسلامیت به وجود آید. مگر آن که مصلحت دیده باشید که برای حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی جو وحشت و شدت عمل ایجاد گردد.

آیا با حربه اسلام و قرآن و با تهمت خروج بر خلیفه خدا یا رافضی بودن و تفرقه افکندن نبود که بنی‌امیه و بنی‌عباس و عثمانی‌ها آن فجایع و بلاها را به سر اهل بیت و شیعیان و آزاداندیشان مسلمان درآوردند؟ امان از آن زمان که به شیوه کلیسای قرون وسطی برداشت و برخوردهای حکومتی و اجتماعی و فرهنگی در مجاری دینی انحصاریافته افتد و چماق تکفیر، حاکم اختلافات گردد.

اگر مسؤول و مقامی حتا رئیس‌جمهور شانه از اطاعت قانون خالی کند با وجود اصول ۱۱۰ و ۱۲۲ قانون اساسی که اجازه پیشنهاد و محاکمه و امکان عزل از طرف مقام رهبری را داده است چه حاجت که داغ و درفش مذهبی مفسد فی الأرض به میان آمده باشد یا از طنزنویسان و ایرادگیرندگان به نورسیده‌هایی که عنوان مکتب اتخاذ کرده‌اند چنان طرفداری شود که پس‌فردا ببینیم بعد از نیمه‌شب، دو ژ‌ـ۳ به دست کنار بسترمان آمده آخرین مایتعلق یعنی زن حلالمان را با خود ببرند!

اگر مانند حضرت عبدالعظیم که دین خود را به امام زمانش عرضه کرده تأییدیه گرفت، مکتبی‌ها نیز عقاید و افکار خود را جمع‌بندی و دقیقاً تعریف نموده و رفتارشان در چارچوب عصمت تحت نظارت قرار می‌گرفت و امام پس از تضمین لازم و تطبیق با اصول و احکام مسلم اسلام، سند سفیدمهر تساوی مکتب آنها با اسلام را به دستشان می‌دادند و سپس ایرادگیرندگان را ملعون و مرتد اعلام می‌فرمودند شاید اشکال چندان به بار نمی‌آورد. اما آنها که احیاناً عدم توافق با اینها ابراز می‌دارند بیش‌تر به دلیل احساس عدم انطباق اعمالشان با اسلام و افراط و انحراف‌ها می‌باشد. در ادوار گذشته تاریخ همیشه سوءاستفاده از اختلاط دیانت با سیاست در امور اجرایی حکومت وسیله شیطانی وحشتناکی بوده است که سلاطین جور با همدستی غاصبین معاند، بر مستضعفین ناس و بر چهره تابناک توحید وارد ساخته، جهل و ظلم را حاکم می‌نمودند.

با امید چاره‌اندیشی خداپسندانه عاجل، بار دیگر سلامتی و محبوبیت و عزت رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی را در تعلق و توجه به عموم ملت ایران و ایجاد محیط عدالت و امنیت از درگاه سبحان مسألت می‌نمایم و از گستاخی صادقانه که در راه رضای خدا و خواست خلق مرتکب شده‌ام پوزش می‌طلبم.

«و کذلک جعلناکم أمةً وسطاً لتکونوا شهداء علی‌الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً»

مهدی بازرگان

*** منبع ***
وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/60/html/23.htm

۵–۳– نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، ۴ تیر ۱۳۶۰

محضر رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی امام خمینی مد ظله

اجازه می‌خواهیم درد دل خود را با ترجمه سخنی از سرور آزادگان حسین علیه‌السلام آغاز کنیم که فرمود «اگر دین محمد(ص) جز با قتل من استوار نمی‌شود ای شمشیرها مرا بگیرید».

چندی است طبق نقشه‌ای پیش‌پرداخته، حملات و اتهامات ناروا نسبت به مکتب و حیثیت اعضاء نهضت آزادی ایران شدت یافته و زمینه‌چینی برای برکناری این گروه از صحنه سیاست و خدمت و شاید حیات می‌شود.
ما که شهادت در راه اسلام و میهن اسلامی را عین سعادت و احراز شخصیت می‌دانیم و طی سال‌های سیاه حکومت محمدرضاخانی این اعتقاد را نشان داده‌ایم، از تحمل بار سنگین تهمت‌های ناروا نهراسیده و حمله دشمنان اسلام و ایران را دلیل بر حقانیت راه خود دانسته‌ایم. ولی سخنرانی‌های اخیر امام امت که به صورت درد دل بیان شده است حاوی مطالبی است که سلاحی به دست دشمنان دیرینه ما داده و مقدمات لکه‌دار ساختن این جریان اصیل اسلامی را فراهم نموده است.
سوابق افکار و اعمال نهضت برای مردم روشن می‌باشد و تجربه نشان داده است که هر زمان اتهام و دشنام اوج گرفته است برای نهضت جایی وسیع‌تر و عمیق‌تر از گذشته در قلوب مردم باز شده است. ولی کوبیدن ما با سوء تعبیر و تفسیر سخنان امام، تنها به منظور نابود ساختن نهضت آزادی ایران صورت نمی‌گیرد، بلکه با هدف لکه‌دار ساختن انقلاب اسلامی و مقام رهبری دنبال می‌شود. احساس این خطر عظیم است که ما را به درد دل کردن وا می‌دارد وگرنه مبارزات گذشته و اقدامات ما تنها به خاطر انجام وظیفه اسلامی و انسانی‌مان بوده و در این راه نه بر کسی منتی داشته و نه از انسانی اجری می‌طلبیم. دعای ما این بوده است که با اقدامات خود خدای را خشنود ساخته و قدمی در راه او برداریم.

اتهام طرفداری از سلطنت شاه و وابستگی به آمریکا و غرب‌زدگی

امام در اجتماع فرماندهان ارتش پیروزمند ایران، که روز ٢٤ خرداد خدمتشان رسیده بودند، بیاناتی بدین مضمون ایراد فرمودند: «کسانی که از آنها نیستند و به اصطلاح خودشان صلاح ملت را می‌بینند که وابسته باشند و شاید نماز شب هم می‌خوانند ولی از بچگی توی گوششان خوانده‌اند که شما خودتان را نمی‌توانید اداره کنید و باید به طرف غرب و آمریکا برویم و اینها که اغفال شده‌اند یکی از محترمینشان به پاریس آمده و گفته است شاه حالا باشد و سلطنت کند...»، برای اعضاء نهضت که در مذاکرات پاریس حاضر و طرف صحبت بوده‌اند تردید نیست که اشاره رهبر عالیقدر انقلاب بدان‌ها نبوده است. ولی آیا آنان که کمر به نابودی این حرکت اصیل اسلامی بسته‌اند فرصت را از دست خواهند داد و از سخنان امام برای نابودی نهضت استفاده نخواهند کرد؟
ما که از داشتن رسانه‌ای که بتواند فریاد مظلومیتمان را به مردم برساند محرومیم و حتا برخی رسانه‌ها حاضر نیستند پیام تسلیتمان را در شهادت یکی از عزیزترین همرزمان سالیان درازمان، دکتر مصطفی چمران، منتشر کند، به کجا پناه بریم و چگونه از خود دفاع کنیم؟ چگونه به مردم بگوییم که نهضت آزادی در ٦ شهریور ۱۳۵۷ در زمان حضور و قدرت شاه در ایران و دو ماه قبل از ملاقات پاریس با امام در اعلامیه‌اش صریحاً گفته «شاه باید برود» و رهبر نهضت در اردیبهشت ۵۷، یعنی ٦ ماه قبل، در مصاحبه مخفیانه با رادیو تلویزیون بلژیک که در سراسر اروپا و آمریکا پخش شد فریاد زده بود که «تا شاه در کشور ما هست آزادی و حقوق بشر نخواهیم داشت؟» آخر به چه وسیله‌ای اعلام کنیم که امام امت در نامه ١٦ شهر صیام ۹۸ خود به این مصاحبه اشاره فرموده و از نهضت آزادی به عنوان حرکتی «که در طول مبارزات در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود پیوستگی و همگامی خود را با اسلام و انزجار و تبری خود را از رژیم منحط پهلوی اعلام نموده‌اند» یاد کرده‌اند؟ به که درد دل کنیم که غرض‌ورزان با کوبیدن و آمریکایی خواندن ما اصالت انقلاب را منکر شده و در قدرت تشخیص و صلاحیت و صداقت رهبر انقلاب تردید روا می‌دارند؟ مگر نه این بود که امام در روزهای پرتلاطم قبل از پیروزی دو تن از مؤسسین نهضت آزادی، بازرگان و سحابی را برای تأمین نیازهای داخلی فرآورده‌های نفتی و هم‌آهنگ ساختن اعتصابات علیه شاه انتخاب کردند؟ مگر رهبر انقلاب دولت بازرگان را دولت امام زمان و واجب‌الإطاعه اعلام نفرمودند؟ آیا رئیس دولت امام زمان را طرفدار سلطنت و وابسته به آمریکا و غرب‌زده خواندن تردید در اصل امامت نیست؟

تأسف ما از این است که این تهمت‌ها نه تنها از طرف چریک‌های فدایی خلق و مارکسیست‌های شرقی و غربی، که از رسانه‌های عمومی و صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز به ما زده می‌شود.

ما و وابستگی به آمریکا و یا خارجیان؟ پناه بر خدا!!

آیا مأمور خلع ید از شرکت غاصب نفت انگلیس و مسؤول اداره تأسیسات عظیم نفتی به دست ایرانیان، مهندس بازرگان نبود؟ آیا بازرگان و سحابی از پیشتازان بی‌نیاز ساختن دانشکده‌ها از استادان خارجی نبودند؟ آیا در سال ۱۳۳۲ زمانی که بسیاری زبان‌ها بسته بود، استادان مؤسس نهضت آزادی، به اشاره سیا و به دستور کفیل وزارت فرهنگ زاهدی، به خاطر نامه سرگشاده‌ای که علیه قرارداد تحمیلی کنسرسیون امضاء کرده بودند از دانشگاه اخراج نشدند؟ آیا این استادان هر جا وارد شدند موجبات بی‌نیازی و اخراج خارجیان را فراهم نساختند و روح خودجوشی و خودکفایی را در ایرانیان زنده نکردند؟ آیا اعضاء نهضت آزادی خارج کشور همچون دکتر شریعتی، دکتر چمران، دکتر یزدی و مهندس توسلی بنیانگذار حرکت اسلامی در میان دانشجویان خارج از کشور، به وجود آورنده انجمن‌های اسلامی و از مبارزان سرسخت ضد رژیم و اربابان غربی و آمریکائی‌اش آن هم، در غرب و آمریکا نبودند؟

اگر دشمنان نهضت، با چنین سوابقی ما را مورد حمله قرار دهند و در این راه به سخنان امام استناد کنند، ما چاره‌ای جز درد دل بردن به امام نداریم.

اتهام خصومت با مجلس خبرگان و روحانیت و اسلام

دشمنان ما سخنان اخیر امام در مورد مجلس خبرگان را چون شمشیری علیه ما به کار می‌برند و ما را دشمن اسلام و مجلس خبرگان قلمداد می‌کنند.

ما و محو اسلام و ترس از علمای اسلام؟ حاشا لله!!

تشکیل مجلس خبرگان و انتخابات آن را دولت موقت باعث شد. در یکی از جلسات هیأت دولت موقت و شورای انقلاب که امام احضار فرموده بودند، کلیه روحانیون عضو شورا و خود ایشان با نگرانی از بروز اغتشاش در اثر تأخیر تدوین قانون اساسی به این فکر افتاده بودند که همان پیش‌نویس تنظیمی دولت و شورای انقلاب و تأییدشده از طرف خودشان به رفراندوم گذارده شود. اعضای دولت، مرحوم طالقانی و آقای بنی‌صدر پافشاری کردند که به حکم «الکریم إذا وَعَد وفا» عدول از انتخاب مجلس مؤسسان نشود. بالأخره مجلس مؤسسان به صورت مختصر مجلس خبرگان درآمد و مدت یک ماه مهلت قانونی آن به سه ماه کشید. طرح قبلی که امام جز در دو سه مورد جزئی ایرادی نداشتند زیر و رو شد. هیأت دولت در صدد چاره و کسب اجازه برآمد. نپسندیدند اما دولت هم کاری نکرد و صدایش را در نیاورد، پیشنهاد این بود که امام پیش‌نویس تأییدشده قبلی را با هر اصلاح و اضافات که لازم بدانند به آراء عمومی بگذارند، نه اغوایی در کار بود، نه اختفایی، نه قصد تضییع حق از کسی و نه اغفالی. آیا ما و مؤسسین انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسین که در روزگار سیاه افتراق و اختناق، پای روحانیت مؤمن متقی روشنفکر را به دانشگاه و به مبارزه کشاندیم، در سال‌های قبل از ملی شدن نفت، پل ارتباطی مابین دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم برقرار ساخته بودیم و به قول مرحوم مطهری بزرگ‌ترین خدمتمان و علت خصومت دستگاه با نهضت، پیوند دین و دانشگاه یا روحانی و روشنفکر بود، از اسلام و از مجلسی که بر پایه اسلام تشکیل شود واهمه داشته‌ایم؟

دوستان و همفکران ما بودند که بحث راجع به ولایت فقیه و مرجعیت را در میان روشنفکران آغاز کردند و سمیناری که محصول آن کتابی به نام «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» به قلم آقایان علامه طباطبایی، سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان، مرتضی مطهری، سید محمد بهشتی، حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی و سایرین بود.... آقایان مهندس تاج، مهندس کتیرایی، دکتر سحابی، مهندس بازرگان و حاج شبستری‌زاده تشکیل شد که چهار نفر اول از اعضاء دولت موقت بوده‌اند.

ای امام:

غرض از نوشتن این درد دل‌نامه این نیست که مسلمان بودن خود را اثبات کرده و یا از جسم و جان خود دفاع کنیم. که اگر کاری هر چند ناچیز کرده‌ایم به خاطر رضای خدا بوده است و اگر هم در این راه قربانی شویم باز هم به سوی او برمی‌گردیم، هدف ما این است که به عرض برسانیم سوءتعبیر و تفسیر سخنان امام باعث آن می‌شود که اسلام و انقلاب و علاقه‌مندان و مدافعان آن مورد حملات ناجوانمردانه دشمنان قرار گیرند.

آخر چه دستی در کار است که اطلاعیه مورخ ۲۷ خرداد نهضت آزادی که به دنبال بیانات امام منتشر شده و موضع نهضت را در مورد احزاب، لایحه قصاص و تشنجات خیابانی روشن نموده است، علی‌رغم نظر رهبر انقلاب، هرگز از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش نگردد و حتا روزنامه‌هایی که به اصرار نهضت و با چند روز تأخیر آن را منتشر می‌سازند، قسمت آخر آن را حذف کنند؟ ما در این قسمت به هموطنان اخطار کرده‌ایم که «میهن اسلامی ما دوران پرتلاطم و حساس را می‌گذراند. دشمنان انقلاب اسلامی تلاش دارند تا هر روز به بهانه‌ای و تحت عنوان جدیدی با انتشار شایعات بی‌اساس و نسبت‌های کذب، صفوف متحد مسلمانان را بر هم ریزند. هوشیار باشید تشنجات و تجاوزات خیابانی به ضرر جمهوری اسلامی و به نفع بیگانگان است. تسلیم دسیسه‌های نفاق‌افکنانه دشمنان انقلاب اسلامی نشوید. از انقلاب اسلامی و دستاوردهای گرانبهای آن حراست کنید.»

هدف از این درد دل این است که خطری را که به نظر ما متوجه اسلام و انقلاب است به اطلاع امام رسانیده از ایشان استدعا کنیم اگر آنچه گفتیم مورد قبول است، اجازه ندهند این وضع ادامه یابد و اگر پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی را در ادامه این وضع می‌بینند، اعضاء نهضت آزادی آماده‌اند عاشقانه به استقبال اتهامات، آزارها و حتا زندان و شهادت بروند.

و بالأخره اگر نظر رهبر انقلاب این است که اعضاء نهضت مکلفند علی‌رغم اتهامات و افتراها ساکت بنشینند، تمنا می‌کنیم نظر خود را به طور خصوصی به ما اعلام دارند تا به حکم تکلیف و به خاطر مصالح انقلاب، صبر و سکوت را پیشه ساخته برای استقرار جمهوری اسلامی و پیروزی کامل انقلاب دعا کنیم.

نهضت آزادی ایران

*** منبع ***

وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/60/html/32.htm

۶-۳- نامه محمدکاظم شریعتمداری به خمینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱

اگر مقصود، بی‌آبرو کردن بوده، به‌کلی حاصل گردید و اگر مقصود، سلب مرجعیت است، به مقصود رسیدند

کارد به استخوان رسیده است، الغوث، الغوث!

۲۹ جمادی‌الثانی ۱٤۰۲
بسمه تعالی
حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی آقای حاج آقا روح‌الله موسوی خمینی دامت برکاته
با ابلاغ سلام و تحیات

جناب حجت‌الاسلام آقای صانعی را فرستاده بودید و ضمناً برای حفظ امنیت ما از طرف پاسداران اظهار اطمینان فرموده بودید، بی‌نهایت متشکر شدم. ضمناً مطالبی را به وسیله ایشان به حضور عالی معروض داشتیم که امیدوارم مورد لطف و عنایت مخصوص قرار بگیرد. برای توضیح و تأکید بیش‌تر، مجدداً مزاحم می‌شوم که وضع فعلی ما قابلِ بیان نیست و عبارتی حاضر ندارم که مقصود را روشن کند. همین‌قدر بگویم که کارد به استخوان رسیده است! زیرا از آقایان وعاظ و سخنران‌ها در نمازجمعه‌ها و غیره و در مجلس شورای اسلامی و در روزنامه‌ها، مطالبی گفته می‌شود که مردم را تحریک می‌کند و وضعی را ایجاد می‌کند که خطر قریب‌الوقوع است. همین امروز عصر، عده زیادی با شعارهای مخصوص، قصد هجوم به خانه ما را داشتند که پاسدارها مانع شدند و تا نزدیکی منزل آمده بودند، خانواده و بچه‌ها و نوه‌ها نالان و گریان، در حال اضطراب و ناراحتی کامل به‌سر می‌برند و خود حقیر مبتلا به مرض مهمی هستم که معلوم نیست بالأخره نجات حاصل شود، اغلب خونریزی مفصلی دارد که خود آن ممکن است باعث خطراتی شود و دائماً با دکتر و دوا و پرستار مشغول بودم و اکنون با این سخت‌گیری فوق‌العاده نسبت به رفت و آمد که حتا خویشان نزدیک هم مجاز نیستند، ادامه معالجه ممکن نیست و معلوم نیست عاقبت چه خواهد شد. اکنون، شما را قَسَم می‌دهم به خدای لایزال و ارواح رسول اکرم و ائمه طاهرین و به روابط حسنه پنجاه‌ساله و ارادت قبلی که ادامه دارد، توجه فوری به حال ما بفرمایید و زکات قدرت و مقام را در این موقع، ادا فرمایید. بحمدالله شما رهبر هستید و ولایت فقیه دارید و می‌توانید امر صادر فرمایید که این تحریکات را در مجلس و نمازجمعه‌ها و در روزنامه‌ها و در مجالس، به‌کلی موقوف کنند. اگر مقصود، بی‌آبرو کردن بوده، به‌کلی حاصل گردید و اگر مقصود، سلب مرجعیت است، به مقصود رسیدند. و اکنون، ادامه این تبلیغات دو ضرر مهم دارد:
اول، تولید ناامنی و هرج و مرج و مخاطره ما و مربوطین است.
و دوم، استفاده‌های رادیوهای کذائی خارجی است که به‌نفع خود سوءاستفاده می‌کنند و هر دو مطلب ملال‌آور و رنج‌افزاست. پس خواهش می‌کنم که امر فرمایید این تبلیغات را به همین مقدار اکتفا کنند که دیگر حاصلی جز ضرر ندارد.
امروز، نقل کردند که آقای رفسنجانی گفته است که حقیر در سه سال پیش از آمریکا پول برای انقلاب خواسته‌ام بوالله العلیّ العظیم، دروغ محض است. پس چرا در این سه سال، اظهار نمی‌کردند؟ آقای مهدوی [کنی] اظهار کرده است که در صدد تجزیه آذربایجان بوده‌ام، با این حرف‌های بی‌حقیقت، تبلیغات و تحریکات می‌کنند. ببینید نتیجه چه خواهد شد؟ شما را به خدا، ما را به اینها واگذار نکنید، جنابعالی خودتان تحقیق فرمایید و هرچه ثابت شرعی شود، بفرمایید. عرض دوم اینکه امر کنید صحبت محاکمه ما را راکد بگذارند و اگر لازم باشد، خودتان شخصاً در وضع ما دخالت فرمایید. چنان‌چه قبلاً معروض کردم، فقط مهدوی آمده و چیزهایی به اینجانب گفته است و حقیر نهی کردم. گفت: «از حرف شما اطاعت نمی‌کنند.» و اینجانب حرف‌های او را جدّی و قابل تصدیق نگرفتم، زیرا خیلی احمقانه بود. لذا، در ذهنم ایجاد حالتی نکرد و متوجه لزوم اطلاع دادن نشدم. از این اراجیف را مکرر در افواه شنیده بودم. معذالک، اگر قصور و تقصیری شده است که اطلاع نداده‌ام، استغفار می‌کنم و معذرت می‌خواهم و إن‌شاءالله تعالی دیگر مشابه این واقع نخواهد شد. در آینده منتظر دستورات جنابعالی در هر موردی که لازم باشد هستم که اطاعت شود.

اولاً، حقیر در این مدت، نسبت به شخص جنابعالی و مقام شامخی که دارید، وفادار بوده و هیچ مخالفتی نکرده‌ام و نخواهم کرد و انتقادهایی که از بعضی از گروه‌ها داشتم، موجب سوءتفاهم قرار دادند.
ثانیاً، امر فرمایید که محاکمه اینجانب که گفت‌وگو می‌کنند، راکد باشد؛ زیرا که در خصوص خود، هیچ اطمینانی ندارم که رسیدگی تحقیقی گردد. و علاوه، با اینکه ما را خلع مقام کردند، ولی فتح این باب به ضرر مقامات عالیه روحانیّت و به ضرر جمهوری اسلامی است و به نفع تبلیغات خارجی و موجب اختلاف داخلی است و اگر زیاد لازم می‌دانید، جنابعالی خودتان شخصاً اینجانب را احضار فرمایید و رسیدگی کنید و در مورد تمام این اتهامات تحقیق فرمایید.
ثالثاً، رفت و آمد نزدیکان ما را زیاد سخت‌گیری می‌کنند و موجب اختلال امور داخلی می‌شود. دستور فرمایید که به اعتدال، رفتار و رفع کنند، بالأخره اینجانب در اختیار جنابعالی هستم و هر امر و فرمایشی باشد، اطاعت کامل خواهم کرد، ولی به طوری‌که معروض شد که کارد به استخوان رسیده است، الغوث، الغوث، منتظر مراحم هستم که به وسیله مطمئنی اجابت آنها را اعلام فرمایید.

اطال الله بقائکم والسلام علیکم و رحمة الله
سید کاظم شریعتمداری

رونوشت: حجت‌الاسلام جناب آقای حاج سید احمد خمینی
۲۹ / ج۲ / ۱٤۰۲

۱–۶–۳– نامه محمدرضا گلپایگانی به خمینی، در ارتباط با مرگ محمدکاظم شریعتمداری، ۱۳ فروردین ۱۳۶۵

آنچه بین حضرتعالی و آیت‌الله شریعتمداری واقع شده، حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهر هم با تاریخ می‌باشد

به مناسبت مرگ آیت‌الله شریعتمداری و حوادث حاشیه‌ای، آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی نامه ذیل را به آیت‌الله خمینی ارسال کردند:

قم ـ طهران
شماره ١٣٤ ـ ١٢٨ ـ ١١٥
طهران ـ جماران، حضرت مستطاب آیت‌الله آقای خمینی دامت برکاته

با ابلاغ سلام، مزید توفیقات را مسألت دارم.

آنچه بین حضرتعالی و آیت‌الله شریعتمداری طاب ثراه واقع شده، حکومت واقعی با خداوند متعال و ظاهر هم با تاریخ می‌باشد. امید است مصداق آیه کریمه «وَ نَزَعنا ما فی صُدُورهِم مِن غِلّ إخواناً عَلی سُرُر مُتقابلین» بشوید. فعلاً که خبر تأسف‌انگیز رحلت ایشان منتشر شده است لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت، از جریان تجهیز که بدون تشییع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیرِمناسب واقع شده، ابراز تأسف شدید بنمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن اهانت‌هایی را که به ایشان و مقام مرجعیت شده شخصاً تدارک فرمایید.

اعلا کلمه اسلام و مسلمین را از خداوند متعال مسألت دارم.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
٢٤ رجب ١٤٠٦
الگلپایگانی

*** منبع ***
کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۷۲، ص ٤٦١.

۲-۶-۳- توضیح حسینعلی منتظری در مورد مرگ محمدکاظم شریعتمداری

آیت‌الله منتظری در ارتباط با مرگ آیت‌الله شریعتمداری، در کتاب خاطرات خود چنین می‌گوید:

«بالأخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به آقای ری‌شهری آن‌وقت که وزیر اطلاعات بود گفتم، یک روز آمده بود اینجا گفت: «من الآن منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته‌ام، به شما هم می‌گویم، آقای شریعتمداری همین دو سه روزه رفتنی است، مبادا عکس‌العملی از خودتان نشان بدهید.» در حقیقت آمده بود تهدید کند، من به او گفتم: «بالأخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از تُرک‌ها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم. با این کار، مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است.» گفت: «این نظر شما را به بالا بگویم؟» گفتم: «بگو.» این قضیه تمام شد، آقای ری‌شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت، جنازه او را که شبانه آورده بودند آقای حاج آقا رضا صدر [برادر بزرگ‌تر امام موسی صدر] خواسته بود بر او نماز بخواند، نگذاشته بودند، بعد از چند روز من رفتم جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته‌اند که بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد، و این کار را مسخره می‌کردند. تا اینکه یک شب که ما با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسؤولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست‌وزیر و احمد آقا هم بودند، در ضمن صحبت‌ها من این مطلب را به امام گفتم که: «چه اشکال داشت طبق وصیّت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان، در آن نیمه‌شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اید آقای صدر همه این جریانات و جریان بازداشتش را در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه‌ای [به نام «*در زندان ولایت فقیه*»] نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته، به کسی هم توهین نکرده است، اما این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند»، وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تندی [«مگر شریعتمداری به نماز عقیده داشت؟!»] راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از این داشت که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند، گفتم بالأخره ایشان وصیت کرده بودند که این شخص بر او نماز میت بخواند و مانع شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند».

*** منابع ***

ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com

ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، ص ۲٦۷ و پیوست شماره ۷۲، ص ٤٦۱.

۳-۶-۳- «*در زندان ولایت فقیه*»؛ روایت رضا صدر (برادر بزرگ‌تر موسی صدر) از مرگ محمدکاظم شریعتمداری

ای اسلام! به نام تو، چه‌ها می‌کنند!

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

آیت‌الله حاج سید رضا صدر (متولد مشهد، وفات: ۱۱ آبان ۱۳۷۳، قم)، برادر بزرگ‌تر امام موسی صدر، ماجرای مرگ، تکفین و تدفین آیت‌الله شریعتمداری را در سال ۱۳٦٥ (وفات: ١٤ فروردین ١٣٦٥)، در رنجنامه‌ای به نام «*در زندان ولایت فقیه*»، نوشته است که بخش‌های گزیده‌ای از آن را در اینجا می‌آورم؛ روایتی رنج‌افزا که بی هیچ توضیحی، کاملاً گویای کارنامه «نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران» و عملکرد «نائب امام زمان» است:

عیادت از آیت‌الله العظمی شریعتمداری

دیدگان دوراندیش و روشن‌بین بیمار روی هم بود، ولی به خواب نرفته بود؛ شاید دیگر نمی‌خواست جهان و جهانیان را ببیند!

آقای سید جواد حائری برادر را صدا زد و گفت: «آقای صدر آمده‌اند...»

دیدگانش باز شد و با لبخند شیرینی که ویژه حضرتش بود، سلام مرا پاسخ داد. مبلی که در گوشه اتاق قرار داشت به کنار تخت کشیده شد. بر آن نشستم. از عیادت کردن من خشنود شد، چون غریب بود و ارادتمندان و دوستانش از عیادتش ممنوع بودند؛ با آنکه عیادت مریض در اسلام محمدی مستحب است و از سنن اکیده این دین است.

چرا چنین کردند؟ چرا عیادتش را ممنوع ساختند؟ اگر مردم از او عیادت می‌کردند، چه می‌شد؟ او که قدرت بر سخن نداشت... چرا نگذاشتند پسرش در دقایق واپسین عمر پدر، چند کلمه‌ای با پدر سخن بگوید؟ اگر این پسر با این پدر سخن می‌گفت، چه می‌شد؟ آیا این عدل اسلامی است؟

سخنم را با بیمار معظم چنین آغاز کردم: «اجازه بدهید هفت سوره حمد برای شفای شما بخوانم.» و «حمد»ها را خواندم، ولی از شفا اثری ندیدم و معجزه‌ای لازم بود که از دست من و امثال من ساخته نیست. سوره‌های حمد که به پایان رسید، با چهره‌ای گشاده، به من اظهار مهر کرد و فرمود: «خیلی ممنونم.» بدین بسنده نکرد و گفت: «خیلی مرحمت فرمودید.» آنگاه سخن از سفر درمانی به اروپا با نزدیکان ایشان به میان آمد. معلوم شد رهبر موافقت نکرده است.

چرا؟! اگر می‌رفت به اروپا، چه می‌شد؟ او دیگر تاب و توان مصاحبه و ملاقات نداشت.

از سنن اسلام محمدی است که عیادت‌کننده نزد بیمار کم‌تر بماند، مگر آنکه بیمار خودش بخواهد ملاقات طول بکشد، ولی پزشکان اجازه نمی‌دهند که کسی در سی.سی.یو از بیمار ملاقات کند، چون به سود بیمار نیست. پس با طولانی شدن ملاقات صد درصد موافقت نداشتند.

بر سر دوراهی قرار داشتم: از نظری، بیمار معظم دوست می‌داشت نزدش بمانم، ولی بیماری او چنین اجازه‌ای نمی‌داد.

به هرحال، مصلحت را بر عواطف ترجیح دادم و برخاستم از نزد بیمار بیرون شدم و دیگر برای همیشه او را ندیدم.

جلوگیری از معالجه

سال‌ها بود که حضرتش را ندیده بودم. او در خانه‌اش زندانی شده بود و کسی حق ملاقات با وی را نداشت و اگر از کوچه‌اش می‌گذشت، دیوارهایش سر می‌شکست.

او در زمان خود، پناه بی‌پناهان بود و امید امیدواران. چه بسیار زندانی را از زندان نجات داد! چه تیره‌بختانی را سفیدبخت ساخت!

پس از زندانی شدن، قائم‌مقامی نداشت و پناهی برای بی‌پناهان در کار نبود. گاه، پناه خاندان و بستگانش من بودم و من قدرتی نداشتم تا پناه آنان بشوم. وای به حال مردمی که بی‌پناهی پناه آنان بشود!

برای نجاتش از زندان بسیار کوشیدم.

نخست، به وسیله آقای موسوی اردبیلی، به هبر انقلاب پیام دادم که: «من آماده حل این مشکل هستم. نظرتان را بگویید.»

سپس، پیام‌های من به وسیله آقای سید محمدصادق لواسانی بود. این مرد پیام‌های مرا با خوش‌رویی استقبال می‌کرد و می‌رسانید و پاسخ می‌آورد، ولی نتوانستم برای رهایی آن مرد بزرگ کاری کنم. تقدیر با تدبیر هماهنگ نبود و کوشش ثمر نداد.

یک سال پیش، دکتر باهر بیماری کلیه راست را تشخیص داده بود و اگر در همان موقع، آوردن بیمار به تهران مجاز بود و یا بردنش به خارج از کشور آزاد بود، از رشد و نمو بیماری جلوگیری می‌شد و شاید چند سالی بر عمرش افزوده می‌گشت. ولی نه تهرانش آوردند و نه به خارج از کشورش بردند! چرا؟!

پس از گذشت یک سال، بیماری سخت شد و درد دل شدید بیمار را آزار می‌داد.

با کوشش بسیار و التماس‌های بی‌شمار، به تهران آورده شد؛ ولی نوشدارو به‌وقت نرسید.

پیروزی ویرانگران

ندانستم زیست بیمار گران‌قدر در بیمارستان چقدر طول کشید. حضرتش را که به بیمارستان بردند، دارندگان پاس [پاسداران] در حضور او، تلفن را از اتاقش برداشته و بیرون بردند! چرا؟!

«بیمار حق تلفن زدن به کسی را ندارد! زندانی نبایستی با کسی سخن گوید!»

آیا سفارش حضرت علی(ع) را درباره قاتلش که زندانی بود فراموش کردند؟ آیا تصرف در مال کسی را بدون اجازه صاحبش جائز می‌دانستند؟! اسلام محمدی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد.

بستری شدن او در بیمارستان برای پزشکان، سرفرازی و برای پرستاران، دل‌خوشی بود. همگی آرزوی بهبودی او را داشتند، ولی کدام آرزومندی به آرزوی خود رسید؟! ارادتمندان می‌رفتند در پشت در و دیوار بیمارستان و یا در کنار آسانسور می‌نشستند تا شاید لحظه‌ای او را ببینند.

او سازنده بود و آینده‌نگر و سازندگان در جامعه‌های عقب‌افتاده، در زمان حیات خود، خیری نمی‌بینند و این جهان از پاداش آنها ناتوان است و موفقیت از آن ویرانگران است!...

جلوگیری از تشییع جنازه

شام پنج‌شنبه ۲۳ رجب (۱٤۰٦) بود. می‌خواستم برای نماز شام و خفتن، وضو بسازم که خبر آوردند: «آن مرد بزرگ این جهان را بدرود گفت»

وَه، چه مرگ مقدسی! در شب جمعه! در ماه رجب! پس از بیماری دردناک! پس از زندان طولانی! آنهم در ولایت غربت! و در حال غربت!

نمازهای دوگانه را بهر یگانه به‌جا آوردم و به سوی بیمارستان رهسپار شدم.

بیمارستان مهراد در خیابان میرعماد قرار دارد و از خیابان‌های فرعی جنوبی ـ شمالی تهران می‌باشد. کسانی را دیدم که برای تشییع آمده بودند، ولی درب بیمارستان را به‌روی آنها بسته بودند. آنها هم اتومبیل‌های خود را در خیابان پارک کرده و خود در پیاده‌رو، با غمی آلوده به خاموشی، در انتظار به‌سر می‌بردند.

چرا درب بیمارستان را به روی تشییع‌کنندگان بسته بودند؟ مگر تشییع از مؤمن سید غریب در اسلام حرام است؟!

از نخستین درب بیمارستان گذشتم. دومین درب به روی من بسته شد! درد پای من اجازه ایستادن پشت در را نمی‌داد. دوستان صندلی آوردند. بر آن نشستم. نشستن من در آنجا، انعکاس خوبی برای آنها نداشت. اصرار مردم هم برای بازکردن در بر آن افزوده شد. سرانجام در را باز کردند و من به درون شدم.

سکوتی آمیخته به اندوه، پزشکان و پرستاران و کارمندان را فرا گرفته بود. در این هنگام، ضجه‌ای همگانی از خیابان بلند شد و سکوت شکست. بانویی از این خاندان آمده بود و می‌گریست و خانم‌ها هم با او هماهنگی می‌کردند. در را باز کردند و آن بانو به درون آمد.

دیری نپایید که خبر یافتم می‌خواهند جنازه را از درب مخفی بیمارستان به‌وسیله آمبولانس خارج کنند و مشایعین را در برابر عملی انجام‌شده قرار دهند و چنین کردند!

چرا؟! مگر تشییع در اسلام گناه است؟! آن‌هم جنازه الم! سید! پسر فاطمه؟! جنازه زندانیان و اعدامیان را به بستگان تحویل می‌دهند، ولی این جنازه استثنائی بود!

آمبولانس با سرعت شدید، به‌سوی قم به راه افتاد و ما هم در پی جنازه روان شدیم. ماشین ما سرعتی نداشت، در نتیجه، از آمبولانس عقب افتادیم و ندانستیم جنازه را کجا بردند.

فرمان هجده‌ماده‌ای

نمی‌دانم این فرمان هجده‌ماده‌ای از سوی چه کسی صادر شده بود:

۱. جنازه شریعتمداری به بازماندگانش تحویل نشود!

۲. از جنازه‌اش تشییع نشود!

۳. به وصیت او عمل نشود!

٤. در حسینیه‌اش غسل داده نشود!

۵. سید رضا صدر بر او نماز نخواند!

٦. در حرم قم دفن نشود!

۷. در حسینیه‌اش دفن نشود!

۸. از اقامه عزا و مجالس ختم برای او ممانعت شود!

۹. اگر کسی برای او اقامه عزا کرد، زندانی شود!

۱۰. کسی که روز وفات امام هفتم(ع)، پیراهن سیاه بر تن داشت، دستگیر گردد!

۱۱. سید رضا صدر که برای تسلیت مصیبت‌زدگان رفته، زندانی شود!

۱۲. پسر شریعتمداری در دم مرگ پدر، حق سخن با پدر ندارد!

۱۳. تلگراف‌های تسلیت به مخاطبین نرسد!

١٤. کسی حق ندارد به خانه مصیبت‌زدگان برود!

۱۵. مجلس هفت و چهل نبایستی برای او تشکیل شود!

١٦. صدای گریه نبایستی از خانه‌اش بلند شود!

۱۷. روضه‌خوانی نباید برای مصیبت‌زدگان روضه بخواند!

۱۸. مصیبت‌زدگان اگر نزد کسی شکایت کنند، ضد انقلاب خواهند بود!

آیا این فرمان، صد در صد مطابق اسلام است؟!

غسل غریبانه

نیمه‌های شب بود که به قم رسیدیم. یکسره به خانه بی‌صاحب رفتیم. خبر دادند جنازه را آمبولانس به غسالخانه بهشت معصومه برده تا در آنجا غسل دهند و گفته‌اند: «نباید سید رضا صدر بر آن نماز بخواند!»

آقای امامی که از داماد گذشته، فرزند به‌حق آن مرد بزرگ به‌حساب می‌آمد، پیشنهاد کرد: «به آقای گلپایگانی تلفن کنید تا وساطت کند و به وصیت عمل شود و شما بر جنازه نماز بخوانید.»

گفتم: «کار صحیحی نیست. این کار ممکن است برای آقای گلپایگانی ناراحتی ایجاد کند.»

باری، با کسانی که از بستگان و نزدیکان متوفی برای شرکت در مراسم از تهران آمده بودند، به‌سوی بهشت معصومه رهسپار شدیم.

باران بند آمده بود و هوا کمی رطوبت داشت و ماه تازه می‌خواست نیمرخی از خود نشان دهد و تماشاچی باشد؛ چون بیدار بود و کسانی که صلاحیت برای تماشا داشتند، همگی در خواب بودند!

بهشت معصومه در کنار راه تهران ـ قم قرار دارد و مسافری که از قم به تهران می‌رود، در دست راست خود آن را می‌بیند.

سر دوراهی رسیدیم که به‌سوی راست منحرف شده، به بهشت معصومه وارد شویم. دارندگان پاس [پاسداران]، راه را بر ما سد کردند و نگذاشتند بدان‌جا برویم! چرا؟! اگر چند تن انگشت‌شمار در پشت دیوار غسالخانه، در آن تاریکی شب، به انتظار جنازه می‌ایستادند، چه می‌شد؟!
در این هنگام، ماشین بنز ۶۰۰ بی‌نُمره‌ای رسید و به‌سوی بهشت معصومه دوید و از رفتن آن جلوگیری نشد.
ما بنز نداشتیم!
اندی گفت‌وگو شد و مذاکراتی به وقوع پیوست و نتیجه نداد و ممانعت برداشته نشد.
سرانجام، به ما چنین گفتند: «ما جنازه را غسل داده، به منزل می‌آوریم.»
و ما رفتیم، ولی آنان چنان نکردند.
آیا در اسلام، دروغ جائز است؟! آیا هتک مسلمان رواست؟!

مصادره نماز

جنازه غسل داده می‌شود و به آقای امامی پیشنهاد می‌شود که بر جنازه نماز بخواند.
او نمی‌پذیرد و می‌گوید: «برحسب وصیت، آقای صدر بایستی نماز بخوانند.»
می‌گویند: «او نبایستی نماز بخواند و اگر تو نماز نخوانی، کس دیگر را می‌گوییم نماز بخواند!»
سرانجام، آقای امامی نماز می‌خواند.
مصادره اموال را شنیده بودیم، اما مصادره نماز را ندیده بودیم؛ مصادره وصیت را نیز نشنیده بودیم، ولی به چشم خود دیدیم!
نماز میت در اسلام محمدی، بایستی با اجازه ولی میت باشد، اگر وصیت در کار نباشد. در صورت وصیت، بایستی بدان عمل شود، چون اجرای آن واجب است.

تدفین شبانه

جنازه را پس از غسل، به قبرستان ابوحسین می‌برند و در غرفه‌ای که دو روز پیش از مرگ تعیین شده، به خاک می‌سپارند.
اگر جنازه را در آن تاریکی شب، به بازماندگان تحویل می‌دادند، چه می‌شد؟!
جنازه شهید ما ـ مرحوم سید محمدباقر صدر ـ را صدام پس از اعدام، به بستگان تحویل داد.
حضرت صادق(ع) بر جنازه عمویش، زید، که بر سرِ دار بود، نماز خواند و بنی‌اُمیه از نمازش جلوگیری نکردند.
در آن شب که شب جمعه بود، مردم بسیاری نماز لیلة الدفن خواندند و در شب شنبه نیز، از نظر احتیاط که شاید دفن پس از سپیده‌دم باشد.

گریه کردن ممنوع!

بامداد جمعه، برای شرکت در مصیبت، به سوی بازماندگان رفتم. درب خانه بسته بود. چرا؟! زنگ در را به صدا درآوردم. پاسخی نشنیدم. دگرباره، زنگ در را به صدا درآوردم. باز هم پاسخی نشنیدم. ولی از کوبیدن در دست برنداشتم تا عاقبت در باز شد و به درون راه یافتم. سوته‌دلان را دیدم گردِ هم نشسته و به قرآن پناه برده‌اند و شصت‌پاره قرآن را در میان نهاده بودند. یکی قرآن می‌خواند، دیگری می‌گریست، سومی در سکوت فرورفته بود، آن یکی سر به زیر انداخته، به زمین نگاه می‌کرد. هر کس حالتی به خود گرفته بود، ولی همگی در غم به سر می‌بردند. آری، نمود غم، رنگ‌ها دارد.
گفتم: «روضه‌خوانی خبر کنید تا روضه بخواند و خانم‌ها بگریند.»
گفتند: «ممنوع است! فرمان صادر شده نبایستی صدای گریه از خانه بلند شود!»
آیا گریه کردن برای مصیبت‌زده، در اسلام محمدی حرام است؟! اگر مصیبت‌زدگان ناله می‌کردند و زاری می‌زدند، چه زیانی به دستگاه می‌رسید؟! شاید هم به سود دستگاه بود؛ چون خودداری از گریه، ایجاد عقده می‌کند و انفجار عقده خطرناک خواهد بود...
بهره‌ای از زمان با مصیبت‌زدگان شرکت کردم. نمی‌دانم توانستم دلی به دست بیاورم و دل‌شکستگان را آرامشی بخشم؟

اقامه مجلس ختم جُرم است!

سراغ یکی از دوستان را گرفتم. گفتند: «به منزل آقای رستگار رفته است، چون ایشان مجلس ختمی برقرار کرده.»
بنا شد ما هم برویم در آن مجلس شرکت کنیم.
آقای رستگار از فضلای مازندرانی حوزه علمیه قم است و تفسیری بر قرآن، به زبان عربی، نوشته است. نامبرده در مجلس درس آقای شریعتمداری حاضر می‌شد و نسبت به او عشق می‌ورزید و پس از زندانی شدن «آقا»، در تفسیرش، از او یاد کرده و انتقاد کرده و همین موجب شد که چند ماه زندانی گردد.
اکنون، اقامه مجلس عزا کرده است و همین سبب شد که دگرباره برای مدتی نامحدود، زندانی شود.
آیا اقامه مجلس عزا در وفات مرجع تقلید گناه است؟! و استحقاق زندان نامحدود دارد؟!
آیا اسلام چنین حکم می‌کند؟!
ای اسلام! به نام تو، چه‌ها می‌کنند!
در بیرون خانه آقای رستگار، جمعیتی انبوه دیدم که در دو کنار کوچه، با دیده‌های اشکبار، ایستاده بودند چون در خانه جا نبود. فضای حیاط از کثرت جمعیت پر بود. همگی ایستاده بودند و با صدا می‌گریستند. در اثر کثرت مردم، کسی نمی‌توانست بنشیند و یا عبور کند. قطره‌های اشک همچون باران می‌بارید، ولی به زمین نمی‌رسید و بر تن‌ها و لباس‌ها می‌ریخت. روضه‌خوانی در کار نبود. خود مردم نوحه‌گری کرده و زاری می‌کردند. ضجه و زاری از در و دیوار بلند بود. هرکسی برای خود آهنگی داشت و نوایی در کارش بود و در عین حال، همه با هم هماهنگ بودند. مردم راه دادند و کوچه‌ای باز کردند؛ کوچه‌ای که دیوارهایش گوشتی بود؛ دیوارهایی که چشم داشتند، گوش داشتند، زبان داشتند، سخن می‌گفتند، می‌فهمیدند، می‌دانستند چه شده، چه می‌بینند، چه می‌شنوند و چه باید بکنند...
از فضای حیاط گذشتم، از پله‌ها بالا شدم و به درون کتابخانه قدم نهادم. همه‌جا از سوگواران پر بود: پله‌ها پر، اتاق‌ها پر، چشم‌ها از اشک پر، قلب‌ها از خون پر. شیون بلند بود. همگی می‌گریستند و می‌زاریدند. من هم با آنها هماهنگ شدم و خودداری نتوانستم؛ گریستن آغاز کردم.
وَه که گریه چه چیز خوبی است! غم را تسکین می‌دهد؛ آتش دل را خاموش می‌کند؛ خون دل را از دیده بیرون می‌ریزد تا از انفجار جلوگیری کند. نیروها اگر متراکم شوند، خطر انفجار دارند. اشک نمی‌گذارد نیروی دل زندانی گردد؛ راه را برایش باز می‌کند تا هر کجا می‌خواهد برود.

عزاداری ممنوع!

قرآن‌ها که خوانده شد، پیشنهادی کردند بدین مضمون: «اجازه می‌دهید دسته‌جمعی حرکت کنیم و به سوی منزل آقای شریعتمداری برویم؟»
در شرق اسلامی، از دیرزمان، رسم شده که دسته‌های عزا راه می‌اندازند و در وفات علما و دانشوران، از واجبات احترام می‌باشد.
اجازه ندادم؛ چون می‌دانستم که مأمورین انتظامی دستور جلوگیری دارند و من احساس خطر کردم مبادا جمعیت مقاومت کنند، که می‌کردند، و قطره خونی ریخته شود و من مسؤول خون در برابر خدا باشم. مردم بسیار داغ بودند و به حد اعلاء عصبانی و خشمناک و آماده هرگونه مقاومت.
اگر این پیشنهاد عملی می‌شد، نمی‌دانم چه می‌شد... مسؤولیت با کسی بود که اجازه داده بود. آنها هم خوب پاداش مرا دادند! شاید سزاوار چنان پاداشی بودم!

بازگشت به بیت مرجع مظلوم

برخاستم، از منزل آقای رستگار بیرون شدم. مشارٌ إلیه بیش از مقدار انتظار، مراسم احترام را به‌جا آورد که حُسن اخلاق را نشان می‌داد.
گروهی در پی من روان شدند. رفتیم تا به نخستین زنجیر منزل آقای شریعتمداری رسیدیم.
در آنجا، روی به مردم کرده، گفتم: «خواهش می‌کنم آقایان در پی کار خود بروند و به دنبال من نیایند...»
اطاعت کردند و پراکنده شدند و به دنبال کار خود رفتند.
دگرباره نزد مصیبت‌زدگان شدم و در سوگ آنها شرکت کردم.
اندی به ظهر مانده بود که رخصت گرفته، از آنجا بیرون شدم و نیاز به استراحت داشتم.
در قم، یکی دو ساعت به نماز شام مانده، وقت پذیرایی من از آقایان است. در خانه باز است و صلای عام برقرار.

آن روز عصر، بسیاری از آقایان آمدند که سوگوار بودند، ولی مُستی نمی‌کردند. دل‌های ارادتمندان آن مرد بزرگ آکنده از غم بود و سینه‌ها پر از اندوه. هرکدام سوره «حمد»ی قرائت می‌کردند و پیامی برای جسمی که تبدیل به روح شده، می‌فرستادند. چه پیام لطیفی! برای زنده، آرامش و برای مُرده، آمرزش. لبخندی بر لبان کسی ندیدم، ولی اشکی بسیار در دیده‌ها می‌درخشید. از اقامه مجالس عزا جلوگیری شد.
اگر مجالس عزا اقامه می‌شد، چه می‌شد؟! قرآن خوانده می‌شد و اشکی جاری و دل‌هایی از غم خالی می‌گردید.

روز شهادت امام کاظم(ع)

روزِ دگر شد؛ روز شنبه؛ روز شهادت حضرت موسی کاظم(ع). عجب تصادفی!
آیا میان این «کاظم» و آن «کاظم» رابطه‌ای برقرار بود؟ آیا حیاتشان به یکدیگر شباهت داشت؟ آیا مماتشان همانند بود؟
حضرت کاظم(ع) را خلیفه وقت، به نام «اسلام»، دستگیر کرد و سال‌ها به زندان انداخت و سرانجام شهید کرد. حضرتش ششمین زاده پیامبر اسلام و هفتمین وصی آن حضرت و پیشوای بزرگ انسان‌ها بود. پاکیزه‌ترین فرد زمان و دانشورترین مرد روزگار.
آقای شریعتمداری هم نامش «کاظم» بود. از سلاله پیغمبر اسلام بود. شاید حکومت وقت وجودش را برای اسلام زیان‌بخش می‌دید که سال‌ها وی را زندانی کرد و سرانجام، چنان‌چه می‌دانید، به خاک سپرد و از اقامه مجلس ترحیم و عزا برای او جلوگیری شد!
در آن روز، بسیاری از مردم از دگر شهرها به قم آمدند، چون شهر قم مزار دخت حضرت کاظم(ع) می‌باشد، تا سالروز شهادت آن حضرت را زنده بدارند و از روان پاک و روح مقدسش بهره‌ای برگیرند...

پوشیدن لباس سیاه ممنوع!

آن روز، سالروز وفات حضرت موسی بن جعفر(ع) بود. بسیاری از مردم پیراهن سیاه بر تن داشتند. شنیدم هر کس پیراهن سیاه بر تن داشت، دستگیرش می‌کردند، چون سوگوار آقای شریعتمداری‌اش می‌پنداشتند!
چرا؟!
مگر عزاداری برای شریعتمداری در اسلام گناه است؟!
مگر پیراهن سیاه پوشیدن گناه است؟!

پخش خبر زندان

خبر وصیت نماز خواندن من بر آن مرد بزرگ پخش شد؛ چنان‌چه خبر جلوگیری از نماز من نیز برملا گردید. خبر زندانی شدن من نیز انتشار یافت و همان شب، رادیوهای خارج خبر دادند.
از کجا این خبر به این زودی به آنها رسید؟! آیا در میان مأمورین انتظامی ما، خبرنگار و یا گزارشگر دارند؟!
در همان شب، تلفن‌های احوال‌پرسی دوستان و آشنایان از قم و غیرِ قم شروع شد.
روز دیگر، آمد و رفت به خانه من بیش‌تر شد. ولی از سوی شبانِ حوزه علمیه قم [آیت‌الله گلپایگانی] از این فرد ربوده‌شده از گله، اظهار مهری پدید نگشت! واکنشی هم از طرف مردم قم دیده نشد! شاید من لیاقت چنین واکنشی را نداشتم!
روزنامه‌ای در لبنان چنین نوشت و سخنوری در اجتماعی چنین گفت:
«قذافی، امام موسی صدر را زندانی ساخت و حکومت ایران، برادر بزرگ‌تر او را!»

تلگراف تسلیت، ممنوع!

تلگراف‌هایی از داخل و خارج از کشور بدین‌جا مخابره شد، ولی هیچ‌کدام به دست من نرسید. چرا؟! مگر ایصال امانت در اسلام واجب نیست؟! مگر مزد گرفتن و کار را در برابر مزد انجام ندادن گناه نیست؟!
حضرت آقای حاج میرزا حسن سعید از تهران تلگرافی مخابره کردند که نرسید. آقای سید علی باقری، مدیر مجله «*پیام صلح*» که در دهلی منتشر می‌گردد، تلگرافی مخابره کردند و نرسید و مرجوع شد که: «آدرس شناخته نشد!»

تلگراف آیت‌الله حاج سید حسن طباطبائی قمی

حضرت آقای قمی از مشهد، تلگرافی مخابره کردند که به دست من نرسید، ولی رونوشت آن را برای من فرستادند؛ بدین مضمون:

قم

حضرت آیت‌الله آقای صدر، دامت برکاته!

از پیشامد بد و بی‌شرمانه و ظالمانه‌ای که نسبت به جنابعالی انجام شد، فوق‌العاده موجب تأثر و تألم گردید. عجبا، در کشوری که به نام جمهوری اسلامی نامگذاری شده، برای تشییع جنازه رهبر شوروی کافر که دشمن خدا و منکر خدا بوده، هیأتی فرستاده می‌شود، ولی عالم دینی و مرجعی که عده زیادی در داخل و خارج کشور مقلد و پیرو دارد، رحلت می‌نماید، جنازه آن عالم بدون تشریفات لازمه حمل می‌شود و مانع می‌شوند از نماز خواندن جنابعالی بر جنازه آن مرحوم که بر طبق وصیت خود مرحوم، لازم بوده شما انجام دهید و مصداق «یَنهَونَ عَن المَعروف» [توبه، ٦٧] ظاهر می‌شود. عجبا! عجبا! عجبا!

بالاتر آنکه شما بر طبق اداء وظیفه تسلی دادن به مصیبت‌زدگان، برای تسلیت دادن به بازماندگان، در منزل آن مرحوم تشریف می‌برید، با کمال بی‌شرمی، جنابعالی را بازداشت نموده و مدتی در بازداشت نگاه می‌دارند. دردی بزرگ برای اهل دین این است که همه این اعمال و کارهای دیگر که آنها هم خلاف شرع انور است، به اسم دین و مذهب انجام می‌شود.

«إنا لله و إنا إلیه راجعون» إلی الله المُشتَکی. و نسئل الله تعالی أن یفرج عن ولیه و یصلح بکل فاسد من أمور المسلمین و أسئل الله لکم النصر و العز و التأیید.

القمی

*** منبع ***

رنجنامه «*در زندان ولایت فقیه*»، نوشته آیت‌الله حاج سید رضا صدر.

۷–۳– نامه مرتضی پسندیده (برادر بزرگ‌تر خمینی) به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲

۱–۷–۳– مقدمه «آزاد آزاده» (ع. خ.) بر نامه مرتضی پسندیده به خمینی

«وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش»

آنچه پیش رو دارید، نامه آیت‌الله مرتضی پسندیده (وفات: ۲۲ آبان ۱۳۷۵)، برادر بزرگ‌تر آیت‌الله خمینی، خطاب به اوست، که در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳٦۲، به برادر کوچک‌تر خود، که در نبود پدر، او را بزرگ کرده و تعلیم داده بود، نوشته است. آقای مرتضی پسندیده، با توجه به شناختی که به عنوان برادر، از گذشته آقای خمینی داشته و نیز با نگاه به عملکرد او و انقلابیون شاخص اطرافش در شکل‌گیری انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و دقت در شرائط جاری آن روزگار، پیش‌بینی‌های جالبی در مورد آینده برادر خود و نظامی که او معمارش بود، داشته است و اینک که ۲۸ سال از زمان نگارش این نامه می‌گذرد و نه آقای خمینی زنده است و نه آقای مرتضی پسندیده، و بنایی که این نامعمار ناآگاه، بنیان نهاد نیز در حال ویرانی و احتضار است، نگاهی به این نامه، عبرت تلخ و آموزنده‌ای است برای مردم ایران و امروز و دیروز دردناک آنان و فردای پر از امید و ترس‌شان.

نکته جالب توجه دیگر این نامه، نام بردن از برخی شخصیت‌های تأثیرگذار در انقلاب است که نگاه به جایگاه و موضع‌گیری‌های آنان در دهه‌های شصت، هفتاد و هشتاد خورشیدی، عبرتی دیگر است برای امروزیان و آیندگان؛ اما تاریخ، نشان داده که به دلایل گوناگون، که در جای خود باید تحلیل و تعلیل شوند، دیکتاتورها برای نصیحت مشفقان، گوش شنوایی ندارند؛ چنان‌چه آقای خامنه‌ای نیز تا کنون، به نامه‌های خیرخواهانه‌ای که خطاب به او نگاشته شده و می‌شود، بی‌توجه بوده است.

امید است که مردم، با بازخوانی تاریخ و نگاه به گذشته و حال، به خود آیند و و برای آینده خود و فرزندانشان، چاره‌ای اساسی و خردمندانه و به دور از جهل و تعصب و شور کور و هیجان کاذب بیندیشند و بر اساس آن عمل کنند؛ و بدانند که ظلم، ظلم است، خواه از سوی محمدرضا پهلوی باشد، خواه از سوی روح‌الله خمینی، خواه از سوی علی خامنه‌ای، یا صدام حسین، یا بن علی، یا مبارک، یا معمر قذافی، یا ملک عبدالله، یا علی عبدالله صالح، یا بشار اسد، یا من و تو، یا هر کس دیگر؛ و «حکومت با کفر می‌ماند، اما با ظلم نمی‌ماند» (المُلکُ یَبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم)؛

اما از سوی دیگر، واقعیت تلخ، این است که در مرتبه اول، خود مردم و فرهنگ، زمینه و زمانه آنان است که بستر و اساس ظلم را فراهم می‌آورند، زیرا به خاطر جهل و ناآگاهی، یا برای گریز از مسؤولیت آزادی، در جستجوی ناکجاآباد، گردن به استبداد و ظلم و بیداد و ظالم و بیدادگر می‌نهند؛ آری:

«دشمن، نه «شاه» بود و نه «شیخ» است
دشمن، همواره «جهلِ سیاه» است
گر وارهیم از قفس جهل،
ایران نه جای «شیخ» و نه «شاه» است
تا نیست رهنمای تو دانش،
کارَت خطا و خبط و گناه است» (اسماعیل خوئی)

و چاره این زخم ناسور و راه رهایی از زمهریر تزویر و خزان تظاهر و دروغ و بت‌پرستی، آگاهی از حقیقت و حقوق خود و حقیقت‌جویی، حقیقت‌پویی و حقیقت‌گویی و نیز ایستادگی در برابر ظالم و بیدادگر، در هر کیش و لباس و مسلک و مرام است.

«روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد...
روزی که ما دوباره برای کبوترهایمان دانه بریزیم...

و من آن روز را انتظار می‌کشم
حتی روزی
که دیگر نباشم!» (احمد شاملو)

و این هم نامه یک برادر به برادر که در آن، بسی عبرت‌هاست:

نامه مرتضی پسندیده به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲

ناله‌ها از هر سو به گوش می‌رسد و نفرین‌اش به ارباب عمائم، عالَمی را گرفته است

روزی که دستور دادید همه صندوق‌ها را به نام علی آقا خامنه‌ای باز کنند، به شما نوشتیم که این انتخاب، ایران را بر باد می‌دهد

با سیاست‌های غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجرند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است.

ناله‌ها از هر سو به گوش می‌رسد و نفرین‌اش به ارباب عمائم، عالَمی را گرفته است. بر اساس آنچه هر روز مشاهده می‌کنیم و آن چیزهایی که به گوش ما می‌رسد و خودمان احیاناً در جریان آن قرار می‌گیریم، مردم هر ساعت دست به آسمان دارند و آرزوی بازگشت اوضاع گذشته را می‌کنند. آیا ناله‌ها را شما می‌شنوید؟ یا ماشاءالله با حصاری که به دور شما کشیده‌اند، شما هم حکایت آن چوپان را دارید که گرگ به گله‌اش زده بود، ولی او بی‌خبر، مشغول دوشیدن میش مورد علاقه‌اش بود و هیچ از جای نجنبید تا لحظه‌ای که گرگ، سراغ خودش آمد. اول میش او را به پنجه‌ای درید، بعد هم خودش را.

روزی که در خمین به دستور حزب جمهوری [اسلامی] و با تمهید و توطئه‌ای که گمان ندارم به دور از اطلاع شما بوده، عمامه از سر من کشیدید و از هیچ اهانتی ابا نکردند، من ذره‌ای گلایه نکردم؛ که روزگار جدمان پیش چشم بود. روزی که آن سید بیچاره را که فقط قصد خدمت داشت و خود شما صد بار گفته بودید از فرزند به من نزدیک‌تر است، با آن افتضاح، از ریاست‌جمهوری خلع کردند و یک بدبخت بدعاقبت را که اداره یک کاروانسرا هم از عهده‌اش برنمی‌آید، به ریاست جمهوری این مملکت بزرگ و معتبر تعیین کردند، به شما گفتم این شیاطین، قصد دیگری دارند و می‌خواهند از این عروسک، برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند.

اما شما به عوض گوش دادن به این حرف‌های مصلحانه، رو در هم کردید و حتا حرمت برادر بزرگ را هم رعایت ننمودید. من که مثل عقیل بن ابوطالب، مال و جاه و مقام نخواسته بودم که شما حکم به داغ کردن دلم دادید و سر پیری، اهانتی به من روا داشتید که در زمان شاه هم کسی جرأت إعمال آن را نداشت.

روزی که دستور دادید همه صندوق‌ها را به نام علی آقا خامنه‌ای باز کنند، من و دو سه آدم دلسوز که حداقل یکی‌شان، یعنی شیخ علی‌آقا تهرانی، بیست سال شاگرد خاص و مورد محبت شما بود، به شما نوشتیم که این انتخاب، ایران را بر باد می‌دهد، گوش نکردید و حالا می‌بینید آنچه نباید می‌دیدید.

این‌همه خون‌ها ریخته شد، این‌همه جنایات وقوع پیدا کرد، که از ذکر آن به خود می‌لرزم که مبادا قطره‌ای از این خون‌ها به سبب اخوت من و شما دامن مرا بگیرد، فقط برای اینکه شما به جای گوش سپردن به آنها که هم به اسلام و هم به ایران علاقه‌مند بودند، گوش به شیاطین دادید.

شما چگونه بر مسند ولایت می‌نشینید، آدم‌های بدنامی مثل رفسنجانی و مشکینی و صانعی و جلادانی مثل آن شیخ بدکاره گیلانی و موسوی تبریزی و ده‌ها و ده‌ها آدم خبیث و بدعهد را قدرت و مقام می‌دهید، آن‌وقت سادات عالی‌قدری را مثل حاج‌آقا حسن قمی، سبط آن افتخار ازلی تشیع، حاج‌آقا حسین قمی طاب ثراه و آقای حاج سید کاظم شریعتمداری، مرجع برحق شیعه مولا علی را به آن خفت خانه‌نشین می‌کنید و

مرجعیت را از آنها سلب می‌کنید، از آنها که خود با اشک و ناله‌های من، بیست سال پیش، حکم مرجعیت شما را امضاء کردند و به شاه دادند تا از توهین و آزار شما ممانعت شود.

شما خود بهتر می‌دانید که من از ابتدا با مداخله روحانیون در امور کشوری و لشگری مخالف بودم و به شما گفتم وقتی ما مصدر کار شویم، اگر کارها مطابق خواست مردم نباشد، همه نفرت، متوجه ما خواهد شد و در نهایت، اسلام ضرر خواهد دید. آیا امروز نتیجه‌ای به جز این حاصل شده است؟ این مردمی که در راه اسلام از جان می‌گذشتند و در زمان شاه، از فکلی و بازاری و دانشجو و زن و مرد، شعائر دینی را محترم می‌داشتند، امروز نه به دین توجهی دارند و نه برای شعائر دینی ارزشی قائلند. آنها می‌گویند اگر دین این است که اولیای جمهوری اسلامی إعمال می‌کنند، بهتر است ما کافر باشیم و اصلاً اسم مسلمان روی ما نباشد. با سیاست‌های غلط جمعی منبری و مدرس که از اداره خانه خودشان هم عاجزند، امروز ایران به نهایت ذلت و خواری در دنیا افتاده است. حتا یک دوست برای ما باقی نمانده است. من با چند روحانی شیعه پاکستانی اخیراً حرف می‌زدم، آنها از وضع ایران گریه می‌کردند و می‌گفتند در کشور ما سابق، شیعه مقام و ارزشی داشت، ولی حالا تا ما اسم شیعه را می‌آوریم، می‌گویند لابد مثل ایران. آقای حاج‌آقا صدر به من می‌گفت مردم لبنان، که در غیبت آقا موسی صدر، چشم به ایران داشتند، امروز خیلی از ما زده شده‌اند. این چه معنا دارد که ما اسلحه از اسرائیل بخریم و بعد، از جنگ با اسرائیل و تحریر جنوب لبنان سخن بگوییم؟ بنده در مورد جنگ و مسائل آن حرف نمی‌زنم که خود مثنوی هفتاد من کاغذ است، فقط می‌گویم آیا به گوش شما نمی‌رسد که بعضی از نورچشمی‌ها چه دست‌اندازی‌ها به بیت‌المال مسلمین به اسم جنگ و کمک به جنگ‌زدگان کرده‌اند.

بیش از سه ماه است بنده برای دیدن شما وقت خواسته‌ام، ولی دفتر شما مرتب می‌گویند وقت ندارید. آن‌وقت هر روز ملای فلان ده و دادستان بهمان قصبه را به حضور می‌پذیرید، چون لابد به‌جز مدح و ثنا نمی‌گویند و بدبختانه شاید چون خداوند تبارک، به من لسان مداحی نداده، حتا باید از برادر خود محروم بمانم.

بنده گمان دارم که با ارسال این نامه، لابد تضییقات و گرفتاری‌ها برای ما بیش‌تر خواهد شد، ولی چون چند روزی است که حس می‌کنم هر لحظه ممکن است حق‌تعالی آرزویم را اجابت کند و اجازه ترک این جهنم فانی را مرحمت فرماید، لذا به عنوان وصیت یا توصیه و یا خداحافظی برادری با برادرش این جملات را نوشتم.

شما وصیتنامه می‌نویسید و بعد از خود جانشین تعیین می‌کنید، پس چرا یک‌باره اسمش را نمی‌گذارید سلطنت اسلامی به جای جمهوری، مگر رسول اکرم، جانشین توی وصیتنامه تعیین کرد؟ به‌جز اینکه مولا علی را که معصوم و منتخب الاهی بود به مردم عرضه داشت. شما کدام معصوم را در اطرافتان می‌بینید؟ شیخ علی منتظری را که به اندازه یک مدرس ساده هم قدرت درک و فهم ندارد؟ شیخ علی مشکینی را که کراهت نفس او کاملاً از منظرش هویداست؟ بله کدام معصوم را دیده‌اید؟

۱۴ قرن، مردم تشخیص می‌دادند که کدام مرجع، اعظم است و کدام یک از علماء، قابل احترام و اعتماد. حال، روزنامه‌ها یک‌روزه شیخ را آیت‌الله العظمی می‌کنند و دیگری را افقه‌الفقهاء. آن شیخ گیلانی جلاد، آیت‌الله می‌شود و دسته‌دسته ثقت‌الاسلام و حجت‌الاسلام از کارخانه حکومتی بیرون می‌آید. اسمش را هم گذاشته‌اند حکومت جمهوری اسلامی، و مسرورید که حکم خدا را در زمین جاری کرده‌اید!

خوشا به سعادت آنها که همان روزهای نخست رفتند و این روزها را ندیدند.

من نیز دیر یا زود می‌روم، تنها وحشت من برای شما است.

خداوند همه را به راه راست هدایت کند.

۲۵ شوال ۱۴۰۳ قمری

قم

مرتضی پسندیده

*** منبع ***

کتاب «*گفته‌نشده‌ها درباره روح‌الله خمینی*»، مهدی شمشیری، صص ۳۱-۳۵.

۸-۳- نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور (وزیر کشور) به خمینی، درباره «نهضت آزادی»، ۳۰ بهمن ۱۳۶۶

بسمه تعالی
محضر مقدس رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی آیت‌الله العظمی امام خمینی - دام ظله العالی
با عرض سلام و تحیات

نهضت آزادی پس از استعفا و برکناری دولت موقت، پیوسته در جهت اعلام مخالفت با دولت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و حتا قوه قضائیه و مغشوش کردن اذهان بوده است. مسؤولین نهضت با سمپاشی‌های خود نسبت به سیاست‌های دولت، دفاع مقدس و جنگ، مسأله برائت از مشرکین و فاجعه خونین مکه مکرمه، جهاد مالی و تصمیمات شورای عالی پشتیبانی جنگ و بالأخره فرمایشات اخیر حضرت امام - روحی فداه - راجع به حکومت و ولایت مطلقه، در جهت مبارزه و تضعیف نظام جمهوری اسلامی گام برداشته‌اند. با توجه به اهمیت و نقش سرنوشت‌ساز مجلس شورای اسلامی، نهضت آزادی در ماه‌های اخیر، فعالیت گسترده‌ای را جهت به اجرا درآمدن قانون احزاب و آزادی فعالیت سیاسی آنان و نیز حرکت تبلیغاتی گسترده‌ای راجع به انتخابات و راه یافتن به مجلس را آغاز کرده است. آقای دکتر یزدی در جلسه مورخ پنجم دی‌ماه ۱۳٦٦ نهضت آزادی راجع به شرکت در انتخابات و نقش نهضت آزادی چنین می‌گوید:
«برگزاری انتخابات، مستلزم وجود جامعه باز است، اگر رفتیم، واقعاً مفید خواهیم بود و نخواهیم گذاشت این فتاوا را به زور بر مردم تحمیل کنند، شخصی که از طرف نهضت به مجلس برود، مسلماً از این توپ و تشرها جا نخواهد زد، اگر قرار باشد مملکت را با «فتوا» اداره کنند، بنده پیشنهاد می‌کنم که مجلس را ببندند و خوابگاه دانشجویان کنند.»
دیدگاه نهضت آزادی راجع به جنگ و دفاع مقدس در بیانیه‌ای تحت عنوان «جنگ بی‌پایان» چنین است:
«آن‌چه فعلاً دیده می‌شود جنگی است بی‌پایان که می‌تواند پایان دنیا باشد، پایان ایران و مردم ایران باشد...، گفته‌اند حتا اگر یک خانه هم در ایران سرپا بماند، باز به جنگ ادامه خواهیم داد و اگر یک نفر باقی بماند، آن یک نفر هم جنگ خواهد کرد، آیا این مترادف با چیزی جز جنگ جنگ تا نابودی هست؟»
نهضت آزادی راجع به «حکومت و ولایت مطلقه» اطلاعیه‌ای منتشر کرده که در آن آمده است:
«این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام، که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده، به او اختیار می‌دهد بر خلاف نص صریح «و شاورهم فی‌الأمر» و بدون مشورت با امت، تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید؟...»
با عنایت به مراتب فوق، خواهشمند است ارشاد فرمائید که:
۱- آیا نهضت آزادی با چنین عقاید و تفکراتی می‌تواند به عنوان یک سازمان، حزب و تشکیلات سیاسی در جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته شود؟
۲ - در حالی که ماده سی، قانون انتخابات از جمله شرائط تأیید صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی را:
الف) اعتقاد و التزام عملی به اسلام
ب) اعتقاد و التزام عملی به نظام جمهوری اسلامی ایران
می‌داند، آیا نهضت آزادی صلاحیت دارد که در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت کرده و نماینده‌ای در مجلس داشته باشد؟
در پایان از درگاه خداوند متعال طول عمر آن وجود شریف و مقدس و پیروزی عاجل رزمندگان اسلام را مسألت می‌دارم.
سید علی‌اکبر محتشمی‌پور - وزیر کشور

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، جلد ۲۰، صص ۴۷۹-۴۸۰.

۱-۸-۳- پاسخ منسوب به خمینی، به نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور، درباره «نهضت آزادی»

[توضیح: این نامه، بعد از مرگ خمینی منتشر گردید.]

جناب حجت‌الاسلام آقای محتشمی، وزیر محترم کشور- ایده الله تعالی

در موضوع نهضت به اصطلاح آزادی، مسائل فراوانی است که بررسی آن محتاج به وقت زیاد است. آنچه باید اجمالاً گفت آن است که پرونده این نهضت و همین‌طور عملکرد آن در دولت موقت اول انقلاب، شهادت می‌دهد که نهضت به اصطلاح آزادی طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به امریکا است و در این باره از هیچ کوششی فروگذار نکرده است؛ و حمل به صحت اگر داشته باشد، آن است که شاید امریکای جهان‌خوار را که هرچه بدبختی ملت مظلوم ایران و سایر ملت‌های تحت سلطه او دارند از ستمکاری اوست، بهتر از شوروی ملحد می‌دانند و این از اشتباهات آنها است. در هر صورت، به حسب این پرونده‌های قطور و نیز ملاقات‌های مکرر اعضای نهضت، چه در منازل خودشان و چه در سفارت امریکا و به حسب آنچه من مشاهده کردم از انحرافات آنها، که اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود و مدتی در حکومت موقت باقی مانده بودند ملت‌های مظلوم به‌ویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زدند و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرن‌ها سر بلند نمی‌کرد و به حسب امور بسیار دیگر، نهضت به اصطلاح آزادی، صلاحیت برای هیچ امری از امور دولتی یا قانونگذاری یا قضائی را ندارد و ضرر آنها، به اعتبار آنکه متظاهر به اسلام هستند و با این حربه جوانان عزیز ما را منحرف خواهند کرد و نیز با دخالت بی‌مورد در تفسیر قرآن کریم و احادیث شریفه و تأویل‌های جاهلانه موجب فساد عظیم ممکن است بشوند، از ضرر گروهک‌های دیگر، حتا منافقین، این فرزندان عزیز مهندس بازرگان، بیش‌تر و بالاتر است. «نهضت آزادی» و افراد آن از اسلام اطلاعی ندارند و با فقه اسلامی آشنا نیستند. از این جهت، گفتارها و نوشتارهای آنها که منتشر کرده‌اند مستلزم آن است که دستورات حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین را در نصب ولایت و اجرای تعزیرات حکومتی که گاهی بر خلاف احکام اولیه و ثانویه اسلام است، برخلاف اسلام دانسته و آن بزرگوار را نعوذ بالله تخطئه، بلکه مرتد بدانند و یا آنکه همه این امور را از وحی الاهی بدانند که آن هم بر خلاف ضرورت اسلام است. نتیجه آنکه نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن، چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی‌اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود و نباید رسمیت داشته باشند.

و السلام علی من اتبع الهدی
توفیق جنابعالی را از خداوند تعالی خواستارم
روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، جلد ۲۰، صص ۴۸۱-۴۸۲.

۲-۸-۳- نامه احمد خمینی به مرتضی پسندیده، درباره «نهضت آزادی»

خدمت حضرت آیت‌الله آقای پسندیده عم بزرگوار و عزیزم دامت برکاته
با عرض سلام و ارادات و دعا برای سلامتی وجود مبارک

حضرتعالی خود بهتر از هرکسی می‌دانید که چقدر به شما علاقه‌مندم. من خود را فرزند کوچک جنابعالی می‌دانم و دوست دارم همیشه در کنار شما و از شما استفاده معنوی بنمایم. حال که مرادم و جان جانانم حضرت امام سلام‌الله علیه تنهایم گذاشته است، بعد از خدا تنها شما را دارم و بس.
نامه حضرتعالی در مورد آزادی یکی از ملی‌گراها به دستم رسید. چند جمله مزاحمت می‌کنم، اولاً به اطلاعات کشور، نظر شما و خود را منتقل می‌کنم و امیدوارم فرد مذکور آزاد گردد تا به وظیفه‌ای که بر گردنم نهادید، عمل کرده باشم. ثانیاً این نکته را گوشزد می‌نمایم که مسأله ملی‌گراها مسأله‌ای خطرناک است. ملی‌گرایی در مقابل اسلام‌گرایی است و اسلام‌گرایی خط محکم و استوار امام است. ملی‌گراها بهای اول برایشان میهن است و به انقلاب و نظام و اسلام یا اهمیتی نمی‌دهند و یا اهمیت بسیار ناچیزی برایشان دارد. اینها اصل و اساس برایشان ریاست است. اگر به میهن هم علاقه دارند، میهنی است که رئیسش آنان باشند. اگر بعضی از آنان به اعمال فردی در چارچوب اسلام پایبند باشند ولی وقتی پای منافعشان پیش بیاید، از هیچ دروغ و تهمت و ناسزا فروگذار نیستند.
آنان بعد از انقلاب لحظه‌ای در کنار امام نماندند. متلک و فحش و ناسزا به امام از کارهای رایج این از خدا بی‌خبران بود. تنها یکی از کارهای آنها را برایتان می‌فرستم، تا خود قضاوت فرمایید. اینان اعلامیه‌ای را که امام (قدس سره) با خط مبارکشان خطاب به آقای محتشمی نوشته‌اند، مجعول دانسته و در عین اینکه نسبت جعل را مستقیماً به من نداده‌اند ولی با قرار دادن خط من بالای نامه امام به آقای محتشمی، جعل را از من دانسته‌اند و خطی از امام که شعر: «من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم» است را آورده‌اند و ادعا کردند که خط امام این است، در صورتی که حضرت امام (قدس سره) در موقع قدم زدن شعر می‌گفتند و خط مذکور، خط امام در موقع راه رفتن و یا ایستاده است. از این گذشته این‌قدر خط امام روشن است که احتیاج به این حرف‌ها ندارد. من یک صفحه از وصیتنامه امام و نامه مورد بحث را می‌فرستم، خود قضاوت فرمایید آیا من این‌قدر بی‌دین و بی‌عقل هستم که چیزی، آن همچنین مسأله مهمی را به امام نسبت دهم و از آتش قهر خدا در دنیا و آخرت نترسم. اگر من بناست بدین‌خاطر جهنمی شوم چرا چیزی را که به نفع خودم است به امام نسبت ندهم؟

عموی بزرگوار و عزیزم!
قربانتان گردم من معتقدم که حق با امام راحلمان است، آن مرد بزرگی که با هوش و استعداد سرشار خود عمق ماهیت‌های کثیف ضد انقلاب را بسیار عالی تشخیص می‌داد. نامه‌ای را نهضت آزادی برای فرار از تنبیه ملت شریف ایران به اینجانب نسبت داده است و فکر می‌کرده بعد از وفات امام، من دست به چنین خیانتی زده‌ام، در زمان حیات امام و با دستور ایشان برای آقایان خامنه‌ای، هاشمی، موسوی اردبیلی، موسوی نخست‌وزیر، ری‌شهری وزیر اطلاعات وقت فرستاده شد. فقط اجازه ندادند که در همان موقع منتشر کنیم. فرمودند این برای بعد از مرگ من است تا اگر آنها خواستند ایران را به سوی غرب به خصوص امریکا سوق دهند، منتشر کنید.
من این نامه را برایتان فرستادم تا معلومتان گردد اینها از چه قماشی هستند و برای رسیدن به دنیا حاضرند به هرکسی هر تهمتی بزنند و از خدا باکی نداشته باشند.
از شما تقاضا دارم برای دفاع از امام و آرمان‌های پاک او و برای خاطر دفاع او از اسلام عزیز و به خاطر تحمل رنج و زحمت و مرارت‌های بسیاری که از آخوندهای درباری و متحجرین و مقدس‌نماها و ملی‌گراها و چپ‌ها و منافقین کشید، حضرتعالی طی نامه‌ای آنان را محکوم کرده و صحت خط امام و پیشوای ملی و دینی‌مان را اعلام فرمائید و روح بزرگ امام را از خودتان شاد کنید و مطمئن باشید که با این کار اجر بزرگی را خواهید داشت و نامه را من منتشر نمی‌کنم ولی برای ثبت در تاریخ نگه می‌دارم. آنان که این نامه را جعلی می‌دانند، از همه بهتر می‌دانند که این خط امام است، ولی آنها چند مطلب را با این کار دنبال می‌کنند که مهم‌ترین آن، این است که فکر می‌کردند نفوذ امام در بین مردم از بین رفته است و امام محبوبیتی ندارد و با رفتن او نظام می‌پاشد و آنان روی خون و اجساد مطهر شهدا و اسلام به حکومت می‌رسند.

بعد از ارتحال امام (قدس سره) بیش از ۱۰ میلیون نفر امام را بدرقه کردند و مرقد و حرم آن بزرگوار پناه محرومان شد و کسانی که با این امام بد بودند، مسلماً مورد نفرت هستند، لذا آنها با دادن نسبت جعل به من، خود را و گروه خود را می‌خواهند از این مغلطه نجات دهند. هرچه از درگذشت امام عزیز می‌گذرد، مردم بهتر می‌فهمند که چه گوهر گرانبهایی را از دست داده‌اند. این شب‌ها، حرم امام دیدنی است.

مسأله دیگری که نهضت آزادی دنبال می‌کند، این است که اعتماد مردم را نسبت به امام کم کنند، بدین معنا که هرچه از امام باشد، مردم احساس کنند که این از امام نیست بلکه از اطرافیان امام و یا کسی دیگر است و این خط و امضای امام نیست، بلکه خط و امضای امام را جعل کرده‌اند. القای این مطلب، بسیار خطرناک است و خداوند کسی را که این‌گونه حرکت می‌کند، هرگز نمی‌بخشد.

می‌بینید که اگر این مسأله جا بیفتد که عده‌ای بوده‌اند و هستند که خط امام را جعل می‌کردند و یا امروز می‌کنند، چه ضربه هولناکی به اسلام و انقلاب و آرمان‌های اسلامی امام عزیزمان خواهد خورد. دیگر فتواهای تاریخی امام رنگ می‌بازد، مبارزات امام زیر سؤال می‌رود و حیثیت رهبر انقلاب بزرگ جهان اسلام ضربه می‌خورد. آیا نهضت آزادی و مصدقی‌ها هنوز آدم‌های درستی هستند که بعد از ارتحال ملکوتی برادر عزیزتان امام بزرگ، فرمودید آنها که می‌گفتند امام، محبوب نیست، تشییع جنازه امام را دیدند و فهمیدند اشتباه می‌کنند. ملی‌گراها با برادر، امام، مرجع تقلید و رهبر شما سر ناسازگاری داشتند و دارند.

اینها دل امام راحلمان را خون کرده‌اند و آدم‌های بی‌دینی هستند که در قالب دین، به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند. مقصودم از دین، دین امام است نه دین مخالفان امام که یزید و معاویه هم داشتند اما دین مقابل دین امام حسین علیه السلام.

تقاضایم این است که شما در مقابل آنان بایستید و از آرمان‌های امام دفاع کنید و از تمامی مصدقی‌ها که امام آنان را مسلمان نمی‌دانست، تبری جویید و دل امام را شاد فرمایید.

از اینکه نامه‌ام طولانی شد معذرت می‌خواهم، من حضرتعالی را شدیداً دوست می‌دارم و بسیار شما را عزیز می‌دانم، خداوند بزرگ شما را برای فامیل حفظ فرماید و اگر خدای ناکرده رنجشی پیدا کردید، معذرت می‌خواهم. در مورد ملی‌گراها حرف بسیار است، ولی نه وقت من اجازه این حرف‌ها را دارد و نه حوصله شما. بار دیگر از شما تقاضامندم که اگر این نامه، یعنی نامه امام به آقای محتشمی، خط امام است، که هست، مرقوم فرمایید و کسانی که به دروغ چنین نسبتی را به من داده‌اند، خائن بدانید.

با احترام

مخلص شما احمد خمینی

*** منبع ***

کتاب «*مجموعه آثار یادگار امام*»، جلد ۱، ص ۶۳۲، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و نشر عروج.

۹–۳– تلگرام مهدی بازرگان به خمینی و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، ۱۷ فروردین ۱۳۶۷

تلگرام شهری
بسمه تعالی
حضور محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران
با سلام و دعای عافیت و توفیق عبادت و خدمت

پیرو تلگرام ٦٦/١٢/٢٠ که در آن تقاضای ملاقات برای آقایان دکتر سحابی و دکتر یزدی و شخص خود نموده بودم ضرورتاً تقاضای قبلی را تکرار می‌نمایم. ممکن است حضرتعالی خود را از شنیدن نظریات و حتا پاسخ دادن به تقاضای ملاقات ما بی‌نیاز بدانید ولی ما خودمان را در برابر حی لایزال و تعهدی که به ملت ایران داریم مسؤول می‌دانیم که در برابر آتشی که دو ملت ایران و عراق را روز به‌روز بیش‌تر می‌سوزاند و برای دنیا خطری شده است، ساکت ننشینیم. به نظر ما سکوت در برابر این مسابقه جنون‌آمیز کشتار و ویرانی دو کشور مسلمان و مسموم و معلول و مقتول گشتن صدها هزار نفوس محترمه همراه با هلاکت حرث و نسل و به جا ماندن کودکانی که اگر هم اولیا آنها کشته نشوند در اثر حملات هوایی و پریشانی، تعادل روانی خود را از دست می‌دهند و در صورتی که از این جنگ بی‌پایان، جان سالم به در برند، نسلی نامتعادل و ناسالم پدید می‌آورند. برای کسانی که از یک طرف، اعتقاد به خدا و روز جزا دارند و از طرف دیگر، برای ختم این غائله چاره می‌جویند تداوم و تشدید جنگ موجب عذاب وجدان و سرافکندگی در پیشگاه پروردگار است. بعد از فتح خرمشهر، ما خطرات تداوم و توسعه جنگ و اثرات خانمانسوز آن برای دو ملت ایران و عراق را نخست به صورت حضوری و خصوصی و پس از بی‌اعتنائی دست‌اندرکاران به صورت علنی به استحضار رسانیده، پایان دادن خداپسندانه عادلانه و شرافتمندانه جنگ و تغییر سیاستی را که در پیش گرفته شده است تأکید و توصیه نمودیم و اخیراً نیز در ملاقات با حضرت آیت‌الله منتظری پیشنهادهایی ارائه دادیم، ولی تا کنون کوچک‌ترین ترتیب اثر ندیده‌ایم. دست‌اندرکاران جنگ نه در مورد نظریات و پیشنهادهای ما توضیحی خواسته‌اند و نه استدلالات منطقی ما را پاسخ داده‌اند، در هر حال ما معذرة إلی ربنا و ربکم، باز هم از جنابعالی تقاضای ملاقات داریم تا چاره‌اندیشی در این زمینه را به استحضارتان برسانیم. امیدواریم با اجابت درخواست ما قدم نجات‌بخشی برداشته شود و اگر باز این تقاضا مورد قبول نیفتاد لااقل در پیشگاه عدل الاهی و در برابر خون‌هایی که ریخته می‌شود و نسلی که معیوب می‌گردد و اقتصاد و حیاتی که بر باد می‌رود و اسلامی که بدنام می‌شود، سرافکنده نباشیم.

«ربنا آتنا من لدنک رحمة و هَیّیء لنا من أمرنا رَشداً»
تهران
۱۷ فروردین ٦٧
دبیرکل نهضت آزادی ایران
مهدی بازرگان

رونوشت: نهضت آزادی ایران، خیابان استاد مطهری، نرسیده به مبارزان، ساختمان ۲۳٤

*** منبع***
وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/001jang.htm

۱۰–۳– نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، اردیبهشت ۱۳۶۷

«هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز»

نه هر جنگی رحمت است و نه هر مرگی شهادت

با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» به کجا رفته‌ایم؟!

حضور محترم رهبر انقلاب و بنیانگزار جمهوری اسلامی ایران
حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی

«رب اشرح لی صدری و یسرلی أمری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی»(۱)

با حمد خدا، درود بر همه انبیاء و آخرین آنها محمد مصطفی(ص) و بر شهداء و سالکین راه خدا و با دعای سلامت و موفقیت برای ملت مظلوم ایران و رهبر انقلاب، در آنچه رضای خدا و نجات دو دنیا است همچنین با تشکر از عنایتی که به نامه نهضت آزادی ایران داشته، إن‌شاءالله با سعه صدر تمام آن را قرائت خواهید فرمود، محترماً تصدیع می‌دهیم و عذر تقصیر می‌خواهیم.

در تاریخ بیستم اسفندماه گذشته در گرماگرم حملات موشکی تهران، طی تلگرام شهری از جنابعالی درخواست ملاقات فوری برای آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و دکتر ابراهیم یزدی شده بود تا پیرامون جنگ و اوضاع عمومی کشور مذاکراتی در خدمتتان بنمایند. متأسفانه به این تقاضا جوابی مرحمت نفرمودید، و نه به تقاضای تلگرافی بعدی ۱۷ فروردین‌ماه ٦٧.
آیا رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بعضی‌ها ولایت فقیه را ادامه‌دهنده رسالت و امامت آن بزرگوار دانسته‌اند، این‌چنین عمل می‌کردند؟ مگر مولای متقیان امام و خلیفه به حق مؤمنان در فرمان مالک اشتر والی اعزامی به مصر توصیه نفرموده بود که:
«روی نهان داشتن حکمرانان از توده مردم، شعبه‌ای از تنگ‌حوصلگی و اندک‌آگاهی داشتن از کارها است. فرمانگزار اگر از مردم روی نهان کند، به اموری که از او پنهان است آگاه نمی‌تواند شد. از این رو، کار بزرگ در نظرشان خرد می‌نماید و کار خرد، بزرگ، نیکو زشت جلوه می‌کند و زشتی نیکو و حق به باطل در می‌آمیزد.»(۲)

جنابعالی بهتر از هر کس می‌دانید که مهندس بازرگان و مسؤولین دیگر نهضت، هیچ‌گاه برای خواسته‌های شخصی و گروهی یا موضوعات جزئی غیرضروری تقاضای ملاقات و مذاکره از رهبری و مقامات دیگر انقلاب نکرده‌اند و اگر نهضت آزادی ایران چیزی درباره مسائل ایران و اسلام گفته یا نوشته باشد زبان قال یا زبان حال اکثریت مردم است و در آن رضای خدا و مصلحت انقلاب و نظام و شخص خودتان را می‌خواسته است، به طوری که در موارد عدیده حقانیت مصلحت‌بینی ما را تصدیق فرموده‌اید.
آیا اصلاً رهبری یک ملت و اداره یک مملکت با رأی شخصی و بدون مشورت و نظرخواهی مستقیم و غیرمستقیم مردم، یا لااقل بدون استماع فریادها و نظریات آنها در کلیه قشرها، مخصوصاً از ستم‌دیدگان و صاحب‌نظران، می‌تواند مورد قبول خدای سبحان و مطابق با اصول نظام‌های مقبول دنیا باشد؟ چنین روشی آیا با عدالت و امانت و با اسلام جور در می‌آید؟ شما خوب می‌دانید فرعون بود که می‌گفت «ما اَریکم اِلّا ما أری و ما اَهْدیکم اِلّا سَبیل الرّشاد».(۳)
چگونه یک فرد، هر قدر دانا و توانا و باتقوا، حق دارد خود را تشخیص‌دهنده و تصمیم‌گیرنده به‌جای پنجاه میلیون نفر یا سخنگوی اسلام بداند؟

در جماران نشستن و جز در مورد پیروان خاص به هیچ سؤال و اظهار نظر یا استغاثه مردم جواب ندادن و چیزی جز آنچه خواسته و عقیده شخصی است نگفتن و اطاعت و اجرا از همه خواستن، آیا با شیوه پیامبر(ص) و علی(ع) مطابقت دارد؟ مردم ایران آیا با گزینش و پذیرش رهبری جنابعالی، تفویض اختیار و استعفا از شخصیت و استقلال و حیات خود کرده‌اند؟

قصد ما از مزاحمت و ملاقات این بود که پیام‌رسان گرفتاری‌ها و اعتراضات میلیون‌ها نفر از هموطنان و هم‌کیشان زیر ترس و اختناق باشیم که بسیاری از آنها به ما مراجعه و اصرار می‌نمایند تا مصائب و معضلات جاری کشور را مطرح و در حضورتان بررسی نمائیم. مصائب و معضلاتی که اکثریت سنگینی از ملت ایران را سخت گرفتار و ناراحت و آشفته کرده است و نوعاً ناشی از سیاست جنگی حاکم و مدیریت نابسامان حاضر می‌دانند.

«کانال‌های ارتباطی امام» و گزینشی که در دیدار و گفتگوهای خود دارید چنان است که اخبار مملکت و افکار و احوال مردم را همان‌طور که خوشایندتان است دریافت می‌دارید، نه آن طور که واقعیت و غالبیت دارد. مردم شرافتمند و انقلاب‌کرده ایران به‌جز معدود به‌خصوصی که چشم‌پرکن‌ها و سیاهی‌لشکرهای مجذوب یا مزدور اجتماعات و نماز جمعه‌ها و تظاهرات هستند یا دست‌چین‌شده‌های صدا و سیما می‌باشند، در مجموع از انقلاب و از انحراف‌ها و آثار آن سرخورده‌اند، نه جنگ را قبول دارند، نه از ضربات آن استقبال می‌نمایند و نه بر مناظر دلخراش بمب و موشک خنده می‌کنند. چقدر از دست دستگاه دروغ‌پرداز صدا و سیما عصبانی هستند که از قول آنها گزارش‌های رضایت و تأیید پخش می‌کند. چون دسترسی به جائی و فریادرسی ندارند و تبلیغات انحصاری و اختناق، جرأت اظهار نظر و اعتراض را از همه سلب کرده است، از ترس جان و برای حفظ لقمه نان، تن به هر فشار و فرمان داده‌اند.

ما برای احتراز از سوء استفاده‌های احتمالی داخل و خارج و دست‌آویز ندادن به تبلیغات دشمن اصرار داشتیم دیدار و گفتارمان با جنابعالی حضوری و محرمانه باشد، ولی اینک که اجابت نفرمودید از آنجا که ملاقات و مطالبمان مربوط به عموم است و ضرورت و فوریت داشت، عرایضمان را به صورت نامه سرگشاده خدمتتان فرستادیم تا علاوه بر خدا، بندگان خدا نیز شاهد و پشتیبان آن باشند. تأسی به شعیب پیغمبر داریم که می‌گفت:

«... ما أرید أن أخالفکم إلی ما أنهیکم عنه إن أرید إلا الإصلاح ما استطعت و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلت و إلیه أُنیب»(٤)

البته ما می‌توانستیم و می‌بایستی به متولیان و دولتیانی که مسؤول‌اند و از جمله شورای عالی دفاع مراجعه نمائیم که بر طبق قانون اساسی باید پیشنهاددهنده جنگ و صلح باشد. حال اگر علی‌رغم تجربه گذشته مبادرت به تقاضای ملاقات و ارسال این نامه به خدمتتان نموده‌ایم برای این است که بنا به شنیده‌ها و دیده‌ها هیچ‌یک از مقامات و متصدیان یا مسؤولین و نمایندگان حتا شخصیت‌های دینی و خانوادگی، دخالت و اجازه نظر و مشورت در امر جنگ و صلح ندارند، در این مدت نیز کم‌ترین توجه یا ترتیب اثر به نامه‌ها و نظریات ما نداشته و نداده‌اند.

رساندن پیام مردم و خواستن چاره نجات

بنا بر این، چاره‌ای جز مراجعه مستقیم یا مکاتبه با جنابعالی نداشتیم. از خدا، همچون موسی یاری و رسائی در کلام خود طلبیده، دعا می‌کنیم که نفس سرد و افزار کار ساده ما را که چیزی جز منطق و موعظه بر مبنای حق و حقیقت نیست، در روح آتشین و ایمان دیرین شما مؤثر سازد...

گذشته از رساندن درد دل‌های هموطنان که در بالا اشاره شد، تنها آن قسمت از مصائب و معضلات را فعلاً مطرح می‌نمائیم که ارتباط با جنگ تحمیلی و تجاوز بی‌پایان فعلی دارد و چاره‌جویی که برای حال و آینده کشورمان باید کرد.

تصور نشود که جنگ اخیر شهرها و تشدید حملات و بیچارگی‌ها ما را به ترس و ناتوانی انداخته، وادار به چنین مراجعه و طرفدار تسلیم کرده باشد، یا با جهاد و اصل جنگ مخالف هستیم. استحضار دارید که نهضت آزادی پس از فتح خرمشهر و پایان پیروزمندانه مرحله دفاعی، همیشه علیه تعدی و تداوم جنگ در خاک عراق و خودداری از توجه به فرصت‌های طلایی هشدار می‌داده و پیش‌بینی می‌کرده است که با پیشرفت زمان و جریان جنگ، ما در مواضع نامطلوب‌تری قرار خواهیم گرفت. ما جنگی را مجاز و جهاد در راه خدا یا قتال فی سبیل‌الله می‌دانسته‌ایم که برای دفع حمله دشمن به خاک و خانواده ما صورت گیرد و مبرا از هر گونه تعدی و تجاوز انتقامی باشد. نه هر جنگی رحمت است و نه هر مرگی شهادت.

غرض از تصدیع و مطلب ما در این بار، این است که ببینیم از تجربه نزدیک به هشت سال تداوم جنگ بی‌امان، که هست و نیست و دنیا و آخرتمان را نثارش کرده‌ایم، چه حاصلی برده‌ایم، چه درس‌هایی باید بگیریم و رهبر انقلاب چه جوابی برای ملت ایران دارند؟ آیا به آنچه گفته و

خواسته و وعده داده شده است، رسیده یا لااقل نزدیک شده‌ایم؟ یا آنکه دور و تسلسل داشته‌ایم و در لبه پرتگاه نابودی قرار گرفته‌ایم؟ بالأخره از رهبر انقلاب بپرسیم آیا وقت آن نرسیده است که تجدید نظر در برنامه و رویه‌ها و در تصورات و تصمیمات گذشته بفرمایند؟

این پیام اعتراض و استفسار ملت ایران را نیز لازم است به سمع مبارک برسانیم که غالباً می‌گویند آیا ما انقلاب کردیم که جنگ کنیم و به چنین روزگاری برسیم؟ یا به بهانه صدور انقلاب و اسلام، با دنیا در بیفتیم؟ یا آنکه انقلاب کردیم تا از ظلم و اختناق استبداد و از سلطه بیگانگان رهائی یافته به آزادی از استبداد و خودکامگی و به استقلال از بیگانگان و به خودکفایی برسیم؟ حکومتی داشته باشیم بر مبنای اصول اسلامی، برای تأمین امنیت، عدالت و آزادی، ترقی و شکوفایی، به صورت شورایی مردمی یا جمهوری. اگر مردم ایران می‌دانستند که با رهبری و حاکمیت کنونی، مشغله و مسأله‌ای جز جنگ و ستیز نداشته باید کشته شوند و بکشند و خانه‌خراب شوند و خانه‌خراب کنند و به جای زندگی با کرامت و سلامت و برکت و در سایه بندگی خدا و محبت بندگان خدا، بهره‌شان خصومت و محرومیت و مصیبت خواهد بود و فرجامشان دربه‌دری و زجر و مرگ، آیا قدم برای چنین انقلاب بر می‌داشتند؟

افرادی روی عصبانیت و درماندگی، سران نهضت را مورد خطاب و عتاب قرار داده می‌گویند شما با معرفی کردن و همکاری با روحانیون، ما را به چنین روز سیاه انداخته‌اید!

البته اعتراض و ایرادها علیه ادامه جنگ و اصرار بر گسترش آن به داخل خاک عراق می‌باشد و اتخاذ سیاست تعرضی به سایر کشورهای جهان، به بهای از دست دادن ارزنده‌ترین جوانان و سرمایه‌های خودمان، والا پایداری بی‌سابقه و دفاع دلاورانه‌ای را که در برابر حمله ناجوانمردانه صدام در سال ۵۹ به عمل آمد می‌ستائیم و نقش اساسی که ایمان و اراده قاطع رهبری انقلاب از یک طرف، و شهامت و ایثار و شهادت ملت ایران و رزمندگان عزیز از طرف دیگر، داشته است مورد تأیید و تجلیل همگان می‌باشد.

آنچه غالب مردم ایران، به جز معتقدین به ولایت مطلقه فقیه، تلویحاً یا تصریحاً مطرح می‌نمایند این است که رهبر انقلاب به چه عنوان و با چه وکالتنامه یا مأموریت از طرف خدا و خلق به خود حق داده‌اند ما را به جایی ببرند که شخصاً تشخیص و ترجیح داده‌اند و برخلاف قول و قرارهای قبل از پیروزی انقلاب و بدون آنکه همه‌پرسی یا اجازه‌گیری از طریق قانون اساسی به عمل آمده باشد راساً تصمیم بگیرند و دستگاه ارشادی و اجرائی حاکمیت آن را به هزینه ملت، تبلیغ و تحمیل نماید؟

جنابعالی اگر عقیده و علاقه دارید که باید هستی و حقوق انسان‌ها را فدای صدور جنگی و اجرای اجباری اسلام و از بین بردن فتنه و فساد نمود و این یک کار عملی موفق و مأجور می‌باشد، عقیده در دنیا آزاد و محترم است شخصاً و پیروان این طرز تفکر مختاراند مبادرت به چنین رسالت انتخابی بنمایند، ولی نه به هزینه و حیات کسان دیگری که چنین اعتقاد و الزام را ندارند و نگفته‌اند که حاضرند تا آخرین نفر و آخرین خانه در زیر بمب و موشک و سلاح‌های جهنمی شیمیایی آتش‌زا و اتمی نابود شده، شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» بدهند!

البته اسلام، آئین رسمی کشورمان و مورد اعتقاد و عشق و عمل اکثریت ایرانیان است (ضمن آنکه تحریف و تحمیل‌های بعد از انقلاب باعث سستی و بیزاری‌هایی شده است)، ولی کدام اسلام؟ اسلام عفو و رحمت و خدمت بر مبنای یکتاپرستی و انسان‌دوستی، همان‌طور که در آخرین آیات کتاب خدا توصیه و تأکید شده فرموده است:

«ولا یجرمنکم شنئان قوم علی ألا تعدلوا إعدلوا هو أقرب للتقوی».(۵)

با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» به کجا رفته‌ایم؟!

در این ماجرای جهنمی «اثم و عدوان» و مسابقه مرگ و ویرانی، برنامه عقیدتی یا تلقینی یک طرف از مردم ایران، شعار آتشین «جنگ جنگ تا پیروزی» است و طرف دیگر که در راه و روش با آنها اختلاف دارد هشدار «جنگ جنگ تا نابودی» را می‌دهد.

پیروزی مورد نظر طرف حاکم که باید با قهر و غلبه و با تحریک و بسیج تمام ایرانیان انجام گردد، بسیار پردامنه و بلندمرتبه آغاز شده است تا به تناسب آن حداکثر تحریک و تبلیغ صورت بگیرد و با شدت هر چه بیش‌تر احساسات و اعتقادات جوانان و فراهم گشتن حد اعلای عشق و شهادت امکان‌پذیر باشد. پیروزی مورد نظر، آن طور که از شعارها و اعلامیه‌ها و اظهارات مقامات و مسؤولین فهمیده شده است، شامل خواسته‌های ذیل است:

مرگ صدام، انحلال حزب بعث، فتح کربلا تا سقوط بغداد، استقرار یک جمهوری اسلامی متحد یا تابع ایران در عراق، اضمحلال دولت‌های ارتجاعی عرب با تمکین به انقلاب اسلامی ایران، کفرستیزی خصمانه و امحا ماهرانه الحاد و استکبار و امپریالیسم در جهان و بالأخره رفع کامل فتنه در عالم.

اما در اجرا و تداوم جنگ، غیر از مرحله دفاعی مشروع قانونی اولیه، که صدام و ارتش او دچار شکست و خواری و مجبور به فرار شده، دولت عراق خواهان صلح و آماده برای پرداخت غرامت گردید، بسیاری از مردم صاحب‌نظر و علاقه‌مندان به ایران و اسلام، نه ادامه جنگ را که تعرضی و انتقامی بود نه اسلامی و قرآنی، بر طبق رضا و امر خدا می‌دانند و نه تداوم آن را به مصلحت مردم ایران و مستضعفین جهان یا به سود اسلام می‌بینند. مضافاً به اینکه پیروزی را از این طریق و از ابتدا امکان‌پذیر و موفق نمی‌شناخته‌اند. آنچه مشهود و مسلم است، ابرقدرت‌های شرق و غرب و اسرائیل هستند که از تداوم و توسعه جنگ بهره برده و می‌برند و به کام دل رسیده‌اند.
مصداق حال کسانی که هنوز معتقد و طرفدار حصول اهداف عالیه و پیروزی نهایی هستند شعر سعدی است که:
«ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی
کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است»

در ضمن اهداف پیروزی داعیه‌های دیگر نیز از جمله نابودی اسرائیل، آزاد کردن قدس و ملت فلسطین و نجات مستضعفین جهان، ولی در عمل و اجرا دیدیم که با خرید اسلحه از اسرائیل و افتادن به دام دسیسه‌های او و همچنین اتخاذ شیوه‌های نادرست و ناشیانه، حرکت معکوس صورت گرفته است، و اهداف فوق عملاً از برنامه حذف شده یا اکتفا به دادن شعار کرده‌اند.
در هفت سال و نیم گذشته جنگ البته نیروهای دلاورانه حماسه‌آفرینی‌های زیادی داشته‌ایم که قابل مقایسه با جنگ‌های دیگر تاریخمان نیست. علاوه بر اعتقاد و ایثارها، استقامت و مدیریت نیز از جهت روحیه و تبلیغات، چه در زمینه ابتکارها و تولیدات و چه در صبر و مصائب و محرومیت‌ها باعث افتخار ایران و اثبات قدرت معجزه‌آسای ایمان و غیر قابل انکار می‌باشد! باز هم ممکن است حماسه‌ها و پیروزی‌هایی چشمگیر داشته باشیم. اما همه اینها کافی و وافی به مقصود در جهت مصالح ایران و اسلام نیست. زیرا که نتایج واصله و سرزمین‌های تصرف‌شده، در مقایسه با پیروزی سریع واسع مرحله اول دفاعی جنگ و در محاسبه با سرمایه‌گذاری‌های جانی و مالی و اداری انجام شده و بالأخره با در نظر گرفتن مدت طولانی صرف‌شده، بسیار اندک بوده است. علاوه بر آن، اگر پیشرفت‌های حاصله را با اهداف بلند و بالای مورد نظر و موجود مواجهه بدهیم، میزان نسبی پیروزی باز هم کوچک‌تر و نزدیک به صفر جلوه خواهد کرد.
اما نکته مهم‌تر آنکه اگر پیروزی‌های پراکنده و مقطعی داشته‌ایم ولی در مجموع با توجه به سیر تحول عمومی اوضاع در ایران و جهان، باید گفت که به جای پیشروی به سوی پیروزی، پسروی به سوی نابودی داریم.
لازم است، ولو فهرست‌وار و با اختصار، توضیح بیش‌تری به شرح ذیل بدهیم:

۱ـ آن همه خواسته‌ها و مواد بالابلند برنامه پیروزی، پله پله در این مدت تنزل یافته است و جمهوری اسلامی برای قبول قطعنامه شورای امنیت به این قانع شده است که صدام، محکوم و مجازات گردد.

۲ـ عوضی درآمدن پیش‌گویی‌ها و تضاد با رویدادها، همراه با عقب افتادن و نکول شدن مژده‌ها و وعده‌ها، یکی دیگر از نشانه‌های پسروی به سوی نابودی است.
اولین واکنش و ارزیابی جنگ در سال ۵۹ این بود که دیوانه‌ای آمده سنگی از پشت دیوار انداخته و در رفته و دیگر بر نمی‌گردد. اما دیدیم که نه دو بار و ده بار بلکه صد بار و هزار بار دیوانه با نقشه و نیرو آمد و به‌جای سنگ و کلوخ، فشنگ و گلوله و سپس بمب و موشک انداخت و حالا به چیزهای بدتر تهدید می‌نماید.
دومین پیش‌گویی و ارزیابی این بود که آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، اما هشت سال است که همه خرابی‌ها و صدمات جنگ تحمیلی و صلح تحمیلی، توطئه‌ها و تفرقه‌ها و کلیه فتنه و فسادهای داخل و خارج و آشوب‌های دنیا به حساب آمریکای جهانخوار گذارده می‌شود. شیطان بزرگ خوانده می‌شود و تمام تدابیر و تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران به جای آنکه در جهت نجات و سلامت و سعادت خودمان و مثبت و سازنده باشد، متوجه و متمرکز بر کینه و انهدام کسی است که قادر به هیچ غلطی نیست و خدمت مجانی به سیاست و مکتب ابرقدرت رقیب به شمار می‌رود.

۳ـ اقتصاد عراق و امکانات نظامی صدام که از سال دوم جنگ، مکرر در تبلیغات رسمی ما گفته می‌شد در آستانه ورشکستگی است، با کمک خارجیان خصوصاً شوروی و آمریکا و فرانسه و همسایگان غربی، هم پایدار مانده عهده‌دار هزینه‌های سنگین و سرمایه‌گذاری‌های لازم می‌شود و

هم از طرف تقویت و توسعه‌یافته سلاح‌های کوبنده‌تر نو به نو به میدان و به روی آسمان ایران می‌آورد. در مذاکرات صلح نیز هر دفعه از مواضع قوی‌تر و با غرور و قدرت بیش‌تر رجزخوانی می‌نماید!

٤ـ سیاست‌های عربی و شرقی و غربی که مژده داده می‌شد از دست صدام به تنگ آمده دست از حمایت او برداشته‌اند، می‌بینیم سال به سال وحدت کلمه و حمایت بیش‌تری نسبت به او نشان می‌دهند و دوستان عرب ایران را هم به پشتیبانی او می‌کشند.
وحشت و رعبی که ما با جنگ‌طلبی خود از انقلاب و آرمان‌های آن در دل همسایگان افکنده‌ایم آنان را چنان به دامن استعمارگران غرب و شرق افکنده است که همچون مستعمره‌های آشکار درآمده‌اند.
گردش رو به عقب اوضاع و سیر تحول معکوس پیروزی و امید ما از اینجا نمودار می‌شود که سه سال قبل آقای رئیس‌جمهور در نماز جمعه تهران وعده شکست قطعی صدام را تکرار کرده برای «آینده‌ای نه چندان دور» وعده پیروزی کامل و پایان جنگ را می‌داد. پارسال آقای رئیس مجلس در نوروز ٦٥ و در نماز جمعه برای بسیج مردمی انبوه، اطمینان می‌داد که امسال سال تعیین تکلیف جنگ و صدام و حزب بعث است. امسال آقای نخست وزیر در پیام نوروزی سال ٦٧ را «سال مقاومت و ایستادگی در مقابل مهاجمات سیاسی و نظامی دشمنان انقلاب اسلامی» نامید.(٦)
به این ترتیب، به گفته آقایان، تازه به خَم اول کوچه عشق برگشته‌ایم! و این خود اقرار ضمنی به شکست «جنگ جنگ تا پیروزی» است.

٥ـ تنها پیش‌گویی یا آگاهی و دستورالعملی که غلط از آب در نیامده است، اولویت دادن به جنگ برای فدا شدن همه خواسته‌ها و برنامه‌ها و وعده‌ها و قول همه گونه تنگی و سختی از ناحیه مردم است.
در نشریه «ریشه گرانی‌ها و مسؤول گرفتاری‌ها» مورخ مرداد ٦٦ تفصیلاً شرح داده بودیم که در اثر چاه‌ویل جنگ و تعطیل تولید، چگونه قسمت اعظم ارزها و درآمدها بلعیده می‌شود و کاهش روزافزون کار و تولید و درآمد و همچنین ناشیگری و فساد مدیریت، از یک طرف، بهای اجناس و هزینه زندگی را به صورت وحشتناک منظماً بالا برده، در مجموع و متوسط به بیش از ده برابر (و در بعضی اقلام پنجاه برابر) رسانده، کمر مردم و مخصوصاً کارمندان با حقوق ثابت و مستضعفین بی‌درآمد را شکسته است و از طرف دیگر، علاوه بر نیروی انسانی، نیروهای اقتصادی، اداری، نظامی و تأسیساتی ما را که تعیین‌کننده توان و تحمل کشور برای ادامه جنگ می‌باشد به سطحی خیلی پایین‌تر از آغاز جنگ تقلیل داده است.

٦ـ در ارزیابی عوامل و عوارض جنگ، تنها کاهش توان و تولیدات جسمی مادی مملکت مطرح نیست. متأسفانه توان و تولیدات روحیه‌ای و معنوی ما نیز دچار سقوط گردیده است.
در مقایسه با سال‌های پیش از پیروزی انقلاب و پس از آن که مردم ایران را یکپارچه داغی و دوستی یا یکرنگی و یگانگی گرفته بود و شادمانه و امیدوار به اسلام و آینده ایران می‌نگریستند، اینک بعد از گذشت هشت سال حاکمیت افراطیون و انحصارگری روحانیون در اثر تجربیات تلخ تداوم و تشدید و تحریف انقلاب و مخصوصاً چهره سبعانه و جاهلانه‌ای که به اسلام داده شده است، رفته رفته افراد بیشماری از کلیه طبقات، هم از انقلاب و متولیان و رهبری آن برگشته‌اند و بد می‌گویند و هم با کمال تأسف نسبت به دیانت و مبانی اعتقادی اسلام و تشیع، سست و متزلزل شده‌اند. همان‌طور که سابقاً خدمتتان نوشته بودیم به جای «یدخلون فی دین الله أفواجاً» شاهد «یخرجون من دین الله أفواجاً» شده‌ایم. در میان مقدسین قدیم و مؤمنین جذب‌شده جدید و حتا در نهادها و حزب‌اللهیان کم نیستند کسانی که در برخورد با واقعیات و حقایق، تغییر جهت و مسیر داده‌اند. یقیناً احساس فرموده‌اید که چقدر کمیت و کیفیت مریدان و داوطلبان فدایی تنزل فاحش پیدا کرده است. ضمن آنکه مفاسد اجتماعی و اخلاقی نظیر ارتشاء و اعتیاد، شدت عجیب یافته است.
خلاصه آنکه، هم نفرین‌کنندگان در همه جا زیاد شده است که از ترس آزار و اخراج و زندان و اعدام، صدایشان فقط در خانه و خلوت و در صف‌های خرید در می‌آید و هم پایه‌ها و مایه‌های پیروزی که «اعتقادات و ارادت» بود سال به سال سست‌تر و خالی شده است.

٧ـ در خارج از مرزهای خودمان در میان استعمارزدگان و اسیران استبداد در آسیا و آفریقا البته آوازه دورادور انقلاب اسلامی ایران و چهره پرخاشگر رهایی‌بخش اسلام، کشش و کنشهای عاشقانه داشته، شهرت و قدرتی از این جهات به وجود آورده است و استعمارگران را مانند دوران شورش‌های کمونیستی یا ناسیونالیستی که از مسکو الهام می‌گرفتند، به نگرانی و جنب و جوش انداخته است. تحریکات انقلابی به صورت گروگانگیری و تروریسم، تحت عناوین جهاد اسلامی یا انقلاب اسلامی که با کمک‌های معنوی و مالی و نظامی سخاوتمندانه تغذیه می‌شوند نیز مزید بر علت گردیده، سکه‌های مبادلاتی رایج برای مزاحمت‌های سیاسی و معاملات دیپلماسی به دست ما داده است. در مناطق حساسی از

کشورهای عقب‌مانده قاره‌های جنوب استوا کانون‌های آشوب و امید به پا شده است. از یک طرف، سران نظام به جبران مشکلات و عدم موفقیت‌های دلخواه در جبهه‌های داخلی، از این نوع تأثیر و تحرک‌ها دلشاد و سرفراز می‌شوند و از طرف دیگر، دولت‌های سرمایه‌داری و تا حدود ضعیفی سوسیالیست‌های غرب و شرق اروپا وادار شده‌اند که حساب و اعتباری برای انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران باز کرده، در اعجاب و اضطراب یا هراس و عذاب به سر برند. حساب و هراسی که حاکمیت کنونی نتوانسته است از آن به نفع جمهوری اسلامی ایران بهره‌برداری نماید و از طرف دیگر، خشونت‌ها و خصومت‌های نظام حاکم بر ما نه تنها نتوانسته است مردم کشورهای پیشرفته و حاکم بر جهان را به پذیرش و استقبال از مکتب اسلام بکشاند، بلکه آنان را مأیوس و متنفر ساخته است. کارگزاران شما جرأت نمی‌کنند بگویند، ولی مسافرینی که از اروپا و آمریکا بر می‌گردند غالباً خبر از انزجار و اعتراض مردم دنیا نسبت به ایرانیان می‌دهند.

آزادی، برابری و عرفان که پس از قرون متمادی سرخوردگی اروپائیان و آمریکائی‌ها از مکاتب گوناگون غرب و شرق، شعار روشنفکران جهان گشته بود، با دگرگونی سیمای زیبای انقلاب اسلامی ایران، تأثیر و نفوذ خود را به طور قابل ملاحظه‌ای از دست داده است. جوانان جهان که در آستانه پیروزی انقلاب ما مشتاقانه از پیام انقلاب استقبال می‌کردند و آن را آغاز تحقق آرمان‌های انسان‌دوستانه مطلوب می‌دیدند، با سرخوردگی عمیق در برابر واقعیات تلخ و کریه روبه‌رو گشته‌اند!

به علاوه در کشورهای اسلامی، روشنفکران که نقش مؤثر در شکل‌گیری حرکت‌های اسلامی داشته‌اند با مشاهده شیوه برخورد روحانیت ایران با روشنفکران مذهبی سرخورده شده‌اند و این امر، به زیان حرکت‌های اسلامی در آن کشورها گشته است.

بنا بر این عمل جمهوری اسلامی ایران، آن طور که در سخنرانی نیمه شعبان امسال فرمودید، کمک به امام زمان و آماده‌سازی دنیا برای ظهور او می‌نمائیم، صورت نگرفته است. مگر آنکه کمک به رساندن دنیا به مرحله «کما ملئت ظلماً و جوراً» باشد؛ والا بشریت را که می‌بایستی با سرخوردگی از همه قدرت‌ها و از مصلح‌ها و مکتب‌ها و با غوطه‌ور شدن در ظلم و جورها به سوی دین خدا و محبت قائم کشانده، آنان را آگاه به حقانیت اسلام و خواهان آن نموده باشد، عمل ما اثر معکوس داشته، دردمندان و جوانان دنیا را که در آغاز پیروزی انقلاب، دل و دیده‌هایشان به این سمت آمده بود، فراری داده است.

همین که تبلیغات دولتی اظهار می‌نمایند که ابرقدرت‌ها و حکومت‌های دنیا علیه انقلاب اسلامی ایران و اسلام صف واحد بسته‌اند، خود اقرار بر منزوی شدن ایران و شکست دیپلماسی ما است. همه را، به هر دلیل که باشد، علیه خودمان برانگیخته‌ایم و بسیار طبیعی است که به جای مساعدت و لااقل بی‌طرفی، انتظار مقاومت و خصومت داشته باشیم.

حال اگر خواسته باشیم درباره حصول پیروزی و تحقق شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»، یک جمع‌بندی کرده و موضع و سمت خودمان را بیابیم که به کجا رفته‌ایم؟ می‌بینیم که از یک طرف، غوطه‌ور در پیروزی شده آن را در آغوش داریم و از طرف دیگر، چیزی را که به دست نیاورده‌ایم پیروزی و پایان تلاش و تمنا برای آن است. روزی یا هفته یا ماهی نیست که تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها، پیام‌ها، خطبه‌ها و مارش و الله اکبرها، اخبار فتح‌المبین‌ها، ظفرها، تصرف قله‌ها، سقوط میراژها و میگ‌ها، آزاد شدن پایگاه‌ها و روستاها یا غرق کشتی‌ها را پخش نکنند. از کشتن و زخمی و اسیر کردن صدها و هزارها عراقی و از در هم کوبیدن و تار و مار کردن دایم لشگرهای آنها صحبت بکنند و نگویند که پوزه آمریکا را به خاک مالیدیم و در انتخاباتشان دخالت داشته، رسواشان کرده‌ایم یا بغداد و اسرائیل را به خاک سیاه نشانده‌ایم... همه این خبرها با تخفیف و حذف اغراق‌ها درست است، اما هیچ‌وقت پیروزی نداشته‌ایم. تا لب پیروزی و نزدیکی بصره و بستن خطوط مواصلاتی بغداد رفته‌ایم. ولی تشنه برگشته، در صدد حمله سراسری دیگر و بسیج مردمی بیش‌تر برای یورش آینده دورتر و مشکل‌تر که آن را قاطع و نهایی دانسته‌ایم برآمده‌ایم.

بیش از هفت سال است که پیروزیم و فاتح، ولی نه صدام سقوط کرده است و نه کربلا و بغداد و قدس را آزاد ساخته‌ایم. نه پیروز شده‌ایم و نه فاتح، ولی می‌خواهیم پیروز شویم و فاتح و برای این کار باز بجنگیم و بجنگیم...

عیناً حالت شترسوار تشنه سرگردان صحرای سوزان و ریگ روان را پیدا کرده‌ایم که از دور تلألؤ آب زلال را می‌بیند، می‌دود و می‌دود و خود را به آنجا که برکه آبی به نظرش می‌آمد می‌رساند، وقتی می‌رسد برکه آب را یک میدان جلوتر می‌بیند، باز می‌دود و می‌دود، آب هم پیشاپیش او می‌دود و می‌دود، نیرو و رمق خود و مرکبش را از دست می‌دهد و تشنه‌تر و تشنه‌تر می‌شود.

آخرش چه؟

در این سراب سوزان و این گرداب سرگردان آخرش چه می‌شود و به کجا می‌رسیم؟

دیدیم که تا به حال نه تنها نتوانسته‌اید صدام را از پا درآورید یا مجازات کنید، جلوی جنایت‌ها و شرارت‌های او را بگیرید و اعراب و ابرقدرت‌ها را از دور و بر او دور کنید، بلکه سال به سال چیره‌تر و جری‌تر شده است و حمایت و همبستگی شرق و غرب و کشورهای عرب‌زبان نسبت به او بیش‌تر گشته است.

گفتیم که علی‌رغم امیدها و وعده‌ها از پیروزی دور شده‌ایم و رویدادها نشان داده است که باز دورتر خواهیم شد و با تهدیدهایی که جامه عمل پوشیده است، آینده تاریک‌تر وحشتناک‌تری در افق نمودار است.

در حالی که امنیت و راحت و امید برای هیچ‌کس باقی نمانده، بمب‌ها و موشک‌ها پیر و جوان و کودک‌های ما و خانه‌ها و دکان‌ها و دارائی‌های مردم را چون گرگی که به گله می‌زند، به ضجه و فغان و فنا می‌کشاند. ستادهای مشترک ارتش و سپاه مرتباً اطلاعیه صادر می‌کنند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی با افتخار تمام مژده می‌دهد که به تلافی آنها ۱۰۰۰ نفر را کشتیم، ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردیم، تعداد اسیران عراقی از مرز ۳۰۰۰ گذشت، شهرها و روستاهای فلان و فلان را زیر گلوله و بمب به خاک و خون کشیدیم، تأسیسات نفتی و نظامی بی‌شماری را زیر و رو کردیم، ده تا موشک سنگین انداختیم و به زودی بغدادشان را مبدل به ویرانه خواهیم کرد!...

او می‌زند، ما می‌زنیم، او می‌کشد، ما می‌کشیم... یا بالعکس، هر دو طرف رجزخوانی می‌کنند و خوشحال‌اند، اما غیر از ما و بیش‌تر از ما، کارگردانان و داوران این مسابقه مرگ و ویرانی، یعنی اسرائیل و روس و آمریکا خوشحال‌اند!

ز هر طرف که شود، کشته سود اسرائیل است

در چنین جنگ بی‌امان و بی‌پایان که تحقق «سفک دما و فساد فی الارض» می‌باشد، شیطان است که نظاره و قهقهه می‌کند. این هم شد کار؟ این هم شد افتخار؟ آیا ننگ است یا افتخار که اسلام و ایران، مترادف با کینه و کشتار معرفی شده باشد؟

فراموش نکنید که در قرآن، آنجا که خداوند رحمان ما را از شراب و قمار بر حذر می‌دارد، نمی‌گوید شرب خمر و بازی قمار، عقل و مال شما را زائل می‌کند، می‌گوید شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد، چرا دست برنمی‌دارید.(۷)

آیا جنگ بی‌امان و بی‌پایان و همه جا گیر پر از کینه و کشتار میان ایران و عراق، در اساس، کار شیطان و خواسته شیطان نیست؟ آخرش نابودی نیست؟ آیا باید باز دست برنداریم و تا آخرین نفر و آخرین خانه، اگر بیست سال هم طول بکشد، بجنگیم؟

آیا وقت آن نرسیده است که رهبر انقلاب، بازگشتی به خود و به خدای خود کرده و تجدید نظری در تصمیم و تصورات گذشته بفرمایند و به این ندای قرآن بیندیشند که فرمود:

«ألم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق و لا یکونوا کالذین أوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الأمد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون».(۸)

اظهارات و استدلال‌های فریبنده و گمراه‌کننده

پس از فتح خرمشهر و دفع تجاوز دشمن، یک سلسله اظهارات یا شعارها و استدلال‌هایی برای توجیه تداوم جنگ عنوان می‌شده است که تا به حال، مانع خاموش ساختن و خاتمه دادن به این فاجعه مصیبت‌بار شده است و ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱ـ صلح بین کفر و اسلام، معنی ندارد!

این چه حرف عجیبی است! آیا پیغمبر اسلام در ورود به مدینه یک قرارداد ایمنی و همزیستی و همکاری یا تفاهم و عدم تعرض با اهالی مدینه و قبائل عرب، که همگی مشرک بودند، نبست؟ مگر در مدینه با کفار محارب صلحنامه امضا نفرمود؟ مگر اعلام برائت سوره توبه علیه مشرکین نبود که قبلاً با رسول اکرم پیمان عدم تعرض بسته بودند و در همان سوره تأکید نشده است که تعهدات خود را نسبت به مشرکین که نقض عهد نکرده‌اند حفظ کنید؟

اصولاً منظور از «صلح»، که به جای کلمه «سِلم» در قرآن و عربی یا peace و paix در زبان‌های غربی به کار برده می‌شود، الزاماً دوستی و صفا نیست که بعضی‌ها اعتراض می‌کنند که چطور می‌خواهید با چنین جنایتکار خبیث، صلح و دوستی نمائیم. اعتقاد و اصرار نهضت آزادی همیشه خاتمه دادن صحیح و خواباندن عاقلانه فتنه و آتش و کشتاری است که اولاً پایه و جواز الاهی نداشته است و ثانیاً به جای از بین بردن یک فرد جنایتکار، هزاران هزار افراد بی‌گناه ارزشدار خودمان و عراق به دیار نیستی فرستاده می‌شوند. به علاوه، عنوان کردن صلح و مبادرت به مذاکره، به معنای پذیرش خفت‌بار و ساده‌لوحانه هر شرط و قرار نیست.

۲ـ آیا قابل قبول هست قرارداد صلحی نوشته شود که یک طرفش را صدام عفلقی و طرف دیگرش را حجت‌الاسلام خامنه‌ای امضا نماید؟ مگر صلح با معاویه یک طرفش را معاویه و طرف دیگرش را امام حسن امضا نکردند؟

۳ـ صدام حسن نیت ندارد و خدعه می‌زند. اگر آتش‌بس را بپذیریم، نیروهایش را تقویت کرده و به ما حمله‌ور خواهد شد.
اولاً اگر صدام از فرصت آتش‌بس صلح برای تحکیم مواضع و تقویت نیروهای خود استفاده می‌کند، ما هم می‌توانیم و می‌توانستیم همین کار را بکنیم. ثانیاً در برابر امکان خدعه دشمنی که تمایل به صلح نشان می‌دهد مگر خداوند نفرموده است:
«و إن جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله إنه هو السمیع العلیم و إن یریدوا أن یخدعوک فان حسبک الله هو الذی أیدک بنصره و بالمؤمنین».(۹)
دستوری که خدا به عنوان احتیاط و جلوگیری از تجاوز دشمنان داده است تدارک حداکثر قوا و آمادگی لازم به منظور ترساندن آنان از حمله به ما می‌باشد که در سوره انفال آمده است: (خواست خدا جنگ نشدن است نه تجاوز)
«و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم»

٤ـ صدام جانی بالفطره و دیوانه خطرناک است، آیا چنین موجودی را نباید کشت؟
بلی، اگر او را مثل عقرب در حرکت اول زیر پای خود له کرده بودید حرفی نداشتیم. ولی شما با پلنگ زخم‌خورده در افتاده، پا روی دم و دنده‌اش گذارده و به سر غیرت و خشمش آورده‌اید. نتیجه تا به حال این بوده که به هوای او وحوش زبان‌بسته جنگل را از بین برده و باعث شده‌اید که یک میلیون نفر یا بیش‌تر و کم‌تر از خودمان را دریده و فربه و درنده‌تر شده است. روستایی عاقل آیا با گرگ و پلنگ گلاویز می‌شود و گوسفندان خود را به جنگ آنان می‌فرستد که لقمه چربش بشوند یا در خانه و طویله را بسته، با متانت و شجاعت از راه دیگر در صدد دفع و دفن جانوران گله‌خوار برمی‌آید؟
ما کاملاً قبول داریم که صدام موجود مخوف منفور جنایتکار است، ولی فعالیت‌های تبلیغاتی داخلی و دیپلماتیک خارجی شما را که با تکرار و اصرار، شرارت‌های او را بازگو و درخواست محکومیت می‌کنید تا حس انتقام مردم را تیزتر نمایید، مفید فایده و ثابت‌کننده مطلب تازه نمی‌دانیم. ضمن آنکه اینها نمی‌توانند عذر درگیری‌ها با دیوانه زنجیری بشود.
رویدادهای تاریخ معاصر عراق نشان می‌دهد که در جنگ‌های داخلی هیچ‌گاه مغلوب، صحنه کارزار را ترک ننموده و به خارج کشور پناه نبرده است، بلکه تا آخرین نفس و در مقابل گروه غالب تا حد مثله شدن مقاومت کرده است. در مورد جنگ با ایران و به فرض غلبه و پیروزی قطعی ما نیز صدام تمام قدرت تخریبی و امکانات موجود خود و آنچه را که از حامیان خارجی دریافت می‌کند برای ویرانی و نابودی ما به کار خواهد انداخت و نخواهد گذاشت ما پیروزی بدون نابودی به دست آوریم.

۵- صلح تحمیلی نمی‌خواهیم
از اول جنگ ما نتوانستیم موفق به حل این معما بشویم. از یک طرف، جنگ با عراق را تحمیلی و خواسته و پرداخته آمریکا (و تا حدودی شوروی) دانسته‌اند و از طرف دیگر، دیدیم که کم‌ترین اقبال و اقدام و حتا ابراز تمایل برای بررسی پیشنهادها یا توقف و تعطیل جنگ نشان داده نشده است، بلکه با تمنا و توان تمام به تداوم و تشدید آن پرداخته‌اند و چه فرصت‌های طلایی برای پایان پیروزمندانه جنگ و دریافت غرامت از دست داده شد. حالا صلح را تحمیلی می‌دانند و نمی‌گویند این دوگانگی و تضاد را چگونه باید حل کرد. آیا می‌شود که هم جنگ، تحمیلی باشد و هم صلح؟ شما می‌توانستید هم در آن موقع و هم حالا پیشنهادهای صلح و پایان جنگ را که از جانب همسایگان و دوستان مسلمان و غیرمسلمان به عمل می‌آمد با حسن نیت بررسی کرده، ایراد و اشکالش را برطرف ساخته، پیشنهاد متقابل معقول عرضه می‌کردید. ولی می‌بینیم که حتا از شنیدن و از بردن نام صلح و آتش‌بس استنکاف و اعراض دارند، هر زمان که ایراد یا پیشنهاد متقابلی عنوان می‌شود، شرائطی را پیش می‌کشند و سدهایی را قرار می‌دهند که در حکم امتناع است.

٦- مجازات متجاوز!

از دو سه سال به این طرف که قبول کردند تهاجم و تصرف خاک دیگران یا جنگ ابتدایی در اسلام، بنا به فقه شیعه در غیبت امام معصوم و پیغمبر گرامی مجاز نیست و از نظر محافل بین‌المللی و کشورهای عربی نیز تبلیغ و درخواست اخراج و اعدام صدام، دخالت غیرمعقول در امور داخلی دیگران محسوب می‌شود، ظاهراً برای اولین بار داستان مجازات متجاوز را آقای رئیس‌جمهور پیش کشید و آن را جایگزین تجاوز و تصرف خاک عراق و سقوط بعث و صدام نمود تا ادامه حمله‌ها و کشتارهای دوجانبه قابل توجیه باشد. به بیان سرراست و ساده‌تر، تلافی‌گری و انتقامجویی را که طبع تربیت‌نشده بشری می‌پسندد و می‌پرستد و جمیع کثیری از هموطنان ما مخصوصاً در قشرهای انقلابی جوان آلوده به رسوبات غیراسلامی از آن استقبال می‌نمایند، شعار دولتی و ملی ما نمود.

بلی، چنین حالت و حرکت در قبائل وحشی و اقوام قدیم متداول بوده است. حتا در کشورهای متمدن غربی، در جنگ‌های جهانی اول و دوم نیز بدان عمل می‌شده، به پایتخت‌ها و به مراکز حساس شهری کشور مهاجم و مزاحم حمله‌ور می‌شدند و رحم به اهالی نمی‌کردند. قبائل و ایلات قدیم نیز به تلافی مثلاً لگدمال شدن یک مزرعه به وسیله گله یا چهارپای همسایه برای گوشمالی چوپان با صاحب چهارپا یورش به قبیله مجاور می‌آوردند. وقتی آنها حاضر به عذرخواهی یا جبران نمی‌شدند، که معمولاً هم روی جاهلیت و غیرت قبیلگی چنین بود، منازعه در می‌گرفت، از دو طرف، مجروح و مسؤول به جا مانده، مقدمه و بهانه برای صف‌آرائی و زد و خوردهای خونین مکرر و جمع شدن کینه و انتقام در دو طرف می‌گردید. صاحبان دم و سران هر قبیله خود را محق و متعهد انتقامگیری و کشتن تمام اهالی طرف مقابل و پشتیبانان آنها می‌دانستند.

خداوند سبحان برای توقف ظلم و کشتار و تخفیف انتقام، همان‌طور که در قرآن می‌خوانیم، برای موسی(ع) احکام قصاص یا مقابله به مثل عین به عین و دندان به دندان را مکتوب و مقرر کرد و همان حکم را با گفتن «و لکم فی القصاص حیوة یا أولی الالباب»(۱۰) برای مسلمانان تکرار و تأکید نمود. سپس برای اتمام تربیت و اکمال شریعت، در پایان آیه قصاص، اضافه و توصیه می‌نماید که اگر از حق قصاص و مقابله به مثل درگذرید، عمل به احسان و جلب رضای رحمان را کرده‌اید. قرآن که مانند تورات، با محدود ساختن تلافیگری و متوقف ساختن انتقام، به جلوگیری از درنده‌خوئی انسان برخاسته است، زنده ماندن و سلامتی و امان فرزندان آدم را در زمین حمایت و حفاظت می‌نماید. چون معاصر و منادی نسل‌ها و تمدن‌هایی بوده است که رفته‌رفته عواطفشان کم‌تر و قدرت انتقامگیری و آزارشان بیش‌تر خواهد بود، از تورات پا فراتر گذارده، سفارش گذشت و احسان می‌نماید تا علاوه بر حیات و امان، گل‌های گذشت و محبت و خدمت در سایه عقل و علم نیز در مزارع و ممالکشان بروید. اما رهبری و متولیان جمهوری اسلامی ایران که داعیه اجرا و صدور اسلام تا اقصی نقاط جهان را دارند، عنوان حق به جانب مجازات متجاوز را – که هیچ پایه قرآنی و سنتی ندارد– پیش می‌کشند و از هم‌زبانان و هم‌قبیلگان صدام و از مجامع بین‌المللی علی‌رغم دشنام و دشمنی‌های گذشته توقع هم‌آهنگی را دارند.

ادامه چنین راه، عاقبتی جز ویرانی و نیستی ندارد، ولی راه خدایی و راه اسلامی، «لایستوی الحسنه و لا السیئه إدفع بالتی هی أحسن»(۱۱) است و عاقبتش «فإذا الذی بینک و بینه عداوة کأنه ولی حمیم».(۱۲) می‌باشد، که البته درک آن برای انقلابی‌های تحت تأثیر مکتب تضاد و تخاصم و یا مسلمانان مخالف انسان‌دوستی بسیار مشکل است.

این اصرار اشتباهکارانه و افراط‌گرانه ضد قصاص قرآن که می‌گویند باید «مجازات متجاوز» شرط اولیه هر آتش‌بس و هر نوع اقدام برای پایان جنگ باشد، سدی است در برابر پایان جنگ.

۷– موشک به موشک و شیمیائی به شیمیائی، مقابله به مثل اسلامی!

شعار بیجا و تحریف دیگر حکم خدا که موجب تشدید جنگ و مصیبت عظمی برای مردم داخل شهرها در ایران و عراق شده است، توجیه غلطی است که در مورد موشک‌باران شهرها به عنوان قصاص می‌نمایند.

مقابله به مثل در قالب قصاص اسلامی وقتی قابل قبول است که با موشک‌های خودمان فرمان‌دهنده و پرتاب‌کنندگان موشک‌های عراقی را بزنیم، نه آنکه به قصد یا به اسم کوبیدن تأسیسات نظامی و اقتصادی آنها ساختمان‌های مسکونی و تجاری بی‌دفاع و ساکنین بی‌تقصیر عراق را از بین برده و تبدیل به تل‌های خراب و خالی از آدمیزاد بنمائیم.

جنابعالی بعد از اولین حملات ناجوانمردانه صدام به شهرها و روستاهای بی‌دفاع و کشتن اهالی بی‌گناه صریحاً فرموده بودید اگر اسلام دست ما را نبسته بود حالا از بغداد چیزی باقی نمانده بود. حال چه تغییر و تحول در معانی قرآن و سنت روی داده است که تغییر نظر پیدا شده، اسلام کنونی اجازه می‌دهد که با صدام بدون قید و شرط مقابله به مثل بشود؟ اگر سربازان صدام در حمله به شهرهای ایران به نوامیس ما تجاوز کنند، آیا رزمندگان ایران حق مقابله به مثل با زن‌ها و دخترهای عراقی را خواهند داشت؟! اگر صدام از بمب‌های شیمیایی استفاده می‌کند، با کدام مجوزی

ایران اسلامی می‌خواهد از بمب و گلوله شیمیایی استفاده کند؟ اگر این جنگ را جنگ کفر با اسلام می‌دانید، آیا نیروهای اسلام باید عمل نیروهای کفر را تکرار نمایند؟!

صدام حمله به شهرهای ما را به عنوان مقابله به مثل به منظور تلافی و توقف پیشرویهای ایران در جبهه‌ها انجام داده است. مادام که حد و مرز و معیار قابل قبول برای عمل مقابله به مثل وجود نداشته باشد، صدام هم به خود حق می‌دهد که بگوید «نکنید تا نکنم».

۸- جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم

ناروا‌ترین و فتنه‌انگیزترین شعارها شعار بالا است که هنوز در شهرستان‌ها و دهات از ناحیه نهادها و سپاه گاهگاه گفته می‌شود یا بر پارچه و دیوارها می‌نویسند. ولی خوشبختانه، مبتکرین شعار و متولیان انقلاب تا حدودی پی به بی‌پایه بودن آن برده، کنارش گذارده‌اند.

در نشریات گذشته نهضت نشان داده شده است که چنین خواسته یا برنامه نه انطباق با قرآن و سنت دارد، نه با ناموس طبیعت و قرار خلقت و نه مشیت الاهی از روز ازل، براندازی شیطان و عوامل شر و فساد یا ریشه‌کنی فتنه از صحنه‌های روزگار را خواسته و بر کسی مقرر کرده است. وقتی خداوند عزیز حکیم به ابلیس تا روز رستاخیز مهلت و اجازه داده است که آدمیان را اغوا کند و آنان را به فتنه و فساد و خونریزی بکشاند، چگونه ممکن است رفع فتنه در عالم به دست یک عده انقلابی مسلمان با همدستی مستضعفین جهان میسر باشد و یک خیال خام و شعار فریبنده بیچاره‌کننده نباشد؟ آنچه مجاز و میسر و مقدور است و مشروع و واجب هم هست، دفع فتنه متجاوزین و دفاع از جان و مال و ناموس خودمان می‌باشد نه رفع فتنه از عالم.

در عالم طبیعت و از نظر زندگی و عملی نیز هیچ‌کس نمی‌تواند مثلاً سرما و طوفان را از کره زمین براندازد، ولی می‌توانیم با پوشیدن لباس، عایق‌گذاری جدارهای ساختمان و نصب وسائل گرم‌کننده در خانه و محل خود، سرما را از محیط محدود شخصی و خانگی و اجتماعی دور نگاه داشته از خودمان در برابر سرما دفاع نماییم. یا با سدبندی‌های لازم و حفاظ‌های مناسب، قریه و شهر خود را از ورود سیل و صدمات طوفان مصون بداریم.

شعار «جنگ جنگ تا رفع فتنه در عالم» یکی از ادعاهای تبلیغاتی ضد مشیت الاهی از برنامه‌های غیرعملی و محال است که برای تحریک ساده‌لوحان در ادامه کینه و کشتار، تیز کردن تیغ عساکر مارکسیسم و امپریالیسم و شیطان به کار برده شده و یا می‌شود.

۹ـ مقاومت تا پیروزی

آخرین شعار و برنامه اجرائی، ادعا و القای خونسردی و خنده یا مقاومت در برابر شدت یافتن موشک‌باران شهرها و تهدید بمب‌های شیمیایی از ناحیه صدام بوده است.

همانطور که قبلاً در ذیل عنوان «با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» به کجا رفته‌ایم؟!»، پیش کشیدن شعار «مقاومت تا پیروزی» و برنامه اجرایی آن، اقرار ضمنی به شکست «جنگ جنگ تا پیروزی» محسوب می‌شود و دعوتی است از صدام برای بازگشت به تجاوز و تهاجم تازه که مسلماً کشنده‌تر از گذشته خواهد بود.

مسؤولین جنگ و متصدیان تبلیغات به جای آنکه از سپر نافرجام امور، تحقق پیش‌بینی‌ها و هشدارهای ما و دیگر دلسوختگان ایران و اسلام و افزایش محسوس فغان و ناله‌های خانواده‌ها عبرت بگیرند و به خود آمده ترس از خدا و رحم بر مردم این مرز و بوم نمایند و جلوی توسن کینه و کشتار را بگیرند، با چنین شعارها و برنامه‌ها و با شستشوی خونین مغزها می‌خواهند کشور را برای تحمل ضربات روزافزون‌تر مرگ‌آور آماده و تسلیم سیاست‌های شوم بنمایند. به جای خودکفا کردن کشورمان در نیازها و تولیدات و در علوم و اختراعات، مساعی خویش را در خودکفا کردن در مهمات و موشک و در ایجاد پناهگاه‌ها و امکانات خیالی حفاظتی به کار بیندازند.

به نظر می‌آید که شعار فوق و پافشاری که در تبلیغ آن می‌کنند، رساندن ملت و مملکت به آخرین نفر و آخرین خانه باشد، یا تفرقه و از هم پاشیدگی کشور.

مردم اگر حرفی نمی‌زنند از وحشت و ترس اختناق دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی است.

۱۰ـ مسؤولیت خون شهیدان

یکی دیگر از استدلال‌هایی که برای ادامه جنگ و کشتار و خودداری از پایان دادن به جنگ و هر گونه تعدیل و اتخاذ راه صحیح، عنوان می‌گردد این است که ما در برابر خون شهیدان و مادرهای آنان چه جوابی خواهیم داشت؟

مثل اینکه چون عده‌ای روی اعتقاد شخصی یا تبلیغ و تلقین‌های دولتی، عملیات فداکارانه‌ای به سود اسرائیل و ابرقدرت‌ها و به زیان ایران و اسلام انجام داده‌اند، حالا وارثین واقعی یا ادعایی آنها از ملت و مملکت طلبکارند و باید حتماً برنامه نافرجام آنها اجرا شود. در حالی که اگر کسی در راه ایمان شخصی به خاطر رضای خدا قبول شهادت و رنج جبهه را نموده باشد، پاداش او با خدا و پیش خدا است و اگر بنا به فرمان رهبری و مقامات جمهوری فداکاری کرده است، حساب آن مربوط به ملت و زنده‌ها نیست که دخالت مشروع و قانونی نداشته‌اند و دستور و سفارشی برای گسیل به جبهه‌ها نداده‌اند.

حضرت آیت‌الله العظمی خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران!...
یقیناً استحضار و به خاطر دارید که در ظرف چند سال بعد از فتح خرمشهر، از طرف علاقه‌مندان دلسوز متعدد، از نزدیک و دور و خود نهضت آزادی ایران در نامه‌ها و نشریات فراوان، به عرض تذکرات و توضیحات پرداخته و هشدارهای لازم داده شد. پیش‌بینی پی‌آمدهای غیر قابل علاج به عمل آمد، که متأسفانه بسیاری از آنها به وقوع پیوسته است، در حالی که وعده‌ها و پیش‌گویی‌های گردانندگان جنگ کم‌تر جامه عمل پوشیده است. آخرین اخطار واقعیات و حقایق تلخ، از دست دادن «فاو» و نیمی از نیروی دریائی ایران است و بالا گرفتن اختلافات درونی و به‌هم‌ریختگی جناح‌های قدرت و پشتیبانان دستگاه.

اینک ما حرف دیگری نداریم

آنچه در راه رضا و امر خدا برای آبرو و آینده اسلام به خاطر نجات مردم ایران بود و سلامت مردم عراق را می‌خواستیم و به عقل و علممان می‌رسید، بیان داشتیم. به فریضه الاهی امر به معروف و نهی از منکری بزرگ عمل نمودیم...
مجدداً ندای خدا را تا اوضاع وخیم‌تر نشده است، برای وجدان و ایمان شما، که سرنوشت و جان و مال پنجاه میلیون نفوس ایرانی را در دست دارید، می‌خوانیم:
«ألم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکرالله و ما نزل من الحق...»
از آیه دیگری نیز که نمایشگر اوضاع فعلی و رهنمودی برای رهبری است کمک می‌طلبیم:
«ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت أیدی الناس لنذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون»(۱۳)

ملاحظه می‌فرمائید که پی‌آمدهای جنگ هشت ساله در خشکی و دریای ایران همه جا ظاهر شده است. شعله‌های آن از مرزها سرازیر شهرها و روستاها شده، از کویر تا اطراف خلیج را فرا می‌گیرد و هوا و فضا را مسخر خود ساخته است. فتنه و آشفتگی عظیمی تاریخ کشورمان را قلم می‌زند!
شما این فتنه و آتش فراگیر را قبول دارید. ولی آمر و عامل آن را در خارج از ایران سراغ می‌دهید. ابرقدرت‌ها و مخصوصاً آمریکا را مقصر می‌دانید. ولی قرآن این تحلیل و تقلیل را قبول نداشته، می‌گوید مردم هر امت و مملکت یا «ناس» هستند که به دست خویش مصیبت‌سازی می‌نمایند. مشیت ازلی خدا می‌خواهد با چشاندن مزه بلا ما به خود آییم و از راه‌ها و کارهایی که موجب تداوم و تشدید جنگ شده است برگردیم.
آیا هنوز موقع برگشت نرسیده است؟
آیا جا ندارد به حکم قرآنی «و شاورهم فی الأمر» تأسی به پیغمبر خدا جسته، در امر جنگ با صاحبنظران به مشورت بنشینید؟ بیایید به ملت ایران و به نسل‌های آینده رحم کنید. با توجه به مصلحت ایران و اسلام و واقعیت‌های منطقه و جهان، در سرسختی و در سیاست‌های جنگی تجدید نظر فرمائید.
همین‌قدر که به ضرورت و خاصیت یک آتش‌بس موقت و مقدماتی توجه کردید و این نکته را قبول نمودید که تداوم جنگ نه تنها راه به پیروزی اسلام و ایران نمی‌برد بلکه ما را با گام‌های تندتر، به بیچارگی و نابودی کشانده، غضب و عذاب خدا و بدنامی در تاریخ و پیش مردم دنیا را نصیبمان خواهد کرد، دستیابی به راه‌حل‌های بعدی مشکل نخواهد بود: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین».(١٤)
مطلعین و مسؤولین دست‌اندرکار تا حدودی آزموده شده‌اند؛ ما هم حاضریم اگر خواستید نظر مشورتی بدهیم.
ذکر این امر ضروری است که اتخاذ استراتژی صلح، مغایرتی با اکتساب حقوق حقه و طبیعی ملت ایران ندارد. تعیین متجاوز و دریافت غرامت، حق قانونی ما بوده و منظور از این استراتژی، تسلیم و قبول صلح بلاشرط نیست. لیکن پایان درگیری را نباید موکول به تعیین متجاوز کرد. در یک

آتش‌بس بلاشرط، احقاق حقوق با تلاش پیگیر سیاسی و دیپلماتیک (و به تصریح بسیاری از پیشنهادات صلح گذشته) قابل حصول بوده و می‌باشد.
اگر برای شخص جنابعالی، ابتکار و رهبری مستقیم جریان پایان‌بخشی به جنگ دشوار باشد – که مسلماً هم هست و بزرگ‌ترین فداکاری از ناحیه شما می‌باشد – می‌توانید به ترتیبی که در موارد دیگر عمل فرموده‌اید تصمیم‌گیری و مذاکرات را به مقامات و شوراهای قانونی و مسؤول واگذار نمائید.

والسلام علی من اتبع الهدی
نهضت آزادی ایران
تهران
اردیبهشت ۱۳٦۷
لیلة القدر رمضان ۱٤۰۸
۲۰–۳–۳٦۷

*** [یادداشت‌ها] ***

(۱) دعای حضرت موسی به درگاه خدا برای انجام رسالت خود: طه، ۲۵ تا ۲۸. «پرودگارا سینه مرا بگشا، کارم را آسان بگردان، گره از زبانم بردار، گفتارم را خوب بفهمند.»
(۲) «فَاِنَّ احْتِجابَ الولاة عَن الرعیة شُعْبَةٌ مِنَ الضِّیقِ وَ قِلَّةُ عِلْمِ بِالأُمُورِ وَ الاِحْتِجابُ مِنهُم یقْطَعُ عَنهم علم ملاحْتَجَبُوا دُونَهُ فَیصْغُرُ عِنْدَهُمُ ٱلکبیرُ و یعْظَمُ الصَّغیرُ وَ یقْبَحُ الحَسَنَ و یحْسُنُ القَبیحُ وَ یشابُ الحَقُّ بِالباطِلِ.»
(۳) مؤمن، ۲۹ ـ «من برای شما نظر و راهی جز رأی خودم نمی‌بینم و شما را جز به راه رشد و صلاح رهبری نمی‌کنم.»
(٤) هود، ۸– «در آنچه شما را منع می‌نمایم قصد مخالفت (و دشمنی) ندارم تا آنجا که از دستم برآید خواهان چیزی جز اصلاح (و رفع فساد) نیستم. توفیقم به دست خداست، بر او توکل می‌کنم و به سوی او بازگشت می‌کنم.»
(۵) مائده، ۸ – «مبادا دشمنی با گروهی شما را به گناه ترک عدالت مجبور سازد، عدالت کنید که به تقوی نزدیک‌تر است.»
(٦) کیهان، ٦۷/۱/۸
(۷) مائده، ۹۱ ـ «إنما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل أنتم منتهون»
(۸) حدید، ۱٦ ـ «آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده است که دل‌هایشان برای یاد خدا و حق‌هایی که نازل شده است به ترس آمده مانند گذشتگان از اهل کتاب نباشند که با دراز شدن آرزوها سنگدل گشتند و بسیاری از آنها نافرمان‌اند؟»
(۹) انفال، ٦۱ ـ «و اگر تمایل بصلح نشان دادند ابراز تمایل بنما و توکل به خدا کن که همانا او بس شنوای دانا است و اگر قصد فریب تو را داشته باشند پس بدان که خداوند برای تو کافی است. او کسی است که تو را به نصرت خویش و به مؤمنین یاری داد.»
(۱۰) بقره، ۱۷۹ـ «در قبول کردن و عمل کردن به قاعده قصاص برای شما ای خردمندان، حیات و زندگی است و امید است (که با اجرای قصاص و خودداری از تلافی و تعدی) راه تقوا پیش گیرید.»
(۱۱) فصلت، ۳٤ـ «نیکی و بدی یکسان نیستند، (بدی را) با آنچه بهتر است دفع (یا دوا) کن.»
(۱۲) فصلت، ۳٤ـ «که در این هنگام کسی که میان تو و او دشمنی است همچون یک دوست صمیمی گرم می‌شود.»
(۱۳) روم، ٤۱– «کردار (سوء) مردم موجب ظهور فساد در خشکی و دریا شد تا نتیجه بعضی از آنچه را که کرده‌اند به خودشان بچشاند شاید برگردند.»
(۱٤) عنکبوت، ٦۹– «و کسانی که در راه ما تلاش کنند، حتماً به راه‌های خود آنها را هدایت خواهیم کرد و هر آینه خداوند با نیکوکاران است.»

*** منبع ***

وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/005hoshdar.htm

۱۱–۳– نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۲ مهر ۱۳۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مقام محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران
با عرض سلام و دعای سلامت و توفیق آن‌جناب در خدمت به اسلام و ملت ایران و به محرومین جهان، در آنچه خواست و خشنودی خداوند رحمان است، زحمت‌افزا می‌شوم.

از آنجا که در شرائط حاکم بر کشورمان چنین رسم شده است که سررشته همه امور و اوامر، منتهی و منبعث از مقام رهبری باشد، به ناچار مطالب حیاتی خود را که مربوط به جریان اخیر نهضت آزادی است با جنابعالی در میان می‌گذارم. البته اگر متصدیان امور، سنت شاهنشاهی «پیروی از منویات» و سلب شخصیت و مسؤولیت از خود را تداوم نبخشیده بودند و لااقل به یکی از صدها شکایت یا پیشنهاد نهضت ترتیب اثر و جواب می‌دادند، این مزاحمت و مراجعه مورد پیدا نمی‌کرد.
مطلبی که عرضه می‌نماید اگر چه به طور غیرمستقیم و بالمآل، ارتباط نزدیک با نظام جمهوری و ملت ایران و با آینده و آئین کشورمان دارد و به خاطر آنها عرضه می‌شود، ولی به صورت ظاهر، اختصاصی «نهضت [آزادی ایران]» است. متأسفم که در گیر و دار مملکت که هنوز از جهنم جنگ بیرون نیامده، مواجه با ضرورت و مشکلات بازسازی و سازندگی گردیده‌ایم، ناچارمان کرده‌اند که از بود و نبود نهضت و ایفای وظایف آن حرف بزنیم. ضمن آنکه این نامه درد دل و گزارشی به ملت عزیز ایران و هموطنان هم‌درد نیز می‌باشد. همه می‌دانند و جنابعالی بهتر از دیگران در جریان هستید که نهضت آزادی ایران با اخلاصی که به آرمان‌های انقلاب داشته است و اصراری که به اجرای قانون اساسی، حاکمیت ملی، عدالت اسلامی و سربلندی ایران می‌ورزد، از همان پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، مورد بی‌مهری‌ها، کارشکنی‌ها و تهمت‌های بی‌اساس از ناحیه کسانی قرار داشت که بیش از هر کس می‌بایستی حسن تفاهم و تشریک مساعی نشان می‌دادند.
اگر توجه به خدا و توکل به او از یک طرف و اعتقاد و اعتماد دیرینه جنابعالی از طرف دیگر وجود نداشت و ملاحظات تبلیغاتی و مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی، مانع متولیان و پویندگان قدرت نمی‌گشت، تا به حال بیش از ده بار فاتحه نهضت آزادی ایران و پایه‌گذاران آن را خوانده بودند.
همان‌طور که استحضار دارید و مدعیان ما به‌خوبی مطلع هستند، نهضت آزادی ایران بنا به تجارب سایر انقلاب‌های دنیا و تندروی‌ها و انحراف‌های متداول آنها و با توجه به عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان، شدیداً مخالف با مبارزه مخفی و خشونت برای براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده، از توسل به بیگانگان و انتظار عمل آنان نیز امتناع می‌ورزیده است. از طرف دیگر، برای تحقق و دفاع از آرمان‌های والایی که مردم به خاطر آن انقلاب کرده بودند و برای جلوگیری از خطا و خرابی‌ها، تنها راه حل مشروع و سازنده مؤثر را در مبارزه سیاسی مردمی و مسالمت‌آمیز علنی جستجو می‌کرده است.
مبارزه و قیامی که در چارچوب قرآن و قانون اساسی از طریق تذکرهای انتقادی و تحلیل‌های منطقی مثبت صورت بگیرد. ولی متأسفانه و علی‌رغم حسن نیت صادقانه و وظیفه دینی و ملی که برای خدمت به نظام و ملت احساس می‌کردیم، گردانندگان نظام، برنامه و روشی را پیش گرفتند که منتهی به بستن عملی و کلی نهضت خواهد گردید، و بنا بر این، لازم شده است به بیان فهرست‌وار مراحل آن بپردازد.
بعد از مجلس اول که حضور نمایندگان اقلیت تا حدودی باعث حفاظت از حریم آزادی و قانون اساسی در راستای حقوق ملت می‌شد، پس از آنکه با انحراف آشکار از هدف‌ها و آرمان‌های انقلاب و از شرائط انتخابات آزاد، توانستند مجالس شورای اسلامی را عملاً در انحصار بگیرند، احزاب و اجتماعات مختلف غیرموافق را یکی بعد از دیگری زیر فشار گذاردند تا از میدان به در شوند و در مورد نهضت آزادی ایران که مخالف وفادار بود، روش خاص تدریجی یا گام به گام را به مورد اجرا گذاشتند.
گام اول این برنامه، اعمال سختگیری و ایجاد مزاحمت‌های گوناگون در مجالس عمومی نهضت بود تا از توجه و تجمع مردم و تشکیل و توسعه آنها جلوگیری به عمل آید. به مجالس مجاز و آزاد سیاسی، مذهبی یا حزبی ما که بعداً در فضای محدود داخلی دفتر نهضت تشکیل می‌گردید، حمله می‌کردند. چنین وانمود می‌شد که حمله‌کنندگان به مجلس ما و واردآورندگان ضرب و شتم و توهین به شرکت‌کنندگان در آنها، افراد عادی

برخاسته از امت حزب‌الله هستند. ولی هر بار مشهود و مسلم می‌گردید که افراد سازمان‌یافته مجهز مختلطی هستند که از کمیته‌ها، سپاه، دادستانی انقلاب و احیاناً وزارت اطلاعات تشکیل می‌گردند. از اینکه هیچ‌گاه شکایت‌های قانونی و مستند نهضت آزادی، چه در گام اول حملات و چه در گام‌های بعدی به جائی نمی‌رسید و متجاوزین و مرتکبین جرم، مجازات و تعقیب نمی‌گردیدند و حتا اعمال خلاف شرع و قانون آنان را مقامات قضائی و اداری کشور به صورت لفظی و اصولی هم محکوم نمی‌کردند، به خودی خود، روشن‌ترین دلیل بر آمریت یا لااقل رضایت مسؤولین دست بالا می‌باشد و یا عجز و اسارتشان را می‌رساند.

گام دوم که در جهت قطع هر چه بیش‌تر ارتباط مردم با نهضت صورت می‌گرفت، محدودیت‌ها و ممانعت‌هایی بود که در توزیع تألیفات و نشریات نهضت در کتابفروشی‌ها و روزنامه‌فروشی‌ها به عمل می‌آمد. قبل از این جریان، روزنامه «*میزان*» را که بدون سانسور، مقالات و نظریات نهضت را درج می‌کرد، به خلاف قانون و بدون تشکیل و رأی دادگاه، توقیف و تعطیل کردند و همگام با این اقدام، مطبوعات و رسانه‌های گروهی تحت فرمان حاکمیت که قلم آزاد در اتهام و اظهارات خلاف واقع درباره نهضت آزادی و ملّیون ایران و مسلمانان مترقی داشتند، به تدریج از درج مقالات و نظریات مخالفین ممنوع شدند و حتا پاسخ انتقادهای به نهضت و دفاع از اتهام‌ها را که قانوناً موظف بودند منعکس سازند، چاپ نمی‌کردند. وضع به گونه‌ای است که اسم بردن و ارائه کلام و صورت نهضتی‌ها، جز به بدی یا در حداقل استثنائی، شدیداً ممنوع است.

یگانه راه و روزنه‌ای که به دنیای ایران برای رساندن ندا و نظریات نهضت و غیرموافقین با دولت وجود داشت «غرفه کتاب» محقر نهضت در خیابان شهید مطهری بود که چندین بار مورد حمله و خسارت و پرتاب نارنجک قرار گرفت. ضمن آنکه مراجعه به آنجا برای خواندن یا خریدن نشریات، احتیاج به جرأت و قبول خطر داشت. با چنین اوصاف، مقامات رسمی بالای حاکمیت با اشاره ضمنی به نهضت آزادی، مکرر ادعای اعطای آزادی به مطبوعات و مخالفین را می‌کردند.

گام سوم که به اعتباری گام اول و اصلی باید محسوب شود، مسدود کردن راه‌های خدمت و اشتغال به روی نهضت و اخراج یا امتناع از ورود نهضتی‌ها و طرفداران، به مشاغل و مواضع سیاسی و اجتماعی و اداری کشور بود؛ اعم از نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری، وظائف و خدمات دولتی و همچنین فعالیت‌های علمی و فرهنگی. همان‌طور که در اعلامیه‌های مفصل و مستند تاریخی نهضت در دوره‌های دوم و سوم انتخابات مجلس نشان داده شده است، تدابیر و ترفندهای خاص به کار رفت تا نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی حالت انحصاری پیدا کرده، آزادی و امنیت و امکانات عمومی از داوطلبان و رأی‌دهندگان گروه‌های مخالف گرفته شود. جریان سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز که با تفسیر نادرست قانون اساسی و اختیارات شورای نگهبان، سلب صلاحیت از کاندیدای نهضت آزادی کردند و شایستگان ریاست جمهوری را در سه فرد برخاسته از حزب حاکم ادغام کردند، بر همگان روشن است.

گام چهارم، منزوی ساختن و مجزا کردن نهضت از مردم شهرستان‌ها و جلوگیری از توسعه و فعالیت نهضت در خارج از مرکز بود. هر بار که مسافرتی، ولو خانوادگی و غیرسیاسی و حزبی، به شهرستان‌ها می‌کردیم (از جمله تبریز، مشهد، زنجان، چالوس، شیراز، یزد و غیره) با انواع آزار و ایذاهای ناجوانمردانه مأمورین غیرمسؤول روبه‌رو می‌شدیم. از دشنام و تهدید ما و از ضرب و شتم و بازداشت میزبانان یا همراهان و دوستان و کسانمان خودداری نمی‌کردند. علاوه بر آن، هر چند گاه، افراد عضو یا علاقه‌مند شهرستان‌ها را احضار کرده با تمهید و تهدید، به ترک نهضت یا تحویل و تخلیه اطلاعات وادارشان می‌نمودند. ضمن آنکه مزاحمت‌ها و ایجاد ناامنی‌ها اختصاص به شهرستان‌ها نداشته، در خود تهران نیز به دفعات، تجاوز شبانه به منازل مسؤولین قدیمی نهضت کرده، بمب و نارنجک انداختند و خسارت و وحشت به پا کردند. بدون آنکه عاملین مأمور مورد کم‌ترین پیگیری و بازداشت و مجازات قرار بگیرند یا لااقل ولو به لفظ و زبان، کارشان را مقامات بالا محکوم نمایند.

در تمام مدت جنگ با عراق و جریان‌های حاد داخلی که هر دم حلقه‌های محدودیت و محرومیت، بر طبق برنامه منظم، بر دست و پا و گردن ما تنگ‌تر می‌شد و نمی‌خواستند که نهضت آزادی وظایف دینی و ملی خود را در راه ارشاد و اصلاح جامعه و مبارزه با جهل و خرافات و خلاف انجام دهد و قیام به فریضه دینی و قانونی امر به معروف و نهی از منکر نماید، ما با امید و توکل، به صبر و تلاش خود ادامه دادیم. نه تسلیم زور و آزار شدیم و نه مأیوس از رحمت خدا و اثربخشی حق و حقیقت. سیاست صبر و تلاش در راه ایران و اسلام، بی‌اثر و بی‌ثمر نماند. نه تنها در میان طبقات مردم، بلکه در جمع جناح‌هائی از حاکمیت، باز شدن جو سیاسی و تحمل حضور نیروهای غیرموافق، برای حل بحران‌های کشور به عنوان یک ضرورت، مورد بحث و توجه قرار گرفت. بسیاری از صاحب‌نظران به این واقعیت رسیدند که حفظ نظام جمهوری اسلامی و حل بحران‌های مدیریت و مسائل اقتصادی و اعتقادی و معنوی و مشکلات عمومی، تنها و تنها از طریق رفع بحران سیاسی- اجتماعی و تأمین بدون تردید و تزویر آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت، که در قانون اساسی مطرح است، امکان‌پذیر می‌باشد. اما متأسفانه چنین آمال و افکار، اقدامات قانونی مسالمت‌آمیز اصلاح‌طلبانه و نشریات روشنگرانه، خوش‌آیند مذاق و مشرب عواملی از هیأت حاکمه و مدافعین منافع و مصالح خاص نبود.

می‌بایستی به هر ترتیب و تدبیر، به بهانه قاطعیت و انقلابی بودن، جو خصومت و خشونت و خرابی تداوم داشته، راه‌حل‌های اسلامی و انسانی و قانونی مسالمت‌آمیز و منطقی، مسدود یا منحرف گردد. نه تنها باید جلوی توسعه فکری و سازمانی نهضت آزادی و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آن گرفته شود، بلکه حضور و حیات نهضت نیز در زیر ضابطه و فرمان خودشان قرار گیرد؛ تصمیم گرفتند که گام کوبنده‌ای برداشته شود.

گام پنجم و عصبانیتی که به نظر می‌آید بیش‌تر معلول نشریه اردیبهشت ماه ٦٧ تحت عنوان «هشدار» (یا نامه سرگشاده نهضت به رهبری انقلاب) بوده باشد و مخصوصاً درست درآمدن پیش‌بینی‌ها و پیشنهادهای آن، با دستگیری هشت نفر از اعضای فعال نهضت آزادی ایران و «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» آغاز گردید و همراه با آن، دفاتر و خانه‌های نهضت و جمعیت را اشغال کردند. می‌بایستی به گونه‌ای تلخ، قبول قطعنامه ۵۹۸ و نکول شدن وعده‌ها و ادعاها جبران گردد. برای تسکین دردها و تسلی خاطرها، مناسب‌تر از عملی که با نهضت و جمعیت انجام شد، به نظر نمی‌آمد. ما حق داشتیم، حق گفته بودیم و حق هم که تلخ است. پس باید به عوض قدردانی و عذرخواهی، شدیداً تنبیه شویم. برای جناحی از حاکمیت و برای کسانی که در ظرف هشت سال جمهوری و جنگ، هر زمان که نسیم امید و آرامش در جامعه به سوی صبر و سلامت و صلح می‌وزید به تکاپو می‌افتادند، وجود فضای سیاسی باز و حضور فعال احزاب قانونی و سالم، گرچه در کم‌ترین توان و توسعه، قابل پذیرش و بخشش نبود؛ باید برچیده شوند یا از اعتبار و ارزش افتاده، کارآیی و اثرشان گرفته شود؛ عبرت سایرین و مانع حرکت مردم گردند تا هیچ فرد و گروهی جز صاحبان قدرت حاکمیت، حق اظهار نظر و اعتراض نداشته باشد. بدیهی است که چنین نقشه و توطئه، آن هم در شرائط بحرانی بعد از قبول قطعنامه و ضرورت بازگشت به خدا و خلق، برای بازسازی و سازندگی کشور و بقای بر سر قدرت، با شدت و وسعتی که در نظر بود نمی‌توانست مورد تأیید همگان قرار گیرد.

مثلث سه نفری صاحب‌اختیار و صاحب‌ابتکار [خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، احمد خمینی]، رضا به اندکی تخفیف داد. موفق شدند نقشه و برنامه را به صورت ناقص ولی قاطع، در سه راستای ذیل به اجرا درآورند:

۱- اشغال دفتر و ساختمان، تصرف اثاثیه و وسایل انتشاراتی، با آرشیو و کلیه اسناد و اطلاعات درون‌سازمانی و مخصوصاً بازداشت افراد مؤثر دست اول، به منظور عقیم کردن نهضت (و جمعیت) با یک عمل کودتائی.

۲- بمباران حیثیتی و معنوی نهضت به منظور «شکستن بت شخصیت» با پرتاب تهمت‌های ارتداد، مزدوری و همسویی با دشمن، جاسوسی و ارتباط با بیگانگان و امثال آن.

۳- تصرف اطلاعاتی، فلج کردن روابط سازمانی از طریق بازداشت‌ها، احضارها، تهدید کردن‌ها و لغزش دادن بعضی از اعضا و کارکنان به جاسوسی و خیانت، به طوری که عملاً و در مجموع، فعالیت‌های نهضت تعطیل گردد. به بیان دیگر، زدن برگ و شاخه‌ها و انداختن آفت بر گل‌ها برای جلوگیری از میوه دادن درخت در کوتاه‌مدت و خشکاندن نهائی در درازمدت.

اما به لحاظ انقلاب و نظام و تأثیری که این نقشه‌ها و کوشش‌ها روی کشور و ملت ایران دارد، به بن‌بست رسانیدن هر نوع مبارزه سیاسی قانونی و مسالمت‌آمیز است که در چارچوب حفظ نظام جمهوری اسلامی انجام گردد و یگانه راه‌حلی که برای نجات و اصلاح باقی بماند، براندازی قهرآمیز و مبارزه مسلحانه باشد، و در صورت لزوم، دل بستن و امید و انتظار داشتن از حمایت‌های آشکار و پنهان بیگانگان.

روشن است که استقبال مردم از مبارزه قانونی مسالمت‌آمیز برای تغییر جناح‌های فاسد حاکمیت (و نه تغییر نظام) و باز شدن جو سیاسی جامعه عملاً و نهایتاً به نفی مبارزه مسلحانه و براندازی کشیده می‌شود. به همین دلیل است که گروه‌های مخالف انحرافی و ضد انقلاب و جمهوری اسلامی ایران که در سایه حمایت بیگانگان و همکاری دشمنان فعالیت می‌نمایند، هر زمان که نشریات نهضت آزادی با استقبال همگانی مردم روبه‌رو می‌شده است، با بدترین شکل و زشت‌ترین کلمات، به نهضت آزادی و رهبران آن حمله می‌نمایند. آنها خوب می‌دانند که پیروزی خط مشی نهضت، شکست استراتژی آنان است و ضرورت دارد که این حزب و منطق از میان برداشته شود یا لکه‌دار و فلج گردد.

علاوه بر گروه‌های ضد انقلاب و جمهوری و پویندگان قدرت و منفعت، سیاست‌های خارجی استکباری و استعماری و اسرائیل نیز که تثبیت انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در سایه آرامش و حاکمیت ملت را به نفع مصالح و برنامه‌های خود نمی‌بینند، عمیقاً طرفدار نابسامانی و ناپایداری ایران هستند. نابسامانی و ناپایداری یا تشدید بحران‌های داخلی و نارضایتی‌های عمومی. از دیدگاه آنان جمهوری اسلامی ایران باید ساقط گردد یا به صورت تضعیف‌شده، انحراف‌یافته و ظالمانه درآید و احیاناً زمینه لازم برای یک کودتای خزنده یا جهنده و دیکتاتوری فراهم گشته، ایران به استبداد و اسارت بدتر از گذشته رانده شود. در نظر این سیاست‌ها و ابرقدرت‌ها نیز باز شدن جو سیاسی در ایران و فعالیت احزاب قانونی مخالف، سد راه محسوب می‌گردد و باید حذف یا بی‌اثر گردند. حال، چگونه این دو جریان متفاوت در یک جا به تعطیل نهضت رسیده‌اند، مسأله‌ای است

که باید مسؤولین با سوءنیت و حسن نیت به آن توجه کنند و به ما و به ملت ایران جواب بدهند. آیا خطوط نفوذی خزنده دشمن – نظیر کشمیری‌ها و کلاهی‌ها – با استفاده از زمینه‌های فکری و اخلاقی برخی از جناح‌های حاکمیت، این نقشه را طرح و اجرا کرده است؟

در مدت چهار ماه گذشته، علاوه بر آنکه از طرف نهضت (و جمعیت)، گزارش‌های فردی و شکایت‌های رسمی به مقامات اعلای حاکمیت (مانند مقام رهبری، قائم‌مقام رهبری، ریاست جمهوری، شورای قضائی، وزارت کشور) به عمل آمد، دو نامه ناصحانه به تاریخ‌های ۵/۲۲ و ٦٧/٦/١٤ نیز برای شخص وزیر اطلاعات [علی فلاحیان] نوشتیم. اظهار تعجب کرده بودیم که چرا وزارت اطلاعات، قانوناً تحت اداره و مسؤولیت یک مجتهد، اصرار دارد به جای رفتار اسلامی و روابط صحیح و سرراست قانونی با نهضت آزادی، راه‌های خلاف جوانمردی و شیطانی را پیش بگیرد و با شیوه‌های پنهانکاری و کج‌اندیشی و فریبندگی با ما معامله نمایند؟ در نامه دوم، صریحاً اظهار داشتیم که اگر پرسش‌ها و کسب اطلاعات درون‌سازمانی از یک حزب قانونی علنی را بیش از آنچه قانون احزاب گفته است که باید به وزارت کشور داد، عمل مجاز و حق قانونی خود می‌دانند، چرا به جای استفسار و آزار افراد و خانواده‌هایشان، از دفتر نهضت و از دبیرکل آن سؤال نمی‌نمایند؟

در پایان نامه نیز اضافه کرده بودیم که «ما حاضریم اگر محکمه صالحه‌ای بر مبنای موازین قانونی و با حضور هیأت منصفه و مردم، حکم به غیرقانونی بودن یا غیرقانونی شدن نهضت بدهد، خودداری و درنگ برای تعطیل نهضت و توقف فعالیت‌های مربوطه ننمائیم». قبلاً هم به وزارت کشور نوشته بودیم که چون دفتر نهضت آزادی برخلاف قانون اشغال شده است، ما جلسات خود را به ناچار در منازل شخصی و دفاتر خصوصی تشکیل می‌دهیم و اگر بخواهید زمان و مکان آنها را به شما خواهیم گفت. علی‌رغم این نامه‌ها و آمادگی ما به تمکین از قانون، احضارها و آزارها و افسادهای وزارت اطلاعات و دادستانی انقلاب در مرکز و بعضی از شهرستان‌ها ادامه داشته و شدت هم یافته است.

با ذکر مراتب فوق و عرض معذرت از اطاله کلام و مزاحمت، اجازه می‌خواهد از محضر مبارک سؤال نماید که: آیا اعمال وزارت اطلاعات و دادستانی انقلاب و بعضی از نهادها انطباق با اسلام، با قانون اساسی و با عهد و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران دارد؟ آیا این کارها به سود نظام جمهوری و بقای حاکمیت و حفظ آبروی رهبری است؟ یا زمینه‌سازی برای براندازی و دیکتاتوری یا سلطه خارجی؟ و همچنین از بین بردن تمام آمال و اهدافی که برای اسلام و روحانیت و مستضعفین در نظر داشتید و نام نیکی که می‌بایستی در تاریخ از خود به یادگار گذارید؟ ماحصل کلام و خلاصه آنچه مدعیان خواسته و پرداخته‌اند این است که: اولاً نهضت آزادی ایران، با فلج شدن از داخل و لکه‌دار شدن در خارج، اسماً در صحنه سیاست و خدمت باقی بماند ولی عملاً منشاء اثر مثبتی نبوده، حیات و حرکت چندان، جز در زیر ذره‌بین اطلاعاتی آنها و خنثی شدن قبلی کارها نداشته باشد. ثانیاً با تظاهر به اینکه در جمهوری اسلامی ایران، حزب قانونی مخالف (و شاید چند حزب دیگر و گروه‌های فرمایشی) حضور و فعالیت و امنیت دارند، بتوانند به تبلیغات نادرست سیاسی و انتخاباتی و به خلافکاری اقتصادی و اداری و سیاسی خود جامه حق‌به‌جانب بپوشانند و نهضت آزادی، وسیله برای فریب‌های سیاسی و خیانت بشود.

در هر حال، دو انتخاب پیش روی ما گذارده‌اند: حیات خفیف خائنانه یا توقف داوطلبانه و تعطیل شرافتمندانه. طبیعی است که نهضت آزادی ایران، به رهبری و یاری خداوند و به تأیید ملت ایران، تن به ذلت و خیانت ندهد و اگر چاره نباشد، راه دوم را برگزیند. ولی لازم بود قبلاً به شخص جنابعالی و به هموطنان شرافتمند اعلام نمائیم که گردانندگان پس پرده حاکمیت هستند که ما را وادار به تعطیل و توقف می‌نمایند. تعطیل و توقفی که مسلماً بی‌صدا در دنیا و بدون تأثیر سوء بر مردم ایران نخواهد ماند و سکوتی که بیش از هر فریاد یا طومار و کتاب، آبروی انقلاب و نظام و متولیان را برده، آینده شومی را ارمغان خواهد آورد.

غرض از تصدیع اینجانب به نمایندگی از طرف نهضت و هشدار حاضر به خدمتتان آن بود که اگر جریان به صورت ناروا و ناجوانمردانه فعلی ادامه یافته، دفتر نهضت آزادی پس داده نشود، فعالین دستگیرشده آزاد نگردند، از آنها عذرخواهی و اعاده حیثیت به عمل نیاید، طوق‌های تعهد همکاری و جاسوسی از گردن اعضا و همکاران برداشته نشود، ارعاب‌ها و ممانعت‌های شهرستان‌ها و تهران متوقف نگردد،... و به طور کلی، رفتار حاکمیت و مخصوصاً وزارت اطلاعات و دادستانی انقلاب بر موازین اسلام و عدالت و بر وفق قانون اساسی و حاکمیت ملی معطوف و تضمین نگردد، ملت شرافتمند ایران و مردم عدالت‌خواه جهان خواهند دانست که چون حاکمیت ایران، طاق تحمل آزادی و کم‌ترین صدای مخالف را ندارد، در حیات و حضور جنابعالی، دست به تعطیل نهضت آزادی (و جمعیت و گروه‌های ایرانی قانونی) زده است، ضمن آنکه به طرفداران براندازی و آشوب و انهدام ایران، سند داده‌اند که مبارزه مسالمت‌آمیز قانونی در چارچوب اسلام و انسانیت و اصول، راه نادرست بی‌فایده است و به این ترتیب، میدان را در آخرین پیام قدرت و بقای خود برای ایجاد یأس و ترس و کفر و برای دیکتاتوری و استبداد داخلی و استیلای خارجی بازتر کرده‌اند.

از خدای دانا و توانا برای رهبر انقلاب و برای ملت ایران، تمنای عفو و عافیت و برخورداری از سعادت دنیا و آخرت می‌نماید.

تهران
۱۲ مهر ۱۳٦۷
دبیرکل نهضت آزادی ایران
مهدی بازرگان

*** منبع ***
وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/026sargoshdeh.htm

۱۲-۳- مکاتبات حسینعلی منتظری و خمینی، طی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸

مکاتبات آقای منتظری و آقای خمینی، در خلال فصل دهم از کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» با عنوان «غوغای برکناری» آمده است. به منظور مطالعه این فصل از کتاب «*خاطرات*»، به بخش پنجم - «سایر نامه‌ها، نوشتارها و گفتارها» - از همین کتاب - «*نجواهای نجیبانه*» - صفحات ۱۰۸۸ تا ۱۲۱۷ مراجعه فرمائید. مطالب مذکور، ذیل عنوان زیر در کتاب قرار گرفته‌اند:

۱۰-۵- «غوغای برکناری (۱۳٦۸)»؛ (فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی)

۴ـ نامه‌ها
(خطاب به علی خامنه‌ای)

۱–۴– نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶

بسمه تعالی
جناب حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی – دامت افاضاته

پس از اهدای سلام و تحیت، من میل نداشتم که در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود. و عقیده دارم که در این مواقع، سکوت بهترین طریقه است. و البته نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الاهی است برای رشد انسان‌ها. لکن صحیح ندانستم که جواب مرقوم شریف و تقاضایی که در آن شده بود را به سکوت برگزار کنم. لهذا، آنچه را که در نظر دارم به طور فشرده عرض می‌کنم.
از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم – صلی الله علیه و آله و سلم – واگذار شده و أهمّ احکام الاهی است و بر جمیع احکام شرعیه الاهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید. و تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت، در چهارچوب احکام الاهی دارای اختیار است، به‌کلی برخلاف گفته‌های اینجانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعیه الاهیه است، باید عرض حکومت الاهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام – صلی الله علیه و آله و سلم – یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد: مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چهارچوب احکام فرعیه نیست. نظام‌وظیفه، و اعزام الزامی به جبهه‌ها، و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا، و منع احتکار در غیر دو– سه مورد، و گمرکات و مالیات، و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدره، و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنا بر تفسیر شما خارج است؛ و صدها امثال اینها.
باید عرض کنم حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله – صلی الله علیه و آله و سلم – است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتا نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الاهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.
آنچه گفته شده است تا کنون، و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الاهی است. آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است. و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی‌کنم.
إن‌شاءالله تعالی خداوند امثال جنابعالی را، که جز خدمت به اسلام نظری ندارید، در پناه خود حفظ فرماید.

۱٦ دی ۱۳٦٦
روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، ج ۲۰، ص ٤٥٥

۱–۱–۴– پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی – مدظله العالی

پس از عرض سلام و ارادت، مرقوم مبارک در پاسخ به معروضه اینجانب را استماع و زیارت کردم و از ارشادات آن حضرت که مانند همیشه ترسیم‌کننده خط روشن اسلام است متشکرم. نکته‌ای که بیان آن را لازم می‌دانم آن است که بر مبنای فقهی حضرتعالی که اینجانب سال‌ها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و بر اساس آن مشی کرده‌ام، موارد و احکام مرقوم در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم. مقصود از حدود شرعیه در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد. امید است سال‌های متمادی این ملت عزیز و فداکار و مسؤولان آن و همه امت بزرگ اسلام از فکر بیدار و روشن و رهبری بی‌بدیل جنابعالی بهره‌مند گردند و خداوند عمر شریف شما را تا حضور ولی عصر – ارواحنا فداه – مستدام بدارد.

٦٦/١٠/٢١
سید علی خامنه‌ای

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، ج ۲۰، ص ٤٥٦

۲-۱-۴- پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی - دامت افاضاته

مرقوم شریف جنابعالی واصل و موجب خرسندی گردید. اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تا کنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید. مع‌الأسف جمهوری اسلامی و سران محترم آن به جرم اسلامخواهی و بسط عدالت اسلامی در جهان مورد تاخت و تاز تبلیغاتی جهانخواران شده‌اند و مثلاً اگر بگویند آفتاب، روشن است، فردا تبلیغات جهانی به شرح و تفصیل و توجیه و تحلیل پرداخته و جمهوری اسلامی و یاران آن را به طوری محکوم می‌کنند و چون آشنا به فقه اسلامی و به ملت فداکار اسلام و ایمان راسخ آنان نیستند، بسیاری از اوقات، تبلیغات آنان به نفع جمهوری اسلامی تمام می‌شود.
و البته ما متوقع نیستیم که با قیامی که بر پایه اسلام عزیز نمودیم و «نه» به شرق و غرب و عُمّال آنان گفته‌ایم، آنان به ما و شماها و به ملت عزیز جان بر کف ما بارک‌الله بگویند. و خوشبختانه اخیراً در همین موضوع حدود ولایت فقیه، نویسندگان و گویندگان متعهد و آگاه به مسائل اسلامی، مسأله را در مجالس و روزنامه‌ها تا آنجا که دیدم مورد بحث قرار داده که من از تمامی آنان تشکر می‌کنم و امید است ائمه محترم جمعه و به‌ویژه امثال جنابعالی که در بیان مسائل دست توانا دارید، مسأله را تعقیب و در خطبه‌های نماز جمعه اذهان ناآگاهان را روشن و زبان دشمنان اسلام را قطع فرمایید. و جنابعالی و ملت بزرگوار خواهند دید که در اطراف همین نامه چه شیطنت‌ها و تحلیل‌ها در رسانه‌های گروهی مخالفین اسلام و همدستان آنان خواهد صورت گرفت. در خاتمه، سلامت و سعادت جنابعالی را از خداوند خواستار و امید است امثال جنابعالی در مقاصد عالیه خود پیروز و سربلند گردید.

والسلام علیکم و رحمة الله
۲۱ دی ماه ٦٦
روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، ج ۲۰، ص ٤٥٦

۲-۴- استعفانامه میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷

خیلی محرمانه

بسمه تعالی
مقام محترم ریاست جمهوری

برای آنکه دشمنان اسلام و کشور نتوانند سوء استفاده نمایند، اینجانب در استعفانامه خود که برای رسانه‌ها نیز ارسال گردیده است، دلایل را ذکر نکردم. با این نیت که ذکر آنها إنشاءالله در آینده برای کشورمان و دولت‌های بعدی مفید باشد، به صورت خیلی خلاصه به بیان آنها می‌پردازم:
۱- مسلوب‌الاختیار شدن دولت در سیاست خارجی. امروز امور افغانستان و عراق و لبنان در دست جنابعالی است. نامه‌هائی به عنوان کشورهای مختلف نوشته می‌شود بی آنکه دولت از آنها خبری داشته باشد. (اینجانب به عنوان نخست‌وزیر از این نامه‌ها جز در موارد استثنائی و آن هم به طور اتفاقی بی‌خبرم.)
نخست‌وزیر ژاپن برای ریاست محترم مجلس و ریاست محترم مجلس برای نخست‌وزیر ژاپن نامه می‌نویسد و اینجانب در یک مراسم عمومی و مردمی از این ماجرا و متن نامه با خبر می‌شود.
آقای لاریجانی در جایی می‌گوید از پنج کانال با آمریکا تماس گرفته می‌شود و بنده به عنوان رئیس هیأت وزیران از این کانال‌ها اطلاعی ندارم.
همه جا صحبت از سیاست‌های خارجی دولت جمهوری اسلامی است. بدون آنکه دولت از این سیاست‌ها که در همه جای کشور و جهان بیان می‌شود، خبر داشته باشد.
۲- عملیات برون‌مرزی که بدون اطلاع و دستور دولت صورت می‌گیرد. شما بهتر می‌دانید که تا کنون فاجعه‌آفرینی و اثر نامطلوب آنها برای کشور چقدر بوده است. بعد از آنکه هواپیمایی ربوده می‌شود، از آن باخبر می‌شویم. وقتی مسلسلی در یکی از خیابان‌های لبنان گشوده می‌شود و صدای آن در همه جا می‌پیچد، متوجه قضیه می‌شویم. پس از کشف مواد منفجره از حجاج ما در جده، اینجانب از این امر آگاه می‌شوم. متأسفانه و علی‌رغم همه ضرر و زیانی که این حرکت متوجه کشور کرده است، هنوز نظیر این عملیات می‌تواند هر لحظه و هر ساعت به نام دولت صورت گیرد.
۳- تجزیه سازمان برنامه و بودجه از نخست‌وزیری که به دلایل سیاسی صورت گرفت، از همان اول ضایعه‌آفرین بوده و ادامه آن در شرائط نوسازی کشور فاجعه‌بار خواهد بود. متأسفانه این مشکل و مشکل وزرای مشاور، علی‌رغم طرح در شورای تشخیص مصلحت، به تأخیر افکنده شده و حل نگردیده است، هر چند که به هر حال حق شورای تشخیص مصلحت است و اینجانب انتظاری در این خصوص ندارم.
٤- تجزیه اقتدار مشروع و قانونی دولت و مسؤولیت دولت و وزرا توسط شوراهای گوناگون.
۵- عدم قدرت اینجانب به پاسخگویی در مقابل اعضا هیأت دولت و نمایندگان محترم مجلس در مورد کارهائی که بدون اطلاع دولت، ولی به نام دولت، صورت می‌گیرد.
٦- در خاتمه لازم می‌دانم بار دیگر یادآور شوم که این استعفا، العیاذ بالله، به معنای قهر اینجانب از نظام و دولت جمهوری اسلامی و مسؤولین انقلابی آن نیست، که اگر هم بود، با توجه به عظمت انقلاب و ناچیزی اینجانب، یقیناً نمی‌توانست هیچ تأثیری در روند رشد و توسعه انقلاب اسلامی داشته باشد. این استعفا دلیل ناتوانی اینجانب برای کار به دلیل همین ناتوانی است و درست به دلیل همین ناتوانی است که اینجانب مسؤولیت را از خود ساقط می‌بینم.

میرحسین موسوی
١٤ شهریور ١٣٦٧

*** منبع ***

وبسایت «گویانیوز»

http://news.gooya.com/politics/archives/2010/07/108301.php

۳-۴- نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ۱۶ بهمن ۱۳۶۸

آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران
با سلام و شادباش، به مناسبت یازدهمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران

حضرت آیت‌الله!
من در نظر داشتم که این نامه را پیش از نامه‌ای که در چهاردهم مرداد ماه ۱۳٦۸ به حضورتان نوشتم، به حضورتان بفرستم، اما در آن هنگام، این‌جور اندیشیدم که یادآوری این جریانات دردناک، شاید سودی نداشته باشد و از این رو، تنها به درخواست بنیادینم بسنده کردم. متأسفانه تا کنون که بیش از ٦ ماه از آن زمان می‌گذرد، هیچ‌گونه اثری از برآورده شدن همه و یا دست‌کم کمی هم از درخواست‌هایم هویدا نشده است و آن‌جور که از نمونه‌های کنونی می‌توان دید، امیدی هم به آن نمی‌توان داشت. از این رو، بر آن شدم اکنون که دوستانم و من باید در این بیغوله بپوسیم، دست‌کم درد سنگین دل خود را درباره آنچه بر ما گذشته است بنویسم. شاید در سرنوشت دیگران که پس از این مانند ما گرفتار خواهند شد، پیامد مثبتی داشته باشد.
روز پنجشنبه ۱۵ بهمن ماه، بعدازظهر بدون اینکه ما را پیش از آن آگاه کرده باشند، نمایندگان کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به اطاق (... علی عموئی و من) وارد شدند و از ما خواستند که اگر نظریاتی داریم که مربوط به حقوق بشر می‌شود، به آنها بگوئیم.
من به زبان فرانسه، که برای آنان هم قابل فهم بود، گفتم که مهم‌ترین اصول حقوق بشر که در اعلامیه جهانی ذکر شده است، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دقیقاً در نظر گرفته شده است. اما متأسفانه در جریان عمل، برخی مراجع قضائی به این مواد بسیار مهم توجه نکرده و آنها را زیر پا می‌گذارند. در مورد ما متهمان بازداشت‌شده توده‌ای هم، چنین بوده است.
من به آنان گفتم که خودم چندی پیش در این مورد به رهبر کشور، شکایتنامه‌ای نوشته‌ام و رونوشت آن را به شما می‌دهم. برای آنکه برای مقامات زندانی، که بر خلاف عرف بین‌المللی همراه آنان بودند، سوء تفاهم نشود، یک رونوشت دیگر از آن نامه را که در ١٤ مرداد به شما نوشته بودم، به ایشان دادم.
در پاسخ این سؤال که شکنجه شده‌ام، پاسخ مثبت دادم، ولی از گفتن جریان دردناکی که در این نامه به آگاهی شما می‌رسانم، خودداری کردم.
به‌راستی هنگامی که مواد قانون اساسی میهنمان را، که خود شما هم در تدوین آن فعالانه و مؤثر شرکت داشته‌اید و ما به‌طور دربست آن را پذیرفته‌ایم و امروز هم مورد پذیرش ماست، در مورد حقوق و آزادی‌های افراد و به‌ویژه در آن بخش که مربوط به حقوق بازداشت‌شدگان است، می‌خوانم و آنها را با آنچه بر ما گذشته و هم اکنون می‌گذرد، برابر می‌کنم، بی‌اندازه شگفت‌زده شده و می‌اندیشم که مبادا در سایر بخش‌های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و به‌ویژه حقوق اقتصادی و اجتماعی توده‌های ده‌ها میلیونی محرومان کشورمان هم جدائی و دوری میان شعارها و کردارها همین اندازه باشد!
هنگامی که در اصل ۲۳ قانون اساسی خوانده می‌شود که:
اصل ۲۳ - «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.»
اما در عمل می‌بینیم و در دادنامه‌های دادستان انقلاب که در آن برای ما درخواست محکومیت اعدام شده است، می‌خوانیم که یکی از مواد عمده: «تبلیغات ضد اسلامی از طریق اشاعه فرهنگ مادی‌گرایانه مارکسیسم» نوشته شده است، چطور ممکن است شگفت‌زده نشد؟
اصل ۳۲ - «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلائل، بلافاصله کتباً به متهم، ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ٢٤ ساعت، پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل، طبق قانون، مجازات می‌شود.»
اکنون حضرت آیت‌الله اجازه بفرمائید این اصل بسیار درست را با آنچه بر سر من و بستگانم گذشته است، برابر نهم. من از شیوه بازداشت دیگران آگاهی ندارم، اما آنچه بر ما گذشته است، به اندازه بسنده گویا است.
صبحدم روز ۱۷ بهمن ماه ۱۳٦۱ ساعت ٤-۳/۵ پس از نیمه‌شب، گروهی از پاسداران، با بازکردن در خانه، به اطاق خواب ما در منزل دخترمان ریختند و دستور دادند که من فوراً لباس بپوشم. این آقایان، تنها حکم بازداشت مرا در دست داشتند. اما نه تنها مرا، بلکه همسرم را هم بدون

داشتن حکم، بازداشت کردند. به آن هم بسنده نکرده، دخترمان را هم که در کارهای سیاسی ما نه سرِ پیاز بود و نه ته پیاز، او را هم بدون حکم، بازداشت کردند. تصور نفرمائید که به این هم بسنده کردند، نه! فرزند ۱۱ ساله افسانه دخترمان و نوه ما را هم بازداشت کردند و همه ما را به بازداشتگاه ۳۰۰۰، یعنی کمیته مشترک دوران شاه که من در آنجا مدت‌ها (پیش از کودتای ۲۸ مرداد) بازداشت و محاکمه و زندانی شده بودم، بردند.

پس از آزاد شدن افسانه دخترمان (که پس از شکنجه و یک سال و نیم زندانی بدون محکومیت آزاد شد)، معلوم شد که آقایان بازداشت‌کنندگان، در غیاب ما خانه را «غارت» کردند. هر چیز گران‌بها را از سکه‌های طلای متعلق به افسانه (سکه‌هایی که طی سال‌ها به مناسبت اعیاد و روز تولد خود از بستگانش دریافت کرده بود) گرفته، تا مقداری اشیاء قیمتی که من در سفرهای خود به‌عنوان هدیه دریافت کرده بودم، تا حتا مدارک تحصیلی من (از تصدیق ششم ابتدائی گرفته تا تا بالاترین سند علمی من که حکم پروفسوری آکادمی شهرسازی و معماری جمهوری دموکراتیک آلمان بود)، به غارت بردند و تا کنون که ۷ سال از آن زمان می‌گذرد، با وجود ده‌ها بار درخواست افسانه و من، اصلاً کوچک‌ترین اثری هم از آنها پیدا نشده است. ظاهراً آقایان بازداشت‌کننده ما، این اشیاء گران‌بها را به عنوان غنائم جنگی در جنگ مسلمانان علیه کفار، برای خود به غنیمت برداشته‌اند.

این بود «پیش‌درآمد» بازداشت ما. از این پس، «نمایش دردناک»، آغاز و «پرده به پرده» دنبال می‌شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین می‌خوانیم:

اصل ۳۵ – «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست، چنین شهادت و اقرار یا سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.»

جای بسی تأسف است برای گذشته و جای بسی نگرانی است برای آینده که این اصل گران‌بها زیر پای برخی مسؤولان له و لَوَرده شده و احتمالاً در آینده هم خواهد شد.

در مورد اکثر بازداشت‌شدگان، از همان روز اول بازداشت و در مورد من، چند روز پس از بازداشت، شکنجه به معنای کامل خود، با نام نوین «تعزیر»، آغاز گردید.

شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آش و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من، در همان اولین روز شکنجه آن‌قدر شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پا، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات، از بین رفت و معالجه آن تا دوباره پوست بیاورد، درست ۳ ماه طول کشید و در این مدت، هر روز پانسمان آن نو می‌شد و تنها پس از ۳ ماه، من توانستم از هفته‌ای یک‌بار حمام رفتن بهره‌گیری کنم.

نوع دوم شکنجه که به مراتب از شلاق، وحشتناک‌تر است، دستبند قپانی است. تنها کسی که دستبند قپانی خورده می‌تواند درک کند که دستبند قپانی، آن هم ۱۰–۸ ساعت متوالی در هر شب، یعنی چه؟

در مورد من، پس از اینکه شلاق اولیه که با فحش و توهین و توسری و کشیده تکمیل می‌شد، سودی نداد، یعنی آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار ساخته شده که در زیر، آن را شرح خواهم داد، از من تأییدی بگیرند، مرا به دستبند قپانی بردند.

۱۸ شب پشت سر هم مرا ساعت ۸ بعدازظهر به اطاقی واقع در اشکوب دوم می‌بردند و دستبند قپانی می‌زدند و این جریان تا ساعت ٦–۵ صبح، یعنی ۹ تا ۱۰ ساعت، طول می‌کشید. تنها هر ساعت، مأمور مربوطه می‌آمد و دست‌ها را عوض می‌کرد. چون ممکن است شما ندانید که دستبند قپانی چگونه است، آن را توضیح می‌دهم.

این شکنجه عبارت از این است که یک دست از بالای شانه و دست دیگر را از پشت به هم نزدیک می‌کنند و بین مچ دو دست یک دستبند فلزی زده و با کلید آن را تن می‌کنند. درد این شکنجه، وحشتناک است. طی ۱۸ شب که من زیر این شکنجه قرار داشتم و دو بار هم در تعویض ساعت به ساعت آن «غفلت» شد و از ساعت ۱۲ نیمه‌شب تا ۵ صبح به همان حال باقی ماندم. علت اینکه چرا این‌قدر طول کشید، این بود که من به آنچه می‌خواستند به «زور» اعتراف کنم، تسلیم نشدم.

من ۱۸ کیلوگرم از وزن خود را از دست دادم و تنها پوست و استخوان از من باقی ماند، تا آن حد که بدون کمک یک نفر، حتا یک پله هم نمی‌توانستم بالا بروم و برای رفتن به دستشوئی هم محتاج به کمک نگهبان بودم.

پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقی است، این است که دست چپ من نیمه‌فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم که در آغاز کاملاً بی‌حس شده بود، هنوز نیمه‌بی‌حس هستند. یادآوری می‌کنم که من در آن زمان ٦۸ ساله بودم.

همسرم مریم [فیروز] را آن‌قدر شلاق زدند که هنوز پس از ۷ سال، شب، هنگام خوابیدن، کف پاهایش درد می‌کند. البته این تنها شکنجه «قانونی» بود که به انواع توهین و با رکیک‌ترین ناسزاگوئی‌ها تکمیل می‌شد (فاحشه، رئیس فاحشه‌ها و...)، آن‌قدر سیلی و توسری به او زده‌اند که گوش چپ او شنوائیش را از دست داده است. یادآور می‌شوم که او در آن زمان، پیرزنی ۷۰ ساله بود.

خواهش می‌کنم عجله نفرمائید و نیندیشید که بدترین نوع شکنجه (تعزیر) همین بود. نه، از این بدتر هم دو نوع دیگر بود.

نوع اول شکنجه، جسمی بود و آن، این‌جور بود که فرد را دستبند قپانی می‌زدند و با طنابی به حلقه‌ای که در سقف شکنجه‌خانه کار گذاشته شده بود، آویزان می‌کردند و او را به بالا می‌کشیدند، تا تمام وزن بدنش روی شانه‌ها و سینه و دست‌هایش فشار غیرقابل تحمل وارد آورد. درد این شکنجه نسبت به دستبند قپانی ساده، شاید ده‌برابر باشد. حتا افراد ورزیده‌ای مانند دوست عزیز ما آقای عباس حجری که ۲۵ سال در زندان‌های مخوف شاه، مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلوتلو می‌دادند.

دوست هنوز زنده ما آقای محمدعلی عموئی که با آقای حجری و ۵ جوانمرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران، پس از کودتای آمریکایی–انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به زندان افتاده و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان‌های مخوف شاه معدوم، مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه‌هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود او زیر این شکنجه‌ها قرار گرفته است.

آقای عباس حجری که مردی ورزیده بود، در اثر این شکنجه وحشتناک، دست راستش تا حد ۳/٤ فلج شده بود تا آنجا که نمی‌توانست با آن غذا بخورد.

مرا مسلماً به علت آنکه دیگر جانی برایم باقی نمانده بود از این شکنجه معاف داشتند.

نوع دوم، شکنجه روحی بود. این نوع شکنجه که در مورد من عملی شد، از همه شکنجه‌های دیگر دردناک‌تر بود. این شکنجه چگونه بود؟

پس از اینکه آقایان از تحمیل اعترافات به من با شکنجه‌ها و با هدفی که در بالا شرحش را دادم، ناامید شدند، ۳ بار مرا زیر این «آزمایش» قرار دادند.

بار اول مرا به اطاق شکنجه بردند. مریم همسرم را که چشمش را بسته و دهانش را با دستمالی که در آن فرو کرده بودند، بسته بودند، روی تخت شلاق خوابانده و دهان مرا هم گرفتند و در برابر چشم من، به پای لخت او شلاق زدن را آغاز کردند. این جریان، پیش از شلاق‌زدن‌های شدید مریم که در بالا یادآور شدم، بود. آقایان برای اینکه دست خود را به یک چنین کار ننگینی که بدون تردید قابل دفاع نبود، آلوده نکرده باشند، یکی از افراد توده‌ای، به نام «حسن قائم‌پناه» را که برای فرار از فشار، تن به پستی داده بود، مأمور شلاق زدن کردند. پس از نشان دادن این منظره، مرا به پشت درِ سلول شکنجه‌گاه بردند و به زمین نشاندند و از من اعتراف می‌خواستند تا شلاق زدن به پای همسرم را که من صدای ضربات شلاق و ناله همسرم را می‌شنیدم، پایان دهند. پس از چند دقیقه (؟) چون من حاضر به پذیرش آنچه از من می‌خواستند، نشدم (قبول طرح کودتا)، مرا به سلول خودم برگرداندند.

این بود یک نمونه از انجام اصول مربوط به حقوق افراد در قانون اسلامی جمهوری اسلامی در «عمل».

حضرت آیت‌الله

من اکنون ۷ سال است که زیر چوبه دار ایستاده‌ام. سوگند به وجدان انسانیم که حتا یک کلمه از آنچه در این تشریح نوشته‌ام، غیرواقعی و حتا زیاده‌روی نیست.

باز هم خواهش می‌کنم عجله نفرمائید. این داستان، هنوز ادامه دارد.

چون من باز هم تسلیم نظریات آقایان نشدم، بار دوم، باز هم مرا به اطاق شکنجه بردند. این بار، دخترم افسانه را خوابانده بودند و همان فرد پست، در برابر چشم «آقایان»، مشغول به شلاق زدن به پای برهنه او بود. باز هم مرا پشت در نشاندند و به گوش کردن ناله‌های دخترم مجبور کردند و از من خواستند که خواسته آنان را بپذیرم و چون حاضر نشدم، بار سوم، باز هم مرا شبی به اطاق شکنجه بردند. این بار، همسرم مریم را دستبند قپانی زده و به سقف آویزان کرده بودند. او پاهایش هنوز روی زمین بود. مرا به پشت درِ شکنجه‌گاه آوردند و گفتند اگر اعتراف نکنی، مریم را بالا خواهیم کشید. چون من حاضر به اعتراف نشدم، دستور دادند که مریم را به بالا بکشند. من تنها صدای ناله‌های مریم را که چون دهانش با دستمال بسته بود، به‌طور مبهم، شنیدم. پس از مدتی، آقای «یاسر» که در درون شکنجه‌گاه بود، فریاد زد متهم از حال رفته، دکتر را بیاورید و مرا به سلول خود برگرداندند.

برای اینکه از حقیقت‌گوئی دور نشوم، پس از چند هفته که بازپرسی‌ها به‌طور کلی در بخش عمومی‌اش پایان یافته بود، بازپرس مستقیم من آقای «مجتبی» به من گفت که این جریان سوم، یک صحنه‌سازی بود و ناله‌ها را هم «یاسر» با صدای زنانه و مبهم می‌کرده است. پس از دیدار کوتاهی که با همسرم مریم داشتم، او هم این حقیقت را تأیید کرد و گفت او را بالا نکشیدند، تنها پنج دقیقه نگه داشتند.

حضرت آیت‌الله

آیا همه این اعترافات، در چارچوب «تعزیرات» اسلامی می‌گنجد؟

تا آنجا که من از مسائل «تعزیرات» در جزای اسلامی آگاهی دارم:

۱- تعزیر که منحصراً زدن تازیانه است و نه شیوه‌های امریکائی و اسرائیلی آموخته شده به عوامل ساواک شکنجه‌گر، مانند دستبند قپانی، آویزان کردن به سقف با دستبند قپانی و سایر اقداماتی که در بالا یادآوری کردم.

۲- تعزیر یک حد مجازات است که در صورت ثابت شدن جرم، مانند «حدود» دیگر، از طرف حاکم شرع تعیین می‌شود. تعزیر برای گرفتن «اعتراف»، آن هم روی یک اتهام به‌کلی واهی و فرضی و نادرست و اختراعی که در زیر به شرح آن می‌پردازم، اتهام دروغی که پس از این‌همه شکنجه‌ها و زیر پا گذاشتن بنیادی‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد متهمین، پوچ بودن و دروغ بودن آن روشن گردید.

همان‌جور که یادآور شدم، همه این شکنجه‌ها برای این بود که از افراد برجسته حزب توده ایران، این اعتراف دروغ را بگیرند که گویا حزب توده ایران، تدارک یک کودتای مسلحانه برای سرنگون ساختن نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌دیده؛ تدارک کودتائی که قرار بود در آغاز سال ۱۳۶۲ عملی گردد.

به دید من، آقایانی که این دروغ شاخدار را ساخته بودند و این‌همه شیوه‌های غیرانسانی را برای گرفتن تأیید برای این دروغ شاخدار ساخته بودند، این انگیزه را داشتند که «دلیلی» برای درهم شکستن حزبی که در چهار سال فعالیت قانونی خود، علی‌رغم انواع فشارها، هم از طرف نظام جمهوری اسلامی و هم از سوی نیروهای ارتجاعی و سایر گروه‌های راست و چپ‌نما همواره و به‌طور تزلزل‌ناپذیر از انقلاب، بی‌دریغ و با همه امکانات دفاع کرده و در همه رفراندوم‌های نظام، با رأی مثبت شرکت کرده است، «توجیهی مردم‌پسند» بسازند.

دلیل بدون پاسخ برای این دید من، جریان بازجوئی شاهد زنده و حاضر آقای محمدعلی عموئی است که نه تنها امروز، بلکه بارها و برای اولین بار چند سال پیش، تمام جزئیات بازجوئی وحشیانه و غیرانسانی را که از او و از آقای عباس حجری به عمل آمده را در نامه‌ای در حدود ۴۰ صفحه به وسیله حجت‌الاسلام ناصری، نماینده حضرت آیت‌الله منتظری، برای ایشان فرستاده‌اند و از آن پس هم در موارد بی‌شمار، هرگاه فرصتی پیدا شده، همه مطالب را به اطلاع مقامات گوناگون رسانده‌اند.

جریان، چنین بود که از سوی بازجویان به آقای محمدعلی عموئی و عده‌ای دیگر از کادر رهبری حزب، تکلیف می‌شود که گزارش دروغی و ساختگی در این باره که حزب توده ایران (هیأت دبیران کمیته مرکزی که در فاصله میان دو پلنوم همگانی افراد کمیته مرکزی، بالاترین مقام رهبری حزب است) در یکی از چند هفته پیش از بازداشت، تصمیم گرفته است که تدارک کودتائی را که در بالا شرح دادم، بدهند. به دلیل عدم پذیرش آقای عموئی و دیگران، آنان را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. آقای عموئی، یعنی کسی که در دوران طاغوت نه تنها ۲۵ سال، یعنی تقریباً تمام جوانی خود را در زندان‌های مخوف رژیم شاه گذرانده و شکنجه‌های جسمی عجیب و غیرقابل تحمل را تحمل نموده و من از شرح کامل آنچه برایشان گذشته است عاجزم و امیدوارم که خود ایشان یک‌بار دیگر این جریان را به اطلاع شما برسانند. همین روش درباره آقایان عباس حجری و رضا شلتوکی و چند نفر دیگر، من‌جمله شخص من، إعمال گردیده است.

یکی از موارد [را] که مربوط به آقای عباس حجری بود، پیش از این شرح دادم. در مورد دیگران هم مسلماً به همین‌جور بوده است.

با همین شگردها، تا آنجا که من شنیده‌ام از ۱۲ نفر از اعضای رهبری مرکزی حزب توانستند این اعتراف دروغ را کتباً بگیرند.

تنها من علی‌رغم همه فشارها حاضر به پذیرش این دروغ شاخدار نشدم. به من گفتند که همه اعضای هیأت دبیران که در بازداشت هستند، این را پذیرفته‌اند که گویا حزب قرار است روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲) کودتا را انجام دهد.

پاسخ همیشگی من این بود که:

اولاً- اگر همه افراد حزب هم این را در برابر چشم من بگویند، من این دروغ را نمی‌پذیرم و بر آنم که آنها هم زیر همان فشارهائی که به من وارد شده و یا بدتر از آن، به این دروغ، اعتراف کرده‌اند.

ثانیاً– آیا این مسخره نیست که حزبی بخواهد با نزدیک به یک‌صد قبضه سلاح سبک (تفنگ) و مقداری نارنجک و یا دو تیربار سبک، در برابر این نیروی عظیم سپاه و ارتش و پلیس و کمیته‌های انقلاب و بسیجیان کودتا کند. شما که ما را خیلی کارکشته و زرنگ می‌دانید، چگونه چنین «حماقتی» را به ما نسبت می‌دهید؟

در پاسخ به من گفتند که افراد دیگر (حسن قائم‌پناه) گفته که شما از شوروی‌ها مقدار زیادی سلاح گرفته و آنها را احتمالاً در جنگل‌های مازندران و در بعضی باغ‌های اطراف تهران و بخشی را در خراسان مخفی کرده‌اید.

پاسخ من این بود که آیا این احمقانه نیست که اسلحه از شوروی‌ها به میزان زیاد بگیریم و آن را در جنگل‌های مازندران مخفی کنیم؟ آیا من به تنهائی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم؟ آن‌هم با وضع مزاجی‌ام. آیا یک نفر دیگر هم در میان این صدها بازداشت‌شده هست که بگوید با من در گرفتن اسلحه و مخفی کردن آن کمک کرده است؟ یک نفر هم پیدا نشد!

اگر هم شما عقیده دارید که در یکی از باغ متعلق به دوستان، در اطراف تهران سلاح‌ها پنهان شده، بروید آنها را در بیاورید.

من گفتم که در جریان انقلاب، روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، افراد حزبی که از چند ده نفر تجاوز نمی‌کردند، مقداری بسیار محدود سلاح، مانند همه مردم، جمع کردند که همان‌وقت آنها را که میزان تقریبی‌اش را در بالا گفتم، در یک خانه یا دو خانه مخفی کردیم، تا اگر روزی ضد انقلاب توانست ضربه‌ای به انقلاب وارد سازد، ما بتوانیم با نیروی اندک خود به موازات نیروهای وفادار به انقلاب، علیه نیروهای ضد انقلابی وارد عمل شویم.

ثانیاً– تمام اسناد و صورت‌جلسات هیأت دبیران، یکجا به دست شما افتاده است. در این صورت‌جلسات، نه تنها کلمه‌ای از اینکه چنین صحبتی، حتا با هزار فرسنگ فاصله، شده باشد دیده نمی‌شود، بلکه درست برعکس، درست چند هفته پیش از بازداشت، که از گوشه و کنار می‌شنیدیم و همه رفتار مأمورین تعقیب که شب و روز با گروه‌های کاملاً مجهز در تعقیب ما بودند، احساس می‌کردیم که مقامات جمهوری اسلامی به علل سیاسی عمومی در صدد وارد آوردن ضربه‌ای به حزب ما هستند و به همین جهت، در هیأت دبیران، به اتفاق آراء، تصمیم گرفتیم که کادر رهبری مرکزی حزب را به‌طور غیرقانونی از کشور خارج کنیم و به تشکیلات کوچک مخفی حزب که مسؤولیت تدارک فنی این کار را داشت، مأموریت داده شد که امکانات تدارک‌دیده خود را آماده سازد.

حضرت آیت‌الله!

آیا این خنده‌آور نیست که کسانی را متهم به تدارک کودتا کنند که درست در همان دوران مورد ادعای آقایان اتهام‌زننده، این افراد می‌کوشند از کشور فرار کنند!

در گزارش ساختگی که به افراد رهبری زیر شکنجه تحمیل شد، درست از همین افراد به عنوان رهبران بخش‌های سیاسی – نظامی – تشکیلاتی و تبلیغاتی کودتا نام برده شده است و از این بالاتر، حتا لیست «کابینه» پس از پیروزی کودتا را سرهم کرده بودند که در آن گویا کیانوری رئیس‌جمور(!!)، فلانی نخست‌وزیر، عموئی وزیر خارجه و دیگری وزیر جنگ و....

واقعاً تعجب‌آور است که چه «مغزهای داهیانه‌ای» این کمدی بی‌مزه را تنظیم کرده بودند. البته تصور نفرمائید که این نام‌گذاری‌ها تنها به این نام‌گذاری‌ها باقی مانده بود. در این دوران، در هر بخشی که من را می‌بردند از پاسداران و... که البته به علت داشتن چشم‌بند، من آنها را نمی‌شناختم، یکی توی سر من می‌زدند و می‌گفتند: «حال آقای رئیس‌جمور چطور است؟»

در همان دو سه ماه اول بازداشت، بر اثر فشارهای سنگین، من دو بار دچار خونریزی معده شدم که تنها با کمک سرُم مرا از مرگ نجات دادند.

شب یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) بازجویم به من گفت: «ما همه با اسلحه به خانه می‌رویم و در انتظار کودتا خواهیم بود. تو بدان که ما به نگهبان بند یک نارنجک داده‌ایم که اگر صدای یک تیر در شهر بلند شود، او نارنجک را از درون سوراخ در سلول تو به داخل خواهد انداخت.»

پاسخ من با تبسم به او این بود: «امیدوارم شب را راحت بخوابی و فردا صبح، همدیگر را خواهیم دید.» جریان بدرستی مانند گفته‌های من پایان یافت و روشن شد که مسأله «کودتای حزب توده ایران» بادکنکی بیش نبوده است.

انتقال ما به زندان اوین، یک سال طول کشید. یک سال، به‌جای ۲۴ ساعت مندرج در اصل ۴۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یعنی ۳۶۵ بار ۲۴ ساعت.

در این یک سال، من و همسرم و دخترم از هر گونه ملاقات با بستگانمان، محروم بودیم و حتا مانند دیگران هم که هفته‌ای یک بار به بستگانشان تلفن می‌کردند، نبودیم. یعنی از این حق هم محروم بودیم.

در زندان اوین

در پایان سال ١٣٦٢، بخش عمده و پس از چند ماه، بقیه زندانیان توده‌ای برای رفتن به دادگاه به زندان اوین منتقل شدیم.

در زندان اوین به‌جای اینکه بر پایه پرونده‌های ساخته شده در بازداشتگاه، طبق ماده ٣٢ قانون اساسی، دادنامه‌ها در اسرع وقت تسلیم دادگاه گردد، جریان بازجوئی با همان تفصیل، دوباره از اول شروع شد و همه ما مجبور بودیم که به صفحات دور و دراز پرسش‌ها پاسخ بدهیم، تنها با این تفاوت که در اینجا، تا آنجا که من آگاهی دارم، شکنجه‌های بازداشتگاه تکرار نشد.

ولی این واقعیت را باید یاد آور شوم که در جریان بازداشتگاه و اقامت در اوین، ١١ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب، که بازداشت شده بودند و اسامی آنان را در زیر می‌آورم، بدرود حیات گفتند:

١- آقای رضا شلتوکی

٢- آقای تقی کی‌منش (این دو نفر جزو آن گروه افسران توده‌ای بودند که ٢٥ سال در زندان‌های شاه معدوم مقاومت کردند.)

٣- آقای گاگیک (که در زمان شاه، جمعاً ١٥ سال در زندان و یک بار هم با خود شما در زندان بوده و در اولین شب گرفتاری شما که در سلول انفرادی بودید، برای شما سیگار آورده بود. بار دیگر هم که حاج آقای مصطفی خمینی، فرزند بزرگ امام را به زندان آوردند و بدون بالاپوش در زمستان سرد در سلول انفرادی افکندند، گاگیک یک پتو از بالاپوش خود را برای ایشان برد و ضمناً یادآوری کرد که او ارمنی است و توده‌ای است. آیت‌الله حاج آقا مصطفی در پاسخ، از او سپاسگزاری کرده و گفتند «در چنین شرائطی، این مسائل اهمیت ندارد.»)

٤- آقای باباخانی که در زمان طاغوت سال‌ها در زندان به سر برده و مدتی هم با آقای لاجوردی در زندان مشهد بوده است.

٥- پرفسور آگاهی، استاد فلسفه.

٦- حسن قزلچی، شاعر و نویسنده پیرمرد کُرد.

٧- حسن حسین‌پور تبریزی

٨- علی شناسائی (این دو نفر کارگر قدیمی بودند و هر دو پس از کودتای ٢٨ مرداد چندین سال زندانی بوده‌اند.)

٩- محسن علوی - دبیر سابقه‌دار ریاضیات - (آقای علوی پس از ٢٨ مرداد، زندانی شد و زیر شکنجه‌های حیوانی جلادان ساواک دست چپش به‌طور کامل فلج شده و به شانه‌اش آویزان بود.)

١٠- آقای انصاری از اهالی ترکمن‌صحرا و دکتر در علوم اجتماعی و ادبیات ترکمن در اتحاد شوروی.

١١- آقای رحمان هاتفی.

از مرگ ١٠ نفر (شماره‌های ٢ تا ١١) هیچ‌گونه اطلاعی ندارم و نمی‌دانم آنها زیر شکنجه و یا بر اثر شکنجه و یا در پی بیماری جان سپرده‌اند. به‌طوری که من در بهداری زندان اطلاع پیدا کردم، هیچ‌گونه سابقه‌ای از مرگ آنان و یا بیماری خطرناک در بهداری زندان اوین نیست.

در مورد آقای رضا شلتوکی، ایشان مدتی مدید مبتلا به سرطان معده بودند و به همین علت نمی‌توانستند از غذای زندان به‌جز نان خالی چیزی بخورند. دوستانی که با او در یک بند، در سلول‌های نزدیک به هم زندانی بودند، گفته‌اند که بارها، صدای التماس او را شنیده‌اند که نان می‌خواسته و مسؤول پخش غذای زندان از دادن نان اضافی به او خودداری می‌کرده است.

پس از انجام محاکمات، در تابستان ١٣٦٤ که شرح آن را پس از این خواهم داد، چند نفری، از آن جمله آقای حجری - عموئی - شلتوکی - باقرزاده - ذوالقدر (همه از افسران ٢٥ سال زندان‌کشیده دوران شاه) - بهرام دانش و دکتر احمد دانش و فرج‌الله میزانی را به یک اتاق در حسینیه منتقل ساختند.

آقای عموئی و دیگران می‌گفتند که از شلتوکی ورزشکار و نیرومند، جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود و پزشکان هم جز داروی مُسکن، کاری برای او نمی‌کردند، تا اینکه دیگر امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده بود، او را ابتدا به بیمارستان زندان و بعداً به کمک خانواده‌اش به بیمارستانی در تهران منتقل کردند و پس از آنکه دیگر پزشکان امیدی به زنده ماندنش نداشتند، دوباره به بیمارستان زندان منتقل شد و در آنجا به وضع دردناکی جان سپرد.

پس از مرگ، نه جنازه‌اش را به خانواده‌اش تحویل دادند و نه اینکه محل دفن او را به خانواده‌اش اطلاع دادند. حتا به خانواده‌اش غدغن کردند که مبادا مراسم عزاداری برای او ترتیب دهند.

آقای عموئی، خاله‌زاده آقای شلتوکی است و این اطلاعات را از راه خانوادگی پیدا کرده است.

در مورد ۱۰ نفر دیگر، تنها پس از پایان محاکمات که همه ما را از سلول‌های بند ۲۰۹ به بند جدیداً ساخته شده به نام آسایشگاه، که به‌راستی نام بسیار بی‌مسمائی است، به سلول‌های انفرادی منتقل کردند، آقای عموئی می‌گوید که گاگیک را دیده که چون خود مستقلاً نمی‌توانسته راه برود، دو نفر او را بغل کرده بودند. او یک پیراهن مندرس و یک شلوار از آن مندرس‌تر در برداشته که تمام بدنش از پارگی شلوار پیدا بوده است. پس از این تاریخ، دیگر هیچ‌یک از افرادی که ما طی چند سال دیدیم، از او خبری نداشته است.

چرا او به آن حال و روز افتاده بود؟ آیا در اوین هم همان برنامه شکنجه زندان ۳ هزار تکرار شده بود؟

در هر حال، این پرسش باقی می‌ماند که به کسی که در سرمای زمستان، بالاپوش خود را به آیت‌الله مصطفی خمینی می‌دهد، پیروان او حتا یک پتوی پاره نداده‌اند تا آن را به کمر خود ببندد و این راه دراز را در زندان، در آن وضع در برابر چشم ده‌ها و ده‌ها مأمور و کارمند عبور نکند و مورد استهزا قرار نگیرد.

این درد را به چه کسی می‌توان گفت؟ تا کنون من شرمم آمده که حتا به دوستانم این را بگویم.

در اینجا، برای آنکه باز هم از حقیقت دور نیفتم، یادآوری می‌کنم که آنچه مربوط به شخص من است، از بهداری زندان اوین گله‌ای ندارم. چه از لحاظ مداوای عمومی و چه از لحاظ ٤ بار عمل جراحی (دو بار در بیمارستان زندان و دو بار در بیمارستان‌های تهران) در حق من کوتاهی نشده است.

در مورد سایر زندانیان توده‌ای هم تا آنجا که من اطلاع دارم، به‌ویژه در ۳-۲ سال اخیر، اگر نه آن‌چنان‌که در مورد شخص من بوده، ولی جای شکایت عمده‌ای نبوده است.

از زمان انتقال از زندان ۳ هزار به زندان اوین تا پایان محاکمات در تابستان ۱۳٦٤ و تا چند ماه پس از آن، در سلول‌های انفرادی ۱/۸۰ متر در ۲/۸۰ متر بوده‌ایم. در برخی سلول‌ها ۳-۲ و در موارد کمی حتا ۵ یا ٦ نفر زندانی بوده‌اند. از هواخوری به‌کلی محروم بودیم و هفته‌ای یک بار امکان استفاده از حمام داشتیم.

همسرم مریم فیروز و من در تمام این مدت، دو بار و هر بار چند دقیقه در مقابل بازپرس، همدیگر را دیدیم و از دیدار با بستگانمان تا زمان آزادی دخترمان (نزدیک به یک سال پس از انتقال) محروم بودیم.

همان‌جور که در گذشته هم یادآور شدم، دخترمان افسانه پس از یک سال شکنجه و بازجوئی در زندان ۳ هزار، به زندان اوین منتقل گردید، بازپرسی مجدداً انجام گرفت و در پایان، نمونه دیگری برای نمایشنامه مشهور شکسپیر به نام «هیاهوی زیاد برای هیچ» پیدا شد و افسانه بدون محاکمه و محکومیت، آزاد گردید و تنها دو سال از زندگی‌اش تباه شد و فرزند کوچکش (۱۳-۱۱ سالگی) بی‌سرپرست ماند، زندگی‌اش متلاشی شد و بخشی از دار و ندارش غارت شد.

در اینجا بجا می‌دانم پیش از آغاز جریان محاکمه به دو کمبود جدی در زندان‌های جمهوری اسلامی، نه تنها نسبت به زندان‌های کشورهای مردمی و دموکرات (البته به جز امریکای ضددموکرات و کشورهای دموکرات‌نمای مانندش)، بلکه حتا نسبت به زندان ایران در زمان طاغوت، یادآوری کنم.

اول- در مورد دیدار زندانیان با بستگان خود - نه تنها در کشورهای شرقی و مردمی، بلکه حتا در زندان‌های شاه معدوم، زندانیان نه تنها از امکان دیدار با بستگان خود برخوردار بودند، حتا دوستان و آشنایان غیربسته آنان هم می‌توانستند به دیدارشان بیایند. زندانیان حق داشتند از دوستان و بستگان خود هر نوع خوراکی و پوشاکی دریافت دارند. هنگامی که خود شما در زندان بودید، مسلماً شاهد آن بودید که زندانیان مرفه حتا شام و نهار از منزل برایشان می‌آوردند.

اما در زندان‌های جمهوری اسلامی، تا آنجا که من آگاهم، زندانی تنها امکان دیدار هفته‌ای و یا دو هفته یک بار با بستگان درجه اول خود را دارد (پدر - مادر - همسر - فرزند- خواهر و برادر) و اگر زندانی از داشتن این بستگان درجه اول محروم باشد، تنها با اجازه مخصوص می‌تواند از امکان دیدار یک نفر از بستگان درجه دوم خویش بهره‌مند شود. البته دیدار هم همیشه از پشت شیشه و گفتگو به وسیله تلفن است.

دوم- در مورد امکان ارتباط زندانیان در درون زندان- در ارتباط با شلوار مندرس گاگیک ممکن است شما به ما بگوئید که خوب، چرا خود شما که این وضع را دیدید، برای او کمکی نفرستادید. این درست پیامد همان کمبود دوم در زندان‌های جمهوری اسلامی است (البته تا آنجا که من می‌دانم.)

البته در مورد زندانیانی که هنوز در جریان بازپرسی هستند، برای جلوگیری از تبانی، جلوگیری از تماس آنان قابل درک است، ولی در زندان اوین که من شاهدش هستم، امکان تماس، حتا سلام و علیک بین زندانیان آشنا که در سلول‌های مختلف هستند (به‌استثای بخش عمومی)، غدغن است، حتا برای زندانیانی که سال‌هاست محاکمه‌شان تمام شده و حتا برای زندانیانی که مدت‌ها و گاهی سال‌ها در یک سلول با هم بوده‌اند، اگر در سالن ملاقات یا تصادفاً در بهداری به هم برخورد کنند، نه تنها حق سلام علیک با هم ندارند، بلکه اگر سلام و علیکی با هم بکنند، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند.

این پرسش، بدون پاسخ می‌ماند که این سخت‌گیری و محدودیت، آن هم در مورد افرادی با سابقه دوستی و آشنائی (حتی میان همسر، مانند همسرم مریم و من) برای چیست و دیدار و صحبت این افراد چه زیانی به مقررات زندان در نظام جمهوری اسلامی می‌رساند؟ تصور می‌فرمائید که با این‌گونه سخت‌گیری‌ها، «زندان، دانشگاه می‌شود؟»

جریان محاکمه

نمونه دادگاه ما (آقای محمدعلی عموئی – آقای مهدی پرتوی – نورالدین کیانوری) مانند همه دادگاه‌های دیگر، خود سند گویائی است برای زیر پا گذاردن مواد قانون اساسی از سوی مراجع قضائی.

اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران – «در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود، وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل نداشته باشند، باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

معمولاً در همه دادگاه‌ها شیوه عمل این است که پس از تنظیم دادنامه از سوی دادستان و ابلاغ آن به متهم، نامبرده وکیل و یا حتا وکلای خود را انتخاب می‌کند و پس از آن اجازه مطالعه پرونده به متهم و وکیل و یا وکلایش داده می‌شود و پس از آن، روز جلسه دادگاه تعیین و دادرسی آغاز می‌شود.

در دوران طاغوت که من و شماری دیگر از رهبران و مسؤولین حزبمان به بازداشت و محاکمه کشیده شدیم و دادستان نظامی برای من و چند نفر دیگر (از ١٤ نفر) تقاضای مجازات اعدام کرده بود، جریان عیناً همین‌طور بود. ما دوازده وکیل درجه اول تهران را انتخاب کردیم، به‌طور دسته‌جمعی. این آقایان حتا بدون دریافت یک‌شاهی از ما، در تمام مدت محاکمه که چند هفته به طول انجامید، شجاعانه و بی‌دریغ از ما دفاع کردند و در پایان، علی‌رغم تهدید شاه به قضات محاکمه، یکی از ۳ قاضی (سرهنگ بزرگ امید)، علی‌رغم دو قاضی فرمایشی دیگر، رأی بر برائت کامل ما داد.

البته این رأی به بهای بسیار گرانی برای این شخصیت والای انسانی تمام شد. او را پس از مدتی، خلع درجه کرده و به زندان محکوم کردند، ولی نام نیک او در تاریخ محاکمات فرمایشی دوران ننگین حکومت طاغوت باقی ماند.

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم که عده زیادی از رهبران و اعضای حزب ما به زندان افتادند و آزموده، قصاب دادستان نظامی بود، همه متهمان توده‌ای از همین حقوق که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در نظر گرفته شده است، برخوردار بودند.

ولی در محاکمات ما چند اصل از اصول قانون اساسی جمهوری به‌طور کامل زیر پا گذاشته شد.

اول اینکه مختصر دادنامه دادستان انقلاب، ۲ سال پس از بازداشتمان در اواخر زمستان ۱۳۶۳ به ما ابلاغ شد.

دوم اینکه به ما امکان تعیین وکیل و مطالعه پرونده داده نشد.

سوم اینکه– دادرسی‌ها در دهم تیرماه ١٣٦٤، یعنی درست سه سال و نیم پس از بازداشتمان آغاز شد و دادخواست، بدون توجه به تناقضات شگفت‌انگیزی که در پرونده‌های بازپرسی بود، بدون توجه به مواد قانون اساسی در مورد بی‌اعتبار بودن اعترافاتی که با اعمال فشار، تهدید و شکنجه گرفته شده است، تنظیم شده است.

در دادخواست دادستان انقلاب، بدون توجه به اینکه «بادکنک ساختگی کودتا» به‌طور مفتضحی ترکید، برای اکثریت افراد، درخواست مجازات اعدام بر پایه ادعائی: «قصد براندازی جمهوری اسلامی ایران» شده است.

خنده‌آور این است که حتا در مورد اینکه متهمی علی‌رغم شکنجه و فشار، اعتراف به همان دروغ‌های ساخته‌شده نکرده، باز هم دادستان بر پایه «قصد براندازی جمهوری اسلامی» تقاضای مجازات کرده است.

نمونه: در دادخواست همسرم، مریم فرمانفرمائیان، زیر ماده ٤ چنین گفته شده است: «دروغ‌گوئی و کتمان حقایق در مسیر کلیه بازجوئی‌ها»

ملاحظه می‌فرمائید که دادخواست‌ها تا چه اندازه بدون هیچ‌گونه پایه واقعی تهیه شده است.

از همه اینها خنده‌دارتر دو مورد زیر است:
۱- آقای فریبرز صالحی در ۸ شهریور ۱۳۶۰، یعنی نزدیک به یک سال و نیم پیش از بازداشت ما، بازداشت شد و از آن روز تا زمانی که اعدام شد (تابستان ۱۳۶۷) در زندان بود.
۲- آقای دکتر فریبرز بقائی در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰، یعنی بیش از یک سال و نیم پیش از بازداشت ما، بازداشت گردید و هنوز با وجود دریافت یک درجه تخفیف از اعدام به حبس ابد، در زندان است و شب و روز به کار پزشکی در زندان مشغول است.
حتی برای این دو نفر هم دادستان انقلاب به جرم «قصد براندازی جمهوری اسلامی ایران» تقاضای اعدام کرده است. به‌راستی که شگفت‌انگیز است.

اکنون چند کلمه درباره «قصد براندازی»:
همان‌طور که گفته شد، مسأله کودتا به‌طور مفتضحانه‌ای رسوا شد، تا آنجا که حتا در بازجوئی گروه دوم از رهبران حزب توده ایران که در اردیبهشت ۱۳۶۲ بازداشت شدند، دیگر از سوی بازجویان مسأله طرح کودتا مطرح نگردید، حتا دادستان انقلاب هم نتوانسته است روی این نکته تکیه کند.

اما درباره «قصد»!

حضرتعالی خوب می‌دانید که از لحاظ قضائی میان «قصد» و «سوء قصد» تفاوت بنیادی وجود دارد. حتا «سوء قصد» هم ۳ مرحله دارد که برای هر مرحله در صورت اثبات جرم، مجازات جداگانه‌ای در نظر گرفته می‌شود.
این ۳ مرحله عبارتند از: ۱- فکر و تصمیم به سوء قصد؛ ۲- تهیه وسائل برای انجام سوء قصد؛ و ۳- اقدام عملی برای انجام سوء قصد.
تنها قصد ارتکاب جرم، هیچ‌گونه جرمی نیست. هزاران نفر در شب و روز قصد می‌کنند کسانی را که دشمن یا آزاردهنده خود می‌دانند، خودشان مجازات کنند و حتا به قتل برسانند، ولی بیش از این کاری انجام نمی‌دهند. اینکه جرم نیست.
از این بگذریم، چگونه می‌توان کسانی را به «قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران» متهم کرد که تمام همتشان بر این بوده که پیش از بازداشت از کشور فرار کنند؟ بدون اینکه حتا یک کلمه درباره چنین «قصدی» حتا در درازمدت با یک نفر از اعضاء و یا مسؤولین درجه اول حزب، صحبتی کرده باشند.
همه اینها نشان می‌دهد که تا چه اندازه هیکل عظیم این اتهامات و محاکمات و رأی‌های حاکم شرع بر روی پایه‌های گِلین، استوار بوده است.
دادرسی، بدون اطلاع پیشین، بدون آگاهی از متن گسترده دادخواست عمومی دادستان انقلاب، بدون وکیل، بدون خواندن پرونده و پیدا کردن تناقضات درون آن، آغاز و طی چند جلسه کوتاه دوساعتی به پایان رسید. رأی دادگاه هم تا امروز که ٤ سال و نیم از آن تاریخ می‌گذرد، به من و آقای عموئی ابلاغ نشده است. به این ترتیب، من اکنون چهار سال و نیم است که مانند سال‌های طولانی در دوران مبارزه با رژیم طاغوت، روی سکوی زیر چوبه دار ایستاده‌ام و هر روز منتظرم که رأی دادگاه، که مسلماً اعدام است، به من ابلاغ و به‌موقع [به] اجرا گذاشته شود.

زندگی پس از دادرسی

دوران ٤/٥ سال پس از پایان دادرسی برای زندانیان توده‌ای و از آن جمله من، فرازهای کمِ بلندی و پرِ نشیب‌های ژرف و تا حد بدون بازگشت داشته است.
از مدت‌ها پیش از آغاز دادرسی، از سوی حوزه علمیه قم یکی از روحانیون به نام آقای موسوی زنجانی با من تماس گرفت و از من درباره مسائل گوناگون مثل مسأله «تعاونی‌ها» و نقد چند کتاب سیاسی مشکوک (ارتباط با دار و دسته مظفر بقائی و محافل امریکائی)، مناسبات حزب توده ایران و دکتر مصدق و... تحلیل و اظهار نظر خواستند. من هم در هر مورد با تفصیل و استدلال، این تحلیل‌ها را تهیه و در اختیار ایشان می‌گذاشتم. پس از دادرسی هم تا تابستان ۱۳٦٥ که جریانش را شرح خواهم داد، این همکاری ادامه داشت.
پس از مدتی آقای «رازانی»، دادستان انقلاب، از من خواستند که یک سلسله‌درس‌هائی را برای آشنائی حوزه علمیه قم با مارکسیسم و به‌ویژه کتاب «*کاپیتال*» کارل مارکس به صورت نوار تهیه نمایم. من به ایشان گفتم که دوستمان فرج‌الله میزانی (که در تابستان ۱۳٦۷ اعدام شد)، تخصص در اقتصاد سیاسی دارد و برای این کار، از من مناسب‌تر است. ایشان هم این پیشنهاد را پذیرفتند و از همان زمان، آقای موسوی زنجانی هر هفته یک

روز به اتاقی که ما (۷ نفر) با هم زندانی بودیم می‌آمدند و با رادیو ضبط صوت طی دو ساعت، مطالبی را که آقای میزانی تهیه کرده بود، روی نوار ضبط کرده و نوشته آن را که طبیعتاً مفصل‌تر و کامل‌تر بود، از ایشان گرفته و با خود می‌بردند. کار تدریس جلد اول کاپیتال، در مدت نزدیک به ۱۰ ماه پایان یافت و جلد دوم آغاز گردید که با حادثه زیر، این جریان، متوقف گردید.

به‌طوری که آقای موسوی زنجانی می‌گفت، مسؤولین ذی‌صلاحیت در حوزه علمیه قم از نتایج کار بسیار راضی بودند.

ضمناً در همین دوران به‌طور تلویحی به ما این‌طور فهمانده شد که مسأله اعدام ما دیگر منتفی است. البته بعداً معلوم شد که این‌طور نبوده است. شاید در آن زمان، تصمیم مقامات عالی این‌جور بوده و بعداً به علل سیاسی، تغییر پیدا کرده است.

در این دوران، وضع ما در زندان، عادی بود و از حقوق عمومی زندانیان بدون ترجیح برخوردار بودیم. روزی یک ساعت هواخوری داشتیم و گاهی هم بیش‌تر. در مورد شخص من که علاوه بر مسائل عمومی، مسأله دیدار با همسر هم مطرح بود، پس از پایان دادرسی به‌طور نامنظم هر از چندی (دو ماه یک بار) دیداری داشتیم. در تابستان ۱۳٦۵ به یکباره این وضع عادی دگرگون شد. علت آن چنین بود:

آقای مجید انصاری که سرپرست اداره زندان‌ها بود، در گفتگوئی با خانواده‌های زندانیان سیاسی و به‌ویژه زندانیان توده‌ای که از ایشان خواستار عفو بستگان خود بودند، با لحن بسیار زننده همان اتهامات واهی را که شرحش داده شد، تکرار کرده و در ضمن، یک دروغ شاخدار و یک تهمت، نسبت به شخص من اظهار داشت. این مصاحبه در روزنامه *اطلاعات* به چاپ رسید. این دروغ، چنین بود: «کیانوری دبیراول حزب توده در یک جلسه وسیع در حسینیه زندان اوین، در برابر زندانیان توده‌ای سخنرانی مبسوطی در رد مارکسیسم و درستی اسلام کرده و در پیامد این سخنرانی عده زیادی از حاضرین در جلسه با شور، نسبت به مارکسیسم ابراز انزجار کردند.»

البته این ادعای ایشان به‌کلی دروغ بود. من طی نامه‌ای به وسیله آقای موسوی زنجانی به ایشان یادآور شدم که این گفته ایشان دروغ است و اتهام و خواستار آن شدم که آن را در همان روزنامه *اطلاعات* تکذیب کنند. در مورد پرونده ما هم نوشتم که بخش اعظم اتهامات، مطلبی بی‌اساس بوده و اگر اعترافاتی در پرونده ما هست، این اعترافات زیر شکنجه به آنان تحمیل شده است.

آقای انصاری به‌جای آنکه مانند یک مسلمان واقعی درصدد تصحیح اشتباه خود، لااقل در مورد اتهام نادرستی که به من زده بود، برآید، با کین‌توزی غیرقابل وصفی به آزار نه تنها من، بلکه سایر افراد رهبری حزب که در آن اتاق با من بودند، برآمد.

همان فردای روزی که من نامه را برای ایشان فرستادم، مرا از اتاق دسته‌جمعی جدا کردند و به سلول انفرادی با شرائط بسیار سنگین منتقل کردند. ۱- من ممنوع‌الملاقات با دخترم و همسرم شدم؛ ۲- همه کتاب‌ها و یادداشت‌ها و هرگونه وسائل نوشتن از من گرفته شد؛ ۳- هواخوری از من سلب شد؛ ٤- از تلویزیون هم که در اتاق دسته‌جمعی داشتیم، خبری نبود؛ ۵- آقای انصاری در همان اولین شب، به سلول من آمد و به من ابلاغ کرد که چون من در نامه خود، ایشان و مقامات قضائی جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده‌ام، حکم اعدام من، مورد تأیید قرار گرفته و بزودی اعدام خواهم شد.

به این ترتیب، من درست ٤ ماه در بی‌خبری مطلق از همه جا هر شب و هر روز و هر ساعت، منتظر احضار برای اعدام بودم.

پس از دو سه روز، معاون آقای انصاری به سلول من آمد و پس از تهدید زیاد و پرخاش، از من خواست که از اعتقاداتم دست بردارم و مسلمان شوم تا در وضع من، بهبودی حاصل شود.

پاسخ من به ایشان این بود که «من ترجیح می‌دهم که اعدام شوم تا به پستی ریاکاری و دروغ‌گوئی دچار نشوم. من جمهوری اسلامی ایران را دوست می‌دارم و هوادار جدی خط امام هستم و درباره حکم دادگاه درباره خودم هم آن را پذیرا می‌باشم.» همین مطالب را هم در نامه به آقای انصاری نوشتم.

به این ترتیب، من چهار ماه در انتظار اعدام و بی‌خبر از همسرم بودم و پس از چهار ماه مرا به سلول جمعی بازگرداندند. در آنجا آگاه شدم که چند روز پس از انتقال من به سلول انفرادی، افراد دیگر اتاق را هم به سلول‌های انفرادی فرستادند و پس از چند هفته اقامت در سلول انفرادی، آنها را در گروه‌های کوچک‌تر به اتاق‌های کوچک‌تر گروهی فرستادند. در مورد آقایان فرج‌الله میزانی و منوچهر بهزادی که هر دو، چه تا آن زمان و چه بعدها برای حوزه علمیه قم فعالانه کار می‌کردند، این اقامت در سلول انفرادی ماه‌های بیش‌تری ادامه یافت، علتش هرگز برایم معلوم نشد.

در اثر این اقدام آقای انصاری، کارهای ما هم برای حوزه علمیه قم تعطیل گردید.

پس از ۸ ماه دوباره اجازه ملاقات با همسرم را دادند. او گفت که آقای انصاری پس از دیدار با من، به سلول او رفته و با پرخاش او را هم مانند من ممنوع‌الملاقات با من و دخترمان کرده و هواخوری هم که او در تمام مدت زندان تا سال ۱۳٦٦ هرگز نداشته است. همسرم به من گفت که در این مدت ۸ ماه، ۸ تا۱۰ نامه برای من نوشته که من تنها پس از انتقال به اتاق عمومی، یکی از این ۱۰ نامه را دریافت داشته‌ام و ظاهراً نامه‌های

دیگر به عنوان اسناد نوین ارتکاب جرم و یا «غنائم جنگی» ضبط شده است. با فشارهائی که به سایر دوستان و همسرم در پیامد نامه من به آقای انصاری وارد گردید، یک بار دیگر مفهوم این شعر زیبای پارسی، واقعیت پیدا کرد:
«گنه کرد در بلخ آهنگری
به شوشتر زدند گردن مسگری»

خوشبختانه در این مورد، گردن زدن‌ها به خون کشیده نشد. پس از ۸ ماه درد و رنج، وضع به حال عادی برگشت، اما با کمال تأسف، وضع به این حال باقی نماند و پس از کمی بیش از یک سال، مصداق این شعر به شکل دردناکی به واقعیت تبدیل شد و صدها نفر از افراد بی‌گناه توده‌ای به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند.

حضرت آیت‌الله
همان‌جور که حضرتعالی آگاهی دارید، در تابستان ۱۳٦۷ پس از عملیات «مرصاد»، در ماه‌های خرداد تا مهرماه عده بی‌شماری از زندانیان در زندان‌های کشور و به‌ویژه در زندان‌های تهران (اوین و رجائی‌شهر) اعدام شدند و در میان آنان، تعداد زیادی از زندانیان توده‌ای که نه‌تنها کوچک‌ترین رابطه‌ای با مجاهدین خلق هرگز نداشتند، بلکه برعکس، همیشه آماج دشمنی آنان بوده‌اند و این دشمنی با زندانیان توده‌ای درست به این علت بود که زندانیان توده‌ای، حتا آنان که به اعدام محکوم شده بودند، همواره از جمهوری اسلامی ایران و خط امام پشتیبانی کردند.
من از تعداد تیرباران‌شدگان آگاهی دقیقی ندارم، تنها در کنار آن ۱۱ نفر مفقودشدگان که در زندان بدرود حیات گفته‌اند، من اسامی ۵۰ نفر از اعدام‌شدگان را در اختیار دارم و بدون تردید، تعداد واقعی اعدام‌شدگان خیلی بیش‌تر از این شمار است.

حضرت آیت‌الله
شگفت‌انگیز است که در این «کشتار»، نه تنها تعداد معدودی که زیر حکم اعدام بودند، بلکه شمار زیادی از افرادی که محکومیت‌های غیر اعدام داشته‌اند، مانند حبس ابد، بیست سال، ۱۵ سال و حتا ٦-۵ سال، بدون هیچ‌گونه دلیل تازه‌ای اعدام شده‌اند.
آیا همه آنچه در این نامه نوشته‌ام، و به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آن خلاف واقع و حقیقت نیست، در چارچوب عدالت اسلامی می‌گنجد؟
تنها امید من این است که این نامه، این پیامد را داشته باشد که این‌گونه جریانات در آینده تکرار نشود.
با همان دردهای خوره‌وار روحی که در نامه پیشین نوشتم، نامه خود را با یک پیشنهاد عملی برای اثبات درستی آنچه در این نامه نوشته شده است، پایان می‌دهم[۱].

موفقیت شما را در انجام وظائف بسیار دشوار و سنگینی که در این مرحله بی‌اندازه حساس از زندگی میهن عزیزمان به عهده شما گذاشته شده است، خواستارم.

نورالدین کیانوری
۱٦ بهمن ۱۳٦۸

*** پاورقی ***
[وبسایت «راه توده»، علاوه بر توضیحی در مورد «پیشنهاد عملی» کیانوری، بخشی از مصاحبه میرحسین موسوی، که ضمیمه نامه بوده است را نیز در انتهای آن آورده است]:
۱- این پیشنهاد، هنوز به دست ما نرسیده است، اما گمان می‌رود پیشنهادی عملی برای تحقیق مستقیم از باقی‌ماندگان رهبری حزب و تحقیق از کسانی باشد که مستقیماً در جنایات دست داشته‌اند و در این نامه به آنها اشاره شده است.

۲- «راه توده»: بخشی از مصاحبه میرحسین موسوی، که ضمیمه نامه نورالدین کیانوری بوده است، عیناً نقل می‌شود:
نقل از مصاحبه مجله «حوزه»، با مهندس میرحسین موسوی درباره «امام و مدیریت اسلامی»، روزنامه کیهان ۶۸/۵/۱۳، صفحه ٦:

«نکته مهم دیگر: معمولاً انسان که پیر می‌شود و عمری از او می‌گذرد، فعالیت ذهنی‌اش کاهش پیدا می‌کند و مطلب را دیرتر دریافت می‌کند، اما امام به هیچ وجه این حالت را تا دقایق آخر عمر پربرکت پیدا نکردند. هر دفعه که با ایشان روبه‌رو می‌شدم احساس می‌کردم از نظر سرعت انتقال و برخورد با مسأله، با وجود کهولت سن، مثل یک جوان بیست و دو ساله بودند. یعنی همان سرعت انتقال و شاید سریع‌تر از آن را داشتند.
در وهله اول، در موقع گزارش، زیاد توضیح می‌دادم، بزودی متوجه شدم که نیازی به این توضیحات نیست، از این روی مسائل را تلگرافی و فشرده خدمت ایشان مطرح می‌کردم. همیشه احساس من این بود که سریعاً مطالب مطرح شده را دریافته‌اند. دریافت‌های ایشان دریافت‌های بسیار دقیق و عمیق بود. مثلاً در جریان حزب توده، به ما تلفن زده شد که حزب توده توطئه وسیعی را پی ریخته و مسأله چنین مطرح بود که ظرف ٤٨ ساعت تا ٢٤ ساعت ممکن است اتفاقاتی بیفتد. تلفن کردیم به برادرمان جناب هاشمی رفسنجانی و مسأله با بقیه مسؤولین بالای مملکتی مطرح شد. گویا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با آیت‌الله موسوی اردبیلی آن‌وقت تشریف نداشتند. بالأخره فوراً خدمت امام رفتیم. برادران اطلاعاتی مسأله را گزارش دادند.
حضرت امام با دقت مسأله را گوش دادند. سپس تحلیلی در ظرف چند دقیقه از روند حرکت شرق و غرب ارائه کردند و فرمودند:
«این اطلاعات کاملاً نادرست است. هیچ مسأله‌ای پیش نخواهد آمد.»
اصرار شد که آقا چنین نیست، خود آنان اعتراف کرده‌اند. ایشان فرمودند:
«من نمی‌گویم مواظب نباشید و تحقیق نکنید، ولی بدانید این مسائل و اطلاعات دروغ است.»
بعد هم تحلیل حضرت امام درست در آمد و نظر ایشان ثابت شد.»

*** منبع ***
وبسایت «راه توده»

http://www.rahetudeh.com/rahetude/kianoori/namehKiabeKhamnei.html

۴-۴- نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱

«پیوست شماره ۱۸۹:
پیام معظم‌له به آقای خامنه‌ای به دنبال هجوم شبانه به بیت و دفتر معظم‌له»

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب مستطاب آیت‌الله آقای حاج سید علی خامنه‌ای دامت افاضاته

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت عید نوروز و عید سعید فطر به عرض می‌رساند من بر حسب سیره مستمره‌ای که تا حال داشته‌ام در حوادث و مصائب صبر می‌کنم و اهل شکایت به شخص یا به مقامی نبوده و نیستم چون امید به رسیدگی ندارم، إلی الله تعالی أشکو بثی و حزنی و منه أستمد فی جمیع أموری.
امیدوارم خداوند قادر متعال اسلام عزیز و انقلاب و کشور و ملت مسلمان ایران و روحانیت شیعه و شخص جنابعالی را از نادانی‌ها و تندی‌ها و عقده‌گشائی‌های عناصر اطلاعات و دادگاه ویژه و فتنه‌جویان و حساد و ثناگویان متملق و منافق نجات دهد و روزبه‌روز بر عظمت اسلام و مسلمین بیفزاید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
۱۳۷۱/۱۲/۲۹ - ۲۶ رمضان المبارک ۱۴۱۳
حسینعلی منتظری

*** منابع ***
ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com
ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۱۸۹، ص ۵۵۵.

۵-۴- نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱

شکستن حریم مرجعیت برای اسلام و مسلمین چه نفعی دارد که آقایان با دروغ و افترا و اعمال خلاف شرع این کار را با جدیت تعقیب می‌کنند؟!

«پیوست شماره ۲۳۲:
شکوائیه آقای مهندس فتح‌الله ربانی املشی – فرزند مرحوم آیت‌الله ربانی املشی – در اعتراض به حمله شبانه به بیت و دفتر فقیه عالیقدر، مورخه ۷۱/۱۲/۲۹»

بسمه تعالی
محضر مبارک رهبر معظم جمهوری اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
سلام علیکم
ضمن اظهار ارادت و آرزوی سلامتی و موفقیت جنابعالی و نصرت اسلام و مسلمین، حسب وظیفه مطالبی را به عرض می‌رسانم. قبلاً از بذل توجه شما تشکر می‌کنم.

نقش روحانیت و مرجعیت شیعه در هدایت امت اسلامی نقشی بسیار مؤثر و غیر قابل انکار می‌باشد. به خصوص در مواقعی که اسلام و مسلمین از جانب دشمنان تهدید می‌شود این نقش آشکارا خود را نشان می‌دهد که با بسیج توده‌های مردم مسلمان و مبارزه با ستمگران خطر را دفع نموده‌اند. در مقاطع مختلف تاریخ این موضوع به وضوح و مکرر دیده می‌شود و این از امتیازات مخصوص شیعه است که دیگر فرق اسلامی و دیگر مذاهب از آن بی‌بهره هستند. یکی از علل برخورداری روحانیت از این موهبت الاهی، تقدس روحانیت و به تبع آن احترام و اعتماد مردم به آنها می‌باشد و از آن مهم‌تر حساسیتی که مردم به حفظ این حرمت و تقدس دارند و چه بسیار اتفاق افتاده است که مردم مسلمان با ایثار جان خود در مواقع خطر از آن دفاع کرده‌اند.
در انقلاب مقدس جمهوری اسلامی که به رهبری روحانیت و در رأس آن حضرت امام(ره) آغاز شد مشاهده می‌شود که نقاط عطف و اوج‌گیری انقلاب چیزی جز دفاع از حریم مرجعیت نبوده است.
با شنیدن خبر دستگیری حضرت امام در پانزده خرداد ٤٢ مردم به خیابان‌ها ریختند و با نثار جان خود از حریم مرجعیت شیعه دفاع کردند و با آفریدن حماسه‌های جاودانه آن رژیم منفور را رسوا نمودند و ماهیت پلیدش را بر همگان آشکار کردند. در نوزده دی ماه ٥٦ به دنبال اهانتی که در یکی از روزنامه‌ها به ساحت مقدس حضرت امام مرجع تقلید مردم شده بود مردم به خیابان‌ها ریختند و با ایثار جان خود از حریم مرجعیت دفاع کردند و به دنبال آن مردم دیگر شهرها یکی پس از دیگری قیام کردند تا بالأخره آن رژیم خونخواری که توسط همه جهانخواران حمایت می‌شد از پای درآمد.
اگر نبود حرمت مراجع و علما و حساسیت مردم به حفظ این حرمت این انقلاب به ثمر نمی‌رسید. این موضوع را دشمن دیرزمانی است دریافته لذا با طرح نقشه‌های مختلف درصدد هتک حرمت علما و روحانیت در بین مردم بوده است ولی بحمد الله به علت آشکار بودن چهره پلید دشمن و هوشیاری مردم موفقیت چندانی به دست نیاورده است.
متأسفانه اخیراً عده‌ای از خودی‌ها این نقش را به عهده گرفته‌اند و فارغ از تمام مشکلات مملکت، تمام هم و غم خود را مصروف آن می‌کنند و آن هدفی را که دشمن از نیل به آن ناکام مانده است تعقیب می‌کنند و خطر اینجاست که به اسم دفاع از اسلام و انقلاب عمل می‌کنند و همین امر ممکن است باعث مشتبه شدن مردم گردد و اگر خدای نکرده کوچک‌ترین موفقیتی در این زمینه به‌دست آورند سرمایه بزرگی را از دست داده‌ایم که جبران‌ناپذیر است.
منظور از ذکر این مطالب اتفاقات ناگواری است که حدود یک ماه پیش در قم اتفاق افتاده است. حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در روز ۲۱ بهمن سخنانی را بعد از درس در جمع محدود طلاب ایراد فرمودند. بعد همان‌هایی که چندین سال است هدف شومی را دنبال می‌کنند بدون آنکه به

عواقب خطرناک آن توجه داشته باشند وارد عمل شدند. ابتدا با تحریف سخنان معظم‌له در جمع عده‌ای از علاقه‌مندان به انقلاب باعث شدند بعد از نماز جمعه عده‌ای در جلو دفتر جمع شده و پس از مدتی اسائه ادب و اهانت متفرق شدند.
شب بعد عده زیادی از نیروهای اطلاعات و سپاه و انتظامی پس از قطع تلفن‌های منطقه به محاصره کوچه‌های اطراف دفتر پرداختند، سپس با طرز بسیار زشتی با شکستن قفل‌ها و درب‌های دفتر و حسینیه شهدا هر چه را دیدند بردند. وقتی به روش کار و اقلام اجناس برده شده توجه شود مشخص می‌شود طراحان این عملیات هدفی جز هتک حرمت و اسائه ادب به یک مرجع تقلید با آن همه سوابق درخشان در انقلاب نداشته‌اند. کاری کردند که در تاریخ کم‌سابقه یا بی‌سابقه است. بدعتی گذاشتند که معلوم نیست به کجا بینجامد.
همزمان با عملیاتی که در دفتر و حسینیه انجام می‌گرفت برای همسایگان هم مزاحمت‌هایی صورت می‌گرفت. منزل ما با دفتر یک کوچه فاصله دارد. مادرم در شروع عملیات در منزل همشیره که حدود بیست متر با منزل ما فاصله دارد رفته بود بعد از ساعتی جهت استراحت قصد مراجعت به منزل را داشتند ولی مأمورین مانع شده بودند و بعد به واسطه خشونت‌ها و اهانت‌های بعضی مأمورین که از ذکر بعضی از آنها شرم دارم، حالشان به‌هم خورده بود و غش کردند. هرچه همشیره تلاش و التماس کرده بود که اجازه بدهند از منزلمان دارو بیاورند مورد قبول واقع نشده بود. تلفن هم قطع بود و نمی‌توانستند از اورژانس کمک بگیرند. مادرم به همین حال مانده بود تا بعد از مدتی به هوش آمد. ساعت ۲/۳۰ که عملیات تمام شده بود ایشان توانستند به خانه بیایند و این گوشه‌ای از حرکات آقایان در آن شب بود برخوردی که با یک خانم مریض داشتند. خانمی که تا آنجا که من از کودکی خودم یاد دارم یا پشت در زندان‌ها برای ملاقات پدرم بود، یا در تبعیدگاه‌ها همراه پدرم.
راستی این برخوردها چه نتیجه‌ای دارد. شکستن حریم مرجعیت برای اسلام و مسلمین چه نفعی دارد که آقایان با دروغ و افترا و اعمال خلاف شرع این کار را با جدیت تعقیب می‌کنند. استفاده از نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و شکستن قفل‌ها و درب‌های حسینیه و دفتر در تاریکی شب و بردن وسایل و لوازم موجود در آنجا نشانه چیست؟ آیا این کارها باعث تقویت نظام و استحکام وحدت مردم می‌شود؟ هر شخص منصفی از واقعیت این برخوردها آگاه شود چه می‌گوید؟ چرا دست آقایان این‌قدر باید باز باشد تا به اسم اسلام و انقلاب و استفاده از امکانات دولت اسلامی هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند و متأسفانه منعکس کنند که دستورات حضرتعالی را اجرا می‌کنند. آقایانی که طراحان این قضایا هستند توجه ندارند که مسؤولیت قائم مقام رهبری باری بود بر دوش حضرت آیت‌الله العظمی منتظری که با تفضل خداوند منان این بار از دوش ایشان برداشته شد. ظاهراً استنباط آقایان از مسؤولیت در جمهوری اسلامی غیر از این است که این‌گونه عمل می‌کنند. ایشان به اندازه سن اکثر این آقایان سابقه اجتهاد و سابقه مبارزاتی درخشان دارند. شخصیت ایشان ناشی از مسؤولیت ظاهری که چند صباحی علی‌رغم میل باطنی ایشان بر عهده‌شان گذاشته بود نمی‌باشد. نمی‌توان فضایل و ارزش‌های والای اسلامی ایشان را نادیده گرفت و هرگونه تلاشی در این جهت ظلمی است که نتیجه‌ای جز خسارت دنیا و آخرت برای عاملین آن در پی ندارد.

از این که با ذکر این مطالب مصدع اوقات شریف جنابعالی شدم عذر می‌خواهم ولی واقعیت این است که بنده به عنوان مقلد و مرید حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در این چند سال از این برخوردها بسیار زجر کشیده‌ام زیرا همان حساسیتی که نسبت به حفظ ساحت مقدس حضرت امام(ره) داشته‌ام برای ایشان نیز به عنوان مرجع تقلیدم قائلم و نمی‌توانم ببینم عده‌ای بی‌توجه هر روز به بهانه‌ای قصد شکستن این حریم را دارند و به عنوان یک فرد علاقه‌مند به انقلاب وظیفه‌ای جز شاهد این ماجراها بودن و زجر کشیدن نداشته‌ام هرچند معتقدم این اعمال ناشایست خللی به عظمت و اعتبار ایشان وارد نمی‌کند.
آنچه مسلم است ظلم بزرگی به معظم‌له روا داشته می‌شود هم از ناحیه عاملین و هم از ناحیه ناظرین که به ظلم بودن این برخوردها معتقدند و اقدامی جهت رفع آن نمی‌کنند. معلوم نیست کی و کجا آثار این ظلم در جامعه آشکار می‌شود و همین موضوع جای نگرانی بسیار دارد.

«واتقوا فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة»
از خداوند متعال توفیق روزافزون حضرتعالی و تمام خدمتگزاران به اسلام و مملکت اسلامی را خواهانم.
با تشکر – ارادتمند
فتح‌الله ربانی املشی
۷۱/۱۲/۲۹

*** منبع ***

کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۲۳۲، صص ٦١١-٦١٠.

۶-۴- نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۷۲

محضر مبارک فرماندهی معظم کل قوا
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام عزه

چندی پیش (قریب به ۲ ماه) نامه‌ای برای سرور عزیزم آقای هاشمی رفسنجانی نوشتم و در آن نامه از عدم توجه ادارات دولت ایشان به بسیجی‌ها و سپاهی‌ها گله کردم و قصد آن را نداشتم که جنابعالی را از محتوای این نامه با اطلاع سازم، ولی چون آقای لاریجانی وزیر محترم ارشاد به آقای ذوالقدر گفتند که آقای هاشمی از این نامه ناراحت شدند، فکر کردم مصلحت نیست که جنابعالی از این نامه بی‌اطلاع باشید، لذا به پیوست، نامه را خدمت شما می‌فرستم.
جنابعالی مطلع هستید که اینجانب چه میزان از آقای هاشمی دفاع کرده‌ام (و إن‌شاءالله خواهم کرد) ولی به همان دلیل و انگیزه‌ای که دفاع کرده‌ام و به دلیل احساس خطری که از تضعیف ایشان می‌نمایم، این نامه را به ایشان فرستادم.
من به روشنی می‌بینم که تکنوکرات‌ها که از اساس مخالف روحانیت و ایشان هستند چگونه دارند با ده‌ها اقدام بی‌صدا ریشه حاکمیت سیاسی روحانیت را در این کشور تضعیف می‌کنند و با بی‌وفایی کامل نسبت به آقای هاشمی و روحانیت، به آن سویی که خودشان می‌خواهند، نظام را می‌کشانند. برای آنها ظاهراً مهم نیست که امثال آقای هاشمی شکست بخورند، برای آنها این مهم است که وضع فعلی را یک قدم به سوی غرب‌زدگی ببرند و آن را به دست کسانی بسپارند که از دست روحانیت و سربازان وفادار آن، که سپاه و بسیج باشد، زخم اساسی خورده و به جان همه ما تشنه‌اند.
من به عنوان یک سرباز روحانیت، دست جنابعالی را می‌بوسم که آقای هاشمی را از این خطر بزرگ نجات دهید. انقلاب اسلامی و امام راحل‌مان و حوزه بزرگ شیعه برای امثال آقای هاشمی بهای بزرگ پرداخته‌اند و زحمت طاقت‌فرسایی کشیده‌اند. خدا را شاهد می‌گیرم که من به آقای هاشمی علاقه‌مند هستم و آرزو می‌کنم که ایشان با سربلندی این ۳ سال باقیمانده ریاست‌جمهوری را طی کند و خدای ناکرده به شخصیت سیاسی ایشان لطمه‌ای وارد نشود.

سرباز جنابعالی
محسن رضایی
۷۲/۸/۲۲

۷–۴– نامه سرگشاده علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲

توضیح: سعیدی سیرجانی، به دنبال نوشتن این نامه، در تاریخ ۲٤ اسفند ۱۳۷۲ بازداشت شد و در تاریخ آذر ۱۳۷۳ در زندان به قتل رسید.

«نامه آخر به آقای سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران و تمام کردن حجت بر ایشان به عنوان ولی امر مسلمین و بلندپایه‌ترین مسؤول نظام»

در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاهت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت‌الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی، دق‌مرگ و خانه‌نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است

آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند

جناب آقای خامنه‌ای

پیام عتاب‌آمیز جناب عالی را آقای [کیومرث] صابری، [گل‌آقا]، برایم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته‌ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب‌الله حسابم را خواهند رسید، که مرگ در راه دفاع از حق، شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم. تأسف و تأثرم از پندارهای باطل خویش بود و امیدهای برباد رفته‌ام درباره سعه صدر جنابعالی و سرنوشتی که ملت ایران در دوران رهبری شما خواهند داشت.

بگذریم از لحن توهین‌آمیز پیام که حتا قاصد را شرمنده کرده بود و از هر مسلمان باتقوایی بعید می‌نمود تا چه رسد به رهبر مسلمانان جهان. حیرتم از این است که جنابعالی به استناد کدامین سند و قرینه و أمارت، مرا مرتد قلمداد کردید و نامعتقد به اسلام؟! اگر مستند به نوشته‌های من است، ای کاش موردش را مشخص می‌فرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و إشراف بر ضمایر، که «إنا لله و إنا إلیه راجعون».

می‌دانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاهت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت‌الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی، دق‌مرگ و خانه‌نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است و «بر ما کجا برازد دعوی بی‌گناهی؟!».

و می‌دانم رهبر جلیل‌القدری که با یک نهیبش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت می‌خزند، البته می‌تواند با تیغ بی‌دریغ تکفیر، حمله بر من درویش یک‌قبا آرد.

فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی را ندیده‌ام و به تمجید نپرداخته‌ام. این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در سلک هواداران ولایت فقیه درآمده‌اند بهتر و مؤثرتر انجام می‌دهند. وانگهی رژیمی که علاوه بر فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، هزاران مسجد و منبر و مجلس را در اختیار دارد، چه نیازی به مدیحه‌سرایی مطرودان دارد، به‌خصوص نویسنده کج‌سلیقه‌ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزده است.

فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته‌ام؟ از همین انتقادهای جزئی هم شرمنده‌ام که بحمدالله در این ده سال فرصت‌شناسان حق مطلب را ادا کرده‌اند و بر حاکم معزول تاخته‌اند. وضع من در زمان شاه نیز مانند امروزم بود. می‌نوشتم و چاپ می‌شد و منتشر نمی‌گشت، دیکتاتور مغرور بدعاقبت می‌پنداشت با شکستن قلم‌ها و زجر آزادگان، بر دوام حکومت خود می‌افزاید. قطعاً مقالات سانسورشده من در بایگانی ساواک موجود است. بفرمایید مطالب از «یغما» و «خواندنی‌ها» بیرون کشیدهِ مرا در مقوله سیاست فرهنگی، ماجرای کاپیتولاسیون، مضحکه تغییر تاریخ، شعبده جشن‌های شاهنشاهی به حضورتان بیاورند تا بدانید بوده‌اند مردم از جان گذشته‌ای که به هیچ دعوی مبارزه و پیوستگی به دار و دسته‌ای، از بیان حقایق پروایی نداشته‌اند.

اما در مورد کتاب‌های توقیف‌شده بنده، واقعاً نمی‌دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتاً از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته‌هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو مفاسدی در دستگاه حکومت راه یافته است چه بهتر که مطرح گردد و علاج شود. مسأله اساسی در حکومت حاضر، این است که انتقاد از هر مسندنشین و مسؤولی حمل بر «زیر سؤال بردن رژیم» می‌شود و لطمه زدن به اساس اسلام، و بهانه‌ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه‌اش همین که می‌بینیم. من به آنچه در کتاب‌های توقیف و خمیرشده‌ام نوشته‌ام عمیقاً اعتقاد دارم و در هر محکمه‌ای حاضر به پاسخ‌گویی‌ام. اگر واقعاً خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه‌های غیراخلاقی با من رفتار می‌کنند؟ مگر مملکت، قانون و محکمه ندارد؟

جناب آقای خامنه‌ای، توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی جز اینهاست که می‌کنند. در رژیم کمونیستی، تکلیف خلایق معلوم است. همه فضایل و امتیازات، در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه می‌شود و مناصب و مقامات، در دست طبقه کارگر است و استبداد کارگری، حاکم بر جامعه. در ممالک سرمایه‌داری، تمول و درآمد بیش‌تر ضامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق، صاحب آلاف و الوفی شده‌اند. اما در حکومت اسلامی، ضابطه چیست؟ آیا فضایل، منحصر به نماز و دعای بیش‌تر است و روزه طولانی‌تر و سجده غلیظ‌تر و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه «إن أکرمکم عندالله أتقیکم»، فضیلت افراد، محصول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوا؟

اگر چنین است اجازه فرمایید بی هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیاری از اعمال سران حکومت، خلاف تقواست. این را به تجربه شخصاً دریافته‌ام و اثباتش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دو سال اول که نابسامانی‌ها جواز آشفته‌گویی‌ها و آشفته‌کاری‌ها بود، در همین چند ماه اخیر، بزرگانی که در خبرنامه‌ها و جراید مرا عضو حزب توده و خدمتگزار شاه و مأمور ساواک معرفی کردند، هم از معصیت سنگین بهتان باخبر بودند و هم از نحوه زندگی و خُلق و خوی من. به فرض این که با گذشته زندگی بنده آشنایی نداشتند، به فیض مقام و موقعیت خویش می‌توانستند از دستگاه اطلاعاتی کشور، جویای سوابق شوند و آنگاه دست به قلم ببرند، یا کسانی را مأمور که مزاحمت‌هایی از قبیل سنگ پراندن و شعارنویسی بر در و دیوار خانه‌ام کنند.

جناب آقای خامنه‌ای، بنده به خلاف حکم قاطع شما، مسلمانی صافی‌اعتقادم، و به دین و عقیده‌ام مباهات می‌کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی‌آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل‌ترین تفسیر قرآن کند. کسی که به اسلام بی‌اعتقاد است، با چه انگیزه‌ای قصیده «این بارگه که پایه‌اش از عرش برتر است» را تقدیم آستانه قم می‌کند؟ کسی که دلبسته اسلام نیست در شرائط حاضر خاموش می‌نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروائی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد.

جناب آقای خامنه‌ای، من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله، اعم از شرقی و غربی، در وطن عزیزم مخالفم، و بیش از بسیاری از مدعیان، به حقانیت شریعت مقدس اسلام، معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته‌ام و نه بعد از این می‌توانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم، در سال ۵۷ دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی‌کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم، مجبور نمی‌شدم در این سال‌های پیری و ممنوع‌القلمی، خانه مسکونی‌ام را که تنها مایملکم در پهنه جهان بود بفروشم و صرف معاش کنم.

آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلیلش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.

با تقدیم احترام
سعیدی سیرجانی

*** منبع ***
وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.ssirjani.com/letters/toKhaamenei3.htm

۸-۴- پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۱ تیر ۱۳۷۳ (ابلاغ: ۱۲ آبان ۱۳۷۳)

«پیوست شماره ۲۵۳:
پیام معظم‌له خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مؤمن فرستاده شد»

تاریخ ۱۳۷۳/٤/۲۱
بسمه تعالی

۱ـ پیام من به جنابعالی، پیام طلبه‌ای است به طلبه‌ای دیگر، با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
۲ـ من شکر می‌کنم که مسؤولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
۳ـ به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسؤولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.
٤ـ فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم:
الف: جریان دو سال قبل در خاوه.
ب ـ جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگان‌ها به بیت و غارت اموال و آرشیو چهارده‌ساله و پخش دروغ‌های شاخدار و از جمله پنج وانت اعلامیه، و هنوز هم اموال غارت‌شده را نداده‌اند، اموال برای من مهم نیست، مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود، آن هم با مثل من.
ج ـ اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شنودگذاری‌ها اقلاً مخفیانه انجام می‌شد.
دـ بازداشت جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی.
۵ـ قبلاً به وسیله نامه اجمالاً ضرر تندی‌های اطلاعات و دادگاه ویژه را حتا نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.
٦ـ جریان نجف‌آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و توابع آن.
۷ـ مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده. بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند، که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند که: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند، از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد، جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود، و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعیه جزئیه را کما فی السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

«در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده»

*** منابع ***
ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com
ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۲۵۳.

۹-۴- نامه یدالله سحابی به خامنه‌ای، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸

بسمه تعالی
مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
با سلام و دعای خیر و عافیت

این نامه از طرف کسی است که بیش از نود سال عمر عاریتی را پشت سر گذارده، در آستانه لقای دوست و لبیک‌گویی به دعوت داور قرار گرفته، مراد و مقصودی جز رضایت پروردگار و مغفرت و رحمت او ندارد و در شرائطی است که نمی‌توان شائبه‌ای از حب دنیا یا دلبستگی به قدرت سیاسی و وجاهت ملی در ایفای وظیفه‌ای که او به مصداق «النصیحة لأمراء المسلمین» می‌نماید، تصور کرد.
وقتی مولای متقیان(ع) در مسند خلافت، مردم را به حقگویی و نصیحت نسبت به خویش دعوت فرموده و حقوق دوطرفه‌ای را تعریف نموده است، بنده علی‌رغم سستی جسم و کسالت ناشی از کهولت، فریضه‌ای فرا راه خود می‌بینم که به مصداق «معذرة إلی ربکم» ناگزیر از ادای آن هستم.
حوادثی که طی دو سال بعد از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری یکی پس از دیگری رخ داده است، از هتک حرمت مراجع عظام و قتل‌های فجیع زنجیره‌ای تا حمله وحشیانه بخشی از نیروهای انتظامی و گروه‌های غیرقانونی فشار به خوابگاه دانشجویان (که متعاقب تصویب غیرمنتظره طرح اصلاح قانون مطبوعات، اقدامات شتاب‌زده و غیرقانونی دادگاه ویژه روحانیت و فشارهای دائم بر مطبوعات مستقل و مردمی همانند زنجیره‌ای از حوادث نامطلوب پدید آمد)، نگرانی‌هایی برای این جانب که عمری را در عشق به سعادت ملت و سرافرازی وطن طی کرده‌ام به وجود آورده است که ناگزیر از طرح آنها هستم. از طرفی می‌بینم که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه تمامی راه‌ها به ولی امر ختم می‌شود و همه عاملان اقدامات نگرانی‌آور، به طور مستقیم یا غیرمستقیم و به حق یا ناحق، خود را منتسب به مقام رهبری و مدافع ولایت فقیه معرفی می‌نمایند. از این جهت، بر آن شدم که مستقیماً نامه‌ای به جنابعالی بنویسم.
به تصریح قرآن، دعای ربیون یعنی تربیت‌شدگان طراز اول پیامبران، به درگاه پروردگار همواره به جای نفرین به دشمنان و دگراندیشان و بدخواهی برای آنان، استغفار از عوارض عملکردهای انحرافی خود و تندروی‌هایشان در امور بوده است. بنا بر این، اگر به مصداق فرموده امیر مؤمنان «دائک منک و دوائک فیک» ریشه مصائب را در خودمان جستجو کنیم، دور از تربیت قرآنی نخواهد بود. بر این مبنا، برای حل اساسی و ریشه‌ای بحرانی که موقتاً خاموش شده است، شایسته است که به جای فرافکنی و متهم کردن بی‌دلیل این و آن و جستجوی عوامل مؤثر و مقصر در این حوادث در حوزه‌ای خارج از عملکرد خود، به تجزیه و تحلیل علل و موجبات اصلی وقایع بپردازیم و بر اساس نتایج آن، گره اصلی را بگشاییم. در گیر و دار چنین فکری، وقتی سخنان اخیرتان را در نماز جمعه در حمایت بی‌دریغ از رئیس‌جمور منتخب مردم، دانشجویان و مطبوعات مستقل و اعلام صریح انزجار نسبت به جنایت انجام‌یافته در کوی دانشگاه شنیدم، آن را به فال نیک گرفتم و برای اصلاح امور و ترمیم وضعیت پیش آمده به دادن تذکرات زیر مصمم شدم.
۱- قبل از هر چیز از جنابعالی می‌خواهم دستور دهید که آمران و عاملان جنایت حمله به کوی دانشگاه را، همچون متهمان به آشوب‌های خیابانی، بدون ملاحظه نسبت به اسم و رسم و مقام و منصب به مردم معرفی کنند و آنان را به پای میز محاکمه بکشانند تا سزای جنایاتی را که مرتکب شده‌اند، دریافت نمایند. همچنین تکلیف گروه‌های رسمی و غیررسمی فشار را که در تبلیغاتشان خود را مدافع، یاور (انصار) و منتسب به آن مقام می‌دانند برای همیشه روشن فرمایید. اینان دشمنان زیرک یا دوستان نادانی هستند که با اعمال خلاف دین و قانون و عرف، دل مردم را خون کرده‌اند و موجب وهن مقام رهبری هستند.
۲- حرکت سنجیده و به‌موقع جنابعالی در حمایت کامل و همه‌جانبه از رئیس‌جمور منتخب مردم، بسیار به‌موقع و سنجیده بود. با توجه به این که برخی از گروه‌های سیاسی در جریان انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات فراوانی کردند که مقام رهبری کاندیدای مورد نظر آنها را تأیید می‌نمایند، این بیانات علاوه بر آنکه بازتاب مثبت و مفیدی در سطح جهانی به نفع جمهوری اسلامی ایران داشته است، با استقبال عموم مردم و نیروهای اصلاح‌طلب داخلی مواجه گردیده و زمینه‌های مساعدی را برای بازگشت به وفاق ملی صدر انقلاب فراهم آورده است. اما لازمه مؤثر واقع شدن

این حمایت صریح و تحقق وفاق ملی، عمل کردن هماهنگ سازمان‌ها، نهادها و قوایی است که مسؤولیت آنها بر طبق قانون اساسی به‌طور مستقیم بر عهده جنابعالی است.

به یقین مستحضر هستید که سیاست‌ها و برنامه‌های صدا و سیما، عمدتاً جانبدارانه و یک‌طرفه در خدمت اهداف گروه‌ها و اندیشه‌های سیاسی خاصی است که بعضاً در تضاد با مصالح ملی و مواضع اعلام‌شده جنابعالی است. در برخی از برنامه‌های صدا و سیما (نظیر «هویت» و «چراغ») به حرمت و حیثیت شهروندان تجاوز می‌شود.

قطعاً مسبوقید که ضامن عدالت و امنیت در جامعه، قوه قضائیه است و این نهاد، تنها در صورتی می‌تواند عدالت و قسط را در جامعه بگستراند و امنیت همه‌جانبه را حاکم سازد که به واقع، بی‌طرف و خالی از حب و بغض و تعصب و پیشداوری باشد. اگر گرایش‌های سیاسی و منافع جناحی و گروهی بر قضاوت قضات سایه افکند، کل قوه قضائیه، هم اعتبار و اقتدار خود را از دست می‌دهد و هم قادر و صالح به عدالت‌گستری و حراست از امنیت نخواهد بود و هم در نزد پروردگار عادل حکیم و نیز شارع مقدس اسلام مسؤول و مجرم می‌شود.

امروزه قوه قضائیه به تصدیق قضات و حقوقدانان مسلمان، متعهد و دلسوز نظام که خدمات آنان بر همگان و بر شخص جنابعالی پوشیده نیست، بدترین دوران تاریخ خود را می‌گذراند. وضع دادگستری بسیار اسفناک، رقت‌بار و درهم‌ریخته توصیف می‌شود. قوه قضائیه و دادگاههای متنوع ویژه و غیرویژه آن، فقهای شورای نگهبان، سازمان صدا و سیما، روزنامه‌ها و نشریات غوغاسالار، گروه‌های فشار و عناصر قانون‌شکن به طور آشکار و بی‌پروا خود را منتسب به مقام رهبری و مورد حمایت‌های مادی و معنوی بیت آن مقام و مجری منویات رهبری معرفی می‌نمایند و برخی از مصاحبه‌ها و مذاکرات نیز چنین تصوراتی را در اذهان مردم تقویت می‌کند. سیاست‌ها و عملکردهای این نهادها و محافل یکی از عوامل بسیار مؤثر در تشدید نارضایتی مردم، دامن زدن به اختلافات و در نهایت، وهن مقام رهبری است. آنچه مع‌الأسف در شعارهای انحرافی حوادث تأسف‌بار اخیر به طور واضح و آشکار و با عبارات مختلف ابراز گردید، برخاسته از همین زمینه‌ها بود. مؤثرترین راه اصلاح این ذهنیت، نه تنها اعلام نظر شفاف و صریح مقام رهبری درباره این جریانات و تبری از این عملکردها، بلکه تغییر مسؤولان این‌گونه نهادها و اصلاح سیاست‌ها و عملکردهای آنان است.

مسلماً به مصلحت نظام جمهوری اسلامی نیست که رهبر آن در ذهنیت ملت به عنوان مدافع و حامی جناحی شناخته گردد که در انتخابات ریاست جمهوری آشکار گردید که بخش کوچکی از ملت را تشکیل می‌دهد. تمایل مستقیم یا غیرمستقیم مقام رهبری به یک جناح، چه در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، چه در تصویب لوایح سرنوشت‌ساز در مجلس و چه در سیاست‌ها و عملکرد نهادهای مختلف، نقش فراگیر مقام رهبری را که باید مستقل از مناقشات درونی حاکمیت باشد خدشه‌دار می‌سازد. محدود کردن مجاری ارتباطی به جریان‌های یک‌سویه‌نگر و دریافت انحصاری اطلاعات از این مجاری محدود، نه تنها به ضرر جامعیت رهبری تمام می‌شود، بلکه کیان نظام را نیز تهدید می‌کند.

۳- عدم تفویض به‌موقع فرماندهی نیروی انتظامی به وزیر کشور که قانوناً مسؤول حسن اجرای وظایف این وزارتخانه کلیدی و تأمین امنیت داخلی کشور است، امری غیرمتعارف در شیوه کشورداری در دنیای امروز است و حتا می‌تواند زمینه‌ساز حوادث خونباری همچون فاجعه کوی دانشگاه تهران گردد. در قانون اساسی مصوب آذرماه ۱۳۵۸، تنها فرماندهی کل نیروهای نظامی (که صرفاً مسؤول حفظ امنیت مرزها هستند) به رهبر انقلاب واگذار شده بود. در تغییرات اعمال شده در خردادماه ۱۳٦۸، فرماندهی نیروی انتظامی نیز به رهبری واگذار شد. این کار خطای بسیار عظیمی بود، زیرا وزارت کشور که مسؤول حفظ امنیت داخلی است، باید بر نیروی انتظامی کنترل داشته باشد. نمی‌توان وزارت کشور را مسؤول دانست، اما اختیار نیروی انتظامی را به مقام دیگری سپرد. برای رفع این تعارض میان قدرت و مسؤولیت، در دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، مقام رهبری اختیارات قانونی خود را در مورد نیروی انتظامی به وزیر کشور وقت تفویض کردند. اما در دولت آقای خاتمی، تفویض اختیار به علت مشروط بودن آن عملی نشد. بعداً هم تفویض اختیار به‌طور کامل صورت نگرفت. اکنون معلوم نیست که در مواقع بروز بحران، نظیر فاجعه‌ای که در هفته‌های گذشته اتفاق افتاد و بخشی از نیروی انتظامی نقش مخربی در آن داشت، مجلس شورای اسلامی چه مقامی را باید استیضاح کند؟ وزیر کشور یا مقام رهبری؟ طبیعی است که گزینه دوم، به صلاح کشور و نظام نیست. بنا بر این، راه درست این است که کلیه اختیارات، از جمله اختیار عزل و نصب فرماندهان نیروی انتظامی به وزیر کشور واگذار شود.

٤- اگر دولت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقبولیت خود را از آرای اکثریت مردم و مشروعیت خود را در چارچوب اندیشه ولایت فقیه از شخص رهبری می‌گیرد و در حالی که نمایندگان مجلس (که بر طبق قانون اساسی بر عملکرد دولت و تصویب قوانین نظارت دارند) با اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان معین می‌شوند و مورد تأیید هستند، عقل و منطق حکم می‌کند که از مدیریت‌های موازی قانونی یا فراقانونی در

امور اجتناب گردد و همه سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی، اجرایی، انتظامی و نمایندگی‌های گسترده رهبری در نهادهای مختلف، در دولتی که باید قدرت متناسب با مسؤولیت را دارا بوده و در برابر مقام رهبری، مجلس و مردم جوابگو باشد، ادغام گردند.

جناب آقای خامنه‌ای

قطع نظر از برخی نمایندگی‌های آن مقام در دانشگاهها و مراکز دیگر و پاسخگویی مستقیم مالی و اداری بعضی از بنیادهای بزرگ به جنابعالی، می‌دانم که برخی از اقدامات و اوامر رهبری نشأت گرفته از اختیاراتی است که در قانون اساسی تجدید نظر شده در سال ۱۳۶۸ به شخص رهبر تفویض شده است. از این جهت ایرادی نیست، اما رضایت خداوند، مصلحت مردم و روح قانون، فوق ظواهر و صورت‌هایی است که خودمان پدیدآورنده آنها هستیم. بنا بر این، اگر تعارض و تناقضی ناشی از تصمیمات و قوانینی که زمانی به مصلحت تشخیص داده شده است پدید آید، حکمت ایجاب می‌نماید که چنین قوانینی بازنگری و اصلاح شود.

به این ترتیب، برای یافتن سیاست مشترک درباره عواملی که امنیت جامعه را سخت به خطر افکنده است و به منظور دستیابی به وفاق ملی، وحدت مدیریت و توازن میان قدرت و مسؤولیت، لازم است که گام‌هایی را که اخیراً برداشته‌اید و راهگشای سعادت ملت و سربلندی دولت است به‌طور قاطع و صریح ادامه دهید.

۵- از آنجا که قوه مقننه از ارکان مهم نظام جمهوری اسلامی است و همگامی و همراهی آن با برنامه‌های توسعه سیاسی رئیس‌جمور که مورد تأیید اکثریت قاطع مردم ایران می‌باشد ضروری است، و به دلیل آنکه در جراید و افکار عمومی این فکر پراکنده شده است که ریشه اصلی ناآرامی‌ها، حملات متقابل جناح‌ها و تشنجات اخیر، احساس نگرانی نسبت به شرائطی است که انتخابات مجلس ششم در آن برگزار خواهد شد، اینجانب لازم به توصیه می‌دانم که چگونگی اعمال نظارت استصوابی شورای محترم نگهبان مورد شور و تجدید نظر قرار گیرد و اصلاح گردد، به نحوی که نمایندگان واقعی، شایسته و مورد علاقه مردم، بدون شائبه یکسونگری بتوانند به مجلس راه یابند، نمایندگانی که هم به اتکای آرای واقعی مردم و هم به دلیل شایستگی خود بتوانند نقش مؤثری در رفع بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایفا نمایند.

جناب آقای خامنه‌ای

اینجانب از موضع ناصحی شفیق و امین و به‌طور شفاف و صریح، مهم‌ترین نکاتی را که به نظرم می‌رسید با جنابعالی در میان گذاشتم و آرزو می‌کنم که پیش از آنکه آتش فتنه به ارکان نظام سرایت کند و راه اصلاح بسته شود، تعارضات در مدیریت کشور و حاکمیت و مردم را به تفاهمی پایدار که مورد رضای خدا و خلق او باشد تبدیل نمایید.

با احترام

یدالله سحابی

۲۳ مرداد ۱۳۷۸

*** منبع ***

روزنامه «*نشاط*»، چهارشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۷۸، شماره ۱۴۷.

۱۰-۴- نامه ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱

پیش از نوشیدن جام زهر، عذرخواهی کنید!

بسمه تعالی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
مقام معظم رهبری،
با عرض سلام و تحیت و آرزوی سلامت و توفیق الاهی

نویسندگان این نامه چهره‌های ناآشنایی نیستند، وجه مشترک همه آنها در این است که در عرصه تلاش برای سرنگونی رژیم شاه و استقرار نظام مردم‌سالار بر پایه جمهوریت و اسلامیت و یا استمرار و استحکام پایه‌های آن، پرتلاش بوده‌اند و در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همگی در گوشه و کنار کشور در حفظ آرمان‌های اولیه انقلاب اسلامی و دستاوردهای گرانقدر خون شهیدان این ملت کوشیده‌اند و بسیاری از آنان متعلق به خانواده بزرگ شهدا و رزمندگان و جانبازان و آزادگان‌اند، اینک نگران هستند. نگران همان آرمانها، نگران پایه‌های مشروعیت نظام یعنی اسلامیت و جمهوریت و افزون بر همه اینها، اخیراً نگران تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور.
آنچه ما را بر آن داشت تا بدین صورت، مصدع اوقات شویم، حساسیت شرائط، فرصت اندک و بزرگی خطری است که پیش روی کشور است و با کمال تأسف، نجواهای خیرخواهانه و پیشنهادهای آرام و مکتوم ما در سال‌های گذشته ره به جایی نبرده است. پس اجازه دهید بر مبنای وظیفه شرعی و قانونی خود و تعهد و مسؤولیتی که در برابر خدا و مردم داریم، آنچه را به خیر و صلاح همه می‌دانیم، با حضرتعالی، که بر اساس قانون اساسی - یعنی میثاق ملی همه ما - شخص اول کشور هستید در میان بگذاریم، به آن امید که این خیرخواهی، منشأ آثار و برکات برای نظام باشد.
شاید در تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ایران، هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. تنها با تسامح می‌توان وضعیت ایران را در زمان اشغال در جنگ جهانی دوم و یا پیش از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با وضع کنونی قابل مقایسه دانست که در اولی، با قطع هرگونه امید در داخل، عامل خارجی سرنوشت کشور را رقم زد و در برهه دوم، اراده و تدبیر و دوراندیشی حضرت امام خمینی(ره) و اتکای به مردم، کشور را نجات داد.
اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی‌مانند باشد که شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با تهدید خارجی و برنامه آشکار دولت ایالات متحده آمریکا (به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند) برای تغییر نقشه ژئوپولتیک منطقه همزمان شده و نظام ناچار به کنش و واکنش در برابر این برنامه است.
هنوز فضای سیاسی کشور را در سال ۷۵ از یاد نبرده‌ایم که به دلایل گوناگون در عرصه سیاست خارجی، ایران در انزوای کامل و حتا کشور در معرض تهدید نظامی خارجی قرار داشت و متأسفانه وضعیت انفعال بر فضای سیاسی کشور حاکم بود. اما دوم خرداد ۷۶ همه این تهدیدها را از بین برد و فرصت‌های بسیاری را فراهم آورد و به قول حضرتعالی انقلاب را بیمه کرد، به گونه‌ای که به سرعت، فضای جهانی به سود ایران تغییر نمود. سال ۲۰۰۱ به پیشنهاد ایران سال گفت وگوی تمدن‌ها نام گرفت و حتا رئیس‌جمور وقت آمریکا برای ادای احترام به ملت ایران، در سفر آقای خاتمی به نیویورک، به دنبال فرصت برای دیدار با رئیس‌جمور ایران بود و بعدها حتا وزیر امور خارجه وقت آن کشور رسماً به خاطر برخی سیاست‌های گذشته آمریکا در قبال ایران عذرخواهی کرد.
فضای سیاسی-اجتماعی کشور نیز پس از دوم خرداد ۷۶ پرنشاط و دورنمای توسعه همه‌جانبه امیدوارکننده گردید. حتا شاخص‌های کلان اقتصادی نیز حرکتی امیدبخش را برای درمان بیماری‌های مزمن و تاریخی اقتصاد کشور نوید داد.
اما هنوز دو سال از این نعمت بزرگ الاهی نگذشته بود که جریان‌هایی که تا مدتی در بهت و حیرت ناشی از رأی مردم در دوم خرداد به سر می‌بردند، با برنامه‌ای حساب‌شده، برای فرصت‌سوزی و شکست آنچه اصلاحات نام گرفته و در برنامه رئیس‌جمور تجلی یافته بود، به منظور بازگرداندن اوضاع به وضعیت قبل از دوم خرداد ۷۶، فعال شدند. سیاهه اقدامات تخریبی آنها طولانی و مکرر و اندوهبار است و به قول آقای خاتمی، هر ۹ روز یک بحران آفریدند. از آن جمله است قتل‌های زنجیره‌ای، جنایت کوی دانشگاه، تعطیلی مطبوعات و رسانه‌ها، دستگیری فعالان سیاسی، سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان، اجرای علنی احکام قضائی بسیار کم‌سابقه، خنثی کردن تصمیمات مجلس و دولت و انتقال قدرت از

آنها به نهادهایی مانند شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی و حتا برتری دادن اساسنامه کمیته امداد و آئین‌نامه فروش وسائل اسقاطی نیروی انتظامی بر قوانین مصوب مجلس! بی‌اختیار و بی‌اراده کردن مدیران و مسؤولان اجرایی با پرونده‌سازی‌ها، مچ‌گیری‌ها و تبلیغات سیاه، برخورد با نهادهای مستقل مدنی مانند احزاب، کانون وکلا، سازمان‌های علمی و پژوهشی و مؤسسات فرهنگی و...

نتیجه خواسته و ناخواسته این همه، جز این نبود که به مردم ایران و جهان نشان داده شود در ایران هیچ تغییری اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد و ثابت شود رأی مردمی که خواست اصلی آنها تغییر در روش‌ها و بینش‌ها بوده است، هیچ اثری ندارد و اعلام گردد که نهادهای مظهر اراده ملت، قدرتی ندارند و آشکار شود که نهادهایی که باید کانون حل منازعه و مظهر حاکمیت ملی و جایگاه اجماع و وحدت ملی باشند، به دست تندترین نیروهای مخالف اصلاحات سپرده می‌شود، تا در نهایت، رأی مردم بلاموضوع گردد.

با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است. غالب ملت، ناراضی و ناامید، اکثریت نخبگان، ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی، گریزان و نیروهای خارجی، از هر طرف کشور را احاطه کرده‌اند. با این وضع، برای آینده کشور، دو حالت بیش متصور نیست؛ یا دیکتاتوری و استبداد، که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد، و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک؛ چنین رویکردی، هم مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های اسلامی و ملی این ملت است و هم قابل تعامل با همه جهان.

آنچه مانع عملی شدن تهدیدات خارجی می‌شود، نه توپ و تانک و موشک و سلاح، بلکه افزایش مشروعیت نظام، وحدت ملی و یگانگی حکومت و ملت است. تنها راه برطرف کردن تهدید خارجی، همان راهی است که ملت ما را در برابر رژیم دیکتاتوری شاه، متحد و بر سرنگونی آن مصمم ساخت و این، تنها در صورتی میسر است که ملت، مطمئن باشد خواسته و رأی او منشأ اثر و تغییر خواهد بود.

وحدت ملی یعنی تمکین به رأی مردم، یعنی همه با مردم، یعنی «میزان، رأی ملت» و... با این تفسیر از وحدت ملی، نه تنها تهدیدهای بیگانه خنثی خواهد شد، بلکه می‌توان امیدوار بود تا به فرصت نیز تبدیل شود.

آنچه ما می‌فهمیم این است که مسؤولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورها و سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی، شکست و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود، سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود.

اگر جام زهری باید نوشید، قبل از آنکه کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبه‌رو شد.

این اقدام، نشانه تدبیر، دوراندیشی، مصلحت‌جویی، خیرخواهی و توفیق الاهی است و البته نشانه این تغییرات در بینش باید با علائمی در منش و روش همراه باشد. باید در چهره‌ها و یا حداقل رفتار نهادهای اجماعی و بی‌طرف، تغییرات اساسی پدید آورد. شورای نگهبان، قوه قضائیه، صدا و سیما و همه نهادهایی که ملت، نقش مستقیمی در انتخاب مسؤولان آنها ندارند، باید واقعاً بی‌طرفانه رفتار کنند که متأسفانه امروز چنین رویکردی مشاهده نمی‌شود.

امروز، شورای نگهبان به عنوان بزرگ‌ترین مانع فراراه مجلس با توسل به تفسیرهایی عجیب و احتجاجاتی غریب، متأسفانه موجبات وهن و بی‌اعتباری شرع و قانون اساسی را فراهم ساخته است. مفسران قانون اساسی چنان بی‌پروا به تفسیر برخی از اصول قانون اساسی می‌پردازند (به عنوان نمونه، اختیارات بی حد و حصر برای رهبر) که گویی همه شرع و قانون اساسی تنها یک اصل است. بی‌تردید اگر در سال پنجاه و هشت در هنگام رفراندوم، چنین تفسیرهایی از قانون اساسی مطرح می‌شد، سرنوشت نظام ما چیز دیگری بود.

اگر مردم و مجلس و دولت و همه نهادها هیچ هستند و تمرکز اصلی قدرت و منشأ همه اعمال در یک اصل است و به قول آقایان، اصل یکصد و ده قانون اساسی، تنها کف اختیارات رهبری است، آیا بهتر نیست برای همیشه با صداقت و صراحت تکلیف مردم را روشن کنیم و از این همه دوگانگی‌ها، شعار دادن‌ها و افزودن صفت و قید بر کلمات معناداری چون مردم‌سالاری و آزادی، رهایی یابیم؟ و اگر غیر از این است، که قطعاً چنین است و روش و منش امام نیز مؤید ابطال نظریه فوق است، پس چرا نباید با این رفتارهای فروکاهنده اعتبار و شأن نظام و اعتماد عمومی جداً مقابله کرد؟

اکنون فرصت مناسبی برای آزمون همگان فراهم است. دو لایحه مصوب مجلس، همه ما را در ادعاهای خود خواهد آزمود.

انتخابات آزاد و جلوگیری از نقض قانون اساسی، دو مبنای محوری هر حکومت مردم‌سالار است. نمی‌توان برای مردم عراق رفراندوم را تجویز کرد و از تریبون نماز جمعه خواستار انتخابات آزاد در آن کشور شد، ولی مردم خودمان را از این حق مسلّم محروم کرد.

البته پس از انتخابات آزاد و تضمین حقوق منتخبین ملت به خصوص رئیس‌جمور و در اجرای قانون اساسی، باید موانع مصنوعی بر سر راه فعالیت قانونی و آزاد آنها را نیز برطرف کرد.

آنچه امروز در قوه قضائیه، آن هم به دست برخی افراد فاقد صلاحیت‌های لازم، که سپر برنامه‌ریزان ضد اصلاحات شده‌اند، در محدود کردن حق نمایندگان مجلس از اظهار نظر، که حق مسلم ضروری به رسمیت شناخته شده در هر نظام متکی بر مجلس است، می‌گذرد، نه قابل تحمل است و نه قابل دوام.

در عرصه جامعه مدنی نیز فشارهای غیرقانونی و برخوردهای ناهنجار به حد غیرقابل تحمل رسیده است. برخوردهای قضائی از حد فعالان سیاسی و کادرهای اصلی اصلاحات فراتر رفته و همه نهادهای مدنی را تهدید می‌کند. احضار، دستگیری و محاکمه تعدادی از وکلای دادگستری، برخی از فعالان عرصه‌های فرهنگ و هنر و رسانه‌ها در چند ماه گذشته، با هیچ منطقی قابل توجیه نیست.

اقدام بایسته در این عرصه، التزام کامل و فارغ از تأویل‌های ناروا به قانون اساسی، اجتناب اکید نهادهای اجماعی نظیر شورای نگهبان، قوه قضائیه، نیروهای مسلح و صدا و سیما، از هرگونه دخالت در عرصه منازعات سیاسی به نفع این یا آن جناح، متوازن ساختن ترکیب نهادهای حل منازعه، نظیر مجمع تشخیص مصلحت، بر اساس گرایش‌های موجود در جامعه و... می‌باشد.

مسلماً در عرصه زندگی مردم، همچون گذشته، مشکلات معیشتی نیز وجود دارد؛ کما فی السابق، فساد اداری و مالی خودنمایی می‌کند و علاوه بر آن، در سایه تبلیغات سیاه و بزرگنمایی مفاسد و مشکلات توسط مخالفین اصلاحات، مردم چنان تصور می‌کنند که فساد و تباهی صدر تا ذیل را دربرگرفته است. آن مشکلات و این تبلیغات، همراه با انبوه نارضایتی‌های حاصله، همه ما را بر سر یک انتخاب دشوار قرار داده است.

بی‌شک، مهم‌ترین وظیفه همه ما، رفع فقر و ایجاد رفاه برای مردم، بهبود و تقویت اساس و پایه‌های اقتصاد کشور و تضمین رشد پایدار اقتصادی و تولید ثروت است. این همه میسر نمی‌شود جز با تزریق سرمایه و نیروی انسانی کارآمد و مدیریت توانمند به سیستم اقتصادی کشور، و این دو حاصل نمی‌شوند جز با تأمین امنیت سیاسی، اقتصادی که این نیز جز با حکومت برآمده از مردم محقق نمی‌گردد.

امروز از سوی برخی از محافل جهانی، زمزمه‌هایی مبنی بر رفراندوم به عنوان حربه اصلی تغییر نظامهای منطقه ما شنیده می‌شود؛ روندی که معمولاً جامعه جهانی نیز اگر از آن حمایت نکند، در برابر آن ساکت می‌نشیند. ما گرچه مبنای مشروعیت هرگونه تصمیم درباره نظام‌ها را صرفاً اراده ملی و رأی مردم کشورها می‌دانیم، در عین حال، بهترین شیوه مواجهه با چنین ترفندهایی را نه ایجاد جامعه‌ای تک‌صدایی و تشدید روش‌های اقتدارگرایانه و مرعوب‌کننده، بلکه آشتی با مردم و استقرار و تمکین به روند مردم‌سالاری واقعی و ارائه الگوی عملی سازگار با حریت و کرامت شهروندان، از جانب حکومت می‌دانیم. اگر چنین قرائت و تفسیری از جمهوری اسلامی حاکم شود، حتا اگر بارها از مردم همه‌پرسی شود، همچون ابتدای انقلاب، با دل و جان به جمهوری اسلامی رأی خواهند داد. به اعتقاد ما در شرائط کنونی انتخاب چنین رویکردی در اختیار شماست.

از خداوند قادر متعال می‌خواهیم که ما را بر صراط حق، مستقیم بدارد و نیت‌های ما را خالص کند و عاقبت امر همه ما را خیر گرداند.

از درگاه حضرت احدیت برای جنابعالی، طول عمر و سلامت و عزت مسألت داریم.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱

اسامی امضاءکنندگان نامه

۱. محسن آرمین (تهران)
۲. حسین آفریده (شیروان)
۳. مهدی آیتی (بیرجند)
٤. غلام‌حیدر ابراهیم‌بای سلامی (خواف و رشتخوار)
۵. علی‌محمد احمدی (الیگودرز)
٦. عیسی‌قلی احمدی‌نیا (ایذه و باغملک)
۷. محمود اخوان بازارده (لنگرود)
۸. عسگر اسلام‌دوست (تالش)

۹. حبیب‌الله اسماعیل‌زاده (فلاورجان)
۱۰. محمدرضا اسماعیلی مقدم (قم)
۱۱. جواد اطاعت (داراب)
۱۲. مقصود اعظمی (نقده و اشنویه)
۱۳. بهروز افخمی(تهران)
۱٤. جعفر افقهی فریمانی (سرخس و فریمان)
۱۵. علی اکبرزاده (ورزقان)
۱٦. حسن الماسی (پارس آباد مغان)
۱۷. شهربانو امانی (ارومیه)
۱۸. ابراهیم امینی (نورآباد ممسنی)
۱۹. حسین انصاری راد (نیشابور)
۲۰. عبدالغفور ایران‌نژاد (چابهار)
۲۱. محمدباقر باقری نژادیان فرد (کازرون)
۲۲. قهرمان بهرامی (مبارکه)
۲۳. سهراب بهلولی قشقائی (فیروزآباد)
۲٤. رحمان بهمنش (مهاباد)
۲۵. احمد بورقانی (تهران)
۲٦. سمیر پورجزائری (خرمشهر)
۲۷. محمد پیران (رزن)
۲۸. نورالدین پیرمؤذن (اردبیل)
۲۹. عبدالرحمان تاج‌الدین(اصفهان)
۳۰. علی تاجرنیا (مشهد)
۳۱. محسن ترکاشوند (تویسرکان)
۳۲. علی تقی‌زاده (خوی)
۳۳. غلامحسین تکفلی (مشهد)
۳٤. حسن توفیقی (کاشان)
۳۵. علی‌اکبر جعفری (ساوه)
۳٦. جلال جلالی‌زاده (سنندج)
۳۷. سهیلا جلودارزاده (تهران)
۳۸. علی حسنی (اراک)
۳۹. شهباز حسین‌زاده (میاندوآب)
٤۰. سید مسعود حسینی (قروه)
٤۱. فاطمه حقیقت‌جو (تهران)
٤۲. عبدالرضا حیدری‌زادی (ایلام)
٤۳. فاطمه خاتمی (مشهد)
٤٤. سید محمدرضا خاتمی (تهران)
٤۵. ناصر خالقی (اصفهان)
٤٦. مصطفی خانزادی (دماوند و فیروزکوه)

۴۷. محمدحسین خلیلی اردکانی (کرج)
۴۸. مرتضی خیرآبادی (سبزوار)
۴۹. محمد دادفر (بوشهر)
۵۰. حاصل داسه (سردشت و پیرانشهر)
۵۱. فاطمه راکعی (تهران)
۵۲. سید ابوالفضل رضوی (نائین)
۵۳. احمد رمضانپور نرگسی (رشت)
۵۴. حسن رمضانیانپور (شهرضا)
۵۵. احمد رهبری (گرمسار)
۵۶. حسین روزبهی (ساری)
۵۷. حسن زحمتکش (آستارا)
۵۸. جلیل سازگارنژاد (شیراز)
۵۹. ابوالقاسم سرحدی‌زاده (تهران)
۶۰. محمدعلی سعدایی (جهرم)
۶۱. میثم سعیدی (تهران)
۶۲. بهیار سلیمانی (فسا)
۶۳. داوود سلیمانی (تهران)
۶۴. منصور سلیمانی میمندی (شهربابک)
۶۵. عبدالله سهرابی (مریوان)
۶۶. سید علی سید آقامیری (دزفول)
۶۷. ولی الله شجاع‌پوریان (بهبهان)
۶۸. علی شکوری راد (تهران)
۶۹. سید ماشاءالله شکیبی (فردوس و طبس)
۷۰. احمد شیرزاد (اصفهان)
۷۱. گل‌محمد صالحی سلح‌چینی (لردگان)
۷۲. رضا صالح جلالی آستانه (آستانه اشرفیه)
۷۳. رسول صدیقی بنابی (بناب)
۷۴. ذبیح‌الله صفایی (اسدآباد)
۷۵. محسن صفایی فراهانی (تهران)
۷۶. سید مهدی طباطبایی (آباده)
۷۷. مصطفی طاهری نجف‌آبادی (نجف‌آباد)
۷۸. علی ظفرزاده (مشهد)
۷۹. غلامعلی عابدی (نهبندان)
۸۰. ابوالقاسم عابدین‌پور (تربت حیدریه)
۸۱. پیمان عاشوری بندری (بندر ماهشهر)
۸۲. محمد عبایی خراسانی (مشهد)
۸۳. غلامرضا عبدالوند (درود و ازنا)
۸۴. احمد عظیمی (شیراز)

۸۵. صلاح‌الدین علائی (سقز و بانه)
۸۶. محمدرضا علی‌حسینی (نهاوند)
۸۷. نعمت‌الله علیرضائی (خمینی‌شهر)
۸۸. کریم فتاح‌پور (ارومیه)
۸۹. حسین فرخی (جیرفت)
۹۰. علی قنبری (اردل و فارسان)
۹۱. سید ناصر قوامی (قزوین)
۹۲. محمد کاظمی (ملایر)
۹۳. جعفر کامبوزیا (زاهدان)
۹۴. جمیله کدیور (تهران)
۹۵. سید منصور کشفی (لارستان)
۹۶. محمدعلی کوزه‌گر (شهریار)
۹۷. الهه کولایی (تهران)
۹۸. حمید کهرام (اهواز)
۹۹. محمد کیافر (میانه)
۱۰۰. محمد کیانوش راد (اهواز)
۱۰۱. غلامرضا گرزین (قائم‌شهر و سوادکوه و جویبار)
۱۰۲. حسین لقمانیان (همدان)
۱۰۳. انوشیروان محسنی بندپی (چالوس و نوشهر)
۱۰۴. امرالله محمدی جزی (برخوار و میمه)
۱۰۵. احمد مرادی (چناران و طرقبه)
۱۰۶. رجبعلی مزروعی (اصفهان)
۱۰۷. اکرم مصوری منش (اصفهان)
۱۰۸. میرطاهر موسوی (تبریز)
۱۰۹. میرطاهر موسوی (کرج)
۱۱۰. سید باقر موسوی جهان‌آباد (بویراحمد)
۱۱۱. سید مجتبی موسوی اجاق (کرمانشاه)
۱۱۲. علی‌اکبر موسوی خوئینی (تهران)
۱۱۳. سید عیسی موسوی‌نژاد (خرم آباد)
۱۱۴. رسول مهرپرور (درگز)
۱۱۵. احمد میدری (آبادان)
۱۱۶. محسن میردامادی (تهران)
۱۱۷. منصور میرزاکوچکی (بروجن)
۱۱۸. بهزاد نبوی (تهران)
۱۱۹. عبدالمحمد نظام‌اسلامی (بروجرد)
۱۲۰. محمد نعیمی‌پور (تهران)
۱۲۱. علی‌محمد نمازی (لنجان)
۱۲۲. سید رضا نوروززاده (اسفراین)

۱۲۳. سراج‌الدین وحیدی مهرجردی (تفت و میبد)
۱۲٤. سید شمس‌الدین وهابی (تهران)
۱۲۵. علی‌اصغر هادی‌زاده (دلیجان و محلات)
۱۲٦. میرمحمود یکانلی (ارومیه)
۱۲۷. رضا یوسفیان (شیراز)

۱–۱۰–۴– پشتیبانی ۳۱۰ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۸۱

مردم حق دارند هم بر عملکرد زمامدارن، نظارت کامل و جامع داشته باشند، هم زبان به نصیحت و انتقاد آنان بگشایند و چنانچه از عملکرد ایشان ناخرسند باشند، با همان مبنا که آنان را در جایگاه قدرت «موقت و مشروط» نصب کرده‌اند، از آن جایگاه، خلع و عزل کنند

به نام خداوند بخشنده مهربان

در جهان امروز، در کشورهای مردم‌سالار، حق حاکمیت از آن مردم است که آن را با وکالت موقت و مشروط به زمامداران با حوزه اختیارات و وظایف مشخص و در چارچوب تفکیک قوا از یک سو، و تفکیک دو مقوله نظارت و اجرا از سوی دیگر، تفویض کرده‌اند. از این رو، چون گذشته مردم، رعیت و زمامداران، قیم مردم محسوب نمی‌شوند، بلکه این اراده عمومی است که به قدرت سیاسی مشروعیت می‌بخشد. پس مردم حق دارند هم بر عملکرد زمامدارن، نظارت کامل و جامع داشته باشند، هم زبان به نصیحت و انتقاد آنان بگشایند و چنانچه از عملکرد ایشان ناخرسند باشند، با همان مبنا که آنان را در جایگاه قدرت «موقت و مشروط» نصب کرده‌اند، از آن جایگاه، خلع و عزل کنند.

در آموزه‌های دینی و انسانی نیز اولاً همه آحاد جامعه، از حکومت‌کننده و حکومت‌شونده، نسبت به امور عمومی مسؤولند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر نیز به ویژه در برابر ارباب قدرت، عموم و اطلاق دارد. ثانیاً نشستن اشخاص یا نشانیدن ایشان بر جایگاه ربوبیت و قدرت مطلقه یا شأن «لایسئل عما یفعل»، شرک آشکار است نسبت به خداوند متعال و ظلم آشکار است نسبت به مقام صاحب‌کرامت انسانی.

بنا بر این، نگارش پندنامه‌های مسؤولانه به زمامدارن از سوی شهروندان، به ویژه نمایندگانشان در نهادهای انتخابی همچون مجلس شورای اسلامی – که برآیند خواسته‌ها و دیدگاه‌های جامعه و بازنمون اراده ملی و افکار عمومی است – نه تنها بدعتی ناپسند به شمار نمی‌آید، بلکه اساساً سنتی است بایسته اما متأسفانه فراموش‌شده که احیای آن را باید به فال نیک گرفت و قرینه‌ای بر حیات و نشاط سیاسی جامعه ایرانی انگاشت.

شگفت اینکه اخیراً برخی اذهان ساده‌اندیش، نمایندگان ملت را – که از سر دلسوزی و به سائقه وظایفی که در برابر ملت دارند نامه‌ای محترمانه به مقام رهبری نوشته‌اند و آنچه شرط بلاغ بوده با ایشان در میان نهاده‌اند – مورد هتاکی و توهین قرار داده و در مواردی دفاتر آنها را به آتش کشیده‌اند و نظم جامعه را به هم ریخته و حتا موجب اخلال در فعالیت نهادهای دولتی شده‌اند.

از این رو ما دانشگاهیان، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و فرهنگی امضاءکننده زیر از اقدام مسؤولانه ۱۳۵ تن از نمایندگان ملت در نگارش نامه به مقام رهبری و بیان محترمانه دغدغه‌های خود که کف مطالبات مردم و پژواک دغدغه‌های ملی است، تقدیر و حمایت می‌کنیم. چنانچه این نامه ملایم و محترمانه که در آن همه شؤون رسمی و متعارف لحاظ شده است پسند خاطر عده‌ای قرار نگیرد، ای بسا باید روزی را چشم داشت که قلم‌هایی تیزتر برای نگارش عباراتی صریح‌تر و عاری از ملاحظات مرسوم و متعارف به گردش درآید.

اسامی امضاءکنندگان نامه:

هاشم آقاجری، زهره آقاجری، مسعود آقایی، ناصر آملی، جواد ابراهیمی، نعمت احمدی، عباس ابوذری، حمید احراری، حسن اربابی، محمد محمدی اردهالی، کریم ارغنده‌پور، علی اکرمی، یدالله اسلامی، رضا افضل‌زاده، حسین اعتمادی، اعظم اکبرزاده، محمدجواد اکبرین، علی افصحی، محمود امیراحمدی، حمید امینی اسماعیلی، مرتضی اشفاق، بهمن اوصیاء، ابوالحسن الطافی، حسن ایزدی، مصطفی ایزدی، محمدعلی ایازی، ابوالفضل بازرگان، بهزاد بازرگان، عبدالعلی بازرگان، محمدنوید بازرگان، فرشته بازرگان، حسین باستانی، عمادالدین باقی، پروین بختیارنژاد، جلال بختیاری، بهروز برومند، امیرحسین برمکی، رحمت‌الله برهانی، علی‌اکبر بدیع‌زادگان، محمد بسته‌نگار، محمدحسین بنی‌اسدی، محمد بهزادی، صفا بیطرف، محسن بزرگ‌مقام، حسین پایا، علی پایا، مسعود پدرام، محمود پیش‌بین، وحید پوراستاد، عباس پوراظهری، سعید پورعزیزی، رضا پویان، آرش پهلوان‌نصیر، حبیب‌الله پیمان، مجید پیمان، مصطفی تاج‌زاده، عباس تاج‌الدینی، عزت‌الله تقوائیان، مصطفی تنها، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، عبدالله توسلی، سارا توسلی، محمود توکلی، مجید تولایی، رضا تهرانی، حمیدرضا جلائی‌پور، رضا حاجی، بهمن حافظی، سعید حجاریان، ابوالفضل حکیمی، حسین حریری، علی حکمت، مجید حکیمی، محمدرضا حمسی، علی‌محمد حیدری، کاظم حیدری، سید حسین جعفری، مجید

جابری، امیر خرم، جعفر خائف، علی خدابخش، ابراهیم خدادادی، حشمت‌الله خضوعی، محمد خلیل‌نیا، اسماعیل خوش‌محمدی، رسول دادمهر، حبیب داوران، محمدمهدی دانشیان، مصطفی درایتی، محمود دردکشان، محمدمهدی دانشیان، سعید درودی، محمدحسین درودیان، محمود دل‌آسیایی، مصیب دوانی، علیرضا رجایی، محمدجواد رجائیان، محمدصادق رسولی، اصغر رضائی، محمدجواد رضایی، عبدالعلی رضایی، احد رضایی، بهمن رضاخانی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، مهدی رهنما، رقیه زارع پورحیدری، فیاض زاهد، جمال زره‌ساز، پرویز زندی‌نیا، محمدرضا زهدی، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، نسرین ستوده، عزت‌الله سحابی، فریدون سحابی، عبدالکریم سروش، عیسی سحرخیز، جعفر سعیدیان‌فر، علی سلطان‌زاده، سید محمد سیف‌زاده، وحید سینایی، شاد دل، علی شاملو، محمد شانه‌چی، حسین شاه‌حسینی، سعید شریعتی، الله‌وردی شمبوری، ماشاءالله شمس‌الواعظین، محمد شریف، احمد صدر حاج سیدجوادی، هاشم صباغیان، رضا صدر، مهدی صراف، کیوان صمیمی، عباس صفائی‌فر، فضل‌الله صلواتی، علی‌اشرف ضرغامی، اعظم طالقانی، طاهره طالقانی، فریدون ضرغامی، حسام طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، محمد طاهری، فرهاد طاهری، امیر طیرانی، روئین عطوفت، رضا عمادی، علی علیزاده نائینی، محمود علیزاده طباطبایی، حسن عربزاده، علیرضا علوی‌تبار، علی‌اصغر غروی، علیرضا غروی، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، محمدجواد غلامرضا کاشی، مهدی غنی، مرتضی فلاح، مجید فتحی، ناصر فخرسلطانی، غفار فرزدی، فاطمه فرهنگ‌خواه، حسن فرید اعلم، محمدتقی فاضل میبدی، احمد قابل، هادی قابل، حاتم قادری، رحمانقلی قلی‌زاده، نظام‌الدین قهاری، محمد قوچانی، خسرو قشقایی، ماهرو قشقایی، عبدالمجید قندی‌زاده، حجت‌الله قیاسی، رحمان کارگشا، مرتضی کاظمیان، محسن کاکاوند، منوچهر کدیور، محسن کدیور، فاطمه کمالی احمدسرایی، ناصر کمیلیان، فاطمه گوارایی، علی‌اصغر گواهی، بیژن گل‌افرا، سعید لیلاز، زهرا مجردی، امید معماریان، علی‌اکبر معین‌فر، مرتضی مقدم، خسرو منصوریان، نگار منصوریان، رضا مسموعی، مصطفی مسکین، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، فهیمه ملتی، محمد مولوی، عبدالله مؤمنی، علی مؤمنی، محمود مؤمنی، محسن محققی، مرضیه مرتاضی لنگرودی، نرگس محمدی، محمدجواد مظفر، هرمز ممیزی، الله‌کرم میرزایی، حجت‌الله میرزایی، حسین میرزایی، احمد منتظری، سعید منتظری، سید رضا موسوی، سید علی میرموسوی، یوسف مولایی، وحید میرزاده، ابوالفضل میرشمس شهشهانی، کاوه نقوی، محمود نعیم‌پور، حسن نراقی، محمود نکوروح، کامبیز نوروزی، محمدتقی نکوفر، امیر نکوفر، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، غلامحسین نادی، سید علی نریمانی، اکبر والی، حمید وحید دستجردی، حسن وهاب آقایی، ناصر وهداد، مراد ویسی، امین هادوی، ناصر هادیان، احمد هادوی، ناصر هاشمی، هادی هادی‌زاده، احسان هوشمند، علی فرید یحیائی، ابراهیم یزدی.

اسامی افراد زیر به لیست امضاءکنندگان این بیانیه افزوده شده است:

ناصرالدین قاضی‌زاده، شهرام رفیع‌زاده، جعفر گلابی، عسگر قهرمان‌پور، عظیم رجب‌پور، بیژن کیامنش، ایرج جمشیدی، زهره آقایانی، مجید پورطاهر، مسعود سفیری، مجید یوسفی، روزبه میرابراهیمی، اسماعیل آزادی، حسین ماکیانی، فرشته قاضی، محمد بلوری، داود محمدی، آسیه امینی، رضا احمدی، محمود صارمی، قاسم میقانی، کاظم میقانی، سید علی نریمانی، سید رضا حسینی امین، علی فرید یحیایی، حسین مفید، مهناز رئیس‌زاده، رضا صدوقی، امیرحسین رسایل، بهمن دارالشفایی، امیرحسین مهدوی، مهران کرمی، سحر نمازی‌خواه، سلیمان فرهادیان، علی‌محمد نجاتی، محمدرضا شاهرخی‌نژاد، رضا آشفته، حسن محمودی، عباس فتاح‌زاده، حمیدرضا ابک، محمد رهبر، عبدالرضا تاجیک، علی معظمی، فرزانه روستایی، کورش صحتی، امیرعباس فخرآور، احمد باطبی، جواد جزینی، حسین بکایی، بدرالسادات مفیدی، مسعود شجاعی، امیر حریری، امیر میرخانی، جلیل ولی‌بیک، ژیلا بنی‌یعقوب، رؤیا کریمی مجد، علی‌اصغر سیدآبادی، مسعود هوشمند رضوی، اکبر منتجبی، جواد روح، فریدون عموزاده خلیلی، امیرعباس نخعی، بیژن صف‌سری.

۱۱-۴- نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۶ آذر ۱۳۸۱

این است سزای ملتی که بیش از ۲۳ سال، سنگر جهاد و تحمل را رها نکرده است؟! این است معنی مردم‌سالاری دینی؟! این است معنی آزادی در شعار محوری «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؟!

نتیجه حتمی تجربه شکست‌خورده حکومت مذهبی شما پیدایش رنسانس، سقوط حکومت دینی و نهایتاً استقرار نظامی لائیک و سکولار در قالب یک جمهوری تمام‌عیار خواهد بود

به نام خدا

نامه‌ای است سرگشاده به جناب حجت‌الاسلام آقای علی خامنه‌ای از بنده خدا قاسم شعله‌سعدی

سپاس بی‌کران خدای را که به انسان نه فقط به اندازه توانستن، که به قدر دانستن، مسؤولیت داد و درود بر پیامبر رحمت و سلام بر علی(ع)، اسوه عدالت و درود بر حسین، رب‌النوع غیرت.

اجازه فرمائید با تأسی به مولایم علی(ع)، بدون لکنت زبان با شما سخن گویم؛
۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ۱۳۵۶/۵/۱۲ به تصویب ملت ایران رسید و به موجب اصول ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ آن، کسی که از طرف اکثریت مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته می‌شد، مسؤولیت رهبری را عهده‌دار می‌گردید و چنانچه هیچ فقیهی چنان اکثریتی را به دست نمی‌آورد، خبرگان رهبری منتخب مردم، اعضاء شورای رهبری یا شخص رهبر را از بین مراجع و حائزین شرائط مندرج در اصول سه‌گانه فوق‌الذکر برمی‌گزیدند، بنا بر این، رهبر، اولاً می‌بایست الزاماً حائز شرائط مرجعیت باشد و ثانیاً ابتدائاً توسط اکثریت مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و برگزیده شده باشد که در آن صورت، خبرگان را محلی از اعراب نبود، و چنانچه چنین اکثریتی حاصل نمی‌شد، آن‌وقت خبرگان می‌توانستند اعضای شورای رهبری یا رهبر را، آن هم منحصراً از بین مراجع و حائزین شرائط مندرج در اصول ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ برگزینند.
امام خمینی چهل روز قبل از فوت، دستور بازنگری در قانون اساسی را صادر کردند، ولی قبل از آنکه بازنگری انجام شود و مصوبات هیأت بازنگری به تصویب ملت ایران برسد، در ۱۳۶۸/۳/۱۴ فوت نمودند و چون در آن روز، نه بازنگری انجام شده بود و نه تبعاً به تصویب ملت رسیده بود، لذا کماکان قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸/۹/۱۲ ملت ایران بی کم و کاست، معتبر و لازم‌الاتباع بود که به موجب اصول سه‌گانه یادشده آن، رهبر می‌بایست دارای همه شرائط مربوطه و از جمله شرط مرجعیت می‌بود و اگر فرض کنیم که اکنون جنابعالی به مرجعیت دینی رسیده باشید، قطعاً در آن تاریخ، یعنی ۱۳۶۸/۳/۱۴، یعنی روز فوت امام و انتصاب جنابعالی به عنوان رهبر توسط خبرگان، حضرتعالی فاقد شرائط مرجعیت بودید. لذا سؤال این است که چگونه راضی شدید برخلاف نص صریح قانون اساسی، چنین مسؤولیتی را بپذیرید؟ اگر پاسخ، این است که امام خمینی با تأیید شما به عنوان رهبر، مسأله را حل کرده است، ضمن تشکیک در چنان امری، یادآور می‌شوم که اولاً امام خمینی اختیار نصب جانشین برای خود نداشت، ثانیاً امام خمینی حق نداشت از قانون اساسی تخلف کند و شرائط رهبری مندرج در قانون اساسی را نادیده بگیرد و ثالثاً در پاسخ به نامه نمایندگان مجلس سوم که خود افتخار عضویت آن را داشتم، امام خمینی گفتند «اگر تا کنون از قانون تخلفی شده به خاطر جنگ و مسائل خاص بوده و از این پس بنا دارد در چهارچوب قوانین کشور اداره شود» (نقل به مضمون)؛ لذا امام خمینی نه اختیار نصب جانشین خود را داشته نه حق تخلف از قانون را داشته و نه بنا داشته که از قانون تخلف کند.
۲- با آنکه امام خمینی گفته بود فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری به نظام و حوزه‌های علمیه گرمی دهد و نظام از نظرات ایشان برخوردار باشد، چند سال است که بدون هیچ حکم قانونی، ایشان در منزل خود زندانی می‌باشند و عملاً مردم، نظام و حوزه‌های علمیه از نظرات معظم‌له محروم می‌باشند و من شخصاً به دلیل عدم دسترسی به ایشان، در جستجوی یک مرجع دینی دیگر هستم و شنیده‌ام که جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جنابعالی را هم در عداد دیگر مراجع قرار داده‌اند و من ترجیح می‌دهم چنانچه واقعاً شما واجد شرائط مرجعیت و از

جمله شرط أعلمیت و أعدلیت باشید، شما را برگزینم، اما به دو دلیل در مورد شما تردید دارم، اول به خاطر نامه مورخ ۱۳٦۸/۲/٤ امام خمینی به شما در خصوص بازنگری قانون اساسی که جنابعالی را «حجت‌الاسلام» خطاب کرده بود و من که می‌دانم از یک طرف بین مرتبه «حجت‌الاسلامی» و «مرجعیت»، فاصله بسیار زیادی وجود دارد و برای نیل به مرجعیت، نیاز به سال‌ها تلمذ و تتبع و تحقیق... است و از طرفی، به دلیل اشتغالات حساس مهم و بزرگ، قاعدتاً نباید جنابعالی توفیق چنان فرصتی را به دست آورده باشید، و دوم به خاطر معرفین شما که جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بوده‌اند، که در بسیاری از موارد، اعضاء این دو تشکل، یکی هستند و نیز پیوند آنها با کانون‌های قدرت و از جمله شخص جنابعالی، این شائبه را ایجاد کرده که خدای ناکرده با ملاحظه پیوندهای خاص سیاسی، در معرفی شما اقدام کرده باشند. لذا اگر در این خصوص راهنمائی فرمایند تا رفع تردید شود، سپاسگزارم و معرفی چند نفر از اساتید بزرگی که بعد از ۱۳٦۸ افتخار شاگردی آنها را داشته‌اید، می‌تواند در این خصوص، مؤثر باشد.

اکنون با فرض اینکه پاسخ و راهنمائی‌های حضرتعالی در مورد ۲ سؤال مطرح شده اقناع‌کننده باشد، اجازه می‌خواهم در مورد عملکرد جنابعالی در دو بخش کلی سیاست خارجی و سیاست داخلی، به طرح سؤال بپردازم.

الف ــ سیاست خارجی

۱- شما خود ۳ اصل عزت و حکمت و مصلحت را برای تنظیم سیاست خارجی اعلام نمودید و لابد ترکیب مناسبی از اصول یادشده می‌تواند در سمت‌دهی سیاست خارجی مؤثر باشد. آیا ترکیب آنها در مورد آمریکا قابل اجرا نیست؟!

۲- بسیاری از شخصیت‌های نظام در خصوص مسائل جهانی و آمریکا به شما مطالبی گوشزد نموده‌اند، از جمله آقای دکتر رجائی خراسانی طی مکتوبی که با حضور من، تقدیم شما نمودند، مطالبی را بیان نمودند، از جمله اینکه گفتند اکنون شما می‌توانید شرائطی برای مذاکره و برقراری رابطه با آمریکا تعیین کنید و اگر از فرصت استفاده نکنید، با از دست دادن فرصت، بعداً آمریکا برای شما شرائط تعیین می‌کند؛ سؤال من، این است که با گذشت نزدیک به ۱۰ سال از آن تاریخ و اتخاذ مواضعی توسط آقای بیل کلینتون و مادلین آلبرایت مبنی بر انتقاد از عمکرد گذشته آمریکا در قبال ایران، از فرصت‌های نسبی به دست آمده چه استفاده‌هائی برای تأمین منافع ملی کرده‌اید؟

۳- کسانی که الفبای سیاست را می‌دانند، سیاست را بازی و سیاستمداران و رهبران و دولت‌ها را بازیگر می‌نامند و کار آنها را بازیگری، اگر این عبارات، درست باشد، بازی کردن با دشمن برای دفاع از منافع ملی، وظیفه و هنر حکام و حکومت‌هاست و بدیهی است که انجام این وظیفه و هنر، نیاز به مهارت دارد، لذا آیا بهتر نیست برای دفاع از منافع ملی در خصوص آمریکا به‌جای پاک کردن صورت مسأله و منع مذاکره که شاید ناشی از ضعف دستگاه دیپلماسی و عدم مهارت دیپلمات‌ها و بازیگران جمهوری اسلامی ایران و یا ناشی از ترس «طرح حجم عظیمی از مطالبات و ادعاها» توسط آمریکا باشد، به کسب مهارت دیپلماتیک و ارتقاء توان بازیگری همت گماشت؟ آیا قرار است بازیگران فقط با دوستان بازی کنند؟! و از بازی با دشمنان عاجز باشند؟ و اگر چنین است، آیا دولت‌هائی مثل انگلستان، اول دوست شده‌اند و سپس روابط با آن برقرار شده؟! آیا اصول سه‌گانه عزت، حکمت و مصلحت، فقط در مورد دوستان، قابل اعمال است و در خصوص دشمنان، فاقد اعتبار و کارآئی هستند؟

٤ـ آیا این همه توهین به بخش عظیمی از مردم ایران و بسیاری از دلسوزان دگراندیش که جرمشان فقط این است که سیاست‌های شما را در خصوص آمریکا منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنند، ناشی از توهم توطئه نیست؟ آیا استعمال واژه‌هائی از قبیل بی‌غیرت، احمق، مرعوب و... موجب وهن ادبیات سیاسی ملت ایران که در تاریخ فرهنگ و تمدن جهانی دارای مرتبه والائی بوده نمی‌شود؟ و به شخصیت خود شما آسیب نمی‌رساند؟

۵- شما به درستی موضعگیری رئیس‌جمور آمریکا را که گفته بود «کشورها یا با ما هستند یا با تروریست‌ها» مورد اعتراض قرار دادید و گفتید ایران نه با شما هست نه با تروریست‌ها و لذا شق سومی قابل تصور است که یک کشور، نه طرفدار آمریکا باشد و نه طرفدار تروریست‌ها. چگونه شما این منطق خود را قبول ندارید و می‌گوئید کسانی که از مذاکره با آمریکا دفاع می‌کنند یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت! آیا در منطق شما هم شق سومی قابل تصور نیست؟ و آیا ممکن نیست کسی، هم الفبای سیاست بداند هم غیرتمند باشد و هم در عین حال، با سیاست شما در مورد آمریکا کاملاً مخالف باشد؟ و آن را منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نکند؟ آنچه به شخص من مربوط می‌شود، علاوه بر بیش از ۳۰ سال زندگی و کار سیاسی، دارای بالاترین مدرک علمی در سیاست هستم و این برای دانستن الفبای سیاست کافی است و آنچه مربوط به غیرت من می‌شود، سراپای وجودم را غیرت فرا گرفته، آن هم غیرتی حسینی و به همین دلیل است که علی‌رغم پیش‌بینی خطرات عظیم ناشی از ناخشنودی احتمالی شما از این سطور که ممکن ست منجر به بریدن سر من توسط محافل خودسر شود، غیرتم اجازه نداد در برابر توهین شما سکوت کنم و

لذا علی‌رغم آن خطرات، اعلام می‌کنم هم الفبای سیاست می‌دانم هم الفبای غیرت و هفت شهر غیرت را و نه فقط هفت شهر عشق را گشته‌ام و هم با سیاست شما در خصوص آمریکا کاملاً مخالفم و آن را در چهارچوب منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنم. همانطور که طبق نظرسنجی‌های به عمل آمده توسط مؤسسات عمومی جمهوری اسلامی که صحت آنها مورد تأکید مجلس شورای اسلامی و وزارت ارشاد قرار گرفته، حدود سه چهارم مردم ایران، سیاست امریکایی شما را رد می‌کنند و مذاکره با امریکا را تأیید می‌نمایند، در حالی که طبق نظر شما این سه‌چهارم مردم ایران، یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت و این، در حالی است که جهانیان، هوش سیاسی و غیرت ملی ایرانیان را مورد تأکید قرار می‌دهند، اما شما که مدیریت این ملت را قبضه کرده‌اید، آنها را بی‌سیاست و یا بی‌غیرت می‌دانید. چگونه ممکن است از یک طرف، شما اکثریت سه‌چهارم ملت را بی‌غیرت و یا بی‌سیاست بشناسید و در عین حال، به مدیریت خود بر همین مردم به زعم شما بی‌غیرت و یا بی‌سیاست ادامه دهید و اگر نظر شما درست نباشد، که البته نیست، و آنچنان که ما معتقدیم این مردم در عین برخورداری از مرتبه بالایی از غیرت ملی و هوش سیاسی، مذاکره با امریکا را تأیید می‌کنند که در این صورت، این امر چیزی جز مخالفت آشکار با سیاست‌های شما نیست و در چنین فرضی نیز ادامه مدیریت شما منطقاً، قانوناً، شرعاً و اخلاقاً مجاز نیست.

٦- راستی شما نمی‌دانید طبق اصل ۳۹ قانون اساسی، حتا هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر و بازداشت و زندانی یا تبعید شده باشد، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است چه رسد به دلسوزان کشور که هدفی جز دفاع از منافع ملی این مملکت ندارند؟! چگونه به خود اجازه می‌دهید به کسانی که نظر شما را برنمی‌تابند، این‌همه توهین روا دارید؟!

۷ـ آیا جنابعالی وقوع یک جنگ جدید را مغایر اهداف و برنامه‌های نظام ارزیابی نمی‌کنید؟ البته اگر منافع ملی ایران، ایجاب کند که با هر کشوری و از جمله آمریکا وارد یک جنگ تمام‌عیار هم شویم، من آمادگی خود را از هم‌اکنون برای حضور در جبهه جهاد و شهادت اعلام می‌کنم، اما خاطره ناخوشایندی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و دوران دفاع مقدس مرا آزار می‌دهد و آن خاطره این است که درست در زمانی که هزاران برادر دینی و میهنی‌ام در کنار برادرم شهید اصغر شعله‌سعدی شعر بلند جهاد و شهادت را در جبهه‌ها می‌سرودند، خواهر مکرمه جنابعالی به دشمن بعثی صیهونیستی عراق، پناهده شدند و متأسفانه به منزلت و موقعیت جنابعالی لطمه زدند، دلم نمی‌خواهد در صورت وقوع یک جنگ جدید، تکرار این قبیل مسائل به حیثیت حضرتعالی خدای ناکرده لطمه وارد کند.

۸- لابد استحضار دارید که ملت بزرگ ایران، مارگزیده است و از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد و حق دارد از وقوع یک جنگ جدید، نگران باشد. آیا صلاح نمی‌دانید در چند مورد به آنها اطمینان دهید تا رفع نگرانی شود؟ از جمله آنکه ملت اطمینان یابد که حکومت در جنگ، فقط «مأمور به تکلیف» نیست، بلکه «مأمور به نتیجه» نیز می‌باشد، یعنی حکومت، مسؤولیت نتیجه جنگ را می‌پذیرد. دیگر آنکه حافظه تاریخی ملت با مواضع متغیر آسیب نبیند، زیرا ده‌ها خاطره از مواضع متغیر حکومت، حافظه ملت ما را آزرده‌اند، از جمله آنکه گفته می‌شد اگر صدام دست به دریا بزند، دریا نجس می‌شود و اگر با صدام صلح کنیم، جواب پیامبر اکرم را چه بگوئیم؟ جواب قرآن را چه دهیم؟ و اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد، ایستاده‌ایم... بالأخره با صدام صلح کردیم. یا وقتی که فاجعه مکه رخ داد، گفتیم اگر از صدام هم بگذریم، از آل سعود نخواهیم گذشت، ولی بعداً عربستان تبدیل شد به بال اسلام و یا در مورد اشغال سفارت آمریکا در ایران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌ها و پرسنل سفارت آمریکا که آنها را تهدید به محاکمه می‌کردیم، وقتی که فرصت‌های طلائی را از دست دادیم و در آستانه آغاز به کار آقای ریگان، بیانیه ننگین الجزائر را پذیرفتیم.

۹- البته توقع ندارم که در خصوص جنگ، شما هم مانند من فکر کنید، چون من فقط الفبای سیاست را می‌دانم و حضرتعالی علامه هستید. من هیچ جنگی را رحمت نمی‌دانم، از جمله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را که به قول آقای رفسنجانی که خود مسؤول بسیاری از بدبختی‌های ملت و نابسامانی‌های کشور و نیز یکی از مسؤولین ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر می‌باشد و باید پاسخگوی عملکرد خود در قبال ملت مظلوم ایران باشد، این جنگ «۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی داشت» و خسارات غیرمادی آن قابل ارزیابی نیست و هنوز هزار هزار شهید گرانقدر، کشف و تشییع و دفن می‌کنیم. اگر امروز، اسرائیل چنان جنایاتی در سرزمین‌های اشغالی مرتکب می‌شود، یکی از دلائل آن متلاشی شدن دو قدرت بزرگ منطقه خاورمیانه و صدماتی که دو ارتش بزرگ جهان اسلام متحمل شدند، می‌باشد. و اگر امروز میلیون‌ها مرد و زن ما دچار تباهی و فقر و فساد شده‌اند، لااقل بخشی از آن معلول جنگ و آثار آن است؛ لذا من اصلاً جنگ را رحمت نمی‌دانم، ولی برای حضور در جنگ، لازم نیست که حتماً آن را رحمت بدانند، بلکه به‌خصوص بازیگران سیاسی در بسیاری از موارد علی‌رغم میل خودشان ناچار به انتخاب و اقدام هستند؛ به هر حال، چنانچه حضرتعالی نظر دیگری راجع به جنگ دارید، آن نظر محترم است و اگر فکر می‌کنید که چنان جنگی قطعاً رخ نخواهد داد، که ما نیز چنین آرزو می‌کنیم، ولی یادآوری این نکته بی‌فایده نیست که حتا در زمان جنگ سرد و وجود سیستم دوقطبی جهان، تعارض ابرقدرت‌ها مانع وقوع

جنگ ۸ ساله تحمیلی نشد و نیز اخیراً حکامی مانند ملامحمدعمر، میلوسویچ و صدام نه تنها خود را با مسائل پیچیده و تعقیب بین‌المللی مواجه کردند، بلکه مهم‌تر از آن، ملت و کشور خود را در معرض جنگ‌های ویرانگر قرار دادند، البته من از درایت شما در جلوگیری از تحمیل یک جنگ دیگر در زمان حمله آمریکا به عراق در ۱۹۹۰ تقدیر می‌کنم، به‌خصوص که دوستانی مانند جناب آقای خاتمی و جناب آقای محتشمی‌پور در آن زمان، بی‌طرفی ایران را برنمی‌تابیدند و اگر اشتباه نکنم ظاهراً طرفدار دخالت ایران در جنگ علیه آمریکا و له عراق بودند.

۱۰- چنانچه امکان‌پذیر باشد، تدبیری اتخاذ فرمائید که منافع ملی ایران با منافع ایدئولوژیک در تعارض قرار نگیرند، زیرا تعارض این دو عموماً به ضرر منافع ملی تمام می‌شود. مثلاً در مورد افغانستان سال‌ها به‌خاطر منافع یا احساسات ایدئولوژیک برای دفاع از گروه‌های جهادی در مقابل ارتش سرخ و ابرقدرت جهنمی شرق هزینه پرداختیم و چه حمایت‌ها که از آقای ربانی و حکمتیار... نکردیم و چه پاسخ‌ها که توسط سام‌ها و میگ‌های شوروی سابق در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دریافت نکردیم و عاقبت هم نتیجه کار را در تشکیل دولت موقت افغانستان دیدیم، اگر چه بعضی از دوستان جنابعالی حسرت فقدان امنیت طالبانی را در دل داشتند، ولی به هر حال، طالبان سقوط کردند و آقای کرزای را شما خود به حضور پذیرفتید.

۱۱- در مورد فلسطین که البته یک سرزمین اسلامی است و ملت مسلمان آن بیش از نیم قرن در آوارگی و مشقت به‌سر می‌برند، آیا لازم است تا این حد با سرنوشت ملت ما گره بخورد؟ آیا بین مسلمان چچن و هند و فلسطین تفاوت هست؟ مگر مسلمانان چچن توسط ارتش روسیه سرکوب نشدند؟ چرا منافع ایدئولوژیک ایجاب نکرد که به حمایت مجدانه از آنها برخیزیم؟ ضمناً آنچه با الفبای سیاست استنباط می‌شود، این است که در حذف آقای یاسر عرفات، بین سیاست‌های آریل شارون، شما و جورج بوش چندان تعارضی نیست. اگر چنین استنباطی صحیح است، چرا باید این همسوئی یا لااقل عدم تعارض برقرار باشد؟

۱۲- آیا زمان آن نرسیده که در انتخاب متحدان استراتژیک تجدید نظر کنیم؟ تا آنجا که ما می‌دانیم، (البته در حد الفبای سیاست)، دولت‌های سوریه و روسیه و لبنان و سودان از متحدان استراتژیک ما محسوب می‌شوند و فعلاً لبنان را مورد بحث قرار نمی‌دهم و سودان نیز با حدود چهارصد میلیون دلار بدهی ظاهراً بلاوصول به ایران مورد نظر نیست، تنها در مورد سوریه و روسیه سؤال می‌کنم. سوریه از اول انقلاب تا کنون از حمایت‌های بی‌دریغ ایران، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی و سیاسی، برخوردار بوده و عموماً در مجامع بین‌المللی علیه ایران موضعگیری می‌نماید. موضع اخیر آن در اجلاس بیروت که هم از ادعای امارات در خصوص جزائر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس حمایت کرد و هم با رد حمله آمریکا به یک کشور عرب! و نه مسلمان، تلویحاً از حمله آمریکا به ایران به جای عراق پشتیبانی نمود... و روسیه نیز که تعهدات خود راجع به نیروگاه بوشهر را به اتمام نمی‌رساند و از این رهگذر، هم از غرب ارتزاق می‌کند و امتیاز می‌گیرد و هم از ایران، و بالأخره در دریای خزر، ضمن امضاء قرارداد دوجانبه راهی را گشود که نتیجه قهری آن کاهش سهم ایران در دریای مازندران است و با اعلام مانور نظامی، در واقع نشان داد که حرف اصلی را در این منطقه روسیه می‌زند. آیا داشتن چنین متحدان استراتژیکی ما را از داشتن دشمن بی‌نیاز نمی‌کند؟!

۱۳- آیا انتقال انرژی بخشی از آسیای میانه از طریق آذربایجان و جیحان و انتقال انرژی بخش دیگری از آن از طریق ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و دور زدن ایران و محروم نمودن جمهوری اسلامی ایران که مسیر کوتاه، ارزان، اقتصادی و اصلی بود، معلول سیاست‌های خود شما نیست؟ آیا پاسخ این‌همه ضرر و عدم‌النفع را چه کسی می‌دهد؟ آیا عدم حمایت بین‌المللی از ایران، ما را در خصوص حاکمیت بر جزائر سه‌گانه در خلیج فارس با مشکل مواجه نمی‌کند؟

ب ــ سیاست داخلی

۱- آیا اصل ۱۵۹ قانون اساسی را که مقرر می‌دارد تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است، مطالعه فرموده‌اید؟ و آیا اصل ۱۱۰ قانون اساسی که اختیارات رهبر را احصاء نموده بررسی فرموده‌اید؟ اگر آری، با چه مجوز قانونی، یک دستگاه عریض و طویل به عنوان دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت ایجاد کرده‌اید؟ و آیا شما می‌دانید که دادگستری گوش به فرمان، حتا نظر شما را به مثابه قانون، آن هم قانون جزا، تلقی می‌کند و مخالفین نظر شما را مجرم می‌شناسد؟ و تهدید به تعقیب آنها می‌کند؟ برای نمونه اطلاعیه مورخ ۱۳۸۱/۳/٤ دادگستری تهران، کسانی را که برخلاف نظر شما دم از مذاکره با آمریکا بزنند، به عنوان متهم، قابل تعقیب کیفری و مصداق ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌شناسد، در حالی که شما طبق ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی، باید در برابر قوانین با سایر افراد کشور، مساوی باشید، یعنی نه تنها مافوق قانون اساسی نیستید و نه تنها مافوق قانون عادی هم نیستید، بلکه مثل سایر شهروندان این کشور، باید تابع قانون باشید. پس چرا با این شیوه‌های دیکتاتورپرور مبارزه نمی‌کنید؟ آیا سکوت شما در برابر این امور، تنفیذ و تأیید آن تلقی نمی‌شود؟!

٢- مگر شما نفرمودید که تضعیف مجلس جایز نیست؟ آیا دخالت‌های رسمی شما در امر قانونگذاری، مهم‌ترین عامل تضعیف مجلس نیست؟ شما با تجویز کدام اصل قانون اساسی به مجلس نامه نوشتید و نمایندگان را از قانونگذاری در مورد مطبوعات منع کردید؟ شما می‌دانید که شورای نگهبان، حضرتعالی را عین موازین شرع تلقی می‌نماید و مصوبات مجلس را بعضاً به علت مغایرت با نظر شما رد می‌کند؟ آیا واقعاً شما و نظر شما موازین شرع هستید؟ حضرتعالی به تجویز کدام قانون، در امر انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان دخالت نمودید؟ آیا این امر، واقعاً معضل نظام بود؟ و اگر هم معضل تلقی می‌شد، آیا برانگیختن مخالفت بیش از دوسوم نمایندگان منتخب مردم در مجلس، تدبیر شما را زیر سؤال نبرد؟ آیا اینگونه حل معضل می‌کنند؟ آیا رأی منفی بیش از دوسوم نمایندگان، در واقع رأی منفی به نظر و تدبیر شما نبود؟

٣- احتمالاً استحضار دارید که مجلس خبرگان، به دلیل فقدان یک انتخابات کاملاً دموکراتیک و آزاد و توأم با رقابت کامل و نیز به دلیل اعمال نظارت استصوابی توسط فقهای شورای نگهبان که منصوب جنابعالی هستند و نیز به دلیل آنکه اکثریت اعضای آن عملاً ائمه جمعه و نمایندگان حضرتعالی در ارگان‌های مختلف هستند و از این نظر، حقوق‌بگیران حضرتعالی به حساب می‌آیند، عملاً قادر نیستند بر شما و شرائط شما و استمرار شرائط شما نظارت واقعی کنند، مع‌الوصف ظاهراً جنابعالی آنها را از نظارت بر امور سیاسی و امور نیروهای مسلح هم منع کرده‌اید و اگر این مراتب، درست باشد، آیا چنین امری بر جایگاه خود شما لطمه نمی‌زند؟

٤- حضرتعالی به جناب آقای احمد جبریل به خاطر شهادت فرزند گرانقدرشان تسلیت گفتید، آیا انتظار یک تسلیت به خانواده شهدای قتل‌های زنجیره‌ای که به دست محافل خودسر که به هر حال، از عناصر نهادهای رسمی جمهوری اسلامی ایران که نهایتاً تحت مسؤولیت جنابعالی هستند صورت گرفت، یک انتظار بی‌جاست؟ آیا این تسلیت، پاسخی به شایعات مبنی بر آمریت خود شما در آن قتل‌های نفرت‌انگیز نبود؟

٥- جنابعالی از بدو جنبش اصلاح‌طلب ایران، با آن سرسختانه مخالفت کردید. مطبوعات مستقل را پایگاه دشمن خواندید و دادگستری گوش به فرمان، به صرف موضع‌گیری شما حجت را بر خود تمام دید و مبادرت به بستن فله‌ای آنها نمود. در مورد جنبش دانشجوئی هم فرمودید حسینی عمل می‌کنم و بر سرنوشت دانشجویان و جنبش دانشجوئی آن رفت که می‌دانید و هیچکس هم جرأت نکرد بپرسد مگر دانشجویان مظلوم ما که ٤٠٪ رزمندگان اسلام و درصد بالائی از آنها را خانواده‌های ایثارگران و فرزندان معظم شاهد تشکیل می‌دهند، یزیدی بودند که شما در برابر آنها حسینی عمل کنید؟ مجلس اصلاحات را هم به منفعل‌ترین شکل ممکن درآوردید و علاوه بر موانع متعدد بر سر راه قانونگذاری آن و نفی مصونیت پارلمانی و تعقیب و محکومیت و بازداشت بعضی از نمایندگان، اخیراً به صراحت تهدید کردید که در مقابل رئیس‌جمور و نمایندگان مجلس می‌ایستید. مگر رئیس‌جمور و نمایندگان مجلس با رأی مستقیم اکثریت قاطع مردم ایران انتخاب نشده‌اند؟ مگر آنها تبلور ملت ایران نیستند؟ و مگر مقابله با آنها مقابله با ملت بزرگ ایران تلقی نمی‌شود؟ آیا شما در مقابل ملت عظیم‌الشأن ایران می‌ایستید؟ این است سزای ملتی که بیش از ٢٣ سال، سنگر جهاد و تحمل را رها نکرده است؟! این است معنی مردم‌سالاری دینی؟! این است معنی آزادی در شعار محوری «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؟!

٦- حضرتعالی بر مبارزه با فساد اقتصادی در مقام سخن تأکید می‌فرمائید، ولی آیا فساد نتیجه سیستمی که به وجود آورده‌اید، نیست؟ آیا نمی‌دانید چه کسانی از نزدیکان شما و از اعضاء دفتر خود شما در این مسأله متهم هستند؟ آیا نمی‌دانید آقازاده‌ها به اتکاء قدرت حاجی‌آقاهایشان که پست‌های کلیدی در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت و... را اشغال کرده‌اند، بر سر اقتصاد این کشور چه آورده‌اند؟ و آیا نمی‌دانید که حاجی‌آقاها بعضاً دست کمی از آقازاده‌هایشان ندارند؟ آیا نمی‌دانید تمدید حکم آقای رفیق‌دوست توسط جنابعالی در بحبوحه رسیدگی به پرونده اختلاس ١٢٣ میلیارد تومانی و در حالی که هنوز مدت مأموریت وی تمام نشده بود، به معنی حمایت از ایشان و اصولاً به معنی چراغ سبز برای این امور تفسیر می‌شد؟! و خود شما سالانه صدها میلیارد درآمد نهاده‌های عمومی مانند ستاد اجرائی فرمان امام، بنیاد مستضعفان و... را بدون اینکه مجلس یا دولت بر درآمدها و هزینه‌ها کوچک‌ترین نظارتی داشته باشند و کم‌ترین اطلاع‌رسانی به مردم ارائه شود، هزینه می‌کنید و جنابعالی که در پاسخ آیت‌الله طاهری فرمودید هر کس مبارزه با فساد را از خود و از نزدیکان خود شروع کند، آیا این نسخه‌ای را که نوشته‌اید، در مورد خود شما قابل اجرا نیست؟ و آیا بهتر نیست حضرتعالی گزارشی کامل از درآمد و هزینه‌های مزبور را به اطلاع ملت رشید ایران برسانید؟ ملتی که امکانات یک قاره را دارد، اما بخش عظیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی می‌کند و جوانانش، که سرمایه‌های ارجمند فکری این کشورند، گروه گروه به «دیار کفر» پناه می‌برند و در مسیر این پناهندگی، طعمه هزاران مصیبت، از غرق شدن در رودخانه‌ها تا منجمد شدن در کانتینرهای سردخانه‌ای، می‌شوند و ثروت آنها در خوشبینانه‌ترین فرض‌ها در اختیار سوریه، سودان، حماس، سید حسن نصرالله، حکمتیار و... قرار گرفته. راستی مسؤول فرار این مغزهای گرانقدر کیست؟ بگذریم از فرار سرمایه‌ها که خود حدیث غم‌انگیز دیگری است!

۷- آیا تأیید نمی‌فرمائید که حضرت علی علیه السلام با آنکه شایسته‌ترین چهره تاریخ بشریت بود و علی‌رغم نصب الاهی، وقتی که به هر دلیل از رأی اکثریت، محروم ماند از این رأی (ولو ناآگاهانه مردم)، تمکین نمود و افسار شتر خلافت را رها کرد و تلخی روزگاری که چون خار در گلو و چون خاک در چشمش می‌گذشت را با شیرینی پایه‌گذاری سنت حسنه (رجحان رأی مردم بر حق خود)، جبران کرد تا پرچم مردم‌سالاری و آزادی در همه عصرها و برای همه نسل‌ها در اهتزاز باشد و فقط زمانی حکومت را پذیرفت که مردم مصرانه از او خواستند و در مدت کوتاه زمامداری علی‌رغم (عصمت)، هرگز خود را از اشتباه مصون نمی‌انگاشت و پیوسته از مردم می‌خواست تا به او تذکر و هشدار دهند؟ و آیا تأیید نمی‌فرمایید که رأی آقای خاتمی در دوم خرداد ٧٦ بیش از آنکه به معنی «آری» به ایشان باشد، به معنی «نه» به جنابعالی بود؟! زیرا برخلاف نظر شما که طبق آن اکثریت سه‌چهارم مردم ایران، بی‌غیرت یا بی‌سیاست تلقی می‌شوند، ملت هوشمند ایران، علی‌رغم آگاهی از نظر حضرتعالی مبنی بر انتخاب کاندیدای دیگری، آقای خاتمی را برگزید و در چند مورد دیگر این رأی را به نحوی آشکار و معنی‌دار تکرار کرد، هر چند آقای خاتمی نسبت به ماهیت این رأی که برای وی سخت تعهدآور بود، تجاهل نمود، زیرا ایفای آن تعهدات، مستلزم مبارزه‌ای بود که اصولاً آقای خاتمی مرد آن مبارزه نبود و به خاطر پذیرش مسؤولیتی که توان ایفای آن را نداشت، در پیشگاه ملت مظلوم و عظیم‌الشأن ایران مؤاخذه خواهد شد. حتا اگر فرض کنیم که تصاحب کرسی مدیریت این کشور توسط شما در سال ١٣٦٨ منطبق با قانون بوده باشد، لااقل از دوم خرداد ٧٦ به بعد، مردم ایران در همه موضع‌گیری‌ها به سیاست شما و جناح مورد حمایت شما رأی عدم اعتماد داده‌اند، که آخرین آنها همان نظرسنجی اخیر در مورد امریکاست. بگذریم از نظرسنجی دیگری که طبق آن شما و سیستم حکومتی شما فقط از شش درصد حمایت مردم برخوردار بوده و نود و چهار درصد دیگر، خواهان تغییرات اساسی هستند. لذا اگر این ادعا درست باشد که لااقل از دوم خرداد ٧٦، حضرتعالی رأی اعتماد ملت ایران را از دست داده‌اید، آیا ادامه حکومت شما با سیره علوی مغایرت ندارد؟ و اگر این واقعیات را انکار می‌فرمایید، آیا انجام رفراندم و مراجعه به آراء عمومی نسبت به ادامه مدیریت جنابعالی، راه حل قابل قبولی نخواهد بود؟

۸ـ جنابعالی بارها فرموده‌اید راه امام، راه شما و هدف امام، هدف شماست. آیا امام نمی‌گفت میزان، رأی مردم است؟ آیا نمی‌فرمود مرکز همه قدرت‌ها و همه قانون‌ها مجلس است؟ و آیا تأکید نمی‌کرد که مجلس، در رأس امور است؟ راه امام را این‌گونه ادامه می‌دهید و اهداف امام را این‌گونه پاس می‌دارید؟ آیا مجمع تشخیص مصلحت که به اشاره شما با تصویب آئین‌نامه‌ای می‌خواهد مصوبات مجلس را به طور سیستماتیک کنترل کند و در واقع، تیر خلاص را به پارلمان شلیک کند و از مجلس، به طور کامل، خلع ید شود، با راه امام و منش امام و هدف امام هماهنگ است؟! آیا امام نمی‌گفت اگر به او خدمتگزار گویند بهتر است تا رهبر، اما حضرتعالی به شکل مسرت‌بخشی واژه «رهبری» را مکرراً در مورد خود استعمال می‌کنید و در زمان مدیریت حضرتعالی، چهره‌ای غیرقابل دفاع از اسلام و ولایت ترسیم گردیده و از این منظر، به دین و ولایت جفا شده است و این تصویر نادرست از دین و ولایت، یکی از علل دین‌گریزی جوانان است که از این مصیبت عظما به ساحت مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه شکوه می‌برم و می‌پرسم آیا پاره‌ای از رفتارهای شما بیش از آنکه نمایانگر مدیریت شما بر کشور باشد، نمایشگر مالکیت شما بر این ملت نیست؟ به‌خصوص اهانت‌های شما به مردم، آیا انسان را بیاد رفتار مالکان دوره فئودالیته نسبت به رعایا و حتا به یاد رفتار برده‌داران نسبت به بردگان نمی‌اندازد؟ با آنکه دوره برده‌داری و فئودالیته دیرزمانی است که به سر آمده، تازه من بعید می‌دانم که حتا برده‌داران نسبت به بردگان، واژه‌هائی مانند بی‌غیرت را به کار برده باشند. به هر تقدیر، نتیجه قهری و منطقی چنین رفتار و چنان چهره خشنی از حکومت دینی و بالأخره، نتیجه حتمی تجربه شکست‌خورده حکومت مذهبی شما پیدایش رنسانس، سقوط حکومت دینی و نهایتاً استقرار نظامی لائیک و سکولار در قالب یک جمهوری تمام‌عیار خواهد بود.

در پایان از حضرتعالی می‌خواهم به‌جای هرگونه واکنش ناشی از توهم توطئه که خودبه‌خود مجوزی برای اقدام محافل خودسر خواهد بود، این کلام را منصفانه بررسی فرمائید و نسبت به هر مقدارش که حق، تشخیص دهید، تسلیم گردید. این سطور را برای رضای خداوند، دفاع از حق، تذکر به جنابعالی و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از ملت مظلوم ایران نوشتم، آن‌هم به حکم خداوند که فرمود «ولاتلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و أنتم تعلمون» (حق را لباس باطل مپوشانید و حق را کتمان مکنید، در حالی که می‌دانید). به هر حال، به خدا توکل می‌کنم و از محافل، به او پناه می‌برم و با این سروده خود، به سخن خاتمه می‌دهم:

سرم اگر برود
«به دل هراس ندارم، خدا چو یار من است

اگر همه بگریزند، خدا کنار من است
همان که حضرت موسی به نیل یاری کرد
به لحظه‌های خطر، مونس و نگار من است
کسی که در دل ماهی نظر به یونس کرد
همیشه در نظرم هست و یار غار من است
همانکه یوسف کنعان ز چاه بیرون برد
یقین، محافظ جان امیدوار من است
کسی که آتش نمرود را گلستان کرد
به وقت آتش فتنه نگاهدار من است
دفاع از وطن و حق ملت ایران
همیشه کار من است و همه شعار من است
سرم اگر برود بر سر دفاع از این مردم
خدای سجده نمایم که این‌هم افتخار من است
اگر فدای وطن، خاندان خود بکنم
نشان راه درست و عزم استوار من است
مبارزه به ستمگر، سرشته با جانم
اگر چه قتل و شکنجه در انتظار من است
نه از شما بهراسم، نه اهل سودایم
که ترس و خلق‌فروشی بدان که عار من است
نه شاعرم که سرایم به سوک آزادی
وگرنه این سخن قلب بی‌قرار من است
امید «شعله» که راه تو پر ز رهرو باد
که آن طریق رهائی این دیار من است»

در سینه ستبر من قلبی کوچک برای ملت بزرگ ایران می‌تپد.

بنده خدا
قاسم شعله‌سعدی

*** منبع ***
وبسایت رسمی دکتر قاسم شعله‌سعدی

http://www.sholehsadi.com/letters.php

۱۲-۴- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲

زمانی فرا خواهد رسید که شورای فرماندهی سپاه هم حرف شما را گوش نمی‌کند. آن‌وقت است که «علی می‌ماند و حوضش»

جناب آقای خامنه‌ای!
در خبرها خواندم که گفته‌اید کسانی که در حوادث روزهای اخیر دانشگاه به اعتراض صنفی پرداخته و یا معترض به سیاست‌های رایج کشور شده‌اند، عوامل دشمن‌اند و دستور صادر کرده‌اید که با این عوامل دشمن با بی‌رحمی برخورد شود. اگر چه پیش‌تر از این نیز صدور دستورات تند شما را در برخورد با مطبوعات و مردم شاهد بودیم، اما این دستور صریح، که در شما بی‌سابقه است، باب جدیدی می‌گشاید که برای من که شما را می‌شناسم عجیب است؛ و همراه با این تعجب، مجموعه‌ای فراوان از سؤالات را در من بر می‌انگیزد.
نخست می‌خواهم بپرسم آیا می‌دانید حاصل صدور برخورد بی‌رحمانه چیست؟ و مجریان این دستورات چگونه آن را اجرا خواهند کرد؟ و کسانی که این بی‌رحمی بر آنان روا می‌شود چه کسانی هستند؟ و بر سرشان چه خواهد آمد؟ آیا زمانی که دستور برخورد بی‌رحمانه صادر می‌کردید می‌دانستید که ممکن است کسانی کشته شوند؟ وقتی دستور تحبیب قلوب را در فردای فاجعه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ صادر کردید، فرزندان چفیه به گردن شما چنان بی‌رحمی کردند که زخمش تا مدت‌ها بر چهره جامعه ایران بود، وای به امروز که دستور بی‌رحمی صادر می‌کنید.

جناب آقای خامنه‌ای!
آنان که به تبعیت از انصار پیامبر اسلام، خودشان را انصار حزب‌الله و لابد یاران شما می‌خوانند، سوگمندانه پلیدترین و بی‌رحم‌ترین جوانان این کشورند. وسایل إعمال برخورد آنان، در حالتی که دستور برخورد بی‌رحمانه صادر نکرده بودید، ابزاری بود مانند زنجیر، باتوم، پنجه‌بوکس، چاقو، گاز بی‌حس کننده، کمربند چرمی و چیزهایی شبیه این. این موجودات معمولاً برخلاف سنت‌های جوانمردانه جنگ و کُشتی و حتا دعوا یک به یک نمی‌جنگند، اینها در گروه‌های ده پانزده نفری یکی را گیر می‌آورند و دسته‌جمعی حمله می‌کنند. در هنگام کتک زدن، و به قول شما بی‌رحمانه برخورد کردن، چنین توهم می‌کنند که انسان‌هایی فداکار و از جان گذشته‌اند. و گروه ده پانزده نفری ایثارگران به جان جوانی، دختری یا پسری، می‌افتند که معلوم نیست تا چه حد در درگیری و دعوا نقش داشته است. من بارها آدم‌های زخمی را دیده‌ام که برخورد بی‌رحمانه مورد نظر حضرتعالی با آنان روا شده است. و عجیب است که زخم‌های این خشونت‌های بی‌رحمانه پس از گذشت یک ماه و دو ماه که هیچ، تا سال‌ها خوب نمی‌شود.
نمی‌دانم، فکر کردید و دستور برخورد بی‌رحمانه صادر کردید؟ یا مطابق معمول، با دیدن گروهی از روستائیان ورامین که خودشان را فدایی رهبر خواندند، ذوق‌تان گل کرد و دستور دادید؟ آیا متوجه هستید وقتی که همه جمعیت می‌گویند سرباز شما هستند و گوش به فرمان شما هستند، این «همه» فقط پانزده درصد از جمعیت کشور است؟ و آیا می‌فهمید که به همین دلیل است که حق ندارید احساس کنید رهبر سیاسی یا مذهبی همه مردم ایران هستید؟ آیا می‌فهمید این جمعیتی که فریاد می‌زند، در حالت زندگی عادی و در زندگی اجتماعی جرأت ندارد به مردم اعلام کند که حزب‌اللهی است و مدافع شما و وضع موجودی است که شما طرفدارش هستید؟ آنها می‌آیند و فریاد می‌زنند و شما دچار این توهم می‌شوید که چون سالن پر از جمعیت است یا استادیوم پر از جمعیت است یا خیابان پر از جمعیت است، بنا بر این، اکثریت مردم شما را دوست دارند. حاصل این توهم، این است که می‌گویید که به اشاره یک انگشت، دشمنان را توسط مردم سر جایشان می‌نشانید. اشاره انگشت شما را مردم فداکار ایران نیستند که می‌پذیرند، نه، اشتباه نکنید؛ اشاره انگشت شما را قاضی دادگاه انقلاب و دادگاه مطبوعات و فرماندهان سپاه و بسیج و انصار حزب‌الله می‌بینند. آنها قدرت دارند. آنها می‌توانند با امضاء یک کاغذ، یک خانه را بازرسی کنند و کسی را به زندان بیندازند یا با باتوم و زنجیر، بدن‌های بی‌دفاع را له کنند. پشت این قدرت، هیچ چیز مقدسی نیست، هیچ انگیزه پاکی نیست. عاشقان و فداکاران شما مثل آب خوردن فحش می‌دهند و با بی‌رحمانه‌ترین شکل کتک می‌زنند و تا مطمئن نباشند که یک لشگر ضد شورش پشتیبان آنهاست، جرأت حمله به جوانان کشورمان را ندارند. اشتباه نکنید! متأسفانه شما در هفت سال اول حکومت نادرشاه نیستید که قدرت و انگیزه داشت، شما در هفت ساله دوم هستید، همان سراشیبی که تقریباً تمام قدرتمندان بر سریر قدرت فریب آن را خورده‌اند و دستور برخورد بی‌رحمانه را صادر کرده‌اند. و سوگمندانه هیچ کدام تأمل نکردند که

آیا این برخورد بی‌رحمانه دوای درد آنهاست یا نه. حاصل، این می‌شود که تازه وقتی قدرت را از دست دادند به این فکر می‌کنند که کاش عاقلانه و منطقی برخورد کرده بودند.

آقای خامنه‌ای!

نه شما در ایران محبوب‌تر از صدام حسین در عراق هستید و نه انصار حزب‌الله و بسیج و سپاه و طرفداران شما انگیزه و عصبیت سربازان و عاشقان صدام حسین را دارند. محض رضای خدا به سرنوشت او نگاه کنید و درس عبرت بگیرید. صدام حسین، که زمانی نامش بر بدن هر شهروند عراقی لرزه می‌انداخت، ذوب شد و به زمین فرو رفت و الآن جز کابوسی در ذهن مردم عراق نیست. مردم چنان از او نفرت پیدا کردند که با آغوش باز، سربازان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و خشونت‌بار جهان را استقبال کردند. این سرنوشتی تلخ است، کاری نکنید که مردم در آرزوی حمله آمریکا باشند. این ظلمی است بر مردم ایران. آنان دوست دارند مستقل باشند و پیشرفت کنند و آزادی فردی و سیاسی و امنیت داشته باشند. آنان می‌خواهند در پناه قانون زندگی کنند و مثل همه مردم جهان، نزد افکار عمومی جهانیان، احترام داشته باشند. اینها حق طبیعی مردم است.

جناب آقای خامنه‌ای!

آیا می‌دانید که مردم، کاربرد واژه «دشمن» را در جملات شما مسخره می‌کنند؟ آیا شنیده‌اید که وقتی در مورد دشمن حرف می‌زنید مردم خنده‌شان می‌گیرد؟ متأسفانه تعریف دشمن در ادبیات سیاسی شما آن‌قدر گشاد شده است که ۸۵ درصد جمعیت ایران در آن، جا می‌گیرند. مجلس، دشمن است، دولت، دشمن است، احزاب، دشمن‌اند، جوانان، دشمن‌اند، زنان، دشمن‌اند، دانشجویان، دشمن‌اند، پیرمردها دشمن‌اند.... آقای خامنه‌ای! دوستان‌تان کجا هستند؟ چند نفرند؟ چند درصد جامعه ایران هستند؟ با اتکاء به چقدر پشتیبان جرأت می‌کنید از کلمه «ملت ایران» استفاده کنید؟ این چه کشوری است که اکثریت مردمش دشمن کشورشان هستند؟ حتماً یک اشکالی وجود دارد. آقای هاشمی معتقدند که با ۱۵ درصد از آرا هم می‌توان یک کشور را اداره کرد. آیا شما هم همین اعتقاد را دارید؟ می‌دانید نام حکومتی که اکثریت مردم را دشمن می‌داند چیست؟ شما آن‌قدر دانش دارید که معنیِ نام دیکتاتوری را بدانید. آیا وقتی در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در مشهد در جمع روشنفکران خراسان به حکومت ایده‌آل‌تان فکر می‌کردید هرگز گمان می‌کردید رهبر کشوری بشوید که فقط ۱۵ درصد مردمش حکومتشان را قبول داشته باشند؟ اگر زمانی به شما می‌گفتند نظرتان درباره چنین حکومتی چیست، چه می‌گفتید؟ دور و برتان آینه سراغ دارید؟ چه مدتی است که در آینه به خودتان خیره نشده‌اید؟

آقای خامنه‌ای!

یکی از دوستان قدیمی‌تان به من می‌گفت کار تمام است. می‌گفت آقا به این نتیجه رسیده است که اگر برود، ایران هم می‌رود. می‌گفت آقا می‌گوید تا آخرین قدم می‌ایستم و نمی‌گذارم با از میان رفتن ما دین هم از بین برود. او با ناامیدی در مورد شما فکر می‌کرد و معتقد بود در چنین وضعی بهتر است آدم، مثل کسی که در طوفان شن گرفتار شده است، گوشه‌ای بنشیند تا طوفان تمام شود و اگر زنده ماند، به زندگی‌اش بعد از طوفان ادامه دهد. این نگاه دوست قدیمی شماست، وای به حال ملت که شما را دوست ندارد و دوست نمی‌شمارد.

آقای خامنه‌ای!

یک بیماری وجود دارد به نام «پارانویا»، این بیماری دو نشانه دارد؛ نخست اینکه بیمار احساس عظمت می‌کند و خود را مهم‌ترین موجود جهان می‌پندارد و دوم اینکه بیمار احساس می‌کند تمام جهان در حال توطئه علیه او هستند. این بیماری را می‌شناسید؟ بسیاری از قدرتمندان بر سریر قدرت دچار این بیماری‌اند. آنان احساس می‌کنند عظیم‌اند، احساس می‌کنند ناجی محرومان و فقرا و مستضعفان و پابرهنگان‌اند. احساس می‌کنند در سرنوشت بشر نقش مهمی دارند، فکر می‌کنند قدرت تغییر جهان را دارند. در همان حال، همه را دشمن می‌پندارند، می‌بینند که همگان در حال توطئه‌اند. آمریکا قصد حمله نظامی دارد، اروپا قصد تهاجم فرهنگی دارد، ژاپن قصد تهاجم اقتصادی دارد، عرب‌ها قصد دارند با توسعه وهابیت شیعه را از بین ببرند، حیدر علی‌اف قصد دارد تا آذربایجان را از ایران جدا کند، حامد کرزای قصد دارد تا مرز شرقی را دچار بحران کند. همین می‌شود که همه دشمن می‌شوند، همه سازشکار و خودفروخته می‌شوند. یاسر عرفات می‌شود دوست اسرائیل و بشار اسد می‌شود موجودی ترسو و سازشکار. هیچ‌کس دوست نیست، جز موجوداتی موهوم که در واژه‌هایی موهوم‌تر معنی می‌شوند. می‌گویید دوستان ما ملت‌های مستضعف‌اند.

این ملت‌های مستضعف کجا هستند؟ جغرافیای‌شان کجاست؟ اسمشان چیست؟ چطور فهمیدید که دوستان ما هستند؟ آقای خامنه‌ای! شخص شما در جهان دوستی دارید که بدون کمک مالی، حامی شما باشد؟

از مرزهای جهان بگذرید و داخل کشور بیایید. چه کسانی در داخل کشور قصد توطئه علیه شما را ندارند؟ «نهضت آزادی»، با متوسط سنی ۷۰ سال، قصد براندازی حکومت را دارد. «ملی- مذهبی‌ها» شش ماه بعد از اینکه چهار بار در خانه همدیگر مهمانی دادند، شدند تشکیلاتی پیچیده که برای آمریکا کار می‌کردند. «مشارکتی‌ها» جاده‌صاف‌کن آمریکا هستند. تندروهایی مثل «مجاهدین انقلاب» قصد کودتای خزنده دارند. روشنفکران که مادرزاد، دشمن اسلام‌اند. ملی‌ها که مرتد هستند. جوانان که فاسدند. زنان که متأثر از فرهنگ غربی‌اند..... اینها را جمع ریاضی ببندید، چند نفر برای شما باقی می‌ماند؟ واقعاً اگر این‌همه دشمن قصد توطئه علیه شما را دارند، پس این حکومت با اتکاء به چه چیزی سر جایش ایستاده است؟

آقای خامنه‌ای!

بگویید تا حفاظت اطلاعات قوه قضائیه نظرسنجی علمی کند و ببیند که شما محبوب چند درصد از مردم ایران هستید. نمی‌گویم وزارت اطلاعات، چون لابد وزارت اطلاعات هم دشمن است و قابل اعتماد نیست. فکر می‌کنید چند درصد از مردم ایران شما را دوست دارند؟ چند درصدشان در خلوت به شما احترام می‌گذارند؟ چند درصدشان در گفتگوی دونفره نام شما را با احترام می‌برند؟ می‌دانید! شاخص خوبی به شما می‌دهم، امیدوارم کمی به آن فکر کنید. می‌گویند نفرین، آخرین کاری است که یک درمانده می‌کند. وقتی مردم کاملاً از دست یک حکومت به تنگ می‌آیند و همه راه‌های اصلاح، بسته می‌شود، مردم رهبرانشان را نفرین می‌کنند و برای آنها جوک می‌سازند. به دفترتان بگویید برایتان جوک‌هایی که پس از توقیف و سرکوب مطبوعات در مورد شخص شما ساخته شد را جمع‌آوری کند؛ آنها را گوش کنید و به انگیزه سازندگان آن دقت کنید. هر بار که علیه مردم حرفی زده‌اید و مردم حق اعتراض نداشتند، یک جوک برای شما ساختند. هر بار که حق انتخاب را از مردم گرفتید، مردم یک جوک در مورد شما ساختند. سوگمندانه این جوک‌ها آن‌قدر غیرانسانی است که من حتا حاضر نیستم خیلی از آنها را گوش کنم، نه به این خاطر که در مورد شماست، نه، به این خاطر که در مورد یک انسان است. اما شما، شخص شما هستید که خودتان را ویران کرده‌اید. شما هستید که اجازه می‌دهید برایتان جوک بسازند. و می‌دانید که «خودکرده را تدبیر نیست». وقتی جرج بوش در نقش یک احمق سیاسی ظاهر شد و بدون هیچ دلیلی، رفتاری تجاوزکارانه در پیش گرفت، مردم جهان و آمریکا هزاران جوک برای او ساختند. وقتی یک شهروند، تحت فشار حکومتش قرار می‌گیرد و راهی برای واکنش قانونی ندارد و حق اعتراض از او سلب می‌شود، مجبور می‌شود تا باورهایش و کینه‌اش را در لطیفه و جوک نشان بدهد. آقای خامنه‌ای! در این چهار سال، کاری کرده‌اید که مردم کینه شما را به دل دارند. شما می‌روید، مطمئن باشید که می‌روید؛ حتا اگر به نابودی حکومت مطمئن نباشید، به مرگ که ایمان دارید؟ هیچ‌وقت یادتان نرود که نام نیکی از شما در تاریخ ایران نخواهد ماند. البته، نه، بگذارید کمی عادلانه‌تر قضاوت کنم؛ این را می‌توانم بگویم که شما در دوران خودتان دستور بی‌رحمی و شقاوت و اعدام را تا به حال صادر نکرده‌اید. به این ایمان دارم. گمان می‌کنم چیزهایی از رمان و شعر و موسیقی و ادبیات و محمد مختاری و شریعتی و اخوان و شفیعی کدکنی و روشنفکران خراسان هنوز به جا مانده است که به شما اجازه نمی‌دهد بی‌رحم باشید و دستور اعدام صادر کنید. گرچه می‌دانم که خاتمی درمانده و مستأصل، مدت‌ها بست نشست که شما دستور اعدام بچه‌های دانشجوی واقعه ۱۸ تیر [را] صادر نکنید، و شما معتقد بودید که باید چند تایی را اعدام کنند تا چنین وقایعی تکرار نشود و عبرت شود برای دیگران.

جناب آقای خامنه‌ای!

بگویید تا فهرست اسامی کوچک دستگیرشدگان ۱۸ تا ۲۵ ساله درگیری‌های دانشجویی را برایتان بیاورند. مطمئنم نام‌هایی مانند ابوذر، سجاد، میثم، احسان، یاسر، سارا، مونا و زهرا در آن فهرست فراوان است. اینها فرزندان پدر و مادرهای نسل جنگ و انقلاب هستند. این بچه‌ها در مدارس جمهوری اسلامی درس خوانده‌اند. این بچه‌ها تقریباً هرگز از ایران پایشان را بیرون نگذاشته‌اند. شما به اینها می‌گویید عوامل دشمن؟ ابوذر و میثم و یاسر که عوامل دشمن باشند، وای به خود دشمن! چه شد که اینها دشمن شدند؟ چه کسی اینها را به خیابان کشید؟ وقتی قاضی مرتضوی در بهار سال ۱۳۷۹ به دستور شخص شما حکم بازداشت ۱۴ روزنامه را در یک شب امضا کرد و لکه ننگ بر دامن شما و جمهوری اسلامی گذاشت، شما اجازه دادید تا تخم کینه و نفرت در دل یک نسل کاشته شود. حالا بیایید و آنچه کاشته‌اید درو کنید. می‌گویند:

«هرکه گریزد ز خراجات شهر
جورکش غول بیابان شود»

آقای خامنه‌ای!

روزهای تلخ و سیاهی در پیش است. به حکم آنکه انتقادات نرم و ملایم ما را در مطبوعات دوم خردادی تاب نیاوردید، به حکم آنکه روند طبیعی جنبش اصلاحات را تحمل نکردید، به حکم اینکه نپذیرفتید یک اقلیت ۱۵ درصدی حق ندارند ۷۰ درصد قدرت را در اختیار داشته باشند، به حکم اینکه نپذیرفتید مردم حق دارند نمایندگان خود را انتخاب کنند، به حکم اینکه نپذیرفتید مردم حق دارند اعمال خود را به اختیار انجام دهند، به حکم همه اینها، نسلی را در پیش رو خواهید داشت که اصلاً شما را دوست ندارد و به این نتیجه رسیده است که حکومت شما غیرقابل اصلاح است.

حالا دو راه در پیش دارید، یا پا پس بگذارید و بپذیرید که سهم واقعی از قدرت برای آن ۱۵ درصد حفظ شود و یا دستور بی‌رحمی و برخورد بی‌رحمانه صادر کنید و بدون گوش کردن به مشاورت عاقلان، با اشاره انگشت، مخالفانتان را درو کنید. اگر جسد ٤٠ یا ۵۰ نفر کف خیابان امیرآباد بیفتد، مطمئن باشید آن خانه دیگر هرگز روی آرامش نخواهد دید. طوفان جامعه چنان گیج‌کننده است که فرصت تأمل دوباره به شما را نخواهد داد. زمانی فرا خواهد رسید که شورای فرماندهی سپاه هم حرف شما را گوش نمی‌کند. آن‌وقت است که «علی می‌ماند و حوضش»، گرچه سالهاست که علی مانده است و حوضش. در این حال، هرچه کنید به ضرر شما خواهد بود. آن‌وقت است که چفیه‌ها را دختران جوان به عنوان دستمال‌گردن و رودامنی خواهند بست و به تمسخر تمام آنچه ارزشی خوانده‌اید خواهند پرداخت. و این تمسخر، پاداش کسی است که نمی‌خواهد چیزی را به وقت خودش بفهمد.

آقای خامنه‌ای!

دستور برخورد بی‌رحمانه‌تان را هرچه زودتر پس بگیرید. واقعیت اجتماعی بی‌رحم‌تر از آن است که کسی بتواند چنین دستوراتی صادر کند. می‌خواهم رازی را با شما در میان بگذارم. دانستن آن سودمند است. پیرمردها و میانسالان جامعه ایران تندروتر از جوان‌ها هستند، همه می‌دانند که تا دو سه سال دیگر، جمهوری اسلامی در تاریخ سیاسی جهان تدریس خواهد شد و اثری از آثارش نخواهد ماند. پیرمردها می‌گویند تا دو سه سال دیگر، ما پیرتر می‌شویم و دیگر وقتی برای زندگی نخواهیم داشت، اما جوان‌ها می‌گویند ما تازه آن زمان اول جوانی‌مان است و وقت زندگی داریم، بنا بر این، چه عجله‌ای است!

آقای خامنه‌ای! رهبری حکومتی که مردمش ساعت پایانش را انتظار می‌کشند کار سختی است؟ نه؟

سید ابراهیم نبوی

۱۳-۴- نامه سرگشاده امیرفرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ۲۸ خرداد ۱۳۸۲

به نام خداوند
آقای خامنه‌ای!
رهبر حکومت اسلامی ایران
سلام علیکم

حضرتعالی مرا نیک می‌شناسید و تاریخ و ملت معاصر ایران نیز مرا و دوستان سابقم را که از یاران شما می‌باشند نیز به خوبی می‌شناسند. دوستان سابقم و فدائیان شما این روزها بی‌امان و سخت مشغول دفاع از شما و حکومتتان هستند و الحق هم که تا پای جان بر سر این پیمان ایستاده‌اند، اما چه حیف که سود این دفاع احمقانه را نه شما که دشمنتان آمریکا خواهد برد؛ که این دفاع خشونت‌طلبانه مساوی است با باز شدن پای ژاندارم‌های منطقه و آنچه که بر سر افغانستان و عراق آمده است و باقی ماجرا...
دانشجویان و ملت این روزها به خیابان‌ها ریخته‌اند و فریاد بر داشته‌اند و آزادی و مساوات را طلب می‌کنند؛ فریاد بر می‌آورند و خواستار عدالت اجتماعی هستند و از همین روست که مباح است تا خون پاکشان نیز بر سنگفرش خیابان‌ها نقش بندد. راستی مگر چه شده است که امروز حرف از عدالت و آزادی و حرف از همه‌پرسی و برابری اجتماعی ممنوع است و تاوانش مرگ است؟ و مگر اینها ارکان متشکله این نظام نبود؟ مگر این انقلاب برای استقرار آزادی به پیروزی نرسید؟ مگر این انقلاب به پیروزی نرسید تا جامعه بی‌طبقه توحیدی را برقرار کند؟ پس امروز در پس گذر از بیست و چهار سال، چه شده است که اگر در خیابان‌ها حرف از آزادی و حاکمیت مردم بزنی، گرفتار جوخه‌های مرگ و وحشت فدائیان شما خواهیم شد؟ پس باید پذیرفت که این انقلاب و حاکمان و فدائیان آن و همه و همه چیز آن رنگ باخته است!
در همین دو روز گذشته بود که ایادی شما مرا به وحشیانه‌ترین شکل ممکن از مقابل دانشگاه تهران ربوده و به سیاهچال‌های خویش بردند و به شکنجه و ارعاب من پرداخته‌اند و وقتی که برایشان خواسته‌هایمان را که همان ارزش‌های سابق این نظام بوده را مطرح می‌کردم، می‌گویند که زور بی‌جا می‌زنیم! اما غافل از آنکه هیچ زوری هر چه اندک، اما بی‌حاصل نخواهد بود، مگر نه اینکه پیر جماران گفته است که وقتی که حقیقت و صداقت مطرح باشد، آتش اگر چه به اندازه کف دستی هم باشد، دنیایی را خواهد افروخت. امروز عده‌ای حزب‌اللهی‌نما با سوء استفاده از لباس و چکمه مقدسی که روزگاری با افتخار آن را بر تن نموده و مقابل دیکتاتوری صدام ایستاده بودیم، به خیابان‌ها ریخته و رقص آتش و چماق برکرده و به ما می‌گویند که آرام بگیریم و به نوعی خفه شویم و حرفی از آزادیخواهی و عدالت‌طلبی نزنیم، و ما هم گفته‌ایم و می‌گوئیم که نمی‌توانیم بیش از این سکوت کنیم، چرا که دل‌شکسته‌ایم و داغدار، هنوز که هنوز است داغ برادران شهیدمان بر دلمان است، داغ آنان که شب بر خاک‌های شلمچه می‌خفتند و روز به آسمان‌های فکه می‌پیوستند، داغ آنانی که تا آخرین لحظه بر پیمانی که با ملت بسته بودند و آن دفاع از ایران و ایمان بود، وفادار ماندند و نارنجک را که می‌دیدند آغوش خویش را برایش باز می‌کردند تا مبادا کمر گردان بشکنند.
پدرانمان به خاطر مبارزه با غارت پهلوی، به خاطر احیای عدالت اجتماعی، به خاطر استقلال و آزادی و جمهوری و اسلامی، به خیابان‌ها ریختند و شلاق خوردند و زندان رفتند و خودمان نیز برای استمرار این نظام، تمام محدودیت‌ها را متحمل شدیم و گشنگی کشیدیم، جنگ هشت‌ساله را پشت سر گذاشتیم و تمام معذوریت‌ها را تحمل کردیم، در خانه‌های فقر، زاده شدیم، اما امروز وقتی به زعفرانیه و کامرانیه و آجودانیه می‌رویم و چشممان به برج‌ها و کاخ‌های کارگزاران شما می‌افتد سرمان گیج می‌رود و دلمان سخت می‌گیرد که این است نظام اسلامی و علوی؟!
آیا باید آرام گیریم؟ ما که چند صد دانشجوی پای برهنه و از نسل انقلاب و مستضعف هستیم برای چه آرام گیریم؟ ما که چیزی نداریم تا از دست بدهیم جز جان ناقابلمان که مشتاقیم آن را هم به پای عقیده‌مان بدهیم؟ مشتی دانشجویی شوریده که عهد بسته‌ایم تا بر پای این بیرق عدالت‌طلبی و آزادیخواهی که در دست داریم بایستیم. پس می‌ایستیم، چنانچه حضرتعالی نیز در سال‌های مبارزه با سلطنت ایستادید. می‌ایستیم و هراسی از برچسب‌هایی که این روزها اطرافیان شما به ما می‌زنند نداریم.
ما که هم خود می‌دانیم کیستیم و هم ملت می‌شناسندمان، ما که نسل خون و آتش و قیام هستیم، ما که نسل انقلاب هستیم، ما که نسل جنگ هستیم، ما که نسل شهادت و شهامت هستیم و اکنون که باز از همان ارزش‌های اولیه انقلاب می‌گوئیم، اراذل و اوباش و سوسول و شورشی و بچه‌ساواکی لقب می‌گیریم! به‌راستی ما سوسول هستیم؟ ما که با سنین دوازده سالگی و سیزده سالگی با جعل شناسنامه به جبهه می‌رفتیم و

نوجوانی‌مان را بوی باوروت و آتش و خون پر کرده و با شهادت و به خاک افتادن هر برادرمان، به خاک افتادیم و اکنون از میان هر صد دوستمان، یک نفرشان را سراغ نداریم که پیکری سالم داشته باشد و هر کدام را که می‌نگریم، جزئی از اجزای بدنش قلابی است و مصنوعی، سوسول هستیم؟ و آقازادگانی که بیست و چهار سال است در کنج عافیت و هزارتوهای پلیدشان به‌سر می‌برند و از خون این ملت ارتزاق می‌کنند و تعطیلات آخر هفته‌شان را در کانادا و اروپا و آمریکا می‌گذرانند، ولی‌نعمت این مملکت هستند و مردان مرد؟

آری، در ابتدای کلام آوردم که امروزه بسیاری از واژه‌ها رنگ باخته‌اند و عوض شده‌اند. شما نیک می‌دانید که این ملت و دانشجویان با کسی یا کسانی مشکل و خصومت شخصی ندارند. در دل این ملت، دیگر جائی برای مشکل و خصومت شخصی نمانده است، ملتی که هشت سال جنگیدن و رزم بدون کینه شخصی را آموخته‌اند، چگونه می‌توانند دل به کینه شخصی و مشکلات خانوادگی و خصوصی بدهند؟ مگر از بین رفتن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، سرکوب همه‌جانبه مردم، پایمال کردن حقوق زنان، گسترش فقر و بیکاری، اعتیاد و فحشا و از بین رفتن ارزش‌های والای انسانی، دیگر جائی برای کینه و عداوت شخصی هم برای این ملت باز گذاشته؟

جناب آقای خامنه‌ای!

شما برای پیروزی حاکمیت مردمسالاری، خود، زندان رفته‌اید و شلاق خورده‌اید و ما برای برقراری و صیانت آن، بارها و ماه‌ها و سال‌ها در بازداشتگاه «توحید»، زندان‌های انفرادی را تحمل کرده‌ایم و شکنجه‌هایی را کشیدیم که هر کدامش برای یک‌بار مردن در بازداشتگاه «کمیته مشترک» بس و کافی بود. شما که خود، روزگاری فعال و زندانی سیاسی بوده‌اید، نیک می‌دانید که چه راه پرخطر و ناهمواری را پیش رو داریم و هرگز سکوت نخواهیم کرد، چرا که این راه، اگر سکوت‌پذیر بود، در روزگار جوانی شما هم سکوت می‌کردید!

در هفته پیش که اعتراض و انتقاد خویش را در کوچه پس کوچه‌های تهران، به هنگام تعطیل شدن کلاس درس و در حال رفتن به خانه زمزمه می‌کردیم، خود نمی‌دانستیم که دست بر چه نقطه حساسی گذارده‌ایم و چه زود ملت را در پشت سر خود یافته و امروز که به یک هفته گذشته خوب می‌نگریم، می‌بینیم که تیر چه درست بر هدف خورده است! ما تا استقرار آزادی و استقلال و تا برقراری جمهوری ناب، از پای نخواهیم نشست و اگر ما را هم از پای در آورند، اما دغدغه‌ها و فریادهای ما جاودانه خواهد ماند، چرا که این دغدغه‌ها ماندگار است و پس از ما نیز می‌ماند و بار دیگر شهر و کشور را به انقلاب وا می‌دارد. این شعله‌ای که در سینه‌های دانشجویان و ملت است و قول می‌دهم که روز به روز فروزان‌تر خواهد شد و می‌بینید که هر روز از یک دانشگاه و خیابان و شهر سر می‌کشد و از هیجده تیرماه روز اوج مظلومیت دانشجویان نیز می‌گذرد و می‌گذرد و از ما نیز شاید خاکستری خواهد ساخت، اما بی‌شک بهار زیبایی را ارمغان خواهد داد.

این روزها مشتی چماق‌به‌دست، از نام و نان شما ارتزاق می‌کنند و به بهانه دفاع از شما به مال و ناموس مردم حمله می‌برند و عربده می‌کشند و ترک‌تازی می‌کنند و به ملت و جوانانی حمله می‌برند که روزگاری ولی‌نعمت این مملکت بودند، داغ و درفش بر سر این ملت فرو می‌آورند و حیدر حیدر سر می‌دهند و چاقو و تیغ بر صورت دختران و پسران این مرز و بوم می‌کشند و برای سلامتی شما صلوات سر می‌دهند!

آقای خامنه‌ای!

اگر این جماعت مست از باده قدرت، با شمایند بگوئید تا فاتحه این نظام را بخوانیم و اگر با شما نیستند، چرا قوای امنیتی و انتظامی ما که رکورددار کشف براندازها و مخالفان و تروریست‌ها و شورشیان هست، با ایشان برخوردی نمی‌کنند؟ چرا هنگامی که فقط چند خیابان بالاتر از محل اقامت شما مدعیان فدائی و ذوب‌شدگان شما، این پادوهای داخلی خشونت، تیغ بر ملت ایران می‌کشند و جان و مال و ناموس ملت را نشانه رفته‌اند، شما در سخنرانی شصت‌دقیقه‌ای خود ششصد بار از دشمن خارجی می‌گوئید و خطر آن را برای این ملت بر می‌شمارید؟!

إن‌شاءالله که شما از آنچه تا به حال این چنگیزها و مغول‌های دوران کرده‌اند، بی‌خبر بوده‌اید. اما بدانید که اگر باخبر می‌باشید و خدای ناکرده از این اعمال، خشنود بوده‌اید، بدانید که دیر یا زود است که به سرنوشت همسایه خویش و فدائیانش مبتلا خواهید شد.

مقام رهبری!

این تصدیع، هیچ دلیلی نداشت جز آنکه بر خود تکلیف دانسته که به مصداق «النصیحة لائمة المسلمین» و همچنین اخلاقاً و منطقاً باید بخشی از دلایل و دفاعیات خود را برای اعتراض به وضعیت موجود، مستقیماً خدمتتان بیان داشته.

با تشکر و احترام
کوچک‌ترین فرزند این آب و خاک
امیرفرشاد ابراهیمی
۱۳۸۲/۳/۲۸
تهران

۱۴-۴- نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۲

به نام او که هستی از اوست
جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای
سلام علیکم

باور بفرمایید حقیر نه جزء ایادی استکبار هستم و نه از آن دشمنانی که شما مدام در سخنرانی‌های خود از آنان یاد می‌کنید. من ایثارگر و جانبازی هستم که از وضع موجود خسته شده‌ام. پس از این حیث، حیالتون راحت باشد.
به هر حال، بنده و هزاران نفر مثل من، بنا بر عشق و علاقه‌ای که داشته‌ایم به استخدام آموزش و پرورش در آمدیم. ولی در طول این مدت، دریغ از یک روز خوش. باور بفرمایید دیگر نه تنها نسبت به این شغل، علاقه‌ای در خود احساس نمی‌کنم، بلکه از آن متنفر نیز شده‌ام. و این احساس، بعینه در اکثر قریب به اتفاق همکاران فرهنگی قابل لمس و درک است. من نمی‌دانم که واقعاً شما از وضع موجود، بی‌اطلاع هستید و یا اطلاع دارید ولی اراده‌ای در جهت رفع این معضل ندارید، که در هر دو صورت، گناهکارید. شما به عنوان عالی‌ترین مقام کشور، اگر از این مهم بی‌اطلاع باشید، قطعاً از بسیاری مسائل دیگر بی‌اطلاع خواهید بود و در نهایت، سرانجامِ کشوری که چنین رهبری داشته باشد بر همه روشن است. و اگر واقعاً باخبرید و اراده‌ای در جهت حل این مشکل ندارید، که پرواضح است انسان بی‌اراده به درد هر کاری می‌خورد به‌جز رهبری یک کشور.
رهبر عزیزم متأسفانه شما دچار توهم توطئه هستید و تمام همّ و غم خویش را صرف خنثی‌سازی توطئه‌های دشمنان خیالی خود می‌کنید. غافل از اینکه دشمن اصلی این ملت و حتا خود جنابعالی، افکار خرافی و پوچ جنابعالی و مقربان دستگاه خلافتتان می‌باشد. افکار و اعمالی که نزدیک‌ترین دوستان خود را (جانبازان و ایثارگران) به بزرگ‌ترین دشمنانتان تبدیل نموده است؛ پس بر شماست لااقل برای حفظ قدرت دنیوی خود، سعی کنید نارسائی‌های موجود را از بین برده و یا کاهش دهید، چرا که در غیر این صورت، روزی فرا خواهد رسید که «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان».
جنابعالی می‌توانید با تشکیل هیأتی (البته نه از نوع هیأت‌هایی که سگ دربار محمد خاتمی تشکیل می‌دهند)، نسبت به ادعاهای من تحقیق نمایند (البته در صورتی که بی‌اطلاع هستید). در انتها گوشه‌ای از مشکلات و معضلات گریبانگیر جامعه فرهنگی را متذکر می‌گردم که می‌تواند مبنای کار گروه تحقیق قرار گیرد:
۱- اکثر قریب به اتفاق فرهنگیان، دچار افسردگی و مشکلات روحی و روانی بوده و به شدت احساس سرخوردگی می‌کنند و نسبت به شغل خود احساس انزجار می‌کنند.
۲- اکثریت فرهنگیان، جهت امرار معاش به مشاغل کاذب روی آورده‌اند، که از آن جمله‌اند سیگارفروشی، مسافرکشی، آبدارچی شرکت‌های خصوصی و بنگاه املاک و اتومبیل، بنائی و حتی....
۳- اکثر فرهنگیان، دچار مشکلات خانوادگی هستند که این نیز زائیده مشکلات اقتصادی است. پرواضح هست که هر دختری وقتی تشکیل خانواده می‌دهد، آمال و آرزوهایی دارد که از آن جمله‌اند خانه‌ای محقر و وسیله‌ای جهت تردد، اما وقتی تمام این آرزوها را نقش بر آب می‌بیند که بماند، حتا شوهرش توان خرید لباس، آن هم سالی یک بار را ندارد، مسلماً دچار یأس مفرط می‌شود و مشکلات خانوادگی از اینجاست که استارت می‌خورد.
٤- فرزندان معصوم و بی‌گناه ما نیز از این شغل مقدس ما بی‌نصیب نمی‌مانند. پدر و مادری که بیش‌تر اوقاتشان را در بیرون خانه دنبال لقمه‌ای نان می‌دوند، دیگر نه فرصت رسیدگی به امورات فرزندشان را دارند و نه از خستگی، حوصله این کار را و در ثانی، وقتی آنان وضع زندگی خود با بقیه را مقایسه می‌کنند و متوجه این شکاف عمیق می‌شوند، دچار یأس و تزلزل روحیه می‌گردند.
۵- جامعه فرهنگیان، به سبب مشکلات معیشتی که دارد، نه تنها در جامعه قدر و منزلت خویش را از دست داده است (به طوری که کم‌تر کسی پیدا می‌شود دخترش را به جوانی بدهد که معلم باشد، حتا خود جنابعالی آیا حاضرید دخترتان را به معلم بدهید و در نتیجه او را از همه امکانات خدادادی محروم نمایید؟)، بلکه در بین دانش‌آموزان نیز ابهت خویش را از دست داده است و چه بسا که مورد تمسخر و استهزاء آنان نیز قرار می‌گیرد.

وقتی دانش‌آموز می‌بیند لباس معلمش با رفتگر محله‌شان فرقی نمی‌کند، استهزاء و تمسخر آنان تعجبی ندارد؛ (در همین رابطه بهتره خاطره‌ای را به عرض همایونی برسانم شاید خستگی از تن مبارک برهاند و تبسمی بر لبانتان بنشاند؛ بنده در مقطع راهنمایی تدریس می‌کنم، چند روز پیش، یعنی پس از اعتصابات نیم‌بند فرهنگیان، دانش‌آموزی به من گفت آقا اجازه چرا آقای فلانی مثل شما اعتصاب نکرد و کلاس می‌آمد؟ بهش گفتم چرا این سؤال رو می‌کنی؟ گفت آقا اجازه آخه اون معلم کلاس اول و دوم ابتدایی منم بود، از اون موقع تا الآن کت و شلوارش عوض نشده، ولی اعتصاب هم نمی‌کنه.

٦- باور کنین چه بسیار پیش آمده و بازم خواهد آمد که معلم به دلیل فقر، روزهای متوالی از درد دندان و بیماری‌های دیگر رنج برده است، ولی به علت فقر موجود و هزینه بالای درمان، درد را تحمل نموده است که شاید فرجی حاصل شود و.... و چه بسا روزهای متوالی شاهد درد کشیدن جگرگوشه‌شان بوده‌اند، ولی توان پرداخت حق ویزیت و هزینه سنگین و روزافزون دارو را نداشته‌اند.

۷- با این حقوق هنگفتی که شما به فرهنگیان می‌دهید، هر معلم می‌تواند سالی چند بار به مسافرت داخل و خارج از کشور برود تا تجدید روحیه کند (البته فقط در عالَم خواب) خواهشاً خواب را برای فرهنگیان ممنوع نکنید.

رهبر معظم، شما که مدام از نهضت خدمت‌رسانی به مردم سخن می‌گویید، آیا بهتر نیست خودتان در این ابتدای سال نو این نهضت به اصطلاح خدمت‌رسانی رو کلنگ‌زنی کنید؟ چه قشری برای ارائه خدمت واجب‌تر از معلمین. پس منتظریم.

سعید

۱۵–۴– نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحیم
«اُدع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة، و جادلهم بالّتی هی أحسن»
جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای،
با سلام و احترام

چهاردهم خرداد، پایان شانزدهمین سالی است که حکومت ایران با تمامی ساز و کارهای لازم، تحت رهبری و مدیریت مطلقه شما بوده است. ۲ سال عضویت در شورای انقلاب، مجلس و نمایندگی رهبری در شورای عالی دفاع، ۸ سال ریاست جمهوری و ۱۶ سال رهبری، مسؤولیت تمامی اوضاع کنونی کشور را در مرتبه اول، بر دوش شما و در مرتبه دوم، بر دوش آقای هاشمی رفسنجانی می‌گذارد (۹ سال رئیس مجلس، ۸ سال رئیس‌جمور، ۸ سال رئیس مجمع تشخیص مصلحت). مدیریتی که به سبب آن، کشور در آستانه اتفاقات تعیین‌کننده و خطیری قرار گرفته که سرنوشت همه را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد و مُلک و ملت را در دوراهی موجود، یا به سلامت رهنمون می‌شود و یا اندوخته سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه‌گذاری مادی و معنوی‌شان را به تاراج بیگانگان و تروریست‌هایی از سنخ القاعده می‌دهد.
گزینش ریاست جمهوری در چنین شرائطی، حکم «رفراندومی» را پیدا کرده است که از میان چهار گزینه:
– «نفی جمهوری اسلامی؛
– تغییر ساختار کلی قدرت در قانون اساسی؛
– قرائت استبدادی از قانون اساسی و حفظ وضع غیردموکراتیک موجود؛
– اصلاحات بنیادی و کارساز و محدودیت همه قدرتمندان در چارچوب قانون اساسی با قرائت و رویکردی علمی و دموکراتیک»،

یکی بر کرسی واقعیت می‌نشیند. واقعیتی که در شرائطی ناعادلانه، غیرآزاد و غیردموکراتیک شکل گرفته و می‌گیرد و پیشاپیش به اعتبار آن صدمه جبران‌ناپذیری خورده است.
با همه این نابسامانی‌ها و رفتارهای ناعادلانه، اگر اکثریت ملت ایران به پای صندوق رأی بروند، یکی از گزینه‌های سوم یا چهارم را برخواهند گزید و اگر از رأی دادن امتناع کنند، یکی از دو گزینه نخست رأی خواهد آورد. این داوری، برآیند حقیقتی است که در ایران می‌توان به آن رسید، چرا که هم شما و اقتدارگرایان حامی شما سخن از «لزوم و وجوب شرکت» به میان می‌آورید و هم مخالفان شما گزینه‌های «لزوم شرکت و رأی دادن به اصلاحات» یا «لزوم عدم شرکت و تحریم» را تبلیغ کرده و می‌کنند.
وضعیت شکننده و خطرناک موجود، البته ناشی از اختیار و انتخاب شما و یاران و همراهان صادق و غیرصادق شماست که در طول ۲۶ سال تسلط بر قدرت، شکل گرفته و می‌رود که به تصمیمی سرنوشت‌ساز (که یا به «خیانت» می‌انجامد و یا به «فداکاری و ازخودگذشتگی ضروری» اما به یاد ماندنی) منتهی شود.
می‌خواهم برای یاد آوری، چند نکته تاریخی را یادآور شوم که در پدید آمدن این دوراهی خطیر، برجستگی بیش‌تری از سایر نکات دارد و برخی از آنها کم‌تر مورد توجه سیاستمدارانی قرار گرفته که خطر تذکر به شما را به جان خریده و معمولاً مواردی از اقدامات شما و منصوبان شما که بر خلاف قانون و یا خلاف شرع بوده است را کم و بیش تذکر داده‌اند.
این مواردی که بر می‌شمارم، علاوه بر تذکراتی است که دیگر ناصحان مشفق، از باب «فذکر إنّ الذکری تنفع المؤمنین» در فرصت‌های مختلف علنی یا مخفی به شما یادآوری کرده‌اند. شاید خدای سبحان در این بیان، تأثیری مثبت گذارد و در تصمیم صحیح، به شما یاری رساند.
۱– همه آدمیان در زندگی گذشته خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت»، مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه»، که در جای خود ارزشمند است و به گفته مرحوم آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)، «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت، مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد. ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه عملی و علمی بود، ولی در

برخی زمینه‌ها، مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شد، هرچند در برخی زمینه‌های منفی، چهره‌ای ناپسند از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

البته در سال آخر عمر، مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد که در امر حکومت؛ «فقه مصطلح، کفایت نمی‌کند». یعنی در برخی زمینه‌ها، به همان نتیجه‌ای رسید که مرحوم کمپانی به آن رسیده بود.

۲- از آغاز جمهوری اسلامی، حکومت ایران در صحنه سیاست داخلی، به دام خشونت‌طلبان افتاد و چهره «اسلام»، با غبار خشونت‌های غیراصولی و اعدام‌های مکرر و تصمیم به حذف و هتک مخالفان سیاسی و اعتقادی (از جبهه ملی و نهضت آزادی تا مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها) همراه شد و به جای «همزیستی و تحمل و مدارا با مخالفان» که توصیه عقل و شرع بود، قیچی دودم «مخالفان مسلح خشونت‌طلب، همچون مجاهدین خلق و فدائیان خلق و احزاب مسلح کرد و عرب و ترکمن و بلوچ از یک سو و دستگاه‌های اطلاعاتی و قضائی به شدت کم‌تجربه و یا بی‌تجربه و جوانان احساساتی و خشن مسلط بر این دستگاهها از سوی دیگر»، کشور و نظام حاکم بر آن را به سوی دره‌ای عمیق و هولناک از کینه و انتقام و جنگ‌طلبی و بی‌اعتمادی مطلق، سوق داد.

کشور از سوی دو نیروی مخالفان مسلح انقلاب اسلامی و برخی حامیان مسلط بر قدرت، که وجه مشترک آنان «اسراف در قتل و خون‌ریزی» بود، به وادی خشونت بی‌مهاری کشیده شد که حاصل آن، کشتار هزاران نفر از سرمایه‌های انسانی بود که بسیاری از آنان «جرمی در حد قتل» نداشتند و به ناحق کشته شدند، برخی از سوی مخالفان حکومت و بسیاری از سوی حامیان خشونت‌طلب حکومت.

ملت ایران هرگز از یاد نخواهد برد که در دو طرف قضیه، افرادی قرار داشتند که در تصمیم‌گیری نسبت به سلب «حق حیات» دیگران و گرفتن جان آنان شدیداً اسراف کردند و اساساً هیچ ارزشی برای «انسانیت انسان» قائل نبودند و به راحتی، دستور قتل و خون‌ریزی مخالفان خود را صادر کرده و یا خود اقدام به کشتن آنان می‌کردند. گویی «جانی بالفطره» بودند و از جنایتکاری لذت می‌بردند.

نقش شما در این میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که: «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند»، و چه در هنگامه «محاکمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شُدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان، شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمدتقی مصباح یزدی، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده آن کتاب، اعدام شد.

وجدان شما بهتر از هر کسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب «توحید»، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟!! یکی شایسته «گور» باشد و دیگری شایسته «رهبری نظام اسلامی».

البته از ده‌ها نفری که از چند و چون این ماجرا باخبراند، هنوز تعداد بسیاری زنده‌اند و هنوز وجدان بیدارشان این حقیقت را گواهی می‌دهد.

کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندانش بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.

البته کم نیستند کسانی که سخنان پرشور شما در مسجد امام حسن(ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه «و نُرید أن نَمُنّ علی الذین استُضعفوا فی الأرض، و نَجعلهم أئمة و نَجعلهم الوارثین» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی، آقا، ماتریالیسم تاریخی»!!

جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد)، آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید، ولی دیگری از این فرصت، محروم بماند؟ آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!!

آیا این خون به ناحق ریخته شده و خون صدها بی‌گناه دیگر در اعدام‌های سیاسی و امنیتی دادگاه‌های انقلاب در سال‌های ۶۰ تا ۶۸، سرنوشت خطیر امروز را رقم نزده است؟

در فرهنگ دینی ما آمده است که «الحجر الغصب فی الدار رهنٌ علی خرابها» (سنگ غصبی در یک بنا، گروی خرابی آن است). و این مضمون از پیامبر خدا(ص) نقل شده است که «المُلک یبقی مع الکفر، و لایبقی مع الظلم» (حکومت با کفر می‌ماند، ولی با ظلم وستم نمی‌ماند). آیا این

رویکردهای مسرفانه نسبت به قتل و اعدام مخالفان، منجر به هیچ ظلمی از جانب حاکمان جمهوری اسلامی نشده است و اگر شده است، چه کسی جز مرتکبان این ظلم‌ها را می‌توان به «براندازی نظام» متهم کرد؟!!

نگویید که در زمان حکومت علی(ع) نیز از این‌گونه اتفاقات می‌افتاد، چرا که علی(ع) به محض اطلاع از ستم کارگزارانش، از مردم عذرخواهی کرده و مجرمان را متناسب با جرمشان کیفر داده و در مواردی نیز از کار برکنارشان کرده است. آیا در این ۲۶ سال نیز اینگونه عمل شده است؟!!

۳- در دوران رهبری شما (۱۶ سال) ستم دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی و اطلاعاتی و امنیتی، بیش از گذشته فزونی گرفته است و قانون‌شکنی و قانون‌گریزی در آنها به یک روند، تبدیل شده است. مخالفان سیاست‌های شما، شدیداً سرکوب شده و با محرومیت‌های مختلف از حقوق فردی و اجتماعی مواجه بوده‌اند. به نمونه‌هایی از آن تذکر می‌دهم:

الف) ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج کشور ادامه یافته است. برای نمونه به قتل برخی کشیش‌ها، فعالان سنی‌مذهب، و دگراندیشانی چون سعیدی سیرجانی اشاره می‌کنم.

ب) برخوردهای نامشروع و غیرقانونی با علما و مراجع مخالف سیاست‌های شما در حوزه‌ها از قبیل آقایان: سید حسن قمی، سید صادق روحانی، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و... ادامه یافت و این آقایان با حصر درازمدت یا محرومیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی روبه‌رو بوده‌اند. گرچه در این اواخر، یکی دو نفر از آنان آزادی مختصری پیدا کرده‌اند، ولی برخی دیگر تا زمان مرگ، مورد تعرض دستگاه‌های امنیتی و قضائی شما قرار داشتند.

پ) برخوردهای خشن و غیرقانونی و غیراخلاقی با آیت‌الله منتظری و منسوبان و اماکن مربوط به ایشان از سوی ارگان‌های شبه‌قضائی و امنیتی رسمی و منسوب به شما و هتک حیثیت ایشان از جانب شخص شما در بیانات و جلسات مختلف و «حصر غیرقانونی پنج سال و اندی ایشان» و بی‌توجهی مکرر شخص شما در این خصوص به راهنمایی‌های دلسوزان و بزرگان.

به یاد آورید که در پاسخ برخی پیشنهادات مبنی بر رفع حصر از ایشان، با تأکید گفته بودید: «تا من زنده‌ام، ایشان باید در حصر بماند»!!

هنوز هم اموال و املاک شخصی ایشان و بستگانشان در قم و مشهد، در تصرف غاصبانه دادگاه ویژه و سپاه پاسداران است و موقوفاتی که ایشان متولی خاص آنها است، در تصرف غاصبانه دیگران است.

ت) سریال قتل‌های زنجیره‌ای و اظهارات عجیب شما پس از قتل مرحوم فروهر و اسکندری، بدون آنکه تسلیتی به بازماندگانشان بگویید و شتاب بیش از حد شما در انتساب بی‌دلیل آن اتفاقات فجیع به «استکبار جهانی و اسرائیل» و محکوم کردن کسانی که انگشت اتهام را به سوی نهادهای حکومتی نشانه می‌گرفتند، اقدامات غیرقانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها در فیلم اعترافات خانم سعید امامی در قالب «اصرار بازجویان، همراه با شکنجه برای اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد، تا اتهامات القاءشده از جانب شما را مستند کنند.

برملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اثر اصرار آقای خاتمی، و روشن شدن خطای شما در انتساب آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتا یک عذرخواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت!!.

به یاد آورید که «بوش و بلر» در مورد «اطلاعات غلط در مورد جنگ عراق» از ملت خود عذرخواهی کردند، ولی شما در تمام دوران زمامداری خویش، از این وسیله مطلوب خدا و خلق خدا (عذرخواهی از مردم)، بهره نگرفته‌اید.

حتی بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، و از جمله در مسأله پذیرش قطعنامه آتش‌بس و عدم توفیق کامل در دفاع ۸ ساله، از ملت ایران عذرخواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات انسانی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین‌المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی به‌جای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شرور و باجگیر در مناطق جنوبی تهران پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این پدیده شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می‌آوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات، تا آنجا پیش رفت که مباشر اصلی قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ (کاظمی) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای دانسته بود و به هیأت مشترک شما و رئیس‌جموری گفت: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه‌ای گفتیم که از ترور استفاده کرده‌ایم و ایشان لبخند زد و در مورد دیگری سکوت کرد». گرچه شما در برابر گزارش هیأت یاد شده، گفتید: «اینها دلیل نمی‌شود»، ولی آیا نسبت به اتهامات دیگران نیز از همین منطق استفاده می‌کنید یا در ایراد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما این‌گونه موارد «دلیل می‌شود»؟!!

ث) در مورد متهم شدن روزنامه‌های اصلاح‌طلب از طرف شما به عنوان «پایگاه دشمن» که بدون ارائه دلیل در سال ۷۹ تحقق یافت و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات، مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آنها هنوز هم در توقیف موقت به‌سر می‌برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «اقاریر آقای سیامک پورزند»، هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حدس و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال‌ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت نیز «دلیلی از نوع اعترافات پورزند، در خلوت بازداشتگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟!! (این اعترافات، تداعی می‌کند اعترافات تحت شکنجه خانم سعید امامی و همکاران او و یا اعترافات وبلاگ‌نویسان را که برای قوه قضائیه شما نیز قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطق و وقار رفتاری او به دیگران آرامش دهد، و تشویش اذهان را برطرف کند، برعکس رفتار کند و خود بدون سند و مدرک به تهمت زدن بپردازد و اذهان را مشوش کند و آرامش شغل و زندگی شهروندان را برهم زند، چه اتفاقی جز آنچه امروز در ایران و در ارتباط با جایگاه رهبری افتاده است را می‌توان انتظار داشت.

جناب آقای خامنه‌ای، آیا جری شدن بیگانگان را ناشی از تضعیف جایگاه رهبری (که ناشی از عملکرد شخص شماست) و سایر مسؤولیت‌های قانونی نمی‌دانید؟

ج) در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و ریاست جمهوری آقای هاشمی در دو دوره، بی‌توجهی به قانون و رد صلاحیت‌های مکرر و غیرقانونی، چه اثری جز روگردانی بیش‌تر مردم از انقلاب را در پی داشت. مگر این روند خسارت‌بار را مکرراً نیازموده‌اید که هنوز هم بر تکرار آن ابرام می‌ورزید؟

چ) در انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، ابتدائاً دریافتید که «ملت راهی دگر برگزیده است». کاش این فرصت را مغتنم شمرده و لااقل به آقای خاتمی اعتماد می‌کردید و راه خدمتگزاری را برایش باز می‌کردید و به بحران‌آفرینان هشدار داده و یا آنان را از قدرت برکنار می‌کردید تا این «فرصت طلایی جمهوری اسلامی برای بقاء» را این‌گونه راحت از دست نمی‌دادید.

دوم خرداد ۷۶، تمامی بیگانگان را مات کرد و آنان را وادار به تأمل و تدبیر کرد. تدبیری که اگر می‌خواست به «شکست جمهوری اسلامی» بیانجامد، هیچ روشی جز «بحران‌آفرینی‌های مکرر و ناکارآمد جلوه دادن اصلاحات درونی نظام» و رساندن مردم به گزینه‌های: «۱. تغییر ساختارهای بنیادی نظام از طریق تغییر قانون اساسی، ۲. تغییر نظام جمهوری اسلامی از طریق رفراندوم» را در پیش نمی‌گرفت. کاری که شما و همراهان و همفکرانتان به آن مشغول شدید و حقیقتاً در این کار (مأیوس کردن اکثریت مردم از اصلاح درونی نظام) موفق بوده‌اید.

بستن دست و پای دو دولت آقای خاتمی و بستن دست و پای مجلس ششم با فعال‌تر کردن شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه قضائیه و ایجاد نهادهای موازی اطلاعاتی که با هدایت و تأیید شما انجام گرفته است، تنها بهره‌ای که رساند این بود که: «در این کشور تنها یک نفر حکومت می‌کند و اگر او نخواهد، نه رئیس‌جمور و نه دولت و نه مجلس شورا (دو قوه اصلی و انتخابی نظام) هیچ اقدام مثبتی نمی‌توانند انجام دهند».

شاید در نگاه اول، این پیام سترگ، برای شخص شما شیرین و دوست‌داشتنی جلوه کند، ولی ملت ایران همیشه مثل حاکمانش نمی‌اندیشد. این پیام حاوی «بی‌خاصیت بودن قوای مقننه و مجریه در نظام جمهوری اسلامی» نیز بوده است. پیامی که شهد پیش‌گفته را در کام صاحبان قدرت به زهری کشنده تبدیل می‌کند و یادآور «جام زهر»ی دیگر می‌شود.

ح) در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۷۷، با تمام وجود به صحنه آمدید و لشکر شکست‌خورده جناح راست را سازماندهی کردید تا تمامی مخالفان سیاست‌های شما (جز ۱۰ تا ۱۲) نفر را رد صلاحیت کنند تا نظارت مؤثر بر عملکرد، استیضاح یا عزل رهبری در مجلس خبرگان ناممکن گردد. اظهار نظرهای مکرر و دفاع بی‌پایان شما از اقدامات غیرقانونی شورای نگهبان، از چشم بیدار ملت دور نمانده است.

خ) وقایع ۱۸ تیرماه ۷۸ و لرزه‌ای که بر ارکان قدرت نشاند، می‌توانست به تصحیح برخی روش‌ها بیانجامد، ولی اقتدارگرایانی که مورد عنایت شما قرار دارند، با جمع‌آوری نیروهای خاص، راه سرکوب و ارعاب را در پیش گرفتند و شما به آن رضایت دادید. مجرمان وقایع فجیع کوی دانشگاه، آزادانه به راه خود رفتند و وکیل دانشجویان مضروب و مجروح، راهی زندان شد. اعتماد مردم به رهبری که در خصوص جنایات کوی گریه می‌کند و از مجازات مجرمان سخن می‌گوید و آخرالأمر در دستگاه قضائی تحت امر او تنها یک سرباز وظیفه به جرم «دزدیدن ماشین ریش‌تراشی» محکوم می‌شود، تا چه اندازه سلب می‌شود و تا چه حدی باقی می‌ماند؟ خود به آن پاسخ دهید. از طرفی، دانشجویانی وجود دارند که از آن روز تا کنون در زندان به‌سر می‌برند.

این وقایع در دانشگاه تبریز نیز تکرار شده بود و باز هم افرادی که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته بودند، تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند.

د) زندانی کردن عبدالله نوری و سایر روزنامه‌نگاران زندانی همچون عمادالدین باقی و اکبر گنجی و بسیاری از فعالان سیاسی ملی و مذهبی و روحانیان مخالف سیاست‌ها (که از دیگر افراد فعلاً گرفتار زندان به آقایان: ناصر زرافشان، رضا علیجانی، هُدا صابر، تقی رحمانی و عباس عبدی نیز اشاره می‌کنم) روند بی‌اعتمادی به نهادهای مورد حمایت شما را به نهاد حامی آنان (نهاد رهبری) تسری داده است.

کم‌تر کسی است که از مخالفت‌های شما با عفو مشروط آقای عبدالله نوری مطلع نباشد و یا از دفاع بی چون و چرای شما از دادگاه ویژه روحانیت بی‌خبر باشد.

ذ) انتخابات مجلس ششم و وقایع نفس‌گیر پس از آن، تا جایی که سخن از کودتا به میان آمد و کمیته بحران تشکیل شد و بسیاری از دلسوزان مُلک و ملت را از اصلاح نظام از طرق قانونی و مسالمت‌آمیز مأیوس کرد، نیز نمونه‌ای از اتفاقات دوران مدیریت عالی شما بر کشور است. نتیجه ملموس آن ابطال بی‌دلیل و غیرقانونی ۷۵۰ هزار رأی مردم تهران و نشاندن آقای حداد عادل بر کرسی آقای علیرضا رجایی بود. گویی گرفتن حقوق ماهیانه دیگری و نشستن بر جایگاهی که حق دیگری است، نه عنوان «غصب» را دارد و نه «لقمه حرام» را تداعی می‌کند!!

این همه، در مرآی و منظر رهبری نظام انجام گرفت و جز تأیید و تشکر شما از شورای نگهبان و تهدید و تحقیر مخالفان، نتیجه‌ای در بر نداشت.

ر) ترور حجاریان و اقدام نامناسب دستگاه قضائی در نحوه پی‌گیری این فاجعه و رفتار تحقیرآمیز متهمان یا مجرمان با پدیده ترور در متن دادگاه، جز سکوت و تأیید رهبری را در پی نداشت.

ز) اقدامات دستگاه قضائی و ضابطان آن در مورد بازداشت و شکنجه شهرداران مناطق تهران و محاکمه و زندانی کردن آقای کرباسچی، اعتبار این دستگاه تحت امر شما را از بین برد. شما از تعقیب آقای تیمسار نقدی و عوامل آن فاجعه حمایت نکردید و هرگز آنان مجازات نشدند.

این در حالی بود که دستگاه قضائی مکرراً (قبل و بعد از این فاجعه) مورد تأیید شما نیز قرار گرفت.

ژ) اقدام فاجعه‌بار دستگاه قضائی در مورد محاکمه و محکوم کردن آقای دکتر آقاجری به اعدام، آن‌هم با جوسازی و اتهام اهانت به مقدسات، حیثیت سیاسی، علمی و حقوقی نظام را به‌کلی مخدوش کرد و دو سال تمام، بسیاری از نهادهای علمی و سیاسی غیردولتی و دولتی بین‌المللی را علیه نظام جمهوری اسلامی به تحرک واداشت و افکار عمومی داخل و خارج، خصوصاً دانشگاهیان را به شدت نسبت به حاکمان ایران بدبین کرد و در تمام این مدت، هیچ اقدام فوری و مؤثری از جانب شما انجام نگرفت.

می‌خواهم بدانم که: «اگر سخنان آقای آقاجری اهانت به مقدسات بود (که نبود) آیا اقدام بازجویان خانم سعید امامی که با شکنجه و تهدید، زن مسلمانی را وادار به اعتراف دروغ در مورد «شنیع‌ترین اهانت به قرآن» می‌کردند، مصداق اهانت به قرآن و مقدسات نبود و نباید به این جرم محاکمه می‌شدند؟!!». آیا با توجه به اینکه نوار آن شکنجه‌ها به شما داده شد و از متن آن اطلاع یافتید، هیچ اقدامی برای توبیخ یا مجازات این اهانت‌کنندگان حقیقی و واقعی انجام دادید؟ چرا آن افراد هنوز مورد توجه و عنایت شما و دوستان شما هستند؟!!

س) فاجعه قتل زهرا کاظمی که نقش مجرمانه قاضی مرتضوی در آن (که شما در خصوص اقداماتش بر علیه مطبوعات، شدیداً و مکرراً از وی حمایت کرده بودید و با نظر مساعد شما، ارتقاء یافته و دادستان تهران شده است) تا آنجا آشکار است که منسوبین شما به آن اعتراف کرده‌اند، و اقدامات خلاف شرع دستگاههای رسمی، پس از آن، نسبت به عدم ارسال جسد به کانادا (برخلاف نظر پسر و مادر مقتوله) و تدارک دیدن اقدامات شدید بین‌المللی در محکومیت ایران از نظر نقض حقوق بشر (که کاملاً صحت دارد) چیزی جز رسوایی و اضمحلال اخلاقی و سیاسی حاکمان ایران را تداعی نمی‌کند. بر فرض که آن بانوی محترم، تخلف کرده یا جرمی مرتکب شده بود، آیا از نظر حکومت شما مستحق قتل بود؟

اگر جنابعالی با این اقدامات موافق نبودید، باید با پی‌گیری شدید، نسبت به آن واکنش نشان می‌دادید و مجرمان را شدیداً تنبیه می‌کردید. ولی گویا کشتن مظلومانه یک زن مسلمان ایرانی بی‌پناه در خلوت بازداشتگاه، از نظر شما ارزشی کم‌تر از تعرض به یک زن یهودی تحت حمایت حکومت اسلامی و سرقت زینت و زیور او دارد که علی(ع) می‌فرماید: «اگر آدمی از غم این واقعه (سرقت) بمیرد، سزاوار است» و شما از دادن یک پیام تسلیت (برای قتل حکومتی) و اظهار تأسف، خودداری کردید!!

اگر تصور عمومی این باشد که: «شما از این مجرمان، حمایت می‌کنید»، نباید کسی جز خود را ملامت کنید. چرا که گفتار و کردار شما، بیانگر حمایت از آنان است.

ش) جناب آقای خامنه‌ای، اختصاص بودجه‌های کلان دولتی برای سفرهای جنابعالی و همراهان در داخل کشور که تنها در سال ۸۰، بالغ بر ۳۷ میلیارد تومان بوده است، تحمیل هزینه‌ای هنگفت به بودجه عمومی است. جنابعالی که در زندگی شخصی، فردی اهل مراعات و زهد نسبی هستید، آیا در خصوص این مبلغ درشت (و سایر مبالغ هنگفتی که مسرفانه در دستگاه رهبری و نهادهای وابسته هزینه می‌شود)، هیچ مسؤولیت

شرعی و ملی احساس نمی‌کنید؟ آیا بنیانگذار جمهوری اسلامی که به چنین سفرهایی اقدام نمی‌کرد، توفیق کم‌تری از شما در امر رهبری کشور داشت؟ آیا بهتر نیست که این سفرها به صورت ناشناس و بدون اطلاع قبلی و برای کشف کمبودها و خدمات و درک تصور حقیقی ملت از حاکمیت، تحقق یابد؟

ص) سلب حقوق بسیاری از فرهیختگان ملت در مسأله رد صلاحیت‌ها از طریق شورای نگهبان منصوب شما و دفاع‌های مکرر و صریح شما از این رفتار غیرقانونی و تعرض به حقوق ملت، علی‌رغم امضای قرارداد اجتماعی و میثاق ملی «قانون اساسی» از سوی شما در دو یا سه نوبت، برگی سیاه در کارنامه این دو دهه حکومت است. دورانی که ۸ سال آن با ریاست جمهوری شما و سیاست‌گذاری سران سه قوه همراه بود و ۱۶ سال آن با رهبری و ولایت مطلقه شما.

جالب است که خود، اعتراف کرده‌اید که پس از این دوره مدیریت عالی شما بر کشور، مشکل اصلی مردم سه چیز است؛ «فقر و فساد و تبعیض». البته از اصلاح‌طلبان توقع داشتید که در زمانی اندک و بدون ابزار لازم برای تصمیم‌گیری و اعمال برنامه‌های علمی، این سه آفت رشدیافته را از دامان کشور و زندگی ملت، پاک کنند!!

ض) حساسیت فوق‌العاده شخص رهبری نسبت به عناوین به کار رفته در مطبوعات و بیانات افراد که آیا از عناوینی چون «رهبر معظم» بهره می‌گیرند یا خیر؟ آیا «تیتر اول را به رهبری اختصاص می‌دهند یا خیر؟» و... که پس از چندی به سایر اعضای بیت رهبری نیز سرایت کرده است، و تعیین ملاک «موافق و مخالف نظام» در بهره‌گیری یا عدم بهره‌گیری از این عناوین و سپس رویکرد برخورد و حذف مخالفان، امروز نیز ادامه دارد.

پخش مکرر مراسم دست‌بوسی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها در مورد رهبری، از صدا و سیما را با واکنش منفی آیت‌الله خمینی در مراسم حسینیه جماران و تعاریف آقای فخرالدین حجازی، مقایسه کنید تا معلوم گردد که کدام روش ناپسند، جمهوری اسلامی را تا این حد در معرض سقوط قرار داده است و مقصران اصلی این معرکه خسارت‌بار، چه افرادی هستند؟ و....

گر بگویم جمله آمار را

مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

٤- در زمینه سیاست خارجی، تصورات نادرست بزرگان جمهوری اسلامی از توانایی‌های خود و رقیبان اصلی منطقه‌ای و جهانی و برخی اظهارات شتاب‌زده، منجر به بی‌اعتمادی منطقه‌ای و بین‌المللی گردید و تلاش برای سرنگونی نظام در قالب آشوب‌های قومی، درگیری‌های امنیتی، جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران، تحریم‌های بین‌المللی، قطع ارتباط دیپلماتیک با برخی کشورها، اقدامات تلافی‌جویانه امریکا بعد از اشغال سفارت امریکا در تهران (که برخلاف قوانین پذیرفته شده بین‌المللی بود) خود را نشان داد.

از طرفی نیز جمهوری اسلامی با تلاش و اقدام برای ترور مخالفان سرشناس خود در خارج از کشور، یاری رساندن به برخی گروه‌های پیکارجوی مسلمان در جوامع مختلف، با عنوان «نهضت‌های آزادی‌بخش» و اتهامات جدی و همراه با برخی قرائن مبنی بر دخالت ایران در بعضی اقدامات تروریستی از قبیل «رستوران میکونوس» و... و دخالت در اوضاع داخلی افغانستان و لبنان و ارسال سلاح همراه کاروان‌های حج به عربستان سعودی، عملاً چهره‌ای مهاجم از خود به حکومت‌های منطقه و جهانیان نشان می‌داد.

این رویکردها، عملاً به تشنج در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی کشور می‌انجامید و خسارت‌های جبران‌ناپذیر مادی و معنوی را برای کشور در پی داشت.

در رویکرد آقای خاتمی از مقوله‌ای به عنوان «تشنج‌زدایی از سیاست خارجی» سخن به میان آمد که اقدامات اولیه عملی ایشان با واکنش مثبت جهانیان و به‌خصوص حکومت‌های منطقه روبه‌رو شد. نتایج پربار اقتصادی و سیاسی این روش تا آنجا بود که اکنون در مقام نظر، رویکرد اصلاح‌طلبانه ایشان به اصلی تغییرناپذیر در سیاست خارجی تبدیل شده است.

۵- اکنون آن بذرهای کاشته شده در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته به بار نشسته است.

رقیبان خارجی، در منطقه خاورمیانه و در سطح بین‌المللی، پشتوانه مردمی جمهوری اسلامی را به عنوان مانعی بزرگ برای زیاده‌خواهی‌های خویش، به یاری عملکردهای نادرست حاکمیت، از سر راه خود برداشته‌اند و از تفرقه‌ای که بین ملت و حاکمیت پدید آمده، به نفع سیاست‌های خویش بهره می‌برند.

دیرزمانی است که در مذاکرات رویارو با اروپا، حکومت ایران در موضع ضعف قرار دارد و مجبور به دادن امتیاز شده است و هر روزه عقب‌نشینی می‌کند، ولی باز هم شما این حقیقت را به ملت نمی‌گویید و همچنان در تبلیغات داخلی، به تهدید و تحقیر لفظی رقیبان بین‌المللی می‌پردازید تا

کسی از شکست سیاست‌های غیرعلمی شما در سیاست خارجی باخبر نشود و بتوانید به روش گذشته بر ملت حکومت کنید. این موضع ضعف، خود را در بسیاری موارد و از جمله اختلافات منطقه‌ای در مورد جزایر سه‌گانه در جنوب و سهم ایران از دریای خزر نیز نشان داده است.
در مذاکرات مربوط به نیروگاه اتمی بوشهر نیز، بارها و بر خلاف موازین حقوقی، مجبور به تجدید نظر در قرارداد با روسیه شده‌اید.
٦- از همه مهم‌تر این است که، موجودیت حکومت با خطر مواجه شده است. در تمام ۲۵ سال گذشته، ایران تا این حد در موضع ضعف نبوده است که حکومت امریکا با صراحت از «تغییر حکومت در ایران» دم بزند. آیا نقش خود را در پدید آمدن این وضعیت، کم‌تر از دیگران می‌دانید؟ آیا در نیمه دوم سال ۷٦ نیز چنین جسارتی در موضع‌گیری دولت مردان آمریکایی وجود داشت؟
از خود بپرسید که فاصله بین «پذیرش خطا در مورد رفتارهای گذشته و به‌خصوص در مورد کودتای ۲۸ مرداد، توسط وزیر خارجه امریکا در دولت کلینتون، تا تصریح به لزوم تغییر حاکمیت در ایران در دولت بوش را چگونه و با چه سرمایه عملی طی کرده‌اید؟». چه اتفاقی در این میان افتاده است که این تغییر رفتار را شاهدیم؟
لحن نیروهای سیاسی نیز تندتر شده و برخی از آنان در درون کشور، سخن از ضرورت رفراندوم در مورد نظام به میان آورده‌اند و یا از لزوم تغییر ساختار قدرت در قانون اساسی سخن می‌گویند و ظاهراً خطر این پیشنهادها را به جان خریده‌اند. البته عدد آنان نیز چندان کم نیست که زندان‌های جمهوری اسلامی توان پذیرایی از ایشان را داشته باشند.
پیشرفت مطالبات سیاسی را می‌توان در تبلیغات نامزدهای ریاست جمهوری نزدیک به خودتان نیز مشاهده کنید. حتا یکی از کاندیداهای راست‌گرای ریاست جمهوری، از ضرورت انطباق ولایت فقیه با تسلط احزاب و لزوم ایجاد فرصت و امکان برای اجرای برنامه‌های حزبی سخن گفته است.
جناب آقای خامنه‌ای، اگر با اصرار غیراصولی برخی از یاران شما، تلاقی احتمالی خاتمی و کلینتون در سازمان ملل، که فرصتی طبیعی برای آغاز رفع تنش بین ایران و امریکا بود را با رفتاری تحمیلی و غیراخلاقی تعویض نمی‌کردند، امروز همان دوستان شما مجبور نبودند که از حضور احتمالی امریکا در مذاکرات هسته‌ای ذوق‌زده شوند و در مقابل با استنکاف امریکا مواجه شوند، یا در مراسم تشییع و تدفین پاپ، علی‌رغم تلاش ژاک شیراک برای تلاقی بوش و خاتمی، با بی‌اعتنایی طرف آمریکایی مواجه شوند.
۷- اکنون نیز «کوره‌راهی برای ماندن جمهوری اسلامی» باقی مانده است که شما را به پیمودن آن دعوت می‌کنم.
من متکی بر منطق «گرچه دانی که نشنوند، بگوی // هرچه دانی ز خیرخواهی و پند...» و بدون نیت توهین و اسائه ادب، تصور خود و برخی همفکران خود را از روشی معقول برای ماندن جمهوری اسلامی به اطلاع می‌رسانم، گرچه امیدی به توجه شما ندارم. بنا بر این طرح، لازم است که رهبری، اقدامات زیر را شخصاً انجام دهند:
الف) اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و اینترنتی و تضمین امنیت آنان که در خارج از کشور هستند برای بازگشت به ایران.
ب) جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار افرادی چون اعضای شورای نگهبان و مسؤولان متخلّف یا ناتوان قوه قضائیه و برخی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در اسرع وقت و اختصاص عادلانه عضویت شورای نگهبان به گرایش‌های مختلف علمی و سیاسی (به نحوی که گرایش‌های مختلف فقه سنتی و پویا و نیروهای علمی و حقوقدانان برجسته نزدیک به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران، که خود از آنها به «دو بال نظام» تعبیر کردید، لااقل با عدد مساوی در آن حضور داشته باشند) و سپردن قوه قضائیه به افرادی غیروابسته به گرایش‌های سیاسی یا با اشتهار به اعتدال در گفتار و کردار، می‌تواند بخشی از اعتماد از دست رفته مردم به حاکمیت را بازگرداند. بدیهی است که تداوم رویکرد پیشنهادی و تلاش علمی و عادلانه افراد جدید، می‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند.
پ) اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه‌های رئیس‌جمور منتخب. البته، باید نامزدهای ریاست جمهوری نیز برنامه‌های خود را به صورت شفاف و عملی ارائه کنند. آنان باید مجاز باشند که حتا نسبت به تغییرات در قانون اساسی، طرح مشخص خود را به مردم ارائه دهند و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، تعهد کتبی رهبری مبتنی بر پذیرش آن طرح بوده و در گزینش شورای بازنگری قانون اساسی، اکثریت افراد آن شورا از حقوقدانان باسابقه کشور و موافق با نظر ریاست جمهوری انتخاب شوند.
ت) گرچه مسأله رد صلاحیت‌ها با همان روش غیرمنطقی و غیرقانونی گذشته سپری شد، ولی برای تأمین بخشی از اعتبار از دست رفته، با دعوت رسمی از نهادهای بین‌المللی، نظارت ناظرانی از سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی بر انتخابات پذیرفته شود.

گمان نمی‌کنم که جنابعالی، تردیدی در علاقه مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی داشته باشید. اگر در این باور خود که بارها اعلام کرده‌اید، راسخ هستید و در آن هیچ خللی نمی‌بینید، مطمئن باشید که این اقدام پیشنهادی، کشورهای بیگانه را خلع سلاح خواهد کرد و کشور را از خطر تکرار اوضاع عراق و افغانستان و صربستان ایمن می‌گرداند. البته ممکن است به محدودیت اقتدار رهبری در قانون اساسی بیانجامد که در صورت گرایش اکثریت مردم، چاره‌ای جز پذیرش آن نخواهید داشت. در هر صورت، گمان نمی‌کنم که در دیدگاه شما، ماندن نظام جمهوری اسلامی و بقای عزتمندانه و محدود به قانونی اصلاح‌شده برای رهبری، بدتر از سناریوی جایگزین آن، یعنی حذف نظام جمهوری اسلامی و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملاعمر و صدام حسین برای رهبری باشد.

روی دیگر این سکه، بی‌اعتنایی به این تنها راه باقی‌مانده و رفتن به سوی انتخاباتی همچون انتخابات مجلس هفتم است که نهایتاً و پس از عدم حضور حداقل نیمی از صاحبان حق رأی، با عدم پذیرش نتایج آن در داخل و خارج کشور مواجه می‌شوید و راه نفوذ بیگانگان و رفتن به طرف برخورد نظامی با ایران و حذف حاکمیت باز می‌شود که با خون‌ریزی و سلسله‌ای از اقدامات تروریستی پس از سقوط حکومت همراه خواهد بود. گزینه‌ای که هر فرد دوستدار مُلک و آئین، از انتخاب آن باید پرهیز کند و هستی ملت محروم ایران را به آتش خشم و خشونت بیگانگان و قدرت‌طلبان داخلی نسوزاند.

از خدای بزرگ می‌خواهم که همه ما را به آنچه صلاح همه آحاد ملت ایران است، راهنمایی کند و رحمت خویش را بر این کشور و ملت گسترش دهد.

برای شما توفیق جلب رضایت خدا و خلق را آرزو می‌کنم و از شما می‌خواهم که این مطالب را از منظر یک انسان دلسوز ارزیابی کنید، شاید تأثیری مثبت داشته باشد (لعل‌الله یحدث بعد ذلک أمراً).

احمد قابل

سه‌شنبه ۱۰ خرداد ١٣٨٤

۱۶-۴- نامه سرگشاده مهدی کروبی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴

بسمه تعالی
مقام معظم رهبری
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مد ظله العالی
با سلام و تحیت

روز شنبه پس از آن که اینجانب از عزم برخی از نهادهای قدرت برای تغییر جهت رأی مردم اطمینان حاصل کردم، ضمن برگزاری مصاحبه، مطابق رویه معمول خویش و بر اساس اصل ۵۷ قانون اساسی، از حضرتعالی درخواست کردم برای اصلاح انحرافی که در حال انجام بود دخالت نموده و دستور مقتضی صادر فرمایید. اما بر اساس آنچه دفتر جنابعالی اعلام کرده است پاسخ شما به درخواست اینجانب به شرح ذیل است: «به آقای کروبی بگویید: من رؤوس مطالب شما را نگاه کردم. مطالبی که شما گفتید به‌کلی دور از شأن شما و در جهت ایجاد بحران در کشور است. آیا متوجه هستید که چه کار دارید می‌کنید؟ آیا متوجه هستید که ایجاد بحران و بدبین کردن مردم، کاملاً در جهت خواست دشمنانی است که خیز برداشته‌اند برای این که بلایی بر سر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در بیاورند که همه شما را در برخواهد گرفت. اگر اعتراض به انتخابات دارید، مگر راه قانونی وجود ندارد؟ چرا فضا را خراب می‌کنید؟ ممکن است دیگران نیز اعتراضات مشابه داشته باشند. آیا حق می‌دهید آنان بی‌پروا همه چیز را زیر سؤال ببرند؟ من از شما مطلقاً انتظار چنین برخوردی ندارم و من به حول و قوه الاهی نخواهم گذاشت افرادی در کشور بحران ایجاد کنند.» مشاهده پیام حضرتعالی اینجانب را وادار نمود که با طرح چند نکته مصدع اوقات شوم:

۱- من در شرائطی وارد عرصه مبارزات انتخاباتی شدم که عزمی یکپارچه را برای منصرف کردن و تغییر دادن تصمیم خود مشاهده می‌کردم. نهادهای مختلف قدرت با ارائه نظرسازی‌های بسیار شبیه به هم، اینجانب را فاقد پایگاه مردمی جلوه می‌دادند و کسانی در دستگاه‌های مختلف حکومتی برای ایجاد نگرانی در من تلاش می‌کردند: از عده‌ای در دفتر ریاست جمهوری تا بعضی از وابستگان به بیت مکرم حضرت امام(ره) تا گروهی در وزارت اطلاعات و وزارت کشور و حتا (به قرار مسموع) برخی از نزدیکان حضرتعالی با تأثیرپذیری از نظرسازی‌های قلابی، ترجیع‌بند محافل خاص در مورد عدم اقبال مردم به مرا تکرار می‌کردند و حتا متأسفانه تعداد زیادی از استانداران در محافل خصوصی و عمومی از تصمیم من ابراز تعجب می‌کردند و مثلاً استاندار لرستان از رأی ۷ درصدی من در میان مردم لرستان سخن می‌گفت که صحت و سقم این ادعاها روز جمعه ۲۷ خرداد مشخص شد. ورود من به عرصه انتخابات با تأکید فراوان بر حفظ اصول و آرمان‌های امام و انقلاب و با نیت تقویت مبانی جمهوریت و اسلامیت، با اعتماد به پشتیبانی مردم و هواداران واقعی امام و انقلاب، موجب شد حتا عده‌ای معدود از افراد نزدیک به مجمع روحانیون به مخالفین ملحق شوند، اما در مقابل، استقبال و هواداری مردم از گرایش‌های گوناگون و به‌خصوص جوانانی را به دنبال آورد که اشتیاق و شور و حال مبارزات انتخاباتی را به سطحی غیرمنتظره رسانده، فضای یخ‌زده ماه‌های پایانی سال قبل را شکستند. من در سفرهای متعدد به نقاط مختلف کشور با اقشار مختلف مردم گفتگو کردم و در جریان مشکلات واقعی و مطالبات حقیقی ایشان قرار گرفتم و امروز با افتخار اعلام می‌کنم که مردم نه چنان که عده‌ای متحجر می‌گویند از اصلاحات روگردان شده‌اند و نه آن طور که عده‌ای تازه به دوران رسیده ادعا می‌کنند از جمهوری اسلامی حقیقی با قرائت امام خمینی بیزار شده‌اند. اجازه دهید به عرض شما برسانم اگر همه نهادهای قدرت، دستگاه‌های اطلاعاتی و به طور کلی مراکز تصمیم‌گیری به جای اتکا به گزارشات مشکوک، به روش اینجانب ارتباط مستقیم با مردم را در پیش بگیرند، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. من بسیار متأسفم که یک خبرنگار عرب‌زبان که برای تهیه گزارش از جریان انتخابات به ایران آمده بود واقعیات جامعه را درک کرد و پیش از انتخابات با اظهار تعجب، به تناقض میان نظرسنجی‌های قلابی و نظر واقعی مردم اشاره نمود. اما بعضی از دستگاه‌های مسؤول تا آخرین روز بر انتشار نظرسازی‌های خویش و آشفته کردن ذهن مسؤولین سطح بالای کشور اصرار داشتند.

من در تمام سفرهای استانی ضمن تبیین برنامه‌های خود، به کرات این نکته را مورد تأکید قرار دادم که پیروزی در انتخابات، اولویت دوم من است و حضور پرشکوه مردم در انتخابات برایم اهمیت بیش‌تری دارد، به طوری که شاید بسیاری از مردم تصور کردند اینجانب نه با هدف پیروزی بلکه فقط به عنوان وسیله‌ای برای گرم کردن تنور انتخابات وارد عرصه شده‌ام و شاید بعضی از آرای مردم را به دلیل همین افراط در تأکید بر اولویت حضور پرشکوه مردم بیش از رأی دادن به شخص خودم، از دست دادم. به هر حال، هرچه بود انتخابات برگزار شد و من به خود می‌بالم که بیش

از تمام کاندیداها به میان مردم رفته و آنها را به استفاده از حق انتخاب خود تشویق کرده‌ام و همین‌جا از مردم بزرگوار که با ریختن بیش‌ترین آرا به نام من در صندوق‌های رأی پاسخ مناسبی به اینجانب دادند سپاسگزاری و در برابر بزرگواری ایشان سر تعظیم فرود آورده، علاوه بر این، مراتب احترام خویش را به کسانی که به سایر کاندایداهای محترم رأی داده‌اند به خاطر حضور در انتخابات تقدیم می‌دارم.

حضرتعالی استحضار دارید که در تمام دوره‌های گذشته از ساعات پایانی رأی‌گیری می‌توان جهت‌گیری رأی مردم را تخمین زد و از نخستین ساعات شمارش آرا نتیجه انتخابات برای مجریان و ناظران قابل پیش‌بینی است. این دوره نیز تابع همین قاعده بوده و از حدود نیمه‌شب، مراجعات حضوری و تماس‌های تلفنی حکایت از رأی بسیار گسترده مردم به اینجانب بود. گزارشات غیررسمی هم نشان می‌داد که در حدود نیمی از استان‌ها اینجانب دارای بالاترین رأی هستم. حدود ساعت سه بامداد شنبه بیست و هشتم خرداد ماه که ثبت رسمی آرا در سایت انتخابات آغاز شد تمام آمارهای رسمی رأی اینجانب را بسیار بالاتر از سایر کاندیداهای محترم نشان می‌داد. ساعت پنج بامداد که اینجانب به استراحت پرداختم رأی بنده حدود ۲۵ درصد و سایر کاندیداها کم‌تر از بیست درصد بودند. در همان ساعات بعضی از دوستان با توجه به آرای شصت و هفتاد درصدی در بعضی استان‌ها معدل بیست و پنج درصدی ثبت‌شده به نام اینجانب را مشکوک می‌دانستند. اما پس از حدود دو ساعت که از خواب بیدار شدم مانند بیداری از خواب اصحاب کهف دریافتم که همه چیز تغییر کرده است. سخنگوی شورای نگهبان در مصاحبه‌ای کودتاگونه در ساعات اولیه صبح با دستپاچگی کامل و برخلاف رویه نشان داد که اعلام آرای مردم از مجرای قانونی وزارت کشور، مطلوب بعضی از مراکز قدرت و افراد ذی‌نفوذ نیست. اینجانب حدود ساعت هشت و نیم صبح با مسؤولان وزارت کشور تماس گرفتم که آنها نیز از این حرکت شورای نگهبان و صدا و سیما – که به قرار مسموع، بدون اطلاع مدیریت صدا و سیما انجام شد – ابراز تعجب کردند و اعلام نمودند بر اساس اطلاعاتی که بلافاصله از صورتجلسه نهائی اخذ آرا در حوزه‌های انتخابیه استخراج و مستقیماً وارد سایت کامپیوتری وزارت کشور می‌شود اینجانب کماکان در رتبه اول قراردارم. رأی مردم به اینجانب که برخلاف انتظار و علی‌رغم تلاش گسترده افرادی در نهادهای مختلف برای تخریب پایگاه اجتماعی اینجانب به صندوق‌ها ریخته شد، در حالی بود که بخش‌هایی از سپاه و بسیج در بسیاری از شهرستان‌ها از طریق پرداخت برخی وجوه به بعضی از مراکز و هیئات، آنها را به خدمت گرفته بودند و همچنین با حضور غیرطبیعی بر سر صندوق‌ها، به‌طور غیرقانونی برای فرد دیگری تبلیغ می‌کردند. موضوع دخالت احتمالی بخش‌هایی از سپاه و بسیج را اینجانب قبلاً به صورت حضوری به عرض جنابعالی رسانده بودم و آن‌گونه که شنیده‌ام وزرای کشور، اطلاعات و دادگستری نیز طی نامه‌ای آن را به جنابعالی منعکس و خواستار اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از وقوع آن شده بودند. همچنین برخی دوستان تأکید می‌کردند بیش‌ترین تقلب‌ها در ساعات پایانی شب انجام می‌شود و لذا اینجانب به وزیر کشور پیشنهاد کردم ساعات رأی‌گیری بیش از حد ضرورت تمدید نشود که ایشان اعلام کرد ممکن است از برخی مراکز قدرت برای تمدید مکرر ساعات رأی‌گیری فشار وارد شود. آنچه امروز به عرض حضرتعالی می‌رسانم برای تأکید بر رأی خود نمی‌باشد، زیرا معتقدم ملت ایران بخوبی می‌داند اینجانب منتخب اول آنها هستم و هر چقدر هم که اختیارات نظارتی شورای نگهبان توسط خود آن شورا توسعه یابد، حرکت کودتاگونه آن شورا در اعلام غیرقانونی نتیجه‌ای غیر از نتایج اعلام شده توسط وزارت کشور، آن هم در ساعات اولیه بامداد روز بعد از انتخابات، قابل توجیه نخواهد بود و تنها می‌توان آن را لطف الاهی برای افشای یک برنامه از پیش طراحی شده دانست که قبلاً توسط یکی از روزنامه‌ها زمینه‌سازی شده بود. اینجانب که این روند را خطرناک می‌دانستم ابتدا خبر تصمیم خود برای برگزاری مصاحبه مطبوعاتی و افشاگری نسبت به تحولات مشکوک انتخاباتی را به دفتر جنابعالی اعلام و هفت ساعت پس از آن در مصاحبه خود، ضمن تقدیر از حضور پرشور مردم در انتخابات، نگرانی خویش از روند موجود را ابلاغ و در عین حال، به صراحت اعلام کردم که در نظام ما، رهبری با اختیارات گسترده حضور دارد و اینجانب از ایشان تقاضا می‌کنم به موضوع وارد شوند و جلوی انحرافی که توسط باند مشخصی از سپاه و برخی مراکز قدرت، طراحی و با حمایت شورای نگهبان انجام شده را بگیرند. هم‌اکنون نیز با تأکید مجدد بر آنچه در مصاحبه گفته‌ام از حضرتعالی تقاضا دارم برای رسیدگی به دخالت‌های غیرقانونی و تلاش‌های غیرمجاز بخش‌هایی از سپاه و بسیج که بر سرنوشت انتخابات تأثیر داشته است، دستور لازم را صادر فرمائید. حضرتعالی استحضار دارید شورای نگهبان در زمان حضرت امام(ره) نیز گام اولیه‌ای برای دخالت فراقانونی درانتخابات برداشت و تلاش کرد انتخاب مردم تهران در مجلس سوم که خلاف دیدگاه سیاسی اکثریت اعضای شورای نگهبان بود را باطل نماید. البته خوشبختانه آن روز شورای نگهبان در این راه، هیچ همراه و همفکری نداشت و نه وزارت کشور مانند امروز بی‌خاصیت و ناتوان بود و نه صدا و سیما مانند امروز تحت فشار گروه‌های خاص قرار داشت. در عین حال، امام در برابر نخستین نشانه‌های دخالت غیرقانونی آن شورا در انتخابات ایستاد و اکنون نیز اینجانب از شما تقاضا دارم برای نجات انقلاب، اسلام و کشور از تبعات دخالت‌های غیرقانونی بخشی از سپاه و نیز توقف روش‌های بدعت‌آمیز شورای نگهبان، دستور لازم صادر فرمائید. امیدوارم همان‌طور که ورود امام به موضوع انتخابات مجلس سوم از ایجاد انحراف توسط شورای نگهبان جلوگیری نمود، دستور حضرتعالی به

عنوان جانشین امام، از روند خطرناکی که نتیجه آن بی‌خاصیت شدن رأی مردم می‌باشد جلوگیری نماید. در کنار طرح این تقاضا، طرح چند نکته را ضروری می‌دانم:

۱- من در همه صحنه‌ها و فراز و نشیب‌ها نشان داده‌ام که حراست از اصل انقلاب، نظام، اسلام و حقوق مردم برای اینجانب از هر چیز مهم‌تراست و نگرانی از تخریب‌ها، حملات و اقدامات احتمالی، مرا از انجام وظیفه باز نخواهد داشت. اینجانب همانگونه که بی‌مهری از نزدیک‌ترین دوستان و برخی متحدان سیاسی را به خاطر تأکید بر حفظ اصول و ارزش‌ها پذیرفته‌ام، اکنون حاضرم به خاطر دفاع قدرتمندانه از حق انتخاب آزاد مردم نیز تبعات احتمالی را پذیرا شوم.

۲- در طول ماه‌های گذشته به مناسبت‌های مختلف بر بی‌طرفی رهبری نظام در انتخابات تأکید کرده‌ام. اما در عین حال، به صور مختلف تلاش کردم از نظر احتمالی جنابعالی نسبت به برخی کاندیداها اطلاع حاصل کنم زیرا عقیده داشتم اگر جنابعالی نسبت به کاندیدای خاص نظر مثبت دارید – اگرچه این کار را مفید نمی‌دانستم – از کاندیداتوری خودداری کنم، زیرا تصور می‌نمودم در آینده مشکلات ایجاد خواهد شد. اما برداشت اینجانب از سخنان و مواضع حضرتعالی این بود که مهم‌ترین نکته برای شما، حضور گسترده مردم در انتخابات است.

۳- علی‌رغم شفافیت مواضع جنابعالی، اخباری مبنی بر حمایت فرزند محترم شما – آقا سید مجتبی – از یکی از کاندیداها منتشر شد که پس از به تواتر رسیدن این اخبار، نگران شدم که مبادا این موضوع مرتبط با دیدگاه حضرتعالی باشد. اما تجربیات سابق و شناختی که از شما داشتم مرا مطمئن کرد که این موضوع، نظر شخصی ایشان می‌باشد. پس از آن هم شنیدم که یکی از بزرگان به جنابعالی گفته‌اند که «آقازاده حضرتعالی از فلان کس حمایت می‌کند و شما فرموده‌اید ایشان آقاست نه آقازاده» و به هر حال، مشخص شد که آن حمایت‌ها نظر شخصی آقا مجتبی بوده است. در عین حال، کماکان خبرهایی در مورد فعالیت ایشان به نفع یکی از کاندیداها – که سه روز قبل از انتخابات ناگهان ستاره بخت او افول کرد و عنایت‌ها به طرف فرد دیگر سرازیر شد – و حتا رفت و آمد به ستاد انتخاباتی آن کاندیدا منتشر شد. حضرتعالی به خوبی واقف هستید که دخالت‌های نسنجیده اطرافیان برخی از مقامات روحانی و سیاسی در سال‌های گذشته تبعات منفی فراوانی برای کشور و نظام داشته است و لذا اینجانب از سر اخلاص، احترام و دلسوزی از جنابعالی تقاضا می‌کنم اجازه ندهید تجربه دیگری به تجربه‌های تلخ گذشته اضافه شود، در عین آنکه اطمینان دارم شخصاً از برخی اقدامات مورد نظر حمایتی نکرده‌اید و شاید مخالف آنها نیز بوده‌اید و اکنون نیز با هوشمندی که از حضرتعالی سراغ دارم مطمئنم برای رفع شائبه‌های احتمالی موجود، تدبیری خواهید اندیشید، چون جنابعالی جانشین امامی هستید که وقتی در یک حادثه عده‌ای مدعی شدند مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی باعث ایجاد محدودیت‌هایی برای ارتباط مردم با امام شده است، علی‌رغم جایگاه فکری و فقهی آن مرحوم، دستور داد که «ایشان در کارهایی که مربوط به من است دخالت نکند.»

٤- ضمن تأکید بر تقاضای خود – بازشماری آرا در برخی حوزه‌های مشکوک، استفاده از روش‌های کامپیوتری برای کشف آرای تکراری و نیز شناسایی منبع و مجوز پرداخت بعضی از وجوه در روزهای منتهی به انتخابات – به استحضار حضرتعالی می‌رسانم نتیجه انتخابات هرچه باشد دیگر در این باب مصدع حضرتعالی نخواهم شد.

۵- معتقدم سپاه بر خون جوانانی بنا شده است که همه آنها شاهد و ناظر بر اعمال ما هستند و حفظ سپاه را برای حراست از کشور و انقلاب ضروری می‌دانم. همچنین یقین دارم اکثریت نیروهای جان بر کف سپاه نیز از برخی مسائل موجود ناراضی هستند. همان‌طور که اکثر آنها با برخی فعالیت‌های اقتصادی که به نام این نهاد مقدس انجام می‌شد مخالف بودند. خوشبختانه جنابعالی دستوراتی برای جلوگیری از فعالیت‌های اقتصادی توسط نیروهای نظامی صادر و از خطرات این کار جلوگیری نمودید. اینجانب از شما تقاضا می‌کنم با رهنمود دیگری، بخشی از سپاه و بسیج را که در کارهای سیاسی وارد شده‌اند از این اقدام – که خطر آن به مراتب بیش از اقدامات اقتصادی است – برحذر دارید. من معتقدم که اگر قرار است عده‌ای از دوستان در سپاه و بسیج به مراکز قدرت دسترسی پیدا کنند، بهترین کار آن است که این مسؤولیت‌ها مستقیماً به آنها محول شود نه آنکه اعتبار سپاه را خرج رساندن عده‌ای به قدرت نمایند و در این راه مرتکب اقدامات غیرقانونی شوند. این نکته را از آن جهت عرض می‌کنم که حضرتعالی در پیام شفاهی خود برای اینجانب اعلام فرموده‌اید اجازه بحران‌سازی در کشور نخواهید داد و من معتقدم بحران ناشی از دخالت‌های نابجا در انتخابات، خطرناک‌ترین بحرانی است که امروز و آینده کشور را تهدید می‌کند.

٦- امروز مشخص شد روش اعتدال‌گونه و همراه با حفظ اصول و آرمان‌ها، که همواره مورد توجه اینجانب بوده و اتفاقاً منجر به دشمن‌تراشی‌های فراوان برای اینجانب در میان صاحبان سلایق مختلف شده است، با مقاومت‌های فراوانی روبه‌روست و لذا به نظر می‌رسد راحت‌ترین کار برای اینجانب آن است که از همه فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کنم، اما وفاداری به راه امام، دین نسبت به اسلام و انقلاب و قدرشناسی نسبت به مردم، حقیر را از عافیت‌جویی برحذر می‌دارد. لذا تصمیم به تشکیل حزبی فراگیر و غیرحکومتی گرفته‌ام. خوشبختانه سفرهای چهار ماه اخیر،

اینجانب را با میلیون‌ها ایرانی متدین، خالص و دلسوز آشنا نمود که دغدغه اصلی آنها حفظ اصول و در عین حال، رفع مشکلات فراوان جامعه است و اکنون مطمئن هستم اکثر آنها آمادگی دارند در تشکیل حزبی فراگیر با اینجانب همکاری نمایند. حزبی که اینجانب تشکیل می‌دهم – و هر کس اکثریت اعضا خواستند دبیرکل آن خواهد بود – هم از حیثیت ملت بزرگ و شریف ایران دفاع خواهد کرد و هم برای شفاف شدن مواضع و تقویت مبانی تحزب اقدام می‌نماید و هم به‌شدت با دو گروه که دشمنان اصلی انقلاب و کشور هستند، یعنی اقتدارگرایان متحجر و سکولارهای مخالف نظام، مرزبندی خواهد داشت. حزب مورد نظر اینجانب، به‌شدت در برابر کسانی که با رأی مردم مخالف هستند – و حتا از ابراز این عقیده متحجرانه ابا ندارند – ایستادگی خواهد کرد و اگر لازم باشد آنها را به مردم معرفی می‌کند.

۷– من بارها در سال‌های گذشته از اینکه تعدادی از احزاب توسط قدرتمندان درست شده و رقابت را بر سایر احزاب و گروه‌ها سخت کرده‌اند، انتقاد نموده‌ام. امروز برای آنکه خودم مشمول این انتقاد نباشم و شائبه هر گونه سوء استفاده از قدرت سیاسی و اجرائی در تشکیل و ادامه فعالیت حزب منتفی شود، ضمن تشکر از ابراز اعتماد جنابعالی، از این لحظه از کلیه مسؤولیت‌های سیاسی از جمله مشاورت حضرتعالی و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام استعفاء می‌دهم. قاعدتاً با شناختی که از اینجانب در بین همه دوستان از جمله حضرتعالی وجود دارد، همگان مطمئن خواهند بود که اینجانب کماکان بر اصول و آرمان‌های خود پافشاری خواهم کرد و اجازه نخواهم داد مرزهای ضروری با افرادی که مبانی اصلی نظام یعنی جمهوریت و اسلامیت را قبول ندارند شکسته شود. اگرچه در هر شرائطی، حتا دفاع از حقوق شهروندی کسانی که با آنها اختلاف عقیده دارم – چه متحجران و چه سکولارهای مخالف حکومت دینی – را فراموش نخواهم کرد و به عنوان یک وظیفه بر آن پافشاری می‌نمایم.

سلامتی جنابعالی، آبادانی ایران و سربلندی نظام جمهوری اسلامی را از درگاه حضرت احدیت مسألت می‌نمایم.

مهدی کروبی

۱۷–۴– نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۸۴

آقای خامنه‌ای! کجا می‌روید؟!

جمعه ۸ مهرماه ۱۳۸٤

به نام خدا
حضور محترم آقای خامنه‌ای:
با سلام

تصمیم گرفته بودم دیگر به شما نامه‌ای ننویسم؛ چون به نظرم آنچه شرط بلاغ بود، در سه نامه خصوصی و یک نامه علنی طی ۱۵ سال گذشته نوشته بودم. حرف بیش‌تری نیاز نبود. اما اکنون که بحران قریب‌الوقوع در کشور درمی‌گیرد، فکر می‌کنم یک بار دیگر چند کلمه به شما گفتن، ضرری نداشته باشد، اگرچه امید ندارم فایده‌ای هم داشته باشد.

جناب آقای خامنه‌ای!
دست از این افکار عجیب و غریب بردارید که فکر می‌کنید تمام دنیا توسط یک هیأت مدیره نامرئی اداره می‌شود و آن هیأت مدیره و یا به قول جنابعالی، دشمن، صبح تا شب هم کار و زندگی‌اش این است که ببیند شما در ایران چه کار می‌کنید و آنگاه علیه شما، یا جمهوری اسلامی یا حکومت دینی، توطئه و نقشه‌چینی کند.
تصور شما این است که تمام رهبران دنیا هم از آن مرکز، دستور می‌گیرند. باور کنید دنیا این‌طوری نیست. هیأت مدیره هم ندارد. آن دشمن خیالی شما هم وجود خارجی ندارد. مردم و دولت‌های دنیا هم کار و زندگی خودشان را دارند. ایران هم بخش بسیار کوچکی از اشتغالات آنها است. دوستی کردن با دنیا و دنبال منافع ملت ایران بودن، صلح و آشتی، مسیری است که کمک می‌کند تا این ملت رنجدیده پس از ۲۷ سال، سر به بالین آسایش بگذارد و بالأخره از «شرائط حساس کنونی» بیرون بیاید. اما دوستی با دنیا لوازمی هم دارد که از جمله آنها دموکراسی و حقوق بشر است. نگوئید دیگران نمی‌کنند و اینها برای ما است. باور کنید این‌طور نیست. اولاً وضع حقوق بشر در کم‌تر جایی از دنیا، به خرابی ایران است. ثانیاً کم‌تر نظام سیاسی در دنیا به اندازه ایران غیردموکراتیک و فردی است. ثالثاً چه کار به کار دیگران دارید. شما با مردم خودمان درست رفتار کنید. دیگران را در قبر شما نمی‌گذارند. باور کنید با این افکار، تصویر شما در دنیا چیزی شده در حدود عیدی امین یا قذافی، حیف از ملت ایران است که دچار چنین جفایی باشد. کمی از پوسته این تفکرات بیرون بیائید.

جناب آقای خامنه‌ای!
خاطرتان هست وقتی رئیس‌جموری شدید، دنبال نخست‌وزیری بودید که از شما حرف‌شنوی داشته باشد. به همین دلیل، آقای مهدوی کنی را کنار گذاشتید و مهندس موسوی را که در آن روزها جوانی از حزب خودتان و فامیلتان بود، نخست‌وزیر کردید. تنها یک سال زمان احتیاج داشت تا معلوم شود هرکس در رأس دولت باشد، به مقتضای مسؤولیتی که دارد نمی‌تواند هرروز، از کس دیگری بیرون از دولت دستور بگیرد. این از بدیهیات اداره هر سازمان کوچکی است، چه رسد به دولت و مملکت. با مهندس موسوی مشکل پیدا کردید و اگر امام نبود، دور دوم او را نخست‌وزیر نمی‌کردید. پس از رهبر شدن هم، روی همین هوس و نگرش غلط به مدیریت، به‌تدریج در همه امور دخالت کردید. در هشت سال گذشته، وقت مملکت را تلف کردید. نیروهای نظامی و امنیتی را وارد سیاست کردید و در نهایت، گروهی را بر مملکت مسلط ساختید که حرف شما را گوش کنند و به اصطلاح رایج، حکومت یکدست شود و یا اگر دقیق‌تر بگوئیم، تمام ارکان حکومت تابع شما شوند. اما دیدید که در اولین قدم، در دوران انتخابات ریاست جمهوری نهم، کاندیدای شما را کنار گذاشتند و کس دیگری را جلو انداختند و با فشار شما اخیراً به او یک پست دست دوم داده‌اند. اکنون هم به راهی می‌روندکه ناکجاآباد است. و البته این تازه از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتت بدمد.

پیش‌بینی سرنوشت سرابی که تحت عنوان دولت مطیع خودتان در انتظارش بودید، خیلی سخت نیست و نیاز به هوش خیلی بالا ندارد. گروهی که با بی‌تدبیری شما بر مملکت حاکم شده‌اند، این تضادها را با این بخش‌های کشور دامن خواهند زد:

۱- جناح‌های سیاسی که خواهان تغییر قانون اساسی و ساختار کل نظام بوده و در این انتخابات اخیر هم یک بار دیگر معلوم شد که بزرگ‌ترین جناح کشور هستند. تندروی نسبت به این جناح‌ها، فضای خشونت را تشدید می‌کند و راه گذار مسالمت‌آمیز کشور به دموکراسی را سخت‌تر می‌سازد. در واقع، خشونت‌ورزی حاکمین جدید با طرفداران دموکراسی، راه گذار محتوم کشور به دموکراسی را ناهموارتر می‌سازد.

۲- جبهه دوم خرداد و طیفی که از ملی - مذهبی‌ها تا روحانیون مبارز را در بر می‌گیرد. با فشار گروههای پشتیبان حاکمین، کنار گذاشتن تمام طرفداران آنها از مشاغل و مناصب و یا به قول انصار حزب‌الله پاکسازی دستگاه‌ها از منافقین، درگیری با این جناح را تشدید می‌کند و فضای کشور را ناامن‌تر می‌سازد.

۳- تکنوکرات‌های حکومتی که اکثراً از نسل اول و دوران انقلاب هستند و در طی ۲۷ سال گذشته در عمل، تحول فکری کرده‌اند. شعار بازگشت به سیاست‌ها و ارزش‌های اول انقلاب آن هم به شکل عوام‌فریبانه‌ای که این روزها به نمایش در می‌آید، چون در عمل مغایر دانش و تجربیات این گروه است، با این بلوک قدرت به درگیری می‌انجامد و منجر به استعفا و کناره‌گیری بسیاری از آنها می‌شود. وزرای آقای احمدی‌نژاد، دو دسته می‌شوند؛ یک دسته که عاقل‌تر هستند در عمل با بدنه کارشناسی دستگاه‌های دولتی همسویی می‌کنند، آنگاه با گروه‌هایی چون انصار حزب‌الله و کیهانی‌ها درگیر می‌شوند که از هم‌اکنون روی طبل تصفیه می‌کوبند و صحبت از حضور منافقین در دولت می‌کنند. دسته دوم، بر سر سیاست‌های قبلاً شکست خورده تندروانه پافشاری می‌کنند و با بدنه اجرایی دولت و تکنوکرات‌های حکومتی دچار مشکل می‌شوند و دولت ناتوان را ناتوان‌تر می‌سازند. نگاهی به صدرالمشاورین آقای احمدی‌نژاد بیاندازید که به دلیل تندروی در همین کارها در زمان دکتر ولایتی از وزارت خارجه اخراج شد. حالا می‌خواهد همان کارها را در سطح یک کشور انجام دهد.

٤- جناح سنتی بازار و هیأت مؤتلفه که عملاً از زمان انتخابات، کنار گذاشته شده‌اند و تندروهای حاکم درصدد حذف آنان هم هستند. اگر چه باج‌هایی هم به آنها داده شده است، اما منطق قدرت نظامی حاکم، کار را به درگیری با آنها می‌کشاند. این کشمکش ابتدا در مجلس، چهره نشان می‌دهد و سپس به قوه قضائیه و پاره‌ای نهادهای زیر نظر شما کشیده می‌شود.

۵- روحانیت مبارز تهران و مدرسین حوزه علمیه قم و جناح‌های سنتی‌تر روحانیت. به‌خصوص آنکه در همین ابتدای کار، آقای احمدی‌نژاد کسی را مشاور امور روحانیت خود کرده است که سال‌ها در بخش اطلاعاتی و امنیتی روحانیت مشغول کار بوده است. همچنین بال و پر گرفتن روحانیونی چون آقای مصباح یزدی که فاقد وزن حوزوی هستند و سطح گسترده‌ای از تنفر در حوزه‌ها را برای خود یدک می‌کشند، اختلاف روحانیت با حکومت را تشدید می‌کند. اولین نمود آن را در اجلاس اخیر مجلس خبرگان مشاهده کردید که دنبال تغییر آئین‌نامه انتخابات خبرگان بودند تا شاید بتوانند در انتخابات سال آینده خبرگان، اکثریت را به دست آورند و سپس حضرتعالی را عزل نمایند. البته جالب است که گروه آقای مصباح یزدی و نظامیان حامی ایشان هم، همین خیال را در سر دارند و می‌خواهند با همین آئین‌نامه فعلی، مجتهدین خودشان را وارد انتخابات کنند و اکثریت را بگیرند و صندلی را از زیر پای شما بکشند.

٦- خود جنابعالی و بیت رهبری، مرکز بعدی اختلاف است. وقتی گروهی با اسلحه وارد سیاست شوند، دلیلی ندارد که از شما یا کس دیگری حرف‌شنوی داشته باشند. کما اینکه در جریان انتخابات هم، کاندیدای مورد حمایت شما و فعالین بیت جنابعالی، کس دیگری بود و در آخرین لحظه کنار گذاشته شد. در مورد وزرا هم از همین ابتدای امر به پاره‌ای از پیشنهادات شما ترتیب اثر نداده‌اند. به‌خصوص در مورد وزات خارجه این گروه راه خود را رفته است. بعد از این هم مطمئن باشید هرچه شما بیش‌تر بر ایده‌آل خود که دخالت در امور اجرایی است، پافشاری کنید، بیش‌تر هیچ‌کاره خواهید شد. غولی را که از چراغ بیرون آورده‌اید، گریبان خودتان را قبل از همه گرفته است، هیچ چاره‌ای ندارید جز اینکه بخشی از فرماندهان نظامی و امنیتی پشتیبان آقای احمدی‌نژاد را عزل کنید و قدرت نظامی را از آنها بگیرید. کاری که شروع کرده‌اید، ولی فایده‌ای ندارد، نیروهای پشتیبان خود را با آنها گره زده‌اید. با این کار، در صف این نیروها شکاف ایجاد می‌کنید. متأسفانه راه دموکراتیک و حضور مردم و نهادهای مردمی چون مطبوعات را در سیاست بسته‌اید و در چند سال گذشته دائماً آنها را سرکوب و تضعیف کرده‌اید. اگر به همین راه که آمده‌اید، ادامه دهید، چاره‌ای جز مقابله اسلحه با اسلحه نخواهید داشت.

۷- وزارت اطلاعات و نهادهای اقتصادی و امنیتی وابسته به آن، مشکل دیگری است که با هجوم سازمان امنیت موازی برای تسخیر این وزارتخانه، منجر به واکنش‌های تندی خواهد شد. ترورهای اخیر، تنها مقدمه‌ای بر مشکلات آتی خواهد بود.

۸- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محل دیگر نزاع است. شما بهتر از من می‌دانید که سپاه، ارگانی به صورت اطاعت محض نیست و از روز نخست با اما و چرا تأسیس شده است. علی‌رغم تصفیه‌های مکرر، باند کودتاچی حاکم بر آن، محبوبیتی در بدنه سپاه ندارد و مشکل اصلی آنها با بدنه و بخش بزرگی از فرماندهی سپاه است. وقتی پای قدرت سیاسی و اقتصادی هم بیش از پیش به سپاه باز شود، این تضادها تشدید می‌شود.
۹- بحران بعدی با دنیا است. سیاست‌های تروریستی و شاخ و شانه کشیدن برای دنیا و تندروی‌های بچگانه، خوب یا بد، درست یا غلط با جهت عمومی دنیا همخوانی ندارد. ممکن است تصور کودکانه حاکمین جدید، تشکیل یک جبهه تروریستی از بخشی از مسلمانان برای به هم زدن روال فعلی دنیا باشد. اما این کار، همانطور که در ۲۷ سال گذشته نشان داده شد، حاصلی جز اتلاف منابع ملی و تحلیل بردن توان یک مملکت ندارد. دنیا نیز واکنش نشان می‌دهد. دیدید چگونه چند سال حرکت دیپلماتیک کشور برای جذب اروپا، ظرف یک ماه از دست رفت. نطقی را که برای آقای احمدی‌نژاد، خود شما پسندیده بودید و تصحیح کرده بودید، در سازمان ملل مورد تمسخر محافل دیپلماتیک قرار گرفت و حاصل آن هم، در فاصله کوتاهی، صدور قطعنامه حکام آژانس بین‌المللی انرژی در محکومیت ایران شد. البته بی‌اعتنایی شما به درخواست محافل بین‌المللی برای آزادی گنجی هم در این امر، تأثیر زیادی داشت. حالا تمام امید شما باید به روسیه‌ای باشد که همیشه بیش‌ترین کلاه را بر سر ملت ایران گذاشته است و شبح سنگین تحریم هم دور سر ملت و کشور ایران دور می‌زند. بعد هم معلوم نیست به نذر چه کسی باید این همه هزینه بپردازیم. آخرش هم اگر تمام دنیا کن فیکون شود، چیزی عاید ما نمی‌شود. مایی که در اداره کشور خودمان درمانده‌ایم و یک مشکل ترافیک یا آلودگی هوا یا فساد در قوه قضائیه را نمی‌توانیم حل کنیم، معلوم نیست چه پیامی برای دنیا داریم. به قول قدیمی‌ها اگر بیل‌زن هستیم، اول باغچه خودمان را بیل بزنیم، بعد برای دیگران تعیین تکلیف کنیم. به هر حال، دور جدیدی از بحران با دنیا، مردم را در یک دور نوین از سختی و ناراحتی قرار می‌دهد.
۱۰- و بالأخره بالاترین بحران و درگیری، با مردم است. کافی است از میان گروه‌های مختلف اجتماعی، تنها به سه گروه اقلیت‌های قومی، زنان و جوانان نگاه کنید. هر سه گروه، مطالبات روشن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارند که ۲۷ سال است دولت‌های مختلف هر از گاهی با آنها کلنجار رفته‌اند و همواره نیز به نوعی مصالحه و کوتاه آمدن راضی شده‌اند، بدون آنکه البته فکر اساسی هم برای مشکلات این گروه‌های اجتماعی بکنند. حالا نوبت این دار و دسته جدید است که می‌خواهد با خواست‌های این گروه‌های اجتماعی، کشتی بگیرد. آن هم با گماشتن یکی از بدنام‌ترین و مخوف‌ترین چهره‌های اطلاعاتی در رأس وزارت کشور که مستقیم‌ترین وظیفه را در این مورد دارد. کشور ایران در سطوح مختلف و در میان گروه‌های گوناگون اجتماعی، به صورت انباری از تضادها و مطالبات انباشته درآمده است که گاهی نیز پرده‌هایی بسیار خون‌آلود بر آنها کشیده شده است. صبر و حوصله و عقل و درایت بسیار بالایی می‌طلبد که با تأنی و حوصله و حسن نیت، بتوان کشور را از مرحله کنونی عبور داد و سر آن را به سلامت بر بستر آرامش و دموکراسی قرار داد. حرکات حاکمین جدید، تنها چند گره محکم‌تر بر کلاف پرگره و کور کشور خواهد زد. مملکت ایران و نیروهای موجود در آن، بزرگ‌تر از آن هستند که چند نفر تازه به دوران رسیده در قدرت بتوانند آن را به راحتی از گلو پایین دهند. یادتان باشد که آدم‌ها به هر صورت، با یکدیگر اختلاف سلیقه دارند و آن یکدستی که فکر می‌کنید هرگز پیش نمی‌آید. در سیاست یا هر کار جمعی دیگر، اختلاف نظر و سلیقه قطعی است. دو راه دارید؛ یا این اختلاف را به رسمیت بشناسید و آن را قانونمند سازید که در این حالت، می‌شود دموکراسی؛ و یا سرکوب کنید و همه را یکدست بخواهید که آخرش می‌شود امثال حکومت صدام حسین که کار آمدی ندارد و ملت عراق، بدبخت می‌شود و دنیا به جانش می‌افتد. نگاهی به اختلافات مجلس هفتم و یا همین کابینه تازه تأسیس بیاندازید تا ببینید چرا آن یکدست‌سازی‌ها سرابی بیش نیست.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما به هر صورت، ۲۷ سال تجربه در اداره کشور دارید. بعید است که ندانید مبارزه با فقر و تبعیض و فساد که شعار شما است، با نمایش راه انداختن و روی زمین نشستن، حل نمی‌شود. ساده‌زیستی، امر خوبی است، اما نه جلوی دوربین‌ها. نام این کار، ریا است. فقر در کشور ما جدی است. درآمد سرانه کشور نسبت به سال ۵۶، تا سی درصد برای هر ایرانی پایین آمده است. اما درمان آن با افزایش درآمد نفت هم عملی نیست، چون این افزایش، حداکثر می‌تواند درصد اندکی در تولید ناخالص ملی تأثیر گذار باشد. تا ایرانی‌ها دلخوش نباشند و سرمایه‌گذاری و تولید نکنند و تولید ناخالص ملی را بالا نبرند و در واقع تا چرخ مملکت به حرکت نیفتد، مسأله فقر حل نمی‌شود. برگرداندن درآمد سرانه ایرانی‌ها به همان سطح سال ۵۶، نیاز به تولید ناخالص ملی حدود سیصد میلیارد دلار دارد، یعنی بیش از دو برابر وضع فعلی. درآمد نفت، حداکثر به ۴۰ یا ۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید. یعنی ۱۵٪ آن تولید ناخالص ملی مورد نیاز برای رسیدن به درآمد سرانه سال ۵۶. الباقی را باید بخش‌های صنعتی و کشاورزی و خدمات کشور و در واقع ملت ایران تولید کنند. برای این کار، ایرانی‌ها باید محیط امن و آرام و قوانین مناسب و دولتمردان عاقلی را

ببینند تا با دلخوشی به سرمایه‌گذاری و تولید در بخش‌های صنعتی و کشاورزی و خدمات بپردازند. نگاهی به رکود بازار بورس تهران یا معاملات ملک یا خروج وحشتناک ارز از کشور بیاندازید تا ببینید که اقتصاد کشور و مردم چگونه واکنش نشان می‌دهند. باور کنید این دیگر توطئه دشمن جهانی نیست. بدیهیات علم اقتصاد است. ببینید برای حل مشکل فقر در جامعه چطور راه برعکس را رفته‌اید و یک دولت خروس جنگی و خط و نشان بکش برای مردم و دنیا سر کار آورده‌اید.

در خصوص تبعیض هم حتماً با من موافقید که اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین درمان رفع تبعیض، حاکمیت قانون است. باید قوانین روشن و مشخص و قوه قضائیه مستحکمی وجود داشته باشد و شاه و گدا در مقابل آن مساوی باشند تا اصولاً صحبت از رفع تبعیض، معنی داشته باشد. نهادهای فراقانونی و در رأس تمام آنها وجود خود حضرتعالی، مهم‌ترین عامل عدم حاکمیت قانون است. نگاهی به چند سال گذشته بیاندازید و ببینید که چگونه نهادهای منسوب به شما از هر مجازاتی رهایی یافتند. یک قلم نگاهی به روزنامه کیهان و سرنوشت تمام هتاکی‌ها و تهمت‌زنی‌های آن بیاندازید و ببینید که گویی در مقابل آن، هیچ فریادرسی نیست و آنچه با هرکس بخواهد می‌کند و هیچ مرجعی برای رسیدگی نیست. یا سرنوشت حمله‌کنندگان به خوابگاه دانشجویان یا عاملین قتل‌های زنجیره‌ای و یا شکنجه‌کنندگان شهرداران نواحی و معاونین شهرداری و ده‌ها مثال دیگر. در تاریخ قرن نوزدهم ایران، صحنه خیلی جالبی داریم. وقتی ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ برگشت، تمام درباری‌ها را جمع کرد و گفت در آنجا آنچه دیدم قانون بود و ساعتی از حاکمیت قانون و لزوم آن برای کشور دم زد. یکی از درباری‌ها نقل می‌کند که در آن جمع، هیچ‌کس جرأت نکرد بگوید که اعلی‌حضرت، عامل اصلی عدم حاکمیت قانون، خود شما هستید. حالا نقل شما است. دم از تبعیض و مبارزه با تبعیض می‌زنید و می‌زنند، اما یک نفر نمی‌گوید تا شما و منصب رهبری ماورای هر قانونی قرار دارد و به هیچ‌کس هم پاسخگو نیست، رفع تبعیض و حاکمیت قانون غیرممکن است. نگوئید مجلس خبرگان، مقام رهبری را ممیزی می‌کند که نمی‌کند. تمام وکلایش از فیلتر شورای نگهبانی رد شده‌اند که منصوب شما است و در عمل هم حتا یک مورد دیده نشده که این مجلس، لااقل برای حفظ ظاهر هم که شده، علنی و در مقابل ملت به یک عملکرد شما یا نهادهای زیر نظر شما انتقاد کند. این‌همه انحراف و خرابکاری در نهادهای زیر نظر شما مثل رادیو و تلویزیون و نیروی انتظامی و قوه قضائیه و بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان هشت ماده‌ای امام و بنیاد شهید و سازمان امنیت موازی و سپاه پاسداران و دهها ارگان دیگر وجود دارد. اما جالب است حتا یک مورد هم تا کنون مطرح نشده است. متوجه می‌شوید که چرا مبارزه با تبعیض، با ساختار کنونی و تمرکز قدرت در دستان شما عملی نیست. لطفاً سراغ تئوری مندرس تقوای رهبر هم نروید که اگر نداشته باشد به‌طور اتوماتیک از رهبری ساقط است. اکثریت کارها و خطاهایی که یک رهبر سیاسی می‌کند از دایره معمول تعاریف تقوا بیرون است. مثلاً وقتی در کردستان تصمیم می‌گیرید مردم را سرکوب کنید، تعاریف رایج تقوا با این تصمیم شما کاری ندارد. اگر بالاترین جنایت‌ها را هم در آنجا مرتکب شوند، بر دامن این تقوای تعریف شده رایج، گردی نمی‌نشیند. یا اگر هرکس به شما نامه‌ای بنویسد و یا انتقادی بکند، جایش در زندان و مستحق حکم محکومیت باشد، نسبت به تعریف تقوای حاکم، خللی وارد نمی‌شود. یا همین سیاست معروف شما که معتقدید مردم باید از حکومت بترسند و مطبوعات نباید روی مردم را به حکومت باز کنند را در نظر بگیریم؛ بر اساس این سیاست، در سالیان اخیر، مطبوعات را بسته و منتقدین را به بند کشیده‌اید و موجی از افسردگی و دلسردی در مردم ایجاد کرده‌اید؛ باز هم این خطایا برابر تعاریف موجود، از تقوای شما کم نمی‌کند. چون تعاریف رایج تقوا، تنها در حدود اجرای احکام شرعی دور می‌زند که اکثراً در حوزه فردی جای دارند و مهم‌ترین مسائل اجتماعی که با سرنوشت مردم سر و کار دارد، از آن دایره بیرون است. در تاریخ اسلام، صحنه بسیار تکان‌دهنده‌ای وجود دارد. چند سال پس از شهادت امیرالمؤمنین و استقرار معاویه ابن ابی سفیان بر مصدر حکومت، پیرزنی از اهل کوفه، به دلیل بی‌عدالتی که در حق پسرش شده بود، به شام رفته و هر روز جلوی کاخ خلیفه دادخواهی می‌کرد و سروصدا به راه می‌انداخت. تا بالأخره یک روز خلیفه تصمیم گرفت خودش با او صحبت کند. وقتی آن پیرزن در مقابل خلیفه نیز درشتی کرد و از حق دادخواهی برای پسرش کوتاه نیامد، معاویه جمله‌ای در مذمت علی(ع) گفت که به نظرم یکی از بهترین تعریف‌ها از روش حکومتی علی(ع) است. او گفت: «خدا لعنت کند آن علی را که طعم مخالفت با حکومت را به شما چشاند.» ظاهراً امروزه از معاویه باید عذرخواهی کنیم. آن بدبخت به صراحت امروز شما برای مردم شاخ و شانه نمی‌کشید. خنده‌دارتر این اتوماتیک بودن است. در مملکت استبدادزده‌ای مثل ایران که استبداد بازتولید می‌شود، اگر ده‌ها نهاد نظارتی و کنترلی هم برای مردم طراحی کنی، باز هم امکان مطلقه شدن قدرت و عدم تمکین آن به خواست مردم وجود دارد، چه رسد به اینکه قدرت بی‌کرانی مثل ولایت فقیه داریم که در واقع هر کاری دلش می‌خواهد می‌تواند بکند و به هیچ‌کس هم جواب ندهد و مردم هم راهی برای پایین آوردن او از مسند قدرت و یا نظارت بر او و یا انتقاد از او ندارند و بعد بگوئیم یک روزی که تقوا نداشت، خودش اتوماتیک، عزل می‌شود و از مصدر قدرت، پایین می‌آید.

در مورد فساد، که به شکل فساد اقتصادی و رانت‌خواری و اعتیاد و فحشا و فسادهای اجتماعی و مهم‌تر از همه تزلزل ارزش‌های اخلاقی، ارکان کشور را فرا گرفته است، نیاز به وارونه کردن تمام روابط موجود است. باید دخالت حکومت در بسیاری از حوزه‌ها را کم کرد. اما درست راه برعکس اتخاذ شده و قرار است دخالت حکومت افزایش بیابد. اجازه بدهید یک قلم به فساد اقتصادی و رانت‌خواری بپردازم. مطمئناً برای مقابله با این بلیه در کوتاه‌مدت باید دست رانت‌خواران اقتصادی را کوتاه کرد و در میان‌مدت باید ساختار اقتصادی کشور را از اقتصاد حکومتی و دولت‌سالار به اقتصاد خصوصی و بازار آزاد، تغییر داد و البته در درازمدت هم، سایر روابط اجتماعی که بر اقتصاد، تأثیر دارند، باید اصلاح شوند و زمینه فساد از آنها ریشه‌کن شود. حالا فرض کنید چند نفر پیدا شده‌اند و می‌گویند می‌خواهند با فساد اقتصادی مبارزه کنند. از نمایش و شو درآوردن مثل روی زمین نشستن که بگذریم، باید بتوانند جلوی رانت‌خواری را بگیرند. آیا می‌توانند دست شرکت‌های سپاه را از پیمانکاری‌های کشور و واردات لوازم خانگی و معاملات نفتی و تولید خودرو و ده‌ها فعالیت دیگر کوتاه کنند؟ آیا می‌توانند سهمیه آقای مصباح یزدی از واردات شکر صنعتی را متوقف کنند؟ آیا می‌توانند بیش از ۵ هزار واحد املاک و مستغلاتی را که توسط ستاد اجرایی فرمان ۸ ماده‌ای امام، مصادره شده را به صاحبانش برگردانند و مزایایی را که یک عده از قبل این مؤسسه و مؤسسات نظیر آنها که همگی زیر نظر شما هستند، به دست آورده‌اند متوقف کنند؟ آیا می‌توانند تمام رانت‌هایی را که آقای واعظ طبسی و یا ری‌شهری و یا دیگران به نام امامان و امامزاده‌ها استفاده می‌کنند، موقوف کنند؟ اگر بکنند، آنگاه شما باید با یک بودجه محدود دولتی، شفاف و روشن و منعکس در ردیف‌های بودجه و زیر نظر ذیحساب وزارت دارایی سر کنید. در این صورت، پول برای پرداخت شهریه برای طلاب و یا پشتیبانی گروه‌های فشار و یا ده‌ها هزینه دیگری را که بیت شما انجام می‌دهد، از کجا می‌آورید؟ اگر امیرکبیر در ظرف سه سال توانست راه دزدی را در این مملکت ببندد، دلیلش این بود که اول بودجه ناصرالدین شاه را در دست گرفت و محدود کرد و بعد به سراغ دیگران رفت. اگرچه آن بزرگوار، جانش را هم گذاشت، اما لااقل راه درست را نشان داد. آیا به نظر شما با رانت‌خواری بزرگ و سازمان‌یافته‌ای که عمدتاً در اطراف شما و در مؤسسات زیر نظر شما وجود دارد، می‌توان صحبت از مبارزه با فساد اقتصادی کرد. به نظر شما نمایش‌های کمدی آقای احمدی‌نژاد مثل روی زمین نشستن در مقابل دوربین تلویزیون، تا چه حد با یک مبارزه جدی با فساد مربوط است؟

می‌گویند «خودکرده را تدبیر نیست». شما این کشور را به این شکل درآورده‌اید و شما هم باید پاسخگو باشید. تکلیف امثال من روشن است. به دنبال تغییر قانون اساسی فعلی و تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر هستیم. نقطه شروع این کار را هم برگزاری یک رفراندوم آزاد با نظارت نهادهای بین‌المللی برای تعیین تکلیف قانون اساسی فعلی می‌دانیم. برای رسیدن به این مقصد هم، چاره‌ای جز سازماندهی مقاومت مدنی در مقابل قدرتمدارانی که در مقابل این خواسته مردم می‌ایستند، نداریم. اما نمی‌دانم شما می‌خواهید چه کار کنید. مطمئناً دروغ‌هایی را که در مورد شرکت مردم در انتخابات گفته‌اند، دیگر شما باور نکرده‌اید. لااقل به گزارش‌های محرمانه اعتماد کنید و مطمئن باشید کم‌تر از ۳۰٪ مردم در انتخابات شرکت کرده‌اند. اگر به بحث‌های برون‌دینی اعتقادی ندارید و به رأی اکثریت مردم قائل نیستید، لااقل به بحث‌های درون‌دینی و فتوای اکثریت فقها توجه کنید؛ به موجب فتوای اکثریت فقها، حکومت، وقتی برای فقیهی مسجل می‌شود که مستظهر به رأی اکثریت مردم باشد. با آقای منتظری دشمن هستید و لابد فتوای ایشان را قبول ندارید، با آقای سیستانی چطور؟ بعید است حرف غیرشرعی و غیرعقلی آدم‌هایی چون آقای محمد یزدی مورد قبول شما یا هر آدم عاقلی باشد. ایشان می‌گویند منصب ولایت فقیه را یک نوع نصب الاهی قلمداد می‌کنند و وظیفه خودشان را کشف این انتصاب الاهی می‌دانند و نه رأی دادن. می‌دانید این حرف یعنی چه؟ یعنی نعوذ بالله، شما یا هر آدم دیگری در این منصب، هم‌طراز پیامبران و یا امامان شیعه می‌گردد. می‌دانید چه حقه‌بازی بزرگی در این حرف نهفته است و می‌تواند تا چه حد، مورد سوء استفاده شیادان قرار گیرد. بیائید با مردم صریح باشید. اگر شما هم به این قبیل حرف‌ها اعتقاد دارید، صریحاً اعلام کنید تا مردم هم بدانند که شما چگونه برای خود یک نیمچه پیامبری و نظرکردگی الاهی قائلید. فقهای شیعه هم بدانند که شما چه در سر دارید، آنگاه نه فقط اطاعت از شما جایز نیست، بلکه مبارزه با شما واجب شرعی می‌شود. و اگر به این حرف‌های مشکوک امثال آقای یزدی باور ندارید که فکر می‌کنم نداشته باشید، در آن حالت، چاره‌ای جز اخذ رأی مردم، برای مشروعیت حکومت خود ندارید. رأی مردم را هم در یک انتخابات آزاد می‌توان اخذ کرد، نه از طریق یک مجلس خبرگان دست‌چین‌شده. کاشکی به نصیحت مصلحانی مثل اکبر گنجی، گوش می‌کردید که شما را به شرکت در یک انتخابات آزاد و اخذ رأی اکثریت مردم دعوت می‌کنند، و در صورت عدم رأی اعتماد مردم، کنار می‌رفتید. کاشکی تا دیر نشده بابت تمام دهن‌کجی‌هایی که به ملت کرده‌اید، از مردم عذرخواهی می‌کردید و کنار می‌رفتید. واقعیت این است که شما کشور را بسیار بد اداره کرده‌اید؛ خاطرم هست وقتی صدام حسین به کویت حمله کرد و به زور متحدین، از آنجا بیرون رانده شد و مملکتش هم دچار تحریم سازمان ملل شد، شما در یک سخنرانی به درستی از او انتقاد کردید و گفتید این چگونه رهبری است که کشورش را دائماً به مشکل و بدبختی دچار می‌کند و

مردمش را به زحمت می‌اندازد. اکنون، قدری به خودتان نگاه کنید و ببینید ملت و مملکت را کجا برده‌اید. می‌دانم در دلتان به این حرف‌های من می‌خندید و متأسفانه از باده قدرت مستید. فکر می‌کنید بر خر مراد، سوار هستید و مخالفین را قلع و قمع کرده‌اید، اشتباه می‌کنید. سرنوشت ادامه مسیر فعلی، روشن است. در تاریخ ایران و جهان، بارها اتفاق افتاده است. تا دیر نشده می‌توانید با همراهی با مردم، از خسارت بیش‌تر به کشور جلوگیری کنید؛ خود دانید.

و ما توفیقی الا بالله
محمدمحسن سازگارا
مهرماه هشتاد و چهار

۱۸-۴- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵

۱-۱۸-۴- متن انگلیسی (English Text)

May 8, 2006

Ayatollah Ali Khamenei
Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran
c/o H.E. Javad Zarif
Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary
Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations
Fax: 212-867-7086

Your Excellency:
We write to you on behalf of the Committee on Academic Freedom of the Middle East Studies Association of North America (MESA) and the Committee on Academic and Intellectual Freedom of the International Society for Iranian Studies (ISIS) to protest in the strongest possible terms the recent arrest of Dr. Ramin Jahanbegloo, a prominent Iranian intellectual and political theorist. We urge you to use your good offices to determine the circumstances of his detention and to secure his immediate release.

The Middle East Studies Association of North America and the International Society for Iranian Studies are the preeminent international organizations in their respective fields. MESA, founded in 1966, and ISIS, founded in 1967, were established to promote scholarship and teaching on Iran, the Middle East, and North Africa. MESA publishes the International Journal of Middle East Studies and has more than 2600 members worldwide; ISIS publishes the international journal of Iranian Studies and has more than 500 members worldwide. Both organizations are committed to ensuring academic freedom, the free exchange of ideas, and freedom of expression in all its forms, both within Iran and the Middle East and in connection with the study of Iran and the Middle East in North America and elsewhere.

According to information we have received Dr. Jahanbegloo was arrested at Tehran's Mehrabad airport in late April. Officials from your government have stated that Dr. Jahanbegloo is currently undergoing "interrogations" and that he is suspected of crimes related to "security and spying". Despite these statements, as of this date no official charges have been filed against Dr. Jahanbegloo. Officials have stated that charges against Dr. Jahanbegloo will only be filed after his interrogation. Given these facts we are concerned that officials of your government are in the process of coercing confessions from Dr. Jahanbegloo. We also have reason to believe that he has been allowed only limited access to his family, and as far as we know he has not had any access to legal counsel.

Dr. Jahanbegloo is a highly respected scholar and academic who is currently the head of the department of Contemporary Studies at Tehran's Cultural Research Bureau, an important institution in your country that has gained international recognition for its important scholarly work in the area of Iranian history, culture, and politics. Dr. Jahanbegloo's work as part of the Cultural Research Bureau has contributed to the high regard in which it is held by scholars both inside and outside of Iran. He has also studied and taught at major universities in Europe and North America, including the Sorbonne, Harvard University, and the University of Toronto. In his role as a public intellectual Dr. Jahanbegloo has also consistently advocated for the US and Europe to adopt a less confrontational approach in dealing with Iran. His published work includes over twenty books in Persian, French, and English on topics relating to European and Iranian intellectual history and political philosophy. Dr. Jahanbegloo's writing reflects a thoughtful consideration of Iran's encounter with modernity and the difficult and complex process by which modern Iranian intellectuals have sought to define universal values such as democracy and human rights in terms that are organic to Iranian tradition. Given the arbitrary and unusual nature of Dr.
Jahanbegloo's detention, we are compelled to conclude that his arrest is connected to his scholarly and intellectual pursuits.

We also feel compelled to remind you, Your Excellency, that the rights of individuals to freedom of thought, opinion, and speech are explicitly protected under the Constitution of the Islamic Republic of Iran (Article 23), as well as the International Covenant on Civil and Political Rights (Articles 18, 19, 21), to which the Islamic Republic of Iran is also a state party. The arbitrary arrest of Dr. Jahanbegloo does further harm to the reputation of Iran as a country where scholarly research and inquiry are highly valued. Dr. Jahanbegloo's arrest and detention can only be conceived as a direct attack on the principles of academic freedom and critical intellectual inquiry.

Your Excellency, we trust that you will appreciate the seriousness of this matter and will take the appropriate measures. We urge you to secure his immediate release.

Yours Respectfully,
Juan R.I. Cole
President, MESA

and

Janet Afary
President
ISIS

*** منبع ***

http://www.mesa.arizona.edu/caf/letters_iran.html

۲-۱۸-۴- ترجمه فارسی

۸ مه ۲۰۰۶
آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
توسط جناب آقای جواد ظریف
سفیر ویژه و تام‌الاختیار
نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

عالیجناب:
ما از طرف کمیته آزادی علمی در «انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا» (MESA) و کمیته آزادی علم و اندیشه در «جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران» (ISIS) با شما سخن می‌گوییم تا با قوی‌ترین واژه‌های ممکن به دستگیری رامین جهانبگلو، نظریه‌پرداز سیاسی و روشنفکر برجسته اعتراض کنیم. ما مصرانه از شما می‌خواهیم که با استفاده از امکانات میانجیگری خود، وضعیت بازداشت وی را مشخص کرده و آزادی فوری ایشان را تضمین کنید.
«انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا» و «جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران»، انجمن‌های علمی برجسته در زمینه تخصصی خود هستند. انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال افریقا در سال ۱۹٦٦، و جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران در سال ۱۹٦۷ برای ارتقاء کار علمی و تدریس در زمینه ایران، خاورمیانه و شمال آفریقا پایه‌گذاری شده‌اند. انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا «نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» را منتشر می‌کند و بیش از ۲٦۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران، نشریه بین‌المللی «مطالعات ایران» را انتشار می‌دهد و بیش از ۵۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. هر دو انجمن پایبند به تضمین آزادی علمی و تبادل آزاد اندیشه‌ها به هر صورتی، در ایران و خاورمیانه و در رابطه با مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا و هر جای دیگر هستند.
بر پایه اطلاعاتی که ما دریافت کرده‌ایم، دکتر جهانبگلو در فرودگاه مهرآباد تهران در اواخر ماه آپریل دستگیر شده است. مسؤولان دولت شما اظهار داشته‌اند که دکتر جهانبگلو در حال حاضر تحت «بازجویی» است و مظنون به ارتکاب جرم در رابطه با «جاسوسی و امنیت ملی» است. با وجود این اظهارات، تا این تاریخ هیچ‌گونه اتهامی بر علیه دکتر جهانبگلو اعلام نشده است. مسؤولان بیان داشته‌اند که اتهامات علیه دکتر جهانبگلو تنها پس از پایان بازجویی تفهیم خواهد شد. با توجه به این حقایق، ما نگران این امر هستیم که مسؤولان دولت شما در کار اعتراف گرفتن به زور از دکتر جهانبگلو هستند. ما همچنین دلیل داریم که باور کنیم که ایشان دسترسی بسیار محدودی به افراد خانواده خویش داشته، و تا جایی که ما آگاه هستیم، ایشان هیچ‌گونه امکان تماس با وکیل نداشته است.
دکتر جهانبگلو یک شخصیت علمی و دانشگاهی بسیار مورد احترام است که در حال حاضر ریاست «مؤسسه مطالعات معاصر ایران» در دفتر پژوهش فرهنگی دانشگاه تهران را به عهده دارد که سازمان مهمی در کشور شماست که در جهان به خاطر کارهای علمی مهم در زمینه سیاست، فرهنگ و تاریخ ایران شناخته شده است. کار دکتر جهانبگلو به عنوان بخشی از دفتر تحقیقات پژوهش فرهنگی باعث جلب احترام فراوان شخصیت‌های علمی داخل و خارج از ایران برای این دفتر شده است. ایشان همچنین در دانشگاه‌های برجسته در اروپا و امریکای شمالی، از جمله سوربن، هاروارد، و دانشگاه تورنتو آموزش دیده و تدریس کرده است. دکتر جهانبگلو به عنوان یک روشنفکر، پیوسته و به طور آشکار ایالات متحده آمریکا و اروپا را تشویق کرده است که در برخورد با ایران از شیوه رودررویی کناره بگیرند. کارهای منتشرشده ایشان شامل بیش از بیست کتاب به زبان‌های فارسی، فرانسه، و انگلیسی در زمینه‌های مربوط به فلسفه سیاسی و تاریخ روشنفکری ایرانی‌ها و اروپایی‌ها است. نوشته‌های دکتر جهانبگلو بازتاب‌دهنده توجه به مواجهه ایران با مدرنیته و روند دشوار و پیچیده‌ای است که روشنفکران مدرن ایران خواسته‌اند ارزش‌های جهانی از جمله دموکراسی و حقوق بشر را بر پایه ارزش‌های اصیل سنتی ایرانی تعریف کنند. با توجه به بازداشت خودسرانه و غیرعادی دکتر جهانبگلو، ما مجبوریم چنین نتیجه‌گیری کنیم که بازداشت ایشان در رابطه با کارهای علمی و اهداف روشنفکری ایشان است.

عالیجناب، ما همچنین خود را ناگزیر می‌بینیم به شما یادآوری کنیم که حقوق افراد در زمینه آزادی اندیشه، نظر، و بیان به طور صریح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (ماده ۲۳)، و همچنین در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده‌های ۱۸، ۱۹، ۲۱) که جمهوری اسلامی عضو آن می‌باشد، حمایت شده است. دستگیری خودسرانه دکتر جهانبگلو همچنین به شهرت ایران به عنوان کشوری که کنکاش و پژوهش علمی در آن دارای ارج بسیار است، لطمه می‌زند. بازداشت و حبس دکتر جهانبگلو تنها می‌تواند به حمله مستقیم به اصول آزادی علمی و کنکاش نقادانه روشنفکری تعبیر شود.

عالیجناب، ما باور داریم که شما اهمیت این مسأله را درک کرده و اقدامات لازم را به عمل خواهید آورد. ما مصرانه از شما می‌خواهیم که آزادی فوری ایشان را تضمین نمایید.

با احترام،

خوان ر. آی. کول
رئیس انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال افریقا

ژانت آفاری
رئیس جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران

*** منبع ***

http://mag.gooya.com/politics/archives/047689.php

۱۹-۴- نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ۱۴ آذر ۱۳۸۵

شما با شاخه درخت اسلام، دسته تیشه درست کرده و به نام اسلام، به ریشه‌اش می‌زنید

آیا این است اسلام ناب محمدی؟! و آیا این است حکومت عدل علوی؟!

ناخدای کشتی، ناآگاه از ناخدایی، غیرمتعادل، ناتوان و ناموزون است

نامه سرگشاده تقدیر و تشکر به آقای خامنه‌ای از حکم بغیر ما أنزل الله و برخلاف مقررات بین‌المللی و ضد انسانی، به جرم بیان حقایق دین مبین اسلام، پس از نهصد و پنجاه روز از زمان دستگیری و حبس در سخت‌ترین شرائط و شکنجه مداوم روحی و هتاکی در بازداشتگاه موقت زندان اوین تهران، و آشکار ساختن ماهیت درونی خود برای همگان.

بسم الله قاصم الجبّارین

قال الله العزیز القهار: «وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْکافِرُونَ - وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الظَّالِمُونَ - وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره مائده، آیات ٤٤-٤٥ و ٤٧).

و قال: «إِنِ الْحُکمُ إِلاَّ لِلّهِ یقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیرُ الْفَاصِلِینَ» (سوره انعام، آیه ٥٧).

و قال حکایة عن شعیب(ع) «وَسِعَ رَبُّنَا کلَّ شَیءٍ عِلْمًا عَلَی اللّهِ تَوَکلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَینَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنتَ خَیرُ الْفَاتِحِینَ» (سوره اعراف، آیه ٨٩).

اما بعد:

لازم دیدم نامه‌ای سرگشاده به یادگار ماندنی و سند تاریخی که بیانگر اجمالی ماهیت درونی و عملکرد بیرونی رژیم شماست، به عنوان تقدیر و تشکر در پی فرمان مکرر به آقای علی رازینی، رئیس دادگاه (کابوس وحشت - بیدادگاه) ویژه روحانیت بر اشد مجازات بر من به جرم - طبق گفته آقای اکبری بازپرس ارشد وزارت اطلاعات قم در دومین روز دستگیری من: بیان حقایق دین و نفوذ کلام در افکار جامعه بر اثر عدم وابستگی شما به رژیم که در نامه سرگشاده از زندان اوین به سردمداران رژیم در تاریخ ۱۳۸۵/۹/۱٤ بیان گردیده است - برای شما بنگارم و مراتب تقدیر و تشکر خود را به خدمت آن جناب ابراز دارم.

که آقای رازینی طبق فرمان اکید و شدید آن جناب، پس از هفتصد و هفتاد و شش روز از دستگیری و حبس در بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین تهران در سخت‌ترین شرائط و شکنجه بی‌وقفه روحی و اخیراً جسمی، و منع از ارتباط تلفنی حتا با افراد خانواده به مدت ۵۹۰ روز، صبح شنبه ۱۳۸۵/۳/۲۰، سیزدهم جمادی الاولی ١٤٢٧ هـ‌ق، مصادف با روز شهادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها افضل صلوات الله)، مرا از چنین بازداشتگاه شما به وسیله مأموران خشن و هتاک از باب «الناسُ علی دینِ مُلوکِهم» با نهایت اهانت و دستبند و بدون لباس روحانی و با دمپایی و جوراب، برای بیعت اجباری با آن جناب (همچون بردن مولایم حضرت امیر مؤمنان علی(ع) را با ریسمان بر گردن به مسجد، جهت بیعت اجباری با خلیفه غاصب) به چنین دادگاهی نزد حاکم منصوب شما برده‌اند که مجموع مدت دادگاه (بیدادگاه) دقیقاً کم‌تر از پنج دقیقه، پایان، و به اجبار، با دستور ایشان به وسیله مأموران چنین دادگاهی رانده شدم.

به مجرد ورود اجباری من به چنین دادگاهی، آقای علی رازینی گفت: «شما تعهد بدهید که طبق خواسته‌های ما عمل کنید».

گفتم: «بنده یک تعهد الاهی به خداوند یکتا دادم که به حول و قوه و توفیق او جلّ و علا طبق فرامینش عمل نمایم که فرمود: «وَ إِذَ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ لَتُبَینُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لاَ تَکتُمُونَهُ» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۷) و نمی‌خواهم از عهدشکنانش باشم تا گرفتار عذاب ابدی خداوند متعال و مورد لعن و نفرین خداوند قهار و همه لعن‌کنندگان قرار گیرم که فرمود: «فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْاْ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ مَا یشْتَرُونَ - لاَ

تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يفْرَحُونَ بِمَا أَتَواْ وَّيحِبُّونَ أَن يحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يفْعَلُواْ فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره آل عمران، آیات ۱۸۷-۱۸۸).

و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَينَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَينَّاهُ لِلنَّاسِ فِى الْكِتَابِ أُولَئِک يلعَنُهُمُ اللّهُ وَيلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۹) و تعهد دیگری ندارم.

آقای رازینی گفت: شما برخلاف گفته خدا: «لاَ يحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ» (سوره نساء، آیه ۱۴۸) به علما توهین کرده‌اید.

گفتم: چرا تمام آیه کریمه را نمی‌خوانید که فرمود: «إِلاَّ مَن ظُلِمَ»؟ شما بر بنده اشکال دارید یا بر خداوند دانا؟ آیا شما نمرود را ابراهیم و فرعون را موسی می‌خوانید؟ و بنا بر فرض شما بنده علمای راستین را اهانت کرده باشم، مگر نه این است که می‌گویید: این اسلام شما که ۲۷ سال است به مردم عرضه کرده‌اید، اسلام ناب محمدی، و این نظام شما که می‌خواهید بر گستره زمین صادر کنید، حکومت عدل علوی است، رسول خدا(ص) در ده سال حکومت خود، چه کسی را به مجرد اهانت به آن حضرت(ص) حبس و شکنجه و از زندگی ساقط کرده است؟ و یا امیر مؤمنان امام علی(ع) در پنج سال حکومتش، یک نفر سرسخت‌ترین مخالف و دشمن و اهانتگرش را زندانی کرده است و او و افراد خانواده و بستگانش را از کم‌ترین حقوق انسانی محروم کرده است که شما در این مدت ۲۷ سال نسبت به مخالفتان کرده‌اید؟

آیا شما بر بنده ناچیز خداوند قادر متعال اشکال دارید؟ یا بر خداوند سبحان که در قرآن کریمش علمای دینی را به دو گروه متضاد تقسیم فرمود: گروهی از علمای دین‌خواه که در دفاع از آن، خود را فدای دین می‌کنند که برترین مقام پس از مقامات امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین و تالی تلو عصمت همچون ابوالفضل(ع) را دارا هستند که درباره این دسته از علمای دینی فرمود: «إِنَّمَا يخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» (سوره فاطر، آیه ۲۸).

و گروهی از علمای هواپرست، دنیاطلب و دین‌فروش که از آنها به سگ (هار) و حمار تعبیر فرمود: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يحْمِلُ أَسْفَارًا» (سوره جمعه، آیه ۵).

خداوند قهار، این دسته از علمای دینی را ظالم و اضلال‌گر و گمراه‌کننده افراد و جوامع بشری معرفی و لعن فرموده است: «أَلاَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ - الَّذِينَ يصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ يبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (سوره هود، آیه ۱۸-۱۹).

آیا به جرم دفاع از کیان اسلام و بیان حقایق دین و اعانت به مظلومان و خصم بر ظالمان در این ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب نکبت‌بار شما، تا کنون مرا چهار بار دستگیر و نزدیک به ۹ سال حبس در سخت‌ترین شرائط در سلول‌های مخوف انفرادی و شکنجه، و حتا دو بار دستور قتل من، با تطمیع و وعده تخفیف مجازات به افراد قاتل و اشرار در زندان، و دستگیری و حبس فرزندان و بعضی از بستگانم بدون کم‌ترین جرم «إلا بُغضاً لی» و حمله وحشیانه مأموران زن و مرد وزارت اطلاعات به منزل و دفتر و کتابخانه در تاریکی آخر شب، و غارت نوشته‌های حدود نیم‌قرن با زحمات طاقت‌فرسای من، و غارت اموال و کتاب‌ها و اجناس شخصی و... که در نامه سرگشاده از زندان اوین به سردمداران رژیم اجمالاً درج شده، به من ظلم نشده است؟

شما بدترین ظلم تاریخ بشریت را به نام دین، مرتکب می‌شوید، و زشت‌تر از آن، تحمل کوچک‌ترین صدا و کم‌ترین نفس کشیدن مظلوم را ندارید؟ شما با شاخه درخت اسلام، دسته تیشه درست کرده و به نام اسلام، به ریشه‌اش می‌زنید و فریاد عدالت می‌زنید، و می‌خواهید با تمام نیروی سواره و پیاده‌تان چنین عدالتی را در گستره زمین صادر نمایید؟!

آقای شیخ علی رازینی! یقیناً تا چهل سال دیگر، من و شما زنده نخواهیم بود، روز قیامتی هست که حاکم بین ما، خداوند یکتاست.

در این هنگام، آقای رازینی بدون پاسخ به پرسشها، زنگ زده و مأمور انتظامی به سرعت وارد دادگاه (بیدادگاه) شد، رازینی به مأمور گفت: ایشان (خطاب به من) را ببر!

پس از توقف کوتاه در بیرون دادگاه، چهار نفر از مأموران خشن دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت، مرا با هتاکی و اهانت و هل دادن، به پای ماشین، و با مأمور انتظامی و دستبند به بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت بازگرداندند.

و دومین بار، در تاریخ ۱۳۸۵/٤/۱۱، با دستبند و بدون لباس روحانی و اجبار و اهانت، به دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت، جهت ابلاغ حکم بغیر ما أنزل الله و ضد انسانی و برخلاف مقررات بین‌المللی بردند که موضوع جرم را طبق معمول رژیم از پیروزی ننگین انقلاب تا کنون، متهم ساختن بزرگ‌ترین مراجع تقلید و آیات عظام و علمای راستین دین مبین اسلام و اندیشمندان آزاده و... به اتهامات دروغین «اقدام علیه امنیت ملی، و اهانت به علما و نشر اکاذیب و...» عنوان، و حکم خواسته‌های شیطانی یک سال حبس به اضافه ۷۹۸ روز بازداشت موقت که مجموع حبس را ۳

سال و دو ماه برشمردند، به من ابلاغ نمودند، که شفاهاً اتهامات دروغین و حکم متناسب آن را به‌شدت تکذیب کردم، ولی آقای قاسم ورزدار، ابلاغ‌کننده حکم، مانع از نوشتن تکذیب در داد (بیداد)نامه شد که پس از نوشتن آیه ۱۸۷ از سوره آل عمران، داد (بیداد)نامه را از دستم گرفت.

و پس از ۳ ماه از ابلاغ چنین حکمی، حدود ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۱۳۸۵/۷/۱۶، آقای شیخ جعفر قدیانی، دادستان دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت تهران، با ده نفر از همراهانش وارد اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بند ویژه زندان اوین شدند که من در آن محبوس بودم؛ پس از نشستن همگی در اطاق کوچک (مکاناً ضیّقاً)، آقای قدیانی خطاب به همراهانش کرد و گفت: من مسؤول پرونده آقای رستگار نیستم، ایشان را که متهم به وهابیت است، از دادگاه ویژه قم به تهران فرستادند، و در تهران، حکم (بدون ذکر مدت آن) به او داده شد، و ما شما را به قم برمی‌گردانیم.

مهران یوسفیان، رئیس واحد تحقیقات و عملیات دادسرای ویژه روحانیت تهران، که در میان همراهان، و در نزدیکی چند جلد از کتاب تفسیر کبیر البصائر که در اطاق ۲ نشسته بود، خطاب کردم: جلد ٤٤ را بدهید؛ وقتی گرفتم، گفتم: این جلد ٤٤ در سال ۱۳۵۸ چاپ و منتشر شد، و صفحه ٤٨٠ آن را تحت عنوان «الفرقة الوهابية» خوانده و معنی کردم، و خطاب به آقای قدیانی و همراهانش کردم و گفتم: «آیا نویسنده این کتاب، وهابی است؟!» آقای قدیانی و همراهانش سر به زیر، از اطاق خارج شدند.

به‌راستی! تاریخ، همیشه تکرار می‌شود؛ پیامبر الاهی و جانشینان به‌حق، و رهروان راستین آنها که برای ایجاد وحدت میان امت‌ها، با فراخوانی، همه را به یک راه الاهی و پرهیز از راه‌های گوناگون «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكمْ وَصَّاكم بِهِ لَعَلَّكمْ تَتَّقُونَ» (سوره انعام، آیه ۱۵۳)، و جهت رشد استعدادها و بینش و آگاهی افراد، و اصلاح جوامع بشری قیام کردند، زمامداران فرومایه و فرمانروایان خودکامه، همچون فرعون‌های زمان، آنها را به ایجاد اختلاف میان امت‌ها و افسادگر جامعه معرفی می‌کردند: «إِنِّي أَخَافُ أَن يبَدِّلَ دِينَكمْ أَوْ أَن يظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (سوره غافر، آیه ٢٦)؛ و خود را که مبدأ فتنه و فساد و اختلاف بین افراد و جامعه بودند، از یک‌سو هدایتگر جامعه معرفی می‌نمودند، و مردم را علیه آنان تحریک می‌کردند و از سوی دیگر، رسولان الاهی و جانشینان به‌حق و رهروان راستین آنها را به کفر و بت‌پرستی و شهوت و شکم و شهرت و همسویی با جنایات خود فرامی‌خواندند، و در صورت تخلف از خواسته‌های شیطانی آنها، آنان را به زندان و قتل و تبعید و آتش زدن و محرومیت از حیات انسانی و سنگسار و... تهدید می‌کردند: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيرِي لَأَجْعَلَنَّک مِنَ الْمَسْجُونِينَ - قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يا نُوحُ لَتَكونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (سوره شعراء، آیات ۲۹ و ۱۱٦)؛ «وَ قَالَ الَّذِينَ كفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكنَّ الظَّالِمِينَ» (سوره ابراهیم، آیه ۱۳)؛ «لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكمْ وَ لَيمَسَّنَّكم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره یس، آیه ۱۸).

آری! پرچمدار آزادی و آزادگی، حضرت ابی عبدالله الحسین(ع) که برای اصلاح دین جدش(ص) قیام نمود، به اتهام خروج از دین جدّش، محکوم به قتل شد.

بنده که در جلد اول تفسیر کبیر البصائر، ص ۱۹۷–۱۹۸ که در اواخر سال ٥٦ چاپ و قبل از پیروزی انقلاب نکبت‌بار، انتشار یافت، و در جلد ٦٠ ص ۱۰۳۸ همین تفسیر که در سال ۱۳۷۱ چاپ و منتشر شد، و در تمام کتاب‌های فارسی و عربی خود، همه ادیان، مذاهب و ملت‌های مختلف جهان را به خداوند یکتا و رسول خاتمش محمد مصطفی و اهل بیت معصومش صلوات الله علیهم اجمعین و به آخرین کتاب آسمانی (قرآن مجید) و وحدت و اخوّت ایمانی، و طبق قرآن مجید به یک راه حق الاهی: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» دعوت، و از تفرقه و اختلاف برحذر داشتم: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ...» (سوره انعام، آیه ۱۵۳).

آقای خامنه‌ای گفت: ما ادله فراوانی داریم که ایشان (رستگار) پول از دشمنان و بیگانگان می‌گیرد، و کتاب تفرقه و اختلاف‌انداز چاپ می‌کند؛ ولی نه تنها تا کنون (با در اختیار داشتن هزاران نامه از داخل و خارج و کنترل و شنود تلفن و دیگر اطلاعات عمومی و خصوصی از طریق جواسیس)، کم‌ترین دلیلی را برای اثبات مدعای دروغین خود ارائه نکرده است، بلکه آقای محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات کنونی، پس از گذشت ۲ سال از دستگیری و حبس در زندان، در مصاحبه اختصاصی‌اش که بعد از ساعت ۱۱ شب یکشنبه ۱۳۸٤/۱۱/۳۰، از صدا و سیما پخش شد، در پاسخ به سؤال خبرنگار از خود و پیش تنظیم شده، گفت: ما هیچ دلیلی بر ارتباط ایشان (رستگار) با هیچ حزب و گروهی، چه در داخل و چه در خارج، نداریم.

آری! اگر العیاذ بالله تعالی، سرور آزادگان جهان حضرت ابی عبدالله الحسین(ع) به جرم قیامش جهت اصلاح دین مبین اسلام، از دین جدّش خارج و محکوم به قتل شده، درست باشد، نویسنده تفسیر کبیر البصائر نیز به جرم بیان حقایق دین مبین اسلام و مبارزه با بازیگران دین، و دفاع از کیان ولایت خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین، و خصم بر بیدادگران، خارج از دین، و سزاوار قتل خواهد بود.

پس از حدود چهل روز دیگر، ساعت ۸ صبح چهارشنبه ۱۳۸۵/۸/۲٤، رئیس بند ویژه روحانیت، و روستا، مأمور دادگاه ویژه، به اطاق ۲ بازداشتگاه موقت که من در آن حبس بودم، آمدند، و با کشیدن عبایم، مرا به اجبار به دادگاه (بیدادگاه – کابوس وحشت) ویژه بردند، و پس از حدود ۲

ساعت توقف تحقیر و اهانت‌آمیز در سالن دادگاه، حدود ساعت ۱۱ نزد آقای قدیانی، دادستان ویژه بردند که سخایی، مجری احکام دادگاه ویژه حضور داشت؛ آقای قدیانی، فتوکپی دادنامه‌ای که آقای قاسم ورزدار، ابلاغ‌کننده حکم دادگاه ویژه، در تاریخ ۱۳۸۵/٤/۱۱، حکمش را به من ابلاغ کرده بود، به من داد و گفت: من از طرف دادگاه ویژه قم به عنوان نیابت، این حکم را به شما ابلاغ می‌کنم و محکومیت شما ٤ سال و ۳ ماه حبس در زندان است و دادنامه را به من داد؛ وقتی دو سطر اول آن را نگاه کردم، گفتم: این فتوکپی همان دادنامه‌ای است که آقای ورزدار، بیش از چهار ماه قبل در تاریخ ۱۳۸۵/٤/۱۱ به من ابلاغ کرده، و من با نوشتن آیه ۱۸۷ از سوره مبارکه آل عمران، خواستم تهمت‌های دروغین، و حکم متناسب آن را تکذیب و دفاع کنم، که ورزدار آن را از دست من گرفت، و در این دادنامه، محکومیت ۳ سال و ۲ ماه حبس بود، و خواستم آن را نشان دهم که قدیانی دادنامه (بیدادنامه) را از دستم گرفت، و حتا اجازه خواندن آن را به من نداد.

سخایی گفت: من مجری احکام دادگاه ویژه هستم و حکم ٤ سال و ۳ ماه را اجرا می‌کنم، و اگر قتل و اعدام هم باشد، اجرا خواهم کرد.

گفتم: اولاً: اتهامات دروغین و حکم بغیر ما أنزل الله این دادنامه، همان اتهام «خَرَجَ الحسین عن دینِ جَدّه» و حکم به قتل آن حضرت(ع) توسط شریح قاضی، سرسپرده یزید بن معاویه لعنة الله علیهم است که خداوند قهار، حکم حاکم و قاضی (و بالتبع، حکم ابلاغ‌کننده و مجری) آن را با صراحت در قرآن مبین، که همان کفر و ظلم و فسق است، بیان فرمودند: «وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْکافِرُونَ – وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الظَّالِمُونَ – وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره مائده، آیات ٤٤–٤٥ و ٤٧)؛

و ثانیاً: آیا شما ماهی را از آب می‌ترسانید؟ حیات من به شهادت در راه خداوند یکتا گره خورده است، که نه تنها وحشت و ترسی از آن ندارم «وَ مَن یعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا یخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» (سوره طه، آیه ۱۱۲)، بلکه شهادت، یک عهد و پیمان بنده با خداوند منّان و آروزی دیرینه و برای نیل به آن، روزشماری می‌کنم: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم – وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ» (سوره توبه، آیات ۱۱۱–۱۱۲)؛

و ثالثاً: به طوری که از عشق و شور و هیجان شما در اجرای احکام بغیر ما أنزل الله معلوم است، اگر به تو بگویند: یک سر حضرت امام حسین(ع) را بیاور! تو سر آن حضرت(ع) و ده‌ها سر شیعیان راستین آن حضرت(ع) را خواهی آورد.

و آنگاه خطاب به آقای قدیانی گفتم: شماها با پیروزی انقلاب نکبت‌بار، سخت خود را باخته‌اید!

آقای خمینی که از سال ٤۱ تا پیش از پیروزی انقلاب، می‌گفت: من دست‌های مراجع تقلید، علما، فضلا، طلاب و بازاری‌ها را می‌بوسم، و اگر کسی به من اهانت یا فحاشی کند، کسی حق ندارد بر آن اعتراض نماید، آیا این بود بوسیدن دست‌ها که پس از پیروزی به گونه‌های مختلف، همه را قطع کرد، و حاضر نبود و نیستید کسی بگوید: خال بالای ابرویتان سیاه یا سفید است، و اگر بزرگ‌ترین مرجع تقلید و شخصیت علمی و تقوا و ایمان و... می‌گفت یا بگوید، باید نابود گردد. حکومت و ریاست، سعه صدر می‌خواهد که متأسفانه، حداقل آن هم در شما نیست، از این رو هیچ‌کس، حتا خداوند سبحان هم، برای شما قابل تحمل نیست، زیرا بارها گفته‌اید: «ولی فقیه می‌تواند توحید را تعطیل و هر حلالی را حرام، و حرامی را حلال، و حضرت ولی عصر(ع) هم باید فدای جمهوری اسلامی شود»؛ چنان‌چه فرعون مستبد مطلق به حضرت موسی(ع) گفت: «لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیرِی لَأَجْعَلَنَّک مِنَ الْمَسْجُونِینَ» (سوره شعراء، آیه ۲۹)؛ فرعون، این ادعای ولایت مطلقه حتا بر موسی کلیم الله را پس از ولادت از مادرش، و یا پیش از رسیدن به ریاست و فرمانروایی نگفت، بلکه پس از رسیدن به زمامداری گفت.

حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان امام علی (ع)، در نامه‌اش به قُثم بن عباس، فرمانروای مکه از طرف آن حضرت (ع)، نوشت: «وَ لَا تَکنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً وَ لَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلاً» (نهج‌البلاغه، رقم نامه: ۳۳)؛

«گر به دولت برسی، مست نگردی، مردی
گر به ذلت برسی، سست نگردی، مردی»

آقای قدیانی! از اول این چهارمین بار از دستگیری و حبس تا کنون که نهصد و سی و یک روز از آن می‌گذرد، اتهامات دروغین گوناگون و ضد و نقیضی (که دأب این رژیم شما نسبت به مخالفان و منتقدان شما از نخست تا کنون بوده و تا پایانش خواهد بود) را مطرح کرده‌اید، و هم‌اکنون ۳ بار در مدت کوتاه کم‌تر از ۵ ماه، حکم‌های مختلفی را عنوان و ابلاغ می‌کنید، و آن‌چنان سر در گمید که خود نمی‌دانید چه می‌کنید. و باید هم، چنین باشد! آقای قدیانی! من یک دعای قرآنی می‌کنم، اگر خواستید آمین بگویید: «رَبَّنَا افْتَحْ بَینَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنتَ خَیرُ الْفَاتِحِینَ» (سوره اعراف، آیه ۸۹)؛ وی گفت: آمین.

در این هنگام، قدیانی خطاب به من گفت: با آقای سخایی به اطاق اجرای احکام بروید تا حکمتان را به شما ابلاغ و اجرا کند؛ با سخایی به دفترش رفتم، وی دادنامه دیگری را که محکومیت ٤ سال و ۳ ماه حبس در آن آمده بود، خواند؛ گفتم: این بیدادنامه غیر از آن است که در دست قدیانی بوده است که دو بار به من ابلاغ شده. سخایی گفت: حکم شما این است. گفتم: پس به من بدهید تا دفاع و امضا کنم! نداده است و گفت: ما این حکم را درباره شما اجرا می‌کنیم، ما مأموریم و معذوریم.

گفتم: چه خوب بود می‌گفتید: مأجورید، که قطعاً پیش خودتان و یا به دیگران می‌گویید. اگر شما مأمور و معذور و یا مأجورید، پس چرا هویدا و نصیری و ده‌ها درباریان و مجلسیان و سران ارتش و... و حتا چندین نفر از روحانی که فقط چند بار به شاه دعا کرده، و عده‌ای از ساواکی‌ها را که به آنها دست یافته‌اید، اعدام کرده‌اید؟ آیا آنها مأمور و معذور و یا مأجور نبوده‌اند؟ و حتا بسیاری از بستگان و افراد خانواده آنها که مأمور نبوده‌اند، اعدام و یا آواره کرده‌اید و اکنون حدود ۵ میلیون پناهنده و آواره ایرانی در کشورهای مختلف جهان، کیانند؟

بنا به گفته شما، همه نمرودیان و فرعونیان و یزیدیان زمانه، مأمور و معذور و یا مأجور بوده‌اند و در قیامت، صدرنشینان بهشت خواهند بود. و آفرینش دوزخ، العیاذ بالله تعالی، بیهوده و خالی از سکنه خواهد بود.

آقای مأمور معذور و مأجور! خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْک الأیامُ نُداوِلُهَا بَینَ النَّاسِ» (سوره آل عمران، آیه ١٤٠).

و حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) فرمود: «وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ یوْمَانِ: یوْمٌ لَک وَ یوْمٌ عَلَیک» (نهج‌البلاغه، نامه‌های حضرت، رقم ۷۲).

این فراز و نشیب برای فهم پیشینیان بود، قطعاً برای شما هم خواهد بود، امروز، روز فراز شما، و فردا به حول و قوه و قهر و غضب الاهی، روز نشیبتان خواهد بود و عذر مأمور بودن شما هرگز پذیرفته نخواهد شد، چنان‌که از پیشینیان نیز نپذیرفته‌اید.

خداوند قهار می‌فرماید: «أیهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْیکمْ عَلَی أَنفُسِکم مَّتَاعَ الْحَیوةِ الدُّنْیا ثُمَّ إِلَینَا مَرْجِعُکمْ فَنُنَبِّئُکم بِمَا کنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره یونس، آیه ۲۳).

هیچ قوم و ملتی از این سنت قطعیه الاهیه مستثنا نیستند تا شما باشید، و نسب دنیوی، در روز قیامت مطرح نیست تا به کار آید، زیرا به‌کلی منقطع است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَینَهُمْ یوْمَئِذٍ وَ لَا یتَسَاءلُونَ» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱).

فرزند دنیوی نوح پیامبر (ع)، فرزند اخروی نوح به شمار نمی‌رود، عموی دنیوی رسول خدا(ص) همچون ابولهب، عموی اخروی آن حضرت(ص) نخواهد بود؛ پس، نسبت‌های دنیوی در آخرت به‌کلی گسسته می‌شود، وگرنه کلید بهشت باید در دست پسر نوح و ابولهب عموی رسول خدا(ص) باشد؛ روایات متعددی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است که ما به ولادت و نسبت به حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) هرگز افتخار نمی‌کنیم، بلکه به ولایت او افتخار می‌کنیم؛ از این رو، ابولهب، با وجود نسبت با رسول خدا، «تَبَّت یدا...» می‌گردد، و سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه، با ولایت «سلمانُ منا أهل البیت» گردید؛ و روز قیامت، سیادت به ولایت است نه به ولادت، و نه به عمامه سیاه که از بدعت‌های هارون عباسی است، خواهد بود، وگرنه هارون عباسی بدعت‌گذار، باید صدرنشین بهشت باشد.

بنا بر این، آقای سخایی! شما نه به عذر مأمور بودن دل ببندید، و نه به نسبت و سیادت و عمامه سیاه که هرگز در قیامت به کار نیاید؛ ملاک سعادت، سیادت و نجات، همان ایمان، تقوا و ولایت خاندان رسالت علیهم السلام، و صداقت است.

و گفتم: آقای قدیانی، همراه اسکندری، دادیار دادگاه ویژه و حسین مهرنوش، نیروی عملیات دادگاه ویژه، حدود ساعت ۱۱ صبح دوشنبه ۱۳۸٤/۱۲/۱ به اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بند اوین آمدند، و آقای قدیانی گفت: پرونده شما مربوط به قم است.

و من گفتم: پس چرا ۲۲ ماه مرا در اینجا با چنین شرائطی حبس کرده‌اید و اعلام جرم نکرده و در بازداشتگاه موقت نگه داشته‌اید؟ در حالی که طبق قانون اساسی، کسی را بدون تفهیم اتهام، نمی‌توان دستگیر نمود، و طبق آیین‌نامه زندان، نمی‌توان کسی را بیش از یک ماه در بازداشتگاه موقت نگه داشت! کدام اندیشمند آگاه به ماهیت این رژیم تردید دارد که: قانون اساسی و آیین‌نامه‌ها و مصوبات مجلس و مانند اینها یک ملعبه سیاسی است تا مجامع بین‌المللی و اندیشمندان جهان نگویند: کشور ایران، قانون و مقررات و مجلس و... ندارد.

و به آقای قدیانی گفتم: شما همه چیز دارید، تنها یک چیز ندارید، و آن، صداقت است، و خشت اصل رژیم شما را معماری بی‌صداقت پایه‌گذاری کرد و تا ثریا بر کجی و بی‌صداقتی بالا می‌رود.

پس از یک ساعت توقف اهانت‌آمیز در سالن دادگاه ویژه، سخایی و یوسفیان مرا به زندان آوردند، و با اهانت و هتاکی، و گرفتن کتاب تفسیر کبیر البصائر و کتاب‌های دیگر شخصی، و حتا قرآن مجید و مفاتیح و مقداری از وسایل شخصی مرا که در اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بودم، با هُل دادن از اطاق بازداشتگاه، پس از نهصد و سی و یک روز حبس در آن، به بند ویژه روحانیت زندان اوین منتقل کردند.

آقای خامنه‌ای!

آیا این است اسلام ناب محمدی! آیا این است حکومت عدل علوی شما؟! آیا می‌خواهید چنین اسلام و حکومتی را به گستره زمین صادر کنید و هوای رهبری جهان را بر سر می‌پرورانی؟

حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) فرمود: اگر دانه جویی را از دهان مورچه‌ای در قلمرو حکومت من از روی ظلم بگیرند، پسر ابی طالب مسؤول آن است. و از خار پای زن کافره اظهار تأسف کرد و....

اگر حکومت شما اسلامی باشد، باید الگوی شما، حکومت رسول خدا(ص) «لَقَدْ كانَ لَكمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (سوره احزاب، آیه ۲۱)، و حکومت حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) در راستای حکومت رسول الله باشد؛ این دو بزرگوار، صلوات الله علیهما، چند نفر از مخالفان سرسخت خود، و حتا اهانت‌کنندگان به آنان (علیهما السلام) را حبس، زندان، تبعید، و از حقوق اولیه انسانی، محروم و اموالشان را غارت و مصادره و... کرده‌اند؟! و اگر غیراسلامی باشد، در بدترین شکلش، به نظر خود شما، باید رژیم صهیونیستی باشد که پیوسته در سطح جهانی، دشنام، نفرین و لعنت بر آنان می‌فرستید، که باید به نظر شما از صفحه روزگار محو شود؛ باز هم گفتار و رفتار و کردار بسیار خشن شما با ملتی که شما را بر خود مسلط کرده، قابل مقایسه با رژیم صهیونیستی در برخورد با غیر ملت خود نیست، زیرا اگر شما به جای رژیم صهیونیستی بودید، کسی از ملت خود را باقی نمی‌گذاشتید! و برای این نوشتار، ادله واضح روشن فراوانی است که از جمله آنها روزنامه ایران دولتی شما، به شماره ۳۳۷۵، روز دوشنبه ۳ بهمن ۱۳۸٤، ص ۵، تحت عنوان «رژیم صهیونیستی: برغوثی می‌تواند در زندان، مصاحبه تلویزیونی داشته باشد»، نوشته: «به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از خبرگزاری فرانسه، سخنگوی سازمان زندان‌های اسرائیل اعلام کرد: وزارت دفاع اسرائیل استثنائاً به مروان برغوثی (رهبر فهرست جنبش فتح) اجازه داده است تا در آستانه برگزاری انتخابات پارلمانی فلسطین، مصاحبه مطبوعاتی داشته باشد. این مصاحبه قرار است قبل از برگزاری انتخابات، با شبکه‌های تلویزیونی «العربیه» و «الجزیره» انجام شود».

آقای خامنه‌ای!

شما را به آن کسی که او را دوست یا بیش‌تر از همه دوست دارید! از اول پیروزی انقلاب تا کنون که مسؤولیت‌های سنگین، نخست، رتبه سوم، سپس، رتبه دوم، و هم‌اکنون، رتبه برتر این رژیم را بر عهده دارید، به چند نفر از مخالفان گوناگون خود در زندان‌ها چنین اجازه‌ای داده‌اید؟

من کار به شصت جلد تفسیر کبیر البصائر (تفسیر قرآن بی‌سابقه در جهان اسلام) و دو جلد توضیح‌المسائل و ده‌ها جلد کتاب در علوم و فنون اسلامی چاپ‌شده و چاپ‌نشده خود را که به غارت برده‌اید، ندارم، و از نظر سن، حدود هفتاد سال می‌باشم، مرا در این دستگیری چهارم، حدود نهصد و چهل روز در بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین در کنار کسانی به نام روحانی که اکثر آنها اصلاً طلبه و روحانی نبوده‌اند، ولی در رتبه اول و دوم و سوم اشرار، اراذل و اوباش و... با جرم‌های غیر قابل ذکر بوده‌اند، در سخت‌ترین شرائط و شکنجه روحی مداوم و اخیراً جسمی هم، به بندم کشیده‌اید؛ از اول دستگیری تا ۵۹۰ روز، اجازه یکبار ارتباط تلفنی با نزدیک‌ترین افراد خانواده‌ام را به من نداده‌اید، در حالی که قاتل، زانی، لواط‌کار، مرتد، شرور و سارق و... به مجرد ورود به همین بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین، ارتباط تلفنی با افراد خانواده و دیگران بدون مانعی پیدا می‌کردند!

آیا این است اسلام ناب محمدی؟! و آیا این است حکومت عدل علوی شما؟

از دین مبین اسلام، چه بدی دیده‌ای که با فریاد وا اسلاما این‌گونه تیشه به ریشه اسلام می‌زنی؟ آیا نمی‌شود یک ساعت از گرداب نازای «المُلک عقیم» و لجن‌زار «حُبّ الشیء یُعمی و یُصم» خارج، و صدای مردم جهان، حتا مسلمانان را، بشنوی که اگر این است اسلام، ما اهل آن نیستیم؟ و خود و گروه زیادی از فریب‌خوردگان را از آن گرداب و لجن‌زار نجات دهی؟ مگر تا کی من و تو زنده خواهیم ماند؟

شما زندان‌های ابوغُریب و گوانتانامو را ملعبه سیاسی و وسیله تحمیق مردم بی‌خبر از پشت صحنه‌ها، و سرپوشی بر ستم‌ها، بیدادگری‌ها و جنایات فراگیر بر تمامی ملت ایران قرار داده، و به مراتب، بدتر از ابوغریب و زشت‌تر از گوانتانامو، به گستردگی کشور ایران را، نمی‌بینی و نمی‌دانی؟ اگر نمی‌دانی، که وای بر تو! و اگر می‌دانی، که صدها وای بر تو! که پشه را فیل و فیل را پشه، کوه را کاه و کاه را کوه جلوه می‌دهی! مژه چشمت را نمی‌بینی، ولی بیخ هر خال موی دیگران را عمیق‌تر از گودال «ماریاناس» (عمیق‌ترین گودال دریایی در اقیانوس آرام)، و خال مو را بزرگ‌تر و بلندتر از کوه هیمالیا در نظر می‌گیری؟! و یا همانند بُز که از عورت همیشه مکشوفه خود غافل، ولی به هنگام پریدن گوسفند از جوی آب و کشف عورتش در آن هنگام، فریاد می‌زند دیدم، دیدم!

مسؤول ابوغریب و گوانتانامو، غیرمسلمان است، شما که شعار اسلام ناب محمدی و حکومت عدل علوی و رهبریت جهان اسلام را سر می‌دهید چرا؟

شما که در صدد اسقاط رژیم سابق و هوای فرمانروایی را بر سر خود می‌پرورانید، آیا رژیم شاه این‌گونه با شما برخورد کرده است؟ در حالی که «والله و تالله و بالله» بنده هیچ‌گاه، چه در رژیم سابق و چه در رژیم شما، اجازه خیال فرمانروایی را به خود نداده و نمی‌دهم و هدفی من جز بیان حقایق دین، و بینش و آگاهی مردم به آن و اعانت به مظلومان و خصم بر بیدادگران و اصلاح جامعه ندارم؛ در این ۲۷ سال نکبت‌بار، با من و مراجع بزرگ تقلید و علمای راستین و اندیشمندان آزاده برخورد کرده و می‌کنید؟ گویا سند ابدیت رژیم خود در دنیا را از خداوند سبحان دریافت کرده‌اید که هرگز فنایی برای تو از آن نیست؟

چرا؟ و چرا؟ و صدها چراها؟ و به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان امام علی (ع): «أَینَ الْفَرَاعِنَةُ وَ أَبْنَاءُ الْفَرَاعِنَة» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۱ فیض).

اگر فشارها، سرکوبگری‌ها، زندان‌ها، تبعیدها، اسارت‌ها، اعدام‌ها، دغلبازی‌ها، ترفندها و فریبکاری‌های یک فرمانروا، نشانگر اقتدار و عدالت او باشد و نه انحطاط و جنایت او، چرا فشارها و فریبکاری‌های نمرودها، فرعون‌ها، قارون‌ها، شدّادها، هامان‌ها، غاصبان خلافت، بنی‌امیه و رهروان آنها، حَجّاج‌ها، منصور دوانیقی‌ها، هارون‌الرشیدها، و متوکل عباسی‌ها و هزاران هزار مانند اینها، بر رسولان الاهی و جانشینان به‌حق آنان، صلوات الله علیهم اجمعین، و بر علمای راستین و اندیشمندان حق‌گو، دلیل بر اقتدار و عدالت آن بیدادگران تاریخ بشریت نباشد که خود را حق و زشت‌ترین جنایات خود را عدالت برمی‌شمردند؟

آقای خامنه‌ای!

طبق ادله اربعه اجتهاد، «شیعه»، «مصوّبه»، که همان استبداد مطلق «الحُکمُ لِمَن غَلَب» است، نیست که هرچه یک مجتهد جامع‌الشرائط می‌گوید همان حق باشد، چه رسد به یک فرمانروا، که حق، تابع نظر فرد زمامدار باشد، نه رهبر، تابع حق؛ زیرا طبع هر فرمانروا، بدون هیچ استثنائی، نافرمانی از فرامین الاهی است، مگر آنکه یکی از چهار امر: عصمت، فطرت، دیانت و بینش اصولی افراد جامعه او را مهار کند.

و حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) در تکذیب مصوّبه فرمود: «قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِی الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِی الْحَقِّ أَنْ تَتْرُکه (أَنْ تُمْنَعَهُ فَاصْبِرْ مَغْمُوماً أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفا)» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۱ و ۲۰۸ فیض).

آقای خامنه‌ای!

کمی در قضیه ذوالشهادتین و جریان زره حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) بیندیش، یا اگر به فرض محال، در این زمان وانفسای سرکوبگری حق‌گویان به نام حق، فرد حق‌گوی و آزاده‌ای را (از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست)، پیدا کردی، برای شما بازگو کند.

به‌راستی اگر تظاهرات پی در پی و اعتصابات طولانی سراسری امسال (۱۳۸۵) در فرانسه که بدون سرکوبگری با برآوردن خواسته‌های ملت پایان یافت، در ایران برپا می‌شد، چقدر کشته، مجروح، معلول، دستگیر، محبوس، اعدام و سر به نیست می‌شدند؟ و آیا در کم‌تر از دو روز، همه، برای همیشه، خفه و سرکوب و... نمی‌شدند؟ که نمونه‌اش کوی دانشگاه، خوزستان و استان سیستان و بلوچستان و تبریز و کردستان و تعدادی از استان‌های دیگر در این چند سال اخیر می‌باشد؟

شاه با یک جمله، به سلطنت خود پایان داد و از آن دست کشید که: «وقتی ملت ایران بر اثر تحریکات بیگانگان، مرا نمی‌خواهند، می‌روم»، ولی شما می‌گویید: اگر روزی تمام ملت ایران، جز چند نفر از خودمان، بگویند: ما شما را نمی‌خواهیم، خواهید گفت: ملت ایران همه بمیرند و ما چند نفر، خود زنده‌ایم، زیرا وقتی ما نباشیم، دنیا نباشد، و چنان‌چه دَوَران امر، بین ماندن شما چند نفر معلوم، و تمام ملت ایران، و یا حتا همه مردم جهان شود، خواهید گفت: ما چند نفر بمانیم، همه ملت ایران و مردم جهان بمیرند! آیا اگر شما توانایی ابرقدرت‌های فعلی جهان را می‌داشتید، دریایی از خون انسان‌های بی‌گناه پدید نمی‌آوردید؟

آقای خامنه‌ای!

چه کسی بدون سرسپردگی به شما، می‌تواند در این مملکت غارت‌شده و به غارت رفته، برای دستیابی به حقوق اولیه خود، نَفَسی بکشد که پس از چند روزی، نفَسش گرفته نشود و از هستی ساقط نگردد؟

آیا این است اسلام ناب محمدی؟ و حکومت عدل علوی شما؟ و آزادی در دین مبین اسلام برای رشد و شکوفایی استعدادهای افراد و بینش و آگاهی و شناخت اصولی جامعه به مسائل اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی، اجتماعی و جهانی اسلام؟ سخنان حق، فراوان، ولی گوش شنوا کو؟!

اینک، لازم می‌دانم اشاره‌ای بسیار کوتاه به بعضی از دستاوردهای ۲۷ ساله شما، طبق آمار منتشره از سوی مسؤولان مربوط، در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های دولتی و کثیرالانتشار داشته باشم تا درس عبرت و بسیار آموزنده‌ای برای ملت ایران و ما مردم جهان باشد:

۱– بیش از ۱۲۰ میلیون پرونده سالانه در ایران:

آقای شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، در خرداد ۱۳۸۳ گفت: «ما هر سال ٦ میلیون پرونده جدید در دستگاه قضائی داریم که در دنیا بی‌سابقه است»؛ یعنی ملت ایران، جنایتکارترین مردم جهان، و در مملکت ایران، بیش‌ترین جنایت روی می‌دهد.

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۳۹، شنبه ۸ مهر ۱۳۸۵، می‌نویسد: «قربانعلی دری نجف‌آبادی، دادستان کل کشور، در مراسم تودیع و معارفه دادستان قم گفت: در سال گذشته ۳ میلیون و ۱۸۰هزار پرونده در دادسراهای کشور مورد بررسی قرار گرفت، این میزان، ۵۰ درصد پرونده‌های ورودی را تشکیل می‌دهد»؛ یعنی تعداد ورودی پرونده‌ها در سال ۱۳۸٤ تنها در دادسراهای کشور، ٦ میلیون و ۳٦۰ هزار بوده است. و این رقم، غیر از پرونده‌های ورودی در شوراهای حل اختلاف و پرونده‌های دادگاه ویژه و نیروهای مسلح سپاه و ارتش و انتظامی است.

روزنامه شرق، شماره ۷۸۳، چهارشنبه ۲٤ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲، آمار ریز پرونده‌های رسیدگی‌شده در سال ۱۳۸٤ را از آقای کریمی راد، وزیر دادگستری و سخنگوی قوه قضائیه نقل نموده که: «مجموع پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه‌ها (بدون پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه ویژه روحانیت و نیروهای مسلح سپاه و ارتش و انتظامی) هفت میلیون و چهارصد و هفتاد هزار و ششصد و شصت و پنج پرونده بوده است، و پرونده‌های رسیدگی‌شده در شوراهای حل اختلاف نیز در سال ۱۳۸٤، چهار میلیون بوده است که مجموع این دو، ۱۱/٤۷۰/٦٦۵ پرونده است»؛ که اگر پرونده‌های دادگاه ویژه و نیروهای مسلح بر آن اضافه شود، بیش از ۱۲ میلیون خواهد بود. آیا با این تعداد پرونده سالانه در یک کشور با جمعیت هفتاد میلیون نفر، کسی بدون پرونده می‌ماند؟ آیا برای کسی اعصاب، آرامش و امنیت و... می‌ماند؟ از این رو، تمام جمعیت ایران، در تمام ابعاد زندگی، ناآرام، مضطرب، افسرده و عصبانی و...، و پیوند خانواده‌ها از هم گسسته و هر روز، جرائم، جنایات، تصادفات و امراض گوناگون و... رو به افزایش است.

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲٦، پنجشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۳، نوشته: «آیت‌الله شاهرودی در سخنرانی گشایش دومین همایش سالانه دادستان‌های سراسر کشور گفت رسیدگی به ۸ میلیون پرونده در یک سال با کشوری با ۷۰ میلیون جمعیت، بسیار زیاد است».

البته این رقم، غیر از رقم تعداد بیش از ٦ میلیون پرونده در شوراهای حل اختلاف و دادگاه ویژه و نیروهای مسلح است؛ یعنی کشور ایران، سالانه چهارده میلیون پرونده دارد. برای به دست آوردن افزایش پرونده‌های سالانه در ایران، به روزنامه مأوی، وابسته به دستگاه قضائی، سال چهارم، شماره ۵۳۵، یکشنبه اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۸، مراجعه شود. یعنی بالاترین رقم جنایات جهان در ایران، که در زمان انوشیروان (به نظر شما غیرعادل) چندین سال، طبق نقل تواریخ متعدد، یک پرونده نداشته است، چرا؟ آیا آب از سرچشمه گل‌آلود نیست؟ بخوان مفصل از این مجمل، «والناس علی دین مُلوکهم».

آیا می‌خواهید جنایات و جرائم خود را به جهان صادر، و همه مردم بر گستره زمین را به تبعات آنها مبتلا سازید؟!

۲– ورودی و خروجی سالانه بیش از ششصد هزار زندانی و افزایش جنایات در ایران:

روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۰۷، چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۵، ص ۵، تعداد ورودی و خروجی سالانه زندانی از زندان‌ها را ششصد هزار نفر نوشته است. و همین روزنامه، شماره ۹۷۲، دوشنبه اول آبان ۱۳۸۵، ص اول، نوشته: «آیت‌الله شاهرودی در بخشنامه به واحدهای قضائی و دادسراهای کشور نوشته: متأسفانه بر اساس آمار مزبور، نرخ ورودی‌ها ۸ درصد افزایش یافته است».

روزنامه ایران، شماره ۳٤۲٦، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸٤، ص ۱۳، عواملی که باعث ارتکاب جرائم و افزایش جنایات در جامعه می‌شود را از زبان دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه نقل کرده است، که به‌راستی خواندنی و دانستن آن بر هر ایرانی ضروری است. و روزنامه شرق، شماره ۷۸۰، یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۵، ص ۵، وضعیت شرم‌آور زندان‌های کشور ایران در سال ۱۳۸٤ را تفصیلاً بازگو کرده است که آگاهی به آن بر هر انسان اندیشمند لازم است.

و افزایش جرائم و جنایات در ایران بیداد می‌کند؛ به روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۹۰، ۲۵ آبان ۱۳۸۵، ص ۱٤، و روزنامه ایران، شماره ۳٤۸۵، سه‌شنبه ۹ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳؛ و تعداد جرائم و جنایات گوناگون در کشور ایران به مدت ۷ ماه، به روزنامه دولتی اطلاعات،

شماره ۲۳۷۶۸، سه‌شنبه ١٦ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳، و روزنامه قدس، شماره ٥٤٢٣، دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۵، ص ۹؛ و آثار بد زندان در خانواده‌های زندانیان و جامعه، به روزنامه حمایت، شماره ۷۸۹، شنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۵، ص ۸، رجوع کنید. روزنامه ایران، شماره ٣٤٢٦، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸٤، ص ۱۳، نوشته: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه گفت: زندان نمی‌تواند مفاسد اجتماعی را حل کند».

آقای خامنه‌ای!
زندان زمان شاه چقدر در شما اثر مثبت داشت؟
روزنامه حمایت، شماره ۸۹۲، یکشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۵، ص ۵ و ۸، نوشته: «١٦٦ هزار زندانی در ایران محبوس هستند» و «زندان، هرگز سازنده که نیست، مخرب افکار و خانواده و جامعه است»؛ مسؤول آن در ایران کیست؟
آیا این است اسلام ناب محمدی؟ و آیا این است حکومت عدل علوی شما؟ که می‌خواهید با صدور آن، همه مردم جهان را به بند بکشانید، و افکار را تخریب و خانواده‌ها و جوامع بشری را به نابودی سوق دهید و إفساد حرث و نسل نمایید؟
آیا رسول الله(ص) در ده سال حکومت خود، با آن همه دشمنان و مخالفان و مشرکان و کافران و... از یک سو، و منافقان (کافران نقابدار) از درون از سوی دیگر، زندان و زندانی از بیرون داشت؟ و آیا حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) در پنج سال حکومت خود با آن همه دشمنان و... از بیرون و درون نیز، زندان و زندانی داشت؟
عمر بن الخطاب نخستین کسی است که در اسلام، در زمان خلافتش، خانه صفوان امین را در مکه به چهارده هزار دینار خریده و آن را تبدیل به زندان، و افرادی را در آن حبس نمود؛ و در زمان عثمان، ادامه یافت؛ و حضرت مولای متقیان امام علی(ع) در آغاز خلافتش آن را تخریب نمود.
زندان، منطق بیدادگرانی همانند نمرودها، فرعون‌ها، شَدّادها و قارون‌ها و عُمرها و معاویه‌ها و یزیدها و منصور دوانیقی‌ها و هارون عباسی‌ها و... است.
آیا می‌خواهید با انتخاب راه این بیدادگران، این بیماری‌های فکری و فساد خانواده‌ها و جامعه ایران بلازده آفت‌دیده و به غارت رفته و... را به دنیا صادر کنید؟

۳- بیش از ۱۵ میلیون روانی در ایران:

روزنامه ایران، شماره ٣٤٧٠، شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ٤ نوشته: «عبدالرضا کردی، استاد دانشگاه تهران، گفت: بر اساس اعلام رسمی و گزارش دفتر سلامت روان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، هم‌اکنون ۱۵ میلیون نفر در ایران، درگیر مسائل روانی هستند و نباید نسبت به این آمار بی‌تفاوت بود». روزنامه همشهری، شماره ٤٠٨٩، چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۲ نوشته: «طبق آمار روان‌پزشکان دانشگاه تهران، یک‌چهارم جمعیت ایران، بیماری روانی دارند». روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۵۵، پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۵، ص ۵، نوشته: «دکتر خدایی، رئیس مرکز روان‌پزشکی رازی گفت: ۲۰ تا ۲۵ درصد افراد جامعه مبتلا به مسائل روانی هستند»؛ چرا؟ و منشأ آن چیست؟ و چگونه باید آن را درمان اصولی نمود؟ آیا شما می‌خواهید با صدور انقلاب خود، تمام مردم جهان، روانی گردند تا بر روانی‌ها حکومت جهانی تشکیل دهید؟

۴- بیش از ۱۴ میلیون فقیر در ایران:

روزنامه حمایت، شماره ۹٦۷، سه‌شنبه ۲۵ مهر ۱۳۸۵، ص ۱۵، آمار حاشیه‌نشینان را ٦ میلیون نفر و جیره‌بگیران را ۹ میلیون نفر، و زیر خط فقر را ۱۰ میلیون، و ٤ میلیون نفر را که از هیچ حمایتی برخوردار نیستند، ذکر کرده است. همشهری، شماره ٤٠٨٧، دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۸۵، ص ٤، نوشته: «بی‌خانمانان باید خانه‌دار شدن را در خواب ببینند». روزنامه ایران، شماره ٣٤٢٦، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸٤، ص ۱۳، نوشته: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه، فقر را یکی از مفاسد فراگیر جامعه برشمرد». همشهری، شماره ۳۹۹۵، شنبه ٦ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲، نوشته: «علی شمخانی، وزیر دفاع سابق، در حاشیه همایش همبستگی ملی، در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: پتانسیل‌های قبلی و ناشی از چهار فاکتور: تنگدستی، تبعیض، تحقیر، و تحریک، در حال حاضر، مناطق مرزی و امنیتی را به جایی رسانده که حتا تحریک هم نیاز ندارد، و شکاف ایجادشده، با هر چیزی قابل تحریک است».

«لشکرکشی رژیم به استان سیستان و بلوچستان، برای سرکوبی گرسنگان، به نام اشرار، به گفته عبدالمحمد رئوفی‌نژاد استاندار کرمان»، به روزنامه ایران، شماره ۳٤۷۵، پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۳، مراجعه شود. و همین روزنامه، شماره ۳٤۷۸، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۳، نوشته: «عبدالمحمد رئوفی‌نژاد، استاندار کرمان، گفت: ٦۰٪ ناامنی‌ها به مشکلات معیشتی، فرهنگی و فقر در این استان برمی‌گردد».
حل این مشکلات و صدها مشکلات دیگر در سراسر کشور پهناور ایران با کیست؟

۵– بیش از ۶ میلیون جوان بیکار در ایران:

روزنامه ایران، شماره ۳٤۲٦، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸٤، ص ۱۳، می‌نویسد: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استانی قوه قضائیه، یکی از عوامل مفاسد فراگیر جامعه را وجود بیش از ٦ میلیون جوان بیکار در ایران دانسته است».
روزنامه حمایت، شماره ۸۵٦، سه‌شنبه ۹ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱٤، نوشته: «سردار علی‌اصغر جعفری، معاون آگاهی ناجا، با اعلام وقوع روزانه ٦/۵ فقره قتل در کشور، در حالی که میزان وقوع قتل در کشورهای غربی ۳۰ به یکصد هزار نفر جمعیت است، که این میزان به ۳/۵ فقره قتل در هر یکصد هزار نفر می‌رسد. وی با ابراز نگرانی از رخداد قتل‌های خانوادگی، اظهار کرده از مجموع جرائم وقوعی در سال گذشته با ۲٦ درصد قتل خانوادگی در کشور مواجه شدیم. وی گفت: ٤۰ درصد علل قتل‌های وقوعی، ریشه‌های فرهنگی داشته است. وقوع قتل‌های خانوادگی، دوبرابر کشورهای غربی است. بیکاری در کنار تورم و شکست تولید داخلی و افزایش واردات...»؛
آیا می‌خواهید با صدور انقلاب، بیکاری و قتل‌های خانوادگی و... را در جهان گسترش دهید؟!

۶– بیش از ۴ میلیون معتاد در ایران و هزینه روزانه آن:

روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۸٦۲، شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱۵، نوشته: «سه بار تصمیم‌گیری به مدت ۲۷ سال در شورای مصلحت نظام در خصوص بحث مبارزه با مواد مخدر، نه تنها وضع بهتر نشده که بدتر و افزایش یافته، و بیش از چهار میلیون معتاد در ایران وجود دارد».
چرا نتوانسته‌اند راه‌حلی بیابند؟ باید اندیشمندان آزاده غیرمعتاد و... با دیده ژرف‌نگری، در رفع این بلای انسانیت‌برانداز خانمان‌سوز بیندیشند.
روزنامه شرق، شماره ۷۹٤، سه‌شنبه ٦ تیرماه ۱۳۸۵، ص ۲۷، نوشته: «آمار رسمی معتادان در ایران، پس از پیروزی انقلاب تا کنون رو به افزایش است»؛ چرا؟ آیا خرماخورده می‌تواند کسی را از خوردن خرما باز دارد؟
روزنامه ایران، شماره ۳٤۲٦، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸٤، ص ۱۳ می‌نویسد: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه گفت: سالانه سیصد هزار جوان بر حلقه معتادان کشور اضافه می‌شود».
روزنامه حمایت، شماره ۸۵۷، چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «آیت‌الله هاشمی شاهرودی گفته: مواد مخدر و معتاد در ایران رو به افزایش است». و همین روزنامه، شماره ۸۷٤، شنبه ۳ تیر ۱۳۸۵، ص ۱۵، می‌نویسد: «دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر، فداحسین مالکی، صبح دیروز در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفت: ایران، بیش‌ترین معتاد را دارد». و در صفحه ۱ و ۳ نوشته: «بیش‌ترین معتاد جهان در ایران»؛ و همین روزنامه، شماره ۹۲۹، چهارشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۵، ص ۳ و ۱٤ می‌نویسد: «هر دو ساعت یک معتاد در کشور می‌میرد»؛ و همین روزنامه، شماره ۸۵۸، پنجشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «هشدار آیت‌الله هاشمی شاهرودی در دیدار با مسؤولان بهزیستی: مشکل اعتیاد، با دستگیری و زندان حل نمی‌شود، معتاد فضای زندان را هم آلوده می‌کند.»
روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲۲، یکشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۳، می‌نویسد: «یک میلیارد دلار، سالانه برای مبارزه با مواد مخدر هزینه می‌شود».
روزنامه همشهری، شماره ٤۰۳٤، شنبه ۲٤ تیرماه ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «سالانه ۱۱/۷ میلیارد دلار هزینه صرف مواد مخدر در ایران است».
روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۷۸، یکشنبه ۲۸ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳، می‌نویسد: «روزانه ۱۲ میلیارد تومان صرف مواد مخدر در ایران می‌شود».
روزنامه همشهری، شماره ۳۹۸۸، پنج‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ٦، می‌نویسد: «خطر مواد مخدر، کم‌تر از انرژی هسته‌ای نیست».
روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲۵، چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۸۵، ص ۹، نوشته: «ضرر مواد مخدر برای ملت و مملکت ایران، کم‌تر از جنگ نیست».
روزنامه همشهری، شماره ٤۱۳۳، چهارشنبه ۲٤ آبان ۱۳۸۵، ص ٦، نوشته: «سیصد تُن مواد مخدر، به مدت ۹ ماه در ایران کشف شد».

این نوشتار بسیار کوتاه درباره اعتیاد و معتاد و مواد مخدر و تأثیر ویرانگر انسانی، اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، فردی و اجتماعی و... آن نشان‌دهنده چیست؟

تمام متخصصان در موضوع اعتیاد، معتاد و مواد مخدر، اتفاق نظر دارند که نخستین تأثیر مواد مخدر در انسان، آن است که: اراده، غیرت و اعتقاد را از او می‌گیرد، سپس یک مرده متحرک ویرانگر زندگی انسانی در ابعاد گوناگون بر جامعه تحمیل می‌کند.

آیا می‌خواهید با صدور انقلاب، چنین انسانی را بر جهان تحمیل کنید؟!

۷– ۵ میلیون آواره و پناهنده و فرار ۹۲/۵٪ نخبگان ایرانی در جهان:

طبق آمار منتشره از سوی مسؤولان مربوطه، حدود ۵ میلیون پناهنده و آواره ایرانی در کشورهای مختلف جهان به سر می‌برند، و ۹۲/۵ درصد از مغزهای متفکر و نخبگان از کشور گریختند، و بیش از یک میلیون دختر و پسر نوجوان و جوانان زن و مرد از کانون خانواده‌ها و کاشانه‌های خود می‌گریزند، و این در حالی است که پس از پیروزی انقلاب نکبت‌بار تا کنون، سیاست‌بازان دغل‌باز، برای تحمیق مردم و سرپوش گذاشتن بر ویرانگری ایران در ابعاد گوناگون، بی‌وقفه برای آوارگان فلسطینی اشک تمساح می‌ریزند!

ذکر اسناد در اینجا نشاید و ما تنها به ذکر بعضی از اسناد در اینجا اجمالاً بسنده می‌کنیم:

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۶۲، سه‌شنبه ۹ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۰، نوشته: «ایران، رتبه اول فرار نخبگان از آن در جهان را دارد».

روزنامه ایران، شماره ۳٤٤٤، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵، ص ۱٦، می‌نویسد: «طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی، سالانه بیش از یک میلیون نوجوان ۱۳ تا ۱۹ ساله از خانه فرار می‌کنند که ۷۱٪ از این تعداد، دختر و ۲٦٪ پسر هستند. همچنین بر اساس آماری که چندی پیش از سوی مدیر کل سیاستگذاری و برنامه‌ریزی امور حمایتی و امدادی رفاه و تأمین اجتماعی اعلام شد: پدیده فرار از منزل طی سال‌های اخیر در ایران رشد فزاینده‌ای داشته...».

علل و عوامل فرار کودکان و نوجوانان دختر و پسر و زنان از خانه‌ها و کشور ایران به دیگر کشورهای جهان چیست؟ چرا جوانان تربیت‌شده در رژیم گذشته انقلاب کردند و جبهه رفتند و شهید شدند و... ولی جوانان تربیت‌شده در این رژیم، از خانه‌ها و کشور می‌گریزند و یا در کشور، افساد حرث و نسل می‌کنند و معتاد می‌شوند و...؟

در پاسخ کوتاه، به روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۳٦، پنجشنبه ۱٦ شهریور ۱۳۸۵، ص ٦، و اطلاعات، شماره ۲۳٦۹۲، چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۵، ص ۲ و ۳ و ۱۸ مراجعه کنید!

روزنامه شرق، شماره ۷۸۵، شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲۷، نوشته: «ایران در گروه‌بندی قاچاق انسان به کشورهای جهان در ردیف سوم است که زنان و دختران قاچاقی برای فحشا و فساد به پاکستان، ترکیه و اروپا فرستاده می‌شوند، در حال حاضر، در ایران بیش از ۳۰۰ هزار دختر فراری وجود دارد. و هر روز ٥٤ دختر و زن ایرانی بین سنین ۱٦ تا ۲۵ سال در خیابان‌های کراچی (پاکستان) به فروش می‌رسند، آمار زنانی که در ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بیش از هشت میلیون نفر است».

آیا می‌خواهید با این آمار و ارقامِ نبایدها و اُفت بایدها، الگوی حکومت اسلامی در جهان شوید؟ و جمهوری اسلامی خود را به گستره زمین صادر نمایید؟ آیا منظور از صدور انقلاب، ارسال زنان و دختران و پسران نوجوان برای فحشا و فساد و... به کشورهای جهان بوده و هست؟

۸– افزایش سرسام‌آور طلاق و گسسته شدن پیوند زندگی انسانی در ایران:

روزنامه همشهری، شماره ۳۹۹۲، سه‌شنبه ۲ خرداد ۱۳۸۵، ص ٦، در رشد طلاق در ۲۰ سال گذشته در تهران، تحت عنوان «رکورد طلاق در تهران شکسته شد»، می‌نویسد: «مدیر کل امور اجتماعی استانداری تهران، ابراهیم رضوانی، با اشاره به اینکه سال گذشته حدود یک میلیون نفر در استان تهران، مستقیم و غیرمستقیم از واقعه طلاق آسیب دیده‌اند، گفت: با این شرائط، ۱/۵ درصد سرانه جمعیت کشور در استان تهران از این امر آسیب دیده‌اند. وی با اشاره به اینکه تخریب‌های روانی ناشی از طلاق از تخریب‌های ناشی از زمین‌لرزه بیش‌تر است، گفت: سال ۱۳۸٤، ۱۱۸ هزار و ۵۵۲ واقعه ازدواج و ۲۲ هزار و ٤۹۳ واقعه طلاق در استان تهران رخ داد، به طوری که در سال گذشته روزانه حدود ۸۵ طلاق در استان تهران ثبت شده است...».

روزنامه ایران، شماره ۳٤٤٤، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵، ص ۱٦، نوشته: «بر اساس آماری که چندی پیش از سوی مدیر کل سیاستگذاری و برنامه‌ریزی امور حمایتی و امدادی وزارت رفاه و تأمین اجتماعی اعلام شد: «حکایت از افزایش نرخ رشد طلاق نسبت به ازدواج دارد».

روزنامه حمایت، شماره ۸۷۳، اول تیر ۱۳۸۵، ص ۳، نوشته: «معاون قضائی دادگستری استان مرکزی گفت: «آمار طلاق در جامعه نگران‌کننده است».

به آمار طلاق در استان مرکزی، تهران و ایران به همین روزنامه، وابسته به سازمان زندان‌های کشور پهناور ایران، شماره ۹۱۲، چهارشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۸۵، ص ۱۵، و شماره ۹۵٤، شنبه ۸ مهر، ص ۱۵ و شماره ۹٤٦، چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۵ و شماره ۹٦۹، پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۵، ص ۹ مراجعه فرمائید.

و دیگر مفاسد اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، انسانی، فردی، اجتماعی و مشکلات و نابسامانی‌های فراگیر در ابعاد گوناگون که ذکر همه آنها با اسناد و مدارک از خود مسؤولان مربوطه در یک نامه، هرچند طولانی باشد، امکان ندارد، مثنوی هفتاد من کاغذ شود و نیاز به نوشتن چندین جلد کتاب دارد.

در اینجا این سؤال برای همه انسان‌هایی که کم‌ترین فکر و اندیشه دارند، چه رسد به اندیشمندان آزاده که خود پاسخگوی آن، گرچه برای خود، مطرح است که علل و عوامل این گسسته شدن پیوند زندگی انسانی در یک کشور بنام اسلامی پس از پیروزی انقلاب تا کنون چیست و مسؤول آن کیست؟

بدون تردید، دست‌آورد ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب ننگین شما در یک جمله خلاصه می‌شود: «رشد فزاینده نابیدها و افت بی‌شمار بایدها».

تا کی می‌توان سر را زیر برف فرو برد و این همه جنایات، جرائم، ظلم‌ها، ستم‌ها، حق‌کشی‌ها، نابسامانی‌ها، مفاسد اخلاقی، اعتقادی، اقتصادی، و مشکلات فردی و اجتماعی و... را نادیده گرفت؟!

گناه سکوت در برابر گناهان فراگیر، به مراتب سنگین‌تر از خود گناهان کبیره است، زیرا سکوت، از یک سو ارتکاب گناه را برای مرتکب آن مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر، باعث تجری و ارتکاب گناه بیش‌تر و سنگین‌تر گناهکار می‌گردد، و ثالثاً: کسانی که زمینه ارتکاب گناه در آنها فراهم است را فعلیت می‌بخشد، و رابعاً: خفتگان را نیز بیدار، و زمینه ارتکاب گناه را در آنها زنده می‌کند، و دیگر آثار زشت سکوت کسانی که باید حقایق دین مبین اسلام را طبق تعهد الاهی: «وَ إِذَ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لاَ تَكْتُمُونَهُ» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۷)، برای افراد و مردم جهان بازگو نمایند.

آقای خامنه‌ای!

قلب مریض، پرتپش و ناسالم در یک بدن، باعث ناهمگونی، درد، استرس، اضطراب روح و ناآرامی تمام اعضای جسم می‌گردد، چنانچه سرچشمه گل‌آلود، سبب آلودگی‌های تمام نهرها، جوی‌ها و لوله‌های منشعب از آن می‌شود، پادشاه، رهبر، فرمانروا و زمامدار یک کشور، و مسؤول معاش و اقتصاد و عدالت و امنیت یک جامعه، همانند قلبی است که اگر مریض، ناسالم و غیرمتعادل و ناآگاه باشد، موجب ناآرامی و اضطراب و ناامنی و... افراد جامعه می‌گردد، باید به‌جای قطع اعضا، قلب سالم را جایگزین کرد، چنانچه باید به‌جای تصفیه آب‌های گل‌آلود، سرچشمه را صاف و زلال نمود؛ این قلب سالم است که می‌تواند خون‌ها را پمپاژ و به تمام رگ‌های یک بدن به قدر نیاز برساند، اگر قلب، مریض، ناتوان و غیرمتعادل باشد، نمی‌تواند خون‌ها را به قدر نیاز به رگ‌های مختلف بدن برساند، که در نتیجه تمام اعضای بدن بر اثر تشنج فلج می‌گردند، یکی از بی‌خونی، و دیگری از پرخونی و....

چرا تمام ملت ایران و همه مردم جهان، همچون سرنشینان یک کشتی گرفتار در میان امواج طوفان دریا، در این ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب تا کنون، در اضطراب، متشنج، ناآرام و وحشت‌زده به سر می‌برند؟ زیرا ناخدای کشتی، ناآگاه از ناخدایی، غیرمتعادل، ناتوان و ناموزون است.

آیا هنوز هم تردید دارید که با چنین عملکرد ۲۷ ساله خود، صدق و حقیقت گفته آن اندیشمند آزاده: «اسلام در کشورهای غربی و اروپایی، و مسلمان در ایران است» را ثابت کرده‌اید؟!

نامه را با کلام خداوند متعال به پایان می‌برم: «وَ إِذَ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُواْ مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سوره اعراف، آیه ١٦٤).

آقای خامنه‌ای!

والله و تالله و بالله! روز قیامت، نسبت و سیادت دنیا بدون تقوا به کار نیاید، زیرا: «فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَینَهُمْ یوْمَئِذٍ وَ لَا یتَسَاءلُونَ» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱) و الاّ پسر نوح و ابولهب و صدها مانند اینها باید صدرنشین بهشت باشند.

بنده هنوز هم نومید و مأیوس نیستم که جنابعالی با چند ساعت اندیشه بدون مشورت با بله‌قربان‌گویان هزارچهره، به خود آیی و برای سعادت خودت، خود را بشکنی تا بت‌شکن به شمار آیی، زیرا هر خودشکنی، بت‌شکن به شمار می‌رود، ولی هر بت‌شکن، همچون خالد بن ولید، خودشکن نخواهد بود، و این انتصابات (انتخابات دروغین) را کنار نهی و از مراجع تقلید راستین غیروابسته به این رژیم، و مجامع بین‌المللی و اندیشمندان آزاده جهان و ایران مصرّانه بخواه تا با نظارت کامل آنها و حفظ نظم و امنیت، ملت ایران بر باد رفته در این ۲۷ سال نکبت‌بار، با آزادی تمام، حکومت دلخواه مظلوم خود را انتخاب کنند، تا هم خود، و هم ملت ایران را از آتش فتنه فراگیرِ جهان‌سوز نجات دهی.

والسلام علی من التبع الهدی

چهاردهم ذی‌قعده ۱٤۲۷ هجری قمری،

۱۳۸۵/۹/۱٤

در نهصد و پنجاهمین روز دستگیری و حبس در زندان اوین تهران

یعسوب‌الدین رستگار جویباری

۲۰-۴- نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶

توضیح: این نامه به «نامه بدون معظم» شهرت یافته و از جمله موارد محکومیت احمد زیدآبادی در دادگاه بوده است.

«طرح دو پرسش از آیت‌الله خامنه‌ای»

به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته‌ها و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟

سؤال من از رهبری اما این است که چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان، ارزیابی ایشان را از شرائط داشته باشند و اگر جز این باشد به تعبیر وی، حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند؟

من از حساسیت‌های نظام سیاسی ایران درباره هرگونه انتقاد و یا پرسش از رهبری نظام جمهوری اسلامی به خوبی آگاهم و می‌دانم که ورود به این حیطه، عبور از خط قرمزی است که عملاً در کشور ما اعمال می‌شود.
به همین علت، با آنکه از سال‌ها پیش قصد نوشتن نامه‌ای به ایشان داشتم و به‌ویژه می‌خواستم از قانون‌شکنی‌ها و اجحاف‌هایی که در طول دوره بازداشتم در سال ۱۳۷۹ بر من و دوستانم روا شد، نزد وی شکایت ببرم، اما هر بار از تصمیم خود منصرف شدم، زیرا حساسیت موضوع می‌توانست حمل بر خودنمایی و یا ابراز بی‌باکی و تهور شود.
این بار اما به‌خصوص پس از سخنان رهبری در شهر مشهد، تصمیم گرفتم تا قصد دیرینه خود را عملی کنم و امیدوارم که این تصمیم به مسائلی مانند خودنمایی و ابراز بی‌باکی نسبت داده نشود.
هر چند که من نیز مانند هر موجود انسانی دیگر، از وسوسه خودنمایی در امان نیستم و از بی‌باکی هم به سهم خود بهره‌ای دارم، اما برای گریز از مواضع تهمت، تأکید می‌کنم که قصدم از نوشتن این مطلب، ابراز وجود سیاسی از طریق به چالش کشیدن مقام عالی نظام نیست و از همین رو، در سرتاسر این نوشته، تلاش می‌کنم تا در کاربرد واژه‌ها و عبارات، موقعیت خاص ایشان را در نظر داشته باشم و قلم را به ورطه بی‌احترامی و جسارت نکشانم.
در عین حال، هر چند که شاید از شجاعت هم خداوند برای من نصیبی قرار داده باشد، اما بر کسی پنهان نیست که من اهل ماجراجویی و گزافه‌گویی، حتا در جایی که کم‌ترین هزینه و خرجی هم نداشته باشد، نیستم و اینک نیز نمی‌خواهم با خطاب قرار دادن رهبری، دست به ماجراجویی بزنم.
با این همه، ممکن است این پرسش پیش آید که چرا طبق سنت مألوف در ایران، پرسش‌ها و یا انتقادهایم را از رهبری در قالب نامه‌ای سربسته به دفتر ایشان ارسال نمی‌کنم و بر انتشار علنی آن اصرار دارم.
پاسخ پرسش فوق، این است که آنچه می‌خواهم در این نوشته مطرح کنم، در شمار مسائل شخصی نیست که نیازمند ارسال نامه خصوصی باشد. در این نوشته در واقع قصد دارم برخی از بزرگ‌ترین مشکلات رویاروی جامعه ایرانی را طرح کنم و نظر رهبری را هم در این باره جویا شوم، به این امید که طرح این موضوع برای سایر ایرانیانی هم که مانند من می‌اندیشند، مفید افتد.

پرسش نخست

پرسش نخست من از رهبری به همان حساسیت‌های موجود در مورد طرح پرسش و یا نقد اظهار نظرهای ایشان بر می‌گردد.
سؤال این است که به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته‌ها و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟

از نقطه‌نظر شرعی می‌دانیم که حتا انبیا و اولیای خداوند که در نزد ما از منزلت معنوی بی‌مانندی برخوردارند، هیچ‌گاه افراد جامعه و از جمله پیروان خود را از به چالش کشیدن رفتار و گفتار خود بر حذر نداشته‌اند و سیره پیامبر اسلام و خلفای راشدین به‌خصوص امیرالمؤمنین علی نیز نشان می‌دهد که آن بزرگان، هیچ‌گاه در مقابل تندترین برخوردهایی که افراد عادی جامعه با آنها داشته‌اند، شدت عمل نشان نداده‌اند و اگر هم از تعرض لفظی بی‌ادبانه و بی‌موردی به خشم آمده‌اند، کلام را با کلام پاسخ داده‌اند و نه با تشکیل پرونده و ارجاع به قاضی و وضع مجازات.

در اینجا نمی‌خواهم با فهرست کردن شیوه برخورد پیامبر و اصحاب آن بزرگوار در برابر انتقادهای لفظی دیگران، فضل‌فروشی کنم، اما تأکید می‌کنم که مصونیت رهبری از طرح پرسش و انتقاد در جامعه ما، نه فقط سابقه‌ای در شرع ندارد، بلکه بدعتی بی‌سابقه در تفکر اسلامی به شمار می‌رود.

نقد گفتار و رفتار رهبری منع نشده است

از نقطه‌نظر عقلی نیز همه دلایلی که در حوزه نقد و پرسش به ذهن بشر می‌رسد، دلالت بر ضرورت انتقاد از رهبران جامعه در هر سطحی دارد و حتا یک دلیل عقلی نیز نمی‌توان برای حرمت نقد و پرسش از رهبران سیاسی و مذهبی جوامع ارائه کرد.

از لحاظ قانونی هم تا آنجا که من اطلاع دارم، توهین به رهبری در قوانین جمهوری اسلامی جرم شناخته شده، اما نقد گفتار و رفتار وی در هیچ قانونی منع نشده است.

از منظر عرفی نیز، امروزه در همه کشورهایی که رهبران آنها با رأی مردم انتخاب می‌شوند، انتقاد و پرسش که جای خود، بلکه شهروندان از حق هر نوع تخطئه و تعرض لفظی به آنها نیز برخوردارند. نمونه‌ای از این تعرض‌ها و تخطئه‌ها را صدا و سیمای جمهوری اسلامی به نقل از مطبوعات آمریکا و انگلیس علیه رهبران این کشورها روزانه پخش می‌کند. حتا سیمای جمهوری اسلامی صحنه‌هایی از راهپیمایی معترضان به سیاست آمریکا در شهرهای مختلف آن کشور نشان می‌دهد که تصویر جرج بوش را به صورتی حیوانی خون‌آشام بر روی پلاکاردها حمل می‌کنند و پلیس هم متعرض آنان نمی‌شود.

به هر حال، وقتی که هیچ مبنای شرعی، عقلی، قانونی و عرفی برای منع نقد رهبری و پرسش از وی وجود ندارد، چرا کارگزاران امنیتی و قضائی نظام، در مورد کوچک‌ترین اشاره غیرمستقیمی در گفته‌ها و نوشته‌های افراد به مواضع رهبری تا این اندازه سخت می‌گیرند و آن را ذنب لایغفر می‌پندارند؟

آیا رفتار آنان در این باره، مورد تأیید رهبری است؟ اگر هست، بر اساس کدام حجت شرعی و یا عقلی؟ و اگر نیست، چرا این موضوع، علنی و صریح اعلام نمی‌شود تا هم راه نقد اصولی و منطقی گشوده شود و منتقدان احساس امنیت کنند و هم کارگزاران نظام، امکان سوء استفاده از این مسأله را پیدا نکنند؟

تا آنجا که من به یاد دارم، در دوران حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی، به رغم فضای سنگینی که برخی از هواداران آتشین‌مزاج ایشان در جهت منع هر گونه نقد آن مرحوم ایجاد کرده بودند، آیت‌الله خامنه‌ای خود یکی از معدود منتقدان به نسبت صریح نحوه اداره کشور و پاره‌ای از اظهار نظرهای مرحوم آیت‌الله خمینی بود.

با توجه به این سابقه، انتظار می‌رفت که در دوره رهبری خود ایشان، فضای نقد و پرسش از مقام‌های عالی نظام، بسط و گسترش یابد، اما متأسفانه نه فقط چنین نشد، بلکه صداهای ضعیفی هم که در دوران حیات آقای خمینی در نقد ایشان بلند بود، در دوره بعدی یا خاموش شد و یا هزینه سیاسی و امنیتی در پی داشت. من هنوز توجیهی منطقی برای این مسأله پیدا نکرده‌ام و امیدوارم شخص رهبری یا یکی از نزدیکان ایشان، در این باره توضیحی ارائه کنند.

پرسش دوم

پرسش دومم اما مربوط به مسأله‌ای است که برای جامعه ایرانی سرنوشت‌ساز شده و چنانچه در مورد آن، تصمیم درست گرفته نشود، چه بسا کشور ما را در شرائط فوق‌العاده خطرناکی قرار دهد.

همان‌طور که همه می‌دانیم، بحث دستیابی ایران به چرخه سوخت هسته‌ای، مدت‌ها است که ایران را اسیر بحرانی بین‌المللی کرده و سبب صدور قطعنامه‌های الزام‌آوری از طرف شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران شده است.

در اینجا من نمی‌خواهم از اهمیت یا عدم اهمیت برخورداری از چرخه سوخت هسته‌ای و یا از میزان تأثیر دستیابی به این چرخه در توسعه و پیشرفت کشور سخن بگویم.

اصلاً فرض را بر این می‌گیرم که آنچه مقام‌های کشور درباره اهمیت استراتژیک سوخت هسته‌ای و تأثیر آن در پیشرفت کشور می‌گویند، تماماً درست و دقیق باشد، اما به گمان من، مسأله اصلی این است که از خود بپرسیم به چه هزینه‌ای؟

در زندگی اجتماعی و فردی بشر، بسیاری چیزهای مفید و خوب وجود دارد که به دلیل هزینه‌های مترتب بر آنها کنار نهاده می‌شوند، زیرا دنیا، دنیای تزاحم امور و نظام ترجیحات است.

در نظام ترجیحات یک ملت، حفظ موجودیت کشور، بی‌گمان در رأس اولویت‌هاست و پس از آن، حفظ امنیت داخلی و سرمایه‌های انسانی و ملی قرار دارد.

نگاه به دستاورد علمی از دریچه حق و باطل

اگر قرار باشد دستیابی به یک دستاورد اقتصادی یا علمی، موجودیت یا امنیت یا سرمایه‌های ملی آن را به خطر اندازد، چه توجیه منطقی برای اصرار بر آن دستاورد وجود دارد؟

می‌دانیم که جمهوری اسلامی بر این نکته پافشاری می‌کند که منظورش از دستیابی به چرخه سوخت هسته‌ای، تولید سلاح اتمی نیست. با توجه به این نکته، چرخه سوخت هسته‌ای برای ایران تنها جنبه اقتصادی و علمی پیدا می‌کند. اما کدام دستاورد اقتصادی یا علمی در جهان وجود دارد که بتوان به آن از دریچه حق و باطل نگریست؟

هر امر اقتصادی به ناچار باید با مکانیسم تحلیل اقتصادی، یعنی هزینه و فایده آن، مورد ارزیابی قرار گیرد و از همین روست که منتقدان برنامه هسته‌ای کشور با توجه به اصل هزینه–فایده، خیری در ادامه این برنامه در شرائط حاضر نمی‌بینند، چرا که تبعات منفی تحریم فزاینده کشور و یا احتمال حمله نظامی، به مراتب پرهزینه‌تر از فایده‌های دستیابی به چرخه سوخت هسته‌ای است.

در اینجا اما من از مقام رهبری نمی‌خواهم که نظر خود را رها کند و نظر منتقدان را بپذیرد، چرا که هر کس بر اساس دیدگاه و اطلاعات خود، ارزیابی خاص خویش را از شرائط دارد. یک نفر ممکن است بر مبنای یک سری داده‌ها، شرائط را خطرناک تصور کند و فردی دیگر، بر اساس داده‌های متفاوت، اوضاع را عادی و معمولی فرض کند.

ارزیابی متفاوت و حق بیان آن

سؤال من از رهبری اما این است که چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان، ارزیابی ایشان را از شرائط داشته باشند و اگر جز این باشد به تعبیر وی، حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند؟

در دنیای امروز، روزانه میلیون‌ها خبر و گزارش درباره یک موضوع انتشار می‌یابد که مسلماً یک نفر نمی‌تواند همه آنها را مطالعه کند. هر کس به فراخور دیدگاه کلی خود نسبت به نظام جهانی، بخشی از اخبار را گزینش و آنها را مطالعه می‌کند.

از همین رو، ارزیابی افراد مختلف از شرائط خاص، به فراخور دیدگاه کلان خود و خبرهایی که خوانده‌اند، متفاوت است و این امری کاملاً طبیعی است.

آیا از نظر رهبری، یک ایرانی بر مبنای مطالعات خود، نمی‌تواند ارزیابی متفاوتی نسبت به ایشان از شرائط کشور داشته باشد؟

و اگر ارزیابی متفاوتی داشت، نباید از حق بیان آن برخوردار باشد؟

اگر یک ایرانی بر اساس تجربه و نگاه خود، کشور را در معرض خطر ببیند، آیا می‌توان او را به دلیل نگرانی‌اش از آینده، مجرم و شریک دشمن دانست و به ترس و رعب متهم کرد؟

تأکید پی در پی رهبری و نزدیکان ایشان بر مرعوب بودن طرفداران انعطاف در برنامه هسته‌ای به‌خصوص باعث تعجب و تأسف است. مسلماً ترس و رعب در زندگی فردی و جمعی صفات پسندیده‌ای نیستند، اما به نوبه خود مکانیسم‌هایی برای ادامه بقای بشرند. اگر قرار باشد در وجود هیچ‌کدام از افراد بشر، ذره‌ای ترس از کسی یا چیزی وجود نداشته باشد، آیا جهان انسانی یک لحظه برقرار می‌ماند؟ آیا اگر فردی به اتکای نترسی و بی‌باکی شخصی خود، جمعیت کثیری را به ورطه بدبختی و هلاکت اندازد، مستوجب تحسین و پاداش است؟

خدا رحمت کند کسی را که بر جان و مال و سرنوشت دیگران بیم و ترس داشته باشد.

به هر حال، واقعیت این است که بسیاری از ایرانیان، ارزیابی متفاوتی نسبت به ارزیابی مقام رهبری از مجموعه شرائط کشور و بحران هسته‌ای جاری دارند و دقیقاً از آینده این کشور می‌ترسند! آیا باید ترس خود را کتمان کنند؟ و اگر نکردند، آیا باید مورد تهدید وزیر محترم اطلاعات قرار گیرند؟

تصمیم نهایی با همه ایرانیان

بار دیگر تکرار می‌کنم که من از مقام رهبری نمی‌خواهم که نظر خود را فرو گذارد و نظر دیگران را بپذیرد، اما از ایشان می‌خواهم درباره مسأله‌ای که به سرنوشت تک‌تک ما و فرزندانمان مربوط می‌شود، اجازه دهد که نظرات و ارزیابی‌های متفاوت، در فضایی امن و آزاد مطرح شود.

به گمان من، در مسأله‌ای در اندازه بحران هسته‌ای، تصمیم نهایی با همه ایرانیان است. ایرانیان برای تصمیم در این باره لازم است که نظر همه صاحبان اندیشه و نظر را بشنوند و در فضایی آرام و معقول از هر تصمیمی که صلاح می‌دانند، پشتیبانی کنند.

آیا مقام رهبری با این مسأله موافقند؟

به باور من، سرنوشت آینده ایران تا حدود بسیار زیادی به تصمیم رهبری کشور درباره موضوع فوق گره خورده است و اگر ایشان در این باره تصمیم صحیحی بگیرند، بدون شک گفتنی‌های بسیاری برای طرح نزد ایشان وجود خواهد داشت.

خداوند همه ما را در شناخت حقیقت، که به تعبیر امیرالمؤمنین علی از موری سیاه بر سنگی سیاه در دل شبی سیاه، پنهان‌تر است، یاری رساند.

۲۱-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۶

گزارشی از قوه قضائیه

اساسی‌ترین معضل کشور ما دادگستری حاضر است

نظام، اجباراً راهی را که پیش پای ما قرار داده، راه دروغ و تملق و ریا و ناجوانمردی است

مقام معظم رهبری

سلام علیکم، امیدوارم وجود شریف همچنان در راه خدمت به اسلام عزیز استوار و بانشاط باد. مدت‌های مدیدی بود که حسب تکلیف و با توجه به سوابق کاری خود در دستگاه قضائی، قصد ارسال گزارشی از اوضاع این مجموعه را به حضور داشتم که به دلیل مشغله کاری فرصت نمی‌شد.

می‌خواهم عرایض را به یک روایت از نبی کرام متبرک کنم:
«تقدیس نمی‌کنم آن توده را که حق مستمندان از نیرومندان باز نگیرد. ویران باد آن عدالتخانه که اعتماد دادخواه ضعیف بر پاکدامنی قضات استوار نباشد و به هنگام دادخواهی همچون بیمناکان، بریده و نادرست سخن گوید. از آن دادگاه و از آن ملت تا به رستاخیز خشنود نیستم و پروردگار من نیز هرگز از آنان خشنود مباد.»

همین یک روایت، نهیب بزرگی بر ماست تا متوجه اهمیت امر شویم. آقا من به این عرایض در پیشگاه پروردگار پاسخ خواهم داد و یک سرباز انقلاب اسلامی هستم و شما را ولیّ امر خود می‌دانم و به همان دلیل نیز باید خیلی صریح و روشن این گزارش را تقدیم کنم؛ آنچه برای بنده اهمیت دارد انجام تکلیف است و طبیعی است که صراحت لهجه اینجانب به کام خیلی‌ها خوش نخواهد آمد و البته شکی نیست که این ناخوشی‌ها هرگز سربازان انقلاب را از ادای تکلیف باز نخواهد داشت. از طرف دیگر با توجه به ضرورت رسیدگی سریع و لطمات جبران‌ناپذیری که از این مجموعه بر کشور وارد می‌شود، مجبور به ارسال سرگشاده این نامه هستم. آقا از عرایض حقیر تعجب نکنید، بنده، هم مقلد و هم مرید شما هستم و نیز یکی از اعضای این قوه. خدا شاهد است که چه خون دل‌ها در طی این سنوات خدمت از عدم توجه نظام به این مجموعه کشیده‌ام و این در حالی است که این قوه اساسی‌ترین رکن نظام اسلامی است و بارها جنابعالی بر این امر تأکید فرموده‌اید. فقط تقاضا دارم عرایض حقیر را جدی بگیرید. حکومت‌ها در طی دو یا سه روز ساقط نمی‌شوند بلکه در مرور زمان و به دلیل عدم پاسخگوئی به مردم و ایجاد فاصله، در نهایت به زیر کشیده می‌شوند. متأسفانه جریانی خودخواه و متحجر، اجازه انطباق این قوه با مقررات را نمی‌دهد، همچنان‌که در طی سه سال اجازه نداده‌اند مجلس تحقیق و تفحص کند. سال‌های سال که در ۷ تیر در محضر شما بوده‌ایم و تذکرات بسیار بجا و خلاصه آمال عمومی را که داده‌اید اصلاً مورد عمل واقع نشده است و شاهد مثال، فرمایشات سال گذشته است که فرمودید تخلفات قضات به طور جدی برخورد شود، که در کمال تأسف اصلاً این‌گونه نیست و نشد و با وضع فعلی نخواهد شد.
مقام معظم رهبری به نص فرمایش حضرت امیر(ع) و نیز با توجه به قانون اساسی، شما مسؤول اعمال حکومت هستید و همه ما دیر یا زود در محضر پروردگار مورد مواخذه‌ایم. رئیس قوه قضائیه منصوب شماست و اجازه دخالت سایر نهادهای نظارتی داده نمی‌شود؛ بنده این مطالب را به عنوان گزارش به حضور تقدیم می‌دارم و امیدوارم دستورات شایسته در بررسی و اقدامات قاطع صادر فرمائید. شاید تعجب کنید ولی به شدت بر این باورم که اساسی‌ترین معضل کشور ما دادگستری حاضر است و متأسفانه با وضع فعلی، رشد در خور شأن ملت ایران ندارد و از آن فجیع‌تر اینکه به دروغ و خدعه این افتضاحات را به عنوان رشد و توسعه تبلیغ می‌کنند! ایجاد شوراهای حل اختلاف، ایجاد مشاوران و وکلای قوه قضائیه و داستان‌های زندان‌زدائی و... واقعاً فاجعه و صد در صد مخالف احکام شرع انور و مقررات است. کجای شرع انور مقرر نموده با دزد و کلاهبردار و خائن و متجاوز مصالحه شود؟ کجای شرع انور اجازه داده میلیون‌ها تومان مال مردم خورده شود و سپس ادعای إعسار شود و زندان بر این

شخص حرام باشد؟ و...؛ در اوایل تشریف آوردن رئیس محترم فعلی قوه [محمود هاشمی شاهرودی]، در اقدامی کاملاً سیاسی و به تأسی از اصلاح‌طلبان و ادا و اطوار دموکراسی، قضیه ملاقات هفتگی ایشان با مردم را با بوق و کرنا راه انداختند و در کمال تعجب، در هر جلسه حدود ۳۰ پرونده را که سال‌ها رسیدگی به هر کدام طول کشیده بود، تعیین تکلیف کردند و خدا می‌داند که چقدر مورد مسخره اهل فن قرار گرفت.

«دادگاه ویژه روحانیت» که در زمان امام(ره) و در اصل برای حفاظت از نفوذ بیگانگان در این نهاد مقدس صورت گرفت، هم‌اکنون با حالتی کاملاً فرمایشی و به تأسی از دادگاه‌های ویژه کشیشان در مغرب‌زمین، به حمایت کامل از این قشر تبدیل شده است که هیچ تطابقی با شرع انور و مقررات کشور ندارد و حتا اخیراً اجازه حضور وکلای غیرروحانی را نیز نمی‌دهند و واقعاً شکایت مردم از روحانیون در بسیاری موارد به جائی نمی‌رسد! راستی چه کسی این تبعیض را جواز داده است؟ آیا با این وضع می‌توان از مردم عامی، انتظار عدالت و برابری و... را داشت؟ این امر از مسؤولیت‌های مستقیم جنابعالی است و البته خطری بزرگ برای کشور. خدا می‌داند که روحانیون موجود در دادگستری به شدت دارای کم‌سوادی در امور حقوقی هستند و حداقل ۷۰ درصد آنها صلاحیت علمی قضاوت را ندارند ولی برخلاف شرع و قانون و صرفاً از روی ترجیح صنفی به این شغل منصوب شده‌اند و جهت خلاصی از پرونده‌ها گاه به حقه‌ها و دروغ‌هائی متوسل می‌شوند که هزار بار روی شخصی‌ها را سفید می‌کنند. مطمئن باشید ضربه‌ای که به روحانیت از حضور اینها در دادگستری وارد شده کم‌تر از ضربه وابستگان شرق و غرب نیست! راستی کدام جریان و مرجعی اجازه این تبعیض و ظلم را داده است و چرا باید این امر ادامه داشته باشد؟ حقیقتاً این کار حرام و ترجیح بلا مرجحی است که به‌جز با توجه شما حل نخواهد شد. و تا این متحجران و متکبران و انسان‌های عقده‌ای در این قوه هستند، این قوه اصلاح نخواهد شد. همین عده بودند که در سنوات قبل دستور دادند به‌جز روحانیون کسی قاضی نشود و نتیجه آن شد که نخبگان کشور در زمینه علوم انسانی به کنار گذاشته شدند و آقایان با کم‌سوادی مطلق بر جان و مال مردم مسلط شدند، به نحوی که سال‌ها آرای آنها را منشی‌ها نوشتند و یا سایر قضات از حقوقدانان آرا را نوشتند و اینها امضا کردند! آیا حقیقتاً جنابعالی اینها را شنیده‌اید؟

در ادامه با توجه به زمین‌گیری شدید، باز در ادامه همان فکر دادگاه‌های عام را به غلط بر مردم ایران تحمیل کردند و یک‌باره همه چیز را بر هم ریختند و شاید در تاریخ دادگستری ایران بدترین مصوبه را بتوان همین قانون ذکر کرد که بالأخره پس از ۸ سال افتضاح و واقعاً ظلم و ستم در سال ۱۳۸۱ اصلاح شد. بر خلاف تمام نصوص شرعی و عقلی و تجارب عملی صرفاً بر اساس تفکر ارتجاعی و متحجرانه و جهت مقابله با انتقادهای به‌حق، یک‌باره قاضی را مطلق‌العنان بر تمام امور کیفری و حقوقی و... مسلط نمودند و نیز جهت جبران انحصار قبلی با توجه به درماندگی، این بار درهای جذب قاضی را باز و بدون رعایت حداقل شرائط، عده کثیری را وارد دادگستری کردند که قطعاً گزارشات واصله به جنابعالی بیانگر عمق نارضایتی از این قوه است

عدالت، رکن نظام اسلامی و روح آن است و اگر قرار باشد بقای نظام اسلامی به اندکی ظلم و ستم باشد هرگز این جواز وجود ندارد و در عین حال که تمام مسائل ریز و درشت کشور از قبیل توسعه راه و انرژی و... مورد توجه‌اند ولی این مسأله بسیار مهم به فراموشی سپرده شده است. مهم‌ترین ثروت هر کشور، افراد و نیروی انسانی آن هستند که متأسفانه در حال حاضر فقط برای زمین و مسکن و خیابان او کار می‌کنیم و هویت اصلی او که همان آزادگی و شرف و در هنجار زیستن است اصلاً مورد توجه نیست، زیرا اگر مورد توجه باشد حتماً باید این دادگستری اصلاح شود. شما مطمئن باشید بیش از نصف قضات موجود، صلاحیت علمی و عملی و مقرر قانونی قضاوت را ندارند، در حالی که اهمیت قاضی و شرائط آن و نیز تسلط بسیار زیاد آن بر جان و مال مردم در قانون و شرع بر کسی پوشیده نیست. شرائط تعهد و التزام عملی در ۵۰ درصد قضات شخصی وجود ندارد و حداقل سواد قضاوت نیز در بیش از ۷۰ درصد قضات روحانی وجود ندارد. به تبع همین امر، مطمئن باشید حداقل ۶۰ درصد از آراء نیز دارای ایراد هستند و واقعاً چه شکست و ننگی بزرگ‌تر از این؟

این در حالی است که در کشور امیرالمؤمنین حتا وجود یک رای ناصحیح نیز ایراد بزرگی است. خدا شاهد است که دادگستری پدر مردم را با این تصمیمات ناصحیح در آورده است و القاءکننده بی‌قانونی و یأس و تباهی و ناهنجاری است. یقین بدانید علت اصلی بیماری روانی اکثریت جامعه ما ناشی ار بی‌کفایتی این قوه است. تا این قوه اصلاح نشود هرگز و هرگز کشور ایران رشد شایسته خود را نخواهد کرد.

آقا به روح طیب و مطهر این امام رضا(ع) سوگند که این مطالب را اغراق‌آمیز نمی‌گویم؛ در تشریف‌فرمائی اخیر شما به مشهد، قصد تشرف را داشتم که میسر نشد و به هر حال، وظیفه سنگینی است که باید به حضور عرض می‌کردم، آیا استحضار دارید در بسیاری موارد، اخذ رشوه توسط کارمندان دادگستری بسیار بدیهی و عادی است و حتا در موارد بسیار مکرر، انجام کار را با نهایت قلدری به دریافت رشوه منوط می‌کنند و قطعاً قضات شعب نیز از این امر اطلاع دارند؟ آیا استحضار دارید تعداد معلومی از قضات نیز بسیار واضح و گستاخانه رشوه‌گیری علنی را پیشه کرده‌اند و با تبانی با کارشناسان و وکلا فقط به فکر اخاذی و پول درآوردن هستند؟ دریغ از یک جو غیرت در مسؤولین مربوطه! شما مطمئن باشید اگر

همین الآن مسؤول حفاظت اطلاعات قوه و یا هر یک از حفاظت‌های استان‌های کشور را بخواهید و اسم قضات و کارمندان رشوگیر و متخلف را بخواهید فی‌البداهه حداقل ٤٠ درصد آنها را حفظ دارند ولی کو احساس تکلیف و انجام وظیفه؟

در ۳ سال اخیر جهت بررسی انتقال به تهران چند روزی در آنجا بودم، حقاً از نظام احساس یأس کردم! در مرکز کشور در ساعت ۱۱ صبح و در معرض ده‌ها ارباب رجوع، کارمند صریحاً اخاذی و رشوه‌خواری می‌کرد و جالب اینکه مسؤول مربوطه کاملاً در جریان این امر بود و یک تبانی بسیار گسترده بین قضات و وکلا و کارشناسان در بسیاری موارد وجود دارد و آنچه اهمیتی ندارد تکلیف و عدالت است!

بگذارید در یک جمله عرض کنم که این قوه، مایه ننگ نظام است و خدا می‌داند که در اثر بی‌کفایتی مسؤولین آن، چه حرام‌هائی که حلال نمی‌شود و برعکس، و در این میان نقش منفی وکلا و کارشناسان و ضابطین بسیار زیاد است و خود قوه و اعمال آن بزرگ‌ترین منکرات هستند و صریح بگویم اینجا مرکز فروش حیثیت نظام اسلامی است؛ در حال حاضر، کار دادگستری فقط روزمرگی است و دفع شر پرونده و واقعاً احقاق حق و سایر اهداف والای شرع انور در این مجموعه نقش اصلی ندارد؛ مأموری بفرستید جلو دادگستری تا اشخاصی را که بیرون می‌آیند اعم از شاکی یا متهم و... زیر نظر داشته باشند، مطمئناً گزارش خواهند کرد که بیش از ۸۰ درصد آنها ناراضی‌اند.آقا ما در برابر نظام اسلامی مسؤولیم. راستی چرا باید در کشور ما این‌گونه باشد. دادگستری به دلیل بی‌کفایتی بزرگ‌ترین مرکز خلط‌کننده رزق حلال و حرام است و نتیجه اینکه می‌بینیم. واقعاً نظام ما حکومت تساهل و تسامح شده است. شما یقین بدانید حراست‌ها از ۷۰ درصد دزدی‌ها و بی‌قانونی‌ها و تخلفات اطلاع دارند ولی چون مسؤول این امور (قوه قضائیه) در نهایت بی‌کفایتی قرار دارد، اصلاً اراده برخورد با منکر وجود ندارد، و این خود بزرگ‌ترین رواج منکر و ترک معروف است.

من به لحاظ پاره‌ای از ملاحظات، مجبورم این گزارش را علاوه بر جنابعالی به چند مرجع دیگر ارسال کنم تا از آن طریق یقین کنم که به دست شما رسیده است. باز به عنوان یک حقوقدان و دارای سابقه کاری در این مجموعه با در نظر گرفتن پروردگار احدیت و احساس پاسخگوئی در روز قیامت عرض می‌کنم که رسیدگی به این مسأله اصلی‌ترین وظیفه نظام و شخص جنابعالی است. در حد خود به تهدیدات دشمنان از جنبه‌های مختلف آشنائی دارم، ولی این را نیز یقین دارم که دشمن با توسل به تمام امکانات مطالعاتی سعی دارد از منافذی که ضررپذیری نظام بیش‌تر است ضربه بزند و چه بهتر که این منافذ مورد شناسائی و توجه مسؤولین نباشد. من به قطع و یقین بر این باورم که عمده مشکلات، ناشی از بی‌کفایتی این قوه است، این قوه، مروج دروغ، حقه، شرک، چاپلوسی و... است. این مرکز مأیوس‌کننده ایمان، شرف، حریت و آزادگی است. و راستی ملت ایران بدون این سجایای اخلاقی چه هویتی می‌تواند داشته باشد؟ متأسفانه این دروغ‌گوئی‌ها و چاپلوسی‌ها به عالی‌ترین سطوح مسؤولین کشور نیز سرایت کرده است و خیلی راحت امروز در جلوی چشم ملت مسؤولی حرفی می‌زند و فردا مسؤولی دیگر آن را کاملاً رد می‌کند. آیا ملت از این دروغ‌ها به‌جز دروغ یا یأس و ناامیدی و ناکارآمدی می‌آموزد؟ و جلوگیری و نظارت بر همه اینها بر عهده قوه قضائیه می‌باشد.

هر کس ملت ایران را با اروپا و... مقایسه کند به خطا رفته است، تنها وظیفه و تکلیف مقایسه حکومت ما با معیارهای شرعی و علوی است. مطمئنم با این بودجه و ثروت، حداقل ۲۰۰ میلیون ایرانی را به راحتی می‌توان پوشش داد. مطمئن باشید به راحتی می‌توان رشد حاضر را به ٤ برابر رساند. اینها ادعا نیست، با تمام اصول مسلم علمی آماده اثبات هستم. و در حال حاضر، شروع و انجام این کار فقط و فقط توسط جنابعالی ممکن است. آقا زمین و آسمان این کشور پر از نعمت است و مخصوصاً مردم بزرگ آن برای زیستی متشرعانه و با مرام، بستری کاملاً مناسب‌اند و بدون کم‌ترین شکی در زمانی بسیار کم می‌شود که در ردیف پیشرفته‌ترین کشورهای جهان قرار گیرند و از نظر من باز بدون شک قوه قضائیه بزرگ‌ترین مانع آنان است! شاید در نگاه اول، مسخره جلوه کند، ولی از نگاه فلسفی و منطقی و بر اساس آموزه‌های دینی و فرمایشات بی‌همتای مولای تمام عدالت‌طلبان علی(ع) سخن، همین است.

اینجا کشور امیرالمؤمنین است و شما نیز فرزندی خلف برای ایشان، حتا یک مورد تبعیض و بی‌عدالتی باید کمر مسؤولین را بلرزاند، در حالی که سر تا پای کشور تبعیض است و بی‌عدالتی، این امت، آنی هستند که پیامبرشان دادگستری غیرمقیم به حق را تا قیامت لعن فرموده است.

آقا جان! همه ما اکثر ملت، شما را در درجه اول، به عنوان نائب حضرت ولی امر(عج) و بر اساس تکلیف اطاعت می‌کنیم و در مرحله بعد، رهبر کشور مائید، این ایمان و این عشق حتماً نباید این‌گونه پاسخ داده شود. همه ما سرباز اسلام و انقلابیم و بحمدالله با رشد ملت بزرگوار، تخطی اشخاص از اصول، آن‌چنان لطمه‌ای بر ایمان اکثر آنان وارد نمی‌سازد، ولی آنچه به شدت همه را ناراحت کرده است، تسامح کامل نظام در برابر تخلفات است و بدتر از آن اینکه این تسامح خیلی‌ها را نیز به خلاف کشانده است، خدا وکیلی امروزه به راحتی حداقل ٦٠ درصد ایرانی‌ها اذعان دارند که رزقشان حلال کامل نیست (از طریق کم‌کار ی یا خلاف یا چاپلوسی و... به دست آورده می‌شود) و واقعاً روزی‌ای که از راه حلال و با آزادگی به دست آید تقریباً نادر است؛ حقاً چه ننگی بالاتر از این؟ با هزار تأسف، امروز قانونمند زیستن در این کشور تقریباً محال است. در کمال

تأسف، خیل عظیم نیروهائی که در صورت کارا بودن این قوه همه سربازانی در خدمت اسلام می‌بودند هم‌اکنون مشغول انواع تخلفات و جنایات از قبیل ارتشاء و زمین‌خواری و... هستند. متأسفانه مسؤولین توجه ندارند که یک رأی صحیح قاضی، بزرگ‌ترین معروف و اندازه ده‌ها جلسه وعظ و سخنرانی در جلوگیری از تخلفات اهمیت دارد و بر عکس، در کمال تأسف قطعاً امیدواری متخلف به دادگستری بیش از امید صاحب حق است. نظام، اجباراً راهی را که پیش پای ما قرار داده، راه دروغ و تملق و ریا و ناجوانمردی است.

اگر همه فعالیت‌های عمرانی در سراسر کشور ٤٠ درصد در پیشرفت کشور نقش داشته باشند، مطمئناً این قوه ٦٠ درصد نقش دارد و متأسفانه اصلاً اهمیتی به این نقش داده نمی‌شود که: نقش تخریبی آن نیز فاجعه است مضافاً اینکه نقش این قوه در باور و ایمان و اعتقاد مردم است و با توجه به فلسفه حکومت اسلامی، این امور به مراتب بیش‌تر از جنبه‌های مادی اهمیت دارند.

خیلی صریح بر این باورم که تا نظام، خود، قانونمند نیست و خود به وظیفه خود عمل نمی‌کند، نه حق دارد و نه می‌تواند مردم را به رعایت مقررات و عمل صحیح دستور دهد و از قانونمندی، جز اراذل و اوباش و خودپسندان و متکبران و زیاده‌طلبان ضرر نخواهند دید! البته اندک انسان‌هایی که با این همه اسباب و آلات شرک و ریا همچنان به مدد الاهی سعی در پاک زیستن دارند و واسطه فیض ملت ما هستند از این قاعده مستثنی هستند و... «النادر کالمعدوم».

آخر عرضم با ارادتی تام و اشتیاق فراوان برای زیارت، این است که تنها راه نجات کشور عزیز ما اجرای دقیق و قاطع مقررات است و هیچ کاری جز حاکمیت مطلق و قاطعانه قانون، اولویت اول این کشور نیست و این نیز به‌جز توسط دادگاه‌های کشور امکان‌پذیر نیست و دادگاه‌های کشور نیز هرگز به‌جز توجه فوری و تام جنابعالی اصلاح نخواهد شد و شکی نیست که نظام اسلامی در ماهیت خود تکلیفی جز عمل به مقررات و اجرای عدالت ندارد و هر حرکتی به‌جز ماهیت تکلیفی آن بی‌خود و ابتر و به دور از رسالت الاهی آن است. حل این مسائل بسیار آسان و کم‌هزینه و سریع است و فقط و فقط توجه خاص جنابعالی را لازم دارد و من شخصاً اعتقاد دارم اصلاح این مشکل به مراتب بیش از ثروت نفت و گاز این کشور برای ایران مفید است و البته جنابعالی مکرراً متوقف بودن پیشرفت کشور بر اصلاح قوه را متذکر شده‌اید.

وضع فعلی کشور ما همانند این است که همه در ظروفی سوراخ، مدام در حال بردن آب از جائی به جائی هستند که حداقل ۷۰ درصد آن تلف می‌شود. آقا این عرایض را جدی بگیرید! به هزار و یک دلیل، بدون اصلاح این قوه هرگز کشور ما آباد نخواهد شد. لقمه‌های حرام و افول شرف و حریت و مردانگی و رواج شرک و دغلبازی، مستقیم از بی‌کفایتی این قوه عارض شده و این همه خودفروشی‌ها وجنایت‌ها و آفت ایمان و درستی از این منشأ است. ای کاش در کشور ما این احساس وظیفه و این آزادی وجود داشت که در کنار برنامه‌های کم‌اهمیت‌تر مانند تحلیل فوتبال(۹۰) در صدا و سیما، این مهم‌ترین مسأله کشور نیز مورد کنکاش قرار می‌گرفت. اینجانب آدرس خود را به حضور ارسال می‌دارم و اگر تکلیفی بود آنچه می‌دانم در پیشرفت امور ارائه خواهم کرد.

ای بزرگوار! بنده شخصاً به وجود شما افتخار می‌کنم و آرزوی توفیق در استمرار تبعیت و پیروی از شما که پیروی از حق است را دارم و ذات باری‌تعالی شاهد است که این عرایض همه برآمده از دل و بر اساس تکلیف است و مسؤولیتی که همه در دفاع از جمهوری اسلامی داریم. همه ما سرباز اسلامیم و مطمئناً تا آخر عمر در راه اسلام و کشور اسلامی خود هر آنچه تکلیف باشد عمل خواهیم کرد إن‌شاءالله، ای کاش لیاقت آن را داشته باشیم که همه چیز خود را در راه خدا در طبق اخلاص قرار دهیم. التماس دعا

۲۲-۴- نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۶

آقا! ظلم و ستم و رشوه و کلاهبرداری و بی‌تعهدی و بی‌وفائی و انواع تخلف سراسر کشور را گرفته و مردم در اوج ناراحتی‌اند و من به عنوان یک حقوقدان می‌دانم که ریشه همه این تباهی‌ها در قوه قضائیه است و متأسفانه اجازه افشای کثافات داده نمی‌شود

هیچ منکری بدتر از دادگستری حاضر در ایران وجود ندارد و از بین بردن آن واجب‌ترین کارهاست

آیا نظام از ریشه پوسیده شده و به دست نامحرم افتاده است؟

افسوس که ناصالحان نشسته بر مسند این حق‌گوئی را تحمل نمی‌کنند

آقای خامنه‌ای سلام،

من محمد هستم، یک دانشجوی حقوق در تهران. تا حدی مطالعات اقتصادی و اجتماعی هم دارم. الآن که این نامه را به شما می‌نویسم، در یک بحران بزرگ روحی قرار دارم و اجازه خواهم خواست بی‌تکلف و به دور از چاپلوسی‌ها و ریاکاری‌های حاکم بر جامعه، مطالبی را به شما بگویم! شاید مهم‌تر از همه عواملی که مرا وادار به نوشتن این نامه کرد، گذراندن یک دوره کارآموزی در دادگستری بود. پدر و برادران من از یاران انقلاب و [دارای] سابقه جبهه هستند و خودم نیز با توجه به سنم در فعالیت‌های اسلامی شرکت دارم. اگرچه ناهنجاری‌های بسیاری در سراسر کشور ما و ادارات دولتی و حتا مجلس وجود دارد ولی از زمان اطلاع یافتن دقیق از اوضاع بسیار افتضاح و نادرست دادگستری، به شدت دچار تأسف شده‌ام و حتا درس کارشناسی ارشد حقوق را کنار گذاشته‌ام و قطعاً بر این باورم که جنابعالی تا این حد اطلاع ندارید و با عرض معذرت، خود این عدم اطلاع دقیق، موجب مسؤولیت است و غیر قابل قبول. و اگر اطلاعی از این اوضاع داشته باشید و همین‌طور به حال خود رها کنید، واقعاً تأسف‌آور و مسؤولیت‌آور خواهد بود. مرا ببخشید، ولی هیچ مقام مسؤولی را نه امین و نه شایسته این نوشته نیافتم. زمانی که دانشجو بودم اساتید گاهی از اوضاع بد دادگستری چیزهائی تعریف می‌کردند که من به ذهن ناقص خود به حساب مشکل داشتن آنها می‌گذاشتم، ولی الآن می‌بینم که آنها یک از هزار را بازگو کرده‌اند. در مطالعاتم، نظرات محکم و متین شما در مورد اهمیت عدالت و ضرورت داشتن دادگستری کاملاً دقیق و قوی را مکرراً خوانده‌ام، ولی با دیدن وضع اینجا از همه چیز مأیوس شدم! قضات، یا کم‌سواد و یا دارای عقده‌های شدید روانی و یا انحرافات مالی و کارمندان در دید آنان در حال اخاذی آشکار و مسؤولین اداری و حفاظتی نیز در اوج بی‌خیالی و خود مشغول دلالی و..! نه شاکی احترامی دارد و نه متهم. محدود انسان‌های متعهد از این حکم خارجند، ولی اکثریت به این‌گونه‌اند. آیا جنابعالی می‌دانید که توصیه در این سازمان خیلی رایج است؟ آیا می‌دانید به بهانه‌های بی‌خود پرونده‌ها را مکرر به عقب می‌اندازند؟ آیا می‌دانید بر خلاف اظهارات رئیس و مسؤولین قوه قضائیه شوراهای حل اختلاف خود کثافت این قوه را افزایش داده‌اند؟ آیا مستحضر هستید در همین مرکز، قاضی در دادسرا مردم را به زندان می‌اندازد و بعد از ظهر در بیرون از آنها رشوه می‌گیرد تا روز بعد زندانی را ول کند در حالی که پرونده مکرر رشوه‌ها و تخلفات این شخص روی میز مسؤول حفاظت است؟ آقا! ظلم و ستم و رشوه و کلاهبرداری و بی‌تعهدی و بی‌وفائی و انواع تخلف، سراسر کشور را گرفته و مردم در اوج ناراحتی‌اند و من به عنوان یک حقوقدان می‌دانم که ریشه همه این تباهی‌ها در این قوه است! و متأسفانه اجازه افشای کثافات داده نمی‌شود، حتا در سطح قوا، و در کمال تأسف، بدون کم‌ترین احساس مسؤولیت شرعی و قانونی و بدون پایبندی به اصول شرعی گزارشات بسیار دروغ و غیرواقعی از طریق رسانه‌ها اعلام می‌کنند که توهینی بزرگ به دین و ملت و شهدا و امام و شماست! حتماً اطلاع دارید که مجلس سال پیش طرح تفحص از قوه قضائیه را تصویب کرد ولی صریحاً اجازه ندادند. گوئی هر یک از اینها یک طاغوتند! با این دوره محدود در دادگستری، به یقین به این نتیجه و آمار رسیدم که بیش از ۷۰ در صد رأی‌ها خلاف صادر می‌شوند! آیا می‌دانید این تخلفات، دین و ایمانی برای مردم باقی نگذاشته است؟ من بررسی کردم، هزاران میلیارد تومان از بی‌کفایتی دادگستری بر مردم ضرر وارد می‌شود مخصوصاً در مورد آراء صادره مربوط به اراضی ملی و روستائی و....

از نظر من، کشور ما با این همه امکانات و استعدادها در سطحی بسیار ضعیف از جهت بهره‌وری و استفاده بهینه ازامکانات دارد که هیچ شک نکنید علت اصلی در این افتضاح همین دادگستری است. آقا! ای کاش فرصتی بود و تریبون آزادی بدون تهدید انسان‌هائی که منافع خود را بر منافع اسلام و نظام ترجیح می‌دهند وجود داشت و من صحت مطالبم را برای شما بازگو می‌کردم، ولی افسوس که این حوزه خط قرمز انحصاری زیاده‌خواهان است و منتقد آن با عناوین متعدد سرکرب می‌شود. اصلاً شک نکنید که اکثر وکلا و مشاوران مراکز دولتی در پرونده‌ها با طرف‌های خود تبانی کرده و بیت‌المال به یغما می‌رود! بسیاری از کارمندان دولت، هم مال دولت را می‌خورند و هم آبرو و حیثیت دولت را می‌برند و مدیران همه آنها را می‌شناسند.

سر تا پای این کشور کارهای خلاف قانون و سلیقه‌ای مخصوصاً در نهادهای دولتی رایج است و آن‌چنان به اساس جمهوری اسلامی لطمه وارد می‌شود که حدی ندارد و صد بار تأسف از اینکه هیچ مدافع جدی وجود ندارد، در کمال تأسف حتا از سوی جنابعالی.

برابر قانون اساسی کشور ما قوه قضائیه مسؤول حسن اجرای قوانین و پیشگیری از جرم و نظارت بر حسن اجرای قوانین است. خدا شاهد است که این واژه‌ها فقط در کتاب‌هاست و دادگستری که به گفته آقای شاهرودی ویرانه‌ای بوده، هم‌اکنون کشور را نیز به تبع خود خرابه کرده است! برای من باز هم جای ابهام است که آیا نماینده آزاده و باشرفی وجود ندارد که علیه این کثافتکاری بشورد؟ آقا در کارآموزی خود تعدادی از پرونده‌های سنوات قبل را بررسی می‌کردم که با اسف فراوان دیدم که قضات آنها روحانی بوده و بسیار ناشیانه و کاملاً خلاف قانون، آراء متعددی صادر کرده‌اند و جالب اینکه گفتند این آراء را در بسیاری موارد منشی آنها نوشته است! جملاتی از آنان دیدم که بوالله یک دانش‌آموز پنجم ابتدائی نیز ادبی‌تر از آنان می‌نویسد! خیلی واضح، اسامی و مشخصات قضاتی که فساد مالی دارند و رشوه می‌گیرند دهان به دهان می‌گردد و کو فریادرسی؟ و جالب‌تر اینکه پس از گندکاری‌های فراوان، نه با اخراج و استیفای حقوق تلف‌شده، که با استعفا کنار گذاشته می‌شوند و بلافاصله از طریق وکالت و در حوزه‌ای گسترده‌تر به کثافات خود ادامه می‌دهند!

شما را به جدتان به این اظهارات عنایت کنید، کمر ملت از این ظلم و ستم شکسته است و اعتقاد کامل به بی‌کفایتی دادگستری در احقاق حق در نزد کسانی که یک بار مراجعه کرده‌اند پیدا شده است. هیچ منکری بدتر از دادگستری حاضر در ایران وجود ندارد و از بین بردن آن واجب‌ترین کارهاست. و این در حالی است که اصلاح تمام کارهای کشور در درجه اول به این تشکیلات بستگی دارد. هیچ چیزی بیش از عدالت، آرامش‌بخش نیست و وظیفه اصلی حکومت اسلامی نیز این است و در نهایت تأسف اینجا به هم زننده عدالت است.

مطالعه‌ای در باب عدالت و قضاوت در نهج‌البلاغه داشتم! به دلیل فشار روانی نتوانستم به آخر برسانم! این است حکومتی که ادعای پیروی علی(ع) را می‌کند و این‌چنین وحشتناک با عدالت فاصله دارد. نه حساسیتی در احقاق حق وجود دارد و نه همت و اقدامی اصولی در اصلاح، صریح بگویم قضات روحانی اکثرا کم‌سواد و کندذهن و قضات شخصی نیز در موارد زیادی کم‌تعهد و البته از نظر هوش و استعداد در هر دو قشر واویلاست! به نظر من و آنچه از شرع آموخته‌ام، یک قاضی مؤمن و متعهد و باهوش از میلیاردها تومان ثروت بهتر است.

در این دادگستری، وکیل و کارشناس در خیلی موارد بر اساس تبانی و دلال‌بازی و... ارتزاق می‌کند و وکیل و کارشناسی که بخواهد برابر مقررات کار کند خیلی سریع به عناوین متعدد کنار گذاشته می‌شود. راستی چقدر زشت است که در کشور امیرالمؤمنین حق نتواند به راحتی پیش برود! اگر کسی از من به عنوان یک کارشناس حقوق سؤال کند هرگز به او پیشنهاد مراجعه به دادگستری نمی‌دهم و اخذ ۵۰ درصد طلب از طرف را به مراجعه به دادگستری و سال‌ها علافی و شنیدن انواع طعنه و پرداخت رشوه و... ترجیح می‌دهم. و یقین دارم این کار برای او بهتر است. آقا شما مسؤول این وضع هستید و باید عنایت کنید. هرگز با شعار دادن مشکل کشور ما حل نخواهد شد. پرداختن به این وضع از هر کاری واجب‌تر و لازم‌تر است و اصلاً بدون دخالت شما امکان اصلاح ندارد. حقیقتاً چه منکری بالاتر از این می‌شود نشان داد. و منکر بزرگ‌تر اینکه اصلاً داعیه و اراده برخورد با این کثافات وجود ندارد. آیا نظام از ریشه پوسیده شده و به دست نامحرم افتاده است؟ شما در پیام سال گذشته روز ۷ تیر دستور فرمودید با قضات متخلف برخورد شدید شود! چه کسی به این فرمایشات توجه کرد. پرونده‌های متعددی که در دادسرای انتظامی قضات مطالعه کردم، اکثراً نشان از ارتکاب تخلفات بزرگ و عدیده قضات رسیدگی‌کننده داشت، ولی همگی بدون دلیل، رد شکایت شده بود و حتا دنبال بهانه‌های شکلی هستند که شکایات مردم از قضات را رد کنند؛ این حکومت، بازمانده شهدا و صلحا و امام و در دست ما امانت است و مؤمنین از این وضع خیلی سرخورده شده‌اند... فاصله مردم با حکومت روزبه‌روز به همین دلیل بیش‌تر می‌شود. من از خانواده‌ام آموخته‌ام که از این نظام دفاع کنم و تضعیف آن از طرف هیچ‌کس و هیچ صنفی را نمی‌شود تحمل کرد. اگر این اظهارات، تضعیف نظام است، من به جان می‌خرم، چون می‌دانم که قلب فساد و تضعیف را هدف گرفته‌ام. اگر امکان ارائه باشد، حاضرم مو به مو واقعیت‌ها را بگویم، ولی افسوس که ناصالحان نشسته بر مسند

این حق‌گوئی را تحمل نمی‌کنند. آقا به داد ما و انقلاب و اسلام برسید. من به وظیفه خودم عمل کردم و امیدوارم در بیان مطالب، اخلاص و حقیقت‌گوئی را رعایت کرده باشم. خداوند شما را طول عمر با عزت و عظمت عطا نماید و مشکلات کشور ما را روز به روز برطرف نماید.

والسلام

۲۳-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۵ آبان ۱۳۸۶

امروز محال است بدون رشوه و رابطه و چاپلوسی کار پیش برود! محال است آزاده زندگی کرد، محال است سوءظن نکرد، محال است یک مسلمان ایرانی شاد و آزاده بود، محال است مرتکب منکر نشد و معروفی را ترک نکرد،... و همه این منکرات در اثر بی‌کفایتی حکومت ماست

همه ما تسلیم ظلم شده‌ایم و البته عدم تسلیم، تاوان بسیار سنگینی در جمهوری اسلامی دارد

مطمئن باشید دادگستری بزرگ‌ترین مروج منکر و عامل اصلی ناامیدی در کشور ماست

رهبر معظم انقلاب اسلامی

با سلام،

این چندمین نامه از این دست است که برای شما ارسال می‌دارم. اگرچه نامه‌های قبلی بر خلاف عقیده و انتظارم بی‌پاسخ بوده است، ولی باز بر اساس تکلیف و در راستای احساس مسؤولیت نسبت به نظام و امام و شهدا مطالب زیر را به عرض می‌رسانم.

تذکر این مطلب لازم است که ارتباط من با شما تنها از طریق دفتر شماست و با ارسال نامه به دفترتان فرض بر این است که شما از محتوای آن مطلع می‌شوید. از اینکه نسبت به نامه‌های قبلی هیچ پاسخی دریافت نشده و یا در عمل هیچ اقدامی در جهت مفاد آن مشاهده نشده، به شدت گله‌مندم! امیدوارم این بار جوابی قانع‌کننده إن‌شاءالله در عمل دریافت نمایم و البته در وسع و امکان، راه‌حل‌هائی بسیار منطقی را در صورت اعلام نیاز ارائه خواهم داد.

بنا بر نص فرمایش حضرت امیر(ع) و بر اساس دستورات صریح قانون اساسی، جنابعالی مسؤول اعمال حکومت و مکلف به دفاع از شرع و تطبیق اعمال حکومت با شرع انور و نیز وفق قانون و از نظر سابقه نیز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مدافع مردم و کشور می‌باشید.

بر خلاف ظاهربینی‌ها و نگاه‌های مسموم جناحی و مغرضانه که در توجیه و امتیازدهی کارکرد نظام وجود دارد، بنده می‌خواهم خیلی صریح و البته تنها در محدوده آموخته‌های خودم گزارشی از وضع جاری کشور را به حضور تقدیم نمایم و البته انتظار مؤکد دارم خیلی سریع به موضوع رسیدگی نمائید و آلام و دردهای روزافزون مردم را مرتفع نمائید.

شما رهبر ما و دارای حقوقی بر گردن مائید و وظیفه ماست همیشه به فرمایشات شما اطاعت نمائیم. از طرف دیگر، به عنوان نماینده ما و امین ما تکالیفی بر عهده دارید. مخصوصاً شما به‌حق بر کار نرم‌افزاری و انتقاد به عنوان عواملی مؤثر در کمال تأکید دارید.

هیچ شکی نیست که دو رکن اساسی قدرت ایران، یکی، اعتقاد و دیانت و دیگری، همراهی مردم با حکومت است و دشمنان، تمام همّ خود را به از بین بردن و سست کردن این دو رکن گمارده‌اند. و بدبختانه حکومت به جای تقویت این دو مورد و مقابله قاطع با عوامل تضعیف‌کننده این دو رکن، خود تضعیف‌کننده گردیده است!

بنا بر آمار رسمی و غیررسمی وارده از ده‌ها مرکز مسؤول، میزان رضایتمندی عمومی و امید و اعتماد مردم به حکومت کاهش یافته و از طرفی، مردم دچار انواع ناهنجاری‌های روحی و جسمی گردیده‌اند که مستقیماً این بیماری‌ها به اجتماع سرایت نموده است. ایجاد جو شدید بی‌اعتمادی، فرار از تعهد و وفا، دروغ، حقه، سر کار گذاشتن، رفع قباحت منکر و شاید در یک جمله، دوری شدید از معارف دینی و پرداختن منکرات بلائی است که حکومت ما (بلی حکومت ما) در میان مردم رواج داده و مسؤول اصلی این کار است.

امروز محال است بدون رشوه و رابطه و چاپلوسی کار پیش برود! محال است آزاده زندگی کرد، محال است سوءظن نکرد، محال است یک مسلمان ایرانی شاد و آزاده بود، محال است مرتکب منکر نشد و معروفی را ترک نکرد،... و همه این منکرات در اثر بی‌کفایتی حکومت ماست.

در این مقال، به لحاظ خلاصه‌کاری، وقت بیان مصادیق نیست، ولی مردم ایران با گوشت و استخوان خود صدق این عرایض را می‌فهمند. این چه بساطی است که برای ما پهن شده است. به قلب مردم رسوخ داده‌اند که به هنگام مراجعه به اداره و مرکزی دولتی در هر نوع آن حتماً به دنبال

رابطه یا رشوه یا چاپلوسی و... باشند، قلب انسان‌های آزاده و حقیقت‌خواه و متدین از این رفتارها خون است. و هزار بار بیش‌تر از این کثافتکاری‌ها، تسامح کامل و بی‌عرضگی و بی‌کفایتی در برخورد با این پدیده‌هاست.

ایمان ما را از ما گرفته‌اند، کدام مؤمنی می‌تواند به خواندن یک نماز عاشقانه خود افتخار کند. همه ما تسلیم ظلم شده‌ایم و البته عدم تسلیم، تاوان بسیار سنگینی در همین جمهوری اسلامی دارد.

امروز کارمندی که بخواهد فقط بر اساس مقررات در این جامعه عمل کند، در معرض انواع اذیت‌هاست، و حداقل تهمت انواع بی‌کفایتی‌ها را خواهد شنید. امروز حکومت ما به مردم عملاً درس منکرات و منکر بودن یاد می‌دهد، و عملاً آنها را از توحید و خدا به دور می‌کند.

برگزاری دعای کمیل و یا نماز جمعه و... مصادیقی بسیار ناچیز و در اولویت‌های بعدی نظام اسلامی هستند، اولین و غیر قابل اغماض‌ترین وظیفه حکومت اسلامی، اجرای دقیق و بدون تبعیض احکام اسلامی در تمام زمینه‌هاست و مخصوصاً عدالت در تمام شؤون و به طور مسلم، یعنی اجرای دقیق مقررات کشور و قانونمندی محض و بدون تبعیض.

آقا مطمئن مطمئن باشید درد اصلی مردم ما نان و آب و... نیست، در درجه اول به لحاظ عدم اجرای قانون و تبعیض در رفتار که نتیجه آنها ظلم است، همه ما بیمار و دارای مشکلات روانی هستیم و حتماً و حتماً وظیفه حاضر و اولی حکومت رفع این فساد بزرگ است.

ای معظم، اینجانب تنها و تنها بر اساس تکلیف با شما سخن می‌گویم و از ارادت قلبی خود که ناشی از تکلیف است به شما خبر دارم و صریحاً بر این امر نیز معتقدم که من و شما و همه، امانتداران این نظام و مسؤول و مکلف در پیشگاه خدائیم و هرگز جواز تقدم فرد بر اسلام وجود ندارد. مطالبی که حقیر قبلاً برای شما ارسال داشته‌ام حتماً و حتماً باید حداقل با یک ایمیل پاسخ داده می‌شد، چون این مطالب ادعاهای بسیار بزرگی است (و البته تماماً حقیقت و واقعیت امروز جامعه ما). این نشان می‌دهد که حتا در دفتر شما نیز مشکل وجود دارد و رفع این مشکل نیز تکلیف و وظیفه شما. مطبوعات که به واسطه حاکمیت تحجری قوه قضائیه حقیقتاً توان درج مطالب این‌گونه را ندارند و رسانه‌های خارج از کشور را نیز غیرت و دیانت ما نمی‌پسندد (به لحاظ احتمال تضعیف نظام)، پس چه کار کنیم؟ آن فرهنگ بسیار غنی و باز و بی‌انتهای فقه ما چه شد؟ کدام وابسته اجانبی است که امکان برقراری یک نقادی علمی و صحیح و شرعی در این حکومت را تحمل نمی‌کند و فریادها را در گلوهای مسلمین خفه می‌کند و البته بسیاری را به دامن بیگانگان رهنمون می‌کند؟ چرا صدا و سیما فقط به برقراری برنامه «نود» فوتبال که از مسائل بسیار بی‌اولویت کشور ماست اکتفا می‌کند؟ شما را به خدا آیا تا به حال یک جلسه واقعی نقد قوه قضائیه تشکیل شده است؟ این در حالی است که جنابعالی با توجه به ده‌ها هزار شکایت سالیانه از قوه قضائیه به دفترتان حتماً از ضرورت این کار اطلاع دارید.

خیلی صریح باید به حضور عرض کنم که قوه قضائیه فساد و منکری بزرگ در کشور ماست و مروج شدید ظلم و تبعیض، و چون توان احقاق حق و رسیدگی دقیق و قانونی ندارد، همه را به جان هم انداخته است و کشور را در آستانه از هم پاشیدگی! این امری است که شخص شما باید به آن برسید. نه مجلس ما و نه مرجعی دیگر توان حل این مشکل بزرگ را ندارد و البته چون رئیس این قوه منصوب شماست، حتماً باید دخالت مستقیم شما باشد. به اعتقاد عرض می‌کنم اگر شما حداقل یک ماه، تمام تشکیلات دفتر رهبری را تعطیل کنید و در ساختمان دادگستری مشغول شوید و به حل این مشکل بزرگ کشور بپردازید، بهترین کار را انجام داده‌اید. به نظر من حتماً از ریز جریانات این مجموعه خبر ندارید!

آقا آیا اطلاع دارید بیش از ٦٠ درصد آراء صادره دارای تخلفات آشکار شرعی و قانونی هستند؟ آیا اطلاع دارید که بیش از ٦٠ درصد قضات حداقل شرائط مقرر قانونی و شرعی را ندارند و حتا بسیاری از روحانیون قاضی به لحاظ کم‌سوادی مفرط، آبروی اسلام و روحانیت را می‌برند؟ آیا مستحضرید که بیش از ٨٠ درصد ارباب رجوع، اعم از شاکی و متهم، از دادگستری ناراضی‌اند؟ مطمئن باشید دادگستری بزرگ‌ترین مروج منکر و عامل اصلی ناامیدی در کشور ماست. آیا استحضار دارید در همین ساختمان دادگستری از سرباز دم در تا کارمند و قاضی و... باج‌خواهی و رشوه‌گیری می‌کنند؟ آیا می‌دانید انواع هواهای نفسانی به حساب قانون به مردم تحمیل می‌شود؟ مطمئن باشید مسؤولین مربوطه در ریاست و حفاظت اطلاعات و... به طور دقیق از این امور، اطلاع و بسیاری موارد، مشارکت دارند! کجاست غیرت علوی؟ کجاست احساس تکلیف؟

هیچ شکی نیست که پیشرفت جوامع ملازمه با هماهنگی و ترقی تمام نهادهای اجتماعی و حکومتی دارد و سکون یکی حتماً در کل مجموعه تأثیرگذار است و این امر مخصوصاً در مورد دادگستری که نقش بسیار اساسی در اداره و رشد کشور دارد مؤثرتر است. تمام فعالیت‌های اقتصادی و تحقیقی و حتا اعتقادی و تربیت اخلاقی و... به شدت از این مجموعه تأثیرپذیرند! تاجری که مالش برده می‌شود و در این دادگستری باید سال‌ها با تحمل انواع تهمت و خفت و رشوه و... در پی گرفتن آن باشد، هرگز نمی‌تواند ادامه فعالیت بدهد. محققی که به او تهمت یا... زده‌اند و در این دادگستری سال‌ها سرگردان می‌شود، هرگز حوصله و روحیه تحقیق برایش باقی نمی‌ماند. دادگستری‌ای که خود بزرگ‌ترین ناقض قانون در بسیاری از موارد است هرگز به درد قانونمندسازی مردم نمی‌خورد. عنایت داشته باشید یک رأی صحیح دادگاه در بسیاری موارد از هزار مجلس

وعظ و خطابه مؤثرتر است و یک رأی ناصحیح، به شدت آفت دین و ایمان و اعتماد مردم! حوزه تأثیرگذاری قوه قضائیه بسیار بزرگ و اساسی است و به مراتب بیش از دولت، ولی چون قدرت را در دست دارد اجازه انتقاد داده نمی‌شود و حتا مجلس علی‌رغم تصویب تحقیق و تفحص در ۳ سال موفق به اجرای کامل آن نشده است. آقا شما باید دخالت کنید. امروز اگر روزنامه‌ای و یا فردی از حقایق این قوه بنویسد با هزار انگ و اتهام، پدرش را در می‌آورند! و هزار بار مطمئن باشید بدون اصلاح این قوه، اصلاح و پیشرفت لایق شأن کشور محال محال است. هرگز وضع و روال امروزی شایسته این ملت نیست و باز تأکیداً عرض می‌کنم علت اصلی این بلبشو و ناهنجاری‌ها و افت شدید راندمان کاری و شتاب بسیار ضعیف کشور در رشد و... معلول این مرکز نارساست.

حال با این اهمیت موضوع که جنابعالی در صحبت‌های خود مکرر آن را مورد تأکید قرار داده‌اید، واقعاً برای حقیر جای سؤال است که چرا به این امر مهم پرداخته نمی‌شود؟ این‌قدر صحبت از انرژی هسته‌ای یا تحقیقات پزشکی و... آیا واقعاً بیش از صحبت در مورد عدالت که جزء ماهیت و از تکالیف اساسی حکومت ماست ارزش دارند؟ حتا محل تأمل است که شاید استکبار در این مورد توطئه‌ای را از قبل سامان داده و با شهادت شهید بهشتی، آغاز و تا سقوط کامل نظام ادامه می‌دهد! حقیقت امر این است که امروز بیش‌ترین ضرر ملت ایران از همین دادگستری است و تسامح و سکوت در مقابل این منکر و ضرر بسیار بزرگ، خیلی قابل تأمل! پیشنهاد می‌کنم حتماً جلسه‌ای با دعوت از حقوقدانان مختلف، مخصوصاً از وکلا و قضات، اعم از مخالف و موافق، و ترجیحاً در صدا و سیما برگزار نمائید تا حقیقت امر روشن شود.

خیلی مختصر ریشه این قضایا از اینجاست که در کمال تحجر و بر خلاف صریح قانون و عقل، در سنوات قبل، از ورود دانشجویان نخبه حقوق به دادگستری جلوگیری کردند و تنها روحانیون را با سواد واقعاً افتضاح، به استخدام در آوردند و توأمان با گسترش تعاملات اجتماعی و اقتصادی پس از جنگ و در دوران بازسازی، با انبوه پرونده و بیچارگی کامل در برابر آن [مواجه] گردیدند و این بار هر کسی را با هر سواد و سوابقی به این مجموعه راه دادند و شد آنچه امروز بر سر مردم بدبخت می‌آید: قاضی‌ای که نه نماز می‌فهمد و نه از رشوه و دروغ و... ابائی دارد، چه جائی در نظام دارد. آقا واقعاً در اصل، تحجر و انصارطلبی و ترجیح حرام روحانیت بر دین و کشور، باعث این امور گردیده است و متأسفانه هرگز امیدی به اصلاح با توجه به سیاست‌های امروزی این قوه وجود ندارد. اصل قضیه مشکل دارد و گرنه بارها و بارها انواع راه‌حل‌های ساده و سریع و بدون هزینه که اثرات بسیار مثبتی دارد ارائه شده است، ولی اراده اصلاح و احساس تکلیف وجود ندارد. این ننگ بسیار بزرگی است که هرگز نباید در نظام اسلامی وجود داشته باشد؛ باز تأکید می‌کنم بدون دخالت مستقیم شما محال است حل شود.

ناگفته نماند تعداد محدودی از اعضای این مجموعه که در نهایت سختی تلاش در اجرای عدالت و قانونمندی دارند و همواره مورد رضایت مردم قدرشناس قرار دارند، از شمول این مطالب خارجند، ولی خود آنها نیز بسیار صریح به بی‌دقتی و عدم رسیدگی صحیح و ناهنجاری شدید این قوه معترفند. اگر جهت‌گیری اصلی و کلان این قوه بر اساس علم و تقوا بود، بسیاری از این مجموعه که امروز به روزمرگی و بی‌تعهدی عادت کرده‌اند، در مسیر اصلاح و تأثیر مثبت بودند.

خدا می‌داند که این مطالب را حقیر از روی تکلیف و ادای دینی که در مقابل امام و شهدا و جنابعالی دارم و در محضر حضرت بقیة الله الاعظم مکتوب نمودم؛ تکلیف، امری غیرتعارفی وآشکار و واضح است، هیچ شخصی بر نظام اسلامی تقدم ندارد و همه در برابر قانون مساوی هستند. آقا من می‌دانم در حضور مادرتان فاطمه زهرا(س)، در پیشگاه پروردگار به این مطالب خود پاسخگو خواهم بود و باز خدا شاهد است که نه اغراقی و نه دروغی در حد وسع خود درج نکردم. ولی حقیقتاً این مسائل، خلاف صریح شرع انور و قانون است و حتماً حتماً شما باید به عنوان مسؤول اصلی پاسخگو باشید.

باز تأکید بر این است که با اندکی توجه و تدبیر و بدون هزینه‌های گزاف، در زمانی بسیار سریع می‌توان کیفیت این قوه و در نهایت کیفیت کشور را بسیار بسیار افزایش داد و این امر مسؤولیت‌آور است و تسامح در برابر آن، حتماً غضب پروردگار را به دنبال دارد. در یک کلام، این دادگستری هرگز و هرگز سنخیتی با نظام علوی ندارد و با وضع فعلی هرگز نخواهد داشت. و ما علینا إلا البلاغ و الأمر إلیکم.

ما شما را رهبر و ولی امر خود می‌دانیم و به این افتخار می‌کنیم و آرزو داریم که همه چیز خود را برای بارها در راه اسلام عزیز فدا کنیم. و بر همان اساس نیز دفاع از این نظام را در هر شرائطی وظیفه خود می‌دانیم. از خدای بزرگ، طول عمر حضرتعالی و سلامتی وجودتان را خواستارم.

با تشکر،

سرباز گمنامتان

۲۴-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۶

بسم الله الرحمن الرحیم

«...ما مسلمانان ناگزیریم به هر چه غیر از آزادی و مساوات است، پشت پا زنیم و همگان را با خود همسر و هموزن بدانیم... الا ای محمد! فراموش نکن که خداوند بزرگ، ستم را هر چه کوچک باشد، بزرگ می‌پندارد و هر بیداد که به نظر خرد آید، کیفری کلان داده می‌شود... ای محمد! تا آخرین لحظه زندگی با حقایق حق قیام کن و آن دقیقه عزیز از عمر را نیز به راه عدالت و دادگری قربان فرمای، زیرا در دولت ما هیچ چیز از عدل و داد عزیزتر نیست... در محضر عدالت بی‌پیرایه بنشین و سخن از نیازمندان صمیمانه بشنو...» (امام علی(ع))

مقام معظم رهبری، با سلام این چندمین نامه‌ای است که به حضور می‌نویسم. از عدم دریافت پاسخ به نامه‌های قبلی بسیار متأسفم. اگر اعلام بفرمائید اطلاعی از آنها ندارید پس متصدیان دفتر شما یا خائن هستند و یا مقصر! و اگر اطلاع دارید و پاسخ نمی‌دهید که خیلی ناگوارترخواهد بود. امروز روز عید غدیر است و مخصوص مظلوم‌ترین و عدالت‌دارترین سرباز اسلام یعنی علی(ع) و من تعمداً این نامه را با تأسی به روح بزرگ و بی‌بدیل آن بزرگوار و تکلیفی که در دفاع از جمهوری اسلامی احساس می‌کنم، مجدداً و به طور سرگشاده و از طریق رسانه‌ها به حضور ارسال می‌کنم و امید دارم که حتماً پاسخ لازم را در پیشگاه ملت مؤمن و متعهد ایران اعلام فرمائید. من شما را ولی امر خود می‌دانم و دقیقاً در راستای تکلیف دوطرفه‌ای که داریم از شما پاسخ می‌خواهم.
من تصویر دو فقره از نامه‌هائی را که قبلاً ارسال کرده‌ام با همین نامه ارسال می‌کنم و فقط به طور خلاصه عرض می‌کنم که:

۱ـ عملکرد فعلی نظام ما به دلیل ظلم و ستم بیش از حد ناشی از آشفتگی و جهل و بی‌تعهدی قوه قضائیه واقعاً غیر قابل قبول و روند فعلی نیز هرگز نمی‌تواند نظام ما را در مسیر اسلام ناب پیش ببرد. ادامه وضع فعلی که مملو از ظلم و ستم است حتماً به بروز مشکلات اساسی در نظام (بیش از وضع افتضاح فعلی) منجر خواهد شد.

۲ـ مسؤول مستقیم این کار، با توجه به انتصاب رئیس آن توسط جنابعالی، شما هستید. قطعاً از وضع افتضاح این قوه اطلاع دارید. به هیچ توجیهی عدم اقدام سریع و قاطع و قانونی پذیرفته نیست و اگر از وضع واقعی آن اطلاع ندارید که مسائل بسیار مهم دیگری پیش می‌آید.

۳ـ علمای حقوق، اعم از روحانیون حقوقدان و دانشگاهی‌ها، به طوری واضح و آشکار و بسیار آسان راه‌های حل این معضل بزرگ کشور را دارند و نپذیرفتن نظر آنها و عدم اعتنا به آنها، خود، بزرگ‌ترین منکر و ظلمی فاحش و حرام مسلم است. علت اصلی عدم اصلاح، وجود انسان‌هایی است که خود را بر اسلام و نظام ترجیح می‌دهند. من هیچ شکی ندارم که در این حوزه، کار دست نامحرم است و جاهل.

٤ـ یکی از بزرگ‌ترین موانع اصلاح این قوه، وجود روحانیونی است که سواد کامل حقوقی نداشته‌اند و حتا تا امروز نیز وارد این قوه می‌شوند. اگرچه صداقت و تعهد اولیه این اشخاص نسبت به شخصی‌ها زیاد است (به طور میانگین) ولی افتضاحات ناشی از جهل و کم‌سوادی آنها ضررهای به مراتب زیادتری به نظام اسلامی وارد می‌کند. متأسفانه نزدیک ۳۰ سال است اینها این پست دنیوی را با تمام دین و... خود عوض کرده‌اند، زیرا حداکثر ۳ ماه پس از ورود خود به قوه قضائیه حجت بر آنان تمام می‌شود که هرگز سواد و توان قضاوت ندارند. این کار به‌جز ترجیح بلا مرجح روحانیت بر اسلام و مصالح کشور امیرالمؤمنین هیچ توجیهی ندارد. به عنوان یک حقوقدان عرض می‌کنم که ادامه کار اینها با این کیفیت و نیز حقوقی که می‌گیرند حرام است و در پیشگاه خدا هرگز نخواهند توانست پاسخ دهند.

۵ ـ خواهشمندم یک بار دیگر این تیترها را مرور کنید:
مراجعه‌کنندگان ناراضی از قوه: ۹۰ درصد.

آرای دارای ایرادات اساسی: ۷۰ درصد.
امید به اصلاح وضع فعلی: ۲۵ درصد.

آقا همین آراء، سازنده فرهنگ و رفتارهای جامعه هستند. امروز امیدواری کلاهبردار و خلاف به قوه بیش از صاحب حق است. آیا از وضع قضات مجموعاً اطلاعات دقیق دارید؟ آیا می‌دانید در همان کاخ اصلی دادگستری روزانه چقدر رشوه رد و بدل می‌شود؟ واقعاً بی‌کفایتی تا چه حد؟ البته من معتقد به وجود افرادی نفوذی در این قوه‌ام. واقعاً دریغ از یک جو غیرت و وظیفه‌شناسی مراجع مسؤول! با این وضع چه کسی به داد ما خواهد رسید؟

۶ـ بنا بر نص فرمایش قرآن و امیرالمؤمنین، هیچ اولویتی مهم‌تر از عدالت و مبارزه با ظلم و ستم وجود ندارد. با این وضع دادگستری من فکر می‌کنم نظام باید همه کارهای خود را تعطیل و در درجه اول، این منکر بزرگ و فساد را اصلاح نماید. در حالی که قضیه برعکس است. نه تلویزیون و نه رسانه‌ها و حتا نمایندگان مجلس به دلیل ترس از ظلم‌های بعدی و انگ و تهمت این قوه، جرأت جراحی و افشای این کثافتخانه را ندارند. جنابعالی هم که سالی یک بار در ۷ تیر مطالبی اساسی را تذکر می‌دهید ولی شاید در همان جلسه تمام می‌شود و دوباره ظلم و ستم. هرگز مسیر فعلی نظام منطبق با امیرالمؤمنین(ع) نیست. در کشور امیرالمؤمنین مسؤولین باید از این همه ظلم و ستم بر خود بپیچند. باید قیام کنند و ریشه فتنه را خفه نمایند. شما توجه کنید قوه قضائیه واقعاً از ابتدا در مسیر نادرست قرار دارد. دادسرائی که رئیس قبلی با میلیاردها ریال هزینه جمع‌آوری کرد و از افتخارات قضائی کشور اعلام کرد، ریاست فعلی با ده‌ها میلیارد ریال مجدداً ایجاد و آن را از افتخارات قوه اعلام نمود! کدام عقل ناقص و جاهلی باور می‌کند که ریاست فعلی در یک جلسه دیدار مردمی به ۴۰ پرونده رسیدگی کند؟ پرونده‌ای که هر کدام سال‌ها توسط قضات متعددی مورد بررسی و حکم قرار گرفته و رأی صادر شده در عرض چند دقیقه مورد نقض قرار بگیرد!؟

۷ـ آقا! جنابعالی در یک سخنرانی فرمودید که کشور روی هم رفته رو به جلو است. می‌خواهم عرض کنم که با توجه به گسترش شدید تکنولوژی و امکانات بشری شاید الآن هیچ کشوری را در دنیا نتوان یافت که رو به جلو نباشد، مهم شتاب و میزان رشد است که واقعاً به نظر حقیر خفت‌بار و افتضاح و ناامیدکننده است (با توجه به امکانات عالی و ویژه ما). به نظر حقیر، میزان ممکن رشد فعلی ما اگر ۸۰ باشد، بیست آن صورت می‌گیرد و این یعنی سه برابر سکون و عدم رشد! اساسی‌ترین عامل رشد، نیروی انسانی است که در کشور ما به دلیل بی‌کفایتی قوه قضائیه دچار بیماری‌های متعدد روانی است! تعجب نکنید! تمام افراد ملت این مطالب را خیلی واضح درک می‌کنند. این همه بی‌نظمی و توسری‌خوری و رشوه و رابطه و تبعیض و... که به هزار نص و عرف و قانون و عقل و... رفع آنها از وظایف قوه قضائیه است، پدر ملت را در آورده است و تیشه به ریشه ایمان آنها زده است. اگر تمام امکانات مادی دنیا هم در کشور ما انباشته شود ولی این مسائل اساسی حل نشود، باز دزدی و غارت و بی‌دینی و... بیش‌تر خواهد شد. در حالی که مقدم بر تمام تکالیف، در درجه اول، عدالت و اجرای قاطع و بدون تبعیض احکام الاهی است.

۸ ـ به عنوان یک حجت الاهی به حضور عرض می‌کنم که بسیاری از ادعاهای مسؤولین این قوه در مورد مشکلات آن توخالی و متأسفانه فریب مردم و دروغ است که تا حدی ناشی از جهالت و البته مقداری هم از بی‌تقوائی و... ناشی می‌شود. بحث اهمیت شوراهای حل اختلاف، کمبود قاضی، کثرت پرونده‌های ورودی، زندان‌زدائی و... واقعاً بسیار افتضاح‌اند. اهل فن می‌دانند که چه ظلم‌ها و ضررهائی معنوی و مادی را بر کشور تحمیل کرده است. شما مسؤولیت دارید و من به عنوان یک مقلد شما و پیرو شما بر طبق حق شرعی خود از شما می‌خواهم به این امور رسیدگی و پاسخ دهید.

۹ـ با توجه به اینکه یک سرباز شما هستم، از توطئه‌های دشمنان و اوضاع کلی کشورم اطلاعات مختصری دارم و خیلی صریح به حضور گزارش می‌دهم که نامحرمان و متحجران این جبهه را تصرف کرده‌اند، جبهه‌ای که از همه جبهه‌های ما مهم‌تر است. یقین تلخ این سرباز این است که هرگز و هرگز بدون اصلاح سریع این قوه، کشور روی فلاح نخواهد دید و مشکلات بسیار بیش‌تری عارض خواهد شد. شاید به نظر عجیب جلوه کند ولی من یقین دارم با اصلاح مختصر این قوه که البته تنها با دخالت شما میسر است، برنامه ۲۰ ساله کشور در ۱۰ سال براحتی قابل وصول است و

البته در ابعاد معنوی بسیار بسیار توفیقات عالی نصیب امت اسلامی می‌شود. همه این عرایض، واقعی و علمی و مستند است، متحجران مجال ارائه آن را نداده‌اند. شما شروع کنید و سپس خواهید دید.

-۱۰ در اینجا لازم می‌دانم به عنوان یک ایرانی از قضات (حد اکثر ۳۰ در صد) عادلی که علی‌رغم همه مشکلات و فشارهای دورنی و بیرونی، قلم خود را در عدالت و تقوا نگاشته‌اند، نهایت قدرشناسی خود را اعلام نمایم و از روح عالی امیرالمؤمنین(ع) برای آنها چشیدن مستمر لذت عدالت را تقاضا نمایم.

۱۱ـ تقاضا دارم به نحو مقتضی، اطلاع از این امور و نظر خود را اعلام و ابلاغ فرمائید. إن‌شاءالله خداوند جنابعالی را برای ملت قهرمان و قدرشناس ایران حفظ فرماید و بر ما نیز لیاقت انجام وظیفه و بصیرت در تکلیف و عمل بر آن عطا نماید.

۲۵–۴– نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۶

مقام معظم رهبری

با سلام و احترام، باز هم بر اساس تکلیف، نامه‌ای را به حضور ارسال می‌کنم. این دقیقاً پنجمین نامه‌ای است که با رعایت تمام شرائط امر به معروف و نهایت عشق و علاقه به دین و کشورم، به دفتر شما ارسال داشته‌ام!

پس از اینکه سه نامه اول که تنها به دفتر شما ارسال شد و در کمال ناباوری و تأسف هیچ پاسخی دریافت نشد، اجباراً نامه چهارم را علاوه بر دفتر شما به حدود ۲۰ تن از مقامات مسؤولی که ارتباط آنها با دفتر شما مسلم بود و نیز پانزده رسانه و روزنامه و سایت داخلی و البته یک سایت خارجی فارسی‌زبان نیز ارسال داشتم.

دریغا که هیچ پاسخی از هیچ‌یک از طرف‌ها دریافت نشد و تنها و تنها آن سایت خارجی در کمال امانتداری، اقدام به انتشار نامه در سایت خود کرد. اینکه این رفتارها کمال منکر و در تعارض مستقیم با آموزه‌های شرع انور دارد هیچ شکی نیست و صد البته که مایه ننگ و عار نظام ماست! نظامی که اساس آن بر مبنای تکلیف بوده و استمرار آن نیز به‌جز ادای تکلیف میسر نخواهد بود هرگز نباید به این روز دچار شود. جمهوری اسلامی باید دست منتقدان واقعی را ببوسد و مصراً در جهت استفاده از آنان بکوشد.

آنچه مایه تأسف بیش‌تر است اینکه با توجه به محتوای انتقادی و کشف منکر نامه حقیر از افتضاحات قوه قضائیه، در کمال عوامفریبی نامه‌ای از طرف حوزه ریاست قوه قضائیه به همان سایت ارسال و از نگارنده دعوت شده بود با مدارک به قوه قضائیه مراجعه کند! جالب است که سایت مذکور این پیام را نیز در کمال امانتداری درج کرده بود. راستی کم‌تر کسی شک دارد که در صورت مراجعه به قوه با انواع تهمت‌ها و انگ‌های مختلف سر از زندان و... مواجه خواهد شد.

مطمئن بدانید اوضاع به هم ریخته و مبتنی بر تحجر و غرض‌ورزی این قوه آن‌چنان آشکار است که هر کس به هر نحوی با این قوه ارتباط دارد، از این حقیقت مطلع است.

آقا مطمئن باشید هرگز کشور ما بدون اصلاح اینجا به تعالی مطلوب نخواهد رسید. مطمئن باشید این تشکیلات بر هم زننده عدالت کشور است.

مطمئن باشید رویه حاضر در این مجموعه بزرگ‌ترین سوهان فرساینده ایمان و عدالت‌طلبی و غیرت و شرف و حریت مردم است.

من یک کارشناس هستم و در مرکز این مجموعه! عملکرد قبلی و فعلی و برنامه‌های موجود، اکثراً واهی و مسخره‌اند. نظام اسلامی از اینجا آسیب می‌بیند و چون قدرت دست اوست و البته زیر نظر مستقیم شما، قوای دیگر جرأت بیان ایرادهای آن را ندارند. برنامه‌ها و سیاست‌های فعلی برخلاف صریح نصوص مکرر شرعی و نهج‌البلاغه و نیز سیستم‌های حقوقی جوامع بشری است.

هم از نظر شرع انور و هم از نظر قانون، شما مسؤول مستقیم این قوه هستید و من وظیفه می‌دانم این مطالب را برای چندمین بار متذکر شوم و البته از ته دل از عدم وصول هیچ پاسخی تا به حال بسیار ناراحت و رنجیده. مگر حکومت ما اسلامی نیست؟ پس احساس تکلیف کجاست؟ همه جای این قوه منکر است و معلوم نیست چرا اصلاً حرکتی در دفع این منکر نمی‌شود!

خدا وکیلی من به عنوان یک مقلد و مرید شما تا به حال خود را این‌گونه قانع کرده‌ام که نامه‌هایم را به دست شما نرسانده‌اند! البته خود این کار هم منکری است که باید برخورد شود. من نامه‌هایم را به دفتر رهبر نظام اسلامی فرستاده‌ام و انتظار معقول و منطقی‌ام این است که حداقل با دو سطر پاسخ دهند که مثلاً نوشته‌هایت بی‌خود و یا فاقد مبناست و یا در دست بررسی است.

حقیقتاً امروز مقابله و مبارزه با این وضع قوه قضائیه تکلیف است.

درد ملت بدبخت ما فقر و خیابان و... هست، ولی بسیار مهم‌تر از آن، درد بی‌عدالتی است که با ناشیگری این قوه روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود! هزار بار افتضاح‌تر از بیکاری و...، وجود قضات کم‌سواد و فاقد شرائط لازم است.

اساساً تکلیف مهم و غیر قابل اغماض حکومت اسلامی، اجرای قاطع و دقیق مقررات است که مسؤولیت اصلی آن بر دوش این قوه است و متأسفانه بی‌کفایتی این قوه همه را به هم ریخته است و همین بزرگ‌ترین ضررها و فشارها را بر مردم وارد می‌سازد.

به‌راستی از حقوقدانان امین خود سؤال فرمائید. من این عرایض را با احساس تکلیف بیان می‌کنم.

مطمئن باشید اکثر این مجموعه، اعم از قاضی و وکیل و کارمند، به مزخرف بودن و ناقص بودن و نارسا بودن و بی‌کفایتی کامل این وضع اذعان دارند و با این حال، معلوم نیست چه دست ناپیدا و یا اجنبی و... اجازه اصلاح و مبارزه را نمی‌دهد.

فرمایش لا یتغیر نبی گرام(ص) است که «مُلک با ظلم نمی‌ماند» و الآن محصول این قوه در اکثر موارد ظلم مسلم است و حتماً با ادامه وضع حاضر، لطمات غیر قابل جبرانی وارد خواهد شد.

حقیر به‌جز شما (از طریق دفترتان) کسی را جهت عرض این آموخته‌ها و دیده‌هایم مسؤول و اصلح و مأمن نیافتم. و البته متن این نامه را در اختیار همگان نیز قرار خواهم داد.

همه ما رفتنی هستیم و در پیشگاه پروردگار باید نسبت به این امانت بزرگ پاسخگو باشیم و هیچ تعارفی و استثنائی وجود ندارد.

هر عقل سلیمی نیک می‌داند که امروز رسیدگی به وضع این قوه صدها بار بیش از پزشکی و هسته‌ای و رفاه و... اهمیت دارد. این قوه مستقیم با ایمان و اعتماد و آبرو و آزادگی مردم سرو کار دارد. مسؤول نظارت بر حسن اجرای قوانین است.

من یقین دارم و این حرف اول و آخری است که جنابعالی هم یک بار صریحاً فرموده‌اید: بدون اصلاح این قوه، اصلاح کشور محال است.

به عنوان یک سرباز انقلاب و عضوی از این مجموعه، از نهایت افتضاح و روزمرگی و داغون بودن اوضاع به شما شکوه می‌کنم.

همانند اکثریت قاطع مردم ایران، خانواده من هم در این انقلاب با تقدیم خون و جان و مال انجام وظیفه کرده‌اند و دفاع از این نظام، تکلیفی شاق و اساسی بوده و هماره بر دوشم سنگینی می‌کند. و بسیار ناراحت‌تر از این جهت که فقط در صورت احساس تکلیف و با کم‌ترین هزینه، بزرگ‌ترین نتیجه عاید کشور خواهد شد و با این وصف، هیچ حرکت جدی نمی‌شود.

إن‌شاءالله خداوند ما را خلوص در عمل و بصیرت در دین و انجام بی‌واهمه تکلیف عطا فرماید و سایه پرمهر جنابعالی را برای نظام اسلامی مستدام دارد و در ظهور وجود زاکیه حضرت حجت(س) تعجیل فرماید.

و لله المستعان و الأمر إلیکم

۲۶-۴- نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷

«می‌نویسم، هر چه بادا باد!»

شما بعد از بستن دانشگاه‌ها آنچه خواستید کردید، اما نتیجه چه شد؟

چه شد آن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی که قرار بود نظام اسلامی منادی آن باشد؟

گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید!

با سلام و سپاس از خداوندی که این جرأت و جسارت را در سالی که آن را «سال نوآوری و شکوفایی» نام نهاده‌اید، عطا کرد تا در یادداشتی خطاب به شما که روزهای پیش از انقلاب در سنگر مبارزه با ظلم و استبداد قدرت به دستان در کنار هم بودیم و جنابعالی در کسوت یک روحانی روشنفکر و مبارز برایمان از حکومت عدل علی(ع) و رفتار او با مخالفین می‌گفتید، نکاتی را یادآوری کنم.
آن روزها می‌گفتید داستان زن یهودی را که خلخال از پای او کشیده بودند و می‌گفتید چگونه علی(ع) دست برادر نابینایش عقیل را به خاطر سهم بیش‌تر از دیگران خواستن به آتش نزدیک کرد و ما را به خاطر برپایی چنین حکومتی آماده هر نوع فداکاری می‌کردید. اکنون در سال جدید و پس از گذشت ۳۰ سال از آن روزهای به‌یادماندنی، می‌خواهم سخنی بر نوشته‌ها و گفته‌ها و اعمال شما داشته باشم.
پس از پیروزی انقلاب و تبدیل نظام شاهی به نظام اسلامی، هر یک به سویی رفتیم، شما مدارج پیشرفت را با عضویت در شورای انقلاب و وکالت مجلس اول و ریاست جمهوری و تا امروز رهبری نظام طی کردید و من به عضویت شورای موقت دانشگاه تهران انتخاب و پس از بسته شدن دانشگاه‌ها به بهانه انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها تنها به دلیل پیش‌بینی حوادث آینده دچار گرفتاری‌ها، زندان و شکنجه و بیماری‌های گونه‌گون باقی‌مانده از آن دوران شدم. اجازه دهید حالم را برایتان تشریح کنم و بگویم که:
«جای‌جای تنم زخمدار «تعزیر» است
و قلب و کلیه و مثانه جملگی بیمار
و پشت، گوژ ز سنگینی و صلابت دار»

حال به مناسبت بیست و هشتمین سالگرد تعطیلی دانشگاه‌ها و پس از مدتی کلنجار رفتن با خودم که بنویسم یا ننویسم و با پذیرش تمام هزینه‌های آن و با توجه به اینکه سالخوردگی و بیماری ممکن است فرصت را بگیرد و موفق به باز کردن سفره دل با جنابعالی نگردم، می‌نویسم، هرچه بادا باد!
راستی یادمان نرود شما و دیگر روحانیون، بارها پیش از پیروزی انقلاب در گوشمان خواندید که «قولوا الحق ولو علی أنفسکم» (حق را بگویید هر چند به زیان شما باشد). پس می‌گویم و می‌نویسم برای ثبت در تاریخ.
وقتی حزب جمهوری اسلامی، که شما یکی از رهبران آن بودید، تصمیم گرفت دانشگاه‌ها را تعطیل کند و گردانندگی این کار به عهده آقای حسن آیت، دبیر سیاسی حزب و دوست آقای دکتر بقایی(۱) نهاده شد، ایشان از اواخر سال ۱۳۵۸ کار خود را شروع کرد و در جلسه‌ای گفتند:
«دانشگاه به این صورت فعلی باید تعطیل بشود و برنامه‌های آینده، کارهای علمی در رابطه با مردم و در زمینه ایدئولوژی و اسلامی کردن، این کلیات مسأله است. و مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید می‌شود، بعد از ١٤ خرداد مطلقاً نه امتحانی خواهد شد و نه دانشگاهی باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد شد.»(۲)
طبق برنامه تنظیمی، روز سه‌شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۵۹، دانشگاه‌ها توسط عوامل حکومت برای اسلامی کردن اشغال شدند و فردای آن روز (چهارشنبه سوم اردیبهشت)، مدیریت دانشگاه تهران [دکتر محمد ملکی] که می‌دانست هدف، نه اسلامی کردن دانشگاه‌ها که تسلط بر آنهاست و تصفیه عظیم استادان و دانشجویان دگراندیش در پیش است، طی یادداشتی، اعلام استعفا کرد و نوشت:

«... هنوز چند روز از دعوت رئیس‌جمهور از ملت برای وحدت در مقابله با امپریالیسم نگذشته است که ناگهان ظاهراً با یک برنامه بدون مطالعه و بی آنکه شورای انقلاب و اداره‌کنندگان مملکت با مقامات دانشگاهی از جمله دانشگاه تهران، کوچک‌ترین تماسی گرفته و مشورتی کرده باشند، تصمیمی گرفتند که مملکت را با سوءاستفاده گروه‌های ضد انقلاب از این فرصت، متشنج کرده و به آتش و خون کشند و بهترین بهانه به آمریکای جهانخوار داد تا بلافاصله از درهم‌ریختگی وضع ایران، اظهار خوشحالی کند(۳)....»

و چند روز از این ماجرا و اشغال دانشگاه‌ها نگذشته بود که جنابعالی در خطبه نماز جمعه روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹، خطاب به مدیریت مستعفی دانشگاه تهران فرمودید:

«آقایانی که مسؤول دانشگاه بوده‌اند در طول این یک سال هر کار خلافی در دانشگاه انجام گرفته است. این ملت حق دارد گریبان آنها را بچسبد و از آنها جواب بخواهد. دسته‌جمعی استعفا می‌کنند و گناه را به گردن دولت و در حقیقت به گردن ملت می‌اندازند. این یک خیانت است، این کار یک خطای بزرگ است. این عمل، ضربه زدن به حیثیت این انقلاب است. آقایان، مسؤول این مفسده‌انگیزی‌های این یک سال دانشگاه هستند، باید به این جواب می‌دادند. نباید در مقابل مردم می‌ایستادند، نباید برای جلب چند نفر یا یک قشر یا یک جناح و کسب وجاهت و کسب حیثیت و آبرو در مقابل انقلاب و در مقابل شورای انقلاب می‌ایستادند.»(٤)

جناب آقای خامنه‌ای؛

راستی ما در آن یک سال و چند ماه چه کرده بودیم که ملت باید گریبان ما را می‌گرفت و از ما جواب می‌خواست؟ مگر ما بعد از فرمایشات شما در نماز جمعه بارها تقاضا نکردیم در یک مناظره رودررو با هم بنشینیم و گفتگو کنیم تا مردم به قضاوت بنشینند؟ اصلاً ما در استعفانامه چه گفته بودیم جز اینکه اسلامی کردن دانشگاه و جامعه از طریق خشونت و حمله به دانشگاه‌ها و مراکز اجتماعات و حذف دگراندیش‌ها میسر نیست. مگر ما اعلام خطر نکردیم که با بستن دانشگاه‌ها ده‌ها هزار دانشجو را خلع قلم نکنید تا سلاح به دست شوند؟ مگر ما وقایع دهه شصت را، که منجر به زندانی شدن و کشتار ده‌ها هزار از بهترین زنان و مردان این سرزمین شد، یادآوری نکرده بودیم؟ آنها که روزی به ما می‌آموختند که پیامبر و علی و دیگر امامان شیعه با مردم عادی به بحث می‌نشستند و به حرف آنها گوش می‌دادند، چرا حاضر نشدند حتا جواب درخواست‌های ما را برای یک گفتگو بدهند؟ شما بعد از بستن دانشگاه‌ها آنچه خواستید کردید، اما نتیجه چه شد؟ اجازه دهید جملاتی از جناب مصباح یزدی که یکی از سرشناس‌ترین ایدئولوگ‌ها و استراتژیست‌های رژیم است را در اینجا بیاوریم تا نتیجه حکومت اسلامی، بعد از حدود ۳۰ سال، مشخص شود:

«نسل آینده در معرض خطر است که نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزش‌های اسلامی بر تربیت آنها حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیون و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس، دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام، چیز دیگری یاد نمی‌گیرند. وی افزود باید سعی کنیم این نسل جوان را تقویت کرده و در تربیت دینی آنها نقش داشته باشیم، ایشان افزودند نباید توقع داشته باشیم که اگر فرد یا گروهی برنامه صحیحی ارائه کرد، صرف امضاء رئیس دولت حتماً اجرا می‌شود که در این صورت، باید کشور در چند ماه مانند حکومت امیرالمؤمنین(ع) می‌شد. (ایشان با کمال زرنگی توپ را به زمین شما پرتاب می‌کند و می‌گوید:) دستور مقام معظم رهبری بر همه چیز اعتبار و مشروعیت می‌دهد و ما در تصمیم‌گیری‌ها نباید دخالت کنیم و هرچه ایشان امر کنند، آن را می‌پذیریم.»(۵)

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛

فرمایشات جناب مصباح یزدی در مورد وضع جامعه و دانشگاه‌ها خاطرات حدود پنجاه سال قبل را در من زنده کرد. در آن سال‌ها ما نوشته‌ها و گفته‌های شما را با تمام وجود می‌خواندیم و می‌شنیدیم، از جمله کتاب «*ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام*»، تألیف سیدقطب، با ترجمه سید علی خامنه‌ای و سید هادی خامنه‌ای. این کتاب، با مقدمه نسبتاً مفصل و آموزنده‌ای در آذرماه سال ۱۳٤۹ در چاپخانه دقت مشهد به چاپ رسید و منتشر شد. مترجمین، کتاب را به آنان که از نابسامانی‌ها رنج می‌برند و راه نجاتی می‌طلبند، اهداء نموده‌اند. در مقدمه‌ای که جنابعالی به آن نوشته‌اید آمده است:

«در این کتاب پس از شمارش مشکلات «تمدن صنعتی غرب» و نشان دادن نابسامانی‌هایی که برای انسان ببار آورده و پس از معرفی انسان و بازگو کردن ویژگی‌های این موجود «یگانه» و «بی‌نظیر»، راه‌حل نهایی در این ابتلاء بزرگ را با نظری دقیق و قلمی شیوا و با اخلاصی هرچه بیش‌تر ترسیم و تحلیل کرده است.

به نظر او- و به نظر ما - این معجزه در انحصار اسلام است، دیگر راه‌ها جز سرگردانی بیش‌تر، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورند و همچنان که خود مولود عجز و ضعف‌اند، جز بر عجز و ضعف آدمی کمکی نمی‌کنند، فقط اسلام است - این مکتب الاهی - که چون زاییده علم و قدرت و حکمت است می‌تواند انسان را به علم وقدرت و حکمت رهنمون گردد.

ما نمک‌پروردگان «اسلام» که یکروز بهترین مرحله زندگی خود را از آن گرفته‌ایم، معجزه «نظام اسلامی» را از نزدیک دیده‌ایم نباید خود را فریب دهیم و به سرابی دل خوش سازیم. بسی نابخردانه است که به‌جای نسخه تجربت‌نموده خود، باطله دیگران را به دست گیریم و نیروی خود را اینجا و آنجا هرز کنیم.

اگر آدمی باید در راه آرمانی و هدف مقدسی تلاش کند و با این تلاش به زندگی خود معنی و جهت بخشد، همان بهتر که راه خدا را که سرانجام آن «نقطه اوج انسانیت» است برگزینند و نظامی اسلامی را که ضامن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی است بطلبند و در راه آن تلاش کنند. این است آن تلاش مقدسی که به زندگی جلوه و صفا می‌بخشد و آدمی را لایق عنوان «خلیفه خدا» می‌سازد و بی‌گمان در آخر کار نیز با موفقیت و پیروزی قطعی قرین می‌گردد.... به امید آن روز(٦)....»

برای بهتر روشن شدن ویژگی‌های نظام اسلامی یا به قول سید قطب جامعه اسلامی مورد نظر شما و سید، جملاتی چند از نظرات سید قطب را هم در اینجا از متن کتاب، که توسط جنابعالی ترجمه شده است، می‌آورم:

«صدها کتاب درباره اسلام، صدها سخنرانی و خطابه در مسجدها و تالارها و میدان‌ها، صدها فیلم تبلیغی و صدها هیأت اعزامی از طرف حوزه‌ها و مراکز تبلیغ اسلام، نمی‌تواند به اندازه یک اجتماع کوچک که در نقطه‌ای دورافتاده بر اساس اسلام تشکیل شود و با روش اسلامی زیست کند، مزایای مکتب اسلامی را آشکار سازد و خلاصه، نمایشگر زندگی در سایه اسلام باشد، اثربخش و آموزنده باشد. این است که از شبح اسلام می‌هراسند و حاضر نیستند به هیچ عنوان وجود تحقق‌یافته آن را تحمل کنند.

بدون هیچ شک و تردید باید این جامعه، جامعه اسلامی، تحقق یابد. اگر این آرزو امروز جامعه عمل نپوشد، فردا خواهد پوشید و اگر در این گوشه جهان تحقق نیابد، در گوشه‌ای دیگر تحقق خواهد یافت. هیچ دلیل ندارد که در مورد مکان یا زمان این آینده حتمی، پیش‌گویی کنیم، چه، مقدرات ما افراد بشر همواره در ورای حجاب غیبت پوشیده است و کسی جز خدا از آن باخبر نیست.

در آن روز سر و کار اجتماع، با قماش اصیل و پردامنه «شریعت» است و می‌تواند جامعه‌ای زیبِ پیکر و سازِ اندام خود از آن اختیار کند و خود را از وصله‌بندی و پاره‌دوزی نجات بخشد.»(۷)

جناب آقای خامنه‌ای؛

حدود ۲۹ سال است که به ادعای حکومتگران، نظام یا جامعه اسلامی در ایران تحقق یافته است و شریعت اسلام بر همه امور حاکم است تا آنجا که در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب مجلس خبرگان (۱۳۵۸) آمده است:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

و اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید:

«در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.»(۸)

و با توجه به اینکه پس از تبدیل رژیم شاهی به رژیم ولایت فقیه و تأسیس جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی، همه امور از جمله قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و سایر قوانین با الهام‌گیری از شریعت اسلام تدوین گردیده و شما ولایت مطلقه نظام ولائی را در دست دارید، می‌توان گفت خواست سید قطب که آرزو می‌کرد روزی در جایی از جهان، جامعه اسلامی تأسیس گردد و شما در مقدمه کتاب ذکرشده آورده‌اید که نظام اسلامی تأمین‌کننده آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی است(۹) به ادعای قدرت‌به‌دستان عملی گردید.

حال این سؤال اساسی مطرح می‌گردد که آیا نظام اسلامی پس از ۲۹ سال که از برپایی آن می‌گذرد، به این اهداف رسیده است، و اگر چنین است، چرا کسانی مانند مصباح یزدی، مراد و مرشد و مرجع اصول‌گرایان (بنیادگرایان) از جمله آقای احمدی‌نژاد، می‌گویند:
«نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزش‌های اسلامی بر تربیت آنها (نسل آینده) حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیون و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام چیز دیگری یاد نمی‌گیرند.»(۱۰)

و آقای امامی کاشانی در خطبه‌های نماز جمعه ۸۷/۲/٦، این‌چنین وضع دانشگاه‌ها را تشریح می‌کنند:
«باید مغز و هوش ایرانی که ثابت شده در صف اول استعدادهای دنیا است را به منصه ظهور بگذاریم و این وظیفه مدارس و دانشگاه‌ها و جوانان است... ای جوان، دانشگاه و درس را به عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت تبدیل نکن.»(۱۱)

باید از آقایان پرسید شما و همفکرانتان که ایدئولوگ این نظام بودید، در این ۳۰ سال چه می‌کردید که امروز استادان منتخب خودتان در دانشگاه‌ها به دانشجویان جز بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام و عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت چیز دیگری یاد نمی‌دهند؟ و مگر دانشجویانی که به قول شما به نظام و اسلام بد می‌گویند و شهوترانی می‌کنند، متولدین پس از انقلاب و پرورش‌یافته در دامان نظام اسلامی ادعایی شما نیستند؟ به‌راستی، چه کسی یا کسانی مسؤول به وجود آمدن این وضع هستند؟ آقایان یا راست می‌گویند و یا تهمت می‌زنند. اگر راست می‌گویند، مسؤول این نابسامانی‌ها کیست؟ و اگر تهمت می‌زنند، چرا به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی و توهین به نظام، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند؟ این چه عدالت و برابری است که اگر دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و دیگر طبقات دگراندیش، نقدی بر حاکمیت بزنند، سروکار آنها با دادگاه‌های انقلاب و محرومیت از درس و کار و رفتن به زندان و هزاران بلای دیگر است، اما هیچ‌کس حتا جنابعالی نمی‌گوئید بالای چشم آقایان ابروست.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛
بالأخره باید به این سؤال پاسخ داده شود که نظام ما یک نظام اسلامی هست یا نه؟ اگر نیست، اعلام کنید تا بیش از این مردم همه نابسامانی‌ها را به حساب اسلام نگذارند و فوج‌فوج از دین خدا خارج نگردند و اگر هست، پاسخ دهید در برابر این همه فقر (خوب می‌دانید اقتصاددان‌های رژیم می‌گویند کسانی که درآمد ماهانه آنها از ٦۰۰ هزار تومان کم‌تر است، زیر خط فقر قرار دارند. از خودم که یک استاد بازنشسته دانشگاه هستم می‌گویم که پس از بیش از ۵۰ سال تدریس و تحقیق طبق آخرین فیش، حقوق دریافتی‌ام کم‌تر از ٤۰۰ هزار تومان است (فروردین ۸۷ برابر با ۳٦۲٦٦۹۵ ریال). حال ببینید دریافتی کارمندان و معلمان و کارگران و دیگر اقشار شاغل و بازنشسته چه مقدار است و آنها باید چگونه زندگی کنند؟)، فساد بی‌حد، اعتیاد، خرافات، تن‌فروشی دختران، خیابان‌گردی بچه‌ها، کارتن‌خوابی، چپاول و دزدی و رشوه‌خواری، ثروت‌های کلان بادآورده، اختلاف وحشتناک طبقاتی که آمار آنها از سوی مقامات حکومتی منتشر می‌گردد، چه کسی مسؤول است؟ چرا دولت‌های مورد حمایت شما به جای شعارهای توخالی و مردم‌فریب و نخ‌نما شده، حقایق را نمی‌گویند؟ چه شد آن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی که قرار بود نظام اسلامی منادی آن باشد؟ کجاست آن دانشگاه‌های اسلامی که می‌خواستید الگویی باشد برای دانشگاه‌های ممالک اسلامی؟ چرا این همه دشمنی با دانشجویان و دانشگاهیان؟ پس از آن همه ستم و کشتار دانشجویان و استادان در دهه شصت، چگونه است که هنوز بسیاری از زندانی‌های سیاسی - عقیدتی را دانشجویان تشکیل می‌دهند؟ اصولاً دانشگاه را برای چه می‌خواهید وقتی می‌شود با نیایش، باران از آسمان نازل کرد، وقتی می‌توان با صلوات، مشکلات را حل کرد (کتاب «*صلوات کلید حل مشکلات*»، تألیف علی خمسه‌ای قزوینی معروف به حکیم هندی، چاپ هشتاد و دوم، اخیراً به بازار آمده است)، وقتی رئیس‌جمهور مملکت می‌گوید، یک خواهر و برادر جوان در آشپزخانه منزلشان با کماجدان و کفگیر و ملاقه انرژی اتمی تولید کرده‌اند، دیگر دانش و دانشگاه را برای چه می‌خواهید؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛
نمی‌دانم آنچه در کشور ما می‌گذرد چگونه و تا چه اندازه به اطلاع شما می‌رسد، اما می‌دانم وضع بسیار بدتر از آن است که شما گاه‌گاه در فرمایشات خود به آنها اشاره می‌کنید. احتمالاً افراد بیت و دوستان و نزدیکان به شما می‌گویند که اکثریت قریب به اتفاق مردم، طرفدار رژیم هستند. گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید! بیایید برای نجات کشور و ثبت در تاریخ، با

استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی طبق بند ۳ از اصل یکصد و دهم به شما داده است، فرمان یک همه‌پرسی در مورد نظام ولائی را با تمام شرائط انتخابات آزاد و شفاف صادر فرمایید تا هر کس که شناسنامه ایرانی دارد، بتواند در آن شرکت کند و حکومت دلخواه خود را بار دیگر پس از گذشت ۳۰ سال، همان‌گونه که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ شد، انتخاب نماید تا معلوم شود چند درصد مردم طرفدار نظام هستند و برای اینکه «دشمنان» مُلک و ملت، حرف و حدیث نسازند! از سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بشری دعوت کنید بر آن نظارت نمایند که اگر امروز چنین نکنید، فردا دیر است.

*** پی‌نوشت‌ها ***

۱. به کتاب «*زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی*» نوشته حسین آبادیان، صفحه ۲۷۱ (نامه آیت به بقائی) مراجعه شود.

۲. قسمتی از سخنان آیت در نوار افشا شده در خرداد سال ۵۹.

۳. متن استعفانامه مدیریت موقت دانشگاه تهران، چهارشنبه ۳ اردیبهشت سال ۱۳۵۹.

٤. فرمایشات جنابعالی در خطبه نماز جمعه ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۵۹.

۵. سخنان آقای مصباح یزدی چاپ شده در روزنامه «*اعتماد ملی*» صفحه ۲، یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷.

٦. مقدمه کتاب «*ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام*»، نویسنده سید قطب ترجمه سید علی خامنه‌ای، صفحات ١٤ تا ١٧.

۷. کتاب فوق، صفحات ۲۸۷ تا ۲۸۹.

۸. اصول چهارم و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۹. کتاب «*ادعانامه‌ای علیه تمدن غرب*»، مقدمه به قلم سید علی خامنه‌ای، صفحه ١٦.

۱۰. فرمایشات آقای مصباح یزدی در روزنامه «*اعتماد ملی*»، یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷.

۱۱. فرمایشات آقای امامی کاشانی، منتشرشده در روزنامه «*اعتماد ملی*»، شنبه ۸۷/۲/۷، صفحه ۲.

۲۷-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۷

گزارشی از قوه قضائیه

شمشیر عدالت به دست نادانان و مغرضان سپرده شده است، و مسؤولیت اصلی در این مورد، با شخص جنابعالی است

جامعه ما ریاکاری و بی‌نظمی و بی‌تقیدی به قانون و دروغ و سایر منکرات را از حکومت ما می‌آموزد

«از مهمات امور، مسأله قضاوت است که سر و کار آن با جان و مال و ناموس مردم است. وصیت اینجانب به رهبر و... [این است که] دست کسانی را که با جان و مال مردم بازی می‌کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند...». (امام خمینی)

مقام معظم رهبری، با سلام،
احتراماً پیرو نامه‌های قبلی و به مناسبت سال شکوفائی و نوآوری و نیز گزارش مجلس شورای اسلامی در مورد وضعیت بسیار تأسف‌بار قوه قضائیه، یک بار دیگر حسب تکلیف شرعی خود و در دفاع از انقلاب اسلامی و ملت بزرگ ایران، مطالبی را به حضور ارسال می‌دارم. همه ما مسلمانیم و یکی از تکالیف مهم ما امر به معروف و نهی از منکر است. مطالبی که به حضور تقدیم می‌دارم مشاهدات روزانه حقیر از این مجموعه است و امیدوارم با توجه به خسارات سنگین ادامه وضع حاضر به اسلام و کشور عزیز، راه را برای کالبدشکافی و ارائه راه‌حل‌های مفید باز کنید. تمام اهل فن می‌دانند که امروز هر کس انتقاداتی صریح و صحیح از این قوه بکند، با انواع برخوردها و مجازات‌های ناروا و غیرمشروع این قوه مواجه خواهد شد. قوه قضائیه پیشانی نظام و میر رأفت و غضب و دارنده فرقان و شمشیر عدالت است. کم‌ترین کمال و یا نقص آن، ارتباط مستقیم با نقص یا افزایش دین و آرامش و همه چیز مردم دارد و دریغا که مسؤولین، توجه لازم را هرگز نداشته و ندارند. و ایراد آن دارای آثار منفی بسیار مهم است

۱- گزارش تحقیق و تفحص از قوه قضائیه، که البته همه می‌دانند بسیار ضعیف و ناقص و در مواردی خاص انجام گرفته است، واقعاً ننگ بزرگی بر نظام ماست. حسب متن گزارش، در طی ٤ سال ده‌ها مورد کارشکنی در تهیه و تنظیم این گزارش صورت گرفته است. در متن گزارش هم به ده‌ها مورد ایرادات این قوه متوجه می‌شویم. فقط یک لحظه تصور کنید که وقتی با عالی‌ترین نمایندگان ملت این رفتار، آن هم توسط کسانی که قسم بر رعایت قانون خورده‌اند، صورت می‌گیرد، با ملت بدبخت، اعم از شاکی و متهم و مدعی، چگونه رفتار می‌شود. بسیار افتضاح‌تر اطلاعیه قوه قضائیه در پاسخ تحقیق و تفحص و انتقاد معاون اداری و مالی قوه قضائیه و اظهارات سخنگو ی آن و... در مورد این گزارش می‌باشد.

۲ـ اینجانب به عنوان یک کارشناس حقوق و مطلع کامل از درون این قوه، مکرراً نامه‌هائی برای شما ارسال داشته‌ام و مشروحاً نابسامانی این قوه را از جهات مختلف شرح داده‌ام. باز هم به عنوان یک حجت الاهی تأکید می‌کنم بوالله از نظر حقیر بزرگ‌ترین عامل بازماندگی و آفت پیشرفت کشور ما این قوه نابسامان است. بوالله عامل اصلی این‌همه بدفرهنگی و ریخت و پاش و بی‌نظمی و رشوه و ریا و... این مجموعه است. بی‌کفایتی این قوه، لقمه‌های حرام را در شکم مردم انباشته است. حلال و حرام در هم قاطی شده است. اگر اوضاع این‌طور پیش رود، حتماً مشکلات بیش‌تری حادث خواهد شد.

۳- بدون شک، نگاه عمده مسؤولین در سنوات گذشته به شاخص‌های ظاهری پیشرفت نظیر عمران و صنعت و... بوده و از این امر بسیار مهم که بستر فعالیت سالم تمام عرصه‌های دیگر می‌باشد غفلت شده است و به همین، دلیل علی‌رغم پیشرفت‌های زیاد در خیلی از زمینه‌های مادی، باز هم ناهنجاری‌ها و بی‌نظمی‌ها به‌شدت ادامه دارد.

٣ـ متأسفانه جمهوری اسلامی ما به جائی رسیده که حتا بالاترین مسؤولین نظام، علناً در در پیشگاه مردم دروغ می‌گویند. همین گزارش و پاسخ‌های مسؤولین قوه قضائیه یکی از این موارد است. برخورد با این منکرات چگونه خواهد بود؟ آیا این کثافتکاری‌ها دین و ایمان مردم را مخدوش نمی‌کند؟ خیلی صریح و با اطلاع خودم از بین مردم عرض می‌کنم که ادامه این منکرات، نظام را در سراشیبی سقوط قرار خواهد داد. این سنت الاهی است و در ترک امر به معروف و نهی از منکر، همه عذاب خواهند کشید. مطمئن باشید همه و همه از وضع موجود ناراضی و ناراحتند. همه در حسرت یک روز با صفا و معنوی و به دور از ریا و دغلبازی هستند.

٤- با توجه به ارسال قبلی مطالب نمی‌خواهم زیاد به جزئیات بپردازم، ولی همین‌قدر بدانید که اصلی‌ترین مشکل نظام ما بی‌کفایتی این قوه است، در حالی که اصلی‌ترین وظیفه حکومت ما یعنی قانونمداری و عدالت و مبارزه با خلاف شرع بر عهده این قوه سپرده شده است. آقا وقتی یک قاضی کم‌سواد و مغرض و بی‌تعهد است شما چه انتظاری دارید؟ شمشیر عدالت به دست نادانان و مغرضان سپرده شده است، این را مطمئن باشید. و مسؤولیت اصلی در این مورد، با شخص جنابعالی است. گزارش مجلس به‌وضوح نشان می‌دهد تقید اینان به قانون و شرع مخدوش است. مگر فتوای صریح شما و مرحوم امام نیست که نباید از مقررات تخلف شود؟ اینان که سوگند بر اجرای مقررات خورده‌اند چطور جرأت این تخلف صریح را می‌دهند. شخص شما باید دخالت کنید.

٥ـ شک نداشته باشید که رفتار قضات و کارمندان قوه با ارباب رجوع بسیار سخیف و زشت و واقعاً مایه ننگ نظام اسلامی ماست، این را به‌وضوح تمام مراجعه‌کنندگان به دادگستری می‌دانند. به‌راستی آیا شما اطلاعی از این امر ندارید؟ آن‌چنان رأی‌های نابرابر و جاهلانه و مغرضانه داده می‌شود و بدبختانه رفتار رده‌های بالاتر خصوصاً دادسرای انتظامی قضات بسیار بدتر از قضات متخلف است و این ظلم و ستم‌ها در قلب مردم جای گرفته است. نعوذ بالله یا باید فرمایش نبی گرام (المُلک یبقی مع الظلم...) ناصحیح باشد و یا با وضع فعلی، نظام حتماً نخواهد ماند. این را جدی بگیرید. هرگز این وضع، سنخیتی با اسلام و قانون و ملت باشرف ایران ندارد.

٦ـ آراء قوه، محدود به طرفین دعوا نیست، الگو است، فرهنگ‌ساز است. در مجموع، آراء این قوه به مردم یاد داده است که باید متملق و دروغگو و چاپلوس باشند. من بر این باورم که دزد و کلاهبردار و خلاف، بیش‌تر از افراد متدین و حق‌طلب به این آراء امیدوارند.

٧ـ هیچ اولویتی واجب‌تر و ضروری‌تر از رسیدگی به این قوه وجود ندارد و متأسفانه هیچ مرجعی به‌جز شخص شما نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، رفتار قوه قضائیه در برابر گزارش، نمونه‌ای از تأیید این امر است.

خدا شاهد است که عِرق انقلابی بودن و حزب‌اللهی‌گری نمی‌گذارد بیش‌تر بنویسم، بوالله اینجا فاجعه است، همه چیز در هم و بر هم است، نظام از اینجا به طور مستقیم لطمه می‌خورد، حق و باطل در هم می‌آمیزد و مایه یأس و ناامیدی و بی‌نظمی کشور است. بوالله شمشیر و میزان به دست نالایقان و ناشایستان سپرده شده است و مطمئن باشید که مسؤول اصلی این کار، رؤسای این قوه‌اند که تحت مسؤولیت مستقیم شمایند. ای بزرگوار، تقاضا دارم مستقیماً این عرایض را مد نظر قرار دهید. در این قوه آن‌قدر کارهای متحجرانه و ناشیانه صورت گرفته است که لطمات آن تا ده‌ها سال از کشور رفع نخواهد شد. اینکه همه جای کشور دزدی و رشوه و بی‌نظمی و بی‌انضباطی حاکم است، مطمئناً در درجه اول ناشی از این قوه است. مراجعه‌کننده به این آخرین ملجأ و امیدگاه، واقعاً از همه نظام مأیوس می‌شود.
مطمئن باشید و می‌توانید تحقیق کنید خود قضات منصف نیز مصراً به این ریخت و پاش و بی‌دقتی در رأی‌ها اعتراف دارند. والله دنیا و آخرت آنها نیز به دلیل تحجر و ندانم‌کاری از میان رفته است. قاضی و کارمند بدبخت از نظر کمیت، به شدت گرفتار و از نظر کیفیت، واقعاً افتضاح! اینها مولود تحجر و بی‌کفایتی هستند.
هیچ‌کس در نظام ما بر شرع انور ما ترجیح ندارد. شرع ما هرگز این رفتارها را نمی‌پسندد. واقعاً در این خصوص آزادی نیست که شخصی جرأت تحلیل و نقد آزادانه این قوه و بیان افتضاحات را داشته باشد. در اینجاست که شما تکلیفی ویژه دارید. مطمئن باشید با وضع فعلی، این قوه نظام را به فنا خواهد کشاند. استمرار این وضع، حرام است.

آقا من شهروند از این رفتارها به‌جز قانون‌گریزی و دروغ و ریا چه یاد می‌گیرم؟ چرا هرگز عدالت و قضا و وضعیت این قوه مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؟ مگر اصلی‌ترین وظیفه حکومت اسلامی إعمال عدالت نیست؟ چرا هرگز عوامل این کمبود عدالت مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد؟ من بر این باورم که شما به طور مفصل و مشروح از ننگ و عار درون این قوه خبر ندارید؟ حداکثر سی درصد قضات هستند که در این ناهمواری‌ها بر اساس عدالت و تقوا زیسته‌اند و به‌وضوح از همه چیز خبر دارند. چرا باید مطالح نظام اسلامی فدای اغراض و هواهای عده‌ای بشود؟

همین رفتار این مجموعه با تفحص ضعیف و محدود نمایندگان باید نمونه‌ای باشد که بی‌تقوائی و غرور و تکبر و بی‌تعهدی آنان را به اثبات برساند. جمهوری اسلامی به جائی رسیده که این همه تزویر و ریا و دروغ گفته می‌شود و هیچ حیائی هم وجود ندارد. به‌راستی اینها چگونه رأی می‌دهند و چگونه سوگند بر اجرای مقررات خورده‌اند؟

هر مقدار کار فرهنگی و... که در این کشور صورت گیرد به اندازه اصلاح جزئی این قوه از نظر کیفیت تأثیرگذار نخواهد بود، کارهای فرهنگی همه حرف است، ولی رأی و رفتار این قوه، عمل است و همین عمل است که تأثیر اساسی بر مردم می‌گذارد. شکی نیست که در حال حاضر جامعه ما ریاکاری و بی‌نظمی و بی‌تقیدی به قانون و دروغ و سایر منکرات را از حکومت ما می‌آموزد.

حکومت اسلامی هرگز حق ندارد به مردم دروغ بگوید، هرگز نمی‌تواند پیمان‌شکنی بکند، هرگز نباید در برخورد با منکر تأخیر بکند، هرگز نباید اجازه شیوع منکر را بدهد، نمی‌تواند در مقابل رشوه و تبعیض و بی‌انضباطی ساکت باشد،... هرگز نباید اجازه دهد کارمند و قاضی آن به کرات با توهین با مردم برخورد کنند.

تعدادی از قضات هستند که با بر اثر کم‌سوادی مفرط و یا بی‌تعهدی، بزرگ‌ترین لطمات را به نظام می‌زنند و به‌وضوح اخاذی می‌کنند و مسؤولین مربوطه کاملاً از این افراد مطلعند ولی هیچ اقدام جدی به عمل نمی‌آورند. شخص جنابعالی سال گذشته فرمودید با قضات متخلف به شدت برخورد شود، مطمئن باشید هرگز این کار صورت نگرفته است! والله واضح‌ترین تخلفات و حتا جرائم اینها هم در بسیاری موارد نادید گرفته می‌شود. در کمال بدبختی، قضات متعفنی هم که پس از میلیون‌ها تومان رشوه و تبعیض و... مورد برخورد قرار می‌گیرند، با پیشنهاد استعفا کنار گذاشته می‌شوند و بلافاصله به شغل وکالت روی می‌آورند و این بار در کمال گستاخی به خیانت از حوزه‌ای دیگر می‌پردازند.

شوراهای حل اختلاف، تأسیسی بسیار ناشیانه و در اصل، جهت فرار از تراکم پرونده‌ها ایجاد شدند که به دلیل سپردن امور به اشخاصی به مراتب ناشی‌تر از قضات، لطمات سنگینی بر کشور و اعتبار نظام وارد آوردند! انسان‌هائی بدون آموزش کافی و بدون احراز شرائط تعهد و... شروع به رأی دادن در مواردی مهم نمودند که واقعاً کیفیت آنها افتضاح بود و هست و...

ایجاد مرکز مشاوران قوه قضائیه، هم در حوزه وکالت و هم در حوزه کارشناسان، نیز کاملاً مغرضانه و در جهت مقابله با کانون وکلای دادگستری و کارشناسان بود که گاه به خواهش‌های غیرقانونی دادگستری تمکین نمی‌کردند و ایجاد این مجموعه واقعاً جهت به کار گماردن افرادی بود که تحت امر و بله‌قربان‌گو در هر شرائطی باشند. تفصیل بیش‌تر با مراجعه به سابقه واضح است.

کاهش زندانیان و زندان‌زدائی اگرچه در مواردی به‌حق باعث جلوگیری از غرض‌ورزی‌های شدید قضات گردید، ولی در اصل باعث از دست دادن اهمیت این مجازات اساسی و گسترش جرم گردیده است. بدهکاران براحتی در مقابل طلبکاران قد علم می‌کنند و به وضوح از پرداخت بدهی خود طفره می‌روند، مجرمانی اساسی با تحمل زندان کم یا پر داخت جزای نقدی خلاص می‌شوند و....

کماکان آن دسته از روحانیونی که سواد اقلّ قضاوت را ندارند وارد قوه می‌شوند و علاوه بر لطمات جبران‌ناپذیر به اعتبار قضاوت و حکومت، روحانیت را نیز خدشه‌دار می‌کنند. این امر از واضحات است و بدون شک ترجیح بلا مرجح صنف روحانیت بر اسلام عزیز!

و حقایق مختلف دیگری که درج آنها در این مقال رجحان ندارد و باز از روی ادب و وظیفه، نهایت ارادت قلبی خود را به حضور تقدیم و تقاضا دارم به طور مؤکد به مسؤولین امین امر فرمائید پیرامون قضیه، بررسی جدی به عمل آورد. همه ما در حفظ و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی مسؤولیت داریم.

باز هم بر حسب وظیفه شهروندی خود از تمام قضات عادلی که در بحبوحه ناهنجاری‌ها و فشارهای داخلی و خارجی بحمدالله بر سبیل عدالت و تعهد رأی داده‌اند و می‌دهند، عرض ادب و احترام می‌کنم و از خداوند متعال اخلاص در گفتار و عمل را مسألت دارم.

والسلام علی عباد الله الصالحین

۲۸–۴– نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ۱۳۸۷

ما کودکان افغان در ایران، جز ظلم و ستم از ملت و دولت و دستگاه حکومتی، چیز دیگری در ذهنمان نمی‌باشد

سلام علیک و رحمة الله و برکاته

جناب آقای خامنه‌ای ما کودکان ملت مظلوم، مجاهد و مهاجر افغانستان که در ایران به سر می‌بریم، این مطلب را به عرض شما می‌رسانیم که همان‌طور که خداوند (جل جلاله) در قرآن مجید به رسول گرامی خود محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) وحی فرموده است که «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» [و اما (تو نیز به پاس نعمت ما) یتیم را میازار] و حضرت علی (کرام الله وجهه) در هر کجا طفلی را می‌دیدند آن را در آغوش می‌گرفتند و از احوال خانواده‌اش می‌پرسیدند. و اینک پدران ما چرا مهاجر گشته‌اند؟ آیا از تن‌پروری بوده است یا این مهاجرت، حاصل جنگی بزرگ علیه بزرگ‌ترین و ظالم‌ترین قدرت جهان در آن زمان بوده؟

این قضاوت را به شما سیاست‌مداران ایرانی واگذار می‌کنیم.

اینک تقاضای ما از شما جناب آقای خامنه‌ای این است که با ما به گونه‌ای رفتار کنید که در قرآن مجید و سیره نبوی آمده است.

و اگر موضوع اخراج ملت همیشه مظلوم افغانستان با سیره نبوی و قرآن مجید و گفته بزرگان دین اسلام همخوانی دارد، از شما می‌خواهیم که نه تنها ما را اخراج نمائید بلکه ما را با شدیدترین و سنگین‌ترین وضع ممکن مجازات کنید، در غیر این صورت، اگر عمل شما در این مدت، مغایر با شریعت نبوی و قرآن مجید و گفته‌های ائمه اطهار است، لطفاً به ما کودکان ملت ستم‌دیده، مهلتی دهید تا روزگار خود را در ایران و در کنار شما بگذرانیم.

ناگفته نماند که تا دیروزِ روزگار، در افغانستان، قشون سرخ روس‌ها تازیدند و دو دست از دو پا درازتر بازگشتند و چیزی جز آوارگی و خرابی برای ملت افغانستان بر جای نگذاشتند. خون ملت افغانستان بود که امروزه بعد از بیست و هفت سال رؤسای برخی از کشورها جرأت کرده‌اند تا پسوند «اف» را از روی اسم خود بردارند و برخی دیگر از خون این ملت برای خود بمب اتم را بسازند.

و امروزِ روزگار، بعد از اینکه این کشور زیر آماج حملات تروریسم بین‌الملل قرار گرفت، زیر سلطه دشمنان دین خدا یعنی یهودی‌ها به سرکردگی آمریکا قرار گرفته است و آنها برای نابودی مسلمان‌ها و شست و شوی مغزهای متفکر اسلامی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند.

آیا درست است که ما کودکان افغانی با این شرائط وخیم و اسفناک به کشورمان باز گردیم که در این صورت، بازگشت ما دو پیامد خواهد داشت:

۱– یا با تروریسم بین‌المللی همدست خواهیم شد و جهان را پر از آشوب خواهیم کرد؛

۲– و یا با قاچاقچیان بین‌المللی همدست شده و تولید و توزیع مواد مخدر را از ملیون‌ها تُن به میلیاردها تُن خواهیم رسانید.

و این دو پیامد، نه به نفع ما است و نه به نفع جامعه جهانی و نه به نفع دین اسلام.

اگر بحث اینجا است که عامل بیکاری و تورم شدید و گرانی‌های بی‌سابقه در ایران، افغان‌ها هستند، توجه شما را به چند آیه از قرآن مجید جلب می‌نماییم:

سوره هود، آیه ٦: «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللّهِ رِزْقُهَا وَ يعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» [و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر (اینکه) روزیش بر عهده خداست و (او) قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه (اینها) در کتابی روشن (ثبت) است.]

سوره ملک، آیه ۲۱: «أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» [یا کیست آن که به شما روزی دهد اگر (خدا) روزی خود را (از شما) باز دارد (نه) بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.]

سوره اعراف، آیه ١٤٦: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيرِ الْحَقِّ» [به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می‌ورزند از آیاتم رویگردان سازم.]

و در آخر لازم به ذکر است که بگوئیم ما هم مسلمانیم، ما هم خون در رگ داریم، جان در تن داریم، جمله مشترک ما «لا اله الا الله» می‌باشد. آیا در اسلام، این امر ذکر شده است که به خاطر غلبه بر دشمن خود، یک ملت دیگر و یا برادران دینی خود را جفا کنید. بهتر می‌دانید که پادشاه

حبشه چگونه از مهاجران صدر اسلام استقبال کرد. اما ما کودکان افغان در ایران، جز ظلم و ستم از ملت و دولت و دستگاه حکومتی، چیز دیگری در ذهنمان نمی‌باشد. امید است که رفتارها تغیر یابد تا ذهن ما کودکان هم این خاطرات تلخ را از یاد ببرد.

۲۹-۴- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۲۹ بهمن ۱۳۸۷

«خانه‌ای از نی»

گزارش‌های مأموران امنیتی [شوروی سابق و آلمان] که در قالب هیأت‌های تجاری برای همکاری در زمینه فروش و تولید سلاح از آلمان شرقی به ایران آمده‌اند، نشان می‌دهند که نسبت به جنابعالی نظر بسیار مثبتی دارند و قول و قرارهایی که با شما در زمانی که عضو شورای انقلاب و رابط این شورا با وزارت دفاع بوده‌اید، گذاشته‌اند، بسیار خواندنی است، به خصوص اصرار شما برای نزدیکی بیش‌تر با شوروی و همکاری روزافزون با بلوک شرق

جناب آقای خامنه‌ای!

در چند هفته گذشته، رسانه‌های تحت امر جنابعالی، چون صدا و سیما و «*کیهان*»، پا را از گلیم خود درازتر کرده و آنچه تهمت و ناسزا بوده نصیب بنده کرده‌اند. گفته‌های این رسانه‌های مأمور، ارزش پاسخگویی ندارند، اما از آنجا که حرف‌های آنها منعکس‌کننده مواضع و نظرات حضرتعالی است، فکر کردم این چند خط را خطاب به شما بنویسم؛ شاید کمی به خود بیایید و تقوا پیشه کنید.

اول- در بیست سال گذشته که جنابعالی در مسؤولیت رهبری نظام جمهوری اسلامی قرار داشته‌اید، برای سرکوب مخالفین و تثبیت پایه‌های قدرت خود، بدون استثناء (حتی بدون یک استثناء)، تمام مخالفین خود را به عامل آمریکا و سپس اسرائیل و دیگر کشورها متهم کرده‌اید. در این راه، حتا کسانی که مخالف شما نبوده‌اند و فقط دیدگاه و نظری غیر از نظر شما و یا تفسیری از دین و دنیا غیر از تفسیر شما داشته‌اند را هم به این اتهامات مزین کرده‌اید. برایتان هم فرق نمی‌کرده مخاطب شما معلمین بوده‌اند یا کارگران، فعالین حقوق زنان بوده‌اند یا مدافعین حقوق بشر، بازاریان بوده‌اند یا دانشجویان، روحانیان بوده‌اند یا دانشگاهیان، نویسندگان بوده‌اند یا روزنامه‌نگاران، سیاسی بوده‌اند یا غیرسیاسی. حتا اصلاح‌طلبان داخل حکومت هم از این تهمت و برچسب‌زنی شما در امان نبوده‌اند. توپخانه صدا و سیما و روزنامه‌هایی چون کیهان به محض کسب اجازه از شما، شلیک تهمت و افترا را شروع کرده‌اند. شب و روز، نغمه مرگ بر این و مرگ بر آن سر می‌دهید و همگان را مطیع خود می‌خواهید، غافل از آن که به قول شیخ اجل:

«کس نیاید به زیر سایه بوم
گر همای از جهان شود معدوم»

به همین دلیل، هر کس و هر گروه اجتماعی یا سیاسی که به نوعی در راه دموکراسی، حقوق بشر، آزاداندیشی و مطالبات به‌حق مردم ایران می‌کوشد، اگر از جانب رسانه‌های مأمور شما به مزدوری و وابستگی و پادویی و حقوق‌بگیری آمریکا و اسرائیل و دیگران متهم نشود، به نظرم حتماً باید در اصالت کار خود شک کند و قبول کند که یک جای کارش لنگ است و لابد به نوعی آب به آسیاب استبداد دینی می‌ریزد که از ماشین تهمت‌زنی شما در امان مانده است.

دوم- من مدت‌ها فکر کرده‌ام که چرا شما این‌گونه‌اید. یک بخش از این رفتار شما را به درد بی‌درمان درون جامعه و میان مردم ایران، یعنی تهمت‌زنی و بدبینی نسبت می‌دادم و هنوز هم می‌دهم. یک بخش دیگر را هم ناشی از ساختار ذهنی و بدبینی مفرط شما می‌دانستم و هنوز هم می‌دانم، به خصوص با قوت بیمارگونه تئوری توطئه در ذهن شما. جنابعالی تمام حوادث عالم را ناشی از برنامه‌ریزی یک هیأت مدیره برای کل دنیا به نام «دشمن» می‌دانید و فکر می‌کنید که تمام حوادث سیاسی عالَم از عصر رنسانس تا حالا حاصل کار یک عده سرمایه‌دار و صهیونیست است که می‌خواهند مادیت و انسان‌محوری و انحراف اخلاقی را جایگزین معنویت و خدامحوری نمایند و چون جمهوری اسلامی و شخص شما هم سمبل این معنویت و بازگشت به خدا و نشانه حکومت صالحان هستید، لذا شب و روز هم علیه جمهوری اسلامی و شخص شما توطئه می‌کنند. تمام سیاستمداران و حتا متفکرین، به خصوص غربی‌ها هم عروسک خیمه‌شب‌بازی آن هیأت مدیره پشت پرده، دانسته یا ندانسته، هستند. معتقدم که این ذهنیت و تفسیر بیمارگونه از عالم، نزد شما و بسیاری از اطرافیانتان به شدت جاری است و اثبات حرفم را هم اتفاقاً بیش از همه، نوشته‌جات همین روزنامه کیهان و برنامه‌های صدا و سیما می‌دانم که نظرات و تئوری‌های شما را اعلام می‌کنند و چکیده هزاران صفحه نوشته و

صدها ساعت برنامه و تحلیل این رسانه‌ها هم همین چند خطی است که اینجا آوردم. شما هنوز هم از این بیماری رنج می‌برید و امیدی هم به بهبودی نیست.

تا این جا دو ضلع «تثبیت استبداد» و «بیماری ذهنی» توجیه اصلی من برای تهمت‌پراکنی و برچسب‌زنی روزمره شما و کیهان و صدا و سیما و سایر رسانه‌هایتان بوده است.

و اما سوم- چندی پیش به جوان محقق ایرانی برخورد کردم که سال‌ها است برای رساله دکترایش روی اسناد سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی)، که اکنون در اختیار پلیس جمهوری فدرال آلمان است، کار می‌کند. او با معرفی دانشگاهش و با پیگیری‌های فراوان، توانسته به سراغ آن بخش از اسنادی برود که هنوز اجازه انتشار و در اختیار عموم قرار گرفتن را نیافته‌اند. این اسناد، نشان می‌دهند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به دلیل حساسیت‌ها روی شوروی و شعار «نه شرقی، نه غربی» حاکم بر انقلاب و همچنین به دلیل سکونت رهبران حزب توده طی سالیانی طولانی در آلمان شرقی و همکاری تنی چند از رهبران این حزب با سازمان امنیت آلمان شرقی و در نتیجه، تخصص و تبحر این سازمان در امور ایران، شوروی تصمیم می‌گیرد که بخش اصلی امور ایران را در سازمان امنیت آلمان شرقی متمرکز کند و جالب است که یکی از افسران عالی‌رتبه «ک. گ. ب» (سازمان امنیت معروف شوروی) که بخشی از مسؤولیت امور ایران را هم داشته، همین جناب ولادیمیر پوتین بوده که حتماً معرف حضور جنابعالی هست و در سفر اخیرش به تهران «حضرت مسیح» را هم در وجود شما دید.

گزارش‌های مأموران امنیتی که در قالب هیأت‌های تجاری برای همکاری در زمینه فروش و تولید سلاح از آلمان شرقی به ایران آمده‌اند، نشان می‌دهند که نسبت به جنابعالی نظر بسیار مثبتی دارند و قول و قرارهایی که با شما در زمانی که عضو شورای انقلاب و رابط این شورا با وزارت دفاع بوده‌اید، گذاشته‌اند، بسیار خواندنی است، به خصوص اصرار شما برای نزدیکی بیش‌تر با شوروی و همکاری روزافزون با بلوک شرق. به گفته این جوان محقق که زحمت مطالعه هزاران صفحه اسناد را به خود هموار کرده، اتفاقاً نه فقط اظهارات جنابعالی به مأمورین آلمان شرقی بسیار جالب است، بلکه جالب‌تر از آن، ارزیابی‌های بسیار مثبت افسران اطلاعاتی روسی از ارتباطات با شما است. و باز هم نکته جالب اینکه از زمانی به بعد، محبت افسران اطلاعاتی روسی و آلمان شرقی به حزب توده سرد می‌شود و چندان نگرانی هم برای قلع و قمع آنان ندارند و دیگر به گزارش‌های آنها که در خطر هم قرار دارند، توجهی نمی‌کنند. نمی‌دانم که آیا در نهایت، دولت آلمان اجازه خواهد داد که این بخش از اسناد منتشر شود یا نه، اما این را می‌دانم که کسی مثل شما که چنین در خانه شیشه‌ای نشسته، نباید شب و روز به خلق خدا سنگ‌اندازی کند و باز هم به قول سعدی علیه الرحمه که «هندویی نفت اندازی همی کرد؛ حکیمی گذر کرد و گفت: آن را که خانه نئین است، بازی نه این است.»، ولو آن که به این روش قدیمی سیاسی هم معتقد باشید که «اگر به همه فحش بدهی و تهمت بزنی، کسی از خودت نمی‌پرسد چه کاره‌ای و از کجا آمده‌ای». واقعاً اگر کسی یک‌دهم چنین اسنادی از ارتباطات با بیگانگان را داشته باشد، با او چه رفتاری می‌کنید و چه بلایی بر سرش می‌آورید؟ قدری به خودتان بیایید.

آقای خامنه‌ای!

من بر خلاف شما از خدا می‌ترسم و به خودم اجازه نمی‌دهم با آبروی بندگان خدا بازی کنم، حتا اگر جنابعالی باشید. به این آیه قرآن هم اعتقاد دارم که «دشمنی با قومی شما را از جاده عدالت منحرف نسازد، عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک‌تر است» (مائده، ۸). به همین دلیل، بیش از این، چیزی نمی‌گویم و قضاوتی هم نمی‌کنم. صبر می‌کنم تا اسناد ارتباطات شما با مأمورین آلمان شرقی، روشن و شفاف، به زودی منتشر شود و قضاوت را هم ملت ایران خواهد کرد. اما بالاتر از همه ما خداوند دانایی است که ناظر بر اعمال همه ما است. شما را دعوت می‌کنم که تقوا پیشه کنید و تنها کمی از خدا بترسید.

همین

محمدمحسن سازگارا

بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۸۷

۳۰-۴- نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ۲۵ اسفند ۱۳۸۷

این بازی خطرناک را دستگاه امنیتی ولی فقیه شروع کرده و مسؤولیت آن نیز با شخص رهبر خواهد بود

مگر این مملکت، متعلق به آقای خامنه‌ای و یک اقلیت پیرو اوست؟!

جناب آقای خامنه‌ای
با سلام

بدون مقدمه شروع می‌کنم. امیدوارم اینک که این نامه را می‌نویسم، خشم ناشی از برخورد سربازان شما با خانواده‌ام موجب نگردد تا از جاده منطق و عقلانیت خارج شوم و مطالبی را قلمی کنم که ای بسا از اهداف فشار جدید و جنگ روانی آنها علیه همسرم و سایر اعضای خانواده‌ام باشد.
جناب خامنه‌ای! شما رهبر جمهوری اسلامی هستید و من نیز از مخالفان شناخته‌شده این نظام هستم که در ۱۵ سال اخیر، هر نوع زندان و شکنجه سفید و ضرب و شتم و محرومیت را تحمل کرده اما به هر حال، پذیرفته‌ام که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی می‌بایست هزینه پرداخت کرد و این طبعیت هر رژیم سرکوبگر و ایدئولوژیک است که مخالفین خود را سرکوب کند. اخیراً اما مأموران وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب حرکت جدیدی را شروع کرده‌اند که از خدا می‌خواهم ختم به خیر شود!
جناب خامنه‌ای! من در این ۱۵ سال گذشته هیچ‌گاه در هیچ مبارزه سیاسی همسرم را دخالت نداده‌ام و بر این باور بوده‌ام که به اندازه کافی نظام تحت رهبری شما برای من و خانواده‌ام مشکل تراشیده است که همسرم اگر بتواند همین مشکلات و مصائب را تحمل کند شاهکار کرده است. ضمن این که ایشان خودش نیز هیچ علاقه‌ای به شرکت در این‌گونه منازعات ندارد. اما متأسفانه اخیراً اطلاعات دست به حرکتی ناپسند، ناجوانمردانه و ضد بشری زده است. شما شاید ندانید اما هرگاه دستگاه امنیت به سراغ خانواده‌ای می‌رود به ویژه امثال همسر من که سیاسی نبوده و جرمشان این است که عضو خانواده یک سیاسی هستند، به خوبی آشکار است که به دنبال إعمال زور و فشار و بدتر از آن، جنگ روانی علیه آنها است. در واقع، عمل و نحوه رفتار آنها به لحاظ روانی یک اقدام قانون‌مند تلقی نمی‌شود. بلکه بیش‌تر زورگویانه تلقی می‌شود تا قانونی. درست مثل این که یک زورگو بخواهد از شما باج‌خواهی کند. حال، شما خودت را به جای ما بگذار و سپس داوری کن. یک نفر ناشناس چند روز پیش زنگ می‌زند و مدعی است که از دفتر پیگیری وزارت اطلاعات زنگ می‌زند و می‌گوید که خانم محبوبه علی‌نقیان روز بعد به این دفتر مراجعه کند. همین فرد روزهای بعد همین کار را تکرار می‌کند و حتا حاضر نیست نام و تلفن خود را بگوید، اما در عوض به خود حق می‌دهد از دیگران بخواهد که خود را به دفتر مربوطه معرفی کنند. در روزهای بعد دزدکی زنگ می‌زند و به همسر من می‌گوید که نباید به همسرت می‌گفتی که ما احضارت کردیم و بار دیگر از ایشان می‌خواهد تا برای انجام پاره‌ای مذاکرات در مورد شخص ایشان به دفتر مربوطه برود. این در حالی است که در این مدت، همسرم و فرزندانم در یک جنگ روانی ناخواسته قرار گرفته و گاهی بر این گمان بودیم که شاید گروه‌های خودسر دست به چنین کارهای ناشایست و ضد بشری می‌زنند. اما امروز ۲۵ اسفند ماه که روز تعطیلی رسمی نیز اعلام شده، همان فرد باردیگر تلفن زده و پس از این که پاسخ مورد نظر را دریافت نکرده و به فاصله چند ساعت، در پشت در منزل ما حاضر شده و می‌گوید از شعبه ۲ دادگاه انقلاب برای خانم محبوبه علی‌نقیان احضاریه‌ای دارد! و از ما می‌خواهد که در را باز کنیم.
شرح این ماجرا به همین کوتاهی و سادگی، ممکن است در نظر شما این‌گونه جلوه کند که: خوب، وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، نهادهای قانونی هستند و حق دارند برای امنیت نظام هر اقدامی انجام بدهند. یا گفته شود: کسی که با نظام اسلامی مبارزه می‌کند باید پای این چیزها نیز بنشیند. این البته داوری حاکم و نیروهای همسو با آن است. ولی برای ما به عنوان شهروند، مسأله جور دیگری معنا پیدا می‌کند. اجازه دهید برداشت روانی و منطقی خود از این رویداد را بیان کنم و از منظر یک شهروند عادی و در عین حال مخالف، آن را بیان نمایم. دستگاه می‌خواهد من را مجبور به سکوت و عدم مخالفت کند و چون از راه زندان و فشار علیه خودم به نتیجه نرسیده، و می‌داند که من در مورد اعضای خانواده‌ام حساسیت مضاعف دارم، از این زاویه وارد شده و همچون آدم‌های گردن‌کلفت و قداره‌بند تا پشت در خانه من نیز آمده و چون می‌داند تا من زنده هستم نخواهد توانست همسر یا فرزندانم را از راه نیرنگ یا زور به دادگاه انقلاب ببرد، باید در انتظار حوادث بعدی آن نیز بمانیم.

جناب آقای خامنه‌ای!
وقتی که مأمور اطلاعات زنگ در خانه ما را زد و اصرار کرد که در را باز کنیم و هر گاه که همین کار را تکرار کند، از آنجا که برخورد آنها را نوعی زورگویی تلقی می‌کنیم، همه فرزندانم انتظار دارند تا همچون بارهای پیشین به زور وارد شوند. اما با این تفاوت که این بار معلوم نیست در مقابل زور تسلیم شوند. آنها در صدد هستند به حریم خصوصی من تجاوز کنند و من حق خود می‌دانم که دفاع نمایم و به همین دلیل به شما و به دنیا اعلام می‌کنم در این رابطه هر اتفاقی برای من یا عضوی از خانواده‌ام افتاد، مسؤولیت آن با شخص شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی است.

جناب آقای خامنه‌ای! شما با زور سپاه و دستگاه‌های امنیتی همه مخالفین را از میدان خارج کرده و حتا یاران دیروز شما یعنی رفسنجانی و خاتمی را نیز از دست داده‌اید. اگر چه آنها بنا به مصلحت و به صورت علنی حرفی نمی‌زنند، اما همگان از این امر آگاه هستند. شما به خوبی می‌دانید که اکثریت قاطع مردم ایران از حکومت شما ناراضی هستند، اما نیروهای امنیتی آنها را سرکوب می‌کنند. به خوبی می‌دانید که دولت احمدی‌نژاد حتا در بین اصول‌گرایان محافظه‌کار نیز طرفداری ندارد، اما از ترس شما یا از روی مصلحت سخنی نمی‌گویند. شما و حکومت تحت امرتان به برکت پول‌های نفت هر مخالفی را به راحتی سرکوب کرده و اجازه نمی‌دهید مردم آزادانه در انتخابات یا رفراندوم شرکت کرده و سرنوشت خود را در دست بگیرند. ما نیز قاعده مبارزه دموکراتیک را می‌دانیم و به راه خود ادامه می‌دهیم. اما از شما می‌خواهم نیروهای تحت امر، به حریم خصوصی من کاری نداشته باشند. به انسانیت و شرف سوگند که اگر کشته شوم، در مقابل این اقدام ضد حقوق بشری کوتاه نخواهم آمد. من چیزی ندارم از دست بدهم و اگر به شکنجه‌گاه افتادم دست به اعتصاب نخواهم زد و خوشبختانه صحیح و سالم هستم. من اعلام می‌کنم که از دسیسه دستگاه امنیتی علیه خود و خانواده‌ام آگاهی ندارم و ممکن است اینها برنامه کُشتن من را طراحی کرده باشند. من از این طریق به سازمان‌های بین‌المللی اعلام می‌کنم که من و خانواده‌ام امنیت جانی نداریم. از کجا بدانم در برخورد با من و خانواده‌ام من را از بین نبرند و بعد اعلام نکنند که کار گروه‌های خودسر بوده است. امروز دستگاه اطلاعات آقای احمدی‌نژاد به سراغ همسر و حریم خانوادگی من حمله‌ور شده و هر آینه این امکان هست که به درون خانه بریزند و من را به عکس‌العمل وا بدارند. این بازی خطرناک را دستگاه امنیتی ولی فقیه شروع کرده و مسؤولیت آن نیز با شخص رهبر خواهد بود. مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که حتا در خانه خود از شر این نیروهای زورگو و اسلحه به دست در امان نیستیم؟ مگر این مملکت، متعلق به آقای خامنه‌ای و یک اقلیت پیرو اوست؟! آیا سرداران سپاه و نیروهای ایثارگر در جبهه و جنگ مرده‌اند که عده‌ای این‌گونه به جان مردم افتاده‌اند! چند روز پیش از فردی شنیدم که دستگاه امنیت، برنامه حذف طبرزدی را تدارک دیده است. امیدوارم این خبر درست نباشد، اما نحوه برخورد نیروهای امنیتی با من و همسر و اعضای خانواده‌ام حاکی از این است که آنها با آگاهی از عکس‌العمل طبیعی و قانونی من در مقابل آنها، ممکن است چنین سناریویی را تدارک دیده باشند. دنیا بداند من تأمین جانی ندارم.

حشمت‌الله طبرزدی
۲۵ اسفند ماه ۱۳۸۷ خورشیدی

۳۱-۴- نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ۱۵ فروردین ۱۳۸۸

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران
با سلام

همان‌طور که مطلع هستید یک جوان وبلاگ‌نویس به نام امیدرضا میرصیافی که به جرم اهانت به شما در زندان به سر می‌برد و به دو سال و نیم زندان محکوم شده بود، چند روز پیش در زندان درگذشت. گزارشگران بدون مرز، احتمال قتل او را بر اساس شواهدی که پیوست این نامه است اعلام می‌کنند. امیدرضا میرصیافی قبل از زندان به حکم خود معترض بود و آن را ناعادلانه می‌دانست و معتقد بود هیچ‌گونه توهینی به شما نکرده است و حتا در رأی دادگاه مشخص نشده بود که جملات توهین‌آمیز ایشان چیست.
پس از فوت ایشان، ما با مطالعه آرشیو وبلاگ ایشان که به دلیل مطالب همان وبلاگ زندانی بود، متوجه نشدیم که کدام مطلب ایشان در مورد شما توهین‌آمیز بود و مستحق دو سال و نیم زندان بوده است.
ایشان در یک دادگاه غیرعلنی محاکمه شد، در حالی که درخواست برگزاری دادگاه علنی را داده بود.
حال سؤال ما، که تعدادی از وبلاگ‌نویسان ایرانی هستیم، در چند موضوع تقدیم می‌شود:
۱- با توجه به اینکه اتهام امیدرضا توهین به شما بود و ما موفق نشدیم مطلب توهین‌آمیزی در وبلاگ ایشان پیدا کنیم، لطفاً توضیح دهید که کدام مطلب ایشان در مورد شما چنان توهین‌آمیز بود که حکومت جمهوری اسلامی، ایشان را مستحق دو سال و نیم زندان می‌دانسته است؟
۲- چرا دادگاه ایشان به صورت علنی برگزار نشد و چرا مفاد اصل ۱٦۸ قانون اساسی که بیان می‌دارد متهم سیاسی باید در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه محاکمه شود، در مورد ایشان رعایت نشد؟ چرا دفاعیات ایشان در دادگاه به اطلاع افکار عمومی رسانده نشد؟ آیا شما برای متهم سیاسی این حق را قائل نیستید که در برابر افکار عمومی بتواند از اتهامش دفاع کند؟
به غیر از ایشان، تقریباً تمام متهمین سیاسی در سال‌های اخیر در دادگاه غیرعلنی محاکمه می‌شوند. آیا حکومت به صورت ناعادلانه این افراد را محاکمه می‌کند که دوست ندارد افکار عمومی شاهد دفاعیات متهم باشند؟
۳- آیا شما در جریان اتهام امیدرضا میرصیافی و دفاعیات ایشان بودید؟ اگر بودید آیا با حکم دادگاه موافق بودید؟ اگر در جریان نبودید لطفاً توضیح دهید که مگر در سال چند نفر به اتهام توهین به شما زندانی می‌شوند که شما از پرونده این افراد بی‌خبر هستید؟
آیا این مسأله را نابجا می‌دانید که ما انتظار داشته باشیم که بالاترین مقام حکومت، از جریان پرونده افرادی که به اتهام توهین به خود او زندانی می‌شوند مطلع باشد تا مبادا شخصی بی‌گناه به دلیل انتقاد از او به زندان نیافتد؟
٤- جناب آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی در سال گذشته فرموده بودید انتقاد از رهبر، آزاد است؛ حال، سؤال ما این است ما وبلاگ‌نویسان باید چگونه از شما انتقاد کنیم که به زندان نیفتیم و عواقب زندان که متوجه چندین زندانی سیاسی در یک ماه اخیر شده است، متوجه ما نشود؟

با تشکر از وقتی که می‌گذارید و پاسخی که خواهید داد
جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی

امضاءها:
کامبیز غفوری http://azadmardoman.wordpress.com
آروند اهوازی http://iranian.com/main/blog/ahvazi
منوچهر گلستان http://manoche.blogsky.com
رضا بایگان http://bayegan.blogspot.com
آرش داکلان http://www.arashdacklan.blogfa.com

نارین محمدی http://hanjar.page.tl
زهرا فراهانی http://raheazady.blogspot.com
پری قدمی http://pariqadami.blogfa.com
علی بهرامی http://iranmandegar.blog.de
آرش و فریما کیان‌زاد http://www.iran-bano.blogfa.com
آرش روزبه http://jighodaad3.blogfa.com
علی بیات http://pendarema.blogspot.com
مهرداد بزرگ http://enzeva16.blogfa.com
شهریار ایرانی http://www.shahriar-aachen.blogspot.com
النا تابش http://navidepadeshahi.blogfa.com
آرمین سنایی http://www.noend.blogfa.com
طیبه قنبری http://zaitoun.wordpress.com
مریم رئیس‌دانا http://www.ayandegi.persianblog.ir
تارا نیازی http://www.taraniazi.com
داود تندیس http://www.tandisd.blogfa.com
احمد باطبی http://ahmadbatebi.us
داریوش شاهد http://www.aliveiranian.blogspot.com
علی زمردی http://www.misaghzomorod2000.blogfa.com
محمد شوری جزه http://www.assize.blogfa.com
میثم طهماسبی http://siradmiral.blogspot.com
نوشین پارسی http://beedare.blogfa.com
هنگامه انصاری http://faryadekhamosheman.blogfa.com
بهزاد پیله‌ور http://www.pilehvar.blogspot.com
محمد علیجانی http://www.tnmp.blogfa.com
پیام یزدیان http://payam.malakut.org
کوروش جنتی www.sooresrafil.blogfa.com
کاوه پاک‌نژاد www.greentea2500.wordpress.com
علیرضا ادیبان http://1blondi.wordpress.com
آریا صادقی http://greenlandhighway.blogspot.com
محمدحسن یوسف پورسیفی www.mhyousefpourseifi.blogfa.com
کیانوش سنجری http://ks82.blogspot.com
امیرحسین اعتمادی http://amiretemadi.blogfa.com
سیامک فرید http://belgiran.blogfa.com
صنم کازرونی http://newsiniran.blogsky.com
فرشته قاضی http://fereshteh.blogfa.com
شیوا نوجو http://zananemelli.blogspot.com
عباس معروفی http://maroufi.malakut.org
علیرضا محمدظاهری http://shampilix.wordpress.com

سمیه جهانگیری http://www.sohreh.blogfa.com
کاوه رضایی http://notes.kaaveh.net
حمید توکلی http://www.kntoosi.com
شهریار ایازی http://komite-aghwam.blogfa.com
عبدالقادر بلوچ http://balouch.blogspot.com
کریم پورحمزاوی http://ayandema.blogspot.com
بهزاد مهرانی http://www.behzadmehrani.blogfa.com
شایگان اسفندیاری http://gameron.wordpress.com
فریبرز شمشیری http://www.rottengods.com
وحید میلانی www.1canadian.blogspot.com
امیرحسین اعتمادی http://navayerahayee.blogspot.com
اختر قاسمی http://akhtarghasemi.blogfa.com
سیامک عبدی http://www.siamakold.blogspot.com
سعید صحرایی http://ssahraei.blogspot.com
مهناز خزاعی http://m-khazaie.blogfa.com/
امیر شکیبا http://nedayekavir2.blogfa.com/
فضائل عزیزان http://azizanpress.blogspot.com
محمد افراسیابی http://amooarvand.wordpress.com
پیمان روشن‌ضمیر http://ospeyman.org
علیرضا نوری‌زاده http://www.nourizadeh.com

۳۲-۴- نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸

به نام خدا

نامه سرگشاده یک بنده خدا، به بنده دیگر خدا، مقام محترم رهبری!

سلام علیکم
قال رسول الله: «أنتم بنو آدم و آدم من تراب»!

در روایات اسلامی آمده است که «ابوتراب» یا پدر و دمساز خاک، از زیباترین و محبوب‌ترین القاب در نزد علی(ع) بوده است. در «مناقب» ابن شهرآشوب نیز نقل شده است که آن امام، پس از آنکه زره گمشده خویش را در نزد یکی از یهودیان کوفه یافت، حق خود از وی مطالبه کرد، لیکن آن مرد، از پس دادن آن به حضرت خودداری ورزید. ناگزیر این دو، اختلاف خویش را در نزد شریح قاضی مطرح کردند و چون امام، دلیل و بیّنه‌ای برای تصاحب زره خود نداشت، لاجرم قاضی منصوب ایشان به نفع آن یهودی، حکم صادر کرد.
همچنین در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که امام معصوم(ع) حتا خویشتن را از تذکر و نصیحت دیگران بی‌نیاز نمی‌دانست و کشورداری بر مبنای کبرورزی و گرایش به پذیرش تملّق را مذمّت نموده و مردم را به بی‌پروا سخن گفتن توصیه می‌کرد و از آنان می‌خواست تا با مشارکت و نظردهی خویش، خطاهای زمامداران را یادآور شوند. به بیان دیگر، در حکومت علی(ع) منتقد بودن و سخن تلخ حق گفتن، یک ارزش، و اطاعت بی چون و چرا یک ضد ارزش به شمار می‌آمد.
از این رو، علی(ع) با مردمان می‌گفت: «بدان سان که رسم سخن گفتن با جبّاران تاریخ است، با من سخن مگویید و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می‌کنید، از من فاصله مگیرید، به تصنّع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی بگوئید، مرا گران آید». به همین سبب، به فرماندهان و کارگزاران خود نیز توصیه می‌فرمود تا مشاورینی برگزینند که سخن تلخ حق را با آنان در میان نهند.
نظر به اینکه نه شما معصوم و والاتر از علی(ع) هستید و نه من عاصی و فروتر از آن یهودی و اعراب بدوی می‌باشم و هر دو عبد خدا و از جنس خاکیم و دیر یا زود، به اصل خویش باز خواهیم گشت، بدین سبب در وهله نخست، در مطلع نامه‌ام شما و خود را بنده خدا خطاب کردم تا در نگارش این نامه مشفقانه دچار لکنت زبان و لغزش قلم نگردم و رسم سخن گفتن با زمامدار اسلامی را آن‌گونه که «ابوتراب» توصیه کرده است، به‌جای آورم و در وهله دوم، به عنوان یک شهروند صاحب حق، در این نامه شکوه و دغدغه‌هایم را با شخصیتی در میان نهم که قدرت مطلقه را در کشورم در اختیار دارد، زیرا به قول سعدی «دو چیز طیره عقل است؛ دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی» و گمان می‌کنم که اگر در این فرصت هم واقعیات را با شما در میان نگذارم، شاید روزی، روزگاری مورد شماتت تاریخ قرار گیرم که غایبان خود را هرگز نمی‌بخشد.
گمان می‌کنم که حضرتعالی نیز با حکایت خردمندان هفتگانه یونانی آشنائید، چنانکه منتسکیو می‌نویسد: از خردمندان مذکور پرسیدند که کامل‌ترین حکومت‌ها کدام است؟ «سلن» مقنّن آتنی گفت: آنکه دشنام یک فرد، در همه تأثیر کند. «بیاس» گفت: آنکه قانون، به‌جای حاکم کار کند. «سالیس ملیوسی» فیلسوف گفت: حکومتی که برابری اموال در آن باشد. «پتیاگوس» گفت: آنکه درستکاران حکومت کنند نه شرّان. «گلئوبوس» گفت: آنکه قانون به‌جای خطیب نطق کند.
«سرمامدرس» از این سخنان، این‌گونه نتیجه گرفت: پس باید دانشمندان پارسا حکومت کنند!
نتیجه دیگری هم از سخنان خردمندان یونانی می‌توان گرفت و آن اینکه اگر در جامعه‌ای دانشمندان پارسا حکومت کنند، انتظار می‌رود که حاصلش، کار کردن «قانون» به‌جای حاکم و نطق کردن آن به‌جای خطیب باشد. در این صورت، دیگر قانون‌شکنان، جایگاهی در حکومت قانون نخواهند داشت و در نتیجه، عدالت نیز در آن جامعه حکفرما و تضییع حقوق یک فرد همه را متأثّر خواهد کرد، زیرا دانشمندان پارسا خود را فراتر از دیگر هم‌نوعان خود نمی‌پندارند و در چارچوب قانون و با در نظر گرفتن مصالح عمومی و احترام به خرد جمعی رفتار کرده و از اتخاذ هرگونه تصمیم و روشی که بوی استبداد و خودخواهی دهد، اجتناب می‌ورزند.

با نگاهی به اصول ۱، ۲، ۳، ۱۰۷، ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی، متوجه نوعی شباهت و قرابت میان اهداف و مختصّات نظام سیاسی مورد نظر واضعان قانون اساسی با آرمانشهری می‌شویم که خصوصیات آن را منتسکیو از زبان خردمندان یونانی توصیف کرده است.

این حقیقت، زمانی آشکارتر می‌شود که در ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی، قانونگذار، تفاوتی میان رهبر و رهرو قائل نگشته و به صراحت بیان می‌دارد که «رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است» و در بند ١٤ اصل سوم نیز حاکمیت را به ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون ملزم می‌کند.

پرواضح است که امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون، از یکسو در گرو برابری حقوق اجتماعی و شهروندی میان فرادستان و فرودستان است و اینکه هرکس متناسب با وظایف و اختیاراتی که داراست، در برابر مردم مسؤول و پاسخگو باشد و به بیان دیگر، قدرت هرگز از عدالت نگسلد و در صورت گسستن این دو از یکدیگر، امکان استیضاح و محاکمه ارباب قدرت تا عالیترین سطوح آن میسّر گردد و از سوی دیگر، قانون به عنوان مبیّن ضابطه‌مند مدیریت اجتماعی، مدیریت سیاسی کشور و تمشیت امور را تحت انضباط قانونی و اطمینان‌بخش خود قرار دهد و لاجرم هیچکس نتواند مصداق «هر کاری کند کس نخواهد خواستن از او حساب» واقع شود. شاید به همین سبب نیز معمار نظام جمهوری اسلامی ایران در وصف حکومت معهود خود به مردم نوید می‌دهند که «هر فردی از افراد ملت، حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است».

با این وصف، قصد من از نگارش این نامه نه استیضاح که به اعتبار «المیسور لا یُترک بالمعسور»، تلاش هرچند کم‌ثمر برای استیفاء حقوق مخدوش‌شده یک ملت و نجات جمهوریت و ارزش‌های آن است؛

بر این اساس، به عنوان یک حقوقدان و شهروندی که سهم بسیار ناچیزی هم در پیروزی و حفظ انقلاب داشته و سی سال سابقه خدمت به کشور و ملت ایران را در کارنامه خود داراست و با انتخاب مردم ۸ سال در کسوت قانونگذار و عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، اوضاع داخلی و خارجی را به‌طور دقیق رصد کرده و کم و بیش با نقاط قوت و ضعف کشور و نابسامانی‌هائی که مردم ایران را رنج می‌دهد آشنا و از اشراف کامل نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است، در قالب این نامه سرگشاده آنچه شرط بلاغ است با شما در میان می‌گذارم:

الف- مقام محترم رهبری واقفند، آنچه مبدأ انقلاب ما گردید، معطوف به آزادی و جمهوریت بود تا مردم ایران در پرتو آن، آگاهانه زندگی خود را رنگ و جلای اسلامی داده و از این طریق، کرامت انسانی خود را بازیابند، نه آن که به نام اسلام، آزادی و جمهوریت و کرامت خویش را به پای قرائت خاصی از دین قربانی کنند.

ارزش و جایگاه مفاهیمی چون آزادی و کرامت انسانی در نظام سیاسی موعود، به حدی بود که نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل دوم این قانون «ایمان به آزادی توأم با مسؤولیت انسان در برابر خدا» را یکی از پایه‌های ایمانی نظام جمهوری اسلامی بیان و در اصل بعدی، حاکمیت را با همه امکانات خود به محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی و تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی ملزم ساختند!

در همین راستا حداقل اصول ۱، ۳، ٦، ۹، ۲۰، ٥٦، ۵۹ و ۱۷۷ قانون اساسی به وضوح بر جمهوریت نظام تأکید می‌ورزد، تا جائی که اصل ششم مقرر می‌دارد در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرا عمومی از راه انتخابات اداره شود.

سیاق مفاد اصول ۹ و ٥٦ همین قانون، بیانگر این حقیقت است که اوّلاً، اصالت با آزادی و حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود می‌باشد و اعمال ولایت مطلقه فقیه و ارکان تحت امر ایشان هم تنها در چارچوب حقوق و آزادی‌های بلامنازع و غیر قابل سلب مردم معتبر می‌باشد و لاغیر، لذا هیچ‌کس مطلقا نمی‌تواند آزادی‌های مشروع و مصرّح در قانون اساسی و حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود را از انسان سلب کرده و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

از آنجا که «التزام به شی، التزام به لوازم آن است»، عملی شدن اصول مذکور و تحقق جمهوریت و به‌ویژه مفاد آمرانه و راهبردی دو اصل ٦ و ٥٦ قانون مزبور، در گرو تن دادن به لوازم و مقدّمات جمهوریت و ارزش‌های پذیرفته‌شده دموکراسی در قانون اساسی است.

در واقع، مستفاد از اصل ٥٦ قانون اساسی، قلمرو آزادی و حق حاکمیت مطلق انسان‌ها بر سرنوشت خود که از سوی خداوند به او تفویض شده لایتناهی است و با قدری اغماض و تسامح نسبت به اصل ۱۷۷ این قانون، حتا می‌تواند ناظر به اصلاحات ساختاری و مناسبات حاکم بر نظام

سیاسی مستقر و جایگزین کردن نظام دلخواه اکثریت نیز شود، تا چه رسد به تلاش مدنی برای انجام اصلاحات در چارچوب قانون اساسی موجود جهت رهائی از وضع ناگوار کنونی و رسیدن به وضعیت دلخواه!

جنابعالی بهتر از راقم می‌دانید که به موجب آیه شریفه «إنّ الله لا یغیّر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم» هم خداوند مهندسی سرنوشت هر قومی را به اراده او واگذار کرده است، این مهم زمانی تحقق خواهد یافت که آن قوم و ملت، قادر به ظهور و بروز اراده خود باشند و اگر صاحبان قدرت و ثروت در برابر این اراده مانعی ایجاد کنند، عمل آنان مصداق بارز «یصدّون عن سبیل الله» و به منزله ایجاد سدّ در برابر اراده خداوند است!

شاید اشاره به این بخش از سخنان آیت‌الله خمینی که در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در بهشت زهرا ایراد شده و بیانگر احترام به اوج آزادی اراده یک ملت در تعیین سرنوشت خود و تغییرات دلخواهش می‌باشد، ما را از ادامه این بحث بی‌نیاز کند:

«... فرض می‌کنیم که این سلطنت پهلوی، اول که تأسیس شد به اختیار مردم بود...، چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند...، مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آنها تعیین بکنند؟... این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد، در این زمان می‌گوید که ما نمی‌خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رأی دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضاشاه را، رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است.»

بدون شک، تغییر وضع موجود با هدف دستیابی به وضعیت مطلوب و دلخواه مردم، در بدو امر، مستلزم این است که در یک انتخابات و یا همه‌پرسی، امکان مستولی شدن اراده جمعی ملت ایران بر اراده قدرت قاهره و فائقه‌ای که بر کشور حکومت می‌کند، مهیا شود و ملت ایران عملاً بتوانند تغییرات و اصلاحات دلخواه خود را کم و بیش به منصه ظهور برسانند، این وضعیت، زمانی رخ خواهد داد که مردم به‌جای ناگزیر شدن به انتخاب کاملاً محدود و معطوف به سوگلی‌های حکومتی و عناصر دستچین‌شده موجود در سبد کوچک حاکمیت، آزادانه قادر به استفاده از حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن در یک انتخابات کاملاً آزاد و مدنی در دامنه‌ای به وسعت میان بدترین تا عالی‌ترین گزینه‌های موجود باشند و مآلاً بتوانند با انتخاب مجریان و حاکمان دلخواه خود، امکان اصلاحات و تغییرات حداکثری مورد نظر خویش را از طریق آنان فراهم سازند.

به بیان دیگر، سلطه بلامنازع مردم بر سرنوشت خود و اداره مطلق امور کشور به اتکاء آرای عمومی و عملیاتی شدن اصول یادشده که با آزادی‌های فطری و مشروع او در هم تنیده، مستلزم تحقق مقولاتی نظیر برگزاری انتخابات آزاد از طریق تدارک بستر مناسب برای تظاهر اراده و انتخاب آزاد، استفاده آزاد از حق انتخاب، اجتناب از انحصاری کردن استفاده از حق حاکمیت ملت بر سرنوشتش از طریق تحدید حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن جانبدارانه به نفع افراد و گروه‌های خاص و تسلیم شدن حاکمان در برابر خروجی انتخاب و اراده جمعی است.

بر این مبنا، نظر به اینکه انتخاب به معنی عینیت بخشیدن به خواست و اراده واقعی افراد و در اصل ششم مشخصاً به مفهوم ابراز و اعلام تمایلات درونی برای اعمال حاکمیت و دخالت در اداره امور کشور است، لازم است که در پرتو تمهیدات به عمل آمده، شهروندان، قادر باشند طبق خواست و اراده خود در مقدّرات کشور و شیوه اداره آن نقش اصلی را ایفاء نمایند و در واقع خواست و اراده آنان، منشاء اصلی شکل‌گیری قدرت و مهم‌ترین عامل نظارت بر رفتار قدرت و در صورت لزوم، مهار آن باشد.

به بیان دیگر، انتخابات باید بدون دخالت و اعمال نفوذ هیأت حاکمه، بستر و ساز و کاری برای تظاهر آزاد خواست و اراده واقعی افراد به منظور مشارکت در اداره کشور و در صورت لزوم، زمینه‌سازی برای تحمیل خواست مردم به حاکمیت جهت جابجائی قدرت حتا تا سطح عالی‌ترین مقام واقع در هرم مدیریت کشور نیز شود.

اصرار قانونگذار بر استفاده از واژه «باید» در اصل ششم، بیانگر این واقعیت است که اداره امور کشور بدون اتکاء به آرای عمومی و از طریق تحمیل خواست هیأت حاکمه به مردم، فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت بوده و به منزله گام نهادن در مسیری است که سرمنزل آن استبداد می‌باشد و به همین سبب نیز در این قانون، ضمن الزام حکومت به به‌کارگیری همه امکانات خود برای «محو هر گونه استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی» و «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون»، به وضوح حاکمیت را موظف به به‌کارگیری همه امکانات خود برای «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» کرده است.

از طرفی، انتخاب مطلوب از یکسو باید واجد دو عنصر آگاهی و اراده آزاد باشد و از سوی دیگر، لازم است که گزینه‌های متفاوت متناسب با ذائقه مردم در معرض اراده انتخاب‌کننده واقع شوند تا امکان به حداکثر رسیدن مطلوبیت نهائی او فراهم گردد، در غیر این صورت، با فقدان هریک از عناصر و شرائط یادشده، انتخاب جای خود را به اکراه و اجبار و انتصاب خواهد داد. بنا بر این، هرچه دایره انتخاب مردم محدودتر شود و یا با

فشار روانی رسانه‌های حکومتی افکار مردم به سمت و سوی افراد دلخواه نهادهای قدرت هدایت گردد، میل به استبداد و انتصابی شدن قدرت نیز نمود بیش‌تری خواهد یافت.

ب- جناب آقای خامنه‌ای! انتخابات آزاد برای اعمال حاکمیت و اداره امور کشور جهت دسترسی آزاد به حقوق اجتماعی، زمانی تحقق خواهد یافت که فارغ از دخالت‌های جانبدارانه و تبعیض‌آمیز ارکان قدرت، همه شهروندانی که از اهلیّت لازم برخوردارند، قادر شوند تا «حق انتخاب کردن» و «حق انتخاب شدن» خود را که از مصادیق بدیهی حقوق اجتماعی است، آزادانه و بدون تبعیض استیفاء نمایند. از همین رو، قانونگذار در ماده ٦٢ مکرر قانون مجازات اسلامی به منظور تبیین و اجرای دو اصل ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی، با بیان اینکه «حقوق اجتماعی» از حقوقی است که قانونگذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می‌باشد، در جزء الف، «حق انتخاب شدن» در مجالس شورای اسلامی و خبرگان و عضویت در شورای نگهبان و انتخاب شدن به ریاست جمهوری را یکی از مصادیق «حقوق اجتماعی» معرفی کرده است.

بر این اساس، از دیدگاه قانونگذار، استفاده از همه مصادیق حقوق اجتماعی به شرحی که بیان شد، برای همه شهروندان ایرانی یک «حق طبیعی و قانونی» و مهیا کردن بستر مناسب برای استیفاء این حق توسط شهروندان، برای حکومت یک «وظیفه»، «تعهد و تکلیف قانونی» و «واجب عینی» است.

بنا بر این، محروم کردن هر یک از شهروندان واجد شرائط از حق انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس و یا ریاست جمهوری و نظایر آن مستلزم فقدان و یا از دست دادن اهلیت استفاده از چنین حقوقی است.

قهراً می‌پذیرید که در صورت «وجود مقتضی و مفقود بودن مانع»، محروم کردن افراد از نامزدی شرکت در انتخابات مختلف از حیث حقوقی، نامشروع و به منزله محروم کردن واجدان شرائط از حقوق اجتماعی، «ممانعت از مشارکت فعال و مؤثر در تعیین سرنوشت اجتماعی، جلوگیری از حق انتخاب شغل دلخواه»، مصداق بارز تبعیضات ناروای حاکمیت در ایجاد امکان اشتغال به کار و احراز مشاغل در شرائط برابر برای افراد، جلوگیری از «شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار»، مصداق بارز هتک حرمت و حیثیت اجتماعی اشخاصی که حرمت شرعی و قانونی دارند و در نتیجه، تحمیل نوعی مجازات تکمیلی و «عقاب بلا بیان» و در نتیجه نقض آشکار اصول ۳ (جزءهای ۷، ۸، ۹ و ١٤)، ٦، ۹، ٣٦، ٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤٣ (جزء ۳) ٥٦ و ۱۱۵ قانون اساسی است.

مضاف بر این، مستفاد از اصول ۹۱ و ۹۹ قانون اساسی، شورای نگهبان، پاسدار قانون اساسی و ناظر و حافظ سلامت انتخابات مختلف از جمله ریاست جمهوری است. در واقع، مسؤولیت نظارت بر انتخابات از آن رو به شورای نگهبان واگذار شده است که این نهاد، مساعی خود را بی‌طرفانه تنها صرف صیانت از حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن افراد و جلوگیری از هرگونه ایراد خدشه و صدمه به حقوق مذکور نماید، نه آنکه به بهانه نظارت استصوابی در مقام تزاحم و تقابل با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مردم ایران به تهدید، تحدید و تضییع حقوق اجتماعی آنان روی آورد!

بنا بر این، عدم رعایت این امر، به منزله زیر پا نهادن همه اصولی است که ناظر به کرامت انسانی، آزادی و جمهوریت نظام می‌باشد و پیش از این، به آن اشاره شد.

لذا ملاحظه می‌شود که قانونگذار به موجب اصل ۲۲ قانون اساسی و ماده ٦٢ مکرر قانون مجازات اسلامی، تنها در دو مورد یعنی «فقدان اهلیت قانونی» و «حکم دادگاه صالح»، محروم کردن شهروندان از حقوق اجتماعی و داوطلب شدن برای ورود به حریم قدرت (مجلس شورا، خبرگان رهبری، شورای نگهبان، ریاست جمهوری و...) را مجاز اعلام کرده است. به این اعتبار، محرومیت از حق انتخاب شدن یا باید به موجب حکم دادگاه صالح باشد و یا اینکه قانون به صراحت مصادیق افراد فاقد شرائط لازم را بیان نماید و این در حالی است که طبق ماده ٦٢ مکرر قانون مجازات اسلامی، حتا محکومیت قطعی کیفری در جرائم عمدی هم، محکوم علیه را تنها تا زمانی که اعاده حیثیت نشده، از حقوق اجتماعی محروم می‌سازد و پس از انقضاء مدت تعیین‌شده، متناسب با شدت و ضعف جرم ارتکابی که حداکثر تا هفت سال پس از اجرای حکم است، رفع اثر می‌گردد.

وانگهی، محروم کردن افراد از حقوق اجتماعی خود با استناد به هر یک از دو مورد فوق‌الذکر، باید به صورت مدلّل و مستند و مبتنی بر دلایل و مدارک کافی باشد، از همین رو، قانون مقرر می‌دارد که «کلیه مراجع رسیدگی‌کننده صلاحیت داوطلبان در انتخابات مختلف، موظفند صرفاً بر اساس مواد قانونی و بر اساس دلایل و مدارک معتبر که توسط مراکز مسؤول قانونی به مراجع اجرائی و نظارتی ارسال شده است، به بررسی

صلاحیت داوطلبان بپردازند و چنانچه صلاحیت داوطلبی را رد کردند، باید علت رد صلاحیت را... با ذکر مواد قانونی مورد استناد و دلائل مربوط به داوطلب ابلاغ نمایند.»

ج- مقام محترم رهبری! با توجه به آنچه بیان شد، کیست که نداند مسؤولیت اداره کشور و اعمال حق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان موضوع دو اصل ٦ و ٦٥ قانون اساسی را قوای مجریه و مقننه و خبرگان رهبری منتخب مردم بر عهده دارند؟ در این صورت، منوط شدن انتخاب و گزینش اعضای این سه قوه و نهاد به اراده و خواست تعداد انگشت‌شماری از اعضای شورای ۱۲ نفره‌ای که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم منصوب شماست و چیره و غالب شدن تصمیم این اقلیت بر اراده و تصمیم هفتاد میلیون نفر ملت ایران، چه نسبتی با آزادی، جمهوریت، حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و اداره کشور به اتکاء آرای عمومی به شرح مذکور در اصول بیان شده دارد!؟

اگر برخوردهای قیم‌مآبانه و تصمیم‌گیری کم‌تر از ۱۲ نفر به‌جای ۷۰ میلیون نفر و محدود کردن انتخاب یک ملت بزرگ به اراده و تصمیم شورای نگهبان و دستچین‌شدگان این نهاد، سلب کردن حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود و در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دادن آن نیست، چه معنا و مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد!؟

بر همین اساس هم در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بدون توجه به مختصّات مورد نظر واضعان قانون اساسی، تراژدی تلخ و تکراری رسیدگی به صلاحیت داوطلبان شرکت در انتخابات مزبور و اعلام اسامی واجدان شرائط به پایان رسید و همچون گذشته از میان صدها کاندیدای موجود، تنها صلاحیت چهار نفر از اعضای دائمی کلکسیون قدرت به تأیید کسانی رسید که هنوز صلاحیت خودشان در معرض داوری ملت قرار نگرفته است!

در این سناریوی از پیش طراحی شده، دستگاههای مسؤول چنان تشجیع شده‌اند که حتا به خود اجازه ندادند تا بر اساس قوانین مورد تصویب نظام هم نمایش رسیدگی به صلاحیت‌ها را کامل به اجراء در آورده و رد صلاحیت و دلایل آن را به داوطلبان محذوف اعلام نمایند!

تکرار این سناریو در موسم انتخابات مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و اخیراً در انتخابات ریاست جمهوری و سلب کردن حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود و آن را به خدمت منافع کسانی در آوردن که از رانت حکومت به قدرت رسیده‌اند، چنان ملال‌آور و تأسف‌برانگیز شده است که دیگر کم‌تر کسی به انجام اصلاحات و آینده‌ای نوین دل می‌بندد و کسانی هم که در مراسم موسوم به انتخابات شرکت می‌کنند، بعضاً از روی اضطرار و اکل میته و با هدف پناه بردن به بد از بیم بدتر است، حال آنکه یک انتخابات واقعی و سرشار از امید به آینده بهتر و منطبق بر مختصات و مطالبات مورد اشاره، باید به نحوی تدارک دیده شود که اداره کشور به اتکاء آرای عمومی به مفهوم واقعی آن و به شرحی که در قانون اساسی آمده است، تحقق یابد!

جنابعالی و همه کسانی که در طول ۳۰ سال گذشته در مصدر امور قرار گرفته‌اند، فراموش نکرده‌اند که در ابتدای انقلاب با حداقل تجربیات مدیریتی و اجرائی، این امکان را یافتند تا در مصدر امور قرار بگیرند. اما اکنون که ۳۰ سال از انقلاب می‌گذرد، شورای نگهبان منصوب شما به کمک ابزار ضد جمهوریت نظارت استصوابی، حتا افرادی را هم که از ۳۰ سال تجربه و سابقه درخشان برخوردار و واجد شرائط و صلاحیت‌های مذکور در قانون خود تصویب کرده هستند، از امکان کاندیداتوری برای سمت‌های انتخابی محروم می‌کند! بدیهی است مادامی که شورای نگهبان به عنوان قیم ملت با غربالی به نام نظارت استصوابی که منافذ مشبک آن روز به روز ریزتر از گذشته می‌شود، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن ملت ۷۰ میلیونی را به اعضای یک کلکسیون چندنفره محدود می‌نماید، جمهوریت نظام بیش‌تر به یک شیر بی یال و دم و اشکم شبیه است تا جمهوریت به عاریت گرفته از جوامع مدنی! به همین دلیل، انتخابات ریاست جمهوری در ایران نه تنها در حد استانداردهای بین‌المللی نیست، بلکه حتا با استانداردهای انتخاباتی کشورهائی نظیر پاکستان، زیمباوه و افغانستان هم قابل مقایسه نمی‌باشد!

اگر واقعاً سرنوشت محتوم ملت ایران این است که همواره آزموده‌ها را بیازمایند و از میان یک ملت بزرگ ۷۰ میلیون نفری، تنها سوگلی‌های دائمی قدرت که کارنامه درخشانی هم از خود بر جای نگذاشته‌اند، استحقاق نامزدی ریاست جمهوری را دارا شوند، باید به حال این ملت گریست!

مادامی که که شورای نگهبان از طریق نظارت استصوابی خود، حصاری به گرد جمهوریت و حکومت می‌کشد و برخلاف کشورهای دموکراتیک که گردش نخبگان در آن نامحدود است، گردش قدرت در یک جمعیت ۷۰ میلیون نفری را صرفاً محدود به نورچشمی‌های هیأت حاکمه و آن دسته از نخبگان ابزاری می‌کند که در ۳۰ سال گذشته نوعاً با رانت حکومت به قدرت و ثروت رسیده‌اند و وضع موجود نیز کم و بیش نتیجه عملکرد آنهاست، این پرسش برای امثال حقیر مطرح می‌شود که این روند چه نسبتی با جمهوریت و آزادی و اصول مورد اشاره قانون اساسی دارد و اساساً چه تفاوتی میان این شیوه از اداره کشور با حکومت‌هائی است که به صورت ملوک‌الطوایفی و یا الیگارشی اداره می‌شوند. اساساً آیا تمرکز بیش از ۸۰ درصد قدرت و اختیارات کشور در دست یک فرد و ارکان منصوب وی در آینده نمی‌تواند زاینده استبداد باشد؟

جناب آقای خامنه‌ای! به شهادت اصول ۲، ۳، ٦، ۹، ٥٦ و ۱۷۷ قانون اساسی، ارزش‌هائی نظیر نفی هرگونه ستمگری و سلطه‌گری، محو هرگونه استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی، رفع تبعیضات ناروا، تساوی عموم در برابر قانون، آزادی، جمهوریت، احترام به کرامت والای انسانی، تمکین از حق حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت خود و اداره کشور به اتکاء آراء عمومی، مهم‌ترین مولّفه‌های مبانی نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. در این صورت، نهادی که با توسل به ابزار مهلک نظارت استصوابی خود عملاً این سلسله از مبانی نظام را نادیده می‌گیرد، آیا می‌تواند مرجع و خط‌کش معتبر و صالحی برای تشخیص اعتقاد و التزام عملی کاندیداها به مقولاتی مانند نظام، مبانی نظام و قانون اساسی باشد؟

خود می‌دانید که قدرت کنونی شما مرهون جانبازی و جانفشانی کسانی است که از عزیزترین سرمایه‌های خود گذشتند و آن را نثار کردند تا تمامیت ارضی و جمهوریت و اسلامی بودن نظام تضمین شود. فیلتری که شورای نگهبان منصوب شما ایجاد کرده است، چنان تنگ است که حتا جانبازانی مانند دکتر رضا جلالی با ۷۰ ماه حضور در جبهه و جانبازی بالای ۷۰ درصد هم تنها به دلیل زبان سرخشان، قادر به ورود به خانه ملت نمی‌شوند و چنان گشاد است که حتا بعضی از افراد زن‌باره و کسانی که آشکارا متصل به مافیای ثروت و قدرت نامشروعند، به‌راحتی از آن عبور می‌کنند!

پارادوکسی که بیش از هر چیز مرا رنج داده و متأسف می‌نماید، این است که رسیدگی به صلاحیت ملت و رد صلاحیت فرزندان انقلاب با برچسب‌هایی مانند عدم اعتقاد و التزام به اسلام و مبانی آن، توسط گروه بسیار کوچکی صورت می‌گیرد که نه تنها هنوز صلاحیت و اعتقاد آنان به جمهوریت نظام در معرض قضاوت و تأیید ملت قرار نگرفته است، بلکه سرسلسله و دبیری آن را فردی مانند جنتی بر عهده دارد که فرزندش حسین پس از اعلام جنگ مسلحانه مجاهدین خلق علیه جمهوری اسلامی، به حمایت از این سازمان برخاسته و به اتهام محاربه با نظام و کشتار مردم، در درگیری‌های ۱۹ بهمن ٦۰ به دست پاسداران کشته شد و عروسش فاطمه سروری نیز به خارج از کشور متواری و در آنجا به عنوان مسؤول یکی از نهادهای اجرایی سازمان مجاهدین خلق، به فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی ادامه می‌دهد!

د- حضرت آقای خامنه‌ای! در سفر اخیرتان به کردستان در تبیین شاخص‌های مهم انتخاب صالح‌ترین رئیس‌جمور، خطاب به ملت توصیه فرمودید کسی را برگزینید که درد کشور را بفهمد، درد مردم را بداند و از درد مردم احساس درد کند، با مردم، یگانه و صمیمی باشد، ساده‌زیست باشد و خود و خانواده و نزدیکانش از فساد و اشرافی‌گری و اسراف دور باشند. و در ادامه به مردم توصیه کردید که «دنبال حداکثر باشید، بهترین را انتخاب کنید»، در شرائطی که نهاد تحت امر شما انتخاب مردم را به دایره تنگ منتصبین تحمیلی شورای نگهبان و انتخاب میان بد و بدتر محدود کرده است، انتخاب مردم بر اساس تشخیص خود و تأمین نظر شما چگونه متصور است!؟

صرف‌نظر از دیدار شورای نظارت بر سازمان صدا و سیما با جنابعالی، شنیده‌ام که حتا در ملاقات گروهی از فرماندهان سپاه و همچنین جناب آقای کروبی با شما در وصف حقیر هم اشاراتی داشته‌اید که ان‌شاءالله منطبق بر همان ویژگی‌هائی است که در کردستان بر رعایت آن تأکید ورزیده‌اید، مایلم بدانم که به‌جز ویژگی‌هائی نظیر انقیاد و اطاعت محض در برابر حضرتعالی و اتصال به دو منبع ثروت و قدرت، کاندیداهای تأیید صلاحیت شده این دوره و دوره‌های پیشین، چه برتری و امتیازی نسبت به داوطلبانی نظیر بنده داشته‌اند که آنها از سوی شورای نگهبان منصوب شما واجد شرائط تشخیص داده می‌شوند، اما برخلاف قانون به دیگران حتا رد صلاحیت و دلایل آن هم ابلاغ نمی‌شود و مهم‌تر از آن، مایلم بدانم که حقیر، فاقد کدامیک از شاخص‌هائی است که در دیدار با مردم کردستان بیان کرده‌اید!؟

آیا در قاموس شورای نگهبان، برخورداری نامزدهای ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس از ویژگی‌هائی نظیر سواد و تحصیلات عالی، جسارت و آزادگی، استقلال و عدم سرسپردگی، ارزشگرائی و ساده‌زیستی و اکتفا کردن به حداقل‌های زندگی، تجارب و سوابق انقلابی و مدیریتی، مردمداری و نداشتن کوچک‌ترین نقطه ضعف مالی و اخلاقی، پیشگامی در فسادستیزی و دفاع از منافع ملی و تمامیت ارضی و نیز اجتناب از حرامخواری، نشانه عدم صلاحیت اوست!؟

شاید تنها جرم امثال بنده این است که در دوران خدمت و خصوصاً هشت سال نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، به‌جای سرسپردگی در برابر ارکان قدرت، تنها سخنگوی مردم بوده‌ایم و سخنان فروخورده آنان را بر زبان جاری ساخته‌ایم و فقط برای آنان گریبان چاک داده‌ایم و اگر این است، یقین بدانید تا زنده‌ام هرگز خفت سر فرود آوردن در برابر قدرت‌های زیاده‌خواه را به جان نخواهم خرید!

مقام رهبری خود نیک می‌دانند که «عدالت»، مادر آزادی و انیس و گوهر اصلی دین الاهی است و در واقع آنچه به جمهوری اسلامی ارزش می‌دهد، میزان پایبندی زمامداران و کارگزاران این حکومت به عدالت و آزادی است و اگر اسباب رنجش خاطر شما را فراهم نمی‌سازد، باید به این واقعیت تلخ اشاره کنم که مهم‌ترین تفاوت میان شما و قدیسان صدر اسلام که خود را ادامه‌دهنده راه آنها می‌دانید، در این است که قدیسان مذکور و بسیاری از حواریون آنها نه تنها هرگز عدالت را به پای مصلحت ذبح نکردند، بلکه خود را نیز شهید راه عدالت کردند تا عدالت با همه

زیبائی‌هایش پابرجا بماند، اما در کمال تأسف، مشاهده می‌شود که شورای نگهبان منصوب شما چنان بی‌پروا و تبعیض‌آمیز عمل می‌کند که به نظر می‌رسد در چالش میان عدالت و مصلحت، همواره عدالت باید به پای مصلحت قربانی شود تا شاید از این طریق، چند صباحی هم منافع و تمنیات بعضی از افراد و گروه‌های مورد نظر تامین شود!

قهراً مادامی که اوضاع به همین منوال ادامه دارد و جمهوریت این‌چنین مورد تعرض واقع می‌شود، نظام جمهوری اسلامی به‌سان کشتی بادبان‌شکسته و برگل نشسته‌ای است که به‌جای پیشروی در اقیانوس امید، به‌تدریج در کام خودخواهی‌ها فرو می‌رود و دیری نخواهد پائید که دیگر اثر و نشانی از آن باقی نخواهد ماند و این، یعنی ظلم ناروا در حق صدها هزار شهید و جانبازی که از جان خود گذشتند تا جمهوری اسلامی را در کنار ساحل امنی مستقر سازند.

جناب آقای خامنه‌ای مقام محترم رهبری! از آنجا که جنابعالی بر مسند ولایت مطلقه فقیه تکیه زده‌اید و قدرت لایتناهی در دستان شما متمرکز شده است، قهراً مسؤولیت هرگونه انحراف شورای نگهبان از قانون اساسی و آرمان‌های نخست انقلاب و به مخاطره افتادن جمهوریت و اسلامی بودن نظام و ظلمی که این شورا در حق مردم روا می‌دارد، متوجه شخص شماست و این امر می‌تواند در تنافر با برخی از شرائط و صفات رهبر به شرح مذکور در اصول ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی قرار گیرد!

و سیعلم الذین ظلموا أی منقلب ینقلبون

اکبر اعلمی

کاندیدای محذوف دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

۱۳۸۸/۳/۱۲

۳۳-۴- نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸

(تاریخ انتشار: ۱۹ خرداد ۱۳۸۸)

آتش‌فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت

«سرچشمه شاید گرفتن به بیل
چو پُر شد، نشاید گرفتن به پیل»

بسم‌الله الرحمن الرحیم
مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای زیده عزّه

متأسفانه اظهارات عاری از حقیقت و غیرمسؤولانه آقای احمدی‌نژاد در جریان مناظره با مهندس موسوی و مقدمه‌چینی‌های قبل و حوادث بعد از آن، خاطرات تلخ اظهارات و اقدامات منافقان و گروهک‌های ضد انقلاب در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب و نیز تهمت‌زدن‌ها در انتخابات ۸۴ و انتخابات مجلس ششم و لجن‌پراکنی‌های باند پالیزدار که در دادگاه محکوم شده را به نمایش گذاشت و از آنجا که بخشی از این اظهارات قبلاً در رسانه‌های دولتی و آتش تهیه آن در سخنرانی مشهد مقدس مطرح شده، ادعای اینکه مطالب او تحت تأثیر فضای مناظره گفته شده و فاقد برنامه‌ریزی قبلی است، پذیرفتنی نیست و گویا برای تحت‌الشعاع قرار دادن گزارش‌های مستند و مکرر دیوان محاسبات در خصوص مفقودالاثر بودن یک میلیارد دلار و ارتکاب چند هزار تخلف در اجرای بودجه‌ها می‌باشد و شاید هم رقیب اصلی خود را افتخارات ربع قرن انقلاب اسلامی می‌داند.
ده‌ها میلیون نفر در داخل و خارج، ناظر دروغ‌پردازی‌ها و خلافگویی‌هایی بودند که برخلاف شرع و قانون و اخلاق و انصاف، افتخارات نظام اسلامی‌مان را نشانه گرفته بود.
زیر سؤال بردن تصمیمات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و تلاش‌های امام راحل و مردم مسلمان و متعهد و روحانیت عظیم‌القدر که در نیم‌قرن گذشته با مجاهدت‌های خویش توانستند بنای باشکوه نظام اسلامی را ایجاد و مستقر و بالنده کنند، از این بدتر نمی‌شد. دوران مشعشعی که خود شما پشت سر امام(ره) در قامت مجاهد پیشتاز، رئیس‌جمهور و نهایتاً رهبری نظام، نقش و مسؤولیت‌های ممتازی به عهده داشته‌اید.
نقطه قابل توجه در این تهمت‌ها این است که غیرمستقیم، مقام ولایت در زمان رهبری امام راحل و جنابعالی که هادی دولت‌ها بوده‌اید و با اظهارات صریح، مدیریت‌ها را مورد تأیید و تحسین قرارداده‌اید، نشانه گرفته است.

بعد از جریان شوم ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹ با ارشاد امام و بنیانگذار جمهوری اسلامی، شهید مظلوم دکتر بهشتی و جنابعالی و اینجانب که در شعارهای مردمی به عنوان «سه یاور خمینی» شناخته شده بودیم، با همراهی نیروهای انقلابی و به‌خصوص نمایندگان متعهد مجلس اول و حزب جمهوری اسلامی توانستیم در جهت زدودن غبارهای ابهامات و سم‌پاشی‌ها اقدامات مؤثری انجام دهیم و امام راحل دردآشنا با تشکیل گروه حقیقت‌یاب و داور، بخشی از حقایق را آشکار کردند. نتایج آن، آگاهی بیش‌تر مردم و رسوایی فتنه‌گران و در نهایت، نجات کشور از خطری بود که دشمنان استکباری و ضد انقلاب طراحی کرده بودند.
البته اینجانب قصد ندارم که دولت موجود را مثل دولت بنی‌صدر معرفی کنم و یا سرنوشتی شبیه آن دولت را برای این دولت بخواهم، بلکه مقصود این است که باید مانع گرفتار شدن کشور به سرنوشت آن روزگار شد.

اینجانب برای پرهیز از آلوده شدن فضای سیاسی کشور در آستانه انتخابات به تشنجات بیش‌تر، از عکس‌العمل فوری که مورد انتظار ملت است، خودداری کردم.

در مراسم بزرگداشت سالگرد امام(ره) به آقای احمدی‌نژاد گفتم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبا و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام، از جمله جناب آقای ناطق نوری و فرزندان من و بدتر از همه زیر سؤال بردن اقدامات امام راحل را یادآوری و پیشنهاد کردم با صراحت اتهام‌های نادرست را پس بگیرد که نیازی به اقدامات قانونی افراد و خانواده‌هایی که ناجوانمردانه و مظلومانه هدف تیرهای ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، نباشد.

از صدا و سیما هم خواسته شد که فرصتی در اختیار طرف‌های ذی‌حق بر اساس مقررات سازمان قرار دهد که از خود دفاع نمایند. گرچه در گذشته به بخشی از این اتهامات پاسخ داده شده و رئیس قوه قضائیه وقت جناب آقای یزدی در پایان کار ریاست جمهوری اینجانب، در عمل به اصل ١٤٢ قانون اساسی رسماً اعلام پاکی و منزّه بودن خانواده رئیس‌جمهور و حتا کم‌شدن دارایی‌ها در دوران مسؤولیت را نمودند، ولی تکرار اتهام، تکرار جواب را می‌طلبد.

مع‌الأسف، این دو پیشنهاد خیرخواهانه عملاً پذیرفته نشده و رهبر معظم هم صلاح را در سکوتشان دیدند و بی‌شک جامعه و به‌خصوص نسل جوان، نیازمند اطلاع از حقیقت است. حقیقتی که با اعتبار نظام و همدلی ملت ارتباط جدی دارد و اگر محدود به حق چند نفر بود، اقدام به نوشتن چنین نامه‌ای نمی‌کردم.

معتقدم جنابعالی بخوبی می‌دانید که اینجانب و بسیاری از بزرگان تأثیرگذار انقلاب و حتا خود جنابعالی از دوران مبارزه و سال‌های اول انقلاب و در تعدادی از مقاطع، مورد تهاجم افراد لاابالی و ضدانقلاب بوده‌ایم و همیشه صبورانه تهمت‌ها و اهانت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و در دور جدید تهمت‌ها و هجمه‌ها هم از حدود پنج سال پیش تا کنون دندان روی جگر دارم و به خاطر خداوند و مصالح انقلاب و کشور، اندوه خویش را مکتوم می‌دارم و از این جهت هم مورد گلایه بسیاری از دلسوزان اسلام و انقلاب و بستگانم قرار می‌گیرم و مهم این است که این بار این تهمت‌ها توسط رئیس‌جمور و در رسانه ملی مطرح شده است. البته در موقع مناسب، انحرافات و حق‌کشی‌های ناگفته انتخابات و اعمال دولت نهم در اختیار مردم و تاریخ قرار خواهد گرفت.

تاریخ، گواه است که اکثریت مردم متعهد و انقلابی‌مان کم‌تر تحت تأثیر خلاف‌گویی‌ها قرار می‌گیرند و دلیل آن، آراء افتخارآمیز مردم به اینجانب در آخرین انتخابات مجلس خبرگان رهبری است و نیز خوب می‌دانید که در جریان انتخابات جاری، تا کنون به خاطر مسؤولیت‌های رسمی‌ام، در رسانه‌ها مطلبی به نفع یا ضرر افراد و جریان‌های درگیر در انتخابات نگفته‌ام و در موارد ضروری به کلیاتی مبتنی بر حضور حداکثری مردم در پای صندوق‌ها و سلامت انتخابات اکتفا کرده‌ام و رسماً گفته‌ام برنامه شرکت در انتخابات ندارم.

چهار نامزد موجود، برای آمدن به صحنه، با اطلاع از نظر و سیاست اینجانب، از من نظر نخواسته‌اند و بعد از نامزدی هم از اینجانب درخواست حمایت نکرده‌اند و اگر هم در جلساتی به هم رسیده باشیم، چیزی جز همان کلیات فوق‌الذکر را از من نشنیده‌اند و اگر حزب یا گروهی در مورد جهت‌گیری در انتخابات نظر خواسته‌اند، گفته‌ام بر اساس آیین‌نامه خود عمل کنند و حقیقتاً آنها با تصمیم خودشان و همکارانشان در صحنه‌اند و عمل می‌کنند و انصافاً تهمت دست‌نشانده بودن آنان، ستم و بی‌حرمتی غیرقابل توجیه است.

بجاست که به این حقیقت هم توجه شود که احتمالاً عوامل دولت از نظر اینجانب مطلع‌اند که من ادامه وضع موجود را به صلاح نظام و کشور نمی‌دانم و خود جنابعالی هم از این نظر من مطلعید و دلایل آن را هم می‌دانید. ولی این نظر را رسانه‌ای نکرده‌ام و خود عوامل دولت در این مورد بزرگ‌نمایی کرده‌اند که هدف بزرگ‌نمایی در آن مناظره روشن شد.

با این همه، بر فرض اینکه اینجانب صبورانه به مشی گذشته ادامه دهم، بی‌شک بخشی از مردم و احزاب و جریان‌ها این وضع را بیش از این بر نمی‌تابند و آتش‌فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت که نمونه‌های آن را در اجتماعات انتخاباتی در میدان‌ها، خیابان‌ها و دانشگاه‌ها مشاهده می‌کنیم.

اگر نظام نخواهد یا نتواند با پدیده‌های زشت و گناه‌آلودی مثل تهمت‌ها، دروغ‌ها و خلاف‌گویی‌های مطرح شده در آن مناظره برخورد کند و اگر مسؤولان اجرای قانون نخواهند و یا نتوانند به تخلف‌های صریح خلاف قانون در اعلان افراد به عنوان فاسد که فقط بعد از اثبات تخلف در دادگاه قابل اعلان است، رسیدگی کنند و اگر فردی در موقعیت ریاست جمهوری، بدون مراعات شأن منصب مقدسش، خود را مجاز به ارتکاب چنین گناهان کبیره و اخلاق‌شکن، علی‌رغم سوگند به مراعات شرع و قانون بداند، چگونه می‌توانیم خود را از پیروان نظام مقدس اسلامی بدانیم؟

رهبری معظم انقلاب؛

اکنون که امام راحل(ره) آن پیر فرزانه و حلال مشکلات، و ملجاء همه و یار صبور و دیرینه هر دوی ما آیت‌الله شهید مظلوم دکتر بهشتی و بسیاری از همسنگران قدیم که یا به فیض عظمای شهادت رسیدند و یا به دیار باقی شتافتند، در بین ما حضور ندارند، شما مانده‌اید و من و معدودی از یاران و همفکران قدیم. از جنابعالی با توجه به مقام و مسؤولیت و شخصیتتان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم‌اکنون دودش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.

لذا در فرصت باقی‌مانده ضروری به نظر می‌رسد خواسته حق حضرتعالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد. کاری که می‌تواند عامل نجات کشور از خطر و باعث تحکیم وحدت ملی و اعتماد عمومی باشد و فتنه‌گران نتوانند با حدس و گمان، نصّ پیامتان در مشهد و در مرقد امام راحل را با هوس خود تحریف کنند و با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند.

«سرچشمه شاید گرفتن به بیل
چو پُر شد، نشاید گرفتن به پیل»

دوست، همراه، و هم‌سنگر دیروز، امروز و فردایتان
اکبر هاشمی رفسنجانی

۳۴-۴- نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ۲۰ خرداد ۱۳۸۸

احتمال تصرف در آراء مردم، اذهان را می‌آزارد

مقام معظم رهبری
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی)
سلام علیکم

احتراماً همان‌گونه که از طریق رسانه‌ها و گزارش‌های واصله استحضار یافته‌اید، شور انتخاباتی گسترده کشور را فرا گرفته است و همه اقشار و اصناف اعم از زن و مرد، پیر و جوان، در کوی و برزن، به طور شبانه‌روزی، فعال عرصه انتخابات هستند و این پدیده مبارک، نویدبخش مشارکت فراگیر مردم در انتخابات و موجب ارتقاء وحدت ملی و عزت و احترام بین‌المللی کشور خواهد بود. لکن متأسفانه اخباری واصل می‌شود که برخی مقامات و دستگاه‌های رسمی از این حرکت مردمی اصیل استقبال نمی‌کنند. موارد زیر نمونه‌ای از آنهاست:

۱- بعضی از اعضای شورای نگهبان در مرکز و تعدادی از ناظرین در استان‌ها با جانبداری علنی از رئیس کنونی دولت، رعایت شؤون بی‌طرفی را نمی‌نمایند.

۲- وزارت محترم کشور و فرمانداران در پذیرش فهرست نمایندگان اینجانب در هیأت‌های اجرایی، محل استقرار دستگاه‌های شمارشگر و شعب اخذ رأی تعلل می‌نمایند و قانون مصوب ۱۳۷۹/۵/۳۰ به صورت آشکار نقض می‌شود. آخرین اقدام غیرقانونی آنان جابه‌جایی نمایندگان معرفی‌شده از طرف ستاد اینجانب در شعب است که به هم ریختگی عجیبی ایجاد خواهد نمود. این عمل، کارشکنی آشکار و موجب اختلال در انجام وظیفه آنان می‌گردد. این در حالی است که ستاد انتخابات کشور، ضمن بخشنامه شماره ٤٥٣٣٣/٤٤ مورخه ۸۸/۳/۹ بر صدور کارت نمایندگان نامزدها برای محلی که معرفی شده‌اند، تأکید نموده است و این اقدام فرمانداران یا خودسرانه است و یا بخشنامه داخلی دیگری خلاف متن قبلی ابلاغ شده که از آن اطلاعی در دست نیست.

۳- شواهدی از مداخله تعدادی از فرماندهان و مسؤولان سپاه و بسیج در انتخابات واصل گردیده است و به نظر می‌رسد این عمل در صورت صحت خبر، علاوه بر نقض قوانین، شکاف بین فرماندهان و مسؤولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه را دامن می‌زند. از آنجا که دامنه اقدامات غیرقانونی فوق مشخص نیست و بخشی از اعضای شعب اخذ رأی و ناظران، از حامیان نامزد خاص آنان انتخاب شده‌اند، احتمال تصرف در آراء مردم، اذهان را می‌آزارد.

٤- بهره‌گیری رئیس دولت از امکانات دولتی در تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغاتی مقامات رسمی و وزرا با استفاده از امکانات دولتی و نقض ماده ٦٨ قانون، که به وفور خبرهای آن را در رسانه‌ها می‌توان ملاحظه کرد، از آن جمله است. اینها بخشی از اقداماتی است که نتیجه‌ای جز سرخوردگی مردم عزیز که با شوری وصف‌ناپذیر در صحنه تحکیم استوانه‌های نظام جمهوری اسلامی وارد شده‌اند نخواهد داشت. با اطمینان از این که دغدغه اصلی حضرت مستطاب عالی مشارکت هر چه بیش‌تر و گسترده‌تر مردم در انتخابات و رعایت قانون و بی‌طرفی کامل مسؤولان در تمام سطوح و برگزاری انتخابات سالم می‌باشد، امیدوارم با رهنمودها و دخالت حضرتعالی، زمینه مساعدی برای رعایت بی‌طرفی کامل مقامات، ناظران و مجریان انتخابات و دقت در حفظ آرای مردم فراهم آید.

میرحسین موسوی
۲۰ خرداد ۱۳۸۸

۳۵-۴- نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸

«وهن اسلام و روحانیت»

شما با کمک مستقیم هاشمی و مرحوم احمد خمینی و دیگرانی که از دور قدرت به بیرون رانده شدند، به قدرت رسیدید

جمهوری اسلامی، یک تناقض بزرگ و یک دروغ بزرگ است

با سلام؛ می‌خواستم از باب «نصیحت ائمه مسلمین»، چند کلامی با رهبری درد دل کنم. در ابتدا قدری از احوال خودم؛ من از نسلی هستم که آن را کتک‌خور می‌نامم. دوران کودکی نسل من هنوز چوب معلم و سیلی پدر و... گُل بود و هر کس که نمی‌خورد خُل بود. نوجوان که شدیم تظاهرات بر علیه شاه به راه افتاد و ما بیرون از خانه نیز کتک خوردن را تجربه کردیم، این بار از پلیس و مأموران حکومت نظامی که می‌گفتند مأموریم و معذور. بعد، انقلاب شد و هنوز دیری نگذشته بود که دیدیم باز هم عده‌ای در حال زدن ما هستند. طوری بود که برای رفتن به جبهه با کلی مرارت و کلک به تأییدیه دست یافتیم. اگر بخواهم وارد جزئیات بشوم از حوصله شما خارج خواهد شد و اکثراً هم تکراری می‌باشند. فقط همین‌قدر بگویم که ما خانواده خوشبختی بودیم و حکومت اسلامی مستقیم و غیرمستقیم چنان ضرباتی به ما زد که متلاشی شدیم. و بنده از اعضای کمی زنده آن جمع سرزنده در خارج از ایران به سر می‌برم. و حالا از جهان‌بینی خودم کلامی بگویم؛ حتماً می‌دانید که اکثر ایرانیان در خارج از کشور اگر هم سیاسی نیستند، دوست دارند که سیاسی دیده شوند. وقتی که من با این هموطنان برخورد می‌کنم سعی می‌کنم دعوت‌ها و پروپاگاندای آنها را از راست راست تا چپ چپ با دلیل رد کنم و وقتی آنها در نهایت می‌پرسند که خودت چه راهی را برای ایران به صواب می‌دانی، من خیلی جدی می‌گویم «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خامنه‌ای را نگهدار». آنها نیز که خوشبختانه به علت حاکم بودن دموکراسی نمی‌توانند مرا کتک بزنند، با تأسف مرا مزدور و جاسوس خوانده و من در غربت نیز در ایزولاسیون زندگی می‌کنم. اعتراف می‌کنم این نوع زندگی بهتر از کتک خوردن است.

آقای خامنه‌ای!
کجای کارید، نقل شده است که شما مسؤولیت رهبری را با اکراه قبول فرموده‌اید، ولی امروز ظاهراً قدرت، مزه کرده. آیا فراموش کرده‌اید که شما افراد معمولی اجتماع بودید و به‌وسیله انقلاب مردم به قدرت رسیدید. آیا واقعاً فراموشتان شده که قدرت، ماندگار نیست که اگر بود، در ایران بایستی که هنوز نوادگان کوروش و یا اسکندر یا چنگیز و یا پهلوی حکومت می‌کردند «المُلک یبقی مع الکفر و لا یبغی مع الظلم» را فراموش کرده‌اید.

آقای خامنه‌ای!
تو را به انصافتان! ۳۰ سال کافی نبود تا ببینید و بدانید که شماها این‌کاره نیستید؟! به چه دل خوش دارید؟! به راهپیمایی ۲۲ بهمن؟! آقای خامنه‌ای راهپیمایی‌های زمان انقلاب با اینکه جمعیت تهران حدوداً یک‌سوم بود، افراد بیش‌تری را جذب می‌کرد. آن هم بدون وعده مخلفات. و من و شما هر دو در خاطر داریم که تا مدتی قبل از انقلاب به مناسبت‌هایی همین مردم تهران کم‌جمعیت سابق، خیابان آیزنهاور سابق تا میدان شهیاد سابق را با حضور خویش در صحنه مملو از جمعیت می‌کردند و در نهایت هم هویدا دستی برای متظاهرین جاویدشاه‌گو تکان می‌داد، یادم نیست که نطق هم می‌کرد یا نه.

آقای خامنه‌ای!
شما وقتی به یک سفر می‌روید چرا مانند تمام دنیا ترتیبی نمی‌دهید که مردم در پشت نرده‌ها یا صف نیروهای انتظامی، به ابراز احساسات بپردازند. (لطفاً نگوئید که آنها از شدت علاقه این کار را می‌کنند، من به شما ثابت خواهم کرد به جز اقلیتی ناچیز، مردم کوچه و بازار علاقه‌ای نه به شما و

نه به دیگر سیاستکاران ایرانی ندارند)، از مردم که بگذریم، شما درون پاپا مبیل چه احساسی دارید؟ مثلاً وقتی که جسمی را به بدنه اتومبیل یا شخص شما می‌مالند تا تبرک! شود چه احساسی دارید؟ اگر مخالفید چرا اعتراض نمی‌کنید؟ آقای خامنه‌ای به کدام دلیل در جمع سران حکومت خودتان بر روی صندلی جلوس می‌فرمائید و دیگران باید بر روی زمین بنشینند؟ مثل زمان‌های قدیم در پائین شهر توی هر محله‌ای یک صندلی موجود بود، که خانه به خانه می‌گشت برای آقای روضه‌خوان. مگر شما برای حکومتیان روضه می‌خوانید، یا اینکه این مدل جدید تحقیر مقامات است. چرا وقتی که نظامیان فلک‌زده در حضور شما بر روی زمین نشسته‌اند، شما به صندلی خالی هم بسنده نکرده و از بالکن، آنان را مورد ارشاد قرار می‌دهید تا گردن‌درد نیز بگیرند، آیا این اعمال طبیعی است؟ ایا واقعاً بر این گمانید از این راه‌ها نزد مردم عزیز می‌شوید، و یا اصلاً در این فکر نبوده و با ارشاد از روی بالکن، جایگاه بلند قدرت را به امت یادآوری می‌کنید. خواهش می‌کنم حداقل از طریق ماهواره نحوه حکومتداری و برخورد با قدرت را در دنیای امروز مورد مداقه قرار دهید، خواهید دید که حتا سیمای جمهوری اسلامی برای نمایش تصاویر شما از دکوراسیون و اتمسفری استفاده می‌کنند که در حال حاضر به‌طور مثال در کره شمالی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در زمان انقلاب که ما با واژه‌هایی جدید مثل آیت‌الله العظمی، آیت‌الله غیر عظمی و حجت‌الاسلام آشنا می‌شدیم، بنده بارها شاهد بودم که پدرم فقط با شنیدن نام آن آیت‌العظمی‌ها اشک از چشمانش جاری می‌شد. و حالا چه؟ دور و بر شما را عده‌ای بادمجان‌دورقاب‌چین گرفته‌اند که ظاهراً شما را هم خوش آمده. در همین روزهای گذشته یک تشکل دانشجویی عدالت‌خواه! در نامه سرگشاده‌ای، شما را «ولی امر مسلمین جهان» خطاب کرده بود. آیا واقعاً بر این باورید؟ اگر نه، چرا با این افراد برخورد نمی‌شود؟ اگر دنبال شدت علاقه مردم به شخص خودتان هستید، باید انتخابات ریاست جمهوری را که به انتخاب آقای خاتمی ختم شد به یادتان بیاورم. شما و ذوب‌شدگان هر چه در توان داشتید انجام دادید تا آقای ناطق انتخاب شود، آیا انکار می‌کنید که اکثریت جامعه بر علیه شما بود؟ حتا خبر از آن بود که سپاه مخصوص شما هم به خاتمی رأی دادند. در آخرین انتخابات نیز احمدی‌نژاد به عنوان اپوزیسیون (و با امدادهای غیبی) وارد صحنه شد. او تمام ارکان نظامی را که شما حاکم مطلقش می‌باشید فاسد و مسؤولین این حکومت را مافیایی اعلام کرد. یادتان که می‌آید بارها از زبان شکنندگان دست و پا و سر و قلم و غیره شنیده شد که وقتی امام زمان تشریف بیاورند اول گردن عده زیادی از روحانیون را خواهد زد. و شما چه کردید؟ تقریباً سر مبارک را زیر برف فرو برده و وانمود می‌کنید که شما از گروهی که باید گردنشان زده شود نیستید. انتخاب آقای خاتمی را رأی منفی به خود ندانستید و در مقابل اتهاماتی که احمدی‌نژاد به حکومت شما زد، انگار شما هم تازه بر سر کار آمده‌اید و از علل و عاملین فساد و مافیا چیزی نمی‌دانید پس مسؤولیتی هم متوجه شما نیست. چه جایگاه خوبی و چه شغل آسانی، «کی بود کی بود، من نبودم»؛ جواب دائمی حکومت خدمتگزار به مردم. البته با تئوری‌های جدید که ولایت فقیه را آسمانی می‌دانند، دیگر احتیاجی هم به مردم ندارید، مردم عقلشان ناقص است و شما مأموریت از جانب خدا دارید تا این گمراهان را به بهشت رهنمون شوید حتا به ضرب و زور. آقای خامنه‌ای بنده از ترس شورش دوباره و ریختن خون بی‌گناهان، دعا می‌کنم که شما تا انقلاب حضرت مهدی زنده بمانید، ولی هر دو می‌دانیم «به حرف گربه‌کورِ باران نمی‌بارد». راستی آیا لحظه‌ای به آینده ایران بعد از مرگ یا به هر دلیلی جدا شدن از قدرت، اندیشیده‌اید؟ چه کسی می‌تواند ولایت جامعه را بر عهده بگیرد. *کیهانیان* شما با عتاب و خطاب، برای مراجع تقلید تکلیف تعیین می‌کنند که اگر تشخیص شما در مورد شروع یا اتمام ماه رمضان با تشخیص آقا یکی نیست، در خانه خود نیز اجازه اظهارش را ندارید. این را که دیگر حتماً می‌دانید که حرف *کیهانیان* روی زمین نمی‌ماند. احتمالاً چون‌که آنان قدرت! دیدن «*نیمه‌های پنهان*» را دارند. بخش اعظم همراهان بنیانگذار انقلاب را بعد از مرگش با آبروریزی از دور خارج ساختید. آنچه را که باقی مانده بود را تقسیم بر خودی و غیرخودی، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا کرده و اصلاح‌طلبان رقبا را طالبان نامیدند و آنان نیز اینها را وابسته و جیره‌خوار امریکا. و این نبرد هر روز با بی‌شرمانه‌ترین روش‌ها با بردن نام افراد ادامه دارد. در مرحله بعد هاشمی رفسنجانی را که نقل است که آقای خمینی شما را به وحدت توصیه اکید فرموده بود، هدف مستقیم قدرت دوستان قرار گرفت. و جالب آن بود که اعلام شد که پسر خودتان پشت توهین‌ها به هاشمی بوده است. و این روزها نیز که مردم دیگر روش ملاها را شناخته‌اند و می‌بینند هر جا رفسنجانی اظهار نظری می‌کند، شخص رهبری از بالای منبری دیگر جوابش را می‌دهد. جریان آقای احمدی‌نژاد و امداد غیبی‌اش و اتهاماتی که به تمام مخالفان سیاسی‌شان نثار کردند که قبلاً ذکر شد و أظهر من الشمس است و ادامه دارد. نتایج تحقیقات آقای پالیزدار این سفره پُرگُل را به سبزه نیز آراسته کرد. شما با کمک مستقیم هاشمی و مرحوم احمد [خمینی] و دیگرانی که از دور قدرت به بیرون رانده شدند، به قدرت رسیدید، و امروز با کم‌ترین نارضایتی، مردم شعارهایی را که بر علیه شاه به کار می‌بردند بر علیه شخص شما به کار می‌گیرند و از آن سو نیروهای امنیتی جوانان را با کم‌ترین انتقادی یا شرکت در اجتماعی اعتراضی، از زندگی ساقط می‌کنند و بلایی به جرم توهین به رهبری بر سر توهین‌کننده و اعوان و انصارش می‌آورند تا به زعم خودشان با ایجاد رعب به نصر برسند [النصر بالرُعب]، که شما باید بهتر از همه بدانید که زندان و اعدام و شکنجه، درمان هیچ دردی نیست و به‌خصوص دردهای سیاسی و اجتماعی، درمان دیگری را می‌طلبد.

آقای خامنه‌ای!

این روزها مصادف با روز رأی مردم به جمهوری اسلامی می‌باشد وساعتی پیش از عجائب زمان ما «جام جم» ایران مصاحبه‌ای از مرحوم مطهری در تبیین جمهوری اسلامی پخش کرد که مربوط به قبل از ۱۲ فروردین ۵۸ بود. ایشان می‌گفت که «جمهوری اسلامی به معنی حکومت طبقه روحانی نیست»! (هست یا نیست بر عهده خواننده). امروز بنده شهروند عادی دور از وطنی که صابون حکومت طبقه روحانی به تن و جانش خورده، می‌گویم که جمهوری اسلامی یک تناقض بزرگ و یک دروغ بزرگ است و «سیاست ما عین دیانت ماست» و تبلیغ بر علیه جدایی دین از سیاست یا حداقل دوری روحانیت از سیاست، یک آبروریزی بزرگ و تنها حُسنش می‌تواند به فساد و ظلم آلوده کردن جامعه باشد برای عده‌ای که اعتقاد دارند در شرائط یادشده امام زمان ظهور خواهد کرد. بنده با سواد کم خودم و بیش‌تر با تکیه بر دیده‌هایم و تجربه‌ها این تأثیر را در جامعه دیده‌ام، چگونه باور کنم که شما به عنوان شخص اول مملکت آن را ندیده باشید؟ اسلامی که با ناشیگری به جمهوری چسبانده شد، تجربه‌ای از اداره یک کشور در قرن بیستم و با قوانین اسلامی را نداشت، پس با تنها چیزی که از قوانین اسلامی حی و حاضر و مدون بود دست به کار حکومت شد، یعنی اجرای مجازات‌های اسلامی، آن هم نه برای همه مردم و طبقات، که بیش‌تر برای دورماندگان از ثروت و قدرت. بقیه امورات کشور فلک‌زده ما هنوز هم بر اساس آزمون و خطا اداره می‌شود که آخرین ثمراتش نیز راه‌های ابتکاری احمدی‌نژاد و دوستانش می‌باشد. نتیجه به کار بستن مجازات‌های اسلامی نیز جامعه پاک! امروز. اعدام را که یک روحانی به نام [صادق] خلخالی از همان روزهای آغازین پیروزی بهمن شروع کرد، با شدت و حدت متفاوت هنوز ادامه دارد و چون آمارگیری تحقیقات و نظرخواهی در قوانین اسلامی پیش‌بینی نشده، بالطبع کسی هم زحمت یک تحقیق را بر خود هموار نکرده که این تعداد انسان که به طور سیستماتیک به وسیله قدرت حکومت ولایت مطلقه اسلامی کشته شده‌اند، چه تأثیری در پیش‌گیری از جرائم مشابه را داشته است.

بنده اطلاع چندانی از مسائل دینی اهل سنت ندارم، با یک فلسطینی اهل سنت آشنا بودم، مدام با اندکی تمسخر می‌گفت شیعه هر جا کارش گیر می‌کند با یک فتوا مشکل را حل می‌کند، و من جوابی نداشتم چون دیده بودم نه فقط خاویار حلال شده بود، بلکه شکنجه هم اسلامی شده بود، حتا عدهای فتوا دادند که دوشیزگان محکوم به اعدام را به عقد موقت اعدام‌کنندگان در بیاورند تا راه ورود به بهشت برایشان بسته شود.

آقای رهبر!

عین دیانت بودن سیاست شما باعث وهن اسلام و شیعه شده، ایرانیان به صورت گروهی ترک دین آبا و اجدادی را می‌کنند. بعضی کلیساهای ناشناس و کوچک در اروپا به لطف این نودینان، سری در میان سرها شده‌اند و به مرحله تولید انبوه رسیده‌اند. شما خود را با این مطلب دلخوش کنید که اینها برای گرفتن حق اقامت این کار را می‌کنند، ولی در میان هیچ دینی یافت نمی‌شوند مردمی که در عرض ۳۰ سال حکومت تحت سلطه روحانیت چنین از دین خود فراری بشوند. آقا جان وقتی دین را آلوده به سیاست می‌کنید آن هم به دست روحانیت، اول، دین و بعد، روحانیت لطمه می‌خورند، مردم هم که در حساب‌های ما جایی ندارند.

ببینید روحانیت حداقل در زمان‌های قدیم، عمرش را به تحقیق و تلمذ و تدریس می‌گذرانده تا بشود آیت‌الله العظمی (بگذریم از اینکه شما و آقای رفسنجانی بدون طی این مسیر آیت‌الله شُدید) و یا به نوعی کارشناس و متخصص امور دینی. انسان وقتی که از پزشک بشنود که کشیدن سیگار یا خوردن چربی برای قلب مضر است، یقیناً اگر جناب دکتر را سرگرم دود و دم و شکم‌چرانی ببیند اطمینانش به او زائل شده و با خیال راحت‌تر از قبل سیگارش را دود می‌کند و غذای چرب نوش جان می‌کند. و می‌اندیشد که پزشک متخصص وقتی اهل دود و چربی است حتماً می‌داند که زیاد هم خطرناک نیست و برای جلب مشتری ما را می‌ترساند.

آقا!

سیاست در همه جای دنیا و به‌خصوص در ایران به دروغ آلوده است. وقتی کودکی را با گفتن «دروغگو دشمن خداست و جایش در جهنم»، تربیت می‌کنیم، بزرگ که شد وقتی که کارشناسان امور دینی را مدام در حال دروغگویی ببیند، اولین نتیجه‌گیری‌اش این است که روحانیتی که عمرش را در تحقیق سپری کرده مثل آب خوردن دروغ می‌گوید، حتماً به این نتیجه رسیده که جزای دروغگو جهنم نیست و یا اینکه اصلاً جهنم و بهشتی و به طبَع آن، خدایی در کار نیست. آیا این وهن دین نیست؟

اعلام می‌شود که عده‌ای خودسر با گرفتن فتوا از متخصصان دین با خیال واهی «النصر بالرُعب»، اقدام به کاردآجین کردن زن و مرد و پیر و جوان می‌کنند که بزرگ‌ترین جرمشان نوشتن بوده یا حرف زدن. بعد از کلی سر و صدا شخص اول مملکت یعنی بزرگ‌متخصص امور دینی، رسماً اقدام به دروغگویی می‌کند و آن کشتار را به اسرائیل و امریکا نسبت می‌دهد. برای خدایگان قدرت باید که قربانی داد. یکی از بله‌قربان‌گوها را [سعید امامی] در زندان واجبی می‌خورانند و همسرش [فهمیه دُرّی نوگورانی] را که نقل است با اهل بیت شما در رفت و آمد بوده برای رضای شخص شما آن‌قدر شکنجه می‌کنند که نه تنها به رابطه با اسرائیل اعتراف کرد، بلکه اعتراف کرد با چه کسانی چه کارها و با کدام انگشت انجام داده است. فقط نمی‌دانم چرا این اعمال را فیلم‌برداری و پخش می‌کنند. می‌خواهند زهر چشم بگیرند یا فیلم، مخصوص تماشای عموم تهیه شده تا همه ببینند که رهبر دروغ نمی‌گوید. و چون «ماهی از سر گُنده گردد نی ز دُم»، آن حاکم شرع! که دخترکی ١٦ ساله را با جعل و دروغ ٢١ ساله معرفی می‌کند و با إعمال نفوذ و حتا خارج از روال اعدام‌های همیشگی به سرعت به دار می‌کشد. وقتی که بوی قضیه در می‌آید و کارشناس دین مورد سؤال قرار می‌گیرد که چرا با این سرعت آن بخت برگشته را اعدام کردی، با وقاحت می‌گوید شهر ما در کنار دریاست و چیزی به آغاز هجوم مردم به دریا نمانده و من باید برای جلوگیری از فساد، از مردم زهر چشم می‌گرفتم. فرمانده نیروی انتظامی! با هجوم شبانه و پر سر و صدا و برای اولین بار در حضور نصفه نیمه دوربین تلویزیون با بی‌رحمی مثال‌زدنی اقدام به جمع‌آوری اراذل و اوباش! می‌کند.

وقتی که انسان‌هایی در بازداشتگاه‌ها کشته می‌شوند و تصاویر افراد نقابدار که با چوب مردم را می‌زنند و آفتابه به گردنشان می‌اندازد دوباره باعث معروفیت و به سر زبان آمدن نام ایران در دنیا می‌شود و حتا صدای خودی‌ها هم در می‌آید که آقا شما بعد از سی سال، قانون خودنوشته و حتا قوانین مجازات اسلامی را هم زیر پا می‌گذارید، سردار یک‌شبه می‌گوید اگر ما این کار را انجام نمی‌دادیم، با اعلام کوپنی شدن بنزین احتمال اغتشاش مردم را می‌رفت.

می‌بینید آقای خامنه‌ای همه این لطمات به دین و جامعه با تشنگی طبقه روحانی به قدرت آغشته است.

می‌دانیم که این مثال‌ها پایانی ندارد مخصوصاً از وقتی که احمدی‌نژاد با بوسیدن دست شما از امداد غیبی تشکر کرد، انگاری به اضافه تمام خرابکاری‌ها برای تسریع ظهور امام زمان، اجازه رسمی دروغگویی را هم گرفته، و دیگر کسی جلودارش نیست. هر چه به ذهنش می‌رسد به زبان می‌آورد و با اینکه سخنانش در تمام دنیا ضبط و پخش می‌شود، ساعتی نگذشته به راحتی آب خوردن انکار می‌کند و زورش را به خبرنگار و دانشجو می‌رساند به این جرم که شما چرا کر نیستید.

باعث تأسف است که در ایران ضرب‌المثل شده که «حرف راست را باید از کودک شنید» و یا «مستی و راستی». یعنی از ایرانی هوشیار بزرگسال نباید انتظار حقیقت را داشت. ولی حداقل دامن دین و تا اندازه‌ای روحانیت از آلودگی مصون بود. می‌گویم «تا اندازه‌ای»، چون دروغ مصلحت‌آمیز از گذشته‌ها هم مجاز شرعی بوده، ولی باز هم مثل امروز نبود. اگر مرحوم مطهری امروز زنده بود شاید دوباره کتابی در رابطه با «خدمات متقابل اسلام و ایران» و یا روحانیت ایرانی می‌نوشت.

آقای خامنه‌ای بیایید و قدر زمان باقی‌مانده را بدانید، تا زنده‌اید از نفوذ خود استفاده کنید و ولایت فقیه را از قانون اساسی حذف کنید و جایش بنویسید «کرامت انسانی، خدشه‌ناپذیر است». شما به دلیل تخصصتان بهتر از من از سرگذشت اسلام خبر دارید. بعد از رحلت پیامبر، مسلمانان صدر اسلام که محضر شخص پیامبر را درک کرده بودند نتوانستند برای تقسیم قدرت به توافق برسند که بابتش خون‌ها ریخته شد و دشمنی‌ها همچنان ادامه دارد. اگر درست به خاطر داشته باشم، بعد از فوت امام چهارم این مسأله گریبانگیر شیعه هم شده که نتیجه‌اش انواع فرَق شیعی است با تعدادی متفاوت از امام‌ها. و این اتفاق به سادگی می‌افتاد، یک پیشوا از دنیا می‌رفت و جانشینانش بر سر تقسیم قدرت به توافق نمی‌رسیدند. و این اتفاق در ایران هم افتاد، بعد از فوت آقای خمینی هم عده زیادی خانه‌نشین شدند. لابد خود را مانند حضرت علی می‌بینند که حقش را خورده‌اند ولی او سر در چاه می‌کند برای درد دل. و این نوع از اتهام‌زنی که هر کس دیگری را با بدنامان صدر اسلام یکی بداند هم که مُد روز است و گروه‌ها مخالفین خود را ابن سعد می‌نامند و موافقین را «*معجزه هزاره سوم*». به دلایل پیش‌گفته و هزاران دلیل دیگر، این نوع از کشورداری راهش جز به ترکستان ختم نخواهد شد و این حکومت نه به عاقبت‌بخیری حاکم می‌انجامد و نه به رستگاری جامعه. ولی اگر واقعاً اعتقاد دارید که باید جامعه را به فساد و ستم آلوده کرد تا امام زمان زودتر ظهور کند، از نصیحت به شما توبه می‌کنم.

بابا

۳۶-۴- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸

خون را بنا نبود بریزید، که ریختید و حد را بنا بود نگه دارید، که نگه نداشتید و حرمت را بنا بود حفظ کنید، که بی‌حرمتی کردید و با بی‌انصافی و بی هیچ عدالتی، حق ملتی را پایمال کردید

حداقل حق همسایگی ده بیست ساله و رفاقت چهل ساله با هاشمی را نگه می‌داشتید، یعنی واقعاً به هیچ رفیقی نیاز ندارید؟!

من نگران تغییر حکومت نیستم، نگران خون‌هایی هستم که ریخته خواهد شد، اگرچه اکنون نیز خون بر سنگفرش‌های خیابان نشسته است. از عاقبت ظلم بترسید!

باور نکنید که هماره و با هر ظلمی که بر مردمان برود، تسلیم و رام می‌مانند

اما از همه چیز مهم‌تر، این است که شما، با حرمت‌شکنی روحانیت و دانشگاه و ملت و مجلس و انقلاب و جمهوری اسلامی، خودتان را بی‌حرمت کردید

شترهای مرگ در کاخ و بیت رهبران هم می‌خوابند

اگر باد بکارید، توفان مردم را درو خواهید کرد

آقای خامنه‌ای؛
اظهارات امروز شما همه اتفاقات رخ‌یافته روزهای اخیر را متوجه حضرتعالی می‌کند. از سوی دیگر، دیروز اعلام شد که سرکار خانم رجایی، همسر شهید رجایی، نخست‌وزیر و رئیس‌جمور محبوب آیت‌الله خمینی را در حرم حضرت معصومه دستگیر کرده‌اند و وی را به زندان برده‌اند، چرا که او نیز مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر به ظلم و بی‌عدالتی که بر این ملت رفته است، اعتراض کرده بود و دولت تحت امر شما صدای او را هم نتوانست تحمل کند. حق نخست‌وزیر محبوب آیت‌الله خمینی و نخست‌وزیر سابق خودتان، بر اساس شواهد بسیار و قرائن بی‌شمار، در انتخاباتی پرشکوه و بی‌نظیر غصب شده و شما پیش از آنکه حتا پیرمردهای منصوب خودتان انتخابات را تأیید کنند، بی‌صبرانه بر دروغی بزرگ، مُهر تأیید زدید و با همین کار، هم از وظیفه قانونی‌تان تخلف کردید و هم شرط «عدل» را، که از شروط اصلی ولی فقیه است، زیر پا نهادید... اینها همه به کنار، سؤالی بزرگ‌تر مطرح است، شما می‌دانید چه می‌کنید؟ می‌دانید به کجا می‌روید؟

آقای خامنه‌ای!
مرا به عنوان یکی از نویسندگان سرشناس ایرانی می‌شناسند، برخی بر این کلمه «خوب» را هم می‌افزایند، یکی از اینها روحانی شریفی است که هفت سالی قبل که از زندان بیرون آمده بودم گفته بود «آقا گفته‌اند تو و فلانی نویسنده‌های خوبی هستید، چرا نمی‌نویسید؟» و این زمانی بود که تازه از زندان بیرون آمده بودم به جرم نوشتن و روزگارم به خاطر حفظ حرمت همان قلمی که خدای به آن قسم خورده بود و قاضی شما بی‌حرمتش کرده بود، ویران بود و هنوز هم بر این باور بودم که قلمم جز هدیه کردن لبخندی به ملت، شاید کاری دیگر هم بتواند بکند. خوانده بودم روایت شاعرانه و مسحورکننده عبدالفتاح عبدالمقصود را از زندگی «علی بن ابیطالب» و قصد کرده بودم که سه چهار سالی از زندگی‌ام را بگذارم برای نوشتن زندگی امام حسین.

این وسوسه تنها در من کافر نبود، که سرگذشت آن بزرگان را بسیاری از هم‌قبیلگان من نوشته‌اند، از همان عبدالفتاح عبدالمقصود بگیر تا شاعران و نویسندگان بزرگ ایران و عرب و حتا نویسنده بزرگ ایرانی مرحوم غلامحسین ساعدی که می‌خواست «مقتل» را بنویسد و ما همگی بیش از آنکه اهل شریعت باشیم، سرگشتگانی بودیم که با خدای خویش عاشقانه به مِهر و قهر بودیم، نه چون رفقای شما که بندگی و بردگی منش و روش‌شان در مواجهه با خدای است. من به قول آن پیر بینوا، بنده‌ای سر به راه نبودم، و راه بهشت مینوی من بر روی طوع و خاکساری دیگران نبود، اما جای آفتاب را می‌دانستم و کلمه را می‌شناختم و می‌دانستم که آن کسی می‌تواند راوی شرق باشد که خورشید عشق در دلش طلوعی کرده باشد، نه آنان که تمام روحشان را شب گرفته است و کلماتشان غروب می‌کند وقتی که روایت را آغاز می‌کنند. اما نشد، نشد و نشد آن کار که بشود. داروغگان و شحنگان دستگاه داغ و درفش چنان کردند که رخت بر بستیم از وحشت زندان سکندر و خراجات سنگین‌تان را هم تاب نیاوردیم و حالا گرفتاری ماست و این غول‌های بیابان. که می‌بینید هر چه باشند از آن راهزنان خیابانی چکمه‌پوش و چماق به دست شریف‌تراند.

باری، شرح خویش را دادن مقصد من نیست، اما بهانه‌ای است که فراموش نکنید که کدام کس با شما سخن می‌گوید. چند سالی قبل نیز کاری کرده بودید و من نیز به خشم چیزی نوشته بودم و اسباب زحمت برای من شد و چنان که گفته‌اند اسباب کینه برای شما. که می‌گویند کینه‌هایتان سخت است و از دل برون نمی‌رود، وقتی که آمد... و لابد باید که باز حکایت این روزها را می‌شنیدم و تصویرش را که در هر رسانه بازتابیده می‌دیدم و لب سکوت به دندان می‌گزیدم و راه خاموشی برمی‌گزیدم.... اما و اما، که این بار گوئی کار چنان از دست بشده است که سکوت معنا نمی‌دهد، وقتی سه میلیون نفر، نفرت‌شان از بی‌عدالتی و ظلم را در حد فاصل انقلاب و آزادی در سینه حبس می‌کنند و تنها به اشارت انگشت، داستان پیروزی دزدیده‌شده‌شان را می‌گویند.

خون را بنا نبود بریزید، که ریختید و حد را بنا بود نگه دارید، که نگه نداشتید و حرمت را بنا بود حفظ کنید، که بی‌حرمتی کردید و با بی‌انصافی و بی هیچ عدالتی، حق ملتی را پایمال کردید. پایمال کردید حق میلیون‌ها آدم را و بعد مرد دروغگوی شهر، بی‌شرمانه یک ملت بزرگ و شریف را «خس و خاشاک» نامید، همو که غلام حلقه‌به‌گوشی بود و خریدیدش، به قیمت فروختن همه آنان که از بزرگان آن قبیله بودند. نمی‌گویم که عقل، نمی‌گویم که عدل، نمی‌گویم که شرافت، نمی‌گویم که درایت، نمی‌گویم که هشیاری، نمی‌گویم که مصلحت‌داری، نه، اینها را بگذاریم و بگذریم، می‌پرسم که قیمت را چرا درست حساب نکردید؟

می‌گویند هر چیزی قیمتی دارد، و می‌گویند هر چه بگیری، چیزی می‌دهی. حساب نکردید این که می‌گیرید قیمتش چقدر است در مقابل همه آنچه می‌دهید؟ این غلام‌بچه‌ای که در بازار مکاره دروغ و فریب، مفت هم گران است، به چه قیمت خریدید؟ به قیمت سرشکستن و زبان بریدن و زخم زدن بر تن ملت خودتان؟ به قیمت کشته شدن خلقی شریف و مردمی آزاده که تنها حقشان را بر اساس قول خودتان می‌خواهند؟ به قیمت طعن و لعن و نفرین میلیون‌ها انسان که از ترس قداره‌بندهای چکمه‌پوش و ریشوهای بی‌ریشه قمه به دست و نفربرهای ضد شورش در سکوت راه می‌روند و هیچ نمی‌گویند تا حداقل در این ساعات سکوت، کمی به خودتان فکر کنید؟

این غلام‌بچه را خریدید به قیمت به آسمان رفتن صدای الله اکبر میلیون‌ها آدمی که حقشان را ظالمانه نقض می‌کنید؟ یک بی‌لیاقت بی‌ادب را چون موجودی وحشی به جان این ملت انداختید و سگان را رها کردید و سنگ‌های بنای حکومت خودتان را بستید و رئیس مجلس خبرگان‌تان را در حصر نگه داشتید؟ حداقل حق همسایگی ده بیست ساله و رفاقت چهل ساله با هاشمی را نگه می‌داشتید، یعنی واقعاً به هیچ رفیقی نیاز ندارید؟! شنیدم که گفته‌اید «آنان که به خیابان می‌آیند مسؤول جانشان خودشان هستند»، چرا؟ آیا خیابان‌های کشور، مُلک طلق مرحوم ابوی شماست؟ آیا مردم حق ندارند در خیابان‌های شهر از حقشان دفاع کنند؟

آقای خامنه‌ای!

شما که به آخرت اعتقاد دارید! نمی‌خواهم به روزهای محشری که در تهران به راه افتاده فکر کنید، به روز محشر آن جهان که باور دارید؟ نمی‌خواهم به آشکار شدن اسرار یک دروغ ساده‌لوحانه، که ملتی باورش نمی‌کنند و سرانجام آشکار خواهد شد، باور کنید، حداقل به «یوم تُبلی السرائر» که اعتقاد دارید؟ چطور می‌توانید در آن قیامتی که لابد باورش دارید با استاد و معلم‌تان آیت‌الله خمینی مواجه شوید و بگوئید که تمام اهل بیتش را از بیت‌تان راندید؟ و هر که او از خود می‌شمرد، جزو غیرخودی‌ها به شمار آوردید؟ چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید که در حکومت عدل شما همسر رئیس‌جمور محبوب او رجایی را زندانی کردید؟ چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید حق نخست‌وزیر او را که محبوب‌ترین رجل اجرایی کشور نزد آیت‌الله خمینی بود، انکار کردید و حق مرد صدیقی مانند موسوی را پایمال کردید و دروغگویی چاپلوس را به ناحق به جایش گماردید؟

چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید که هاشمی رفسنجانی را که امین‌ترین اصحاب خمینی بود، در حکومت‌تان دزد خواندند و فرزندانش را ممنوع‌الخروج کردند و شما هیچ نگفتید و خوشحال هم شُدید؟ چطور می‌توانید با سردارانی که برای دفاع از ایران در جنگ به شهادت رسیدند مواجه شوید و به آنها بگوئید که خانواده‌های آنان که امانت‌شان نزدتان بودند، از خود راندید و مشتی دروغگوی ریاکار را به آنها ترجیح دادید؟ چطور می‌توانید به آیت‌الله خمینی بگوئید که بهترین شاگردانش را در تنگنا گذاشتید و یک مشت روحانی قدرت‌طلب را تنها به این دلیل که شما را دوست می‌داشتند، بر آنان ترجیح دادید؟ لابد زمانی هست که تا پیش از آن روز به همه این سؤالات پاسخ بدهید. شاید به من بگویند که همچون منی که به هیچ چیز اعتقاد ندارم چرا نگران شمایم، نه، من نگران شما نیستم، فقط می‌خواهم بگویم که همه چیز به این آسانی تمام نخواهد شد. آنها که بارگه داد بودند، از ایوان مدائن‌شان هیچ نماند، شما می‌خواهید با این خیابان پاستور چه کنید؟

جناب خامنه‌ای!

در این روزها صداهایی در شهر بلند است.. بشنوید. سی سال قبل، مردی دیگر بر صندلی اقتدار این کشور نشسته بود که صدای ملت را دیر شنید، دیر شنید و وقتی شنید قول داد که انتخابات بعدی را عادلانه برگزار کند. اما کار به جایی رسید که برای یافتن گوری هم در این دنیای پُر قبرستان سرگردان بود. البته چنان کرده‌ایم و کرده‌اید که مردمانی برایش دایم آرزوی آمرزش می‌کنند و صد بار توبه می‌کنند که چرا چنان کردند. اما وقت، همیشه نیست. گاهی پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد. وقتی توفان آغاز شد، نه از تاک، نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان. من نگران تغییر حکومت نیستم، نگران خون‌هایی هستم که ریخته خواهد شد، اگرچه اکنون نیز خون بر سنگفرش‌های خیابان نشسته است. از عاقبت ظلم بترسید!

ظلم را مردمان برنمی‌تابند، آتش‌شان می‌زنید، زبانه می‌کشند؛ می‌زنیدشان، فریاد می‌زنند؛ بر سرشان می‌ریزید، رودی می‌شوند و جاری می‌شوند و کاری می‌شود که دیگر از هیچ کاره‌ای هیچ کاری نیاید. با ظلم حکومت کردن نمی‌شاید. شاید گفتنش بد نباشد و این سخن را هرگز فراموش نکنید که آن بیت، حِصن حَصینی نیست که تا ابد آباد بماند و آن حرم را چنان محترم نگاه نداشته‌اید که وقتی شمشیردارتان همه را بزند، مردمان، مقیم حرم بمانند. حکومت جمهوری اسلامی از مسیری دشوار گذشته است، باور نکنید که هماره و با هر ظلمی که بر مردمان برود، تسلیم و رام می‌مانند. در این انتخابات، از صد نفر از بزرگان همین حکومت، حداقل هفتاد نفرشان پشت سر میرحسین موسوی بودند و به زحمت بیست نفرشان پشت سر احمدی‌نژاد، مردم به موسوی رأی دادند، شما با تأیید تقلب بزرگ انتخابات چنان کردید که هفتاد درصد حکومت هم توسط خودتان حذف شده است. بترسید که اگر هر فرمانی بدهید، حتا اعضای نزدیک به شما هم امرتان را مُطاع ندانند.

آقای خامنه‌ای!

آنچه در این انتخابات رخ داد، تنها یک دروغ بزرگ نبود. دروغی چنان بزرگ و موهن که اثباتش از انکارش بسیار ساده‌تر است. آنچه مردم را عصبانی کرد و به خیابان کشید، وقاحت و بی‌شرمی بی‌حد رئیس‌جمور در انکار همه واقعیت‌ها جلوی دوربین تلویزیون بود، او بدون اینکه به شعور مردم احترام بگذارد، حتا به قدرت محاسبه ریاضی مردم هم بی‌احترامی کرد. آنچه در این انتخابات مردم را عصبانی کرد، این بود که رئیس‌جمور این‌قدر ارزان رأی و فکر مردم را می‌خواست بخرد. آنچه در این انتخابات مردم را عصبانی کرد، این بود که او به چشم مردم هم دروغ گفت و به آنان گفت چیزی را که می‌بینند اتفاق نیفتاده است. آنچه در این انتخابات اتفاق افتاد این نبود که چرا در شمارش آرای مردم تقلب شد، این بود که چرا آرای مردم اصلاً شمارش نشد. آنچه مردم را عصبانی کرده است، این است که رئیس‌جمور میلیون‌ها ایرانی، مخالف خودش را «خس و خاشاک» نامیده است. آقای خامنه‌ای! ما آدمیم، خس و خاشاک نیستیم.

از سوی دیگر، آنچه در این انتخابات رخ داد، این بود که بعد از ۲۸ سال به روی جمعیت خیابانی شلیک شد، فقط به خاطر اینکه آنان حق قانونی‌شان را می‌خواستند. پلیس، مردمی را کُشت که در کمال سکوت و آرامش، چهار ساعت در خیابان راه رفته بودند. شوربختانه دولت در این چهار سال آن‌قدر پول نفت داشته است که همه اراذل و اوباش را به لباس شخصی‌های دولتی تبدیل کرده است. آنها هستند که با قمه و باطوم به جان مردم افتاده‌اند.

در این انتخابات، حرمت شهدای جنگ هم شکسته شد، حرمت کسانی که مردم آموخته بودند که آن بزرگان فداکار، حافظ ناموس مردم بودند. در این انتخابات، حرمت روحانیت و مرجعیت هم شکسته شد. ما به این حرمت نیاز داشتیم و داریم، همیشه باید خانه‌ای باشد که بتوان از دست ظلم به آن پناه برد. آنچه در این انتخابات رخ داد، این بود که به ٢٦ سال از زندگی سی ساله جمهوری اسلامی و به تمام رهبران آن، جز شخص شما، بی‌احترامی شد. و البته تاریخ به یاد ندارد که حکومتی چنین با خود بی‌رحمی کرده باشد، تنها به خاطر اینکه انتخاب شخصی دیگر را تاب

نمی‌آورد. آقای عزیز! آنچه بی‌حرمت شد چنان بزرگ است که براحتی نمی‌توان از آن گذشت. اما از همه چیز مهم‌تر، این است که شما، با حرمت‌شکنی روحانیت و دانشگاه و ملت و مجلس و انقلاب و جمهوری اسلامی، خودتان را بی‌حرمت کردید، آیا ادامه عمر دولت احمدی‌نژاد ارزش این همه بی‌حرمتی را داشت؟ آیا به خاطر این دولت بی‌لیاقت که هر روز میلیون‌ها نفر نفرینش می‌کنند، تا کجا حاضرید بمانید؟

آقای خامنه‌ای!

بسیاری از سرداران جنگ، بزرگانی‌اند که حاضر نیستند دروغی به این بزرگی را بپذیرند، آنها اوباش گردن‌کلفت نیروی ضد شورش نیستند که مثل سگ هار به جان ملت بیفتند، مطمئن باشید در روزی که دور نیست، آنان در کنار مردم خواهند ایستاد. آنانی که بخشی از جانشان را برای دفاع از ملت فدیه کرده‌اند، روبه‌روی ملت نمی‌ایستند. کارکنان دولت نیز غلامان حلقه‌به‌گوش رئیس‌جمور نیستند، حتا به کارکنان وزارت اطلاعات‌تان هم اعتماد نکنید، آنها هم حاضر نیستند از دروغی به این بزرگی دفاع کنند. و از همه مهم‌تر ملتی هستند که راه خیابان‌ها را یاد گرفته‌اند. این ملت دیگر از هیچ‌کس نمی‌ترسند.

متأسفانه یا خوشبختانه چنان راه حضور همه رسانه‌ها را بسته‌اید که دیگر هیچ صدایی جز صدای ملت در شهر شنیده نمی‌شود. نه صدای آمریکا، نه صدای انگلیس، نه صدای اسرائیل و نه حتا صدای روشنفکران، فقط صدای پارازیت دولت، حاکم بر رسانه‌هاست. اما صدای مردم، بلند است، بلند تا آسمان. به چه زبان باید بگویند؟ در شعارها می‌گویند، نمی‌شنوید؟ سه میلیون نفر با سکوت و انگشت‌های نشانه شده حرف می‌زنند، نمی‌شنوید؟ بر کاغذهایی که در دستشان است، می‌نویسند، نمی‌خوانید؟ بر دیوارهای شهر نظرشان را نوشته‌اند، نمی‌بینید؟ آیا شب‌ها صدای «مرگ بر دیکتاتور» و «الله اکبر» را نمی‌شنوید؟ چگونه باید بگویند تا بشنوید؟ آنان حق‌شان را می‌خواهند، آنها به مردی که یک سال وزیر خارجه و هشت سال نخست‌وزیر دوران جنگ و بیست سال عضو مهم‌ترین ارکان قدرت بود، با شادمانی تمام رأی داده‌اند و حالا هم حاضرند تا پای جان از رأی‌شان دفاع کنند. آنها برای دفاع از عدالت، شهید داده‌اند. نمی‌بینید؟

کاری که باید بکنید کاری ساده است، باید حق مردم را به آنان برگردانید، همان چیزی که هر انسان شریفی از آن دفاع می‌کند. انتخابات را باید باطل کنید تا مردم آزادانه انتخاب‌شان را بکنند. این، همه چیزی است که مردم می‌خواهند، اگر این را ندهید، آن وقت ممکن است مجبور بشوید چیزهای بزرگ‌تری را بدهید. مردم ایران با شنیدن خطبه‌های نماز جمعه شما عصبانی و خشمگین شده‌اند ولی متانت‌شان را از دست نمی‌دهند، آنان به راهپیمایی‌های گسترده‌شان ادامه می‌دهند.. آنها بدون نفرت و خشم، حق‌شان را می‌گیرند. آقای خامنه‌ای! مردم بزرگوار ایران، قدرتمندتر از آن هستند که فرض می‌کنید، آنها به خیابان آمده‌اند، در خیابان می‌مانند، حق‌شان را می‌گیرند و شما را هم سر جای خودتان می‌نشانند.

در جهان گورستان‌های بی‌شماری است که در آن مردانی خفته‌اند از قبیله سیاست، که چیزی شبیه به همین حرف‌های شما را زده‌اند، آنان یک چیز را فراموش کرده بودند، و آن اینکه شترهای مرگ در کاخ و بیت رهبران هم می‌خوابند. هیتلر و استالین و پل پت و لنین و شاه و آیت‌الله خمینی مُردند، شما هم بالأخره می‌میرید. وقتی مرگ بزرگان فرا می‌رسد دو واکنش در عموم مردم ایجاد می‌شود، گروهی بر مزار مرد بزرگ می‌گریند و گروهی دیگر نفرینی ابدی را نثارش می‌کنند.

آقای عزیز!

تا مرگ نرسیده است و دچار نفرین ابدی مردم نشدید، حرفتان را پس بگیرید و بگذارید همان خامنه‌ای معمولی باشید، آدمی که مردم او را یک آدم بی‌قدرت، پرکینه و بدون موضع مشخص می‌دانند، یک رهبر ضعیف که شاید بشود تحملش کرد. اما اگر هوس کنید که ادای بزرگ‌تر از خودتان را در بیاورید و دستور کشتن بدهید، ما باورتان نمی‌کنیم، شما این‌کاره نیستید برادر. مردم هم این‌قدر ترسو نیستند، مردم ایستاده‌اند و اگر باد بکارید، توفان مردم را درو خواهید کرد.

ابراهیم نبوی

۲۹ خرداد ۱۳۸۸

۳۷-۴- نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۱ تیر ۱۳۸۸

هو العلی الکبیر

جناب آقای سید علی خامنه‌ای، نمی‌دانم با چه زبان و از کدامین ظلم و جنایتی با شما سخن بگویم که مشفقان و دلسوختگان ملت نگفته باشند؟ در نظام متمرکز و مطلقه‌ای که همه راهها منتهی به رأی و تصمیم شخصی شما گشته، نامه‌های ناصحانه متعددی در ارتباط با تقلب انتخاباتی و سرکوب خونین معترضین به جنابعالی نوشته شده که هیچکدام هم پاسخی دریافت نکرده‌اند. بنده نیز امیدی ندارم این نوشته از کانال‌های کنترل‌شده ارتباطی بیت بگذرد و به رؤیت شما برسد، با این حال، بنا به وظیفه ملی و دینی خود نکاتی را یادآور می‌شوم.
در نظام ولایت مطلقه فقیه، شما و تئوریسین‌های این تِز مدعی هستید مشروعیت خود را نه از آراء اکثریت مردم، بلکه از پیوند به ولایت اهل بیت مطهر پیامبر مکرم اسلام می‌گیرید. سرسلسله ولایت و عرفان در مکتب تشیع امیرالمؤمنین علی(ع) است که دیدگاه سیاسی خود و معیارهای مطلوب حکومتی را در «عهدنامه‌ای» که به «منشور حکومت اسلامی» شهرت یافته، تدوین کرده است. عهدنامه‌ای که برای اداره سرزمین بزرگ مصر به «مالک اشتر» سپرده تا در مأموریت خطیر خود به عدالت رفتار کند. بنا بر این، بر آن شدم عملکرد شما در وقایع خونبار اخیر را در عرضه به این منشور، که تبلور عصاره تجربیات حکومتی نخستین امام مکتب تشیع است، مورد ارزیابی و مقایسه قرار دهم. گرچه این نکات را بهتر از من می‌دانید، اما خواستم به مصداق: «فذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین»، هرچند خوشایند شما و چاپلوسان نباشد، هم یادآوری کرده باشم، و هم به کسانی که ولایت شما را از سنخ همان ولایت می‌دانند، تفاوت زمین تا آسمان را به توفیق حق نشان دهم.

الف – بدبینی ملت به رهبری

جناب آقای خامنه‌ای، میلیون‌ها ایرانی آزاده، به حق یا باطل، شما را در حوادث اخیر به خاطر حمایت بی‌دریغتان از رئیس‌جمور و تقلب آشکار انتخاباتی همکاران او، عامل اصلی تشنجات و کشتارها می‌دانند و سیاست‌های یک‌طرفه و استبدادی شما را محکوم و عدالت و صلاحیت رهبری‌تان را انکار می‌کنند. جنابعالی مسلماً چنین قضاوتی را بر نمی‌تابید، اما مدعی پیروی از کسی هستید که (در همان عهدنامه) فرمود:
«اگر ملت بر تو گمان ستمگری بَرَد (حکم ترا ظالمانه بشمارد)، عذر خویش را با شفافیت تمام برای آنها بیان کن و بدگمانی مردم را با دلائل روشن از خود دور ساز. مسلماً در این (تمکین به حقوق و حاکمیت مردم) ریاضتی است که باید بر خود دهی، و رفاقتی است با مردم، و رسیدنی است به آرمانت که باید برپا داشتن مردم در راه حق باشد.» (بند ۱۳۰ عهدنامه).

اما شما جز تأیید شتابزده صحّت انتخابات پیش از زمان قانونی آن و مردود شمردن ادعای مخالفین بر تقلب در امانتِ آراء، نه تنها هیچ دلیل و منطقی جز پافشاری بر درستی و «شیرینی»! آن ارائه ندادید، بلکه نیروهای سرکوب تحت فرمانتان را از «تلخی» عواقب کشتار منع نکردید. در حالی که باید به جای تهدید و توبیخ، با عدالت و انصاف و عذرخواهی از ملت، آنها را آموزش و رشد می‌دادید.
با وجود بسته شدن خبرگزاری‌ها و همه امکانات و ابزار رسانه‌ای قابل کنترل، برای بی‌خبر نگه داشتن توده‌های مردم از سرکوب سازمان‌یافته حاکمیت، به نظر نمی‌رسد برای شما محدودیتی برای آگاهی از عوارض این قلع و قمع باشد. آیا هرگز گزارش و عکسی از شهدا و مجروحین وقایع اخیر را به سمع و نظر شما رسانده‌اند؟ آیا می‌دانید نزد خدا و خلقش، به عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی و مسؤول مستقیم آنها پاسخگوی در دنیا و آخرت هستید؟ از دو حال خارج نیست: یا می‌دانید، یا نمی‌دانید. این سؤال را رهبر سلف شما در آستانه انقلاب از شاه کرد. آیا به یاد نمی‌آورید!؟
اختلاف میان مقام رهبری و ملت، امری بسیار طبیعی و عادی در سایر کشورهاست، در نظام ولایت فقیه، همواره این مردم هستند که صغیر و مهجور و محتاج سرپرستی هستند و حق، همیشه با رهبری است و نظر او «فصل‌الخطاب» و «حکم حکومتی»اش حذف‌کننده هر حرکت فکری است. اما در همان «عهدنامه»، در تنازع احتمالی رهبر با ملت (مشابه چنین حوادثی)، تصریح شده است طرفین موظفند به کتاب و سنت (قانون) مراجعه نمایند و رهبری هیچ حق ویژه‌ای بر دیگران ندارد (بندهای ٦٣ تا ٦٥).

جناب آقای خامنه‌ای، اینک متأسفانه میان شما و بخش عظیمی از ملت، اختلاف و فاصله‌ای عمیق افتاده است که در صورت لجاجت و بی‌اعتنائی به حقوق مردم، می‌رود خدای ناکرده به جنگی داخلی و برادرکشی منتهی شود، آثار چنین فتنه‌ای که تا ابد بر پیشانی عاملان آن باقی می‌ماند، نام نیکوئی از شما باقی نمی‌گذارد.
توجه‌تان را به تصویر زشتی از این اوضاع در فرازی دیگر از عهدنامه جلب می‌کنم:

«اگر ملت بر رهبری چیره گردد (نظام مدیریت، گسسته شود) یا رهبری به ملت ستم کند، در این هنگام، اختلاف کلمه پدید می‌آید و نشانه‌های زورگوئی قدرت آشکار می‌گردد، فریبکاری‌های دینی زیاد می‌شود، عمل به سنت‌های نیکو متروک می‌ماند، هر کس به دلخواه عمل می‌کند، احکام، معطل می‌ماند، دردها و بیماری‌های (جسمی و روحی) مردم افزون می‌شود، هیچ‌کس از پایمال شدن حق بزرگ و رواج امور باطل، بیمی به دل راه ندهد (بی‌تفاوتی مردم). در این هنگام، نیکان به خواری و بدکاران به عزّت می‌رسند.» (خطبه ١٦٠).

ب– انتقاد به رهبری

جناب آقای خامنه‌ای، علی(ع) که شما سالی را به یاد او نامگذاری کردید، در همان آغاز خلافت، صریحاً مردم را به حق‌گوئی (انتقاد) از خود و نظردهی (مشورت) دعوت و تأکید کرد: «من بالاتر از این نیستم که اشتباه نکنم، مگر آنکه خدا کفایتم کند» (خطبه ٢١٦) و در متن عهدنامه معروف خود به مالک هشدار داد:
«باید نزدیک‌ترین وزیرانت از نظر قرب مقام، کسی باشد که بیش‌ترین حرف تلخ حق را به تو می‌زند و آنگاه که عملی از تو سر می‌زند که خدا از اولیائش ناخوش دارد، کم‌ترین یاری را به تو می‌رساند،... همکارانت را به جد بیاموز تا تو را ستایش و بی‌جهت تجلیل نکنند.» (بند ٣٣)

شما اگر در حوادث اخیر به جای دستگیری گسترده رهبران گروه‌های سیاسی و صاحب‌نظران دلسوز مُلک و ملت، از بیم واهی بهره‌برداری از نیروی خشم ملت، و اعتمادتان به تحلیل‌های اطرافیانتان، طبق فراز زیر با آنان گفتگو و رایزنی می‌کردید، آیا به صلاح خودتان و مُلک و ملت مظلوم نبود؟
«تا آنجا که می‌توانی با دانایان و حکیمان (کارشناسان) در تثبیت آنچه امور کشور را به اصلاح و مردم را به پا می‌دارد، مذاکره کن.» (بند ٤٠)

رهبران فکری و سیاسی مردم که جای خود دارد، شما طبق این عهدنامه وظیفه دارید بخشی از اوقات هفته را به شنیدن نظریات کسانی که به شما انتقاد دارند، اختصاص دهید:
«باید قسمتی از اوقات خویش را به کسانی که مطالباتی از خودت دارند اختصاص دهی و در مجلسی عمومی که نهایت تواضع را به خاطر خدا انجام می‌دهی، بدون حضور نیروهای نظامی، حراستی (امنیتی) و پلیس، شخصاً حضور یابی تا گویندگان (شاکیان) بدون لکنت زبان با تو سخن بگویند، که من از رسول خدا، نه یکبار، که به کرات شنیدم که می‌فرمود: هرگز نظامی را که حقِ ضعیف بدون لکنت زبان از قوی ستانده نمی‌شود، نمی‌توان نظام مقدس (پاک و مبرای از عیب) شمرد...». (بندهای ١٠٩ تا ١١١)

جناب آقای خامنه‌ای، هواداران شما با کدام معیار، حکومتی را که مطالبه امانت در آراء انتخابات را با ضرب و شتم و ابزار قتاله پاسخ می‌دهند، نظام مقدس!! می‌شمارند؟ شما وقتی کارهای بزرگ را به اشخاص کوچک می‌سپارید، برای حفظ موقعیت خود از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کنند. به راستی منطق شما در حمایت مستمر از آقای احمدی‌نژاد، که مملکت را با عملکردش در آستانه نابودی قرار داده، جز نزدیکی به افکار خودتان، آنچنان که در نماز جمعه گفتید، چیست؟ نمازی که فرصت استثنائی خدائی بود تا جامعه را با قبول تقلب و قضاوت منصفانه خودتان به آرامش بیاورید. اما در «عهدنامه علی» آنگاه که ضوابط گزینش کارگزاران را: «داشتن تجربه، حیاء، خانواده صالح، سابقه در اسلام پیشگام (نه متحجر)، اخلاق کریمانه، بی‌طمعی مالی، عاقبت‌اندیشی و...» تبیین می‌کند به گونه دیگری توصیه شده است:
«کارگزارانت را پس از آزمایش به کار بگمار، نه با تمایل شخصی و رأی فردی. که این شیوه ظلم است و خیانت (به ملت).» (بند ٧٢)

ج– سرکوب مخالفین

کشتارهای فجیعی که در برخورد با دانشجویان و یا در تظاهرات مسالمت‌آمیز خیابانی در حوادث اخیر توسط نیروهای تحت فرمان مستقیم و غیرمستقیم شما رخ داده است، تماماً حکایت از عزم راسخ آن مقام در قلع و قمع مخالفینی می‌کند که جز تجدید انتخابات مهندسی‌شده،

درخواست دیگری ندارند. گویا فدا شدن هزاران نفر برای به کرسی نشاندن تصمیم رهبری و نادیده گرفتن میلیون‌ها درخواست منطقی، اهمیتی در نظام ولائی شما ندارد!؟

اگر از خاطر نبرده باشید، ٥٦ سال قبل در بیدادگاه نظامی شاه، وقتی مرحوم طالقانی و سایر سران نهضت آزادی محاکمه می‌شدند، مهندس بازرگان پس از دریافت محکومیت ده‌ساله خود خطاب به تیمسار «قره‌باقی» رئیس دادگاه گفت:

«ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون و به شیوه مسالمت‌آمیز با شما سخن می‌گوئیم. با محکوم کردن ما ملت خاموش نمی‌شود، بلکه با زبان دیگری با شما سخن خواهد گفت.»

ده سال بعد حرکت‌های چریکی در جنگل‌های «سیاهکل» و عملیات مسلحانه شهری جایگزین مبارزات مسالمت‌آمیز پارلمانی شده بود. تشکیلات شما استثنا نیست و قوانین الاهی، شیخ و شاه نمی‌شناسد.

شما این سخت‌سری و قاطعیت را به نفع نظام ولائی می‌دانید، اما در فراز دیگری از منشور حکومتی علی(ع) نظر دیگری عنوان شده است:

«ترا هشدار می‌دهم درباره خون‌ها (جان مردم) و خون‌ریزی به ناحق. زیرا هیچ عاملی بیش از کشتار به ناحق موجب بروز نابسامانی‌های اجتماعی (نقمت) و پی‌آمدهای تخریبی عظیم و زوال و بریده شدن مدت (حکومت) نمی‌گردد.... مبادا پایه‌های سلطنت خویش را با ریختن خون حرام تقویت کنی که چنین شیوه‌ای نه تنها موجب تضعیف و سستی ارکان حکومت، بلکه زوال و انتقال آن (به نظامی دیگر) می‌شود.» (بند ١٤١)

جناب آقای خامنه‌ای، شما که اجازه نمی‌دهید خبرنگاران داخلی و خارجی از صحنه‌هائی که هوادارانتان آفریده‌اند، فیلم و گزارشی تهیه کنند، آیا مستقل از فضا و فیلتری که پیرامونتان ایجاد کرده‌اند، هرگز فرصت کرده‌اید نیم‌نگاهی به عکس‌ها و فیلم‌هائی که جوانان جسور با موبایل‌های خود از جنایت‌های مأمورانتان گرفته‌اند بیندازید؟ آیا حمله نیروهای سرکوبگر در لباس شخصی را که همچون گرگ به جان جوانان برومند وطن افتادند دیده‌اید؟ مگر امام علی(ع) در همان عهدنامه هشدار نداده بود:

«مبادا، همچون درندگان به جان مردم افتاده و خوردنشان را غنیمت بشماری. آنها از دو حال خارج نیستند: یا برادر دینی تواند و یا همنوع تو.» (بند ٩ و ١٠).

البته شما در نماز جمعه با فرافکنی زیرکانه‌ای، مسؤولیت این جنایت‌ها را به گردن «تروریست‌های نفوذی»! انداختید که در پوشش تظاهرات خیابانی، ضربات تروریستی خود را وارد می‌کنند. عجبا، چگونه است که تروریست‌ها اهداف خود را همواره از میان دانشجویان معترض دانشگاه‌ها و در میان مردم عادی انتخاب می‌کنند!؟

گفتید: «اینکه بروند دانشگاه و جوان دانشجوی مؤمن و حزب‌اللهی را آنهم با شعار رهبری مورد تهاجم قرار دهند، دل انسان را واقعاً خون می‌کند»!

اگر چنین احساسی، صادقانه است، چرا برای یکبار هم که شده دستور نمی‌فرمائید نیروهای انتظامی شما با نیروهای رسمی با لباس شخصی، برخورد و آنها را دستگیر کنند؟

امام علی به مالک اشتر، با آنکه مطمئن‌ترین یاور او بود، در دفاع از حقوق مردم تازه‌مسلمان مصر و پرهیز او از اتخاذ شیوه‌های خشن در برخورد با مردم فرمود:

«اگر به خطا کسی را کشتی یا تازیانه‌ات، یا شمشیرت، یا دستت در عقوبت از حدّ گذرانید، یا با مشت و بالاتر از آن، به ناخواسته مرتکب قتلی شدی، نباید گردن‌کشی و غرور قدرت تو مانع آید که خون‌بهای مقتول را به خانواده‌اش بپردازی.»

جناب آقای خامنه‌ای، در نظام ولایتی شما خون‌بها که پیش‌کش! جنازه جوانان را هم به خانواده‌هاشان به راحتی تحویل نمی‌دهند تا بر آنان عزاداری کنند!؟ این است رأفت و عطوفت اسلامی ادعائی شما!

شما با تحریک عواطف مذهبی نمازگزاران، بخش عظیمی از ملت را فریب‌خوردگان یا وابستگان به بیگانه شمرده و مرتکب ظلم عظیمی می‌شوید. شما ناله و نفرین مادران داغدار و فرزندان شکنجه‌شده آنان را نمی‌شنوید، اما در نظام خداوندِ سمیع و علیم، ناله والدین «ندا»های مقتول بدون جواب نمی‌ماند.

(بند ١٩) هیچ عاملی برای تغییر نعمت‌ها (راحت و رفاه و امنیت و آزادی) در جامعه و شتاب گرفتن نقمت‌ها (نومیدی، اعتیاد، فساد، فحشاء و...) مؤثرتر از قدرت گرفتن یک حکومت بر پایه ظلم نیست. زیرا خداوند شنوای دعای شکنجه‌دیدگان و در کمین ستمگران است.

د– شخصیت‌پرستی مشرکانه

جناب آقای خامنه‌ای، ملت ما در انقلاب سال ۵۷، از طاغوت زمان که نماد طغیان استبدادی یک فرد بود، نجات یافت و به حاکمیت ملی رسید. اینک پس از ۳۱ سال، گرچه ظواهر و عناوین، عوض شده، اما همچنان در بر همان پاشنه می‌گردد و اکثریت ملت در نظام ولایت مطلقه و شورای نگهبان و سایر نهادهای وابسته، از حاکمیت خود محرومند. شیوه‌های شخص‌پرستی و بت‌سازی مشرکانه از مقامات و تملق و چاپلوسی، سکه رایج زمانه است و برخلاف امام علی که در طرد و دفع متملقین فرصت‌طلب از هیچ فرصتی دریغ نمی‌کرد، متأسفانه دیده نمی‌شود مقام رهبری ابراز برائتی از چنین چاپلوسانی کرده باشند. گویا این فراز زیر از عهدنامه به کلی فراموش شده است:

«هرگاه از اقتدار خویش احساس ابهت و اوج خیال (در آسمان جاه و مقام) کردی، نگاهی به عظمت ملک خداوند بر بالای سرت بیفکن و قدرت او را بر خویش، که فاقد آنی، در نظر بگیر. با چنین به خود نگریستنی، سرکشی تو تسکین می‌یابد، تند و تیزی تو فرو می‌کاهد و عقل و خِردی که از تو گریخته باز می‌گردد.» (بند١٤).

ر– عدالت‌پروری

انتظار ملت از شما چیزی جز انصاف و عدالت و ترجیح حقوق ملت بر تمایلات خودتان نیست، شادمانی شما نیز، آنچنان که در عهدنامه آمده است، نباید جز اجرای عدالت و جلب رفاه و رضایت مردم باشد. این سخنِ امامی است که یکسره از ولایت او داد سخن می‌دهید:

«بهترین مایه شادمانی رهبران باید به پا داشتن عدالت در شهرها و پدیدار شدن دوستی (طرفداری) ملت باشد و چنین دوستی حاصل نمی‌شود، مگر با خوش‌بینی‌شان و این نیز حاصل نمی‌شود جز با گردآمدنشان پیرامون مسؤولین امور و سنگین نشمردن بار دولت آنها بر دوش خود و ترکِ آرزوی سر آمدن دوران زمامداری‌شان.» (بند۵۸).

جناب آقای خامنه‌ای، پایان‌بخش نامه خود را مقدمه عهدنامه امام علی قرار می‌دهم، مقدمه‌ای که به هنگام اعزام مالک اشتر به سرزمین فراعنه، نوشته شده است:

«ای مالک، بدان که تو را به سرزمینی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت‌ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. و مردم در کارهای تو به همان چشمی می‌نگرند که تو در کار رهبران پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان می‌گویند که درباره آنان می‌گوئی و نیکوکاران را از آنچه خدا بر زبان مردم جاری می‌سازد توان شناخت.»

میهن عزیز ما بیش از ۲۵ قرن است در سلطه سلسله سلاطینی، عموماً ستمکار زیسته است، زمان زیادی ندارید تا قضاوت بندگان خدا را عوض کنید. آریامهر!! آنگاه صدای انقلاب مردم را شنید که فریاد «مرگ بر شاه» همه فضای شهر را پر کرده بود. به نصیحت امیرمؤمنان گوش دل بسپارید که فرمود:

«کفایت کار مردم به عهده تو قرار گرفته و خداوند ترا در رفتارت با ملت امتحان می‌کند. پس خود را در جنگ با خدا قرار مده که قدرتی در برابر انتقام او نداری و نیز بی‌نیاز از عفو و رحمتش نیستی.» (بند۱۱).

«... و ما أرید أن أخالفکم إلی ما أنهیکم عنه إن أرید إلا الاصلاح ما استطعتُ و ما توفیقی إلا بالله علیه توکلتُ و إلیه أنیب» (هود ۸۸).

۳۸-۴- نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸

پسرم در سال ۵۷ در میدان ژاله کشته شد و نوه‌ام بعد از تظاهرات اخیر ناپدید شده

خداوند تبارک تعالی دو پسر به من عطا نمود که آنها را حسن و حسین نامگذاری کردم؛ حسن ۲۲ ساله به ندای رهبرانی که یکی از آنها حضرتعالی هستید، روز ۱۷ شهریور ۵۷ به میدان ژاله رفت تا به همراه سایر همفکرانش بر علیه رژیم شاه تظاهرات کند.
در تجمعی که برای آن مجوز نداده بودند حاضر شد و عوامل سفاک شاه به ادعای آنکه تجمع، غیرقانونی است با جمعیت برخورد کردند و حسن شهید شد.
تا چند روز قبل، شاه را عامل ریختن خون فرزندم می‌دانستم.
چند روز قبل نوه ۱۹ ساله‌ام، پسر حسین که پدرش او را به یاد عموی شهیدش حسن نام گذاشته بود، به ندای رهبرانی به خیابان انقلاب رفت تا به همراه همفکرانش بر علیه حقی که از کف داده بود، تظاهرات کند.
در جمعی که برای آن مجوز نداده بودند حاضر شد و عواملی به ادعای آنکه تجمع، غیرقانونی است با جمعیت حاضر برخورد کردند و حسن دیگر به خانه برنگشت. حال که شما فرموده‌اید مسبب خون‌های ریخته‌شده دعوت‌کنندگان مردم به خیابان‌ها هستند، باید گفت:
رهبر محترم کشور!
قبول فرمائید که یک بام و دو هوا نمی‌شود. اگرخونخواهی از دعوت‌کننده تظاهرات، صحیح باشد، پس من بایستی خونخواهی پسرم که در ۱۷ شهریور ۵۷ خونش ریخته شد را از شما مطالبه کنم و اگر خونخواهی از سردمداران حکومتی که به مخالفین خود حتا اجازه ابراز مخالفت در یک تظاهرات آرام را هم نمی‌دهند، صحیح باشد، پس خونخواهی نوه ۱۹ ساله‌ام از شما فقط معنی می‌دهد و لاغیر.

دوم تیر ماه ۸۸
علی کاظمینی

۳۹-۴- نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸

چرا «جمهوریت»، پیش پای احمدی‌نژاد «قربانی» شد؟!

نیروهای تحت امر شما از «خط قرمز» ناموس مردم، یعنی «رأی» و «جان فرزندانشان» عبور کردند، انتظار نداشته باشید خانواده میلیونی «ندا» از «خطوط قرمز» متعددی که برای مردم ترسیم کرده بودید، عبور نکنند

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!
با سلام

خطبه‌های نمازجمعه حضرتعالی، هرگونه امیدی را برای احقاق حق از «نامزد مورد ظلم واقع شده» و حفظ امانت مردم، تبدیل به یأس کرد. از حکمت و ایمان و عدالتی که «شایسته و بایسته رهبری» یک نظام دینی است، بسیار بعید بود تنها «یک روز» بعد از برگزاری انتخابات، نتیجه آن را عجولانه تأیید کنید. به نامزدهای معترض اجازه ملاقات ندهید. به اعتراضات آنها و مردم، بی‌توجه باشید. در مقابل دستگیری نخبگانی که به قول شما «مرجعیتی» در میان مردم دارند و شاید می‌توانستند در کنترل اوضاع کمک کنند، سکوت کردید تا کار به جایی برسد که امروز رسیده است.
از یک رهبر دینی که باید شرائط فوق‌العاده‌ای داشته باشد، این تعجیل، بعید است که از فردای انتخابات و حتا قبل از پایان شمارش آراء، «نتیجه» آن را تأیید کنید. و قبل از اتمام موعد قانونی ده روزه شورای نگهبان برای بررسی شکایات، در خطبه‌های نمازجمعه به طرفداری آشکار از «نامزد پیروز اعلام شده» بپردازید و از نزدیکی نظراتتان با ایشان سخن بگویید. از «تدبیرهای بایسته» رهبر یک کشور بسیار بعید بود نامزدهای معترض را «پیشاپیش» از هر اقدام قانونی ناامید کنید و با بزرگنمایی فاصله یازده میلیونی دو نامزد، امکان هرگونه تقلبی را محال بدانید و در عین حال، تظاهر بفرمایید که نامزدها اعتراضشان را قانوناً پیگیری کنند! جای تعجب است که مردم معترض و نامزدهای مورد ظلم واقع شده را تهدید می‌فرمایید که مسؤولیت عواقب وخیم اعتراض‌ها بر عهده آنهاست. در حالی که نمونه «راهپیمایی سکوت» جمعیت میلیونی مردم تهران و «آرامش بی‌نظیر» آنها را در روز دوشنبه ۲۵ خرداد دیده بودید و باید به نیروهای تحت امرتان هشدارهای لازمه را می‌دادید که با این مردم نجیب، چنان وقیحانه و وحشیانه رفتار نکنند.
مردمی که به اعتراض پرداخته‌اند، از توهینی که به شعورشان و خیانتی که در رأی‌شان شده بود، عصبانی و خشمگین بودند. بایسته بود که شما با حکمتی پدرانه، چنان موضع مدبرانه‌ای بگیرید که آبی باشد بر آتشی که «نیروهای تحت امرتان» در هفته قبل بر جان مردم انداخته بودند. اما شما برعکس، در نماز جمعه ۲۹ خرداد، «بنزین» بیش‌تری بر خصومت‌های نیروهای تحت امرتان با مردم پاشیدید و مردم را هم عصبانی‌تر و ناامیدتر کردید. به جای آنکه نیروهای تحت امرتان، از لباس شخصی‌ها و بسیج و نیروهای مسلح را توجیه کنید، تا در این به قول خودتان «بگومگوی خانوادگی»، خویشتنداری برادرانه‌ای با هموطنان خودشان داشته باشند، با خبر مجعول کشتن یک بسیجی توسط معترضان، که صحت آن هیچ کجا تأیید نشده، بر آتش کینه‌توزی بسیجیان نسبت به خواهران و برادرانشان افزودید. و سبُعیت آنها را از روز شنبه صدچندان کردید. آیا این است حکمت و مصلحت‌اندیشی یک رهبر؟ آیا این است موضع فراجناحی و پدرانه رهبری؟

مقام معظم رهبری!
معتمدترین و نزدیک‌ترین یاران امام خمینی (آقایان موسوی، کروبی، هاشمی رفسنجانی و...) بارها به شما گفتند گروهی به رهبری احمدی‌نژاد و فرزندتان «در پوشش انتخابات» در حال تدارک یک شبه‌کودتا هستند و خواهان «صیانت از آراء مردم» شدند. زعم و برداشت کسانی مانند ما «شهروندان درجه دو» این بود که شما حداقلی از واقع‌بینی و حق‌مداری دارید که به هشدارهای مشفقانه آنها یا تحلیلگران مستقل گوش فرا دهید و نگذارید این «نامحرمان» به رأی مردم دست‌درازی کنند و جمهوریت نظام را به تاراج ببرند و ارزش‌های مردمسالاری را نابود سازند و یاران امام خمینی را خانه‌نشین کنند. با اقدامات آنها و تأییدات جنابعالی، امروزه دایره نظام که باید «هفتاد میلیون شهروند ایرانی» را در آن جای می‌دادید، به حدی تنگ شده (و شما تأیید فرموده‌اید) تا کار به اینجا رسیده که خودی‌های «مؤثر» نظام فعلی، افرادی هستند که بعضاً حتا امام خمینی را از

نزدیک هم ندیده‌اند؛ چه رسد که با منویات و خصائل نیکوی آن بزرگمرد و «توجه‌شان به رأی مردم» کم‌ترین آشنایی و پایبندی و نسبتی داشته باشند. نظام فعلی باید از فرصت شایان این انتخابات، نهایت استفاده را می‌کرد و به سوی ارزش‌های اصیل مردم‌سالاری بازگشت می‌کرد. آقای میرحسین موسوی بهترین گزینه برای «رجوعی آمیخته با تحول و نواندیشی» به ارزش‌های اصیل انقلاب مانند عدالت و آزادی و ارزش‌های دیگر بود. شما می‌توانستید با بی‌طرفی و عدم جانبداری از یک نامزد خاص، بگذارید روند انتخابات توسط نامزدها و رسانه‌ها به دقت رصد شود و هر کسی برگزیده می‌شد، بایسته بود شما به رأی مردم اعتماد می‌کردید و احترام می‌گذاشتید. در آن صورت، بهترین فرصت را داشتید تا محبوبیت از دست رفته‌تان را بازسازی کنید. می‌توانستید «امانت» جمهوری اسلامی را که از امام خمینی تحویل گرفته بودید، به «نااهلان و نامحرمان» نسپارید، اما در برابر خیانت در «امانت آراء مردم»، سکوت تأییدآمیز کردید و در خطبه‌های نماز جمعه، با صراحت بیش‌تر و با «تهدید» فرمودید تا دنیا بشنود آخرین نشانه «جمهوریت» یعنی «رأی مردم» را پیش پای احمدی‌نژاد و ستاد کودتاچیان «قربانی» کردید. آیا این‌گونه از ما شهروندان و ارزش‌هایمان و حکومتی که به عنوان «امانت» از امام تحویل گرفتید «پاسداری» کردید؟ آیا این است آئین امانتداری؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

به جای آنکه دائماً خودتان را به عنوان «ولی امر مسلمین جهان» ببینید، برای یک بار هم شده، لطفاً لحظه‌ای خودتان را به جای «پدر مستأصل» و وحشت‌زده آن دختر جوان (ندا) بگذارید که با تیر مستقیم به سینه‌اش، توسط نیروهای تحت امر جنابعالی، داشت جان می‌کند و دنیا وحشی‌گری نیروهای تحت امر شما را نظاره کرد و دید. خودتان را به جای پدری بگذارید که پسر جوانش [مصطفی غنیان] در «بالکن منزل» هدف تیر قرار گرفت و شهید شد. به جای پدرانی که کبودی و جراحت‌های بدن نازنین فرزندشان را می‌بینند و خشم‌شان و آهشان، دیر یا زود دامان شما را خواهد گرفت. اگر مداحان تملق‌گوی قدرت، ذره‌ای از وجدان انسانی را در وجود شریفتان باقی گذاشته باشند، فقط دیدن همین صحنه‌ها کافی است تا پایان عمر استغفار کنید. اگر حضرت ولی عصر(عج) که جنابعالی فرمودید جانتان را «برای اهدا به ایشان کف دست گرفته‌اید!» ناظر و بیننده این صحنه‌ها بوده باشد، وای بر شما که خود را نائب ایشان می‌دانید و می‌پندارید باید حکومت را به ایشان تحویل دهید! و وای بر همه کسانی که این جنایات را دیدند و تأیید کردند و سکوت کردند و بدان رضایت دادند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

من به عنوان یک شهروند درجه دو(!)، یک نویسنده و ژورنالیست و تحلیلگر سیاسی که همواره سعی کرده‌ام «بی‌طرف و مستقل» باشم، صادقانه اعلام می‌کنم در «عدالت» و «بی‌طرفی» شما که از شروط اصلی برای رهبری و ولایت و مرجعیت تقلید است، شک کرده‌ام و مخالف نظامی هستم که احمدی‌نژاد «نماد» آن باشد. البته جز قلم خود، به ابزار دیگری برای بیان مخالفتم اعتقادی ندارم و با همین قلم، صادقانه این مخالفتم را می‌گویم. یعنی در چارچوب‌های قانونی موجود، مخالفتم را با این خیانت آشکار به آرای مردم ابراز می‌کنم و امیدوارم نیروهای تحت امر حضرتعالی، کلیه حقوق قانونی مرا به عنوان یک مخالف، محترم بدانند. من نه «براندازم» و نه «جاسوس» و «صهیونیست» و منافق و آمریکایی و انگلیسی! به جز نگهداری از دو فرزندم و دلسوزی نسبت به سرنوشت آنها و سرنوشت سایر جوان‌ها مثل آن دختر معصوم که سینه‌اش را با گلوله دریدند (ندا)، من یک شهروند درجه دو «اما ناراضی و مخالف» هستم، همواره نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم حاوی خیرخواهی برای کشور و شفقت و دلسوزی نسبت به هموطنان و ملت بوده و هست. در جوانی به سهم خود هفت سال در جبهه‌های جنگ برای دفاع از خاک کشورم حضور داشته‌ام و امروز هم به دنبال دفاع از رأی مردم کشورم خود را متعهد می‌بینم. پس هرگز وصله‌های «نخ‌نمای دستگاه‌های امنیتی» شما را نمی‌شود به بنده حقیر سنجاق نمود. لذا به عنوان یک مخالف که به جای تملق‌گویی، نظر مخالفش را بیان داشته، از شما توقع حداقلی از صبر و تحمل و از نیروهایتان، توقع حداقلی از جوانمردی را دارم.

همین‌جا خواهش می‌کنم به مأموران تحت امر بفرمایید دست از آزار و شکنجه و بازداشت فعالان و تحلیلگران و روزنامه‌نگاران و وبلاگ‌نویس‌ها و مردمی که در این اعتراضات دستگیر شده‌اند، بردارند و بیش از این، به سوی پروژه «نخ‌نمای» اعتراف‌گیری یا نادم‌سازی نروند. هر کسی گذارش به زندان‌های شما افتاده باشد یا بیفتد، چنان «مهرورزی» می‌بیند که به هر چیزی(!) اعتراف خواهد کرد. دنیا که آن اعتراف‌ها و دشمن‌سازی‌های نهادهای امنیتی نظام را باور نکرده و نمی‌کند. مردم هم اگر با دیدگاه حضرتعالی «هماهنگ» نباشند، «شأنی» ندارند تا نیازی به قانع شدن آنها باشد. و از دیدگاه نیروهای تحت امر شما «جواب هر سؤال مردم» را می‌شود با «گلوله» داد. اما آیا به عاقبت و مسؤولیت این جنایات که با اذن شما و مسؤولیت جنابعالی صورت می‌گیرند، اندیشه کرده‌اید؟ مگر این مردم چه می‌خواستند جز دانستن «سرنوشت» رأیی که داده بودند؟ چرا حق انسانی

و شهروندی آنها را حتا در ظاهر هم مورد احترام قرار ندادید و اجازه دادید آنان را «مشتی خس و خاشاک» بخوانند؟ و مردم را به خاک و خون بکشند؟

ای کاش «عنصر خیرخواهی» را از لابلای نامه این شهروند درجه دویتان(!) دریابید و به حال پدران و مادران و بازماندگان کشته‌شدگان «ناشمرده و مخفی‌کرده» این روزها همچون ندا، و سایر کشته‌شدگان مانند زهرا بنی‌یعقوب، امیدرضا میرصیافی، حسین حشمت‌ساران، زهرا کاظمی و بسیاری دیگر فکر کنید که بی هیچ جرمی، جان آنها را ظالمانه گرفتند و این همه جنایات را با عنوان دفاع از «شأن ولایت» جنابعالی و با مسؤولیت انسانی و دینی شما انجام داده و می‌دهند. نیروهای تحت امر شما از «خط قرمز» ناموس مردم، یعنی «رأی» و «جان فرزندانشان» عبور کردند، انتظار نداشته باشید خانواده میلیونی «ندا» از «خطوط قرمز» متعددی که برای مردم ترسیم کرده بودید، عبور نکنند. هر چند هنوز این مردم، فقط به دنبال سرنوشت رأی خود هستند و نه تغییر دادن شما یا خدای نکرده سرنگونی نظام. مردم فقط نمی‌خواهند فرد دروغگو و فریبکاری همچون احمدی‌نژاد «نماد» این نظام باشد. این حق طبیعی آنهاست. اما در کمال حیرت، این حق مردم، نادیده گرفته شد و «رأی مردم» پیش پای احمدی‌نژاد قربانی شد!

مشفقانه می‌گویم اجازه ندهید بعد از «جمهوریت» که پیش پای احمدی‌نژاد و یارانش قربانی شد، خدای نکرده هزینه‌های سنگین‌تری هم قربانی این کوتوله‌های سیاسی شود.

معتمدان شما باید مخالفان این خیانت بزرگ را به «واحد میلیون‌ها نفر» محاسبه کنند و به جنابعالی گزارش بدهند، نه اینکه میلیون‌ها مردمی را که شب‌ها بر پشت بام‌ها «الله اکبر» می‌گویند، «مُشتی خس و خاشاک» و اراذل و اوباش بخوانند و آنها را «حشره»هایی فرض کنند که می‌توانند با هلی‌کوپترها بر سرشان اسید یا گازهای شیمیایی بپاشند و از «حق‌خواهی» منصرفشان نمایند! اگر تاب تحمل شهروندان دگراندیش یا مخالف را ندارید، لطف کنید لطفاً «گذرنامه‌های ما را بدهید!» تا از این آب و خاک برویم! اما یقین داشته باشید در آن صورت، حکومت کردن بر یک کشور بدون وجود میلیون‌ها شهروندش، حکومت لذت‌بخشی نخواهد بود و بدانید:

«چنین که پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند»

بابک داد
روزنامه‌نگار و نویسنده
۳ تیر ۱۳۸۸

۴۰-۴- نامه سرگشاده گلمراد مرادی به خامنه‌ای، ۴ تیر ۱۳۸۸

چرا زیر عبای مؤمن بودن و اسلام، شیره سر مردم می‌مالید؟!

اگر من با خودم روراست باشم و ایمان دارم که روراست هستم، باید بگویم، شرم دارم که این نامه خطاب به شخص شما است. شرم دارم که با آدم‌های تزویرگر و متقلب و فرصت‌طلب، قلمی روبه‌رو می‌شوم. زیرا کسانی که با من مکاتبه دارند و من به مقام‌ها و شخصیت‌های مملکتی، چه خصوصی و چه علنی نامه‌ای می‌نویسم و آنها را به دلایلی مورد پرسش قرار می‌دهم و یا مسائلی عمومی را مطرح می‌کنم، حتا با مخالفان سرسخت ایدئولوژیکم، انسان‌های پایبند به اصول انسانی‌اند و مانند شما دوروی و دوزبان نیستند. من این سومین نامه سرگشاده است که در مدت زمان حدود ده سال گذشته، به عنوان شما منتشر می‌کنم و هر سه نامه به دلایل کثافتکاری‌ها و جنایاتی هستند که در مملکت محل تولد من و زیر فرمان شما و تحت لوای اسلام محمدی انجام گرفته و می‌گیرد؛ یکی در رابطه با کثافتکاری‌ها و بزن و ببندهای پسر واعظ طبسی بود که میلیون‌ها تومان سر بانک‌های ایران و به‌ویژه سر بانک صادرات کلاه گذاشته بود و دومین نامه در رابطه با شهرام جزایری و رشوه‌دهی این جوان ۲۷ ساله بستنی‌فروش دوره‌گرد و بعد میلیاردر، به همه مقامات کشوری و حتا دفتر مخصوص خود شما بود و نهایتاً این نامه در رابطه با تقلب‌های انتخاباتی و صحه گذاشتن شما بر آن است، که من می‌نویسم. گرچه من این افشاگری را بیش‌تر برای آن پاک‌دلان مؤمنی می‌نگارم که ناآگاهانه به شما دل بسته و باور دارند که در خدمت اسلامشان هستی، که واقعیت ندارد. من بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی مایلم آنها به این حقیقت پی ببرند، چون احتمالاً شما گوشتان به روکردن این کثافتکاری‌های، به سبک اسلامی خودتان، بدهکار نیست. واقعاً من کسر شأن خود می‌دانم که عنوان نامه به شخصی است که اگر به فرض مسلمان بودم و جلسه روضه‌خوانی از قبیل سفره ابوالفضل و فاطمه زهرا و رقیه و غیره پهن می‌کردم، شما را فقط لایق آن می‌دانستم که برای به گریه انداختن مردم، همان‌گونه که این روزها در نماز جمعه مردم را به گریه می‌اندازی، با پانصد تومان آن زمان دعوت به روضه‌خوانی کنم و نه بیش‌تر. شرم دارد کسی که از گاوچرانی و خیاطی و مکانیکی و آرایشگری و گروهبانی، به مقام استادی دانشگاه‌های معروف جهان رسیده، شهروند کشوری باشد که شما روضه‌خوان دست چندم نه مؤمن، بلکه شریک متقلبان، رهبر آن شده‌اید و برای حفظ جاه و مقامتان مانند خلف [سلف] خود از هیچ دروغ و سفسطه و برگرداندن حرف‌هایتان ابائی ندارید. مگر آقای آیت‌الله خمینی در پاریس همین قول و قرارها را با انقلابیون نگذاشت و نگفت: «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.» (*صحیفه نور*، ج ۹، ص ۳۷۲) و ادامه داد: «اما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است.» (سخنرانی در جمع حُکام شرع دادگاه‌ها ٦١/١١/١٨؛ *صحیفه نور*، ج ۱۷، ص ۱۷۹). البته نه ایشان و نه شما به چیزی که احترام نمی‌گذاشته و نمی‌گذارید، رأی مردم بوده و هست. او گفته است: «من در آینده [پس از پیروزی انقلاب] همین نقشی که الان دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم» (سخنرانی در کنگره قدس، *صبح آزادگان*، ۵۹/۵/۱۹). خلف شما در ادامه گفته است: «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود، متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» (پیام به مناسبت روز قدس، *سروش*، شماره ٦٣، ٢٥ مرداد ٥٩، ص ٦). اکنون می‌بینیم از بالاترین مقام مملکتی تا حتا رئیس خانه‌های عفاف شما ساخته، همه عمامه‌به‌سر هستند.

همین آیت‌الله خمینی بعد از انقلاب و تحکیم قدرت‌اش، صفحه را برگرداند و گفت: «به آنها که از دموکراسی حرف می‌زنند گوش ندهید. آنها با اسلام مخالفند. می‌خواهند ملت را از مسیر خودش منحرف کنند. ما قلم‌های مسموم، آنهایی را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می‌کنند می‌شکنیم.» (سخنرانی مورخه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، قم).

«ملی‌گرایی، مخالف اسلام است.» (سخنرانی در جمع دانشجویان و طلاب، جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۵). «ملی‌گرایی، بر خلاف اسلام است، این بر خلاف دستور خداست و بر خلاف قرآن مجید است.» (سخنرانی ۵۹/۳/۳، *صحیفه نور*، ج۱۲، صفحه ۱۱۰). «ملی‌گرایی، اساس بدبختی مسلمین است» (سخنرانی در کنگره قدس، *صبح آزادگان*، ۵۹/۵/۱۹). «ما از این ملی‌ها هیچ ندیدیم جز خرابکاری» (*جمهوری اسلامی*، ۵۹/۳/۵). علاوه بر رد دموکراسی و ملیت‌ها و ملی‌گرائی و غیره، او با بیان این جملات زیر، آب پاکی روی دست همه ریخت و گفت: «ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» (سخنرانی ٦٢/٩/٢٠، *صحیفه نور*، ج ۱۸، ص ۱۷۸). این است که گویند: آخوندها حیله‌گر و

روباه‌صفت‌اند. بدین منوال، شکی در آن نیست که شما نیز همان حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای هستید که این جملات را گفته است: «شاه گناهش همین بود که می‌گفت: آنچه من می‌گویم، نه آنچه ملت می‌خواهد. امروز هر کس این منش را تکرار کند، کاری مطرود و محکوم را انجام داده است». (*کیهان*، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، حجت‌الاسلام خامنه‌ای).

پس شما همانند خلف خود حیله زده‌اید. آن روز با تأکید آن‌گونه گفته‌اید و امروز که سر قدرت هستید، بر این که احمدی‌نژاد رئیس‌جمور بماند دیگر کار مطرود و محکومی نیست و باید حرفتان عملی شود!! هر انسانی از خود می‌پرسد: در این زمینه، فرق بین شاه و شما چیست؟! چرا زیر عبای مؤمن بودن و اسلام، شیره سر مردم می‌مالید؟! خواجه حافظ شیرازی هم می‌داند که در انتخابات ۲۲ خرداد تقلب انجام گرفته و رهبر دینی ایران هم بر آن تقلب صحه گذاشته است. آیا فکر نمی‌کنید عمر جمهوری اسلامی با عمر شما این‌گونه دارد به پایانش نزدیک می‌شود؟!

یعنی شما با این کارتان مردم را نادان می‌دانید و به رأی آنها هیچ وقعی نمی‌نهید و امروز همان روشی را پیش گرفته‌اید که شاه پیش گرفته بود و فقط آنچه خود می‌خواهید باید باشد؟! پس رأی میلیون‌ها انسان هموطن بنده کجا رفتند؟ به‌درستی شعار جوانان که به خیابان‌ها می‌آیند و جان خود را به خطر می‌اندازند، این است: «رأی من کو؟»؛ شما به خاطر مصلحت نظام و حفظ جمهوری اسلامی به هر قیمتی بر تقلب صحه می‌گذارید؟ آیا بهتر نیست کمی عمقی بیندیشید و بعد عمل کنید؟ حالا ما اسلام دروغین شما را کنار می‌گذاریم، حداقل انسان باید پای‌بند به انسانیت باشد و دروغ نگوید و تقلب نکند، دزدی و رشوه‌خواری و رشوه‌دهی را غیراخلاقی و غیرانسانی بداند؟ اجازه ندهد در این «اسلام علی» (گرچه بر اساس تزویر و نیرنگ هم استوار است) صادق محصولی‌ها وزیر کشور دولت رئیس‌جمور منتصب شما احمدی‌نژاد، خانه‌زاد و گوش‌به‌فرمان، در ده سال، به قول خودش ۱٦۰ میلیارد تومان (از راه حلال!) کسب کند؟! حالا شاید شما و اعوان و انصارتان بگوئید این مطلب و تقلبی بودن دکترای علی کردان وزیر پیشین کشور در روزنامه‌ها زیاد مطرح بوده و نیاز به تکرار ندارد که بیش از این آبروی حاکمان اسلام در ایران را ببرید. بنده باور دارم که این لکه‌های ننگ را مکرر باید آن‌قدر تکرار نمود که حتا فراموشکارترین مردمان وطنمان از یادشان نرود که چه گونه علی‌وار! مملکت اداره می‌شود؟ در کشوری که مزد ماهانه یک زن ٤۲ ساله با روزی حدود ده ساعت کار، برای کمک به شوهرش و پرداخت پول داروهای خودش، فقط هفتاد هزار تومان است، صادق محصولی (پاسدار ۲٤ ساله بی‌چیز اوایل انقلاب) در هر دقیقه (درست می‌خوانید در هر دقیقه) حدوداً ۲۹٤ هزار تومان درآمد داشته است. آیا این است آن اسلام ناب محمدی که به مردم قولش را داده بودید؟!

شما باید بدانید آخر عمرتان رسیده است و خوشبختانه بعد از شماها، آخوندهای تزویرگر و حتا اسلام شیعه در ایران شانس چندانی نخواهند داشت که پای بر جا بمانند و حتا مسلمانان معتقد رویشان نخواهد شد، نامی از اسلام شماها بیاورند. مثَلی است معروف که گویند: «آش شله‌قلمکار شما، به آن اندازه شور است که آشپزهای خودتان صدایشان بالا آمده». در واقع شماها به آن اندازه جنایت کرده‌اید که دیگر آبروئی برای اسلام در ایران به عنوان دینی در کشوری متمدن با مردمان نجیب، باقی نمانده است. از هر سه ایرانی دو نفر آنها در ایران با نفرت خاصی به فرهنگ عربی که اسلام از آن برخاسته است نگاه می‌کند. ما شاهد بودیم که چگونه بسیاری از پاسداران به قدرت رساننده شماها مانند هاشم آغاجری‌ها، اکبر گنجی‌ها و عمادالدین باقی‌ها و از مغزهای متفکرتان، مانند سروش‌ها و امثال آنها در هر برهه از زمان که شما مرتکب جنایت بیش‌تر از حدی شده‌اید، از حکومت‌تان فاصله گرفته‌اند. تصور کنید، اگر آن شیخ صادق خلخالی، جانی قرن بیستم، امروز زنده می‌ماند و می‌دید که چگونه دختر فهمیده و متهورش قلم می‌زند، چه می‌گفت؟ آیا دست به خودکشی نمی‌زد؟ علاوه بر اینها ملاحظه می‌کنیم که سردار علی فضلی (جانباز) و به قولی ده‌نمکی که یک زمانی مهره مطمئن دست شماها بودند و کماکان هستند، تحت تأثیر وجدانشان قرار گرفته و از شماها فاصله می‌گیرند و یا به احتمال زیاد، اعتراف به اشتباهاتشان می‌کنند. اینها خود دلایل گوناگون می‌توانند داشته باشند که من در این نامه وارد ریزه‌کاری آن نمی‌شوم. در هنگام نوشتن این نامه به شما، تکذیب آن نامه از قول مسعود ده‌نمکی هم به دستم رسید و خواندم که گویا آقای ده‌نمکی از این نوشته فاصله گرفته است و ادعا کرده است که سایتش هک شده و مخالفان او آن را نوشته‌اند. اگر چه نیروهای مترقی، ارزشی برای مهره‌های خودفروخته و بی‌شعور و شارلاتانی مانند الله‌کرم و ده‌نمکی و غیره قایل نیستند و حیف از وقت و کاغذی که صرف نوشتن حتا نام منحوس این جانوران بشود، می‌دانند، اما کماکان ما به خاطر خوانندگان این کار را می‌کنیم. و ای چه بسا و شاید خود آقای ده‌نمکی یک آزمایشی کرده و خواسته است نظر مردم را درباره خودش بداند. همان‌گونه که عوامل خود شما شیشه و پنجره اتومبیل‌ها و خانه‌های مردم را می‌شکنند و به گردن تظاهرکنندگان ناراضی از حکومت شما می‌اندازند و این خود در میان مردم احتمالاً تأثیر بدی برای تظاهرکنندگان به وجود می‌آورد. در این میان، گمان می‌رود آقای ده‌نمکی هم نظیر این را می‌خواسته انجام دهد، منتها با نتیجه عکس آن. حالا که حکومت شما را تق و لق دید، مایل بوده بداند و جائی در میان مردم برای آینده خویش رزرو کند. در هر صورت، صحت یا سقم این شایعه از نامردمی و شخصیت خشن و افراطی ده‌نمکی به عنوان یک حربه کاری در دست رژیم در گذشته نمی‌تواند زیاد بکاهد. به هر حال، ما از شما به عنوان آمر همه جنایات و از هموطنان حق‌طلب

مصراً می‌خواهیم این جملات اعتراف‌مانند ده‌نمکی را با دقت بخوانید. اگر هم دروغ باشد و به اصطلاح از زبان او گفته باشند، باز هم حقایقی در آن نهفته است که نه خود شما رهبر مذهبی شیعه‌ها و نه آقای ده‌نمکی به عنوان چماقدارتان نمی‌توانید انکارش کنید. زیرا ده‌نمکی‌ها و الله‌کرم‌ها با انصار حزب‌الله‌شان و غیره بسیاری از جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند که تکرار آنها در اینجا از وظیفه این نامه خارج است:

«ندامت‌نامه‌ای از مسعود ده‌نمکی: چه سخت است که بخواهی از ننگ بر پیشانی سخن بگویی اما واژه‌گان را کم داشته باشی. چه سخت است که بخواهی از دیروز صحبت کنی، اما این گمان را داشته باشی که چه زود، دیر شده است. چه سخت است که بخواهی از زرخرید شدن خود سخن به میان آوری و قطرات شرم را بر پیشانی خود ببینی. هرگز عبدالحسین الله‌کرم را به خاطر دعوتش از من در تشکیل گروه انصار حزب‌الله و عضویت در کادر مرکزی آن، که بعدها به گروه فشار در میان عموم مردم شهره گشت، فراموش نمی‌کنم. در گام‌های نخست تأسیس و دیدار با رهبر معظم انقلاب، این گمان را داشتم که در مسیری علی‌وار ورود یافته‌ام. اما هنگامی که خون کشته‌شدگان حادثه کوی دانشگاه در ١٨ تیر را بر پیراهن خویش دیدم، مرحله تردید را در خویش باز یافتم. ماجرای قتل عام درمانی تیم سعید امامی و انقلاب فرهنگی و هنری و سیاسی او همه شبهات ذهنی‌ام را از این که من یک فاشیست تمام‌عیار شده‌ام زدود. نمی‌دانم شاید این ساعت دیوانگی من است که این سطور را می‌نگارم. در مصاحبه با کریستین امان‌پور من به صراحت از عملکرد فضای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران و ماشین آدمکشی آن به طرز وقیحانه‌ای حمایت نمودم. کاش هرگز زاییده نمی‌شدم تا شاهد شلیک مرگبار مهدی صفری‌تبار به چشم و جمجمه ابراهیم عزت‌نژاد در حادثه کوی دانشگاه باشم. کاش از مادر، بی‌دست متولد می‌گشتم تا توان حمل زنجیر و قمه نمی‌یافتم و از این رو ضربات غیرانسانی بر بدن فرزندان این خاک و مرز و بوم نمی‌نواختم. کاش در همان روزنامه دگم و کج‌اندیشانه «*یا لثارات الحسین*» می‌ماندم و قصارات نگارشی خویش را ادامه می‌دادم. کاش هرگز فیلمساز نمی‌شدم تا چشم شیشه‌ای سینما این‌چنین رسوایم سازد. خداوندا تو را به کرمت سوگند می‌دهم که روسیاهم مساز. تو را به جمال واسعت قسم می‌دهم که دل شکسته‌ام را مرحم باش. در ازای گناه گذشته‌ام در این زندگانی فانی، شماتت و عقوبتم کن تا سبکبالی روان و روح را حس نمایم. بنده مسعود ده‌نمکی در پیشگاه ملت سوگند یاد می‌کنم که حامی مظلومان و دل‌سوخته‌گان ایران‌زمین باشم و از عملکرد تیره و نابخردانه خویش در گذشته و همکاری و عضویت‌ام در گروه انصار حزب‌الله و فشار، اعلام برائت و پشیمانی می‌نمایم و رفتار دیکتاتوری حاکمان امروز ایران را که با زبان دین و ائمه اطهار اقدام به دروغ‌پردازی می‌نمایند و کاخ‌های قارونی از جواهر برای خاندان خویش می‌سازند را محکوم می‌نمایم.»

گرچه این اعترافات، تکذیب شده، اما همان‌طور که اشاره شد، حقایقی در آنها نهفته است که غیر قابل انکار است. این را خود شما هم بخوبی می‌دانید که این انصار حزب‌الله دست‌پرورده الله‌کرم و ده‌نمکی چه جنایت‌هائی در جامعه مرتکب شده است. اگر دستگیری سرتیپ فضلی به خاطر تمرد از امر شما حقیقت باشد، باید آن را قدمی نزدیک به پیشرفت شعور انسانی ایشان به حساب آورد که حداقل این جانباز فرمانده سپاه پاسداران سیدالشهدا تهران را وا داشته که تحت تأثیر وجدانش قرار گیرد و به خاطر مردم، تمرد امر رهبر نماید و نخواسته است مردم بی‌گناه را به فرمان شما آقای خامنه‌ای به گلوله ببندد. این را یک کار متهورانه باید دانست. یعنی سرتیپ فضلی نخواسته است به هر قیمتی زندگی کند و حاضر شده زندان برود و احتمالاً حتا کشته شود، اما نیروهای تحت فرمانش را علیه مردم به خیابان نیاورد. امیدوارم شما و دیگر گردانندگان افراطی جمهوری اسلامی سرِ عقل بیائید و این لکه ننگ را از دامان خویش بزدائید. به امید آن روز که ملیت‌های ایران بر سرنوشت خویش در یک فضای آزاد و دموکراتیک حاکم باشند.

هایدلبرگ، آلمان فدرال
٢٥/ ٦/ ٢٠٠٩ [٤ تیرماه ١٣٨٨]
دکتر گلمراد مرادی
Dr.GolmoradMoradi@t-online.de

۴۱-۴- نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸

این نامه را به عنوان یک ایرانی از جمع هفتاد میلیون نفر ایرانی دیگر به شما می‌نویسم، و اگر آن را به صورت نامه‌ای سرگشاده می‌نویسم، بدین جهت است که سایر ایرانیان نیز بتوانند بر مضمون آن آگاهی یابند، و در عین حال، بتواند به گوش غیرایرانیان نیز برسد، تا واقعیت‌های ناشناخته‌ای را برای آنان روشن کند.

بیست سال است شما بر مسند رهبری کشورمان نشسته‌اید، و به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با اختیاراتی قانونی بر این مسند نشسته‌اید که از اختیارات غیرقانونی بدترین دیکتاتورهای مبتذل جهان سومی فراتر می‌رود. ولی برخورداری از این اختیارات، تعهدات روشنی را نیز چه در برابر خداوند و چه در برابر مردم کشور خودتان بر عهده شما می‌گذارد. آنچه مربوط به خداوند است، در کتاب آسمانی قرآن، و آنچه مربوط به ملت ایران است، در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشخص شده است.

حکم روشن قرآنی در این مورد، آن است که «نباید عداوت شما نسبت به گروهی، شما را بر آن دارد که پا از طریق عدالت بیرون گذارید» (سوره مائده، آیه ۸) و «خداوند به شما امر می‌کند که چون حاکم شوید میان مردمان به عدالت رفتار کنید» (سوره نساء، آیه ۵۸) و «با یکدیگر در نکوکاری و تقوا یاری دهید و نه در دروغ و ستمگری» (سوره مائده، آیه ۳).

و در مورد آنچه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مربوط می‌شود، در اصل بیست و هفتم این قانون تصریح شده است که «تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌ها بدون حمل سلاح، به شرط اینکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است».

در جریان انتخاباتی که در خردادماه امسال برای گزینش رئیس‌جمهوری مملکت صورت گرفت، بسیار و بسیار از کسانی که در دادن رأی شرکت جسته بودند دریافتند که در اعلام نتایج این رأی‌گیری شدیداً دستکاری شده است تا رئیس‌جمهوری قبلی کشور [احمدی‌نژاد] همچنان رئیس‌جمهور باقی بماند.

منطقاً می‌بایست اینان از بابت این دستکاری به مراجع قضائی شکایت کنند، ولی این مرجع، متأسفانه خودش در انجام این تقلب شریک بود. بدین جهت، راهی برای این مردم باقی نماند جز اینکه از طریق تظاهرات عمومی، آن‌طور که قانون اساسی اجازه داده بود، وارد عمل شوند، با قید اینکه این تظاهرات، مخل به مبانی اسلام نباشد، و تا آنجا هم که دیده شد، هیچ کاری که مخالف مبانی اسلام باشد در آن صورت نگرفت، مگر اینکه از دیدگاه شما، ابراز مخالفت با آقای محمود احمدی‌نژاد، ابزار مخالفت با اسلام تلقی شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، یکی از شرائط ضروری مقام رهبری را «صلاحیت لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» دانسته است، در این صورت، یا باید قبول کنید که چنین صلاحیت لازم را ندارید و یا بپذیرید که اظهار نظر شما [درباره احمدی‌نژاد] یک اظهار نظر شرعی نیست، بلکه یک تصمیم‌گیری «کودتایی» است.

در پایان هفته این کودتای سیاسی، شما انجام مراسم نماز جمعه را در دانشگاه تهران شخصاً به عهده گرفتید. و این بار در خطبه‌های خودتان از این نیز فراتر رفتید و شمشیرکشانه به مخالفان رئیس‌جمهوری برگزیده شما اخطار کردید که نه انتخابات را ابطال می‌کنم و نه رئیس‌جمهوری را عوض می‌کنم، و هر نفس‌کشی را هم که در کار من فضولی کند اس.اس.های اسلامی را می‌فرستم تا تکلیف آنها را معلوم کنند، و با چنین شمشیرکشی، این بار دست به کودتایی نظامی زدید، در حالی که در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، وظیفه ارتش و وظیفه پاسداران جمهوری «جهاد در راه خدا و گسترش قانون عدل الاهی» شناخته شده است و نه کودتای نظامی.

و باز نیز، در نماز جمعه... تیرماه جاری، آیت‌اللهی به نام احمد خاتمی را مأمور کردید تا در تکمیل شمشیرکشی شما، با توپ و تشری محکم‌تر ضرورت بازداشت و محاکمه مخالفان مقام مقدس محمود احمدی‌نژاد را از دستگاه قضائی کشور خواستار شود.

متأسفانه هم شما و هم آیت‌الله احمد خاتمی و هم دیگر آیت‌الله‌های گوش به فرمان شما، اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی را فراموش کرده یا تعمداً نادیده گرفته‌اید که: «حاکمیت مطلق بر جهان از آن خداوند است و هم اوست که انسان‌ها را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

پس از همه این بی‌عدالتی‌ها و این زورگویی‌ها، می‌باید به صراحت یادآور شد که اکنون دیگر شما و رئیس‌جمهوری منتصب شما و دولت او در نزد آن دسته از مردم کشور که حقوق‌بگیران دستگاه حاکمه نیستند، مشروعیت مذهبی خودتان را از دست داده‌اید و از این پس، تنها با قانون زور

حکومت می‌کنید، ولی این ضرب‌المثل بسیار معروف و در عین حال بسیار آزموده‌شده را از یاد نبرید که می‌توان با سرنیزه به قدرت رسید، ولی نمی‌توان روی سرنیزه نشست.

حضرت آیت‌الله‌العظمی!

شما با مطالعات وسیع خود در تاریخ اسلام و به‌خصوص تاریخ خلفای قبل از خودتان، به احتمال بسیار تاریخ‌الخلفای معروف سیوطی را خوانده‌اید، و در این صورت، می‌باید بخش جالبی از آن را که به عبدالملک‌ابن مروان مربوط می‌شود را خوانده باشید. این به من امکان می‌دهد که از شما بپرسم: فکر نمی‌کنید که این فرضیه مشهور که تاریخ، غالباً تکرار می‌شود، فرضیه صحیحی باشد؟

برای این که سایر خوانندگان این نامه سرگشاده نیز در جریان امر باشند، این موضوع را به صورت جامع‌تری نقل می‌کنم:

پنجمین خلیفه بنی‌امیه، عبدالملک‌ابن مروان (٢٦ـ٨٦ هجری) خون‌خوارترین خلیفه این خاندان بود. وقتی که طلحة ابن زبیر، صحابی پیامبر، حاضر به بیعت با او نشد، عبدالملک فرمان قتل او را داد، ولی وی برای نجات جان خود به خانه کعبه پناه برد و در آنجا بست نشست. با اطلاع بر این موضوع، عبدالملک، حَجاج‌ابن یوسف ثقفی والی بصره را که به سفاکی و خونریزی شهرت داشت، برگزید و از او خواست که به هر صورت که مقتضی بداند زبیر را به قتل رساند و سرش را برای او به شام (دمشق) بفرستد و برای انجام این مأموریت، سپاه کارآمدی را نیز در اختیار او قرار داد.

با دریافت این فرمان، حجاج، مردم بصره را برای برگزاری نماز جمعه به مسجد بزرگ شهر فرا خواند، و در خطبه نماز بدانان گفت: دانسته باشید که خلیفه سفاک‌ترین والی خودش را برای انجام مأموریتی بزرگ برگزیده است، و این برگزیده او منم. هم‌اکنون میان شما سرهای بسیاری را می‌بینم که آماده بریده شدن‌اند.، و نفس‌های بسیاری را می‌شنوم که آماده خاموش شدنند، اگر نخواهید از جمله آنها باشید، باید بی چون و چرا آماده همکاری با سپاه خلیفه باشید، و در غیاب من نیز هوس سرکشی نکنید.

چند روز بعد، عازم مکه شد و بی‌درنگ خانه کعبه را به محاصره گرفت، و برای نخستین بار در تاریخ اسلام، آن را به منجنیق بست تا برای سپاهیان او راه دخولی بدان باز شود. چند روز تمام دیوار کعبه با منجنیق کوبیده شد تا سرانجام حصار شکست و سپاهیان حجاج وارد آن شدند و زبیر را در بستگاهش سر بریدند. و از آنجا تمامی خدام مسجدالحرام را کشتند، و حجرالاسود معروف را چهارپاره کردند و خود مسجدالحرام را آتش زدند.

سپس دامنه کشتارها را به داخل شهر کشاندند و درهای خانه‌های قریشیان را سوزاندند و نقاب از صورت زنان قریش کشیدند و بدانان تجاوز کردند و هر چه را که آنان داشتند به غارت گرفتند. و چون کار مکه به پایان رسید، به مدینه تاختند و همه غارتگری‌ها و آتش‌افروزی‌ها و کشتارها را در آنجا تکرار کردند.

به پاداش این خدمتگزاری، عبدالملک، حکومت مکه و مدینه و طائف را به حجاج داد و عراق را نیز که در آن شورش برخاسته بود، ضمیمه قلمرو حکومتی او کرد.

از جمله واقعیت‌های قرآنی، که از جانب دستگاه شما و رئیس‌جمهوری منصوب شده شما نادیده گرفته شده‌اند، این است که قرآن در همه سوره‌های خود از خداوند به‌صورت رحمان و رحیم یاد کرده است و مفهوم این امر، طبعاً این است که خواست خداوند نامیده شدن به همین صورت است، در صورتی که «اسلام ناب محمدی» شما، از نخستین روزی که به نام انقلاب اسلامی پا به میدان گذاشته است تا به امروز، این خدا را جز به صورت قهار و جبار نشناسانده و حتا یک بار نشانی از عطوفت و بخشش در او نداده است.

از جمله دیگر واقعیت‌ها این است که بیست سال تمام است شما در مقام رهبر مذهبی تنها کشور شیعه اثنی‌عشری جهان، خود را مجری تعالیم دینی و فرامین حکومتی علی‌ابن ابیطالب امام اول شیعیان شمرده‌اید و می‌دانیم که این تعالیم به بهترین صورت در نهج‌البلاغه این امام منعکس شده‌اند، یکی از بلیغ‌ترین فصول این نهج‌البلاغه رهنمودهایی است که حضرت علی، در آستانه عزیمت مالک اشتر نخعی به سرزمین مصر برای تصدی حکومت این کشور، به وی نوشته است؛ و مهم‌ترین این رهنمودها این هشدار بزرگ است که: «ای مالک، بترس از خون‌های به ناحق ریخته شده، که در پیشگاه خداوند گناهی بزرگ‌تر از آن نیست!»

و شما این هشدار پرشکوه را شنیده‌اید و همچنان به آدم‌کشان بسیجی خود دستور کشتار بی‌گناهان را داده‌اید، و برای افزون کردن حجم خون‌های به ناحق ریخته شده، سپاه پاسداران خود را نیز وارد همین میدان کرده‌اید.

در همین نامه حضرت علی به مالک اشتر، آمده است که: «اجرای مهمات امور را به کسی از رعایای خودت واگذار که ستیزه‌جو و لجوج نباشد و در لغزش پایداری نکند، و اگر به خطای خود آگاه شود، شهامت بازگشت به راه درست را داشته باشد». و شما این مأموریت را به دست دست‌نشانده‌ای به نام محمود احمدی‌نژاد داده‌اید که هم ستیزه‌جو است و هم لجوج، و در لغزش‌هایش پایدار است، و حاضر به قبول خطای خود نیست و شهامت بازگشت به راه درست را نیز ندارد.

۱۳۳۰ سال پیش، حسین‌ابن علی، بزرگمردی از تبار پیامبر اسلام، به علت اینکه حاضر به بیعت با خلیفه‌ای فاسق و جبار به نام یزید ابن معاویه نبود، در یک روز گرم تابستانی مانند روزهای کنونی ما، در جنگی بسیار نابرابر با قوای چند هزار نفری یزید، جنگید و مردانه جان باخت. و به ظاهر کار این سرکشی، با همه شکوهمندی آن به پایان رسید، ولی همین شکست، بزرگ‌ترین حماسه جهان اسلام را به دنبال آورد، حماسه‌ای که از جمله پیامدهای آن برقراری تشیع در ایران بود.

ولی حضرت ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران!

اجازه دهید بی‌پرده به شما بگویم امروز این حماسه شکوهمند حسینی درست در جهت عکس آن رویداد چهارده قرن پیش تکرار شده است، یعنی اکنون دستگاه حکومتی شما است که در نقش یزید، وارد میدان شده است، و رئیس‌جمهوری منتصب شماست که ایفای نقش شمر ذی‌الجوشن را به عهده گرفته است، و این آیت‌الله‌های گوش به فرمان شما هستند که نقش دستیاران گوش به فرمان یزید را ایفا می‌کنند و این بار حماسه‌آفرینان واقعی، مردان و زنانی هستند که با منطق دفاع از حق قانونی خود به میدان آمده‌اند، ولی با منطق قدرت‌نمایی صاحبان قدرت روبه‌رو شده‌اند. آن صندوق رأی‌گیری نیز که رئیس‌جمهوری برگزیده شما سر از آن برآورده است، همان صندوقی است که هفتصد سال پیش، عارف بزرگ ما مولوی درباره آن گفته بود:

«تا بداند کافر و گبر و یهود
کاندر این صندوق جز لعنت نبود!»

پیش از پایان این نامه سرگشاده، وظیفه میهنی خودم می‌دانم که پیش از فرا رسیدن ساعت بیست و پنجم، و برای اینکه کار به خونریزی‌های احتمالی خطرناکی نکشد، به شما یادآوری کنم که با همه محبتی که نسبت به نورچشمی عزیزتان دارید، متوجه باشید که او اکنون مهره سوخته‌ای بیش نیست که به گفته شاعر «نه در مسجد گذارندش که رندی و نه در میخانه کاین خمار خام است»، و دیر یا زود خواهید دید که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در برابر او روش مقاومت در پیش خواهند گرفت و چوب و چماق‌های او دیگر کاری از پیش نخواهد برد.

و نیز خواهید دید که در صحنه بین‌المللی هم او را دیکتاتور بی‌پشتوانه‌ای بیش نخواهند شناخت که رهبر مذهبی کشورش در خطای محاسبه‌ای خطرناک، سرنوشت خود و همه رژیم خود را در راه تحمیل او به قمار گذاشته است.

با مراتب احترام

امضاء: شجاع‌الدین شفا

۴۲-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸

این ریشه است که سرطان گرفته است و حرث کردن شاخ و برگ، دردی را دوا نخواهد کرد

بسمه تعالی

رهبر معظم انقلاب اسلامی، حقیر قبلاً نامه‌ای را به حضور نوشته و برای عده‌ای نیز ارسال کرده بودم. قضایای انتخابات اخیر [ریاست جمهوری دهم] و عیان شدن افتضاحات بیش از پیش موجود در حاکمیت کشور ما بار دیگر باعث ارسال این نامه گردید. از بی‌توجهی و تن به منکر سپردن دفتر شما (به فرض عدم اطلاع شما) و تسامح در امور مسلمین بسیار متأسفم.
خاطرتان باشد روزی نوشته بودم که جمهوری اسلامی فرشته مجروح خونینی است که لاشخورها در حال دریدن وی می‌باشند! امروز صریح‌تر عرض می‌کنم با استمرار وضع فعلی، اسلامیت نظام از آن زایل خواهد شد و تکلیف، چیزی دیگر!.
حقیر، رسیدگی به این امور را در درجه اول به عهده شما می‌دانم و یقین دارم به‌جز توجه شما امکان اصلاح کشور بسیار سخت خواهد بود. قوه قضائیه زیر نظر مستقیم شماست و شما مسؤول اصلی عملکرد آن، تمام افتضاحاتی که اخیراً کشف گردیده (دروغ و فساد مالی و تهمت و اختلاس و باندبازی و...) همه و همه موضوعاتی هستند که مستقیماً رسیدگی به آنها از وظایف قوه قضائیه می‌باشد و عملکرد تا به حال این قوه نشان از توان آن دارد!
آقا، مطمئناً راه امروزی نظام ما راه امام نیست! این را همه مردم ایران بعینه و با تمام وجود درک می‌کنند. متأسفانه در حالت کلی، حکومت ما با راه امام خیلی فاصله گرفته است، راه امام کجا و دروغ کجا؟! راه امام کجا و ریا و منت‌گذاری کجا؟! راه امام کجا و به سخره گرفتن همه کجا؟! متأسفانه منکرات الاهی همانند نقل و نبات از سر و روی اکثر جناح‌ها و مسؤولین می‌ریزد و....
بنده حقیر به حسب تکلیف، تمام برادران و خواهران هموطن خویش را به تقوا و خداترسی و احساس وظیفه در قبال این شجره طیبه دعوت می‌کنم. بدون شک به‌جز اجرای دقیق قانون در مورد همه، این کشور اصلاح نخواهد شد و اجرای قانون با وضع فعلی قوه قضائیه تقریباً محال است. تعصبات خود را به‌جز شرع انور و عقل و خردگرائی به دور ریزیم و در نجات اسلام و جمهوری اسلامی بکوشیم. بیش از همه کلید حل این مشکل در دست رهبر عزیز است و البته تسامح در اصلاح آن موجب عذاب دنیوی و اخروی.

مصرانه منتظر دریافت پاسخ نامه‌ام هستم.

این نامه‌ای از یک مسلمان ایرانی به عموم خواهران و برادران دینی می‌باشد. خدایا تو شاهدی که نیتی جز انجام وظیفه و تلاش در اصلاح و پیشرفت کشور ندارم و همه چیز از توست و بازگشت همه به سوی تو و همه ما فقیر و محتاج کاملیم.
این حقیر را عقیده این است که در حال حاضر حکومت ما به طور کلی اعم از دولت و مجلس و دادگستری و حتا نهادهای انقلابی در اجرای احکام شرع انور و اداره کشور بسیار ناقص و نارسا عمل می‌کند. و در کمال تأسف به آثار زیانبار آن توجهی نمی‌شود. در خیلی موارد منکرات جای معروف را گرفته و معروف به فراموشی سپرده شده است.
از نظر شایستگی و دیانت و لیاقت ملت بزرگ ایران، هیچ کسر و نقصی وجود ندارد و هر چه هست تقصیر کامل حکومت است و اگر ملت راه شرک و خلاف در پیش گرفته است اجباراً راهی است که حکومت در پیش پای آنان قرار داده است و مسؤولیت همه بر دوش حکومت است، چنان‌که بسیاری از فقها نظر داده‌اند که اگر فردی مجبور به پرداخت رشوه باشد، بر او ایرادی نیست و بر گیرنده حرام است.
متأسفانه حکومت ما در موضع انفعال در مقابل دشمنان (که با تمام قوا و امکانات به جنگ با این حکومت الاهی آمده‌اند) فقط به تحرک و شتاب می‌پردازد و به جهت حرکت کم‌تر توجه دارد.
حکومت ما دقت نمی‌کند این‌همه روزی‌های حرامی که در اثر قصور او وارد شکم مردم می‌شود ایمان را از دل آنان بیرون خواهد کرد. توجهی ندارد عضوی از جامعه که از راه رشوه و رابطه و چاپلوسی و سفارش و تملق به جائی می‌رسد دیانت و حریت خود را فروخته است و دیگر یک

شهروند شریف و متدین واقعی نمی‌تواند باشد. فراموش کرده است که با اعتبار دادن به رشوه و رابطه و... شرک را فرهنگ‌سازی می‌کند و این جامعه مدام در حال ارتکاب کبیره است.

از یاد برده است که وظیفه او در درجه اول اجرای فوری و دقیق مقررات شرع انور است که در حال حاضر، همین قوانین کشور است. توان فهم این را ندارد که در کشور، متشرع و متدین و قانونمند، مأیوس و سرافکنده گردیده و اخاذ و کلاهبردار و متملق، اسب مراد می‌راند!

حکومت اسلامی، نظامی است که در آن متخلف، آسایش ندارد و مؤمن، در کمال اطمینان است. آیا شرافتاً امروز چگونه است؟ آیا مؤمن آسایش دارد یا مشرک؟

حکومتی که روح آن باید عدالت باشد و این امر را به هر قیمتی در اجتماع جا بیاندازد مردم را به روزی انداخته است که جهت گرفتن یک حق مختصر باید سال‌ها در این دادگستری ویران با شنیدن انواع تهمت و ناسزا سرگردان شوند.

حکومتی که وظیفه دارد کارگزاران و خصوصاً قضات خود را از کامل‌ترین افراد اجتماع از نظر عقل و دین و شخصیت انتخاب نماید، کار را به افرادی نادان و عقده‌ای و بی‌تعهد سپرده است و خدا می‌داند که چه لطمه‌هائی از این بی‌تقوائی و بی‌سوادی و... به مردم و کشور وارد می‌شود.

حکومتی که از وظایف اصلی او رد منکر است، در پیکره خود بیش‌ترین مفاسد را می‌پروراند و از آن منکرتر اینکه نظاره‌گر این‌همه افتضاح و منکر است و واقعاً دریغ از یک جو غیرت دینی!

متأسفانه حکومت ما از بالاترین سمت‌ها دروغ و تملق را رواج داده، براحتی مسؤولین مربوطه انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها و... را به هم نسبت می‌دهند و دریغ از دفاع‌کننده‌ای از حیثیت نظام.

واقعاً فاجعه نیست که تمام بنگاه‌های اقتصادی دست دولت، علی‌رغم رانت‌خواری فاحش، ضرر می‌دهد و بلافاصله پس از اینکه به دست شخص خصوصی می‌افتد چندین برابر سودده می‌شود و فقط یک مورد مثال کافی است که تا وقتی تلفن همراه در انحصار دولت بود حداقل قیمت به ۵۰۰ هزار تومان رسید و با حضور بخش خصوصی در دو سال اخیر به ۳۰ هزار تومان تقلیل یافت. چه کسی مسؤول سال‌ها اجحاف و ستم بر مردم است؟ متأسفانه این امر تنها منحصر به بنگاه‌های اقتصادی نیست.

عزیزانی که مطلعند قطعاً می‌دانند که با ثروت فعلی کشور و این ملت به‌راحتی می‌توان رشد حاضر را به چند برابر رساند، ولی رانت‌خواران نمی‌گذارند و آیا این فاجعه نیست که به جای مکتب من گفتن امروزه اکثر مسؤولین داد منم منم سر می‌دهند؟ کجاست آن فریادهای امام خمینی؟ فاجعه نیست که ریشه اعمال به جای قصد قربت، کوبیدن حزب و جناح مقابل است و در این مسیر چه منکراتی که سر نمی‌زند.

هموطنان و همکیشان! از نظر بنده ریشه مشکلات در این است که در کشور ما هنوز مقررات و حکومت به صورت سنتی و شخص‌محوری اداره می‌شود و بر همان اساس، قوه مجریه و در رأس آن رئیس‌جمهور به عنوان همه‌کاره کشور معرفی می‌شود و تمام انتظارات مخصوصاً در مورد عدل و داد که به دلیل شیعه بودن ملت بزرگ ما اهمیتی ویژه دارد، از اوست، ولی حقیقت چیز دیگری است.

شاید در مدیریت کلان کشور، تمام قوه مجریه حداکثر ۲۵ درصد نقش داشته باشد و بخش مهمی از آن به عهده مجلس و بسیار مهم‌تری به عهده قضائیه است.

رهبری کشور ما که حقیقتاً یک موهبت الاهی و بدون شک وارسته‌ترین و باخداترین رهبر موجود در سطح کره زمین است و سبب افزایش معنویت و ایمان ملت ما، استراتژی خود را استقلال دادن به قوا و عدم دخالت در امور آنها قرار داده‌اند، اگرچه نظارت بر شرعی بودن امور آنها را مد نظر قرار دارند و حقیقتاً کارهای طاقت‌فرسا و گاه قائم به شخصی که در قبال مسائل بسیار گسترده و مهم جهان اسلام دارند شاید انتظار بیش از این را غیرمعقول می‌شمارد، اگرچه نگارنده به نص فرمایش حضرت امیر(ع) شخص رهبر معظم را مسؤول اعمال حکومت می‌داند و بر این نظر است که در حوزه‌های ناقص مخصوصاً دادگستری دخالت فوری و مؤثر ایشان ضروری و واجب است، اگرچه به دلایل متعدد، مجلس در تصویب مقررات جامع و تخصصی کارنامه درخشانی ندارد و بیش‌تر در امور فنی، لوایح دولت را که با دیدی محدودتر تهیه شده تصویب می‌کند و شاید از بهترین مصادیق آن لایحه ایجاد دادگاه‌های عام در سال ۱۳۷۳ بود که توسط دادگستری تهیه و با بوق و کرنا در مجلس تصویب شد و ادعای اصلاح بسیار سریع و کامل مشکلات قضائی کشور را می‌کرد (علاقه‌مندان می‌توانند به مذاکرات مجلس در این خصوص مراجعه کنند) ولی در نهایت افتضاح ۸ سال بعد، همان قانون قبلی را برگرداندند و اهل علم می‌دانند که چه لطمات جبران‌ناپذیری بر اعتماد عمومی و دین و مال و حیثیت مردم و نظام وارد شد.

از این قبیل کارها زیاد است و از نقایص عمده دیگر پرداختن به طرح‌ها و اموری است که شاید از نظر ضرورت اجتماع، در درجه چندم اهمیت باشند و متأسفانه اغراض سیاسی در این امور دخالت دارند و یکی از خصلت‌های بد آن پرداختن به تحقیق و تفحص در مواردی است که قصد

درگیری با سازمان مربوطه را دارند و سستی کامل در حوزه‌ای که تکلیفشان است. مثلاً وضعیت افتضاح دادگستری که کمر ملت ایران را شکسته هرگز مورد تحقیق و تفحص نبوده و بالأخره با دستور قرار گرفتن در ۳ سال پیش، هنوز عُرضه اجرای آن را نداشته است و عملاً تسلیم گردنکشی قوه قضائیه شده است.

اینهایند مثل مرحوم مدرس‌ها؟ متأسفانه قوه قضائیه که مهم‌ترین رکن و ضامن اجرای قانون و عدالت در جامعه است، در وضعیتی بسیار افتضاح به سر می‌برد و این روند همچنان ادامه دارد و تأسف‌بارتر اینکه تبلیغاتی ناصحیح و صریحاً دروغ و خلاف شرع در وجهه بخشیدن به این مرکز ضد عدالت و فساد ادامه دارد و هیچ‌کس را عرضه حقیقت‌گوئی و حقیقت‌جوئی نیست!

در کمال تأسف، بیش از ٦٠ درصد قضات، شرائط اولیه قانونی و شرعی قضاوت را ندارند و با رابطه‌بازی و بر خلاف شرع، وارد این مجموعه شده‌اند، مخصوصاً قشری از روحانیون که سوادی بسیار کم و افتضاح در امور حقوقی دارند و سال‌هاست که آبروی اسلام و روحانیت را می‌برند و در تمام مراکز انگشت‌نما هستند، ولی قرار است حیثیت یک صنف و یک شخص بر حیثیت نظام و مصالح ملی مقدم شمرده شود!

حقوقدانان می‌دانند بنده چه عرض می‌کنم و قطعاً مسؤولین و در رأس آنها رهبر مکرم باید به این مطلب توجه اساسی نمایند. کدام شرعی اجازه می‌دهد یک معمم که حقاً سوادی بسیار اندک دارد، صرفاً به اعتبار لباس خود قاضی شود. این افراد جهت تبرئه خود روزانه به ده‌ها دروغ و.. متوسل می‌شوند! آری در رأس محکمه نظام اسلامی! مابقی هم که تکلیفشان معلوم است.

همه با هم اتحاد علیه عدالت و ملت. آنچه زمین‌خور می‌شود و از بین می‌رود دین و غرور و مال ملت است! قوه قضائیه بسترساز حرکت بر مبنای مجاری قانونی در اجتماع است و وقتی خود بر خلاف قانون قرار دارد، تکلیف ملت معلوم است.

به‌راستی چه کسی باید این مشکل بزرگ را که برابر با ماهیت حکومت اسلامی ماست برطرف کند. علما و اندیشمندان می‌توانند جهت درک بهتر فاجعه به حقوقدانان حتا خود قضات مراجعه کنند و تحقیق نمایند.

بنده یقین دارم این امر هزاران بار بیش‌تر از بیکاری و نفت و گاز و بنزین و... اولویت دارد. این ریشه است که سرطان گرفته است وحرث کردن شاخ و برگ، دردی را دوا نخواهد کرد. مطمئن باشید.

حقیقتاً این همه امکانات و کشور و ملت بزرگ ما حیف‌اند! اندیشمندان و علما و در رأس آنها رهبر معظم عنایت کنند. باید فریاد کرد. باید به مسائل اساسی پرداخت. قوه قضائیه رأس هرم نظام و میراب سر چشمه است که با نابخردی و غرض‌ورزی خود همه ملت و کشور را به گل نشانده است. بروید از حقوقدانان، چه وکیل یا قاضی و...، بپرسید. بوالله بسیاری از این قضاوت‌ها حرام است. بوالله این حوزه پرمشکل‌ترین جای نظام است. بوالله ملت از این مجموعه لطمات سنگینی می‌خورد.

شاید اینها را فقط بیان درد ولی بدون درمان تلقی کنید! هرگز این‌گونه نیست. راه‌هائی بسیار آسان و کم‌هزینه و بسیار پرثمر وجود دارد. جای بسیار تأسف است که در این حکومت اسلامی مسؤولی جویای راه اصلاح نیست.

این را خیلی صریح می‌گویم. وقتی قاضی‌ای به‌وضوح رشوه می‌گیرد و مافوق او علم کامل دارد و هیچ! تعجب نکنید هیچ اقدامی در عزل یا برخورد او صورت نمی‌دهد، شما چه تلقی می‌کنید؟ کجاست تکلیف شرعی؟ پس چه شد حلال و حرام؟

من در محضر پروردگار احدیت و حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه) و پیشگاه ملت ایران و با خطاب قرار دادن رهبر مکرم که او را عصاره فضائل و مسؤول ملت بزرگمان می‌دانم، اعلام می‌کنم که رسیدگی به وضع واقعاً اسف‌بار این قوه از هر کاری در کشور ضروری‌تر بوده و محال است بدون اصلاح این قوه کشور ما اصلاح شود. باید با حمایت شخص ایشان هر چه سریع‌تر جلسات و میزگردهائی در صدا و سیما تشکیل تا عمق ضعف و نارسائی برای عموم! و بیش‌تر مسؤولین کشور مشخص شود.

واقعاً جای تأسف نیست که در صدا و سیما راجع به هر مسأله مهم و غیرمهمی ساعت‌ها میزگرد گذاشته می‌شود وی در خصوص این قوه با این‌همه آثار مهم آن به‌جز موارد محدود حرفی گفته نمی‌شود. هیچ شک نکنید که انقلاب در این حوزه در دست نامحرم است! باید هر چه سریع‌تر قضات ناکارآمد و بی‌تعهد از این قوه کنار روند. باید نظارت ناقص و عقب‌نگهداشته‌شده مجلس بر این قوه شدیداً اعمال شود. باید با نظارت مستقیم رهبر عزیز، دادسرای انتظامی با متخلفین به شدت برخورد کند. سکوت در این خصوص، حرام مسلم شرعی است.

آیا انرژی هسته‌ای یا ساعت کار بانک و مترو و بنزین مهم‌اند یا عدالت که ذات و ماهیت ملت ایران و شرع انور است؟ به‌راستی تا به حال در این خصوص فکر کرده‌اید؟ کدام دست پنهانی است که مایل نیست وضع این قوه روشن و مشخص شود؟ از هر نظر که حساب کنیم باید حکومت، اجازه تعطیلی و یا تأخیر عدالت را به هیچ وجه ندهد.

چه کسی است که عدالت را به ما بنزین و پول و وام و... تعریف کرده است؟ عدالت یعنی مضطرب بودن دزد و کلاهبردار. عدالت یعنی کشوری بدون تبعیض در تمام زمینه‌ها. عدالت یعنی اجرای دقیق و سریع حدود الاهی. عدالت یعنی اجرای بی چون و چرا و دقیق قانون نسبت به همه و در تمام زمینه‌ها.

به طور قاطع مشخص است که همه ملت ما از هر قشری دچار تبعیض‌اند. و راه پیش پا گذاشته شده از بدو شروع زندگی، انجام منکر و...است. به‌راستی یک قانونمند متشرع توان ادامه حیات ندارد. آیا فاجعه‌ای بزرگ‌تر از این سراغ دارید؟ متأسفانه نظام دارد معروف‌گریزی و توسل به منکرات را بسترسازی می‌کند.

ذکر این تذکر لازم است که شاید عده‌ای به منظور فرافکنی، آن‌گونه که دردی رایج در کشور ماست، این مطالب را تضعیف نظام یا... عنوان نمایند. ولی همه ملت شریف ایران بیش از مسؤولین بسیاری واقفند که این نظام و کشور متعلق به آنهاست و دفاع از کشور خود را مقدم بر هر امری می‌دانند ولی حواسشان جمع است که ممکن است عناصری از دشمن تحت لباس و شکلی دیگر در امور نفوذ کند و به نص وظیفه شرعی و حق قانونی خود، مدام امور حکومت را زیر نظر دارند و اتفاقاً بدترین نوع تضعیف نظام را ماست‌مالی کردن مشکلات و پاک کردن صورت مسأله می‌دانند وبدیهی است که این هیاهوها در اراده ملت بزرگ و دلسوزان کشور تأثیری نخواهد داشت.

شاید قشری دیگر نیز این عرایض را صرفاً احساسی و بیان مشکلات بدون پیشنهاد راهکار معرفی نمایند، در حالی که این اظهارات کاملاً اعتقادی و واقعیت‌های مسلم این کشورند و حتا قرار نیست کسی که ایرادی را می‌گوید حتماً راهکارش را نیز بگوید. چون فرض است که مسؤولین، آگاه و متخصص و راهگشای امورند.

از اینها گذشته، حقیر چندین بار راهکارهای بسیار عملی و کاملاً کارگشا و بسیار ضروری را به مراجع مختلف ارائه داده‌ام، ولی در کمال تأسف حتا یک مورد مسؤولی احساس وظیفه نکرده که در مورد آن توضیحی بخواهد یا حتا آن را رد کند. و در کمال تأسف، اکثر حقوقدانان می‌دانند که اوضاع دادگستری آن‌چنان آشفته و ابتدائی و ناگوار است که در یک جلسه می‌توان ده‌ها طرح و راهکار ارائه کرد.

مجدداً معروض می‌دارد این مطالب از روی تکلیف و وظیفه عنوان گردید و نویسنده از عموم ملت و خصوصاً زحمتکشان انقلاب که امروزه با دیدن این نابسامانی‌ها دچار ضربات سنگین روحی هستند می‌خواهد به موضوع حساسیت به خرج دهند.

ما می‌خواهیم در کشور امیرالمؤمنین و با قوانین امیرالمؤمنین زندگی کنیم.

ما می‌خواهیم لقمه‌های حرام وارد شکم بچه‌هایمان نشود.

ما می‌خواهیم حُر و آزاده زندگی کنیم و همان‌گونه نیز بمیریم. امری که با ادامه وضع فعلی محال خواهد بود. و در این راه تکلیف اندیشمندان و علما بسیار بزرگ است.

خدایا سلام و ارادت خالصانه ما را به محضر مولایمان برسان و ارواح مطهر شهدا و روح پرفتوح امام بزرگوار را متعالی گردان و مقام معظم رهبری این مؤمن مجاهد و خداگونه را کماکان یار و یاور باش و عاقبت همه ما را خیر بگردان.

۴۳-۴- نامه سرگشاده احترام‌السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸

پسرم را آزاد کنید

بسمه تعالی
محضر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی
با سلام

خاطر شریف هست که در تیرماه ۱۳٦۰ آنگاه که به تیغ جفای نفاق، مجروح شده و در بیمارستان بستری بودید، دختر نوعروسم را برای جاری کردن خطبه عقد خدمت شما فرستادم و این نهایت ایمان و اعتقاد مرا به شما ثابت می‌کند هر چند در میانه راه، پیک اجل سرآمد و فرزندم در اثر سانحه تصادف رانندگی در روز ازدواج خود پیراهن ابدیت پوشیده و از دنیای فانی رخت بربست.
من نیز چون دیگر مادران نسل انقلاب در همه فراز و فرودهای پیش و پس از انقلاب در کنار شما بوده و با فرزندان مبارزم تلخ و شیرینی روزگار را چشیده و از زندان و شکنجه و تبعید پیش از انقلاب تا جنگ و توطئه نفاق و خطراتی که خود بیش‌تر مستحضرید را در کنار ایشان و پس از انقلاب تا امروز لمس کرده‌ام.
از آن زمان که همسنگر مادران و همسران شهید در پشت جبهه خدمت می‌کرده‌ام تا امروز که با قلبی داغدار و تنی بیمار ۸٦ سال سن دارم، بر عهد خود با خدا و پیمانم با امام و شهدا ثابت‌قدم بوده و از حضرتش می‌خواهم که با عاقبت به خیری و سلامت دین به میثاق خود پایدار بمانم.
نبود شب و روزی که سکانداران کشتی انقلاب را دعا نکنم تا در امتحانات سخت الاهی پیروز شده و از این شجره طیبه‌ای که با خون‌های پاک راست‌قامتان جاودانه تاریخ آبیاری شده به رسم امانت صیانت کنند و از گزند آفت‌ها و عوارض مصون نگه دارند.
پسر ارشدم که ٦۲ سال سن دارد، مهندس شاپور کاظمی که خدمتگزار علمی کشور است، اکنون پس از انتخابات در زندان به سر می‌برد و یک ماه است که نگران او هستم. او دارای همسری بیمار، سه فرزند، عروس، داماد و نوه، و دارای زندگی معمولی و آبرومندانه است، فرزند من شخصی زبده با بیش از ٤۰ سال سابقه خدمت در عرصه مخابرات کشور است و اکنون حداقل به واسطه او، روزی ۳۰۰ نفر در کارخانه به طور مستقیم و بیش از میلیون‌ها نفر به طور غیرمستقیم از خدمات علمی او بهره‌مند می‌شوند، ناگهان امروز مطلع شدم، که او مورد تهمت قرار گرفته که وابسته به بیگانگان یا از سردمداران اغتشاشات است.
این تهمت یا از سر اشتباه است یا کذب محض، چنین رفتاری از روحیه وطن‌خواه و ملی او و سابقه خانوادگی ما به‌دور است و من مفتریان را به خدا واگذار می‌کنم که بی‌شک او دادرس‌ترین وکیل است و از حکومت عدل الاهی کسی را گریزی نیست.
لذا از جنابعالی که در کسوت ولی امر مسلمین و پناه بی‌پناهان هستید، تقاضا دارم با آزادی وی تسکین قلب مجروح مادر در انتظار او و با آزادی سایر بی‌گناهان، همه مادران و همسران و فرزندان چشم به راه را دلشاد کنید.

با امید آنکه نظام اسلامی‌مان همیشه برقرار باشد
احترام‌السادات نواب صفوی

۴۴-۴- نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ۴ مرداد ۱۳۸۸

«خاوران»، قطعه‌ای زنده از پیکر زخم‌خورده تاریخ معاصر ماست که به ضرب بلدوزر نابود نمی‌شود

تو خود استادی و این روزها احمدی‌نژاد کنار دست تو دکترای وقاحت می‌دهد به رادان‌ها و فیروزآبادی‌ها!

تو شادی ما را برنتابیدی و ما شیادی تو را در ۲۲ خرداد ۸۸!

مانده‌ای که چه؟ هیچ‌کس تو را نمی‌خواهد! تنها شدی پیرمرد! ارتجاع مرگ تو نزدیک است. بترس از شعله‌های خشم مردم ستمکش و داغدیده!

تو با خون، وضوی جنایت می‌گیری وقتی که ما مرثیه می‌خوانیم برای فرزندان در خاک خفته فریدون

«تو را چه سود از باغ و درخت
که با یاس‌ها
با داس سخن گفته‌ای؟»

از کجا شروع کنم که ما را به آغاز این داستان ببرد؟
از دهه شصتی که تو رئیس‌جمهورش بودی؟ از قتل عام و تیرباران بگویم یا از اعدام‌های گروهی هزاران دگراندیش، از گورهای دسته‌جمعی بی‌سنگ و بی‌گُل، بی نام و نشان یا از خانواده‌هاشان که تمام آن سال‌ها حقوقشان نادیده گرفته شد و دم نزدند که مبادا از دستشان بگیرید همان تکه زمینی را که باور داشتند عزیزشان را در بر دارد! که گرفتید و ویران کردید «خاوران» را، که حرمت مرده را هم نگاه نداشتید، اما ندانستید که «خاوران»، قطعه‌ای زنده از پیکر زخم‌خورده تاریخ معاصر ماست که به ضرب بلدوزر نابود نمی‌شود. راستی یادت هست؟ تابستان ٦٧ را می‌گویم. حتماً هست چون آن روزها هم فتوای جنون‌آمیز تو بود که این‌چنین آذین تاریخی خونین و ننگین شد. آه! دهه شصت... می‌دانی خامنه‌ای! من هم متولد همان دهه هستم! یکی از نهال‌هایی که جای گورهای زیر و رو شده کاشتید.
هرچند در کارنامه پلیدت ترور میکونوس و آمیا هم هست و از خونخواری هیچ کم نگذاشته‌ای، اما بگذار کمی از ۷۸ بگویم! ۱۸ تیری که ماندگار شد در تاریخ مبارزات مردمی که خسته بود از شلاق استبداد و برای نخستین بار پس از ۲۰ سال، زبان به اعتراض گشود و به خیابان آمد. اما باز هم کشتار و این بار دانشجوهای میهنم.

هی سید! می‌دانی که هنوز مدال شکنجه‌هایت بر تن نخبگان مملکت به یادگار مانده تا برگ دیگری بر تاریخ افتخارات خصمانه‌ات بیفزاید! خودت بگو از کجا دیگر بگویم که هر برگش درد است و ظلم. از غروب‌های خونین اوین، از عزت ابراهیم‌نژاد و اکبر محمدی که خون ایشان هم بر گردن توست یا از احمد باطبی و بهروز جاوید طهرانی، که بهترین سال‌های عمرشان به گناهی ناکرده در زندان‌های سیاه تو سوخت. راستی شعارهای تیرماه ۷۸ را که یادت هست. «خامنه‌ای حیا کن، سلطنتو رها کن»... صد رحمت به آن روزها! هنوز ته‌مانده حیایی بود که اشکی بریزی ولو تمساح... در این ده ساله شاگرد مکتب کدام بی‌آبرویی بودی که این‌قدر وقیح شدی مرد! آه چه می‌گویم؟ تو خود استادی و این روزها احمدی‌نژاد کنار دست تو دکترای وقاحت می‌دهد به «رادان»ها و «فیروزآبادی»ها!
نمی‌دانم با تمام این احوال چه شد که باور کردیم ما هم دموکراسی شکسته بسته‌ای داریم و به این امید که مفسده حقیر ابلهانه از سرزمینمان رخت بربندد پای صندوق‌های رأی رفتیم. عجب روزهایی بود! روزهای سبز، روزهای زنده و دلخوشی‌های ساده و زودگذر. تو شادی ما را برنتابیدی و ما شیادی تو را در ۲۲ خرداد ۸۸! باز هم خون و این بار رد پای تو عجب پررنگ است. یادت هست قبل‌تر گفته بودم که چشمت را باز کن. ببین و

بشنو پیش از آن که مجبور شوی با صدای لرزان بگویی صدای انقلابمان را شنیدی. می‌دانی! آن وقت‌ها حتا به ذهنمان خطور نمی‌کرد ما کجا و انقلاب کجا! فقط رأیمان را خواسته بودیم و به جستجوی اعتماد گم‌شده‌مان به خیابان آمدیم. آرام و بی‌صدا با دست‌های برافراشته! اما باور کن خودت خواستی که بغض ما بشکند و سکوتمان فریاد شود و فریادمان خون.

از این روزها هم برایت بگویم؟ شاید حافظه تو آن‌قدر ابله است که زود فراموش می‌کند و باز از فاصله شبی به صبح، مبرا می‌شوی و با تقوا! اما نه مبرایی و نه باتقوا! مانده‌ای که چه؟ هیچ‌کس تو را نمی‌خواهد! تنها شدی پیرمرد! ارتجاع مرگ تو نزدیک است. بترس از شعله‌های خشم مردم ستمکش و داغدیده کوچه خیابان‌های شهر که دیر یا زود تو را خواهد سوزاند. بترس از سکوتی که پاسخش را با خون دادی! بترس از آن همه سیاهچال که پر شده است از بهترین فرزندان این آب و خاک! بترس از خاکی که تاب نمی‌آورد در آغوش کشیدن این‌همه جوانی و این‌همه زندگی را. بترس که ما بی‌شماریم! ببین! ما همه سهرابیم، ما همه ندا و ترانه، همه فرزند کاوه‌ایم. غریو شب‌هنگاممان را بشنو و شهامتمان را ببین که ستودنی است.

«چنین نماندست و چنین نیز نخواهد ماند»؛ از عظمت هخامنش تا ذلالت پهلوی، افتخار نادر و اقتدار جمشید. شاید عبرت گرفتی از جنگ ننگ‌آور خودخواهان تاریخ به قیمت شرف و ناموس و وطن. اما نه! تو ضحاک‌تر از آنی که درس بگیری. تو با خون وضوی جنایت می‌گیری وقتی که ما مرثیه می‌خوانیم برای فرزندان در خاک خفته فریدون.

گیرم تو راست می‌گویی و حق با تو است و ابلیس یارانت! ما خسیم و خاشاک، ما اغتشاشگریم. ما ندا را کشتیم و به دیدن چهره غرق در خونش چیزی به اسم وجدان نداشتیم که بیدار شود. ما مادر سهراب را داغدار کردیم و شرافتی نبود که تکانمان دهد. ما ایران را عزادار زیباترین فرزندان آفتاب کردیم و چون دلالان خون، مست از پیروزی، سور عزای مردگان جوان را بر سفره نشستیم. ما این روزها سلاحمان را به رخ مردم بی‌دفاع می‌کشیم. ما تیر می‌زنیم و باطوم و مهم نیست که درست پشت سرمان یکی را نقش بر زمین کرده باشیم و رد دلمه بسته خون باشد و فریاد و آه و ناله و بغض و کینه باشد!

باشد! تو راست می‌گویی! اما تو را به ایمانی که نداری و از ما هم گرفتی، تو را به شرافتی که ندیدیم داشته باشی، تو را به وجدان که آن هم برایت غریبه است، تو را به ناچیز آبروی تن ناقصت که از آن دم زدی و نداری، تو را به هر آنچه داری قسم! تو خودت باور می‌کنی؟!

رایحه ایرانی

۴۵–۴– نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ۱۴ مرداد ۱۳۸۸

کاریکاتور آخرین دیکتاتور

مطلبی از آقای نامشهور

آقای رهبر غیرمنتخب و مادام‌العمر

از دوران دیکتاتور مغرور قبلی که با اشتباهات فاحش خود مملکتی را به آتش انقلاب سپرد، سی سال می‌گذرد. حال پس از سه دهه جلوس بر تخت سلطانی، دیکتاتوری دیگر [محمود احمدی‌نژاد] همچون شما در مراسمی شرم‌آور با عده‌ای کاسه‌لیس و با تنفیذی نامشروع روبه‌روی مردم ایستاده و از آن صدا و سیمای نامردمی به گونه‌ای سوزنده آن تکبرات سلطان‌گونه و تهوع‌آور خود را تکرار می‌کند. جملاتی بس سوزنده که مطمئناً آتش به جان عده زیادی زد. آن یکی دیکتاتور سی سال پیش آن‌قدر سلامت نفس برایش باقی مانده بود که در اوج قدرت هم به تحقیر مخالفانش به این وقاحت نپردازد.

آقای رهبر مادام‌العمر

آن دیکتاتور سی سال پیش در پایان کار، صدای انقلاب مردم را شنید و تلاش دیرهنگامش را برای جبران شروع کرد، ولی عده‌ای همچون شما که بر موج‌های احساس مردمی بعضاً هیجانی و ناآگاه سوار بودید، آن مصادره غم‌انگیز را به نام استقلال، جمهوریت و به ظاهر اسلامیتی رقم زدند که مابقی آزادی وعده داده شده را هم به تاراج برد، و این فرآیند بسیار پرهزینه شما که به سنگینی نابود شدن یک نسل، بر پشت ملت ایران سنگینی می‌کند، شخصی همچون شما را بر مسند مادام‌العمری کشوری نشاند که شعارش مبارزه با استبداد و سلطنت بی‌مسؤولیت و فاسد بوده است. امروز این سلطنت مادام‌العمر به ولایت مطلقه فقیه مادام‌العمری تبدیل شده است که آن‌قدر وقیح باشد که این جوشش و اعتراض به‌حق مردم را «کاریکاتور انقلاب ۵۷» بنامد. آن هم شور مردمی که برای اساسی‌ترین حق خود، یعنی اعتراض به تضییع ناجوانمردانه رأی خود در انتخابات اخیر، به میدان آمده بودند.

آقای رهبر مادام‌العمر

ملت ایران شما را کاریکاتور شاه سابق نام ننهادند، ولی انصافاً در مقام مقایسه، روی آن دیکتاتور را با این گفته‌های ناشایست خود سفید کردید. شاهی که فرماندهی ششمین ارتش جهان را در دست داشت، اگر می‌خواست (که نخواست) آن‌قدر قدرت و امکانات داشت که به جای ترک کشور، همچون شما به خون و خونریزی و قلع و قمعش ادامه دهد و ساواکش را به جای انحلال، تقویت کرده و از نوع اردوگاه‌های کهریزک شما بیش‌تر احداث کند و امثال شما را در همان زمان، تشنه‌وار مجبور به لیسیدن آب کف کانتینرهای کهریزک نماید، جلادانش دهانتان را خرد کرده و جنازه کبودتان را تحویل قبرستان بدهد. او تمام این قدرت‌ها را فرو گذاشت و با اشک‌های روان و سرشار از پشیمانی بی‌حاصل از کشور رفت، با این تفاوت که حداقل در این کره خاکی دشمنی برای خودش و ملتش نساخته بود، آنچه بود آبروی حداقلی برای جماعتی بود که همانند امروز از نشان دادن گذرنامه کشورش در برابر دیگر ملل شرمگین نمی‌شد، حال شما را چه جای این همه نخوت تا این‌چنین با مردم سخن بگویید، در حالی که همه دنیا را دشمن خود و ملت ایران کرده‌اید تا مجبور باشید برای بر مسند ماندن، از جیب ملت خرج کرده و خزانه‌های کشور را تقدیم روسیه و چین نمایید. هر چند آنها هم منابع این ملت را به یغما برده و التماس‌هایتان را وقعی نگذاشته و با فضاحت تمام، قطعنامه‌های سازمان ملل را هم بر علیه شما و رئیس‌جمهور نورچشمی تأیید کنند و حال پس از دو دهه، داغ ساختن همین یک نیروگاه اتمی را هم به دلتان بگذارند. ولی شما را چه باک که تا این نفت مفت برای شما فراهم است، بی‌رحمانه می‌سوزانید و خود و نورچشمی‌ها را گرم نگاه داشته و دود و خاکسترش را هم به چشم این ملت بی‌گناه حواله می‌کنید.

آقای رهبر مادام‌العمر

از زمانی که شما را می‌شناسیم بعضی الفاظ، همچون «دشمن» همواره وصله دهان شما بوده است و با آن دشمن‌تراشی‌های کاذب و بی‌حاصل خود، به جز نفرت و غم و اندوه، چیزی برای ملت نساخته‌اید و از دیگر سوی، بیزاری دیگر ملل را از خود ساخته و پرداخته‌اید. اما سخنان این روزهای شما از جنسی دیگر بود. مطمئن هستم که این حرف‌های گنده‌تر از دهان، از آن ذهن تنگ و تاریک شما تراوش نمی‌کند و قطعاً در میان آن اطرافیان چاپلوس شما کسانی هستند تا این‌گونه به شما خط بدهند و حرف در دهانتان بگذارند تا همچنان از تظاهرات مردمی به خیال خودتان کاریکاتور بسازید، کشته و زخمی‌های مردم را اغتشاشگر نامیده و کاندیداها و هواداران نامزدها را عامل بیگانه معرفی سازید و مجموع همه این اعتراضات به‌حق را وارونه جلوه داده و کودتای مخملین بر علیه قدرت نامشروع و نامنتخب خود قلمداد نمایید. و اینها حاصلش چیزی جز نفرت‌پراکنی بیش‌تر و دور شدن بیش‌تر از مردم نخواهد بود.

آقای رهبر غیرمنتخب

زمانی که صدام در عراق با انتخابات ساخته و پرداخته خود و دستگاه مخوف استخبارات، همگان را به پای صندوق‌های رأی آورده بود تا تأییدش کنند و همگان هم از ترس چنان کردند، کسی باور نمی‌کرد ساعتی پس از سرنگونی‌اش توسط دشمنان خبیث شما آمریکا و انگلیس، همان ۹۹ درصد مردمی که از ترس به او رأی داده بودند در حال ادرار کردن بر مجسمه واژگون‌شده‌اش باشند. چیزی که تا روز قبل از آن، تصورش هم برای ملت عراق همچون کابوس دهشتناکی تلقی می‌شد. گمان نکنید با اعترافات ساختگی دستگاه اطلاعاتی مخوف خودتان از فرزندان این ملت، شما چیزی بر محبوبیت و یا مقبولیت خود اضافه کرده‌اید، بلکه هر چه بیش‌تر خود را در چاه نفرتی فرو می‌کنید که هم‌قطاران و دیکتاتورهای پیشین شما تجربه‌های تلخی از آن را برای شما به ارمغان گذاشتند تا پند شما نشود و به امورات نابخردانه خود ادامه دهید.

آقای رهبر مادام‌العمر

این تظاهرات و شور مردم نه تنها «کاریکاتور انتخابات ۵۷» نبود، بلکه حتا مقایسه آن انقلاب و وصل آن به این رویداد هم ظلم بزرگی بود به موج سبز و زیبای مردمی. این ملت این بار بر خلاف گذشته دقیقاً می‌داند آرمانش چیست، در حالی که سی سال پیش نمی‌دانست. می‌داند حرکتش ره به کجا می‌برد، در حالی که آن زمان نمی‌دانست. می‌داند که وسیله کارش چیست، در حالی که آن زمان نمی‌دانست. آری، آن زمان، همه پشت سر یک فرد قرار گرفتند و این بار، همه پشت سر یک اندیشه و سیستم؛ آن زمان، شور و احساسات از ایدئولوژی یک فرد ناشی می‌شد و این بار، این شور و ایثار برای احیای یک حق از دست رفته است. آن زمان، محو یک سیستم بدون توجه به عواقب آن مد نظر بود و این بار، اصلاح یک سیستم ناقص با رهبری فردی ناصالح مد نظر است، آن زمان، ما و شما هر دو به درستی، آن واقعه بدفرجام را انقلاب نام نهادیم که متأسفانه کشور را به اعماق قرون فرستاد و این بار، ما این واقعه را احقاق حق از دست رفته می‌نامیم؛ اما شما با آن ذهن پریشان و ناسالم خود، آن را انقلابی مخملین و یا به خیال خودتان، کاریکاتور کارهای ناصواب و استمرار دیکتاتوری خود می‌نامید. اگر این رویه و مرام غیر قابل تغییر شما هست و خواهد بود، پس شما به این افاضات و حرکات اهانت‌آمیز خود ادامه دهید تا در آینده‌ای نزدیک، تاریخ معاصر، کلکسیون کاریکاتورهای خویش را از دیکتاتورهای قرن بیست و یکم با تصاویری از امثال شما تکمیل نماید. احتمالاً آن زمان خیلی دور نخواهد بود.

۴۶-۴- نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸

من بیگانه نیستم، فرزندی هستم که در حیاط خانه شما بازی می‌کرد

جناب آقای خامنه‌ای؛ رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران
این نامه را در پاسخ نامه شماره ۸/۷۸۱۸۸ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ جنابعالی که توسط معاون اول سفارت جمهوری اسلامی جناب آقای اسلامیان به اینجانب تحویل شد می‌نویسم. (پیوست) از نامه شما متشکرم و از آن که با وجود مسؤولیت‌های خطیرتان، به پاسخ به نامه من مبادرت ورزیدید، خشنود شدم.
من یک فرزند این انقلاب هستم. شما مرا از کودکی بخوبی می‌شناسید. با وجود این که این روزها برچسب‌های بیگانه، منافق، مخملی و غیرذلک را به آسانی و ارزانی به افراد می‌زنند، من با دلایل محکم یادآوری می‌کنم که هنوز فرزند این انقلاب و ایران عزیز هستم. برچسب منافق زیبنده فرزندی چون من نیست، از آنجا که چندین بار به عنوان یک شهروند ایرانی و جهانی و یک نویسنده زمینه روان‌پزشکی اجتماعی و تربیت استراتژیک، برای محکومیت فعالیت‌های تروریستی سازمان مجاهدین خلق به سران کشورهای اروپا و آمریکا و سازمان ملل شکایت کردم و افتخار آن را دارم که یکی از عوامل مؤثر در ثبت اسم این سازمان جنایت‌پشه در لیست سازمان‌های تروریستی دنیا بوده‌ام.
برچسب سفاهت که به افراد پیشینه‌داری مثل آقای منتظری عنایت شده نیز بر من روا نیست که اولین پزشک بدون مرز ایرانی و نویسنده ۲۴ اثر علمی فرهنگی بین‌المللی هستم و چند نمونه از کتب بنده نیز حضورتان تقدیم شده است. برچسب انگلیسی هم شایسته من نیست چون علی‌رغم آنکه چندین سال است که واجد شرائط دریافت تبعیت انگلستان هستم و علی‌رغم مواجه بودن با مشکلات فراوان برای ویزا و سفرهای بین‌المللی برخلاف توصیه مسؤول کنسولی کنونی سفارتخانه آقای فقیه، از گرفتن پاسپورت انگلیسی اکراه داشته و تنها و تنها با افتخار، تابعیت ایران عزیز را دارم. داشتن پاسپورت رژیمی که تنها چند دهه پیش بزرگانی چون ماندلا و گاندی را آزار می‌کرد مایه مباهات من نخواهد بود.
تمامی دنیا و خدای من شاهدند که در ۳۱ کشور دنیا مایه افتخار و سرافرازی کشور عزیزم ایران بوده‌ام. ممکن است بپرسید پس چرا در ایران مشغول به خدمت نیستم. پاسخ آن که در زمانی که فرزندان ناخلف، بی‌ریشه و بی‌خردی چون احمدی‌نژاد بر مسند قدرتند، فرزندان خلفی چون من به هجرت سر می‌کنند. به یاد دارید که وقتی مجروح بودید با پدرم برای قالب‌گیری دندان شما به بیمارستان قلب آمدیم؟
به خاطر دارید که پدرم مرا به علت نبوسیدن دست شما شماتت کرد و من صادقانه در حالی که کودکی ۱۳ ساله بودم قد برافراشته گفتم: من به جز خدای عظیم به هیچ‌کس تعظیم نمی‌کنم! شما پدرم را نصیحت کرده و گفتید این پسر، پیرو رسول خداست، آزارش ندهید.
سال ۱۹۹۷ با پزشکان بدون مرز به کره شمالی رفتم و اولین فرد خارجی بودم که از تعظیم در مقابل مجسمه آسمان خراش کفر و شرک «کیم ایل سانگ» ابراهیم‌گونه خودداری کردم. این حرکت در رسانه‌های بین‌المللی ثبت و مایه افتخار ایران شد. روزنامه‌ها و تلویزیون‌های غربی این فرزند رشید ایران را با این عنوان معرفی کردند: دکتر پیام فاضل، پزشک بدون مرز ایرانی: به جز خدای عظیم بر هیچ‌کس تعظیم نخواهم کرد. مسؤولین کره شمالی با خشم بسیار، تصاویر سفرای جمهوری اسلامی و کشورهای عربی را در حال تعظیم به مجسمه به من ارائه کردند و من مجدداً از این عمل شرک‌آمیز سر باز زدم.

آقای خامنه‌ای،
برچسب دشمن و بیگانه هم بر من سزاوار نیست که از محرم‌ترین خانواده اطباء انقلاب می‌آیم. پدرم دکتر هوشنگ فاضل سرپرست سابق وزارت بهداشت و دندان‌پزشک معتمد شماست که دندان‌های مصنوعی که هم اکنون طعام شما را می‌جود، دسترنج ایشان است که همیشه به رایگان تقدیمتان کرده‌اند. عموزاده دکتر ایرج فاضل وزیر سابق بهداشت، علوم و مشاور پزشکی شما هستم، جراحی که جان شما را از مرگ حتمی پس از سوء قصد شوم دشمنانتان نجات داد و اکنون از آنچه می‌گذرد به فریاد آمده است.
آری، من خودی‌تر از خودی‌ها هستم، به همین سبب بود که چند نسخه از آخرین کتاب‌هایم را در فروردین ماه ۱۳۸۸ با نامه‌ای به یاد مهربانی‌هایی که از شما و دوران کودکی به یاد داشتم برای شما فرستادم. نامه من و کتاب‌ها در دفتر شما موجود است.

کتاب‌هایم را در پاره‌ای از سجاده سبز دوران کودکی پیچیده و به هدیه به شما، رئیس‌جمور پیشین آقای احمدی‌نژاد، وزارت علوم و وزارت بهداشت فرستادم.

سجاده‌ای که به اشک نماز شب کودک ۱۲ ساله‌ای که شیون «العفو» شبانه‌اش خانواده‌اش را بی‌قرار می‌کرد، آراسته است. آن موقع نه «مخملی» در کار بود، نه «سبز» جرم به حساب می‌آمد.

جالب اینکه پاره‌ای از این سجاده سبز با چندین کتاب و دستاورد فرهنگی‌ام را به هدیه، چند روز قبل از انتخابات با پست سفارشی برای آقای مهندس موسوی نیز ارسال کردم. بسته‌های شما و وزارتخانه‌ها رسید اما کتاب‌های آقای مهندس موسوی، و قطعه سجاده اشک آراسته من ضبط شد و اکنون پس از گذشت حدود ٦٠ روز به دست ایشان نرسیده است. چگونه می‌توان باور کرد که انتخابات بدون خدشه بوده، وقتی حتا کتب علمی و پاره‌ای از سجاده اشک‌آلود کودکان این انقلاب به اسارت می‌رود؟! لطفاً بگویید پاره سجاده و کتب اسیر مرا به ایشان بدهند.

معلمین من محمدرضا حکیمی نویسنده برجسته جهان شیعه، شیخ محمود تحریری عزیز و محبوب امام و آیت‌الله دریاباری بوده‌اند. دکتر ولایتی مشاور وفادار شما نیز در دوران جوانی با من کتابی نوشتند. البته ایشان سریع می‌خواندند و بنده قلم می‌زدم! من منافق، بیگانه، نامحرم و دشمن نیستم و این نامه را از آنجا می‌نگارم که شما را هنوز دوست و پدر پیر خود می‌دانم. پدری که به آتش بسیار نزدیک شده است. از آنجا که همیشه فقط با فعالیت‌های صلح‌آمیز در اقصی نقاط دنیا در خدمت محرومین زمین بوده‌ام و به عنوان یک طبیب به آیه مبارکه «و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعاً» [سوره مائده، آیه ۳۲] پرداخته‌ام، امروز این نامه را به همین سبب می‌نویسم.

آقای خامنه‌ای

شما را از قسمت اول این آیه شریفه می‌ترسانم: «من قتل نفساً بغیر نفس أو فسادٍ فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً»

شما نیاز به ترجمه ندارید. اما این آیه را به عنوان یک یادآوری تاریخی می‌نویسم و می‌پرسم اخیراً چند نفس بغیر نفس به قتل رسیده‌اند و به همین سبب می‌پرسم چند بار جمیع مردم دنیا به مصداق این آیه مبارکه قتل عام شده‌اند؟

از شما می‌پرسم: مسؤول قتل عام مکرر جمیع مردم دنیا کیست؟ آیا ولی فقیه مستقیماً مسؤول هر آنچه در حیطه ولایت او می‌گذرد نمی‌باشد؟ مطمئناً این آیات محکم را مهمل نمی‌انگارید که آیه شریفه دیگر می‌گوید: «الذین إذا ذُکر الله وَجِلَت قلوبهم...»

آقای خامنه‌ای به پیوست متن استراتژی پایه جنبش مردمی ایران را نیز تقدیم می‌کنم. این متن برای حفظ نظام نه براندازی آن نگاشته شده است و توسط اینجانب- یک فرزند شما و این انقلاب طراحی شده و هزاران نسخه آن به‌طور گسترده برای مشورت عموم، مسؤولین، خواص، نمایندگان، خبرگان و مراجع دینی منتشر و توزیع شده است.

من به پنهان کاری معتقد نیستم و شما نیز بیگانه نیستید. لذا یک نسخه این متن را برای شما ارسال می‌کنم.

حساب آقای احمدی‌نژاد با شما سواست. ایشان مرد جسوری هستند که امروز به خدا و روح‌القدس (هاله نور!)، مردم و مراجع اهانت کرده و فردا به روی شما پنجه خواهند کشید. ایشان و آن داستان کذایی «هاله نور»، مصداق «الشقی شقی فی بطن أمه» می‌باشند.

اما شما مرد مهربانی بودید. چه شد اینگونه گرفتار مسؤولیت خون جوانان بیگناه شدید؟ هیهات.

به خدای بزرگی پناه می‌برم که هرگز شهامت آن که نزدیک مسؤولیت خون بیگناهی باشم را به من نداد.

نویدی هم دارم و آن آیه «لاتقنطوا من رحمة الله...» است. اگر به بخشش و سخاوت مردم امید ندارید، خواهشمندم از بخشش و مغفرت خداوند مهربان مایوس نباشید که یاس از رحمت خدا کفر است و خدای بزرگ بس بخشنده و مهربان می‌باشد.

پناه بر خدا، نه من موسی هستم، نه شما خدای ناکرده فرعون.

فرزندی هستم که با پدر پیر دوران کودکی درد دل می‌گوید. شما را به طاغوت بودن متهم نمی‌کنم، اما از آن روزی که فراری از آن نیست، از پیچیدن ساق به ساق، از «الذی فکر و قدّر» و «أبی و استکبر» و «کبر و تولی» می‌ترسانم. به پاره سجاده سبزم که معطر به اشک دعاهای شبانه است پناه برید، به تصویر روی کتابم و لبخند معصومی که حاکی از دلسوزی و طبابت برای مستضعفین اقصی نقاط دنیا می‌باشد بنگرید. در آینه به چهره خود نگاهی بیاندازید.

من بیگانه نیستم، فرزندی هستم که در حیاط خانه شما بازی می‌کرد. خانواده ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تر بود. به آیه نور اقتدا کنید و تا دیرتر نشده از سمت خود و مقام خطیر ولایت کناری جسته و امیدوار رحمت خداوند رحیم باشید. بزودی عازم ایران هستم و به امید خدا درخواست خود را حضوراً تکرار خواهم کرد.

به پیوست یک نسخه از آخرین کتابم به عنوان «*رهایی از گناه*» حضورتان ارسال می‌نمایم.

با امید سعادت، رستگاری، انابت و مغفرت الاهی
۲۲ مرداد ۱۳۸۸

۴۷-۴- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸

علی جون! تحریک نکن تا تحریک نشن!

آقای علی آقا خامنه‌ای

عنوان رهبر را برایتان نمی‌نویسم، چرا که حتا اگر آن را قبول هم می‌داشتم، به دلیل اسقاط شرط «عدالت» که الزام شرط ولایت فقیه است و همچنین انجام ندادن وظیفه قانونی خود در مورد تبریک به رئیس‌جمهوری که هنوز شورای نگهبان صحت انتخاباتش را تأیید نکرده است و طبیعتاً همین امر موجب قتل ده‌ها شهروند کشور شده و پاسخ این خون‌ها را باید بدهید، شما دیگر رسماً رهبر کشور نیستید. طبیعی است از این به بعد، ما دیگر با هم صمیمی هستیم، من شما را علی صدا می‌کنم، شما هم می‌توانید مرا داور صدا کنید. و حالا که دیگر هادی غفاری هم نظرش را در مورد ترکیب کنونی حضرتعالی گفته است و دیگر همه چیز صمیمانه شده، می‌توانیم خیلی راحت‌تر وارد مقولات و معقولات بشویم.

اول اینکه، علی جان! می‌خواستم از شما تشکر کنم که همان‌طور که احمدی‌نژاد ترتیب رئیس‌جمهور و ریاست جمهوری را داد و کاری کرد که اصولاً توهین به رئیس‌جمهور مجازات ندارد، چون اگر قرار باشد کسی را به عنوان توهین به رئیس‌جمهور زندانی کنند، حداقل بیست میلیون نفر ایرانی را باید زندانی کنند که به نظرم صرف نمی‌کند، چون خیلی جا می‌گیرد؛ شما هم با خطبه‌های نماز جمعه‌تان کاری کردید که کلاً دور هم هستیم و دیگر اهانت به رهبری و این حرف‌ها مشکل ندارد و الآن دیگر توهین به رهبری، نقل و نبات است و این مشکل هم حل شده و حالا دیگر کسی نگران این حرف‌ها نیست. البته واقعاً جای تشکر دارد که شما کاری کردید که این تابو شکست و اصولاً این تابوشکنی شما واقعاً جای تقدیر دارد. یک کاری کردید که اهانت به رهبری جزو مسائل عادی زندگانی باشد.

دوم اینکه، علی جان! پدرم! رفیق جان! شما که لالایی بلد بودید، چرا هفته قبل خوابتان نبرد؟ و چرا این هفته خوابتان برد؟ دیروز گفته‌اید «نخبگان و فعالان و جناح‌های سیاسی از هر دو طرف باید از تحریک احساسات و ایجاد خلل در یکپارچگی مردم بپرهیزند.» این که گفتید یعنی چی؟ یعنی منظورتان این است که کسی طرفداران احمدی‌نژاد را تحریک نکند؟ آنها که تحریک‌شده به دنیا آمده‌اند و اصولاً خودشان منشأ تحریک‌اند. کسی که یک باتوم هفتادسانتی دستش گرفته، یک گاز اشک‌آور توی جیبش است، یک قمه هم آویزان کرده فلان جایش، و یک زنجیر هم دستش گرفته، این آدم راه برود، خود بخود تحریک می‌شود. اصلاً سر ماه دارد پول می‌گیرد که تحریک بشود. اگر تحریک نشود حقوقش قطع می‌شود. ما چه کار کنیم که اینها تحریک نشوند؟ اگر بلدید خودتان یک چیزی بگوئید که تحریک نشوند. اگر هم مشکل‌تان این است که طرفداران موسوی تحریک نشوند، بدون شوخی و بدون هیچ بامزه‌بازی، عرض می‌کنم که اگر می‌خواهید طرفداران موسوی تحریک نشوند، اقدامات زیر را انجام دهید:

اول: بیرون از خانه از حرف زدن خودداری کنید. حتی‌الامکان توی خانه هم با صدای بلند حرف نزنید، ممکن است صدای‌تان بلند باشد، همسایه تحریک شود و همسایه که تحریک شد، بقیه شهر هم تحریک می‌شود. اصولاً جیغ صدایتان طوری است که وقتی آدم صدایتان را می‌شنود دلش می‌خواهد هر چه سنگ دور و برش هست بزند توی هر چه شیشه که در اطراف است.

دوم: انتخابات را اصولاً بی‌خیال شوید. فرض کنید که اصلاً نه خانی آمد، نه خانی رفت. پیرمردهای شورای نگهبان را صدا کنید و به آنها بگوئید که اصولاً انتخابات را ابطال کنند. این‌جوری هم خودتان سنگین‌ترید، هم آنها، هم مردم ممکن است یادشان برود در این دو هفته چه فجایعی اتفاق افتاد.

سوم: احمدی‌نژاد را بفرستید برود کاراکاس و بشود مسؤول واحد خدمات و انبارداری پروژه تولید مشترک تراکتور ایران و ونزوئلا و بلافاصله پس از خروج از ایران او را ممنوع‌الورود کنید و زن و بچه و همه باجناق‌هایش را بفرستید لای دست محمود و به چاوز هم بگوئید که حرکت محمود و خانواده را در یک منطقه ده کیلومتری محدود کند.

چهارم: به انصار حزب‌الله بگوئید کلاً تا دو سال از خانه بیرون نیایند و یا در یک اردوگاه نگاه‌شان دارید تا چشم مردم به آنها نیفتد.

پنجم: پخش هر برنامه خبری و گزارشی و تحلیلی و سیاسی را از تلویزیون ممنوع کنید و صدا و سیما فقط حق پخش سریال، موسیقی، فوتبال، راز بقا (جز برنامه‌های مربوط به میمون‌ها)، آگهی (بجز آگهی‌های چی‌توز) را داشته باشد.

ششم: برای مدت دو سال، پلیس حق ورود به خیابان را نداشته باشد و آبدارچی نیروی انتظامی را به عنوان فرمانده کل پلیس منصوب کرده و تابلوی پلیس و نیروی انتظامی و بسیج را بکشید پائین و برادران لباس شخصی و بسیجی را هم با احداث یک خانه عفاف دارای کارت معتبر بهداشتی، بفرستید سراغ کار اصلی‌شان.

هفتم: نماز جمعه تهران را به‌طور کلی تعطیل کنید و ائمه جمعه را برای مجاورت در کربلا یا نجف به این کشور بفرستید، قبلاً در این مورد با آمریکایی‌ها هماهنگ کنید.

هشتم: حرف زدن از منحنی، هاله، نور، چراغ قوه، کلمبیا، کریستف کلمب، سوئیس، صهیونیسم، هولوکاست، انرژی هسته‌ای، سفره، نفت، قله، خستگی، دشمن، سفر، شهرستان، نیویورک، قطعنامه، محمود، اسرائیل، گوجه فرنگی، سیب زمینی، صندوق و پرتقال و سایر کلماتی که اعصاب مردم را به هم می‌ریزد و آنها را تحریک می‌کند ممنوع کنید....

علی جون!

این موارد را امشب نوشتم که تا فردا سریعاً هر اقدامی می‌توانی بکنی، از فردا شب بقیه نامه‌ها را هم می‌نویسم که حواست باشد، اگر می‌خواهی جمعش کنی، درست جمع کن، نه اینکه از اینجا جمع کنی بروی صد متر آن طرف‌تر پهن کنی.

زت زیاد

داور نبوی

ضمناً به موجی و برویچ هم سلام برسان، فعلاً فرمایش دیگری ندارم.

رونوشت: حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

رونوشت: آقای علی لاریجانی ریاست محترم مجلس

رونوشت: آیت‌الله گمشده سید محمود شاهرودی

۴۸-۴- نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸

آرزوی دیدار چهره پدر شهیدم به رهایی عموی اسیرم بدل شده است

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر معظم انقلاب
با سلام و تحیت

بسیار خرسندم که فرزند و وارث پدری هستم که در قهقهه مستانه‌اش به تمام ظواهر دلفریب دنیای فانی، مرا در اوان طفولیت و بدون آنکه بتوانم تصویرش را در ذهنم مجسم نمایم، در دامان مادری ماتم‌زده رها کرد و در راه دفاع از کیان این مرز و بوم، بزرگ‌ترین سرمایه‌اش را در جهان هستی که جانش بود، تقدیم این امت شایسته ساخت و دعوت حق را لبیک گفت. لیک دریغ از آنکه پس از سال‌ها انتظار نه تنها نتوانستم تصویر رؤیایی صورتش را با چهره واقعی او تطبیق دهم، بلکه پلاکی فلزی همراه مقداری از خاک جبهه و استخوان‌های بازمانده از تن لطیفش نتوانست تسلایم دهد. شب‌ها و روزها با آرزوی دیدن چهره واقعی‌اش می‌زیستم و عجیب آنکه این رؤیا مرا به آینده امیدوار می‌کرد.
در کوران این امید سازنده ولی مبهم، به تنهایی خویش و حوادث آینده می‌اندیشیدم که ناگهان دست محبت عمویم عبدالله مؤمنی را بر سر خود و مادر داغدارم احساس کردم، کسی که در آن هنگام ۱۷ سال بیش‌تر از عمرش نگذشته بود و فقط به خاطر جلب رضایت پدر و مادرش که پیرانی دل‌شکسته بودند و خواسته آنها سرپرستی از من بود، به این وصلت رضایت داده بود و این مسؤولیت خطیر را به دوش کشید.
آن روزها که کودکی بیش نبودم گمان می‌کردم این احساس مسؤولیت، برخاسته از عقلانیت نبوده و ممکن است بعداً موجب اشکال گردد. اما هر چه پیش‌تر می‌رفتم، این احساس مسؤولیت را بیش‌تر در چهره‌اش می‌دیدم، احساس مسؤولیت نه تنها نسبت به من و مادر بلاکشم که نسبت به جامعه و آزادی‌های مشروع مبتنی بر خواست جمعی مردم، روز به روز در او بیش‌تر می‌شد و من نه تنها هراسم به امید تبدیل شد، بلکه به وجود چنین سرپرستی توانمند و لبریز از محبت به خود می‌بالیدم.
بارها از زبان حضرتعالی شنیده بودم که فعالیت‌های دانشجویی در زمینه‌های مختلف علمی و سیاسی را نه تنها مفید می‌دانید بلکه لعنت می‌فرستید بر کسانی که نمی‌خواهند دانشگاه، سیاسی باشد، خصوصاً در زمینه توصیه به گرم کردن تنور انتخابات و فعالیت در این زمینه نصایح شما را به خاطر دارم.
اما برای ما خانواده عبدالله مؤمنی مایه تعجب است که عمویم روزی به خاطر تحریم انتخابات و نقد قدرت و دوری از آن، زندانی و محاکمه می‌شود و امروز به جرم مشارکت فعال در انتخابات، زندانی است.

رهبر انقلاب!
تعجب من زمانی بیش‌تر شد که در ملاقات مورخه ١٤ مرداد گذشته با وی در محوطه زندان اوین، وضعیت روحی او را چنان نابسامان دیدم که تکرار آن صحنه در آینده مرا وحشت‌زده خواهد نمود. عمویم عبدالله مؤمنی قادر به تکلم نبود و تعادل خود را کاملاً از دست داده بود. از آن روز، آرزوی دیدار دوباره پدر شهیدم به آرزوی خلاصی و رهایی عموی اسیرم «عبدالله» از این وضع تبدیل شده است.
مایلم بدانم آیا با گذشت بیش از ۷۵ روز حبس انفرادی و گذران عمر در سلولی که به قبر شبیه‌تر است تا زندان، هنوز زمان بازجویی و تحقیقات مقدماتی تمام نشده است؟ و بدتر از این، آیا سزاوار است که به خاطر مصاحبه با روزنامه و بیان وضعیت نابسامان وی، اعضای خانواده حتا از تماس تلفنی او محروم شوند؟

رهبر انقلاب!

اینک توقع من به عنوان فرزند و تنها یادگار آن شهید و آرزوی مادرم به عنوان همسر شهید و کسی که عمو و پسردایی خود را تقدیم اسلام و انقلاب کرده است و دیگر برادران عبدالله مؤمنی که خود عمری را در جبهه‌های جنگ سپری نموده‌اند، این است که شاهد آزادی ایشان از زندان و پایان دادن به این کابوس باشیم. بدیهی است کماکان اعتلا و سربلندی ایران اسلامی آرزوی دیرینه ما است.

با احترام
رقیه مؤمنی
فرزند شهید احمدعلی مؤمنی

رونوشت:
ریاست محترم قوه قضائیه، حضرت آیت‌الله لاریجانی، جهت صدور دستور شایسته
ریاست محترم مجلس شورای اسلامی، جناب آقای دکتر لاریجانی، جهت استحضار و اقدام لازم
ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام، حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، جهت استحضار و اقدام لازم

۴۹–۴– نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸

«جشن زوال استبداد دینی»

به یاری خدا، دین و آزادی می‌مانند و استبداد می‌رود

شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است

عروسی خونین پایان یافت و داماد دروغین به حجله در آمد؛ صندوق‌ها بر خود لرزیدند و دیوان در تاریکی رقصیدند؛ قربانیان در کفن‌های سپید به نظاره ایستادند و زندانیان با دست‌های بریده کف زدند؛ و جهانیان یک چشم خشم و یک چشم نفرت، داماد را بدرقه کردند؛ چشم روزگار فاش گریست و خون از سر ایوان جمهوری گذشت؛ شیطان خندید و آنگاه ستاره‌ها خاموش شدند و فضیلت به خواب رفت.

آقای خامنه‌ای،
«که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای؟
ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده
وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
که خفته‌ای تو در آغوش بخت خوابزده» [حافظ]

در این قحط سال فضیلت و عدالت همه از شما شاکی‌اند و من از شما متشکرم. «زان یار دلنوازم شکری است با شکایت.» نه اینکه شکایتی نداشته باشم. دارم و بسیار دارم، اما آنها را با خدا در میان نهاده‌ام. گوش‌های شما چندان از ستایش و نوازش مداحان، پر و سنگین شده است که جایی برای صدای شاکیان ندارد. ولی من از شما بسیار متشکرم. شما گفتید که «حرمت نظام، هتک شد» و آبروی آن به یغما رفت. باور کنید که در تمام عمر خود، خبری بدین خوشی از کسی نشنیده بودم. آفرین بر شما که نکبت و ذلت استبداد دینی را اذعان و اعلام کردید.
شادم که آخرالأمر، آه سحرخیزان به گردون رسید و آتش انتقام الاهی را برافروخت. شما حاضر بودید آبروی خدا برود، اما آبروی شما نرود. مردم به دیانت و نبوت پشت کنند، اما به ولایت شما پشت نکنند. شریعت و طریقت و حقیقت مچاله شوند، اما ردای ریاست شما چین و چروک نخورد. اما خدا نخواست. دل‌های سوخته و لب‌های دوخته و خون‌های ریخته و دست‌های بریده و دامان‌های دریده نخواستند و نگذاشتند. پاکان و پارسایان و پیامبران نخواستند. محرومان و مصلحان و ستم‌کشیدگان و ستم‌ستیزان نگذاشتند.
«پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن،» قصه جمهوری ولایی شما بود. و اینک خدا را شکر که پرده عصمت دروغین این دیو دریده شد. رازش فاش و مشتش باز شد و تردامنی‌اش بر آفتاب افتاد. و جهانیان با خشم و حیرت آن را برهنه مشاهده کردند.

آقای خامنه‌ای،
می‌دانم که روزهای تلخ و سختی را می‌گذارنید. خطا کرده‌اید، خطایی سخت. تدبیر این خطا را من دوازده سال پیش به شما نشان دادم. گفتم آزادی را چون روش برگیرید. از حق بودن و فضیلت بودنش بگذرید. آن را برای رسیدن به حکومتی کامیاب به کار گیرید. این را که می‌خواهید؟. چرا شیپور را از سر گشاد می‌زنید؟ چرا میان مردم عسسان و خفیه‌نویسان و جاسوسان می‌گمارید تا ضمیر آنان را بخوانند یا به حیله و ترفند، سخنی از زیر زبانشان بکشند، و راست و دروغ و نارس و ناقص به شما گزارش دهند؟ مطبوعات را، احزاب را، انجمن‌ها را، ناقدان را، مفسران را، معلمان را، نویسندگان را... آزاد بگذارید، مردم به صد زبان، حکایت خود را آشکارا خواهند گفت و پنجره‌های خبر و نظر را بر روی شما خواهند گشود و شما را در تدبیر مُلک و تنظیم نظام یاری خواهند کرد. مطبوعات را خفه نکنید. آنها ریه‌های جامعه‌اند. اما شما از بیراهه و کژراهه رفتید. و اینک در طلسم تهلکه‌ای افتاده‌اید و قربانی نظام بسته‌ای شده‌اید که دیرگاهی است خود آن را آفریده‌اید، که نه نقد در آن می‌روید نه نظر، نه علم نه

خبر. گمان می‌کنید با خواندن بولتن‌های محرمانه و گوش کردن به مشاوران گوش به فرمان، خبرهای کامل و جامع را به چنگ می‌آورید. اما هم انتخاب خاتمی، هم انتخاب سبز موسوی باید به شما نموده باشد که افیون استغنا و افسون استبداد، زیرکی و دانایی را از شما ستانده است. و اینک برای جبران آن گناه ناشی از جهل، ناشی از استبداد، دست به ارتکاب گناهان بزرگ‌تر می‌زنید. و خون را به خون می‌شوئید مگر طهارتی حاصل کنید.

خیانت و تقلب کم بود، دست به قتل و جنایت بردید، خیانت و جنایت بس نبود، تجاوز به زندانیان را بر آن افزودید، قتل و تجاوز و تقلب هنوز کم بود، تهمت‌های جاسوسی و ناموسی را هم بر آن اضافه کردید. درویشان و روحانیان و نویسندگان و دانشجویان را هم امان ندادید و از دم تیغ گذراندید. عاقبت هم به جانیان و بانیان، جایزه دادید و به ریش همه خندیدید و ریش سرباز بی‌نوایی را گرفتید که چرا ماشین ریش‌تراشی را به سرقت برده است!

از صبر خدا در شگفت بودم. می‌دانستم که:

«لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند»

می‌دانستم که مادران داغدار و پدران سوگوار در خفا می‌سوزند و می‌گریند و به زبان حال و قال با خدا می‌گویند:

«ربنا أخرجنا من هذه القریة الظالم أهلها و اجعل لنا من لدنک ولیاً و اجعل لنا من لدنک نصیراً» (خداوندا ما را از این محیط پرستم نجات بخش و برای ما یاوری بفرست.)

می‌دانستم که «چه دست‌ها که ز دست تو بر خداوند است.» زندان‌ها معبد بود و عابدان روز و شب در سجود، سقوط ولایت جایر را از خدا به دعا می‌خواستند (و می‌خواهند.)

ندای آقاسلطان که به خاک شهادت افتاد و حنجره‌اش به گلوله ستم سوراخ شد، به درگاه سلطان عالَم نالیدم که باز هم ندای خلایق را نمی‌شنوی؟ چون عیسی بر صلیب گله کردم که «خدایا چرا ما را رها کرده‌ای»، مگر سیاهکاران را نمی‌بینی که سبزها را سرخ کرده‌اند، مگر عبوسان و ترش‌رویان را نمی‌نگری که شیرینی‌ها را تلخ کرده‌اند، سوختن خرمن امنیت و کرامت انسان را می‌نگری و ذلت اعتراف زندانیان و شوکت شریرانه ستمگران را می‌بینی و باز هم استغنا می‌ورزی؟

تا روزی که آن اقرار مجبورانه و مکروهانه یعنی آن کلمات سه‌گانه را شنیدم: «هتک حرمت نظام»، که چون حدیث سرو و گل و لاله و چون ثلاثه غساله جان‌بخش بود. گویی کلمات آن خطیب نبود. کلمات تو بود خدایا که در خطابه جاری شد. دانستم که دست به کار اجابت شده‌ای و باد را فرمان داده‌ای تا آتش را به کشتزار فرومایگان ببرد. سجده کردم و سپاس گزاردم که:

«آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا

بنده خود را ز غم کردی جدا

آتشی زد او به کشت دیگران

باد آتش را به کشت او بران» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

آقای خامنه‌ای،

می‌خواهم به شما بگویم دفتر ایام، ورق خورده است و بخت از نظام برگشته است، آبرویش به یغما رفته است و طشت رسوائیش از بام تاریخ افتاده است. کشف عورت شده است. خدا هم از شما روگردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. آن دلیری‌ها که در کنج خلوت و در پرده تزویر می‌کردید فاش شده است. آه جگرسوختگان و جان‌باختگان و دهان‌دوختگان کارگر افتاده است و دامان و گریبان شما را سوخته است. خائفم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. ایران سبز از این پس دیگر آن ایران سیاه و ویران نیست. سبزی و سپیدی این جنبش به عنایت و اجابت الاهی بر سیاهی جور شما پیشی گرفته است. خاک و آب و آتش و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا به فرمان خدا بر علیه شما بشورند.

سال‌ها اعوان و انصار شما زیر چتر حمایت و ولایت شما چون شغالان گرسنه در پوستین خلق افتادند و امنیت و عدالت را از مردم ربودند، دهانشان را بستند، عزتشان را ستاندند، راحتشان را گرفتند، گلویشان را فشردند، خون در دل و اشک در چشمشان نشاندند، زهر قساوت را به آنان

چشاندند و چون قومی اشغال‌شده به اسارتشان گرفتند، حقوقشان را پامال کردند، آزادیشان را به تاراج بردند، حرمتشان را شکستند، افکارشان را به سخره گرفتند، دینشان را وارونه کردند، کارخانه مقدس‌تراشی تراشیدند، و به نام دین، خرافه فروختند، کامشان را تلخ و روزشان را شب کردند، دست خیانت در صندوق آرائشان گشودند، و پای اهانت بر کرامتشان نهادند، دانشگاه‌ها را به دست جُهال سپردند، و بیت‌الاحزانی به نام صدا و سیما را از دروغ و تهمت انباشتند، و درس غلامی و غمناکی به مردم دادند. نظر حرام نمودند و خون خلق، حلال، اجتماعات دروغین و گزاف برپا کردند، و لاف‌زنان به مردم دنیا فروختند که همگان عاشقان سینه‌چاک نظام ولایتند. در زندان‌ها و قتلگاه‌ها از قتل و تجاوز و تعدی و ضرب و شتم و جرح و شکنجه آن کردند که مغولان نکردند، شرع و قانون را زیر پا گذاشتند، و عَلَم جهل و تعصب برافراشتند، نادانان را برکشیدند و دانایان را فروکوفتند، لذت را از جوانان و حرمت را از پیران دریغ داشتند، آیت‌الله‌های رنگین ساختند و فتاوای سنگین از آنان گرفتند تا نویسندگان و ناقدان را به طناب توحش، خفه کنند و به ساطور سبعیت، بند از بند بگشایند، در پی مالیخولیای دشمن‌ستیزی هر روز مهلکه‌ای و معرکه‌ای تراشیدند و جمعی را به بند کشیدند، و اقاریر مضحک بر زبانشان نهادند و کیفرهای مهلک بر جانشان. عمله استبداد نظامی و قضائی، بیداد را به نهایت رساندند، گویی نظام قسم خورده بود که از صدام و حجاج چیزی کم نیاورد.

این مکرهای سرد و رندی‌های واژگونه و زیرکی‌های ابلهانه، و ستم‌های آشکار و نهان و زور و تزویرهای گران و حق‌کشی‌ها و آدم‌کشی‌ها و تقلب‌ها و تخلف‌های پرعفونت و درازمدت، آتشی در وجدان رعیت افروخت که کاشانه ولایت را بسوخت. آن اعتراض پس از انتخابات، نه «رزمایش» بود، نه «فتنه» و نه «مسجد ضرار» (که دارالضرب شما هر روز مهری بر آن می‌زند)، بل طغیان و غَلَیان غیرت بود بر علیه غارت. وجدان‌های بیدار، بر رأی خود، بر انتخاب خود، بر حقوق شهروندی خود، بر آزادی اندیشه خود، غیرت ورزیدند و بر غارتگران رأی و حقوق و آزادی، آرام و متین شوریدند. دزدان، سراسیمه بر خود پیچیدند، ولی ما صدای خنده خدا را شنیدیم که در فضا پیچید. او از ما راضی بود. دعای ما را شنید و جانیان و بانیان را رسوا کرد. مرگ ترانه (موسوی)، ترانه مرگ استبداد بود.

آقای خامنه‌ای،

بارها حافظان، حکام جائر زمانه را به زبان رمز موعظه کردند که:

«با دعای شب‌خیزان ای شکردهان مستیز

در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی» [حافظ]

و گفتند:

«مکن که کوکبه دلبری شکسته شود

چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند» [حافظ]

نشنیدند و عاقبتشان را شنیدی.

جنبش سبز برای آفریدن ایرانی سبز اکنون محکم‌نهاد شده است. چون شجره طیبه‌ای که پایی در زمین و سری در آسمان دارد و به اذن خدا در ثمربخشی است («أصلها ثابت و فرعها فی السماء» – سوره ابراهیم). این جنبش، شهید سبز خود، شعر و شاعر سبز خود، ادب و هنر و گوینده و گفتمان سبز خود را پیدا کرده است. محصول بیست سال جهاد فرهنگی و دردمندانه روشنگران و پیکارگران عرصه سیاست و فرهنگ است. بیهوده می‌کوشید با نظامی‌گری و انوری‌پروری به سبک سلطان‌سنجر و سلطان‌محمود آن را در هم بشکنید. خود را مگر بشکنید

«این نه آن شیر است کز وی جان بری

یا ز پنجه قهر او ایمان بری» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

فرو ریختن رعب رعیت و زوال مشروعیت ولایت، بزرگ‌ترین دستاورد شورش غیرت بر غارت بود و شیر خفته شجاعت و مقاومت را بیدار کرد. نه تطاول نظامیان، نه تجاوز حرامیان، نه خاک افشاندن در چشم مروت، نه باد افکندن در آستین ژنده قدرت، نه تکیه بر سَبُعیت حیوانی، نه حمله به علوم انسانی، نه مداحی مداحان مزدور، نه شاعری شعرفروشان کم‌شعور، هیچ‌کدام قامت مقاومت را خم نخواهند کرد. استبداد دینی رسوای کفر و دین شده است. و در مزرع سبز جنبش، هنگام دروی آن رسیده است. ما این را به دعا از خدا خواسته‌ایم و خدا با ماست.

برگشتن بخت و روزگار، شاهدی شیرین‌تر از این ندارد که عیدهای شما همه عزا شده است. و هر چه روزی شما را می‌خنداند، اینک می‌گریاند و می‌لرزاند. دانشگاهی که می‌خواستید به پابوس شما بیاید، اکنون به کابوس شما بدل شده است. تظاهرات خیابانی، اجتماعات آئینی، رمضان و محرم، حج و روضه و ماتم همه برای شما نماد نحوست شده‌اند و به زیان شما روان می‌شوند.

ما نسل کامکاری هستیم. ما زوال استبداد دینی را جشن خواهیم گرفت. جامعه‌ای اخلاقی و حکومتی فرادینی، طالع تابناک مردم سبز ماست.

ما آزادی را ارج خواهیم نهاد و قدر خواهیم دانست، همان آزادی که شما به آن ظلم کردید و قدرش را ندانستید و اکنون مظلمه‌اش را می‌برید. فاشیسم‌مشربان به شما فروختند که آزادی یعنی بوالهوسی و اباحی‌گری و لاابالی‌روشی. و ندانستید که شفای امراض مهلک نظام شما در این خجسته آزادی است. بی‌جهت به دنبال مفسدان اقتصادی می‌گردید (که در آن هم عزمی و جدیتی نیست). اگر مطبوعات را آزاد می‌گذاشتید، فسادها را رو می‌کردند و مفسدان، جرأت فساد نمی‌کردند. می‌گذاشتید نقد شما را بگویند تا شما هم به ورطه استبداد رأی و نخوت شوکت و فساد قدرت در نمی‌افتادید. می‌گذاشتید سخن راستین مردم را با شما در میان بگذارند تا مستی بی‌خبری از سرتان بپرد. آنها مدارس میهن‌اند، نه «پایگاه دشمن.» و چه باک که درهای مدارس باز باشد و شما هم در آن شاگردی کنید.

ما دیانت را هم ارج خواهیم نهاد، همان‌که شما آن را بازیچه مصالح قدرت خواستید و به نام آن درس غلامی و غمناکی به مردم دادید و ندانستید که شادی و آزادی با ایمان راستین هم‌پیمانند و اجبار فقیهانه، حریت مؤمنانه را می‌ستاند و قدرت شریعت‌مدار، هم قدرت و هم شریعت را فاسد می‌سازد. حکومت بر مردمی شاد و آزاد و آگاه و چالاک، افتخار دارد، نه رعیتی دربند و غمناک.

با خود می‌گویم برای که اینها را می‌نویسم؟ برای نظامی که بخت از او برگشته و آب از سرش گذشته و تشنه در سراب مانده و خیمه بر خراب زده و چشم نجابتش بسته و ستون صلابتش شکسته و از چشم خواص و عوام افتاده و طشت رسوائیش از بام افتاده است؟ و آنگاه به یاد می‌آورم کلام خالق سبحان را در ذکر حکیم که: «و إذ قالت أمة منهم لم تعظون قوماً الله مُهلکهم أو مُعذبهم عذاباً شدیداً قالوا معذرة إلی ربکم و لعلهم یتقون» (آنان پرسیدند چرا کسانی را موعظه می‌کنید که خدا قطعاً هلاک و عذابشان خواهد کرد، موعظه‌گران گفتند عذری است تا خدا ما را به گناه آنان نگیرد، شاید هم پند ما در آنان درگیرد) (سوره اعراف، ١٦٤).

بار خدایا! تو گواه باش، من که عمری درد دین داشته‌ام و درس دین داده‌ام، از بیداد این نظام استبدادآئین برائت می‌جویم و اگر روزی به سهو و خطا اعانتی به ظالمان کرده‌ام از تو پوزش و آمرزش می‌طلبم.

ای خدای خرد و فضیلت! به صدق سینه مردان راستگو و به آب دیده پیران پارسا دعای ما را هم با دعای سحرخیزان و روزه‌داران و عابدان و صالحان همراه کن و شکوه دردمندانه ما را بشنو و بر سینه‌های بریان و چشم‌های گریان ستمدیدگان رحمت آور و بیش از این خلقی را پریشان و خروشان مپسند. دوستان خود را به دست دشمنان مسپار و خرد و فضیلت را از اسارت این نامردمان به در آر.

باد را بگو تا خیمه استبداد را بر کَند و آتش را بگو تا ریشه بیداد را بسوزاند. آب را بگو تا فرعون‌ها را غرق کند و خاک را بگو تا قارون‌ها را در خود کشد. ابرها و باران‌ها را بگو تا رحمت و عدالت و شادی و شفقت بر این قوم مظلوم محروم ببارند و خارزار رذیلت ظالمان را به گلزار فضیلت عادلان بدل کنند.

«آب و دریا ای خداوند آن توست
باد و آتش جمله در فرمان توست
گر تو خواهی آتش، آب خوش شود
ور نخواهی آب هم آتش شود
تو بزن یا ربنا آب طهور
تا شود این نار عالَم، جمله نور» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

رمضان مبارک ١٤٣٠ قمری
شهریور ١٣٨٨ شمسی
عبدالکریم سروش

۵۰-۴- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸

پایان یک «آقا»

آقای خامنه‌ای! جای روزنامه، دیوارهای شهر را بخوانید!

اینجا دفتر روزنامه است. زمان: فرقی نمی‌کند، چه انتهای شب باشد و چه لحظه‌های پایانی بستن صفحات روزنامه، آنگاه که خبر و نظری از بیت شما برسد، ما پله‌ها را دو تا یکی می‌دویم، با سر می‌پریم و چون باد و برق خودمان را به بچه‌های فنی روزنامه می‌رسانیم و آنها نیز چشم اگر شده با چوب‌های باریک کبریت، باز و بیدار نگاه دارند، کلمه به کلمه از بیانات گهربار آقا را به صفحه کلیدها التماس می‌کنند تا مبادا یک نیمچه‌گام از همکارانمان در نشریه بغلی عقب افتیم و خبر و عکس شما خدای نکرده از قلم بیفتند. این همه می‌پنداری برآمده از هوا و فتوای قلبمان بود؟ یک بار هم که شده می‌خواهم با شما روراست باشم و صادقانه بنویسم: قلب کجا بود! ما از ترس قلم نشدن پایمان و نشکستن قلم‌هایمان تا نوک قله هم در همان نیمه‌شب‌های آشنا و مکرر می‌دویدیم، پله‌های حقیر ساختمان فقیر روزنامه که سهل است، حاضر بودیم هفت طبقه تا خود آسمان بدویم تا هرچه شما فرمودید، فردا به نام تیتر نخست روزنامه، یا گوشواره روزنامه، جایی آن بالای بالا که قادر به درخشش در تمام روزنامه‌فروشی‌های شهر باشد، منتشر کنیم. از صبح سگ‌دو می‌زدیم، سوز و ساز و سور و ساط آفتاب و برف و باران، سفرهای دراز در مناطق زلزله‌زده و آوارشده، قطارهای از ریل منحرف‌شده، صحنه‌های دل‌آزار هواپیماهای سقوط‌کرده، همه یک طرف، مصاحبه‌های به‌سختی شکل‌گرفته و گزارش‌های جان از ما گرفته تا مهیا شده، همه و همه را به آنی مچاله می‌کردیم و از صدر به ذیل می‌بریدم، آنگاه که افاضه فیض آقا از راه می‌رسید حتا اگر تنها دو خط بود، روی سر ما و رسانه ما جا داشت. اینها را از هیچ مکتب و مدرسه روزنامه‌نگاری نیاموخته بودیم. به یاد ندارم در هیچ‌یک از کلاس‌های درسم فریدون صدیقی، یونس شُکرخواه، حسین قندی یا علی‌اکبر قاضی‌زاده ما را به چنین تیزی و فرزی دیده باشند که خبری را روی هوا چنان رندانه بقاپیم و برایش یک گزارش خبری و تحلیلی پرملاط بنویسیم. فرقی نمی‌کرد چه فرموده باشید، ما در هر صورت ایفای وظیفه می‌کردیم. مثلاً بعد از اظهار نظر شما راجع به فلان پیشرفت تکنولوژی گرفته تا تأسفتان از فلان فعالیت سیاسی و فرهنگی، این ما بودیم که دوره می‌افتادیم میان نماینده‌های مجلس و محافل سیاسی با یک سؤال روشن: «ارزیابی شما از بیانات اخیر آقا چیست؟» و بعد خبر اعظم‌مان، بازتاب گسترده فرمایشات مقام معظم رهبری در محافل سیاسی بود. کسی از کار اگر در می‌رفت، فردا کل کار را از ما می‌گرفتند، پس چه عشقی بالاتر از عشق ما مجنونان به نویسندگی و روزنامه‌نگاری سراغ دارید که برای ماندن و نفس کشیدن و توقیف نشدن، مجبور بودیم برای هر نفس شما صد قصه بسازیم، برای هر شک شما هزار شعر بسراییم تا بدتان نیاید از این پایگاه‌های دشمن و ما را با خاک یکسان نکنید.

حضرت آقا!

یادم هست آن روز که ما را با واژه بی‌نظیرتان به «لجن‌پراکنی» متهم کردید، ما حتا آن روز هم در ساختمان‌های کوچک روزنامه‌هایمان بال بال می‌زدیم تا لجن مورد نظری که از دهان مبارک شما تقدیم ما شد، به‌جا و به‌موقع بنشیند روی پیشانی ما. جا بگیرد در بالاترین نقطه روزنامه تا حسابی درخورمان باشد و خاطر و خیال شما نیز آسوده باشد که ما لجن‌پراکنان در خبرپراکنی آن شب، دست از پا خطا نکرده‌ایم و فردا صحبت‌های گهربار شما در تمام کوچه پس‌کوچه‌های کشور، خوب پراکنده شده باشد. دیدید چه رعیتان سر به راهی هستیم که دردآورترین و دشوارترین کلمات‌تان را هم بی‌منت به سینه می‌چسبانیم و در صفحه‌آرایی هم هرگز شیطنت نمی‌کنیم تا مبادا تنها کمی از غلظت آنچه بر ما تاخته بودید کم شود؟ اصلاً در تمام سال‌های آقایی‌تان، حتا یک بار دیده‌اید که در تمام کشور، کسی یک خط ناچیز در حاشیه روزنامه‌ای نوشته باشد؟ یک اما و اگر کوچک از ما در هیچ‌یک از روزنامه‌های داخلی خوانده‌اید که شکی بر شرح آنچه شما فرموده‌اید روا بدارد؟ بی‌شک نه. می‌پندارید اینها هم برآمده از هوا و فتوای قلب ما بود؟ بگذار باز هم صادقانه عرض کنم؛ نه، که ما به بودن به [بهتر] از نبود شدن می‌اندشیدیم، خاصه در بهار و باورمان این بود که سال‌ها آقایی را بی نقد و نقب منتشر ساختن، خود بهترین شیوه نقد تمام آقایان جهان است. مردم و ملت هیچ کجای جهان هنوز آن‌قدر کور و کر نشده‌اند که چشم و چنته‌شان تنها با نوشته و گفته جماعتی پر شود که زیر شمشیر داموکلِس نفس می‌کشند. حتماً یادتان هست ما بی آنکه خودمان چیزی گفته باشیم، نامه ۱۲۱ نماینده مجلس مورد تأیید شورای نگهبان تحت نظارت آقا را منتشر کردیم، فردا روی

میزهای تحریریه، شکم‌های خالی‌مان را ضرب گرفته بودیم و ساز بیکاری‌های مکررمان را کوک می‌کردیم و دنبال این نشریه و آن نشریه، پی کار و باری می‌گشتیم. در جوانی خامی کردیم و روی دیوارهای شهر، یک بی‌احترامی مختصر سه‌کلمه‌ای به آقا کردیم، علاوه بر یک سال زندان تعلیقی به اتهام توهین به رهبری، تمام آینده و پیری‌مان را هم در آن کشور باختیم و چهار سال که در مجلس، خبرنگار بودیم، هر روز به عنوان مهمان با یک کاغذی که به امضای روزانه می‌رسید، عبور و مرور در راهروهای پارلمان میسر می‌شد و عاقبت هم هیچ جواب مثبتی از وزارت اطلاعات حامی امنیت ملی، استعلام نشد به خاطر همان سه کلمه شعار، در نوزده سالگی، تا خود سی سالگی از درس و مدرسه و مجلس رانده شدیم. از جنس نسل من کم نیستند آنانی که در روزنامه‌هایشان پا به پای کلمات از راه رسیده از بیت آقا دویدند تا با انتشار برجسته شما در بهترین جای روزنامه، بهترین شیوه روزنامه‌نگاری در جهان سوم را مشق کنند. ما آن‌قدر به دنباله نامتان، «اعظم» و «معظم» و «حضرت» افزودیم تا آنکه عاقبت ملت خودشان دست به کار شدند. از همان روز که به نام دفاع از دولت، دل ملتی خون شد، همه آن الفاظ و صفات کشدار پشت نام آقا را خودشان به کمک بیانات این جمعه و آن جمعه‌تان، حذف کرده‌اند و بر دیوارهای شهر جور دیگری نوشته‌اند.

من که از روزنامه شیخ مهدی کروبی [*اعتماد ملی*] رانده و مانده‌ام، اما باقی همکارانم این روزها هر چقدر هم مجبور باشند ادب و قانون نیم‌بند میهن هزارپاره‌شان را پایبندی کنند و در گوشواره و بالای روزنامه، آقایی‌تان را به گزارش مردم برسانند، با دیوارهای شهر، که به روزنامه‌های واقعی ایران بدل شده‌اند، چه می‌کنید؟ گیریم ما هنوز به ماندن و از دست ندادن می‌اندیشیم و آقا خطابتان می‌کنیم، با مردمی که چیزی برای از دست دادن ندارند و بر دیوارهای شهر، نامتان را طور دیگری می‌نویسند و دیکتاتورها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، چه خواهید کرد؟ برای جامعه‌ای که مردمش رونامه‌نویس شده‌اند و همه دیوارهای شهرش به صفحات روزنامه تبدیل شده است، نمی‌توان یک مدعی‌المعموم خیالی گمارد. [قاضی، سعید] مرتضوی برای اهل رسانه جواب می‌داد، اما برای اهل خانه، صد مرتضوی هم دیگر جواب نمی‌دهد. اگر در تمام این سال‌ها ما روزنامه‌نگاران به حکم دادستان معروف و محبوب حضرت آقا متهم به «تشویش اذهان عمومی» بوده‌ایم، امروز عموم مردم خودشان مشغول تشویش اذهان آقای شهرشان هستند و آنکه دلش مشوش شده، عموم نیستند، خواص اندکی هستند که هنوز باورشان نمی‌شود که دیگر آقای معظم ایران نیستند که شاید آقای ویران یک سرزمین معظم‌اند. آقایی که خود به ویرانی خویش برخاسته است، ورنه در همین نشریه اینترنتی «*روز*»، بی سایه سانسور و دادستان هم تا همین دیروز، کسی حرمت آقا، به این اندازه که خود این روزها به نام دفاع از احمدی‌نژاد دارد می‌شکند، نمی‌شکست.

آقای خامنه‌ای!

از همین راه دور، لکنت زبانم ببین! با اینکه فرسنگ‌ها از خانه دور مانده‌ام و مسافر موقت دیار غربتم، اما ترس، چنان در من نهادینه شده که اگر همین چند کلام را هم قرار بود کمی نزدیک‌تر به شما بر زبان جاری سازم، لکنت‌ام رسوایم می‌کرد. حالا مانده‌ام در برابر شجاعت ملتی که در حوالی شما، چگونه بی‌لکنت، کمر همت به خلق روزنامه‌های دیواری بسته‌اند و به همان اندازه که شما ترسیده‌اید، آنها نترس شده‌اند و بر دیوارهای شهر، مشق می‌کنند پایان یک «آقا» را.

۵۱–۴– اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸

مردم هرگز عذرخواهی رهبر بابت اشتباهاتش را به یاد ندارند

سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. قبول می‌فرمایید که این روند معکوس، کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد

حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را به هم زد

به نام خالق زیبایی‌ها
محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

من همیشه، چه در نوشته‌هایم و چه در گفتگوی حضوری، شما را با واژگانی چون: «آقا جان»، «مولای من»، «خامنه‌ای ما»، مخاطب قرار داده‌ام. اما در این رُقعه، مُصرم که حضرتعالی را «پدر» خطاب کنم. علتش را نمی‌دانم. شاید به خاطر اینکه با این واژه، الفت عاطفی فراوان‌تری برقرار می‌کنم. اگرچه واژگان پیشین، به لحاظ معرفتی کاربرد ویژه‌ای طلب می‌کنند. من در نوشته‌هایم به یاد ندارم «مقام معظم رهبری»، یا «مقام عظمای ولایت»، آورده باشم. در این دو واژه اخیر، رسمیت و تشخصی می‌بینم که شما را بسیار دورتر از مردم می‌نشاند. و حال آنکه ما دوست داریم شما را در کنار خود ببینیم.

پدر گرامی!
من شاید بیش از هر نویسنده و فیلمسازی، در سال‌های رهبری شما، در جانبداری از شما مطلب نوشته‌ام و فیلم‌های مستند ساخته‌ام. و آن‌چنان غلیظ و ناگشودنی با شما و جایگاه شما گره خورده بودم که احساس می‌کردم یاوری امام زمان، نسبت مؤکد و انفکاک‌ناپذیری با یاوری شخص شما دارد. احساس می‌کردم شما تمثیل و نماینده‌ای از همه غربت‌های تشیع محضید. احساس و باورم به این بود که شما، تنها فرصت تشیع برای به تجلی درآوردن معارف خفیه شیعه هستید. معارفی که می‌بایست یک به یک به صحنه آورده می‌شدند و امکان جولان می‌یافتند.
من و دوستان همفکر من، همه آرزوها و آرمان‌های متعالی شیعه را در برافراختن و هویت‌بخشی انسان زخم‌خورده و تکیده از اندیشه‌ها و رویه‌های ناسالم بشری، و این همه را در کلام شما و سیره شما و مواضع شما می‌جستیم. وقتی به آمریکا نهیب می‌زدید و او را از عواقب جهانخواری‌اش برحذر می‌داشتید، ما غرق شعف می‌شدیم. چرا که سال‌های سال، در دوران ستمشاهی، حسرت یک «مرگ بر آمریکا» به دلمان مانده بود.
وقتی از «فقر و فساد و تبعیض» می‌فرمودید، در پوست نمی‌گنجیدیم. چرا که به خود نوید می‌دادیم از پی این خروش‌های فهیمانه، حتماً افق‌های مبارکی درجهت زدودن این رذیله‌های اجتماعی در پیش خواهد بود. وقتی فراتر از چارچوب‌های دیپلماسی، بر سر طراحان «دادگاه میکونوس» فریاد برآوردید و بساط خدعه و نیرنگشان را بر سر خودشان آوار کردید، ما به همدیگر تبریک می‌گفتیم.
بعد از واقعه هولناک «یازده سپتامبر»، آنجا که برجستگان سیاسی ما – آنان که در ادعای برتربینی‌شان تردیدی تحمل نمی‌کردند – با شنیدن عربده‌های خشمناک بوش به حاشیه‌های سکوت و ترس پناه بردند، شما یک‌تنه سر برآوردید و آوار دیگری از شهامت و حق‌طلبی را بر سر هیأت حاکمه آمریکا فرو ریختید، ما قامت راست کردیم و به خود بالیدیم.
وقتی به زندگی شخصی شما نگاه می‌کردیم که چگونه فرزندان خود را از ورود به کارهای اقتصادی و مسؤولیت‌های درشت و ریز نهی فرموده‌اید و همگان خود را از اشرافیت متداول مسؤولین کنار زده‌اید و به بهره‌مندی از یک زندگی بسیار ساده بسنده کرده‌اید، سرافرازی می‌کردیم و به خدای خوب خود سپاس می‌گفتیم.

با هر ادله و احتجاج شما، برج بلند «چرا»های ما فرو می‌ریخت. طوری که تحقیق و مجادله را شایسته تداوم سخن شما نمی‌دیدیم. از اینکه گذشته و سابقه سالم و پاک و آکنده از رنج و مقاومت داشته‌اید، و در سال‌های پس از انقلاب نیز در کنار سایر مردم ایران عزیز، به مقابله با دشمن شتافتید و عرصه دفاع مقدس را با حضور و همراهی خود سامان دادید، شما را بی‌واسطه از جنس خود می‌دیدیم و با شما و سخن و سیره شما همذات‌پنداری می‌کردیم.

بعد از امام عزیز، آنگاه که ستون محکم عاطفی و احساسی و بینشی ما لرزید، به زیر سایه شما خزیدیم و کاستی‌های فردی و اجتماعی خود را به یُمن روزهایی که شما نوید بهبود می‌دادید، در خیال، ترمیم می‌کردیم.

هرچه بر حجم کاستی‌ها و بدکاری‌ها و تلخ‌گویی‌ها و عقب‌ماندگی‌های کشورمان افزوده می‌شد، به یک سخن و نهیب شما، همه را به حساب دشمن بدکردار می‌گذاردیم. دشمنی که در سخن شما، در همین نزدیکی‌ها بود و جز به نابودی ما راضی نمی‌شد و لحظه‌ای درنگ را نیز در حذف ما جایز نمی‌دانست. که در جای خود، تشخیص درستی نیز بود. رفتار هزارفتنه آمریکایی‌ها و تجربه‌های خود انقلاب، بر همین تیزبینی تأکید می‌ورزید.

با اشاره و تأیید و نصب جنابعالی، شیفتگان و سربازان و اطرافیان و مأموران شما بر منصب‌های فراوان کشور قرار گرفتند تا این کشتی طوفان‌زده را به ساحل امن و آسایش و رشد برسانند. از شورای نگهبان تا قوه قضائیه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صدا و سیما. هیچ منصب کلیدی‌ای نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتا نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می‌شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می‌کردند.

این همه حضور حضرتعالی در مواقف چند و چون نظام، ما را به درک و لمس یک مدینه فاضله این‌زمانی بشارت می‌داد. مرتب خود را به پایکوبی و تناول لذت حضور در آن مدینه قشنگ امید می‌دادیم. اگر امسال رونقی در نمی‌یافتیم، به سال دیگر چنگ می‌بردیم.

ما با شما آن‌چنان آمیخته بودیم که خود را نمی‌دیدیم. به خود می‌نگریستیم که غبارآلود از جنگ و کار و زحمت آمده بودیم. به شما می‌نگریستیم که مرتب بر تأیید و تقدیر از مسؤولین اصرار می‌ورزید. به زیرک‌هایی می‌نگریستیم که در زیر چتر امن نظام، فارغ از درد و داغ مردم به تکمیل سفره سیری‌ناپذیر خویش همت می‌کردند. و می‌دیدیم هیچ روزنامه‌ای و هیچ برنامه تلویزیونی و هیچ خبری و هیچ محکمه‌ای، از نابکاری آنانی که به اسم مسؤول، کیسه بهره‌مندی خود و اقوامشان را پر کرده بودند و رسوا نیز شده بودند، اجازه نشت یک «چرا» نمی‌یافت.

در طول سالیان دراز، ما هرگز لذت یک روزنامه مستقل و صدا و سیمای مردمی را که بی‌واهمه در برابر کاستی‌ها و زد و بندها و مراودات پشت پرده افشاگری کند و سلامت جامعه را با این رویه درست تضمین کند، نچشیدیم. به شوق بساط علوی و مهدوی، و افق‌های روشنی که شما نشانمان می‌دادید، و به خاطر دشمنی که صدای زنگ خطرش از داخل و خارج قطع نمی‌شد، از مطالبات امروزمان می‌گذشتیم و به فردا موکولش می‌کردیم.

و شما، پدر گرامی، مرتب بر شعله‌های درون ما آب می‌افشاندید و التهاب و گداختگی ما را فرو می‌نشاندید. که: مبادا دشمن‌شاد شوید. مباد آب به آسیاب دشمن بریزید. مبادا زبان و قلمتان به تضعیف نظام منجر شود. مبادا همانی را بگویید و بنویسید که دشمنان می‌خواهند. دشمن‌شناس باشید. موجبات اغتشاش فکری مردم را فراهم نکنید. مشکلات داخلی ما یک امر خانوادگی است، به همسایگان مربوط نیست. مبادا بار دیگر پای اجنبی به میان آید.

با مدیریت و خواست شما، روحانیان بر تمامی مقدرات محوری ما حاکم شدند. از نهادها و نمایندگی‌های ولی فقیه، تا ادارات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی. چه در داخل و چه در خارج. و ما تا می‌آمدیم به این همه حضور و سرک کشیدن روحانیان در زیر و بالای کشور بیاندیشیم، خود را سراسیمه با خواست شما مجاب می‌کردیم. که یعنی: لابد این درایتی است ازجانب شما و ما از تبعات آن غافلیم.

به عنوان نمونه، در وزارت جهاد کشاورزی، نماینده ولی فقیه حضورداشته و دارد و صاحب نفوذ است. جایی که تناسبی با حضور یک روحانی ندارد و این حضور کم‌تناسب، مقدرات خاصی را بر بدنه این وزارتخانه بار می‌کند. این روحانیان، در کل، و در طول این سالیان هدرشده، به دلیل نداشتن سواد و آگاهی درباره بدنه‌ای که در آن حضورداشته‌اند و گاه بر سر آن نیز ایستاده‌اند، مخاطرات فراوانی را بر ساحت‌های متعدد کشور تحمیل کرده‌اند. هم به جهت دخالت‌های گاه و بی‌گاهشان، و هم به خاطر تحمیل آدم‌های همجوارشان.

این روحانیان، ظاهراً حضور داشته‌اند تا چشم شما باشند در بدنه کشور. اما نه که هر کدام مختصاتی و علائقی خاص به خود داشته و دارند، به ردیابی همان تعلقات مشغولند و مرتب از نام و وجهه و نفوذ شما بهره برده‌اند و سنگی از پیش پای نظام نیز برنداشته‌اند.

به عنوان مثالی دیگر: ما دکتر علی شریعتی و تفکرات او را می‌ستودیم، اما نظام، او را به خاطر این که روحانی نبود و فراتر از چارچوب‌های حوزه می‌اندیشید، کنار گذارد تا مبادا در برابر روحانی، یک غیرروحانی سر برآورد و در حوزه دین، ابراز وجود کند و سخنانش پراکنده شود و مردم را از اطراف روحانیان و منابرشان متفرق کند. شریعتی، برای برپایی این نظام سوخت، اما این نظام او را به خاطر روحانی نبودنش و تفکرات تازه‌اش سوزاند و حق او را در نهضتی که به وجود آورده بود ادا نکرد. این روزها، می‌بینیم برای فلان روحانی دور تاریخ و گاه جامانده در تاریخ، مراسم یادبود به پا می‌کنند، اما سالگرد وفات و شهادت شریعتی باید با ترس و لرز برگزار شود.

تبعات این حضور همه‌جانبه شما و روحانیان بر مقدرات محوری کشور، و دوختن همه مخاطرات به هیمنه نظام، این شد که از هر سخن مخالف بهراسیم و از هر نوشته و اشاره مخالف بلرزیم. که نکند خوابی برای واژگونی نظام دیده باشند. که نکند چشم دیدن ما را نداشته باشند.

بر صدا و سیما و مطبوعات سخت گرفتیم و هیچ لحنی و نقدی را به کیان کشور تحمل نکردیم. در یک وعده، ده‌ها نشریه را به جرم نقد خودمان بستیم و آدم‌های منتقد را به محفظه زندان درانداختیم. از این می‌ترسیدیم که نقد از ما، به کاسته شدن محبوبیت نظام و کیان آن منجر شود. و ما به این محبوبیت همیشگی نیاز داشتیم.

و ما، عزیز گرامی، در تمامی این سال‌ها، از شما و حضور همه‌جانبه شما در ترسیم مقدرات کشور، حمایت کردیم و نوشتیم و نوشتیم و سخن گفتیم و مخاطبین خود را به همراهی با شما و نظام فراخواندیم. و گاه در این فراخوانی بزرگ، عبوس نیز شدیم و اهل خود را به رنج انداختیم و دوستان خود را از دست دادیم و حلقه نظام را تنگ‌تر و تنگ‌تر دیدیم.

یک سؤال: ما برای چه در اطراف شما گرد آمده بودیم؟ که نفعی و سفره‌ای نصیبمان شود؟ آن هم با شهدایی که داده بودیم و دوستانی که جلوی چشم ما پرپر زده بودند؟ که اگر این‌گونه بود، ما کاسبکاران خفیفی بودیم که. ما برای این در پشت سر شما صف بسته بودیم که از جانب شما، نسیم علوی بر ما وزیده بود و دوست داشتیم مردمان ما و جهان از این فرصت تاریخی بهره‌مند شوند.

به همه می‌گفتیم صبر کنید تا عدالت علوی را در محاکم قضائی کشور نشانتان بدهیم. تا خوب اندیشیدن و خوب بودن را، و جهانی شدن و جهانی بودن را نشانتان دهیم. هر معترضی را به روزهای عن‌قریبی از خوبی‌ها وعده می‌دادیم و هر منتقد را به دیدن چیزی دلنشین در آینده متقاعد می‌کردیم. اما زمان که می‌گذشت، دیدیم از آن مدینه فاضله که خبری نیست، از ابتدائیات یک رشد متداول نیز جا مانده‌ایم.

دیگران، کشورهای همجوار ما، فارغ از چند و چونی که ما گرفتارش بودیم، با شتاب به راه خود رفتند و به جایی رسیدند که ما امروز به التماس از آنان تخصص و تکنولوژی و برنامه و مدیریت خرید می‌کنیم. و ما، با همان تار و پودی که بر خود تنیده بودیم، جا ماندیم. چرا؟ چون از سنت‌های الاهی دور افتادیم.

گفتم: از سنت‌های الاهی دور افتادیم و به روزی درافتادیم که امروز بر فرصت‌های هدررفته خویش افسوس می‌خوریم. ببخشید از این که وارد حوزه‌ای شدم که در تخصص شماست. بله، «سنت‌های الاهی»! چیزی که شما خود مرتب به آن تأکید داشته‌اید. مرتب.

شما در هر سخنرانی، همه را به یکی از این سنت‌ها فرا خوانده‌اید. عمده سخنان شما در این سال‌ها، یا نقد بوده یا ارشاد. که البته این رویه درستی نیز هست. اما یک غفلت در این میان خود می‌نمایاند. پوزش مرا بپذیرید که ناگزیرم از اینجای سخن، به محاکاتی بپردازم که مستقیم به خود شما مربوط است. و این مستقیم‌گویی، نه که تمرین ما در این سال‌ها نبوده، چه بسا برای حضرت شما و هم‌طریقان دیرین من، بسی نامتحمل باشد و بر من سخت بگیرند که: تو کی هستی که برای ولی فقیه ما تعیین تکلیف می‌کنی و اساساً چرا می‌پرسی: چرا؟

عزیز ما، در همه این سال‌ها، من ندیدم یا نشنیدم که شما، در مقام شخص اول این کشور پرمخاطره و پرآوازه، یک بار، حتا یک بار، مسؤولیت یک خطا و خبط و عقب‌ماندگی و درجا زدن را شخصاً بپذیرید. امید دارم بسیار بوده باشد، اما من که یکی از آحاد این مردمم، شخصاً ندیده یا نشنیده‌ام.

همیشه در مقام نقد، جانب مردم را گرفته‌اید و حتا به مسؤولین پرخاش کرده‌اید، اما نبوده که به مردم بفرمایید: ای مردم، تا اینجای عقب‌ماندگی‌های کشور، متعلق به دیگران است و این مختصر، متعلق به خطاهای انسانی منِ رهبر است. همیشه خود را برکنار از آسیب‌ها دیده‌اید و همراه و همصدا با مردم، بر مسؤولین و مجریان برافروخته‌اید که: چرا فقر و فساد و تبعیض؟ چرا بدکاری؟ چرا بی‌برنامگی؟ چرا عقب‌ماندگی؟ چرا بی‌کیاستی و بی‌مدیرتی و بی‌خردی؟

و حال آنکه شاید پسندیده این بود به همان روحانیان منصوب خودتان نیز می‌نگریستید و خرابکاری و نقش احتمالی آنان را در این چراهای تمام‌نشدنی رصد می‌فرمودید. باز به عنوان نمونه، به امام جمعه بندرعباس که مثل امام جمعه تهران آقای سید احمد خاتمی و امام جمعه مشهد آقای علم‌الهدی، چهره‌ای عبوس و زبانی تلخ دارد اشاره می‌کنم که به زور، بله به زور، زمینی از دانشگاه علوم پزشکی را برای ساخت مصلای

بندرعباس تصاحب کرد و آنگاه که رئیس این دانشگاه اعتراض کرد که: این یک تصاحب است، اینجا باید دانشگاه می‌شد، این غیرشرعی است، از تریبون نمازجمعه پرخاش می‌کند: تو برو آمپولت را بزن. ما خودمان شرعی و غیرشرعی بودنش را حل می‌کنیم.

پدر گرامی

هر کجا از سخن من دل‌آزرده شدید، با یادآوری این نکته خود را مجاب کنید که گوینده این سخنان، کسی است که دوست بودنش نه بر همگان، که بر خود شما ثابت است. پس، سخن دوست را باید تاب آورد و از او نرنجید. شاید برخی از دوستان من بگویند: ای منافق بریده، اگر سخنی هم با رهبر داشته‌ای و داری، آن را خصوصی برای خود ایشان می‌فرستادی. نه این که آن را در بوق کنی و جار بزنی. که می‌گویم: هر آنچه من با استناد به آنها سخن می‌گویم، از واضحات و امور آشکار کشورمان است. من مسأله‌ای محرمانه را که برملا نکرده‌ام. در ضمن، تأثیر و بُردی که یک نامه آشکار دارد، هرگز یک نوشته محرمانه ندارد. و باز این که: روح این نوشته، نه از جانب یک دشمن تابلودار و منافق در کمین، که خیرخواهی کسی است که هنوز چشم به اصلاح امور دارد و همان مدینه فاضله را از جانب این نظام، طالب است.

یک اشتباه دیگر نیز مرتکب شدیم. هم ما هم شما. شاید این اشتباه به دلیل انباشت معارف شیعی در درون تک‌تک ما صورت پذیرفت. و شاید از این جهت که از انقلابی که کرده بودیم زیادی خرسند بودیم و اجرش را هم فوراً به حساب خودمان واریز کردیم و بلافاصله هم دریافتش کردیم. اجر این که ما و انقلابمان، ادامه خواست و تمایل پیامبر اعظم(ص) و ائمه معصومین(ع) است. که یعنی رهبران ما همانانند و جانشینان همانان و مردم هم لابد مردم و مخاطبین همانان.

این مهم را مرتب از سخنان شما و سایر مسؤولان نیوشیدیم و پذیرفتیم که می‌توانیم تاریخ این روزگار خود را با تاریخ دوران امام علی و امام حسین(ع) مشابهت دهیم. و اصلاً در این مشابهت‌سازی به سراغ سایر امامان نرفتیم. مثلاً امام باقر و امام صادق و امام رضا و امام جواد(ع). شاید بیش‌تر به این دلیل که از میان همه امامان، امام علی(ع) فرصت حکومت یافته بود و کربلای امام حسین هم بیش‌تر با درون ما همراهی داشت و مثلاً به سیره و نحوه مدارای شخص پیامبراکرم(ص) با مخالفین هیچ توجهی نکردیم. و حتا نحوه مدارای حضرت علی با مخالفینشان. خودمان در این وسط یک فرمولی برای جمهوری اسلامی خلق کردیم که هر سمتش را بشود به امامی مربوط کرد. شعار: «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند»، یا شعار: «خامنه‌ای خمینی دیگر است، ولایتش ولایت حیدر است»، و شعارهایی از این دست، محصول این نگرش تطبیقی است.

آن‌قدر در تشبیه و تطبیق انقلاب و حادثه‌های آن، با حکومت حضرت امیر و حادثه‌های آن افراط ورزیدیم که خودمان در تحلیل هر ماجرای انقلاب، حتا مراودات اجتماعی‌اش، با شتاب، حضرت شما را در جایگاه حضرت امیر می‌نشاندیم و دوستان و مخالفین شما و نظام را با دوستان و مخالفین حضرت امیر می‌سنجیدیم.

این افراط، کار را به جاهای باریک کشاند. به جایی که مثلاً خود شما بحث مفصلی از نقش خواص و عوام را در ظهور ماجرای کربلا به میان آوردید و عبرت تاریخ را به دوستان و دشمنان هشدار دادید. غافل از این نکته که: این عبرت تاریخی، از همان ابتدا، فرضیه‌ای تثبیت‌شده با خود داشت و نیازی به اثبات نداشت. این که در این عبرت: حسین، ما هستیم، و انقلاب می‌تواند با خیانت خواص و پیروی عوام، به کربلایی درجهت حذف حسین و مرام حسین، که ما هستیم، منجر شود.

و باز غافل از این که ما تنها به یک دلیل و شرط، و تنها به یک دلیل و شرط می‌توانستیم خود را و نظام و مسؤولین نظام را با علی و اولاد او و نظاممان را با ولایت و حکومت آنان بسنجیم که: شیوه مردمداری و حکومت ما، و رفتار شخصی ما، همانند آنان باشد یا متأثر از آنان.

نمی‌شود که ما در بسیاری از امور، مخالف آنان رفتار کنیم، اما همچنان جایگاه آنان را برای خود بلوکه کنیم و به هر مخالفی و منتقدی بگوییم: حواست باشد که چه کسی و چه نظام و حکومتی را داری نقد می‌کنی.

وقتی امام علی، مرگ را بر خود و یاران خود روا می‌داند آنگاه که خبر ربوده شدن یک خلخال از پای یک زن یهودی را می‌شنود، چگونه است که علی‌دوستان امروز ما، از شنیدن خبر کشته شدن مردم، بله، مردم، به دست عوامل حکومت، مرگ را از خدا تقاضا نمی‌کنند؟ ما اگر از خبر تجاوز به یک دختر، مثل علی گریبان چاک زدیم و زمین و زمان را متوجه این رفتار شوم خودی‌ها کردیم، می‌توانیم از خواص و عوام انتظار مشابهت رفتاری داشته باشیم. یا اگر مثل علی، دست منتسبین خود را از بیت‌المال کوتاه کردیم و حال آنکه در کشور ما این مسأله بیش‌تر به یک شوخی می‌ماند، می‌توانستیم به مردم بگوییم: ما نیز علوی هستیم.

می‌دانم که با هر سخن این فرزندتان، از او ناامیدتر و ناامیدتر می‌شوید. اما سخن فرزند با پدر، هیچ‌گاه به تلخی و گزندگی سخن یک فرد فحاش و معاند نیست. در سخن یک معاند، هیچ مفری از امید نیست، اما در سخن این فرزندتان هنوز امید هست. خواهم گفت:

حضرت شما، در این سال‌های رهبری، آن‌قدر که به دشمن و دشمن‌ستیزی بها دادید، به دوست و دوستی و دوستیابی بها ندادید. شاید از این باب که باران دشمنی‌های پی در پی و فراوانی که بر سر این نظام می‌بارید، عمده نگرانی شما را بدان سو گسیل نمود. و شما و ما، بیش از آن که به دوست متمایل شویم، دشمن را در مدار توجه خود قرار دادیم. و در این گردونه دشمن‌شناسی، از شناسایی دوست غفلت ورزیدیم. و حیف که باز در این گردونه غفلت، مرتب با تحریکات و تحرکات و شیوه‌های مختص به خود، از شمار دوستان خود کاستیم و بر شمار دشمنانمان افزودیم.

یک مثال دیگر: اگر سخنان شما پیش از این، نگران دشمن بود، در نماز جمعه همین هفته گذشته، دیدیم که سخنان شما نگران رفتار بخشی از مردم، بله، مردم است. و این، همان دستاوردی است که در این سی سالگی انقلاب، ما بدان دست یافته‌ایم. یعنی سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. قبول می‌فرمایید که این روند معکوس، کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد.

اردوغان، چندی پیش وارد مجلس ترکیه شد و با شادمانی گفت: در این بحران اقتصادی، کمک از غیب رسید. شادمانی‌اش به طلاهای انتقالی از ایران اشاره داشت که در ترکیه بار انداخته بود و صاحبی نیز نداشت. هنوز که هنوز است نه فردی ادعای مالکیت آن طلاها را داشته است و نه کشور مبدأ که جمهوری اسلامی ایران باشد. این خبر و این خنده کنایه‌آمیز اردوغان، مدت‌ها دستمایه رسانه‌های ترکیه و جهان بود.

من از این مثال، این بهره را می‌برم که ما به دست خود، بسیاری از فرصت‌ها را مفت از دست داده‌ایم و برای دیگران، فرصت مفت فراهم آورده‌ایم. ما می‌توانستیم امروز دوستان فهیم و فراوانی داشته باشیم که ما را در عبور از بحران‌های در کمین یاری دهند، اما اغلب آنان را به شیوه‌ای و تهمتی و رنجی و آسیبی و خراش عاطفی‌ای از خود رانده‌ایم و ناخواسته به صف ناراضیان پیوندشان داده‌ایم.

اکنون به جامعه‌ای و کشوری و نظامی دست یافته‌ایم که به‌جز استقلال سیاسی، در سایر حوزه‌ها سخت گرفتار است. رشوه و ریا و رابطه و خاصه‌پروری و اعتیاد و بیماری مصرف و بیماری تولید و بیماری اجتماعی و بیماری فرهنگی و بیماری انتظامی گریبانمان را گرفته. شما با نوشته‌های من آشنایید. من از دیرباز بر سر این امهات، آوار بوده‌ام و هشدار داده‌ام. بارها گفته و نوشته‌ام که خدای متعال هرگز رعایت شهدا و زحمت‌های ما در برپایی این انقلاب را نخواهد کرد و به راحتی آب خوردن ممکن است با پشت کردن به سنت‌های الاهی فرو بپاشیم و از گردونه توجه عالَم و خدای عالَم به دور افتیم.

پدر گرامی!

اگر سی سال پیش از شما و ما می‌پرسیدند: برای چه می‌خواهید انقلاب کنید؟ پاسخ می‌دادیم: برای این که مستقل شویم. برای این که به سرافرازی اقتصادی و علمی و انسانی و قضائی دست یابیم. برای این که مردمان دنیا بیایند و خوب بودن و خوب شدن را از ما بیاموزند. برای این که می‌خواهیم انسان را در کمال انسانیت خود به نمایش بگذاریم. و از این حرف‌ها.

خوب، ما برای رسیدن به این همه خوبی، زحمت کشیدیم و جنگیدیم و جوانان و عاطفه‌های بسیاری را از دست دادیم. امروز لااقل باید به بخشی از آنها رسیده باشیم. تماشای دورنما که نه، یک نمای نزدیک از کشورمان و آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی و قضائی و فرهنگی‌اش، و مسؤولینی که به راحتی نوشیدن یک شربت گوارا دروغ می‌گویند، و البته یک استقلال سیاسی آشفته که آمریکا را وانهاده‌ایم و به دام روسیه و چین افتاده‌ایم – و دستیابی علمی هسته‌ای که اگر زمان شاه بود چه بسا به بیش از این دست می‌یافتیم (نیروگاه هسته‌ای بوشهر و...) و کوهی از آزمون و خطاهای انباشته شده و دانشگاه‌های از دست رفته و مردم پریشان و غمزده، به ما می‌گوید که ما نه تنها در رسیدن به آن آرمان‌های طلایی شیعی موفق نبوده‌ایم، بلکه از دستیابی به مقدمات یک نهضت انسانی نیز عاجز مانده‌ایم.

می‌دانم که واگویه کردن این آسیب‌ها، روان شما را می‌آزارد. این را از زبان شما بسیار شنیده‌ام. باور کنید مردم ما با همه این غفلت‌ها و ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها کنار آمده بودند و می‌خواستند با شما و به رهبری شما سنگ‌های پیش پای نظام را بردارند. به همین دلیل با شکوهی مثال‌زدنی در انتخابات اخیر شرکت کردند. آنان شرکت نکردند که جامعه را به آشوب بکشند. و یا جامعه را به عقب‌تر بازگردانند. مسلماً تصویرشان از آینده، تصویری درخشان از جمهوری اسلامی ایران بوده است. هنوز هم هست.

همه ما و همه مردم، از این انتخابات اخیر چشم‌اندازی پر از خیر و خوبی آرزو داشتیم. فکر می‌کردیم اگر نونهال انقلاب در یک یا دو سالگی‌اش آداب معاشرت نمی‌دانست و با ترشرویی اُنس بیش‌تری داشت، در سی سالگی‌اش می‌داند مردم یعنی چه و نحوه معاشرت با مردم یعنی چه. فکر می‌کردیم این حداقل رشد را یافته است.

حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را به هم زد. رفتاری که تحت امر حضرتعالی با مردم شد، رفتار هم‌شأن و هم‌طراز زحمت و فهم و همراهی مردم نبود. مردم اگر انتظار داشتند این رفتار را از مأموران خودسر نظام ببینند، در عوض، انتظار این را هم داشتند که رهبرشان، بلافاصله به رسم علی‌علی‌های مکررش، همچون علی به مددشان بیاید و دادشان بستاند. نه این که مرتب، روح و رفتار وحشیانه مأموران را تأیید کند و به مردم معترض خودش، هم‌سنگ اغتشاشگران و براندازان نگاه کند.

به این سخن امام جمعه منصوب خود در مشهد، آقای علم‌الهدی، توجه کنید که در همین نماز جمعه اخیر افاضه فرموده‌اند: «ابن‌ملجم‌ها نمی‌توانند در کشور علی(ع) به دنبال سیاست باشند. بعضی از جریان‌های سیاسی که ادعا دارند نخبگان باید وارد سیاست شوند، بدانند که اگر ولایت‌پذیر نباشند، ولایت‌ستیزند و ولایت‌ستیز یعنی ابن‌ملجم!»

این سخن پوک و مفت و بی‌خاصیت از آن روی توسط این روحانی کم‌سواد زده می‌شود که نعل بالنعل حکومت فعلی را حکومت علی می‌داند و فعالان سیاسی را ابن‌ملجم. و در این تحلیل پوک، اصلاً هم به این اشاره نمی‌کند که چرا و به چه دلیلی یک رئیس‌جمهور قبل از انتخابات برای یک امام جمعه، یک میلیارد تومان پول می‌فرستد. و به این نیز نمی‌اندیشد که یک چنین فرمول‌هایی که ما در نظاممان خلق کرده‌ایم، ممکن است فرسنگ‌ها از رویه علی و اولاد علی دور باشد و حتا در مدار تنفر آنان نیز جای داشته باشد.

اگر بگویم یکی از آسیب‌هایی که شما خورده‌اید از ناحیه همین مبلغین کم‌خردی است که به اسم جانبداری از شما، و با رفتار غیراسلامی و غیرانسانی‌شان، متأسفانه بذر نفرت از شما را در این مردم افشاندند، از فرزند خود خواهید رنجید؟ اگر نمی‌رنجید باید بگویم که حضرت شما در مقام فرماندهی کل قوا، در حوادث بعد از انتخابات، با مردم خود، خوب رفتار نکردید. مأموران شما، به سمت مردم تیراندازی کردند و آنان را کشتند و زدند و اموالشان را سوختند و تخریب کردند. متأسفانه سهم شما در این حوادث، قابل اغماض نیست. به‌خصوص که بعدها مکرر فرمودید اهل مجامله نیستید و از مواضع خود عدول نمی‌کنید. ما به دنبال همان حنجره خشماگینی بودیم که بر سر آمریکا فریاد می‌زد، که چه بکند؟ که وارد میدان شود و از مرگ و خلخال و زن یهودی که نه، کشته شدن زنان و مردان مسلمان خودش بگوید. نه این که بدون دلجویی از مردم زخم‌خورده، آنان را به تکرار همان رویه‌های خونین هشدار دهد.

من شما را به یک سخن دیرین خودتان ارجاع می‌دهم. پیش از آن بگویم: من خود شخصاً نوشته‌هایی دارم که امروز از مراجعه به آنها شرم می‌کنم. اما نوشته‌های بسیاری نیز دارم که هرچه زمان می‌گذرد، بر نورانیت محتوایی آنها افزوده می‌شود. خوشبختانه این سخن شما نیز این‌گونه است که هرچه زمان بگذرد بر نورانیت آن افزوده می‌شود:

«مردم اگر متوجه باشند و هوشیار باشند اگر نشانه‌های کبر و غرور و خودخواهی را در زمامداران فوراً ببینند و بشناسند و خیرخواهانه اعتراض کنند و اگر احساس کردند که زمامدار درصدد رفع این بیماری نیست، در مقابل او تعرض کنند، یقیناً آن بیماری علاج خواهد کرد.» این سخنان شخص شماست در سال ۱۳۶۳. می‌بینید در آن سال‌های دور انقلاب، چه سخن نورانی‌ای از زبان شما جاری شده است؟ سخنی که هرچه می‌گذرد ما بدان نیاز مفرطی احساس می‌کنیم. سخنی که در گردونه عمل، مطلقاً به آن مراجعه نشد.

شما در آن سال‌ها، مسؤولیت چندانی نداشتید، اما در این سال‌های رهبری، کدام مسؤولیت است که بدون تأیید شما مقبولیت داشته باشد؟ و چرا این سخن، به جان جامعه درنیفتاد؟ و چرا جامعه از نورانیت آن بهره‌مند نشد؟ پاسخم را خود می‌دانم: در قرآن نیز سراسر نور هست، اما آیا به چه میزان در طریقت ما سهم دارد؟ درباره همان سخنان دیرین شما، بگویم که ما هرگز شخص شما را به آن آفات مورد اشاره متهم نمی‌کنیم، اما شما هم در خیرخواهی ما شک نکنید.

یادم هست که برای تلویزیون، مجموعه‌ای می‌ساختم به اسم «حماسه خمینی». و ناگزیر باید همه آرشیو تصویری ملاقات‌های مردم با حضرت امام را مرور می‌کردم. خودم این مجموعه را طراحی کرده بودم. بسیار نیز خوب بود و تأثیرگذار. در یکی از نوارها به ملاقات امام عزیزمان برخوردم با اهالی گنبد. اگر اشتباه نکرده باشم، زمان این ملاقات هم مربوط می‌شود به سال‌های ۶۰-۶۱. یعنی چند سال پس از پیروزی انقلاب؟ در این ملاقات که مکتوب آن در *صحیفه نور* هم هست، امام عزیز رسماً از مردم، به دلیل این که نتوانسته‌اند با برپایی این نظام به وعده‌های خود عمل کنند، عذرخواهی می‌کنند. این سخنان در شلوغی آن سال‌ها گم شد و کسی از مسؤولین به آن مراجعه نکرد.

من می‌خواهم در این بخش از نامه‌ام شما را «مالک اشتر» خطاب کنم. تجسم این که شما در برابر حضرت علی ایستاده‌اید و ایشان شما را مالک اشتر خود خطاب می‌کنند چقدر شورانگیز است؟ حضرت، نامه خود را که قرار است والی و حاکم مصر شوید به دست شما می‌دهند. به راه می‌افتید. در گوشه‌ای خلوت، نامه را می‌گشایید و آن را با دقت مطالعه می‌کنید:

«... اگر مردم بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را علناً با آنان در میان بگذار. و با این عذرخواهی، از بدگمانی مردم کم کن. اگر چنین کردی، خود را به عدالت پرورانده‌ای و با مردم مدارا کرده‌ای. دلیل و عذری که می‌آوری، باعث می‌شود تو به مقصود خودت برسی و مردم هم به حق خودشان دست پیدا کنند...»

مردم ما هنوز اقتدار نظام را طالبند و هیچ گزندی را بر جمال او برنمی‌تابند. این عذرخواهی شما می‌تواند آتش خشم مردم را سرد کند. به آنان امید بدهد. آب رفته را به جوی باز گرداند. اما اگر این نشود، و همان‌گونه که در نماز جمعه اخیر فرمودید، کار به تنگناهای انتظامی بکشد، ما رفته‌رفته، این باقیمانده مردم را نیز از دست خواهیم داد. و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید: نظامی که مردم نداشته باشد، چه دارد؟

والسلام
فرزند کوچک شما:
محمد نوری‌زاد
یکشنبه ۲۲ شهریور سال ۱۳۸۸

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=301
http://nurizad.info/index.php/nurizad/301
http://nurizad.anonymo.us.org/index.php/nurizad/301

۵۲-۴- نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸

رژیمی که وحشیانه‌تر از هر مهاجم بیگانه با ملت خویش رفتار می‌کند، از هر بیگانه‌ای بیگانه‌تر است

به راستی با چه رویی از امام علی و حکومت وی سخن می‌گویید؟!

جناب آقای خامنه‌ای

خطبه‌های نماز جمعه اخیر (۸۸/۶/۲۰) شما بیانگر این بود که شما با شبیه‌سازی بین حکومت امام علی(ع) و سیاست ایشان در برخورد با مخالفین و نظام ولایی خودتان، سعی وافر داشتید که اولاً خود را به جای امام علی و مخالفین خود را به جای مخالفین امام قرار داده و قداست و پاکی را از آنِ خویش و نفرت و پلیدی را از آنِ مخالفین خود سازید. ثانیاً تلاش نمودید با شبیه‌سازی مخالفین خود با مخالفین امام علی، به زعم خود زمینه راَ برای قلع و قمع نهایی مخالفین فراهم نمائید. همچنین با ترسیم چهره دشمنان و دوستان خارجی نظام و نیز تکرار حضور ۸۵ درصدی مردم در انتخابات، سعی کردید پایگاه مستحکم مردمی نظام را به رخ مخالفان داخلی خود کشیده و داغ و درفش را به سران جنبش مردمی نشان دهید تا هم آنان و هم مردم را از ادامه حرکت جنبش سبز و حضور در راهپیمایی روز قدس باز دارید. در این رابطه، نکات قابل تأملی به چشم می‌خورد که برای تنویر افکار عمومی و احیاناً تنبّه شما، به تبیین آنها می‌پردازیم:

۱- شبیه‌سازی بین دو پدیده اجتماعی یا دو دوره تاریخی زمانی، در صورتی امکان‌پذیر و منطقی خواهد بود که بین آن دو وجوه تشابهی موجود باشد. در حالی که بین نظام علوی و نظام ولایی شما نه تنها وجوه تشابهی وجود ندارد، بلکه در تضاد با یکدیگرند. البته شاید تنها وجه تشابه هر دو نظام، واژه اسلامی باشد که به عنوان صفت (واقعی یا غیرواقعی) به دنبال هر دو نظام آمده است.

۲- اینکه شما نه تنها علی(ع) و مشابهش نیستید، بلکه در مقابل و در تضاد با آن بزرگوار هستید را از مقایسه کارنامه سی‌ساله شما در ایام پس از پیروزی انقلاب تا کنون با کارنامه سی‌ساله دوران سکوت و حکومت آن حضرت می‌توان به وضوح مشاهده کرد (که البته تفصیل آن نیازمند مجال و مقال دیگری است.)

۳- ظاهراً شما در مقام خطابه، با مطرح کردن دیدگاه‌های امام در مورد ارزش حکومت و انگیزه ایشان در پذیرش حکومت، سعی کردید خود را به ایشان تشبیه نمائید. در حالی که اولاً صرف ادعا برای اثبات این امر، کافی نیست و تنها اعمال و رفتار شماست که می‌تواند مؤید یا نافی این امر باشد. ثانیاً شما عمداً یا سهواً نظر امام را در مورد حق حاکمیت که مختص مردم می‌داند و لاغیر، فراموش کردید مطرح بفرمایید و شاید به مصلحت نظام ولایی خویش ندیدید!. آری، فراموش کردید این سخن امام را مطرح کنید که فرمود: «ای مردم، حق حاکمیت از آنِ شماست و هیچ‌کس جز آنکه شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد.» و یا آنجا که می‌فرماید: «رسول خدا(ص) از من پیمانی گرفت و فرمود: ای پسر ابی‌طالب، ولایت امتم حق توست. اگر به درستی و عافیت تو را سرپرست خود کردند و با رضایت در مورد تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را بر عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار.»

٤- می‌بینیم که تضاد نگرش و عمل شما با نگرش و عمل امام علی(ع) در این است که امام، حق حاکمیت را حق مردم می‌دانست و در مقاطعی که مردم نمی‌خواستند، نه به دنبال حکومت می‌رفت و نه خود را بر مردم تحمیل می‌کرد (به عنوام مثال، عدم شرکت امام در جریان سقیفه بنی‌ساعده و نه گفتن به پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف در شورای حکومتی عمَر و خودداری از پذیرش حکومت پس از قتل عثمان، شواهد روشنی هستند بر این نگرش و روش امام). در حالی که شما با حمایت از طراحی و اجرای کودتا و خیانت در امانت مردم، نه تنها حق انتخاب و حق حاکمیت را از مردم سلب کردید، بلکه چشم خود را بر حضور میلیونی و آرام مردم معترض بستید و به جای پاسخگویی آرام و منطقی به اعتراض آرام مردم، چماقداران حکومتی خود را در ملأ عام بر سر مردم ریختید و به بهانه آشوب و اغتشاشی که ایادی خود شما بر پا کرده بودند و می‌کنند، مردم بی‌گناه را یا در خیابان‌ها به خاک و خون کشیدید و یا در بازداشتگاه‌های مخوف قرون وسطایی خود به مسلخ نظام ولایی خود بردید و با شکنجه‌های جسمی و روحی و حتا فحاشی‌های رکیک و تجاوز جنسی به زنان و مردان دربند و بی‌گناهانی که گناهی جز اعتراض به خیانت شما در امانت و باز ستادن امانتشان نداشته‌اند، نه تنها حق انتخاب و حق حیات را از آنان سلب نمودید، بلکه کرامت انسانی آنان را با پلیدترین رفتارها به ابتذال کشاندید.

۵- شما که دائماً به بهانه دشمن‌ستیزی، هر نوع انتقاد و مخالفت مردم را به توطئه دشمنان و بیگانگان نسبت داده و می‌دهید و مردم حماسه‌ساز قبل از انتخابات را به بهانه اعتراض آنان به نتیجه انتخابات و ربودن رأیشان توسط ایادی شما و ستاد کودتا، عاملان دولت‌های بیگانه و مجریان انقلاب مخملی می‌خوانید و پس از بازداشت‌های فله‌ای، آنان را در اختیار بازجویان جلاد خود (که هیچ حد و مرز قانونی و دینی و اخلاقی و انسانی نمی‌شناسند) قرار می‌دهید تا از طریق اعمال شکنجه‌های وحشتناک قرون وسطایی، توهمات اربابشان را به صورت اقارير و اعترافات نمایشی بر زبان آنان جاری ساخته و تحویل بی‌دادگاه‌های ولایی شما دهند، چه وجه تشابهی با امام علی دارید؟ و اصولاً چه تشابهی بین نظام ضد دینی و ضد انسانی شما و نظام مبتنی بر حق و عدل امام علی است که شبیه‌سازی می‌کنید تا با عوام‌فریبی و به لجن کشیدن دین خدا و ولیّ او، چند روزی بر عمر ننگین نظام ضد جمهوری و ضد اسلامی خویش بیفزایید؟

۶- به راستی این دشمنانی که دائماً از آنان سخن می‌گویید، کیانند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ و اصولاً معیار دوست و دشمن چیست؟ اگر ظلم و غارتگری، معیار شناخت بیگانگان و دشمنان است، آیا ظلم آشکار و تعدی و تجاوزهای بی‌شمار شما و ایادیتان به مال و جان و مال و نوامیس مردم، شما را در ردیف بیگانگان و دشمنان قرار نمی‌دهد؟ شما که دائماً مردم را از هجوم و سلطه بیگانگان می‌ترسانید، آیا تا کنون از خود پرسیده‌اید که اگر بیگانگانی نظیر آمریکا و اسرائیل بر این مملکت مسلط شوند، آیا بدتر از شما با مردم رفتار می‌کنند؟ آیا لحظه‌ای اندیشیده‌اید که در نظر اکثریت ملت تحت ستم، ماهیت رژیم ولایی شما از رژیم اسرائیل بدتر و خطرناک‌تر است؟ چرا که اسرائیلیان، زندانیان فلسطینی را شکنجه می‌کنند و دژخیمان شما مردم بی‌گناه و ملت خویش را مورد شکنجه‌های جسمی و روحی و جنسی قرار می‌دهند. آری در نظر مردم، جنایاتی که چماقداران حکومتی شما با خوابگاه‌های دانشجویی و دانشجویان بی‌گناه کردند، از هیچ بیگانه‌ای انتظار نمی‌رفت.

۷- در حکومت علوی، وقتی که پیشوای مسلمین می‌شنود که در نقطه‌ای از قلمرو اسلامی، خلخالی را به ستم از پای یک زن یهودی ربوده‌اند، بر خود سیلی می‌زند و می‌فرماید که اگر کسی از شنیدن این خبر و ننگ وقوع این عمل در قلمرو اسلام دق کند، نباید بر او خرده گرفت. اما در حکومت ولایی شما بازجویان و دژخیمان، با اختیار تام و خیالی آسوده از هرگونه مجازات احتمالی، هر بلایی که مایلند بر سر زندانیان بی‌گناه می‌آورند و جان و حیثیت انسانی و ناموس آنان را مورد تجاوز قرار می‌دهند و پس از تجاوزات بی‌شرمانه جنسی، آنان را به قتل می‌رسانند و حتا برای محو آثار جنایتشان، قربانیان را با آتش یا اسید می‌سوزانند و جسد آنها را شبانه یا در بیابان‌ها رها کرده و یا به صورت گمنام در گورهای دسته‌جمعی بهشت زهرا پنهان می‌نمایند و شما در روز روشن و در برابر دیدگان خانواده‌های مظلوم و داغدار خانواده‌های آنان و نیز یک ملت دربند و همه جهانیان، از جایگاه نماز جمعه به تعریف و تمجید از جنایتکاران پرداخته و با افتخار از ظرفیت بالای نظام برای سرکوب فریاد حق‌طلبانه ملت سخن می‌گویید. به راستی با چه رویی از امام علی و حکومت وی سخن می‌گویید؟! شما نه تنها شبیه او نیستید، بلکه به عنوان کسی که همه ویژگی‌های دشمنان امام علی(ع) را در خود جمع کرده‌اید (آنچه شران همه دارند تو تنها داری)، حق ندارید نام آن بزرگوار را بر زبان آورده و اسوه عدالت را شریک جنایت‌های نظام ضد دینی خویش کنید. آیا درد انتساب شما به امامی که قربانی عدالتخواهی خود شد و حاضر نبود برای حفظ قدرت و حکومت خویش و رسیدن به پیروزی، کوچک‌ترین ستمی را حتا بر دشمنان قسم‌خورده خود روا دارد، از درد ضربت شمشیر مسموم ابن ملجم دردناک‌تر و کشنده‌تر نیست؟

۸- به راستی بین حکومت علوی که مبتنی بود بر صداقت و عدالت و احقاق حق مظلومین، و حکومت ولایی شما که بر دروغ و تقلب و خیانت در امانت مردم و تزویر و عوام‌فریبی و ارعاب و تهدید و سرکوب مردم بی‌گناه استوار شده است، چه وجه تشابهی است؟ چقدر عوام‌فریبی؟ چرا حاضرید برای حفظ قالب نظام خود، همه محتوای دینی و انسانی و اخلاقی انقلاب و اسلام را قربانی کنید؟ آیا لحظه‌ای اندیشیده‌اید که حاکمیت نظام اسلامی بی‌محتوای شما، از تسلط هر حکومت بیگانه بر کشور خطرناک‌تر است؟ زیرا تسلط بیگانگان، ممکن است مال و جان ملت را تباه کند، در حالی که حاکمیت نظامی که به هیچ حد و مرز قانونی و شرعی و اخلاقی و انسانی پای‌بند نیست و فقط نام دین را یدک می‌کشد، نه تنها مال و جان و ناموس مردم، بلکه دین و ایمان و فرهنگ جامعه را به تباهی و ابتذال می‌کشاند.

۹- شما شبیه امام علی نیستید و مخالفین شما هم شبیه مخالفین امام علی نیستند. زیرا هر سه گروه مخالف امام علی، بر علیه عدالتخواهی امام شمشیر کشیدند. در حالی که مخالفین شما برای احقاق حق انتخاب مردم و تعیین تکلیف رأی ربوده‌شده آنها در برابر شما به اعتراض ایستادند و با مسالمت و مدنی‌ترین شکل ممکن به تحقیر ملت توسط کودتاگران و دزدان رأی مردم اعتراض کردند. نه باتوم داشتند و نه سلاح سرد و گرم، در حالی که ایادی آشوبگر و اغتشاشگر شما هم باتوم داشتند و هم سلاح سرد و گرم و سُبعیت. پس با چه منطقی خود را به جای امام علی می‌نشانید و مخالفین خود را به جای مخالفین امام علی؟ و بی‌شرمانه از مدارای با مخالفین دم می‌زنید؟

۱۰- بنا بر این، اگر استبداد و خودکامگی اندک توانی برای دیدن واقعیات و حقایق در شما باقی گذاشته باشد، که بعید می‌نماید، خواهید دید همان‌گونه که نظام ولایی شما هیچ شباهتی به نظام علوی ندارد و مخالفین شما نیز هیچ شباهتی با مخالفین امام علی ندارند، روش سیاسی شما و حکومت ولایی‌تان هم هیچ شباهتی با روش سیاسی حکومت علوی ندارد. امام علی نه تنها هیچ‌کس را مجبور به بیعت نکرد، بلکه حقوق هیچ مخالفی را از بیت‌المال قطع نکرد و هیچ مخالفی را قصاص قبل از جنایت نکرد. در حالی که حکومت ولایی شما نه تنها مردم را از حق حاکمیت محروم ساخته، بلکه مخالفین را به گناه نکرده قصاص کرده و دست تجاوز به مال و جان و نوامیس مخالفین گشوده و پای اهانت و تحقیر بر حیثیت و کرامت انسانی ملت بزرگ ایران نهاده است.

۱۱- ادعای پایگاه مردمی برخاسته از ٤٠ میلیون رأی مردم و حضور ۸۵ درصدی مردم در انتخابات نیز پوشالی است و قابل مصرف برای چماقداران و جلادان و دژخیمان حکومتی و درصد قلیلی از مردم طرفدار شما. زیرا حضور پرنشاط توده مردم و به‌ویژه جوانان در ایام تبلیغات انتخاباتی، و حضور ۸۵ درصدی مردم (که ناشی از فعال شدن تمامی رأی‌های خاموش در داخل و خارج کشور بود)، قطعاً برای ادامه وضع موجود نبود. نسل جوان و مردم مأیوس و قهرکرده با نظام و انقلاب، برای تغییر وضع موجود به صحنه آمدند، نه برای تثبیت آن و تمامی شعارهای امواج خروشان مردم در ایام تبلیغات انتخاباتی، بیانگر این واقعیت آشکار است. بدیهی بودن این امر، به قدری بود که وقتی یک ساعت پس از اتمام انتخابات و قبل از آمدن تمامی صندوق‌ها از شهرستان‌ها، ستاد کودتای وزارت کشور و برخی از خبرگزاری‌های وابسته به دولت، محمود احمدی‌نژاد را با احراز بیش از ٦٠ درصد آراء، برنده انتخابات اعلام کردند، مردم بهت‌زده شدند و احساس کردند کودتایی در حال شکل‌گیری است و وقتی نظامی شدن فضای شهر تهران از عصر روز انتخابات و حضور شما در تلویزیون و تبریک شتابزده ایشان به احمدی‌نژاد (قبل از اتمام شمارش آراء و بررسی شکایات و اعلام صحت انتخابات توسط شورای نگهبان) را در کنار هم قرار دادند، یقین کردند کودتا به رهبری شخص شما صورت گرفته است و به همین دلیل، از روز ۲۳ خرداد، اعتراضات مردمی با شعار «موسوی، موسوی، رأی مرا پس بگیر» آغاز شد و مردم با حضور چندمیلیونی خود در راهپیمایی روز ۲۵ خرداد، علیه توهینی که به شعور و حق انتخاب آنان شده بود، فریاد اعتراض مسالمت‌آمیز خود را به گوش جهانیان رساندند. اما شما جاهلانه یا مغرضانه چشم خود را بر این اعتراض گسترده مردمی (که یادآور حضور گسترده مردم در ایام پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بود)، بسته‌اید و عوام‌فریبانه حضور گسترده اصلاح‌طلبانه مردم در انتخابات و نیز حضور معترضانه و میلیونی مردم تهران در روز ۲۵ خرداد و پس از آن را به نفع خود و نظام ولایی رسوای خود مصادره کرده و بی‌شرمانه همه این واقعیات (که «نه» بزرگ ملت به شما و رئیس‌جمور منتصب شما بوده است) را پایگاه مردمی نظام تلقی کرده و با تکیه بر آن، به ملت اعلام جنگ می‌دهید و در سراب توهم خویش، روش سیاسی خویش را ادامه روش سیاسی امام علی می‌نمایید! زهی خیال باطل! غافل از اینکه طشت رسوایی شما از آسمان قداست بر زمین افتاده و عام و خاص، پلیدی چهره مستور در پس پرده قداست و امامت مسلمین جهان را به‌وضوح دیده‌اند و برملا شدن جنایات دژخیمان نظام ولایی، حنای همه ادعاهای پوشالی شما را بی‌رنگ ساخته است.

۱۲- آری، رژیمی که وحشیانه‌تر از هر مهاجم بیگانه با ملت خویش رفتار می‌کند، از هر بیگانه‌ای بیگانه‌تر است و ادعای دفاع از مظلومین فلسطینی توسط چنین نظامی، از تلخ‌ترین لطیفه‌های تاریخ است که نظام ولایی شما مبدع آن بوده است. بنا بر این، از این پس ملت ایران، قدس شریف (عدالت، آزادی و کرامت انسانی) دربند خویش را نه در سرزمین فلسطین، که در سرزمین غصب‌شده کهریزک و اوین و هزاران بازداشتگاه و زندان رسمی و غیررسمی رژیم ولایی و جای‌جای وطن به یغما رفته‌اش، جستجو کرده و برای رهایی آن از چنگال ایادی غاصب بدتر از اسرائیلِ نظام استبداد دینی شما که تمامی سرزمین پاک ایران را همانند غزه به زندانی بزرگ تبدیل کرده، تلاش می‌کند و پتک سنگین تمامی آه و ناله‌ها و نفرین‌ها و فریادهای دلخراش مادران و پدران داغدار و همسران و فرزندان به سوگ عزیزانشان نشسته و تمامی ملت ستمدیده ایران بر سر استکبار مولود نظام ولایی شما فرود خواهد آمد.

به امید رهایی هر چه سریع‌تر ملت مظلوم و شجاع ایران و نیز اسلام منادی آزادی و عدالت از چنگال متحجرین و قدرت‌پرستان نظام استبداد دینی

جمعی از اساتید و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های تهران

۵۳-۴- نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸

آن روزها رسم بود که به حسین الله‌کرم می‌گفتند شعبان بی‌مخ، ولی من می‌گفتم شعبان بی‌مخ، خود رهبری است که بیت را به کله‌پزی مش رمضون تبدیل کرده، نه نوچه‌هایش که حسین الله‌کرم و غیره و غیره باشند

حاکم علی، سلمان فارسی بود نه احمدی‌نژاد شارلاتان. فرمانده بسیج مولا علی، مالک اشتر بود نه یک شارلاتان بدذات مثل حسین طائب

هی دشمن دشمن برای چی؟ دشمن خودت هستی بنده معصیت‌کار خدا!

روی سپاه حساب باز کرده‌ای؟ نخیر خبری نیست. آنهایی که باید جنگ را فرماندهی بکنند، مشغول معاملات بورس و مخابرات و شورت و لوازم آرایشی زنانه هستند. بدنه هم فهمیده که زیر بار نرود

به برکت رهبری شما میلیون‌ها جوان داریم که کافر شده‌اند و نه خدا می‌شناسند و نه پیغمبر

«ألا و إن الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین بین السلّه و الذلّه و هیهات من الذلّه».
این سخن مولایمان حسین(ع) است خطاب به مردم کوفه. امام حسین(ع) می‌فرمایند: «این حرامزاده (یزید) پسر حرامزاده (معاویه) مرا بین دو امر مخیر گردانیده، یکی شمشیر و دیگری ذلت و خواری، و اما هیهات من الذله».

آقای خامنه‌ای، سلام بر شما اگر شایسته سلام هستید

نامه برادرم نوری‌زاد که خطاب به شما چاپ شد، دلمان روشن شد که هنوز انسانیت و خداپرستی جریان دارد. آفرین بر این شیر پاک خورده و باغیرت. ولی خواندم که از همان روز، بنای آزار و اذیت و تهدید ایشان را گذاشته‌اند. مرد خدا را چه باک از تهدید؟ صد افسوس و لعنت بر آنهایی که ادعای مرجعیت دارند، ولی مثل ابوموسی اشعری نافهمند و علی(ع) را از معاویه تشخیص نمی‌دهند. من این نامه را می‌نویسم که برادرم نوری‌زاد و خیل گمنامان تنها نباشد. به ملت هم بگویم که بچه‌های اصیل سپاه، ساکت نیستند. آنها به طرق گوناگون در اینترنت مشغولند و به وظیفه الاهی خود عمل می‌کنند، اما ملاحظاتی دارند که نمی‌توانند عنوان کنند عضوی از خانواده سپاه هستند. من هم به موقع خود را معرفی می‌کنم. ولی من یکی مثل نوری‌زاد دست به قلم نیستم. من اهل تفنگ و جنگم. اگر هم این نامه را می‌نویسم نه به خاطر حالا نصیحت و این‌جور صحبت‌هاست. آدم منحرفی مثل شما ابداً راست نمی‌شود. با شمشیر باید شما را راست کرد مگر خود را دریابید. نامه که می‌نویسم خطاب به ملت است که ننشینند در خانه‌هایشان و شب‌ها به سپاه بد بگویند و ما را متهم کنند که غیرت و مردانگی نداریم. ما اصل غیرت و مردانگی هستیم، منتهای مراتب رهبری یک عده فرصت‌طلب و موذی را بر سپاه حاکم کرده و اینها هستند که بی‌غیرتند و آبروی ما را در هشت سال دفاع و نبرد جانانه می‌برند و برده‌اند.
دخترم چند بار گفته که بگذار نوشته‌ها را اصلاح کنم که گفتم نخیر لزومی ندارد. اهل معرفت می‌فهمند که چه می‌نویسم. چقدر لفاظی؟ چقدر قلم‌فرسایی؟ من که ترکی نمی‌نویسم. فارسی می‌نویسم و همه می‌فهمند. یک‌بار این کار را کرد و جملات پس و پیش شد که جالب نبود. فقط در ویرگول‌ها از ایشان یاد می‌گیرم که خواندنش راحت باشد.
روزی که من وارد جنگ شدم، اصلاً و هرگز به خاطر خاک نبود. همه غم و غصه امثال ما پاسداری از مردم بود. راضی بودم خاک را از دست بدهم اما مردم آسیبی نبینند. حالا نگویید وطن‌پرست نیستم. خاک برای من معنایی ندارد. هرچه هست مردم هستند. خاک و وطنی که مردم سالم

نداشته باشد، بودنش به چه دردی می‌خورد؟ من منکر تاریخ گذشته نیستم، ولی دلم به این چیزها خوش نیست. شما ممکن است به من بگویی سواد درست و حسابی نداری و دشمن نظام هستی.

بله قبول دارم که مدرک تحصیلی ندارم، ولی بیش‌تر و بهتر از آنهایی می‌دانم که زیر سایه شما با مدرک ساختگی مملکت را نابود نموده‌اند. من بهتر از خیلی کسانی می‌دانم که در حوزه درس خوانده‌اند و حالا به خاطر زندگی در سایه شما در کشتار مردم دست دارند. همین طلبه فاسد، طائب، که حکم تو را دارد و بسیج را به جهنم مبدل کرده بیش‌تر از من می‌داند؟ اینها همه دوست و خوش‌فکر هستند اما من دشمنم؟ من اقل‌کم به خاطر خصلت نظامی‌گری از هوش جنگی برخوردارم و می‌دانم که در شب، نباید مستقیم به یک شیء ثابت نگاه کرد، زیرا برای آدم دوتا می‌شود. ولی شما و اطرافیانت از بس در روز و شب بر روی چیزهای مسخره تمرکز کرده‌اید که از سایه خودتان هم می‌ترسید و خیال می‌کنید همه دشمن نظام هستند. خب دشمن نظام فعلی که هستم. اما نه نظامی که برایش جان دادیم. آن نظام مُرد و رفت پیِ کارش.

سال‌ها پیش از روی میل و رضا با جمعی به دیدار شما آمدیم. آن وقت‌ها خیال می‌کردیم علی‌آباد هم دهی است. دیدار نیمه‌خصوصی بود، ولی اواخرش کاملاً خصوصی شد. عذر ما را خواستند و چندتایی هم ماندند. یکی از این افراد حسین الله‌کرم بود و یکی هم طلبه‌ای بود به نام آقای پروازی. فهمیدم که خبرهایی هست. گفتم باقی ماندن الله‌کرم نزد رهبری نشان می‌دهد یک جای کار گیر دارد. حسین الله‌کرم همیشه به شرخری و دردسر شهرت داشته و دارد. یادم هست هر کسی می‌خواست یکی را بترساند، دست به دامن الله‌کرم می‌شد. او هم یارو را درست و حسابی می‌ترساند. اما پروازی بچه ساده و سالمی بود و به گفته خودش عاشق انقلاب و شما بود. این طلبه ساده شب‌ها موقع نماز شب، اسم شما را می‌برد و برایتان دعا می‌کرد. بعدتر یک نفر تازه به دوران رسیده مشکوک هم اضافه شد که الآن هم برای خاله جانش فیلم می‌سازد و بچه‌های جنگ را مسخره می‌کند، شما هم خوشتان می‌آید. و آن شخص مسعود ده‌نمکی است. آدم مطمئنی تعریف می‌کرد که در کثافت‌کاری و اجیر کردن آدم‌های ناسالم، یک حیوان بی بند و بار است. اخیراً یک حسین رمضون یخی کله‌خر مثل شریفی‌نیا هنرپیشه را هم اجیر کرده که کارهای فیلمسازی را نشانش بدهد تا به نام خودش تمامش کند. این شریفی‌نیا هم شده یکی از دست‌بوسان تو. کاری به سابقه‌اش ندارم که کارش پادویی برای این و آن است تا کثافت‌کاری‌هایش لاپوشانی شود. خانواده محترمی دارد و گرنه گفتنی‌ها را می‌گفتم. لزومی هم ندارد بگویم.

پروازی به خاطر اینکه بچه پاک و سالمی بود و شیر حرام هم نخورده بود، زود خودش را جمع و جور کرد و رفت و حرف‌هایی هم زد. خیلی هم بنده خدا را اذیت و آزارش کردند و الآن معلوم نیست کجاست و چه می‌کند. یک سال بعد که باند حزب‌الله (حزب‌الشیطان) تشکیل شد، نتیجه دیدارهای مکرر و خصوصی الله‌کرم را با بیت دیدیم. حسین آقای شرخر آدم‌های خودش را داشت. او به دستور و سفارش بیت شما از همه جا تلکه و باج می‌گرفت و حسابی آدم‌هایش را که یک عده کله‌خر و حرامزاده بودند سیر می‌کرد. آنها هم در عوض هر کثافتی انجام می‌دادند. هر کسی هر کاری داشت و می‌خواست یک جایی را به گند بکشد، آنها را خبر می‌کرد. پول خوب هم به آنها می‌دادند. چندتایی از آدم‌هایش در مسجد، مفعول و فاعل بودند و کارهای زشت می‌کردند. آن هم در خانه خدا! پاپوش درست کردن برای زن و دختر مردم، باجگیری و کارهای دیگر برای آنها مثل آب خوردن بود و الآن هم هست. اینها اطرافیان بیت شما بودند و الآن هم لباس شخصی‌های معروف هستند.

من آن وقت اجباراً بازنشسته بودم، اما گاه‌گداری به محل کار سابقم می‌رفتم تا دیداری تازه بکنم. در قضایای مربوط به دوره آقای خاتمی، یکی از بچه‌های سالم اهل سواد به من گفت فلانی، آقا که این همه توپ و تانک و هواپیما و نمی‌دانم ارتش و بسیج و سپاه و قوه قضائی و نیروی انتظامی دارد، چه نیازی به آدم‌های شرخر دارد؟ مگر نمی‌تواند آدم‌های خلافکار را بدهد دست قانون تا مجازات شوند؟ پس چرا دست به دامن یک شرخر مثل حسین الله‌کرم و غیره و غیره می‌شود؟ گفتم والله چه عرض کنم. دوستمان نکته جالبی مطرح کرد که تا آن وقت من متوجه نبودم. خودش هم جوابم را داد و متذکر شد که عمداً این سؤال را مطرح کرده. او گفت که همه حکومت‌های استکباری و زورگو برای اینکه تحت فشار سازمان‌های بین‌المللی قرار نگیرند، دست به این کارها می‌زنند تا جنایات به نام آنها تمام نشود و مثلاً به نام بخشی از مردم تمام شود. عجب کلکی؟ یک عده نویسنده و دانشجوی بدبخت را کتک‌کاری و تهدید بکنند و بگذارند به نام مردم. خب چرا محاکمه‌شان نمی‌کردید؟ مگر کاری داشت؟

وقتی به این مسأله پی بردم، فهمیدم کسی که ادعای نیابت از آقا امام زمان(عج) دارد، چقدر باید بترسد که عده‌ای کله‌خر شرخر دور خودش جمع کرده است. با خودم گفتم چنین آدمی باید در چاله‌میدان باشد و یک دستمال هم دور مچش ببندد و عربده‌کشی بکند. خدایا چه می‌شنویم و چه می‌بینیم؟ این آدم باید در جایگاه ولایت ائمه اطهار(ع) بنشیند؟ چنین آدم نالایقی باید در مقام و جایگاه مرجعیت شیعه و رهبری یک انقلاب بزرگ و یک میلیون شهید باشد؟ آن روزها رسم بود که به حسین الله‌کرم می‌گفتند شعبان بی‌مخ، ولی من می‌گفتم شعبان بی‌مخ خود رهبری است که بیت را به کله‌پزی مش رمضون تبدیل کرده، نه نوچه‌هایش که حسین الله‌کرم و غیره و غیره باشند.

آدمی که این‌طور باشد چه باید به او گفت؟

کارت به جایی رسیده که خودت را جای مولا علی(ع) هم می‌نشانی. شوخی می‌کنی یا جدی می‌گویی؟ تو و علی؟ غیر یک تشابه اسمی چه چیز تو مانند علی(ع) است؟ اگر علی مثل تو بود می‌توانست دعای عرفانی کمیل بنویسد؟ یعنی نعوذ بالله دور و بر مولا علی را یک عده شرخر مثل طائب و جعفری و حسین الله‌کرم و فیروزآبادی و چندتایی اراذل و اوباش پر کرده بودند؟

حاکم علی، سلمان فارسی بود نه احمدی‌نژاد شارلاتان. فرمانده بسیج مولا علی، مالک اشتر بود نه یک شارلاتان بدذات مثل حسین طائب. همین دغلباز بود که داستان ترانه موسوی را ساخت و داد تلویزیون عزت ضرغامی منافق نابکار تا پخشش کنند. خدا شاهد است با این آدرس‌هایی که من دادم تو با معاویه و هارون‌الرشید قابل مقایسه هستی نه مولا علی(ع). ولی جرأت آنها را هم نداری. گمان نکنم آنها برای پیشبرد کار خود شرخر استخدام می‌کردند. کسی که قانون در دستش هست، چه نیازی به این کارها دارد؟

بیماری توهمات و فساد عقلی مشخصه دیگر شماست. هی دشمن دشمن برای چی؟ دشمن خودت هستی بنده معصیت‌کار خدا! دشمن خودت هستی که با اطرافیان از خودت بدتر، پاک این نظام را نابود کرده‌ای. خودت همه چیز را خراب کرده‌ای، الآن هم رفته‌ای در حاشیه امن و دستور بگیر و ببند می‌دهی. به داخل تنها اکتفا نمی‌کنی و هی مرتب خارجی‌ها را هم تهدید می‌کنی. خیال می‌کنی آنها دستشان بسته است و منتظر می‌مانند که مثلاً تو تهدیدشان کنی؟

خیال می‌کنی مثلاً تشکیلات نظامی ناتو یا جنگنده‌های آمریکایی را مادر بی‌پناه سهراب اعرابی می‌چرخاند که غیر ضجه و ناله کاری دیگری بلد نیست؟ اینها خیلی مارمولک هستند و اگر دست تکان بدهی، خُرد و خمیرت می‌کنند. یاد هم گرفته‌اند که مثل عراق کار نکنند که بمب زیر پایشان منفجر شود. می‌زنند و در می‌روند تا علی بماند و حوضش. اصلاً معلوم هست دلت به کی در سپاه خوش است که این‌همه تهدید می‌کنی؟ ارتش چطور؟ هر چه سرهنگ و تیمسار ارتشی است به گاریچی تبدیل شده. از ظهر تا نصف شب پشت پیکان لکنته هستند و کرایه‌کشی می‌کنند که از گرسنگی نمیرند.

روی سپاه حساب باز کرده‌ای؟ نخیر خبری نیست. آنهایی که باید جنگ را فرماندهی بکنند، مشغول معاملات بورس و مخابرات و شورت و لوازم آرایشی زنانه هستند. بدنه هم فهمیده که زیر بار نرود. بعضی از بدنه هم که عموماً مال بعد از جنگ هستند، نمی‌فهمند جنگ چه شکلی است و آنجا مثلاً آش نذری تقسیم می‌کنند یا رقاصی می‌کنند. امثال ما هم که در گوشه‌ای غم و غصه می‌خوریم. مردم هم زخم خورده‌اند و هرگز فریب حسین طائب و فیروزآبادی یا جعفری را نمی‌خورند. بروند خودشان را از بین ببرند که اینها بمانند آلاف و الوف جمع کنند؟

اگر همین شرخرها را نداشتی، یک سپاهی باوجدان حاضر نبود روی مردم اسلحه بکشد. آنهایی هم که اسلحه به دست نوچه‌ها می‌دهند، سرشان در توبره مال حرام است. هر کدامشان که اُلدرم بُلدرم می‌کند، یا در بانک سهمیه دارد، یا در فلان صندوق قرض‌الحسنه عضو است، یا در کار واردات و صادرات شکر و قند و این‌جور چیزهاست، یا معامله نفتی می‌کند، یا شرکت راهسازی با چندین بولدوزر و لودر دارد؛ آدم‌های پست‌تر هم دارند که یا وام می‌گیرند و پس نمی‌دهند، یا در ستاد امر به معروف می‌روند مثلاً از زنان بدبختی که مجبور به خودفروشی هستند تا زندگیشان تأمین شود، باج می‌گیرند. یک جورایی جاکِشی هم می‌کنند. یکی سرش در کار لوازم آرایشی زنانه است. یکی را می‌شناسم که در معامله کاندوم و کاپوت هم دست دارد. یکی از قاچاقچی مشروبات الکلی و پاسور و نوارهای مستهجن رشوه می‌گیرد. یکی از تجار مواد مخدر رشوه می‌گیرد، بعد هم می‌آید در تلویزیون آمار مبارزه با قاچاقچی مواد می‌دهد. هر کدامش به نحوی سرش در توبره است.

اینها برای تو جنگ می‌کنند؟ این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست. گذشت آن روزی که محمد بروجردی‌ها و باکری‌ها زن و زندگی را ول کردند، ولی در عوض، شب و روز صدام را تیره و تار کردند. بدنه سپاه آن قبلی‌ها حواسشان تیز شده که اگر تو بخواهی جنگ راه بیاندازی محلت نگذارند. آن اطرافیانت هم اهل جنگ نیستند و فقط بلدند چهار تا جوان دانشجوی بی‌دفاع و بی‌اسلحه را کتک‌کاری کنند یا چهار تا دختر بدبخت را بگیرند در سیاهچال بیاندازند. اینها عُرضه بیش‌تر از این ندارند. اگر نمی‌دانی تا حالیت کنم که در بد کثافت‌خانه‌ای گیر کرده‌ای. تجاوز به پسر و دختر بی‌پناه مردم که هنر نیست.

حرفت برای آدم سالم و باتقوا هیچ ارزشی ندارد. مگر چهار تا آدم بدبخت که اگر تو دست روی سرشان بکشی، خر می‌شوند. این مال عقده حقارت است که یک نفر دلش به نوازش امثال تو خوش باشد. آن روح‌الامینی بدبخت و بی‌تشخیص، یا چهار تا مطرب مسأله‌دار و هنرپیشه بدسابقه عرق‌خور به حمایت بیت نیاز دارند. چه بکنند؟ سال گذشته بود که کار یکیشان گیر کرد و چطوری نجاتش دادند. و الا باید هشتاد ضربه شلاق می‌خورد. این آدم‌ها دور و برتان هستند و برای همین چیزها با بیت کار دارند. روز تنگ هم به ریشت می‌خندند و فلنگ را می‌بندند. بی‌تشخیصی و نافهمی تا چه حد؟

بیا یک محاسبه سرانگشتی بکن تا بفهمی که چه کسی دور و برت باقی مانده است. بیت شریف امام چه رابطه‌ای با تو دارند؟ السابقون انقلاب چه رابطه‌ای با تو دارند؟ حتا به یک بدبخت فلک‌زده ترسو مثل محسن رضایی هم که به هر دری می‌زند تا به بیت شما راه پیدا کند، کم‌محلی می‌کنید. رفسنجانی که رفت و فقط اسمش مانده. ولی او هم دارد تاوان دروغی را پس می‌دهد که پشت سر امام بست تا شما بشوید رهبر. زیرا از حاج احمدآقا و بقیه می‌ترسید. از این مسأله درگذر، من به آقای هاشمی احترام می‌گذارم. هرچند خیلی کارهای بد را خودش بنیان نهاد، اما همین که الآن فاصله دارد مأجور است. این اواخر میرحسین و کروبی هم برایت تره خرد نمی‌کنند. کروبی به جای نامه‌نگاری با بیت شما به رفسنجانی نامه می‌نویسد. فقط علی مانده و حوضش. نمردیم و این مَثل را هم بعینه دیدیم.

دو راه در پیش داری. یکی اینکه خودت را خلاص کنی و بگذاری مجلس خبرگان محترمانه شما را عزل بکنند. بعد برو در گوشه‌ای و توبه کن. البته اگر محاکمه‌ات کنند باید بروی زندان یا اینکه اعدام بشوی. به حرف‌های مزخرف امثال سید احمد خاتمی بی‌آبرو و طائب و جعفری و فیروزآبادی و جزایری و امثالهم دل‌خوش نکن. اینها خودشان هم مثل خر در فاجعه‌ای که درست کرده‌اند گیر افتاده‌اند. یکی از آنها ملعون زن و بچه‌اش هم هست. حالا هم دارند همه چیز را هل می‌دهند به سمت تو. به اینها بها نده که کارت از این هم که هست بدتر می‌شود. دارند گزارش دروغ می‌دهند. تا حالا هشتاد نفر کشته شده، ولی آنها می‌گویند بیست نفر. نمی‌دانم تو خوابی یا بیدار؟ خبر داری آن پسر بیچاره‌ای که مورد تجاوز قرار گرفته، رفته در خارج و دارد افشاگری می‌کند؟ راه دوم، این است که سماجت کنی و مردم را بکُشی. اما چه خیال کرده‌ای؟ خدا می‌داند مردم همه چیز را به هم می‌زنند و به هیچ چیز رحم نمی‌کنند.

به برکت رهبری شما میلیون‌ها جوان داریم که کافر شده‌اند و نه خدا می‌شناسند و نه پیغمبر. اینها چنان بلایی سرت بیاورند که نفهمی به چه کسی پناه ببری. جوانان مسلمان هم کم نیستند و آنها هم با بقیه دست به یکی می‌کنند تا از شر تو خلاص شوند. خطر کفر و بی‌دینی به والله قسم از ستم کم‌تر است. باید یادت نرفته باشد که گارد جاویدان، اولین کسی بود که شاه را ول کرد و رفت. اینها اطرافیان تو فقط اُلدرم بُلدرم بلدند. همه تهدید توخالی است. طقی به طروقی بخورد همه در می‌روند و آن وقت علی می‌ماند و حوضش.

دوره ستم و ظلم به سر آمده و تو یا هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند بر مردم ستم کند. چند روز؟ یک سال، دو سال؟ چند سال؟ بالأخره یک روزی عمامه پیغمبر را که به دروغ دور سرت بسته‌ای می‌کنند در گردنت می‌کنند و خفه‌ات می‌کنند. اگر بار دیگر اسلحه روی مردم بگیری آن وقت حسابت سخت‌تر می‌شود. به والله قسم در بدنه سپاه برایت کمین گذاشته‌اند. خلبان آماده داریم که در یک لحظه کار بیت را یکسره کند. «نکن کاری که باز آرد پشیمانی». نکن کاری که عده‌ای بی‌گناه هم کنارت از بین بروند. البته کسی که در کنار تو باشد بی‌گناه نیست.

خدایا قرار نبود این‌طور شود. خدایا اگر ما به جنگ رفتیم و شب و روز خودمان را برای این کار گذاشتیم، نمی‌خواستیم به این روز بیفتیم که مردممان از ما رنجیده شوند. خدایا کدام پاسدار قبول دارد که ادعا کند برای حفظ مردمش جنگ کرد، اما الآن بر روی مردمش اسلحه بکشد. خدایا تو خود شاهدی که چقدر زجر کشیدیم و چقدر سختی و طعنه دیدیم، اما از پای نیفتادیم، اما الآن از دشمن داخلی مخفی‌شده در بیت رهبری داریم رودست می‌خوریم. خدایا یاریمان کن تا از شرور نجات یابیم. خدایا به علما و روحانیون بی‌عرضه بفهمان که این طریقش نیست. خدایا علمای دل و جرأت‌دار ما را شجاع‌تر کن تا ریشه ظلم و فساد را بخشکانند. خدایا به مردم ما صبر و شجاعت عطا فرما تا ناامید نشوند. خدایا روی ما را زمین نزن. آمین.

یکی از فرماندهان سابق جنگ

۵۴-۴- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸

۵۴-۴-۱- متن انگلیسی (English Text)

October 7, 2009
Ayatollah Ali Khamenei
Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran
c/o H.E. Mohammad Khazaee
Ambassador of Iran to the United Nations
Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations
622 Third Ave. New York, NY 10017

Fax: (212) 867-7086

Your Excellency,

I am writing to you for the fourth time this year (2009) on behalf of the Committee on Academic Freedom (CAF) of the Middle East Studies Association of North America (MESA) to express our very grave concern and mounting consternation over the continued intimidation, arrests, expulsions, and unwarranted violent crackdown carried out by the Iranian authorities against peaceful student activists on Iranian university campuses, as well as the latest spate of harassment and dismissal of university faculty on grounds of political and ideological dissent.

MESA was founded in 1966 to promote scholarship and teaching on the Middle East and North Africa. The preeminent organization in the field, MESA publishes the International Journal of Middle East Studies and has more than 3000 members worldwide. MESA is committed to ensuring academic freedom and freedom of expression, both within the region and in connection with the study of the region in North America and elsewhere.

I am again compelled to bring to your attention the deteriorating situation on Iranian university campuses, where the state-appointed officials and university and other security forces are engaged in routine violations of the basic rights of students and faculty to freedom of speech and opinion. This takes place in direct breach of both the rights guaranteed under the constitution of the Islamic Republic of Iran and the International Covenant on Civil and Political Rights (Articles 18, 19, 21), to which the Islamic Republic of Iran is a signatory. Over the summer, the security forces of the IRI engaged in widespread campaigns of violence against students on Iranian campuses, resulting in the deaths of a number of non-violent student activists along with serious injuries to, and the detention of, hundreds of other students. The security forces also engaged in large-scale destruction of student dormitories and ransacking of personal belongings.

Recently, with the start of the new academic year in Iran, the situation has grown even more alarming. There are increasing indications of a premeditated large-scale purge being unleashed by the authorities, intended to rid the campuses across the country of student activists and those faculty deemed ideologically unsuitable. Over the past few days alone, a number of student leaders and activists belonging to the organization, Office for Fostering [Student] Solidarity (daftar-e tahkim-e vahdat), as well as other student activists have been arrested at the University of Tehran, Sharif University (Tehran), and on other campuses around the country. While a number of these students have now been released, many remain in detention and are denied access to due process of law. There are also increasing reports that detained student activists are frequently subject to physical torture and/or psychological coercion. Numerous other students have been expelled from universities and/or summoned to court, for merely exercising their constitutional right to freedom of opinion, peaceful assembly, and free speech.

Moreover, in the past few days a number of faculty on university campuses, such as the campuses of the Allameh Tabatabai University in Tehran, have been summarily and arbitrarily dismissed from their posts as part of a coordinated ideological purge being carried out by the authorities. There are clear signs that these purges, which appear to be specifically targeting the faculty in the social sciences and the humanities, are part of a well-orchestrated government policy. It is also feared these are only the beginning of a much more extensive impending wave of purges directed against students and faculty alike, aimed at instilling a regime of fear on university campuses and silencing all dissenting opinions. These recent circumstances have expectedly attracted much international attention and drawn

widespread condemnation from concerned academics and scholars around the world (for example: http://www.payvand.com/news/09/sep/1206.html).

The ideologically and politically motivated purges by Iranian officials and security forces, the callous murders, and regular brutal and unwarranted beating of student activists by the security forces, along with large-scale intimidation, frequent arrests and torture during detention, and the periodic expulsion of peaceful student activists and dissenting faculty from university campuses throughout the country, have made the abuses of power by the Iranian state and the atmosphere of fear to which students and faculty are subjected on and off the university campuses by far among the most dismal in the world.

Your Excellency, the fact that I am writing to you again within such a short span of time should unequivocally underscore the dire urgency of the situation in the Islamic Republic of Iran and underline our strongest disapproval of such routine violations. MESA again calls on Iranian authorities to implement and guarantee the full rights of academic and intellectual freedom and the right to peaceful assembly on all university campuses. MESA shall continue its rigorous monitoring of developments in Iran, and we hope that Iranian authorities will reverse course and provide solid assurances of respecting and protecting basic rights of freedom of speech, opinion, and scholarship, as well as the right to non-violent assembly, on all Iranian campuses.

Sincerely,

Virginia H. Aksan, PhD
MESA President
Department of History, McMaster University

*** منبع ***

http://www.mesa.arizona.edu/caf/letters_iran.html

۲-۵۴-۴- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

۱۵ مهرماه ۱۳۸۸
آیت‌الله علی خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
رونوشت به: جناب محمد خزائی؛ سفیر ایران در سازمان ملل متحد، نمایندگی دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد
خیابان سوم، پلاک ۶۲۲، نیویورک
از طریق نمابر

مقام محترم رهبری،
من برای چهارمین باری است که در سال جاری (۲۰۰۹) به نمایندگی از کمیته آزادی علمی «انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی» برای شما نامه می‌نویسم تا نگرانی‌های بسیار جدی و بهت و حیرت رو به افزایش خود را در مورد تهدیدها، بازداشت‌ها، اخراج‌ها، و سرکوب خشونت‌بار غیر قابل توجیهی که توسط مقامات ایرانی علیه فعالیت‌های مسالمت‌آمیز دانشجویان در دانشگاه‌های کشور ایران به کار برده می‌شود و همچنین موج اخیر آزار و اذیت و اخراج پرسنل دانشگاهی به خاطر دگراندیشی ایدئولوژیک و سیاسی، ابراز کنم.
انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی در سال ۱۹۶۶ میلادی برای ارتقاء علم و دانش و آموزش در مورد خاورمیانه و آفریقای شمالی تأسیس شد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به عنوان یک سازمان شاخص و برجسته در منطقه، «ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» را منتشر می‌کند و بیش از ۳۰۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به تضمین آزادی علمی و آزادی بیان هر دو هم در منطقه خاورمیانه و هم در امریکای شمالی و سایر مناطق برای مطالعه منطقه متعهد می‌باشد.
من بار دیگر مجبور شدم که وضعیت رو به وخامت دانشگاه‌های ایران را در معرض توجه شما قرار بدهم که در آنها مقامات منصوب دولت، دانشگاه و سایر نیروهای امنیتی به طور روزمره مشغول نقض حقوق اساسی دانشجویان و پرسنل دانشگاهی در آزادی بیان و عقیده هستند. این اقدامات به طور مستقیم ناقض حقوق تضمین‌شده دانشجویان و اساتید برای آزادی بیان و عقیده که هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و هم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مواد ۱۸و ۱۹و ۲۱) هستند که جمهوری اسلامی ایران از امضاءکنندگان این میثاق بین‌المللی است. در تابستان امسال، نیروهای امنیتی به طور گسترده در دانشگاه‌ها علیه دانشجویان خشونت إعمال کردند که منجر به مرگ و زخمی شدن تعدادی از دانشجویان فعالی شد که فعالیت‌های مسالمت‌آمیز داشتند. همچنین صدها دانشجوی دیگر نیز بازداشت شدند. نیروهای امنیتی همچنین دست به تخریب وسیع خوابگاه‌های دانشجویی و غارت اموال شخصی دانشجویان زدند.
اخیراً، با شروع سال تحصیلی در ایران، شرائط حتا بسیار نگران‌کننده‌تر شده است. نشانه‌های فزاینده یک اخراج وسیع برنامه‌ریزی‌شده افسارگسیخته توسط مقامات دیده می‌شود که تمایل دارد که دانشگاه‌های سراسر کشور را از فعالان دانشجویی و پرسنل دانشگاهی که از نظر ایدئولوژی نامناسب تشخیص داده می‌شوند، پاکسازی کنند. فقط در چند روز گذشته تعدادی از رهبران دانشجویی و فعالان سازمان‌های دانشجویی؛ دفتر تحکیم وحدت، و همچنین سایر فعالان دانشجویی در دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف در تهران، و سایر دانشگاه‌های کشور بازداشت شده‌اند. در حالی که تعدادی از دانشجویان بازداشت‌شده آزاد شدند، اما همچنان تعداد زیادی در بازداشت به سر می‌برند و آئین دادرسی در مورد آنها اجرا نمی‌شود. همچنین در مورد فعالان دانشجویی زندانی گزارش‌های متعددی رسیده است مبنی بر اینکه آنها تحت شکنجه جسمی و یا فشار روحی- روانی هستند. تعداد بسیار زیادی از دانشجویان صرفاً به خاطر اینکه خواستار حقوق خود در قانون اساسی برای آزادی عقیده، تجمع مسالمت‌آمیز و آزادی بیان بودند، از ادامه تحصیل محروم شده‌اند، یا به دادگاه احضار شده‌اند.
علاوه بر اینها، در چند روز گذشته تعدادی از پرسنل آموزشی در دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه علامه طباطبائی در تهران، به طور شتابزده و خودسرانه در هماهنگی با اخراج ایدئولوژیکی که توسط مقامات صورت می‌گیرد، اخراج شده‌اند. علائم روشنی وجود دارد مبنی بر اینکه این اخراج‌ها که به طور مشخص، پرسنل دانشگاهی در علوم اجتماعی و انسانی را هدف قرار داده‌اند، بخشی از سیاست در حد بالایی سازماندهی‌شده

دولت است. همچنین این نگرانی وجود دارد که اینها فقط آغاز یک موج قریب‌الوقوع اخراج دانشجویان و پرسنل دانشگاهی با هدف تزریق ترس از دولت در دانشگاه‌ها برای به سکوت کشاندن همه عقاید دگراندیشی باشد. همان‌گونه که انتظار می‌رفت این حوادث اخیر توجه بسیار زیاد نهادهای بین‌المللی را به خود جلب کرده و به طور گسترده‌ای از سوی دانشگاهیان و متفکرین در سراسر جهان محکوم شده است. (برای نمونه نگاه کنید به: http://www.payvand.com/news/09/sep/1206.html)

با اخراج‌هایی که منشاء سیاسی و ایدئولوژیک دارند و توسط مقامات ایرانی و نیروهای امنیتی صورت می‌گیرند، کشتارهای بی‌رحمانه، ضرب و شتم‌های بی‌دلیل خشن و مستمر فعالان دانشجویی توسط نیروهای امنیتی به همراه تهدیدهای گسترده، بازداشت‌ها و شکنجه در دوران بازداشت و اخراج‌های دوره‌ای فعالان مسالمت‌جوی دانشجویی و پرسنل دانشگاهی دگراندیش در سراسر کشور باعث سوءاستفاده از قدرت توسط دولتی‌ها و فضای ترسی شده که در آن دانشجویان و پرسنل دانشگاهی مورد ممنوعیت ورود به دانشگاه قرار می‌گیرد، و وضعیت دانشگاه‌های ایران را بسیار فراتر از بدترین نوع خود قرار داده است.

مقام محترم، حقیقت این که در این دوره کوتاه زمانی من باز هم برای شما می‌نویسم قطعاً نباید جای هیچ تردیدی در مورد مبرم بودن فوریت وضعیت جمهوری اسلامی ایران و محکومیت شدید این خشونت‌های روزمره توسط ما باقی بگذارد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی از مقامات ایرانی می‌خواهد که حقوق کامل آزادی علمی و روشنفکری و حق تجمع مسالمت‌آمیز را در همه دانشگاه‌ها به اجرا بگذارد و آنها را تضمین کند. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به نظارت متداوم و مستند خود در مورد تغییر و تحولات در ایران ادامه می‌دهد و ما امیدواریم که مقامات ایرانی مسیر این جریان را برگردانند و در رعایت و حفاظت حقوق اساسی آزادی بیان، عقیده، آموزش و تحقیقات علمی و همچنین حق تجمع مسالمت‌آمیز در همه دانشگاه‌ها، ضمانت‌های محکمی ارائه کنند.

ارادتمند

دکتر ویرجینیا اچ آکسان

رئیس انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی

دپارتمان تاریخ، دانشگاه مک مستر

*** منبع ***

http://www.asre-nou.com/php/view.php?objnr=6095

۵۵-۴- نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸

آقای خامنه‌ای، آیا من هم مجاز به انتقاد هستم؟

آقای خامنه‌ای! دیرزمانی از مرگ امیدرضا میرصیافی نمی‌گذرد. وبلاگ‌نویسی که به علت انتقاد از شما به زندان افتاد و بر اثر عدم رسیدگی بهداری زندان پس از مسمومیت دارویی از میان ما رفت. هنوز غم پر کشیدن امیدرضا بر دلمان سنگینی می‌کند که امروز در خبرها خواندیم: «انتقاد شجاعانه دانشجوی دانشگاه شریف و برنده المپیاد ریاضی از رهبری در دیدار با نخبگان»؛ منبع خبر وبسایت شخصی شما بود و این، شک و شبهه و سؤالات فراوانی را در ذهن‌ها ایجاد کرد که نکند این هم نمایش دیگری است برای فریب مردم! نکند رهبر به دنبال تلطیف چهره خویش است؟ شاید که توطئه دیگری در کار است و... که البته با وجود جو حاضر، این قبیل شبهات چندان هم دور از ذهن نیست. حالا دلشوره به دلمان چنگ انداخته که اگر نمایشی در کار نباشد و حضور این جوان و بیان گلایه‌اش حادثه‌ای باشد که از دست جان برکفان شما و ذوب‌شدگان در ولایت در رفته باشد، آیا سرنوشتی مشابه امیدرضا در انتظار این جوان است؟ آیا باز هم بهای چند کلمه حرف حساب، قرار است جان آدمی باشد؟

آقای خامنه‌ای!

من می‌دانم و خوب هم می‌دانم - و حتماً شما هم می‌دانید – که اولین آفت قدرت و شهرت این است که تمایز و تشخیص میان حقیقت و دروغ را از میان می‌برد. چه، دنیا پر است از چاپلوسانی که هنرشان تنها مجیزگویی اهالی شهرت و قدرت است و نفس آدمی را همواره از این چرب‌زبانی‌ها خوش می‌آید که سعدی گفته است: «ابله را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش(۱) دمی فربه نماید». و بعد، قدرت که مطلق شد، و بعد، مشروعیت آن قدرت هم که از ماوراء آمد، دومین آفت و فساد رو می‌نماید و دیگر ارتباط با کل عالم قطع می‌شود و می‌مانند تنها آن مگسان دور شیرینی که حال و روز آنها هم ناگفته پیداست.

آقای خامنه‌ای! از پدرم شنیدم که می‌گفت در سال‌های دور پیش از جلوس شما بر تخت حکمرانی، همگان سید علی خامنه‌ای را مردی نیک می‌دانستند. شما را بارها از نزدیک دیده بود و پای منبرتان نشسته بود. حتماً به خاطر دارید، مسجد «ملکه مادر» که توسط «ملکه توران» یکی از همسران «رضاشاه» ساخته شد و شما به دعوت ملکه توران شب‌هایی در ماه محرم و ماه رمضان مراسم وعظ و نوحه‌خوانی در آنجا برگزار می‌کردید. پدرم کاسب همان محله بود و اگرچه با آخوندجماعت میانه چندان خوشی نداشت، اما شما را یک روحانی مترقی و خوش‌فکر و اهل مطالعه می‌دانست. هرگز از خود پرسیده‌اید که آن روحانی اهل شعر و موسیقی کجا رفت و چه بر سرش آمد؟ چه بر سرش آمد که هم‌اینک اشاعه موسیقی و ترویج و تدریس علوم انسانی در دانشگاه‌ها را هم برنمی‌تابد؟ علومی که زمانی خود دستی در مطالعه و تعلیم آن داشت. می‌دانم که فلسفه را از میان علوم دوست‌تر می‌داشته‌اید و کیست که فلسفه‌خوان و فلسفه‌دان باشد و «نیچه» اندیشه‌اش را نیاشوبد و دگرگون نکند؟ نیچه‌ای که می‌گوید: «چه کسی هنوز مایل است سلطان باشد؟ چه کسی می‌خواهد سلطه‌پذیر باشد؟ هر دو بار گران هستند»(۲)؛ متوجه هستید آقای خامنه‌ای؟ این بار گران قرن‌هاست که بر گرده این مردم سنگینی می‌کند و شانه‌هاشان را خسته و مجروح کرده است. گمان نمی‌کنید که دیگر وقتش رسیده که از شانه‌های این مردم عاصی پایین بیایید؟ گمان نمی‌کنید زمان آن است که مجیزگویان سلطه‌پذیر بارگاهتان هم از شانه‌های برادران و خواهران من پایین بیایند؟

آقای خامنه‌ای! گویند «أفضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر»(۳) و امروز دانشجوی المپیادی دانشگاه شریف نشان داد که اهل مصلحت و منفعت نیست، که اهل علم است و جهاد. و نیک می‌دانم آنچه که کابوس شده بود و هشدارش را داده بودید در باب علوم انسانی که عامل فساد است و چه و چه... امروز گریبان گرفت و معصوم نبودن انسان را به رختان کشید و چشم در چشم شما و در میان جمع فدائیان متعصبتان که شما را موجودی فرازمینی می‌دانند، به شما گوشزد کرد که شما هم زمینی هستید و جایزالخطا. شاید که دیرزمانی بود کسی این‌گونه با شما سخن نگفته بود و شاید درست به همین دلیل است که نماز نخوانده، رفتن را بر ماندن ترجیح دادید. اما آنچه که سخت مشتاق دانستنش هستم این است که امشب خلوت شما چگونه است؟ می‌خواهم بدانم آیا هیبت و شوکت بیست‌ساله ذوب‌شدگان رهبری و حکمرانی بی قید و شرط را تلنگری آشفته کرده؟ اصلاً یارای آشفته کردنش را داشته؟ شما را حتا برای لحظه‌ای به تفکر واداشته؟ نکند سالوسان دربارتان نقشه سر به نیست کردن جوان گستاخ را می‌کشند؟ نکند خشم و انتقام، باز هم چهره حقیقت را بپوشاند و به مسلخش برد؟

آقای خامنه‌ای! باور کنید در جایی که پیام‌آور خدا هم می‌گوید: «أنا بشرٌ مثلکم»(٤)، هیچ چیز آن‌قدر مقدس نیست که نتوان ایرادی به آن وارد کرد. باور کنید در جایی که همان پیام‌آور خدا تازیانه به دست عربی بیابان‌گرد می‌دهد تا تقاص ضربه سهوی را ستانده باشد، حاکمیت نباید فرمان قتل ملتی را صادر کند که دنبال رأی گم‌شده‌شان هستند، و شما نباید «معترضان به نتیجه انتخابات را مجرم بدانید».

آقای خامنه‌ای! در همین خبر آمده بود پس از اتمام سخنان این دانشجو، یکی از شیفتگان و جان‌نثاران آن حضرت، تقاضای دست‌بوسی می‌کند که حضرتعالی چفیه‌تان را به رسم تبرک اهدا می‌کنید و می‌روید و چه می‌دانم! شاید جوان عاشق، آن‌قدر چفیه را بوییده و بوسیده که جانش به سر آمده! می‌خواهم بدانم این قماش را دوست و فدایی فرض کرده‌اید؟ گمان باطل برده‌اید که در روز «مبادا» این جماعت، ناجی شما خواهند شد و در روز «بادا» هم که خوب! وظیفه‌شان انباشتن نفَس است؟ باور ندارم ندانید که رسم و آئین دست‌بوسی و چفیه‌بوسی و بوسیدن جای پای شما و سینه‌چاکی این جماعت از سر تسلیم و ارادت نیست، که وسوسه نامی و نانی، انگیزه‌ای قوی‌تر از ارادت به رهبر پدید می‌آورد. آن هم نان و نامی که تنها بهایش فروختن اندیشه و عزت نفْس آدمی است که این، سفله را بهایی نه چندان گزاف باشد. و یا نه! می‌تواند از سر بیچارگی و تهی بودن گنجینه وجود هم باشد و نیاز به آویزان شدن به یک قدرت برتر برای پر کردن خلأ نداشته‌ها. چرا که «شیر» همواره تنها حرکت می‌کند و «گوسفند» در میان گله. بودن در گله، حس آرامش و امنیت می‌دهد، نیازی به تفکر نیست؛ کافی است خود را به دست چوپان بسپاری و دنبال گله حرکت کنی. و تفکر... همان چیزی است که یقین دارم وجودش را خوش ندارید؛ چرا که اندیشه، گوسفند را شیر می‌کند و شیر تنها حرکت می‌کند و...، دیگر چه حاجت به قیّم و ولیّ؟

آقای خامنه‌ای! نامه‌ها نگاشته شده و حرف‌ها گفته شده و از میان همه مکتوباتی که امروز ادعا کردید همه‌شان به دستتان می‌رسد و شما هم می‌خوانید و می‌دانید، نامه معروف دکتر عبدالکریم سروش(۵)، سندی است که به گمانم در تاریخ ما ماندگار شود. شاید پس از نگارش آن نامه، حجت بر شما تمام شده باشد و نیازی به تکرار مکررات نباشد، چه، اگر قرار بود پندی گرفته شود یا ملالی، همان نامه کفایت می‌کرد. بر من مگیرید قلمی کردن این چند جمله را که خود، راه انتقاد بر هر شهروندی باز دانستید. شکایتی بود از سر دلتنگی و دل‌آزردگی و خوب می‌دانم که البته بی‌اثر.

*** یادداشت‌ها ***

۱. کعب: استخوان پشت پای گوسفند که موقع پوست کندن در آن می‌دمند و لاشه باد می‌کند و پوستش به راحتی کنده می‌شود.

۲. ویلهلم فریدریش نیچه؛ *چنین گفت زرتشت*.

۳. برترین جهاد بیان کلمه حقی است نزد سلطانی ظالم.

٤. من هم انسانی مثل شما هستم. سوره ٤١، آیه ٦.

۵. نامه دکتر سروش خطاب به آقای خامنه‌ای را اینجا بخوانید:
http://www.drsoroush.com/Persian/By_DrSoroush/P-NWS-13880619-JashneZevaleEstebdadeDini.html

۵۶-۴- نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸

جناب آقای خامنه‌ای، «بزرگ‌ترین حق مردم» را «بزرگ‌ترین جرم» نخوانید

نشاندن مردم معترض و رهبران آنها بر کرسی اتهام، و قرار دادن مجرمان بر کرسی شاکی و دادستان و قاضی، تلخ‌ترین تراژدی تاریخ است

سخنان اخیر شما در جمع نخبگان و تعریف تازه شما از «بزرگ‌ترین جرم» و «خلاف بزرگ»، بیانگر زوایای پنهان نگرش و اندیشه و تصور شما نسبت به جایگاه قدرت مطلقه خود در نظام دینی است. البته انتظار می‌رفت که حوادث پس از انتخابات و شواهد و قرائن سیاسی و اجتماعی و نیز نامه‌های سرگشاده برخی از دلسوزان و فرهیختگان جامعه توانسته باشد از دیواره آهنین فضای امنیتی پیرامون شما گذر کرده و شما را از خواب سنگین ۲۰ ساله بیدار کنند؛ اما گویی این سنت لایتغیر الاهی است که مستبدین و جباران تاریخ، هر گونه استعداد واقع‌نگری و عبرت‌آموزی از حوادث و رویدادهای اجتماعی و تاریخی را از دست داده و به‌ویژه در اواخر دوران حکومت سیاه خود که صدای شکستن شیشه عمر خویش را می‌شنوند، تا آخرین لحظه سقوط و تسلیم در برابر اراده مردم، همچنان سوار بر اسب چموش غفلت و غرور و قدرت به عربده‌کشی جنون‌آمیز خود ادامه دهند. بنا بر این، بدون انتظار تنبه شما موارد زیر را برای تنویر افکار عمومی و افشای هرچه بیش‌تر چهره عوام‌فریب نظام ولایی حاکم، متذکر می‌شویم:

۱- برخلاف فرمایشات ملوکانه شما! زیر سؤال بردن اصل و نتیجه انتخابات، نه تنها بزرگ‌ترین جرم نیست، بلکه بزرگ‌ترین حق طبیعی مردم است. زیرا مگر نه این است که حق اندیشیدن و حق انتخاب، از بزرگ‌ترین موهبت‌های بزرگ الاهی به انسان و فصل ممیز حیات انسانی از حیات حیوانی است؟ و مگر نه این است که در داستان خلقت آدم، خداوند به خاطر این دو موهبت بود که فرشتگانش را در پای انسان به سجده افکند؟ و مگر نه این است که ابلیس به خاطر خودبزرگ‌بینی و استکبار و کفر ورزیدن نسبت به این دو موهبت و حق بزرگ انسان، از جمله کافران گردیده و از درگاه احدیت رانده شد؟

این که شما شک نسبت به سلامت انتخابات (که نشان اندیشه و حساسیت یک فرد و جامعه انسانی نسبت به حقوق مسلم خود یعنی حق اندیشیدن و اظهار نظر و نیز حق انتخاب آزادانه خویش است) را بزرگ‌ترین جرم تلقی می‌کنید، نشان ابلیسی بودن اندیشه و عمل استکباری شما نیست؟ آیا طغیان شما در برابر ملت و پایمال کردن مال و جان و ناموس و آبروی مردم (معترض به نهادینه شدن دروغ و تقلب و عوام‌فریبی و زیاده خواهی در شما و نظامیان و چماقداران حامی شما)، مصداق بارز کفر ابلیس نسبت به حقوق و شأن والای انسان و طغیان او نسبت به فرمان الاهی نیست؟ آیا توهم برتری شما بر ملت، مصداق تازه‌ای از توهم برتری‌طلبی جنسیتی ابلیس بر آدم نیست؟ اگر اندک توان اندیشیدن و واقع‌بینی برایتان باقی مانده باشد (که بعید می‌نماید)، خواهید دید که مدت‌هاست مورد لعن و نفرین ابدی خداوند قرار گرفته و مطرود درگاه آن حکیم و عادل مطلق شده‌اید.

۲- مردم، اصل انتخابات را به خاطر بلایی که شما بر سر نتیجه آن آورده‌اید، به زیر سؤال برده و می‌برند. زیرا شما می‌دانید که چه کرده‌اید و چگونه صورت مسأله را تغییر داده‌اید تا به‌جای محکومیت آمران و طراحان و مجریان این تقلب بزرگ قرن، مردم (که صاحبان اصلی حق حاکمیت بر سرنوشت خویش هستند) در موضع اتهامات گوناگون قرار گیرند. اکثریت مردم که می‌دانند به چه کسی رأی داده‌اند، به همین امر اعتراض داشته و دارند که چرا به رأی آنان خیانت کرده‌اید؟ چرا به‌جای به رسمیت شناختن حق اعتراض مردم، با منطق چماق و گلوله به سرکوب آنان پرداختید؟ مگر نه این است که شما مدعی داشتن بیش از ۲۴ میلیون رأی مردم هستید؛ پس چه نیازی به چماق و گلوله و زندان و شکنجه بود؟ چرا به جای استفاده از این ابزارهای غیرانسانی، فراخوان تجمع ۲۴ میلیونی به طرفدارانتان نداده و نمی‌دهید تا یک پاسخ محکم به اقلیت معترض! و افکار عمومی جهانی بدهید؟ آیا همین تمسک شما به زور عریان، بهترین دلیل بر حقانیت فریاد معترضین نیست؟ آری، ولی‌نعمتان شما (یعنی مردم) به این معترضند که چرا به جای احساس شرم و نشستن در جایگاه متهم، در جایگاه شاکی و دادستان و قاضی نشسته‌اید و مردم و فرزندان غیور و جان بر کف آنان را بر کرسی اتهام شاکی بودن نشانده‌اید؟ و با توسل به شکنجه‌های قرون وسطایی و تجاوزات جنسی (که موجب روسفیدی همه دژخیمان و جلادان مستبدین گذشته و حال تاریخ بشری گردیده است)، پاره‌های تن ملت را مجبور به حضور در بیدادگاه‌های

فرمایشی و قرائت اعتراف‌نامه‌های رسوا در برابر دوربین‌های صدا و سیمای ضد ملی خود می‌کنید؟ اعتراف‌نامه‌هایی که با افزودن موارد بی‌شماری از جنایات بی‌شرمانه، باید توسط شما و ایادی‌تان در دادگاه‌های مردمی خوانده شود.

۳- آری در دادگاهی که مردم و وجدان‌های بیدار بشری قاضی آن هستند، ارتکاب تقلب و دروغ و خیانت در امانت، بزرگ‌ترین جرم است، نه اعتراض به مرتکبین آنها. خیانت در امانت ملت و توهین به شخصیت و کرامت انسانی و حق انتخاب مردم، بزرگ‌ترین جرم است و نشاندن مردم معترض و رهبران آنها بر کرسی اتهام، و قرار دادن مجرمان بر کرسی شاکی و دادستان و قاضی نیز تلخ‌ترین تراژدی تاریخ است. البته طبیعی است شخص شما که نقش کلیدی و آمر در ارتکاب این خیانت بزرگ داشته‌اید، برای اغفال مردم و فریب جهانیان و توجیه جنایاتی که بر این ملت مظلوم تحمیل کرده‌اید، به جنایت دیگری دست زده و بر قامت «بزرگ‌ترین حق مردم»، ردای «بزرگ‌ترین جرم» را بپوشانید و به زعم باطل خود، بستر مناسبی برای نمایش بیدادگاهی دیگر برای محاکمه رهبران جنبش فراهم آورید؛ اما زهی خیال باطل! اگر تا کنون از زندان و شکنجه و اعتراف‌گیری و نمایش آن نتیجه‌ای گرفته‌اید، از این پس نیز خواهید گرفت! ولی باید بدانید که اگر خودکامگی چشم و گوش شما را کور و کر نکرده بود و درهم شکستن بت وجودی خویش را در اذهان و افکار مردم به عیان دیده و شنیده بودید، اکنون با طرح این سناریوی مبتذل، بر طبل رسوایی خویش این‌چنین بی‌محابا نمی‌کوبیدید.

٤- شما در بخشی از سخنان خود از حذف شعارهای «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» (و احیاناً جایگزین کردن شعارهای «مرگ بر روسیه» و «مرگ بر چین») توسط مردم انتقاد کرده و از مفهوم واقعی آن سؤال کرده‌اید. آیا واقعاً دلیل این تحول را نمی‌دانید یا برای عوام‌فریبی آن را مطرح می‌کنید؟ در هر دو صورت، پاسخ سؤال شما این است که: «جریان تقلب در انتخابات و بدتر از آن، برخورد غیرانسانی و وحشیانه چماقداران و پلیس ضد شورش شما با مردم در خیابان‌ها و ضرب و شتم مردم معترض و حمله به اموال و خانه‌های مردم و تخریب و آتش زدن اموال عمومی توسط آنان و نسبت دادن بی‌شرمانه همه این آشوبگری‌ها و اغتشاش‌آفرینی‌ها توسط صدا و سیمای ضد ملی شما به مردمی که ناجوانمردانه هم مورد ضرب و شتم سبُعانه چماقداران حکومتی قرار گرفته بودند و هم متهم به آشوب‌طلبی می‌شدند؛ و نیز اعمال شکنجه‌های قرون وسطایی و تجاوزات جنسی غیرشرعی و ضد انسانی در زندان‌ها، علت اصلی این تحول اساسی بوده است. وقتی مردم هر روز شاهد بازداشت فله‌ای فرزندان برومند خویش هستند و هر از چند گاه جسد درهم شکسته و یا سوخته آنان را در سردخانه‌ها و یا در بیابان‌های دور و نزدیک و یا در تدفین دسته‌جمعی باید ردیابی کنند و متعهد گردند که هیچ مراسم کفن و دفن و ترحیم و سوگواری برای فرزند سلاخی‌شده خویش نداشته باشند، به این نتیجه می‌رسند که در شرائط کنونی نه آمریکا دشمن این ملت است و نه اسرائیل، بلکه نظام حاکم متکی بر استبداد دینی و دول خارجی روسیه و چین (حامیان اصلی دولت کودتا در جریان کودتا و حوادث پس از انتخابات)، اصلی‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن ملت ایران هستند؛ زیرا شرکای واقعی کودتاگران در سرکوب مردم و جنایات دژخیمان آنها در سرتاسر ایران، دولت‌های روسیه و چین هستند نه دولت‌های آمریکا و اسرائیل. بنا بر این، در چنین شرائطی، نه تنها تغییر شعارهای کلیشه‌ای و حکومتی توسط مردم، طبیعی و منطقی است، بلکه مردم حق دارند که برای درهم شکستن دشمنان داخلی و خارجی خود، شعارهای متناسب را انتخاب کنند، هرچند که حاکمان کودتاگر را خوش نیاید».

۵- شما در بخش دیگری از سخنان خود «مواجه کردن مجموعه‌ای از مردم با نظام» را تلویحاً به رهبران جنبش نسبت داده و آن را «خلافی بزرگ» دانسته‌اید. شما در تبلیغات رسانه‌ای خود سعی وافر داشته و دارید که گناه همه اشتباهات، بی‌تدبیری‌ها و حتا جنایات خود را به گردن رهبران جنبش بیندازید و آن‌قدر تکرار کرده‌اید که خود نیز باورتان شده است. اما آیا واقعاً نمی‌دانید که بزرگ‌ترین دشمن هر انسان، جهل و غرور و اندیشه و رفتارهای زشت خود اوست، نه تحریک این و آن؟ بنا بر این، آنچه بخش عظیمی از مردم را در برابر نظام ولایی شما قرار داده، نه آقای موسوی بوده است و نه آقای کروبی و نه آقای خاتمی و نه دولت‌های بیگانه‌ای نظیر آمریکا و انگلیس، بلکه سوء تدبیر، غرور، زیاده‌خواهی، دروغ، تقلب و عوام‌فریبی و برخوردهای سرکوب‌گرانه و سبُعانه با مردم «خلاف بزرگی» بوده است که مردم را در برابر نظام شما قرار داده است، نه عملکرد رهبران جنبش. اگر خود و نیروهای سپاهی حامی خود را قانع می‌کردید به داشته‌های مشروع و نامشروع کنونی خود بسنده کنند و برای به انحصار در آوردن تمامی منابع ثروت و قدرت، ننگ خیانت در رأی و امانت مردم را برای خود نمی‌خریدید و به رأی و خواست مردم احترام می‌گذاشتید، نه تنها در گرداب و منجلاب فعلی گرفتار نمی‌آمدید، بلکه سالیان سال بقای حکومت خود را بیمه می‌کردید. اما توهم ولایت مطلقه شما از یک سو و زیاده‌خواهی‌های سرداران سپاه و بسیج و تمایل آنان به دست‌اندازی بر همه عرصه‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ و قدرت مطلقه از سوی دیگر، موجب گردید مشکل تقلب و توهین به ملت که در روزهای نخستین با یک تدبیر ساده و عذرخواهی از ملت قابل حل بود با سوءتدبیرها و سخنرانی‌های پی در پی شما در نمازهای جمعه و سایر مناسبت‌ها و دادن مجوز کشتار مردم در راهپیمایی‌های آرام و مسالمت‌آمیز و نیز تجویز شکنجه و تجاوز در زندان‌ها و زیر پا گذاشتن همه مرزهای قانون و منطق و اخلاق و ارزش‌های انسانی متداول در همه جوامع

انسانی، به مشکلات و معضلات غیر قابل حل تبدیل گردید؛ به طوری که جنایات و وحشی‌گری‌های چماق‌داران و دژخیمان شما موجب گردید که خواسته‌های مردم از سطح مشکل انتخابات گذر کرده و اکنون همه ارکان نظام، از ولایت فقیه مطلقه شما گرفته تا شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قانون اساسی و... همه و همه را به زیر سؤال برده و اکثریت ملت، حاضر به ادامه وضع موجود و مشروع دانستن نظام ولایی و کودتایی شما نیستند. بنا بر این، بهتر است قبل از این که طوفان خشم ملت، طومار حیات ننگین استبداد دینی شما را در هم پیچد، به جای هرگونه فرافکنی و رهبران جنبش و... را مسؤول وضعیت ناهنجار موجود دانستن، با کناره‌گیری از قدرت و اظهار توبه و عذرخواهی از ملت و به‌ویژه خانواده‌های شهدا و آسیب‌دیدگان و زندانیان دربند و بی‌گناه حوادث اخیر، راه را برای بازگرداندن حق حاکمیت به مردم فراهم سازید؛ شاید با این عمل بتوانید اندکی از بار گناهان جنایات بزرگ خویش بکاهید.

به امید رهایی هر چه سریع‌تر ملت شریف و آزاده ایران از چنگال دژخیمان نظام استبداد دینی و رهایی همه اسیران دربند راه آزادی

۵۷-۴- دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸

میرحسین موسوی، سید محمد خاتمی و مهدی کروبی، دوستان واقعی نظام هستند

به نام خالق زیبایی‌ها
سلام به محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

پدر عزیز، برای اولین بار در تاریخ سی ساله عمر انقلاب، و در مراسم روز قدس و سیزده آبان امسال، نه اسرائیل از ما ترسید و نه آمریکا، و البته کشوری که بسیار ترسید، کشور خود ما بود. با آن همه تسلیحات رسمی و غیررسمی که برای مقابله احتمالی مردم معترض به خیابان‌ها آورده بودیم. این هشداری است برای همه ما که خواهان فردایی بهتر و شایسته‌تر برای این نظامیم.
در این میان، یک رخداد حتمی، پای ما را به مخاطراتی گشوده است که برون‌رفت از آنها، تنها و تنها به تدبیر مدبرانه شما بستگی دارد. این تنها شمایید که می‌توانید کشور را از این بن‌بست ویرانگر به در آورید و همه را که در نابجای خود قرار گرفته‌اند، سر جای خود بنشانید. من راز این تنگناها را از باب دوستی که در گوشه‌ای از مواضع فرهنگی کشور به کار مشغول است با شما می‌گویم و امید این دارم که با عنایت به شجاعت شورانگیزتان و دوراندیشی نافذتان، سرگشتگی مردم را به حلاوت حضوری مجدد و یکپارچه بدل فرمایید.
کلید راز اشاره شده را، من در جابجایی دوست و دشمن می‌دانم. و می‌گویم: از مدت‌ها پیش به این طرف، دو مؤلفه دوست و دشمن، نه در خارج از کشور، که در همین داخل نظام، جابجا شده‌اند. و شما و ما را همین معمای پیچ در پیچ، به خطای محاسباتی در انداخته است. تلاش من در این نوشته مشفقانه، چیزی نیست الا واگشایی این سر سربسته.
تعریف دوست را با هم مرور می‌کنیم: دوست ما کسی است که معتقد به باورهای دینی محکم باشد؛ سابقه درست و پاکی در برپایی و تداوم انقلاب داشته باشد؛ فراتر از بند بند قانون اساسی، در عالی‌ترین وجه ممکن، فدایی نظام باشد؛ متخصص باشد؛ کاردان و مدیر باشد؛ و همیشه گوش به زنگ هر مأموریتی برای برداشتن سنگی از پیش پای نظام باشد؛ درستکار باشد؛ دست کجی نداشته باشد.
برای ما، دوستی این فرد با همین مختصات، و یا حتا با بخشی از آنها ثابت می‌شود.
اما دشمنان ما در داخل کیانند؟ آنان که از توفیق و سربلندی و ظهور یک به یک شایستگی‌های ما رنج می‌برند؛ با اجنبی‌ها سر و سری دارند، یا اگر ندارند، محصول رفتار و عملکردشان به سود اجانب و دشمنان خارجی ماست؛ سنگ‌انداز و تلخ‌گوی و آب زیر کاهند؛ از هیچ اقدامی چه آشکارا و چه در خفا برای آسیب زدن به ما و نظام ما دریغ نمی‌کنند؛ آرزویشان فروپاشی مقدرات فعلی نظام است و جایگزینی مقدرات دشمن‌پسند؛ خیرخواهی‌شان مزورانه و انتقادشان زهرآلود است.
با احتساب یک چنین رفتارهایی است که شناسایی دشمنان ما ممکن می‌شود.
سؤال این که: اگر دوستان و دوستداران ما این بودند، و دشمنان ما این، تشخیصشان به یک مطالعه ممکن بود و تکلیف مارا در مراوده با آنان روشن می‌ساخت. متأسفانه گرفتاری این سال‌های ما، ای عزیز، در همین است که به همین مختصات ظاهری بسنده کرده‌ایم و به حساب خود، دوست را در جای خود نشانده‌ایم و دشمن را در جای خود. و با همین شاخصه‌های بدیهی، یکی را نواخته‌ایم و دیگری را رانده‌ایم.
و لابد با عملی کردن این فرمول متداول، کارها باید سامان می‌یافت. چرا که در محاسبات ما، دست دوست، گشاده بود و دست دشمن، بسته. دوستان را بر مقدرات کشور تفوق بخشوده بودیم و دشمنان را به هزارتوی هول و هراس در انداخته بودیم. پس چه فتنه‌ای در اختفای جامعه ما به تولید و بازپروری این‌همه آسیب و خطا مشغول بوده است که این‌همه کاستی و نابخردی و پس‌رفت ما را احاطه کرده است؟ از اعتیاد فراگیر تا مصرف بی‌واهمه، تا بیکاری آزاردهنده، تا هدر دادن ثروت‌ها، تا سرگردانی مدیریتی، تا ظهور نهضتی به اسم ریاکاری، تا یأس و دلمردگی؟ غفلت ما به کجا مربوط بوده است؟ از کدامین روزنه ناغافل، و از دیرزمان، بر ما زخم می‌باریده است؟ ما که به صورت ظاهر همه تمهیدات و هوشمندی‌ها را به کار بسته بودیم و آیین دوست‌نوازی و دشمن‌ستیزی را نیک می‌دانسته‌ایم؟ پس چرا، و از کجا این آسیب‌های به‌ناگاه بر ما باریده‌اند و چهره ما و نظام ما را خراشیده‌اند؟ خواهم گفت:

پدر گرامی!

یک اشتباه عملیاتی، و یک خطای معرفتی، از همان روزهای نخستین به جان ما در افتاد و ما را فریفت و روز به روز بنیان ما سست کرد و بنیان خود استحکام بخشید. اشتباه ما آن بود که به خیال خود، منافقین تابلودار را از کشور راندیم و با راندن آنها، نگرانی‌مان از نفاق داخلی برطرف شد. اما به این نیندیشیدیم که فروبردن آحاد جامعه به آغوش اسلامی که در ظاهر متوقف است، ما را به ذات دین خدا راه نمی‌برد. به ریش و تسبیح فردی نمره دادیم و از کراوات و ادکلن دیگری نمره کاستیم. و با همین قیاس، جامعه را به اندرون بلوایی از ریاکاری ترغیب کردیم.

اشتباه ممتد ما این بود که به چاپلوسی دوستان ریاکار خود، بیش از نقد مشفقانه دوستان دیگر خود بها دادیم. و در این داد و ستد، دوستان چاپلوس، فرصت بیش‌تری برای همنشینی با ما یافتند و دوستان منتقد، به خاطر همان تلخی ناخواسته سخنشان، از گردونه رفاقت ما دور افتادند؛ و حال آنکه خود می‌دانستیم: جامعه‌ای که نقد منصفانه را از خود دریغ کند، حکمت رشد را از خویش دریغ کرده است. و این بود که: آثار انشقاق در میان دوستان ما رخ داد.

و این‌گونه شد که: آدم‌های زیرک، رگ خواب ما را کشف کردند و با نفوذ در باورهای ظاهرپسند ما، به موقعیت‌هایی دست یافتند که هرگز در اندازه و لیاقتشان نبود. من برای این که از کلی‌گویی پرهیز کرده باشم، ناگزیر از بیان مصداق و مثالم. و از آنجا که خود ما در این سی سال عمر انقلاب بسیاری از آبروها را برده‌ایم و بر بسیاری از چهره‌های خدوم خود تیغ کشیده‌ایم، گمان نمی‌کنم اسم بردن این چند نفری که عملکردشان در منظر همه ما بوده است، ارکان استوار الاهی را به تزلزل اندازد. کدام چند نفر؟

امروز افرادی چون آقایان حداد عادل، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، صادق محصولی، محمدجواد لاریجانی، و محمدحسین صفار هرندی، با عنایت به همان تعریفی که ما از دوست برای خود آراسته‌ایم، دوستان مایند و برای خود ارج و قربی دارند و برو بیایی. که اولی، تمثیلی از وفاق عالمانه حوزه و دانشگاه، دومی: جوانی و عدل، سومی: ذکاوت و تیزبینی، چهارمی: شمّیت اقتصادی، پنجمی: کیاست و سیاست، و ششمی: نمونه‌ای از یک فرد نظامی معتقد و فرهنگی است. که با کمی صرف وقت، می‌توان خصوصیات مشترک فراوانی نیز بر این خصیصه‌ها افزود. من نخواستم برای اثبات نکته‌ای که خواهم گفت، فهرست مطولی از نام این قبیل دوستان را فراهم آورم. که اگر این‌گونه بود، بایستی نام برخی از روحانیان، به‌خصوص امامان جمعه‌ای را که در نامه نخست بدانها اشاره کرده‌ام نیز می‌آوردم.

اگر صریح و صمیمی، آن سوی چهره این دوستان را ورق بزنیم، می‌بینیم آقای حداد عادل، تمثیلی از علم متوقف است؛ دوستی که با همه دارایی‌های علمی‌اش، کم‌تر به ذات علم مراجعه می‌کند. تمایل بیش‌ترش به این است که همچنان چهره‌ای خواستنی باقی بماند. ورود ایشان به مجلس، این تمایل را با ضرورتی دیگر آمیخت؛ این که می‌شود با ابطال صندوق‌های رأی به مجلس راه یافت و بعدها، در مقام نماینده مردم، هرگز نگران ابطال صندوقی، حتا یک صندوق، نشد، و همچنان چهره‌ای خواستنی باقی ماند. آقای حداد عادل، از نردبان علم بالا رفته است اما از آنجا نه به ذات علم که به بام تأویل در آمده است. مردم در نگاه وی، که نماینده همه مردم ایران است، به بازتعریف مؤکدی نیازمند است. به زعم ایشان می‌شود از میان ازدحام مردمان، انگشت به درآورد و به یکی در آن میان اشاره کرد که: تو بیا جلو! مابقی بروند سر کار خودشان. و این به خیال ایشان یعنی مردم. توقف علم مگر تعریف دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؟

آقای سعید مرتضوی، در عین جوانی، نشان داد: خوف بزرگان دینی ما از ورود به عرصه قضاوت، خوف بیجایی بوده است. این جوان، به‌خوبی نشان داد که اگر بازی سیاست برای خود قواعدی دارد، بازی با عدل به قاعده خاصی متمایل نیست. وی با عدلی که به صحنه آورد، نشان داد که می‌توان تعریف متفاوتی برای آبرو خلق کرد، و لباس حق را درآورد و برتن ناحق کرد و بالعکس. ایشان با همین جوانی، نشان داد که بدل عدالت علوی را می‌توان به گونه‌ای که نیازهای ما را اجابت کند به صحنه آورد، و اصل آن را به همان دوره خود حضرت علی احاله داد. در این خصوص، بد نیست شمه‌ای از رویه‌های عدالت‌گستری آقای مرتضوی را از آقای ذاکانی، دوست دیگر ما در مجلس شورای اسلامی بپرسید تا مسیر ضربه‌های ناغافلی که نظام می‌خورده است بر شما عیان شود. ضربه‌هایی که هیچ رد پایی از آمریکا و اسرائیل در آنها مشاهده نمی‌شود.

هیچ أحدالناسی در دوستی آقای شریعتمداری و علاقه وافرش به نظام و شخص حضرتعالی تردید ندارد. آقای شریعتمداری، تمثیل دوستی است که با اطمینان می‌گویم: به اشتباه، به عرصه مطبوعات راه یافته است. تخصص و علقه محوری او حوزه غلیظ مسائل امنیتی است. ما در جهاد سازندگی همکاری داشتیم که مدعی بود همه بیماری‌ها را می‌شود با عسل مداوا کرد. کارش کندوداری و تولید عسل بود. از آیات قرآن و فرازهای نهج‌البلاغه مستنداتی برآورده بود و هر سخن محفلی را که در آن بود، به عسل و به فواید ناشناخته عسل بند می‌کرد. بی‌معطلی برای زخم پا و درد حاملگی و آپاندیس حاضرین، عسل تجویز می‌کرد و عجبا که کم‌ترین تردیدی را در درستی تشخیص خود تحمل نمی‌کرد و مخالفان خود را به کج‌فهمی از قرآن و نهج‌البلاغه اشارت می‌داد. دوست ما آقای شریعتمداری نیز چنین است. تا به حدی که من بعید می‌دانم وقتی او به یک شاخه

گل نگاه می‌کند، آن گل را نروییده از گور یک منافق مزدور، و یا از غبار یک پیامبر سلف نداند. آقای شریعتمداری به برکت همین روحیه نافذش، بسیاری از منتقدان صادق نظام و شما را یا از هستی ساقط کرده یا آبرویشان برده یا مردمانی را که می‌توانسته‌اند هنوز دوست و دوستدار نظام باشند، به دشمنی قسم‌خورده بدل کرده است. وی از رنجاندن مردم، و به زعم خود: آنانی که دشمنان نظامند، به لذت ژرفی مبتلا می‌شود. آن‌چنان دو دست خود از هم واگشوده و سینه سپر کرده و از شما دفاع می‌کند که همه بیندیشند تنها مجاهد ناب و خالص ولایت هموست و لاغیر. و حال آنکه به زعم من، او به تناول همان لذت مورد اشاره مشغول است و اسمش را دفاع از ولایت نام نهاده است.

دوست دیگر نظام ما، آقای صادق محصولی، تمثیلی از همان کسانی است که در لباس دوست، بی آنکه نفاق آشکاری در کارشان باشد، و بی آنکه آیات قرآن از کلامشان فاصله بگیرد، و بی آنکه حفظ نظام از واجباتشان حذف شود، با زیرکی به بدنه رفاقت‌های مدیریتی راه یافته و اکنون به برکت همان رفاقتی که مردم ما از آن بی‌نصیب‌اند، به ثروت هنگفتی دست یافته‌اند. به طوری که این کسب ثروت، به هیچ وجه به شمّ اقتصادی آنان مربوط و مدیون نیست، بلکه هر چه باد برای ایشان آورده، از ناحیه همان رفاقت‌های همجواری است. رفاقتی که فردی ضعیف را در بزنگاهی ضروری از اختفای مورد علاقه‌اش به در بیاورد و وزیر کشورش کند و بعد از پایان آن ضرورت، به همان اختفای مألوفش باز فرستد. امثال آقای محصولی، در فهرست دوستان نظام ما فراوانند. اینان در هر منصبی که قرار گیرند، به دلیل همان برکات همجواری، دست و دندان به ریشه اقتصاد کشور می‌برند و بنیان اعتماد مردم به نظام را ترمیم می‌کنند و برای شما و ما و نظام، آبرو و رشد و توسعه کشور را به نحوی که خود مشتاقند تعریف می‌کنند.

آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی، نمونه‌ای از کسانی است که از موضع یک دوستدار خالص نظام، فقر نظام را در حوزه فهم سیاسی می‌دانند. و به هر مناسبت، سخنان درشت می‌گویند تا درشتی آن سخن، به تقویت فهم سیاسی نظام انجامد؛ و حال آنکه اینان با ابراز همان سخنان درشت و بی‌مغز، هوش و خرد ترک‌خورده خود را پوشش می‌دهند. تمثیل کسانی که به جای سیاست‌مداری، سیاست‌ورزی می‌کنند. اینان با اعتنا به پشتوانه خانوادگی، و نه دانش و تخصصی که بایست می‌داشته‌اند، بر منصب‌های کلیدی کشور می‌نشینند و در حاشیه‌های همان مناصب، و در فربه کردن کارهای مورد تعلق خود، برای نظام مجاهده می‌کنند. حفظ نظام برای اینان از آن روی واجب است که اگر ورق برگردد، جایی برای ابراز آن سخنان درشت اما بی‌مخاطب خود سراغ ندارند. این دوستان، استاد هدر دادن فرصت‌های بی‌بازگشت کشورند. استاد دشمن‌تراشی‌های بین‌المللی. و استاد تحلیل‌هایی که در آنها ریزش دوستان بین‌المللی، مطلوب‌تر از کاستن دشمنی‌های بین‌المللی است. داستان دوستان و دشمنان داخلی برای اینان جای خود دارد.

آقای صفار هرندی شاید به زعم من، به لحاظ فردی از همه اینها پاک‌تر و ناب‌تر باشد؛ اما او تمثیلی از کسانی است که با وجود اصلح، خود را صالح‌تر می‌دانند. مسؤولیتی را که شایسته‌اش نیستند فی‌الفور می‌پذیرند. و با علم به این که می‌دانند اداره وزارتخانه‌ای مثل ارشاد اسلامی به تخصص‌های ویژه محتاج است، به امید یاوری خدای متعال و ائمه معصومین و توکل به همه خوبان خدا، یک یاعلی‌ای می‌گویند و وارد کار می‌شوند. و هرچه که از ماه‌های مسؤولیت‌شان می‌گذرد، آنان را همچنان برخوردار از عنایات آشکار و پنهان الاهی می‌بینید. ضایعات، به دلیل بلد نبودن کاری که انجامش را پذیرفته‌اند، از پس و پیش مسؤولیت‌شان فوران می‌کند، اما اینان به سمت دیگری صورت برمی‌گردانند که: اسم اینها ضایعه نیست، بلکه خدمت است و اجانب و دگراندیشان اسمش را ضایعه نهاده‌اند. شاید یکی از علت‌های فرار فرهیختگان و هنرمندان از مجامع مربوط به نظام، همین قرار گرفتن آدم‌های غیرکارشناس بر مصدرهایی باشد که شدیداً کارشناس می‌طلبند. شما را به نشست اخیرتان با دانشگاهیان ارجاع می‌دهم؛ مشاهده فرمودید با هر فراز سخن آن جوان دانشجو – که از شخص شما انتقاد داشت – حاضرین چگونه او را تأیید می‌کردند؟ این یعنی این که: جسم دانشگاهیان را نزد شما آورده بودند اما روحشان در جای دیگر بود. امثال آقای صفار هرندی، جسم‌پروران این سال‌های پس از پیروزی انقلابند.

پدر گرامی!

این دوستان، هر روز صبح، به هنگام خروج از خانه، رو به آسمان می‌کنند و با خلوص تمام رضایت خدا را از دل می‌گذرانند و با زمزمه آیةالکرسی اشکی بر چشم جاری می‌کنند. صورت ظاهرشان آن‌چنان با معارف و معروفات دینی آراسته است که کم‌ترین تردیدی را در دوستی آنان نمی‌توان باور کرد. و من معترفم اینان در هر مصداقی از مظاهر دینی خود، صمیمی و صادق‌اند. خیال ویرانی نظام را نه به خود، که به هفت پشت خود نیز ربط نمی‌دهند. اما متأسفانه هر روز که می‌گذرد، از پس و پیش رفتار اینان، که بسیار نیز صادقانه صورت می‌پذیرد، فتنه‌های درشت و ریز سامان می‌گیرد و به پر و پای نظام می‌پیچد. این دوستان، نشانه دیگری نیز دارند؛ و آن، این که: مطلقاً از تماشای فلاکت مردمان خود، گزشی

در خود احساس نمی‌کنند. مثلاً از دقیق‌ترین آمار میزان اعتیاد جوانان کشورشان مطلع‌اند اما دانستن این آمار برای اینان با ندانستنش یکی است. و حال آنکه اینان با دانستن این ارقام خوفناک، به دلیل دوستی ریشه‌داری که با نظام دارند، باید پوست خود می‌دریده‌اند.

در این سی سالی که از عمر انقلاب می‌گذرد، بخشی از نگرانی‌های ما به این بوده است که: ما از کجا زخم می‌خوریم؟ از کجا باران بلا بر ما می‌بارد؟ ما که منافذ ورود دشمن را بسته‌ایم و عواملش را به وادی هول و هراس و خروج از کشور در انداخته‌ایم، همه امکانات مالی و موقعیت‌های ملی را از آنان دریغ کرده‌ایم، پس از کجاست که مرتب ضربه می‌خوریم؟ چرا آمار اعتیاد در کشور ما رتبه اول جهانی را دارد؟ چرا بیش‌ترین مصرف‌ها را داریم؟ و بیش‌ترین ضایعات را؟ و بیش‌ترین هدر دادن ثروت‌های ملی متعلق به نسل‌های نیامده را؟ پس دوستان ما چه می‌کنند؟ آنان که همه اختیارات کشور با آنان است؟ دوستانی که ذکر اسما و صفات خدا از زبانشان نمی‌افتد و به وقت نماز به سمت سجده‌ای ناب و خالص و شورانگیز شتاب می‌کنند؟

اعتقاد من به عنوان فردی از آحاد این مردم، به این است که: ما و نظام ما و به‌خصوص حضرت شما، از ناحیه همین دوستان است که ضربه خورده و می‌خوریم. دوستانی که با تعلقات مخصوص به خود، در اطراف شما و نظام ما مجتمع شده‌اند. شناسایی نتیجه عملکرد اینان بسیار ساده است؛ بیایید و در یک امتحان پنهانی، این دوستان را که گزیده‌ای از دوستان هم‌طیف‌اند، و به عنوان مثال، همین آقای شریعتمداری را در خلوت به نزد خود فرا بخوانید و از آنها بپرسید در این مدت مسؤولیتشان، چه تعداد ایرانی و غیرایرانی بی‌تفاوت و مدعی و معاند را به دوستی با نظام ترغیب کرده‌اند؟ و حتا از آنان بخواهید دست یک نفر را بگیرند و نزد شما بیاورند و بگویند: ما این یک نفر را از دوردست‌ها به جانبداری از نظام آورده‌ایم. من با اطمینان به شما عرض می‌کنم که اینان، هرگز به آن یک نفر دست نخواهند یافت. البته من اینها را هوشمندتر از این می‌دانم که شما و ما را به یک مجلس سینه‌زنی مذهبی احاله دهند که: اینانند مشتاقان ما. و بعد، از آنها بپرسید به موازات این جذبی که حتماً هیچ اندر هیچ است، چه تعداد از دوستان همراه و منتقد و دوستدار نظام را به ضرب تهمت‌ها و رانش‌های سخیف غیراسلامی، به سمت دشمنان رانده، و یا به وادی بی‌تفاوتی در انداخته‌اند؟

نامه نخست مرا نمی‌دانم مطالعه فرمودید یا نه، اگر چه می‌دانم عده‌ای از همین دوستان مورد اشاره در اطراف شمایند و چه بسا خواستشان با خواست شما یکی نباشد و آن نامه را از چشم مبارک شما دور داشته باشند. اما باور کنید من گاه شما را در خیال خود نشانده‌ام در میانه ازدحامی از این دوستان که نمونه‌ای از آنان را اسم بردم. و شرمنده‌ام که بگویم: شما را در آن جمع پر های و هوی تنها می‌بینم. جمعی که با هر سخن شما سر به تأیید تکان می‌دهند و در دل، حوایج خاص خود را مرور می‌کنند. و گاه به سخن احساسی شما شورشی می‌آفرینند و اشک می‌ریزند و هوار می‌کشند، اما خوب که نگاهشان می‌کنی، می‌بینی درست همان کاری را می‌کنند که ما در این سی سال انقلاب آموزششان داده‌ایم و ریاکاری‌شان را به نرخی گزاف، قیمت‌گذاری کرده‌ایم.

من در اینجای سخن، و در نقطه مقابل، دوستانه و مشفقانه، از دوستان دیگری اسم می‌برم که برای نظام، و برای شخص شما، و برای شخص شما، و برای شخص شما، و برای شخص شما، آن هم در بحرانی‌ترین روزهای عمر انقلاب، یک گشتی در کل کشورمان زدند و میلیون‌ها ایرانی رمیده و پشت‌کرده به نظام و حتا معاندین داخلی و خارجی را در شورانگیزترین وجه ممکن، به پای رکاب شما باز آوردند: آقایان میرحسین موسوی، سید محمد خاتمی، و مهدی کروبی. صمیمانه می‌گویم: دوستان واقعی نظام و شما و ما، اینانند!

این سه تن، دوستان واقعی مایند که برای نظام و شخص شما اقتدار خواسته و می‌خواهند و به آن نیز عمل کرده‌اند. در عوض، همان دوستان دیرین، به‌خاطر به خطر افتادن متعلقاتشان، از اینان دیوی ساخته‌اند که تنها خود از آن می‌هراسند. داستان غمبار روز قدس و روز سیزده آبان امسال، که نظام با همه تجهیزات نظامی خود به مراقبت از مردم خود تجهیز شده بود، و حوادث جانبی آن، نتیجه ضربات پنهان کسانی است که مجملی از عملکردشان را به اختصار شرح دادم. تمنای ما این است که: شخصاً، این سه تن دوستان واقعی خود را فرا بخوانید و با مشورت با آنان، بر این زخم سرواکرده مرهم گذارید.

والسلام

فرزند شما: محمد نوری‌زاد

پانزدهم آبان‌ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و هشت

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=206

۵۸–۴– سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸

من در این غروب غم‌انگیز، مانده‌ام که نسبت ما با حسین چیست؟

شرمنده‌ام که بگویم: ما ظالمیم؛ و خدا ما را دوست ندارد؛ و مردمی را که خدا دوست نداشته باشد، همه داشته‌های عالَم، کفایتشان نمی‌کند

قرار بود با این انقلاب، ما توسط شمایان، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم

ما به زعم خود، دیواری ضخیم و نفوذناپذیر در اطراف خویش آراستیم تا گزندی به ما نرسد. و برای بالا بردن این دیوار، از ناب‌ترین فرزندانمان بهره بردیم

گذر شتابناک زمان، نشان داد که احمدی‌نژاد، در هر چه که زیرک نیست، در این که چگونه خود را از وجهه شما بیاویزد و از برکت حمایت‌های بی‌دریغ شما بهره ببرد، زیرک است

سلام به محضر مبارک رهبر جمهوری اسلامی ایران

اکنون که این نامه را برای شما می‌نویسم، غروب غمبار عرفه است. یادآور آوارگی و سرگردانی حسین عزیز. که در این زمین بزرگ، یک جای امن، برای اطراق اهل خود ندارد. و یک بلندگو برای سخنان محبوس در سینه‌اش. و من، از همه تنگناهایی که حسین را احاطه کرده، از همین بی‌کسی او می‌گدازم. و عجب غربتی است این بی‌کسی. این که تو حسین باشی و کسی تو را نشناسد. حسین باشی و در غوغا و ازدحام آدمیان: تنها باشی.

من در این غروب غم‌انگیز، مانده‌ام که نسبت ما با حسین چیست؟ با کسی که به ظاهر، بار غریبی خود به دوش می‌برد. اما یک‌تنه، نه بار غریبی، که بار هستی را، و بار بشر چشم به راه را، به شانه دارد.

حسین می‌رود تا به دنیایی که خواستار عقل نیست، بگوید: آهای ای همه آدمیان همه عصرها، عقل زیباست. و به کسانی که عاشقی نمی‌دانند، عشق‌ورزی بیاموزد؛ و به کسانی که بلد نیستند انسان باشند، آداب انسان بودن بیاموزد؛ و به کسانی که از انسان بودن دیگران رنج می‌برند، بیاموزد که عاقبت، انسانیت پیروز است.

راستی نسبت ما با این حسین چیست؟ دوستدار اوییم؟ عزادار اوییم؟ خواستار اوییم؟ حسین هست تا ما بدانیم چگونه باید باشیم؟ یا نه، حسین چون پدران و فرزندانش بساطی برای رونق ما آراسته تا ما از آنان سخن بگوییم و بازار کسب خود بیاراییم؟

من شخصاً ای عزیز بزرگوار، احساس می‌کنم خدا ما را دوست ندارد. و ملتی را که خدا دوست نداشته باشد، کس دیگری او را دوست نخواهد داشت. و ملتی را که خدا از او روی بگرداند، روی کردن قومی دیگر، چاره‌سازش نیست. می‌بینید این روزها، روس‌ها و چینی‌ها، چگونه ما را به بازی گرفته‌اند؟ و بعد از آن‌همه پولی که از ما برده و می‌برند، چگونه بر لاشه رفاقت ما پایکوبی می‌کنند؟ ما تقاص کدامین رفتار نابجای خود می‌پردازیم؟

ای عزیز، من احساس بی‌کسی می‌کنم. نه برای خود، که برای همه مردم ایران. انگار مردم ایران، این روزها بار غربت خود به دوش می‌برند. در غروبی غمبار، و تنها، و بلندگویی نیست که از آلام و درد آنان بگوید؛ زمین، با همه فراخناکی‌اش، برای آنان تنگ شده؛ و عجبا که مظلومیتی با ما نیست. شرمنده‌ام که بگویم: ما ظالمیم؛ و خدا ما را دوست ندارد؛ و مردمی را که خدا دوست نداشته باشد، همه داشته‌های عالَم، کفایتشان نمی‌کند.

احساس می‌کنم «حب» خدا از جانب خدا، از چرخه زندگی ما دریغ شده. و شاید راز این که ما در گردونه چه کنم‌های تمام‌نشدنی گرفتار آمده‌ایم، در همین بساط حب خداست که به دست خدا از میان ما برچیده شده است.

شما نیک می‌دانید که مردم هر قوم، موم دست بزرگان خویشند، تا هرگونه که بخواهند شکلشان بدهند. این بزرگان قوم‌اند که می‌توانند از موم دست خود، اشکال هیولاگون، و یا انسان‌گون بسازند. و ما، در این سال‌های پس از انقلاب، موم دست شما بزرگان خود بوده‌ایم. به امید روزی که از موم ما پرندگانی بسازید و با دم مسیحایی‌تان، به پروازمان درآورید.

احساس می‌کنم شما بزرگان، ما را جوری شکل داده‌اید که خدا از تماشای ما، دوستی‌اش را از ما دریغ کرده است؛ خدا از تماشای شکل ما راضی نیست؛ از ما خوشش نمی‌آید؛ تمایلی به شاکله ما ندارد؛ و من، خدا را می‌بینم که از تماشای ما چندشش می‌شود.

راز این محبتی که در میان ما نیست، و ما نسبت به همنوعان خویش، این‌گونه غلیظ و غضبناکیم، شاید در همین شکل نامتجانس ما باشد. و شاید راز تنهایی ما در جهان به این بزرگی، که ملت‌ها تمایل چندانی به مراوده با ما ندارند، به همین شکل ناجور ما مربوط باشد.

قرار بود با این انقلاب، ما توسط شمایان، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم. قرار بود به همگان بیاموزیم که اگر بلد نیستند انصاف و عدل و عشق بورزند، به تماشای ما شتاب کنند. اگر راه روشن «شُکر» را بلد نیستند، به قدم‌های ما بنگرند. ما با شما قرار بود به اکتشاف قاره‌های کشف‌نشده معنویت بشری شتاب کنیم. ما به قول هانری کوربَن فرانسوی، قرار بود، ایران را – پارس را – نه فقط سرزمینی برای یک ملت، نه فقط خاطره‌ای از یک امپراطوری بزرگ، که به عنوان یک عالَم معنوی و کانون تاریخ مذاهب به دنیا بشناسانیم. و باز به قول او: ایران را یک سرزمین منتظر تعریف کنیم. قلمرویی که در آن امام غایب دست اندرکار فرا رساندن ساعت موعود در امتداد غیبت خویش است.

اما چه دردناک که من، در این غروب عرفه، همان سرگردانی و بی‌کسی سیدالشهدا را در این مُلک: برای دین خدا می‌بینم. با مردمی که بیش از سایرین، عَلَم حسین را برافراشته‌اند و بیش از سایرین، به او جفا کرده‌اند. حسین حسین کرده‌اند و جز به ظاهر، به ذات سخن او راه نبرده‌اند. از نام حسین، نان خورده‌اند و برای او، که آزادگی را حتا در سپاه دشمن می‌جسته است، آبرو بر نیاورده‌اند.

این‌گونه است که می‌گویم: شما بزرگان قوم، شکل خوبی از ما نپرداخته‌اید. و به همین دلیل است که می‌گویم: خدا ما را دوست ندارد.

ما به زعم خود، دیواری ضخیم و نفوذناپذیر در اطراف خویش آراستیم تا گزندی به ما نرسد. و برای بالا بردن این دیوار، از ناب‌ترین فرزندانمان بهره بردیم. فرزندانی که داوطلبانه، جسم خود را ملات جرزهای این دیوار کردند؛ به امید این که مردمان و آیندگان و بشریت، در پناه این دیوار، به رشد برسند.

این دیوار، ای عزیز، مدت‌هاست که ترک برداشته. و نگران نسیمی است که هیبت طوفان بگیرد. اما شکاف سرتاسری این دیوار، آن روزی به جان او دوید، که شما از بلندای رهبری خود به زیر آمدید و سینه مبارک خود را برای پیروزی آقای احمدی‌نژاد، سپر کردید. ظاهراً او – آقای احمدی‌نژاد – این شعار را می‌داد که: آمده است تا خود را سپر بلای شما کند؛ اما گذر شتابناک زمان، نشان داد که او، در هر چه که زیرک نیست، در این که چگونه خود را از وجهه شما بیاویزد و از برکت حمایت‌های بی‌دریغ شما بهره ببرد، زیرک است.

من راز این که چرا خدا ما را دوست ندارد، خواهم گفت. اما پیش از آن بگویم: مبادا سخن این گمشده در غروب عرفه را در ردیف سخن صرف ناراضیان انتخاباتی محدود فرمایید. این کم‌ترین، سال‌ها در سپاه شما بوده است. امین شما بوده است. و اکنون، با همان امانت مؤکد، شکاف هولناک آن دیوار را نشان شما می‌دهد.

چندی پیش، دوستان قدیم جهاد سازندگی، مرا به مراسمی در حرم امام خمینی(ره) دعوت کردند تا به رسم قدیم که مجری برنامه‌های تلویزیونی «روایت فتح» و «جهاد سازندگی» بودم، اجرای آن مراسم را به عهده بگیرم. حاضرین، عده‌ای از اولین‌ها و پیران جهاد سازندگی استان‌های کشور، وزیر جهاد کشاورزی، نماینده حضرتعالی در این وزارتخانه، حجت‌الاسلام حسن خمینی، و معاونان و مدیران وزارت جهاد کشاورزی بودند. همه آمده بودند تا برای آخرین بار، یادی از جهاد سازندگی بکنند و او را برای همیشه به تاریخ بسپرند.

آن روز پشت تریبون قرار گرفتم و یک به یک افراد مشخص‌شده را فراخواندم تا هر کدام بیایند و سخنی به فراخور حال بگویند و شعارهایی سر بدهند و بروند و سر جای خود بنشینند. نوبت به آقای حسن خمینی رسید. پیش از فراخواندن ایشان، رو به حاضران گفتم: ای عزیزان، همسنگران، من، تا همین چند وقت پیش، هر وقت به این مکان – حرم حضرت امام – می‌آمدم، رعشه‌ای توفنده به جانم می‌افتاد. چرا که به خود نهیب می‌زدم: اگر دستی از داخل ضریح برون آید و مرا به درون کشد و از من بپرسد: بعد از من چه کرده‌اید، من چه پاسخ بدهم؟ و همین رعشه، مرا از آمدن به این مکان باز می‌داشت. تا این که یک روز شهامت کردم و با اعتماد به نفس به خود تلقین کردم: اگر همان دست برون آید و مرا به درون کشد، می‌گویم: امام عزیز، خیالتان راحت، ما بعد از شما کارها کرده‌ایم کارستان. چه کارهایی؟ ما اول کشور جهان شده‌ایم در مصرف مواد مخدر؛ اول

کشور دنیا شده‌ایم در میزان رفت و آمد رشوه و مفاسد اداری؛ امام عزیز، بعد از رفتن شما، در رواج ریا و چاپلوسی به تخصص بالایی دست یافته‌ایم؛ مقام اول دنیا در مصرف نفت و گاز و بنزین و روغن و شکر و خیلی چیزهای دیگر با ماست؛ جزو چند کشور اول دنیا در بدکاری و بیکاری و مطالعه کم هستیم؛ در میزان جریان جاری عدالت و انصاف، در میان سایر کشورها، از انتها، به رتبه‌های فاخری دست یافته‌ایم! در دروغگویی مسؤولان، در فرار نخبگان، در تعداد مهاجران و فراریان از کشور، در تعداد دختران و زنان تن‌فروش، در خروج سرمایه‌های پولی از کشور، در میزان واردات بی‌سرانجام، و اتکای همیشگی به نفت و نفت و نفت، سرآمد ورشکستگان دنیا شده‌ایم؛ و...

و بعد، آقای سید حسن خمینی را برای ایراد سخنرانی به جایگاه دعوت کردم.

ای عزیز، ای بزرگوار، این شکل هیولاگون، همان است که از ما پرداخته‌اید. این است که می‌گویم خدای خوب ما را دوست ندارد. این همان احساسی است که می‌گوید: «حب» خدا از جانب خدا، از چرخه زندگی ما سلب شده. و شاید راز این که ما در گردونه چه کنم‌های تمام‌نشدنی گرفتار آمده‌ایم، در همین بساط حب خداست که به دست خدا از میان ما برچیده شده است.

ما توسط بزرگان قوم خود، تربیت شده‌ایم برای مصرف؛ برای تناول دروغ؛ برای شنیدن وعده‌ها و شعارهای تکراری؛ برای هدر دادن فرصت‌ها؛ برای راندن دوست؛ برای خلق دشمن؛ برای بداخلاقی؛ و برای مخدوش کردن چهره دین خدا به اسم دین خدا! و این شاید معنی دیگر «اسراف» باشد؛ که خدا، اسرافکاران را دوست ندارد؛ و ما: ای عزیز، سخت اسرافکار شده‌ایم؛ چرا خدا ما را دوست داشته باشد؟!

ما، ایرانیان سال ۱۳۸۸ هجری شمسی، سال‌هاست که از چشم خدا افتاده‌ایم و بی‌جهت خود را نورچشمی خدا می‌دانیم. به خاطر اسراف‌های خارج از اندازه‌مان. این اسراف، ربطی به مردم کوچه و بازار ندارد. در قرآن، فرعون نیز جزو اسرافکاران است. و به زعم من، اسراف، در مصرف گزاف و بیهوده نیست؛ در هدر دادن نعمت‌ها نیز هست.

و ما، ای عزیز، نعمت انقلاب را هدر دادیم؛ نعمت با خدا بودن را هدر دادیم؛ نعمت اشتیاق مردم جهان را که با ظهور انقلاب، از ما انتشار خوبی‌های خدا را انتظار داشتند، هدر دادیم؛ و بالاتر از همه، ما، نعمت مردم را، نعمت مردم ایران را هدر دادیم. آن شکوه بالقوه مردمان ایران، امروز، به فعلیت سردرگمی در افتاده است.

غروب عرفه است و من، مردمان ایران و آیندگان خود را می‌بینم که در این زمین بزرگ، سرگردانند و جایی برای پناه خود می‌جویند. این سرگردانی را، عزیز بزرگوار، در این ببینید که: نخبگان کشور، خود را از بدنه تعلقات نظام، کنده و جدا ساخته‌اند و بی‌تفاوت، به تماشای اطوار رئیس‌جمهوری نشسته‌اند که ما و شما را با شتاب به سراشیب سقوط می‌برد.

ما، در هواخواهی از او، جمعی از نخبگان و فرزندان خود را به زندان افکنده‌ایم؛ کسانی را که یک روز، هم‌پا و هم‌دوش شخص شما، برای برقراری این نظام، تلاش کرده و به زندان رفته بودند. و شاید، راز این که خدا ما را دوست ندارد، در این نیز باشد که ما، قدر دوستان خود ندانستیم و انتقاد بدیهی آنان را به حساب براندازی خود گذاردیم و جلوی چشم دنیای عقل، به رفتاری غیرعقلانی دست بردیم و سر و ته مجرمیت اغلب این زندانیان را در دادگاه‌های غیرعلنی به هم آوردیم.

آن هم با جرم‌هایی که از فرط کوچکی، خنده‌دارند و ما دلیلی برای غیرعلنی بودن دادگاه‌هایشان، اقامه نکردیم؛ لابد اگر دادگاه‌های علنی تشکیل می‌شد، مجرمیت خود ما در مظان اتهام قرار می‌گرفت؛ و ما، از انتشار این نتیجه معکوس هراس داشتیم.

ای عزیز!

در دادگاه‌های غرب پلید و کافر، متهمان، در بهترین لباس‌های ممکن، از زندان به دادگاه برده می‌شوند و به آنان فرصت سخن و دفاع داده می‌شود. و ما، متهمان را با زیرشلواری و دمپایی به دادگاه می‌بریم و کم‌ترین بهایی نیز به حق انسانی‌شان قائل نمی‌شویم. تا: تحقیرشان کنیم و از تحقیر آنان بزرگی خود برآوریم. این است که می‌گویم خدا ما را دوست ندارد. که ما، در کنار همه اسرافکاری‌ها، عدالت را نیز در این مُلک ضایع کرده‌ایم. و خدا، چرا ما را دوست داشته باشد؟

اکنون که قسمت‌های پایانی این نامه را می‌نویسم، خبردار شدم حضرت آیت‌الله جوادی آملی، از امام‌جمعگی قم انصراف داده‌اند. عزیز گرانمایه، شکاف، جدی است. چینی نازک نظام، ترک خورده است. و اگر شما با اختیارات قانونی خود، و رجعت به اصل انصاف و عدل، چاره‌ای برای این ترک‌های یک به یک نیندیشید، چه بسا روزی رسد که اصرار ما برای جابجایی آب با ظرفی شکسته به جایی نرسد.

من شخصاً از موضع یک دوست، حضرتعالی را در محاصره می‌بینم. در محاصره کسانی که از نخبگی، هیبتش را و از صداقت، الفاظش را، و از دوستی، اطوارش را آراسته‌اند.

دوستان شما، ای عزیز، در این سوی نیز هستند. کسانی که صادق‌اند. و راز لبخند مجدد خدا را می‌کاوند.
رفتار دوستان دروغین شما باعث شده است که کشور، از نخبگی تهی شود. و کارهای بزرگ، به دست آدم‌های کوچک بیفتد.
در چهار نمونه آشکار، یک نگاهی به اندازه قامت وزیر ارشاد فعلی بیندازید، و به وزیر علوم فعلی، و به وزیر صنایع فعلی، و به وزیر نفت فعلی.
آیا اینان، عصاره نخبگی ملت مایند؟ یا نه، در عین درستی و خوب بودن، آدم‌های کوچکی هستند که ما آنان را برای اطاعت محض از خود بر سر کارهای بزرگ گمارده‌ایم؟
جاذبه آقای احمدی‌نژاد باعث شد که شما، آن خود رهبری خود را خرج او کنید. خرج کسی که لیاقت این‌همه همراهی نداشت. شما به خاطر آقای احمدی‌نژاد، مراجع را از دست دادید. بخش وسیعی از مردم و نخبگان کشور را از دست دادید. به خاطر او، دوستی ملت‌های دیگر را از دست دادید. و این همان موجی است که در سراسر کشور، به سمت فراگیری می‌خزد. این موج، شما را با آقای احمدی‌نژاد تنها خواهد گذارد. البته با جماعتی که نام و نان خود می‌جویند. و البته با کسانی که خوب خوبند اما راه بازگشتی ندارند. و البته با عوامی که می‌شد دست فهمشان را گرفت و از این مهلکه عوامیت به درشان بُرد و بر مرتبه فهمیدگی نشاندشان و داغ عوام بودن را از ناصیه‌شان ستُرد. به سخن یکی از وزیران فعلی دقت بفرمایید: «روستاییان، احمدی‌نژاد را بر تمایل نخبگان ترجیح دادند!»، در ذات این سخن چه می‌بینید؟
اگر مشتاق این هستید که مجدداً لبخند خدا را مشاهده فرمایید، و مجدداً خدای خوب، ما را در جرگه آنانی که دوستشان دارد جا دهد، این چند نکته را از باب رفاقت، از نویسنده این سطور بپذیرید؛ که در قرآن شریف، شأن و جایگاه رفاقت، از همه شؤونات رایج بالاتر است:
۱- با عنایت به اختیارات فراوانتان، و برای نجات کشور، از طریق مجلس، آقای احمدی‌نژاد را به دلیل عدم کفایت سیاسی و اقتصادی و امنیتی، و به دلیل دروغ‌های فراوانش، و به دلیل هدر دادن فرصت‌های سرفرازی ما، یا به زیر بکشید یا به شدت محدودش کنید.
۲- فرمان دهید دوستان دیروز خود را، و زندانیان امروز خود را آزاد کنند و در یک نشست رسمی از آنان دلجویی فرمایید.
۳- برای برون‌رفت از این بحران، ما را به مشاوران و همراهان شما امیدی نیست، با یادی از حسین کربلا، شخصاً عمامه از سر بگیرید، و پای برهنه و ژولیده‌موی، همچون پدران بزرگوارتان، برای رونق مجدد دین خدا، نهضتی به اسم آشتی ملی به راه اندازید.
دل‌های گسسته و غم‌زده مردم را به اکسیر محبت محمدی به هم بند زنید. و به یاد سرگردانی حسین عزیز، در غروب غمبار عرفه، و برای پرهیز از مواجهه با فتنه‌هایی که ناگزیر به سمت ما شتاب می‌کنند، زنگ در خانه تک‌تک مردم ایران را به صدا در آورید و آنان را به احیای مجدد روزهای خوب انقلاب بشارت دهید.
به مردم بگویید که من، سید علی خامنه‌ای، همچون شمایم. تفاوت من با شما، تنها در بار امانتی است که به دوش می‌برم. و همین بار امانت، مرا بر این داشته است که پای برهنه و ژولیده‌موی، به درِ خانه‌هایتان بیایم و از همه شما برای سرفرازی کشورمان مدد جویم.
و اگر کسانی - با یادآوری روزهای تلخی که داشته‌اند - در را به روی شما بستند، ناامید نشوید. باز زنگ در خانه‌هایشان را به صدا درآورید. مشکل این دربستن‌ها در ناباوری آنان است. اگر باور کنند آن کس که پشت در است: علی است، با کوله‌باری از عدالت، و نجواهای عاشقانه، و طَبَقی از محبت، و عطری محمدی، سراسیمه در را به روی شما خواهند گشود و برای ورودتان آب و جارو خواهند کرد.
بازآوردن مردم بر سر سفره نظام، و جبران هر آنچه که به اسم سرفرازی از آنان دریغ شده، آغاز روی آوردن خدای خوب به جانب ما خواهد بود. و خدا، ما را دوست خواهد داشت. و دوستی خدا، دوستان رمیده ما را از سراسر جهان، باز خواهد آورد. و سر آخر این که: مردمانی را که خدا دوست بدارد، همه مردمان دنیا دوست خواهند داشت. و آیندگان، آفرینشان خواهند گفت.

یا علی!
محمد نوری‌زاد

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=27

۵۹-۴- نامه سرگشاده عبدالمالک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ۲۴ آذر ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم
سلام علی من اتبع الهدی

از آنجائی که رهبری کشور ایران به دست شماست و تمامی قدرت اجرائی کشور تحت امر شما قرار دارد و شما به عنوان قدرت مطلقه ایران شناخته می‌شوید، لازم دیدم در راستای اتمام حجت، در این نامه شما را مورد خطاب قرار دهم تا شاید پی به حقیقتی که امروز نظام مطبوع شما با آن در بلوچستان دچار است ببرید و به دور از چاپلوسی‌های جاسوسان دروغگو و مزدوران منافق، موضوع بلوچستان و جامعه اهل سنت را مورد بررسی قرار داده و تا دیر نشده برای حل عاقلانه آن فوراً اقدام نمائید.
و خوب بدانید که آتش بلوچستان تمام ایران را فرا خواهد گرفت و بوی جنگ‌هائی بس خونین‌تر از تیمور شرقی و بوسنی هرزگوین از سرزمین بلوچستان به مشام می‌رسد و شعله‌هائی از آن پس از عملیات فاروق اعظم در حسینیه علی بن ابی طالب علیه دشنام‌دهندگان به مقدسات اهل سنت در دارالسنة زاهدان بلند شد و اگر قیادت اهل سنت نبود، آن آتش تمام بلوچستان و تمام ایران را فرا می‌گرفت و آن‌گونه که درباریانت به تو گزارش می‌دهند و اوضاع را عادی و ایران را امن‌ترین نقطه جهان و بلوچستان را امن‌ترین استان ایران بیان می‌دارند نیست و آتش بلوچستان در حال شعله‌ور شدن است که به زودی شعله‌هایش تمام ایران را فرا خواهد گرفت و همه این جنگ‌ها و خشونت‌ها و اختلافات و درگیری‌ها و منازعات و خونریزی‌ها نتیجه سیاست‌های فاشیستی و ضد بشری رژیم تحت قیادت شما می‌باشد که کارگزاران چاپلوس دربارت به غلط آن را به غرب و امریکا و انگلیس و اسرائیل نسبت می‌دهند تا بر جنایات خود پرده نهاده و گناه را بر گردن دیگران بیاندازند، در صورتی که کشورهای مذکور هیچ نقشی در منازعات و مبارزات بلوچستان ندارند و مقاومت و مبارزه بلوچستان، برعکس ادعاهای دروغین مسؤولان استانی و کشوری که آن را به بیگانگان نسبت می‌دهند، برخاسته از متن جامعه و از میان مردم سنی و بلوچ می‌باشد که برای بقای خود و دفاع از دین و کیان خود برخاسته‌اند و این نبرد برای رسیدن به عدالت و برابری می‌باشد که مردم بلوچستان و جامعه اهل سنت هرگز طعم آن را نچشیده‌اند و همیشه تخته مشق ظالمان و ستمگرانی بوده‌اند که یا از سلفت و یا از خود جنابعالی فرمانبری کرده‌اند و در بلوچستانی که ۹۰ در صد جمعیت آن را ملت مسلمان بلوچ تشکیل می‌دهند، هیچ حقی در تعیین سرنوشت خود ندارند و دین و مذهب و فرهنگشان مورد اهانت قرار گرفته و بزرگان قوم توسط سربازان معمولی تحقیر و تذلیل می‌شوند و جنایاتی وحشیانه و غیرانسانی انجام گرفته که مردم این دیار را به مبارزه واداشته است و مردم بلوچستان دفاع از خود و سرزمین و ناموس و دین را وظیفه شرعی و اسلامی و انسانی خود دانسته و در این میدان قدم نهاده‌اند و تا دستیابی به حقوق مشروع خود به این نبرد ادامه خواهند داد.
بلوچستان توسط قشون رضاخان با تانک و توپ تصرف شد و رهبران بلوچ توسط نیروهای متجاوز کشته و اسیر و اعدام شدند و رضاخان سیاست‌های ناسیونالیسم افراطی فارسی را برای از بین بردن فرهنگ و زبان ملت بلوچ به اجرا در آورد که این سیاست‌ها از پدر به فرزند منتقل شده تا جائی که بر شهرها و روستاهای بلوچستان نام فارسی نهاده شد و فارس‌های شیعه از دیگر نقاط ایران در مناطق شمالی بلوچستان که امروز زابل خوانده می‌شود اسکان داده شدند و مردم بلوچ قبل از انقلاب به ندای عدالتی که رهبر سابق نظام آیت‌الله خمینی سر داد لبیک گفتند و چنین پنداشتند که به رؤیای عزت و آزادی و برابری و مساوات و عدالت در سایه اسلام عزیز دست خواهند یافت، اما غلط بود آنچه پنداشته بودند و با انقلاب ۵۷ وضع از آنچه که بود بدتر شد و فاشیسم شیعی با ناسیونالیسم افراطی فارسی مخلوط گردید و مردم بلوچ از دو ناحیه قومی و مذهبی هدف حمله قرار گرفتند و یک اقلیت شیعه و فارس که زابلی خوانده می‌شود حاکم بر بلوچستان دارای اکثریت سنی و بلوچ شد و با رساندن گزارش‌های دروغین به تهران، زمینه تهاجم همه‌جانبه تهران علیه بلوچستان را فراهم آورد که با نام جنگ با خوانین و سردارهای مزدور بیگانه و جنگ با توده‌ای و کمونیست و جنگ با مواد مخدر و جنگ با وهابیت و جنگ با تجزیه‌طلب، هزاران فرزند این دیار را به کام مرگ فرستادند و علمای این دیار را ترور کردند و مساجد و مدارس را با اتهام لانه‌های تروریستی و مراکز وهابیت تخریب کردند و دین و مذهب مردم را مورد اهانت قرار دادند و هزاران جنایت دیگر که بیانشان دفتری بزرگ و زمانی دراز می‌طلبد.
این وضعیت بوده که جوانان این دیار را مجبور به مسلح شدن و جنگیدن نموده است و از آغاز انقلاب شومی که شما اکنون رهبری آن را در دست دارید تا کنون، این درگیری بین نظام و مردم بلوچ بوده است، اگر چه برخی اوقات از حجمش کاسته شده است اما مدام این جنگ وجود

داشته است و امروز جنبش مقاومت جندالله توانسته است تمامی نیروهای مقاومت را در کنار هم جمع کند و راه نبرد همه‌جانبه علیه متجاوزان و ستمگران را هموار نماید و اکنون مقاومت در بلوچستان تبدیل به درخت تنومندی شده است که ایران به جای خود، جهان نمی‌تواند آن را نادیده گیرد و به سادگی از کنار آن بگذرد و این فقط به خاطر اخلاص و ایمان مبارزان بلوچستان بوده است و تنها هدف این مبارزات و مقاومت‌ها دفاع از مردم و دین و ناموس مردم بوده است و جز این هیچ هدفی را دنبال نکرده است و نمی‌کند.

از آنجائی که این مقاومت، مردمی است و به هیچ بیگانه‌ای کوچک‌ترین ارتباطی ندارد و هیچ‌کس و قدرتی کوچک‌ترین تأثیری بر تصمیمات گرفته شده در این مقاومت ندارد، من بار دیگر به عنوان رهبر این مقاومت، خواهان حل موضوع از طریق مصالحت و گفتگو هستم، نه از این جهت که ضعیف هستیم یا ترسیده باشیم، بلکه از آن جهت که خواهان خون‌ریزی و کشتار نیستیم، بلکه هدف ما رسیدن به حقوق مشروع ماست و اگر حقوق مشروع ملت بلوچ به این ملت برسد، دیگر نیازی به جنگ نخواهد بود و به همین جهت بوده که ما همیشه و از همان روز اول، خواهان حل مسائل از راه‌های مسالمت‌آمیز بوده‌ایم، اما مسؤولان اطلاعاتی با غرور در برابر ما ایستاده و توجهی به مطالبات مشروع ما نکردند و اعضای جنبش را بدون هیچ جرمی دستگیر و اعدام کردند که در نتیجه، جنبش متوسل به مقابله بالمثل شد و راه جنگ و نبرد مسلحانه را در پیش گرفت.

و امروز جنبش در اوج قدرت قرار دارد و آن‌گونه نیست که فرماندهان سپاه به دربارت گزارش دروغ می‌دهند و جنبش را یک گروه چندنفره می‌خوانند، حقیقت جز این است و امروز جنبش از حمایت تمامی اقشار جامعه بلوچستان برخوردار است و دستگیری‌های گسترده و اعدام‌های فله‌ای نشانگر اوج اقتدار جنبش و ریشه‌دار بودن جنبش و ضعف دستگاه حاکم می‌باشد و گزارش‌های دروغین گذشته ثابت می‌کند که گزارش‌های کنونی هم دروغ هستند، زیرا مزدورانت قبلاً گزارش دادند که ۹۰ درصد جنبش را از بین برده‌اند و گزارش دادند که توان عملیاتی جنبش را از بین برده‌اند و بازوی جنبش را شکستند، اما تاریخ ثابت کرد که فرماندهان سپاه دروغ می‌گفتند و جنبش روز به روز مقتدرتر شد و امروز جنبش تبدیل به بزرگ‌ترین چالش پیش روی نظام شده است و نظام در رویاروئی با جنبش شکست خورده است و عملیات‌های مقتدرانه جنبش در بلوچستان این موضوع را ثابت می‌کند.

و الآن جنبش وارد فاز استشهادی شده است و در یک سال، سه عملیات استشهادی را به اجرا گذاشته است و هیچ قدرتی را توان مقابله با عملیات استشهادی نیست و خود عملیات‌های استشهادی هم پس از عملیات پیشین سرباز، وارد فاز جدیدی شد و آن اینکه دیگر نیازی به فرستادن گروه‌های چریکی و یا حمله به پایگاه‌ها و پاسگاه‌ها و افراد عادی نظامی نیست، بلکه جنبش به این حقیقت پی برد که این نظام، متکی بر چند شخص است و با از بین رفتن این اشخاص، کل نظام دگرگون خواهد شد و جنبش تمام توانش را در این زمینه به کار خواهد برد.

اما قبل از اجرای عملیات بعدی و برای آخرین بار و به عنوان اتمام حجت و جلوگیری از خون‌ریزی و خشونت، جنبش حل مسائل را از طریق گفتگو و مذاکره مطرح می‌کند و من به عنوان رهبر مقاومت، این طرح را با شما که رهبری نظام را در دست دارید در میان می‌گذارم و در راستای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی، با قلبی صادق می‌خواهم مسائل را حل کنم و تا دو هفته دولت را مهلت می‌دهم که راه مذاکره و گفتگو را پیش گیرد و گره این موضوع به دست شماست و شما می‌توانید به عنوان رهبر نظام در این باره تصمیم بگیرید و از ریخته شدن خون‌های بیش‌تر جلوگیری نمائید، اگر چه تجربه نشان داده است که شما جز خشونت به چیزی دیگر نمی‌اندیشید و از اعدام و کشتار و خون‌ریزی و شکنجه لذت می‌برید، اما به عنوان اتمام حجت و برای آخرین بار، از شما می‌خواهم که در سیاست‌های خود در قبال بلوچستان و اهل سنت تجدید نظر کنید و دست از قتل و کشتار و جنایت بردارید، ورنه آتش بلوچستان کاخ‌های مجلل شما را در تهران تبدیل به خاکستر خواهد کرد و اگر تا دو هفته به این پیشنهاد صادقانه ما پاسخ داده نشد، عملیات‌های جنبش با شدت تمام از سرگرفته خواهد شد و مردم ایران و جهان هم بدانند که ما خواهان کشتار و خونریزی و بمب‌گذاری نیستیم و این رژیم است که جنگ را بر ما تحمیل نموده است و ما را چاره‌ای جز دفاع نیست و دفاع، حق مشروع همگان است.

والله علی ما نقول وکیل

عبدالمالک بلوچ

رهبر جنبش مقاومت جندالله

۶۰-۴- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۸۸

«ای یزید! تو را از تخت‌ات به زیر می‌کشیم!»

تو منتظری نیستی که به قدرت «نه» گفت تا انسان بماند و محبوب مردم شد و رفت

ولایت فقیه جامه آلوده‌ای است که حتا اگر خدا به تن کند، هستی کن‌فیکون می‌شود

خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! تو برنده شدی، اکنون دیگر یزید، نفر اول نیست که در عاشورا آدم کشت، تو از او بردی. حالا از خودم ناراضی‌ام که در ۱۷ سالگی با شاه جنگیدم. او وقتی دید مردم او را نمی‌خواهند، کشور را گذاشت و رفت. اما تو ایستاده‌ای تا همه از ایران بروند.
خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! مقاومت کن. بیش‌تر آدم بکش. بیش‌تر تجاوز کن. می‌خواستی احمدی‌نژاد را نجات بدهی، خودت از دست رفتی. می‌خواهی خودت را نجات بدهی، اصل ولایت فقیه را از بین بردی. دست مریزاد. لطفاً باز هم مقاومت کن تا ما باز هم بیش‌تر به دست آوریم.
خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! غرور و نخوت تو را همه می‌دانستند، اما حسادتت را کم‌تر کسی می‌دانست. تو منتظری را کشتی و خودت بر پیکر شهید او بر بلندای دستان مردم حسودی کردی.
خامنه‌ای! ای پست‌تر از شمر! تو منتظری نیستی که به قدرت «نه» گفت تا انسان بماند و محبوب مردم شد و رفت. تو خمینی نیستی که شاه را بیرون کرد و برای چند سال محبوب مردم شد و رفت. تو حتا برای نجات خودت در روز تاسوعا با مزدوران خودت به خانه خمینی حمله کردی. تو حتا شاه نیستی که وقتی دانست مردم او را نمی‌خواهند سلطنت و کشور را گذاشت و رفت تا مردم بدانند روزهای بدتری در انتظار آنهاست. تو فقط یزیدی. چون تنها تو در عاشورا آدم می‌کشی.
خامنه‌ای! ای پست‌تر از خولی! ما تو را به زیر می‌کشیم، با اصل ولایت فقیه‌ات. ولایت فقیه جامه آلوده‌ای است که حتا اگر نعوذ بالله خدا به تن کند، هستی کن‌فیکون می‌شود.
خامنه‌ای! ما تو را به زیر می‌کشیم از تخت حکومت‌ات. نه، ما تو را بالا می‌کشیم از چاه صدامی‌ات و نور به صورتت می‌اندازیم اما نه با چراغ قوه‌ای که در دست یک سرباز آمریکایی است؛ این نور از مشعل یک دانشجوست که تو را از عمق چاه ترس‌ات بیرون کشیده. آن دانشجو اما تو را نمی‌کشد. او تو را در عاشورای بعدی در بین دسته عزاداران حسینی رها می‌کند تا مردم با چشمان حیرت‌زده خود ببینند تنهایی یزید را.
خامنه‌ای! ای یزید! در هفتم و چهلم شهدای عاشورای امسال، تو را از تخت‌ات به زیر می‌کشیم.
خامنه‌ای! ای پست‌تر از پستی...

محسن مخملباف
عاشورای ۱۳۸۸

۶۱-۴- نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۸۸

در مجموعِ مسؤولین دولتی و قوای دیگر، توان و پتانسیل لازم برای حل ریشه‌ای مشکلات حاضر را نمی‌بینیم

بسمه تعالی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی ایران
با سلام و احترام،

جریانات و حوادث بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری، موجب تأسف و نگرانی کلیه علاقه‌مندان به اسلام وایران گشته است. امضاءکنندگان این نامه از اساتید پردیس دانشکده‌های فنی دانشگاه تهران و خود از علاقه‌مندان به انقلاب و میهن بوده و بیش‌تر ایام جوانی خویش را صرف خدمت به تمدن، فرهنگ، دانش و اعتلای این مرز و بوم نموده و بعضی نیز از طلایه‌داران انقلاب اسلامی بوده‌اند. لذا بر اساس فرمایش مولایمان «کُلکم راع و کلکم مسؤول» بر آنان سخت ناگوار است که بنشینند و تماشاگر مصائب و مسائلی باشند که خدای ناکرده ممکن است موجب پرپرشدن غنچه‌های امید این مملکت و بر باد رفتن تمامی فرصت‌ها و زحمات سالیان دراز و رشادت‌ها و مردانگی نسل‌های این مرز و بوم گردد. دلیل اینکه این جمع خدمتگزار، مُصدع اوقات حضرتعالی می‌شود این است که متأسفانه در مجموعِ مسؤولین دولتی و قوای دیگر، توان و پتانسیل لازم برای حل ریشه‌ای مشکلات حاضر را نمی‌بینیم. نیت تمام امضاءکنندگان این نامه چیزی جز اصلاح امور مملکت و دین و دنیای مردم نیست و انتظار داریم که این نامه هم از این منظر نگریسته شود. مطلبی که کام همه دوستداران اسلام و مملکت را تلخ کرده است برخوردهای خشن و فراقانونی، خصوصاً با دانشگاهیان، دانشجویان و فرهیختگان این مرز و بوم است. مسلماً حمله‌های شبانه به خوابگاه، مأمن، مأوا و محل زندگی دانشجوی بی‌پناه و یورش روزانه به آنان در صحن دانشگاه، محل تحصیل علم و پژوهش، نه نشان قدرت و صلابت نظام است و نه ضرب و شتم و زندان دسته‌جمعی آنان زیبنده اسلامیت و جمهوریت نظام. متأسفانه علی‌رغم تأکیدات جنابعالی و تمام قول‌های مسؤولین، آمران و مسببان واقعه هنوز محاکمه و به مردم معرفی نشده‌اند و این دانشجویان هستند که هر روز به بهانه‌ای دستگیر و زندانی می‌شوند و یا مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. حق می‌دهید که برای دانشجویان بسیار سخت است که در چنین شرائط ناگوار، دعوت اساتید به بحث، درس و تحقیق را با طیب خاطر و راحتی اجابت کنند.

سالگرد ۱۶ آذر همه ساله پس از انقلاب در جامعه ما بدون هیچ تنشی برگزار می‌شد. اما امسال چه کسانی و از چه می‌ترسیدند که چنین بر پیکر دانشگاه تاخت و تاز کردند و نمایش فتح صحن آن را غرورآمیز ترسیم نمودند! در روز ۱۶ و ۱۷ آذر امسال چند هزار نفر که برخی از آنها مسلح به سلاح‌های سرد، اسپری گاز فلفل و گاز اشک‌آور بودند به داخل دانشگاه وارد شده و طی دو روز متوالی دانشگاه را، که محیط علم و اندیشه است، به صحنه اغتشاشات و نمایش‌های خود تبدیل نمودند.

هنوز برای ما باور این امر بسیار سخت است که در نظام جمهوری اسلامی ممکن است عده‌ای با عُده و تجهیزات فراوان و با هماهنگی، به داخل دانشگاه لشکرکشی کنند و دو روز متوالی به ضرب و شتم دانشجویان، فرزندان پاک این آب و خاک، تخریب اموال عمومی و توهین به اساتید بپردازند و مهد مهندسی کشور را بی‌حرمت نمایند. متأسفانه که همه اینها به بهانه پاسداری از اسلام و ولایت انجام می‌گیرد و متأسفانه هیچ فرد و نهادی مسؤولیت آن را نمی‌پذیرد.

درخواست ما این است که مسؤولین امر و خصوصاً حضرتعالی ترتیبی اتخاذ فرمائید که خدای ناکرده این حوادث تبدیل به سوژه‌ای در دست رسانه‌های صهیونیستی و معاند نگردد که جمهوری اسلامی را مخالف علم و دانشگاه جلوه دهند، خصوصاً آنکه در این جو نامناسب و غیرشفاف، شایعه تدارک و هماهنگی حضور عناصر غیردانشگاهی و مهاجم در روزهای ۱۶ و ۱۷ آذر ۱۳۸۸ در دانشگاه توسط نهادی منتسب به جنابعالی در همه سطوح دانشگاه پخش شده است.

به گمان امضاءکنندگان این نامه، علاج درد، این است که تمام مقامات و کارگزاران نظام، همه اعضای ملت را جدا از گرایشات سیاسی در عمل به عنوان اعضای یک پیکره ببینند و صدای همه آنان را بشنوند و حقوق ملت را، که مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی است، و آزادی‌های قانونی آنان را به یکسان پاسدار باشند. به اعتقاد ما برخوردهای خشن با جامعه علمی و ادامه بازداشت اهل علم و دانشگاهیان به صلاح مملکت

نیست. بنا بر این، از جنابعالی تقاضا داریم دستور فرمائید که صحن مقدس دانشگاه از تمامی نیروهای غیردانشگاهی عاری گشته و با عذرخواهی مسؤولین امر و پیگرد قانونی مسببین این غائله‌ها و آزادی همه دستگیرشدگان دانشگاهی، از همه اقشار و گروه‌های دانشجوئی دلجوئی گردد.
امید است که با انجام این اقدامات، پردیس دانشکده‌های فنی دانشگاه تهران که بر اساس معیارهای جهانی در میان دانشگاه‌های برتر دنیا قرار گرفته و بالاترین رتبه در میان دانشگاه‌های کشور را با تکیه بر قدمت، تجربه، نخبگان خود و تلاش‌های مستمر چند ساله اخیر کسب نموده است، به همراه دیگر دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور به رشد بالنده خود ادامه داده و منشأ خدمات بیش‌تر به میهن اسلامی گردد.

با تشکر و احترام
جمعی از اساتید پردیس دانشکده‌های فنی
دانشگاه تهران

۱. آرائی، علیرضا؛ استادیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲. آسائی، بهزاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳. ابری‌نیا، کارن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
٤. اسکندری قادی، مرتضی؛ استادیار دانشکده علوم پایه
۵. اشجعی، مهدی؛ استاد دانشکده مهندسی مکانیک
٦. اصل سلیمانی، ابراهیم؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷. افشارنیا، سعید؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸. افضلی کوشا، علی؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۹. باباخانی، علی؛ استادیار دانشکده علوم پایه
۱۰. بدیعی، پیمان؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۱۱. بشارتی گیوی، محمدکاظم؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۱۲. بنی‌هاشمی، محمدعلی؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۱۳. بهمنیار، حسین؛ استاد دانشکده مهندسی شیمی
١٤. پنجه‌شاهی، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۱۵. تابش، مسعود؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
١٦. تقی‌یاره، فتانه؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۱۷. تیمورنژاد، جمال؛ مربی دانشکده مهندسی مکانیک
۱۸. جعفری، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی معدن
۱۹. حائری یزدی، محمدرضا؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲۰. حامدی، محسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲۱. حسین‌زاده، غلامعلی؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۲۲. حقیقی، منوچهر؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۲۳. خدادادی، عباسعلی؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
٢٤. خدایاری، علی‌اصغر؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
۲۵. خسروی، رامتین؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٢٦. خوانساری، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۲۷. دولتشاهی پیروز، محرم؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۲۸. دولتشاهی، بهمن؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر

۲۹. راستگو، عباس؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳۰. رجایی سلماسی، فرزاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۱. رحیمی کیان، اشکان؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۲. رحیمیان، محمد؛ استاد دانشکده مهندسی عمران
۳۳. رحیمیان، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳٤. رمضانی تبار، حیدر؛ مربی دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۵. زهرایی، سید مهدی؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۳٦. ستاره‌دان، سید کمال‌الدین؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۷. سلطانی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳۸. سلطانیان‌زاده، حمید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۹. سیدابراهیمی، سید علی؛ استاد دانشکده مهندسی متالورژی و مواد
٤۰. سیدامامی، کاظم؛ استاد دانشکده مهندسی معدن
٤۱. شکوری گنجوی، حامد؛ استادیار دانشکده مهندسی صنایع
٤۲. شکرچی‌زاده، محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
٤۳. صادقی، کیوان؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
٤٤. صالحی دزفولی، عبدالرحیم؛ مربی دانشکده علوم پایه
٤۵. صدر، افسانه؛ مربی دانشکده مهندسی شیمی
٤٦. فاخر، علی؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
٤۷. فاروق حسینی، سید محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی معدن
٤۸. فتحی‌پور، مرتضی؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٤۹. فرجی دانا، رضا؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۰. فروزنده، بهجت؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۱. فرهنگی، شاهرخ؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۲. فیض دیزجی، احمد؛ دانشیار دانشکده علوم پایه
۵۳. فیض، جواد؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵٤. قادری، سید فرید؛ دانشیار دانشکده مهندسی صنایع
۵۵. قربانیان، سهرابعلی؛ استادیار دانشکده مهندسی شیمی
۵٦. قلندرزاده، عباس؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۵۷. کراچیان، رضا؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۵۸. کهربائیان، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی مکانیک
۵۹. کوثری، فرشاد؛ استاد دانشکده مهندسی مکانیک
٦۰. لاهوتی، فرشاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٦۱. لسانی، حمید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٦۲. لطیفی نمین، منوچهر؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
٦۳. محجوب جهرمی، محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
٦٤. محسنی، حسین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٦۵. محمدی توچایی، سهیل؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
٦٦. محمدی، سیامک؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر

٦٧. مرادی، مجید؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
٦٨. مرتضوی، یدالله؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
٦٩. معصومی، ابوالفضل؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۷۰. معصومی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۱. معظمی، دارا؛ استاد دانشکده علوم پایه
۷۲. منتظری نمین، مسعود؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۷۳. منصف، حسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٧٤. موسوی، مهدی؛ دانشیار دانشکده مهندسی معدن
۷۵. مهاجرزاده، سید شمس‌الدین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٧٦. میرقاسمی، علی‌اصغر؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۷۷. نادر اصفهانی، سعید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۸. نایی، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۷۹. نجار اعرابی، بابک؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۰. نوابی شیرازی، زین‌العابدین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۱. نوع‌پرست، محمد؛ استاد دانشکده مهندسی معدن
۸۲. نیایش، کاوه؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۳. نیلی احمدآبادی، مجید؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
٨٤. نیلی احمدآبادی، محمود؛ استاد دانشکده مهندسی متالورژی و مواد
۸۵. وهابی، سید شمس‌الدین؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
٨٦. یاوری شهرضا، مهدی؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
۸۷. یزدانی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۸. یوسفی کما، عقیل؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک

۶۲-۴- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸

«سخنی با صاحب روزنامه *کیهان*»

تبدیل ولایت به نفرت، پروژه بزرگی بوده است که روزنامه *کیهان*، در این سال‌ها این مأموریت را به خوبی انجام داده است

«دور فلکی یک‌سره بر منهج عدل است
خوش باش که ظالم نبرَد راه به منزل» (حافظ)

منظورم از صاحب روزنامه *کیهان*، آیت‌الله خامنه‌ای است.

دیری نخواهد گذشت که آیت‌الله خامنه‌ای درمی‌یابد که حسین شریعتمداری نماینده ایشان، مثل سعید مرتضوی، ضربه‌ای کاری به ولایت ایشان زده است. تبدیل ولایت به نفرت، پروژه بزرگی بوده است که روزنامه *کیهان*، در این سال‌ها این مأموریت را به خوبی انجام داده است. سال‌ها پیش برای شرکت در اجلاس شورای ملی فلسطین به الجزایر رفته بودم. شبی ابو ایاد ما را به محل اقامتش، که ویلایی در نزدیکی قصر کنفرانس‌ها در الجزیره بود، دعوت کرد؛ صحبت به طول انجامید؛ ۲۹ سال پیش بود؛ انگار همین دیشب بود؛ ابو ایاد هوشمند و به تعبیر اریک رولو در درونش یک نویسنده بزرگ زندانی شده بود و فریاد می‌زد... گفت: در انقلاب اسلامی مراقب افراطی‌ها باشید؛ افراطی‌ها را ما در انقلاب فلسطین تجربه کردیم یا احمق بودند و یا خائن....
در این که حسین شریعتمداری افراطی است، تردیدی نیست؛ حتا دکتر علی مطهری پیشنهاد کرده است ایشان مدتی به جای خوش آب و هوایی برای استراحت بروند تا بلکه این ذهن آشفته و این قلم و زبان خونچکان، اندکی آرام گیرد...
به نظرم لازم است آیت‌الله خامنه‌ای دستور دهند گزارشی درباره *کیهان* برای ایشان فراهم شود. در هر صورت، در این باره سبب، اقوی از مباشر است و این روزنامه به عنوان کارنامه و کتاب آیت‌الله خامنه‌ای تلقی خواهد شد، کتابی که در فردای قیامت، به قول حافظ: «گر بود فردایی»، باید پاسخ‌گوی آن باشند.
نکته‌ای که بهانه نوشتن این یادداشت شد، این است که *کیهان* بارها در این سال‌ها نوشته است که من به انگلستان پناهنده شده‌ام؛ در سرمقاله‌ها، در ستون یادداشت خوانندگان، و تازگی آقای شریعتمداری در مناظره تلویزیونی با آقای کواکبیان همین ادعا را مطرح کرده است؛ تکرار یک مطلب هم وقتی در طول سالیان انجام شد، لابد در اذهان مردم تأثیر می‌گذارد.
جهت اطلاع آیت‌الله خامنه‌ای عرض می‌کنم که من پناهنده نشده‌ام و هیچ‌گاه به هیچ کشوری پناهنده نخواهم شد؛ هیچ‌گاه در عمرم گذرنامه دیگری نخواهم داشت. صد البته من درباره هموطنانی که به هر دلیل پناهنده می‌شوند و رنج‌ها و دشواری‌های کسب پناهندگی را تحمل می‌کنند، داوری نمی‌کنم. هر ساله ده‌ها هزار نفر از مردم افغانستان و عراق و ایران و ترکیه و پاکستان و زیمبابوه و کنگو و سریلانکا به انگلستان پناهنده می‌شوند که داستانی است پرحسرت و پر آب چشم.....
برای کارهای کنسولی مثل تجدید گذرنامه و شرکت در انتخابات در کنسولگری جمهوری اسلامی در لندن رفته‌ام و حتماً تمامی صفحات گذرنامه سابق و فعلی من کپی‌برداری شده است. مشخص است که من از ویزای اقامت موقت استفاده می‌کنم. آیت‌الله خامنه‌ای دستور دهند همین مورد بررسی شود، که من پناهنده شده‌ام یا نه؛ اگر دیدند که سخن نماینده ایشان در روزنامه *کیهان* و نیز در سیمای جمهوری اسلامی ایران افتراست، دستور دهند این موضوع از طریق خود آقای شریعتمداری تکذیب شود. در روزنامه *کیهان* و سیمای ولایت اعلام شود که پناهندگی اینجانب افتراست، البته لابد فردایی هم هست و خدایی و «دور فلکی که یک‌سره بر منهج عدل است».

۶۳-۴- نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸

علی و *نهج‌البلاغه* او به کنار، دست‌کم معاویه‌وار، شامِ خود را تدبیر کنید

من منتقد ریشه‌ای حکومت شما و ایدئولوژی اسلامی هستم

آقای سید علی خامنه‌ای
«و لقد آتوا علی القریة التی أمطرت مطرَ السوء» (قرآن، سوره فرقان، آیه ٤٠)

پدر من، محمدتقی خلجی، روز سه‌شنبه گذشته در خانه‌اش در قم بازداشت شده است. مأموران وزارت اطلاعات نه تنها یادداشت‌ها، نوارها و کامپیوتر او که حتا پاسپورت همه اعضای خانواده از جمله، دختر پانزده‌ساله مرا، برده‌اند و آنها را از حقِ شهروندی آزادی مسافرت محروم کرده‌اند. پدر من، روحانی سرشناسی است که سابقه انقلابی و زندان در دوران پهلوی دارد و از شاگردان استادان درگذشته‌ای چون مرتضی مطهری و حسینعلی منتظری است. او نزد مراجع تقلید کنونی مانند آقایان وحید خراسانی، شبیری، مکارم شیرازی، نوری همدانی و موسوی اردبیلی نیز شناخته‌شده است. تنها فعالیت اجتماعی وی نیز سخنرانی بوده است. او هرگز در سخنرانی‌های خود نام شما را بی‌احترام نبرده و آشکارا از جمهوری اسلامی دفاع کرده، خود را یکی از تلاش‌گران برای استقرار آن می‌داند. اگر انتقادی نیز بر زبان او رفته، یک‌سره در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی بوده است. گفتن ندارد که او نیز مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر از وضع سیاسی کشور خرسند نیست و خواهان خروج مسالمت‌آمیز از بحران است.

شما بارها حکومت عدل علی، را الگوی زمام‌داری خود فرا نموده‌اید. امام نخست شیعیان در نامه سی و یکم نهج‌البلاغه می‌گوید: «میان خود و دیگران، خویش را عیار سنج بینگار. برای دیگران آن بپسند که برای خود می‌پسندی و برای دیگران آن روا مدار که خود برنمی‌تابی. ستم مکن؛ چنان که ستم کردن بر خود را خوش نداری و نیکی کن؛ چنان که می‌خواهی دیگران با تو چنین کنند. همان‌گونه که خوشنودی خود از مردم را طلب می‌کنی، خوشنودی مردم از خود را نیز بخواه.»

شما در مقام والی اسلامی رفتاری در پیش گرفته‌اید که با این سخن علی سازگار نیست. شما که خواهان بازگشت به الگوی حکومت پیامبر اسلام و امام شیعیان هستید، افراد را در پیشه‌ها و پایه‌های گوناگون به دلیل ابراز نظر سیاسی به زندان‌های مخوف و سلول‌های انفرادی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا و احکام قضائی جائرانه گرفتار می‌کنید؛ در حالی که دست‌کم، در شناخت من از سنت اسلامی، نه پیامبر زندانی سیاسی داشته و نه صحابه او که به قدرت رسیدند. علی در مقام خلیفه مسلمین با یک مسیحی بر سر زره خود به قاضی مرافعه می‌برد و قاضی به دلیل فقدان گواه از سوی علی، به نفع مسیحی حکم صادر می‌کند. اما قوه قضائیه، دادگاه ویژه روحانیت، و نهادهای پلیسی و امنیتی تحت نظارت مستقیم شما، نه مستقل هستند که به دلیل ستم عیان شما، داد شهروندان را از شما بستانند، نه حتا به قوانین جمهوری اسلامی یا احکام فقه عمل می‌کنند. ملت ایران از دادگستردن و دادستاندن از شما نومیدند.

هیچ مدرک، شاهد یا بینه‌ای بر نقض قوانین جمهوری اسلامی، که یکی تبلیغ علیه نظام یا توهین به رهبری است، علیه پدر من وجود ندارد. پدر من را تحت فشار قرار داده و به زیر بازجویی گرفته‌اند، بدون اینکه دلیل موجه شرعی یا قانونی برای آن وجود داشته باشد. رسانه‌های جهان خبر بازداشت پدرم را منتشر کرده‌اند، اما رسانه‌های تحت امر شما چون نمی‌توانند اتهامی علیه او مطرح کنند، هنوز خاموش‌اند. مادر بیمار و برادران جوان من با مراجعه پی در پی به زندان‌های شما در قم و نیز اداره اطلاعات و دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت، هنوز هیچ خبری از او نگرفته‌اند که پدر کجاست و چرا در بند است.

اکنون به استعاره قرآن، بر شهر ما «باران بد» می‌بارد. سال‌هاست که بدن روحانیان و خانواده‌های آنان زیر سایه نهادهای ستم‌گستر و رعب‌پرور شما می‌لرزد. سال‌های زندان خود را پیش از انقلاب به یاد می‌آورید؟ جمله‌های *نهج‌البلاغه* را چطور؟ تصور کنید پدر زاهد و وارسته مرا را در تنگنای سلول انفرادی که این شب‌ها، پیش و پس از بازجویی، قرآن تلاوت می‌کند. تصور کنید خانواده مرا که شام و سحر همان نیایش‌هایی را می‌خوانند که خانواده شما وقتی در بند بودید. از جور شما به که شکایت بریم؟

می‌دانم که پدرم راضی نخواهد بود – اگر حتا من راضی شوم – از شما چیزی بخواهم. هنگامی که بسیاری از روحانیان در شعله‌های تاریک ولع قدرت می‌سوختند و از باریک‌راهی برای رسیدن به مقامی نمی‌گذشتند، عزت نفس پدرم موجب شد در سی سال پس از انقلاب نه خود را آلوده مقام و پول کند نه هدایای شما را به وسیله احمد مروی، از مقربان و اعضای دفتر شما، بپذیرد. شما ممکن است سخنرانی‌های نجیبانه اما منتقدانه پدرم را برنتابید، ولی روحانیان بلندپایه در قم پدرم را مدافع سرسخت جمهوری اسلامی و از انقلابی‌های «السابقون السابقون» می‌دانند. پدرم بر سر حرمت آیت‌الله خمینی آشکارا در جلسه‌ای با سید محمود هاشمی شاهرودی – که هنوز برکشیده شما نشده بود و نام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را به درشتی و زشتی می‌برد – جدلی تلخ کرد. آن زمان که محمدتقی مصباح یزدی رفتن طلبه‌ها را به جبهه جنگ ایران و عراق «القاء در تهلکه» و خودکشی می‌دانست، پدرم به جبهه می‌رفت و رزمندگان را نیرو و روحیه می‌داد. پسر برادرش، هجده‌ساله، روی مین سوخت و تفتید. مادر بیمارم داغ دو برادر شهید بر دل گرفت که از یکی تنها پس از سال‌ها دو تکه استخوان برگشت. فکر نمی‌کنید، علما و فضلای قم چه خواهند گفت؟ به جامه ژنده عدالت شما با چه چشمی خیره خواهند شد؟ چرا روز به روز، پله پله، از نردبان عدالت پایین‌تر می‌آیید؟ فرض کنید پدرم در سخنرانی خود در تهران گفته باشد که در حکومت عدل علی نه کهریزک بود نه اوین. باید او را به اوین برد؟ با دیگرانی که نهان و پیدا همین می‌گویند و می‌اندیشند چه خواهید کرد؟ گمان دارید حوزه علمیه را با اداره آمار، دادگاه ویژه روحانیت و تیپ هشتاد و سه امام صادق تا کی و با چه هزینه‌ای می‌توان ارعاب کرد و ترس‌خورده نگاه داشت؟ شما نه تنها از تصویر خود در میان مردم عادی که از چهره برجامانده‌تان در میان روحانیان، غافل‌اید. اخلاق و قانون به کنار، آیا این با زیرکی سیاست‌مداری و کشورداری سازگار است؟ علی و *نهج‌البلاغه* او به کنار، دست‌کم معاویه‌وار، شامِ خود را تدبیر کنید.

البته روحانیت و مرجعیت نیز در این میان مسؤول و مقصر است. اگر روزی که با آن خشونت به آیت‌الله منتظری و خانه و خانواده او حمله بردند، علما و فضلا سکوت نمی‌کردند و سیاه‌پوش در خانه خود بست می‌نشستند، امروزه جامعه مدرسینِ شما دلیری نصب و عزل مرجع نمی‌یافت. یک‌یک به سراغ روحانیان برجسته رفتند و جدا از تطمیع‌شدگان، تهدیدشدگان را به چاه خاموشی انداختند. اکنون باز هم صدایی از استقلال و هویت صنفی روحانیت برنمی‌خیزد و قربانی بالفعل در میان تماشای ساکت و بهت‌زده و هراسیده قربانیان بالقوه، در چنگال مأموران شما فشرده می‌شود.

ببینید با روحانیت چه کرده‌اید، اسلام که جای خود دارد. و راستی اگر نهاد روحانیت این اندازه زیر سلطه و ارعاب شما باشد، روحانی بودن خود شما چه معنا و ارزشی دارد؟ چه کسی با چه امیدی باید به حوزه علمیه برود و طلبه‌وار درس بخواند؟ فقیه و خطیب بشود که چه بشود؟ شما همه روحانیان را آخوند درباری خود می‌پسندید. شما با بدعت‌های سوء نظری و عملی خود باب اجتهاد را کاملاً مسدود کرده‌اید. اجتهاد که به معنای استنباط شخصی از متون دینی است با حاکم شرعی مانند شما چه معنا دارد؟ وقتی روحانیِ سالوس‌باز شما در تلویزیون شما می‌گوید «هر کس ولایت فقیه را تشریفاتی بداند، کافر و مشرک است»، واقعاً فکر می‌کنید دیگر، فقه، خواندن و آموختن هم دارد؟ دیگران فکر نکنند، چون شما به جای همه فکر می‌کنید؟

احتمال می‌دهم که مرا می‌شناسید و بارها هم سخن مرا خوانده و شنیده‌اید و تصویر مرا از رسانه‌های غربی دیده‌اید. من منتقد ریشه‌ای حکومت شما و ایدئولوژی اسلامی هستم. از نظر فکری و سیاسی نیز با پدرم فاصله‌ای عمیق دارم. امیدوارم که در بازجویی‌ها و اتهاماتی که این روزها پدرم را آماج گرفته‌اند، نخواهید از رابطه نسبی ما بهره سیاسی بگیرید.

شما هرکه باشید و هرچه کنید، شهروندان ایرانی منتقد هم همان که بودند خواهند ماند و همان خواهند کرد که تا کنون کرده‌اند. کردار روای شما را می‌ستاییم و رفتار ناحق شما را نکوهش می‌کنیم. ما تنها سخن می‌گوییم و می‌نویسیم و بی‌سلاح و خشونت نقد می‌کنیم. شما اگر راه خشونت را ادامه دهید، ترس بیش‌تری می‌ریزید و بخش‌های خاموش‌تر جامعه را به سخن گفتن و اعتراض بیش‌تر وامی‌دارید.

دین شما برای شما. اما اگر به دنیاتان می‌اندیشید، آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به نقض حقوق بشر در ایران، تنها راه ممکن برای طولانی‌تر کردن عمر زمامداری شما و دوام جمهوری اسلامی است.

مهدی خلجی

واشنگتن، بیست و پنجم دی ماه ۱۳۸۸

۶۴–۴– نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸

سلام آقا!
نامه‌ام از سر درد است که سرگشاده شد. می‌نویسم تا همه فریادم را بشنوند، حتا شده اوباما و سارکوزی و براون، حتا جین شارپ و جرج سوروس هم بشنوند، چاوز تو هم بشنو! نتانیوی جلاد که دوستت ندارم و سید حسن نصرالله که دوستت دارم، شما هم بشنوید! چاره‌ای نیست، بالأخره نامه سرگشاده را همه می‌خوانند. بدانید من برای رهبرم نامه می‌نویسم.

رهبرم سید علی!
مخاطب نامه من شما نیستید، که اگر بودید سرگشاده نمی‌شد، البته من سرباز ولایت نیستم که سرباز برای فرمانده تعیین تکلیف نمی‌کند و اگر هم خواست نامه‌ای به فرمانده‌اش بنویسد سرگشاده نمی‌نویسد، سرباز ولایت، صیاد شیرازی بود که در وصیتنامه‌اش نوشت: «خداوندا! ولی امرت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) زنده، پاینده و موفق بدار.» پسرش می‌گفت تنها سریالی که نگاه می‌کرد «امام علی» بود و اغلب هم موقع تماشا گریه می‌کرد. کاش صیاد الآن بود، می‌دانم شما هم دلتان برایش تنگ شده است؛ صیاد، صیاد دل‌ها بود.
دانشجو هستم، اما الگوی من احمد باطبی نیست که پیراهن خونی دوستش را بالای سرش گرفت تا عکس روی جلد مجله اسپانیایی شود و امروز در آمریکا دارد فکرش را روشن می‌کند و جلوی کنگره آمریکا عکس یادگاری می‌گیرد؛ الگوی من حسین است؛ حسین علَم‌الهدی. همانی که نه با پیراهن خونی دوستش بلکه با پیراهن خونی خودش زیر تانک له شد و صدای شکسته شدن استخوان‌هایش زیر شنی تانک، سندی شد بر خیانت سید ابوالحسن بنی‌صدر. همان حسینی که شما را خیلی دوست داشت و شما هم او را خیلی دوست داشتید؛ در خاطراتش خواندم یک بار به خاطر اینکه شاگردان کلاس نهج‌البلاغه‌اش آماده، سر کلاس حاضر نبودند از غربت سخنان امیرالمؤمنین گریه کرد. آقا جان! درد من هم از این جنس است، درد من این است که امروز همه نامه حضرت به مالک اشتر را می‌خوانند، اما نه برای خود بلکه برای مخاطب؛ کاش آن خطبه‌ای را هم می‌خواندند که حضرت فرموده بود که اگر بیت‌المال کابین زنانتان باشد، پس می‌گیرم. شاید اگر امیرالمؤمنین تبصره‌ای در ادامه باز می‌کرد که این عدالت، مستثنی از کسانی است که بدون نوبت به دیدار علی آمدند و علی برای آنها اختیاراتی داده است که به کسی تا حال نداده است، آن موقع شاید آن را هم می‌خواندند. آقا جان سؤالی داشتم، راستی امیرالمؤمنین کی به مالک نامه نوشت؟ زودتر از سال ۸٤ که نیست؟ همین ۱۳۸٤ شمسی خودمان را می‌گویم، چرا که تا چند سال پیش به جای *نهج‌البلاغه*، لایحه کنوانسیون زنان را برایمان می‌خواندند و کتاب نیچه مقدس‌تر از *نهج‌البلاغه* و حتا قرآن بود، بی‌خیال آقا، می‌روم سر اصل مطلب.
آقا جان! برای اینکه از دست تناقضات دور و برم خلاص شوم، تصمیماتی گرفته‌ام؛ با هیأت امنای محله صحبت کردم، قصد داریم اسم مدرسه‌ای که خواهرم آنجا درس می‌خواند را از «سمیه» به «ندا» تغییر دهیم. آخر اگر سمیه اولین شهید زن اسلام بود، ندا هم اولین شهید! زن راه جنبش سبز بود و اصرار هم داریم حتماً «شهید ندا» باشد نه ندای خالی؛ آخر ممکن است بعضی‌ها، که با قانون دو دو تا چهار تا، تعدادشان کم نیست، ندا را شهید ندانند. با دو تا بسیجی هم صحبت کردیم که شبانه‌روز از تابلوی مدرسه محافظت کنند تا مبادا لباس‌شخصی‌ها تابلو را از جا بکنند. خوب است بهتان بگویم تصمیم گرفته‌ام از این به بعد لباس دوستم را بپوشم تا متهم به لباس‌شخصی نشوم، البته شب‌ها هم دندان‌هایم را با مسواک خواهرم مسواک می‌زنم، می‌ترسم مسواک‌شخصی هم بهم بگویند، بی‌خیال آنفلوانزا. آقا جان! هنوز با شهرداری کار زیاد داریم، با شورای شهر صحبت کردیم اگر قبول کنند می‌خواهیم اسم خیابان «شهید مطهری» را هم به «علی مطهری» تغییر دهیم، چرا که دوران، دوران فرزندسالاری است و البته علی مطهری چون از بصیرت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و اعتقاد دارد انقلاب مخملین توهم است و چنین کاری در دستور کار هیچ‌کس نبود و از آنجایی که تمام این حوادث را زاییده ساعت ۱۰ شب ۱۳ خرداد می‌داند، چنین تصمیمی گرفته‌ایم. با این روشنگری علی آقا آن حرفی که شما روز ۲۹ خرداد زدید که «ایران، گرجستان نیست» هم یک توهم بود. قرار است اسم دبستان سر کوچه‌مان را از «عمار» به «زبیر» تغییر دهیم. زبیر بیچاره خیلی مظلوم است، هر کس کم می‌آورد از آبروی زبیر می‌بخشد. زبیر حیف است، او شمشیر اسلام بود و زمانی که مردم مدینه علی را تنها گذاشتند، او جزء هفت نفری بود که پای بیعت با امیرش ماند، اما آخر عمری کم آورد. حالا حالاها برخی باید بدوند تا به گرد پای زبیر برسند، حیف است زبیر را با برخی هم‌سان بدانیم.

آقا جان!

حرف بسیار است اما گویا قلم هم با برخی تبانی کرده است. درد من به اندازه درد پدرم است. درد من شاید از او هم بیش‌تر است. درد من کسانی‌اند که «أشداء علی الکفار و رحماء بینهم»را «أشداء بینهم و رحماء علی الکفار» تفسیر کرده‌اند. درد من کسانی‌اند که از ۲۱ جلد «*صحیفه*» امام، تنها صفحه ۱۹۹ از جلد آخرش را خوانده‌اند، اما سطر آخر وصیتنامه امام را نخواندند که فرمود: «میزان، حال فعلی افراد است»، تصمیم دارم به دفتر حفظ و نشر بسپارم در ویرایش‌های جدید این سطر را از وصیتنامه امام پاک کند. آن‌موقع تمام مشکلات حل می‌شود، آن‌موقع استوانه‌های نظام هم شب راحت سر بر بالش می‌گذارند. آن‌موقع دوران دکترای مهدی در انگلیس هم عرض یک ترم تمام می‌شود و برمی‌گردد به وطن. سابقه انقلابی لااقل مدرکی برای روشنفکرترین زن ایران شد، این یکی هم رویش، با سابقه پدرش حساب می‌کنیم، خیالی نیست. اما این حرف امام را چه کنیم که «میزان، رأی ملت است»؟ فکر می‌کنم این را هم می‌شود حل کرد. انکار! انکار تنها راه‌حل این مسأله است. چه کسی گفته «میزان، رأی ملت است» نخیر، میزان، رأی ملت نیست، میزان، رأی خواص خیلی بابصیرت است. میزان، رأی برخی شکنجه‌دیدگان دوران طاغوت است نه همه آنها، میزان، رأی مرفهین بی‌درد است، میزان، رأی تهرانی‌ها مخصوصاً شمیراناتی‌ها است، میزان، اصلاً رأی نیست.

میزان، تعداد بیانیه‌هاست، میزان، اردوکشی خیابانی است، میزان، تعداد موتورها و ماشین‌ها و مغازه‌ها و سطل آشغال‌های سوخته است، از این به بعد هر طرف سطل آشغال بیش‌تری بسوزاند برنده انتخابات است، اولویت هم با سطل آشغال‌های میدان انقلاب تا میدان آزادی است.

رهبرم سید علی!

امام فرموده بودند: «انقلاب ما انقلاب مستضعفین و پابرهنه‌گان است»، چه کسی پابرهنه‌تر از دختری که پول ندارد قیطریه پیتزا بخورد روز ۲۵ خرداد می‌آید در میدان انقلاب ساندویچ می‌خورد. چرا نیروی انتظامی او را دستگیر کرد؟ برود آن بچه دهاتی را دستگیر کند که رأیش با این برابری دارد. انقلاب نکردیم که مردم جسارت بکنند و بیایند رأی بر خلاف رأی برخی بدهند، باید جلوی این جسارت‌ها گرفته شود و نیروی انتظامی هم باید از بابت دستگیری چند ساعته آن دختر مستضعف از عموم استوانه‌ها معذرت‌خواهی کند.

اما آقا، من یک مشکلی دارم. احتمالاً معلم اول ابتدایی‌ام به من اشتباه یاد داده است. چندین سال است که انواع کتاب‌های ریاضی عضو دایم و ثابت قفسه کتابخانه‌ام هستند اما هنوز معنای حداکثر و حداقل را نمی‌دانم. شما فرمودید: «سیاست ما جذب حداکثری و دفع حداقلی است»، حداکثر، فاکتور کمّی است یا کیفی؟ تا امروز من خیال می‌کردم کمّی است، اما گویا من خیالاتی شده بودم. برخی می‌گویند «حداکثر» یک واژه کاملاً کیفی است و ممکن است یک انسان اندازه ۲٤ میلیون انسان کیفیت داشته باشد، حتا اندازه ٤۰ میلیون انسان! ۲٤ میلیون را بی‌خیال، همگی بی‌سواد بودند و پاپتی، احمدی‌نژاد با رمالی رأیشان را دزدیده بود، این رأی‌ها که ارزشی ندارند، مهم کسانی هستند که رأی نیاوردند اما در عوض نخبه‌اند، روشنفکرند، بعضی‌هایشان هم از بس روشنفکرند فیوزشان سوخته است و البته روشنفکرتر و مدنی‌تر و خداجوتر از همه کسانی‌اند که سطل آشغال آتش می‌زنند، ماشین و موتور می‌سوزانند، روز شهادت امام حسین هلهله می‌کنند، به نمازگزان حمله می‌کنند و با هر چی دستشان برسد می‌زنند، حتا با اسلحه، آدم از روی پل پایین می‌اندازند. خیلی روشنفکرند، آخر ۵۵ میلیون دلار اوباما که نباید روی زمین بماند.

آقا جان!

کاش آن‌قدر که روضه ندا خواندند یک فاتحه هم نثار آن مادر و دختری می‌کردند که به جرم چادری بودنشان، کشتند. انگار خون ندا رنگین‌تر از آنها بود اما نه سرخ بلکه سبزتر بود، اسمشان را نمی‌دانم، صدا و سیما هم نشانشان نداد، چون بی‌بی‌سی نشانشان نداد. یاد حاج کاظم در [فیلم] «آژانس شیشه‌ای» می‌افتم که می‌گفت: «امنیت ملی من بی‌بی‌سی نیست، امنیت ملی من عباس است». من هم به تقلب از حاج کاظم می‌گویم امنیت ملی من را هم بی‌بی‌سی تعیین نمی‌کند، امنیت ملی من آن مادر و دختری است که به خاطر چادرشان آنها را کشتند. شهید حسن باقری همان غلامحسین افشردی، ژنرال بیست و پنج ساله که معرفتش خیلی سنگین‌تر از معرفت خیلی برخی‌های آن موقع و خیلی برخی‌های این زمان بوده و است، چقدر خوب گفته است که: «بالاتر از سیاهی رنگی هست و آن، رنگ سرخ است که رنگ خون شهید است»، این شهیده‌های گمنام چقدر زیبا این سخن حسن باقری را تفسیر کردند که بالاتر از سیاهی چادرشان، سرخی خونشان است.

رهبرم سید علی!

من بچه تهران نیستم، اما شنیدم وضعیت معیشتی مردم آنجا خیلی خراب است، مخصوصاً مردم بی‌بضاعت سعادت‌آباد. مردم آنجا پول برای خرید نان هم ندارند. صف نانوایی‌ها مثل قبل شلوغ نیست، روزها روزه می‌گیرند و شب‌ها از درد گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بندند. یادم باشد این تابستان با بچه‌ها اردوی جهادی برویم سعادت‌آباد، مهم‌تر از روستای قوزلوجه است. خدا وکیلی مردم آنجا نانی برای خوردن داشتند اما وضعیت مردم بالاشهر تهران بدتر است. بالأخره آنها شهروند درجه یک‌اند. آنها ملت!اند. آنها کسانی هستند که کوتاه شدن صف نانوایی‌اشان سند بی‌بدیل تقلب گسترده در انتخابات است، حتا صف نانوایی آنها مهم‌تر از نظام و انقلاب هم هست، نباید کوتاه شود؛ بی‌خیال انقلاب، صف نانوایی را بچسب. مردم درجه یک را داشته باش. غیر از آنها مردمی وجود ندارد و آدم‌هایی که در گوشه‌کنار ایران زندگی می‌کنند مشتی آدم درجه دو هستند که احمدی‌نژاد با رمالی جادویشان کرد و آنها به او رأی دادند، من هم یکی از جادو شدگان، الآن هم نمی‌دانم چرا پشیمان نیستم، هر چند گاهی از دست دکتر هم عصبانی می‌شوم و می‌خواهم برایش نامه بنویسم اما بی‌خیال می‌شوم. اگر به دست خودش می‌رسد می‌نوشتم اما حیف که به دست رئیس دفترش می‌رسد.

رهبر عزیزم!

سرِ گشاده نامه‌ام را جمع می‌کنم، اما بنا به مد روز در نامه‌ها و بیانیه‌ها، در آخر چند پیشنهاد دارم تا از وضعیت موجود خارج شویم:

اول اینکه قانون اساسی را اعلام کنید غیراساسی است تا ما هم با خیال راحت بنشینیم پای لویی جرگه و با حضور نخبگان و عناصر و سرمایه‌ها و استوانه‌ها و برخی‌ها و همه چیزهای انقلاب، مشکل موجود را حکمیت کنیم. البته می‌شود یک دست‌کاری کوچک در قانون اساسی بکنید و در تمام بندها یک تبصره نیم‌سطری برای استوانه‌های نظام و انقلاب و خاندانشان مخصوصاً نورچشمان، مهدی و فائزه، باز کنید. آخر آنها گناه دارند، این مدت خیلی زحمت کشیده‌اند، گناه است ناامیدشان کرد. به قوه قضائیه هم بسپارید به این مهدی گیر ندهد، آن پسر بیچاره دارد در لندن جهاد علمی می‌کند، چه کار به جهادش دارند آخر؟!

دومین پیشنهادم هم این است که بی‌خیال انقلاب شوید. افراد مهم‌اند، الآن که سربازان ولایت برایتان نامه می‌نویسند و ازتان می‌خواهند یک پیام بدهید تا غائله ختم به خیر شود، خب شما هم پیام بدهید، این میان ختم انقلاب را هم می‌گیریم. انقلاب فدای استوانه‌هایش و برخی عناصرش، شما هم بی‌خیال مردم. تظاهرات ۹ دی هم حکومتی بود با ساندیس گولمان زدند، البته ما اینجا ۸ دی تظاهرات کردیم، بزرگ‌ترها می‌گفتند شبیه تظاهرات دوران انقلاب است. جایتان خالی رهبر جان، با دوستانم کلی شعار نوشته بودیم، سربندم هم «لبیک یا خامنه‌ای» بود، اما یک گلایه دارم، به ما ساندیس ندادند، اما ما آمده بودیم و آماده هم بودیم. تظاهرات را هم بی‌خیال؛

اصلاً جذب حداکثری یعنی همین. یعنی جذب چهار، پنج نفری که هنوز به خاطر خیانتشان از ملت معذرت‌خواهی نکردند و گویا تصمیم هم ندارند چنین بکنند، آنها خودشان هم اگر بخواهند از نظام و انقلاب خارج شوند ما نباید بگذاریم، به زور هم که شده باید بمانند، آخر آنها نباشند ایران به لبه پرتگاه می‌رسد! (این جمله را یکی از نخبگان فوق‌العاده بصیر گفته است) «حداقل» هم همان مردم روز ۹ دی هستند. آنها که در برابر استوانه‌ها ارزشی ندارند. یکیش خود من، من که در دوران طاغوت نبودم تا شکنجه شوم. دوران امام هم نبودم نخست‌وزیرش شوم؛ اگر هم بودم خیلی کودک بودم و بدون نوبت به دیدار امام نرفته‌ام و دست‌خطی هم از ایشان ندارم. تنها چیزی که از امام دارم وصیتنامه‌اش است و البته «*صحیفه نور*» را هم امانت گرفته و گاهی می‌خوانم. من که سرمایه نظام نیستم، اصلاً ما نسل سومی‌ها کاره‌ای نیستیم، فردا پس فردا هم همین برخی‌ها مثل اینکه قرار است کشور را اداره کنند. آن یکی نسل‌ها خودشان می‌دانند. اما ما نسل سومی‌ها فدای همان آشیخ اصلاحات. خوب شد یادم افتاد شیخ اصلاحات بیانیه داده است و آمادگی‌اش برای مناظره را اعلام کرده است. آشیخ! اگر صدایم را می‌شنوی اعلام می‌کنم من، یک دانشجوی نسل سومی که از بدی روزگار سابقه انقلابی ندارم و پدرم هم سرمایه انقلاب نیست و تمام سرمایه‌اش مغازه سه در پنجی است که با عمویم شریک است، آماده‌ام با تو در هر موضوعی که کارشناسانت بگویند مناظره کنم، اما پیشنهاد می‌دهم اولین مناظره‌مان در مورد مبانی و اصول انقلاب و اندیشه‌های امام باشد. البته آشیخی که جای پدربزرگ مرحومم هستی! یادت باشد به کارشناسانت بسپاری اخبار را دقیق به اطلاعت برسانند، متن‌هایت را هم خوانا بنویسند، اما خیالت راحت باشد من از شهرام چیزی نمی‌گویم.

رهبرم سید علی، پیشنهاد سومم هم این است که قانون انتخابات را تغییر دهید. از این پس رأی هر بچه تهرانی غیر بالاشهری برابر ۱۰۰ رأی شهرستانی‌های غیرتهرانی؛ و رأی هر بچه تهرانی بالاشهری غیر از شمیرانات، برابر با ۱۰۰۰ رأی بچه دهاتی‌ها غیر از بشاگردی‌ها؛ و رأی هر بچه شمیراناتی برابر با ۱۰۰۰۰ رأی بچه‌های بشاگرد. عدالت یعنی این، با این قانون، دیگر کسی به فکر کودتای مخملی هم نمی‌افتد.(۱)

و آخر نامه‌ام را کاملاً بی‌ربط با متن نامه می‌نویسم، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، خیالی نیست:
«در حفاظت زِ امیرم علی خامنه‌ای
می‌شوم میثم تمار، به دارم بزنید!»

والسلام
بچه مسلمون مدعی، که دغدغه‌هایش بیش از ادعاهایش است.

*** پاورقی ***
۱- مخلص هموطن‌های تهرانیم هستم، این پیشنهاد سوم به این خاطر است که برخی از همون برخی‌ها! معتقد هستند ایران، همان تهران است و ملت هم فقط مردم تهران هستند. در خلق حماسه ۹ دی مگر تهرانی‌ها کم نقشی داشتند؟ خلاصه اینکه سوء برداشت برای هموطنان پایتخت‌نشینم نشود.

۶۵-۴- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحیم
رهبر معظم انقلاب اسلامی

پس از ارسال چندین باره نامه‌های مکرر به جنابعالی و عدم دریافت هیچ پاسخی از آنها و با توجه به حوادث یک سال اخیر کشور و اوضاع بسیار آشفته و اسفناکی که در این مرز و بوم حاکم است، بار دیگر حسب تکلیف مطالبی را به حضور و به صورت سرگشاده معروض و از جنابعالی تقاضا دارم پاسخ لازم را ارائه طریق فرمائید.
شاید این نوشته مورد غضب بسیاری از خودپرستان و وابستگان شرق و غرب و جُهال قرار گیرد! ولی آنچه برای حقیر مهم است، انجام تکلیف است و حمایت یا نکوهش بی‌پایه اهمیتی ندارد و اتفاقاً حقایقی که مورد هجمه جماعت غیر امت وسط قرار نگیرد حقیقت نیست. امروز کشور عزیز ما ایران در میان دو تیغه تحجر و دگراندیشی قرار دارد و در کمال تأسف، حاکمیت این دو پدیده مذموم و غیرشرعی در بخش‌هائی از نظام اسلامی ما رؤیت می‌شود!.
برای پیشنهادهای اصولی، تجزیه و تحلیل واقعی و منطبق بر حقیقت موضوع ضرورت دارد. حکومت جمهوری اسلامی ایران که تا یک سال پیش ادعا می‌شد ام‌القرای جهان اسلام و باثبات‌ترین کشور جهان است و به زودی اداره جهان را عهده‌دار خواهد شد! هم‌اکنون حدود ۸ ماهی هست که با خود درگیر است و توان اصلی کشور برای آرامش‌بخشی و ایجاد امنیت صرف شده است. راستی آیا انتخابات و کاندیداها عامل و باعث این روند هستند؟ آیا ملت ایران قبلاً اطلاعی از وضعیت کشور و مسؤولین خود نداشت؟ آیا استکبار و مزدوران وی فقط در این یک سال به کشور ما حمله‌ور شده‌اند؟ آیا واقعاً آنان آن‌قدر قوی و ما آن‌قدر پوچ هستیم که نمی‌دانستیم؟ آیا اکثریت دانشگاهیان مرتبط با جریانات روشنفکری و تقریباً سکولار منحرفند و یا اکثریت روستائیان سهام عدالت بگیر و دفترچه درمانی بگیر؟... آیا این بن‌بست استراتژیک نیازمند راهگشائی‌ای صریح و شفاف و قاطع و اصولی نیست؟
باور کنید که این برادر کوچک شما تنها و تنها بر اساس تکلیف و درک خود و با ملحوظ قرار دادن پاسخگوئی در پیشگاه باری‌تعالی و شاهد قرار دادن مولای همه ما حضرت حجت(عج) این مطالب را می‌نویسد و البته شرعاً و قانوناً انتظار پاسخگوئی را دارد. نگارنده عمیقاً و با توجه و تمسک آموزه‌های شرع انور و مرحوم امام خمینی و جنابعالی بر این باور است که قاطبه ملت ایران و از اکثر جناح‌های موجود، هدف و سعیشان بر انجام تکلیف و توجه به مسلمانی و ایرانی بودنشان است. گاهی در گروهی مدنیت و در گروهی توجه به اصول اعتقادی ارجحیت دارد که اگرچه در حقیقت این ترجحات ناشی از نقص در فهم دین و طی طریق است، ولی در حالت کلی، نشان دیانت و دلسوزی برای کشور است و به‌حق و انصاف از عالی‌ترین کمالات امام توأمان‌سازی دیانت و مدنیت و روشنفکری عالی در عین دیانت و اصولگرائی مطلق است! همان امری که به‌حق و وضوح در حوزه حاکمیت، از طرف شما مردمسالاری دینی نام گرفته است.
شاید این عریضه تحفه‌ای ناچیز در بسط اتحاد و همدلی باشد. برای همین و به دلیل سعه صدر شما و به دلیل مسؤولیت شما و به دلیل بستن زبان افراط‌گرایان و به دلایل عدیده دیگر، طرف خطاب جنابعالی هستید. ارائه راهکارها در حد فهم ناقص حقیر، متوقف بر تحلیل اوضاع کشور از همان منظر حقیر است:
اوضاع کنونی کشور عزیز ما بر پایه معقولات و خردورزی مورد تأکید شما، از نظر مبانی استراتژیک و شاخص‌های اساسی مورد توجه شرع انور، چندان موجه و مطلوب نیست! اقدام بر اساس دستورات شرع انور در تمام زمینه‌ها اولویت و تکلیف بدون شبهه و مؤکد حکومت اسلامی است. صداقت در گفتار، مبارزه با ظلم و طغیان، رفع منکرات از ظاهر کشور اسلامی، جلوگیری از اسراف در هر زمینه‌ای، پیگیری و اجرای هر پیشنهاد خیر و پیگیری شدید هر تخلف و در یک جمله، قانونمندی محض و قاطعانه و فراگیر تمام ارکان حکومت، حتا شخص رهبری، تکلیف شرع و وظیفه حکومت است و مهم‌تر اینکه حکومت اسلامی در صورت عدول از این اصول، دیگر اسلامی نخواهد بود، حتا اگر عنوان اسلامی بودن را مرتباً تکرار کند. در کمال تأسف، امروز حکومت جمهوری اسلامی ایران در این زمینه‌ها بسیار ضعیف و پر از نقص و ایراد است و تأسف‌بارتر اینکه این بیماری‌ها در درجه اول ناشی از تسامح و سستی و قصور مسؤولین کشور است! حقیر، مجبور به شمارش بخشی از این مصادیق هستم:

دروغگوئی بسیار وقیحانه و مکرر مسؤولین کشور در اکثر رده‌ها به مردم مثلاً: تا به حال در مورد عاملان و کیفیت و... «قتل‌های زنجیره‌ای» ده‌ها گزارش دروغ توسط مسؤولین مربوطه به ملت ایران داده شده است و ملت به عنوان صاحب کشور و نظام واقعیت ماجرا را نمی‌دهد!

در قضیه «قتل زهرا کاظمی» (خبرنگار ایرانی مقیم کانادا) حدود ۷ گزارش متضاد از ۷ مرجع مسؤول و رسمی دولتی صادر شد و باز ملت ایران حقیقت امر را نفهمیدند.

در قضیه «جعل مدرک تحصیلی یکی از وزرای سابق کشور» [کُردان] حداقل ۵ مرجع رسمی ۳ گزارش متضاد تحویل مردم دادند و در کمال تأسف، ۲ مرجع همچنان بر موضع باطل خود اصرار کردند و می‌کنند. در همین مورد، حقیر بر علیه وزیر مذکور به دلیل جعل مدرک و کلاهبرداری چندین ساله از بیت‌المال، اول به رئیس‌جمهور و سپس به رئس قوه قضائیه و در آخر به دفتر شما شکایت کردم و سه بار هم اصرار بر پیگیری شکایت کردم و در کمال تأسف خبری نشد!

هم اکنون تعدادی از نمایندگان و مراجع مسؤول مجلس یکی از معاونین اصلی رئیس‌جمهور [رحیمی] را دارای مدرک جعلی و کلاهبرداری از بیت‌المال می‌دانند و تعدادی از مسؤولین دولتی هم به شدت این اتهام را دروغ می‌دانند، طبق معمول، بیگانه و غیر مطلع از اصل قضیه، ملت ایران است

دروغگوئی فاحش در مورد انواع آمار و ارقام فعالیت‌های دولت‌های فعلی و قبلی به طور مکرر و توسط بسیاری از وزرا و نمایندگان که به لحاظ گستردگی، فقط عناوین آن را متذکر می‌شوم: میزان نرخ تورم، تولید فولاد و آلومینیوم و قیمت مسکن و...

دروغگوئی آشکار ۳ معاون رئیس‌جمهور فعلی در ظرف یک هفته پس از ارسال نامه جنابعالی به رئیس‌جمهور در مورد عدم به کارگیری فردی خاص [رحیم‌مشائی] در مشاغل حساس در خصوص واقعیت نداشتن نامه و....

شاید نزدیک‌ترین مصداق، مربوط به فعال بودن یا نبودن «راه‌آهن مسیر شیراز – اصفهان» باشد. در حالی که این پروژه در ایام انتخابات افتتاح شد، مورد انکار عده‌ای قرار گرفت. اخیراً توسط مسؤولی سابق، ادعای افتتاح نشدن گردید و بلافاصله راه آهن، اعلامیه دایر بودن داد و مردم دائر بودن را تکذیب کردند و خبرگزاری‌هائی به صورت مستند اثبات عدم دایری کردند و یکی از مسؤولین طرفدار دولت در قم ادعا کرد که این خط دایر است و اینان وقیحانه دروغ می‌گویند! و باز در این عصر گستردگی ارتباطات، ملت ایران نمی‌دانند که این خط دایر است یا نه!

۶۶-۴- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸

«سربداران ویرانه دروغ»

امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که به دار شدند تا مردمان با ترس، از حق خود دست بردارند

امروز دو تن بی‌گناه [محمدرضا علی‌زمانی و آرش رحمانی‌پور] بر دار شدند، سربدارانی که به دار شدند تا مردمان با ترس، از حق خود دست بردارند. شاید کسانی را ترس بر جان نشسته باشد، که ترس، اسلحه جبار است در هنگامه دروغ. امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که تنها جرم‌شان این بود که باید کشته می‌شدند تا مردمان حق خویش را از یاد ببرند. و این اتفاق افتاد در دورانی که حاکمی ادعای عدل می‌کرد و قاضی قسم به خدای خورده بود و امیری امارت می‌کرد که هاله‌ای از نور بر دور خویش دیده بود و فیلسوفی بر انجمن بزرگان تکیه زده بود که حقیقت از بزرگان آموخته بود.

امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که شاهد دروغ و فریب و نیرنگ حکومتی‌اند که مدعی حقیقت است و گوش جهان را از ادعای عدل و اخلاق کر کرده است. هرگز، هرگز، هرگز، در هیچ دورانی چنین بی‌گناهانی، به این «هیچ جرم» بر دار نشده بودند. و تنها دلیل بر دار شدن آنان همان بود که مردمان از دروغ بترسند. و این یعنی که حاکمی که بر مرکب ظلم سوار بود، سر بلند کرد و چشم در چشمان خدای دوخت و نیزه بر چشمان حقیقت کرد.

آقای خامنه‌ای!

باورم هست که خدایی ناظر بر شماست، و باور نمی‌کنم که خدای را باور داشته باشید که اگر یک لحظه به عدالت الاهی ایمان داشتید، در سرزمینی که حکم‌تان جاری و ساری است این دو تن را چنین ظالمانه بر دار نمی‌کردند، برای ترساندن مردمان. و ما چه بیهده مردمانی خواهیم بود اگر فریاد نکنیم از این ظلمی که بر آن دو تن رفت و اگر بر دیگران رود.

آقای خامنه‌ای!

باورم نمی‌شود اگر چهل سال قبل می‌شنیدید آنچه را که امروز کردید سلطانی، امیری، پادشاهی، فقیهی انجام داده باشد، خود کرده باشید و از خدا آرزوی مرگ نکنید که خدا نکند من به جایی برسم که چنین کاری بکنم. باورم نمی‌شود اگر سی سال قبل شما یا بزرگان دیگر گمان می‌کردند که عاقبت حکومت‌شان به جایی می‌رسد که دو تن را بی‌گناه بر دار می‌کنند تا دیگران را از عدالت‌خواهی بترسانند، مطمئنم اگر آن بزرگان پایان کارشان را چنین می‌دیدند، هزار بار لعن و نفرین می‌کردند دستانی که مشت شد و شعار عدالت و آزادی و جمهوری اسلامی را داد. باورم نمی‌شود اگر بیست سال قبل که هنوز خرقه ولایت را بر دوش نیانداخته بودید، اگر به شما می‌گفتند، برای این خرقه باید جوانی را و جوانانی را بکشید تا دیگران بترسند و حقی را که خدای به آنان داده است، نخواهند. باورم نمی‌شود انسانی باشد، بشود و بتواند خود را شریف و بزرگ و آدم بداند و چنین ظلمی را بر دیگران روا کند.

آقای خامنه‌ای!

به قول شمس تبریزی «عرصه سخن، بس تنگ است» و در این تنگنای سخن، آدمی نمی‌داند چه بگوید و به که قسم‌تان بدهد و ذکر کدام حقیقت را بکند که باب گفتنی و شنیدنی و عرصه حقیقتی با شما گشوده شود. می‌گویند ظلم و جور، گوش و چشم ظالم را چنان می‌بندد که هیچ چیز نمی‌بیند و نمی‌شنود جز قدرت، و هیچ نمی‌خواهد جز اینکه باشد و نفس بکشد و زنده بماند. همین است آن جیفه بی‌مقدار دنیا که آدمی که چنان بود، چنین کوچک و بی‌مقدار شود؟ بگویم شرف؟ می‌گوئید کدام شرف؟ بگویم حقیقت، جز قدرت مگر چیزی می‌بینید؟ بگویم انسانیت، می‌گوئید انسانیت تحفه غرب است! بگویم عدالت، خود می‌دانید که عدالت جز کلامی پوچ در بارگاه‌تان نیست.

آقای خامنه‌ای!

من به حکم سن و سالم دو بار در مقابل چشمانم سقوط دیکتاتوری را دیده بودم که در فاصله‌ای کم‌تر از یک سال از ابرمردی و رهبری معظم و قائد اعظمی به هیچ بدل شد که حتا زمین نیز از جسدش خجالت می‌کشید، اما هرگز گمان نمی‌کردم ظهور و سقوط یک حکومت را به چشم ببینم. در یک سال گذشته بارها چیزهایی نوشته‌ام که وقتی عدالت شما و زبان خودم را می‌بینم، عاقبتی جز مرگ برای خود تصور نمی‌کنم، اما باور کنید، اگر به خاطر همین نوشته زمانی، در گوشه زمینی، هر جا که باشد، بمیرم، تردید نمی‌کنم که به خاطر گفتن حقیقت مرده‌ام و ایمان دارم که چنین مرگی جز افتخار برایم نخواهد بود.

امروز شما ظلم را تمام کردید. ضحاک را به یاد بیاورید، او هر روز جوانانی را می‌کشت تا فقط دو روز بیش‌تر زنده بماند. فکر نمی‌کردم در این روزگار، ضحاکی دیگر را ببینم. آن هم شما که بارها در موردتان چه فکرهای خوبی می‌کردم. امروز به ضرس قاطع به این یقین رسیدم که انسان می‌تواند چنان ذلیل شود که ذلیل‌تر و عاجزتر از او را تصور نتوان کرد. امروز دستگاه عدلیه شما حکم مرگ دو جوان را اجرا کرد تنها برای ترساندن مردم از اینکه حق‌شان را بخواهند و بدانید که خدای به همین دلیل چنان شجاعتی در دل مردم و چنان ترسی در دل دوستان شما خواهد انداخت که این بارگاه و بیدادگاه زودتر از آنکه فکر کنید نابود شود.

آقای خامنه‌ای!

امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند. آنان قربانی دروغ و فریبی شدند که شما آغازش کردید و مشتی اراذل و اوباش و زورگو ادامه‌اش دادند. تمام آنچه به استناد آن، این دو جوان بر دار شدند، دروغ اندر دروغ بود. و تردیدی نیست که می‌دانستید که با این دروغ آنان را می‌کشید و می‌کشند. کشتن روح پدری که وادارش کردید که بر سر مزار فرزندش با شما بیعت کند بس نبود؟ دادن نسبت قتل به پاک‌ترین مردمان توسط یک مشت قاتل و زندانی کردن شوهر و خانواده ندای یک ملت که در خیابان کشته بودید بس نبود، که در کمال رذالت دستگاه ظلم شما، نمایش آن را هم در خیابان بازی کرد؟ این همه دروغ از قول بزرگان این کشور بس نیست؟ این همه زندانی که جز خدمت به مردم جرمی نکردند، بس نیست؟ شما که به قول خودتان مشتی استخوان هستید، چقدر دیگر از این جهان می‌خواهید؟ چقدر آدم باید کشته شوند تا یک موجودی که عقده عظمت دارد، و رذل‌ترین اراذل را بر کشوری حاکم کرده است، دو روز بیش‌تر حکومت کند؟ خنده‌های مصنوعی، گریه‌های دروغین، ناله‌های بیهوده در پیشگاه مردم و خنده‌ها که می‌زنید که یک ماه دیگر هم زنده ماندیم. ملتی را علیل کردید، ملتی را ذلیل کردید، ملتی را به خاک سیاه نشاندید، بس کنید این قصه را.

گفتند که این دو تن که بر دار شدند اعضای انجمن پادشاهی بودند و قصد براندازی داشتند. و تمام دلیل‌تان این است که مجنونی بی‌ادب زمانی مردمان را به شورش می‌خواند و گروهی ساده‌دل نیز باورش کردند. همین است! وقتی دروغ سنت می‌شود، هر کس دکانی می‌گشاید. وزارت اطلاعات‌تان نفوذ کرد و عده‌ای از طرفداران فلان بن فلان را به بازی گرفت و از کسانی که تنها مخالفانی ساده بودند دشمنانی ساخت که در حقیقت شما به آنان این درس را آموخته بودید. مگر نه این است که همین حالا هم دستگاه‌تان مردم را فریب می‌دهد و به هزار زبان به خشونت می‌خواند تا خسته شوند و دست که می‌خواهند به اسلحه ببرند، فورا دستگیرشان می‌کنید و تازه معلوم می‌شود، پشت همه این بازی‌ها، بازی خودتان است. این یک دروغ. دروغی زشت که هیچ انسانی با دشمنش نمی‌کند، چه رسد با ملتش.

گفتند که آنان اغتشاشگر بودند. کدام اغتشاش؟ کدام شورش؟ یکی را ماه فروردین زندانی کرده‌اند و با شکنجه و وعده و فریب از او خواسته‌اند که اعتراف کند که سه ماه بعد از زندانی شدنش اغتشاش به پا کرده است. دروغ زشت‌تر از این! وعده می‌دهید که اگر به جرم ناکرده اعتراف کنی آزادت می‌کنیم، و بعد با همان اعتراف دروغین او را می‌کشید؟ می‌خواستید در آن دادگاهی که آمرش فاسد درآمد و عامل‌اش مفسد، بزرگان کشور را بدنام کنید، با چهار نفر وعده کردید که بیایند علیه خود و دیگران اعتراف کنند. می‌گویند وقتی این بچه‌ها از دادگاه برمی‌گشتند خیال‌شان راحت بود که با آن اعترافات سراسر دروغ رهایشان می‌کنید، اعتراف‌شان را برای دیگران نوشتید و خودشان را هم به دار آویختید. این همان عدالتی است که قاضی‌القضات‌تان را برای اجرایش منصوب کردید؟

هفت ماه است که مردمانی را که در انتخابات رسمی خودتان، از میان نامزدهای تأییدشده خودتان، تحت نظارت خودتان، به کسی که شما دوستش نداشتید، رای دادند و شما علناً تقلب کردید و به امانت مردم خیانت کردید و عدالت را نقض کردید و حالا هر روز کاری می‌کنید که مردم به سوی خشم و خشونت بروند و ما چه ساده‌دلیم که هر روز از مردم می‌خواهیم زیر و روی‌تان را یکی نکنند. کسانی را که نه در انتخابات حضور داشتند، و به خاطر اینکه زندانی بودند می‌توانستند اغتشاش کنند، محکوم می‌کنید به محاربه با نظام، و بی سر و صدا می‌کشید، فقط به خاطر اینکه مردمی که حق‌شان را فریاد می‌کنند، خفه شوند. همین بود آن نظام مشعشعی که هاله نورش قرار بود چشم مسلمین و جهانیان را خیره کند؟

تشکیلاتی دروغ را خودتان ساخته‌اید، عده‌ای از جوانان ساده‌دل مخالف را به آن جذب کردید، به آنان درس خشونت دادید، آنان را از کشور بیرون بردید و در مرز گرفتید، زندانی کردید و وعده دروغ دادید، آنان را به بازی نقشی دروغ در مقابل مردم واداشتید، حالا هم به جرم این همه همراهی اعدام‌شان کردید! یعنی واقعاً به هیچ حقیقتی باور ندارید؟ این همه دروغ و این همه فریب و این همه ساده‌لوحی در دروغ گفتن؟ مشکل این مردم این نیست که باور نمی‌کنند دروغ‌های‌تان را، مشکل‌شان این است که چرا یک ملت را این همه احمق فرض کرده‌اید؟ آن همه مشاوران رنگارنگ چینی و روسی که بلد بودند لااقل خوب دروغ بگویند، جنس بنجل را که از آنان می‌خرید، لااقل مشتی دروغ باورکردنی هم می‌خریدید که مردم این‌قدر احساس حماقت نکنند.

آقای خامنه‌ای!

مطمئنم اگر سی سال قبل خواب می‌دیدید که چنین خواهید کرد، هرگز از خواب بیدار نمی‌شدید. چندی قبل یکی از عزیزترین دوستانم چیزهایی درباره شما گفته بود که به عقل من جور نمی‌آمد، رفاقت‌مان فدای حقیقت شد. چرا که نمی‌خواستم باور کنم مردی که دیکتاتور است، الزاماً فاسد هم هست، می‌خواستم دشمنم همان قدر که واقعیت دارد بد باشد. شما امروز همه چیز را به لجن کشیدید. می‌بینم‌تان که روز به روز کریه‌تر و غیرقابل تحمل‌تر می‌شوید. خنده‌های‌تان که زمانی خنده بود، حالا دیگر انگار ماسک بازی است بر صورتی که می‌خواهد مقتول را قاتل و قاتل را شهید نشان دهد.

از زندان بیرون آمدم، چون می‌خواستم زنده بمانم و ننگی که چون داغ بر پیشانی‌مان خورده است روایت کنم، اما گاهی درد و رنج و دروغ و ننگ، بزرگ‌تر از آن است که بتوانی برای نابودی‌اش زندگی و جهان را تحمل کنی. کاش می‌شد زنده نماند و این همه ظلم و خونریزی و زشتی و پلیدی را ندید. من نمی‌دانم خداوند تا چه زمانی به شما فرصت می‌دهد، بعید می‌دانم این فرصت زیاد باشد. روزی که جسد صدام حسین را دیدم، یادم آمد که «ای کشته که را کشتی، تا کشته شدی زار؟!»

تاریخ‌مان را گوئی که با خون می‌نویسند، ما سبز خواهیم ماند، اما هرگز از یادتان مرواد که هر چه خواهید کشید، از آن چیزی است که کشتید. دنیا مزرعه آخرت‌تان است و آخرت‌تان را در همین روزها خواهید دید.

من مردم ایران را باور نداشتم، تا پیش از این خیزش سبز، امروز و بعد از هفت ماه مبارزه عدالت‌خواهانه ملت بزرگ ایران به آنان ایمان آورده‌ام. بهمن، میقات ماست با شما، روزی که مردم خواهند آمد، و حق شما را کف دست‌تان خواهند گذاشت. آن روز رشیدترین و شجاع‌ترین و پاک‌ترین مردمان را خواهید دید که با قلب‌های سرخ و سرهای سبزشان به جدال با سیاهی‌تان می‌روند. می‌دانید! خداوند ظلم را دوست ندارد، و همین است که هر روز بگذرد، روزگارتان سیاه‌تر و جرم‌تان سنگین‌تر خواهد شد.

۶۷-۴- نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸

برسد به دست جناب آقای خامنه‌ای لطفاً

جناب آقای خامنه‌ای،
جوانی هستم در اواخر دهه سوم زندگی و اوایل دهه چهارم. دوران کودکی من مصادف بود با ریاست جمهوری شما و در تمام دوران نوجوانی و جوانی‌ام تا کنون شما رهبر مملکت بوده‌اید. کوچک‌ترین تصمیم و جهت‌گیری شما بر کل زندگی من تأثیر داشته است. به من حق بدهید که حق دارم برای شما نامه بنویسم و اندکی از وقت شما را بگیرم.
با اینکه کوچک‌ترین تردیدی در تقلب بزرگ انتخاباتی ندارم، اما بگذار فرض کنیم که حرف شما درست باشد و انتخابات در صحت و سلامت برگزار شده است.
باز بیا فرض کنیم که شما به اینترنت دسترسی دارید و اینترنتتان هم فیلتر نیست و اگر هم فیلتر است، همانند ما به انواع و اقسام ترفندهای گذر از فیلترها آگاهی دارید. راستش از صدقه سر کارگزارانتان امروزه جوانان به خاطر گذر کردن از انواع و اقسام فیلترهایی که بر سر راهشان قرار می‌گیرد، همه یک‌پا فیلترشکن شده‌اند. امیدوارم که مشاوران و کارگزارانتان خودشان به عنوان فیلتری برای رسیدن اطلاعات به شما عمل نکنند و این نامه بتواند از خلال فضای مجازی به دست شما برسد.

جناب آقای خامنه‌ای
جوانان و مردم مملکت فقط همانهایی نیستند که شما در تلویزیون می‌بینید و یا هر کجا جلسه دارید و یا حاضر می‌شود به طرفداری از شما شعار می‌دهند. اگر حقیقت را می‌خواهید، فضای مجازی پر شده است از نفرت از شما. و در فضای حقیقی نیز وضع کماکان به همین منوال است، منتها همیشه هستند افرادی که اطراف شما را گرفته باشند و نگذارند که طعم واقعی جامعه را بچشید.
باری، با این دو فرض که یکی دروغ بودن تقلب انتخاباتی و دیگری دسترسی آزاد شما به اطلاعات و رسیدن این نامه به دست شماست، می‌خواهم با شما حرف بزنم.
شما می‌گویید که معترضان هیچ سند و مدرکی برای تقلب در انتخابات ندارند و بدون سند ادعای تقلب می‌کنند. آیا هیچ می‌دانید با این حرف چه اعتراف بزرگی بر علیه خودتان کرده‌اید؟ آیا می‌دانید مشاورانتان چه اعتراف بزرگی را به خورد شما داده‌اند؟
جناب آقای خامنه‌ای چه شده است که مردم ادعای بدون سند را هم بر علیه شما قبول می‌کنند؟ در طول این بیست سال با مردم چه کرده‌اید که امروز مردم به جایی رسیده‌اند که اگر کسی بدون سند هم بگوید که دستگاه شما تقلب کرده است، مردم قبول می‌کنند؟
حتماً می‌خواهید بگویید که این‌گونه نیست. ولی مگر جنابعالی نامه تشکر از مردم و تبریک نفرستادید و همه آن را به منزله تأیید انتخابات دانستند و مردم در ۲۵ خرداد آن‌چنان میلیونی در صحنه حاضر نشدند؟
شنیدم که راهپیمایی نهم دی را اتمام حجت توسط مردم دانستید؟ از شما می‌پرسم که چرا راهپیمایی ۲۵ خرداد از نظر شما اتمام حجت توسط مردم نبود؟
اگر مردم در نهم دی برای محکوم کردن هتک حرمت عاشورا به صحنه آمدند، در ۲۵ خرداد برای اعتراض به تقلب در انتخابات در صحنه حاضر شدند؟ کدام‌یک از این دو انگیزه برای راهپیمایی برای اتمام حجت کردن در زمینه صحت انتخابات به صواب نزدیک‌تر است؟
حتما می‌خواهید بگویید که تعداد مردم در ۲۵ خرداد اندک بود، بسیار خوب، یادم هست که هلی‌کوپتری که احتمالاً توسط مقامات امنیتی آن روز بر فراز تهران به پرواز در آمد، حتما از آن راهپیمایی فیلم تهیه کرده است. از کارگزارانتان بخواهید که آن فیلم را برایتان نشان دهند تا بدانید که مردم اندک بودند یا نه؟
اگر مشاورانتان به شما می‌گویند که اعتراضات فروکش کرده و مردم به خانه‌هایشان برگشته‌اند، باور نکنید. خیلی ساده است، کافی است که از مقامات امنیتی بخواهید که به معترضان اجازه یک راهپیمایی در اعتراض به نتیجه انتخابات داده شود و آن وقت خواهید دید که اوضاع چگونه است. اگر تعداد راهپیمایی‌کنندگان کم بود که فیلم آن را بگیرید و به معترضان از طریق چندین شبکه تلویزیونی که در اختیار شماست نشان دهید

و آنها هم اگر متوجه کم بودن تعدادشان شوند دیگر حرفی برای گفتن نخواهند داشت. راستی می‌دانی کارگزاران امنیتی دستگاه شما چگونه می‌خواهند نشان دهند که تعداد معترضان اندک است؟ انواع و اقسام تهدیدها را می‌کنند، به زندان می‌اندازند، شکنجه می‌کنند، با باتوم و گاز اشک‌آور به معترضان حمله می‌کنند، و آنوقت به شما می‌گویند که معترضی وجود ندارد. راستی هیچ می‌دانی که در حمایت از آن جوانی که در دانشگاه شریف به شما گفت که چرا از شما انتقاد نمی‌شود چه فضایی بر جامعه جوان دانشجویی رفت؟ اگر خبر ندارید، بدانید که حتماً فیلتر هستید و فیلتری که بر شما هست از ما نیز بدتر است.

می‌گویند شما نائب امام زمان هستید. به این سؤال چگونه در محضر امام زمان جواب می‌دهید که چرا مردم باید ادعای تقلب بدون سند را بر علیه نائب امام زمان قبول کنند؟ آن هم نه مردم هر جایی؟ مردم مسلمان و شیعه ایران و در همین تهران که ام‌القرای جهان اسلام می‌خوانی‌اش. چه کرده‌ای با مردم؟

می‌گویی دشمن طراحی کرده و در حال کشیدن نقشه برای نابودی ماست. می‌گویی جنگ، جنگ نرم است. باشد حرفت قبول. ولی مگر دشمن در جنگ نرم غیر از اینترنت و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینگونه چیزها، چیزهای دیگری دارد؟

تمام این امکانات به راحتی در اختیار دستگاه شما نیز هست. آیا چندین شبکه تلویزیونی و ماهواره‌ای در اختیار حکومت نیست؟ آیا صدها روزنامه و مجله و شبنامه و هفته‌نامه و... در اختیار حکومت نیست؟ آیا اینترنت در اختیار حکومت نیست، تازه بدون فیلتر؟ آیا خطیبان نماز جمعه که هر جمعه در حال تبلیغ حسنات حکومت هستند، در اختیار حکومت نیست؟ آیا صدها مرکز تبلیغاتی نظیر سازمان تبلیغات اسلامی، ستاد اقامه نماز و... در اختیار حکومت نیست؟ آیا آموزش و پرورش و آموزش عالی که مسؤول تربیت نسل جوان مملکت است در اختیار حکومت نیست؟ آیا حوزه علمیه و مناسبت‌های مذهبی مثل محرم و صفر در اختیار حکومت نیستند؟ آیا تهیه و تدوین کتب درسی و مخصوصاً کتب تعلیمات اسلامی که رتبه‌های زیر ۱۰۰۰۰ کنکور برای تست زدن همه آن کتاب‌ها را از حفظ هستند در اختیار حکومت نیست؟ این لیست البته خیلی طولانی‌تر از اینهاست.

حال با تمام این امکاناتی که در اختیار حکومت است، اینکه قبول کنیم در این جنگ نرم دشمن پیروز شده است، جز اعتراف به ناکارآمدی خود، چیز دیگری می‌تواند باشد؟ حتا اذعان به اینکه دشمن می‌تواند از این طریق به ما ضربه بزند خود نیز اعتراف به عدم کارآمدی است. به علت اینکه امکانات زیادی در اختیار حکومت است. روزی در جمعی، یکی از دوستداران حکومت می‌گفت که اینها همه کار بی‌بی‌سی فارسی است. بر او نهیب زدم که آخر این چه حرفی است؟ حکومتی با این همه ادعا چگونه می‌تواند این حرف را بزند که پس از ۳۰ سال از برقراری حکومت، یک تلویزیون ماهواره‌ای ۸ ساعته، با مخاطبان اندک، در عرض ۸ ماه بتواند این‌چنین از حکومت زیر و رو بکشد و البته ایشان نیز متوجه خبط خود شد.

می‌گویند کاندیداهای معترض به نتیجه انتخابات به آمریکا و اسرائیل وابسته هستند؟ البته این را خود شما به صورت صریح نگفته‌اید، ولی کسانی این حرف‌ها را می‌زنند که انگار سخنگویان شما هستند.

جناب آقای خامنه‌ای،

از زمانی که بنده خودم را شناختم شما رهبر بودید، شاید به جرأت بتوان گفت کلمه غالب در تمام گفتارهایتان دشمن بوده است. تا قبل از این وقتی می‌گفتید دشمن، هیچ وقت فکر نمی‌کردم که این دشمن اینقدر به ما نزدیک شده باشد. اگر حرف این‌گونه سخنگویانتان را قبول کنیم، باز اعتراف به ناکارآمدی است. با فرض صحت این ادعا خوب ببینید که دشمن تا کجا نفوذ کرده است؟ آخر پس شما و کارگزارانتان مگر در خواب بودید که دشمن توانست نیروی خودش را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد بازی حکومت کند. اگر این درست باشد، پس دیگر ما چگونه به شما اعتماد کنیم و مقدراتمان را در دستان شما و کارگزارانتان قرار دهیم؟ از کجا معلوم که در جاهای دیگر این‌قدر مرتکب اشتباهات فاحش نشوید؟

جناب آقای خامنه‌ای،

اگر کارگزاران حکومت و مشاورانتان به شما گفتند که مردم به صحت انتخابات قانع شده‌اند، لطفاً باور نکنید. اصلاً در طول این ۸ ماه در هیچ جایی صدای مخالفان شنیده نشده است. تمام روزنامه‌های غیرحکومتی را بسته‌اند و یا سانسور می‌کنند و اجازه شنیده شدن صدای معترضان را

نمی‌دهند. در طول این ۸ ماه شاید فقط ٤٥ دقیقه دکتر اطاعت در برنامه «رو به فردا» حرف دل معترضان را زد که آن برنامه را هم در زمانی از شب گذاشته بودند که احتمالاً شما خواب باشید و نتوانید ببینید و البته همان برنامه را نیز قطع کردند و با سبک و سیاق سایر برنامه‌ها ادامه‌اش دادند.

جناب آقای خامنه‌ای، شما در دوران مبارزات بر علیه حکومت شاه جزو مبارزان بودید. آیا حال و هوای آن دوران یادتان مانده است؟ آنقدر از آن دوران برای ما فیلم ساختید و روایت کردید و گفتید که حتا اگر شما هم حال و هوای آن دوران یادتان رفته باشد، ما در خاطرمان هست.

یادتان هست که شاه، مبارزان و مخالفان را به زندان می‌انداخت و شکنجه می‌کرد، که خود نیز زندانی شده و طعم شکنجه را کشیده‌ای؟

یادتان هست که شاه شما را وابسته به انگلیس و خارج می‌دانست و شما را به انواع جرم‌ها محکوم می‌کرد؟

یادتان هست که ماموران شاه چگونه با مخالفان و مبارزان رفتار می‌کردند؟

یادتان هست که شاه زمانی گفت مردم بنده صدای اعتراضات شما را شنیدم که دیگر خیلی دیر شده بود؟

یادتان هست که چگونه زندان و شکنجه و کشتار مبارزان، عزم شما را برای مبارزه مستحکم‌تر و نفرت‌تان را از شاه و حکومتش بیش‌تر می‌کرد؟

جناب آقای خامنه‌ای،

اگر خود نمی‌دانید و نمی‌خواهید، نوع رفتار کارگزارانتان دارد در بازی زمانه شما را در همان جایگاهی می‌نشاند که خود بر علیه آن مبارزه کردید. اگر این نامه به دستتان رسید، لطفاً حتا برای چند ثانیه هم که شده سعی کنید از فضای فکری نویسنده نامه به قضایا نگاه کنید. در ضمن هیچ می‌دانی که اگر کارگزارانتان بدانند نویسنده این نامه کیست چه معامله با او خواهند کرد؟

۶۸-۴- نامه سرگشاده فاطمه کروبی به خامنه‌ای، ۲۴ بهمن ۱۳۸۸

تا دیر نشده به داد جوانان بی نام و نشان برسید

بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - مقام معظم رهبری
با سلام و احترام

در ارتباط با راهپیمائی ۲۲ بهمن امسال و حوادث پیرامون آن که شخصاً شاهد بخش کوچکی آز آن بودم و یا فرزندم علی پس از آزادی بیان کرد با در نظر گرفتن خدا، صادقانه و به نیت درمان این غده سرطانی که تمامیت نظام و اسلام را نشانه گرفته است و با این امید که دستور صریح و قاطع جنابعالی به افراد صالح به پاک کردن همیشگی آن منجر شود، نکاتی به استحضار می‌رسانم. اینجانبه از سال ۱۳٤۱ تا ۱۳۵۷ در کنار همسرم در مبارزه علیه رژیم سفاک پهلوی فراز و نشیب‌هائی را پشت سر گذاشتم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به لطف خداوند متعال توفیق یافتم در بنیاد شهید در دوران دفاع مقدس در بخش دارو و درمان به مجروحان وخانواده‌های معزز شهدا خدمت نمایم و مورد تقدیر کتبی امام(ره) قرار گیرم. پس از آن نیز در هر مسؤولیت اجرائی قرار گرفتم و یا نمایندگی مردم در مجلس را بر عهده داشتم، سعی کردم با خدمت به مردم به‌طور عملی از نظام و انقلاب حمایت کنم. همگان می‌دانند که اینجانبه از بدو انقلاب تا کنون نیز همواره از انقلاب، نظام و آرمان‌های امام و شهدا دفاع کرده و می‌کنم. استدعا دارم آنچه که در این نامه به نگارش در آمده را تنها از سر دلسوزی و برای پیشگیری از جنایات آتی علیه فرزندان این سرزمین بدانید، نه برای فرزندم علی که بازداشت او فقط یک نمونه کوچکی است از این دریا. توضیحات زیر تنها در این راستا بیان می‌گردد و لاغیر.
فرزند سوم‌ام علی که در سن ۲ سالگی دستگیری و محکومیت ۵ ساله پدر را در شمیران تجربه کرده بود، در کنار پدرش در راهپیمائی ۲۲ بهمن به رسم همه ساله شرکت کرد. همه گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های هر دو جریان از مردم برای شرکت در این راهپیمائی بزرگ دعوت کردند و از آنان خواستند با پرهیز از افراط‌گرائی و خشونت زبانی و فیزیکی به‌طور آرام شرکت کنند. متأسفانه خشونت‌طلبان که حیات سیاسی و اقتصادی خود را در خشونت و بحران می‌بینند با دستور به پیاده نظام‌های بی‌هویت به همسرم این یار دیرینه امام و مردم یورش بردند که ابعاد آن را همگان می‌دانند. اینجانبه که برای شرکت در راهپیمائی رفته بودم با فاصله‌ای اندک شاهد آنچه گذشت بودم. در همان موقع، علی به جرم نانوشته شرکت و کمک به حفاظت از پدر دستگیر و به مسجد امیرالمؤمنین(ع) برده شد و در خانه خدا این محل امن الاهی در کنار سایر بازداشت‌شدگان کتک خورد و ناسزا شنید.
هنگامی که اسامی بازداشت‌شدگان را یادداشت می‌کردند، اوباش‌هائی که امروز در لباس ضابطان قرار گرفته‌اند به هویت علی پی بردند و پس از ده دقیقه و کسب اجازه از مسوولان ارشد خود، او را از جمع جدا کرده و به‌شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند. این از خدا بی‌خبران مکان امن الاهی را به شکنجه‌گاه فرزندان مردم تبدیل کردند. آنان در کنار ضرب و جرح شدید فیزیکی علی، با به‌کارگیری سخیف‌ترین و زشت‌ترین الفاظ نسبت به فاطمه و مهدی کروبی او را تحت فشار روحی قرار دادند و در قبال اعتراض علی نسبت به آن اهانت‌ها و شکستن حرمت مسجد، نه تنها خشونت فیزیکی و زبانی را افزایش دادند بلکه این مرد ۳۷ ساله را در خانه خدا تهدید به... کردند - مجازات ارتکاب آن فعل در قانون مجازات اسلامی مرگ است. خدا می‌داند این جماعت وقیح با دست بازی که دارند بر سر جوانان کم سن و سال این کشور چه آورده و می‌آورند.
به‌راستی که زبان و قلم از بیان وحشی گری این قوم که این روزها بر فرزندان این مرز و بوم حاکم شده‌اند قاصر و ناتوان است.

دستگیری علی، فتح‌الفتوحات این جماعت بی‌هویت بوده که با افتخار و برای مرعوب کردن سایر بازداشت‌شدگان او را شکنجه می‌کردند. در هنگام انتقال بازداشت‌شدگان، آنان علی را از جمع جدا کرده و به گارد ویژه به سرکردگی افراد فاسدی می‌سپارند که دور جدید شکنجه او آغاز می‌گردد. در هنگام شکنجه از او فیلم گرفته و با افتخار از اینکه فرزند مهدی کروبی در اسارت آنان است با زشت‌ترین الفاظ به مهدی کروبی و خانواده او توهین می‌کنند. هنگامی که دستور انتقال و آزادی علی به پایگاه خیابان شهید مطهری می‌رسد، مأمور شکنجه ضمن اظهار تأسف

می‌گوید اگر ۲٤ ساعت دیگر اینجا بودی جنازه‌ات را تحویل می‌دادم. البته جا دارد از رفتار انسانی افسران پایگاه شهید مطهری و تلاش آنان در جهت درمان علی تشکر شود. برای نجات سایر بازداشت‌شدگان ایشان آمادگی دارند جزئیات بیش‌تر را در اختیار هر مقامی که صلاح بدانید قرار دهند.

این رنجنامه برای علی نیست، زیرا او امروز تحت درمان و در کنار خانواده‌اش است. این نوشته برای آن است که جنابعالی تا دیر نشده به دادخواهی فرزندان بی نام و نشان این کشور به‌ویژه دستگیرشدگان جوان اخیر برسید. پیش از آنکه کامران‌ها و محسن‌های دیگر زیر شکنجه این افراد بی‌مسؤولیت جان دهند و حیثیت این کشور و نظام را به چالشی اساسی بکشانند، تدبیری نمائید. امروز متأسفانه شاهد قوه قضائیه مستقل و مقتدر که بتواند به تظلم‌خواهی مردم رسیدگی کند و یا مجلسی توانمند که بخواهد به حمایت از حقوق مردم مبادرت کند نیستیم، فلذا از حضرتعالی خاضعانه و مصرانه می‌خواهم به داد مردم و ظلمی که بر آنان می‌رود برسید و از مسؤولان قضائی بخواهید که چرا به جنایت آمران و عاملان اصلی جنایات کهریزک و سایر بازداشتگاه‌ها رسیدگی نمی‌کنند که اگر به دستور به‌جای جنابعالی در قبال کهریزک بدرستی عمل کرده بودند، امروز قطعاً شاهد تکرار مجدد آن نبودیم.

۶۹-۴- نامه محمد ابوترابی، از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه، به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸

تاریخ انتشار: ۲۰ دی ۱۳۸۹

در نامه یکی از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه به رهبری فاش شد:
جزییات طرح فرقه مطلقیه در امنیتی کردن فضای جامعه و جنگ روانی

جرس: یکی از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه با ارسال نامه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، ضمن بررسی شرائط پس از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته، نسبت به ظهور فرقه‌ای جدید در میان حامیان نظام هشدار داده است و از رهبری خواسته است که عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرااخلاقی که خود را منتسب به ولایت فقیه معرفی می‌کنند، را بازنگری کند.

منابع خبری جرس، اسناد چهارگانه‌ای حاوی دو نامه با امضای «سید محمد ابوترابی، خاک پای پاسداران انقلاب اسلامی» ارسال کرده‌اند. جرس بعد از تحقیق از صحت این اسناد، طی دو نوبت مبادرت به انتشار آنها می‌کند. در نوبت اول نامه سه صفحه‌ای ابوترابی به رهبر جمهوری اسلامی و ضمیمه ده صفحه‌ای آن با عنوان «سرفصل‌های اجمالی شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی» منتشر می‌شود.

بر اساس گزارش منابع خبری جرس، وی که از فرماندهان ارشد نیروی هوائی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، کاملاً مورد اعتماد فرماندهی کل قوا بوده تا حدی که به خود اجازه داده با کمال ادب به ایشان تذکر دهد. از مفاد نامه مشخص می‌شود که این دومین نامه سردار ابوترابی به آقای خامنه‌ای است، ابوترابی به تلخی از عدم اعتنا به نامه اولش سخن می‌گوید: «برای یک سرباز مقدور نیست دو بار این‌گونه سخن بگوید. برای یک سرباز مقدور نیست دو بار برای دسترسی به فرمانده خود اقدام کند.»

این نامه فاقد تاریخ است. اما از شواهد داخل نامه (از جمله اینکه سردار نقدی فرمانده بسیج است، دو بار اشاره به نشریه همت همه یاران هاشمی، افتتاح تونل توحید) تاریخ تقریبی نامه حوالی اسفند ۱۳۸۸ است. این نامه و پیوست آن حوالی اوائل آذر ۱۳۸۹ در تهران به شکل محدودی منتشر شده است. تحقیات جرس، حکایت از معتبر بودن نامه ۳ صفحه‌ای و پیوست ۱۰ صفحه‌ای آن دارد. نویسنده به شهادت نامه‌اش از دوستداران رهبر جمهوری اسلامی و منتقدان جنبش سبز است که از اعمال خلاف شرع طرفداران افراطی رهبری و هواداران دولت محمود احمدی‌نژاد به به ستوه آمده و از آقای خامنه‌ای تقاضا می‌کند که مانع از اقدامات خلاف شرع و اخلاق و قانون این افراد که از آنها به فرقه مطلقیه یاد می‌کند بشود.

سردار ابوترابی در این نامه ابتدا هفت ویژگی برای فرقه مطلقیه (همان بنیادگراهای شیعه ایرانی) برمی‌شمارد، آنگاه پنج محور از بستر امنیت ملی را با رهبری مرور می‌کند. او با صراحت، رهبری را مقام قانونی قابل تغییر تحت نظارت خبرگان که فاقد هر گونه قداستی است، معرفی می‌کند و از وی می‌خواهد هر که او را فراتر از این توصیف می‌کند، غالی بداند و به سیره ائمه هدی(ع) ایشان را طرد کند.

در این رابطه وی در نامه خود تصریح دارد که شخص ولی فقیه به دلیل وجود مکانیزم جابجایی و تغییر، جزء اصول نظام نبوده و ارکان حقوقی و افراد حقیقی کشور باید این آمادگی را داشته باشند که در مقابل تغییر قانونی ولی فقیه مقاومت و کارشکنی نکنند.

وی همچنین می‌افزاید که هیچ ارگان و فردی حق ندارد آن‌قدر به شخص ولی فقیه قداست و ربانیت بخشد که بررسی عملکرد و احتمالا إعمال قانون، برای کشور غیرممکن یا پرهزینه گردد.

سردار ارشد سپاه بر این باور است که هر گونه دفاع از رهبری، دفاع از فردی قانونی است که با وظایف مشخص برای حفظ و پایداری اصول نظام (آرمان‌ها، منافع و اهداف نظام) مقدس ج.ا.ا. تحت نظارت خبرگان منتخب ملت در حال انجام وظیفه است.

در نامه سردار ابوترابی درخواست شده است که عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرااخلاقی که خود را منتسب به رهبری معرفی می‌کنند، را بازنگری کند که شاید طلیعه‌ای شود برای پیشگیری از ظهور فرقه مطلقیه.

ابوترابی در «جزوه پیوست که نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدید می‌باشد که از مجموعه عملکردها تنظیم شده» بیست و پنج روش جنگ روانی القاءشده به بسیج و سپاه را با دقت ترسیم می‌کند و برای هر کدام یک تا سه مثال ملموس می‌زند. این بیست و پنج تاکتیک جنگ روانی به‌قدری برای مردم ایران آشناست که با خواندن آن، انگار روزشمار دو سال اخیر را مطالعه می‌کنند.

با سردار ابوترابی بعد از ارسال این نامه چه می‌کنند؟ با توجه به سوابق غیرقابل انکار وی، ابوترابی با احترام به مأموریت خارج از کشور اعزام می‌شود تا بیش از این مسأله‌دار نشود! و به توصیه‌هایش هیچ توجهی نمی‌کنند. بعد از آن هم از وی خبری در دست نیست.

در ادامه ابتدا خلاصه نامه و پیوست آن مرور می‌شود، آنگاه متن کامل نامه و پیوست، درج، و سپس اسکن اسناد فوق‌الذکر برای اطلاع خوانندگان منتشر می‌شود.

ویژگی‌های فرقه مطلقیه

سردار ابوترابی در نامه‌اش به رهبری به روند هتاکی به روحانیون و دست‌اندرکاران انقلاب اسلامی پرداخته و تأکید کرده است که گروهی از حامیان نظام، برای از صحنه خارج کردن مسلمانان، از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کنند و آن را مباح می‌دانند.

در این نامه سردار ابوترابی در خصوص ویژگی‌های این فرقه به مجاز دانستن دروغگویی و کتمان حقیقت، حمله به بی‌پناهان برای إعمال رعب، بازرسی منازل و دستگیری و نگهداری بی‌گناهان بدون مجوز قانونی، حمله به بیت علما و مراجع اشاره می‌کند و می‌نویسد: هر کس حتا قدیمی‌ترین یاران نظام و انقلاب اگر فقط کلمه‌ای بر خلاف میلشان به زبان آورد، به لشکر یزید وارد شده و در صف دشمنان، تکفیر می‌گردد.

نفوذ همه‌جانبه فرقه مطلقیه

این سردار سپاه بر این باور است که این گروه هیچ نظارتی را بر خود نمی‌پذیرند و برای پاسخگو نبودن در برابر اعمالشان با لباس شخصی و مردمی به سوی مردم شلیک می‌کنند و آن‌قدر مقید عمل می‌کنند که حتا گلوله‌ای اسراف نشود.

سردار ابوترابی در نامه خود به رهبری جمهوری اسلامی با اشاره به خطر این گروه که در همه نفوذ دارند، می‌نویسد: عناصر این فرقه متأسفانه در ارکان نظام رسوخ کرده و منبر و محراب، روزنامه، تریبون کلاس درس، روابط عمومی، بخشنامه و ابلاغیه در اختیار دارند، به‌خوبی در حال تئوریزه کردن تفکرات خود برای اقشار مختلف خصوصاً قشر جوان انقلاب هستند.

هشدارهای سردار سپاه

این سردار سپاه در نامه هشدارگونه خود پیش‌بینی کرده است که اگر جلوی این گروه گرفته نشود، آنان در آینده تهدیدات بی‌شماری را برای نظام و انقلاب رقم خواهد زد. تهدیداتی که در تحلیل امنیتی بسیار عمیق‌تر و کاری‌تر از همه مزدوران استکبار (منافقین، اشرار، براندازان، بهائیت و...) علیه اصول انقلاب خواهد کرد.

فرمانده ارشد سپاه که خود را از معتقدان به نظام ولایت فقیه و علاقه‌مند به رهبری معرفی می‌کند، بر این باور است که این فرقه جدید در باطن حتا به رهبری هم اعتقادی ندارند و در مباحث خود آن بخش از رهنمودهای رهبری را که با فکر و اندیشه و اهداف آنها جور نیست را به عنوان نظرات مصلحتی شما کنار می‌گذارند.

سردار سپاه با نوشتن این نامه امیدوار است توانسته باشد تکلیف خود را در قبال انقلاب و نظام انجام داده و برای بازداری نامحرمان از تسلط بر ارکان نظام، گامی هرچند کوچک برداشته و در راه ممانعت از توسعه شکاف ملت – حاکمیت، اقدامی کوچک انجام داده باشد.

وی در خاتمه این نامه اظهار امیدواری می‌کند که امید نااهلان در ایجاد انقلابی مردمی با پیروی از الگوی انقلاب امام خمینی(ره) (به‌کارگیری مردم ناراضی و ناامید از اصلاح ساختارها، قوانین و مدیریت‌های بحران‌زا و فسادآلود) به یأس تبدیل شده و با توسعه مبارزه واقعی نظام با فقر و فساد و تبعیض، فرصت خدمت به ملت شریف ایران و مستضعفان جهان بیش از پیش تداوم یابد.

جنگ نرم بسیج در فضای مجازی

در ضمیمه نامه این سردار سپاه، سرفصل‌های شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی به اختصار آورده شده است.

وی تصریح دارد که در این حرکت مجازی که زیر نظر سردار نقدی و نیلی از ریاست جمهوری اداره می‌شود، جوانان اعم از دانش‌آموزان و دانشجویان، هدف اصلی برنامه‌ها معرفی شده‌اند تا از طریق آموزش این افراد، بتوان فضای مناسب برای اهداف این جریان افراطی حامی حکومت فراهم شود.

بر اساس این طرح، در واقع هدف از مجموعه این فعالیت‌ها این است که یک مجموعه مخاطبان جوان و کم‌تحلیل، که قرار است در راستای یک هدف مقدس فعالیت کنند، گاهی با لوازم نامشروع و هدایت‌های غیراخلاقی و توصیه‌هایی که با اصل نظام و انقلاب در تعارض است، به مجموعه‌ای تبدیل شوند که ضد خود عمل می‌کند و هدف مقدس، دستخوش انحراف می‌شود.

القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضا، تخریب و تضعیف خانواده شخصیت‌ها و مرجعیت و علمای قم، تلاش برای القای مظلومیت رهبری انقلاب در قالب خیانت نزدیکان ایشان، بزرگان و خواص، انحراف افکار عمومی و بسترسازی برای محاکمه سران فتنه و حکم اعدام آنها از محورهای اصلی این پروژه برای فضاسازی در کشور می‌باشد.

در بخشی از این طرح، با مباح دانستن دروغ و تهمت و هتاکی آمده است: وقتی آقا می‌گویند: «به رئیس مجمع تشخیص، اهانت نکنید»، ما باید گرا را بگیریم و بفهمیم که آقا دارند دروغ تاکتیکی گفته و برعکس می‌گویند و منظورشان این است از «نکنید»، «بکنید» است.

دروغگویی مباح!

در این طرح، دروغگویی و تکذیب و تخریب شخصیت، تأکید و تصریح شده است و به مخاطبان توصیه شده است که وقتی شما حرفی بزنید که ۵۰ درصدش راست است و مردم دیده و شنیده‌اند، فکر می‌کنند که بقیه‌اش هم همین‌طور بوده و آنها خبر نداشته‌اند، پس باورش می‌کنند، این مسأله خصوصاً در مورد کسانی که بدنام شده‌اند و اسم‌شان در میان مردم بد در رفته، بیش‌تر کارایی دارد؛ کسانی که رئیس‌جمور در مناظره‌هایش پرونده‌هایشان را علنی کرد.

در این طرح، با اشاره به حمایت رهبری از ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، تأکید شده است که هر کس بر خلاف دکتر (احمدی‌نژاد) حرفی بزند و رأی داده باشد، با ولی فقیه تعارض داشته و هر که با ولی فقیه تعارض دارد، با نماینده معصوم در زمان غیبت و در نتیجه با معیار حق و اسلام، تعارض دارد. اگر هم کسی در انتخابات غفلت کرده، اکنون باب توبه باز است و باب توجیه، بسته. چرا که حجت، تمام شده است.

خواص بی‌بصیرت

از منظر این گروه، خواص بی‌بصیرت جبهه باطل عبارتند از: مراجع تقلید، علمای قم و مشهد، مشاوران رهبری، رؤسای سابق قوای سه‌گانه که همراه نشده‌اند، اساتید دانشگاهی که به دکتر احمدی‌نژاد رأی نداده و یا بعداً حمایت نکردند، شخصیت‌های تأثیرگذاری که سکوت کردند، لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»).

القای فضای امنیتی

در خصوص القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضای کشور، این گروه به شایعه چک کردن همه ایمیل‌ها، همه پیامک‌ها، شناسایی همه جنبش سبزی‌ها و کسانی که به غیر از دکتر احمدی‌نژاد رأی داده‌اند و پُر کردن فضای مجازی و اینترنت را، هر روزه با اخباری از دستگیرشدگان جدید و موج جدید زندان و بازجویی (حتی ساختگی و به دروغ) اشاره دارد.

همچنین در بخش دیگری از این طرح، برای انحراف افکار عمومی پیشنهاد شده است که اخبار منتسبان به احمدی‌نژاد که مردم رویشان حساسند (امثال آقایان مشایی و رحیمی و کردان) مطرح نشود و یا سریع رد شود و روی دشمنان حساس شویم، هر گاه هم دیدیم چاره‌ای نیست، قضیه فوتبال و تیم ملی و دعواهای علی دایی و علی کریمی و... را آن‌چنان مطرح کنیم و موج راه بیندازیم تا مسأله خود به خود به حاشیه برود.

محاکمه رهبران جنبش سبز

در خصوص رهبران جنبش سبز، در حامیان افراطی دولت به بسترسازی برای محاکمه آنها تصریح شده و افزوده است: تا زمانی که انقلاب بلایی که سر بنی‌صدر و بازرگان و نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها و منافقین و... آورد را سر امثال آقایان هاشمی و ناطق و کروبی و خاتمی و موسوی، نیاورد، این فتنه خاموش نشده و این اژدها نمرده و هر لحظه دوباره سر، بلند می‌کند.

پرونده‌سازی

یکی دیگر از سیاست‌های این گروه، پرونده‌سازی است، که در این رابطه بر این باورند که باید علیه تمامی حامیان رسمی و غیررسمی آقای موسوی و کروبی پرونده‌هایی آماده داشته باشیم تا هر زمان که هر یک، دستی رو کردند و حرفی زدند و موضعی گرفتند، با آن پرونده‌ها آبرویشان را بریزیم، پرونده‌هایی که مخلوط اطلاعات موثق و ساختگی باشد، کافی است نصف اطلاعات، موثق و با ذکر سند باشد، تا مردم همه آن را باور کنند.

متن کامل نامه و طرح جنگ نرم

متن کامل این نامه و نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدیدِ در دست اجرای حامیان افراطی حکومت که در اختیار جرس قرار گرفته، به شرح زیر است:

***

بسم الله الرحمن الرحیم
حضور ولی امر مسلمین حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

با صلوات بر محمد و آل محمد(ص) و سلام بر ولی معظم انقلاب اسلامی، همچنان‌که مستحضرید، روز افتخارآمیز ۲۲ خرداد ماه سال جاری که یادآور روز جمهوری اسلامی در نخستین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد، با تلاش دشمنان قسم‌خورده انقلاب و جهالت برخی دوستداران و دست‌اندرکاران نظام، به یکی از تلخ‌ترین واقعه‌ها در انقلاب اسلامی مبدل گردید، چنانکه حضرتعالی به حق از آن به عنوان فتنه عمیق یاد کردید. برخی از دوستان که شاهد اعمال و رفتار رسمی و غیررسمی برخی متولیان امر بودند، متأسفانه شاهد اقداماتی شدند که ظهور فرقه‌ای جدید در میان حامیان نظام و انقلاب اسلامی را جلوه‌گر ساخته است، فرقه‌ای که:
– طراحی و سناریوسازی برای هتک حرمت و از صحنه خارج کردن مسلمانان را مباح می‌دانند.
– دروغگویی و کتمان حقیقت را مجاز می‌شمرند و در این عمل، قاضی و حاکم شرع و ولی امر مسلمین برایشان فرقی نمی‌کند.
– حمله به بی‌پناهان را برای إعمال اصل رعب، مباح می‌دانند و در این راه، بچه، پیر، زن محجبه، روحانی و... برایشان فرقی نمی‌کند.
– بازرسی از منازل، دستگیری، نگهداری بی‌گناهان را بدون نظر قاضی، در راستای تفهیم هزینه‌ها به دوست و دشمن جایز می‌شمرند.
– حمله به بیت علما و مراجع را برای خاموش کردن نقدها و بستن راه‌های رسیدگی به جرم‌شان مجاز می‌شمرند.
– هر کس حتا قدیمی‌ترین یاران نظام و انقلاب، اگر فقط کلمه‌ای بر خلاف میلشان به زبان آورد، به لشکر یزید وارد شده و در صف دشمنان تکفیر می‌گردد.
– هیچ نظارتی را برخورد نمی‌پذیرند و برای پاسخگو نبودن در برابر اعمالشان، با لباس شخصی و مردمی به سوی مردم شلیک می‌کنند و آن‌قدر مقید عمل می‌کنند که حتا گلوله‌ای اسراف نشود.
– و...

از آنجا که عناصر این فرقه متأسفانه در ارکان نظام رسوخ کرده و منبر و محراب، روزنامه، تریبون کلاس درس، روابط عمومی، بخشنامه و ابلاغیه در اختیار دارند، به خوبی در حال تئوریزه کردن تفکرات خود برای اقشار مختلف، خصوصاً قشر جوان انقلاب هستند. تفکراتی که اگر امروز با تدبیر امام‌گونه شما و تلاش علمای ربانی جلویش گرفته نشود، در آینده تهدیدات بی‌شماری را برای نظام و انقلاب رقم خواهد زد. تهدیداتی که در تحلیل امنیتی، بسیار عمیق‌تر و کاری‌تر از همه مزدوران استکبار (منافقین، اشرار، براندازان، بهائیت و...) بر علیه اصول انقلاب عمل خواهد کرد.
این سرباز کوچک انقلاب، به دلیل اعتمادی که به رهنمودهای امام راحل(ره) و تدابیر حکیمانه شما دارم و آن را با اعتقادات خود عجین می‌بینم، سال‌هاست در راه پشتیبانی از ولایت فقیه انجام وظیفه می‌نمایم به امید اینکه به این مملکت آسیبی نرسد. زیرا همه دست‌آوردهای شهدا، ایثارگران و امام بزرگوار در سلامت این مُلک و آزادگی مسلمانی این ملت متجلی می‌باشد.

با همه سختی‌هایی که در این راه متحمل شده، اما همیشه شیرینی عمل به وظیفه و تکلیف و روسفیدی در برابر امام و شهدا آرام‌بخش همه آلام بوده و هست. از این رو در راستای پاسداری از حریم و حرمت ولایت فقیه، برخی بسترهای امنیت ملی را حضورتان مرور می‌نمایم:

۱- اصل نظام ولایت فقیه از اصول نظام مقدس ج.ا.ا. است و چون در قانون، لایتغیر است به عنوان اصل، در کنار سایر اصول نظام، طرح گردیده است.

۲- شخص ولی فقیه به دلیل وجود مکانیزم جابجایی و تغییر، جزء اصول نظام نبوده و ارکان حقوقی و افراد حقیقی کشور باید این آمادگی را داشته باشند که در مقابل تغییر قانونی ولی فقیه، مقاومت و کارشکنی نکنند.

۳- هیچ ارگان و فردی حق ندارد آن‌قدر به شخص ولی فقیه قداست و ربانیت بخشد که بررسی عملکرد و احتمالاً إعمال قانون، برای کشور غیرممکن یا پرهزینه گردد.

٤- هرگونه دفاع از شما دفاع از فردی قانونی است که با وظایف مشخص برای حفظ و پایداری اصول نظام (آرمان‌ها، منافع و اهداف نظام) مقدس ج.ا.ا. تحت نظارت خبرگان منتخب ملت در حال انجام وظیفه است.

۵- برخورد با غالیان، سنت معصومین علیهم‌السلام و جانشینان خلف ایشان، علمای بزرگوار شیعه بوده و خواهد بود و پیشگیری از شکل‌گیری فِرَق غالیه برای آنها که چیزی جز زحمت برای مریدانشان نداشته، لازم شمرده شده، چه رسد به آنهایی که در قدرت باشند و از منافع دنیا سرمست در رفاه و امنیت خواهند بود.

از آنجایی که با مرام آزادگی و ذیّ طلبگی شما آشنایی دارم و دغدغه‌های شما برای پرهیز از دنیازدگی و فریفتگی به زرق و برق پست‌ها و شؤونات آن را می‌دانم، لذا به خود اجازه می‌دهم از شما درخواست نمایم یک بار از این منظر، عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرااخلاقی که خود را منتسب به شما معرفی می‌کنند را بازنگری کنید. شاید طلیعه‌ای شود برای پیشگیری از ظهور فرقه مطلقیه.

فرقه‌ای که در باطن حتا به شما هم اعتقادی ندارند و در مباحث خود، آن بخش از رهنمودهای شما که با فکر و اندیشه و اهداف آنها جور نیست را به عنوان نظرات مصلحتی شما کنار می‌گذارند. فرقه‌ای که زنگیان مستی را در اختیار دارند که تیغ‌های تیزی به نام نظام مقدس ج.ا.ا. در کف گرفته‌اند. فرقه‌ای که دائماً خود را در تهدید می‌بینند و برای پوشش اعمال و رفتار غیرقانونی خود، غبار تهدید شدن نظام را به باد می‌دهند تا با ترساندن مسؤولین، اقدامات غیرقانونی آنان نادیده گرفته شود.

ولی امر معظم انقلاب اسلامی،

- برای یک سرباز مقدور نیست دو بار این‌گونه سخن بگوید.
- برای یک سرباز مقدور نیست دو بار برای دسترسی به فرمانده خود اقدام کند.
- برای یک سرباز مقدور نیست بدون پشتیبانی فرمانده‌اش بیش از این در مقابل این سیر انحطاط مقاومت کند.

امید است با بررسی و دقت در عملکردهای اشاره شده در جزوه پیوست، که نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدید می‌باشد که از مجموعه عملکردها تنظیم شده، و دستور بازرسی‌های مورد نیاز، از تداوم این مسیر و تجدید این شیوه غیرحسنه پیشگیری فرمائید. بارها جهت یادآوری زشتی حرکت به این عاملان، با توجه به انتسابشان به اردوگاه ولایت‌مداران، این حدیث گهربار را یادآور می‌شویم که «القبیح لکل أحد قبیح، لک أقبح»، اما هنوز اثری نداشته است و آنها مسرورانه از توفیق، به اقداماتشان ادامه می‌دهند.

موارد فوق با همه ضعف‌هایی که به آن وارد است، از منظر یک سرباز، با نگاه امنیت ملی و امنیت نظام مقدس ج.ا.ا. و امنیت حریم مسلمانان، تنظیم و ارائه گردیده است.

امید است در انجام وظیفه و شناخت تکلیف، موفق بوده و برای بازداری نامحرمان از تسلط بر ارکان نظام، گامی هر چند کوچک برداشته و در راه ممانعت از توسعه شکاف ملت - حاکمیت، اقدامی کوچک انجام داده باشم.

إن‌شاءالله امید نااهلان در ایجاد انقلابی مردمی با پیروی از الگوی انقلاب امام خمینی(ره) (به‌کارگیری مردم ناراضی و ناامید از اصلاح ساختارها، قوانین و مدیریت‌های بحران‌زا و فسادآلود) به یأس تبدیل شده و با توسعه مبارزه واقعی نظام با فقر و فساد و تبعیض، فرصت خدمت به ملت شریف ایران و مستضعفان جهان بیش از پیش تداوم یابد.

با آرزوی سلامتی و دعا برای توفیق روزافزون شما و امید به پایداری نظام مقدس ج.ا.ا.

خاک پای پاسداران انقلاب اسلامی
سید محمد ابوترابی

***

[ضمیمه نامه]

این برنامه توسط دولت ارائه و اجرا شده برای بدنام کردن مخالفین
هو الشاهد
ألا إنّ الشاهد هو الحاکم

سرفصل‌های اجمالی شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی

۱. مخاطبان: عموماً دانشجویان، اقلیتی از دانش‌آموزان، معدودی از فارغ‌التحصیلان و طلاب (جوانان پاک و دغدغه‌مندی که چندان صاحب تحلیل نبوده و به سادگی تحت تأثیر قرار می‌گیرند).

۲. نظام طبقه‌بندی (ساختار درونی): شامل گروه‌های

۲.۱. اتاق فکر
۲.۲. طرح و برنامه‌ریزی
۲.۳. رصد
۲.٤. تولید
۲.۵. نشر و بازنشر

۳. جریان حرکتی و مراحل طی شده

۳.۱. بسترسازی
۳.۱.۱. شناسایی افراد
۳.۱.۲. تأمین سخت‌افزار و نرم‌افزار لازم
۳.۱.۳. تأمین مالی
۳.۱.٤. ایجاد ارتباطات انسانی و تعامل‌های فردی و تشکیلاتی
۳.۲. فضاسازی (جوسازی)
۳،۳. کادرسازی
٤، ۳. توانمندسازی (آموزش)
۳.۵. شایعه‌سازی
۳.٦. پرونده‌سازی

۴. انتساب سازمانی و تشکیلاتی (البته به صورت غیرعلنی و مخفیانه): بسیج (سردار نقدی) + دفتر ریاست جمهوری (آقای نیلی)

نمونه‌هایی از مطالب انحرافی محتوایی:

اهمیت این نمونه‌ها از این باب است که یک مجموعه مخاطبان جوان و کم‌تحلیل، که قرار است در راستای یک هدف مقدس فعالیت کنند، گاهی با لوازم نامشروع و هدایت‌های غیراخلاقی و توصیه‌هایی که با اصل نظام و انقلاب در تعارض است، به مجموعه‌ای تبدیل می‌شوند که ضد خود عمل می‌کند و هدف مقدس، دستخوش انحراف می‌شود.

نمونه‌های مذکور و شواهد مثال، همگی به عنوان مواضع مورد تأیید، در جلسات و از جانب سخنران‌های مدعو و حتا در کلاس‌های آموزشی مطرح شده است:

۱. بعضی‌ها واجب‌الغیبت‌اند؛ توی شرائط جنگ و لازمه جنگ روانی، تخریب است و دروغ در این مقام، مانعی ندارد.

شاهد مثال: از آنجایی که غیبت فاسق و فاجر و مفسد، جایز است، غیبت، تهمت و شایعه‌سازی علیه سران، حامیان، رهبران پشت پرده، همفکران، همراهان و کلیه جریان‌ها و شخصیت‌های حامی فتنه اخیر، جایز، بلکه لازم، است.

۲. بعضی وقت‌ها تکلیف این است که بر خلاف گفته صریح ولیّ حرکت کنیم!

شاهد مثال: شب عاشورا، اباعبدالله(ع) به اصحاب امر کردند که بروید، ولی کسانی که خلاف امر و گفته صریح امام معصوم عمل کرده و ماندند، به تکلیف‌شان درست عمل کردند.

۳. از بی‌ادبی و اهانت، نترسید؛ ما بی‌ادبی را از حضرت عباس(ع) یاد گرفته‌ایم!

شاهد مثال: شب عاشورا شمر به قمر بنی هاشم(ع) امان‌نامه داد و در متن آن «بسم الله» نوشت و سلام کرد؛ آقا نه جواب سلام، که واجب بود، دادند و بعد نامه حاوی بسم الله را پاره کردند و بعد هم به شمر اهانت کردند؛ (پس اهانت و بی‌ادبی به دشمن را ما از حضرت عباس یاد می‌گیریم!)

٤. گاهی ولیّ، دروغ تاکتیکی می‌گوید و به ما خط می‌دهد!

شاهد مثال: وقتی آقا می‌گویند: «به رئیس مجمع تشخیص، اهانت نکنید»، ما باید گرا را بگیریم و بفهمیم که آقا دارند دروغ تاکتیکی گفته و برعکس می‌گویند و منظورشان این است از «نکنید»، «بکنید» است.

۵. آرام شدن فضا به ضرر ماست، فضا را ملتهب کنیم!

شاهد مثال: شایعه‌سازی، گسترش و تشدید بگیر و ببندها در میان مردم، شایعه تشکیل و تشدید فعالیت‌های اطلاعاتی در شناسایی افراد و جریان‌های منتقد و حامیان مردمی جنبش سبز.

٦. تغییر معیار حق و باطل به شخص ریاست جمهوری

شاهد مثال: چون آقا، از دکتر احمدی‌نژاد حمایت کرده و معلوم شد که رأیشان به دکتر بوده است، پس هر کس بر خلاف دکتر حرفی بزند و رأی داده باشد، با ولی فقیه تعارض داشته و هر که با ولی فقیه تعارض دارد، با نماینده معصوم در زمان غیبت و در نتیجه با معیار حق و اسلام، تعارض دارد. اگر هم کسی در انتخابات غفلت کرده، اکنون باب توبه باز است و باب توجیه، بسته، چرا که حجت، تمام شده است.

۷. پیوند زدن ظهور حضرت صاحب الزمان(عج) به دولت فعلی و نتیجه گرفتن اینکه هر انتقاد و کوچک‌ترین عدم همراهی، تأخیر انداختن و مانع ایجاد کردن در مسیر ظهور است.

شاهد مثال: فلان شخصیت (کسانی مثل دکتر علی لاریجانی و نمایندگان غیرهمسو با دولت)، با دکتر احمدی‌نژاد و دولت اسلامی و دولت زمینه‌ساز ظهور، همکاری نمی‌کند، پس دارد در امر ظهور تأخیر می‌اندازد. چنین کسی هر خدمتی هم که بکند، با این خیانتش قابل مقایسه نیست.

۸. از قول شخصیت‌ها نقل دروغ کرده و بعداً تکذیب و شخصیتش را تخریب کنیم.

شاهد مثال: وقتی شما حرفی بزنید که ۵۰ درصدش راست است و مردم دیده و شنیده‌اند، فکر می‌کنند که بقیه‌اش هم همین‌طور بوده و آنها خبر نداشته‌اند، پس باورش می‌کنند، این مسأله خصوصاً در مورد کسانی که بدنام شده‌اند و اسم‌شان در میان مردم بد در رفته، بیش‌تر کارایی دارد؛ کسانی که رئیس‌جمور در مناظره‌هایش پرونده‌هایشان را علنی کرد.

۹. علیه دشمنان و مخالفان، خبر دروغ بگوییم و شایعه درست کنیم؛ مردم که تحقیق نمی‌کنند؛ زبان به زبان نقل می‌کنند و بعد، آن چیزی که همگانی شود را باور می‌کنند.

شاهد مثال: انتساب کارخانه کالا به آقای ناطق؛ ارتباط آقای هاشمی با منافقین و انگلیس، دست کسانی مثل لاریجانی، هاشمی، ناطق، قالیباف، ولایتی و... توی یک کاسه بودن

۱۰. دفع حداکثری و جذب حداقلی: تعمیم و توسعه شدید مصادیق موجود در جبهه باطل (جریان فتنه و جنبش سبز) و تقلیل و محدود کردن افراطی مصادیق موجود در جبهه حق (حامیان دولت دکتر احمدی‌نژاد)

شاهد مثال: تلاش برای اینکه به هر بهانه‌ای افراد و مسؤولان و جریان‌ها را به جبهه باطل انتساب دادن و ملحق کردن.

شاهد مثال ۲: امروز خواص بی‌بصیرت جبهه باطل عبارتند از: مراجع تقلید، علمای قم و مشهد، مشاوران رهبری، رؤسای سابق قوای سه‌گانه که همراه نشده‌اند، اساتید دانشگاهی که به دکتر احمدی‌نژاد رأی نداده و یا بعداً حمایت نکردند، شخصیت‌های تأثیرگذاری که سکوت کردند، لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»)...

۱۱. تلاش برای القای مظلومیت رهبری انقلاب در قالب خیانت نزدیکان ایشان، بزرگان و خواص.

شاهد مثال: استفاده حداکثری از عباراتی مثل: «گرگ در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم!»

۱۲. القای مفهوم فشار از درون و از میان نزدیکان به رهبر انقلاب (و در نتیجه محدودیت‌های ایشان در موضع‌گیری، اعلام نظر صریح، خط‌دهی صحیح... و ثمره عملیاتی این حرف: جلو افتادن از رهبری و افراط و تندروی)

شاهد مثال: امروز بزرگ‌ترین خائنان به انقلاب و نظام و رهبری و ولایت فقیه، نزدیکان ایشانند: کسانی مثل رئیس مجلس خبرگان رهبری، رئیس بازرسی بیت، مشاوران عالی رهبری، اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، باند و طایفه مدعی مبارزات انقلابی (مثل جامعه روحانیون و روحانیت مبارز) و لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»)...

۱۳. القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضا

شاهد مثال۱: شایعه چک کردن همه ایمیل‌ها، همه پیامک‌ها، شناسایی همه جنبش سبزی‌ها و کسانی که به غیر از دکتر احمدی‌نژاد رأی داده‌اند....

شاهد مثال ۲: فضای مجازی و اینترنت را، هر روزه با اخباری از دستگیرشدگان جدید و موج جدید زندان و بازجویی (حتی ساختگی و به دروغ) پر کنید.

۱٤. تخریب و تضعیف مرجعیت و علمای قم

شاهد مثال۱: علمای بی‌بصیرتی مثل آیت‌الله جوادی آملی، همواره برخلاف مسیر انقلاب و خود از گردانندگان ناآگاهانه فتنه بوده و هر وقت قرار شده درخت عمرشان میوه‌ای بدهد، میوه کال و یا گندیده داده است.

شاهد مثال ۲: مملکتی که ولی فقیه دارد، مرجع می‌خواهد چه کار؟ مراجع، جایگاه نظری و عملی ولی فقیه را تضعیف می‌کنند.

شاهد مثال ۳: هم امام از قم و مراجع دل خونی داشتند و هم آقا، بسیاری از برنامه‌های انقلاب، از ابتدا تا کنون، به خاطر قم و مراجع به ثمر نرسیده.

۱۵. تخریب و تضعیف خانواده شخصیت‌ها و بعد انتساب به خودشان

شاهد مثال۱: فرزندان آقایان هاشمی و ناطق و محسن رضایی و... کسانی که عُرضه ندارند فرزندان و خانواده خود را کنترل و مدیریت کنند، چطور می‌توانند به درد نظام و انقلاب بخورند؟

شاهد مثال ۲: حکایت حجت‌الاسلام سید حسن خمینی + پیوند زدن به داستان سید حسین خمینی.

شاهد مثال ۳: تخریب‌های مربوط به دکتر علی مطهری

۱٦. تخریب کلیه رقبای احتمالی و مسؤولین غیرهم‌راستا با رئیس‌جمور

شاهد مثال: باید رقبای احتمالی و مخالفان دکتر را زد و علیه آنها جو راه انداخت و پرونده ساخت. حتا کلیپ طنز و هجو بسازید، بخشی از جمله‌ها و کارهایشان که مردم‌پسند نیست را نقل کنید تا نتوانند پایگاه مردمی پیدا کنند و خطرساز شوند، در رأس آنها باید به لیست «همه یاران هاشمی» که نشریه «همت» چاپ کرد، توجه کنیم.

۱۷. تعمیم‌های ناروا، تمثیل‌های ناصواب و مصادره به مطلوب‌های جهت‌مند

شاهد مثال: دکتر قالیباف به‌جای اینکه جاده ظهور را آسفالت کند، پیاده‌روها را تعمیر می‌کند، به‌جای اینکه در افتتاح پروژه‌ها را به دست امام زمان(عج) بسپارد، افتتاح تونل توحید را همگانی می‌کند. به‌جای اینکه به فکر زیبا کردن نیت و عمل و دین‌داری در شهر باشد، پروژه زیباسازی شهری راه انداخته است، به‌جای آنکه به فکر یکرنگی امت اسلامی باشد، در و دیوار شهر را رنگ می‌کند و...

۱۸. انحراف در مسیر اهداف و اغراض آدم‌ها و القای این که همه این کارها مهندسی‌شده و برنامه دشمنان برون‌مرزی است.

شاهد مثال: دکتر علی مطهری، از خواص بی‌بصیرتی است که پول انگلیسی‌ها را گرفته و دارد علیه دولت اسلامی شعار می‌دهد و چون فرزند شهید مطهری است، کسی کاری به او ندارد.

۱۹. بزرگ‌نمایی انتقادها و القای اینکه هر نوع نقدی نسبت به دولت، کل نظام و حاکمیت و انقلاب را زیر سؤال برده و ریشه‌ها را می‌خشکاند.

شاهد مثال: دکتر علی مطهری (که از عوامل آقای هاشمی و اصحاب فتنه و جیره‌خواران انگلیسی و... است) می‌خواهد آقا را بزند، زورش نمی‌رسد و جرأت نمی‌کند، دکتر احمدی‌نژاد را می‌زند.

۲۰. انتساب‌های فامیلی و خاندان هزارلایه اصحاب و سران فتنه و القای اغراض فامیلی و منفعت‌های شخصی در جریانات اخیر

شاهد مثال: انتساب‌های فامیلی آقایان علی و صادق لاریجانی با آقای علی مطهری، آقای عباس‌پور و آقای جاسبی (حکایت‌ها و حمایت‌های مربوط به دانشگاه آزاد)...

۲۱. پرونده‌سازی

شاهد مثال: باید علیه تمامی حامیان رسمی و غیررسمی آقای موسوی و کروبی، پرونده‌هایی آماده داشته باشیم تا هر زمان که هر یک دستی رو کردند و حرفی زدند و موضعی گرفتند، با آن پرونده‌ها آبرویشان را بریزیم، پرونده‌هایی که مخلوط اطلاعات موثق و ساختگی باشد، کافی است نصف اطلاعات، موثق و با ذکر سند باشد، تا مردم همه آن را باور کنند.

۲۲. سوءاستفاده از مفهوم خودی و غیرخودی (توجیه و کمرنگ‌سازی اشتباهات به اصطلاح خودی‌ها و تقبیح و برجسته‌سازی اشتباهات به اصطلاح غیرخودی‌ها)

شاهد مثال ۱: ما حکمت خیلی از کارها و حرف‌های آقای مشایی را نمی‌فهمیم، ولی خیالمان راحت است که دکتر احمدی‌نژاد عنان او را در دست دارد و او را تحت کنترل و هدایت دارد، پس جای نگرانی خاصی نیست!

شاهد مثال۲: فرض کنیم تهمت‌های مالی مربوط به آقایان رحیمی و محصولی، درست باشد، اولاً که آنها آدم‌های باتقوایی هستند و خودشان شریعت سرشان می‌شود، ثانیاً

۲۳. ایجاد ارتباط اغراق‌آمیز و دومینووار (متوالی) مسائل و حوادث (بدون ادله، مستندات و شواهد کافی)

شاه مثال: گول تخریب‌ها و شایعات علیه آقای مشایی را نخورید، هدف منتقدان وی، کوبیدن دکتر احمدی‌نژاد و بعد تخریب جایگاه رهبری و تضعیف شخص آقا و سرنگونی نظام اسلامی حضرت امام(ره) است.

۲٤. انحراف افکار عمومی

شاهد مثال: سعی کنید اخبار منتسبان به دکتر که مردم رویشان حساسند (امثال آقایان مشایی و رحیمی و کردان) مطرح نشود و یا سریع رد شویم و روی دشمنان حساس شویم، هر گاه هم دیدیم چاره‌ای نیست، قضیه فوتبال و تیم ملی و دعواهای علی دایی و علی کریمی و... را آن‌چنان مطرح کنیم و موج راه بیندازیم تا مسأله خود به خود به حاشیه برود.

۲۵. بسترسازی برای محاکمه سران فتنه و حکم اعدام آنها

شاهد مثال: تا زمانی که انقلاب، بلایی که سر بنی‌صدر و بازرگان و نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها و منافقین و... آورد را سر امثال آقایان هاشمی و ناطق و کروبی و خاتمی و موسوی نیاورد، این فتنه خاموش نشده و این اژدها نمرده و هر لحظه دوباره سر، بلند می‌کند.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس):

http://www.rahesabz.net/story/30594

۷۰-۴- چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۹

من از خود خامنه‌ای، به خدای خامنه‌ای پناه می‌برم!

شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست

بیایید سخن تلخ و صادقانه مرا، بر شیرینی سخن چاپلوسانه کسانی که شما را احاطه کرده‌اند، ترجیح دهید؛ جامعه ما، در جوار یک انفجار بزرگ است

ما و شما، مردم خویش را از دست داده‌ایم. اگر سکوت و آرامشی در آنان می‌بینید، به ضرب زور و اسلحه است

به نام خالق آزادی
سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

این روزها، نزدیک به چهار ماه است که به خاطر نگارش نامه به حضرتعالی در زندانم. شصت و هشت روز از این مدت را در زندان انفرادی به سر برده‌ام. توسط بازجوهای خود مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته‌ام. در همه این احوال، از جنابعالی به عنوان رهبری فهیم و آگاه اسم برده‌ام. که اگر قرار باشد تغییری در اوضاع کشور رخ دهد، این تغییر از ناحیه شما بسیار شدنی‌تر و پایدارتر خواهد بود. من شخصاً امیدی به نقش‌آفرینی سایر افراد و دستگاه‌های کشور ندارم. شما را از نزدیک می‌شناسم. به روح بلند شما واقفم. شما نیز نیک و از نزدیک مرا می‌شناسید.
در این ماه‌های زندان از آنچه در بیرون گذشت بی‌خبر بودم، اما در دیدار کوتاهی که فقط یک‌بار، گذرا، با خانواده خویش داشته‌ام، دانستم که در غیاب من آقای مهندس موسوی و حجج‌الاسلام خاتمی و کروبی با خانواده من دیدار کرده‌اند. نمی‌دانم چرا، اما بسیار دوست می‌داشتم خود شما نیز با آن بزرگواری که از شما سراغ دارم، به دیدار خانواده‌ام قدم‌رنجه می‌فرمودید، به آنها دلداری می‌دادید و به آنان می‌فرمودید که: فلانی – نوری‌زاد- درست در روزهای بحرانی، با برنامه‌های تلویزیونی‌اش، با نوشته‌هایش، برای منِ رهبر که در معرض تهاجمات طوفانی این و آن قرار گرفته بودم، به میان آمد و از من سخت جانبداری کرد. امروز او در زندان است؛ به خاطر انتقاد از من! او باید در زندان ادب شود. همسر و فرزندانش توسط بازجوهای بی‌سواد و بی‌ادب و تندخو به ناسزا گرفته شوند و خود او به تلخ‌ترین شکل ممکن به ورطه تهدید و تحقیر و ضرب و شتم درافتد. اما این دلیل نمی‌شود که منِ رهبر، قدر زحمت‌های پیشین او را ندانم و به خانواده‌اش سر نزنم. یا اگر خود به دیدار آنان نروم، نماینده‌ام را نیز به این منظور به سراغشان نفرستم.

رهبر گرامی!
چشم‌انتظاری خانواده من، برای تماشای جمال مبارک شما و رؤیت نماینده شما به جایی نرسید. لابد، در این گردونه، آدم‌ها، تاریخ مصرف دارند، که اگر به سر رسیدند، مثل دستمال آلوده، باید به دور انداخته شوند. اما گرایش من و امثال من به شما، گرایش به شخص خامنه‌ای نبوده و نیست. ما، در جمال اندیشه‌های شما، افق‌های گمشده آرزوهای شریف مردم خویش و مردم جهان را می‌دیدیم. یادم هست این اواخر، وقتی تلاش کردم به دیدار شما بیایم و آقای حسین محمدی – از دفتر شما- ماه‌ها مرا به امروز و فردا وعده می‌داد، در نامه‌ای به او نوشتم: من از خود خامنه‌ای، به خدای خامنه‌ای پناه می‌برم! و دیگر سراغی از شما نگرفتم. و شما نیز! چرا که دانستم شما از محاصره آدم‌های جاهل، از تماشای افق آرزوهای مردم باز مانده‌اید. من می‌خواستم در آن ملاقات‌های احتمالی، همین نگرانی‌ها را با شما بگویم. اما گویا محاصره‌کنندگان شما از صراحت سخن من و از اندیشه من آگاه بودند. همین آقای حسین محمدی، بعد از دیدار اعضای «انجمن قلم» با حضرتعالی، که حقیر نیز یکی از آنان بود، به من گفت: آقای نوری‌زاد، من، قربة الی الله از شما می‌ترسم. ترس او، از همان نشست پا گرفته بود که من، بی‌ملاحظه راجع به اعتیاد گسترده مردم و جوانان به مواد مخدر و آشوبی که در ساختار اجتماعی شهرهای کوچک و بزرگمان درافتاده به آشنا سخن گفتم.

اکنون اما چرا از زندان برای شما نامه می‌نویسم؟ برای اینکه هنوز ناباورانه، به شما، آری به شخص شما، امید بسته‌ام. باورم بر این است که: شما مگر برای این انشقاق بزرگ مردمان چاره‌ای بیندیشید. شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست. مبادا من و شما را ازدحام مردمی که به استقبال یک مسؤول و یا خود جنابعالی می‌آیند، بفریبد. شما اگر به دیگر افراد مشهور هم اجازه سخنرانی و حضور در کشورتان بدهید، غوغای مردمان ما فزونی خواهد گرفت. اجتماع فراوان این مردم، هیچ‌گاه قابل استناد نبوده و نیست. امروز شما بر کشوری رهبری می‌کنید که مردمش از دست رفته است. کشوری که در گردونه چه کنم‌های بسیاری گرفتار است. کشوری که اتحاد و یکپارچگی‌اش، به دست خود شما و اطرافیان شما، به حاشیه رفته است و نگرشی قلیل و تنگ به میدان آمده. نمی‌دانم امسال را سال چه نامیده‌اید؛ شنیده‌ام که به کوشش و تلاش در آن اشاره شده است [سال «همت مضاعف، کار مضاعف»]. این نام‌گذاری، نشان می‌دهد که بعضاً مشاوران شما، افراد صادق و کارآمدی نیستند. من و همه، آنجا به شما آفرین می‌گفتیم که امسال را سال «آشتی ملی» می‌نامیدید و خود برای این پیوند مبارک اما دشوار و سخت، پیشقدم می‌شدید. اگر کوشش و تلاش برای شما مهم است، از انرژی آن در آشتی ملی باید بهره ببرید.

رهبر گرامی!

می‌دانم سخنان ناگوار من چه بسا تلخ و آشوبنده باشد؛ اما بیایید سخن تلخ و صادقانه مرا، بر شیرینی سخن چاپلوسانه کسانی که شما را احاطه کرده‌اند، ترجیح دهید؛ جامعه ما، در جوار یک انفجار بزرگ است. دیگ جوشانی است که ما به خاطر آزار از خروج پر سر و صدای بخار آن، چوب کبریتی در سوپاپ آن فرو کرده‌ایم. من با همه اطمینانی که سابقاً در جانبداری از شما می‌نوشتم، اکنون نیز در جانبداری از شما می‌نویسم: ما، به روزهای پایانی فرصت آزمون خویش رسیده‌ایم. روزهایی که دست تقدیر، سنت‌های ناب و حتمی خدای متعال، ما را از گردونه امتحان به در می‌برد. امتحانی که در این سی سال فرصت، جز خراش و خرابی با ما نبوده است. ما و شما، مردم خویش را از دست داده‌ایم. اگر سکوت و آرامشی در آنان می‌بینید، به ضرب زور و اسلحه است. اگر باور ندارید به یک آزمون خیالی تن در دهید. به دو کشور ایران و مثلاً سوئد یا کانادا یا حتا مالزی اعلام می‌کنیم که مردم این دو کشور، یک روز، فقط یک روز، پلیس و بسیج و اسلحه‌ای بر سر نخواهند داشت و آزادند که هرچه می‌خواهند انجام دهند؛ فقط طی یک روز؛ تصور می‌کنید در پایان این یک روز، کشور ما و شما چگونه خواهد بود؟ و کشورهای دیگر چطور؟ قصد من از این مقایسه، مجیزگویی از غرب یا سایر کشورها نیست، بلکه می‌خواهم به شکنندگی آرامش و سکوت دروغین جامعه خویش اشاره کنم.

رهبر عزیز!

من و بسیاری، هنوز دوستدار شما و سرنوشت کشور خویشیم. به رهبری شما بر مقدرات کشور ایمان داریم. ما دوست داریم با رهبری شما به افق‌های مبارک دست ببریم. اما شما ظاهراً این اشتیاق را طالب نیستید. بعضاً مشاوران و دوستان ناآگاهی شما را در محاصره خود گرفته‌اند، به شما اطلاعات و آمار نادرست می‌دهند؛ و از زبان شما سخن غیرواقع برمی‌آورند. دوستانی همچون آقای شریعتمداری *کیهان*، که اطمینان دارم آنگاه که همه از اطراف شما پراکنده شدند و شما و او در یک جزیره تنهایی تنها ماندید، او در جانبداری غلیظ از شما، به مخالفت با خود شما برخواهد خواست!

برخلاف ظاهر تلخ نوشته‌ام، با صدای بلند و آوازی که همه هستی را درنوردد اعلام می‌دارم که: ما شما را دوست داریم و به پایان خوب سرنوشت شما سخت علاقه‌مندیم. مرا و ما را باور کنید. حتا در خیال احتمال دهید که ما درست می‌گوییم. این احتمال هیچ هزینه‌ای برای شما ندارد. در خیال خود باور کنید که دوستان خوب شما، فراتر از شما، و در صنفی که انگ دشمن بر پیشانی آحادش خورده است، غم شما را می‌خورند و مضطربانه علاقه‌مند درخشش ناب شما در این روزهای پایانی آزمون الاهی‌اند و با شجاعت تمام، شجاعتی که من شخصاً در شما باور دارم، امسال را سال «آشتی ملی» اعلام کنید و از ملامت هر ملامتگری نهراسید. که خدا شما و ما را کفایت می‌کند. خدایی که دست خود و دست مردم را در دست شما می‌نهد.

یا علی!

فرزند شما: محمد نوری‌زاد

اوین، بند ۲٤۰ – سلول ۵۷

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=153

۷۱-۴- نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹

چطور ممکن است کسی دستور قتل، تجاوز و بازداشت هزاران نفر را صادر کند و بر منبر استکبار محکم تکیه زند و بداند که هزاران لعن و نفرین به دنبالش است، آن وقت بر سر سجاده بایستد و با خیال آسوده نماز بخواند؟

سال‌هاست که آبروی اسلام و محمد و علی را به باد داده‌اید!

با چشم خود مردمی را دیدم که به خاطر حرف‌ها و عمل‌های نابخردانه شما حتا از اسلام متنفر شده و دیگر خود را مسلمان نمی‌دانند!

به نام خداوند بخشاینده مهربان

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!
تا آن جا که میان ما ایرانیان مرسوم است، نامه‌های خود را با نام خدا آغاز می‌کنیم و پس از آن سلامی بر خواننده نامه می‌فرستیم؛ من نیز نامه‌ام را با نام خدای مهرگستر و مهربان آغاز می‌کنم، اما با نهایت تأسف اکنون که می‌خواهم سلامی در آغاز نوشتار نثارتان کنم، شرائط روز کشورم را می‌بینم و با دیدن جمعیت کثیر کشته‌شدگان و زندانیان و افرادی که با چراغ سبز شما به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌شوند، خدای خویش را یاد می‌کنم و به این فکر فرو می‌روم که:
«آیا به‌راستی خدای مهربان از مهر و مودت خویش جز ناشایستگی و بی‌رحمانگی چیزی به شما و طرفداران شما نبخشیده است؟»
شاید به دور از ادب باشد، اما با این همه فجایعی که رژیم تحت امر شما علیه ملت بی‌دفاع ایران رقم می‌زند، شما را در خور آن نمی‌بینم که بخواهم سلامی برایتان بنویسم!
وقتی به این فکر می‌کنم که چه آسان اهداف دوران جوانی خویش در مبارزه با ظلم و ستم و استبداد را فراموش کردید و چه آسان اجازه دادید مردمی که خود بر آمده از میان آنان بودید به بهانه «قرار گرفتن در مقابل حکومت به زعم شما اسلامی» با پاسخ‌های تند و وحشیانه‌ای از جنس گلوله سربی و انفرادی و تجاوز مواجه شوند، نمی‌توانم سلامی نثار شما کنم!
به‌راستی چگونه می‌توانم بر کسی سلام بفرستم که رهبری یک حکومت به ظاهر اسلامی اما در باطن استبدادی را بر عهده دارد؟! حکومتی که ۸۰ درصد مردم ایران آن را به رسمیت نمی‌شناسند و می‌خواهد انقلابی را که متعلق به همین مردم است با ابزاری به نام «دادگاه انقلاب» در مسیری قرار دهد که فقط برای سردمدارن آن مطلوب است؟
رهبری که از زمان آغاز ولایت خود، دستور ترور شخصیت‌های برجسته و قابل کشور را صادر کرد، به جای ساخت مراکز بزرگ علمی و افزایش علم و دانش مردم، به ساخت حوزه‌های علمیه پرداخته و کوشید ذهن افراد را در همان افق‌های ۱۴۰۰ سال قبل نگاه دارد، اجازه فراتر رفتن را به آنها نداد و کسانی را که از حد مورد نظرش در اندیشه یا بیان عقایدشان فراتر رفتند به قتل رسانده و یا در مکان مورد علاقه‌اش، که زندان اوین باشد، محبوس کرد و باز همان رهبری که به جای به کار گرفتن نخبگان کشور در امور دولتی، افراد ناشایست و ناکارآمد را بی‌توجه به نتایج سوء عملکرد آنها بر سرنوشت ملت به کار گرفت.
سال‌هاست که دانشجویان دلسوز و وطن‌پرست ایرانی به خاطر ابراز عقایدشان مورد ستم نظام شما قرار گرفته‌اند؛ البته إن‌شاءالله نمی‌گویید که جریان اعتراض دانشجویان را در ۱۸ تیر یازده سال قبل به یاد نمی‌آورید:
یکی از جریانات دانشجویی معروف، جریان کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸ بود و اگر بیش‌تر به خاطرات خود مراجعه کنید شاید به یاد آورید شبی که تیر رها شده از تفنگ یکی از فداییان شما پیشانی عزت ابراهیم‌نژاد را سوراخ کرد؛ شبی که دیوارهای اتاق دانشجویان با خونشان رنگ‌آمیزی شد؛ شبی که دانشجویان بسیاری در آن بازداشت شده و سالیان بسیاری از عمرشان را در اوین گذراندند و به دنبال آن شب و حتا قبل از آن، همواره داشجویان شجاع ایران به اعتراض علیه نابرابری‌های موجود پرداخته و همچنان بازداشت شده و به قتل رسیده‌اند.

شاید نام این افراد را تا کنون شنیده باشید:

– اکبر محمدی که بر اثر شکنجه‌های شدید عُمال شما در اوین به شهادت رسید و به بزم الاهی شتافت!

– امیرعباس فخرآور که بهترین روزهای جوانی‌اش را در اوین به سر برد و پس از آن از وطنش ایران متواری شد!

– دانشجویانی چون بهروز جاوید که همچنان در اوین به سر می‌برد و جز دردنامه‌های او که از اوین می‌رسد خبری از او نداریم!

– دانشجویانی چون علیرضا داوودی، دانشجوی رشته حسابداری دانشگاه اصفهان، که به خاطر اعتراضات برحق خود بازداشت شده و به اوین رفته و پس از آزادی ۳ ماه‌اش به طرز مشکوکی در بیمارستان خورشید جان سپرد!

– دانشجویانی چون محمد پورعبدالله، دیگر دانشجوی رشته شیمی دانشگاه تهران، که همچنان در اوین به سر می‌برد و هر روز بر نگرانی دوستان و خانواده‌اش افزوده می‌شود!

– دانشجویانی چون کیانوش آسا یکی از نخبگان عالی ایران که در درگیری‌های پس از انتخابات و در مبارزه علیه باطل، مورد اصابت گلوله عاملین شما قرار گرفته و به شهادت رسید!

– دانشجویانی چون امیر جوادی‌فر که بر اثر شکنجه‌های طاقت‌فرسا در کهریزک جان سپرد.

– دانشجویانی چون کوهیار گودرزی که به دلیل فعالیت‌های سیاسی و حقوق بشری خود از دانشگاه شریف، اخراج و پس از آن محارب شناخته شده و هم اکنون در اوین به سر می‌برد!

– دانشجویانی چون میلاد ابراهیمیان، فعال حقوق بشر و فعال دانشجویی‌ای که در اوین تحت بازجویی و شکنجه قرار دارد.

– دانشجویانی چون هم‌دانشگاهی من سعید نورمحمدی، دانشجوی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران مرکز، که پس از سپری کردن هفت ماه از سال گذشته در زندان اوین، به تازگی آزاد شده و در انتظار دادگاه خود است: دادگاهی که در آن به حداقل ٤ تا ٦ سال حبس محکوم خواهد شد و تبعید به یکی از شهرستان‌های دور از تهران را نیز نویسندگان کیفرخواست برایش تقاضا کرده‌اند تا ایرانیان بدانند در کشور تحت ولایت شما دیگر نباید شب‌های جمعه «دعای کمیل» قرائت کرد!

– دانشجویانی چون من، سمیرا نصیری، که به دلیل فعالیت‌های حقوق بشری و ابراز عقیده‌های سیاسی و بروز دادن اطلاعات محرمانه و بی‌شرمانه دولت منفور احمدی‌نژاد و همچنین حضور در تجمعات اعتراضی پس از انتخابات از جمله در روز عاشورا به عنوان محارب شناخته شده و از ترس تجاوز فدائیان شما ایران را ترک کرده و مجبور به هجرت اجباری شدم!

بد نیست اگر بدانید من پس از دوازده سال تحصیل با تلاش‌های پی در پی موفق به ورود به دانشگاه شدم، اما به دلیل مخالفت با جو سردی که بسیج می‌کوشید بر دانشکده ما حاکم کند، مورد خشم نیروهای قرارگاه ثارالله سپاه که از دانشجویان دانشکده علوم سیاسی هستند قرار گرفتم: همان دانشجویانی که از باتوم‌به‌دستان معروف احمدی‌نژاد به شمار می‌آیند و طی عملیاتی غرورآفرین و شجاعانه من را از دانشکده بیرون راندند، همان باتوم‌به‌دستانی که من را محارب خطاب کرده و خواستار مجازات من شدند...

چگونه به من حکم محارب می‌دهید در حالی که از بدو ورودم به تهران، تمام عزم خویش را جزم کردم تا کودکانی را که علی‌رغم سن کم‌تر از ۱۸ سال خود به اعدام محکوم می‌شوند از مرگ برهانم و هیچ‌گاه مرگ را حتا برای سینه‌چاکان شما که به جرم حضور در مراسم چهلم ندا آقاسلطان سه روز من را در انفرادی نگه داشتند آرزو نکردم؟!

و من این روزها از خود می‌پرسم شما که در جوانی تحصیل در حوزه علمیه و فراگیری فقه را از مشهد تا نجف دنبال کردید، چگونه می‌پسندید که در دوران زعامت‌تان اینقدر ساده با واژگان و احکام شریعت اسلامی بازی شود:

چگونه به من و همراهان من حکم محارب می‌دهید در حالی که ما روز عاشورا همراه دیگر عزاداران حسینی سینه زده و و همراه با بقیه نوحه می‌خواندیم؟!

راستی از میان اساتید فقه شما برای مثال آیا مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و یا مرحوم آقا میرزا مدرس یزدی هیچ‌گاه به شما گفته بودند که هرکس عقاید خود را ابراز کند محارب محسوب می‌شود؟؟ خصوصاً آنکه در روزی به نام روز عاشورا به جمع تظاهرات‌کنندگان بپیوندد؟

چگونه سینه‌چاکان شما در سایت‌ها و وبلاگ‌های خود مرا جاسوسه می‌خوانند در حالی که هرگز به غیر از ایرانی باج نداده‌ام؟

اگر افشای مراکز شکنجه و نامه‌های محرمانه مبنی بر کشتار و بازداشت مردم و اطلاع‌رسانی اخبار سیاسی به هموطنانم جاسوسی برای سیا و انگلیس و اسرائیل محسوب می‌شود، خود تأیید می‌کنم که من یک جاسوسه هستم!

اگر حضور در تظاهرات روز عاشورا و سینه زدن و همراهی کردن عزاداران حسینی و میرحسینی، معنای دقیق محارب بودن است، در همین‌جا اعلام می‌کنم که من یک محاربم و به محارب بودن خود می‌بالم!
شما که دم از اسلام و قرآن و نماز و پیامبر و حضرت علی می‌زنید، تا به حال چند بار قرآن را به دست گرفته‌اید و چند تا از سوره‌های قرآن را از حفظ می‌باشید؟
مطمئن هستم اگر شما صد هزار برابر من هم نماز خوانده باشید، که می‌دانم خوانده‌اید، در دوران اخیر حتا یک رکعت هم به اندازه من با آرامش خاطر نماز نمی‌خوانید و یقیناً از روی رفع تکلیف در پیشگاه خدای خود می‌ایستید؛ چرا که در محضر خدای تعالی پاسخی برای این همه جنایت ندارید، و خود هم می‌دانید که حتا یکی از نمازهایتان مورد قبول درگاه خدا واقع نشده و نمی‌شود و نخواهد شد! چطور ممکن است کسی دستور قتل، تجاوز و بازداشت هزاران نفر را صادر کند و بر منبر استکبار محکم تکیه زند و بداند که هزاران لعن و نفرین به دنبالش است، آن وقت بر سر سجاده بایستد و با خیال آسوده نماز بخواند؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای
شمایی که نام علی را بر زبان خود می‌آورید و مرحوم پدرتان نامتان را هم «سید علی» گذاشته بود، آیا یکبار هم مانند او رفتار کرده‌اید؟
آیا علی بر سر رهبری با دیگران در ستیز افتاد، یا برای دفاع از مردم و حقوق آنان؟ آیا از کسی شنیده‌اید که برای به دست گرفتن رهبری چند نفر را به قتل برساند؟
علی واقعی آن بود که سکوت اختیار کرد تا همگان از او راضی باشند و روزی برسد که حتا یک نفر مخالف هم نداشته باشد!
شما نیز گرچه نامتان علی است، اما پیشنهاد می‌کنم هیچ‌گاه خود را با علی اسلام ناب اشتباه نگیرید و مقلدان خود را هم برحذر دارید از این خطای بزرگ؛ چون سال‌هاست که آبروی اسلام و محمد و علی را به باد داده‌اید!

ولی فقیه دیروز و مدعی امروز امامت!
راستی فکر می‌کنید اگر با اسم اسلام جلو بیایید، مردم، بی‌اعتنا به وجدان و نفس ملهمه خود که خداوند در سوره شمس بدان قسم یاد کرده، آن را باور کرده و جلوی فرمان‌های شما زانو خم می‌کنند و چشم و گوش بسته آن را می‌پذیرند؟!
اما متأسفانه باید به شما بگویم طی هجده سال زندگی‌ام در ایران با چشم خود مردمی را دیدم که به خاطر حرف‌ها و عمل‌های نابخردانه شما که به قول معروف با اسم اسلام، ماست‌مالی‌شان می‌کنید، حتا از اسلام متنفر شده و دیگر خود را مسلمان نمی‌دانند! جز افراد بسیجی و جیره‌خوران جنابعالی که آنان هم به انگیزه سهمیه و امتیازات مادی، دیگر حتا کسی حاضر نیست پایش را به مساجد بگذارد! کم‌تر کسی حاضر است در نمازهای جماعت شرکت کند و پشت سر آخوندهای نمره بیست شما بایستد!
من خود به یاد دارم که در طی ۱۲ سال تحصیل، هرگز حاضر به خواندن نماز دسته‌جمعی همراه با آقای نماز جماعت مدارسم نبودم؛ چون نمی‌خواستم پشت سر کسی بایستم که معلوم نیست قبلاً چه کاره بوده و حال به کجا رسیده!

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!
دانشجویان ایران بیدارند و اگر روز خود را در اعتراض به نابرابری با گاز اشک‌آور و گاه در سلول‌های انفرادی که حتا نفسشان هم در آن می‌گیرد سپری می‌کنند، شب‌ها نیز خواب آزادی ایران را می‌بینند و صد البته لحظه لحظه عمر خود را حاضرند برای به تعبیر رساندن این خواب هزینه کنند!
بدانید اگر یک دانشجو در بند رفت، چند دانشجوی دیگر جایش را پر می‌کنند.
اگر یک دانشجو به شهادت رسید، دانشجویان دیگر راهش را ادامه می‌دهند.
اگر من دانشکده‌ام را وداع گفتم، دانشجویان دیگری را نیز تعلیم دادم و این را خوب می‌دانم که جامعه دانشجویی ایران هر روز تحت بدترین فشارها قرار می‌گیرد و دانشجویان زیادی به بند کشیده خواهند شد و دانشجویان زیادی دار فانی را وداع خواهند گفت و بسیاری نیز چون من مجبور به ترک وطن خواهند شد؛ اما به سهم خود به شما قول می‌دهم این جامعه محکم بر جای خود ایستاده است و به مبارزه ادامه خواهد داد و این مبارزه، با کمک دیگر مردم ایران‌زمین به سرانجامی روشن خواهد رسید!

و شما نیز بهتر است بدانید با به شهادت رساندن و بازداشت کردن دانشجویان شجاع و روشنفکر ایران نمی‌توانید به اهداف خود برسید! سال‌هاست که این رویه را ادامه داده‌اید، اما به وضوح شاهد افزایش چشمگیر دانشجویان معترض به دولت و نظام خود بوده‌اید، هستید و خواهید بود.

این را نیز بدانید که دانشجویان دلیر ایران تنها نیستند و دیگر مردم نیز آنها را همراهی می‌کنند و اگر چشمان خود را باز کنید، خواهید دید که روز به روز بر تعداد مخالفان شما افزوده می‌شود. البته هم من که از چهارمین نسل انقلاب ۵۷ هستم و هم شما که جزء مبارزین آن بودید، می‌دانیم که این کشتارها و بازداشت‌ها از همان زمان ایجاد نظام جمهوری اسلامی آغاز شده بود: زمانی که روح‌الله خمینی با موج گسترده مخالفان دانشجویی نظام جمهوری اسلامی رو به رو گردیده و دستور قتل و بازداشت آنها را صادر کرد. قتل‌های گسترده‌ای که در سال‌های ۵۸، ٦۰ و اعدام‌های فله‌ای سال ٦۷ و... توسط قاتلین حرفه‌ای این رژیم چون عالیجنابان خلخالی و لاجوردیِ معدوم صورت گرفت و سرنوشت اکثر آنان را تا همین امروز حکومت‌تان هم که بنگرید، می‌توانید عبرت‌های بزرگی بگیرید! به ویژه اگر آخرین دیدارتان با مرحوم آیت‌الله شریعتمداری را به یاد آورید و پندهای آن عالم ربانی را که شاید قلب‌تان را روشن سازد!

در خاتمه این نوشتار شما را به توبه در پیشگاه خدای مهربان فرا می‌خوانم، چنان‌که خداوند در قرآن که عهدی است بین او و بندگانش فرموده، او خود کسی است که از بندگانش توبه می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد و آنچه را که می‌کنید، می‌داند!

توصیه می‌کنم که دست از این جنایات هولناک برداشته و بیش از این حقوق مردم ایران را پایمال نکنید؛ چرا که خدای تعالی در جای حق بنشسته است و شاهد اعمال ناشایست شماست؛ پس تا از زمان توبه نگذشته است، نسبت به انجام آن اقدام فرمایید!

۸۹/۲/۱۲

فرستنده: سمیرا نصیری

یکی از اعضای جامعه دانشجویی ایران

۷۲–۴– پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹

یک سال از ظهور «فتنه» گذشت

آسیبی که ما به اسلام وارد آورده‌ایم فراتر از آسیب طول تاریخ است

ای کاش مراجع تقلید ما و روحانیان ما می‌دانستند که محدوده آگاهی و دانش آنان، محدود به علومی است که ارتباط چندانی با حساسیت‌های کشوری و جهانی ندارد

چرا شهر قم، که تا پیش از انقلاب، پاک و شایسته بود، بعد از انقلاب، اول شهر آسیب‌دیده از مفاسد اجتماعی کشور شده است؟

ما امروز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست‌خورده معرکه جولان تاریخی خویشیم

چرا با سرمایه‌های پولی سرزمین خویش به آن‌چنان غارتی درافتاده‌ایم که دزدان گردنه، فردا، از ما طلبکار آبروی رفته خویش خواهند شد؟

اگر «سران فتنه» نبودند، ما و شما اکنون باید به مردم خود «پاسخ» می‌گفتیم که مسؤول این همه عقب‌ماندگی و کارنابلدی، و رواج‌گر این همه بی‌کیاستی و بی‌لیاقتی، و به باد دهنده این همه فرصت و ثروت، و بدیهی‌کننده این همه دروغ و حرام‌خوری، و بانی این همه خنده‌دار شدن قانون، کسی جز خود ما نیست

آیا اسلامی که از او دم می‌زدید، همین است که در چارچوب در خانه جوانان بیکار و معتاد و تن‌فروش و سرگشته و فرومرده و پژمرده و معلق ما ذبح می‌شود؟

اجبار در مواضع فهم و فکر و باور مردم، جز خسارت و خرابی و گریز و نفرت مردم نتیجه ندارد؛ راز تنهایی ما، و کم شدن مخاطبان داخلی و جهانی ما، در همین اسلام اجباری و اختراعی ما است

سران واقعی فتنه، سران قدرت‌های در سایه‌اند؛ سرانی که میلیارد میلیارد پول بی‌زبان مردم را جابجا می‌کنند، و به پرونده مفتوحه میلیاردها پول گمشده، پوزخند می‌زنند

به نام خالق حق
سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

یک سال از ظهور «فتنه» در کشور ما سپری شد. فتنه‌ای که به قول رسانه‌های رسمی و شخصیت‌های شاخص نظام، هم آبروی ما را مضحکه جهانی در انداخت، و هم خون و مال جمعی از هم‌وطنان ما را تباه ساخت، و هم شکاف هراسناکی در ساختار ملی و حیثیتی ما ایجاد کرد.

می‌بینید که من نیز مثل بسیاری، از همین واژه «فتنه» آویخته‌ام. واژه‌ای که در این یک سال گذشته، به قدر همه عمر اساطیری‌اش از او سود برده‌ایم. واژه‌ای که در ادبیات سیاسی ما، به فهرست مطول واژگانی چون: «طاغوت»، «طاغوتی»، «انقلاب»، «ضد انقلاب»، «مستضعف»، «مستکبر»، «منافق»، «ضد ولایت فقیه»، «امت شهیدپرور»، «دشمن قسم‌خورده» و واژگان دیگری از این دست پیوست و معنای ویژه‌ای برای خویش اختیار کرد.

در این یک سال گذشته، آن چنان افراط‌گونه بر طبل «فتنه» و «سران فتنه» کوفتیم تا کودکان ما نیز به محض شنیدن آن، بدانند ما را جز از موسوی و خاتمی و کروبی، مقصودی نیست. آوار، و بهمن سران فتنه، همان پلیدی درهم فشرده‌ای است که خسارت این ستم را بر سر مردمان ما فرو می‌بارد. بهمنی که به هنگام عبور، از کنار خانه هاشمی رفسنجانی می‌گذرد، و کسانی از اهل این خانه را نیز به حجم آوارگونگی خویش می‌افزاید. سران فتنه اما، فراتر از خسارات فراوانشان، فوایدی نیز داشته‌اند که من، قصد واشکافی فایده‌های آنان را دارم.

پیش از آن، اجازه بدهید در سفری به دور دست‌های روستای محل زادگاهم، به ترسیم دورنمایی از این فایده‌ها بپردازم. جدال بر سر قدرت، ظاهراً ودیعه مکرری است که در هیچ کجای تاریخ، بی‌مخاطب نبوده است، چه در قبایل بدوی، و چه در جوامع مدنی؛ در روستای ما نیز، دو طایفه کم‌خرد، طبق یک عادت ضروری، و به بهانه‌ای تکراری، خشماگین بر سر هم می‌کوفتند و بعد از تحمل جراحت‌ها و ناسزاها و بی‌آبرویی‌ها کارشان به پاسگاه و امنیه و وساطت بزرگ‌ترها می‌کشید.

در جدال هرباره، نیک به یاد دارم که مردان طایفه شکست‌خورده، بی‌دلیل بر اهل خانه خود سخت می‌گرفتند. یعنی پدری که در میدان کارزار، توسط حریف از پا در آمده بود، در خانه خویش، به یک خطای مختصر، بر سر زن و فرزند خود می‌کوفت و مردانگی مخدوش خود را به رخ می‌کشید و یادآور می‌شد.

باورم بر این است که حکایت ما و سران فتنه نیز خارج از این روال روانی و تاریخی نیست. سران فتنه، در این مثال ساده و روستایی من، همان اهل منزل‌اند. کسانی که ما با کتک زدن آنان، عصبیت ناشی از شکست‌های پی در پی خود را تخلیه می‌کنیم و قدرت مخدوش خود به رخ می‌کشیم. روستایی چوب‌خورده و تحقیرشده دیروز، از این روی بر سر زن و فرزند خود می‌کوفت، که فکر آنان را از واکاوی چند و چون شکست خویش، به همان خطای خانگی معطوف کند.

قبول می‌فرمایید که ما و شما، در این آزمون سی ساله، کارنامه درخشانی از عمل به وعده‌های اسلامی انقلاب نیاراسته‌ایم. اگر که با خود صادق باشیم، صدای شکستن استخوان‌های اقتدارمان را خواهیم شنید. متأسفانه آسیب و جراحتی که ما به اسلام و به گرایش دینی مردم وارد آورده‌ایم، فراتر از آسیب و جراحت همه طول تاریخ است.

شرمنده‌ام که نوشته من از صراحتی این‌چنین تلخ و گزنده آکنده است. باورم بر این است که ما را فرصت چندانی برای بازگشت و ترمیم خرابی‌ها نیست؛ وگرنه، من آداب کوچک‌تری خویش، نیک می‌دانم.

اگر انقلاب سی‌ساله ما، هیچ نداشت الا به صحنه آوردن انصاف، ما پیروز بودیم. و اگر هیچ نداشت الا ادب و پاکی و پاک‌دستی بزرگان، ما پیروز بودیم. من از بلندای سی‌سالگی انقلاب که به گذشته می‌نگرم، آرزو می‌کنم ای کاش ما را با «اسلام اختراعی» خود کار نبود. و یا حتا اسلام، تنها در سفر به دوردست‌های تاریخی ما محدود و تعریف نمی‌شد. و ما، به جای بار انداختن اسلام اختراعی خود در کوچه بنی‌هاشم، بر سر و سینه کوفتن‌های بی‌پشتوانه، اهالی کوچه بنی‌هاشم را به امروز تاریخی خویش فرا می‌خواندیم و از نورشان بهره می‌بردیم.

ای کاش در همان ویرانه تاریخی خویش مانده بودیم اما در عوض: ادب داشتیم، خدا داشتیم. ای کاش دوستی ما با خدا و خوبان خدا، در لفظ نمی‌ماند، و به عمل می‌گرایید. ای کاش مراجع تقلید ما و روحانیان ما می‌دانستند که محدوده آگاهی و دانش آنان، محدود به علومی است که ارتباط چندانی با حساسیت‌های کشوری و جهانی ندارد. و می‌دانستند که جامعه، مردم، تاریخ، و سنت‌های الاهی، برای خود مختصات و قواعدی دارند و ورود ناآگاهانه به هر یک از این حوزه‌ها، و دخالت ناشیانه در سیر عالمانه آنها، جامعه را به آشفتگی حتمی فرو می‌برد.

رهبر گرامی، از خود شریف شما آموخته‌ام که سخت دلتنگ عدالت علوی باشیم؛ عدالتی که به جانبداری از مردم شهر قم، محکمه‌ای به پا کند، و بزرگان دینی و مسولان خطاکار حکومتی این شهر را فرا بخواند، و از آنان بپرسد: چرا شهر قم، که تا پیش از انقلاب، پاک و شایسته بود، بعد از انقلاب، اول شهر آسیب‌دیده از مفاسد اجتماعی کشور شده است؟ عدالتی که آقازاده‌های ما را، مثل پدرانشان، به تناول شهد مفاهیم دینی وا می‌داشت و آنان را از شیرینی واردات شکر باز می‌داشت؛ عدالتی که خود این پدران را نیز از مواضعی چون معدن سنگ سرخ بیدخت فارس، باز می‌داشت؛ عدالتی که برای ورود به حسابرسی آستان قدس رضوی زانوانش نلرزد؛ عدالتی که به عدم تعادل فکری مسؤولان حکومتی، و حتا به عدم تعادل یک رئیس‌جمهور، نمره منفی بدهد؛ عدالتی که شهامت اعاده حیثیت از خود را داشته و اجازه ندهد کسی و کسانی از او بیاویزند و مطاع دروغین خود را در سبد نیاز مردم گذارند.

رهبر گرامی!

ما امروز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست‌خورده معرکه جولان تاریخی خویشیم. متأسفانه، حتا در موضوع تخصصی خودمان که اسلام باشد، به قهقرا گراییده‌ایم. بدیهی است که در این سی‌سالگی انقلاب، باید به یک‌یک کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها، و به نقش و سهم خود اعتراف کنیم و در جایگاه یک مسؤول، پاسخگوی مردم و تاریخ باشیم. که چرا در معرفی اسلام به روزی در افتاده‌ایم که علاوه بر طرد مخاطبان جهانی، مخاطبان داخلی دین خدا را نیز تاراندهایم و به گزینش نامبارک حداقلی مردم خویش ناچار شده‌ایم؟ و چرا چنان چهره مخوف و نامبارکی از اسلام آراسته‌ایم که فرزندان بلافصل خودمان نیز از آن می‌هراسند و بدان تمایلی ندارند؟ و یا چرا با سرمایه‌های پولی سرزمین خویش به آن‌چنان غارتی درافتاده‌ایم که دزدان گردنه، فردا، از ما طلبکار آبروی رفته خویش خواهند شد؟ و یا چرا با آوار اسلام اختراعی خویش، جلوی «رشد» اسلام واقعی و جلوی رشد مردم خود را گرفته‌ایم؟

رهبر گرامی!

می‌بینید که پرسش‌های بزرگ و توفانی و حتمی پیش روی ماست. و ما ناگزیر از پاسخگویی به این همه سؤال سرگردانیم. باورم بر این است که سران فتنه، درست در بزنگاه نیاز، به یاری ما شتافتند. اگر آنان نبودند، ما و شما اکنون باید به مردم خود «پاسخ» می‌گفتیم که مسؤول این همه عقب‌ماندگی و کارنابلدی، و رواج‌گر این همه بی‌کیاستی و بی‌لیاقتی، و به باد دهنده این همه فرصت و ثروت، و بدیهی‌کننده این همه دروغ و حرام‌خوری، و بانی این همه خنده‌دار شدن قانون، کسی جز خود ما نیست.

سران فتنه از راه رسیدند تا ما را از پاسخگویی به مطالبات مکرر و رهامانده و بی‌سرانجام مردم برهانند. ما و شما از این روی به سرکوب سران فتنه اصرار ورزیدیم که تا مردمان ما به مشغله‌ای انحرافی درافتند و از چگونگی کارهای تودرتوی ما و مسؤولیت‌های خاک‌آلود و بر زمین مانده ما نپرسند. از ما نپرسند آیا این بود آن انقلابی که همگان را به درک و لمس و بهره‌مندی از افق‌های نورانی‌اش نوید می‌دادید؟ آیا اسلامی که از او دم می‌زدید، همین است که در چارچوب در خانه جوانان بیکار و معتاد و تن‌فروش و سرگشته و فرومرده و پژمرده و معلق ما ذبح می‌شود؟ همین است که در مجلس شورای اسلامی، هرروزه چهره‌اش می‌خراشند و پوستش می‌درند؟ و در دستگاه قضا به شوخی‌اش می‌گیرند؟ و در دولت، جیب‌هایش را خالی می‌کنند؟ اگر سران فتنه نبودند، ما و شما باید هرروزه به مردم خود پاسخ می‌گفتیم که چرا سپاه، در روز روشن، سهام مخابرات را بالا کشید؟ و چرا سپاه و نیروی انتظامی، با واردات میلیاردها کالای قاچاق، همچنان سلحشور و غیور و مردمی‌اند؟

سران فتنه آمدند تا نمایندگان شجاع و نترس و البته باکفایت ما بهانه‌ای برای پرخاش و ناسزا داشته باشند، نمایندگانی که مفهوم استقلال مجلس، و نمایندگی مردم را در همان روز نخست، زیر پا می‌نهند تا اعتبارنامه‌هایشان تصویب شود؛ نمایندگانی که همچنان به سرکوب سران فتنه محتاج‌اند و برای محاکمه آنان طومار امضاء می‌کنند تا نگاه مردم را از عصارگی بر خاک افتاده فضایل‌شان، و از طنز مجلسی که باید در رأس امور باشد و نیست، به غوغای سران فتنه منحرف کنند وخود را از حمل سنگینی امانت مضمحل‌شده مردم، و تحمل شماتت مردم برهانند. نمایندگانی که متأسفانه، سال‌هاست به جای قانون و نظارت قانونی، و به جای تحقیق و تفحص مؤثر، و به جای واخواهی حقوق فراموش‌شده مردم، شوخی می‌پراکنند.

رهبر گرامی!

اطمینان دارم با من موافقید که اگر از این مجلس و قوانین و نظارت آن، آبی گرم شده بود، مردمان ما را اکنون بهره‌ای در مشت بود، و اگر دستگاه قضا را با قانون نسبتی بود، ما را اکنون از برکات عدل وانصاف و درستی او نصیبی بود، و اگر دولت را لیاقت و برنامه و عقلانیتی بود، ما را تا کنون از ورطه ورشکستگی‌های داخلی و تحقیرهای جهانی به در برده بود. اما این سه یار دبستانی را ظاهراً جز رکود و رخوت و رفاقت، رویکردی نیست. پس چرا نباید از ظهور فتنه و سران فتنه در پوست نگنجیم و نگاه پرسشگر و پرشماتت مردم داخل و خارج و نسل‌های گذشته و آینده را به رفتار آنان منحرف نکنیم؟

این روزها شاهدیم که بار دیگر مبارزه با بدحجابی به کانون فهم بزرگان دینی ما راه یافته است. و چه برخوردهای شداد و غلاظ، برای چندمین بار، بر سر جامعه ما سایه انداخته است. اما برای چندمین بار نیز می‌توان از همین اکنون عاقبت شکست‌خورده و پر از آسیب این هیاهوی هیچ در هیچ را به چشم دید. چرا که شهر قم، و آسیب‌های دلخراش و مفسده‌های اجتماعی آن، دقیقاً محصول همین نگرش خام و دستوری و بی‌خردانه است. اگر بپذیریم که اجبار در خط‌کشی‌های خشک اجتماعی، ضروری و بافایده است، این را نیز می‌پذیریم که اجبار در مواضع فهم و فکر و باور

مردم، جز خسارت و خرابی و گریز و نفرت مردم نتیجه ندارد؛ شرمنده‌ام که بگویم راز تنهایی ما، و کم شدن مخاطبان داخلی و جهانی ما، در همین اسلام اجباری و اختراعی ما است؛ اسلامی که اغلب در این سی سال عمر خود، از کنار حق‌های آشکار عبور کرده است و بر گزینش ناحق‌های آشکار اصرار ورزیده است.

در زندان وزارت اطلاعات، و در زندان عمومی، داستان‌هایی از اسلام اختراعی خودمان دیده‌ام که امید دارم در یک ملاقات حضوری، همه را یک به یک برای شما باز گویم. اما از باب نمونه، به یکی از مظاهر آن اشاره می‌کنم و از توقف بر این شرم بزرگ، درمی‌گذرم:

من این روزها، با جوان نوزده ساله‌ای هم‌نشین و هم‌بند هستم که مجموعه‌ای از خردمندی‌ها و درستی‌ها با اوست. این جوان با همین سن و سال اندک خود، دو فرمول بدیع ریاضی را که از دسترس همه دانشمندان و ریاضی‌دانان جهان دور بوده است، کشف کرده و به اسم خود به ثبت رسانده است. این جوان، با همین سن و سال اندک خود، چهار اختراع غرورآفرین دارد. المپیادی است. برنده جشنواره خوارزمی است. به زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی مسلط است. این جوان اما به اتهام متداول توهین به رئیس‌جمهور و تبلیغ علیه نظام، پنج ماه و نیم است که در زندان است. اتهامی که مردمان جهان، به میزان ارتفاع آن غش‌غش می‌خندند. این جوان، شصت روز در زندان انفرادی بوده وتوسط بازجوهای تند و بی‌ادب خود کتک خورده و تهدید شده است. این جوان، همان است که آقای جلال‌الدین فارسی، پدرش را به ضرب گلوله تفنگ شکاری خود کشته است. این جوان، اکنون، هفده سال است که چشم به راه تراوش حق و عدالت، از اسلام اختراعی ما است. اسلامی که آقای جلال‌الدین فارسیِ قاتل را به پرداخت یک ریال از پول خون پدر او ملزم نکرده است. اسلامی که آقای جلال‌الدین فارسیِ قاتل را آزاد گذارده، و خود او را که به ابراز نشاط سیاسی‌اش مشغول بوده، به زندان و انفرادی و تحمل ناسزا و ضرب و شتم در انداخته است.

من معتقدم راز شکست اسلام اختراعی ما، در همین خصلت‌های گزینش‌گری و خاصه‌پروری و نخبه‌گریزی و فریبکاری و عوام‌پروری است. و اختلاط غلیظ حق و باطل در او. کارایی سرکوب سران فتنه، در این بوده است که نگاه منتقدین ما را از امثال آقای جلال‌الدین فارسی که قاتل اما آزاد است، به این جوان گستاخ اما بی‌گناه، معطوف کند. حالا خود شما رد پای نمایندگان مجلس، و قضاوت دستگاه قضائی، و دولتمردان عدالت‌ور زمان را در تحلیل فرایندهای این‌چنینی جامعه، رصد فرمایید.

راستی شما در مقام فرماندهی کل قوا، تا چه حد به رفتار سپاهیان و نظامیان خود، در ورود به مواضع اقتصادی، و در قامت رانت‌خوارانی چون آقای صادق محصولی، و در واردات میلیاردها کالای قاچاق از مبادی گمرکی و اسکله‌های رسمی و غیررسمی اشراف دارید؟ والبته اجازه می‌دهید که در تقبیح رفتار ناشایست سپاهیان و نظامیان، مسؤ لیت حضرتعالی را نیز در مقام فرماندهی یادآور شویم؟ و از شما به خاطر تغییر چهره آن سپاه و آن بسیج و آن اسلام آرمانی گله کنیم؟

رهبر گرامی!

کم‌کم به سالروز ظهور فتنه نزدیک می‌شویم. اگر کمی هوشمندی اختیار کنیم، باور خواهیم کرد که جماعتی، دور از چشم شما، به خلق حادثه می‌اندیشند. حادثه‌هایی که نیمه دوم خرداد را به زعم خود در بحرانی طراحی‌شده فرو ببرند. این بحران، که چه بسا خونین نیز باشد، قرار است مجدداً انرژی تازه‌ای را علیه سران فتنه سامان دهد. طراحان این بحران، با خلق حادثه‌های ریز و درشت، شما را در موضعی قرار خواهند داد تا همانی بگویید که آنان می‌خواهند. و همان موضعی را اختیار کنید که آنان مشتاق‌اند. شما را به خدا، رهبر گرامی، مراقب فتنه‌ها باشید. فتنه‌هایی که بانیان آن، فراتر از سران فتنه، در اطراف شما آرایش یافته‌اند و ادعای دوستی غلیظ می‌کنند. فتنه را در تحرک قدرتی بکاوید که در سایه است. قدرتی که هرگز مطیع شما نیست و برای خود قرار و مداری دارد. قدرتی که یک جا از حنجره رئیس‌جمهور نامتعادل ما بیرون می‌خزد، و در جای دیگر از امضای نمایندگان مجلس ما جاری می‌شود، و برای گشودن موانع پیش رو، به قاضیان مرعوب دستگاه قضا تحکم می‌کند. سران واقعی فتنه، سران قدرت‌های در سایه‌اند. سرانی که میلیارد میلیارد پول بی‌زبان مردم را جابجا می‌کنند، و به پرونده مفتوحه میلیاردها پول گمشده، پوزخند می‌زنند. در این یک سال گذشته، و با غوغایی که از رسانه‌ها و تریبون‌های رسمی علیه سران فتنه در گرفت، قدرت‌های در سایه، بهترین فرصت را برای پیش‌برد مقاصد خود بلوکه کردند. قدرت‌های در سایه، در این یک سال پرآشوب و پرهیاهو، به قدر همه عمر خود به تحکیم مواضع خود پرداختند، اما غافل از این که بخش وسیعی از مردم را از اطراف شما پراکندند. قدرت‌های در سایه، به مردم احتیاج ندارند، اما کدام رهبر است که بدون مردم، همچنان رهبر باشد و رهبری کند؟!

از باب طنز، بگویم که چندی پیش آقای جلال‌الدین فارسی، به سران فتنه تاخت تا او نیز حتا از این کارناوال هتاکی جا نمانده باشد. فراتر از طنز، شما را به تماشای امضای خودتان، پای برگه خرید سهام مخابرات توسط سپاه فرا می‌خوانم. بله، قدرت‌های در سایه، با شما این می‌کنند! و بدون

این که شما بخواهید و شما راضی باشید و شما خبر داشته باشید، امضای رضایت شما را پای عملکرد خود می‌نشانند. شما را به خدا مراقب فتنه‌های واقعی باشید.

با احترام و ادب
فرزند شما، محمد نوری‌زاد
زندان اوین
نهم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و نه

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»
http://nurizad.info/?p=172

۷۳-۴- نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹

با نام آفریننده نیکی
جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران

من از جانب هیچ‌کس سخن نمی‌گویم. از طرف هیچ سازمان جاسوسی و هیچ دولتی هم تأمین نمی‌شوم. این نامه صرفاً دغدغه‌های یک روزنامه‌نگار است که مرم ایران را ظاهراً بهتر از شما می‌شناسد. امروز که این نامه را خطاب به شما می‌نویسم، قریب به یک سال از ظلمی که بر مردم ایران رفته می‌گذرد. ظلمی که شما اگر در گفته‌ها و سخنرانی‌های خود بر آن اذعان نکنید، در خلوت خود به آن باور دارید و در عجبم که چگونه می‌خوابید؟ چگونه تصاویر کشته‌شدگان این حوادث آزارتان نمی‌دهد؟ شما می‌گویید هر قدمتان را در زندگی صرفاً برای رضای خدا و در راه او بر می‌دارید. آیا این، حقیقت است؟ و این کدام خدایی است که به نام آن می‌توان دستور کشتار مردم ساده و بی‌گناه را صادر کرد و چشم بر روی به یغما بردن دارایی ملتی بست؟

من یک روزنامه‌نگار ساده و بر طبق نظر مأمورین اطلاعاتی‌تان محاربم. ولی از این محارب ناچیز که به‌ناچار مملکت و خانواده‌اش را رها کرده و راهی دیار غربت شده بپذیرید، هیچ گونه‌ای از دینداری مجوز فروختن دین به دنیا را صادر نمی‌کند. هیچ کجای قرآنی که به آن اعتقاد دارید تقدیس قتل و کشتار بی‌گناهان و بستن دهان معترضان مجاز دانسته نشده است.

من مسلمان نیستم، اما به‌خوبی می‌دانم که اسلام در ذات خود، دین رأفت و مهربانی است. آنچه پیامبر اسلام را محبوب کرد صداقت و محبتش بود، نه خشونت و خودرأیی. شما می‌گویید انسان باید فردای قیامت در بارگاه الاهی پاسخگوی اعمالش باشد. آیا به‌راستی به این سخن اعتقاد دارید؟ چگونه اعتقادی است که اعمال شما خلاف آن را ثابت می‌کند؟ چگونه است که شما می‌خواهید نماینده دینی باشید که بنیانش بر صداقت و پاکی است و شما مجوز آلوده کردن نام اسلام را به خشونت و دروغ صادر می‌کنید؟ به راستی به زعم خودتان فردای قیامت در مقام پاسخ چه خواهید گفت؟ هنگامی که نماز می‌خوانید - اگر بتوانید با صدق دل بخوانید - دست‌ها و پاهایتان نمی‌لرزند؟ چگونه است که پیامبر اسلام نمونه تواضع بود و شما سمبل تفرعن؟ این بدان معنی است که شما از پیامبر اسلام هم برترید؟ مگر پیامبر شما بر دشمنانش رحم نمی‌آورد؟ مگر آنها را نمی‌نواخت و با رفتار مهربانانه به اسلام دعوتشان نمی‌کرد؟ چگونه است که شما احمد زیدآبادی-روزنامه‌نگاری را که صرفاً یک انتقاد ساده از شما کرده- به زندان می‌اندازید و مجوز شکنجه و کشتار صادر می‌کنید؟ چگونه است که صرفاً یک انتقاد ساده از شما معنای محاربه با دین و حکومت می‌شود؟ در حالی که زمانی عمَر بر منبر می‌رود و خطابه ایراد می‌کند یک عرب ساده به او می‌گوید اگر پایت را در دین کج بگذاری با همین شمشیر راستت می‌کنم و کسی به او تعرض نمی‌کند. این اسلامی است که پیامبر اسلام مروجش بود و آن‌گونه که به نظر می‌رسد با اسلام شما تفاوت‌های آشکاری دارد.

سخن از آزادی بیان می‌گویید، که به زعم شما هست و در واقعیت نیست. این چگونه آزادی بیانی است که پیامد آن لزوماً تک‌صدایی است. تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که شما را تأیید می‌کنند و تنها رسانه‌هایی حق حیات دارند که در مدح شما سخن می‌گویند. این چگونه آزادی بیانی است که طاقت انتقاد ندارد و انتقاد را به مثابه حربه‌ای برای متزلزل نمودن پایه‌های نظام می‌بیند؟ و این چه نظامی است و چه پایه‌های متزلزلی که با یک مطلب و چند خط، متزلزل می‌شود و فرو می‌ریزد؟

اگر باور شما این است، فکری به حال پایه‌های سست نظام بکنید، چون چنین نظامی چه امثال عمادالدین باقی، احمد زیدآبادی، مسعود باستانی و هنگامه شهیدی بنویسند چه ننویسند، به هر صورت، روزی فرو خواهد ریخت. پاک کردن صورت مسأله مشکل شما را حل نمی‌کند. اگر به نامه محمد نوری‌زاد با دقت نگاه کنید، به روشنی می‌گوید ریشه‌های سستی پایه‌های نظام جمهوری اسلامی در چه مسائلی نهفته‌اند. استواری هر نظامی، مردمی هستند که در آن حکومت زندگی می‌کنند و میزان دوام آن با میزان علاقه مردم رابطه مستقیم دارد. علاقه مردم در هیچ نظامی تأمین نمی‌شود مگر آنکه مسؤولین نظام با مردم صادق باشند و خواسته‌های آنها را و سعادتمندی آنها را ارجح بر هر چیزی بدانند. هیچ حکومتی بدون مردم دوام نخواهد داشت.

اما آزادی بیان، رکن اصلی یک حکومت متداوم است. چرا که یک حکومت پیش از اینکه به مجیزگو محتاج باشد، محتاج منتقد است. منتقد است که نقاط ضعف را نشان می‌دهد و نارضایتی‌ها را، آنهایی که در سطوح زیرین لایه‌های جامعه پنهان شده‌اند، به سطح می‌آورد و نشان می‌دهد. منتقد، همراه هر حکومت مردم‌مداری است نه مقابل آن. انتقاد باعث رشد است نه اضمحلال.

روزنامه‌نگاران منتقدی که شما مزدور بیگانه و جاسوس می‌خوانید و با حکم محارب اعدامشان می‌کنید و یا برای سال‌های طولانی به زندانی افکنده‌اید که وصف شکنجه‌ها و تجاوزاتش بر همگان مبرهن است، ارکان مهم دموکراسی هستند. چیزی که شما داعیه‌اش را دارید و ما شده‌ایم مصداق شعر مولانا:

«دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما
گفت آنچه یافت می‌نشود آنم آرزوست»

چراغ به دست در کوچه‌های تاریک جمهوری اسلامی به دنبال دموکراسی وآزادی بیان می‌گردیم و هر چه بیش‌تر جستجو می‌کنیم کم‌تر می‌یابیم، چرا که آنچه را که یافت نمی‌شود در نظام جمهوری اسلامی، آرزو داریم.

شما می‌گویید بهترین شکل دموکراسی در اسلام هست. باور دارم در تمام ادیان این قاعده وجود دارد. این را به‌عینه می‌توان در شیوه سلوک پیامبران و آموزه‌های ایشان جستجو کرد. و مگر نه اینکه پیامبران آمده بودند مفهوم برابری و عدالت را در جامعه نهادینه کنند؟ در داستان‌های مذهبی بسیاری از ادیان توحیدی می‌توان این مفاهیم را جستجو نمود. نمونه‌اش بارها و بارها در رفتار پیامبر اسلام و فرزندانش و امامان وجود دارد و اصولاً ایشان به همین خصیصه شهره شدند. ایشان دنیایشان رابا قلب‌های مردم و آخرتشان را با خداوند معامله کردند. و این است رمز ماندگاری. اما معنای دموکراسی در اسلام، سایر ادیان و حتا فلسفه سیاسی و نزد متفکرین، کشتار و به زندان انداختن مخالفین نیست. معنای دموکراسی، انتقادپذیری و احترام به عقاید دیگران است.

شما می‌گویید دموکراسی غربی فریب و ریا است، باشد، اما چگونه این را ثابت می‌کنید؟ با توسل به خشونت؟ چگونه به دنیا نشان می‌دهید که شما مروج بهترین شکل مملکت‌داری هستید؟ با شکنجه و تهمت و تجاوز؟ با اعدام دانشجویان و روزنامه‌نگاران و معلمان؟ در شکل دموکراسی غربی حداقل توان شنیدن نظر مخالف و معترض وجود دارد، اما شما به دنیا چه نشان داده‌اید؟ تعریفی که شما از اسلام ارائه می‌دهید چقدر باعث سربلندی مسلمانان شده؟ باور کنید تنها چیزی که رفتار شما و شیوه حکومتی شما نماینده آن نیست، دموکراسی است. باور کنید هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. برای یک هدف عالی، نمی‌توان از ابزار ناصواب استفاده کرد. گیرم که هدف شما انسانی، اما قلب‌های شکسته را چه می‌کنید؟ سوز دل مادران عزادار فرزند از دست داده و کودکان یتیم را که شما باعثش بوده‌اید چه می‌کنید؟ این کدام هدف انسانی است که به بهای آن کشتن انسان‌های بی‌گناه و به زندان انداختن و تبعید و فرار صدها هزار ایرانی و داغدار شدن هزاران خانواده است؟ این کدام هدف انسانی است که به قوه قضائیه شما اجازه می‌دهد حکم اعدام انسان‌های بی‌گناه را بدون محکمه‌ای عادلانه و بدون داشتن حق دفاع و وکیل قانونی صادر کند؟ این کدام انسانیتی است که حتا از تحویل جنازه‌های کشته‌شدگان وحشت دارد و آنها را دزدانه و در جایی نامعلوم دفن می‌کند و نه تنها از خانواده‌ها فرصت آخرین دیدار را- که حق طبیعی و انسانیشان است- می‌گیرد، که حتا حق سوگواری برای عزیزیانشان را نیز از ایشان سلب می‌کند؟ این چگونه هدفی خواهد بود هنگامی که بنیانش بر دروغ و تجاوز و جنایت استوار می‌گردد؟

تا کنون از خود پرسیده‌اید که چند نفر از معترضان را می‌توانید به زندان بیندازید؟ گیرم ایران را مبدل به عظیم‌ترین زندان جهان کردید؟ بر که می‌خواهید حکومت کنید؟ شما که به رهبر و ملجأ خود و به قول خوتان معمار کبیر انقلاب اسلامی- آیت‌الله خمینی- وفادار نماندید و امروز با خانواده‌اش چنان می‌کنید که دشمن با خاندان دشمنش چنین نمی‌کند، فکر می‌کنید این جماعتی که گرد شما را گرفته‌اند به شما وفادار خواهند ماند؟

پیشنهاد می‌کنم در میان دستور کشتار و تجاوز، لختی بیاسایید و تاریخ بخوانید. شاید از گذشتگان درس بگیرید. هیچ سردمداری با خشونت دوام حکومت خود را تضمین نکرده است. همیشه پایان عمر کسانی که با ظلم و تعدی به ناموس ملت‌ها بنیان حکومت خود را استوار کرده‌اند، بی‌آبرویی و مرگی سخت بوده است. می‌گویند تیمور، حافظ قرآن بوده، اما می‌بینیم سرانجام کشتارهای بی‌رحمانه او کشته شدن به دست نزدیکانش بوده و بدنامی در تمام طول تاریخ. آیا این سرانجامی است که برای خود می‌خواهید؟ زندگی فقط امروز نیست. فردایی هم وجود دارد.

فردایتان را چگونه می‌بینید؟ با اطمینان به شما می‌گویم فردای شما همچون فردای بسیاری از کسانی است که به طمع امروز و حکومت سبعانه، به حریم امنیت مردم تجاوز کردند و انتقام تلخی پس دادند. می‌گویند چوب خداوند صدا ندارد. باور کنید و از خدایی که به کلام دم از اعتقاد به او می‌زنید بترسید. انتقام روزگار، انتقام سختی است و راه گریزی بر آن متصور نمی‌توان شد. آه مظلوم اگر دامان انسان را بگیرد، هیچ دارویی برای درمان آن وجود ندارد. لحظه‌ای بنشینید و به تصاویر کشته‌شدگان حوادث اخیر نگاهی بیندازید. اگر هنوز ذره‌ای از خدامداری در وجود شما باشد ممکن نیست اشک از چشم‌هایتان جاری نشود.

در شب ۲۵ خرداد، پسر جوانی که تنها ۱۵ یا ۱۶ سال داشت و در کنار من ایستاده بود، توسط آن بسیجی که خود را مرید شما می‌داند کشته شد و از آن زمان، خواب به چشمانم حرام شده است. هنوز خود را مقصر می‌دانم که نتوانستم او را نجات دهم. در مورد شما چگونه است که بیش از صدها نفر به فرمان شما جانشان را از دست داده‌اند؟ نکند اصلاً به آنها فکر نمی‌کنید؟ نکند به شما گفته‌اند کسی کشته نشده است؟ نکند دروغ‌های رسانه ملی‌تان را باور می‌کنید؟ و مگر دروغ، گناهی کبیره نیست؟

به چهره ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، اشکان سهرابی، محسن روح‌الامینی و کیانوش آسا نگاه کنید. یک ساعت از وقت مبارکتان را بگذارید و به زندان‌ها سر بزنید. عمادالدین باقی مگر کیست به جز یک روزنامه‌نگار؟ احمد زیدآبادی چه؟ محمد نوری‌زاد که بارها و بارها نام شما را به نیکی یاد کرده بود و از مریدان شما بود، حقیقتاً نامه‌های او را خوانده‌اید؟ یا جوانان و دانشجویانی که هر روز به دست افراد شما شکنجه می‌شوند. چه کسی به اینان مجوز داده که برای آخرت انسان‌های دیگر تصمیم بگیرند؟ کیست برتر از آفریننده؟ آیا شما خود را برتر از او می‌دانید؟ آیا در اندیشه شما خداوند عمر ابدی به شما داده است؟ آیا فکر می‌کنید در هیچ دادگاهی- چه خداوندی و چه دنیایی- پاسخ‌گو نخواهید بود؟ خداوند سلیمان نبی را به دلیل ظلم بر یک حیوان مورد خطاب قرار می‌دهد، داستان ایوب را به خاطر بیاورید و یا یونس پیامبر را.

هیچ‌کس از زمانه توانمندتر نیست. سعی نکنید صبر خدا را امتحان کنید. زندگی صبور است اما مباد که روزی صبرش تمام شود و بخواهد انسان را تأدیب کند. پیش از شما بسیاری این صبر را آزموده‌اند و سرانجام در لحظه آخر، حاضر بودند هرچه داشتند بدهند تا زمانه باز گردد، اما آن زمان برای توبه بسیار دیر است. باور کنید درهای توبه به روی همگان باز نیست. دروغی را که به مریدانتان می‌گویید خودتان باور نکنید. شما خودتان بهتر از هر کسی می‌دانید که خداوند محتاج نماز و روزه شما نیست. عالم، محضر خدا است. این جمله آشنا نیست؟ هنوز تا دیر نشده باز گردید و از مردم به دلیل تمام ظلم و جوری که شما تا حدی باعث آن بودید عذرخواهی کنید. مردم ایران بزرگوارند و هنوز درهای رحمتشان بسته نشده است. محاکمه‌ای هم اگر باشد بر خلاف محاکمات طراحی‌شده توسط شما و نزدیکانتان عادلانه است. نه خشونتی در کار است، نه شکنجه‌ای و نه تجاوزی. شاید این آخرین فرصت شما باشد تا پیش از آن که مردم ایران با شما آن‌گونه کنند، که دیگر مردم با دیگر مروجین ظلم کرده‌اند.

آنچه پرسیدم مطمئناً از سوی شما پاسخی دارد که می‌دانم داده نخواهد شد، مگر در کهریزک و اوین و امثالهم و در زیر چنگال بازجوها؛ و این بنده کم‌ترین پیش از این طعم نوازش‌های توأم با رأفت اسلامی را از سرانگشتان نوازشگر ایشان چشیده‌ام.

تنها لختی بیندیشید همه این رفتارها ارزش فردا را دارد؟ فردایی که خودتان می‌دانید چگونه فردایی خواهد بود اگر این ظلم و تعدی به پایان نرسد.

با احترام

کامبیز شبانکاره

۱۹ خردادماه ۱۳۸۹، مطابق با ۹ ژوئن ۲۰۱۰

۷۴-۴- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹

از این همه دروغ، عرق شرم بر سیمایتان نمی‌نشیند؟

از دید اینجانب، مسؤول صدا و سیما شخص مقام محترم رهبری است. از این رو در این نوشته روی سخنم با ایشان نیز هست. البته ایشان در این سال‌های دراز حکومت و ولایت، نه به نامه‌ای پاسخ داده‌اند و نه با نشریه‌ای گفتگو کرده‌اند. یکسره متکلم وحده بوده‌اند و اگر هم پاسخی داده‌اند، پاسخ‌شان همان برهان قاطع به روایت فداییان اسماعیلی بوده است. فداییان با مخالفان خود سخن نمی‌گفتند، بلکه تیغ تیز بر گلویشان می‌کشیدند تا مفهوم برهان قاطع را به درستی درک کنند؛ مثل درک محمد نوری‌زاد در زندان اوین...
در سیمای ایشان که می‌توان آن را سیمای ولایت نامید. سیمایی که توسط پاسداری اداره می‌شود که در طراز افراد محبوب رهبری است؛ دست‌بوس و پابه‌رکاب. سلطان اشاره کند برایش کلاهی را بیاورند، سر می‌آورد... کار مقام ولایت و مَلِک که از سیب خوردن گذشته است تا: «برآورند غلامان او درخت از بیخ»... وقتی مَلک خود درخت را از ریشه بر می‌کند، غلامان او باغ را می‌سوزانند.
در سیمای ولایت، فیلم به ظاهر مستندی درباره اندیشه و منش و رفتار اینجانب منتشر شده است. این فیلم در سایت‌های وابسته به حکومت و سپاه نیز در دسترس است. چند نکته را درباره این فیلم از باب نمونه برای مقام رهبری و مسؤول اول صدا و سیما نقل می‌کنم، بقیه موارد نیز از همین مقوله‌اند.

یکم: در فیلم ادعا شده است که اینجانب با منافقان همراه هستم.
سند؟ فیلمی را نشان می‌دهند که بنده و آقای بهنود داریم در کنار خیابانی گفتگو می‌کنیم و در سوی دیگر، مخالفان دارند علیه جمهوری اسلامی شعار می‌دهند.
این فیلم در روز ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۸ گرفته شده است. بنده و آقای بهنود در صف رأی‌دهندگان در جلو کنسولگری ایران در کنزینگتون بودیم، طولانی‌ترین صفی که لندن در تاریخ انتخابات ایران دیده بود. عده‌ای هم در برابر کنسولگری شعار می‌دادند. اتفاقاً علیه بنده هم شعار دادند! آنها مردم را به عدم مشارکت در انتخابات دعوت می‌کردند. کسی اعتنایی نمی‌کرد. جهت اطلاع مقام رهبری بیش از ده هزار نفر از ایرانیان در انگلستان در انتخابات شرکت کردند. بیش از هشت هزار نفر به مهندس موسوی رأی داده بودند. همان نسبتی که در صندوق سیار صدا و سیما مهندس موسوی احراز کرده بود؛ یعنی هشتاد در صد آرا. البته این نسبت به روایت شاعری که به رهبری در سرکوب ملت نمره بیست داد، در هند نود درصد آرا به نفع مهندس موسوی بوده است.
فیلمی که نشانه حضور ما در انتخابات است و اساساً ربطی هم به مخالفان یا منافقان ندارد، به گونه‌ای مونتاژ شده است که گویی ما در جمع منافقان و مخالفان حضور داریم.

دوم: سه قول از اینجانب درباره آقایان سروش و سازگارا و گنجی نقل شده است. ظاهراً تیتر روزنامه‌ها را نشان می‌دهند.
هر سه نقل قول، جعلی است. این که من گفته‌ام: «دکتر سروش، ایدیولوگ دوم خرداد است» و یا «سازگارا پدر معنوی روزنامه‌های اصلاح‌طلب است» و «تأثیر انقلابی گنجی از انقلابیون بیش‌تر است» تماماً دروغ و جعلی است. اگر تهیه‌کنندگان، مدعی درستی سخن و ادعای خویشند تاریخ انتشار روزنامه‌ها را اعلام کنند. در واقع همان آقایانی که روزنامه‌های جعلی برای زندانیان تدارک می‌بینند همان تیترها را جعل کرده‌اند. جنابعالی دستور دهید همان تیترها را بررسی کنند و روزنامه را از آرشیو بیرون بیاورند. اینجانب مطلقاً چنان اظهاراتی را درباره افراد مذکور نداشته‌ام و اساساً این‌گونه سخن گفتن سبک و سیاق من نبوده و نیست.

سوم: بخشی از فیلم درباره شرکت من در اجلاس واشنگتن انستیتیو(۱) است. با قرار دادن تصویر من در کنار ایهود باراک، وانمود شده است که ایشان هم در اجلاس حضور داشته‌اند و من برای خوشامد ایشان سخن گفته‌ام.

جهت اطلاع شما ایهود باراک مطلقاً در اجلاس حضور نداشتند. در همان سخنرانی برای اولین بار آن هم در «واشنگتن انستیتیو» درباره سفر شیمون‌پرز به ایران و قرارداد اسرائیل با ایران صحبت کردم. آیا این سخنان برای استقبال اسرائیلی‌ها زده شده است؟! درباره پرونده هسته‌ای گفتم:
«همه کشورهایی که طرف گفتگو با ایران در مورد مسأله هسته‌ای هستند غیر از آلمان همه سلاح هسته‌ای دارند و در واقع آن هیأت‌هایی که به ایران توصیه می‌کنند که بایستی غنی‌سازی اورانیوم را محدود کنید، همه کشورهای اتمی هستند که سلاح هسته‌ای خود را سال به سال مدرن می‌کنند و برای این کار بودجه دارند و این هزینه‌ها در بودجه‌های آنها قابل شناسایی است... به رژیم شاه شما کمک می‌کردید که به سلاح هسته‌ای برسد و در سال ۱۹۷۵ آقای شیمون پرز، وزیر دفاع اسرائیل و رئیس‌جمهور فعلی، به ایران آمدند و سفرشان بیش از ۱۰ روز طول کشید. البته پیش از انقلاب تمام سفرهایی که مقامات اسرائیلی به ایران انجام می‌دادند، مثل شیمون‌پرز، مناخیم بگین، اسحاق رابین، گلدا مایر، بن گوریون و دیگران، سفرهایی بودند که ساواک، دستگاه اطلاعاتی امنیتی ایران سازماندهی می‌کرد که انجام می‌شد. در سال ۱۹۷۵ پیمانی بین شیمون‌پرز و شاه امضاء شده که ایران ۱.۲ میلیارد دلار به اسرائیل بدهد و اسرائیل در مقابل، در ساخت سلاح هسته‌ای به ایران کمک کند. در واقع این پیمانی بود که امضاء شد و اسنادش در اختیار حکومت ایران هست. همکاری فرانسه در مورد نیروگاه‌ها و دیگران هم در جای خودش مطرح بود.»
(از متن سخنرانی بر گرفته شده است. گزارش سخنرانی در [وبسایت] «روزآنلاین» منتشر شده است که در [وبسایت] «جرس»(۲) نیز نقل گردید.)

چهارم: با نقل جمله‌ای وانمود شده است که اینجانب طرفدار استفاده امریکا از زور علیه جمهوری اسلامی بوده‌ام. درست برعکس در سخنرانی‌ام درباره حمله به ایران و محاصره اقتصادی صحبت کردم و تمام صحبت علیه این دو تصمیم است. آن جمله – استفاده آمریکا از زور بر علیه ایران را من نقل کردم و به نقد و رد آن پرداختم. به همین خاطر سخنرانی‌ام(۳) نه تنها مورد استقبال قرار نگرفت بلکه افراطی‌های سوی دیگر گفتند سخنان من همان مواضع سنتی انقلاب و حرف‌های احمدی‌نژاد بود با ادبیاتی دیگر!

پنجم: در فیلم با نشان دادن سایت «واشنگتن انستیتیو» وانمود می‌شود که اینجانب از جمله پژوهشگران این مؤسسه هستم.
این مطلب هم مثل تمام مطالب مذکور در این مستند جعلی، مطلقاً دروغ است. اینجانب غیر از یک سخنرانی در آن مؤسسه، آن هم کاملاً برخلاف مواضع سنتی آنان هیچ‌گونه نسبت و همکاری با آن مؤسسه نداشته و ندارم.
این مطلب درست مثل این است که گفته شود چون آقای احمدی‌نژاد در «شورای روابط خارجی آمریکا» سخنرانی کرده‌اند، بگوییم که ایشان وابسته یا عضو همان شورا هستند.

ششم: در فیلم می‌گویند من ادعا می‌کنم که کتابی در رد سلمان رشدی نوشته‌ام و اکنون در لندن همشهری سلمان رشدی هستم!
انصافاً چنین استدلالی تنها از عهده ذوب‌شدگان در حضرتعالی بر می‌آید. کتاب «*نقد آیات شیطانی*»(٤) اینجانب تا سال ١٣٨٤ بیست و پنج بار به فارسی و بارها به زبان عربی و انگلیسی چاپ شده است. چند سالی است که تمام کتاب‌های من در ارشاد متوقفند.
شما این کتاب را ملاحظه کرده‌اید. وقتی من به لندن آمدم که سلمان رشدی جند سالی بود دیگر در لندن زندگی نمی‌کرد! این هم شد استدلال که من حالا همشهری سلمان رشدی هستم؟! مثل این که گفته شود جنابعالی هم همشهری سران به زعم خودتان «فتنه» هستید! و یا با سرکرده مجاهدین خلق همشهری هستید! و یا نماینده جنابعالی و نماینده سایر آیات عظام در لندن همشهری سلمان رشدی هستند؟

هفتم: در این فیلم، درباره مسؤولیتم در وزارت فرهنگ و ارشاد بسیار سخن به میان آمده است.
منتها به این نکته مهم اشاره نکردند که اینجانب با پیشنهاد شما وزیر ارشاد شدم و خود شما به صراحت این موضوع را در نخستین نشست رئیس‌جمهور و هیأت وزیران مطرح کردید. البته ماه عسل وزارت اینجانب وقتی تمام شد که از من خواستید روزنامه‌ها را تعطیل کنم و صراحتاً از روزنامه «*سلام*» نام بردید، من کناره‌گیری از ارشاد را ترجیح دادم. البته همیشه گمان می‌کردم امکان گفتگو با شما وجود دارد. چنان‌که وقتی آقای مسجدجامعی به عنوان معاون فرهنگی و مسؤول برگزاری «بیست سال ادبیات داستانی» به من گفتند جنابعالی با جشنواره مخالفید و ظاهراً بر اساس نامه آقای رضا رهگذر فرموده بودید جشنواره متوقف شود، با شما به تفصیل درباره نویسندگان صحبت کردم؛ درباره تک‌تک نویسندگان و کارشان بحث کردیم. مشخصاً درباره محمود دولت‌آبادی که شما نسبت به [کتاب رمان] «*کلیدر*» حساس هستید و یک بار آن را در نماز جمعه تهران، دروغ خواندید! درباره سیمین دانشور و منیرو روانی‌پور و... به تفصیل حرف زدم. خوشبختانه درباره ۱۹ نفر راضی شدید و پذیرفتید که

جایزه بدهیم. تنها نقطه مقاومت شما رمان «*مدار صفر درجه*» احمد محمود بود که از قضا به عنوان رمان برگزیده «بیست سال ادبیات داستانی» انتخاب شده بود و من هیچ‌گاه نگاه بهت‌زده و غم‌آلود احمد محمود را از یاد نمی‌برم. همه هیأت داوران می‌دانستند که «*مدار صفر درجه*» ستاره جشنواره ادبیات داستانی است.

حتماً به یاد دارید فرمودید این رمان، ضد جنگ است. گفتم مگر شما ضد جنگ نیستید؟! جنگ یک شر ناگزیر است و نه یک خیر لازم...

اکنون زمانه تغییر کرده است. جنابعالی در یک کلام، اراذل را بر کشور حاکم کرده‌اید و افاضل را رانده‌اید. همان که درباره نشانه‌های زوال حکومت توسط امام علی (علیه السلام) نقل شده است:

«یستدل علی إدبار الدول بأربع: تضییع الأصول و التمسک بالغرور و تقدیم الأراذل و تأخیر الأفاضل» (غرر الکلم، شماره ۷۸۳۵)؛

هاشمی رفسنجانی را رانده‌اید و احمدی‌نژاد را بر کشیده‌اید.

موسوی خامنه‌ای و کروبی و خاتمی را طلحه و زبیر می‌دانید و مالک اشترتان، فیروزآبادی است.

همین فیلمی که سیمای شما درباره بنده منتشر کرده است، نمونه خوبی است. شما که از تقوا و عدالت سخن می‌گویید، به همین مورد، که درست در حوزه وظایف شماست، رسیدگی کنید. ببینید از این همه دروغ، عرق شرم بر سیمایتان نمی‌نشیند؟

اگر دیدید آنچه که درباره اندیشه و منش اینجانب در سیمای شما منتشر شده است، که گوشه‌هایی از آنها را برشمردم و بقیه نیز مشابه همین موارد، دروغ و جعل و افتراست، بر اساس عدالت و انصاف خودتان داوری کنید و دست‌کم همان فرصت در اختیار اینجانب قرار گیرد تا به برخی از این بی‌رسمی‌ها اشاره کنم.

هشتم: ببینید سیمای جمهوری اسلامی و جنابعالی با این همه دروغ و جعل و افترا می‌خواهد اعتماد مردم را جلب کند، تا باور کنند در انتخابات ۲۲ خرداد تقلبی اتفاق نیفتاده است؟

این «رنگ رخساره» سیمای شماست و در یک کلام:

«به صدق کوش، که خورشید زاید از نفست

که از دروغ، سیه‌روی گشت صبح نخست» [حافظ]

*** پی‌نوشت‌ها ***

1. http://www.washingtoninstitute.org/templateC07.php?CID=490
2. http://www.rahesabz.net/story/3817
3. http://www.washingtoninstitute.org/templateC07.php?CID=490
4. http://maktuob.net/book/mohajerani/213.php

۷۵–۴– نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹

«فتور در قوه ناطقه (و عاقله؟)»

فرمان هبوط صادر شده؛ بهشت ولایت، دیگر جای شما نیست!

کار بدانجا کشید که... با کبر تمام، حق و باطل را در نزدیکی و دوری از خود تعریف کند و بدین حیله آب رفته مشروعیت را به جوی خشکیده ولایت باز گرداند

روزی نبود که از شجره خبیثه استبداد، حنظلی فرو نیفتد و سری را نشکند یا کامی را تلخ نکند

بیمار ما خیال‌اندیش شده بود؛ نصیحت‌ها را دروغ و دغل‌بازی و نقدها را توطئه و براندازی می‌دید و جرم‌های جاسوسی و ناموسی برای ناقدان می‌تراشید و آنان را به زجر و زنجیر می‌کشید. مداحان را می‌خرید و نقادان را می‌درید و رقیبان را سر می‌برید؛ و چندان که نقد و نصیحت‌ها بالا گرفت مالیخولیای دشمن‌ستیزی هم در او قوت بیش‌تر یافت

سوء تدبیر و طغیان ستم و زوال عدالت و بحران مدیریت و تراکم تطاول و تجاوز، کلاه گشاد مشروعیت را عاقبت از سر او برداشت و درماندگی و ناشایستگی او را در تدبیر مُلک و تنظیم نظام آشکار کرد

از میوه ممنوعه ولایت خورده است و حالا چون آدم در بهشت، برهنه و بی‌پناه، ایستاده است تا کی فرمان «هبوط» در رسد و راهی زمین شود

خوش‌تر آن است که مقام رهبری، خود لبیک‌گویان ردای نابه‌اندام ریاست را از تن بیرون کند و چون آدم ابوالبشر، کلمات توبه را بر زبان آرد و از بهشت آسمانی ولایت، آرام بر زمین رعیت بنشیند

آیا امید بستن به سردمزاجان گرمخانه خبرگان، که مشاطگان قدرت‌اند و رطب‌خوردگان ولایت، آب به غربال پیمودن و گره بر باد زدن نیست؟!

«ولی امر مسلمین» باید پریشان شود و گریبان چاک کند که بُزهای لنگ، پیشاپیش گله می‌روند و برتر از سلطان، فَرَس می‌رانند و خادمند و مخدومی می‌کنند. و بداند که دیری نخواهد گذشت که شاخ گستاخ این دشمنان خانگی، جامه و عمامه ولایت را هم بدرد و تاج سلطنت را بشکند و روزگار امارت را تباه کند

«آن قوّت جوانی وان صورت بهشتی
ای بی‌خردتر از من، از دست چون بهشتی؟
تا صورتت نکو بود، افعال زشت کردی
پس فعل را نکو کن اکنون که زشت گشتی» [ناصرخسرو]

آقای خامنه‌ای

نطق چهاردهم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و نه شما را همه شنیدیم. خطابه‌ای پرخطا بود. لغزش‌های ذهنی و زبانی در آن موج می‌زد. نشان از فتور در قوه ناطقه داشت. خطیب زبردست ما که در دوران سی‌ساله پس از انقلاب به چالاکی از همه سخنوران پیشی گرفته بود، آن روز، سخت آشفته و ناتوان می‌نمود. در سخنش نه سِحر بلاغت بود نه شهد عبارت، نه کمال معنا نه جمال صورت. صفرای غضب، پروای ادب را از او ستانده بود. چندان که ذهن آشفته بر زبان خفته‌اش شلاق می‌زد مَرکب سخن رام نمی‌شد. کلمات، سرکش و بی‌وقار از قفس مغز بیرون می‌جستند و بر شاخ زبان می‌نشستند. داوری‌های باژگونه تاریخی، حفره‌های کلام را افزون‌تر کرده بود و خطیب از یکی برنیامده در حفره دیگر می‌افتاد. با طلحه و زبیر در می‌پیچید و به جای علی با آنان می‌جنگید. دل اهل سنت را به دست نیاورده، به درد آورد. خود را چون علی در محاصره دشمنان می‌دید و بدین خیال کج و قیاس باطل چنان مبتهج بود که مخالفان سیاست و ریاست خود را غاصبان مسند وصایت و ناقضان عهد ولایت پنداشت.

معرکه و مهلکه غریبی بود. تماشاچیان از او انتظار حمله داشتند، اما او قوت دفاع هم نداشت. هم نُطق، خشکیده بود هم منطق. نه خوب سخن می‌گفت نه سخن خوب می‌گفت. نه به نَقل وفا می‌کرد نه به عقل. ناطقه و عاقله گویی با هم فرو خفته بودند. کار بدانجا کشید که کورکورانه دست در انبان فرسوده تاریخ کُند و شخصیت‌های خفته را بر انگیزد و بیازارد و به آنان نقش‌های مجعول دهد و بر اجتهادشان مُهر انحراف نهد و آیین ویژه خود را معیار داوری عمل دیگران سازد و انتقام گذشتگان را از معاصران بگیرد و با کبر تمام، حق و باطل را در نزدیکی و دوری از خود تعریف کند و بدین حیله آب رفته مشروعیت را به جوی خشکیده ولایت باز گرداند.

آقای خامنه‌ای

وقتی بر سر کار آمدید، در خیال، شریعتی غرب‌ندیده‌ای را می‌دیدم که عنان سیاست را به دست گرفته است. فقه و فلسفه و تفسیر نمی‌داند، به عوض، اهل تاریخ و هنر و بلاغت است. می‌گفتم همین نیکو است. فقیهان و فیلسوفان غالباً تاریخ نمی‌دانند و لذا به قول ابن خلدون نااهل‌ترین کسان برای ریاست‌اند. زمان که گذشت و استبداد نظری و عملی، شما را به سوء تدبیر و ستمگری کشاند و مداحان و متملقان بر شما جوشیدند و ناصحان و ناقدان به زنجیر و زندان افتادند و نظم مُلک، پریشان شد و بانگ بینوایان برآمد و دست تطاول حرامیان در اموال و نفوس بی‌گناهان گشوده شد، بر من آشکار شد که جامه ریاست و ولایت را بر اندام شما نیک نبریده‌اند و روح خسته و خواب‌آلوده تاریخ در نیمه‌شبی تاریک، کلید این مُلک را ناسنجیده به دست شما داده است. روزی نبود که از شجره خبیثه استبداد، حنظلی فرو نیفتد و سری را نشکند یا کامی را تلخ نکند. به دعا با خدا می‌گفتم ایرانی را از هلاکت و سلطانی را از سوء سیاست برهان، اما طناب توحش که سخت‌تر شد و آتش اختناق که بالاتر گرفت، دانستم کار فقط از دعا نمی‌رود. سال‌ها نیک‌خواهانه نصیحت کردم و امیدوارانه دل به تأثیر بستم، اما «از قضا سرکنگبین، صفرا فزود» و بیمار رنجورتر شد. بیمار ما خیال‌اندیش شده بود؛ نصیحت‌ها را دروغ و دغل‌بازی و نقدها را توطئه و براندازی می‌دید و جرم‌های جاسوسی و ناموسی برای ناقدان می‌تراشید و آنان را به زجر و زنجیر می‌کشید. مداحان را می‌خرید و نقادان را می‌درید و رقیبان را سر می‌برید؛ و چندان که نقد و نصیحت‌ها بالا گرفت مالیخولیای دشمن‌ستیزی هم در او قوت بیش‌تر یافت. نه اینکه:

«هر درونی که خیال‌اندیش شد
چون دلیل آری خیالش بیش شد؟
پس در وعظ و نصیحت بسته شد
امر «أعرض عنهم» پیوسته شد» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

پس به حکم خدا و خرد، إعراض کردیم و اعتراض کردیم.

سوء تدبیر و طغیان ستم و زوال عدالت و بحران مدیریت و تراکم تطاول و تجاوز، کلاه گشاد مشروعیت را عاقبت از سر او برداشت و درماندگی و ناشایستگی او را در تدبیر مُلک و تنظیم نظام آشکار کرد. ولایت معنوی که از ابتدا نداشت، ولایت سیاسی را هم در انتها درباخت. اما هنوز جامه جمیل خطابت بر تن داشت، تا نوبت به خطابه اخیر رسید. معلوم شد که نه فقط فقه و فلسفه و تفسیر کم می‌داند، تاریخ را هم کج می‌خواند. سخن را هم به اسلوب بلاغت نمی‌راند. از میوه ممنوعه ولایت خورده است و حالا چون آدم در بهشت، برهنه و بی‌پناه، ایستاده است تا کی فرمان «هبوط» در رسد و راهی زمین شود.

و اینک ای «رهبر معظم»! من به شما می‌گویم که فرمان هبوط، صادر شده و از آسمان به زمین رسیده است. بهشت ولایت، دیگر جای شما نیست. صدای آدمیان، صدای خداست. آیا صدای خدا را نمی‌شنوید؟

خوش‌تر آن است که مقام رهبری، خود لبیک‌گویان ردای نابه‌اندام ریاست را از تن بیرون کند و چون آدم ابوالبشر، کلمات توبه را بر زبان آرد و از بهشت آسمانی ولایت، آرام بر زمین رعیت بنشیند و با حوّای خود، آسوده زندگی کند و برادرکشی هابیل و قابیل را ببیند و رازدان تاریخ شود. بدین‌سان، دست‌کم، خطیبی باقی می‌ماند تا فارغ از سودای ریاست، به ارشاد و موعظت بپردازد و به عهد امانت وفا کند، مگر دیگر بار با کرامت و رخصت مردم در «مسجد کرامت» تردد کند و به شکرانه سلامت، «درویشان بی‌نوا را تفقّد کند».

یا خفتگان مجلس خبرگان سر از خواب غفلت برآورند و بند اسارت بشکنند و روزگار ولایت جائره را به سر آورند. ولی آیا امید بستن به سردمزاجان گرمخانه خبرگان، که مشاطگان قدرت‌اند و رطب‌خوردگان ولایت، آب به غربال پیمودن و گره بر باد زدن نیست؟!

اما آن جریده دریده نگون‌بخت که گوش به فرمان بیت رهبری است [روزنامه «*کیهان*»]، وقتی جعل خبر کرد و مرا «مرتد» شمرد، دانستم که پا را از گلیم غصبی خویش درازتر کرده است. منتظر نشستم تا از بیت ولایت اشارتی رود و فرمان «استرداد ارتداد» صادر شود. چون می‌دانستم که رهبری حکم تکفیر و ارتداد را از شؤون ولایت می‌داند و بولفضولی دیگران را در این امر ولایی حتا اگر فقیهان و مراجع باشند، نه به خاطر عدالت، بل به خاطر ولایت، تحمل نمی‌کند. چنین شد و آن نگون‌بختان وادار به تکذیب شدند و کذب بر کذب انباشتند و پلیدی نخستین را به پلیدی دیگر شستند و بر آن اسکناس هفت‌صد تومانی که با تقلبی ابلهانه جعل کرده بودند، مُهر باطله زدند. با خود «حافظانه» می‌خواندم:

«به شُکر تهمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گُل و مُل داد عیش بستانی
جفا نه شیوه دین‌پروری بود،
همه کرامت و لطف است شرع یزدانی» [حافظ]

من از آن نسبتِ مکررِ مجعول ابداً نرنجیدم و بر خود نلرزیدم، چون ایمان خود را از عارفان گرفته‌ام نه از فقیهان. فقیهان باید بر خود بلرزند که جمعی بی‌فضیلت و بی‌ایمان چنین ریشخند فقاهت می‌کنند و سرمایه‌شان را بر سر بازار سیاست آتش می‌زنند. «ولی امر مسلمین» باید پریشان شود و گریبان چاک کند که بُزهای لنگ، پیشاپیش گله می‌روند و برتر از سلطان، فَرَس می‌رانند و خادمند و مخدومی می‌کنند. و بداند که دیری نخواهد گذشت که شاخ گستاخ این دشمنان خانگی، جامه و عمامه ولایت را هم بدرد و تاج سلطنت را بشکند و روزگار امارت را تباه کند. هلا تا کار را از دستش بیرون نیاورده‌اند گریبان خود را از دستشان بیرون آورد و ایرانی را از هلاکت و سلطانی را از سوء سیاست برهاند. «صبا گر چاره داری وقت وقت است» [حافظ].

«قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم
فتنه می‌بارد از این سقف مُقَرنَس برخیز
تا به میخانه پناه از همه آفات بریم» [حافظ]

«ربنا لا تسلّط علینا من لا یرحمنا»: خداوندا حاکمان بی‌رحم را بر ما چیره مکن.

عبدالکریم سروش

خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه خورشیدی

۷۶-۴- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹

ما فتنه‌گران، به همراه سران خویش، از شما تقاضای دیداری دوستانه و صمیمانه داریم

پیش از آغاز سخن

در زندان که بودم، تعدادی از نوشته‌های خود را (پنج مطلب) به دوستی که نمی‌شناختمش سپردم تا آنها را در بیرون زندان به من برساند. این نوشته‌ها، یکی همین تقاضا از رهبر گرامی‌مان بود، و چهار نوشته با عنوان کلی «گُل‌ها و سیم خاردارها».
از زندان که بیرون آمدم، تلاش من برای دستیابی به آن نوشته‌ها به جایی نرسید، تا این که دیروز (۸۹/۵/۲۲) همه آن پنج مطلب به دستم رسید. با نگاهی به نوشته: تقاضا از رهبر، دیدم گرچه طعم این نوشته از داخل زندان، مطلوب‌تر می‌بوده است اما اکنون که بیش ازدو ماه از زمان نگارش آن می‌گذرد، هنوز ظرافت‌های بطئی آن خواستنی و در خور اعتناست.

این نوشته، در راستای نامه‌های پیشین من به رهبری نیست. بلکه برای خود خواستگاه مستقلی دارد که تقدیم حضرت ایشان می‌گردد:

به نام خالق حق
رهبر گرامی، سلام.

سپاس خدای خوب را که سالروز کوچ امام عزیز، آن‌گونه که حضرت شما انتظار داشت، با شکوه تمام برگزار گردید و با شایستگی نیز به سرانجام رسید و سپاس دیگر این که فتنه‌گران را فرصت و مجال فتنه‌گری به هیچ افتاد و جملگی از صفحه روزگار محو و ناپیدا شدند و به یمن زحمت و درایت مردان کاردان ما، مفتضحانه به دوردست‌ها رانده شدند و به تاریخ و خاطره پیوستند.
اگر اجازه فرمایید من تقاضای ساده و دوستانه و انسانی و خیرخواهانه و خداپسندانه خود را از زاویه‌ای دیگر به پیشگاهتان معروض دارم و همزمان امید این نیز داشته باشم که اگر ثواب و خیری در تقاضای ساده من مشاهده فرمودید، در اجابت آن دستور به شتاب دهید و در این امر خیر، به سخن هیچ نابکار و مکاری که در لباس دوست، بنای دشمنی دارد، اعتنا نفرمایید.

رهبر گرامی،
من در پیش‌فرض تقاضای خویش، فتنه‌گران و سرانشان را در کنار منافقین و سران از خدا بی‌خبر آنان می‌گذارم و در این فرض گستاخانه، شرم و حیا را به آستان بخشایندگی حضرت خدای متعال احاله می‌دهم. پس، فرض من بر این است که فتنه‌گران، همان منافقین‌اند و جناب شما، همان امام خمینی عزیز.
یادتان هست یک روز پیش از آن که منافقین به ستیز مسلحانه و ترورهای کور و ناجوانمردانه روی برند، از امام خمینی تقاضای ملاقات و دیدار حضوری کردند؟ می‌دانم که تقاضای آنان را نیک به یاد دارید. و باز می‌دانم که هنوز زنگ پاسخ امام خمینی در گوش مبارکتان هست، آنگاه که فرمود: شما (مجاهدین) اسلحه‌های خود را زمین بگذارید، من خمینی، خود به دیدار شما خواهم آمد!

رهبر عزیز، نور چشم ما،
ما فتنه‌گران، به همراه سران خویش، از شما تقاضای دیداری دوستانه و صمیمانه داریم. و پیش از آن، برای اعتماد و اطمینان شما، دست روی قرآن می‌گذاریم و سوگند می‌خوریم که ما جملگی از سلاح تهی هستیم و جز برای برون‌رفت از این مخمصه نامبارک، اندیشه و نگرانی و اهتمامی نداریم. ما، اعلام می‌داریم که نه از اجنبی خط گرفته‌ایم و نه بنای فروپاشی نظام خویش را در سر داشته و داریم. اشتباه ما شاید این بود که از آموزه‌های مکرر حضرت شما آموخته بودیم که در اسلام ناب، مردمان، از آزادی فراوان‌تر و عمیق‌تری نسبت به جوامع غربی بهره‌مندند. و از خود شما آموخته بودیم که برای نشاط سیاسی و اجتماعی جامعه باید هزینه‌های بدیهی آن را تحمل کرد. بنا بر این، فارغ از فتنه‌گری‌هایی که به ما

منتسب کرده‌اند، و با دستانی تهی از فتنه، تقاضای دیدار شما را داریم. دوست داریم در این دیدار تاریخی، که حتماً در دایره فهم مطلق خدا، از خیر و خوبی سرشار است، حضرت شما در جایگاه شریف رهبری بنشینید و ما- فتنه‌گران دیروز و بخشی از مردمان انکارناپذیر امروز- با فرزندان و همسران و پدران و مادران خویش، در مقابل شما بنشینیم و با هم سخن از درستی و پاکی و مهر و خدا و پیغمبر و ایران و آینده و عدل و انصاف بگوییم. شما با آن سینه گشاده خود، صبوری اختیار کنید و مثل همیشه، سخن چند نفر از حاضرین را بشنوید، و در پایان، همان حاضرین، گوش دل به سخنان شما بسپارند.

محصول نهایی این ملاقات، هر چه که باشد، جز خیر نخواهد بود. چرا که تأیید حتمی خدای متعال با هر نشست منتهی به خیر است. بدخواهان ما و شما چه بسا شما را به مجرایی از افق نامطلوب این نشست دراندازند، که: با این ملاقات، فتنه‌گران معدوم‌شده و به تاریخ پیوسته، حیات و روحیه و فرصت تنفس خواهند یافت. اما فراتر از این افق تیره و نادرست، من می‌گویم: پس از این نشست، چه بسا اعتماد گسسته و انشقاق حتمی مردم، فرصت ترمیم یابد. برکات این دیدار از شماره بیرون است، اما من به «برکت رضای خدای خوب» اشاره می‌کنم و در می‌گذرم. اگر صدای تقاضای ما از اعماق زندان به شما رسید و پاسخی هرچند مختصر در حد یک «نه» حتا دریافت کردیم، معلوم می‌شود که رهبر فرزانه ما در جریان چند و چون جامعه خویش است. وگرنه، به ما، و به همان فتنه‌گرانی که خود را «مردم» می‌دانند، حق بدهید که شما را و دیدار شما را دور از دسترس خویش ببینند و باور کنند. که: مباد آن روز!

با احترام و ادب

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=806

۷۷-۴- نامه سرگشاده دراویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹

اینها، نه درد دین دارند و نه درد نظام، نه بهایی برای کشور قائلند و نه برای قانون و عدالت

دراویش گنابادی نه طالب پست و مقام بودند که حریصان قدرت بخواهند آنها را از صحنه رقابت بیرون کنند و نه آزاری به خلق خدا رسانده بودند که مستحقّ مجازات باشند؛ پس این همه ظلم و بیداد برای چیست؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران
با سلام

تخریب حسینیه‌های دراویش سلسله نعمت‌اللهی گنابادی در شهرهای قم، بروجرد و اصفهان، پلمپ مراکز عبادی و ممانعت از انعقاد مجالس درویشی در بسیاری از مناطق کشور، جلوگیری از مسافرت قطب معزز این طریقه جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه به بیدخت، موطن و زادگاه ایشان، دستگیری، بازداشت و مجازات حبس، شلاق، تبعید و ضرب و شتم قریب به سه هزار نفر از سالکان طریقت در طی ۵ سال گذشته، اخراج دراویش از ادارات و دوایر دولتی و مراکز فرهنگی، ممانعت از چاپ کتب عرفانی و دینی به بهانه‌های واهی و بایکوت خبری و عدم انتشار اخبار مربوط به این طریقه در رسانه‌ها، محکومیت غیرقانونی دراویش در محاکم قضائی و ابطال پروانه وکالت وکلای آنها و... اندکی از بسیار ستم و مشقات رفته بر پیروان این طریقت عرفانی در نظام جمهوری اسلامی است.
پرواضح است که تحریک و تشدید اختلافات قومی و مذهبی، تشنج‌آفرینی و بحران‌سازی، تضییع حقوق قانونی افراد و ایجاد نارضایتی عمومی، منافع هیچ حکومتی را تأمین نمی‌نماید. حتا نظام‌های غیرمردمی هم نیازمند آرامش و سکوت مردم هستند و بدین جهت آنچه در سال‌های اخیر بر دراویش گنابادی روا داشته‌اند با هیچ عقل و منطقی توجیه‌پذیر نیست، زیرا خلق و ایجاد این‌گونه حوادث! مسلّماً به مصلحت نظام، ملت و مملکت نخواهد بود. از سوی دیگر، قابل قبول هم نیست بخشی از مردم مورد ظلم و ستم مستمر قرار داشته و رهبران حکومت از آن بی‌خبر باشند. وجوه مشترک حوادث پیش‌آمده و هم‌صدایی و هماهنگی مراکز مختلف، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که فرماندهی واحدی همه را سازماندهی نموده و عملیات سرکوب دراویش را انجام داده است، چون در ادامه هر واقعه، مهاجمان، دراویش مظلوم را به میز محاکمه کشیده و به زندان و تبعید محکوم کرده‌اند و مسببین و آمرین حوادث حمایت شده، ارتقاء درجه یافته و مورد تمجید و تشویق قرار گرفته‌اند. این نحوه برنامه‌ریزی و اعمال قدرت که می‌تواند وجدان را از قاضی و دادستان و ترس از روز معاد را از مدعیان دیانت بگیرد و خادمان رعیت را به ستم وادارد، این توان را هم دارد که سال‌ها بزرگان نظام را یا از اخبار این حوادث دور نگه دارد و یا قضایا را به گونه دیگری بر آنها جلوه دهد.
تنها علتی که می‌توانیم دلیل بر سکوت و ادامه برخوردهای غیرقانونی بدانیم همین است. البته گاهی نیز مصلحت حکم می‌کند در رابطه با عملکرد افراطیون و بعضی جناح‌های صاحب قدرت، مماشات شود. اگر این‌چنین باشد، این پرسش مطرح می‌شود که تسامح و تساهل با افراطیون قانون‌شکن به چه قیمتی انجام می‌گیرد و چرا دراویش باید هزینه آن را پرداخت کنند و آیا در زد و بندهای سیاسی، وجه‌المصالحه قرار دادن امنیت و حیات اجتماعی بخشی از شهروندان این مملکت، آن هم صرفاً به دلایل اعتقادی، عادلانه و به مصلحت کشور و منطبق با اصول قانون اساسی است؟ نگاه ما به وقایع رخداده علیه دراویش در این سال‌ها و رفتار خودسرانه جماعتی قانون‌گریز این شائبه را قوی‌تر می‌سازد که اینها، نه درد دین دارند و نه درد نظام، نه بهایی برای کشور قائلند و نه برای قانون و عدالت. این جماعت با لطایف الحیل و انتقال اخبار و گزارشات کذب، مقامات ارشد و مراکز تصمیم‌گیری کشور را فریب داده، به توهم توطئه مبتلا و مجبور به اتخاذ تدابیری می‌کنند که در راستای اغراض سیاسی آنهاست و بدین وسیله سرنوشت خویش را با کلیت نظام گره می‌زنند و شاید هم زده‌اند.
حکومت مردم‌سالار و خصوصاً دین‌مدار را فرض آن است که بی‌تمنا و اصرار مردم، قانون‌مدار، دادگر و عدالت‌گستر بوده و مدافع حقوق و آزادی‌های مردم، اقلیت‌های فکری و مذهبی و اساساً قدرت قانون حلال همه مشکلات اجتماعی باشد. متأسفانه قانون‌شکنان و سیاست‌های مغرضانه آنها، عرفان و تصوف حقه را در ردیف مذاهب مستحدثه و عرفان‌های نوظهور قرار داده و عملاً نفی حقیقت شیعه و تحریف تاریخ

مذهب تشیع می‌کنند. هر چند دراویش به صورت فردی مختارند به تشخیص عقل ایمانی خویش فعالیت اجتماعی و سیاسی داشته باشند، ولی تاریخ، گواه آن است که مکتب و طریقه تصوف در هیچ دوره‌ای، ماهیتاً به سیاست‌های متداول و رایج، توجه و تعلق خاطر نداشته است و این تبلیغات مسموم که سعی و تلاش دارد در اذهان عمومی شأن و جایگاه مکتب تصوف را در حد یک حزب سیاسی تنزل دهد، دسیسه‌ای است که اغراضی خاص، علیه طریقه‌ای دنبال می‌کند که سهم بسزایی در توسعه فرهنگ و تفکر دینی- اسلامی داشته است. همین برنامه‌ریزی سیاسی است که سال‌هاست دراویش گنابادی را در چنبره و حصار محکمی از تفاسیر متفاوت و متضاد از قوانین مدنی و قانون شرع به اسارت گرفته است و در این چالش ناخواسته درویشان نمی‌دانند با کدامین زبان و بیان با مخالفین خویش سخن بگویند، در نظام اسلامی چه حاجت است که مسلمان و شیعه اثبات اعتقاد خود نماید و پاسخگوی ایمان خویش باشد؟ چگونه باید اثبات نمود که مکتب عرفان و درویشی، حزب و گروه سیاسی نیست و با احدی نقاضت و دشمنی ندارد؟ دراویش گنابادی نه طالب پست و مقام بودند که حریصان قدرت بخواهند آنها را از صحنه رقابت بیرون کنند و نه آزاری به خلق خدا رسانده بودند که مستحقّ مجازات باشند؛ پس این همه ظلم و بیداد برای چیست؟

به هر تقدیر، آنچه بیان شد تنها گوشه‌ای از جفای رفته بر دراویش در این سال‌هاست که البته نگارش آن برای جنابعالی نه از باب یاری و تظلم‌خواهی است زیرا که به مصداق شریفه حقیقت مشحون: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ»، درویش را جز به درگاه خدا به احدی از خلق تمنا و زاری نیست، بلکه تذکری است از سر تأثر و مشفقانه، چرا که این اعمال ضد انسانی و خلاف شرع و قانون، آتشی است که امروز بر خرمن درویشان افتاده و فردایی نه چندان دور بر کشتزار همگان و یقیناً دیری نمی‌پاید که نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان.

توفیق شما را در انجام وظایفی که ملت بر عهده جنابعالی گذاشته‌اند از درگاه حق مسألت می‌نماییم.

والسلام علی من اتبع الهدی

مدیریت سایت «مجذوبان نور» [پایگاه خبری دراویش سلسله نعمت‌اللهی گنابادی]

۷۸–۴– ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹

۱–۷۸–۴– متن فارسی

«آخرین نامه»

مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما را و شما را به کام خود فرو خواهد کشید

هر آنچه که من در اینجا از شکواییه مردمانمان در محشر عدل خدا بر می‌شمرم، گزیده‌ای از میلیون‌ها حق پنهان و آشکاری است که شما چه بخواهید و چه نخواهید، باید بدان‌ها پاسخ گویید

شما هستید و مردمان معترض؛ و خدایی که قاضی منصف این عرصه حساس و حتمی است

در دوره رهبری سید علی، قانون و تن سپردن مسؤولان به قانون، خوار و خفیف شد

نقد از رهبری به گناهی نابخشودنی تغییر ماهیت داد و کسی را جرأت اعتراض و ایراد و پرسش نماند؛ و باز نتیجه این شد که هاله‌ای از تقدس به ساحت رهبری او راه یافت

به چهره کلی کشور نقابی از دروغ بسته شد؛ به نحوی که: صدا و سیما، خشن‌ترین دروغ‌ها را آذین بست

خامنه‌ای راه را بر هرگونه تغییر بست تا بساط قدرت، همچنان در اختیار او باشد

بلایی بر سر اسلام و شرافت دینی مردم آوردند که اگر کینه‌توزترین دشمنان اسلام نیز به واژگونی تشیع در کشور ما اراده داشتند، هرگز به این سهولت به آرزوی خود نمی‌رسیدند

در کشور ما، قانون و قضا، به طنزی بدل شد که جز شوخی از آن چیزی مستفاد نمی‌شد

خدایا، ما به چشم خود دیدیم که انسانیت، در آن ژولیدگی قضائی، چگونه به هیچ گرفته شد، و عدالت و علی و اولاد علی، و همه آموزه‌های دینی، به اسم دین چگونه به مسلخ برده شدند

در همه این سال‌ها، سید علی، فرهنگ شعارگویی و شعارخواری را در جامعه ما به اعلا درجه رساند

چرا در جامعه ما، علی و اولاد علی، برای حکومتی هزینه شدند که نسبتی با عدل و سیره علی نداشت اما مرتب از علی سخن می‌گفت؟

ندانم‌کاری‌ها و شعارگویی‌ها و فریبکاری‌های فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد، سرنوشت سوزناک ما را به تحریم و تقبیح و تحقیر جهانی درانداخت

حکومتی که بر جهل مردمان خویش خانه بسازد، شایسته حتمی فروپاشی است

سلام و درود به محضر رهبر گرامی ما حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما را و شما را به کام خود فرو خواهد کشید. جنازه ما را که ناشناس و بی کس و کاریم، با شتاب، به آغوش سرد گور می‌سپرند، و جنازه شما را که معروف عالَمید، مردمان بی‌شمار، بر سر دست می‌برند و اشک‌ریزان و بر سر زنان، جلوی چشم صدها دوربین و صدها خبرنگار و صدها میهمان خارجی، در آرامگاه ابدی‌تان می‌نهند. مزار ما، گذرگاه باد و باران و محل تابش آفتاب داغ می‌شود، و مزار شما، با گنبد و بارگاهی مجلل، با تالارها و شبستان‌ها و رواق‌ها و صحن‌ها و هتل‌ها و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، و با فروشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و بوستان‌هایی پر از گل و گیاه، آذین خواهد یافت.

ما، که غریب و گم‌گشته‌ایم، زود از خاطره‌ها محو خواهیم شد؛ شما اما، که از سامان‌دهندگان بخش‌هایی از تاریخ این سرزمین‌اید، تا روزگاران دراز بر سر زبان‌ها خواهید بود. با هر آنچه که ما نخواهیم داشت، و با همه آنچه که شما خواهید داشت، یک سرنوشت مشترک، ما را و شما را به هم پیوند می‌زند. و آن: پوسیدن و خوراک مار و مور شدن جسم‌هایمان، و پاسخ‌گویی به رفتار و اعمال دنیاوی‌مان در سرای باقی است. و باز این که: ترازوی دقیق و مویین خدا، به یک جهش، تکلیف خُرد و کلان ما بی‌نشانان را مشخص می‌کند، و تعیین تکلیف شما، به خاطر مسؤولیت‌های فراوانتان به درازا خواهد کشید.

گرچه در دستگاه سریع‌الحساب خدا، زمان به کشداری ایام عمر ما نخواهد بود، با شما اما، تا به ریزریز امضاها و امر و نهی‌ها و خنده‌ها و اخم‌ها و طردها و جذب‌هایتان رسیدگی نشود، زمان بر شما به کندی گام‌های مور، گذر خواهد کرد.

ما را و شما را یک به یک بر بلندی‌های محشر می‌ایستانند تا راضیان و ناراضیان با عبور از مقابل ما، ما را و شما را شناسایی کنند و فریاد هواخواهی و دادخواهی سر دهند. ما را که آوازه‌ای با ما نیست، مردمان فراوانی نخواهند شناخت، شما را اما دوستان راضی، و شاکیان ناراضی بسیار خواهد بود.

دوستان و دوستداران شما، از نیکی‌های شما خواهند گفت. که:

خدایا، ما شاهد بودیم که سید علی خامنه‌ای، سخنوری شجاع و نترس و صاحب‌نفوذ بود. ما را در همه حال به تقوای الاهی دعوت می‌نمود. صدای خوشی در نماز داشت. از مال دنیا هیچ برای خود برنداشت. یک‌تنه دست به گلوی آمریکا و اسرائیل فشرد و جلوی چشم مردمان دنیا، با این زورگویان خدانشناس درافتاد. سید عزیز، کشور ما را از هزارتوی فتنه‌ها عبور داد و به هر بهانه، ما را از دشمنان در کمین باخبر کرد و برحذر ساخت. در زمان دراز رهبری او، کشور ما گرچه در فقر و فساد ریشه‌داری دست و پا می‌زد، همزمان اما از «سلول‌های بنیادین» به شلیک موشک‌های یک و دو و سه «شهاب»، و از آنجا به «غنی‌سازی اورانیوم»، و از آنجا به پرتاب «ماهواره امید»، و حتا به پیروزی حزب‌الله لبنان در «جنگ ۳۳ روزه» بر اسرائیل دست یافت. ما ای خدا، در زمان رهبری او، از انزوای فقر به در آمدیم و به نوا رسیدیم. خدایا، ما که در دنیا از او، و از رهبری او خوش و خشنود بودیم، تو نیز بیا و از او راضی باش و حساب و کتاب دنیا را بر او آسان بگیر و در بهشت خودت جا و مرتبه مناسبی برای او مهیا کن.

رهبر گرامی!

همه ما قبول داریم که شما هوشمندی‌ها و درایت‌های مؤثری را به روان جامعه جاری فرمودید، اما شرمنده‌ام که فراتر از دوستان و دوستداران شما، که عمدتاً از بهره‌مندان رهبری شمایند، جماعتی نیز از شما به خدا شِکوه خواهند کرد. من، از باب دوستی و رفاقت، و از باب فردای نیکی که برای شما آرزو دارم، شمارگانی از این شکوه‌ها را برای شما واگویه می‌کنم تا مگر در این فرصت باقیمانده، خود را برای پاسخ‌گویی به مطالبات رهامانده مردم در پیشگاه عدل خدا آماده کنید. با این اشارت، که دستگاه حسابگری خدای متعال، خود به ذات رفتار ما و شما واقف است، و ابراز

رضایت و شکایت مردمان، تنها تراشه نوری است از عدالت او تا حجت بر همگان ما و شما تمام شود. از زبان شخص شما بارها و بارها شنیده‌ایم که: مراقب «حق الناس» باشید. هر آنچه که من در اینجا از شکوائیه مردمانمان در محشر عدل خدا بر می‌شمرم، گزیده‌ای از میلیون‌ها حق پنهان و آشکاری است که شما چه بخواهید و چه نخواهید، باید بدان‌ها پاسخ گویید.

شاید دوستان چشم‌بسته حضرت شما که در دستگاه‌های قضائی و امنیتی به انجام وظیفه مشغولند، از نمونه پرسش‌هایی که من برای شما آورده‌ام برآشوبند و با من آن کنند که با صدها بی‌گناه کرده و می‌کنند، شما اما بزرگوارانه به آنها بفرمایید: چه نوری‌زاد را خاموش کنید و چه نکنید، و چه او را به داغ و درفش بسپرید و چه به تبعید و آوارگی‌اش دراندازید، من خامنه‌ای در فردای حسابرسی نافذ خدا با همین پرسش‌ها مواجهم. او را رها کنید که او حق دوستی را با من به‌جای آورده و مرا از فردای بی‌کسی‌ام باخبر کرده است. پس با این مقدمه، شما را به عرصه محشر می‌برم. به همان بلندی مُشرف. شما هستید و مردمان معترض؛ و خدایی که قاضی منصف این عرصه حساس و حتمی است.

در آن وادی پراضطراب، شاکیان شما از شما به خدا شکوه خواهند کرد و ندا در خواهند داد:

۱- ای خدا، سید علی خامنه‌ای، در کنار خوبی‌هایی که باید می‌داشت و داشت، و با کارهای خوبی که باید انجام می‌داد و داد، از همان بدو رهبری اما، بر طبل تفرقه آحاد مردمان کوفت و با عَلَم کردن بیرق «خودی و غیرخودی»، جامعه را رو به انشقاق هرچه بیش‌تر شتاب داد. وی، هیچ‌گاه به ما که موافق او و کارهای او نبودیم، روی خوش نشان نداد و تا توانست، راه‌های عبور ما را مسدود کرد. خدایا، مگر نه این که او، علاوه بر آن که رهبر موافقان خود بود، رهبر ما مخالفان و منتقدان خود نیز بود؟ از او بپرس چرا حق رهبری را درباره ما مخالفان ادا نکرد؟ چرا بیهوده ما را به تنگنای دشمنی در انداخت؟ چرا حقوق ما را به هیچ گرفت؟ چرا در همه جا، گزینش‌گران او، راه را بر ما و بر فرزندان ما بستند و حیثیت اجتماعی و شهروندی ما را منکر شدند؟

۲- خدایا، دوره طولانی رهبری سید علی خامنه‌ای، مرهون همراهی و همدلی ما مردمان ایران بود. او – سید علی – هیچ‌گاه از جانب ما مردم به مشکلی که ناشی از عدم همراهی ما باشد، در نیفتاد. ما ایرانیان، جز همراهی با هر آنچه که او می‌خواست و بدان متمایل بود، دغدغه‌ای نداشتیم. اما عجبا که در همان سال‌های رهبری او، جو جامعه، به لایه‌های تودرتوی خوف و هراس آلوده شد. جمعی از مردمان، به خاطر کم‌ترین اعتراض و نقد از بزرگان تحمیلی، به حبس و شکنجه در می‌افتادند و دچار آسیب‌های روانی و اجتماعی فراوان می‌شدند. شب‌ها و روزهای خانواده‌های بسیاری، در متن اضطراب سپری می‌شد. تا بدانجا که: امنیت روانی جامعه مخدوش گردید. فضای تلخ پلیسی، جان جامعه را خراشید. امنیتی هم اگر بود، برای موافقان او بود. نصیب مخالفان، گرچه نخبه و برجسته و کاردان و کارآمد، جز هراس، هیچ نبود.

۳- خدایا، در دوره رهبری سید علی، قانون و تن سپردن مسؤولان به قانون، خوار و خفیف شد. خواص، از قانون، نردبانی برای بالا رفتن از فرصت‌ها پرداختند. یک فلک‌زده بی‌نشان، به خاطر یک میلیون بدهی، به زندان حکومت می‌افتاد، اما رئیس‌جمهور مطلوب او، و معاون اول رئیس‌جمهور، و برخی از وزرا و مدیران دولتی او، با میلیاردها اختلاس و کلاشی، در ماراتن فریب مردم، دکمه‌های بیخ گلو را به رخ می‌کشیدند و به ریش قانون و به ریش مردم می‌خندیدند. همین قانون، در مجلس، فرش زیر پای نمایندگان بزدل مجلس می‌شد؛ تا در دستگاه قضائی توسط برخی از قاضیان مرعوب و رشوه‌خوار ذبح شود، و پوستش به دست جمعی از مأموران وزارت اطلاعات دریده گردد، و تا مایملکش، به یغمای آن دسته از سپاهیانی رَوَد که در چارچوب قانون می‌ایستادند و هیکلش را رنگ می‌زدند.

٤- خدایا، در زمان رهبری سید علی، کارهای خوب و فراوانی صورت گرفت، با آن همه اما، اعتیاد و بیکاری و مصرف فراوان، عضو مؤثری از شاکله کشور شد. آبروی کشور در سطح جهان، فرو کشید و به انتهای جدول آبروداران جهان نزول کرد. علتش این بود که هم خود سید علی، و هم دولتمردان، و هم مجلسیان، و هم قاضیان، و هم پاسداران، و خلاصه، همه و همه، مشغله‌هایی پیدا کرده بودند که سخت مشغولشان کرده بود و فرصتی برای آنان باقی نمانده بود تا به سالم‌سازی فضای کلی جامعه بپردازند. وقتی هر یک از اینان به کارهای متعددی گرفتار بودند، کسی نمی‌ماند که به اعتیاد گسترده مردان و زنان و جوانان کشور، و به بیکاری آنان، و به مصرف‌گرایی فراوان‌شان، و به کج‌روی‌های مکررشان رسیدگی کند.

۵- در زمان سید علی، خدایا، ریا و چاپلوسی و دروغ و مسؤولیت‌ناپذیری مردم و مسؤولان، به فرهنگی رایج منجر شد. مسؤولان، پیوسته دروغ گفتند و کج رفتند، و مردم، با نگاه به آنان، از آنان آموختند: آنجا که فرد نامتعادلی چون رئیس‌جمهور، دروغ می‌گوید و پول و فرصت مردم را بالا می‌کشد و دوستان خود را نیز در این حرام‌خواری و به باد دادن فرصت‌های بی‌بازگشت کشور تهییج می‌کند، پس چرا آنان نخورند و مصرف نکنند و دروغ نگویند و دوستان و هم‌کیشان خود را به نوا نرسانند.

۶- نخبگان، خدایا، به دلیل بر سر کار بودن ناشایستگان و نالایقان، و به دلیل تخریب وجهه قانون، و به خاطر امنیتی که وارونه عربده می‌کشید، ناگزیر به خارج از کشور پناه بردند. و کشور، روز به روز، به فقر نخبگی درافتاد. کارهای محوری کشور بر زمین ماند. مدیریت کودنانه مبتنی بر نفت‌خواری، نشان داد که جز شعارهای سطحی سال به سال، هیچ تحرک قابلی برای اقتصاد غیرنفتی کشور در کار نبود. خدایا بزرگان ما، ما را جوری تربیت کردند که جز مصرف و کم‌کاری و کج‌روی، دغدغه‌ای نداشته باشیم. نخبه‌ها رفته بودند و کشور، دربست در دست آنانی بود که با نخبگی نسبتی نداشتند. و همین آفت نخبه‌کشی و گرایش به بی‌نخبگی، باعث شد که کارها به دست نااهلان و بی‌سوادان بیفتد و دارایی‌های کشور به باد داده شود.

۷- خدایا، در زمان سید علی، به‌ویژه در اواخر عمر او، مردمان، که طبق قانون، از حق انتقاد و اعتراض و اعتصاب برخوردار بودند، هیچ‌گاه فرصتی برای ابراز خواسته‌های خود نیافتند. کم‌ترین تقلای نقد و اعتراض آنان به حساب دشمنی و جاسوسی و براندازی گذارده می‌شد، و در حرکتی همه‌جانبه، همه معترضان به شکنجه و زندان و انفرادی درمی‌افتادند، و در احکامی مضحک و از پیش مشخص، به سه سال و پنج سال و ده سال و اعدام، محکوم می‌شدند.

۸- خدایا، دیدی که خامنه‌ای، در کنار همه خصلت‌های خوبی که داشت، برای تداوم رهبری‌اش اما، مقوله‌ای به اسم نظارت استصوابی را در انتخابات مجلس خبرگان باب کرد تا مبادا نماینده‌ای مستقل و منتقد و صاحب‌رأی، به آن مجلس راه یابد و به ساحت رهبری او و خطاهای رهبری او متعرض شود. نتیجه این شد که نقد از رهبری به گناهی نابخشودنی تغییر ماهیت داد و کسی را جرأت اعتراض و ایراد و پرسش نماند؛ و باز نتیجه این شد که هاله‌ای از تقدس به ساحت رهبری او راه یافت و به‌کلی سید علی را از دسترس ما مردم جدا کرد و به دوردست‌های تقدس برد و بر سریر سروری نشاند. قدرت مطلقه‌ای که او برای خود سامان داده بود، هرگز به کسی و جریانی اجازه ورود به حریم آسیب‌شناسی خیرخواهانه رهبر نداد. نتیجه این شد که خلاف‌کاری، به بدنه بیمار و تب‌آلود ارکان اصلی کشور رسوخ کرد؛ و کسی نبود از کسی مطالبه حق مردم کند. کشور سال به سال، از جهات گوناگون فرو کشید و در زباله روابط تودرتوی مناسبات سخیف طایفگی فرو رفت و پس کشید و با همه هزینه‌ها و شهیدها و آسیب‌ها و زحمت‌ها، به جایی نیز نرسید.

۹- در ادامه این فروپاشی‌های همه‌جانبه، به چهره کلی کشور نقابی از دروغ بسته شد؛ به نحوی که: صدا و سیما، خشن‌ترین دروغ‌ها را آذین بست، و وجهه ملی بودن خود را در سانسوری سراسیمه و گسترده، به فریبی مشمئزکننده تنزل داد. و سایر رسانه‌ها نیز، به تلمبه‌ای مانند شدند که از چاه آب، به جای آب، سرگین‌های بوی‌ناک بیرون می‌کشیدند و جبارانه آن را بر طَبَق نیاز مردم می‌نهادند.

۱۰- خدایا، سید علی، رسماً در دفاع از فرد کم‌خردی چون احمدی‌نژاد به میدان رفت و سیمای مستقل رهبری خود را خرج او کرد تا به زعم خویش، حفظ نظام را که از اوجب واجبات بود، جامعیت بخشد. و حال آن‌که، حفظ نظامی که تا گلو در پلشتی و دروغ و فریب و ورشکستگی فرو رفته بود، جفا به مقام خداوندگاری تو، و جفا به ما مردم و نسل‌های بعدی ما بود. باید آن نظام آلوده به دروغ، جایش را به یک نظام درست می‌داد، اما خامنه‌ای راه را بر هرگونه تغییر بست تا بساط قدرت، همچنان در اختیار او باشد.

۱۱- خدایا، در زمان دراز رهبری سید علی، نمایندگان روحانی او، به هر کجای مقدرات جامعه سر فرو بردند و بی آن که مسؤولیتی بپذیرند، در بایدها و نبایدها و حیثیات کلی کشور دخالت کردند. و چون سواد و آگاهی و تخصصی در آن امور نداشتند، روند اوضاع کشور را به قهقرا بردند. سال به سال، کشور، به لحاظ علمی، و به لحاظ توسعه و رشد در موازین حقوقی و اجتماعی و فرهنگی، فرو کشید. تا آن که در انتهای رهبری او، جمهوری اسلامی ایران، در کنار کشورهای ورشکسته، به آمار جهانی راه یافت. اختناق و سانسور و حق‌پوشی، به رویه‌ای متداول بدل شد. هم در میان مردم، و هم حتا در میان روحانیان. روحانیتی که جذابیت منبر و خطابه‌اش در آزادگی‌اش بود، و در سخنوری شورانگیز و منتقدانه و روشنگرانه او، به آن‌چنان بُهتی از ترس و خط قرمزهای حکومتی در افتاد که در منبر او هیچ فصل مشترکی از درد و داغ مردمان مشاهده نشد. این بهت ناشی از ترس، به خانه معنوی روحانیان که حوزه‌های علمیه باشد نیز راه یافت و از او چهره‌ای مخوف پرداخت. هیچ روحانی مستقلی پیدا نشد که ترس را زیر پا بگذارد و سخن از بغض‌ها و دردهای مردم بگوید و انگشت بر نقد مراجع و حوزه‌ها و حاکمیت بگذارد. روحانیتی که هویتش در استقلال و عدم وابستگی‌اش به حکومت‌ها بود، به آن‌چنان روزی از بی‌هویتی دچار شد که جز روحانیان مجیزگو را فرصت منبر و تبلیغ نماند. چرا که روحانیان منتقد، به اسم منافق، از گردونه مجامع و حوزه‌های علوم دینی کنار گذارده می‌شدند. در عوض، مداحان سطحی و فریبکار، فرصت جولان یافتند و طی سال‌های متمادی، بلایی بر سر اسلام و شرافت دینی مردم آوردند که اگر کینه‌توزترین دشمنان اسلام نیز به واژگونی تشیع در کشور ما اراده داشتند، هرگز به این سهولت به آرزوی خود نمی‌رسیدند.

۱۲- خدایا، سید علی، با گماردن افراد سست و بی‌دانشی چون شیخ محمد یزدی بر رأس دستگاه قضا، حیثیت قضا و قضاوت را در کشور ما به خاک انداخت. در کشورهای کافر دنیا، عدالت ناشی از قانون، حتا به رئیس‌جمهور و دولت و بزرگان آن کشور می‌پرداخت و به محض تشخیص خطا، آنان را از بلندای قدرت به زیر می‌کشید؛ اما در کشور ما، قانون و قضا، به طنزی بدل شد که جز شوخی از آن چیزی مستفاد نمی‌شد. ظاهراً همگان، و به‌ویژه بزرگان، راه‌های گریز و دور زدن قانون را به‌خوبی دریافته بودند و دلیلی برای هراس از گرفتاری نداشتند. آن‌چنان که گویا جمعی از قاضیان به رشوه، و جمعی به نابخردی، و جمعی به انتشار نکبت در دستگاه قضا مأمور شده بودند. و در آن میان، از دست قاضیان صادق و قلیل نیز کاری ساخته نبود. اوج فلاکت دستگاه قضا آنجا پا گرفت که روحانی خالی‌الذهنی چون صادق لاریجانی به حکم سید علی بر مسند قاضی‌القضاتی کشور نشست. در طول تاریخ و در همه جای دنیای فهم، قاضی‌القضات به کسی گفته و می‌گویند که در کار قضا و قضاوت، هم به لحاظ علمی، و هم از حیث تجربه، کارآمد قاضیان و کارکشتگان دستگاه قضا بوده باشد. اما این شیخ، بدون این که ذره‌ای تجربه، و ذره‌ای دانش قضائی داشته باشد، بر مسندی نشست که هرگز مستحقش نبود؛ وی، نیامده آستین‌ها را بالا زد و گوش‌به‌فرمان شد و هرچه را که مأموران وزارت اطلاعات و پاسداران امنیتی به او دستور فرمودند، در دستور کار خود قرار داد و برای اولین بار در تاریخ قضا و قضاوت، به خلق جرم‌هایی مبادرت ورزید که از فرط سستی، کودکان را نیز به خنده وا می‌داشت. اما همین جرم‌های خنده‌دار، باعث شد که با امضای این شیخ قضاوت‌نکرده و قضاوت‌ندیده، ناگهان صدها مرد جوان و پیر و زن و دختر به زندان‌های انفرادی و شکنجه در افتادند. خدایا، ما به چشم خود دیدیم که انسانیت، در آن ژولیدگی قضائی، چگونه به هیچ گرفته شد، و عدالت و علی و اولاد علی، و همه آموزه‌های دینی، به اسم دین چگونه به مسلخ برده شدند.

۱۳- البته خدا، در همه این سال‌ها، سید علی، فرهنگ شعارگویی و شعارخواری را در جامعه ما به اعلا درجه رساند. تا توانست، با الفاظی تند و گزنده، و با ادبیاتی که دوره‌اش سپری شده بود، با قدرت‌های برتر جهان سخن گفت. بی آن که پا به پای «مرگ بر آمریکا»های مکررش، در داخل، مقدمات درستی و عدل و انصاف و کار و تولید و معیشت و رشد و توسعه و بالندگی را فراهم آورد. این ادبیات، از گنجینه دارایی‌های خود، فرد منطبقی چون احمدی‌نژاد را برگزید و برکشید و بر مسند نشاند تا بلندگوی شعارگویی، فعال‌تر شود، و سفره شعارخواری عوام، با همه فلاکتی که گرفتارش بودند، آذین یابد. این شعارها، کشور ما را بر صدر جدول نفرت مردمان جهان نشاند. هر کجا در هر نقطه از جهان فهم، تا اسم ما ایرانیان شنیده می‌شد، ای خدا، بی آن که دیرینگی چند هزار ساله ما، و دارایی‌های علمی و فرهنگی ما متبادر شود، تندی و عبوسی و هیمنه تروریستی ما تبلیغ می‌شد.

۱٤- خدایا، ما از همین صحرای محشر، با صدای بلند اعلام می‌داریم: مأموران سید علی ممکن است از مطالعه این نوشته برآشوبند و برای نویسنده صادق آن برنامه‌ای تدارک ببینند؛ به آنان بگو که اگر نوری‌زاد در زمان علی(ع) بود و این نامه را از سر خیرخواهی و حتا انتقاد صرف برای او می‌نوشت، با آغوش گشوده علی و یاران او مواجه می‌شد و هرگز کسی متعرض او نمی‌شد. اما چرا در جامعه ما، علی و اولاد علی، برای حکومتی هزینه شدند که نسبتی با عدل و سیره علی نداشت اما مرتب از علی سخن می‌گفت و از همگان انتظار همراهی داشت و همگان را نیز به عاقبت کوفیان و خائنان کوفه احاله می‌داد؟

۱۵- خدایا، سید علی، با همه مراتب علمی‌اش، و با همه زیرکی و شمّ شریف سیاسی‌اش، و با همه ذکاوت‌های منحصر به فردش، بی آن که خود به عاقبت رفتارش بیندیشد، به برآوردن قدرتی مخوف و پنهانی دست بُرد. سپاه را که باید از مراودات سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی به دور می‌بود، به هر کجای مواضع کشور نفوذ داد و مستقیماً دایره سیاست را که به سلامت روانی آحاد مردم و برجستگان سیاسی کشور محتاج است، به قمه و کُلت و ضرب و شتم و زندان و شکنجه آلوده کرد. به موازات دستگاه رسمی وزارت اطلاعات، سپاه را واداشت تا او نیز به کارهای اطلاعاتی و امنیتی ورود کند و بساط موازی و مُشرف بر وزارت اطلاعات را در همه جا بگستراند. این قدرت پنهان، هم خود قاچاقچی فعالی بود و سالانه میلیاردها دلار از مبادی رسمی و غیررسمی به واردات کالا مبادرت می‌کرد، و هم با کلت و بی‌سیم و مسلسل خود در مناقصه‌های اقتصادی شرکت می‌نمود و در همه جا نیز برنده بلامنازع این مناقصه‌ها بود، و هم به تنظیم روان امنیتی کشور – آن‌گونه که خود می‌خواست – دست می‌برد.

مشغله‌های این‌چنینی، ای خدا، باعث شد که سید علی، هرگز به میزان مصرف مواد مخدر در کشورش که در صدر جدول جهانی بود، نیندیشد. و همچنین، هیچ‌گاه به رواج تن‌فروشی دخترکان و زنان سرزمینش، و به فروپاشی روال رایج فعالیت‌های اقتصادی مردمش، و به اسلامی‌که زیر دست و پای مأموران قلدر و بی‌خرد، و مسؤولان بی‌کفایت، و قاضیان مرعوب و ناسالم پرپر می‌زد و استمداد می‌طلبید، توجه نکند.

۱٦- تا اینکه ندانم‌کاری‌ها و شعارگویی‌ها و فریبکاری‌های فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد، سرنوشت سوزناک ما را به تحریم و تقبیح و تحقیر جهانی درانداخت. بله ای خدا، جهانیان، با هر نیت و با هر آواری که برای ما تدارک دیده بودند، در تحریم همه‌جانبه ما متحد شدند. التماس‌های

پنهان و آشکار رئیس‌جمهور آشفته‌حال ما به جایی نرسید. تا این که متحدان جهانی، با همین تحریم‌های همه‌جانبه، بساط کاذب برقراری و برپایی ما را برچیدند و بر زمین گرممان کوفتند.

رهبر گرامی ما!

کامتان شیرین؛ اگر که، از مطالعه این نوشته کامتان تلخ شده است، ما به همگان، و حتا به کودکانمان آموخته‌ایم: دوستی در صداقت است، گر چه تلخ. اگر مرا بنا بر چاپلوسی و فریب بود، شما را با الفاظی نرم و سراسر مداحانه می‌ستودم. اما چه کنم که هنوز شما را دوست دارم و به نام نیک شما در پهنه تاریخ این سرزمین، سخت مشتاقم. پس، این آخرین نوشته‌ای است که مستقیم، رو به شما می‌نویسم. و خود، به عاقبت تلخ آن واقفم. چرا که مأموران و قاضیان گوش‌به‌فرمان ما، در کار خود استادند. آنان نیک می‌دانند چگونه یک معترض و منتقد را با شکنجه و فحش‌های ناموسی به تنگنای روحی و روانی در اندازند. من همه این ابتلائات آتی را به جان می‌پذیرم تا صدای سخن خود را به گوش حضرت شما برسانم.

ای کاش بعد از پنج نامه‌ای که چه در بیرون زندان و چه از داخل زندان برای جنابعالی نوشتم، مرا فرا می‌خواندید و بر من می‌آشفتید که فلانی، تو را چه می‌شود؟ مرگت چیست؟ و من، با شما، نه از فرصت‌های از کف رفته، نه از بسیج و سپاه واژگون‌شده، نه از بن‌بست حتمی و فروپاشی عن‌قریب، نه از مردم از کف رفته، نه از فلاکت جهانی مردمان ایران، بلکه از ضربه‌هایی می‌گفتم که بر درِ خانه شما می‌خورد و شما آنها را نمی‌شنوید. و آن، ضربه‌های کف دست مرگ است که بر خانه دل ما و شما می‌خورد و ما بی‌اعتنا به او، سر به کار دلخواه خود فرو برده‌ایم. بله رهبر گرامی، مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما و شما را به کام خود فرو خواهد کشاند. جنازه ما را که ناشناس و بی کس و کاریم، با شتاب، به آغوش سرد گور می‌سپرند، و جنازه شما را که معروف عالَمید، مردمان بی‌شمار، بر سر دست می‌برند و اشک‌ریزان و بر سر زنان، جلوی چشم صدها دوربین و صدها خبرنگار و صدها میهمان خارجی، در آرامگاه ابدی‌تان می‌نهند.

رهبر گرامی ما!

این که «آخرین نامه» را به این نوشته عنوان داده‌ام، نه از این روی است که امیدم از شما و اصلاح امور کشور سلب شده است، بلکه آرزو دارم در این روزهای پایانی عمر، نام نیکی از خود به یادگار گذارید و خطاهای رفته را به سامان خویش باز آورید. فردا، مردم از ما که بی‌نشان و بی‌آوازه‌ایم، هیچ نخواهند گفت، اما از شما، به محافل مردمان، سخنان فراوانی راه خواهد یافت. آنان با غرور خواهند گفت: خامنه‌ای، رهبری فهیم و باخرد بود؛ گرچه در مقطعی از اواخر عمرش، رشته‌های اداره کشور از دستش به در رفت و خسارت‌ها بالا گرفت، در سال‌های بعد اما، وی به مجاهدتی شبانه‌روز پرداخت. دل‌های رمیده را از هر سو بر سر سفره همدلی باز آورد و برای ایرانیان پراکنده آغوش گشود. اشک‌ها را ستُرد. قدرت‌های در سایه را از هر کجای کشور به زیر کشید. به نمایندگان مردم، اقتدار بخشود. خود را، همچون نلسون ماندلا، از منصب‌های کلیدی کشور کنار کشاند و راه را بر حاکمیت قانون هموار ساخت. بساط رابطه‌های مخوف را برچید. آدم‌های کم‌خردِ خانه‌کرده بر مسندها را به زیر آورد و برجستگان و شایستگان را بر سر کارها گمارد. مرز مضحک میان خودی و غیرخودی را محو کرد و شرافت مخدوش ایران و ایرانی را ترمیم کرد و برکشید.

آری رهبر گرامی!

همه ما دوست داریم شما را بر بلندای سربلندی ببینیم و نام نیک شما را بر تارک هماره تاریخ سرزمین خویش تماشا کنیم. شما اکنون، در دو قدمی یک چنین افق مبارکی ایستاده‌اید. در این یک سال گذشته، مردمان ما توسط همان قدرت‌های در سایه، به آسیب و تفرقه و انشقاقی بزرگ دچار شده‌اند. به امید روزی در همین نزدیکی‌ها، که با درایت شما، همه دورنگی‌ها به یکرنگی، و همه جدایی‌ها به یکتایی منجر شود. و این، ممکن نخواهد شد إلا با به بازی گرفتن فهم مردمان. حکومتی که بر جهل مردمان خویش خانه بسازد، شایسته حتمی فروپاشی است. و شما نیک‌تر از ما می‌دانید که: ما را جز به فرا بردن فهم‌ها، و اعتنا بخشودن به خواست مردمان‌مان چاره‌ای نیست.

رهبر گرامی!

اگر پرسش شما این است که از کجا می‌توان آغاز کرد، پاسخ می‌دهم: به یک دستور شریف شما همه زندانیان بی‌گناه ما به آغوش عزیزان خویش باز می‌گردند. این همان بارقه پربرکتی است که امید بارش آن را به شما دل بسته‌ایم. مابقی راه را خود خدا پیش روی شما خواهد گشود. و من، نام نیک شما را می‌بینم که مردمان ما با غرور بر زبان می‌آورند و بدان مباهات می‌کنند. یا علی!

فرزند شما:
محمد نوری‌زاد
بیست مرداد هشتاد و نه

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=548

۲-۷۸-۴- ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه بخش‌هائی از نامه ششم محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ترجمه‌شده توسط سیاوش جلیلی

The Last Letter of Mohammad Nourizad to the Supreme Leader

By Mohammad Nourizad
Translation Siavosh Jalili for Persian2English

Death shall inevitably arrive and swallow you and I. We, the lost and the unknown, will soon be obliterated from memory, but you have played a role in making part of the history of this land and it will be talked about for a long time. Despite all that we do not have and all that you have, a common destiny joins us, and that [destiny] is dying and rotting and will be held accountable on Judgment Day.

They will have us and you stand on Judgement Day so that those who were happy and those who were discontent may voice their grievances. Not many people will know us, but you will have many content friends and discontent complainants.

Your friends and followers will talk about your virtues: Oh God, we witnessed that Seyyed Ali Khamenei was a courageous, brave, and influential orator. He would always call us to piety. He gathered no worldly possessions and single-handedly clashed with the U.S.A. and Israel. He led our country through labyrinths of sedition, and on every occasion, warned us against the enemies who are in ambush. During his long leadership, although our country was struggling in deep-rooted poverty and corruption, we accomplished stem-cell research, Shahab missiles, uranium enrichment, the launch of Omid Satellite, and even gained victory of Hezbollah over Israel in the 33-day war.

Dear leader,
…aside from your friends and followers who are mostly those who profit from your leadership, there will be those who will voice their grievances. Out of friendship, and since I wish you a good future, I will repeat some of these grievances…perhaps your friends who have closed their eyes (to all the vices that exist) and who serve in the judicial and security system will be enraged at the questions that I have posed here and will do to me what they have done to hundreds of innocent people.

On Judgment Day, your complainants will carry grievances from you to God and say:

1) Oh God, Seyyed Ali Khamenei, aside from the virtues that he should have had and did have and the good deeds he had to perform and did perform, he beat on the drums of schism from the beginning of his leadership. He raised the flags of ”those who belong to the inner circle of the regime” and “those who do not belong to the inner circle”, and thus society was led down the path of division and fission…Oh God, why did those who selected and vetted on his behalf deny our civil and social dignity and respect?

2) Oh God…during the years of his leadership, some groups of people faced imprisonment and torture for the smallest protest and the slightest criticism of senior officials who imposed on them. These groups of people were subjected to great psychological and social harms.

3) During his rule, the law and observing the rule of law by officials was looked down upon and belittled…an unknown miserable person would be sent to prison for owing $1000, while the leader’s favourite president, the vice president, some of the ministers, and his government officials were involved in multi-million dollar embezzlements and extortions. They would compete in a marathon of demagogy and mock the people and the law. This very law has become the carpet on which the coward deputies of parliament walk. It is slaughtered by the scared and corrupt judges. It was skinned and devoured by a group of Ministry of Intelligence agents. And the the law was finally pillaged and looted out of its content by the Revolutionary Guards who pretended to be acting within its frame, but instead painted it and portrayed it as they wished.

4) …during his reign, addiction, unemployment, and consumerism became the main parts of society. The country’s reputation on the world stage was damaged and deteriorated…

5) During the time of Seyyed Ali Khamenei, hypocrisy, flattery, deception, and the lack of accountability on people and officials became the common trend and (anti) culture. The officials constantly lied and took the wrong path, and

the people, by looking at them, learned and followed suit. In a place where an unbalanced person such as the president tells lies, takes away the people's money, and burns opportunities, why would the people not do the same?

6) The experts and the elite had no choice but to take refuge in foreign lands because those who held no merit and did not deserve were at the helm. They took refuge because the rule of law was not observed…puerile management based on oil money indicated that shallow words were not the drive for the non-petroleum based economy…the country was run by those who had no expertise and knowledge. The 'plague of eliticide' resulted in the affairs of the country to be run by those without the expertise and the knowledge to do so. Consequently, the wealth and resources of the nation were wasted.

7) In the time of Seyyed Ali Khamenei, especially in the last years of his life, people, who according to the law are entitled to criticize, protest, and launch strikes, were never given the chance to express their demands. The slightest attempt to dissent and protest was deemed as an act of hostility, espionage, and an attempt to overthrow the regime…all the protesters were subjected to torture, prison, and solitary confinement. And in ludicrous verdicts, they would receive predetermined sentences of imprisonment and execution.

8) Oh Lord, did you see how Khamenei, next to his virtues, introduced and institutionalized a concept called "seeking the approval and piety of candidates by the council of religious jurisprudence"…lest an independent and free thinker deputy be elected to the parliament and protest against the leader's mistakes….this resulted in the leader to be wrapped in a halo of sanctity and made Seyyed Ali inaccessible to the people…the absolute power he built for himself does not allow anyone or any movement to engage in benevolent pathology of leadership, and as a result, corruption infiltrated the pillars of society….the country, year after year, descended into the trash of contemptible tribal ties…

9) …state television and radio resorted to the most violent lies…and other media turned into a pump which would suck sewage instead of clean water from the well…

10) Oh God, Seyyed Ali entered the arena in defense of a dim-wit like Ahmadinejad and damaged the image of an impartial leader…Khamenei shut down the roads to any change so that he could continue to control the power.

Our dear leader,
I wish you would leave a good name after your death and right the wrongs…so that tomorrow people could say: "Khamenei was a wise and enlightened leader…Although toward the end of his rule, he lost control and some harms were done…he, like Nelson Mandella, gave up key posts and paved the way for the rule of law.

If you ask where you can start, I shall answer: with one noble order from you, all the innocent prisoners can return to the arms of their loved ones…

*** منبع ***

http://en.nurizad.net/?p=19
http://persian2english.com/?p=13607

۷۹–۴– نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹

در حالی که مدام در گوشم می‌خواندند که «نظام، ترک برداشته»، با این وعده مواجه بودم که «شماها اعدام خواهید شد»

بازجویی‌ها تنها یک هدف داشت: بریدن زندانی و اعتراف او به آنچه بازجو می‌خواهد

«فاحشه‌ای را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است»

تخصص بازجوی نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح «سربازان گمان امام زمان» در استعمال الفاظ رکیک و فحش‌های ناموسی، برایم تجربه دردناکی بود

آیا با تکیه بر انهدام روانی و شخصیتی زندانیان به عنوان حلقه مکمل شکنجه و سرکوب، می‌توان به عدالت دست یافت؟

گویی اراده بازجو بالاتر از دستگاه قضائی و هر قانونی است، چرا که حتا بازجویان مدعی بودند که احکام قضائی را نیز آنان صادر می‌کنند

پس از کتک‌کاری مفصل و تحقیر و توهین، گفتند «به تو اثبات می‌کنیم که حرامزاده و ولدزنا هستی». این سخنان، عصبانیت مرا نیز برانگیخت و به درگیر شدن من با آنان نیز منجر شد که البته نتیجه آن، فرو کردن سر من در چاه توالت بود، آن‌چنان‌که کثافت‌های درون توالت، به دهان و حلق من وارد و به مرحله خفگی رسیدم

می‌گفتند که «باید کاملاً توضیح دهی که با چه کسی، در چه زمانی و در کجا و چگونه ارتباط داشته‌ای» و حتا از من می‌خواستند که در برگه بازجویی‌ام بنویسم که «در دوران کودکی، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام». بارها به تجاوز و استعمال بطری و شیشه نوشابه و چوب تهدید می‌شدم تا جایی که فی‌المثل، بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بیان می‌کرد که چوبی را در.... استعمال می‌کنیم که صد تا نجار نتواند آن را در بیاورد

در شرح این واقعیت تأسف‌آوری که حکایت از فروپاشی نظام اخلاقی در میان مأموران منتسب به یک حکومت دینی دارد و یادآوری آن نیز برایم عذاب‌آور است، به همین مقدار بسنده می‌کنم

آیا وجود این برخوردها بدین مفهوم نیست که حکمرانان و حاکمان فعلی نظام جمهوری اسلامی در آزمایش عدالت، اخلاق و انسانیت مردود شده‌اند؟!

آنان به صورت مداوم بر این نکته پای می‌فشردند که ما به پشتوانه رهبری از هرگونه برخوردی برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادارسازی افراد و منتقدین، به پذیرش القائات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع، بلکه واجب می‌دانستند

بسمه تعالی

«لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظُلم و کان الله سمیعاً علیماً»
(خدا دوست ندارد کسی عیب خلق خدا را به بلندی صدا کند، مگر آنکه ستمی به او رسیده باشد و بخواهد از دست ظالم، فریاد و دادخواهی کند و زشتی عمل ظالم را فاش گوید.) (سوره نساء، آیه ۱٤۸)

جناب آیت‌الله خامنه‌ای
مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران
در یکی از روزهای بازداشت در زندان اوین فرصتی دست داد تا سخنان شما را از تلویزیون در ضرورت ضدیت با ظلم و رعایت انصاف و عدالت بشنوم (۸۹/٤/۲) و همان روز بود که تصمیم گرفتم تا این نامه را خطاب به شما بنویسم، از آن رو که شاید اخبار این بازداشتگاه‌ها به شما نرسد و ندانید که غیر از کهریزک، در بازداشتگاه اوین نیز یک زندانی نه تنها از حداقل حقوق برخوردار نیست، بلکه شدیدترین فشارهای روحی و جسمی نیز با هدف ترور شخصیتی و اقرار اجباری بر او وارد می‌شود. همچنین از آنجا که شنیدم در همان ایام که من و امثال من، تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها جهت اعتراف به جرایم ناکرده بودیم، حضرتعالی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر، اظهار داشته‌اید که «متهم هر چه درباره خود بگوید در دادگاه، این حجت است»، قصد کردم طی این نامه، شکنجه‌ها و رفتارهای غیرقانونی، غیرشرعی رفته بر خودم را شرح دهم تا به این پرسش، پاسخ جدی داده شود که: آیا اعترافاتی که از طریق چنین شیوه‌های غیرانسانی و غیراخلاقی اخذ می‌شود نیز از نظر شما معتبر است یا خیر؟ بدین ترتیب و به امید تشکیل کمیته‌ای حقیقت‌یاب جهت بررسی آنچه در طول دوران بازداشت، بازجویی و دادگاه بر من به عنوان یک زندانی جمهوری اسلامی در دوران حکومت شما گذشته است را بازگو می‌کنم. گرچه امیدوارم بازگویی آنچه بر من رفته است، به جای تحقیق در خصوص واقعیت ماجرا و اجرای عدالت، به افزون شدن فشارها و تلخ‌تر شدن ایام زندان نینجامد.

مقام رهبری
امروز که به عنوان یک منتقد نظام جمهوری اسلامی در زندان اوین به سر می‌برم، بی‌مناسبت نمی‌دانم که در چند سطر مواضع سیاسی خود را طی یک دهه گذشته بیان نمایم. اینجانب در سال ۱۳۷۵ وارد دانشگاه شدم و در همان سال ابتدایی، به عضویت «انجمن اسلامی دانشجویان» و متعاقب آن «دفتر تحکیم وحدت» درآمدم و تا سال ۱۳۸٤ که مدرک کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه علامه طباطبایی(ره) اخذ نمودم، به عنوان عضو شورای مرکزی و دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، فعالیت کرده و از سال ۱۳۸٤ تا به امروز به عنوان عضو شورای مرکزی «سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم وحدت)» و سخنگوی آن مجموعه قانونی، در جهت پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر، به فعالیت پرداخته‌ام. در دوران حضور در جریان دانشجویی، دغدغه اصلی من و همفکرانم، تأکید بر استقلال نهاد دانشگاه از نهاد قدرت و احزاب و جریانات سیاسی و نقد حاکمیت در جهت همراهی با ملت ایران بوده است. من و دوستانم در مجموعه دفتر تحکیم وحدت، معتقد بودیم که جنبش دانشجویی رسالت بسترسازی برای طرح مطالبات آزادی‌خواهانه و تاریخی مردم و دفاع از حقوق شهروندان، فارغ از هرگونه گرایش و سلیقه آنان را بر عهده دارد و هم از این رو معتقد بودیم و هستیم که جریان دانشجویی به جای مجیزگویی قدرت و اصحاب آن، می‌بایست به نقد هرگونه ویژه‌خواری و امتیازطلبی برای هر قشر و یا طبقه خاصی پرداخته، از حقوق آحاد ملت از جمله زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومیت‌ها دفاع نماید. از این رو در طول یک دهه گذشته همواره مغضوب قدرت و نهادهای امنیتی بوده و به همین دلیل، چندین بار طعم زندان و انفرادی را چشیده‌ام، به گونه‌ای که با احتساب دوره اخیر، قریب به ۲۰۰ روز سلول انفرادی را تجربه کرده‌ام. اگر چه زندان‌های قبلی نیز عاری از فشار و شکنجه نبوده است، اما از این رو که دوره اخیر، تجربه‌ای متفاوت را به نمایش گذاشت و آگاهی افکار عمومی و مسؤولان امر از جنایات رخ‌داده، امری بیش از پیش ضروری است، بدان می‌پردازم.

مقام رهبری
هتاکی و فحاشی، ضرب و شتم و رفتارهای غیرقانونی از همان لحظه اول بازداشت من آغاز شد. در جریان دستگیری در حالی که گاز اشک‌آور، که تا پیش از آن در خیابان‌ها استفاده می‌شد، در فضای بسته مرا به حالت خفگی انداخته و امکان هرگونه تحرکی را از من سلب کرده بود، مأموران دست‌بردار نبوده و با کینه و دشمنی چنان مرا به زیر مشت و لگد گرفتند که با بینی، دهان و دندان‌هایی خونین و دستان و پاهایی زنجیرشده به مسؤولان‌شان در زندان اوین تحویل شدم؛ و جالب آنکه وقتی به مأموران، که حدود بیست نفر بودند، در برابر فحاشی و ضرب و شتم می‌گفتم که

از شما به قاضی شکایت می‌کنم، با فحش‌های رکیک آنها و الفاظ وقیحانه به خودم و قاضی مواجه می‌شدم. این البته دستگرمی آغاز کار بازجویان بر روی جسم و روح من بود. از همان ابتدای بازداشت، در حالی که مدام در گوشم می‌خواندند که «نظام، ترک برداشته»، با این وعده مواجه بودم که «شماها اعدام خواهید شد». انتظار تحقق این وعده تا مدت‌ها بارها وقتی در طی شبانه‌روز بدون هیچ توضیحی مرا از سلولی به سلولی دیگر و از بندی به بندی دیگر منتقل می‌کردند، مرا در بیم و هراس نسبت به ادامه حیات خویش قرار می‌داد. طی ۸٦ روز انفرادی، هیچ‌وقت آسمان را ندیدم و طی هفت ماه بازداشت در بندهای امنیتی ۲۰۹ و ۲٤۰ تنها شش بار از «حق هواخوری» برخوردار شدم و پس از دوران انفرادی و حتا پایان بازجویی و برگزاری دادگاه، هر دو هفته تنها یک بار اجازه تماس تلفنی کوتاهی، آن هم با حضور بازجو، با خانواده را داشتم.

بگذریم و بگذارید به شرح روزهای ابتدای بازداشت خود برگردم: پس از بازداشت به شرح فوق، روانه انفرادی در سلول ۱۰۱ بند ۲۰۹ اوین شدم و در بدو ورود، متوجه وجود مدفوع در زیر موکت سلول شده و اعتراض کردم، پاسخم این بود که «شایسته بیش‌تر از این نیستی».

از بند ۲۰۹ نیز که پس از دو روز مرا به بند ۲٤۰ منتقل کردند و در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفتم، شرائط زندان سخت‌تر و غیرانسانی‌تر شد. برخلاف مصوبه مجلس ششم و دستور آیت‌الله شاهرودی که هر دو سلول انفرادی را یکی کرده بودند تا سوئیت بشود، در اینجا هر سلول انفرادی را تقسیم به دو سلول کرده بودند با ابعاد ۱/٦۰ در ۲/۲۰ متر (به شکلی که عرض سلول از قد من کوتاه‌تر بوده و تنها در یک وضعیت امکان درازکشیدن داشتم). یک سطل فلزی که بر سر چاه توالت جهت اجابت مزاج گذارده بودند و یک شیر آب در بالای آن نیز داخل سلولی به همین اندازه بود تا زندانی برای نیازهای اولیه نیز از سلول بیرون آورده نشود. در فضای قبرمانند سلول و سکوت گورستانی بند، متأسفانه وضعیت سلول نیز به شکلی بود که جهت قبله به سمت سطل فلزی مذکور بوده و فاصله سجده‌گاه زندانی با آن حدود یک وجب بود و نورافکنی هم ۲٤ ساعته روشن بود تا مبادا زندانی هوس خواب در سر بپرورد.

تحمل انفرادی و بازجویی‌های طولانی، امری بود که باید به آن عادت می‌کردم. اما در کنار انفرادی، بی‌خوابی‌های مکرر در نتیجه جلسات بازجویی چندساعته و ایستادن بر روی یک پا و ضرب و شتم و سیلی‌های پیاپی نیز ترجیع‌بند این روزها بود. فشارها و آزار ناشی از عدم اطاعت از خواست بازجویان آن‌قدر بود که گاهی باعث می‌شد در حین بازجویی از هوش بروم.

گاهی نیز که گویی باید مشت آهنین از آستین بازجو بیرون می‌آمد، چنین می‌شد و چندین بار آن‌چنان بازجوی پرونده، گلویم را تا حد خفگی می‌فشرد که بی‌هوش بر زمین می‌افتادم و تا روزها از شدت درد در ناحیه گلو، خوردن آب و غذا برایم زجرآور می‌شد. البته صدمات ناشی از شکنجه تنها متوجه یک زندانی چون من نیست، بلکه به شخص بازجو و شکنجه‌گر نیز آسیب می‌رساند تا جایی که به یاد دارم در جریان یکی از بازجویی‌ها پس از ضربات متعدد و مکرر بازجو که با پشت دست به دهان و دندان‌هایم می‌کوبید، متوجه ایراد جرح بر روی انگشتان دستش شدم.

بازجویان حتا از فریاد و ناله‌های من نیز در هنگام ضرب و شتم علیه دیگر زندانیان استفاده می‌کردند، به طوری که بعدها از برخی زندانیان شنیدم که با ترتیب دادن جلسات بازجویی همزمان، ضجه‌های من را به گوش سایر زندانیان می‌رسانده‌اند تا آنها را نیز بدین وسیله تحت فشار و شکنجه روحی و روانی قرار دهند.

بدین ترتیب، بازجویی‌ها تنها یک هدف داشت: بریدن زندانی و اعتراف او به آنچه بازجو می‌خواهد و البته وقتی می‌پرسیدم که چگونه می‌توان برای اعتراف گرفتن دست به چنین رفتارهایی زد، پاسخی چنین می‌شنیدم که «به گفته بنیانگذار انقلاب، حفظ نظام، اوجب واجبات است».

در ماه اول بازجویی، مدام این جمله را از زبان بازجوها می‌شنیدم که «خونی ریخته شده و نظام، ترک برداشته و خیلی از شماها باید اعدام شوید و شاکی شما نیز نظام است». هر بار نیز که در بازجویی «مطابق میل بازجو» و به تعبیر آنها «مطابق مصلحت نظام» پاسخ نمی‌گفتم، گفته می‌شد که «یا جواب باید مطابق آنچه باشد که ما می‌خواهیم یا باید همین برگه بازجویی را بخوری و قورت بدهی» و این فقط تهدید نبود، بلکه پس از رد خواسته‌هایشان، با زور و فشار، برگه‌های بازجویی به من خورانده می‌شد و جالب آنکه این عمل حتا یک بار در ماه مبارک رمضان و در هنگامی که روزه‌دار بودم نیز انجام شد، البته وقتی کتک زدن و فحش‌های ناموسی در شب‌های مبارک قدر، حرمتی نداشته باشد، دیگر هر رفتاری مجاز خواهد بود.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

از همان ابتدای بازجویی، من را وادار به تک‌نویسی علیه دوستان و نزدیکان کرده و وقتی مقاومت کردم، علاوه بر ضرب و شتم و سیلی‌های پیاپی، با این پاسخ بازجو مواجه شدم که «باید تک‌نویسی کنی تا شخصیت کذایی‌ات خورد شود». شاید از همین رو و برای خُرد شدن و تحقیر شخصیتی من بود که مرتباً می‌خواستند به روابط و مسائل اخلاقی ناکرده خود نیز اعتراف کنم و وقتی می‌گفتم این سخنان درست نیست و من نمی‌توانم علیه

خود به دروغ اعتراف کنم، با فحش‌های رکیک و ضرب و شتم و این پاسخ آنها روبه‌رو می‌شدم که «فاحشه‌ای را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است».

تخصص بازجوی نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح «سربازان گمان امام زمان» در استعمال الفاظ رکیک و فحش‌های ناموسی – رکیک‌ترین فحش‌هایی که به هیچ عنوان در این نامه نمی‌توان به آن اشاره کرد و حتا برای اولین بار در عمرم به گوشم می‌خورد– برایم تجربه دردناکی بود و در ادامه همین بازجویی‌ها و فحاشی‌ها وقتی از بازجوی خود می‌شنیدم که «بلایی سرت می‌آوریم که وقتی بیرون اسم ۲۴۰ را شنیدی بدنت بلرزد»، از خود می‌پرسیدم که چگونه یک دستگاه امنیتی می‌تواند با چنین تهدیدها و ارعاب‌هایی، امنیت را در کشور برقرار کند و عاقبت چنین روش‌هایی به کجا خواهد رسید؟ آیا با تکیه بر انهدام روانی و شخصیتی زندانیان به عنوان حلقه مکمل شکنجه و سرکوب، می‌توان به عدالت دست یافت؟ اینکه در رفتار ضابطان، هیچ ضابطه‌ای جز قاعده اعتراف‌گیری به هر قیمت، حکفرما نباشد، با کدام اصول اخلاقی، شرعی و انسانی سازگار است؟ بازجویان در تمام طول بازجویی، بارها به مادر مرحومه‌ام که زنی مؤمنه و مادر شهید است، با بدترین وجه ممکنه، مورد فحش و ناسزا و الفاظ رکیک قرار می‌دادند، همسر فداکارم، بارها به‌رغم آنکه زنی مسلمان و مؤمنه و همسر شهید است (و با آنکه می‌دانستند من با همسر برادر شهیدم ازدواج نموده‌ام) به عنوان.... [نقطه‌چین‌ها در متن است] می‌نامیدند و خواهران و نوامیس مرا به فجیع‌ترین وجه ممکن با لقب.... مورد دشنام و توهین قرار می‌دادند. این ابراز مکرر الفاظ ناشایست از مدافعین نظام اسلامی، شامل حال برادر شهیدم نیز می‌شد و هدیه خانواده ما به میهن را منافق می‌خواندند.

آنان نه تنها برای ما، که برای مسؤولان سابق و فعلی کشور نیز هیچ حرمتی قائل نبودند و بارها شاهد بودم که با فحاشی و الفاظ زشت و زننده از شخصیت‌هایی همچون حجت‌الاسلام سید حسن خمینی (به عنوان «لپ‌گُلی»، «بچه مُزلف»، و «از نظر اخلاقی مسأله‌دار» و...)، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی («فاسد» و...)، میرحسین موسوی («دجال» و...)، حجت‌الاسلام مهدی کروبی («فاسد مالی و اخلاقی» و...)، حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی («فاسد اخلاقی» و با نام بردن از برخی زنان مسلمان و متدین، مدعی رابطه ایشان با آن زنان بودند)، آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها («مفسد» و...) یاد می‌کردند؛ در حالی که حتا برخی از این افراد را در طول زندگی خود ندیده بودم، و می‌خواستند که سخنانی علیه آنها در دادگاه به زبان آورم. در خصوص آقایان کروبی و عبدالله نوری می‌خواستند واژه‌های سخیفی و ناشایستی علیه آنان در دادگاه به زبان آورم. در مورد آیت‌الله موسوی خوئینی می‌گفتند که شما باید از ایشان در دادگاه اسم بیاورید و بگوید ایشان در به اصطلاح فتنه، نقش اصلی و محوری را داشته و صحنه‌گردان و طراح اصلی فتنه بوده است، در حالی که تا کنون هیچ‌گاه ایشان را ندیده‌ام. در این رابطه گفتنی است که در مؤدبانه‌ترین حالت، ذکر نام این شخصیت‌ها، فی‌المثل جناب آقای هاشمی را همیشه «اکبرشاه» خطاب کرده و می‌گفتند که همه اینها را به زندان می‌آوریم. گویی اراده بازجو بالاتر از دستگاه قضائی و هر قانونی است، چرا که حتا بازجویان مدعی بودند که احکام قضائی را نیز آنان صادر می‌کنند. شاید ذکر این نکته ضروری باشد که قاضی پرونده من (قاضی صلواتی) مطرح می‌کرد که اگر بازجویان از تو راضی باشند، شما را آزاد می‌کنم؛ که این خود مؤید میزان استقلال مقام قضا از ضابطین خود است.

به فشار برای اعتراف اخلاقی علیه خود اشاره کردم و اکنون برای آنکه سخنم را دقیق‌تر کرده باشم، شرح تنها یکی از جلسات بازجویی خود در یک سلول، در خصوص مسائل اخلاقی را بازگو می‌کنم، باشد که این نمونه کثیف إعمال‌شده در حق من، با معیارهای اخلاق و عدل و انصاف و رفتار و سیره علوی و نبوی، سنجیده و تطبیق داده شود: باری در یک سلول کوچک، بازجوها به سراغ من آمدند و گفتند که آیا تصمیمت را به اعتراف گرفته‌ای؟ پرسیدم که در چه خصوصی؟ گفتند در مورد مسائل اخلاقی، گفتند «همه مسائل اخلاقی که داری بگو و خودت را خلاص کن و هر آنچه از دیگران نیز می‌دانی بازگو کن». آنها به دروغ خبر از مسائل اخلاقی برخی از زندانیان و مسؤولان سابق نظام می‌دانند و ادعا می‌کردند که از فلان فعال سیاسی، اعترافاتی در مورد روابط نامشروع‌اش گرفته‌ایم. به صورت مداوم، مسائل مربوط به پرونده دیگران که یا با زور و فشار و شکنجه از آنان اخذ شده بود و یا اساساً کذب محض و دروغ بود را به هدف تخریب چهره آنان مطرح می‌کردند، که البته بعدها متوجه شدم که این حربه و شیوه کثیف، بیت‌الغزل بازجویی از زندانیان سیاسی پس از انتخابات، به ویژه چهره‌های سرشناس بوده است. (به‌طور مثال، در خصوص یکی از چهره‌های برجسته و متدین اصلاحات، بارها مسائلی در خصوص ارتباط ایشان با زنان شوهردار را مطرح می‌کردند.)

در آن شرائط، که اصرار به اعتراف به داشتن رابطه نامشروع با دیگران، جهت به اصطلاح خلاص کردن و پاک شدن من وجود داشت، هر چه قسم خوردم که به زنم پایبند بوده‌ام و گفتم که به رئیس تیم‌تان هم گفته‌ام طرح این مسائل، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و وارد این اتهامات ناروا نشوید و بس کنید. پاسخ می‌دادند که ما می‌خواهیم تو اعتراف کنی تا نشانه صداقت و همکاری‌ات باشد و اگر روی کاغذ بنویسی و اعتراف کنی، در حکمت تخفیف داده می‌شود و در غیر این صورت، برخوردها تندتر خواهد شد. آنها همچنین می‌گفتند که البته اعتراف تو به ما کمکی نمی‌کند،

چون ما همه چیز را می‌دانیم و این اعتراف، فقط کمکی به خودت است. گفتند که می‌رویم و برمی‌گردیم و در این فاصله با فکر و حوصله و در نظر گرفتن عواقب، آنچه لازم است را روی کاغذ بنویس. به آنها گفتم که جوابم از اکنون روشن است، که در نتیجه سیلی‌های محکمی بر صورتم فرود آمد؛ پس از این مجادله، بازجویان از سلول بیرون رفتند و من با خدای خود عهد کردم که در مقابل آنها کوتاه نیایم و هیچ چیز خلاف واقعی را نپذیرم و بر کاغذ نوشتم که «من هیچ رفتار و عمل غیراخلاقی نداشته‌ام».

در فضای دلهره و انتظار، مدت مدیدی را منتظر ماندم تا بازجویان برگردند. پس از ساعتی، بازگشتند و پرسیدند که آیا آنچه باید را نوشته‌ای یا نه؟ و من نیز بیان داشتم همان را که به شما قبلاً هم گفته بودم، نوشتم. کاغذ را از من گرفتند و خواندند. پس از خواندن کاغذ بازجویی، به من هجوم آورده و با مشت و لگد و سیلی به جان من افتادند و به خود و خانواده‌ام تا جای ممکن فحاشی کردند و پس از کتک‌کاری مفصل و تحقیر و توهین، گفتند «به تو اثبات می‌کنیم که حرامزاده و ولدزنا هستی». این سخنان، عصبانیت مرا نیز برانگیخت و به درگیر شدن من با آنان نیز منجر شد که البته نتیجه آن، فرو کردن سر من در چاه توالت بود، آن‌چنان‌که کثافت‌های درون توالت، به دهان و حلق من وارد و به مرحله خفگی رسیدم. سرم را بیرون آوردند و گفتند که می‌رویم و تا شب بر می‌گردیم و تو تا آن زمان وقت داری که به مسائل اخلاقی‌ات اعتراف و خودت را خلاص کنی. می‌گفتند که «باید کاملاً توضیح دهی که با چه کسی، در چه زمانی و در کجا و چگونه ارتباط داشته‌ای» و حتا از من می‌خواستند که در برگه بازجویی‌ام بنویسم که «در دوران کودکی، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام». بارها به تجاوز و استعمال بطری و شیشه نوشابه و چوب تهدید می‌شدم تا جایی که فی‌المثل، بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بیان می‌کرد که چوبی را در.... استعمال می‌کنیم که صد تا نجار نتواند آن را در بیاورد. و می‌گفت مسائلی در خصوص مسأله‌دار بودن اخلاقی شماها به سایت‌ها سفارش داده‌ایم که به زودی در سطح جامعه به صورت بلوتوث یا سی دی منتشر شود. در شرح این واقعیت تأسف‌آوری که حکایت از فروپاشی نظام اخلاقی در میان مأموران منتسب به یک حکومت دینی دارد و یادآوری آن نیز برایم عذاب‌آور است، به همین مقدار بسنده می‌کنم تا روشن شود که یک زندانی سیاسی محبوس در اوین برای اعتراف به ناکرده‌های خود تحت چه فشارهایی قرار می‌گیرد. و این پرسش را در برابر شما مطرح کنم که آیا وجود این برخوردها بدین مفهوم نیست که حکمرانان و حاکمان فعلی نظام جمهوری اسلامی در آزمایش عدالت، اخلاق و انسانیت مردود شده‌اند؟! گرچه این وقایع، بی‌سابقه نبوده و حتا افکار عمومی نیز با انتشار جریان بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] در سال‌ها پیش، بدان پی برده بوده‌اند، اما جریان بازجویی‌ها از زندانیان سیاسی در سال ۸۸ نشان داد که آن واقعه، یک تخلف موردی نبوده و اراده‌ای برای برخورد با این بی‌قانونی‌ها در کشور وجود ندارد. آنان به صورت مداوم بر این نکته پای می‌فشردند که ما به پشتوانه رهبری از هرگونه برخوردی برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادارسازی افراد و منتقدین، به پذیرش القائات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع، بلکه واجب می‌دانستند.

مقام رهبری

برای آنکه از ذهنیت تیم بازجویی و فضای حاکم بر آن بیش‌تر اطلاع داشته باشید نیز سخنی را نقل می‌کنم که یک بار بازجو در جلسه بازجویی به من گفت و با زبانی آکنده از نفرت و خشم فریاد زد «حاضر بودم گردن هاشم آقاجری را بعد از سخنرانی همدان از پشت با دست‌های خودم می‌بریدم و حتا اگر پس از آن، هفت بار اعدام می‌شدم راضی بودم، اما به خاطر مصلحت نظام و برای آنکه به پای نظام نوشته نشود، این کار را نکردم و در مورد امثال تو نیز همین‌طور است.» آن بازجو می‌گفت که در قنوت نماز به جانب خدا استغفار می‌کند که نتوانسته است حکم او را اجرا کند و امثال ما را به خیال خود، به جهنم بفرستد.

البته به باور من، این سخنان بازجویان، ادعایی بی‌پایه بود، چرا که آنان در واقع به هیچ ایدئولوژی اعتقاد نداشته و حتا به قرائتی غیررحمانی و خشونت‌آمیز از دین نیز پایبند نیستند و تنها حضور در قدرت و بهره‌مندی از منافع آن و همچنین کینه و نفرت نهادینه‌شده در آنان است که انگیزه این افراد در مأموریت‌های غیرانسانی‌شان را تشکیل می‌دهد.

رهبر جمهوری اسلامی

دروغ، همچنان که در فضای جامعه رواج پیدا کرده و ابزار حکمرانی گشته است، در داخل زندان نیز ابزار کارآمد بازجویان است. مبنای حرکت بازجویان در تمامی مراحل بازجویی، «دروغ و فریب» است، به‌طور نمونه، آنها در مورد وضعیت سیاسی کشور، اخبار و تحلیل‌های کذب به زندانیان داده و سعی در تخریب روحیه آنان داشتند، به طور نمونه، پس از راهپیمایی روز قدس، به سراغ ما آمده و می‌گفتند که «۵۰ نفر در در این

روز به خیابان‌ها آمده و مردم آقای خاتمی را کتک زده و ما وی را نجات داده‌ایم». و یا می‌گفتند که «خشم مردم از موسوی چنان است که یک گردان محافظ برای حفاظت از جان وی گذاشتیم که مردم او را نکشند». در دادگاه من، عنوان شد که طی سفری به آلمان، آموزش انقلاب مخملین دیده‌ام، در حالی که پاسپورت من سال‌هاست توسط وزارت اطلاعات، توقیف شده و اساساً تا کنون هیچ‌گونه سفری به اروپا و کشورهای غربی نداشته‌ام. بازجویان تلاش بسیاری داشتند تا فضای سلول انفرادی را به صحرای محشر و دادگاه عدل الاهی تعبیر کنند و می‌گفتند تصور کنید در روز قیامت هستید و باید به همه گناهان خود اعتراف کنید؛ البته تفاوتی را در نظر نمی‌گرفتند و آن، این بود که در قیامت، اعضا و جوارح انسان علیه او به سخن در می‌آیند، اما در سلول انفرادی و تحت بازجویی و فشار جسمی و روحی، زندانی مجبور به اعتراف دروغ علیه خود نیز می‌شود، بلکه از دستان بازجو و مشت‌های آهنین آنها رهایی یابد. برای بازسازی چنین محشری، بارها متهمین در سلول‌های کناری را مورد کتک و ضرب و شتم قرار می‌دادند تا علاوه بر فشار روحی و شکنجه ما، ضجه‌های دردمندانه مضروبین، یادآور عذاب الاهی در محشر کبری باشد.

آری، چنین است رفتارهایی که در چارچوب حکومت ولایی و با توجیه حفظ نظام، با منتقدان و مخالفان انجام می‌شود و این مؤید این گزاره است که نظام مبتنی بر چنین قرائتی از حکومت دینی، تحمل هیچ نوع مخالفت و اعتراض قانونی را هم ندارد. در حالی که اساس حکومت پیامبر به عنوان نمونه کامل یک حکومت دینی، بر مدارا و مهربانی با مردم استوار بود، همچنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (به برکت رحمت الاهی، در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! و بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.) (آیه ۱۵۹ سوره آل عمران)

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

اما آن‌چنان‌که توضیح دادم، بسیار تحت فشار قرار گرفتم تا در دادگاه علیه خود، دوستان و مجموعه سیاسی که با آنها همکاری می‌کردم و بیش‌تر از همه، علیه جناب آقای مهدی کروبی که در جریان انتخابات دهم ریاست جمهوری از ایشان حمایت کرده بودم، اعتراف کنم و می‌گفتند «باید اعتراف کنی تا حُر شوی و پس از آن، برای اسلام شمشیر بزنی».

در ادامه چنین فشارهایی و پس از ۸۶ روز انفرادی و بعد از ۵۰ روز بی‌خبری مطلق، عدم دسترسی به تلفن و ملاقات با خانواده (که منجر به طرح این پرسش در رسانه‌ها شده بود که: آیا عبدالله مؤمنی زنده است؟)، پس از انجام تمرین زیر نظر بازجویان برای اعتراف علیه خود، روانه دادگاه شدم؛ در حالی که نه اجازه داشتم وکیلی برای خود اختیار کنم و نه البته علاقه‌ای داشتم، حتا با اختیار کردن وکیل – وکیل تسخیری و مورد تأیید و هماهنگ با بازجویان– به دادگاهی مشروعیت بخشم که دفاعیه متهمش پیش از محاکمه به او دیکته شده است. بازجویان به دروغ به من گفته بودند که قبل از مهرماه (۱۳۸۸) بدون حکم از زندان آزاد می‌شوی و کافی است در دادگاه، متن مورد نظر را بخوانی تا از بند رهایی یابی. من اما به دنبال آن نبودم که با اعتراف در دادگاه علیه خود، از زندان رهایی یابم، بلکه تنها به دنبال آن بودم که از فشار روحی و جسمی شبانه‌روزی بازجوها و مشت آهنین آنها خلاصی پیدا کنم، تا لااقل هر روز با فحش‌های رکیک و ناموسی خطاب به خود و خانواده‌ام مواجه نشوم، تا برای پذیرش یک اعتراف دروغ، سرم را داخل چاه توالت فرو نکنند، تا از ضرب و شتم‌های پیاپی و سیلی و مشت بازجو خلاصی یابم، تا تهدید مداوم به اعدام و اعمال روش‌های کثیف در بازجویی تمام شود، تا مگر داستان کثیف اعتراف کردن به انحرافات اخلاقی نداشته، پایان یابد. به این ترتیب بود که با دفاعیه‌ای که برایم آماده شده بود، به دادگاه رفتم. در دادگاه، تلاش کردم متن دفاعیه را به گونه‌ای بخوانم که مشخص باشد انشایی دیکته‌شده را از رو می‌خوانم. باید علیه خود اعتراف می‌کردم و متنی دیکته‌شده را که به مثابه کیفرخواست علیه خود بود، به عنوان دفاعیه می‌خواندم، بدون آنکه اعتقادی به آن داشته باشم. باور کنید تردیدی وجود ندارد که حتا یک گناهکار نیز علاقه‌ای به اعتراف در دادگاه در برابر عموم ندارد.

اما تجربه زندان اوین و بازجویی‌های پرحاشیه مأموران وزارت اطلاعات، فرد را به آنجا می‌کشاند که حتا علیه خود به دروغ، در دادگاه اعتراف کند و جالب این است که این اعترافات دروغ، مبنای رأی و حکم قاضی نیز قرار می‌گیرد. اگرچه من بارها در دوران بازجویی و بازداشت، با فحاشی بازجوها خطاب به قاضی و دادستان نیز مواجه شدم؛ گویی که از نگاه آنها قاضی و دادستان در روند صدور حکم، هیچ تأثیر و نظری ندارند و این، آنها هستند که برای دستگاه قضائی کشور و کل نظام تصمیم می‌گیرند. در مورد عدم استقلال دستگاه قضا و مقامات قضائی نیز تنها به اولین جلسه ملاقات با دادستان جدید تهران، یعنی آقای [جعفری] دولت‌آبادی اشاره می‌کنم. گرچه اوج فشار و شکنجه‌ها علیه من در دوره دادستان سابق تهران [سعید مرتضوی] بود و ملاقات من با آقای جعفری دولت‌آبادی نیز پس از ۵ ماه بازداشت و برگزاری دادگاه صورت می‌گرفت و طبعاً انتظار

چندانی نداشتم، اما بازجوی مربوطه پیش از انجام این ملاقات، مؤکداً به من گفت که نیاز نیست چیزی از آنچه بر من رفته است به دادستان بگویم و تصریح داشت که «دادستان هیچ‌کاره است و همه‌کاره من هستم»؛ بازجو به من گفت که در ملاقات با دادستان بگو «وکیل نمی‌خواهم» و در نهایت، این ملاقات نیز در حضور بازجویی که تجربه شکنجه‌های چندماهه او بیش از هر چیزی برایم ملموس و باورپذیر بود، انجام پذیرفت و بدیهی است که در این شرائط، سخنی برای گفتن با مقام قضائی باقی نمی‌ماند.

مقام رهبری

باید توجه داشت که آیا قدرت‌نمایی نهادهای امنیتی در برابر مردم و جایگاه بالادستی آنها در تصمیم‌گیری‌های مربوط به روند سرکوب و مهار و کنترل تحولات سیاسی- اجتماعی نشان از کاهش مشروعیت حاکمیت نداشته و وابستگی حکومت به قدرت سرکوب را به ذهن متبادر نمی‌کند؟ و آیا این باور، هنوز در ذهن حاکمان ما ایجاد نشده که راه‌حل استفاده از زور برای ادامه حکومت، منسوخ شده است؟ و آیا اینان همچنان پاسخ مناسب برای اعتراض، مخالفت و حق‌خواهی را سرکوب می‌دانند؟

بیش از چهارصد روز از بازداشت من می‌گذرد و اندکی پیش از عید نوروز نیز که با وثیقه‌ای سنگین از زندان آزاد شده و به مرخصی کوتاهی آمدم، به دلیل نپذیرفتن اراده تیم بازجویی به ادامه اعتراف علیه خود و دیگران در خارج از زندان، به حبس بازگشتم. به آگاهی می‌رسانم من همچنان به اعتقاداتی که پیش از بازداشت داشته‌ام پایبندم و آن‌چنان‌که توضیح دادم، سخنانی را که تحت فشار در دادگاه روخوانی کردم، بیان اعتقاد خود نمی‌دانم.

جرم ما این بوده و هست که برای بهبود شرائط کشور، اصلاحات و دموکراسی را مناسب‌ترین روش می‌دانیم و می‌خواستیم قدرت نامحدود نهادهای بازدارنده دموکراسی را محدود کنیم. پرسش من این است که آیا حمایت از خواست ملت ایران برای دستیابی به دموکراسی، کیفری برابر با تحمیل رفتارهای غیرانسانی و ظالمانه دارد؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که بپذیریم بیان و باور هیچ فرد و یا جریانی نباید موضوع محاکمه قرار گیرد؟

و آیا انتظار اینکه در صورت ثبوت شکنجه، شکنجه‌گر محاکمه شود، انتظار گزافی است؟ اگر به دنبال دفع عملی ظالم و رفع ظلم هستیم، محاکمه شکنجه‌گران است که می‌تواند به تشویق راه‌های مؤثر و عملی برای اجرای عدالت بینجامد و این کاستن از ظلم و استبداد است که می‌تواند زمینه‌ساز اجرای عدالت و قانون گردد.

در نهایت، نمی‌دانم که این ظلم‌ها و شکنجه‌ها بر من و خانواده‌ام، که گوشه‌هایی از آن روایت شد، با چه منطق و به چه قصدی انجام شده است و پاسخی نیز برای این پرسش نمی‌خواهم، چرا که «صلاح مملکت خویش، خسروان دانند»؛ اما آنچه می‌دانم این است که چنین رفتارهایی نه با عدالت و انصاف سازگار و نه با هیچ قانون و شرعی قابل توجیه است. امید که تشکیل یک کمیته حقیقت‌یاب، ما را از این ظلم‌های آشکار برهاند و لَختی به سوی عدالت بکشاند.

«وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ.»

(و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!) (قرآن کریم، آیه ۱۱۳ سوره هود)

والسلام

عبدالله مؤمنی

مرداد ماه ۱۳۸۹

زندان اوین

۸۰-۴- نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

نامه حمزه کرمی به صورت محرمانه برای آقای خامنه‌ای ارسال گردیده است و متن کامل آن، منتشر نشده است؛ اما در ادامه، علاوه بر نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور، آقای محسنی اژه‌ای، که در واقع بیانگر قسمتی یا همه مطالب نامه به خامنه‌ای است، مطالبی آورده می‌شود که به بخش‌هایی از محتوا و حواشی نامه او به خامنه‌ای نیز اشاره دارد.

۱–۸۰–۴– «اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالت فرنگی»

تاریخ انتشار: ۱۲ مرداد ۱۳۸۹

مرا انواع شکنجه کردند، از جمله بیش از بیست بار، سرم را در کاسه توالت فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند اعتراف کنم! هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هر کاری بخواهیم با تو می‌کنیم!

جرس: میرحسین موسوی در سخنان ۱۱ مرداد ۸۹ خود با جمعی از ایثارگران گفت: «ظلم و جور در هر شرائطی و هر دوره‌ای بد است، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی. ظلم در جمهوری اسلامی اتفاقاً بدتر است، چرا که به نام اسلام صورت می‌گیرد. آیا اسلام قبول می‌کند که از یک انسان هتک حرمت شود یا با فرو کردن سر یک زندانی در توالت از او اعتراف گرفته شود؟»

به گزارش خبرنگار جرس از تهران به نقل از منابع آگاه، نام این زندانی سیاسی، حمزه کرمی است. وی از فرماندهان سپاه در دوران دفاع بوده و آخرین سمتش در سپاه، رئیس ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران بوده است. کرمی از سال ۱۳٦۸ تا ۱۳۷٤، فرماندار ورامین و از سال ۱۳۷٤ تا ۱۳۸۰، مدیرکل سیاسی دفتر رئیس‌جموری در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بوده است. وی در جریان انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، مسؤول ستاد مطبوعاتی هاشمی رفسنجانی بود و در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، مدیریت وبسایت جمهوریت را بر عهده داشت و در ستاد میرحسین موسوی فعالیت داشت.

حمزه کرمی در جریان حوادث بعد از انتخابات دستگیر شد. بیش از هفتاد روز در سلول انفرادی بوده و بدون وکیل در سوم شهریور ماه ۸۸ در دادگاه محاکمه شد. کرمی از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، به ۱٦ سال حبس و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم شد. وی با ارائه لایحه تجدیدنظرخواهی، تمامی اعترافات خود را در بازجویی‌ها و دادگاه اولیه تکذیب و اظهار کرده است که تمامی این اعترافات، تحت فشارهای شدید از او اخذ شده و فاقد هرگونه ارزش حقوقی و اخلاقی است. شعبه ۳٦ دادگاه تجدیدنظر تهران، حمزه کرمی را به ۱۱ سال حبس قطعی و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم کرد. حمزه کرمی رکورددار طولانی‌ترین حکم در میان دستگیرشدگان پس از انتخابات است.

حمزه کرمی که در ۲٤ اردیبهشت ماه ۸۹ با تودیع وثیقه سنگین دو میلیارد تومانی به طور موقت از زندان اوین آزاد شده بود، ۲۹ اردیبهشت به اوین بازگردانده شد. مأموران امنیتی از وی خواسته بودند که علیه هاشمی رفسنجانی مصاحبه تلویزیونی کند، اما وی این درخواست را رد کرد و به همین دلیل با تمدید مرخصی پنج روزه وی موافقت نشد و به زندان بازگردانده شد.

کرمی در اوایل مرداد جاری در حالی که برای دومین بار به مرخصی پنج روزه آمده بود، در اثر حمله قلبی در بخش سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی تهران بستری شد. دکتر هادی منافی وزیر اسبق بهداشت و درمان به نمایندگی از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان، صبح یکشنبه سوم مردادماه از وی عیادت کرد. یکی از بستگان وی اعلام کرد که وی در حالت نیمه‌هوشیار قرار دارد و پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند.

حمزه کرمی که به خاطر شکنجه‌های زیاد دچار بیماری‌های گوناگون شده، گفته است: مرا انواع شکنجه کردند، از جمله بیش از بیست بار، سرم را در کاسه توالت فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند اعتراف کنم! هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هر کاری بخواهیم با تو می‌کنیم!

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/20723

۲-۸۰-۴- هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است

نامه تکان‌دهنده حمزه کرمی به آقای خامنه‌ای

تاریخ انتشار: ۱۲ مرداد ۱۳۸۹

جرس: به دنبال انتشار گزارش تکان‌دهنده جرس درباره حمزه کرمی در همین ستون با عنوان «اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالت فرنگی» اطلاعات جدیدی درباره این زندانی سیاسی به خبرنگار جرس در تهران رسید. حمزه کرمی بعد از چهارده ماه زندان، به دلیل شدت شکنجه، هم اکنون در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان طالقانی تهران در حال اغماست.

حمزه کرمی طی نامه‌ای خصوصی پنج صفحه‌ای به مقام رهبری شرح شکنجه‌هائی را که در طول هفتاد روز زندان انفرادی و ده ماه بعد از آن بر وی وارد آمده است نوشته است. وی موفق می‌شود این نامه – که یکی از اسناد تاریخی حقوق بشر در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای است – را به دست هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری برساند. از آنجا که او سال‌ها مدیرکل سیاسی دفتر هاشمی در زمان ریاست جمهوری وی بوده است، هاشمی با خواندن نامه وی به گریه می‌افتد.

یکی از اموری که بازجویان از کرمی می‌خواستند اعتراف بگیرند، اقرار به روابط نامشروع با یکی از بستگان طراز اول رهبران جنبش سبز و دو نفر از بستگان طراز اول یکی از مقامات عالیه بی‌بصیرت بوده است. کرمی بارها امتناع می‌کند، تا اینکه در بار بیستمی که سر او را در توالت فرنگی پر از نجاست فرو می‌کنند و با احساس خفگی به اعتراف به خواست بازجویان تن می‌دهد و آنچه را می‌خواستند می‌نویسد و امضا می‌کند. از دیگر موارد اعتراف تحت شکنجه کرمی اختلاس و فساد مالی مهدی هاشمی فرزند هاشمی رفسنجانی بوده است.

هاشمی رفسنجانی نامه را شخصاً نزد آقای خامنه‌ای می‌برد و به او می‌گوید این نامه را به دفتر شما ندادم، مبادا در پیچ و خم نامه‌های اداری فراموش شود، می‌خواهم شخصاً برایتان بخوانم تا مبادا اگر به دستتان بدهم، فراموشش کنید یا به دست یکی از کارگزاران بیت بدهید و به سرنوشت دیگر نامه‌ها دچار شود. وی تمام مفاد نامه پنج‌صفحه‌ای حمزه کرمی را برای رهبر جمهوری اسلامی می‌خواند و بعد از آقای خامنه‌ای می‌پرسد باز هم می‌گوئید اعتراف‌های یک سال اخیر زیر شکنجه اخذ نشده است!؟

آقای خامنه‌ای می‌گوید نامه را به من بدهید، یکی را می‌گذارم رسیدگی کند. هاشمی رفسنجانی می‌گوید با عرض معذرت، من به نمایندگان شما اعتماد ندارم، اجازه دهید من هم یک نفر نماینده تعیین کنم تا پابه‌پای نماینده شما مسأله را دنبال کند و تحقیقات خود را سریعاً در اختیار من بگذارد. اگر مباحث مطروحه در این نامه بررسی شود پرده از بسیاری از امور دیگر بعد از انتخابات برخواهد داشت. آقای خامنه‌ای قول می‌دهد که نماینده وی با کمال بی‌طرفی به ادعاهای کرمی رسیدگی کند و عملاً پیشنهاد هاشمی رفسنجانی را نمی‌پذیرد.

آقای خامنه‌ای رسیدگی به شکایت حمزه کرمی را به غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و وزیر سابق اطلاعات می‌سپارد. محسنی اژه‌ای در جریان رسیدگی شکایات کرمی چند بار وی را احضار کرده جزئیات شکنجه‌ها را از وی جویا می‌شود، نام بازجویان را می‌پرسد و قول می‌دهد که با خاطیان برخورد کند. گزارش نهائی محسنی اژه‌ای هنوز تنظیم نشده بود که حمزه کرمی به دلیل شدت شکنجه و تألمات بعدی ناشی از آنها به حالت اغما فرو رفته، به سی‌سی‌یو منتقل می‌شود.

منبعی که خبر فوق را در اختیار خبرنگار جرس در تهران قرار داد، تصریح کرد اگر چه با افشای این مسأله چه بسا فشار بر حمزه کرمی و آقای هاشمی رفسنجانی افزایش یابد و با اینکه اطمینان دارم هیچ‌یک از این دو نفر راضی به علنی شدن مسأله نیستند، اما اهمیت فراوان مفاد این گزارش و تأثیری که در سرنوشت بسیاری زندانیان گمنام سیاسی دارد، مرا به افشای این مسأله وادار می‌کند. جرس بعد از تحقیق صحت کامل این گزارش از چند منبع متفاوت، اقدام به انتشار آن می‌کند.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/20751

۳-۸۰-۴- نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹

آنها اعلام کردند اگر روز دادگاه، من متن مورد نظر بازجوها را نخوانم، خانمی در جلسه علنی دادگاه بلند خواهد شد و علیه تو در دادگاه افشاگری خواهد کرد که تو با او رابطه داشته‌ای و غیره!

بسمه تعالی
حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای محسنی اژه‌ای
دادستان محترم کل کشور

با سلام و احترام و آرزوی توفیقات الاهی، پیرو مذاکرات حضوری، بدین‌وسیله توضیحاتی را در مورد نحوه بازداشت و بازجویی‌ها و سایر مسائل مربوط به پرونده‌ام، به استحضار می‌رساند:
اینجانب در تاریخ ۸۸/۳/۲۷ در حالی که در منزل دخترم در حال استراحت بوده، نزدیک ساعت یک نصف شب، به‌طور فجیعی با محاصره کل منطقه از سوی نیروهای امنیتی و شکستن در ورودی ساختمان و وارد شدن به آپارتمان دخترم با کفش و بدون ارائه حکم و بداخلاقی و فحاشی به دختر و داماد و همسرم، دستگیر نموده و به بند ۲۰۹ و سپس به بند ۲۴۰ زندان اوین منتقل نمودند.
۱۳۸ روز، یعنی چهار ماه و نیم، در انفرادی به سر بردم. بازجویی‌ها از همان ابتدا با کتک و سیلی و مشت و لگد آغاز شد. از ابتدا ۷ نفر بازجوی من بودند. چهار نفر از آنان پس از یکی دو ماه، دیگر نیامدند، اما دو یا سه نفر از آنها تا مراحل پایانی پرونده اینجانب بازجویی می‌نمودند.
در طول مدت بازجویی، پانزده بار در حین بازجویی یا پس از آن بیهوش شدم. بازجویی‌ها همراه با فشارهای روحی و جسمی بود که بخشی از آن به شرح زیر به استحضار می‌رساند:
– از جمله فشارهای روحی، تهدید بنده به اعدام و مرگ بود که هر روز بازجوی بنده مرا به خاطر همکاری با هاشمی‌ها مستحق مرگ می‌دانست و نوید آن را می‌داد. مسأله دیگر، تهدید به تجاوز و همچنین تهدید به استعمال بطری توسط بازجوها بود. یا تهدید به ارسال و اعزام بنده به بندهای عمومی مخوف که افراد خلاف در آن سپری می‌کنند و ظاهراً حسب گفته بازجوها در آن بندها به افراد جدیدالورود تجاوز جنسی می‌نمایند.
– تهدید به اینکه همسر و دختر و دامادم را به دلیل پیگیری مسائل مزبور به بازداشت و زندانی شدن بنده دستگیر می‌نمایند. یک روز صدای خانمی از فاصله چند سلول آن طرف‌تر حین بازجویی می‌آمد که در حال گریه و زاری بود و بازجویم اعلام کرد که این صدای دختر شما زینب است که دارد شکنجه می‌شود و من با شنیدن این خبر، دنیا بر سرم خراب شد. زیرا دخترم فرزندی خردسال دارد و تا یک ماه به لحاظ روحی و روانی به هم ریخته بودم. زیرا وقتی بنده را تهدید به تجاوز و... می‌نمودند با دختری جوان چه می‌کردند!؟ از طرفی، نگران فرزند دخترم بودم که بدون مادر چگونه سپری می‌نماید. تا اینکه پس از یک ماه تماس تلفنی با منزلم داشتم و متوجه شدم بازجویم دروغ می‌گفته و دخترم دستگیر نشده است.
– اصرار بازجویم با فحش و کتک‌کاری مخصوص خود مبنی بر اینکه اعتراف کنم با کلیه خانم‌هایی که ایام انتخابات با بنده تماس داشته‌اند رابطه داشته‌ام، از جمله خانم.... [نقطه‌چین‌ها در متن است] که بابت پیگیری صحت مدرک.... با من تماس داشت و یا خانم‌ها فائزه و فاطمه هاشمی و...
– تفتیش مسائل شخصی و خصوصی، همراه با فشار و شکنجه، آنها هر از گاهی اعلام می‌کردند فلان خانم خبرنگار که دستگیر شده است، اعتراف کرده که با تو رابطه داشته است و بدین صورت، مرا شکنجه روحی می‌کردند. از نظر بازجوها بنده با زمین و زمان رابطه داشته‌ام مگر خلاف آن ثابت شود.
– آنها اعلام کردند اگر روز دادگاه، من متن مورد نظر بازجوها را نخوانم، خانمی در جلسه علنی دادگاه بلند خواهد شد و علیه تو در دادگاه افشاگری خواهد کرد که تو با او رابطه داشته‌ای و غیره!! بدین صورت، آنها مرا مجبور کردند به خاطر حفظ آبروی خانوادگی‌ام، متن مورد نظرشان را در دادگاه بخوانم و بلافاصله آن را که علیه مهدی هاشمی و خودم تنظیم شده بود، از تلویزیون پخش کردند. در حالی که بعدها شنیدم که مقام معظم رهبری با پخش دادگاه‌ها از صدا و سیما موافق نبودند.

– متن مورد اشاره حاوی مشکلات زیادی بود، زیرا در آن علیه دیگران اقاریری وجود داشت که بعدها فهمیدم مقام معظم رهبری در خطبه عید فطر اعلام کرده‌اند پخش اعترافات علیه دیگران در دادگاه غیرشرعی و غیرنافذ است؛ در حالی که اعترافات علیه دیگران بر اساس اصرار بازجویان صورت می‌گرفت. حداقل در مورد خود بنده این مطالب، کاملاً صادق است.

– اصرار بازجوها به تک‌نویسی علیه دیگران. آنها از اینجانب علیه دیگران تک‌نویس می‌خواستند و وقتی من نمی‌نوشتم کتکم می‌زدند. می‌نوشتم، باز هم کتکم می‌زدند که تو نوشته‌ای ولی همه‌اش را ننوشته‌ای! و با اعصاب و روان من بازی می‌کردند.

– از جمله کارهایی که بازجوها می‌کردند، نگهداری اینجانب در کنار دیوار به صورت ایستاده تا ساعت‌های متمادی بود. کتک‌کاری، زدن با سیلی، پس‌گردنی، لگد و مشت به شکم و سایر اعضای بدنم، به طوری که بنده در دو مرحله دچار خون‌ریزی شدم و چندین روز خون‌ریزی ادامه داشت. در آن ایام، هر چه اصرار می‌کردم مرا به پزشک و دکتر نشان بدهند تا معاینه کنند، آنها به بهانه اینکه بند ۲۴۰ پزشک ندارد (آن موقع بند ۲۴۰ فاقد پزشک و بهداری بود و بیماران را برای معاینه به بند ۲۰۹ می‌بردند)، از رسیدگی پزشکی طفره می‌رفتند.

– بازجوها سناریویی نوشته بودند و حسب سناریوی آنها بنده باید در مورد مسائل «بهینه‌سازی مصرف سوخت» علیه هاشمی و خودم اقرار می‌نمودم و این کار را با شکنجه از من طلب می‌کردند. یکی از بازجویان بارها گلوی مرا می‌فشرد، در حدی که بیهوش می‌شدم و با کتک و لگد مرا شکنجه می‌نمود.

– فرو کردن سرم در چاه توالت و آزار جنسی و روحی در این زمینه.

– محروم کردن بنده از داشتن وکیل و سایر حقوق قانونی در مرحله اول دادگاه و تجدیدنظر و دخالت آنها در متن‌ها و پاسخ‌هایی که به دادگاه می‌نوشتم؛ زیرا در موقع صدور حکم، بنده هنوز در ۲۴۰ زندانی بودم. اتهام داشتن انحرافات اخلاقی توسط وکیلم آقای علیزاده طباطبایی مبنی بر اینکه وی دچار انحرافات اخلاقی است! و اعلام اینکه او دچار انحرافات جنسی و مانع شدن از پذیرش وکالت بنده توسط نامبرده و هر وکیل دیگر.

– جلوگیری از کارشناسی شدن ادعاهای مالی علیه بنده و مهدی هاشمی توسط دادگاه اولیه و تجدیدنظر و صدور حکم ناروا در این زمینه.

– جنگ روانی با بنده و اعزام افراد متفاوت به درب سلول من و سؤال اینکه بازجوی شما کیست؟ که نقش همه آنها ترساندن بنده از بازجوی وحشی و بیرحمی که دارم بود، که مسائل از این بخش بسیار مفصل است.

– توهین و تحقیر بنده نزد هم‌بندان و دوستانم که در سلول‌های دیگر بودند و توهین و تحقیر آنها نزد بنده و شکستن و خُرد کردن شخصیت و غرور بنده و سایرین.

– توهین و تحقیر و اتهام بستن به همسرم و دخترانم که بسیار مرا عذاب می‌داد و شرح مفصلی دارد که در این نامه نمی‌گنجد.

– کتک‌کاری بنده در نزد دیگران و کتک‌کاری دیگران در نزد من.

– دادن فحش‌های رکیک و ناموسی و عدم توجه آنها به سوابق و شخصیت اینجانب؛ به هر حال، بنده شش سال از فرماندهان دفاع مقدس و جنگ بوده‌ام و رئیس ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران (منطقه ۱۰) و همچنین حدود شش سال فرماندار شهرستان ورامین و هفت سال مدیر کل سیاسی دفتر رئیس‌جموری در زمان آقایان هاشمی و خاتمی بودم. مدتی نیز مشاور سیاسی نهاد ریاست جمهوری را بر عهده داشتم. آنها بدون توجه به سوابق و خدمات بنده، بسیار سخیف و بی‌ادبانه و رفتار می‌کردند.

– نگهداری طولانی‌مدت بنده در انفرادی، ۱۳۸ روز در ۲۴۰ و در مرحله دوم، نگهداری بنده به مدت ۱۰۰ روز به اتفاق یکی دیگر از متهمان بدون هر گونه بازجویی. در مجموع ۸ ماه از دوران بنده در ۲۴۰ بوده‌ام که چهار ماه و نیم آن انفرادی بود.

– تحقیر نمودن بنده در نزد فرزندان و همسرم و طرح اینکه اگر شما بدانید چه پدر و یا همسر فاسدی دارید، یک روز هم با او زندگی نمی‌کنید! به هر روش در جهت ایجاد اختلاف و بدبینی خانوادگی که کاری غیرشرعی و انسانی است.

– اتهام بستن و دروغ گفتن در مورد خانواده‌ام و اینکه ما می‌خواهیم تو را آزاد کنیم اما آنها با «بی‌بی‌سی» مصاحبه کرده‌اند و نمی‌گذارند تو را آزاد کنیم، این در حالی است که تا کنون خانواده بنده حتا با رسانه‌های داخلی هم مصاحبه نکرده‌اند، چه رسد به رسانه‌های خارجی و بی‌بی‌سی.

– شکنجه روحی من از طریق بردن بنده به سلول دیگران و افرادی که در حال بازجویی بودند، از جمله آقای سید علیرضا بهشتی فرزند شهید بهشتی، الویری، ابوطالبی، هدایت‌الله آقایی، محمدرضا نوربخش و... که باعث آزار روحی و روانی من می‌شد.

– تحقیر بنده از طریق تراشیدن ریشم و نگهداری سیبیل‌هایم و تشبیه کردن بنده به هنرپیشه‌های فیلم‌های سینمایی خارجی و خندیدن و تحقیر کردن دسته‌جمعی.

– تهدید کردن خانواده‌ام در حین مکالمه با خانوده‌ام و دخالت‌هایی که در حین تماس‌ها و تهدید آنها به دستگیری و غیره.
– قطع کردن مکرر تلفن‌هایم در حین تماس با خانواده و شکنجه روحی به خودم و خانواده‌ام.
– فحاشی‌های بسیاری که از بیان آنها شرم دارم.
– اعلام اینکه هاشمی، منتظری دوم است و تو هم سید مهدی هاشمی هستی و باید اعدام شوی و وعده اعدام هاشمی به دستور مقام معظم رهبری!!
– ایراد تهمت برانداز و ضد انقلاب به بنده، در حالی که از همه آنها، سابقه حضورم در جبهه و دفاع مقدس و صحنه‌های انقلاب اسلامی بیش‌تر بوده، ولی آنها میراث‌خواران خود را محرم انقلاب کرده بودند و دیگران و بنده را نامحرم و ضد انقلاب می‌نامیدند.
– آنها نیروهای خودسری بودند، بنده را تهدید به مرگ می‌کردند، حتا اگر دادگاه در مورد من حکم اعدام صادر نکند! اعلام می‌دارم خود و خانواده‌ام از دست آنها امنیت نداریم، آنها اعلام کردند اگر روزی آزاد شوی ما تو را از بین می‌بریم! زیرا از نظر آنها بنده مفسد فی الارض هستم.
– و اما داستان بازجویی‌ها هم تأثربرانگیز است، که در این مجال نمی‌گنجد، آنها در برابر فشارهایشان، با قسم دادن به خدا و پیامبر از سوی اینجانب رو برو می‌شدند، ولی در کمال تعجب، آنها مقدسات را مسخره می‌کردند و از توهین به مقدسات، ابایی نداشتند.
– موضوع مهم بعدی، اعترافات بنده بود که آنها با زور، اعتراف می‌گرفتند و با کتک و فحاشی؛ اعترافات، چندین مرحله بود، همراه با نوشتن اقاریر و تهیه فیلم.
– توهین‌های آنها به خانواده، بسیار تأثربرانگیز بود، زیرا وقتی همسر آقای هاشمی به همسر و دخترانم تعارف کرده بودند که به اتفاق آنها برای نیمه شعبان به مشهد بروند، بازجوها توهین می‌کردند که پسران هاشمی.... قصد سوء به خانواده‌ات دارند!
– در تمام دورانی که بنده در ۲٤۰ بودم، در انفرادی که چهار ماه و نیم طول کشید، آنها مرا از دیدن پزشک محروم کردند، در حالی که بنده بیماری قلبی دارم و از گذشته تحت نظر پزشک بودم، بیش از پانزده بار در مدت زندان در حین بازجویی‌ها و پس از آن بیهوش شدم که محل تأمل جدی است.

در خصوص اثبات ادعاهای خودم برای رسیدن به حقیقت، می‌توانیم مطالب ذکرشده را با بازجوهایم رو در رو کنم و یا از سایر متهمان که بعضاً مثل من اذیت و آزار دیده‌اند کمک بگیرم و آنها را معرفی کنم که رویه بازجوها مشخص شود. هر چند معتقدم هیچ‌کس را به اندازه بنده مورد فشار قرار ندادند، زیرا آنها با آقای هاشمی رفسنجانی عداوت داشتند و بنده به دلیل ارتباطم با آقای هاشمی، مورد فشار و شکنجه شدید آقایان بودم.

در مورد اتهامات خود، پیشنهاد دارم، کار کارشناسی صورت پذیرد.

بخش مالی که ده سال حکم برایم صادر کرده‌اند، فاقد کارشناسی رسمی است و هیچ کارشناس مالی آن را تأیید نکرده، مگر با فشار و تهدید از افراد اقرار گرفته‌اند و اقاریری که زیر فشار و شکنجه به دست بیاید ارزشی ندارد!

تشکیل یک دادگاه غیرسیاسی و إعمال ماده ۱۸ در مورد بنده و سایر متهمین مرتبط با پرونده بنده، تقاضای اصلی حقیر است که امیدوارم با آن موافقت فرموده و در محیطی حقوقی و قانونی به پرونده بنده رسیدگی شوند و نه در محیطی سیاسی و با پیش‌داوری‌های آن‌چنانی.

اینک که این نامه را به حضور عالی مرقوم می‌دارم، چند روزی است که از سی‌سی‌یو خارج شده‌ام و هنوز معالجاتم به پایان نرسیده، گاهی بیهوش می‌شوم، به دلیل کابوس‌های شبانه!

پزشکان به لحاظ روحی، نگران وضعیت حقیر هستند، لذا خواهشمند است دستور فرمائید تا بهبودی کامل، با مرخصی اینجانب موافقت گردد، زیرا محیط زندان برایم نگران‌کننده و استرس‌آور است.

ضمناً مدارک پزشکی که اخیراً در سی‌سی‌یو و بیمارستان بودم و نظرات پزشکان و همچنین لایحه دفاعیه وکیلم که برای تجدید نظر نوشته و هیچ‌گاه مطالعه نشد، به ضمیمه تقدیم می‌گردد.

حمزه کرمی
۸۹/۵/۱۱

۴-۸۰-۴- «اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی»

یلدا آراسته

تاریخ انتشار: ١٤ مرداد ١٣٨٩

«مرا انواع شکنجه کردند... از جمله بیش از بیست بار سرم را در کاسه توالت فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند، اعتراف کنم!»

این بخشی از نامه پنج‌صفحه‌ای است که حمزه کرمی بعد از گذشت بیش از یک سال از دستگیری‌اش، برای آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران نوشته است.

نامه‌ای که در آن شرح شکنجه‌های بازجوهایش در مدت دستگیری‌اش آورده شده است. این نامه توسط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به دست رهبر ایران رسیده است.

یازده مرداد ماه میرحسین موسوی در جمع تعدادی از ایثارگران گفت: «ظلم و جور در هر شرائطی و هر دوره‌ای بد است، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی. ظلم در جمهوری اسلامی اتفاقاً بدتر است، چرا که به نام اسلام صورت می‌گیرد. آیا اسلام قبول می‌کند که از یک انسان، هتک حرمت شود یا با فرو کردن سر یک زندانی در توالت، از او اعتراف گرفته شود؟»

غلامحسین محسنی اژه‌ای مسؤول رسیدگی به پرونده کسی شده است که سرش را در توالت فرو کرده بودند و این تنها بخشی از شکنجه او بود، اما هنوز گزارش نهایی محسنی اژه‌ای تنظیم نشده است که حمزه کرمی به علت فشار شکنجه‌های زندان در حالت اغما فرو رفته است و در سی‌سی‌یو بستری است.

از سایت «جمهوریت» تا زندان

حمزه کرمی از سال ١٣٦٨ تا ١٣٧٤، فرماندار ورامین و از سال ١٣٧٤ تا ١٣٨٠، مدیرکل سیاسی دفتر رئیس‌جموری در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بود و در جریان انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، مسؤول مطبوعاتی ستاد هاشمی رفسنجانی بود و در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، مدیریت وبسایت «جمهوریت» را بر عهده داشت.

کرمی در ۲۹ خرداد ماه ۱۳۸۸ در منزل دخترش و بدون هیچ حکمی دستگیر شد. حوری دانایی، همسر کرمی، در دل‌نوشته‌ای که در سالگرد دستگیری او منتشر کرد نوشت: «آن شب در خانه دخترمان مهمان بودیم؛ ناگهان زنگ در به صدا درآمد. در نیمه‌شب، مهمانان ناخوانده با دروغ از میزبان می‌خواستند که در را بگشاید، آن شب افراد ناشناس بدون داشتن هیچ حکمی درب خانه را شکستند و با بی‌حرمتی وارد شدند. در مقابل اعتراض ما عربده‌کشی کردند و در برابر چشمان بهت‌زده ما، تو را مظلومانه با خود بردند... و رسالت ما آغاز شد.»

خانم دانایی در این دل‌نوشته، به تلویح به فشارهایی که همسرش در مدت زندانی بودنش تحمل کرده است اشاره می‌کند و می‌آورد: «از آن شب که به دست نااهلان، غریبانه به اوین کوچ کردی، رسالتی دیگر در سابقه خدمتت به میهن و انقلاب رقم خورد. رسالتی که در آن به اسارت رفتی و در مقابل هجمه‌ای از تهمت‌ها، فشارها، بی‌قانونی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و کینه‌ورزی‌ها قرار گرفتی، تا پرده از چهره ریا و تزویر برداری و آزاده شوی. و رسالت ما در این عرصه، رسالت زینبی بود؛ صبر بود در برابر فاصله‌ها، تهدیدها، دورغ‌ها، فشارها و نامردی‌ها. و افشاگری و پرده‌برداری بود از حقایق و واقعیت‌ها و مظلومیت‌ها.»

از قرائت کیفرخواست تا محکومیت ده ساله

حمزه کرمی نیز مانند جمعی دیگر از دستگیرشدگان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در دادگاهی حضور یافت تا بر اساس کیفرخواستی که معاون دادستان تهران قرائت کرد، متهم شود. این در حالی بود که از زمان بازداشت تا زمان دادگاه، کرمی در انفرادی به سر می‌برد.

کرمی در دادگاه چهارمی که برای متهمان «کودتای مخملی» صورت داده شده بود، با این کیفرخواست در جایگاه قرار گرفت.

«اقدام علیه امنیت کشور از طریق اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت عمومی، فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و تقلب در نتیجه انتخابات و سلب اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و مراجع رسمی کشور، اخلال در نظم عمومی از طریق بلوا و آشوب و حرکات غیرمتعارف و ایجاد ترس و وحشت در جامعه، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و توهین و افتراء به مسؤولان عالی‌رتبه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از طریق سایت جمهوریت، تهیه و توزیع و پخش شب‌نامه موج در راستای تشویش اذهان عمومی توسط نامبرده، اختلاس از سازمان بهینه‌سازی با سندسازی (جعل سند) بالغ بر سه ۳ میلیارد ریال که در راستای انتخابات مصرف گردیده است.»

معاون دادستان، آن روز جزو دلایل و مستندات اتهامات «اقاریر صریح متهم موصوف به ارتکاب اتهامات مطروحه در پرونده» را ذکر کرد. همان اقاریری که امروز با گذشت یک سال، از خلال نامه کرمی به آقای خامنه‌ای، مشخص می‌شود که تحت چه شرائطی گرفته شده است.

از مدیریت کل سیاسی دفتر هاشمی تا اقرار علیه او

حمزه کرمی آن روز بدون حضور وکیل – که به نقل از خبرگزاری فارس خودش تمایل به داشتن وکیل نداشته است – در جایگاه دفاع قرار گرفت.

دفاعیات کرمی که در اصل حمله‌ای بود به مهدی هاشمی رفسنجانی، به شرح اختلاس‌های مالی و استفاده از بیت‌المال برای پیروزی در انتخابات گذشت. کرمی ادعا کرد که مهدی هاشمی از بیت‌المال استفاده‌های شخصی می‌کرده است و دست به انتشار شب‌نامه برای القای تقلب در انتخابات دست زده است.

کرمی در خصوص میرحسین موسوی نیز گفت: «موسوی و ستاد وی پس از انتخابات و اعلام نتایج، اقدام به عدم پذیرش رأی مردم کردند که باید بگویم این اقدام موسوی، هیچ تناسبی با شعارهای وی نداشت. کشاندن مردم به خیابان‌ها امری خلاف قانون و مقررات کشور بود که باعث مخدوش شدن چهره نظام نیز شد.»

با همین کیفرخواست، اعترافات و دفاعیات بود که وی در دادگاه بدوی توسط رئیس شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب، قاضی صلواتی، به ۱۶ سال زندان محکوم شد و این حکم در دادگاه تجدیدنظر به ۱۱ سال تبدیل شد.

از بستری شدن در بهداری اوین تا سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی

حمزه کرمی ۲۴ اریبهشت ماه ۸۹ با تودیع وثیقه دو میلیارد تومانی به طور موقت از زندان اوین آزاد شد و ۲۹ اردیبهشت به اوین بازگردانده شد.

مأموران امنیتی از وی خواسته بودند که علیه هاشمی رفسنجانی مصاحبه تلویزیونی کند، اما وی این درخواست را رد کرد و به همین دلیل، با تمدید مرخصی پنج‌روزه وی موافقت نشد و به زندان بازگردانده شد.

یازده تیر ماه امسال، حمزه کرمی به علت اختلالات تنفسی در بهداری اوین بستری شد. حوریه دانایی به خبرگزاری کلمه گفت: «به دلیل مشکلات قلبی و تنفسی همسرش، حمزه کرمی، چندین هفته است که از دادستان تهران برای وی درخواست مرخصی استعلاجی کرده اما با مخالفت روبه‌رو شده است.»

دادستان تهران در دیدار با خانواده کرمی به آنها گفته بود که فعلاً باید صبر کنند، چون وزارت اطلاعات با اعطای هرگونه مرخصی به حمزه کرمی مخالف است.

کرمی در اوایل مرداد، در حالی که برای دومین بار به مرخصی پنج روزه آمده بود، در اثر حمله قلبی در بخش سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی تهران بستری شد.

دکتر هادی منافی، وزیر اسبق بهداشت و درمان، به نمایندگی از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان، صبح یکشنبه سوم مردادماه از وی عیادت کرد. یکی از بستگان وی اعلام کرد که وی در حالت نیمه‌هوشیار قرار دارد و پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند.

از حکومت علوی مسؤولان تا ادعای خدایی بازجوها

«هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هرکاری بخواهیم با تو می‌کنیم!»

شرح این شکنجه‌ها همراه با نام بازجوها در اختیار بالاترین مقام جمهوری اسلامی ایران است. محمد نوری‌زاد، احمد زیدآبادی، بهمن احمدی امویی، بدرالسادات مفیدی و... از دیگر کسانی هستند که پیش از این شرح شکنجه‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که بر آنها رفته بود در رسانه‌ها منتشر شده بود.

باید دید که حکومتی که ادعای عدالت امیرالمؤمنین را دارد و رهبرش مخالفانش را طلحه و زبیر می‌خواند تا کسی فراموش نکند که این حکومت اسلامی است، در برابر چنین بی‌عدالتی و هتک حرمتی چه خواهد کرد؟

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/20811

۸۱–۴– نامه سرگشاده فاطمه کروبی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹

آیا جنابعالی به نام حفظ نظام، تخریب و این‌گونه رفتارهای غیراخلاقی را مجاز و مشروع می‌دانید؟!

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
مقام معظم رهبری
سلام علیکم

احتراماً به اطلاع می‌رساند که جمعی متعلق به نیروهای بسیج و سپاه در سه شب متوالی، همزمان با شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین علی(ع) تا شب شهادت آن امام، با تجمع مقابل مجتمع مسکونی متعلق به ما و اشخاص دیگر اقدام به اهانت، آزار و رنجش همسایگان و تخریب اموال کردند. این گروه سازمان‌دهی‌شده که خود را سرباز ولایت نامیدند، در شب شهادت بزرگ‌مرد عالم بشریت و لیلةالقدر که اهمیت معنوی آن بر کسی پوشیده نیست، اوج وحشگیری خود را با به‌کارگیری الفاظ سخیف علیه همسرم و خانواده، شعارنویسی بر دیوار مجتمع و همسایگان و تخریب اموال نشان دادند. این جرایم مشهود، به نام حمایت از حضرتعالی و در مقابل نیروی انتظامی صورت گرفت و جالب آنکه این نیرو حتا جرأت نزدیک شدن به این جماعت تحت‌الحمایه را نداشت. همگان به یاد دارند که در گذشته حرمت رمضان، لیالی قدر و محرم و صفر را حتا آنان که خود را مقید به انجام تکالیف دینی نمی‌دانستند، رعایت می‌شد، اما امروزه جماعتی از خدا بی‌خبر (آمران و عاملان) تربیت شده‌اند که با واژه حرمت به‌کلی بیگانه‌اند.

مقام معظم رهبری
جنابعالی بر خلاف این نوکیسه‌های بی‌هویت، ما را می‌شناسید و می‌دانید که در سال‌های مبارزه و رنج، همسرم، همان یار دیرین امام، و پدر مجاهد و بزرگوارش مرحوم حاج شیخ احمد، در صف اول مبارزه بودند و بارها توسط ساواک دستگیر، زندان و تبعید شدند، اما هیچ‌گاه آرامش و آسایش خانواده نه از سوی ساواک و نه از سوی مزدوران متعلق به رژیم مورد تعرض واقع نشد. اختلاف همسرم با جنابعالی در مسائلی که همگان بر آن واقفند، چه ارتباطی با حق زیستن خانواده و آسایش و آرامش همسایگان ما دارد؟ آقای کروبی بارها گفته‌اند که آماده پرداخت هر هزینه‌ای بابت این اختلاف در نگرش هستند. در این مدت، من و فرزندانم ظلم‌های فراوانی را تحمل کردیم، اما محروم کردن ما از دعا و نیایش و تحمیل اضطراب به همسایگان در این ایام مبارک، امری غیر قابل قبول و تحمل است. من سعی کردم موردی مشابه در ممالک دیگر بیابم که موفق نشدم. آیا جنابعالی حکومتی را در میان ملل عقب‌افتاده که حقوق اولیه افراد در آن لحاظ نمی‌گردد سراغ دارید که با خانواده و همسایگان مخالفان سیاسی چنین کنند؟ و آیا جنابعالی به نام حفظ نظام، تخریب و این‌گونه رفتارهای غیراخلاقی را مجاز و مشروع می‌دانید؟!
مزید اطلاع به استحضار می‌رساند که این تهاجم وحشیانه توسط مأمورین نیروی انتظامی و نیروهای امنیتی فیلمبرداری شد و البته اسنادی در اختیار است که در صورت صلاحدید، تقدیم می‌گردد.

با تشکر و سپاس فراوان
فاطمه کروبی
۱۰ شهریور ۱۳۸۹

۸۲-۴- نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹

توضیح: نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، در شهریور ماه سال ۱۳۸۹ نگارش یافته است، اما در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ منتشر شده است.

در حکومت شما زندان‌ها به شهر مردگان می‌ماند!

امروز در سلامت و آزادی کامل، به خدای بزرگ و ائمه اطهار و همین‌طور به خون تمام شهدای راه آزادی به‌خصوص شهدای یک سال اخیر سوگند یاد می‌کنم، اعلام می‌کنم ضمن اینکه این مطالب عین واقعیت رخ‌داده در زندان‌های تحت امر شماست، هیچ هدفی جز تلاشی در راه اصلاح امور، همین طور انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت‌الملوک نداشته و ندارم

کاش حاکمان صدای ملت خود را قبل از آنکه دیر شود می‌شنیدند!

بسم الله الرحمن الرحیم
«ولتکن منکم أمة یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» (آل عمران، آیه ۱۰٤)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
اولین و آخرین نامه‌ای که به شما نوشتم به تابستان سال ۱۳۸٦ بر می‌گردد که به عنوان یک شهروند و یک روزنامه‌نگار، گزارشی از برخوردهای غیرانسانی و جنایت‌بار نیروهای انتظامی با افرادی که اوباش و اراذل نامیده شده بودند و در خیابان‌ها بازداشت و به بازداشتگاه کهریزک منتقل شده بودند را خدمتتان عرض کردم. در آن نامه از ضرب و شتم‌ها، فحاشی‌ها، هتک حرمت‌ها، شکنجه‌های روحی و جسمی و جنسی برخی از نیروهای انتظامی نسبت به جوانانی که غالباً ۲۰ تا ۳۰ ساله بودند و از فرزندان جوان این مرز و بوم به شمار می‌رفتند گزارش داده بودم، از ده‌ها نفری که در زمان نگهداری این افراد در کهریزک کشته شده بودند، از رفتارهای زشت و نامناسب و غیرانسانی دادستان وقت با خانواده‌هایشان، نوشته بودم، از مجبور کردن زندانیان به برهنه شدن و کابل زدن بر بدن یکدیگر، از جادادن بیش از ٤۰ نفر در یک کانتینر ۳۰ متر مربعی به مدت چندین هفته، از شکستن دست و پاهای زندانیان و از کابل زدن بر بدن‌های خیس زندانیان در حضور مرد هلی‌کوپترنشین در سحرگاهان و...».
اما دریغ از هرگونه پاسخ و عکس‌العملی، نتیجه آن شد که در سال ۸۸ فرزند یکی از یاران نزدیکتان (فرزند آقای دکتر روح‌الامینی) به همراه چندین جوان عزیز دیگر که در آن شکنجه‌گاه به شهادت رسیدند، تازه یادتان افتاد که باید دستور تعطیلی آن بازداشتگاه را صادر فرمایید.
والبته در روزهایی که در سال ۸۸ در انفرادی به‌سر می‌بردم، بازجوها و نگهبانان به خوبی از خجالت آن گزارش‌ها درآمدند و جناب قاضی نیز چندین سال زندان را به‌خاطر افشا مسائل مربوط به کهریزک به من تحمیل نمود.
با این حال، بر اساس آموزه‌های دینی، اخلاقی و انسانی خود آموخته‌ام که در یک جامعه انسانی همه آحاد مردم نسبت به یکدیگر وظایفی دارند و در صدر آن وظایف، اشاعه امر به معروف و نهی از منکر است و از آن‌جایی که هنوز کمی امیدواری برای اصلاح امور در من وجود دارد و خوش‌بینانه فکر می‌کنم و یا لااقل امیدوارم که گزارش قبلی من را حضرتعالی ندیده باشید و یا نگذاشتند به دست شما برسد، بر آن شدم گزارشی از وضعیت شکنجه و رفتارهای وحشیانه نیروهای امنیتی با زندانیان سیاسی و همین‌طور وضعیت اسفبار زندانیانی که در ۱۱ ماه اخیر حداقل در سه زندان و یک بازداشتگاه) با پوست و گوشت خود احساس کرده‌ام را برای شما بگویم، تا شاید این بار قبل از آنکه فردی از نزدیکانتان را از دست بدهید، دستور رسیدگی به این اوضاع را صادر کنید، با آنکه می‌دانم بعد از گفتن و انتشار این گزارش، احتمالاً چندین سال دیگر نیز به محکومیتم اضافه خواهد شد و احتمالاً دوباره به انفرادی منتقل و مورد ضرب و جرح بازجویان و برخی نگهبانان قرار خواهم گرفت، حضرتعالی را به دلیل خیرخواهی که معنای.... (ص ۵).... در «النصیحة لأئمة المسلمین» تجلی یافته است مخاطب قرار می‌دهم و این نامه را با امید به پیگیری و اجرای قسط و داد و نه فقط در برخورد با زندانیانی چون ما که با جرایم و بزه‌های گوناگون و متنوع در زندان به سر برده و امید به جاری شدن عدالت

دارند نگاشته‌ام. زندانیانی که در مسیر بازجویی‌ها و دادرسی‌ها و حتا پس از صدور احکام در زندان‌ها مورد انواع آزارها و شکنجه‌های جسمی و روحی و جنسی و انواع و اقسام فشارهای غیرانسانی، چه از طرف زندانبانان و چه از طرف دیگر زندانیان قرار می‌گیرند و متأسفانه با توجه به سیستم و نوع مناسبات دستگاه قضا در زندان، هیچ فریادرسی نمی‌یابند و شرم‌آور اینکه تمام این مظالم نه در زندان‌های شرق و غرب که در جمهوری اسلامی که مدعی نیابت امام زمان را برای حکومت دارد، در جریان است، در حکومتی که مسؤولینش هر روز دم از مدیریت جهان می‌زنند و از حقوق بشر و حقوق انسانی در دیگر کشورها انتقاد می‌کنند. لذا همگی وظیفه داریم تا حداقل دامن اسلام را از این همه فجایع و جنایات پاک کنیم و این وظیفه قاعدتاً با توجه به مسؤولیتی که به هر دلیل سیاسی و شرعی بر دوش حضرتعالی به عنوان حاکم نظام مدعی اسلامی و به عنوان کسی که خود را نایب امام زمان می‌خواند گذاشته شده است، بیش‌تر سنگینی می‌کند، به امید اینکه قبل از آنکه خیلی دیر شود و با از دست دادن نزدیکانتان متوجه شوید که جوانان این مرز و بوم در زندان‌ها چه می‌کشند، این گزارش را تقدیم حضورتان می‌کنم:

۱– وضعیت زندان‌های کچوئی، رجایی‌شهر و اوین:

الف: مواد مخدر و اعتیاد:

در این سه زندان و بندهایی که در آن حضور داشتم، مواد مخدر به راحتی و بدون هیچ مشکلی و به هر میزان که اراده می‌شد وجود داشته و دارد، در حالی که برای ورود یک دست لباس در زندان اوین می‌بایست ٦ ماه صبر کرد و در زندان رجایی‌شهر می‌بایست چند هفته نامه‌نگاری کرد و موافقت چندین مدیر و رئیس را گرفت، اما مواد مخدر در حد مصرف نزدیک به هزار نفر در یک زندان وارد می‌شود و بدون اینکه مزاحمتی برای واردکنندگان مجاز!! ایجاد شود، و این در حالی است که بعد از حدود ۱۱ ماه زندان بودن، هنوز نتوانسته‌ام اجازه ورود ۲ جلد کتاب آموزشی را به‌دست آورم. قابل ذکر است که ورود روزانه چند صد گرم مواد مخدر مختص زندان رجایی‌شهر نیست، که در زندان کچویی نیز در مقیاسی کوچک‌تر به همین صورت بود و در زندان اوین و بند ۳۵۰ که شرائط بسیار جالب‌تر بود، به این صورت که مواد مخدر دقیقاً توسط زندانبانی که هر روز در اتاق رئیس اندرزگاه بودند و اکثراً با هم غذا می‌خوردند، به قیمتی ارزان توزیع می‌شد و این افراد خدوم!!! نه فقط مشکلی نداشتند که از طرف عوامل نامربی!! کاملاً حمایت می‌شدند.

ب: لواط:

حضرت آیت‌الله با شرمندگی از اینکه مجبورم این مطالب را بنویسم صرفاً از باب تکلیفی است که بر دوش خود احساس می‌کنم برای اطلاع شما بازگو می‌کنم.

در بندهای مختلف زندان رجایی‌شهر، عمل لواط به صورت امری معمولی و قابل پذیرش در آمده است که ظاهراً مسؤولین زندان برای کم‌تر شدن آلودگی‌های آن، وسایل بهداشتی مورد لزوم افراد را آزادانه در اختیار زندانیان قرار می‌دهند، من از صدها مورد از این روابط که با رضایت طرفین و به صورت آزادانه و شاید صرفاً به خاطر چند نخ سیگار و یا یک بار مصرف مواد صورت می‌گیرد می‌گذرم، من از وضعیتی می‌گویم که در این زندان هر کسی که کمی زیبایی در چهره داشته باشد و احیاناً زوری در بازو نداشته باشد و یا پول خوبی در حسابش نداشته باشد که باج بدهد به دیگران، به زور در سالن‌های مختلف و هر شب در یک اتاق گردانده می‌شود و هر مفعولی صاحبی دارد و از این بابت، پولی به دست می‌آورد و بعد از چند وقت هم او را به دیگری می‌فروشد؛ طبق مشاهده یک زندانی سیاسی، به یک جوان در طول یک شب ۷ مرتبه تجاوز شده است و وقتی صبح به زندانبان شکایت می‌کند، به انفرادی (یا به گفته مسؤولین زندان، سوئیت) منتقل می‌شود بدون اینکه هیچ‌کدام از متجاوزین حتا مورد سؤال واقع شوند.

ولی امر مسلمین.... اینجا در زندان رجایی‌شهر تحت امر شما فرزندان و شهروندان کشور تحت امرتان با قیمت دویست و پنجاه هزار تومان اجاره داده می‌شوند و در این سیستمی که شما مسؤولیت آن را دارید هیچ دادرسی نمی‌یابند.

در زندان کچوئی شخصی که ده‌ها نمونه از آن قابل مشاهده است، به اتهام عدم پرداخت نفقه و مهر به زندان آمده است، به صورت مفعول حرفه‌ای حکم آزادی گرفته است.

ج: ضرب، شتم و جرح زندانیان:

برای زندانیان غیرسفارشی در بسیاری از موارد هیچ‌گونه شأن انسانی قائل نیستند. هر کسی اعم از مسؤول، نگهبان و... به خود اجازه می‌دهد هر نوع کلمات رکیک و هتاکانه‌ای را نسبت به زندانیان روا بدارد و هر زمان که لازم بداند زندانی را با دست، باتوم، زنجیر و یا هر وسیله دیگری مورد ضرب و شتم و حتا جرح قرار دهد و هیچ دادرسی برای مظلوم به‌جز ناله‌ها و ضجه دردآور وجود ندارد، و یا در مورد دیگر، حداقل ۳ مرتبه در طول یک ماه فقط در یک بند که ۱۰ درصد زندانیان رجایی‌شهر را تشکیل می‌دهند، زندانبانان چندین زندانی را به دلایل مختلف با باتوم چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که تمام بدنشان را سیاهی و کبودی در بر گرفته بود و تا چندین روز حرکت را از آنها سلب کرده بود، در یک مورد که فقط صدای آن را می‌شنیدم، زندانی را که ظاهراً از یک زندانبان به دلیل ضرب و شتم شکایت کرده بود، با الفاظ رکیک و با زنجیر و باتوم می‌زدند تا به گفته آنها بگوید غلط کردم و شکایتش را پس بگیرد که البته او نیز بعد از نیم ساعت با بدنی کبود و سیاه رضایت داد و از شکایتش منصرف شد و سپس به خاطر بر هم زدن نظم زندان به انفرادی و یا سوئیت (بند ۱۱) منتقل شد و صد البته خوب است بدانید از سگ‌های موادیاب نیز به‌جای کشف مواد، برای ارعاب و زخمی کردن زندانیان استفاده می‌شود.

جناب آقای خامنه‌ای، به جرأت می‌توان گفت هیچ‌کدام از قوانین رفاهی که توسط همین نظام و کشور برای رفاه زندانیان تصویب شده است به اجرا گذاشته نمی‌شود، نه غذای سالم و کافی و نه محیط بهداشتی (مطابق آیین‌نامه) و نه هیچ‌کدام دیگر از امکانات پیش‌بینی شده در قانون در اختیار زندانی قرار نمی‌گیرد و از آنجا که امکان استفاده از مرخصی برای زندانیان در اختیار زندانبانان و مسؤولین زندان (و نه قانون) قرار دارد، هیچ‌کس اعتراض نمی‌کند.

در حکومت شما زندانیان به بیگاری‌های بدون حقوق و یا حقوق اندک، کارگری در سالن‌های سرویس بهداشتی و محوطه زندان گمارده می‌شوند و زندان‌ها به شهر مردگان می‌ماند که باید به هر طریقی فقط از آن خارج شد. البته کسانی که در زندان درآمدهای میلیونی دارند، هیچ نیازی به بیرون رفتن ندارند و هر زمان که بخواهند با هماهنگی مسؤولین زندان و به راحتی چند روزی از مرخصی استفاده می‌کنند.

د: ایدز و سایر بیماری‌های واگیردار:

جمعیت قابل توجهی از زندانیان مواد مخدر و معتادین به بیماری‌هایی همچون ایدز و هپاتیت مبتلا هستند و هیچ تفکیکی بین بیماران و افراد سالم وجود ندارد و با توجه به مصرف مواد مخدر و شیوع لواط بین این افراد، هر روز بر تعداد افراد مبتلا به بیماری‌های واگیردار افزوده می‌شود.

جناب آیت‌الله، اگر به وضعیت اسفبار این زندان‌ها توجه نشود، با توجه به افزایش روزافزون زندانیان و برگشت بدون کنترل آنها به جامعه و خانواده، هر روز به تعداد کسانی که به آلودگی‌های روحی، روانی و جسمی مبتلا می‌شوند افزوده خواهد شد و....

۲– برخورد با زندانیان سیاسی حوادث یک سال گذشته:

جناب آیت‌الله از فجایع بازداشتگاه کهریزک و شهادت برادرانم در آنجا فعلاً چیزی نمی‌گویم، چون می‌دانم به طور کامل می‌دانید در آنجا و توسط چه کسانی چه گذشته است؛ از فجایعی که در خیابان‌ها و کوچه‌ها بر سر مردم آمد می‌گذارم، چرا که شما نیک می‌دانید که کسانی که عکس‌های شما بر سینه و دستشان بود، بر سرخواهران و برادرانم در خیابان‌ها چه آوردند؛ از پدران منتظر فرزند و مادران گریان و قبرهای بی‌صاحب می‌گذرم؛ از بیان به خاک و خون کشیده شدن ده‌ها عزیز هموطنم در خیابان‌ها می‌گذرم و صرفاً به بیان جنایاتی که توسط نهادهای امنیتی و انتظامی دولت و حکومت شما بر سر زندانیان آورده‌اند بسنده می‌کنم.

در مدت ٤ ماهی که در زندان اوین و در بند ۳۵۰ و همین‌طور در زندان رجایی‌شهر بودم، با بیش از ۲۰۰ نفر از زندانیان سیاسی و کسانی که پس از انتخابات به دلایل مختلف بازداشت شده‌اند هم‌سلول و هم‌بند بوده‌ام که مطالب ذیل گوشه‌ای از شنیده‌هایی است که هر مورد آن از ده‌ها نفر شنیده شده است و بسیاری را نیز در بند ۲۰۹ دیده‌ام و یا شنیده‌ام:

الف: نحوه بازجویی‌ها:

تقریباً تمام بازجویی‌ها بر خلاف نص صریح قانون، با چشم‌بند و رو به دیوار صورت می‌گیرد، لذا در بیش‌تر مواقع، امکان شناسایی و معرفی بازجویان امکان‌پذیر نیست و در طول بازجویی‌ها سربازان گمنام شما از هیچ رفتار و روش خشونت‌بار و غیرانسانی در برخورد با زندانیان کوتاهی نکرده و نمی‌کنند که در این صورت، می‌توان گفت اگر در این راه، عمدی وجود نداشته باشد، این موارد به راحتی قابل تشخیص و رسیدگی است.

ب: به کار بردن الفاظ رکیک، فحاشی، تحقیرهای لفظی و...

تقریباً تمام کسانی که مورد بازجویی قرار گرفته‌اند، از جمله خود من، بارها و بارها با رکیک‌ترین الفاظ، از فحش‌های جنسی و خانوادگی و اتهامات اخلاقی روبه‌رو شده‌اند، به‌خصوص در بند ۲ الف که تحت‌نظر سپاه اداره می‌شود، الفاظ رنگین‌تر و پر و پیمان‌تری نثار زندانیان و خانواده آنها و به قول خودشان برای خرد و تحقیرکردن زندانی از این الفاظ توسط بازجویان استفاده می‌شود.

ج: تحقیرهای روحی و جنسی:

حداقل ده نفر از زندانیان شهادت می‌دهد که در زمان بازجویی‌ها آنها را مجبور کرده‌اند که برهنه شوند و یا با لباس زیر، ساعت‌ها در بازجویی بایستند و حداقل سه نفر از این افراد شهادت می‌دهند که با باتوم و یا وسیله‌ای شبیه آن مورد تحقیر جنسی قرار گرفته‌اند و حداقل ۲ نفر از اینها کسانی بوده‌اند که تا قبل از بازداشت حاضر بوده‌اند برای جنابعالی جانشان را نثار کنند و حتا انتقادی هم به شما نداشته‌اند.

د: دروغ، تهدید و تطمیع زندانیان برای پروژه اعتراف‌گیری:

جناب آقای آیت‌الله، سربازان گمنام شما از هیچ دروغ و نیرنگی برای فریب متهم بی‌دفاع جهت به اجرا گذاشتن پروژه اعتراف‌گیری دریغ نکرده‌اند، از بازداشت اعضای خانواده تا صدور احکام دروغین اعدام و نمایش دروغین کودتا.

حداقل در ۲ مورد که شاهد آن بودم همسران زندانیان بازداشت شده‌اند و به آنان گفته شده اگر اعتراف‌نامه‌ها را نخوانند برای همسرانشان احکام سنگین صادر خواهد شد و آنها مجبور به اعتراف به کارهای نکرده نموده‌اند، در دو مورد، فرزندان نوجوان و جوان را احضار نموده و از پشت شیشه به زندانی نشان داده‌اند تا با این کار او مجبور شود برای نجات فرزندانش آنچه را که آنها می‌گویند انجام دهد.

حضرت آیت‌الله، همه اینها که در زندان‌های امنیتی شما در جریان است، توسط سربازان گمنام شما در وزارت اطلاعات و به‌خصوص سپاه پاسداران به انجام می‌رسد.

هـ: دخالت در حریم خصوصی متهمین و ایجاد درگیری‌های خانوادگی:

در بسیاری موارد، به خاطر شنودها و سرک کشیدن‌های قانونی و غیرقانونی نهادهای امنیتی در خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین حوزه‌های زندگی افراد و دسترسی بازجوها به این اطلاعات، حربه‌ای بود برای تحت فشار قرار دادن زندانی؛ با استفاده از همین اطلاعات، حداقل در ۳ مورد (من‌جمله خودم) با همسران متهمین تماس گرفته شده است که تقاضای طلاق کنند و یا با به اجرا گذاشتن مطالبات (مهریه) خود، متهم تحت فشار بیش‌تر قرار بگیرد.

جناب آیت‌الله، بازجویان، وقاحت را به جایی رسانده‌اند که حتا به خود اجازه می‌دهند به همسران جوان زندانیان به دفعات تماس بگیرند تا جایی که آنها مجبور شده‌اند گوشی‌های موبایل خود را خاموش یا تعویض کنند تا از شر این بی‌حرمتی‌ها نجات یابند.

جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای، با جشمان خودم دیدم که در بند ۲۰۹ جوان بیست و چند ساله به خاطر تماس‌های مکرر بازجویان با مادر تنهایش چند بار اقدام به خودکشی کرد.

جناب آقای آیت‌الله، مأمورین اطلاعاتی شما به جایی رسیده‌اند که از همسر جوان یکی از زندانیان خواسته‌اند اگر دوست دارد شوهر و برادر زندانی‌اش از اعدام احتمالی نجات یابد وخود نیز به حبس طولانی محکوم نشود از شوهرش طلاق بگیرد!!!

و خدا را شکر می‌کنم که حداقل از این حوادث را در بند ۳۵۰، دو یا سه مورد بیش‌تر ندیدم.

و: ضرب و شتم و جرح:

تقریباً تمام زندانیانی که به بند ۳۵۰ منتقل شده‌اند و با آنها صحبت کرده‌ام، کم یا زیاد و هر کدام به میزان لازم!! مورد نوازش قرار گرفته‌اند که از شرح بسیاری از آنها می‌گذرم و فقط به برخی از انواع ضرب و شتم‌ها اشاره می‌کنم:

– در بند ۲ الف، متهمین را با شوکر (shocker) برقی مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند (با شوکر به آلت تناسلی و سایر نقاط حساس بدنشان می‌زنند).

– در بند ۲ الف، حداقل ۲ نفر از متهمین به محلی در زیرزمین برده شده و دستانشان در دستگاهی که برای کشیدن ناخن بوده است قرار داده شده است.

– ده‌ها زندانی که در بند ۲ الف اوین بوده‌اند، گفته‌اند که با کابل و باتوم به دفعات متوالی مورد ضرب و شتم و جرح قرار گرفته‌اند.

– حداقل سه نفر از متهمین بند ۲ الف می‌گویند به آنها قرص‌های رنگی داده شده که آنها را از حالت عادی خارج کرده است و اثرات آن در بعضی افراد تا مدت‌ها در بند ۳۵۰ قابل مشاهد بوده است.

– در بند ۲۰۹، متهمین را برای تنبیه در سرمای شب‌های زمستان صرفاً با لباس زیر، ساعت‌ها در فضای باز رها می‌کنند، از جمله خود من که بیش از ٦ ساعت فقط با لباس زیر در نیمه‌شب اواسط دی‌ماه در فضای باز رها شدم و بعد از گذشت چند ماه، هنوز آثار آن باقی است و به مداوای طولانی‌مدت نیاز دارد.

– ده‌ها نفر که در بند ۲۰۹ بوده‌اند از ضربات ناگهانی با اجسامی مثل پرونده بر سر و صورت، ضربات مشت به گلو، سیلی زدن‌ها، مشت‌ها و لگدها، بشین و پاشوهای طولانی و زیاد، به سینه و صورت خواباندن متهم در اتاق بازجویی و ده‌ها مورد شکنجه و آزار و اذیت‌های روحی و جسمی دچار صدماتی شده‌اند که اثرات آن در برخی افراد هنوز بعد از ماه‌ها قابل مشاهده است.

جناب آقای آیت‌الله، مطالب گفته شده فقط گوشه‌ای از شرائطی است که سربازان گمنام شما بر سر متهمین بی‌دفاع آورده‌اند.

۳– نحوه برگزاری دادگاه‌های علنی و غیرعلنی:

الف: دادگاه‌های غیرعلنی:

اساساً دادگاه‌های غیرعلنی، به جز برخی موارد اندک، نه از لحاظ ساختاری و نه از لحاظ محتوایی با هیچ‌یک از قوانین داخلی منطبق نبوده است و معمولاً بدون حضور وکیل و یا حتا نماینده دادستان تشکیل و با چند سؤال و جواب ساده، قاضی در نهایت با صدور همان حکمی که قبلاً بازجویان گفته بودند دادگاه به پایان می‌رسد. البته قابل ذکر است که در بسیاری از موارد، من‌جمله قاضی شعبه ۲۸، متهمین را با ترساندن از حکم سنگین و به تعویق افتادن طولانی دادگاه، از گرفتن وکیل منع می‌کنند و قضات شعبه ۱۵ از پذیرش بسیاری از وکلای مستقل خودداری و متهم را مجبور کرده‌اند تا از وکلای مورد تأیید و سفارشی‌های قاضی و دادگاه استفاده نماید.

جناب آقای آیت‌الله، از تعداد و درصد احکامی که با تمام فشارها در دادگاه‌های تجدید نظر، توسط این دادگاه‌ها نقض شده است، می‌توان به عمق فضاحت و بی‌قانونی دادگاه‌های بدوی و مراحل تحقیق پی برد. احکام اعدامی که به سه سال زندان تبدیل شده‌اند، احکامی که شش سال بوده، به یک سال تبدیل شده‌اند، خود به خوبی نمایانگر افتضاحات دادگاه‌های انقلاب هستند.

ب: دادگاه‌های علنی:

جناب آقای آیت‌الله

در سال ۱۳۸۸ چندین دادگاه تحت عنوان دادگاه‌های علنی با حضور فله‌ای متهمین مرتبط و غیرمرتبط برگزار شد و امید دارم و یا احتمالاً شما نیز به مانند ما صرفاً از تلویزیون به تماشای آنها نشسته باشی و سربازان گمنامت در سپاه و وزارت اطلاعات در مورد چگونگی برگزاری آنها و چگونگی آماده‌سازی نمایش‌ها با شما سخن نگفته باشند و از آنجا که برای فردی چون شما توجیه نداشتند و حتماً قابل پذیرش نخواهد بود، من به عنوان یک روزنامه‌نگار که در طول یک سال اخیر در زندان بودم و تقریباً با تمام کسانی که در دادگاه‌ها صحبت کرده‌اند، از نزدیک مذاکره کرده‌ام، در ادامه گزارشی از مقدمه تشکیل این به اصطلاح دادگاه‌ها را نیز به شما ارائه می‌دهم.

۱– نحوه وادار کردن زندانیان به تن دادن به اعترافات:

الف: تهدید به بازداشت برخی از اعضای خانواده:

حداقل در ۲ مورد، از افرادی که در دادگاه‌ها علیه خود و دیگران صحبت کردند، همسرانشان توسط این نهادها بازداشت شده بودند و به آنها گفته شده بود اگر قبول نکنند، برای همسرانشان احکام سنگین صادر می‌شود که بعد از پذیرش حضور در دادگاه، همسرانشان شب قبل یا روز قبل آزاد شده بودند.

– در یک مورد، نهادهای امنیتی شما وقتی با مقاومت زندانی روبه‌رو می‌شوند، فرزند نوجوان وی را بازداشت و از پشت شیشه وی را در مقابل پدرش بازجویی می‌کنند و او را تهدید می‌کنند که اگر وی همکاری نکند، فرزندش را به اتهام فروش چند کیلو!!! مواد مخدر بازداشت می‌کنند و به خاطر آبروی دختر جوانش مجبور می‌شود از آبرو و حیثیت خود بگذرد و در دادگاه صحبت کند.

– در حداقل سه مورد از کسانی که در دادگاه‌ها صحبت کردند، نهادهای امنیتی شما با تحت فشار گذاشتن زندانیان از طریق افشای مسائل خصوصی زندگیشان، از جمله تصاویر فیلم‌ها و یا اطلاعات به‌دست آمده از شنودها و ردگیری‌های غیرقانونی، موفق به گرفتن اعترافات بعضاً دروغین شدند.

۲– افرادی که در دادگاه‌ها حضور پیدا کرده‌اند:

الف: شخصیت‌های سیاسی:

جناب آقای آیت‌الله، سربازان گمنام شما در بازجویی‌ها با افتخار از خرد و تحقیر کردن این افراد سخن می‌گفتند و آن چیزی که از شادی‌ها و هلهله‌هاشان به نظر می‌رسید، بوی تعفن انتقام‌جویی بود، انتقام از محبوبیت برخی از این افراد که به گفته آنها باید شاخشان شکسته می‌شد که بحمدالله سربازان گمنام شما با استفاده از غیرانسانی‌ترین و وحشیانه‌ترین اعمال، این کار را انجام دادند که من در مورد این افراد سخن نمی‌گویم، چون امیدوارم شخصیت‌های سیاسی که در دادگاه‌ها صحبت کردند، خود از لاک منفعت‌طلبی و ترس خارج شده و به حرمت خون صدها جوان رشید این مملکت که در حمایت از آنها در خیابان‌ها به خاک و خون کشیده شدند، بگویند در زندان‌ها بر سرشان چه آمده است و با این کار، دوباره به آغوش مردم باز گردند.

۳– زندانیان غیرسرشناس:

زندانیان غیرسیاسی که در دادگاه‌ها علیه خودشان و جنبش سبز صحبت کردند غالباً افرادی بودند که مجبور شده بودند در مورد وابستگی‌شان به سازمان‌ها و گروه‌های مخالف نظام صحبت کنند تا سربازان گمنام شما بتوانند به مردم بقبولانند که معترضین و مردم بی‌دفاع که در خیابان‌ها به خاک و خون کشیده شده بودند وابسته به خارج و سازمان‌های ضدانقلابی و تروریستی بوده‌اند تا بلکه بدین طریق جنایت‌های خود در خیابان‌ها و بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها را توجیه کنند. برای همین هم تقریباً از هر گروه و سازمان تروریستی و به اصطلاح ضدانقلابی، چند نفر در این نمایش حضور داشتند، که من در ادامه به برخی از این افراد اشاره می‌کنم:

– حداقل ٦ نفر، از جمله ۲ نفری که در روزهای پس از حوادث روز عاشورا اعدام شدند، اساساً قبل از انتخابات بازداشت شده بودند و هیچ فعالیتی در انتخابات نداشتند، که سه نفر از آنها هم اینک زندانی هستند و یکی از اینها نیز زیر اعدام قرار دارد؛ تا روزی که آن نوشته‌ها را در مقابلشان گذاشته بودند به دلیل در انفرادی بودن، از حوادث پس از انتخابات آگاهی نداشتند و صرفاً به دلیل اینکه بازجوها به آنها گفته بودند که اگر این حرف‌ها را در دادگاه و یا تلویزیون بگویید نجات پیدا می‌کنید، دست به چنین کاری زده بودند.

– حداقل سه نفر از کسانی که در دادگاه به انجام اقداماتی از جمله آتش زدن کیوسک و همین‌طور مسجد و یا بانک در تاریخ ۸۸/۳/۲۵ اعتراف کردند اساساً شب ۲۳ خرداد توسط نیروهای امنیتی شما بازداشت شده بودند تا برای انجام چنین نمایش‌هایی مورد استفاده قرار گیرند.

جناب آقای آیت‌الله، مأمورین امنیتی شما در سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات، برای اثبات ادعای وابستگی اعتراضات به حق مردم در خیابان‌ها، به هر اقدامی دست زدند، کافی است شما زمان بازداشت اعتراف‌کنندگان با اظهاراتشان در دادگاه‌های نمایشی را بررسی کنید.

۳– مراحل آماده‌سازی افراد برای حضور در دادگاه‌های نمایشی:

بعد از اینکه زندانیان تحت فشارهای ویران‌کننده جسمی و روحی، از ضرب و جرح قرار گرفته تا هتاکی و فحاشی و تا تهدید و تطمیع نیروهای امنیتی شما، مجبور می‌شدند حضور در دادگاه‌ها را بپذیرند، اوراق تایپ‌شده‌ای که در اختیارشان قرار می‌گرفت تا با خواندن و تمرین کردن آن متون در دادگاه نقش خود را بهتر و جذاب‌تر بازی کنند. و برای این امر متون تایپ‌شده توسط زندانی مجدداً نوشته می‌شد تا در دادگاه‌ها خواندن از روی آنها طبیعی‌تر جلوه کند و در صورت لزوم، دست‌نویس‌ها توسط سایت‌های خبری نهادهای امنیتی منتشر شود تا دادگاه‌ها و اعترافات، طبیعی‌تر جلوه کند.

آقای آیت‌الله، از روزهای قبل بسیاری از این افراد توسط برخی از بازجویان خاص مورد آزمایش قرار گرفتند و برای اجرای بهتر نقش، مجبور بودند چندین و چند بار مطالب را در حضور بازجوها تکرار کنند و حتا به آنها در مورد چگونگی حرکت دست و صورت و نحوه بیان، مطالب آموزشی و تذکرات لازم داده شده بود.

– برگزاری تمرین‌های نهایی در محل دادگاه‌ها: روز قبل از تشکیل دادگاه‌ها، زندانیان به محل دادگاه برده می‌شدند و در حضور قاضی صلواتی و یا دادستان وقت و یا آقایان دادیار و بازپرس، متون را در مقابل دوربین‌های صدا و سیما و برخی خبرنگاران وابسته اجرا می‌کردند و در حین اجرا تذکراتی برای بهتر شدن نقش، از کارگردانان گمنام شما دریافت می‌کرده‌اند. جالب اینجاست که در یکی از موارد، که زندانی بخت‌برگشته در دادگاه اصلی به‌خاطر حضور تماشاگران، دست و پای خود را گم می‌کند و نمی‌تواند نقش خود را خوب بازی کند، برنامه ۲۰:۳۰ تصاویر و گفته‌های وی در تمرین روز قبل را پخش می‌کند و آقای شمشادی مجری این برنامه خبری، احتمالاً به اشتباه، در حالی سخنان اعتراف‌کننده در دادگاه را پخش کرد که پشت سر وی خالی از تماشاگران و دیگر زندانیان بود.
جناب آقای آیت‌الله! توجه داشته باشید که این تمرینات نه توسط تعدادی سرباز گمنام که توسط عُمال قوه قضائیه، قاضی ارشد آن و دادستان وقت تهران که مورد حمایت همیشگی شما بوده است، صورت می‌گرفته است.
– شب قبل از دادگاه، زندانیان متناسب با گفته‌هایی که قرار است در دادگاه بگویند، اصلاح (سر و صورت) می‌شدند تا چهره‌ای متناسب با نقششان داشته باشند. یکی از مضحک‌ترین بخش‌های این دادگاه‌ها وقتی بود که به دلیل عدم هماهنگی سربازان گمنامتان در سپاه و وزارت، یک نفر در دو زمان مختلف با دو آرایش مختلف در برنامه‌سازی نمایش، دو اعتراف تقریباً متضاد انجام داد و جالب‌تر آنکه قاضی محترم شما به جرم هر دو اتهام متضاد که در دو روز و دو منطقه مختلف رخ داده بود، حکم اعدام و ۱۰ سال زندان صادر کرده است، در حالی که وی اساساً در آن روز در بازداشت به سر می‌برده است.
– ۱۲ نفر از افرادی که قرار بود در دادگاه صحبت کنند برای امتحان نهایی!! به حسینیه و یا مسجدی در طبقه سوم دادگاه برده می‌شوند که در حضور سعید مرتضوی متن‌های خود را بخوانند و بعد از تأیید ایشان، ۹ نفر از آنها فردای آن روز در دادگاه صحبت می‌کنند و البته دادستان به آن قول شرف!! می‌دهد که آنها را فردای دادگاه آزاد کند، که نکرد.

جناب آقای آیت‌الله، حتماً مضحک خواهد بود در مورد دادگاهی که با این شرائط تشکیل می‌شود حرف از آیین دادرسی، حقوق شهروندی، حقوق انسانی و... زده شود، اما به جهت اطلاع می‌گویم که هیچ‌یک از حاضرین در آن دادگاه‌ها نتوانستند و یا بهتر بگویم نگذاشتند از وکلای خود استفاده کنند و به اجبار وکلای خود را عزل کردند و از وکلای خودفروخته که توسط قضات و یا آقای دادستان و یا نهادهای امنیتی شما تعیین می‌کردند تن بدهند، و صد البته همان وکلای تسخیری، هیچ‌وقت با این زندانیان ملاقات و گفت‌وگویی نداشتند و حتا هرگز اجازه دسترسی به پرونده‌های متهمین را نداشتند و فقط برای سیاهی‌لشگر در دادگاه‌ها حضور پیدا کردند و بسیاری از آنها حتا وکالت‌نامه امضاشده‌ای هم در اختیار نداشتند.
جناب آقای آیت‌الله! نمی‌دانم بعد از انتشار این نامه چه سرنوشتی پیدا خواهم کرد، نمی‌دانم شاید در دادگاه‌های عادلانه سربازان گمنامت با زیر پا گذاشتن شرافت و انسانیت حرف‌ها و نوشته‌هایم را تکذیب کنم و اعتراف کنم در این مدت که در زندان بودم توسط رژیم صهیونیستی و عوامل استکبار تحریک شده‌ام تا نسبت به نظام مقدس شما توطئه کنم و یا نمی‌دانم، شاید اعتراف کنم سفیر انگلستان و فرانسه و رابط سازمان‌های جاسوسی غربی این حرف‌ها را به من آموزش داده‌اند، اما امروز در سلامت و آزادی کامل، به خدای بزرگ و ائمه اطهار و همین‌طور به خون تمام شهدای راه آزادی به‌خصوص شهدای یک سال اخیر سوگند یاد می‌کنم، اعلام می‌کنم ضمن اینکه این مطالب عین واقعیت رخ‌داده در زندان‌های تحت امر شماست، هیچ هدفی جز تلاشی در راه اصلاح امور، همین طور انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت‌الملوک نداشته و ندارم.

جناب آقای آیت‌الله، کاش حاکمان صدای ملت خود را قبل از آنکه دیر شود می‌شنیدند تا لازم نبود ملت‌ها برای رساندن صدایشان به حاکمان، شیشه‌ها را بشکنند.

مهدی محمودیان
روزنامه‌نگار در بند
شهریور ۸۹
[زندان] رجایی‌شهر [کرج]

۸۳-۴- هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء)

۱-۸۳-۴- متن فارسی

«با این عملکرد، آیا ما عاقبت به خیریم؟! ۲۸ سؤال از رهبری»

مردم ما، به هیچ وجه، از آزادی بیان بهره‌ای ندارند. خفقان گسترده‌ای، زبان مردم را از کار انداخته است

شخص شما، شاید تنها کسی هستید که از لذت غلیظ آزادی بیان در این سرزمین بهره‌مند است

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

قابلیت شب‌ها و روزهای زندان، در این است که فرد زندانی می‌تواند دوستان دیرین خود را به سلول خویش فرا بخواند، و در خیال با آنان به گفت وشنود پردازد. یکی از هم‌نشینان همیشگی سلول من، شخص حضرتعالی هستید. حضور شما در سلول تنهایی من، این حُسن را داشته است که بسیاری از ندانسته‌های خویش را با شما در میان گذارم، و در همان خیال از شما پاسخ گیرم. اخیراً اما با پرسش‌هایی روبه‌رو شده‌ام که پاسخ به آنها از جانب شما، می‌تواند برای مردم و مسؤولین ما راهگشا باشد، و بسیاری از موانع را از پیش پای ما و شما بردارد. من، متعمدانه شأن این پرسش‌ها را به ساحتِ استفتاء می‌برم تا مرجعیت و رهبری شما را توأمان مخاطب قرار دهم.

رهبر گرامی!
من کشوری می‌شناسم که در فساد غلت می‌زند. در قتل و غارت و آدم‌کشی سابقه طولانی دارد. قلدر است. قلچماق است. در پیشگاه بسیاری از مردم جهان، در مدار نفرت قرار دارد. شما از او جز به «دشمن» یاد نمی‌کنید. این کشور، فاسد است. فاجر است. شیطان است. شیطان بزرگ است. آمریکاست. جلوی چشم این کشوری که ما او را «عقرب جراره» توصیف می‌کنیم، انقلاب اسلامی ما پا گرفت. برخلاف میل او. انقلابی که آرزوهای فراوانی با او گره خورده بود. انقلابی که قرار بود انسان و انسانیت را برای بشری که از دایره بشریت بیرون افتاده بود، به نمایش گذارد. انقلابی که آمده بود آزادی را به وجاهت راستینش، باز بَرَد. انقلابی که در وعده‌هایش، جز رواج عدل و راستی و رشد و تحمل مخالف هیچ نبود. انقلابی که با تمامی قامت خویش، بر سر صیانت از فرهنگ این مرز و بوم اصرار می‌ورزید، و همه مرزهای انسانی را پیش روی خود می‌دید. امروز، سی و دو سال از برپایی این انقلاب می‌گذرد. انقلابی که بخش وسیعی از عمر خود را از رهبری شخص شما بهره‌مند بوده است. بنا به خواست و هدایت شما، خیز برداشته، و بنا به تشخیص حضرت شما، بر جای نشسته است. به چپ رفته، یا به راست متمایل شده. فریاد کشیده، و یا سکوت کرده است. من کاری به این ندارم که امروز، مردمان کشور فنلاند، از رتبه اول کیفیت زندگی، و مردمان آمریکا از رتبه یازدهم، و مردمان کشور ما، از رتبه هفتادونهم کیفیت زندگی برخوردارند، اما می‌خواهم بدانم به لحاظ «فرهنگی»، که تخصص و گرایش محوری انقلاب ما بوده است، امروز ما، در کدام مرتبه از دنیای فهم قرار داریم. من در این پرسش‌ها، به سراغ پرتاب «ماهواره امید»، و دانش غنی‌سازی اورانیوم، و سلول‌های بنیادین در کشورمان نرفته‌ام؛ چرا که دستاوردهای این‌چنینی، نه چیزی است که ما را از ورشکستگی برهانند؛ که اگر کم‌ترین نسبتی میان دستیابی به این دستاوردها، و برقراری و بقای یک نظام حکومتی بود، شوروی سابق، با آن ابرقدرتی بلامنازعش، و موشک‌های هسته‌ای و ماهواره‌های مریخ‌پیمایش، فرو نمی‌پاشید و به موزه‌های عبرت جهانیان نمی‌پیوست. همه داشته‌ها و نداشته‌های ما، تنها آنجا که به حوزه فرهنگ و اخلاق اجتماعی ما مربوط است، می‌توانند بر درستی یا نادرستی رفتار ما انگشت نهند. از همین روی، من پرسش‌های فرهنگی، و اخلاقی و اجتماعی خود را، در نسبت با همان «دشمن»، یعنی پای ثابت اشارات شما مطرح می‌کنم. به زعم همه ما، کشور آمریکا، به لحاظ فرهنگی، که همان تخصص محوری انقلاب ما باشد، از هم دریده، و بنیان نظامات اجتماعی‌اش، به هم ریخته است. این مقایسه، درست‌ترین و شاید جوانمردانه‌ترین مقایسه‌ای است که می‌تواند تکلیف بسیاری از ما را روشن سازد.

من در این پرسش‌ها، هرگز سراغی از داشته‌های تکنولوژیک، و پیشرفت‌های علمی، و وضعیت تولید و کار و معیشت و رفاه و ثروت آمریکایی‌ها در نسبت به خودمان نگرفته‌ام. فقط به همان ساحتی ورود کرده‌ام که در نقطه مرکزی علایق، و وعده‌های اولیه انقلاب اسلامی ما بوده است. این شما، و این پرسش‌هایی که من، از رهبر، و از مرجع تقلید بسیاری از مردمان ایران و جهان می‌پرسم. استفتائاتی است که پاسخ شخص شما را می‌طلبد. پیش از مطرح کردن این پرسش‌ها اما بگویم که من، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در آمریکا بوده‌ام. و تا حدودی با چند و چون حساسیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مردمان آمریکا آشنایی دارم. به شوق انقلاب و وعده‌های آسمانی آن بود که دست از همه چیز شستم و به آغوش میهنم شتافتم. و از همه نقاط کشورم، محروم‌ترین مناطق را برای خدمت برگزیدم: سیستان و بلوچستان، هرمزگان، و منطقه محروم بشاگرد. و سال‌ها نیز در همین وادی دست به قلم بردم و آثار هنری برآوردم. مجموعه مقالات اینجانب با عنوان «جهان پس از آمریکا» نشان‌دهنده این است که من بیش از زوال آمریکا، به تجلی و درخشش انقلاب اسلامی ایران چشم داشته‌ام. پس، غرض و نیت من از گزینش و مطرح کردن این پرسش‌ها، شیدایی من نسبت به آمریکا نیست. تعارضات آشکاری است که در این سی و دو سالگی انقلاب اسلامی، بر طَبَق صدق می‌نهم تا مقام شامخ شما، به یک‌یک آنها پاسخ گوید، و مرا، و جمع بسیاری را از ابهام و بُهت به در آوَرَد:

۱- حریم خصوصی مردمان، و رعایت حدود آن، یکی از حساسیت‌های حتمی ادیان ابراهیمی، و به‌ویژه دین مبین اسلام، و بالأخص مذهب تشیع بوده است. آموزه‌های دینی ما، سرشار از توصیه‌هایی است که ما را به حفظ حریم خصوصی مردمان تحکم می‌کند. چه مسلمان، و چه غیرمسلمان. در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، ورود به حریم خصوصی مردم توسط مأموران حکومتی، به امری رایج و بدیهی بدل شد. این روند، آن‌قدر آشکار و ملموس است که نیازی به تحقیق و پیگیری ندارد. تازه‌ترین، و فاحش‌ترین نمونه آن، هجوم اوباشان مذهبی، در ساعت سه بعد از نیمه‌شب، به منزل شخصی آیت‌الله صانعی در شهر قم است. در این هجمه طراحی‌شده که تحت همراهی و حمایت نیروهای انتظامی صورت پذیرفت، اوباشان مذهبی با دیلم، درِ ورودی دفتر و منزل ایشان را دریدند و از جا کندند و به اندرونی خانه ایشان هجوم بردند و به تخریب اموال، و ایجاد رعب و هراس همت ورزیدند. در آمریکایی که ما و شما می‌شناسیم، حریم خصوصی مردمان، شدیداً توسط قانون و مجریان قانون تحت محافظت است و ورودکنندگان به این حریم، با عکس‌العمل شدید دستگاه قضا مواجه می‌شوند. گرچه، اتفاقات خارج از روال نیز صورت می‌پذیرد، اما روح جاری قانون، بنا بر صیانت سفت و سخت از حریم خصوصی مردمان دارد. حتا شنودهای تلفنی مردم پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر، با عکس‌العمل معترضانه و نابخشودنی مردم روبه‌رو شد. همان چیزی که در کشور ما، تفریح مأموران حکومتی به شمار می‌رود. با این توصیف، مشخص بفرمایید که در خصوص حفظ و صیانت از حریم خصوصی شهروندان، قوانین و هیأت حاکمه آمریکا به اسلام و مسلمانی نزدیک‌ترند یا خود ما؟

۲- در آمریکا، اقلیت‌های دینی، و حتا بی‌دینان و شیطان‌پرستان، از همان آزادی برخوردارند که مردمان مسیحی آمریکا. اقلیت‌های دینی، در همه ایالت‌های آمریکا، اجازه احداث بناهای عبادی و اجتماعی مخصوص خود را دارا هستند. در این میان، مسلمانان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در جوار برج‌های دوقلوی تخریب‌شده نیویورک، مسلمانان قطعه‌زمینی را برای احداث مسجدی بزرگ خریداری کردند. عده‌ای از متأثرین حادثه یازده سپتامبر، بنا بر اعتراض گذاردند تا از احداث این مسجد جلوگیری کنند. همان کاری که در کشور خودمان با همت «نیروهای خودجوش» صورت می‌پذیرد و کسی هم پاسخگوی رفتار سخیف آنان نیست. دستگاه قضائی آمریکا اما، با اقتدار، حق را به مسلمانان نیویورک داد و اکنون این مسجد، با کمی فاصله از مکان برج‌های دوقلو، در حال احداث است. اقلیت‌های دینی کشور ما، انصافاً تا پیش از انقلاب، به شکل سنتی، از آزادی بیش‌تری برخوردار بودند. می‌توانستند در همه دوایر دولتی استخدام شوند و از نردبان مسؤولیت‌های جامعه بالا روند. بعد از انقلاب اسلامی، آنان محدود و محدودتر شدند. مثلاً در یک قلم، ما هرگز به اهل سنت خود، اجازه نداده‌ایم در تهران، مسجدی بنا کنند و بی‌واهمه به عبادت پردازند. در روز روشن، ما عبادتگاه دراویش خود را تخریب می‌کنیم. زنانی از ادیان رسمی کشورمان را که اعتقادی به حجاب ندارند، مجبور می‌کنیم که پوشش بانوان خود ما را به تن کنند. در میان همه مسؤولان کشورمان (غیر از نمایندگی مجلس)، یک مسیحی، یک یهودی، یک زرتشتی به چشم نمی‌خورد. و تا این اواخر، حتا تحصیل‌کرده‌های اهل سنت نیز، اجازه حضور در مسؤولیت‌های کشور را نداشتند. پرسش اینکه، آیا ایشان، با همه خصلت‌های نامناسبی که دارند، به خدا، و به آموزه‌های پیامبران الاهی نزدیک‌ترند یا ما؟

۳- کشور ما، اول کشور پرمصرف مواد مخدر در جهان است. تجسم اینکه جمع کثیری از مردان و زنان و دختران و پسران ما به مصرف مواد مخدر مشغولند، نه برازنده انقلاب اسلامی، که برازنده هیچ حکومت و حاکمیتی نیست. روی بردن مردم ما به مصرف مواد افیونی، آن هم فراتر از مردمان همه کشورها، نشان از تزلزل بسیاری از مناسبات اجتماعی و انسانی در جامعه ما دارد.

سخن گفتن از غنی‌سازی اورانیوم در کشور، آنگاه پسندیده بود که ما بر یک چنین مفاسدی خط بطلان می‌کشیدیم و تکلیفشان را یکسره می‌کردیم. دستیابی به دانش هسته‌ای و سلول‌های بنیادین و پرتاب ماهواره امید، در جامعه‌ای که جمعیت فراوانی از جوانانش به خماری در افتاده‌اند، بیش‌تر به هیبت مردی شباهت دارد که موهای خود را روغن و شانه زده، و کراوات بسته، اما پای‌افزار او دمپایی است. و باز تجسم اینکه به نسبت جمعیت، مردمان ما، بیش از مردمان آمریکا به مصرف انواع مواد مخدر معتادند، آنجا به آزار فکری ما می‌انجامد که انقلاب خویش را انقلابی فرهنگی و رهایی‌بخش بدانیم. با این مقدمه، پرسش من از شما این است که آیا آمریکایی‌ها – در خصوص مواد مخدر– بافرهنگ‌تر از ما نیستند؟ که آنان کافرند، و ما با مغز اسلام سروکار داریم؟ و آیا حاکمیت موجود در آمریکا، دلسوزتر از حاکمان خود ما نسبت به مردم خویش نیستند؟ که در آنجا سرمایه، حرف اول را می‌زند و در کشور ما اسلام ناب؟

٤– مردمان آمریکا به‌گونه‌ای تربیت شده‌اند که اغلب دروغ نمی‌گویند، و از دروغ و دروغگو متنفرند. این اخلاق جاری، به صورت یک فرهنگ رایج، در همه ارکان حکومتی نیز رخنه کرده است. موارد استثنایی، در هر حوزه، مِن‌جمله دروغگویی مردم و مسؤولین، امری بدیهی است. صورت کلی اما همان است که گفته آمد. یک مسؤول حکومتی در آنجا، اگر دروغ بگوید، از جایگاه مسؤولیتی‌اش ساقط می‌شود. دامنه این مسؤولیت‌ها، هر چه به سمت رأس هرم و مسؤولین برتر کشور می‌رود، سخت‌گیری‌ها نیز تشدید می‌شود. امکان دروغگویی یک دادستان آمریکایی، تقریباً محال است. مگر در موارد نادر. در کشور ما چه؟ دادستان ما، به راحتی سر کشیدن یک جرعه آب، دروغ می‌نویسد، و دروغ خود را در سراسر کشور منتشر می‌کند. از باب نمونه، حادثه قتل «زهرا کاظمی» را سکته، و مرگ ناشی از سلاخی جوانانمان در کهریزک را، متأثر از بیماری منتژیت بیانیه می‌دهد. به گمان حضرت شما، در همین خصوص دروغگویی مسؤولین، آنها، به خدا و آموزه‌های دینی ما نزدیک‌تر نیستند؟

٥– از شخص حضرتعالی درباره «حق وتو» فراوان شنیده‌ایم. که بنایی ظالمانه و غیرعقلانی و غیرانسانی است. آمریکایی‌ها، یکی از دارندگان حق وتو، در سازمان ملل هستند. و از آن طریق، به سایر کشورها جفا می‌کنند. در کشور ما نیز، گونه‌ای از حق وتو در جریان بوده است. داستان «خودی و غیرخودی» و نظارت استصوابی، یک حق وتوی نانوشته است. حقی که ما، با تأسی بدان، دوستان خود را بر مسندها و موقعیت‌ها می‌نشانیم، و غریبگان را از آن دور می‌سازیم. با این تفاوت، که آمریکایی‌های جهان‌خوار، حق وتو را نه درباره مردم خود، که در حق بیگانگان و دیگر کشورها إعمال می‌کنند؛ و ما، در کمال شهامت، حق وتوی خویش را مثل ساطوری بُرنده، در میان مردم خویش می‌نهیم. آنها کافرند و ما مسلمان. به نظر شرعی شما، آنان که کافرند، آیا مردمی و مردم‌دوست هستند، یا ما که مسلمانیم و بهره‌مند از هزارهزار حدیث و آیه مغایر؟

٦– حضرت شامخ شما، شاید جزو معدود رهبران تاریخ است که فراوان سخن گفته است. کم‌تر رهبری به قدر شما سخن گفته و می‌گوید. و البته، سخنان نغز و موعظه‌گون. اطمینان دارم از اینکه می‌توانید به راحتی، در هر موضوع، بدون دغدغه ورود کنید و مفصل سخن بگویید، لذت می‌برید. این لذت اما، محدود به شخص حضرت شماست. از خود شما که فاصله بگیریم، این لذت، کم و کم‌تر می‌شود. به مردم که می‌رسد، چیزی از طعم آن باقی نمی‌ماند. به راستی که مردم ما، در بازگو کردن مکنونات قلبی خویش، محدود و در تنگنایند. شاید به همین دلیل است که واگویه کردن مسائل خنثی، در رسانه‌های ما به افراط گراییده است. مردم ما، به هیچ وجه، از آزادی بیان بهره‌ای ندارند. خفقان گسترده‌ای، زبان مردم را از کار انداخته است.

امام علی علیه‌السلام در فرمان شورانگیز خود به مالک اشتر، او را به آن‌چنان شیوه‌ای از حکومتداری ترغیب می‌کند که زبان یک فرد ضعیف، در برابر حاکم به «لکنت» نیفتد. متأسفانه مردم ما، در هر کجا، و حتا در پیشگاه شما، به لکنت می‌افتند و از گفتن صریح هر آنچه در دل دارند، اجتناب می‌ورزند. ترس از تجربه‌های داغ و درفش، زبان گویای مردم ما را به کام و نیام فرو برده است. و شخص شما، شاید تنها کسی هستید که از لذت غلیظ آزادی بیان در این سرزمین بهره‌مند است. برخلاف مردم آمریکا، که صغیر و کبیرشان از این لذت متنعم‌اند. در آنجا، مردم، بدون لکنت، و بسیار روان، با بزرگان خود سخن می‌گویند و حتا مفاسد آنان را در حضورشان به رخ می‌کشند. درست مثل آن عرب یک لاقبا، که به خلیفه اول گفت: «اگر کج بروی با این شمشیر راستت می‌کنم». در این باب نیز می‌بینیم آمریکایی‌ها به آموزه‌های دینی ما راغب‌تر بوده‌اند و آن را عملی نیز کرده‌اند. آیا شیوه حکومتی آنان، در همین محدوده آزادی بیان، از سنت‌های الاهی و اسلامی ما تعبیت نمی‌کند؟ و ما که در کنار سفره گسترده این آموزه‌ها حضور داریم، آیا بی‌بهره از آنها نیستیم؟

٧– اطمینان دارم خود حضرتعالی نیک می‌دانید که نظامیان آمریکا، هرگز اجازه دخالت در امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشورشان را ندارند. دادگاه‌های فعال، سخت مراقب کوچک‌ترین تخطی نظامیان هستند. کدام نظامی در آنجا جرأت می‌کند برای یک نماینده مجلس خط و نشان بکشد؟ کجا نظامیان آمریکایی، رسماً آستین‌ها را بالا می‌زنند و در زیر و بالای انتخابات کشورشان دخول می‌کنند و با راه‌اندازی کارناوال‌هایی از لباس شخصی‌ها و نیروهای خودسر، و البته با هماهنگی کامل با آنان، به ستادهای تبلیغاتی رقیبان انتخاباتی هجوم می‌برند و با مُهر و موم و تخریب

اموال مردم، فضا را برای پیروزی هر آن کس که خود می‌خواهند، فراهم می‌کنند؟ نظامیان آمریکایی، آن‌قدر به امنیت داخلی و خارجی خود بها می‌دهند که هیچ فرصتی برای ورود به حوزه‌های اقتصادی یا سایر حوزه‌های بی‌ربط ندارند. درست برخلاف نظامیان ما که اکنون، هم در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی یک پای محکم مداخلات داخلی و خارجی‌اند، و هم بسیاری از منصب‌های فرهنگی و اجتماعی را در سطح کشور اشغال کرده‌اند. اگر نگاهی به لیست اسامی نظامیان در هر کجا بیاندازید، بر این نکته با ما هم‌رأی خواهید شد که از صدا و سیما تا شهرداری تا ریاست مجلس تا استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و وزارتخانه‌ها و نمایندگی مجلس، همه جا نظامیان، پای در رکاب خروج از عهد قانونی خویش‌اند. با همان اخلاقِ اطاعتِ تشکیلاتی که ذاتی نظامیان است. با این مقایسه کوتاه، قبول دارید که آمریکایی‌ها، با کنار گذاردن نظامیان از هر مداخله بی‌ربط، نسبت به ما که مشکلات جاری خود را با تحکم نظامیان مرتفع کرده و می‌کنیم، از رشد همه‌جانبه و نافذتری برخوردارند؟

۸- با پیروزی انقلاب، ما به رسانه‌های جمعی خود وعده دادیم که آنان را از آزادی در تحلیل‌ها و پیگیری‌ها و افشای مفاسد و انتشار باورهای خاص و عامشان، برخوردار خواهیم ساخت. وضعیت فعلی مطبوعات ما، در این سی و دو سالگی انقلاب، بسیار اسف‌بار و مُشرف به موت است. گردی از مرگ بر سر مطبوعات و رسانه‌های دولتی افشانده‌ایم و اسمش را «جریان آزاد اطلاعات» گذارده‌ایم. در هیچ کجای دنیای فهم، به اندازه کشور ما، مطبوعات، در معرض تهدید و تعطیل و جریمه و سانسور شدید نبوده و نیستند. مگر کشورهای به قهقرا رفته، و یا شوروی سابق، و کشورهای همسان با خود ما. در عوض اما، رسانه‌ها و مطبوعات آمریکا، نه از آزادی محض و بی حد و مرز، اما از آزادی بسیار بسیار فراوان و گسترده بهره‌مندند. یک نشریه سراسری و حتا محلی، آزاد است به هر کس و به هر موضوعی، در چارچوب قانون بپردازد، و واهمه‌ای از رئیس‌جمهور و دولت او و نمایندگان مجلس و دستگاه قضائی نیز نداشته باشد. گاه در آنجا، درج یک خبر، آن هم در یک نشریه محلی، یک قاضی صاحب‌نام را، یک نماینده مجلس را، یک وزیر را، و یک مسؤول برجسته را به زیر کشیده و او را به چوب قانون سپرده است. برخلاف کشور ما، که مطبوعات، در تب و لرزی همیشگی، روزگار سپری می‌کنند. انصافاً آیا خدا و پیغمبر و انسان و انسانیت، در آن نظام بیش‌تر رعایت می‌شود یا در جمهوری اسلامی ایران؟

۹- ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به مردم خود، و به مردم جهان وعده دادیم که حتا کمونیست‌ها در ابراز عقیده خود آزادند. این آزادی نه به این معناست که یکی بتواند بگوید: آهای مردم، من یک کمونیست هستم. بلکه به این معنا که او بتواند در دانشگاه‌ها، شاهد دست به دست شدن فلسفه فکری خود باشد و هم‌زمان، در فلان اداره نیز استخدام شود. امروز اما به جایی رسیده‌ایم که احزاب فرزندان امام و انقلاب را نیز تحمل نمی‌کنیم.

خلاصه این وعده‌ها همه به فراموشی سپرده شده. در آمریکا اما، با همه جنایت‌هایی که او در گذشته، به ما، و به سایر کشورها روا داشته، جریان سیالی از اندیشه، در دانشگاه‌ها، آزادانه، در حال حرکت است، بی آنکه مزاحمتی برای کسی و جریانی پدید آورده شود. آیا آنان، که به زعم ما کافر و از خدا برگشته‌اند، به این آیه قرآن که: «پس به بندگان من بشارت ده، آنانی که اقوال مختلف را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند» [سوره زُمَر، آیه ۱۷-۱۸] عمل کرده و می‌کنند، یا ما که همه ادیان الاهی را پس می‌زنیم تا درستی خود را به رخ بکشیم؟

۱۰- در آمریکا، علاوه بر فیلم‌سازان دولتی، که فیلم‌های سفارشی و موردپسند دولت را می‌سازند، این امکان نیز برای فیلم‌سازان آزاد و مستقل فراهم است که به مخفی‌ترین و تاریک‌ترین زوایای حکومت، و حتا دستگاه‌های امنیتی ورود کنند، فیلم بسازند، و فیلمشان نیز آزادانه و بدون کوچک‌ترین محدودیت، در سراسر کشور به نمایش گذارده شود؛ همانند فیلم‌ساز مستقلی چون «مایکل مور» که سیاست‌های «بوش» را به نقد کشید، و فیلم انتقادی‌اش، در آنجا، و در سایر کشورها، به شکل گسترده‌ای نمایش داده شد.

در کشور ما، من نمی‌گویم فیلم‌سازی بتواند درباره قتل‌های زنجیره‌ای، یا درباره حساسیت‌های پنهان و آشکار شخص حضرتعالی، یا درباره زد و بندهای یک نماینده مجلس، یا درباره نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی]، یا در مورد بی‌کفایتی یک وزیر، یا یک قاضی، یا یک معاون وزیر، یا یک مدیر مدرسه، یا یک سرباز کلانتری فیلم بسازد، که نمی‌تواند بسازد، هرگز، اما این فیلم‌ساز وطنی، حتا بتواند دوربینش را در خیابان‌های شهر حرکت بدهد، و از شعارهای هر از گاه جوانان معترض بر دیوارهای شهر، تصویر بگیرد و از رازهای دلتنگی آنان اثری استغنایی پدید آورد. حالا شما انصاف بدهید، فتوا صادر کنید، و پاسخ پرسش مرا بدهید که آنان به خدا نزیک‌ترند یا ما؟

حرفه اصلی من فیلم‌سازی است. من و شما نیک می‌دانیم که شرکت‌های غول‌پیکر فیلم‌سازی هالیوود، هم در پی سودند، و هم با فیلم‌هایشان بر اندیشه مردمان جهان آوار می‌شوند. چه با حقنه یک مفهوم، چه با سکس، چه با خشونت. اما این جامعه، به آن‌چنان رشدی از اعتماد و اطمینان رسیده است که فیلم‌ساز خود را به خاطر نگاه نافذش، به چهارمیخ نمی‌کشد. بلکه فضا را برای جولان فکر و خلاقیت او فراخ می‌کند. این آمریکا، با همه مفاسدی که دارد، آیا بر ما، برتری فرهنگی و عقلانی و معرفتی ندارد؟

۱۱- در کشور ما، بنا به هر دلیل قانونی یا غیرقانونی، مردم از داشتن شبکه‌های مستقل تلویزیونی محرومند. معنای ذاتی یک چنین نگرشی، عدم اعتماد و اطمینان به فهم مردم است. و اینکه استحقاق مردم به همین اندازه است که بنشینند و از شبکه‌های دولتی ارتزاق شوند. و هر خبری را، هر تحلیلی را، هر روشنگری‌ای را که دولت صلاح می‌داند، از همان زاویه دلخواه دولت، ببینند و بشنوند و لابد: باور کنند. البته، یک معنای پنهانی نیز بر این روند حاکم است، و آن اینکه: انقلاب اسلامی به شدت آسیب‌پذیر است؛ باید منافذ آسیب را کور کرد و راه را بر توطئه علیه انقلاب بست؛ و یا حتی: انقلاب، در برابر فرهنگ و باور مردم مسؤول است؛ نکند یک شبکه مستقل و آزاد، اخلاق و دین مردم را به بازی بگیرد و ذهن مردم را برآشوبد!؟

در آنجا اما، در کنار شبکه‌های دولتی، ده‌ها شبکه خصوصی، بسیار فعال‌تر و پرمخاطب‌تر از شبکه‌های دولتی، و صدها شبکه آزاد و خصوصی محلی وجود دارند که شبانه‌روز به تبلیغ و انتشار هر عقیده و مرام و نگرش درست و نادرست مشغولند؛ با برنامه‌های متنوع؛ کاملاً منطبق با همان آیه قرآن، که خدا بندگانش را به گزینش بهترین‌ها از میان جوراجور عقیده و مرام ترغیب می‌کند. این جامعه، با هر مشکلاتی که با آن دست و پا می‌زند، به مرحله‌ای از شایستگی رسیده است که: به فهم مردم خود بها داده و آنان را در گزینش مطلوب خویش مخیّر ساخته است. جوامعی که از استحکام استوانه‌های بقای خویش نگرانند، بر همان شبکه‌های دولتی تحکم می‌کنند، به اسم جانبداری از فکر و روان مردم. پرسش من از محضر شماست: کدام یک راه درست پیش گرفته‌ایم؟ آنان یا ما؟

۱۲- در آمریکا، رقابت آشکاری برای روشنگری و درستگویی، میان رسانه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی به چشم می‌خورد. در عین حال که رسانه‌هایی نیز هستند که بنا بر انتشار دروغ و فریب مردم دارند. اما آنچه که غالب است، این است که رسانه‌ها، متناسب با میزان صداقتشان در میان مردم مقبولیت دارند. رسانه‌های دروغگو، به سرعت در مدار نفرت مردم قرار می‌گیرند. چرا که دروغ و انتشار آن، گناهی است نابخشودنی. این، بخشی از فرهنگ مردم آن کشور است. هم خودشان دروغ نمی‌گویند، و هم فضا را بر دروغگویان تلخ و تنگ می‌کنند. رسانه‌های ما و به‌ویژه تلویزیون ما، برعکس، به غلیظ‌ترین شکل ممکن، به انتشار دروغ دست می‌یازند. در این یک سال و چند ماه گذشته، دروغگویی و دروغ‌پردازی و انتشار دروغ توسط رادیو و تلویزیون ما، آن‌چنان از مهندسی ناآگاهانه‌ای برخوردار بود که مخاطبین کم‌تجربه نیز می‌توانستند دروغ خام او را بفهمند و بدان بخندند. نکته آزاردهنده‌ای که در این سال‌ها ما را می‌آزُرد، اصرار شخص شما در تأیید مداوم این رویه در صدا و سیما بوده است، که رئیس آن، توسط شما تعیین می‌شده است. تلویزیون ما، بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه را نمی‌بیند، و در کنار آن، به موضوعاتی متوجه می‌شود که آن موضوعات، مسأله و مشکل مردم نیست. راز مهارت رادیو و تلویزیون ما، در خنثی‌گویی و خنثی‌پراکنی، آن هم در جامعه‌ای که در هر ساعت هزار خبر آشکار و نهان در او دست به دست می‌شود، نشان از همین دروغ‌پراکنی و ندیدن درد و داغ مردم دارد. با مقایسه این دو رویه، بسیار مشتاقیم حقاینت رفتاری ایران و آمریکا را از نگاه شما بدانیم: کدام یک بر حقیم؟ راه کدام‌یک از ما درست است؟ و با راستی نسبت دارد؟

۱۳- مذهب ما، علاوه بر ترغیب مردمان به خیر و خوبی، آنان را از زشتی‌ها و رذیله‌های فکری و رفتاری پرهیز داده است. یکی از این رذیله‌ها، «ریا» است. این ریا، به دلایلی که جای واگشایی آن، اینجا نیست، در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، به یک نهضت رایج، و اخلاق مستمر در کشور ما بدل شده است. شاید در هیچ کشوری همانند کشور ما، مردمان، در مواجهه با مسؤولان و بزرگان دینی، به ریا روی نمی‌برند. مثلاً استاد دانشگاهی که به محضر شما راه می‌یابد، بلافاصله لباسی از ریا می‌پوشد، و خود را آن‌گونه به شما نشان می‌دهد که شما می‌پسندید. این ریاکاری، که از صدر تا به ذیل ما راه یافته است، در آمریکا، یک «بی‌تعریف» است؛ یعنی مردم، ریا را نمی‌فهمند، با آن آشنا نیستند. همه، همانی هستند که آنند. باز هم در این مورد، از سر استثنائات درمی‌گذریم. بله رهبر گرامی، ما که اسلامی هستیم، با ریا آمیخته‌ایم. و آنان که به ظاهر کافرند، ریا را نمی‌شناسند. به فتوای حضرت شما، کدام یک از ما آیا به خدا نزدیک‌تریم؟

۱٤- رهبر گرامی، من و عده‌ای دیگربه صورت ظاهر، زندانیان این‌زمانی انقلابیم. با هر گذشته‌ای که داشته‌ایم، و با هر آینده‌ای که رو به ما آغوش گشوده است. نه جرم و خطای این‌زمانی ما حتمی است، و نه درستی آنانی که در اطراف حضرت شما ابراز دوستی می‌کنند. تاریخ، گواه صادق این مدعا خواهد بود. با این‌همه اما، ما را با شما دوستی است. دوستانی که از رهبر خود راه می‌جویند. رهبری که می‌داند در آمریکا، تنها قوای مسلح در عرصه‌های اجتماعی، تنها و تنها پلیس است. در آنجا، به‌جز موارد بسیار نادر و قابل اغماض، دسته‌ای از مردم، علیه مردمی دیگر، و در پناه حمایت نیروهای انتظامی، وارد عمل نمی‌شوند. لباس شخصی‌ها به دانشگاه و کوی دانشگاه حمله نمی‌کنند. آتش نمی‌زنند. تخریب نمی‌کنند. دانشجو را مجروح و کور نمی‌کنند. به منزل ناراضیان مثل آقای کروبی حمله نمی‌کنند. هر رفتار اجتماعی، در چنگ قانون، مهار است. پلیس، و تنها پلیس است که راه‌ها را می‌بندد و راه‌ها را می‌گشاید. پلیس است که در برابر خشم مردم ناراضی، از منزل و محل کار یک شخصیت، یک حزب، یک جریان فکری محافظت می‌کند. در آنجا چیزی به اسم دادگاه خیابانی وجود ندارد، که در همان‌جا حکم کنند و همان‌جا نیز به اجرای آن دست

ببرند. پلیس، مسؤول نظم اجتماعی است. اگر لباس شخصی‌ها، فاجعه‌ای آفریدند، پلیس، مسؤول است. برای آنکه لباس شخصی‌ها، در قاموس انتظامی آمریکا، یک بی‌تعریف‌اند. شعبان بی‌مخ‌های مذهبی‌اند که آبروی مذهب را می‌برند.. یا اگر در زمان‌های دور، بر علیه سیاهان بوده، این روزها به ندرت به چشم می‌خورند. و البته به‌شدت مهار شده‌اند. موارد نادر، قابل استناد نیستند. آنچه که به چشم می‌خورد و قانونی است، تسلط پلیس است بر زوایای پنهان و آشکار حادثه‌های اجتماعی. اکنون، ما، زندانیان امروز، ققنوسِ آتشخوارِ آسمانِ رهبریِ شماییم. که خود، می‌گدازیم تا شما را از خطرهای در کمین باخبر کنیم.

پاسخ شما به این پرسش‌ها، که قطعاً عالمانه و صادقه خواهد بود، نسبت ما را با شما و با جهان فهم آشکار می‌کند. آیا در جامعه ما، پلیس همه‌کاره است؟ و پاسخگو؟ یا نه، دیگرانی هستند که به وقت ضرورت، اقتدار پلیس را زیر پا می‌گذارند و خود، بی آنکه شناسنامه‌ای داشته باشند، روند امور جامعه را، یا یک حادثه را در دست می‌گیرند. یادتان هست چند سال پیش، مردمان معترض فرانسه، چه به روز پاریس و سایر شهرهای فرانسه آوردند؟ همه جا را سوختند و تخریب کردند و غارت کردند؟ آیا جز از پلیس، توپ و تانکی به میدان رفت؟ و آیا تیری شلیک شد؟ شیوه مردم‌داری کدام یک، درست است؟ خدای متعال، کدام رویه را تأیید می‌کند؟

۱۵- پلیس آمریکا، هیچ‌گاه با سلاح گرم، معترضین خیابانی خود را از پا در نمی‌آورد. روال کلی جامعه آمریکا که چنین است. مگر مواردی بسیار معدود. همین پلیس، با اتومبیل خود، به سمت مردم یورش نمی‌برد و کسی را زیر نمی‌گیرد. و یا حتا مردم تظاهرکننده را-گرچه مجوز راهپیمایی نیز نداشته باشند- از بالای پل به زیر نمی‌اندازد. یا پلیس، یا هر جریان حکومتی. وقوع یک چنین حادثه‌هایی یعنی ظلم. ظلم است که دست به ریشه انقلاب‌ها و زحمت‌ها و فداکاری‌ها می‌برد، و بساط برقراری یک حکومت را در هم می‌پیچد. متأسفانه در کشور ما، و در این سال‌های پس از انقلاب، مشاهده یک چنین وقایعی، دور از دسترس نبوده است. مرگ بی‌دلیل یک نفر در آمریکا، «موج» ایجاد می‌کند. نزد ما، موج‌ها، نه به خون بی‌گناهان، که مثلاً به پاره شدن عکسی از امام، بند است. این موج‌های دروغین، به دلیل آنکه امر حقی را خود ندارند، به اضمحلال ارکان جامعه ما می‌انجامند. که یک جا، خونی بر زمین ریخته می‌شود و بزرگان جامعه متأثر نمی‌شوند، در عوض اما، به خاطر پاره شدن یک عکس، گریبان چاک می‌کنند و از فرط خشم، کف بر لب می‌آورند. این تفاوت استخوان‌بندی ارکان اجتماعی آمریکا و خود ماست. به نظر شما، کدام یک از ما، به درستی، به انصاف، به عدل، به خدا، به اسلام، و به نهضت پیامبران روی داریم؟ آنها؟ یا ما که به اسم اسلام، حکومت به پا کرده‌ایم؟

۱۶- دوستی ما، که زندانی سیاسی این نظامیم، با شما صادقانه است. گرچه اکنون در زندانیم؛ و گرچه در زندان، با ما به تلخی سخن گفته‌اند و بر ما ناسزا باریده‌اند و ما را به ضرب و زور نواخته‌اند. دوستی ما با شما، در این روزهای تلخ زندان، از سر صدق است. و نه، نفاق. چرا که نفاق، در ظاهر به گونه‌ای است و در باطن به گونه‌ای دیگر. ما را اما چه به نفاق؟ که از همین زندان، سخن باطن خود آشکارا با شما می‌گوییم. نفاق آنجا پا می‌گیرد که نفعی به مخاطره افتد. نفع ما که زندانی شماییم، در چیست؟

در آمریکا، زندانی سیاسی وجود ندارد. یعنی زیرساخت‌های سیاسی، آن‌قدر هموار و ستودنی است که یک فرد سیاسی، بدون کسب امتیاز، و صرفاً از باب تأسیس و ثبت رسانه‌اش، به یک نهاد حقوقی مراجعه می‌کند و بلافاصله، روزنامه‌اش را، و شبکه تلویزیونی، و رادیویی‌اش را و حزبش را راه‌اندازی می‌کند و به حوزه فعالیت خود پای می‌گذارد.

در آنجا یک سؤال جدی وجود دارد، و آن اینکه: چرا باید یک شهروند، به دلیل فعالیت سیاسی‌اش، مثلاً شرکت در راهپیمایی غیرقانونی، و یا سخنرانی علیه رئیس‌جمهور، و یا چون و چرا با رهبر، به زندان بیافتد؟ زندانی شدن یک فرد سیاسی در آمریکا، با غریو و اعتراض نهادهای مدنی همراه است. چرا و به چه دلیل او باید زندانی باشد؟ ما زندانیان سیاسی این روزهای انقلاب اسلامی، باورمان بر این است که بی‌دلیل حق آزادی از ما سلب شده است. و این یعنی ظلم. و ظلم، همان است که حتا نهضت رسولان الاهی را فرو پاشید، و حکومت علی علیه‌السلام را از پا درآورد. شاید از ما بپرسید آیا در حکومت علی علیه‌السلام ظلم بوده که از پای درآمد؟ می‌گوییم بله. جامعه‌ای که به عدالت علی پشت کند، و نسبت به خلخال ربوده‌شده از پای زن یهودی، بی‌تفاوت باشد، و عقیل‌های طایفه را به نوا برساند، و پرچم‌های عِلم را فروکشد، و اموال عمومی را ارث پدری خود بداند، و بر تحمیق و تحقیر مردمان اصرار ورزد، و دروغ و تزویر را به صحنه آورد، و نعمت‌های خدا را خراب کند، و به مصرف و اسراف روی برد، و به تفرقه و انشقاق درافتد، و به درجا زدن جاهلانه دچار شود، و آبروی خدا را خرج خود کند، و به اسم یاوری خدا، از خود خدا پیش افتد، و جز خسارت و خرابی بر جای نگذارد، لاجرم، خواهد شکست و فرو خواهد پاشید.

بله رهبر گرامی، ما زندانیان سیاسی، در اعتراض به این نازیبایی‌ها، اکنون در زندانیم. ما، به‌جای آنکه مورد تشویق و اعتنا قرار گیریم، به تنگنای زندان درافتاده‌ایم. آمریکایی‌ها، زندانی‌هایی از جنس ما ندارند، و ما بسیار داریم. کدام آیا درست و درستکاریم؟

۱۷- یکی از جرم‌های من، نقد حضرتعالی است. دو سال از سه سال ونیم حبس من، و عده‌ای دیگر چون من، به همین خاطر است: نقد مشفقانه. که قضات مأمور و معزول ما، آن را به توهین ترجمه کرده‌اند. در آمریکا، انتقاد از بزرگان حکومتی، بدون استثناء، امری رایج و جاری است. در ایران مگر نویسنده‌ای، خطیبی، روشنفکری، فیلم‌سازی، هنرمندی، می‌تواند به دزدی‌های یک وزیر، و خطاهای یک روحانی، و بی‌قانونی‌های یک قاضی، و نقد رهبر نزدیک شود؟ نقد شخص اول آمریکا، یکی از امور متداول رسانه‌های آن کشور است. و نقد رهبر در جامعه ما، ظاهراً یک رؤیای دست‌نیافتنی! شما را به خدا، آمریکایی‌ها، با عنایت به همه جنایاتی که در سراسر جهان مرتکب می‌شوند، به فهم، به مدنیت، به رشد، به عقل، و به درستی دست یافته‌اند یا ما؟

۱۸- ما از خدا برای شما شرح صدر آرزو می‌کنیم. که خدا به شما سینه‌ای گشاده، و فهمی غلیظ، و چشمی بصیر، و مردمی پای در رکاب، و فردایی نیکو عنایت فرماید. ما دوست داریم دیگرانی که خامنه‌ای ندارند، با حسرت به راه‌های طی‌شده، و به افق‌های روشن ما بنگرند. دوست داریم ما که خامنه‌ای داریم، به خدا، و به خوبی‌ها، و به خیر، و به درخشندگی‌های همه‌جانبه، نزدیک‌تر از دیگران باشیم.

چنین فرایندی، به راحتی، و با گشاده‌دستی، و با باور مردم می‌تواند در دسترس فهم ما و شما قرار گیرد. مثلاً، چرا نباید استادان ما، احساس آزادی کنند؟ و در عوض، احساس کنند که چشم‌هایی در کلاس، و در بیرون کلاس، مراقب آنانند تا به محض شنود سخن غیر، کار او را به حراست دانشگاه، و اخراج، و حتا به زندان در اندازند؟ استادان دانشگاه‌های آمریکا، در کمال آزادی، به نقد حکومت، و شخصیت‌های آن، چه در محافل رسانه‌ای، و چه سر کلاس درس خود می‌پردازند. بی‌واهمه. امشب در تلویزیون، زیر و بالای دولت حاکم را به هم می‌دوزند و فردا، انگار که چیزی رخ نداده باشد، سر درس دانشگاهی خود حاضر می‌شوند. استادان ما اما، با کم‌ترین تعریض به مسائل حکومتی، به عرصه‌های هول و هراس درمی‌افتند. به نظر شرعی حضرت شما، کدام یک از ما، بر مدار حق ایستاده‌ایم؟

۱۹- جرم بسیاری از زندانیان سیاسی این یک سال اخیر، مثلاً شرکت در راهپیمایی غیرقانونی است. شما اگر از موضع رهبری فرود آیید و به سلول‌های ما پای نهید، به ما حق خواهید داد که از چشم خود حضرتعالی، جرم خود را خنده‌دار بدانیم. چرا که در این سی و چند سال انقلاب، کدام حزب و گروه و صنف و اجتماع مخالف، امکان راهپیمایی قانونی یافته است که ما دومی‌اش باشیم؟ شما که رهبر این انقلابید، در اصل، رهبر صیانت از قانون اساسی و حق مردم‌اید. و یکی از بندهای قانون اساسی ما، حق اعتصاب، حق اعتراض، و حق راهپیمایی مخالفین است. تلویزیون ما، به کرّات، تجمع و تظاهرات مردم آمریکا و اسرائیل و سایر کشورهای غربی را علیه سیاست‌های حاکمانشان نشان می‌دهد و به زعم خود، سستی ارکان آنان را به رخ می‌کشد. اما ندانسته، داستان شکوهمند آزادی را در میان آنان برمی‌کشد. که در این کشورها، مردمان مخالف، می‌توانند اعتصاب کنند، تظاهرات کنند، و حتا در اغتشاش یک‌ماهه، پاریس و شهرهای فرانسه را به آتش بکشند، و خون از دماغ کسی جاری نشود. در کشور نازنین ما اما، تنها دسته‌جات خودجوش، و کفن‌پوش، بی آنکه کسی از آنان مجوز بخواهد، اجازه راهپیمایی و اعتراض و حتا تخریب دارند. آن هم تحت حمایت قانون، و دستگاه‌های قضائی و انتظامی، و صدا و سیما!

کفن‌پوشان و لباس‌شخصی‌هایی که بی‌واهمه از قانون و مجریان قانون، می‌توانند به حریم‌های خصوصی و اماکن علمی و رفاهی ورود کنند و آنجا را تخریب کنند و به آتش بکشند و بر سر و صورت دانشجوی خفته در خواب بزنند و چشم او را نیز از حدقه درآورند. این همه، متأسفانه، پیش چشم حضرت شما صورت می‌پذیرد. حالا خود، در مقام یک مرجع، یک رهبر، به این پرسش من پاسخ دهید که کدام یک از ما، به حقوق شهروندی مردم خویش احترام قائلند و در حفظ و اجرای آن، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند؟

۲۰- رهبر گرامی، ما اکنون زندانی شماییم. بابت جرم‌هایی که مرتکب نشده‌ایم. یکی از جرم‌های ما این بوده است که گفته‌ایم: چرا باید رئیس‌جمهور یک کشور، به رفتاری مشکوک، و گاه غیرعقلانی دست یازد؟ از باب نمونه، به رفتار اخیر جناب آقای احمدی‌نژاد، دقت فرمایید! عده‌ای را که هیچ نسبتی با روند دیپلماسی جهانی ندارند، و خود، اتفاقاً در جایگاه مسؤولیتی خویش، با هزار مشکل و کاستی جدی مواجهند، و فرصتی برای ورود به حوزه‌های مغایر ندارند تا نماینده ویژه رئیس‌جمهور در آن حوزه‌ها باشند، توسط رئیس‌جمهور به مسؤولیتی جدید و موازی فراخوانده می‌شوند. این حرکت آقای رئیس‌جمهور، هیچ نیست مگر اینکه وی، به تشکیل حلقه‌ای مشکوک مبادرت ورزیده است. وگرنه، برای یک رئیس‌جمهور، کدام نماینده و کدام مشاور، فرادست‌تر و مهیاتر از وزیری است که خود، او را برگزیده است؟ مگر می‌شود یک رئیس‌جمهور در حوزه دیپلماسی و فعل و انفعالات برون‌مرزی، خواسته‌ای و طرح و برنامه‌ای داشته باشد و وزارت خارجه، او را تمکین نکند؟ حالا اگر دانشجویی به رفتار مشکوک این رئیس‌جمهور اعتراض کند، باید او را به بند کشید؟ رئیس‌جمهوری که خود، آشکارا، به فهم مردم خود، و به قانون جاری کشورش توهین می‌کند، آیا مستحق برخورد قانونی است یا منتقدینی که او را از بلاهت‌های رفتاری‌اش بازمی‌دارند؟

در آمریکا، اولاً یک رئیس‌جمهور، جرأت تخطی از قانون را ندارد تا داستان تخطی او را رهبر کشور متذکر شود و بعد از آنکه آبروی کشور و عقلانیت جاری، آن را به چالش جهانی و داخلی درانداخت، تحکم رهبر او را به جای اول بازگرداند. ثانیاً تخطی یک رئیس‌جمهور از قانون، غوغایی از انتقادها را به میان سیاسیون درمی‌اندازد و نشاط سیاسی کشور را برمی‌انگیزد. یعنی آمریکایی‌ها، با فراخ کردن راه منتقدین، راه را بر رفتار غیرقانونی مسؤولان خود می‌بندند و آن را ناهموار می‌کنند. نه اینکه زندان‌ها را از منتقدین آنان پر کنند. کاری که در کشور ما صورت گرفته و می‌گیرد. حال، شما خود بفرمایید، ما اهل فهم و قانون و حق مردمیم یا آنها؟ آیا عزل نیکسون، نه از این روی بود که حزب او، در دفتر حزب رقیب، شنود کار گذاشته بود؟ داستان «واترگیت»، برای آمریکایی‌ها، در عین حال که از یک منظر، خفت‌بار است، اما از صد منظر، غرورانگیز و قابل تقدیر است. با این حوادث، در آمریکا، قانون، سر برمی‌آورد و سرفرازی می‌کند. برعکس ما که قانون را، و حیثیت آن را خرج حاجت‌های صنفی و گروهی خود می‌کنیم و به دست خود، گلوله‌ای از آتش می‌پردازیم و به جان جامعه درمی‌اندازیم. کدام برتریم؟

۲۱- در آمریکا، قانون، به هیچ وجه از خون‌های به ناحق ریخته شده درنمی‌گذرد. اگر حادثه سال گذشته کشور ما، در آمریکا رخ داده بود، قطعاً دولت فرو می‌کشید و شخصیت‌های متعددی به زیر کشیده می‌شدند. درست همانی که خدا و قرآن و رسول می‌خواهد. که کشته شدن بی‌دلیل یک انسان را به مثابه کشته شدن همه مردم می‌داند و بالعکس! [سوره مائده، آیه ۳۲]؛ آیا آنها که در قبال خون بی‌گناهان خود، تا بدین حد حساس و پای دررکابند، به فرامین خدا تن سپرده‌اند، یا ما؟ باز مجدداً اشاره می‌کنم که در محاسبه اوضاع داخلی آنجا، از سر حادثه‌های هر از گاه آن در گذشته و به روال جاری جامعه آمریکا تأکید می‌کنم.

۲۲- پرسش بعدی من کمی برای شما تلخ است. می‌دانم. اما حقیقتی است که با تلخی آمیخته است؛ واقعیتی است انکارناپذیر. آمارها، در این مورد، دروغ نمی‌گویند. رهبر گرامی، متأسفانه یا خوشبختانه، اسلام در آمریکا، سال به سال رشد می‌کند. نه در آنجا، که در همه کشورها. طبق آمارها که می‌توان بر درستی آنها نیز اذعان داشت، تنها در دو کشور است که اسلام، رو به افول دارد؛ یکی در کشور ما، دیگری در افغانستان. نیازی به آمار میدانی نیست. با نگاه به اطرافمان، میزان گرایش به اسلام را می‌توانیم رصد کنیم. آیا واقعاً امامان جمعه حضرتعالی، قابلیت و سواد این را داشته و دارند که یک نفر، به آمار موافقین اسلام بیافزایند؟ بیایید و نه با چشم محمد و علی، که با چشم رهبر یک کشور خردورز، به میزان سواد امامان جمعه و نمایندگان خویش بنگرید، و سواد آنان را در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی و مردم‌شناسی ارزیابی فرمایید، و اندازه تأثیر بود و نبود آنان را، و دخالت‌های غیرقانونی آنان را در امور جاری کشور، به ترازوی همان خرد جمعی بسپرید؛ نتیجه، بسیار زیان‌بار و آشوبنده است. شما با گماردن این امامان جمعه، بخش وسیعی از مخاطبین خود، و مخاطبین نماز جمعه، و مخاطبین اسلام را از کف داده‌اید. راز افول شمارگان نمازگزاران جمعه، آیا در همین نیست؟ عدالتی که در دستگاه قضائی ما چندان به چشم نمی‌خورد، و دولتمردانی که اغلب کارآمد و صادق نیستند، و نمایندگانی که عمدتاً بزدل و نمک‌گیرند، و آشفتگی‌هایی که در حوزه‌های علمی و معیشتی مردمان پدید آمده، باید هم عرصه را برای رشد اسلام در این مُلک تنگ سازد. اگر اسلام در کشور ما رو به رشد بود، جای تردید بود. حالا شما خود بفرمایید، آیا ما در مسیر آسیب رساندن به اسلامیم یا آنها؟ و آیا ما آبروی اسلام را برده‌ایم یا آنها؟ با این همه ادعایی که ما داریم، و ادعایی که آنان ندارند. و بنا به گفته‌های مکرر شما، دشمنی‌هایی که آنان نسبت به اسلام و مسلمین روا می‌دارند؟

۲۳- در آمریکا، N.G.Oهای مردمی و غیردولتی، امکان فعالیت در اغلب حوزه‌ها، و نفوذ در بسیاری از زوایای حکومتی را دارا هستند. در ایران، ما یکی دو حزب مخالف خود را نیز با شتاب، به اسم وابستگی به دشمنان انقلاب، تعطیل می‌کنیم، تا جز خود ما، کسی از ما چیزی طلب نکند و خطاهای ما را به رخ نکشد و دست به اندرون مناسبات ما نبرد و برخورداری‌های بی در و پیکر ما را برملا نکند. کدام یک از ما، اهل «رشد» هستیم؟

۲٤- ما آمریکایی‌ها را به خاطر زندان «ابوغُریب» و «گوانتانامو» منفور می‌دانیم. اولاً این دو زندان برای غیرآمریکایی‌ها بود، و در هیچ‌یک، مثل «کهریزک»، به کسی تجاوز نشد، و کسی نیز سلاخی نگردید. در آمریکا، دستگاه‌های امنیتی، به کشتن فعالان سیاسی دست نمی‌برند. در کشور ما، «قتل‌های زنجیره‌ای» رخ داد و هیچ مسؤول مؤثر حکومتی به زیر کشیده نشد. مگر می‌شود بزرگان یک کشور، در جریان یک چنین فاجعه‌ای نبوده باشند؟ مگر می‌شود اسرائیلی‌ها به حساس‌ترین دستگاه امنیتی ما ورود کنند و سیاسیون ما را یک به یک از پای درآورند؟ حالا خود شما قضاوت بفرمایید، با همه جنایت‌هایی که در آنجا رخ می‌دهد، در این مورد به‌خصوص، دست ما به خون سیاسیون آلوده‌تر است یا دست ایشان؟

۲۵- دستگاه قضائی آمریکا، رئیس‌جمهوری چون کلینتون را به خاطر یک دروغ، جلوی چشم دنیا مفتضح کرد. به گمان من، این دستگاه قضائی مستقل و نفوذناپذیر، حتا غرور دستگاه عدل الاهی را نیز برمی‌انگیزد. در کشور ما اما، رئیس‌جمهور ما، مرتب، دروغ بر دروغ می‌نشاند و دستگاه قضائی ما، یک «چه گفت؟» نیز بر زبان نمی‌آورد. خدا وکیلی کدام انصاف، کدام عدل، کدام قضاوت، خدایی‌تر است؟ آنچه که در آنجا جاری

است؟ یا آنچه که ما به شوخی نامش را عدل در جمهوری اسلامی گذارده‌ایم؟ من این را هم قبول دارم که آمریکایی‌ها، بعد از واقعه یازده سپتامبر، عرصه را بر مردم خود و خارجی‌ها سخت گرفتند. از شنود تا انگشت‌نگاری و تا سانسور. اما بلافاصله با آرام شدن اوضاع، به جای اول خود بازرفتند و از آن دوره، و دوره «مک‌کارتی» به عنوان دوران سیاه اسم می‌برند.

۲۶- آمریکایی‌ها آن قدر از خود مطمئن‌اند و به زیرساخت‌ها و استوانه‌های فرهنگی و اجتماعی خود باور دارند که در اختیار نهادن تریبون برای مخالفین خود را یک زنگ تفریح می‌دانند. آن‌چنان که صدها تریبون رسمی خود را در اختیار آقای احمدی‌نژاد می‌گذارند و او، با حسی از پیروزی به وطن بازمی‌گردد و برای خود جشن پیروزی به پا می‌کند. پیروز آنانند که به چنان رشدی رسیده‌اند که شنودن سخنان مخالفین خود را جزئی از شاکله فهم اجتماعی و سیاسی خود می‌دانند. آیا ما به‌راستی تحمل شنودن سخنان اوباما در دانشگاه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی که هیچ، تحمل شنودن یک ربع صحبت آقای سید محمد خاتمی را در یکی از هزاران تریبون‌های خود داریم؟ داوری بفرمایید: کدام‌یک از ما احترام برانگیزتریم؟ نه در شعار، که در عمل؟

۲۷- افکار عمومی در آمریکا آن‌قدر اهمیت دارد که شرمندگی از تماشای چهره معترض مردم، بسیاری از مسؤولان خطاکار را مجبور به استعفا و سپس خانه‌نشینشان می‌کند. افکار عمومی در کشور ما، یک شوخی است. و فریب فکر مردم، در کشور ما، یک امر رایج!؟ در سفر پاپ، رهبر کاتولیک‌های جهان، به انگلستان، مردمانی که به او و به رفتار زشت کشیشان کاتولیک معترض بودند، به خیابان‌ها ریختند تا صدای اعتراض خود را به پاپ و به جهانیان برسانند. فشار ناشی از افکار عمومی، آن‌چنان پاپ را در تنگنای بی‌آبرویی روحانیان خویش قرار داد که وی رسماً، و برای چندمین بار، مجبور شد در مقابل رسانه‌های جهان قرار گیرد و از مردم پوزش بخواهد. بله، این است خاصیت اعتراض آشکار مردم، که زشتی را، حتا در پستوهای کلیسای متعصبین مسیحی نیز تحمل نمی‌کند؛ اگر اعتراض مردم نبود، و یا حتا عذرخواهی پاپ، در خفا، و در یک محفل خصوصی صورت می‌پذیرفت، چیزی به اسم «تربیت» به جان جامعه نمی‌نشست. و این است خاصیت و اهمیت افکار عمومی؛ همان چیزی که ما از نعمت او بی‌بهره‌ایم. و به اسم حفظ نظام، و عدم تضعیف نظام، جامعه خود را از این شایستگی بزرگ محروم ساخته‌ایم. ما از این نعمت بی‌بهره‌ایم، اما مردمان آن سرزمین، در یک چنین بستری زاده می‌شوند و بزرگ می‌شوند و به کهنسالی می‌رسند. آیا خدای خوب، اگر بنا بر گزینش باشد، ما را برمی‌گزیند یا آنان را؟ این نعمت بزرگ این‌زمانی، در قانون اساسی کشور ما دیده شده است، اما نه حضرت شما، و نه دولت‌ها و مجلس‌ها و دستگاه قضائی، هیچ‌یک به صرافت این نیافتاد که حذف یک حق آشکار از حقوق مردم توسط حاکمان، به زوال آنان منجر خواهد شد. ما به سراغ این اصل شایسته نرفته‌ایم که امروز، پرسش از رهبر، از وضعیت مالی «آستان قدس رضوی»، «بنیاد مستضعفان»، و پول‌هایی که رئیس‌جمهور در مدت مسؤولیت خود چه در شهرداری و چه در سال‌های اخیر جابه جا کرده، برای ما ثقیل و سنگین و همراه با تب و لرز جلوه می‌کند. و من، خدای خوب را می‌بینم که از ما، که به اسم او شعارهای بسیاری سر داده‌ایم، روی برگردانده، و به کسانی روی برده است که ادعای مسلمانی ندارند، اما روح مسلمانی را به جان جامعه خویش درانداخته‌اند.

۲۸- نظام ما، یک نظام دینی است. بسیار متفاوت با نظام فکری آمریکایی‌ها که سکولار است. با این حساب، باید در میان ما، ادب، اخلاق، تحمل، مدارا، بزرگواری، گذشت، احترام، محبت، صداقت، پاکدامنی، پاکدستی، تحمل مخالف، احترام به مخالف، فداکاری، و بسیاری از خصلت‌های ناب انسانی، فراوان‌تر از یک جامعه سکولار باشد. پیشنهاد می‌کنم یک نگاهی به «ادب»یات رسانه‌های دولتی و ملی در همین یک سال و چند ماه گذشته بیاندازید تا بدانید: انصاف و عدل و مساوات و عدم تبعیض، نه، بلکه چه محموله‌ای از ناسزاهای سخیف در آنها به روان جامعه جاری شده است. همه اینها در مقابل چشمان شما دست به دست شده است. آنها هرگز به یک عالم دینی، هر چند غیرمسیحی، توهین نمی‌کنند و منزل او را و حریم او را به دست اوباشان حکومتی نمی‌سپرند. همان کاری که ما، با عالمان روحانی خویش، مرتکب شدیم. ایشان، با افتخار، عکس مسؤولین و رؤسای جمهوری سابق خود را، با هر گذشته‌ای که داشته‌اند، به مناسبت‌های مختلف، و در اماکن مربوطه، جلوی چشم همگان می‌گذارند. و حال آنکه ما، به محض بر سر کار آمدن، مسؤولین سابق خود را متعمدانه در مدار فراموشی و حتا نفرت خود قرار می‌دهیم.

رهبر گرامی!

فرض بدیهی این نوشته بر این نبود که خدای‌ناکرده، مختصات جامعه و فرهنگ آمریکا را به‌مثابه یک الگو متصور شویم. ابداً. چه، جایگاه حقیقی مدینه فاضله موعود ما، فرسنگ‌ها با آنچه که امروز از غرب برمی‌آید، دور و متفاوت است. بلکه تنها هدف و نیت از این قلم‌فرسایی، این بود که مگر با چند مقایسه عینی و ملموس، راه تأمل و بازنگری را بازبشکافیم و بر تثبیت‌شده‌های مکرر و فرسوده ذهنی خود نگاهی دوباره بیندازیم.

روزگار عجیبی است. زمانی خواهد رسید که آیندگان، در زمانی نه چندان دور، به داوری اطوار ما خواهند پرداخت و به بسیاری از رفتار ما خواهند خندید و بر فرصت‌های به باد داده شده توسط ما، افسوس خواهند خورد....
حال، از دید شخص شما، آیا با توجه به این‌همه آوازه‌ای که با ماست، ما عاقبت به‌خیریم؟

با احترام و ادب
محمد نوری‌زاد
زندان اوین

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=1018

۲-۸۳-۴- ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه بخش‌هائی از نامه هفتم محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای

A letter of Nourizad to Iran's Khamenei (28 Questions)

Which regime is really more ethical, Islamic Iran or Secular US?

In the name of intellect's GOD

Hello to the respected leader, great Ayatollah Khamenei.

A characteristic of days and nights in prison, is that the prisoner can recall his/her old friends into his prison ward, and have an imaginative talk to them. One of my continual companions here is YOU. Your presence here in my solitude ward, gave me a sense to share lots of my questions with you and in that imaginary conversation, get my answers. But recently, questions arise that your answers to them could help people and authorities and clear the road ahead of us and you. Deliberately, I ask this questions as a religious questionnaire to address both your religious premiership and your political leadership.

Dear Leader!
I know a country in the world that is entangled in immorality. That country has a long history in murder and havoc. It's haughty. Most of people around the world hate it. You always call it "enemy". That country is the big evil. It's US. To confront that country as we call it "the dangerous scorpion", an Islamic revolution has emerged. A revolution objectant to that country. A revolution with lots of wishes. A revolution that was supposed to demonstrate real human and humanity and return the global community to the correct path. A revolution for true freedom. A revolution that promised nothing but justice, rectitude, growth and opposition toleration. A revolution that focused on Iranian culture and targeted all human borders. Today, 32 years has passed from that revolution. Most of this period, you've been the leader of this revolution. A revolution that started by your help, has been set up by you, turned left and right by your orders, shouted or kept silent by your order. I don't care that today, people in Finland, are the first in quality of life, US is 11th and Iranian people are 79th in this rating. But I want to know that from "CULTURAL" point of view, as the central trend of our revolution, where on intellect's world we stand now.

A revolution that promised nothing but justice, rectitude, growth and opposition toleration. A revolution that focused on Iranian culture and targeted all human borders. Today, 32 years has passed from that revolution. Most of this period, you've been the leader of this revolution. A revolution that started by your help, has been set up by you, turned left and right by your orders, shouted or kept silent by your order.

I don't care that today, people in Finland, are the first in quality of life, US is 11th and Iranian people are 79th in this rating. But I want to know that from "CULTURAL" point of view, as the central trend of our revolution, where on intellect's world we stand now. In this questions, I don't ask about sending Omid Satellite onto orbit of the earth, or uranium enrichment or stem cells cause such achievements can't prevent our bankruptcy. If such achievements could have even a little effect on perpetuity of a political regime, the soviet republics of Russia, wouldn't collapse and go to history museums. Among our possessions, only those related to culture and social morality, affect our legitimacy.

Therefore, I make all my questions in cultural, moral and social fields compared with the country that you frequently talk about and call it "enemy". We all say that US is culturally disordered and its social systems are messy. This comparison is the best and the very fair comparison that can assist many of us clarify our ambiguities. In these questions, I've never compared technological, scientific, economic issues. I've just discussed the central value and central wish of our revolution, (i.e. cultural growth).

Now, here are my questions asking from the leader, and religious premier of many Iranian and non-Iranian people. The questions need your direct answers. Before raising the questions, let's say that I was in US prior to the Islamic revolution in Iran and I'm familiar with Americans' cultural, social and political considerations. I've relocated from US back to Iran cause of the interesting wishes and promises of the revolution. Around my country, I've decided to work in most poor and outlying regions like Sistan & Baluchestan, Hormozgan and bashagerd. I've been an author in my country. My papers on "the world after US" clearly shows that I eyed Iran Islamic revolution to shine in the world rather that staring on US extermination. According to this, my intention is not enthusiasm to US. The reason for asking

these questions is the discrepancies that I see. I ask the questions is a sincerely manner to receive your answers so that me and many others get out of this serious ambiguity and amazement.

Question 1: Privacy
It's highly emphasized in Islam and other religions to respect people's privacy. After the revolution, it's easily ignored and government forces enter private areas so frequently. It's so obvious and very common. Just recently, Ayatollah Sane'ee 's house is attacked by religious gangsters under full support umbrella of police. In US, privacy is strongly recognized and respected by the government and judiciary system. Now, please let us know your opinion. which one is closer to our Islamic religious beliefs?

Question 2: Rights of minorities
In US, religious minorities and even irreligious groups and evil worshippers enjoy the same level of freedom as Christians. They all have the right to build their own worshipping houses. Muslims are building a mosque close to September 11th attacks and when opposed by some families of victims, US judiciary system strongly supported Muslim's rights. But in here, after the revolution minorities situation got worse and worse and we even don't let Sunni Muslims to build their own mosque in Tehran. We destroy Muslim Darvishs' Mosque and force non-Muslim women to wear Islamic Hijab, to which they don't believe religiously. Now, which government is acting closer to religious beliefs, Iran or US?

Question 3: Narcotic & drug consumption
Iran is rated the first country in the world in narcotic and drug use. This shows social and humanity values disorders in our country. Talking about Uranium enrichment and stem cells technologies and sending satellite to the earth's orbit while lots of young people are heavy users of drugs, is like a well-dressed man with oiled beautiful hair and tie but wearing slippers. This is a real shame for a cultural revolution. So, which government is better considering its people, Capitalist US or deeply Islamic Iran?

Question 4: Lying
Americans are trained and abetted so that most of them do not lie and hate lying. The higher the post, the more important is this value. It's almost impossible or very rare for an American prosecutor to lie. What about our country? Our prosecutor writes lies, broadcast his lies, as easy as drinking a glass of water. Here are few examples. Our prosecutor reports Zahra Kazemi's murder as caesura, writes our young boys killing in Kahrizak as meningitis. So, dear Aytollah Khamenei, what do you think? Regarding authorities lying, which one is acting more Islamic? Iran or US?

Question 5: Veto-like right by Iran government against Iranians
We've heard a lot from you talking about Veto right, which is an unjust and unreasonable right. Americans are one of the countries having Veto right in the UN and abuse it against other countries. And here in my country, there's a right much the same as Veto right. The story of "insiders" and "outsiders" and unregulated and unlimited supervision by guardian council is actually a non-written Veto right. This power or unjust right is abused to give opportunities to "insiders" and exclude "outsiders". So, US government and Iran government both use some sort of Veto right but there's still a difference. Americans use it against other countries but, bravely and shamelessly, we use it against Iranians and claim being religious, Muslim and god proponent. According to your religious opinions, which one is ungodly? Iran or US?

Question 6: Freedom of speech
Glorious and great Leader!
You are one of the few leaders in history who spoke so much. And of course your speeches are homiletics and pearl-like. I'm absolutely sure that you enjoy and revel such a level of freedom to speak so comfortably and unlimited about everything. But this joy is limited to you. The more distance a person has from you, the less joy and more limitations exist regarding freedom of speech and when it comes down to normal people, nothing exist. For sure, Iranian people have zero freedom of speech, totally against our religious beliefs and documents. And you, only you, are the single individual who enjoys freedom of speech deeply over this land. And over there in the US, every one, young and old enjoy this freedom to speak to authorities end express their corruption and penalties very fluently and without any stammer. Again in this matter, we see that Americans are more interested in our religious values and implement it in their actions. Now, which regime is more Islamic and religious and godly? Iran or US?

Question 7: Military forces meddling in politics
Certainly you are well aware that American military forces are never permitted to meddle in political, economic and cultural affairs. In fact, US army forces are so concerned and busy about their own business, internal and international security, that have no free time to get involved in economic or other non-related affairs. This attitude is wholly against

our military forces here in Iran, where military forces have undisguised influence on lawmakers, meddling in everything, organize gangsters gangs to attack opposition figures, and do every crime to get their own candidates out of polls. So, what's your word on this? Which is the correct system? Iran or US?

Question 8: Freedom of media & press
One of the promises and wishes behind the revolution was freedom of media and press to speak, analyze and unfold corruptions. Now 32 years later, our media is almost dead. Nowhere is as bad as Iran expect very few dictatorship regimes like us. And at the other side in US, there's lots of freedom, although it's not totally unlimited. A pieces of text on a national or even local magazine in US can start a serious prosecution against a top ranging authority and here in Iran, reporters are always afraid of the heavy threats. Now, honestly, which is ethical and godly?

Question 9: Freedom of media & press
During the years of revolution, we aimed to establish a regime in which, all have freedom of ideology and equal social facilities, even communists. And now, even some founders of the revolution, some revolutionary parties, and close allies and kindred of Imam Khomeini are not tolerated. There in US, such a level of freedom exists at universities and in here, we suppress all religions and ideologies to bolden ourselves.

Question 10: Freedom of film making
In us, in addition to government-supported film makers, who produce ordered movies, independent film makers also have the opportunity to create their own movies and even on governmental and security topics. An example is Michael Moore who seriously criticized Bush administration policies. On this side, there's no freedom not only for making movies for example about chained murders, or about your personality, or about lawmakers corruption, prosecution file of Saeed Imami's wife, incompetence of a minister, a school manager or a simple soldier. All these are impossible and even worse, it's not possible to make a documentary film from Iran streets and the written slogans and appositive sentences on the walls written by people.

Question 11: Tribunes and TVs
In Iran, the worst and heaviest ban is imposed on TV and it's limited to the government. This means that the regime doesn't trust the people and their intellect and people are forced just to see, read and hear what the regime says and believe it without any question. A hidden meaning behind this restrictions is that the regime is seriously fragile and weakened. That side of the river, in US, we see lots of free and independent TV channels. Let's tell you that this is exactly according to our holy book, Quran, where says, God has given freedom to people to see different ways and choose the best as per their own conclusions.

Question 12: State-run media repeat lying
State-run TV in Iran is very busy with producing and broadcasting lies and lies under your direct supervision and leadership. Most of these lies are so stupidly fabricated that even inexperienced young people find it out. In US lying is socially and culturally prevented and media cant's lie so easy.

Question 13: Hiporisy
This is very common in our regime. You know that it's against our religion and our religion goes far beyond that and says avoid evil and bad behaviors. For example, when a university instructor comes to you, he or she expresses a totally different personality from the reality. Just note that this is an undefined term in US.

Question 14: Police attacks on opposition, normal people and student dorms
In US, police protects every one against violence and here our police creates and organizes violence against people and attacks opposition figures like Mr. Karroubi.

Question 15: Police opening fire to unarmed people in the streets
In US, police doesn't shoot bullets to normal people in the streets, doesn't throw them down from the bridges, and doesn't run vehicles onto people in the streets. So frequent bloodsheds are ignored but tearing a photo of Imam Khomeini is a top important issue. Which regime is more respecting humanity?

Question 16: We are political prisoners imprisoned by you
No political prisoners in US. Where is the real freedom?

Question 17: I'm one of prisoners who are jailed just for speaking or writing letters
Free speech and writing public letters and criticizing the authorities is being done in US frequently on a daily basis.

Question 18: We hope better intellect and understanding for you

Your regime is openly banning instructor to speak as per their scientific knowledge and understanding in universities because of presence of intelligent service members inside almost every university and school class and every office.

Question 19: Gathering ban in Iran
Many people like me are imprisoned just for attending in rallies. If you just get out of leadership chair and come to our prison wards, you will laugh at our files and guilt. Please let us know which opposition party or group could have a coordinated and government permitted rally during the past thirty years that you expect us to be the second?

Question 20: We are empoisoned just for asking questions about the president
Is criticizing a president who openly speaks offensively to his own country people, so costly?

Question 21: If last year's election events happen in US, government will soon collapse
So much bloodshed and crimes happened by the regime in Iran last year. If that was the case in US, many top ranking authorities would be dismissed and prosecuted for their crimes.

Question 22: Islam is downfallen in Iran & Afghanistan only
Who is causing people to hate Islam? Is it you or US regime?

Question 23: NGOs are suppressed in Iran
In US NGOs are performing valuable assistance to social groups and help in corruption detection.

Question 24: In Abu-Quraib prison, no one was raped or killed
Here in kahrizak, so much tortures, rape and murder happened just for rallying. These crimes are not done by Israili agents, it's by Islamic regieme.

Question 25: Clinton's only one lie caused so much judiciary reaction
Our president is always lying and nothing happen to him.

Question 26: US provides tribunes for Ahmadinejad
The reason is that they are confident to their social and cultural systems. In Iran, not Obama's speech in an Iranian university, not even Mr. Khatami, our previous president, is not tolerated.

Question 27: Reputation and public opinions
Public pressure caused Pope to oppologize for the crimes in churches. This is valuable in training future generations on how important are social values. In Iran, do you ever considered public acceptance or satisfaction?

Question 28: We claim we have a religious regime and US doesn't claim so
As we are religious, our actions must be full of justice, honesty, kindness, peace, forgiveness, toleration, freedom, etc. Now, where are these important values respected, considered and implemented? Iran or US?

Future will soon clarify everything.
Sincerely yours
Mohammad Nourizad
Evin Prison

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=1030

۳-۸۳-۴- «پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹

رهبر ما، نه اولین، که «دومین» نفری هستند در کل کشور، که از آزادی بیان مفرط بهره‌ها دارند. نفر اول، جناب حاج حسین شریعتمداری [روزنامه] «کیهان» است

من، محمد نوری‌زاد، اعلام می‌دارم که در نامه هفتم خود به محضر رهبرمان، مرتکب یک اشتباه سهوی شده‌ام؛ قصد و غرضی نداشته‌ام البته. اما قبول دارم که اشتباه من، جز با پوزش‌خواهی من، رفع و رجوع نخواهد شد. در آن نامه، من به حضرت ایشان نوشته بودم که شخص شما، در بهره‌مندی از آزادی بیان، بیش‌ترین سهم را دارید. یعنی از آزادی بیان، در حد اعلای آن برخوردارید. منظورم از این اشاره در آن نامه، این بود که رهبرمان در کل مملکت، اول کسی هستند که از بیش‌ترین آزادی بیان برخوردارند، و به تناول مکرر لذت این بهره‌مندی نیز متنعم‌اند؛ که این البته اشتباه است و من از این بابت عذر می‌خواهم.

در جهت اصلاح این سهو بزرگ، مرا چاره‌ای جز فرا بردن درستی سخن نیست. پس سخنم را به این شکل اصلاح می‌کنم: رهبر ما، نه اولین، که «دومین» نفری هستند در کل کشور، که از آزادی بیان مفرط بهره‌ها دارند. نفر اول، جناب حاج حسین شریعتمداری [روزنامه] «کیهان» است. و من، از آقای شریعتمداری نیز پوزش‌خواهی می‌کنم که شأن و مرتبه‌اش را نادیده گرفتم؛ که این البته جفای کمی نیست.

حاج حسین شریعتمداری، در اشاعه سخن، هم صاحب‌سبک است و هم صاحب‌مرتبه. در پیشگاه قلم او، آبروی مردم، نقل و نباتی است که باید به هر بهانه بر سر جامعه ریخت. طبلی است که باید بر سر هر گذر، بر آن کوفت. در پیشگاه قلم ایشان، اسلام و انسانیت، و اساساً کل هستی، ملتمس به نوع نگاه حضرت ایشان است. هیچ حریمی، حتا حریم‌های خصوصی و حیثیتی و مملکتی، حتا حریم خصوصی فلان دانشمند و فلان رئیس‌جمهور فلان کشور دور، اجازه ندارند در برابر قلم وی، روی ترش کنند و روی بگردانند.

من دیدم در آن نامه، هم به محضر رهبرمان جفا شده، و هم به جایگاه برتری جناب شریعتمداری در کل کشور و کل هستی و کل نظام خلقت از بدو پیدایش آدم ابوالبشر تا هر کجا که بشری قرار است بر این کره خاکی چیزی بگوید و چیزی بنویسد و البته همزمان دم از مسلمانی و انسانیت و انقلاب نیز براند. پس از سر خلوص و ادب، اعلام می‌دارم: العفو! الهی العفو! مرا ببخشایید!

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=4990

۴-۸۳-۴- پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۸۹

به نام خدای شعور

با سلام خدمت کارگردان محترم «پروانه‌ها می‌نویسند»

جناب آقای نوری‌زاد!
من به چهره اولیه انقلابی شما علاقه داشتم و نمی‌توانم این موضوع را کتمان کنم، از این رو هر بار در حوادث پس از انتخابات، خبری یا نامه‌ای و حرف و حدیثی از نوری‌زاد ثانی به گوشم می‌رسید یا می‌خواندم، جز حسرت و اندوه و دعا برای عاقبت به‌خیری خودم و دیگران چاره‌ای نداشتم. از بی‌ادبی شما نسبت به سید و رهبر و مرجعمان حضرت آیت‌الله العظمی سید علی الحسینی الخامنه‌ای، در نامه‌های قبلی‌تان نمی‌توانم بگذرم، نه من و نه تمام سربازان ولایت فقیه. اما مقصود من از این نوشته، پاسخ وهنیات [وهمیات] ذهنی شما در نامه‌های پیشین‌تان نیست. به تاریخ ۱۸ مهرماه نامه‌ای از شما منتشر شد که سؤالاتی را مطرح کرده بودید، و البته از محضر رهبرمان، و اینکه چون خود را سرباز کوچکی می‌دانم که پدر، تاج بندگی و فدایی ولایت بر سر نهاد و بر دوشم مسؤولیت حفاظت از خون خود را، به خود اجازه می‌دهم که در این پرسش و پاسخ، بنده نقش جواب را بازی کرده و در حد توانم پاسخگوی شما باشم. البته این نامه نه فقط خطاب به شما بلکه مخاطب این نامه تمام کسانی هستند که این‌گونه حرف‌ها را برحق می‌دانند، پس بدون حاشیه‌نگاری، به اصل مطلب می‌پردازم.

در ابتدای نامه‌تان از زندان و تنهایی‌تان گفتید، که قطعاً ایام بسیار سختی بوده و اگر بگویم که درکتان می‌کنم، دروغ گفته‌ام، چرا که فقط کسی می‌تواند این ادعا را کند که خود سختی و رنج تنهایی را در زندان کشیده باشد. اما زندان به همین رنجش است که جنبه تنبیه و توبیخ دارد، و اگر چنین نبود که زندان، زندان نبود. اما یادم می‌آید در یکی از قسمت‌های مجموعه «پروانه‌ها می‌نویسند»تان، روایت یکی از یاران حضرت بود که به خاطر ارتکاب عملی، انگشتان دستش توسط حضرت قطع شده بود و ایشان نه از این کار ناخشنود بودند، بلکه هنوز به حضرت ابراز علاقه می‌کردند....
هیچ گاه فکر نمی‌کردم سازنده این مجموعه، که قطعاً آشنایی کافی با تاریخ عصر آن حضرت را دارد، و با قدرت استنتاجی که از جنابعالی انتظار می‌رود، توان مقایسه با دوران حاضر را نیز، به دلیل برخورد با پسرش، که همراه اغتشاشگران ساعاتی در بازداشت بوده، تیر خلاص به همه شعارهایش بزند، و نه حتا بعد از آن در بند شدن خودتان هم احتمالاً در بیش‌تر کج رفتنتان مؤثر بوده. تنبیه و توبیخ برای اهل علم و بصیرت، راه نجات است و اصلاً این نه سنت بین ماست، بلکه سنتی است الاهی در مسیر هدایت و بازگرداندن شخص هلیده شده در مسیر غیر هدایت. و تنها در صورتی موجب گمراه‌تر شدن می‌شود که آن شخص از مسیر علم و بصیرت به دور باشد و چشم را بر واقعیت ببندد و واقعیت را آن‌گونه که خود می‌خواهد تفسیر نماید.
سپس از امریکا گفتید و از جهان‌خوارگی و استبدادش، خدا را شکر که هنوز در این موضع با هم، هم‌عقیده هستیم و بنده می‌توانم از این روزن، شاید، و باز هم شاید، جرقه‌هایی از روشنایی را در ذهن و تفکرتان بیاندازم. برادر عزیز، جناب محمد نوری‌زاد «پروانه‌ها می‌نویسند»، نبودید ببینید و یا نخواستید ببینید که همین امریکایی که آن‌گونه در نامه‌تان وصف رذالتش را کردید و سایت‌ها و شبکه‌ها و عُمّال داخلی و خارجی‌اش چگونه برای گفتارتان، کردارتان و قلمتان سوت و کف می‌زدند و و می‌زنند و چگونه شما را از خود می‌دانند، اگر تا این حد به ناحق بودن آنها یقین دارید، پس چرا این صحنه‌ها را نمی‌بینید؟ چرا باید خواسته یا إن‌شاءالله ناخواسته، شما را در پشت تریبون خود قرار دهند و لباس ضد انقلاب بر تن شما بپوشانند؟ اگر واقعاً دغدغه‌تان دلسوزی برای انقلاب است، به عنوان برادر کوچک‌ترتان توصیه می‌کنم از این خون‌آشامان برائت جویید پیش از آنکه بیش از این خون مظلومان عالم، دامنگیرتان شود. مگر همان امام و مولایمان، علی(ع) نفرمودند که حق و باطل را از طرفدارانشان بشناسیم؟ پس بشناسید و بشناسیم که اگر جهان غرب، به ویژه امریکای جنایتکار، پشت جریان فکری یا حرکت سیاسی را گرفتند و طرفداری کردند، حتماً آن حرکت در خوشبینانه‌ترین حالت رگه‌هایی از کفر و ظلم ونفاق را داراست.

از فنلاند گفتید و «کیفیت زندگی» و رتبه اولش؛ جایی داستانی می‌خواندم از شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی که در پاسخ به سفیر انگلیس که در مورد فشار و تحریم و محاصره اقتصادی انذار داده بود و شهید بهشتی پاسخی داده بود که امروز دوباره قسمت‌هایی از ان را بازگو می‌کنم: «... ما قرار است آرمان‌طلبانه با مسائل برخورد کنیم. انقلاب ما انقلاب آرمان‌هاست نه انقلاب تسلیم به واقعیت‌ها... از همان اول، قرارمان بر این بود که انقلاب پیش برود و ما همان نان و پنیر خودمان که توی همین مملکت به دست می‌آید می‌خوریم... إن‌شاءالله سیاست ما بر این است که حتا اگر قرار شود روزی همه مردم، نان خالی نوش جان کنند، [همین کار را بکنند] ولی با آمریکا بجنگند....». بگذریم که اگر همه مشکلات و معضلات اقتصادی که بنده به عنوان یک دانش‌آموخته رشته مرتبط، به آنها واقف هستم و نه البته از بوق و کرنای رسانه‌های مخالف، به دلیل فشار و تحریم همان دولی نباشد که احتمالاً از «کیفیت زندگی» مطلوبی برخوردار هستند، قسمت نه چندان کوچکی از این مشکلات به همین فشارها برمی‌گردد. که اگر بخش عظیمی از سرمایه انسانی و مادی ما در هشت سال جنگی که به ما تحمیل شد، تقلیل نمی‌یافت و اگر ابرمردان‌مان به دست همین گروهک‌هایی که امروز از جریانات مخالف حمایت می‌کنند، ترور نمی‌شدند، شاید مشکلات امروز به این اندازه نبودند که دیگران آنها را بسان گرزی بر سر راه پیشرفت و توسعه روحیه انقلابی بکوبند، گرچه این جنگ و تحریم و فشار اقتصادی که به ظاهر و در دید مغرضین و معاندین، ضرر و زیان قابل توجهی داشته و دارد، ثمرات مادی و معنوی آن بر چشم اهل بصیرت پوشیده نبوده و نیست.

از بشاگرد و هرمزگان گفتید، بنده افتخار نوکری مردم بشاگرد را دارم و یکی از مدال‌های زندگی‌ام خدمت به مردم این منطقه در رکاب مرحوم عبدالله والی است؛ در طی ۱۰ سالی که به این مناطق رفت و آمد داشتم، چیزهایی دیدم که شما نخواستید یا نتوانستید ببینید، برق‌رسانی و آب‌رسانی و بهسازی و نوسازی عمرانی، ساخت درمانگاه و مدرسه و حوزه علمیه، راه‌سازی و سدسازی و... بحمدالله مردم، دولت و نظام مقدس جمهوری اسلامی در این سال‌ها خدمات قابل توجهی به مردم این منطقه داشتند و دارند، بشاگرد اول انقلاب کجا و بشاگرد امروز کجا؟ آیا درست است که از محرومیت یک منطقه به نفع خودتان استفاده کنید؟ آیا درست است که واقعیت را که همان رسیدگی و حل مشکلات این مناطق است، ندیده بگیرید؟ و صد البته که هنوز باید به بشاگرد نوکری کرد که در اصل، مردمش ولی‌نعمتان‌مان هستند.

از حریم خصوصی گفتید و تجاوز به آن؛ قطعاً این حرکات هیچ ارتباطی با پیروان راستین ولایت فقیه نداشته و ندارد، که همیشه دوستان مذهبی باید تحمل انگ‌زنی‌هایی تحت عناوین «تندرو و رادیکال و...» را به خاطر برخورد نادرست این قبیل اوباش داشته باشند و از همه مهم‌تر اینکه رهبر عزیزمان همیشه این‌گونه حرکات را کلاماً و عملاً تقبیح کرده و در مواردی شخصاً فرمان پیگیری و رسیدگی را دادند، که در اکثر حوادث این‌چنینی بعد از انتخابات، رسیدگی صورت گرفته و خواهد گرفت.

موضع شما در مقابل دولت امریکا برای من روشن است، اما طوری از شرایط زندگی و مردم امریکا می‌گویید که گویی آنجا مدینه فاضله گم‌شده شماست؟ شاید هم آرزوی رسیدن به آن را همانند افرادی همچون سروش و مخملباف می‌پرورانید؟ گویا همان سال‌های زندگی‌تان در امریکا و در پیش از انقلاب شما را مدهوش سبک زندگی غربی کرده! البته فرمودید که «به شوق انقلاب و وعده‌های آسمانی آن بود که دست از همه چیز شستم و به آغوش میهنم شتافتم». آفرین که از همه چیزتان! دست کشیدید. همیشه دنبال دلیل این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شما می‌گشتم و در ذهن خود مرور می‌کردم... شاید حیف و میل ٤ میلیارد تومان پول بیت‌المال در «چهل سرباز»تان این اثر سوء را گذاشته و شاید حقوق گرفتن سی‌ساله‌تان از وزارت جهاد کشاورزی، بدون خدمت به آن وزارت، باعث این گمراهی شده. ولی امروز فهمیدم قضیه چیز دیگری است، شما مست و مدهوش فرهنگ و سبک زندگی امریکایی شدید، فرهنگی که از قلب پوسته به ظاهر زیبای آن چیزی به جز فساد و فحشا و حق‌کشی و حق‌خوری بیرون نمی‌آید.

از مواد مخدر گفتید، افیونی که دولتمردان غربی تا خرخره در ترانزیت و پخش آن شریک هستند، نه فقط مواد مخدر، بلکه تجارت انسان، سکس و قاچاق اسلحه را نیز اضافه کنید، از پیروان مکتب اصالت نفع مگر انتظار دیگری دارید؟ که مهم سود است و از کجا و به چه قیمتی، مهم نیست، تا به حال از خود پرسیده‌اید که چرا در کشور افغانستان که سال‌هاست در بند امریکا دست و پا می‌زند، هیچ برخوردی با کشت تریاک و تحصیل مواد مخدر نمی‌شود و در مواردی حتا از سوزاندن مزارع مواد مخدر جلوگیری می‌شود؟ شما ندیدید و نخواستید اینها را ببینید، همین‌طور چندین شهیدی که هر ساله در مبارزه با ترانزیت مواد مخدر در کشور جان خویش را فدا می‌کنند، شما آنها را هم ندیدید.

از آزادی گفتید و اینکه نیست! در شرایطی که آمار بی‌سابقه توهین و یا حتا فحاشی به رئیس محترم جمهور، که دومین مسند مهم مملکتی را به دست گرفته، در اینترنت و رونامه‌ها و سخنرانی‌ها و میتینگ‌های قبل و بعد از انتخابات سر به فلک می‌گذارد، در شرایطی که سران اغتشاشات و آشوب‌های سال گذشته هنوز زیر سقف زندانی که از آن حرف زدید نرفته‌اند، در شرایطی که به کشته‌شدگان کهریزک نام شهید می‌نهند و برای تغییر نام کوچه محل سکونتشان به نام شهید فلان نامه‌نگاری می‌کنند و از آن‌طرف، هیچ‌کس سراغ شهدای بسیجی و مردمی که در برخورد با

اغتشاشگران، جانشان را فدای دینشان کردند نمی‌گیرد، حرف از خفقان و دیکتاتوری زدن به نظر من مضحک است. نکند انتظار کسانی همانند شما این است که با متعرضین به جان و مال و ناموس مردم برخورد نشود! بله، همه کسانی که مردم بی‌گناه را برای اهداف شومشان تحریک کردند و به خیابان کشیدند و سردمدارانشان بی‌شرمانه برای کشته‌گیری و کشته‌سازی تیم‌های ترور را در میان مردم نفوذ دادند، و آنها می‌دانستند و هیچ نگفتند، متعرض به جان و مال و ناموس مردم هستند. حتا اگر با قلم و حتا اگر با سخن خویش محرک شورش و آشوب بودند و به گفته رهبر انقلاب، همین‌ها مسؤول مستقیم خون‌های ریخته‌شده هستند و در این دنیا و آن دنیا باید پاسخگو باشند.

از آزادی نقد گفتید و آزادی بیان در رسانه‌ها؛ جالب است که شاهد خود را در این زمینه از امریکا می‌آورید و آزادی فیلمسازانی چون مایکل مور. کدام فیلمساز امریکایی قادر است به نقد ریشه‌ای بپردازد؟ شاهد عینی صحبت من حوادث یازده سپتامبر است که می‌شناسم شهروندان و اصحاب رسانه امریکایی را که اموالشان توقیف شده، تهدید به مرگ شدند و حتا مدیر روزنامه‌ای در فرانسه از کشورش اخراج شد، فقط به این دلیل که به اصل واقعه یازده سپتامبر، که همان دست داشتن دولت امریکا در این واقعه مرگ‌بار بود، پافشاری داشتند، کدام فیلمساز در غرب جرأت به تصویر کشیدن جنایات اسرائیل را دارد و کدام روزنامه‌نگار، حق تحقیق در باره هولوکاست؟ صحبت از مقایسه بین آزادی در ایران و غرب فقط از گلوی غربزدگان بیرون می‌آید و نه دلسوزان انقلاب. بله، در کشور من، هر کس بخواهد خون شهدا را پایمال کند، چه با فیلم و چه با قلم و... آزادی ندارد، بهای سلب این آزادی، خون ریخته‌شده پدرانمان است. نه، حتا اگر دولت و مسؤولین، روزی به چنین افرادی اجازه دهند که بیایند و حرفی مخالف جهت حرکت انقلاب بزنند، حرفی بزنند که خوشایند دشمنان انقلاب باشد و موجی ایجاد کنند که نتیجه آن موج‌سواری امریکا و اسرائیل باشد، من و همه دوستان و هموطنان فدایی ولایت فقیه با تمام توان در مقابلشان ایستاده و می‌ایستیم.

از دروغ گفتید، و از راستی و راستگویی در امریکا؛ بگذریم که به عقیده من، این گونه سخن گفتن فقط نتیجه همان تأثیر از فرهنگ غربی است! اما اگر کلینتون برای یک دروغ، مفتضح شد، کدام دولتمرد امریکایی برای بهانه دروغ جنگ با عراق محاکمه شد؟ کدام مقام امریکایی برای دروغ یازده سپتامبر به میز محاکمه کشیده شد و چه کسی پاسخگوی دروغ‌های بزرگ امریکا در مقابله با مخالفین اسرائیل است؟ که حتا امروز جامعه جهانی توان تصویب یک قطعنامه غیر الزام‌آور را نیز برای جلوگیری از جنایاتش ندارد؟

جناب محمد نوری‌زاد کنونی!

بالشی که بر آن سر نهادید از خون هزاران و میلیون‌ها انسان بی‌گناه پر شده و خواب غفلت شما ندیدن این همه ظلم و جنایت را موجب شده. حرفم را که در ابتدای این نامه زدم، پس می‌گیرم، که گفته بودم شما حداقل با دولتمردان امریکا مخالفید، ای کاش تنها اندک امیدی داشتم که شما لااقل اگر از مسیر انقلاب خارج شدید، در مسیر دشمنان اسلام و انقلاب گام ننهادید، اما چنان بت بزرگ غربزدگی برای شما الاهه شده و چنان غفلت از واقعیت در کلامتان موج می‌زند که من این نامه‌نگاری را در تأثیر بر شما بی‌اثر می‌دانم و فقط می‌خواستم تلنگری باشم برای ذهنتان، که با این دست و پا زدن و تلاش برای پوشانیدن حقیقت و حمایت از جریان نفاق، چگونه پاسخگوی پدر شهید من در آن دنیا خواهید بود؟!

«یریدون لیطفئوا نور الله بأفواهم و الله متمّ نوره و لو کره الکافرون»

فرزند شهید سهراب آقاپور – شهادت: فاو، والفجر ۸

*** منبع ***

وبلاگ «شعر سبز»؛ وبسایت «تبیان»

http://greenpoems.blogfa.com/post-113.aspx
http://www.tebyan.net/weblog/qalamejang/post.aspx?PostID=152459

۸۴-۴- نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متقن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹

شما خود می‌دانید که مجتهد مطلق نیستید و در امور شرعیه موظف به تقلید از أعلم فقها و أفقه مراجع هستید

باسمه تعالی
ملت شریف ایران!

با توجه به خبرهای منتشرشده و فضای شدید امنیتی حاکم بر قم و ورودی‌های این شهر در رابطه با سفر قریب‌الوقوع آقای سید علی خامنه‌ای به شهر مقدس قم، همراه با هیأت بلندپایه، و تلاش ایشان برای راضی نگه داشتن مخالفان، تأیید مرجعیت خویش، گرفتن اجازه اجتهاد از مراجع برای فرزند خود سید مجتبی خامنه‌ای و چون همیشه در فشار و تنگنا قرار دادن مخالفان خود، نامه سرگشاده خویش را به آقای خامنه‌ای منتشر می‌کنیم تا اولاً تمامی جنایاتی که زیر نظر ایشان و یا با فرمان مستقیم ایشان به وقوع پیوسته است را یادآور شویم و در ثانی به علما، فقها، مراجع، روحانیون، مدرسین و طلاب قم اعلام کنیم که «من أعان ظالماً علی ظلمه سلطه الله علیه» (هرکس ظالم را در ظلمش یاری کند، خداوند او را تحت سلطه ظالم قرار می‌دهد). متذکر می‌شویم دیدار با آقای خامنه‌ای نه تنها تأیید و تصدیق تمامی جنایات و اتفاقات دردناکی است که این حکومت مرتکب شده است، بلکه تکذیب و دروغ جلوه دادن تمامی تعابیر اسلامی و مفاهیم عمیق قرآنی است، زیرا قرآن بارها ظالمان را شکست‌خوردگان عرصه دنیا و آخرت معرفی کرده است و عالمان دینی، ابرياء و پرهیزگاران را ناصحان، مخالفان و دشمنان حقیقی ظالمان و مأمن و پناه مردم در مقابل طاغیان، طاغوتیان و ظالمان معرفی نموده است. در پایان، یادآور می‌شویم که دعا می‌کنیم این نامه بتواند تأثیری بر رفتار رهبر ایران گذارد و ایشان در پیشگاه مردم، از گناهان خویش توبه نماید، از ملت شریف ایران عذرخواهی کند و مردم را چون فرمان مولای متقیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ولی‌نعمت خویش بداند.

متن کامل نامه:

نامه سرگشاده مدرسین و طلاب قم و نجف به سید علی خامنه‌ای

بسم الله الرحمن الرحیم
حضور مقام رهبری حکومت جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای سید علی خامنه‌ای!
سلام علیکم

«وَالَذِینَ اجْتَنَبُوا الطَاغُوتَ أَن یعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَی اللَهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِک الَذِینَ هَدَاهُمُ اللَهُ وَأُوْلَئِک هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۷ و ۱۸)
(و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من که، به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.)

لازم است در ابتدای سخن مستقیممان برای اولین بار با شما، روایتی از رسول مکرم اسلام (صل الله علیه و آله و سلم) را ذکر کنیم که حضرت (صلوات الله علیه) در جمع اصحاب فرمودند: «أنصر اخاک ظالماً او مظلوماً» (برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن)؛ اصحاب با تعجب پرسیدند که: «ما عالم به وجوب یاری مظلوم هستیم، لیک ظالم را چگونه یاور باشیم؟» حضرت (صلوات الله علیه) در پاسخ فرمودند: «بکفه عن الظلم» (با بازداشتن او از ظلم).

ما متذکر شویم که ما عامل بیگانه نمی‌باشیم و به شدت نگران امنیت ملی و استقلال ایران هستیم. لذا خواهشمند است سعی نفرمایید با برچسب‌های همیشگی و تکراری این نامه را به فراموشی سپارید. لازم به ذکر است که این نامه فقط به دلیل انجام وظیفه شرعی و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر به شما نوشته می‌شود و امید است مطالب مهم این نامه که کاملاً مطابق فقه اسلامی و شرع مقدس با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث شریف از رسول مکرم اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد بر شما اثرگذار باشد و نتیجه آن تغییر رفتار غیر قابل دفاع حضرتعالی در وقایع و اتفاقات جاری مملکت و در تعامل با مردم باشد، که مردم همیشه ولی‌نعمت والیان هستند و وظیفه والیان سهل کردن امور معیشت مردم است.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

انتقادات از رفتار شما این روزها و پس از وقایع اسفبار و کودتای انتخاباتی سال گذشته به بیش‌ترین حد خود در دوران ۲۲ ساله حکومتتان رسیده است. کودتایی که هر روز اسناد جدیدی از آن رو می‌شود و این اسناد، شما را مسؤول مستقیم این جنایت و خیانت بزرگ به ایران، مردم شریف ایران، اسلام و شرع مقدس اسلام اعلام می‌کند.

شروع این نقدها پس از نماز جمعه تاریخی روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ بود که چهره واقعی و موضع‌گیری صریح شما در رد اعتراضات مردم به نقض قانون و تقلب و تخلف مهندسی‌شده انتخابات، نمایان گشت. در آن نماز جمعه شما با لحنی کاملاً دیکتاتورمآبانه هر سخنی جز سخن خویش را محکوم کردید و با اعلام: «مسؤول خون‌های ریخته‌شده رهبران معترضان هستند»، امر به سرکوب معترضان را دادید. این سخنان شما زمینه‌ساز فجایع ننگین روز ۳۰ خرداد، کشتار معترضان و دستگیری‌های بسیار گسترده گشت.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

مردم و تاریخ ایران هرگز نمی‌توانند فجایع کهریزک و اوین، دادگاه‌های نمایشی و سریالی، هتک حرمت مکرر دلسوزان و استخوان‌خوردکرده‌های نظامی که شما سنگش را به سینه می‌زنید و مشکلات عدیده سیاسی در سطح داخل و بین‌المللی همراه با رکود شدید اقتصادی و تحریم‌های مکرر به دلیل دیپلماسی‌های غلط شما و رئیس‌جمهور منتخب شما را در ذهن خود حک نکنند و به باد فراموشی سپارند.

جناب آقای خامنه‌ای!

اجازه دهید وقایع بیش از یک سال گذشته را مجدداً یادآورتان شویم تا شاید بحران سیاسی موجود را که متأسفانه دامن حوزه‌های علمیه را نیز گرفته است درک کنید. در حالی که سخنان جدید شما احساس خطر شدیدتان را کاملاً نشان می‌دهد که شرائط کشور را حساس اعلام نموده‌اید. شما و همراهان شما بحرانی به وجود آورده‌اید که استقلال حوزه‌ها را نیز با حکومتی و دولتی کردن حوزه‌های علمیه و طیف اندکی از به ظاهر روحانیونی که متأسفانه سردمداران و گردانندگان حوزه‌ها می‌باشند زیر سؤال برده است. لازم به ذکر است که اتفاقات زیادی از جمله ظلم‌های فراوان به حضرات مراجع مستقل همچون آیات عظام مرحوم شریعتمداری، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و مرحوم منتظری به خودی خود دامن نظام را که اسم اسلام را یدک می‌کشد و بر این است تا به جهانیان جمهوری بودن خود را تحمیل کند به شدت سیاه نموده است. شما و همراهانتان در طول این سال‌ها به اسم اسلام حکومت کردید و با تأسف فراوان هرگز نصوص صریح فقه و شرع مقدس اسلام را اجرا نکردید و هیزم به آتش نفاقی ریختید که دشمنان اسلام و شیعه خواهان آن هستند. نتیجه این امر از بین رفتن وجهه روحانیت در بین مردم شده است. مردم اینک دیگر مراجع را مأمن خود نمی‌دانند و بیش‌تر به چشم قلدران شهر و مداحان شما آنان را می‌شناسند که این امر خود یکی از گناهان و ظلم‌های بزرگی است که رژیم به ظاهر اسلامی و مسمی به جمهوری، به اسلام راستین که همان اسلام رحمانی و ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) است روا داشته است.

آقای خامنه‌ای!

وقایع و اتفاقات اخیر از قبل انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ شروع شد. آنجا که محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور منتخب از جانب شما، در مناظره خویش با جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، ارکان انقلابی که با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به پیروزی رسیده است را در رسانه‌ای که طبق قانون می‌بایست کاملاً ملی باشد و در حضور میلیون‌ها بیننده به دزدی از بیت‌المال و عامل اصلی مفاسد اقتصادی معرفی کرد.

آمارهای دروغ و ساختگی ایشان عصبانیت مردم را از کاندیدای منتخب شما بیش‌تر کرد، لیک اوج ناراحتی مردم پس از آن سکوت معنادار شما به نامه سرگشاده آقای هاشمی رفسنجانی به وجود آمد. لیک همچنان مردم چشم امید به انتخابات داشتند که آرای آنها از صندوق خارج شود. تخلفات گسترده حین انتخابات باشکوه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، که با قطع شدن وسایل ارتباط جمعی شروع شد و به دستگیری گسترده اصلاح‌طلبان، تبریک عجولانه حضرتعالی به کاندیدای مورد نظرتان قبل از اعلام رسمی شورای نگهبان، وارونه ساختن نتایج انتخابات و نمایش مسخره روز یکشنبه ٢٤ خرداد ۱۳۸۸ در میدان ولی عصر که به اذعان کسبه و مردم حاضر در آن محل قلیلی با اتوبوس‌ها و لوازم دولتی، با هزینه بیت‌المال به این نمایش آورده شده بودند، آتش عصبانیت مردم را که امید به جمهوریت نظام داشتند شعله‌ورتر نمود. سخنان ناشیانه آقای احمدی‌نژاد که معترضان را اندکی خس و خاشاک خواند نیز دلیلی بر حضور مجدد، پر شور و کاملاً مسالمت‌آمیز روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ مردم در تهران بود. حضوری که تاریخ ایران از آن به عنوان نبوغ سیاسی و بلوغ فکری مردم شریف ایران یاد خواهد کرد، که میلیون‌ها نفر از معترضان به خیابان آمدند و در کمال سلم و آرامش، اعتراضات خویش را به نتایج انتخابات و سخنان اهانت‌آمیز رئیس‌جمهور مورد علاقه شما اعلام نمودند که متأسفانه نیروهای نظامی بسیج و لباس شخصی که گوش به فرمان مستقیم شما و بیت شما می‌باشند، این اعتراضات آرام و مسالمت‌آمیز را به خاک و خون کشیدند. پس از آن تظاهرات سکوت مردم در تاریخ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ و برگزاری مراسم ختم کشته‌شدگان روز ۲۵ خرداد در تاریخ پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸ را دیدیم و دیدیم چگونه مردم ملبس به لباس مشکی که نماد عزاداری است، در سکوت مطلق، با خانواده شهدا همدردی نمودند و آن کشتار وحشیانه را محکوم نمودند.

آقای خامنه‌ای!

وقایع هفته بعد از انتخابات به قدری برای شما و همراهانتان هراس‌آور بود که تصمیم به حضور در نمازجمعه روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ گرفتید. زمانی که مشخص شد شما امامت نماز جمعه را بر عهده خواهید داشت، امیدی ولو بسیار اندک در دل‌های مردم داغدار و خشمگین ایران که شما را رهبر و پدر خویش می‌دانستند، پدید آمد تا شاید شما با تدبیر خویش این قائله را به نفع مردم خاتمه دهید و خود را مطابق وظیفه ملی، اسلامی و شرعی که دارید، همراه مردم اعلام نمایید. لیک شما این فرصت تاریخی را به یک معضل تاریخی تبدیل نمودید و فرمان سرکوب سنگین را صادر نمودید و برای همیشه در اذهان مردم و حتا طرفداران خود که گمان به زعامت رهبری عادل، مدیر و مدبر داشتند، به چهره‌ای منفور، دیکتاتور و ظالم مبدل گشتید.

آقای خامنه‌ای!

پس از آن، روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ کشتار عظیمی از جانب وفاداران به شما که نام مقدس بسیج را یدک می‌کشیدند، به وجود آمد و زمزمه‌های حکومت به ظاهر اسلامی به گوش رسید. حکومتی که در مقام مقایسه با خلافت بنی‌امیه و بنی‌العباس در یک صفحه قرار می‌گیرد، که تاریخ اسلام، استبداد و ظلم را با نام آنها عجین نموده است. به صورت گذرا، وقایع روز قدس ۱۳۸۸، ۱۳ آبان ۱۳۸۸، ١٦ آذر ۱۳۸۸، فجایع کهریزک، ترس حکومت از برگزاری مراسم فاتحه مرجع عالیقدر مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (رضوان الله تعالی علیه)، هتک حرمت بی‌سابقه و کشتار خونبار و وحشیانه روز عاشورا ۱۳۸۸ و غیره را یادآورتان می‌شویم.

آقای خامنه‌ای!

نامه مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر که خود دستور کار حکومت علوی (حکومتی که شما و همراهان شما، گاه و بیگاه، با دلیل و بی‌دلیل با حکومت خویش مقایسه می‌کنید) است را آیا خوانده‌اید؟ آیا خوانده‌اید که مولای مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرموده است: «بر کسانی حکومت می‌کنی که یا از نظر دینی برادر تواند و یا از نظر خلقت با تو یکسانند.»؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این نامه به مالک اشتر متذکر می‌شوند: «مردم در کارهای تو همان‌طور که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر می‌کنی تأمل می‌کنند، و درباره تو همان‌طور صحبت می‌کنند که تو درباره پیشینیان سخن می‌گویی.»

آقای خامنه‌ای!

مولای عارفان و متقیان (علیه السلام) در این نامه خطاب به مالک می‌فرمایند: «و إن ظنت الرعیة بک حیفاً فأصحر لهم بعذرک و أعدل عنک ظنونهم بأصحارک فإن فی ذلک ریاضة منک لنفسک و رفقاً برعیتک و إعذارا تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق» (اگر مردم گمان بردند که در کاری ستم می‌کنی، دلیل خود را آشکارا با آنان مطرح کن، و با بیان شفاف خویش ظن سوء آنان را از بین ببر، یقیناً با این شیوه هم خود را ساخته‌ای، و هم با مردم مدارا نموده‌ای، و هم عذری نزد خداوند خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن مردم در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد.)

آقای خامنه‌ای!

اگر نامه شماره ۵۰ نهج‌البلاغه را خوانده باشید خواهید دید که حضرت علی (علیه السلام) خود را موظف به پاسخگویی می‌دانستند به طوری که می‌فرمایند: «أَلاَ وَ إِنَ لَکمْ عِنْدِی أَلاَ أَحْتَجِزَ دُونَکمْ سِراً إِلاَ فِی حَرْبٍ وَ لاَ أَطْوِی دُونَکمْ أَمْراً إِلاَ فِی حُکمٍ وَ لاَ أُؤَخِرَ لَکمْ حَقاً عَنْ مَحَلِهِ وَ لاَ أُقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَکونُوا عِنْدِی فِی اَلْحَقِ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِک وَجَبَتْ لِلَهِ عَلَیکمُ اَلنِعْمَةُ وَ لِی عَلَیکمُ اَلطَاعَةُ» (بدانید، حق شما بر گردن من، این است که جز اسرار جنگ، چیزی را از شما مخفی ندارم، و جز اجرای حکم خدا، کاری را بدون مشورت شما انجام ندهم و حق شما را از موعد مقرر خود به تأخیر نیاندازم و تا به انجامش نرسانم از پای ننشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان ببرید.)

جناب آقای خامنه‌ای!

شما که دائماً خود را در مقام مقایسه با حضرت امیر (علیه السلام) قرار می‌دهید، آیا در نهج‌البلاغه به خطبه ۲۱۶ برخورد نموده‌اید که مولا (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «فَعَلَیکمْ بِالتَنَاصُحِ فِی ذلِک، وَحُسْنِ التَعَاوُنِ عَلَیهِ،... وَلَکنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللهِ عَلَی العِبَادِ النَصِیحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَعَاوُنُ عَلَی إِقَامَةِ الْحَقِ بَینَهُمْ. وَلَیسَ امْرُؤٌ ـ وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِ مَنْزِلَتُهُ، وَ تَقَدَمَتْ فِی الدِینِ فَضِیلَتُهُ ـ بِفَوْقِ أَنْ یعَانَ عَلَی مَا حَمَلَهُ اللهُ مِنْ حَقِهِ. وَلاَ امْرُؤٌ ـ وَإِنْ صَغَرَتْهُ النُفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیونُ ـ بِدُونِ أَنْ یعِینَ عَلَی ذلِک أَوْ یعَانَ عَلَیهِ» (پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید.... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توان خود در خیرخواهی و نصیحت بندگانش تلاش نمایند و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند. هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت (هر چند در مقام و منزلت، بزرگ و در دین سابقه‌دار باشد) در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به مساعدت نداشته باشد و همچنین هرگز کسی را نمی‌توان یافت (هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت به وی بنگرند) که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او بی‌نیاز باشند.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

شما مردم ایران را که مخلصان و عاشقان وطن هستند، به براندازی نظام و وهن اسلام متهم می‌نمایید، در حالی که ما اهالی حوزه و شما به خوبی میزان تحصیلات حوزوی شما را می‌دانیم. شما ادعای مرجعیت می‌نمایید در حالی که اگر به نفس خویش رجوع کنید، خواهید دید که صلاحیت این ادعا و فتوا دادن را ندارید. شما خود می‌دانید که مجتهد مطلق نیز نیستید و در امور شرعیه موظف به تقلید از أعلم فقها و أفقه مراجع هستید. شما ولایت فقیه را که در امور حسبیه به اجماع اکثر علما می‌باشد، به یک خلافت بلامنازع بدل نموده‌اید و با این کار، نه تنها ظلم بزرگی به مردم ایران نموده‌اید، بلکه بدعت عظیمی نیز در شرع مقدس و فقه اسلامی آغاز کرده‌اید. فی‌الواقع این شمایید که باعث وهن اسلام و براندازی نظام هستید و شخص شما قانون‌شکن بزرگ می‌باشید.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما با نقض آشکار استقلال قضات و قاضی‌القضات، دستگاه قضا که می‌بایست قوه عدالت و پیگیر شکایات مظلوم از ظالم باشد را به قوه‌ای کاملاً سیاسی مبدل نموده‌اید و با امر به ظلم به منتقدان خویش، ولایت خویش را که «ولایت جائر» می‌باشد محقق نموده‌اید. شما این استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام، مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، جانشینی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، ائمه (سلام الله علیهم اجمعین) و حکومت اسلامی مرتکب شده‌اید. بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام، تشیع، پیامبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) وارد کرده و با

سیاسی کردن دین، مایه وهن اسلام و از بین رفتن وجهه روحانیت در میان مردم شده‌اید. شما ولی فقیه را نایب برحق امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) عنوان نموده‌اید. شما هر کس را که به ولایت فقیه اعتقاد ندارد به بهانه‌های واهی و مسخره‌ای چون اقدام علیه امنیت ملی به زندان انداخته‌اید و یا او را حصر نموده‌اید. شما در جواب استفتایی (که صلاحیت علمی پاسخگویی به آن را ندارید) ولی فقیه را ورثه ولایت حضرت رسول (صل الله علیه وآله و سلم) و ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) خوانده‌اید و این بدعت را شما در جامعه رواج داده‌اید که ولایت فقیه از اصول دین است.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما خطیبی توانا بودید. سخنان شما را در مراسم تشییع پیکر استاد شهید مطهری همچنان به یاد داریم که چگونه با فن بیان خویش دشمنان اسلام را خطاب قرار دادید. شما خطابت را با فقاهت اشتباه گرفته‌اید. شما خطابت را ولایت اشتباه گرفته‌اید. ولایتی که فقط از آن امام معصوم است. شما به ولایت فقیهِ خالی بسنده نکرده‌اید و بحث ولایت مطلقه را طرح نموده‌اید. ولایتی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین)، با ضمانت عصمت از آن برخوردار نبودند.

جناب آقای خامنه‌ای!

برادرانه به شما نصیحت می‌کنیم که در مطالب مذکور در این نامه تأمل کنید و رویه خویش را در اسرع وقت تغییر دهید تا شاید در روز جزا مطلبی برای دفاع از خود در دادگاه خالق در پیشگاه مخلوق داشته باشید. در حالی که معتقدیم دادگاه خلق به زودی برای شما برگزار خواهد شد. شما اگر مطالعات اسلامی داشته باشید و نوع حکومت‌داری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را دیده باشید، طبعاً در کوچک‌ترین امور جاری در مملکت و تمامی اتفاقات خود را مسؤول می‌بینید و به عنوان حاکم، خود را موظف به پاسخگویی خلق می‌دانید. لازم است یادآور شویم، روزی در کوفه، مرکز خلافت حضرت علی (علیه‌السلام)، خبر آوردند که والی یکی از شهرهای تحت خلافت آن حضرت، خلخال از پای زن غیرمسلمان به ناحق کنده است و قطره‌ای خون جاری شده است، مولا (علیه‌السلام) از شدت خشم، شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و فرمان عزل آن والی را صادر نمودند. این در حالی است که در حکومت شما، مسلمانان را به ناحق به خاک و خون کشیدند، اعدام کردند، در زندان‌ها مورد تجاوز و هتک حرمت قرار دادند، شکنجه کردند و شما نه تنها خشمگین نشدید، بلکه با سکوت معنادار خویش این امور به کل خلاف انسانیت، حریت، اسلام و شرع را تأیید نمودید. آیا شما هرگز به آیه شریفه ۳۲ از سوره مبارکه مائده برخورد کرده‌اید که حضرت حق (جل و علی) در بخشی از آن می‌فرماید: «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَكَأَنَمَا قَتَلَ النَاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَمَا أَحْيَا النَاسَ جَمِيعاً» (هر کس، کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس، کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است)؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

ما مدرسین و طلاب قم و نجف(متقن)، شما را به بازخوانی مجدد اقل ضرویات فقه و مسلمیات شرع دعوت می‌نماییم و بار دیگر خاطرنشان می‌کنیم که مسؤول تمام اتفاقات، کشتار، تجاوزها، هتک حرمت‌ها، ظلم‌ها و تنگنای شدید معیشتی مردم در این روزگار، شما می‌باشید و شما می‌بایست پاسخگوی خون‌های ریخته‌شده باشید.

جناب آقای خامنه‌ای!

اگر در تاریخ، سیر کنید و قرآن خوانده باشید، خواهید دید که هرگز حکومتی با ظلم باقی نمانده است و حدیث شریف نبی مکرم اسلام (صلوت الله و سلامه علیه) که می‌فرماید: «المُلک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» (حکومت با کفر می‌ماند و با ظلم نمی‌ماند)، مصداق بارز این امر است.

والله عالم بکل شیء

مدرسین و طلاب قم و نجف (متقن)

۸۵-۴- نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹

اگر سی سال قبل، ملت ایران با وجود فریب بزرگی که خورد و خیال نمود که زیربنای این رژیم، استقلال، آزادی، جمهوریت و خداجویی است و میل به چنین سیستم سیاسی پیدا کرد، اکنون هیچ‌گونه تمایلی به ادامه آن ندارد

شورای نگهبان، نگهبان تاج و تخت ولایت فقیه است

اینجانب، سید حسین کاظمینی بروجردی، بندیِ زیر شکنجه از خاندانی برجسته با شجره‌نامه‌ای معتبر، بیش از سی سال از بهترین ایام عمرم را صرف اعتلای فرهنگ معنوی و رواج اخلاق الاهی نمودم، اینک از شما که در رأس حکومت هستید می‌پرسم:

آیا سه دهه قبل، ملت ایران بی‌دین بودند و بانی این نظام آنها را مؤمن کرد؟

آیا مردم این مملکت، فقیر بودند و انقلاب کنونی آنها را ثروتمند نمود؟

آیا تعداد زندان‌ها با دیروز ایران، یکسان است؟

شما به این مردم چه داده‌اید که به آن افتخار می‌کنید؟

سوغات انقلاب، بی‌انگیزگی جوانان است، بیکاری، قطع آب و برق و گاز، گرانی کمرشکن، تاراج منابع طبیعی، هرج و مرج اعتقادی، حراج میراث ملی و بسیاری ارقام که موجود می‌باشد.

اکنون در زندان به نام شما و به خاطر بقای ولایت مطلقه فقیه، انواع صدمات بر مذهبیون و سیاسیون غیروابسته به حکومت عملی می‌گردد تا حدی که از این گرفتاران زنجیر دیکتاتوری، تنها اسکلتی باقی مانده است. روزی که بعد از سی سال، زندانی سرشناس لبنانی (سمیر قنطار) را از زندان‌های اسرائیل آزاد می‌کردند، دیدیم که چگونه با توانمندی و حال و روز نیکو و عافیت جسم و امنیت روح، رها شد، ولی عکس‌های قبل از زندان ما را ببینید و کالبدی که باقیمانده را مشاهده و مقایسه نمائید!

امروز، عامه مردم، اسلام سیاسی را آزموده‌اند و بیلان کار آن را در عمر انقلاب فعلی مشاهده کرده‌اند. اگر سی سال قبل، ملت ایران با وجود فریب بزرگی که خورد و خیال نمود که زیربنای این رژیم، استقلال، آزادی، جمهوریت و خداجویی است و میل به چنین سیستم سیاسی پیدا کرد، اکنون هیچ‌گونه تمایلی به ادامه آن ندارد. بدیهی است وقتی که صندوق رأی از فیلتر شورای نگهبان، که نگهبان تاج و تخت ولایت فقیه است، تا وزارت کشور، که تسبیح به دست روحانیون درباری است، می‌گذرد، چگونه ایده و آرزوی هفتاد میلیون نفوس ایرانی تحقق می‌یابد؟ اگر میزان هیأت حاکمه فعلی، آراء مردم باشد، باید رفراندومی آزاد و بدون گزینه‌های تحمیلی حکومت برگزار گردد و چون مسؤولین امور، بنا به اسناد و مدارک موجود، مجرم هستند و به کرات به ایران و اسلام و ملت خیانت کرده‌اند و آثار آن در کشتارها، ویرانی‌ها، زندان‌ها، گورستان‌ها و تبعیدها مشخص و معلوم می‌باشد، لهذا باید رأی‌گیری زیر نظر مستقیم دیده‌بان‌ها و ناظرین سازمان ملل متحد انجام پذیرد.

۸۶-۴- نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

متن نامه منسوب به آقای صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، انتشار نیافته است و خود او و سخنگوی قوه قضائیه، آقای محسنی اژه‌ای، نیز پس از انتشار اخبار و گزارش‌هایی در مورد این نامه توسط وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس) و دیگر سایت‌ها، آن را تکذیب نمودند، اما برخی سایت‌ها مدعی گردیدند که به بخشی از محتوا و مضمون آن دست یافته‌اند؛ در هر صورت، صرفاً به منظور آگاهی‌بخشی، در دو مطلب بعدی، برخی مطالب و تحلیل‌ها پیرامون این نامه آورده شده است و داوری نهائی بر عهده خوانندگان محترم گذاشته می‌شود.

۱-۸۶-۴- «نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری»

تاریخ انتشار: ۱۶ مهر ۱۳۸۹

جرس: بر اساس شنیده‌های خبرنگار جرس در تهران، هفته گذشته شیخ صادق لاریجانی نامه بسیار مهمی به سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نوشته است.

مضمون این نامه تاریخی به خامنه‌ای - که حکایت از تکان خوردن وجدان شیخ صادق لاریجانی بعد از یک سال دارد - به این شرح است: «عمل به دستورات جنابعالی و مأموران نظامی مرتبط با شما از جمله آقایان طایب و نقدی به‌ویژه در امور زندانیان سیاسی بالاخص شکنجه، انفرادی و پخش اطلاعات دروغ مسؤولیت شرعی دارد. اینجانب از این به بعد تنها اگر حضرتعالی مسؤولیت شرعی دستورات ایشان را می‌پذیرید در خدمتتان خواهم بود.»

صادق لاریجانی در بحرانی‌ترین برهه جمهوری اسلامی بدون داشتن کم‌ترین تجربه حقوقی و قضائی و مدیریتی در صدر قوه قضائیه با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند.

از یک سو حجم عظیم نارضایتی‌ها از عملکرد قوه قضائیه به‌ویژه اعمال خلاف قانون و خلاف شرع بازجویان سپاه و شکنجه زندانیان و دروغ‌های مکرر مسؤولان نظام، لاریجانی را با مشکل جدی دینی مواجه کرده است. این سؤال مهم بالأخره برای وی مطرح شده: آیا این اعمال، مشروع است!؟

گفته می‌شود دخالت وقت و بی‌وقت افرادی که مستقیم با رهبری وصلند و بی‌مهابا ضوابط قضائی را زیر پا می‌گذارند از قبیل طائب و نقدی هم امان لاریجانی را بریده است.

شنیده‌ها حاکی است تذکرات و تحذیرهای مکرر پدر همسر لاریجانی یعنی آیت‌الله وحید خراسانی در نگارش این نامه مؤثر بوده است.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

www.rahesabz.net/story/24952

۲-۸۶-۴- «سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری»
در پی شکایت صادق لاریجانی از دخالت‌های بی حد و حصر مجتبی خامنه‌ای، طائب و نقدی

تاریخ انتشار: ۲۰ مهر ۱۳۸۹

جرس: بنا به گزارش منابع موثق از تهران، رئیس قوه قضائیه طی نامه‌ای از دخالت‌های برخی اعضای متنفذ بیت رهبری در کار دادگاه‌ها و زندان‌ها به تلخی شکایت کرده خواستار جدا کردن دادگاه‌های امنیتی سیاسی از قوه قضائیه و قبول مسؤولیت شرعی آنها توسط مقام رهبری شده در غیر این صورت از رهبر خواسته استعفای وی را بپذیرد.

جرس خلاصه‌ای از این نامه تاریخی را چهار روز پیش منتشر کرد.

غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و سخنگوی قوه قضائیه در نشست خبری ۱۹ مهر ماه خود خبر یادشده را تکذیب و اظهار داشت: کار ضد انقلاب چیست؟ بخشی از فعالیت آنها واقعاً بر هم ریختن روان جامعه، ایجاد اختلاف و راه‌اندازی جنگ روانی است. سخنگوی قوه قضائیه با بیان اینکه رسانه‌های ضد نظام مرتب دروغ ساخته و آنها را پمپاژ می‌کنند، خاطرنشان کرد: شخصاً این خبر را دیدم و یقین داشتم که سر تا پای این نامه دروغ است. اما وجود چنین نامه‌ای را از رئیس قوه قضائیه جویا شدم، که ایشان اعلام کرده‌اند که یک کلمه آن هم راست نیست. گاهی اوقات یک جعلی صورت می‌گیرد که هیچ بخشی از آن درست نیست.

گزارش خبرنگار جرس حاکی است که غلامحسین محسنی اژه‌ای واقعیت را کتمان کرده و برای حفظ نظام، رسماً دروغ می‌گوید.

زمینه نامه تاریخی شهریور ۸۹ لاریجانی

به گزارش خبرنگار جرس، در اواسط شهریور ۸۹ صادق لاریجانی نزد پدر همسر خود آیت‌الله وحید خراسانی می‌رود تا وی را راضی به قبول ملاقات با آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در سفر به قم کند.

این گزارش می‌افزاید آیت‌الله وحید نه تنها این ملاقات را نمی‌پذیرد، بلکه به شدت دامادش را مورد ملامت قرار می‌دهد که نکند دینت را به دنیا فروخته‌ای!؟ با توجه به ظلمی که به نام قوه قضائیه بر ملت انجام شده، اگر این مظالم را اصلاح نکنی عاقبتی جز عذاب جهنم نخواهی داشت.

در پی این انتقاد جدی استاد، شیخ صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه نامه‌ای در چهار صفحه و نیم برای سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نوشت. این نامه که یکی از مهم‌ترین اسناد جمهوری اسلامی است، بسیاری از زوایای تاریک حوادث پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸را روشن می‌کند. صادق لاریجانی در ٢٤ مرداد ۱۳۸۸ از سوی رهبر جمهوری اسلامی به عنوان رئیس قوه قضائیه منصوب شده و این نامه اواخر شهریورماه ۸۹ نوشته شده است.

وی در سطور ابتدائی نامه برخی نکات لازم را به یاد مافوق خود می‌آورد. خلاصه‌ای از این نامه که در اختیار جرس قرار گرفته به شرح زیر است:

شما از اوائل سال ۱۳۸۷ به من تکلیف کردید که در حوزه قوه قضائیه کارآموزی کنم و به‌تدریج مشخص فرمودید که بعد از اتمام ریاست ده‌ساله آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی مرا برای ریاست قوه قضائیه در نظر گرفته‌اید. برادرم علی [دکتر علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی] از همان ابتدا با ریاست من بر قوه قضائیه مخالف بود، من این مطلب را با شما در میان گذاشتم، و شما اصرار کردید تا به نصیحت علی گوش نکنم.

شرائط چهارگانه قبول مسؤولیت

من بعد از تأمل و مشورت، اجابت فرمان جنابعالی را متوقف بر قبول چند شرط کردم:

اول. دست گروه مدرسه حقانی [سید ابراهیم رئیسی، شیخ علی رازینی] از قوه قضائیه کوتاه شود.

دوم. سعید مرتضوی [دادستان وقت تهران] عزل شود.

سوم. دفتر حضرتعالی [سید مجتبی خامنه‌ای و سید اصغر حجازی] در امور قوه قضائیه و وظایف من دخالت نکنند، و اینجانب مستقیماً با خود جنابعالی کار کنم.

چهارم. با پرونده‌های درشت اقتصادی بدون هر گونه ملاحظه‌ای امکان برخورد داشته باشم.

جنابعالی با بزرگواری شرائط مرا تلقی به قبول فرمودید، تنها درباره شرط سوم اضافه فرمودید: سید مجتبی و حجازی پیغام‌های مرا به شما ابلاغ خواهند کرد، نه بیش‌تر.

درخواست لغو حکم شبانه ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ رهبری

پس از برگزاری انتخابات خرداد ۸۸ با توجه به توصیه‌های لازم‌الاتباع استاد و ابوزوجه، حضرت آیت‌الله وحید خراسانی که مرا اکیداً از ورود به دستگاه قضا نهی فرمودند، این بنده درخواست کردم مرا عفو بفرمائید، شما مؤکداً امر فرمودید که نظام به من احتیاج دارد و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت را مجاز ندانستید.

من درخواست جدیدی خدمتتان مطرح کردم. حضرتعالی در آخرین ماه‌های ریاست آیت‌الله هاشمی شاهرودی استناداً به بندهای ۲ و ۳ اصل ۱۷٦ قانون اساسی در شب ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ اختیار مطلق در جلوگیری از هر گونه تحرک معاندان نظام را از قوه قضائیه عزل و به شورای امنیت ملی تفویض فرمودید، شورای امنیت ملی نیز به صورت ضرب‌الاجل قاضی سعید مرتضوی دادستان تهران را مسؤول اجرای فرمان حضرتعالی نمود. وی نیز بدون فوت وقت فوراً به کلیه ضابطان خود مجوز بازداشت کلیه فعالان سیاسی را بدون طی مراحل قضائی و به صورت سفید امضا صادر کرده بود.

من صراحتاً از حضرتعالی لغو این حکم را درخواست کردم. شما پذیرفتید و در عمل به ذیل اصل ۱۷٦ قانون اساسی شورائی فرعی متشکل از سه نفر تشکیل شد تا وظایف پیشین محوله از سوی شما به شورای عالی امنیت ملی را متکفل شود، و دادستان تهران تحت امر این کمیته سه‌نفره امور مرتبط با فتنه را به لحاظ قضائی مدیریت کند و با مشورت با جنابعالی افراد ذیل به عنوان اعضای کمیته یادشده، قائم مقام شورای امنیت ملی در حوزه قضائی رسیدگی فتنه باشد: آقایان حجت‌الاسلام شیخ علی خَلَفی [دادستان سابق انتظامی قضات و رئیس حوزه ریاست قوه قضائیه از تاریخ ۲۹ مرداد ۸۸]، حجت‌الاسلام سید ابراهیم رئیسی [معاون اول قوه قضائیه] و حجت‌الاسلام شیخ غلامحسین محسنی اژه‌ای [وزیر سابق اطلاعات و دادستان کل کشور].

دخالت مجتبی خامنه‌ای، طائب و نقدی در امور قضائی

اگر چه حضرتعالی پذیرفتید که این کمیته زیر نظر مستقیم رئیس قوه قضائیه انجام وظیفه کند، اما متأسفانه این کمیته مصدر عملی تصمیمات قضائی نبود. احکام قضائی در دفتر شما [مقام معظم رهبری] توسط آقازاده محترم آقاسید مجتبی، حجت‌الاسلام سردار حسین طائب [فرمانده وقت بسیج و رئیس کنونی سازمان اطلاعات سپاه] و سردار محمدرضا نقدی [فرمانده فعلی بسیج] صادر و به آقای رئیسی عضو این کمیته ابلاغ می‌شد. من چند بار خواستم آقای رئیسی را عزل کنم، آقا سیدمجتبی اجازه نداد.

اگر چه ظاهراً بنده رئیس قوه قضائیه هستم، اما در واقع این فرزند شماست که از طریق ابراهیم رئیسی حکم قضائی صادر می‌کند. به استحضار شما می‌رسانم که دیگر نمی‌توانم شاهد این بی‌عدالتی‌ها باشم. اجازه دهید اهم این بی‌عدالتی‌ها را در زمان مسؤولیت خود به عرض شما برسانم.

مصادیق بی‌عدالتی در حوزه قضائی

اول. احکام بازداشت و دستگیری متهمین امنیتی و سیاسی بدون رعایت قوانین خارج از قوه قضائیه صادر شده است.

دوم. زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها بر خلاف آئین‌نامه سازمان زندان‌ها اداره می‌شود.

سوم. رؤسای زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها هیچ دخالت و نظارتی بر زندانیان امنیتی سیاسی ندارند.

چهارم. حتا آزادی و مرخصی این‌گونه زندانیان تنها با تأیید آقا سید مجتبی و ابلاغ آقای وحید [از اعضای بیت رهبری] انجام می‌گیرد.

پنجم. در زندان‌ها کم‌ترین شکنجه، سلول انفرای طویل‌المدت بوده است.

ششم. لازم به ذکر است که حتا زندانیانی که مشمول عفو حضرتعالی واقع شده‌اند، این عفو رهبری به آنها ابلاغ نشده تا عملاً گروگان دفتر شما باشند.

هفتم. از همه مهم‌تر احکام دادگاه‌ها توسط گروهی خارج از قوه قضائیه صادر شده و از سوی آقای رئیسی به قضات مربوطه ابلاغ شده است. من با شرمندگی عرض می‌کنم در پاسخ به قضات مستقل شریف قوه قضائیه حقیقتاً درمانده‌ام.

هشتم. خانواده بی‌گناه زندانیان مورد اذیت و آزار واقع شده‌اند.

نهم. بدون اینکه از سوی مراجع قانونی در قوه قضائیه مجوزی صادر کرده باشند، تلفن‌های مردم شنود شده است. مسؤول قانونی شنود از این همه شنود انجام شده بی‌خبر بوده است. به عرض می‌رساند که بسیاری از این شنودها مورد سوء استفاده اقتصادی، سیاسی و غیره قرار گرفته است.
بالأخره چون موارد فوق از سوی قضات مستقل شریف دادگستری مورد اعتراض قرار گرفته است، از جانب افرادی که چندین بار در این نامه از آنها یاد شد، این‌گونه توجیه شده است که کلیه این امور در راستای حفظ نظام صورت گرفته و حفظ نظام، اوجب واجبات است، لذا کلیه تصمیمات یادشده مشروع است.

سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه

از آنجا که حضرتعالی رهبر نظام و صاحب ولایت مطلقه امر هستید و تشخیص مصلحت نظام نیز شرعاً به دست شماست، سه پیشنهاد مشخص را خدمتتان مطرح کرده تقاضای تعیین تکلیف دارم:
پیشنهاد اول. دادگاه‌های امنیتی – سیاسی از قوه قضائیه جدا شده، همانند دادگاه ویژه روحانیت مستقیماً زیر نظر ولایت مطلقه امر اداره شود. در این صورت جناب آقای رئیسی [معاون اول قوه قضائیه] به عنوان رئیس دادگاه‌های امنیتی سیاسی خدمتتان پیشنهاد می‌شود.
پیشنهاد دوم. اگر پیشنهاد اول مقبول نمی‌افتد، استدعا دارم مسؤولیت شرعی کلیه امور مرتبط با زندانیان امنیتی سیاسی– که شمه‌ای از آن به عرضتان رسید – ولو شفاهی خودتان بپذیرید و این مهم را به من ابلاغ فرمائید تا عندالله حجت شرعی داشته باشم.
پیشنهاد سوم. اگر هیچ‌یک از دو پیشنهاد فوق‌الذکر مقبول نمی‌افتد، جسارتاً با استعفای این بنده موافقت فرمائید.

اهمیت تاریخی نامه لاریجانی

آنچه گذشت مضمون نامه تاریخی صادق لاریجانی به رهبر جمهوری اسلامی است. این نامه مهم‌ترین سند بالاترین مقام قضائی کشور در اعتراض به تخلفات قضائی یک سال و نیم اخیر ایران است.
در زمان زمامداری سید علی خامنه‌ای وی هرگز زمام دادگاه‌های امنیتی، سیاسی و مطبوعاتی را به رؤسای پیشین قوه قضائیه (شیخ محمد یزدی و سید محمود هاشمی شاهرودی) نسپرد و با گماشتن افراد مطیعی مانند سعید مرتضوی عملاً خود، کار قضائی را به عهده داشت.
لاریجانی در این ١٤ ماه به وضوح دریافته که رئیس قوه قضائیه در حوزه امنیتی سیاسی همانند حوزه روحانیت فاقد هرگونه اختیار است. در این حوزه فرزند رهبر سید مجتبی و دو سردار سپاه طائب و نقدی و عاملشان ابراهیم رئیسی اختیاراتی به مراتب بیش‌تر از رئیس قوه قضائیه دارد.
اگر چه یزدی و شاهرودی نیز از این بی‌اختیاری در حوزه امنیتی سیاسی ناراضی بودند، اما حجم تخلفات دوره لاریجانی به دلیل اعتراض همگانی مردم پس از انتخابات سال ٨٨ فوق‌العاده زیادتر است، از این رو طبیعی است که لاریجانی زبان به اعتراض بگشاید و خواستار به عهده گرفتن مسؤولیت شرعی امور از جانب رهبری یا قبول استعفای وی گردد. در واقع همانند قبل از انقلاب که محاکمه معترضان و منتقدان توسط دادگاه نظامی و زیر نظر مستقیم اراده همایونی صورت می‌گرفت، رئیس قوه قضائیه نیز به این نتیجه رسیده است که با جدا کردن دادگاه‌های امنیتی – سیاسی از قوه قضائیه ساحت دادگستری را از امور فرمایشی و بی‌عدالتی پاک نگاه دارد.
این نامه – که امیدواریم متن کامل و کلیشه آن را نیز بزودی در اختیار افکار عمومی قرار دهیم – سند انکارناپذیر دخالت مستقیم سید علی خامنه‌ای در احکام دادگاه‌های سیاسی امنیتی، فعال مایشاء بودن فرزند وی سید مجتبی خامنه‌ای، دخالت غیرقانونی سرداران سپاه از قبیل طائب و نقدی در کار قوه قضائیه و در یک کلام، استبداد و خودکامگی رهبر جمهوری اسلامی است.
گزارش خبرنگار جرس حاکی است که پیش‌بینی می‌شود با انتشار مضمون این نامه، نویسنده آن آیت‌الله شیخ صادق لاریجانی تحت فشار قرار خواهد گرفت. او ناگزیر خواهد بود بین ادامه ریاست و تکذیب آنچه نوشته است یکی را انتخاب کند.
گفتنی است که بلافاصله بعد از ارسال این نامه پرونده دو برادر وی (محمدجواد و فاضل) توسط سازمان اطلاعات سپاه به جریان انداخته شد.

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/25253

۸۷–۴– نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹

فریاد می‌زدم که نباید کودکان زیر ۱۸ سال را اعدام کرد. فریاد می‌زدم که سنگسار انسان‌ها عملی وحشیانه است و قطع دست و پا و شلاق و صدور دستورهای بازداشت خودسرانه و زندانی کردن غیرقانونی اشخاص به نظام به اصلاح جمهوری اسلامی ضربه می‌زند

به دلیل مخالفتی که با مجازات سنگسار داشتم هر جا می‌شنیدم که احدی به سنگسار محکوم شده است وکالت او را می‌پذیرفتم

شما کجایید آقای خامنه‌ای عزیز، که ببینید چه جنایت‌های در دادگستری و زندان‌های جمهوری اسلامی به خصوص زندان گوانتانموی ۲۰۹ امنیتی اوین در حال رخ دادن است؟! هر چند می‌دانم و به خوبی می‌دانم که عامل اصلی تمام این جنایت‌ها شمایید. شمایی که چشم خود را بسته‌اید و برای حفظ قدرت هر دستوری که لازم باشد صادر می‌نمایید

برحسب وظیفه در سال گذشته، وکالت زنی به نام سکینه محمدی را که به جرم ناکرده زنای محصنه در زندان تبریز بود به عهده گرفتم

خون من رنگین‌تر از سهراب‌ها و نداها و کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک نیست

بیش از این به نام اسلام جنایت نکنید. به نام اسلام، زنان را برده نکنید و تبعض‌های ناروا بر آنها ننمائید. به نام اسلام، اعدام و سنگسار نکنید و به نام اسلام و حفظ اسلام، گروگان‌گیری نکنید

شما و سربازان شما که برخی‌ها با نام و برخی‌ها گمنام هستند، لیاقت حکومت و حکمرانی را به هیچ عنوان نداشته و ندارید

این اولین باری است که خطاب به شما نامه می‌نوسم و آخرین بار هم خواهد بود که شما را خطاب خود قرار خواهم داد؛ چرا که اعتقاد دارم که به هیچ عنوان، شایستگی رهبری یک نظام مردمی و دموکراتیک را نداشته و خود می‌دانید که با اغفال و دروغ و تزویر و ریا سکان رهبری را در دست گرفته و با توصیه و مسامحات و تسامهات، آیت‌الله شده و بعد از فوت امام خمینی به ناحق رهبر شدید. به هر حال، تقدیر چنین است که امروز شما رهبر کشوری هستید که حدود هشت میلیون نفر از مردمانش به دلیل نالایقی شما و ایجاد نظامی غیرمردمی و دیکتاتوری، آواره کشورهای دیگر شده و توان بازگشت به ایران را ندارند، اما امیدوارم این نامه یکی از فرزندان زجرکشیده ایران‌زمین را بخوانید و یا اگر سربازان گمنام امام زمان شما خواندند، به دست مبارک شما نیز برسانند.

آقای خامنه‌ای

هفت ساله بودم که وارد جامعه شدم جامعه‌ای که شروعش با حکومت خمینی و افرادی مثل شما و دار و دسته قدرتمند شما بود. از هفت سالگی به دلیل فقر مالی کار کردم، پدر و مادرم نیز سرسختانه مشغول کار بودند و ناچار بودم به هر دری بزنم تا لباس گرمی خریده و در زمستان بر تن کنم. هیچ‌وقت از یاد نخواهم برد روزهایی که در خیابان‌های تهران به دنبال لقمه‌نانی به هر دری می‌زدم و دست یاری به هر کس و ناکسی دراز می‌کردم. یادم نمی‌رود سیلی‌هایی را که از برخی افراد می‌خوردم و اجباری که ناچار بودم برای لقمه‌نانی تحمل کنم. یادم نمی‌رود روزهایی که تا ساعات دو نیمه‌شب به همراه مادر و پدرم کار می‌کردم و زجر می‌کشیدم. پیله‌ها و تورم‌هایی که بر دستانم به دلیل اشتغال به کار زیان‌آور از جمله کاشی‌پزی با آن کوره‌های داغ، ایجاد می‌شد را هرگز فراموش نمی‌کنم. یادم نمی‌رود کتک‌ها و سیلی‌های معلمم را که به دلیل نبود وقت برای

تحصیل و درس خواندن بر صورتم می‌آمد و ناچار بودم صدایم را در گلو خفه کنم. و یادم نمی‌رود، در دوران کودکی، حسرت خرید دوچرخه‌ای را داشته و برای اینکه نمی‌توانستم با هم‌سن و سالی‌های خودم بازی کنم، غصه می‌خوردم و ساعت‌ها گریه می‌کردم. یادم نمی‌رود مادر سیدم را که او نیز مشقت‌های بسیاری را تحمل کرد و سالیان سال سختی کشید.
مصیبت‌هایی که بر من و مادرم رفت باعث شد تا مسیر زندگی‌ام را تغییر دهم و پس از خدمت سربازی، تصمیم گرفتم راهی دانشکده حقوق شوم. به دلیل آنکه شما به دنبال پر کردن جیبب خود با سرمایه‌های غنی نفتی و صنایع بودید و من و امثال من، محروم از حقوق اجتماعی، و به دلیل کار در کودکی یکی از ناموفق‌ترین شاگردان دوران دبستان و راهنمایی و دبیرستان بودم؛ با تلاش‌های شبانه‌روزی و با شداید بسیار، موفق به قبول در رشته حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شده و پس از سال‌ها وکیل دادگستری شدم. وکیلی که قسم خورد مدافع حقوق مظلومین و مستضعفین باشد.

آقای خامنه‌ای
کوتاه سرگذشت خود را گفتم که گمان نکنید به راحتی توانستم شغلی را که عاشقش بودم به دست آورم. من سی سال در دوران حکومت شما و افراد نالایقی مثل شما زجر کشیدم و تلاش کردم و تلاش کردم و توانستم جایگاه اجتماعی بسیار مناسبی برای خود ایجاد کنم و افتخار می‌کردم که مدافع کسانی هستم که حقوقشان ضایع شده و من برای آنکه حقوق از دست رفته‌شان را احقاق کنم، شبانه‌روز تلاش می‌کردم. اغلب کسانی که به دفتر کارم رجوع می‌کردند کسانی بودند که حقوقشان را برخی از قضات دادگستری بی‌وجدان و وحشی دستگاه قضائی تضییع کرده بود. قضاتی که جز اعمال خشونت و صدور احکام غیرانسانی از جمله سنگسار، اعدام و زندان‌های طولانی‌مدت، عملی دیگر بلد نبودند.

آقای خامنه‌ای
زمانی که کودک بودم شاهد زجر و در به دری و بدبختی خود بوده و بعد که وکیل دادگستری شدم شاهد زجر و ناله کسانی شدم که به دفتر کارم مراجعه می‌کردند. روزی نبود که مادری گریان در دفتر کارم نیاید و استمداد نجوید و پدری برای نجات فرزند بی‌گناهش التماس نکند. چون زجر و سختی کشیده بودم، می‌دانستم مراجعه‌کنندگان چه دردی می‌کشند. آنان دردشان از ستم و ظلمی بود که شما و سربازان شما بر سرشان آورده بودید.

آقای خامنه‌ای
در طول دوران وکالتم، از زندگی و خانواده خود زدم. شب و روز کار کردم. روزها فرزند کودک خود را، برای نجات جان انسان‌هایی که در دست شیادان شما اسیر بودند، نمی‌دیدم و همسرم نیز به احترام آرمان‌هایم تحمل می‌نمود. در این مدت، به لطف خدا توانستم جان پنجاه نفر را از مرگ نجات داده و ده‌ها نفر از بی‌گناهان را از زندان آزاد کنم.

آقای خامنه‌ای
از هفت سال پیش هر جایی که می‌شنیدم حق فردی ضایع شده است، وکالتش را به عهده می‌گرفتم و به زندان‌های مختلف هر گوشه کشور می‌رفتم، تا بتوانم حق مظلومی را بستانم. فریاد می‌زدم که نباید کودکان زیر ۱۸ سال را اعدام کرد. فریاد می‌زدم که سنگسار انسان‌ها عملی وحشیانه است و قطع دست و پا و شلاق و صدور دستورهای بازداشت خودسرانه و زندانی کردن غیرقانونی اشخاص به نظام به اصلاح جمهوری اسلامی ضربه می‌زند. برای نجات جان کودکان، به هر دری می‌زدم از درآمد شخصی خود صرف می‌کردم و با کمک بسیاری از خیرین ایرانی و خارجی با پرداخت دیه، جان انسان‌هایی که مستحق اعدام نبودند را نجات می‌دادم و کسانی که سال‌ها به صورت خودسرانه در زندان بودند را یاری می‌کردم که از حبس بی‌مورد نجات یابند. یادم نمی‌رود فاطمه زن تبعه افغان را که دو سال بی‌گناه در زندان بود و اگر من وکالت او را به عهده نداشتم باز هم در زندان می‌ماند و شاید تا حال اعدام می‌گردید. یادم نمی‌رود زندانی دوجنسیتی که هر روز مورد تجاوز مأموران زندان قرار می‌گرفت و ماه‌ها در زندان انفرادی بود و توانستم از زندان آزادش کنم. یادم نمی‌رود زنی را که همسر بی‌رحمش بر صورتش اسید پاشیده بود و متواری گشته بود. هیچ‌کس نبود دستش را بگیرد و توانستم برای او امکانات رفاهی و پزشکی فراهم کنم. یادم نمی‌رود هدیه دختر ١٤ ساله را که به اتهام رابطه نامشروع، راهی زندان اوین می‌شود و بعد از مدتی به زندان رجایی‌شهر، تبعید و در میان زندانیان خطرناک قرار می‌گیرد و در نهایت، توسط

قاتلانی که با وی هم‌سلول بوده‌اند به قتل می‌رسد. یادم نمی‌رود رحیم، جوان اهل تبریز را که مأمورین دولتی شما چشم به زنش داشتند و زمینه اعدام وی را فراهم کرده و همسرش را دستگاه قضائی به سنگسار محکوم کرد و رحیم را ناجوانمردانه اعدام نمود. یادم نمی‌رود التماس‌هایی که برای نجات جان بهنود شجاعی نوجوان ۱۷ ساله کردم و جلادان شما او را ناجوانمردانه در مقابل چشمانم اعدام کردند. یادم نمی‌رود خاطرات تلخ شکنجه موکلینم را که مأمورین آگاهی و اطلاعات انجام داده بودند.

آقای خامنه‌ای

وکالت صدها پرونده را به عهده گرفته‌ام که حقوقشان توسط مراجع امنیتی و قضائی شما و با اجازه شما و دوستان نزدیکتان از جمله جنتی و لاریجانی‌ها و احمدی‌نژاد، تضییع شده بود و دست یاری به سوی من دراز کرده بودند. به دلیل مخالفتی که با مجازات سنگسار داشتم هر جا می‌شنیدم که احدی به سنگسار محکوم شده است وکالت او را می‌پذیرفتم و برای من فرقی نمی‌کرد که این پرونده توسط چه کسی معرفی شده است. مهم این بود که شخصی به سنگسار محکوم شده و هر لحظه جلادان دادگستری تشنه‌وار قصد کشتن زندانیان بی‌پناه را داشتند و احدی نبود که یاریشان کند. اما شما کجایید آقای خامنه‌ای عزیز، که ببینید چه جنایت‌های در دادگستری و زندان‌های جمهوری اسلامی به خصوص زندان گوانتانموی ۲۰۹ امنیتی اوین در حال رخ دادن است؟! هر چند می‌دانم و به خوبی می‌دانم که عامل اصلی تمام این جنایت‌ها شمایید. شمایی که چشم خود را بسته‌اید و برای حفظ قدرت هر دستوری که لازم باشد صادر می‌نمایید.

آقای خامنه‌ای

نمی گویم چه تهدیدهایی از سوی دستگاه قضائی و امنیتی شدم و چندین بار مورد بازجویی و بازخواست قرار گرفتم، چون برایم مهم نیست و خود پذیرفته بودم که شرائط سختی را در پیش خواهم داشت. برحسب وظیفه در سال گذشته، وکالت زنی به نام سکینه محمدی را که به جرم ناکرده زنای محصنه در زندان تبریز بود به عهده گرفتم، خبر زندانی بودن این زن بی‌پناه را یکی از موکلینم که در زندان تبریز بود به من داد. تمام مقدمات سنگسار فراهم شده بود و تلاش‌هایم برای نجاتش به نتیجه نرسید، به هر دردی می‌زدم بسته بود. ناچار شدم خبر سنگسار قریب‌الوقوع این زن را در وبسایتم منتشر کرده و به بسیاری از خبرنگاران داخلی و خارجی اطلاع دهم تا صدای بی‌گناهیِ موکلم را به گوش مسؤولین ناشنوای جمهوری اسلامی برسانند. پس از اینکه این خبر منتشر شد، بسیاری از سیاستمداران، حمایت خود را اعلام کردند، ولی هرگز و هیچ‌گاه نخواسته و نمی‌توانستم به خود جرأت دهم که از پرونده‌ای سوءاستفاده کنم. اما این پرونده، جنبه و حساسیت بین‌المللی به خود گرفت و جهانی شد.

پس از این ماجرا بود که احضار شدم و مورد بازجویی چهار ساعته شعبه دوم بازپرسی قرار گرفتم. روز احضار گمانم این بود که دیگر به خانه باز نخواهم گشت، اما به لطف الاهی، بازپرس شعبه دوم بازپرسی زندان اوین مرا آزاد کرد. چند ساعت بدون آنکه بدانم چه اتفاقاتی رخ داده است، بعد به دفتر کارم رفتم و متوجه شدم که مأمورین امنیتی برای بازداشت من به دفترم هجوم آورده و با نبودم رفته بودند، اما ده‌ها نفر از مأمورین امنیتی بیرون از دفتر در کمین من بودند، ولی آنها چشمشان کور بود و ورود مرا به دفترم ندیدند. چند ساعت بعد، متوجه شدم مأموران امنیتی همسرم را گروکان گرفته‌اند و می‌گویند تا زمانی که خود را معرفی نکنم او را آزاد نخواهند کرد. این شد که تصمیم گرفتم به خواسته‌های غیرقانونی مرجع امنیتی و قضائی تمکین نکنم و خود را معرفی نکنم، چند روزی گذشت و چاره را تنها در این دیدم که از مرز ایران خارج شوم و به این صورت، همسرم از بازداشت امنیتی سربازان شما آزاد شود. پس از خروج از مرز به ترکیه رفتم و در آنجا خود را به پلیس معرفی کردم. خبر بازداشتم در یکی از روزنامه‌های ترکیه منتشر شد و این بود که تیمی از مأمورین وزارت اطلاعات و امور خارجه برای مذاکره جهت برگرداندنم، به ترکیه آمدند و اما حمایت همین دولتی‌های اروپایی و آمریکا و غیره باعث شد دست مأمورین نیروی امنیت به من نرسد.

آقای خامنه‌ای

دست سربازان امام زمان شما به من نرسید و حال از اینکه نتوانستند حتا با گروگان‌گیری همسرم مرا بازداشت کنند می‌سوزند. دست سربازان امام زمان شما به من نرسید تا از من نیز همچون سجاد قادرزاده، پسر سکینه محمدی، هوتن کیان، وکیل دیگر سکینه، و خود سکینه، تحت شکنجه اقرار گرفته و سوءاستفاده تبلیغاتی کنند. دست سربازان امام زمان شما به من نرسید تا بتوانم صدای مظلومیت زنان و کودکان زندانیان و جنایت‌هایی که شما علیه بشریت کرده‌اید را به گوش جهانیان برسانم.

آقای خامنه‌ای

اگر هم دست سربازان امام زمان شما به من می‌رسید، باز هم واهمه و باکی نداشتم، چرا که خون من رنگین‌تر از هزاران نفر از زندانیانی که در دهه ۶۰ و ۷۰ به صورت خودسرانه اعدام شدند نیست. خون من رنگین‌تر از ده‌ها نفر از جوانان و نوجوانان و زنان و مردانی که در خیابان‌های تهران مورد حمله سربازان امام زمان شما قرار گرفته و به قتل رسیدند نیست. خون من رنگین‌تر از زندانیان سیاسی که حق ملاقات با فرزندان و خانواده خود را ندارند نیست. خون من رنگین‌تر از سهراب‌ها و نداها و کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک نیست.

آقای خامنه‌ای

پس از اینکه مأموران امام زمان شما دستشان به من نرسید، شروع کردند به تخریب شخیصت من، یک روز من را کلاهبردار خواندند. یک روز وکیل فراری خواندند. یک روز مزدور غرب خواندند و در کنار این تهمت‌زنی‌ها، بارها از طرق مختلف، از جمله سفارت ایران در نروژ، خواستند که برگردم تا به اهداف شومشان برسند. حال نیز در برنامه «هشت و سی دقیقه» دیروز، مرا مزدور غرب و منتسب به حزب کمونیست کارگری نمودند.

آقای خامنه‌ای

من بارها گفته‌ام که با هیچ گروهی همکاری نمی‌نمایم و وکیلی مستقل هستم، اگر هم با گروهی فعالیت کنم نیز تخلف ننموده‌ام. همه کسانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، اعم از کمونیست و مجاهدین و توده‌ای و غیره، همه قربانی جنایت‌هایی شده‌اند که شما و امثال شما مرتکب شده‌اید و حال به دنبال احقاق حق هستند و خوشبختانه امروز اکثریت آنها مدافع حقوق بشرند و شما ناقض حقوق بشر.

آقای خامنه‌ای

مطمئن هستم با شکنجه و زور و اجبار و زندانی کردن افراد و سرکوب معترضان به سیاست‌های غلط شما و پخش برنامه‌های دروغین و اغفال‌کننده در صدا و سمیا، راه به جایی نخواهید برد و توصیه می‌کنم بیش از این به نام اسلام جنایت نکنید. به نام اسلام، زنان را برده نکنید و تبعض‌های ناروا بر آنها ننمائید. به نام اسلام، اعدام و سنگسار نکنید و به نام اسلام و حفظ اسلام، گروگان‌گیری نکنید. توصیه می‌کنم به جای اخذ اقرار با شکنجه، به فکر زدودن مجازات‌های غیرانسانی از قوانین باشید، هر چند شما و سربازان شما که برخی‌ها با نام و برخی‌ها گمنام هستند، لیاقت حکومت و حکمرانی را به هیچ عنوان نداشته و ندارید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

محمد مصطفایی

۸۸-۴- نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹

۱-۸۸-۴- متن فارسی

تنها چیزی که در خاطرمان مانده، صحنه کشیده شدن بدن مادرمان بر روی زمین است در حالی که زمزمه زیر لبش «یا زینب» بود

به نام خدای هرچه مهربانی؛ هرچه خوبی
رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران

اینکه امروز از پسِ این‌همه حادثه، خطاب به شما دست به قلم برده‌ایم، تنها به این خاطر است که تمام راه‌های قانونی و مجراهای مرتبط را طی کرده و سرگردان و زخم‌دیده و بی‌پاسخ مانده‌ایم. دوست داشتیم بی‌پرده و بی‌واهمه شما را «پدر» خطاب می‌کردیم، اما در این شرائط بحرانی که بر ما رفته و می‌رود، ترجیح دادیم همچون معمولی‌ترین عضو جامعه، نامه‌ای برای شما بنویسیم؛ مگر که این درد بی‌پایان ما، اندک تسکینی یابد.

آقای خامنه‌ای یادتان هست سال‌ها پیش، در میان انبوه جمعیتِ ولایت‌مدار و نگاه پرمِهر برادران، دختری کم سن و سال، با دستی لرزان، به شما نزدیک شد و گفت: «آقا! من نمی‌دانم شما را چه صدا بزنم. یکی شما را «مولای من» خطاب می‌کند، دیگری شما را «سید و مقتدا» می‌خواند و آن یکی: «رهبر»»؟! و شما گفتید: «بگو خامنه‌ای!»؛ دخترک گفت: «آقای خامنه‌ای، من از شما انتقاد دارم، ولی می‌خواهم خودتان این نامه را بخوانید و به این دو آقا ندهید. چون آنها نمی‌خواهند کسی از شما انتقاد کند!»؛ شما با مِهر، کاغذ تاشده‌اش را گرفتید و زیر عبا گذاشتید. شما رفتید و ندانستید که مأموران و برادران، دخترک را با آن که کم سن و سال بود، بسیار مؤاخذه کردند. دخترک می‌لرزید و می‌گریست و سؤال و جواب می‌شد، اما در دلش خوشحال بود که آقای خامنه‌ای گفته است نامه را می‌خواند. آقای خامنه‌ای! دخترک در نامه‌اش گفته بود: «... در روز راهپیمایی روز قدس، سخنرانیِ شما را از صدا و سیما مشاهده می‌کردم. یادم است شما از علی و صاحبِ قلم «صحیفه»، سخن گفتید. از کسانی که عبادات طولانی‌شان به نظرشان نمی‌آمد، در اوج قدرت، و در لحظات تلخ انزوا، یتیم‌نوازی می‌کردند و دل کسی را نمی‌شکستند... در این میان، یادم هست که مردی بلند شد، مثل اینکه نامه‌ای داشت؛ و شما چقدر تلخ او را در أنظار هزاران هزار شکاندید. خدا من را ببخشد اگر تهمتی بر شما بزنم. قصدم توهین نیست؛ یک سؤال است؛ این درست که شاید شما یا آن شخص در شرائط بدی بوده‌اید، اما آن فرد تا آخر عمر، خود را از ولایت، طردشده می‌داند. آن مرد اشتباهش یک صدای بلند و برخاستن بی‌جا بود؛ مرا ببخشید، اما شما اشتباهتان در مقام ولایت اسلامی بود و آنجا که سخن از علی(ع) می‌رفت... و حتا در ادامه نامه، بی‌دلیل نوشته بود: «من شما را علی زمان نمی‌دانم!» نوشته بود: «اصل نامه به فلان شماره، به دفتر رهبری ارسال شد، ولی روال، بر رساندن این‌گونه نامه‌ها به شما نیست!»

آقای خامنه‌ای!
برای شما زیاد نامه می‌نویسند. برای شما به‌وفور گله و شکایت و ناله و التماس دعا پست می‌شود، ولی کم‌تر کسی است که توانسته باشد از شخص شما پاسخی دریافت کند. دخترک اما این اتفاق معدود تاریخی را به نام خودش ثبت کرد. او انتقادی صریح و بی‌پروا و بی‌واسطه کرده بود. انتقادی که پاسخ داده شد و عجیب که مخاطب، آن را پذیرفته بود؛ پاسخ شما این‌چنین بود: «دختر عزیزم، از تذکر شما خرسند و متشکرم و امیدوارم خداوند همه ما را ببخشد و از خطاهای کوچک و بزرگ ما که کم هم نیستند، درگذرد. من در باب آنچه شما یادآوری کرده‌اید، هیچ دفاعی نمی‌کنم؛ گاهی گوینده از تلخی لحن خود، به قدر شنونده آگاه نمی‌شود و در این موارد، همه باید از خداوند متعال بخواهند که آن گوینده را متوجه و اصلاح کند و اگر ممکن شود به او تذکر دهند. توفیق شما را از خداوند متعال مسألت می‌کنم...».

آقای خامنه‌ای!

آن دختر، امروز دیگر اقبال گذشته را ندارد تا از رصد عزیزان بگذرد و بی‌ترس، صدایتان کند: «آقای خامنه‌ای! من از شما انتقاد دارم!»؛ اکنون حدود یک سال است که محمد نوری‌زاد، پدر آن دخترک، به خاطر انتقاد از شما در زندان است. خانواده‌اش حق دیدار و شنیدن صدای او را ندارند. مأموران شریف و عزیز، همسر و فرزندان او را مورد الطافی قرار داده‌اند که حریم قلم، شرح ماوقعشان را برنمی‌تابد. چندین‌بار او را محکوم کرده‌اند، بی آنکه حتا سخنانش را بررسی کنند و در آخر، او را «مزدور اجنبی» خواندند.

آقای خامنه‌ای!

شنیده‌ایم که شما روزهای زیادی را در زندان گذرانده‌اید. از سرمای آنجا بر خود لرزیده و از دوری عزیزان خود اشک ریخته‌اید. در آنجا شاید عنوان «اعتصاب غذای خشک» به گوشتان خورده باشد. حالا، محمد نوری‌زاد بیش‌تر از یک هفته است که در اعتصاب غذای خشک به سر می‌برد؛ یعنی نه آبی می‌نوشد و نه غذایی می‌خورد. ما تمام این روزها، همچون همه کسانی که سلامتی عزیزشان را در خطر می‌بینند، هر مسیری را که به ذهنمان رسید، پیمودیم تا مگر از حال او خبری به دست ما رسد. به مسؤولین مربوطه، نامه نوشتیم و به دیدار علمای دینی رفتیم تا شاید کسی بتواند امکان شنیدن صدای او را برای ما فراهم کند و ما را از این‌همه بی‌خبری و نگرانی برهاند.

آقای خامنه‌ای!

علما ما را به «توسل» فراخواندند و «صبوری». ما نیز ظهر عاشورا با لبی تشنه و قلبی ترک‌خورده، مقابل اوین نشستیم و – حتا به توصیه مأموران– با صدای آرام، زیارت عاشورا خواندیم. ناگهان در مقابل چشمان حیرت‌زده مأموران انتظامی، برادران شریف و بزرگوار لباس شخصی، بی هیچ کلامی، دعا از ما ربودند و حجاب از سر ما کشیدند و بر سر و دست ما تا توانستند، نواختند و تنها خدا شاهد است که در ظهر عاشورا، چه کردند با ما... تنها چیزی که در خاطرمان مانده، صحنه کشیده شدن بدن مادرمان بر روی زمین است، در حالی که زمزمه زیر لبش «یا زینب» بود....

آقای خامنه‌ای!

مادر ما بر اثر برخورد شنیع و ناجوانمردانه عزیزان، بلافاصله در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شد. و ما، خانواده‌ای که حالا نه مادر داشت و نه پدر، شام غریبان را اشک ریختیم و زخم یکدیگر را مرهم کردیم.

آقای خامنه‌ای!

کاش زمانی‌که همسر و فرزندان و خواهران محمد نوری‌زاد را می‌زدند و می‌بردند، یا وقتی که از آنها بازجویی می‌کردند، و یا حتا زمانی که شبانه رهایشان کردند، دست‌کم خبری از حال و روز وی به خانواده‌اش می‌دادند یا نهاد و مرجع پاسخ‌گویی را معرفی می‌کردند.

آقای خامنه‌ای!

ما شما را مثل محمد نوری‌زاد، «پدر» خطاب نمی‌کنیم. شما را با اجازه خودتان به نام می‌خوانیم، و به دل شکسته مادر و پدری پیر و زحمتکش، برادری جانباز، همسری زخمی و بیمار و فرزندانی سرگردان و بی‌پناه ارجاع می‌دهیم که امروز حتا نمی‌دانند چه کسی مسؤول است و کدام گناهِ نکرده، جسم و روحشان را کبود کرده است.

در پناه خدای آزادی
خانواده محمد نوری‌زاد
شنبه ۲۷ آذر ۸۹

۲-۸۸-۴- ترجمه انگلیسی (English Translation)

Mohammad Nourizad's Family Address the Supreme Leader in a Bold Letter

In the name of the loving and merciful God,

To the Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran,

We write to you today because even though we have exhausted all legal avenues and procedures with regards to the arrest and detention of Mohammad Nourizad, we are wounded at a loss for words, our questions still unanswered. We would have liked to have addressed you as "father", but given the difficult circumstances we have endured and continue to endure, we come to you like all ordinary citizens, hoping to find some relief for our endless pain.

Mr. Khamenei, do you recall a young girl with trembling hands who approached you so many years ago amidst a large crowd of citizens who looked at you lovingly? She said: "Sir, I'm not sure how to address you. Some refer to you as my as my Imam Ali, others call you Seyed, Moghtada or Supreme Leader. How should I address you?" You responded: "Call me Khamenei" The young girl said: "Mr. Khamenei, I am here to criticize you, but I wish for you to read this letter yourself rather than give it to the two men present here, because they don't want anyone to criticize you." You looked at her endearingly, took the folded letter from her hand and placed it under your cloak. You left without realizing what the security agents and the brothers present did to this young girl. She shivered and cried while being interrogated, but in her heart she was glad because Mr. Khamenei had said he would read her letter.

Mr. Khamenei, the young girl had written the following in her letter: "… On the day of the Qods demonstrations, I heard your speech on the national television station [Seda Sima]. I recall you speaking of Imam Ali, of those who were never phased by long periods of worship, those whom at the peak of power and bitter moments of isolation were hospitable to the orphans and never broke anyone's heart. I recall a man standing up. It looked as though he had a letter for you and yet you bitterly ignored him in front of thousands of people. May God forgive me if I insult you in any way. My intention is not to insult, but rather to ask one question. Perhaps it was not the best of circumstances for this person to approach you, but he will for ever feel as though he has been excluded and ignored by the Supreme Leader and the Islamic government. This man's only error was his bad timing and loud voice. Please excuse me for saying this, but you erred in your role as the Guardian of the Islamic Jurist and while speaking of Imam Ali…" The young girl then stated without any particular reason at the end of her letter: " I don't view you as Mehdi, the last Imam. Even though my letter was addressed to the Office of the Supreme Leader, there is no procedure in place to make sure that letters actually reach you…"

Mr. Khamenei, we realize that you receive many letters. We are aware that you frequently receive complaints, cries and pleadings by post, but only a few have actually succeeded in receiving responses to their letters. With her courageous act, however, this young lady became a part of our history. She had presented a simple, direct and bold criticism that was surprisingly answered. Your response to her was as follows: " My dear young girl, I thank you for your note and hope that God will forgive all of us for our numerous small and large mistakes. I provide no defense against the issues you have reminded me of in your letter. At times, because of their bitter tone, the narrators become less aware than those who are listening to them speak. In this case, we must all ask almighty God to correct the speaker of these words and if possible point her in the right direction. As such, I too ask almighty God for your happiness and success".

Mr. Khamenei, that young girl no longer has the opportunity to boldly address you as she did in the past and say: "Mr. Khamenei, I would like to criticize you. A year has past since Mohammad Nourizad, the father of that young girl, was incarcerated as a result of criticizing you. His family have been deprived of the right to see him and the right to hear his voice. The honorable and beloved security agents have treated his wife and children with such grace and kindness showing no respect for the words they expressed in their numerous letters describing their difficult circumstances.

Mr. Khamenei, we have been told that you too have spent many days in prison; that you too have shivered in the cold prison cells and cried as a result of being alienated from your family. Perhaps when you were in prison you heard about dry hunger strikes. Mohammad Nourizad has been on one of these dry hunger strikes for more than a week. He has not eaten nor has he drank anything in one week. Like every other family experiencing such a nightmare, we have done everything in our power to find out about his well being. We have written to the judicial authorities and visited

religious scholars, all with the hope that someone will provide us with the opportunity to hear his voice and relieve us from our never ending worry and pain.

Mr. Khamenei, the religious scholars asked us to resort to patience. At noon on Ashura, with dry lips and broken hearts we sat in front of Evin prison and as per the request of security agents quietly prayed on the sacred day of Ashura. Suddenly out of no where our honorable plain clothes brothers showed up, interrupted our prayers, removed our hejab and began beating us. Only God is witness to what they did to us and what happened at noon on Ashura! The image of our mother being dragged on the street while whispering "hail to Zeynab" remains vivid in our minds.

Mr. Khamenei, our mother was admitted to the ICU as a result of these heinous and cowardly acts and our family who was now without a mother and a father mourned the night of Ashura in tears, consoling each other and mending our wounds.

Mr. Khamenei, we only wish that when they beat and arrested the wife and children of Mohammad Nourizad, when they interrogated them and finally released them, that they had at least provided them with information on his condition, or at lease referred them to an entity or individual accountable for responding to their unanswered questions.

Mr. Khamenei, we will not address you as "father" like we address our own father Mohammad Nourizad. With your permission we will address you by your name and refer you to a heart broken mother, an old and hard working father, a veteran brother, a wounded spouse in poor health and children that have been left wondering and without answers. They still don't know who to turn to nor do they know who is responsible for their bruised and battered bodies and souls.

We seek refuge in the God of freedom,

The Nourizad Family

Saturday 18th December, 2010

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=2269

۸۹–۴– نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹

دفتر شعر مرا دزدیدند!

خامنه‌ای، ای رهبر شعردوست!
نگو که نمی‌دانی. نگو که بی‌خبری. در بیت حضرتت و به قلم مبارکت، حکم جعفر را بریده‌اند. قاضی بیچاره تنها حکم ولی فقیه را از روی دست خط تو خوانده است.

خامنه‌ای، رهبر شعردوست!
دیشب تا به صبح نخوابیدیم. اگر منظورت بدخواب کردن ما بود، موفق شدی. دیشب هر که یک بیت شعر در عمرش خوانده بود، نخوابید. نه برای ٦ سال زندان، که جعفر پناهی به زندان بزرگ و کوچکت خو کرده است. برای محرومیتش از ۲۰ سال سخن گفتن.

ای رهبر شعردوست!
احکام تو رهبر فرزانه غریب است. بسیار غریب. تو در قضاوت از شعر بیدل غریب‌تر می‌نمایی. نگاه کن! تو حکم کرده‌ای که منقار قناری را بدوزند، چرا که آوازش گمان نرفته است که در مدح تو بوده باشد.

ای رهبر خود در قفس بیت رهبری!
دلم برایت می‌سوزد. برای شعرهایی که می‌توانستی و نسرودی. برای اسارتت در محاصره ملازمانت. ای اسیر بزرگ!
گداترین گدای شهر از این که می‌تواند بی‌مهابا در شهر پرسه بزند، از تو در آزادی ثروتمندتر است. اکنون این تویی که از واقعیت محرومی. تویی که پیش از آن که به هر کجا سفر کنی، واقعیت را برایت بزک می‌کنند، ای خود قناری بی آواز خوش!

بگذار خاطره‌ای واقعی از یک شاعر سرزمینت را فاش کنم.اما نخواه که نام شاعر را بگویم. شاعر اکنون مرده است. لیک بیم آن دارم که اگر از او نام ببرم، مریدانت قبر او را به آتش بکشند.
در شهرستانی فیلم می‌ساختیم. فرماندار شهر شنیده بود که علیه او شعرهای نابی گفته شده است. که در دهان مردم شهر می‌چرخد. این و آن را مأمور کرده بود تا شاعر این شعرهای ناب را بیابند. هر که طبع شعر داشت را دستگیر کردند و نیافتند. تا این که گمان بر شاعر بزرگ شهر که پیرمردی تکیده بود رفت.
به حکم حاکم شهر، دفتر شعر شاعر را ربوده بودند و هیچ شعری که خلاف حاکم باشد نیافته بودند. اما حاکم گفته بود قدرت شعری که علیه من گفته شده، به قدرت شعر شاعر بزرگ شهر است. پس برای عذاب شاعر، دفتر شعرهای منتشرنشده او را که حاصل عمرش بود ربودند. شاعر التماس می‌کرد که مرا زندانی کنید. قل و زنجیر کنید. شلاق بزنید. اما دفتر شعرم را پس بدهید. پس نداده بودند. و گفته بودند تو از شعری که علیه حاکم شهر گفته شده، بی‌خبری و ما از دفتر شعرهای تو. این به آن در. بگرد تا بگردیم.
وقتی ما وارد آن شهر شدیم. شاعر دیگر دیوانه‌ای ژولیده و تکیده بیش نبود. چو مجنونی در پی لیلای خویش. چون حافظی در به در غزل خویش، سر در کوی و بیابان می‌نالید:

ای وای
ای وای
دفتر شعر مرا دزدیدند!
خامنه‌ای، ای رهبر شعردوست!

دفتر شعر پناهی را به او پس بده!

۲۱ دسامبر ۲۰۱۰
محسن مخملباف

۹۰–۴– هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹ (انتشار: ۱۶ خرداد ۱۳۹۰)

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

آنچه در پی می‌آید، یکی دیگر از نجواهای نجیبانه آقای محمد نوری‌زاد خطاب به آقای خامنه‌ای است، با عنوان «ما و رژیم پهلوی»، که مقایسه‌ای است میان کارنامه رژیم پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی؛ این نامه در تاریخ ١٦ خرداد ۱۳۹۰ در وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد و با عنوان «هشتمین نامه» او منتشر گردیده است؛ آقای نوری‌زاد در آغاز این نامه، با مخاطب قرار دادن آقای خامنه‌ای، می‌گوید: «این نامه را ماه‌ها پیش، در آذرماه سال گذشته و در داخل زندان نوشته بودم. نامه‌ای به بهانه ورود ما به سی و سه سالگی انقلاب اسلامی»؛ هرچند در انتهای نامه، تاریخ نگارش آن، «آبان ماه ۱۳۸۹» درج شده است. در هر حال، من، بر اساس روش این کتاب، این نامه را با توجه به تاریخ نگارش آن – آبان یا آذر ۱۳۸۹، و نه بر اساس تاریخ انتشار آن، خرداد ۱۳۹۰، در این قسمت قرار داده‌ام. همچنین مثل برخی دیگر از نامه‌ها و نوشتارهای این کتاب، بعضی جملات شاخص و مهم متن را در آغاز، به صورت تیتر آورده‌ام تا شمایی اجمالی از مطالب نامه را ارائه دهند؛ البته تیترهای انتخابی، این بار زیادتر شدند؛ هرچند توصیه می‌کنم متن کامل این نامه، مطالعه گردد؛ نامه‌ای از نگاه یک انقلابی پشیمان و شرمنده، و در عین حال، صادق، صمیمی، متین، نجیب و دلسوز.

یک روز پس از انتشار این نامه، من در وبسایت آقای نوری‌زاد آن را مطالعه نمودم، اما به نظرم رسید که هنوز رسوب‌های رسوخ‌یافته برخی افکار، از جمله اندیشه ولایت و قیمومت و ساختار ارباب و رعیتی و نیز احکام غیرانسانی سنگسار و اعدام، از ذهن و ضمیر آقای نوری‌زاد به صورت کامل زدوده نشده است؛ بنا بر این، بر لوح رایانه خود، چند جمله‌ای را با نگاهی انتقادی خطاب به او و با عنوان «آزموده را آزمودن خطاست»، نگاشتم و در وبسایت آقای نوری‌زاد، در صفحه‌ای که متن نامه او قرار داشت، منتشر نمودم و برای او ایمیل نیز نمودم. پاسخی کوتاه از او را نیز از طریق ایمیل و وبسایت او، دریافت کردم. متن این نامه کوتاه و پاسخ آقای نوری‌زاد را نیز پس از متن نامه هشتم او به آقای خامنه‌ای، آورده‌ام.

«ما و رژیم پهلوی»

اسلامِ پیش از انقلاب، اسلامی زلال و زاده زیبایی نبود، اما هر چه که بود، سفره سالمی از «ابراز» داشت. بستر نرمی از چمن بود. چماق نبود. اقیانوسی آرام بود. آوار نبود. و البته از «اختیار»، سرشار بود

ما، هم به مردم خویش، هم به آن آرزوهای چشم به راه، و هم به اسلام راستین، جفا کرده‌ایم

اسلام راستین را چنان دست‌آموز خواسته‌های صنفی خود ساخته‌ایم که در هر بزنگاه، هزینه همواری راهِ ما شود، و به وقت ضرورت، رنگ پذیرد، و بنا به میل ما شکل عوض کند

ما با پیروزی انقلاب، گرسنه‌گون، مثل غنیمت‌روبانِ سراسیمه، به حذف متخلفین و مصادره اموالشان دست بردیم

مردم، تنها در بحبوحه‌های بحران و جنگ و اخذ رأی و تأیید و تثبیت خود ما، مردمی فهیم و آگاه و متشخص و امت شهیدپرور می‌شدند. و در سایر مقاطع: گله‌ای که باید به راه‌شان بُرد و حق‌شان را ذره‌ذره به کامشان درانداخت

یک نگاهی به وضعیت صدا و سیما و سایر رسانه‌های ما بیاندازید؛ که چگونه دست به گلوی فهم مردم برده‌اند و به‌قدری که خود صلاح می‌دانند به مردم بها می‌دهند!

سید احمد خاتمی، با همه خساراتی که از نوع نگرش او به دین و دنیا برمی‌جوشد، صرفاً به دلیل سنخیت فکری‌اش با خود ما، برکشیده می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، بی‌آنکه نسبتی با همنام خود داشته باشد، به سیاه‌چالی از نفرت ما درمی‌افتد

به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام پیش از انقلاب داشت، و به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام اختراعی این سال‌های انقلاب ما ندارد، نمره منفی به ما و عملکرد ما تعلق می‌گیرد

ما، انقلاب اسلامی کرده‌ها، بیش و افزون‌تر از رژیم پهلوی، به اسلام راستین ضربه زده‌ایم؛ و چهره مخوفی از عقاید و سلایق و منافع خود را به اسم اسلام محمد و علی جا زده‌ایم؛ و بسیاری از مردم ایران و جهان را نسبت به زیبایی‌ها و ظرفیت‌ها و کشش‌های تشیع، به تردید و انزجار درانداخته‌ایم

قم امروز ما، شمعی است که بی آنکه نوری بیفشاند، آب می‌شود؛ نه از بی‌آبی و گرما و هوای داغ؛ که از خراش ناشی از پنجه نابخردی‌های خود ما

شهر قم، در نسبت با سایر شهرهای جمهوری اسلامی ایران، از آسیب‌ها و مفسده‌های اخلاقی و اجتماعی بیش‌تری برخوردار است

مردمان جهان آیا ادعاهای مدیریت و هدایتگریِ جهانی ما را باور کنند، یا درماندگی که نه، شتاب معکوس ما را به قهقرا؟ آن‌هم در قم!

استفاده ابزاری از دین و شعائر دینی، آن‌هم در توجیه ندانم‌کاری‌های ما است که ما را به این حال و روز، مبتلا ساخته است

ای خاک بر سرِ من که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلاب، نشسته‌ام بر افق سپری‌شده انقلاب، و در مقایسه‌ای جانکاه، انگشت تأیید بر ایمان مطلوب‌تر و خالص‌تر مردم در گذشته‌های دور کشورم می‌گذارم!

روحانیت امروز ما، به برکت اسلام اختراعی ما، به طرز چشمگیری، از چشم و دل قشرهای وسیعی از مردم، فرو افتاده است

روحانیت ما، از جایگاه برازندگی‌اش در زمان شاه، به جایگاه دلمردگی و گاه بیهودگی‌اش در این روزها سقوط کرده است. این سقوط، دستاورد اسفبار سال‌ها کج‌روی خود ما بوده است

روحانیتی که کاستی‌ها و نازیبایی‌ها و پلشتی‌های جامعه اطراف خود را ببیند و به‌جای نقد مشفقانه، سکوت کند، یا به توجیه آنها روی بَرَد، نصیب و سرنوشتی جز این که امروز گرفتار آن شده، نخواهد داشت. روحانیتی که مردم نداشته باشد، چرا باید هنوز در دل مردم جا بگیرد؟

عجب ترجیع‌بند کودکانه‌ای شده است این «مدیریت بر جهان» در سخنان رئیس‌جمهور نامتعادل ما!

هیچ آیا در اینکه ما ایرانیان جمهوری اسلامی، در مصرف مواد مخدر، پیشتاز جهانیانیم، شب تا به صبح گریسته‌اید؟

چهره این روزهای ما خیلی خنده‌دار شده است. گویی مردمی شده‌ایم پرمدعا که هر از گاه سر از پنجره‌ها به در می‌بریم. یک «مرگ بر آمریکا»یی می‌گوییم و مجدداً به سر وقت منقل و وافور خود بازمی‌رویم!

جماعتی از بزرگان و برجستگان ما، دکمه‌های بیخ گلو را از سر تقوا بسته می‌دارند تا مبادا وجهه ظاهرالصلاحی‌شان تَرَک بردارد

هر چه در این سال‌ها، وزن علمی محافل دینی ما فروکشیده، ریاکاری، و ادا و اطوار دینی ما فزونی گرفته است

افق نگاه بزرگان و مسؤولان دینی ما، بنای سرکشی به ذات کهکشان علوم ندارد

رژیم پهلوی، تنها سر به سودای سلطنت داشت، و ما علاوه برسلطنت، خود را نماینده حتمی ناب دین خدا نیز می‌دانیم

ظاهراً مراتب علمی استادان فرهیخته ما باید به زیر کشیده شود، تا آدم‌های کوته‌فکر، فرصت سر برآوردن پیدا کنند

منبرهای این روزهای ما یکی تلخ‌ترین دوران عمر خود را سپری می‌کنند. منبری که آزادی سخن از او دریغ شده باشد، جز به کار تحمیق مردمان نمی‌آید، و ما ظاهراً به همین محتاجیم

پهلوی‌ها هرگز اما از دین نیاویختند و از دین برای خود دکان نیاراستند

ما به اسم اسلام، از خط‌قرمزهای اسلام که نه، از دم‌دست‌ترین خط‌قرمزهای انسانی گذر کرده‌ایم

ما خیلی زود آموختیم که می‌شود با به‌کارگیری پسوندهای اسلامی، چیزی به اسم «کلاه شرعی» را باب کرد، و هرگونه اعتراض مردم را نیز به دشمنی و مخالفت با نص صریح اسلام تفسیر نمود

مردم را جوری تربیت کرده‌ایم که به‌خاطر «مصلحت نظام» و: «عدم تضعیف نظام»، و برای این که «دشمنان نظام» شاد نشوند، دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های ما را ببینند و بشنوند و دم برنیاورند

هر کجا در گِل مانده‌ایم، به یک جهش، پای اسلام را پیش کشانده‌ایم، و سال‌های سال از فریب مردمان ساده‌لوح خود لذت برده‌ایم

کارخانه‌های مصادره‌شده دولتی را به اسم خصوصی‌سازی، ابتدا ورشکسته اعلام کرده‌ایم و سپس خودمان یک به یک آنها را به قیمت هیچ بالا کشیده‌ایم

انقلابی که با هزار زحمت و تقدیم هزاران شهید، برای به تجلی درآوردن زیبایی‌های انسانی و ایمانی به ثمر رسیده بود تا در کنار اهداف اصلی‌اش، پلشتی‌هایی چون پارتی‌بازی و ویژه‌خواری را ریشه‌کن کند، به چنان وسعتی از «اسلام‌خواری» در افتاده است که خود ما به اسم مساعدت به فلان مدرسه دینی، و البته برای خریداری هواداری سرپرست آنجا، امتیاز واردات شکر را، و به اسم سرپرستی چند معلول توسط فلان آیت‌الله، معدن سنگ سرخ بیدخت فارس را، و برای ناز شست سرداران سپاه، سهام مخابرات را، و صدها و صدها امتیاز و فرصت و اموال عمومی را به مفت، به قباله شخصی این آشنای خویش و آن رفیق خود ضمیمه کرده‌ایم و دهان معترضان فلک‌زده را نیز پرخاشگرانه با انگ ضد انقلاب دوخته‌ایم

ای خدای علی و ابوذر و سلمان، ما به اسم تو، چه بلاهایی که بر سر دین تو نیاورده‌ایم!

دامنه «اسلام‌خواری» ما به نهضت لِفت‌ولیس‌هایمان محدود نیست؛ ما اختراعات دینی خود را نیز به اسم اسلام حقیقی به مردمان خود قالب کرده‌ایم

به حریم خصوصی مردم وارد می‌شویم، به اموالشان دست می‌بریم، و اسمش را می‌گذاریم: «اختیارات حکومت اسلامی»!

از جانب خودِ خدا، عده‌ای را «خودی» می‌خوانیم و عده‌ای را «ناخودی». و دیوار بلندی به نام «نظارت استصوابی» برمی‌کشیم که نمونه‌اش در هیچ کجای چنته عقلانیت و حقانیت دین خدا پیدا نمی‌شود

فجایع خودمان را ناچیز می‌شمریم (قتل‌های زنجیره‌ای) و فعالیت مدنی رقیب خود را به جاسوسی و براندازی و فتنه تحکم می‌فرماییم (وقایع پیش و پس از انتخابات ۸۸)

اختراعات اسلامی ما، سفره‌ای شده است که بنا به ضرورت، در هر کجا که به صلاح خود ما باشد، پهنش می‌کنیم و بر آن بساط کاسبی خویش می‌آراییم

ما با دکانی که پرچم اسلام را بر بام آن عَلَم کرده‌ایم، کاسبی‌هایی به راه انداخته‌ایم؛ منتها با این شگرد که پول این کاسبی را به جیب مبارک خودمان، و خسارت‌های هرروزه آن را به حساب خود اسلام واریز می‌کنیم

بر کرسی فرصت‌ها و موقعیت‌ها لمیده‌ایم و اسلام بی‌نوا را در پس پنجره بی‌توجهی به تماشای شادخواری خود وانهاده‌ایم. اسلام در زمستان بیرون، از سرما می‌لرزد، و ما، در کنار شومینه لذت، به دواندن کیفوری‌های جور به جور به زیر پوست مبارکمان مشغولیم

از دیرباز تاریخ، نان به اسم دین خوردن، برای بسیاری از مفسدان جهان حتی، کریه و خفت‌بار بوده است؛ ما اما خوردیم تا نشان جهانیان، و نشان تاریخ بدهیم که می‌شود خورد؛ بسیار نیز می‌توان خورد

پهلوی‌ها سقوط کردند. اما با سقوط‌شان، اسلام را در خواستنی‌ترین چهره‌اش، برای ما وانهادند؛ ما اگر سقوط کنیم، خودمان که هیچ، اسلامی را که هنوز هزارهزار آرزو با اوست، در این مُلک به اعماق می‌بریم

برادران لاریجانی، اگر هر تعداد که باشند، ظاهراً شهرتشان یکی باید باشد! اما ما مردمان به‌ظاهر پخمه، باید اولی را لاریجانی، دومی را اردشیر لاریجانی، و سومی را آملی لاریجانی بنامیم و چهارمی را...

داستان فریبکاری‌های ما متأسفانه به قدر همه افسوس‌های تاریخی بشر، درازا دارد؛ سر یک بی‌گناه را گوش تا گوش می‌بریم، جوان‌های مردم را سلاخی می‌کنیم، در روز عاشورا مردم را ترور می‌کنیم، و زیر چرخ اتومبیل انتظامی خود لِه می‌کنیم، و آنان را از بالای پل به زیر می‌اندازیم، کوچک‌ترین گزشی اما به خاطر مبارک ما خطور نمی‌کند و کوه غیرت ما را برنمی‌جوشاند. همین خاطر مبارک و کوه غیرت، ناگهان اما با پاره شدن یک عکس امام برمی‌آشوبد و جوشیدن می‌گیرد و کف به لب، کل کشور ما را درمی‌نوردد

خود ما، از رنج مستمر دود و آلودگی و مصرف فراوان و اسراف و اعتیاد و بیکاری و بی‌برنامگی عذاب می‌کشیم، هم‌زمان اما، مثل آدم‌های پخمه و نامتعادل، سخن از مدیریت جهان با محوریت و درایت خودمان می‌رانیم

دریغ و درد که گستره فریبکاری‌های ما جامع‌الاطراف است!

ساواک، خود را مأمور رژیم می‌دانست، دوستان ما اما به کم‌تر از سربازی امام زمان راضی نیستند

مطالعه نامه‌های سرگشاده و محرمانه‌ای که آقایان «عبدالله مؤمنی» و «حمزه کرمی» و «حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظرقائم» برای حضرتعالی نوشته‌اند، سندهای حتمی این خفت بزرگ‌اند؛ اینکه بازجویان نظام اسلامی ما با آنان چه‌ها که نگفته‌اند و چه‌ها که نکرده‌اند، جز شرم، بر روان و جان ما نمی‌بارد

لکه ننگ آشکاری که تا ابد بر پیشانی نظام ما و سیستم اطلاعاتی ما باقی خواهد ماند، نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] است؛ این زن، که تا دیروز، مَحرم راز بیت شریف خودِ حضرتِ شما بوده است، به چنان منگنه‌ای از فحش‌ها و ناسزاهای جگرخراش، و بمبارانی از تحقیرهای ضد انسانی درمی‌افتد، که سنگ اگر از شنیدن آنها متلاشی نشود، در سنگ بودن او باید شک کرد

پیشنهاد می‌کنم متعمدانه، فیلم بازجویی از همسر سعید امامی را هر روز صبح، بعد از نماز، مشاهده بفرمایید؛ تماشای هرروزه این خفت دهشتناک، ابتدایی‌ترین خاصیتش در این است که ما به تعریف تازه‌ای از زن، و مقام زن، و کرامت انسانی او دست می‌یابیم!

این، پرونده سیستم اطلاعاتی رژیم منحوس پهلوی، و این هم پرونده سیستم اطلاعاتی خودمان؛ چه نمره‌ای به این، و چه نمره‌ای به آن بدهیم؟!

ساواک شاه، هر چه که کرد، پای خدا و اسلام و محمد و علی و فاطمه را پیش نکشید

آمار که نه فقط، بلکه جمع جمیع مردمی که پیش از انقلاب را درک کرده‌اند، متفقاً می‌گویند: «پیش از انقلاب، خدا و قرآن و ائمه، در میان مردم ایران، حضور پررنگ‌تر و نافذتری داشتند»

ما پس از انقلاب، در اندازه‌ای سهمگین به بمباران مفاهیم مذهبی همت کرده‌ایم

دستگاه قضائی و اطلاعاتی ما، قربهٔ إلی الله، با لگد به صورت عدل و انصاف می‌کوبند و پیراهن تقوا را می‌درند و در سلول‌های انفرادی به چهارمیخش می‌کشند و با الفاظ ناب، برای عبرت دیگران مومیایی‌اش می‌کنند

در مجلس، نمایندگان عمدتاً پخمه ما، با زبانی که فروکشیده‌اند، و با ترسی که تا همه سلول‌های شعوری‌شان نفوذ کرده، از خجالتِ آیات حق‌گویی قرآن درمی‌آیند

ما مکرر در مکرر از خدا گفته‌ایم و مردمان خود را به خداباوری دعوت کرده‌ایم، اما در همان حال، خودمان: «چون به خلوت رفته‌ایم، آن کار دیگر کرده‌ایم»

به سخن وزیر ارشاد سابق و مورد تأیید خودتان (آقای صفار هرندی) درباره ضربه سر آقای استیلی، آنگاه که در بازی فوتبال به آمریکایی‌ها گل زد، توجه فرمایید، وی در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ضربه سر آقای استیلی در آن بازی، بلاتشبیه مثل ضربت علی(ع) در روز خندق بود!»

خدا وکیلی، مسجد رفتن مردمان ما پیش از انقلاب بیش‌تر و با کیفیت‌تر بود یا حالا؟ مناسبات بازار و کسب روزی حلال در پیش از انقلاب به انصاف و درستی متمایل بود یا اکنون؟ تجمل‌گرایی و افراط و اسراف در مصرف، سابقاً بسیار بود یا این روزها؟ دختران فراری و مصرف مشروبات الکلی و روسپی‌گری در آن سال‌ها فزونی داشت یا این روزها؟

شرمنده‌ام که باید نمره مردودی را به خودمان بدهیم؛ انصاف و آمار این را می‌گویند

با قلم من، ای عزیز، شما را به‌خدا، دوستی را ببینید

فصل و فرصت چهره‌های عبوس و پرخاشگر و بزن‌بهادر به سر آمده است

اساسی‌ترین مشکل رژیم پهلوی در این بود که: تنها و تنها، فرمان و خواست یک نفر را بر مقدرات کشور تحکم می‌فرمود. در زمان شاه، دستگاه‌های قانون‌گذار و سایر انتظامات کشور، خود را با همان یک فرمان و یک خواست شاهنشاهی تطبیق می‌دادند و اراده‌ای از خود نداشتند. چیزی که متأسفانه در جامعه ما نیز تکرار می‌شود

قانون در کشور ما، تقریباً موجودی محقر و مفلوک است

شما اگر سرزده به دیدن آقای میرحسین موسوی، و به دیدن حجج اسلام سید محمد خاتمی و کروبی بروید، آیا دنیای فهم، دنیای عقل، دنیای اسلام و خدا و پیغمبر به شما ایراد می‌گیرند که چرا از دژ بصیرت به زیر رفتید و دست فتنه را در دست گرفتید؟! یا نه، همه کائنات و همه پدیده‌ها و همه مردمان دنیا به فهم و درایت و هوشمندی و نیک‌بینی شما آفرین خواهند گفت؟!

زنجیرهای تفرقه را بگسلید. به‌جای اینکه دیگران را تشویق به وحدت کنید، از خود شروع کنید. زندان‌ها را جز برای غارتگران اموال مردم و قاتلان و قاچاقچیان مخواهید

بساط تحمیل و تحکم احکام دینی را بربچینید؛ اجازه بدهید مردم، نفس تازه کنند

اگر بدانید چه جوانانی در زندان‌های ما و شما زندانی‌اند؟! جوانی که گفته: من، ایران را دوست دارم؛ و ما، او را تا پای محکمه ارتداد و اعدام پیش رانده‌ایم!

«بازی با آبروی مردم» یعنی: ظلم! چیزی که در این سال‌های انقلاب اسلامی، ما بدان بسیار روان و بدیهی دست برده‌ایم

کدام ملت حاضر است سیستم حکومتی ما را الگوی حکومت خویش قرار دهد؟!

می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد

شما از سر برآوردن دوباره اصلاح‌طلبان نگران بودید، به همین دلیل، به ریسمان سست آقای احمدی‌نژاد دست بردید و اعتماد کردید به کسی که ریشه در باد داشته و دارد

ظهور آقای احمدی‌نژاد، و چنگی که او بر مقدرات بنیادین کشور ما انداخته است، تمثیل و تجلی حماقت آن مردمی است که نسل‌های بعدی‌اش، به ارتفاع فهم او خواهند خندید؛ و نیز البته او را نخواهند بخشید

من با اطمینان از همین سلولی که در آن زندانی‌ام، اعلام می‌دارم: آقای احمدی‌نژاد به وقت ضرورت، از شما «عبور» خواهد کرد و همه خاکساری‌های دروغین خود را کنار خواهد زد و ذات نامتعادل خود را عریان خواهد نمود

احمدی‌نژاد، نابکاری است که با روی بردن به پرونده‌سازی، سعی در مخفی نگاه داشتن اسرار دزدی خود دارد. او، یک روز، رو در روی خود شما خواهد ایستاد و به شما خواهد گفت: پرونده همه شما پیش من است، به دزدی‌های من و اطرافیان من کاری نداشته باشید تا به دزدی‌های شما کاری نداشته باشم

مبادا ما با همین انشقاق مخوف، به سمت روزهای پایانی سرنوشت محتوم خود شتاب کنیم!

در یک آزمون ساده، همه رنج‌ها و زحمت‌ها و مجاهدت‌ها و خون‌ها و آسیب‌ها و سرمایه‌های پولی و انسانی و وقت‌ها و عمرها و عاطفه‌ها را در یک کفه بگذارید، و حالا به کفه دوم این ترازو چشم بگردانید؛ در کفه دوم این معادله انقلابی، شرمنده‌ام، که در کنار مختصری از شایستگی‌ها، کوهی از دردها و غصه‌ها و آلودگی‌ها و خسارت‌های همه‌جانبه تلنبار شده است

یک‌روز قرار بود ما با این انقلاب، به روی بشر، دریچه‌هایی از نور بگشاییم. دریغ و صد افسوس که امروزه، آسیب‌های فراوانی از قامت این کهنسال خمیده‌قامت و گوژپشت آویخته است

به نام خدای فهم
سلام به محضر شریف رهبر گرامی ما، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

پیش از آغاز سخن

این نامه را ماه‌ها پیش، در آذرماه سال گذشته و در داخل زندان نوشته بودم. نامه‌ای به بهانه ورود ما به سی و سه سالگی انقلاب اسلامی، که می‌توانست در همان آذرماه سال گذشته نیز منتشر شود، اما به دلایل مختلف، شخصاً از انتشار آن پرهیز کردم. این نامه، هدیه من است به پیشگاه حضرت شما.

در همین اواخر، درست چند روز پیش از آن که آزاد شوم، مرا از سلولم در زندان اوین به دفتر دادستان تهران – آقای جعفری دولت‌آبادی – بردند. در آنجا، به‌جز شخص ایشان، آقای نبوی، رابط سازمان اطلاعات سپاه و دستگاه قضائی، و دو نفر دیگر نیز بودند. من به دادستان تهران، در همان جلسه گفتم: علت این که شما، در آن‌سوی این میز دراز نشسته‌اید و من درست در مقابل شما، این است که: کسی، در سلول‌های تنگ همین زندان، به ناموس شما فحش نداده است. و کسی نیز، شما را کتک نزده است. وگرنه، شما امروز، نه در آن‌سوی این میز، که در کنار من می‌نشستید.
به وی گفتم: من یک نویسنده و منتقدم؛ از من نخواهید که چیزی ننویسم. شما به یک پرنده نمی‌توانید بگویید: پرواز نکن. که ایشان در پاسخ به این سخن من گفت: بنویس. کسی با تو کاری ندارد. اما چرا می‌روی به دیدن آیت‌الله وحید؟
دادستان تهران نیک می‌دانست: به دیدن آیت‌الله وحید رفتن من، نه که جرم نیست، پسندیده نیز هست. با این تفاوت که او می‌دانست من به آیت‌الله وحید گفته‌ام: مردم ما چه اندازه باید هزینه کنند و آسیب ببینند تا برای شما علما به قدر آن خلخال ربوده‌شده از پای آن زن یهودی، گزنده و آشوبنده باشد؟ و به ایشان گفتم: آیا سیره مردمداری پیامبر، و شیوه مملکت‌داری حضرت امیر، تنها برای مدفون شدن در کتاب‌های تاریخ است یا که نه، می‌توان یهودی بود و بر سر پیامبر، خاکروبه ریخت و از او جز ادب ندید. یا با شکایت یک یهودی دیگر، علی را به محکمه خودش کشاند و پیروز از آن بیرون آمد؟

چندی پیش، بعد از انتشار مطلبی تحت عنوان «شلم شوربا»، آقای نبوی، به تلفن همراه من زنگ زد. وی که سابقاً در داخل زندان، با چهره‌ای سر به زیر و آمیخته به شرم با من سخن می‌گفت، آن روز اما، عتاب‌آلود و عبوسانه گفت: مگر قرار نبود چیزی ننویسید؟ به ایشان گفتم: نه یک چنین قراری بوده و نه من به زیر یک چنین قراری می‌روم.

آقای نبوی برای من خط و نشانی کشید و آن مکالمه کوتاه تلفنی را قطع کرد. دادستان تهران نیز اخیراً در مصاحبه‌ای، به: «به مرخصی آمدن من» و نه «آزادی» من اشاره کرد. و حال آن که یکی از مسؤولین اطلاعات سپاه در داخل سلول، به: «آزاد» شدن من، آن‌هم به دستور شخص حضرتعالی تأکید ورزید.

از آنجا که احتمال دارد در همین حوالی مرا مجدداً به زندان اوین فرا بخوانند، از سر ناچاری، نامه هشتم خود را، از باب «سخن بدون لکنت یک کوچک‌تر به بزرگ‌ترش» تقدیم شما می‌دارم. این نامه، به صورت ظاهر، کمی تلخ می‌نماید، اما هزار شهد صادقانه و مشفقانه با اوست. این اثر، تقدیم به حضرت شما. با این امید که از کلمه به کلمه آن، صداقت و خیرخواهی نویسنده، برکشیده شود و در مسیر اصلاح جامعه‌ای که از کاستی‌ها و نادرستی‌ها رنج می‌برد، به کار آید. و اکنون، آغاز کلام:

ما و رژیم پهلوی

چه خوب که پیش از بیان هر سخن، به مردمانی آرزو به دل اشاره کنم که طی سالیان دراز، با هزار زحمت، گفتند و نوشتند و مبارزه کردند و به زندان رفتند و سیلی خوردند و تبعید شدند و کشته شدند، تا به رژیم پهلوی بگویند: ما، مردمان ایران، به چیزی کم‌تر از همه آزادی، و همه استقلال، و همه عدالت، و همه انسانیت و درستی و رشد، و به چیزی کم‌تر از همه سرفرازی راضی نیستیم.

رهبر گرامی ما، اگر مردم ایران، به مسلمانیِ ما اعتماد و اعتنا کردند، و بخت و اقبال و آینده و اراده خود و فرزندان خود را به ما سپردند، گمانشان این بود که می‌توانند از ما و رفتار ما بوی محمد و علی را استشمام کنند. مردم ایران، اراده سرزمین خود را به ما سپردند تا ما به نمایندگیِ از آنان، آنان را، و آینده‌گانشان را، از زینت زیبایی، و از اوج ایمان بهره‌مند سازیم. و آنان را به جایگاهی فرابریم که جهانیان از تماشای آن‌همه نیکبختی‌شان دچار بهت و رشک شوند. تا جهانیان بدانند: اگر رژیم تندخو و خودمحور و وابسته پهلوی، پنجاه سال، مردم این سرزمین را از رشد و شایستگی بازداشت، اکنون، این ما، آمده بودیم تا عقب‌ماندگی‌ها را بروبیم و شایستگی‌ها را پیش روی آوریم.

خلاصه در غوغای انقلاب، مردم ایران، به انسان‌های برجسته و مسلمانی چون امام خمینی و شهید مطهری و مرحوم طالقانی و مرحوم منتظری و شهید بهشتی اعتماد کردند. به کسانی که آمده بودند تا به جهانیان بفهمانند: اگر بلد نیستید بشر را به راه سعادت رهنمون شوید، کنار بایستید و تماشا کنید.

مردم در اعتماد به برجستگانی چون امام راحل اشتباه نکردند. تشخیصشان درست بود. چرا که سیره سرشار از صداقت و خلوص امام و همراهان او، از آسمان زیبایی‌های خدا نور می‌گرفت. وعده‌های نورانیِ آنان نیز، این می‌گفت.

و، زمان گذشت. سی‌ودو سال. و ما اکنون در آستانه سی‌وسه سالگی انقلابِ خویشیم. و هیچ بعید نیست جماعتی از مردم ما، در رازوارگیِ عدد سی‌وسه، درنگ کنند. جمعی به یاد سی‌وسه پل اصفهان بیفتند، و برخی دیگر، شمارگان تسبیحاتِ حضرت زهرا را تداعی کنند: سبحان‌الله (سی‌وسه مرتبه) – (الحمدلله (سی‌وسه مرتبه) – الله اکبر (سی‌وچهار مرتبه).

من خود اما به خودِ انقلاب می‌پردازم. به این کامله موجودِ سی‌وسه ساله. که نه خردسال و خام است، و نه فرسوده و از پا درآمده. بله، چندی دیگر موجودِ انقلاب اسلامیِ ما، پای به سی‌وسه سالگی عمر خود می‌گذارد. این موجود، امروز فراتر از اطوار و تأثیر هر ایرانی، متأثر از شخصِ حضرت شماست. او، به راستی خود را تربیت‌شده شما می‌داند.

این موجود، ده‌ساله بود که دست به دستِ شما سپرد. و کم‌کم، قوام و شاکله‌ای را که از امام یافته بود، در نظام فکری شما مستحیل نمود. این شما بودید که آدابِ چگونه بودن را به قامتِ او لباس کردید. و در کام او، شهد و شربتی از چگونه زیستن افشاندید.

انقلاب سی‌وسه ساله امروز ما، در هر چه که دارد و در هر چه که ندارد، شخص شخیص شما را سهیم و مؤثر می‌داند. انقلاب ما، به هر کجا که میل و اراده شما تحکم می‌فرمود، به کج و راست، و به افت و خیز، متمایل شد. این موجود، امروز اگر زیباست، بخشِ وسیعی از زیبایی‌اش را مدیون حضرت شماست. و اگر نازیباست، نیز همین‌طور.

رهبر گرامی ما،

مبتدای سخن خویش به درازا نبرم. در این نوشته، قصد این دارم که نه انقلاب، که پایِ «اسلام» انقلاب را پیش آورم. اسلامی که: انقلاب ما، سر به سودای او داشته و دارد. و مدعی است که هیچ دأبی جز فرابردن نام و راه و جاه او نداشته و ندارد. انقلابی که می‌خواست – و لابد می‌خواهد– به مردمان جهان نشان بدهد: می‌توان از ناب‌ترین برکات آخرین دین ابراهیمی بهره‌مند شد، و به عالی‌ترین مراتب انسانی‌اش نائل آمد، و از آنجا به عالی‌ترین عرصه‌های سلامت و سرفرازی دست یازید.

پس، مرا در این نامه، به مقولات دیگر کار نیست. نه با داشته‌های دیگران، و نه با نداشته‌های خودمان. بنا ندارم به تنگناهای اقتصادی خودمان، و پیشرفت‌های همسایگانمان اشاره کنم. اصلاً بنا را بر این می‌گذارم که مردمان و مسؤولان فعلی ایران، خوشبخت‌ترین، و مرفه‌ترین، و دانشمندترین، و ثروتمندترین، و زیرک‌ترین افراد روی زمین‌اند. از این بالاتر آیا؟

تأکید من اما همچنان بر دینِ مبین اسلام است. و به همین دلیل، ناگزیر از مطرح کردن یک پرسش محوری‌ام.

این که: اسلامِ پیش از انقلاب، به خدا و اسلامِ واقعی نزدیک‌تر بود، و نزدِ مردم ما عزیزتر، یا اسلام موجود در جمهوری اسلامی ایران؟ و یا در پرسشی جسورانه: آیا رژیم پهلوی، عالمانه و آگاهانه به اسلام بیش‌تر ضربه زد، یا خود ما؟

۱– در آغاز، اجازه می‌خواهم تصویری از اسلامی را که ما با پیروزی انقلاب، رفته‌رفته به ابداع و اختراعش دست بردیم، ارائه دهم. اینکه: تا قبل از انقلاب، اسلام در ایران، هم از خزانه خرافات ارتزاق می‌کرد، هم از سنت‌های دست به دستِ دیرین، و هم از مفاهیمی تازه و نو. با این‌همه اما، اسلامِ پیش از انقلاب، آسمانی دستیافتنی‌تر داشت. و با هر مانعی که رژیم شاه بر او می‌گمارد، روزبه‌روز، خواستنی‌تر نیز می‌شد. چرا که هم‌زمان، مردم علاوه بر خرافه و جادو و جنبل، و اضافه بر منبرها و محافل سنتی، از تریبون‌های تازه‌ای چون حسینیه ارشاد نیز تغذیه می‌شدند. و هر کس در این میان، به تناسب هر فهم و گرایشی که داشت، دست به گزینشِ مطلوب خویش می‌برد.

اسلامِ پیش از انقلاب، اسلامی زلال و زاده زیبایی نبود، اما هر چه که بود، سفره سالمی از «ابراز» داشت. بستر نرمی از چمن بود. چماق نبود. اقیانوسی آرام بود. آوار نبود. و البته از «اختیار»، سرشار بود.

رهبر گرامی ما،

سخنان من در این نامه، هرگز از جنس مچ‌گیری‌های یک رقیب سیاسی نیست. شما به نیکی از خُلق و خوی من آگاهید. مرا با شما و انقلاب و نظام، جز خیرخواهی و خیراندیشی هیچ نیست. پس چرا از چاره‌اندیشیِ تنگناهای باطنیِ خویش استقبال نکنیم؟ من از بابِ مصداق، به چند وجه از اسلامِ این روزهای انقلابمان اشاره می‌کنم. اسلامی که به دستِ مبارکِ خودِ ما، پیرایه‌هایی بر او بار شده، و یا به کاستی‌هایی چند به چند دچار گردیده است.

این دگرگشتگی‌های نازیبا، نه از آن روی به ساحت دین ما راه یافته‌اند تا ما را به راه محمد و علی و نهضت پیامبران دراندازند، و یا آیین‌های از تمایلِ نابِ خدا و قرآن بر ما باز بتابانند، بل از این روی، که به استحکام چهار ستون برقراریِ خود ما بیانجامند.

این در هم‌شدگی و در هم آمیختگی، شوربختانه، شترگاوپلنگی از آیینِ راستین را بر سرِ مردم ما آوار کرده است. که اگر در این دیرگاهِ عمر، به چاره‌اندیشی آثار همه‌سویِ این کج‌پیکری همت نورزیم، خود به چشم خود، شاهد گسستن، و شکستن، و فرو نشستن کاخی خواهیم بود که بنیان آن بر اعوجاج است.

ای عزیز، چه بگویم که ما، هم به مردم خویش، هم به آن آرزوهای چشم به راه، و هم به اسلام راستین، جفا کرده‌ایم. مردم به کنار، آرزوهای چشم به راه به کنار، اسلام راستین را اما چنان دست‌آموز خواسته‌های صنفی خود ساخته‌ایم که در هر بزنگاه، هزینه همواری راهِ ما شود، و به وقت ضرورت، رنگ پذیرد، و بنا به میل ما شکل عوض کند. اسلامی که قابلیت این را داشته باشد تا خوار و خفیفِ آدم‌های برجسته شود. و از آنان بهراسد. و شهامت این را نیز نداشته باشد که بگوید:

«أیها الناس، من در همه حال برای جان و مال و ناموس و حریم خصوصی مردمان، چه مسلمان و چه نامسلمان و چه کافران خداگریز، ارزش قائلم و نسبت بدان غیرتمندم. شما را به‌خدا با مردم این مکنید».

رهبر گرامی ما،

سخاوت‌مندانه سخن تلخ مرا تحمل کنید. تلخ‌نوشیِ امروز ما، گوارانوشیِ فردای ما را در پی دارد. اگر که: از عبرت‌های امروز، پلی برای ترمیم فردای خود برآوریم. با من آیا هم‌رأی نیستید که ما با پیروزی انقلاب، گرسنه‌گون، مثل غنیمت‌روبانِ سراسیمه، به حذف متخلفین و مصادره اموالشان دست بردیم؟ بی‌آنکه به گدازشِ اسلام واقعی وَقعی نهیم؛ که می‌سوخت و می‌گداخت و با ما می‌گفت: «ای بزرگان انقلاب، در من، بخشایش نیز هست. چرا به‌جای تندی و تنش، خاستگاهی از بخشایش عمومی و آشتی ملی نمی‌پردازید»؟

ما اما به او بها ندادیم. چرا که سخت، سرگرم اختراع اسلام تازه‌ای بودیم. متناسب با خوی و خصلتِ خودمان. که ما را اجابت کند، و ما را از تنگناهای عقده‌هایمان به‌در ببرد. اسلامی پرداختیم که قلندرانه دست به گلوی اسلام راستین بُرد. اسلام راستینی که به ما التماس می‌کرد و می‌گفت: «کارها را به شایستگان بسپرید و از واگذاریِ کارهای بزرگ به آدم‌های کوچک بپرهیزید».

ما اما در واکنش به استغاثه‌های او، برمی‌افروختیم که: «خاموش! دنیا اگر یک لقمه باشد، آن یک لقمه باید نصیب مؤمن شود». و مؤمن را هم البته در میان خویشان و دوستانِ خود می‌جستیم و متعمدانه بخشی از آن یک لقمه را به گلوی او فرو می‌تپاندیم.

عدالت را نه به‌گونه علی و اولاد او، که از نوع دلخواه خودمان تعریف کردیم. و با گماردن دوستانی چون شیخ محمد یزدی بر مسند قاضی‌القضاتی کشور، چنان خاکستری بر سر عدل و انصاف و وارسی و واکاوی حق مردم پراکندیم که نمونه‌اش را مگر در تاریخ دیگرانی جُست که هیچ نسبتی با درستی نداشته ونداشتند.

هر چه اسلام واقعی بر سر خود می‌کوفت و گریبان می‌درید که: «ای انقلابیون مسلمان، شما را به‌خدا مراقب وِجهه من در داخل و خارج و پهنه تاریخ باشید و حاجت‌های نفسانی خود را بر من بار نکنید و به اسم من، بلا بر سر مردم نبارید»، ما دست به دهانش می‌بردیم که: «حرف مزن»! به گوشه‌ای پرتابش می‌کردیم و خود، فارغ از سوز و گداز او، دست به اعماق حق مردم می‌بردیم و رگ و پی دارایی آنان را می‌دریدیم و بر طَبَق منافع طایفگی خویش می‌نشاندیم.

هر چه اسلام بی‌نوا می‌گفت: «من در قرآنِ خود به بندگان خدا بشارت داده‌ام که گفته‌ها و سخنان مکتب‌های گوناگون را بشنوند و راه‌های موجود بشری و الاهی را مطالعه کنند و بهترین‌ها را برگزینند» [سوره زمر، آیات ۱۷–۱۸]، ما بر سرش می‌کوفتیم که: «زبان به کام بگیر که ما خود به‌جای مردم، بهترین‌ها را که خودمان باشیم، برگزیده‌ایم و کارِ کاوش را بر مردم جاهلی که به خود ما آری گفته‌اند، ساده و سهل فرموده‌ایم. به همان قانع شوند که هم از سرشان زیاد است و هم بهشتشان را تضمین می‌کند».

رهبر شریف ما،

سخن تلخ اما صادقانه من، هنوز ادامه دارد. بیماری ما، جز با این شربت‌نوشیِ تلخ اما شفابخش، به مدار مداوا درنخواهد افتاد. از مردم بگویم؛ که تنها در بحبوحه‌های بحران و جنگ و اخذ رأی و تأیید و تثبیت خود ما، مردمی فهیم و آگاه و متشخص و امت شهیدپرور می‌شدند. و در سایر مقاطع: گله‌ای که باید به راه‌شان بُرد و حق‌شان را ذره‌ذره به کامشان درانداخت.

شما را به‌خدا یک نگاهی به وضعیت صدا و سیما و سایر رسانه‌های ما بیاندازید؛ که چگونه دست به گلوی فهم مردم برده‌اند و به‌قدری که خود صلاح می‌دانند به مردم بها می‌دهند! هر چه اسلام محمد و علی بر سر خود می‌کوبد که: «شما را به‌خدا بیایید و به اسم من، این‌همه برای مردم، محدودیت و تنگنا فراهم نیاورید!»، ما قلدرمآبانه خنجر به کمرش فرومی‌بردیم که: «آرام بگیر و به تماشا بنشین! ما خود بلدیم چگونه زنان و مردان و جوانان و کودکان این سرزمین را با اسلام ناب آشنا کنیم و بهشت خدا را از دوردست‌های این دنیا، به آخرتشان تزریق کنیم.»

خلاصه ای رهبر خوب، به اختراع و تحمیل چنان گونه‌ای از اسلامِ دلخواه دست بردیم، که اسلام حقیقی از تماشای چهره نامتجانس آن، رنگ باخت و ضربان قلبش به شماره افتاد.

حضرتعالی، درست روز تولد حضرت رضا در شهر قم، به ترسیم مختصاتی از اسلام انقلاب تلاش فرمودید. اسلامی که این روزها، بر کل روی کره زمین، کم‌تر انسانی مشتاق گرویدن به آن است. بنا به فرمایش خود شما در اولین سخنرانی سفر قم، گرایش برخی از مردم ایران در این روزها به «کلیساهای خانگی» – یعنی چیزی که در طول تاریخ اسلام و تشیع بی‌سابقه بوده– دروازه‌ای از نگرانی را به روی شریف شما گشوده بود.

با اجازه حضرت شما، صریح‌تر سخن بگویم و به نمونه‌ای از گزینش‌گری اسلام اختراعی خودمان اشاره کنم. که از میان دو نفر، یکی را که فردی فرهیخته و باسواد و صاحب‌سخن و کارآمد اما منتقد است، وانهاده‌ایم، و به گزینش فرد دیگری که تنها برجستگی‌اش حضور در گردونه دوستی با خود ما است، دست برده‌ایم. یکی را به مضیقه‌های همه‌جانبه درانداخته‌ایم و همه تریبون‌های تجلی و خدمت را از او بازستانده‌ایم؛ و به دیگری، تریبون‌ها و اختیارات و نفوذ فراوانی عنایت فرموده‌ایم.

سید احمد خاتمی، با همه خساراتی که از نوع نگرش او به دین و دنیا برمی‌جوشد، صرفاً به دلیل سنخیت فکری‌اش با خود ما، برکشیده می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، بی‌آنکه نسبتی با همنام خود داشته باشد، به سیاه‌چالی از نفرت ما درمی‌افتد.
سید احمد خاتمی که هیچ مخاطبی فراتر از روند معکوس نمازگزاران خویش ندارد، بازوی پرتوان اسلام اختراعی ما می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، صرفاً به دلیل زاویه‌ای که در مسائل فرعی – و نه اصلی و اساسی– با ما اختیار کرده، از گردونه حضور میلیونی‌اش برکنار می‌ماند.
و یا از برادران «مجتهد شبستری»، آن را که با ما همراه است، برمی‌کشیم و گستره‌ای از فرصت‌ها و تریبون‌ها و سرمایه‌ها را به امضا و سخن و خواست او بند می‌کنیم، و دیگری را که باسوادتر و آگاه‌تر و دانشمندتر و دلسوزتر و فهیم‌تر و مشفق‌تر و روحانی‌تر و دنیادیده‌تر اما منتقد است، به قهقرایی از تندخویی‌های خویش فرو می‌رانیم.
در اینجا نیز هر چه اسلام محمد و علی فغان برمی‌آورد که: «آهای بزرگان انقلاب! طبق آیه‌های قرآن، اجازه بدهید اینها هر کدام سفره فهم و اعتقاد و برداشت‌های خود را به روی خِرَد مردم بگشایند تا مردم خود بهترین سخن و مشاورت آنان را برگزینند. یعنی درست همان کاری که امروزه در هر کجای غربِ کافر صورت می‌پذیرد». ما بلافاصله به دهان این اسلام می‌زنیم که: «مباد! ما صلاح خسروانیِ خویش نیک‌تر می‌دانیم».

پس ای رهبر محترم،
به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام پیش از انقلاب داشت، و به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام اختراعی این سال‌های انقلاب ما ندارد، نمره منفی به ما و عملکرد ما تعلق می‌گیرد. و اگر منصف و اهل راستی و درستی باشیم، باید با گردنی کج و صدایی برآمده از اعماق ورشکستگی، اعلام کنیم: «ما، انقلاب اسلامی کرده‌ها، بیش و افزون‌تر از رژیم پهلوی، به اسلام راستین ضربه زده‌ایم؛ و چهره مخوفی از عقاید و سلایق و منافع خود را به اسم اسلام محمد و علی جا زده‌ایم؛ و بسیاری از مردم ایران و جهان را نسبت به زیبایی‌ها و ظرفیت‌ها و کشش‌های تشیع، به تردید و انزجار درانداخته‌ایم.»

۲– ما و شما، از یک بلندی مُشرف بر شهر مقدس قم بالا می‌رویم و از آنجا به مردم خوب و پای‌دررکاب این شهر شریف، سلام و درود می‌فرستیم.
این قم اما، آن‌سوتر از هیاهوی مراکز علمی و دینی و زیارتی و حوزوی و بیوت مراجع و کثرت روحانیانش، چهره دیگری نیز دارد. که این چهره، در ورای این ظاهر پرآوازه، سر به کار فرسودن خود دارد. متأسفانه، قم امروز ما، شمعی است که بی آنکه نوری بیفشاند، آب می‌شود؛ نه از بی‌آبی و گرما و هوای داغ؛ که از خراش ناشی از پنجه نابخردی‌های خود ما.
در تحلیل این خراش و این نابخردی‌ها، نیازی به ژرفکاوی چندان نیست. بانگِ بلند رنج قم، آن‌چنان به طنین دردناکی مبتلا شده است که انکار و کتمان آن، نه هیچ موجه و عاقلانه است، و نه دردی از دردهای شهر قم دوا می‌کند.
چند سال پیش، در همین نزدیکی‌ها، دستگاه‌های رسمی استان قم، آمار دردناکی از این شهر منتشر کردند که نگاهی گذرا به ذات و روح این آمار، صورتِ هر مسلمانِ گردن‌فرازی را به خاک می‌ساید. این که: «شهر قم، در نسبت با سایر شهرهای جمهوری اسلامی ایران، از آسیب‌ها و مفسده‌های اخلاقی و اجتماعی بیش‌تری برخوردار است».
این آمار، آنجا به درد می‌نشیند که ما چند و چون همین قم را در سال‌های نه چندان دور پیش از انقلاب وابکاویم؛ که: قم، نه برتر از همه شهرها، که شهری پاک و سالم و کم‌مسأله بوده است.
رهبر گرامی، در این سال‌ها، ما آیا چه بلایی به سر شهر مقدس قم آورده‌ایم؟ شهری که اختیار هر ریز و درشتش با خود ما بوده، و هیچ دشمن غداری، چه آشکار و چه پنهان، جز خود ما، کمر به تخریب وجهه شریف او نبسته بوده است.
مردمان جهان آیا ادعاهای مدیریت و هدایتگریِ جهانی ما را باور کنند، یا درماندگی که نه، شتاب معکوس ما را به قهقرا؟ آن‌هم در قم! در جایی که کانون غلیظ معارف شیعی ما است. با این‌همه اما، پرسش من این است: درخصوص شهر قم، رژیم مستبد و اسلام‌ستیز پهلوی آیا به سلامت و اسلامیت و باورهای دینی و اخلاقی مردم این شهر بیش‌تر ضربه زد، یا خود ما؟ که گوش فلک را از گستره غلیظ فهم خود پر کرده‌ایم؟

۳- درباره حجاب، تنها این را بگویم که در این سی‌وسه سال، ما عمده‌ترین سرمایه‌ها و فرصت‌ها وآبروها و آرزوهای انقلاب را خرج حجاب کرده‌ایم. با اصرار بر حجاب اجباری بانوان، از حیثیات درخشان و جذاب انقلاب کاسته‌ایم و بر انزجار و رنج مردمان خود، و بر دل‌زدگی مخاطبان جهانی خویش افزوده‌ایم.

ما از آسمان دودآلود شهرها و روستاها، و مدرسه‌ها و مسجدها و منبرها، و از گلوی خستگی‌ناپذیر رسانه‌ها، و با مراقبت و تحکم خشماگین نیروهای انتظامی، و با فتاوای اخم‌آلود مراجع دینی، سنگ‌های سرگردانی به اسم حجاب را بر سر بانوان خویش فرو بارانده‌ایم. و در این راه، مجاهدتی همه‌جانبه به‌کار بسته‌ایم تا به زعم خود، از خون شهدا و آرمان‌های انقلاب صیانت کرده باشیم.

یادم هست آقای «حداد عادل»، آن روزها که هنوز با شما نسبتی نیافته بود، در اجلاس نماز مشهد به خود من گفت: «فلانی، باورم بر این است که اگر رضاشاه توانست به اجبار از سرِ مادران ما چادر بردارد، ما نیز می‌توانیم به اجبار، زنان بی‌حجاب جامعه خویش را از بی‌حجابی به‌در آوریم و باحجابشان کنیم». آقای حداد عادل، امروز اما شهامت ابراز این باور درست دیروزش را ندارد. چرا که همان اسلام اختراعی ما، بلافاصله دست به گلوی او می‌برد و بی توجه به نسبتی که با شما دارد، بساط برقراری‌اش را برمی‌چیند و دودمان پاکش را به باد می‌دهد.

رفتار غلط و غیردینی و غیرعقلانی ما، گاه آن‌چنان ترکیب انسانی ما را به‌هم آشفته است که ما از خود خدا نیز در انتشار و حاکمیت دین او جلو زده‌ایم. جوری که اکنون، همین سُرنانوازی دینیِ ما که از سرِ گشاد فهم ناقص ما برآمده و گوش مردم ما و مردم جهان را آزرده، باعث شده: نه اشتیاقِ به حجاب، که اشتیاق به خود خدا هم در این مُلک به چالش درافتد.

و حالَ آنکه در زمان شاه، و به رغم تلاش‌های ضد دینی مقامات پهلوی، بخش قابل توجهی از بانوان مسلمان ما، پیشتاز در پذیرش آگاهانه حجاب بودند.

امروز اما، رئیس قوه قضائیه ما، در جهت تشجیع خشونت عاملان انتظامی می‌فرماید: «مگر ما برای محو شرارت، با کار فرهنگی به مقابله می‌رویم که برای محو بدحجابی، به کار فرهنگی متوسل شویم؟»

این سخن پوک و سست و بی پشتوانه یعنی چه؟ یعنی: یک بانوی بدحجاب، هیچ تفاوتی با یک شرور قمه به دست ندارد. و یعنی: ما با هر توپ و تانک و ضرب و زوری که با شرارت شروران می‌جنگیم، نیز باید با بدحجابیِ بانوان بدحجابمان بجنگیم!

خلاصه رهبر گرامی، امروزه کارِ حجاب در آسمان اندیشگی ما به چنان سرنوشت غمباری فروشده است که طبق آمار فهیمانه جهان اسلام، رغبت به حجاب، در آمریکا، در اروپا، و در هر کجای کره زمین، رو به گسترش است إلا در سرزمین اسلامیِ ما!

خود شما بفرمایید آیا در باب حجاب، محمدرضا پهلوی بیشتر به اسلام ضربه زد، یا خود ما؟ که سال‌های سال، با پتک اسلام بر سر اسلام کوفته‌ایم و بسیاری از مردمان خود را به لجاجت و انشقاقی بیمارگونه درانداخته‌ایم.

من با همه اطمینان خود به محضر شریف حضرت شما می‌گویم که اگر بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، ما سر به سر بانوان خویش نمی‌گذاردیم و آنان را به حال خود وامی‌نهادیم، امروز، از حجاب برتر و گسترده‌تر و مطلوب‌تر و فهیمانه‌تری بهره‌مند بودیم.

بله، این استفاده ابزاری از دین و شعائر دینی، آن‌هم در توجیه ندانم‌کاری‌های ما است که ما را به این حال و روز، مبتلا ساخته است.

مطالعه میزان و کیفیت پوشش بانوان در اواخر عمر رژیم پهلوی، شما را و ما را بر این باور متقاعد خواهد کرد که پوشش بانوان در آن دوران، از نمره قبولی بالاتری برخوردار بوده است.

می‌گویند: طالبان که سقوط کرد، آرایشگاه‌ها و مغازه‌های سلمانی در افغانستان شلوغ شد. چرا؟ چون در نظام فکری طالبان، ریش بلند، نمادی از اسلام ناب بود. با سقوط طالبان، بسیاری از مردم، آن نماد تحمیلی را تراشیدند و به خاکروبه‌ها ریختند.

قبول می‌فرمایید که با پیروزی انقلاب، ما قرار بود دست به تجلی آرزوهای برنیامده بشری ببریم؟ ای خاک بر سرِ من که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلاب، نشسته‌ام بر افق سپری‌شده انقلاب، و در مقایسه‌ای جانکاه، انگشت تأیید بر ایمان مطلوب‌تر و خالص‌ترِ مردم در گذشته‌های دور کشورم می‌گذارم!

٤- نمی‌دانم فراتر از ظاهر اوضاع، آیا به وضعیت رقت‌بار این روزهای روحانیان خودمان اشراف دارید یا نه؟ فقط این را بگویم که: روحانیت امروز ما، به برکت اسلام اختراعی ما، به طرز چشمگیری، از چشم و دل قشرهای وسیعی از مردم، فرو افتاده است. دلیلش چه می‌تواند باشد الا دخول روحانیان به مواقفی که در اندازه و شأن آنان نبوده است؟ و: دخالت آنان در کارهایی که عمدتاً به خسارت انجامیده است؟

قبل از انقلاب، مگر کسی به حضور استاد مطهری در دانشگاه معترض بود؟ هرگز! چرا؟ چون به جایی وارد شده بود که تخصصش ایجاب می‌کرد. وی در دانشگاه، اضافی، یا کَلّ [سنگینی، طفیلی] بر کرسیِ درس خود نبود. امروز چه؟ ما به هر اداره و نهاد و دستگاه و وزارتخانه، یک یا چند روحانی تزریق کرده‌ایم، تا مثلاً از مناسبات اسلامی آنجا مراقبت کنند.

حضور نادرست این همه روحانی در ادارات و دستگاه‌های دولتی، و افول سال به سال وجهه دینی آنان، و شمار علاقه‌مندان و نمازگزارانشان در همان دستگاه‌ها، دقیقاً به تکرار جایگاه رو به افول روحانیت در شاکله کلی اجتماع اشاره دارد.

روحانیت ما، از جایگاه برازندگی‌اش در زمان شاه، به جایگاه دلمردگی و گاه بیهودگی‌اش در این روزها سقوط کرده است. این سقوط، دستاورد اسفبار سال‌ها کج‌روی خود ما بوده است.

دردا که روحانیت امروز ما، هیچ منبری برای ابراز آزادگی خود ندارد. او، از جانب همین اسلام اختراعی، سخت در فشار و در تنگناست. چرا؟ چون خود ما، با خط و نشان کشیدن‌ها و توپ و تشرها، او را از هرگونه اظهار نظر درست، و نقد و آسیب‌شناسی نظام ترسانده‌ایم. و راهی جز تبریک و تهنیت و تعریف از نظام، پیش روی او نگشوده‌ایم.

روحانیتی که کاستی‌ها و نازیبایی‌ها و پلشتی‌های جامعه اطراف خود را ببیند و به‌جای نقد مشفقانه، سکوت کند، یا به توجیه آنها روی بَرَد، نصیب و سرنوشتی جز این که امروز گرفتار آن شده، نخواهد داشت. روحانیتی که مردم نداشته باشد، چرا باید هنوز در دل مردم جا بگیرد؟

نه از من، بلکه از هر روحانی افسرده‌ای که زمان شاه را درک کرده اگر بپرسید: روحانیت، در آن زمان از اعتبار و اعتنا و اقبال بیش‌تر مردمی برخوردار بود یا امروز در جمهوری اسلامی ایران؟ پاسخ، آشکارتر از آشکار است. پس قبول می‌فرمایید که ما، نسبت به آن دوران، ضربه هولناک‌تری به ساحت روحانیت وارد آورده‌ایم؛ و او را از جایگاه مألوف و مطلوبش که دل مردمان باشد، به جایی دور که معلوم نیست کجاست، پرتاب کرده‌ایم.

۵- خانواده در ایرانِ زمان پهلوی، از انسجام و یکپارچگیِ آحاد خویش بهره‌مند بود. چیزی که دردمندانه این روزها، به تلاطم زایدالوصفی درافتاده است. لنگ زدن چرخ چوبین هویت خانواده در جمهوری اسلامی ایران، منجر به بروز نکبت‌هایی چندبه‌چند در این وادی شده است. که آمار روزافزون طلاق، و پیشتازی ما نسبت به بسیاری از کشورهای جهان در این خصوص، خود نشانگر درستی این سخن است.

گرچه ایرانیان بنا به ریشه‌های مقوّم فرهنگی‌شان، در مقایسه با بسیاری از کشورها، هنوز از قوام خانوادگی بیشتری برخوردارند، اما اعتنای کلی این بخش از نوشته، به مقایسه انسجام بیش‌تر خانواده در پیش و پس از انقلاب تأکید دارد.

یکی از حساسیت‌های دین مبین اسلام، استحکام استوانه‌های هویتی و معرفتی خانواده است. و نه لق زدن و زوال و اضمحلال آن. شوربختانه، در بحث خانواده نیز ما ناگزیر از دادن نمره منفی به وضع کنونی خود هستیم. چرا که اسلام‌زدگی و اسلام‌گریزیِ این روزهای ما، ابتدا در کانون خانواده مزه‌مزه می‌شود، و سپس در مقام واکنش، به صورت جامعه سیلی می‌زند.

خانواده‌های ما، پیش از انقلاب، مسلمان‌تر بودند. به این دلیل که خودشان دست می‌بردند و به تناسب تمایل و بضاعتشان از آسمان معارف الاهی خوشه برمی‌چیدند. برخلاف این روزها که ما از چهار طرف، بر جامعه و بر آحاد خانواده، تحکم‌های اسلامی فرومی باریم و محدوده اختیار خانواده را به مضیقه‌های انسانی و عُرفی درمی‌اندازیم.

با پیروزی انقلاب، قرار بود خانواده‌های ما در کنار سفره‌های معمول خود، از گواراترین مأکولات انسانی و ایمانی ارتزاق کنند؛ اما: به اختیار! تا: به تجلی درآیند. شرمنده‌ام که بگویم اسلامی را که انقلاب ما قصد تبلیغ آن کرده است، در ارتقای معرفتیِ خانواده‌های خود ما عاجز مانده است، چه برسد به خانواده‌های آن‌سوی مرزها. عجب ترجیع‌بند کودکانه‌ای شده است این «مدیریت بر جهان» در سخنان رئیس‌جمهور نامتعادل ما!

٦- وزنِ علمیِ پیش از انقلاب محافل دینیِ ما، آیا قابل قیاس با مراتب علمی محافل دینی این روزهای ما که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلابیم، هست؟ هرگز! انقلابی که در این‌همه سال جز دو واژه «دین و دشمن» بر ذهن و زبان خویش نرانده، متأسفانه نه در ابراز دینِ متعال خود قد برافراشته، و نه به موازات «مرگ برآمریکا»هایش، توانسته خود را از نکبت‌های آبروبری چون اعتیاد و مصرف فراوان و هدر دادن دارایی‌های بی‌شمارش برهاند. هیچ آیا در اینکه ما ایرانیان جمهوری اسلامی، در مصرف مواد مخدر، پیشتاز جهانیانیم، شب تا به صبح گریسته‌اید؟

رهبر گرامی،

چهره این روزهای ما خیلی خنده‌دار شده است. گویی مردمی شده‌ایم پرمدعا که هر از گاه سر از پنجره‌ها به در می‌بریم. یک «مرگ بر آمریکا»یی می‌گوییم و مجدداً به سر وقت منقل و وافور خود بازمی‌رویم! ساعتی بعد، دوباره پنجره‌ها را می‌گشاییم. یک «مرگ بر اسراییل»ی سر می‌دهیم و دوباره سر به مصرف حریصانه روزمرگی‌های خود فرو می‌بریم! و در همه این احوال نیز البته، جماعتی از بزرگان و برجستگان ما، دکمه‌های بیخ گلو را از سر تقوا بسته می‌دارند تا مبادا وجهه ظاهرالصلاحی‌شان تَرَک بردارد.

هر چه در این سال‌ها، وزن علمی محافل دینی ما فروکشیده، ریاکاری، و ادا و اطوار دینی ما فزونی گرفته است. انقلابی که جز از فرا بردن دین و رواج دین، سخن دیگری نداشته، هنوز که هنوز است نتوانسته مقاله‌ای و کتابی فراتر از آثار مطهری و شریعتی برآورد. چرا؟ چون عمده روحانیان ما، انرژی و پتانسیل خود را مصروف کارهایی کرده و می‌کنند که نه دردی از دین دوا می‌کند و نه سنگی از پیش پای مردمان برمی‌دارد؛ بلکه آثار سوء حضور آنان در نابجای مسؤولیت‌هایی که پذیرفته‌اند، چشمه‌های ناگواری از آسیب‌ها و خرابی‌ها جوشانده که مگر شخص شخیص حضرت صاحب بیایند و به روبیدن این همه نارواییِ فائق آیند.

راستی چرا از حوزه‌های ما، در این سال‌های دراز، صدها مطهری که نه، یک مطهری بیرون نیامده؟ مگر مطهری چه داشت که روحانیان امروز ما ندارند؟ مطهری، تلفیقی از اراده و انگیزه و پشتکار و غیرتمندی و هوش و ذکاوت بود. تکرار این خصلت‌ها، به‌راحتی در دسترس روحانیان امروز ما است. اما چرا مطهری تکرار نشده و نمی‌شود؟ بگویم؟ صرفاً به این دلیل که: افق نگاه بزرگان و مسؤولان دینی ما، بنای سرکشی به ذات کهکشان علوم ندارد؛ که آنها به همین ریزه‌های دم دست قناعت ورزیده‌اند. مطهری، دست‌پرورده دورانی است که به او تحکم می‌کرد: هرچه می‌خواهی بگو و بفهم، چیزی اما از کیفیت سلطنت ما بر مردم جاهل مگو و نفهمان! و ما این روزها، درست همین را به روحانیان و علمای خود تحکم می‌کنیم. با این تفاوت که: رژیم پهلوی، تنها سر به سودای سلطنت داشت، و ما علاوه برسلطنت، خود را نماینده حتمی ناب دین خدا نیز می‌دانیم.

هیچ آیا به این اندیشیده‌اید که چرا مداحی سطحی و مبتذل مجالس مذهبی، این‌قدر مظهریت پیدا کرده است؟ به نحوی که حتا حسادت سخنوران ما را برانگیخته؟ حسادتی از جنس اینکه چرا باید بازار مداحان این همه گرما بگیرد و بازار ما به کسادی درافتد؟ راز رونق بساط مداحان در این است که در مجالس مداحی، حداقل یک موسیقی، و جنب‌وجوش سطحی و احساسی وجود دارد، در منبر سخنوران ما آیا چه؟

چرا امثال منبرهای مطهری، و امثال تریبون‌های شریعتی، که جملگی از آسمان همین دین مبین ارتزاق می‌کردند، دیگر مشاهده نمی‌شود؟ به دلیل اینکه رهبران دینی ما، به همین ابتدائیات علمی راضی‌اند. و راه ورود به ناب دین را با تحکمات حکومتی مسدود کرده‌اند. وگرنه استادانی چون: محمد مجتهد شبستری، که عالم و محقق و اندیشمند و مبدع و صاحب‌نظرند، فرصت درس و بحث و مجادله علمی می‌یافتند و رشد را از آسمان علم، پایین می‌کشیدند و در سفره فهم مردمان می‌نهادند.

ظاهراً مراتب علمی استادان فرهیخته ما باید به زیر کشیده شود، تا آدم‌های کوته‌فکر، فرصت سر برآوردن پیدا کنند. اصل سخن اینکه در سال‌های پس از انقلاب، ما هرگز به بازپروری اندیشه‌هایی در اندازه علامگان امینی و طباطبایی و محمدتقی جعفری، و عالمان فراخ‌فکری چون دکتر سید جعفر شهیدی، و بسیاری دیگر از این دست موفق که نبوده‌ایم، بلکه همان دارایی‌های متداول خود را نیز با انگ‌ها و آسیب‌های نامردمانه به حاشیه رانده‌ایم تا مبادا آنان، از خود ما که متوسط‌العلمیم، سر فراتر برند و دارایی‌های افزون‌تر علمی خود را به رخ ما بکشند.

فروخزیدن علم در کشور ما، به‌ویژه در سال‌های اخیر، تنها به علوم دینی ما محدود نیست. در سایر علوم نیز اوضاع بازتولید علمی ما اسفبار و اندوهناک است.

رهبر گرامی،

اگر مقدورتان بود، سری به یکی از مساجد همجوار بیت شریف خود بزنید، تا مشاهده فرمایید منبرهای ما، چگونه در چنبره خط‌قرمزهای حکومتی گرفتارند و راهی برای دست بردن به آسمان اندیشگی و نقد و واگویه کردن آسیب‌ها و حتا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌جویند. جرأت‌ها و شهامت‌های علمی در این سال‌های انقلاب، به‌شدت در منگنه چارچوب‌های حکومتی محدود شده است. منبرهای این روزهای ما، باورکنید که یکی تلخ‌ترین دوران عمر خود را سپری می‌کنند. منبری که آزادی سخن از او دریغ شده باشد، جز به کار تحمیق مردمان نمی‌آید، و ما ظاهراً به همین محتاجیم.

سطح علمی محافل دینی ما چرا باید به محدوده‌ای از سخنان تکراری آقایان قرائتی و پناهیان و رحیم پور ازغدی مبتلا باشد؟ ما باید این‌همه فرصت تبلیغ را به برجستگان صاحب‌نظری می‌سپردیم که فراتر از مطهری‌ها و شریعتی‌ها، به جولان علمی متبحر بودند. دریغ و افسوس که این محدودیت‌های علمی، به تریبون‌های نمازجمعه که می‌رسد، صورتی عینی‌تر و آشکارتر پیدا می‌کند.
به‌طور مثال، مراتب علمی آقایان صدیقی، خاتمی، جنتی و امامی کاشانی و یا بسیاری از امامان جمعه در کل کشور، به قدر نیاز مخاطبان سال‌های دور انقلاب نیز نیست، چه برسد به مخاطبان فعلی، که برای آنها، نه که هیچ ندارند، بلکه آزاردهنده نیز هستند. کجا آقای جنتی و امثال او می‌توانند از پس پرسش‌های تمام‌نشدنی و شمشیرگون یک جوان رهگذر ایرانی برآیند؟ جوان رهگذر اروپایی به‌کنار!

۷- رژیم پهلوی بنا به هر دلیلی که مأمورش بود، با مقوله دین در افتاد؛ البته برای فریب مردم، از خرافه نیز سود برد. داستان کمربستگی شاه و: «السلطان ظل الله» شاید در همین محدوده بگنجد. پدر شاه نیز در ماجرای کشف حجاب، غلیظ‌گونه بر سر حساسیت‌های اعتقادی مردم کوفت. با این‌همه، پهلوی‌ها هرگز اما از دین نیاویختند و از دین برای خود دکان نیاراستند.
ما به اسم اسلام، از خط‌قرمزهای اسلام که نه، از دم‌دست‌ترین خط‌قرمزهای انسانی گذر کرده‌ایم. انقلابی که پرچمدار زیباترین آرزوهای فروخورده ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان بود، و حتا مرزهای جغرافیایی اطراف خود را نیز برای انتشار و جولان دارایی‌های خود کافی نمی‌دانست، و به کم‌تر از اصلاح و ترمیم کاستی‌های روحی-روانی و معرفتیِ همه انسان‌ها در همه جهان راضی نبود، و برای یک چنین افقی نیز دورخیز کرده بود، رفته‌رفته از نردبان وعده‌هایی که به مردم خود داده بود پایین آمد، و از نردبان آسیب به حیثیات دینی بالا رفت.

ما خیلی زود آموختیم که می‌شود با به‌کارگیری پسوندهای اسلامی، چیزی به اسم «کلاه شرعی» را باب کرد، و هرگونه اعتراض مردم را نیز به دشمنی و مخالفت با نص صریح اسلام تفسیر نمود. اگر تا دیروز، مثلاً هزینه سفر شاه به یک کشور یا یک شهر و استان خودمان، از طرف ما انقلابیون، بر سر رژیم پهلوی چماق می‌شد، حالا هزینه‌های نجومی سفرهای خودمان را، تحت عنوان «شأن و ضرورت نظام» شرعی کرده‌ایم و دهان همه را بسته‌ایم. که یعنی: «خاموش! این شأن ما و ضرورت این‌زمانی نظام است که یک چنین دم و دستگاه و ریخت و پاش‌هایی را می‌طلبد».
اگر دزدی و دروغگویی یک مسؤول در رژیم گذشته، موجی از نفرت ما را برمی‌انگیخت، ما، همین مردم را جوری تربیت کرده‌ایم که به‌خاطر «مصلحت نظام» و: «عدم تضعیف نظام»، و برای این که «دشمنان نظام» شاد نشوند، دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های ما را ببینند و بشنوند و دم برنیاورند.
کار را به جایی کشانده‌ایم که مصلحت نظام، بر مصلحت اسلام، و آبروی خود ما - که مثلاً بخشدار دست‌کج یک بخش دوریم- بر آبروی اسلام ارجحیت پیدا کند. مرتب و روزبه‌روز، حیثیت دین خدا را خرج روزمرگی‌های خود کرده‌ایم. هر کجا در گِل مانده‌ایم، به یک جهش، پای اسلام را پیش کشانده‌ایم، و سال‌های سال از فریب مردمان ساده‌لوح خود لذت برده‌ایم.
لِفت‌ولیس‌های هزارفامیل زمان شاه را که با هزارمشقت و با تقدیم جان جوانان خویش پس رانده بودیم، حالا با پا پیش آورده‌ایم، و به عدد هزارِ آن هزارفامیل، یک چند هزارتایی از قوم و خویش و دوستان هم‌صنف خود افزوده‌ایم.
کارخانه‌های مصادره‌شده دولتی را به اسم خصوصی‌سازی، ابتدا ورشکسته اعلام کرده‌ایم و سپس خودمان یک به یک آنها را به قیمت هیچ بالا کشیده‌ایم.
انقلابی که با هزار زحمت و تقدیم هزاران شهید، برای به تجلی درآوردن زیبایی‌های انسانی و ایمانی به ثمر رسیده بود تا در کنار اهداف اصلی‌اش، پلشتی‌هایی چون پارتی‌بازی و ویژه‌خواری را ریشه‌کن کند، به چنان وسعتی از «اسلام‌خواری» در افتاده است که خود ما به اسم مساعدت به فلان مدرسه دینی، و البته برای خریداری هواداری سرپرست آنجا، امتیاز واردات شکر را، و به اسم سرپرستی چند معلول توسط فلان آیت‌الله، معدن سنگ سرخ بیدخت فارس را، و برای ناز شست سرداران سپاه، سهام مخابرات را، و صدها و صدها امتیاز و فرصت و اموال عمومی را به مفت، به قباله شخصی این آشنای خویش و آن رفیق خود ضمیمه کرده‌ایم و دهان معترضان فلک‌زده را نیز پرخاشگرانه با انگ ضد انقلاب دوخته‌ایم. ای خدای علی و ابوذر و سلمان، ما به اسم تو، چه بلاهایی که بر سر دین تو نیاورده‌ایم!
من خود شاهد پرپر زدن یک جوان نازنین اردبیلی بودم که می‌سوخت و می‌گداخت و می‌گفت: «این آقای صادق محصولی، یک پاسدار یک‌لاقبا بیش نبود. چطور با دستی که به دست آقای احمدی‌نژاد، استاندار آن زمان اردبیل داد، ناگهان به صدها میلیارد ثروت مفت دست یافت»؟

دامنه «اسلام‌خواری» ما به نهضت لِفت‌ولیس‌هایمان محدود نیست؛ ما اختراعات دینی خود را نیز به اسم اسلام حقیقی به مردمان خود قالب کرده‌ایم. به حریم خصوصی مردم وارد می‌شویم، به اموالشان دست می‌بریم، و اسمش را می‌گذاریم: «اختیارات حکومت اسلامی»! بدون حکم قانون و حتا با خنده به ریش قانون، عده‌ای را پایین می‌کشیم و زیر گوششان می‌خوابانیم، و در مقابل، عده‌ای دیگر را بالا می‌بریم و می‌نوازیمشان و اسمش را «اقتضای حکومت اسلامی» می‌گذاریم.

از جانب خودِ خدا، عده‌ای را «خودی» می‌خوانیم و عده‌ای را «ناخودی». و دیوار بلندی به نام «نظارت استصوابی» برمی‌کشیم که نمونه‌اش در هیچ کجای چنته عقلانیت و حقانیت دین خدا پیدا نمی‌شود.

فجایع خودمان را ناچیز می‌شمریم (قتل‌های زنجیره‌ای) و فعالیت مدنی رقیب خود را به جاسوسی و براندازی و فتنه تحکم می‌فرماییم (وقایع پیش و پس از انتخابات ۸۸).

خلاصه رهبر گرامی، اختراعات اسلامی ما، سفره‌ای شده است که بنا به ضرورت، در هر کجا که به صلاح خود ما باشد، پهنش می‌کنیم و بر آن بساط کاسبی خویش می‌آراییم.

نمی‌دانم آیا در این سخن با من موافقید که ما با دکانی که پرچم اسلام را بر بام آن عَلَم کرده‌ایم، کاسبی‌هایی به راه انداخته‌ایم؛ منتها با این شگرد که پول این کاسبی را به جیب مبارک خودمان، و خسارت‌های هرروزه آن را به حساب خود اسلام واریز می‌کنیم؟ به همین دلیل است که اسلام سرزمین ما، از چشم و دل بسیاری از جهانیان، و حتا مردم خود ما افتاده است. کسی را رغبت مراجعه به این اسلام نیست. و اگر مردمانی مسلمان، در سرزمینی دیگر، حتا در جاهایی مثل لبنان و فلسطین، بخواهند به یک انقلاب اسلامی، از جنس انقلاب ما دست ببرند، زیرک‌ترها، سرنوشت غمبار فعلی ما را هشدارشان می‌دهند. که یعنی: وضعیت رقت‌بار اسلام را در ایران فعلی ببینید و پشت دستتان را داغ کنید!

رهبر گرامی،

خون شهدایی که برای درخشش زیبایی در این مُلک جاری شد، و خون شهدایی که به امید جاماندگانی چون ما، دست از این دنیا شستند و رفتند، جویباری شده است برای آبیاری باغچه‌های برخورداری جماعتی از خود ما؛ که بر کرسی فرصت‌ها و موقعیت‌ها لمیده‌ایم و اسلام بی‌نوا را در پس پنجره بی‌توجهی به تماشای شادخواری خود وانهاده‌ایم. اسلام در زمستان بیرون، از سرما می‌لرزد، و ما، در کنار شومینه لذت، به دواندن کیفوری‌های جور به جور به زیر پوست مبارکمان مشغولیم.

چهره مشعشع اسلامِ روبه‌رشد در پیش از انقلاب، مردم ما را به برپایی جشنی تمام‌عیار در سالروز میلاد حضرت صاحب ترغیب می‌کرد. مردم در این جشن‌ها، چنان به چراغانی و ابراز احساسات صادقانه می‌پرداختند که رنگارنگی آن، چشم دوست را می‌نواخت و برق آن چشم حکومتیان را کور می‌نمود. این روزها، کار اسلام اختراعی و تحمیلی ما به جایی رسیده است که اگر به ضرب و خرج دولت، چراغی در روز میلاد یک امام چشمک نزند، کمتر کسی به یاد آن روز پرشکوه می‌افتد.

از دیرباز تاریخ، نان به اسم دین خوردن، برای بسیاری از مفسدان جهان حتی، کریه و خفت‌بار بوده است؛ ما اما خوردیم تا نشان جهانیان، و نشان تاریخ بدهیم که می‌شود خورد؛ بسیار نیز می‌توان خورد. تنها حکومت‌های فاسد، از اعتقادات مذهبی مردم سود می‌برند، ما اما نشان دادیم که فراتر از همه سوداگران دینی، می‌توان اسلام را خرج خود کرد، و همزمان به چهره غم‌زده خیل اوصیا و اولیاء، و هزارهزار پیامبر صف به صف نگریست و به شاکله نهضت‌شان غش‌غش خندید!

رهبر گرامی،

پهلوی‌ها سقوط کردند. اما با سقوط‌شان، اسلام را در خواستنی‌ترین چهره‌اش، برای ما وانهادند؛ ما اگر سقوط کنیم، خودمان که هیچ، اسلامی را که هنوز هزارهزار آرزو با اوست، در این مُلک به اعماق می‌بریم.

پهلوی‌ها- در شکل عمده‌اش- دزدیدند. هم‌زمان اما هرگز «حسین حسین» نکردند. ما چه؟ پول نفت و امتیاز شکر و معدن و کارخانه و سهام مخابرات را بالا می‌کشیم و هم‌زمان «حسین حسین» نیز می‌گوییم و بر سر و سینه می‌کوبیم.

ای خدای حسین، شاهد باش که من و امثال من، با هر خطایی که مرتکب شده‌ایم، و با هر مشارکتی که مستقیم و غیرمستقیم در این آسیب‌های کوچک و بزرگ داشته‌ایم، امروز، به جرم انتقاد و واگویه کردن همین کج‌روی‌ها در زندانیم.

ای خدای خوبی‌ها، شرم و پوزش ما را بپذیر. و این روزهای زندان ما را، و ضرب و شتم‌ها و ناسزاهایی را که در این ایام بر ما باریده‌اند، به حساب کفاره گناهان ما بگذار.

۸- پهلوی‌ها در فریب مردم، فراوان پیش رفتند؛ آنان حتا تاریخ را به نفع خود مصادره کردند. خرده گرفتن بر پهلوی‌ها که چرا مردم را فریفتند، خرده بر جماعتی است که زشتکارند، اما ادعای مسلمانی و رهبری دینی ندارند؛ که البته باید در همان محدوده مجرمیت‌شان، به فریبکاری آنان پرداخت. فریبکاری‌های ما اما نه که از موضع حکومت دینی بر فکر و ذهن آحاد جامعه بار شده و می‌شود، خسارتش، دریغا که به صورت و ساحت دین نشسته و می‌نشیند.
برادران لاریجانی را در نظر بیاورید؛ اینان اگر هر تعداد که باشند، ظاهراً شهرتشان یکی باید باشد! اما ما مردمان به‌ظاهر پخمه، باید اولی را لاریجانی، دومی را اردشیر لاریجانی، و سومی را آملی لاریجانی بنامیم و چهارمی را....
همین آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی، در لندن با نیک‌براون انگلیسی به مذاکره می‌نشیند و او را به حمایت از کاندیدای مورد علاقه‌اش ترغیب می‌کند. این مذاکره به ظاهر غیررسمی و ممنوع، واویلا اگر که در طایفه مقابل ما رخ می‌داد.
داستان فریبکاری‌های ما متأسفانه به قدر همه افسوس‌های تاریخی بشر، درازا دارد؛ سر یک بی‌گناه را گوش تا گوش می‌بریم، جوان‌های مردم را سلاخی می‌کنیم، در روز عاشورا مردم را ترور می‌کنیم، و زیر چرخ اتومبیل انتظامی خود لِه می‌کنیم، و آنان را از بالای پل به زیر می‌اندازیم، کوچک‌ترین گزشی اما به خاطر مبارک ما خطور نمی‌کند و کوه غیرت ما را برنمی‌جوشاند. همین خاطر مبارک و کوه غیرت، ناگهان اما با پاره شدن یک عکس امام برمی‌آشوبد و جوشیدن می‌گیرد و کف به لب، کل کشور ما را درمی‌نوردد.
خود ما، از رنج مستمر دود و آلودگی و مصرف فراوان و اسراف و اعتیاد و بیکاری و بی‌برنامگی عذاب می‌کشیم، هم‌زمان اما، مثل آدم‌های پخمه و نامتعادل، سخن از مدیریت جهان با محوریت و درایت خودمان می‌رانیم.
من خود به چشم خود دیدم که پیرزنی را به دلیل این که حجاب داشت اما چادر نداشت، به بیمارستان بقیةالله تهران راه ندادند. دریغ و درد که گستره فریبکاری‌های ما جامع‌الاطراف است! که اگر به حوزه سیاسی و دیپلماسی کشور سر بزنیم، آنجا را بهره‌مند از فریبکاری - و نه زیرکی دیپلماتیک- خواهیم یافت. اگر به حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ و حتا نظامی سر بزنیم، مختصات فریبکاری را در آنجاها نیز برقرار می‌بینیم.
عجبا که این فریبکاری‌ها در همه زمان‌ها و حکومت‌های پیشین، مردم را به سمت مجیزگویی سلطان و اطرافیان و دستگاه او می‌رانده‌اند؛ در زمان ما اما، فریبکاری‌های رایج حکومتی، مردم را به ریاکاری‌های متنوعی از دکمه‌های بیخ گلو، تا: چهره‌های ظاهرالصلاح، الفاظ متشرعانه، نمازها و روزه‌های دروغین، چاپلوسی‌های کُرنش‌گرایانه، نفاق‌های مزورانه، حسادت‌های مخرب، افتراهای روزمره، و هزار درد و مرض سخیف اخلاقی و جاری درانداخته است.
پس به لحاظ فریبکاری نیز، ما گوی سبقت از رژیم شاه ربوده‌ایم. من مانده‌ام که در رجحان وضعیت فعلی انقلاب خویش، به کجای رژیم سلطنتی انتقاد کنم؟ رژیم شاه، قبول، استقلال کشور را به اسفباری درانداخت؛ از استقلال کشور که درگذریم، من منصفانه، بسیاری از ضعف‌ها و زشتی‌های آن رژیم وابسته و نامبارک را خفیف‌تر از ضعف‌های این روزگار خویش می‌بینم. چرا؟ تنها به یک دلیل؛ که: آنجا، در آن دوره، پای اسلام و مسلمانی در میان نبود؛ و ما اینجا، به اسم خدا و دین خدا، به خلاف‌اندیشی‌ها و کارهای خلاف خود، اصرار می‌ورزیم.
خدایا شرم بر من، که در زندان این سال‌های عمر خود، نشسته‌ام و به عملکرد دو رژیم سلطنتی و اسلامی نمره می‌دهم؛ و مجبورم انقلاب نورانی خود را با رژیمی مقایسه کنم که انبانی از انواع آلودگی با او بود؛ و ناگزیر، نمره قبولی به او بدهم نه به خود.

۹- رژیم پهلوی با مخالفین خود برخوردهای تلخی داشت؛ و در مواجهه با یک زندانی سیاسی، از فحش تا کتک تا شکنجه تا تبعید، و تا اعدام پیش می‌رفت. خط قرمزهای ساواک اما، تنها در محدوده رژیم سلطنتی دور می‌زد. که یعنی: ای سیاسیون، ای روحانیان، ای دانشجویان، شما با بقای رژیم سلطنتی کاری نداشته باشید، ما را نیز با شما کاری نیست.
اما همین ساواک، در کنار فحش و کتک و شکنجه و تبعید و اعدام سیاسیون، دانشجوی سیاسی را بعد از اتمام روزهای بازداشت و زندان، به سر کلاس درسش می‌فرستاد؛ و حتا اگر این دانشجوی سیاسی از زندان برگشته، به خاطر لیاقت‌های تحصیلی‌اش، به بورسیه‌ای نیز دست یافته بود، او را با هزینه دولت به خارج می‌فرستاد؛ و بعد از بازگشت، او را استخدام نیز می‌کرد.

یک کارمند، یک مهندس، یک پزشک، و یا هر کارگزار سیاسی را، به محض خروج از زندان، به سر کارش بازمی‌گرداند؛ نان او و خانواده‌اش را آجر نمی‌کرد. برعکس خود ما، که دانشجوی خود را درجا، به‌خاطر چسباندن یک عکس و یک نوشته، در یک محکمه آسمانی، در همان دانشگاه، و نه با برپایی یک دادگاه رسمی، از ادامه تحصیل بازمی‌داریم، معلقش می‌کنیم، اخراجش می‌کنیم؛ یا یک منتقد و یک کارمند را با یک جبهه‌گیری سیاسی، بی هیچ خطا، از کار بیکار می‌کنیم. کرسی تدریس یک استاد دانشگاه را به‌خاطر یک صحبت مختصر مغایر، با خفت، از او بازمی‌ستانیم و به امان خدا رهایش می‌کنیم.

رهبر گرامی،

بازجوی کودن من وقتی به من ناسزای ناموسی گفت، و دیگری، آنگاه که به ضرب و شتم من پرداخت، و سومی، آنگاه که همسر و دختر و پسرم را به زندان اوین فراخواند و با آنان سخنان ناشایستی که خدا نصیب هیچ کافری نکند بر زبان آورد، مرا بلافاصله به یاد ساواک پهلوی انداخت؛ که او، به اسم رژیم سلطنتی اینها می‌کرد، و ما به اسم اسلام.

ساواک، خود را مأمور رژیم می‌دانست، دوستان ما اما به کم‌تر از سربازی امام زمان راضی نیستند. مطالعه نامه‌های سرگشاده و محرمانه‌ای که آقایان «عبدالله مؤمنی» و «حمزه کرمی» و «حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظرقائم» برای حضرتعالی نوشته‌اند، سندهای حتمی این خفت بزرگ‌اند؛ اینکه بازجویان نظام اسلامی ما با آنان چه‌ها که نگفته‌اند و چه‌ها که نکرده‌اند، جز شرم، بر روان و جان ما نمی‌بارد.

لکه ننگ آشکاری که تا ابد بر پیشانی نظام ما و سیستم اطلاعاتی ما باقی خواهد ماند، نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] است؛ این زن، که تا دیروز، مَحرم راز بیت شریف خودِ حضرتِ شما بوده است، به چنان منگنه‌ای از فحش‌ها و ناسزاهای جگرخراش، و بمبارانی از تحقیرهای ضد انسانی درمی‌افتد، که سنگ اگر از شنیدن آنها متلاشی نشود، در سنگ بودن او باید شک کرد.

پیشنهاد می‌کنم متعمدانه، فیلم بازجویی از همسر سعید امامی را هر روز صبح، بعد از نماز، مشاهده بفرمایید؛ تماشای هرروزه این خفت دهشتناک، ابتدایی‌ترین خاصیتش در این است که ما به تعریف تازه‌ای از زن، و مقام زن، و کرامت انسانی او دست می‌یابیم! خاصیت دومش در این خواهد بود که هر کجا خواستیم از علی و فاطمه سند بیاوریم و دیگران را به این زوج باشکوه اشارت دهیم، یادمان بیاید که خودمان چگونه و با چه تمهیدی از پس این ادعا برآمده‌ایم.

رهبر گرامی،

این، پرونده سیستم اطلاعاتی رژیم منحوس پهلوی، و این هم پرونده سیستم اطلاعاتی خودمان؛ چه نمره‌ای به این، و چه نمره‌ای به آن بدهیم؟! خود حضرتعالی بفرمایید! پیش از آن اما اجازه بدهید از یک روحانی تحصیلکرده و میانسال اسم ببرم، که از خانواده معزز شهداست. حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظرقائم، برادر همان منتظرقائم فرمانده سپاه یزد که در جریان بمباران هلی‌کوپترهای آمریکایی در طبس به شهادت رسید. دوستان اطلاعاتی و امام‌زمانی ما، ایشان را بعد از مجلس بزرگداشت شهید بهشتی در مسجد قبا بازداشت می‌کنند؛ در زندان نامعلوم، ابتدا او را زیر آبشاری از لجنِ ناسزا تن می‌شویند، که به قول خودش، کم‌ترین فحش آقایان محترم امام‌زمانی از «حرام‌زاده» شروع و تا جزیی‌ترین نسبت‌های پلشت به او و بستگانش و آقایان هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی ادامه پیدا می‌کند. غسل مخصوص وی با آبشار ناسزا همراه با تحقیر، تهدید و کتک، با چشم و دست بسته، از بدو ورود به زندان تا نزدیکی صبح ادامه پیدا می‌کند تا وی را برای بازجوییِ از صبح تا شب مهیا کرده باشند. البته او طی نامه‌ای که برای مقام شامخ حضرت شما نوشته و ارسال داشته، به ذکر کلیاتی از این فاجعه جاری اشاره کرده است. ساواک شاه، هر چه که کرد، پای خدا و اسلام و محمد و علی و فاطمه را پیش نکشید؛ و ما، علاوه بر آنکه در حوزه‌های امنیتی، افزون بر راه و رسم شقاوت‌گون ساواک سر برآورده‌ایم، هم خدا را، هم اسلام را، هم محمد و علی و فاطمه را پیش پای حفظ و بقای نظام خویش ذبح کرده‌ایم.

۱۰- یک پرسش! خدا و قرآن و ائمه آیا در سال‌های پیش از انقلاب اعتبار بیشتری داشتند یا اکنون؟ شاید بلافاصله بفرمایید: اکنون! اما آمار که نه فقط، بلکه جمع جمیع مردمی که پیش از انقلاب را درک کرده‌اند، متفقاً می‌گویند: «پیش از انقلاب، خدا و قرآن و ائمه، در میان مردم ایران، حضور پررنگ‌تر و نافذتری داشتند».

شاید بفرمایید: امروز، از همه جا، از کتاب‌های درسی گرفته تا صدا و سیما و مساجد و محافل و نهادها و دستگاه‌های دولتی، برخلاف سال‌های پیش از انقلاب، اسم خدا و ائمه بر زبان آورده می‌شود. شاید بفرمایید: پیش از انقلاب، کجا در ادارات ما نماز اقامه می‌شد؟ شاید بفرمایید: پیش از

انقلاب، کجا افرادی چون روحانیان، از رسانه ملی، به قدر سی‌ودو سال فرصت تبلیغ دینی داشتند؟ شاید بفرمایید: حضور خدا و قرآن و ائمه، در سال‌های پیش از انقلاب، تنها به خانه‌ها و محافل مذهبی محدود بود، اکنون اما، دارالقرآن‌های چند هزارگانه ما سراسر کشور را به زمزمه و حفظ و تلاوت و صوت و تفسیر قرآن معطر کرده‌اند. یا شاید بفرمایید: پیش از انقلاب، کجا زندانیان، نماز جماعت داشتند و پیشنمازشان یک روحانی بود؟ و کجا از ده‌ها شبکه رادیویی و تلویزیونی، پشت به پشت و همزمان، اذان و نماز و مناجات و سینه‌زنی و دعای کمیل و دعای ندبه پخش می‌شد؟ و احتمالاً نمونه‌های مذهبی دیگر؛ مثل مسابقه‌های مذهبی و همایش‌ها و بزرگداشت‌ها و نکوداشت‌ها و میزگردها. میزگردهایی در باب همه مسائل دینی، ازجمله حجاب بانوان (البته با حضور خانم‌های چادری).

بله، از منظر آمار، همین‌گونه است. ما پس از انقلاب، در اندازه‌ای سهمگین به بمباران مفاهیم مذهبی همت کرده‌ایم؛ اما نه که تبلیغ ما، با برآیند و فرایند اصول حتمی و کارشناسانه تبلیغ، نسبتی نداشته و ندارد، عمده تبلیغاتمان باد هوا شده، یا نتیجه‌اش به عکس خواسته ما بدل گردیده است.

مثل مجالس و محافل انس با قرآن، که در صورت ظاهر، با فزونی همراه بوده‌اند، اما از آنجا که محتوای شریف آیات الاهی، با آنچه که در جامعه، در دستگاه قضائی، در مجلس، در دولت، و در عملکرد مسؤولین، مطابقتی نداشته و ندارند، کارکردی کاربردی نیز نیافته‌اند.

مثلاً جمعیت کثیری از قاریان، چه در محضر خود حضرتعالی و چه در محافل مذهبی و چه در هر کجا، آیات عدل و قسط و درستی و تقوا و پاکی و پاکدستی و دروغ نگفتن و دزدی نکردن و «لا إکراه فی الدین» قرآن را با صوتی حزین، و با رعایت اصول کهن و جدید صرف و نحو، و با رعایت همه وقف‌ها و مدها، تلاوت کرده و می‌کنند، اما آن‌سوتر از مساجد و محافل و حضور شریف شما، دستگاه قضائی و اطلاعاتی ما، قربة إلی الله، با لگد به صورت عدل و انصاف می‌کوبند و پیراهن تقوا را می‌درند و در سلول‌های انفرادی به چهارمیخش می‌کشند و با الفاظ ناب، برای عبرت دیگران مومیایی‌اش می‌کنند.

در دولت چه؟ مسؤولین ما از سر تفریح، با گماردن آدم‌های کوچک و مطیع بر مسندهای حساس، و بالا کشیدن اموال مردم، به آیات پاکدستی و دروغ نگفتن و دیگر تأکیدات قرآن غش‌غش می‌خندند. در مجلس نیز، نمایندگان عمدتاً پخمه ما، با زبانی که فروکشیده‌اند، و با ترسی که تا همه سلول‌های شعوری‌شان نفوذ کرده، از خجالتِ آیات حق‌گویی قرآن درمی‌آیند. اگر چه این حق‌گویی‌ها بنا بوده: حتا به زیان خودشان تمام شود، و یا حتا به زیان پدر و مادرشان تمام شود، و یا حتا به زیان خویشاوندانشان تمام شود. آری، چرا این نمایندگان، البته دور از چشم خدا، به زدوبندهای رایج خود مشغول نباشند؟

نتیجه اینکه ما مکرر در مکرر از خدا گفته‌ایم و مردمان خود را به خداباوری دعوت کرده‌ایم، اما در همان حال، خودمان: «چون به خلوت رفته‌ایم، آن کار دیگر کرده‌ایم».

در مجالس مذهبی، به سطحی‌ترین شکل ممکن، سوز و گداز برآورده‌ایم و از علی و فاطمه و حسین و زینب و عباس گفتن‌های خود، اشک خلق‌الله را سرازیر کرده‌ایم، اما دو قدم آن‌سوتر، به علی و فاطمه و حسین و زینب و عباس پشت کرده‌ایم و گوش تا گوش، سر از تن توصیه‌های انسانی و ابدی آنان بریده‌ایم.

پیشنهاد می‌کنم به سخن وزیر ارشاد سابق و مورد تأیید خودتان (آقای صفار هرندی) درباره ضربه سر آقای استیلی، آنگاه که در بازی فوتبال به آمریکایی‌ها گل زد، توجه فرمایید، وی در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ضربه سر آقای استیلی در آن بازی، بلاتشبیه مثل ضربت علی(ع) در روز خندق بود!»

۱۱- شاید با انگشت نهادن بر «تهاجم فرهنگی»، بر این نکته تأکید فرمایید که انقلاب ما به حال خود وانهاده نشد تا به راه رشد مطلوب خود درافتد. این را قبول می‌کنیم. دشمنی‌ها با انقلاب ما کم نبوده است. اما فراتر از تهاجم فرهنگی، اجازه بفرمایید شیوه‌های غلط مدیریتی خودمان را، و نوع اسلامی را که ما به مردم خود تحکم فرموده‌ایم نیز در ناموفق بودن انقلاب دخیل بدانیم.

وگرنه من در همسایگی خودمان، کشوری می‌شناسم که از در و دیوار و زمین و آسمان بر او هجمه فرهنگی می‌بارد، از سال‌های دور، بسیار پیش‌تر از پیروزی انقلاب اسلامی ما؛ مردمان این کشور اما روزبه‌روز، و سال به سال، به اسلام گرایش بیش‌تری پیدا کرده و می‌کنند.

کشور ترکیه، تلاش بسیاری برای پیوستن به اتحادیه اروپا به کار بسته است. عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، با باز گذاردن دروازه‌های فرهنگی‌اش میسر خواهد بود. از جامعه باز جنسی گرفته تا تمایلات فردی و جمعی، با چاشنی سکس و مشروب و قمار، در کنار سیاست و تجارت؛ اما چرا گرایش به اسلام در این سرزمین، روزبه‌روز رو به فزونی است؟ دلیلش چه می‌تواند جز این باشد که در آنجا، حکومت به اسم دین، مته بر مغز

مردم فرو نمی‌کند؛ و به اسم دین، مغزشان را و جیبشان را خالی نمی‌کند؛ و به اسم دین، جامعه را به عوام و خواص تقسیم نمی‌کند؛ یعنی درست همان کارهایی که ما به انجامشان مفتخریم، و هیچ‌گاه نیز از عوارض سوء و پی‌درپی آنها درس نگرفته و نمی‌گیریم.
راستی، تهاجم فرهنگی رژیم پهلوی مگر کم بود؟ فراوان بود. بسیاری از ما و شما و همه رزمندگان و شهدای ما، پرورده آن دوران پرتهاجم بوده‌ایم؛ اما اگر فرمودید چرا اسلام آن زمان، خواستنی‌تر و زلال‌تر از اسلام امروز ما بود؟ دلیلش چه می‌تواند باشد إلا اینکه پیش از انقلاب، کسی «مجبور» به رعایت چارچوب‌های تحکمی دینی نبود. هر کس متناسب فهم و تمایل خود، دست به آسمانِ باورهای الاهی‌اش می‌برد و خوشه‌ای از خرمن آن برمی‌گرفت و بو می‌کرد و تناول می‌کرد.
خدا وکیلی، مسجد رفتن مردمان ما پیش از انقلاب بیش‌تر و با کیفیت‌تر بود یا حالا؟ مناسبات بازار و کسب روزی حلال در پیش از انقلاب به انصاف و درستی متمایل بود یا اکنون؟ تجمل‌گرایی و افراط و اسراف در مصرف، سابقاً بسیار بود یا این روزها؟ دختران فراری و مصرف مشروبات الکلی و روسپی‌گری در آن سال‌ها فزونی داشت یا این روزها؟ این سخن جناب آقای مصباح یزدی فراموش‌نشدنی است که می‌فرمایند: «زمان شاه، به لحاظ فرهنگی، بهتر از امروز بود.» شرمنده‌ام که در اینجا نیز باید نمره مردودی را به خودمان بدهیم؛ انصاف و آمار این را می‌گویند.

۱۲- من با اجازه حضرت شما، غیر از این نامه، نامه‌های دیگری نیز برای شما نوشته و به حافظه اینترنت سپرده‌ام، با عناوین و محتواهای متنوع، که یک به یک و به‌تدریج منتشر خواهند شد. این نامه‌ها همگی روی سخن با حضرت شما دارند؛ رنجنامه‌های یک کوچک‌ترند با بزرگ‌تر خویش؛ می‌بینید؟ من در زندان شما، هنوز شما را بزرگ‌تر خویش می‌دانم! و هنوز مرا با شما مِهر و صدق و درستی است. من هنوز در فهم کوچک‌تری خود، کلید حل بسیاری از مشکلات کشور را در دست مبارک شما می‌بینم. این شمایید که می‌توانید بسیاری از کج‌روی‌ها را در این روزهای پرشتاب باقی‌مانده اصلاح فرمایید. این شمایید که می‌توانید دل‌های متفرق ما را به هم نزدیک کنید. با قلم من، ای عزیز، شما را به‌خدا، دوستی را ببینید.
نجات کشور ما با ظهور چهره‌ای همچون «گاندی» میسر خواهد بود. کسی که به روی همه آغوش بگشاید و غم همه را بخورد. فصل و فرصت چهره‌های عبوس و پرخاشگر و بزن‌بهادر به سر آمده است. شما را به‌خدا، بیایید و گاندی این روزهای انقلاب خود باشید. مرا ببخشایید اگر حضرت شما را به گاندی ارجاع می‌دهم. قصدم، خوی و خصلت گاندی‌گونه است. وگرنه همه می‌دانیم اساسی‌ترین مشکل رژیم پهلوی در این بود که: تنها و تنها، فرمان و خواست یک نفر را بر مقدرات کشور تحکم می‌فرمود. از همین روی، در زمان شاه، دستگاه‌های قانون‌گذار و سایر انتظامات کشور، خود را با همان یک فرمان و یک خواست شاهنشاهی تطبیق می‌دادند و اراده‌ای از خود نداشتند. چیزی که متأسفانه در جامعه ما نیز تکرار می‌شود.
قانون در کشور ما، تقریباً موجودی محقر و مفلوک است. به کوه کوه پرونده‌های تحقیق و تفحص در سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات بنگرید که بنا به گفته مسؤولانشان، مستقیم و به‌فرموده، در قفسه‌های بایگانی جای گرفته و می‌گیرند.

رهبر گرامی،
ما جنگ‌ها و عصبیت‌ها را پشت سر گذارده‌ایم. شاخصه مردمان رشدنایافته به این است که مرتب بر طبل تفرقه می‌کوبند. اما مردم و رهبرانِ اهل رشد، به روی گذشت و مهربانی و دلسوزی و رعایت حق دیگران آغوش می‌گشایند. آیا حکایت رفتن پیامبر اسلام به عیادت آن یهودی خاکروبه‌ریز تنها به درد دفن در کتاب‌ها می‌خورد؟
شما اگر سرزده به دیدن آقای میرحسین موسوی، و به دیدن حجج اسلام سید محمد خاتمی و کروبی بروید، آیا دنیای فهم، دنیای عقل، دنیای اسلام و خدا و پیغمبر به شما ایراد می‌گیرند که چرا از دژ بصیرت به زیر رفتید و دست فتنه را در دست گرفتید؟! یا نه، همه کائنات و همه پدیده‌ها و همه مردمان دنیا به فهم و درایت و هوشمندی و نیک‌بینی شما آفرین خواهند گفت؟!
برون‌رفت از مخمصه‌هایی که امروزه به دست و پای ما تار نکبت و تفرقه تنیده‌اند، تنها و تنها به دست باکفایت حضرت شما صورت می‌پذیرد. من با اطمینان عرض می‌کنم که خواست شهدا و امام و خدای بزرگ و همه انبیاء و اوصیا و همه مردم فهیم ایران و جهان همین است که: «به روی همه آغوش بگشایید. مردم رمیده و قهرکرده را بازآورید. شما را به‌خدا برخیزید و درهای بسته بیت خود را به روی همه مردمان خویش وا کنید.»
گزینش‌گری‌ها و فاصله‌اندازی‌ها را برای رژیم‌هایی وابگذارید که اساس حکومتشان بر عقل و انصاف و رحمت بنا نشده است. به همه نشان بدهید که در اسلام، لبخند نیز هست؛ صبوری و تحمل و مدارا نیز هست. به همه نشان بدهید که شما رهبر همه هستید؛ از چادری و بدحجاب و

بی‌حجاب تا حزب‌اللهی و بی‌ریش و کراواتی و کافر. نشان بدهید که بیش از همه، غم حتا یک بانوی رهامانده و منحرف را می‌خورید؛ و حتا به روی جوانانی معتاد و تن‌فروش، چهره می‌گشایید و برای برون‌رفت آنان چاره می‌اندیشید. نشان بدهید که حتا یک روسپی، در تنگنای بی‌کسی و بیچارگی، می‌تواند درِ خانه شما را به صدا درآورد و شرمنده و سر به زیر، انتظار یاوری شما را داشته باشد.

شما را به خدا زنجیرهای تفرقه را بگسلید. به‌جای اینکه دیگران را تشویق به وحدت کنید، از خود شروع کنید. زندان‌ها را جز برای غارتگران اموال مردم و قاتلان و قاچاقچیان مخواهید.

شما را به‌خدا بساط تحمیل و تحکم احکام دینی را بربچینید؛ اجازه بدهید مردم، نفس تازه کنند. و خودشان با تماشا و مطالعه راه‌های مختلف، یکی را برگزینند. به یک اشاره، فرمان بدهید زندانیان سیاسی را که بی‌دلیل زندانی‌اند، آزاد کنند. فردای قیامت، به‌خدا قسم هر دقیقه یک زندانی بی‌گناه، از ما مطالبه حقوق تضییع‌شده خود را خواهد کرد.

اگر بدانید چه جوانانی در زندان‌های ما و شما زندانی‌اند؟! جوانی که گفته: من، ایران را دوست دارم؛ و ما، او را تا پای محکمه ارتداد و اعدام پیش رانده‌ایم!

به تظاهرات غلیظ این روزهای مردم فرانسه دقت بفرمایید. آیا کسی در آنجا به جرم شرکت در یک مجلس ختم، یک مجلس دعا، یک راهپیمایی خشن حتی، به زندان و داغ و درفش محکوم می‌شود؟!

شما را به‌خدا دست از سر دو واژه خواص و عوام بردارید و دستی به سر مردم خود بکشید. به جای اینکه مخالفان خود را به خوارج تشبیه کنیم، چه بهتر که با آنان همچون پیامبر، در روز فتح مکه مواجه شویم. همه را ببخشاییم. و از آنان طلب بخشایش کنیم و شادمانی بزرگی از آشتی ملی به راه اندازیم.

ای صد افسوس که بسیاری از مردمان ما، همین امروز، معتقدند که ایمان خود را در آمریکا و غرب کافر، بهتر از جمهوری اسلامی ایران می‌توانند حفظ کنند. چرا؟ چون در آنجاها، خدا را خواستنی‌تر و در دسترس‌تر می‌بینند. و خوبی‌ها را، زیبایی‌ها را، پاکدامنی‌ها را، فراخ‌تر از کشور ما، مشاهده می‌کنند. آن‌هم با همه مفسده‌های آشکار و پنهانی که در غرب وجود دارد و انکارپذیر نیز نیست.

از نگاه ما و شما، «بازی با آبروی مردم» یعنی: ظلم! چیزی که در این سال‌های انقلاب اسلامی، ما بدان بسیار روان و بدیهی دست برده‌ایم. و ظلم، خود بهتر از همه ما می‌دانید، موریانه‌ای است که استوانه‌های برقراری بسیاری از حاکمیت‌های جور را جویده و فروریخته است. ملموس‌ترین شاهد سخن من، شوروی سابق است، که نه از هیچ عامل خارجی، که از ظلم حاکمیت داخلی‌اش، شکست خورد و از پا درافتاد.

رهبر گرامی،

شما را به‌خدا یک نگاهی به روند معکوس شمارگان نمازگزاران جمعه و مساجد خودمان بیاندازید، و حال آنکه در تمام دنیای اسلام، حضور مردم در صفوف نماز، رو به فزونی است. من عاشقانه و با اطمینان عرض می‌کنم که: هنوز راه دلجویی و اصلاح امور بر ما و بر انقلاب ما بسته نشده است. نمی‌خواهم پایان نوشته‌ام تلخ باشد، اما ظرفیت روحی والای حضرتعالی، مرا به سمت پرسش پایانی سوق می‌دهد:

یکی از محورهای دغدغه‌گون حضرت شما در این سال‌های رهبری، این بوده است که به کرات فرموده‌اید: دشمن (آمریکا و اسراییل) در پی تثبیت این دروغ و این نکته انحرافی است که: اسلام، دین خشونت است. اسلام، دین زور و تحمیل و دین ضد اخلاق و ضد حقوق بشر است. بله، ما نیز چون شما باورمان بر این است که یک چنین برداشتی از اسلام، سراسر دروغ و تهمت و افترا است؛ چرا که در باور ما و در واقعیت، اسلام، دین رحمت و گذشت و عقل و رشد و برادری و برابری است؛ دین دعوت به خداباوری است؛ دین دعوت به توحید و یکتاپرستی است؛ دین دعوت به یکی شدن سیاه و سفید و فقیر و غنی است؛ دین دعوت به فهم است؛ و دین گریز از جهل؛ و دین پرهیز از پلیدی‌ها و زشتی‌ها؛ و دین احترام به حقوق و عقاید دیگران است.

با این همه، از محضر حضرت شما درخواست می‌کنم یک بار دیگر به دروغ و نکته انحرافی دشمنان در سخن خود دقت بفرمایید: «آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها، اسلام را دین خشونت، دین زور و تحمیل، و دین ضد اخلاق و ضد حقوق بشر تبلیغ می‌کنند.» پرسش من این است: «شما را به‌خدا، چه کسی و چه جریانی و کدام حکومت در دنیا، به این سخن دروغ و انحرافی آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها جامه عینی و عملی پوشانده است؟ جز طالبان؟ و شرمنده‌ام: جز آیا خودِ ما؟ به‌خصوص در این یک سال و نیم گذشته؟!»

پرسش جانبی من نیز این است: «کدام ملت حاضر است سیستم حکومتی ما را الگوی حکومت خویش قرار دهد؟! آیا آیت‌الله سیستانی حاضر است نظام سیاسی مطلوب خود را در عراق، بر مبنای قانون اساسی ما قرار دهد؟ و احکام فقهی متعارف اسلام را اجباری کند؟ حزب‌الله لبنان و حماس در فلسطین چطور؟ که از بیش‌ترین حمایت‌های همه‌جانبه ما برخوردار بوده و هستند؟ همه می‌دانیم که پاسخ منفی است.
آیا در عصر کنونی، حکومتی پیدا می‌شود که بر: قطع دست دزدان و سنگسار زنان زناکار اصرار ورزد؟ و حال آنکه مجازات‌های معادل آنها وجود دارد و مثلاً می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد و از فضاحت روانی و جهانی آن کاست. جز آیا طالبان افغانستان؟ و وهابی‌های سعودی؟ و شرمنده‌ام: جز خودِ ما؟ جالب اینکه از حکم سنگسار خانم سکینه محمدی، آقای احمدی‌نژاد در نیویورک نمی‌تواند دفاع کند. و ضمن انکار آن، صدور چنین حکمی را در دادگاه‌های جمهوری اسلامی ایران، «شایعه» دشمنان می‌خواند.

سخن پایانی من

حضرتعالی به شعارها و تندگویی‌های آقای احمدی‌نژاد، آنگاه که اسرائیل و آمریکا را دشنام می‌دهد و تحقیر می‌کند، بسیار علاقه‌مندید. در این که آمریکا و اسرائیل در چشم بسیاری از مردمان جهان و به‌ویژه در چشم مسلمانان، منفور و زشتکارند، تردیدی نیست. ما خود دشمنی‌های این دو را با رگ و پی خود لمس کرده‌ایم. پس بنا به همین نفرتی که مسلمانان از این دو دارند، اگر کسی پیدا شود که به جای کرنش، به این دو، درشت بگوید، فحش بدهد، تحقیرشان کند، حداقل در میان جمع کثیری از عوام مسلمین، مورد اعتنا قرار می‌گیرد.
درست مثل صدام، که در بحران و غرقابِ غرق، با پرتاب چند موشک بدون کلاهک به تل‌آویو، در مقطعی برای خود محبوبیت کسب کرد. یا مثل بن لادن، که با درافتادن با آمریکایی‌ها، در میان جمعی از مسلمانان تندرو، محبوب شد. نفر بعدی، آقای احمدی‌نژاد است، که در میان مردم تحقیرشده، و در میان کشورهای وامانده، طرفدارانی دارد، البته افرادی چون هوگو چاوز را نیز می‌توان به این جمع افزود.
فصل مشترک همه اینانی که با آمریکا درافتاده‌اند، یا به آمریکا و اسرائیل دشنام می‌دهند، و جگر آتش‌گرفته ملت‌های ظلم‌دیده و تحقیرشده را خنک می‌کنند، در این است که کشورهای خود آنان، در فلاکت و نکبت داخلی گرفتارند. در حقیقت، اینان با دشنام دادن و درشت‌گویی به آمریکا و اسرائیل، و با پرخاش‌ها و سینه‌چاک زدن‌هایشان، ضعف‌های اساسی خود را پنهان می‌کنند و با همین فرافکنی‌ها، سرکوب مخالفان خود، و نقض حقوق شهروندی آنان را مخفی یا توجیه می‌کنند.
شما از سر برآوردن دوباره اصلاح‌طلبان نگران بودید، به همین دلیل، به ریسمان سست آقای احمدی‌نژاد دست بردید و اعتماد کردید به کسی که ریشه در باد داشته و دارد. اصلاح‌طلبان، گرچه منتقد ما و شما بوده و هستند، اما ریشه‌های سلامتشان آشکار و مطمئن است. درست همان چیزی که آقای احمدی‌نژاد از آن بی‌بهره است. ظهور آقای احمدی‌نژاد، و چنگی که او بر مقدرات بنیادین کشور ما انداخته است، تمثیل و تجلی حماقت آن مردمی است که نسل‌های بعدی‌اش، به ارتفاع فهم او خواهند خندید؛ و نیز البته او را نخواهند بخشید.
من با اطمینان از همین سلولی که در آن زندانی‌ام، اعلام می‌دارم: آقای احمدی‌نژاد به وقت ضرورت، از شما «عبور» خواهد کرد و همه خاکساری‌های دروغین خود را کنار خواهد زد و ذات نامتعادل خود را عریان خواهد نمود. سلامت یک فرد را می‌توان از میزان سلامت اطرافیان او رصد کرد. حضور دزدانی چون محمدرضا رحیمی در اطراف احمدی‌نژاد، نشان از دزد بودن خود وی دارد. او – احمدی‌نژاد– نابکاری است که با روی بردن به پرونده‌سازی، سعی در مخفی نگاه داشتن اسرار دزدی خود دارد. او، یک روز، رو در روی خود شما خواهد ایستاد و به شما خواهد گفت: پرونده همه شما پیش من است، به دزدی‌های من و اطرافیان من کاری نداشته باشید تا به دزدی‌های شما کاری نداشته باشم.
زیرکی احمدی‌نژاد در این بود که دانست برای جاکردن خود در دل شما، شعارهایی را سر بدهد که مورد علاقه شماست؛ و دانست در ادبیات سال‌های رهبری شما، واژه «دشمن»، از اعتنا و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. او نیک به این نکته نیز واقف آمده بود که با پرتاب نگاه و فهم و مطالبات مردم به دوردست‌ها، می‌توان بر سر کاستی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و حقوق تباه شده مردم، کلاه گذارد.
برخلاف آقای احمدی‌نژاد که در سطح رویین شعارهای مورد علاقه شما متوقف است، «اردوغان»، بهترین نمونه دفاع درست و مؤثر از حقوق فلسطینیان و افشای اقدام‌های غیرانسانی اسرائیل و آمریکاست. اردوغان شخصیتی متفاوت، هوشمند، و موفق در این عرصه است. جالب اینکه دولت او، هم با آمریکا و اسرائیل مراوده سیاسی و اقتصادی و حتا نظامی دارد، و هم با اتخاذ سیاست‌های درست، این امکان را فراهم آورده که مردمش را از فقر و جهل به‌در ببرد. او، درهای آزادی و مناسبات دموکراتیک را نیز به روی مردم خود واگشوده است.
در یک چنین بستری، حالا دیگر این یک نفر، و تنها این یک نفر نیست که سخن از «دشمن» می‌گوید. یک ملت فهمیده و رشدیافته نیز فریاد می‌کشد و نفرتش را از رفتار غیرانسانی آمریکا و اسرائیل ابراز می‌دارد. در کشور ما، یکی شعار می‌دهد و مابقی تکرار می‌کنند. من، اردوغان را

بسیار بسیار موفق‌تر از خودمان می‌دانم؛ او، از همه ظرفیت‌های موجود در جهان به نفع مردم سرزمینش سود می‌برد. و روزبه‌روز نیز بر گرایش مردمش به اسلام افزوده می‌شود.

من در تمامی نامه‌هایی که برای حضرت شما منتشر کرده و یا خواهم کرد، شما را به تماشای دو افق کاملاً نزدیک اما متفاوت، بشارت و هشدار داده‌ام؛ بشارت، آنجا که نه جمعی معدود که همه مردم کشورمان را از لبخند شما بهره و نصیب افتد؛ و هشدار، از آن روی که مبادا ما با همین انشقاق مخوف، به سمت روزهای پایانی سرنوشت محتوم خود شتاب کنیم!

قرار است امسال، صدا و سیمای ما، دولتمردان ما، مجلسیان ما، به کدامین سرفرازی برآمده از متن انقلاب، سالروز بیست‌ودو بهمن را به شادمانی و غوغا بنشینند؟

خود حضرت شما، در یک آزمون ساده، همه رنج‌ها و زحمت‌ها و مجاهدت‌ها و خون‌ها و آسیب‌ها و سرمایه‌های پولی و انسانی و وقت‌ها و عمرها و عاطفه‌ها را در یک کفه بگذارید، و حالا به کفه دوم این ترازو چشم بگردانید؛ در کفه دوم این معادله انقلابی، شرمنده‌ام، که در کنار مختصری از شایستگی‌ها، کوهی از دردها و غصه‌ها و آلودگی‌ها و خسارت‌های همه‌جانبه تلنبار شده است. بُهت این ترازو، درست همسنگ بهت خود ما و شماست که چرا باید در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، بر سر پا بایستیم و پایکوبی کنیم؟ چه‌ها داده‌ایم و چه‌ها به‌دست آورده‌ایم؟ امسال، صدا و سیمای ما قرار است از چه بگوید که در باور مردمان ما جا بگیرد و فهم آنان را به طنز برنیانگیزد؟

یک‌روز قرار بود ما با این انقلاب، به روی بشر، دریچه‌هایی از نور بگشاییم. دریغ و صد افسوس که امروزه، آسیب‌های فراوانی از قامت این کهنسال خمیده‌قامت و گوژپشت آویخته است.

شما را به‌خدا آستین همت بالا بزنید و سفره‌ای به وسعت لبخند، از جنس لبخند محمد و علی و فاطمه، بر سرزمین خود بگسترانید و همگان مردم خویش را به تناول خوردنی‌های خوشگواری از یکدلی و یکرنگی فرا بخوانید. که ما خداباوران این‌سوی آسمان معرفت الاهی، به با هم بودن، و به لبخند، بیش از نفرت و ترشرویی دعوت شده‌ایم.

بیایید و نفرت‌ها را بتارانید، و لبخندهای رفته را بازآورید. شما را به‌خدا کاری بکنید که سی‌وسه سالگی انقلاب، هر چه که ندارد، لااقل گوهرهایی از لبخند، از آشتی، و از آغوش‌های گشوده داشته باشد. اگر حضرت شما به صید این گوهرهای شاهوار همت کنید، پیروزی واقعی، عن‌قریب به روی ما آغوش خواهد گشود. برقرار باشید رهبر گرامی ما.

با احترام

فرزند شما: محمد نوری‌زاد

قرنطینه حفاظت اطلاعات زندان اوین

آبان ماه ۱۳۸۹

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=4605

۱–۹۰–۴– نقد «آزاد آزاده» (ع. خ.) به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰

نجوایی با محمد نوری‌زاد، نجیب استوار

«آزموده را آزمودن خطاست!»

نمی‌دانم چرا در پایان نامه‌ات، پیشنهاد داده‌ای که: «می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد»؟!

متأسفم که رسوب‌های اسلام و انقلاب و رهبران خطاکارش از ذهن و ضمیر تو زدوده نشده است؛ توجیه‌گر نباش! اصلاح‌گر باش! و اگر این نظام نامقدس و پلیدکردار، اصلاح نمی‌شود، «برانداز» باش! آری برانداز! نترس از «براندازی»! هیچ‌کس و هیچ‌چیز، مقدس و ورای نقد براندازنه نیست

آقای محمد نوری‌زاد عزیز، سلام

در نامه هشتم خود به آقای خامنه‌ای با عنوان «ما و رژیم پهلوی» (تاریخ انتشار: ١٦ خرداد ۱۳۹۰)، بسیار گفته‌ای و بسیار زیبا، متین، متقن، شایسته و به‌جا گفته‌ای؛ تحسین می‌کنم تو را و بیان و فهم و اندیشه و بزرگی تو را و نجوای نجیبانه، منصفانه و مشفقانه تو را؛ صد حیف اما که از میان همه سخنان زیبای تو، به نظرم آمد که دو جمله نامتناسب، نافاخر و نابه‌جای تو به اندام زیبای این نامه نمی‌سازند؛ و نقد کوتاه من نیز به این دو جمله است؛ امیدوارم بر من خرده مگیری که این دو جمله را با نگاه نقد نظاره می‌کنم؛ زیرا، به نظر من، خطای این دو جمله، مهیب، انسان‌سوز / انسان‌ساز و سرنوشت‌ساز / سرنوشت‌سوز است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما از آن دو جمله بگویم:

۱) در آغاز نجوای نجیبانه‌ات با خامنه‌ای خویش، چنین گفته‌ای: «نامه هشتم خود را، از باب «سخن بدون لکنت یک کوچک‌تر به بزرگ‌ترش» تقدیم شما می‌دارم.»

نوری‌زاد عزیز، زاده نور خویش باش و خودت بزرگ باش! «کوچک‌تری» مباش که «بزرگ‌ترش» خامنه‌ای است؛ افتاده صغیر و حقیری مباش که قیّم و ولیّ‌ای دارد؛ این سخن تو خطاب به آقای خامنه‌ای، شایسته مقام انسان و بایسته اخلاق نیست؛ همین «کوچک‌تر» دانستن خودت در مقابل «بزرگ‌تر»، لکنت است و لکنت‌آور؛ این سخن تو ناسره و ناسنجیده است و تناقض دارد. تو در انسانیت و اخلاق، با او برابری؛ حتا اگر پدر یا برادرت باشد؛ و البته در وادی سیاست و نقد سیاست، «کوچک‌تر» و «بزرگ‌تر» و مقدس و مقدس‌سازی، استبدادساز و اندیشه‌سوز است. خرمن اندیشه را نسوز و استبداد را نساز و بر نیفراز!
همین نگاه «کوچک‌تر و بزرگ‌تر»، «امام و مأموم»، «امام و امت»، «چوپان و رمه و گله»، «ارباب و رعیت»، «عظمی و معظم و محقر»، «صغیر و کبیر»، «آیت‌الله و آیت‌الشیطان»، «عام و خاص»، «خودی و غیرخودی» و... ما را بدین‌جا، بدین ویرانه‌سرا، رسانده است؛ عزیز بزرگوار! استبداد حقیر را برای ما جامه نو و زیبا مپوشان! استبداد حقیر با جامه ظاهر، فاخر نمی‌شود. ما همه انسانیم! همه برابریم! و در جامعه و سیاست، هیچ‌کس «بزرگ‌تر» و «کوچک‌تر» نیست؛ همه بزرگ هستند و برابر. تو نیز بزرگ باش! و شأن انسانی خویش را به خروش استبداد مفروش!
تو رعیت خامنه‌ای نیستی، تو انسان هستی؛ اما شوربختانه و با اندوه می‌گویم که اگر تو می‌خواهی «کوچک‌تر، رعیت، حقیر، گله، رمه، مأموم و امت» «مقام معظم آیت‌الله العظمی ارباب پادشاه چوپان، آقا امام خامنه‌ای بزرگ حفظه‌الله تعالی، أدام الله ظله الشریف و مد ظله العالی (با مخلفات سه صلوات)» باشی، که البته می‌دانم دل و درونت نمی‌خواهد، اما بدان که مردم ایران، چنین نیستند؛ دیگر چنین نیستند و نمی‌خواهند.

خامنه‌ای، فقط خامنه‌ای است و تو فقط محمد نوری‌زاد، و من و همه انسان‌ها فقط یک انسان هستیم با واحد شمارش «انسان»؛ همین و بس! ارزش هر کس به کردار، گفتار و اندیشه اوست؛ و بر این اساس، رهبر تو، پیشوا و مقتدای تو، بزرگ‌تر تو، علی خامنه‌ای، با این‌همه خطاهای بزرگ و مهیب، کوچک‌ترین و حقیرترین در ذهن و ضمیر مردم بزرگ ایران‌زمین شده است! و «خودکرده را تدبیر نیست!».

نوری‌زاد عزیز!
اگر با مردم هستی، با مردمت سخن بگو، نه با رهبرت؛ که اگر رهبرت گوش شنوایی برای نصیحت مشفقانی چون تو داشت، تا کنون از خواب برخاسته بود؛ اما او خواب نیست؛ خود را به خواب زده است و نمی‌توان او را بیدار کرد؛ به حکم فهم و عقل، «آزموده را آزمودن خطاست!»؛ اما اگر با رهبرت هستی، مردم را، این سوته‌دلان فسرده و فرسوده را، با دردها و زخم‌های ناسورشان، به حال خودشان بگذار و بگذر! بر زخم خونین آنها نمک مپاش!

۲) نمی‌دانم چرا در پایان نامه‌ات، پیشنهاد داده‌ای که: «می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد»؟!

به به! چه پیشنهاد مشعشعی! وه! چه نور درخشانی از نگاه نوری‌زاد ما! آخر نوری‌زاد عزیز! چرا باز هم از «اعدام» می‌گویی؟! چرا؟! چرا از گرفتن جان انسان‌ها سخن می‌گویی؟! چرا مجوز مرگ صادر می‌کنی؟! چرا گرد مرگ و نفرت می‌پاشی؟! مگر تو کیستی؟! هان که دچار تبختر خامنه‌ای‌گونه نشوی! نفرین و ننگ بر اعدام و وای بر تو اگر...!
لطفاً ما را به بازی مگیر! زیبا می‌گویی! خوب می‌گویی! اما ناقص می‌گویی! متأسفم که رسوب‌های اسلام و انقلاب و رهبران خطاکارش از ذهن و ضمیر تو زدوده نشده است؛ توجیه‌گر نباش! اصلاح‌گر باش! و اگر این نظام نامقدس و پلیدکردار، اصلاح نمی‌شود، «برانداز» باش! آری برانداز! نترس از «براندازی»! هیچ‌کس و هیچ‌چیز، مقدس و ورای نقد براندازنه نیست؛ البته براندازی هم سیر و سیره و شیوه درست و استوار خود را دارد، نه بدان‌طریق که حکومت پهلوی‌ها رانده شد و رفت و این ماند برای ما که می‌بینیم و می‌چشیم؛ آری «آزموده را آزمودن خطاست!»؛ ظلم و ظالم را باید برانداخت! هرجا و هرکه می‌خواهد باشد! حتا خامنه‌ای، رهبر عزیز و «بزرگ‌تر» تو! حتا «جمهوری اسلامی ایران»، محبوب تو! نخواه که این نظام و رهبرش را به هر قیمتی حفظ کنی! نخواه، که این خواسته تو اخلاقی و انسانی نیست! زیبنده تو نیست!

ای عزیز! بر فراز این گردنه و پرتگاه، اگر نمی‌توانی کمک کنی، بار دیگر ما را به قعر حضیض پرتگاه نفرست!
خوبی! بزرگی! اما تو نیز البته انسان هستی و خطاکار! پس خطایت را به تو هشدار می‌دهم! همان‌گونه که خطاهای بی‌شمار رهبر بی‌مردمت را به او هشدار می‌دهی! و البته شایسته و بایسته می‌گویی! اما این خطایت را بپذیر و اصلاحش کن! اگر واعظ غیرمتعظ نیستی و عالِم باعمل هستی!

با سپاس
دوستدار شما و همه ایرانیان
آزاد آزاده (اسم مستعار)
با پوزش از اینکه نتوانستم با نام حقیقی با شما سخن بگویم؛ چرا که استبداد، نام‌ها را گم و مستعار می‌سازد.
۱۷ خرداد ۱۳۹۰

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد» و وبسایت «گویانیوز»

http://nurizad.info/?p=4605
http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/126853.php

۲-۹۰-۴- پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد «آزاد آزاده» (ع. خ.)، ۳ تیر ۱۳۹۰

سلام دوست عزیز

درباره نکته نخست، می‌گویم این شیوه‌ای است که من اختیار کرده‌ام و در قاموس اندیشه‌ای که من و دوستان هم‌طیف مرا به هم آمیخته، یک چنین نگرشی چندان آزاردهنده نیست. برای جلب نگاه مخاطبی که عادت به شنودن ندارد، می‌توان به نفع همین شنودن، از بخشی از اعتبارات شخصی کنار گرفت. این شیوه به تجربه به من آموخته که آن‌سوتر از دوستانی چون تو که یک چنین ادبیاتی را برنمی‌تابند، مخاطبان فراوانی دارد. در عین حال که ابداً بنای چاکری و چاپلوسی در کار نیست.

نکته دوم را در عین حال که با شما موافقم و امید دارم روزی در همین نزدیکی‌ها اعدام را کنار بگذاریم، مقصودم این بوده است که: اگر غیض شما، شما را به سمت سنگسار متقاعد کرده است، لااقل از باب عقلانیت، و نه انسانیت، طرف را اعدام کنید و به خواسته خود برسید، اما سنگسارش نکنید. این سنگسار، نه حکومت را، که همه مردمان ما را در چشم جهانیان خوار و خفیف می‌کند. در ضمن، برای دست‌یابی به آرزوهای درست، باید صبور بود و از شعارگویی پرهیز کرد. اغلب کشورهای جهان، اکنون مجرمین خاص خود را اعدام می‌کنند. شما کسی را که به چهل زن به زور تجاوز کرده نمی‌توانید شصت سال در زندان تر و خشکش کنید. بله می‌شود در بخشی از قوانین تعدیل ایجاد کرد، اما به مرور.

باز هم تشکر از شما
محمد نوری‌زاد

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد» و وبسایت «گویانیوز»

http://nurizad.info/?p=4968
http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/126853.php

۹۱-۴- نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم
«فَالْیوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ عَنْ آیاتِنَا لَغَافِلُونَ» (یونس، ۹۲)
[پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند]

محضر مبارک مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
سلام علیکم

قرآن شریف به ما آموخته که حتا جسد فرعون و میراث اعمال و افعال فرعونی را می‌بایست در کرانه تذکر و حافظه تاریخی برای نسل‌های آینده پاس داشت و از رخدادها و کرده‌های گذشته عبرت آموخت تا اندیشه تاریخی آدمی در «نیل» غفلت و نسیان غرق نشود. این، موضع صریح و روشن کلام و کتابی است که در یک هزاره و نیم اخیر نقش بی‌بدیل و تعیین‌کننده در تقدیر تاریخی، شخصیت، هویت و منش ایرانی بودن و ایرانی زیستن ما به عنوان یک ملت مسلمان و قاره عظیم مدنی و معنوی در عرصه تاریخ جهانی داشته است.
شمار سرزمین‌هایی که به لحاظ حجم، وسعت، تراکم، تنوع و غنای مواریث مدنی و معنوی، محوطه‌های باستانی و ابنیه تاریخی شانه به شانه ایران بزرگ ساییده‌اند، بی‌اغراق از انگشتان یک دست فرا نمی‌گذرد. این تنوع، تراکم و تداوم مواریث مدنی و معنوی، مسؤولیت خطیر و سنگینی را بر شانه هر ایرانی از هر طبقه و صنف و متعلق به هر طایفه و مذهبی می‌نهد.
متأسفانه اینک این سرزمینِ ریشه‌ها و جغرافیای عظیم فرهنگی در معرض تهاجم، تخریب و تحقیر جماعتی بی‌بهره از آگاهی تاریخی و احساس ایرانی بودن قرار گرفته است.
سازمان میراث فرهنگی [، صنایع دستی و گردشگری] تنها نهاد و سازمان رسمی کشور است که دهه‌هاست مسؤولیت سنگین صیانت، حفاظت، مرمت، شناسایی، شناساندن و ثبت و معرفی ملی و بین‌المللی مواریث مدنی و معنوی کشور را بر شانه گرفته است. سربازان و سنگربانان این نهاد فرهنگی بسیار مهم دهه‌هاست که در این سنگر، سرمایه و عمر و اندیشه خویش را هزینه کرده‌اند.
انحلال و انهدام این سنگر استوار و نهاد عظیم فرهنگی و متفرق کردن سربازان و سنگربانان مواریث مدنی و معنوی کشور با هر انگیزه‌ای-دانسته یا نادانسته- اثرات و تبعات بسیار منفی و جبران‌ناپذیری بر عزت و اعتبار، اقتدار و وحدت ملی ما خواهد نهاد. انتظار می‌رفت کشوری با چنین موقعیت و اعتبار تاریخی-فرهنگی در صیانت از سنگرهای تاریخ و فرهنگ و مواریث مدنی و معنوی خود شهره آفاق می‌بود، اما متأسفانه مشاهده می‌کنیم که عملاً گام به راهی نهاده‌ایم که اینک در بی‌توجهی به مواریث فرهنگی و صیانت از آثار و محوطه‌های باستانی و ابنیه تاریخی شهره شده‌ایم. این تصمیم ناموجه و ناکارشناسانه نه تنها دست متجاوزان و سوداگران را در غارت مواریث فرهنگی، تخریب محوطه‌های باستانی و فروختن یوسف میراث کشور در بازار مکاره سود و سودا گشوده‌تر می‌کند بلکه نهایتاً میهن ما را در مواجهه با چالش‌های تاریخی، به شدت شکننده و آسیب‌پذیر خواهد کرد. تضعیف و آسیب‌پذیر شدن میراث و فرهنگ این سرزمین نیز بیش از هر چیز به معنای تضعیف یکی از مهم‌ترین و غنی‌ترین کانون‌های بالنده فرهنگ بشری است.
امروزه، مراکز و سازمان‌های میراث فرهنگی در سراسر جهان از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان‌ها و نهادها به شمار می‌روند و برنامه‌های آنها در نهایت نظم، دقت و هوشمندی تنظیم و تدوین و اجرا می‌شود. انتظار می‌رفت که سازمان میراث فرهنگی کشور نه فقط در زمینه صیانت و پاسداری و شناخت میراث ایرانی-اسلامی ما در درون مرزهای کنونی کشور گام‌های بلندی بردارد بلکه در شناخت و پاسداری میراث سترگ جهان ایرانی و سرزمین‌های اسلامی نیز مشارکت فعال و پویا داشته باشد. اکنون نه تنها این سازمان در راستای تحقق این اهداف گام بر نمی‌دارد بلکه با تصمیم‌ها و اقداماتی که در پیش گرفته است، زمینه‌های تخریب و آسیب‌پذیری مواریث سترگ فرهنگ ملی و اسلامی و بشری نیز فراهم شده است. چندپاره کردن این سازمان و انتصاب مدیران غیرمتخصص از جمله آفت‌هایی است که خصوصاً طی سال‌های اخیر گریبانگیر مدیریت میراث فرهنگی کشور شده و آسیب‌هایی را بدان وارد آورده است که ابعاد و زوایای خسارت‌بار آن در شرائط کنونی قابل ارزیابی نیست. تسامح و

تساهل در تصحیح این امر خطیر نه تنها تخریب و زایل شدن میراث هزاران ساله کشور را به دنبال خواهد آورد و اقتدار و اتفاق ملی و مدنی ما را در سطح جامعه جهانی خدشه‌دار و ناموجه جلوه می‌دهد بلکه سبب از دست رفتن سرمایه‌هایی خواهد شد که در آینده نزدیک با پایان گرفتن منابع و ذخایر زیرزمینی، می‌بایست جایگزین آنها شود. اینک تصمیمات جدیدی بر مبنای استدلال‌های ناصواب در عرصه میراث فرهنگی ایران به مرحله اجرا گذاشته شده که تبعات آن نه تنها رسیدگی به وضعیت مواریث مدنی و معنوی و محوطه‌های باستانی و یادمان‌های تاریخی ما را در کوتاه‌مدت بیش از این تضعیف یا مختل خواهد نمود، بلکه در درازمدت چه بسا تمامیت ارضی و هویت ملی کشور را در معرض تهدید قرار خواهد داد.

تجربه و تقدیر تاریخی ما می‌بایست این واقعیت را به ما آموخته باشد که زنگ خطر فروپاشی ملت‌ها و فرهنگ‌ها و انحلال جامعه‌ها و حتا افول و انحطاط تمدن‌ها هنگامی شنیده شده که جامعه‌ای، از درون، ریشه‌های اصالت و هویت و ارزش‌های خود را نشانه گرفته و دست تجاوز و تخریب به سوی مواریث مدنی و معنوی‌اش گشوده است. سنگر تاریخ و فرهنگ، هر چند سنگر تیغ و شمشیر نیست، اما تجربه تاریخی به ما آموخته است که سربازان این سنگر در میدان عمل بغایت مرزگشاتر و پیروزمندتر در رویارویی با چالش‌های تاریخی و صیانت از مرزهای حیثیت، ملیت، اقتدار و «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» ما بوده‌اند.

وظیفه خود دانسته‌ایم در برابر این حرکت ناآگاهانه و تصمیم ویرانگر که تأسف و تأثر عمیق و نگرانی شدید ما را برانگیخته سکوت نکنیم و ناخرسندی خود را به استحضار مقام معظم رهبری برسانیم تا به مسؤولان و متولیان امر دستور دهند در راستای مصالح و منافع کشور از فروپاشی سازمان میراث فرهنگی جلوگیری نمایند.

لازم به ذکر است امضاء اساتید در پایگاه خبری «هنر» محفوظ است که در صورت لزوم، ارایه خواهد شد.

- دکتر رضا داوری اردکانی
- دکتر احمد احمدی
- دکتر غلامحسین دینانی
- دکتر غلامرضا اعوانی
- دکتر مهدی قوام‌صفری
- دکتر حکمت‌الله ملاصالحی
- دکتر محمدرحیم صراف
- دکتر کمال‌الدین نیکنامی
- دکتر هایده لاله
- دکتر کامیار عبدی
- دکتر حمید خطیب شهیدی
- رجبعلی لباف خانیکی
- مهدی رهبر
- دکتر هادی ندیمی
- دکتر اکبر مجدالدین
- دکتر علی غفاری
- دکتر محمدباقر وثوقی
- دکتر منصور صفت‌گل
- دکتر محمدعلی آذرشب
- دکتر محمود جعفری دهقی

و...

۹۲-۴- نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹

آقای خامنه‌ای! فردوست‌ها دارند از شما آریامهر می‌سازند

همان بلایی را که بر سر شاه آوردند، همان کاری که با کیم ایل سونگ و مائوتسه تونگ و استالین کردند، حالا دارند با شما می‌کنند

وجدان جامعه ما امروز قانع است که همه قانون‌شکنی‌ها و بار مسؤولیت فجایع کهریزک، کشتار مظلومان و اسارت بی‌گناهان تماماً بر عهده حاکمیت است

براندازان آنهایند که ترس مردم برایشان بیش از رأی مردم ارزش دارد

«ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار» [سعدی]

سخنی که شنیده نشد

پس از خطبه‌های پرخطای نماز جمعه ۲۹ خرداد ماه ۸۸، برای شما نوشتم که به راهی قدم نهاده‌اید که اگر ادامه یابد ماهیت حکومت را دگرگون، قانون اساسی را معلق و کشور را به سوی پرتگاهی دیگر خواهد برد. شما در آن روز، مقام خود را به سطح رهبری یک جناح از حکومت تنزل دادید و جناح دیگر را به مقابله خواندید.

آن روز، از زبان یک شهروند، هشدار دادم که بیش از تحمل نظام تند رفته‌اید. آن روز دل‌نگران نوشتم: این خطای سیاسی را جبران کنید، خود را از اسارت یک جناح رها سازید، به مسؤولیتی باز گردید که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر عهده شما نهاده است. اصرار کردم که مداخله رهبر به سود یک جناح، جمهوری اسلامی ایران را دو شقه، و بحران در شکل‌یابی قدرت سیاسی را، ناگزیر می‌کند.

با کمال تأسف، آن روز این سخن نه تنها شنیده نشد، بلکه به‌تدریج ضدیت با آقایان موسوی، کروبی، خاتمی و اخیراً با آقای رفسنجانی، بسط یافته است. براندازانی که ماسک «خامنه‌ای‌پرستی» به صورت زده‌اند، حرف از پاکسازی و خاموش‌سازی اصلاح‌طلبان می‌زنند. آنها تا آنجا جسور شده‌اند که علناً به «مقام رهبری» فشار می‌آورند که فرمان دستگیری «سران فتنه» را صادر کند.

مراسم سالگرد تظاهرات ۹ دی‌ماه ۸۸ را از سیمای جمهوری اسلامی تماشا کردم و تأسف خوردم. صحنه‌های تکان دادن هزاران عکس رهبر در دست جمعیت و «خامنه‌ای‌ستایی» بر دهانشان جاری بود. همه بوی تلخ تکرار تاریخ در خود داشت. همان بلایی را که بر سر شاه آوردند، همان کاری که با کیم ایل سونگ و مائوتسه تونگ و استالین کردند، حالا دارند با شما می‌کنند.

این فاجعه است. تلخ‌ترین سرنوشت است [برای] یک انسان. با محمدرضا هم همین کردند. به عرش اعلاش بردند و نهراسیدند از تحقیر کردن مردم. این تفرعن، هیزم انقلاب شد و چنان دردی در جان آن خاندان کاشت که به یک قرن هم پاک نمی‌شود. دومین فرزندش را هم همین درد کشت. این درد، روح و روان نواده‌هایش را هم رها نخواهد کرد.

آیا تغییر رفتار رهبری ممکن است؟

کسانی هستند که می‌گویند: تا این حکومت هست، هیچ اصلاحی در امور کشور ممکن نیست؛ اول باید رژیم را برداشت. کسان دیگری می‌گویند: تا این رهبری هست، در بر همین پاشنه می‌چرخد؛ اول باید او را برداشت تا برداشتن گام اول در مسیر اصلاح امور میسر شود. و من به تجربه دریافته‌ام که کسانی اصلاح‌طلب‌اند که تغییر رویه رهبران سیاسی را ممکن بشمارند.

برخی بر من خرده می‌گیرند که بیهوده تلاش می‌کنم رفتار رهبری کشور در قبال منقدان و مخالفان حکومت تعدیل شود. آنها می‌گویند «ذات» و «فطرت» این کسان اجازه تعدیل نمی‌دهد. آنها می‌گویند فرق است میان طینت آقای منتظری و طینت این «رهبری». قبول می‌کنم. رجال سیاسی متفاوت‌اند. اما مؤثرترین عامل تنظیم‌کننده رفتار رهبران سیاسی این تفاوت‌ها نیست؛ فشاری است که از سوی بلوک‌های قدرت بر آن «رهبری» اعمال می‌شود. من گناه همه فجایعی که رخ می‌دهد را تنها بر عهده رهبری نظام نمی‌گذارم. همه مسؤولیم، اما هرکس به میزان مسؤولیت خویش. و این را من بارها به صراحت نوشته‌ام و گفته‌ام.

این سخن که می‌گویند: ولی فقیه هرچه توانسته علیه معترضان مرتکب شده، حامل اهداف سیاسی خاص است. رسالت این سخن این است که راه را برای تأثیرگذاری بر رفتار رهبری را مسدود کنند و امید به موفقیت تلاش‌ها برای اصلاح و هر نوع همگام ساختن رهبری با نیازهای جامعه را از میان بزدایند. رسالت این سخن، بستن راه هرگونه آشتی ملی است. هدف این حرف‌ها کسب و یا حفظ قدرت سیاسی است.

کار کسانی که جز به کسب قدرت سیاسی به چیز دیگر نمی‌اندیشند این است که به همگان بباورانند که طینت حاکمان، خبیث، گوششان، کر و چشمشان، کور و یک‌سر، اصلاح‌ناپذیرند. آنها فقط وقتی به فکر اصلاح رفتار خود می‌افتند که کار از کار گذشته است. درست مثل شاه.

و کار کسانی که جز به هموارسازی راه آشتی ملی نمی‌اندیشند آن است که به همگان بباورانند که می‌توان نگذاشت کار به آنجا بکشد که کار از کار بگذرد و راه اصلاح مسدود شود. من به وضوح برق این دغدغه را در رفتار آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و اخیراً در سلوک آقای هاشمی می‌بینم و می‌پسندم. کسی که به امکان اصلاح رفتار رهبران معتقد نیست، اصلاح‌طلب نیست.

قانون‌شکن کیست؟

در جناحی که شما خود را به آنان نزدیک‌تر می‌دانید، عده‌ای بر آقایان موسوی و کروبی و همفکران اتهام می‌زنند که آنها از نظام جدا شده، سمت «براندازی نرم» رفته و «فتنه‌جویی» کرده‌اند. این سخنان، دور از حقیقت است. این عناصر، صادقانه صحبت نمی‌کنند. رهبران معترض از برپادارندگان جمهوری اسلامی ایران و از صاحبان اصلی این نظام‌اند. بی‌اعتنایی به قانون اساسی در کارنامه آنان نیست؛ آنها، به پشتوانه خرد و تجربه، تحریکات خناسان را خنثی کرده‌اند.

در وقایع تلخ سال ۱۳۶۰، رفتار رهبران معترض، به افراطی‌ها در حاکمیت فرصت داد اقشار وسیعی از مردم را قانع کنند که جز سرکوب چاره‌ای نیست. اما در وقایع تلخ سال ۱۳۸۸، رفتار رهبران سبز، کوچک‌ترین فرصتی برای بدخواهان فراهم نکرد. وجدان جامعه ما امروز قانع است که همه قانون‌شکنی‌ها و بار مسؤولیت فجایع کهریزک، کشتار مظلومان و اسارت بی‌گناهان تماماً بر عهده حاکمیت است.

آقایان موسوی و کروبی با مهارتی قابل توجه، ترفند را شناختند. آنها نه قانون شکستند، نه ترویج نفرت و خشونت کردند و نه به بیگانگان متوسل شدند. آنها مسؤولان کشور را به اجرای بدون تنازل به قانون اساسی فرا می‌خوانند و این سخن، حق است. رهبری نظام باید تابع قانون باشد. آقای محمد یزدی رهبری نظام را فراقانون می‌داند. وای به حال آن نظام. همین کار را با شاه کردند. و حالا هم دارند با شما می‌کنند و شما اعتراض نمی‌کنید.

نقض قانون در پرونده سران جناح حاکم، همان جناحی که شما آنان را به خود نزدیک‌تر می‌بینید، بس وافر و در سابقه رهبران اصلاحات، بس نادر است. کهریزک و کوی دانشگاه از آخرین نمونه‌هاست. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و قبل از آن هنوز مفتوح‌اند. کهریزکیان، قاتلان ندا و سهراب و محسن و دیگر قربانیان تا امروز نه از درگاه رانده شده و نه به دست عدالت سپرده شده‌اند. رطل‌زنان دخل ولایت برند و نوری‌زادها را به جنایت. مجیزگویانِ دربار پهلوی فرمان شاه را فرمان خدا نام کردند و او را به خاک سیاه نشاندند. و امروز باز کسانی به هوای کاسه‌لیسی، تحت نام تبعیت از ولایت، دارند سنگ بر تغار قانون می‌کوبند.

«گوش به فرمان توایم خامنه‌ای!»

خامنه‌ای‌پرستان در هر فرصتی که شما به صحنه می‌آئید صحنه را با این شعار می‌آرایند. رؤسای مقننه و قضائیه هر شبانه‌روز همگان را، نه به تبعیت از قانون، که به تبعیت از رهبری فرا می‌خوانند. در حکومت، باور غالب این است که حکم رهبر، حکم قانون دارد و باید مطاع باشد.

آقایان موسوی و کروبی شهامت کرده در عمل نشان داده‌اند که تبعیت از فرمان رهبری، هرگاه خلاف قانون و خلاف حق باشد، مطاع نیست. آنها همگان را، من‌جمله «مقام رهبری» را، به تبعیت قانون اساسی، به «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» فرا خوانده‌اند. این کار درستی است و اصلاً فتنه‌جویی نیست. این کار، مقابله با نظام و رهبری نیست. همه باید به قانون التزام دهند. فتنه‌جویان آنهایند که پشت سلاحِ حکومت پناه گرفته و

مدام به جان و مال و ناموس مردم، به حقوق ملت، به اصول فصل سوم قانون اساسی، دستبرد می‌زنند. لباس‌شخصی‌ها و صاحبان ایشان را می‌گویم. براندازان آنهایند که ترس مردم برایشان بیش از رأی مردم ارزش دارد.
سرمایه نظام، «اعتماد ملی» است و اینها بس سهل‌انگارانه بر بادش می‌دهند.
نمی‌گویم معترضان همه یکسان و مسؤولانه عمل کرده‌اند. برخی اعتراضاتِ مردمی در سال پیش از «رأی من کجاست» فراتر رفت و در برخی مقاطع به شعارهای تند علیه نظام و رهبری، و در برخی جاها به خشونت نیز، کشیده شد. اما این موضوع به هیچ وجه ناشی از تصمیم و خواست رهبران معترض نبوده است. صادقانه بپذیریم که این تندروی‌ها بیش از همه، در اثر موضع‌گیری جانبدارانه شما – به خصوص پس از نماز جمعه ۲۹ خرداد – رخ داده است. من حتا مسؤولیت شعارهای براندازانه را بر عهده سازمان‌های سرنگونی‌طلب نمی‌اندازم. زیرا تصمیم آنها به هیچ وجه قادر نبود فضا را بگرداند. اما موضع‌گیری یک‌جانبه شما قادر بود اوضاع را بچرخاند و چرخاند.

«سران فتنه» و «خواص بی‌بصیرت»

با این وجود، وجدانم گواهی نمی‌دهد که هرچه طائب‌ها خواسته‌اند، شما تن داده‌اید. قابل درک است که جانبداری آشکار شما از یک جناح تا آنجا نبوده است که شما بر حذف آقایان موسوی کروبی و خاتمی و رفسنجانی و پیگرد آنان به مثابه «سران فتنه» مُصر باشید. افکار عمومی البته جز این فکر می‌کند. تصور غالب این است که شما از بیم واکنش‌های تند اجتماعی دست نگاه داشته‌اید. رفتار شما و روانشناسی خاص ایرانی این خطای باصره را شکل داده است. حقیقت این است که فشار سنگینی بر شما بوده است که آقایان موسوی و کروبی تحت پیگرد قرار گیرند و شما تا امروز تن نداده‌اید.
عناصری مثل دولت‌آبادی، دادستان تهران، یا احمد خاتمی، امام جمعه موقت تهران، می‌خواهند شما مسؤولیت همه تصمیم‌ها، از خُرد و کلان را بر عهده خود بگیرید و نهادهای حکومتی همه مجری اوامر ملوکانه شوند. آنها شما را به جایی می‌برند که هر سیاست‌مدار صاحب‌نظر و ورزیده‌ای را دشمن و رقیب خود بپندارید؛ که شما مسؤول همه سیاست‌ها و مشکلات ممکلت‌داری معرفی شوید. این همان سرنوشت شومی است که فردوست‌ها برای شاه رقم زدند.
اما راست این است که هنوز تسلیم به انتها نرسیده. یک نمونه می‌آورم: شما می‌گوئید: «سران اصلی فتنه» امریکا و انگلیس و اسرائیل‌اند و «خواص بی‌بصیرت» نتوانستند فتنه را تشخیص دهند، در دام افتادند و گناه کردند. و یهودا می‌گوید: «سران اصلی فتنه» همین خواص‌اند. سرشان را به سنگ بکوبید تا عوام بی‌بصیرت فریب نخورند.

اینها بی‌ریشه‌اند

تحلیل‌های جامعه‌شناختی حاکی از آن است که فردوست‌صفتان، برخلاف اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل، ریشه اجتماعی ندارند و قدرتشان بیش‌تر ناشی از تسلط بر دستگاه‌های امنیتی – نظامی و دسترسی به منابع مالی دولتی است. اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل هر دو ریشه‌های اجتماعی قوی دارند و بر دو رویکرد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی عمده در کشور ما تکیه می‌کنند. پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعیِ اصلاح‌طلبان با لایه‌های نوظهور شهری و تجددگرا گسترده‌تر و ارتباط اقشار سنت‌گرا بوده و بخش‌های قدیمی‌تر شهری و روستایی با اصول‌گرایان اصیل گسترده‌تر است. انتخاب برنامه‌ها و سیاست‌های هر دو بخش جمهوری اسلامی ایران و رقابت‌های انتخاباتی آن دو بیش از همه زیر تأثیر و فشار تمایلات تجددخواهانه (دانشگاه‌ها و روشنفکران) و یا سنت‌گرایانه (روحانیت و بازار) در جامعه صورت گرفته است. اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل همواره بر رأی بلوک‌های اجتماعی شناخته‌شده متکی بوده‌اند. حامیان دولت، فاقد این نوع پایگاه‌اند. تکیه‌گاه قدرت آنان یا سازمان امنیت و پول نفت خواهد شد و یا حمایت مستقیم قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای.
بین «جناح دولتی‌ها» در ایران و گروه‌بندی‌های پوپولیستی حاکم بر برخی کشورهای امریکای لاتین تفاوتی بنیادین هست. در امریکای لاتین رأی و حمایت مردمی مهم‌ترین منبعِ قدرتِ گروه‌بندی‌های حاکم است. دولت احمدی‌نژاد در ایران، فاقد این نوع پایگاه اجتماعی، فرهنگی، تاریخی است. قدرت‌گیری این جریان، محصول رشد شکاف میان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان است. اصول‌گرایان، به دنبال ضعف اجتماعی و کاهش شمار رأی‌دهندگان به خود و حفظ امکان رقابت با جریان اصلاح‌گرا به تکیه بیش‌تر بر نهادهای امنیتی و نظامی روی آورده و شما نیز این «چاره‌جویی» را کارساز یافتید. «چاره»ای که دو بار به صورت کودتایی در ایران و بارها در برخی کشورهای منطقه تجربه شد و هر بار به قطع ارتباط تمام اقشار

اجتماعی با حاکمیت منجر شد. این مسیری است که نظام را بی‌پایه و از اعتماد ملت بی‌بهره خواهد کرد. محروم‌سازی اصلاح‌طلبان از مشارکت سیاسی به هیچ وجه ضعف اجتماعی اصول‌گرایان را جبران نمی‌کند.

پی‌آمد حذف اصلاح‌طلبان

آقای جنتی گفته است به حضور اصلاح‌طلبان در انتخابات، نیازی نیست. این حرف، پیامش این است که در انتخابات بعدی «به حضور اصول‌گرایان در انتخابات نیازی نیست». معنای این «چاره‌جویی»، محروم کردن جمهوری اسلامی از قدرت رأی مردم است. شعار «رأی من کو» شعار حامیان اصلاح‌طلبان بود. راهی که جمهوری اسلامی می‌پیماید، هرگاه متوقف نشود، «رأی من کو» را به شعار مشترک اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان، به شعار فراگیر ملی، و جنبش سبز را به جنبشی واقعاً همگانی و فراجناحی بدل خواهد کرد.

آیا کار از کار گذشته است؟

گرچه یأس از تصحیح رفتار شما در میان اکثریت بزرگ شهروندان در شهرهای بزرگ کاملاً فراگیر است، اما تحلیل جدی اوضاع کشور حاکی از بازگشت‌ناپذیر شدن روندها نیست. هدف کسانی که جز این تحلیل می‌کنند، بستن راه اصلاحات است. «سینه‌چاکان ولایت» از یک سو و «سرنگونی‌طلبان خشمگین» از سوی دیگر، علیه اصلاح‌طلبی برخاسته‌اند. هر دو نعره می‌زنند: «اصلاحات مُرد». و این، دروغ بزرگی است که تنها ولع قدرت پشتوانه آن است.

هنوز راه اصلاح باز است هرگاه رهبر جمهوری اسلامی ایران در رقابت سیاسی دخالت نکند و نهادهای قانونی کشور هر چه بیش‌تر قادر باشند مستقلاً تصمیم‌گیری کنند. راه بازگشت مردم به پای صندوق‌های رأی باز است هرگاه شما قدرت قانونی خود را به اهرم اجرای اهداف یک جناح تبدیل نکنید. خشتِ کج آن روز نهاده شد که شما به مجلس «حکم حکومتی» فرستادید. امروز کار به جایی کشیده که عده‌ای دوره افتاده‌اند که از شما برای آوردن سر رقبای انتخاباتی خود «حکم حکومتی» بگیرند و شما هنوز (به آوردن سر) تن نداده‌اید.

جنبش اصلاح‌طلبانه جاری به یقین از چنان حمایت مردمی برخوردار هست که قادر شود دست قانون‌شکنان را کوتاه و به دور از هر مداخله‌ای نهادهای ریاست‌جمهوری و مجلس به رأی آزادنه تشکیل دهد. دلسردی و یأس مردم از کارآیی نظام حقوقی و قانون حاکم بر کشور، بزرگ‌ترین خطر برای کشور است. آنها که خیر این ملت را می‌خواهند هم‌چنان تلاش می‌کنند کار به جایی نکشد که نفرت فراگیر و راه بازگشت به صندوق رأی بسته شود. آنچه آقای محمد خاتمی در سه جمله گفته است حرف همه دلسوزان ملت است. فاصله برانداختن نهاد انتخابات تا برافتادن جمهوری اسلامی، فاصله لب تا به دهان است. ایران، تحمل حکومت پلیسی ندارد.

و سخن آخر

آنچه شاه سابق با ملت و ملت با شاه سابق کرد، همه ناگزیر نبود. آیت‌الله خمینی ابتدا نصیحت کرد و شاه نشنید. وقتی شنید، که کار از کار گذشته و نفرت، فراگیر شده بود. به وضوح دارند از شما یک «آریامهر» می‌سازند. مسیر پانزده خرداد تا ۲۲ بهمن را دارند تکرار می‌کنند. هنوز دیر نشده؛ و اگر بخواهیم خیلی زود، دیر نشود، نخست باید اعتماد آسیب‌دیده ملت درمان شود. این، یک مصلحت همگانی است. خطای دهشتناک آن است که تصور شود طرفداران حکومت با مخالفان، هیچ وجه مشترک، هیچ درد مشترک ندارند. این بزرگ‌ترین دروغ است. ایران، سرزمین ماست و همه آن را دوست داریم. برای تعیین سرنوشت آن می‌توان و باید باز به پای صندوق رأی، به روزهای پرشور و پرامید انتخابات بازگشت. روح سخن آن سیدِ خندان سرشته به نیک‌خواهی است. برای همه، برای شما نیز.

فرخ نگهدار
لندن – بیستم دی‌ماه ۱۳۸۹
http://www.negahdar.net

۱-۹۲-۴- پاسخ طنز ی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹

فرخ جان، پسرم ای کاش در کنارم بودی!

امروز آقامجتبی به من اطلاع داد که برایم نامه‌ای ارسال کرده‌ای، گفتم آن را پرینت (کپی) بگیرد تا بخوانم....
فرخ جان، مثل همیشه باز هم مرا مورد لطف خود قرار دادی. من تحلیل‌هایت را از طریق «بی‌بی‌سی»، «صدای آمریکا» و در اینترنت دنبال می‌کنم. از باورمندی تو به این نظام و حال نیز به شخص خودم خوشحالم، ولی من دیگر نمی‌توانم از مسیری که انتخاب کرده‌ام، برگردم. چون دست‌های من به خون فتنه‌گران آلوده شده و راه بازگشتی برایم نمانده است. با این حال، گفته بودی که وجدانت گواهی نمی‌دهد که هرچه طائب‌ها خواسته‌اند من تن داده باشم! دست روی دلم نگذار فرخ جان، چون هر کسی وجدان بیدار و آگاه تو را ندارد.
خودت بهتر می‌دانی که در آن سال‌ها من همیشه از مشاوره تو و حزب توده بهره‌مند می‌شدم. من هرگز شعار «تز شکوفایی جمهوری اسلامی» را فراموش نکرده‌ام و اگر یادت باشد «زمانی که توده‌ای‌ها را بازداشت کردند، من رفتم پیش امام خمینی و عمامه‌ام را بر زمین زدم و گفتم که اینها کودتاگر نیستند و کیانوری را نباید اعدام کنید»(۱) و باقی مسائل که خودت بهتر می‌دانی. من می‌دانم که تو با تمام وجود از نظام دفاع می‌کردی و می‌کنی. برای مثال در آن سال‌ها با شعار «پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید» که بسیار شایسته و برای ما راهگشا بود. ولی خوب با این حال سیاست ایجاب می‌کرد که حتا شما را از میدان سیاست دور کنیم. تو فرار کردی و چه خوب شد که جان خودت را نجات دادی و اکنون هستی که مرهمی بر دردم بگذاری.
فرخ جان، ای کاش در کنارم بودی و از استعداد و راه و روش سیاسی تو در جهت ماندگاری این نظام بهره می‌بردم. البته هم اکنون نیز در مورد مصاحبه‌ها و تحلیل‌هایت با آقامجتبی بحث و گفتگو می‌کنیم و یقین داشته باش که هر آنچه را که در لفافه به من می‌گویی مورد تعمق قرار می‌دهم و اگر در آشکار از تو و رفقای حزبی‌ات دفاع نمی‌کنم به دلیل معذوراتی است که خودت فائق بدان هستی.
من بسیار خوشحالم که نه تنها نسبت به گذشته و اعمالت در مورد حمایت از نظام «ابراز تأسف و شرمساری و پشیمانی نکرده‌ای، بلکه بسیاری از شما هنوز همان سیاست‌ها و رفتار پیشین را در پوشش و حجابی تازه در خارج از کشور تکرار و تبلیغ و ترویج می‌کنید.»(۲). این روند فعالیت تو در اپوزسیون مرا به یاد آن ضرب‌المثل خودمان می‌اندازد: برادر گوشت برادر را می‌خورد ولی استخوانش را دور نمی‌ریزد!
من از شهامت تو خوشم می‌آید، با وجود اینکه هر وقت از ما تعریف می‌کنی، حتا دوستان قدیمی‌ات هم به تو پرخاش می‌کنند ولی میدان را خالی نمی‌کنی. میدانی که حمایت‌های تو و همفکرانت در خارج کشور، کمک بزرگی به حفظ نظام می‌کند. شنیده‌ام که «اتاق فکر» تشکیل داده‌اید و هر طور که شده برای بقای ما تلاش می‌کنی هر چند که به نام «فتنه سبز» است ولی مهم نیست. همین قدر که خود و دیگران!! را در گناه همه فجایعی که رخ می‌دهد با من شریک می‌دانی برای من کافی است. اما در حال حاضر مصلحت را در این می‌بینیم که این «سران فتنه» و «خواص بی‌بصیرت» در حاشیه بمانند، چون حفظ نظام از همه چیز مهم‌تر است.
اگر به سخنرانی اخیر من گوش داده باشی گفتم که الآن حکومت من یکدست شده، مشکل اختلاف سلیقه هست که آن نیز قابل حل است، ولی فکر من راحت است و همه به نوعی از سیاست‌های من جانبداری می‌کنند. در نامه‌ات اشاره کرده بودی که خامنه‌ای‌پرستان در هر فرصتی که شما به صحنه می‌آیید صحنه را با شعار «گوش به فرمان توایم خامنه‌ای» می‌آرایند و رؤسای مقننه و قضائیه هر شبانه‌روز همگان را، نه به تبعیت از قانون، که به تبعیت از رهبری فرا می‌خوانند و در حکومت، باور غالب این است که حکم رهبر، حکم قانون دارد و باید مطاع باشد. به یقین که درست اشاره کردی و جز این هم انتظار ندارم چون بی‌جهت لقب «امام» به من نداده‌اند. خواهشی که از تو دارم این است که پس از من سعی کنی هوای آقامجتبی را داشته باشی و همان‌طور که به من گوشزد می‌کنی ایشان را نیز دریابی. بد نیست که در گفتمان‌ها و نامه‌های آتی‌ات کمی وجود و حضور آقامجتبی را مطرح کنی تا کم‌کم در صحنه سیاسی کشور مطرح شود. سعی کن همواره به گونه‌ای عمل کنی که فتنه‌گران شعارهای ساختارشکن ندهند تا باعث فروپاشی بیت من شوند. مبادا بلایی که سر «بن علی» آمد سر ما بیاید! در طول این چندین سال وجود تو و یاران همفکرت یکی از موانعی بوده که بر سر راه تشکیل یک آلترناتیو قوی در مقابل ما قرار گرفته، همین‌طور ادامه بدهید و همیشه مانع حرکت اپوزیسیون واقعی بر علیه ما شوید.
در ضمن نامه بعدی‌ات را نیز خواندم، خیلی با احساس بود و عکس مظلومانه‌ای هم ضمیمه نامه‌ات کرده بودی، خوشمان آمد!

دلگیر شده‌ای که مبادا رفقایت از سازمانت اخراجت کنند، نترس تو باید با همان سیاستی که تا کنون داشته‌ای پیش بروی و در سازمان و آن دیگری «اتحاد جمهوری‌خواهان» بمانی و آنها را نیز همچون خودت به این باور برسانی که سرمایه نظام جمهوری اسلامی «اعتماد ملی» است. پس وجود تو در هر دو لازم است و سعی کن مثل من خواص بی‌بصیرت را از هر دو بیرون کنی. تو و دوستانت باید پراکندگی در اپوزیسیون را هر چه بیش‌تر دامن بزنید، چه که اتحاد همه اینها حفظ نظام را به خطر می‌اندازد.

خودت بهتر می‌دانی که «نوری‌زاد» نمک خورد و نمکدان را شکست، ولی من وقعی به نامه‌های او و دیگران نمی‌گذارم، چون اینها مهره‌های سوخته هستند و تو را پاک‌تر از همه اینها می‌دانم. اینها همه به من خیانت کردند و خواهان نابودی من و بیت من هستند و همان‌طور که به درستی گفتی «فردوست‌ها در کنار من بسیارند». در ضمن فرخ جان هیچ اشکالی ندارد که من هم آریامهر باشم، آن هم با عمامه، سلطنت، سلطنت است، چه با تاج و چه با عمامه! ما که بدمان نمی‌آید.

در ضمن باید اضافه کنم که علم روانشناسی‌ات هم قابل تحسین است و چه استادانه درباره خطای باصره خاص ایرانی و نیز علت خودکشی پسر شاه اظهار نظر کردی!

فرخ جان، پسرم! می‌دانم که میدان را خالی نمی‌کنی، به فرض هم اگر چنین شد، بلافاصله تشیکلات دیگری از نیروهای طرفدار خودت ایجاد کن و سعی کن که همیشه در سطح اپوزیسیون مطرح باشی. چون همان‌طور که به درستی اشاره کردی، درد همه ما مشترک است، چه حکومتیان و طرفداران حکومت و چه مخالفان. سفارش کردم که دورادور مواظبت باشند که خدای ناکرده و إن‌شاءالله صدمه‌ای نبینی.

آنچه که در پایان برای گفتن دارم این است که شعر زیبایی را که در بالای نامه‌ات نوشته بودی به خودت تقدیم می‌کنم و التماس دعا دارم:

«ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار» [سعدی]

دوستدارت
سید علی خامنه‌ای

ی. صفایی
۲۷ ژانویه ۲۰۱۱

*** پاورقی ***
(۱) گفتاری از علیرضا نوری‌زاده در یکی از برنامه‌های تلوزیونی
(۲) مسعود نقره‌کار: «تکرار تراژدی»، بخش نخست، در تاریخ ۲٤ دی ۱۳۸۹ – ۱٤ ژانویه ۲۰۱۱

لینک نامه آقای نگهدار با عنوان: «آقای خامنه‌ای! فردوست‌ها دارند از شما آریامهر می‌سازند»:
http://www.negahdar.net/index.php/article/2011-01-12_1929

*** منبع ***
http://www.azadi-b.com/J/2011/01/post_119.html

۹۳-۴- نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۹

۱- ۹۳-۴- متن انگلیسی (English Text)

132 Intellectuals Call on Supreme Leader to Release Ebrahim Yazdi and Prisoners of Conscience

The Supreme Leader, Ayatollah Sayed Ali Khamenei,

January 24, 2011

We are writing to appeal to you for the immediate and unconditional release of Dr. Ebrahim Yazdi and all prisoners of conscience in the Islamic Republic of Iran whose sole offense is to speak out peacefully against the policies of your government. Their detention and abuse is an unjustifiable violation of internationally accepted norms of human rights and international law and is surely an affront to all religions that are based on the principles of justice, legality, and compassion. Furthermore, the detention of these prisoners of conscience is in violation of Iran's own constitution and laws as well as Iran's international obligations under the Universal Declaration of Human Rights and the International Covenant of Civil and Political Rights, both of which the Islamic Republic of Iran has formally endorsed.

Ebrahim Yazdi is a man of honor who has for over 60 years devoted his life to democratic reforms in Iran and the promotion of respect for human rights throughout the Muslim world. Before the revolution, for two decades, he lived in exile where he worked tirelessly to expose the abusive rule of the Pahlavi monarchy. After the 1979 Revolution, he served with dignity and loyalty as Iran's Foreign Minister under Prime Minister Mehdi Bazargan. While in office, these two exceptional political leaders, opposed on principle the summary and arbitrary executions of enemies of the Iranian regime being carried out at that time. They later resigned in protest against the seizure of the US embassy in November 1979. Ebrahim Yazdi is today the Secretary-General of the Freedom Movement of Iran (Nehzat-e Azadi Iran). He and the Freedom Movement have unequivocally insisted that their activities rely only on legal and non-violent methods of political opposition. He opposed the continuation of the war with Iraq after the expulsion of Iraqi forces from Iranian territory in 1982. As a believer in national reconciliation he has devoted himself to dialogue and mutual respect between Iran's various political and social groups and has championed social and political reform and minority rights. For over thirty years, Ebrahim Yazdi has been a voice for moderation inside Iran, rejecting all initiatives by Iran's governing elites that lead to violence, cause enmity within the society, and involve denials of human dignity. He has bravely criticized illegal government actions and the concentration of power in the hands of a few.

Dr. Yazdi has been arrested three times since the 2009 presidential election in Iran. At the time of his most recent arrest on October 1, 2010, he was attending a prayer service in a private house in the city of Isfahan. Police violently attacked the home and took him and several others into custody under the pretext that this was "an unauthorized prayer service". Ebrahim Yazdi is now 80 years of age and in poor health. Indeed, at the age of 80, Dr. Yazdi is the oldest political prisoner in Iran and one of the oldest captives held anywhere in the world. Your government has subjected him to repeated and lengthy imprisonment as well as debilitating interrogations, definitely contributing to his need for emergency open heart surgery. Continued imprisonment may result in further severe deterioration in his health.

We respectfully appeal to you to instruct your government to release Ebrahim Yazdi and all other non-violent prisoners of conscience in Iran, including Nasrin Sotoodeh, Mohammad Nourizad, Mostafa Tajzadeh, Abdullah Momeni, Majid Tavakkoli, Farid Taheri, Emad Bahavar, Bahareh Hedayat, Jafar Panahi, Leila Tavassoli, Mahdiyeh Golroo, Mohsen Mirdamadi, Feizullah Arab Sorkhi, Emaddedin Baghi, Mansour Osanloo, Issa Saharkhiz, Masoud Bastani, Ahmad Zeidabadi, Hoda Saber, Nazanin Khosravani, Mohsen Safaii Farahani, Reihaneh Tabatabai, Sajedeh Kinoush Rad, Mohsen Aminzadeh, Abdollah Ramazanzadeh, Farzaneh Roustaii, Mehdi Mahmoodian, Zhila Bani Yaghoob, Bahman Ahmadi Amoui, and Fariborz Rais Dana.

We appeal to you to end this disregard for human rights that will eventually destroy all trust between your government and Iran's citizens and block national dialogue and reform through reliance on the democratic institutions and practices of civil society. Wherever normal political activities of citizens is prevented and punished, other less peaceful means of change become inevitable. The regime of the late Shah of Iran is a telling example of the political consequences of

such a degeneration of the Iranian governing process. Against all odds, with admirable courage, and at great human sacrifice, the people of Iran were ultimately successful in removing Shah's powerful, yet abusive regime. The goal of the Iranian Revolution was to realize its inspiring vision of independence, freedom, constitutional governance, and popular sovereignty. Again, we appeal to you to release all prisoners of conscience in your prisons and to start a forthright dialogue with the Iranian people to bring that noble vision back to life and turn it finally into a reality. The people of Iran deserve nothing less.

Richard Falk

Albert G. Milbank Professor of International Law Emeritus, Princeton University

Research Professor, Global Studies, University of California-Santa Barbara

A copy was sent to:

Ayatullah Ali Akbar Hashemi Rafsanjani, Head of the Assembly of Experts and Expediency Council, Islamic Republic of Iran

Ayatullah Sadeqh Larijani, Head of Judiciary, Islamic Republic of Iran

Dr. Mahmood Ahmadinejad, President, Islamic Republic of Iran

Dr. Ali Larijani, Speaker of the Majlis, Islamic Republic of Iran

Mr. Mohammad Khazaee, Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran in the United Nations

Appeal's Supporting Names and Signatures:

Douglas Allen
Professor of Philosophy, University of Maine

Alice Amsden
Barton L. Weller Professor of Development Economics, MIT

Abdullahi Ahmed An-Na'im (from Sudan)
Charles Howard Candler Professor of Law, Emory University School of Law

Kwame Anthony Appiah
Laurance S Rockefeller University Professor of Philosophy and the University Center for Human Values,
Princeton University; President, PEN American Center; Chair, Board of Officers, American Philosophical Association

Sibylle Appuhn-Radtke
Professor for the History of Arts, University of Erlangen, Germany

Andrew Arato
Professor in Political and Social Theory, New School for Social Research

Stanley Aronowitz
Distinguished Professor of Sociology, CUNY Graduate Center

Talal Asad
Distinguished Professor of Anthropology, Graduate Center, City University of New York

Anthony Barnett
Founder, Open Democracy

Robert N. Bellah

Professor of Sociology, Emeritus, University of California, Berkeley

Ronald Beiner
Professor of Political Science, University of Toronto

Seyla Benhabib
Eugene Meyer Professor of Political Science and Philosophy Yale University

Richard J. Bernstein
Vera List Professor of Philosophy, New School for Social Research

Michael Bérubé
Paterno Family Professor in Literature, Director, Institute for the Arts and Humanities,
The Pennsylvania State University

Michael Bordt
President of the Munich School of Philosophy, Germany

Rony Brauman
Professeur at Sciences Po (Paris), former president of MSF (France)

Stephen Eric Bronner
Distinguished Professor of Political Science, Rutgers University

Rainer Brunner
Directeur de recherche, CNRS, Paris, France

Ian Buruma
Henry R. Luce Professor, at Bard College, New York

Charles E. Butterworth
Emeritus Professor, University of Maryland

Craig Calhoun
University Professor of the Social Sciences, Director, Institute for Public Knowledge, New York University

Craig Campbell
Director and Professor, Public Safety Management Program, St. Edward's University

Richard Caplan
Professor of International Relations
Director, Centre for International Studies, Department of Politics and International Relations, University of Oxford

Jose Casanova
Professor of Sociology and Senior Fellow Berkley Center for Religion, Peace, and World Affairs, at Georgetown University

Peter Chelkowski
University Professor

Partha Chatterjee
Professor of anthropology, Columbia University, New York

Noam Chomsky
Institute Professor (retired), MIT, Cambridge MA, USA

Simon Critchley
Chair Department of philosophy, New School for Social Research, New York

Fred Dallmayr

Chair and Professor of Philosophy and Political Science, Senior Fellow of the Kroc Institute for International Peace Studies, University of Notre Dame

Joyce Davis,

President of the World Affairs Council of Harrisburg and an independent journalist and media consultant

Ariel Dorfman
Author, Distinguished Professor, Duke University

Shadia Drury
Professor of Philosophy, University of Regina

Martín Espada
Professor of English, University of Massachusetts-Amherst

John L. Esposito
University Professor and Founding Director, Prince Alwaleed Bin Talal Center for Christian-Muslim Understanding, George Town University

Roxanne L. Euben
Ralph Emerson and Alice Freeman Palmer Professor of Political Science, Wellesley College

Michel Feher
Writer

Patrick Franke
Professor of Islamic Studies, University of Bamberg, Germany

Edward Friedman
Professor, Department of Political Science, University of Wisconsin, Madison

Johan Galtung
Founder TRANSCEND, Professor of Peace Studies

Robert Gassmann
Prof. em. of Chinese Studies, University of Zurich, Switzerland

Todd Gitlin
Professor of Journalism and Sociology, Chair, Ph. D. Program in Communications, Columbia University

Jürgen Habermas
Philosopher and Social Thinker

Gerd Haeffner
Professor of Philosophy, Munich School of Philosophy, Germany

Michael Hainz
Institute of Societal Politics, Munich School of Philosophy, Germany

Thomas Harrison
Co-Director, Campaign for Peace and Democracy

W. D. Hart
Professor of Philosophy, University of Illinois at Chicago

Seamus Heaney
Professor, Previously Teaching at Harvard

Sonja Hegasy
Vice-Director of the Center of the Modern Orient, Berlin, Germany

David Held
Graham Wallas Professor of Political Science, LSE, United Kingdom

Dick Howard
Distinguished Professor of Philosophy, SUNY at Stony Brook

Elizabeth Shakman Hurd
Assistant Professor, Department of Political Science, Northwestern University

David B. Ingram
Professor of Philosophy, Loyola University Chicago

Mark Juergensmeyer
Director Orfalea Center for Global and International Studies University of California, Santa Barbara

M.H. Kaldor
Prof. of Global Governance, London School of Economics

Otto Kallscheuer
Political Philosopher, University of Sassari, Italy

John Keane
Professor of Politics at the University of Sydney and the Wissenschaftszentrum Berlin (WZB(

Thomas Keenan
Professor, Bard College

Rashid Khalidi
Edward Said Professor of Arab Studies Department of History, Columbia University

Anke von Kügelgen
Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland

Mirjam Künkler
Assistant Professor in Near Eastern Studies, Princeton University

Timur Kuran
Professor of Economics and Political Science and Gorter Family Professor of Islamic Studies, Duke University

Ernesto Laclau
Emeritus Professor at Essex University, UK

Joanne Landy
Co-Director, Campaign for Peace and Democracy

Robert D. Lee
Professor of Political Science, Colorado College

Jesse Lemisch
Professor Emeritus, History, John Jay Coll of Criminal Justice, CUNY

Zachary Lockman
Professor of Middle Eastern and Islamic Studies and of History, New York University

Claudio Lomnitz
Campbell Family Professor of Anthropology, Columbia University

Steven Lukes
Professor of Sociology at New York University

Cecelia Lynch
Professor of Political Science, and Director, Center for Global Peace and Conflict Studies, UC Irvine

Alan Macfarlane, F.B.A .
Professor of Anthropological Science, Emeritus, University of Cambridge

Mahmood Mamdani
Professor and Director, Makerere Institute of Social Research, Makerere University, Kampala, Uganda and Herbert Lehman Professor of Government, Columbia University, New York

Ulrika Mårtensson
Associate professor, Religious studies, The Norwegian University of Science and Technology

Brinkley Messick
Professor of Anthropology, Columbia University

Pankaj Mishra
Writer

Tariq Modood, MBE, AcSS
Professor of Sociology, Politics and Public Policy, Director, University Research Centre for the Study of Ethnicity and Citizenship and Founding Co-editor of Ethnicities (Sage), University of Bristol, UK

Ebrahim Moosa
Associate Professor of Islamic Studies, Department of Religion, Duke University

Rosalind Morris
Professor, Anthropology, Columbia University

Chantal Mouffe
Professor and Director of the Centre for the Study of Democracy, University of Westminster, London

Johannes Müller
Prof. Dr., Institute for Social and Development Studies (Institut für Gesellschaftspolitik) at the Munich School ofPhilosophy, Germany

Anne Norton
Professor of Political Science, University of Pennsylvania

Claus Offe
Dr. rer. pol. Dr. h. c. Claus Offe, Dipl.-Soz., Professor em. of Political Science Hertie School of Governance, Berlin, Germany

Friederike Pannewick
Professor of Arab Studies, Center for Near and Middle Eastern Studies, Universität Marburg, Germany

Philip Pettit
L.S.Rockefeller University Professor of Politics and Human Values, Princeton University

Philip Pettit
Center for Advanced Study in Behavioral Sciences, Stanford University

Katha Pollitt
Writer

Noah Porter
Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University, Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia

Hilary Putnam
University Professor Emeritus, Harvard University

Joanne Rappaport
Professor, Department of Anthropology, Georgetown University

Joseph Raz
Thomas M. Macioce Professor of Law at Columbia Law School

Stefan Reichmuth
Professor of Islamic Studies, University of Bochum, Germany

David Rieff
Writer

Maurus Reinkowski
Professor of Islamic Studies and the History of the Islamic Peoples, University of Basel, Switzerland

Friedo Ricken
Professor em. of Philosophy at Munich School of Philosophy and University of Salzburg

William R. Roff
Professor Emeritus of History, Columbia University, New York
Hon. Professorial Fellow, Islamic & Middle Eastern Studies, University of Edinburgh

Jonathan Rosenbaum
Visiting Professor at Virginia Commonwealth University

Stephan Rosiny
German Institute of Global and Area Studies (GIGA), Institute of Middle East Studies, Hamburg, Germany

Sara Roy
Senior Research Scholar, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University

Sharon Stanton Russell, BA, MA, MPA, PHD
Research Affiliate at Center for International Studies, Massachusetts Institute of Technology, and, in 1974-1975

Academic Year, Consultant for Manpower Policy, Planning and Evaluation of the Kavar Village Health Worker Project, from the Department of Community Medicine, Pahlavi University School of Medicine, Shiraz, Iran

Alfred Stepan
Wallace Sayre Professor of Government, Columbia University

Malise Ruthven, Ph.D.
independent researcher and writer based in London UK

Joe Sacco
Cartoonist

Saskia Sassen
Robert S. Lynd Professor of Sociology, Department of Sociology, Columbia University

Reinhard Schulze
Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland

Christoph Schumann
Professor for Politics and Contemporary History of the Middle East, University of Erlangen, Germany

Jillian Schwedler
Associate Professor and Honors Program Director Department of Political Science, University of Massachusetts

Richard Sennett
School Professor of Sociology, emeritus, The London School of Economics

Martin Shaw
Professorial Fellow in International Relations and Human Rights, Roehampton University, London

Research Professor of International Relations, Sussex University

Samer S. Shehata
Assistant Professor of Arab Politics, Center for Contemporary Arab Studies

Edmund A. Walsh School of Foreign Service, Georgetown University

David Schweickart
Professor of Philosophy, Loyola University Chicago

Tamara Sonn
Wm. R. Kenan Professor of Humanities, Department of Religious Studies, College of William & Mary

Gayatri Chakravorty Spivak,

University Professor in the Humanities, Columbia University

Christian Steineck
Professor of Japanese Studies, University of Zürich, Switzerland

Alfred Stepan
Wallace Sayre Professor of Government, Columbia University

Jeffrey Stout
Professor of Religion, Princeton University

Charles Taylor
Professor Emeritus of Philosophy at McGill University

Mary Ann Tetreault
Cox Distinguished Professor of International Affairs, Trinity University

Justin Tiwald
Assistant Professor of Philosophy, San Francisco State University

Chris Toensing
Executive Director, Middle East Research and Information Project

Michael J. Thompson
Professor, William Paterson University

Andreas Trampota
Munich School of Philosophy, Germany

Stephen Van Evera
Ford International professor of Political Science, MIT

Johannes Wallacher
Professor for Social Sciences, Economics and Ethics, Munich School of Philosophy, Germany

Michael Walzer
Professor (emeritus) of Social Science at the Institute for Advanced Study, Princeton, co-editor of Dissent magazine

Wolfram Weisse

Director of the Academy of World Religions, University of Hamburg, Germany

Cornell West
Professor of Sociology, Princeton University

Stefan Wild
Professor em. of Semitic Languages and Islamic Studies, University of Bonn, Germany

Nicholas Wolterstorff
Noah Porter Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University; and Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia

Reinhard Zintl
Professor of Political Studies, University of Bamberg, Germany

Michael Zirinsky
Professor of History, Boise State University

Slavoj Zizek
Co-Director, International Institute for Humanities, Birkbeck School of Law, University of London

Sami Zubaida
Emeritus Professor of Politics and Sociology, Birkbeck, University of London

*** منبع ***

http://persian2english.com/?p=19458

۲- ۹۳-۴- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «تحول سبز»

دکتر ابراهیم یزدی و همه زندانیان سیاسی را آزاد کنید!

ما از شما درخواست پایان دادن به نادیده گرفته شدن اصول حقوق بشر که در نهایت، باعث از بین رفتن اعتماد بین دولت و ملت ایران و مسدود شدن گفتمان ملی و اصلاح از طریق اتکا به نهادها و سازمان‌های دموکراتیک در جامعه مدنی خواهد شد، را داریم

مقام رهبری، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

ما بدین وسیله درخواست تجدید نظر برای آزادی فوری و بی قید و شرط دکتر ابراهیم یزدی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی در جمهوری اسلامی ایران که تنها جرم آنها اعتراض صلح‌آمیز در برابر سیاست‌های دولت شما بوده است را داریم. بازداشت و تجاوز به حقوق آنها نقض غیر قابل توجیه اصول و روابط پذیرفته‌شده بین‌المللی از طرف حقوق بشر و قوانین بین‌المللی است و قطعاً بی‌حرمتی به همه ادیانی است که بر اساس اصول عدالت، رعایت قوانین، و شفقت هستند. علاوه بر این، ادامه بازداشت این زندانیان عقیدتی، نقض آشکار قانون اساسی و همچنین تعهدات بین‌المللی ایران تحت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، که هر دو از طرف جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده‌اند.

ابراهیم یزدی، انسان والایی است که بیش از ٦٠ سال زندگی خود را به اصلاحات دموکراتیک در ایران و ترویج احترام به حقوق بشر در سراسر جهان اسلام اختصاص داده است. دو دهه قبل از انقلاب، ابراهیم یزدی در تبعید، زندگی خود را وقف افشاگری در مورد حکومت ستمگر سلطنتی پهلوی کرده است. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایشان به عنوان وزیر امور خارجه ایران در کابینه نخست‌وزیری مهدی بازرگان با عزت و وفاداری فراوان خدمت کردند. در زمان خدمت، این دو رهبر سیاسی، مخالفت اصولی خود را با اعدام‌های خودسرانه و شتابزده مخالفان رژیم وقت ایران در آن زمان را مطرح کردند. و نهایتاً پس از اشغال سفارت ایالات متحده در نوامبر ۱۹۷۹ استعفای خود را اعلام داشتند.

در حال حاضر ابراهیم یزدی دبیر کل حزب نهضت آزادی ایران است. ایشان و اعضای حزب نهضت آزادی ایران باور دارند که فعالیت‌های سیاسی‌شان بدون قید و شرط در چهارچوب قانون و منش‌های مسالمت‌آمیز بوده است. نهضت آزادی و دکتر یزدی در سال ۱۹۸۲ با ادامه جنگ با عراق پس از خروج نیروهای عراقی از خاک ایران مخالفت خود را ابراز کرد. به عنوان یک فرد که معتقد به آشتی ملی است او تمام وقت خود را صرف ایجاد شرائط گفتگو و احترام متقابل در میان گروه‌های مختلف ایران اعم از سیاسی و اجتماعی و دفاع از اصلاحات سیاسی اجتماعی و حقوق اقلیت‌ها کرده است. بیش از سی سال است که ابراهیم یزدی، مظهر اعتدال در داخل ایران بوده و پیوسته مخالفت خود را نسبت به اقدامات خشونت‌آمیز بعضی از دولتمردان که منجر به دشمنی در جامعه، و نقض کرامت انسانی می‌گردد اعلام داشته است. او با شجاعت منتقد اقدامات غیرقانونی دولت و تمرکز قدرت اجرایی در دست عده‌ای محدود است.

دکتر یزدی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ سه بار در ایران دستگیر شد. دستگیری اخیر ایشان در تاریخ اول اکتبر ۲۰۱۰ در حالی صورت گرفت که او برای انجام مراسم نماز در منزل شخصی یکی از دوستان در شهر اصفهان شرکت کرده بود. نیروهای امنیتی با یورش وحشیانه به منزل، ایشان و چند نفر از مهمانان را به بهانه غیرقانونی بودن مراسم نماز بازداشت کردند. ابراهیم یزدی با داشتن ۸۰ سال سن در شرائط جسمانی وخیم و تأسف‌باری به سر می‌برد. در واقع در سن ۸۰ سالگی، دکتر یزدی مسن‌ترین زندانی سیاسی در ایران و حتا در جهان است. دولت شما ایشان را به حبس‌های مکرر و طولانی و همین‌طور بازجویی‌های متعدد که باعث ناتوانی جسمانی‌شان شده، قرار داده است که این شرائط ناگوار قطعاً منجر به نیاز ایشان برای عمل جراحی قلب باز شده است. ادامه این بازداشت قطعاً به وخامت بیش‌تر سلامتی وی منجر خواهد شد.

احتراماً از شما تقاضا داریم دستور آزادی ابراهیم یزدی و کلیه زندانیانی که اعتراضاتشان خشونت‌آمیز نبوده است، از جمله نسرین ستوده، محمد نوری‌زاد، مصطفی تاج‌زاده، عبدالله مؤمنی، مجید توکلی، فرید طاهری، عماد بهاور، بهاره هدایت، جعفر پناهی، لیلا توسلی، مهدیه گلرو، محسن میردامادی، فیض‌الله عرب‌سرخی، عمادالدین باقی، منصور اسانلو، عیسی سحرخیز، مسعود باستانی، احمد زیدآبادی، هُدا صابر، نازنین خسروانی،

محسن صفایی فراهانی، ریحانه طباطبایی، ساجده کیانوش راد، محسن امین‌زاده، عبدالله رمضان‌زاده، فرزانه روستایی، مهدی محمودیان، بهمن احمدی امویی را صادر کنید.

ما از شما درخواست پایان دادن به نادیده گرفته شدن اصول حقوق بشر که در نهایت باعث از بین رفتن اعتماد بین دولت و ملت ایران و مسدود شدن گفتمان ملی و اصلاح از طریق اتکا به نهادها و سازمان‌های دموکراتیک در جامعه مدنی خواهد شد، را داریم. هر زمان که از فعالیت‌های عادی سیاسی شهروندان جلوگیری به عمل آید، روش‌های خشونت‌امیز اجتناب‌ناپذیرخواهد بود. رژیم قبلی شاهنشاهی ایران نمونه بارزی از انحطاط استبداد و عاقبت روند فعلی حاکم بر ایران است. در انقلاب ۱۹۷۹ علی‌رغم تمام مشکلات، با شجاعت تحسین‌برانگیز و فداکاری‌های بسیار، مردم ایران در نهایت موفق شدند که رژیم قدرتمند و سرکوبگر شاه را از پای در آورند. هدف اصلی انقلاب ایران تحقق بخشیدن به آرمان‌های الهام‌بخش خود، استقلال، آزادی، و حکومت مبتنی بر قانون اساسی و حاکمیت مردمی بوده است. مجدداً ما از شما درخواست آزادی تمامی زندانیان سیاسی عقیدتی در زندان‌ها و آغاز فصلی نوین در ارتباطات مردمی، برای به تحقق رساندن آرمان‌های انقلاب و به حقیقت رساندن بینش‌های جهانی انقلاب اسلامی را خواستاریم. مردم ایران سزاوار چیزی کم‌تر از این نمی‌باشند.

ریچارد فالک آلبرت جی
استاد بازنشسته قوانین بین‌المللی میلبنک، استاد دانشگاه پرینستون تحقیقات، مطالعات جهانی دانشگاه سانتا باربارا کالیفرنیا

کپی ارسال شده به:
آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، جمهوری اسلامی ایران
آیت‌الله صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران
دکتر، محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور، جمهوری اسلامی ایران
دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس، جمهوری اسلامی ایران
آقای محمد خزاعی، نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

از جمله امضاءکنندگان این نامه:

Noam Chomsky
Institute Professor (retired), MIT, Cambridge MA, USA

نوام چامسکی
استاد (بازنشسته) مؤسسه، ام ای تی، کمریج ماساچوست، ایالات متحده امریکا

Sara Roy
Senior Research Scholar, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University

سارا روی
پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد

William R. Roff
Professor Emeritus of History, Columbia University, New York
Hon. Professorial Fellow, Islamic & Middle Eastern Studies, University of Edinburgh

ویلیام ار رف
استاد ممتاز تاریخ، دانشگاه کلمبیا، نیویورک
استادیار برگزیده مطالعات اسلامی و خاورمیانه، دانشگاه ادینبورگ

Kwame Anthony Appiah

Laurance S Rockefeller University Professor of Philosophy and the University Center for Human Values, Princeton University; President, PEN American Center; Chair, Board of Officers, American Philosophical Association

کوامه انتونی آپیا

استاد فلسفه دانشگاه لورنس اس راکفلر و مرکز ارزش‌های انسانی، دانشگاه پرینستون،

رئیس مرکز امریکایی پی ایی ان؛ رئیس هیأت اجرایی انجمن فلسفی امریکائیان

Robert N. Bellah
Professor of Sociology, Emeritus, University of California, Berkeley

رابرت ان بلا

استاد جامعه شناسی، بازنشسته، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

Ronald Beiner
Professor of Political Science, University of Toronto

رونالد بینر

استاد علوم سیاسی، دانشگاه تورنتو

Seyla Benhabib
Eugene Meyer Professor of Political Science and Philosophy Yale University

سیلا بن حبیب

پروفسور یوجین مه یر از علوم سیاسی و فلسفه دانشگاه ییل

Richard Caplan
Professor of International Relations
Director, Centre for International Studies, Department of Politics and International Relations, University of Oxford

ریپارد کپلن

استاد روابط بین‌الملل

مدیر مرکز مطالعات بین‌الملل، گروه سیاست و روابط بین‌الملل، دانشگاه آکسفورد

Jose Casanova
Professor of Sociology and Senior Fellow Berkley Center for Religion, Peace, and World Affairs, at Georgetown University

خوزه کاسانووا

استاد جامعه شناسی و کارشناس ارشد مرکز برکلی همکاری ادیان، صلح و امور جهانی، در دانشگاه جورج تاون

Ariel Dorfman
Author, Distinguished Professor, Duke University

آریل دورفمن

نویسنده، استاد ممتاز، دانشگاه دوک

Johan Galtung
Founder TRANSCEND, Professor of Peace Studies

جان گالتنگ

موسس و بینانگذار ترنسند، استاد مطالعات صلح

Mirjam Künkler
Assistant Professor in Near Eastern Studies, Princeton University

میرجام کونکلر
استادیار در رشته مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون

Ebrahim Moosa
Associate Professor of Islamic Studies, Department of Religion, Duke University
ابراهیم موسی
دانشیار مطالعات اسلامی، بخش ادیان، دانشگاه دوک

Philip Pettit
L.S.Rockefeller University Professor of Politics and Human Values, Princeton University
فیلیپ پتیت
استاد دانشگاه سیاست و ارزش‌های انسانی ال.ای. راکفکر، دانشگاه پرینستون

Philip Pettit
Center for Advanced Study in Behavioral Sciences, Stanford University
فیلیپ پتیت
مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری، دانشگاه استنفورد

Hilary Putnam
University Professor Emeritus, Harvard University
هیلاری پوتنام
استاد ممتاز بازنشسته دانشگاه، دانشگاه هاروارد

Jeffrey Stout Professor of Religion, Princeton University
جفری استوت
استاد ادیان، دانشگاه پرینستون

Christian Steineck
Professor of Japanese Studies, University of Zürich, Switzerland
استاد مطالعات ژاپن، دانشگاه زوریخ، سوئیس

Christoph Schumann
Professor for Politics and Contemporary History of the Middle East, University of Erlangen, Germany
کریستف اسچومن
استاد سیاست و تاریخ معاصر خاورمیانه، دانشگاه ارلنگن، آلمان

Reinhard Schulze
Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland
رین هارد ایچولز
استاد مطالعات اسلامی، دانشگاه برن، سوئیس

Noah Porter
Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University, Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia
نوح پورتر

استاد بازنشسته فلسفه الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ییل، عضو ارشد، مؤسسه مطالعات پیشرفته در فرهنگ، دانشگاه ویرجینیا

لیست کامل امضاءکنندگان این نامه: [رجوع شود به متن انگلیسی نامه]

*** منبع ***
وبسایت «تحول سبز»

http://tahavolesabz.com/item/13074

۹۴-۴- نامه محمد علی کِلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹

تاریخ انتشار: ۲۵ اسفند ۱۳۸۹

۱-۹۴-۴- متن انگلیسی (English Text)

Muhammad Ali appeals for release of two hikers

March 16, 2011

Your Excellency and dear brother,
As Salaam Aliakum.
Inshallah, I pray this letter finds you in good health.

I write you today to ask your mercy for the two men, Josh Fattal and Shane Bauer, who are currently being held by Iranian authorities. I am humbled by the compassion you gave to their young female friend Sarah Shourd, by allowing her to return to her family. I ask the same mercy and compassion be given to them as well.
My last visit to Tehran was some years ago but I remember it as if it were yesterday. The people were so kind and beautiful. Most Americans don't know how warm and welcoming the Iranian people can be. One day, I hope I am able to return to Tehran to stand, greet and be among my Iranian brothers and sisters once again. Perhaps that day will come soon.
Please show the world the compassion I know you have in your heart. Allah is most merciful. I remain your brother in Islam, always.

With much love and respect,
Muhammad Ali

*** منبع ***

http://fredfelleman.wordpress.com/2011/03/16/here-is-the-text-of-the-letter-sent-by-muhammad-ali-to-ayatollah-ali-khamenei-in-iran/

۲-۹۴-۴- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط آزاد آزاده (ع. خ.)

۱۶ مارس ۲۰۱۱
عالیجناب و برادر عزیز
سلام علیکم
إن‌شاءالله امیداورم این نامه در صحت و سلامتی به دست شما برسد.

من امروز به شما نامه می‌نویسم تا خواستار رأفت شما درباره این دو مرد، جاشوا فتال و شین باوئر، که اکنون توسط مقام‌های ایرانی زندانی‌اند، گردم. من در مقابل رأفت شما نسبت به دوست جوان آنان، سارا شورد، که به او اجازه دادید نزد خانواده‌اش برگردد، اظهار فروتنی می‌کنم. من تقاضای همان شفقت و رأفت را نسبت به این دو نفر نیز دارم.
آخرین سفر من به تهران، چندین سال پیش بود، اما آن را چنان در یاد دارم که گویا همین دیروز بود. مردم، بسیار مهربان و نیکو بودند. بیش‌تر آمریکائی‌ها نمی‌دانند که مردم ایران تا چه حد می‌توانند مهربان و مهمان‌نواز باشند. امیدوارم یک بار دیگر بتوانم به تهران بازگردم و به برادران و خواهران ایرانی‌ام ادای احترام کنم. شاید آن روز به‌زودی فرا رسد.
لطفاً عطوفتی را که می‌دانم در دل دارید، به جهانیان نشان دهید. خداوند، بزرگ‌ترین بخشنده است. من برای همیشه برادر شما در اسلام خواهم ماند.

با نهایت عشق و احترام
محمد علی

۹۵-۴- نامه سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹

«برسد به دست رهبری!»

حقیقت این روزهای تو آهن است؛ زندان است؛ غل و زنجیر و سندان است؛ حقیقت این روزهای تو گلوله است؛ دزدیدن جنازه‌های جوان زندگی است؛ حقیقت این روهای تو خون است؛ و جنونی که مغز جوانان امیدوار را می‌بلعد

تو می‌ترسی و ترست دلیل تمام تیرگی‌های بی‌رحم توست

تو از میرحسین می‌ترسی، چه می‌دانی کاشف فروتن شوکران آزادی است

تو از مردن می‌ترسی بی آنکه بدانی سال‌هاست که مرده‌ای

تو همان روزی مردی که آن رسوایی خرداد را خلق کردی

اینک قرن‌ها از مرگ تو می‌گذرد که مرگی از این‌سان که تو زنده‌ای، هرگز به جاودانگی نخواهد نشست

آری مقام معظم! تو از فردا می‌ترسی؛ از فردایی که می‌ترسی تا بیاید؛ و فردایی که می‌آید؛ فردایی که سبز است؛ سپید است؛ سرخ است؛ به خون صانع ژاله؛ به خون سهراب؛ به خون محمد مختاری و کشتگان کهریزک؛ فردایی که همین نزدیکی است؛ بی آهن و گلوله. باش تا فردا برسد!

حقیقت این روزهای تو آهن است؛ زندان است؛ غل و زنجیر و سندان است؛ حقیقت این روزهای تو گلوله است؛ دزدیدن جنازه‌های جوان زندگی است؛ حقیقت این روهای تو خون است؛ و جنونی که مغز جوانان امیدوار را می‌بلعد؛ مغز ژاله را، محمد مختاری را. حقیقت تو این روزها ترسیدن است؛ ترسیدن! ترس، ترس، و باز هم ترس! گمان ندارم که صانع ژاله را گلوله‌های تو از پا در آورده باشد. این ترس تو بود که او را به کشتن داد. همان ترسی که جنازه‌اش را ربود، که تو می‌ترسی. تو از ما می‌ترسی. از پیکرهای گلوله‌خورده ما می‌ترسی. از صدای ما می‌ترسی. تو از ما می‌ترسی و جنازه‌هایمان؛ که بیدارند و جاودان؛ چونان‌که ژاله؛ چونان‌که محمد مختاری؛ چونان‌که سهراب و ندا و محسن روح‌الامینی. تو از ما می‌ترسی و می‌دانی که ما بیشماریم.

تو می‌ترسی و تمام رذالت‌هایت تسکین ترس‌هایت هم نیست. تو از ما می‌ترسی و ترسیدن تو مصیبت این روزهای ماست. تو از ۲۵ بهمن ترسیده بودی که محمد مختاری را به گلوله کشتی. تو از ۲۵ بهمن ترسیده بودی که جنازه‌اش را بی اجازه پدر و مادرش به خاک سپردی و برای تابوت خالی‌اش گریه کردی. چونان قصابی که به خاموشی قناری کوچکی می‌گرید. تو می‌ترسی و تمام سلاخی‌هایت هم تسکین ترس‌هایت نیست. تو می‌ترسی و ترست دلیل تمام تیرگی‌های بی‌رحم توست. تو که شریعتمداری‌ها طلایه‌دار قلمت هستند و طائب‌ها و نقدی‌ها فرماندهان بی‌لشگرت. تو که سعید مرتضوی‌ها را ذوالفقار خود می‌خوانی و احمدی‌نژادها را بر می‌کشی تا مبادا ترس‌هایت برملا گردند. تو که از صمیمی‌ترین یارانت هم می‌ترسی و رفاقت ٦٠ ساله‌ات با هاشمی‌ها را در مسلخ جنون قدرت، سلاخی می‌کنی. تو می‌ترسی. تو ای مقام معظم، از همه چیز و همه کس می‌ترسی. تو از همه چیز و همه کس می‌ترسی و از میرحسین موسوی بیش‌تر. چه می‌دانی که چه شیرآهن کوه‌مردی است. چه می‌دانی که چه استوار انسانی است. تو از میرحسین می‌ترسی، چه می‌دانی کاشف فروتن شوکران آزادی است. تو از میر ما می‌ترسی، چه می‌دانی در برابر تندر آدمک‌هایت می‌ایستد و چراغ خانه سرزمینم را روشن می‌کند و ایستاده می‌میرد.

تو از میرحسین موسوی می‌ترسی و این تمام حقیقت این روزهای توست. تو از میرحسین موسوی می‌ترسی و آهن کشیدن‌هایت به در و دیوار خانه‌اش هم علاج این همه ترسیدن تو نیست. تو از میر ما می‌ترسی و تمام جلادت و قساوتت، دیوارک‌های ناپایداری است که از ترس‌های ناپیدایت محافظت می‌کنند. تو می‌ترسی و ترس‌هایت را باور نمی‌کنی. تو می‌ترسی. تو از مردن می‌ترسی بی آنکه بدانی سال‌هاست که مرده‌ای. تو مرده‌ای و در بستری از ترس‌های ناپیدای دیکتاتوری جائر تشییع شده‌ای. تو همان روزی مُردی که منتظری را به حصر کشاندی. تو همان روزی مردی که فروهرها را با چاقو شمع‌آجین کردی. تو همان روزی مردی که پوینده و مختاری را به دست جلادان گمنامت سپرده‌ای. تو همان روزی مردی که جنایت هجدهم تیرماه ۱۳۷۸ را تنها به دزدیده شدن ریش‌تراشی مکافات کردی. تو همان روزی مردی که عبدالله نوری‌ها را به زندان غرور و تکبرت در بند کردی. تو همان روزی مردی که رئیس‌جموری ناهمگون از طوفان اضطراب تو پا به هستی سرزمین سیاست ما گذاشت. تو همان روزی مردی که آن رسوایی خرداد را خلق کردی. تو همان روزی مردی که خون از دهان ندا و سهراب به تمام تاریکی‌های بی‌رحم غرور و ترس‌های فروخورده‌ات شتک [شتک: ترشح] زد. تو همان روز مردی که کشتگان کهریزک در قربانگاه خداوندگاری‌هایت سر به نیست شدند.

و اینک قرن‌ها از مرگ تو می‌گذرد که مرگی از این‌سان که تو زنده‌ای، هرگز به جاودانگی نخواهد نشست. و اینک تو مرده‌ای و سرنوشت تو را فرومایگانی رقم می‌زنند که به فرمان تو، ما را می‌کشند. کاسه‌لیسانی که مدال افتخارشان تملق‌های تهوع‌آوری است که لالایی شب‌های ترس‌زده و پر از بی‌خوابی‌ات گشته‌اند. فرومایگان کوتاه‌قامتی که چون تو، از ما و میر ما می‌ترسند و تمام هنرشان دیواری است از آهن که به اندیشه خود می‌کشند که این دیوار آهنی، چشم‌بندی است که به چشمان تو می‌کشند تا مبادا حقیقت هراس‌خورده پر از ترست را دیده باشی.

حقیقت این روزهای تو آهن است مقام معظم! حقیقت این روزهای تو نماز جمعه‌های جنتی است؛ تباهی است؛ صادق لاریجانی است؛ سیاهی است؛ فحاشی‌های احمد خاتمی است؛ ویرانی است؛ گنده‌گویی‌های علم‌الهدی و یزدی است؛ حیرانی است؛ و بلاهت‌های مصباح یزدی؛ سرگردانی است.

آری مقام معظم! تو از فردا می‌ترسی؛ از فردایی که می‌ترسی تا بیاید؛ و فردایی که می‌آید؛ فردایی که سبز است؛ سپید است؛ سرخ است؛ به خون صانع ژاله؛ به خون سهراب؛ به خون محمد مختاری و کشتگان کهریزک؛ فردایی که همین نزدیکی است؛ بی آهن و گلوله. باش تا فردا برسد!

۹۶-۴- نامه سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹

توضیح: مطالبی که در این نامه در کروشه، [ ]، قرار گرفته، جزء خود متن نامه است.

«آیا این، راه نجات بشریت است؟!»

در پیش از انقلاب و قبل از آنکه اشراف‌سالاران مذهبی بر کشورمان حاکم شوند، جامعه ایرانی، هرگز با چنین وضعیت دردآور و تأسف‌باری، که موجد و مولد بسیاری بحران‌های اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی دیگر نیز هست، روبه‌رو نبوده و چنین وضعیت غم‌انگیزی را تجربه نکرده است

ایرانیان، جزو افسرده‌ترین مردمان جهان بوده و یکی از «بالاترین میزان مصرف داروهای افسردگی و روحی» نیز متعلق به آنان است

بیش از آنکه حضرتعالی درباره «وضع تلخ و تحمل‌ناپذیر موجود» مسؤول باشید، آن «ساختار حقوقی غیرمنصفانه»ای مسؤول و مقصر است که عملاً، هیچ راه چاره‌ای جز تبعیت شما (و هر ولی فقیه دیگری) از «منافع، خواست و اراده نظم الیگارشیک» باقی نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد

«ساختار حقوقی جمهوری اسلامی ایران در شکل موجود»، فراهم‌آورنده نخست، «تمرد» و سپس، «طغیان» است

از این پس، شاهد «طغیان دم‌به‌دم فراینده‌تر جمهور مردمان علیه این ساختار حقوقی صنفی ــ خانوادگی» بوده و خواهید بود

«نظام روحانیون و روحانی‌زادگان»، هر ظلم و ستمی هم که در حق ما کرد، هرگز به این اندازه بزرگ نبود که با سوءاستفاده از اعتقادمان به مذهب، و اعتمادمان به خودش، رؤیای بزرگی چون «مدینه فاضله اسلامی» را چنان تخریب و بی‌اعتبار کند که بازسازی‌اش، عملاً ناممکن باشد

اگر «ولی فقیه» بتواند و اختیار داشته باشد که مرتبه «توحید» را تعطیل نماید، چرا نتواند «ولایت فقیه» را تعطیل نماید؟! مگر آنکه شأن و مرتبتی بیش از «وحدانیت خداوند» برای این نهاد قائل باشد

«به راستی که در بیان داستان ایشان، مایه عبرتی برای خردمندان هست و این کتاب، سخنی برساخته نیست. بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن و روشنگر همه چیز، و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است.» (سوره یوسف، آیه ۱۱۱)

حضرت‌آیت‌الله خامنه‌ای

با سلام و احترام

این، سومین نامه‌ای است که تا کنون، خطاب به حضرتعالی نوشته‌ام. «نخستین‌بار»، نزدیک به ۱۵ سال پیش بود، در اسفند سال ۱۳۷۵، پس از برگزاری «رأی‌گیری مجلس پنجم در حوزه انتخابیه مشهد»، و پس از آنکه نمایندگان شما در این شهر، برخلاف تمام موازین حقوقی و قانونی، مرا که صلاحیتم به تأیید شورای نگهبان رسیده بود، در جریان فرصت تبلیغاتی، مشارکت داشته و سپس در روز رأی‌گیری، واجد بیش‌ترین آراء مردم مشهد شده بودم [به شهادت هر فرد منصفی که نخواهد حق و عدالت را زیر پا بگذارد]، مجبور به انصراف و کناره‌گیری کردند.

چند روز بعد، به امید رسیدگی به این بی‌عدالتی و ظلم فاحش [نه فقط در حق شخص من، بلکه در حق جمع کثیری از مردم مشهد که مرا واجد شایستگی نمایندگی خود یافته بودند]، به تهران آمدم و ناامید از رسیدگی همه مقامات دیگر، نامه کوتاهی را خطاب به حضرتعالی تنظیم کرده و به دفتر جنابعالی در تهران سپردم. از آن هنگام، قریب به ۱۵ سال می‌گذرد و تا کنون، حتا در یک خط و یک جمله، پاسخی دریافت نکرده‌ام.

«دومین نامه» را همین سه‌سال‌ونیم پیش، خطاب به شما نگاشتم. هنگامی که در مقام یک ناظر صحنه سیاسی ـ اجتماعی کشورم، نشانه‌هایی از «نارضایتی‌های وسیع مردمی»، «شکاف رو به تزاید و دوقطبی‌شدن جامعه ایران» و نیز «برخی طرح و برنامه‌ها برای بی‌ثبات‌سازی ایران، متکی بر چنان نارضایتی‌ها و چنان شکاف‌هایی» را مشاهده کردم، که به‌طرز جالبی، توسط اشخاصی تعقیب می‌شد که تحت عنوان «استوانه‌های نظام» از آنان یاد می‌شود!

پس به‌رغم آنکه «سخن‌گفتن محترمانه و مهربانانه با حاکمان در ایران» و «گوشزد کردن اشتباهات و خطاهاشان» رویه‌ای نامعمول و بلکه به‌دلیل «نفرت و نامهربانی حاکم بر مناسبات ایرانیان» بسیار پرهزینه است [چه از سوی آن مردمانی که به‌دلیل ستم‌های واردشده به ایشان، «سخن‌گفتن محترمانه با حاکمان» را برنمی‌تابند و چه از سوی حاکمان که «گوشزد کردن خطاها و اشتباهاتشان» را، هرچند که محترمانه باشد، برنمی‌تابند]، در نامه‌ای تا حد ممکن محترمانه، حضرتعالی را خطاب قرار دادم و با استناد به مشاهدات خود، از شما خواستم که:

در «رویه نادرست حاکمیت سیاسی با حقوق جمهور مردمان» در سی سال گذشته و «امید آنان به مشارکت واقعی و مؤثر در تعیین سرنوشت خود» تجدید نظر کرده و با برگزاری «انتخاباتی حقیقتاً آزاد، سالم و منصفانه»، زمینه «وحدت و آشتی ملی» را فراهم آورید. به‌ویژه که کشورمان، به‌دلیل پیگیری حقوق بدیهی خود در خصوص برنامه هسته‌ای، تحت فشار تبلیغاتی و سیاسی سنگین دولت‌های خارجی قرار دارد و پیگیری و تکمیل چنین پروژه‌ای، مستلزم «توافق و حمایتی عمومی و همگانی» است. و این، ممکن نخواهد شد مگر آنکه «جمهور ایرانیان»، از طریق «اجازه‌یافتن در حق تعیین سرنوشت خود و فرزندانشان»، خود را در منافع آن دخیل و شریک ببینند.

و اگر اشتباه نکنم و درست به خاطر داشته باشم، در همان نامه پیش‌بینی کردم که اشخاص، جریان‌ها و جناح‌هایی در دل حاکمیت سیاسی، مبتنی بر «حفظ منافع شخصی و جریانی»، در پی «کِنیائی‌کردن اوضاع» هستند [کنایه از آنکه حتا حاضر خواهند بود «منافع ملی» را قربانی «منافع صنفی و گروهی خویش» کنند و رأی‌گیری آینده را به صحنه کشاکش سیاسی گسترده‌ای مبدل سازند که «جان شهروندان» و «امنیت و ثبات ایران» را به مخاطره خواهد انداخت].

پس پیشنهاد دادم که «برگزاری یک انتخابات آزاد به مثابه انتخابات آزاد» (در خصوص مجلس هشتم) و «اتخاذ راهبردهایی اصلاحی که مأخذ آشتی و وحدت ملی ایرانیان قرار گیرند»، در دستور کار نظم حاکم قرار گیرد. وگرنه، در «گردابی از بحران‌های فروکِشنده» گرفتار خواهد آمد که پیوسته، بیش‌تر و بیش‌تر آن را در خود فروخواهد کشید و به تبع آن، «ثبات سیاسی کشور»مان نیز دستخوش تلاطم‌های سختی خواهد شد که بیرون آمدن از آن، برای هیچ‌یک از طرفین، کم‌هزینه نخواهد بود.

آشکار است که:

نه آن‌زمان و نه اینک، هیچ‌گاه نگران «ثبات و امنیت نظام حاکم» [به مثابه آن نظمی که «تا پیش از سوم تیر» بر کشورمان حاکم بود و من در نوشته‌هایم از آن تحت عنوان «نظام یک» نام می‌برم] نبوده و نیستم؛ چرا که بارها در مطالب خود، بی هیچ پرده‌پوشی و کتمانی، نوشته و یادآور شده‌ام که:

«چرا می‌بایست نگران ثبات و امنیت نظامی باشم که طی سه دهه گذشته [تحت یکی از تحقیرآمیزترین نظریه‌های سیاسی (خودی ـ غیرخودی‌کردن شهروندان) که حتا نظام‌های مارکسیستی نیز از توسل به آن شرم داشته‌اند] همواره مرا در کشور خودم، که مالک مُشاع جزء به جزء آن هستم، «غیرخودی» فرض کرده و مانند شمار بسیاری دیگر از ایرانیان، از همه حقوق و آزادی‌هایی که مطابق قانون اساسی امضاءشده توسط خودش می‌بایست از آن برخوردار می‌بوده‌ام، محروم ساخته است؟! آن‌چنان‌که همه رؤیاها و آرزوهایم برای «خدمت صادقانه و شرافتمندانه به کشورم» را سوزانده و خاکستر کرده و بهترین و مفیدترین سال‌های عمرم را، مستقیم و غیرمستقیم، ازم گرفته است؟! آن‌چنان که حتا زندگی

خصوصی‌ام، در نتیجه چنین تنگناها و محرومیت‌هایی، و در نتیجه بی‌حقی تقریباً مطلق ـ به‌مانند بسیاری دیگر از ایرانیان ـ دستخوش پاره‌ای نابسامانی‌ها، و عملاً متلاشی شده است».

بلکه نگران «ثبات و امنیت کشور»م و به‌خصوص «برنامه هسته‌ای ایران» بوده و هستم که می‌دانم و مطمئنم که:

چنانچه پس از دهه‌ها امید و آرزو [که توسط نظم پیشین (اشراف‌سالاری غیرمذهبی پهلوی)، بنیاد نهاده شد و اینک پس از وقفه‌ای پرهزینه، توسط نسل دست‌پرورده او، مجدداً تعقیب می‌شود] به سرانجامی خوش و خوشایند برسد، نقش بی‌مانندی در «توسعه، پیشرفت و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی کشورمان» خواهد داشت و تقریباً به‌ناگاه، می‌تواند ایران عزیز را نیز در فهرست «تنها کشورهایی در جهان که همزمان صاحب انرژی فسیلی و انرژی هسته‌ای هستند» (ایالات متحده و روسیه) قرار دهد که بخش بزرگی از «قدرت و امنیت آن کشورها» و نیز «تأثیرگذاری بر سرنوشت منطقه و جهان»، ناشی از چنین برخورداری منحصربه‌فردی است؛ که چنانچه در خدمت «نظم سیاسی کارآمد، هوشمند و دموکرات‌پیشه»‌ای قرار گیرد، که چنان برنامه‌ای را در جهت «منافع و مصالح ملی» و نه رؤیاهای خام و بی‌سرانجام به‌کار اندازد، بدون کم‌ترین تردیدی، زمینه‌ساز «ایرانی مرفه، آباد، برخوردار و آزاد» خواهد بود.

همچنان‌که بخش بزرگی از نگرانی‌ام در خصوص وقایع پس از انتخابات ۸۸، همواره این بوده است که:

مبادا یک‌بار دیگر، و تحت وضعیتی انقلابی‌گونه همانند انقلاب ۵۷ [و خامی و ساده‌دلی انقلابیونی که در آن‌زمان به قدرت رسیدند و برنامه هسته‌ای کشورمان را به تعطیلی مطلق کشاندند، باز هم برای چند دهه دیگر، و در سایه خامی و ساده‌لوحی انقلابیون تازه، برنامه هسته‌ای کشورمان به محاق «تعویق و تعطیل» گرفتار آید و باز هم گذشت دو تا سه دهه دیگر لازم باشد تا «انقلابیون جدید» هم به‌نوبه خود دریابند که:

همه آنچه بر سرمان می‌آید، و همه نفرت و کینه‌ای که تعمداً در میانمان دامن زده شده و می‌شود، فقط و فقط برای آن است که ایران نتواند مجد و شوکت تاریخی خود را بازیابد و همواره «کشوری فقیر، ضعیف، محنت‌زده و جهان‌سومی» باقی بماند که مردمانش، هر سه دهه یک‌بار، و تحت اقدامات تسریع‌کننده و دامن‌زننده بیگانگان، علیه یکدیگر می‌شورند و خود و کشورشان را، همواره به عقب و عقب‌تر می‌رانند. و در چنین جهت نادرستی، قبل از هر کار دیگر [و حتا قبل از تسویه حساب با کارگزاران نظام سابق که علاقه وافری هم بدان دارند!] به‌گونه‌ای شک‌برانگیز، حاکمان تازه به قدرت‌رسیده، نخست «برنامه هسته‌ای ایران را تعطیل، و سپس همه قراردادهای تسلیحاتی و نظامی را باطل می‌کنند» و آنگاه تازه به اعدام و حذف و طرد دیگران می‌پردازند!

وگرنه، حتا بگویم که در وقایع سازماندهی‌شده توسط طایفه‌سالاران مذهبی در پس از انتخابات ۸۸:

نگران سرنوشت کسی هم (آقای احمدی‌نژاد) نبوده و نیستم که پس از دوازده سال تحریم، در خرداد ۸۸، به او رأی داده و از همه جهت، و بی کم‌ترین چشمداشتی، پای او [از جمله به آن دلیل که «معتقد به پیگیری برنامه هسته‌ای است» و از جمله به این دلیل که «شخصی برآمده از میان جمهور مردمان» است و به «سلسله خانواده‌ها و خاندان‌های حکومتی سه دهه گذشته» متصل نیست و از جمله به آن دلیل که «برآورنده یکی از دیرینه‌ترین رؤیاهای من» (حاکم کردن قیمت‌های واقعی) است و از جمله به آن دلیل که در حال «تضعیف و متلاشی‌کردن نظم الیگارشیک و مناسبات ناشی از آن» است] ایستادم.

شخصی که اگرچه از جهان فکری دیگری می‌آید (اسلام‌گرایی)، اما گوئی اسلامش، اسلامی است که برخلاف «اسلام اشراف‌سالاری حاکم در ۲۶ سال نخست»، این اجازه را به وی نداده و نمی‌دهد که هیچ شهروند ایرانی دیگر را که مانند او نمی‌اندیشد، «غیرخودی» انگاشته و بنا بر این، «محروم از بسیاری حقوق و آزادی‌ها» بداند؛ و سپس، شهروندان کشورش را بر مبنای چنان «ملاک‌های از بنیاد غلط و ظالمانه»‌ای، به «شهروند درجه یک» (معروف به خواص: برخوردار از همه حقوق و آزادی‌ها) و «شهروند درجه دو» (معروف به عوام: محروم از همه حقوق و آزادی‌ها) تقسیم کند.

و به گمانم، هیچ‌گاه هم، چنین نخواهد کرد، چرا که می‌داند و به چشم هم می‌بیند که سزا و «کیفر اجتماعی» کسانی که «برخلاف آموزه‌های دینی و قرآنی»، مردمان را نه بر اساس «صداقت و درستکاری»شان، بلکه بر اساس «دوری و نزدیکی به خود»، پیشاپیش به «نیک و بد» و بر اساس وابستگی خاندانی و خانوادگی، به «عام و خاص» تقسیم‌بندی می‌کنند، و سپس چنان سنجه ظالمانه و طاغوت‌منشانه‌ای را ملاک «برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق و آزادی‌ها» قرار می‌دهند، در همین جهان چه خواهد بود. تا چه رسد به «جهان دیگر»، که به اعتقاد و باور او، به ذره‌ذره اعمال و کردار (و حتا نیاتش) رسیدگی خواهد شد.

با این حال، او و به ویژه دولتش [که مستند به سخنانش پس از کسب رأی اعتماد برای کابینه‌اش، خود نیز به آن اذعان دارد که «هرگز در تراز شایستگی‌ها و ظرفیت‌های واقعی ملت ایران نیست» و اگر مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورمان به‌نحو عادلانه و شایسته‌سالارانه‌ای

تصحیح شود، اغلب قریب‌به‌اتفاق وزاری دولت او، به‌ندرت فرصت تصدی چنین سمت‌های مهم و خطیری را پیدا خواهند کرد] چه اهمیتی در قبال «آینده این سرزمین»، «نسل‌های پس از ما»، و «منافع ملی ایران‌زمین» دارد؟!

کما اینکه: اگر در نامه دوم خود به حضرتعالی پیشنهاد دادم و محترمانه خواستم که با «برگزاری یک انتخابات حقیقتاً آزاد»، به «صیادی از دل اقیانوس جمهور مردمان» بپردازید و «جمعی از شایسته‌ترین‌های ملت» را در اداره کشور مشارکت دهید، هرگز خواهان «کسب موقعیت انتخاب‌شدن برای خود» نبودم. چرا که برخی از مطالبم در همان هنگام، گواه این مطلب هم هست که نوشته‌ام: «اگر گمان می‌کنید این خواسته من در جهت منافع و آرزوهای شخصی است، پیش از همه، شخص مرا رد صلاحیت کنید. کم‌ترین اعتراضی نخواهم داشت».

چرا که با مشاهده جزئیات مهم اما نامحسوسی که متأسفانه در وقت بروز و ظهور، کم‌تر کسی به آن توجه می‌کند و آنها را جدی می‌گیرد، وضعیتی را که اکنون در آن قرار گرفته‌اید به‌عینه می‌دیدم و می‌دانستم که فرجام آن، نه فقط گریبانگیر حاکمیت سیاسی، بلکه دامنگیر مردم کشورمان نیز خواهد شد.

اما حتا آن نامه محترمانه و مشفقانه هم پاسخی نگرفت و کم‌ترین تأثیری در «تغییر رویکرد حاکمیت سیاسی» نداشت. آن‌چنان که بازهم یک «رأی‌گیری تکراری و تشریفاتی» [و مانند همیشه «دومرحله‌ای»، برای آنکه «تضمین‌کننده تداوم حکومت خانواده‌ها و خاندان‌ها بر ملت و کشور» باشد] برگزار کرد که نه فقط منجر به شکل‌گیری «فضای تفاهم، تعامل و آشتی ملی» نشد، بلکه بر شکاف‌ها و نارضایتی‌های متراکم‌شده، بیش از پیش افزود.

حتا در مسیری معکوس، پیشروی «خاندان‌ها و خانواده‌ها» [در ازای «از دست دادن منصب ریاست‌جمهوری و قوه مجریه»، و در نتیجه: بر هم خوردن بیش از پیش توازن قوا به زیان طایفه‌سالاران مذهبی] تا بدانجا وسعت یافت که در رویدادی بی‌نظیر در تمام نظام‌های حکومتی معاصر (حتا در خاندانی‌ترین آنها!)، «دو برادر از یک خانواده»، فرصت «حکومت و استیلا بر دو قوه از سه قوه کشور» را پیدا کردند بلکه بتوانند قوه مجریه و رئیس آن را در مهار و تحت منگنه خود داشته باشند و با همدستی سایر نهادهای انتصابی، مانع انجام اصلاحاتی شوند که «منافع و مصالح خانواده‌ها و خاندان‌ها» را تهدید کرده و می‌کند.

که بارزترین آنها در «پروژه وقف دانشگاه آزاد به نفع شخصیت حقیقی واقفین» (به ارزش ۲۵۰ میلیارد دلار!) و نیز «تعیین رئیس کل بانک مرکزی»، به منصه ظهور رسید، اما به «خواست خدا»، موجب «رسوایی هرچه بیش‌تر اشراف‌سالاران مذهبی» و «بیداری ملی جمع بیش‌تری از ایرانیان»، و به‌ویژه در میان «بدنه اجتماعی اسلامگرایان عدالت‌طلب» شد که به آنان نشان داد اشراف‌سالاران مذهبی، چگونه و تحت چه مکانیزم‌هایی، «ثروت ملی ایرانیان» را در سه دهه گذشته بلعیده و در بلعیدن باقی‌مانده آن نیز اصرار و پافشاری دارند!

کار حتا به آنجا رسید که چهره اسلامگرایی چون آقای «غلامحسین الهام» نیز (عضو حقوقدان پیشین شورای نگهبان)، به فغان آمد و به کنایه گفت: تا کنون در فقه و شرع، وقف به «عمومی کردن اموال خصوصی» اطلاق می‌شد، اما گویا به‌تازگی، تغییر مفهومی عمیقی پیدا کرده و به «خصوصی کردن اموال عمومی» اطلاق می‌شود!

و تازه در این هنگام و در این لحظه بود که: در کنار همه آن «نیروهای خیرخواه و دلسوز ملی» قرار گرفت که برای سال‌ها، هیچ سخنی و هیچ انتقادی جز این نداشتند که: این نه «اصل دین»، بلکه «صورت جعلی و تحریف‌شده‌ای از دین» است که بر ما حکومت می‌کند. هیچ‌کس با اصل آن مخالف نیست، بلکه با این «نسخه تحریف‌شده از آن» است که مخالف است، که تنها و تنها، و برای نزدیک به سه دهه، وسیله «تثبیت و توزیع فرصت‌ها و ثروت‌ها در بین شبکه‌ای از آقایان و آقازادگان» قرار گرفته است، و چنین هدفی را از طریق «شکاف انداختن و بدبین کردن پاره‌های مختلف جامعه ایرانی به یکدیگر»، «نفرت و انزجار آنان از هم» و «ممانعت از همکاری و همگرائی میان آنان» تعقیب می‌کند.

و تازه در این هنگام بود که ایشان (و بسیاری مانند ایشان)، دریافتند که: در تمام این سال‌ها، «وسیله سرکوب و طرد و انزوا و تحقیر» کسانی قرار گرفته بودند که درک و دریافت امروز آنان را، سال‌ها و دهه‌ها پیش دریافته بودند! و جرمی جز این نداشتند که فریاد می‌زدند: نتیجه اجرای چنین نسخه محرّفی از دین، خواسته یا ناخواسته، «خدشه‌دارشدن اصل آن» است. فرایندی که اینک، نشانه‌هایش به‌وضوح مشاهده می‌شود.

حضرت آیت‌الله!

این، امری بارها آزموده‌شده است که:

نظام‌ها و حاکمیت‌های به‌کلی استبدادی [یا مانند «جمهوری اسلامی روحانیون»، نادموکرات، که فقط ظاهری دموکراتیک دارند اما در خفا یا آشکار، به‌نحوی سازماندهی شده‌اند که «رأی جمهور مردم»، هیچ‌گاه نتواند خللی به ماهیت غیردموکراتیک آن وارد آورد و «سازماندهی مخفی‌شده در پس

نقاب جمهوریت» را به زیان آنان برهم زند] به‌خوبی، و بهتر از هر شخصی می‌دانند که «حقیقت چیست». اما دریغا که به هر علت و به هر دلیل که از درک آن ناتوانم، مایل به دیدن و شنیدن آن نیستند.

پس، «گوشزد کردن اشتباهات و خطاها»یی که مرتکب می‌شوند، از آن جهت که احتمالاً تأثیری در کردار و رفتار حاکمان چنان نظام‌هایی برجا بگذارد، امیدی است که اغلب ناامید می‌شود؛ اما چنین واقعیت بارها تجربه‌شده‌ای، هرگز نمی‌تواند توجیه‌کننده آن باشد که یک آزادی‌خواه، یک برابری‌طلب، یا خیرخواه مردمان، «تکلیف اخلاقی» خود را کنار بگذارد و به آن عمل نکند؛ بلکه می‌بایست حتا «احتمالی یک‌درصدی»، و حتا در «آخرین دقایق و لحظات» را نیز در نظر بگیرد و تا هرجا که ممکن است، واقعیات را، هرچند که تلخ و ناخوشایند هم باشند، به چنان حاکمانی گوشزد کند. از همین جهت است که «سومین نامه» خود خطاب به حضرتعالی را می‌نگارم و امیدوارم که مؤثر افتد و به «تغییری بهبودی‌بخش» منتهی شود. آن‌چنان که «خیر و صلاح همگان» در آن باشد.

حضرت آیت‌الله!

هرکس که کم‌ترین درکی از علم حقوق داشته باشد، با بررسی «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» [به‌ویژه پس از تغییراتی که درحین بازنگری آن در سال ۱۳٦۷ صورت گرفت]، متوجه خواهد شد که: تمامی راه‌ها برای «چرخش نخبگان»، به‌نحوی که چنان نخبگانی از میان «جمهور مردمان» برخاسته باشند، مسدود شده است. تا بدین‌وسیله، تداوم و بقای «نظم الیگارشیک» (حکومت اشراف‌سالاران مذهبی) تضمین و بیمه شده باشد.

آن‌چنان‌که [برخلاف تصور و برداشت عمومی که گمان می‌کنند «همه قدرت» در دستان «یک شخص» متمرکز شده است]، «تمام قدرت»، در میان «چهار نهاد» توزیع شده است: «ولی فقیه»، «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، «شورای نگهبان قانون اساسی» و نهایتاً «مجلس خبرگان رهبری»؛ که در جریان یک «دور متدوام»، هم یکدیگر را انتخاب و هم بر آن دیگری نظارت می‌کنند.

به‌ترتیبی که در چنین ساختار ویژه، درهم‌تنیده و «دور متداوم»ی:

«ولی فقیه»، نقش «رئیس‌جمهور و قوه مجریه» (و البته هماهنگ‌کننده سه نهاد دیگر)، «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، نقش «قوه مقننه و قانونگذار»، «شورای نگهبان قانون اساسی»، نقش «قوه قضائیه و داور»، و «مجلس خبرگان رهبری»، ایفای «نقش مردم» (انتخاب‌کنندگان) را بر عهده دارند!

ساختاری که به شهادت اصول قانون اساسی [اصول: ۱، ٤، ۱۱، ٥٦، ۷۱، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰٦، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱٥٦، ۱٥۹، ۱٦۰، ۱٦۱، ۱٦۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷٤، ۱۷٥ و ۱۷٦] علاوه بر اینکه «اختیار وضع قوانین داخلی در خصوص خود را خود بر عهده دارند» و «می‌توانند هر قاعده یا قانونی را به نفع خود وضع نمایند»، و علاوه بر آنکه «حق نظارت بر تمامی نهادهای منتخب مردم به آنان سپرده شده است»، تنها در برابر «یکی از سه نهاد انتصابی مزبور دیگر» مسؤول هستند و تقریباً هیچ نظارتی بر آنها، از سوی هیچ‌یک از نهادهایی که می‌توانند و «ممکن است» در شرائط بسیار خاص و غیرمحتملی «اراده و خواست جمهور مردمان را نمایندگی کنند»، وجود ندارد!

وضعیتی که اگرچه به کمک «برگزاری رأی‌گیری‌های غیرآزاد، ناسالم و غیرمنصفانه» می‌تواند و ممکن است «تداوم و بقای وضعیت الیگارشیک» را برای مدتی (مثلاً ۲٦ سال!) تضمین کند، اما نهایتاً «جمهور مردمان» (یا پاره‌ای از آنها) را وا می‌دارد تا در برابر چنین ساختار بسته، متمرکز و غیرقابل عبوری، یکی از دو «تدبیر» زیر را بیندیشند:

۱) «پاره‌ای از مردمان»:

با «نفوذ و رسوخ گسترده، و برنامه‌ریزی‌شده در ساختار حکومتی» و «بالا کشیدن خود و هم‌پیمانان خود در فرایندی پرصبر و حوصله»، قلعه حکومتی اشراف‌سالاران را از «انحصار مطلق آقایان و آقازادگان» خارج کرده، و در مرحله نخست، به خود و فرزندانشان [و سپس تحت وضعیتی که چنین رویدادی، خواه ناخواه موجب آن می‌شود، به «دیگر فرزندان جمهور مردم» نیز] اختصاص دهند.

همانند آن وضعیتی که «رویداد سوم تیر»، به‌صورت آشکارتری آن را به نمایش گذارد و قلعه حکومتی، به دست گروهی از فرزندان مردم (نظامیان) افتاد. که در تمام ۲٦ سال حکومت طایفه‌سالاران مذهبی، در جوار حاکمان قرار داشتند و حتا در بیش‌تر چنان دورانی، «سپر نظم الیگارشیک در برابر حملات اغیار» (جمهور مردم) محسوب می‌شدند ولی با این حال، «به هیچ ترتیب قانونی و دموکراتیکی»، نه خود و نه فرزندانشان، نمی‌توانستند به فرصت‌ها و مناصب حکومتی دست یابند.

۲) «جمهور مردمان»:

«علیه آن بشورند و سر به طغیان بگذارند»؛ همانند آنچه از پسِ «توطئه‌چینی طایفه‌سالاران مذهبی علیه نظامیان در انتخابات ۸۸» رخ داد و به پاره‌ای از مردمان (سبز سکولار) فرصت داد تا با استفاده از امکانی که «حمایت از نامزد دست‌نشانده اشراف‌سالاری» در اختیارشان می‌گذاشت و معبری که او «اکراهاً و ناخواسته» (اما «اضطراراً» و از سر فقدان پایگاه اجتماعی مخصوص‌به‌خود) برایشان باز می‌کرد، نخست «دولت حاکم» و سپس با شفاف‌شدن هر چه بیش‌تر صحنه سیاسی [اکنون که سبز سکولار، میان «دولت» و «حاکمیت» تمایز قائل شده و دست «سبز دینی» را خوانده و از آن عبور کرده است]، «تمامیت نظم الیگارشیک» را به چالش بکشند.

حضرت آیت‌الله!

لزوماً و به‌طرزی اجتناب‌ناپذیر [و مبتنی بر «نیاز جبری این دو به یکدیگر» برای آنکه هر دو به خواست مشترک خود یعنی «غلبه بر موانع اصلی و حقیقی هرگونه تغییر و تحول بنیادین» دست یابند]، «آن پاره از مردمان» (بند ۱) و «آن مردمان» (بند ۲)، به‌مثابه «دو نماینده از دو طرز تفکر» (عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی) به‌زودی به یکدیگر خواهند رسید و هر یک، زمینه‌ساز برآورده‌شدن رؤیاهای آن دیگری خواهند بود.

چرا که هر دو، در حقیقت «علیه یک چیز» شوریده و آشکارا، هر یک به‌نحو مخصوص به‌خود، سر به «تمرّد و نافرمانی» گذاشته‌اند: «حکومت خانواده‌ها و خاندان‌ها بر جمهور مردمان»!... و درحقیقت: علیه نظم حقوقی پیچیده‌ای که طایفه‌سالاران مذهبی در دل جمهوری سازماندهی کرده‌اند تا برای همیشه و إلی‌الأبد، «تداوم ثروت و قدرت در دستان خود و فرزندان‌شان» را تضمین کنند.

نظم حقوقی غیرمنصفانه‌ای که «ظاهری دموکراتیک» اما «ماهیتی غیردموکراتیک» داشت (و دارد) و دیر یا زود، به «طغیان توده‌ها علیه آن» می‌انجامید. اما مستلزم آن بود که نخست، رخنه‌ای در قلعه حکومتی اشراف ایجاد شود و «یکی از فرزندان جمهور مردم» (حال با هر گرایشی) وارد آن شود و در وقت مقتضی [و معلوم است که پس از زد و خورد و کشاکش با نگهبانان اصلی] در را «به روی همگان» بگشاید.

حضرت آیت‌الله!

از این مقدمه نسبتاً طولانی که بگذریم، آنچه مرا به نگارش این نامه مصمم ساخت، یکی از جملات اظهارشده توسط شما در آخرین نمازجمعه تهران بود. در فرازی از خطبه‌های خود و در اشاره به آنچه در خاورمیانه عربی می‌گذرد، فرمودید: «ما به دنیا ثابت خواهیم کرد که راه نجات بشریت این (جمهوری اسلامی) است». همان لحظه به ذهنم رسید که: «اگر حقیقتاً راه نجات بشریت، نظامی چون جمهوری اسلامی بود، می‌بایست که پیش از همه، شهروندان خود را به فلاح و رستگاری رهنمون می‌شد». اما آیا حقیقت، این است؟!

حضرت آیت‌الله!

یکی از اصلی‌ترین ملاک‌های «یک جامعه سالم» که شاهدی بر «مناسب بودن قوانین»، و «کارآمد بودن سیستم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر آن» و «شایستگی و کفایت کارگزاران حاکم» است، «نرخ طلاق و فروپاشی خانواده‌ها در یک جامعه» است؛ که ناگفته پیداست: هرچه کم‌تر و پائین‌تر باشد، نشان‌دهنده «سالم بودن و سالم ماندن مناسبات اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی در آن جامعه»، و هرچه که بالاتر باشد، نشان‌دهنده «بیماری، انحطاط و سقوط آن جامعه» خواهد بود.

حال آنکه بنا به اقرار و اذعان مقامات حکومتی، هم‌اکنون «شش میلیون زن مطلقه» در جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند که فقط «هشتصدهزار نفر از آنان» در شهر تهران به‌سر می‌برند. آن‌چنان‌که اگر مردان بالای ۵۰ سال و پسران زیر ۱۸ سال و همه زنان و دختران را از جمعیت کل تهران کم کنیم، به‌ازای هر سه مرد جوان، یک زن بیوه در این شهر زندگی می‌کند.

ناگفته روشن است که در ازاء «شش میلیون زن مطلقه»، «شش میلیون مرد مطلقه» و دست‌کم «دوازده میلیون فرزند طلاق» نیز جزو دیگر واقعیت‌های جامعه‌ای هستند که از «دستاوردهای نظام روحانیون» [در طی سه دهه حکمرانی بلامنازع‌شان، و در حالی که «همه فرصت‌ها و تریبون‌های تبلیغی و آموزشی و تربیتی کشور، و نیز «همه ثروت ملی» در انحصار و اختیارشان بوده است]، محسوب می‌شوند.

بدین‌ترتیب [و بدون احتساب همه آن دیگر کسانی که از پدیده «طلاق» و «فروپاشی یک خانواده» آسیب می‌بینند]، دست‌کم «۲۵ میلیون نفر»، یعنی «یک‌سوم جمعیت کل کشور!»، آسیب‌دیدگان این بلای اجتماعی هستند که خود سرمنشأ بسیاری بحران‌ها و نابهنجاری‌ها و فسادهای دیگر است؛ و

این تازه در وقتی است که: آمار مزبور، فقط ناظر به «طلاق‌های رسمی و ثبت‌شده در محاضر رسمی» هستند و «طلاق‌های عاطفی» و «مفارغت‌های جسمانی» را شامل نمی‌شوند.

بدین‌ترتیب، روشن می‌شود که: یکی از برجسته‌ترین «رهاوردها و ارمغان‌های حکومت روحانیون و روحانی‌زادگان بر ایران»، «فروپاشی بنیاد خانواده» بوده است که به‌نحوی فزاینده و بسیار نگران‌کننده، درحال گسترش هرچه بیش‌تر هم هست؛ آن‌چنان که بنا به یک خبر، میزان طلاق در استانی چون کردستان، نسبت به سال گذشته ٦٨ درصد افزایش داشته است. و این در حالی است که: ٢٤ میلیون جوان ایرانی «در آستانه تشکیل خانواده» به‌سر می‌برند!

حضرت آیت‌الله!

یکی دیگر از علائم و نشانه‌های حیات اجتماعی یک جامعه، «پائین بودن نرخ بیکاری» در آن جامعه است. از «میزان واقعی نرخ بیکاری در جمهوری اسلامی ایران» خبری و آماری در دست نیست که بتوان با اتکای به آن، به تحلیل و ارزیابی نشست. آمارهای ارائه‌شده توسط مسؤولان نیز آن‌قدر پائین است که آشکارا «خلاف واقع» است و با نگاهی به پیرامون‌مان، حتا با چشم غیرمسلح نیز می‌توان به نادرستی آن پی برد!

اما مطابق آمارهای رسمی که توسط بانک جهانی ارائه شده، «نرخ بیکاری در عربستان ١٦.٣ درصد است». بدین‌ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که: اگر نرخ بیکاری در کشوری چون عربستان «١٦ درصد جمعیت کل آن کشور» باشد [که تقریباً «سه‌برابر ایران درآمد» و «یک‌سوم ایران جمعیت» دارد و در تمام مدتی که «اقتصاد ناکارآمد دولتی» در ایران حاکم بوده، اقتصاد آن کشور، «اقتصادی نسبتاً آزاد و در دست بخش خصوصی» بوده و آن کشور، همچون ایران، یک جنگ هشت‌ساله خانمانسوز را نیز پشت سر نگذاشته تا تأثیر بسیار مخربی بر بنیادهای اقتصادی و اجتماعی آن برجا بگذارد، آنچنان‌که هم‌اکنون هر ۵.۷ ریال عربستان یک دلار و هر ۱۱۰۰۰ ریال ایران یک دلار بها دارد!]، آنگاه «نرخ بیکاری در جمهوری اسلامی ایران» اگر نزدیک به «۵۰ درصد» نباشد، «دست‌کم ۳۰ درصد» خواهد بود [یعنی تقریباً همان رقمی از جمعیت ایران که دچار مشکل «طلاق و فروپاشی خانواده» نیز بود. یعنی تقریباً همان رقمی که «جوانان در آستانه تشکیل خانواده» را نیز تشکیل می‌داد: «۲۵ میلیون نفر»!]... بدین‌ترتیب، از این حیث نیز «کارنامه حکومت روحانیون و روحانی‌زادگان» (اسلام سیاسی) چندان درخشان و موجه نیست که بتواند گواه و مستند «الگوی نجات بشریت» قرار گیرد.

اما شاخص دیگرِ حیات و پویائی اجتماعی در یک جامعه، «نرخ اعتیاد در آن جامعه» است. در این باره نیز آمار ارائه‌شده توسط مسؤولان جمهوری اسلامی به‌قدری پائین است که مورد تردید همه کسانی قرار می‌گیرد که از قدرت بینائی و تشخیص اولیه برخوردارند و می‌توانند آنچه را که در اجتماع امروز ایران می‌گذرد، به‌خوبی ببینند!

با این‌حال که از «تعداد کل معتادان در جمهوری اسلامی» خبر موثقی در دست نیست، اما از «میزان مصرف مواد مخدر تولیدشده در افغانستان در کشورهای دیگر»، اطلاعات موثقی در دست هست که بتواند مبنای تخمین و تحلیل قرار گیرد.

تازه‌ترین آمار ارائه‌شده توسط سازمان ملل متحد این است که: «٤٨ درصد مواد مخدر تولیدشده در افغانستان، صرفاً در ایران مصرف می‌شود». رقم هولناکی که معنای آن چیزی جز این نیست که: در حالی که هفت میلیارد جمعیت کل جهان، ۵۲ درصد مواد مخدر تولیدشده در افغانستان را مصرف می‌کنند، جمعیت ۷۵ میلیون نفری جمهوری اسلامی ایران، مصرف‌کننده ٤٨ درصد باقیمانده آن است»! [همان گزارش، گواهی می‌کند که در تمام «شبه‌قاره هند»، با نزدیک به دو میلیارد نفر جمعیت، که آن نیز در «همسایگی افغانستان» قرار دارد، فقط ۷ درصد این مواد مصرف می‌شوند!].

به‌عنوان یک ناظر اجتماعی، رابطه وثیق و مستحکمی میان «نرخ بیکاری»، «نرخ طلاق و فروپاشی خانواده‌ها» و نیز «نرخ اعتیاد» در یک جامعه مشاهده می‌کنم؛ آن‌چنان‌که می‌توانم مدعی شوم: لاجرم، چیزی در همان حدود از جمعیت ایران، می‌بایست با پدیده اعتیاد، قاچاق، توزیع و فروش مواد مخدر، روبه‌رو و مستقیماً درگیر باشند».

اما اگر بخواهم فقط به «تعداد کل معتادان» دست پیدا کنم، کافی است خوش‌بین باشم و نزدیک به نیمی از جمعیت ۲۵ میلیونی موصوف را از عدد کل کسر کنم. بدین‌ترتیب، در جمهوری اسلامی ایران، چیزی نزدیک به «ده تا دوازده میلیون نفر معتاد» وجود دارند.

وضعیتی که آن هم از زمره «دیگر ارمغان‌های حکومت روحانیون» و «سیستم اجتماعی و فرهنگی توصیه‌شده توسط آنان» برای جامعه و مردم ایران است. چرا که حتا بی‌انصاف‌ترین انسان‌ها نیز گواهی می‌کنند که: در پیش از انقلاب و قبل از آنکه اشراف‌سالاران مذهبی بر کشورمان حاکم شوند،

جامعه ایرانی، هرگز با چنین وضعیت دردآور و تأسف‌باری [که به نوبه خود، موجد و مولد بسیاری بحران‌های اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی دیگر نیز هست] روبه‌رو نبوده و چنین وضعیت غم‌انگیزی را تجربه نکرده است.

جالب است بدانید که: از بین آن‌دسته از دوستان و آشنایان و همکارانم که به برآورد من «جزو نخبه‌ترین، باهوش‌ترین، خلاق‌ترین و مستعدترین» انسان‌هایی بوده‌اند که دیده‌ام [که چنانچه در یک «جامعه انسانی، سالم، با مناسبات درست و عادلانه» و مبتنی بر «شایسته‌سالاری» زندگی می‌کردند، هیچ کم از نخبه‌های امریکائی و اروپایی نداشته‌اند بلکه حتا می‌توانسته‌اند بالاتر از آنان بایستند و در هر حوزه‌ای، بیش‌ترین خدمات را به مردم و کشور خود انجام دهند] به نحو تاسف‌باری، آنها را در منجلاب «بیکاری، طلاق و اعتیاد» گرفتارتر یافته‌ام. آن‌چنان‌که اگر مبتلای هر سه نبوده‌اند، مبتلای دو، و اگر مبتلای دو تای آنها نبوده‌اند، دست‌کم به یکی از آنها مبتلا بوده‌اند.

و این نمی‌تواند حاصل «یک اتفاق ساده» و «بدون دلیل» باشد! هرگز!... بلکه حاصل «دسیسه و توطئه‌ای کاملاً حساب‌شده»، برای «مستغرق‌کردن ایران و ایرانی، در منجلابی از بحران‌های متعدد» و «نابود کردن نسل‌های مختلفی از آنان» بوده است، آن‌چنان‌که نتوانند برای سال‌ها و دهه‌ها، سر بلند کنند.

کم‌ترین «سهم و مسؤولیت روحانیون حاکم در این فاجعه ملی»، آن است که با اجرای سیاست‌های غلط و خانمان‌برانداز خود در حوزه اجتماع، سیاست و فرهنگ، و اصرار و پافشاری بر آن [در حالی که به‌وضوح پیامدهای فاجعه‌بار تصمیمات و سیاست‌های خود را در زندگی مردمان مشاهده می‌کردند!]، زمینه مساعدی برای شکل‌گیری چنین وضعیت فاجعه‌باری برای «فرزندان جمهور مردمان» فراهم نمودند؛ مسؤولیتی که به وقت خود، می‌بایست در برابر آن پاسخگو باشند و به خواست خدا، چنان زمانی فرا خواهد رسید.

حضرت آیت‌الله!

اگر به‌راستی راه نجات بشریت، «برخورداری از یک سیستم حکومتی مانند جمهوری اسلامی» (نظام روحانیون و روحانی‌زادگان) بود، چنین مسأله‌ای نمی‌بایست توسط مسؤولان و کارگزاران آن اعلام شود؛ بلکه «چنین سیستم گیرا و جذابی»، می‌بایست که می‌توانست در سی‌ودو سال گذشته، یک‌بار (بله، فقط یک‌بار) «یک خانواده غیرایرانی» از «جمع بیست‌وچند کشوری که همسایه جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند» را [یا در نزدیکی آن قرار دارند] به خود جذب می‌نمود.

همانند بسیاری از ایرانیان که در سی‌ودو سال گذشته، با تحمل سختی‌ها و مشقاتی، که گاه منجر به مرگ آنان شده است، از جمهوری اسلامی ایران گریخته و به کشورهای دیگر پناه برده‌اند، می‌بایست «دست‌کم یک نفر از شهروندان دیگر کشورها»، خود را به آب و آتش می‌زد تا به هر قیمت که شده، خود و فرزندانش را به جغرافیای «تحت حکمرانی روحانیون اسلام سیاسی» برساند تا نجات یابد!

اما آیا هرگز چنین شده و کسی شاهد این ماجرا بوده است که:

مثلاً یک شهروند اهل ترکیه، یا اهل آذربایجان (یا حتا اهل پاکستان و بنگلادش) از کشورش گریخته باشد تا با خانواده‌اش به «جمهوری اسلامی ایران» پناه آورده باشد؟! و آیا کسی شنیده است که شهروند کشوری جز «شهروندان دو کشور همطراز و هم‌سرنوشت ایرانیان» یعنی «افغانستان و عراق» [آن‌هم فقط در «روزگار جنگ با شوروی» و فقط در «روزگار سیاه حاکمیت بنیادگراهای مذهبی»، و فقط «در نتیجه اخراج توسط صدام حسین»!] راه نجات خود و خانواده‌اش را در «اخذ تابعیت جمهوری اسلامی ایران» یا «زندگی در آن» یافته باشد؟!

آیا واقعیت این نیست که:

«جمهوری اسلامی ایران» که ادعا می‌شود «راه نجات بشریت» است، در تمام سه دهه گذشته، «بزرگ‌ترین کشور مهاجرفرست به دیگر کشورهای دنیا» بوده و متأسفانه، کماکان نیز هست؟!... به‌راستی این چه «تنها راه نجات بشریت»ی است که «هیچ بشری ظرف سی‌ودو سال گذشته»، درخشش و تابناکی آن را ندیده، جذب و مدهوش آن نشده و خود را برای رسیدن به آن، به آب و آتش نزده است؟!

و حتا وقتی حاکمان جدیدش [پس از سه دهه خشونت و نامهربانی نظم الیگارشیک با مردمان] میلیون‌ها هموطن خارج از کشور خود را به ایران فرا می‌خوانند و به آنها همه گونه تضمین می‌دهند که «دیگر وضع سابق برقرار نیست و با شما با احترام و مهربانی برخورد خواهد شد»، اما همچنان حاضر به بازگشت به کشور خود نیستند؟!

به‌راستی کدام کشور ۳۵ میلیونی دیگر را سراغ دارید که فقط در طی سه دهه حکمرانی، «نزدیک به ٦ میلیون نفر» از هموطنان خود را ناچار به فرار یا ترک کشور خود کرده باشد و همچنان، گروه‌گروه، در صف خروج از آن قرار داشته باشند؟! آن‌چنان‌که برخی از معتقدترین‌هاشان، حتا حاضر به «تغییر دین خود» شوند تا از حمایت میسیونرهای مذهبی در کشورهای غربی برخوردار شده و بتوانند از کشور خارج شوند؟! به‌راستی «راز» این

مسأله در چیست و در کجاست؟! [که حتا «اتحاد جماهیر شوروی»، با نزدیک به یکصد میلیون نفر جمعیت در آغاز شکل‌گیری خود نیز، صاحب چنین رکوردی نبوده است!].

حضرت آیت‌الله!

از دیگر شاخص‌های «یک جامعه سالم و انسانی» که فرهنگ و مناسبات اخلاقی در آن به سقوط و انحطاط نگرائیده باشد، «نرخ سقط جنین» و نیز «سن سقط جنین» در آن جامعه (و نیز «فرهنگ حاکم بر زنان و دختران آن جامعه») است؛ که هرچه اولی کم‌تر باشد و هرچه دومی بیش‌تر باشد، حاکی از آن است که «قوانین و مناسبات حاکم بر آن جامعه»، عادلانه، منصفانه، سازنده، اخلاقی و انسانی‌تر است.

اما این گزارشی است که یکی از سایت‌های حکومتی مورد تأیید حاکمیت (*تابناک*) آن را منتشر کرده که فقط «بخش کوچکی» از حقایق و واقعیت‌های تلخ و دردناک «زندگی تحت قوانین جمهوری اسلامی» (به منزله «تنها حکومت مذهبی ـ شیعی در جهان معاصر») را گزارش می‌کند: «سن بارداری و سقط جنین، به ۱۸ سال و ۱۹ سال کاهش یافته و ترمیم پرده بکارت، یکی از پررونق‌ترین کسب‌وکارهای روز پزشکان ایرانی است»! [همچنان‌که خبری در سال گذشته، در یک سایت حکومتی دیگر، حاکی از آن بود که «میزان سقط جنین‌هایی که مبتلا به ایدز هستند، نسبت به سال قبل، هفت برابر افزایش یافته است». یا آماری دیگر، نشان‌دهنده آن است که: «زنان و دختران ایرانی، بزرگ‌ترین مصرف‌کننده لوازم آرایشی در جهان هستند» و بازار جمهوری اسلامی، داغ‌ترین بازار جهان برای لوازم آرایش کارخانه‌های اروپایی و آمریکائی محسوب می‌شود!].

گذشته از آن، آیا در پیش از انقلاب اسلامی، هرگز شنیده بودید که «زن ایرانی»، در کار «ساخت‌وساز و فروش مشروبات الکلی» باشد و در یک قلم، فقط از همان یک نفر، ۵۰۰۰ لیتر مشروب کشف شود؟! یا پدیده‌هایی چون «همجنس‌بازی»، «اعتیاد» و از این قبیل، هرگز در این سطح و اندازه که یک سایت حکومتی را واداشته تا از «شیوع آن در خوابگاه‌های دختران دانشجو» اظهار نگرانی کند، مشاهده شده بود؟!

به موارد دیگری که «زنان و دختران شریف و نجیب ایرانی» را ناخواسته به خود مبتلا کرده و حرمت و حیثیت تاریخی، یا سلامت و عزت نفس آنان را مخدوش ساخته است نمی‌پردازم که وضع، از این‌هم دردناک‌تر است. ابتلائاتی که قریب به اتفاق آنها، در نتیجه «عقیم بودن راهبردهای فرهنگی حاکم بر کشور»، «اجرای قوانین محدودکننده‌ای که اثر عکس می‌نهند»، «ورشکسته بودن سیستم آموزشی و پرورشی و تربیتی» و نیز «تحمیل سبک زندگی مورد علاقه روحانیون بر عموم مردمان» بوده است.

حضرت آیت‌الله!

از دیگر شاخص‌های توسعه و پیشرفت، قرار داشتن دانشگاه‌های کشور، در فهرست‌های رده‌بندی جهانی است. اما تأسف‌بار اینکه: حتا بهترین دانشگاه‌های کشور [و از جمله دانشگاه صنعتی شریف که هر ساله فرستنده چندین و چند نخبه کشوری به ایالات متحده و اروپاست] تقریباً در هیچ رده‌بندی جهانی (حتا در میان پانصد و گاه در هزار دانشگاه نخست) قرار ندارند!

اما در عوض: نام «جمهوری اسلامی ایران»، در کنار «یمن و عراق و افغانستان و موزامبیک»، در اغلب جداول مربوط به شاخص‌های توسعه، همواره در «سه‌چهار رتبه آخر» قرار دارد. آن‌قدر که همین سه سال پیش، آقای «احمد توکلی» [یکی از ساکنان مِن‌غیرحق بهارستان و «رئیس مرکز پژوهش‌های آن»] بدان اعتراف کرد و آنها را «مایه سرافکندگی و سرشکستگی جمهوری اسلامی» دانست. به برخی از آنها توجه کنید:

خودکشی زنان: رتبه سوم جهان
اعدام: رتبه دوم جهان بعد از چین/ به نسبت جمعیت، رتبه اول
مهاجرت نخبگان از میان ۹۱ کشور: رتبه اول جهان
آزادی مطبوعات: رتبه ۱۷۲ از ۱۷۵ کشور
فساد دیوانسالاری دولتی: رتبه ۱٤٦
شاخص توسعه انسانی: رتبه ۸۸
اعتبار و ارزش گذرنامه: در قعر جدول جهانی
بهداشت و تأمین سلامت مردم: رتبه ۱۲۳ جهانی
جاذبه‌های تجاری: ایران بالاتر از آنگولا در انتهای جدول

سهم زنان ایران در مدیریت: رتبه ۱۰۱ میان ۱۲۰ کشور
فضای کسب و کار جهان: رتبه ۱٤٤
سرعت اینترنت: رتبه ۱۸٦ (پائین‌تر از بورکینافاسو و افغانستان)
ارزش پول ملی: ریال ایران «سومین پول بی‌ارزش دنیا»!

حضرت آیت‌الله!
شاخص دیگری که می‌توان با استناد به آن، کیفیت و کارآمدی یک نظام سیاسی (و از جمله «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان حاکم در ایران») را به‌وسیله آن سنجید و آنگاه آن را «تنها راه نجات بشریت» خواند، نرخ «شکاف طبقاتی» در جامعه تحت مدیریت آن است؛ که هرچه کم‌تر باشد، نشانه درست بودن قوانین و مکانیزم‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در آن جامعه است.
این نرخ، در کشور ژاپن که دارای «یکی از کاپیتالیستی‌ترین نظام‌های اقتصادی ـ سیاسی دنیا» است و تقریباً مطلق امور در دست بخش‌خصوصی و طبقات ثروتمند و برخوردار در آن جامعه است، فقط «۱ به ٤» است. اما در کشور تحت امر روحانیون و روحانی‌زادگان، این نرخ به نسبت خیره‌کننده «یک به سی» رسیده است که بارها و بارها، در سخنان رئیس‌جمهور محترم، به تلویح، به آن اذعان شده است؛ نرخی که بنا به برخی آمار و ارقام، تنها «در چند کشور قحطی‌زده آفریقائی» می‌توان مشابهی برای آن جست! [لازم به یادآوری نیست که ایران، «سومین تولیدکننده بزرگ نفت» و «دومین دارنده ذخایر گاز جهان» و از زمره «کشورهای غنی از حیث ذخایر معدنی» است].
همچنان‌که یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌تواند نشانه «کارآمدی سیستم سیاسی و مدیریتی حاکم بر آن کشور» و نیز نشان‌دهنده «قوانین مناسب، عادلانه و مترقی در همه حوزه‌ها و بخش‌ها» باشد [از اجتماع گرفته تا سیاست، از فرهنگ گرفته تا آموزش، از کسب‌وکار گرفته تا صنعت، از قوانین جزائی گرفته تا قوانین اقتصادی]، «شمار پرونده‌های ورودی به محاکم قضائی» آن کشور» است.
که بنا به اذعان برخی از مسؤولان دستگاه قضائی، نزدیک به «۱۲ میلیون پرونده در سال» است! رقم حیرت‌انگیزی که خود «به‌تنهایی»، کافی است تا گواه و مستندی بر «شکست تمام‌عیار و همه‌جانبه نظام روحانیون در اداره امور کشور» [و نگره‌ای که متکای چنین نظامی قرار گرفته، یعنی «اسلام سیاسی»] در همه بخش‌ها و حوزه‌ها باشد.
چرا که اگر با توجه به نزدیکی فرهنگی و حقوقی و نژادی کشور هند، آن را ملاک مقایسه قرار دهیم و نسبت میان «جمعیت هند» و «جمعیت ایران» را نیز در نظر بگیریم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که: «میزان اختلافات حقوقی و جزائی میان ایرانیان، ۳٦ برابر کشور هند است»! [لطفاً حدس بزنید که چنانچه کشورهایی چون «سوئد، سوئیس، نروژ و دانمارک» ملاک مقایسه قرار گیرند، این عدد، تا چه اندازه تأسف‌آور و تکان‌دهنده‌ای بالا خواهد رفت].
آیا جای این پرسش برای مردمان ایران و جهان وجود ندارد که: «این چه راه نجاتی برای نوع بشر است که موجب و مولد این‌همه اختلاف و تفرقه، بین شهروندان ایرانی شده است؟!».

حضرت آیت‌الله!
بپذیرید یا نه، به گواهی مدارک و شواهد و قرائن گوناگون که در حوصله این نامه نمی‌گنجد: «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان» [که متسامحاً «جمهوری اسلامی ایران» خوانده می‌شود وگرنه از دید نگارنده، با ساختار حقوقی و حقیقی فعلی‌اش نه جمهوری، نه اسلامی و نه آن‌چنان‌که باید، ایرانی است]، نه فقط «راه نجات بشریت» نیست بلکه حتا شهروندان خود را نیز نتوانسته است به سوی «یک جامعه سالم، اخلاقی، آزاد، مرفه و عادلانه» رهنمون شود.
و نه فقط نتوانسته است مردمان خود را به چنان مرحله‌ای از «تکامل اجتماعی ـ اخلاقی» برساند که مجبور به زیستن در یکی از «غیراخلاقی‌ترین جوامع دنیا» نباشند، بلکه از آن جهت که «امکان زیست شرافتمندانه، شاد و مهربانانه در جامعه تحت امر خود» را تقریباً ناممکن کرده و شهروندان بسیاری را واداشته است تا علی‌رغم میل و فطرت انسانی و دینی خود، برای «تأمین دست‌کم‌هایی از یک زندگی قابل قبول»، بسیاری از «موازین و سجایای اخلاقی» را زیر پا بگذارند [آن‌چنان‌که دیوانسالاری نظام روحانیون، از حیث فساد مالی و اداری، دارای رتبه ۱٤٦ در جهان است] و از آن جهت که پدیدآورنده «یک جامعه به‌شدت بخش‌بندی‌شده» است که گروه‌های مردم را نسبت به یکدیگر بدبین و منزجر کرده است، و از آن جهت

که «شادی و نشاط و سرزندگی و طراوت» را از عموم ملت سلب نموده و مانع «پویایی اجتماعی» شده است [آن‌چنان‌که ایرانیان، جزو افسرده‌ترین مردمان جهان بوده و یکی از «بالاترین میزان مصرف داروهای افسردگی و روحی» نیز متعلق به آنان است]، ناچار از پذیرش این واقعیت است که: با مقاومت بیهوده و خسارت‌بار برای «مُلک و ملت و دین»، در برابر «تغییراتی که الزامی شده‌اند وگرنه کشورمان را به مرحله سقوط و انحطاط مطلق سوق خواهد داد»، می‌کوشد تا از پذیرش نتایج تلخی که خود برای جامعه ایرانی به ارمغان آورده، سر باز زند. غیرمسؤولانه، همه ناشایستگی‌ها و ناکارآمدی‌هایش را به توطئه دشمنان نسبت دهد و با تکیه بر قدرت انتظامی، پذیرش این واقعیت را هرچه بیش‌تر به تعویق بیندازد که: «به دلیل فقدان کیفیتی عادلانه و کارآمد، از مدار انتخاب شهروندان خود خارج شده است».

حضرت آیت‌الله!

برخلاف بسیاری از ناظران صحنه سیاست ایران [و به‌ویژه هم‌صنفان و هم‌فکران پیشین‌تان که اکنون ظاهراً از رقبای شما محسوب می‌شوند]، که هر کدام به دلیل و انگیزه‌ای مخصوص به خود، در پشت «آیت‌الله خمینی» سنگر می‌گیرند تا شما را تضعیف و تحقیر کرده باشند و «همه مسؤولیت وضع موجود ایران و مردمانش» را بر عهده جنابعالی بگذارند تا از خود سلب مسؤولیت کرده باشند، نگارنده معتقد است: حضرتعالی، تنها و تنها، «میراث‌بر» وضعیت غیرمنصفانه و ناعادلانه‌ای بوده‌اید که پایه‌ها و بنیادهای آن، از دهه نخست انقلاب اسلامی بنا گذاشته شده است. بنیادهای از پایه غلطی که روز به روز بر «فقر، فساد و تبعیض» در میان جمهور ایرانیان افزوده و آنان را به وضعیت تحمل‌ناپذیری رسانده است؛ و بیش از آنکه حضرتعالی درباره «وضع تلخ و تحمل‌ناپذیر موجود» مسؤول باشید، آن «ساختار حقوقی غیرمنصفانه»‌ای مسؤول و مقصر است که عملاً، هیچ راه چاره‌ای جز تبعیت شما (و هر ولی فقیه دیگری) از «منافع، خواست و اراده نظم الیگارشیک» باقی نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد.

آن‌چنان‌که حتا برداشت اولیه از این بخش اخیراً افشاءشده از «مذاکرات هیأت امنای دانشگاه آزاد» (و به‌ویژه اظهارات آقای جاسبی) پیداست که نظم موصوف و کارگزاران آن، چه «برداشتی» از مفهوم ولایت فقیه و در حقیقت، چه «کارکردی» از آن را انتظار برده و می‌برد:

[هاشمی: «بله، من هم می‌گویم همین‌طور تغییر کند، چون وقتی برود زیر نظر رهبری، رهبری یک‌سری ملاحظاتی دارند که معلوم نیست در دانشگاه‌ها بتوانیم آن را إعمال کنیم، مثل اینکه چه کسی را نصب بکنیم و چه کسی را نصب نکنیم، اصلاً مسؤولیت لوث می‌شود».

جاسبی: «من هم موافق آقای هاشمی هستم... ما «قبل از اینکه وقف کنیم، بدهیم آقای خامنه‌ای نگاه کنند، نظر بدهند و آنجاهایی که ما نظر داریم، ایشان تأیید بکنند»، که مثلاً «بعداً شورای عالی دبّه درنیاورند و دستکاری نکنند»؛ بعد «اینجا بیاوریدش و صیغه را بخوانیم و صلوات بفرستیم»، تا دیگر آنها نتوانند آن قسمت را دست بزنند. چون با آن نیتی که واقف وقف می‌کند، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند دستکاری کند»]!

کما اینکه همان «ساختار الیگارشیک» و «طایفه‌ای ـ صنفی»، رئیس‌جمهور منتخب مردمان را به مرحله‌ای رسانده است که در برابر زیاده‌خواهی‌های آنان و «سوءاستفاده‌های آنان از نهادهای تحت امر خود برای پیشگیری از اصلاحات بانکی و بیمه‌ای»، بایستد و نامه سرگشاده‌ای منتشر کند که آشکارا، «به چالش گرفتن تمامیت این نظم خانوادگی ـ صنفی» محسوب می‌شود؛ هرچند که از تعارفات و تشریفات معمول نیز در آن، نشانه‌هایی یافت شود.

نظم ناعادلانه‌ای که با «اصلاح قانون اساسی» در سال ۱۳۶۷، ناعادلانه‌تر هم شد و «همه منافذ و دریچه‌ها»یی را که ممکن بود روزی روزگاری «روزنه ورود فردی از جمهور مردمان» قرار گیرد، بست و «جمهوری اسلامی» را بیش از پیش «در تیول و انحصار روحانیون اسلام سیاسی» قرار داد و مانع آن شد تا با «جذب باکیفیت‌ترین شهروندان از میان جمهور مردمان»، بتواند خود را پیوسته ارتقاء دهد و به سطحی از کیفیت و کارآمدی برساند که «حق» و «انتظار جمهور ایرانیان از یک نظام حکومتی عادلانه و منصفانه» است؛ که می‌بایست از آن برخوردار باشند، اما نیستند.

حضرت آیت‌الله!

هم‌چنان‌که در مقدمه این نامه به عرض رسید:

«ساختار حقوقی جمهوری اسلامی ایران در شکل موجود»، فراهم‌آورنده نخست، «تمرد» و سپس، «طغیان» است. «تمرد و سرپیچی» را در چهار سال نخست به قدرت رسیدن نظامیان شاهد بودید که به‌نحوی سازمان یافته، بر «بی‌عدالتی» شوریدند و متکی بر گفتمانی عدالت‌طلبانه که با استقبال وسیع توده‌های محروم و حاشیه‌نشین روبه‌رو شد، اغلب مناصب را از دستان روحانیون و روحانی‌زادگان خارج کردند و آنگاه، سرپیچی خود از آنان را به‌نحو آشکارتری به نمایش گذاشتند.

سپس، در دو سال اخیر و به‌ویژه از این پس، شاهد «طغیان دم‌به‌دم فرایندهتر جمهور مردمان علیه این ساختار حقوقی صنفی ـ خانوادگی» بوده و خواهید بود. مردمانی که تداوم ساختار مورد بحث، «آینده» و «شرافت و کرامت انسانی آنان و فرزندان‌شان» را تهدید می‌کند. آن‌چنان‌که درحال حاضر، بخشی از آنان را ناچار ساخته است تا به هر بهانه‌ای، و با کسب هر فرصتی، تمامیت ساخت سیاسی حاکم را در خلاصه‌شده‌ترین نماد آن، به چالش بکشند. چنین فرایندی در حالی تشدید می‌شود که: یکی از نمایندگان حضرتعالی (نماینده شما در مؤسسه فرهنگی *کیهان*) خطاب به معترضین، در یکی از سرمقاله‌های چندی پیش خود متذکر شد که: «همین است که هست، هر کس نمی‌خواهد، باید انقلاب کند، هزینه‌اش را هم بپردازد!» (نقل به مضمون).

حضرت آیت‌الله!

نسخه‌ای که اکنون نماینده حضرتعالی در مؤسسه *کیهان* برای «معترضان» و در حقیقت، برای «جمهور مردمان» می‌پیچد [چرا که بخش بزرگی از شهروندان ناراضی، رأی خود را به آقای احمدی‌نژاد اختصاص دادند، چون در جریان مناظره خود با نامزد دست‌نشانده اشراف‌سالاران، آشکارا به محاکمه آنان و همه ۲۶ سال نخست برخاسته بود و به این موضوع، حتا در نامه آقای هاشمی رفسنجانی به شما نیز اشاره رفته است]، صورت دیگری از همان نسخه‌ای است که «محمدرضا پهلوی»، فقط یک سال پیش از سرنگونی، با تکبر و تبختری کم‌تر مشاهده‌شده، برای ایرانیان آن‌هنگام پیچید و مردمان را یا به «تحمل وضع موجود در آن هنگام» و یا به «ترک کشور آباء و اجدادی‌شان» فرا خواند!

آن‌چنان‌که چشم در چشم‌شان دوخت و با گستاخی هرچه تمام‌تر، به «ایرانیان منتقد و معترض» گفت: «همین است که هست، هرکس نمی‌خواهد، برود. پاسپورت و پنج هزار دلار هم در اختیارش قرار می‌دهیم»! و به‌واقع، به «جمهور مردمان» گفت: «اینجا کشور و سرزمین من است نه شما!». اما کم‌تر از یک سال بعد، آن‌کس که چمدانش را بست و رهسپار خارج از کشور شد، «اعلی‌حضرت همایونی» بود نه مردمانی که مخاطب سخنان تحقیرآمیز او بودند! [بگذریم که «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان»، کار نیمه‌تمام او را با هزینه کم‌تری تمام کرد و پس از به قدرت رسیدن، به‌تدریج شرائطی را پدید آورد که بخش بزرگی از منتقدین و مخالفین شاه، بدون دریافت هیچ مبلغی، ناچار به ترک یا فرار از کشور خود شدند!].

حضرت آیت‌الله!

بیش از من و پیش از من، مطلع هستید که نظامیان و سربازان این کشور [از بخش بزرگی از سپاهیان و نیروهای امنیتی‌اش گرفته تا ارتش ایران‌زمین، که همه جان و جوانی خود را برای «حفاظت از عزت و سربلندی میهن‌شان» فدا کرده‌اند]، به مانند هر کشور دیگری، «فرزندان جمهور مردمان» هستند و هرگز خود را رویاروی مردمانی قرار نخواهند داد که به‌حق، و از سر اضطرار و ناچاری، بر وضع غیرمنصفانه موجود شوریده‌اند تا از «شرافت انسانی، شخصیت و هویت ملی‌شان» دفاع کرده و «آینده‌ای منصفانه و نسبتاً انسانی برای فرزندانشان» رقم زده باشند. آن‌هم به‌خاطر «اشراف‌سالاران و طایفه‌سالاران مذهبی»!... که قریب به ده سال است که خود نیز، در اعتراض به «فساد و ناکارآمدی آنان»، ناچار شده‌اند تا به صحنه آمده و مانع اثرگذاری هرچه بیش‌تر بحران‌هایی بر «امنیت و ثبات ملی» شوند که «ناکارآمدی، بی‌کفایتی و فساد نظم الیگارشیک»، پدیدآورنده آن بوده است.

بارها و بارها در مطالب خود، و خطاب به برخی خوانندگان مطالبم که «همه نظامیان» را یکسره در صف «مدافعان وضع غیرمنصفانه موجود» جای می‌دهند، نوشته‌ام که: ای بسا دل آنان و خانواده‌هاشان (و بیش از همه: خانواده شهدای جنگ) بارها و بارها از دل ما خون‌تر و گرفته‌تر باشد. چرا که «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان»، هر ظلم و ستمی هم که در حق ما کرد، هرگز به این اندازه بزرگ نبود که با سوءاستفاده از اعتقادمان به مذهب، و اعتمادمان به خودش، رؤیای بزرگی چون «مدینه فاضله اسلامی» را چنان تخریب و بی‌اعتبار کند که بازسازی‌اش، عملاً ناممکن باشد. اما «با آنها» و «با رؤیای آنها» که بهای سنگین و طاقت‌فرسایی چون جان عزیزان‌شان داشت، چنین کرده است.

بنا بر این: پیش‌بینی من این نبوده و نیست که نظامیان ایرانی، در برابر «خواست و اراده عموم مردم کشور خود» بایستند تا از یک نظام غیرمنصفانه دفاع کرده باشند؛ همچنان‌که در وقایع کشورهای خاورمیانه عربی نیز شاهد بودیم که «وفادارترین نیروهای نظامی به الیگارشی‌های حاکم در کشورشان»، آنگاه که دفاع از آنان، مستلزم «رویارویی با برادران و خواهران و فرزندان خودشان» بود، ترجیح دادند که در کنار مظلومان بایستند و از تحول‌خواهی و حق‌طلبی مردم مظلوم و ستمدیده کشور خود حمایت کنند، نه آنکه «پاسدار وضع غیرمنصفانه موجود» باشند!

حضرت آیت‌الله!

به لطف «قدرت مطلقه»ای که «قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی» در اختیارتان نهاده است، و به لطف «تفسیرهای موسّع روحانیونی که نظریه‌پرداز نظام روحانیون اسلام سیاسی محسوب می‌شوند» [از جمله آیت‌الله محمد یزدی که اخیراً گفته بودند: قدرت ولی فقیه تا بدانجاست که اگر تشخیص دهد، حتا می‌تواند سیستم را نیز تغییر دهد]، از این قدرت و امکان برخوردار هستید که ساختار حقوقی نظم سیاسی را به‌نحوی تغییر دهید که «تغییرات اجتناب‌ناپذیرشده»، به نحو خردمندانه‌تر و مسالمت‌آمیزتری صورت پذیرند [آن‌چنان که ارزشمندتر و حیاتی‌تر از هر چیز دیگر، «برنامه هسته‌ای کشورمان» و همه سرمایه‌گذاری‌های جانی و مالی و امنیتی انجام‌شده در نیم‌قرن اخیر به‌خاطر آن، (تحت شکل‌گیری فضایی بی‌ثبات‌تر از آنچه اینک شاهدش هستیم) بار دیگر از دست نرفته و برای سال‌های سال، باز هم به محاق تعلیق نرود؛ همچنان‌که «دین و دین‌داری»، تحت بدبینی عموم ایرانیان به آن، به دلیل عملکرد غیرمنصفانه و نامهربانانه حاکمان، باز هم «مخدوش‌تر و بی‌اعتبارتر» نشده و روند محسوس و مشهود «دین‌گریزی عموم شهروندان و به‌ویژه جوانان»، از این‌هم فزاینده‌تر نشود].

در این مرحله از تکامل سیاسی کشورمان، انتظار من به‌عنوان یک شهروند ایرانی، از شما [به‌عنوان حاکمی که به ادعای آیت‌الله محمد یزدی، از امکان و قدرت آن نیز برخوردار است]، آن است که: با صدور حکمی، نخست نهادهایی را که در عمل، نه «تضمین‌کننده اسلامیت نظام» بلکه در حقیقت، «تضمین‌کننده حکومت خانواده‌ها و خاندان‌های روحانیون اسلام سیاسی بر جمهور مردمان» محسوب می‌شوند [که عبارتند از: «مجلس خبرگان»، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و «شورای نگهبان» / و نیز نهادهای نمایندگی ولی فقیه] منحل نموده و سپس حکم به «تشکیل شورای بازنگری قانون اساسی» دهید؛ به نحوی که:

الف) ولی فقیه، از «رهبری سیاسی» به «رهبری مذهبی»یی تبدیل شود که اولاً: توسط فقها، مراجع و روحانیون به این سِمت برگزیده شود؛ و ثانیاً: کار «نظارت استطلاعی بر قوانین وضع‌شده از حیث مطابقت با احکام اسلام» و «صدور رأی مشورتی»، بر عهده ایشان (یا هیأت تحت سرپرستی ایشان) باشد؛

ب) رئیس‌جمهور، همچنان‌که در هر نظم سیاسی مترقی دیگری، به «شخص نخست مملکت» تبدیل شود؛

ج) قوه قضائیه، از اختیار و انحصار روحانیون خارج شده، به جمهور ملت اعاده شود؛

د) تأسیس و راه‌اندازی شبکه‌های خصوصی رادیوئی و تلویزیونی، امکان‌پذیر شود.

حضرت آیت‌الله!

حتا با استناد به احکام صادره از سوی «آیت‌الله خمینی»، بنیانگذار نظریه ولایت فقیه در ایران نیز می‌توانید چنین کنید؛ چرا که ایشان گفته‌اند «ولی فقیه، حتا می‌تواند توحید را تعطیل کند»؛ پس اگر «ولی فقیه» بتواند و اختیار داشته باشد که مرتبه «توحید» را تعطیل نماید [کما اینکه ایشان در زمان خود، حتا «امر واجبی چون حج» را برای مدتی تعطیل نمودند] چرا نتواند «ولایت فقیه» را تعطیل نماید؟! مگر آنکه خدای ناکرده، شأن و مرتبتی بیش از «وحدانیت خداوند» برای این نهاد قائل باشد. که چنین نیست و مباد.

حضرت آیت‌الله!

با استفاده از اختیارات خود، ولایت فقیه را تعطیل کنید؛ چرا که تجربه «حاکمیت اسلام سیاسی بر مناسبات اجتماعی» در سه دهه گذشته، تقریباً بر همگان اثبات کرده است که: نگره اسلام سیاسی، نمی‌تواند پیش‌برنده جامعه ایرانی، به سوی «آزادی و عدالت» و «توسعه و رفاه» برای همگان و به‌ویژه «برای جمهور مردمان» باشد.

«و ترازوهای راست و درست را در روز قیامت در میان نهیم. و بر هیچ‌کس هیچ ستمی نرود. و اگر عملی هم‌سنگ دانه خردلی باشد، آن را به حساب آوریم. و ما خود حسابرسی را کفایت کنیم.» (آیه ٤٧ سوره انبیاء)

با احترام مجدد، فرهاد جعفری

اسفند ۸۹

۹۷-۴- نامه سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹

هو العادل
آقای خامنه‌ای سلام

همیشه در شروع نامه‌ها مشکل داشته‌ام، اینکه نامه را چطور آغاز کنم و مقدمه‌ای بگویم تا بعد مطلبم را بیان کنم. خصوصاً اینکه این نامه فرق دارد، می‌خواهم برای عالی‌ترین مقام مملکتم نامه بنویسم، نامه‌ای که شاید آخرین نامه زندگی‌ام باشد اما چه کنم که باید شروع کنم و بنویسم، بنویسم از دردی که می‌کشم از دردی که می‌کشیم.
آقای خامنه‌ای یادتان هست؟ ماه رمضان ۸۵ یا ۸۶ بود که مزاحمتان شدیم «دیدار دانشجویان با مقام معظم رهبری» افطاری مهمانتان بودیم. آن روز را هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم، آن روزی که شما حرف‌های مهمی زدید برای ما، دروغ چرا، آن روزها نه تنها قبولتان داشتم، دوستتان هم داشتم، بعد از سخنرانی علاقه‌ام به شما بیش‌تر هم شده بود. فکر می‌کنم نماینده جنبش عدالتخواه دانشجویی بود که از شما پرسید: آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ شما گفتید می‌توان از مقام رهبری انتقاد کرد، شما گفتید مخالفت با ولایت فقیه به معنای ضد ولایت فقیه نیست، شما گفتید نمی‌توان به خاطر انتقادی از ولی فقیه و مخالفت با ولایت فقیه کسی را ضد ولایت فقیه خواند، شما گفتید...
آقای خامنه‌ای یادتان هست؟ یادتان آمد؟
آری آن روز بود که علاقه من به شما بیش‌تر شده بود و در دانشگاه در برابر مخالفانتان می‌گفتم در درستی رهبری همین بس که فرموده‌اند مخالفان ایشان حق انتقاد دارند، حق اعتراض دارند، حق...
اما ورق برگشت، ورق به طرز بدی هم برگشت. آقای خامنه‌ای شما در زمان انتخابات و بعد از انتخابات رفتار قابل انتقادی از خود نشان دادید و من ساده‌دل که شما را هنوز هم دوست داشتم، با توجه به سخنان شما با خودم گفتم که می‌توان از شما انتقاد کرد و خب کسانی هستند از بزرگان سیاسی که شما را نقد کنند و احتمالاً رفتار اصلاح خواهد شد. اما آنچه دیدم خلاف تفکرم و خلاف فرمایشات شما بود، مثال بارز کلامم آقای محمد نوری‌زاد، یار دیرین شماست، کسی که شما را حضرت آقا صدا می‌زد، کسی که نه تنها به شما علاقه داشت، بلکه به شما عشق می‌ورزید! نمی‌دانم نامه‌های نوری‌زاد را خوانده‌اید یا نه (وای اگر نخوانده باشید، من چه ساده‌ام که امیدوارانه برای شما نامه می‌نویسم، اشکال ندارد، شاید خواندید) هرچه نامه‌های نوری‌زاد را می‌خوانم، توهینی در آن نمی‌بینم، فقط از شما انتقاد کرده بود؛ به سه سال حبس محکوم شد، شکنجه شد، در بیمارستان بستری شد.
آقای خامنه‌ای، گیرم که این اتفاقات بعد از انتخابات همه کار اجانب و ایادی استکبار بود، ولی آیا حرف ما نباید شنیده می‌شد؟! به خدا ما هم این نظام را دوست داریم، برایش هزینه داده‌ایم (ولو کم‌تر از شما)، پس حداقل قبول بفرمایید که حرف‌هایی داریم از سر دلسوزی، از سرِ درد، برای حل مشکلاتی که پیش آمد.

آقای خامنه‌ای!
۱۴ ماه از عاشورای ۸۸ و ۱۴ ماه از ۹ دی ۸۸ می‌گذرد، آقایان کلام شما را فصل‌الخطاب می‌خوانند و شما هم که ۹ دی را فصل‌الخطاب فتنه ۸۸ خواندید. در سفرتان به شهر قم فرمودید جامعه نسبت به میکروب‌های سیاسی واکسینه شد؛ بدین معنا که دیگر بصیرت، جای فتنه را گرفت. نمی‌دانم از ۲۵ بهمن خبر دارید یا نه، مشاوران اطلاعاتی و امنیتی خبرش را درست و بی کم و کاست به عرضتان رسانده‌اند یا نه. ای کاش با صداقت گفته باشند خیل جمعیتی را از میدان امام حسین(ع) تا آزادی، خیل معترضان.

آقای خامنه‌ای!
بعد از ۱۴ ماه سکوت منتقدان، این بار دیگر حرفی از احمدی‌نژاد نبود، حرفی از انتخابات نبود، حتا حرفی هم از نظام نبود. به جز الله اکبرها و یا حسین، میرحسین‌ها همه شعارها به سمت شما برمی‌گشت. شعارهایی که بوی اعتراض گرفته بود، اعتراضی از عمق جان، اعتراضی همراه با خشم اعتراضی...

کاش به عرضتان برسانند که بسیجیانی که فقط نام بسیجی را به دوش می‌کشند به نام شما چگونه فرزندان این ملت را زیر باتوم له می‌کردند، به چشم خود دیدم بسیجیانی که چادر از سر دخترخانم معترضی کشیدند و روسری را از سرش در آوردند (مولا علی را به یاد آوردم و روایتی که خلخال از پای زن یهودی کشیده بودند...)

آقای خامنه‌ای!
گفتم که به اینجا برسم. چند روز پیش آقای سید احمد خاتمی نماینده شما و امام جمعه موقت تهران در مدرسه فیضیه قم در تجمع اعتراضی به راهپیمایی ۲۵ بهمن گفتند: کسانی که در راهپیمایی ۲۵ بهمن شرکت کرده بودند، خانواده‌های اعدامی‌های بعد از انقلاب هستند.

آقای خامنه‌ای!
من و حداقل پنج نفر از دوستانم که فرزند شهید هستیم، در این راهپیمایی شرکت کرده بودیم، می‌دانید دلم شکست از این که پدرم را اعدامی انقلاب خواندند، آخر پدر من و پدران دوستانم برای این کشور و برای این انقلاب شهید شدند، حال آنها را اعدامی این نظام می‌نامند.
آقای خامنه‌ای لطفاً اگر مخالف نظر ایشان هستید، اعلام بفرمایید، وگرنه این شائبه برای من و فرزندان شاهد حاضر در راهپیمایی به وجود خواهد آمد که شما هم این نظر را قبول دارید و شهدا را اعدامی نظام می‌دانید که اگر این‌چنین است بفرمایید: به کدامین گناه اعدام شده‌اند؟!

آقای خامنه‌ای!
زیاده حرفی نیست، فقط می‌خواستم این را بگویم که مخالفان و منتقدان شما مخالفان نظام و انقلاب نیستند، بنده هنوز هم خوشبینانه به شما امید دارم و از شما خواهش می‌کنم که با پذیرش انتقادات و سعی در اصلاح امور به معنای واقعی کلمه فصل‌الخطاب باشید.
در پایان، بابت دو چیز عذرخواهی می‌کنم، اول، بابت نگارش ضعیف و ساده نامه که شاید به قول دوستانتان در شأن رهبر نظام نباشد و دوم، بابت اینکه نمی‌توانم خودم را معرفی کنم، چون مادرم تنهاست و با تجربه اینکه هرکه به شما نامه بنویسد، باید خود را به اوین معرفی کند، از اعلام نامم معذورم.
به امید روزی که توفیق شود تا رودرروی شما همه انتقاداتی را که به شما دارم بتوانم بیان کنم یا حداقل به امید روزی که با اطمینان از عدم برخورد نیروهای امنیتی تحت امر شما، در نامه‌ای دیگر انتقادات خود را با نام، از شما بیان کنم.

امضاء محفوظ
یک فرزند شهید (اعدامی؟!)

۹۸-۴- نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹

بسمه تعالی

خدمت حضرت آیت‌الله آقای خامنه‌ای (زید عزه) رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

قال الله تبارک و تعالی: «إدْفَعْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَینَک وَ بَینَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِی حَمِیمٌ. وَ مَا یلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ مَا یلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ» [فصلت، ٣٤-٣٥]

پس از عرض سلام، در مورد حوادث و جریانات اخیر، اینجانب بنا بر احساس وظیفه شرعی، بر خود لازم می‌دانم مواردی را به عرض برسانم:

۱- طبق اصول ۸ و ۹ و ۲۳ و ٢٤ قانون اساسی جمهوری اسلامی که آزادی بیان و آزادی قلم در آن تصریح شده است زندانیان سیاسی هیچ‌گونه گناهی مرتکب نشده‌اند تا مستحق زندان و محکومیت باشند. اجازه ندهید و نخواهید که بیش از این آزادی آنان که حقی خدادادی است سلب شود و قضاوت اسلامی زیر سؤال رود. جنابعالی قبول دارید که مسؤولین کشور معصوم نیستند و تخلفاتی دارند و اقدامات بسیاری از زندانیان سیاسی، انتقاد از آن تخلفات و پیشنهاد راه برای اصلاح امور بوده و از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر است. بدیهی است انتقاداتی که وارد و مقبول هم نباشد از نظر عقل و شرع و قانون پیگرد ندارد.
جنابعالی توجه دارید که در حکومت‌های پیامبر اکرم(ص) و حضرت علی(ع) با وجود مخالفان بسیار، زندانی سیاسی وجود نداشت و حضرت علی(ع) حتا با پیشنهاد و اصرار بعضی مبنی بر زندانی نمودن خوارج مخالفت فرمودند.
آزادی همه زندانیان سیاسی و دلجویی از خانواده آنان و تمامی خانواده‌هایی که عزیزان خود را در جریانات اخیر از دست داده‌اند موجب همدلی آحاد ملت خواهد شد.

۲- آقایان مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی از همفکران و همکاران قدیمی و دوستان واقعی جنابعالی و نظام بوده و هستند. اینکه این آقایان حاضر نیستند برخلاف عقیده خود حرفی بزنند و یا عملی انجام دهند بسیار قابل تقدیر است. این اخلاق و رفتار را با شیوه کسانی مقایسه فرمایید که در ظاهر خود را علاقه‌مند و مطیع جنابعالی جلوه می‌دهند ولی در واقع دوست و خیرخواه شما نیستند و فقط منافع خود را در نظر می‌گیرند. کسانی که حاضرند آسایش خود و خانواده خویش را در جهت عقیده و مرام خود فدا کنند ارزشمند و قابل احترامند. حصر و سلب آزادی و متهم نمودن آنان به مواردی که تا کنون شرعاً و قانوناً ثابت نشده است، در کشوری که اسلامی بودن و پیروی از امام علی(ع) را افتخار خود می‌داند، علاوه بر این که موجب نارضایتی قشر وسیعی از مردم می‌شود، قابل توجیه نیست و هیچ کمکی هم به حل مسائل موجود نمی‌کند.

جنابعالی که اکنون بسط ید دارید، به راحتی می‌توانید با یک تصمیم تاریخی این مسأله را حل نمایید و موجب همدلی اقشار مختلف مردم گردید. آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و هاشمی رفسنجانی و حضرتعالی طی این سی سال نخست‌وزیر و رئیس مجلس و رئیس‌جمور بوده‌اید. تشکیل یک جلسه ۵ نفره و گفتگوی مستقیم و دوستانه بسیاری از مسائل را حل می‌کند و نور امیدی در قلب همه ملت می‌افکند. این اقدام قدرت و موقعیت شما را بالا برده و نظر دیگران را نیز نسبت به یک حاکم اسلامی بسیار مساعدتر می‌سازد. لابد استحضار دارید که بر اثر برخوردهای ناشایست عده‌ای که به نام اسلام و جمهوری اسلامی انجام می‌شود اعتقادات بسیاری از مردم و به‌خصوص جوانان سست شده و دین‌گریزی و حتا دین‌ستیزی رو به افزایش است. جنابعالی با یک تصمیم انقلابی، یأس و سرخوردگی از اسلام و حاکمیت دینی را تبدیل به امید خواهید نمود.
اگر روند کنونی ادامه یابد باعث ریزش بیش‌تر نیروهای متعادل و بالا آمدن نیروهای رادیکال و تندرو خواهد شد و چه بسا در آینده ابتکار عمل از دست جنابعالی نیز خارج شود.

مرحوم والد (رضوان الله تعالی علیه) همواره نسبت به سرنوشت انقلاب و نظام نگران بودند و اکنون در فقدان ایشان، اینجانب این تقاضا را از شما دارم. امیدوارم با قبول آن، نوروز ۱۳۹۰ را عیدی پر از شادی و امید برای همه ایرانیان گردانید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
۱۳۸۹/۱۲/۷
احمد منتظری

۹۹-۴- نامه سرگشاده چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹

از عاقبت سوئی که در انتظار استبدادیان و خودکامگان است بترسید و بیش از این ظلم بی‌حد نکنید!

جناب آیت‌الله آقای سید علی خامنه‌ای حسینی
سلام و تحیت

«الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یلْبِسُوا إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَـئِک لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ» (انعام، ۸۲)
(آن‌ها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن‌هاست و آنها هدایت‌یافته‌گانند.)

این، نامه‌ای است از سوی جمعی از دلسوزان وطن، که تخته‌بند غربت‌اند، به شما. شما را مستقیم خطاب کرده‌ایم و از خطاب کردنِ عمر و زید (از قاضی‌القضات گرفته تا رئیس خبرگان) چشم پوشیدیم، زیرا اولاً مسؤولیت تمام اتفاقات رخ‌داده توسط نیروهای حکومتی در ایران را (از دستگیری‌ها و شکنجه‌ها گرفته تا انتخابات مشکوک و پرمسأله ریاست‌جمهوری و در یک کلام، ضایع کردن حقوق حقه ملت) کاملاً متوجه شخص شما می‌دانیم، زیرا حتا اگر به فرض بسیار بعید، آمر این جنایات هم نباشید، و نیز به فرض که مشوق آنان هم نباشید (که متأسفانه هستید)، کم‌ترین سیئه شما این است که در مقابل این جنایات ساکتید و چنانچه امیر مؤمنان فرمود: «الراضی بفعلِ قومٍ فهو منهم» (آن کس که به کردار قومی رضایت دهد، از آنان محسوب می‌شود) و خطیئه بالاتر آنکه منکر این جنایاتید و با دروغ خواندن این جنایات و نیز با تبلیغات مسموم غربی خواندنِ تضییع نهادینه حقوق اساسی ملت، راه را برای ادامه چنین تضییعاتی هموار کرده‌اید.
در تقریباً دو سال گذشته، مظالم شما خوشبختانه بر جمع بسیار بیش‌تری از مردم ایران آشکار گشته است. اکنون کم نیستند خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و پاسدارانی که از منتقدان شمایند و خانواده دو شهید سرفراز ایران‌زمین، همت و باکری، نمود و نماینده این خیل عظیم‌اند. مظالم شما البته به چند سال اخیر باز نمی‌گردد. اولین نمود آشکار آن، دستگیری جمعی از مبارزان راه آزادی و دلسوزان وطن، متعاقب نامه محترمانه و انتقادآمیز آنان در سال ۱۳۶۹ [خطاب به رئیس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی؛ ر.ک.: ۱۲-۵- نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادیخواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۱۲۵٤] بود. همان روزگار اگر آن انتقادات مشفقانه را جدی گرفته بودید و به دهان منتقدان دلسوز، داغ و درفش نمی‌کوبیدید، روزگار امروز وطنمان چیزی به از این بود. کشتن زنده‌یاد سعیدی سیرجانی که بر اثر غضب شخص شما به دست مأمورانتان در وزارت اطلاعات کشته شد، یکی دیگر از نمودهای آشکار ظلم شما در سال‌های آغازین دهه هفتاد خورشیدی بود. هم‌او که شجاعانه در پاسخ به غضب شما بر او، در نامه‌ای تاریخی خطاب به شما نوشته بود که کلفتی دستار و درشتی گفتار، جای برهان را نمی‌گیرد. پاسخ او را نیز با خاموش‌کردنش دادید. در این سال‌ها تا توانسته‌اید متملقان را میدان داده‌اید و صنعت تقدس‌سازی از خویش را رواج داده‌اید و بر دهان مخالفان و منتقدان مهر خاموشی زده‌اید. و در این راه چنان پیش رفته‌اید که نه تنها بسیاری از مبارزان انقلاب و یاران آیت‌الله خمینی، اکنون از منتقدان شمایند که حتا بخش عظیمی از بستگان نسبی و سببی شما نیز - گرچه بسیاری‌شان در خفا و برخی نیز در علن- از مخالفان شمایند. از باب مشت نمونه خروار، می‌توان از تمام دایی‌ها و دایی‌زاده‌های شما، یکی از برادران و برخی از برادرزاده‌های شما، خواهر، شوهرخواهر و تمام خواهرزاده‌های شما و برخی از خاله‌زاده‌هایتان که اکنون از منتقدان شمایند، نام برد. باری، «علی، القصه، خواهد ماند و حوضش حوض تنهایی». اندک مانده یاران شما اینها را حمل بر مظلومیت شما می‌کنند. اگر کسی که دهان مخالفانش را می‌دوزد، و به شغل خدعه و خشونت مشغول است، و صنعت مداحی و چاپلوس‌پروری تأسیس کرده است، مظلوم نام دارد، آنگاه باید جای واژگان مظلوم و ظالم را در قاموس‌ها عوض کرد.
در این قریب دو سال، به اشارت شما و دفترتان، بنگاه‌های دروغ‌پراکنی و اسطوره‌سازی، تا توانستند علیه آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و جمع عظیمی از منتقدان دلسوز ایران‌زمین گفتند و نوشتند. اکنون نیز، در ادامه سریال باطل منتقدستیزی و متملق‌پروری، به دستور و موافقت شما آقایان موسوی و کروبی و خانم‌ها کروبی و رهنورد در «حبس و بازداشت خانگی»اند. این بدعت زشت و قرون وسطایی و خلاف شرع و قانونِ «حبس خانگی» در دوران زعامت شما با حبس آیت‌الله منتظری آغاز گشت. شما که به طور خاص از این تعبیر آیت‌الله منتظری که در سخنرانی انتقادی معروف خود گفته بود: «مرجعیت بچه‌بازی شده است» سخت به خشم آمده بودید، دستور دادید او را در منزلش حبس کنند. این حبس

غیرقانونی و غیرشرعی تا زمانی ادامه داشت که پاره‌ای از مراجع تقلید به شما فشار آوردند (و نیز بر اساس خبرها از وضعیت سلامتی آقای منتظری، به این خیال باطل افتادید که وی در حال مردن است). و این‌گونه بود که حبس پنج سال و نیمه این مرد نستوه و حق‌گوی شکسته شد، گرچه مضیقه‌ها و ضایع کردن حقوق وی و خانواده و طرفداران و شاگردانش به انحای مختلف ادامه داشت. چنین پیداست که از آن کار زشت درس نگرفته‌اید، انگاری مستبدان و ظالمان به سادگی (و یا اصلاً) درس نمی‌گیرند و این حدیث شریف را از یاد برده‌اند که: «من استبدّ برأیه فقد هلک» (آن کس که خودرأی گردد، هلاک می‌گردد).

ما از باب افضل الجهاد، که کلمه حقی است نزد سلطان جائر، شما را تنبّه می‌دهیم که مسیری که در آن قرار گرفته‌اید پایان آن هلاکت است و بدنامی، مگر آنکه دست رحمت حق، در سرانجام کار، از آستین برون آید و کاری بکند و همین تنبه‌ها شما را به توبه وا دارد. بر همین اساس، شما را هشدار و انذار می‌دهیم که از فراز اریکه چوبی و شکننده استبداد، با آتش خشم ایرانیان مظلوم و آگاه، بازی نکنید زیرا: «آن را که خانه نئین است / بازی نه این است». تا دیر نشده به حبس و بازداشت (خانگی) آقایان موسوی و کروبی پایان دهید و حق آنها برای زیستن آزاد و انتقادگری و نیز حق همه ایرانیان برای انتقاد، مشارکت در حکومت و گردآمدن و راهپیمائی را به رسمیت بشناسید و آنچه را، از سرِ ریا و سُمعه، برای تونسی‌ها و مصری‌ها و بحرینی‌ها و لیبیایی‌ها می‌خواهید، برای مردم خود نیز بخواهید و از عاقبت سوئی که در انتظار استبدادیان و خودکامگان است بترسید و بیش از این ظلم بی‌حد نکنید.

در انتهای همین اندرز–هشدارنامه اعلام می‌کنیم که ما ایرانیان خارج از کشور، پشتیبان و پشتگرم به ایرانیان داخل کشور، تا رفع حبس (خانگی) آقایان موسوی و کروبی و خانم‌ها رهنورد و کروبی، از پای نخواهیم نشست و اگر پدرانمان توانستند استبداد شاهنشاهان را براندازند، ما نیز می‌توانیم استبداد کاتوزیان را براندازیم.

راه سبز ایرانیان بریتانیا

پویش راه سبز دانش‌آموختگان و دانش‌آموزان ایرانی (پرسا)

Students for Iranian Green Movement Association (SIGMA), Univerity of Victoria, Bc, Canada.

راه سبز ایرانیان اتاوا

۱۰۰–۴– نامه سرگشاده «اصحاب کهف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹

شما معجونی منحصر به فردید که نه در امویان و نه در عباسیان کسی جامع تمام خصوصیات شما نبوده است

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوْتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَ هُم مُّعْرِضُونَ؛ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ؛ فَكَيفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لاَّ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ؛ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَ تَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء وَ تُعِزُّ مَن تَشَاء وَ تُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [آل عمران، ۲۳–۲۶]

[آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب (تورات) یافته‌اند ندانسته‌ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند آنگه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی‌تابند؛ این بدان سبب بود که آنان (به پندار خود) گفتند هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید و برساخته‌هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است؛ پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس (پاداش) دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود و به آنان ستم نرسد؛ بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی]

جناب خامنه‌ای

خدا نکند این نامه را حقیر شمارید و مانند آنان که گویی هیچ نشنیده‌اند با آن رفتار کنید. این نامه آزمون بزرگی است برای شخص شما که یا برایتان بسیار مبارک و نجات‌بخش است و یا بلایی است که گریبان تتمه مشروعیت‌تان را خواهد گرفت و نقاب از نفاق شما بر خواهد انداخت.

بدانید نویسندگان این نامه نه مزدورند نه برانداز، نه منافقند و نه فریب‌خورده و نه هر نام و انگ دیگری که این روزها به منتقدان و معترضان چسبانده می‌شود. ما جوانانی هستیم که در خاک ایران‌زمین و دوران استقرار جمهوری اسلامی چشم گشوده و رشد کرده‌ایم. البته به ذهنتان خطور هم نکند که ما را از افتخارات خود به حساب آورید و مصادره به مطلوبمان کنید چنان‌که خانواده پادشاه پیشین مدعی شده بودند جوانانی که انقلاب کرده و جنگیده‌اند محصول دوران حکومت آنان بوده‌اند. آری ما به‌راستی قابل ستایش و افتخاریم اما این قابلیت و شایستگی به شما و حکومت شما هیچ ربطی ندارد مگر به قاعده «ادب از که آموختی از بی‌ادبان».

ما با نظام جمهوری اسلامی مشکلی نداشته و نداریم. مشکل ما با ولایت فقیه یا فیلسوف یا عارف و یا هر جنس دیگری از ولایت نیست. ما تشنه‌گان ولایت انسان کاملیم و مسأله ما جز این نیست که شیوه حکومت شما را از جنس ولایت نمی‌دانیم. شما گویا به تساهل یا تجاهل ولایت را به معنای سلطنت گرفته‌اید. وگرنه تعریف ولایت قاعدتاً نباید بر شما پوشیده باشد.

آقای خامنه‌ای

گذشته از لفاظی‌ها و زرق و برق بازار قلمبه‌گویی و فضل‌فروشی اهل علم، از میان معانی مختلفی که از «ولایت» برای ما گفته‌اند، دو معنی استوارتر و به جا نشین‌تر است: یکی تولی و دوستی و دیگر تولیت و سرپرستی. دو معنا که در طول تاریخ دینی– سیاسی این لغت، هر کدام طرفدارانی دارند و این دوگانگی هنوز هم ادامه دارد.

حقیقت این است که در مفهوم اجتماعی، «ولایت» از تلفیق همزمان هر دو طیف معنایی شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد: یعنی پیش از آنکه بخواهیم با نظریه‌پردازی و تئوری‌بافی‌های تبارپژوهانه پیشینه‌ای برای مصداق مورد نظرمان جهت تکیه بر جای اولیا زدن دست و پا کنیم، این خود روح ولایت است که در شایسته‌ترین جسم فرود می‌آید و محبتش در دل خلق جاری می‌شود و مردم کم‌کم ولی خود را می‌شناسند و سرپرستی او را با علاقه و احترام بر خود روا می‌دارند.

اولیاء حقیقی خداوند سبحان همیشه دانسته‌اند که خداوند هیچ‌کس را به زور، قیّم کسی قرار نداده است، چنان که به رسول بزرگوار خود نیز می‌فرماید: «اگر خدای تو می‌خواست تمام اهل زمین ایمان می‌آوردند پس آیا تو مردم را به زور مؤمن توانی کرد؟».
حتی در تجلی نسبی رابطه ولایت که رابطه پدری و فرزندی است هم، پدر شأنی جز تربیت درست فرزند ندارد و اگر روزی فرزندی به هر دلیلی نسبت به پدر بی‌تفاوت شود کاری از پدر ساخته نیست جز صبر. صبری که ممکن است روزی به نتیجه دلخواه برسد و ممکن است تا لحظه مرگ ادامه یابد.
اولیاء خداوند سبحان می‌دانند که اگر خداوند بر آن بود تا به زور و جبر، مردم را به راه آورد البته بر او آسان بود. اما سنت الاهی، «آزمون» بندگان است و پیش‌نیاز آزمون، داشتن اختیار، و هر گونه دخالتی در امر اختیار بشر از سوی هر کسی، حتا پیامبران و اوصیاء راستین آنان نیز ناپسند و مخالف قانون الاهی است؛ چه رسد به انسان‌هایی که اگر هم خود به نواقص خویش واقف نیستند دست‌کم می‌بینند که بسیاری آنان را ناقص و گناهکار می‌دانند.
اولیاء و اوصیاء حقیقی رسول مکرم الاهی خود پیوسته به دنبال حکومت بر دل‌های مردم بوده‌اند، آن‌چنان‌که حکومت ظاهری سایه آن حکومت باطنی باشد؛ بنا بر این، حکومتی که از «ولایت»، مرادی جز حکومت ظاهر ندارد همان سلطنت طاغوت است که در لفافه نام «ولایت» تنها رنگ و لعاب دینی به خود می‌گیرد. به تخت ریاست نشستن چه حاصل؟ خوش آنکس که بر تخت دل‌ها نشیند.

آقای خامنه‌ای
اگر ولایت مجسم، امیرالمؤمنین است، «ولی» کسی است که خود را در پیشگاه خدا و خلق خدا مسؤول می‌بیند و «مسؤول»، کسی است که باید پاسخگوی هر سؤال و بازخواستی باشد. «ولی» کسی است که خود را جزئی از جامعه و همچون تمام اجزاء می‌بیند و تا زمانی که مطمئن نشود مردمش در آسایش و آرامش به سر می‌برند خواب راحت ندارد.
گر چه ساده‌زیستی یکی از مشخصات هر مؤمنی، من‌جمله «ولی» است، اما «نه هر که سر بتراشد قلندری داند»؛ حوزه مسؤولیت «ولی» تمام جامعه اسلامی است نه فقط خانه مرمرین خود که اگر ساده‌زیست بود توهم بزند که شاخ غولی را شکسته و دنیا و آخرت را فتح کرده است. خانه «ولی» جامعه تحت ولایت اوست که عدالت «ولی» را باید در آن دید و لمس کرد. راستی آقای خامنه‌ای هیچ شده است که شبی از غم مردم و رنج‌هایشان خوابتان نبرد؟ آیا شده است که از در آوردن خلخال از پای زنی همنوعتان آرزوی مرگ کنید؟ نگوئید آری، که اگر به‌راستی چنین بود باید ساعتی هزاران بار می‌مردید و ما امروز بر سر مزار شما فاتحه می‌خواندیم تا خداوند برایتان گشایشی بیاورد. اما شما با وجود جامعه‌ای با این همه فقر و بدبختی و بیکاری و فساد و بیداد، هر چه پیرتر می‌شوید صورتتان بیش‌تر گل می‌اندازد و شکفته‌تر و شاداب‌تر به نظر می‌رسید.
آه بگذریم از این سخنان که این همه را گفتیم تا معلوم شود ما شما را «ولی» نمی‌بینیم و حکومت شما را سلطنتی مذهبی می‌دانیم که بر پایه تبلیغات وسیع لحظه به لحظه در پی مشروعیت بخشیدن به خود و بیش‌تر ماندن و نیفتادن است. راستی می‌دانید هر روزه و به هر مناسبت با ربط و بی‌ربط چند میلیون عکس و پوستر رنگارنگ بر مرغوب‌ترین و گران‌ترین کاغذها با پیشرفته‌ترین چاپ‌ها و روکش‌های برجسته و زیبا از شما در حال چاپ شدن است تا مردم زشتی‌های شما را نبینند؟ می‌دانید این کاغذها و جوهرها از جیب این مردم فقیر از خارج از کشور وارد می‌شود و تبدیل به پوستر شما می‌شود؟ آیا می‌دانید با بنرهایی که از شما در فیگورهای مختلف چاپ می‌شود می‌توان تمام ایران را فرش کرد؟ آیا می‌دانید با پول این تبلیغات بچه‌گانه چند کودک می‌توانند به مدرسه بروند؟ چند بی‌خانمان می‌توانند صاحب سرپناه شوند؟ چند دختر می‌توانند به خانه بخت روند؟ چند زندگی در آستانه فروپاشی دوباره استوار خواهد شد؟ چند جوان می‌توانند روی پای خود بایستند؟ چند مرد تهیدست می‌توانند از شرمندگی زن و فرزندشان بیرون بیایند؟ چند بیمار فقیر درمان شوند و چند معتاد خسته و شکسته و ناامید به آغوش جامعه برگردند؟
وای وای آقای خامنه‌ای که اگر بنا باشد ادامه دهیم باید به اندازه پشت سفید تمام پوسترها و بنرهایی که از روز اول رهبری شما تا امروز چاپ شده تا مردم یادشان نرود که شما همچنان هستید و نفس می‌کشید، کاغذ سیاه کنیم و به اندازه تمام جوهرهایی که برای چاپ عکس‌های شما حرام می‌شود، قلم تر کنیم تا این مثنوی هفتاد میلیون من کاغذ را بنویسیم.
خود انصاف دهید آقای خامنه‌ای، آیا از خودتان خجالت نمی‌کشید که عنوان والای «ولی» را یدک می‌کشید و از شیپور تبلیغات میلیارد میلیاردی، ساده‌زیستی خود را جار می‌زنید و گوش فلک را کر می‌کنید و چشم همبازی‌هایتان را کور؟ به خدا سوگند اگر ما به جای شما بودیم روزی هزار بار دق می‌کردیم.

آقای خامنه‌ای به حدی از شما خشمگینیم که اگر در این آزمون هم رد شوید و پاسخ ما را ندهید، با عذرخواهی از سلطان معاویة بن ابی سفیان، شما را با او یکی خواهیم دانست. چرا که او نیز با فریب تبلیغات همه را بد و خود را خوب جلوه می‌داد و در پی گسترش قلمرو امپراتوری خود بود. هر چند شما معجونی منحصر به فردید که نه در امویان و نه در عباسیان کسی جامع تمام خصوصیات شما نبوده است.

بگذارید تا مقدمه از اصل سخن طولانی‌تر نشده از ادامه آن در گذریم و به اصل سخن بپردازیم:
ما قصد داریم از شما شکایت کنیم. شکایتی که آن را هم به نمایندگانتان در مجلس خبرگان رهبری و هم به قاضی‌القضات مستقلتان ارائه می‌کنیم. طرح این شکایت، آخرین قدم ماست برای اتمام حجت با شما که بدانیم شما دلتان می‌خواسته «ولی» باشید و تا کنون نتوانسته‌اید، یا این که اصلاً کاری به «ولی» بودن ندارید و شاهنشاه بودن را برگزیده‌اید. البته هنوز اندک امیدی داریم که شما به راه عدالت برگردید و در دادگاهی علنی و عادلانه به سؤالات ما پاسخ دهید. چرا که نه شما از امیرمؤمنان علی برتر و بزرگ‌ترید و نه ما از آن مرد یهودی که نسبت خلاف به امیرمؤمنان داد کم‌تر و بی‌بهاتریم.
این شکایت میدانی است که بصیرت ما و بصیرت شما روبه‌روی هم قرار می‌گیرد و آزمونی است برای شما تا خود بفهمید می‌توانید مانند علی «ولیّ» باشید، یا اینکه فرعون درونتان دون شأن خود می‌داند که به سخنان مشتی جوان بی‌بصیرت و بی‌ارزش پاسخ دهد.

اما اصل حرف و شکایت ما:
شما باید به دو سؤال اصلی ما پاسخ شفاف دهید؛ اول اینکه شما در جایگاه حافظ حدود خداوند، اساس عدالت و منافع خلق خداوند و چشم بینا و دست توانای مردم برای نظارت و اداره اوضاع جامعه بر اساس احکام شرع و عقل، بصیرتتان را چه شد که نه تنها مردم کشور خود را از شرکت در انتخابات گذشته نهی نکردید، بلکه شرعاً و عقلاً بر آنها واجب دانستید تا مال و آبرو و سرنوشت خود را برای کسانی به حراج بگذارند که تمام آنها دست‌کم از سوی رقبای خود متهم به گناهان کبیره بوده و هستند؟
آقای خامنه‌ای پاسخ دهید که چگونه روا دانستید که مردم را مجبورِ مخیّر کنید تا از بین چهار متهم به دزدی و فساد در بیت‌المال و دروغگویی و عوام‌فریبی عقلاً و شرعاً یکی را انتخاب کنند؟
آیا عقل و شرع شما به شما حکم نکرد که همان‌طور که نام خودروی مینیاتور وجود نازکتان را آزرده گزند کرد و شخصاً به میدان آمدید، با شکل‌گیری چنان صورت و سیرت فاسد و اسفباری در مسأله انتخابات، از جایگاه ولایت خود استفاده کنید و تا پس از برگزاری یک دادگاه علنی و صالح و رسیدگی به یکایک اتهامات رد و بدل شده میان نامزدها و روشن شدن چهره حقیقت از پشت ابر فریب و ابهام، انتخابات را به تعویق بیاندازید و پس از آرامش مردم در فضایی شفاف و نورانی انتخاباتی سالم برگزار کنید؟ به‌راستی این کدام مصلحت و کدام عقل و کدام شرع بود که شما را از انجام این فریضه باز داشت؟
خود انصاف دهید؛ آیا این چهار متهم از فیلتر نظارتی و تعیین صلاحیت شورای نگهبانی که زیر نظر شماست رد نشده بودند؟ آیا عقل و شرع بر شما واجب نکرد که شورای نگهبانتان را بازخواست کنید که چه طور اجازه داد که چنین انتخابات کثیفی شکل بگیرد؟ انتخابات شیطان‌زده‌ای که تالی فاسد هنوز ادامه‌دارش از صورت و مقدمات پلیدش قابل رؤیت بود، البته اگر چشم بصیرتی وجود می‌داشت.
پس اصل سؤال اول ما این است: آقای خامنه‌ای، به عنوان رهبر بابصیرت و شفافیت‌طلب، شفاف کند که بر اساس کدام عقل و کدام شرع وجوب شرکت در آن انتخابات کذایی را احراز و اعلام کرده است؟

و سؤال دوم:
اگر سخنان و اتهامات رد و بدل شده توسط چهار نامزد نسبت به یکدیگر درست بوده باشد- که به نظر می‌رسد آنجا که عیب‌های دیگران را می‌گفتند صادق بودند و آنجا که از محاسن خود می‌بافتند دروغگو- این دقیقاً به آن معناست که تمام دوران زمامداری و رهبری شما دوران فساد و بخور بخور و کثافتکاری مسؤولان مورد تأیید و حمایت شما بوده است. در این صورت، نه تنها این شما نیستید که باید مدعی ماجرا و قاضی رسیدگی‌کننده باشد، بلکه مدعی حقیقی این مسأله ما مردمیم و تنها کسی که باید صادقانه و شفاف، پاسخ بیست و چند سال مورد مناقشه را بدهد شخص شخیص شماست و در مرتبه بعد، تمام کسانی که زیر پرچم ولایت و حمایت شما و با گذشتن از فیلترهای شما گزینش، عرضه و سپس به واسطه اعتمادی که به شما داشته‌ایم توسط ما انتخاب شده‌اند.

آقای خامنه‌ای؛ مسؤولیت مستقیم نابسامانی‌های کشور در طول دوران رهبری شما طبیعتاً با شخص شماست و شما چنین حقی ندارید که از پاسخگویی و پذیرش مسؤولیت شانه خالی کنید و طفره بروید. از این رو بایسته نظام مدعی ولایت آن است که به جای آنکه مثل دزدهای واقعی با سر و صدا به راه انداختن و تبلیغات و هوچیگری و دزد دزد گفتن، بازار را به هم بریزد و خود، آرام و بی سر و صدا، جان سالم به در ببرد، شجاعانه همچون یک «ولی» راستین در برابر دادگاه عدل با خضوع حاضر شوید و با شفافیت تمام، داستان سال‌های زمامداری و مسؤولیتتان را به مردم که ولی‌نعمتان شمایند گزارش دهید تا آنها ماجرا را به درستی بدانند و درباره تک‌تک شما مسؤولان جمهوری اسلامی و آینده خود تصمیم شایسته بگیرند. مطمئن باشید اگر گناهی نکرده باشید، مردم شریف و باگذشت ایران، اشتباهات شما را خواهند بخشید و دوستتان خواهند داشت.

آقای خامنه‌ای در پایان بگذارید بار دیگر تکرار کنیم که با دیدن این نامه، بین خود و خداوند، شما دو راه بیش‌تر ندارید: راه اول اینکه همچون یک «ولی راستین الاهی» از حاضر شدن در دادگاه نهراسید، بلکه از آن استقبال کنید و چنین اتفاقی را مبارک و فرخنده بشمارید و فرصتی خداداده بدانید تا دنیا تفاوت نظام ولایی را با نظام‌های دیکتاتوری و سلطنتی در عمل ببیند و بدانید که حتا اگر شخص شما در این دادگاه شکست بخورید، عقیده و آرمان شما پیروز و سربلند خواهد بود و بوی عدالت، مشام جامعه را پر خواهد کرد و نسیم آرامش، دل‌های مردم را خواهد نواخت و هزاران خیر و برکت دیگر که اگر چنین کنید آنها را هم خواهید دید؛
و راه دوم آنکه درست چون یک سلطان صاحبقران، قَدَرقدرت قوی‌شوکت، یا ما را ندیده و صدای این شکایت نورانی را نشنیده بگیرید و شأن خود را اجلّ از همکلامی یا پاسخگویی به مردم دون‌پایه‌ای چون ما بدانید و یا اینکه با اشاره‌ای جلادان خود را فرا بخوانید و دستور حذف و سر به نیست کردن ما را صادر کنید و بعد از مرگ، برای این فرزندان پاک اعلی‌حضرت، مجلس فاتحه‌ای بر پا کنید و اشکی بریزید و پیامی صادر کنید یا نکنید.
اما بدانید آقای خامنه‌ای که پس از این‌همه خطا، بزرگ‌ترین و آخرین اشتباهی که می‌توانید مرتکب شوید همین خواهد بود و برخورد جبارانه با صدای حق‌گو و حقیقت‌جوی ما حجت را بر مردم و شما و از همه بالاتر خداوند متعال تمام خواهد کرد و قهر الاهی ریشه شما را خواهد سوزاند و آگاه باشید که ما آماده‌ایم و افتخار خواهیم کرد که از شهیدان راهی باشیم که هدفش پاک کردن دامان معصوم ولایت از لوث اعمال سلطنت‌مآبانه شماست.
سخن آخر اینکه منتظریم تا به قاضی‌القضات مستقل خود دستور دهید که دادگاه رسیدگی به دعاوی ما علیه شما را هر چه زودتر برپا دارد و در این کار لحظه‌ای تعلل نکند.

سلام بر کسی که از هدایت، آنگاه که به سویش می‌آید، پیروی کند.
اصحاب کهف

۱- ولی‌نعمت شماره ۲۰۹۰۲۵۹۹۳۰ سید سعید
۲ - ولی‌نعمت شماره ۰۰۷۵٤۱۱۷۷٦ سید حامد
۳ - ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۱۳٦۹۸۰۹ هادی
٤ - ولی‌نعمت شماره ۰٤۹۲۳۰٦۳٦۲ منصوره
٥ - ولی‌نعمت شماره ٥۲۹۹۹٤۸۸۹۱ مهران
٦ - ولی‌نعمت شماره ۰۰۷۲۸۱۲۸۰۱ جلال‌الدین
۷ - ولی‌نعمت شماره ۰۰٥۹٤٥۸۸٤٤ وحید
۸ - ولی‌نعمت شماره ۲۰۹۰۲٥۹۹٥۷ ریحانه سادات
۹ - ولی‌نعمت شماره ۳۹٥۰۰۳۷۰۱۲ آریار
۱۰- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۹۷۳٥۱۳ فرزانه سادات
۱۱- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۲۱٥۷۹۱ حسن
۱۲- ولی‌نعمت شماره ۰۰٥٥۳٤۷٥۰۹ مرتضی

۱۳- ولی‌نعمت شماره ۰۹۳۳۷۲٤۸٦۱ سید محمد هادی
۱٤- ولی‌نعمت شماره ۰۰۷۹۹۲۷۰۰۹ سید میلاد
۱۵- ولی‌نعمت شماره ٦۵۵۹۰۳۲۰٤۵ میرهادی
۱٦- ولی‌نعمت شماره ۳۰۲۰۰٦۹۹۳۹ زهرا
۱۷- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۳٦٦۷۳۰ میلاد
۱۸- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۲۱۷۲۸۱ حسین
۱۹- ولی‌نعمت شماره ۲۲۸۱۱۹۲۱۷۲ محمدعلی
۲۰-...؟

۲۲ اسفندماه ۱۳۸۹

۱۰۱-۴- نامه سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک ولی امر مسلمین جهان
حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای (مدظله العالی)
سلام علیکم..

با سلام و صلوات بر خاتم أنبیاء محمد مصطفی(ص)، او که پیامبر بود و از ایشان رسالت بر دوش داشتن را آموختیم، بر علی(ع) که از ایشان عدالت‌وار بودن را یاد گرفتیم، بر سیده دو عالم که در ایشان ولایتمداری را یافتیم، بر سِبْطیْ شباب اهل الجنة که از ایشان صبر و فرهنگ سرخ شهادت را به ارث بردیم، بر ائمه طاهرین علیهم‌السلام که از ایشان جهاد در راه حق را آموختیم و بر تک‌سوار آخر الزمان(عج) که از ایشان انتظار اصلاح را به تعلم نشستیم.
سلام ما بر آن امامی که در عرصه تاریک تاخت و تاز طاغوتیان قیام نمود و درود فراوان بر حضرتعالی که پرچمدار فعلی انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین جهان هستید.
ما گروهی از شیعیان بحرین هستیم که از حضرتعالی تقلید می‌کنیم و سیرت و سنت جنابعالی برای ما حجت است. واقعیت این است که اکنون از ظلم و ستم آل خلیفه نزد جنابعالی شکایت می‌کنیم. فشار بر ما سنگین شده به حدی که برادران و خواهران و عائله ما را در مقابل چشممان می‌کشند، فریادرسی کمک نمی‌کند ما را. اجتماع می‌کنیم برای رضای خدا و در راه عزت مسلمین و شیعیان اما کشته می‌شویم.
از شما درخواست می‌کنیم برایمان نزد خدا دعا کنید زیرا اطمینان به استجابت آن داریم. و در ثانی کوچک‌تر از آنیم که درخواستی کنیم، معذلک رنج این آلام و مصیبت‌ها را که از طرف ما را احاطه کرده، جز با حضرتعالی با چه کسی در میان بگذاریم؟! هر طور که صلاح می‌دانید ما مقلدان و فرزندان خود در بحرین را یاری دهید. سخنرانی عربی جنابعالی در خصوص انقلاب مصر، برادران مصری ما را منصور گردانید و موجب توفیق و نصرت آنان شد، ما نیز در رنج و عذابیم و جز مقاومت و آمادگی برای شهادت چیزی نداریم و خداوند متعال فتح و نصرت را مسألت می‌کنیم..

والنصر قادم إن‌شاءالله
جمعی از مقلدان حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در بحرین
جمعه بیست و هفتم اسفند ۱۳۸۹

۱۰۲-۴- نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰

شما مسؤول تمام فسادهای اقتصادی و نابسامانی‌های فعلی و پیش رو هستید

امروز آدم‌کشانتان مشمول تحریم‌های بین‌المللی می‌شوند و در صورت ادامه سیاست سرکوب، فردا خودتان تحویل دادگاه‌های بین‌المللی خواهید شد

به نام خدا

«وقتی مردمی تصمیم می‌گیرند آزاد باشند، هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از پیروزی باز بدارد.» (دزموند توتو، [چهره شاخص مبارزه با نژادپرستی در آفریقای جنوبی])

جناب آقای خامنه‌ای
درست بیست سال پیش، در نامه خصوصی که به واسطه خانم شما به دستتان دادم، نوشتم مسیری که می‌روید کج است و روزی را می‌بینم که شما تنها در یک طرف خواهید بود و تمام ملت در مقابل شما؛ امروز، آن روز است.
دو راه پیش پای شما است؛ یا خودتان تسلیم خواست ملت شوید، از مسند قدرت پایین بیایید، به مردم کمک کنید تا با انتخابات آزاد، حکومت دلخواهشان را برگزینند، زندانیان سیاسی و مطبوعات را آزاد کنید، نیروهای مسلح و تمام امکانات کشور را در خدمت مردم قراردهید و این بساط اراذل و اوباش و دزدهایی را که بر کشور مسلط کرده‌اید، با کمک ملت، جمع کنید؛ و یا این که راه کج فعلی را ادامه دهید؛ در این صورت، مطمئن باشید ملتی که در چهارشنبه‌سوری یک‌صدا و یک‌پارچه در سراسر کشور، «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه‌ای» را فریاد کرد، به‌زودی شما را از درون کاختان، طناب بر گردن، بیرون خواهد کشید.
دو نکته را هم بدانید:
اول این که با گماردن فردی روانی در رأس دولت، که انصافاً باید در بیمارستان بستری شود، بلایی بر سر کشور و اقتصادش آورده‌اید که به‌زودی بهای سنگین آن را مردم با بیکاری‌های گسترده، فقر وگرسنگی خواهند پرداخت. اگر همین امروز هم تسلیم اراده مردم شوید و فرد عاقلی اداره کشور را به عهده بگیرد، شاید به سختی بتواند مردم را از عواقب طوفان بحران اقتصادی در راه، محافظت کند. شما مسؤول تمام فسادهای اقتصادی و نابسامانی‌های فعلی و پیش رو هستید.
و دوم این که دنیا عوض شده و نمی‌توانید هر بلایی را بر سر یک ملت بیاورید و بگویید رعایای خودم هستند و کسی حق مداخله ندارد. اگر مثل قذافی هم به جان مردمتان بیفتید، برایتان فایده‌ای نخواهد داشت. امروز آدم‌کشانتان مشمول تحریم‌های بین‌المللی می‌شوند و در صورت ادامه سیاست سرکوب، فردا خودتان تحویل دادگاه‌های بین‌المللی خواهید شد.
خود دانید. انتخاب با شما است.

محسن سازگارا
فروردین نود

۱۰۳-۴- نامه سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰

۹۰/۱/۲۵

بسمه تعالی شأنه

نامه‌ای سرگشاده خطاب به مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی)

از عبد خدا حسن امرائی عبدُوَلی به فقیه زعیم و رهبر عالی‌مقام، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

اینجانب حسن امرائی عبدُوَلی، بر اساس وظیفه شرعی و رسالت حرفه‌ای خویش و به عنوان سرباز ولایت، بر خود فرض دانسته که مواردی را با حضرتعالی در میان گذارم.

ابتدا لازم می‌دانم بنا بر ضرورت، مختصری از توانایی حرفه‌ای خود را خدمت شما بیان نمایم.

حقیر، نویسنده، محقق و پژوهشگر در زمینه‌های علوم سیاسی، تاریخ، فلسفه، روانشناسی، روانشناسی سیاسی، فقه سیاسی و پاتولوژی سیاسی و روند سیستماتیک حاکم بر تولید دانش در حوزه علوم انسانی (با محوریت مدیریت کلان مکتبی- سیاسی) می‌باشم. البته ناگفته نماند که تسلط بر علوم یادشده به طور همزمان، بر خلاف تمام معیارها و ملاک‌های مرسوم می‌باشد که دلیل آن ذاتی نوع روند تولید دانش است و تشریح آن در قاعده «جزء از کل» با حفظ سنخیت جنس سیستمی و هارمونیک ذاتی جای می‌گیرد که این روش اتخاذ شده معلول عدم دانش انسانی بومی و نیز عدم صراط واحد در مشی شاخه‌های متعدد با زیرساخت و هدف واحد می‌باشد و از نظر سیستمی کاملاً ذاتی موضوع است (اینکه امروز بر تفکیک شاخه‌ای علوم تأکید می‌شود، راهکاری مناسب است، اما این امر در صورتی قابل توجیه است که بستر هویتی شناخت‌شده واحدی به شکل نهادی و مدیریت‌شونده موجود باشد).

شایان ذکر است که بنده در هر کدام از زمینه‌های یادشده، به‌خصوص سیاست، روانشناسی سیاسی و روند تولید دانش‌های انسانی، دارای دیدگاه و نظریات علمیِ قابل دفاع می‌باشم، به طوری که تمام پیکره علمی کشور در حوزه علوم انسانی را گام‌ها عقب‌تر از خود می‌دانم و البته این نه منیت حقیر بلکه شفافیت در کلام به جهت دوری از اطاله سخن و معرفی خود به حضور حضرتعالی می‌باشد.

حقیر از سال‌ها پیش بر خلاف جریان ترجمه‌ای علوم در حوزه انسانی و سیاست که نسخه وارداتی شومی بوده، به بررسی و پژوهش در چراییِ نبود علوم انسانی بومی پرداخته و پس از حدود چهارده سال با وجود تمام مسائل و مشکلات عدیده در این راه پر پیچ و خم، امروز بیش از هر کسی این عرصه را می‌شناسم و با قاطعیت کامل عرض می‌نمایم که حقیر تنها کسی می‌باشم که به روند تولید دانش در حوزه علوم انسانی تسلط دارد.

در ابتدا سعی بر آن بود که تمام تجربیات و اندوخته‌های خود را در اختیار مراکز و پژوهشکده‌ها یا نهادهایی که به این نیت تأسیس شده‌اند قرار دهم اما با کمال تأسف با شناخت از وضعیت افراد دخیل در این امر و بستر نامناسب، این کار را خلاف شرع، عقل، عرف و خلاف تمام هنجارهای انسانی دانسته و خود را از این کار منع نمودم.

در واقع حقیر که سال‌ها فقط به کنکاش امور بدون ارتباط با جریان‌های مرتبط با این امر می‌پرداختم در اولین تلاش برای ورود به این نهادهای سازمان‌یافته، برای خود و جامعه خود بسیار متأسف شدم؛ بنده نمی‌دانستم که وضعیت ما به جایی رسیده که حتا تولید اندیشه در جامعه ما به یک امر کاملاً بی‌هویت تبدیل شده و آنچه را که مدعی آن هستیم فقط یک توهم است؛ چون کسانی که در جامعه ما در حوزه علوم انسانی خود را باسواد می‌دانند در واقع بی‌سوادانی هستند که اندیشه‌های غربی را با زبان فارسی بیان می‌کنند. بنده وظیفه شرعی دارم که عرض کنم تمام پیکره علوم انسانی کشور را فقط یک‌سری مدرک تشکیل داده که در قبال دانستن یک مشت قواعد و چهارچوب‌های تعریف‌شده غربی کسب شده‌اند و افراد باسواد کشور ما در حوزه علوم انسانی افرادی هستند که فقط مدرک دارند یعنی آن قواعد را خوب حفظ کرده‌اند. با کمال تأسف امروز هم که شعار رهاییِ از این جریان تقلید و ترجمه داده می‌شود همچنان راه اجرایی کردن آن بازخوانی هرچه بیش‌تر همان قواعد غربی است!! اگرچه سمینارها برگزار می‌شود، همایش‌ها ترتیب داده می‌شود، فراخوان مقالات داده می‌شود، تبلیغات آن‌چنانی به راه می‌افتد، اما همان نوشته‌های قبلی، جملاتشان جابه‌جا می‌شود و کلمات من‌درآوردیِ جدیدی همان تفکر غربی را پوشش می‌دهند تا لعابی بومی به خود بگیرد غافل از اینکه «از کوزه همان تراود که در اوست».

جالب‌تر اینکه گروه‌هایی که مسؤولیت این پروژه علمی را در اختیار گرفته‌اند حتا با آن علم غربی هم نمی‌توانند تعریف درستی از موضوع ارائه دهند.

حقیر با شناخت کامل از موضوع، وضعیت فعلی و این روال معمول را اصلاً قابل توجیه نمی‌دانم و با این وضعیت هرگز نمی‌توان به خروجی مطلوبی از این جریان امید داشت چرا که از اساس بی‌اساس است.

خدمت حضرتعالی عرض می‌نمایم که بسیاری از مطالب در قالب این نامه سرگشاده قابل مطرح کردن نبوده و نیز پاره‌ای مباحث فرصتی بیش از این می‌طلبد که از حوصله این مختصر خارج است.

با این حال، اینجانب با آگاهی کامل به موضوع، با علمی بالاتر از مدرک و تسلط کامل به روند تولید علوم انسانی، آمادگی خود را برای مدیریت مرکزی این پروژه زیربنایی اعلام می‌نمایم و در صورت صلاحدید حضرتعالی، با اقتدار کامل، توانایی خود را برای رفع این بحران به کار خواهم گرفت.

باشد که خدای تعالی مددرسان بوده و این سرباز ولایت، انجام وظیفه نموده باشد.

و سلام علی فقیه الزعیم

حسن امرائی عبدُوَلی

۱۰۴-۴- نامه سرگشاده دراویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰

وضعیت کنونی کشور، نشان‌دهنده لایه‌های استبداد در حکومت است

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران
با سلام

ما دراویش طریقت نعمت‌اللهی گنابادی کم‌تر از یک سال پیش، با ارسال نامه‌ای، جنابعالی را در جریان ستم‌های رفته بر خویش قرارداده و اقدامات غیرقانونی مسؤولین را بازگو کردیم. از نوشتن آن نامه توقع استمالت و جبران خسارات مادی و معنوی نداشتیم و انتظار هم نمی‌رفت متخلفان تنبیه و مجازات شوند، اما بر این گمان هم نبودیم که ظلم و تعدی، تشدید و هر روز به بهانه‌ای، مصیبت و اندوهی تازه را بر ما تحمیل کنند. مراکز مختلف قضائی، امنیتی و اجرایی کشور به طرق مختلف و به صورت هماهنگ و با توسل به زور و قدرت وحتی استفاده ابزاری از قانون، بیش‌تر از قبل، امنیت روانی و اجتماعی دراویش را مورد تهدید و تعرض قرار داده تا بدانجا که اخیراً مرشد و مقتدای ما حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوبعلیشاه) را به اتهامات واهی، احضار و عده‌ای از برادرانمان را به صورت دسته‌جمعی دستگیر، محاکمه و مجازات کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله
در حکومت‌های مردمی، تضییع حقوق یک شخص، یا تخلف یک مقام دولتی و حتا وقوع یک حادثه می‌تواند موجب تغییر یک مقام عالی‌رتبه یا سقوط دولت و یا حتا یک حرکت عظیم اعتراضی از سوی ملت شود. اینکه در مملکت ما با وقوع هر اتفاق سهمگینی، آب از آب تکان نمی‌خورد، نباید و نمی‌توان به حساب ثبات حاکمیت به واسطه حمایت مردم دانست، بلکه نشان‌دهنده وجود لایه‌هایی از استبداد در حکومت است. آنچه مردم از حکومت‌ها انتظار دارند، اساساً عدالت و اجرای قانون است و اینکه عدل بر اساس کدام مکتب فکری و اعتقادی جاری و برقرار شود، امری فرعی است و بر طبق فرموده بزرگان دین، «المُلک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» و بر این مبنا مضرات عادل کفرپیشه به مراتب کم‌تر از ظالم دین‌پیشه خواهد بود.

حضرت آیت‌الله
با اینکه مکتب درویشی، دخالت در سیاست متداول را در شأن خود نمی‌داند، اما هر یک از دراویش به صورت منفرد و بر اساس سلیقه شخصی، می‌توانند به دلخواه، یک روش سیاسی را انتخاب کنند و به همین دلیل، سابقه نداشته است که دراویش در امور سیاسی وحدت نظر داشته و به صورت واحد عمل نمایند و تنوع در نوع نگرش‌ها، تفاوت در شکل عملکردها را به دنبال داشته است. اما برخوردهای مغرضانه و مستمر برخی مسؤولین با دراویش گنابادی در سال‌های اخیر، عملاً پیروان این سلسله را به دفاع از خود و واکنش جمعی ترغیب کرده و منجر به وحدت سیاسی آنها شده و جمعیتی آزاداندیش و صلح‌طلب را به مخالف مبدل کرده است. چون در این تهاجم و تعرض، معاندین عرفان و تصوف، احساسات عاطفی و اساس اعتقاد و هویت دراویش را نشانه رفته و مورد تهدید قرار می‌دهند، واکنش دراویش، همدلی در دفاع از هویت و حریم ایمانی و اجتماعی خویش و پافشاری بر مواضع تا سرحد مرگ می‌باشد. پرواضح است که علی‌رغم تبلیغات سوء معاندین، در این چالش، هیچ تقصیری متوجه دراویش نیست و در واقع، این متصدیان امور و خصوصاً مراکز اطلاعاتی و قضائی هستند که در اجرای یک پروژه امنیتی-سیاسی، چنین شرائطی را بر دراویش تحمیل کرده‌اند.

مقام محترم رهبری
از وضعیت دراویش و برخوردهای غیرقانونی مراکز قدرت با آنها مطلع باشید یا نباشید، از حجم مسؤولیت‌ها و تعهداتی که بر اساس قانون اساسی در قبال ملت و مملکت دارید، نمی‌کاهد. البته ما دراویش برای پیشگیری از تشدید بحران، خود را به تجاهل زده‌ایم و همه اینها را به حساب عدم

اگاهی جنابعالی از شرائط می‌گذاریم، اما تا کی؟ تا کی می‌توانیم سکوت کرده و شاهد ستم ستمگران باشیم؟ آیا وقت آن نرسیده که جنابعالی در مقام رهبری نظام، نوعی استدلال و روش را ارائه نمایید تا از اتهام دخالت در این امور مبرا شوید؟ آیا وقت آن نرسیده است که در مقام یک مرجع دینی و عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده در کشور، دستور و فتوا به آزادی دراویش و همه اقلیت‌های دینی و دگراندیشان مذهبی، بلکه آزادی همه ملت دهید و مفهوم امنیت را به مأموران امنیت، عدالت را به مأموران قضاوت و عمل به قانون را به مجریان قانون بیاموزید؟ آیا وقت آن نرسیده است که مدیران و مسؤولین نظام، در یک بازبینی منصفانه و نقدی شجاعانه از خویش و بدون اتکا به آمارهای توهم‌زا و شعارهای بی‌محتوا، راهکاری مناسب برای حاکمیت قانون و احیای حق از دست رفته ملت ایران ارائه نمایند؟

والسلام علی من اتبع الهدی
جمعی از دراویش و پیروان سلسله نعمت‌اللهی گنابادی
اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ شمسی

۱۰۵–۴– نامه سرگشاده «آزاد آزاده» (ع. خ.) به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

«شرط بلاغ»

آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نجواهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد!

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!
این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «*نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن*» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «*نجواهای نجیبانه*» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سربسته و در خفا، با شما و سَلَف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نجواهای متین، متقن و منطقی، که عاشقانه «داوِ اول بر نقدِ جان»(۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهادهای پایداری‌بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نجواهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

آقای خامنه‌ای!
اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا إعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آیید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکنده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستمدیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.
امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.

آزاد آزاده (ع. خ.)
۱۳۹۰/۲/۲۲

*** توضیح ***

۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:

«اهل نظر، دو عالَم، در یک نظر ببازند

عشق است و داوِ اول، بر نقدِ جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

*** منبع ***

کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن*»، «سخن فرجامین» کتاب، ص ۱۹۱۰؛ وبسایت «گویانیوز»
http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/126853.php

۱۰۶-۴- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰

«زندان انفرادی و فرمان رهبرمان»

تقاضای من از رهبر شریفمان در وهله نخست، آزادی همه زندانیان بعد از انتخابات است

یکی از تلخ‌ترین ساعت‌ها و حتا ثانیه‌های زندان، لحظه‌ها و روزهای انفرادی است. در یک فضای تنگ، و ارعابی هایل، و بلاتکلیفی عذاب‌آور، و اضطرابی گسترده، و نگرانی وسیع، و آشوبی درهم پیچیده، و تلخکامی آشوبنده، و ترسی فراگیر، و امیدی که به سستی تار مو گراییده، و بی‌خبری و بی‌کسی و بی‌پناهی روح‌خراش، و حالت‌ها و وضعیت‌های آمیخته به نفرت و ترس، و آینده‌ای که به دره‌ای از بیچارگی درافتاده است. دره‌ای که در ته آن، رودخانه‌ای از تیزاب سلطانی و اسیدهای ساینده در حرکت است.

سلول انفرادی، به خودی خود، شکنجه است. فرد زندانی – هرکه هست باشد– در سلول انفرادی، ساعت به ساعت می‌فرساید و آب می‌شود. یکی از حقوقی که از زندانیان سیاسی، به ناجوانمردانه‌ترین شکل، زیر پا نهاده می‌شود، محاسبه یکسان سلول انفرادی با بند عمومی است.

من هرچه در توان داشتم، از همان درون زندان، در این خصوص گفتم و نوشتم. در آخرین دیدارم با دادستان تهران – حدوداً دو هفته پیش – به همین مهم اشاره کردم. با این همه، مرا چاره‌ای نیست که به نمایندگی از همه زندانیانی که حقوقشان به هیچ گرفته می‌شود، به این ظلم آشکار اشاره کنم. شخصاً به دادستان تهران گفتم: اگر خود شما یا یکی از قضات صاحب‌رأی شما، تنها یک روز از هول و هراس زندان انفرادی را «درک» می‌کردید، به محض بیرون آمدن، همان یک روز را معادل صد روز محاسبه می‌کردید. علت این ظلم مستمر، هیچ نیست الا این که قانون‌گذار، مطلقاً خود به این مهم واقف نیست.

تقاضای من از رهبر شریفمان در وهله نخست، آزادی همه زندانیان بعد از انتخابات است. اگر این درخواست ناشدنی است، ناگزیر، دست به دامان ترمیم همان حقوق نادیده گرفته شده می‌برم. این که حضرت ایشان در فرمانی جامع‌الأطراف، دستور فرمایند تا: تحمل یک روز زندان انفرادی، حداقل معادل ده روز محاسبه شود. که اگر این مهم رخ بدهد، بسیاری از جوانان و زندانیان این روزهای عرصه سیاست، به آغوش خانواده‌های خود باز خواهند گشت. رهبر ما خود طعم زندان و تبعید را چشیده‌اند و از هول و هراس انفرادی خبر دارند. بدیهی است که بی‌توجهی به این حق دور انداخته شده، ما را بدهکار جوانان و دیگرانی خواهد کرد که: در سرای دیگر، و یا حتا در همین دنیا، طلب خود را مطالبه خواهند کرد.

آیا صدای مظلومیت زندانیان طلبکار ما به گوش قانونگذاران دستگاه قضا و رهبر خوبمان می‌رسد؟

۱۰۷-۴- نامه سرگشاده محمد علی کِلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰

۱-۱۰۷-۴- متن انگلیسی (English Text)

ISNA and 20 Muslim Leaders Send Letter to Supreme Leader of Iran Requesting Release of Am. Hikers

In the name of God, the most gracious, the most merciful
May 24, 2011
His Eminence Grand Ayatollah Ali Khamene'i
The Supreme Leader, The Islamic Republic of Iran
Tehran
Your Eminence,
As-Salamu Alaykum, Grand Ayatollah Ali Hoseyni Khamene'i:

As representatives of the Muslim community of the United States of America, we are continuously involved in promoting dialogue and understanding between the Muslim world and the West. In our efforts to convey the true nature of Islam, we constantly stress that the two greatest attributes of God (Glorified and Exalted) are Rahman and Rahim--compassion and mercy, and that our blessed Prophet of Islam (Peace Be Upon Him) is described in the Holy Quran as a "mercy unto mankind." It is in the name of compassion and mercy that we appeal to you now.
When Sarah Shourd, one of the three young American hikers held in Iran since July of 2009, appealed to us to help end the suffering of her fiancée, Shane Bauer, and their very good friend, Josh Fattal, who are still imprisoned, we felt it was our Islamic duty to respond. The families of all the hikers told us of the pain and suffering they had experienced since the three former top students at the University of California-Berkeley were imprisoned in Iran for allegedly crossing the Iranian border from Northern Iraq, where they were on a hiking trip.
After listening to the families, we believe that these Americans did not seek to cause any problems between the United States and Muslim world or the United States and Iran, but were in the region for the opposite purpose, to promote dialogue and understanding.
Sarah, who taught English to Iraqi refugees in Damascus and wrote articles focusing on the plight of the many souls affected by the region's war and upheaval, was graciously freed five months ago on the basis of Islamic compassion, and we thank you for this Islamic gesture. Sarah has acted as an ambassador between cultures since her return, and spoke often of her respect for Muslim culture and especially Iranian culture. Sarah, Shane, and Josh were acting in the spirit of their founding fathers such as: America's first president, George Washington, who welcomed Muslims to America; America's great philosopher Benjamin Franklin, who praised the Prophet of Islam (Peace Be Upon Him) as a model of compassion; and America's third president and author of the Declaration of Independence, Thomas Jefferson, who owned and honored the Holy Quran and hosted the first Ramadan Iftar at the White House.
Yet two of these young Americans have been in detention for almost 19 months, and we appeal to you to show them the same compassion you have shown Sarah. Shane is a journalist who decided to work to improve relations between the U.S. and the Muslim world by enrolling in a Peace and Conflict Studies program. Josh worked as a teaching fellow with the International Honors program and is dedicated to environmental and health issues. They are now languishing in a shared cell, forbidden from seeing others. Their isolation is weighing heavily on both of them, and Shane has stomach problems which may include hemorrhaging. They are both at risk for permanent psychological damage.
Their family members are looking forward to the day they are reunited and Sarah and her fiancée Shane can get married, with Josh as their best man. Sarah, Shane, and Josh are committed to continuing to build bridges between people of differing cultures and religions.
Please show them Islamic compassion, mercy, and forgiveness and allow them to continue on this mission. As American Muslim leaders, we call upon you to facilitate their release on the grounds of mercy and forgiveness as God (Glorified and Exalted) says in the Holy Quran: "Be quick in the race for forgiveness from your Lord, and for a Garden whose width is that (of the whole) of the heavens and of the earth, prepared for the righteous, those who spend (freely), whether in prosperity, or in adversity; who restrain anger, and pardon (all) men; for Allah loves those who do good".
We are called by your noble ancestor, Prophet Muhammad (Peace Be Upon Him) to help alleviate suffering, and we appeal to you now to alleviate the suffering of these families. We come to you of our own volition as private citizens of America and as Muslim leaders because we feel strongly that it is incumbent upon us to help these two young men. We are called as Muslims to help those in our American community who are struggling, and as leaders, we must also work diligently to improve the image of Islam and Muslims.
As you have demonstrated to the entire globe the true meaning of Islamic compassion and forgiveness when you released Sarah during the holy month of Ramadan, we appeal to you once again to reiterate this example of Islamic

mercy and compassion to the rest of the world, during this month of Rabi' Al-Awwal. In doing so, you would shine a truly positive light on Islam and Muslims in America in particular, and be a powerful force in bringing about a greater sense of unity within the American Muslim community. As you have stated in your teachings, "It is incumbent on all Muslims to be together," and we feel confident that your example of Islamic mercy and compassion could help create a more positive image of Islam and help American Muslim scholars and organizations foster a reputable community within American society.

We thank you for your consideration of this request and may God (Glorified and Exalted) bestow His blessings and peace upon you.
With high regards,

Imam Mohamed Magid, President of the Islamic Society of North America
Ambassador Dr. Akbar Ahmed, Ibn Khaldun Chair, American University
Imam Feisal Abdul Rauf, Chairman, Cordoba Initiative; Founder, Park 51 Community Center
Dr. Ingrid Mattson, Former President, Islamic Society of North America
Sheikh Hamza Yusuf, Co-founder, Zaytuna College
Muhammad Ali, Three-Time World Heavyweight Boxing Champion
Mr. Ibrahim Ramey, Muslim American Society Freedom Foundation
Dr. Muzammil Siddiqi, Chairman, Fiqh Council of North America
Dr. Parvez Shah, Secretary General, Universal Muslim Association of America
Dr. Zahid Bukhari, President, Islamic Circle of North America
Mr. Nihad Awad, National Executive Director, Council on American Islamic Relations (CAIR)
Dr. Maher Hathhout, Senior Advisor, Muslim Public Affairs Council
Dr. Mohamed Elsanousi, Community Outreach Director, Islamic Society of North America

*** منبع ***

http://www.isna.net/articles/News/ISNA-and-20-Muslim-Leaders-Send-Letter-to-Supreme-Leader-of-Iran-Requesting-Release-of-Am-.aspx

۲-۱۰۷-۴- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط آزاد آزاده (ع. خ.)

۲٤ می ۲۰۱۱
آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
عالیجناب
آیت‌الله علی حسینی خامنه‌ای، سلام علیکم

ما به عنوان نمایندگان جامعه مسلمانان ایالات متحده آمریکا، پیوسته مشغول ترویج گفتگو و تفاهم میان جهان اسلام و غرب هستیم. ما در تلاش‌هایمان به منظور انتقال ذات اسلام، همواره تأکید می‌کنیم که مهم‌ترین صفات خداوند (جل و علا) رحمان و رحیم است، و پیامبر گرامی ما (صلی الله علیه) در قرآن به عنوان «رحمة للعالَمین» معرفی شده است. اینک با نام رحمان و رحیم، شما را مخاطب قرار می‌دهیم.
هنگامی که سارا شورد، یکی از سه جوان کوهنورد آمریکایی که از جولای ۲۰۰۹ در ایران زندانی بود، از ما خواست که برای پایان دادن به رنج نامزدش، شین باور، و دوست صمیمی آنان، جاش فتال، که هنوز در زندان هستند، به او کمک کنیم، احساس کردیم که پاسخ به این تقاضا وظیفه اسلامی ماست. خانواده‌های هر سه کوهنورد، به ما از درد و رنجی گفتند که این سه دانشجوی برجسته پیشین دانشگاه برکلی کالیفرنیا در زندان ایران، به خاطر اتهام عبور از مرز ایران در شمال عراق، در یک کوه‌پیمایی، متحمل شدند.
پس از شنیدن سخنان خانواده‌ها، به نظر ما این آمریکائی‌ها به دنبال ایجاد هیچ‌گونه مشکلی میان ایالات متحده و مسلمانان جهان یا ایالات متحده و ایران نبوده‌اند، بلکه برعکس، در آن منطقه به خاطر هدف دیگری بودند، ترویج گفتگو و تفاهم.
سارا، کسی که به پناهندگان عراقی در دمشق انگلیسی می‌آموخت و مقالاتی درباره اوضاع فلاک‌بار بسیاری انسان‌ها بر اثر جنگ و آشوب منطقه‌ای نوشته بود، خوشبختانه پنج ماه پیش بر اساس رأفت اسلامی آزاد گردید، و ما به خاطر این حرکت اسلامی سپاسگزاریم. سارا از هنگام بازگشت خود، به عنوان یک سفیر میان فرهنگ‌ها عمل کرده است، و معمولاً از احترامش نسبت به فرهنگ اسلامی و به‌خصوص فرهنگ ایرانی سخن می‌گوید. سارا، شین و جاش، با الهام گرفتن از پدران بنیان‌گذار عمل می‌کنند، از جمله: اولین رئیس‌جمهور آمریکا، جرج واشنگتن، که با احترام، مسلمانان را در آمریکا پذیرا شد؛ فیلسوف بزرگ آمریکایی، بنجامین فرانکلین، که پیامبر اسلام (صلی الله علیه) را به عنوان الگویی از رحمت، ستود؛ و سومین رئیس‌جمهور آمریکا و نویسنده بیانیه استقلال، توماس جفرسون، که قرآن کریم را مورد تصدیق و تجلیل قرار داد و میزبان اولین افطار رمضان در کاخ سفید بود.
اما دو نفر از این آمریکائی‌های جوان، نزدیک به ۱۹ ماه است که در زندان هستند، و ما از شما تقاضا داریم که همان رأفتی را که در مورد سارا نشان دادید، نسبت به این دو نیز روا دارید. شین یک روزنامه‌نگار است که می‌خواهد روابط میان ایالات متحده و جهان اسلام را با عضویت در برنامه «پژوهش‌های صلح و ستیز» بهبود بخشد. جاش به عنوان یک عضو مدرس در برنامه «افتخارات بین‌المللی» کار کرده است و تصمیم دارد در موضوعات مربوط به محیط زیست و سلامت فعالیت کند. آنها اکنون در یک سلول مشترک، و با منع ملاقات با دیگران، افسرده و پژمرده شده‌اند. این انزوا بر هر دوی آنها عمیقاً اثر گذاشته است، و شین دارای اختلال معده است و ممکن است دچار خونریزی معده باشد. هر دو در معرض خطر آسیب روانی مزمن هستند.
خانواده‌های آنها به روزی امید دارند که دوباره در کنار هم باشند و سارا و نامزدش شین بتوانند ازدواج کنند و جاش را به عنوان بهترین دوستشان همراه داشته باشند. سارا، شین و جاش به استمرار تلاش برای ساختن پل‌هایی میان مردم از فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، متعهد هستند.
تقاضا داریم نسبت به آنها رأفت، رحمت و بخشش اسلامی روا دارید و به آنها اجازه دهید به این هدف ادامه دهند. ما به عنوان رهبران مسلمانان آمریکا از شما می‌خواهیم که آزادی آنان را بر اساس رحمت و بخشش تسهیل سازید، چنان‌چه خداوند (جل و علا) در قرآن کریم می‌گوید: «وَ سَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده

شده است بشتابید؛ همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نکوکاران را دوست دارد.) [آل عمران، ۱۳۳-۱۳٤]

ما با وساطت جد بزگوار شما، محمد پیامبر (صلی الله علیه) از شما می‌خواهیم که در تسکین رنج کمک کنید، و اینک از شما تقاضا داریم که رنج این خانواده‌ها را تسکین دهید. ما به خواست و اختیار خودمان به عنوان شهروندان فردی آمریکا و رهبران مسلمانان آمریکا این تقاضا را از شما داریم. ما به عنوان مسلمان از شما می‌خواهیم که به کسانی که در جامعه آمریکایی در تلاش و تکاپو هستند، کمک کنید، و همچنین به عنوان رهبران مسلمانان آمریکا، ما باید با جدیت تلاش کنیم که تصویر اسلام و مسلمانان را بهتر سازیم.

همان‌گونه که شما با آزادی سارا در ماه مبارک رمضان، به سراسر جهان، معنای حقیقی رأفت و بخشایش اسلامی را نشان دادید، ما بار دیگر از شما می‌خواهیم که دوباره این عطوفت و رأفت اسلامی را در طول این ماه ربیع‌الأول به دیگر جهانیان نشان دهید. با انجام این کار، شما واقعاً نوری درخشان از اسلام و مسلمانان را به‌ویژه در آمریکا متجلی ساخته‌اید، و این کار می‌تواند تأثیر بزرگی در ایجاد معنای عمیق‌تری از وحدت میان جامعه مسلمانان آمریکا داشته باشد. همان‌طور که شما در سخنرانی‌های خود گفته‌اید «وظیفه همه مسلمانان است که با هم متحد باشند»، و ما اطمینان داریم که الگوی شما از رحمت و رأفت اسلامی می‌تواند تصویری روشن از اسلام نشان دهد و به اندیشمندان و سازمان‌های مسلمان آمریکا کمک کند که در جامعه آمریکا به عنوان اجتماعی خوشنام، پرورش و ترویج گردند.

از توجه شما به این تقاضا سپاسگزاریم و از خداوند (جل و علا) می‌خواهیم صلح و رحمت خود را به شما ارزانی دارد.

با کمال احترام

امام محمد مجید، رئیس «جامعه اسلامی شمال آمریکا» [ISNA]

دکتر اکبر احمد، نماینده کرسی ابن خلدون، دانشگاه آمریکن

امام فیصل عبدالرؤوف، رئیس قرطبه سابق؛ مؤسس «مرکز اجتماع پارک ۵۱»

دکتر اینگرید متسون، رئیس پیشین «جامعه اسلامی شمال آمریکا»

شیخ حمزه یوسف، از مؤسسان کالج زیتونه

محمد علی [کِلی]، سه دوره قهرمان جهانی مسابقات سنگین‌وزن بوکس

ابراهیم رامی، «مؤسسه آزادی جامعه مسلمانان آمریکا»

دکتر مزمل صدیقی، رئیس «شورای فقه شمال آمریکا»

دکتر پرواز شاه، دبیرکل «جامعه سراسری مسلمانان آمریکا»

دکتر زاهد بخاری، رئیس «مجمع اسلامی شمال آمریکا»

نهاد عوض، مدیر اجرائی «شورای روابط اسلامی - آمریکائی» (CAIR)

دکتر ماهر حاثهوت، مشاور ارشد «شورای امور عمومی مسلمانان»

دکتر محمد السانوسی، مدیر ارشد «جامعه اسلامی شمال آمریکا»

۱۰۸-۴- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰

نامه به آقای فرزانه بصیرت

آقای خامنه‌ای!
حضور علی آقای خامنه‌ای از راه دور سلام می‌رسانم. اول که خواستم نامه را بنویسم، گفتم بنویسم «آیت‌الله خامنه‌ای»، اما دیدم اکثر شاگردان شما مثل آقای امیری‌فر بعد از ۲۲ سال شاگردی تازه شده رمال و فالگیر و رفته به زندان و در زندان هم مقداری خودکشی کرده. گفتم این چه آیت‌اللهی است که بلد نیست شاگرد تربیت کند؟ گفتم بنویسم «پدر ملت»، یادم افتاد آدمی که مجتبی پسر خودش را چنان تربیت کرده که بلایی مثل احمدی‌نژاد را به جان ملت که هیچ، به جان پدرش انداخته، لایق اسم پدر برای پسرش نیست، چه برسد به اینکه پدر ملت باشد و به قول عشقی پدر ملت ایران اگر فلان است که خودتان تا آخرش را بلدید. خواستم بنویسم «رهبر جمهوری اسلامی»، یادم افتاد که رهبر به فرض اینکه وجودش را قبول کنیم، باید عدالت داشته باشد و اولین شرط عدالت، داشتن قدرت تشخیص است. کسی که قدرت تشخیص ندارد و وسط چهار تا آدمی که حداقل هر کدامشان می‌توانستند چهار سال دولت را اداره کنند و اگر خیلی خوب نباشند، حداقل گند فعلی را نزنند، کسی مثل احمدی‌نژاد را انتخاب کند و به خاطرش همه را قربانی کند، خودش بهتر از همه می‌داند که از رهبری ساقط است.
حالا همه اینها به کنار. جان من! شما که می‌گویند هفته‌ای یک‌بار به معراج می‌روید، حالا رویتان نشد از خدا بپرسید، از جبرئیل نمی‌توانستید یک سؤالی درباره احمدی‌نژاد بپرسید؟ که حالا وسط گل گیر نکند وسیله نقلیه‌تان و بمانید اره به گوش که چطور شر این یارو را از این کشور بکنم؟ حالا جبرائیل هیچی، شما که روز تولدتان گفتید «یا علی»، نمی‌توانستید از این همه علمایی که صبح تا شب در دفترتان غیبت صغری و کبری می‌کنند، یک کلمه سؤال کنید که از امام زمان بپرسند که داستان احمدی‌نژاد چیست؟ از امام زمان رویتان نشد بپرسید، از آقای مصباح یزدی که به قول شما مطهری دوران و طباطبایی دوران است نمی‌توانستید سؤال کنی که آتقی! مشتی! تو که می‌گوئی احمدی‌نژاد موهبت الاهی است، یک چیزی می‌دانی، یا داری راست شکم‌ات نطق می‌کنی؟

فرض کنیم هاشمی و خاتمی و کروبی و موسوی که همه‌شان همه این حرف‌ها را که امروز خودتان می‌زنید، سه سال است می‌زنند، به کنار، یک کلمه نمی‌توانستید از این همه اره و عوره و شمسی‌کوره که دور و برتان نشسته‌اند و می‌خورند و حالشان را می‌برند، یک کلمه سؤال کنید که این بابا که من این‌قدر دارم سنگش را به سینه می‌زنم، کارش درست است یا نه؟ همه که بی‌بصیرت و کر و کور بودند، شما که بصیرت داشتید اصلاً یک بار به مغزتان خطور نکرد که ممکن است کل بازی‌های طرف یک حماقت باشد و وسط کار با اولین توپ و تشر معلوم بشود این شازده قراضه تمام این شش سال داشته چرند می‌گفته و اصلاً چیزی ته بساطش نبوده.
فرض را بر این بگذارید که همین چیزهایی که آقایان مصباح و توکلی و لاریجانی و جنتی و بقیه دارند می‌گویند درست باشد و این آدم از اول هیچی نبوده باشد، با این فرض، دوباره به عقب برگردید و نگاه کنید که چه اتفاقاتی افتاده است. ببینید چقدر ساده‌لوحی کردید؟ گفته می‌شود که رفتار دیوانگان و نوابغ به هم شبیه است. من که آدم کم‌عقل و بی‌بصیرتی هستم از همان روز اول هزار بار نوشتم که احمدی‌نژاد کلاً یک سوء تفاهم است که رفع خواهد شد، یک مشنگ است که نه که بخواهد همه را سر کار بگذارد، بلکه همیشه احمقانه‌ترین کارها را کرده است. شما در این شش سال اصلاً به ذهن‌تان خطور نکرد که با یک نابغه سر و کار ندارید و با یک احمق خودخواه سروکار دارید؟ لطفا با این دید یک بار گذشته را مرور کنید.
رئیس‌جمهور ایران هر سال می‌رفت نیویورک و هر سال نمایندگان همه کشورها از سالن برای اعتراض می‌آمدند بیرون. همیشه هم سیمای جمهوری اسلامی می‌گفت که این یک حماسه بزرگ بود. فرض کنید یک روضه‌خوان ساده‌لوحی که هیچ چیزی از سیاست و دیپلماسی و رفتار نمی‌فهمد را می‌خواهید بفرستید به عنوان نماینده کشور به سازمان ملل و این آدم هم بر حسب عادت، همان دعای فرج امام زمان را که اول سخنرانی در پشتکوه می‌خواند برود در سازمان ملل بخواند. بعد هم فرمان حضرت علی به مالک اشتر را عیناً برای همه رهبران جهان که نه با اعتقادات ما آشنا هستند، نه اگر هم آشنا باشند، آن را قبول دارند، بخواند. طبیعی است که سال اول فکر می‌کنند طرف دارد حرف مهمی می‌زند،

بعد هی می‌روند ترجمه‌اش را می‌خوانند، هیچ چیزی نمی‌فهمند. سال بعد می‌گویند که لابد یک حرف تازه می‌خواهد بزند. ولی می‌بینند دوباره همان حرف‌ها را زد. بلند می‌شوند از سالن می‌روند بیرون. این بدترین کاری است که می‌توانستند بکنند.

اگر یک کسی همین کار را در تهران کرده بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ مثلاً فرض کنید یکی از دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی می‌آمد به مجلس ایران و شروع می‌کرد فحش خواهر و مادر دادن به بالا تا پائین جمهوری اسلامی، بعد خواستار تغییر ساختار مجلس، تغییر در ریاست سازمان ملل، در دست گرفتن مدیریت جمهوری اسلامی و بقیه می‌شد. نمایندگان مجلس چه کار می‌کردند؟ آیا او را همه با هم نمی‌کشیدند پائین و آن‌قدر می‌زدند که کف مجلس را لیس بزند؟ حالا اگر در سازمان ملل دیپلمات‌ها یا ادب دارند، یا اهل کتک‌کاری نیستند، یا چنان می‌زنند که معلوم نمی‌شود ولی صدایش شش سال بعد در می‌آید، شما نباید بعد از شش بار تکرار این موضوع را می‌فهمیدید؟ باور کنید که شش سال احمدی‌نژاد همین کار را کرد.

یا مثلاً مصاحبه‌هایی که در آمریکا می‌کرد. شما یک بچه بسیجی اسگل بی‌عقل را بفرستید آمریکا و بگوئید که هر چه دلت می‌خواهد بگو. این آدم هم برود آنجا و بِر و بِر به صورت لری‌کینگ در سی‌ان‌ان [CNN] نگاه کند و علناً دروغ بگوید. لری‌کینگ که سنگ بر نمی‌دارد توی سرش بزند. بالأخره دو تا خنده می‌کند و مسخره می‌کند و بعدش تمام می‌شود. دو گروه به این موضوع نگاه می‌کنند، مردم باشعور دنیا می‌گویند عجب احمقی بود این احمدی‌نژاد، آن چهار تا مسلمانی که در هلند و پاریس و کلن دارند می‌خورند و می‌خوابند و پول بیکاری از اروپایی‌ها می‌گیرند، و عقل‌شان از احمدی‌نژاد هم کم‌تر است، از چرندیات او خوششان می‌آید. این شد ملاک؟ شش سال این فاجعه احمقانه تکرار شد، شما آدم بابصیرت و فرزانه و جیگر و انشتین و ژان ژاک روسوی جهان اسلام هر بار مثل ببوها از این موجود استقبال کردید و یک کلمه نگفتید که اوی! یابو، این کارها احمقانه است. یعنی جان من! اصلاً به ذهنتان نرسید، یا عین من فکر کردید، ولی گفتید شاید اشتباه می‌کنم؟

رفت کلمبیا، به او گفتند دیکتاتور کوتوله، رفت دوربان از جلسه بیرون رفتند، رفت ایتالیا همه مسخره‌اش کردند، رفت حج، پادشاه عربستان از دستش قایم شد. یک بار شد که یک قبرستانی برود و آبروریزی نشود؟ در تمام این سال‌ها شما یک بار هم فکر نکردید که این آدم نابغه نیست و احمق است؟ این تحفه ارادان، روز روشن، رفت جلوی دوربین خانه آقای جوادی آملی، گفت در آنجا من در هاله نور بودم. دارم تصور می‌کنم که وقتی به شما گفتند که چنین حرفی زده، گفتید امکان ندارد، باز یک نفر پیدا شده از من طرفداری کند، همه برایش شایعه می‌سازند و دارم تصور می‌کنم لحظه‌ای که آن فیلم را دیدید. آقای جوادی آملی که در تمام زندگی‌اش یک بار هم علیه شما یک کلمه حرف نزد، همیشه هم طرفدار حکومت بود. آن‌قدر دروغ‌های احمدی‌نژاد بزرگ بود که ایشان نتوانست طاقت بیاورد و نصیحتش کرد که برو به مشکلات مردم برس و این حرف‌ها را دیگر نزن. این یعنی یک روحانی مثل شما یا آقای مصباح براحتی می‌توانست تشخیص بدهد که این آدم یا توهم دارد، یا فکر می‌کند بقیه احمق‌اند، یا از فرط پررویی گذاشته بود شما را سر کار.

من که معتقد نیستم که این آدم، نابغه و باهوش است. به نظرم آدم احمقی است که فرض را بر این گذاشته که بقیه هم همان‌طورند. به او کاری ندارم؛ اما شما، آقای سید علی خامنه‌ای، شما چطور توانستید آن فیلم را ببینید و باز هم از آدمی که صریحاً دروغ می‌گفت، حمایت کنید. حالا فرض کنیم دروغ گفتن پیش کفار و منافقین اشکالی نداشته باشد، ولی آقای جوادی آملی که جزو کفار و منافقین نبود. من هم مثل پسر حاج آقا صانعی که از شما همین موضوع را سؤال کرد و به او پاسخ ندادید و از سالن ملاقات بیرون رفتید، سؤالم این است که وقتی این آدم، اعلام کرد که اصلاً من نگفتم که در هاله نور بودم و شما می‌دانستید که او گفته، با چه منطقی باز هم به یک دروغگویی که به یک مرجع تقلید دروغ گفته بود، اعتماد کردید؟ من مطمئنم که خود آن فیلمبردار، آن فیلم را به شما نشان داده، هر چه فکر می‌کنم نمی‌توانم بفهمم که معنای این کار چه بود.

آقای خامنه‌ای!

من دارم به این فکر می‌کنم که اصلاً مشکل ما احمدی‌نژاد نیست، مشکل ما شمائید. نه اینکه آن آدم بی‌تقصیر است. من پنج سال قبل نوشتم که احمدی‌نژاد مثل یک بچه شیطان شلوغ‌کن عقب‌مانده است که حرکت‌های احمقانه اضافی دارد. این بچه را وقتی ببرید به یک آنتیک‌فروشی یا فروشگاه بلور و چینی، هر تکان اضافی که بخورد، دو میلیون ضرر به پدر و مادرش می‌زند. ننه بابا، اگر ننه بابا باشند، نباید بچه را ببرند به آنتیک‌فروشی، یا اگر هم بردند، باید خسارتش را بدهند. نمی‌شود که یک دیوانه را بیاورید، به زور اسلحه او را رئیس‌جمهور کنید. حق ملت را ضایع کنید، او را نزدیک‌ترین فرد به خودتان بخوانید، به مجلس و کارگزاران کشور اجازه انتقاد از او را ندهید، آخر کار یک مشت آدم را بیاندازید به جان این دیوانه که این فالگیر و رمال است و طلسم شده. داستان اصلاً ربطی به طلسم و این چیزها ندارد. حتا اگر فالگیر و رمال هم پشت این

داستان باشد، شما مسؤول مستقیم رفتارهای آدمی هستید که از رمال برای کار دولت استفاده می‌کند. ماجرای رمال‌بازی مشائی را سه سال قبل همه نوشتند، یعنی شما و آقای مصباح که در این مدت از این عقب‌مانده حمایت کردید، داستان مرتاض هندی را نمی‌دانستید؟

آقای فرزانه بابصیرت!

لطفا لایی نکشید! جوری حرف می‌زنید که انگار دفعه اولی است که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شد. آقای پرفسور مصباح با پنج تن ماده خاکستری می‌گوید که احمدی‌نژاد را با طلسم، تسخیر کردند. این موجود قبل از تسخیرش هم همین بود. این همه دادار دودور راه انداختید که با فامیل‌سالاری می‌خواهیم مبارزه کنیم. احمدی‌نژاد آمد که با فامیل‌سالاری مبارزه کند. شب انتخابات، داوود، برادرش، به اتهام توزیع سی دی قاچاق زندانی شد، دامادش شد رئیس دفتر مشاورین، پدر عروس‌اش شد شخص دوم کابینه، خواهرش شد عضو شورای شهر، سه تا داماد خواهرش شدند مسؤولین این طرف و آن طرف. آن یکی دامادشان شد وزیر. باز اگر هاشمی رفسنجانی بچه‌هایش وارد سیاست یا مدیریت شدند، به خاطر توانایی و عقلشان بود، نه اینکه با مینی‌بوس از دهاتشان لشگرکشی کنند و یک مشت دیوانه‌تر از خودش را بگذارد رئیس و محض رضای خدا یکی از اعضای کابینه‌اش نباشد که دزد رسمی از آب در نیامده باشد.

اگر در کل کابینه هاشمی و خانواده‌اش پنج نفر با رانت به جایی رسیده باشند، ایشان همه خاندانش با رانت روی کار آمدند. همین قوه قضائیه نورچشمی شما می‌گوید که ۲۵۰ نفر از وابستگان به دولت و رئیس‌جمهور پرونده مالی کثیف دارند. و بخش وسیعی از آنها محکوم شده‌اند. اگر آنها دزد شده‌اند، شما فضای امنی را فراهم کردید که او بتواند هر چه می‌خواهد بکند و کجا دیدید که یک انسان، قدرت داشته باشد و سوء استفاده نکند؟ اگر برادرِ خاتمی نماینده اول تهران شد با حدود سه میلیون رأی نماینده شد، اگر دختر هاشمی وکیل مجلس شد، نفر دوم تهران شد. در حالی که پروینِ احمدی‌نژاد با زور وزارت کشور، نفر آخر شورای شهر تهران شد. اصلاً پنج نفر را در کابینه احمدی‌نژاد نام ببرید که به دلیلی غیر از رابطه خصوصی و شخصی در دولت وزیر یا مشاور و معاون شده باشند. ممکن است بگوئید که احمدی‌نژاد روز اول، آدم سالم و تمیزی بود. این هم مستند نیست. از روز اول این آدم یا با پول دولتی یا بودجه شورای نگهبان بالا آمد، یا با پول آقای محصولی. چطور یک مهدی هاشمی که به فرض، تمام شایعات در موردش درست باشد و ۵۳ میلیون دلار از توتال رشوه گرفته باشد، تمام این پول در مقابل یک رقم کمک مالی مستقیم محصولی به احمدی‌نژاد، پول خورد است. نه اینکه بخواهم از کسی دفاع کنم. مشکلم با شماست که به فرض اینکه راست می‌گفتید، دفع افسد به فاسد کردید.

جناب باهوش خردمند!

از روز اول گفته شد که احمدی‌نژاد چون چهره‌ای مردمی دارد، رئیس‌جمهور خوبی است. خودش همین بازی را کرد. دقیقاً فرمول پوتین را در دولت به کار بست. لباس کاراته پوشید، وارد زمین فوتبال شد. گفته شد که اصلاً غذا نمی‌خورد و از صبح تا شب مثل موتور دوازده سیلندر کار می‌کند. چند بار به خاطر همین نمایش‌ها پول ملت دود شد و رفت. بزرگراه تهران پردیس را دو روزه دستور داد افتتاح کنند، در حالی که علامت‌های راهنمایی نداشت و یک روز بعد تعطیل شد. پالایشگاه آبادان آتش گرفت. راه‌آهن شیراز به اصفهان که پروژه آقای خاتمی بود و قرار بود سال ۸۹ افتتاح شود، بدون آمادگی، افتتاح شد و سه روز بعد تعطیل شد. برای ملاقات با الهام علی‌اف چادر مخصوصی را با میلیون‌ها هزینه آماده کردند و ایشان برنامه را به هم ریخت. مرکز پلی اتیلن امیرکبیر بعد از افتتاح، به خاطر نداشتن مواد اولیه کاملاً تعطیل شد. وسط سخنرانی در اقلید فارس یک‌باره دهانش را باز کرد و نام روستایی را که ده‌ها سال عامل اختلاف بین دو منطقه بود، عوض کرد و چهار نفر در درگیری‌های محلی کشته شدند. همه به این خاطر که نمایش مرد فعال را بدهد.

در سفر خراسان هیأت دولت، در عرض دویست دقیقه صد طرح را تصویب کردند و حتا یک استان نیست که طرح‌هایی که پنج سال قبل دولت آنها را تصویب کرد اجرا شده باشد و شما در تمام این مدت از او حمایت کردید؛ از آدمی که میلیاردها دلار پول کشور را با احمقانه‌ترین شکل، صرف نمایش تبلیغاتی خودش کرد. یعنی شما که بخشنامه جزء به جزء برای اقتصاد کشور می‌نویسید، نفهمیدید که این آدم، شما و مردم را منتر خودش کرده است؟ چطور می‌شود که ۸۰ اقتصاددان اعلام خطر کردند، دوستان خودتان در مجلس اعلام خطر کردند، نزدیک‌ترین روحانیون سابقه‌دار کشور به شما اعلام خطر کردند، و باز هم نفهمیدید. این نبوغ از کجا به شما حلول کرده است؟ یک آدم عاقلی که از دولت پول نگرفته باشد، نشان بدهید که فجایع اقتصادی کنونی را رسماً نگفته باشد؟

اگر شما به خاطر حفظ شخص خودتان، چنان‌که آقای احمدی‌نژاد گفته است، در انتخابات دخالت کرده باشید و در همه مراحل از او حمایت قطعی کرده باشید، به چه حقی فکر می‌کنید که او نباید از موقعیتش سوء استفاده کند؟ علائم یک موجود احمق چیست؟ بی‌سواد است، جلوی چشم مردم دروغ می‌گوید، با بزرگ‌تر از خودش کار نمی‌کند، رفتارهای عنیف و غیرمنطقی دارد، حرف‌های نامربوط می‌زند. اینها نشانه‌های موجود احمق است. بیایید فرض کنید که یک احمق یا دیوانه را از تیمارستان درآوردید و گذاشتید رئیس‌جمهور و به او هر سال صد میلیون دلار پول دادید. فکر می‌کنید رفتارش از کارهای احمدی‌نژاد احمقانه‌تر خواهد بود؟

هال اشبی، کارگردان آمریکایی، فیلمی دارد درباره باغبانی که تا کنون از خانه خارج نشده و با مرگ صاحبخانه برای اولین بار از خانه بیرون می‌رود. او تصادفاً در موقعیتی قرار می‌گیرد که با سیاستمداران و بزرگان کشور همنشین می‌شود. در تمام این مدت، او رفتارهای احمقانه می‌کند و حرف‌های بی‌ربط می‌زند، ولی عده‌ای که انتظار ندارند یک مشنگ در موقعیت جدی و مهمی باشد، چون باورشان نمی‌شود که یک احمق مثلاً رئیس‌جمهور باشد، حرفش را چیز تازه‌ای فرض می‌کنند. در حالی که اصلاً حرف تازه‌ای نیست. طرف فقط یک احمق ساده‌لوح است. همه حرف‌هایش هم به خاطر سادگی و بلاهت است. مسأله این است که در هر جای دنیا وقتی مردم بدانند یک احمق، حرفی زده با نقد و رأی مردم او را کنار می‌گذارند یا حذف می‌کنند، ولی شما جلوی همه را گرفتید.

همه تصور می‌کنند که با یک موجود جدی و خاص سر و کار دارند. یکی مثل فاطمه رجبی که کمابیش احمق‌تر از احمدی‌نژاد است، او را «معجزه هزاره» می‌خواند و چهار سال بعد توبه می‌کند. مصباح یزدی او را موهبت الاهی می‌خواند و بعد می‌گوید فریب خورده است. چطور است که سه میلیون نفر از مردم تهران می‌فهمیدند با یک احمق سروکار دارند، ولی شما نوابغ نمی‌فهمیدید؟ من البته همه این حرف‌ها را در تمام این سال‌ها نوشتم، اما من هم بر اساس حرف‌های دوستان دلسوز این کشور این حرف‌ها را گفتم؛ همان‌هایی که به زندان انداختید یا آن‌قدر به آنها زور گفتید تا از کشور فرار کردند یا در داخل ایران به سکوت مرگ دچارشان کردید، تمام این اتفاقات و رخدادها را پیش‌بینی کردند. فقط هم مخالفانتان نگفتند. آقای محسن رضایی در عرض نیم‌ساعت تمام این حرف‌ها را زد و بسیار هم بهتر از خیلی از مخالفان عین واقعیت‌ها را گفت، ولی بعداً او را هم خریدید، به خاطر اینکه نمی‌خواستید بپذیرید که بلاهتی چنین بزرگ را دارید در روز روشن انجام می‌دهید.

آقای مهدوی کنی دیروز حرفی زد که شاید از درست‌ترین گفته‌های ممکن است. او گفت که شما در این ۲۲ سال جریان‌هایی را مهار کردید که آیت‌الله خمینی هم در ده سال حکومتش نتوانست مهار کند. هبذا بر این توانایی! مرحبا بر این هوش! ولی داستان شما مانند حکایت جحای ساده‌لوح است که گوسفند مردم را می‌دزدید و گوشتش را صدقه می‌داد و می‌گفت این گناه به آن ثواب در، که در این میان دنبه و پوستش را فایده ببرد. این چه عقلی است که احمقی را با زور و گلوله و پول سر کار بیاورید و بعد با دروغ و پول و اسلحه و فشار بگذاریدش کنار؟

اصلاً از اول برای چه آوردید که بعداً مجبور شوید بگذاریدش کنار؟ یعنی این همه هوش تا قبل از سال ۱۳۹۰ موجود نبود و یکباره در فروردین امسال به حضرتعالی وحی شد؟ یعنی این وزارت اطلاعات که کشف کرده است که مباشر و همراه دولت جن‌گیری است که مدفوع خشک خودش را می‌خورده، تا به حال هیچ کار اطلاعاتی نکرده بود؟ یعنی این آقای مشائی که امروز دوستانتان افشا می‌کنند که با پانتهآ و کاملیا و صغری و کبری جلسات مشکوک دارد، شش سال قبل در جلسه ترکیه در محفل رقص حاضر نبود و بعداً به خبرنگار ترک نگفته بود که نظرش راجع به حجاب چیست؟

ما که خودمان طرفدار رقص هستیم و الحمدالله هرگز موهبت دیدن رقص را به تماشای اطوار اراذل و اوباشی مثل حاج منصور ارضی نفروختیم و از اساس با حجاب اجباری مخالفیم، ولی شما که مصداق بارز اخلاق‌اید و کلید بهشت توی جیبتان است و دور فلان جایتان سیم خاردار کشیدید که مبادا گناهی مرتکب شوید، این چیزها را نمی‌دانستید؟ اگر نمی‌دانستید که عجب است که هنوز قبای رهبری را از تن بیرون نمی‌کنید که پدر خانه، آخرین آدمی باشد که بداند دخترش هر روز با یکی می‌پرد. و اگر هم نمی‌دانستید و همه گفتند و همه را دروغ انگاشتید که چه فرزانگی است این حجم عظیم بی‌اطلاعی و بی‌خردی؟

آقای خامنه‌ای!

در دولت مورد تأیید شما تعداد دزدان دولتی به نسبت دولت مخالف شما ده برابر و تعداد سارقان شهری هشت برابر شده است. دروغ و ریا و خرافات نه فقط در دولت، بلکه در میان همه ملت بیداد می‌کند. وقتی مصباح یزدی حرف از تسخیر رئیس‌جمهور می‌زند یعنی آقای فیلسوف هم یک خرافاتی است مثل همه خرافاتی‌ها، وقتی فلاحیان معتقد است ارواح پلید، منابع خبری دولت دهم هستند، یعنی روحانی طرفدار شما هم یک خرافاتی است مثل هر آدم بی‌سواد دیگری. مشکل این نیست که دولت شما دولت رمالی است، مشکل این است که وقتی شما از این دولت

حمایت کردید، میرحسین موسوی گفته بود این دولت دولت رمالی و خرافات است. مشکل این نیست که شما احساس می‌کنید دولت، خودسر و دیکتاتور است، مهم این است که ملت، دو سال است می‌گویند مرگ بر دیکتاتور و شما این دیکتاتور کوتوله را انتخاب کردید.

آقای حسن عباسی دیوانه، مدتی قبل، بعد از پنج سال که همه احمدی‌نژاد را کوتوله سیاسی می‌خوانند، نبوغ به خرج داده و کشف کرده که این دولت، کوتوله است. عین این حرف‌ها را همه نویسندگان کشور نوشتند، برای آن صدها جوک ساخته شده. آقای عباسی و فلاحیان و مصباح در تمام این سال‌ها خودشان را برای احمدی‌نژاد جر دادند. در حالی که میرحسین موسوی و کروبی رسماً در سخنانشان کوتوله بودن احمدی‌نژاد را بارها گفتند. شما چطور نفهمیدید؟ فرزانه عزیز! واقعا نفهمیدید یا می‌فهمیدید و به دلیلی که هیچ انسان معقولی نمی‌تواند درک کند، از کوتوله‌ها حمایت کردید؟

چند سال احمدی‌نژاد گفت که بزرگ‌ترین دستاورد دولتش هسته‌ای شدن کشور است. کو؟ چه شد؟ کجا رفت؟ نکند برق خانه شما از نیروگاه اتمی می‌آید و این‌قدر بدجنس هستید که می‌خواهید آقای واعظزاده بشود رئیس‌جمهور و بعد خبرش را اعلام کنید. من می‌دانستم شما خیلی کلک هستید، ولی نه این‌قدر. از دولت احمدی‌نژاد حمایت کردید، چون با آمریکا و اسرائیل مخالف بود. امروز خبرش را می‌شنویم که یک شرکت اسرائیلی به خاطر ارتباط با ایران تحریم شده است. بدجنس‌ها! سر حسن نصرالله را هم کلاه گذاشتید، یارو هنوز فکر می‌کند شما ضد آمریکایی هستید.

من هیچ‌وقت نمی‌توانم بفهمم معنای نبوغ شما را که وقتی ایران در زمان خاتمی در اوج قدرت بود و آمریکا برای آشتی با ایران له‌له می‌زد، او را در فشار گذاشتید تا با کلینتون باشعور ملاقات نکند، بعد آقای احمدی‌نژاد که هر روز وعده سقوط آمریکا را می‌دهد، برای جورج بوش پسر احمق، نامه فدایت شوم نوشت و او حتا پاسخ نامه را هم نداد. حتماً نمی‌خواهید بگوئید که شما در جریان نبودید و احمدی‌نژاد سرخود این کار را کرد و شما بعد از این کار که با اصولتان ظاهراً تضاد دارد، از او حمایت کردید؟ امروز اکثر انقلاب‌هایی که در دنیا به نتیجه می‌رسد، ناشی از بلاهت جمهوری اسلامی در چند سال گذشته است و همه این انقلاب‌ها عملاً به نفع آمریکا و اسرائیل و دموکراسی تمام می‌شود. حالا هی سرتان را بکنید زیر برف و دستور بدهید به جهانیان که همه موظفند که حتا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و انقلاب فرانسه ۱۷۸۹را هم انقلاب اسلامی بنامند. راستش را بخواهید، با آنچه در دو سال گذشته انجام دادید، هیچ روحانی شایسته‌تر از حضرتتان برای اعطای لقب شیخ ساده‌لوح نیست. حالا شیخ و سیدش را خودتان انتخاب کنید.

این دولت را دولت عدالت خواندید، حالا داد می‌زنید که وضع عدالت در این کشور مطلوب نیست. یواش! آرام‌تر! به ما چه؟ مگر ما کردیم که شما به خودتان حق می‌دهید که علیه وضع موجود اعتراض کنید. ما که گفته بودیم این مسخره‌بازی‌ها فقرا را فقیرتر می‌کند. شما نه تنها الآن بلکه در تمام این سال‌ها، برای دولت هم بخشنامه اقتصادی صادر کردید. حالا چنان می‌کنید که به قول مصباح که جانش برای احمدی‌نژاد در می‌رفت «احمدی‌نژاد و مشائی شیطان‌اند». اصلاً شیطان باشند، ای حضرت خداوند! این شیطان را شما خلق کردید، خبرتان برسد، می‌خواستید به جایش صد تا فرشته و پری دریایی خلق کنید. در ایران امروز، هر کسی فقیر است، شخص شما مسؤول اول بدبختی او هستید. هر خانواده‌ای که به دلیل وضع اقتصادی فرو می‌پاشد، شما مسؤولش هستید. هر انسان شریفی که دزد می‌شود، شما مسؤول گناه و جرمش هستید.

این دولت را آوردید برای این که از دین مبین اسلام و شیعه حمایت کنید. حالا شیخ و سید و مردم و وزرا و وکلا و قاضیان و فقیر و ثروتمند روز به روز بی‌ایمان‌تر می‌شوند. مردم نشسته بودند با خدای خودشان حال می‌کردند. می‌رفتند در عزای امام حسین گریه می‌کردند و سیاه می‌پوشیدند. حالا نشستند و برای ائمه، صبح تا شب جوک می‌سازند. چرا؟ عامل این بی‌ایمانی و گسترش بی‌دینی کیست؟ رئیس‌جمهور آمریکا که مقصر نیست، او که خودش اسمش حسین است و نصف وقتش به تبریک گفتن نوروز و عید فطر و عید قربان می‌گذرد و اگر چیزی به او نگوئی دو ماه دیگر لخت می‌شود و زنجیر می‌زند و دسته سینه‌زنی کاخ سفید را تشکیل می‌دهد.

وقتی احمدی‌نژادِ دروغگو می‌شود «معجزه هزاره»، وقتی حجت‌الاسلام سعیدی می‌گوید حضرتعالی موقع تولد گفتی «یا علی»، وقتی می‌نویسند که شما هر هفته به معراج می‌روید، وقتی می‌گویند مخالفت با ولایت فقیه، باعث حرام شدن زن آدم می‌شود، طبیعی است که مردم دیگر احترامی به دین نمی‌گذارند. ساده‌زیستی‌تان که آخرش به دولت اجنه تبدیل شد، توسعه علمی‌تان که باعث تولید انبوه کردان و رحیمی و زاهدی شد که یک مشت جاعل مدرک، وزیر این مملکت شده‌اند، دولت یکدست‌تان هم که تبدیل شده به احمدی‌نژادی که یک دامادش علیه خاله‌اش سخنرانی می‌کند و پدر دامادش دشمن خونی عمو جانش است.

آقای فرزانه بابصیرت!

البته که احمدی‌نژاد موجودی ابله است، اگر ابله نبود، باید می‌فهمید که خامنه‌ای آدمی نیست که قدرت را با کسی تقسیم کند. شش سال بعد از هاشمی، شش سال بعد از خاتمی و شش سال بعد از احمدی‌نژاد، شما شروع کردید به بستن دست و پای دولت تا صندلی قدرت‌تان آسیب نبیند. حالا هی جن کشف کنید و رمال دستگیر کنید. مردم ممکن است ساده باشند، ولی احمق نیستند. مشکل حکومت هم دقیقاً این است که ضریب هوشی‌شان از متوسط مردم کم‌تر است. تنها دلیلی که شما احمدی‌نژاد را سریعاً کنار نمی‌گذارید این است که نمی‌دانید با این مردم چه کنید و تنها دلیلی که مردم به خیابان نمی‌ریزند و شما را از صحنه تاریخ حذف نمی‌کنند، فقط به خاطر این است که مردم بیش‌تر از شما، کشور ایران و جامعه ایران را دوست دارند. اگر ایران نابود شود برای شما اهمیتی ندارد، اما به قول میرحسین موسوی مردم نمی‌خواهند در این موقعیت که شما برای حفظ خودتان همه کشور را نابود می‌کنید، شریک جرم شما شوند.

از خدا می‌خواهم به شما بصیرت یا قناعتی بدهد که زودتر بروید و این کشور و این ملت را رها کنید.

۱۰۹–۴– نامه سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰

توضیح محمد نوری‌زاد

حدوداً دو سال پیش بود که جوانی برای من نوشت: تو چرا در نوشته‌هایت، خود را «سرباز نظام» می‌دانی؟ از این نظام چه مانده که تو سربازش باشی؟ پاسخش را دادم، اما قانع نشد. و باز پرسید و پرسید. او می‌پرسید و من صبورانه به نوشته‌های تند و تلخ اما حق به‌جانب او پاسخ می‌دادم. تا این که به من پیشنهاد کرد: «بیا به یک گودال برویم و با هم دوئل کنیم. بله دوئل. من در یک سمت به مخالفت از همین نظام، و تو در سمت دیگر به موافقت از آن. و نتیجه این دوئل را در سایت خودت منتشر کن». قبول کردم. نتیجه این گفت و شنودهای مکتوب، نگارش چند مطلب با عنوان «دوئل در گودال» شد. یادم است که این گفتگوهای تند و تیز با استقبال همگان مواجه شد. اکنون او - همان جوان مخالف - نامه‌ای برای من نوشته که من آن را بسیار منصفانه و خیرخواهانه یافتم. روی سخن این جوان، رهبر انقلاب است. امیدوارم این فضای مجازی، فرصتی پدید آورد که جوانان ما بتوانند با آرامش و متانت با بزرگان خویش صحبت کنند. من نامه این جوان را بسیار مؤدبانه و شریف یافتم. گرچه این روال را کمی دیرشده تلقی می‌کنم، اما هنوز به نتایج آن چشم امید دارم:

با سلام خدمت رهبر انقلاب

طبق معمول هر ساله، در ابتدای فصل تابستان، علاوه بر شروع مجدد نمایش خیابانی «مقابله با بدحجابی» که دیگر برای ما جوانان به یک شوی زنده طنزآمیز بدل شده، شاهد تکاپوی نیروی انتظامی برای جمع‌آوری تجهیزات دریافت امواج ماهواره هستیم. تصور بکنید صحنه‌ای را که مأمورین پلیس، زنگ یک مجتمع مسکونی را می‌زنند، پس از پرس و جو، کلید در پشت بام را از مدیر ساختمان می‌گیرند، پله‌ها را در می‌نوردند، و دیش‌ها را که برخی از آنها با سیمان محکم شده‌اند و برای کنده شدن به پتک و چکش نیاز دارند، به هر ترتیبی جدا کرده و با خود می‌برند!... (بگذریم از برخی صحنه‌های تکاوری که به خاطر غیبت صاحب ساختمان یا پیدا نشدن قفل درب پشت بام حادث شدند) به نظر، تحقیرآمیز نیست؟ هم برای ساکنین ساختمان، هم برای ارگان بزرگی مثل نیروی انتظامی؟

من اگر یک کمونیست بودم و در کشوری زندگی می‌کردم که یک حکومت کمونیستی بر آن حکومت می‌کرد و کار آن حکومت به جایی می‌کشید که چنین صحنه‌هایی خلق کند، از کمونیست بودن خودم خجالت می‌کشیدم. جالب اینکه هنوز هم، چنین صحنه‌ای در کشورهای کمونیستی به وقوع نپیوسته است. حالا که خوشبختانه کمونیست نیستم، و یک لیبرال هستم. ولی به شدت متعجبم طرفداران و کسانی که این نظام را خیلی خیلی عزیز می‌دارند چطور خجالت نمی‌کشند و تا حالا نکشیده‌اند.

علاوه بر اینکه با امثال چنین اقداماتی، مفهوم «چهاردیواری» تحت لوای حکومت اسلامی، برای ما جوان‌ترها که روزنامه‌هایی که در قسمت تاریخشان عددهای نزدیک به زمان انقلاب را داشتند و تیتر بزرگشان درباره آزادی و حفظ حریم و حرمت شهروندان بودند را در دستانمان نگرفته‌ایم هیچ‌وقت و فقط عکس‌هایشان را در اینترنت دیده‌ایم، همچنان مبهم و حتا در مواردی، بی‌معنی باقی می‌ماند، و علاوه بر اینکه این سؤال همیشگی که: «چطور پلیس، قادر به ورود به تک تک خانه‌ها برای جلوگیری از فاسد شدن جوان‌های خانواده‌هاست، چطور نمی‌تواند مانع ورود مواد مخدر و توزیعش آن هم در ابعاد فعلی باشد که خود پرسنل این سازمان را هم به تعجب واداشته؟» همچنان بی‌جواب باقی می‌ماند، مسأله‌ای را در اذهان ایجاد می‌کند با این مضمون که: بالأخره ریشه و انگیزه این عملیات‌های کماندویی و همزمان خنده‌دار، دغدغه‌های شرعی است یا حقوقی؟

اگر به خاطر شرع باشد، که همان‌طور که هر انساس ممیزی می‌تواند تشخیص دهد، محدوده گناهانی که می‌شود در داخل یک خانه انجام داد خیلی وسیع است و فقط منحصر به دیدن بدن مردان و زنان برهنه و نیمه‌برهنه در برنامه‌های تلویزیونی نمی‌شود. اگر قرار باشد به این جمع‌بندی برسیم که باید مراقب شهروندان در خانه‌هایشان بود تا عملی خلاف شرع انجام ندهند، باید تمام رفتارشان را در نظر بگیریم، نه فقط تماشای تلویزیون را. مثلاً ممکن است کسی در اتاق خودش، دست به خودارضایی بزند که از منظر شرع، بسیار قبیح‌تر از دیدن بدن نامحرم است. تازه حتا خودارضایی همسنگ زنا در نظر گرفته شده است. شاید زن و شوهری در خانه‌شان مشغول غیبت کردن کسی شدند، غیبت که گفته شده از زنا هم

بدتر است. نباید نیروی انتظامی در هر خانه دوربینی نصب کند و این رفتارهای پرخطر را زیر نظر بگیرد؟ نمی‌شود که فقط به یک فعل حرام حساس باشیم اگر مسلمانیم. می‌شود؟

یا اینکه فرض کنیم مسأله‌ای حقوقی است. کما اینکه جایی خواندم یکی از مسؤولین فرموده‌اند: مالکیت و استفاده از تجهیزات ماهواره نقض حقوق شهروندی است!... واقعاً؟ احتمالاً از این جهت که فرد بیننده با دیدن بازیگران و رقاصان و مجریان شوهای تلویزیونی، رغبتش را به دختران ایرانی از دست داده و آنها را از حق همسر شدن محروم می‌کند!... یا مثلاً یک میزگرد سیاسی را می‌بیند و تحریک می‌شود و می‌آید روی دیوار شعار می‌نویسد!... خیلی دلم می‌خواست از این مسؤول بپرسم غیبت، ناقض حقوق شهروندی نیست؟ مگر نگفته‌اند غیبت از زنا بدتر است و زنا روزی را کم می‌کند و رحمت را دور؟ از کجا معلوم خشکسالی‌ها به خاطر غیبت‌ها نباشد؟ عده‌ای در خانه‌شان گوشت برادر مرده‌شان را می‌خورند، چوب خشکسالی‌اش را همه می‌خورند، این نقض حقوق شهروندی نیست؟ نباید صدای شهروندان را در خانه‌شان ضبط کرد تا جلوی این بلایا گرفته شود؟

غیر از این، خطرناک پنداشتن نفوذ رسانه‌های خارجی به خانه‌های ایرانیان، معنی‌اش این است که مثلاً مردم آن‌قدر فاقد ذکاوت هستند که کافی است یک تحلیل سیاسی را از یک شبکه تماشا کنند و بلافاصله به یک معاند و خرابکار تبدیل شوند. که این جدا از آنکه یک توهین آشکار است و زیر سؤال بردن ادعاهای پیشین مسؤولان ارشد نظام درباره هوشمندی و بصیرت ایرانیان را سبب می‌شود، اشاره تلویحی به ضعف نظام است، چرا که ظاهراً بعد از ۳۲ سال همچنان از صدای آمریکا واهمه دارد و امنیت ملی‌اش با چند تا برنامه تبلیغاتی به خطر می‌افتد و هنوز که هنوزه دنبال «برانداز» می‌گردد!

قبل از این که لب کلامم را خدمتتان عرض کنم، قصد دارم یک حقیقت تا کنون نادیده شده را هم برایتان متذکر شوم. چندی پیش یکی از مسؤولین صدا و سیما که گمان کنم خود آقای ضرغامی بود، فرمودند به طور تخمینی ٦٠ درصد مردم از ماهواره استفاده می‌کنند. البته تأیید یا اعتراف ایشان لازم نبود وقتی چشمان غیرمسلح تک تک ما می‌تواند این «بیش از نیمی از مخاطبان» را به راحتی مشاهده کند. در کنار این، این واقعیت را هم باید بپذیرید که در خانه‌ای اگر تجهیزات ماهواره‌ای هست، به تأیید بزرگ‌ترها و پدر و مادر آن خانه هست. چون بدیهی است چنین پدیده‌ای مانند گوشی موبایل و لپ‌تاپ نیست، و تقریباً وجودش وابسته به تلویزیون است و تلویزیون، یکی از اعضای خانواده است. هیچ‌کس نمی‌تواند این عضو را اضافه کند اگر مرد یا سرپرست خانه نخواهد. بزرگ‌ترها وسرپرست‌های این بیش از ٦٠ درصد خانه‌های ایران چه کسانی هستند؟ هم‌سن من که نیستند. چون هم‌نسلان من اگر خیلی زرنگ بوده باشند، فرزندشان فعلاً بیش از دو سه سال سن ندارد.

واقعیت این است که بیشترشان کسانی هستند که انقلابی را که شما امروز رهبری‌اش را به عهده دارید، از نزدیک تجربه کرده و چشیده‌اند. شاید حتا به جبهه‌های جنگ هشت ساله هم رفته باشند. این را گفتم تا نشان دهم گسترش دوایر زنگی روی پشت بام خانه‌ها، توطئه ما نسل چموش و سرکش قرن و بیست و یکمی نیست. کار هم‌نسلان و هم‌سنگران خودتان است.

تا یادم نرفته، اصل مطلب را تقدیم کنم:

در دوران جنگ سرد، در کشورهای بلوک شرق، معضلی گریبانگیر مردم شده بود، که آثارش حتا تا امروز هم تا حدودی باقی مانده... مثلاً اتومبیلی کهنه که گوشه‌ای رها شده و آنقدر همانجا مانده که توریست یا عکاسی می‌آید و از آن عکس می‌گیرد، به عنوان یادگار دوران شوروی سابق! داستان آن اتومبیل را که دنبال می‌کنی، می‌رسی به روزی که مثلاً با بودجه دولتی برای یک سازمان حکومتی خریداری شده بوده، و یک روز متصدی‌اش متوجه می‌شود که یکی از لاستیک‌هایش پنچر شده است. روزها می‌گذرد و هیچ‌کس پیدا نمی‌شود تا زحمت پنچرگیری آن اتومبیل بیچاره را به گردن بگیرد... تا اینکه همان‌جا می‌ماند، و آن‌قدر می‌ماند تا از مد بیفتد، و وقتی از مد افتاد، به مرور از کارایی هم بیفتد، و آرام آرام به یک قراضه تبدیل شود.

کشورهایی مثل اوکراین و بلاروس و لهستان و امثالهم پر بودند از این صحنه‌ها... اتومبیل‌های از بین رفته... کارخانجات متروکه... ساختمان‌های رهاشده و تخریب‌شده. تجهیزات رسیدگی نشده و از بین رفته... وقتی از مردمشان بپرسی چرا چنین اتفاقی افتاد؟ این جواب را می‌دهند: در آن زمان که کمونیسم بر روح و روان و اقتصاد و معیشت و اخلاق و تمام شؤونات جامعه رسوخ کرده بود، مردم تعلق خاطرشان را به کشور و از آن مهم‌تر، به حکومتشان، از دست دادند. وقتی فلان خودرو از کار می‌افتاد، همه می‌گفتند: «به من چه مربوط؟»... هیچ اهمتی نمی‌دانند به کارکرد سازمانشان، و در مقیاس بزرگ‌تر، به کارکرد حکومتشان.

این عدم اهمیت دادن از بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی شروع می‌شد و تا نفرت و دشمنی پیش می‌رفت. تا آنجا که وقتی آن سیستم با آن ساختار عریض و طویلش، در برابر چشمانشان از هم فرو پاشید، چنان در برابرش بی‌تفاوت بودند که گویی اتفاقی رخ نداده است.

من به عنوان یک لیبرال، که بنا بر عقایدم، رغبتی به نظام اسلامی ندارم، چیزی شبیه آن بی‌اعتنایی و بدخواهی را در پیرامون نظام اسلامی شما می‌بینم. رفتار نیروی انتظامی به توصیه و تحریک هر کس که باشد، نمونه کاملی است از اهمیت ندادن به کارکرد و وجهه نظام. چون در غلط بودن این رفتار، شکی نیست، و حتا خجالت‌آور هم هست. تا جایی که من تا حالا نشنیده‌ام جایی غیر از ایران، مردم شاهد وقوعش باشند. حتا در عربستان سعودی هم مردم به شبکه‌های ماهواره‌ای دسترسی دارند.

بگذارید با شما روراست باشم، آن مسؤول انتظامی که فرمان چنین اقداماتی را می‌دهد، و یا کسانی که مسؤولان انتظامی را وادار به اتخاذ چنین تصمیماتی می‌کنند، نه تنها هیچ رغبتی به این نظام ندارند، بلکه به نظر می‌رسد که گویی از آن نفرت هم دارند و لذت می‌برند از تحقیر شدنش.

بگذارید روراست‌تر باشم، آن مسؤول زندان یا زندانبانی که آن‌قدر به زندانیان سخت می‌گیرند و حقوق اولیه‌شان را که رعایت کردنشان اصلاً کار سختی نیست و هزینه سنگینی ندارد، رعایت نمی‌کنند، از جمهوری اسلامی خوششان نمی‌آید. کیف می‌کنند از بی‌آبرو شدنش و برای اینکه گرفتار غضب دلسوزان واقعی مملکت نشوند، همه چیز را طوری وانمود می‌کنند که گویی زندانی اعتصاب غذا کرده، باعث و بانی این بی‌آبرویی، و مقصر اصلی بی‌اعتبار شدن همه آن حرف‌های شما درباره بابی ساندرز درگذشته است.

می‌دانستید نوشته‌های حسین شریعتمداری و شاگردان خلفش، مایه مضحکه و سوژه خنده نسل جوان امروز است؟ کسانی که این نظام را هر روز در برابر ما به شکل کاریکاتوری خنده‌دار ترسیم می‌کنند، خوششان می‌آید از این نظام؟ من که باور نمی‌کنم... کسانی که در سازمان صدا و سیما، عامدانه برخی از وقایع را پوشش نمی‌دهند، و غرض‌ورزی و انحراف تحلیلی در بسیاری از همان‌هایی که پوشش می‌دهند مشهود است، در حالی که خودشان خوب می‌دانند مردم امروز، چشم و گوششان بسته نیست و ضریب هوشی بالایی دارند و فرزندانشان به فضای بی‌کران اینترنت دسترسی دارند، و بدین طریق، هر روز اعتبار این حکومت را کم‌تر و کم‌تر می‌کنند تا جایی که جبهه‌رفته‌ها هم به بی‌بی‌سی پناه ببرند، خوششان می‌آید از این نظام؟

من لیبرال، قاعدتاً باید خوشحال باشم از این که حکومتی که با عقاید من تناقضات فراوان و متنوع دارد، این‌چنین در محاصره کسانی باشد که متنفرند ازش، اما این یادآوری‌ام دو دلیل داشت:

اول اینکه از چپ و راست به من و امثال من می‌گویند ضد نظام. خواستم بگویم آن‌قدر ضد نظام در اطراف و ارکان بالا و پایین این نظام لانه کرده‌اند، که نوبت به ما لیبرال‌ها نمی‌رسد.

دوم اینکه، نوری‌زاد حزب‌اللهی می‌رود، من لیبرال هم می‌روم، شما هم می‌روید، اما ایران می‌ماند. و اگر حتا کمی حس وطن‌دوستی داشته باشم، باید نگران این بی‌اعتنایی‌ها و دلزدگی‌ها و نفرت‌ورزی‌ها باشم. شوروی و کمونیسم رفت. اتفاق تأسف‌باری که به هر حال رخ داد، رها شدن آن خودرو و از بین رفتنش بود که تنها مشکلش پنجر بودن یکی از لاستیک‌هایش بود.

و اما کاری که شما می‌توانید انجام بدهید، از دو حال خارج نیست:

یا بنشینید و شاهد تحلیل رفتن و هرچه بی‌اعتبار شدن و فروپاشی معنوی نظامتان باشید. یا ضد نظام‌ها را از پیرامون خود بزدایید و هیولای بدریخت «بی‌اعتنایی و نفرت» را از پیکره کشور دور کنید.

توصیه من به شما به عنوان یک کوچک‌تر، اگر آن را بپذیرید، این است که: کاری نکنید که فردا آیندگان بگویند سید علی خامنه‌ای گزینه‌ای را انتخاب کرد که انجامش ساده‌تر بود!

*** منبع***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5377

۱۱۰–۴– نامه سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰

تحقیقات امید کوکبی هیچ ربطی به انرژی هسته‌ای ندارد؛ بگذارید درسش را بخواند!

۱–۱۱۰–۴– متن انگلیسی (English Text)

CCS Requests the Release of Iranian Graduate Student

15 Jul, 2011

CCS writes an open letter to Iran's Ayatollah Khamene'i requesting release from jail of Omid Kokabee, Iranian graduate student in optics at the University of Texas, who had returned to Iran to visit family.

July 14, 2011

His Eminence Grand Ayatollah Ali Khamene'i The Supreme Leader, The Islamic Republic of Iran Tehran Your Eminence, Grand Ayatollah Ali Hoseyni Khamene'I:

We are writing to ask Your Eminence to correct a grave mistake made by the government officials in jailing Omid Kokabee, an Iranian doctoral student at the University of Texas – Austin. Mr. Kokabee was arrested at Tehran airport on a visit of his parents last winter. We were told that he was held at Evin prison and that he would soon stand trial on charges of "communicating with hostile government" and "illegitimate earnings".
We are an independent non-government organization of scientists, physicians, engineers and scholars. Our contacts with Omid Kokabee's professors and fellow students at the University of Texas, as well as at the Institute of Photonic Sciences in Barcelona, Spain, where Omid obtained his Masters Degree in optics before coming to Texas, all confirm that he was dedicated to his studies and refrained from engaging in politics. He was paid for his teaching assistantship within regular support package provided to all first-year U.S. and international doctoral students by the University of Texas and not by the United States Government or any of its agencies.
Some reports indicate that Mr. Kokabee might have been suspected in the exchange of information on nuclear technology. As scientists, we can assure you, that his research and studies had nothing to do with nuclear energy. His education and his Ph.D. project are in optics. He appears to be a talented young scientist whose studies have been interrupted for no good reason. If Omid is given opportunity to continue his research, he will be able to bring important skills and honor to your great country.
Imprisonment of Omid Kokabee and his upcoming trial have planted fear in the hearts of Iranian students that are currently studying abroad. Instead of bringing their skills and knowledge back to Iran, many of them are re-thinking their future in fear of reprisal on their return home. We trust that your wisdom will direct you to disperse this fear by promptly allowing Mr. Kokabee to return to his doctoral studies abroad and to travel freely to Iran, his native country.

Thank you for your consideration of this letter.
With our highest regards,

Eugene Chudnovsky
Alexander Greer
Joel Lebowitz
Walter Reich
Paul Plotz
Co-chairs, Committee of Concerned Scientists

*** منبع ***

http://concernedscientists.org/node/131

۲-۱۱۰-۴- ترجمه فارسی

خطاب به مقام والای آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای،
رهبر جمهوری اسلامی ایران،
تهران

خطاب به شما آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای

ما این نامه را نوشته‌ایم تا از شما در خواست کنیم که بزرگواری نموده و اشتباه صورت گرفته توسط دولت قانونی شما در زندانی کردن آقای امید کوکبی، دانشجوی دکترای دانشگاه تکزاس-آستین را اصلاح فرمایید.
آقای کوکبی در زمستان پارسال در حالی که برای ملاقات پدر و مادر خود به ایران مراجعه کرده بودند، در فرودگاه تهران بازداشت شده‌اند. ما آگاه شده‌ایم که ایشان در زندان اوین به سر می‌برند و به زودی قرار است که به جرم «ارتباط با دولت متخاصم» و «کسب درآمد نامشروع» در دادگاه محاکمه شوند.
ما یک سازمان مستقل غیردولتی متشکل از دانشمندان، پزشکان، مهندسان و محققان هستیم. طبق اظهارات اساتید و دانشجویان دانشگاه تکزاس و همچنین مؤسسه علوم فوتونی در بارسلونا- اسپانیا، که ایشان مدرک کارشناسی ارشد خود را در این مؤسسه گرفته‌اند، همگی گویای این واقعیت هستند که آقای کوکبی تمامی تمرکز خود را بر روی درس خود داشته‌اند و از سیاست دوری می‌گزیده‌اند. ایشان به خاطر همکاری در امر اموزش، کمک‌هزینه می‌گرفته‌اند؛ که این کمک‌هزینه به طور معمول به تمامی دانشجویان سال اول دکتری، چه آمریکایی و چه غیرآمریکایی، توسط دانشگاه تکزاس داده می‌شود و این کمک‌هزینه از طرف دولت آمریکا یا دیگر آژانس‌ها نمی‌باشد.
برخی از گزارش‌ها هم حاکی از این است که ایشان مظنون به تبادل اطلاعات در مورد فن‌آوری هسته‌ای هستند. ما به عنوان دانشمندان می‌توانیم به شما اطمینان دهیم که تحقیقات و مطالعات ایشان هیچ ربطی به انرژی هسته‌ای ندارد. آموزش و پروژه دکترای ایشان در مورد اپتیک می‌باشد. به نظر می‌رسد که ایشان یک دانشمند جوان و بااستعدادی هستند که مطالعات ایشان بدون هیچ دلیلی قطع شده است. اگر به امید برای ادامه تحقیقات خود فرصت داده شود، ایشان قادر خواهند بود که مهارت‌ها و افتخارات فراوانی را برای کشور بزرگ ایران به ارمغان بیاورند.
زندانی کردن امید کوکبی و محاکمه‌ای که ایشان در پیش رو دارند، باعث هراس سایر دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در خارج از کشور ایران شده است؛ و بسیاری از آنان به جای اینکه دانش و مهارت‌های خود را به ایران برگردانند، با ترس در مورد آینده خود در حال تغییر افکار خود در مورد بازگشت به ایران می‌باشند. ما اطمینان داریم که شما با فرزانگی خود در این مورد با اجازه دادن به آقای کوکبی برای ادامه تحصیل خود در خارج از کشور و مسافرت آزادانه به کشور مادری خود، تمامی نگرانی‌ها را برطرف نمایید.

با تشکر از حسن توجه شما به این نامه،
با تمامی احترامات:

[توضیح: کسانی که در جلوی اسمشان ستاره آمده است، برندگان جایزه نوبل می‌باشند.]

Joel L. Lebowitz
Rutgers University

Paul H. Plotz
MD Wasshington, DC

Walter Reich
Washington University

Eugene Chudnovsky
Lehman College of CUNY

Alexander Greer
Brooklyn College of CUNY

Dorothy Hirsch
Executive Director Emerita

Arno Penzias*
New Enterprise Associates

Max Gottesman
Institute of Cancer Research

Zafra Lerman
MIMSAD, Inc.

Jack Minker
University of Maryland

Philip Sarachik
Polytechnic Institute of New York

Simon Levin
Princeton University

J. Joseph Blum
Duke University

Joseph Birman
City College of New York

David Baltimore*
Caltech

Allen J. Bard
University of Texas

Thomas Eisner
Cornell University

Fang Li Zhi
University of Arizona

Edward Gerjuoy
University of Pittsburgh

Pierre Hohenberg
New York University

Kurt Isselbacher
Mass General Hospital

Jerome Karle*
U.S. Naval Research Lab

Walter Kohn*
U.of California,StaBarbara

James Langer
Inst.Theor. Physics, Sta Barbara

Benjamin Lax
MIT

Peter D. Lax
New York University

Louis Nirenberg
New York University

John Polanyi*
University of Toronto

Stuart Rice
University of Chicago

Myriam Sarachik
City College of New York

Harold Scheraga
Cornell University

Sylvan Schweber
Brandeis University

Andrew Sessler
Lawrence Berkeley Laboratory

Lawrence Shepp
Rutgers University

Maxine Singer
Carnegie Inst. of Washington

Alfred I. Tauber,
Boston University

Charles Townes*
Univ. California, Berkeley

Steven Weinberg*
University of Texas, Austin

Myrna Weissman
Columbia University

Rosalyn Yalow*
Mount Sinai School of Medicin

*** منبع ***
وبسایت «جرس» (جنبش راه سبز)

http://www.rahesabz.net/story/40086

۱۱۱–۴– نامه سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰

امروز وجود مؤسساتی به نام دادگاه‌های انقلاب و صدور دستوراتی به نام آراء آن دادگاه‌ها، یعنی همین مؤسسات، چه صورت واقعی و قانونی دارد؟ و جز خلاف حقیقت (یعنی دروغی بزرگ) آیا حقیقت دیگری دارد؟

بسمه تعالی
مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران
با عرض سلام و تحیت

این نامه را سرگشاده معروض می‌دارم تا شاید در مورد مشکلاتی که عده‌ای بی‌گناه گرفتار آن هستند، چاره خلاص‌کننده‌ای تدارک فرمایید؛ که مرضیّ پروردگار خواهد بود.
انقلابی در سال ۱۳۵۷ یعنی ۳۳ سال قبل به رهبری آقای خمینی واقع شد و تشکیلات خود را دارا بود؛ بعد از آن انقلاب دیگری واقع نگردید. امروز وجود مؤسساتی به نام دادگاه‌های انقلاب و صدور دستوراتی به نام آراء آن دادگاه‌ها، یعنی همین مؤسسات، چه صورت واقعی و قانونی دارد؟ و جز خلاف حقیقت (یعنی دروغی بزرگ) آیا حقیقت دیگری دارد؟ تعجب‌آور اینکه عده‌ای با دستورات این مؤسسات (دادگاه انقلاب) عمر گرانمایه خود را در زندان به سر می‌برند.

پیشنهاد من این است که پرونده هر یک از زندانیان اوین را که می‌خواهید به هر شعبه‌ای از دیوان عالی کشور بفرستید تا دروغ بودن اتهامی که به این زندانی نسبت داده‌اند، آشکار گردد.
چون شما قانوناً مسلط بر دستگاه سیاسی و قضائی کشور هستید به نظر من این دروغ را طبق دستور الاهی قرآن که فرمود «کونوا مع الصادقین» منحل کنید؛ بگذارید این دروغ بزرگ از دامن ایران اسلامی پاک و محو گردد. نیز، عده‌ای را هم که به این مناسبت در زندان به‌سر می‌برند، آزاد بفرمایید که قطعاً مورد خشنودی حضرت پرودگار و ائمه اطهار خواهد بود.

موفق و مؤید باشید
والسلام
احمد صدر حاج سید جوادی

*** منبع ***
وبسایت «سحام‌نیوز»

http://sahamnews.net/1390/06/87152

۱۱۲-۴- نامه سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰

«قافیه‌سنجان چو قلم درکشند
گنج دو عالم به سخن برکشند»

گنج سخن موجود در این رنجنامه توسط پاره‌ای از نمایندگان و فعالان اهل سنت در داخل کشور، که امکان امضاء و نشر این نامه برای آنان، علی‌رغم درکشیدن قلم، به دلایل واضح، میسر نیست، برای نگارنده ایمیل شده است. از من درخواست شده با رعایت امانتداری استفهامی و با پرهیز از واژه‌ها و ادبیات رایج در بین اپوزیسیون برون‌مرزی، خواسته‌های برحق و مطالبات قانونی و مشروع اهل سنت را ویرایش و جهت اطلاع و انتشار در رسانه‌های فارسی‌زبان منعکس کنم.

بسم الله الرحمن الرحیم
«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا»
حضور محترم آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران

پیام آن حضرت به مناسبت افتتاح نخستین کنفرانس دو روزه بین‌المللی «بیداری اسلامی»، که امروز شنبه ۲۶ شهریور ماه در پایتخت ایران اسلامی عزیز آغاز به کار کرد، مایه مسرت و امیدواری می‌باشد. حضرتعالی در پیام خویش فرمودید: «توصیه مهم دیگر، پرهیز از اختلافات مذهبی، قومی، نژادی، قبیله‌ای و مرزی است. تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسید و آن را مدیریت کنید. تفاهم میان مذاهب اسلامی، کلید نجات است. آنها که آتش تفرقه مذهبی را با تکفیر این و آن دامن می‌زنند، اگر خودشان هم ندانند، مزدور و عمله شیطانند». در پیام حضرتعالی آمده است: «آزادی، عدالت‌خواهی، تسلیم نشدن در برابر استبداد و استعمار، نفی تبعیض‌های قومی و نژادی و مذهبی، نفی صریح صهیونیزم، اینها ارکان نهضت‌های امروز کشورهای اسلامی است و همه برگرفته از اسلام و قرآن است» و هشدار دادید که «پشت این لبخندها و وعده‌ها، توطئه و خیانت نهفته است». و گروه‌ها و اشخاصی را که در صدد تصاحب سهم ویژه در غنیمت‌های به دست آمده از قیام‌های اسلامی مردم هستند، نفی کردید.
ما اهل سنت ایران از قریب به ۳۳ سال پیش که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی، وعده برادری و برابری شیعه و سنی را در یک ایران اسلامی دادند، همواره مصرانه خواهان برادری و برابری اهل سنت و تشیع به خصوص در عمل و در کلام بوده و هستیم و مخالف هرگونه عملکردی که موجب تفرقه و تبعیض و برتری قومی و نژادی و به خصوص تبعیض بین برادران شیعه و سنی، و نتیجتاً دستاویزی برای دشمنان ایران و اسلام گردد، می‌باشیم. حضرتعالی از موج بیداری ملت‌های عمدتاً سنی‌مذهب منطقه بر علیه سلطه تفرقه‌افکنان و دشمنان اسلام سخن می‌گوئید و نظام جمهوری اسلامی را الگوی این قیام‌ها می‌دانید.
سؤال اینجاست که چگونه ملت‌های عمدتاً سنی‌مذهب منطقه، نظام دینی‌ای را الگوی خود قرار خواهند داد که به آنان یعنی سنی‌ها اجازه ساخت مسجد و حتا اقامه نماز در پایتخت نظام یا به عبارتی أم‌القرای جهان اسلام را نمی‌دهد؟ متأسفانه درخواست‌های خیرخواهانه و قانونی اهل سنت ایران اسلامی برای نفی خشونت، ترور، تعصب، تفرقه و رفع تبعیض و احیای برادری و برابری، در عمل، با دستگیری و زندان پاسخ داده می‌شود. بسیاری از علمای اهل سنت از مناطق مختلف ایران از جمله کردستان، سیستان و بلوچستان، خراسان و هرمزگان، به دلیل اعتراض به توهین مذهبی علیه اهل سنت، تفرقه‌اندازی‌ها و مطالبه حق قانونی خود در زندان به سر می‌برند. نامه سرگشاده ۳۰۰ تن از علماء و روحانیون اهل سنت کردستان و یا درخواست مکرر رهبران اهل سنت برای ملاقات حضوری با مقام معظم رهبری بی‌جواب مانده است. نامه مورخ ۲ شهریور ۱۳۹۰ مجمع نمایندگان اهل سنت در مجلس شورای اسلامی به رئیس‌جمهور محترم کشور و دبیر مجمع تقریب مذاهب و مشاور رئیس‌جمهور در امور اهل سنت در اعتراض به ممنوعیت نماز عید فطر اهل سنت در تهران نیز همچنان بی‌جواب مانده است.
طبق نص صریح قانون اساسی و وعده بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، اهل سنت باید در انجام فرایض دینی و آموزش مذهبی خود آزاد باشند؛ اما در عمل، متأسفانه این‌گونه نیست. فشار بر علمای اهل سنت برای کنترل و مدیریت مدارس دینی اهل سنت، افزایش یافته است. برخی از علمای اهل سنت از جمله مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، رهبر مذهبی اهل سنت مردم سیستان و بلوچستان، نه تنها از کشور که بلکه حتا از

استان نیز ممنوع‌الخروج می‌باشند. بسیاری از فعالان اهل سنت در آیینه بهتان به جرم‌های واهی دستگیر و زندانی می‌شوند. دلسوزان اسلام و پیروان سنت نبوی اجازه ترویج دین مبین اسلام و تبلیغ مذهبی در مناطق اهل سنت را ندارند و بسیاری از مبلغین دینی دستگیر و زندانی شده‌اند. این در حالی است که برادران شیعه ما کاملاً آزاد هستند حتا در مناطق سنی‌نشین مذهب و فقه خود را تبلیغ و ترویج کنند! که ما را بر آن اعتراضی نیست!. ممانعت غیرقانونی از برگزاری نماز عید فطر اهل سنت در تهران و برخی از کلان‌شهرهای کشور، و محکومیت اخیر حافظ قرآن، آقای محمداسماعیل ملازهی، داماد مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، به جرم جاسوسی برای بیگانه، مثال واضحی از فشار روزافزون بر اهل سنت و رهبران مذهبی آنها می‌باشد.

بر طبق اظهارات خیرخواهانه و دلسوزانه مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، که کارنامه درخشانی در حمایت از انقلاب اسلامی، ترویج اخوت و برادری اسلامی و تقریب مذاهب اهل سنت و تشیع دارد، «جریاناتی چون ساماندهی حوزه‌های علمیه اهل سنت، صدور شناسنامه برای مساجد و کنترل آنها، ایجاد محدودیت‌های بیش‌تر برای جماعت‌های تبلیغی، جلوگیری از برگزاری نمازهای جماعت سربازان اهل سنت در مراکز نظامی، تعطیل کردن نمازهای جمعه و عیدین در برخی کلان‌شهرهای کشور و به طور کلی، محدود کردن بیش از پیش آزادی‌های مذهبی، مصادیقی از تغییر و یا به عبارتی تشدید سیاست‌های مسؤولان نسبت به مسائل اهل سنت می‌باشد». ما اهل سنت ایران اسلامی در تداوم بی‌علاج برزخِ انتظار، سه دهه نابرابری، تبعیض و «ملاحظات و محذوریت‌ها» را تحمل کرده‌ایم. اما اکنون بدون امید سپری شدن شب تیره از تنگه‌های سحر، با تبعیضات فراقانونی فزاینده روبه‌رو هستیم. اکثر نسل جوان اهل سنت ایران که تا به امروز خویشتن را به بستر تقدیر سپرده، و رخت یأس را بر قامت خویش آراسته، و از تیزه‌های غرور مذهبی خویش فرود آمده و برای حفظ وحدت و انسجام دینی و ملی، در دهلیزهای انزوا و یا خرسنگ‌های تفته که خیزاب‌های تبعیض و تحقیر بر آن می‌جوشند، سکوت را اختیار کرده‌اند؛ آنان اینک چشم‌انداز دیگرگونه‌ای را می‌طلبند. چشم‌اندازی که ادامه تحقیر مستمر در میدانچه‌های تلخ تبعیض نباشد.

در این عصر اطلاعات و اینترنت، مسلماً ملت‌های مسلمان منطقه از قوانین نظام جمهوری اسلامی و تبعیضات قانونی و فراقانونی جاری بر علیه اهل سنت در ایران اسلامی مطلع هستند. احتمالاً استکبار جهانی، صهیونیسم و غرب نیز به توطئه‌های خود برای ایجاد تفرقه و تبعیض بین مسلمانان و به خصوص بین برادران شیعه و سنی ادامه خواهند داد. اما برای ما اهل سنت ایران جای تأمل و تعمق جدی است مبنی بر اینکه چرا غرب از جمله آمریکا و انگلیس و حتا روسیه در پایتخت‌های کشور خود آزادی کامل فرایض دینی از جمله اجازه ساخت مسجد و اقامه نماز به مسلمانان شیعه و سنی و دیگر ادیان و مسلک‌ها را می‌دهند، اما تلاش دارند در ایران اسلامی بین شیعه و سنی تفرقه بیندازند؟

آیا این وظیفه اسلامی همه ما نیست تا آنها را خلع سلاح کرده و دستاویز و سببیت فرافکنی آنان را سلب کنیم؟ به راستی در مقیاس با آزادی مذهبی موجود در کشورهای غربی، و در حالی که ادیان دیگر در تهران صاحب کلیسا و کنیسه و محل عبادت خویش هستند، محرومیت حداقل صدها هزار اهل سنت ایرانی ساکن تهران از داشتن یک مسجد در أم‌القرای جهان اسلام چگونه قابل توجیه است؟ با چنین وضعیتی چگونه می‌توان بر مخمل اندیشه‌های نسل جوان و مسلمان کشورهای بیدار منطقه تأثیرگذاری کرد و آنها را متقاعد نمود تا از ایران اسلامی الگوبرداری کنند و نه از غرب؟ استدعا می‌کنیم تا مقام معظم رهبری مرحمت فرموده یک بار برای همیشه دلیل ممانعت از صدور مجوز برای مسجد اهل سنت در تهران را بیان بفرمایند.

جناب آقای دکتر علی‌اکبر ولایتی، دبیر اولین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی و مشاور امور بین‌المللی رهبر معظم انقلاب، فرموده‌اند که «هیچ محدودیتی در خصوص حضور متفکرین جهان اسلام در این همایش وجود ندارد و هر متفکری از هر گوشه دنیا می‌تواند دیدگاه‌ها و مسائل جاری منطقه را در این همایش تبیین کند». ای کاش متفکرین و علمای اهل سنت ایران نیز مستفیض این بذل و خیرخواهی می‌شدند. متأسفانه «هزار نکته باریک‌تر از مو اینجاست» که اندیشمندان و علمای اهل سنت ایران، محبوس و یا به تبعیدگاه‌های سکوت هراس‌انگیز رانده شده‌اند، در حالی که برخی از پژوهشگران سنی‌مذهب مورد اعتماد نظام از فراسوی مرزهای کشور برای شرکت در کنفرانس‌های مختلف وحدت و بیداری اسلامی با خرج بیت‌المال در تهران پذیرائی می‌شوند تا با حمد و ثنا از وحدت اسلامی موجود در ایران الگوبرداری کنند.

ما از مقام معظم رهبری تقاضا می‌کنیم که چراغ نورانی برادری و برابری اسلامی را ابتدا به عنوان یک سرمشق در خانه عزیز خودمان یعنی ایران اسلامی بیفروزیم، و سپس آن را به عنوان یک الگوی روشن به مساجد دیگران بفرستیم. متأسفانه اینک عرصه آن‌قدر بر ما تنگ شده است که ناچاریم به دلیل وحشت از دهلیزهای لاینقطع و خوفناک سربازان گمنام امام زمان، نقاب ایمنی به پهنای رخساره خویش بردوانده و دردهای خود را «پنهانی» نجوا کنیم، زیرا از عقوبت جانفرسای آه کشیدن با صدای بلند آگاهیم! حقیقتاً ما اهل سنت ایران را «دردی است در دل، که گر گوئیم

زبان سوزد، وگر پنهان کنیم، ترسیم که مغز استخوان سوزد». ما اینک، گام در صحرای دل نهاده و درد دو عالم به سخن برکشیده‌ایم، امیدواریم حضرتعالی به درد دل‌های ما گوش فرا دهید، زیرا:

«صدف زان سبب گشت گوهرفروش
که از پای تا سر همه گشت گوش»!

دکتر عبدالستار دوشوکی
مرکز مطالعات بلوچستان ـ لندن
(از طرف جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت داخل کشور)
شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۹۰
doshoki@gmail.com

*** منبع ***
وبسایت «روشنگری»
http://www.roshangari.net/as/sitedata/20110917192710/20110917192710.html

۱۱۳–۴– نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۹۰

آیا ما شهید داده‌ایم که از گل نازک‌تر گفتن به شما، موجب محکومیت حداکثری و مکرر فرزندان‌مان شود؟!

حضرت آیت‌الله! شما هم دارید زمان را از دست می‌دهید. فردا دیر است!

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در آغاز نامه‌ام، به جنابعالی اطمینان می‌دهم که هیچ تقاضایی از شما برای آزادی فرزندم دکتر قاسم شعله‌سعدی ندارم. او صاحب‌نظری صاحب‌نام و اندیشمندی شناخته‌شده است که زندگی خود و خانواده‌اش را در راه دفاع از حقوق ملت ایران در کف گرفته است و کار او هم تازگی ندارد. او مدت‌ها در دادگاه‌های بین‌المللی از حقوق ملت دفاع کرده، قریب سه دهه به عنوان استاد دانشگاه به تربیت سیاستمداران و حقوقدانان پرداخته و به مملکت خود خدمت کرده و گاهی با ارائه تحلیل‌های دقیق سیاسی، از وقوع فاجعه در کشور جلوگیری کرده و در راستای ایفای مسؤولیت ملی تا مرز ترور شدن توسط عوامل خودسر پیش رفته؛ همان محافلی که روشنفکران کشور را در پروژه قتل‌های زنجیره‌ای به خاک و خون کشیدند. اما او با علم و اطلاع کامل از عواقب اقدامات خود، راه خویش را انتخاب کرده و من به انتخاب او احترام می‌گذارم. همان‌طور که به انتخاب فرزند دیگرم شهید اصغر شعله‌سعدی که داوطلبانه به جبهه رفت و شهید شد، احترام گذاشته و می‌گذارم. اما به عنوان کسی که یک شهید و دو استاد دانشگاه، سه حقوقدان و دو دبیر آموزش و پروش به این کشور تقدیم کرده‌ام و به عنوان کسی که با داشتن سه فرزند حقوقدان و عروس حقوقدان و نوه‌های حقوقدان با مسائل حقوقی اندکی آشنایی یافته‌ام و بدون تقاضایی نه تنها در مورد پایان یافتن [حبس] غیرقانونی فرزندم بلکه بدون تقاضایی در مورد مرخصی درمانی وی، که وخامت وضع سلامتی وی بنا به نظر پزشک متخصص زندان و پزشکی قانونی تأیید شده است، تا آنجا که آنها نظر به عدم تحمل کیفر برای او داده‌اند، فقط می‌خواهم بدانم جرم فرزندم چیست؟ این حق یک مادر نیست که جرم فرزندش را بداند؟

من ۸۶ سال عمر دارم و تا کنون تخلفی از وی ندیده‌ام و می‌خواهم بدانم وی اکنون به چه جرمی به اسارت شما درآمده است. تا آنجا که من می‌دانم، پسرم اهل هیچ زد و بند مالی و اقتصادی نبوده و حتا در ۲ دوره نمایندگی مجلس، حقوق ماهانه خود را هم نگرفته است. کسی که در نامه ۱۰ سال پیش [به] شما خود به شما تذکر داد که اگر حکم سرپرستی آقای رفیق‌دوست را در حالی که هنوز مدت مأموریت وی تمام نشده بود و در بحبوحه رسیدگی به پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی تمدید نمی‌کردید، این امر به عنوان حمایت از او و چراغ سبز به این امور تفسیر نمی‌شد. راستی اگر به جای زندانی کردن پسرم به این هشدارها توجه کرده بودید، امروز شاهد رسوایی و فساد مالی بزرگ سه [هزار] میلیارد تومانی بودید که بعضی از مقامات کلیدی را در مظان اتهام قرار داده است؟ که البته مسلماً این تنها رسوایی نبوده و نیست.

تا آنجا که من می‌دانم، پسرم عضو هیچ حزب و گروه سیاسی هم نیست تا بتوان او را به تبانی و اجتماع متهم کرد. او سیاستمداری مستقل و حقوقدانی سرشناس است و هیچ جریان سیاسی از تیغ نقدهای بی‌طرفانه او مصون نبوده است و این محکم‌ترین دلیل استقلال اوست.

دکتر شعله‌سعدی طی نامه مورخ آذر ماه ۸۱ نسبت به سرنوشت صدام حسین به شما هشدار داد و گفت نه تنها صدام خود را در معرض تعقیب بین‌المللی و مشکلات پیچیده قرار داد، بلکه کشور و ملت خود را در معرض جنگ‌های ویرانگر قرار داده است و چهار ماه بعد از آن، هنوز صدام بر سر قدرت بود و شما دیدید که هشدار دکتر شعله‌سعدی و پیش‌بینی او تحقق یافت، ولی به جای تقدیر از وی، او را زندانی و شکنجه کردند.

او در مورد روسیه هم به شما هشدار داد و گفت روسیه متحد مورد اطمینانی نیست و شما دیدید بعد از سال‌ها اعطاء امتیازات به آنها، حتا احمدی‌نژاد نتوانست ناخشنودی خود را از سیاست‌های روسیه کتمان کند. ولی فرزند من به خاطر این هشدارها زندانی و شکنجه شد.

حضرت آیت‌الله

من شهید نداده‌ام که مقامات قضائی و امنیتی خودسرانه و آشکارا قانون را نقض کنند. همان‌طور که گفتم، مادر خانواده‌ای هستم که حقوقدانان متعددی را پرورده است و با قانون اندکی آشنایی دارم، حکم محکومیت دکتر شعله‌سعدی، که به جرم نوشتن نامه در ۱۰ سال قبل به شما محکوم شد، هم مشمول مرور زمان است و هم توسط رئیس وقت قوه قضائیه شما خلاف بیّن شرع تشخیص داده شده است و دستور توقف اجرای آن را

داده است. ولی این حکم منقوض و مشمول مرور زمان که مطلقاً قابلیت اجرا ندارد، اکنون توسط دستگاه قضائی شما به طور کاملاً غیرقانونی در حال اجرا است.

حضرت آیت‌الله
دکتر شعله‌سعدی صرفاً به جرم اظهار نظر در حوزه تخصصی خود و ارائه نظرات علمی بی‌طرفانه مجدداً توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب، محاکمه و نه تنها به زندان محکوم شد، بلکه به تهدیدهای مقامات امنیتی که شرط ادامه شغل معلمی دانشگاه تهران و وکالت دادگستری را قطع مصاحبه‌های او اعلام کرده بودند و به دلیل غیرقانونی بودن، این شرط مورد اجابت او واقع نشد، اما قاضی مأذون شما به موجب این حکم، او را به ۱۰ سال محرومیت از تدریس در دانشگاه و ۱۰ سال محرومیت از وکالت نیز محکوم کرد.

حضرت آیت‌الله
نه تنها دکتر شعله‌سعدی صرفاً به خاطر مصاحبه‌هایش توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب محکوم شد، بلکه مجدداً و صرفاً به خاطر همان مصاحبه‌ها، که یک بار مورد محاکمه قرار گرفت، تحت تعقیب واقع شده و پرونده دیگری به همان بهانه علیه وی گشودند و وقتی که بازپرس مسأله را مشمول امر مختومه دانست و نظر به عدم تعقیب مجدد داد، پرونده را از بازپرس گرفته‌اند و به دادیار داده‌اند که منجر به محکومیت حداکثری مجدد وی شد؛ آن هم به اتهام توهین به شما.

حضرت آیت‌الله
شما از یک طرف، دعوت به ارزیابی بی‌طرفانه توسط صاحبنظران می‌کنید و حتا ادعا می‌کنید که باید انتقادهای گزنده را هم تحمل کرد و برای تشکیل کرسی‌های آزاد اندیشی و ایجاد گفتمان آزاد، فراخوان می‌دهید و از طرف دیگر، عوامل شما از گل نازک‌تر [گفتن] به شما را تحمل نمی‌کنند و نه تنها به بهانه اظهار نظر، اندیشمندان را بازداشت و محکوم می‌کنند، بلکه به یک بار محکومیت آنها هم رضایت نمی‌دهند و اکتفا نمی‌کنند و برای یک اظهار نظر، محکومیت‌های متعدد می‌دهند. این دوگانگی را چگونه می‌توان درک کرد؟
آیا ما شهید داده‌ایم که از گل نازک‌تر گفتن به شما، موجب محکومیت حداکثری و مکرر فرزندان‌مان شود؟! آن هم علی‌رغم شایعات مبنی بر منع محکومیت افراد به اتهام توهین به شما!

حضرت آیت‌الله
اگر دستگاه‌های مملکتی شما دچار فساد شده‌اند، علت آن را در قوه قضائیه خود جست و جو کنید، که قانون در آن بی‌ارزش شده و تابع مقامات امنیتی شما شده است، که به جای انجام وظیفه قانونی مبنی بر دفاع از حقوق و آزادی افراد، به دستگاه سرکوب آزادی تبدیل شده است، دستگاهی برای سرکوب آزادی‌خواهان.
حضرت آیت‌الله! من ۸٦ سال دارم و خیلی چیزها دیده‌ام. روزی شاه هم گفت صدای انقلاب ملت را شنیده، ولی دیر شده بود. امروز دوست شما، بشار اسد، هر چه عفو عمومی اعلام می‌کند و وعده اصلاحات می‌دهد، مؤثر نمی‌افتد و هرچه سرکوب می‌کند نیز مؤثر نمی‌افتد، زیرا زمان را از دست داده و دیر شده است.
حضرت آیت‌الله! شما هم دارید زمان را از دست می‌دهید. فردا دیر است!

مادر شهید اصغر شعله‌سعدی و قاسم شعله‌سعدی، زندانی سیاسی

*** منبع ***
وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/07/24/klm-76973

۱۱۴-۴- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰

هرگز تصور هم نمی‌کردیم که وضعیت اخلاق و انسانیت در این کشور به چنین ابتذالی کشیده شود

به این می‌اندیشم نظامی که با این سرعت در سراشیبی سقوط اخلاقی و معنوی حرکت می‌کند، چه سرنوشتی خواهد یافت و این ملت چه تاوان سنگینی از این بابت خواهد پرداخت

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

احتراماً آن چه مرا به نوشتن این نامه به شما ترغیب کرده است، نه گله و شکایت از ظلم و جنایتی است که بر من و دوستانم رفته است و نه امید و انتظار به تغییر مواضع و دیدگاه‌های شما نسبت به امور کشور و نه هشدار نسبت به آینده کشور در مسیر کنونی است، این موارد را طی سال‌های اخیر، بسیاری از بزرگانی که در هوشمندی و تجربه و صداقت ایشان تردیدی وجود ندارد، مستقیم و غیرمستقیم به عرض جنابعالی رسانده‌اند و البته نتیجه‌ای هم نگرفته‌اند. ما نیز پیمانی با خدای خود بسته‌ایم و راهی را با توکل او در پیش گرفته‌ایم و در این راه خود را به او سپرده‌ایم و از احدی از بندگان خدا انتظار لطف و عنایت نداریم.

قصد من از این نامه یادآوری اصول و ارزش‌هایی است که جزو بدیهی‌ترین و مقدس‌ترین اصول نهضت ما تلقی می‌شد و امروز متأسفانه در سخن و عمل، آشکارا نفی و نقض می‌شود.

انقلاب ما برای دنیای معاصر، پیام پیشرفت و توسعه و علم و فناوری و حتا دموکراسی و آزادی بیان نداشت، چرا که در این عرصه‌ها دیگران گام‌هایی بسیار بلند برداشته‌اند و تجاربی عظیم اندوخته‌اند که سرمایه ما و انقلاب ما باید تلقی شود. آن چه این انقلاب را از سایر انقلاب‌های جهان متمایز می‌ساخت، پیام معنوی و اخلاق برای بشریت گرفتار آمده در زندگی مصرف‌زده و مادی امروز بود؛ و همین پیام و ویژگی بود که نظر دنیا را به انقلابی به نام دین به رهبری مردی روحانی جلب کرد. به گمان من، صرف‌نظر از این که از آغاز انقلاب، چه در دهه اول و چه در دهه‌های بعدی، تا چه حد انقلاب در تحقق این پیام موفق بوده، که البته جای نقد و بحث فراوانی است، مرحوم امام بیش از همه به این ویژگی توجه داشت. ایشان در نامه به گورباچف، او را به عبور از مارکسیسم، به سوی آزادی و دموکراسی تشویق نکرد، آن راهی بود که لامحاله بشر امروز در آن حرکت می‌کند، قصد امام از آن نامه، آن‌گونه که در ملاقات با ادوارد شوارد نادزه به وی متذکر شد، گشودن درهایی به سوی آسمان به روی آقای گورباچف بود. آن نامه تنها یک پیام داشت و آن، این بود که مشکل شما در پیروی از مارکسیسم، قبل از دیکتاتوری و فراتر از محرومیت از حقوق و آزادی‌های اساسی، مادیت زمینی و محرومیت از اخلاق و معنویت آسمانی بود؛ بنا بر این، با افتادن به دامان دنیای مادی و اسارت در زندگی مصرف‌زده و عاری از معنویت غرب سرمایه‌داری، اشتباه گذشته را تکرار نکنید.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

امروز ملت‌های مسلمان منطقه یکی پس از دیگری علیه ظلم و استبداد و تحقیر به پا خاسته‌اند و با سرنگونی دیکتاتور و فروپاشی نظام استبداد، طالب تجربه دنیای جدید و زندگی بهتر هستند. اگر مطلوب آنها علم و فناوری و توسعه و رفاه باشد، بی‌شک ما و شما به علت تورم و گرانی و بیکاری و رشد صفردرصدی اقتصادی و کاهش تولید ملی و... که همگی محصول مدیریت ناکارآمد و بی‌کفایت کنونی است، اگر در این زمینه حرفی برای آنها داشته باشیم این است که نمونه کنونی ایران را الگوی خود قرار ندهند و راهی که ما رفته‌ایم نروند؛ اما اگر مطلوب آنها اخلاق و معنویت باشد، یعنی همان که پیام اصلی و وجه تمایز انقلاب ما از دیگر انقلاب‌های جهان بود، شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی در این زمینه کدام دستاورد ملموس و عملی نظام را به آنها ارائه خواهید فرمود؟ دروغ و تظاهر و ریای مسؤولان کشور با مردم را و یا بزرگ‌ترین فساد مالی تاریخ کشور را؟ و یا رعایت خلاف مروت و انسانیت مأموران و مسؤولان با شهروندان را؟

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

ما تا پیش از این، خوانده و از منابر شنیده بودیم که حکومت و حاکم اسلامی مسؤولیت تأمین زندگی خانواده زندانیان را بر عهده دارد. اگر چه این مهم هیچ‌گاه در طول سال‌های انقلاب عملی نشد، اما متقابلاً نیز هرگز تصور نمی‌کردیم نظام اسلامی شهروندانی را به اتهام کمک مالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی دستگیر و ماه‌ها در سلول‌های تاریک و نمور انفرادی تحت بدترین شرایط زندانی و به حبس‌های طویل‌المدت محکوم کند. ما نشنیده بودیم و به مخیله‌مان هم خطور نمی‌کرد خانواده‌های زندانیان سیاسی به خاطر برگزاری میهمانی افطار، مورد یورش مأموران حکومت قرار گیرند و امنیتشان تهدید شود و زن و فرزند ایشان بازداشت شوند. ما هرگز تصورش را هم نمی‌کردیم نظام اسلامی در اقدامی سازمان‌یافته، تأکید می‌کنم در اقدامی سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی‌شده، منتقدان و مخالفان خود را علاوه بر زندان، از کار و شغلی که دارند اخراج کند تا خانواده آنها نیز به سزای فعالیت سیاسی نان‌آورشان از حداقل تأمین اقتصادی و معیشتی محروم شوند. دادستان کل کشور به صراحت می‌گوید از تابعیت دوگانه آقای خاوری و زندگی خانواده وی در کانادا بی‌خبر بوده است. بی‌شک مأموران امنیتی نیز از این امر بی‌خبر بوده‌اند. اما آنان از خصوصی‌ترین امور خانوادگی زندانیان سیاسی اطلاع دارند و هم در آن دخالت می‌کنند، تا آن جا که به نیت تقویت و خدمت به ولایت، با تهدید و ارعاب مانع ازدواج فرزندان آنها می‌شوند. ما هرگز تصور هم نمی‌کردیم که وضعیت اخلاق و انسانیت در این کشور به چنین ابتذالی کشیده شود که فرزندان به جرم تلاش پدران برای اعتلا و سربلندی کشور، نه تنها از تحصیلات عالی و تحصیل در خارج کشور محروم شوند، بلکه زندگی خصوصی آینده آنان نیز به اراده بازجویان و مأموران امنیتی رقم بخورد. ما هرگز در خواب هم نمی‌دیدیم که شرافت و انسانیت در این کشور چنان به قهقرا رود که فرزندان زندانیان از ترس این که ممنوع‌الخروج شده، از تحصیل باز بمانند، جرأت سفر به کشور و تسلای دل مادر و خانواده بی‌پناه خود را نداشته باشند و مادران نیز به تاوان فعالیت همسران، ممنوع‌الخروج شوند و اجازه دیدار فرزندان خود در خارج کشور را نداشته باشند.

طرفداران نظریه ولایت فقیه در اثبات این نظریه استدلال می‌کنند لازمه اجرای حدود الاهی، به دست گرفتن قدرت است. آیا قطع کردن روزی منتقدان و مخالفان، در تنگنا قرار دادن خانواده آنها و محروم کردن فرزندان آنها از بدیهی‌ترین حقوق انسانی یعنی تحصیل همان حدود الاهی است که نظام ولایت فقیه در ایران برای اجرای آن تشکیل شده است؟

حضرت آیت الله خامنه‌ای

بی‌شک شما نیز مانند من به خاطر دارید زمانی که آقای بنی‌صدر قبل از خروج از کشور، پنهان شده بود، به دستور یکی از مقامات قضائی، خانواده وی دستگیر شدند تا وی مجبور به معرفی خود شود، مرحوم آیت‌الله بهشتی وقتی این خبر را شنید، برآشفت و ضمن مؤاخذه آن مقام قضائی، دستور آزادی سریع خانواده بنی‌صدر را صادر کرد. آقای بنی‌صدر به خارج گریخت و خانواده وی نیز ممنوع‌الخروج نشدند و به او پیوستند تا امروز من بتوانم این ماجرا را به عنوان یک افتخار و نمونه‌ای زیبا از انسانیت و اخلاق و معنویت گمشده در این کشور به حضرتعالی یادآور شوم.

مقام محترم ولایت فقیه

من نه آقای بنی‌صدرم و نه با منافقین علیه نظام مستقر، دست به قیام و شورش زده‌ام و خوشبختانه به علت این که بلافاصله بعد از برگزاری انتخابات، دستگیر شده‌ام، اتهامات موهومی نظیر انقلاب مخملی و راه‌اندازی تظاهرات اعتراضی و دعوت به اغتشاش و آشوب را نمی‌توان به من نسبت داد و باز خوشبختانه به خارج از کشور هم فرار نکرده‌ام، بلکه اسیر شما در زندان هستم. بنا بر این، به چه علت باید همسر من که جز اعتراض به دستگیری من و نوشتن نامه به شوهرش در وبلاگ خود [کاری نکرده]، باید در خیابان مورد یورش مأموران قرار گرفته، دستگیر و در زندان انفرادی نگهداری شود؟ و چرا اکنون به خاطر اعتراض به ظلمی که بر شوهر وی رفته باید محاکمه شود؟

مولای من و شما خطاب به خوارج طغیانگری که او را کافر می‌شمردند، می‌فرمود سه حق را در مورد شما رعایت می‌کنیم: ۱- از حق بیت‌المال شما را محروم نمی‌کنیم؛ ۲- از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم؛ ۳- با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید.

اما مسؤولان مطیع شما، شیعیان مولا و خانواده و فرزندان آنها را تنها به جرم اعتراض به ظلمی که بر ایشان رفته، نه از بیت‌المال که از شغل و تحصیل محروم می‌کنند و به جرم برگزاری مراسم دعای کمیل و توسل برای رهایی شوهرانشان، دستگیر و محاکمه و کسانی را که در صدد کمک مالی به ایشان برمی‌آیند، روانه سلول‌های انفرادی می‌کنند.

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

من حدود دو سال و نیم است که در زندان به سر می‌برم، در تمام این مدت تنها به علت این که نظرات خود را درباره مسائل کشور به صورت کاملاً قانونی منتشر ساخته‌ام، برخلاف قانون، در شرایط انفرادی نگهداری می‌شوم. قصد من از این نامه چنان که گفتم نه شکوه به شماست و نه انتظار رسیدگی به این ظلم آشکار از جانب شما. تنها از شما می‌پرسم بر مبنای کدام معیار اخلاقی و انسانی، مقامات قضائی مطیع اوامر حضرتعالی حق دارند به منظور إعمال فشار و وادار کردن من به سکوت و عدم اظهار نظر درباره امور کشور، همسرم را دستگیر و محاکمه کنند؟

من نگران محکومیت و حبس همسرم نیستم و محکومیت او مانع اظهار نظر من درباره مسائل کشور نخواهد شد، بی‌شک شریک و همراه زندگی من، این ظلم را نیز تاوان ادامه راهی می‌داند که مشترکاً برگزیده‌ایم. دخترانم نیز خدایی دارند مهربان‌تر و رحیم‌تر و کریم‌تر از آن که آنان را نیازمند خلقش کند. من به این می‌اندیشم نظامی که با این سرعت در سراشیبی سقوط اخلاقی و معنوی حرکت می‌کند، چه سرنوشتی خواهد یافت و این ملت چه تاوان سنگینی از این بابت خواهد پرداخت. من تنها این را می‌فهمم که آن چه که امروز به نام دین و نظام دینی در این کشور اجرا می‌شود هیچ نسبتی با دین ندارد و مسؤولانی که آمر و عامل این امور هستند، هیچ نسبتی با دین و خدای دین ندارند.

زندان اوین

سید مصطفی تاج‌زاده

مهرماه ۱۳۹۰

*** منبع ***

وبسایت «نوروزنیوز»

http://www.norooznews.net/news/2011/10/1/1519

۱۱۵–۴– نهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰

ما در این سال‌های پس از انقلاب، بی‌گناهان بسیاری را نه برای دستیابی به آن افق مبارک، که برای باقی ماندن خودمان در مصدر و مسند قدرت کشته‌ایم

ما به امید رسیدن به وعده‌ها و آرزوهای انقلاب، مردم خود را زده‌ایم و کشته‌ایم و غارتشان کرده‌ایم و به تلخ‌ترین وجه ممکن، آنان را به آوارگی در سایر کشورها ناچار ساخته‌ایم و عرصه را بر شهروندان خود تنگ گرفته‌ایم و در مقابل، عرصه‌های بهره‌مندی خود و خویشان خود را فراخ و فراخ‌تر ساخته‌ایم

فضای تلخ امنیتی‌ای که متأسفانه تحت مدیریت ما و شما به جان جامعه درافتاده، مدیر و استاد و دانشجو و روحانی و مرجع و باسواد و بی‌سواد نمی‌شناسد

طریق ترساندن مردم و برجستگان جامعه اگر می‌توانست چاره‌سازی کند، شوروی سابق هنوز برقرار بود. آنجا که ابرقدرتی چون شوروی، وقتی در کانونی از ترسندگی مردم خود خانه می‌کند و بعد از هفتاد سال، مثل شمعی فرو می‌کشد و در خود فرو می‌میرد، چرا ما بسیار سریع‌تر از او فرو نپاشیم و فرو نمیریم؟

ما که نمی‌خواهیم بعد از سی و سه سالی که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سر داده‌ایم، هم استقلال را و هم آزادی را و هم جمهوری اسلامی را در خاک ببینیم

در گام نخست، پاسداران فربه از مال حرام را به جایگاه واقعی خود که پادگان‌ها و مواقف نگاهبانی است، باز فرستیم. زندانیان سیاسی را و رقبای سیاسی خود را آزاد کنیم و از انتقاد نهراسیم و آن‌سوتر از خود و خویشان خود، برای دیگران نیز حق حیات قائل شویم

به نام خدایی که پیر نمی‌شود
سلام به محضر رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

۱– نامه نهم مرا در این ثانیه‌های بی‌بازگشت، آینه‌ای تصور کنید که قرار است تصویر صادقانه‌ای از جمال جمیل شما را باز بتاباند. بیایید و به‌جای نگاه به آینه‌های متعارف، خود را در آبگینه صاف و صیقلین این نوشته من تماشا کنید. مگر نه این که: «مؤمن، آینه برادر خویش است»؟ اطمینان دارم از این که من در این مقال، پای از گلیم فرزندی به‌در برده و خود را تا مرتبه برادری بالا کشانده‌ام، آزرده‌خاطر نمی‌شوید. چرا که من نیز پای به وادی کهنسالی نهاده‌ام. و شما نیک می‌دانید که کهنسالی، ورطه خاموش خوف و رجاست.
۲– در کهنسالی، یک پای لرزان آدمی در گور است و پای دیگر او در دنیا. در کهنسالی، افق روبه‌رو در دسترس است، و گذشته، با هر فراز و فرودش در پس و پشت. این کهنسالی است که از یک سوی، به آرامش می‌انجامد و از دیگر سوی، به بی‌قراری. و در این میان، و ولع و سراسیمگی و چنگ‌اندازی به باقی عمر، فرصتی برای جولان پیدا کنند، فرد کهنسال را به پیچ و تابی در می‌اندازند که هزار جوان ماجراجوی جویای نام نیز به گرد پای هیاهوی او نمی‌رسند.
۳– من همیشه در خیال، کهنسالی شما را با آرامش اقیانوس‌گون بزرگانی چون گاندی و نلسون ماندلا می‌آمیختم. شما را می‌دیدم که بر سریر بلند آرامش و تدبیر و فهم و کرامت آرمیده‌اید و ایرانیان از انوار انسانی شما ارتزاق می‌کنند. هرگز تصور نمی‌کردم این ایام عمر شما با توفانی از تندی

و تنش و پراکندن مردمان همراه باشد. آینه من می‌گوید این روزهای کهنسالی شما، هرگز برازنده جایگاه رهبری شما نبوده و نیست. ای عزیز، شما برای کدام باقی عمر، و برای دست بردن به کدام برازندگی، دست به ترسیم توفانی‌ترین مقطع عمر خویش برده‌اید؟ جامعه دریده و از هم گسسته امروز ما، آیا همان است که آرزویش را می‌داشته‌اید؟ جامعه‌ای که توفان درونش در زنجیر است و ما هر روز به پای این سرزمین سرخورده اما توفانی، زنجیر تازه می‌بندیم!؟

رهبر گرامی،

٤- آیا دوست دارید در آینه خیالین من، به یک جامعه آرمانی بنگرید؟ جامعه‌ای که اگر در او چشم وا کنید، خود را در آغوش آرزوهای ایمانی خود خواهید یافت؟ من از طریق همین نوشته، و به یک شرط، تنها به یک شرط، شما را در متن آینده‌ای قرار می‌دهم که از زیبایی سرشار است. آینده‌ای که در آن، مردمان ایران سرفرازند و دوستدار اهل بیت و نماز شب خوان و اهل راز و نیاز و پاک و دوست‌داشتنی و عزیز و خلاق و مبتکر و سرآمد و آبرودار و قوی و قرآن‌خوان و قرآن‌فهم و مجاهد و غیور و اسوه و پیشتاز و در اوج اقتدار و در اوج داد و دانش و مهر! ما مگر برای دستیابی به حداقل‌هایی از یک چنین افق انسانی و ایمانی انقلاب نکرده بودیم؟ پس من به یک شرط، شما و مردم ایران و اهالی جهان را نه به تماشا، که به زندگی در متن این آرمانشهر شریف و شایسته می‌برم و بر بلندای آسمانی آن می‌نشانم. همان جایی که شما بر سریر رهبری و شایستگی‌های بی‌بدیل آن آرمیده‌اید و از تماشای مردم موفق و خالص و خدایی ایران و جهان، احساس خوشایندی را تناول می‌فرمایید. شاید بپرسید آن شرط چیست؟ می‌گویم: من تنها با عملی شدن یک شرط کوچک، مردم ایران را از اعماق افسردگی و ورشکستگی و سرشکستگی برمی‌کشم و در آغوش آن آرمانشهر شورانگیز فرود می‌آورم. چه شرطی؟ شرط من این است: «کشتن یک بی‌گناه»؛ بله، به همین سادگی! ما و شما دور از چشم دیگران، یک بی‌گناه را می‌کشیم، یا اگر نمی‌کشیم، بی‌دلیل زیر گوش یک رهگذر می‌زنیم تا به محض جاری شدن این ظلم مختصر، آن افق غلیظ شیعی پیش روی ما و شما وا گشوده شود. شما آیا این شرط کوچک مرا می‌پذیرید؟

٥- زبانم لال اگر که تصور کنم شما به پذیرش این شرط ناپسند، اشتیاق دارید. هرگز! چرا که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام دستیابی به تمامی این افق را به شرط بیرون کشیدن ران ملخی از دهان موری پس می‌راند. شوربختانه رهبر گرامی، ما در این سال‌های پس از انقلاب، بی‌گناهان بسیاری را نه برای دستیابی به آن افق مبارک، که برای باقی ماندن خودمان در مصدر و مسند قدرت کشته‌ایم. و بسیاری را بی‌دلیل به زندان و دخمه‌های تنگ‌نظری خویش در انداخته‌ایم. آیا صدای مرا می‌شنوید؟ ما بی‌گناهان را کشته‌ایم. آری بی‌گناهان را کشته‌ایم. و بی‌گناهان بسیاری را آواره و زندانی و غارت کرده‌ایم. و شوربختانه‌تر، به هیچ‌یک از آن درخشندگی‌ها که دست نیافته‌ایم، در غرقابی از تعفن دروغ و دزدی و بداخلاقی گرفتار آمده‌ایم. این، همان چیزی است که آینه بی‌ریای من در این باریکه‌راه کهنسالی، نشان شما می‌دهد.

رهبر گرامی،

٦- ما به امید رسیدن به وعده‌ها و آرزوهای انقلاب، مردم خود را زده‌ایم و کشته‌ایم و غارتشان کرده‌ایم و به تلخ‌ترین وجه ممکن، آنان را به آوارگی در سایر کشورها ناچار ساخته‌ایم و عرصه را بر شهروندان خود تنگ گرفته‌ایم و در مقابل، عرصه‌های بهره‌مندی خود و خویشان خود را فراخ و فراخ‌تر ساخته‌ایم. قبول می‌فرمایید که در سخنان این روزهای خود، هرچه بر امید و پیشرفت و شکوفایی و دستیابی به بند بند سند سست «چشم‌انداز» اصرار ورزیم، بذر سخن در باد افشانده‌ایم. چرا که همه ما به چشم خود دیده و می‌بینیم: در جهان فهم، نام جمهوری اسلامی ایران جزو تحقیرشدگان و فرودستان رقم خورده است و کسی ما را به بازی نمی‌گیرد و به دوستی نمی‌پسندد. انقلاب ما بسیار زود پیر شد و قامتش خمید. در این پیر فرسوده، هیچ نشاطی و امید نشاطی نیست. این است تصویر کهنسالی ما و شما در آیینه واقع‌نمای من.

٧- من شخصاً از میان همه صفات خوب شما، شجاعت شما را بیش‌تر می‌ستودم. الحق شما رهبر شجاعی بوده و هستید. منتها این شجاعت به مرور، روی به پرخاش بُرد، و در پرخاش جلوه کرد و در پرخاش نیز خانه کرد. در این اواخر، بیش‌ترین مخاطب پرخاش‌های جناب شما نه آمریکا و اسرائیل و دزدان و نابکاران، که مردم معترض خودتان بوده است. و حال آنکه شجاعت، نه در لفظ، که بیش‌تر در عمل سر بر می‌کشد. گاه پوزش‌خواهی از مردم به خاطر رواج یک خطا، به شجاعتی افزون‌تر از رستم‌گونگی نیازمند است. متأسفانه در این روزها، ما از شجاعت رهبرمان سراغی نمی‌بینیم. و آن‌سوتر، گاه ملاحظاتی را از وی دریافت می‌کنیم که شجاعت وی را به مخاطره و به حاشیه می‌رانند. آیا این جابه‌جایی شجاعت و ملاحظه را به کیاست و درایت و درستی تشخیص وی ربط دهیم؟ یا که نه، این کهنسالی است که عارضه‌های خاص خود را برکشیده

و بر زبان و قلم رهبر شجاع ما نشانده است؟ به گونه‌ای که او اکنون، نمی‌تواند دستور بازداشت و محاکمه دزدان صاحب‌نام داخل دولت را صادر کند. بلکه از آن سوی، راه دستگاه نیم‌بند قضا را نیز بر محاکمه آنان می‌بندد.

۸- یک روز بازجوی فحاشی که دست بزنش همیشه بالا بود در زندان رو به من گفت: تو آدم مذبذبی هستی؛ که یا اهل افراطی یا تفریط. به وی گفتم: اتفاقاً پایداری بر بنیان‌های یک رویه غلط و تأیید مکرر و بی‌دلیل آن، نشانه اضمحلال فکری من و شماست. باز به وی گفتم: آیا سخن رهبرمان خامنه‌ای را به یاد داری که یک روز در وسعتی از ناچاری می‌فرمایند: «هیچ‌کس برای من هاشمی (رفسنجانی) نمی‌شود»، و روزی دیگر آنچنان خاکستری از ارعاب و تحقیر بر او و بر سر خاندان او می‌افشانند که نمونه‌اش را مگر در حکایت‌های عهد قجری بشود سراغ گرفت؟ افراط و تفریط این است. نه آنکه نوری‌زاد دیروز می‌گفت: من فدایی رهبر و نظامم، و امروز می‌گوید: این نظام، آن نیست که من در سر می‌پروراندم.

بیایید با هم صریح باشیم. یکی از ظرافت‌های دوران کهنسالی در این است که فرصت، کم است و لحظه‌های ترمیم خطا در حال فرار. و یا این که در سال‌های کهنسالی نمی‌شود مثل جوانان، کار امروز را به فردا افکند. چه بگویم که شما با همان شجاعت مثل‌زدنی، و در سال‌های سهمناک کهنسالی خود، همه را قربانی برآمدن فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد کردید. تا مگر این غلام حلقه به گوش، عصای کهنسالی شما باشد. یعنی همان باشد که شما می‌خواهید. غافل که این غلام حلقه به گوش، آن‌سوتر از تمایلات شخص شما، حاجت‌هایی را برای خود رصد می‌کرده است. امروز جناب شما به آن‌چنان فرسایشی از آن شجاعت دلخواه ما دچار شده‌اید که باید ناگزیر و دل‌چرکین، جنازه این رئیس‌جمهور دغلکار را تا پایان دوره‌اش به دوش بکشید؛ چرا؟ چون او با زیرکی به اختفای اسرار شما دست برده و اسناد غیرقابل انکاری از خطاکاری «برادران قاچاقچی» و دوستان و حامیان شما را از وزارت اطلاعات بیرون کشیده است. دست اگر به ترکیب او بزنید، او - که به هیچ تعادلی متعادل نیست - ای بسا به ترکیب اطرافیان شما دست بزند و با فشار یک دکمه، همه اسرار مگوی حامیان شما را روی میز شعبده‌اش بریزد.

رهبر گرامی،

۹- من این روزها سخت دلتنگ آن شجاعت کم‌نظیر شمایم. شجاعتی که به جولان آید و همه ملاحظات نفرت‌انگیز و رعایت‌های بی‌دلیل و نامبارک را پس بزند و زلال‌جویی کند. شجاعتی که بگوید: مرا از چه می‌ترسانید؟ از افشای دزدی‌های هوادارانم؟ این شما و این هواداران من. رئیس مجلس اگر دزدی کرده، نوری‌زاد اگر از دیوار مردم بالا رفته، در یک محکمه عدل، بگیرید و به چارمیخشان بکشید. فرزندان من آیا کج رفته‌اند؟ فلان آیت‌الله که حامی من است، اموال مردم را بالا کشیده؟ به دستور من آیا میلیارد میلیارد به افغانستان و حزب‌الله لبنان و فلسطین پول سرازیر شده؟ پاسداران حامی من از نردبان خصلت‌های نادرست بالا رفته‌اند و در آسمان غارت اموال مردم خانه کرده‌اند؟ این من و این اطرافیان من و این محکمه عدل شما. و باز بفرمایید: از آن سوی، اما به دزدی‌های شخص رئیس‌جمهور و معاون اولش و هزار حامی زیرک او نیز رسیدگی کنید. و به جنازه و لشی که احمدی‌نژاد از ایران و ایرانی برساخته است، نیک بنگرید و مقصران این بختک شوم را شناسایی کنید. آیینه ما آیا لیاقت زیارت این شجاعت شریف شما را خواهد داشت؟

۱۰- شما برای یکدست شدن مجلس و دولت و دستگاه قضائی بسیار زحمت کشیدید. و گاه از جایگاه رهبری خود به زیر رفتید و همطراز رئیس یک صنف سیاسی به جانبداری از این، و ایجاد تنگنا برای آن پرداختید. آن‌چنان دست رئیس‌جمهور مطلوب خود را در چنگ‌اندازی به زیر و بالای قانون و منافع ملی واگشودید که امروز چه بخواهید و چه نخواهید، مسؤول هرزروی‌های تریلیاردی وی و اطرافیان وی هستید. امروز دیگر هیچ تشکیلات سیاسی مغایری در رأس یا در حاشیه امور نیست تا بشود آوار این دزدی‌ها و کج‌روی‌ها را بر سر او فرو ریخت. قبول می‌فرمایید که شخص شما در افراختن این سقف سست، سهیم بوده‌اید. این آینه برادری ماست که تصویر این روزهای کهنسالی شما را نشان تاریخ می‌دهد. آیینه‌ای که می‌گوید: مصادره خیزش مردمان عرب به نفع خود به اسم بیداری اسلامی، و این که آنان از ما الگو گرفته‌اند و خیال دارند همچو ما شوند، و به رسمیت شناختن جنبش وال استریت از یک سوی و سرکوب جنبش ایرانیان از دگر سوی، آری این گریزها نیز نمی‌تواند ما را از سرنوشتی که برای بلعیدن ما خیز برداشته، برهاند.

رهبر گرامی،

۱۱- ما هنرمند صاحب‌نامی همچون آقای جعفر پناهی را با احکامی خنده‌دار به قدر یک عمر از کار بی‌کار و ممنوع‌الخروج کرده‌ایم. جعفر پناهی در تلخ‌ترین وجه، در آثار اجتماعی‌اش از ما انتقاد می‌کرد و به زشتی‌های جاری جامعه می‌پرداخت. یک نظام پویا، دست یک هنرمند منتقد را می‌بوسد که حواس همه را به نقاط ضعف جامعه معطوف می‌کند؛ نه آنکه او را به خاطر این که به ما گفته «لباس‌تان لجنی است، پاکش کنید»، به

چارمیخش بکشیم. ما به اسم این که نباید آبروی متهمین را پیش از اثبات جرم بُرد، هنوز که هنوز است هیچ اسمی و نشانه‌ای از اختلاسگران و دزدان و همکاران آن رقم بهت‌انگیز سه هزار میلیارد تومانی منتشر نکرده‌ایم، اما بلافاصله اسم چند مستندساز را بدون آنکه محکمه‌ای برای رسیدگی به اتهام آنان ترتیب داده باشیم، با جاسوسی و عاملیت بیگانگان در می‌آمیزیم و بلافاصله نیز در روزنامه کیهان‌مان نیز منتشرش می‌کنیم. خلاصه کنم. کارهای خنده‌دار ما از آن روی که به اسم اسلام صورت می‌پذیرد، بساط خنده مردمان جهان را فراهم آورده است. و یا اخیراً دوستان سپاهی، در یک یورش ناگهانی، فیلم‌ها و ابزار کار خود مرا که در روستای زادگاهم برای آگاهی شخص شما- آری برای آگاهی شخص شما – مشغول ضبط خاطرات داخل زندان بودم برمی‌دارند و می‌برند.

۱۲- به خاطر شریفتان هست در نامه محرمانه‌ای که از داخل زندان برای جناب شما نوشتم، به چه نکاتی متذکر شدم؟ همان نامه‌ای که ظاهراً حضرتعالی بعد از مطالعه آن – بدون آنکه من تقاضای عفوی کرده باشم – دستور فرمودید تا مرا آزاد کنند؟ در آن نامه سراسر خیرخواهانه، من برای شما نوشته بودم: پادشاهان و حاکمان در گذشته‌های دور، یا خود با لباس مبدل به میان مردم می‌رفتند و ارکان حکومت خود را وارسی می‌کردند، یا فرزندان و امنای خود را به این منظور به هر کجا گسیل می‌فرمودند. و نوشته بودم: من نمی‌گویم جناب شما با لباس مبدل به زندان اوین یا به زندان‌های دیگر سر بزنید. و یا یکی از فرزندان خود را (مثلاً آقا میثم را) به طور ناشناس و در هیأت یکی از آحاد مردم معترض به زندان اندازید، بلکه این من – محمد نوری‌زاد – امین شما. من از داخل زندان اوین برای شما خبر می‌رسانم که هیولاهایی در قامت سربازان گمنام امام زمان با متهمین سیاسی چه می‌کنند. و باز برای شما نوشتم که همین بازجویان امام زمانی، خود مرا زده‌اند و به ناموسم فحش‌های رکیک داده‌اند. و قاضیان مرعوب دستگاه قضا در خنده‌دارترین احکام سه‌دقیقه‌ای و ده‌دقیقه‌ای برایم پرونده‌سازی کرده‌اند و افزون بر سه سال و نیم قبلی، برایم دو سال دیگر زندان بریده‌اند. به آینه صادقانه من آیا می‌نگرید؟

۱۳- از زندان که بیرون آمدم، از همان بدو آزادی، در این فکر بودم که با چه تمهیدی به آن وعده مطروحه وفا کنم و همچون فرزندی امین، شما را در جریان فجایع داخل زندان بگذارم. طی دو ماه، فیلمنامه‌ای نوشتم با نام «محرمانه برای رهبرم». و چهار ماه در سکوت و تنهایی، خودم، و تنها خودم، جلوی دوربین خودم قرار گرفتم و بدون ذره‌ای اغراق، فضای تنگ سلول‌های انفرادی و بازجویی‌های خشن را برای شما بازسازی کردم و هر آنچه را که بر خودم رفته بود، ثبت و ضبط کردم. در این چهار ماه، نه عکس و خبری از این فیلم منتشر کردم و نه مطلب تازه‌ای نوشتم و نه به حساسیت‌های داغ و دزدی‌های بُهت‌انگیز اطرافیان رئیس‌جمهور داخل شدم. چرا که نیک می‌دانستم اگر این فیلم به سرانجام برسد و شما آن را ملاحظه فرمایید، مثل فیلم‌های محرمانه‌ای که سابقاً برای جناب شما می‌ساختم و می‌فرستادم، بلافاصله برای برچیدن برج‌های بلند بی‌عدالتی دستور خواهید فرمود. درست مثل داستان کهریزک که به محض آگاهی از قضایای فجیع آن، به برچیدنش دستور فرمودید.

۱٤- چندی پیش، در ظهر روز پنجشنبه هفتم مهرماه، هجده مأمور اطلاعاتی سپاه، بی آنکه نگران اسکله‌های قاچاق همکاران سپاهی خود باشند، و بدون این که از پیمان‌های میلیاردی بدون مناقصه قرارگاه خاتم‌الانبیا روی ترش کنند، و بی آنکه از دزدان صاحب‌نام شاغل در دولت و اختلاس‌های تریلیاردی دولت خدمتگزار سراغی گرفته باشند، همزمان به انزوای هنری من در روستای زادگاهم و در تهران به خانه‌ام وارد شدند و وسایل کار و امکانات حرفه‌ای و تصاویر ضبط‌شده مرا بار کردند و بردند. انگار غنیمتی از یک حرامی سر گردنه گرفته باشند. آنان اما مرا به قدر خود، خام و ناپخته انگاشتند و ندانستند آنچه از من ربوده‌اند، تمامی فیلم‌های گرفته‌شده نیست و من نسخه بسیار کاملی از آن را با خود دارم. و این که اگر یک‌صد بار دیگر راه مرا سد کنند، باز من دست به کار می‌شوم و کار بایسته خود را سامان می‌دهم. چه از داخل زندان و چه از بیرون آن.

۱۵- خنده‌دار آیا نیست آنجا که من برای شما نامه سرگشاده می‌نویسم، به زندانم در می‌اندازند که چرا آبروداری نکردی و به انتشار آشکار نوشته‌هایت دست بردی و محرمانه ننوشتی! اکنون نیز که فیلم محرمانه‌ای برای شما می‌ساختم، اموال مرا می‌برند و برایم پرونده جدیدی می‌گشایند که چرا محرمانه دست به کار شدی؟ گرچه من این روزها در تنگنایم، اما ترتیبی داده‌ام فیلم مورد اشاره برای شخص شما آماده و ارسال گردد. این عهدی است انسانی و ایمانی که مرا برای افشای فاجعه‌هایی که در پستوهای پنهان امنیتی و قضائی کشورمان دست به دست می‌شود، بی‌قرار می‌سازد. در قدم بعدی، فیلمنامه این اثر، خود به خود روی سایت شخصی‌ام قرار می‌گیرد تا همگان به نیت من و وظیفه شما آگاهی یابند. چرا که صراحت آینه من باید با کهنسالی شما همنشین شود. با من آیا موافق نیستید؟

۱٦- من هنوز دلتنگ شجاعت کم‌نظیر شمایم. که با یک نفَس روح‌اللهی، همه بافته‌های فرعونی اطرافیان و منتسبین به خود را از صحنه برانید و انصاف و عدل را به این سرزمین فلک‌زده بازآورید. از باب نمونه، بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که انتخاب آقای شیخ صادق لاریجانی برای ریاست قوه قضائیه، از آن روی اشتباه بود که نام شما را در تاریخ خسارت‌های اسلامی این سرزمین ثبت کرد. این‌که آیندگان بدانند یک زمانی، رهبر جمهوری

اسلامی ایران، فردی را بدون آنکه تجربه قضائی داشته باشد، صرفاً به دلیل حرف‌شنوی و قرابت فکری‌اش با وی، بر این مسند حساس و حیاتی گمارد و اعتنایی نیز به خسارت‌های برخاسته از این انتخاب نادرست نکرد.

۱۷- دو سه ماه پیش، بیست و پنج پرسش شرعی و سیاسی- اجتماعی خود را برای بیست و یک مرجع و عالم و مجتهد صاحب‌نام کشورمان ارسال نمودم تا بدان‌ها پاسخ گویند. به جز یکی، هیچ‌یک به پرسش‌های من پاسخ نگفت. ترسی که مراجع و علمای ما بدان دچار شده‌اند، از جنس همان ترسی است که بسیاری از بزرگان ما را در خود خمیر کرده است. فضای تلخ امنیتی‌ای که متأسفانه تحت مدیریت ما و شما به جان جامعه درافتاده، مدیر و استاد و دانشجو و روحانی و مرجع و باسواد و بی‌سواد نمی‌شناسد. همه را از هم ترسانده است. حتا نمایندگان مجلس را، که جلیقه‌ای از خفت ترس به تن کرده‌اند، و مثل آدم‌های منگ، ذلیلانه داستان حق مردم را و سوگند صیانت از حق مردم را دم دهانه کوزه نمایندگی خود نجوا می‌کنند و ذلیلانه‌تر، سخن از فتنه و دخالت بیگانگان در فجایع جاری جامعه می‌گویند. کدام بیگانه به قدر خود ما تن رنجور این نظام فلک‌زده را به زیر چرخ برده، و همزمان جیبش را خالی کرده است؟ از آینه شفاف من ناامید نشوید. این آینه، برای رؤیت جمال دلنشین شما، پایکوبی می‌کند.

رهبر گرامی ما،

۱۸- در شهری دور، به دیدار جمعی از علمای روحانی رفتم. پیش از آنکه گفتگویی در بگیرد، دیدم به اشاره عالمی هفتاد ساله، یک سینی به گردش درآمد و همه حاضران، طبق یک عادت جاری، تلفن‌های همراه خود را در آن سینی نهادند و سینی را به جایی دور بردند. من آن روز در آن محفل متزلزل، طعمی از کهنسالی شما را به کام افشاندم. به آینه‌ای که پیش روی مبارکتان قرار داده‌ام نیک آیا می‌نگرید؟ می‌بینید پایه‌های تخت رهبری شما بر چه اوضاع اسفباری چفت بسته است؟

۱۹- یک روز در همین نزدیکی‌ها، هفت پرسش صریح خود را برای جناب سید محمد خاتمی فرستادم تا بدان‌ها پاسخ بگوید. پاسخ نگفت. شخصاً به دیدار ایشان رفتم. وی در همان ابتدای سخن، قاطعانه گفت: «آقای نوری‌زاد، من به سؤال‌های شما جواب نمی‌دهم». از او رنجیدم، اما در دل به وی حق دادم. چرا که هر یک از ما ظرفیتی برای شنودن فحش‌های رکیک مخالفان خود داریم. من آن روز باور کردم که ظرف صبوری آقای خاتمی از فحش‌های امثال آقای حسین شریعتمداری لبریز است و وی تحمل هجمه‌های تازه‌تری را ندارد. در عین حال که خود آقای خاتمی قبول داشت پرسش‌های توفانی‌تری در میان مردم دهان به دهان می‌شود و بی‌پاسخ نهادن آنها چاره پر کردن گودال عمیق نفرت مردمان نیست. من آن پرسش‌های هفت‌گانه را به زودی منتشر خواهم کرد تا هم شجاعت آقای خاتمی برای ما و شما بازتعریف شود و همه بدانند ترس از سایه مأموران اطلاعاتی چه به روز بزرگان ما آورده است.

۲۰- ما شما را شجاع می‌خواهیم. بسیار شجاع. چه کنیم، این شجاع‌خواهی ما، همان است که از روحیه جناب شما فهم کرده‌ایم. آینه من نیز بی‌تاب نمایش شجاعت شورانگیز حضرت شماست. شما اما نه که برای خود در میان دایره سپاهیان، وسعت امنی پدید آورده‌اید، از خواست‌های بطئی ما مردمان فاصله گرفته‌اید. این روزها پاسداران پاک و انسان و شریف و مردمی ما یا رخ در نقاب آسمان خدا کشیده‌اند، یا به حاشیه رانده شده‌اند، یا منزوی‌اند، و یا در حال فرسودن و دق کردن. از آن سوی اما پاسدارانی که کامشان به چرب و شیرین قاچاق هزار جور کالا و دلارهای نفتی و غیرنفتی آلوده است، بله، این پاسداران، بر چهارستون زیر و بالای مسندها و منصب‌های سرزمین ما قفل بسته‌اند و همینان باقی عمر شما را با شما به معامله نشسته‌اند. اینان امروز به ظاهر مطیع اوامر شمایند و از شما حرف‌شنوی دارند، اما زبانم لال، همین که یک روز سر بر زمین سرد بگذارید، فردای آن روز، همین پاسداران سیری‌ناپذیر، پوست از تن ایران و ایرانی می‌درند. از باب امتحان هم که شده، در خفا از این پاسداران نفتی و قاچاقچی بخواهید که دست از عادت مستمر بالا کشیدن اموال مردم بردارند؛ فکر می‌کنید آیا به سخن شما اعتنایی بکنند؟ هرگز! آری هرگز! مباد ای نور چشم به این دل ببندید که اگر سردار و شهردار دیگری جای احمدی‌نژاد را بگیرد، نگرانی‌های امروزین شما به شادمانی و آرامش بدل خواهد شد! اینان از آن روی که آسمانخراش قدرت خود را بر خون بی‌گناهان و آسیب‌های دلخراشی که بر مردم وارد آمده نهاده‌اند، با هر جرعه آبی که سر بکشند، خون خواهند نوشید. و هرگز نیز با به رخ کشیدن احداث چند پل و چند پارک و چند بنای عام‌المنفعه، نمی‌توانند بر داغ و سوز مردم ما سرپوش بگذارند و به خیال خام خود، سر به هزارتوی معاملات نظامی‌گری خود فرو برند.

۲۱- دیداری داشتم با یکی از بزرگان صاحب‌نام نظام. در آن دیدار، وقتی ترس را دیدم که همچون تن‌پوشی بر تن این بزرگوار، قالب بسته است و الفاظ بریده‌بریده، نای جاری شدن از زبان وی را ندارند، به وی گفتم: چرا ما نباید ذره‌ای از شجاعت اجداد شما را در شما ببینیم؟ ای رهبر گرامی، طریق ترساندن مردم و برجستگان جامعه اگر می‌توانست چاره‌سازی کند، شوروی سابق هنوز برقرار بود. آنجا که ابرقدرتی چون شوروی، وقتی در

کانونی از ترسندگی مردم خود خانه می‌کند و بعد از هفتاد سال، مثل شمعی فرو می‌کشد و در خود فرو می‌میرد، چرا ما بسیار سریع‌تر از او فرو نپاشیم و فرو نمیریم؟

رهبر گرامی ما،
دوست دارم با همان شجاعت کم‌نظیری که این روزها کم‌تر از درد و داغ ما سراغ می‌گیرد، فرمان صادر کنید بانیان و علت‌های انشقاق مردمان از میان برچیده شوند. انتخابات مجلس در پیش است. ما که نمی‌خواهیم بعد از سی و سه سالی که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سر داده‌ایم، هم استقلال را و هم آزادی را و هم جمهوری اسلامی را در خاک ببینیم. هیچ آیا از خود پرسیده‌اید با ریسمانی که چین و روسیه به گردن ما بسته‌اند، کدام استقلال؟! و با سانسور و زندان و ترسی که به جان جامعه درانداخته‌ایم، کدام آزادی؟! و با نکبتی که از معارف دینی افراشته‌ایم، کدام اسلام؟! ما و شما را چاره‌ای نیست مگر این که مردم خود را به بازی بگیریم و بدان‌ها بها بدهیم. و این که در گام نخست، پاسداران فربه از مال حرام را به جایگاه واقعی خود که پادگان‌ها و مواقف نگاهبانی است، باز فرستیم. زندانیان سیاسی را و رقبای سیاسی خود را آزاد کنیم و از انتقاد نهراسیم و آن‌سوتر از خود و خویشان خود، برای دیگران نیز حق حیات قائل شویم.
آینه زلال ما، سخت مشتاق رؤیت جمال مبارک شماست. آنجا که در آن جمال نورانی، خیرها و خوبی‌ها بی‌تابانه برای انتشار پای می‌کوبند.

والسلام
همراه و دوستدار شما: محمد نوری‌زاد
بیست و پنجم مهرماه سال نود

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=10038

۱۱۶-۴- نامه علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰

توضیح
آزاد آزاده (ع. خ.)

تاریخ دقیق نگارش این نامه، مشخص نیست؛ اما متن نامه در جلسه بررسی استعفای آقای علی مطهری در اعتراض به عدم بررسی طرح سؤال از رئیس‌جمهور در مجلس هشتم، در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۹۰، ضمن متن استعفا، توسط وی قرائت گردید؛ که البته استعفای او در مجلس رأی نیاورد. او نامه خود به آقای خامنه‌ای را با این سخن آغاز کرد:
«در تاریخ ۹۰/٤/۵ یعنی چهار ماه پیش، این سؤال با صد امضا تحویل هیأت رئیسه شد و بقیه ماجرا همان است که می‌دانید. در این میان، نامه‌ای نیز برای مقام معظم رهبری ارسال نمودم که متن آن از این قرار است»:

محضر مبارک رهبر گرانقدر انقلاب اسلامی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته
با اهدا سلام و آرزوی سلامتی و توفیق الاهی،

در خصوص نامه سؤال از رئیس‌جمهور محترم که به امضای یک‌صد تن از نمایندگان مجلس رسیده است، به استحضار می‌رساند که قصد و نیت همه امضاکنندگان، قرار دادن دولت در ریل قانون و تقویت نظام جمهوری اسلامی است. ظنّ قوی دارم که این اقدام، موجب تفاهم بیش‌تر دولت و مجلس خواهد شد. سؤال به کمیسیون مربوط می‌رود، نماینده رئیس‌جمهور در حضور نماینده سؤال‌کنندگان توضیحات لازم را می‌دهد، اگر همچنان ۷۲ تن از امضاکنندگان قانع نشده باشند، سؤال به صحن علنی می‌آید. در آنجا سؤال‌کنندگان یک ربع و رئیس‌جمهور یک ساعت فرصت دارند که صحبت کنند. در پایان هم بحث رأی‌گیری برای قانع شدن یا نشدن مجلس در کار نیست، بنا بر این، آسیبی به دولت وارد نمی‌آید. شاید مهم‌ترین اثر این کار، این باشد که رئیس‌جمهور، دیگر به آسانی نمی‌تواند بگوید فلان قانون را قبول ندارم و اجرا نمی‌کنم، زیرا می‌فهمد که به زودی باید در محضر مجلس حاضر شود و توضیح بدهد. این کار را به صلاح کشور و برای آینده نظام جمهوری اسلامی مفید می‌دانیم. اگر رئیس‌جمهور فرد دیگری بود نیز اینجانب به همین ترتیب عمل می‌کردم. ما نیز مانند حضرتعالی معتقدیم که دولت دوره چهارساله خود را به پایان برساند اما در مسیر ریل‌گذاری شده توسط مجلس و این سؤال را در همین راستا تفسیر می‌کنیم. برداشت شخصی من این است که حضرتعالی، اگر این کار به صورت منطقی و اخلاقی و به دور از جنجال صورت گیرد، مخالفتی ندارید. شورای داوری اصولگرایان، مرکب از آقایان حجج اسلام رهبر، ابراهیمی، مصباحی‌مقدم، آقاتهرانی و سبحانی‌نیا در جلسه‌ای که برای بررسی این موضوع برگزار کردند، موافقت خود را با طرح سؤال با اکثریت آراء اعلام نمودند. بنا بر این، این سؤال با حمایت روحانیون مجلس و صد نماینده امضاکننده مطرح شده است. نمایندگانی هم که امضا نکرده‌اند، اکثرشان موافق طرح سؤال‌اند ولی ملاحظاتی دارند. بسیاری از آنها نیز به این دلیل امضا نکردند که می‌گفتند کار از سؤال گذشته و باید استیضاح کرد و عدم کفایت سیاسی را مطرح نمود که ما با این تندروی‌ها به شدت مخالفیم. درخواست اینجانب از حضرتعالی این است که دست ما را در به انجام رساندن این کار باز بگذارید و قطعاً ما کار را به‌گونه‌ای هدایت خواهیم کرد که به نفع دولت و مجلس و به طور کلی، نظام جمهوری اسلامی تمام شود و مردم دنیا دریابند که دموکراسی واقعی در جمهوری اسلامی ایران است.

قبلاً از حُسن تدبیر حضرتعالی سپاسگزارم.
بدیهی است که چنانچه اعلام مخالفت فرمایید مطیع امر خواهیم بود. در صورت لزوم خدمت خواهم رسید.

*** منبع ***

روزنامه «شرق»، ۱۲ آبان ۱۳۹۰، صفحه ۳

۱۱۷–۴– دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰

«دزدان اطلاعات و دزدان سپاه»

احمدی‌نژاد تاریخ مصرف داشت؛ این را خودش خوب می‌دانست؛ او می‌دانست که ما او را برکشیده‌ایم تا با اعتنا به روان نامتعادلش، بر تابوت اصلاح‌طلبان میخ بکوبد. او باید از این مأموریت تکرارنشدنی، بار می‌بست و گودال شخصیت متزلزلش را با کیسه‌های بی‌زبان پول مردم پُر می‌کرد. کیسه‌هایی که می‌توانست به قَدَرقدرتی او منجر شود

اسناد به غارت رفته از وزارت اطلاعات، گردن احمدی‌نژاد را در بزنگاه مرگ، از زیر تیغه گیوتین ما به در بُرد و بازی باخته را به نفع او رقم زد. اکنون، برگ‌های برنده در دست اوست. او علیه هر کس که شما از او اسم ببرید، سند دارد. از رئیس مجلس و خاندان او گرفته تا جنابان رضایی و قالیباف و یک به یک نمایندگان آلوده مجلس و آیت‌الله‌های صاحب‌نام و آقازادگان خوش بر و روی و سرشناس

سپاه نیز از این نکبت مستمر دور نماند و به آغوش هرزگی‌های سیاسی و اقتصادی و امنیتی فرو شد و آن‌همه اعتبار و سابقه و ارزش‌های نورانی‌اش را تباه ساخت، و با همه امیدهایی که برانگیخته بود، در زیر بغل دزدان صاحب‌شِگرد جا گرفت و به فهرست دزدان و دزدیده‌شدگان تاریخ سرزمین ما پیوست

دستگاه‌های اطلاعاتی و سپاهی ما که باید در هر تحرک و تصمیم و بیانیه‌شان، روح ظریف و حساس و شایستگی‌ها و بایستگی‌های شیعی و انسانی‌شان متجلی باشد، به آن‌چنان تناقضی از عهد اولیه خویش درافتاده‌اند که دست هفتاد دستگاه پلید و کافر و خدانشناس را از پشت بسته‌اند

لاشخورهای اطلاعات، در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، به خانه متهم سیاسی داخل می‌شوند و هر آنچه را که سیرشان کند، برمی‌دارند و می‌برند و هیچ رد و نشانه‌ای نیز به‌جز اموال ربوده‌شده، و البته میکروفن‌های سوزنی شنود، از خود به‌جای نمی‌گذارند

ما نیز مثل عراق و لیبی از جهل و از نفت سرشاریم و زمستان‌های سرد این روزها طمع گردنکشان بین‌المللی را برانگیخته است. هزینه‌ای می‌کنند و چند تا بمب و راکت می‌اندازند و با جابه‌جا کردن آدم‌ها، دست روی چاه‌های نفت ما می‌گذارند. کاسبی از این بالاتر؟ همان کاری که با عراق کردند. و همان کاری که با لیبی می‌کنند

مباد شعارهای پوک این جماعت در جناب شما شوری پدید آورد و ما و شما را برای برون‌رفت از اوضاع در هم پیچ داخلی، دست به دامان جنگی کند که دود پایانش از همین اکنون در چشم ماست!

فریب این فربگان فرومایه را نخوریم. نقاب اینان را اگر پس بزنیم می‌توانیم به چهره واقعی‌شان راه یابیم: چهره دزدان اموال مردم و قاچاقچیان کارکشته. با ریسمان اینان اگر به چاه جنگ داخل شویم، در نیمه راه، ما و شما را وا می‌نهند و با پول‌های بالاکشیده به هر کجا گریز می‌کنند. اینان کجا و همت‌ها و باکری‌ها و خوبان سپاه کجا؟ چربی مال حرام از اینان، حرامیانی برآورده که حاضرند برای منافع شخصی‌شان به هر رفتار غیرانسانی دست بزنند

بیایید و به جای تکیه به سلاح و پول و پاسداران فربه از مال حرام، به خدا و به مردم تکیه کنید

به نام خدایی که دزدان را دوست ندارد

دزدان اطلاعات و دزدان سپاه

سلام به رهبر گرامی ما حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
من با اجازه حضرتعالی تا روز انتخابات – اسفند ماه آتی – هفته‌ای یک نامه برای شما خواهم نوشت. گرچه خود می‌دانم این نامه‌ها آنجا بها دارند که توسط حضرت شما مورد اعتنا قرار گیرند. نیز این را می‌دانم که بهای واقعی این نامه‌های به هیچ گرفته شده، ثبت در سینه مردم ما و تارک تاریک تاریخ این مرز و بوم است. اگر موافق باشید من برای هر نامه‌ای که برای شما می‌نگارم، یک عنوان خاص اختیار می‌کنم تا نوشته‌ام از همان عنوان اصلی روح بگیرد. عنوان نامه دهم خود را «دزدان اطلاعات و دزدان سپاه» نهاده‌ام. شاید به این دلیل که: قرار بود این دو دستگاه اسلامی و شیعی، جلوی دزدی‌ها را بگیرند نه این که خود بدان روی برند.

رهبر گرامی،
مرا در این قحطستان بزرگ آرزوهای انقلاب، در میان پاسداران و بسیجیان، دوستانی است بس بزرگ که من جانم را فدای آنان می‌کنم. دوستانی که باادب‌اند، فهیم‌اند، انسان‌اند، مردمی‌اند، و از شرم رنج‌های جاری مردم، روزی هزار بار می‌میرند و زنده می‌شوند. پاسداران و بسیجیانی که پاک‌اند، شریف‌اند، از مال دنیا به مختصری قناعت کرده‌اند، نه دزدند، و نه با دزدان داخل سپاه، شریک و همراه‌اند، بل به خاطر اعتراض‌های فراوان و فروخورده‌شان، اغلب منزوی و در حال دق کردن‌اند.
با اطمینان می‌گویم که در اطلاعات نیز، انسان‌های درستکار و فهیم و پاک فراوانند. عزیزانی که از کج‌رفتاری‌های همکارانشان می‌گدازند. مثلاً مأموری که بازجوی اصلی و دیوصفت مرا کمک می‌کرد و دستیار او بود، همین‌گونه بود. انسان و باادب. یکی دیگر که از من می‌خواست به او «دکتر» بگویم نیز باادب و متفاوت بود. با این همه اما اراده این دو دستگاه نظامی و اطلاعاتی، بیش از آنکه در دست درستکاران باشد، در دست دیگرانی است که من بنا دارم در این نامه به تراشه‌ای از رفتار آنان اشاره کنم.
دریغ که جناب شما و خانواده محترمتان، از آن روی که در محافظت شدید قوای امنیتی به سر می‌برید، از برکات جاری برادران سپاه و سربازان گمنام امام زمان برخوردار نیستید. و این بی‌بهره‌گی شاید ما و شما را در دو سوی یک زندگی نامتجانس نشانده است. مثلاً در خانه شما «شنود»ی در کار نیست تا اگر با تلفن از حال و روز دوستی و آشنایی و همسر شهیدی جویا می‌شوید، فردای همان روز، همان صحبت صمیمی را برای شما سند کنند و شما را در تنگنای یک معامله ناخواسته قرار دهند.
و یا درخانه شما دوربینی کار نگذاشته‌اند تا خصوصی‌ترین رفتار شما را، آنگاه که دستی به سر همسر خویش می‌کشید یا از شنودن لطیفه‌ای غش‌غش می‌خندید یا چیزی می‌خورید و چیزی دود می‌کنید و چیزی را جابه‌جا می‌کنید، همان‌ها را فیلم کنند و برای رسیدن به حاجت‌های سخیفشان، شما را به انتشار آن فیلم‌ها تهدید کنند.
یا شما در همان خانه ساده خود – که من به سادگی‌اش ایمان دارم – خیالتان از بابت فرزندانتان آسوده است که صبح اگر بیرون می‌روند، حتماً شامگاه همان روز به خانه باز می‌گردند؛ و مثلاً در میانه راه، همسر و دختر جوان شما را به زندان اوین فرا نمی‌خوانند تا پنج ساعت تمام، به اسم «پاره‌ای توضیحات»، خصوصی‌ترین مسائل خانوادگی را با همسر شما، و مسائل رختخوابی را با دختر شما در میان بگذارند؛ درست همان کاری که سربازان گمنام امام زمان و برادران سپاهی با همسر من و با دختر جوان من کرده‌اند. محض اطلاع جناب شما بگویم: معمول بر این است که این مأموران شیعی ما، مخفیانه گفتگوهای خود با مطلعین و متهمین را ضبط می‌کنند. دستور فرمایید گفتگوی ضبط‌شده بازجوی هیولای مرا با دختر جوانم برای شما پخش کنند تا خود با دو گوش مبارکتان سخنان این هیولای جنسی و روانی را بشنوید تا به نمونه‌ای از برکات جاری امثال او وقوف یابید.

رهبر گرامی،

در فهم من، دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، در دو وجه همجوار قابل تعریف‌اند. وقتی می‌گوییم: دزدان بانک یا دزدان اتومبیل، کنایه از آن قِسم دزدانی داریم که در ربودن پول‌های بانک یا سرقت اتومبیل متبحرند. در دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، قصد نخست من اشاره به دزدانی است که اطلاعات و سپاه کشورمان را زیر بغل زده و دزدیده‌اند. وگرنه با اعتنا به مختصاتی که ما از اطلاعات و سپاه در نظام دینی خویش تعریف کرده‌ایم، این دو، سراپا درستی و هوشمندی و دوراندیشی و سرشار از خصلت‌های ناب انسانی و ایمانی‌اند و نمی‌توانند و نباید به انواع زشتی‌ها آلوده باشند و دست به غارت حیثیت و اموال مردم ببرند.

پس حتماً یک جماعتی، چه از بیرون و چه از داخل، این دو دستگاه شایسته را دزدیده‌اند و آنها را به ریخت مطلوب خود آراسته‌اند. مثل همین کاری که آقای احمدی‌نژاد با جنازه وزارت اطلاعات کرد و در آن دو سه ماه سرپرستی‌اش، دست به اعماق و اسرار این وزارتخانه بُرد و برای روزهای مبادای خود، اسناد و مدارک دلخواه را یکجا در چمدان مخصوصش ریخت و آنها را به یک جای امن بُرد.

احمدی‌نژاد نیک می‌دانست فضاحت‌های سیاسی و پولی او خواه ناخواه آشکار خواهد شد؛ و نیک‌تر می‌دانست اگر دستش از سند و مدرک تهی باشد، جماعت اشقیا جِرواجِرش می‌کنند و هر تکه‌اش را به یک برهوت پرت، پرتاب می‌کنند.

احمدی‌نژاد تاریخ مصرف داشت؛ این را خودش خوب می‌دانست؛ او می‌دانست که ما او را برکشیده‌ایم تا با اعتنا به روان نامتعادلش، بر تابوت اصلاح‌طلبان میخ بکوبد. او باید از این مأموریت تکرارنشدنی، بار می‌بست و گودال شخصیت متزلزلش را با کیسه‌های بی‌زبان پول مردم پُر می‌کرد. کیسه‌هایی که می‌توانست به قَدَرقدرتی او منجر شود.

نیز او می‌دانست تاریخ مصرفش به زودی سر خواهد رسید و در یکی از سفرهای مکرر استانی به تیرغیبی از پا در می‌آید؛ و نیز می‌دانست رقیب صاحب‌سبک او در شگرد خود کارآمد است و فی‌الفور از جنازه او هزار مجلس روضه و تجلیل بر می‌سازد و برای فرزند برومند سمنانیان، گنبد و بارگاهی بر می‌افرازد. پس وی چه باید می‌کرد؟ من که می‌گویم: باید به او حق داد. شاید اگر ما نیز جای او بودیم، همین دزدی از وزارت اطلاعات را کم‌هزینه‌تر از سایر گزینه‌ها می‌یافتیم.

اسناد به غارت رفته از وزارت اطلاعات، گردن احمدی‌نژاد را در بزنگاه مرگ، از زیر تیغه گیوتین ما به در بُرد و بازی باخته را به نفع او رقم زد. اکنون، برگ‌های برنده در دست اوست. او علیه هر کس که شما از او اسم ببرید، سند دارد. از رئیس مجلس و خاندان او گرفته تا جنابان رضایی و قالیباف و یک به یک نمایندگان آلوده مجلس و آیت‌الله‌های صاحب‌نام و آقازادگان خوش بر و روی و سرشناس.

برای احمدی‌نژاد، قدر و قیمت اسرار و اسناد برداشته‌شده از وزارت اطلاعات، همسنگ تریلیاردها پول و فرصتی است که او و اطرافیانش در این مدت از هر کجای این مملکت بی‌بزرگ‌تر بالا کشیده‌اند. اکنون این اوست که با همین اسناد ربوده‌شده، انگشت صغیر و کبیر ما و شما را به زیر پتک زیرکی خود برده است. حالا دیگر فلان شخصیت برجسته کشور یا فلان آیت‌الله پرطمطراق یا فلان آیت‌الله‌زاده پرنفوذ مگر می‌توانند به او چپ نگاه کنند؟ چپ نگاهش کنند، حیثیت آلوده و دروغین‌شان را با فشار یک دکمه برملا می‌کند. که: «اگر بنا بر غرق شدن من است، چرا همگی با هم غرق نشویم»؟

رهبر گرامی،

این کلاه گشاد، درست آن زمانی به سر برجستگان ما و مأموران به ظاهر تیزهوش وزارت اطلاعات رفت، که آنان با لذت و کیفوری، مستغرق شنود مکالمات خصوصی مردم بودند و خط قرمزهای امنیتی کشور را تا حد مسخره شرکت چند جوان در یک مجلس دعای کمیل تنزل داده بودند.

تجسم این که مأموران اطلاعاتی و سپاهی یک نظام شیعی، مانند دزدان و نابکاران، به حریم خصوصی مردم سر فرو برده باشند و همانند انسان‌هایی که از حداقل مراتب انسانی بی‌بهره‌اند، خصوصی‌ترین مکالمات روزمره خانواده‌ها را شنود و سند کنند و از لذت استماع مستمر صحبت یک مرد با همسرش یا دو نفر که هفت پشت با هم غریبه‌اند، در پوست نگنجند، و تجسم این که همینان اموال بی‌زبان مردم را بدزدند و برای اقرار گرفتن از یک متهم، او را با ناسزاهای رکیک و چندش‌آور بنوازند و خود متهم را با شیوه‌های تلخ و ناگفتنی بزنند و شکنجه کنند، و بالاتر از همه اینها، آدم بکشند، بله آدم بکشند، تجسم یک چنین دنائت آشکار، ناممکنی است که در این دیار فلک زده، امکان و مظهریت یافته است.

آری، نه همه، اما جماعتی از مأموران وزارت اطلاعات ما، و جماعتی از پاسداران ما، که اختیارات کلی این دو دستگاه با آنان است، این‌گونه‌اند. ما زحمت و درستی و درستکاری کارکنان و مأموران مؤمن و انسان این دو دستگاه را قدر می‌دانیم و همیشه خدا از آنان امتنان داریم. اما آنچه که من

در این نوشته بدان اعتنا بسته‌ام، حرامیان و دزدان سر گردنه اطلاعات و سپاهند. کسانی که اکسیژن خود را با شنود مکالمات کاملاً خصوصی مردم و با فرو شدن به حریم مطلق زندگی مردم فراهم می‌آورند. اینان متهم را در ورطه‌ای از هول و هراس، به سلول‌های تنگ انفرادی می‌افکنند و در همان ورطه، او را به گودال اقرارگیری‌هایی که با تهدید و فحش و إرعاب و ضرب و شتمی سخت توفنده همراه است، فرو می‌اندازند.
این رویه متداول دستگاه اطلاعاتی و اخیراً سپاهی ما، از آن روی باورکردنی نیست که در نظام شیعی ما، فرو شدن به نکبت‌های این‌چنینی، یک بی‌تعریف بزرگ، و اساساً گناهی نابخشودنی است. گرچه بازجوی کودن من برای پاکسازی دستگاه خود از دنائت بازجویانی که بر سر همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] فضاحت و اشمئزاز باریده بودند، گفت: آنها نفوذی خاتمی در وزارت اطلاعات بودند، اما آن‌سوتر از این سخن طنز بازجوی بی‌سواد و بی‌ادب من، می‌شود با مرور آن فضاحت و اشمئزاز، به روان آلوده، و به بیماری‌های جنسی، و به استعداد دستگاه اطلاعاتی ما در برآوردن یک چنین هیولاهایی یقین کرد. متأسفانه سپاه نیز از این نکبت مستمر دور نماند و به آغوش هرزگی‌های سیاسی و اقتصادی و امنیتی فرو شد و آن‌همه اعتبار و سابقه و ارزش‌های نورانی‌اش را تباه ساخت، و با همه امیدهایی که برانگیخته بود، در زیر بغل دزدان صاحب‌شِگرد جا گرفت و به فهرست دزدان و دزدیده‌شدگان تاریخ سرزمین ما پیوست.

رهبر گرامی،
از دهان مبارک خود شما شنیدیم که روزی روزگاری به یک مرجع صاحب‌نام خبر بردند: یک روحانی، دزدی کرده و مردم او را دستگیر کرده‌اند. گفت: نگویید یک روحانی دزدی کرده، بل بگویید یک دزد به لباس روحانیت فرو شده و دزدی کرده. این حکایت، همان است که بعدها دستمایه ساخت فیلم «مارمولک» شد و از جانب آدم‌ها و دستگاه‌های ذی‌نفوذ تحمل نشد. بله، در مورد سپاه نیز معتقدم جماعتی، چه از داخل و چه از خارج، به لباس سپاهی و غیرسپاهی درآمدند و با ورود به تشکیلات این یادگار غبارگرفته سال‌های انقلاب و جنگ، هویت ناب و بی‌بدیل آن را از بدنه‌اش جدا کردند و پوسته آن را در چمدان شخصی خود فشردند و این چمدان پر از اسلحه و اختیار را به دارایی‌های مطلق خود افزودند.
مگر می‌توان تجسم کرد که سپاهیان جبهه‌دیده و شهیددیده ما، از هزار اسکله بی‌نشان، شب و روز، مشغول قاچاق انواع کالاهایی باشند که مثلاً رُژ لب بانوان یکی از آنها باشد؟ یا همین سپاه، آن‌چنان غلیظ، با مسائل اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی در بیامیزد که گویا اساساً ورود به این حوزه‌های ممنوعه، جزئی از شاکله حتمی و هویتی او بوده است؟

این از معنا و وجه نخست دزدان اطلاعات و سپاه. وجه و معنای دیگر، به دزدی‌های رایج این دو دستگاه مربوط است؛ که البته روح این دو دزدی، یکی است و تنافری در میانشان به چشم نمی‌خورد. دستگاه‌های اطلاعاتی و سپاهی ما که باید در هر تحرک و تصمیم و بیانیه‌شان، روح ظریف و حساس و شایستگی‌ها و بایستگی‌های شیعی و انسانی‌شان متجلی باشد، به آن‌چنان تناقضی از عهد اولیه خویش درافتاده‌اند که دست هفتاد دستگاه پلید و کافر و خدانشناس را از پشت بسته‌اند. جوری که دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، آن‌سوتر از دزدی‌های تریلیاردی‌شان، از اموال معمول مردمی که به اسم متهم بازداشتشان می‌کنند نیز چشم بر نمی‌گردانند.
همین اکنون، هزاران وسیله و ابزار و حتا هزاران دستگاه کامپیوتر خانگی و حرفه‌ای و هزاران آلبوم خصوصی و اثاثیه بی‌ربط مردم توسط دزدان اطلاعات و دزدان سپاه از خانه‌ها و دفاتر و انبارهای خانگی مردم برداشته و برده شده است و تا کنون، بدان‌ها باز گردانده نشده است.
طنزی که از آن ادا و اطوار قانون، و لابد مسلمانی مستفاد می‌شود، این است که دزدان اطلاعات، به هنگام برداشتن اموال مردم، یک صورتجلسه صوری از لوازم برداشته‌شده تنظیم می‌کنند و از افراد حاضر در خانه یا محل کار می‌خواهند پای آن صورتجلسه دروغین را امضا کنند. صورتجلسه‌ای که یک نسخه و یک برگ بیش نیست و دزدان اطلاعات جلوی چشم بُهت‌زده اهل خانه، آن یک نسخه را نیز با خود می‌برند.
دزدان سپاه اما ادا و اطوار مسلمانی خود را کامل‌تر کرده‌اند. این صورتجلسه را در دو نسخه تنظیم می‌کنند و یک نسخه‌اش را به اهل خانه می‌دهند. صورتجلسه‌ای که هیچ اعتبار قانونی ندارد؛ و شما که مالباخته این معرکه‌اید، نه نام و نشانی از سپاه در برگه صورتجلسه می‌بینید و نه محل مراجعه‌ای و نه تلفنی برای پیگیری. از این دهشتناک‌تر، وقتی است که لاشخورهای اطلاعات، در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، به خانه متهم سیاسی داخل می‌شوند و هر آنچه را که سیرشان کند، برمی‌دارند و می‌برند و هیچ رد و نشانه‌ای نیز به‌جز اموال ربوده‌شده، و البته میکروفن‌های سوزنی شنود، از خود به‌جای نمی‌گذارند. اطمینان دارم سخن این کم‌ترین را باور خواهید فرمود. چرا که در قاموس مسلمانی ما، مسؤول بالادست هر تشکیلات نیز، در قبال اعمال نیک و بد کارکنان و مأموران آن دستگاه مسؤول است.

داستان غمبار این دزدی‌ها و نامسلمانی‌ها درباره خود من نیز رخ داده است. دزدان اطلاعات بیش از دو سال است که چهار دستگاه کامپیوتر و آلبوم‌هایی از عکس‌های خانوادگی و کاملاً خصوصی و لوازم دیگر مرا از خانه و محل کارم برداشته و برده‌اند و تا کنون پیگیری‌های من برای بازپس گرفتن آنها به جایی نرسیده است. از دزدان سپاه بگویم: همان‌گونه که در نامه نهم برای جناب شما نوشتم، در خلوت و در سکوت خبری، برای آگاهی شخص شما، فیلمنامه‌ای از هرزگی‌های اطلاعات و سپاه و دستگاه قضائی پدید آوردم با نام «محرمانه برای رهبرم»؛ و همان را با هزینه شخصی‌ام ساختم. در هشتادمین روز فیلمبرداری، دزدان سپاه به خلوت من داخل شدند و همه ابزار کاری و حرفه‌ای مرا، و آثار دیگری را که به خیال خامشان سند مجرمیت من بود، بار کردند و بردند.

اینجا نیز پیگیری‌های من برای بازپس‌گیری ابزار کارم به جایی نرسیده است. خنده‌دار این که به یکی از کارکنان دزدستان بزرگ سپاه، که با من تماس گرفته بود، گفتم: دوست عزیز، وجه ریالی اجاره وسایلی که از من برداشته‌اید و برده‌اید روزانه یکصد هزار تومان است. و به او گفتم: شما هر چه از کامپیوتر و حافظه «هارد»های من می‌خواهید، بردارید و خود این دستگاه‌ها را به من بازگردانید؛ که او مثل آدم‌های منگ به من گفت: عجب، ما فکر می‌کردیم این وسایل مال خودتان است؛ فکر نمی‌کردیم اینها را اجاره کرده باشید!

رهبر گرامی،

مأموران ما و شما در اطلاعات و سپاه، که رفت و آمدها و تلفن‌های من و خانواده‌ام را تحت نظر اسلامی خود دارند، حتماً شنود کرده و می‌دانند: بعد از انتشار نامه نهم، در محله جماران تهران، رابط ایرانی یکی از کمپانی‌های معروف و شناخته‌شده فیلمسازی آمریکا، با من ملاقات کرد و مبلغ پنج میلیون دلار برای فیلم «محرمانه برای رهبرم» و مبلغ پانصد هزار دلار برای فیلمنامه‌اش پیشنهاد داد؛ می‌دانید به او چه گفتم؟ گفتم: «سپاس از پیشنهادتان، ما اما هدیه‌ای را که به کسی تقدیم کرده‌ایم، به هزار برابر قیمتش به دیگری نمی‌فروشیم. به او گفتم: من این فیلم را به نیت رهبرم ساخته‌ام و جز به او به احدالناسی نخواهم داد».

من به زودی این فیلم را به همراه نامه‌ها برای جناب شما ارسال می‌کنم. آن را مشاهده بفرمایید تا بدانید هیولاهای وزارت اطلاعات و سپاه تا کجاهای مرز حیوانیت پیش می‌دوند، و همزمان، همه فضاحت‌های جاری خود را به اسم خود شما، آری به اسم خود شما سکه می‌زنند.

دریغ که جناب شما را از طعم زندگی ما نصیبی نیست. زندگی در ورطه شنود نامحرمان اطلاعات و سپاه، زندگی با مراقبانی که اندرونی شما را نیز می‌کاوند، زندگی در گودال بیم و هول و هراس، زندگی با صحبت‌های در گوشی، و گوشی‌های مخفی‌شده در یخچال، رفت و آمدهای تحت نظر، آه، چه می‌گویم؟ شما در رختخواب و در کنار همسرتان غنوده‌اید، با این احساس که برادران گمنام و سپاهی ما به شما زل زده‌اند. راستی به ما می‌فرمایید ما با ظهور این انقلاب، به سمت کدامین مقصود خیز برداشته بودیم؟!

بگذریم، متأسفانه در هروله‌ای که دزدان اطلاعات و دزدان سپاه مشغول آن‌اند، وجه سومی نیز بر دزدی‌های آنان مترتب است. اینان، آن‌سوتر از دزدی اموال مردم، به یک دزدی رنج‌آور وخفت‌بار دیگر نیز دست برداند که اگر دزدی اموال مردم را بشود به یک جوری مصالحه و جبران کرد، مرمت و بازآفرینی این دزدی اخیر با هزار ترفند ارضی و سماوی ممکن نیست؛ وآن: دزدی از اعتماد مردم است ودزدی از باورها و اعتقاد مردم. در این میان، بدیهی است که نه اعتماد مردم را، و نه آن اسلام جِرواجِر نگون‌بخت را می‌توان به جایگاه اولیه‌اش باز بُرد.

اگر موافق باشید در حضور حضرت شما با خود این دزدان صاحب‌شگرد صحبت کنم. که: ای دزدان اطلاعات و ای دزدان سپاه، اموالی را که از زندگی مردم و از فرصت‌های خاص و از نفت، دارو و مخابرات و اسکله‌های قاچاق و معدن و هزار جنس جوراجور و از هزار هزار پیمان بدون مناقصه برداشته و برمی‌دارید، گوارای وجودتان. بردارید و بخورید و خوش باشید. اما شما را به خدا که نه، شما را به آن آرمان‌های سرنگون سال‌های خوب عاشقی سوگند، بیایید و این ته‌مانده اعتقاد و اعتماد مردم را بیش از این مخراشید. اجازه بدهید یک ذره از اسلام و خدا و اخلاق و نور و این‌جور چیزها برای نسل‌های بعدی ما بماند تا کورسویی از آن به روان خراش‌خورده مردم ما بتابد. بیایید و این یک تقاضای عاجزانه ما را اجابت فرمایید. اگر که هنوز باوری از خدا و پیغمبر و قرآن و شهید که نه، رطوبتی از انسانیت و آزادگی در شما باقی است!

رهبر گرامی،

این روزها آمریکا و اسرائیل و متحدان اروپایی‌شان فرصتی یافته‌اند تا یک بار برای همیشه از شرّ ما خلاص شوند. آنان از احتمال یک برخورد نظامی با ما سخن می‌گویند. همان کاری که با صدام و قذافی کردند. هر چه باشد ما نیز مثل عراق و لیبی از جهل و از نفت سرشاریم و

زمستان‌های سرد این روزها طمع گردنکشان بین‌المللی را برانگیخته است. هزینه‌ای می‌کنند و چند تا بمب و راکت می‌اندازند و با جابه‌جا کردن آدم‌ها، دست روی چاه‌های نفت ما می‌گذارند. کاسبی از این بالاتر؟ همان کاری که با عراق کردند. و همان کاری که با لیبی می‌کنند.

مباد با اعتنا به همین پاسداران و اطرافیانی، که من گوشه‌ای از خصوصیات آنان را برای آگاهی جناب شما ترسیم کردم، ما و شما تحریک شویم و بر طبل جنگ بکوبیم و خود و مردم خود را به چالشی دراندازیم که ورود آن با ما باشد و خروجش اما با دیگران؟ دیگرانی که اتفاقاً برای در هم پیچیدن طومار ما سال‌هاست چشم به راه یک چنین فرصتی هستند. مباد شعارهای پوک این جماعت در جناب شما شوری پدید آورد و ما و شما را برای برون‌رفت از اوضاع در هم پیچ داخلی، دست به دامان جنگی کند که دود پایانش از همین اکنون در چشم ماست!

اکنون ما و شما در داخل کشور به تنگنای معترضان، و دزدهای تریلیاردی دولتمردان، و آلودگی مجلسیان، و فَشَل شدن دستگاه قضائی مبتلاییم. و این یعنی «تعطیلی روند کلی مملکت». ورود به یک جنگ ناگهانی می‌تواند تا مدتی صدای معترضان ما را فرو بنشاند و برای ما و همین پاسداران و مأموران طرفدار ما فرصتی اضطراری پدید آورد تا هر سری را که به دیدنش متمایل نیستند، به ساطور انتقام بسپرند و یک چند روزی نفس به راحت بکشند.

با شرمندگی می‌گویم: ای عزیز، فریب این فربگان فرومایه را نخوریم. نقاب اینان را اگر پس بزنیم می‌توانیم به چهره واقعی‌شان راه یابیم: چهره دزدان اموال مردم و قاچاقچیان کارکشته. با ریسمان اینان اگر به چاه جنگ داخل شویم، در نیمه راه، ما و شما را وا می‌نهند و با پول‌های بالاکشیده به هر کجا گریز می‌کنند. اینان کجا و همت‌ها و باکری‌ها و خوبان سپاه کجا؟ چربی مال حرام از اینان، حرامیانی برآورده که حاضرند برای منافع شخصی‌شان به هر رفتار غیرانسانی دست بزنند.

دوستانه بگویم که اینان، به قدر یک سال نوری با پاسداران سال‌های عاشقی فاصله دارند. اگر در آن دفاع هشت‌ساله ما توانستیم تا خود خورشید سفر کنیم و سهم نور خود را از آسمان خدا ابتیاع کنیم، این به مدد مردان آسمانی سپاه، و جوانان و پیران پاک‌نهاد و برومند بسیج، و ارتشیان مؤمن و میهن‌دوست آن سال‌ها بود. امروز همه آنان یا رفته‌اند یا منزوی‌اند یا از دست همین به ظاهر پاسداران مال مردم خور و قاچاقچی در حال دق کردن‌اند. آن‌سوتر از اینان، مردم نیز آن مردم سابق نیستند. مردمان افسرده و پریشان و پراکنده امروز کجا و عاشقان و به هم پیوستگان دیروز کجا؟ بیایید و به جای تکیه به سلاح و پول و پاسداران فربه از مال حرام، به خدا و به مردم تکیه کنید. نور اینجاست. برکت اینجاست. و عاقبت بخیری نیز. والسلام

با احترام
محمد نوری‌زاد
هفدهم آبان ماه سال نود

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=11052

۱–۱۱۷–۴– نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰

نمی‌دانم نام این معبود مقدس ویران‌شده را چه باید گذاشت که آن‌چنان شما را شیفته کرده که نمی‌گذارد حقیقت را ببینید

فقط فرصتی کوتاه برای نشستن بر سر میز معامله و انتقال آبرومندانه قدرت به مردم برای رهبر شما باقی است

آقای محمد نوری‌زاد!
احترام زیادی برای شما قائل هستم. به خاطر پشتکارتان در حفظ و نگهداری این خانه ویران‌شده، به خاطر امید و عزم راسختان در بازسازی این ویرانه حکومت اسلامی، که خودتان به خوبی می‌دانید برای حداقل زنده‌مانی نیز دیگر پناهگاه مناسبی نیست. ویرانه‌ای که حرمت دلسوزترین حامیانش چون شما را نیز نگه نمی‌دارد و با دار [داغ] و درفش به اتاق خواب و همسر و دختر دردانه‌تان حمله‌ور می‌شود.
خودتان دیگر بهتر از هر کس می‌دانید حکومت اسلامی با زنان و دختران و جوانان مردم چه کرده است و قضیه مال امروز و دیروز هم نیست. از همان روز اول چنین بوده و هنوز هم عزیزان بسیاری همچون دختر شما در زندان‌اند و تا این حکومت برجاست چنین نیز خواهد ماند.
تلاش شما برای پر کردن شکاف‌های عمیق، ستون‌های فروریخته و سقف و دیوارهای در هم شکسته، حقیقتاً رقت‌انگیز، اما اصلاً مضحک نیست. نمی‌دانم نام این معبود مقدس ویران‌شده را چه باید گذاشت که آن‌چنان شما را شیفته کرده که نمی‌گذارد حقیقت را ببینید.

جناب نوری‌زاد!
نامه‌های ده‌گانه شما به رهبر گرامیتان، که قرار است به شکل هفته‌نامه درآید، حقیقت را تغییر نخواهد داد و بیش‌تر یادآور اصطلاحی است به نام «مالەکشی» برای تزئین خانه ویرانه‌ای که ظاهراً قرار است مجدداً به ما بفروشند!
شما حداقل دست از سر نسل سوخته ما بردارید جناب نوری‌زاد! ما سوختگان نسل انقلاب، نسل جنگ، نسل اصلاحاتیم؛ ما سوختگان انتخابات فرمایشی و خونین رهبر گرامیتان هستیم. نگوئید که رهبرتان هنوز نام سهراب و ندا و فرزاد و ده‌ها شهید دیگر را نشنیده است. به ما نگوئید فریادهای جگرسوز مادران داغدار و شعارهای شبانه، فرش ولایتش را به تکان در نیاورده است. مالەکشی‌های شما حتا اگر با نیت خیر باشد، چیزی جز فریب خریداران نیست.
جناب نوری‌زاد! چشم‌هایتان را به روی حقیقت باز کنید. عمر حکومت دینی به پایان رسیده است. زمانه دیکتاتورها سپری شده و تنها لطفی که در حق رهبر گرامیتان با نوشتن نامه می‌توانید بکنید، این است که به او بیاموزید چون قذافی نرود. فقط فرصتی کوتاه برای نشستن بر سر میز معامله و انتقال آبرومندانه قدرت به مردم برای رهبر شما باقی است.

*** منبع ***
وبلاگ «خرمدین سبز»

http://green-khoramdin.blogspot.com/2011/11/blog-post_12.html

۱۱۸–۴– یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰

«نامه یازدهم محمد نوری‌زاد به رهبری (+ هفت پرسش از سید محمد خاتمی)»

مسؤول، یعنی کسی که مسؤولیت کاری را پذیرفته است و بابت آن نیز مورد سؤال واقع می‌شود. شما اما ۲۳ سال است که در هیچ نشست خبری شرکت نجسته‌اید و با اعتنا به مسؤولیت‌ها و اختیارات فروانی که مردم و قانون و خدا به جناب شما تفویض کرده‌اند، به هیچ‌یک از پرسش‌های صریح ایرانیان و خارجیان پاسخ نگفته‌اید

این «مردم شریف»، که هر کس به تناسب حال، حالی از او بازمی‌ستاند، سال‌هاست که کارآیی و استخوان‌بندی شخصیتی‌اش را از دست داده و تنها نقش و خاصیتش در نمایشی که ما از ایران و ایرانی به صحنه آورده‌ایم، سیاهی‌لشگری است که شهامت یک «چرا»ی ساده را نیز از او واستانده‌ایم

اگر این «مردم شریف» را ارج و بهایی بود، اعتراض‌ها و پرسش‌هایشان به هیچ گرفته نمی‌شد و بُغض‌شان نیز به چوب و چماق قوای تحت امر شما سپرده نمی‌شد

من راز بی‌اعتنایی به این مردم شریف را، و تیرگی مستمر سرنوشت آنان را در سیاهی «نفت» می‌بینم

علت این که در این سرزمین فلک‌زده، افکار عمومی به هیچ گرفته می‌شود، هیچ نیست الا همین دست‌هایی که بی اجازه مردم در جیب مردم فرو می‌رود

سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مشمئزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچارساخته‌اند

دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌بَرَد و پوست از تن آداب دادگستری می‌دَرَد

بر این مُلک، تفکر ناشی از فقاهت فربه، و فقاهت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است

یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجوارمان بیندازید!

آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت

ما به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسؤولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورتم به مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!»

چرا مردم ما نباید این خاصیت و این ارزش و این وجاهت را داشته باشند که از شما بپرسند: چرا؟

با اعتنا به کدامین آموزه انسانی و شیعی و قانونی، تا کنون یک نماینده، یک بار، آری یک بار، شهامت این را نیافته است که از شما بابت این همه مسؤولیتی که به عهده دارید، یک «چرا»ی مختصر بپرسد؟

اگر به طلبکاری مردم اعتنا نکنید، عدل جاری خدا، هم دنیایتان را و هم آخرتتان را بر سرتان خواهد کوفت

نه طبق قوانین کشورهای فهیم دنیا، و نه حتا طبق قوانین کشورهای همجوار ما، که طبق قانون جمهوری اسلامی خودمان ایران، شخص رهبر، به لحاظ فردی و حقوقی، هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، با سایر مردم ندارد. شوربختانه اما آن‌سوتر از قانونی که در این مُلک به شوخی بَدَل شده، جناب شما بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار، آری بسیار، با سایر مردم ایران تفاوت دارید. و این، اولین حق‌الناسی است که ما ایرانیان از جناب شما طلبکاریم. آیا پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی کنند، به حساب خودتان رسیدگی خواهید فرمود؟

«به نام خدایی که می‌پرسد»

هفت پرسش از سید محمد خاتمی

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه ای

می‌دانم به موسیقی علاقه‌مندید. پس، از اطرافیانتان بخواهید همزمان با مطالعه این نامه، مثنوی «آتش در نیستان» با صدای آسمانی استاد شهرام ناظری را برای شما پخش کنند. این مثنوی، به رازهای پنهان این روزهای ما و شما اشاره دارد. با شنودن این تصنیف استغنایی، به سخن ما و خواسته‌های ما و دردهای ما نزدیک‌تر خواهید شد؛ و به راز این که چرا آتش به جان نی‌ها می‌افتد و خشک و ترشان را می‌سوزاند و به خاکسترشان بَدَل می‌کند واقف‌تر خواهید شد:
«یک شب آتش در نیستانی فُتاد
سوخت چون شمعی که بر جانی فتاد...»

و اما آغاز سخن:
مسؤول، یعنی کسی که مسؤولیت کاری را پذیرفته است و بابت آن نیز مورد سؤال واقع می‌شود. شما اما ۲۳ سال است که در هیچ نشست خبری شرکت نجسته‌اید و با اعتنا به مسؤولیت‌ها و اختیارات فروانی که مردم و قانون و خدا به جناب شما تفویض کرده‌اند، به هیچ‌یک از پرسش‌های

صریح ایرانیان و خارجیان پاسخ نگفته‌اید؛ و حال آنکه جام جامعه ما لبریز از پرسش‌های بی‌واهمه‌ای است که هر یک تیزی برنده‌ای با خود دارند و بی‌اعتنا به سکوت ما و شما به ایجاد جراحت در روان مردم ما مشغولند.

مجلس خبرگان رهبری نیز که یک اجتماع بی‌خاصیت بوده است، هرگز به سمت و سوی سؤال از رهبری روی نبرده و نمی‌خواهد برای یک بار هم که شده، به خدا و قرآن که نه، به مردم ایران و جهان نشان بدهد: در یک نظام اسلامی می‌شود از صغیر و کبیر مسؤولان پرسش نمود؛ و پیش از صغیر و کبیر مسؤولان، از شخص رهبر!

نمی‌دانم اخیراً به سخنان تبسم‌برانگیز رئیس قوه قضائیه آیا توجه فرموده‌اید یا نه؟ برادر ایشان در مقام ریاست مجلس به کنایه از «لات‌بازی‌های سیاسی» رئیس‌جمهورگفت، و خود ایشان برای رئیس‌جمهور خط و نشان کشید و فرمود: زبان درکام بکشید وگرنه پرونده‌هایتان را برای مردم شریفمان باز خواهم گفت!؟

من شخصاً در تحلیل این سخن، بیش از آنکه حتا کنجکاو آن پرونده‌های کذایی باشم – که لابد برای دفن در تاریخ کنارشان گذارده‌اند – معطوف این واژه «مردم شریف»ی هستم که همگان از حساب بانکی آن سود می‌برند، اما در این میان، یکی صدا در نمی‌دهد: ای بزرگان قوم، این جنازه، مدت‌هاست بو گرفته، دفنش کنید!

ظاهراً مشت این جنازه شریف، هنوز که هنوز است کارایی دارد. طوری که خود حضرت شما نیز در اشاره به شلتاق آمریکا و اسرائیل، به ضربت محکم آن اشاره فرمودید.

رئیس‌جمهور نامتعادل ما نیز آنجا که خبر از افشای اسناد خود می‌پراکَند، باز به سراغ «مردم شریف» می‌رود و بر این جنازه بوگرفته چوب می‌زند.

این «مردم شریف»، که هر کس به تناسب حال، حالی از او بازمی‌ستاند، سال‌هاست که کارآیی و استخوان‌بندی شخصیتی‌اش را از دست داده و تنها نقش و خاصیتش در نمایشی که ما از ایران و ایرانی به صحنه آورده‌ایم، سیاهی‌لشگری است که شهامت یک «چرا»ی ساده را نیز از او واستانده‌ایم.

قبول می‌فرمایید اگر این «مردم شریف» را ارج و بهایی بود، اعتراض‌ها و پرسش‌هایشان به هیچ گرفته نمی‌شد و بُغض‌شان نیز به چوب و چماق قوای تحت امر شما سپرده نمی‌شد. من راز بی‌اعتنایی به این مردم شریف را، و تیرگی مستمر سرنوشت آنان را در سیاهی «نفت» می‌بینم. آری، بزرگانی که دستشان به پول نفت این مردم گشوده است و بی اجازه آنان هر چقدر که بخواهند برمی‌دارند، احتیاجی به خود مردم ندارند. علت این که در این سرزمین فلک‌زده، افکار عمومی به هیچ گرفته می‌شود، هیچ نیست الا همین دست‌هایی که بی اجازه مردم در جیب مردم فرو می‌رود.

رهبر گرامی،

در غیاب شما که پاسخگوی پرسش‌های فراوان و سرگردان این مردم شریف نیستید، چندی پیش من خود دست به کار شدم و نوشته‌ای برای جناب آقای سید محمد خاتمی فرستادم و در آن هفت پرسش از هزار پرسش سرگردان جامعه را پیش روی وی نشاندم.

دلیل این که چرا از میان همگان این سرزمین، من جناب ایشان را مخاطب پرسش‌های خود قرارداده‌ام، به افق‌های مطلوبی بازمی‌گردد که وی به ترسیم آنها توفیق یافته است. چرا نگویم که ما آمیختگی ادب و سیاست و انصاف و درستی و روحانیت را به جناب ایشان مدیونیم؟

«شعله تا سرگرم کار خویش شد،

هر نی‌ای شمع مزار خویش شد...»

خلاصه، زمان گذشت و چشم‌انتظاری من برای دریافت پاسخ از آقای خاتمی به جایی نرسید. به دیدارشان رفتم. محکم درآمد که: آقای نوری‌زاد، من به سؤال‌های شما جواب نمی‌دهم. پرسیدم چرا؟ گفت: من نمی‌خواهم داخل قضایایی شوم که تبعاتی داشته باشد. مثلاً بحث نظری فقه و حاکمیت فقیهان، که یکی از پرسش‌های شما بدان مربوط است، مرا به حوزه حساس صنف روحانیان داخل می‌کند. در این حوزه تا دلت بخواهد اختلاف است و انشقاق.

نخواستم بگویم: شما اگر پاسخ ندهید، این پرسش‌ها در میان مردم هستند و به حیات خود ادامه می‌دهند، اما گفتم: شما چه بخواهید و چه نخواهید، در میان مردم پرسش‌های تندتری دهان به دهان می‌شود و پاسخ نگفتن بدان‌ها، بساط برقراری ما را برخواهد چید و ما را به گودال انزوا و فروپاشی درخواهد انداخت. این را قبول کرد. که: بله، پرسش‌های تندتری در میان مردم رواج دارد و پاسخ نگفتن به آنها کار عاقلانه‌ای نیست!

وقتی از محضرجناب خاتمی بیرون می‌آمدم، زنجیر سنگین فحش‌های رکیک آقای شریعتمداری «کیهان» را دیدم که بر پای اراده وی قفل بسته است. همان فحش‌هایی که آقای شریعتمداری – به زعم خود– به نیابت از جناب شما بر سر این مرد بزرگ باریده و می‌بارد. به این قفل کیهانی،

نگرانی از میکروفن‌ها و دوربین‌های مخفی حتا داخل دستشویی‌های ساختمان ایشان را، و نیز هراس از چشم‌های مراقب مأمورانی که سپاه و اطلاعات به اسم محافظ به ایشان تحکم فرموده‌اند، اضافه فرمایید.

رهبر گرامی،
انتشار این پرسش‌ها نه از آن روی است که پاسخ نگفتن آقای خاتمی را به ضعف و هراس او تعبیر کنم؛ بل از این روی که همه ما و به‌ویژه جناب شما بدانیم در هر یک از این پرسش‌ها حنجره‌ها و پتانسیل‌هایی نعره می‌کشند که اگر صدایشان را نشنویم، تیزی همان پرسش‌های بی‌پاسخ، حیات و بقای ما را نشانه خواهد رفت.
اما آیا مثلاً «فقه»ی که من در این پرسش‌ها بدان اشاره کرده‌ام، یک بحث نظری است؟ یا مبحثی دقیقاً حقوقی–اجتماعی؟ همان مبحثی که ما امروزه به آفت‌های هزار باره آن مبتلا شده‌ایم و راه گریزی نیز از آسیب‌های جاری آن نمی‌یابیم. از محضر جناب شما تقاضا دارم اگر مقدورتان بود و شما را حوصله‌ای برای پاسخگویی به پرسش‌های بی‌جواب مردم، دست به قلم ببرید و به برخی از این پرسش‌ها پاسخ بگویید.
من عین همان نوشته‌ای را که برای آقای خاتمی ارسال کرده‌ام، برای حضرتعالی نیز منتشر می‌کنم. این هفت پرسش، تنها سایه‌ای از پرسش‌های توفانی این روزهای سرزمین ماست:

سلام جناب خاتمی

پرسش‌های هفت‌گانه من، شمارگان مختصری از پرسش‌های بسیار و سرگردان جامعه مفلوک ما است. من به چشم خود دیده‌ام جماعت سرخورده‌ای را که به هزار امید به دیدار شما می‌شتابند و همان سرخوردگی‌ها را به تعارف با شما در میان می‌گذارند و در هوای متانت شما نفَسی تازه می‌کنند و به جای نخست فلک‌زدگی خویش باز می‌روند. آن‌سوتر از این گفتاگفت‌های تکراری و تمام‌نشدنی، سینه‌های سرخ مردمی است که با همان هزار امید رو به شما می‌نشینند و به شعارها و به صحبت‌های متداول شما گوش دل می‌سپرند و در تب و تاب یک گویش بی‌ملاحظه در خود مچاله می‌شوند. من از باب رهایی از شرمی که بی‌دلیل از همه ما آویخته، نه همه آن پرسش‌ها را، که معدودی از آنها را با خود شما در میان می‌گذارم تا مگر پاسخ‌های صریح و شفاف شما، راه را برای عبور از سایر پرسش‌ها وا کند. اگر در چند و چون پرسش‌های من، صراحت، به جای نرمش و ملایمت نشسته است، پیشاپیش از شما پوزش می‌طلبم. گرچه خود می‌دانم در شنودن عربده‌های وقیح بسیجی‌نماها، و ناسزاهای کیهانی این چند سال اخیر، مهارت یافته‌اید.

یک:
شما در غیاب مهندس میرحسین موسوی، شخصیت شماره یک جریانی هستید که خواهان مطالبات خاصی است. جریانی که ظاهراً آزادی را با همه ظرافت‌های آن، و قانون را با همه محکمات آن، و انصاف و داد را با همه آغوش گشوده‌اش می‌خواسته و می‌خواهد. پرسش این که: شما مگر به دنبال چه بودید که تحمل نشدید؟ و اکنون با اعتنا به پیشامدهای این دو سال اخیر، به دنبال چه هستید؟ قرار بود شما با روی کار آمدن، چه بکنید که حاکمیت خود را در معرض فروپاشی دید و دست به کارهایی زد که تلخی آن با هزار من عسل، و لکه‌های تباهی آن با هزار جراحی زدوده نخواهد شد؟

دو:
حاکمیت در این دو سال، کم‌ترین توجهی به شخص شما و خواست‌های هر از گاه شما نکرده است. بلکه بالعکس، تا توانسته، پای شما را و سایرینی را که با شمایند، به ریسمان بیگانگان بسته و عده‌ای را که منتسب به شمایند، دستگیر و زندانی کرده است. آیا اگر در آینده نیز توجهی به خواست‌های شما نشود و راه برای هر گونه سر برآوردن شمایان بسته گردد، سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

سه:

مشکلات جاری کشور، تنها نه از آن روی است که رئیس‌جمهورها و دولت‌های ما قابلیت اداره کشور را، و اهلیت برطرف‌سازی موانع پیش روی را نداشته و ندارند، و نه به این دلیل که مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مشمئزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچارساخته‌اند، و نه به این خاطر که دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌بَرَد و پوست از تن آداب دادگستری می‌دَرَد، بل به این دلیل که بر این مُلک، تفکر ناشی از فقاهت فربه، و فقاهت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است. فقاهتی که با همه پویایی و عرض و طول و دارایی‌اش، از درک واقعیت‌ها و حساسیت‌های داخلی و بین‌المللی عاجز است و برای بسیاری از مختصات جامعه، طرح و برنامه و جایگزینی ندارد و ناگزیر روی به بایدها و نبایدها و «حلال است و حرام است»های منجمد تاریخی می‌برد و راه تنفس نسل‌ها را برمی‌بندد.

با اعتنا به این مهم، خود شما با همان لباسی که بر تن دارید و بسیار نیز برازنده جناب شماست، در همین گردونه حجت‌الاسلامی صاحب وجاهت‌اید. با فرض این محال که همه اختیارات کشور را دو دستی تقدیم شما کنند و دست شما را برای هر تغییر و اصلاح دلخواه وا بگذارند، با این بن‌بست‌های پشتاپشت فقاهتی چه خواهید کرد؟ مگر یک حجت‌الاسلام می‌تواند آن‌سوتر از دایره فقهی که می‌خواهد با بلندگوی «حلال است و حرام است» با مردمان متعجب دنیا دیالوگ برقرار کند، به حیثیات حتمی بشری بیندیشد؟ یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجوارمان بیندازید!

ما از فقه به خاطر قرن‌ها کارآیی‌اش در آراستگی فکری پدران و مادرانمان تشکر می‌کنیم. اکنون آیا وقت آن نرسیده است که فقاهت، برای نفس کشیدن و زنده ماندن، پنجره‌ها و دروازه‌های تازه‌ای را به روی خود بگشاید و از همزیستی با سایر نحله‌های فکری و اجتماعی نهراسد؟

چهار:

برای برون‌رفت از مخمصه‌هایی که گرفتار آنیم، پیشنهاد داده‌اید که دو سوی ماجراهای اخیر، چه حاکمیت، و چه آنانی که به هر شکل آسیب دیده‌اند، از حق خود گذشت کنند و مطالبات خود را نادیده بگیرند تا دعوایی اگر هست، خاتمه پذیرد. یعنی حاکمیت، زندانیان حادثه‌های اخیر را آزاد سازد و از دستگیری و زندانی کردن خاطیان – به گمان خود – گذشت کند، و آسیب‌دیدگان نیز خون فرزندان و ماه‌ها حبس بی‌دلیل عزیزانشان را نادیده بگیرند. پرسش من با عملی شدن این آرزوی سطحی، شکل می‌گیرد. این که: روز بعد از این گذشت دوجانبه، آیا چگونه خواهد بود؟ اگر یک جوان بازآمده از زندان، مجدداً از دزدی‌های جاری شخص رئیس دولت و معاون اولش بگوید و بنویسد و در دانشگاه خود همین‌ها را برملا کند، باز آیا گرفتار داغ و درفش خواهد شد یا نه؟

بعد از این گذشت دوجانبه، آیا دستگاه قضائی، به چهره انصاف و عدل خواهد نگریست، یا همچنان لباس مضحکه بر تن عدالت خواهد پوشاند؟ یا نمایندگان مجلس به یاد عهدی که با مردم و خدای خویش بسته‌اند خواهند افتاد و از هیچ‌کس فرمان نخواهند پذیرفت و از أحدالناسی نیز نخواهند هراسید؟ آیا آقایان جنتی و خاتمی و علم‌الهدی، با فهم، و با لبخند، آشتی خواهند کرد؟ آیا سپاه، از لقمه‌های چرب و شیرینی که بلعیده و می‌بلعد، دست خواهد شُست؟ آیا مراجع و امامان جمعه و روحانیان دخالت‌گر، برای نخستین بار هم که شده، مسؤولیت دخالت‌های ویرانگر خود را خواهند پذیرفت؟ آیا منصب‌های کلیدی کشور از چنگ بی‌غُرضه‌ها و پوک‌مغزان به در خواهد رفت؟ آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

پنج:

شما در اعتراض به حبس آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان، هر از گاه به پراندن یکی دو شعار بدون پشتوانه بسنده کرده‌اید. آنان داخل زندان‌اند و شما در زندانی دیگر؛ بیرون مانده‌اید که چه؟ بیایید و درخواست کنید تا شما را به جایگاه والای حبس داخل کنند تا سهم شما در این معرکه تلخکامی، طعمی از «در کنار مردم بودن» باشد. منظور من از این مردم، حداقل بیست میلیون نفری است که خود و خانواده‌هایشان به رویه‌های جاری حاکمیت «نه» گفته‌اند و شخصیتشان به دمِ دستی‌ترین وجه ممکن، چوب خورده و تحقیر شده است.

پرسش پنجم من این است: چرا شما در زندان نیستید؟ ظاهراً با آن همه نسبت جاسوسی و براندازی و فحش‌های وقیح کیهانی، شما برای زندانی شدن اولویت داشته‌اید. حاکمیت، در شما چه دیده که بیرون ماندن شما را به صلاح خود دانسته است؟ بیرون مانده‌اید تا این بیست میلیون نفر سرگشته را رهبری کنید؟ تا جنبش سبز که نه، تا اصلاحات مألوف‌تان بدون سر نباشد؟ تا برای برآمدن و بر کرسی نشستن خود و دوستانتان، مردم را به صحنه آورید؟ آیا مواضع نرم شما به این خاطر نیست که در بیرون بمانید و به گمان خود این آشفتگی‌ها را سامان دهید؟ آیا کشتن جوانان

مردم و ضرب و شتم وحشیانه مردم و دستگیری‌ها و حبس‌های توأم با شکنجه و تهدید و رعب و وحشت، شما را به وادی ترس در نینداخته است؟ تا همان‌گونه بگویید و موضع بگیرید که حاکمیت خواهان آن است؟

شش:
انتخابات در پیش است. حاکمیت احتمالاً برای تنها نماندن خود، به شما بها خواهد داد. و احتمالاً بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد. و احتمالاً وعده‌های خنده‌دارخواهد داد. و احتمالاً تنگناهای عهد قجری خود را از اطراف آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان برخواهد چید. تا مگر مردمان قهرکرده را بار دیگر بر سر سفره نظامی که سرتاسر قامتش به آلودگی‌های رنگارنگ مزین شده، ترغیب کند.
شما نیز احتمالاً با رواج همین وعده‌های خنده‌دار – همان‌ها که جزیی از کل خواسته‌های مردم است – به صحنه انتخابات باز خواهید رفت. و مردم را برای حضوری دوباره به صحنه دعوت خواهید فرمود. پرسش من این است: چه تضمینی برای صحت انتخاباتی که بر سر خود کارآزمودگانی چون شیخ احمد جنتی دارد؟ اگر دوستان شما به مجلس راه یافتند، در آن مجلس گِل‌گرفته، قرار است بر کدام حقوق متلاشی‌شده مردم اصرار ورزند؟ مثلاً دوستان شما در مجلس، این توانایی و این بضاعت را دارند که سپاه را از اسکله‌های قاچاق و هزار هزار فرصتی که فرو بلعیده، به پادگان‌ها باز بَرَند؟

هفت:
حاکمیت ما برای بقای بشار اسد قاتل، هزینه فراوانی متحمل شده است؛ از این پس نیز متحمل خواهد شد. به چین و روسیه، پول و وعده و امتیازات هنگفتی خواهد پرداخت تا مگر در شورای امنیت سازمان ملل، هوای رژیم رفتنی بشار اسد را داشته باشند. داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت.
عجبا که این روزها رئیس‌جمهور نامتعادل ما و قلچماقان شعارگوی هسته‌ای ما، سکوت اختیار کرده‌اند و دیگر از حقوق مضمحل‌شده هسته‌ای ما سخن نمی‌گویند و مردم عوام ما را به تکرار شعارهای طنز خود تحریک نمی‌کنند.
ما به همین خاطر، و به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسؤولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورتم به مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!». این تحریم ها، سرمایه‌های این مردم بختک‌زده را به تاراج می‌برند و روز به روز ما را به تنگناهای بین‌المللی در می‌اندازند. پرسش پایانی من این است: به فرض، شما رئیس‌جمهور، شما رئیس مجلس، شما همه مجلس، با داستان بشار اسد و لبنان و حزب‌الله و اسرائیل و داستان انرژی هسته‌ای و تحریم‌ها چه می‌کنید؟

با امتنان و سپاس: محمد نوری‌زاد
پانزدهم شهریور سال نود

رهبر گرامی

این هفت پرسش، گرچه روی سخن با جناب خاتمی دارند، اما مصرانه از ما و شما نیز پاسخ می‌طلبند. مباد از این روی که: «وقتی خود مردم برای ما، جز به وقت رأی دادن و جز برای دم توپ، صاحب شأن و منزلتی نیستند، ما را چه به پرسش‌هایشان؟»، همچنان شنودن ابهام‌ها و پرسش‌ها و خواست‌هایشان را به هیچ بگیریم؟
شما را به خدایی که بدو ایمان دارید، به ما بفرمایید: چرا مردم ما نباید این خاصیت و این ارزش و این وجاهت را داشته باشند که از شما بپرسند: چرا؟ اساساً مگر دلیل برپایی و برقراری مجلس خبرگان، همین پرسش از رهبری نبوده و نیست؟ اگر بله، پس با اعتنا به کدامین آموزه انسانی و شیعی و قانونی، تا کنون یک نماینده، یک بار، آری یک بار، شهامت این را نیافته است که از شما بابت این همه مسؤولیتی که به عهده دارید، یک «چرا»ی مختصر بپرسد؟

از همان سنین جوانی بر زبان ما و شما نشانده‌اند: «پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی کنند، خود به حساب خودتان رسیدگی کنید». ستون محوری این سخن، بر «حق الناس» استوار است. یعنی آهای مردم، بگردید و هر کجا رشته‌ای از حقوق تباه‌شده یافتید که یک سرش خود شمایید و سر دیگرش دیگران، در همین فرصت باقی‌مانده و پیش از ورود به عرصه حساب و کتاب، به واکاوی و اعاده این حقوق تباه‌شده همت کنید؛ که اگر به طلبکاری مردم اعتنا نکنید، عدل جاری خدا، هم دنیایتان را و هم آخرتتان را بر سرتان خواهد کوفت.
من صمیمانه و البته قاطعانه با صدای بلند اعلام می‌کنم: «رهبرا، ما حقوق تباه‌شده بسیار داریم. بیایید و پیش از کوچ به دیاری که چهار ستونش بر عدل حتمی خدا بنا شده، به طلب ما رسیدگی کنید؛ که اگر از طلب‌ها و پرسش‌های ما رو بگردانید و ما را طبق شرع و عرف و قانون همین جمهوری اسلامی راضی و توجیه نکنید، ما مردمان این‌زمانی ایران، و حتماً نسل‌های آینده این سرزمین، وزن سنگین طلبکاری خود را بر ترازوی سنت‌های حتمی هستی خواهیم نهاد. و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید که این وزن سنگینی که ما بر شانه سنت‌های حتمی هستی می‌نهیم، با جناب شما چه خواهد کرد!

... اکنون مثنوی «آتش در نیستان»، با غریو پرسوز خواننده خوب ما، و خاکستری که از نی‌های پرادعا و میان‌تهی به جای مانده، پایان یافته است. در شیراز از اتومبیل خود پیاده می‌شوم و به دیدار مردی می‌روم که یکی از چند منبر زنده این کشور پهناور متعلق به اوست. جناب آیت‌الله سید علی‌محمد دستغیب. سپاهیان و بسیجیان و طلاب کفن‌پوشی که به پای تمامی منبرها و تریبون‌ها قفل بسته‌اند، خانه این پیرمرد را به سنگ بستند تا مگر این منبر زنده را نیز به جمع هزار هزار منبر افسرده و مرده و خاک بر سر کشورمان بیفزایند. هنوز آثار سیاهی آتش و رنگ و ننگ در اطراف ساختمان محقر او هویداست. پیش می‌روم و بر گونه‌های آزادگی او بوسه می‌زنم. و از وی به خاطر این که برای روفتن تاریکی، خود را به اشتعال انداخته و این تنها چراغ انسانی و ایمانی را در این سوی سرزمینمان روشن نگاه داشته، تشکر می‌کنم.
ساعتی بعد در کنار مزار حضرت حافظ ایستاده‌ام. به نیت این که پایان کار ما به کجا خواهد انجامید، دست به تفأل می‌برم و دیوان شورانگیز او را می‌گشایم. شور این غزل به جانم می‌دود:
«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»
تا جایی که می‌سراید:
«مدعی خواست که آید به تماشا گه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد»
شباهنگام بود که من به راز این سخن حضرت حافظ پی بردم و دانستم او چرا در قرن‌های دور، واژه «دست غیب» را در این غزل بی‌نظیر خود جای داده است.

و اما سخن پایانی من،
نه طبق قوانین کشورهای فهیم دنیا، و نه حتا طبق قوانین کشورهای همجوار ما، که طبق قانون جمهوری اسلامی خودمان ایران، شخص رهبر، به لحاظ فردی و حقوقی، هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، با سایر مردم ندارد. شوربختانه اما آن‌سوتر از قانونی که در این مُلک به شوخی بَدَل شده، جناب شما بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار، آری بسیار، با سایر مردم ایران تفاوت دارید. و این، اولین حق‌الناسی است که ما ایرانیان از جناب شما طلبکاریم. آیا پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی کنند، به حساب خودتان رسیدگی خواهید فرمود؟

بدرود تا جمعه آینده
با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد
جمعه بیست و هفتم آبان سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=11165

۱۱۹–۴– نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰

«نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی»

اطراف شما را مداحان و ثناگویان و متملقان گرفته‌اند، چاپلوسی و دست‌بوسی و پابوسی بیداد می‌کند؛ یکی چفیه را به تبرک می‌برد، دیگری به عبای شما تبرک می‌جوید، جمعی بوسه بر جایگاه شما می‌زنند و جماعتی قدمگاه شما را مسح می‌کنند، تمسک به کلام شما ناسخ آیه و روایت است، غالیان، شما را بالاتر از خدا می‌دانند

اینجانب آماده‌ام تا بدون تعظیم و تکریم و کرنش، بدون خضوع و خشوع و رکوع و سجود، بدون عظمی و معظم، نق و نقدهای جامعه را جمع کنم و هفته‌ای یک بار با زبانی تند و تیز و برنده به عرض برسانم

یکی از رؤسای قوا حرف دلش را به هاشمی می‌زد تا با شما در میان بگذارد، وقتی هاشمی به او می‌گوید: «چرا خودت نمی‌گویی؟» جواب می‌دهد: «ما نمی‌توانیم سخن مخالف بر زبان آوریم، از ما تحمل نمی‌کنند!»

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام؛ سال‌هاست می‌خواهم خطی بنویسم، شرایط مهیا نبود، اطراف شما را مداحان و ثناگویان و متملقان گرفته‌اند، چاپلوسی و دست‌بوسی و پابوسی بیداد می‌کند؛ یکی چفیه را به تبرک می‌برد، دیگری به عبای شما تبرک می‌جوید، جمعی بوسه بر جایگاه شما می‌زنند و جماعتی قدمگاه شما را مسح می‌کنند، تمسک به کلام شما ناسخ آیه و روایت است، غالیان، شما را بالاتر از خدا می‌دانند، در این هیاهوی بازار آهنگران، که عمود خیمه را در کوره مدح و ثنا نهاده و هر یک با تملق و چاپلوسی، پتکی بر آن می‌کوبند، چه جای سخن نقاد است؟ اینها آن‌قدر می‌زنند تا عمود نازک و نازک‌تر شود، من می‌خواهم با نقد و نقادی، عمود خیمه را چون پولاد آب‌دیده کنم! می‌خواهم با کلام تند و تیز نقاد، آشنایتان سازم.
می‌گویند شهید رجایی مجلس «نِق» برپا می‌کرد تا در آن مجلس هر که می‌خواهد نق بزند و بر او خرده بگیرد، توصیه می‌کنم یک معاونت «نِق» یا «نقد» تشکیل دهید، نقادی بی‌پروا و جسور بر آن بگمارید که مخالف شما باشد، به او اجازه دهید تا بدون رعایت آداب و بدون لکنت کلام، نقدهای جامعه را برایتان بگوید.
می‌دانم، کسی زیر بار این مسؤولیت نمی‌رود، شاید خیلی زود، زبان سرخ، سر سبزش را به باد دهد، اینجانب آماده‌ام تا بدون تعظیم و تکریم و کرنش، بدون خضوع و خشوع و رکوع و سجود، بدون عظمی و معظم، نق و نقدهای جامعه را جمع کنم و هفته‌ای یک بار با زبانی تند و تیز و برنده به عرض برسانم.
باور بفرمایید همه چاپلوسان و متملقان درگاه، از سخن تلخ و نقد در محضرتان هراس دارند، یکی از رؤسای قوا حرف دلش را به هاشمی می‌زد تا با شما در میان بگذارد، وقتی هاشمی به او می‌گوید: «چرا خودت نمی‌گویی؟» جواب می‌دهد: «ما نمی‌توانیم سخن مخالف بر زبان آوریم، از ما تحمل نمی‌کنند!»
من پست و مقامی ندارم که نگرانش باشم، کیسه‌ای ندوخته‌ام که از پاره شدنش بهراسم، پس این فرصت را غنیمت بشمارید، بگذارید این نقاد هفته‌ای یک بار – به شیوه‌ای دیگر – دردهای جامعه را برایتان بازگو کند. حال مختارید پاسخ مرا حضوری دهید یا برای پنجمین بار راهی سلول انفرادی‌ام نمایید. والسلام

حَسْبُنا الله و نِعْمَ الوکیل
دکتر مهدی خزعلی

۱۳۹۰/۸/۲۷

*** منبع ***
وبسایت رسمی دکتر مهدی خزعلی
http://drkhazali.com/index.php/1388-11-13-14-14-13/231-1388-11-13-13-52-05/1458-1390-08-28-09-13-47.html

۱۲۰-۴- نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰

در طول فعالیت دادگاه ویژه روحانیت تا کنون چند هزار تن روحانی دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم شده‌اند و حتا ده‌ها تن محکوم به اعدام شده و حکم آنها اجرا شده است و این رویه همچنان ادامه دارد، که کافی است تنها یک تن از این تعداد بی‌گناه و غیرقانونی و به اشتباه اعدام شده باشد؛ آیا چنین اشتباهی قابل جبران است!؟ آیا لغزش‌های برشمرده‌شده در این دستگاه با عدالت و قانون، مطابقت دارد!؟

به نام خدای روشنگر هستی‌بخش
«إن أُریدُ إلّا الاصلاح مااستَطعتُ و ما توفیقی إلّا باللّه علیه توکّلتُ و إلیه أُنیبُ» (سوره هود، آیه ۸۸)

مقام محترم رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران جناب آیت‌الله خامنه‌ای
سلام علیکم

بدون مقدمه بیان می‌دارم: اینجانب به عنوان کسی که از دی‌ماه ۱۳۸۸ در دستگاه ویژه روحانیت، چند بار مورد ستم واقع شده و در طول مدت گذراندن محکومیت و حبس خود، با نقایص عدیده قانونی، قضائی و قانون‌شکنی در دستگاه یادشده مواجه شده‌ام (یک سال محکومیت سیاسی حبس در سال ۸۸ به همراه خلع لباس، سه سال محکومیت سیاسی به حبس در تبعید و ۱۰ سال اقامت اجباری پس از سپری شدن ۳ سال حبس (حدود ۹۰۰ کیلومتری دورتر از محل اقامت خود و خانواده) در شهرستان ایذه و خلع لباس دوباره و نیز محرومیت از مزایا و مناصب طلبگی در سال ۹۰)؛ از آنجایی که دستگاه ویژه روحانیت منسوب به مقام رهبری است، به قصد انجام وظیفه شرعی، قانونی و اجتماعی- سیاسی، به استناد اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که استعانت از آیه شریفه قرآن (سوره توبه، ۷۱) امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت دانسته است («وَ ذَکِّر فَإنّ الذِّکری تَنفَعُ المُومنینَ») و در نهایت، با توجه به هدف اساسی شارع مقدس و قانون اساسی، یعنی توجه به «عدالت»، بر خود لازم دیدم تا جهت کمک به حاکمیت قانون و قانونمندی جامعه، اعم از حاکمیت و مردم، مواردی را تقدیم و یادآور شوم، شاید نفعی باشد برای مؤمنین که «فَذَکِّر إن نَفَعَتِ الذِّکری».

عدالت و اهمیت قانون اساسی

همان‌طور که می‌دانید، عدالت در قرآن برای تداوم زیست اجتماعی انسان‌ها از چنان اهمیت و اساسی برخوردار است که بنا بر آیه شریفه «لَقَد أرسَلنا رُسُلَنا بالبیّناتِ وَ أنزَلنا مَعَهُمُ الکتابَ و المِیزانَ لِیَقومَ الناسُ بِالقسطِ»، هدف اصلی فرستادگان خدای بزرگ و نزول کتاب و میزان، عمل کردن مردم به عدالت بوده است؛ بدیهی است در نزد مکتب و مذهب تشیع، این هدف را پس از رسولان(ص)، ائمه اطهار علیهم‌السلام دنبال می‌کردند و در زمان غیبت معصوم(ع)، علمای و مراجع أعلام تقلید و به خصوص حاکم اسلامی مروج آنند و رفتار عادلانه توسط مردم نیز به عنوان یک تکلیف تعیین شده است. در همین راستا در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی، راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.»
در ادامه با مهم دانستن قانون اساسی و برجسته کردن رسالت آن، آمده است: «رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد و شرایطی را به وجود آورد که در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش یابد.»
همان‌طور که می‌دانید، جملات ذکرشده حکایت از اهمیت قانون اساسی در رسیدن به اهداف مقدس ملت هم‌کیش و هم‌فکر با ارزش‌های والا و جهان‌شمول دارد. بر این اساس، برای پیش‌گیری از انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی در ذیل عنوان «ولایت فقیه»، در مقدمه آن آمده است:

«بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود، آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.» بر همین اساس، در جمهوری اسلامی ایران اگر قانون اساسی سست، کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت جلوه داده شود، در عمل، زمینه تحقق رهبری مورد نظر قانون و مردم فراهم نخواهد شد.

همچنین در ادامه در ذیل عنوان «قضا در قانون اساسی»، برای پاسداری از حقوق مردم و به منظور پیش‌گیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی مسأله قضا بر پایه عدل اسلامی را امری حیاتی شناخته و آن را به دلیل حساسیت بنیادی «به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم» پیش‌بینی کرده است.

در بند (ج) از اصل دوم از فصل اول قانون اساسی، که بیانگر اصول کلی نظام است، ضمن نفی هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و... بر «قسط و عدل» تأکید شده و جمهوری اسلامی را نظامی بر پایه ایمان به آنها می‌داند.

در بند (١٤) از اصل سوم از همان فصل بر تأمین حقوق همه‌جانبه افراد، اعم از زن ومرد، و ایجاد «امنیت قضائی عادلانه» برای همه تأکید شده و تساوی عموم مردم در برابر قانون را وظیفه حکومت برای نیل به «اهداف ذکرشده در اصل دوم» و نفی ستم و ایجاد «قسط و عدل» دانسته است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «المُلک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم».

قضا در قانون اساسی

مقام محترم رهبری؛ جنابعالی خوب می‌دانید که توسعه و اجرای عدالت، مسأله بنیادی و حیاتی قضا در قانون اساسی در چارچوب قوه قضائیه و بر اساس اصل ٦١ و فصل یازدهم قانون اساسی تبلور می‌یابد.

برای روشن شدن بیش‌تر ابعاد درخواست اینجانب از حضرتعالی، ضمن پیوست ٢٢ برگ تصویر از لایحه اعتراضیه و دفاعیه و ٢ برگ تصویر از اخطار کتبی به شعبه مربوطه در خصوص إعمال مواد قانون مربوطه و رفتار قانونی در حق من به استناد قانون اساسی و قانون عادی، به بررسی و کالبدشکافی ساختاری- رفتاری «دستگاه ویژه روحانیت» می‌پردازم.

دستگاه ویژه روحانیت، قانون و عدالت

بنا بر مشاهدات عینی و شنیده‌های موثق و بنا به فهم اینجانب، «عدالت» در این دستگاه به ظاهر قضائی به باد فراموشی سپرده شده و حب و بغض برخی مقامات و دست‌اندرکاران آن، جای عدالت نشسته و بدون توجه به موازین قانون اساسی و عادی نظام جمهوری اسلامی، متهمین روحانی و حتا گاه غیرروحانی (مرتبطین) دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم می‌شوند.

اصل نوزدهم قانون اساسی مردم ایران را، از هر قوم و قبیله‌ای که باشند، از حقوق مساوی برخوردار می‌داند، اما در دستگاه ویژه روحانیت در برخورد قضائی با روحانیون از آئین‌نامه‌ای ویژه (متن آن در سال ١٣٨٤ مورد موافقت جنابعالی قرار گرفته است)، استفاده و استناد می‌شود که گاهی متهم روحانی مورد لطف قرار می‌گیرد که از عفو و بخشش‌های غیر آنچه که آحاد مردم در دادگاه‌های عمومی می‌بینند برخودار و مشمول تخفیف‌های ویژه می‌شوند و گاه روحانی آن‌قدر مورد ظلم واقع می‌شود که حتا از حقوق اولیه دیگر شهروندان مثل حق داشتن وکیل مورد تأیید و انتخاب خود بر اساس اصل ٣٥ ق.ا. [قانون اساسی] و مطابق با مواد ١٨٥ و ١٨٦ ق.آ.د. [قانون آیین دادرسی] در امور کیفری، در جلسات رسیدگی بدوی و تجدید نظر محروم می‌شود و یا بر خلاف اصل ٣٢ قانون اساسی از حق تفهیم اتهام بلافاصله پس از بازداشت و با ارائه دلیل کتبی محروم می‌گردد.

آزادی، امنیت و دستگاه ویژه روحانیت

در این دستگاه بر خلاف اصول ٩ و ٢٣ قانون اساسی، آزادی‌های مشروع شهروند روحانی نادیده گرفته می‌شود و بابت نظرات علمی و عقیدتی، بازداشت، بازخواست و مجازات می‌شود که نویسنده این نامه نمونه بازر آن است، در حالی که در اصل نهم قانون اساسی، «آزادی» از حیث درجه اهمیت، در کنار استقلال، وحدت، تمامیت ارضی کشور و حتا پیش از آنها قرار گرفته و حفظ همه آنها را بر عهده دولت (حکومت) و آحاد ملت قرار داده است و در عین حال، به صراحت تأکید شده است که هیچ مقامی حق ندارد... آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند؛ در صورتی که آئین‌نامه دستگاه ویژه روحانیت که در حق شهروندان روحانی إعمال می‌شود، موجب سلب آزادی و امنیت این قشر از جامعه شده است.

حق دادخواهی و محاکمات علنی

اصل ۳٤ قانون اساسی دادخواهی را «حق مسلّم» هر فرد می‌داند و تأکید دارد که همه افراد ملت، حق دارند دادگاه‌های صالح را در دسترس داشته باشند، اما چون به موجب آئین‌نامه دستگاه مذکور، رسیدگی به شکایات از متهم روحانی تنها در دستگاه روحانیت میسر است و دستگاه یادشده در برخی استان‌ها اصلاً شعبه و دفتر ندارد و در استان‌هایی که شعبه دارد، فقط در مرکز استان شعبه واحد دارد، در دیگر شهرستان‌ها و بخش‌ها دفتر و شعبه ندارد، از این رو شاکی برای طرح شکایت از متهم روحانی یا به مشقت فراوان می‌افتد و یا اینکه عملاً پیگیری شکایت برایش امکان‌پذیر نخواهد بود و از حق مسلم دادخواهی محروم می‌شود.

برگزاری محاکمات به صورت علنی از جمله مواردی است که در اصول ١٦٥ و ١٦٨ برای همه محاکمات پیش‌بینی و تصریح شده است، اما در دستگاه ویژه روحانیت به این اصول هیچ‌گونه توجهی نمی‌شود و اینجانب در چهار پرونده و چهار جلسه دادگاه در قم، علی‌رغم حضور خانواده‌ام، از برگزاری جلسه علنی بدون وجود دلیل موجه قانونی محروم بوده و تا پایان جلسه رسیدگی ساعت‌ها پشت درب دادسرای ویژه قم معطل و منتظر ماندند!

در همین خصوص، ماده ۱۸۸ قانون آئین دادرسی در امور کیفری نیز بر علنی بودن همه محاکمات تأکید دارد و حتا در این ماده این موضوع چنان اهمیت پیدا کرده که تبصره ۵ آن، مقامات قضائی و غیرقضائی ناقض این ماده قانونی را به مجازات مقرر در ماده ٥٧٦ قانون مجازات اسلامی مبنی بر انفصال از خدمت مستحق دانسته است.

دادگاه ویژه روحانیت بر خلاف تبصره ماده ۱۳۳ ق.آ.د.ک. [قانون آیین دادرسی کیفری] عمل می‌کند و با وجود صدور حکم برائت، اقدام به ابلاغ برائت از اتهام و آزادی وی به زندان نمی‌نماید (نمونه عینی آن، پرونده اخیر اینجانب است که توضیحات و مستندات آن در لایحه پیوست قابل مشاهده است.)

مواد ٤٦ و ٤٧ قانون مجازات اسلامی صراحت دارد که چنانچه یک فعل، دارای عناوین متعدده جرم باشد، قاضی می‌بایست متهم را تنها به جرمی که دارای مجازات سنگین‌تر است مجازات نماید و در صورت جرائم متعدد، هر گاه جرائم ارتکابی مختلف نباشند، فقط یک مجازات تعیین می‌گردد، اما در دستگاه ویژه روحانیت، برای یک فعل، ولو در حد نوشتن یک نامه باشد، به مجازات سنگین و متعدد، حتا خارج از چارچوب مواد قانونی، مثل محرومیت از مناصب و مزایای طلبگی و خلع لباس و تبعید و... محکوم می‌نماید. (توضیحات و مستندات در این خصوص در لایحه پیوستی موجود است).

اصل (٣٦) قانون اساسی تأکید دارد که: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح باشد.» به استناد اصل ١٦٦ نیز «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن، حکم صادر شده است.» جرائمی نظیر «هتک حیثیت روحانیت»، «عمل خلاف شؤونات روحانیت» خارج از اصول قانون اساسی و قوانین عادی و جاری کشور خلق گردیده است و مجازاتی فراتر از آنچه برای همگان پیش‌بینی شده، در نظر گرفته شده که بدین‌گونه بر خلاف بند ١٤ از اصل سوم و در مخالفت با اصول ۱۹ و۲۰ قانون اساسی عمل می‌گردد و متهم روحانی به طور یکسان با دیگر اقشار مردم و جامعه از حمایت قانون برخوردار نیست! و در تعیین مجازات نیز متهم روحانی در مورد جرائم جزایی و کیفری به مجازاتی خارج از قانون اساسی و عادی کشور، مثل خلع لباس روحانیت، به استناد ماده ٤٣ آئین‌نامه خود و «محرومیت از مزایا و مناصب طلبگی» که حتا در آئین‌نامه آن دستگاه پیش‌بینی نشده محکوم می‌گردد!؟ (موارد و مصادیق آن در بندهای ویژه روحانیت در زندان‌های سراسر کشور هم‌اکنون بسیار است.) در حالی که طلبگی تنها افتخار شاگردی مکتب امام صادق(ع) و امام باقر(ع) است و جز ارتقاء دانش، تقوا، ایمان و به کمال رسیدن انسان، هدفی را دنبال نمی‌کند، اما متأسفانه در آن دستگاه با إعمال مجازات یادشده، این هدف متعالی طلبگی را نادیده گرفته و این شائبه دامن زده می‌شود که گویا استقلال حوزه‌های علمیه و سازمان روحانیت را هدف رفته است!؟

بر اساس اصل (۳۹) قانون اساسی، «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.»؛ اما در دستگاه ویژه روحانیت، بر خلاف این اصل، گاه متهم روحانی یا خانواده او هتک حرمت و هتک حیثیت می‌شود، که نویسنده و خانواده او مشمول چنین جفایی شده و شاهد برخوردهای زننده بوده‌اند: از جمله نحوه دستگیری اینجانب در سال ۸۸ همراه با کتک‌کاری و هتک حیثیت و حرمت و توهین در ملأ عام بوده و نیز نحوه ورود مأموران مرد در بهمن‌ماه ۸۹ به خانه مسکونی بدون حضور من از این موارد است، بی‌حرمتی در قالب الفاظ ناشایست و تفتیش‌های بدنی غیرشرعی و غیرقانونی در زندان نسبت به متهم روحانی توقیف‌شده و فیلم‌ها و عکس‌های خانوادگی روحانی در هارد کامپیوتر شخصی و خانوادگی متهم که فایل شده‌اند و یا در گوشی تلفن همراه

شخص ثبت شده، در نزد افراد دادسرای ویژه و کارکنان اداره اطلاعات فاش می‌گردند و بدین‌وسیله روحانی متهم و خانواده‌اش هتک حرمت می‌شوند!؟

آیا این کار و کارهای مشابه، که از مصادیق بارز هتک حرمت است، در راستای حفظ شؤونات روحانیت است!؟

گاهی روی دفترچه تلفن همراه یا خانه متهم با افراد تماس گرفته می‌شود و به دنبال اقامه دلیل بر علیه متهم روحانی از آنان می‌خواهند برای شکایت مراجعه کنند و یا مواردی را طرح می‌کنند که موجب ایجاد اختلاف و از هم فروپاشی زندگی و خانواده متهم می‌شود!

دستگاه ویژه روحانیت و قوای حاکم

مقام محترم رهبری؛ اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی را صراحتاً در سه قوه منحصر کرده است، که البته زیر نظر مقام رهبری إعمال می‌شوند: ۱- قوه قضائیه ۲- قوه مقننه ۳- قوه مجریه. شایسته است که دستگاه ویژه روحانیت به لحاظ ماهیت آن، در ساختار قوه قضائیه قرار گرفته و در چارچوب قانون اساسی و قوانین عادی کشور عمل نماید. در طول فعالیت این دستگاه تا کنون چند هزار تن روحانی دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم شده‌اند و حتا ده‌ها تن محکوم به اعدام شده و حکم آنها اجرا شده است و این رویه همچنان ادامه دارد، که کافی است تنها یک تن از این تعداد بی‌گناه و غیرقانونی و به اشتباه اعدام شده باشد؛ آیا چنین اشتباهی قابل جبران است!؟ آیا لغزش‌های برشمرده‌شده در این دستگاه با عدالت و قانون، مطابقت دارد!؟

رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران، تنها عاملی که به ادامه فعالیت این دستگاه کمک کرده است و از انتقادات و مخالفت‌های قانونی مقامات و صاحب‌نظران حقوقی به این دستگاه جلوگیری نموده است، تنها و تنها حمایت و موافقت شما مبنی بر وجود چنین دستگاهی بوده است و اگر به هر دلیل، همچنان نظر شما بر مصلحت وجود و ادامه فعالیت چنین دستگاهی است، می‌توان لایحه‌ای تنظیم و از طریق دادگستری و تصویب هیأت دولت، بر اساس اصل ۷٤ قانون اساسی، به قوه مقننه تقدیم تا ضمن بررسی کارشناسانه نسبت به ساختار آن و آئین‌نامه مربوط، همچون دادگاه‌هایی نظیر دادگاه خانواده در ساختار قوه قضائیه که ریاست آن منصوب مقام رهبری است قرار گرفته تا هم ساختاری قانونی داشته باشد و هم ملزم به رعایت قانون و قانونمندی شود و هم شائبه اتهام نگاه تبعیض‌آمیز به روحانیت در برابر قانون و یا تافته جدابافته بودن از مردم رفع گردد و هم از محرومیت بیش‌تر روحانیت از حقوق اولیه قانونی و انسانی خود پیش‌گیری شود.

والسلام

سید احمدرضا احمدپور

زندانی سیاسی بند ویژه روحانیت

زندان مرکزی قم

*** منبع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»

http://www.irangreenvoice.com/article/2011/nov/20/16769

۱۲۱–۴– دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۴ آذر ۱۳۹۰

«جام زهر رهبری»

اوج قاطعیت و اقتدار و سربازی امام زمان را، یا نهایت درایت پاسداری از انقلاب را باید از سخنان همین نفر پشت سری دریافت: «یا زیپ‌تو می‌کشی، یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»

شما خوشبختانه از لمس یک چنین هول و هراس هماره‌ای، که مردمان ما با آن به همزیستی ناگزیر مبتلا شده‌اند، مبرّایید

من آن‌قدر ادب و شعور دارم که با زن و بچه کسی کاری نداشته باشم. اما فعلاً این منم که ترتیب همه شما را داده‌ام

این روزها، تلخ‌ترین روزهای عمر شماست

در جمهوری اسلامی ایران، هیچ امری استحقاق ثبات ندارد الاّ این که امضای ثباتش را از بیت حضرت شما دریافت کرده باشد

ما سال به سال بر دل‌های مردمان بی‌پناه خنجر کشیدیم و یک به یک آنان را از خود متنفر و دور ساختیم

قبول بفرمایید که ما و شما راه را به خطا طی کرده‌ایم

پرچم دشمنی با آمریکا تنها فایده‌ای که برای ما و شما داشته و دارد، در همان کوفتن بر سر مخالفان و منتقدان خودمان است؛ که: خاموش! ما در حال جنگ با آمریکاییم!

چرا برای برقراری خودمان، از خود خدا در تعریف دین او جلو زده‌ایم؟

امروز، آری همین امروز، به برکت جمهوری اسلامی، یکی از حقیرترین مردمان جهان، ما ایرانیان هستیم

یک نگاهی به آمارهای جهانی بیاندازید تا بدانید جمهوری اسلامی ایران حتا از نظر اخلاقی در کجای جدول بداخلاقان و تربیت‌ناشدگان و ورشکستگان تاریخ لمیده است

شما نیک‌تر از همه ما به اوضاع اسفبار این روزهای کشورمان واقفید. این اوضاع اسفبار یک واقعیت بی‌تردید است؛ و نه یک سیاه‌نمایی مغرضانه. ما: ورشکسته‌ایم ای عزیز!

نسل‌های بعدی ما بی برو برگشت، از ما مطالبه حق خویش را خواهند کرد

بیایید و جام زهری را که من برای شما تدارک دیده‌ام سر بکشید و مردمان این سرزمین رهامانده را از سرگشتگی، و از غارت اغنیا و نوکیسه‌ها و پاسداران اسلحه به دست به در ببرید

اگر قرار باشد به ما حمله کنند و نابودمان کنند، دانش نیم‌بند هسته‌ای به داد ما نخواهد رسید. پایه‌های برقراری ما اگر بر دل و فهم و همراهی مردمانمان جوش خورده باشد، هیچ قدرتی و هیچ بمبی ما را فرو نمی‌پاشد

این‌همه ترس از فریاد اعتراض مردم، اولین تعبیر بایسته‌اش، نابه‌حق بودن خود ماست

«جام زهر رهبری»

به نام خدایی که نوش آفرید
سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

جناب خود را تجسم فرمایید که در یکی از خیابان‌های شهر تهران در حال رانندگی هستید. به ضرورتی، پای بر ترمز می‌فشارید. ناگهان دو نفر، با شتاب و بی‌اجازه داخل خودروی شما می‌شوند. یکی جلو می‌نشیند و یکی درست پشت سرتان. آن یکی که جلو نشسته و حدوداً سی و پنج ساله است و در هوای ابری، عینکی دودی به چشم دارد و کلاهی پشمی به سر، فوراً آینه را رو به سقف می‌گرداند تا شما چهره نفر پشت سرتان را نبینید. با گردش ناپیدای سر و گردن خود، تلاش می‌کنید از ریخت و قیافه و سن و سال مهمانان ناخوانده داخل خودرو، خبر بگیرید. مرد سی و پنج ساله اما در کارخود کارکشته است. محکم روی داشبورت اتومبیل می‌کوبد و می‌گوید: «جلوتو نگاه کن!» و اما آن که پشت سر شما نشسته و لابد مقام بالاتر این مأموریت بالاتر از خطراست، صدای گرفته‌ای دارد.
حداقل چیزی که عاید شما می‌شود این است که او متعمدانه سعی در تغییر صدای خود دارد. اوج قاطعیت و اقتدار و سربازی امام زمان را، یا نهایت درایت پاسداری از انقلاب را باید از سخنان همین نفر پشت سری دریافت: «یا زیپ‌تو می‌کشی، یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»
راستی بر من ببخشایید که جناب شما را به جای خود نشاندم و این یک جمله نامبارک را برشما باریدم. شما کجا و ما کجا؟ شما خوشبختانه از لمس یک چنین هول و هراس همارهای، که مردمان ما با آن به همزیستی ناگزیر مبتلا شده‌اند، مبرّایید. نه کسی جرأت می‌کند به دیوار بلند حریم جناب شما دست بساید، و نه کسی را یارای این است که تجسم ابراز یک چنین سخن سخیفی را رو به شما در ذهن خود بپروراند. با این همه، مرا چاره‌ای جز سکوت در آن بهت ناچاری نبود. مرد پشت سری که به فرو بردن تیزی سخن خود احتیاج مبرم داشت، بار دیگر همان خط و نشان بی‌ادبانه‌اش را تکرار کرد: «شنیدی چی گفتم؟ یا زیپ‌تو می‌کشی یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»
من در پاسخ به او چه باید می‌گفتم؟ شما بفرمایید! می‌گفتم: چشم؟ من زیپم را می‌کشم، شما نیز کاری به من و به زن و بچه‌ام نداشته باشید؟ و لابد آن دو نیز از اتومبیل من پیاده می‌شدند و می‌رفتند و مرا با عهدی که با آنان بسته بودم، و با هول و هراس آن ملاقات ناگهانی تنها می‌گذاردند؟ اما نه، اوضاع جور دیگری پیش رفت. من هنوز در حیرتم چه شد که این جمله از دهانم بیرون جست: «من آن‌قدر ادب و شعور دارم که با زن و بچه کسی کاری نداشته باشم. اما فعلاً این منم که ترتیب همه شما را داده‌ام.»
آن دو با تهدید به این که: ما بلدیم چطور پودرت کنیم و بلدیم چگونه داغ به دل تو و زن و بچه‌ات بنشانیم و توی صد تا سایت خبری و غیرخبری آبرو برایت نگذاریم، از خودروی من پیاده شدند و رفتند تا از فیض نماز جماعت اداره آسمانی خود بی‌نصیب نمانند. این واقعه را از این روی برای جناب شما بازگفتم تا اگر فردا روزی مرا پودر کردند و داغ مرا به دل خانواده‌ام، و داغ آنان را بر دل من نشاندند و در یکصد سایت فراگیرشان مرا به خاک انداختند، هم شما و هم مردم ما شاهد باشید که در این مُلک، پاداش خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر، چه گزاف و چه چشمگیر است.

و اما آغاز سخن:
چرا نگویم: این روزها، تلخ‌ترین روزهای عمر شماست؟ و چرا نگویم: سال‌های آرام و پر از اختیار شما سپری شد و رفت؟ در جوار ما اما، حوزه اختیار فردی چون «امیر قطر»، هم همه کشور یک‌وجبی اوست و هم همه دنیای فراخ. او اکنون به هر کجا که بخواهد سفر می‌کند و با هر کشوری

که بخواهد می‌آمیزد. چرا؟ چون در این دنیای پرتلاطم، اندازه و مقدار خود را فهم کرده و سفره‌ای به‌قدر همان اندازه ناچیز خود گسترانیده است. امروز همان وسعت ناچیز او آن‌چنان قدر و قیمت یافته است که هواپیماهای قطری باید آسمان حقارت ما را درنوردند و مغرورانه ما و شما را به اسم مسافر جابه‌جا کنند. نمی‌دانم آیا این را شنیده‌اید: کشور قطر، درست در همان سالی تأسیس شد که «ایران ایر» ما تأسیس شد؟!

بر خلاف امیر قطر، که اگر پای به هر کجای دنیا گذارد، همگان برای او و برای دلارهای نفتی‌اش آغوش می‌گشایند، حوزه اختیار ما و شما حتا در همین داخل کشورمان به چالش گراییده است. چه برسد به این که ما را به مراوده با افغانستان و تاجیکستان و چند کشور این‌چنینی محدود کرده‌اند.

من در حیرتم چرا جناب شما نمی‌توانید از کشور خود پای بیرون بگذارید؟ و چرا حتا نمی‌توانید برای به‌جای آوردن مناسک حج به عربستان سفر کنید؟ شاید به این دلیل که هم در داخل و هم در خارج، چهره عبوس و تند ما و شما افزون‌تر از چهره متبسم و فهیمانه ما به باور مردمان جهان راه یافته است! و باز به این دلیل که در جمهوری اسلامی ایران، هیچ امری استحقاق ثبات ندارد الاّ این که امضای ثباتش را از بیت حضرت شما دریافت کرده باشد.

این «هیچ»ی که من برآن تأکید می‌ورزم، یک قاعده نفوذناپذیر نیست. پس چه بهتر که بگویم: از استثنائات که بگذریم، تنها دو دسته از هر تصمیم و تحرکی در جمهوری اسلامی ایران، ثبات دارند؛ یک: هر آنچه که امضای ثباتش را از بیت رهبری دریافت کرده باشد؛ و دو: دزدی از اموال و اعتماد و اعتقاد مردم توسط مسؤولین، و به تبع مسؤولین: خود مردم از همدیگر. این دو شجره‌ای که ریشه ارتزاقشان یکی است، همان است که ما را در هدر دادن و ضایع کردن هزار هزار استعداد به خاک افتاده در این مُلک، متبحر ساخته است.

یک زمانی ما رو به آمریکا شعارمی دادیم: «به بمب‌های اتم خود می‌نازی؟ ما ایرانیان هر یک، بمب اتمیم». و در توضیح این شعار خود می‌فرمودیم: «در ایران – برخلاف آمریکا – حکومت نه بر جسم‌ها که بر دل‌های مردمان استواراست». و رجز می‌خواندیم: «حکومتی که پایه‌های استحکام خود را بر دل مردمانش محکم کند، فرو ریختنی نیست». این رجزها نه از آن روی پوک و بی‌پشتوانه بود که ما هم طرف خود را نمی‌شناختیم و هم دستمان از توش و توان نظامی تهی بود، بل از این روی که: ما سال به سال بر همان دل‌های مردمان بی‌پناه خنجر کشیدیم و یک به یک آنان را از خود متنفر و دور ساختیم. رجزهای پوک ما بیش‌تربه عربده‌های آن پهلوان سیلی‌خورده می‌مانست که هیبت پهلوانی‌اش، بلافاصله در آن‌سوی عربده‌هایش تمام می‌شد.

رهبر گرامی،

من، همچنان از باب ادب و دوستی و خیرخواهی، تلاش می‌کنم منصفانه‌ترین راهکار خروجمان را از هزارتوی بُحران‌هایی که گرفتار آن شده‌ایم، تقدیم جناب شما کنم. عصاره این راهکار، این است که من کاسه‌ای و جامی را به نیابت از شما به در خانه یک‌یک ایرانیان می‌برم تا آنان به تناسب عُلقه‌ای که به ما و شما و نظام دارند، چیزی در آن فرو بریزند. سر آخر، من این جام لبریز از نوشیدنی را برای شما باز می‌آورم. به این شرط که شما نیز بی‌تأمل شربت این جام را سر بکشید. اگرچه در او شهد باشد یا شوکران. شوکران‌نوشی بزرگان که تنها برای دفن در کتاب‌های تاریخی نیست. در همین نزدیکی‌ها، حضرت امام نیز برای به‌در بُردن کشور از بلایی که بر سر مردمان ما پرپر می‌زد، آن را نوشید. پس چرا شما ننوشید؟

شما از همان بدو انقلاب، و به‌ویژه از همان بدو رهبری، عزت ما ایرانیان را در دشمنی با آمریکا تعریف فرمودید. و آن‌چنان بر این دشمنی تأکید ورزیدید که گویا حیات ما با ابراز دشمنی با آمریکا معنا می‌گیرد و مرگ ما در مراوده با او. هر سفیر و کاردار و مسؤولی اگر از چند صد متری یک آمریکایی عبور می‌کرد و تنه‌اش به او می‌سایید، با غوغایی غریب و آشوبی مفتضحانه از گردونه اعتبار به دور انداخته می‌شد. چرا که در تعریف جناب شما، به گناه نابخشودنی همنشینی با این عقرب جراره مبتلا شده بود و باید از حریم ما به دور می‌افتاد.

این برج بلند دشمن‌جویی و آمریکاستیزی ما و شما، آن‌قدر افراخته و پرآوازه بود که هر کُنش نادرست ما را به ضرب توجیه خود مجاب می‌کرد؛ که یعنی اگر ما در داخل به خطایی دست می‌بریم و زیر گوش کسی می‌زنیم و هست و نیستش را به باد می‌سپریم، یا اگر قانون را به شوخی می‌گیریم و ثروت ملی را همچو ارث پدری بالا می‌کشیم، بر ما حَرَجی نیست؛ چرا؟ چون در حال ستیز با آمریکا هستیم و در مسیر ستیز با آمریکا، بروز این خُرده‌خطاها بدیهی و البته قابل اغماض است.

ای کاش در ستیز با آمریکا به قدر سال‌های بی‌خبری خود صادق بودیم. و به موازات تربیت مردم در شعارگویی و شعارخواری و «مرگ بر آمریکا»هایی که مثل اکسیژن به ریه‌های مردم فرو می‌فشردیم، به تحکیم پایه‌های لرزان اقتصاد کشور، و ترمیم آشفتگی‌های فرهنگی، و به مدیریت اوضاع نابسامان اجتماعی‌مان همت می‌کردیم. ای عزیز، زمان گذشت و ما با لباسی ژنده بر همان برج بلند شعارپراکنی جا ماندیم؛ با جامعه‌ای که

هیچ نسبتی با آن همه هیاهو و شعار و خط و نشان بین‌المللی نداشته و ندارد. قبول بفرمایید که ما و شما راه را به خطا طی کرده‌ایم. پرچم دشمنی با آمریکا تنها فایده‌ای که برای ما و شما داشته و دارد، در همان کوفتن بر سر مخالفان و منتقدان خودمان است؛ که: خاموش! ما در حال جنگ با آمریکاییم! از باب نمونه، به این سخن خام و تکراری وزیر اطلاعات خودمان که اخیراً در قم و در ارتباط با انتخابات اسفندماه آتی افاضه فرموده‌اند، توجه بفرمایید: «احیای مجدد فتنه برنامه جدی آمریکا علیه ایران است.» می‌دانید کارکرد همین یک جمله کوتاه در چیست؟ یعنی: هر که به ابروی بالای چشم ما اشاره کند، آمریکایی است و ما خوب می‌دانیم با آنها چه بکنیم!

اگر پا به پای این نوشته با من همراه شوید، به راز پوکی این شعارها اشاره خواهم کرد. می‌دانم به مرحوم «جلال آل احمد» علاقه وافری دارید. او را نویسنده و روشنفکری سرآمد و اُسوه می‌پندارید. ما نیز در امتداد شیفتگی جناب شما به این نویسنده گرانقدر و در تجلیل از او، بزرگراهی را به اسم جلال آل احمد نام گذارده‌ایم. سردر مدارس و کتابخانه‌ها و اماکن فرهنگی بسیاری را به نام او آذین بسته‌ایم. در یک نشست پرهیاهو به اسم جلال آل احمد، نویسندگان دولتی ما سالانه به انتخاب کتاب‌های برتر می‌نشینند. و کارهای بسیاری از این دست. اما چرا نگویم: نام جلال آل احمد به عنوان یک نویسنده مقبول جمهوری اسلامی، از آن روی برکشیده می‌شود که وی در اواخر عمر، آری در اواخر عمر، و در چند اثر پایانی‌اش، به حس و حال دینی و به روحانیان، روی خوش نشان داده است!

من شخصاً به شیوه نگارش این نویسنده خوب، و به نگاه تیز و صریح و کاوشگرانه او بسیار علاقه‌مندم. جلال آل احمد الحق در میان نویسندگان معاصر ما، صاحب وجاهت و جایگاه ویژه‌ای است. و صادقانه می‌گویم: ما و شما در برکشیدن او، دچار افراط نشده‌ایم. منتها در این گزینشگری ناشیانه و البته متعمدانه، از یک تارموی او آویخته‌ایم و از چهل گیس دیگران روی برتافته‌ایم. ای عزیز، خود شما بهتر از هر کسی می‌دانید: جلال آل احمد تنها در اواخر عمر خود، به گرایش دینی ما گوشه‌چشمی نشان داد. و در همه سال‌های جوانی و میانسالی، به لحاظ شخصی و فردی، نویسنده‌ای بی‌دین و لامذهب و مشروب‌خور و بی‌قید بود. ما عجبا به جلال آل احمد که می‌رسیم به همان اواخر عمر او بسنده می‌کنیم و سال‌های معلق بودن او را در دوره‌های جوانی و میان‌سالی‌اش، به خصلت کاوشگرانه او ربط می‌دهیم و از سر خطاهای او در می‌گذریم!

من اگر بخواهم یک انتخاب خوب جمهوری اسلامی را برگزینم، همین برگزیدن جلال آل احمد را نمونه می‌آورم. منتها با این ادله که: جلال آل احمد در جوانی و میان‌سالی هرچه بوده و هرچه کرده، به خودش، آری به شخص خودش مربوط بوده. به ما چه که او در خلوتش چه می‌کرده؟ مهم پایان کار اوست. اما متأسفانه این انتخاب خوب، در همین جلال آل احمد متوقف ماند؛ و ما بلافاصله پس از انقلاب، به محض تماشای یک خطای مختصر از جوانان و زنان و مردانمان، آنها را از پشت میز درس و از دانشگاه و از کوچه پس کوچه‌های اجتماع، و درست از میان کشاکش کسب تجربه، بیرون کشیدیم و به دلایلی که با روح قرآن و با طریق انسانیت مغایر است، به زندانشان انداختیم.

من با اطمینان می‌گویم اگر جلال آل احمد در زمان ما بود و برای فهمیدن و تجربه کردن و برگزیدن بهترین‌ها، به همان راهی می‌رفت که رفته بود، و مثلاً از دین برمی‌گشت و می‌رفت و کمونیست می‌شد تا بعدها هوشمندانه‌تر به مسلمانی بازآید، یا در نوشته‌های آوارگونش بر مفاسد جاری ما انگشت می‌نهاد، حتماً به دست خود ما دودمانش به باد می‌رفت و ما تلسکوپ افشاگرانه خود را بر همان مسائل شخصی‌اش تنظیم می‌کردیم و آبرویش را بر طَبَق بی‌آبرویان می‌نهادیم؛ چه برسد به این که خبردار شویم جلال آل احمد برای فهمیدن و تجربه کردن، دو بار به اسرائیل سفر کرده است و در کتاب «سفربه عزراییل»، موشه دایان و امثال او را در ردیف پیامبران بنی‌اسرائیل و بلکه برتر از آنها اسم برده است؛ که در این صورت، ما ابتدا پوستش را می‌دریدیم و سپس باقیمانده‌اش را تا خود جهنم فرو می‌تپاندیم.

من در زندان دو الف سپاه، با جوانی هم‌بند بودم که اتفاقاً زندگی‌اش مثل زندگی جلال بود. در نوشته‌های جوانی‌اش هم به نعل زده بود و هم به میخ. برای کسب تجربه، به کارهایی دست برده بود که به گرد پای کارهای جلال نمی‌رسید. ما اما با او چه کرده بودیم؟ او را از میانه راه کسب تجربه، گرفته بودیم و بعد از ماه‌ها انفرادی و تهدید و فشارهای ویرانگر روانی، تلاش کرده بودیم از او جاسوسی چندجانبه بسازیم. بلافاصله در همان چند ماه نخست برایش حکم اعدام صادر فرموده بودیم و لابد به اسم این که او جاسوس است و عمله دستگاه استکباری، او را از بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌اش باز داشته بودیم. کمی که گذشته بود، دستگیرمان شده بود که نخیر، او جاسوس نیست و ما باید سر و ته این حکم اعدام را یک جوری به هم آوردیم. با چه؟ با نوشته‌های سال‌های دور او. گشته بودیم و یک الفاظی در نوشته‌های دور او پیدا کرده بودیم تا چیزی در مجاورت اعدام برای او دست و پا کنیم. من کاری به سستی این احکام عهد عتیق ندارم، بلکه روی سخنم به این است که چرا ما مسیر تجربه کردن را به روی زنان و مردان و به‌ویژه به روی جوانمان بسته‌ایم؟ و چرا برای برقراری خودمان، از خود خدا در تعریف دین او جلو زده‌ایم؟

همین اکنون، چه بسیار زنان و مردانی که می‌خواسته‌اند بعدها جلال آل احمد سرزمینشان شوند، زندانی بدفهمی ما هستند و به حکم‌های خنده‌داری چون «تبلیغ علیه نظام» و «اقدام علیه امنیت ملی» و «توهین به سران نظام» و احکامی این‌چنینی، گرفتار ماه‌ها و سال‌ها حبس بی‌دلیل‌اند. بار دیگر شما را دعوت می‌کنم به مطالعه احکام بُهت‌آوری که ما برای هنرمند نام‌آشنایی چون جعفر پناهی تحکم فرموده‌ایم!

رهبر گرامی،

من کاری به سرنوشت صدام و قذافی و رهبرانی همانند این دو ندارم، بلکه می‌گویم: رهبران لجوج و کج‌فهم و دیرفهمی چون صدام و قذافی، گرچه خود با خفت به دَرَک واصل شدند و ذخایر کشورشان را به تاراج اشقیا سپردند، اما همزمان مردمشان را، آری مردمشان را، در چشم مردمان جهان، حقیرو سرشکسته کردند. شما که قصد تحقیر و سرشکستگی ایرانیان ندارید؟ اگر می‌فرمایید: «نخیر، قصد من فرا بردن شوکت و شأن و بهروزی مردمان ایران است»، می‌گویم: اگر هم قصد شما این بوده باشد، امروز، آری همین امروز، به برکت جمهوری اسلامی، یکی از حقیرترین مردمان جهان، ما ایرانیان هستیم. اگر این ادعای مرا باور ندارید و نمی‌خواهید به حال و روز جاری مردم بنگرید، یک نگاهی به آمارهای جهانی بیاندازید تا بدانید جمهوری اسلامی ایران حتا از نظر اخلاقی در کجای جدول بداخلاقان و تربیت‌ناشدگان و ورشکستگان تاریخ لمیده است.

ما و شما هرچه توانستیم شعار پوک سر دادیم و بی‌خیال مناسبات جاری دنیا، به همه پشت کردیم تا در خفا و به ناگاه شعبده‌ای به اسم «قدرت اتمی» برآوریم و بُهت دنیا را برانگیزیم و دیگران را در برابر یک عمل انجام‌شده قرار دهیم و بشویم : یک قدرت اتمی! بله، این شدنی بود و هست. به فرض که ما همین اکنون به خیل کشورهای اتمی دنیا پیوسته‌ایم و سری میان سرها درآورده‌ایم. آیا نباید در این روند کاذب و سطحی، به تعارض ویرانگری که بدان مبتلا شده‌ایم بیندیشیم؟ کدام تعارض؟ «از دست دادن وحدت ملی»! نکند با این تفسیر نادرست خود را بفریبیم که: اگر ما به انشقاق داخلی دچار شده‌ایم و بخش وسیعی از مردم خود را از دست داده‌ایم، باکی نیست، پول بی‌زبان نفت که هست، این خلأ را با پول نفت و قدرت ناشی از دستیابی به انرژی اتمی پر می‌کنیم!

رهبر گرامی،

شما نیک‌تر از همه ما به اوضاع اسفبار این روزهای کشورمان واقفید. این اوضاع اسفبار یک واقعیت بی‌تردید است؛ و نه یک سیاه‌نمایی مغرضانه. ما: ورشکسته‌ایم ای عزیز! دستمان از آرزوها و آرمان‌های انقلاب تهی است. افق پیش روی ما تیره و تاراست. نه تنها تحریم‌ها، که هجومی از جهل‌های آذین‌یافته ما را محاصره کرده‌اند. اگر اکنون دهان گشوده تحریم‌ها ما را بدهکار خود کنند، جهالت این روزهای ما، مدت‌هاست که ما را بدهکار نسل‌های بعدی‌مان کرده است.

چه کسی گفته ما مالک دار و ندار این سرزمینیم؟ که مرتب از کیسه دارایی‌های رو به اتمام مردم و نسل‌های بعدی خویش، برداریم و به دیگران ببخشیم و برای هرچه که خود می‌پسندیم خرج کنیم و جز خسارت و افسوس به آن کیسه تهی‌شده باز نگردانیم؟ نسل‌های بعدی ما بی برو برگشت، از ما مطالبه حق خویش را خواهند کرد. ما از همین امروز، سخت بدهکار آنانیم. آخر چرا باید نسل‌های بعدی ما بدهکار خسارت‌هایی باشند که ما با ندانم‌کاری‌های امروزین خویش آنها را به بار آورده‌ایم؟

بیایید و جام زهری را که من برای شما تدارک دیده‌ام سر بکشید و مردمان این سرزمین رهامانده را از سرگشتگی، و از غارت اغنیا و نوکیسه‌ها و پاسداران اسلحه به دست به در ببرید. جام زهر من آمیخته‌ای از این عصاره‌هاست:

یک: قدر و اندازه خود را بدانیم و رسماً به سازمان‌های بین‌المللی اعلام کنیم از این پس ما به همه تعهدات معقول و منطبق با منافع ملی‌مان پایبندیم. تعهداتی که سایر کشورها آن را امضا کرده‌اند و هرگز نیز نگران فروپاشی خود نیستند.

دو: داستان دستیابی به انرژی هسته‌ای را به نحوی آبرومند و با بهره‌مندی از ظرفیت‌های معمول جهانی به سرانجام برسانیم. اگر قرار باشد به ما حمله کنند و نابودمان کنند، دانش نیم‌بند هسته‌ای به داد ما نخواهد رسید. پایه‌های برقراری ما اگر بر دل و فهم و همراهی مردمانمان جوش خورده باشد، هیچ قدرتی و هیچ بمبی ما را فرو نمی‌پاشد.

سه: سپاه را در ارتش ادغام کنیم و ارتش کشور را از این ریخت نامناسبی که از او پرداخته‌ایم به‌در آوریم. اگر این برای جناب شما مقدور نیست، حداقل از ورود سپاهیان به مواضع پولی و سیاسی و اطلاعاتی کشور جلوگیری کنید. اتکای شما به سپاهیان، برای شما اطمینان، و برای آنان حاشیه امن ایجاد کرده است. این حاشیه امن، آن‌چنان بلایی بر سر مقدرات کشور آورده است که مگر جناب شما با سر کشیدن این جام زهر و با مجاهده‌ای به یاد ماندنی، بتوانید سر سپاهیان را از سفره بلعیدن اموال مردم پس بکشید.

چهار: یک نگاهی به جهان اطراف‌مان بیاندازیم. آخر چرا باید وهابی‌های عربستان سعودی به مردم معترض خود اجازه اعتراض بدهند و ما اما لجوجانه و البته ناشیانه، همه راه‌های نقد و اعتراض را، که حق قانونی مردمان ماست، از آنان دریغ کنیم؟ این‌همه ترس از فریاد اعتراض مردم، اولین تعبیر بایسته‌اش، نابه‌حق بودن خود ماست. به مردم اجازه بدهیم اعتراض کنند، فریاد بکشند، ما را با صراحت نقد کنند، اصلاً اجازه بدهیم خواستار سرنگونی ما باشند. مردم اگر امروز اجازه فریاد و اعتراض پیدا نکنند، فردا چشم به راه مجوز از دیوار بتنی وزارت کشور نخواهند ماند. اگر آنها امروز با ما به مسالمت سخن می‌گویند، فردا جور دیگر سخن خواهند گفت. آزادی را به صدا و سیما و سایر رسانه‌ها باز گردانید. اجازه بدهید مردم همه حرف‌های در گلو مانده خود را بر سر ما و شما فرو بریزند. حرفشان که تمامی گرفت، حالا به میانه میدان بروید و به مردم بگویید: من همه حرف‌های شما را شنیدم و به تأسی از علی(ع) و به تأسی از دنیای عقل، آینده کشور را به تصمیم خود شما وا می‌نهم. اگر مرا بخواهید، می‌مانم و این باقی عمر را به جبران مافات می‌پردازم؛ وگرنه، این شما و این هرچه که اراده آن دارید.

پنج: با سازمان‌های بین‌المللی وارد گفتگو شویم و برای بازآوردن آبروی از دست رفته ایرانیان و حذف تحریم‌های جهانی، همه همت خود را به کار بگیریم. خط قرمزهای بین‌المللی را رعایت کنیم. آن‌قدر از خود حُسن نیت – ونه عجز – نشان بدهیم تا مجامع جهانی و مردمان جهان، صداقت ما را باور کنند. در این مجامع جهانی که عمدتاً تحت سیطره آمریکا و قدرت‌های برتر جهان‌اند، هنوز آن‌قدر انصاف و شرافت هست که بشود سرفرازی ایرانیان را از زیر دست و پایشان بیرون کشید.

شش: با آزادی بی قید وشرط زندانیان سیاسی و دلجویی از آنان و از خانواده‌های آنان، فضا را برای انتخاباتی پرشور و به دور از حساسیت‌های امنیتی فراهم کنید و مجلس و دولت و دستگاه قضائی و شورای نگهبان و نظارت استصوابی و پاسداری از انقلاب را به عرصه «بازتعریف» هدایت فرمایید. در حقارت رفتار ما و بداخلاقی ممتد ما همین بس که ما پاکمردی چون مهندس «محمد توسلی» را قریب به یک ماه در زندان نگاه داشته‌ایم و یک خبر مختصر به خانواده‌اش نداده‌ایم که او کجا زندانی است و اساساً آیا زنده است یا مرده!؟ مهندس محمد توسلی، هموست که هم در سال‌های پیش از انقلاب به زندان شقاوت شاه رفته، و هم بارها در سال‌های پس از انقلاب به زندان اسلامی ما. همو که هم‌اکنون داماد فهیم و فرهیخته‌اش مهندس فرید طاهری، و دختر بی‌گناهش لیلا توسلی زندانی عصبیت ما هستند. ما با این‌همه لجاجت و کینه‌توزی به کجای آداب مسلمانی چشم دوخته‌ایم؟

رهبر گرامی،

از سخن تلخ من مرنجید. ما را چاره‌ای جز این صراحت نیست. می‌دانم سر کشیدن عصاره این شش منظر حیاتی برای جناب شما تلخ است. بسیار تلخ. با این همه من با اطمینان می‌گویم اگر شما شربت این جام را سر بکشید – با هرنتیجه‌ای که بر شما فرو بارد – نام مبارکتان در امتداد نام نیکمردان بزرگ تاریخ جای خواهد گرفت و خدای خوب با تبسم به شما و به شرافت رفتار شما خواهد نگریست. یا علی!

بدرود تا جمعه آینده

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

چهارم آذر ماه سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/index.php/nurizad/13336

۱–۱۲۱–۴– نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰

«نگاهی به نامه محمد نوری‌زاد و چند نکته»

لاجرم باز کردن این کلاف سردرگم ممکن نخواهد بود مگر با اتحاد و همدلی، که این تابو شکسته شود و با فرو ریختن کاخ حاکمیت این رژیم، در فردای آزادی، طرحی نو براندازیم

محمد نوری‌زاد را دیگر همه کم و بیش می‌شناسیم؛ مستندساز و روزنامه‌نگاری که این روزها قلم تند و تیزش شخص اول حکومت را نشانه گرفته است. فردی از دل همین نظام که روزی پایبندی به اصول و ارزش‌های تعریف‌شده از حکومت را به تعبیری مقدس می‌دانست، ولی امروز هر چه می‌گوید از بی‌ارزشی‌هاست، از نابخردانی که مثل بختک بر این سرزمین افتاده‌اند و کمر به تاراج هویت و ثروت و فرهنگ این مرز و بوم بسته‌اند. به گمانم شما عزیزان نامه دوازدهم محمد نوری‌زاد به رهبر حکومت اسلامی را خوانده‌اید و شاید با خود گفته‌اید، نوری‌زاد هم از خود این نظام است و روزی همراه و هم‌خط همین از ما بهتران بوده است؛ پس تلاش خود را می‌کند پیوندی دوباره بین حاکمان و مردم دل‌آزرده، مغموم و خسته از سردمداران بی‌آبرو ایجاد کند. اما عزیزان من تصور می‌کنم این‌طور نیست، از این رو قصد دارم به ظن خودم، منظور و مقصود اصلی نوری‌زاد در این نامه را از دریچه‌ای دیگر بیان کنم.

نکته اول: جایی که نامه آغاز می‌شود و نویسنده سعی می‌کند با همان شمّ هنری خود در قالب یک داستان حقیقی که روزی برایش اتفاق افتاده بود، از افرادی سخن بگوید که در حرمت‌شکنی و اهانت به مردم و منتقدان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند، و آن‌قدر بی‌صفت هستند که شأن و شخصیت افراد را بی آنکه ذره‌ای به وجدان خود رجوع کنند، مورد هتاکی و زننده‌ترین الفاظ قرار می‌دهند، اگر امروز این اشخاص و به اصطلاح، «سربازان گمنام امام زمان» در کوچه و خیابان با نوری‌زاد این‌گونه برخورد می‌کنند، پس دیگر آگاه باشید که در بیدادگاه‌های رژیم و در آن پس پرده چه بر سر نوری‌زادها می‌آوردند.

نکته دوم: در این قسمت، محمد نوری‌زاد از انزوای بین‌المللی حکومت ایران سخن می‌گوید و آن‌قدر رک سخن می‌گوید که جای هیچ بحثی باقی نمی‌گذارد.آنچه شاهد هستیم این روزها سایت‌های وابسته به رژیم و مقامات حکومتی سعی در نشان دادن ایران به عنوان الگو برای کشورهای منطقه و حتا کیلومترها فراتر از این حوزه را دارند و وقت و بی‌وقت، پرچم بیداری اسلامی در کشورها را به یُمن وجود حکومت اسلامی و شخص ولی فقیه، عَلَم می‌کنند. چنان که گویی تمام دنیا چشم و گوش به فرمان ما دارند. چگونه است که از این سرزمین بخت‌برگشته تمام دنیا از غرب تا شرق را هدایت می‌کنیم اما خودمان جرأت بیرون رفتن از خاک این کشور را نداریم؟! تا حداقل به عنوان تبریک هم که شده، یک سری به کشورهایی که تحت هدایت ما بیدار گشته‌اند بزنیم، چرا نمی‌رویم و چرا نمی‌توانیم که برویم؟ که البته پاسخش بر همگان روشن است.

نکته سوم: اینجا سخن از شعارهای توخالی است، چرا هر کس که سخن حق می‌گوید و بنا بر رسالت خویش از کم‌کاری‌ها و از دست‌های آغشته به خون و فساد می‌گوید و می‌نویسد، ناگه به عنصر وابسته به آمریکا و اسرائیل بدل می‌گردد؟ هیچ‌گاه به این اندیشیدیم که این مشت‌های گره‌کرده و تکبیر نماز جمعه هیچ شکم گرسنه‌ای را سیر نمی‌کند؟ برای هیچ جوانی اشتغال ایجاد نمی‌کند؟ و بر عکس که از آن طرف، سرمایه این مملکت را به لبنان و فلسطین و سوریه سرازیر کرده‌ایم، که آنها هم پشت همین شعارهای ابزاری و بی‌اثر، کرور کرور پول‌ها را میل کنند و یک لیوان آب هم روش، اما خبر نداریم روزی که خرشان از پل گذشت، دیگر پشت سرشان را هم نگاه نمی‌کنند. اگر دیروز شعار نه شرقی، نه غربی ورد زبانتان بود، امروز مصلحت حکم می‌کند که باج سنگین به شرق بدهیم و غرب را با چوب درختان سبزشده از بوستان دارایی‌های این ملت بزنیم، غافل از آنکه آثار این فلک کردن‌ها را باید بر بدن همین مردم بخت‌برگشته ببینیم.

نکته چهارم: اما در قسمتی که محمد نوری‌زاد از ششگانه‌ای به عنوان عصاره جام زهر یاد می‌کند، صحبت از تعهدات بین‌المللی به میان می‌آرود؛ چگونه این رژیم به تعهدات حقوق بشری پایبند باشد؟ آن‌قدر در جهت ضد بشر حرکت کرده‌اند و آن‌قدر از این منشور (اعلامیه جهانی حقوق بشر) دور شده‌اند و در این مسیر آن‌قدر ظلم کرده‌اند و بابت هر کدام از این گردن‌کشی‌ها دستمزد گزاف دریافت کرده‌اند که دیگر راه بازگشتی نمانده؛ وی در همان حال از حضور سرداران سپاه و به قول جناب احمدی‌نژاد، «برادران قاچاقچی» سخن می‌گوید. نه! محمد عزیز هیچ‌گاه ارتش و سپاه ادغام نخواهند شد، چون بر هر یک وظیفه‌ای است مشخص، ارتش وظیفه حفاظت از مرزها و دفاع از کیان این ملت را عهده‌دار است و سپاه نیز وظیفه پاسداری از دلارهای نفتی را بر عهده دارد، که مبادا سر سوزنی مردم از آن بهره‌مند شوند. شما سخن از آزادی بیان و آزاد اندیشیدن به میان آوردید. در این باره صحبت بسیار است و زمان کوتاه، من در جایی متنی خواندم، در عین اینکه ماهیتی طنزگونه داشت، اما بسیار پرمعنی بود. دوست دارم آن متن کوتاه را در اقتضای این کلام بگنجانم «سال‌ها گذشت و از انقلاب، ترافیکش ماند و از آزادی، میدانش، از استقلال، هتل و از جمهوری، خیابانش، سال‌های سال همه چیز تغییر کرد، جز ساندیس که رویش می‌نویسند «از اینجا باز کنید» ولی مردم از آنجا باز می‌کنند»، آری مردم روزی باز می‌گشایند. که اگر روزی این دروازه ورود به شهر آزادی باز شود، دیگر به قول شما هیچ احدی جلودار این خروش مردمی نخواهد بود. در بند پایانی این ششگانه، محمد نوری‌زاد سخن از آزادی زندانیان سیاسی، و بازتعریف نهادهایی همچون مجلس، دولت، قوه قضائیه و شورای نگهبان و نظارت استصوابی به میان می‌آورد. شاید خیلی از دوستان در نگاه اول از این بند، این نتیجه را بگیرند که نوری‌زاد قصد بر آن دارد که انقلاب را به مسیر اصلی‌اش بازگرداند، اما این‌طور نیست، او با زبانی دیگر، فریاد می‌زند و با همان قلم تیزش می‌گوید که این دندان پوسیده را باید کند و بیرون انداخت. او کاملاً می‌داند که سال‌هاست امیدی به اصلاح و دست کشیدن این رژیم از چپاول و غارت و اقتدارگرایی نیست، وی ضمن همراهی و همصدایی با زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها، هسته‌های اصلی قدرت را در این رژیم هدف قرار می‌دهد، دستگاه‌هایی که هر یک در کشیده شدن این جامعه به سوی قهقرا سهمی بزرگ دارند. این نهادها مانند زنجیر به هم پیوسته‌اند و اصلاح هر کدام لازمه اصلاح دیگری است و این، امری است غیرممکن.

در پایان، لازم می‌دانم عارض باشم که هم من و شما و هم محمد نوری‌زاد به خوبی می‌دانیم که از پس این سخنان، نه جام زهری سر کشیده می‌شود و نه سردمداران، فردایی بهتر را برای ما به ارمغان می‌آورند، لاجرم باز کردن این کلاف سردرگم ممکن نخواهد بود مگر با اتحاد و همدلی، که این تابو شکسته شود و با فرو ریختن کاخ حاکمیت این رژیم، در فردای آزادی، طرحی نو براندازیم.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/index.php/nurizad/14812

۱۲۲–۴– سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰

«اینک روضه»

هجوم تاریخی مردمان به مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و خیابان‌ها، بیرق برقراری ما می‌افرازد و خشم‌ها را فرو می‌نشاند و حسرت‌ها را به حاشیه می‌راند

مردم ما در سال‌های پیش از انقلاب، نه از آن روی خروج کردند که آنان را آب و نان و روزنامه نبود، بل به این دلیل که هزارفامیل پهلوی عمده فرصت‌های محوری کشور را به پایه‌های تخت شاه بسته بودند و برای بقای همان تخت، مردمان معترض ما را به تخت می‌بستند و آنان را از هویت و استقلال، تهی می‌کردند

اکنون، آری اکنون، در پای کدام سند استعماری، امضای روحانیان ما ننشسته است؟!

روانه کردن جلادی چون خلخالی به جان جامعه، تجلی میزان فهم ما از آسمان خدا بود، و معنای دیگر وعده‌ها و سخنان جاری ما و شما بر منبرهایمان. او می‌کُشت، به ظاهر برای برقراری اسلام، و در باطن، برای برقراری خود ما که بعد از قرن‌ها به نان و نوایی رسیده بودیم

آهای آنانی که هیاهویی به اسم «جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اید! در اسلام رحمت نیز هست. چرا به محض پیروزی، همانند فاتحان وحشی تاریخ، به اعدام و مصادره اموال مردم حریص شده‌اید؟!

با ظهور روحانیان عبوسی چون خلخالی و روح‌الله حسینیان و فلاحیان، لبخند و شادمانی به صورت مردم ما ماسید و خشکید

سوژه انقلاب ما گویا نه آن افق‌های آسمانی، که اسیر کردن و به اسیری بردن مردمان خودمان بود

ما اشقیا، مردم فلک‌زده خویش را اسیر کردیم. بر سر هیاهوهای بی‌سرانجامی چون تسخیر سفارت آمریکا، وجهه جهانی خود را آشفتیم و هزینه‌های فراوان و بی‌دلیلی را از جیب مردم، خرج خصلت قلچماقی خود کردیم

شاه‌بیت سخنان پندآموز تاریخ، این است: «ظلم، رفتنی است»

شیخ! تو قرار بود مردم را با خدا آشتی دهی! قرار نبود هر که تو را می‌بیند، نه از تو، که از خدا گریز کند

ما ای عزیز، تا توانستیم از دین خدا نان خوردیم و دهانمان را برای آنانی که متعجبانه به ما و به بلعش حریصانه ما می‌نگریستند، کج کردیم

کربلای سال شصت و یک هجری را رها کنید و به کربلای ایران بنگرید. کربلا اینجاست. شمر اینجاست. خولی اینجاست. سرهای به نیزه شده اینجاست. اسیر اینجاست. زنان و طفلان پای‌برهنه و گریزان اینجایند. اشقیا اینجایند. آری اشقیا اینجایند

رواج افکار یخ‌بسته ما، در هر صورت، به مرگ خود ما می‌انجامد

چشم از اسرای سال شصت و یک هجری بگردانید. اسیر اینجاست. در سلول‌های انفرادی وزارت اطلاعات. آیا بازجویی سربازان امام زمان از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را دیده‌اید؟ کدام شمر و خولی با زنان و دختران امام حسین آن کردند که اشقیای وزارت اطلاعات با زنان و دختران ما کرده و می‌کنند؟ بله، اسیر اینجاست. زن، مرد، پیر، جوان، کودک، نوزاد. به کجا چشم برده‌اید آقا؟!

ما کلاهبرداریم، آری کلاهبردار. ما با مردممان عهدی بستیم و همان عهد را ناجوانمردانه و یک‌طرفه گسستیم

چرا اشک می‌ریزید آقا جان؟ برای غارت اموال امام حسین گریه می‌کنید؟ غارت اینجاست، پیش چشم ما و شما، در کربلای ایران

وقتی ما جوان مردم را می‌کُشیم و به آنان اجازه نمی‌دهیم برای جوان از دست رفته‌شان یک مجلس ساده ترحیم به پا کنند، این مردم، برای چه ما را شمر و خولی ندانند؟!

گرسنه شهرتیم. علاقه‌مندیم همه عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را با روغن دروغ برق بیاندازیم

چرا مردم فلک‌زده ما و نسل‌های بعدی ما باید هزینه جماعتی را بپردازند که از عقل تهی‌اند؟!

اشقیایی شقی‌تراز خود ما سراغ دارید؟! کربلا اینجاست. مگر نه این که : هر زمین کربلا و هر ماهی محرم و هر روزی عاشوراست؟!

به نام خدایی که اشک آفرید

اینک روضه!

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

بار دیگر محرم سر رسید و برای ما و شما که در نیمکره تاریک سرنوشت خویش گرفتار آمده‌ایم، فرصتی از تحرک و جولان پدید آورد. مگر این محرم، و گسیل منبریان مجیزگوی، و انطباق حسین و آل و راه او، با آل و راه ما، ورق سرنوشت ما بگرداند. ما و شما سخت به این محرم محتاجیم. آری سخت. چرا که هجوم تاریخی مردمان به مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و خیابان‌ها، بیرق برقراری ما می‌افرازد و خشم‌ها را فرو می‌نشاند و حسرت‌ها را به حاشیه می‌راند. مردمی که از ظلم به ستوه آمده‌اند، چرا به جای آن که مشت‌ها و زنجیرها و قمه‌های بالابُرده خود را بر فرق ما فرود آرند، بر سر و سینه و فرق خود نکوبند؟ و برای این کوبش مستمر نیز بساطی از هیاهو نیارایند؟ مگر نه این که هراعتراض، به خون می‌انجامد؟ چرا این خون، خون ما باشد؟ و چرا خون خود مردم نباشد؟

بله، این است نشانی غلطی که ما از کربلا و عاشورا به مردمان تاریخی خویش تحکم فرموده‌ایم. که چه؟ که آهای آدم‌های به تنگ آمده، اگر نسبت به فاجعه‌ای معترضید، واگر هویت ایمانی و اجتماعی‌تان به چارچرخ ارابه‌های حاکمیت سپرده شده، و اگر نفرت‌ها و کینه‌ها و انزجارها راه گلویتان را بسته، این شما و این کربلا. این شما و این شمر و حرمله. مظلومیت می‌خواهید؟ بفرمایید: مظلومیت حسین. شقاوت می‌خواهید؟ این

هم شقاوت اشقیای صف‌بسته در برابر بانوان و کودکان حسین. ما حتا به زن یا مرد دردمندی که در جوار انفجار و عصیان و خروج است، اخم می‌کنیم که: خجالت بکش! مصیبت تو بیش‌تر است یا مصیبت حسین؟ گرفتاری تو بیش‌تر است یا گرفتاری زینب؟ به بچه‌های تو بیش‌تر ظلم شده یا به بچه‌های امام حسین؟ و چنان تنگنایی از شرمساری بر او بار می‌کنیم تا همه خشم‌ها و نفرت‌ها و رنج‌ها و آسیب‌هایش را یک‌جا به دور اندازد و عقده‌های تلنبارش را وا کند و تا می‌تواند برای امام حسین اشک بریزد و بر سر و سینه بکوبد و نفرت‌هایش را به دوردست‌های تاریخ، به سمت خانه خولی حواله کند.

رهبر گرامی،

این روزها، روز روضه‌های پرسوز است. روز جاری شدن اشک‌های گرم. و روز احاله خشم‌ها و نفرت‌ها به یک جای دور. اگر مشتاق شنودن یک روضه داغ و آتشین‌اید، نه بر همان صندلی همیشگی، و نه جلوی دوربین صدا و سیما، که ناشناس بر زمین خاک‌آلود یک محله پرت و یک روستای بی‌نشان فرو بنشینید تا من از حنجره ملتهب مردم برای شما روضه بخوانم. روضه‌ای که اگر از عهده خوانش آن برآیم، اشک چیست، خون خواهید گریست.

روضه‌ام را از جایی آغاز می‌کنم که معاویه از دنیا رفته است و یزید از امام حسین برای خلافت خویش بیعت می‌خواهد. و حسین، نه هر کسی است که تن به این مذلت آشکار بسپارد. پس خروج می‌کند. خروج، نه برای ستیز. که از مدینه. به کجا؟ به مکه. به جایی که حریم امن آن بر همگان محرز است؛ که یعنی: آهای مردم، آهای تاریخ، شاهد باشید که من و اهلم تأمین جانی نداریم. به جایی پناه می‌بریم که آزردن یک حشره در آن گناهی نابخشودنی است، چه برسد به ریختن خون یک انسان بی‌گناه.

امام حسین خروج کرد، نه به این دلیل که عَمَله حکومت مزاحم او بودند و نماز او را برنمی‌تافتند. و نه به این دلیل که چشم مردم به دیگری بود و به او نبود. بل به این دلیل که امام در همه ممالک اسلامی آن روزگار، یک منبر نداشت. همه درها به روی او بسته بود، و درستی راه پیامبر به غرقاب سلطنت خودکامگان انجامیده بود. این‌گونه بود که حسین منبر خود را به شانه گرفت و آن را در زمین کربلا بر زمین گذارد، تا شاید شنونده‌ای از راه برسد و سخن تاریخی او را شنود کند. گرچه جهل متراکم بر او سنگ ببارد و دهانش را به ضرب نیزه و شمشیر بدوزد و اهلش را به اسیری بَرَد.

مردم ما نیز در سال‌های پیش از انقلاب، نه از آن روی خروج کردند که آنان را آب و نان و روزنامه نبود، بل به این دلیل که هزارفامیل پهلوی عمده فرصت‌های محوری کشور را به پایه‌های تخت شاه بسته بودند و برای بقای همان تخت، مردمان معترض ما را به تخت می‌بستند و آنان را از هویت و استقلال، تهی می‌کردند.

مردمان ما از رژیم پهلوی به رژیم اسلامی پناه آوردند، چرا که یک باور تاریخی به آنان می‌گفت: در هر کجا اگر احساس ناامنی با شماست، در رژیم اسلامی – به خاطر امتزاج غلیظ و عمیقش با خیرها و خوبی‌ها – جز امنیت محض با شما نخواهد بود. مردم بی‌پناه ما با گزینش ما، از ناامنی به امنیت، از سرسپردگی به استقلال، از نبود آزادی به آزادی، از حقارت به تکریم، از دزدی به پاکدستی، از بی‌هویتی به هویت، از بداخلاقی به اخلاق، و خلاصه از شیطان به خدا پناه آوردند. و صادقانه رشته‌های اختیار را به تمامی، آری به تمامی، به ما و شما سپردند.

مردم ما رژیم اسلامی را حریمی سرشار از امنیت فهم کرده بودند، که اگر در هر کجای این دنیا، نابه‌حق خون می‌ریزند و نابه‌حق حقی و مالی را جابه‌جا می‌کنند، در رژیم اسلامی، خونی نابه‌حق بر زمین نخواهد ریخت و نابه‌حق نیز حقی و مالی و فرصتی ضایع نخواهد شد. مردمان ما صمیمانه به پرچمی که امام خمینی و روحانیان خوش‌سابقه و خوش‌نامی چون مطهری و طالقانی و منتظری و بهشتی، از خدا و پیغمبر و اهل بیت بالا گرفته بودند و در هر فریادشان نیز عطری از حکمت و درستی منتشر می‌شد، اعتماد کردند.

رأی «آری» به جمهوری اسلامی یعنی: ای مردم، شما اگر ما را برگزینید، ما روحانیان و همراهانمان به شما نشان خواهیم داد انسان و انصاف و مِهر یعنی چه! شما به ما رأی بدهید، تا ما به شما نشان بدهیم صیانت از حق مردم و خواست‌های به‌حق‌شان یعنی چه! و این‌گونه بود که روحانیان ما بر منبرهای تاریخی خود غریو می‌کردند: آهای ایرانیان، ما روحانیانی که لباس پیامبر و علی به تن داریم، نمی‌توانیم به چیزی غیر از حکمت‌ها و درستی‌های علی و اولاد علی روی بریم. ما را اگر انتخاب کنید ما بارانی از همه آن برکات آسمانی را بر شما خواهیم بارید. ما آمده‌ایم تا انسانیت را بازتعریف کنیم، و آن‌چنان حق را از انزوا به‌در آوریم که یک روستایی بی‌نشان از شوق یکسانی حقوقش با رهبران سرشناس انقلاب، پای بکوبد و دست‌افشانی کند.

مردمان ما که اساساً خوش‌باور و زودجوش‌اند، این بار نیز ما و شما را باور کردند، مخصوصاً این سخن ما را که: در هیچ کجای تاریخ ایران، امضای یک روحانی پای یک سند استعماری ننشسته است. این مردم، آن‌قدر ساده و زودباور بودند که یک بار از خود نپرسیدند: امضا را کسی پای یک سند می‌نشاند که کاره‌ای باشد؛ روحانیان ما کجا کاره‌ای بوده‌اند که احتیاجی به امضای آنان بوده باشد؟ البته در ادامه این نامه خواهم گفت: اکنون، آری اکنون، در پای کدام سند استعماری، امضای روحانیان ما ننشسته است؟!

امام حسین در مکه نیز در امان نبود. عده‌ای مأموریت یافته بودند که در خفا او را از پا درآورند. پس، با حاجیان بار بست و موقتاً در صحرای عرفات بار گشود. جمعی از کهنسالان و عالمان و بزرگان طوایف را گرد آورد و با آنان از تباهی‌ها سخن گفت. از این که: چه بودیم و چه شده‌ایم. به کجا می‌نگریستیم و به کجاها نزول کرده‌ایم. سخنرانی‌اش که پایان گرفت، به همگان خبرداد: من فردا حرکت می‌کنم، هر که از تباهی به تنگ آمده، و هر کس که خواهان نور است، با من همراه شود. پایان این خطابه از همان ابتدا روشن بود. مخاطبان او، آن‌همه راه را درنوردیده بودند تا «حاجی» شوند، نه آن که از نیمه راه مناسک، به سمت یک سرنوشت گنگ روانه شوند. امام از آن بزرگان و عالمان روی برگرداند و مثل همیشه به دامان خدا چنگ بُرد و سخت گریست، و پایان کار خود را به خدا وانهاد. نامه‌های کوفیان اما راه او را به سمت کوفه کج کرد. از همه وسعت این کره خاکی، یک قطعه کوچک، یک زمین داغ، چشم به راه او بود: کربلا. جایی که از میلیون‌ها سال پیش به راه او چشم داشت و برای کاروان کوچک او آغوش گشوده بود.

سرانجام وعده‌های ما و شما کارگر افتاد، و مردمی که با تردید به ریش ما و عبا و عمامه شما می‌نگریستند، کم‌کم مشتاق ما شدند، و باور کردند که از ریش ما و لباس متفاوت شما، و از هواداران سراسیمه و غصبناک این قیام همگانی، می‌توان انتظار لبخند و عاطفه و علم داشت. آنان با دو گوش خود از کلام امام و مطهری و همه ما، وعده‌های مفصلی از آزادی، و رواج پاکی، و غوغایی از قشنگی‌های قانون شنیدند. ما آن‌قدر در جذب رأی مخالفان افراط کردیم که کمونیست‌های کشورمان نیز خود را در پس کرسی تدریس مارکسیسم تجسم کردند.

نامه‌های کوفیان نیز سراسر وعده بود. که: اگر به سوی ما رو آری، ما تو را برخواهیم گزید و خاک قدمت را سرمه چشم خود خواهیم کرد. تو اگر به کوفه بیایی، بر فرشی از دل‌های ما پا خواهی نهاد. در خانه‌های ما به شوق تو واگشوده است. جوانان و کودکان ما هر صبح به امید رؤیت جمال تو تا دروازه شهر می‌روند و غروبگاه، مغموم و افسرده باز می‌آیند. بیا و ما را با نور آشنا کن. بیا و آزادی رفته را به میان ما بازآور. بیا و ما را با پاکی و پاکدستی بیامیز.

ایرانیان نیز با هزار حسرت و شوق به روی ما آغوش گشودند و ما را درشاه‌نشین دل خویش جای دادند و با انتخاب ما، همه مقدرات کشور را به ما سپردند، تا ما به نمایندگی از آنان، انسانیت را بازتعریف کنیم و به جهان چشم به راه، نشان بدهیم: در این سوی کره زمین، آسمان آن‌قدر پایین آمده که مردم می‌توانند با دست‌های خود ستاره‌ها را لمس کنند و به صورت خود خورشید دست بکشند.

و ما اما، همین که بر اسب مراد جا گرفتیم، بی‌خیال پیادگان و از پا درآمدگان، مهمیز زدیم و روی به تاخت بردیم. ناگهان از انبان دارایی‌های خود، یکی از شاگردان و مجاوران خود را برکشیدیم و سر و رویش را آراستیم و خنجر و کُلتی به کمرش بستیم و مسلسلی حمایلش کردیم و به جان جامعه‌اش درانداختیم؛ و او، با همان خنجر و کلت و مسلسل، شروع کرد به بازتعریف انسانیت. اگر در زمان شاه، تکلیف مقصران و خطاکاران از یک دادگاه نیم‌بند به‌در می‌آمد، همو به مردم بهت‌زده ایران و جهان نشان داد که می‌شود بدون محاکمه و وکیل و بدون اعتنا به همان وعده‌های آسمانی، هر بنی‌بشری را سینه دیوار نهاد و به شکمش خنجر فرو کرد و به سینه‌اش رگبار بست.

روانه کردن جلادی چون خلخالی به جان جامعه، تجلی میزان فهم ما از آسمان خدا بود، و معنای دیگر وعده‌ها و سخنان جاری ما و شما بر منبرهایمان. او می‌کُشت، به ظاهر برای برقراری اسلام، و در باطن، برای برقراری خود ما که بعد از قرن‌ها به نان و نوایی رسیده بودیم. وگرنه اگر ما را بصیرتی بود، گریبان دریدن خود خدا را به چشم می‌دیدیم. که فریاد می‌زد: آهای آنانی که هیاهویی به اسم «جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اید! در اسلام رحمت نیز هست. چرا به محض پیروزی، همانند فاتحان وحشی تاریخ، به اعدام و مصادره اموال مردم حریص شده‌اید؟! و چرا به گوشه‌ای از همان سخنان منبرتان، به روز فتح مکه، به عفو عمومی پیامبر، به بخشودن همه قاتلان و خطاکاران روی نمی‌برید؟ چرا آن‌چنان تلخ بر بندگان من می‌نگرید و عرصه را بر آنان تنگ می‌گیرید که بسیاری از نخبگان و ترسیدگان جلای وطن کنند؟ اما مگر در آن غوغا، صدای خدا به گوش کسی می‌رسید؟ این شد که خدا در انقلابی که به اسم او پا گرفته بود، از ما رو گرداند و ما را به حال خود وا نهاد، تا هر خاکی که می‌توانیم بر سر کنیم و خود به دست خود، مقدمات زوال خود را پدید آوریم.

این گونه شد که با ظهور روحانیان عبوسی چون خلخالی و روح‌الله حسینیان و فلاحیان، لبخند و شادمانی به صورت مردم ما ماسید و خشکید. مردم با ناباوری به قیل و قال ما و به عربده‌های ما که نسبتی با مسلمانی نداشت، نگریستند و کم‌کم عقب نشستند. عقب نشستند؟ بیجا کردند! ما را

با این مردم هنوز کارهاست. و: افتادیم به جان مردممان. و تا توانستیم در اطرافشان سیم خاردار کشیدیم. سوژه انقلاب ما گویا نه آن افق‌های آسمانی، که اسیر کردن و به اسیری بردن مردمان خودمان بود، همان مردمی که به ما «آری» گفته بودند و ساده‌لوحانه مقدرات کشور را به ما گرسنگان و کمین‌کردگان و سیری‌ناپذیران سپرده بودند. ما ای عزیز، بسیار زود، آری بسیار زود، نقاب از چهره انداختیم و ذات پنهان خود را برملا کردیم. جوری که مردم در ناخودآگاه خود به ما می‌گفتند: آن آسمان پر از ستاره و خورشید را، آن وعده‌های بازتعریف انسانیت را، و ترمیم قرن‌ها تحقیر و سرشکستگی را نخواستیم، ما را به جای اولمان باز برید! ما مگر به این سخن باطنی مردممان اعتنا کردیم؟ تازه دنیا به ما روی آورده بود. ما را با این دنیا و با این مردم کارها پیش رو بود.

در کربلا، حسین و خویشان او به محاصره آمدند، به محاصره سپاهی تلخ‌روی و هیچ‌نفهم و عربده‌کش و گرسنه و بی‌وجاهت. هر چه امام به بزرگان سپاه می‌گفت: راه را بر من وا کنید تا من راه آمده را باز گردم، یا به جایی دور هجرت کنم، به او می‌خندیدند که: کجا؟ ما تازه همدیگر را یافته‌ایم. تو، یا از این صحرای سوزان بیرون نمی‌روی یا آن‌گونه خواهی شد که ما می‌خواهیم. چگونه؟ زبون! خوار! خفیف! و مگر حسین را با خفت، سازگاری بود؟ او، امام درستی‌ها بود. امام پاکی‌ها و پایمردی‌ها. پس این‌طور! به زانو در نمی‌افتی؟ نه که نمی‌افتم، من تنها در برابر خدا سر خم می‌کنم. آهای ای همه کوفیان! شمشیرها بیرون کشید و طومار این طاغی بدکیش را در هم بپیچید. دست نگه دارید! شما را به خدایی که می‌پرستید دست نگه دارید. اگر دین ندارید، آزاده باشید. شما را با من کینه است، با زنان و کودکان چرا این می‌کنید؟ ما را هم با تو هم با زنان و کودکان تو کارهاست.

شمشیرها به یک‌باره از غلاف‌ها بیرون دویدند و یاران اندک امام یک به یک از پا درآمدند وجسم صدچاک خود او نیز در زیر پای اسبان کوفیان فرش گردید. زنان و کودکان چه؟ به اسیری. کجا؟ کوفه و شام.

رهبر گرامی،

شاید تا کنون از این زاویه به کربلای ایران ننگریسته بودید. ما اشقیا، مردم فلک‌زده خویش را اسیر کردیم. بر سر هیاهوهای بی‌سرانجامی چون تسخیر سفارت آمریکا، وجهه جهانی خود را آشفتیم و هزینه‌های فراوان و بی‌دلیلی را از جیب مردم، خرج خصلت قلچماقی خود کردیم. آن‌چنان در عصبیت‌های فکری و اعتقادی فرو شدیم که همه آن وعده‌های داده شده و کرسی تدریس کمونیست‌ها را گلوله کردیم و بر سر و سینه مخالفان خود فرو کوفتیم. حسرت به دل مردم ما و دل مردمان جهان ماند تا از ما و انقلاب ما یک لبخند، و یک عنایت انسانی تماشا کنند. ما، روز به روز، و سال به سال، در خشم، در انتقام، در نفرت، در عصبیت، و در کینه‌های تو در توی دقیانوسی فرو شدیم و گام به گام که نه، ناگهان از چشم مردم خود و از چشم مردمان جهان افتادیم. و شدیم: تنها. تنها؟ هرگز! ما را هنوز مردمانی اسیر در چنگ هست؛ مردمانی که ما راه هر گونه نفس کشیدن و اعتراض و یک «نه» ساده را بر آنان بسته بودیم.

راستی به نظر شما، تاریخ، پیراست یا جوان؟ زن است یا مرد؟ شعور دارد یا ندارد؟ اگر از من بپرسید می‌گویم: تاریخ پیر باشد یا جوان، زن باشد یا مرد، شعور داشته باشد یا نه، اما یک «شاهد» است. که سینه‌ای صبور و ثبت‌کننده دارد. با هزار هزار سخن پندآموز. که شاه‌بیت سخنان پندآموز او این است: «ظلم، رفتنی است». من اما تاریخ را می‌بینم که از بلندای نگاهبانی‌اش به زیر می‌آید و بی‌طرفانه سطل رنگی را برمی‌دارد و انگشت رنگین خود را بر پیشانی من می‌نشاند و دم گوشم می‌گوید: این نشانه‌ای است برای سال‌ها بی‌خردی تو، و برای سال‌ها اصرار بر بی‌خردی‌ات.

و باز انگشتش را در سطل رنگ فرو می‌بَرَد و انگشت رنگین خود را بر پیشانی یکی دیگر می‌نشاند و دم گوشش می‌گوید: این نشانه‌ای است برای تشخیص سال‌ها فریب و سال‌ها هدر دادن سرمایه‌های پولی و انسانی و عاطفی و علمی مردم ایران.

و باز انگشت رنگین تاریخ را می‌بینم که بر پیشانی یک روحانی جلیل‌القدر می‌نشیند و دم گوش آن روحانی می‌گوید: شیخ! تو قرار بود نورافشانی کنی. قرار بود دیگرانی را که سر به اندرون خانه مردم فرو برده‌اند، به جهنم و قانون هشدار دهی. نه این که دو هزار برگ شنود تلفنی دفتر آن فقیه مطرود را پیش امام ببری و علیه آن فقیه عالیقدر سعایت کنی. و هرگز نیز از امام نشنوی: این همه شنود، حرام اندر حرام است.

من صدای تاریخ را می‌شنوم که دم گوش همان روحانی می‌گوید: شیخ! تو قرار بود مردم را با خدا آشتی دهی! قرار نبود هر که تو را می‌بیند، نه از تو، که از خدا گریز کند. تو مگر بر منبر از سه‌طلاقه کردن دنیا نمی‌گفتی؟ یک نگاهی به خودت بیانداز. ببین غیر دنیا چه با خود داری؟

از دور که به جماعت خودمان می‌نگرم، هر یک لکه‌ای بر پیشانی داریم. نه لکه ننگ، که لکه‌ای تاریخی. برای عبرت دیگران؛ که از ما چه بیاموزند؟ بیاموزند: «از هر چه نان می‌خورید، از خدا و دین او نان مخورید»! و ما ای عزیز، تا توانستیم از دین خدا نان خوردیم و دهانمان را برای آنانی که متعجبانه به ما و به بلعش حریصانه ما می‌نگریستند، کج کردیم.

رهبر گرامی،

کربلای سال شصت و یک هجری را رها کنید و به کربلای ایران بنگرید. کربلا اینجاست. شمر اینجاست. خولی اینجاست. سرهای به نیزه شده اینجاست. اسیر اینجاست. زنان و طفلان پای‌برهنه و گریزان اینجایند. اشقیا اینجایند. آری اشقیا اینجایند. کجا؟ پاکان سپاه به کنار، یک نگاهی به چهره پاسداران فربه از مال حرام بیاندازید، پاسدارانی که نفس‌زنان از بالا کشیدن اموال مردم به نزد شما شتاب می‌کنند، اشقیا اینانند. کسانی که یک روز در صف مردم بودند و امروز به برکت دلارهای نفتی و اسکله‌های قاچاق و پیمان‌های بدون مناقصه و سهام مخابرات و هزار فرصت اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی، خنده‌کنان به فوج اسرا می‌نگرند و شلاق به دست، قهقهه سر می‌دهند و اسلحه به دست، مراقب‌اند اسیری از صف اسارت خروج نکند.

افکار یخ‌بسته ما را داغی هسته خورشید نیز آب نمی‌کند. ما نیک می‌دانیم که بهترین راه آب کردن این افکار یخ‌زده، بازکردن راه رواج آنهاست. اما چرا به رواج افکارمان دل نمی‌سپریم؟ می‌دانید چرا؟ چون رواج افکار یخ‌بسته ما، در هر صورت، به مرگ خود ما می‌انجامد. دیر یا زودش مهم نیست. مهم، مرگی است که در ذات افکار یخ‌بسته ما حیات دارد.

پی اشقیای تاریخ می‌گردید؟ پاکان وزارت اطلاعات به کنار، یک نگاهی به دزدان اطلاعات بیاندازید. اشقیا اینانند. کسانی که سر به اموال مردم و به حریم خصوصی مردم فرو برده‌اند و برای هر ایرانی پرونده‌ای از شنودها و رفت و آمدها برآورده‌اند. مأمورانی که نفس نمایندگان مجلس را بریده‌اند و نای یک اعتراض ساده را از آنان ستانده‌اند. مأمورانی که اسرای بی‌گناه خود را می‌زنند تا به هر آنچه که آنان می‌خواهند اعتراف کنند. چشم از اسرای سال شصت و یک هجری بگردانید. اسیر اینجاست. در سلول‌های انفرادی وزارت اطلاعات. آیا بازجویی سربازان امام زمان از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را دیده‌اید؟ کدام شمر و خولی با زنان و دختران امام حسین آن کردند که اشقیای وزارت اطلاعات با زنان و دختران ما کرده و می‌کنند؟ بله، اسیر اینجاست. زن، مرد، پیر، جوان، کودک، نوزاد. به کجا چشم برده‌اید آقا؟!

صادقانه بگوییم: ما کلاهبرداریم، آری کلاهبردار. ما با مردممان عهدی بستیم و همان عهد را ناجوانمردانه و یک‌طرفه گسستیم. کلاهبرداری همه‌فن‌حریف شده‌ایم که زیرکانه به خودمان قرض می‌دهیم و از خودمان باج می‌کشیم. بوالعجبی کم‌نظیر شده‌ایم. عین دامادی شده‌ایم که همه چیز دارد الا جوانی، و همه را با همان جوانی‌ای که نداریم میخکوب دامادی خود کرده‌ایم.

چرا اشک می‌ریزید آقا جان؟ برای غارت اموال امام حسین گریه می‌کنید؟ غارت اینجاست. به پول‌هایی که سپاه بالا کشیده و می‌کشد، به پول‌هایی که رئیس دولت و اعوانش بالا کشیده و می‌کشند، به پول‌هایی که از جیب مردم به جیب بشار اسد قاتل سرازیر می‌شود، بنگرید. غارت اینجاست. پیش چشم ما و شما، در کربلای ایران. می‌بینم از پریشان‌حالی اسرا می‌سوزید؟ ای عزیز، پریشانی اینجاست. یک نگاهی به صورت مردم بیاندازید. چرا بر صورت این مردم یک لبخند، آری یک لبخند صادقانه نمی‌بینید؟ چرا باید این مردم غارت‌شده بخندند؟ به شمر و خولی نفرین می‌کنید؟ وقتی ما جوان مردم را می‌کُشیم و به آنان اجازه نمی‌دهیم برای جوان از دست رفته‌شان یک مجلس ساده ترحیم به پا کنند، این مردم، برای چه ما را شمر و خولی ندانند؟!

ما را چه به دروغگویان و عهدشکنان کوفی؟ عهدشکن ماییم. دروغگو ماییم. ما با مهارت یک بازیگر گرسنه، و در یک کارناوال همگانی، فروتنی دروغین خود را به نمایش می‌گذاریم. شرمنده‌ام اما اجازه بدهید با صراحت بگویم: به یک جور تف‌مالی شخصیتی گرفتار آمده‌ایم، که هر روز صبح به صبح، نقاب دروغین‌مان را روغن‌مالی می‌کنیم تا کسی متعرض هویت مخدوش ما نشود. گرسنه شهرتیم. علاقه‌مندیم همه عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را با روغن دروغ برق بیاندازیم. دوست داریم مثل فواره بالا برویم، اصلاً هم به تبعات بالانشینی این فواره خیالی نمی‌اندیشیم. به بالا جهیدن ناگهانی خود امید داریم. بی‌خیال فرودی که مغز ما را فرش زمین کند. یک نگاهی به سند استحماری تأسیس نیروگاه اتمی بوشهر بیاندازید که چهار برابر پول داده‌ایم و چیزی نیز عایدمان نشده! نگاهی نیز به هجوم جنس‌های تحمیلی چینی بیاندازید. و به تعطیلی کارخانه‌ها و بیکاری جوانان و اعتیاد گسترده آنان و به پول‌های بی‌زبانی که به روسیه و چین، این دو غول بی شاخ و دم، می‌پردازیم تا هوای ما را در شورای امنیت سازمان ملل داشته باشند؟ باز هم معتقدید: پای هیچ سند استعماری امضای یک روحانی ننشسته؟!

راستی اساساً آیا شما خبردارید عده‌ای به اسم دانشجو با حیثت نداشته ما چه کردند؟ داستان تسخیر و تخریب سفارت انگلستان را می‌گویم. چرا با شتاب، با همان شتابی که به آقای احمدی‌نژاد تبریک گفتید و پیروزی‌اش را بر همگان مسجّل فرمودید، در تقبیح رفتار این دانشجونماهای هماهنگ، برنیاشفتید؟ یا اگر با رفتارشان موافقید، کارشان را تأیید نکردید؟ شما رهبر این مردمید. تسخیر و تخریب یک سفارتخانه بی‌پناه، قرار

است کدام بخش از مردانگی و قلچماقی ما را به رخ جهانیان بکشد؟ شمایی که در جزئیات امور دخالت می‌فرمایید، چرا به تقبیح این فاجعه آسیب‌زا نپرداختید؟ چرا مردم فلک‌زده ما و نسل‌های بعدی ما باید هزینه جماعتی را بپردازند که از عقل تهی‌اند؟!

به این سخن مفت رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس [علاءالدین بروجردی] دقت فرمایید: «تجمع دانشجویان در مقابل سفارت بریتانیا (ولابد تسخیر و تخریب آن) تجلی احساسات پاک درونی آنان بود». این جناب، همان است که راهپیمایی باشکوه و میلیونی مردم تهران را که در سکوت و نظم و بدون خسارت انجام شد، تجلی فتنه نامید. و یا به این سخن سراسر دروغ رئیس مجلس توجه فرمایید: «اقدام دیروز دانشجویان (تسخیر و تخریب سفارت بریتانیا) نمادی از افکار عمومی بود».

بله رهبر گرامی، این همان نقابی است که ما به صورت بسته‌ایم و به نیابت از مردم، جیب مردم را خالی می‌کنیم. اشقیایی شقی‌تراز خود ما سراغ دارید؟! کربلا اینجاست. مگر نه این که : هر زمین کربلا و هر ماهی محرم و هر روزی عاشوراست؟! به این دلیل است که در ابتدای این نوشته آوردم: ما به این محرم سخت محتاجیم. چرا مردمی که از ظلم به ستوه آمده‌اند، به جای آن که مشت‌ها و زنجیرها و قمه‌های بالابُرده خود را بر فرق ما فرود آرند، بر سر و سینه و فرق خود نکوبند؟ و برای این کوبش مستمر نیز بساطی از هیاهو نیارایند؟ مگر نه این که هر اعتراض، به خون می‌انجامد؟ چرا این خون، خون ما باشد؟ و چرا خون خود مردم نباشد؟ روضه من هنوز ادامه دارد. اشک، مجال سخن گفتن از خود من وا ستانده. اگر موافقید به همین اندک بسنده کنیم. والسلام

بدرود تا جمعه‌ای دیگر

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

جمعه، یازدهم آذرماه سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/index.php/nurizad/14829

۵ــ سایر نامه‌ها، نوشتارها و گفتارها

۱–۵– نامه روح‌الله خمینی خطاب به علمای اسلام (قدیمی‌ترین سند مبارزاتی خمینی)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم (بخوانید و به کار بندید)
قال الله تعالی: «قل إنما أعظکم بواحدة أن تقوموا لله مَثنی و فُرادا»

خدای تعالی در این کلام شریف، از سرمنزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه‌هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ، انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده، این کلمه، تنها راه اصلاح در جهان است.
قیام برای خداست که ابراهیم خلیل‌الرحمن را به منزل خُلّت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رهانده. خلیل‌آسا در علم‌الیقین زن، ندای لا أحب الآفلین زن، قیام لله است که موسای کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند. قیام برای خداست که خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله را یک‌تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن، توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام «قاب قوسین أو أدنی» رساند.
خودخواهی و ترک قیام برای خدا ما را به این روزگار سیاه رسانده و همه جهانیان را بر ما چیره کرده و کشورهای اسلامی را زیر نفوذ دیگران درآورده. قیام برای منافع شخصی است که روح وحدت و برادری را در ملت اسلامی خفه کرده. قیام برای نفْس است که بیش از ده‌ها میلیون جمعیت شیعه را به طوری از هم متفرق و جدا کرده که طعمه مشتی شهوت‌پرست پشت میزنشین شدند. قیام برای شخص است که یک نفر مازندرانی بی‌سواد را بر یک گروه چندین میلیونی چیره می‌کند که حرث و نسل آنها را دستخوش شهوات خود کند.
قیام برای نفع شخصی است که الآن هم چند نفر کودک خیابانگرد را در تمام کشور بر اموال و نفوس و أعراض مسلمانان حکومت داده. قیام برای نفْس أماره است که مدارس علم و دانش را تسلیم مشتی کودک ساده کرده و مراکز علم قرآن را مرکز فحشا کرده. قیام برای خود است که موقوفات مدارس و محافل دینی را به رایگان تسلیم مشتی هرزه‌گرد بی‌شرف کرده و نفَس از هیچ‌کس در نمی‌آید.
قیام برای نفْس است که چادر عفت را از سر زن‌های عفیف مسلمان برداشت و الآن هم این امر خلاف دین و قانون در مملکت جاری است و کسی بر علیه آن سخن نمی‌گوید.
قیام برای نفع‌های شخصی است که روزنامه‌ها که کالای پخش فساد اخلاق است، امروز هم همان نقشه‌ها را که از مغز خشک رضاخان بی‌شرف تراوش کرده، تعقیب می‌کنند و در میان توده پخش می‌کنند.
قیام برای خود است که مجال به بعضی از این وکلای قاچاق داده که در پارلمان بر علیه دین و روحانیت هر چه می‌خواهند بگویند و کسی نفَس نکشد.

هان ای روحانیین اسلامی! ای علمای ربانی!
ای دانشمندان دیندار! ای گویندگان آیین‌دوست!
ای دینداران خداخواه! ای خداخواهان حق‌پرست!
ای حق‌پرستان شرافتمند! ای شرافتمندان وطن‌خواه!
ای وطن‌خواهان باناموس!
موعظت خدای جهان را بخوانید و یگانه راه اصلاحی را که پیشنهاد فرموده بپذیرید و ترک نفع‌های شخصی کرده تا به همه سعادت‌های دو جهان نائل شوید و با زندگانی شرافتمندانه دو عالَم دست در آغوش شوید. «إن لله فی أیام دهرکم نفحات الافتعر ضوالها» امروز روزی است که نسیم روحانی الاهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مشتی هرزه‌گرد شهوتران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند.
امروز شماها در پیشگاه خدای عالم چه عذری دارید؟! همه دیدید کتاب‌های یک نفر تبریزی بی سر و پا را [احمد کسروی] که تمام آیین شماها را دستخوش ناسزا کرد و در مرکز تشیع، به امام صادق و امام غایب روحی له الفدا آن همه جسارت‌ها کرد و هیچ کلمه از شماها صادر نشد. امروز چه عذری در محکمه خدا دارید؟! این چه ضعف و بیچارگی است که شماها را فرا گرفته؟! ای آقای محترم که این صفحات را جمع‌آوری نمودید

و به نظر علمای بلاد و گویندگان رساندید، خوب است یک کتابی هم فراهم آورید که جمع تفرقه آنان را کند و همه آنان را در مقاصد اسلامی همراه کرده، از همه امضا می‌گرفتید که اگر در یک گوشه مملکت به دین جسارتی می‌شد، همه یک‌دل و یک‌جهت از تمام کشور قیام می‌کردند.
خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی تعدی به او شود، برای او قیام کنند؛ شماها که به حق مشروع خود قیام نکردید، خیره‌سران بی‌دین از جای برخاستند و در هر گوشه زمزمه بی‌دینی را آغاز کردند، به همین زودی بر شما تفرقه‌زده‌ها چنان چیره شوند که از زمان رضاخان روزگارتان سخت‌تر شود: «و من یخرج من بیته مهاجراً إلی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله»

۱۱ شهر جمادی الاولی ۱۳٦۳ [۱۵اردیبهشت ۱۳۲۳]
سید روح‌الله خمینی

*** منبع ***
وبسایت «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران»
http://www.irdc.ir/fa/content/5548/default.aspx

۲–۵– نامه روح‌الله خمینی به محمدرضا پهلوی، ۱۷ مهر ۱۳۴۱

حضور مبارک اعلیحضرت همایونی
پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر شده است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده است، و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای أعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.

الداعی
روح‌الله موسوی

*** منبع ***
کتاب «صحیفه امام»، جلد ۱.

۱–۲–۵– «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها»؛ نوشتاری از اکبر گنجی درباره «بود و نمود خمینی»، مرداد ۱۳۸۹

توضیح
آزاد آزاده

اکبر گنجی، روشنفکر معاصر در عرصه عمومی، در مورد «بود و نمود خمینی»، مقاله‌های گوناگونی نوشته است؛ او بخش عمده‌ای از این نوشتارها را در سال ۱۳۹۰، در کتابی با همین عنوان و با مشخصات کتاب‌شناختی زیر، منتشر کرده است:
– اکبر گنجی؛ «*بود و نمود خمینی: وعده بهشت، برپایی دوزخ*»، نشر گردون، آلمان، برلین، ۱۳۹۰ (۲۰۱۱).

اکبر گنجی، در بخش دوم از یکی از سلسله‌مقالات خود با عنوان «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها» به دیدگاه‌های خمینی درباره حقوق زنان پرداخته است و در ضمن آن، نامه‌نگاری‌ها و سخنرانی‌های خمینی در این ارتباط و تناقض و تزویر دیدگاه‌های او را مورد توجه و تحلیل قرار داده است. جهت آشنایی خوانندگان کتاب با دیدگاه‌های آقای گنجی، مناسب دیدم که این مطلب را با قلم و تحلیل او همراه سازم؛

حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها (۲)

مسأله حقوق زنان

۳– شرکت زنان در انتخابات به عنوان انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده:
در سال ۱۳٤۱ شاه به دنبال آن بود که ضمن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، شرکت زنان در انتخابات، به عنوان انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده را قانونی سازد. آیت‌الله خمینی، در ۱۳٤۱/۷/۱۷ طی نامه‌ای خطاب به شاه نوشت:
«حضور مبارک اعلیحضرت همایونی
پس از اهدای تحیت و دعا، به طوری که در روزنامه‌ها منتشر شده است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، «اسلام» را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده است، و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای أعلام و سایر طبقات مسلمین است. بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایید مطالبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگویی ملت مسلمان شود.
الداعی، روح‌الله موسوی»[۷].

چند روز بعد، در ۱۳٤۱/۷/۲۸، طی تلگرافی به نخست‌وزیر (اسدالله علم) می‌گوید:
«ورود زن‌ها به مجلسین و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف [است با] قوانین محکم اسلام که تشخیص آن، به نص قانون اساسی، محول به علمای اعلام و مراجع فتواست، و برای دیگران حق دخالت نیست. و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می‌دهند»[۸].

در ۱۳٤۱/۸/۱۵، تلگراف جدیدی به اعلیحضرت می‌زند و می‌گوید:
«اطمینان نفرمایید به عناصری که با چاپلوسی و اظهار چاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده و به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن اساسی ملیت و سلطنت است، با تصویبنامه‌های خائنانه و غلط از اعتبار بیندازند تا نقشه‌های شوم دشمنان

اسلام و ملت را عملی کنند. انتظار ملت مسلمان آن است که با امر اکید، آقای عَلم را ملزم فرمایید از قانون اسلام و قانون اساسی تبعیت کند، و از جسارتی که به ساحت مقدس قرآن کریم نموده، استغفار نماید و الاّ ناگزیرم در نامه سرگشاده به اعلیحضرت مطالب دیگری را تذکر دهم.
از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسألت می‌نمایم»[۹].

آیت‌الله خمینی با این که شاه را به نامه سرگشاده تهدید می‌کند، در عین حال، خواستار آشوب و انقلاب نیست و از خداوند می‌خواهد که کشورهای اسلامی را از آشوب و انقلاب در امان بدارد. حداقل تا این زمان، نظر او درباره انقلاب منفی است. فقط به دنبال آن است که زنان انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده نباشند. فلج شدن حکومت را پیامد ورود زنان به قلمرو دولت قلمداد می‌کند. در ۱۳٤۱/۹/۱۱، طی یک سخنرانی در جمع طلاب می‌گوید:
«بیست و چند سال است از این کشف حجاب مفتضح گذشته است؛ حساب کنید چه کرده‌اید؟ زن‌ها را وارد کردید در ادارات؛ ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند، آن اداره فلج شد. فعلاً محدود است؛ علما می‌گویند توسعه ندهید؛ به استان‌ها نفرستید. زن اگر وارد دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند؛ می‌خواهید استقلالتان را زن‌ها تأمین کنند؟! کسانی که شما از آنها تقلید می‌کنید، دارند به آسمان می‌پرند، شما به زن‌ها ور می‌روید.»[۱۰].

با هدایت آیت‌الله خمینی، او و هشت تن دیگر (گلپایگانی، شریعتمداری، حاج شیخ مرتضی حائری، علامه طباطبایی، سید محمود موسوی، سید احمد زنجانی، سید مرتضی لنگرودی و میرزا هاشم آملی) بیانیه‌ای در اسفند ماه ۱۳٤۱ در اعتراض منتشر کردند که نابرابری زنان و مردان را یکی از احکام ضروری اسلام به شمار می‌آورد و نافی آن، یا کوشش‌کننده برای لغو آن را مرتد قلمداد می‌کرد. در بیانیه ۹ امضایی آمده است:
«مقدمه قانون اساسی غیر قانون اساسی است... بهتر بود تا آخر این مقدمه را مطالعه کنند که واضح شود نسوان حق مداخله در انتخابات را ندارند... دوره اول مجلس، طبق نیات شاه بوده، و زن‌ها در آن شرکت نداشته‌اند. پس معلوم می‌شود که برای زنان حق نبوده است... [اگر حق با دولت باشد] که طایفه نسوان... حق شرکت در انتخابات دارند، از صدر مشروطیت تا کنون تمام دوره‌های مجلس شورا برخلاف قانون اساسی تشکیل شده و قانونیت نداشته است... دولت، مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده، و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده. در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها، که جزء ضروری اسلام است، معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است... دخالت زنان در انتخابات، یا اعطای حق زن‌ها... جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد... اسلام... از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری [می]کند... روحانیون از عواقب امر این جهش‌های خلاف شرع... می‌ترسند... تصویبنامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع، بی‌اعتبار و از نظر قانون اساسی، لغو است... دولت... بدون اعتنا به قوانین اسلام و قانون اساسی و قانون انتخابات، دست به کارهایی زده که عاقبت آن برای اسلام و مسلمین خطرناک و وحشت‌آور است.»[۱۱].

برابری حقوقی زنان و مردان نه تنها نافی ضروری دین است، بلکه فساد و فحشا و بدبختی تنها دستاورد آن است. آیت‌الله خمینی در ۱۳٤۱/۱۲/۲۹ طی یک سخنرانی در مسجد اعظم قم، نوروز سال نو را «عزای ملی» اعلام کرد. وی به شنوندگان گفت، مسأله فقط این نیست که می‌خواهند زنان را با مردان برابر کنند، بلکه کل احکام فقهی در خطر است. دولت ایران به دنبال تغییر احکام فقهی است. این احکام، احکام الله هستند و هیچ‌کس مجاز به تغییر آنها نیست. او افزود:
«شرط مسلمان بودن را از انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده حذف [کرده‌اند و زمامداران] از تساوی زن و مرد دم می‌زنند. تساوی حقوق زن و مرد یعنی قرآن را زیر پا گذاردن؛ یعنی مذهب جعفری را کنار زدن... این تساوی حقوق زن و مرد و ملحقات آن، از نظر بیست میلیون نفوس ایرانی مردود و محکوم است... دستگاه جبار بداند اگر بخواهد به اسلام تجاوز کند و احکام کفر را در بلاد اسلامی جاری سازد، من در کمین آنان ایستاده‌ام.»[۱۲].

آیت‌الله خمینی، در آن دوران، دائماً بر این نکته انگشت می‌نهاد که برابری زنان و مردان، انکار ضروری دین است و دولت با طرح برابری زنان و مردان، سودایی جز پایمال کردن ضروریات دین در سر ندارد. انکار نمی‌توان کرد که نابرابری حقوقی زنان و مردان یکی از ارکان کتاب و سنت

معتبر است. اما این اصل کتاب و سنت معتبر را به ضروری دین تبدیل کردن، متکی بر پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاشت‌ها و پیش‌داوری‌های مفسر است. فقیهان بنیادگرا، ظواهر کتاب و سنت را احکام و فرامین دائمی دین به شمار می‌آورند. آیت‌الله خمینی می‌گفت:

«دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند. یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا بگذارد، یعنی دخترهای هجده‌ساله را به نظام اجباری ببرد و به سربازخانه‌ها بکشد، یعنی با زور سرنیزه دخترهای جوان عفیف مسلمان را به مراکز فحشا ببرد»[۱۳]. «وزارت دادگستری با طرح‌های خود و الغای اسلام و رجولیت از شرایط قضات، مخالفت خود را با احکام مسلمه اسلام ظاهر کرد»[۱٤]. «اکنون با اعلام تساوی حقوق، چندین حکم ضروری اسلام محو می‌شود. اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود شرط اسلام و ذکوریت را از شرایط قضات لغو کرده است.»[۱۵]. «کراراً در نطق‌های مبتذلشان تصریح به تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات سیاسی و اجتماعی کرده‌اند که لازمه‌اش تغییر احکامی از قرآن مجید است.»[۱٦]. «اعلام به تساوی حقوق زن و مرد از هر جهت، الغای اسلام و رجولیت از منتخب و منتخب و الغای اسلام و رجولیت از شرایط قضات، نمونه ظاهر دیگری [از هدم اساس اسلام] است»[۱۷]. «دستگاه جبار، نسبت به احکام مقدسه اسلام، سوء نیت دارد... اعلام نموده‌اند، تساوی حقوق زن و مرد را، که در اثر آن، چندین حکم ضروری محو خواهد شد.»[۱۸]. «ما امروز مواجه هستیم با دستگاه جباری که در نظر دارد احکام اسلام را یکی پس از دیگری تغییر دهد. آنچه تا کنون با صراحت در نطق‌های خود اظهار کرده‌اند، تساوی حقوق زن و مرد است در همه جهات، که چندین حکم ضروری اسلام پایمال می‌شود»[۱۹]. «دستگاه جبار تساوی حقوق زن و مرد را در جمیع جهات اعلام نمود و این مستلزم هدم احکامی چند از کتاب الله است.»[۲۰]. «ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لامذهب بهایی‌های یهودی‌الاصل ایران و آمریکا اراده دارند درخواست تساوی زن و مرد را آلت تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند، و دین اسلام را که موجب بقای استقلال ظاهری این ملک و ملت است، تضعیف کنند... درخواست کردیم که مجملاً از زمزمه موهون نمایندگی نسوان- که نقض ظواهر قرآن می‌باشد- دست بردارند... اخیراً اطلاع یافته‌ام وزیر دادگستری این دولت معلوم‌الحال، لایحه‌ای تنظیم می‌کند که مردهای غیرمسلمان و نیز زن‌های حقوقدان، حق قضاوت در مملکت اسلامی ایران را داشته باشند.»[۲۱]. «کراراً در نطق‌های مبتذلشان تصریح به تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات سیاسی و اجتماعی کرده‌اند که لازمه‌اش تغییر احکامی از قرآن مجید است.»[۲۲]. «تساوی حقوق مِنْ جَمیعِ الْجَهات. تساوی حقوق من جمیع الجهات، پایمال کردن چند تا حکم ضروری اسلام است، نفی کردن چند تا حکم صریح قرآن است.»[۲۳]. «از ده میلیون نفر جمعیت زن ایران، فقط یکصد نفر زن هر جایی مایل هستند که این کار بشود.»[۲٤].

مدرنیزاسیون آمرانه رژیم شاه، برخی از حقوق زنان را به رسمیت شناخته بود. پس از انقلاب، اگر چه فقیهان می‌خواستند مسیر را تغییر دهند، اما نمی‌توانستند همه چیز را عوض کنند. سطح توسعه اجتماعی ایران مشابه کشورهایی چون افغانستان و عربستان سعودی نبود، به همین دلیل، به اجرا گذاردن بعضی تمناها، ناممکن بود.

در اوائل سال ۱۳۵۸ پیش‌نویس قانون اساسی منتشر شد. آیت‌الله منتظری به سرعت طی دو پیام به مردم ایران، نقدهای خود را بیان کرد. در بخشی از پیام دوم آمده است:

«اصل ۲۲ چنین است: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد در برابر قانون مساوی‌اند». لازم است اضافه شود: مگر در مواردی که اسلام بر حسب اقتضاء و استعداد ذاتی برای هر کدام حکم خاصی قرار داده باشد.... برحسب اجماع فقهاء و حدیث نبوی «لایفلح قوم ولیتهم أمراه»، رئیس‌جمهور باید مرد باشد... بر حسب فقه شیعه امامیه بلکه فقه اسلام و اخبار وارده، حکومت و قضاوت برای خانم‌ها نیست و این نه به خاطر بی‌احترامی به ساحت مقدس خواهران و یا نادیده گرفتن حقوق آنان می‌باشد، حکومت و قضاوت حق نیستند، بلکه تعهد و مسؤولیت‌اند و دو بار گرانی هستند که بر دوش هر کس گذاشته شوند اگر واقعاً بخواهد حق آنها را ادا کند، زیر بار مسؤولیت له می‌شود. لذا خدای کریم رحیم نخواسته است خواهران که دارای روح لطیف و احساسات محبت‌آمیز هستند و جنبه‌های عاطفی و احساسی خانواده و اجتماع به عهده آنان گذاشته شده، آلوده و گرفتار شوند و اعصابشان زیر بار مسؤولیت خرد شود... زن هر چند باسواد و درس‌خوانده و دنیادیده باشد، بالأخره نوعاً زودرنج و سریع‌التأثر است و در مقابل تبلیغات و یا التماس و لابه تحت تأثیر واقع می‌شود، ولی شخص حاکم و یا قاضی باید بردبار، محکم و بی‌تفاوت باشد وگرنه ممکن است به طرف باطل بلغزد و تحت تأثیر تبلیغات غلط و یا التماس و لابه طرف واقع شود. پس این بار سنگینی را که جز تعهد و مسؤولیت چیزی نیست، به دوش خانم‌ها گذاردن نسبت به آنها ظلم است... استعداد ذاتی مردان برای تحمل بار مسؤولیت بیش‌تر است و بالأخره اطمینان دارم خواهرانی که مقید به دستورات اسلام می‌باشند، از بیان دستورات اسلامی نمی‌رنجند و به جان دل، احکام خدا را می‌پذیرند.»[۲۵].

قانون اساسی جمهوری اسلامی جایگزین پیش‌نویس قانون اساسی شد. نابرابری‌های حقوقی کتاب و سنت هم قانونی شد. در بهمن ۱۳٦۲ تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی طی نامه‌ای از آیت‌الله خمینی درخواست می‌کنند که دوباره زنان را از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم سازد. پاسخ آیت‌الله خمینی از منظر دینی، قابل توجه است. او این بار هم مطابق با مقتضیات قدرت سیاسی، آنچه را در گذشته خود ضروری دین و اسلام به شمار آورده بود، خلاف شرع قلمداد کرد. در نظام فکری او، قدرت سیاسی و دولت وقتی در دست فقیهان باشد، دولت، اساس همه چیز می‌شود («حفظ نظام از اوجب واجبات است») و ضروری دین مطابق با این محور، قبض و بسط پیدا می‌کند. هاشمی رفسنجانی در خاطرات روز ۱۳٦۲/۱۱/۲۰ نوشته است:

«احمدآقا آمدند؛ نامه یازده نفر از نمایندگان مجلس به امام را آوردند که در آن از امام خواسته بودند مانند سال ٤۱، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان را برای مجلس، تحریم نمایند. گفت قبلاً هم فردی خدمت امام آمده و خواسته که امام به شورای نگهبان چنین دستوری بدهند؛ ولی امام ایشان را منع کرده و گفته این حرف‌ها ضرر دارد. نامه را خدمت امام برد و برگشت. اطلاع داد که امام به من دستور داده‌اند که این آقایان را در مجلس بخواهم و به آنها بگویم، سلب حق [رأی] از زنان، خلاف شرع است و در زمان شاه، کل کارهای مجلس را ما حرام می‌دانستیم، از جمله این را؛ نه این که اشکالی در انتخاب شدن و انتخاب کردن زن می‌دیدیم و امروز که همه امور مجلس شرعی است، شرکت آنان هم مثل مردان، شرعی، عقلی و انسانی است.»[۲٦].

معنای این سخن آن است که شاه، کار خلاف شرعی نمی‌خواست انجام دهد، خلاف ضروری دین قلمداد کردن کار او، مقتضای مبارزه برای کسب قدرت بود. داستان در اینجا تمام نمی‌شود. دو ماه بعد، شورای نگهبان تصمیم می‌گیرد تا زنان را از شرکت در انتخابات محروم سازد. هاشمی در خاطرات ۱۳٦۳/۱/۲۱ نوشته است:

«احمدآقا آمد و جریان مذاکرات اعضای شورای نگهبان با امام را گفت و این که امام به آنها گفته‌اند... اشاره به تلاش‌های چند روز گذشته بعضی‌ها، از جمله اعضای شورای نگهبان- در مورد منع خانم‌ها از شرکت در انتخابات- کرده‌اند و آنها منکر شده و امام گفته‌اند که از اعضای خودتان آمدند و گفتند که شورای نگهبان، چنین تصمیمی دارد.»[۲۷]

اینکه کتاب و سنت معتبر (اسلام یک) قائل به حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان است یا نه، متکی بر پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های برون‌دینی مفسر است. اما، برساختن پیش‌فرض‌های برون‌دینی متناسب با مقتضیات قدرت سیاسی، رویکرد خاص و ویژه آیت‌الله خمینی است.

*** پاورقی‌ها ***

۷- صحیفه امام، جلد اول، ص

متأسفانه، نسخه اینترنتی صحیفه امام، فاقد شماره صفحه است. برای رجوع دقیق به صفحه‌ها، به لینک زیر رجوع شود:

http://www.imam-khomeini.com/ShowItem.aspx?id=11780(=fa

۸- صحیفه امام، جلد اول، ص

۹- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۰- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۱- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۲- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۳- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱٤- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۵- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱٦- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۷- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۸- صحیفه امام، جلد اول، ص

۱۹- صحیفه امام، جلد اول، ص

۲۰- صحیفه امام، جلد اول، ص
۲۱- صحیفه امام، جلد اول، بیانات خطاب به آقای علی نخعی، ۱۳٤۲/۲/۱۱، ص
۲۲- صحیفه امام، جلد اول، پیام ۱۳٤۲/۲/۱۲ خطاب به بازرگانان و اصناف همدان، ص
۲۳- صحیفه امام، جلد اول، سخنرانی ۱۳٤۲/۲/۱۲، در جمع روحانیون قم، ص
۲٤- صحیفه امام، جلد اول، سخنرانی ۱۳٤۱/۸/٦، در جمع بازاریان تهران، ص
۲۵- خاطرات آیت‌الله منتظری، صص ٤۹٤-٤۹۲.
۲٦- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳٦۲: آرامش و چالش، نشر معارف انقلاب، صص ۳۵۹- ۳۵۸.
۲۷- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳٦۳: به سوی سرنوشت، نشر معارف انقلاب، ص ۵۲.

*** منبع ***

وبسایت «میهن»

http://www.mihan.net/news1/index.php?option=com_content&view=article&id=2861%3A2010-07-08-16-00-13&catid=8%3Aannouncement

۳–۵– وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳۴۲

توضیح:
این وصیتنامه یک روز پس از حادثه مدرسه فیضیه قم در ۲ فروردین سال ۱۳۴۲ نوشته شده است؛ آقای خامنه‌ای در توضیح این حادثه و چگونگی نگارش وصیتنامه، در مطلبی که در بهار ۱۳۷۳ در مجله «*۱۵ خرداد*» چاپ شده است، می‌گوید:
«... از آنجا که ما در شرائط بحرانی و غیرعادی به سر می‌بردیم و هر لحظه ممکن بود خطری برای ما پیش بیاید، فردای آن روز نشستم و وصیتنامه خود را نوشتم. تا چند هفته پیش، از این وصیتنامه خبری نداشتم، لیکن آقا سید جعفر [شبیری زنجانی] آن را برایم آوردند و گفتند که پسرشان در لابه‌لای کاغذهای قدیمی پیدا کرده است. این اصل وصیتنامه است که در بالای آن نوشته‌ام:

«وصیتنامه سید علی خامنه‌ای مرقومه لیله یکشنبه ۲۷ شوال ۱۳۸۲»؛

یعنی فردای شب حادثه مدرسه فیضیه نوشته‌ام. متن وصیتنامه این است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم
عبدالله علی ابن جواد الحسینی الخامنه‌ای غفر الله لهما یشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمداً صلی‌الله علیه و آله عبده و رسوله و خاتم‌الانبیاء و أن ابن عمه علی بن ابیطالب علی‌السالم وصیه سید الاوصیاء و ان الاحد عشر من اولاده المعصومین صلوات الله علیهم الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و **الحجة** أوصیائه و خلفائه و أمناء الله علی خلقه و أن الموت حق و المعاد حق و الصراط حق و الجنه و النار حق و أن کل ما جاء به النبی صلی‌الله علیه و آله حق. اللهم هذا ایمانی و هو ودیعتی عندک اسئلک أن تردها الی و تلقیها إیای یوم حاجتی إلیها بفضلک و کرمک.
مهم‌ترین وصیت من آن است که دوستان و عزیزان و سروران من، کسانی که بهترین ساعات زندگی من با آنان و یاد آنان سپری شده است، مرا ببخشند و بحل کنند و این وظیفه را به عهده بگیرند که مرا از زیر بار حقوق‌الناس رها و آزاد نمایند. ممکن است خود من نتوانم از همه کسانی که ذکر سوءشان بر زبان رفته و یا بدگوئی‌شان را از کسی شنیده‌ام، حلیت بطلبم، این کار مهم و ضروری را باید دوستان و رفقای من برای من انجام دهند.
دارائی مالی من در کم هیچ است، ولی کفاف قرض‌های مرا می‌دهد. تفصیل قروض خود را در صفحه جداگانه یادداشت می‌کنم که از فروش کتب مختصر و ناچیز من ادا شود. هر کسی هم که مدعی طلبی از من شود، هر چند اسمش در آن صفحه نباشد، قبول کنند و ادا نمایند،... پنج شش سال نماز هر چه زودتر ادا و مرا از رنج این دین الاهی راحت کنند (البته یقیناً آن‌قدر مقروض نبودم، ولی احتیاط کردم) مبلغی به عنوان رد مظالم بابت قروض جزئی از یاد رفته به فقرا بدهند.
از همه اعلام و مراجع و طلاب و دوست و آشناها و اقوام و منسوبین من استحلال شود. (چون آن روزها نق و نوق علیه آقایان در جلسات زیاد بود که چرا فلانی اقدام نکرده، فلانی چرا این حرف را زده و این مطلب را گفته است، لذا خواستم از آقایان أعلام و مراجع، حلیت طلب کنند).
و گمان می‌کنم بهترین راه این کار، آن است که عین وصیتنامه مرا در مجلسی عمومی که آشنایان من باشند، قرائت کنند. پدر و مادرم در مرگ من از همه بیش‌تر عزادار هستند، به مفاد حدیث شریف اذا بکیت علی شیء فأبک علی الحسین، به یاد مصائب اجدادمان از من فراموش خواهند کرد، إن‌شاءالله تعالی.
گویا دیگر کاری ندارم. اللهم اجعل الموت اول راحتی و آخر مصیبتی و اغفرلی و ارحمنی بمحمد و آله الاطهار
العبد علی الحسینی الخامنه‌ای»

ضمیمه وصیتنامه آقای خامنه‌ای، فروردین ۱۳۴۲

(حالا صورت قرض‌هایم [را] که در صفحه جداگانه‌ای نوشتم، برایتان می‌خوانم):

«حدود ۱۰۰ تومان، مقدس‌زاده بزاز (مشهد)
کم‌تر از ۳۰ تومان، خیاط گنگ (مشهد)
۲ یا ۳ تومان، عرب خیاط (قم)
مطابق دفتر دین، آقا شیخ حسن بقال کوچه حجتیه (قم) (چون مرتب با او سر و کار داشتیم و نمی‌دانستیم چقدر به او بدهکاریم.)
گویا چند تومانی آقای شیخ حسن صانعی (قم)
۳۲ تومان تقریباً حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی (قم) (بیش‌ترین پولی را که من آن زمان مقروض بودم، به آقای هاشمی بود. چون وضعش نسبتاً خوب بود، از او قرض می‌کردیم.)
مطابق دفتر دِیْن، آقای مروارید کتاب‌فروش (قم)
مطابق دفتر دین، آقای مصطفوی کتاب‌فروش (قم)
۱۰ تومان آقای علی حجتی کرمانی
شاید ۵ تومان، محمد آقا نانوا نزدیک منزل (مشهد).»».

*** منبع ***
فصلنامه «*۱۵ خرداد*»، بهار ۱۳۷۳.

۴–۵– وصیتنامه روح‌الله خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۸

بسم اللّه الرحمن الرحیم
أشهد أن لا اله الا اللّه و أن محمد رسول اللّه و الائمة علیهم السلام أئمة معصومین و أن ما جاء به النبی حق.

قبلاً در نجف اشرف که بودم برای امور ایران، چهار نفر از آقایان علمای أعلام را وصی خود قرار داده بودم. اینک که در قم هستم وصیت سابق را لغو نمودم، و وصی خود قرار دادم حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای پسندیده، اخوی مکرم و جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای منتظری– دامت افاضاتهما– را راجع به جمیع امور، خصوصاً مربوط به وجوه شرعیه که در نزد خودم و آقای پسندیده یا جای دیگر است. کسی حق مزاحمت با آنان را ندارد، و این دو نفر وصی مطلق من هستند. امید است إن‌شاءالله تعالی موفق و مؤید باشند. و مقدار جزئی وجه شخصی من هست که در طبقه بالای محلی که وجوه در آنجا است، می‌باشد؛ در طرف راست آن محل؛ آنچه در آنجا است به مخدره مادر احمد بدهند. از فرزندانم می‌خواهم که با هم با صلح و صفا عمل کنند. و از احمد می‌خواهم که با مادر و خواهرانش با کمال خوبی عمل نماید. و همه از مادرشان اطاعت کنند. و از همه می‌خواهم که با حسین و مریم، خوش‌رفتاری کنند. و امیدوارم که همه سلامت باشند، و در اطاعت خدای تعالی از خداوند تعالی توفیق همه را خواهانم.

*** منبع ***
کتاب «*صحیفه امام*»، جلد ۱۲، ص

۵–۵– نامه مرتضی پسندیده به بنی‌صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸

ساحت محترم حضرت آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهوری اسلامی ایران؛

مطابق شکایات و اطلاعات واصله، در خمین، انتخابات با تقلب و تزویر و کمک ارگان‌های شهر و فرهنگیان و تهدید به نفع کاندیدای [حزب] جمهوری اسلامی انجام یافته و حتا قاضی و دادستان و... با ارعاب و زندان جمعی و کشتار در روز رأی‌گیری، انتخابات را از جریان طبیعی خارج نموده‌اند. هرگاه قادر باشید بازرسی فهمیده و مطلع و بی‌طرف که سابقه اداری داشته باشد، با قدرت فوراً اعزام، تا جریان را مشاهده و رسیدگی و اگر تخلفی شده، مجرم و مرتکب را شناسایی نمایند و طبق قانون عمل فرمائید.
متأسفم بگویم در هیچ دوره به این نحو عمل نشده. مردم از حکومت اسلامی انتظار ظلم فاحش نداشته‌اند.

با تجدید احترامات فائقه
سید مرتضی پسندیده

*** منبع ***
روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸
وبلاگ «مصائب آنا»

http://passionofanna.wordpress.com

۱–۵–۵– پاسخ ابوالحسن بنی‌صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸

حضرت آیت‌الله پسندیده دامت برکاته؛

مرقومه حضرت عالی درباره انتخابات خمین، مسرت وصول ارزانی بخشید، نظیر شکایاتی که از این انتخابات حضور شما عرض شده‌اند، از آن شهر و شهرهای دیگر نیز به اینجانب شده‌اند. شخصیت‌های بسیاری نامه و تلگراف فرستاده‌اند. قرار است موضوع در شورای انقلاب طرح شود و امیدوارم شورا با توجه به اهمیت سلامت انتخابات مجلس در پیدایش ثبات در کشور، تصمیم لازم برای رسیدگی جدی به همه شکایات واصله اتخاذ کند.

اینجانب می‌دانم که قاطعیت در اداره، یک‌جانبه نمی‌تواند باشد. لازم است همه‌جانبه باشد و إلا بی‌تأثیر می‌شود. وضع بحرانی کشور، قاطعیت همه‌جانبه‌ای را در اداره امور کشور ایجاب می‌کند و تا وقتی اسباب و شرائط إعمال این قاطعیت فراهم نشود، سامان دادن به امور کشور میسر نمی‌شود. بنا بر این، نمی‌توانم نسبت به عدم سلامت انتخابات لاقید بمانم و یقین بدانید در این باره با قاطعیتی به تمام، عمل خواهم کرد.

با تبریکات صمیمانه به مناسب نوروز
ابوالحسن بنی‌صدر
۲۸ اسفند ۱۳۵۸

*** منبع ***
روزنامه اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸
وبلاگ «مصائب آنا»:

http://passionofanna.wordpress.com

۶–۵– وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹

تاریخ درگذشت: ۵ مرداد ۱۳۵۹

از آن وقت که صرفاً به خاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم، ناچار، خاک ایران را ترک کردم، آنی از فکر سیه‌روزی تدریجی ملتم، و مخصوصاً اندوه رقت‌بار شهادت وطن‌پرستان با نام و گمنامی که سینه‌های فراخ خود را در مقابل جوخه‌های آتش جلادان قرار دادند، فارغ نبوده و با تار و پود وجودم این رنج‌ها را احساس کردم

در این هنگام، که دور از خاک وطنم، در چنگال این بیماری جانکاه، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کنم، به عنوان پادشاه ایران‌زمین، این پیام را به ملتم، که در شوم‌ترین دوران تاریخی وطنش روزگار تیره‌ای را می‌گذراند، می‌فرستم. همانند هر مسلمان معتقدی که در آستانه مرگ از وجدان پاک و صفای کامل روح برخوردار است، خداوند بزرگ را به شهادت می‌طلبم، از آن وقت که صرفاً به خاطر جلوگیری از خونریزی هموطنانم، ناچار، خاک ایران را ترک کردم، آنی از فکر سیه‌روزی تدریجی ملتم، و مخصوصاً اندوه رقت‌بار شهادت وطن‌پرستان با نام و گمنامی که سینه‌های فراخ خود را در مقابل جوخه‌های آتش جلادان قرار دادند، فارغ نبوده و با تار و پود وجودم این رنج‌ها را احساس کردم... شگفت اتفاقی، که در همان لحظاتی که قلب من از حرکت می‌ایستد، قلوب افسران دلاور ارتش من نیز که در تکاپوی نجات وطن بودند، پیاپی آماج گلوله‌های دشمنان ایران قرار می‌گیرند و برای اینکه چنین پیوندی جاودان ماند، توصیه می‌کنم که بعد از نجات کشورم، کالبدم در گورستان این شهیدان جانباخته وطن، مدفون گردد... من در این دقایق واپسین، شیرینی خاطرات افق ایران عزیز را که به آن عشق می‌ورزم در برابر تلخی زهرآگین مرض جانسوز قرار داده‌ام. خاطره شالیزارهای کرانه‌های دریای خزر، و مرغزارهای دیلم، خاطره قله‌های پربرف سهند و سبلان آذربایجان، خاطره کوهستان‌های سبز و خرم زاگرس کردستان، و هامون‌های عریان بلوچستان، خاطره اروندرود خوزستان و هیرمند سیستان، خاطره دشت ارژن فارس، خاطره حاشیه‌های کویر سوزان خراسان و کرمان، خاطره شهرک‌ها و دهستان‌های ساحلی خلیج فارس، خاطره کوچ عشایر دلیر و فداکار، و به طور کلی، با اندیشه همه گوشه و کنار آن سرزمین مقدس و مردم پرتلاش و پرتوان آن، چشم از جهان فرو می‌بندم.

۷–۵– بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳۶۶

ترس از آن است که انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری اول ما بازگشت ارتجاعی به یک استبداد مضاعف هلاکت‌بار دولتی و دینی بنماید

چنین حکومت، [ولایت مطلقه فقیه]، در عمل، چه فرق با استبداد مطلقه یا دیکتاتوری بر ملت دارد؟!

قدرت مطلقه اعطائی به حکومت یا به ولایت فقیه، مبانیت آشکار با اسلام و توحید ابراهیمی داشته، قرآن و سنت و عترت آن را تأیید نمی‌کنند و بنا بر این، فاقد أصالت و اعتبار است

این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می‌دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الأمر» و بدون مشورت با امت، تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادها را علی‌رغم دستور ازلی «أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولاً» یک‌طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما أنزل الله» گذارده، به عقل خود، مصلحت اسلام را تشخیص داده، فروع و احکام الاهی را موقتاً یا دائماً تعطیل نماید؟!

در حالی که رسول خدا وحی الاهی را از خواسته‌ها و نظر شخصی تفکیک می‌فرمود و هرگز ادعا نداشت که تشخیص و امر او امر خدا است، آقایان، امر ولی فقیه را معادل امر خدا اعلام می‌نمایند!

«ایاک نعبد و ایاک نستعین»(۱)

رهبر انقلاب در پاسخ پرسش آقای رئیس‌جمهور (که معلوم نشده است چه بود) و به منظور پایان دادن به اختلافات داخل جناح‌های حاکمیت، جوابیه‌ای به تاریخ ۱۶ دیماه ۱۳۶۶، در بحبوحه آشفتگی‌ها و خون و خرابی‌های تداوم جنگ تحمیلی صادر فرمودند. این جوابیه هنوز در رأس مباحث و مسائل مهم کشور قرار دارد و مقصد و محور بیانات، مناقشات، و مصاحبه‌های سران روحانی صاحب اقتدار انقلاب و نظام می‌باشد. آقایان عظام با خطبه‌ها، تأویل و تفسیرها و با توبه و تعلق‌ها، مسابقه بی‌سابقه در سپاس و ستایش «امام امت» و در تأیید و تعظیم منشورنامه یا فرمان صادره گذارده‌اند. بدون آنکه غیر خودشان را اجازه نظر و یا حق حیات و حضور در چنین امر خطیر دینی و ملی بدهند، برای بقا و قدرت خود، لباس جدید می‌بُرند و می‌دوزند و می‌پوشند!

از سوی دیگر، در میان قشرهای جامعه موجی از سرگردانی و نگرانی درباره دنیا و دین و نواهای اضطراب و اعتراض نسبت به نوین‌ارمغان ناخواسته برپا شده است. ترس از آن است که انقلاب ضد استبدادی و ضد استعماری اول ما بازگشت ارتجاعی به یک استبداد مضاعف هلاکت‌بار دولتی و دینی بنماید!

نهضت آزادی ایران، که فریضه اصلی و همیشگی خود را مبارزه با شخص‌پرستی به جای خداپرستی و مقابله با استبداد داخلی و استیلای خارجی می‌داند و دفاع از آزادی و حاکمیت ملی و از آرمان‌های انقلاب، در سرلوحه برنامه‌های آن قرار دارد، لازم دید در این جنجال پردامنه، تا چندان دیر نشده است، اظهار نظر اصولی و تعیین موضع عقیدتی و سیاسی بنماید و سپس به خواسته خدا به تفصیل و تحلیل جامع مسأله، از دیدگاه‌های اجتماعی، حقوقی و اسلامی، که آغاز کرده است، بپردازد.

خوشبختانه رهبر انقلاب با سعه صدر قابل تقدیری در منشورنامه خود، باب سؤال و راه اظهار نظر و اشکال را باز کرده، فرموده‌اند: «البته نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوئیم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الاهی برای رشد انسان‌ها است.»

نظر نهضت آزادی ایران (و فکر می‌کنیم هر ایرانی یکتاپرست آزاده و هر فرد آگاه فهمیده) درباره «ولایت مطلقه فقیه»، آن طور که با داعیه جانشینی رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام و با حق تشخیص مصلحت اسلام و تغییر احکام، آن را در مرتبه بالاتر از خدا قرار داده‌اند، به شرح ذیل خلاصه می‌شود:

۱ـ در نامه‌های رهبر انقلاب و تفاسیر گوناگون بعدی، ابهام‌های فراوان و تضادهای هرج و مرج‌زای زیاد وجود دارد که تا دقیقاً روشن و رفع نشود، نه می‌توان اظهار نظر قطعی کرد و نه قابل اجرا در عمل است.

۲ـ زیر سؤال برنده و نقض‌کننده بسیاری از مفاهیم و منظورها و اصول قانون اساسی بوده، اساس حقوقی کشور و پایه‌های جامعه را به هم می‌ریزد. همچنین با آرمان‌های انقلاب و بیانات و تعهدات، در تعارض می‌باشد.

۳ـ با اختیارات خودرأیانه و فوق‌العاده‌ای که به «ولایت مطلقه فقیه» داده شده است، چنین حکومت در عمل، چه فرق با استبداد مطلقه یا دیکتاتوری بر ملت دارد که درباره آن فرموده بودند «اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند، از ولایت می‌افتد پیش اسلام»(۲)؟!

٤ـ قدرت مطلقه اعطائی به حکومت یا به ولایت فقیه، مبانیت آشکار با اسلام و توحید ابراهیمی داشته، قرآن و سنت و عترت آن را تأیید نمی‌کنند و بنا بر این، فاقد أصالت و اعتبار است.

این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می‌دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الأمر»(۳) و بدون مشورت با امت، تصمیم‌گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادها را علی‌رغم دستور ازلی «أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤولاً»(٤) یک‌طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما أنزل الله» گذارده، به عقل خود، مصلحت اسلام را تشخیص داده، فروع و احکام الاهی را موقتاً یا دائماً تعطیل نماید(۵)؟!

سبحان‌الله! پیغمبر خدا اجازه تغییر و تصرف در احکام و آداب دین را نداشته و خروج از قبله یهودیان، برای توجه به خانه یادگار ابراهیم پایه‌گذار اسلام را، با آنکه آرزو داشت و مصلحت اسلام و مسلمین می‌دانست، تا از خدا تقاضا نکرده و اجازه «فلنولینک قبلة ترضیها»(٦) را نگرفت، دستور تغییر قبله را نداد!

در حالی که رسول خدا وحی الاهی را از خواسته‌ها و نظر شخصی تفکیک می‌فرمود و هرگز ادعا نداشت که تشخیص و امر او امر خدا است، آقایان، امر ولی فقیه را معادل امر خدا اعلام می‌نمایند!

۵ـ به فرض آنکه ایرادهای بالا وارد نباشد، از آنجا که هنوز هم به فرموده خودشان «میزان، رأی مردم است»، مادام که در این امر خطیر، مراجعه به آراء عمومی نشده و «ولایت مطلقه فقیه» برای اداره کشور و انضمام به نظام به تصویب اکثریت ملت ایران نرسیده باشد، فاقد مشروعیت و ارزش و اعتبار قانونی است. به همان دلیل که در انقلاب اول، برای تبدیل مشروطه سلطنتی به جمهوری اسلامی و برای تنفیذ قانون اساسی، که هر دوی آنها موافق شرع امور و مورد قبول و پیشنهاد رهبر بود، برای سندیت داشتن و قانونی و الزامی بودن، همه‌پرسی به عمل آمد.

در این فرمان یا فتوا، یک سلسله اصول تازه و توسعه و تغییرات فراگیر وجود دارد که نه در راه‌پیمائی‌ها و شعارهای سال ۵۷ خواسته شده است و نه در اعلامیه‌ها و وعده‌ها و مصاحبه‌های نجف و پاریس آقای خمینی اشاره شده بود. وقتی سران و مسؤولین دست بالا اقرار به عدم آشنائی و إشعار قبلی خود می‌نمایند و بعضاً اظهار داشته‌اند که ولایت مطلقه فقیه در طی ۱۳۰۰ سال گذشته مطرح نبوده است، مسلّماً عامه ایرانیان، که اکثریتشان رأی به انقلاب اول و به قانون اساسی دادند، توجه و تأیید نسبت به این مسأله نداشته‌اند.

بنا بر این، اگر احتیاج یا اصرار به ابرام و اجرای این فتوا و اصل باشد، لازم است، پس از آنکه اصول و موازین و موارد استعمال آن دقیقاً و تفصیلاً تعریف و تدوین گردید و مردم در یک محیط عام و امن و آزاد، نسبت به آن آگاهی پیدا کردند، مبادرت به «همه‌پرسی» شود. همه‌پرسی خالی از انحصار و اختناق و از ارعاب و آزار، همان‌طور که در دو رفراندوم گذشته انجام شده است.

در غیر این صورت و با عدم تصویب اکثریت، هرگونه استنباط و استفاده و اجرا که در این باره به عمل آید، خلاف شرع و قانون بوده، خیانت در امانت است و در نزد خلق و خالق، پیامدهای دردناک برای آمرین و عاملین خواهد داشت.

ما امیدواریم به خواسته خدا و کمک او، به زودی اعلامیه تفصیلی- تحلیلی در ارائه و اثبات نظریات بالا را تکمیل و تقدیم ملت عزیز بنمائیم. ولی از هم اکنون آماده‌ایم و از مقام ریاست جمهوری، که هماهنگ‌کننده قوای سه‌گانه و رئیس قوه مجریه هستند، تقاضا می‌نمائیم یک میزگرد مناظره آزاد و امن در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ترتیب داده، از متصدیان و مدافعین فرمان، از افراد شاخص قشرهای مختلف کشور، مخصوصاً

افاضلی از روحانیت غیر وابسته به دستگاه و غیرمجذوب یا مرعوب، و از نهضت آزادی و گروه‌های ملی و مذهبی کشور دعوت نمایند تا بحث و بررسی در این مسأله سرنوشت‌ساز به عمل آمده، برای روشن شدن افکار عمومی، نظریات موافق و مخالف ابراز گردد.

«إهدنا الصراط المستقیم صراط الذین أنعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین»(۷)
نهضت آزادی ایران
۳۰ دی‌ماه ۱۳٦٦

*** [یادداشت‌ها] ***
(۱) «تنها تو را بنده فرمانبریم و تنها از تو کمک می‌جوئیم.» (جمله‌ای از نیایش همه روزه هر مسلمان).
(۲) در جمع انجمن‌های اسلامی سراسر کشور در ۵۸/٦/۳۰
(۳) آل عمران، ۱۵۹ـ «و با آنها در امر و کار (جنگ و اداره امت) مشورت (و نظرخواهی) بنما».
(٤) اسراء، ۳٤ـ «نسبت به عهد و پیمان‌ها وفادار باشید، به درستی که عهد و قرار (در نزد خدا) بازخواست می‌شود».
(۵) مائده، ٤٤ و ٤۵ و ٤۷ـ «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون، هم الظالمون و هم الفاسقون».
(٦) بقره، ۱٤٤ـ «بنا بر این، روی تو را به سوی قبله‌ای که خشنودت سازد برمی‌گردانیم».
(۷) «خدایا ما را به راه راست خودت رهبری فرما. راه کسانی که از نعمت و رحمت بهره‌مندشان ساختی، نه آنها که خشم (و عذابت) را خریدند و نه گمراهان».

*** منبع ***
وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/66/html/027velayat.htm

۸–۵– کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳۶۷

مطالعه کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و روش ائمه(ع) و تجزیه و تحلیل واقعیات موجود، ما را به جمع‌بندی و داوری نهایی در رد «ولایت مطلقه فقیه» وا داشته و نیز وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر، ما را بر آن داشت تا نتایج تحقیقات خود را به صورت کتاب حاضر منتشر سازیم

این، [ولایت مطلقه فقیه] شرک است و خداوند، منزه از چنین مشارکتی است

تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه

نهضت آزادی ایران
فروردین ۱۳٦۷

تفصیل و تحلیل نظر «نهضت آزادی ایران» نسبت به فتوائیه «ولایت مطلقه فقیه» (یا انقلاب چهارم)

خدایا!
«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوییم
ما را به راه راست خودت رهبری فرما
راه کسانی که از نعمت و رحمت بهره‌مندشان ساختی
نه کسانی که مورد خشم تواند و نه گمراهان»

(نیایش همه روزه مسلمانان در نمازهای پنج‌گانه)

[مقدمه]

به نام خدا

خواننده عزیز
کتابی که در پیش رو دارید، حاصل مطالعات عده‌ای از اعضاء و علاقه‌مندان نهضت آزادی ایران است که با توجه به نقش تعیین‌کننده‌ای که نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در سرنوشت ایران و اسلام دارد، به بررسی و تحقیق مسأله از نظر حقوقی، اعتقادی، فقهی و سیاسی ـ اجتماعی پرداخته‌اند.
در تألیف این کتاب کوشیده‌ایم اولاً در مسائل فقهی از نظریات اهل فن استفاده کنیم، ثانیاً مطالب را به صورتی بیان کنیم که قابل استفاده عموم باشد. علی‌رغم این کوشش، باید اعتراف کنیم که به دلیل ماهیت مسأله و اهمیت و نیازی که به مطالعه دقیق دارد، نتوانسته‌ایم در این زمینه توفیق کامل به دست آوریم.
در بخش‌هایی از کتاب، به ویژه در شرح استدلالات و نظرات فقهی، بیان مطالب به طرق مختلف تکرار شده و طولانی گشته است، که این خود می‌تواند موجبات ملال خواننده را فراهم آورد.

ضمن معذرت‌خواهی از خوانندگان، باید توضیح دهیم که تکرار مطالب فقهی از زبان قلم بزرگانی همچون شیخ مرتضی انصاری، آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله نایینی بدان دلیل است که روشن شود مخالفت با «ولایت مطلقه فقیه» منحصر به برخی از مراجع معاصر و نهضت آزادی ایران نبوده است، بلکه فقهای بزرگ گذشته که مورد ستایش و قبول رهبر انقلاب هستند نیز «ولایت مطلقه فقیه» را نپذیرفته و دلایل اقامه‌شده برای آن را رد کرده‌اند.

ضمناً خوانندگان محترم غیرمتخصص در مباحث اسلامی و علاقه‌مندانی که مایلند نظری کلی نسبت به ولایت فقیه اتخاذ نمایند ولی فرصت کافی برای مطالعه ندارند، می‌توانند به خواندن مقدمه و بخش چهارم کتاب، که جمع‌بندی سه بخش اصلی است، اکتفا کنند.

ذکر این نکته نیز لازم است که نهضت آزادی ایران به هیچ وجه ادعا ندارد که این کتاب، خالی از عیب و نقص می‌باشد. تنها ادعای ما این است که مطالعه کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و روش ائمه(ع) و تجزیه و تحلیل واقعیات موجود، ما را به جمع‌بندی و داوری نهایی در رد «ولایت مطلقه فقیه» وا داشته و نیز وظیفه خطیر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به خیر، ما را بر آن داشت تا نتایج تحقیقات خود را به صورت کتاب حاضر منتشر سازیم.

و الله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم

نهضت آزادی ایران

فهرست مندرجات

مقدمه

پیشگفتار

بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم

[بن‌بست اختلافات]

حرکت گام به گام رهبر انقلاب

ویژگی‌های رهبر انقلاب

فقه سنتی و فقه پویا

در تلاش تعادل

آخرین پله تا این تاریخ

بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت

الف) ولایت فقیه یا ولایت مطلقه الاهیه منتقله به فقهای شیعه

ولایت فقیه از دید قرآن

ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایی

ب) تفویض ولایت مطلقه الاهیه

ج) حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه الاهیه

بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام

تعارض‌ها و تناقض‌ها

إعمال ولایت در قانون اساسی

پیامدهای ولایت مطلقه

بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و جمع‌بندی نهایی

خلاصه‌گیری از بخش‌های گذشته

جمع‌بندی نهایی و تحلیل اجتماعی ـ اعتقادی و پیامدهای پدیده ولایت مطلقه فقیه

پیشگفتار

در تاریخ ١٦ دی‌ماه ١٣٦٦ رهبر انقلاب فتوائیه یا منشورنامه‌ای خطاب به آقای رئیس‌جمهور صادر فرمودند. موضوع و محتوای منشورنامه به زودی عنوان «ولایت مطلقه فقیه» را پیدا کرد و همچون انقلابی در انقلاب، مبانی انقلاب ۱۳۵۷ و نظام جمهوری اسلامی را که با رأی اکثریت قریب به اتفاق ملت در مجموعه قانون اساسی مشروعیت یافته بود، زیر سؤال برد. آزادی و حاکمیت ملت ایران را فراموش یا انکار کرد و حتا حاکمیت مطلقه اسلام و خدا را در اختیار فرد یا گروهی از مخلوقات قرار داد. با تأسیس خودمختارانه »مجمع تشخیص احکام حکومتی» (یا مجمع تشخیص مصلحت) مورخ ۱۷ بهمن ماه، قانون اساسی و فقه سنتی مدفون شد. بنیان‌گذاران و متولیان و بهره‌مندان از انقلاب و نظام، خبر ندارند که با تأیید این نظریه و تبعیت از آن، بر سر شاخ نشسته و بُن می‌برند! ملت ایران، آزادانه و علاقه‌مندانه انقلاب ۱۳۵۷، رهبری انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران را در مجموعه قانون اساسی، با رأی اکثریت قریب به اتفاق خود، تصویب نموده، به آن مشروعیت داده بود.
در تاریخ ۳۰ دی‌ماه ٦٦، نهضت آزادی ایران بنا به وظیفه دینی و ملی، هشدار کوتاهی صادر کرد و ضمن اظهار نظر اصولی و تعیین موضع عقیدتی و سیاسی خود، وعده داد به زودی تفصیل و تحلیل مکملی درباره منشورنامه انقلاب و مسأله ولایت مطلقه فقیه منتشر سازد.
خوشبختانه رهبر انقلاب در جوابیه خود، اشکال کردن و تخطئه را هدیه الاهی برای رشد انسان‌ها دانستند، بنا بر این، نهضت آزادی بر خود فرض دانست تحقیقی همه‌جانبه در این موضوع ارائه دهد.
جنجال تبلیغاتی پردامنه یک‌طرفه که پس از صدور منشورنامه از سوی متولیان و مقامات به پا شده است و تأکیدی که بر تازگی و فراگیری یا اشراف ولایت مطلقه فقیه بر همه مسائل و مشکلات کشورمان می‌نمایند و تغییراتی که این فرمان در اداره دولت و امور ملت به وجود خواهد آورد، از اهمیت خاص برخوردار است و آثار سرنوشت‌ساز عظیمی بر آن مترتب می‌شود که هم جنبه اسلامی دارد، هم حقوقی و قانونی، هم سیاسی و اجتماعی و هم اقتصادی و اداری. بی‌تفاوتی در چنین امر خطیر، به بهانه خطرات و خسارات محتمل یا به دلیل بی‌خاصیتی و خفقان، خیانت نابخشودنی به ملت، میهن و حتا به اسلام محسوب می‌شود. ما نمی‌دانیم که اظهار نظر و استدلال‌های ما تا چه حد مسموع و مثمر ثمر خواهد بود. هیأت حاکمه اصرار دارد پنبه در گوش و پرده بر چشم گذارده، با بی‌اعتنایی تمام بر افکار و آراء مردم ایران، مانند آن مدعی که تنها به قاضی می‌رود و خوشحال برمی‌گردد، به یکدیگر تبریک بگویند. ولی می‌دانیم که حقایق عالم و حقوق ملت‌ها مستور و مغفول نخواهد ماند. برای هدیه به نسل آینده و برای ثبت در تاریخ یا «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ(۱)» هم که باشد، بنا به وعده‌ای که داده‌ایم و بدون آن که ادعای صحت کامل و حقانیت قاطع گفتارهای خود را داشته و ایراد و نظرهای دریافتی را نپذیریم، بیانیه تفصیلی و تحلیلی حاضر را به یاری خداوند دانا و توانا در چهار بخش ذیل تقدیم هموطنان عزیز می‌نماییم. از صاحب‌نظران و محققان و روحانیان و استادان نیز می‌خواهیم اگر نظر و نقدی دارند لطفاً برای ما ارسال دارند.

بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم
بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت
بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام
بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و جمع‌بندی نهایی

بخش اول: تاریخچه و تحلیل انقلاب چهارم

یک تاریخچه عینی از جریانی که منتهی به صدور فتوا یا فرمان ولایت مطلقه فقیه گردید، مسلماً می‌تواند مفید بوده، کمک به درک سریع و سهل‌تر رویدادها و آینده‌نگری کارها بنماید.

فتوای ۱۶ دی‌ماه، علی‌رغم تازگی و ظهور انقلابی آن، یک پیشامد یا پدیده قارچ‌گونه نبود که بدون ریشه و هسته یا برگ و میوه، از وسط خیابان یا باغچه، سر در آورده باشد و بعداً خشک و دور انداخته شود. بلکه آخرین جمله یک پیام و داستان یا آخرین پرده یک نمایشنامه و دیوان است که صفحه‌ها و صحنه‌های آن طبق یک نظام پیش‌خواسته، با برنامه پیش‌ساخته، در هماهنگی با فرهنگ و جامعه ایران و جریان‌های جهان به اجراء درآمده است.

بهتر است صفحات این داستان یا دیوان را از آخر ورق بزنیم که حضور زنده‌تر در ذهن‌ها دارد.

بن‌بست اختلافات

همان‌طور که در آغاز نامه رهبر انقلاب به رئیس‌جمهور آمده است و فرموده‌اند: «من میل نداشتم که در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود»، فتوای صادرشده در مرحله اول برای پایان دادن به اختلافات داخل جناح‌های حاکمیت بوده است. اختلافاتی که مدت‌هاست زبان‌زد افواه شده، مسائل و مشکلات لاینحلی را به لحاظ حکومت و اقتصاد، در مملکت و مخصوصاً در دولت به وجود آورده است.

البته وقتی می‌گوییم بن‌بست، مسلمانان یا مدعیان اسلام و متولیان نظام هستند که به بن‌بست می‌رسند، و الا خود اسلام، شریعت و طریقتی است مشخص و مطاع ولی بی‌حرکت و مجرد، که کاملاً مستقل و مافوق افکار و اعمال پیروان خود و مدعیان پیروی و رهبری آن می‌باشد.

رهبر انقلاب با اعلام این که: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (صلی‌الله علیه و آله و سلم) است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه... است»، بن‌بست مذکور و مشکلی را که بر سر حدود اختیارات و قدرت دولت وجود داشت با یک عمل انقلابی قاطع حل کردند.

اما مشکل اصلی بر سر اختیارات دولت نبود و اختصاص به مسأله حاکمیت نداشت. به بیان دیگر، مناقشه یا جنگ تنها بر سر قدرت (آن‌طور که سیاست را در جامعه‌شناسی تعریف می‌کنند) نبوده است، پایه و مایه نظری و فقهی و اصولی و آکادمیک، از دیدگاه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز داشته است و دارد. پایه و مایه‌ای که سراسر منشورنامه حکایت از آن می‌نماید.

از ابتدای تشکیل مجلس شورای اسلامی دوم که «خالی از اغیار» بود، در انتخاب دولت غیرمنسجم آقای مهندس موسوی، همان‌طور که رسم همه کشورهای با نظام دموکراسی است، یک نوع دودستگی تند و کند یا چپی و راستی، شروع به شکل گرفتن کرد. در عین یکپارچگی ناشی از منشأ واحد داشتن و در خط امام بودن، متدرجاً صفوفی از هم متمایز شدند.

در یک سمت، جناح غالباً جوان و انقلابی افراطی (یا در اصطلاح پارلمانی، رادیکال و مترقی و چپ‌گرا) شکل یافته بود که طرفدار قاطعیت و سرعت در کارهای اجرایی بود و حذف یا تضعیف کلی بخش خصوصی در امور صنعتی، کشاورزی و تجاری را می‌خواست، تمایل به تقویت دولت یا دولت‌سالاری داشت و معتقد بود که فقه سنتی و فقهای شورای انقلاب، مانع بر سر راهشان می‌باشند. به زبان قال یا حال می‌گفتند که فقه سنتی در قالب رساله‌های عملیه، نمی‌تواند جوابگوی مسائل اقتصادی و اجتماعی و حکومتی امروزی باشد. راه خلاص به نظرشان تبدیل فقه سنتی به «فقه پویا»یی بود که بتواند احکام دلخواه را صادر نماید.

در سمت دیگر، جناحی از بازاریان صاحب‌سابقه در انقلاب و پشتیبان حوزه و روحانیون وجود داشت(۲) که با اعتقاد و اتکاء به فقه سنتی و امام و به دفاع از مصالح صنفی و اجتماعی، مخالفت شدید با تجاوز به حریم مالکیت‌های مشروع زراعی و صنعتی و فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی داشتند و دولتی شدن تجارت و تولیدات را به زیان خود و کشور می‌دانستند.

به این ترتیب، بعضی از برنامه‌های پیشنهادی و لوایح دولت، مواجه با اشکال می‌شد و در معرض اصلاح قرار می‌گرفت و پس از تغییر و تصویب در مجلس، آقایان فقهای شورای نگهبان نیز مواد و مواردی از آنها را که منطبق با موازین فقهی یا اصول قانون اساسی نمی‌دیدند رد می‌کردند.

در زمینه جنگ با عراق و با دنیا و روابط خارجی نیز، وقتی تماس‌ها و مذاکرات با آمریکایی‌ها و سفر «مک‌فارلین» به تهران فاش شد، یک اختلاف نظر حاد و جناح‌بندی دیگری به لحاظ انعطاف‌پذیری سیاسی یا ادامه شعارها و قاطعیت‌های قبلی، مطرح گردید.

حرکت گام به گام رهبر انقلاب

رهبر انقلاب در طی چند سال اخیر برای حل اختلاف و اشکال‌های فوق‌الذکر، چند بار اتخاذ موضع و ابراز نظر قطعی نمودند:
۱ـ از نظر تقدم و تاریخ، اولین برخورد جناح‌های چپ و راست در مجلس اول، روی لایحه زمین‌های شهری پیش آمد و موجب شد که رسیدگی و تصویب لایحه مزبور از مهرماه ۵۹ تا اسفند ٦۰ به طول انجامد. سرانجام رهبر انقلاب در تاریخ ٦۰/۷/۱۹ در پاسخ به درخواست رئیس مجلس، طی حکمی به اکثریت وکلای مجلس تفویض اختیار کردند، تا تشخیص ضرورت‌ها را بدهند و احکام و استثناهایی را به نام «عناوین ثانویه» و به صورت موقت، در مواردی که «فعل یا ترک آن مستلزم حرج است» تصویب نمایند.

۲ـ علی‌رغم صدور حکم مزبور، شورای نگهبان تسلیم نظر مجلس نشد. رهبر انقلاب در تاریخ ٦۰/۱۲/۳ در دیدار با رؤسای سه قوه، لازم دیدند تصریح کنند که «تشخیص ضرورت با مجلس است، نظر خبرگان و کارشناسان و شورای نگهبان در این جهت دخالتی نباید بکند». در نوبت دیگر، در تاریخ ۱۳٦٤ آقای خمینی تشیخص ضرورت را به دوسوم آراء مجلس واگذار کردند.

۳ـ در چند مورد احساس می‌شد که اکثریت مجلس با سؤال‌ها و مقالات و ایرادگیری‌های خود، قصد استیضاح و دادن رأی عدم اعتماد برای سقوط دولت را دارد. رهبر انقلاب در تاریخ ٦۵/٦/۸ در جمع وزیران و نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور، به حمایت صریح از دولت آقای موسوی و آمریت بر مجلس، برخاسته گفتند: «دولت با وجود جنگ و محاصره اقتصادی و مخالفت همه قدرت‌های بزرگ دنیا موفق بوده است.... بی‌انصافی است که بگوییم دولت موفق نبوده است، دولت کارهایی را که در پنجاه سال گذشته نشده بود انجام داد و روی هم رفته موفق بوده است.» و سپس اضافه کردند که: «قلم‌هایتان را یک قدری نگه دارید. اگر چنان چه یک وقت مصلحت اسلام اقتضا کند دیگر قضیه امنیت و سلامت نخواهد بود و یک وضع دیگری پیش می‌آید.»(۳)

٤ـ در تاریخ ٦۵/۸/۵ مسأله تازه‌ای رخ داد که پرده از مذاکرات یک‌ساله با آمریکا برداشت و از طرف رهبری انقلاب به وزیر اطلاعات اجازه داده شد افشاکننده و اعتراض‌کننده به مذاکرات پشت پرده را تحت رسیدگی و محاکمه و اعدام قرار دهد. علاوه بر آن، نمایندگانی را که از وزیر خارجه درباره قضیه سؤال کرده بودند، دعوت یا وادار به استرداد سؤال خود نمودند، در حقیقت، مصلحت چنین دیده شده بود که نمایندگان مجلس شورای اسلامی مخالفت یا دخالت در آن چه قانوناً جزء حقوق و وظایفشان می‌باشد، نکنند. نمایندگان مجلس نیز با تمکین به چنین توصیه‌ای، عملاً قبول کردند که ولایت فقیه مافوق قانون اساسی و وظایف و حقوق نمایندگان و ملت می‌باشد.

۵ـ اختلافات دو جناح درون حکومت و متوقف ماندن لوایح اصلی دولت، آن‌چنان مشکلاتی برای حاکمیت به وجود آورد که آقای هاشمی رفسنجانی در تاریخ ٦٦/۳/۱۲ از فرصت دیدار نمایندگان با رهبر انقلاب در سالروز تأسیس مجلس استفاده و مشکل را باز نمود:
«یکی از مشکلات موجود در مجلس... این است که در قانون‌گذاری و تدوین قوانین اساسی و بنیادی کشور که مورد توقع مردم و هم مسؤولان است... به طور سربسته لازم است که در محضر جنابعالی در این جلسه ابراز کنم حقیقتاً ما نیاز به دخالت و کمک صریح جنابعالی داریم.... غیر از شخص جنابعالی هیچ‌کس زیر سقف این آسمان وجود ندارد که بتواند این مسائل را حل کند. امروز اگر غیر از جنابعالی به داد این مقطع تاریخ انقلاب نرسد...، ما نمی‌دانیم در آینده چه کسی پیدا خواهد شد که بتواند این مهم را انجام دهد.... شیوه شما این بوده که شاگردان خودتان را مستقل پرورش بدهید و وابسته نباشند، ولی این جای وابستگی است. این جایی است که مستقل عمل کردن کسانی که مرجع تقلید مردم نیستند و نظرشان حجت شرعی نیست، برای مردم دشوار است....»(٤)
رهبر انقلاب درخواست رئیس مجلس را اجابت نمی‌کنند و در پاسخ می‌گویند:
«شما بحمدالله خودتان همه چیز را می‌دانید، لکن در این زمان باید فکر کنید که مجلس اگر یک خدشه پیدا کند چه خواهد شد... البته من مشکلات مجلس را، و مشکلات دولت را می‌دانم. از این جهت، توقع ندارم که همه امور همین‌طوری حل بشود... نمایندگان، اینها که خلاصه ملت و عصاره ملت‌اند، سرافراز باشند و قوی‌دل مشغول خدمت باشند.»(۵)

٦ـ در همین زمینه و تحت عنوان مبارزه با گران‌فروشی، اختیارات دیگری که طبق فتوای رهبر انقلاب و علی‌رغم استقلال و تفکیک قوه قضائیه از قوه مجریه بود، در تاریخ ٦٦/٥/١ به دولت داده و اجراء شد. حکم تعزیرهای حکومتی به شرح زیر بود.(٦)
«دست شما برای نرخ‌گذاری هم‌چنان باز است، با قاطعیت عمل کنید و جهت اجرای ضوابط و قیمت‌های تعیین‌شده می‌توانید از تعزیر حکومتی استفاده کنید....»

٧ـ اختلاف نظر مابین طرفداران فقه سنتی مجلس و شورای نگهبان با جناح موسوم به مترقی یا چپ‌روی دولت رفته رفته به جایی رسید که وزیر کار و امور اجتماعی از ورای مجلس و شورای نگهبان، مبادرت به کسب نظر و استفتاء از رهبری انقلاب کرد. رهبر انقلاب در تاریخ ٦٦/٩/١٦ در پاسخ وزیر کار و امور اجتماعی، به دولت اجازه دادند برای واحدهایی از بخش خصوصی و کارخانه‌هایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی (مانند برق، آب، ارز و غیره) استفاده می‌نمایند، شرائط الزامی و قراردادهایی به سود کارگران قائل شوند. اختیارات و الزام‌هایی که بعداً در مصاحبه‌های نخست‌وزیر تقریباً به کلیه امور و روابط دولت با ملت تعمیم داده شد.
رهبر انقلاب تصریحاً و یا تلویحاً از مرجعیت دینی و ولی فقیه بودن استفاده کرده، خواستند بن‌بست‌ها را یکی پس از دیگری بگشایند، بدون آن که تأمل و تحقیق چندان در انطباق این اقدامات و نظریات با اختیارات تصریح‌شده در قانون اساسی بنمایند و اصول اولیه آزادی و حاکمیت ملی یا انفکاک قوای سه‌گانه و نظارت عمومی را، که مجلس منتخب ملت بر قوه مجریه و بر کلیه امور و شؤون مملکت دارد، در نظر بگیرند.

ویژگی‌های رهبر انقلاب

از ویژگی‌های آقای خمینی، تطابق و تصمیم‌گیری‌های قاطع و راه‌گشا برای رفع موانع و رفتن به سوی هدف است. آن‌جا که وصول به هدف و حصول مقصود، یا جوابگویی به ضرورت مطرح باشد، خود را محتاج و مقید به مصوبات و تعهدات یا به قانون و قرارها نمی‌بینند و معطل در مشورت نشده، از بریدن حقوق و آزادی‌ها ناراحت نمی‌گردند.
مثلاً در سال ١٣٥٨ قرار بود و وعده‌های مؤکد از طرف ایشان و از طرف نخست‌وزیر منتخب و منصوبشان به مردم و به دنیا داده شده بود، که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پس از انجام و اجابت رفراندوم تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی، به وسیله یک مجلس مؤسسان برگزیده ملت، بر مبنای پیش‌طرح پیشنهادشده از طرف دولت به ملت ـ که به تصویب شورای انقلاب رسیده بود ـ مورد بررسی و تأیید قرار خواهد گرفت و روی آن همه‌پرسی به عمل خواهد آمد. نظر به این که کار بیش از انتظار به طول انجامید و بیم آن می‌رفت که تحریک و توطئه‌هایی در بعضی شهرها از ناحیه سلطنت‌طلب‌ها و مخصوصاً مارکسیست‌ها به عمل آید، ایشان نگران شده، جلسه مشترک دولت و شورای انقلاب را احضار کردند؛ فرمودند متن تهیه‌شده قانون اساسی را بدهید خود من می‌بینم و به آراء عمومی (یا رفراندوم) می‌گذارم! پس از بحث‌های زیاد و تذکر این که در این باب، قبلاً وعده‌ها و تعهدهای صریح داده شده و در جریان و برنامه دولت موقت آمده است که خود مردم تهیه‌کننده واقعی و اصلاح‌کننده طرح نهایی قانون اساسی بوده، مجلس مؤسسانی را برای این منظور از سراسر کشور انتخاب خواهند کرد و عدول از میثاق و شکستن عهدها، انقلاب و نظام را در داخل و خارج از اعتبار خواهد انداخت، بالأخره راه حل واسطی را، که مرحوم طالقانی پیشنهاددهنده آن بود، پذیرفته، قبول کردند یک «نیمه‌مجلس مؤسسان»، (که مرحوم دکتر بهشتی نام آن را مجلس خبرگان گذارد)، هر چه زودتر انتخاب و مأمور رسیدگی به پیش‌نویس محصول همکاری دولت موقت و شورای انقلاب گردد، (که بعضی از روحانیون مجلس خبرگان آن را دون شأن خود دانسته کنارش گذاشتند).
رهبر انقلاب مکرر اظهار کرده بودند که فقهای بزرگ و مراجع تقلید، هر زمان و در هر مورد که لازم و صحیح‌تر تشخیص دهند، از نظر و رأی خود «عدول» می‌نمایند.

فقه سنتی و فقه پویا

در مورد حاکمیت و أصالت فقه سنتی حوزه‌ای، مردم ایران و متدینین ما شاهد دو جریان متفاوت ـ یا تجدید نظر عملی شدند. رهبر انقلاب در تاریخ ٦٥/١١/٥ در دیدار با شورای مدیریت حوزه علمیه قم از جمله فرمودند:
«من چنان‌چه سابقاً نیز گفته‌ام... راجع به حوزه علمیه عقیده‌ام بر این است که باید به آن بیش‌تر از همه چیز توجه کرد. چرا که حوزه علمیه اگر درست شود، ایران درست می‌شود....(٧) قضیه تحصیل هم باید به نحوی باشد که فقه سنتی فراموش نشود و آن چیزی که تا به حال اسلام را نگه

داشته است، همان فقه سنتی است و همه همت‌ها باید معطوف این بشود که فقه به همان وضعی که بوده است محفوظ باشد. ممکن است اشخاصی بگویند که باید فقه تازه‌ای درست کرد، که این آغاز هلاکت حوزه است.»

در این زمینه، روزنامه رسالت در شماره مورخ ٦٥/١١/٦ خود نوشته است: «این صحبت در شرائطی مطرح می‌شود که ضرورت تحول در نظرات فقهی و توجه به واقعیت‌ها برای حل مشکلات مطرح است و عده‌ای صحبت از فقه پویا می‌کنند.»

در تاریخ ٦٦/٦/١١ رهبر انقلاب در دیدار با شورای نگهبان از جمله فرمودند:

«... برای این که افرادی مثل صاحب جواهر تربیت شود باید دسته‌ای (بسیاری مُمحّض بر تحصیل شوند) خود را مهیا کنند تا فقه را به صورت قدیم تحصیل نمایند. با این بساط‌ها نمی‌شود شیخ مرتضی و صاحب جواهر تحویل جامعه داد... من با نهاد شورای نگهبان صد در صد موافقم و عقیده‌ام هست که باید قوی و همیشگی باشد... شما روی مواضع اسلام، قاطع بایستید...».

در منطق و مکتب آقای خمینی با روحیه قوی و اراده نیرومندی که دارند، توفیق در مقصد و کوبیدن مانع و مخالف، مقام اول را احراز می‌نماید. اصالت را بیش‌تر به «قدرت» می‌دهند. پیروان مکتب «اصالت قدرت و رسیدن به موفقیت به هر قیمت»، چنین تصور و توجیه می‌کنند که وقتی قدرت ـ ولو با فدا شدن موقت اصول و ارزش‌ها ـ تأمین گردید، پس از حصول آن و استقرار دولت، می‌توان اهداف مورد نظر و حقیقت و حقانیت‌های رهاشده یا تعطیل‌شده را سر جای خود برگردانده، مکتب را حاکم و مسلط ساخت.

با چنین منطق و مکتب، مهم‌ترین صفت رهبر و شرط توفیق در هدف، احراز قدرت و حق آمریت در حد اعلای آن است و مهم‌ترین صفت مجریان و مأمورین، و مقدم بر شرائط مدیریت و صلاحیت، اخلاص و اطاعت و تعبد آنهاست. انعکاس این منطق و اعتقاد را در منشورنامه ١٦ دی‌ماه مشاهده می‌نماییم. آن‌جا که گفته می‌شود: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه... است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتا نماز و روزه و حج است... و حکومت می‌تواند از حج که فریضه مهم الاهی است (و لبیک به خدا است)، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند».

به این ترتیب، چون اسلام را مساوی روحانیت می‌دانند، وقتی روحانیت، به قدرت مطلقه و تامه فائقه رسید، اسلام نیز خود به خود به قدرت کامله تامه و حاکمیت مطلقه خواهد رسید و سایه و سیطره آن بر سراسر دنیا گسترده خواهد گشت. روحانیت، همیشه طرفدار توسعه و تحمیل دین بوده و علت وجودی و مأموریت خود را در اجرای چنین وظیفه‌ای می‌داند. با توجه به رویدادهای بالا و روحیه رهبری، مسائل و مناقشات فی ما بین دولت مورد حمایت امام و مجلس زیر نظارت فقهای مورد اعتماد و منتخب خود ایشان، یکی بعد از دیگری، با کنار زدن قانون اساسی و احکام اولیه فقهی حل شده، اولویت و قدرت را به طرفی می‌دادند که قضایا را قاطعانه و قاهرانه حل نماید.

گره خوردن بیش‌تر بن‌بست‌ها بعد از استفتاء وزیر کار

حقیقت امر آن که نه اختیارات رهبری و ولایت فقیه، با وجود توسعه و تعمیم‌های متوالی، می‌توانست قانون اساسی و موازین فقهی را یکسره نادیده گرفته، به آسانی پا روی آن‌چه قبلاً با نهایت قوت و شدت محکمش کرده بودند بگذارد، و نه جناح‌های حاکم پراکنده در دولت و مجلس و شورای نگهبان و در مقامات بالای سه قوه و روحانیت حاکم بر نهادها حاضر به تمکین و تحمل یکدیگر یا تفویض قدرت به طرف دیگر می‌شدند.

استفتاء وزیر کار و پاسخ رهبر انقلاب که در بند ٧ بالا اشاره کردیم، غده چرکین را شکافت و باب جدیدی را در مناقشات فقهی و سیاسی طرفین دعوا باز کرد، که توجه و تعقیب سیر تحول آن برای بررسی جریان‌های انقلاب و نظام و آشنا شدن به ریشه اختلافات، ارزنده است و به طوری که می‌دانیم منجر به صدور جوابیه ٦٦/١٠/١٦ گردید.

١ـ در نامه استفتاء وزیر کار از جمله چنین آمده بود:

«آیا می‌توان برای واحدهایی که از امکانات و خدمات دولتی و عمومی مانند آب، برق، سوخت، ارز، مواد اولیه، بندر، جاده، اسکله، سیستم اداری، سیستم بانکی و غیره به نحوی از انحاء استفاده می‌نمایند، اعم از آن که این استفاده از گذشته بوده و استمرار داشته باشد یا به تازگی به عمل آید، از برای این استفاده، شروط الزامی را مقرر نمود؟»(٨)

جواب استفتاء امام به تاریخ ٦٦/٩/١٦ بسیار کوتاه بود:

«در هر دو صورت، چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید.»

۲ـ آقای خامنه‌ای از این که جناح چپ از بالاسر شورای نگهبان و رئیس‌جمهور میانبری زده است، برآشفته، در خطبه نماز جمعه ٦٦/٩/٢٠ شرح مبسوط غیرمنتظره‌ای در تأیید و تحکیم قانون اساسی ایراد نمودند، از جمله اظهار داشتند:
«قانون اساسی، تبلور انقلاب است؛ پایه و اساس قانون اساسی، قرآن و سنت است.... یکی از اهداف قانون اساسی این بوده است که قدرت را در یک نقطه متمرکز نکند، چون تمرکز قدرت در یک نقطه یک تجربه بسیار تلخی... است.... در مرحله قانون‌گذاری، شورای نگهبان و در مرحله اجراء، رئیس‌جمهور... و دستگاه‌هایی هستند که موظفند تلاش کنند تا قانون اساسی... حفظ شود و به همه اصول آن عمل شود. طبیعی است که مردم، بزرگ‌ترین حافظ و نگهبان قانون اساسی هستند.... شورای نگهبان هم باید بیدار و آگاه باشد و نگذارد هیچ قانون و مصوبه‌ای برخلاف قانون اساسی تصویب شود.... هر حرکتی در جهت تضعیف قانون اساسی، یک حرکت ضد انقلابی محسوب می‌شود....»

۳ـ دبیر شورای نگهبان نیز به نوبه خود در ٦٦/١٠/١٢ به رهبر انقلاب چنین نوشت:
«از فتوای صادره از ناحیه حضرتعالی که دولت می‌تواند در ازای استفاده از خدمات و امکانات دولتی و عمومی، شروط الزامی مقرر نماید، به طور وسیع بعضی اشخاص استظهار نموده‌اند که دولت می‌تواند هرگونه نظام اجتماعی، اقتصادی، کار، عائله، بازرگانی، امور شهری، کشاورزی و غیره را با استفاده از این اختیار، جایگزین نظامات اصلیه و متقن اسلام قرار دهد.... (این امر) موجب نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عائله و سایر موارد، به تدریج عملاً منع و در خطر تفویض قرار بگیرد.... و می‌خواهند در برقرار کردن هرگونه نظام اجتماعی و اقتصادی این فتوا را مستمسک قرار دهند....»
رهبر انقلاب نامه شورای نگهبان را بلاجواب نگذاشته چنین می‌گویند:
«دولت می‌تواند در مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند، با شروط اسلامی و حتا بدون شرط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار ذکر شده است ندارد. بلکه از انفال، که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است، می‌توانند بدون شرط یا با شرط الزامی این امر را اجراء کنند....»
پاسخ فوق که به سود جناح چپ بود، آقای هاشمی رفسنجانی و دولتمردانی را به تفسیرهایی در جهت خودشان تشویق نمود و در مقابل، آقای رئیس‌جمهور در خطبه مجدد ٦٦/١٠/١١ برای جلوگیری از تعمیم سوء تفسیرهای مخالفین اظهار داشت:
«این اقدام نظام اسلامی، به معنای بر هم زدن قوانین و نظام پذیرفته‌شده اسلامی نیست.... گویا بعضی می‌خواستند از این فتوای امام این طور استنباط کنند.... امام که فرمودند دولت می‌تواند شرط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد... آن شرطی است در چهارچوب احکام پذیرفته‌شده اسلام، و نه فراتر از آن....»

٤ـ با بالا گرفتن جدال فقهی ـ سیاسی فوق، ما بین ارکان و متولیان انقلاب و نظام و برای حل مشکلی که دولت را در برنامه‌های کم و بیش به ظاهر سوسیالیستی خود با اسلام فقاهتی روبه‌رو ساخته بود، رهبر انقلاب نه می‌توانستند دولت مطیع و مقلد خود را رها کنند و نه دلایل و مدارک فقهاء و فقه حوزه را رد کنند. ایشان پایه‌های مکتب و نظام و قضاء را روی آنها گذارده، تا دیروز مدافع سرسختش بوده و اجازه کم‌ترین تغییر و ترقی را نمی‌دادند. از طرف دیگر، نه به مصلحت بود که فقه و احکام، دست زده شود و نه اصولاً اسلام ـ اسلام اصیل ـ گُلباد پروانه‌صفتی است که با گردش بادها و جریان‌ها تغییر جهت دهد. برای کوتاه کردن این بحث، رهبر انقلاب گام را فراتر از همه اقوال و احوال گذارده، گفتند اصلاً حکومت و قدرت، مافوق فقه و فروع و عهود و شروط است! هر جا و هر چیز را که مصلحت بداند (مصلحت کشور = مصلحت حاکمیت = مصلحت اسلام) فعال مایشاء خواهد بود....
به این ترتیب بود که نامه فتوائیه ٦٦/١٠/١٦ صادر گردید و مشت محکم بر دهان آقای رئیس‌جمهور و فقهیون و جناح راست زده شد! صریحاً فرمودند:
«شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم(ص) واگذار شده و از أهمّ احکام الاهی است و بر جمیع احکام فرعیه الاهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به آن که اینجانب گفته‌ام: «حکومت در چهارچوب احکام الاهی دارای اختیار است»، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب است.... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است... یک‌جانبه لغو کند.»

به طور خلاصه، در این کشاکش، فاتحه دو چیز خوانده شد! یا لااقل لق گردید: یکی فقه سنتی و اسلام فقاهتی، دیگر قانون اساسی و شورای نگهبان.

در تلاش تعادل

منشورنامه ١٦ دی‌ماه همچون بمب مشعل‌زا، شکاف‌دهنده گره‌ها و خاموش‌کننده صداها شد. دل و دیده و دست دولتی‌های چپ‌گرا که آرزوی حاکمیت مطلقه و مالکیت تامه دولت و انقلاب را می‌کردند، با اعلام چنین فرمانی، شاد و روشن شد. تأییدیه‌ها و تجلیل‌ها و تشکرها از هر طرف باریدن گرفت و دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و کارگرانی را که تعداد قلیلی بودند، به سوی جماران گسیل داشتند.

طبیعی است که پس از گذشت لحظات بهت اولیه، قضیه نمی‌توانست بدون عکس‌العمل‌های موافق و مخالف و تلاش برای توضیح و ترمیم‌های مناسب پایان پذیرد. اصحاب حوزه و تجار و اصناف بازار در دوراهی گیج‌کننده‌ای قرار گرفته بودند. اعتراف به شکست و تمکین به ولایت مطلقه دولت برایشان غیر قابل تحمل بود. جرأت مخالفت با فتوائیه و فرمان امام را نیز نداشتند، چون مقام و موقعیت و همه چیزشان را از دست می‌دادند. ضمن عرض توبه و تسلیم و با تمهید دلایل و شواهد، ابتکاری به خرج دادند که هم موضع اصلی، یعنی بقاء و قدرت آنان را نجات می‌داد، و هم امام را متقاعد، بلکه خشنود کرده، به حرف قبلی و به هدف قدیمی می‌رساند. گفتند منظور امام از ولایت مطلقه حکومت، ولایت مطلقه است که حکومت زیر نظر و رهبری او قرار دارد. فرق هم نمی‌کند که غرض از حکومت، دولت باشد یا مجموعه نظام حکومت، که شامل هر سه قوه می‌شود. حتا پا از آن فراتر گذاشته، یکی از مغزهای متفکر و مفسر برگزیده‌شان، ولایت مطلقه فقیه را «ولایت فقه» معنی کرد.

به این ترتیب، پس از تکان و تلاش‌هایی چند، طرفین به حالت تعادلی رسیدند.

در منشورنامه (انقلاب چهارم)، صحبت از ولایت مطلقه الاهی و «ولایت مطلقه رسول‌الله» شده بود که حکومت، شعبه‌ای از آن و یکی از احکام اولیه اسلام بوده، مقدم بر احکام فرعیه می‌باشد. به حکومت نیز اختیار داده بودند که در صورت لزوم تشخیص مصلحت اسلام و کشور، مساجد را خراب یا تعطیل کند، قراردادهای شرعی با مردم را یک‌جانبه لغو نماید، از هر امر عبادی یا نیمه‌عبادی و از فریضه حج جلوگیری کند، مزارعه و مضاربه و امثال آن را باقی بگذارد یا از بین ببرد... و مسائل بالاتر. آن چه اشاره و ذکر نشده بود «ولایت مطلقه فقیه» بود که آقایان رفع نقص یا نسیان کردند.(۹)

البته نه نقص و نسیان در کار بود و نه اختلافات اصولی در میان، احیاء و بازگشتی بود به خواست همیشگی و فرموده قدیمی رهبر انقلاب.

راهی و هدفی که همواره با متانت و مهارت تام و به شیوه گام به گام، در تعقیب و تحقق آن رفته‌اند. یعنی ولایت فقیه که حالا به زیور «مطلقه» هم آراسته شده، نظارت و ریاست و حاکمیت روحانیت را بیش از پیش محکم می‌نماید. به این ترتیب، هم منظور اصلی تأمین شده است، و هم فقهاء و فقه حاکم، دست بالا و حاکم بر حاکم‌ها هستند. تازه اصرار می‌ورزیدند که بگویند چیزی در مجموع عوض نشده است، چرا که ما و مردم و ملت تا به حال درست مسأله را درک نکرده بودیم. از جهتی هم، لااقل به لحاظ خودشان که آشنای با نظریات آقای خمینی و با درس ولایت فقیه هستند، درست می‌گویند. در آن درس، هرگونه حکومتی از نوع استبدادی یا مشروطه و جمهوری که از طرف مردم انتخاب بشود و نمایندگان مردم قانون و دستورهای آن را بنویسند، خلاف شرع و اسلام اعلام شده بود. فقط حکومت و حاکمیت دست اول فقیه عادل، مورد قبول بود که برای این کار، قیام کرده باشد. حاکمیت و قدرتی که با مشارکت و منتفع شدن روحانیت، مستقر و مستدام گردد.

آخرین پله تا این تاریخ

جنب و جوش همه‌جانبه سران و جمع‌بندی نهایی داستان، که باید به ثبت دیوان و دستگاه‌ها برسد و کشتی طوفان‌زده حاکمیت را دوباره در آبراهه مضطرب و منفعل ملت ایران پیش ببرد، با میان‌داری رئیس مجلس، انجمن‌ها شد و مبادله عریضه و فرمان نمودند. از استفتائیه مورخ ١٧ بهمن ٦٦، با پهلوی هم نشاندن اعضاء سرشکسته شورای نگهبان، رؤسای سه قوه، نخست‌وزیر و یک وزیر، دادستان کل، فردی از دفتر امام و فرزند برومندی از بیت ایشان، نهاد بدیعی به نام «مجمع تشخیص احکام حکومتی اسلام» ساخته شد که فاتحه‌ای بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بود.

«لاَ الهَ الاَّ اللهُ و لاَ نَعْبُدُ اِلاَّ اِیاهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ وَ لَو کرِهَ الْمُشْرِکونَ»

بخش دوم: بررسی عقیدتی از دیدگاه قرآن و سنت و عترت

این بخش از تفصیل و تحلیل را که قسمت اعتقادی و اصلی مبحث «ولایت مطلقه فقیه» است، علاوه بر آن که از سه دیدگاه قرآن، سنت و عترت (یا روایات و فقه) مورد بررسی قرار می‌دهیم، با توجه به مطالب و نکات مندرج در منشورنامه ٦٦/١٠/١٦، به ترتیب زیر، ردیف‌بندی می‌نماییم:
الف) ولایت فقیه (یا ولایت مطلقه منتقله به فقهاء).
ب) تفویض ولایت مطلقه الاهیه از طرف خداوند به نبی اکرم و از نبی اکرم به ائمه معصومین علیهم السلام و به فقهاء.
ج) حکومت، به عنوان شعبه‌ای از ولایت مطلقه الاهیه (و حدود و رابطه آن با احکام عبادی و با مصالح اسلام، از یک طرف، و با حاکمیت اداری و سیاسی جوامع بشری، از طرف دیگر).

***

به طور کلی، إشراف مسأله ولایت فقیه (که اخیراً به درجه «مطلقه» ارتقاء مقام یافته است) بر حکومت و اداره مملکت و ارتباطش با آنها، یا نقشی که در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به آن داده شده است، موضوع کاملاً تازه و ابتکاری آیت‌الله خمینی است که از سال ١٣٤٨ در سلسله درس‌های ایشان، پس از تبعید به نجف، عنوان گردیده است. نسخه‌هایی از این درس در آن سال‌ها میان بعضی از طلاب و حوزه‌های دینی به صورت مخفی پخش گردید، ولی مبارزین و روشنفکران عموماً آشنایی چندان با آن نداشتند. در اعلامیه‌ها و مصاحبه‌های نجف و پاریس و تهران نیز، تا پیروزی انقلاب و پیش‌نویس قانون اساسی، این مسأله بروز و ظهور پیدا نکرده بود.
ولایت مطلقه فقیه، با قدرت و اختیاراتی که امروزه برای آن مطرح است، به طوری که در بحث «الف» مشروحاً ذکر خواهد شد، نه در کتب فقهای بزرگ شیعه و سنی سخنی از آن به میان آمده است و نه در قرآن و سنت و عترت، آیه و روایت و اشارتی به آن داریم.
برای اولین بار، این مطلب از طرف ملا احمد نراقی، معروف به «فاضل نراقی» فقیه عالیقدر معاصر و حامی «فتحعلی شاه»، در کم‌تر از دو قرن قبل عنوان می‌شود که نه تنها مقبولیت عام در نزد بزرگان فقه پیدا نمی‌کند، بلکه فقهای نامداری نظیر شیخ «مرتضی انصاری» به مخالفت با آن برخاستند. از علماء قرن معاصر امثال «آخوند خراسانی»، «نایینی» و مرحوم «حجت» آن را رد کردند و آقای خمینی آن را مطرح ساختند.
دروس فتوکپی‌شده رهبر آینده انقلاب اسلامی ایران، به لحاظ این که مبدأ و مبنا و آینه‌ای از طرز تفکر یا برداشت و برنامه‌های ایشان می‌باشد، سند بسیار ارزنده و آموزنده به شمار می‌رود.
دلایلی که آقای خمینی در پنج درس یا پنج سخنرانی حوزه‌ای سال ١٣٤٨ نجف عنوان کرده‌اند، یک سلسله دلایل به اصطلاح عقلی و استنباطی است؛ نه آیه‌ای از قرآن و نه نص صریح از پیغمبر و امامان. جنبه خطابی و احساساتی آن نیز بر جنبه علمی و فقهی غلبه داشته، بیش‌تر حماسی و برانگیزنده است تا استنادی و اثبات‌کننده.

آن چه می‌توانیم به اجمال و اختصار در آغاز این بخش از آن دروس بیاوریم، مبانی و مطالب ذیل است:
١) هیچ امتی و جامعه‌ای نمی‌تواند و نباید بدون حکومت و حاکم باشد.
٢) کلیه نظام‌های استبدادی و مشروطه و جمهوری مردودند، چون حکومت‌های شخصی هستند.
٣) تنها «حکومت اسلامی» است که «حکومت قانون» می‌باشد و غرض اصلی آن، جاری ساختن حدود و تعزیرها است.
٤) حکومت قانون، ناگزیر باید به دست قانون‌دان اجراء گردد (یعنی فقهاء)، فقهائی که عادل باشند و قانون را درست اجراء کنند.
٥) دروسی که در حوزه‌های طلبگی تدریس می‌شود، شامل کلیه مباحث و مسائل حکومتی، قضائی، اقتصادی، اداری و سیاسی است و فقه شیعه می‌تواند جوابگوی سیاست و حکومت و دولت باشد.
٦) شما طلاب جوان و فقهای ما توانایی و وظیفه دارید برای در دست گرفتن حکومت و اخراج و خلع غاصبین قیام نمایید.

هدف این بوده است که جناحی از روحانیت ایران را در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری، برای در دست گرفتن پرچم انقلاب و سنگرهای سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران، وارد نمایند.

در بیان روش مبارزه و انقلاب و در چگونگی تأسیس و اداره حکومت، تفصیل و تشریحی به میان نمی‌آورند، جز این که در هر ناحیه یا ولایت و شهر، فقیه محل لازم است زمام امور را به دست بگیرد و کلیه فقهاء، اگر توانستند و خواستند، مجتمعاً شورایی برای اداره تشکیل بدهند، و اگر نکردند و یک نفرشان بنا به وجوب کفایی قیام نمود، سایرین باید تأیید و تمکین نمایند.
حال چه کسی مانع این مهم و تحقق حکومت اسلامی شده است، جواب می‌دهند:
۱) قوم یهود از صدر اسلام تا زمان ظهور صهیونیسم و دولت اسرائیل.
۲) استعمار غرب و امپریالیسم مسلط بر کشورهای اسلامی در قرون اخیر.

به عوامل و علل دیگر که مرتبط به خود مسلمانان می‌شود، خصوصاً در قرون متمادی و قبل از تفوق و تسلط غرب و ظهور پدیده استعمار، اشارات قابل توجهی نمی‌نمایند، و بحثی هم از این که چرا مسأله حکومت و اداره امت، و به طور کلی، مسائل اجتماعی در میان فقهاء و فلاسفه و اهل کلام، خصوصاً امامیه، مورد طرح و توجه محسوس قرار نگرفته است، در آن دروس عنوان نمی‌شود. طبیعی است که این نکته نیز مطرح نمی‌شود که آیا اصلاً مسأله و احکام و تعلیماتی در زمینه حکومت، در قرآن و دیانت اسلام و در سایر ادیان الاهی وجود دارد و جزء برنامه رسالت و بعثت پیغمبران بوده است یا خیر؟ البته جواب را به طور بدیهی، مثبت می‌دانند. علمای شیعه نیز اگر حکومت و امور اجتماعی را نخواسته یا لازم ندیده‌اند بررسی نمایند، ولی روی مسأله خلافت و جانشینی مولای متقیان علی علیه‌السلام و حکومت انحصاری الاهی ائمه معصومین استدلال و جدال و جنجال و جنگ‌هایی به وجود آمده است.
اما درباره این که چرا فقیه، دارای چنین وظیفه و حق است، جواب می‌دهند برای این است که معصومین فرموده‌اند:
۱) علماء امت من، وارثین پیغمبرانند. بنا بر این، باید ادامه‌دهنده رسالت انبیاء و اجراءکننده احکام و حدود اسلام (و صادرکننده اسلام) باشند.
۲) راویان حدیث، جانشینان ما هستند. بنا بر این، فقهای محدثین دارای همان مزایا و وظایف بوده، حق ولایت و حکومت بر سایرین دارند، همان‌طور که قیّم صِغار عمل می‌نماید.
۳) وقتی فقیه، عهده‌دار حکومت و اجرای حدود و تعزیرات و وصول وجوهات می‌گردد، چون عیناً مانند رسول اکرم(ص) و خلیفه بلافصلش امیرالمؤمنین(ع) عمل می‌نماید، بنا بر این، همکار و هم‌شأن پیغمبر(ص) و علی(ع) بوده، بنا به حکمت خداوندی، صاحب پیمان ولایت و اولویت بر اموال و انفس مؤمنین می‌باشد.
٤) چون مؤمن فقیهی از دنیا برود، در حصار اسلام، رخنه پیدا می‌شود. بنا بر این، فقهاء باید حصار محافظ و قلعه‌دار اسلام باشند. یعنی حفاظت و حکومت کنند.

در آن دروس، بیش از آن‌چه فقهاء را موظف و مختار برای در دست گرفتن حکومت و اداره جوامع اسلامی بدانند، ظاهراً إعلام و إشعاری به کلمه «ولایت فقیه» نکرده‌اند.
بدیهی است که صفت یا حالت «مطلقه» و شعبه بودن حکومت از ولایت مطلقه الاهیه مفوضه به نبی اکرم(ص) نیز عنوان و اثبات نگردیده، استنادات و آیات قرآنی در آن دیده نمی‌شود.

الف) ولایت فقیه یا ولایت مطلقه الاهیه منتقله به فقهای شیعه

مقدمتاً باید گفت که مشکلات امروزی ما در مسأله ولایت فقیه، اگر چه از لحاظ مسأله مبتلابه، تازه است، ولی از نظر نوع ابتلاء، بی‌سابقه نیست. در طول تاریخ اسلام همواره کسانی پیدا شده‌اند که با تمرکز در قسمتی از مکتب، کلیت اسلام را فراموش کرده و آیین محمدی(ص) را در گوشه‌ای از آن چه خود خوانده‌اند منحصر دیده‌اند. طرز تفکر این گروه، داستان کسانی را که در تاریکی با فیل برخورد نموده‌اند، در خاطر زنده می‌سازد.
اسلام، مکتبی انسان‌ساز و پیش‌رونده به سوی خداست که در درجه اول، قیدها را از اندیشه نوع بشر برداشته، آنان را به تدبر، تفکر، سیر در آفاق و شنیدن سخنان مختلف دعوت می‌کند و در برابر آن چه می‌فهمند مسؤول می‌داند. انسان‌بینی چنین مکتبی بر پایه آزادی انسان بنا شده و پیامبرش تنها مأمور ابلاغ و إنذار و تبشیر و الگو شدن بوده است و اکراهی در این مکتب وجود ندارد.

بدیهی است که در حوزه‌های علمیه صد سال اخیر، که منحصراً تعلیم و تعلم فقه و اصول رایج بوده و حتا برای رسیدن به اجتهاد، تنها آشنایی و توانایی مراجعه به آیات احکام را کافی می‌دانسته‌اند، انسان‌بینی اسلام تدریس نشده است. به طور کلی، حوزه‌های علمیه ما سال‌هاست که با فراموش کردن قرآن و اصول توحید و آخرت، جزء کوچکی از اسلام، یعنی فقه، را کل پنداشته و به قول استاد مطهری، از واقعیات زندگی دور شده‌اند.

فقهی بودن ولایت فقیه

برای بررسی «ولایت فقیه»، نخست این سؤال مطرح می‌شود که آیا این مسأله، مسأله فقهی است، یا اصلی اعتقادی و یا تزی سیاسی برای کسب قدرت. به خدا پناه می‌بریم از وسوسه‌های شیطان!

قبل از شروع بحث باید بگوییم: منظور از ولایت در این جا، تسلط بر اموال و انفس، یا به اصطلاح امروز، حکومت مطلقه بلاقید و شرط بر کلیه افراد کشور است، و به تعبیر برخی از روحانیون، همان اختیارات و سلطه‌ای است که خداوند تبارک و تعالی بر افراد بشر دارد.

آن چه تا کنون مورد بحث بوده، این است که مسأله ولایت فقیه، مسأله‌ای فقهی و به عبارت دیگر، از فروع است و فقهای مختلف، نظریات موافق و مخالف با آن داشته و دارند. رهبر انقلاب در کتاب کشف‌الأسرار نوشته‌اند:

«ولایت مجتهد که مورد سؤال است، از روز اول، میان مجتهدین مورد بحث بوده و هم در اصل داشتن ولایت و نداشتن، و هم در حدود ولایت و دامنه حکومت او، و این یکی از فروع فقهیه است که طرفین، دلیل‌هایی می‌آورند که عمده آنها احادیثی است که از پیغمبر و امام وارد شده است.»

در نجف اشرف این مسأله را در دروس فقه خود مطرح ساختند که متعاقباً به کمک برخی از علاقه‌مندان نوشته و منتشر شد.

لازمه فقهی بودن یک مسأله، این است که کسانی که خود قادر به استنباط احکام هستند، وظیفه خود را تشخیص دهند و عمل کنند و کسانی که مقلدند از فقیه مورد قبول خود کسب تکلیف نمایند.

مرحوم «ملا احمد نراقی» (ملا احمد نراقی متوفی به سال ۱۲٤۵ هـق، در اثر وبای عمومی در قریه نراق در گذشت) در کتاب «عوایدالأیام» مسأله را مطرح کرده و ادله نوزده‌گانه برای اثبات ولایت فقیه آورده است. این قسمت از کتاب، توسط وزارت ارشاد اسلامی تحت عنوان «حدود ولایت حاکم اسلامی» چاپ و منتشر شده که ما نیز به نقل و نقد همان قسمت خواهیم پرداخت.

مرحوم «شیخ مرتضی انصاری»(۱۰) شاگرد نامدار نراقی که او را خاتم‌المجتهدینش نامیده‌اند و دو کتاب «فوایدالأصول» و «مکاسب» وی در اصول و فقه، بنیادی‌ترین کتب حوزه‌های علمیه می‌باشد، در کتاب مکاسب، ادله مرحوم نراقی را به تفصیل ذکر نموده و استدلال و اعتقاد خود به عدم کفایت آنان برای اثبات ولایت فقیه را به خوبی نشان داده است. همچنین مراجعی بزرگ همچون آیت‌الله «آخوند خراسانی» و آیت‌الله «نایینی» (از علمای پایه‌گذار و تأییدکننده مشروطیت) در حاشیه بر مکاسب، نظرات مرحوم نراقی را رد کرده‌اند. از متأخرین و معاصرین، مرحوم آیت‌الله «حجت کوه‌کمره‌ای»، از مراجع تقلید معاصر، در درس خود که تقریرات آن به چاپ رسیده است، ولایت فقیه را منکر شده و تفصیلاً به عدم آن استدلال نموده است. به طور کلی، این مسأله فقهی کم‌تر مورد توجه علماء و مدرسین حوزه‌های علمیه بوده و حتا مرحوم شیخ مرتضی انصاری به طوری که در مکاسب آمده است، مسأله را به درخواست برخی از افراد مطرح ساخته است. «ولایت فقیه» از موضوعاتی است که در فقه برای آن فصل مستقل و باب جداگانه‌ای تدوین نگردیده و تنها به طور ضمنی در مسائلی همچون ولایت بر صغار و سفها به آن اشاره شده است. عدم توجه به این مسأله، به دلیل عدم وجود شرائط نبوده است. زیرا طبق روایت تاریخ، شرائطی در زمان صفویه آماده بوده است. گذشته از این، فقهاء، بسیاری از مسائل، از قبیل جهاد ابتدائی و وظایف امام معصوم را که شرائطش در زمان غیبت نبوده است، در کتب خود مطرح ساخته‌اند و حتا سال‌ها پس از القاء برده‌داری، امروز هم مسائل مربوط به بردگان را در دروس فقهی خود بحث می‌کنند. در هر حال، تا چندی قبل، کسی در فقهی بودن مسأله تردید روا نداشته بود.

نهضت آزادی ایران که همواره معتقد بوده برای تشخیص حکم و وظیفه، لازم است به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش ائمه دوازده‌گانه و به مأخذ معتبر و صاحب‌نظران بی‌نظر مراجعه کند، در این باب، تحقیقاتی نموده که نتیجه را ذیلاً به اطلاع هم‌میهنان می‌رساند.

ولایت فقیه از دید قرآن

گرچه فقهای گذشته، از جمله مرحوم ملا احمد نراقی که مبتکر «ولایت فقهاء»، در میان علمای شیعه بوده، هم‌چنین رهبر انقلاب، در طرح این مسأله، مبنای منطق و استدلال خود را عمدتاً بر «روایات» و احادیثی چند گذاشته‌اند، با این حال، از آن جایی که برخی از مدافعان «ولایت فقیه» اصرار دارند با اتکاء به آیاتی از قرآن حکیم، این مسأله را موافق با کتاب خدا نشان دهند، لازم است مروری بر آن چه گفته‌اند بنماییم.

۱ـ مهم‌ترین سندی که به آن متوسل شده‌اند، آیه ۵۹ سوره نساء است که اطاعت از خدا و رسول و اولی‌الأمر را به مؤمنین فرمان داده است:
«یا أیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکمْ»(۱۱)
آقایان با استناد به آیه فوق اظهار می‌دارند وقتی مردم زمام امور را به دست «فقیه جامع‌الشرائطی» سپردند، در این صورت، از خود سلب وظیفه و مسؤولیت کرده، باید در اتخاذ موضع نسبت به مسائل اجتماعی و اظهار نظر نسبت به جریانات سیاسی، صد در صد تابع و تسلیم خط رهبری باشند و نسبت به نظریات و فتاوی سیاسی او (همانند فتاوی فقهی)، حالت «تقلید و تعبد» کامل داشته باشند.(۱۲)
طرفداران این نظریه همانند کسانی که «کلُوا وُ اشْرُبوا» را گرفته «و لا تُسرِفُوا» را فراموش می‌کنند، دنباله آیه را ندیده می‌گیرند! در حالی که مطلب با پیش‌بینی تنازع احتمالی و ارائه راه حل رفع اختلاف، تکمیل می‌گردد. دنباله آیه چنین است:
«فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیوْمِ الآخِرِ ذَلِک خَیرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً»(۱۳)
اگر چه مصداق واقعی «اولی‌الأمر» یعنی شایستگان واقعی این مقام در زمان گذشته، همان امامان هُدا بوده‌اند، اما به دلایل مختلف، از جمله توصیه حضرت علی(ع) به مالک اشتر در رعایت این آیه، در ارتباط با مردم مصر، روشن است که در صورتی که «اولی‌الأمر» در آیه شریفه، کلی بوده و همان رهبران و مسؤولان سیاسی امت، مورد نظر باشد، منظور از «تنازع»، اختلاف میان مردم و اولی‌الأمر (هیأت حاکمه) می‌باشد. چرا که اگر اختلاف مردم با خود آنها می‌بود، ساده‌ترین راه، مراجعه به همان اولی‌الأمر و دستگاه قضائی او به شمار می‌رفت. اما می‌بینیم علی‌رغم دستور اطاعت از اولی‌الأمر (در مقدمه آیه)، در صورت بروز اختلافات، اطاعت سه مرحله‌ای (از خدا و رسول و اولی‌الأمر) تبدیل به دو مرحله (خدا و رسول) شده است.
حضرت علی(ع) هنگامی که می‌خواست مالک اشتر را به «ولایت امری» سرزمین پهناور مصر اعزام نماید، به جای این که در اختلاف احتمالی او با مردم مصر، پیشاپیش، حق را به «نائب خاص» خود که برگزیده‌ترین اصحابش بود، بدهد، به دلیل آن که هیچ انسانی در برابر وساوس شیطانی و دام‌های متنوع او تضمین نشده است، تنها دو معیار محکم و مطمئن «کتاب و سنت» را توصیه می‌نماید. بنا بر این، در صورت بروز اختلاف و تنازع میان والی و مردم، طرفین (صرف‌نظر از اختلاف درجات علمی و سوابق ایمانی) وظیفه دارند به حکم خدا و رسول خدا(ص) گردن نهند.

۲ـ در همین سوره، به آیه دیگری (٦٥) نیز استناد می‌نمایند که در شأن منافقینی نازل شده که از به داوری گزیدن پیامبر(ص) در اختلافاتشان خودداری می‌کردند، سپس صداقت ایمان آنان را مشروط به چنین تمکینی نموده است. شگفت این که امام جمعه شیراز مردم ایران را به جای منافقین، و ولی فقیه را به جای رسول‌الله قرار داده و گفته‌اند «وقتی امام بیانی را کرد، دیگر وظیفه همه این است که مصداق این آیه باشند: «فَلاَ وَرَبِّک لاَ یؤْمِنُونَ حَتَّی یحَکمُوک فِیمَا شَجَرَ بَینَهُمْ...»(١٤)
معلوم نیست در حالی که درست ٦ آیه قبل از این آیه صریحاً خداوند رفع تنازع را در مراجعه مسلمانان به کتاب خدا و سنت رسول معرفی کرده است، به چه دلیل امام جمعه شیراز می‌گوید «در دوره غیبت گفته‌اند ببینید ولی فقیه هر چه مصلحت دید انجام بدهید و بر شما لازم است که از او اطاعت کنید.»

۳ـ از آیات دیگری، که گویا آن را مهم‌ترین تکیه‌گاه قرآنی نظریه «ولایت مطلقه فقیه» تصور کرده‌اند، آیه ٦ سوره احزاب است که اولویت پیامبر را نسبت به مؤمنین تصریح می‌نماید:
«النَّبِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...»(١٥)
آیه فوق را نیز متأسفانه (همانند آیه ۵۹ سوره نساء) مُثله کرده و فقط پنج کلمه ابتدای آن را می‌خوانند؛ در حالی که ترجمه ساده دنباله آیه به خوبی نشان می‌دهد منظور از «أولی» بودن پیامبر چیست و در چه زمینه‌ای است:
«النَّبِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیائِکم مَّعْرُوفًا کانَ ذَلِک فِی الْکتَابِ مَسْطُورًا»(١٦)

این آیه که نزدیکی و سزاواری پیامبر را نسبت به مؤمنین و عنوان مادر داشتن همسران او را بر آنها تصریح می‌نماید، به دنبال دو آیه طولانی آمده است که ضوابط مربوط به فرزندخواندگی و نگهداری یتیمان را تشریح کرده است. بنا بر این، سیاق آیات و زمینه مسائل مطروحه در آن مربوط به سلسله مراتب اولویت‌های اجتماعی می‌باشد که لازم است مؤمنین مراعات نمایند، آن‌چه اصلاً در آیات قبل و بعد از آن دیده نمی‌شود، همین است که پیامبر می‌تواند امور مردم را، به جای احترام به رأی و خواست آنها و اعمال شیوه شورایی، به دلیل اولویتی که بر آنها دارد، به شیوه استبدادی و با «اختیار مطلق» اداره نماید!

ظاهر آیه فوق و سیاق آیات قبل و شأن نزول آن، تماماً بیانگر این حقیقت است که آیه مذکور در ارتباط با «زید بن حارثه» پسرخوانده پیامبر نازل شده و نشان می‌دهد رابطه آن حضرت با زید، رابطه پدر و فرزندی معمول نیست، بلکه همچنان که همسران او، مادران مؤمنان محسوب می‌شوند (وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) خود او نیز نسبت به همه مؤمنان ولایت پدری دارد و نه تنها سرپرست «زید»، بلکه به طور مساوی سرپرست و پدر(۱۷) تمام مؤمنین است.

اتفاقاً در روایتی منقول از امام صادق(ع) و امام باقر(ع) و در برخی تفاسیر (از جمله مجمع‌البیان) منظور از اولویت پیامبر در آیه فوق، پدر بودن آن حضرت نسبت به مؤمنین (هُوَ اَبٌ لَهُم) ذکر شده است (چنان که همسران او مادران مؤمنانند)، بسیاری از مفسرین، (از جمله مفسر منهج‌الصادقین)، با توجه به سیاق آیات و شأن نزول و قرائن آن تأکید کرده‌اند که این آیه مربوط به زندگی شخصی و خصوصی پیامبر بوده است و نمی‌توان از آن حکمی عمومی و کلی استخراج کرد. مفسرین دیگری که برخی متولیان ما به آنها استناد کرده‌اند، از آیه فوق ولایت مطلق رسول‌الله را بر مؤمنین نتیجه گرفته‌اند، اما روایاتی که به آن متوسل می‌شوند، به وضوح نشان می‌دهد که منظور ولایت در چه زمینه‌ای است.

از جمله امام صادق(ع) از پیامبر(ص) نقل می‌فرماید که آن حضرت فرمود (اکثر مفسران گفته‌اند حدیث زیر را پیامبر(ص) به هنگام نزول آیه ششم سوره احزاب فرموده):

«من به همه مؤمنان از خود آنها أولی هستم، (چگونه؟) کسی که از دنیا می‌رود و مالی را به ارث می‌گذارد برای وارث اوست. (اما) اگر (پس از مرگ) بدهکار و عائله‌مند باشد، مسؤولیتش به عهده من و پرداخت دیونش با من است.(۱۸)

روشن است در دوره‌ای که سازمان‌های حمایت‌کننده اجتماعی، همچون بیمه و تعاون وجود نداشته است، شخص پیامبر، از محل بیت‌المال، به عنوان پدر خانواده به نیازمندان و محرومین امداد می‌رسانده است و «أولی» بودن او به آنها نزدیک‌تر و سزاوارتر بودن آن حضرت را به رسیدگی و تولیت امر آنها نشان می‌دهد. اصولاً معنای اصلی کلمه «أولی» همین نزدیکی و سزاواری می‌باشد. کما آن که در مورد دیگری که کلمه «أولی» در قرآن به کار رفته (و از آن می‌توان به عنوان قرینه‌ای برای فهم معنای این مسأله کمک گرفت) همین معنا را می‌رساند:

«اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِی»(۱۹)

نزدیک‌ترین قرینه برای شناخت زمینه این ولایت، خود آیه ٦ سوره احزاب می‌باشد که دو بار کلمه «أولی» در آن تکرار شده است، یکبار اولویت پیامبر نسبت به مؤمنان و دیگر اولویت خویشاوندان، از مؤمنان و مهاجران، نسبت به یکدیگر، همان طور که معنای «أولی» در قسمت دوم، نزدیک‌تر بودن و سزاوارتر بودن از نظر تعلق انفاق و امداد مالی می‌باشد، به نظر می‌رسد معنای آن در قسمت اول نیز (اولویت پیامبر به مؤمنین) باید در زمینه همین امور و به مفهوم تعهد و مسؤولیت او (به دلیل نزدیکی و ولایت) در تأمین نیاز محرومین و یتیمان باشد و با عنایت به روایت فوق، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد.

از اینها گذشته، اولاً باید دید آیا پیامبر هرگز از چنین ولایتی، که قلمرو آن را در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی ذکر می‌کنند، استفاده کرده است یا خیر؟ تا آن جایی که از روایات بر می‌آید، اعمال ولایت آن حضرت بر مؤمنین در پرداخت دیون مسلمانان متوفی و رسیدگی به خانواده آنها ذکر شده است. در ثانی، به فرض هم که ولایت حضرتش مطلق بوده باشد، به چه دلیل چنین ولایتی عیناً به فقهای امت او که معصوم نبوده و به قول خودشان در معرض خطا هستند منتقل می‌گردد؟

٤ـ در همین سوره به آیه ۳٦ نیز استناد می‌نمایند که نافی اختیار مردم در مواردی است که خدا و رسول امری را گذارنده باشند:

«وَمَا کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن یکونَ لَهُمُ الْخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ و...»(۲۰)

آقای صانعی در مورد این آیه گفته‌اند:

«این آیه به اعتبار شأن نزولش، طبق تفسیر شیعه و سنی، دلالت می‌کند بر این که پیامبر حق ولایت و حکومت دارد با رعایت مصلحت»

اولاً: باید توجه داشت که موضوع آیه فوق امری قضائی است نه سیاسی. یعنی حکم و قضاء درباره اختلاف مردم با یکدیگر در «امور خود آنها» مطرح است که حکم آن از جانب خداوند و رسولش انشاء گردیده و چنین حکمی غیرقابل ابرام و فرجام‌خواهی می‌باشد.
ثانیاً: قضاء، امری است مستند به احکام و ضوابط الاهی و شریعت اسلامی، که رسول‌الله با اتکای به آن و تمکین و تبعیت مردم حکم می‌نمود. در این مورد جای تردید نیست که نه پیامبر در مورد احکام با مردم مشورت می‌کرد و نه مؤمنین نظر خود را اعمال می‌کردند. اما در «موضوعات»، یعنی مسائلی که مربوط به زندگی مردم بود، می‌دانیم پیامبر برای خود تنها یک رأی، همچون ساده‌ترین مسلمانان، قائل بود و به شهادت تاریخ اکثریت آراء را ملاک تصمیم‌گیری قرار می‌داد. باید دید مسائل مبتلابه زمان ما از جمله: حقوق کار و کارگر، اختیارات دولت و غیره از جمله احکامند یا موضوعات؟ و اگر دومی است، به چه دلیل نظر ولی فقیه باید بالاتر از مصوبات نمایندگان مردم و شورای نگهبان قرار گیرد؟
ثالثاً: سوره احزاب (عمدتاً) و آیات قبل (۸ آیه) و بعد از آیه فوق (۳۳ آیه)، تماماً در ارتباط با مسائل خانوادگی و خصوصی پیامبر و همسران او می‌باشد و شأن نزول و مصداق واقعی آیه فوق که نفی‌کننده اختیار هر زن و مرد مؤمن به هنگام حکم خدا و رسول می‌باشد، ناظر به داستان زید و زینب است که امر خدا و رسول (بر حسب آن چه در آیه بعد توضیح داده شده) حکم به سازش زوجین و انصراف از طلاق می‌نماید. بنا بر این، با توجه به چنین زمینه و سیاقی، به راحتی نمی‌توان چنین سلب اختیاری را به امور گسترده اجتماعی تعمیم داد و حقوق مردم را در اداره جامعه خویش زیر پا نهاد.

طرفداران ولایت فقیه می‌گویند: مسأله زید و زینب مسأله‌ای شخصی و خصوصی نبوده است، بلکه خداوند و رسولش خواسته‌اند با طرح این مسأله رسوم و اعتقادات غلط جاهلیت را در هم بریزند.(۲۱) بنا بر این مسأله، در عین شخصی بودن، آثار گسترده اجتماعی در برقراری نظامی جدید دارد. اما آقایان توجه ندارند که امر رسول پیوسته و به دنبال امر خدا می‌باشد (اذِا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ اَمْراً) به چه دلیل، امر متولیان ما عیناً همان امر خدا و رسول است و ممکن نیست از خطا یا هوای نفسشان ناشی شده باشد؟
جالب است که بدانیم کلمه «خِیرَه» علاوه بر آیه فوق، در آیه ٦٨ سوره قصص نیز تکرار شده است که «اختیار مطلق» را از ارباب و الهه‌ای که مردم، با انحراف از توحید، به آن دل می‌بندند نفی می‌کند:
«وَ رَبُّک یخْلُقُ مَا یشَاءُ وَ یخْتَارُ مَا کانَ لَهُمْ الْخِیرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَی عَمَّا یشْرِکونَ»
آیه فوق، اختیار مطلق را در شأن پروردگاری می‌شمارد که آفریننده است، بنا بر این، مخلوقات را نسزد چنین ادعائی نمایند. این، شرک است و خداوند، منزه از چنین مشارکتی است.
جالب این است که آیه فوق پشت سر آیاتی آمده است که دنباله‌روی و فریب خوردگی از سرسپردگانی را محکوم می‌نماید که چشم و گوش بسته به «تعبد» از کسانی پرداختند که گمان می‌کردند ره به جایی دارند و ناجی آنها هستند. آیات مورد نظر نشان می‌دهد وقتی در روز قیامت به عذاب دچار شوند به پندار واهی و فریب‌خوردگی خویش آگاه شده، از اربابان و آقایان خود بیزاری می‌جویند و آرزو می‌کنند ای کاش هدایت شده بودند.

۵ـ آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز به گونه دیگری مورد تحریف واقع شده است. این آیه که نقش پیامبر و تأثیر تعلیمات آن حضرت را در اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی اهل کتاب (یهود و نصاری) و برداشتن بار گران فرهنگ شرک از دوش آنان نشان می‌دهد، رسالت جهانی او را در ارشاد جهانیان توضیح می‌دهد و از پیروی نوری که با او نازل شده سخن می‌گوید («...وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ»)، نه سیاق آیه و ظاهر آن، و نه مضمون و محتوایش، عنایتی به مسأله «حکومت» یا ولایت مطلقه ندارد، اما معلوم نیست آقای صانعی از کجا چنین مفهومی را از آن استخراج کرده و گفته‌اند:
«پیامبر این اِصر را از بین می‌برد. اینجا رفع اِصر است به خاطر مصلحت، بنا بر این، این آیه هم دلالت دارد بر ولایت مطلقه» (کیهان، ۱۰/۲۲)
ما در اینجا عیناً آیه مورد نظر را می‌آوریم و داوری را به خوانندگان واگذار می‌نماییم:
«الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِیلِ یأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطَّیبَاتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبَآئِثَ وَ یضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۲۲)

٦ـ آیه دیگری که به آن استناد می‌کنند آیه ۵۵ سوره مائده است:
«إِنَّمَا وَلِيكمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَ يؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ رَاكعُونَ»(۲۳)
این آیه که بسیار معروف و مورد استناد می‌باشد، ترجمه ساده و ظاهرش بی‌نیاز کننده از هر گونه توضیح می‌باشد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این جا تنها شروط ایمان، برپا داشتن نماز و دادن زکات معرفی گشته و هیچ‌گونه تخصیص یا امتیازی برای فقهاء قایل نشده است. کسب این صفات امتیاز ولی بودن را همراه خدا و رسول به دنبال دارد. یعنی چنین کسانی با این مشخصات سزاوار و شایسته دوست بودن هستند.

۷ـ آیه ۵۸ سوره نساء نیز از جمله آیاتی است که مورد تمسک قرار می‌گیرد، اما از این آیه نیز، اگر بتوان دستور به تشکیل حکومت را استنباط کرد، جز برگرداندن امانات به مردم و داوری به عدالت، چیز دیگری، مثل ولایت مطلقه فقیه، نمی‌توان استخراج کرد. ذیلاً آیه مورد نظر و ترجمه آن را نقل می‌کنیم و داوری را همچون موارد دیگر به خوانندگان منصف و بی‌تعصب واگذار می‌نماییم:
«إِنَّ اللّهَ يأْمُرُكمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَينَ النَّاسِ أَن تَحْكمُواْ بِالْعَدْلِ...»(٢٤)
باید توجه داشت که استناد به آیات فوق از ابداعات و ادعاهای بعد از پیروزی انقلاب است و قبل از آن کم‌تر کسی به این آیات برای اثبات ولایت فقیه استناد می‌کرد. حتا خود امام در کتاب «کشف‌الاسرار» در اوایل سلطنت محمدرضاشاه، صریحاً نوشته‌اند که «علی و اولاد معصومین او، اولواالأمرند که خلاف گفته‌های خدا هیچ‌گاه نگفته و نگویند.»(۲۵)

*****

اما آیاتی که نقض ولایت فقیه را می‌نماید و صراحت یا دلالت مخالف دارد زیاد است، که شاید بتوان به شرح زیر آنها را خلاصه و دسته‌بندی کرد:

۱) قرآن به طور کلی هر کس را مسؤول عقاید و افعال و احوال خود شناخته و تبعیت کورکورانه و بدون تعقل غیر خدا را شدیداً منع می‌نماید:
اسراء، ٣٦ـ «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيسَ لَک بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كلُّ أُولـئِک كانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»(٢٦)
انفال، ۲۲ـ «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكمُ الَّذِينَ لاَ يعْقِلُونَ»(۲۷)

۲) قرآن مردم را از این جهت که علمای دین و انبیاء را ارباب خود قرار می‌دادند، شماتت می‌کند و مخصوصاً عنایت دارد که رؤسای دینی اعم از پیغمبران و روحانیان را ارباب و سرور خود نگیرند. این عمل را قرآن شرک به خدا تلقی می‌نماید:
توبه، ۳۱ـ «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيعْبُدُواْ إِلَـهًا وَاحِدًا لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يشْرِكونَ»(۲۸)

۳) قرآن به صراحت اعلام می‌کند که خدا در روز قیامت عذر مردم را به بهانه اطاعت از محترمین و بزرگان نمی‌پذیرد:
احزاب، ٦٧ـ «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا»(۲۹)

در نشریه «نقش تعیین‌کننده مستضعفین و روحانیت» مشروحاً راجع به تقلید صحبت کرده و نشان داده‌ایم که صورت متداول تقلید و این که اشخاص به بهانه عامی بودن، خود را دربست و نفهمیده و نسنجیده در اختیار فقیه یا عالمی گذارده، دین و دنیا و عقاید و اعمال خود را طبق نسخه و اوامر آنها تنظیم نمایند، به هیچ وجه انطباق با قرآن و سنت و عترت ندارد. بالعکس، از طرف پیشوایان بزرگوار ما هشدارهای مؤکد به شیعیان داده شده است که مانند قوم یهود نبوده، بدانند که بسیار اندکند علمائی که تقوا و صیانت نفس و اطاعت از مولی (یعنی خدا) داشته و پیرامون مقام و منافع دنیا نگردند.

٤) رابطه خدا با انسان و کرامت و شخصیتی که بر طبق آیات فراوانی قرآن به او داده و آزاد و مختارش گذارده، چنان است که حتا رسالت پیغمبران چه در تعلیم عقاید و ایمان و چه در دعوت به سوی خدا از راه اطاعت و اجرای احکام، فقط جنبه تذکر و ابلاغ یا نصیحت و ارشاد را داشته به مصداق «لاَ إکرَاهَ فِی الدِّینِ» کاملاً خالی از اکراه و اجبار است.

صریحاً و مکرر به نبی اکرم گفته می‌شود که تو مأمور اجراء و مراقب و مسؤول اعمال کسی نبوده برای این کار نه مجهز هستی و نه مجاز:

«وَ ما عَلَی الَّرسُولِ إلاَّ البَلاغُ»(۳۰)

(۱۲ بار به تعبیرهای مختلف)

«اِنَّما اَنْتَ مُذَکرٌ لَسْتَ عَلَیهِمْ بِمُصَیطِرٍ»(۳۱)

«ما جَعَلْناک عَلَیهِم حَفیظاً، ما جَعَلْناک عَلَیهِم وَکیلا»(۳۲)

(۱۳ بار به تعبیرهای مختلف) (۸ بار به تعبیرهای مختلف)

بدیهی است که وقتی پیغمبر چنین مأموریت و حقی نداشته باشد که در ابلاغ و ارشاد مردم و مؤمن و متدین ساختن آنها اعمال زور و اجبار نماید، یا عقاید و اعمالشان را تفتیش و تحمیل نماید، به طریق اولی هیچ فرد دیگر اعم از مؤمن و فقیه یا مأمورین دولتی مجاز به آن نیستند.

حتی خداوند در آن جا که مستقیماً به ما امر به عدالت و ادای امانت می‌نماید، حالت «موعظه» و خیرخواهی بدان می‌دهد:

نساء، ۵۸ـ «إنَّ اللّهَ یأْمُرُکمْ أن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَ إِذَا حَکمْتُم بَینَ النَّاسِ أن تَحْکمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا یعِظُکم بِهِ إِنَّ اللّهَ کانَ سَمِیعًا بَصِیراً»(۳۳)

خداوندی که انسان را برای خلافت خود و تقرب و مانند او شدن آفریده و او را مختار و مسؤول قرار داده، چطور ممکن است محصور و مجبورش سازد و اجازه دهد که هموطنان پست‌تر یا برتر فرمانروا و سرپرست او باشند؟!

در زمینه حکومت و دولت، به مفهوم اجتماعی و سیاسی و اداری آن، که نباید استبدادی و آمرانه یا «ولایتی» باشد، که از خارج و بالا سر امت اعمال گردد، شاخص‌ترین و قاطع‌ترین ارشاد قرآن، آیات مشورت و شورا است. یک آیه خطاب به پیغمبر می‌فرماید: در امور امت (یا اداره جامعه) با آنها مشورت کن. و آیه دیگر توصیف جامعه نمونه ایمانی است با جمله‌ای ساده و سر راست: «اَمْرُهُمْ شُوری بَینَهُمْ» (که در بحث آینده راجع به آنها صحبت خواهیم کرد.)

در آن بحث، آیاتی را هم که قرآن مأموریت‌ها و مواضع رسالت را به صورت مثبت و جمع‌بندی شده خلاصه کرده و جای خالی برای آمریت و حاکمیت نگذاشته، إن‌شاءالله بیان خواهیم کرد.

ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایی

چنانچه قبلاً اشاره شد، ولایت فقیه از فروع فقهیه است که اهل فن (فقهاء در اطراف آن اثباتاً و نفیاً، ضمن بیان پاره‌ای فروع فقهی، مثل طلاق غایب و نظایر آن بحث می‌کنند. بحث در این مسأله به این صورت مطرح می‌گردد که آیا برای فقیه (مجتهد) در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) ولایت شرعی ثابت است یا خیر؟ و در صورت ثبوت، ولایت در کدام موارد و در چه حدی است؟

اصل بر عدم ولایت فقیه است

فقهاء قبل از آن که به اثبات حکمی و به موضوعی به طور تفصیل و مشروح بپردازند، ابتدا حکم موضوع مفروض را مطابق اصلی از اصول مسلمه، به عنوان قاعده اولیه تعیین می‌نمایند، سپس شروع می‌کنند به تفحص و بررسی ادله معتبره خاصه. اگر دلیل خاص معتبری که مفاد آن مخالف حکم آن اصل (قاعده اولیه) باشد، به دست آورند، آن وقت طبق آن دلیل معتبر، حکم موضوع مفروض را تعیین و از حکم اولی که مطابق اصل و قاعده اولیه بوده دست بر میدارند. در غیر این صورت مطابق قاعده اولیه حکم آن را معین می‌سازند.

مثلاً اگر شک دارند حسن، حسین را وصی خود قرار داده یا نه؟ ابتدا به حکم قاعده اولیه، حکم به عدم وصایت او می‌کنند. ولی اگر قرینه و سند معتبری مبنی بر وصایت پیدا شود، دست از حکم قاعده اولیه برداشته و مطابق سند معتبر فرضی، حکم به وصایت می‌کنند. و همچنین اگر در حدود وصایت شک کنند، مثلاً اگر وصایت حسین نسبت به اموال حسن ثابت شود، اما نسبت به حقوق او مشکوک باشد، در مورد مفروض که مشکوک است، به نفی آن حکم می‌کنند و بیش‌تر از قدر مسلم، وصایتی را قبول نمی‌کنند. از این بیان چگونگی تحقیق حکم محل بحث (یعنی ولایت فقیه) به آسانی و به خوبی روشن می‌گردد.

مطابق این روال، اگر شک شود که آیا برای فقیه ولایت ثابت است یا خیر؟ قبل از بررسی و دست یافتن به ادله خاصه معتبره، مطابق اصل و قاعده اولیه که مورد قبول معتقدین به ولایت فقیه و انکار کنندگان آن می‌باشد، حکم به نفی و عدم آن می‌گردد. گفته می‌شود که اصل بر عدم ثبوت ولایت برای فقیه است، حال اگر پس از تفحص از ادله خاصه، اگر دلیل معتبر خاصی که اثبات ولایت کند وجود داشت، مطابق آن دلیل، حکم به ثبوت ولایت برای فقیه می‌شود و از حکم اولی، که مفاد اصل و قاعده اولیه بود، دست برمی‌دارند، و الا حکم اولی به قوت خود باقی خواهد ماند. در تعیین حد آن نیز مطابق همان قاعده رفتار می‌شود. مثلاً اگر ولایت برای فقیه در مورد حکم میان متخاصمین ثابت شود، ولی در موارد دیگر، نظیر ولایت بر اموال و انفس مشکوک باشد، در مورد مشکوک، مطابق اصل اولی، حکم به نفی ولایت می‌گردد. و چنین گفته می‌شود که اصل، عدم ثبوت ولایت است. به عبارت دیگر، عدم دلیل برای حکم نفی ولایت از فقیه (یا حکم به نفی بیش‌تر از حد مسلم) کافی است.

کلمه «ولایت» در روایات مورد استناد طرفداران ولایت فقیه نیامده است

باید دانست که در هیچ‌یک از روایات و احادیث، عنوان «ولایت» برای راویان حدیث (فقهاء) دیده نشده است. آن چه برای راویان حدیث (فقهاء) در روایات عنوان شده است، حکومت، قضاء، حجت و مشابه آن‌هاست. بدیهی است معانی لغوی و عرفی این سه کلمه غیر از معنای ولایت می‌باشد. ما معانی این کلمات را به طور خلاصه ذیلاً مورد توجه قرار می‌دهیم.

۱) معنای اصلی «حکم» حکومت، استحکام و محکم کردن امر است. کسی را حاکم گویند که از طریق حکم و قطع و فصل موضوع مورد اختلاف، آن را محکم می‌کند، زیرا که در اثر قطع منازعه، قضیه را از تردید و تزلزل بیرون آورده و موضوع را محکم می‌کند. در تمام مشتقات کلمه «حکم»، معنای اصلی (محکم کردن) محفوظ و منظور است.
۲) «حجت» به معنای احتجاج و بیان امری است که خصم، به وسیله آن بر طرف مخالف غلبه می‌کند. عذر، قصد، مخاصمه، محاجه و دلیل، معانی دیگر حجت است.
۳) قضاء به معنای اجراء و امضاء، حکم و فصل، خاتمه دادن، حکم دادن، اداء کردن و وفا نمودن می‌باشد.
٤) «سلطان» به معنای حجت، برهان، قوه و تسلط است.

هیچ‌یک از معانی فوق با معانی «ولایت» و موارد استعمال آن، که مورد بحث ماست، موافقت ندارد.
در صدر اسلام نیز مقام ولایت از طرف خلفاء به بعضی اشخاص اعطا می‌شد و آنان را والی می‌گفتند و به کسان دیگری سمت قضاء و حکومت اعطا می‌گردید. در دوره خلافت امیرالمؤمنین، علی(ع) کسانی که نظیر «محمد بن ابی‌بکر» و «مالک اشتر» سمت ولایت داشتند، غیر از کسانی بودند که به سمت قضاء گماشته شده بودند.
به هر حال، مقام ولایت به کسانی اختصاص دارد که در نظم و انتظام امور سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و غیره تخصص و مهارت داشته باشند، ولو این که فقیه هم نباشند. و اما مقام قضاء و حکومت مخصوص به کسانی است که در فهم احکام و قطع محاکمات و مخاصمات تخصص داشته و دارای اطلاعات وافی در باب احکام شرعی باشند، ولو این که در اداره سایر امور کارایی نداشته باشند. کم‌تر اتفاق می‌افتد که یک نفر در هر دو سمت مهارت و تخصص داشته و هر دو مقام را دارا باشد.
از مطالب فوق به خوبی روشن می‌شود که مقام ولایت غیر از مقام قضاء و حکومت است. و کاندیداهای آنها نیز از یکدیگر متفاوت بوده و هستند. تنها ائمه معصومین(ع) دارای صلاحیت برای هر دو مقام در مرتبه اعلی بوده‌اند. شاید روی همین مبناست که در روایات وارده، راویان حدیث، یعنی فقهاء را تنها به عنوان قضاء و یا حکومت درباره امور شرعی معرفی نموده‌اند. در روایتی دیده نشده است که فقهاء را به دلیل فقاهت به عنوان والی معرفی کرده باشند.
خلاصه آن که از عنوان ولایت رواة (فقهاء)، نه در آیات و نه در روایات، اثری نیست و میان ولایت و قضاء یا نظایر آن، بر حسب معنی و مفهوم، ملازمه وجود ندارد.
در ادله عقلیه و روایات نقلیه و روایاتی که در مورد سمت و مقام رواة (فقهاء) وارد شده است، همه جا جمله «قَدْ جَعَلْتُه حاکماً یا قاضِیاً» و یا با جمله «فَاِنَّهُم حُجَّتی» آمده و هرگز جمله مثلاً «قَدْ جَعَلْتُه وَلِیاً و واِلِیاً» و یا اماماً در روایات نیامده است.

این آقایان، ولایت فقیه در مورد قضاء را از روایاتی استفاده کرده‌اند که عنوان قاضی یا حاکم و نظایر آن در آنها ذکر شده است و ما عین روایات و حدود دلالت آنها را نیز بیان خواهیم کرد.

بررسی روایات مورد استناد طرفداران ولایت فقیه

همان طور که قبلاً گفته شد، ولایت فقهاء در دوره غیبت حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه) محدود به مواردی است که اغلب در کتب و رساله‌هایشان ذکر فرموده‌اند. در این جا به بررسی و تحقیق روایاتی که دلیل بر ولایت مطلقه فقهاء شمرده شده می‌پردازیم.

۱) روایت فقه رضوی: «مَنزِلَةُ الْفَقیهِ فی هذَا الْوُقْتِ کمَنْزِلَةِ الأنْبیاء فی بَنی اِسْرائیل...»(۳٤)

استدلال به این روایت بر ولایت مطلقه فقیه، قطع نظر از اعتبار و یا عدم اعتبار سند، زمانی ممکن است که معلوم شود انبیاء بنی اسرائیل دارای مقام ولایت فقیه و امامت جامعه بوده‌اند. در صورتی که ثبوت ولایت برای انبیاء بنی اسرائیل، لااقل محل شبهه می‌باشد. به علاوه، ظهور «مَنزِلَةُ الْفَقیهِ کمَنْزِلَة الأنْبیاء» جانشینی فقیه از انبیاء، از نظر ارشاد و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند باشد، نه از جنبه زمامداری و امامت، چنان که وضع تاریخی انبیاء بنی اسرائیل شاهد این بیان است. کلمات «فی هذا الوقت» نیز مؤید این نکته می‌باشد، زیرا مورد اشاره، زمانی است که در اثر تسلط قدرتمندان، شیعیان به طور عموم، و فقهاء به طور خصوص، مقهور بوده و کسی قادر به اظهار حق نبوده است و اصولاً شرائطی نبوده که کسی اعمال ولایت و امامت نماید. حتا وظیفه انبیاء در چنین دوره‌ای به ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر منحصر بوده است.

۲) روایت مرسله فقیه در معانی الاخبار: قال امیرالمؤمنین(ع):

«قَالَ رَسُولُ الله(ص) اللّهُمَ ارْحَم خُلَفائی! قیلَ: یا رَسُولَ الله مَنْ خُلَفائُک؟ قالَ: الَّذینَ یأْتُونَ مِنْ بَعْدِی وَیرْوُون حَدیثِی و سُنَّتی»(۳۵)

معتقدین به ولایت فقیه استدلال نموده‌اند از آن جایی که پیامبر اکرم(ص) دارای مقام ولایت مطلقه بوده و در این روایت فقهاء را خلیفه خود خوانده، فقهاء نیز به مقتضای جانشینی پیغمبر، این مقام را دارا هستند.

در رابطه با این استدلال باید گفت: اولاً: چنان که بعضی از محققین گفته‌اند، احتمالاً مقصود از خلفا، ائمه معصومین(ع) بوده‌اند و پیامبر(ص) می‌خواسته است که با این بیان، مقام آنها را بعد از خود اعلام نماید و بدین وسیله صلاحیت عترت خود را برای خلافت به آگاهی امت برساند.

ثانیاً: معتقدین و منکرین ولایت فقیه اتفاق دارند که تنها روایت کردن و نقل از پیامبر(ص) نمی‌تواند شرط لازم برای ولایت مطلقه، که همان سیاست و سلطنت عامه شرعیه است، باشد زیرا که مدیریت، سیاست و کاردانی و کیاست می‌طلبد، و این ویژگی‌ها تنها با نقل حدیث تحقق نمی‌یابد. به عبارت دیگر ویژگی‌ها و اوصاف فوق با نقل روایت و با اطلاع به احکام فقهی ملازمه ندارد. سرنوشت امت را به دست کسانی دادن که تنها خصیصه آنها نقل حدیث و روایت و آشنایی با احکام حلال و حرام است، بسیار نامعقول و نامقبول است، و نسبت دادن چنین کاری به ساحت مقدس پیامبر اکرم(ص) که عقل کل بود، به هیچ وجه شایسته نیست. بنا بر این، به خوبی می‌توان دریافت که مقصود از خلفاء، در روایت فوق، ائمه اطهار(ع) می‌باشند. و یا منظور جانشینی در جهت ارشاد و امر به معروف و نهی از منکری است که مطابق کتاب و سنت پیغمبر انجام گیرد.

۳) روایت عمر بن حنظله (وسائل الشیعه، ابواب صفات قاضی):

عمر بن حنظله گفت: از حضرت صادق(ع) پرسیدم میان دو نفر از یاران ما (شیعه) در دین یا میراث منازعه‌ای است که آن را به سلطان و قاضیان می‌برند (مقصود از قضات، قاضیان دولت اسماً اسلامی جور و غاصب بنی عباس است) آیا این کار حلال است؟ فرمود هر که محاکمه را به نزد آنها ببرد، درباره حق یا باطل، در حقیقت محاکمه خود را به نزد طاغوت برده است. یعنی نزد کسی که خدا امر فرموده به آن کافر شوند و اگر چه حق ثابتی هم در میان باشد، گرفتن آن در حکم حرام است. زیرا آن را به استناد حکم طاغوت گرفته است و چنین عناصری راهی را گرفته‌اند که خدا امر کرده به آن کافر شوند. خدا فرموده می‌خواهند محاکمه را به نزد طاغوت ببرند در حالی که مأمور هستند به طاغوت کافر شوند. عمر بن حنظله گفت: پس متخاصمین ما (شیعه) چه کنند؟ فرمود به کسی رو کنند که از خود شما (شیعه) هستند، از کسانی که حدیث ما را روایت می‌کنند و به حلال و حرام ما نظر می‌نمایند و احکام ما را می‌شناسند. پس به حاکمیت او رضا دهند. در حقیقت من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام.(۳٦)

محل استدلال این روایت بر ولایت مطلقه فقیه، جمله (فَاِنّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیکم حاکماً) است که معتقدین به این نظریه پنداشته‌اند دلیل بر ولایت مطلقه فقیه می‌باشد.

روشن است که روایت فوق در مسأله مخاصمه و منازعه می‌باشد و ظهور حکومت، چنان چه قبلاً گفته شد، لغتاً و عرفاً در تحکیم امر و قطع و فصل نزاع است و سؤال نیز در مورد حکم و داوری بوده است.(۳۷) بدیهی است این معنی غیر از ولایت مطلقه است که سیاست عامه و زمامداری امور ملت از آن مراد می‌شود. فرق میان دو عنوان مزبور بسیار روشن و غیر قابل انکار است. فقهاء نیز عموماً از حدیث مذکور (و نظایر آن) غیر از قضاء معنای دیگری استنباط نکرده‌اند و اگر جمله فوق به اهل لغت هم عرضه شود، غیر از معنای ذکر شده، معنای دیگری از آن در نمی‌یابند. آن چه ملاک دلالت و استدلال در ادله نقلیه و لفظیه برای اثبات مدعاست ظهور کلام متکلم است.

مؤید این بیان، ذیل روایت مذکوره است که در آن ضمن سؤال و جواب از حکم دو خبر یکسان از تمام جهات، ولی متعارض، و ذکر مرجحات آنها امام چنین فرمود: «اِذا کانَ ذالک فَاَرْجِهُ حَتّی تَلْقی اِماماً» یعنی زمانی که بدین صورت باشند (یعنی از تمام جهات دو خبر متعارض یکسان شوند) پس باید منتظر باشی و از حکم دادن خودداری نمایی تا با امام خود ملاقات کنی.

این جمله به روشنی نشان می‌دهد که روایت مذکوره تنها مربوط به حکمیت بین متخاصمین است و اصلاً ربطی به ولایت مطلقه فقیه ندارد.

٤) روایت ابی‌خدیجه:

ابی‌خدیجه گفت: حضرت صادق(ع) به من فرمود نظر کنید به مردی از خود شما (شیعه) که چیزی از داوری‌های ما را می‌داند پس او را میان خود داور قرار دهید. در حقیقت من او را قاضی (داور) قرار دادم. پس محاکمه را پیش او ببرید.(۳۸)

این حدیث را از ادله ولایت مطلقه فقیه گرفتن، دور از شأن تحقیق می‌باشد. زیرا حدیث فوق به روشنی نشان می‌دهد که حاکم تنها در مورد محاکمه و داوری میان متخاصمین است و بس. چنان‌چه روایت صریحاً می‌گوید: (فَاجْعَلُوهُ بَینَکم) این جعل در صورتی است که میان آنها منازعه‌ای روی دهد.

٥) همین روایت با عبارت دیگر نیز به این صورت نقل شده است:

ابوخدیجه گفت: حضرت صادق(ع) مرا به سوی اصحاب ما (شیعه) فرستاد و فرمود به آنها بگو حذر کنید از این که وقتی میان شما خصومتی روی داد یا درباره چیزی از داد و ستد اختلافی روی داد، داوری آن را پیش یکی از فاسقان ببرید. میان خود مردی را که حلال و حرام ما را می‌داند قرار بدهید و من او را بر شما داور قرار دادم. و حذر کنید از این که مخاصمه را به نزد سلطان ظالم ببرید.(۳۹)

هر یک از جمله‌های فوق به طور بسیار واضح نشان می‌دهد که تنها و به طور انحصار، مربوط به قضاء در مخاصمه و محاکمه بوده کوچک‌ترین ارتباطی به ولایت مطلقه فقیه ندارد.

٦) توقیع شریف از حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه:

اسحق پسر یعقوب گفت از محمد بن عثمان العمری (از نواب اربعه حضرت ولی عصر(عج) بوده) درخواست کردم نامه‌ای را به من برساند که در آن از مسائلی که برای من مشکل شده بود از حضرت سؤال نموده بودم. پس توقیع شریف به خط مبارک مولانا صاحب‌الزمان(عج) وارد شد. (نوشته بود) اما درباره آن چه سؤال کرده بودی، خدا تو را ارشاد و ثابت‌قدم فرماید. تا این که کلام را بدان جا رسانید و فرمود: «و اما در رویدادهایی که پیش می‌آید، به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم؛ و اما محمدبن عثمان العمری، خدا از او و پیش از او از پدرش خوشنود باشد، مورد اطمینان من است و نوشته او، نوشته من است.(٤٠)

این روایت از مهم‌ترین روایاتی است که برای اثبات ولایت مطلقه فقیه عنوان شده است و پایه استدلال آنان در دو جمله ذیل است یکی جمله «أَمَّا الْحَوادِثُ الْواقِعَة فَارجِعُوا فِیهَا إِلَی رُواة حَدیثِنا» و دیگری جمله «فَاِنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیکم وَ اَنَا حُجَّةُ الله» در جمله اولی چنین استدلال می‌کنند که مقصود از حوادث واقعه، تنها احکام شرعی و مسائل فقهی نیست، بلکه منظور کلیه اموری است که مربوط به شؤون اجتماعی و فردی امت اسلامی می‌باشد (از قبیل انواع ولایت شرعیه نظام حکومتی ـ سیاسی ـ اقتصادی ـ قضائی ـ اجرائی ـ تنظیم امور ـ حفظ ثغور و غیره) که ولی مطلق مسلمین باید آنها را انجام دهد. امام(ع) با همین جمله «اما الحوادث الواقعه...» روات حدیث و فقهاء را ولی مطلق مسلمین قرار داده و با این بیان مقام ولایت مطلقه را برای فقهاء در دوره غیبت کبری ثابت نموده است.

و اما از جمله دوم «فَإِنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیکم وَ اَنَا حُجَّةُ الله» چنین استدلال می‌نمایند که مراد از حجت، کسی است که در تمام امور اجتماعی و سیاسی و نظامات قضائی و اجرائی و غیره مرکز و مرجع و حجت بوده، و به عبارت دیگر، دارای مقام ولایت مطلقه و امامت عامه باشد.

بر ارباب نظر واضح است که استدلال به جمله اولی (اَمَّا الْحَوادِثُ الْواقِعَة الخ) بر اثبات ولایت فقیه از چند جهت، مردود است. یکی این که همین جمله نسبت به غیر مخاطب، مجمل است. زیرا ممکن است مسائل مخصوصی را از امام(ع) پرسیده و امام(ع) نیز در جواب آن، همان جمله را که برای مخاطب، معهود و معلوم بوده است، بیان فرموده باشند. در این فرض، غیر مخاطب نمی‌تواند از جمله فوق که برایش مجمل است، با تأویلاتی بر مدعای خود استدلال نماید.

ثانیاً: محتمل است مقصود از آن بعضی مسائل و موضوعات مشکله شرعیه باشد که برای مکلف روی می‌دهد. مخصوصاً در امور قضائی و حقوقی و امور حسبیه و نظایر آن که احتیاج به ولیّ و قیّم شرعی دارد. بدیهی است در این گونه موارد امام باید مطابق سؤال سائل مرجعی را معرفی فرماید.

و نیز ممکن است مقصود از «حوادث واقعه» بحران‌های سیاسی، اختلافات مشکل، اغتشاشات، تحولات و تغییر اوضاع و احوال اجتماعی و مذهبی، انحرافات و کج‌روی‌های دینی واحداث بدعت‌ها در دین خدا و غیره باشد که موجب حیرت و سرگردانی و ضلالت مسلمین در تعیین وظیفه می‌گردد، که در این شرائط امام(ع)، جهت راهنمایی و ارشاد و تشخیص وظیفه، رواة (فقهاء) را به عنوان مرجعی معرفی فرموده‌اند تا راویان حدیث و فقهاء مطابق دستورهای ائمه(ع) آنها را از تاریکی و گمراهی و از حیرت‌زدگی و انحراف نجات دهند و وظیفه و راه مستقیم را به آنها بشناسانند.

به علاوه چنان که قبلاً گفته شد، راوی حدیث بودن (فقیه) برای احراز مقام ولایت که سلطنت عامه و ریاست امت اسلام است، کفایت نمی‌کند. کسی می‌تواند اداره امور را عهده‌دار باشد که علاوه بر مقبولیت مردم، ویژگی‌های علمی ـ سیاسی ـ آگاهی و بینش، مدیریت، استعداد و عدالت را دارا باشد. تنها راوی حدیث (فقیه) بودن، بدون ویژگی‌های فوق، کافی نیست. چه بسا فقیهی که در فقاهت هم کامل است، ولی حتا از تنظیم امور خانواده خود عاجز باشد. مگر معقول است امام(ع) سرنوشت تمام امت و ملت را به کسی بسپارد که از مسائل سیاسی و اجتماعی زمان بی‌اطلاع بوده و تحت تأثیر جاه‌طلبان و دنیاپرستان قرار گیرد و فریب شیاطین جن و انس را بخورد، و در نتیجه کلیه شؤون زندگی فردی و اجتماعی و معنوی ملت را در پوشش مذهب با خطری غیرقابل جبران مواجه ساخته به پرتگاه سقوط مطلق بکشاند؟

ضمناً کلمه «فَارجِعُوا» و تعبیر «رجوع» مفهوم مراجعه و پرسش را می‌رساند، نه انتخاب و اطاعت را. اگر قرار برای زمامداری و مدیریت بود، بدیهی است که امام(ع) با توجه به تعدد فقهاء و اختلاف سلیقه مردم، ممکن نبود چنین دستوری را، بدون ذکر شرائط و ترتیبات کار برای تعیین فرد اصلح، صادر نمایند، در هر حال روایت فوق، به فرض قطعیت و اصالت، حکایت از ضرورت رجوع مردم به رواة حدیث می‌نماید نه جواز اعمال ولایت و سلطه از ناحیه فقهاء.

و اما استدلال بر ولایت مطلقه فقیه با جمله «فَإِنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیکم وَ اَنَا حُجَّةُ الله»، که در تقریب استدلال بر مسأله بیان گردید، نیز بر خلاف تحقیق است؛ زیرا از کلمه «حجت»، یا معنای لغوی و عرفی آن را باید در نظر گرفت، یا معنای اصطلاحی (اصولی). اما معنای لغوی و عرفی حجت آن است که به وسیله آن با طرف مخالف احتجاج شود. در «مجمع» چنین می‌گوید: اَلْحُجَّة به ضم «حا» اسم است از احتجاج، خدای تعالی فرموده: تا این که برای مردم علیه خدا پس از ارسال پیامبران حجت نباشد. و نیز فرموده: و برای خدا حجت رسا و کامل بر مردم می‌باشد، یعنی به سبب اوامر و نواهی او.(۴۱) در تفسیر همین آیه وارد شده است که خداوند در روز قیامت به بنده خود خطاب می‌کند که آیا عالم بودی؟ اگر گفت آری! خطاب می‌کند: پس چرا عمل نکردی؟ و اگر گفت: جاهل بودم! می‌فرماید: پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ آنگاه حجت بالغه او را مغلوب می‌سازد.(۴۲)

در سوره بقره فرموده: «لِئَلاَّ یکونَ لِلنَّاسِ عَلَیکمْ حُجَّةٌ» و در سوره أنعام: «تِلْک حُجَّتُنا آتیناها اِبْراهیمَ» در سوره شوری فرموده: «حُجَّتُهُم داحِضَةٌ». خلاصه آن که از کلمه «حجة» در هر جا، چه در آیات نامبرده و چه در روایات، همان معنای لغوی و عرفی آن یعنی برهان (و آن چه با آن احتجاج می‌شود) منظور بوده است. انبیاء و اولیاء را حجت نامیده‌اند به آن دلیل که خدا با آنها با بندگان احتجاج می‌کند. به طور خلاصه، انبیاء و اولیاء و کتب آسمانی حجت و برهانند زیرا که به وسیله آنها احتجاج می‌گردد.

و اما معنای اصطلاحی «حجت» در اصول فقه عبارت است از سند و مدرک شرعی که عمل به آن (اگر سند مطابق با واقع بود) مقبول خواهد بود و اگر مطابقت با واقع نداشت معذور خواهد بود.

برای کلمه حجت، غیر از دو معنای فوق، معنای دیگری در نزد اهل فن معلوم و معهود نیست و هیچ‌یک از دو معنا مناسبتی با معنای «ولایت مطلقه فقیه» ندارد.
پس با این بیان کاملاً روشن است که استدلال به ولایت مطلقه فقیه با توقیع شریف، بی‌پایه است.

۷) صحیحه قداح:
حضرت ابی عبدالله از رسول الله(ص) روایت کرده که پیامبر اکرم(ص) در ضمن بیان مرتبه علماء فرمود «وَ اِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْاَنْبیاء وَ اِنَّ الاَنبیاءَ لَمْ یوْرِثُوا دیناراً ولا دِرْهَماً وَ لکنْ اَوْرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ اَخَذَ مِنْهُم اَخَذَ بِحَظٍّ وافِرٍ».
حضرت صادق(ع) از رسول الله(ص) روایت کرده که پیامبر اکرم(ص) فرموده علماء، وارثان پیامبرانند. همانا پیامبران دینار و درهمی باقی نمی‌گذارند. لکن میراث آنان دانش است و هر کس از آنها گرفت بهره شایان به دست آورده است.
روایت ابوالبختری نیز با تفاوت کمی مثل همین روایت است و به جای علم، احادیث ذکر شده است.(۴۳)
محل دلالت این حدیث بر ولایت فقیه، در نظر مدعیان ولایت «اِنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْاَنْبیاء» است. آنان چنین استدلال می‌کنند که چون انبیاء دارای مقام ولایت مطلقه هستند، علماء و فقهاء هم به مقتضای همین حدیث وارثان انبیاء هستند؛ پس فقهاء به حکم میراث، مقام ولایت را از پیامبران به ارث برده و از آنها وارث ولایت مطلقه گردیده‌اند.
در این جا باید گفت ارث بردن علماء از احادیث انبیاء، که همان علم انبیاء است، مستلزم وارث بودن ولایت مطلقه نیست. به ویژه این که در متون حدیث، مورد ارث، که همان علم و دانش است، بیان گردیده. بنا بر این دلیلی نیست که علماء سایر شؤون انبیاء را نیز به ارث برده باشند. روایت فوق، علماء را از نظر ارشاد و تبلیغ دین و اصلاح امور مردم و امر به معروف و نهی از منکر وارث انبیاء معرفی نموده و مقرر می‌دارد که علماء احادیث و دانش توحید و خداشناسی و حق‌پرستی و غیره را که از انبیاء ارث برده‌اند باید به مردم برسانند و ابلاغ نمایند.
خلاصه آن که عدم دلالت این حدیث بر ولایت مطلقه فقیه بر اهل نظر پوشیده نیست.

۸) روایت تُحَفُ العقول که منسوب به حضرت سیدالشهدا امام حسین(ع) است.
این روایت مفصل و طولانی است (در وافی این روایت را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده است) و آن چه در روایت مذکوره محل استدلال بر ولایت مطلقه فقیه قرار گرفته (بنا به زعم مدعی) همان جمله معروف است که در ضمن آن (در مقام تشریح گرفتاری‌های مسلمین و غلبه جور بر عدل و پیروزی باطل بر حق) فرموده «ذلِک بِاَنَّ مَجاریَ امُورِ الاَحْکامِ عَلی اَیدِی الْعُلَماءِ بِالله الأُمَناءِ عَلی حَلالِهِ و حَرامِهِ»
خلاصه ترجمه‌اش این است که محل جریان امور و احکام بر دست کسانی است که علم به خدا دارند (خدا شناسند) و به حلال و حرام او امین هستند و در بعضی کتب به جای «عَلی اَیدِی الْعُلَماءِ»، «بِیدِ الْعُلَماءِ» ذکر شده است. معتقدین به ولایت مطلقه فقیه استدلال می‌کنند که مجاری امور شامل امور اجتماعی در تمام شؤون زندگی است. پس بر این پایه همه کارهای اجتماعی، سیاسی، نظامی، قضائی و اجرائی ملت اسلام در دست علماء است. و این تعبیر دیگری از ولایت مطلقه فقیه می‌باشد. باید توجه داشت که مقصود از «علماء بالله و امناء بحلاله و حرامه» به عقیده محققین بزرگ شیعه دوران اخیر، همانا ائمه اطهار(ع) باشند. چون روایت در مقام توبیخ مردمی است که با دوری از اطراف ائمه معصومین(ع) و تفرق‌شان از گرد رهبران بر حق، باعث گرفتاری و مصیبت مسلمین و علت تسلط ستمکاران و تضعیف علماء (امامان بر حق) گردیده‌اند، و قبل از جمله معروف (مجاری الأمور) در همین خطبه آمده است: گرفتاری و مصیبت شما از تمام مصیبت‌های مردم بزرگ‌تر است، زیرا مقام و منزلت‌های علماء را، که بر مقتضای بینه واضحه و سنت پیغمبر(ص)، مجاری امور و ولایت و امامت عامه در دست آنها است، از شما گرفته‌اند، و علت سلب کردن این حق، غیر از پراکندگی شما از اطراف حق و اختلاف در سنت پیغمبر(ص) چیز دیگری نیست.(۴۴)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

روایاتی که در این بخش ذکر شد، در نظر مدعیان ولایت فقیه مهم‌ترین ادله نقلیه بر ولایت مطلقه فقیه بود و در صفحات گذشته به خوبی معلوم گردید که این ادله، دلالتی بر مدعا ندارند و نمی‌توانند در مقابل ادله اربعه و قاعده اولیه که سابقاً ذکر شد، ایستادگی کنند. محققینِ فقهاء و اهل فن کلاً دلالت این روایات (بر ولایت مطلقه فقیه) را صریحاً نفی فرموده‌اند.

باید توجه داشت آن‌چه محل بحث و مورد گفتگو است، موضوع ولایت مطلقه فقیه است. اما ولایت فی‌الجمله برای فقیه در دوره غیبت کبری در موارد ضروری و متقضی همان فقهاء، مسلم و غیرقابل انکار است. اگر چه در حدود آن اختلاف دارند. بنا بر این، مقتضی است در بخش آینده، به توفیق خدا، به اقوال بعضی از محققین اشاره شود تا مسأله بهتر روشن گردد.

نظرات برخی از فقهای بزرگ درباره ولایت فقیه

۱ـ نظر مرحوم شیخ مرتضی انصاری

بزرگ‌ترین فقیه چند صد سال اخیر، در کتاب مکاسب در مسأله تصرف در مال صغیر، بعد از بیان مناصب سه‌گانه فقیه، یعنی: ۱ـ منصب فتوا، ۲ـ مرجعیت در مرافعات و مخاصمات، ۳ـ ولایت تصرف در اموال و انفس؛ در قسم سوم چنین گفته است:

ولایت فقیه به دو صورت متصور است: اول آن که در تصرف مستقل باشد. قطع نظر از این که تصرف غیر نیز منوط به اذن او باشد. قسم دوم آن که غیر ولی در تصرف مستقل نباشد (و تصرف ولی منوط به اذن ولی باشد.)(٤٥)

در صورت اول استقلال فقیه در تصرف در اموال و انفس را، به حکم قاعده اولیه، از همه افراد نفی نموده و به عدم ثبوت آن تصریح کرده است و در روایاتی که خیال شده دلالت بر ولایت فقیه دارد کلاً تصریح به عدم دلالت آنها کرده و می‌فرماید.

لکن اگر از روی انصاف روایت شریفه مورد توجه قرار گیرد معلوم می‌گردد که ملاحظه سیاق روایت و صدر و ذیل آن چنین اقتضاء می‌کند که در مقام بیان وظیفه فقهاء از نظر احکام شرعیه است. پس اگر فقیه، زکات و خمس را از مکلف مطالبه نماید، دلیل شرعی بر وجوب دادن آن به فقیه وجود ندارد.(٤٦)

در آخر این بحث، چنین آمده است: «وَ بِالْجُمْلَةِ فَإقامَةُ الدّلیلِ عَلی وُجوبِ طاعَةِ الفَقیهِ کالامامِ اِلاّ ما خَرَجَ بِالدّلیلِ دُونَهُ خَرْطُ القَتادِ.»

یعنی دلیل اقامه کردن بر وجوب اطاعت فقیه نظیر وجوب اطاعت امام(ع) از تراشیدن خارهای بسیار سخت درخت خاردار با دست لخت دشوارتر و رنج‌آورتر است. این تعبیر کنایه‌ای است از اشکال یا عدم امکان اقامه دلیل بر ولایت فقیه.

و اما بحث در ولایت فقیه بر اساس وجه دوم، یعنی هر گاه تصرف دیگری موقوف به اذن فقیه باشد (در مواردی که اذن فقیه هم موقوف به اذن امام است) و به سبب آنکه موارد توقف بر اذن امام غیر مضبوط و نامعلوم است، ناچار باید آنچه را که ضابط و شاخص ولایت او است ذکر نمود. پس می‌گوییم: هر امر معروفی که از جانب شارع، معلوم باشد و تحقق آن را در خارج خواسته باشد، اگر معلوم شود که انجام آن وظیفه شخص معینی است، مثل نظارت پدر بر اموال فرزند صغیرش، یا وظیفهی صنف معینی است، مانند افتاء و قضاء، یا وظیفه هر کس که به انجام آن توانایی دارد، نظیر امر به معروف، در هیچ‌یک از این موارد اشکالی نیست (چون باید آن امر توسط فرد خاص انجام گیرد) و اگر چگونگی آن معلوم نگردد و احتمال رود که تحقق یا وجوب آن به نظر فقیه مشروط است، در این صورت رجوع به او لازم است. سپس آنکه اگر فقیه از روی ادله، جواز تولیت خود را، به سبب منوط نبودن آن به نظر امام یا نایب خاص او به دست آورد، خود شخصا یا با نائب گرفتن، اگر نائب گرفتن را جایز بداند، انجام می‌دهد و الا معطل می‌گذارد، زیرا معروف بودن امری منافاتی با منوط بودن انجام آن به نظر امام(ع) ندارد.(٤٧)

پس شیخ انصاری ولایت فقیه را در مواردی نظیر مخاصمات و رسیدگی به اموال صغار در صورت نبودن ولی (پدر) و اموال غایب و نصب قیم و نظایر آن، مورد بحث قرار داده و ادله آن نظیر مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف و غیره را ذکر می‌نماید و نتیجه‌گیری می‌کند که: «از آن چه بیان کردیم معلوم گردید ادله‌ای که بر ولایت فقیه اقامه شده، اموری است که مشروعیت آن قبلاً به ثبوت رسیده باشد. به طوری که اگر فرض شود فقیهی در جامعه وجود ندارد، انجام آن برای مردم به طور کفایی واجب خواهد بود. اما اگر مشروعیت وجود آن در خارج مشکوک باشد، نظیر اجراء حدود برای غیر از امام(ع) و تزویج دختر صغیری که پدر و جد ندارد، و ولایت معامله بر مال غایب به وسیله بستن عقد، و فسخ عقد خیاری از صغیر و غیره و مشروعیت آن از ادله‌ای نظیر «مقبوله عمر بن حنظله» و توقیع نامبرده و جمله «مجاری امور الأحکام علی أیدی العلماء» برای فقیه ثابت نمی‌گردد.»(٤٨)

از سخنان مرحوم شیخ انصاری به خوبی روشن می‌شود که «ولایت فقیه» حتا در موارد محدود هم مردود، و یا لااقل مورد شک می‌باشد. تا چه رسد به «ولایت مطلقه فقیه».

۲ـ نظر مرحوم آخوند خراسانی(٤٩)

مرحوم آیت‌الله «آخوند خراسانی» صاحب کتاب «کفایة الاصول» که در تحقیق و تتبع، کم نظیر و استادِ مراجع و فقهائی است که بعد از مشروطیت آمده‌اند، به بررسی نظریات شیخ مرتضی انصاری پرداخته و در مورد ولایت فقیه چنین می‌گوید:

پوشیده نماند در حال غیبت امام عصر عجل‌الله فرجه هر یک از شؤون ولایت که برای امام(ع) ثابت نشده، برای فقیه به طریق اولی ثابت نخواهد بود. و اما آن چه برای امام از شؤون ولایت ثابت است، ثبوت آن برای فقیه محل اشکال است.

در اینجا باید اولاً از آن چه برای امام ثابت است، بحث کنیم ـ در مرحله دوم به نقض و ابرام ادله‌ای که برای ثبوت آن برای فقیه ذکر شده است بپردازیم.

ـ آن چه برای امام(ع) ثابت است:

باید دانست که ولایت امام(ع) در امور مهمه کلی متعلق به سیاست و مربوط به وظیفه مقام ریاست امت قابل تردید نیست، و اما ولایت امام(ع) در امور جزئیه که متعلق به اشخاص و افراد است، نظیر فروش خانه افراد و یا سایر تصرفات در اموال شخصی مردم محل تردید و اشکال است. علت تردید این است که یک دسته از ادله، دلالت بر عدم ولایت دارند که ما سه دلیل از آن را ذکر می‌کنیم:

۱ـ ادله‌ای که دلالت بر عدم جواز تصرف غیر در اموال و املاک مردم دارد، مگر در صورتی که این تصرف به اذن و رضای حاضر صاحب مال انجام گیرد.

۲ـ ادله‌ای که بر عدم حلیت مال مردم بدون طِیب نفس و رضای صاحب مال دلالت دارند.

روشن بودن این واقعیت که سیره پیغمبر(ص) بر این اساس بوده که آن حضرت درباره اموال مردم، هم چون سایر افراد امت، و بدون کوچک‌ترین امتیاز و اختیاری عمل می‌فرموده است.

و دسته دیگری از آیات و روایات بر اولویت پیغمبر و ائمه(ع) بر مؤمنین نسبت به یکدیگر دلالت دارند. تقابل این دو نوع ادله (۱ـ «لا یحِلُّ مالُ امْرِءٍ اِلاّ بِطیبِ نَفسهِ» و نظیر آن و ۲ـ «النَّبی أولی بِالمُؤمنین») در محل بحث، موجب تردید و اشکال گردیده است.

اما حقوقی که به سبب خاص، نظیر ازدواج و قرابت در ارث، به وجه مخصوص به افراد متعلق می‌گردد، عدم ولایت پیغمبر و امام(ع) در این گونه موارد غیر قابل انکار است و صحیح نیست که بگوییم پیغمبر و امام(ع) در ارث بردن از متوفی، از وارث اصلی (و یا به زنی از مسلمین از شوهر او) اولی و اقرب باشد و ادله ولایت پیامبر و امام(ع) مسلماً شامل این گونه امور نمی‌شود. زیرا آیه («اَلنَّبی اَولی بِالمُؤمِنین مِن أنفُسِهِم») در مسائلی است که مسلمانان خود اختیار داشته باشند، نه در امری که از احکام تعبدی بوده و در اختیار آنها نیست. مثلاً قرابت سبب ارث و ازدواج، سبب آثار زوجیت است که شارع، منحصراً این حق را برای وارث و زوج جعل فرموده و این جعل و حکم در اختیار مؤمنین نیست تا این که پیغمبر بتواند نسبت به آنها اولویت داشته باشد و اما درباره این که آیا تبعیت امر و نهی نبی و امام(ع) به طور مطلق، ولو این که مربوط به سیاست و احکام نباشد، مانند امور عادی و روزمره زندگی، واجب و لازم است، یا این که وجوب تبعیت مختص به امور سیاسی و احکام است، باید چنین گفت: آن چه از روایات و آیات استفاده می‌شود و قدر مسلم است، آن است که وجوب اطاعت پیامبر و امام(ع) در اموری است که از جنبه نبوت و امامت صادر شود، خواه مربوط به احکام و سیاست باشد، یا خیر. و اما اگر فرمانی از جنبه مقام نبوت و امامت صادر نگردد، وجوب تبعیت آن معلوم نیست.

و اما ادله‌ای که جهت ثبوت «ولایت مشابهی» برای فقیه ذکر شده است؛ قوی‌ترین آنها از حیث دلالت عبارتند از:

۱ـ روایتی که حکایت از تشابه منزلت فقیه به منزلت انبیاء بنی اسرائیل دارد.

۲ـ روایت تحف‌العقول که در آن امام(ع) فرموده (مجاری الأمور بیدالعلماء)

۳ـ روایتی که در آن فرموده: «سزاوارترین مردم به پیامبران، أعلم آنهاست».

هیچ‌یک از موارد فوق‌الذکر هرگز دلالتی بر ولایت فقیه ندارد. هر چند ظاهر اولویت دادن أعلم در شباهت به انبیاء، اشاره به «خلافت علماء از انبیاء باشد». از این جهت است که آن را به علم اختصاص داده، (یعنی علماء در علم خلفاء انبیاء هستند). همان‌طور که در جمله دیگر، معصوم(ص) علماء را به عنوان خلیفه ذکر فرموده، در عین حال خلیفه بودن علماء دلالتی بر ولایت فقیه ندارد. زیرا در مفهوم خلافت اطلاقی نسبت به ولایت نیست و شاید خلافت از نظر ارشاد و تبلیغ احکام و امر به معروف باشد که از شؤون پیامبری و رسالت است.

در مورد روایتی که منزلت فقیه را مساوی با منزلت انبیاء بنی‌اسرائیل خوانده است، باید گفت قدر مسلم روایت مزبور در مورد ارشاد و تبلیغ احکام و امر به معروف است. مضافاً بر این که ولایت مطلقه ثبوتش برای انبیاء بنی اسرائیل معلوم نیست.(۵۰)

و اما جمله «مجاری الأمور بِیدِ العلماء» اگر چه این جمله می‌تواند عبارت دیگری از ولایت علماء باشد، ولی ظاهر این است که مراد از «علماء بالله و اُمَناء عَلی حلالِهِ و حرامِه» خصوص ائمه اطهار علیهم السلام است. چنان‌چه سایر جملات روایت شریفه که در مقام توبیخ مردم، پراکنده شدن آنها از اطراف ائمه(ع) را سبب غصب خلافت و بیرون رفتن آن از دست کسانی که مجاری امور بایستی در دست آنها قرار می‌گرفت، شمرده است. روشن است مراد از «علماء» در این مقام، غیر از ائمه(ع) کسی نیست. این خبر طولانی است که تحف‌العقول آن را به طور مرسل از حضرت ابی عبدالله حسین(ع) نقل کرده. هر که طالب است به تمام روایت (در کتاب مزبور) مراجعه کند تا کاملاً روشن شود که روایت شریفه منحصراً مربوط به ائمه است و اصلاً ربطی به فقهاء ندارد.

اما این که معصوم(ع) در بعضی موارد فقهاء را حاکم و قاضی قرار داده، ظهورش تنها در مورد رفع خصومت و دادرسی است و ولایت فقیه از آن استفاده نمی‌شود. چنان‌چه روایت مقبوله ـ و روایت مشهوره ـ گواه این بیان است.

دلیلی هم وجود ندارد که شایسته‌ترین مردم نسبت به انبیاء، اعلم آنها نسبت به ولایت باشد. به همین سبب نمی‌توان آن چه را که در توقیع شریف در مورد ارجاع حوادث واقعه به علماء بیان فرموده، دلیلی بر اثبات ولایت فقیه دانست. زیرا احتمال دارد که مراد، حوادث معهود بین سائل و امام(ع) بوده و به آن چه در سؤال ذکر گردیده ناظر بوده است. احتمال قوی دارد مقصود از حوادث واقعه، حکم حوادث و فروع جدیدی باشد که در اخبار از آنها اثر و خبری نیست و عبارتی که امام(ع) فقیه را از جانب خود حجت قرار داده مربوط به ولایت فقیه نیست. زیرا حجت، مستلزم ولایت مطلقه نیست و میان حجیت ـ و ولایت مطلقه نه ملازمه عقلی و نه ملازمه عرفی وجود دارد، اگر چه ولایت مطلقه حضرت حجت بن الحسن(ع) عجل الله فرجه الشریف کاملاً ظاهر و روشن است.(۵۱)

خوانندگان عزیز توجه دارند که ما در صفحات گذشته عین ادله و روایاتی را که مورد استناد طرفداران ولایت فقیه بود و همچنین نحوه دلالت آنها بر ولایت را مشروحاً بیان کردیم و در این جا تنها منظور جلب توجه خوانندگان به بیان استادالمحققین مرحوم آیت‌الله خراسانی بود تا توجه نمایند ایشان با بیان بسیار قاطع و واضح، و در عین حال، بسیار مختصر و مفید و محکم، اساس ولایت فقیه را رد کرده و با پیروی از محققین و فقهای عظیم‌الشأن گذشته حق مطلب را با مهارت خاص ادا کرده‌اند.

۳) نظر آیت‌الله محمد حسین نایینی(۵۲)

مرحوم نایینی در حاشیه مکاسب (بنا به تحریر منیة الطالب) در ذیل عبارت شیخ انصاری – که گفته «مِن جُملة اولیاء التصرف فی مالِ مَن لا یستقِلُّ بالتصرّفِ فی مالِهِ الحاکمُ»، در مقام توضیح چنین آورده است:

برای ولایت سه مرتبه است: یک مرتبه که بالاترین مراتب است، مختص انبیاء و اوصیاء بوده قابل تفویض و واگذاری به کسی نیست. دو مرتبه دیگر قابل تفویض و واگذاری به سایرین هست، اما مرتبه اول همان مرتبه‌ایی است که آیه شریفه «النّبی اَولی بِالمؤمنین مِن اَنفسِهِم» به آن اشاره فرموده است. این مرتبه نه قابل سرقت است و نه کسی می‌تواند پیراهن آن را به زور بر تن کند. مرتبه دوم ولایت که قابل تفویض است، مرتبه‌ای است که مربوط به سیاست و نظم بلاد و انتظام امور امت و استحکام مرزها و جهاد با دشمنان و دفاع و نظایر اینهاست که مربوط به والیان و امراء می‌باشد. و قسم سوم مرتبه‌ای است که راجع به قضاء و دادرسی و فتوا دادن است. و این دو منصب در عصر پیامبر و حضرت امیر(ع) بلکه در عصر خلفاء سه‌گانه برای دو صنف مختلف از افراد امت واگذار می‌گردید و در هر ناحیه و شهرستان، والی غیر از قاضی و مفتی بود. یک صنف تنها به قضاء و افتاء منصوب می‌شد و صنف دیگر برای اجرای حدود و نظم بلاد و نظارت به مصالح مسلمین منصوب می‌گردید. و گاهی به ملاحظه اهلیت یک نفر هر دو منصب به او واگذار می‌شد. ولی غالباً قاضی و والی دو فرد مختلف بودند. در ثبوت منصب قضاء برای فقیه و همچنین اموری که از توابع قضاء شمرده می‌شود، نظیر اخذ آن چه مورد دعوی است از محکومٌ عَلَیه، و زندانی نمودن بدهکاری که در ادای دین مسامحه می‌کند، و تصرف در بعضی امور حسبیه مانند حفظ مال غایب و صغیر و امثال آن تردیدی نیست. آن چه محل اشکال است، ثبوت ولایت عامه برای فقیه است که روشن‌ترین مصادیق آن استحکام مرزها و نظم شهرها و جهاد و دفاع است.(۵۳)

آیت‌الله نایینی بعد از بیان فوق، به بررسی ادله‌ای که طرفداران ولایت فقیه آورده‌اند می‌پردازد.

اگر چه ما در بحث‌های گذشته این ادله را مورد بررسی قرار دادیم، ولی برای زیادت بصیرت خوانندگان، ابتدا به طرح استدلال‌ها و سپس به خلاصه ترجمه نظر آن مرحوم (نایینی) به ترتیب زیر اشاره می‌کنیم:

۱ـ در روایت نبوی که فرموده: «علماءُ اُمَّتی کأنبیاءِ بنی اسرائیل» و به آن بر ولایت عامه فقیه استدلال شده، چنین گفته است: تنزیل علماء به منزله انبیاء بنی اسرائیل، به لحاظ تبیین احکام است، چنان‌که اغلب پیامبران بنی‌اسرائیل منبع احکام حضرت موسی(ع) بودند.

۲ـ در عناوین وارده در کلام بعض ائمه(ع) نظیر «العلماء ورثة الانبیاء» و «مجاری الأمور بید العلماء» و امثال آن که بر ولایت عامه فقیه استدلال شده چنین فرموده:

مقصود از علماء، ائمه اطهار(ع) می‌باشند مخصوصاً روایت «مجاری الأمور بید العلماء» که در آن قرائن واضحه است که دلالت دارند بر این که مراد از علماء، ائمه(ع) می‌باشند که امناء به حلال و حرام خدا هستند.

۳ـ و اما دلالت توقیع شریف بر ولایت عامه فقیه از طرق ذیل مطرح شده است.

الف ـ عبارت حوادث واقعه که گفته شده ظهور حوادث واقعه در مطلق وقایع، بدون فرق بین احکام و سیاست و اجراء حدود و اخذ زکات و غیره می‌باشد.

ب ـ امام(ع) نفس حوادث، نه حکم آنها را به رواة، که فقهاء هستند، ارجاع فرموده‌اند و ظهور آن در امور عامه نه در احکام می‌باشد.

ج ـ امام(ع) در توقیع مزبور رواة (فقهاء) را به صورتی که خود حجت خدا هستند از طرف خود حجت قرار داده‌اند. پس به مقتضای این عبارت، هر گونه اختیار برای امام(ع) هست و هر وظیفه‌ای که بر عهده او است قابل تفویض بوده و برای فقهاء نیز ثابت می‌گردد.

د ـ اسحق بن یعقوب که در توقیع شریف سؤالاتی از امام(ع) کرده، خود از بزرگان و رواة و فقهاء در دوره غیبت صغری است. شأن وی اجلّ از آن است که از مسأله‌ای مانند رجوع به فقهاء در مسائل و احکام شرعیه، در صورت عدم دسترسی به امام(ع)، که حکمش خیلی واضح است، سؤال کند.

پس از این جا معلوم می‌شود اسحق بن یعقوب می‌خواسته بداند که در امور عامه نظیر امور سیاسی- انتظامی ـ اجرایی - نظامی و قضائی و غیره در حال غیبت امام(ع) باید به کدام مرجع رجوع کرد. امام(ع) هم در جواب او مطلق رواة (فقهاء) را برای همین منظور تعیین فرموده‌اند.

پس از این گفتار، مرحوم نایینی استدلالات فوق را مورد نقد و بررسی قرار داده چنین می‌گوید:

در قسمت الف: سؤال، غیرمعلوم است و احتمال دارد سؤال از حوادث معهوده بین سائل و امام(ع) بوده باشد و اگر فرض شود که کلمه «حوادث» عمومیت دارد، باید گفت که قدر مسلم و متقن آن در حدیث شریف، احکام و فروع جدید است که مربوط به افتاء می‌شود.

در قسمت ب: مناسبت بین حوادث و احکام آنها، کافی است تا در سؤال از حکم حوادث، کلمه «حکم» حذف شود، پس فقیه در احکام شرعیه مرجعیت دارد نه در حوادث.

و در قسمت ج: حجت بودن با مبلغ احکام بودن و رسانیدن تکالیف و وظایف شرعیه به مردم مناسبت دارد. چنان که از آیه «فَلِلّهِ **الحجةُ البالغة**» همین معنا استفاده می‌شود.

و در قسمت د: جلالت مقام اسحق بن یعقوب مانع از آن نیست که از یکی از امور بسیار روشن و ظاهر سؤال نماید. چنان‌چه زرارة و محمد بن مسلم با آن همه جلالت فقهی که داشتند، از حکم امور که بسیار ظاهر و روشن بود از امام(ع) سؤال می‌کردند. مضافاً بر این که معلوم نیست ـ سؤال (اسحق بن یعقوب) از تکلیف مردم در حال غیبت کبری بوده باشد، یا این که ظاهر سؤال، عموم وقایع زمان غیبت کبری را برساند. بلکه ممکن است سؤال مربوط به بعض رواة در دوره غیبت صغری باشد.

پس احتمال قوی می‌رود که سؤال سائل از تعیین مرجع در احکام و فروع جدید، در دوره غیبت صغری مربوط باشد نه در امور عامه (مرحوم نایینی برای این نکته شاهدی هم از راویان توقیع شریف بیان کرده است)

طالبین می‌توانند به عین عبارت ایشان در «مُنیة الطالب» رجوع نمایند.

٤ـ اما روایت ابی خدیجه که در آن فرموده «فَإنّی جَعَلتُهُ قاضِیاً»، ظهور روایت در اختصاص به قضاء و محاکمه، قابل تردید نیست، علاوه بر این که روایت ابی‌خدیجه ضعیف شمرده شده است.

۵ـ اما روایت مشهوره که امام(ع) فرموده «اَلسُّلْطانُ وَلِیّ مَن لا وَلِی لَه» (سلطان ولیّ کسی است که ولیّ ندارد) دلالتی بر مرجعیت سلطان در امور عامه ندارد. علاوه بر این، روایت درباره کسی است که فوت نموده و ولی ندارد.

٦ـ اما روایت «ابن حنظله» که در آن فرموده: «فَإنّی قَدّ جَعَلْتُهُ عَلَیکم حاکماً» منحصراً مربوط به مرافعات و محاکمات است و بس.

در خاتمه این بحث، مرحوم نایینی می‌گوید: وجوب اداء سهم امام(ع) به فقیه تنها بدان دلیل است که فقیه به موارد آن بصیرت بیش‌تری دارد نه به دلیل ولایت فقیه.

ب) تفویض ولایت مطلقه الاهیه از طرف خداوند به نبی اکرم، به ائمه معصومین علیهم السلام و به فقهاء.

اگر چه در بحث بند «الف» راجع به موضوع یا مسأله ولایت از دیدگاه‌های قرآن و مخصوصاً فقه و روایات، رسیدگی مفصل به عمل آمد و در بحث حاضر باید صرفاً در زمینه تفویض ولایت صحبت نماییم، ولی از جهت موشکافی و دقت بیش‌تر لازم دیده شد توجهی به ریشه کلمات و خواست‌ها بکنیم و دلالتی را که ولایت و والی و امثال آنها در ذهن و ضمیر آقایان از یک طرف، و در تعبیر و تصویرهای قرآن و روایات از طرف دیگر دارد، شناسایی نماییم تا امکان یا عدم امکان تفویض و موارد مقبول آن روشن شود. بنا بر این، ابتدا به بررسی معنی و مقصود «ولایت مطلقه» از دید رهبر انقلاب و تبلیغ کنندگان می‌پردازیم و سپس معنی یا معانی مختلفی را که واژه‌های ولایت، ولی، والی و غیره دارند، مطالعه می‌نماییم تا ببینیم کدام یک از آنها قابل تفویض می‌باشند.

مقصود و مقصدی که آقایان تلویحاً یا تصریحاً بیان می‌نمایند و می‌خواهند، در نهایت چیزی جز حاکمیت و حکومت و صاحب اختیار بودن از هر جهت بر مردم و بر دولت نیست. آن چه در فرمان امام یا منشورنامه ٦٦/١٠/١٦ و در بحث‌های متولیان در تبلیغات رسمی مطرح شده است، نیز ولایت کلی امت و حکومت بر جامعه است که همان سرپرستی کشور و مردم در کلیه امور سیاسی، اقتصادی، اداری، جنگی و غیره می‌باشد و به فروع و احکام دین نیز تسری پیدا می‌کند.

از جنبه لغوی و معنی و مفهوم کلمه «ولایت»، می‌دانیم که در زبان عربی، در قرآن و در مکالمات و مکاتبات زمان پیغمبر و پیشوایان بزرگوارمان، لغات یا واژه‌های ولایت، ولی، والی، مولی، متولی، تولی و مشتقات دیگر آنها به معانی و منظورهای مختلف و متعدد به کار رفته است که گاهی متضاد هم بوده‌اند. شاید هیچ‌لغت و اصطلاحی به این اندازه با معانی مشابه و مختلف و موارد استعمال متعدد در قرآن نیامده و این اندازه اختلاف و جنجال نیافریده باشد. ولی خوشبختانه سیاق عبارات و موارد استعمال آیات بهترین راهنما برای ما می‌باشد و اگر آنها را پهلوی هم بگذاریم، رفع ابهام می‌شود.

به طور کلی، همچنان که در بحث بند الف بررسی شد، در قرآن چیزی درباره ولایت فقیه، با چنان دلالت و صراحتی که مورد نظر آقایان است، دیده نمی‌شود. در روایات معتبر و متواتر نیز به آن صورت دستور قطعی و بیان عام نداریم. وانگهی روایت و حدیث، به فرموده خود رسول اکرم(ص) و ائمه طاهرین، باید به قرآن عرضه شود، که اگر انطباق نداشت و مباینت دیده شد، دور انداخته شود. بنا بر این، اصل و اساس برای ما قرآن است و از آن جا باید شروع کنیم. در درجه ثانی عملکرد یا سنت حضرت رسول(ص) و امام معصوم(ع) می‌تواند راهنمای ما باشد.

جای انکار نیست که در کتاب خدا، کلمات و مفاهیم فراوانی دیده می‌شود که دلالت یا ارتباط با سرپرستی و سروری بر انسان‌ها دارد، و از حکومت و سلطنت و اداره امت‌ها یا جوامع بشری صحبت می‌کند. از قبیل مُلک و مَلِک (پادشاه و پادشاهی و مملکت)، مالکیت علی الاطلاق، احاطه کرسی و تخت سلطنت بر زمین و آسمان، قدرت و عزت فعال مایشائی، خزائن خلقت، مالک الرقابی، موت و حیات‌بخشی صاحب اختیاری ناس و سایر خصال و اقتدارهایی که فرعون‌ها، ملوک، امپراطورها، شاهنشاهان، امراء و بزرگان و رؤسای شریعت و طریقت به خود نسبت می‌دهند، ادعا می‌نمایند یا مردم درباره آنها تصور می‌کنند. بلی چنین اسامی و صفات و حالات، که در مجموع از آنها همان ولایت مطلقه یا ولایت آقایان مستفاد می‌شود، در قرآن زیاد است ولی تماماً درباره ذات باری‌تعالی است و غالباً با تلویح یا تصریح بر انحصاری بودن برای خدا دلالت دارد. مگر به صورت جزئی و نسبی غیرمطلق، که ادعایی خودشان یا انتسابی تابعینشان بوده است و احیاناً به صورت خاص محدود و اعطائی خداوند به بعضی از پیغمبران یا آدمیان است.

برای درک بهتر و دریافت کامل مطالب، به بررسی نمونه‌هایی از هر یک از حالات یا دلالت‌ها و اصطلاحات فوق با اشاره به آیات مربوطه می‌پردازیم و چون می‌خواهیم هیچ موردی از قلم نیفتد، ناچار بیان و بحث قدری به درازا خواهد کشید.

۱ــ ملکوت خدا و رب العالمین بودن او

«الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مَالِک يوْمِ الدِّينِ إِياک نَعْبُدُ وإِياک نَسْتَعِينُ»(٥٤)

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يصِفُونَ»(٥٥)

«قُلْ مَن بِيدِهِ مَلَكوتُ كلِّ شَىءٍ وَهُوَ يجِيرُ وَلَا يجَارُ عَلَيهِ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ»(٥٦)

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِک الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكرِيمِ»(٥٧)

«الَّذِى لَهُ مُلْک السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يكن لَّهُ شَرِيک فِى الْمُلْک وَخَلَقَ كلَّ شَىءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً»(٥٨)

«يسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِى السَّمَاوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ الْمَلِک الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»(٥٩)

«وَلِلّهِ مُلْک السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللّهُ عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»(٦٠)
«... وَسِعَ کرْسِیهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ»(٦١)

به طوری که دیده می‌شود، در بعضی از آیات فوق و نظایر آن‌ها، به دنبال صفات ملکوتی و کبریائی خداوند، ذکر از قداست و منزه بودن او به عمل می‌آید یا حکیم و خبیر بودن و حتا قیوم بودن، یعنی صفات و خصوصیاتی که مالکین دنیایی و مدعیان خدایی فاقد آن هستند و غالباً خلاف آن را نشان می‌دهند.

هر جا که پای انسان‌ها و غیر خدا در میان می‌آید، کم‌ترین سهم و یا مشارکتی از ملکوت و رهبری و یا ولایت مطلقه برای آنان، حتا انبیاء و اولیاء قائل نمی‌شود. معمولا دو نوع جواب رد به چنین ادعاها یا انتساب‌ها داده می‌شود. یکی این که آن افراد و اشیاء یا معبودهای اتخاذی خود مخلوق بوده نه چیزی را آفریده‌اند و نه مالک مرگ و زندگی و رستاخیز کسی می‌باشند:

«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا یخْلُقُونَ شَیئًا وَهُمْ یخْلَقُونَ وَلَا یمْلِکونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا یمْلِکونَ مَوْتًا وَلَا حَیوةً وَ لا نُشُورًا»(٦٢)

دیگر آن که خداوندی که همه مخلوقات و نیروها در جهان هستی زیر نگین اقتدار او هستند، چه نیازی به شریک و کمک گرفتن و فرزند داشتن دارد؟ خدایی که با اراده «کن فَیکونی» هر معدومی را موجود، هر مشکلی را ممکن و هر نشده‌ای را شده می‌کند. کسی که از هر دانایی داناتر و از هر توانایی تواناتر است، به چه مناسبت و روی چه منطق بیاید تمام یا قسمتی از اقتدار و اراده یا اختیار و ولایت خود را به دیگران، ولو عیسی(ع) یا علی(ع)، تفویض نماید؟

۲ـ اعطای قدرت و فضیلت

بر خلاف تصور و داعیه فوق، در آیات عدیده، علاوه بر مخلوق و محتاج بودن پیغمبران، مانند سایر افراد بشر، تصریح به عدم اختیار، اقتدار، علم یا سلطه و حق سیطره آنان بر دیگران به عمل می‌آید و اقرار و اخلاص انبیاء در بندگی و اطاعت خدا را از امتیازات و افتخاراتشان ذکر کرده، عبد بودنشان را در زبان شهادت ما می‌گذارد، و در مقابل، هر جا که به هر یک از آنها قدرت، فضیلت و نعمتی اعطاء شده باشد، آن را اعلام می‌دارد. بدون آن که این اعطاء اختصاص به انبیاء و ائمه داشته، به دیگران، در اثر سعی و اراده خودشان و بر حسب استحقاقشان داده نشود:

«وَأَن لَّیسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی»(٦٣)
«أَلَمْ یجِدْک یتِیمًا فَآوَی وَوَجَدَک ضَالًّا فَهَدَی وَوَجَدَک عَائِلًا فَأَغْنَی»(٦٤)
«مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّک بِمَجْنُونٍ وَ إِنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ»(٦٥)
«قُلْ إِنِّی لَا أَمْلِک لَکمْ ضَرًّا وَ لا رَشَدًا»(٦٦)
«وَ لَقَدْ آتَینَا إِبْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَ کنَّا بِه عَالِمِینَ»(٦٧)
«فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَینَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا»(٦٨)
«وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَ سَعَی لَهَا سَعْیهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِک کانَ سَعْیهُم مَّشْکورًا»(٦٩)
«کلاًّ نُّمِدُّ هَـؤُلاء وَ هَـؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّک وَمَا کانَ عَطَاء رَبِّک مَحْظُورًا»(٧٠)
«... وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیینَ عَلَی بَعْضٍ وَآتَینَا دَاوُودَ زَبُورًا»(٧١)
«وَ وَرِثَ سُلَیمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ یا أَیهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیرِ وَأُوتِینَا مِن کلِّ شَیءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ»(٧٢)
«وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَینَاهُ حُکمًا وَعِلْمًا وَکذَلِک نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(٧٣)
«رَبِّ قَدْ آتَیتَنِی مِنَ الْمُلْک وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ... أَنتَ وَلِیی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ...»(٧٤)
«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِک الْمُلْک تُؤْتِی الْمُلْک مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْک مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیدِک الْخَیرُ إِنَّک عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»(٧٥)
«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِک...»(٧٦)
«... وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»(٧٧)
«... وَعَلَّمَک مَا لَمْ تَکنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیک عَظِیمًا»(٧٨)
«... وَ کلَّمَ اللهُ مُوسی تَکلِیما»(٧٩)

«هُنَالِک الْوَلَایةُ لِلَّهِ الْحَقِّ...»(۸۰)

۳ـ اعطای ولایت

آن چه در مورد هیچ پیغمبری، از آدم تا خاتم، گفته نشده که خدا به او تفویض کرده باشد، «ولایت» است چه مطلقه و چه محدوده آن. کلمه «ولایت» دو بار در قرآن آمده است، یک بار با تصریح بر این که خاص خدا است:

«هُنَالِک الْوَلَایةُ لِلَّهِ الْحَقِّ...»

و در آیه دیگر در جهت معکوس و تقریباً منفی، یعنی «ولایت» و حمایت مؤمنین خالص قدیم بر مؤمنین تازه گرویده و ناآزموده:

«... وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَ لَمْ یهَاجِرُواْ مَا لَکم مِّن وَلاَیتِهِم مِّن شَیءٍ حَتَّی یهَاجِرُواْ وَ إِنِ اسْتَنصَرُوکمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیکمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلَی قَوْمٍ بَینَکمْ وَبَینَهُم مِّیثَاقٌ...»(۸۱)

به طوری که از قسمت دوم آیه، که صحبت از انتصار و امداد است، بر می‌آید و آیه ما قبل حکایت دارد، «ولایت» مورد نظر از مقوله دوستی و محبت است، که در بند آینده بحث خواهد شد. ولی لفظ «ولایت» به معنای قدرت و حکومت و سلطنت در قرآن کریم نیامده است.

۴ـ ولیّ بودن خدا و ولیّ گرفتن انسان‌ها

در عوض به جای کلمه «ولایت» که مصدر است و یک بار در وصف خدا در قرآن آمده است، کلمه «ولی(۸۲)» که اسم یا صفت بوده و جمع آن اولیاء است، فراوان در قرآن دیده می‌شود. در حالی که مفهوم یا معنای سرپرستی عالیه و سروری و رهبری، تا سر حد معبود بودن را دارد و به خداوند یکتا اختصاص داده شده است. غالباً نیز تأکید می‌شود که نباید دیگران را در آن وارد و شریک کرد. اما «ولیّ» غیر بندگان موحد خدا، شیطان است و طاغوت نامیده می‌شود:

«قَالُوا سُبْحَانَک مَا کانَ ینبَغِی لَنَا أن نَتَّخِذَ مِن دُونِک مِنْ أَوْلِیاء...»(۸۳)

«... فَزَینَ لَهُمُ الشَّیطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِیهُمُ الْیوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ»(۸٤)

«أَفَحَسِبَ الَّذِینَ کفَرُوا أن یتَّخِذُوا عِبَادِی مِن دُونِی أَوْلِیاء...»(۸۵)

«... وَلَم یکن لَّهُ شَرِیک فِی الْمُلْک وَلَمْ یکن لَّهُ وَلِی مِّنَ الذُّلِّ وَکبِّرْهُ تَکبِیراً»(۸٦)

«قُلْ أَغَیرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِیا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ...»(۸۷)

«... وَمَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِی وَلَا نَصِیر»(۸۸)

«مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاء کمَثَلِ الْعَنکبُوتِ...»(۸۹)

«قَالُوا سُبْحَانَک أَنتَ وَلِینَا مِن دُونِهِم بَلْ کانُوا یعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ»(۹۰)

«رَبِّ قَدْ آتَیتَنِی مِنَ الْمُلْک وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیی فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ»(۹۱)

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیاء فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِی...»(۹۲)

«... وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاکمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَی وَنِعْمَ النَّصِیرُ»(۹۳)

«إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلْک السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یحْیِی وَ یمِیتُ وَمَا لَکم مِّن دُونِ اللّهِ مِن وَلِی وَلاَ نَصِیرٍ»(۹٤)

«... وَمَن یضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیا مُّرْشِدًا»(۹۵)

«اللّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ...»(۹٦)

سرآمد آیات فوق و آخرین آنها به لحاظ زمان نزول، آیةالکرسی است. قرآن خدا را یگانه ولی مؤمنین اعلام می‌دارد که آنان را از تاریکی (و سرگردانی، بی‌هدفی و نادانی و گمراهی) به روشنایی در می‌آورد (هدف‌داری، بینایی، دانش و دانایی و راه‌شناسی) اما اولیاء و سرور و سرپرست کافرشدگان و شرک‌ورزان به خدا، طاغوت است و عوامل سرکشی و طغیان از حق و عدالت. عمل طاغوت، خارج ساختن مردم از روشنایی و بینایی، به تاریکی و سرگردانی است.

کلمه «مولی(۹۷)» نیز در قرآن به خداوند یکتا اختصاص داده شده است و آیات عدیده‌ای به این موضوع تصریح می‌کنند به عنوان نمونه:

«... وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»(۹۸)

***

در ردیف و مفهوم فوق، بیش از ٤٥ آیه داریم که ولایت و اتخاذ ولیّ و مولی را مخصوص ایزد یکتا می‌داند(۹۹) اما همان تعبیرها و کلمات، در مفاهیم یا معانی دوستی، اتحاد، ائتلاف، یاوری و یاری و پیمان جنگی، به منظورهای حمایت، همکاری، نصرت و غیره نیز مکرر در قرآن آمده است، بدون آن که از طرف خدا به آنها اعطا شده باشد.

خصوصاً در آیات مدنی دوران جنگ با مشرکین و با اهل کتاب. این نوع ولایت و اتخاذ ولی یا پیمان‌بندی در مورد غیرمؤمنین و مابین خودشان، رواج داشته است و یک عمل اجتماعی ـ نظامی متداول در همه اعصار می‌باشد.

چنین ولایت و ولی گرفتن یا ولی شدن، بر خلاف مورد قبلی، شرک محسوب نگشته است و طرف آن برای مؤمنین اولاً خدا است و ثانیاً پیغمبر خدا و مؤمنین به خدا، که در مجموع «حزب‌الله» را تشکیل می‌دهند.

در حالی که دشمنان خدا و دشمنان مسلمانان «حزب‌الشیطان» نامیده شده و مشرکین و منافقین و کفار از اهل کتاب و احزاب مخالف را در بر می‌گیرد. چند آیه را ذیلاً نمونه می‌آوریم:

«... فَهَبْ لِی مِن لَّدُنک وَلِیا یرِثُنِی وَیرِثُ مِنْ آلِ یعْقُوبَ...»(۱۰۰)

«... وإِنَّ الظَّالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِی الْمُتَّقِینَ»(۱۰۱)

«لاَ یتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِینَ أَوْلِیاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِینَ...»(۱۰۲)

«أَلا إِنَّ أَوْلِیاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلاَ هُمْ یحْزَنُونَ»(۱۰۳)

«... إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكمْ أَوْلِیاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كنتُمْ صَادِقِینَ»(۱۰٤)

«... وَالَّذِینَ آوَواْ وَّنَّصَرُواْ أُوْلَـئِک بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْضٍ...»(۱۰۵)

«وَالَّذِینَ كفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْضٍ...»(۱۰٦)

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكافِرِینَ أَوْلِیاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ...»(۱۰۷)

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْیهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِیاء بَعْضُهُمْ أَوْلِیاء بَعْضٍ وَمَن یتَوَلَّهُم مِّنكمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(۱۰۸)

«إِنَّمَا وَلِیكمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ یؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَاكعُونَ»(۱۰۹)

«وَمَن یتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(۱۱۰)

«اسْتَحْوَذَ عَلَیهِمُ الشَّیطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكرَ اللَّهِ أُوْلَئِک حِزْبُ الشَّیطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّیطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»(۱۱۱)

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیهِمْ قَدْ یئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ...»(۱۱۲)

أولیاء، أولوا و أولی همگی جمع «ولی» هستند که در آیات زیر به معنای صاحب است.

مولی به معنای وارث در چند آیه. و ولی، جمع آن اَولیاء، اُولُوا، اُولِی به معنای صاحب است که ذیلاً یادآور می‌شویم:

«... وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى ببَعْضٍ...»(۱۱۳)

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكمْ...»(۱۱٤)

«... وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ...»(۱۱۵)

موالی(۱۱٦) جمع مولاست که در آیه زیر آمده است:

«وَلِكلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِی مِمَّا تَرَک الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ...»(۱۱۷)

۵ــ رو گرداندن و إعراض و پشت کردن

افعال «تولی» و «یتولی» که به معنای دوستی کردن و دوست گرفتن یا عقد دوستی و حمایت است و در آیات قسمت دوم بند ٤ آمده بود، به معنای رو گرداندن و پشت کردن و بی‌اعتنایی مشرکین نسبت به دعوت رسول اکرم(ص) در سال‌های آغاز رسالت، و هر گونه پشت کردن یا عقب‌گرد و انصراف، در آیات دیگری از قرآن استعمال شده است. از جمله آیات ذیل:

«فَتَولَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ»(۱۱۸)

«فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيكمْ...»(۱۱۹)

«... ثُمَّ يتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِک وَمَا أُوْلَـئِک بِالْمُؤْمِنِينَ»(۱۲۰)

«... ثُمَّ يتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ»(۱۲۱)

«... وَمَن يتَولَّ يعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا»(۱۲۲)

«... فَإِن تَوَلَّيتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ»(۱۲۳)

۶ـ والی به معنای حاکم و استاندار

ولیّ امر یا والی یک ولایت و مملکت شدن، اصطلاحاتی است که در زبان قرآن و محاورات و مکاتبات صدر اسلام زیاد به کار برده شده است، در کشور خودمان نیز تا قبل از سلطنت رضاشاه و فارسی شدن واژه‌ها، معمول در دیوان‌های دولتی و ادبیات ما بوده است. حضرت امیر فرمان مالک اشتر را با این جمله آغاز می‌نماید:

«هذا ما اَمَرَ بِهِ عَبْدُالله عَلی اَمیرِالْمُؤمِنینَ مالِک بْنَ الحارِثِ الأشْتَرِ فی عَهْدِهِ اِلَیهِ حینَ وَلاّهُ مِصْرَ...»

قرآن نیز در آیه ۲۰۵ سوره بقره که می‌خواهد تابلوی زنده‌ای از منافقین موفق و تشنه مقام و قدرت ترسیم نماید (و می‌گویند در شأن معاویه نازل شده است) تولی را به معنای فرمانروایی و در دست گرفتن حکومت یا اداره امت به کار برده است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يعْجِبُک قَوْلُهُ فِی الْحَيوةِ الدُّنْيا وَ يشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»(۱۲٤)

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِی الأَرْضِ لِيفْسِدَ فِيهَا وَيهْلِک الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لاَ يحِبُّ الفَسَادَ»(۱۲۵)

ماحصل و خلاصه این بند آن که ولایت مطلقه و عام به معنای مالکیت و حاکمیت انسان‌ها و سرپرستی عالیه یا مرشد و سرور بودن تا سرحد تعبد و سرسپردگی، مخصوص آفریدگار جهان‌ها است، تا آن‌جا که از سراسر قرآن بر می‌آید، نه کسی می‌تواند با او در این اعتقاد و اطاعت مشارکت داشته باشد، و نه آن را به کسی تفویض کرده است. در سوره ناس، کلیه این مقامات به خدا نسبت داده شده است. اما «ولایت» به صورت پیمان دوستی، اتحاد و همبستگی، حمایت و نصرت و هدایت‌خواهی و امثال آن که معمول نزد قبایل و ملت‌های پیش از اسلام و بعد از اسلام در همه جا بوده و هست و حالت اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند موضوع جداگانه‌ای می‌باشد. قرآن نه تنها چنین ارتباط و اتحاد را با شرائطی تجویز و توصیه می‌نماید، بلکه وفاداری نسبت به تعهدات مربوطه را تأکید می‌کند. بدیهی است که این موضوع و معنی غیر از ولایت مطلقه الاهیه است که مدعی تفویض آن به نبی‌اکرم و انتقالش به ائمه اطهار علیهم السلام و سپس به فقهاء شده‌اند.

ج) حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه الاهیه

(حدود و رابطه آن با احکام عبادی و با مصالح اسلام از یک طرف و با حاکمیت جوامع بشری از طرف دیگر)

یکی از موضوعات و بلکه از اصل‌هایی که در منشورنامه ١٦ دی‌ماه اعلام گردیده، ولی علیرغم اهمیت فوق‌العاده و تأثیر و تزلزلی که می‌تواند در ارکان نظام جمهوری و در معتقدات دینی ایرانیان فراهم آورد، در پس پرده سکوت و فراموشی قرار گرفته است، شعار پر طمطراق ذیل می‌باشد:

«حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتا نماز و روزه و حج است.»

تا به حال، بیش‌تر توجه و تبلیغات یا جار و جنجال‌های جناح‌های حاکمیت، روی ولایت فقیه و مطلقه بودن آن رفته است. در حالی که مقام و منصب ولایت فقیه پس از چند دست واسطه و وراثت، از خدا گرفته شده است و در خط شریعت حرکت می‌کند، ولی حکومت، بدون قید و شرط دیگر، ناشی از ولایت مطلقه الاهی است و مقدم بر احکام عبادی بوده، می‌تواند از هر امری، چه عبادی چه غیرعبادی که رأساً مخالف مصلحت اسلام و امت تشخیص دهد، جلوگیری نماید... «و بالاتر از آن هم مسائلی هست».

گمان نمی‌رود در گذشته، هیچ مکتب و عالم دین با چنین وسعت و منزلت، برای حکومت یا دولت و سیاست، اقتدار و اختیارات فعال مایشائی و حتا تشریعی قائل شده و استبدادی وضع کرده باشد که نه تنها فوق مردم و خلق خدا، بلکه فوق خدا و دین باشد. مذاهب و مکاتب آمده‌اند تا سلاطین و امرا و حکام را منکوب سازند و دولت‌ها یا حکومت‌ها را محدود به قانون و مطیع آیین نمایند. نه شاهنشاهان ایران چنین داعیه صاحب اختیاری دنیا و دین و مردم را داشته‌اند، نه خلفای راشدین و نه خلفای اموی و عباسی و عثمانی.

البته فرمانروایان قرون گذشته که بعد از زوال دوران فرعون‌ها و داعیان خدایی، تقریباً همگی بر شیوه‌های استبدادی خودکامه و طاغوتی ظالمانه حکومت می‌کردند، خود را به گونه‌ای منصوب یا مأمور از طرف خدایان و یا سایه و جانشین آنان می‌دانستند. کم‌تر حکومتی، چه در شرق و چه در غرب، پیدا شده است که بدون اکتساب و ادعای مشروعیت دینی از طریق اساطیر و آداب یا متولیان معابد توانسته باشد مالک الرقاب مردم و فعال مایشاء خودکامه ممالک باشد. اکتساب یا ادعای ولایت مطلقه بر خلق و نمایندگی از خالق یا معبودها از لوازم و برنامه‌های حکومت استبدادی و شخصی و طایفه‌ای یا دولت‌ها و خلافت‌های غاصب است. ولی می‌بینیم علی(ع) که به عقیده شیعه، بعد از پیغمبران، تنها تشکیل دهنده خلافت حق یا حکومت خدایی است، چنین ارتباط و اتصال یا استخلاف را به خود نسبت نداد و تا مردم بر او هجوم و اصرار نورزیدند، قبول خلافت نکرد و بدون بیعت، یعنی رضا و تعهد ملت، زمام امور آنها را به دست نگرفت و در اداره جامعه، جز با مشورت و جلب همکاری مردم، تحمیل نظر و تحکمی ننمود... و در هیچ‌یک از احکام و حدود الاهی و حقوق مردم تغییر یا تعطیلی روی مصلحت اندیشی خود روا نداشت.

***

ما نه تنها در قرآن و سنت و سیره رسول اکرم(ص) یا امیرالمؤمنین، نص و صراحت و حتا اشارتی به این که حکومت‌ها و قدرت‌های تشکیل شده از مردم، از سلاطین یا رهبران دینی، شعبه‌ای از ولایت مطلقه خداست، ندیدیم، بلکه در پرسشی هم که از بعضی از افاضل علم و دین کردیم، چیزی نشنیدیم، و نشانه‌ای ندادند که در روایات پیشوایان یا در آراء و عقاید فقهاء بزرگ و در مباحث حوزه‌های دینی چنین اصل یا استنباطی عنوان شده باشد.

حتی خود آقای خمینی در دروس ولایت فقیه سال ۱۳۴۸ نجف که گفته‌اند، هدف از قیام طلاب و فقهاء برای تصرف حکومت به منظور محافظت از اسلام، اجرای حدود و جزائیات و گرفتن حقوق فقراء از اغنیاء بوده است، و برای اثبات این مأموریت از هر طرف روایت و سنت یا سند و برهان آورده و مسأله حکومت را خیلی بزرگ و مهم معرفی کرده‌اند، معذلک صحبت از ولایت مطلقه برای حاکم فقیه و صلاحیت تشخیص مصلحت اسلام و امت یا دخالت در احکام شریعت و اشراف و اولویت داشتن حکومت بر دیانت نکرده بودند.

در آن جزوه تقریرشده ٤٢ صفحه‌ای که اعلام مواضع اولیه و خطوط اصلی برنامه بعدی ایشان بوده است، از جمله چنین گفته‌اند:

«فقهاء باید حافظ همه جهات اسلام باشند»، «فقیه عادل باید زمامدار مسلمین باشد».

«اسلام تنها احکامی جزئی مربوط به وظایف دینی عبد و رب نیست، بلکه اسلام آمده است تا یک حکومت بزرگ تشکیل بدهد و احکامش هم مناسب حکومت است»

«از حدود پنجاه کتابی که احکام اسلام در آن مجتمع است، سه چهار کتابش مربوط به عبادیات و وظایف انسان با رب الارباب است و کمی از احکام هم مربوط به اخلاقیات است. مابقی کتاب‌ها مربوط به اجتماعیات و اقتصادیات و حقوق و سیاسات می‌باشد.»

«همان طور که برای وظایف عبادی قانونی هست، برای امور اجتماعی و حقوقی هم قانون دارد. در سیاسیات هم إلی ماشاءالله و... موضوعی را نمی‌یابید جز آن که تکلیفی در اسلام برای آن معین شده است»

«پیغمبر که خلیفه تعیین می‌کند برای حکومت است»

«اسلام همان‌طور که جعل قوانین کرده قوه مجریه هم قرار داده است»، «آن چه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم و ائمه درباره آن صحبت شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده است، همین است که حاکم و خلیفه باید احکام اسلام را بداند و قانوندان باشد. رئیس اسلام باید دادگر باشد»

«کسی که می‌خواهد حدود جاری کند، بیت‌المال را در دست بگیرد و خداوند اختیار بندگانش را به او بدهد معصیت کار نباشد.»

«موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد. مانند قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار هیچ فرقی ندارد.»

و به این نکات هم تذکر می‌دهند:

«خلیفه جاعل احکام نیست. خلیفه برای این است که احکامی را که رسول اکرم(ص) فرموده است و خدای تبارک و تعالی فرستاده است اجراء کند»

«همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام در تشکیل حکومت و اجراء و تصدی امور است، برای فقیه هم هست، لکن فقهاء ولی مطلق به این معنی نیستند که بر همه فقهاء زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند.»

حکومت اسلام نه مشروطه است، نه استبدادی و نه جمهوری و نه کسی می‌تواند در آن دخالتی کند. برای رئیس و مرئوس حکم الاهی متبع و رأی اشخاص حتا رسول اکرم(ص) هم در آن دخالت ندارد. همه تابع اراده الاهی هستند. در چنین حکومتی که قانون الاهی حاکم مطلق است، رئیس دولت باید دارای دو خصلت باشد: علم به قانون و بسط عدالت در اجرای آن.»

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خاصیت باشد، به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول(ص) در امر حکومت داشت دارا خواهد بود و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.»

«همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول(ص) و دیگر ائمه در تجهیز جیوش، تعیین وُلاة و گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، همان اختیارات را خداوند برای حکومت فعلی قرار داده است.»

همه جا تأکید روی حاکمیت مطلق خدایی و ولی مطلق نبودن فقهاء و نفی اختیارات ولی فقیه برای تعطیل یا تغییر احکام الاهی است. ثابت و قاطع بودن احکام و قوانین خدا تذکر داده شده و اضافه می‌شود که باید بدون دخالت دیگران، حتا خود پیغمبر باشد، و اگر روی قانوندانی و عدالت رئیس حکومت تکیه می‌شود برای آن است که باید عین احکام اسلام را اجراء نماید.

حکومت در قرآن

اگر مسأله «ولایت فقیه» و اشراف حکومت بر دیانت یا اولویت آن نسبت به عبادیات و احکام عبادی، به صورتی که در فرمان امام آمده است، سابقه در سنت و روایات و در آراء فقهاء بزرگ نداشته «از امور اعتباری عقلایی است» و از قرآن نیز مدرک و نصّی نیاورده‌اند، مع‌ذلک خوب است برای محکم کاری و اطمینان بیش‌تر به صحت و سقم آن، استمداد و استفاده از قرآن بنماییم که رهبر پرهیزگاران(۱۲۶) و امام و رحمت می‌باشد، تا ببینیم اگر اشاره از جهت اثبات ندارد، از جهت نفی و انکار چه ارشادی می‌نماید. و چه بهتر که اصل مسأله حکومت و حاکمیت، یا مدیریت جامعه مؤمنین را از دید قرآن بررسی مختصر بنماییم.

قبل از هر چیز نکته‌ای که از نظر لغوی باید مورد توجه قرار گیرد این است که کلمات حکومت و حکم و حاکم در قرآن و در ادبیات و مکاتبات صدر اسلام، به مفهوم امروزی که در زبان فارسی ما متداول است و از آن دولت و دستگاه و مدیریت آمر بر کشور مستفاد می‌شود، به کار برده نشده است، یا کم‌تر به کار رفته است. در آیات قرآن، به طوری که شواهد مثالهای ذیل نشان می‌دهد، حکومت و حکم مفهوم داوری کردن در اختلافات و رأی و نظر دادن در مسائل و صدور احکام را دارد.

حکمت هم از همین ماده است، که به لحاظ معنی و مورد استعمال، قلمرو وسیعی در ادبیات و فلسفه و اخلاق و ادیان دارد و در قرآن بیش‌تر ناظر بر پندارها و رفتارها یا دستورهای عملی و اخلاقی خردمندانه و شایسته‌ای است که انسان را در خط صحیح یکتاپرستی و پاکی و نیکوکاری و رستگاری قرار می‌دهد. ضمناً واژه حکومت و حاکم به صورت مفرد اصلاً در قرآن نیامده است.

قلم، ۳۵ـ۳۶ـ «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ»

حج، ۶۹ـ «اللَّهُ يحْكُمُ بَينَكُمْ يوْمَ الْقِيامَةِ فِيمَا كنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

ممتحنه، ۱۰ـ «... ذَلِكُمْ حُكمُ اللَّهِ يحْكُمُ بَينَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

اعراف، ۸۷ـ «... فَاصْبِرُواْ حَتَّى يحْكمَ اللّهُ بَينَنَا وَهُوَ خَيرُ الْحَاكِمِينَ»

مائده، ۴۲ـ «... وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكم بَينَهُمْ بِالْقِسْطِ...»

مائده، ۴۷ـ «وَلْيحْكَمْ أَهْلُ الإنجيلِ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ وَمَن لَّمْ يحْكم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِک هُمُ الْفَاسِقُونَ»

مریم، ۱۲ـ «يا يحْيى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَينَاهُ الْحُكمَ صَبِيا»

جمعه، ۲ـ «... يتْلُو عَلَيهِمْ آياتِهِ وَيزَكِيهِمْ وَ يعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكمَةَ...»

آل عمران، ۷۹ـ «مَا کانَ لِبَشَرٍ أن یؤْتِیهُ اللّهُ الْکتَابَ وَالْحُکمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یقُولَ لِلنَّاسِ کونُواْ عِبَادًا لِّی...»
بقره، ۲۵۱ـ «... وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْک وَالْحِکمَةَ...»

اما آمریت با خشونت بر مردم و نیز مدیریت جامعه، که مفهوم امروزی حکومت و دولت و سیاست است، هر کدام به صورتی و با لغت و تعبیری در قرآن آمده و در مورد هر کدام نظر و حکمی داده شده است.

۱ـ آمریت بر مردم در امر دین و واداشتن آنان به ایمان و عبادت خدا
در این مورد شخص پیغمبر که مأمور رسالت و دعوت است، صریحاً و مکرراً و شدیداً از اجبار و اکراه مردم بر قبول دین منع شده است، تا چه رسد به مردم عادی، اعم از عامی و روحانی و مؤمن و غیرمؤمن و چه از دولت و نهادهای آن.
اصل کلی، «لاَ إکرَاهَ فِی الدِّینِ»(۱۲۷) است. دینی که شامل هر دو قسمت اعتقادات و اعمال می‌شود و اگر از فاعل و از اکراه‌کننده اسم برده نشده، برای این است که حکم، عام بوده، شامل مردم و پیغمبران و خود خدا می‌شود، یعنی اصلاً در کار دین و دینداری، یعنی اطاعت انسان از خدا، اکراه و اجبار و الزام نبوده، شخص روی اعتقاد و اختیار و انتخاب خود عمل می‌نماید. خدا در این دنیا آدمی را مخیر و آزاد گذارده است که به میل و تصمیم خود عمل نموده و هر کس وارث اعمال و مکتسبات خوب و بد خویش باشد. پیغمبران را هم برای تذکر و تعلیم و هدایت فرستاده است.
در قرآن، نه یک بار و دوبار و ده‌بار، بلکه بیش از صد بار به تعبیرهای متعدد، خداوند به فرستاده برگزیده و دوست خود محمد مصطفی(ص) تذکر داده است که در انجام رسالت خویش، یعنی دعوت مردم به سوی خدا و انجام عبادات و احکام، وظیفه‌ای جز ابلاغ، تذکر، هشدار، بشارت، ارشاد و به طور کلی تعلیم و روشنگری یا نمونه دادن ندارد، به هیچ وجه من‌الوجوه، مأمور و مسؤول، یا مسلط و موکل بر مردم، در امر معتقدات و عبادیات آنان از طریق مراقبت، جاسوسی و اجبار و آزار نمی‌باشد، بلکه باید خوش‌بین و مهربان، و حتی سِرنگهدار هم باشد. نمونه‌هایی از آیات حاکی از معانی فوق را در نشریات دیگر آورده بودیم.
آن‌چه باید اضافه کنیم، این است که مختار بودن و آزادی انسان در امر دین، نه به معنای مجاز بودن کفر و معصیت است، و نه مساوی شناختن ایمان با کفر، یا اطاعت با معصیت. این آزادی دادن امانت و احترامی است که خداوند عزیز حکیم در حق انسان و به کسی که باید خلیفه او باشد، ارزانی داشته است. چنین اختیار، و منع اکراه و اجبار، در رابطه بین شخص انسان و خدای خالق او می‌باشد، نه آن جا که پای دیگران در میان می‌آید. در آن صورت نه اجازه داده می‌شود فرد یا جمع، ظلم و تجاوزی به حقوق و حریم دیگران بنمایند، و نه افراد و اجتماعات، در مقام حفظ سلامت حقوق خود، و ممانعت از ظلم و فساد و تجاوز، بر طبق حدود و حکم‌های مقرر، از قیام به دفاع و قصاص ممنوع هستند. آزادی و اختیار افراد تا حد حریم دیگران است و احکامی که به عنوان قصاص و تعزیر و حدود مقرر شده است برای دفع چنین تجاوزاتی می‌باشد.
نکته قابل تذکر دوم، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است. غالباً تصور کرده‌اند که این وظیفه اولاً ناظر بر ایمان در احکام عبادی است، ثانیاً باید لزوماً با الزام و اجبار و خشونت باشد، در حالی که اولاً مربوط به رفتار افراد به لحاظ زشت و زیباهای فطری نفسانی بوده و روابط اجتماعی و مخصوصاً تشویق و توبیخ‌ها یا انتقادهای مردم از مسؤولین و مأمورین را در بر می‌گیرد، که فرموده‌اند اگر دیدید امر به معروف و نهی از منکر ضد کرامت انسانی و زیان‌بخش گشته و مقاومت و خصومت بر می‌انگیزد و تأثیر منفی به جای می‌گذارد، باید از راه‌های عقلایی مؤثر داخل شوید، زیرا خداوند هم آنجا که به ما امر به عدالت و امانت‌داری می‌کند عنوان، «موعظه» و «تذکر» روی آن می‌گذارد.(۱۲۸)

۲ـ نظم و نسق جامعه و مدیریت کارها
این همان وظیفه شهربانی و شهرداری و ادارات دولتی مسؤول امور گوناگون آموزشی، کشاورزی، صنعتی، ارتباطات، اقتصادی، جنگ و دفاعیات، قضاء و تجاوزات، روابط خارجی و امثال آنها می‌باشد که قسمت عمده دستگاه‌های انتظامی و عمرانی و سیاسی و غیره را شامل می‌شود. این نهادها در همه کشورهای متمدن وجود داشته و دائماً در حال توسعه و تحول است. بنا به اصطلاح مرحوم نایینی، نویسنده کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة»، «مباشرت» امور جامعه است که چون همگی نمی‌توانند مشترکاً و توأماً عهده‌دار شوند، به عده معدود متخصص و موظفی واگذار می‌شود و مزد می‌دهند. حکومت بر جامعه و سکنه آن نیست که آمریت و مالکیت داشته باشد.
قرآن به طور خیلی ساده و خلاصه عنوان «امر» و «امور» روی این مجموعه گذارده و چگونگی اجراء یا انجامش را از طریق مشورت و شورای بین خود مردم دانسته است، ضمن آن که زیاد معطل ترتیب و تفصیل آن نشده است.

یکی در سوره آل عمران، در خطاب به رسول اکرم(ص) است که می‌فرماید: «شَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ» یعنی با خود مردم در اداره کارها مشورت کن و دیگر در سوره شوری است که در وصف یک امت یا جامعه نمونه ایمانی می‌فرماید: «وَ أمرُهُم شُورى بَینَهم.» یعنی اداره‌شان از طریق مشورت فیمابین است. در هر دو مورد، آن چه به وضوح دیده می‌شود، روش دموکراتیک و مردمی است. قرآن اختیار و اداره امور جامعه را به خود مردم واگذار کرده و مباشرت کارها و حکومت بر مردم را متعلق و مربوط به خود ملت اعلام کرده است. اگر تفصیل و تشریح بیش از این نداده است، و نباید ما توقع تدوین آیین‌نامه و مقررات حکومتی و ورود در جزئیات را داشته باشیم، برای این است که مشکل و سیستم مدیریت و مشورت تابع شرائط زمان و مکان بوده بر حسب توسعه جوامع و رشد مردم، یا نیازها و نظریات، تغییر می‌کند. خود مردمند که باید برای ترتیب امورشان تصمیم بگیرند و خود انسان است که باید سیستم حکومت مناسب و مورد نیاز را از روی تجربه و تحقیق و تفحص تدوین نماید. وظیفه ادیان و پیغمبران نبوده و نیست که برای آدمیان اساسنامه و مقررات حکومتی یا اقتصادی و آموزشی بنویسند. همان‌طور که برای ما تعلیم آشپزی و لباس‌دوزی و خانه‌سازی نداده‌اند و تدریس علوم ریاضی و فلسفه و فیزیک را نکرده‌اند.

این مطلب جای بحث جداگانه دینی و علمی دارد. فعلاً اشاره می‌شود که آن‌چه از دستورهای بهداشتی (مانند حرمت شراب)، اقتصادی (منع ربا و احتکار و کم‌فروشی و امر به انفاق و زکات) یا اجتماعی (منع دزدی و زنا) و غیره در ادیان توحیدی آمده است، ضمن آن که فواید و آثار مهم بهداشتی، اقتصادی و اجتماعی و حکومتی، به لحاظ فرد و اجتماع، بر آنها مترتب است، و از جهتی تضمین کننده سلامت، رفاه، ترقی و سعادت انسان‌ها می‌باشد، ولی صرفاً به خاطر و به منظور تعلیم یا تأمین بهداشت، اقتصاد و حکومت و غیره نیست، بلکه بیش‌تر برای تزکیه و تعلیم انسان در حرکت و تقرب به سوی خداوند و تدارک آخرت یا زندگی با سعادت جاودانی است.

بدیهی است که خداوند از طریق فرشته وحی، در آن جا که معرفت و عبادت خدا، یا احتراز از عذاب آخرت و رسیدن به ثواب مطرح است، جزء و کل قضایا را به او تلقین کرده، اجازه کم‌ترین دخالت و تغییر و تصرف نمی‌دهد، اما آن‌جا که اداره امور جامعه و روابط با مردم در کار است، می‌فرماید: «با خودشان مشورت کن و با آنها نشست و برخاست داشته باش.»

حکومت به معنای اداره امور جامعه، نه تنها از اصول اولیه اسلام، که اشراف و حاکمیت بر احکام دین و شریعت داشته باشد، نیست، بلکه حکومت و سیاست است که باید از دیانت (و نه از طبقه خاص مقام روحانیت) تبعیت نماید. ادعاء بر این که چون حکومت از اصول اولیه اسلام است، لذا حاکم می‌تواند احکام دینی را به تشخیص خود تعطیل سازد، نادرست و خلاف قرآن و سنت است.

آن‌جا هم که گفته‌اند دیانت و سیاست، یا نبوت و حکومت، دو جریان توأم و ادغام شده و در هم بوده، پیغمبران همگی حکومت کرده‌اند و کار عمده‌شان حکومت بوده است، ادعای باطلی می‌باشد. رسالت انبیاء و دعوت و دیانتی که عرضه نموده‌اند، پدیده و وظیفه کاملاً جدای از حکومت و سیاست است. در میان همه پیامبرانی که برای هدایت بشر به مقام **خلیفةاللهی** از طرف خدا فرستاده یا مأمور شده‌اند، تعداد انگشت‌شمارشان سلطنت یا حکومت کرده و به گونه‌ای عهده‌دار امور امت‌های خود شده‌اند: مثل داود، سلیمان و حضرت خاتم‌النبین پیغمبر خودمان، صلوات الله علیهم اجمعین.

حضرت موسی بنی اسرائیل را در نجات از اسارت مصر و رساندن به ارض موعود سرپرستی و رهبری کرده است، و حضرت یوسف چند سالی عهده‌دار خزائن دولتی یا وزارت دارایی بوده است. نه نوح حکومت کرده است، نه ابراهیم نه لوط، نه یعقوب، نه یحیی، نه شعیب، نه اسماعیل، و نه عیسی علیهم السلام و نه سایر پیغمبران نام برده شده در قرآن و در تورات.

قرآن، خدا نامه است یا شاهنامه؟ حضرت رسول اکرم در امر رسالت و نبوت، یک روش و دستور داشته است و در امر مدیریت و حکومت و امامت، روش و دستور دیگر. در حالی که در اولی از هیچ شخص و مقام و محلی جز وحی خدا تبعیت نمی‌کرده و تعلیم نمی‌گرفته است، در دومی دستور داشته است و سنت و عملش نیز چنین بوده است که با مردم مشورت و از اطلاعات و آراء آنها استفاده نماید. بسیار اتفاق افتاده است که رسول اکرم(ص) یا امیرالمؤمنین علی(ع) بر خلاف تشخیص و نظر خودشان تسلیم اکثریت مؤمنین یا سپاهیان شده‌اند.

البته نمی‌گوییم نظام و امنیت و عمران، یا حفاظت در برابر دشمنان لازم و واجب نیست و مسؤول و مأمور و مدیر لازم ندارد. بسیار هم ضرورت و منطقی و اسلامی است. اما مشروط به خواست و قبول مردم می‌باشد.

همان‌طور که حضرت امیر در جواب ایراد خوارج که می‌گفتند «لا حُکم إلاّ لله» می‌فرمود: «آری، این سخن حقی است، ولی آنها قصدی باطل از آن دارند، و سپس توضیح می‌داد که همین طور است، حکم از آن خداست، ولی قصد اینها نفس امارت (به معنای امیر داشتن و حکومت) است. در حالی که هر اجتماعی، ناگزیر از وجود امیر است: «بَرٌّ أوْ فَاجِرٍ»، یعنی خواه درستکار و نیکوکردار، خواه قاصر و بدکار.

از نظر مولای متقیان، و همان‌طور که در مطلع فرمان مالک اشتر هم آمده است، عمل والی و حاکم یا ولایت و حکومت، مباشرت امور مالی، امنیتی و عمرانی و اداری جامعه است:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُاللهِ عَلی اَمیرُالمؤمنینَ، مالِک بْنَ اَلحْارِثِ الأشْتَر فی عَهْدِهِ إلَیهِ حِینَ وَلاَهُ مِصْرَ: جَبایةَ خَرَاجِها وَ جِهادَ عَدُوِّهَا وَ إسْتِصْلَاحَ أهْلِهَا و عِمارَةَ بِلادِهَا.»

در سراسر این فرمان، که جامع‌ترین سند تاریخی به لحاظ حکومت اسلامی است و با تفکیک و تفصیل، روابط و وظایف والی را نسبت به طبقات مختلف جامعه و مشاغلی که به عهده دارد تشریح می‌نماید، یک کلمه هم اشاره به اجبار و اجرا و حتا ابلاغ ایمان و احکام دینی، یا صدور اسلام به آن طرف مرزهای مصر نمی‌فرماید.

در متن فرمان، توصیه‌های فراوان به مالک اشتر وجود دارد که با اشغال مسند ولایت و حکومت، خود را گم نکند، خدا را در همه اعمال و احوال، ناظر و حاضر ببیند، ارتباط و استغاثه به درگاه خدا را کم نکند، نسبت به رعیت (یا مردم و ملت) جانب احسان را بگیرد، به مسلمان و غیرمسلمان محبت و خدمت داشته باشد و نگذارد توانگران و زورمندان بر زیردستان اجحاف نمایند.... ولی هیچ جا نمی‌فرماید که باید مروج و مراقب نماز و روزه و حجاب زنان باشد.

تشخیص مصالح و لغو یک‌طرفه قراردادها

در تشیخص مصالح، اگر منظور مصالح و نیازهای جامعه و سیاست‌های اتخاذی آن در قبال مسائل داخلی و خارجی باشد، بدیهی و به جاست که حکومت‌ها عهده‌دار آن باشند. البته نه حکومت فردی و استبدادی، بلکه حکومت در مفهوم جامع آن که شامل قوه مجریه و مقننه و قضائیه با نهادهای وابسته، بر طبق قوانین اساسی مربوط می‌شود. ضمناً هر تشخیص مصلحت، چه در مورد جامعه و کشور، چه در مورد مؤسسات و واحدهای عمومی و خصوصی، و چه در مورد هر فرد و هر کار، قهراً بر مبنای معیارها و ضوابط و اصول و اهدافی باید صورت بگیرد که برای خود برگزیده‌اند. هیچ‌گاه اصول و اهداف را نمی‌توان فدای مصلحت کرد. آنجایی که مصلحت و منافع کوتاه‌مدت یا شخصی و طبقاتی تعیین‌کننده خط مشی‌ها شوند، یا حاکم بر اصول و اهداف باشند، ابن‌الوقتی، خودخواهی، بی‌برنامگی، و بی‌بندوباری حکمفرما شده سرنوشتشان هرج و مرج و هلاک خواهد بود. مگر آن که در تجزیه و تحلیل بی‌غرضانه معلوم شود که در اصول و اهداف انتخاب شده اشتباه و اشکالی وجود دارد، که در این صورت، لازم است در آنها تجدید نظر شود و اصول و اهداف صحیح محکم و متبعی اتخاذ نموده، مصلحت را بر مبنای آنها تشخیص دهند.

اما اگر منظور از تشخیص مصالح، تشخیص مصالح اسلام باشد و حاکم یا حکومت، تعیین کننده و تصمیم گیرنده آن باشند، چنین اسلامی، اسلام نیست، از خدا هم نیست.

مگر آن که منظورشان از اسلام و مصلحت اسلام، مسلمانان و مصالح آنان بوده باشد. در فکر و زبان رهبر انقلاب غالباً چنین اختلاط و استخلاف پیش می‌آید. غالباً مسلمانان یا جامعه اسلامی و جمهوری اسلامی و نهادهای آن ـ حتا روحانیت ـ را مساوی اسلام می‌گیرند. در این صورت، بحث برمی‌گردد به آن چه در صفحات قبل بیان داشتیم که نباید اسلام را، که برای خود استقلال و اصالت و مفهوم معین دارد، با مسلمانان ایران اشتباه و مخلوط کرد، مخصوصاً با نظام جمهوری اسلامی و با حکومت ایران و برنامه‌های آن که نه تنها پدیده‌های جدای از آیین و شریعت می‌باشند، بلکه افکار و اعمالشان هم معلوم نیست تا چه حد با اسلام و قانون اساسی نظام و با خواستها و معتقدات اکثریت مردم ایران، انطباق داشته باشد. اسلامی که اصول و فروع و احکام آن، بنا به فرض و بنا به اعتقاد ما، از جانب خداوند خالق عزیز حکیم علیم نازل گشته است، و به زبان معصومی به ما ابلاغ شده است، که «ما ینْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ اِلاّ وَحْیٌ یوحی» است، حلال و حرام آن تا روز قیامت حلال و حرام هستند. قرآن هر جا لازم بوده است، برای حالات ضعف و اضطرار یا مصلحت، تخفیف و تعطیل و حالت موقت را تعیین کرده است. حال، اگر قرار باشد افرادی از بشر به فرض صالح و عالم و با تقوا بودن، بیایند روی تشخیص و مصلحت‌اندیشی‌های خود در آن تغییراتی بدهند، آیا این عمل و طرز تفکر، اصالت اسلام و قرآن را زیر سؤال نمی‌برد و انکار عقل و علم و دوراندیشی و انسان‌شناسی خدا را نمی‌کند؟! آن هم خدایی که به هنگام آفرینش انسان، به اعتراض یا اعجاب و استفسار فرشتگان، جواب «إنّی أعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ» داد!

دست‌اندرکاران حکومت، پس از پیروزی انقلاب، نخست اعلام نمودند: «از آن جا که عناوین اولیه و احکام اولیه نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه انقلابی باشند، دست به دامن استفاده از عناوین ثانویه می‌زنند» و مدت‌ها مجلس و مردم را با آن سرگرم نمودند. اینک اظهار می‌کنند که حتا عناوین ثانویه پاسخگوی نیازمندی‌ها نیست و هیأتی به نام مجمع تشخیص مصلحت باید در این مسائل تصمیم بگیرند. سؤالی که مطرح می‌شود،

این است که آیا چنین اظهاراتی، توانایی اسلام را برای حل مسائل جامعه زیر سؤال نمی‌برد؟ و آیا معاندین و حتا علاقه‌مندان به اسلام نخواهند پرسید که اسلام فقاهتی چه مکتبی است که این‌گونه در حل مسائل، دچار عجز و اعوجاج می‌باشد؟ پناه بر خدا!

این چه اهانتی است که به مبانی و به مقدسات اسلام می‌نمایند! و چه دستاویز خطرناکی است که به دست منکرین و تردیدکنندگان می‌دهند!!

در نشریه چهارصفحه‌ای «ولایت مطلقه فقیه» مورخ ۱۳٦٦/۱۰/۳۰، درباره شخص پیغمبر(ص) نیز نشان دادیم که حضرت ایشان هم مجاز به کم‌ترین تغییر در احکام و آداب یا اضافه و نقصان نبوده است.

راجع به لغو یک‌طرفه قراردادها یا عهود و پیمان‌ها، خوشبختانه در این زمینه قرآن کریم (و همچنین سنت رسول اکرم(ص) و پیشوایان بزرگوار ما) صراحت و تأکیدهای روشن و محکم دارد. از میثاق‌های با خدا گرفته تا عقد و قراردادهای میان مؤمنین و مؤمنات، و بالاخره عهود و پیمان‌های با مشرکین و دشمنان، برای هر یک آیات و دستورهای شداد و غلاظ وارد شده است. از آن جمله است آیات ذیل:

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنك وَمِن نُّوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا»(۱۲۹)

«فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيةً يحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (پیمان‌شکنان بنی‌اسرائیل)(۱۳۰)

«يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ...»(۱۳۱)

«... وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيمَانُكمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ...» (بهره‌وران از ارث)(۱۳۲)

«... وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُولاً» (از حکمت‌هایی که خدا به پیغمبر وحی کرده است)(۱۳۳)

«... وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ...» (در وصف ابرار)(۱۳٤)

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (در وصف مؤمنین)(۱۳۵)

«... فَأَتِمُّواْ إِلَيهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللّهَ يحِبُّ الْمُتَّقِينَ» (مشرکین غیرمشمول براء)(۱۳٦)

این داستان را همه شنیده‌اند که زنی با فرزند خردسالش خدمت رسول خدا(ص) آمده، تقاضا می‌کند طفل را نصیحت نماید که خرما کم‌تر بخورد؛ حضرت موکول به روز بعد می‌فرماید. وقتی مادر علت را می‌پرسد، می‌گویند چون خودم آن روز خرما خورده بودم، دیدم نصیحتم نمی‌تواند به‌جا و مؤثر باشد. یا به قول شاعر: «رطب‌خورده منع رطب چون کند؟!»

حال با توجه به آن که، به حکم قرآن، هر مسلمانی باید تأسی به رسول الله(ص) نماید، چگونه ممکن است دستگاه‌های اداری و مالی و قضائی یک دولت اسلامی که قول و قرارهای خود را یک‌طرفه لغو می‌نماید، مردم را وادار به انجام وظایف قانونی و ایفای تعهدات و پرداخت عوارض و مالیات‌ها بنماید؟

در چنین جامعه‌ای آیا سنگ روی سنگ بند خواهد شد؟ و برای چنین حکومتی آیا آبرو و اعتبار در داخل و خارج باقی خواهد ماند؟ چه توقعی می‌توان از دنیا و دیگران داشت که برای تعهدات حکومت کنونی ایران اعتباری قایل شوند؟

جا دارد رهبر انقلاب، یا آیه و بینه و سابقه‌ای، برای ملت، از تأکید و تصریح‌های کتاب و سنت بیاورند، تا روشنی و آرامشی فراهم شود، و یا فرمان و فتوایی را که صادر کرده‌اند صریحاً پس بگیرند. نگذارند در نظام جمهوری اسلامی ایران بدعت‌ها و عاداتی هزار بار فسادانگیزتر از آن چه در نظرشان بوده است رواج پیدا کند و شعر سعدی (علیه الرحمه) مصداق یابد که گفته است:

«اگر ز باغ رعیت، مَلِک خورد سیبی
برآورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان، ستم روا دارد
زنند لشگریانش هزار مرغ به سیخ»

از احکام اولیه بودن حکومت از دیدگاه علمای بزرگ تشیع

اولویت داشتن حکومت بر شریعت و قایل شدن حق مصلحت اندیشی و تغییر یا تعطیل فروع و احکام فقهی، آن طور که در فتوای ٦٦/۱۰/۱٦ رهبر انقلاب آمده است، مسأله تازه‌ای در تاریخ اسلام نیست. نظیر این حق یا ادعاء را خلفا و بعضی از علمای اهل تسنن برای خلافت و حکومت‌های اسلامی قایل بوده، یا بر طبق آن عمل می‌کرده‌اند، ولی از نظر علمای تشیع مردود بوده است.

مرحوم علامه طباطبایی (صاحب تفسیر «المیزان» و محقق مورد تجلیل و تأیید رهبر انقلاب)، در کتاب «شیعه در اسلام» در ذیل عنوان کیفیت پیدایش و نشو و نمای شیعه» و در زمینه مسأله جانشینی و مرجعیت علمی می‌نویسد:

«سیاست سه خلیفه، که بیست و پنج سال خلافت کردند، در اداره امور این بود که قوانین اسلامی بر طبق اجتهاد و مصلحت وقت که مقام خلافت تشخیص دهد، در جامعه اجرا شود و در معارف اسلامی این بود که تنها قرآن، بی این که تفسیر شود یا مورد کنجکاوی قرار گیرد، خوانده شود...»

علامه طباطبایی در توضیح و در رد نظریه یا رویه فوق، از جمله چنین بیان داشته‌اند:

«شیعه طبق آن چه از مفاهیم اسلامی به دست آورده بود، معتقد بود که آن چه برای جامعه در درجه اول اهمیت است، روشن شدن تعالیم اسلام و فرهنگ دینی است، و در درجه تالی آن، جریان کامل آنها در میان جامعه می‌باشد. به عبارت دیگر، اولاً افراد جامعه به جهان و انسان با چشم واقع‌بینی نگاه کرده وظایف انسانی خود را آن طوری که صلاح واقعی است بدانند و به جا آورند، اگر چه مخالف دلخواهشان باشد، ثانیاً یک حکومت واقعی دینی نظم واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجراء نماید، به طوری که مردم کسی را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت فردی و اجتماعی برخوردار شوند و این دو مقصود، به دست کسی باید انجام یابد که عصمت و مصونیت خدایی داشته باشد وگرنه ممکن است کسانی مصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه محوله، خود از انحراف فکر یا خیانت سالم نباشند و تدریجاً ولایت عادله آزادی‌بخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک کسرایی و قیصری تبدیل شود، و معارف پاک دینی، مانند معارف ادیان دیگر، دستخوش تحریف و تغییر دانشمندان بوالهوس و خودخواه گردد.»(۱۳۷)

پس از آن راجع به معتبر ماندن شریعت اسلام تا روز قیامت چنین نوشته‌اند:

«شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مواد آن در کتاب خدا و سنت پیغمبر اکرم روشن شده، تا روز قیامت به اعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست، و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمی‌تواند از اجرای کامل آن سرپیچی نماید. تنها وظیفه حکومت اسلامی این است که با شوری، در شعاع شریعت، به سبب مصلحت وقت تصمیماتی بگیرد. ولی دو جریان، به علت بیعت سیاست‌آمیز شیعه، و همچنین از جریان حدیث «دوات و قرطاس»(۱۳۸) که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم(ص) اتفاق افتاد، پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی، معتقدند که کتاب خدا، مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند، ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم(ص) را در اعتبار خود ثابت نمی‌دانند، بلکه معتقدند که حکومت اسلامی می‌تواند به اقتضای مصلحت، از اجرای آنها صرف‌نظر نماید، و این نظر با روایت‌های بسیاری که بعداً در حق صحابه نقل شد (صحابه مجتهدند و در اجتهاد و مصلحت‌بینی خود اگر اصابت کنند مأجور و اگر خطا کنند معذور می‌باشند)(۱۳۹) تأیید گردید، و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالدبن ولید یکی از سرداران خلیفه، شبانه در منزل یکی از معاریف مسلمانان (مالک بن نویره) مهمان شده و مالک را غافلگیر نموده کشت... و همان شب با زن مالک همبستر شد، و به دنبال این جنایت‌های شرم‌آور، خلیفه، به عنوان این که حکومت وی به چنین سرداری نیازمند است، مقررات شریعت را در حق خالد اجراء نکرد (تاریخ یعقوبی و تاریخ ابن الغداء)... و مقام خلافت برخی از موارد شریعت را مانند حج تمتع و نکاح متعه و گفتن حی علی خیر العمل در اذان نماز را ممنوع ساخت... بیت‌المال در میان مردم با تفاوت تقسیم شد (اُسد الغابة و الاصابة) که بعداً در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه‌های خونین وحشتناکی به وجود آورد...»(۱۴۰)

بخش سوم: بررسی حقوقی و قانونی از دید انقلاب و نظام

تعارض‌ها و تناقض‌ها

داعیه قدرت مطلقه در امور حکومتی و اداره جمهوری اسلامی، از جهات سیاسی و حقوقی، با تعهدات قبلی رهبر انقلاب و با اختیارات ایشان در قانون اساسی در تعارض است. اینک نمونه‌هایی از این دو چهره متعارض را در دو بند ذیل ارائه می‌دهیم:

۱ــ تعارض با نظریات و تعهدات قبلی

اساس منطق معتقدین به ولایت مطلقه فقیه این است که ولایت مطلقه فقیه استمرار حرکت انبیاء است و چون ولی فقیه جانشین رسول خداست، تمامی اختیارات ایشان و ائمه معصومین را دارا می‌باشد. در بخش دوم از دیدگاه قرآن و سنت، نشان داده شد چنین ادعایی مبنایی در قرآن و در سنت معصومین ندارد. اما حال که چنین ادعایی از طرف معتقدین به ولایت مطلقه مطرح گردیده است، علی‌الاصول ولی فقیه باید در چهارچوب

اوامر الاهی و سنت رسول خدا(ص) حرکت نماید و لاغیر. بر این اساس باید پرسید آیا پیامبر خدا(ص) در دوران مکه ـ یعنی دوران قبل از پیروزی انقلاب و تشکیل مدینةالنبی ـ و یا بعد از آن، وعده‌هایی به مردم می‌داد که در مدینه، بعد از تثبیت قدرت، آنها را انکار و یا عدول نماید و بر خلاف آنها رفتار نماید؟ یا بر عکس هیچ‌گونه تعارضی میان گفتارها و کردارهای محمد مصطفی(ص) رسول اکرم مشاهده نشده است و پیامبر در انجام آن چه از طریق وحی و یا شخصاً به مردم گفته است اولی و انسب بوده است.

فرمایش‌ها و اقدامات اخیر رهبر انقلاب در مورد قدرت مطلقه ولی فقیه، نفی مطلق حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان می‌باشد که با آن چه در بیانیه‌ها، مصاحبه‌های سیاسی قبل از انقلاب و بعد از آن در نجف و پاریس و تهران و قم اظهار داشته‌اند، در تعارض است.

ذیلاً برخی از آن وعده‌ها و تعهدات را به طور اجمال نقل می‌نماییم.(۱٤۱)

در مصاحبه مورخ ۱۹ آبان ۵۷ با نماینده عفو بین‌المللی:

«س: آیا در حکومت اسلامی مارکسیست‌ها آزادی عقیده و آزادی بیان عقیده دارند؟

ج ـ در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در هر گونه عقیده‌ای هستند ولیکن آزادی خرابکاری را ندارند.»

۱۸ آبان ۵۷: با چندین خبرنگار خارجی:

«دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیت‌های مذهبی آزادی به طور کامل هست و هر کس می‌تواند اظهار عقیده خودش را بکند و اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطق‌ها را با منطق جواب خواهد داد».

۱٦ آبان ۵۷، با «اشپیگل»:

«تعیین نظام سیاسی با آراء مردم خواهد بود و ما طرح جمهوری اسلامی را به آراء عمومی می‌گذاریم.»

«جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود و همه نهادهای فشار و اختناق و هم‌چنین استثمار از میان خواهد رفت.»

۲۲ آبان ۵۷، با «لوموند»:

«اما جمهوری به همان معنایی است که همه جا جمهوری است.... لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی متکی است که قانون اسلام می‌باشد ـ لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری اسلامی هم همان جمهوری است که همه جا هست.»

«در جمهوری اسلامی هر فردی از حق آزادی عقیده و بیان برخوردار خواهد بود و لکن هیچ فردی یا گروه وابسته به قدرت‌های خارجی را اجازه خیانت نمی‌دهیم.»

۲۵ آبان ۵۷، با تلویزیون سوئیس:

«اگر شاه برود و حکومت اسلامی که حکومت دموکراسی واقعی است به جای آن بیاید... در ایران ثبات برقرار خواهد شد. رژیم ایران به یک نظام دموکراسی تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد و سرمایه‌ها به ایران برمی‌گردند و به نفع مردم از آن استفاده می‌شود.»

۱۹ مهر۵۷، سخنرانی در پاریس:

«ملت حق تعیین سرنوشت خود را دارد. این ملت یعنی هر ملتی حق دارد خود سرنوشت خود را تعیین کند، از حقوق بشر است. در اعلامیه حقوق بشر هر کسی هر ملتی خودش باید سرنوشت خودش را تعیین کند. ملت هم، الآن همه ایستاده‌اند ولی می‌خواهند سرنوشت خودشان را تعیین کنند.»

۱۹ مهر۵۷، سخنرانی در پاریس:

«این مردم حقوق اولیه بشریت را دارند مطالبه می‌کنند. حقوق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم در حرفم آزاد باشم، من می‌خواهم مستقل باشم، من می‌خواهم خودم باشم، حرف ما این است.»

۲۰ مهر ماه ـ سخنرانی پاریس:
«ما می‌گوییم که نمی‌خواهیم شما ما را به دروازه تمدن بزرگ برسانید. شما بروید بیرون، ما خودمان می‌دانیم.»

«الاقتصاد العربی» ـ ۲۸ آذر ۵۷:
«ما هر حکومتی را که از طرف خود مردم نباشد به شدت طرد می‌کنیم.»

کیهان ۱۰۹۷۷_۲۳۵۹:
«حکومت اسلامی، حکومتی است که صد در صد متکی به آراء ملت باشد، به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد.»

روزنامه «لوژورنال» فرانسه ـ ۷ آذر ۵۷:
«این مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند و مسؤولیت امور را به دست آنان بسپارند.»

پیام ١٦ آبان ماه ۵۷:
«به پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی به آراء ملت»

۳ آبان با «فرانس پرس»:
«رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود. آن رژیم‌های جمهوری هم که استبدادی هستند، در اسم جمهوری هستند، در محتوا سلطنتی هستند.»

۱۵ آبان ۵۷ با «المستقبل»:
«حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آراء ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء ملت تعیین خواهد گردید.»

۱۰ آبان ۵۷ با «گاردین»:
«ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایی حکومت، با توجه به شرائط و مقتضیات کنونی جامعه ما، توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»
«حکومت اسلامی، متکی به آراء عمومی خواهد بود و همه احزابی که برای مصالح ملت ما کار کنند آزاد خواهند بود.»

١٦ آبان ۵۷ با «دی ولت کرانت» هلندی:
«اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر مسلکی به اقلیت‌های مذهبی آزادی داده است. آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسان‌ها قرار داده است بهره‌مند شوند. ما به بهترین وجه از آنان نگهداری می‌کنیم.
در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.»

١٦ آبان ۵۷ با «فاینانشیال تایمز»:
«از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.»

۱۰ آبان ۵۷ با «گاردین»:
«من خود نمی‌خواهم حکومت را در دست بگیرم. اما مردم را برای انتخاب حکومت هدایت خواهم کرد و شرائط آن را به مردم اعلام می‌کنیم.»

۱۰ آبان ۵۷ با تلویزیون اتریش:
«با قیام انقلابی ملت، شاه خواهد رفت و حکومت دموکراسی و جمهوری اسلامی برقرار می‌شود. در این جمهوری یک مجلسی ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور حکومت را اداره خواهند کرد. حقوق مردم ـ خصوصاً اقلیت‌های مذهبی ـ محترم بوده و رعایت خواهد شد.
با استقرار جمهوری اسلامی ساختمان واقعی و حقیقی کشور مشروع خواهد بود.
خدای تبارک و تعالی تأیید کرده است این ملت را که سرنوشت خودش را به دست خودش بگیرد ـ تأیید کرده است این ملت را که جمهوری اسلامی را به جای آن رژیم فاسد شاهنشاهی بنشاند.

۱۲ بهمن ۵۷ در بهشت زهرا:
«من به پشتیبانی این ملت دولت تعیین می‌کنم. من به واسطه این که این ملت مرا قبول دارد دولت تشکیل می‌دهم.»

بر اساس این نظریات و مواضع ابراز و اعلام شده بود که اکثریت ملت ایران از رهبری انقلاب در مبارزه علیه استبداد و کسب حقوق و آزادی‌های اساسی اولیه خود، و طرد استیلای خارجی حمایت بی‌دریغ نمود، نه بر اساس اندیشه‌هایی که در ولایت فقیه به آن استناد می‌شود و علیرغم طرح قبلی آن، حتا خواص نزدیکان روحانی نیز، آن را نفهمیده بودند. از جمله رهبر انقلاب در پاسخ به نامه آقای خامنه‌ای صریحاً به این مطلب توجه داده‌اند و فرموده‌اند که آقای رئیس‌جمهور حدود اختیارات ولی فقیه را در امر حکومت درک نکرده‌اند.
ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه که بتواند بر طبق تشخیص خود، و حتا با انگیزه حفظ مصالح جامعه، قوانین را زیر پا بگذارد، حتا با مطالب ابراز شده قبلی در کتاب ولایت فقیه در تعارض است. آن جا که آمده است:
«حکومت اسلامی استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رأی باشد. قانون اسلام با فرمان خدا و بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تامه دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند. (ولایت فقیه ص ٥٤).»
برخی از معتقدین به ولایت فقیه، در توجیه و دفاع از نظریات خود به درسهای رهبر انقلاب در حوزه علمیه نجف، تحت عنوان «ولایت فقیه» که سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب مطرح شده است، استناد نموده و مدعی شده‌اند که ملت ایران برای استقرار حکومت ولی فقیه انقلاب کرده است!! این ادعا انطباق با هیچ‌یک از مواضع گذشته رهبر انقلاب و یا خود مدعیان ندارد.
به موجب آن چه رهبر انقلاب در درس‌های «ولایت فقیه» بیان نموده‌اند، (که در کتابی به همین عنوان جمع‌آوری و منتشر شده است)، فرض بر این بوده است که:
همه فقهای عادل از جانب خداوند منصوبند و بر مردم ولایت دارند، نه یک فرد به خصوص.
ولایت فقیه با عقد قرارداد بر مردم و بیعت بین مردم و رهبر منعقد نشده است، بلکه نصب فقهاء به ولایت، به صورت یک‌طرفه، از بالا انجام می‌شود. یک ایقاع یک‌طرفه است و رضا و قبول مردم شرط نیست. و چون چنین است، فقیه در برابر مردم تعهدی ندارد، وکیل مردم نیست و از طرف مردم اعمال ولایت نمی‌کند، و لذا مردم نمی‌توانند او را هم عزل کنند. زیرا ولایت را مردم به او نداده‌اند و اصولاً در چنین اندیشه‌ای مردم صغیر و مهجورند و نمی‌توانند حق حاکمیت سیاسی داشته باشند. نه حق انتخاب والی را دارند و نه می‌توانند فقیه متخلف را از ولایت عزل کنند.»
تنها پشتوانه ولایت فقیه تعبد است، تعبد شرعی بدون حق سؤال و چون چرا.
این تصورات کلاً مغایر است با آن چه در بیانیه‌ها و اظهارات و مصاحبه‌های سیاسی رهبر انقلاب آمده است. رهبر انقلاب با اتخاذ مواضع سیاسی یاد شده در بالا، در جریان انقلاب، از مواضع ابراز شده در درس‌های ولایت فقیه عدول نموده و پذیرفته و اعلام کرده‌اند که ملت ایران نه تنها صغیر و مهجور نیست، بلکه بالغ و رشید و قادر به تشخیص مصالح خود می‌باشد و حق دارد خود سرنوشت خویش را تعیین کند و حمایت بی‌دریغ مردم هم از رهبری به دلیل تنفر و انزجار مردم از استبداد سلطنتی بوده است.
رهبر انقلاب این مفاهیم را نه تنها در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها، بلکه در اقدامات سیاسی ـ اجتماعی خود، در مراحل مختلف پیروزی انقلاب و بعد از آن به کرات عمل نموده‌اند.
در حکم نخست‌وزیری آقای مهندس بازرگان به درستی آمده است: «بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران که طی اجتماعات عظیم و تظاهرات وسیع و متعدد در سراسر ایران نسبت به رهبری جنبش ابراز شده است....»

۲ـ تعارض با قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط مجلس خبرگان که اکثریت آن را فقهاء و روحانیون تشکیل می‌دادند، تدوین و تصویب گردید و سپس با همه‌پرسی از مردم به تصویب نهایی رسیده است.

این قانون اساسی به دستور ولی فقیه تصویب نشده است، بلکه مشروعیت خود را از طریق مجلس نمایندگان منتخب مردم در مجلس خبرگان و سپس آراء عمومی کسب کرده است.

رهبر انقلاب بارها به این امر استناد نموده و اطاعت و عمل به قانون اساسی و اجرای تمام و کمال اصول آن را تأیید نموده‌اند:

«باید به همان صورتی که قانون اساسی مقرر کرده است و ملت به آن رأی داده است، باید به همان طور عمل بشود و اسباب این نشود که هر طایفه‌ای برای خودشان یک حکومتی داشته باشند و یک کارهایی برخلاف مقررات بکنند. در این جا (ایران) آراء ملت حکومت می‌کند. این جا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ‌یک از ما جایز نیست.»

ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه و نفی حاکمیت ملت با اصول مصرح در قانون اساسی حتا با خود اصل پنجم ـ که ناظر بر ولایت امر و امامت امت است ـ تناقض دارد.

اصل پنجم بعد از ذکر شرائط لازم برای رهبر با صراحت اظهار می‌دارد که حتا چنین فقیهی را باید:

«... اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند. در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهاء واجد شرائط بالا طبق اصل ۱۰۸ عهده‌دار آن می‌گردد.»

بنا بر این، چنین نیست که: «ولایت امر و امامت امت از بالا منصوب شده و چه مردم بخواهند و چه نخواهند، می‌تواند اعمال ولایت بنماید.»

از اواسط سال ۵۸ که با طرح این اصل در مجلس خبرگان موجی از نگرانی‌ها به خاطر بروز استبدادی جدید در جامعه به وجود آمد، برای رفع آن مطالب مختلفی ابراز گردید.

رهبر انقلاب در نفی ماهیت استبدادی ولایت فقیه و به منظور رفع شبهه و پاسخ به نگرانی‌ها اظهار داشتند:

«اگر یک فقیهی در یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد پیش اسلام»

و معیار آن را هم با صراحت تعیین کردند:

«اگر قانون در یک کشور عمل نشود، کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند، اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند، یا به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها.»

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرد و هر کس بخواهد که برخلاف آن عمل بکند این دیکتاتوری است.»

و بعدها مجدداً برای رفع هرگونه شبهه‌ای اظهار داشتند که:

«نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری. قانون تو را قبول ندارد. نباید از کسی پذیرفت که ما شورای نگهبان را قبول نداریم. نمی‌تواند قبول نداشته باشد ـ مردم رأی دادند به اینها، مردم به قانون اساسی ۱۶ میلیون تقریباً یا یک قدری بیش‌تر رأی دادند به قانون اساسی.»

علاوه بر این، نگرانی‌های ابراز شده در سطح جامعه سبب واکنش‌هایی در مجلس خبرگان نیز شد. محور این واکنش تأیید حاکمیت ملت و نفی استبداد ولایت فقیه بود. دکتر بهشتی در همان زمان در مجلس خبرگان در تأیید واکنش اصل پنجم، با تکیه بر عبارت «که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند» گفت:

«یعنی کسی نمی‌تواند تحت عنوان فقیه عادل، با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر خودش را بر مردم تحمیل کند. این مردم هستند که باید او را با این صفات به رهبری شناخته باشند و پذیرفته باشند.»

اصل ششم قانون اساسی صراحت دارد که:

«در جمهوری اسلامی، کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات، با انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای ملی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها. یا از راه همه‌پرسی در مواردی که اصول دیگر این قانون معین می‌کند.»

اصول هفتم و هشتم و نهم، به ترتیب ضرورت شوراها و مشورت، دعوت به خیر ـ امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان یک وظیفه همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت، و عدم تفکیک امر آزادی و استقلال و نفی ابد تعطیل

آزادی‌ها را برشمرده است. فصل پنجم قانون اساسی کلاً درباره حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن می‌باشد. اصل ٥٦ در این فصل صراحت دارد که:

«حاکمیت مطلق و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الاهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعدی می‌آید اعمال می‌کند.»

به موجب این اصل، مردم نه صغار و نه مهجورین هستند، بلکه خلیفه خدا در زمین هستند و خود حاکم بر سرنوشت خویشند.

اعمال قدرت مطلقه فقیه، سلب این حق الاهی از انسان است. اگر چه در اصل ۵۷ آمده است که قوای مملکت زیر نظر ولایت امر و امامت است، اما بلافاصله برای رفع هر گونه شبهه‌ای در این اصل، مصرح است که این قوا: «بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند» و در اصول دیگر همه جا قوای مملکت را ناشی از آراء ملت دانسته است نه از «ولایت امر و امامت امت».

از آن جا که قانون اساسی تحقق ولایت امر و امامت امت را مشروط به شناسایی و پذیرش ملت دانسته است و نه یک مقام انتصابی از جانب خداوند، لذا به موجب اصل ۱۰۷ نمایندگان منتخب مردم، و نه دست چین شدگان ولی فقیه، هستند که درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند، بررسی و مشورت می‌کنند و رهبر یا شورای رهبری واجد شرائط را به مردم معرفی می‌نمایند و مهم‌تر از این، به موجب اصل ۱۱۱، مجلس خبرگان منتخب ملت می‌تواند شرائط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را از حیث صلاحیت علمی ـ تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت، بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدیریت کافی برای رهبری بررسی نموده و اگر، رهبر یا هر یک از اعضای شورای رهبری، هر یک از این شرائط و صفات را از دست بدهد او را از کار بر کنار نماید. روح و محتوای این اصول با صراحت ادعای قدرت مطلقه ولی فقیه و فوق قانون اساسی بودن او را به کلی نفی و رد می‌کند. اصل ۱۱۲ با این بیان که: «رهبر و اعضاء شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند»، هر گونه شک و شبهه‌ای را از بین می‌برد.

إعمال ولایت در قانون اساسی

بر طبق قانون اساسی، قوای حاکم بر مملکت به سه قوه تفکیک و وظایف و نحوه شکل‌گیری آنها و حدود اختیارات و وظایف رهبری و نحوه مناسبات هر یک از سه قوه با یکدیگر و با رهبر کاملاً روشن شده است.

ملت حق حاکمیت خود را از سه مجرا اعمال می‌نماید: انتخاب نمایندگان مجلس، انتخاب رئیس‌جمهور، انتخاب رهبر، به طور مستقیم، یا غیر مستقیم توسط خبرگان منتخب خود.

هر یک از قوای سه‌گانه مستقل بوده و هیچ‌یک از آنها دخالت در امور سایر قوا را ندارند. قوای مجریه و قضائیه بر طبق قوانینی که به تصویب مجلس نمایندگان ملت و تأیید شورای نگهبان می‌رسد، انجام وظیفه می‌نمایند. هیچ‌یک از این دو قوه حق ندارند از جانب خود قانون وضع نموده و آن را به اجرا درآورند، و یا بر طبق نظر مقامی خارج از ضوابط معین شده در قانون، دستوری بگیرند و به اجراء بگذارند. قوه مقننه نیز در چهارچوب ضوابط خاصی حق وضع قانون را دارد و لاغیر. قانون اساسی چگونگی اعمال نظرات رهبری را محدود و معین کرده است: انتخاب نیمی از اعضای شورای نگهبان که بخشی از قوه مقننه محسوب می‌شوند، در قلمرو قوه قضائیه و انتصاب دو نفر از مقامات کلیدی مستقیماً توسط رهبر صورت می‌گیرد، رهبر به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران را نصب و یا عزل می‌نماید. علاوه بر این، در شورای عالی دفاع، دو مشاور برای رهبر پیش‌بینی شده است. وظایف و اختیارات دیگری نیز به شرح اصل ۱۱۰ برای رهبر معین گردیده است.

تمام این راه‌ها برای این در قانون اساسی پیش‌بینی شده است که رهبر بتواند بدون آن که از چهارچوب قانون اساسی خارج شود، و نظم نظام جمهوری اسلامی را بر هم بزند، و قانون را زیر پا بگذارد، به اعمال نظرات خود بپردازد. وقتی قانون چنین راه‌های روشن و آشکاری را برای اعمال ولایت رهبری باز کرده است، نیازی به افتتاح راه‌های جدید، که خلاف قانون اساسی است، نمی‌باشد. واضح است که رهبری در انتصاب فقهای شورای نگهبان می‌تواند کسانی را منصوب نماید که معرف و اعمال کننده دیدگاه‌های فقهی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی رهبری باشند و اگر ضرورت پیدا کرد، با برگزاری جلسات گفت و شنود علمی با فقهای منصوب خود، آنان را از نظریات خود مطلع سازد و آنان را در مورد نظرات خود متقاعد سازد و یا با استماع نظریات آنان متقاعد بشود. اما رهبر نمی‌تواند از بالای سر فقهای منصوب خود عمل نماید در این صورت، نظم نظام بر هم می‌خورد و شورای نگهبان، بی‌اعتبار می‌گردد.

تخلف از قانون اساسی، توسط رهبری یا هر مقام دیگری، حتا با نیت خیر و مصلحت جامعه، آغاز حرکتی در راستای نابودی تدریجی جمهوری اسلامی است و در تاریخ ثبت خواهد شد. روحانیتی که خود تدوین کننده و تصویب کننده، و نیز رهبر انقلاب که امضاء کنندگان این قانون اساسی هستند، اولین کسانی می‌باشند که آن را زیر پا گذاشته راه را برای از بین رفتنش هموار ساخته‌اند.

نگرانی‌های به‌جا

حرکات اخیر نشان می‌دهد که در واقع نگرانی‌هایی که در سال ۵۸، هم زمان با طرح اصل پنجم در مجلس خبرگان در سطح جامعه ابزار گردید، بی‌اساس نبوده است. اگر چه قانون اساسی حاکمیت ملت را مبنا و اساس قرار داده و مشروعیت و قانونی بودن ولایت امر و امامت را از جانب مردم دانسته است و مدافعین اصل پنجم، تعارض ولایت فقیه با حاکمیت ملت را نفی می‌کرده‌اند، اما ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که آن بیانات و مواضع در شرائطی بوده است که قدرت مطلقه را به دست نگرفته بودند. اما اکنون که قدرت را یکپارچه در دست دارند و هر گونه صدای مخالفی را در گلو خفه کرده‌اند، و اعتراض اعتراض‌کنندگان هم به جایی نمی‌رسد، سخن آخر را گفته‌اند و روشن ساخته‌اند که در تفکر سیاسی آنان «مردم جایی ندارند» و مردم را فی‌الواقع «صغیر و مهجور» می‌دانند و لذا با صراحت مدعی شده‌اند که: «حدود اختیارات ولی فقیه همان حدود اختیارات خداوند تبارک و تعالی است» و به این ترتیب حاکمیت «مایرید» و «فاعلیت مایشاء» و عدم مسؤولیت «عما یفعل» را دارد.

مرز میان ولایت مطلقه و استبداد مطلقه

رهبر انقلاب در همان سال ۵۸، در پاسخ به نگرانی‌هایی که در سطح جامعه نسبت به طرح اصل پنجم در مجلس خبرگان مطرح شده بود ضمن رد هرگونه ارتباطی میان ولایت فقیه و استبداد و دیکتاتوری فرمودند: «اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری بکند از ولایت می‌افتد پیش اسلام».

البته این مطلبی است اساسی و در همان موقع نیز سبب رفع نگرانی برخی‌ها شد. اما این بیان کافی نیست. مردم باید بدانند برای دیکتاتوری فقیه چه معیاری وجود دارد و چگونه معلوم می‌شود که یک فقیه دیکتاتوری می‌کند، باید معیار ساده‌ای که همه فهم باشد وجود داشته باشد تا مردم بتوانند بر این اساس وقتی دیدند یک فقیه یک دیکتاتوری کرد حکم کنند که او از ولایت پیش اسلام افتاده و آنها هم او را از ولایت بیاندازند!!

در این که دیکتاتوری چیست، در جامعه شناسی و علوم سیاسی سخن بسیار رفته است. مرحوم کواکبی در «طبایع الاستبداد» و مرحوم نایینی در «تنبیه الامة و تنزیه الملة» سخن‌ها گفته‌اند. نایینی حقیقت استبداد یا دیکتاتوری را سلطنت تملکیه، استبدادیه، استعبادیه و اعتسافیه می‌داند. تملکیه از آن جهت که حاکم خود را مالک ملت و مملکت، اعم از امکانات مادی یا معنوی، می‌داند. استبدادیه از آن جهت که قوای حکومت که باید تقسیم شود و هر قوه وظایف خود را انجام بدهد، در یک فرد متمرکز می‌گردد. استعبادیه از آن جهت که بندگان خدا را به بندگی خود سوق می‌دهد و به تعبد از خود ـ اطاعت کورکورانه ـ وادار می‌سازد. اعتسافیه، از آن جهت که حفظ و اداره سلطه‌اش با قهر و خشونت و زور ممکن و میسر است.

در چنین استبدادی برای حاکم مالکیت مطلق، فاعلیت ما یشاء (انجام و عمل هر کاری که بخواهد) و حاکمیت «ما یُرید» (صدور فرامین و دستورات به هر نوع که اراده کند) وجود دارد.(۱۴۲)

نایینی یکی از ویژگی‌های حکومت استبدادی را در این می‌بیند که مستبد و اعوان و انصارش از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می‌نمایند، و خود و حکومتش را با القاب و عناوین پاک ویژه خداوند تقدیس و تبلیغ می‌نمایند، با زور هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد و کلیه امکانات کشور را ابزاری برای احراز سلطه خود دانسته و بر این اساس مورد استفاده قرار می‌دهد. کسی حق سؤال از اعمال آنان را ندارد و آنان همه را مورد سؤال قرار می‌دهند. به زبان خود نایینی:

«با قدسیت و نحوها از صفات احدیت عزَّ اسْمُه خود را تقدیس نماید و اعوانش مساعدتش کنند و تمام قوای مملکت را قوای قهر و استیلاء و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند. لا یسْئَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَ هُمْ یسْئَلُونَ!!؟

مرحوم نایینی عبودیت خدا یا بردگی و بندگی و اسارت انسان‌ها به دست انسان‌های دیگر را دو نوع می‌داند. یک نوع، اطاعت و گردن نهادن به تصمیمات دل‌بخواهانه حکومت‌های جور در مسائل مملکتی (با گردن نهادن به ارادات دل‌خواهانه سلاطین جور در سیاست ملکیه) است، و دیگری بندگی و بردگی و گردن نهادن به تحکمات و نظریات فتاوی خودسرانه روسای مذهب که به عنوان و به نام دین به مردم ارائه می‌دهند. وی هر دو را «عبودیت» می‌خواند اما تفاوت در شیوه احراز عبودیت بندگان یا استعباد هر یک از این دو نوع را تذکر و توضیح می‌دهد. وی نوع اول را سلطه با قهر و استفاده از امکانات حکومتی می‌داند، و نوع دوم را محصول نیرنگ و تزویر و سرپوش گذاشتن بر فساد و انحراف. نایینی با

استناد به آیات قرآن کریم، اولی را عبودیت (وَاتَّخَذَهُمُ الفَراعِنَةُ عَبیداً)(۱٤۳) و دومی را ربوبیت روحانیون و علمای دین (اتَّخَذُوا اَحْبارَهُم وَ رُهبانَهُم اَرباباً)(۱٤٤) می‌داند. اولی را صاحبان قدرت (فراعنه) بر مردم تحمیل می‌کنند و دومی را مردم، تحت تأثیر ریا و تزویر و نیرنگ علماء دین و جهل و بی‌خبری خود اتخاذ می‌کنند، و از آن به ربوبیت علماء دین تعبیر کرده است، که با سوء استفاده از احساسات دینی مردم و نفوذ در قلوب و عواطف انسان‌ها به وجود می‌آید.

به زبان خود نایینی:

«استعباد قسم اول به قهر تغلب مستند است و در ثانی به خدعه و تدلیس مبتنی می‌باشد.»

«فی‌الحقیقه منشأ استعباد قسم اول تملک ابدان، و منشأ قسم دوم تملک قلوب است»(۱٤٥)

با چنین نگرشی، نایینی تقسیم استبداد به سیاسی و دینی و ارتباط و هماهنگی و همکاری آنها را مورد تأیید قرار می‌دهد:

«از این جا ظاهر شد صورت استنباط و صحت مقاله بعض از علماء فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند»(۱٤٦)

نایینی استبداد سیاسی را «شجره خبیثه» و استبداد دینی (با ربوبیت علماء دین) را در جایی «رقّیت خبیثه خسیسه» و در جای دیگر «رقّیت منحوسه ملعونه» می‌خواند و نجات از دومی را به مراتب از اولی سخت‌تر می‌داند:

«قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیت خسیسه (خسیسه یا خبیثه) که وسیله آن فقط به التفات و تنبیه ملت منحصر است، در قسم اول اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود.»(۱٤۷)

نایینی وضعیت چنین ملتی را و سیر عبودیت و ربوبیت آنان را چنین ترسیم کرده است:

«ملتی را که گرفتار چنین اسارت و مقهور به این ذلت باشد اُسراء و اَذِلاّء (بیچارگان) و اَرِقّاء (بردگان) گویند. هم به لحاظ آن که حالشان حال ایتام و صغاری است بی‌خبر از دارایی‌های مغصوبه (غصب شده) خود. لهذا مستصغرین (که به معنای صغار و ایتام شمرده شدگان است) هم خوانند. این چنین ملتی مظلومه، جاهله به حقوق و ظالمه به نفس خود را مستنبتین (که به معنای گیاه‌های صحرایی شناخته شده است) هم خوانند»(۱٤۸)

نایینی شدت و ضعف رفتارهای استبدادی و استعبادی حکومت‌ها را متأثر از دو عامل اصلی می‌داند. عامل اول ساختار نفسانی مستبد و اعوان او، میزان «فاعلیت مایشاء» و «حاکمیت مایرید» و عدم مسؤولیت «عمایفعل» و مالکیت رقاب است، و به ظاهر اینها را که از اسماء و صفات ویژه الاهی و ذات اقدس احدیت است، با شدت و ضعف، متجلی در حکومت می‌بینند.

عامل مؤثر دوم را نایینی میزان علم یا جهل، آگاهی و یا بی‌خبری مردم از حقوق خودشان، و قدرت و اختیارات حکام معرفی می‌کند، که خود وی آنها را چنین وصف کرده است:

«درجات تحکمیه این قسم سلطنت (حکومت استبدادیه و استعبادیه و...) به اعتبار اختلاف ملکات نفسانیه و عقول و ادراکات سلطانین و اختلاف ادراکات و علم و جهل اهل مملکت به وظایف سلطنت و حقوق خود، و درجات موحد یا مشرک بودنشان (در فاعلیت مایشاء و حاکمیت مایرید و عدم مسؤولیت عمایفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الاهیه، بلکه ذات احدیت، تعالی شأنه، مختلف است.»(۱٤۹)

نایینی معتقد است که عطش قدرت چنین استبدادی سیراب شدنی نیست و تا هر کجا که بتواند پیش می‌رود، مگر با مقاومت مردم روبه‌رو شود و هر کجا که با مقاومت و استنکاف مردم روبه‌رو بشود، در همان جا می‌ایستد و متوقف می‌شود. در غیر این صورت به آخرین درجه آن که ادعای الوهیت و خدایی است می‌رسد. و چنین فرآیندی استبدادی، به صورت یک پدیده اجتماعی، تمام جامعه را در بر می‌گیرد و محور مناسبات مردم با یکدیگر نیز می‌گردد. به تعبیر خود نایینی:

«آخرین درجه آن (استبداد استعبادیه) ادعای الوهیت است و تا هر چه که قوه علمیه اهل مملکت از تمکین آن استنکاف کند، به همان حد واقف و الا به آخرین درجه هم (چنان‌چه از فراعنه سابقین به ظهور پیوست) منتهی خواهد بود. و به مقتضای «النّاسُ عَلی دینِ مُلوکِهِم» معامله نوع اهل ملکت با زیردستان خود بطبقاتهم همان معامله اعتصافیه سلطان است با همه»(۱۵۰)

نایینی بیچارگی ملت ایران را تجسم این دو شاخه استبداد می‌داند:

«روزگار سیاه ما ایرانیان هم به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استعباد را عیناً مشهود ساخت.»(۱۵۱)

نایینی عبودیت در استبداد سیاسی و ربوبیت در استبداد دینی را شرک دانسته و رسالت انبیاء را خلاصی انسان‌ها از این عبودیت و ربوبیت‌ها ذکر می‌کند:

«بالجمله تمکین از تحکمات خودسرانه طواغیت امت و راهزنان ملت، نه تنها ظلم به نفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الاهیه عز اسمه، بلکه به نص کلام مجید الاهی (تعالی شأنه) و فرمایشات مقدسه معصومین (صلوات الله علیهم) عبودیت آنان از مراتب شرک به ذات احدیت، تقدست اسمائه است در مالکیت و حاکمیت مایرید و فاعلیت مایشاء و عدم مسؤولیت عما یفعل الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصه الاهیه جل جلاله، و غاصب این مقام، نه تنها ظالم به عباد و غاصب مقام ولایت است از صاحبش، بلکه به موجب نصوص مقدسه مذکوره، غاصب رداء کبریایی و ظالم به ساحت احدیت کبریاییه هم خواهد بود. و بالعکس آزادی از این رقیت خبیثه خسیسه، علاوه بر آن که موجب خروج از نباتیت و ورطه بهیمیت است به عالم شرف و مجد انسانیت، از مراتب و شؤون توحید و از لوازم ایمان به وحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم مندرج است. از این جهت است که استنقاذ حریت مغصوبه، و تخلیص رقابشان از این رقیت منحوسه، و متمتع فرمودنشان به آزادی خدادادی از أهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده»(۱۵۲)

رهبر انقلاب، برخلاف نایینی، معیارهای بسیار صریح و روشن در باب دیکتاتوری به دست داده‌اند. به طوری که برای عموم مردم قابل فهم است و هیچ ابهامی هم در آن وجود ندارد، و لذا هر کس می‌تواند با این معیار بررسی کند که آیا «یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری کرده است که از ولایت بیفتد» یا خیر؟

رهبر انقلاب در باب دیکتاتوری گفته‌اند:

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرد هر کس که بر خلاف آن عمل کند این دیکتاتوری است.» (سخنرانی ۶۰/۳/۱۸)

سخن از این واضح‌تر و بلیغ‌تر در تعریف دیکتاتوری نمی‌شود. رهبر انقلاب حتا پا را فراتر می‌گذارند و می‌گویند:

«من هم ممکن است با بسیاری از چیزها، من که یک طلبه هستم، مخالف باشم، لکن وقتی قانون شد و چیز شد، ما هم می‌پذیریم. بعد از این که یک چیزی قانون شد، دیگر نق زدن در او ـ اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است»

و در جای دیگر:

«قانون اساسی را باز کنید و هر کس حد و مرز خودش را معین کند.

به ملت بگویید که قانون اساسی ما برای دولت این را وظیفه کرده است. برای رئیس‌جمهور این را ـ برای مجلس این ـ برای ارتش و برای... به مردم بگویید وظیفه ما را قانون اساسی ـ که شما رأی دادید برایش وظیفه ما این است»

«کسانی که با قانون مخالف می‌کنند اینها با اسلام مخالفت می‌کنند ـ کسانی که با مصوبات مجلس، بعد از این که شورای نگهبان نظر خودش را داد، باز مخالفت می‌کنند، اینها دانسته یا ندانسته با اسلام مخالفت می‌کنند.»

«ما اگر هم اشخاصی که در کشورمان هستند و همه گروه‌هایی که در کشور هستند، همه نهادهایی که در سرتاسر کشور هستند اگر به قانون خاضع بشویم و اگر قانون را محترم بشماریم، هیچ اختلافی پیش نخواهد آمد.»

«قانون برای همه است»

«قانون، خوب است. شماها باید خودتان را تطبیق بدهید با قانون ـ نه قانون خودش را تطبیق بدهد.» (سخنرانی ـ ۶۰/۳/۱۲)

به نظر رهبر انقلاب ملاک و معیار نهایی در لزوم اطاعت از قانون، رأی مردم است:

«نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری ـ قانون تو را قبول ندارد. نباید از کسی پذیرفت که ما شورای نگهبان را قبول نداریم ـ نمی‌تواند قبول نداشته باشد. مردم رأی دادند به این‌ها. مردم به قانون اساسی ۱۶ ـ میلیون تقریباً یا یک قدری بیش‌تر رأی دادند به قانون اساسی»

با این تأییدات از قانون اساسی و قوانین مصوب، تکلیف معیار برای تشخیص دیکتاتوری به روشنی معین شده است:

«اگر قانون در کشور عمل نشود، کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند، اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند، به صورت آزادی و امثال این حرف‌ها...

این همان دیکتاتوری است که مکرر گفته‌ام که قدم به قدم پیش می‌رود ـ این همان دیکتاتوری است که به هیتلر، انسان مبدل می‌شود. این همان دیکتاتوری است که به استالین انسان را مبدل می‌کند. این معنای دیکتاتوری است. دیکتاتوری همان است که نه به مجلس سر فرود می‌آورد و نه به قوای مجلس و نه به شورای نگهبان و نه به تأیید شورای نگهبان...»

چگونگی بروز دیکتاتوری

محور اصلی انقلاب اسلامی ایران که در ۲۲ بهمن ۵۷ به پیروزی رسید، مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری بوده است. بنا بر این، هم مردم کشور ما به حق نسبت به پیدایش استبداد جدید حساسیت نشان داده‌اند، و هم ضرورت داشته است که برای پیشگیری بروز استبداد جدید، معیار دیکتاتور شدن حکام ارائه داده شود و هم کیفیت بروز و ظهور استبداد و دیکتاتوری. رهبر انقلاب علاوه بر این که معیارها را مطرح کرده‌اند، کیفیت ظهور و بروز استبداد را نیز به زبان بسیار فصیحی بیان نموده‌اند که فرازهایی از آن نقل می‌گردد:

«هیچ امر فاسدی یک دفعه به سراغ آدم نمی‌آید، شیطان باطنی انسان بسیار استاد است.

همه اینها که می‌بینید فاسد شدند، این طور نبودند که اینها از روز اول به این درجه از فساد بودند، این به تدریج واقع شده...»

«اینهایی که دیکتاتور شدند، اینها این طور نبوده است که از اول دیکتاتور زاییده شده باشند ـ آنها هم مثل سایر مردم ـ بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند این طور نبوده که از اول دیکتاتوری کرده باشند ـ لکن قدم به قدم، ذره ذره رو به دیکتاتوری رفتند. یک وقت هیتلر از کار درآمدند ـ یک وقت استالین از کار درآمدند.»

«شیطانی که در باطن انسان است، با کمال استادی انسان را به تباهی می‌کشد. دیکتاتوری هم از آن اموری است که بچه وقتی متولد شد دیکتاتور نیست، وقتی هم بزرگ می‌شود کم‌کم، آن طور نیست که آن دیکتاتوری‌های بزرگ را داشته باشد.

آنهایی هم که در قوای مسلح و دست‌اندرکارهای مملکت، یا در سایر ممالک هستند این طور نیست که ابتدا اینها دیکتاتور بودند ـ دیکتاتوری کم‌کم بروز می‌کند در انسان ـ از اول خیال می‌کند که خودش یک آدمی است که با دیکتاتوری مخالف است، لکن بعضی وقت‌ها که اتفاق می‌افتد در آراء و در اقوال شروع می‌کند تحمیل کردن رأی خودش را، می‌خواهد تحمیل کند بر دیگری. نه این که با برهان ثابت کند. تحمیل می‌خواهد بکند بر دیگران ـ این دیکتاتوری است که انسان بخواهد آن چیزی را که خودش فکر کرده است دیگران بی‌جهت از او قبول بکنند.

یک وقت آدمی منطقی است که می‌گوید بنشینیم با هم صحبت کنیم، حرف شما درست است یا حرف من.(اما) یک وقت این طور است که در روحش یک دیکتاتوری هست و خودش آگاه نیست، می‌خواهد آن مطلبی را که می‌فهمد به همه تحمیل کند و دیگران را وادار به اینکه قبول بکنند.

از این جا شروع می‌شود. بعد کم‌کم که قدرت برایش پیدا شد... یک قدمی بالاتر می‌گذارد نسبت به مثلاً آن محیطی که دارد، نسبت به آن مقدار از قدرتی که دارد کم‌کم شروع می‌کند دیکتاتوری کردن.

از اول هم خودش ناآگاه است از مطلب، نمی‌داند که این رویه، رویه دیکتاتوری است، خیال می‌کند رویه، رویه انسانی اسلامی است. لکن هی جلو می‌رود، هر چه جلو می‌رود این خودش زیاد می‌شود.

شما خیال نکنید که اول رضاخان یک دیکتاتور بود یا هیتلر یک دیکتاتور بود. از مفاسدی که دیکتاتوری دارد و دیکتاتور مبتلا به او هست این است که یک مطلبی را که القاء می‌کند بعدش نمی‌تواند، قدرت ندارد بر خودش، که این مطلبی را که القاء کرده است، اگر خلاف مصلحت است اگر خلاف مصالح فرض کنید کشور خودش هم هست،... نمی‌تواند از قولش برگردد. می‌گوید گفتم و باید بشود- این بزرگ‌ترین دیکتاتوری‌هاست که انسان به آن مبتلی است، چیزی که گفتم باید بشود ولو این که یک کشور به تباهی کشیده بشود، انسان کامل آن است که اگر فهمید حرفش حق است، با برهان اظهار کند و مطالبش را برهانی بفهماند. این که در قرآن کریم داریم که «لا إکراه فی الدین» برای این که تحمیل عقیده نمی‌شود کرد امکان ندارد همین‌طوری یک کسی تحمیل عقیده بکند. این باید با یک توطئه‌هایی که بد را به خورد دیگران به عنوان خوب جلوه بدهد.»

بیانات رهبر انقلاب در باب دیکتاتوری به قدری روشن است که نیاز به هیچ تفسیر ندارد. بر عهده صاحبان و بانیان اصلی انقلاب و جمهوری اسلامی، یعنی ملت، است که در این بیانات به دقت غور نمایند و با معیارهایی که به دست داده شده است به داوری بنشینند.

پیامدهای ولایت مطلقه

نهضت آزادی ایران به این واقعیت توجه دارد که حاکمیت کنونی با بن‌بست‌های هولناکی روبه‌روست، جنگ قدرت، تداخل مکرر مسؤولان در وظایف یکدیگر، و تخطی از حدود اختیارات قانونی، به بحران سیاسی ابعاد گسترده‌ای بخشیده است. حاکمیت کنونی توانسته است قدرت را یکپارچه تصاحب نماید. اما با یک تفرقه و تنازع درونی بیمارگونه لاعلاجی روبه‌روست. اسلام فقاهتی و روحانیت بعد از ۹ سال حکومت انحصاری و قدرت یکپارچه نتوانسته است راه‌حل‌های مناسبی برای مسائل و مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و بین‌المللی مملکت ارائه بدهد و با بن‌بست روبه‌رو شده است. بعد از گذشت ۹ سال از انقلاب، هنوز اساسی‌ترین سؤالات بلاجواب مانده است.

حاکمیت کنونی نتوانسته است بگوید نظام اقتصادی در جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ بحران اقتصادی را چگونه می‌خواهد حل یا حداقل مهار کند؟ قسط و عدالت اسلامی چیست و چگونه باید به آن رسید؟ با شعارهای بی‌مایه و توخالی و در ظاهر به نفع مستضعفین، تسمه از گرده مستضعفین کشیده شده است. بخشی از بحران کنونی از این بن‌بست نشأت گرفته است و حرکات اخیر کوششی است برای خروج از این بن‌بست و شاید هم سرپوش گذاشتن بر آن.

آیا این برنامه‌ها می‌تواند راهی به خروج از این بن‌بست‌ها باشد؟ به نظر چنین نمی‌رسد.

هرگونه راه‌حلی برای بحران‌های کنونی باید حداقل دارای سه ویژگی باشد. اول آن که پایه صحیح ایدئولوژیک بر اساس ضوابط و معیارهای قرآن و سنت رسول اکرم(ص) و ائمه داشته باشد. دوم آن که در چارچوب ضوابط قبول شده قانون اساسی باشد، و سوم آن که مورد قبول مردم از طریق تأیید آراء آزادانه ملت باشد.

راه‌حل‌های کنونی نه تنها هیچ‌یک از این معیارها را ندارند، بلکه آن قدر شتاب زده مطرح شده‌اند که همراه خود سؤالات و ابهامات متعددی را به وجود آورده‌اند. به طوری که مقامات مسؤول، در توضیح این فرامین و فتاوی دچار ضد و نقیض گویی شده‌اند. این شیوه عمل، نه تنها راه‌گشا نیست، بلکه بر هرج و مرج و از هم گسیختگی اوضاع خواهد افزود.

اگر جناح‌های مختلف قدرت در حاکمیت کنونی نتوانند با هم بر سر تبعیت بی چون و چرا از قانون اساسی به توافق برسند، هرگونه تلاش برای سرپوش گذاشتن بر جنگ قدرت و یا جمع کردن تصنعی آنان در نهادهای خودساخته، بی‌پایه و بی‌اثر است، یا یک اثر مسکن موقتی خواهد داشت و مطمئناً از هم گسیختگی و هرج و مرج در دوران بعد از رهبری انقلاب به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر و طبیعتاً خطرناک‌تر برای کشور خواهد بود.

تنها راه حل همان است که از طرف رهبر انقلاب، در گذشته به آن توصیه شده است:

«اگر می‌خواهید از صحنه بیرونتان نکنند، بپذیرید قانون را ـ نگویید قانون و خودتان خلاف قانون بکنید ـ بپذیرید قانون را ـ همه روی مرز قانون عمل بکنید. اگر همه روی مرز قانون عمل بکنند ـ اختلاف دیگر پیش نخواهد آمد.»

و اگر حاکمیت حاضر نشود به این توصیه‌های ساده و روشن خود عمل کند، آینده بدی در پیش خواهد داشت، چنان که رهبر انقلاب خود فرموده‌اند:

«بترسید از آن روزی که این مردم بفهمند در باطن ذات شما چیست و یک انفجار حاصل می‌شود. از آن روز بترسید که ممکن است یکی از ایام الله، خدای نخواسته، باز پیدا بشود و آن روز دیگر قضیه این نیست که برگردیم به ۲۲ بهمن قضیه این است که فاتحه همه ما را می‌خوانند.»

پس تا دیر نشده است و فاتحه همه‌تان را نخوانده‌اند به راه حق برگردید و از قانون اساسی تمکین کنید.

بخش چهارم: جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و جمع‌بندی نهایی

با عذرخواهی از خوانندگان محترم از پاره‌ای تکرارها و از طول و تفصیل‌هایی که الزاماً پیش آمده است، اینک به خلاصه‌گیری سه بخش گذشته و جمع‌بندی نتایج سیاسی ـ اجتماعی ولایت مطلقه فقیه می‌پردازیم. البته ضرورت داشت که بدعت بزرگ و خطرناک حاضر، با توجه به آثار زیانبار دینی و سیاسی آن از جهات عدیده مورد بررسی هر چه کامل‌تر قرار گیرد.

مقدمتاً لازم است گفته شود ولایت فقیهی که مورد اعتقاد و ادعای متولیان انقلاب و مقامات بالای جمهوری اسلامی شده و توسعه و تعمیم یافته است، دنباله «ولایت امر» اصل پنجم قانون اساسی می‌باشد. اگر چه ولایت فقیه مورد نظر آقایان به طور صریح و قانونی و یکنواخت تعریف نشده است، ولی در عمل، به معنی و منظور حاکمیت بی‌قید و شرط تعبیر گردیده، ولی فقیه دارای اختیارات نامحدود مافوق قانون اساسی و قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی می‌باشد، و مردم و دولت و نهادها باید اطاعت کامل بی‌چون و چرا از آن بنمایند. علاوه بر این، اولویت و اشراف بر تمام احکام و فروع دین یا بر شریعت دارد.

ولایت مطلقه فقیه که در این نشریه مورد نقد و بررسی قرار گرفته است، چنان ولایت و حاکمیت با چنین اشراف و اولویتی می‌باشد.

خلاصه‌گیری از بخش‌های گذشته

الف) بخش اول

در این بخش که تاریخچه‌ای از جریان‌های بعد از پیروزی انقلاب تا صدور فتوائیه یا منشورنامه ٦٦/۱۰/۱٦ داده شده است، به نکات ذیل برخوردیم.

۱ـ ولایت «مطلقه» فقیه در عین آن که ریشه در معتقدات دینی و شخصی آقای خمینی دارد، اعلام آن به صورت مطلقه، با حواشی و تبعات مربوطه، ناشی از یک اشکال و اختلاف درونی هیأت حاکمه و متولیان خط امامی جمهوری اسلامی بوده، برای خروج از بن‌بست‌های اجتماعی ـ اعتقادی موجود، متوسل به آن شده‌اند.

۲ـ اشکال و اختلاف مورد بحث، ضمن آن که بر سر تصویب قوانین به اصطلاح مترقی و متعارض به فقه سنتی بوده است، رقابت دو جناح حاکمیت بر سر قدرت، نقش اصلی را در آن بازی کرده است. جناح اکثریت و نیرومندتر، معممین مجلس و دولت و بازاریان پشتیبان روحانیت انقلاب بودند که قهراً از مالکیت و بخش خصوصی و اقتصاد آزاد طرفداری کرده و در انطباق با قانون اساسی و نظارت شورای نگهبان، نمی‌توانستند تحمل اقلیت رادیکال و انقلابی‌های چپ‌گرا را بنمایند.

۳ـ رهبر انقلاب، که به اعتبار پیوند طبیعی و تاریخی با حوزه و بازار، همیشه مدافع فقه سنتی و روحانیون اکثریت بوده‌اند، بنا به خصلت و روحیه انقلابی انتقامی و مستضعف پرور، یک حرکت گام به گام را برای خروج از بن‌بست در پیش گرفتند. ابتدا سعی کردند با توسل به تدابیر فقهی و شرعی، نظیر «عناوین ثانویه» که در موارد ضروری استثنایی و اضطراری، اعمالی همچون اکل میته، نماز شکسته و خوردن روزه را مجاز می‌نماید، راه برای آزاد شدن قوانین اقتصادی و اداری از احکام خشک فقهی باز نمایند، و پس از آن چون فقهای شورای نگهبان تسلیم نمی‌شدند، تشخیص ضرورت را به رأی اکثریت دو سوم مجلس تفویض کردند.

٤ـ مخالفت با دولت و با لوایح و اقدامات کم و بیش انقلابی و چپ‌گرا، انحصار به شورای نگهبان نداشت و چون در داخل مجلس، پرسش‌ها و سؤالاتی از وزیران، از ناحیه بعضی از نمایندگان به عمل می‌آمد، رهبر انقلاب به پشتیبانی دولت و نخست‌وزیر برآمده لازم دیدند که «به خاطر مصلحت اسلام» از اشکال تراشی و انتقاد و سؤال خودداری شود. گام از این حد فراتر نهاده برای مبارزه با گران‌فروشی و علیرغم اصل تفکیک قوا، فتوای شرعی دادند که دولت می‌تواند رأساً مبادرت به «تعزیر حکومتی» نماید. در یک استفتا وزیر کار و امور اجتماعی، از بالا سر شورای نگهبان و مجلس، از مرجعیت دینی و ولی فقیه بودن استفاده کرده، اجازه قانونی دادند که دولت حق دارد به اعتبار این که خدمات و امکاناتی انجام می‌دهد، یا تأمین می‌نماید، شرائط الزامی و قراردادهایی به سود کارگران برای واحدهای بخش خصوصی و کارخانجات وضع نماید. نخست‌وزیر نیز بلافاصله حق چنین الزامات و اختیارات برای دولت را به کلیه امور و روابط دولت با ملت تعمیم داد.

۵ـ رهبر انقلاب که طرفدار کوبیدن موانع و تصمیم‌های قاطع هستند و خود را چندان مقید به مصوبات و تعهدات و حقوق‌های مقرر نمی‌دانند، علی‌رغم گذشته خود، عملاً فقه سنتی را کنار زده با صدور منشورنامه ۱٦ دی‌ماه، و با گفتن این که حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه الاهی است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتا نماز و روزه و حج بوده و می‌تواند، در صورت مصلحت، آنها را موقتاً تعطیل نماید، راهگشای یک مکتب جدید و فقه پویایی شدند که دست دولت و حکومت را در آن چه ضروری تشخیص دهد باز می‌گذارد.

٦ـ فقهاء شورای نگهبان و جناح راست روحانیون مجلس و جامعه طبعاً تمایل چندان برای تسلیم به چنین تأویل و تحولی را نشان نمی‌دادند. عکس‌العمل‌هایی ظاهر گردید و جدال فقهی ـ سیاسی خاص مابین ارکان حاکمیت و متولیان بالا گرفت. ولی سرانجام در برابر قاطعیت و حاکمیت رهبر انقلاب، سر فرود آورده متوسل به توجیهات جدیدی شدند. گفتند منظور از حاکمیت و دولت در فتوای امام، همان ولایت فقیه است. رهبر انقلاب نیز برای ارضاء خاطر فقهای برگزیده خود در شورای نگهبان و طرفداران فقه سنتی، تصمیم‌گیری و حل اختلافات مابین دولت و مجلس، یا تشخیص مصلحت را بنا به درخواست یک گروه پنج نفری، به یک شورای ابتکاری ماورای قانون اساسی واگذار کردند که ترکیب و تلفیق ناقصی از شورای نگهبان و رؤسای سه قوه و بعضی از متخصصین و نمایندگان دفتر و بیت ایشان بود.

ب) بخش دوم

در بخش دوم، که بخش اصلی رساله می‌باشد، مسأله ولایت مطلقه فقیه از دیدگاه‌های مختلف قرآن، روایات و فقه مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

۱ـ برنامه انقلابی رهبر انقلاب

رهبر انقلاب در دوران تبعید به نجف، در سال ۱۳٤۸، برنامه انقلابی اعتقادی ـ سیاسی خود را ضمن پنج درس برای طلاب حوزه و روحانیون جوان تشریح کردند. ایشان به اعتبار این که حکومت و پیروی از یک حاکم برای هر جامعه یا امت، یک ضرورت عقلی و نقلی مسلم است و کلیه نظام‌های استبدادی، مشروطه و جمهوری مردود می‌باشند، تنها حکومت اسلامی، حکومت قانون است و باید به دست قانون‌دانان، یعنی فقهای عادل اجراء گردد، خصوصاً که در دروس حوزه‌ای طلبگی، کلیه مباحث مربوط به حکومت و اقتصاد و مسائل قضائی و اداری و سیاسی تدریس می‌شود، فقهاء به حکم روایات، جانشینان پیغمبر و پیشوایان تشیع بوده دارای وظیفه و حق ولایت بر امت هستند، و علاوه بر آن، توانایی و وظیفه دارند که برای در دست گرفتن حکومت قیام نمایند.

۲ـ ولایت فقیه یا مجتهد، یک مسأله فقهی مستحدث در میان فقهاء است و مشمولیت عام ندارد.

«ولایت فقیه» در یک قرن و نیم پیش برای اولین بار، از طرف مرحوم «ملا احمد نراقی» مطرح گردیده دلایلی برای آن آورده است که فقط مورد قبول تعداد اندکی از فقهای معاصر واقع شده است. از جمله مرحوم آیت‌الله بروجردی (به طور محدود و مشروط) و آیت‌الله خمینی. آقای خمینی در دروس نجف صریحاً گفته‌اند موضوع ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند قیم برای صغار. در برابر اندک عده فوق، غالب علماء و مخصوصاً بزرگان فقهاء که از بنیانگذاران و اساتید موجه حوزه و صاحب رساله عملیه و مقام مرجعیت شیعه هستند، نظریه ولایت فقیه را شدیداً رد کرده رأی به بطلان و بی‌اساسی آن داده‌اند. از جمله است:

مرحوم آخوند خراسانی، استاد مراجع و فقهای بعد از مشروطیت، صاحب کتاب «کفایة الأصول» که یکی دیگر از کتب درسی طلاب حوزه‌های دینی است.

مرحوم محمدحسین نایینی، استاد و مرجع بزرگ شیعی، صاحب کتاب «منیة الطالب» و کتاب فقهی سیاسی معروف «تنبیه الامة و تنزیه الملة» که در اثبات آزادی و حاکمیت ملی، یا حکومت مشروطه، در انطباق با شرع انور نوشته است.

در صفحات بخش ۲ با تفصیل و توضیح لازم، عین نظریات و دلایل فقهی و روایی علمای فوق‌الذکر را که بر رد فرضیه یا نظریه ولایت فقیه نوشته‌اند، آورده‌ایم. نه تنها بدیهی نبودن ولایت فقیه (آن طور که در مقدمه دروس یا کتاب ولایت فقیه اظهار شده است) را اثبات کرده‌اند، بلکه بی‌پایه بودن آن را نشان داده‌اند.

۳ـ ولایت مطلقه فقیه از دید قرآن، بی‌اساس و در حکم شرک است.

واضعین و معتقدین به ولایت فقیه، چه «ملا احمد نراقی» چه خود آقای خمینی، هیچ‌گونه استناد به قرآن برای اثبات ولایت فقیه نکرده و آیه‌ای در تأیید آن نیاورده‌اند. ولی از آن جا که در جریان بعد از پیروزی انقلاب، بعضی از متولیان و مدافعین، و در تبلیغات انحصاری، آیاتی از قرآن را به عنوان شاهد بر اصل ولایت فقیه آورده‌اند، مراجعه به قرآن لازم شده است.

قرآن نه تنها در هیچ‌یک از آیات اشاره و اجازه برای اطاعت و اعتقاد به ولایت فقیه و سرپرست گرفتن انسان‌ها، اعم از پادشاهان، حکام، والیان، فقهاء و بزرگان دین و عرفان یا روحانیون را ندارد، بلکه هر گونه شریک گرفتن به جای خدا یا برای خدا به لحاظ پادشاهی، حکومت یا مالکیت و آمریت یا ولایت را شرک اعلام داشته صریحاً منع می‌نماید.(۱۵۳)

در بحث تفصیلی، کلیه آیاتی که مورد استناد و استفاده آقایان قرار گرفته، مطرح و نشان داده شده است که هیچ‌یک ارتباط و دلالت بر حاکمیت یا ولایت فقیه، آن طوری که ادعاء و تبلیغ می‌شود، ندارد.

مثلاً استناد به آیه ٥٦ سوره نساء می‌نمایند که اطاعت از خدا و رسول و از اولی‌الأمر را به مؤمنین فرمان داده است. ولی اولاً دنباله آیه را متذکر نمی‌شوند که فرموده است: «اگر اختلاف و نزاع پیش آمد مراجعه به خدا (محکمات قرآن) و به رسول (سنت) نمایید» در حالی که اگر قرار بر اطاعت مطلقه و بی‌چون و چرا از ولی امر یا ولی فقیه می‌بود، اصلاً امکان اختلاف و تنازع مطرح نمی‌گردید، یا صریحاً می‌فرمود: در صورت تنازع

و اختلاف، بر طبق آن چه اولی‌الأمر می‌گوید عمل نمایید. ثانیاً مفسرین شیعه و حتا خود آقای خمینی در نوشته‌های قبل از انقلاب، منظور از اولی‌الأمر در این آیه را امامان معصوم می‌دانسته‌اند.

بعضی از آقایان، آیه «النَّبی أولی بالمُؤمنین» (پیغمبر نسبت به مؤمنین حق تقدم و اولویت دارد) را که در سوره احزاب آمده است، پیش می‌کشند. در حالی که اولویت داشتن و مقدم بودن، غیر از ولایت و آمریت و حاکمیت علی‌الاطلاق است، آن هم نه تنها بر نفوس، بلکه بر اموال و حقوق و برای افراد غیر رسول(ص). موضع این آیه در مجموعه منسجم آیات قبل و بعد، با سیاق عبارات و سال نزول آن، دلالت روشن بر مسائل و روابط خانوادگی دارد نه مسائل حکومتی و اداره امت. مضافاً به این که تاریخ سنت و سیره نشان نمی‌دهد که رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت خلافت خود از چنین اولویت و ولایت استفاده‌ای نموده و از کسی سلب مالکیت و آزادی و اختیار کرده، یا بی‌اعتناء به بیعت شده باشند.

توجه به این نکته جالب است که آخرین آیه نازل شده درباره ولایت انحصاری خدا، آیةالکرسی در سوره بقره است که در آن جا خدا را ولیّ مؤمنین دانسته اثر ولایت خدا را بیرون آوردن آنها از تاریکی‌ها (جهل و سرگردانی و خطا و عدم بینش) به روشنایی اعلام می‌دارد و اضافه می‌کند: «ولی کسانی که خدا را کنار بگذارند یا انکار فراموش نمایند «طاغوت» است، و طاغوت آنان را از روشنایی (دانش و دین و خرد یا تشخیص راه و هدف صحیح) به تاریکی‌ها می‌کشاند.» طاغوت نیز اصطلاح عام قرآنی برای غرور و سرکشی از مشیت و اوامر خدا و از مقررات و حقوق حقه می‌باشد.

البته «ولی» و «ولایت» به معنای دوست داشتن، حامی و حمایت، هم‌پیمانی و اتحاد نظامی ـ سیاسی نیز در قرآن آمده و اجازه داده و توصیه شده است که به جای اعتماد و اتکاء به مشرکین و دشمنان، خدا و رسول و مؤمنین یکتاپرست را ولی خود بگیریم و با خودمان پیمان دوستی و حمایت ببندیم.

علاوه بر این، ولی و والی(١٥٤) در صدر اسلام و در دولت‌های اسلامی به معنای حاکم یا استاندار آمده است. حضرت امیر(ع) را که امیرالمؤمنین می‌شناسیم؛ فرمانداران و استاندارانی را که خود مستقیماً به عنوان ولایت برای حفاظت ایالات و کشورهای تابعه منصوب کرده و می‌فرستاد، آنها را والی می‌گفته‌اند. بدون آن که مأموریت و منظور از حکومت آنها ـ به طوری که در فرمان مالک اشتر، والی اعزامی به مصر، آمده است ـ سرپرستی مطلق و مالکیت بر اموال و انفس افراد باشد، و حق خودکامگی و فعال مایشائی، یا ادعای مافوق حقوق و قوانین و اصول را داشته باشند.

قرآن افرادی را نیز معرفی می‌نماید که زبان چرب و نرم و گیرا داشته خدا را شاهد صداقت گفتارشان می‌گیرند، ولی در باطن، سرسخت‌ترین دشمن بوده چون به «ولایت» می‌رسند، کوشش در فساد انگیزی و در نابودی دستاوردها و نژاد بشر (حرث و نسل) می‌نمایند.

۴ـ ولایت فقیه از دیدگاه فقهی و روایات نقل شده مردود است.

اساس استدلال معتقدین به ولایت فقیه و مبلغین، استفاده و استنباطی است که از چند روایت یا حدیث نقل شده از پیغمبر یا امامان شیعه می‌نمایند. مهم‌ترین این روایات که مشروحاً در بخش ۲ مورد بحث و بررسی قرار گرفته عبارت است از:

۱) توقیع حضرت ولی عصر(ع)

۲) روایت مرسله فقیه از حضرت امیر(ع) از رسول اکرم(ص)

۳) روایت ابن‌خدیجه به نقل از حضرت صادق(ع)

٤) روایت فقه رضوی «منزلة الفقیه»

۵) روایت عمر بن حنظله

٦) صحیحه قداح از حضرت صادق(ع) و رسول اکرم(ص)

کلیه این روایات، به فرض صحیح و معتبر بودن، به طوری که در بخش ۲، مستدلاً و با منطق متداول حوزه‌های طلبگی نقادی شده است، به چیزی که دلالت نمی‌کند اعطای حاکمیت، مدیریت یا ولایت بر شیعیان و امت، به فقهاء از طرف خداوند سبحان یا پیغمبر و پیشوایان بزرگوارمان می‌باشد، به گونه‌ای که بعد از پیروزی انقلاب توجیه و تعریف شده است.

استدلال و استنباط‌هایی که واضعین و معتقدین و مبلغین ولایت فقیه به روایات نامبرده می‌نمایند. همان‌طور که اساتید فقه و مراجع بزرگ معاصر شیعه متذکر شده‌اند، سست و بی‌اساس می‌باشد. متن و سیاق روایات به روشنی می‌رساند که منظور معصومین، استفاده‌های دیگری از فقهاء و

علماء بوده است. مانند قضاء و حکمیت در دعاوی و اختلافات، تعلیم و ابلاغ نظریات ائمه یا جانشینی انبیاء گذشته، به لحاظ تبلیغ دین خدا و تعلیم و تربیت مردم.

۵ـ حکومت‌های بشری انتساب و انشعاب از ولایت مطلقه خدا ندارد.

دروس سال ٤٨ رهبر انقلاب در حوزه نجف، با آن چه در فتوای ١٦ دی‌ماه ٦٦ آمده و به شرح زیر می‌باشد، اختلاف دارد: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله(ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتا نماز و روزه و حج است.»

در آنجا تنها صحبت از «واگذاری اختیار بندگان به جاری کننده احکام از طرف خداوند» به عمل آمده وظیفه حاکم را اجرای احکامی دانسته‌اند که اسلام برای امور اجتماعی و اقتصادی و حقوق و سیاست تعیین کرده و در کتب فقهی آمده است.

مکرر تأکید روی حاکمیت مطلق خدایی و ولی مطلق نبودن فقهاء کرده‌اند. ثابت و قاطع بودن احکام و قوانین خدا را تذکر داده اضافه نموده‌اند که اینها باید بدون دخالت دیگران، حتا خود پیغمبر باشد، و اگر روی قانون دانی و عدالت «رئیس اسلام» تکیه شده برای این بوده است که «باید عین احکام شرع را اجراء نماید.»

در قرآن، در آیاتی که ذکر حکومت به میان آمده، و کلماتی از قبیل حکم، حکام، حکمت، احکام، و مانند آنها به کار رفته است، به معنی و مفهوم امروزی حکومت و حاکمیت متداول در میان ما فارسی زبانان نیست. منظور از آنها قضاء و داوری، یا شیوه‌ها و دستورالعمل‌های اخلاقی و دینی است. اما آمریت بر مردم برای واداشتن آنها به ایمان و عبادت خدا و اجرای اجباری دین را شدیداً منع می‌نماید. حتا پیغمبران به نص آیات فراوانی از قرآن، اجازه تفتیش عقاید و مراقبت و مسؤولیت مردم را نداشته یگانه وظیفه‌شان ابلاغ و انذار، یا ارشاد و دعوت به سوی خداوند یکتا بوده است. اصل «لااکراه فی الدین» شعار جامعی می‌باشد که جلوی هر گونه اکراه و الزام و اجبار یا تکلیف و تحمیل را، چه در اعتقاد و چه در احکام دین، در رابطه مابین افراد با خدای خودشان، می‌گیرد. در این زمینه، سفارش و تأکید و منع از دخالت و مسؤولیت و حتا غصه خوردن برای پیغمبر خودمان در قرآن بسیار آمده است.

امر به معروف و نهی از منکر، که آن را مجوز و دستوری برای مزاحمت و آزار مردم در امر دین و صدور جنگی و تحمیلی اسلام به اقصی نقاط جهان می‌دانند، و در قرآن و روایات توصیه و تأکید زیاد شده است، بیش‌تر ناظر بر زشت و زیبایی‌های اجتماعی و اخلاقی و روابط انسان‌ها با یکدیگر، از یک طرف، و ملت با حاکمیت، از طرف دیگر می‌باشد. خصوصاً در زمینه اداره حکومت که باید از ناحیه مردم بر والیان اعمال گردد، و مولای متقیان آن را از حقوق و وظایف «رعیت» در برابر «والی» و حکومت می‌داند. رسول اکرم(ص) نیز فرموده‌اند: «امت یا جامعه و ملتی که در آن زیردستان ناتوان نتوانند حق خود را آزادانه و بدون ترس و لکنت زبان، از قدرتمندان حاکم مطالبه نمایند، هیچ‌گاه از ظلم و فساد پاک نخواهد شد.» اصلاً یکی از مصادیق و معانی «معروف»، خوش‌زبانی و مطبوع بودن است، و از مصادیق و معانی «مکروه» زشتخویی و خشونت است. حال چگونه می‌شود که در اجرای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، تلخی و آزار در میان بیاید؟

حکومت و مدیریتی که قرآن برای بعضی از پیغمبران یا پیشوایان امر و والیان تجویز کرده است، و نظم و نسق امور جامعه را می‌رساند، به گفته مرحوم نایینی صرفاً «مباشرت» امور امت، به وکالت از طرف خود مردم است نه آمریت مستبدانه و حاکمیت علی‌الاطلاق. ضمن آن که اجرای همین وظیفه یا مأموریت، به نص آیاتی از قرآن، چه برای رسول و چه برای مؤمنین، صرفاً روی مشورت با خود مردم و همکاری آنها می‌تواند باشد. یعنی حکومت شورایی مردم بر مردم یا دموکراسی.

همچنین بر خلاف ادغام دین و دولت، و الزامی که برای حاکمیت اجتماعی و سیاسی پیغمبران و بزرگان دین و فقهاء قائل شده‌اند، نبوت و حکومت از نظر قرآن، دو مشغله و دو مسأله مستقل از یکدیگر می‌باشند. در میان همه انبیاء الاهی، فقط سه چهار نفر آنها شغل نبوت و حکومت را توأما به عهده گرفته‌اند. نه هر پیغمبر یا رهبر دینی حاکم و سلطان است و نه هر حاکم و سلطان باید فرستاده خدا یا فقیه در دین باشد.

البته حکومت و سیاست، یا اداره یک جامعه مسلمان و معتقد به خدا طبعاً و منطقاً از دیانت و از اصول و احکامی که اکثریت جامعه پذیرفته و پیشوا یا ایدئولوژی خود قرار داده‌اند، تبعیت می‌نماید، ولی عکس قضیه صحیح نیست. یعنی دیانت و شریعت نباید از سیاست و حکومت (آن طور که شیوه خلفای اموی و عباسی و عثمانی بوده است، و امپراطوران و پادشاهان یا فرعون‌های هر زمان می‌خواسته و می‌کرده‌اند) تبعیت نمایند. هر جا که امر دین به دست دولت (یا حکومت و سیاست) بیفتد، نظر به این که سیاست و حکومت به گونه‌ای توأم با قدرت و احیاناً خشونت می‌باشند، اصل «لا إکراه فی الدین» نقض می‌گردد و خداپرستی تبدیل به شخص‌پرستی یا مکتب‌پرستی شرک و به اسارت درآمدن انسان‌ها می‌شود.

همه انبیاء برای این آمده و وضع مقررات و احکام در جهت خدا و آخرت کرده‌اند و همه انقلاب‌ها برای این صورت گرفته و وضع اصول و قوانین نموده‌اند که جلوی زورمندان و مالداران را بگیرند. رسم مستبدها و دیکتاتورها نیز این بوده است که روی هوس یا نفع و مصلحت خود، آیین و اخلاق مردم و فرهنگ آنان را تعیین کنند. فرعون به قوم خود می‌گفت مصلحت شما همان است که من می‌بینم و شما را به خیر و رشد رهبری می‌نمایم. لویی چهاردهم شخص خود را دولت می‌دانست. ناصرالدین شاه هم دستور داد بنائی را که اسم قانون به زبان آورده بود طناب بیندازند...

حال، با کمال تعجب، دیده می‌شود که طبق منشورنامه ۱۶ دی‌ماه، حکومت، شعبه‌ای از ولایت مطلقه خدا و رسول شده و برای اسلام و ملت مصلحت‌اندیشی می‌نماید و بر احکام دین اشراف و حق تعطیل و تغییر پیدا می‌کند! ما نمی‌گوییم فروع دین و احکام فقهی در آن چه ارتباط با انسان و اجتماع دارد باید خشک و لایتغیر مانده جوابگوی شرائط زمان و مکان و مسائل قرن نباشد، ما از یک فقه پویای توانا، ولی اسلامی اصیل غیرالتقاطی، استقبال می‌نماییم. اتفاقاً ایراد بزرگ روشنفکران مسلمان به فقه سنتی و اسلام فقاهتی همین است که چرا نوآوری ندارد و تنها مسائل مبتلابه هفتصد هشتصد سال گذشته را مطرح و عرضه می‌نماید. حتا در دادگاه‌ها حدود و دیه‌های محکومین و مقصرین را بر حسب ارزش‌های کهنه متروک، مانند بُرد یمانی و شتر تعیین می‌نمایند! در حالی که فقه شیعه افتخار به «اجتهاد» و به تقلید از مجتهد زنده می‌نماید و حضرت صادق(ع) فرموده‌اند: «اصول را از ما بگیرید و تفریع و تطبیق به عهده شما است.» آن چه به نظر ما ناروا می‌باشد، تغییر و تعیین احکام عبادی و اجتماعی اسلام به دست حاکمیت است که بر حسب مصالح و تشخیص‌های سیاسی و گروهی یا شخصی، هر روز تصمیمی بگیرند و بر دولت و ملت تحمیل نمایند. با این نوع مصلحت‌اندیشی‌های خودسرانه، هم شیرازه دین و دینداری گسیخته می‌شود و هم‌شیرازه مملکت و دولت.

خداوند عزیز حکیم در بعثت و رسالت پیغمبران و وضع شریعت‌ها یک خط فاصل میان دین و دنیای آدمیان کشیده است. البته نمی‌گوییم ارتباط و تأثیر متقابل مابین زندگی فرد و اجتماع از یک طرف، و اعتقادات و اجرای دین از طرف دیگر، وجود نداشته، ادیان الاهی نسبت به امور زندگی و سعادت دنیایی بشریت بی‌تفاوتند، یا میان دین و سیاست یک جدار غیر قابل نفوذ کشیده شده است، در کلمه طیبه «لا اله الاالله» که صرفاً اعتقادی و عبادی است، ده‌ها معانی و آثار و رهنمودهای اجتماعی و سیاسی و اداری نهفته است، از جمله آن که با نفی هرگونه «اله» در عقیده و رویه و برنامه مؤمنین، طرد پادشاهان و فرمانروایان خودکامه به عمل می‌آید، و حاکمیت و ولایت از هر مدعی چنین مقام و منزلت سلب می‌شود، که این خود یک امر سیاسی دامنه‌دار است، و یا زیر بار مال‌پرستی و دنیاپرستی نمی‌رویم که سکه‌های رایج تمدن‌ها و نظام‌های امروزی است، و این خود یک امر اقتصادی بزرگی بوده، ایدئولوژی و سیستم زندگی و فرهنگی یک جامعه خداپرست واقعی را از ایدئولوژی‌ها و سازمان‌های دیگر دنیا جدا می‌سازد.

ادیان توحیدی یا اسلام، در آن چه مربوط به معرفت و عبادت خدا یا اعتقاد و تدارک آخرت می‌شود، و عقل و تجربیات بشری عاجز از دیدار و درک آنهاست، کم‌ترین اجازه تصرف و تشخیص تغییر را حتا به پیغمبران نداده است. بلکه جزء و کل عقاید و احکام را از خدا، از راه وحی یا تکلم تعیین نموده، کوچک‌ترین حرف و حرکات انبیاء را زیر نظر و فرمان خود کنترل یا تنظیم کرده است. اما آن جا که پای زندگی و امور دنیایی انسان‌ها، اعم از فردی و اجتماعی و خانگی و معاشی یا علمی و اقتصادی و اداری و سیاسی، در میان می‌آید و نشان داده‌اند که به قدر لازم استعداد و هنر تشخیص و ترتیب کار و یا تعلیم و تحقیق و تجربه آن را دارند، خداوند به آدمیزاد اولاً اختیار و مسؤولیت داده است، ثانیاً گوش و چشم و شعور و لیاقت و نبوغ عطا کرده است، ثالثاً همین نیاز و تلاش را وسیله تربیت و تکامل و تقرب قرار داده است تا بر دانایی و توانایی و دستاوردهای مادی و معنوی خود بیافزاییم. هم دنیای گذرا را آباد و امن و شکوفا بسازیم، و هم بار سفر آخرت را ببندیم که زندگی واقعی و ابدی در آن جاست. اساس و قسمت اعظم قرآن و دعوت و تعلیمات همه پیغمبران برای این دو هدف، یعنی خدا و آخرت است، و هر جا که تعلیم حکمت نموده و احکام و دستورات و اخلاقیاتی در زمینه‌های انفاق، ارث، ازدواج، معاملات و اقتصاد، یا جهاد مقرر داشته‌اند بیش‌تر برای راه‌گشایی به سوی خداوند متعال و جلوگیری از افتادن به دام شیطان، از طریق انحراف و اغواء، بدخواهی یا ستمگری و فساد و ظلم‌های دیگر، به خود و به مردم بوده است نه برای آئین‌نامه نویسی خانواده و کارخانه و شهر و دیار، و همچنین برای تمرین و تربیت انسان در مزرعه و آزمایشگاه زندگی این دنیا، بلکه جهت تدارک و تطبیق با محیط و شرائط زندگی آخرت.

ایمان به خدا و اتخاذ راه خدا مسلماً باعث سلامت و نعمت و سعادت دنیا می‌شود. در یک جامعه مؤمن و اهل احسان و تقوی، قسمت اعظم مشکلات و گرفتاری‌ها و مسائل بغرنج دولت‌ها حل شده و منتفی می‌باشد. بسیاری از خیر و خدمات نیز، که دولت‌ها و ملت‌ها به دنبال آن هستند، تأمین و تضمین بوده درهای برکات آسمان و زمین به روی آنها باز خواهد شد. ولی تمام اینها بدان معنی نیست و نباید توقع داشته باشیم که ادیان الاهی جوابگوی کلیه مسائل و مشکلات فردی و اجتماعی دنیای انسان‌ها باشند و لازم نباشد که خود ما با تلاش و تدبیر و تجربیاتمان، و با

رعایت شاخص‌هایی که ادیان به صورت عقاید و احکام، برای وصول به اهداف الاهی و سعادت جاودانی، سر راهمان گذارده‌اند، مسؤول و موظف به اداره زندگی و تأمین نیازها و حل مسائل مربوطه، به فراخور تحولات دنیا، نباشیم.
به این ترتیب و پس از ختم نبوت و بسته شدن پرونده رسالت الاهی، موردی برای دخالت و ولایت انسان‌ها بر یکدیگر، به بهانه نمایندگی از طرف خدا، وجود نخواهد داشت.

۶ـ حکومت، شایستگی تغییر و تعیین احکام دین را ندارد

در بند ماقبل آخر بخش ۲، تحت عنوان «تشخیص مصالح و لغو یک‌طرفه قراردادها» تشریح کرده‌ایم که اگر منظور، تشخیص مصالح و نیازهای جامعه و سیاست‌های اتخاذی باشد، بدیهی و به جا است که حکومت‌ها به شرط قانونی و صالح بودن و رعایت اصول مندرج در قانون اساسی، از جمله تفکیک قوای سه‌گانه و حاکمیت ملت ـ عهده‌دار آن بشوند. بدون آن که اصول و اهداف را فدای مصالح و منافع کوتاه مدت شخصی و طبقاتی نمایند. اما اگر منظور، تشخیص مصالح اسلام باشد، و حاکم یا حکومت تعیین کننده و تصمیم گیرنده گردند، چنین اسلامی اسلام نیست و از خدا نیست و دین بشری و بدعت است. اسلامی که اصول و فروع احکام آن، با موارد تخفیف و تطبیق و تعطیل و تغییرهای لازم، از جانب خداوند عزیز حکیم علیم نازل گشته، آورنده‌اش خاتم‌النبیین است، و کتابش اعلام اتمام و اکمال آن را کرده است، چنین اسلامی نیاز به نظر اصلاحی و تکمیلی حکومت‌ها و انسان‌ها ندارد!
اگر اسلام فقاهتی نتوانسته است جوابگوی مسائل مکان و زمان حاضر ما باشد، این را باید به حساب نقص و نارسایی فقه و فقهاء گذارد. حوزه و فقه باید اصلاح و تکمیل گردند، و مجتهدین ما مطلع و مسلط بر مسائل دین و دنیا باشند. اگر جامعه ما از اختناق و انحصار بیرون آمده تبدیل به جامعه باز آزادی و انتقاد و تحقیق شود، مژده الاهی: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذینَ یسْتَمِعُونَ الْقَولَ فَیتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ» شامل ما خواهد گشت و از هدایت‌شدگان و عاقل‌ها خواهیم بود.

۷ـ حکومت و ولایت حق لغو یک‌طرفه تعهدات و پیمان‌ها را ندارند.

آیا حکومت و جامعه‌ای که بر حسب پیشامدها و مصالح روز، قول و قرارها یا تعهدات و پیمان‌های بسته شده با ملت و با خارجیان را لغو کند، می‌تواند ارزش و اعتبار و قدرت حاکمیت داشته باشد؟
در زمینه عهود و عقود، قرآن و سنت بسیار سختگیرند. بعد از مسأله اخلاص در پرستش خدا و صلات و زکات، شاید در هیچ امری به اندازه وفای به عهد و میثاق با خدا و مردم، یا رعایت تعهدات و پیمان‌ها و سوگندها، توصیه و تأکیدهای شدید به عمل نیامده باشد.
در پایان بخش ۲، هشت نمونه از آیات محکمات درباره عهد و پیمان و توبیخ نقض آنها آورده شده است.
بلندترین و مفصل‌ترین آیه قرآن که در آخر سوره بقره آمده است، اختصاص به مسأله ثبت و ضبط یا ودیعه‌گیری در معاملات و دیون و امانات دارد و ضمن سخت‌گیری، مؤمنین را به مراعات جدی آنها توصیه کرده است.
اگر امکان‌پذیر و مجاز بود که قول و قرارها و عهود و پرداخت‌ها از ناحیه طرف قوی‌تر، مانند حکومت لغو شود، این همه تأکید و توبیخ لازم نبود! حکام نیرومند و دولت‌های استبدادی هستند که تابع اصول و تعهدات و قرارها نمی‌شوند. یا آن که مردم را هم چون بهائم انگاشته آنان را «داخل آدم» و صاحب حق و حیثیت نمی‌دانند تا باکی از خلاف‌گویی و نیرنگ و نقض عهد یا زیر پا گذاشتن تعهدات داشته باشند.

ج) بخش سوم

در بررسی حقوقی و قانونی ولایت فقیه از دیدگاه انقلاب و نظام، ابتدا راجع به تعارض و تناقض گفته‌ها و وعده‌های رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، تا قبل از پیروزی انقلاب و تصویب قانون اساسی، صحبت کردیم و سپس پیامدهای حاکمیت یا ولایت مطلقه فقیه را به لحاظ قانون اساسی و نظام آینده کشورمان مطرح نمودیم.

۱ـ تعارض با نظریات و تعهدات قبلی

در مصاحبه‌ها و اظهارات نجف و پاریس و تهران، همه جا رهبر انقلاب با صراحت و تأکید تمام، وعده‌های ذیل را می‌دادند و ملت ایران به اعتبار و تأیید آنها ایشان را به رهبری برگزید: آزادی عقیده و بیان و احزاب، حکومت دموکراسی، اتکاء حکومت به آراء ملت، حاکمیت ملی، ثبات در منطقه، حقوق بشر، آزادی و حقوق اقلیت‌های مذهبی، قصد هدایت مردم و امتناع از به دست گرفتن حکومت، تعیین سرنوشت ملت به دست خود ملت...

اما در عمل دیدیم که وعده‌های فوق تحقق نیافت و ولایت مطلقه فقیه چگونه با همه آنها در تعارض قرار گرفت.

در بخش سوم (تعارض و تناقض‌ها ـ انتهای بند تعارض با تعهدات قبلی)، نشان داده شده است که داعیه قدرت مطلقه برای ولی فقیهی که بتواند بر طبق تشخیص خود و حتا با انگیزه تأمین مصالح جامعه قوانین را زیر پا بگذارد، با مطالب ابراز شده در کتاب ولایت فقیه نیز تناقض دارد.

۲ـ تعارض با قانون اساسی

رهبر انقلاب در سال‌های بعد از تصویب قانون اساسی به وسیله آراء عمومی، اطاعت و عمل به قانون اساسی و اجرای تمام و کمال آن را بارها تأیید و تأکید نموده از جمله مطالب ذیل را بیان داشته‌اند:

«اگر یک فقیهی یک مورد دیکتاتوری کند از ولایت می‌افتد پیش اسلام»

«اگر قانون در یک کشور عمل نشود کسانی که می‌خواهند قانون را بشکنند اینها دیکتاتورانی هستند که به صورت اسلامی پیش آمده‌اند...»

«بعد از آن که قانون وظیفه را معین کرده هر کس بخواهد که بر خلاف آن عمل بکند این دیکتاتوری است.»

«قانون اساسی را باز کنید و هر کس حد و مرز خودش را معین کند.»

مواردی از قانون اساسی را که در تعارض آشکار با ولایت مطلقه فقیه می‌باشد در اصول ذیل می‌توان سراغ داد:

اصول ٦ ـ ۷ ـ ۸ ـ ۹ ـ فصل پنجم ـ و اصل ۱۱۲. ضمناً اصول ۱۱۰ و ۱٦۲ اعمال ولایت را مشخص و محدود ساخته است.

۳ـ مرز میان ولایت مطلقه و استبداد مطلقه

در ذیل این عنوان، با استفاده از کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله»، نظریات مرحوم نایینی توضیح داده شده است که به لحاظ فقهی و جامعه شناسی قابل توجه و آموزنده می‌باشد.

مرحوم نایینی از جمله چنین گفته است:

«حقیقت استبداد آن است که قوای متفرق کشور به دست فرد واحد قرار گیرد.»

«قرآن کریم تسلیم در برابر هر اراده شخصی را شرک به ذات صفات خداوندی می‌شمارد.»

«استبداد دو قسم است: سیاسی و دینی. خلاصی از این شجره خبیثه و رقیت که فقط با تنبیه ملت میسر است، در قسم اول آسان‌تر است و در قسم دوم در غایب صعوبت می‌باشد.»

حل معمای تعارض و تناقض مابین گفتارهای رهبر انقلاب با عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران و با فرمان ۱٦ دی‌ماه ۱۳٦٦ به عهده طرفداران ولایت مطلقه فقیه و شخص رهبر انقلاب می‌باشد.

قرآن کریم مؤمنین را ملامت می‌نماید که چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ و این کار را در نزد خدا گناه بزرگ می‌شمارد. در حالی که فقط گفتن و نکردن است، باید دید گناه گفتن و خلاف آن عمل کردن، در نزد خداوند تبارک و تعالی، چه اندازه است؟!

صف ـ «یا أیهَا الَّذینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعُلُونَ کبُرَ مَقْتاً عِنْدَالله أنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ».(۱۵۵)

جمع‌بندی نهایی و تحلیل اجتماعی ـ اعتقادی پیدایش و پیامدهای پدیده ولایت مطلقه فقیه

ماحصل آن چه در بخش‌های چهارگانه دیدیم، ولایت مطلقه فقیه یک اصل یا نظریه فقهی ـ سیاسی بدیعی می‌باشد که از اصالت و اعتبار کافی برخوردار نیست.

نه در قرآن آیه‌ای آن را اعلام یا تأیید می‌نماید، بلکه شدیداً نفی می‌کند. نه در سنت رسول خدا سابقه‌ای و تجربه‌ای برای آن می‌توان یافت، نه در عترت نبوی و روایات دلالت و صراحتی برای آن آمده است، و نه در فقه برادران اهل تسنن عنوان و قبول شده است... بلکه فقهای بزرگ شیعه و اساتید و پایه‌گذاران مرجعیت معاصر، عموماً آن را مردود دانسته‌اند و نه با تأکیدها و بیانات خود آقای خمینی که قبل از پیروزی انقلاب و بعد از آن اعلام داشته‌اند، می‌خواند...

به علاوه مشروعیت قانونی نیز نداشته به آرمان‌های انقلاب و ملت خیانت شده است. زیرا که ولایت مطلقه فقیه به صورت مندرج در فرمان ۱۶ دی‌ماه ۶۶ و حتا ولایت فقیه به صورتی که قبلاً ابراز و اجراء می‌شد، با چنان اختیارات نقض‌کننده سایر اصول و احاطه‌ای که بر قوای سه‌گانه و حاکمیت ملت دارد، چون در قانون اساسی تعریف و تصریح نشده و بسیار محدود و مشروط می‌باشد، ضرورت داشته است که مانند خود قانون اساسی به تصویب آراء عمومی ملت برسد و چون چنین نشده است فاقد قانونیت و مشروعیت می‌باشد.

اما از نظر اجتماعی، سیاسی، ولایت مطلقه فقیه چیزی جز خودکامگی استبداد دینی و دولتی نبوده، موجب محو آزادی و شخصیت و استقلال می‌گردد.

در تحلیل اجتماعی ـ اعتقادی مسأله، لازم است به این پرسش پاسخ داده شود که چرا رهبر انقلاب از روز اول، مسأله و برنامه مهمی چون ولایت مطلقه فقیه را عنوان و اجراء نکردند، بلکه خلاف آن را وعده می‌دادند؟ از نظر روان‌شناسی اجتماعی نیز قابل توجه است که چگونه یک رهبر و مقام دینی و سیاسی برجسته و موفق این چنین بی‌اعتنا به تضاد و تناقض در گفتار و وعده‌های خود مرتکب تناقض و تباین شود!

امر مسلم این است که اگر از روز اول، ولایت مطلقه فقیه و اختیارات و دخالت‌های شخصی را، آن طور که حالا ابراز و اجراء می‌شود، اعلام می‌کردند، چون در مردم آمادگی کافی و پذیرش لازم وجود نداشت، ایشان را از جان و دل به رهبری انتخاب نمی‌نمودند. پس از پیروزی انقلاب و سپری شدن عمر کوتاه دولت موقت، و با وجود انحصاری گشتن تدریجی قدرت و مدیریت در کف روحانیت، باز هم زمینه برای به کرسی نشاندن ولایت فقیه به صورت امروزی مساعد نبود. چه بسا مردم برمی‌گشتند و عکس‌العمل و اعتراض‌هایی ظاهر می‌گشت. ضرورت داشت که با تأنی و تدبیر و تدارک زمینه‌های کافی در مردم، انجام گردد. از یک سو قدرت و سلطه حکومت بالا بیاید، و از سوی دیگر با تبلیغات انحصاری ماهرانه وسیع و برقراری اختناق، هم مبارزین قدیم و روشنفکران ملی و مذهبی مرعوب و ساکت بشوند و هم دل‌ها و مغزهای تازه و جوان شیفته انقلاب و اسلام، با سوءاستفاده از احساسات پاک مذهبی، شستشوی مغزی دیده، آماده برای پذیرش و پذیراندن ولایت مطلقه فقیه گردند. توده‌ای از مردم و جوانان پرشور و انقلابی، از روشنایی و صفای اولیه انقلاب و آیین احیاء شده اسلام بیرون آیند و عده‌ای از روشنفکران پیرو قرآن به تاریکی‌های جهل و خرافه و ارتجاع سوق داده شوند.

مبارزین ضد استبدادی و مردم عادی و حتا روشنفکران ملی و مذهبی یا انقلابی، آشنایی و آزمایشی نسبت به اندیشه و برنامه ولایت مطلقه فقیه نداشتند، ولی طلاب جوان و مبارزین معمم، کم و بیش اطلاع و ارتباط داشتند و بر همین اساس، اصل قضیه ولایت و حاکمیت روحانیون جوان برای تبلیغ و تقویت این فکر به وجود آمد، که بسیار کارساز بود. ضمن آن که افرادی از روحانیت به واسطه ترس از همکسوتان و «حزب‌اللهیان»، جرأت اعتراض و اشکال کردن علنی را نداشتند.

اولین گام برای ولایت فقیه در مجلس خبرگان، که اکثریت آن را علماء تشکیل می‌دادند، با پیشنهاد «آیت»، دشمن راه مصدق و ملیون، برداشته شد و رهبری انقلاب نیز در پیام افتتاحیه مجلس خبرگان ـ کارت سفید به فقهاء داده بودند که هرگونه اصلاح و اضافات، به لحاظ اسلام، به نظرشان می‌آید اعمال نمایند. اولین مقاومت و مخالفت نیز در آن جا از ناحیه بعضی از نمایندگان مذهبی و ملی طرفدار آزادی و حاکمیت مردمی به عمل آمد که البته بی‌نتیجه ماند. جز آن که جرأت نکردند در متن قانون اساسی تصریح به واژه ولایت فقیه نمایند. به جای آن کلمه «ولایت امر» را گذاشتند که اولوالامر قرآن و صاحب الامر را تداعی معانی می‌نماید. ولی جای پایی برای ولایت فقیه در مقدمه قانون اساسی (که رسمیت و اعتبار قانونی ندارد) درست کردند.

در جریان گروگانگیری که یک حرکت ضدامپریالیستی، ضدآمریکایی و مورد علاقه و استفاده شوروی و مارکسیست‌ها نیز بود، اندیشه و برنامه ولایت فقیه، با روی صحنه آمدن «دانشجویان مسلمان» در چهره «پیروی از خط امام» ظاهر گردید، و پیش از آن که از طرف خود روحانیت تصریح و تأکیدی به عمل آید، مرحوم رجایی نخست‌وزیر، با «مقلد امام» خواندن و افتخار کردن به اطاعت مطلقه، خاطره شعارهای دوران استبداد و اسارت محمدرضاشاهی را در قالب جدید دینی زنده کرد.

با پیش آمدن جنگ عراق، و با ضرورت حرکت و شهامت انبوهی مردم که در برنامه رهبری انقلاب وجود داشت، و بدون اطاعت و انقیاد و انضباط متکی بر «اعتقاد و ارادت» به مکتب و به شخص ایشان، امکان‌پذیر نبود، اندیشه و اجرای ولایت فقیه احتیاج به صراحت و به قاطعیت

بیش‌تر پیدا کرد. جنگ بهانه و وسیله خوبی برای الصاق برچسب ولایت فقیه بر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران شد. موقع آن رسیده بود که ولایت فقیه رسماً عنوان گردد و ضرورتاً مشروعیت قانونی پیدا کند. ظاهراً مرحوم دکتر بهشتی برای اولین بار در خطبه‌های جمعه و در مقالات و مصاحبه‌ها، ولایت فقیه و «اسلام فقاهتی» را مطرح ساخت و روی آنها اصرار ورزید. پابه‌پای این جریان، شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» جزو شعارهای قاطع انقلاب شد، و حربه جوسازی‌ها برای طرد کردن و تهمت زدن به مخالفین سیاسی گردید و یکی دو سال پس از آن، اعتبار و رسمیت پیدا کرد. بدون آن که اجازه و پشتوانه قانونی برای آن وجود داشته باشد، ادارات دولتی و نهادها و حتا شورای نگهبان در گزینش‌های استخدامی و دانشگاهی یا نامزدی ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس، اعتقاد و التزام به ولایت فقیه را شرط بقاء و پذیرش قرار می‌دادند.

متولیان انقلاب و روحانیت مشاور نظام، عهده‌دار توضیح و تأیید فقهی و کلامی و روایی یا ایدئولوژیک اصل ولایت فقیه گردیده، دامنه آن را تا سرحد «تعبد» کشاندند. یعنی اعتقاد کورکورانه به نظریات و فتاوی ولی فقیه و اطاعت و اجرای بی چون و چرای احکام و اوامر ایشان، بدون احتیاج به مراجعه به قرآن و سنت و به رساله و رأی و نظر سایر فقهاء، یا انطباق با اصول قانون اساسی.

تا این جا ولایت فقیه، با داعیه جانشینی ولایت امر و اتکای به قرآن که آیه‌ای در اطاعت از اولوالامر را به دنبال اطاعت از خدا و رسول (البته به صورت نسبی و مشروط) آورده است، تبعیت از فقه یا اسلام فقاهتی بود که جزء ناقص و نارسایی از اسلام اصیل کامل است، ضمن آن که رهبر انقلاب تأکیدهای مکرر بر اصالت و بر حفظ و رعایت فقه سنتی می‌کردند.

مسأله جنگ بر سر قدرت و اختلاف دو جناح حاکمیت، که در مجلس دوم و دولت آقای مهندس موسوی پیش آمده بود، بن‌بستی برای نظام به وجود آورد. در حالی که رهبر انقلاب روز به روز تمایل بیش‌تر به جناح به اصطلاح چپ و برنامه‌های دولتی کردن کارها نشان می‌دادند، فقه سنتی در معرض ابتلا و آزمایش و زیر سؤال و ضربات پی در پی قرار گرفت. برای خروج از بن‌بست، رهبر انقلاب مرحله به مرحله از حق وتوی شورای نگهبان، از حاکمیت فقه یا اسلام فقاهتی و از اقتدار و اعتبار مقامات و متولیان طرفدار آن کاستند و بالأخره با صدور منشورنامه یا فرمان ۱۶ دی‌ماه ۱۳۶۶ انقلاب چهارمی انجام دادند تا به این ترتیب:

دست دولت در برنامه‌های به ظاهر چپ خود باز شود،

حاکمیت از بن‌بست بیرون آید،

قانون اساسی و شورای نگهبان اعتبار و ارزش خود را عملاً از دست بدهند.

فقه و اسلام فقاهتی، همراه با روحانیت حامل آن ساقط شود.

ولایت فقیه به مقام مطلقه ارتقاء یابد.

استبداد دینی ـ دولتی با داعیه قیمومیت خلق و وکالت خدا، خود را از تعهد و امانت و اطاعت هر دو آزاد سازد!...

«اللّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ
وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
یخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ
أُوْلَـئِک أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»

نهضت آزادی ایران
فروردین ماه ۱۳۶۷

توضیح مربوط به صفحه ۱۴

این طرز تفکر و برداشت توأم، از مثلث اعتقادی و اجتماعی «دیانت، روحانیت و قدرت» اختصاص به انقلاب و نظام ما و به زمان و روحانیون ما ندارد. پدیده‌ای است بشری، بسیار قدیمی و کاملاً فطری که دارای ریشه‌های دیرینه دینی و سیاسی بوده، دامنگیر کلیه ادیان توحیدی در سیر آنها به سوی مطامع و مسائل دنیایی یا زندگی شده است.

همان‌طور که می‌دانیم، دو نوع دیانت یا مذهب، با دو سیر متفاوت و سرنوشت مخالف، در میان اقوام بشری، اعم از متمدن و وحشی، دیده می‌شود. یکی ادیان توحیدی خداپرستانه که منبعث یا منتسب به پیغمبران می‌باشد، و دیگری ادیان شرک بت‌پرستانه است که پیروانشان و تاریخ

برای آنها پایه‌گذار مشخصی سراغ نمی‌دهند. مانند سایر پدیده‌ها و فرهنگ و فرآورده‌های بشریت، ساخته و پرداخته طبیعی خود اقوام و تمدن‌ها می‌باشد. ادیان نوع اول، بعد از فوت پایه‌گذار، راه انحطاط و انحراف را پیش گرفته یکتاپرستی ناب به تعدد و تجسم خداها و توجه به بت‌های مظهر طبیعت به طاغوت‌های بشری و اصول یا روش‌های مکتبی و علمی، گراییده است. ولی ادیان نوع دوم که مخلوق اوهام و افکار بشری بر مبانی مشاهدات و مشابهات، عینی یا خیالی و قیاس به نفس‌های تصوری بوده است، سیر تحول معکوس داشته است. خدایان و ارباب انواع‌شان رفته رفته از تجسم و تعدد و از مادی و محسوس و بشری بودن گرایش به سوی قلت و وحدت می‌نموده و رنگ معنویت یا تعالی و تقدس می‌یافته است. مکانیسم یا طرز تحول از توحید به شرک خصوصاً در ادیان جدید ابراهیمی که خارج از خاور دور، قسمت اعظم قاره مسکون را زیر پوشش خود دارد، به این ترتیب بوده است که چون احساس و عبادت خدای نادیدنی نامحسوس بی‌مانند و بی‌پدر و مادر و فرزند، که در عین حال بینا و شنوا و دانای توانا و حاضر در همه جا باشد، برای بشر مشکل و تقریباً محال و محتاج به رشد سرشار بوده است، به طور طبیعی و یا تلقینی و در جهت «انسانی کردن خدا»، می‌آمده‌اند. اول برایش فرزند و خویشاوند می‌ساختند، یا بدیل و جانشین و سایه تصویر و تصور می‌نمودند، تا به عوض او که خیلی دور و بالا است، این یکی را ستایش و نیایش کرده زیر فرمانش بروند و واسط و رهبرش بشناسند. در مرتبه بعد و پس از این که خدا و اصل اولوهیت یک پله تنزل به طبیعت و آدمیت می‌کرده، راه برای ارتباط یا حلول او در آدم‌های دیگر در مراحل پایین‌تر حواریون، ائمه، اولیاء، مراد و مرشدها، اخیار و رهبانان، روحانیون و رؤسای طریقت و شریعت و حکومت‌ها، هموار می‌گشت، هر یک از آنها بر حسب منزلت و نیازهای مربوطه و استعداد و استقبال پیروان، سهمی از صفات و اسامی الاهی یا اختیار و اقتدار او را به خود اختصاص داده کلاً یا جزئاً شریک خدا می‌شدند.

اگر پیغمبرانی چون عیسی و عُزیر و امامانی چون علی و حسین، بی‌تقصیر و بیزار از این ادعاها و انتساب‌ها بوده‌اند، خود مؤمنین جاهل و موحدین ناخالص هستند که انسان‌ها را به الوهیت می‌رسانند و در جهت شرک حرکت می‌کنند، ولی در میان پادشاهان و بزرگان و متولیان دنیا و دین زیادند کسانی که قدرت و حیثیت و بهره‌مندی‌هایشان وابسته به چنین ادعاها و ارتباط‌ها بوده است. «امت واحد» که قرآن روی آن تأکید فراوان دارد، از این راه و به خاطر جیفه و جاه دنیا و به بهای اندک فروختن آیات خدا است که مبدل به شرک و تفرقه و تخاصم شده و می‌شود. قرآن در این باب مکرر هشدار داده خداسازی‌های درجه ۲ و ۳ پایین‌تر و ارباب گرفتن روسا و روحانیون و فرقه‌بازی‌ها را شرک دانسته صریحاً می‌فرماید: «... وَ لا تَکونُوا مِنَ الْمُشْرِکینَ مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دینَهُم و کانُوا شِیعا کلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیهِمْ فَرِحُون».

وابستگی و تبعیت انسان‌ها از افراد برتر، یا شخص‌پرستی و پیوستن به مکتب و مقصدی که مستقیماً و رأساً و به تمامه از طرف خدا و فرستادگانش نبوده باشد، در منطق قرآن شرک محسوب می‌شود و چون افراد و افکار بشری متعدد و متفاوت‌اند، طبعاً وحدت، تبدیل به کثرت و تفرق شده، اختلاف مقامات و منافع، رقابت و خصومت می‌آورد و نتیجه نهایی، دشمنی و جنگ می‌شود. تاریخ مذاهب و ملل، مملو از مظاهر گوناگون شخص‌پرستی‌های شرک‌آلود تحمیلی یا اعتقادی در قالب‌های سیاسی یا دینی می‌باشد که امت‌ها و ملت‌ها را گرفتار خون و خرابی‌های پایان‌ناپذیر کرده است.

بعد از رحلت رسول اکرم(ص)، خلفای اموی و عباسی و عثمانی، که آنان را جانشینان پیغمبر می‌خواندند و بعضی از آنها راضی به خلیفه رسول‌الله بودن نشده، خود را خلیفةالله می‌خواندند، نمونه‌هایی از آن قماش بودند. نه تنها در کشورهای اسلامی، بلکه امپراطوران روم و روس و ژاپن هم به اتکای معتقدات دینی و اتصال دادن نام یا تخت و تاج و زاد و ولدشان به خدایان معبود و مردم فرمانروایی و کامروایی می‌کردند.

از قرون وسطای تاریکی و توقف اروپای مسیحی و از انکیزیسیون و اختناق مذهبی که سیطره کلیسا در طی هزاران سال به وجود آورد، و نتیجه آن انحراف از خداپرستی خالص به انسان‌پرستی جاهل بود، حرفی نمی‌زنیم.

در ایران خودمان، اسماعیلیه و حسن صباح و داعیان بعد از او با فرقه‌بازی و خداسازی و اتخاذ تدریجی عناوین نیابت و امامت و قیومیت چه فتنه‌ها و قتل‌ها و ترورها که در ایران و در بلاد اسلامی قرن پنجم هجری راه نینداختند! مگر پدران، پایه‌گذاران و پادشاهان سلسله صفوی شیخ‌المشایخ و قطب و صوفی بزرگ و مروج مذهب تشیع نبودند؟ با ادغام روحانیت و سلطنت هر دو را به قدرت رسانده بزرگ‌ترین شاهنشاهی را در ایران به وجود آوردند. نامدارترین آنها شاه عباس بود. هم در اقتدار و شوکت شاهی، هم در کشورداری و آبادانی، و هم در پیروزی بر دشمنان خارجی و امپراطوری عثمانی، سرآمد سلاطین جهان شد. ضمناً در شرابخوری و عیاشی و سفاکی بالادست نداشت. پایان کارشان و کار مملکت ما فضاحت شاه سلطان حسین و اسارت ایران به دست چند یاغی افغانی شد!

فتنه باب و بهائیت نیز در سیر از طلبگی به نیابت امام زمان و امامت، جریان مشابهی داشت که دنباله‌اش به نبوت و نزول کتاب رسید. و سر از «أنَا الربُّ المَسجونَ و هوَ الأبهی» درآورد، در حالی که پایگاه در فلسطین و نشان افتخار از ژرژ پنجم داشت. «اغنام الله» با قدرت تبلیغاتی و اعتقاد و ارادت عمیق در اقطار دنیا متفرق شده، پایگاه دوم در آمریکا گزیدند و آفریقای شمالی و آسیای جنوب شرقی را جولانگاه خود قرار داده‌اند.

خلاصه آن که با توسل به شرک و تفرقه، و با ایجاد اعتقاد و ارادت، و با ادغام دین و سیاست، فرزندان آدم، به رهبری ابلیس، به پیروزی‌های بزرگ می‌رسند و پیشگویی فرشتگان را که «أتَجعَلُ فیها مَن یفسِدُ فیها و یسفِک الدِّماء» را تحقق می‌بخشند.

بی‌جهت نیست که لقمان حکیم، اولین درس حکمت، که به گفته قرآن، به فرزندش می‌آموزد، شرک نورزیدن به خدا است و شرک را «ظلم عظیم» می‌نامد. ظلم‌های بزرگ تاریخ همه از بندگی انسان‌ها و حاکمیت غیر خدا ناشی می‌شود که غالباً به نام خدا و دین صورت می‌گیرد و چه بسا با حُسن نیت و به قصد خدمت، ولی در ضلالت.

*** [یادداشت‌ها] ***

(۱) اعراف، ١٦٤ـ «داشتن عذری نزد پروردگار».

(۲) یکی از سران این جناح می‌گوید: «بازارهای اسلامی از یک طرف، بیت‌المال و از طرف دیگر، سربازخانه روحانیت بوده است» (رسالت ٦٥/٥/٢٨)

(۳) اطلاعات، ٦٦/٦/٩

(٤) کیهان، ٦٦/٣/١٣

(٥) کیهان، ٦٦/٣/١٣

(٦) کیهان، ٦٦/٥/١

(۷) نظیر این بیان را راجع به دانشگاه نیز کرده بودند.

(۸) جمهوری اسلامی، ٦٦/٩/١٧

(۹) رهبر انقلاب در تاریخ ٦٦/١٠/٢١ خطاب به رئیس‌جمهور که نوشته بود: «موارد و احکام مرقوم در نامه حضرتعالی جزء مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم» می‌فرمایند: «شما را چون مردی که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید می‌دانیم.... امید است ائمه محترم جمعه و به ویژه امثال جنابعالی مسأله را تعقیب و در خطبه‌های نماز جمعه.... ناآگاهان را روشن... فرمایید.» (اطلاعات ٦٦/١٠/٢٢)

(۱۰) مرحوم «شیخ مرتضی انصاری»، متولد ١٢١٤ در دزفول، متوفا به سال ١٢٨١ هـق در نجف، مدت سه سال در کاشان نزد حاج ملا احمد نراقی تلمذ نمود.

(۱۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول اطاعت کنید و از صاحبان امر (برگزیده) از میان خودتان».

(۱۲) آقای موسوی اردبیلی (رئیس شورای عالی قضائی) در جواب خبرنگاری که پرسیده بود «اگر اعضای شورای نگهبان نظرشان با نظر امام متفاوت باشد، آیا باید تعبداً نظر امام را بپذیرند؟» گفتند: «توافق بر این شده است که در تمام موارد محور اصلی نظر حضرت امام باشد.»

امام جمعه اهواز: آن چه ولی فقیه می‌گوید هم بر مقلد و هم بر غیرمقلدین واجب‌الاطاعه است. (کیهان ٦٦/١١/٥ صفحه ١٨)

توجه به این موضوع ضروری است که معیار فقهای شورای نگهبان در بررسی لوایح، فتاوی و نظرات ولی فقیه می‌باشد نه فتوای فقیهی دیگر یا استنباط و نظر شخصی خود ایشان. سرمقاله کیهان (٦٦/١١/١) در صورت بروز «اختلاف» بین مجلس و شورای نگهبان چه باید کرد؟... باید به عنصر بسیار مهم هماهنگی در عقیده و همفکری در عمل بها داد و محور این همسانی و هم‌سویی اعتقاد به ولایت فقیه و اعتراف تقید عملی به اختیارات حکومت اسلامی است.

(۱۳) «پس اگر در موضوعی دچار تنازع شدید، (شما مردم و حاکمانتان) آن را به (کتاب) خدا و (سنت) رسول برگردانید، اگر واقعاً به خداوند و روز آخرت باور دارید چنین شیوه‌ای بهتر است و سرانجام نیکوتری دارد».

(١٤) «به خدا سوگند که ایمان نیاورده‌اند مگر آن که در منازعات خود تو را به داوری برگزینند».

(١٥) «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان أولی می‌باشد...».

(١٦) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان أولی می‌باشد و همسران او مادران ایشانند و صاحبان رحم‌ها (خویشاوندان) از مؤمنان و مهاجران بعضی نسبت به بعض دیگر در کتاب خدا اولی هستند. مگر آن که (خواسته باشید) در مورد دوستانتان کار نیکی انجام دهید این (ضوابط) در کتاب خدا نوشته شده است».

(١٧) البته در اینجا مراد ما از لفظ «پدر» کسی است که مسؤولیت و وظیفه تربیت و اداره امور فرزندان را در همه زمینه‌ها به عهده دارد وگرنه قرآن کریم «پدر بودن» اصطلاحی پیامبر را نفی کرده می‌فرماید: «ما کانَ محمدٌ أبا اَحَدٍ مِن رِجالِکم وَ لکن رَسول الله» محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست و لکن رسول خداست. (احزاب، ٤٠)

(١٨) عن ابی عبدالله(ع) کانَ رسولُ الله(ص) یقولُ أنا اَولی بِکلِّ مُؤمِنٍ مِن نَفسِهِ و مَن تَرَک مالاً فَلِلْوارثِ وَ مَن تَرَک دَیناً اَوضَیاعاً، فِاِلَی و عَلَی (وسایل الشیعه ٣/١٤ میراث ولاء الامامه)

(١٩) ٦٨/٣ـ «همانا «نزدیک‌ترین و سزاوارترین» مردم نسبت به ابراهیم حتماً کسانی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر است...».

(٢٠) «هیچ مرد و زن مؤمنی را اختیاری در کارشان نیست هر گاه خدا و رسولش حکمی کنند».

(٢١) آیات مربوط به روابط زید و زینب و مداخله رسول خدا(ص) در این قضیه نیاز به تفصیل بیش از این دارد که در این مختصر نمی‌گنجد.

(٢٢) «کسانی که از رسول پیام‌آور درس ناخوانده پیروی نمایند، همان که نام او را در تورات و انجیل خودشان نوشته می‌یابند، (همو) آنها را به معروف فرمان داده و از منکر باز میدارد و پاکیزه‌ها را برای آنها حلال و پلیدی‌ها را بر ایشان حرام می‌نماید و بار گران و غل و زنجیرها را از آنان برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آورده، ارجمندش بدارند و یاری‌اش کنند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمایند، آنها همان رستگارانند».

(٢٣) «جز این نیست که ولی شما منحصراً خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند در حالی که رکوع کننده هستند».

(٢٤) «همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را (از جمله مناصب و مقامات) را به صاحبان (شایستگان) آن باز گردانید و چون در میان مردم داوری کنید به عدالت حکم برانید».

(٢٥) کشف‌الاسرار، صفحه ١١٢، پاراگراف آخر، مربوط به أولوالامر.

(٢٦) «و از آن چه درباره آن آگاهی نداری پیروی نکن، زیرا گوش و چشم و دل، تماماً نسبت به عمل تو مسؤولند».

(٢٧) «به درستی که بدترین جنبندگان نزد خدا اشخاص گنگ و کری هستند که تعقل نمی‌کنند».

(٢٨) «یهود و نصاری پیشوایان دینی خود را به جای خدا (یا در برابر خدا) اربابان خود گرفتند، و نیز مسیح پسر مریم را، در حالی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را بندگی نمایند. خدایی جز او نیست و منزه است از آن چه برای او شریک می‌گیرند».

(٢٩) «پروردگارا! ما محترمین و بزرگانمان را اطاعت کردیم و آنها ما را به گمراهی انداختند».

(٣٠) «چیزی جز ابلاغ بر عهده رسول نیست».

(٣١) «جز این نیست که تو تذکردهنده هستی، سلطه‌گر بر آنها نیستی».

(٣٢) «تو را نگهبان محافظ یا مأمور مراقب آنها قرار نداده‌ایم».

(٣٣) «به درستی که خداوند به شما امر می‌کند امانت‌ها را به اهلش برگردانید و هر زمان که میان مردم حکم و رأی می‌دهید از روی عدالت داوری نمایید، همانا که خداوند شما را نیکو موعظه می‌نماید بدانید که خداوند شنوا و بینا است».

(٣٤) مقام فقیه در این وقت مانند مقام پیامبران است در بنی‌اسرائیل.

(٣٥) امیرالمؤمنین(ع) فرمود که پیامبر گفت: خدایا جانشینان مرا رحمت فرما. گفته شد: یا رسول الله جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: آن‌هایی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند.

(٣٦) «قال: سألت ابا عبدالله علیه‌السلام عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دَین أو میراث فتحاکما إلی السلطان و إلی القضاة أیحل ذلک؟ قال من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت و ما یحکم له فانما یأخذه سحتاً و إن کان حقاً ثابتاً له، لأنه أخذه بحکم الطاغوت و ما أمر الله أن یکفر به، قال الله تعالی «یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به»، قلت: فکیف یصنعان قال: ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحکامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً».

(٣٧) آیت‌الله سید محمدجواد غروی در کتاب فقه استدلالی در مسائل خلافی، از ص ٥١٦ تا ٥٥٣، با وارد کردن بیست و شش اشکال به متن مقبوله، آن را روایتی مجعول دانسته است.

(۳۸) «قال لی ابو عبدالله(ع): أنظروا إلی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم قد جعلته قاضیا فتحاکموا إلیه (عوائد نراقی)».

(۳۹) «قال بعثنی ابو عبدالله الی احد اصحابنا فقال: قل لهم ایاکم اذا وقعت بینکم الخصومة او تداری فی شی من الاخذ و العطاء ان تحاکموا الی احد من هولاء الفساق اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا و ایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر».

(٤٠) «عن اسحق بن یعقوب، قال سالت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سالت فیه عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیع بخط مولینا صاحب‌الزمان(عج) اما ما سالت عنه ارشدک الله و ثبتک ـ الی ان قال ـ و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و اما محمد بن عثمان العمری فرضی الله عنه و عن ابیه من قبل فانه ثقتی و کتابه کتابی».

(٤١) «والحجة بضم الحاء الاسم من الاحتجاج ـ قال تعالی: لکیلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل ـ و لله الحجة البالغة ـ أی بأوامره و نواهیه».

(٤٢) «ان الله یقول للعبد یوم القیامة: عبدی کنت عالماً؟ فان قال نعم! قال له: أفلا عملت؟ و ان قال: کنت جاهلاً! قال: أفلا تعلمت حتی تعمل، فیخصمه الحجة البالغة».

(٤٣) «إنَّ الْعُلَماءَ وَرَثَة الْاَنْبیاءِ و ذاک اَنَّ الاَنبیاءَ لَم یورِثُوا دِرهَماً و لا دیناراً و اِنَّما اَورَثُوا اَحادیثَ مِن اَحادیثِهِم».

(٤٤) «و أنتم أعظم الناس مصیبة لما غلبتم علیه من منازل العلماء، ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه فانتم المسلوبون تلک المنزلة و ما سلبتم ذلک الا بتفرقکم عن الحق و اختلافکم فی السنة بعد البینة الواضحة».

(٤٥) «الولایة یتصور علی وجهین الاول استقلال الولی بالتصرف مع قطع النظر عن تصرف غیره منوطا باذنه، الثانی عدم استقلال غیره بالتصرف».

(٤٦) «لکن الانصاف بعد ملاحظة سیاقها او صدرها او ذیلها یقتضی بانها فی مقام بیان وظیفتهم من حیث الاحکام الشرعیة.... فلو طلب الفقیه الزکوة و الخمس من المکلف فلا دلیل علی وجوب الدفع الیه شرعاً».

(٤٧) در مقام بیان حکم وجه دوم چنین گفته «بقی الکلام فی ولایته علی الوجه الثانی أعنی توقف تصرف الغیر علی اذنه فیما کان متوقفا علی اذنه فیما کان متوقفاً علی إذن الامام(ع) و حیث ان موارد التوقف علی اذن الامام غیر مضبوط، فلابد من ذکر ما یکون کالضابط لها. فنقول کل معروف علم من الشارع اراده و جوده فی الخارج، ان علم کونه وظیفة شخص خاص کنظر الاب فی مال ولده الصغیر، او صنف خاص کالافتاء و القضاء، او کل من یقدر علی القیام به کالامر بالمعروف فلا اشکال فی شئی من ذلک. و ان لم یعلم و احتمل کونه مشروطاً فی وجوده أو وجوبه بنظر الفقیه وجب الرجوع فیه الیه. ثم ان علم الفقیه من الادله جواز تولیته لعدم اناطتة بنظر خصوص الامام أو نائبه الخاص تولاه مباشره او استنابه إن کان ممن یری الاستنابه فیه و الا عطله. فان کونه معروف لاینا فی اناطته بنظر الامام».

(٤٨) «فقد ظهر مما ذکرنا ان مادل علیه هذه الادله هو ثبوت الولایة للفقیه فی الأمور التی یکون مشروعیة ایجادها فی الخارج مفروغاً عنه بحیث لو فُرض عدم الفقیه کان علی الناس القیام بها کفایة و اماما یشک فی مشروعیته کالحدود لغیر الامام و تزویج الصغیره بغیر الاب و الجد و ولایته المعامله علی مال الغایب بالعقد علیه و فسخ العقد الخیاری عنه و غیر ذلک فلا یثبت من تلک الادلة مشروعیتها للفقیه...».

(٤٩) آخوند ملا محمدکاظم خراسانی متولد ۱۲۵۵ هق در مشهد و متوفی به سال ۱۳۲۹ در نجف، فقیهی اصولی و آشنا به فلسفه بود و با مشروطه‌خواهان موافق.

(٥٠) هر سه روایت مورد استناد آخوند ملا کاظم خراسانی، که سایر فقهاء نیز در این مقوله به آنها تمسک نموده‌اند، سند صحیحی ندارد و از اخبار آحاد، و در زمره روایات ضعیفند. بنا بر این، در مسائلی با این ویژگی و اهمیت نمی‌تواند سند و از دلائل اصلی یا فرعی باشند.

(٥١) «أما الولایة علی الوجه الاول ـ چنین می‌گوید: لا یخفی انه لیس للفقیه فی حال الغیبة ما لیس للامام(ع) و اما ما کان له فثبوته له محل الاشکال فلابد هیهنا من البحث اولا فیما له ـ و ثانیا فی النقض و الابرام فیما ذکر دلیلا علی ثبوته ـ فاعلم انه لاریب فی ولایته(ع) فی مهام الامور الکلیه المتعلقة بالسیاسة التی تکون وظیفة من له الریاسة. و اما فی الامور الجزئیة المتعلقة بالاشخاص کبیع داره و غیره من التصرف فی اموال الناس ففیه اشکال مما دل علی عدم نفوذ تصرف احد فی ملک غیره الا باذنه. و انه لا یحل مال الا بطیب نفس مالکه. و وضوح سیرة النبی(ص) انه یعامل مع اموال الناس معاملة سائر الناس. و مما دل من الایات و الروایات علی کون النبی(ص) و الامام(ع) أولی بالمؤمنین من انفسهم. و اما ما کان من الاحکام المتعلقة بالاشخاص، بسبب خاص من زواج و قرابة و نحو هما، فلاریب فی عدم عموم الولایة له و ان یکون اولی بالارث من القریب و أولی بالأزواج من ازواجهم. و آیه: «النبی أولی بالمؤمنین» إنما یدل علی أولویته فیما لهم الاختیار، لا فیما لهم من الاحکام تعبداً و بلا اختیار. بقی الکلام فی انه هل یجب علی الناس اتباع

اوامر الامام و الانتهاء بنواهیه مطلقة، ولو فی غیر السیاسات و غیر الاحکام من الامور العادیة. أو یختص بما کان متعلقا بهما، فیه اشکال. إلی أن قال: هذا فی تعیین ماله(ص) و اما ما ذکر دلیلا لثبوت الولایة لفقیه کولایته(ص) فاحسنها دلالة ما دل علی «کون الفقیه بمنزلة الانبیاء لبنی اسرائیل»، و مادل علی «کون مجاری الامور بیدالعلماء». و اما المنزلة، فالمتیقن منها انها فی تبلیغ الاحکام بین الانام مع عدم ثبوت الولایة المطلقة لانبیاء بنی اسرائیل ـ و اما کون مجاری الامور بید العلماء، و ان کان عبارة اخری من ولایتهم، الا ان الظاهر من العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه هو خصوص الائمة(ع) کما یشهد به سائر فقراته التی سیقت فی مقام توبیخ الناس علی تفرقهم عنهم(ع) حیث انه صار سببا لغصب الخلافة و زوالها عن ایدی من کانت مجاری الامور بایدیهم ـ و الخبر طویل رواه مرسلا عن ابی عبدالله الحسین(ص) فی تحف العقول فلاحظ تمامه ـ و لا دلالة فی کون اولی الناس بالانبیاء اعلمهم علی الولایة مع ان الظاهر ان المراد اولی الناس بالخلافة منهم. و لذا خصصه با علم الناس و لا فی اطلاق الخلافة علیهم ـ و لا فی جعلهم حاکما و قاضیا، لعدم اطلاق فی الخلافة. و لعلها فی تبلیغ الاحکام التی هی من شؤون الرسالة و ظهور کونهم حاکما و قاضیا فی خصوص رفع الخصومة، کما یشهد ملاحظة المقبولة و المشهورة و لا فی ارجاع الحوادث الواقعة الیهم فی توقیع الشریف لاحتمال معهودیة الحوادث و اشارة الی خصوص ما ذکره فی السؤال و قوة ان یکون المراد ارجاع حکم الحوادث الواقعة و الفروع المتجددة التی لیس منها بخصوصها اثر فی الاخبار و لالجعلهم حجة من قبله. فان الحجیة من قبله غیر مستلزمة للولایه المطلقة لعدم الملازمة عقلاً و لا عرفا بین الحجیة و الولایة و ان علم ولایة حجة الله عجل الله فرجه کما عرفت فتامل جیداً».

(۵۲) متوفی به سال ۱۳۵۵ هـق. از اجله علما و فقهای امامیه معاصر و از شاگردان سید محمد مدرس و میرزای شیرازی است و از مراجع تقلید شیعه. مهم‌ترین اثر او «تنبیه الامة و تنزیه الملة فی لزوم مشروطیة الدولة»، است که در اوائل نهضت مشروطیت به فارسی تألیف نمود و برای اولین بار در سال ۱۳۳۷ هـق چاپ شد.

(۵۳) «إن للولایة مراتب ثلاث، احدیها و هی المرتبة العلیا، مختصة بالنبی و اوصیائه و غیر قابلة للتفویض الی احد. و اثنتان منها قابلتان للتفویض. اما غیر القابلة فهی کونهم اولی بالمؤمنین من انفسهم بمقتضی الایة الشریفة «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» و هذا المرتبة غیر قابلة للسرقة و لا یمکن این یتقمص بها من لا یلیق بها. و اما القابلة للتفویض فقسم یرجع الی الامور السیاسیة التی رجع الی نظم البلاد و انتظام امور العباد و سد الثغور و الجهاد مع الاعداء و الدفاع عنهم و نحو ذلک مما یرجع الی وظیفة الولاة و الامراء. و قسم الی الافتاء و القضاء، و کان هذان المنصبان فی عصر النبی و الامیر(ع) بل فی عصر الخلفاء الثلثة لطائفتین، و فی کل بلدٍ، او صُقع، کان الوالی غیر القاضی فصنف کان منصوبا لخصوص القضاء و الافتاء، و صنف منصوبا لاجراء الحدود و نظم البلاد و النظر فی مصالح المسلمین. نعم اتفق اعطاء کلتا الوظیفتین لشخص واحد لاهلیته لهما، الا ان الغالب اختلاف الوالی و القاضی. و لا اشکال فی ثبوت منصب القضاء و الافتاء للفقیه فی عصر الغیبة و هکذا ما یکون من توابع القضاء کاخذ المدعی به من المحکوم علیه، و حبس الغریم المماطل، و التصرف فی بعض الامور الحسبیه لحفظ مال الغائب و الصغیر و نحو ذلک. و انما الاشکال فی ثبوت الولایة العامة و اظهر مصادیقها سد الثغور و نظم البلاد و الجهاد و الدفاع».

(٥٤) (فاتحه ١٤) «سپاس برای خداوند ارباب همه جهانیان، بخشنده مهربان، مالک روز جزا، تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌جوییم».

(٥٥) (زخرف ٨٢) «منزه است پروردگار آسمان‌ها و زمین و پروردگار عرش از آن چه او را وصف می‌کند».

(٥٦) (مؤمنون، ٨٨) «بگو کیست که ملکوت (پادشاهی) همه چیز به دست اوست و او پناه می‌دهد و کسی خلاف خواست او پناه داده نمی‌شود. اگر می‌دانستید».

(٥٧) (مؤمنون، ١١٦) «پس بلندمرتبه است خداوند پادشاه بر حق. معبودی جز او نیست که پروردگار عرش با کرامت است».

(٥٨) (فرقان، ٢) «آن (خدایی) که پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن اوست و فرزندی نگرفته و برای او در پادشاهی شریکی نیست و همه چیز را او آفریده سپس اندازه برایش مقدر ساخته است».

(٥٩) (جمعه، ١) «آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است خداوند پادشاه پاک توانمند خردمند را تسبیح می‌کنند».

(٦٠) (آل عمران، ١٨٩) «و پادشاهی آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است و او بر هر چیزی تواناست».

(٦١) (بقره، ٢٥٥) «تخت قدرت و حاکمیت او بر همه آسمان‌ها و زمین است در حالی که نگاهداری آنها او را خسته نمی‌کند و او بلندمرتبه و بزرگ است».

(٦٢) (فرقان، ٣) «سوای او خدایانی اختیار کردند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند و نه مالک زیان و سودی برای خود بوده و نه مالک مرگ و زندگی و نه مالک گردآوری رستاخیزند».

(٦٣) (نجم، ٣٩) «انسان را بهره‌ای جز به قدر کوششی که کرده نیست».

(٦٤) (ضحی، ٦ تا ٨) «آیا تو را یتیم نیافت پس پناهت داد، و تو را گمشده یافت پس راهنمایی کرد، و تو را پر هزینه یافت و آنگاه بی‌نیازت ساخت».

(٦٥) (قلم، ٢ و ٤) «تو، به نعمت و لطف پروردگارت، دیوانه نیستی و تو را به خلق و خویی پسندیده و بس بزرگ است».

(٦٦) (جن، ٢١) «بگو من برای شما نه مالک زیان هستم و نه رشد».

(٦٧) (انبیاء، ٥١) «و به یقین رشد ابراهیم را قبلاً به او داده و آگاه به آن بودیم».

(٦٨) (کهف، ٦٥) «پس آن دو، بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را از نزد خود رحمت داده و از پیشگاه خودمان به او دانشی آموخته بودیم».

(٦٩) (اسراء، ١٩) «و هر که خواهان آخرت باشد و کوشش خود را برای آن به جا آورد و مؤمن هم باشد، پس پیوسته سعیشان مشکور خداوند خواهد بود».

(٧٠) (اسراء، ٢٠) «همه را، چه این دسته چه آن دسته، کمک از بخشش پروردگارت می‌رسانیم و بخشش پروردگارت از کسی ممنوع نیست».

(٧١) (اسراء، ٥٥) «و به تحقیق، بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر فضیلت دادیم و به داود زبور دادیم».

(٧٢) (نمل، ١٦) «و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما زبان پرندگان آموخته شده و انواع چیزها به ما داده شده، همانا که این داده‌ها مزیت آشکار است».

(٧٣) (یوسف، ٢٢) «و چون به رشد و استواری خود رسید به او حکم (قدرت قضاء یا ابلاغ احکام) دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌رسانیم».

(٧٤) (یوسف، ١٠١) «پروردگارا به درستی که به من قسمتی از پادشاهی عطا کردی و تعبیر خوابهایی (تأویل حدیث‌ها) به من آموختی؛...و تو ولی من در دنیا و آخرت هستی».

(٧٥) (آل عمران، ٢٦) «بگو ای خدای مالک پادشاهی، پادشاهی را به هر کس بخواهی می‌دهی و پادشاهی را از هر کس بخواهی می‌گیری و هر که را بخواهی عزت می‌دهی و هر را که بخواهی خوار می‌گردانی، خیر و خوبی به دست تو است. همانا که تو بر هر کار (خیر) توانا هستی».

(٧٦) (آل عمران، ١٥٩) «پس به واسطه رحمتی از جانب خدا با آنها نرمی و خوش‌رفتاری کردی و اگر تندخوی سنگدل می‌بودی حتماً از اطرافت پراکنده می‌شدند...».

(٧٧) (بقره، ٨٧) «و به عیسی پسر مریم دلائل روشن دادیم و او را به روح‌القدس (جبرئیل) مؤید ساختیم».

(٧٨) (نساء، ١١٣) «و خداوند آن چه را که نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو عظیم است».

(٧٩) (نساء، ١١٦) «و خداوند با موسی سخن گفت سخن گفتنی خاص».

(٨٠) (کهف، ٤٤) «در آنجا ولایت به حق و سلطنت از آن خداوند صاحب حق است».

(٨١) (انفال، ٧٢) «و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند شما را در نصرت ایشان کاری نیست مگر آن که هجرت کنند و اگر از شما در امر دین کمک و یاری بطلند در این صورت متعهد به یاری کردن هستید جز علیه قومی که میان شما و آنها پیمانی وجود دارد».

(٨٢) «المنجد» این معانی را برای «ولی» برشمرده است: محب، صدیق، نصیر، همسایه، هم‌پیمان، پیرو و داماد، اما در قاموس فقط سه معنی برای آن ذکر شده: محب، صدیق و نصیر.

(٨٣) (فرقان، ١٨) «گفتند منزهی تو ما را نسزد که به جز تو سرپرستان و دوستانی برای خود اختیار نماییم».

(٨٤) (نحل، ٦٣) «پس شیطان کارهای آنان را در نظرشان زینت داد، از همین روست که در این روز هم او ولی ایشان است و آنان را عذابی دردناک است».

(٨٥) (کهف، ١٠٢) «آیا کافرشده‌ها چنین پنداشتند که غیر از من بندگانم را اولیاء خود بگیرند».

(٨٦) (اسراء، ١١١) «و برای او شریکی در پادشاهی نیست و برای او ولی و یاوری به جهت ذلت و ناتوانی نیست و او را به عظمت بزرگ شمار».

(٨٧) (انعام، ١٤) «بگو آیا غیر از خدا که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است برای خود ولی‌ای بگیرم».

(٨٨) (عنکبوت، ٢٢) «و برای شما سوای خدا نه ولی‌ای هست و نه یاری‌دهنده‌ای».

(۸۹) (عنکبوت، ٤١) «مَثَل کسانی که برای خود سوای خدا اولیائی اتخاذ کنند مانند حال عنکبوت است».
(۹۰) (سباء، ٤١) «گفتند منزهی تو و تو ولی ما هستی نه آنها بلکه چنین بود که آنها جن را می‌پرستیدند و اکثرشان ایمان به جن داشتند».
(۹۱) (یوسف، ۱۰۱) «پروردگار من، به تحقیق به من سهمی از پادشاهی دادی و چیزهایی از تعبیر خواب‌ها (تأویل احادیث) آموختی، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو ولی من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق نما».
(۹۲) (شوری، ۹) «آیا به غیر از او اولیائی اتخاذ کردند در صورتی که همانا خداوند است که ولیّ می‌باشد».
(۹۳) (حج، ۷۸) «و به خدا متوسل و متکی شوید او است که مولای شما است و چه دوست خوبی و چه یاور خوبی».
(۹٤) (توبه، ١١٦) «به درستی که خداوند، که برای او پادشاهی آسمان‌ها و زمین هست، زنده می‌کند و می‌میراند و شما را جز او هیچ ولی و یاوری نیست».
(۹۵) (کهف، ۱۷) «و هر که را که (خدا) گمراه سازد پس هرگز برای او ولی ارشاد دهنده‌ای نخواهی یافت».
(۹٦) (بقره، ۲۵۷) «خداوند ولیّ و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به روشنایی در می‌آورد و کسانی که کافر شوند اولیاء و سرپرستشان طاغوت است که از روشنایی خارجشان کرده به تاریکی‌ها می‌آورد».
(۹۷) معانی «مولی» در لغت عبارت است از: مالک، سید، بنده، صاحب بنده که او را آزاد می‌کند، منعم، ولی‌نعمت، دوستدار، هم‌پیمان، همسایه، مهمان، شریک، پسر، عمو، پسرعمو، پسرخواهر، داماد، خویشاوند (به طور مطلق). جمع «مولی» موالی است.
(۹۸) (حج، ۷۸) «و به خدا متوسل و متکی شوید او است که مولای شما است و چه دوست خوبی و چه یاور خوبی».
(۹۹) جالب است که امیرالمؤمنین علی علیهم السلام که غالیان، او را خدایا مولی می‌گیرند و می‌نامند، همه جا در کلام و دعا و مناجات خود، خدا را اله، رب، سید و مولای خود خطاب می‌کند و به ما هم همین را تعلیم می‌دهد.
(۱۰۰) (مریم، ۵ و ٦) «پس از نزد خود یاوری به من عطا فرما که از من ارث برد و نیز از آل یعقوب».
(۱۰۱) (جاثیه، ۱۹) «و به درستی که ستمگران یاور یکدیگرند در حالی که خداوند یاور متقین است».
(۱۰۲) (آل عمران، ۲۸) «مؤمنان، کافران را به جای مؤمنان دوست خود نمی‌گیرند».
(۱۰۳) (یونس، ٦۲) «آگاه باشید که برای دوستان (تحت سرپرستی) خدا نه ترسی هست و نه اندوهگین می‌شوند».
(۱۰٤) (جمعه، ٦) «اگر چنین تصور کرده‌اید که شما یگانه دوستان خاص خدا هستید پس در صورتی که راست می‌گویید تمنای مرگ بنمایید».
(۱۰۵) (انفال، ۷۲) «و کسانی که (مهاجران را) پناه دادند و یاری کردند، آنها دوستان و یاوران یکدیگرند».
(۱۰٦) (انفال، ۷۳) «و کسانی که کافر شدند بعضی دوستان و یار بعضی دیگرند».
(۱۰۷) (نساء، ١٤٤) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافرها را به جای مؤمنان دوست هم‌پیمان (یا یاور) خود نگیرید».
(۱۰۸) (مائده، ۵۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهودیان و نصرانی‌ها را دوست و هم‌پیمان خود نگیرید آنها دوست و یاوران همدیگرند و هر کس از میان شما آنان را دوست و حامی خود بگیرد به تحقیق از آخرت مأیوس شده است».
(۱۰۹) (مائده، ۵۵) «جز این نیست که ولی یا سرپرست و حامی شما خداوند است و رسول او و کسانی که ایمان آورده‌اند آنهایی که نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و رکوع‌کننده هستند». این آیه و مرجع «و الذین آمنوا» را مفسرین و علمای امامیه در شأن حضرت امیر(ع) و مدرک امامت یا خلافت آن حضرت گرفته‌اند.
(۱۱۰) (مائده، ٥٦) «و هر کس خداوند و رسول او و ایمان آورندگان را به دوستی خود بگیرد (این‌ها حزب‌الله را تشکیل می‌دهند) پس همانا حزب خدا غالبند».
(۱۱۱) (مجادله، ۱۹) «شیطان بر آنها چیره شده از یاد خدا غافلشان ساخت اینها حزب شیطانند آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکارانند».
(۱۱۲) (ممتحنه، ۱۳) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید قومی را که خداوند بر آنها خشم کرده است برای خود دوست و حامی نگیرید، هر آینه از آخرت مأیوس شده‌اند».
(۱۱۳) (احزاب، ٦) «صاحبان رحم (چون خویشاوندان) بعضی نسبت به بعض دیگر سزاواری بیش‌تر یا تقدم دارند».
(۱۱٤) (نساء، ۵۹) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت از خدا کنید و اطاعت از رسول خدا و از صاحبان امر (یا شایستگان آمریت)».
(۱۱۵) (نساء، ۸۳) «و اگر آن (اطلاع شایعه) را به رسول رد کنند و به صاحبان امر (یا منصب و مسؤولیت) که از خودشان است حتماً کسانی از آن جمع که اهل استنباطند از آن بهره‌مند می‌شوند».

(۱۱٦) «موالی» در این آیه به معنای کسانی است که بر ما ترک ولایت دارند که مفهوماً وارثان معنی می‌شود. تفسیر المناد می‌گوید «الموالی؛ من مهم الولایة علی الترکه». المیزان نیز می‌نویسد: «کلمه موالی جمع کلمه مولی است و منظور از مولی، ولیّ و سرپرست آدمی است...» در نتیجه، مراد از موالی، همه آنهایی هستند که در آیات ارث، وارث شناخته شده‌اند.... سایر تفاسیر نیز این کلمه را مفهوماً به معنای وارثان گرفته‌اند» (ج ٤، ص ٥٤٠)

(۱۱۷) (نساء، ۳۳) «هر یک را وارثانی برای آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جا می‌گذارند قرار دادیم».

(۱۱۸) (صافات، ۱۷٤) «پس مدتی از آنها رو بگردان».

(۱۱۹) (هود، ۵۷) «پس اگر پشت کردید بدانید که من آن‌چه را مأمور رساندنش شده‌ام به شما ابلاغ کردم».

(۱۲۰) (مائده، ٤۳) «سپس بعد از آن پشت کنند و اینها ایمان نیاورده‌اند و مؤمن نیستند».

(۱۲۱) (آل عمران، ۲۳) «سپس گروهی از آنان روی برمی‌گردانند در حالی که إعراض می‌نمایند».

(۱۲۲) (فتح، ۱۷) «و هر کس رو برگرداند او را عذاب دردناکی می‌دهیم».

(۱۲۳) (مائده، ۹۲) «پس اگر بی‌اعتنائی و پشت کردید بدانید که رسول ما وظیفه‌ای جز ابلاغ روشن و صریح ندارد».

(۱۲٤) (بقره، ۲۰٤) «و از بین مردم کسی هست که سخن او در امور دنیا تو را به شگفتی و تحسین وا می‌دارد و خدا را بر آن‌چه در دل دارد گواه می‌گیرد در حالی که هم او از سخت‌ترین دشمنان است».

(۱۲۵) (بقره، ۲۰۵) «و چون به ولایت و حکومت برسد در روی زمین (یعنی مملکت و شهر) برای فساد و تباهی محصول و نسل شتاب می‌گیرد و خداوند فساد را دوست ندارد».

(۱۲٦) (بقره، ۱) «ذلِک الْکتَابُ لاَ رَیبَ فِیهِ هُدی لِلْمُتَّقِینَ».

(۱۲۷) (بقره، ۲۵٦) «در دین، اکراه وجود ندارد».

(۱۲۸) (نحل، ۹۰) «اِنَّ اللهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الأِحْسَانِ وَ إِیتَاءِ ذِی الْقُرْبَی وَ ینْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنکرِ وَ الْبَغْی یعِظُکمْ لَعَلَّکمْ تَذَکرُونَ».

(۱۲۹) (احزاب، ۷) «و به یادآور آن‌گاه که ما از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو (نیز) و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از همه آنها پیمان محکم گرفتیم (که با هر زحمت و مشقت است باید تبلیغ رسالت کنند)».

(۱۳۰) «پس چون (بنی اسرائیل) پیمان شکستند آنان را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم (که موعظه در آنها اثر نکرد) کلمات خدا را از جای خود تغییر می‌دهند».

(۱۳۱) (مائده، ۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمان‌ها وفا کنید».

(۱۳۲) (نساء، ۳۳) «و با هر که پیمان و عقد حقوقی بسته‌اید بهره آنان را بدهید».

(۱۳۳) (اسراء، ۳٤) «همگی بر عهد خود باید وفا کنید که البته (در روز قیامت) از عهد و پیمان سؤال خواهد شد».

(۱۳٤) (بقره، ۱۷۷) «و کسانی که به عهد خویش به موقع خود وفا می‌کنند...».

(۱۳۵) (مؤمنون، ۸) «کسانی که مراعات‌کننده امانات و عهد خویش هستند...».

(۱۳٦) (توبه، ٤) «مگر آن گروه از مشرکان که با آنها عهد بسته‌اید و هیچ عهد شما را نشکسته و هیچ‌یک از دشمنان شما را یاری نکرده باشند، پس با آنها عهد خود را تا مدتی که مقرر داشته‌اید نگاه دارید».

(۱۳۷) صفحه ۹ همان کتاب.

(۱۳۸) پیامبر اکرم(ص) در آخرین روز حیات خود فرمود: قلم و کاغذ و دوات بیاورید تا من رأی و نظر خود را برای پس از حیاتم بنویسم. می‌گویند اطرافیان، و به طور أرجح، عُمَر، با آوردن قلم و دوات مخالفت کرد.

(۱۳۹) متن این روایت در کتب حدیث اهل سنت از عمروعاص نقل شده، یعنی راوی خبر، عمروعاص است.

(۱٤۰) همان کتاب، صفحات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

(۱٤۱) مأخذ نقل قول‌ها: ندای حق، مجموعه‌ای از پیام‌ها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی در پاریس، جلد یک انتشارات قلم.

(۱٤۲) صفحه ۹ کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة».

(۱٤۳) این جمله، یک عبارت عربی است و آیه قرآن نیست.

(۱٤٤) توبه، ۳۱.

(۱٤٥) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱٤٦) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱٤۷) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱٤۸) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱٤۹) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱٥۰) صفحه ۱۰ همان کتاب.

(۱٥۱) صفحه ۲۷ همان کتاب.

(۱٥۲) صفحه ۲۸ همان کتاب.

(۱٥۳) (از جمله در فرقان، ۱۸ ـ کهف، ۱۰۲ ـ اسراء، ۱۱۱ ـ انعام، ۱٤ ـ سبا، ٤۱ ـ یوسف، ۱۰۱ ـ شوری، ۹ ـ توبه، ۱۱٦ ـ بقره، ۲٥۷).

(۱٥٤) برای اطلاع بیش‌تر از مفاهیم و معانی نظری و عملی کلمات «ولی، والی، وِلایت و وَلایت» به کتاب «چند گفتار»، اثر آیت‌الله سید محمدجواد غروی، نشر نگارش، صفحات ٦۰ تا ۷۳، و ۲۷٤ تا ۲۷۷ رجوع کنید.

(۱٥٥) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ گناه این کار که آن چه را نمی‌کنید بگویید (و وعده بدهید یا ادعا نمایید) نزد خدا بسیار بزرگ است!».

*** منبع ***

وبسایت «ندای آزادی»

http://nedayeazadi.org/cd/drive/fmi/bayanieh/67/html/002_1_velayat.htm

۹-۵- نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳۶۷

زمان: ۳ آذر ۱۳٦۷/ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱٤۰۹
مکان: تهران، جماران
موضوع: انتصاب سرپرست امور جانبازان و فرمان ایجاد تشکیلات مناسب در این بنیاد
مخاطب: موسوی، میرحسین (نخست‌وزیر)

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، نخست‌وزیر محترم - ایده الله تعالی

از آنجا که چندی قبل جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ مهدی کروبی طی نامه‌ای درخواست نمودند که برای رسیدگی هر چه بیش‌تر و بهتر به امور جانبازان و خانواده‌های شهدا اداره امور جانبازان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی به نهاد یا تشکیلات دیگری سپرده شود، اینجانب ضمن تقدیر و تشکر از ایشان و از کلیه مسؤولین و دست‌اندرکاران «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» و مرکز پزشکی بنیاد، خصوصاً سرکار خانم [فاطمه] کروبی که در شرائط جنگ، کمال ایثار و فداکاری را نسبت به این عزیزان نموده‌اند، جنابعالی را مسؤول اداره کلیه امور جانبازان عزیز نمودم که با استفاده از همکاری و تجربیات «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» و جانبازان و نیز اختصاص بهترین امکانات «بنیاد مستضعفان»، به ایجاد تشکیلات جدیدی در این امر مقدس و بزرگ همت گمارید. و امید است با درایت و تقوا و تعهدی که در شما سراغ دارم، به تمامی امور این حماسه‌سازان و شهیدان زنده انقلاب رسیدگی کامل گردد. و «بنیاد شهید انقلاب اسلامی» نیز همچون گذشته با فراغت و امکانات بیش‌تر، امور خانواده‌های معظم شهدا و مفقودین و اسرا را دنبال نماید.
از آنجا که ممکن است این روزها افرادی بخواهند نسبت به دولت خدمتگزار، شبهات و القائاتی در اذهان عامه به وجود آورند و زحمات بی‌شائبه و طاقت‌فرسای شما را خصوصاً در مسأله جنگ خدشه‌دار نمایند، لازم است این نکته را تذکر دهم که من همچون گذشته شما را فردی لایق و دلسوز برای انقلاب اسلامی می‌دانم، و زحمات شما را در دوران جنگ و تجهیز سپاهیان اسلام فراموش نمی‌کنم، و الآن نیز شما را تأیید و حمایت می‌کنم.
از آنجا که سران کشور و هیأت مشورتی بازسازی کشور در چند روز آینده اصول و سیاست بازسازی را به دولت ابلاغ می‌نمایند، جنابعالی و اعضای محترم هیأت دولت باید با قدرت و قاطعیت و با استقلال کامل به امر بازسازی کشور و ترمیم خرابی‌ها پرداخته و رسیدگی به محرومین را در صدر برنامه‌های خود قرار دهید. و مردم عزیز و شریف ایران نیز، که همه چیز خود را در طبق اخلاص و بندگی خدا نهاده‌اند، توجه دارند که تا رسیدن به استقلال واقعی راه طولانی پیش رو دارند؛ و همه می‌دانند که با توجه به حجم عظیم خرابی‌ها نباید انتظار اصلاح و بازسازی سریع امور را داشت. ما هنوز در آغاز راه هستیم، و سال‌ها وقت لازم است که با همت و تلاش همه دست‌اندرکاران و مردم عزیز، میهن اسلامی‌مان بازسازی شود و مشکلات برطرف گردد. چه بسا افراد مغرض و مخالف با انقلاب، که از هیچ راهی نتوانسته‌اند به اسلام و انقلاب لطمه‌ای وارد نمایند، امروز در قالب شعارها و بالا بردن سطح توقعات در مردم بخواهند به هدف‌های شوم خود نایل شوند، و با انگشت نهادن روی مشکلاتی که نتیجه تحمیل چندین ساله جنگ بوده است مردم را نسبت به مسؤولین بدبین کنند و این‌طور تبلیغ نمایند که بعد از قبول قطعنامه و نبودن جنگ چرا مشکلات حل نمی‌شود؟ باید به این افراد گفت مگر این کار به سادگی امکان‌پذیر است؟ مگر کشور ما از محاصره‌ها بیرون آمده است؟ مگر همه مراکز آسیب‌دیده برق و سوخت و کارخانجات را یک‌روزه می‌توان راه‌اندازی نمود که ما بگوییم دیروز جنگ بود و عذرها موجه، ولی امروز که جنگ نیست چرا کمبود است؟ البته این سخن‌ها از باب تذکر به مؤمنین است؛ و الا مردم وفادار و انقلابی کشورمان برای به دست آوردن استقلال واقعی و رسیدن به خودکفایی، خیلی بیش‌تر از اینها آماده صبر و فداکاری هستند. و من مطمئنم که ملت ایران یک لحظه استقلال و عزت خود را با هزار سال زندگی در ناز و نعمت ولی وابسته به اجانب و بیگانگان معاوضه نمی‌کند. در خاتمه بار دیگر از زحمات دلسوزانه و مخلصانه دوست خوبم، جناب حجت‌الاسلام آقای کروبی تشکر می‌نمایم و امیدوارم تمامی افرادی که در خدمت معلولین جنگ تحمیلی بوده‌اند با صمیمیت با آقای

نخست‌وزیر همکاری نمایند. خداوند بزرگ به همه مسؤولین و دولت خدمتگزار و مردم شریف ایران توفیق صبر و ایثار در راه اسلام را عنایت فرماید.

والسلام علیکم و رحمة الله.
به تاریخ ۶۷/۹/۳
روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منبع ***
- کتاب «کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷: پایان دفاع، آغاز بازسازی»، اکبر هاشمی رفسنجانی، بخش ضمائم، دفتر نشر معارف انقلاب.
- «پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی»:
http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic&lang=1&id=4876

۱۰–۵– «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی)

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

آقای منتظری، به اهتمام چند تن از شاگردان خود در حوزه علمیه قم، در سال ۱۳۷۹ خاطرات خود را در کتابی به صورت غیررسمی و محدود منتشر کرده است؛ البته کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» در داخل ایران اجازه انتشار رسمی نیافته، ولی در وبسایت رسمی دفتر او (amontazeri.com) – که در حال حاضر، توسط حکومت مسدود گردیده است و البته با فیلترشکن می‌توان به آن دسترسی داشت – و نیز در خارج از کشور، توسط «اتحاد ناشران ایرانی در اروپا» منتشر شده است. این کتاب با توجه به جایگاه و شخصیت آقای منتظری و مطالب و اسناد مهم و جالب توجهی که در آن طرح و نشر یافته است، یکی از بهترین منابع مستند و منصفانه در مورد بخشی از تاریخ انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران است؛ بر همین اساس، ترجیح دادم فصل دهم این کتاب را با عنوان «غوغای برکناری» – که مهم‌ترین بخش خاطرات آقای منتظری است و عمدتاً به حوادث مرتبط با برکناری او از قائم‌مقامی رهبری در سال ۱۳۶۸ و نیز موضوع اعدام‌های زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ می‌پردازد و در آن برخی مکاتبات میان آقای منتظری و آقای خمینی نیز مطرح شده است – همراه با پیوست‌های مرتبط، عیناً نقل نمایم؛ هرچند شاید نقل کامل مطالب فصل دهم کتاب «*خاطرات*» و پیوست‌های آن، باعث اطناب این اثر گردد، اما به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت این مطالب و عدم دسترسی بسیاری از مخاطبان به اصل کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، چنین اطنابی، ملال‌آور نباشد. نکته قابل توجه در نامه‌ها و تحلیل‌های آقای منتظری – این مرد دلسوز متهم به ساده‌لوحی – دقت نظر، موشکافی، تدبیر، دوراندیشی، واقع‌بینی، احساس مسؤولیت و تواضع اوست که خود را بری از خطا و برتر از دیگران و دگراندیشان نمی‌داند و خطاهای خود را می‌پذیرد و خود و نظام سیاسی موجود را در جهان واقعی سیاست می‌بیند نه در آسمان رؤیایی قداست و عصمت؛ بسیاری از انتقادها، ایرادها و تحلیل‌های او امروز هم مصداق دارد و پیشنهادهای او در شرائط فعلی نیز می‌تواند راهگشا باشد.

لازم به توضیح است که تیترهای این بخش، به‌جز شماره‌های پیش از آنها، عیناً از کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» نقل شده است.

«خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»

«فصل دهم: غوغای برکناری (۱۳۶۸ ه. ش.)»

۱–۱۰–۵– «تبلیغات یک‌سویه در دو کتاب «رنجنامه» و «خاطرات سیاسی»»

س [سؤال]: در دو کتاب «*رنجنامه*» و «*خاطرات سیاسی*» – نوشته آقایان سید احمد خمینی و ری‌شهری – اتهاماتی علیه شما مطرح شده و در سطح وسیع انتشار یافته است ولی در مقابل اجازه هیچ‌گونه دفاعی به حضرتعالی داده نشده است به گونه‌ای که مردم از پاسخ‌های شما بی‌اطلاعند، به نظر شما علت اصلی این‌گونه برخوردها چیست و گردانندگان این قضایا چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟

ج [جواب]: حالا که مسأله *رنجنامه* و *خاطرات سیاسی* را مطرح کردید من این مطلب را عرض کنم: در هیچ جای دنیا یک چنین چیزی را سراغ ندارید که بیایند دو تا کتاب علیه کسی بنویسند و منتشر کنند و همه روزنامه‌ها را وادارند *رنجنامه* را چاپ کنند و در تیراژ زیاد تکثیر کنند، دفتر تبلیغات – برحسب آنچه نقل شد – صد هزار نسخه چاپ کند، کمیته انقلاب جدا چاپ کند و هرچه می‌خواهند در روزنامه‌های کشور بنویسند و آن فرد مورد اتهام حتا یک کلمه نتواند بگوید! حتا نتواند بگوید اینها دروغ است! و هیچ جریده‌ای جرأت نکند نامی از او ببرد و اگر کسی یک چیزی هم بنویسد قاچاق باشد و مورد تعقیب قرار گیرد! حالا من قائم‌مقام رهبری نه، یک عالم نه، آیا یک انسان عادی و شهروند در این کشور نیستم؟ این از ظالمانه‌ترین کارهاست که در این جمهوری اسلامی شد، اسمش هم حکومت عدل است، هنوز هم ما نتوانیم بگوییم که بسیاری از این حرف‌ها دروغ و شانتاژ است و پشت صحنه اغراض دیگری در کار بوده است، در صورتی که حضرت علی(ع) – چنان‌که در *نهج‌البلاغه*(۱) آمده است – می‌فرماید پیغمبر(ص) فرمود: «لن تقدس أمة لایوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع»: «امتی که نتواند فرد ضعیف در آن از حق خود در مقابل قوی بدون لکنت دفاع کند، مقدس نخواهد بود»، به همین دلیل هم اگر جمهوری اسلامی بر این منوال بخواهد پیش برود، عاقبت خوبی نخواهد داشت، دیروز من در روزنامه خواندم که آقای جنتی در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود: «رهبر انقلاب آیت‌الله خامنه‌ای با ظلم و ظالم مخالفند و با ظالم جداً مبارزه می‌کنند»، در صورتی که در بهمن ۱۳۷۱ حدود هزار نفر به فرماندهی آقای روح‌الله حسینیان شبانه آمدند اینجا، بیش از پنج ساعت منطقه و خانه ما را محاصره کردند، همه چیز را غارت کردند، هستی ما را غارت کردند، رعب و وحشت در همه محله ایجاد کردند، هنوز هم که هنوز است وسایلی که از اینجا برده‌اند نداده‌اند، و آن کسی هم که فرمانده این عملیات بوده به جای اینکه به عنوان ظالم با او مخالفت کنند روزبه‌روز به او مقام و قدرت می‌دهند! آقای یزدی که رئیس قوه قضائیه است دائم می‌گوید: «هیچ‌جا در دنیا مثل کشور ما آزادی نیست، محاکمات علنی است و افراد وکیل می‌گیرند و هیأت منصفه هست!»، خوب ما که می‌بینیم افراد را سری محاکمه می‌کنند بعد هم به هرچه می‌خواهند او را محکوم می‌کنند، آقایان چرا حرف‌هایی می‌زنند که خودشان می‌دانند دروغ است؟ در همان ایام که اتهامات و دروغ‌های بی‌اساس را با چاپ کتاب و جزوه و به وسیله روزنامه‌ها و تریبون‌ها در جامعه القا می‌کردند احمدآقا فرزند من نامه‌ای به آقای یزدی نوشت که طبق معمول نامه‌اش بی‌جواب ماند.

(پیوست شماره ۱٤۱)

من گناهم این بود، آنچه را که درک می‌کردم و می‌دانستم که شعارهای دروغی است و کارهای غلطی است، برای اینکه قداست جمهوری اسلامی و قداست امام و روحانیت باقی بماند، اینها را می‌گفتم و به مرحوم امام می‌نوشتم بلکه از آن جلوگیری شود، ولی متأسفانه آقایان این حرف‌های دلسوزانه را طور دیگری تفسیر می‌کردند، من بنا را بر این گذاشته بودم که جمهوری اسلامی است و صداقت و رفاقت در کار است، نه اینکه اغراض و دست‌ها و اهداف دیگری در کار است، حالا می‌خواهند اسمش را سادگی بگذارند، بگذارند!

مدارس ما را که از بین بردند، از بهترین مدارس قم بود، آقای ری‌شهری آمد در تلویزیون مصاحبه کرد که بله امام از دست این مدارس ناراحت بوده است، در حالی که این قدر مدارس مخالف انقلاب یا بی‌تفاوت در قم بود که اصلاً اسم آقای خمینی هم در آنها غدغن بود و حاضر نبودند افرادی را به جبهه بفرستند، به نظر آقایان آنها مدارس خوبی بود اما مدارس ما با آن همه برنامه‌های خوب و اعزام به جبهه و شهید که داشت مورد اشکال امام بود؟! من یک نامه به امام نوشتم که در آن آمده بود: شما اگر روی مدارس ما نظر داشتید خوب بود یک بار به من می‌گفتید، یک کلمه از من می‌پرسیدید، خوب بود احمدآقا وضعیت آنها را از من می‌پرسید! اصلاً مدارس ما جایی بود که از اهداف و نظرات امام دفاع می‌کردند. الآن

هم به نظر می‌رسد این برنامه‌ها را که راه می‌اندازند دادگاه ویژه در راس آن است و یک خط مهمی هم در اطلاعات با آنها همراهی می‌کند و گویا همه اینها از خارج از این تشکیلات هدایت می‌شوند، و هدف تمام آنها هم انتقام گرفتن از انقلاب و انقلابیون می‌باشد.
در همین روزها می‌بینیم که دانشجویان خط امام که سفارت آمریکا را به تصرف خود درآوردند همه اینها را به یک بهانه‌ای داغون می‌کنند، بعضی از آنها را بازداشت و زندان کردند، افراد دیگری که در انقلاب نقش اساسی داشتند، و پیش از پیروزی انقلاب محکوم به زندان ابد بودند، کتک خورده بودند، به بهانه‌های مختلف برای اینها پرونده‌سازی می‌شود، از کار برکنار می‌شوند، آخرش هم بسا معلوم خواهد شد که دست‌های دیگری در این قضایا بوده است، می‌خواهند به دست کسانی که در انقلاب نقشی نداشتند از نیروهای انقلاب انتقام بگیرند.
این حرفی که اینها می‌زنند که شما با کل اطلاعات مخالف بوده‌اید حرف بی‌اساسی است، من خودم در کتاب *ولایت فقیه*، یک فصل مستقل راجع به مبحث استخبارات که همان اطلاعات است آورده‌ام، اصل تشکیلات اطلاعات یک چیز ضروری است، بچه‌های خوب هم در اطلاعات هستند. اطلاعاتی که ما توقع داریم اینکه از روی اسلوب صحیح باشد، اطلاعاتی که گردانندگان آن عاقل و متدین و با تجربه و دلسوز باشند، موازین شرع را رعایت کنند و با آبروی افراد بازی نکنند، نه این اطلاعاتی که آقایان درست کرده‌اند و به عنوان یک ابزار بچه‌های خوب و نیروهای انقلاب را با آن می‌کوبند و به بهانه‌های واهی برای بزرگان پرونده‌سازی می‌کنند، اطلاعات باید کارش فقط اطلاع‌رسانی باشد نه دخالت در همه شؤون کشور. اطلاعات یک سازمان دربسته مخوف و پیچیده‌ای شده بود که هیچ نیرویی از خارج آن حتا مرحوم امام بر آن نظارت نداشت و از داخل آن بی‌اطلاع بودند، و علاوه بر بودجه بی‌حسابی که از بیت‌المال کشور در اختیار آنان گذاشته می‌شد دست به تجارت و معاملات کلان می‌زدند، و در حقیقت اطلاعات دولت مستقلی شده بود که به هیچ مقامی پاسخگو نبود، و متأسفانه الآن هم به همین صورت عمل می‌کنند و مجلس – برخلاف وظیفه‌ای که به عهده دارد – بر کار آن نظارت نمی‌کند.
در آن زمان هم قضیه سید مهدی بهانه بود و می‌خواستند به بهانه او نیروهای خوب را سرکوب کنند. آنها می‌گفتند می‌خواهیم سیصد نفر را بازداشت کنیم و من با همین نامه‌هایی که به امام و دیگران نوشتم یک مقدار آن را محدود کردند، من می‌دانستم که قضیه از چه قرار است، یک بار امام فرمودند: «شما افرادی را بفرستید در زندان با اینها ملاقات کنند»، من به آقای کروبی گفتم شما برو و با اینها ملاقات و صحبت کن که حق این افراد ضایع نشود، ولی ایشان نرفت، البته آنها هم نمی‌گذاشتند که این قضایا روشن بشود، خود آقای ری‌شهری و دیگران پشت قضیه بودند. بالأخره این مسائل هست، تا خداوند عالم یک روزی به این حساب‌ها رسیدگی کند، بالأخره خداوند افرادی را که با آبروی مردم بازی می‌کنند، حالا در این دنیا یا در آخرت، رسوا می‌کند و از آنها انتقام می‌گیرد.

*** پاورقی ***
۱- *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳.

۲-۱۰-۵- «بهره‌برداری از قضیه سید مهدی هاشمی»

س: از قضیه سید مهدی هاشمی و اتهام قتل مرحوم شمس‌آبادی بهره‌برداری زیادی علیه شما شده است و می‌شود، سؤالی که مطرح است این است که حضرتعالی از چه زمانی سید مهدی هاشمی را می‌شناختید و چگونه به وی اعتماد کردید؟ چرا در مراحل مختلف از وی دفاع می‌کردید و به طور کلی اصل قضیه چه بوده و چرا این مسأله این‌قدر بزرگ شد و به عنوان محور تبلیغات علیه شما و دیگر منسوبین به شما مطرح گردید؟ اگر امکان دارد توضیح بیش‌تری در این زمینه بفرمایید.
ج: آقای سید مهدی هاشمی برادر آقای سید هادی هاشمی است که داماد من می‌باشد و اینها فرزندان مرحوم حجت‌الاسلام آسید محمد هاشمی قهدریجانی بودند. آن موقع که من در سنین نوجوانی در اصفهان در مدرسه جده بزرگ بودم حجره‌ام نزدیک حجره ایشان بود، و ایشان مرد فاضل و موجهی بودند، من به ایشان احترام می‌گذاشتم و ایشان هم به من لطف و عنایت داشتند، من معمولاً اشکال‌های درس‌هایم را از ایشان می‌پرسیدم، حق استادی به گردن من دارند، من خیلی از ایشان استفاده علمی می‌کردم، من از آن زمان با ایشان آشنایی و رفت و آمد داشتم، بعدها برای فرزند ایشان آقای سید هادی از دختر من خواستگاری کردند و فرزند ایشان داماد من شد. سید مهدی هم برادر کوچک‌تر آقا هادی بود، او بسیار جوان زرنگ و خوش‌استعدادی بود، خوب سخنرانی می‌کرد، خوب مقاله می‌نوشت. این دو برادر از مقلدین مرحوم امام بودند و پس از سال ۴۲ و شروع نهضت روحانیت بسیار فعال وارد قضایای انقلاب شدند، گاهی اعلامیه‌هایی که در آن روزها به امضای «حوزه علمیه» یا «روحانیون مبارز» پخش می‌شد به قلم سید مهدی بود. سید مهدی با اینکه وضع مالی و اقتصادیش هم خوب نبود گاهی شهریه‌اش را می‌گرفت و با آن

اعلامیه‌های مرحوم امام و دیگران را تایپ و تکثیر می‌کرد و به عناوین مختلف آن را به دست مردم می‌رساند. انصافاً برای پیشبرد انقلاب خیلی فعالیت می‌کرد، کتاب‌های انقلابیون دنیا را می‌خواند، در محل خودشان قهدریجان فعالیت می‌کرد و روی مردم منطقه تأثیر داشت. گاهی مثلاً مرحوم آیت‌الله بهبهانی در اصفهان می‌خواست اعلامیه بدهد ایشان متن آن را می‌نوشت، یک‌بار هم در ارتباط با همین مسائل انقلاب بازداشت شد و بعد از مدتی آزاد شد. تا اینکه قضیه مرحوم آقای شمس‌آبادی پیش آمد، من در زندان بودم که شنیدم مرحوم شمس‌آبادی به قتل رسیده است، واقع مطلب این است که مرحوم شمس‌آبادی در ماجرای کتاب «*شهید جاوید*» سردمدار قضیه شده بود و اصل قضیه بزرگ کردن ماجرای کتاب *شهید جاوید* هم توسط ساواک برنامه‌ریزی شده بود، الآن مدارک آن به دست آمده که ساواک در تلاش بود با بزرگ کردن این قضیه به حرکت امام و نیروهای انقلاب ضربه بزند و از پیوستن روحانیت به این جریان جلوگیری کند. ساواک می‌خواست به این بهانه من و آقای ربانی شیرازی و آقای مشکینی و آقای صالحی و ده دوازده نفری را که مرجعیت امام را امضا کرده بودیم بکوبد. ساواک از حرکت مجموعه روحانیت به دنبال امام خیلی وحشت داشت به همین جهت کتاب *شهید جاوید* را بهانه قرار داده بود، در کتابی هم که آقای ایزدی نوشته «فقیه عالیقدر» قسمتی از مدارک و اسناد ساواک در این رابطه آمده است. ساواک هم در قم و هم در اصفهان و هم در دیگر حوزه‌های علمیه علما را تحریک می‌کرد. مرحوم آقای شمس‌آبادی بعد از تبعید ما و دیگر فضلای حوزه‌های علمیه گفته بود: «اینها با امام حسین درافتادند، امام حسین اینها را لت و پارشان «پراکنده‌شان» کرد!».

در همان زمان مرحوم امام هم در یکی از صحبت‌هایشان در نجف – گویا در همین درس‌های حکومت اسلامیشان بود– گفته بودند که این آخوندهایی که مخالف نهضت هستند و با دربار همکاری می‌کنند عمامه‌شان را بردارید، اینها را باید رسوا کرد و از این قبیل تعبیرات(۱). بعد این‌گونه تعبیرهای مرحوم امام باعث شد افرادی که تند و تیز بودند و روحیه انقلابی داشتند یک مقدار مسائل را چرب‌تر بکنند و به عنوان یک همکار رژیم به این‌گونه روحانیون نگاه کنند.

هنگام قتل مرحوم آقای شمس‌آبادی من در زندان اوین بودم و آنچه را من در زندان شنیدم این بود که آقای شمس‌آبادی تبلیغات زیادی علیه مرحوم امام و «*شهید جاوید*» و... انجام می‌دهد و ایادی ساواک هم به آن دامن می‌زنند و این کار در نجف‌آباد و قهدریجان زیاد انجام می‌شد، قهدریجان از نظر جمعیت مانند یک شهر است و دارای دو محله می‌باشد و بین دو محله از قدیم رقابت‌هایی وجود داشته، محله آسید هادی و آسید مهدی نوعاً طرفدار انقلاب و مرحوم امام بودند و محله دیگر نوعاً مقلدین آیت‌الله خوئی بودند، در آن محله معمولاً مرحوم شمس‌آبادی را دعوت می‌کردند و ایشان راجع به کتاب *شهید جاوید* و مؤلف آن و تقریظ نویسندگان که یاران مرحوم امام بودند تبلیغات سوء می‌کرد و مبلغینی را نیز در این زمینه به آنجا می‌فرستاد و طبعاً یک جو متشنج ایجاد شده بود و بچه‌های انقلابی تند خواسته بودند او را گوشمال دهند و بترسانند ولی برخلاف میلشان به قتل رسیده بود، و متأسفانه این قبیل تندروی‌ها الآن هم به وسیله گروه‌های فشار غیرمسؤول در مناطق مختلف انجام می‌شود و برخی از بزرگان نیز محرک و پشتیبان آنان می‌باشند و بسا جنبه مالی آنان را نیز تأمین می‌کنند، در صورتی که همه اینها بر خلاف عقل و شرع و مخل به امنیت عمومی است، و چنین نیست که تندروی‌ها و مزاحمت‌ها نسبت به اشخاص اگر در قهدریجان باشد، خلاف است، ولی اگر در مناطق دیگر باشد، مجاز بلکه لازم و مرضی امام باشد. ترور و خشونت و تندروی در هر حال و از هر کس باشد، محکوم است و در همه جا قانون باید رعایت شود.

و بالأخره من شخصاً با آقای شمس‌آبادی رفیق بودم و پیش‌تر من ایشان را به آیت‌الله بروجردی معرفی کردم، ایشان در نجف که بودند از اطرافیان مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بودند، بعد از فوت ایشان آمدند ایران، در آن موقع مرجعیت در دست آیت‌الله بروجردی بود، یک روز من رفتم منزل آیت‌الله بروجردی دیدم یک سید بزرگوار آنجا نشسته است، به من گفتند: «ما در نجف که بودیم افراد را خدمت آیت‌الله سید ابوالحسن می‌بردیم و مشکلات آنها را حل می‌کردیم، حالا دو ساعت است که اینجا نشسته‌ایم و کسی به ما اعتنا نمی‌کند»، گفتم: حضرتعالی؟ گفتند: ابوالحسن شمس‌آبادی اصفهانی»، من فوراً کسی را فرستادم خدمت آیت‌الله بروجردی که اجازه دهند ایشان خدمت آیت‌الله بروجردی بروند، ایشان خودشان به بیرونی تشریف آوردند، آیت‌الله بروجردی ایشان را شناختند، با پدر ایشان در اصفهان آشنا بوده‌اند، خلاصه آیت‌الله بروجردی ایشان را خیلی تحویل گرفتند، بعد که بیرون آمدیم ایشان خیلی از من تشکر کردند، بعد با هم رفیق شدیم، ایشان گاهی به منزل من می‌آمد گاهی من منزل ایشان می‌رفتم، اما این مسأله کتاب *شهید جاوید* که پیش آمد وسیله‌ای شد که ایشان را تحریک کردند و ایشان منبرهای خیلی تند و تیزی می‌رفتند، کار به جایی رسید که یک روز من در بازار اصفهان با ایشان از باب اتفاق برخورد کردم، گفتم آقا سلام علیکم، ایشان همان‌طور که سرشان پایین بود جواب سلام دادند، گفتم حالتان خوب است، چیزی نگفتند! و این نشان می‌داد که این‌قدر پیش ایشان علیه ما گفته بودند که ایشان حاضر به احوالپرسی با من نبود، من آن روز ناراحت شدم که با آن همه رفاقت خوب بود حداقل از من می‌پرسیدند که این قضیه کتاب *شهید جاوید* و

تقریظ نوشتن شما چیست؟ اتفاقاً در همان ایام هم آقای برهانی یک مسجد در افوس فریدن ساخته بود و مقداری از پولش را هم من داده بودم چون بهایی‌ها در آن منطقه نفوذ کرده بودند و لازم بود که یک مسجد در آن منطقه ساخته شود، بعد برای افتتاح آن یک عده از علمای اصفهان را دعوت کرده بود از جمله آقای شمس‌آبادی را، به من هم اصرار کرد شما هم در آن شرکت کنید، من و مرحوم پورنمازی و مرحوم آیت‌الله ایزدی در آنجا شرکت کردیم، خوب در آن منطقه هم مرا بیش‌تر می‌شناختند و هم برای ساخت مسجد من کمک کرده بودم، به هنگام ظهر انتظار داشتند که من نماز را بخوانم ولی من با اصرار آقای شمس‌آبادی را فرستادم در محراب و پشت سرش نماز خواندم و این خیلی باعث تعجب علما شده بود که مثلاً من ایثار کرده‌ام و ایشان را بر خودم مقدم داشته‌ام، این بود برخورد من با ایشان، خلاصه این اواخر ایشان خیلی تند شده بود، ایشان را در قهدریجان و جاهای دیگر دعوت می‌کردند و علیه ما و «*شهید جاوید*» و مرحوم امام(ره) سخنرانی‌های تندی می‌کرد و همه اینها به تحریک ساواک بود، این مسائل بعضی بچه‌های تند را تحریک کرده بود که ایشان را بخواهند تهدید کنند و آن مسأله اتفاق افتاده بود. البته این کار، کار درستی نبود ولی بالأخره این اتفاق افتاده بود، بعد سید مهدی را با بعضی افراد دیگر بازداشت کرده بودند، حالا بعضی افراد می‌گویند که آن مدتی که در زندان بوده به ساواک قول همکاری داده بوده ولی من بعید می‌دانم که ساواکی شده باشد، نظیر این قول همکاری‌هایی که آقایان می‌گویند به ساواک داده من می‌دانم بسیاری از این شخصیت‌هایی که الآن سر کار هستند و مطرحند در دوران زندان و زیر بازجویی داشته‌اند، این اعلان وفاداری به اعلی‌حضرت و بیزاری از فلان کس از چیزهایی بود که خیلی افراد داشته‌اند و من الآن نمی‌خواهم اسم بیاورم و پرده‌دری کنم، او هم لابد مثل دیگران به خیال خودش می‌خواسته کلاه سر ساواکی‌ها بگذارد و به اسم همکاری با آنها کارهایش را پیش ببرد.

بعد از انقلاب هم هیچ موردی نبوده که من سفارش کرده باشم به سید مهدی کاری واگذار کنند و هیچ‌گاه نیز عضو دفتر من نبود، بعد از انقلاب سید مهدی به سپاه رفت و پست بالایی هم داشت «عضو شورای مرکزی سپاه»، چند وقت بعد یک بار آقای خامنه‌ای به عنوان یکی از خدمات خود نزد من و آقای هاشمی گفت: «من سید مهدی را معرفی کردم که در سپاه باشد». این مطلب را هم که می‌گویند امام از همان اول مخالف سید مهدی بودند ثابت نیست، هیچ‌وقت مرحوم امام یک کلمه‌ای راجع به سید مهدی با من صحبت نکردند، سید مهدی پس از پیروزی انقلاب حدود پنج سال در شورای فرماندهی سپاه بود و کراراً با امام و سایر مسؤولین بالا ملاقات می‌کرد و از کارهای سپاه و نهضت‌ها به آنان گزارش می‌داد ولی این مسائل مطرح نبود، چطور شد که این اواخر عمر مرحوم امام این مسائل مطرح شد؟!

یک وقت این اواخر بود که آقای هاشمی رفسنجانی در یک جلسه‌ای در منزل ما مطرح کردند که روی سید مهدی هاشمی حساسیت هست خوب است ایشان را بفرستیم در خارج از کشور در یک سفارتخانه‌ای باشد و در ایران نباشد، من با تعجب به ایشان گفتم آخر این چه مطلبی است! به زور که نمی‌شود فردی را به جایی فرستاد. من فکر می‌کنم ریشه قضیه هم این بود که برخی افراد برای بعد از امام نقشه می‌کشیدند و گمان می‌کردند در بیت من سید مهدی و سید هادی کارگردان اصلی قضایا می‌باشند و با وجود اینها دیگران نمی‌توانند به من خط بدهند، آنان می‌خواستند همان وضعیتی را که زمان امام در بیت امام داشتند در بیت من هم داشته باشند و اینها را مزاحم کار خودشان می‌دیدند، این بود که این مسائل را علم کردند در صورتی که سید مهدی اصلاً جزو دفتر من نبود. در آن نامه نه‌صفحه‌ای هم من این مطلب را به مرحوم امام نوشتم که اگر سید مهدی را پیش من تکه‌تکه هم بکنند من اختیار بیتم را دست کسی نمی‌دهم. اینها خودشان با سید مهدی قبلاً کار می‌کردند و اصلاً این مسائل مطرح نبود، وزارت اطلاعات، آقای فلاحیان و دیگران در فعالیت‌های خارج از کشور با افراد سید مهدی فعالیت داشتند، خانه و امکانات در اختیار اینها می‌گذاشتند، به اینها برای فعالیت‌های خارج از کشور حکم مأموریت می‌دادند، آقای حسنی از رفقای سید مهدی که بعداً او را بازداشت کردند و بازداشت‌ها و سر و صداها از خانه ایشان شروع شد از افراد مورد اعتماد وزارت اطلاعات بود. در آن جلسه‌ای که آقای فلاحیان و آقای ری‌شهری در منزل من با من داشتند من به آقای فلاحیان گفتم مگر همین آقای حسنی مورد اعتماد شما نبود، مگر با او فعالیت نمی‌کردید، مگر عمده این امکانات را شما در اختیارشان نگذاشته‌اید؟ گفتند چرا، گفتم پس چطور شد که حالا این خانه شد خانه تیمی و این امکانات خلاف مقررات شد. به نظر من اینها می‌خواستند مرا خلع سلاح کنند و همه امکانات و نیروهایی که به یک شکل به من مربوط می‌شد زیر سؤال ببرند تا بعد بتوانند برنامه‌های بعدی خود را به راحتی اجرا کنند، البته من نمی‌خواهم بگویم سید مهدی یک آدم قدیسی بود ولی مسأله اینها هم مسأله سید مهدی نبود. این اختلاف نظر همیشه بین نیروهای مختلف بوده همان‌گونه که الآن هم بین جناح‌های مختلف این اختلاف نظرها هست ولی دلیل نمی‌شود که همدیگر را قلع و قمع کنند، و من باور نمی‌کردم در جمهوری اسلامی این قبیل حق‌کشی‌ها انجام شود.

البته افشای قضیه مک‌فارلین هم در مجله «*الشراع*» لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد در تشدید این قضایا نقش داشت. آقایان برای خرید اسلحه روابط مخفیانه‌ای با آمریکایی‌ها برقرار کرده بودند و مک‌فارلین مشاور رئیس‌جمهور آمریکا و همراهان او به طور مخفیانه به ایران آمده بودند و مذاکراتی صورت گرفته بود که با نامه‌های آقای منوچهر قربانی‌فر (پیوست‌های شماره ۱۳۰ و ۱۳۱) این مسائل برای ما کشف شد، آقای

قربانی‌فر فتوکپی نامه‌های خود به آقای کنگرلو را به وسیله آقای امید برای من فرستاده بود و طبعاً جریان مک‌فارلین در بیت ما مطرح شد و موجب تعجب هم شد، تا اینکه یک روز آقای هاشمی رفسنجانی به قم آمد، به او گفتم چرا جریان مک‌فارلین را به من نگفتید؟ آیا من نامحرم بودم؟! یک‌دفعه ناراحت شد و گفت شما از کجا مطلع شدید؟ گفتم جن‌ها خبر دادند! گفت بنا داشتیم بعداً به شما بگوییم! بعداً حاج احمدآقا خمینی هم از من پرسید شما جریان مک‌فارلین را از کجا مطلع شدید؟ به او هم گفتم از راه جن‌ها! البته من قربانی‌فر را اصلاً ندیده‌ام و نامه‌های قربانی‌فر را ظاهراً سید مهدی توسط یکی از دوستانش به «*الشراع*» رسانده بود، و آقایان با علم کردن این مسائل می‌خواستند به طرف‌های آمریکایی خود بفهمانند که ما با طرفداران صدور انقلاب – به قول آمریکایی‌ها تروریسم – و با مخالفان این مذاکرات و افشاکنندگان آن برخورد کرده‌ایم، در همان زمان بسیاری از تلکس‌هایی که روی تلکس منزل ما می‌آمد از این امور حکایت می‌کرد.

(پیوست‌های شماره ۱۳۲ الی ۱۳۵)

آقای قربانی‌فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم «*تحریرالوسیله*» و «*حکومت اسلامی*» امام را چاپ کنم و پول نداشتم، دویست هزار تومان به پول آن‌وقت همین آقای قربانی‌فر به من داد که برای این کار خرج کردم، آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد، والعلم عندالله.

*** پاورقی ***

۱– حضرت امام خمینی(ره) در کتاب «*حکومت اسلامی*»، در این زمینه می‌فرماید:

«مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت درست کرده‌اند و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی داشتند... همه دست به دست هم داده در تحریف حقایق اسلام کار کردند، به طوری که بسیاری از مردم و افراد تحصیل‌کرده نسبت به اسلام، گمراه و دچار اشتباه شده‌اند. اسلام، دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالتند، دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند، مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است، اما اینها اسلام را طور دیگری معرفی کرده‌اند و می‌کنند. تصور نادرستی که از اسلام در اذهان عامه به‌وجود آمده و شکل ناقصی که در حوزه‌های علمیه عرضه می‌شود برای این منظور است که خاصیت انقلابی و حیاتی اسلام را از آن بگیرند و نگذارند مسلمانان در کوشش و جنبش و نهضت باشند، آزادی‌خواه باشند....» (صفحات ۷ و ۸)

«آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتاب‌های «فصول» اسلام را فراموش کرده‌اند باید مورد چنین اشکالاتی و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند. مگر خارجی‌ها تنها مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند سال پیش اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.» (صفحه ۱۱)

«اینها نقشه‌هایی است که دامنه‌اش حتا به حوزه‌های دینی و علمی رسیده است به طوری که اگر کسی بخواهد راجع به حکومت اسلام و وضع حکومت اسلام صحبتی بکند باید با تقیه صحبت کند و با مخالفت استعمارزدگان «در حوزه‌های علمیه» روبه‌رو شود.» (صفحه ۱۸)

«شما که فعلاً قدرت ندارید جلوی بدعت‌های حکام را بگیرید و این مفاسد را دفع کنید اقلاً ساکت ننشینید... داد و فریاد کنید، اعتراض کنید، انظلام نکنید. انظلام «تن به ظلم دادن» بدتر از ظلم است، اعتراض کنید، انکار کنید، تکذیب کنید، فریاد بزنید... این مطالب باید گفته شود تا مردم متوجه باشند و نسل آینده سکوت این جماعت را حجت قرارندهد و نگوید لابد اعمال و رویه ستمکاران مطابق شرع بوده است.» (صفحه ۱۵۸)

«ما باید جلوی این غارتگری‌ها و حرام‌خواری‌ها را بگیریم. همه مردم موظف به این کار هستند ولی علمای دینی وظیفه‌شان سنگین‌تر و مهم‌تر است.» (صفحه ۱۶۰)

«آیا علمای اسلام نبایداین مطالب را بگویند... چرا فریاد نمی‌زنند؟ چرا از این غارتگری‌ها هیچ سخنی نمی‌گویند.» (صفحه ۱۶۱)

«عمده وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای این امور است. ما امر به معروف و نهی از منکر را در دایره کوچکی قرارداده و به مواردی که ضررش برای خود افرادی است که مرتکب می‌شوند یا ترک می‌کنند محصور ساخته‌ایم.» (صفحه ۱۶۳)

«شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید.» (صفحه ۱۷۶)

«معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود... افکار جماعت مقدس‌نما که مردم را از داخل حوزه‌های روحانیت از اسلام و اصلاحات اجتماعی باز می‌دارند اصلاح شود، آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشند از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد واخراج شوند.» (صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸)

«این‌گونه افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد به استعمارگران و دولت‌های جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگه دارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند ودر حقیقت مقدس‌نما هستند نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر، مرحوم آقای خوانساری رضوان الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نماها را روشن کنید. با وجود آنها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته باشد.» (صفحات ۱۹٦ و ۱۹۷)

«این جماعت را ابتدا باید نصیحت و بیدار کرد... هرگاه بعد از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر بیدار نشده و به انجام وظیفه برنخواستند معلوم می‌شود قصورشان از غفلت نیست بلکه درد دیگری دارند، آن وقت حسابشان طور دیگری است.» (صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹)

«فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است تقیه نکنند.» (صفحه ۲۰۰)

«در روایت است که از اشخاص بددین بترسید، اینها دین شما را از بین می‌برند، اینها را باید رسوا کرد تا اگر آبرو دارند در بین مردم رسوا شوند، ساقط شوند... باید جوان‌های ما عمامه اینها را بردارند، عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام، به اسم علمای اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند باید برداشته شود. من نمی‌دانم جوان‌های ما در ایران مرده‌اند؟ کجا هستند؟ ما که بودیم این‌طور نبود؟ چرا عمامه‌های اینها را بر نمی‌دارند؟ من نمی‌گویم بکشند، اینها قابل کشتن نیستند لکن عمامه از سرشان بردارند، مردم و جوان‌های غیور ما در ایران موظف هستند که نگذارند این نوع آخوندها، جل‌جلاله‌گوها، معمم در جوامع ظاهر شوند و با عمامه در بین مردم بیایند، لازم نیست آنها را خیلی کتک بزنند لیکن عمامه‌هایشان را بردارند.» (صفحه ۲۰۲)

۳-۱۰-۵- «نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی»

بالأخره مرحوم امام نامه‌ای در رابطه با سید مهدی به من نوشتند و من هم یک نامه نه‌صفحه‌ای در جواب ایشان نوشتم (پیوست‌های ۱٤۲ و ۱٤۳)، پس از چند روز آقای احمد حسنی نماینده سید مهدی را در تهران در خانه‌ای به قول آقایان خانه تیمی بازداشت کردند و بعد سید مهدی را احضار کردند، او به عنوان مشورت آمد نزد من و من گفتم برو و حقایق را بگو که او هم رفت. سپس دستگیری‌ها در سطح وسیع شروع شد و بیت من و نزدیکان و علاقه‌مندان به من مورد هجمه قرار گرفتند و حتا گفته شد بناست سیصد نفر بازداشت شوند. پس از بازداشت سید مهدی و بازداشت‌های وسیعی که نسبت به آقایان طلاب و دوستان صورت گرفت خانواده‌های آنان معترضانه و متوقعانه به خانه من هجوم آوردند، و من برای خلاصی از این مخمصه موقتاً ملاقات‌های خود را به طور کلی قطع کردم - البته درس خود را تعطیل نکردم - ولی آقایان تعطیلی ملاقات‌ها را نیز حمل بر اعتراض و مخالفت با امام و نظر ایشان کردند و گفتند آنچه خواستند، و حتا گفتند درس خود را به عنوان اعتراض به امام تعطیل کرده است! در صورتی که فقط تعطیل ملاقات‌ها بود و آن هم برای فرار از توقعات خانواده‌های بازداشت‌شدگان.

س: حضرت امام در آن نامه‌ای که به آقای ری‌شهری وزیر اطلاعات وقت نوشتند فرمودند این کار دامان بزرگانی را از اتهامات پاک می‌کند، آیا افرادی که این پرونده را دنبال می‌کردند همان هدف امام را دنبال می‌کردند یا اینکه با دستگیری افراد مختلف و گسترش قضیه به دنبال همان هدفی می‌گشتند که حضرتعالی به آن اشاره فرمودید؟

ج: آقایان هدف امام را دنبال نمی‌کردند آنها هدف خودشان را دنبال می‌کردند، آنها هدف امام را نمی‌خواستند دنبال کنند، من این موضوع را به امام هم نوشتم که آنچه شما می‌خواستید انجام نشد و اینها به دنبال چیزهای دیگری هستند. همه نامه‌ها و تذکرات من در این زمینه به مرحوم امام موجود است.

(پیوست‌های شماره ۱٤٤ الی ۱٤۷)

س: نکته دیگری که شاید در تشدید این قضایا نقش داشته این بوده که چندی قبل از این جریانات آقای سید عبدالرسول حجازی - برادر سید عبدالرضا که اعدام شد- در سپاه اصفهان و خمینی‌شهر به اتهام مواد مخدر و فساد بازداشت می‌شود و در بازجویی‌های خود علیه آقای سید احمد خمینی اعتراف‌هایی داشته که این اوراق از کیف آقای میرزایی که نماینده قهدریجان در مجلس بوده توسط وزارت اطلاعات به سرقت می‌رود و

بعداً در بازجویی‌های وی این مسائل مورد پرسش واقع می‌شده است، به نظر شما آیا مرحوم حاج سید احمد خمینی وحشت داشته که این اوراق توسط سید مهدی منتشر بشود؟

ج: من این قضیه آقای سید عبدالرسول حجازی را خیلی اطلاع ندارم، ولی آقای سید عبدالرضا حجازی با مرحوم حاج سید احمدآقا خیلی رفیق و به اصطلاح هم‌پیاله بودند و با ماشین سید عبدالرضا به تفریح می‌رفتند، قبل از انقلاب هم که آقای سید احمد خمینی را از مرز گرفته بودند و به زندان قزل‌قلعه آوردند در آنجا آقای سید عبدالرضا حجازی هر روز برای او ناهار می‌آورد، خوب این خیلی مهم بود که کسی از خارج زندان هر روز برای یک زندانی ناهار بیاورد. بعد از انقلاب هم اینها روابطشان محفوظ بود. بعد یک‌دفعه دیدیم سید عبدالرضا را گرفتند و بعد از چند روز اعدامش کردند و سید احمد هم برای او کاری نکرد! این یک مسأله سؤال‌برانگیزی بود. البته من از جزئیات این جریانات خبر ندارم و نمی‌خواسته‌ام وارد این مسائل بشوم.

س: حضرتعالی در یکی از نامه‌های خود خطاب به آقای ری‌شهری نوشته‌اید: «بر حسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهم‌تری پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه‌المصالحه شده باشید» (پیوست شماره ۱٤۸)، به نظر حضرتعالی آن مسائل پشت پرده چه چیزهایی بوده است؟

ج: همین مطالبی که عرض کردم، هدف اصلی من بودم نه سید مهدی، شاید هدف اصلی تثبیت موقعیت آینده احمدآقا بود، هدف اصلی تعقیب‌کنندگان داستان سید مهدی لوث کردن دامن بزرگان بود نه پاک کردن دامن بزرگان، هدف اصلی «ولایت بر فقیه» بود نه «ولایت فقیه».

یکی از کارهایی که آقایان کردند این بود که گفتند امام فرموده: «فلانی اگر می‌خواهد یک نفر را بفرستد برود در جریان پرونده باشد که به این افرادی که بازداشت شده‌اند ظلمی صورت نگیرد»، من به آقای کروبی گفتم شما از طرف من بروید در جریان مسائل باشید، ولی آقای کروبی نرفت، شاید احمدآقا اجازه نداده بود در این مسأله وارد شود.

۴-۱۰-۵- «مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقاریر و اعترافات»

س: همان‌گونه که مستحضر هستید مدتی پس از بازداشت سید مهدی، مصاحبه‌ای جنجالی از وی گرفتند و همراه با تبلیغات وسیع از طریق صدا و سیما پخش کردند، و آن‌گونه که معلوم شد هدف اصلی آن مصاحبه تضعیف بیت و دفتر و مدارس و بلکه زیر سؤال بردن شخص حضرتعالی بوده است، به نظر شما سید مهدی چگونه و در چه شرائطی حاضر شد آن مطالب خلاف واقع را بیان کند؟ و اساساً به نظر حضرتعالی اقاریر و اعترافات یک نفر زندانی در زندان و زیر بازجویی تا چه اندازه می‌تواند سندیت داشته باشد؟

ج: هر کس پایش به زندان و شکنجه کشیده شده باشد می‌داند که در بازجویی‌ها چه خبر است و بازجوها با چه شیوه‌ها و فشارهای روحی و روانی تلاش می‌کنند متهم را به اقرار و اعتراف بکشانند. به نظر من و نظر همه فقهای اسلام و مطابق اخبار وارده از اهل بیت عصمت (علیهم السلام) اقرار و اعتراف یک نفر زندانی آن هم در آن جو و شرائط که همه می‌دانیم، اقرار و اعتراف شرعی نیست و ارزش حقوقی ندارد، البته اگر یک متهم در جوی آزاد و در دادگاه صالح اقرار و اعتراف کند در این صورت مسموع است.

یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسؤول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت‌شده در سال ٦٥ بود گفت: «دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن‌قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند». آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی‌آبادی - داماد آقای شیخ نصرالله صالحی - که او هم مدتی بازداشت بود، نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم‌سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند: «ما را مجبور کردند که علیه مسؤولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم، آنها یک نوشته‌ای را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین‌ها را جواب بدهید و از ما بر دروغ‌ها اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟!» آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعداً در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم، آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان‌طور که آقای رحیمی تعریف کرده بود نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳٦٦ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسه‌ای که با حضور آقایان رازینی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سید مهدی هاشمی برگزار شد، من دو مورد از مواردی را که سید مهدی درباره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟! سید مهدی با تعجب از من سؤال کرد: «مگر این

قسمت از مصاحبه من پخش شد؟» به او گفتم آری، گفت: «عجب! قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود. برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو، ما پخش نمی‌کنیم!».

همچنین آقای حسن ساطع – مسؤول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سید مهدی هاشمی بازداشت شده بود– وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سید مهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرف‌های بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت: «امان از فریب! ری‌شهری آمد به من گفت مگر تو امام را قبول نداری، گفتم چرا، گفت من از طرف امام برایت پیغام آورده‌ام که شما این حرف‌ها را بزنید مصلحت نظام این است و بعد ما شما را آزاد می‌کنیم، و بنا شد ما دو تا مصاحبه داشته باشیم یکی مخصوص که فقط برای امام و آقای منتظری بگذارند و دیگری برای مردم که آن را پخش بکنند. بعد آن مصاحبه‌ای که از من گرفتند برای پخش کردن پخش نکردند و آن که فقط بنا بوده امام و آقای منتظری ببینند و بنا بوده در آن چیزهایی که آنها می‌خواسته‌اند گفته شود آن را با تقطیع و سانسور پخش کردند». آنهایی که با سید مهدی آشنایی داشتند می‌دانند که او علاقه شدیدی به مرحوم امام داشت و ظاهراً آقای ری‌شهری با سوءاستفاده از این رابطه عاطفی و با فشارهای روحی و روانی او را فریب داده است.

علاوه بر این آقای محمود صلواتی مسؤول مدرسه رسول اکرم(ص) و امام محمدباقر(ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد نقل می‌کرد: «دو روز پیش از اعدام سید مهدی هاشمی در جلسه دادگاه صوری که برای ما گرفته بودند آقای فلاحیان به عنوان دادستان و آقای رازینی به عنوان حاکم شرع شرکت داشتند و سید مهدی را هم در آن جلسه آوردند، من به سید مهدی گفتم تو آخر چه کاره مدارس بودی که در مصاحبه‌ات گفتی ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم، مدارس چند سال پیش از آمدن تو به قم تأسیس شده بود، تو آیا یک استاد بودی، یک برنامه درسی یا یک کاری برای مدارس کرده‌ای، حتا طلبه‌ها قیافه تو را نمی‌شناسند که خودت را همه‌کاره مدارس معرفی کرده‌ای؟! و او در جواب گفته بوده که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرف‌ها را بزنم قرار نبوده این مصاحبه‌ها پخش بشود». و بالأخره مصاحبه‌های سید مهدی هاشمی – علاوه بر اینکه در شرائط سخت زندان و فشار بوده و قهراً اعتبار شرعی و قانونی ندارد – متضمن تهمت‌ها و دروغ‌های شاخدار نیز می‌باشد و معلوم نیست در آن شرائط چه انگیزه‌های خیالی برای بافتن آن همه دروغ داشته است و عجب آنکه واماندگان سیاسی این دروغ‌های شاخدار را تکیه‌گاه سیاست‌های غلط خود قرار داده‌اند و قیامت و مجازات‌های اخروی را از یاد برده‌اند.

همچنین مصاحبه کامل او را اصلاً به من نشان ندادند و پس از پخش قسمت‌هایی از مصاحبه کذایی سید مهدی که متضمن دروغ‌های شاخداری بود هوچیگری‌ها علیه من و بیت من شروع شد، و من پیش از مصاحبه سید مهدی از ارتباط او با قتل‌های قهدریجان هیچ اطلاعی نداشتم، و در عین حال در نامه‌ای به مرحوم امام نوشتم: «به جرائم و اتهامات سید مهدی بدون اغماض مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ ما بلغ رسیدگی شود».

(پیوست شماره ۱۴۹)

ضمناً یکی دیگر از کارهای ناجوانمردانه‌ای که در آن هنگام انجام شد اینکه سپاه در وقت حج برای انتقال مواد انفجاری به عربستان از ساک‌های حدود صد نفر از حجاج بدون اطلاع آنان سوءاستفاده کرد و پس از کشف آن به وسیله مأمورین عربستان و رفتن آبروی ایران، در همان‌جا زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگوییم این کار از طرف سید مهدی هاشمی بوده است. یکی از افراد سپاه که از متصدیان این کار غلط بود آمد نزد من و گفت: «مسؤول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سید مهدی این کار انجام شده و در مجلس و هیأت دولت و محافل دیگر این تهمت را شایع کردند». ملاحظه کنید بی‌تقوایی تا چه حد؟!

۵–۱۰–۵– «تبعید آقای سید هادی هاشمی»

س: در همان زمان مسؤول دفتر حضرتعالی آقای سید هادی هاشمی را بازداشت و مدتی به سمنان تبعید کردند، به نظر حضرتعالی این حرکت در راستای چه هدفی انجام پذیرفت؟

ج: پس از مصاحبه کذایی سید مهدی هاشمی که ضمناً نام عده‌ای را برده بود و قسمت‌هایی از آن را در تلویزیون پخش نمودند، داماد من آقای سید هادی هاشمی را نیز بازداشت کردند و پس از مدتی بازجویی از ایشان با گرفتن حکم از مرحوم امام او را به سمنان تبعید کردند و پس از گذشت چندین ماه از تبعید او از طرف دادگاه ویژه برای دادگاه به تهران احضار نمودند و وقتی او برای دیدار ما به قم آمد من او را از برگشت به سمنان منصرف کردم چون می‌دانستم او در مسائل مربوط به سید مهدی دخالتی نداشته و بی‌گناه است، تا اینکه شبی آقایان فلاحیان و رازینی آمدند نزد من و گفتند بالأخره پرونده سید هادی مفتوح است و ایشان باید بیاید که پرونده‌اش را رسیدگی کنیم، گفتم بگذارید پرونده مفتوح باشد.

همان‌طور که گفتم ظاهراً در ذهن آقایان این بود که پس از امام کارها به من محول می‌گردد و باید دفتر و جریان فکری من در اختیار آقایان باشد و تا سید هادی و سید مهدی هستند این موفقیت برای آنها حاصل نمی‌شود، می‌خواستند این دو نفر را به هر شکل شده کنار بزنند و بیت مرا هم مانند بیت امام در اختیار بگیرند، و وقتی از در اختیارگرفتن بیت من و تأثیرگذاری در شخص من مأیوس شدند به فکر برکناری من افتادند و شروع کردند به جوسازی علیه من نزد امام، و شایعه قرار گرفتن بیت من در اختیار منافقین و باوراندن این موضوع به حضرت امام نیز دروغ شاخداری بود که بر همین اساس جعل شده بود، وگرنه همه می‌دانند که من از همان زمان که در زندان بودم با برخی افراد مربوط به مجاهدین خلق درگیر بودم و این آقای حاج احمدآقا بود که بسیاری از اوقات با آنها سر و کار داشت و گاهی بعضی از آنان را به محضر امام نیز می‌رساند، البته شاید نظر او جذب آنان بوده است ولی بالأخره هیچ‌وقت بیت من در اختیار آنها نبود، آقایان این‌قدر منافقین منافقین گفتند که شنونده خیال کند منافقین در خانه من صف کشیده‌اند و متصدی کارهای بیت من می‌باشند. بالأخره در این جریانات به افراد مختلف خیلی ظلم شد و آن افرادی که این برنامه‌ها را راه انداختند باید پیش خداوند پاسخگوی آن باشند. همین آقای سید هادی را در زمان شاه پس از شکنجه‌های زیاد به دوازده سال زندان محکوم کردند و مدت‌ها در زندان بود تا اینکه قبل از انقلاب آزاد شد و چقدر به انقلاب خدمت کرد ولی بالأخره مزد خود را گرفت.

در این بحران‌ها روزی آقای حاج سید احمدآقا نزد من آمد و حدود سه ساعت نشست و برای راضی کردن من و توجیه کارهای خودشان حرف‌هایی می‌زد که مورد قبول نبود و بالأخره گفت که خواسته‌های شما از امام و گله‌های شما چیست؟ من مطالبی را گفتم. گفت من فراموش می‌کنم لذا من گفته‌های خود را که به صورت یادداشت – و نه به صورت نامه – در همان جلسه نوشته بودم به او دادم (پیوست شماره ۱۵۰) ولی در *رنجنامه* یادداشت مزبور را به عنوان نامه بی‌امضا و بی‌تاریخ قلمداد کرده و روی آن معرکه گرفته است.

س: حضرتعالی برای پیشگیری از اعدام سید مهدی در مورخه ٦٦/٧/٦ نامه‌ای به مرحوم امام خمینی نوشتید، آیا این نامه به دست ایشان رسید؟ چرا این نامه تأثیر نداشت؟

ج: آن‌وقت که سید مهدی را احضار کرده بودند ایشان آمد پیش من و قضیه را مطرح کرد، من روی حساب خوش‌بینی که به آقایان داشتم گفتم مسأله‌ای نیست شما بروید بالأخره اگر اتهامی هست بررسی می‌شود، ایشان تقریباً با دلگرمی به من رفت خودش را معرفی کرد، بعد مادرش و بستگانش از من انتظار داشتند که برای او کاری انجام دهم و مرتباً به من مراجعه می‌کردند، مادرش می‌گفت بچه من به دستور شما رفته و خود را معرفی کرده است و من بچه‌ام را از شما می‌خواهم. بعد که حکم اعدام سید مهدی صادر شد من نامه به امام ننوشتم بلکه چند خط به عنوان یادداشت نوشتم و به آقای سید سراج‌الدین موسوی دادم که به امام و دفتر امام منتقل کند، من در آن یادداشت نوشته بودم که بالأخره سید مهدی از علاقه‌مندان به شماست و خدماتی به انقلاب کرده است و خود او قاتل نیست و از کشتن او هم چیزی به دست نمی‌آید، اگر بشود مورد عفو قرار بگیرد.

(پیوست شماره ۱۵۱)

بالأخره هرچه بود اینها زحماتی برای انقلاب کشیده بودند، ولی متصدیان این کارها که حتا یک سرفه هم برای انقلاب نکرده بودند حالا سرنوشت مسائل به دستشان افتاده بود. یکی از رفقا می‌گفت پیش از انقلاب ما رفته بودیم ظاهراً خرم‌آباد برای منبر، همین آقایی که الآن در رأس این کارهاست هم برای تبلیغ به آنجا آمده بود ما گاهی از امام چیزهایی نقل می‌کردیم این آقا به ما می‌گفت: «این‌قدر اینجا خمینی خمینی راه نیندازید ما اینجا آمده‌ایم کاسبی کنیم!»، خوب حالا اینها شده بودند انقلابی دوآتشه و طرفدار خط امام، و سید مهدی شده بود ضد امام و ضد انقلاب و ساواکی. من نمی‌دانم که آن‌وقت آن یادداشت به دست امام رسید یا نه ولی همین چند وقت پیش من دیدم در مجله «الشراع»(۱) چیزی از قول آقای ری‌شهری چاپ شده بود به این مضمون: «پیش از حکم اعدام سید مهدی، احمدآقا از دفتر امام به من زنگ زدند که نظر امام این است که سید مهدی اعدام نشود و به یک جایی تبعید شود، من گفتم باید دستور به خط امام باشد، گفتند بفرستید بگیرید و من نفرستادم و سید مهدی اعدام شد، بعد پیام را خودشان فرستادند ولی جوری وانمود شد که پیش از آنکه این پیام برسد او اعدام شده است». این اعتراف آقای ری‌شهری – اگر درست باشد– نشان می‌دهد که آن یادداشت به دست امام رسیده و مؤثر بوده است ولی آقایان به دنبال اجرای نظر خود بوده‌اند.

۶–۱۰–۵– «جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی»

خوب این اقرار و اعتراف‌ها که در زندان و با تهدید انجام می‌شود چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟ مرحوم آقای امید را نیز در زندان متهم به اعمال منافی عفت کردند و او را به این اتهام اعدام کردند، آیا آقای امید که سنی از او گذشته بود اهل این مسائل بود؟! نقل می‌کنند در همان ایام

که این مصاحبه‌ها پخش می‌شد و این مسائل مطرح بود، مرحوم آیت‌الله آقای حاج میرزا هاشم آملی (رحمة الله علیه) پدر همین آقایان لاریجانی‌ها به ملاقات مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمة الله علیه) رفته بودند، بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود، سینی چای را گذاشته بود و می‌خواسته برود مرحوم آیت‌الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بودند نخیر تو هم بیا همین‌جا بنشین می‌ترسم اگر تو نباشی بعداً بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند!.

و بالأخره بر حسب اخبار معتبره و فتاوای بزرگان اقرار و اعتراف در زندان و یا در حال تهدید هیچ ارزش شرعی ندارد، و به‌خصوص در امور جنسی از پیامبر خدا(ص) نقل شده که شخص مرتکب توبه کند و اصلاً بروز ندهد، و اگر فرضاً اقرار کرد و سپس انکار نمود نسبت به حدی که رَجْم یا قتل باشد، انکار او مسموع است و رجم و قتل اجرا نمی‌شود. حکم شرع این است ولی متأسفانه شنیده می‌شود گاهی افراد را به زور وادار به اقرار کرده‌اند و بر اقرار زوری او ترتیب اثر هم داده‌اند، و آقای امید را نیز به همین اتهام‌ها و با همین اقرارها اعدام کردند، در صورتی که آن ایام او در زندان بود و بر فرض اقرار، اقرار در آن شرائط اعتبار ندارد و بسیار بعید است آقای امید انکار نکرده باشد، و عجیب اینکه این اتهام در یک واقعه به چند نفر متوجه شد که چون بقیه متعلق به برخی بیوت بودند به مرحوم امام متوسل شدند و فوراً آزاد شدند و امید را اعدام کردند. تعقیب من نسبت به این قبیل امور اولاً به واسطه مراجعه وابستگان زندانیان و توقعاتشان بود (پیوست شماره ١٤٤) و ثانیاً من می‌دیدم به نام حمایت از دستورات امام کارهای خلافی را انجام می‌دهند و من سکوت در برابر ظلم را بزرگ‌ترین گناه می‌دانستم، حالا این قبیل انجام وظیفه را چماق کرده‌اند علیه من!! و لا حول و لا قوة الا بالله. البته من با برخی قضاوت‌های آقای امید در اصفهان و مصادره کردن بعضی اموال توسط او مخالف بودم ولی بازداشت و اعدام او برای این امور نبود و ظاهراً آقای امید هم قربانی قضیه مک‌فارلین شد.

*** پاورقی ***

۱- مجله *الشراع*، شماره ۷۷۷، مورخه ۱۹۹۷/٤/۲۱ مطابق با ۱۳۷٦/۲/۱

۷-۱۰-۵- «ولایت بر فقیه، هدف جوسازی‌ها»

س: همان‌گونه که در جریان هستید علیه بیت حضرتعالی شدیداً جوسازی شده است، هم در *رنجنامه* و کتاب *خاطرات سیاسی* و هم در جاهای دیگر، آیا به نظر حضرتعالی افراد ناصالحی در بیت و دفتر حضرتعالی بودند یا اینکه اهداف دیگری پشت سر این جوسازی‌ها بوده است؟

ج: به قول معروف همه دعواها سر لحاف کهنه ملانصرالدین بود. به هیچ وجه من نمی‌خواهم بگویم افرادی که در بیت من بودند ملک و معصوم بودند، در خانه ما باز بود و همه افراد رفت و آمد می‌کردند. اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند یا افراد ناجور و وابسته‌ای باشند در بیت من نبودند، حتا قضیه سید مهدی هاشمی هم بهانه بود، از همان اول هدف اصلی من بودم و همه اینها زمینه برای برکناری من بود، در صورتی که مرحوم امام اگر دوستانه به من می‌گفتند شما کنار بروید من می‌رفتم و مشغول درس و بحث خود می‌شدم ولی کسانی که طراح و پشت صحنه این قضیه بودند بنایشان بر تخریب و شکستن حیثیت من بود، وگرنه هیچ‌گاه بیت من در اختیار منافقین نبود، برعکس در بیت مرحوم امام مسائلی پیش آمده بود، افرادی را می‌گفتند در آنجا نفوذ کرده‌اند و روی دستگاه‌ها وسایلی را گذاشته بودند و گزارش‌هایی را به خارج فرستاده‌اند، منتها نگذاشتند سر و صدایش بلند شود. اینها با این سر و صداها و جوسازی‌ها می‌خواستند افرادی را در بیت من بگذارند و به وسیله آنها مرا کنترل کنند، اینها برای بعد از امام به دنبال «ولایت بر فقیه» بودند نه به دنبال «ولایت فقیه»، من این مطلب را صریحاً در نامه نه‌صفحه‌ای مورخه ۱۳٦٥/۷/۱۷ (پیوست شماره ١٤٣) به مرحوم امام نوشتم که آقایانی که مدت‌هاست در پشت این صحنه هستند و متأسفانه آخرالأمر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند، بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه‌تکه کنند من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من فعلاً که منشأ اثری نیستم قیم لازم ندارد.

اصلاً این همه آقایان علما در قم و جاهای دیگر دارای بیوت بوده و هستند و هر کدام مطابق سلیقه خود اعضای دفتر خود را انتخاب می‌نمایند، و هیچ‌گاه معمول نبوده کسی نسبت به اعضای دفتر دیگری علناً نظر بدهد و امر و نهی کند و در این رابطه افشاگری نماید، این کار را می‌گویند تصرف در امور دیگران با هتک حیثیت آنان، اگر جایی لازم باشد باید دوستانه به خود طرف تذکر دهند.

۸-۱۰-۵- «ملاقات آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام»

س: با اینکه می‌گویند حضرت امام نسبت به افراد بیت و دفتر حضرتعالی حساس بوده‌اند شنیده شد که پس از جریان سید مهدی، مرحوم امام به آقای سید هادی هاشمی سفارش بیت شما را کرده‌اند، مستدعی است این موضوع را بیان فرمایید.

ج: به دعوت آقای حاج سید احمد خمینی در تاریخ ٦٧/٧/٢٧ آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام ملاقات می‌کند و معظم‌له پس از تعارفات متداوله و استفسار از حال من و ابلاغ سلام، مطالبی را می‌فرمایند که من آن را عیناً از بولتن کمیته انقلاب اسلامی که گزارش این دیدار را نقل کرده بود می‌خوانم. ایشان می‌فرمایند:

«ایشان إن شاء الله از مراجع بزرگ می‌شوند و از آنجا که امروز قدرت تدریس هم دارند مفید فایده هستند، روی این جهت آقای منتظری برای مرجعیت باید حفظ شوند و صدمه‌ای به ایشان وارد نشود، من احساس می‌کنم دست‌هایی در غیرمعممین نظیر نهضت آزادی و بیش‌تر در معممین هست که می‌خواهند مرجعیت آقای منتظری صدمه بخورد و ایشان ملکوک شوند و باید نگذاشت اینها چنین کاری بکنند. در بین معممین افرادی هستند که حسادت می‌ورزند و روی آقای منتظری و مرجعیت ایشان حساسیت دارند. شما در بیت آقای منتظری هستید باید نگذارید این‌گونه افراد به مرجعیت ایشان صدمه‌ای بزنند و موجب ناراحتی بشوند چرا که شکی نیست این‌گونه افراد به آینده ایشان ضربه می‌زنند».(۱)

البته آقای آسید هادی می‌گفت: «امام در این ملاقات تعابیر بالاتری به کار برده بودند که من دیدم ممکن است به برخی از مراجع بزرگ برخورد کند و برای همین بعد از ملاقات به احمدآقا گفتم اگر به این صورت منتشر کنید مراجع دیگر از امام ناراحت می‌شوند، و احمدآقا هم قدری لحن آن را تغییر داد و به صورت فعلی آن را منتشر کرد»، هرچند من نمی‌دانم چه گزارش‌هایی به امام رسیده بود که ایشان فکر می‌کردند برخی آقایان نهضت آزادی مثلاً با مرجعیت من مخالف هستند و در این ملاقات به آن اشاره داشته‌اند.

نکته‌ای که قابل توجه است اینکه ملاقات آقاهادی با امام در اواخر مهرماه ٦٧ انجام شده، یعنی مدت‌ها بعد از قضیه سید مهدی و اعدام او و حتا بعد از جریان اعدام زندانیان که موجب اعتراض شدید من شده بود، حالا در این دوسه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان داده بودند که ذهن امام را ملکوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ٦٨/١/٦؟!، من نمی‌دانم.

*** پاورقی ***

١- بولتن خبری کمیته انقلاب اسلامی، شماره ۵۵، تاریخ انتشار ١٣٦٧/٨/٨

۹-۱۰-۵- «اتهام حمایت از منافقین و لیبرال‌ها»

س: مسأله دیگری که به شما نسبت داده شده این است که شما از منافقین و لیبرال‌ها حمایت می‌کرده‌اید، اصولاً مبنای این نسبت چیست؟ آیا حضرتعالی موضعگیری خاصی داشتید که اینها چنین نسبتی را به شما داده‌اند؟

ج: بعد از جریان «مرصاد» نامه‌ای از امام گرفته بودند که منافقین سرموضع را در زندان‌ها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقات‌های زندانیان به طور کلی با این نامه چنان‌که نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را - تردید از من است - اعدام کردند، من راجع به این موضوع دو تا نامه نوشتم که ظاهراً همین‌ها زمینه این اتهام شده است.

من همیشه زندانبان‌ها و مسؤولین زندان را از برخورد غیراسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندان‌ها نماینده می‌فرستادم که زندان‌ها را بازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آنها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آنها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ما شده ولی نباید به او ظلم بشود هر چند - به قول آقایان - از منافقین باشد، آقایان انصاری نجف‌آبادی و محمدی یزدی مدت‌ها نماینده من در زندان‌ها بودند و به شکایات زندانیان رسیدگی می‌کردند، خلاصه من با تندروی‌ها مخالف بودم نسبت به هر کسی که می‌خواست باشد، حتا تعبیر به «منافق» هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسائل الشیعه است: «إن علیا(ع) لم یکن ینسب أحداً من أهل حربه إلی الشرک و لا إلی النفاق و لکنه کان یقول: هم إخواننا بغوا علینا»(۱): «حضرت علی(ع) هیچ‌یک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند»، حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برچسب‌ها متهم می‌کنیم.

درباره حمایت از نهضت آزادی هم یک روز خود این آقایان از امثال آقای مهندس بازرگان تعریف و تمجید می‌کنند و آنها را تا عرش بالا می‌برند و امام می‌گوید هر کسی با آنها مخالفت کند از ولایت خدا دور است، یک روز هم به این شکل برخوردهای ظالمانه می‌کنند که در مجلات و روزنامه‌های خودشان علیه آنها مرتب چیز بنویسند، من با این افراط و تفریط‌ها مخالف بودم، همین نهضت آزادی خیلی افراد متدینی در بین آنها هستند، خود امام یک روز به من گفتند که من می‌شناسم خیلی افراد متدین در بین اینها هست. مثلاً همین آقای مهندس بازرگان واقعاً آدم متعبد و

متدینی بودند، ما یک‌وقت در یک جلسه‌ای در حسینیه ارشاد ناهار دعوت داشتیم، ده بیست نفر بودیم، مرحوم شهید مطهری هم بود، اول ظهر که شد دیدیم آقای مهندس بازرگان نیست، بعد دیدیم در یک گوشه‌ای سجاده‌اش را انداخته دارد نمازش را می‌خواند، آقای مطهری گفت برای ما آخوندها همین ننگ بس که ایشان مهندس است اول وقت نمازش را می‌خواند و ما اینجا نشسته‌ایم داریم حرف می‌زنیم. خوب در بین اینها از این افراد بسیار هستند و به این شکل هم نیستند که حالا چشم‌بسته حرف یکی را قبول کنند، بالأخره خودشان فکر و نظر دارند، و باید با منطق صحیح با آنها گفتگو کرد یا اگر در مواردی حرف آنان صحیح است باید پذیرفت، متأسفانه در این اواخر یک برنامه به نام «هویت» تنظیم کردند و در تلویزیون با آبروی بسیاری از بندگان خدا بازی کردند، در صورتی که آبروی مسلمان همچون مال و جان او محترم است، و هتک او از گناهان بزرگ است. بالأخره من با این شکل افراط و تفریط‌ها که با این قبیل افراد می‌شد مخالف بودم و نظرم هم این بود که به حیثیت انقلاب و شخص امام خدشه‌ای وارد نشود. من یک بار به احمدآقا هم این مطلب را گفتم که شما حالای امام را نگاه می‌کنید من می‌خواهم تا پنجاه سال تا صد سال دیگر هیچ سوژه‌ای نسبت به امام نباشد، برای اینکه یک چنین چهره‌ای که در موقعیت مرجعیت آمده است و یک انقلاب به این عظیمی را رهبری کرده است نباید در اذهان ملکوک شود، در آخرین ملاقاتم هم من به امام گفتم: «حضرتعالی با آن چهره ملکوتی و نورانیتی که وارد کشور شدید و همه طبقات نسبت به شما علاقه داشتند ما دوست داریم همان چهره برای شما باقی بماند و کارهای خلاف به شما نسبت داده نشود، در زمان پیغمبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) نیز بسا خلاف‌هایی انجام می‌شده ولی بدون اطلاع آنان و هیچ‌وقت به آنان نسبت داده نمی‌شد، ولی الآن در زندان‌ها با زندانیان با خشونت برخورد می‌کنند و می‌گویند نظر امام این است!».

*** پاورقی ***

۱- *وسائل الشیعه*، کتاب الجهاد، باب ۲۶ از ابواب «جهاد العدو و ما یناسبه»، حدیث ۱۰.

۱۰-۱۰-۵- «تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب»

س: در نشریات منافقین خارج از کشور نوشته‌اند که حضرتعالی فتوا داده‌اید که دختران محکوم به اعدام منافقین را قبل از اجرای حکم، صیغه کنند و بعد حکم را در مورد آنان اجرا کنند، بفرمایید منشأ این نسبت دروغ چه بوده است؟

ج: این قضیه نظیر آن قضیه است که کسی در مقام داستان‌سرایی گفت: «امامزاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار شغالی درید»، یک شنونده به او گفت: «امامزاده نبوده پیغمبرزاده بوده، یعقوب نبوده یوسف بوده، مصر نبوده کنعان بوده، منار نبوده چاه بوده، شغال نبوه گرگ بوده و تازه اصل قضیه هم دروغ بوده!» حالا داستان از این قرار است، تمام تلاش من بر این بود که زنان و دختران را اعدام نکنند، چون در آن‌وقت بسیاری از کسانی که در ارتباط با مجاهدین خلق دستگیر می‌شدند دختر بودند و اینها را به عنوان محارب اعدام می‌کردند، من یک روز به امام عرض کردم: «آقا همین‌طور که در فتاوای فقها آمده که مرتد زن اعدام نمی‌شود در مورد محارب هم بعضی از فقها گفته‌اند که محارب زن نباید اعدام شود و این مسأله در بین فقها خلافی است، بله اگر قاتل باشد حکم قاتل اعدام است چه مرد باشد و چه زن فرقی نمی‌کند، ولی در مورد غیرقتل، در محارب و مرتد زن به این شکل نیست، شما دستور بدهید که این دختران را اعدام نکنند، اینها معمولاً فریب خورده‌اند، یک اعلامیه به آنها داده‌اند خوانده‌اند، شعارهای تندی یاد آنها داده‌اند و اینها هم که اکثراً اهل تشخیص نیستند، تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، مدتی زندان به اینها بدهند بلکه متوجه اشتباهات خود بشوند و بعد آزاد شوند». امام فرمودند: «خوب به آقایان بگویید دختران را اعدام نکنند». من هم از قول امام به مسؤولین تشکیلات قضائی، به مسؤولین اوین و جاهای دیگر گفتم دختران منافقین را اعدام نکنید، به قضات هم گفتم دیگر حق ندارید برای دختران حکم اعدام بنویسید، این حرفی بود که من گفتم، بعد آمدند این‌طرف و آن‌طرف این‌طور وانمود کردند که فلانی گفته دخترها را اعدام نکنید اول آنها را صیغه کنید بعد اعدام کنید! در خارج از کشور هم منافقین این را دست گرفته بودند، اصل جریان همین بود که من عرض کردم.

ما تلاش داشتیم که زنان و دختران غیر از آنان که مرتکب قتل شده‌اند اعدام نشوند، من در همان زمان هم این دروغ تبلیغاتی مجاهدین خلق را تکذیب کردم، اما خوب آنها به تأیید یا تکذیب من کاری نداشتند، حرف خودشان را می‌خواستند بزنند، و بالأخره نظر من این بود که زنان اعدام نشوند و چون نوعاً در رابطه با مجاهدین دختران در زندان بودند تعبیر به دختران کردم، ولی شیاطین کلام مرا تحریف کردند.

۱۱-۱۰-۵- «اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه» [اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷]

س: حضرتعالی گویا نامه‌ای به امام خمینی (رضوان الله علیه) در ارتباط با اعدام منافقین در زندان‌ها پس از حمله منافقین به جمهوری اسلامی در عملیات مرصاد – فروغ جاویدان – نوشتید، در این ارتباط بفرمایید که قضایا چگونه بود و چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که این نامه را بنویسید؟
ج: بله همان‌گونه که فرمودید پس از اینکه مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آنها در درگیری کشته شدند، تعداد هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آنها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک‌باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آنها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندان‌ها هستند طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آنها «سرموضع» هستند اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دو نفر از آنها نظرشان این بود که فلان فرد سرموضع است ولو اینکه به یک سال یا دو سال یا پنج سال محکوم شده باید اعدام می‌شد، این نامه منسوب به امام تاریخ ندارد، اما این نامه روز پنج‌شنبه نوشته شده بود، روز شنبه توسط یکی از قضات به دست من رسید و آن قاضی بسیار ناراحت بود، من نامه را مطالعه کردم خیلی نامه تندی بود که در عکس‌العمل عملیات مجاهدین خلق در مرصاد نوشته شده بود و شنیده شد که به خط حاج احمدآقاست، البته چون این نامه برای همه قضات فرستاده شده بود اشکال ندارد که برای شما هم بخوانم تا واقعیت قضایا آن‌گونه که اتفاق افتاده روشن شود، متن این نامه به این شکل است:

پیوست شماره ۱۵۲:
متن نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدام منافقین سرموضع در زندان‌ها

بسم‌الله الرحمن الرحیم
از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، و با توجه به محارب بودن آنها و جنگ‌های کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما، و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا کنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رأی اکثریت آقایان حجت‌الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین‌طور در زندان‌های مراکز استان کشور رأی اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم‌الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام، رضایت خداوند متعال را جلب نمائید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند «اشداء علی الکفار» باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام.
روح‌الله الموسوی الخمینی

این نامه تاریخ هم ندارد اما در پشت آن آقای حاج احمدآقا نوشته است:

پدر بزرگوار حضرت امام مد ظله العالی
پس از عرض سلام، آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته‌اند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند:
۱- آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم به اعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آنهایی که حتا محاکمه هم نشده‌اند محکوم به اعدامند؟
۲- آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده‌اند و مقداری از زندانشان را هم کیشده‌اند ولی بر سر موضع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هائی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می‌توانند مستقلاً عمل کنند؟
فرزند شما، احمد

زیر این نامه نوشته شده:

بسمه تعالی
در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر انجام گردد همان مورد نظر است.
روح‌الله الموسوی الخمینی

بعد من به آیت‌الله موسوی اردبیلی که آن زمان رئیس شورای عالی قضائی بودند پیغام دادم: «مگر قاضی‌های شما اینها را به پنج یا ده سال زندان محکوم نکرده‌اند! مگر شما مسؤول نبودی! آن‌وقت تلفنی به احمدآقا می‌گویی که اینها را مثلاً در کاشان اعدام کنند یا در اصفهان؟! شما خودت می‌رفتی با امام صحبت می‌کردی که کسی که مثلاً مدتی در زندان است و به پنج سال زندان محکوم شده و روحش هم از عملیات منافقین خبردار نبوده چطور ما او را اعدام کنیم؟! مگر اینکه جرم تازه‌ای مرتکب شده باشد که بر اساس آن جرم او را محاکمه کنیم».
بالأخره مدتی ملاقات‌های زندانیان را تعطیل کردند و بر حسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی – تردید از من است – از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتا افرادی که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، طرف را می‌آوردند به او می‌گفتند بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی‌خورد نمی‌گفت، می‌گفتند پس تو سرموضع هستی و او را اعدام می‌کردند! در همین قم یکی از مسؤولین قضائی آمد پیش من و از مسؤول اطلاعات قم گله می‌کرد که می‌گوید تندتند اینها را بکشیم از شرشان راحت شویم، من می‌گویم آخر پرونده‌های اینها را بررسی کنیم یک تجدید نظری در حکم اینها بکنیم، می‌گوید حکم اینها را امام صادر کرده ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می‌گویند تو سرموضعی؟! او هم نمی‌داند که قضیه از چه قرار است می‌گوید بله، فوری او را می‌برند اعدام می‌کنند.
بالأخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم، اتفاقاً آقای آسید هادی هاشمی و آقای قاضی خرم‌آبادی اینجا بودند با آنها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید ایشان ناراحت می‌شوند، آنها بلند شدند رفتند ولی من همین‌طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکر می‌کردم که بالأخره به من می‌گویند قائم‌مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده‌ام، اگر یک نفر بی‌گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود من هم مسؤولم، بالأخره با قرآن مجید استخاره کردم این آیه شریفه آمد: «و هُدوا إلی الطیب من القول و هُدوا إلی صراط الحمید»(۱): «به گفتار نیکو هدایت شدند و هدایت شدند به راه پسندیده»، پس از این بود که نشستم این نامه را نوشتم:

*** پاورقی ***
۱- سوره حج (۲۲)، آیه ۲٤.

پیوست شماره ۱۵۳:
نامه به حضرت امام در اعتراض به اعدام محکومین در زندان‌ها، مورخه ۶۷/۵/۹

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از عرض سلام و تحیت به عرض می‌رساند راجع به دستور اخیر حضرتعالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان‌ها، اعدام بازداشت‌شدگان حادثه اخیر [حمله مجاهدین خلق با پشتیبانی حکومت صدام به ایران در عملیات «فروغ جاویدان» - «مرصاد»] را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها اولاً در شرائط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام‌جوئی می‌شود.
و ثانیاً خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جداً زده می‌شوند.
و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند ولی بعضی از مسؤولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند.
و رابعاً در شرائط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیت‌ها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرتعالی نیست که یکدفعه تبلیغات علیه ما شروع شود.
و خامساً افرادی که به وسیله دادگاه‌ها با موازینی در سابق محکوم به کم‌تر از اعدام شده‌اند اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای بی‌اعتنائی به همه موازین قضائی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد.
و سادساً مسؤولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی‌گناهانی و یا کم‌گناهانی هم اعدام می‌شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجز است.
و سابعاً ما تا حال از کشتن‌ها و خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم جز اینکه تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیش‌تر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطوفت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.
و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اقلاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسؤول اطلاعات باشد نه اکثریت، و زنان هم استثنا شوند مخصوصاً زنان بچه‌دار، و بالأخره اعدام چندهزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند، و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله(ص): «إدرئوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فإن کان له مخرج فخلّوا سبیله فإن الإمام أن یخطی فی العفو خیرٌ من أن یخطی فی العقوبة»
والسلام علیکم و ادام الله ظلکم
۱۶ ذی‌الحجه ۱٤۰۸ - ٦۷/۵/۹
حسینعلی منتظری

و منظور من از زنان بچه‌دار زنان آبستن نبود - که احمدآقا در *رنجنامه*‌اش سوژه و معرکه علیه من گرفته - بلکه منظور زنانی بود که دارای چند بچه بودند و با کشتن آنها بچه‌های آنها بی‌سرپرست می‌شدند، و بالأخره این نامه را نوشتم و دو نسخه از آن فتوکپی گرفتم، نسخه اصل را فرستادم برای امام و یک نسخه را هم برای شورای عالی قضائی، چون شورای عالی قضائی مسؤولیت این قضیه را به عهده داشت و می‌بایست می‌رفتند با امام صحبت می‌کردند، بعد که نامه‌ها را فرستادم به آقای سید هادی تلفن زدم و گفتم: «من نامه‌ای نوشتم و خدمت امام فرستادم، شما به آقای محمدعلی انصاری در دفتر امام تلفن بزنید که آن نامه را بگیرند بدهند خدمت امام»، ایشان گفت: «مگر بنا نشد شما چیزی ننویسید؟» گفتم: «بالأخره من نوشتم و فرستادم». حالا اینکه می‌گویند بیت ایشان به‌خصوص آقای سید هادی در این قضیه نقش داشته حرف بی‌اساسی است چون بیت من با نامه نوشتن من مخالف هم بودند.
چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجت‌الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت‌الله آقای آشیخ علی‌اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من خیلی ناراحت بود می‌گفت: «در آنجا تندتند دارند اعدام می‌کنند، به یک شکلی نظر اکثریت درست می‌کنند، خوب تشخیص نمی‌دهند، اینها از عملیات منافقین ناراحت هستند و افتاده‌اند به جان زندانیان»، من عین مطالب ایشان را نیز در نامه‌ای بدین شکل برای امام منعکس کردم:

پیوست شماره ۱۵۴:
نامه مجدد به امام خمینی در این مورد، مورخه ۶۷/۵/۱۳

بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ٦٧/٥/٩ برای رفع مسؤولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسؤول اطلاعات یا دادستان – تردید از من است – از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت. گفت معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد و این قاضی شرع می‌گفت هرچه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسؤول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسؤول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

٦٧/٥/١٣

حسینعلی منتظری

این نامه دوم من راجع به این موضوع بود، بعد من دیدم آنها دارند کارشان را ادامه می‌دهند، اول محرم شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الآن محرم است حداقل در محرم از اعدام‌ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: «ما تا الآن هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هرچه بفرمایید و...!» من بسیار ناراحت شدم و رؤوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم در این جلسه با آنها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آنها دادم که برای شما می‌خوانم، و این همان چیزهایی است که حاج احمدآقا در *رنجنامه* روی قسمت‌هایی از آن معرکه گرفته است، در صورتی که این نامه نیست بلکه یادداشت است:

پیوست شماره ۱۵۵:
یادداشت خطاب به آقایان نیری قاضی شرع، اشراقی دادستان، رئیسی معاون دادستان، پورمحمدی نماینده اطلاعات در اوین برای اجرای حکم امام، مورخه ۶۷/۵/۲۴

بسمه تعالی

۱- من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام‌جویی باشد من بیش‌تر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.

۲- این‌گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیش‌تر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.

۳- روش پیغمبر(ص) را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده است، پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب «رحمة للعالَمین» گرفت. روش امیرالمؤمنین(ع) با اهل جَمَل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

٤- بسیاری از افراد سرموضع را، رفتار بازجوها و زندانبان‌ها، آنان را به سرموضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.

٥- مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و یاغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمؤمنین(ع) نسبت به ابن‌ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است.

٦- مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و یاغی نمی‌کند، و ارتداد سران فرضاً موجب حکم به ارتداد سمپات‌ها نمی‌شود.

۷- قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد «لا یقضی القاضی و هو غضبان» الآن با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سؤال بردن

همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کم‌تر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقات‌ها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۸- من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کرده‌ایم همه غلط بود؟

۹- من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۱۰- در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشت است یک نحو منطق است، و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود، ان‌شاءالله موفق باشید.

ح - م [حسینعلی منتظری]

حاج احمدآقا در *رنجنامه* روی بند دهم خیلی معرکه گرفته که چرا گفته‌ای کار منافقین یک نحو منطق است؛ در صورتی که کسانی که فریب شعارهای منافقین را خورده‌اند و فرضاً چند اعلامیه پخش کرده‌اند با کسانی که در عملیات مرصاد شرکت داشتند فرق دارند، و اصل آن هم یادداشت نه نامه رسمی.

بالأخره این مطالب را من برایشان خواندم بعد یک نسخه از آن را هم به آنها دادم و شفاهی به آنها گفتم: «الآن دهه محرم است، یک مقدار دست نگه دارید»، بعد به آنها گفتم: «اگر امام هم اصرار دارند شما یک عده از آنها را که در زندان شیطنت می‌کنند و تبلیغ و فعالیت دارند مجدداً با روش صحیح بازجویی کنید و آنها را درست محاکمه کنید و پس از محاکمه اگر محکوم به اعدام شدند اعدامشان کنید، در این صورت لااقل کسی نمی‌گوید کسی را که به پنج سال زندان محکوم شده است جمهوری اسلامی اعدام کرده است»، و طبیعی بود که این مسائل به آقای ری‌شهری و احمدآقا منتقل می‌شد و آنها از این برخوردها و بازخواست‌های من ناراحت بودند. بالأخره در آن جریان طبق گزارش‌هایی که به من دادند حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را اعدام کردند.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من مربوط به دختری که می‌خواسته‌اند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند، در این پرونده دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش‌آمدها هست شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید و قرآن و نهج‌البلاغه را بخوانید و...، که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود. حجت‌الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندان‌ها بود می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که اینها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به اینها می‌گویند باید مصاحبه کنید، اینها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم ما حاضریم چیزی بنویسیم ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم این برای ما شکست است، و اینها را به این بهانه گفتند که سرموضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود باقی گذاشتند، به این شکل کار می‌شد.

بالأخره این جریان گذشت، بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیرمذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیرمذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس‌جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند اینها را تندتند اعدام کنند»، گفتم: «چطور شما الآن برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است، شما که رئیس‌جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!» حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد.

س: پس در واقع هدف شما از این برخوردها و نوشتن این نامه‌ها یک اقدام انسانی و نوعی مصلحت‌بینی برای نظام و انقلاب و بیان یک حکم شرعی بوده است.

ج: بله، دقیقاً همین طور است، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزش‌هایی بود که خودمان آنها را قبول داشتیم و نباید حب و بغض‌ها باعث خدشه‌دار شدن آنها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین، شرعاً مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود.
نکته دیگری را که من همین‌جا می‌خواهم عرض کنم این است که چه کسی باعث شد که این نامه من (نامه مورخه ٦٧/٥/٩) به دست رادیو بی‌بی‌سی برسد و حدوداً پس از هشت ماه از گذشتن قضیه، در ایام عید نوروز یعنی شب پنجم عید یک روز قبل از نامه ٦٨/١/٦، از بی‌بی‌سی پخش شود بدون اینکه هیچ توضیحی راجع به کل جریانات داده شود و جو احساسات را به عنوان دفاع فلانی از منافقین بالا ببرد و زمینه نوشتن نامه ٦٨/١/٦ منسوب به امام را فراهم نماید، با اینکه من آن نامه را فقط برای امام و شورای عالی قضائی فرستاده بودم و در این مدت آن را به احدی نداده بودم، البته بعضی آن نامه را در همان زمان‌ها در دانشگاه تهران در دست آقای سید حمید روحانی دیده بودند! من حدس می‌زنم دست‌هایی در کار بوده که زمینه را برای نتیجه‌گیری نهایی آماده می‌کرده است.

پیوست شماره ۱۵۶:
نامه آقای سید احمد خمینی در پاسخ به نامه مورخه ۶۷/۵/۱۳ آیت‌الله العظمی منتظری

بسمه تعالی
حضرت آیت‌الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته
پس از عرض سلام، حضرت امام فرمودند:
نامه دوم جنابعالی موجب تعجب شد، شما فرد مذکور را بگوئید بیاید تهران تا مسائلش را بگوید و مطمئن باشید و باشد که مسأله محرمانه می‌ماند. شما که می‌دانید من نمی‌خواهم سرسوزنی به بی‌گناهی ظلم شود ولی دید شما در مورد ضد انقلاب و به‌خصوص منافقین را قبول ندارم. مسؤولیت شرعی حکم مورد بحث با من است جنابعالی نگران نباشید. خداوند شر منافقین را از سر همه کوتاه فرماید.
٦٧/٥/١٥
ارادتمند، احمد خمینی

بالأخره آقای شیخ محمدحسین احمدی به جماران رفت ولی موفق به زیارت امام نشد و لذا مطالب خود را به صورت نامه‌ای به امام نوشت و به احمدآقا سپرد که به اطلاع امام برساند و البته حسب قرائن چه بسا مانند خیلی دیگر از نامه‌ها به امام نرسیده باشد. بعد از چندی که قضایای برکناری پیش آمد و *رنجنامه* احمدآقا منتشر شد مانند بقیه موارد مندرج در آن، مطلبی سراپا کذب هم در مورد ملاقات آقای احمدی آورده بود که ایشان علی‌رغم شرائط بد آن موقع تکذیبیه‌ای خطاب به احمدآقا نوشت و بالصراحه حرف‌های او را رد کرد. (پیوست‌های شماره ۱۵۷ و ۱۵۸)

س: اصولاً چرا حضرتعالی به مرحوم امام نامه می‌نوشتید و چه انگیزه‌ای از این کار داشتید؟
ج: افراد زیادی از من این سؤال را کرده‌اند، بالأخره در ایران ما انقلابی به نام اسلام و به منظور پیاده شدن عدالت و جلوگیری از ظلم و تعدیات رخ داده بود، و هر چند ایشان رهبر انقلاب بودند ولی انقلاب همگانی بود و من هم به سهم خود در آن نقش داشتم و نسبت به هر کار خلافی که انجام می‌شد تا اندازه‌ای خود را مسؤول می‌دانستم، و به‌خصوص مردم مرا از طرفداران نزدیک به معظم‌له می‌دانستند و انتظار داشتند در مقابل کارهای خلاف یا اشتباه ساکت نباشم، به علاوه امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از کارهای خلاف بر همه واجب است، مرحوم امام هم که علم غیب نداشتند و چه بسا در ارگان‌ها و ادارات و به‌خصوص در زندان‌ها و بازجویی‌ها کارهای خلاف و تندروی‌ها انجام می‌شد، و همه اینها به حساب اسلام و نظام گذاشته می‌شد، تماس تلفنی هم با مرحوم امام میسر نبود و رفتن خدمت ایشان هم با بُعد و فاصله مکانی مشکل بود، لذا ناچار بودم برای انجام وظیفه شرعی به وسیله نامه نظرم را به ایشان منتقل کنم و گاه پس از گذشت چند ماه حضوراً نیز مطالبی را یادآور می‌شدم، و اما مخالفت عده‌ای نسبت به این تذکرات یا برای این بوده که خودشان یا دوستانشان زیر سؤال می‌رفتند، و یا می‌گفتند مرحوم امام ناراحت می‌شوند، و یا خیال می‌کردند تذکر به ایشان اعتراض به ایشان و زیر سؤال بردن ایشان تلقی می‌شود.

آقای سید هادی هاشمی در آن اواخر که حاج سید احمد خمینی به گفته خودش مشغول نوشتن *رنجنامه* بوده با او ملاقاتی داشته که او به آقای سید هادی اصرار می‌کند که آقای منتظری را وادار کن به امام بنویسد: «همه نامه‌هایی که از من به شما نوشته شده جعلی است و دیگران به اسم من نوشته‌اند!» در صورتی که توجه دارید که تذکر دادن به رهبر جامعه به منظور رفع مشکلات و جلوگیری از خطاها، زیر سؤال بردن ایشان نیست و وجهی ندارد که اطرافیان ایشان ناراحت شوند، بلکه طبعاً باید خوشحال هم می‌شدند. پیغمبر اکرم(ص) در مسائل سیاسی و اجتماعی می‌فرمودند: «أشیروا علی» و خداوند هم دستور می‌دهد: «و شاورهم فی الأمر» و اصل انتقاد و تذکر دادن در زمان پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و همچنین در زمان شیخین امر معمول و متداولی بود، و بالأخره من از معظم‌له دور و آقایان هم هرچه می‌خواستند به ایشان القاء می‌کردند، إنشاءالله قصد خیر داشته‌اند. و إلی الله أشکو و هو حسبی و نعم الوکیل؛ من از انجام وظیفه شرعی خوشحالم و هیچ‌گاه طالب مقامی نبودم تا به خاطر فقدان آن ناراحت باشم.

س: در همین ارتباط نظر عده‌ای این است که در آن زمان که رهبری انقلاب و کشور به دست مرحوم امام (قدس سره) بود چه ضرورتی داشت که شما با سخنرانی یا نوشتن نامه‌های انتقادآمیز و گاهی تند زمینه‌هایی را برای بدخواهان و فتنه‌انگیزان فراهم کنید، آیا بهتر نبود که حضرتعالی سکوت می‌کردید و هروقت که مسؤولیت انقلاب و کشور به دوش شما قرار می‌گرفت شما دیدگاه‌ها و نظرات خود را ابراز و اجرا می‌فرمودید تا از این حوادثی که پیش آمد و ضربه آن به کل نیروهای انقلاب و مردم خورد جلوگیری می‌شد؟

ج: همان گونه که عرض کردم در یک کشور تنها یک نفر مسؤول نیست و همه کارها را هم یک نفر انجام نمی‌دهد و نمی‌تواند هم انجام بدهد، تمام وزارتخانه‌ها و نمایندگان مجلس و استانداران و فرمانداران و دیگر نیروهای مؤثر هستند که یک کشور را اداره می‌کنند. مرحوم امام هم در این اواخر به‌شدت بیمار بودند و کم‌تر با بیرون ارتباط داشتند، در این اواخر آن‌قدر که به من مراجعه می‌شد و مشکلات و نارسایی‌ها مطرح می‌شد شاید یک‌دهم آن هم خدمت امام مطرح نمی‌شد. ایشان هم که خبر نداشتند که در کشور چه می‌گذرد، بالأخره یک کسی باید ایشان را در جریان می‌گذاشت، احمدآقا و دیگران هم از باب اینکه مراعات حال ایشان را می‌کردند و نمی‌خواستند که ایشان ناراحت بشوند خیلی از مسائل را به ایشان نمی‌گفتند. من هم از باب اینکه افراد مختلف به من مراجعه می‌کردند و بسا من می‌توانستم از خیلی از نارسایی‌ها جلوگیری کنم خودم را موظف به اقدام می‌دیدم، من گاهی فکر می‌کنم که نکند وظیفه‌ام بیش‌تر از اینها هم بوده است و من عمل نکرده‌ام. در حکومت اسلامی افرادی که از مسائل آگاهی دارند وظیفه دارند که نظرات خود را به حاکم اسلامی منعکس کنند، نارسایی‌ها را به او بگویند در عین حال دست و بازوی او هم باشند.

از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته‌اند یک وقت من از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای ایشان مطرح کنم، بعد هنگامی که به دفتر امام رفتم یکی از آقایان دفتر امام به من گفتند شما خدمت امام می‌روید ملاحظه حال امام را بکنید و یک چیزهایی بگویید که ایشان خوشحال شوند مبادا یک چیزهایی بگویی که ایشان ناراحت بشوند، اگر هم امام از شما چیزی پرسید، بگویید الحمدلله اوضاع خیلی خوب است و مردم دعاگو هستند و راضی‌اند و مشکلی وجود ندارد و...، ایشان گفته بود من اصلاً بلند شده‌ام اینجا آمده‌ام که مشکلات را بگویم، بعد بدون اینکه چیزی بگوید برگشته بود، اوضاع به این شکل بود. شاید تنها کسی که جرأت می‌کرد بعضی از مشکلات و نارسایی‌ها را به امام بگوید من بودم، من از همان اول هم اگر چیزی به نظرم می‌آمد به طور صریح مطرح می‌کردم، برخورد من با آیت‌الله بروجردی هم به این شکل بود، من با آیت‌الله بروجردی هم به طور صریح صحبت می‌کردم، مردم با پیغمبر اکرم(ص) و با امیرالمؤمنین(ع) هم صریح حرفشان را می‌زدند، چرا ما باید یک جوی ایجاد کنیم که اگر کسی اشکال و ایرادی به نظرش رسید نتواند حرف‌هایش را بزند؟! من این را وظیفه خود می‌دانستم، به نظر من آنها که در برابر نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها سکوت می‌کنند گناهکارند نه آنها که از راه‌های صحیح و برای خیرخواهی حرفشان را می‌زنند.

س: البته الآن که قضیه گذشته است، ولی اگر همان‌وقت حضرتعالی به جای نامه نوشتن با امام(ره) حضوری ملاقات می‌کردید یا با تماس با مسؤولین قضیه را پیگیری می‌کردید بهتر نبود؟

ج: البته همان‌وقت من به آقای موسوی اردبیلی پیغام دادم که جریان آن را پیش از این گفتم، بعضی مسؤولین جرات نمی‌کردند با امام حرفی بزنند می‌آمدند به من متوسل می‌شدند، صحبت حضوری هم در آن‌وقت میسر نبود و فایده‌ای هم نداشت چون بعد از عملیات مرصاد جو خیلی داغ و تند بود، البته الآن دیگر اگر و مگرها بی‌فایده است.

س: سؤال دیگری که در بسیاری از اذهان وجود دارد این است که این نامه منسوب به حضرت امام در ارتباط با اعدام‌ها آیا واقعاً از سوی ایشان صادر شده است و به خط خود ایشان می‌باشد یا اینکه این نامه هم همچون برخی دیگر از نامه‌هایی است که در اواخر عمر امام به نام ایشان منتشر شده و در صحت انتساب آن به معظم‌له تردید شده است؟ و بر فرض اینکه این نامه از سوی ایشان صادر شده باشد به نظر جنابعالی چه گزارش‌ها و زمینه‌هایی باعث صدور این نامه گردید؟

ج: واقع امر این است که با توجه به شناختی که من از مرحوم امام دارم و سال‌های زیاد با ایشان معاشر بوده‌ام به هیچ وجه نمی‌توانم قاطعانه بگویم که این نامه از ایشان است، من سال‌ها با ایشان محشور بوده‌ام و ایشان فردی باتقوا و عارف بودند و در این‌گونه مسائل احتیاط می‌کردند و حاضر نبودند به کسی ظلم شود، بعد از پیروزی انقلاب هم ایشان در سخنرانی‌های خود نسبت به رعایت حقوق زندانیان تأکید داشتند و حتا پس از حادثه هفتم تیر که طبعاً اوضاع خیلی داغ بود ایشان در سخنرانی خود نسبت به حقوق زندانیان تأکید می‌کردند که مبادا مسؤولان به فکر انتقام از آنها باشند، اما اینکه چه شد این اواخر این نامه از ایشان منتشر شد یا اینکه اصلاً نامه به خط خود ایشان است یا نه، من قضاوت نمی‌کنم و این مسأله برای من هم تعجب و مبهم است.

البته باید توجه کنیم که مرحوم امام هم یک انسان جایزالخطا بودند و این اواخر با آن کهولت سن و بیماری‌های مختلف به طور کلی از مردم منزوی شده بودند و بعضی‌ها هم هرطور که می‌خواستند به ایشان گزارش می‌دادند. اساساً این سیستم اداره کشور که همه قدرت در یک نفر خلاصه شود – هرچند آن فرد باتقواترین افراد باشد– روش صحیحی نیست و منجر به اشتباهات بزرگ می‌شود. من فکر می‌کنم اگر بر فرض این نامه را امام شخصاً نوشته باشند یقیناً گزارش‌های غلط و خلاف واقع از ناحیه افراد خاص در صدور آن مؤثر بوده است.

۱۲–۱۰–۵– «اجبار به گزارش غلط به امام»

س: حضرتعالی در صحبت‌های اخیرتان در بیست و یک بهمن هفتاد و یک به داستانی از قول یکی از علمای تهران اشاره فرمودید مبنی بر اینکه چند نفر از اعضای اطلاعات به ایشان اظهار داشته بودند در جریان سال‌های ٦٧ و ٦٨ آنان را مجبور کرده بودند گزارش‌هایی مربوط به نفوذ منافقین در بیت حضرتعالی و مشورت شما با آنان تنظیم و به مرحوم امام ارائه دهند، اگر صلاح می‌دانید توضیحاتی در ارتباط با این جریان و نام آن عالمی که این جریان را نقل کرده بفرمایید.

ج: اصل جریان به این شکل بود که آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی یک شب در تهران در جلسه مهمانی خانوادگی بوده‌اند، آقای ایزدی نقل کردند که در آن جلسه آقای محمدی گیلانی – که در آن جلسه حضور داشته – به ایشان می‌گوید ما دلمان خیلی برای فلانی تنگ شده است ما مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم، بعد می‌گوید: «چند نفر از افراد اطلاعات که از رده‌های بالای آنها بودند به من گفتند در آن جریانات ما را مجبور کردند که به دروغ شهادت بدهیم که خانه فلانی در اختیار منافقین است و منافقین به فلانی خط می‌دهند و ما الآن از این گزارش‌ها خیلی ناراحت هستیم!» این مطلب را آقای حاج شیخ غلامحسین ایزدی از قول آقای محمدی گیلانی برای من نقل کرد، همچنین از قول آقای محفوظی هم نقل شد که آقای محمدی گیلانی این مطلب را در جای دیگر هم گفته است. بعد ما از کانال دیگر هم شنیدیم که آن چند نفر را – که ظاهراً سه نفر بوده‌اند – در اطلاعات از کار برکنار کرده‌اند و می‌خواسته‌اند یک پرونده سنگینی برایشان درست کنند و آنان را مورد توبیخ قرار داده‌اند که چرا این مطلب را گفته‌اند، حتا قصد بازداشت و زندانی کردن آنها را داشته‌اند که بعضی از رفقایشان در همان اطلاعات مانع این کار شده‌اند، ولی آنان را از کارشان برکنار کرده‌اند، بالأخره بر حسب آنچه نقل شد یک چنین قضیه‌ای بوده است. البته شاید آقای محمدی گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که نام ایشان در این جریان ذکر می‌شد و لذا من هم در آن صحبت به طور کلی از قول یکی از علمای تهران این قضیه را نقل کردم. (پیوست شماره ۱۵۹)

۱۳–۱۰–۵– «امام خمینی: «شما برج بلند اسلام هستید»»

س: گویا حضرتعالی در دیدار مهمی که در حضور سران سه قوه و نخست‌وزیر با مرحوم امام داشتید ایشان از شما تجلیل زیادی فرموده بودند، لطفاً جزئیات این ملاقات را توضیح بفرمایید.

ج: در یکی از ملاقات‌ها که شخص من با ایشان بودم فرمودند: «من شنیده‌ام وقتی رئیس‌جمهور آمریکا می‌خواهد صحبت کند ششصد نفر صحبت او را چک می‌کنند، وقتی ما یک کلمه حرف می‌زنیم در دنیا منعکس می‌شود»، می‌خواستند بفرمایند در سخنرانی‌ها دقت بیش‌تری بشود، من گفتم:

«شما صحیح می‌فرمایید ولی خود حضرتعالی این کار را انجام می‌دهید؟» گفتند: «نه، من هم اشتباه می‌کنم». در یکی دیگر از ملاقات‌ها که مسؤولین هم بودند من راجع به کارهای آقای ری‌شهری و مصاحبه‌ای که انجام داده بود صحبت کردم و به ایشان گفتم: «ایشان مدارس ما را که همه طلبه‌های درسخوان و جبهه‌رفته و مقلدین شما هستند کانون‌های فساد معرفی کرده است و...»، خلاصه من ناراحت بودم و اعتراض کردم که چرا این کارها به این شکل صورت گرفته، ایشان شروع کردند به عذرخواهی کردن که: «شما برج بلند اسلام هستید، شما مرا ببخشید، اشتباه شده است و»...، بعد از همین ملاقات بود که احمدآقا گفت: «امام تا به حال از هیچ‌کس عذرخواهی نکرده»، من گفتم: «چه فایده‌ای دارد؟! آقای ری‌شهری در تلویزیون و مطبوعات کار خودش را کرده، مدرسه‌های ما را کوبیده، حیثیت افراد را از بین برده، افراد زیادی از دوستان و شاگردان مرا تحت عنوان ارتباط با سید مهدی بازداشت و زندان کرده و الآن امام در اینجا می‌فرمایند ببخشید اشتباه شده، این چه فایده‌ای دارد؟».

باز در یکی از این ملاقات‌ها بود که به امام گفتم: «اجازه دهید من مشغول طلبگی و درس و بحثم شوم، هدف آقایان من هستم سید مهدی بهانه است»، به ایشان گفتم: «لا یکلف الله نفساً إلا وُسعها، من نمی‌توانم در کارها باشم و توجیه‌کننده کارهای آقای ری‌شهری و دیگران باشم و هیچ‌چیز نگویم و ساکت باشم»، ایشان فرمودند: «نه، شما در کارها باشید و کنار نروید».

گویا بنای عده‌ای بر این بود که خودم محترمانه کنار نروم بلکه بعد با توطئه دیگران مرا با آبروریزی کنار بگذارند، نقل می‌کنند که آقای جوادی آملی گفته بود یک‌وقت ما می‌خواستیم از شورای عالی قضائی استعفا بدهیم نگذاشتند، بعد از چند روز خودشان ما را کنار گذاشتند، هر چه می‌گوییم که می‌خواهیم برویم می‌گویند نه، بمانید تا ما شما را بیرون کنیم. گویا در جمهوری اسلامی کسی حق ندارد خودش کنار برود باید با آبروریزی او را کنار بگذارند.

۱۴-۱۰-۵- «آخرین دیدار با حضرت امام»

س: آخرین دیدار حضرتعالی با حضرت امام - که در اواخر سال ۱۳۶۷ صورت گرفت - چگونه بود؟ چه مسائلی مطرح شد؟ و چه خاطره‌ای از آن دارید؟

ج: در آخرین ملاقاتم با امام که آقایان سید احمد خمینی و سید هادی هاشمی هم حضور داشتند چند موضوع مطرح شد، یکی مسأله استقراض از خارج بود که آن زمان مطرح بود، من به ایشان گفتم این چیز خطرناکی است خیلی از کشورها که قرض گرفته‌اند الآن وابسته شده‌اند، حضرتعالی هم که با این کار مخالف بودید. ایشان فرمودند: «بله، آقای موسوی نخست‌وزیر هم مخالف استقراض است»، و بعد از یکی دو روز احمدآقا به دفتر من زنگ زد و گفت: بعد از نماز ظهر و عصر بود که امام مرا صدا زدند و فرمودند: «من فکرش را کردم، در مسأله استقراض حق با آقای منتظری است و به مصلحت کشور نیست، به آنان بگویید قرض نکنند».

مسأله دیگری که مطرح شد جریانی بود که در ملایر پیش آمده بود، در آنجا هفت نفر متهم شده بودند که کارهای خلافی مرتکب شده و کارهای منافی عفت انجام داده‌اند، از آنها اقرار گرفته بودند و بر اساس اقرار می‌باید سنگسارشان می‌کردند اما بعد انکار کرده بودند و طبق فتوای امام خمینی و همه فقها اگر کسی نسبت به چیزی که حکمش رَجْم (سنگسار) است اقرار داشت و بعد انکار کرد، انکارش مسموع است و رجم نمی‌شود، به علاوه بر فرض حکم آن رجم باشد، جایز نیست او را تیرباران کنند چون در صورت اقرار، حق فرار دارند، ولی دادستان آنجا با انکار آنان، آنان را تیرباران کرده بود، و آقای قاضی خرم‌آبادی به او تلفن کرده بود که چرا آنان را تیرباران کردی، و او در جواب گفته بود روز برفی بود و مردم برای سنگسار جمع نمی‌شدند! من به عنوان اعتراض، این موضوع را خدمت امام ذکر کردم و شفاهاً فتوای فعلی امام در این مسأله را جویا شدم، ایشان فرمودند من فعلاً یادم نیست.

بعد نامه‌ای را به ایشان دادم مربوط به یک نفر که شش یا هفت تا پسرهایش را گرفته بودند و در همان جریان اعدام زندانی‌ها پنج یا شش نفر از آنها را اعدام کرده بودند و یکی از آنها هم معلول بود که در زندان بود، یک نامه نوشته بود به آقای موسوی اردبیلی که حالا که بچه‌های من را که محکوم به پنج سال یا ده سال زندان بوده‌اند اعدام کرده‌اید حداقل این یکی را که مجروح و معلول است به من بدهید تا مداوا و معالجه‌اش بکنم، پدرشان یک پیرمرد هشتادساله بود خیلی نامه دلسوزانه‌ای نوشته بود، من این نامه را هم به امام دادم نمی‌دانم آن یکی را آزاد کردند یا نه.

مسأله دیگر در رابطه با جنگ داخلی لبنان بود، به ایشان گفتم: «خیلی بجاست حضرتعالی راجع به جنگ داخلی لبنان اظهار نظری بکنید، مسلمانان لبنان از شما انتظار دارند، یک پیامی اعلامیه‌ای بدهید، شما رهبر جهان اسلام هستید، یک هیأتی بفرستید تا به این مسائل خاتمه بدهند».

بعد هم راجع به مسائل مربوط به خودم صحبت کردم گفتم: «آقا این مطالبی که راجع به من و بیت من برای شما گفته شده درست نیست، بیت من بیت شماست، من از طرف شما آنجا هستم، من اگر هم چیزی می‌گویم به عنوان حمایت از اسلام و حمایت از انقلاب است و کسی هم به من خط نمی‌دهد».

در این ملاقات، آقای سید هادی هاشمی هم همراه من بود. بعد از این ملاقات احمدآقا خیلی گرم گرفت و خبر این ملاقات را هم به رادیو تلویزیون و مطبوعات داد، و این آخرین ملاقات ما بود.

پیوست شماره ۱۶۰:
متن یادداشت برخی از گفتگوهایی که با حضرت امام خمینی در آخرین ملاقات با ایشان انجام شد.

بسمه تعالی

۱- الآن زمزمه استقراض و سرمایه‌گذاری خارجی شروع شده در صورتی که وابستگی اقتصادی به طور یقین وابستگی سیاسی و فرهنگی را به دنبال دارد، و من می‌ترسم در این زمینه نیز از حضرتعالی مایه بگذارند.

۲- بهترین سرمایه دولت‌ها اطمینان مردم به دولت و تفاهم متقابل است ولی متأسفانه دولت ما به مردم ماشین فروخت و نداد، سکه فروخت و نداد، اجازه داد با ارز آزاد جنس وارد کنند و در فروش و توزیع کارشکنی کرد، و بالأخره اطمینان مردم را سلب کرد. دولت و مسؤولین به کشورهای جهان سوم وعده‌ها دادند و تخلف کردند، و به افراد زندانی با همه مقدمات عفو و بخشش‌ها داده شد و سپس نقض گردید، و بدون فعالیت جدید اعدام شدند.

۳- من نه ضد انقلابم و نه عوامم که موازین اسلامی را ندانم و نه از اوضاع جهان بی‌اطلاعم و نه ساده‌اندیشم هرچند بعضی گمان می‌کنند، و نه طالب مقامی بوده و هستم.

حضرتعالی با یک چهره ملکوتی و مقبولیت عامه به ایران برگشتید و اصلی‌ترین و بهترین انقلاب را خوب رهبری کردید و بنده و امثال بنده دلمان می‌خواست قداست و اهداف عالیه حضرتعالی حفظ شود، و من به سهم خود بر حسب احساس وظیفه در این راه کوشش می‌کردم، و با ضد انقلاب و تندرها و نادانان برخورد می‌کردم و جلو خیلی کارها را می‌گرفتم، ولی احساس شد که نه حضرتعالی مایلید و نه مسؤولین و وابستگان حضرتعالی، لذا به احترام حضرتعالی کنار رفتم در حالی که در ارگان‌ها و سطوح مختلف دروغ‌های بی‌حساب و توجیه‌های غیرمنطقی و ظلم‌ها و پرونده‌سازی‌های روشن را مشاهده می‌کنم و متأسفانه به نام حضرتعالی. نظام کشور الآن به شخص حضرتعالی وابسته است آن هم نه فقط از روی ایمان بلکه قسمت زیادی از راه ترس.

٤- چرا دادگاه ویژه اعدامی‌ها را نه به دادگاه عالی و نه به دیوان عالی کشور نمی‌فرستد و حکم عفوها را هم اجرا نمی‌کند. یک نفر شخصیت روحانی متهم به اندازه یک فرد عادی متهم هم ارزش ندارد؟ ضمناً یک فرد اطلاعاتی خودش مدعی و پرونده‌ساز است صحیح نیست خود او دادستان دادگاه ویژه باشد.

۵- راجع به لبنان اگر حضرتعالی فرمایشی بفرمایید قطعاً در کم شدن کشتارها مؤثر است چون هر دو طرف خود را پیرو حضرتعالی معرفی می‌کنند.

۱۵-۱۰-۵- «خط تعادل»

س: نسبت به موضع‌گیری‌های سیاسی حضرتعالی در گذشته قضاوت‌های مختلف وجود دارد، بعضی شما را متمایل به جناح راست کشور، جامعه مدرسین و خط بازار، و عده دیگری شما را طرفدار و حامی جناح چپ، خط سه و انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها و دفتر تحکیم وحدت می‌دانند و هرکدام حمایت‌هایی که حضرتعالی در مقاطع گوناگون انقلاب به مناسبت‌هایی از هر کدام از جناح‌های حاکم نموده‌اید به عنوان دلیل ذکر می‌کنند، به نظر حضرتعالی چه چیزی موجب این تفاوت قضاوت و برداشت شده است؟

ج: واقع مطلب این است که هر خطی فقط می‌خواست جناح خودش را تقویت کند چه حق و چه باطل، افراط و تفریط در کار بود، من هم با افراط مخالف بودم هم با تفریط، من آنچه را به نظرم حق بود تقویت می‌کردم، البته من نمی‌خواهم بگویم من معصوم هستم ولی آنچه را به نظرم حق می‌آمد می‌گفتم، حالا گاهی با مذاق جناح چپ جور در می‌آمد گاهی با مذاق جناح راست، مثلاً یادم هست یک بار که امام از دولت آقای

موسوی حمایت شدید کردند، چون جامعه مدرسین مخالف دولت بود، یک عده می‌خواستند بروند دفتر روزنامه رسالت را آتش بزنند و علیه جامعه مدرسین راهپیمایی کنند، من سر درس صحبت کردم که این کارها را نکنید - به تحریک احمدآقا بنا بود این کار بشود- بعداً رئیس دفتر تبلیغات آمد و خیلی ناراحت بود می‌گفت: «شما همه چیز را خراب کردید بنا بود بچه‌ها راهپیمایی کنند، تشکیلات روزنامه رسالت را داغون کنند، عمامه آقای راستی و آقای آذری را بردارند»، من دیدم این یک جنگ آخوندی است و چیز بدی است، لذا سر درس صحبت کردم و گفتم امام هم با این کارها مخالف است، بعداً جامعه مدرسین آقای ابطحی کاشانی را فرستادند تشکر کردند و در یک ملاقات هم آقایان فاضل لنکرانی و سید مهدی روحانی جداگانه تشکر نمودند، من هم دل خوشی از روزنامه رسالت نداشتم ولی این کار را که بیایند راهپیمایی کنند و به آقای آذری و یا آقای راستی توهین کنند کار غلط و بدی می‌دانستم، من دیدم این‌گونه حرکت‌ها کار درستی نیست، به همین جهت با آن مخالف بودم، من نه طرفدار این خط بودم نه طرفدار آن خط، هیچ‌کدام از خط‌ها نه تعریف روشن و حد و مرز مشخصی داشتند و نه معصوم بودند، هر دو اشتباهات داشتند، من آنچه را حق تشخیص می‌دادم عمل می‌کردم، من خودم را اهل نظر می‌دانستم، هم در مسائل اسلامی و هم در مسائل سیاسی، بی‌مطالعه هم نبودم و از کانال‌های مختلف در جریان مسائل قرار می‌گرفتم.

س: اما در عین حال در جریاناتی که بعداً پیش آمد اینها حق‌شناسی نکردند و همین روزنامه رسالت بیش‌ترین جوسازی را علیه شما داشت.
ج: آنها قدرشناسی کردند یا نکردند مسأله دیگری است ولی در آن مقطع من وظیفه خودم را انجام دادم، من با توهین به افراد و عمامه‌برداری و جنگ آخوندی مخالف بودم.

۱۶-۱۰-۵- «سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر»

س: حضرتعالی در بهمن ماه سال ۱۳٦۷ یک سخنرانی و یک مصاحبه داشتید که موجب ناراحتی وابستگان به بیت مرحوم امام شده بود و ظاهراً ایشان نیز ناراحت شده بودند، مضمون آن سخنرانی و انگیزه جنابعالی چه بود؟
ج: هنگامی که ما تازه از زیر بار هشت سال جنگ تحمیلی با آن وضع رقت‌بار نجات یافته بودیم و از نظر اقتصادی نیز کاملاً در فشار بودیم برنامه‌های زیاد و پرهزینه‌ای را به عنوان جشن‌های ۲۲ بهمن اعلام کرده بودند که به نظر من بسیاری از آنها مبتذل و تبذیر بیت‌المال بود. من از باب تذکر در یک سخنرانی گفتم: «اگر جشن برای یادآوری اهداف انقلاب و توجه به کارکرد گذشته و جبران اشتباهات باشد بسیار خوب است، ولی اگر فقط تشریفات و کارهای مبتذل و پرهزینه باشد کار خلافی است... ما بسا در جنگ و برخی از کارها اشتباهاتی داشته‌ایم و هر کار خلافی توبه دارد».
(پیوست شماره ۱٦۱)
سخنرانی مرا با سانسور شدید پخش کردند، و در همان ایام مصاحبه مفصلی نیز با ستاد دهه فجر داشتم (پیوست شماره ۱٦۲) و ظاهراً نزد مرحوم امام جوسازی زیادی شده بود و ایشان گویا انتقاد مرا حمل بر چیزهای دیگری کرده بودند و در یک پیام به گفته‌های من نظر داشتند، و نامه آقایان کروبی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی به من نیز به دنبال همین جریان بود، در صورتی که همان‌گونه که سابقاً تذکر دادم ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر بیجا بوده و گویا خود مرحوم امام نیز مخالف بوده‌اند، منتها به ایشان تحمیل کرده بودند. پس از فتح خرمشهر ما در حال پیروزی بر دشمن بودیم و به ما غرامت می‌دادند ولی شش سال جنگ بعد از آن متضمن شکست‌هایی بود با تلفات بسیار زیاد افراد و خرابی شهرها و منابع مهم اقتصادی و حیاتی و همه هم ما را محکوم می‌کردند چون وارد کشور عراق شده بودیم، و بالأخره مرحوم امام نیز به فرمایش خودشان ناچار به نوشیدن جام زهر شدند.

۱۷-۱۰-۵- «برکناری از قائم‌مقامی رهبری»

س: با اجازه حضرتعالی اکنون بپردازیم به مسأله استعفا یا عزل حضرتعالی، لطفاً بفرمایید جریان عزل یا استعفای حضرتعالی چگونه بود تا ابهامات برطرف شود که اولاً اصل جریان عزل بود یا استعفا، دیگر اینکه آیا حضرتعالی مسؤولیت شرعی یا قانونی داشتید که از آن استعفا بدهید و اگر داشتید آیا شرعاً حق استعفا داشتید یا نه؟ اگر عزل بود آیا حضرتعالی منصوب امام یا خبرگان بودید که آنها شما را عزل کرده باشند، با توجه به اینکه در ماده واحده مصوب خبرگان که راجع به قائم‌مقامی حضرتعالی است حضرتعالی را به عنوان کسی که مورد تأیید اکثریت مردم مسلمان ایران است اعلام نموده بودند و اسمی از نصب امام یا خبرگان در آن ماده واحده نبوده، لطفاً در این باره توضیح بفرمایید؟

ج: این سؤال شما با این طول و تفصیلی که داشت جواب آن هم در آن هست، از یکی پرسیدند که «هیچ‌کدام» به کسر کاف است یا به فتح کاف، گفت: «هیچ‌کدام»، حالا واقعش این است که نه عزل بوده از ناحیه امام و نه استعفا بوده از ناحیه من، در نامه من لفظ استعفا وجود ندارد و امام مرا نصب نکرده بودند تا از ایشان طلب عفو کنم یا مرا عزل کنند، «استعفاء» از باب استفعال و به معنای طلب عفو است. از اول که خبرگان مرا مطرح کرده بودند بدون اطلاع من بود و وقتی که من اطلاع پیدا کردم واقعاً ناراحت شدم، یک نامه هم در همان وقت به رئیس مجلس خبرگان آیت‌الله مشکینی نوشتم که این کار درستی نبوده است (پیوست شماره ٦٨ [و پیوست‌های شماره ٦٧ و ٦٩])، به نظر من اعلام رسمی قائم‌مقامی هم خلاف سیاست انقلاب بود هم خلاف سیاست روحانیت و هم به ضرر شخص من، انتظارات مردم را نسبت به من افزایش داد و مرا مورد حساسیت بدخواهان قرار داد، از طرف دیگر کاری هم دست من نبود و بی‌جهت موجب ناراحتی یک عده‌ای شد، بالأخره من از اصل مطرح کردن چنین موضوعی ناراحت بودم، خبرگان هم مرا به عنوان قائم‌مقامی نصب نکردند بلکه آنان مصداق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی را مشخص کرده بودند و در واقع آنها توجه و علاقه مردم به من را منعکس کرده بودند و گفته آنان إخبار بود نه إنشاء، بعد هم خبرگان در جلسه‌ای نشستند مرا عزل کردند، البته تحت این عنوان که استعفای فلانی را پذیرفتیم! من منصوب آنان نبودم تا حق داشته باشند مرا عزل نمایند، خبرگان فقط می‌توانستند گواهی بدهند که مقام علمی فلانی در چه مرتبه‌ای است و صلاحیت دارد یا ندارد، خبرگان در واقع تعیین أعلم واجد شرائط می‌کنند، از باب اینکه در قانون اساسی آمده که رهبر باید فلان خصوصیات را دارا باشد، یا آنچه در روایات آمده است که رهبر باید أعلم مردم و أعدل مردم و دارای تدبیر و... باشد، کسانی باید فردی را که واجد شرائط است تشخیص بدهند، خبرگان باید تشخیص خودشان را بیان کنند، و اصل معنای خبره همین است که آنچه را تشخیص داده خبر می‌دهد، انتخاب حق مردم است بعد از تشخیص خبرگان و خبرگان فقط نظر مردم را راجع به من بیان کرده بودند، من هم در نامه‌ای که به امام نوشتم کلمه استعفا در آن نبود.

۱۸-۱۰-۵- «نامه‌های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴»

س: در همین زمینه گویا جنابعالی در تاریخ ٦٨/١/٤ نامه‌ای به امام خمینی مبنی بر اعلام آمادگی خود برای اجرای نظریات ایشان نوشته‌اید، آیا این نامه به دست مرحوم امام رسیده است؟

ج: چون من از نامه‌پرانی‌ها و لحن بعضی از روزنامه‌ها احساس کردم خبرهایی در کار هست و احتمالاً بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند در تاریخ ١/٣ و ٦٨/١/٤ نامه‌هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامه‌پرانی‌ها باشد من در مسائل سکوت کنم و عملاً کنار بروم، چون چنان‌که بارها گفته‌ام من همیشه از قدرت و مقام دوری می‌کردم و علاقه‌ای به آن نداشتم، این نامه‌ها را نوشتم، نامه ٦٨/١/٣ را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و نامه ٦٨/١/٤ را مثل بقیه نامه‌ها به بیت و دفتر مرحوم امام فرستادم اما اینکه به دست خود امام خمینی دادند یا نه، من نمی‌دانم ولی با این نامه زمینه‌ای برای نامه ٦٨/١/٦ منسوب به ایشان باقی نمی‌ماند.

پیوست شماره ۱۶۳:
نامه به حضرت امام خمینی در ارتباط با شدت یافتن سعایت‌ها و جوسازی‌ها علیه ایشان، تاریخ ۱۳۶۸/۱/۳-۱۵ شعبان ۱۴۰۹

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با کمال معذرت تذکراً به عرض می‌رساند:

قال الله تعالی: «یا أیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن إن بعض الظن إثم و لاتجسسوا و لایغتب بعضکم بعضاً» و قال: «یا أیها الذین آمنوا إن جائکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتُصبحوا علی ما فعلتم نادمین» و فی الکافی (ج٨، ص١٤٧): بسنده عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن الاول(ع) قال: قلت له: جعلت فداک - الرجل من إخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی أکرهه فأسأله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم ثقات؟ فقال لی: یا محمد کذب سمعک و بصرک عن أخیک فإن شهد عندک خمسون قسامة و قال لک قولاً فصدقه و کذبهم، لا تذیعن علیه شیئاً

تشینه به و تهدم به مروته فتکون من الذین قال الله فی کتابه: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم». صدق الله العلی العظیم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۴:
نامه معظم‌له به امام خمینی و تذکر برخی نکات و اعلام آمادگی برای اجرای نظریات ایشان، مورخه ۶۸/۱/۴

بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی
پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت باسعادت حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در رابطه با پیام اخیر حضرتعالی لازم دیدم به عرض برسانم:
۱- اینجانب تا حال خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرتعالی می‌دانسته‌ام و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعیه و مسائل اجتماعی و درد دل‌های مسؤولین ارگان‌ها و مشکلات ذوی‌الحاجات که دستشان به حضرتعالی کم‌تر می‌رسد را به عنوان حضرتعالی پاسخ می‌داده‌ام، و در حد توان و قدرت سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرتعالی بوده است. در مقایسه با وضعیت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی تنها بیت اینجانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظم رهبری دفاع می‌کند و ملجأی برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجرکشیده می‌باشد.
۲- در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم: یکی از مهم‌ترین منابع، بسیاری از مسؤولین ارگان‌های انقلابی و دولتی است که دائماً مشکلات آرگان‌های خود و راه‌حل‌ها را مستقیماً با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند، و دیگری بولتن‌های محرمانه کشور است از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکس‌ها و غیرذلک که حاوی اخبار و گزارش‌ها و تحلیل‌های مختلفی می‌باشند، و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه مردمند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دو ساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بدیهی است که وقتی یک‌سری مشکلات و نارسائی‌ها و یا احیاناً خلافکاری‌ها از منابع ذکرشده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قهراً احساس تکلیف می‌کند. البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرتعالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرائط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.
۳- اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسؤولین را نیز درصدد رفع نواقص و توجه بیش‌تر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. معذلک اگر حضرتعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می‌داند و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
٦٨/١/٤
حسینعلی منتظری

منظور من از پیام اخیر ایشان، پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی است که پخش شد و در آن اشاره‌ای به بیت من داشتند، و به نظر می‌رسد با وجود ذیل این نامه زمینه‌ای برای نامه ١/٦ باقی نمی‌ماند اگر این نامه از ایشان باشد، و کافی بود ایشان محترمانه پیغام دهند که شما از این به بعد در هیچ کاری دخالت نکن و یا اینکه مرا بخواهند و این مطلب را شفاهاً بگویند، من بسیار خوشحال می‌شدم و اوقات خود را صرف امور علمی می‌کردم. من یک ساعت انس با کتاب را بر همه مقامات اعتباری دنیا ترجیح می‌دهم، إلا أن أقیم حقاً أو أدفع باطلاً.
من نامه‌هایم را معمولاً برای آقای محمدعلی انصاری می‌فرستادم که به امام بدهد اما این اواخر من سه چهار تا نامه به امام نوشتم که یکی از آنها نامه ٦٨/١/٤ و یکی نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ٦٨/٢/١٨ می‌باشد. (پیوست شماره ١٦٥)، و نامه پنج‌صفحه‌ای در حقیقت جواب *رنجنامه*

احمدآقاست، این را من شنیدم که احمدآقا این اواخر ابراز تأسف می‌کرده که من نامه‌های اخیر فلانی را به امام نداده‌ام و از این جهت، ابراز ناراحتی می‌کرده است، و ظاهراً این نامه‌ها را به امام نداده بودند، چون در امام مسلماً اثر می‌کرد و ایشان بر بسیاری از امور واقف می‌شدند.
این نکته را هم بگویم که من یک مرتبه به حاج احمدآقا گفتم: «شما فکر می‌کنید که من می‌خواهم خدای ناکرده امام طوری بشود و من بر سر کار بیایم، من همیشه دعا می‌کنم که خداوند به امام طول عمر بدهد و ما هم در کنار ایشان اگر خدمتی از دستمان برمی‌آید انجام بدهیم، من اگر گاهی حرفی می‌زنم به خاطر این است که در این کشور یک انقلاب عظیمی صورت گرفته است با فداکاری مردم و به رهبری روحانیت و مرجعیت و ما می‌خواهیم این قداست همچنان محفوظ باشد و خدشه‌ای به آن وارد نشود، امام وقتی انقلاب کردند که روزی شش میلیون بشکه نفت می‌فروختیم و پول ما هم سقوط نکرده بود و شهرهای ما هم خراب نشده بود و گرفتار محاصره اقتصادی هم نشده بودیم، الآن با اوضاع فعلی هرگز من آرزو ندارم سر کار بیایم و دعا می‌کنم خداوند به امام طول عمر بدهد تا ضمناً مشکلات نیز حل شود».

۱۹-۱۰-۵- «نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام»

س: بعد از نامه ٦٨/١/٤ حضرتعالی، گویا نامه تندی منسوب به امام در تاریخ ٦٨/١/٦ برای شما ارسال شده بود که هیچ تناسبی با نامه حضرتعالی نداشت، بفرمایید مضمون این نامه چه بود و آیا اکنون اصل آن را در اختیار دارید؟
ج: نامه مورخه ٦٨/١/٦ منسوب به امام نامه تندی بود، اگرچه خود آنها بعداً از دفتر امام تلفن کردند و از قول امام گفتند که به هیچ وجه منتشر نشود و آقای نوری پشت تلفن گفت که بیت امام می‌گویند: «ما این نامه را پاره کردیم شما هم پاره کنید، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست افراد رسیده است» ولی بعد به چند نحو بین افراد منتشر شد که هیچ‌کدام جز یکی از آنها مطابق اصل نامه نبود، البته اگر این نامه منتشر می‌شد این‌طور نبود که فقط به ضرر من باشد، ضرر آن برای خود امام بیش‌تر بود، اشتباه بعضی افراد این است که نظرشان نسبت به اشخاص یا به نحو تفریط است یا به نحو افراط، آیت‌الله خمینی مجتهد بودند، فیلسوف بودند، عارف بودند، رهبر انقلاب بودند، شجاع بودند، باتقوا بودند، اما ایشان هم مثل بقیه یک انسان بودند، مخصوصاً در آن شرائطی که آخر کار ایشان پیدا کرده بودند، در این اواخر ایشان بیمار بودند، سرطان داشتند، اعصابشان ناراحت بود و تقریباً از مردم منعزل شده بودند، یکی از افرادی که با من مربوط است و با آقای فلاحیان - قائم‌مقام وقت وزیر اطلاعات - هم مربوط بود نقل می‌کرد که آقای فلاحیان گفت: «این یکی دو سال آخر ما هر کاری با امام داشتیم با احمدآقا حل می‌کردیم و به اسم امام منعکس می‌کردیم، ما اصلاً دسترسی به امام نداشتیم می‌رفتیم با احمدآقا مطرح می‌کردیم و بعد می‌آمدیم به عنوان امام مطرح می‌کردیم». واقع مطلب این بود و بسیاری از مواقع از نام امام سوءاستفاده می‌شد.

۲۰-۱۰-۵- «نویسنده نامه ۶۸/۱/۶»

س: یکی از مسائل جنجالی و بحث‌برانگیز که در سال‌های اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ١/٦ واقعاً از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را - با اطلاع یا بدون اطلاع امام - نوشته‌اند، نظر حضرتعالی در این باره چیست؟
ج: البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تأیید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه - و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد- از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور درنمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنا را نمی‌دادیم - چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم - ولی بعداً که دستخط این نامه را با سایر دستخط‌های امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ١/٦ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد (پیوست شماره ١٦٦)، و چنان‌که چندین نفر به نقل از جمعی از خِصّیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمدآقاست و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد، البته ممکن است املای ایشان باشد،(۱) و اگر املای ایشان باشد آن‌وقت در چه شرائطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه چهل و هشت ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریباً مناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟!
اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم - گذشته از دستخط - اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس‌جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نه تنها با آنان مخالف نبودند بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کم‌تر از یک ماه به برکناری آقای بنی‌صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم، در این ملاقات من به ایشان گفتم: «شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر محول کردید؟» فرمودند: «پس به کی محول کنم؟» گفتم:

«خودتان به عهده بگیرید و یا اقلاً به قوای ثلاث محول کنید»، ایشان فرمودند: «آقای بنی‌صدر آدم خوبی است»، و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند، و چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند؟! پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی‌صدر مخالف باشند. از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علناً تهمت زند، و با خدا همکاری نموده حکم قعر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمت‌های ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌بافند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتمل برخلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ‌گونه تناسب نداشت.

در این نامه به من نوشته شده: «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید»! درحالی که: اولاً: ایشان در بحث نماز جمعه از *تحریرالوسیله* –مسأله ۹– نوشته‌اند: «فمَن تَوهَّمَ أن الدین منفک عن السیاسة فهو جاهل لم یعرف الاسلام و لا السیاسة» «هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را». بنا بر این اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهار تا بچه سیوطی‌خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت بازیچه سیاست‌های غلط خود قرار دهند، و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟! «إن هذا لشیء عجاب»!

و ثانیاً: مگر ایشان چهل و هشت ساعت بعد از نامه ٦٨/١/٦ در نامه ١/٨ که به نام ایشان از رسانه‌ها پخش شد ننوشتند: «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند»، آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکیات و سهویات نماز از من استفاده کند؟! یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد.

و ثالثاً: من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم، الحمدلله از نظر معلومات به حدی رسیده‌ام که نخواهم تقلید کنم، و خود آن مرحوم با وجود فقها و مراجع بزرگ تقلید، مرا «فقیه عالیقدر» خطاب کردند، و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مسأله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاهت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند.

*** پاورقی ***

۱– در این صورت با وصیتنامه صریح حضرت امام که مرقوم فرمودند تمام نامه‌ها و اعلامیه‌های من باید به خط و امضای من باشد چه باید کرد؟!

۲۱–۱۰–۵– «زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶»

س: با توجه به اینکه سابقه آشنایی حضرت امام با حضرتعالی به بیش از چهل سال می‌رسد و به اعتراف همه آگاهان – اعم از دوست و دشمن – هیچ‌یک از یاران امام به اندازه شما به ایشان نزدیک نبوده و هیچ‌کس همچون شما برای ایشان فداکاری نکرده است، صدور این نامه – بر فرض صحت انتساب آن به امام – از ناحیه ایشان موجب تعجب بسیاری از یاران انقلاب شد و این سؤال مطرح گردید که در آن زمان چه زمینه‌هایی به وجود آمده بود که سرانجام به این حادثه منتهی گردید، و اساساً به نظر حضرتعالی نقش واسطه‌ها و عوامل داخلی و خارجی در این جریان چگونه بود و تا چه اندازه در به‌وجود آمدن این حادثه نقش داشتند؟

ج: همان‌گونه که شما در سؤالتان بیان کردید و همه کسانی که در جریان انقلاب بوده‌اند می‌دانند، در بین علمای زنده و علمای معاصرین که شهید شدند احدی را نمی‌توانید پیدا کنید که مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد، و با اینکه خود نسبتاً موقعیتی داشت همه زندگی خود را وقف ایشان کرده باشد، من حتا از مصارف زندگی خودم می‌زدم و در راه اهداف ایشان، پخش اعلامیه‌های ایشان، رساله‌های ایشان، شهریه ایشان و رفع نیازهای متوقعین از ایشان کمک می‌کردم، و در بازجویی‌های کذایی ساواک نام ایشان را با احترام و به عنوان «آیت‌الله» می‌نوشتم، هرچند با خشونت بازجوها مواجه می‌شدم، و هیچ‌گاه خود را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتا نامه‌هایی را که به ایشان می‌نوشتم برای رفع مشکلات نظام و حفظ حرمت و قداست ایشان بود، من آن نامه‌ها را از مفاخر خود می‌دانم چون برای حفظ اسلام و انقلاب بوده، من به واسطه نمایندگان خود در زندان‌ها از کارهای خلاف و شکنجه‌های قرون وسطایی که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌شد اطلاع داشتم و برای حفظ اسلام و حرمت امام به ایشان خبر می‌دادم، ولی جمعی اعتراض داشتند که چرا به ایشان اطلاع می‌دهید، و شنیدم حاج احمدآقا

گفته بود: «آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد که از قم می‌آید و دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب برمی‌گردد، ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک و دو می‌کند»، غافل از اینکه مردم برای اجرای اسلام و عدالت انقلاب کردند، و اگر بناست همان کارهای رژیم سابق انجام شود – آن هم به نام اسلام – انقلاب نمی‌کردیم بهتر بود، برای اینکه اقلاً قداست اسلام محفوظ بود. در عین حال من هیچ‌گاه به فکر مقام نبودم و هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی نداشتم، بر کسی هم منت ندارم چون به وظیفه شرعی عمل می‌کردم.

و بالأخره به شخص امام خدمت می‌کردم چون ایشان را مظهر اسلام و انقلاب اسلامی می‌دانستم، البته مانند برخی از افراد نسبت به ایشان غلو نمی‌کردم، ایشان را باتقوا و بی‌هوا و شجاع و بادرایت می‌دانستم ولی معصوم نمی‌دانستم و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند. ایشان را همان‌گونه که بودند می‌شناختم، نه آن‌گونه که متملقین و فرصت‌طلبان می‌خواستند، به قول شاعر عرب:

«و من ذا الذی ترضی سجایاه کلها

کفی المرأ نبلاً أن تعد معایبه»

«کیست که همه خصلت‌های او پسندیده باشد؟ برای بزرگواری مرد همین بس که عیب‌های او شمارش شود.»

اما اینکه چه زمینه‌هایی به‌وجود آمد که در روزهای آخر ایشان چنین واکنش تندی نشان دهند از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد، همان‌گونه که عرض کردم من همان ابتدا نسبت به برخی تندروی‌ها و کارهای خلاف که متأسفانه به نام اسلام و امام انجام می‌گرفت اعتراض داشتم و اعتراض خودم را هم پنهان نمی‌کردم، یا به امام یا به مسؤولین و گاه برای مردم بیان می‌کردم. در قضیه جنگ با اینکه من خود در صحنه بودم و به جبهه هم رفتم و از محل کمک‌های مستمر مردمی زیاد به جبهه کمک می‌کردم، و نمایندگان من در جبهه آقایان محمدعلی رحمانی و مرحوم گل‌سرخی بودند، و با اینکه پدر و فرزند و نوه‌های من در جبهه حضور داشتند و فرزند من در جبهه یک چشم خود را از دست داد و یکی از نوه‌هایم به شهادت رسید ولی معذلک راجع به مشکلات جنگ چندین نامه به مرحوم امام نوشتم، و پس از فتح خرمشهر به دفتر ایشان پیغام دادم که ارتش انگیزه ورود به خاک عراق را ندارد و به علاوه ما را متجاوز به حساب می‌آورند و تجاوز از هر که باشد محکوم است، پس بجاست مقدمات صلح فراهم گردد، این در حالی بود که کشورهای عربی زیاد بر صلح اصرار داشتند و حاضر بودند خسارت‌های ایران را تا اندازه‌ای جبران نمایند. پس از پیغام من، شنیدم برخی گفته بودند فلانی بوی دلار به مشامش خورده، در صورتی که از قرار مسموع خود امام نیز با ادامه جنگ موافق نبوده‌اند ولی بالأخره با اصرار دیگران جنگ را ادامه دادند تا کار به جایی رسید که ایشان ناچار شدند قطعنامه سازمان ملل را بپذیرند.

بالأخره از همان ابتدا احساس می‌شد که بعضی افراد از این مسائل سوءاستفاده می‌کنند و انتقادهای مرا به گونه دیگری نزد امام جلوه می‌دهند. تا اینکه قضایای سال ٦٥ و ٦٦ پیش آمد و من احساس کردم عده‌ای تحت عناوین دیگر و به بهانه سید مهدی هاشمی دست به یک تصفیه‌حساب سیاسی گسترده زده‌اند و مشخص بود که هدف اصلی آنان من بودم، آنها می‌خواستند بیت مرا – که قرار بود در آینده مثلاً رهبری انقلاب به عهده‌اش باشد– در اختیار بگیرند و مثل زمان امام هر کاری که می‌خواستند انجام دهند، و متأسفانه مرحوم امام را در این قضیه وارد کردند و با سرمایه‌گذاری از ایشان برنامه‌های خودشان را پیش بردند که تفصیل آن را قبلاً بیان کرده‌ام. اما بعید به نظر می‌رسد که اختلاف‌نظرها و اصطکاکی که در آن سال‌ها به وجود آمد علت حوادث سال ٦٨ باشد، زیرا پس از خاتمه یافتن قضایای مربوط به سید مهدی و حتا پس از اعدام او در تاریخ ٦٦/٧/٦، من ملاقات‌هایی با امام داشتم و هیچ مشکل و کدورتی در بین نبود، ایشان در تیرماه سال ٦٧ پس از فاجعه سقوط هواپیمای مسافربری ایران به دست ناوگان آمریکا، در پاسخ به نامه من، نامه ستایش‌آمیزی نوشتند که از رسانه‌ها پخش شد (پیوست‌های شماره ١٣٩ و ١٤٠)، حتا چند ماه پس از داستان اعدام‌های سال ١٣٦٧ که به نام ایشان انجام شد و با اعتراض شدید من روبه‌رو شد من با ایشان ملاقات داشتم و مسأله خاصی در بین نبود، یک ملاقات هم آقای سید هادی هاشمی داماد من در تاریخ ٦٧/٧/٢٧ جداگانه با ایشان داشت که در آن ملاقات امام ضمن ستایش‌های زیاد از من، از آقاهادی تفقد کرده بودند و ایشان را مأمور کرده بودند که در بیت من حضور داشته باشد و نگذارد که مخالفان در گوشه و کنار بر علیه من کاری انجام دهند، که آن زمان در بین خواص آقاهادی را به عنوان نماینده امام در بیت من می‌شناختند، بنا بر این تا آن زمان مسأله خاصی مطرح نبود و احتمالاً در این دوسه ماه آخر مسائل دیگری رخ داده است.

البته در ایام دهه فجر سال ٦٧ من دیدم مسؤولین دارند یک جشن مفصل را تدارک می‌بینند، من در ضمن انتقاد از خرج‌های زیاد و اسراف‌کاری‌ها از بیت‌المال گفتم: «گناهان سیاسی نیز توبه دارد و ما باید از کارهای خلاف و اشتباهات گذشته خویش توبه کنیم، و اگر فرضاً در جنگ اشتباهاتی کرده‌ایم از آنها عبرت بگیریم تا تکرار نشود» و یک مصاحبه نیز به مناسبت دهه فجر داشتم که متن کامل آن همان موقع چاپ شد ولی سخنرانی مرا با سانسور پخش کردند (پیوست‌های شماره ١٦١ و ١٦٢)، و معلوم شد که این سخنرانی و مصاحبه خوش‌آیند مسؤولین نبوده و ظاهراً به مرحوم امام نیز چیزهایی گفته شده بود و ایشان در ضمن یک پیام متعرض مسأله جنگ شدند و اشاره‌ای به سخنان من داشتند، اما با این همه آن

سخنرانی و مصاحبه به گونه‌ای نبود که تا این اندازه مسأله ایجاد کند، چرا که در سال‌های قبل از آن من انتقادات تندتری داشتم ولی هیچ‌وقت تا این اندازه مسأله حاد نشده بود. اگر امام از اول مرا شایسته رهبری نمی‌دانستند – چنان‌که آقایان مدعی آن هستند– لازم بود در همان سال‌ها اقدام می‌کردند، چون ایشان که نمی‌دانستند چه زمانی از دنیا می‌روند و اگر اتفاقی رخ می‌داد و رهبری به دست من می‌افتاد به قول آقایان کشور به دست منافقین می‌رسید و انقلاب از بین می‌رفت، اما در آن سال‌ها با وجود آن انتقادها و اعتراض‌هایی که من نسبت به عملکردها داشتم امام نه تنها اقدامی نکردند و نه تنها یک کلمه به من چیزی نگفتند بلکه گاهی از من حمایت و ترویج هم می‌کردند. روی این حساب قاعدتاً باید در این چند روز آخر مسائل دیگری اتفاق افتاده باشد.

البته نباید نقش واسطه‌ها و کسانی را که در این بین فتنه‌گری می‌کردند از نظر دور داشت، مرحوم امام به اطرافیان خود و به مسؤولین بالای نظام اعتماد داشتند و برخی از این اعتماد سوءاستفاده می‌کردند، افرادی از روی اغراض سیاسی یا خطی و جناحی چیزهایی به ایشان می‌گفتند و برای ایشان ذهنیت درست می‌کردند، من از امام دور بودم و آنها هرچه می‌خواستند می‌گفتند، حتا شنیدم برخی از مسؤولین پیش امام رفته بودند علیه من مطالبی گفته بودند بعد برای اینکه امام را تحت تأثیر قرار دهند شروع به گریه کرده و عمامه به زمین کوبیده بودند، که من نمی‌خواهم پرده‌دری کنم و از آنان نام ببرم. وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسؤولین وزارت اطلاعات گزارش‌های مختلفی به ایشان داده می‌شد که برخی از آنها حدسیات و تحلیل‌های غلط و برخی اکاذیبی بود که به عنوان واقعیات به ایشان گزارش می‌شد، و ایشان گزارش‌های آنان را وحی مُنزل می‌پنداشتند، چون خدماتی از آنان دیده بودند احتمال خلاف در گفته‌های آنان را نمی‌دادند. از طرف دیگر مرحوم امام فردی بودند که در برابر کارهایی که خلاف می‌پنداشتند نمی‌توانستند خونسرد و بی‌تفاوت باشند، به انقلاب اسلامی اعتقاد و علاقه مفرط داشتند و آن را همچون فرزند خود به حساب می‌آوردند و کوچک‌ترین مخالفت و حتا انتقاد نسبت به آن را تحمل نمی‌کردند، در این اواخر هم در اثر سرطان مزمن کم‌تر بر اعصاب خویش مسلط بودند، آن مرحوم با اینکه باخدا و بی‌هوا بودند ولی معصوم نبودند، و غیرمعصوم مخصوصاً اگر نسبت به یک موضوع بمباران تبلیغاتی شود بسا تحت تأثیر تبلیغات غلط قرار می‌گیرد، بالأخره مجموع این عوامل سبب شده بود که ایشان نسبت به من که از صحنه بیت ایشان دور بودم یک حالت استثنایی و غیرعادی پیدا کرده بودند.

البته درباره نقش عوامل خارجی که سؤال کرده بودید، گرچه من آدمی نیستم که بخواهم در مسائل مختلف همه سرنخ‌ها را به خارج مرتبط کنم و به اصطلاح مدافع «تئوری توطئه» باشم، اما در این جریان بعید نمی‌دانم عوامل خارجی هم مؤثر بوده باشند، ظاهراً مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است، از جمله چنان‌که در جریان مک‌فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی‌فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند، نظیر همین مطلب را آقایان ایروانی و کیمیایی که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند نقل می‌کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳٦۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می‌گوید: «بزودی آقای منتظری را از قائم‌مقامی برکنار می‌کنند»، و بعد از این سؤال که آیا تحلیل می‌کنید یا خبر دارید، سفیر فلسطین می‌گوید: «ما خبر دقیق داریم که بزودی این کار انجام خواهد گرفت». جالب است بدانیم که همین آقای سفیر فلسطین چندی قبل از پذیرش قطعنامه توسط امام خمینی(ره) به سفیر ما در سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و بزودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت. حالا سفیر فلسطین از کجا این اخبار را به دست آورده بود معلوم نیست!

بالأخره همه این عوامل دست به دست هم داد تا ذهن امام را نسبت به من ملکوک کنند و زمینه‌های حوادث سال ٦٨ پدید آید، در این اواخر گاهی از برخی پیام‌های مرحوم امام که از رسانه‌ها پخش می‌شد استفاده می‌شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند و پیدا بود نزد ایشان راجع به من و دفتر من صحبت‌هایی شده و شنیدم به ایشان گفته بودند منافقین در بیت فلانی نفوذ کرده‌اند و او سخنگوی آنان شده است. به هرحال ایشان در تهران بودند و من در قم مشغول درس و بحث، دور از ایشان و بی‌خبر از خیلی چیزها. از نامه‌ای هم که آقایان کروبی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی در اواخر بهمن ۱۳٦۷ به من نوشته بودند کاملاً مشخص بود که مقدمات برکناری من فراهم شده است، زیرا آنان بدون نظر بیت امام کاری انجام نمی‌دادند. البته در جواب نامه آقایان خود من چند کلمه‌ای نوشتم و بعد از اینکه آنها نامه دیگری نوشتند فرزندم سعید برای آنان جوابیه‌ای ارسال نمود.

(پیوست‌های شماره ١٦٧ الی ١٧١)

مطلب دیگر اینکه در همان اوایل که مرحوم امام در اثر کسالت به تهران منتقل شدند روزی آقای حاج سید سراج‌الدین موسوی یک نامه سربسته از مرحوم امام برای من آورد که روی پاکت آن نوشته بودند: «بعد از مرگ من این نامه را باز کنید»، من بدون اطلاع از محتوای نامه آن را حفظ کردم تا اینکه در تاریخ ۱۳٦۷/۱۲/۲۸ آقای محمدعلی انصاری از بیت امام به قم آمد و گفت: «امام فرموده‌اند نامه مرا بدهید»، من هم یک رسید از ایشان

گرفتم و نامه را دادم و فهمیدم مطلبی در میان هست، تا اینکه در تاریخ ٦٨/١/٢ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان «پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی» و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود، در قسمتی از آن آمده بود که من با هیچ‌کس عقد اخوت نبسته‌ام و میزان ارادت من به افراد پایبندی آنان به اسلام و انقلاب است. من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که بزودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد و برای اینکه بعضی شبهات را از ذهن امام برطرف کرده باشم و چنانچه امام تصمیمی دارند این کار را راحت انجام دهند دو نامه برای امام نوشتم، یکی به تاریخ ١/٣ و دیگری ٦٨/١/٤ که همان‌گونه که قبلاً گفتم نامه اول را آقای قاضی خرم‌آبادی مانع شد بفرستم و فقط نامه دوم را برای بیت امام ارسال کردم، و با وجود این نامه زمینه‌ای برای نامه ١/٦ باقی نمی‌ماند، ولی با کمال تعجب مشاهده شد فردای آن روز که من نامه ١/٤ را برای بیت امام فرستادم نامه محرمانه من خطاب به مرحوم امام که درباره اعدام‌ها بود و مربوط به هشت ماه قبل می‌شد از طریق بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی خوانده شد و پیدا بود که اگر امام این قضیه را می‌فهمیدند به‌شدت عصبانی می‌شدند، به‌خصوص اگر به ایشان بگویند این نامه از طریق بیت من برای بی‌بی‌سی فرستاده شده است.

این قضیه گذشت تا اینکه روز ٦ یا ٦٨/١/٧ – تردید از من است – صبح زود که من برای درس به طرف حسینیه می‌رفتم آقای دری نجف‌آبادی که آن زمان در دفتر من بود به من گفت: «بناست از دفتر امام نامه‌ای برای شما فرستاده شود، بهتر است شما در درس چیزی نگویید»، گفتم: «من از نامه خبر ندارم تا بخواهم چیزی بگویم»، معلوم شد آقای دری از نامه اطلاع داشته و من بی‌اطلاع بودم! حالا ایشان از کجا خبر داشته نمی‌دانم.

به همین جهت من منتظر بودم، نزدیک ظهر دیدم آقای محمدعلی انصاری آمد منزل من و نامه سربسته‌ای را به من داد و گفت: «این نامه را امام دادند خدمت شما» و رفت. من نامه را با تعجب زیاد خواندم و دیدم خیلی نامه تندی است، و از طرف دیگر در آن وقت احتمال اینکه این نامه از امام نباشد در ذهنم خطور پیدا نکرد و فکر نمی‌کردم سیاست‌بازان تا این حد در حریم ایشان نفوذ پیدا کنند.

پیوست شماره ۱۷۲:
نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منتسب به امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آقای منتظری

با دلی پرخون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌ای که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم. خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید، شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته‌شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلاف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسأله مهدی هاشمی قاتل شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلابی که پول برای شما می‌آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید (که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند) با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مهری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید.

۱- سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.

۲- از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳- دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هرچه اسرار مملکت را به رادیوهای بیگانه دهند.

٤- نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداء و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

۵- والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن‌وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل‌کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر این‌گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. والله قسم من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. والله قسم من رأی به ریاست‌جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم. سخنی از سر درد و رنج با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم، من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت برنمی‌دارم من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها به وظیفه شرعی خود عمل کنم من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته‌شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شعف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او و از خود که چیزی نداریم هرچه هست اوست.

والسلام

یکشنبه ٦٨/١/٦

روح‌الله الموسوی الخمینی

۲۲-۱۰-۵- «اصرار برای گرفتن توبه‌نامه»

بالأخره پس از ادای نماز ظهر و عصر و صرف ناهار مختصر، حدوداً یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کردند به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه را در رادیو تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود، خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و...، من گفتم: «توکل من به خداست و من کار خلافی نکرده‌ام تا بخواهم عذرخواهی یا توبه کنم، به علاوه در این نامه نوشته‌اند دیگر برای من نامه ننویسید، و من بنا دارم یک تابلو درب دفتر نصب کنم که دیگر کسی به عنوان وکالت از ایشان به من و دفتر من مراجعه نکند»، ایشان گفتند: «نه این کار درستی نیست»، گفتم: «خود ایشان در این نامه نوشته‌اند که شما دیگر وکیل من نیستید، و مردم از ناحیه من نباید به اشتباه بیفتند»، و پس از ساعتی آقای دری هم وارد شد.

آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند: «من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید». نامه مفصلی بود و در ضمن آن این جمله‌ها وجود داشت: «رهبر عزیز، امروز من اعتراف می‌کنم که از ورطه‌ای هولناک که در آن قرار گرفته بودم توسط پتکی آهنین بیدار شدم، امروز می‌یابم که به خوابی عمیق فرو رفته و بسیاری از آنچه را باید می‌دیدم نمی‌دیدم... اینجانب که از تربیت‌یافتگان فقه و اصول و فلسفه و مبارزه آن جناب بودم نیز در دام این اهریمنان گرفتار آمدم و نتوانستم مسیر صحیح را بروم...»! در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند.

آقای دری هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود، که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ایشان در رسانه‌ها پخش نشود، البته آقایان ظاهراً قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود.

من گفتم: «آخر این چه حرف‌هایی است که شما می‌زنید، من گناهکار نیستم که توبه کنم، اعتراف به امر دروغ گناه است»، و بعد از دوسه ساعت مشاجره آقای نوری گفت: «اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند امام خوشش می‌آید»، من گفتم: «امام از دروغ خوشش می‌آید؟!» ایشان گفتند: «لابد چیزی بوده است!» آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم: «... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند و آنها به من خط می‌دهند، بلند شوید بروید!».

این گفته من که با تندی بیان شد موجب گردید که آنها ساکت شوند و دیگر به اصرار خود ادامه ندهند، بعد از مدتی گفتم: «حالا که اصرار دارید من خودم سر فرصت یک چیز مناسبی با فکر خودم می‌نویسم که خیال همه شما را راحت کنم»، بالأخره آنها بلند شدند رفتند و من به فکر خودم

آن نامه ۱/۷ را که از رسانه‌ها منتشر شد نوشتم و به‌وسیله آقای نوری برای دفتر امام فرستادم. بعد آقای نوری زنگ زدند که بالأخره آن چیزی را که ما می‌خواستیم شما ننوشتید، گفتم: «دیگر همین است که نوشته‌ام».
به یاد دارم فردای آن روز در همان بحران آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی به من گفت: «شما که زندگی خودتان را وقف امام کرده‌اید الآن هم چون ایشان نوشته‌اند اداره منزل شما در اختیار منافقین است شما این را قبول کنید و بنویسید که حرف امام زمین نخورد و در راه ایشان فداکاری کرده باشید!» من از این پیشنهاد خیلی تعجب کردم، من حرف دروغ و تهمتی را به خود بخرم تا حرف ناصحیح دیگری زمین نخورد، این چه منطقی است؟

س: حضرتعالی فکر می‌کنید آقای حاج شیخ عبدالله نوری یا افراد دیگر در این قضایا نقش یکی از عوامل توطئه را ایفا می‌کردند یا اینکه واقعاً قصد و نیت خیر داشته‌اند؟
ج: آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش‌استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پست‌های حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است، و به نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/٦ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم، حالا آن تصمیمات چه بوده و چه کسانی تصمیم داشته‌اند، نمی‌دانم.
یکی از آقایان معروف به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود، و در همان زمان در یکی از روزنامه‌ها خواندم که امام جمعه رفسنجان گفته بود چرا فلانی را بازداشت و محاکمه نمی‌کنید، و همچنین شنیدم گفته شده بود منتظری بینابین به ضرر ماست، یا باید رهبر در اختیار ما باشد و یا اصلاً نباشد.

۲۳-۱۰-۵- «نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶»

س: همان‌گونه که اشاره فرمودید حضرتعالی با اصرار برخی از افراد در تاریخ ٦٨/١/٧ نامه‌ای را به حضرت امام نوشتید که از رسانه‌ها نیز پخش شد، لطفاً بفرمایید مفاد آن نامه چه بود و آیا - چنان‌که در رسانه‌ها اعلام شد - حضرتعالی در آن نامه رسماً از قائم‌مقامی رهبری استعفا کردید؟
ج: من از باب اینکه امام استادم بوده‌اند با اینکه نامه ۱/٦ منسوب به ایشان تند بود روی همان اعتمادی که به دستگاه امام داشتم و با اصرار آقایان خیلی محترمانه نامه‌ای برای ایشان نوشتم، این نامه تقریباً پاسخ مطالبی بود که در نامه ۱/٦ آمده بود، و در آن نوشتم: «راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسؤولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم»، در آن شرائط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم، و معنای این جمله‌ها استعفاء نیست چون کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم از آن استعفاء بدهم. هر چند من از اول هم به مقام علاقه نداشتم، این مقام‌ها جز مسؤولیت و گرفتاری برای انسان چه ارزشی دارد؟ ابن‌عباس می‌گوید بر امیرالمؤمنین(ع) در «ذی قار» وارد شدم در حالی که کفششان را وصله می‌کردند، حضرت فرمودند: «ما قیمة هذه النعل» این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم ارزش ندارد، حضرت فرمودند: «والله لهی أحب إلیّ من أمرتکم إلا أن أقیم حقاً او أدفع باطلاً»(۱) به خدا سوگند این کفش از امارت و حکومت شما نزد من محبوب‌تر است مگر اینکه بتوانم حقی را به پا دارم یا باطلی را برطرف کنم. اگر انسان نتواند حق را به پا دارد یا از باطلی جلوگیری کند فقط اسم باشد چه فایده‌ای دارد جز مسؤولیت سنگین؟ بر اساس فرمایش حضرت، کفش نیاز انسان را برطرف می‌کند اما حکومتی که انسان نتواند توسط آن به اسلام و به مردم خدمت کند فقط مسؤولیت است و برای انسان وزر و وبال دارد، این یک واقعیتی است. نظر من نسبت به مرجعیت هم به همین شکل است، مرجعیت هدف نیست وسیله است برای خدمت به اسلام و حوزه‌های علمیه، حالا بعضی‌ها می‌آیند به من می‌گویند باید برای جلب نظر بعضی افراد این کارها را کرد که مرجعیت شما تثبیت شود، من می‌گویم چه داعی داریم؟ ما یک طلبه‌ای هستیم که مشغول درس و بحثمان هستیم اگر کسی آمد از ما مسأله‌ای پرسید جواب می‌دهیم، نیامد هم بروند جای دیگر مسأله‌شان را بپرسند، ما بیاییم راه بیفتیم بگوییم از ما مسائلتان را بپرسید؟ ما در سابق از روی مزاح می‌گفتیم: اگر در یک زمان دکترها زیاد بشوند آیا باید وسایلشان را در یک زنبیل بگذارند و راه بیفتند مانند دستفروشان که أیها الناس ما کار دکتری می‌کنیم؟! حالا ما راه بیفتیم بگوییم با مرجعیت کار دارید یا نه؟! ما مشغول درس و بحثمان هستیم، کسی هم مسأله پرسید جواب می‌دهیم،

ما داعی نداریم که خودمان را در معرض این مسائل قرار بدهیم، منظور این است که این‌گونه کارها غیر از مسؤولیت و گرفتاری و اینکه در روز قیامت انسان باید جواب بدهد فایده‌ای ندارد.

بالأخره من استعفا ندادم، و کسی به من مقام نداده بود تا بخواهم استعفا بدهم، آنچه در مصوبه مجلس خبرگان آمده بود این بود که برای رهبری بعد از امام مردم به ایشان علاقه دارند، این امر یک خبر بود نه جعل مقام برای من، و اگر فرضاً من مقامی داشتم آنها حق عزل مرا نداشتند. خبرگان اساساً حق نداشتند مرا نصب یا عزل نمایند، آنها فقط به عنوان خبره نظر خودشان را ابراز می‌کنند، و اگر بناست مجتهد از طرف ائمه (علیهم السلام) منصوب باشد - چنان‌که آقایان می‌گویند- رهبر هم حق ندارد مجتهدی را عزل یا او را به رهبری نصب کند، من از طرف مرحوم امام منصوب نبودم تا ایشان بخواهند مرا عزل کنند. یک مجتهد یک مجتهد دیگر را نمی‌تواند عزل کند چون هر دو از نظر مشروعیت در عرض هم هستند.(۱)

من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند که یک چیزی بنویس، یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم، فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود، وگرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم، و این نامه از رسانه‌ها پخش شد.

*** پاورقی ***

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳.

۲- همین مطلب را حضرت امام (قدس سره) در کتاب حکومت اسلامی صفحه ۵۷ چنین بیان داشته‌اند: «... لکن فقهاء «ولی مطلق» به این معنا نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند، در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد، یکی والی و دیگری والی‌تر باشد».

پیوست شماره ۱۷۳:
نامه معظم‌له به امام خمینی، مورخه ۶۸/۱/۷، پس از نامه مورخه ۱/۶ منتسب به ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه ٦٨/١/٦ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی‌های حضرتعالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تا کنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرتعالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجراء دستورات حضرتعالی می‌دانم، زیرا بقاء و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ‌کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تا کنون در سایه رهبری و ارشادات حضرتعالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز و از جمله فرزند عزیز خود من آغشته است و سایر جناح‌های مخالف و ضد انقلاب و سازشکار و لیبرال‌مب‌های کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش‌شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازی‌ها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی‌ها به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم مقام رهبری، خود من از اول جداً مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسؤولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است، و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحاً اعلام می‌کنم و از حضرتعالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند، و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم، و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، إن‌شاءالله با رهبری‌های حضرتعالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای به زبان جاری نمایند، زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان، جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند. امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمائی‌های ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
۶۸/۱/۷، حسینعلی منتظری

۲۴-۱۰-۵- «نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام»

بعد هم نامه ۱/۸ ایشان به وسیله رسانه‌ها منتشر شد که لابد آقایان دیده‌اند، بعضی از آقایان می‌گفتند: «ما در جواب کسانی که به نامه ۱/٦ تمسک می‌کنند می‌گوییم آقای منتظری مصداق نامه ۱/۸ امام است نه نامه ۱/٦»، من به آنها گفتم: «به فرض که این هر دو نامه از امام باشد من نه مصداق نامه ۱/٦ هستم و نه مصداق نامه ۱/۸، شخصیت و هویت افراد به نامه‌های امام نیست، با اینکه من بیش از شما به امام ارادت دارم ولی این هویت‌های اعتباری منتسب به غیر هیچ ارزش ندارد، هرکس خودش خودش است با خصلت‌های ذاتی و اکتسابی که واجد است، منتظری در حد خودش فردی است مستقل و دارای فکر و نظر، و استاد برخی مسؤولین بالای نظام و علمای حوزه علمیه قم و شهرستان‌ها بوده است».
منتظری - بحمد الله و منته - نه دین خود را از دست داده و نه عقل خود را و نه معلومات خود را، و معمرین حوزه علمیه قم همه به یاد دارند زمانی که مرحوم امام فقط چند شاگرد منظومه و اسفار داشتند من به همراه مرحوم شهید منتظری بودیم که ایشان را وارد صحنه فقه و اصول حوزه کردیم و به افراد معرفی کردیم و در این رابطه با مخالفت‌ها و استهزاء بسیاری از افراد مواجه شدیم، و هر چند من طبعاً خوش ندارم کسی از من تعریف کند تا چه رسد به خودم، ولی هنگامی که یک بسیج عمومی ناجوانمردانه از ناحیه افراد و ارگان‌ها و رسانه‌ها علیه من انجام شده و می‌شود اگر من سکوت کنم در حقیقت اعتراف به گناه است، مرحوم مدرس وقتی دیدند همه علیه او هماهنگ شده و می‌گویند: «زنده‌باد رضاخان، مرگ بر مدرس» ایشان خودشان گفتند: «زنده‌باد خودم». من خودم در آن زمان در حوزه موقعیت داشتم، من یکی از مدرسین حوزه بودم، بعد هم در انقلاب فعالیت‌هایی داشتم، هم زندان رفتم، هم دفاع کردم، هم برای آقای خمینی در زندان کتک خوردم، برای یک کلمه «آیت‌الله» که در بازجویی می‌نوشتم به من اعتراض می‌شد که چرا اسم آقای خمینی را با آیت‌الله می‌نویسی، معذلک ما این کارها را وظیفه خودمان می‌دانستیم، منتی هم بر هیچ‌کس نمی‌خواهم بگذارم. آن وقتی که من را به طبس تبعید کرده بودند مرحوم آقای حاج غلامرضا قدیری آمد به دیدن من گفت می‌خواهم بعضی جاها بروم، گفتم هیچ‌جا نمی‌خواهد بروی، بلند شو برو برنامه‌ریزی کنید شهریه امام را جور کنید که شهریه ایشان تعطیل نشود. همان وقتی هم که امام را بازداشت کردند من رفتم تهران آقای عسگراولادی و دیگران را دیدم، یک لیست از افراد بازاری‌ها تهیه کردم و به آنها گفتم اگر می‌خواهید انقلاب محفوظ بماند الآن شهریه امام باید پرداخت شود. خلاصه کیسه گدایی را برداشتیم این طرف و آن طرف رفتیم که شهریه امام تعطیل نشود، برای اینکه ایشان محور انقلاب بودند می‌خواستیم این علَم پابرجا باشد، آن کسانی که در انقلاب بوده‌اند و راجع به مسائل شناخت دارند می‌دانند. حالا چه مسأله‌ای پیش آمده، باید از دیگران که مصدر این کارها هستند سؤال کرد؟! البته گفتم من آدمی نیستم که به دنبال مقام باشم والا با توسل به این شیوه‌هایی که این آقایان عاقلانه می‌دانند خیلی خوب می‌توانستم موقعیت خودم را حفظ کنم، من هیچ‌گاه مایل نبودم که وجود تبعی ظلی کسی باشم و شخصیت من وابسته به غیر باشد، در نامه امیرالمؤمنین(ع) به امام حسن(ع) می‌خوانیم: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً». شخصیت‌های اعتباری نزد خدا هم بی‌ارزش است مگر اینکه مقدمه خدمت به اسلام و مردم باشد، «إن أکرمکم عندالله أتقیکم».
من حساب همه کسانی را که در این جریان دست داشتند و این همه جوسازی‌های ظالمانه یک‌طرفه را انجام دادند من البدو الی الختم به خدای بزرگ و روز جزا محول کرده‌ام، الحمدلله به حساب و کتاب و روز جزا اعتقاد دارم.

پیوست شماره ۱۷۴:
نامه مورخه ۶۸/۱/۸ امام خمینی در جواب نامه مورخه ۶۸/۱/۷ آیت‌الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما. همان‌طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسؤولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم، ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده‌اید، پس از قبول صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم.

همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم، برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جداً جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیوهای بیگانه متأثر نباشید، مردم ما شما را خوب می‌شناسند و حیله‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم. جنابعالی إن‌شاءالله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم.

۶۸/۱/۸

روح‌الله الموسوی الخمینی

س: در نامه ۶۸/۱/۸ به حضرتعالی سفارش شده که: «بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمائید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جداً جلوگیری کنید»، آیا افراد ناصالحی در بیت حضرتعالی بودند یا اینکه مثلاً مخالفان نظام در آنجا رفت و آمد می‌کردند؟

ج: آقایانی که به هر جهت با من مخالف بودند بیش‌ترین تبلیغات خودشان را متوجه بیت و دفتر من کرده بودند، و به مرحوم امام نیز چنین القا می‌کردند. یک روز داستان سید مهدی را علَم کردند در صورتی که او یک روز هم جزو دفتر من نبود، البته او همه‌جا می‌رفت و حتا دفتر امام هم می‌رفت، و بالأخره او هرچه بود در سال ۶۵ بازداشت و در سال ۶۶ اعدام شد، ولی مسأله بیت و دفتر من هر روز سوژه آقایان بوده است، در حالی که:

اولاً: همه علما در قم و جاهای دیگر برای پاسخگویی به مراجعین دفتر دارند، مگر همه مجبورند دفترشان را مطابق میل شما تنظیم نمایند؟! هرکس مطابق کار و نیاز و سلیقه خودش افرادی را که به آنان اعتماد دارد انتخاب می‌کند، شما قبول ندارید مراجعه نکنید ولی حق تبلیغات سوء ندارید.

و ثانیاً: از قرار گفته‌های آقایان فقط دفتر من مرکز تجمع شیاطین است ولی دفتر علمای دیگر و بالاتر از آنها دفتر مرحوم امام مرکز تجمع ملائکة الله بوده است، قضاوت این امر با کرام‌الکاتبین و با آنهایی است که از نزدیک رفت و آمد داشته‌اند.

۲۵-۱۰-۵- «بقای بر وکالت»

س: بفرمایید پس از کنار رفتن از قائم‌مقامی، حضرتعالی همچنان مانند سابق در وکالت امام باقی بودید یا خیر؟

ج: قبلاً این مسأله را عرض کردم که پس از نامه ۱/۶، من به آقای حاج شیخ عبدالله نوری که اینجا آمده بود گفتم می‌خواهم یک چیزی بنویسم بزنم درب دفتر که من دیگر از طرف ایشان وجوهات را نمی‌پذیرم، ایشان یک کمی جا خورد و گفت نه این درست نیست، بعد هم با نامه من به تهران رفت و روز بعد به فاصله نیم‌ساعت دو بار تلفن زد، اول اینکه امام گفته‌اند: «شما همچنان که سابق وکیل من بودید از حالا به بعد نیز وکیل من هستید»، و من هم تا آن وقت که ایشان به رحمت خدا رفتند به عنوان وکیل ایشان عمل می‌کردم، نیم‌ساعت بعد باز آقای نوری زنگ زد که بیت امام می‌گویند: «ما نامه ۱/۶ را پاره کردیم و آن نامه از ما نیست، اگر این نامه به دست کسی افتاد از بیت شما به دست افراد افتاده است»، این حرفی است که آقای نوری در تلفن از بیت امام گفت، و بعد نامه ۱/۸ را از رادیو پخش کردند و روزنامه‌ها هم نوشتند، حالا نامه ۱/۶ از خود ایشان (مرحوم امام) بوده و ایشان بعداً پشیمان شده‌اند یا از کسی دیگر من نمی‌دانم، البته این نامه برای چند نفر هم در همان بیت امام توسط حاج احمدآقا خوانده شده بود، می‌گویند در حضور امام هم خوانده شده، برای من هم یک نسخه به وسیله آقای محمدعلی انصاری فرستادند، اما مطمئناً این نامه به خط امام نیست، ممکن است حداکثر املای ایشان باشد، و بالأخره نامه ۱/۶ را در آن وقت پخش نکردند و در «*صحیفه نور*» نیز آن را نیاورده‌اند و فقط نامه ۱/۷ من و ۱/۸ مرحوم امام را پخش کردند و از تلفن آقای نوری و از نحوه عمل آقایان معلوم شد که ایشان به پخش نامه

۱/٦ راضی نیست و اگر فرضاً اول هم راضی بوده‌اند بعداً پشیمان شده‌اند، و روی این اصل من از آن نسخه‌ای نگرفتم و هر کس نسخه‌ای از آن را طلب کرد ندادم، هر چند دیگران که مدعی علاقه و ارادت به ایشان هستند بر خلاف نظر ایشان آن را به صورت‌های مختلف و از قبیل نقل به معنا منتشر کردند و منتشر می‌کنند و آخرالأمر خود آن را با یک قلم‌خوردگی منتشر کردند، جزاهم الله خیراً. جای تأسف است که آقایان نوعاً امام بلکه اسلام و دین را صرف مقاصد سیاسی خود می‌کنند و حمایت از امام هم بهانه است، و من تصمیم داشتم نامه را در این کتاب نیاورم، ولی چون آقایان آن را منتشر کردند به ناچار من هم آن را ذکر کردم.

۲۶-۱۰-۵- «انتشار گسترده «*رنجنامه*» حاج احمدآقا خمینی»

پس از جریان نامه ٦٨/١/٦ و ٦٨/١/٨، آقای حاج احمدآقا نامه مفصلی مشتمل بر دروغ‌ها و اتهامات به نام *رنجنامه* خطاب به اینجانب نوشت و در سطح وسیع هم مستقلاً چاپ و منتشر کردند و روزنامه‌ها هم آن را مفصلاً منتشر نمودند، و به‌تدریج روزنامه‌ها شروع کردند اراجیف و تهمت علیه من به هم ببافند، البته حجم تبلیغات و جوسازی‌ها بعد از رحلت امام بود که شدت پیدا کرد ولی آغاز آن از زمان حیات ایشان بود، حالا امام مطلع بودند و یا در اثر کسالت از این مسائل بی‌اطلاع بودند، نمی‌دانم.

۲۷-۱۰-۵- «آخرین نامه به امام»

بالأخره من در این رابطه نامه پنج‌صفحه‌ای مورخه ٦٨/٢/١٨ را خطاب به ایشان نوشتم (پیوست شماره ١٦٥) که ظاهراً آن را به امام ندادند وگرنه بعید بود ایشان عکس‌العملی نشان ندهند، و این هم یکی از مظاهر عدالت آقایان است که آنان حق داشتند در جراید و مطبوعات در سطح وسیع کسی را ناجوانمردانه مورد حمله و هجوم قرار دهند و او توان و حق دفاع نداشته باشد و هیچ جریده‌ای جرأت نکند نامی از او ببرد. و إلی الله المشتکی.

لحن نامه جو و شرائط را که مرا وادار به نوشتن چنین نامه‌ای کرده نشان می‌دهد، خداوند از مفتنین نگذرد، و خدا را شکر که آنان نیز به خواسته‌های دنیوی خود نائل نشدند، و من نیز از مسؤولیت‌های سنگین نجات یافتم. من هیچ‌گاه طالب مقام نبوده و نیستم، و خدا را شکر که برای تحصیل مقام تا حال قدمی برنداشته‌ام.

۲۸-۱۰-۵- «سیاست یک بام و دو هوا»

آقایانی که ادعای پیروی از امام را دارند با وجود نامه ۱/۸ چرا از پخش درس‌های من که خودشان هم استفاده می‌کردند جلوگیری کرده و می‌کنند، و چرا هر روز به بهانه‌های واهی مزاحم درس و شاگردان می‌شوند؟! چرا از ناحیه اطلاعات و دادگاه ویژه بسیاری از شاگردان مرا که از مخلصین امام و انقلاب هستند بازداشت می‌کنند و در آخر از آنان تعهد می‌گیرند که در درس من شرکت نکنند؟! چرا از ناحیه اطلاعات کتاب‌های مرا از قبیل رساله عملیه یا خطبه حضرت فاطمه زهرا(س) و حتا کتاب ولایت فقیه - که کتاب سال شناخته شد (پیوست‌های شماره ۱۷۵ الی ۱۷۷) - و ترجمه آن را از کتابفروشی‌ها جمع می‌کنند و به فروشندگان خسارت وارد می‌آورند؟! من فراموش نمی‌کنم که یک روز آقای خامنه‌ای می‌گفت: «من شب‌های جمعه که درس نهج‌البلاغه شما از تلویزیون پخش می‌شود کتاب را باز می‌کنم و مثل یک شاگرد مقابل تلویزیون می‌نشینم و گوش می‌دهم، چون ما خراسانی‌ها مخصوصاً به ادبیات اهمیت می‌دهیم و شما نکات ادبی را خوب بیان می‌کنید». آیا صحیح است که ما فقه و علم را فدای اغراض سیاسی کنیم؟! جوی درست کرده‌اند که افراد قهراً از حضور در درس من وحشت می‌کنند و گاهی افرادی را که در درس حاضر می‌شوند از برخی حقوق و مزایای اجتماعی محروم می‌کنند، یا اگر در جایی مشغول به کار هستند آنان را اخراج می‌کنند تا افراد بترسند و در درس و منزل و جماعت من حاضر نشوند(۱)، و جو آن‌قدر تند بود که حتا آقای خاتمی نیز آن اوایل وقتی که وزیر ارشاد بودند، به قم می‌آیند - و شاید مبعوث بوده‌اند- و یک شب وقت خود را صرف می‌کنند که طلاب و فضلای خراسانی را از آمدن به درس من منصرف کنند، هر چند آنان نپذیرفتند، البته شنیدم بعداً آقای خاتمی از این کار خود اظهار پشیمانی کرده‌اند.

حالا فرضاً در من اشکالاتی وجود داشته باشد، خویشان و بستگان من چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ از باب مثال و نمونه یادآور می‌شوم: صبیه اخیر من - سعیده خانم منتظری که دارای فوق لیسانس ادبیات می‌باشد- در پی اعلام استخدام اداره آموزش و پرورش قم به آنجا مراجعه کرده بود و آنان پس از طی مراحل گزینشی و استفسار از همسایگان راجع به خصوصیات او، وی را به دبیرستانی معرفی کرده بودند و چند وقتی مشغول بود تا اینکه یک روز مدیره دبیرستان اظهار می‌کند که دیگر شما نیایید، و در جواب سؤال از علت این دستور، می‌گوید چرا ندارد. وقتی به اداره

آموزش و پرورش مراجعه می‌کند و علت را جویا می‌شود آنان نیز در جواب طفره می‌روند و حتا حقوق او را هم نمی‌پردازند، تا اینکه روزی یکی از شاگردان او را می‌بیند و به او نسبت به مرگ پدر تسلیت می‌گوید! دختر من می‌گوید پدر من که نمرده است! و معلوم می‌شود که وقتی شاگردهای کلاس علت نیامدن معلمشان را از خانم مدیره سؤال می‌کنند او گفته است که پدرش فوت شده و عزادار است و دیگر نمی‌تواند بیاید. بعد از این ماجرا دختر من به دبیرستان رفته و به هر صورت شده در کلاس حاضر می‌شود و به شاگردان می‌گوید: «من در این مدت غیر از مسائل درسی صحبتی با شما نداشتم و خودم را هم معرفی نکردم ولی حالا ناچارم بعضی مسائل را به شما بگویم، من فرزند فلانی هستم و پدرم نیز در قید حیات است»، و چند کلمه‌ای برای آنان صحبت می‌کند که پس از خروج از کلاس مورد عتاب مدیره دبیرستان قرار می‌گیرد که چرا بدون اجازه سر کلاس رفته‌ای؟ وی سپس راجع به این موضوع خیلی محترمانه نامه‌ای به آقای هاشمی رئیس‌جمهور و نامه‌ای به آقای دری نجف‌آبادی که مسؤول گزینش‌هاست نوشت که متأسفانه یا خوشبختانه هیچ‌کدام نه جواب دادند و نه اقدام کردند. این است نمونه حکومت عدل علی(ع) که آقایان مدعی پیروی از آن می‌باشند؟! و این است مزد کسی که سال‌ها خود و خانواده‌اش را وقف اسلام و انقلاب کرده است، و سال‌های خوب عمر خود را در زندان‌ها و تبعیدها سپری کرده است. البته من اگر خدمتی کرده‌ام به عنوان انجام وظیفه بوده نه برای مزد، ولی اخلاق اسلامی اقتضا می‌کند سابقه اشخاص و خدمات آنان رعایت شود. حاطب بن ابی بلتعه - با اینکه در اثر گزارش دادن اجتماع مسلمین مدینه برای جهاد به کفار مکه گناه بزرگی مرتکب شده بود- پیامبر اکرم(ص) به سبب سابقه خوب او در جنگ بدر از گناه او صرف‌نظر نمود.(۲)

چند سال پیش هم که من برای ناراحتی قلب و کلیه به بیمارستان لقمان حکیم تهران مراجعه کردم، با اینکه اول پزشکان اصرار بر لزوم مراقبت پزشکی داشتند ولی در اثر ایجاد جو رعب و وحشت از طرف بعضی بچه‌های اطلاعاتی که در بیمارستان حضور پیدا کرده بودند، یکدفعه لحن آنان عوض شد و ما را به قم برگرداندند. همه اشکال این است که بچه‌های تند بی‌اطلاع از مسائل، مصدر بعضی امور شده‌اند و بدون توجه به عکس‌العمل بعضی تندی‌ها کارهایی را انجام می‌دهند و بزرگان بااطلاع یا ساکتند و یا خودشان تحریک هم می‌کنند، که البته اینها نمونه‌هایی بود که عرض کردم وگرنه مطالب گفتنی در این باب، بسیار است.

*** پاورقی ***

۱- هرچند با وجود این آزار و اذیت‌ها و محدودیت‌ها درس معظم‌له یکی از پرجمعیت‌ترین دروس حوزه علمیه قم به شمار می‌آید.

۲- *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*، ج۲، ص۷٤۰.

۲۹-۱۰-۵- «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی»

س: با وجود اینکه حضرتعالی در نامه ٦٨/١/٧ همگان را به حفظ آرامش دعوت فرمودید، گویا در گوشه و کنار به صورت‌های مختلف اعتراضاتی از سوی مردم انجام پذیرفت، که اوج آن در نجف‌آباد و به صورت تظاهرات و اعتراضات خیابانی بوده است، در این زمینه اگر مناسب می‌دانید توضیحاتی بفرمایید.

ج: من با اینکه در نامه خود به مردم تذکر داده بودم که در مقابل تصمیم امام(ره) عکس‌العمل نشان ندهند شنیدم مردم نجف‌آباد تظاهرات کرده‌اند و - چنان‌که نقل شد - برخی از مسؤولین و از جمله استاندار وقت اصفهان نظر داده بودند که سپاه به مردم حمله کند که در نتیجه جمعی کشته می‌شدند، لذا من به مردم نجف‌آباد نامه‌ای نوشتم و به وسیله آقای دُری، که در آن زمان رئیس دفتر من بود، به نجف‌آباد فرستادم و آقای دری گفتند من به زحمت آنان را از تصمیمی که داشتند منصرف کردم و به وسیله خواندن نامه مردم را قانع کردم. بعداً شنیدم که آیت‌الله موسوی اردبیلی در سمت امامت جمعه تهران، اهمیت نامه مرا یادآور شده‌اند.

پیوست شماره ۱۷۸:

پیام معظم‌له به مردم شهیدپرور نجف‌آباد مبنی بر ضرورت حفظ آرامش و وجوب اطاعت از حضرت امام خمینی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

برادران و خواهران شهرستان شهیدپرور نجف‌آباد دامت توفیقاتهم

پس از سلام، شنیده شد به عنوان حمایت از اینجانب در نجف‌آباد تحرکاتی رخ داده و کارهای ناشایسته‌ای انجام شده، در صورتی که من در پیام خود از همه برادران و خواهران تقاضا کردم در مورد تصمیم مقام معظم رهبری نباید کاری انجام و یا کلمه‌ای بر زبان‌ها جاری شود، زیرا اطاعت از مقام معظم رهبری بر همه لازم و واجب است. مواظب باشید، ممکن است عناصری بخواهند جو را آلوده نموده و نظام اسلامی ما را تضعیف نمایند، من به سهم خود از این قبیل حرکات جداً ناراضی‌ام. از مؤمنین محترم تقاضا می‌شود جلو این عناصر را گرفته و نگذراند محیط سالم نجف‌آباد را لکه‌دار نمایند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۶۸/۱/۱۵

حسینعلی منتظری

۳۰-۱۰-۵- «موضع‌گیری نمایندگان مجلس»

س: پس از حوادث فروردین ۱۳۶۸ ظاهراً تنش‌ها و موضع‌گیری‌هایی از سوی نمایندگان مجلس شورای اسلامی به صورت پنهان و آشکار صورت گرفت و حتا یکی از جلسات علنی مجلس به تشنج کشیده شد و متعاقب آن بلافاصله نامه‌ای منسوب به حضرت امام خطاب به نمایندگان مجلس به تاریخ ۶۸/۱/۲۶ منتشر گردید، لطفاً بفرمایید علت اصلی این تنش‌ها چه بود و آیا اشکالات و ایراداتی که به نامه ۶۸/۱/۶ وارد است، درباره این نامه هم صدق می‌کند؟

ج: بله، پس از سر و صداها در مجلس، نامه‌ای به نام مرحوم امام به تاریخ فوق خطاب به نمایندگان مجلس منتشر شد، ولی آقایانی که کارشناسی کرده و خط امام را با خط حاج احمدآقا مقایسه کرده‌اند اظهار می‌دارند که خط نامه، خط حاج احمدآقا می‌باشد، حالا با نظر امام بوده یا نه، العلم عندالله. در کتاب «*واقعیت‌ها و قضاوت‌ها*» هم راجع به جعلی بودن و مخدوش بودن نامه‌هایی که این اواخر به نام حضرت امام صادر شده بود، مطالب قابل توجهی آمده است. در همان ایام، در جمع آقایان شاگردان درس، سخنانی در مورد روند قضایای پیش‌آمده بیان کردم که مورد توجه قرار گرفت.

(پیوست شماره ۱۷۹)

س: گویا پس از درگذشت والد حضرتعالی هم بیش از ۲۰۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با ارسال نامه‌ای - که از تریبون مجلس قرائت شد- درگذشت ایشان را به حضرتعالی تسلیت گفتند(۱)، لطفاً بفرمایید محتوای این نامه چه بود و چه کسانی آن را امضا کرده بودند؟ ظاهراً در سال ۶۹ نیز عده‌ای از نمایندگان با ارسال نامه‌ای سالگرد در گذشت پدر حضرتعالی را تسلیت گفتند، در این باره نیز توضیح بفرمایید.

ج: بله، در آن زمان نمایندگان مجلس نامه تسلیتی برای من فرستادند و بیش‌تر از دویست نفر آن را امضا کرده بودند، شاید الآن این نامه باشد.

در سال ۱۳۶۹ هم به مناسبت اولین سالگرد درگذشت پدر من عده‌ای از نمایندگان پیام تسلیت دیگری برای من فرستادند که البته به خاطر شرائط آن روز و افزایش محدودیت‌ها تعداد امضاءکنندگان آن کم‌تر از نامه اول بود، شاید حدود هفتاد هشتاد نفر آن را امضا کرده بودند.

(پیوست شماره ۱۸۱)

*** پاورقی ***

۱- مرحوم حاج علی منتظری والد بزرگوار فقیه عالیقدر در تاریخ اول خرداد ۱۳۶۸ به رحمت ایزدی پیوست. مراسم تشییع جنازه آن مرحوم با شکوه فراوان انجام و در گلزار شهدای شهرستان نجف‌آباد به خاک سپرده شد. آیت‌الله العظمی منتظری در پیامی که همان موقع انتشار یافت از همه تشکر کردند. (پیوست شماره ۱۸۰) (۱۰)

۳۱-۱۰-۵- «بطلان نظریه ولایتعهدی»

س: به نظر حضرتعالی، آیا مسأله ولایتعهدی در اسلام معهود است و در بحث ولایت فقیه آیا ولی فقیه می‌تواند بعد از خود را مشخص کند؟

ج: نه، این ولایتعهدی از خصوصیات نظام شاهنشاهی است، ما در قانون اساسی چیزی به عنوان ولایتعهدی نداریم، حتا دوازده امام ما هم که یکی پس از دیگری امامت را به عهده داشتند، از طرف خدا و پیامبر(ص) مشخص شده بودند و مشروعیت هر یک به دست دیگری نبوده است، ما

چنین چیزی در شریعت اسلام نداریم، این تز نظام شاهنشاهی و سلطنت‌طلب‌هاست، در زمان غیبت، مردم هر زمان بر اساس ملاک‌های اسلامی حق دارند از بین افراد واجد شرائط رهبر خود را مشخص کنند. دو تا مجتهد هم که از نظر علم و سایر شرائط مساوی باشند در عرض هم هستند منتها اگر مردم بر اساس رأی و نظر واقعی خود مجتهدی را که شرعاً واجد شرائط باشد به عنوان رهبری انتخاب کردند، در همان زمان او مقدم بر دیگران است، ولی او حق نصب برای بعد از خود را ندارد.

س: همان‌گونه که می‌دانید در این اواخر از سوی افراد مختلف تلاش‌هایی صورت می‌گرفت تا مرحوم امام در این زمینه دخالت کرده و رسماً رهبر بعد از خود را مشخص نمایند، و برای رسیدن به این هدف اولین اقدام آنان ملکوک کردن ذهن ایشان نسبت به حضرتعالی بود، به نظر شما چه کسانی نقش اصلی را در این زمینه به عهده داشتند و هدف نهایی آنان چه بود؟
ج: من نمی‌خواهم درباره افراد و مقاصد آنها قضاوتی کنم، همه اشکال‌ها بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند، همان‌گونه که عرض کردم، قائم‌مقام وزیر وقت اطلاعات، آقای فلاحیان، چنان‌که از او نقل کردند، می‌گوید در این سال‌های آخر کارهایی را که با امام داشتیم با احمدآقا حل و فصل می‌کردیم، بقیه مسائل هم همین‌طور بود، سایر وزرا هم همین‌طور بودند، امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی‌المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند، ما هم اینجا در قم مشغول طلبگی بودیم و فرصت اینکه هر روز بلند شویم برویم خدمت ایشان را نداشتیم و اگر هم می‌خواستیم مکرر به دیدن ایشان برویم باز هم مسائل دیگری درست می‌شد و حرف‌های دیگری مطرح می‌شد. لابد کسانی بوده‌اند که در این قضایا نقش داشته و آنها را به‌وجود آورده‌اند، ایشان مجتهد بود، فقیه بود، عالم بود، اما معصوم نبود، بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر، بیماری سرطان هم داشتند، خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد، در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمدآقا را برای بعد از خود تعیین کنند، از جمله استاندار وقت اصفهان طوماری خطاب به امام تهیه کرده بود بدین مضمون که در مسأله رهبری، شایستگی ملاک است و همان‌گونه که امام محمدتقی(ع) در نه سالگی با وجود سن کم به امامت رسید و شایستگی آن را داشت، آقای حاج احمدآقا هم شایستگی آن را دارند و خوب است شما ایشان را برای رهبری به مردم معرفی کنید. بعد از درگذشت امام نیز نقل‌های متفاوتی از قول ایشان درباره آقای خامنه‌ای منتشر شد که بر فرض صحت، شرعاً نمی‌تواند حجیت داشته باشد، زیرا نظر فرد غیرمعصوم راجع به افراد، از حجت‌های شرعی نیست، البته فتوای او در مورد احکام برای مقلدهایش حجت است، ولی قول او راجع به افراد از حجت‌های شرعیه نیست. متأسفانه ما ایرانی‌ها معمولاً از شخصیت‌ها یا بت می‌سازیم و یا دیو، اما این را که کسی بزرگوار و خدمتگزار باشد ولی اشتباهاتی هم داشته باشد، تصور نمی‌کنیم.

س: پس اینکه گفته می‌شود حکم ولی فقیه در یک مسأله‌ای حتا برای سایر مجتهدین هم حجت شرعی است چیست؟
ج: آن یک مسأله دیگری است، اینکه بگوید این آدم خوبی است یا آدم بدی اینکه حکم نیست، حداکثر اینکه قول او در حکم یک شاهد باشد و نه بیش‌تر از آن، عمده این است که انسان نباید یک نفر غیرمعصوم را بت بکند، «الجاهل إما مفرط أو مفرط» و متأسفانه بسیاری از افراد گرفتار افراط و تفریط هستند.

۳۲-۱۰-۵- «وصیتنامه حضرت امام (ره)»

س: در جریان وصیتنامه معروف حضرت امام، از حضرتعالی دعوت شد که در جلسه‌ای که بدین منظور تشکیل شده بود شرکت کنید، لطفاً مشروح این قضیه را توضیح بفرمایید، و نیز شنیده شده که وصیتنامه‌ای از مرحوم امام نزد حضرتعالی بوده است، آیا چنین چیزی صحت دارد یا نه؟
ج: من قبلاً از مضمون وصیتنامه الاهی-سیاسی ایشان - که الآن چاپ شده است - اطلاعی نداشتم، یک روز مرا دعوت کردند که بیایید آنجا، من رفتم یک عده دیگر هم بودند، بعضی از اعضای شورای نگهبان هم بودند، مثلاً آقای حاج آقا لطف‌الله صافی بودند، آقای مهدوی کنی بودند، آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای بودند، من هم نمی‌دانستم قضیه از چه قرار است، امام گفتند: «این وصیتنامه من است و یک نسخه از آن را ببرید در مجلس، یک نسخه از آن را هم ببرید مشهد»، آقای مهدوی کنی را مسؤول کردند که آن را ببرند مشهد که در کتابخانه حضرت رضا(ع) حفظ شود، بعد امام فرمودند: «شما چند نفر هم این نسخه را ببرید در مجلس». من گفتم: «البته بدون من چون من معذورم»، ایشان گفتند: «بله افراد دیگر بروند»، البته هیچ‌کس نمی‌دانست که در آن وصیتنامه چه چیزهایی نوشته شده و اگر دیگران هم می‌دانستند من نمی‌دانستم، این راجع به آن وصیتنامه معروف.

اما یک بار دیگر در آن خانه محله عشقعلی که بودیم یک روز آقای سید سراج‌الدین موسوی یک پاکتی از امام خطاب به من آورد که در آن هم چسبانده و لاک و مهر شده بود و روی آن هم نوشته بودند: «این نامه را پس از مرگ من باز کنید»، و من از محتوای آن اطلاع نداشتم تا اینکه آقای محمدعلی انصاری در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۸ – یکی دو شب قبل از عید– آمد اینجا و گفت: «امام فرموده‌اند شما آن نامه را بدهید»، البته اینکه آیا واقعاً امام فرموده بودند یا نه خدا می‌داند، ولی طبع من این بود که به سبب اعتمادی که آن موقع به بیت امام داشتم گفته‌های آنان را حمل بر صحت می‌کردم. ولی بالأخره از همان‌جا معلوم شد که اینها برنامه کنار گذاشتن مرا تدارک می‌بینند، من به آقای انصاری گفتم شما یک رسید بدهید، او یک رسید نوشت و داد و من آن نامه را به او دادم. البته بعد شنیدم در یک جا گفته شده تنها کسی که در امانت خیانت نکرده فلانی است، چون نامه امام پیش چند نفر بوده آنها باز کرده بودند ولی فلانی آن را باز نکرده است. بالأخره من اطلاع نداشتم که در آن نامه چه نوشته شده است.
یک نامه دیگر هم من از ایشان داشتم که الآن هم آن را دارم که در آن نوشته‌اند پس از مرگ من پول‌های من در اختیار چهار نفر باشد: یکی از آنها من هستم و دیگران آقایان پسندیده و حاج‌آقا باقر سلطانی و حاج‌آقا مرتضی حائری می‌باشند.
(پیوست شماره ۱۸۲)

س: با توجه به این نامه و وصیت حضرت امام مبنی بر اینکه پول‌های ایشان در اختیار شما چهار نفر قرار گیرد، آیا پس از رحلت ایشان به این وصیت عمل شد و پول‌های ایشان در اختیار شما قرار گرفت یا خیر؟
ج: خیر، پس از رحلت ایشان نه به من مراجعه شد و نه پولی در اختیار من قرار گرفت و ظاهراً در اختیار شورای مدیریت حوزه قرار گرفت.

۳۳–۱۰–۵– «رحلت حضرت امام خمینی(ره)»

س: آیا حضرتعالی به هنگام بیماری حضرت امام به ملاقات و عیادت ایشان رفتید، و اگر نرفتید چه دلیلی داشت؟
ج: می‌دانید که پدر من تقریباً ده روز پیش از امام فوت شدند، من برای فوت پدرم نجف‌آباد بودم، رفته بودم برای تشییع جنازه و فاتحه، بعد رادیو گفت که امام را عمل جراحی کرده‌اند، در آنجا بعضی افراد می‌گفتند که شما همین الآن یک تلگراف بزنید، من گفتم پدر من فوت شده است و هیچ‌کدام از آقایان به روی مبارکشان نیاوردند، در عین حال من از نجف‌آباد یک تلگراف به امام زدم بدین مضمون که الحمدلله عمل شما موفقیت‌آمیز بوده است و خدا شفای کامل عنایت کند که متن آن ممکن است باشد. بالأخره من با اینکه مصیبت‌زده بودم تلگراف زدم، بعد هم که آمدم قم دو بار توسط آقای دری – که آن وقت مسؤول دفتر من بود– پیغام دادم که برویم به عیادت ایشان، آقای دری گفت: گفته‌اند نه، گفتم حالا برویم و راهمان ندهند این چیز خوبی نیست. بعد هم وقتی ایشان فوت شدند پیام تسلیتی نوشتم که بخشی از آن در روزنامه کیهان آن زمان چاپ شد، و فردای آن روز فرزندم احمد را با آقای دری و آقای ایزدی فرستادم جماران که تسلیت بگویند و آنان رفتند و تسلیت گفتند، بعد هم خودم چند روز بعد با احمدآقا و آقاسعید رفتیم مرقد ایشان و از آنجا رفتیم جماران، صبح زود بود، به ما گفتند فعلاً بمانید تا فلان کس بیاید، باران هم به شدت می‌بارید، گفتند احمدآقا خوابند و در حسینیه زن‌ها هستند، شما حالا بروید در دفتر آقای توسلی و از این حرف‌ها که ظاهراً برای طفره رفتن بود، ما هم برگشتیم قم، بعد گویا به آقای هاشمی خبر داده بودند که فلانی آمده و برگشته است، ایشان هم گفته بود تحقیق کنید ببینید که فلانی کجا رفته، خوب نیست ایشان بیاید و برگردد، بالأخره وقتی ما آمدیم قم گفتند آنجا می‌گشته‌اند که شما را پیدا کنند.
بعد یک روز من به آقای طاهری خرم‌آبادی گفتم: «حالا که آقای هاشمی آن روز گفته که فلانی چرا برگشته شما به آقای هاشمی بگویید فلانی گفته من حاضرم به عنوان وظیفه اخلاقی چون شاگرد امام بوده‌ام در بیت امام بیایم و به خانواده ایشان تسلیت بگویم و هیچ نظر سیاسی هم ندارم، شما هم باشید، خبر آن هم نمی‌خواهم جایی گفته شود، اما اگر خواستند خبرش را بدهند من باید متن خبر را ببینم»، برای اینکه من احتمال می‌دادم که بگویند بله فلانی آمد و گفت من توبه کردم دل امام را به درد آوردم و از این دروغ‌ها که درست کرده بودند، آقای طاهری خرم‌آبادی گفت: «من به آقای هاشمی این مطلب را رساندم، آقای هاشمی گفت خیلی خوب»، بعد امروز و فردا کردند تا اینکه آقای هاشمی رفت شوروی و این کار را به آقای طاهری خرم‌آبادی محول کرده بودند. بعد آقای طاهری گفت من با حاج احمدآقا صحبت کردم او گفت: «رفقای ما صلاح ندانستند که ایشان بیایند»، گفتیم خوب حالا که صلاح ندانستند ما دیگر تکلیفی نداریم.

پیوست شماره ۱۸۳:

متن پیام حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به مناسبت ارتحال رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، مورخه ۱۳۶۸/۳/۱۴

بسم الله الرحمن الرحیم
إنا لله و إنا إلیه راجعون
و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل، أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم؟!
ملت مسلمان و انقلابی ایران دامت توفیقاتکم
استماع خبر تأسف‌انگیز درگذشت رهبر عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) موجب تأثر و تأسف شد. ضمن اعلام عزای عمومی، و طلب علو درجات و حشر با اولیاء کرام برای آن شخصیت بزرگ اسلام، و عرض تسلیت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مراجع عظام و حوزه‌های علمیه و جهان اسلام و مسؤولین محترم کشور و به شما ملت شریف و مبارز ایران، و به بازماندگان محترم و بیت شریف حضرت امام (طاب ثراه) مخصوصاً برادر ارجمند ایشان آیت‌الله پسندیده و فرزند محترم ایشان حجت‌الاسلام حاج سید احمد خمینی (دامت افاضاتهما) به عرض می‌رساند: اگر بنا بود کسی از مرگ نجات یابد قطعاً در درجه اول اشرف مخلوقات و فرستاده خدا بر همه انسان‌ها تا روز قیام، حضرت خاتم‌الأنبیاء باقی می‌ماند، ولی خداوند متعال به آن حضرت خطاب نموده فرمود: «إنک میت و إنهم میتون». اینک از شما ملت رشید و آگاه ایران انتظار می‌رود ضمن تجلیل کامل از آن امام بزرگوار و جلیل‌القدر، با هماهنگی و وحدت کلمه و صبر انقلابی با مأمورین نظامی و انتظامی کشور و مرزبانان و مسؤولین مربوطه در حفظ نظم و آرامش و تقویت مرزها، و مأیوس کردن دشمنان اسلام و ایران، و قطع امید ابرقدرت‌های غرب و شرق و صهیونیسم جهانی و عمال خارجی و داخلی آنان کاملاً همکاری نمائید، و بدانید که حفظ کشور و دماء و اموال و اعراض مردم و پاسداری از خون‌های پاک شهیدان به عهده همه علاقه‌مندان به اسلام و کشور است.
همه باید همچون اوائل انقلاب خود را مسؤول حفظ اسلام و انقلاب و دستاوردهای آن بدانیم. و بر حضرات خبرگان محترم لازم است هرچه زودتر با دقت کامل و رعایت مصلحت نظام بر اساس موازین شرع مبین و قانون اساسی کشور موضوع رهبری را مشخص نمایند. والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته
حسینعلی منتظری

س: گویا حضرتعالی در قم هم مجلس ختمی برای ایشان برگزار کردید.
ج: بله جامعه مدرسین و دیگران ستادی برای مراسم ایشان تشکیل داده بودند، ما به آنها گفتیم یک وقت هم برای من بگذارند، امروز و فردا کردند تا اینکه در اواخر برای من وقت گذاشتند، در مسجد اعظم قم مجلس گرفتیم و من شخصاً اطلاعیه‌ای دادم و از همه دعوت کردم که در مراسم شرکت کنند (پیوست شماره ۱۸٤)، بعد هم افرادی که از جاهایی تحریک شده بودند آمدند مجلس را به هم زدند و به ناچار آیت‌الله صانعی برای ختم غائله منبر رفتند و من هم از مجلس خارج شدم، البته سردسته آنان که از مسؤولین آموزش سپاه بود بعداً آمد و از من عذرخواهی کرد و از دست حاج احمدآقا می‌نالید. برای سالگرد امام هم مجلسی در همین حسینیه شهدا گرفتم باز هم افرادی را فرستادند به هم زدند، لذا برای سال بعد که به من گفتند مراسمی بگیرید گفتم نه، من دیگر جلسه نمی‌گیرم «لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین» مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود، وظیفه ما بود که نسبت به امام احترام کرده باشیم حالا که نمی‌خواهند ما هم اصراری نداریم.
پس از رحلت ایشان روزنامه‌ها و مجلات راجع به ایشان با افراد مصاحبه می‌کردند، و از جمله از طرف نشریه کیهان فرهنگی با من مصاحبه کردند، ولی مصاحبه‌کنندگان مورد توبیخ قرار گرفتند و بالأخره نگذاشتند کیهان فرهنگی مصاحبه را چاپ کند و در نتیجه دفتر ما آن را پیاده و منتشر نمود. (پیوست شماره ۱۸۵)

۳۴-۱۰-۵- «ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای»

س: حضرتعالی پس از انتخاب آقای خامنه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، پیام تبریکی برای ایشان ارسال داشتید، علت ارسال این پیام چه بود و چه ضرورتی در این باره احساس می‌شد؟

ج: یکی از آقایان معروف که با من آشنا بود آمد اینجا و مُصر بود که شما به ایشان پیام بدهید و صلاح نیست شما بی‌تفاوت باشید و قاعدتاً ایشان هم جواب خواهند داد و بسیاری از چالش‌ها برطرف می‌شود و مخالفین شما در اهداف شومی که دارند و شما را برای رسیدن به آنها کنار زدند شکست خواهند خورد، و بالأخره من برحسب مصلحت‌اندیشی‌ها و حفظ وحدت، پیامی دادم ولی جواب ایشان را در تلویزیون نخواندند و گفته شد ایشان گفته‌اند به من تلفن‌های زیادی شده که چرا جواب دادی و من استخاره کردم بد آمد که جواب را بخوانند، و العهدة علی الروای.

پیوست شماره ۱۸۶:
متن پیام تبریک معظم‌له به آقای خامنه‌ای، پس از انتخاب ایشان توسط مجلس خبرگان برای رهبری نظام جمهوری اسلامی، مورخه ۶۸/۳/۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب مستطاب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران دامت برکاته
پس از سلام و تحیت و تسلیت به مناسبت ضایعه جبران‌ناپذیر و مصیبت عظمای عالم اسلام، قائد عظیم‌الشأن حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره الشریف) که به همه جهانیان درس فداکاری و مبارزه و قیام در برابر طاغوت‌ها و مستکبران را آموخت، از خداوند قادر متعال مسألت می‌نمایم جنابعالی را که فردی لایق و متعهد و دلسوز و در دوران مبارزات و انقلاب تجربه‌ها آموخته و همواره مورد حمایت رهبر بزرگ انقلاب بوده‌اید در انجام مسؤولیت خطیر رهبری که مجلس خبرگان به جنابعالی محول نموده است یاری نماید تا إن‌شاءالله موفق شوید به کشور و به ملت مسلمان ایران که در راه تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب این‌همه گذشت و فداکاری از خود نشان داد و با همه وجود در صحنه انقلاب باقی است خدمات شایسته و سازنده‌ای انجام دهید و با حفظ سیاست نه شرقی و نه غربی در تقویت کشور و پیشبرد مبانی و موازین شرع مبین کوشش فرمایید و دشمنان خارجی و داخلی اسلام و کشور را از هر جهت ناامید و مأیوس نمائید.
إن‌شاءالله در مسائل مهمه و سرنوشت‌ساز مشورت با حضرات آیات عظام و علماء اعلام و شخصیت‌های متعهد و آگاه مورد توجه خواهد بود.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
۶۸/۳/۲۳
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۷:
پاسخ آقای خامنه‌ای به پیام تبریک آیت‌الله العظمی منتظری

بسم الله الرحمن الرحیم
آیت‌الله آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت برکاته
پس از سلام و تحیت، از پیام تسلیت به مناسبت ضایعه عظیم جهان اسلام، ارتحال پیشوای آزادگان و امید مستضعفان حضرت امام خمینی (قدس سره العزیز) و همچنین از دعای خیر و اظهارات محبت‌آمیز نسبت به اینجانب و تأیید اقدام مجلس محترم خبرگان متشکرم.
اکنون که امت بزرگ اسلامی و به‌خصوص ملت فداکار ایران با مصیبتی بدین عظمت مواجه شده است، نخستین وظیفه ما و همه اقشار و آحاد مردم آن است که با توکل به خدا و تقویت روح اخلاص و همبستگی و همدلی و همزبانی، حرکت عظیمی را که امام بزرگوار و فقید ما آغاز کرده و مجاهدت و تلاش بی‌نظیری را برای تداوم آن مبذول داشته بودند ادامه دهیم و مطمئن باشیم که نصرت الاهی شامل حال مؤمنان و نیکوکاران خواهد شد.
از خداوند متعال توفیقات جنابعالی را مسألت می‌نمایم.
۶۸/۳/۲۵
سید علی خامنه‌ای

پس از وفات مادرشان، هم به ایشان و هم به برادرانشان تلگراف کردم هیچ‌کدام جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۸)، و پس از حمله به حسینیه و غارت اموال و... به ایشان نامه‌ای نوشتم آن را هم جواب ندادند (پیوست شماره ۱۸۹)، و بعدها به وسیله آقای مؤمن پیامی مشتمل بر هفت بند و همچنین نوار سخنرانی آقای فلاح‌زاده را برای ایشان فرستادم که آن هم بی‌جواب ماند با اینکه به آقای مؤمن گفته بودند جواب می‌دهم.(۱) [پیوست شماره ۲۵۳]

*** پاورقی ***

۱- ماجرای حمله به حسینیه و غارت اموال در بهمن ماه ۱۳۷۱ و نیز پیام معظم‌له به آقای خامنه‌ای توسط آقای مؤمن، به صورت مشروح در فصل یازدهم بیان شده است.

۳۵-۱۰-۵- «بازنگری قانون اساسی»

س: حضرتعالی که ریاست مجلس خبرگان قانون اساسی را به عهده داشتید آیا در جریان تعویض برخی از قسمت‌های قانون اساسی نیز نقشی داشتید؟ آیا با شما مطرح شد که چنین تغییراتی بناست انجام شود؟ شنیده شده که حضرتعالی با این اقدام موافق نبودید، دلیل آن چه بوده است؟ نظرتان در مورد مواد فعلی از قانون اساسی که تغییر داده شده چیست؟

ج: در اینکه قانون اساسی یک نواقصی داشت حرفی نیست، ما از همان اول چند اصل هم تنظیم کرده بودیم که یک اصل آن مربوط به این بود که اگر خواستند یک روز متممی برای قانون اساسی نوشته شود چگونه باید باشد، آیا لازم است دوباره خبرگان جمع شوند؟ آیا از مردم رأی‌گیری شود یا به صورت دیگری باشد؟ شاید من متن آن اصل را هم داشته باشم، ولی آن وقت بنای دولت آقای مهندس بازرگان بر این بود که یک‌ماهه تصویب قانون اساسی تمام بشود، با این حال، سه ماه طول کشید و حوصله خیلی‌ها سر رفته بود، لذا هرچند پیش‌نویس چند اصل را، که یکی از آنها مربوط به چگونگی تتمیم قانون اساسی بود، من به عنوان رئیس خبرگان آماده کرده بودم، ولی مرحوم امام فرمودند: «بس است، قضیه را جمع کنید»، ما هم سر و ته آن را جمع کردیم. اما بعداً برای تغییراتی که می‌خواستند بدهند یک روز آقای حاج احمدآقا آمد اینجا و گفت: «بنا داریم اصل‌هایی را تغییر بدهیم و بناست شورای مصلحت نظام هم در قانون اساسی گنجانده شود، و شما به عنوان اینکه رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی بوده‌اید بیایید یک نامه به امام بنویسید که قانون اساسی نواقصی دارد و امام هم به شما بنویسند که شما جلسه‌ای تشکیل بدهید و این تغییرات را انجام بدهید»، من گفتم: «من می‌دانم که قانون اساسی نقص‌هایی دارد اما در شرائط فعلی - که تازه قطعنامه پذیرفته شده بود- به عقیده من پهن کردن سفره قانون اساسی به مصلحت نیست، چون یک مشکلی که ما آن وقت به هنگام تصویب قانون اساسی داشتیم مشکل اهل سنت بود که آنان می‌گفتند شما چرا با ما مثل اقلیت‌ها رفتار کرده‌اید، باید در مناطق ما آزادی‌هایی باشد، راجع به اصل مذهب رسمی کشور که باید تشیع باشد و راجع به رئیس‌جمهور که باید شیعه‌مذهب باشد آنان حرف داشتند، و الآن سر و صدا راه می‌اندازند و طلبکارمان می‌شوند، چون آن زمان به آنان وعده داده شده بود که اگر یک روز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود به این مسائل هم توجه می‌شود»، در عین حال من یک نامه‌ای هم به امام نوشتم که الآن این تغییر را به مصلحت نمی‌دانم، قداست قانون اساسی از بین می‌رود و آن استقبالی که آن روز مردم برای رأی دادن داشتند الآن به آن شکل نخواهد شد، به قانون اساسی فعلی مراجع تقلید و عموم مردم رأی داده‌اند و به مصلحت نیست قداست این قانون اساسی شکسته شود و دستکاری‌هایی در آن صورت گیرد.

(پیوست شماره ۱۹۰)

بعد، از ما که مأیوس شدند رفتند آقای مشکینی و دیگران را دیدند و بعد بعضی از آقایان تعیین شدند و آنان این تغییرات را صورت دادند، بعد هم از مردم رأی‌گیری شد، که البته من به این تغییرات رأی ندادم، بعضی افراد دیگر هم رأی ندادند.

س: قید مرجعیت برای رهبری هم در همین تغییرات برداشته شد؟

ج: بله، و در همین تغییرات بود که یک قید «مطلقه» هم برای ولایت فقیه اضافه کردند، در حالی که ولایت مطلقه به این معنا که ولی فقیه هر کار دلش خواست بکند به نظر من درست نیست، خود خداوند سبحان در ارتباط با پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «و أن احکم بینهم بما أنزل الله» حکم مال خداست، پیامبر مجری دستورات خداست، ولی فقیه هم باید مجری دستورات خدا باشد، آن هم به‌خصوص در زمان فعلی و بر اساس قانون

اساسی ما که تعیین او بر اساس انتخاب است؛ مردم ولی فقیه را انتخاب می‌کنند که بر اساس قانون اساسی و دستورات اسلام عمل کند و هیچ حق ندارد خلاف قانون اساسی عمل کند، برای ولی فقیه هم در قانون اساسی اختیارات به‌خصوصی مشخص شده است.
البته ممکن است مقصود از ولایت مطلقه، ولایت عامه باشد، چون بعضی از فقها ولایت فقیه را در امور جزئیِ زمین‌مانده مانند تصرف در اموال یتامی و قاصرین می‌دانند، اما ما می‌گوییم چنین نیست بلکه در همه امور لازم‌الاجراء که قابل تعطیل نیست و از جمله اداره امور بلاد و حفظ نظام مسلمین و اجرای حدود الاهی جاری است ولی در چهارچوب احکام و مقررات الاهی چنانکه ولایت پیامبر(ص) و ائمه (علیهم‌السلام) نیز به همین نحو است. اینکه ولایت امت در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به فقیه عادل محول شده برای این است که اداره امور مسلمین باید بر اساس احکام خدا انجام شود و فقیه، کارشناس و متخصص احکام خدا می‌باشد، اگر بخواهند کشوری بر اساس ایدئولوژی خاصی اداره شود قهراً باید زیر نظر ایدئولوگ آن انجام شود، هر چند در امور لازم‌الاجراء اگر فقیه عادل نبود و یا متصدی نشد عدول مؤمنین باید انجام دهند و اگر آن هم میسر نشد فُساق مؤمنین باید انجام دهند، پس در نتیجه فقیه عادل قدرمتیقن است و انجام امور مذکوره از باب تکلیف است و این قبیل امور لازم‌الاجراء را که نباید زمین بمانند «امور حسبیه» می‌نامند. البته تفصیل مسأله در اینجا نمی‌گنجد، و اگر بنا باشد که ولایت فقیه به نصب از طرف ائمه (علیهم‌السلام) باشد – چنان‌که آقایان اصرار دارند– در این صورت، منحصر به کسی که خبرگان او را تعیین می‌کنند نمی‌باشد، بلکه هر مجتهد واجد شرائط – مخصوصاً اگر أعلم باشد– دارای آن مقام خواهد بود و خبرگان حق ندارند منصوب از طرف امام معصوم را عزل نمایند.

س: حضرتعالی به اعتراض اهل سنت نسبت به برخی از اصول قانون اساسی اشاره کردید، لطفاً در این باره بیش‌تر توضیح دهید و بفرمایید تا چه اندازه اعتراض آنها را وارد می‌دانید؟
ج: همان‌گونه که عرض کردم هنگام تصویب قانون اساسی ما در این زمینه مشکل داشتیم، از یک طرف اهل سنت اعتراض داشتند که با ما نباید مثل سایر اقلیت‌ها رفتار شود و ما باید در مناطق خودمان آزادی‌هایی داشته باشیم، و نیز نسبت به اینکه مذهب رسمی کشور تشیع باشد یا رئیس‌جمهور شیعه‌مذهب باشد حرف داشتند، و از طرف دیگر حساسیت‌هایی از سوی برخی از نمایندگان مجلس خبرگان نسبت به آنان وجود داشت. ما برای اینکه فعلاً به طور موقت مشکل را برطرف کنیم، به اهل سنت وعده دادیم که اگر یک روز بنا شد متممی برای قانون اساسی نوشته شود، به خواسته‌های آنان توجه می‌شود، که البته هنگام بازنگری به این وعده عمل نشد.
اما اینکه تا چه اندازه خواسته‌های آنان وارد بود، به نظر من حق آنان است که آزادی‌های مذهبی – در مناطق خودشان که اکثریت دارند– داشته باشند، ولی چون اکثریت مردم ایران شیعه هستند حق شیعیان هم هست که مذهب رسمی کشور تشیع باشد، همان‌گونه که در بسیاری از کشورهای مذهبی دیگر مذهب اکثریت مردم آن کشور به عنوان مذهب رسمی پذیرفته شده است، و من شخصاً در آن زمان از مدافعان این اصل بودم و در تصویب آن نقش داشتم.

۳۶–۱۰–۵– «نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی»

س: شنیده شد حضرتعالی پس از رحلت حضرت امام نامه‌ای برای خبرگان نوشته‌اید، اگر ممکن است، بفرمایید مضمون آن نامه چه بود؟
ج: آن نامه برای خبرگان نبود، برای افرادی بود که مسؤول بازنگری قانون اساسی بودند، البته این نامه را هم نفرستادم، چون بعضی از فضلا از جمله آقای امینی آمدند اینجا برای آنها خواندم، نظرشان این بود که ممکن است در ذهن بزند که شما دارید برای خودتان چانه می‌زنید، چون بعد از تعیین آقای خامنه‌ای برای رهبری بود. در عین حال، من نظراتی داشتم که چون نقش اساسی برای رهبری جمهوری اسلامی دارد، می‌خواستم مشخص شود و به این مسائل توجه شود، متن این نامه به این شکل است:

پیوست شماره ۱۹۱:
نامه معظم‌له خطاب به شورای بازنگری قانون اساسی، مورخه ۶۸/۳/۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم
حضرات آیات و حجج اسلام و آقایان محترم اعضای شورای بازنگری قانون اساسی دامت برکاتهم

پس از سلام و تسلیت به مناسب رحلت جانگداز رهبر و قائد عظیم‌الشأن حضرت امام خمینی (قدس سره) به عرض می‌رساند هرچند با وضع موجود که همه می‌دانید و از شرح آن معذورم بنا بر سکوت داشتم ولی به مقضای آیه شریفه: «إن الذین یکتمون ما أنزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» و احادیث وارده به این مضمون (*اصول الکافی*، ج۱، ص٥٤، باب البدع) قهراً احساس وظیفه کردم.

و هرچند مقام علمی و کمالات آقایان محترم مورد تردید نیست ولی به مقتضای آیه شریفه: «و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین» همه ما نیاز به تذکر داریم، لذا لازم شد نکته‌ای را تذکر دهم:

قوانینی را که شما آقایان محترم طرح و تصویب می‌کنید مربوط به زمان خاص و یا شرائط اضطراری فقط نیست، پس باید متأثر از اوضاع خاصه و جو خاص نباشد بلکه باید به طور کلی موازین کلیه وارده از ناحیه شرع مبین اسلام اساس کار شما باشد.

راجع به مسأله رهبری در جمهوری اسلامی هرچند عنوان مرجعیت فعلی دلیل ندارد ولی مستفاد از کتاب و سنت این است که ولی امر مسلمین باید افقه و اعلم آنان به کتاب و سنت باشد:

۱- ففی *نهج‌البلاغه* (الخطبه ۱۷۳): «أیها الناس إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله فیه.»

۲- و فی کتاب سلیم بن قیس (ص۱۱۸) عن امیرالمؤمنین(ع): «أفینبغی أن یکون الخلیفة علی الامة إلا أعلمهم بکتاب الله و سنة نبیه و قد قال الله: «أفمن یهدی إلی الحق أحق أن یتبع أمن لایهدی إلا أن یهدی» و قال: «و زاده بسطة فی العلم و الجسم» و قال: «أو إثارة من علم» و قال رسول الله(ص): «ما ولت أمة قط أمرها رجلاً و فیهم أعلم منه إلا لم یزل أمرهم یذهب سفالاً حتی یرجعوا إلی ما ترکوا» یعنی الولایة فهی غیر الامارة علی الأمة؟!»

۳- و فیه ایضاً (ص ۱٤۸) عنه(ع) فی بیان احقیته بالخلافة: «إنهم قد سمعوا رسول الله(ص) یقول عوداً و بدءاً: ما ولت أمه رجلاً قط أمرها و فیهم من هو أعلم منه إلا لم یزل أمرهم یذهب سفالاً حتی یرجعوا إلی ما ترکوا، فولوا أمرهم قبلی ثلاثة رهط ما منهم رجل جمع القرآن و لایدعی أن له علما بکتاب الله و لا سنة نبیه، و قد علموا إنی أعلمهم بکتاب الله و سنة نبیه و أفقههم و أقرأهم لکتاب الله و أقضاهم بحکم الله.»

٤- و فی *غایةالمرام* للبحرانی عن مجالس الشیخ بسنده عن علی بن الحسین(ع) عن الحسن بن علی(ع) فی خطبته بمحضر معاویة قال: قال رسول الله(ص): «ما ولت أمه أمرها رجلاً و فیهم من هو أعلم منه الا لم یزل أمرهم یذهب سفالاً حتی یرجعوا إلی ما ترکوا.»

و فیه ایضاً عن المجالس بسنده عن زاذان عن الحسن بن علی(ع) فی خطبته نحو ذلک. (*غایةالمرام*، ص۲۹۸ و ص۲۹۹)

٥- و فی *محاسن* البرقی عن رسول الله(ص): «من ام قوماً و فیهم أعلم منه أو أفقه منه لم یزل أمرهم فی سفال الی یوم القیامة.» (*المحاسن*، ج۱، ص۹۳)

٦- و فی *البحار* (ج۹۰، طبع بیروت، صفحات ٤٤ و ٤٥ و ٦٤) عن تفسیر النعمانی عن امیرالمؤمنین(ع) فی بیان صفات امام المسلمین: «و أما اللواتی فی صفات ذاته فإنه یجب أن یکون ازهد الناس و أعلم الناس و أشجع الناس و أکرم الناس و ما یتبع ذلک لعلل تقتضیه...و أما اذا لم یکن عالماً بجمیع ما فرضه الله تعالی فی کتابه و غیره، قلب الفرائض فأحل ما حرم الله فضل و أضل... والثانی أن یکون أعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب أحکامه و أمره و نهیه و جمیع ما یحتاج إلیه الناس فیحتاج الناس إلیه و یستغنی عنهم»، و رواه عنه فی المحکم و المتشابه.

۷- و فی *الوسائل* (ج ۱۸، ص ٥٦٤) بسنده عن الفضیل بن یسار قال: سمعت أبا عبدالله(ع) یقول: «من خرج یدعو الناس و فیهم من هو أعلم منه فهو ضال مبتدع» الحدیث.

۸- و فیه ایضاً (ج ۱۱، ص ۲۸) بسند صحیح عن ابی عبدالله عن أبیه(ع) أن رسول الله(ص) قال: «من ضرب الناس بسیفه و دعاهم إلی نفسه و فی المسلمین من هو أعلم منه فهو ضال متکلف.»

۹- و فی *تحف‌العقول* (ص ۳۷٥) عن الصادق (ع): «من دعا الناس إلی نفسه و فیهم من هو أعلم منه فهو مبتدع ضال.»

۱۰- و فی *اختصاص* المفید (ص ۲٥۱) عن رسول الله (ص): «ان الریاسة لاتصلح إلا لأهلها فمن دعا الناس إلی نفسه و فیهم من هو أعلم منه لم ینظرالله إلیه یوم القیامة.»

۱۱- و فی *شرح ابن ابی الحدید* لنهج‌البلاغة عن نصر بن مزاحم عن امیرالمؤمنین(ع) فی کتابة إلی معاویة و اصحابه قال: «فإن أولی الناس بأمر هذه الأمه قدیماً و حدیثاً أقربها من الرسول و أعلمها بالکتاب و أفقهها فی الدین» الحدیث. (*شرح ابن ابی الحدید*، ج۳، ص۲۱۰)

۱۲- و فی سنن البیهقی (ج۱۰، ص۱۱۸) بسنده عن ابن عباس عن رسول الله(ص): «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم أن فیهم أولی بذلک منه و أعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین.»
إلی غیر ذلک من الروایات الواردة فی هذا المجال، فراجع کتاب *ولایة الفقیه*، الفصل السابع من باب شرائط الوالی؛ (ج۱، ص۳۰۱ و ما بعدها)

پس اجمالاً أعلم و أفقه متعین است، و هر چند انتخاب به امت و خبرگان امت محول شده است ولی بر آنان لازم است در چهارچوب شرائط و موازین شرعیه عمل نمایند. البته باید به نحوی باشد که ولی منتخب مطلق‌العنان نباشد بلکه قانون او را محدود نماید به نحوی که ناچار باشد در مسائل مختلفه با اهل تدبیر و متخصصین مشورت نماید، و در صورتی که او عادل و متعهد باشد قهراً تخلف نخواهد کرد. و به این نکته هم توجه شود که اگر أعلمیت و أفقهیت با عدالت و درک و آگاهی سیاسی توأم باشد قهراً موجب انقیاد و اطاعت همه ملت خواهد شد. سلامت و توفیق شما آقایان و همه خدمتگزاران اسلام و کشور را از خدای بزرگ مسألت می‌نمایم.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
٦٨/٣/٢٢ مطابق ٨ ذی القعده ١٤٠٩ - حسینعلی منتظری

باسمه تعالی
این نامه دوصفحه‌ای به عنوان تذکر برای شورای بازنگری قانون اساسی نوشته شد ولی پس از خواندن برای دو سه نفر گفته شد که در جو ناسالم فعلی می‌گویند فلانی برای خودش تلاش می‌کند و اثر ندارد و بلکه اثر معکوس هم دارد، لذا فرستاده نشد.
حسینعلی منتظری

بعد دیدم در کتاب مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی - در جلد اول - آمده است که این روایات را آقای حاج شیخ ابراهیم امینی در جلسه خواند و آقای خامنه‌ای هم گفته است: «واقعاً باید این روایات علاج بشود، این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که أعلمیت یعنی أعلمیت به اداره امر، نه این انصافاً خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه أفقهیت و فیهم من هو أفقه منه و فیهم من هو أعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند حالا یا از لحاظ دلالت یا از لحاظ سند یک کاری برایش بکنند».(۱)
باید گفت علاجش این است که آقایان بر طبق این روایات مستفیضه عمل کنند، اگر این روایات متواتر نباشد اقلاً مستفیض(۲) می‌باشد، البته نظر آیت‌الله خمینی هم پیش از این جریانات همین بود، استفتائی از ایشان هست که ایشان فرموده‌اند مرجعیت و رهبری با هم هست چون هر دو باید أعلم و أفقه باشند. استفتائی لبنانی‌ها از ایشان کرده‌اند: «هل تفصلون بین المرجعیة الدینیة و القیادة السیاسیة و أن یکون المقلد غیرالقائد» و ایشان در جواب نوشته‌اند: «بسم الله الرحمن الرحیم، لا تفصیل بینهما و لیست ولایة القیادة السیاسیة إلا للمجتهد الجامع لشرائط التقلید».(۳)

*** پاورقی ***
۱- *مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی*، ج۱، ص.۱۹٤
۲- «روایت مستفیض» روایتی است که حداقل از سه طریق از معصوم نقل شده است، ولی به حدی نرسیده است که موجب یقین و اطمینان شود. «روایت متواتر» روایتی است که طرق نقل آن، به حدی است که موجب اطمینان می‌شود.
۳- *مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی*، ج۱، ص۱۷٦.

۳۷-۱۰-۵- «اتهام جدایی از امام و نظام»

س: پیش از ماجرای برکناری حضرتعالی، برخی رسانه‌های تبلیغاتی که در داخل و خارج کشور فعالیت داشتند به طور مستقیم و غیرمستقیم روی خط جدایی و فاصله حضرتعالی از امام و از نظام تبلیغ می‌کردند و القا می‌کردند که یک چنین روندی وجود دارد و گویا جو را برای این توهم آماده می‌کردند، به نظر شما چه انگیزه‌ای از القای این خط وجود داشت و چرا حضرتعالی شخصاً و یا دفتر شما این القا را تکذیب نمی‌کردید؟
ج: بله، آنها مسأله را به این شکل منعکس می‌کردند ولی من هیچ‌وقت خودم را از امام و انقلاب جدا نمی‌دانستم، من خودم را جزو انقلاب می‌دانستم، من هیچ‌وقت نه مقامی می‌خواستم و نه آرزو داشتم که خدای نکرده امام طوری بشود و من بیایم جای ایشان بنشینم، آنها و ایادی آنها

که در این فکرها بودند لابد یک چنین تصوراتی داشتند که هنوز هم این حرف‌ها را دارند می‌زنند، من هیچ‌وقت خودم را از امام جدا نمی‌دانسته‌ام. همان‌گونه که گفتم وقتی که ایشان در ایران نبودند اگر کسی می‌آمد کاری داشت من به عنوان ایشان و به جای ایشان آن کار را انجام می‌دادم، من اصلاً خودم را از ایشان جدا نمی‌دانستم و حتا احتمال هم نمی‌دادم که شیاطین این‌قدر بتوانند نفوذ کنند که امام خیال کنند من در مقابل ایشان ایستاده‌ام، جداً من این احتمال را هم نمی‌دادم برای اینکه می‌گفتم چهل سال است که ایشان مرا می‌شناسند و من هم ایشان را می‌شناسم، حالا اینکه شیاطین چقدر توانستند با سوءاستفاده از برخی اختلاف نظرهای ما کار خودشان را بکنند آن مطلب دیگری است. من احتمال نمی‌دادم در جمهوری اسلامی که این‌قدر برای آن تلاش شده شیاطین تا این حد بتوانند در کارها نفوذ کنند، غافل از اینکه در انقلابی هم که پیامبر اکرم(ص) انجام داد باز شیاطین کار خودشان را کردند، ما خیال می‌کردیم حالا مردم روشن و آگاه شده‌اند و آن مسائل تکرار نمی‌شود.

البته این مطلب را هم بگویم که الحمدلله از این جریانات هیچ ناراحت نیستم برای اینکه من حالا دیگر مسؤولیتی ندارم از باب اینکه قدرتش را ندارم، گناه آن به عهده آنها که این مسائل را انجام داده‌اند. من الآن به کارهای علمی و شخصی اگر بگذارند اشتغال دارم و بسیار هم از وضع خودم راضی هستم، و اینکه می‌گویم «اگر بگذارند»، برای این است که از یک طرف به بهانه‌های واهی شاگردان مرا بازداشت یا احضار می‌کنند و به آنان فشار می‌آورند و یا تعهد می‌گیرند که در درس من حاضر نشوند، و از طرف دیگر اینکه سابقاً دو بار به حسینیه شهدا محل درس هجوم آوردند. در مرتبه اول پس از محاصره منطقه، اشیاء دفتر و حسینیه و لوازم صوتی و تصویری و آرشیو و نامه‌ها و تلگرافات مردم را بردند و بسیاری از درب‌ها و لوازم را شکستند، و در مرتبه دوم بعضی از لوازم محل را شکستند و رسماً اعلام کردند که درس هم نباید باشد، و در این رابطه بعضی از دوستان اصرار داشتند که صلاح نیست در درس حاضر شوید ولی من گفتم هرگز درس را تعطیل نمی‌کنم و فردای آن روز نیروهای انتظامی حاضر شدند و دخالت کردند و جلوی آنان را گرفتند و درس برگزار شد (پیوست شماره ۱۹۲)، و اخیراً نیز پس از سخنرانی سیزده رجب ۱٤۱۸ –۲۳ آبان ۱۳۷٦– به دفتر و حسینیه و منزل هجوم آوردند و پس از شکستن درب‌ها و وسایل و پاره کردن کتاب‌ها و غارت اموال و بازداشت جمعی از فضلا که در دفتر بودند، مرا در خانه محصور و حسینیه را در اختیار گرفتند که پس از گذشت حدود دو سال و نیم هنوز ادامه دارد.

و اما اینکه می‌گویید چرا فاصله گرفتن از امام را تکذیب نکردیم، من خودم در مناسبت‌های مختلف این کار را کرده‌ام، از جمله در روز ۱۳ آبان سال ٦۵ در سخنرانی عمومی که داشتم و از صدا و سیما پخش شد و همه مطبوعات منعکس کردند سخنان من در مورد امام و رهبری ایشان در پاسخ به همین خطی بود که می‌کوشید نوعی تعارض میان من و امام را القا کند، به علاوه من عنایت داشتم و وظیفه خود می‌دانستم در هر سخنرانی عمومی که از صدا و سیما نیز منتشر می‌شد از امام تجلیل و برای سلامتی و طول عمر ایشان دعا کنم، و حتا پس از این جریانات هم همواره سعی داشتم این القائات را پاسخ دهم و از شخصیت امام تجلیل می‌کردم، اما به نظر می‌رسد یک خط مشخصی در داخل کشور که از ناحیه بعضی صاحبان قدرت حمایت می‌شد مصلحت و بقای خود را در القای تعارض میان من و امام می‌دید و به این مسأله بیش از رسانه‌های خارجی دامن می‌زد، و شاید بعضی از سیاست‌های خارجی نیز محرک این جریان بوده است، و من فکر می‌کنم این جریان هنوز هم در داخل فعال است و عده‌ای می‌خواهند با استفاده ابزاری از امام، اهداف و مقاصد خودشان را دنبال کنند.

*** منابع ***

ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com

ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، فصل دهم: «غوغای برکناری (۱۳٦۸ ه.ش.)»، صص ۳۲۷–۳۷۸.

۳۸-۱۰-۵- سایر پیوست‌های فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» («غوغای برکناری»)

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

در این بخش، سایر پیوست‌هایی که در فصل دهم کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*» («غوغای برکناری»)، به آنها اشاره شده است، اما در متن فصل دهم نیامده‌اند، از بخش «پیوست‌ها»ی کتاب استخراج شده‌اند و به ترتیب شماره، ذکر گردیده‌اند. لازم به توضیح است که عناوین پیوست‌ها، عیناً منطبق با متن اصلی کتاب «*خاطرات*» است.

پیوست شماره ۶۷:
مصوبه اجلاسیه فوق‌العاده مجلس خبرگان در آبان ماه ۱۳۶۴ (نقل از *مشروح مذاکرات دوره اول مجلس خبرگان*)

ماده واحد: حضرت آیت‌الله منتظری دامت برکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۰۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می‌باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می‌داند.

پیوست شماره ۶۸:
نامه معظم‌له به مجلس خبرگان رهبری خطاب به آیت‌الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان

تاریخ ۱۳٦٤/٦/۳۰

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور محترم برادر ارجمند آیت‌الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان دامت برکاته

پس از سلام و آرزوی موفقیت برای جنابعالی و اعضاء محترم مجلس خبرگان دامت برکاتهم بحق محمد و آله الطاهرین، به عرض می‌رساند از قرار مسموع در جلسه‌ای که چند ماه قبل در رابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرائط و خصوصیات برای رهبر آینده تشکیل شده صحبت از حقیر فقیر سراپا تقصیر به میان آمده و تصمیم نهائی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم و موقعیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان تذکراً عرض می‌کنم که در شرائطی که بحمد الله و منته رهبر بزرگ اسلام و انقلاب حضرت امام خمینی مد ظله العالی با برخورداری کامل از نعمت صحت و سلامت و توفیقات الاهی در رهبری انقلاب و کشور موفق و مشمول الطاف خاصه خدای منان و دعای خیر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) می‌باشند و با وجود شریف حضرات علماء اعلام و مراجع تقلید دامت برکاتهم در چنین شرائطی مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است. ما همه امید وافر داریم و در دعاهای خود از خدای منان پیوسته خواسته و می‌خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء به رهبر بزرگ انقلاب، طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معظم نباشد. وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحو اهانت نسبت به معظم‌له و حضرات آیات عظام تلقی می‌شود، و طول عمر و قصر عمر دست خداست و نباید ملاک قضاوت باشد. البته بحث کلی مانعی ندارد، ولی بحث شخصی ظاهراً به مصلحت نیست. والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۶۹:

نامه آیت‌الله مشکینی در پاسخ به نامه معظم‌له در جواب نامه مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰

۱۳٦٤/۷/۱

بسم الله الرحمن الرحیم

سماحة الأخ الکریم آیت‌الله المنتظری دام وجوده الشریف و ظله النافع إن شاء الله

پس از اهداء سلام و درخواست توفیق وافر و ذات‌الأبعاد درباره آن جناب، با اختصار کلام بالنسبة الی ما ینبغی أن یقال فی المقام، خاطر شریف را به مطالب زیر معطوف می‌دارد، و قبلاً روشن باشد مطالب معروضه نشأت‌یافته از اخلاص و محبت دیرینه است امید است گاهی بی‌پرده و گاهی جسارت‌آمیز بودن مورد عفو باشد، اینکه مرقوم داشته‌اید مطرح نمودن شخص آن جناب در اجلاسیه اخیر خبرگان مصلحت نبوده البته این سخن با ملاحظه عظمت روح و صفای باطن جنابعالی امری مترقب است و لیس ظننا بک إلا هکذا، لکن آن جناب بیش از دیگران از عظمت و خطر کار رهبری و لزوم حفظ حدود و سد ثغور خطرات احتمالی آن اطلاع دارید، و می‌دانید اگر حادثه‌ای خدای نکرده رخ دهد کار کشور چگونه می‌شود با وجود دشمنان زخم‌خورده خارجی و آتش‌های زیر خاکستر داخلی و روحانی‌های ضد انقلاب و مرده عبیدالفلوس آنها در شهرها و روستاها که امکان دارد آنها جنجالی برپا کنند و ناراضی‌های بالذات و بالعرض را دور خود جمع نمایند و استان‌ها را پر از آشوب کنند، و ایادی نفوذی قدرت‌ها نیز سر و صدائی از کارخانه‌ها و مدارس و غیرها برپا نمایند و خوابانیدن چنین فتنه‌ای مشکل باشد، علاوه اینکه در داخل حوزه‌ای که تشریف دارید عده کثیری از ابوالهیاکل‌ها هستند که پیوسته با لبخند تمسخرآمیز به انقلاب و ولایت فقیه و مرجعیت رهبر و رهبری مرجع سخن از تخطئه می‌زنند و بیش از آن را جرأت ندارند که نمی‌گویند و نمی‌کنند و لیس عددهم بقلیل و یوحی الیهم اولیائهم و هم یوحون الی اولیائهم، أضف إلی ذلک اختلاف نظر در نهادها از اهل مجلس گرفته تا ارتش، سپاه و باب فعلل و تفعلل و تا حال وحدت راهبری و نیروی معنوی آن مقام مقدس است که همه چیز را کنترل کرده و هر وقت احتمال بروز فتنه‌ای را داده با بیان متکی به تقوا خاموش نموده و می‌نماید فیضرب بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق، علاوه بر عدم رضایت کثیری از مردم از رفتار ادارات و قوه قضائیه و غیره و علاوه بر در کمین بودن دشمن که با هر وسیله فرصت را عنداللزوم مغتنم می‌شمارد، بنده گاهی فکر می‌کنم در توجه قلوب ملت به رهبر انقلاب و عشق و محبت آنها و ارزش این امر و اثرات آن در حل معضلات جامعه در رفع خطرات هنگام هجوم حوادث که با یک دستور مردم یکجا تکان می‌خورند و مهم‌ترین مشکل به آسانی حل می‌شود و باز فکر می‌کنم آیا مردم اگر روزی این دل را از وی کندند به کجا خواهند برد، آیا جانشینی با آن سوابق ممتد و خاص دارد که این علاقه‌ها به وی متوجه شود؟ و آیا خبرگان می‌توانند این امر پرارزش را که به منزله رشته تسبیح است به شخصی متوجه نمایند تا انقلاب و حکومت اسلامی سالم بماند؟ این فکر برایم ناراحت‌کننده است و اما کلی صحبت کردن و اجلاسیه را با بیان شرائط و مطالب کلی گذراندن فلا یسمن و لایغنی من جوع، چه آنکه تعیین فرد در این مرحله ابحاثش بیش از کلیات است، به ویژه اینکه شرائط کلی غالباً مورد توافق آراء است و مبحث محل اختلاف و جنجال‌آفرین تعیین مصادیق است که قانون اساسی می‌گوید: «خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند» (اصل ۱۰۷) آیا صلاح است خبرگان آن را بگذارند برای روزی که خود روز آشوب و جنجال است؟ و آیا در آن روز زبان‌ها و قلم‌های فتنه‌جویان، منتظرالولایه‌ها و سیاستمدارها ساکت می‌مانند و خبرگان را به حال خود می‌گذارند که انتخاب اصلح کنند؟ خاصه با ملاحظه حال برخی از اعضاء محترم آنها که ترک اولی را جائز می‌دانند و لذا مطالب جلسه را که اکیداً توصیه بر عدم نشر آن شده بود حتا به خبرنامه‌ها داده‌اند و تحریف نیز فرموده‌اند. و أما قولکم دام ظلکم که فعلاً مقام رهبری از نعمت سلامت برخوردارند بلی الحمدلله علی هذه النعمة و نسئل الله دوامها، لکن می‌دانید این امیدها مانع از پیش‌بینی حوادث و انجام وظائف نیست و نباید باشد و ما خدا را می‌شناسیم که عند اقتضاء الصلاح مشیة بالغة أو هر امری را بخواهد محقق می‌سازد و لا یستشیر من أحد، این همان خداست که اگر در اواخر عمر مبارک پیامبر اسلام یک هفته یا کم‌تر به آن حضرت مهلت می‌داد علی‌القاعده یا قطعاً مسیر اسلام و مسلمین غیر از این بود که فعلاً هست، و لعل دنیای امروز همه مسلمان‌های صحیح‌العقیدة بودند، حال همان خدا اگر خواست ماها شب بخوابیم و فردا را طور دیگر ببینیم خبرگان باید چه کنند؟

و أما قولکم: با وجود حضرات آیات عظام تعیین آن جناب توهین به مقام رهبری و آیات است فنقول لابأس بذلک فی‌الجمله زیرا مقدمه آن را قبلاً عده‌ای از بزرگان در مصاحبه‌ها و روزنامه‌ها به جا آورده‌اند و خود جنابعالی نیز با اعلام آمادگی عملی برای مرجعیت و رهبری و انجام برخی از مقدمات هر دو امر اقدام فرموده‌اید فلاضیر فیه و لاحرج، عمده مطلب در اینجا کیفیت معامله خبرگان با آنهاست و این خود معضله‌ای است

بالإستقلال، خبرگان باید برای آن فکر کنند و محتمل آن است که تعجیل در تعیین فرد خاص به عنوان بیان مصداق لابشرط بود نه بشرط لا، و بعداً در این باره بحث خواهند کرد و در این مراحل اگر نظریه‌ای دارید ولو به نحو غیرمستقیم ارائه فرمائید.

و فی‌الجمله خبرگان جازم بودند که به هیچ وجه تأخیر امر صلاح نیست بلکه باید کار در نزد آنها روشن و مبرهن شود که عنداللزوم در تمام کشور از حلقوم همه یک صدا در آید باشد «مترصدین کدورة المیاه لأخذ الحیتان» در مقابل عملی که دبر بلیلة القدر باشد قرار گیرند.

و ضمناً معلوم شود که حضرتعالی نوشته‌اید «در چنین شرائطی مطرح نمودن شخص مخلص صلاح نبوده» اگر مراد آنکه به عنوان طرف احتمالی و تردید هم صلاح نبوده فلا یقبله الخبرگان منکم، و اگر مراد تعیین است اصل ذلک الطرح أی التعیین در اختیار کسی نبوده، زیرا فردی به عنوان نطق قبل از دستور و یا بغیر ذلک مطرح می‌کند و نمی‌توان گفت نه و ضمناً در اینجا برخی از مطالب مجلس در خلال صحبت‌ها عرض شد ولکن می‌دانم بیش از اینها به سمع مبارک رسیده است فلم أخالف ما عهدنا علیه.

در خاتمه چون کلام بدین‌جا کشید جسارتاً معروض می‌دارد نظر اغلب دوستان برای روز مبادا شمائید، لکن با یک نگرانی خاص از ناحیه بیت و بعضی حواشی آن جناب که متأسفانه به قول آن مرحوم مراجع قبلی پس از مرجعیت گرفتار می‌شدند و شما قبل از آن، من در این باره لإمتثال أمرکم کلی می‌گویم پیوسته از دوستان صمیمی‌تان اظهار ناراحتی می‌شنوم حتا در مجلس نیز مطرح شد و بی سر و صدا گذشت، و قبلاً هم پس از سمینار ائمه جمعه برخی به حقیر می‌گفتند به حضورتان گفته شود و اینان از دوستان مخلص آن جنابند و شما را برای اسلام می‌دانند و راضی نیستند شخصی که از آن عموم است در قبضه خصوص باشد. من به عقیده خود موقع را مغتنم دیدم و گفتم و بعد از این نیز خواهم گفت کائنا ما کان، من در عمر ٦٤ ساله‌ام از اصفهانی(ره) گرفته تا به بعد این گرفتاری‌ها را درک کرده‌ام، و امید اینکه عرایضم نزد خودتان باشد و اگر درست هم نباشد مانند برخی اباطیل که می‌شنوید بایگانی شود، و نیز معلوم شود که علاقه من به جنابعالی به واسطه قدمت و رسوخ با این مطالب کاسته نمی‌شود و توفیقتان را پیوسته خواستارم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

٦٤/٧/١ – محبکم، علی المشکینی

پیوست شماره ۱۳۰:
نامه آقای منوچهر قربانی‌فر در مورد مک‌فارلین، که رونوشت آن را برای معظم‌له ارسال نموده بود

به‌کلی سری

٦٥/٤/١٨

گزارش در ده صفحه

به نام خدا

برادر عزیز و ارجمندم، آقای محسن کنگرلو

با عرض سلام، لازم است در مورد مسأله آمریکایی‌ها که یک سال است وقت همه را گرفته و هم اکنون شکل و حالت ناخوشایندی به خود گرفته است، نکات ذیل را به عرض برسانم.

اگر به خاطر داشته باشید، من روز دوشنبه و سه‌شنبه ۹ و ۱۰ تیرماه جاری مذاکرات مفصلی تلفناً با جنابعالی به عمل آوردم و گفتم سیاست یعنی موقع‌شناسی و بهره‌برداری از موقعیت‌ها و شناخت زمان‌های مساعد و مناسب برای بهره‌برداری و گرفتن امتیازات، من توضیح دادم که روز جمعه ۱۳ تیرماه جشن دویست و دهمین سالگرد استقلال آمریکا و جشن یک‌صدمین سال برپایی مجسمه آزادی در نیویورک است و بدین مناسبت، جشن بسیار باشکوهی به نام روز آزادی در نیویورک در پای مجسمه آزادی برپا می‌گردد که آمریکایی‌ها آن را جشن قرن می‌نامند و رئیس‌جمهور آمریکا و رئیس‌جمهور فرانسه میهمانداران این جشن خواهند بود، چون روز آزادی و جشن آزادی است، اگر ما روز پنج‌شنبه ۱۲ تیرماه وساطت کنیم و کشیش گروگان آمریکایی در بیروت را آزاد کنیم و او در این جشن حضور یابد، چون یک مرد روحانی نیز می‌باشد، می‌توانیم بهره‌برداری زیادی نموده و بسیاری از خواسته‌های خود را از آمریکایی‌ها بگیریم، که البته طبق معمول، کسی به این توصیه من گوش نکرد، در حالی که آمریکایی‌ها انتظار داشتند ما حداقل این قدم را برایشان برداریم.

به هر حال، آمریکایی‌ها می‌گویند، پس از آنکه سال قبل ایرانی‌ها با وساطت خود موجب آزادی یک کشیش آمریکایی W.Wier گرفتار در بیروت را فراهم آوردند، که البته ما هم قبل از این کار ۵۰٤ موشک TOW به عنوان نشان حسن نیت و یک قدم مقدماتی در اختیارشان گذاردیم، و در طول سال گذشته، یعنی از آن زمان تا کنون، ما آمریکایی‌ها قدم‌های مثبت و سازنده ذیل را به نشان حسن نیت و نهایت احترام به رژیم جمهوری اسلامی برداشته‌ایم، ولی در مقابل، ایرانیان کوچک‌ترین قدم و یا نشانی در جهت بهبود روابط حتا به طور سری برنداشته‌اند.

۱- پس از آزادی کشیش هر کجا و هر زمان مقامات آمریکایی نامی از کشورهای حامی تروریسم و تروریسم‌پرور به میان آوردند نام ایران نبوده و ریاست دیوان عالی کشور آمریکا در یک مصاحبه رسمی از کشورهای لیبی، سوریه، یمن جنوبی، کوبا، به نام کشورهای حامی و تقویت‌کننده تروریسم یاد کرد.

۲- در رابطه با جنگ ایران و عراق، وزارت خارجه ما طی اعلامیه رسمی استفاده از سلاح شیمیایی را به شدت محکوم کرد.

۳- سفیر آمریکا در سازمان ملل اولین کسی بود که رأی به محکومیت رسمی عراق برای کاربرد سلاح‌های شیمیایی داد.

٤- اعلامیه رسمی در مورد سازمان مجاهدین خلق که سازمانی تروریستی و مارکسیستی است و بخشنامه به کنگره و کلیه کمپانی‌ها و مؤسسات آمریکایی و توقف هرگونه مساعدت به مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ایران.

۵- مخالفت با کاهش قیمت نفت، به طوری که معاونت ریاست جمهور آقای جورج بوش در دو سخنرانی و مصاحبه رسماً اعلام داشتند، سقوط و تنزل قیمت نفت در نهایت به ضرر ایالات متحده آمریکا خواهد بود و قیمت نفت باید افزایش یابد.

٦- اعزام دو هواپیمای آمریکایی با بیش از یک‌هزار موشک TOW در دو نوبت با قیمت تمام‌شده برای خودمان.

۷- فرستادن یک هیأت عالی‌رتبه ۵ نفره از کاخ سفید و وزارت دفاع برای ملاقات با آقای کنگرلو و هیأت همراه ایشان و دادن قسمتی از اطلاعات نظامی مقدماتی در مورد عراق که قرار شد در جلسات بعدی و توافق نهایی اطلاعات کامل‌تر و جامع در اختیار گذارده شود.

۸- ورود هیأت بسیار بلندپایه کاخ سفید به ریاست آقای رابرت مک‌فارلین دستیار و مشاور ویژه آقای ریگان و ۵ نفر همراهان سویل و نظامی عالی‌رتبه و اقامت چهارروزه آنها در تهران که بیش از یک‌پنجم وسائل یدکی سیستم موشکی مورد درخواست را نیز با خود همراه آورده بودند، به علاوه اطلاعات کامل نظامی و فنی و اطلاعاتی در مورد چگونگی تهدیدات دولت روسیه شوروی نسبت به ایران و طرح نظامی و سیاسی آن دولت با جزئیات کامل برای هجوم به خاک ایران و فعالیت‌های روسیه شوروی در کردستان - بلوچستان - عراق و همکاری‌های آن دولت با مخالفین کمونیسم رژیم اسلامی و مهم‌تر از همه اعلام نظر صریح و روشن دولت آمریکا که ما رژیم جمهوری اسلامی را تثبیت‌شده و مورد احترام می‌دانیم و هیچ‌گونه مخالفتی با آن نداشته و تعهد می‌کنیم که به هیچ وجه قصد تحت نفوذ درآوردن و یا تغییرات و یا دخالتی در امور داخلی آن را نداریم و سپس تسلیم صورت‌جلسه کامل و موافقت‌نامه‌ای بود که نشان‌دهنده حسن نیت و همراهی کامل آمریکا با جمهوری اسلامی به‌خصوص در رابطه با جنگ و مسائلی است که این رژیم را تهدید می‌کند (لطفاً آن صورت‌جلسه را مجدداً و دقیقاً مورد بررسی قرار دهید).

آمریکایی‌ها می‌گویند، می‌دانید که چه رفتار توهین‌آمیز و غیردوستانه‌ای با ما به عمل آمد و دست خالی ما را که سفیر دوستی و یاری بودیم باز گرداندند، که شرح آن را خود آقایان بهتر از هر کس می‌دانند.

همانطور که آگاهید مقامات آمریکایی در تهران بارها تأکید کردند که در مقابل آنچه پیشنهاد نموده‌اند فقط انتظار دارند که مقامات ما وساطت و ریش‌سفیدی نموده و با استفاده از نفوذ مذهبی و معنوی خود موجبات اخلاص چهار نفر گروگان آمریکایی را که بیش از دو سال است در بیروت گرفتار شده‌اند فراهم آورند و با این عمل انسانی هم خانواده‌ها و فرزندان خردسالی را که به انتظار دیدار پدرانشان می‌باشند خشنود فرمایند و هم دست مقامات آمریکایی را از هر نظر باز کنند تا با پشتیبانی‌های سری و لازم در پشت سر شما قرار گیرند.

آنها صریحاً روشن کردند که از نقطه‌نظرهای سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی آمادگی کامل همه گونه همراهی و همکاری را دارند ولی بشرط آنکه این مساعدت‌ها به حساب گروگان‌ها گذاشته نشود و به حساب حسن روابط و حسن نیت و دوستی و مهر ایالات متحده آمریکا منظور گردد.

قبل از آمدن من و هیأت آمریکایی به تهران یعنی چهارم خرداد ٦۵ توافق کلی بر این مبنا بود که به محض ورود هیأت عالی‌رتبه و بلندپایه آمریکایی به تهران که مقداری از وسائل مورد درخواست را با خود خواهد آورد، مقامات ایرانی با وساطت فوری موجبات آزادی یک‌جا و دسته‌جمعی گروگان‌های آمریکایی را در بیروت فراهم آورند و بلافاصله پس از آن بقیه وسائل مورد درخواست ایران وارد تهران گردد و هیأت آمریکایی آن‌قدر در تهران بماند تا بقیه تجهیزات از جمله رادارهای بزرگ H.P نیز وارد تهران شوند. نسبت به تأمین بقیه نیازهای تسلیحاتی ایران توافق و تعهد رسمی به عمل آمده و در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی نیز موافقت‌های سری حاصل گردد و پس از انجام تمام این مراحل، آمریکایی‌ها تهران را ترک نمایند، اما با اینکه هیأت ده نفری آمریکایی و هواپیمای غول‌پیکر اختصاصی آنها چهار روز در تهران ماند ولی متأسفانه

به جایی نرسیدیم، بخوبی به خاطر دارید که در روز آخر اقامت آنها جناب آقای دکتر نجف‌آبادی در حضور جنابعالی و آقای دیگر چندین بار اصرار کردند که موافقت شود که فعلاً وساطت شود و دو گروگان آزاد گردند ولی آقای مک‌فارلین نپذیرفتند و جواب داد ما اینجا آمده‌ایم که مسائل اساسی و استراتژیک و مهم را حل و فصل کنیم و در کنار شما بایستیم و این کار باید یک‌جا حل شود تا مشکلی در این راه نباشد و راه یک‌باره برای همه چیز و همه کار هموار گردد. لازم است خاطرنشان سازم در سال ۱۹۸۵ چهل و پنج هزار و هفتصد و سه نفر آمریکایی جان خود را در بزرگ‌راه‌های آمریکا از دست دادند و در همان سال یک هزار و سیصد و یک نفر آمریکایی در اثر گیر کردن لقمه در گلویشان فوت کردند (شکموها) ما نباید آمریکایی‌ها را چنان تحت فشار بگذاریم که این چهار نفر را هم جزو آمار فوق به حساب آورند و ما این فرصت تاریخی را همراه با یک سال رنج و مشقت و صرف هزینه‌های فوق‌العاده برای من از دست بدهیم.

می‌دانید که ٤٥ روز است این کار گره خورده، من به شما اطمینان می‌دهم که آمریکایی‌ها نه می‌توانند و نه خواهند توانست قدمی دیگر در این راه بردارند، مگر آنکه ما حداقل آنچه را که آقای دکتر نجف‌آبادی اصرار می‌کردند در ابتدا و مقدمتاً انجام دهیم و به نظر من، هرچه می‌خواهیم بکنیم و یا هر تصمیمی دارید باید ظرف دو سه روز آینده به مرحله اجرا درآید.

اکنون فقط سه راه حل وجود دارد، من آنها را کاملاً راضی نموده و با هرسه راه حل موافقند که البته به نظر من قویاً توصیه می‌کنم که راه حل اول را انتخاب فرمائید.

۱- شما مبلغ وسائل وارد شده به علاوه وسائل کسری ۱۷۷ قلم را نقداً و فوراً بپردازید و ما به التفاوت بقیه ۲٤۰ قلم و مبلغ دو H.P را چک بانک ملی ایران شعبه لندن به تاریخ ۳۰ ماه ژانویه یعنی ۲۱ روز دیگر بدهید.

۲- در همان شب وساطت نموده و دو نفر را از گروگان‌ها را آزاد نمایید.

۳- آمریکایی‌ها تا حداکثر ۲٤ ساعت بعد از این عمل کلیه ۲٤۰ قلم کالا یعنی حدود چهار هزار عدد وسائل یدکی و دو H.P غول‌پیکر را در تهران و بندرعباس تحویل خواهند داد.

٤- بلافاصله پس از تحویل کامل و دقیق کلیه وسائل فوق شما نسبت به آزادی دو گروگان باقیمانده اقدام فوری نموده و ضمناً از نظر انسانی و مذهبی وساطت نمایید تا محل دفن گروگانی را که سال قبل فوت شده است W.Buckly نشان دهند تا جسد او نیز به آمریکا حمل و در کنار گور مادرش که چنین وصیت نموده است دفن گردد.

۵- ۷۲ هفتاد و دو ساعت پس از تحویل کلیه ۲٤۰ قلم وسائل هاگ‌ها و دو H.P و آزادی تمام گروگان‌ها، هیأت بلندپایه آمریکایی در ژنو یا فرانکفوروت یا تهران به نظر شما حضور خواهند یافت و دقیقاً در مورد مفاد صورت‌جلسه پیشنهادی اقدام نموده و متعهد خواهد شد و به علاوه بقیه H.P.S – اچ‌پی‌ها- و وسائل یدکی هلی‌کوپترها و کلیه احتیاجات مورد نیاز ارتش ایران را بررسی و در این مورد توافق و تاریخ تحویل آنها مشخص و معین می‌گردد، درحالی که آماده‌اند کارشناسان فنی و ماشین‌آلات آزمایشی و تعمیراتی را نیز بلافاصله اعزام دارند.

راه حل دوم که زمان بیش‌تری گرفته و دردسرهای بیش‌تری دارد:

۱- شما مبلغ وسائل وارد شده به علاوه وسائل کسری ۱۷۷ قلم را نقداً پرداخته و ما به التفاوت ۲٤۰ قلم را چک بانک ملی ایران شعبه لندن به تاریخ ۲۰ ژوئیه ۱۱ روز دیگر صادر و تحویل فرمایید.

۲- در همان شب وساطت نموده یکی از گروگان‌ها را آزاد نمایید.

۳- آمریکایی‌ها ۱۲ ساعت بعد از این عمل کلیه ۲٤۰ قلم کالا را در تهران تحویل خواهند داد.

٤- بلافاصله پس از تحویل کامل و دقیق ۲٤۰ قلم در تهران باید وساطت نموده و در همان روز دو گروگان دیگر آزاد گردیده و مبلغ دو H.P را همان روز پرداخت فرمایید.

۵- حداکثر ۲٤ ساعت پس از آزادی این دو گروگان و پرداخت مبلغ H.P این دستگاه‌های رادار در بندرعباس تحویل خواهند شد.

٦- پس از ورود کامل و صحیح دو H.P شما نسبت به آزادی گروگان آخر (نفر چهارم) و جسد ویلیام باکلی وساطت و اقدام می‌فرمایید.

۷- ۷۲ هفتاد و دو ساعت پس از تحویل کلیه ۲٤۰ قلم وسائل هاگ‌ها و دو H.P و آزادی تمام گروگان‌های آمریکایی، هیأت بلندپایه آمریکایی در ژنو یا فرانکفورت یا تهران به نظر شما حضور خواهند یافت و دقیقاً در مورد مفاد صورت‌جلسه پیشنهادی اقدام نموده و متعهد خواهد شد به

علاوه بقیه H.P.S – اچ‌پی‌ها- و وسائل یدکی هلی‌کوپترها و بقیه احتیاجات مورد نیاز ارتش ایران را بررسی و در این مورد توافق و تاریخ تحویل آنها مشخص و معین می‌گردد، درحالی که آماده‌اند کارشناسان فنی و ماشین‌آلات آزمایشی و تعمیراتی را نیز بلافاصله اعزام دارند.
۸- من شخصاً و شرافتاً به هر نحو که شایسته بدانید متعهد می‌شوم و تضمین می‌کنم که بلافاصله پس از انجام مرحله آخر یعنی پس از تحویل ۲٤۰ قلم و دو H.P و آزادی کلیه گروگان‌های آمریکایی حداکثر ظرف یک ماه ۳۰۰۰ موشک TOW به قیمت سی و هشت میلیون و پانصد هزار دلار (۳۸۵۰۰۰۰۰) یعنی قیمت تمام‌شده برای خود آمریکایی‌ها و ۲۰۰ دویست عدد موشک ساید ویندر SIDE VINDER که به روی هواپیماهای F4 و F5 ما مستقر می‌گردد به همان قیمت تمام‌شده در تهران تحویل دهم، البته اگر پولش را در اختیارم بگذارید، نه مثل این بار که دیگر چیزی برای من باقی نگذاشتید.

راه حل سوم:
برای آنکه ما واسطه خیر بودیم موجب شر نشویم، آمدیم تا وصل کنیم و دوستی ایجاد نماییم نه موجب تفرقه و دشمنی و کدورت بیش‌تر شویم، چنانچه دو راه حل فوق را صلاح نمی‌دانید، بلافاصله و خیلی سریع وسائلی را که آورده‌اند عیناً پس بفرستید تا در قضیه بسته شود و انگار نه اشتری آمده و نه استری رفته است و هر کس دنبال کار خود و راه خود می‌رود، إن‌شاءالله در آینده شرائط و زمینه مجدداً فراهم می‌گردد و آنگاه اقدام می‌شود، یعنی نباید استخوان لای زخم بگذاریم زیرا دلیلی هم ندارد، اگر من در راه دوستی و خیرخواهی و صداقت و اعتقاد و اعتماد، دچار مشکلات عظیم و دردسرهای مادی و معنوی و حیثیتی شده‌ام، در راه مهر به میهن و دوستیم با شما بوده و عیبی ندارد. إن شاء الله چون نیت خیر بوده، خداوند منان جبران خواهد کرد.

استدعا دارد، در جهت خیر و مصلحت جمهوری اسلامی فوراً و بدون فوت وقت نسبت به انجام این قضیه تصمیم سریع و قاطع اتخاذ فرمایید.
با عرض تشکر و احترام
منوچهر قربانی‌فر
امضاء – ٦۵/٤/۱۹

پیوست شماره ۱۳۱:
نامه مجدد آقای منوچهر قربانی‌فر در مورد مک‌فارلین، که رونوشت آن را برای معظم‌له ارسال نموده بود

به‌کلی سری است
خصوصی است
۱۳٦۵/٤/۱۹
گزارش در ۱۹ صفحه
به نام خدا
حضور برادر عزیز و ارجمندم آقای محسن کنگرلو
با عرض سلام و ارادت، آرزوی توفیق و سلامتی برای شما و خانواده محترم و التماس دعای خیر برای خود دارم.
برادر جان برای آنکه بدانی به خاطر اعتماد و احترام به مسلمانی و شرافت و انسانیت و اعتقاد به مردانگی شما به چه مصیبت و گرفتاری بزرگی دچار شده‌ام، لازم است توجه‌تان را به مسائل ذیل جلب نموده و توضیح دهم که عدم توجه و دقت جنابعالی چه مسائلی برای یک برادر و یار وفادار و دوست فداکار که همه چیز خود را برای شما و پیشبرد هدف‌های مقدسمان که پیروزی در این جنگ میهنی و تحمیلی به گرو گذارده به وجود آورده‌اید.
برادر عزیز تو را به قرآن مجید سوگند، تو را به جان بچه‌های عزیزت قسم، من به‌جز خدمت، به‌جز دوستی، به‌جز فداکاری، به‌جز رنج و زحمت کشیدن، چه بدی در حق شما کردم؟ که شما این‌گونه، که شرح آن خواهد آمد، با من رفتار نمودید.
آیا من از شما انتظار دستمزد و پاداش و حق و حساب و توقعات مادی داشتم؟

آیا شما تا کنون به من چیزی داده‌اید؟ به‌جز اینکه صد بار استدعا کردم برای پیشبرد و پیشرفت و تسریع در کارهای خودتان و دست‌یابی به منابع بهتر مقداری خاویار، آن هم به هزینه خود من، بفرستید که هرگز نفرستادید و یک بار هم که من خودم خاویار طلایی در تهران با هزار زحمت و هزینه زیاد تهیه کردم و تحویل دفتر شما در تهران دادند، آنها هرگز به من نرسید و معلوم نشد چه کسی و کجا آنها را خورد.

من نمی‌خواهم به خدماتی که به شما و به جمهوری اسلامی در گذشته کردم بپردازم، اما لازم می‌دانم فقط به مسائل همین یک سال گذشته اشاره کنم.

من و جنابعالی مشترکاً بیش از دو سال بود که به هر در زدیم و چه کارها که نکردیم تا موشک تاو TOW و سلاح‌های مدرن دیگر تهیه کنیم، ولی بالأخره به این نتیجه رسیدیم که همه این حرف‌ها دروغ و داستان است و اینگونه موشک‌ها و سلاح‌های پیشرفته و بسیار مدرن را فقط از دست دولت‌ها می‌توان گرفت ونه از طریق واسطه‌ها و دلالان، لذا همان‌طور که از سابقه امر دقیقاً اطلاع دارید، به واسطه روابط شخصی و دوستانه خصوصی بین خودم و تنی چند از زمامداران فعلی آمریکا از حزب جمهوری‌خواه عازم آنجا شدم و با آنها مذاکرات مفصلی کردم و گفتیم و شنیدیم که دوستی همیشه بهتر از دشمنی است و از راه دوستی و صفا است که می‌توان کدورت‌ها و دشمنی‌ها و سوء تفاهمات و نفاق را زدود و به حسن تفاهم رسید و مسائل واقعی یکدیگر را درک کرد و به علاوه ما که در جنگ هستیم چه بهتر حتا از راه مصلحت هم شده مویی از خرس بکنیم و از آنها وسائلی بگیریم زیرا هدف ما از این حرف‌ها مقدس‌تر و بزرگ‌تر است و چون از خود اطمینان کامل داشتم و به قول معروف کسی که چیزی بارش نیست هراسی ندارد. فقط با یک پیام تلفنی جنابعالی بلند شده و با یک هواپیمای اختصاصی بزرگ فقط درحالی که ۱۰۴ موشک تاو TOW همراه داشتم به تهران آمدم در حالی که قیمت آنها را خودم تهیه کرده و ۲۰ روز قبل از آن به آمریکایی‌ها داده بودم و به خداوندی خدا سوگند از آوردن همان هواپیما ۵۶ هزار دلار هم ضرر کردم و آن را از جیبم پرداختم و به روی شما هم نیاوردم، گفتم جای دور نمی‌رود و این هم سهم من برای پیروزی در جنگ و جبران کوچکی از گذشته‌ها، اگر به بایگانی مراجعه فرمایید به گزارشی برخورد می‌فرمایید که در همان سفر خدمتتان دادم و گزارش جامع و مفصلی بود و امروز که بیش از یک سال از آن زمان گذشته هر آنچه نوشته بودم به حقیقت پیوسته و به خصوص قیمت نفت و مسائل سیاسی دیگر، بگذریم، بعد از آن بلافاصله یک هواپیمای دیگر با ۴۰۰ موشک تاو برایتان فرستادم و از آن زمان تا کنون چه‌ها که نگذشته، در یک سال گذشته من به شهادت خودتان که به مسلمانی‌ات اعتقاد دارم، هر روز و هر شب چند بار به شما تلفن زدم و به طور متوسط فقط بیش از ۳۰۰ دلار روزانه هزینه مکالمات من با شما شده است. در یک سال گذشته به علاوه ارسال ده‌ها گزارش اطلاعاتی و خبری و گذرنامه و اسناد متفرقه برای شما، موجبات ایجاد حسن تفاهم و درک مسائل و تفهیم نظریات دولت ایران به مقامات کاخ سفید را فراهم آورم و مهم‌تر از همه زمینه‌ای فراهم آوردم که آمریکایی‌ها سرشان را جای پایشان گذاردند و به تهران آمدند و در رأس هیأت هم دومین شخصیت حزب جمهوری‌خواه و بانفوذترین شخص روی رئیس‌جمهور، معروف به پسرخوانده ریگان (رابرت مک‌فارلین) بود که خدمتتان آوردم تا رسماً اعلام کند که جمهوری اسلامی را رژیمی به‌حق و مردمی و قابل احترام و ستایش می‌دانند و حاضرند محرمانه در کنارمان قرار گیرند تا إن‌شاءالله کار جنگ را یکسره کنیم و با ما دوستی کنند. بعد از خدا خود شما بهتر می‌دانید که من در ایجاد دوستی و رابطه ویژه بین ایران و دولت جدید فرانسه نقش اساسی را ایفا کردم و در حالی که به توافق سری و قطعی برای بارگیری کشتی اول در پاریس دست یافته بودم و همه کارها آماده شده بود، درست روز بعد از آن بدون کوچک‌ترین خبری از طرف شما و بدون اطلاع من جناب معیری معاون محترم نخست‌وزیر به پاریس تشریف آوردند و درست برخلاف جهتی که من با هزار زحمت و حیل رفته بودم حرکت کردند و دو پا را در یک کفش کرد که مسعود و دستگاه او از پاریس باید برود، من همان روز به شما تلفن کردم که به جناب نخست‌وزیر بگوئید، فوراً به آقای معیری دستور فرمایند که در مورد رفتن مسعود اصلاً پافشاری که نکنند هیچ بلکه بگویند حضور او در فرانسه از نظر ما بلامانع است، زیرا با حضور او در پاریس بارگیری فوریش امکان‌پذیر شده بود، ولی شما گفتید ایشان دیگر رفته است و نخست‌وزیر چنین کاری نمی‌تواند بکند و بنده هم بالأخره معنی هماهنگی را فهمیدم و نتیجتاً آبروی مرا بردید و اینها فکر کردند که من دروغگو هستم و این حرف‌ها را که باید اجازه دهید ما کشتی اول را بارگیری کنیم جزو شرائط است از خودم درآورده‌ام، و وقتی خیلی اصرار کردم، گفتند تو چه کاره‌ای و کو اجازه‌ات؟ نفر دوم دولت خودش اینجاست و می‌گوید برود، تو می‌گویی بار شود برو بابا دنبال کارت!! گرچه این عمل برای همیشه در ذمه من است و من قاطعانه اطمینان می‌دهم که با نهایت قدرت و سرعت می‌توانم این کار را انجام دهم درحالی که درست ۳۹ روز است سر همین قضیه هتل هیلتون ژنو و ماجرای آن من را روی هوا نگه داشته‌ای و نمی‌دانم چگونه باید از دست این کار که تقریباً تمام راه را رفته خلاص شوم.

من در این یک سال گذشته نه تنها هر روز و هر شب چندین نوبت به شما تلفن زده‌ام بلکه فقط سه بار به تهران آمدم، شش بار به آمریکا رفتم و یک بار هم به دستور شما فقط با یک اطلاع ۸ ساعته برای دیدارتان به دبی آمدم و بیش از ۵۰ بار به کشورهای اروپایی و خاورمیانه سفر کرده‌ام،

حتماً بیش از ۳۰ بار از نقاط مختلف دنیا فقط برای چند ساعت به فرودگاه فرانکفورت رفته‌ام تا آقای آدم‌بیک نماینده جنابعالی را ملاقات کنم و اسناد و اوراق و یادداشت‌هایی را به وسیله پیک برای شما ارسال دارم، مخارج و هزینه‌های سرسام‌آوری را متحمل شده‌ام که فقط خدا شاهد آن است. من هرچه وسائل برای شما حمل شده وجه آن را دو هفته زودتر به آمریکایی‌ها پرداخته‌ام و آن وسائل به شما تحویل گردید بدون آنکه نامه‌ای، تلکسی، تلگرامی، ضمانتی، چکی از شما داشته باشم و همیشه چندین روز پس از تحویل با تأخیر وجه آنها را باز پرداخته‌اید، من خداوند بزرگ را به شهادت می‌طلبم و به دوستی دو مرد سوگند می‌خورم، من به‌جز ضرر مادی و رنج و ناراحتی روحی از دوستی شما خیری ندیده‌ام و حالا که شما با آمریکایی‌ها در تماس مستقیم هستید، بپرسید و تحقیق کنید آیا من به‌جز ضرر در کار شما نفع دیگری داشته‌ام؟ آنها دولت هستند نمی‌توانند دروغ بگویند و دوستی و رابطه آنها با شما بسیار مهم‌تر و باارزش‌تر از رابطه شخصی من با آنها است.

هر آنچه کرده‌ام به خاطر آینده و به خاطر دوستی و برای ثبوت حسن نیت و صداقتم بوده است من به زحمات و ضررهایی که در مورد بارگیری کشتی دوم و اعزام دو هیأت برزیلی و سوئیسی و بلژیکی و کانادایی در سه نوبت به تهران و اقامت طولانی آنها و ارسال چندین تُن بار آنها که همه به هزینه من انجام گرفت و کوچک‌ترین نتیجه‌ای هم نگرفتیم نمی‌خواهم اشاره کنم.

من در همین سفر آخر خودم به تهران یعنی ٤٠ روز قبل بیش از پنج طرح مهم اساسی و حیاتی و مادی آوردم که به هیچ‌کدام از آنها کوچک‌ترین پاسخی هم نداده‌اید به من دیگر ثابت شده که رنج بیهوده می‌کشم و وقت تلف می‌کنم و این راه به ترکستان است.

اما برادر عزیز شما در مقابل برای من چه کردید؟ جز اینکه با این کار آخرتان و عدم پرداخت پول مردم پس از دو ماه مرا به نابودی و به باد رفتن حیثیت اجتماعی و بانکی و سیاسی انداخته‌ای، این است محبت‌هایی که بشارت می‌دادید و رأفت اسلامی برای آنان که به شما بازگردند؟ من بارها به شما تذکر دادم که به خاطر بسیاری مسائل شخصی و خصوصی من با آمریکایی‌ها که قابل شرح نیست، شما چنانچه موقعیت مرا تحکیم و تقویت کنید، من هر آنچه را که بخواهید و حتا به نظرتان غیرممکن است می‌توانم از آنها برای شما بگیرم اما شما برخلاف تمام اصول و ضوابط شرع و عرف و سیاست و اطلاعات و انسانیت نامه به‌کلی سری را که در مورد آنها به شما نوشته بودم که چه چیزها می‌توان از آنها گرفت، آوردید و در هتل هیلتون عیناً به آنها دادید و من برای آنکه به شما ثابت کنم دروغ‌گو نیستم و یک انسان صادق و فداکار هستم، روی یک پا ایستادم و اصرار کردم تا شما مجبور شدید آن گزارش را فتوکپی کرده و به آنها یک نسخه بدهید.

اما در مورد این قضیه آخر و آمدن آمریکایی‌ها و مقداری از وسائل یدکی لازم می‌دانم که شرح ماوقع را آن‌طور که گذشته است دقیقاً بازگو کنم که صددرصد مورد تأیید جنابعالی نیز می‌باشد. شما در طی مدت دو روز و چهار ساعت مکالمات تلفنی لیستی کامل با تمام مشخصات را که شامل ٢٤٠ قلم و ٤٠٣٠ عدد وسائل یدکی مختلفه مربوط به سیستم ضد هوایی موشک‌های هاگ بود به من دادید و گفتید اگر موافقت کنند که مقدمتاً این وسائل را در اختیار ایران گذارند، ما هم قدم‌های مثبت برای آنها برخواهیم داشت، من آن لیست را به آمریکایی‌ها دادم، البته این قضیه بعد از آن بود که خود جنابعالی و هیأت ایرانی با مقامات آمریکایی در فرانکفورت ملاقات کرده بودید، آمریکایی‌ها بعد از یک هفته پاسخ دادند که این کار بسیار مشکلی است زیرا مربوط است به سیستم سال ۱۹۷۵ و ما باید آنها را از گوشه و کنار دنیا با مشکلات فراوان تهیه کنیم ولی چون حسن نیت داریم به طور اصولی برای انجام این کار موافقیم، اما لازم است لیست رسمی و کتبی به ما بدهید تا دقیقاً عمل شود، جنابعالی هم لیست رسمی را فرستادید، آنها بررسی کردند و گفتند که ٦ قلم از این لیست مقابل مشخصات آن سفید است و ۹ قلم دیگر هم نه تولید می‌شود و نه موجود است ولی عدم وجود آنها از نظر فنی هیچ تأثیری ندارد و در مورد ۱۰ قلم دیگر هم گفتند آن تعدادی که مورد درخواست است فعلاً موجود نیست و دو ماه طول می‌کشد تا آن تعداد را هم تهیه کنیم، من در سه نوبت متوالی این موضوع را که تعدادی مقابل آنها سفید است و تعدادی اصلاً موجود نیست و تعدادی هم موقتاً یعنی در زمان تحویل کسری دارد با ذکر دقیق شماره و مشخصات آنها در اختیارتان گذاشتم و آقای سام از وزارت دفاع هم که فارسی می‌داند تلفنی از لندن قبل از آمدن به تهران با شما صحبت کردند و دقیقاً این موضوع را به اطلاعتان رساند، شما فرمودید اشکالی ندارد اما آن اقلامی را که کسری دارند حتماً باید تهیه و تحویل دهند و ما عین تعداد مورد تقاضای خود را می‌خواهیم، آمریکایی‌ها قیمت لیست درخواستی را پس از محاسبه دادند که بیست و چهار میلیون و سیصد و هفتاد و سه هزار و دویست دلار می‌شد (٢٤٣٧٣٢٠٠) که باید ده روز قبل از تحویل بپردازیم و این مبلغ شامل اقلامی که فعلاً کسری است نمی‌شود، من بیش از پنج بار به جنابعالی اطلاع دادم که آقا جان لیستی را که درخواست کرده‌اید منهای رقم‌های کسری که بعداً تامین می‌کنند ٢٤ میلیون و چند هزار دلار می‌شود که شامل کلیه هزینه‌ها از قبیل چندین بار حمل و جابجایی، بیمه، پاک کردن مارک و آزمایش نهایی و بسته‌بندی می‌باشد و یک بار هم که من قبلاً به شما اطلاع دادم فردا که تلفناً مذاکره می‌کنم، آمریکایی‌ها در لندن هستند و روی خط خواهند بود و جنابعالی برای اینکه اطمینان حاصل کنید من دروغ نگفته‌ام، برای چندمین بار و وسط مذاکرات قیمت دقیق را خواستید که من به اطلاعتان رساندم در حالی که آنها در اطاق بودند و روی خط

و مشترکاً با شما صحبت می‌کردیم، فرمودید اشکالی ندارد جنس را حرکت دهید و هرچه بیش‌تر ممکن است با خود همراه بیاورند اگر ممکن است حتا بیش از ۵٪ آن را ولی هواپیمای آنها مارک نداشته باشد و گذرنامه‌های آنها هم آمریکایی باشد، بار هم مارک نداشته باشد.
من که طبق معمول همیشه وجه جنس را از بانک‌ها موقتاً تهیه کرده و به جای شما می‌دادم به اطلاع رساندم که قیمت جنس این بار فوق‌العاده زیاد و تأمین آن از محل اعتبارات بانکی و نقد کردن سفته‌های اعتباری خیلی مشکل است، فرمودید ضمانت‌نامه بانکی می‌دهیم، پنج روز به اینکه چگونه شما ضمانت نامه بانک ملی بدهید یا بانک مرکزی گذشت و هیچ‌کس و هیچ بانکی حاضر نشد در مقابل ضمانت‌نامه‌های این دو بانک حتا یک دلار هم به ما اعتبار بدهد و گفتند این قانون است، به کشور در حال جنگ اعتبار نمی‌توانیم بدهیم، شما فرمودید معطل نکن کار خراب می‌شود، هرجور شده تهیه کن به محض ورود می‌پردازیم، این بار مثل دفعات قبل یک روز هم تأخیر نمی‌شود، می‌خواهی چک شخصی مرا از آدم‌بیک در فرانکفورت بگیر و به بانک بده، عرض کردم وقتی ضمانت‌نامه بانک ملی و بانک مرکزی را نمی‌پذیرند چک شما به چه درد می‌خورد؟ به هر حال، با گرفتن سفته‌های تأییدشده دوست سوری مشترکمان و دو شرکت نفتی که دائماً برای آنها از لیبی نفت می‌خرم و قرار دادن آنها به علاوه تعهدات شخصی از محل اعتبارات در کردیت سوئیس C.S.B ژنو که از آن اطلاع دارید، کل مبلغ را برای مدت سه هفته یعنی تا اول ماه جون وام گرفته و در مقابل چک تضمینی هم به بانک‌های لندن دادیم و عیناً وجه مورد درخواست را در اختیار آمریکایی‌ها قرار دادیم، در اینجا لازم است خاطرنشان سازم که من طی گزارشی که به تهران فرستادم و حتماً کپی آن در بایگانی هست، توضیح دادم که آمریکایی‌ها گفتند، این بار ایرانی‌ها فکر بسیار عاقلانه‌ای کرده‌اند و چیزی خواسته‌اند که خیلی به درد آنها می‌خورد و با هزینه‌ای حدود ۲۵ میلیون دلار یک سیستم موشکی ضد هوایی را که خرید آن امروز حداقل ۲ میلیارد دلار هزینه دارد به طور کامل و فعال مورد استفاده قرار می‌دهند، یعنی من قیمت وسائل مورد درخواست شما را کتباً نیز قبل از ورود آنها به شما گزارش کرده‌ام، آمریکایی‌ها گفتند که به آقایان اعلام فرمایند ما چندین قلم از وسائل مورد درخواست آنها را که جزئی از کل یک قسمت بود به جای آن جزء به صورت کامل فرستادیم چون می‌دانیم جایگزینی آن آسان‌تر و مؤثرتر می‌باشد و به علاوه با اینکه ایران تقاضا نکرده بوده ما می‌دانیم که آنها احتیاج به ده ژنراتور دیزل مخصوص دارند و ما آن اجزاء را که به صورت کلی دادیم و این ده ژنراتور دیزل که به وزن سه تن می‌باشد نیز در محاسبه منظور نگردیده و هدیه‌ای است از طرف ما، به علاوه ما آماده‌ایم مجاناً کارشناسان مخصوص خود را با گذرنامه غیرآمریکایی برای مدت یک هفته همراه با وسائل آزمایشی [...] و وسائل راه‌اندازی و اندازه‌گیری [...] به ایران اعزام داریم تا این سیستم موشکی مانند ساعت سوئیس و با خطای صفر برایشان کار کند و بنده آن را خدمتتان نوشتم و وقتی هم آمریکایی‌ها در تهران بودند خودشان این موضوع را اطلاع دادند که مانند بقیه کارهای دیگر پاسخی داده نشده، آمریکایی‌ها در تهران چند بار تأکید کردند که قیمت کل ۲٤۰ قلم وسائل یدکی مورد درخواست ایران را منهای ارقام کسری تماماً دریافت داشته‌اند و بنده چند بار در حضور خود شما و آقایان دیگر این مسأله را روشن کردم، آمریکایی‌ها در مذاکرات طولانی توضیح دادند که قبل از آنکه وجه جنس را دریافت کنند هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند و چند بار توضیح دادم که ۲٤ میلیون دلار به دولت این آقایان که اینجا حضور دارند به حساب شما قبلاً پرداخت شده است.
پس از ترک آقایان از تهران و در مذاکراتی که جنابعالی با من داشتید فرمودید که باید حتماً کسری بقیه اقلام را تأمین کنند و با بقیه بیاورند و لیستی هم به من دادید که شامل ۱۷۷ عدد وسائل یدکی کسری می‌گردید، من عرض کردم نمی‌دانم قیمت آنها چیست، پس از مراجعت و مذاکره با آمریکایی‌ها نتیجه را خدمتتان عرض می‌کنم، لیست را به آنها دادم گفتند یک هفته تا ده روز طول می‌کشد تا این قیمت‌ها و محل‌هایی که می‌توانیم آنها را تأمین کنیم روشن شود من خدمتتان اصرار کردم که مدت زیادی از پرداخت وجه به آمریکایی‌ها و تحویل حدود یک‌پنجم از وسائل گذشته، فعلاً وجه این وسائلی را که آمده به علاوه وجه کسری جنس‌ها بپردازید که ما اقلاً چند درصد از طلب بانک‌ها را پرداخت کنیم تا فرصت بیش‌تری داشته باشیم که اصل قضیه را به‌کلی حل نماییم و همه وسائل یک‌جا وارد گردد، فرمودید بسیار خوب و چندین روز مرا معطل کردید که امشب زنگ بزن نشد فردا ظهر زنگ بزن نشد، فردا صبح زنگ بزن نشد، جمعه شد نشد، تا خلاصه آمریکایی‌ها قیمت اجناس کسری را هم دادند و من خدمتتان دادم، فرمودید حالا باید جزء به جزء قیمت هر ۲٤۰ قلم را بدهی، عرض کردم این کار عملی نیست، چون همانطور که مسبوقید اینها را از کارخانه و یا شرکتی نخریده‌اند بلکه آنها را از نقاط مختلف دنیا به اشکال مختلفی جمع‌آوری کرده‌اند و خود شما به خوبی از آن آگاهید، فرمودید درست است فقط از نظر حسابداری و بودجه لازم است، من به آمریکایی‌ها گفتم، جواب دادند تقریباً غیرممکن است و وقت زیاد می‌خواهد تا محاسبات جداگانه به عمل آید ولی گفتند موضوعات و نکات ذیل را دقیقاً برای آقایان روشن فرمایید.
۱- هیچ‌کدام از این وسائل از کارخانه‌ای یا شرکتی ابتیاع نگردیده زیرا اینها یدکی اتومبیل نیستند که کارخانه یا فروشگاه آنها را در قفسه بگذارد و مشتری برای خرید مراجعه کند، بلکه اگر کسی مشتری این نوع وسائل باشد باید اول اجازه خرید آن را از طریق دولت خود از وزارت دفاع آمریکا بگیرد و وزارت دفاع هم این اجازه را از کنگره آمریکا کسب نموده و پس از تصویب رئیس‌جمهور جواز مخصوص صادر و به خریدار

می‌دهند و آنگاه خریدار آن جواز را به علاوه وجه وسائل به کارخانه می‌پردازد و کارخانه آن وسائل را معمولاً و به طور متوسط بین ۱۸ تا ۲٤ ماه بعد تحویل می‌دهد، اما باید توجه داشته باشید که اقلام مورد درخواست شما از وسائل مختلف عموماً از هر قلم سه عدد یا پنج عدد یا ۷ عدد یا ۱۲ عدد است و کارخانه‌ها برای چنین تعدادی خط تولید راه نمی‌اندازند و باید تعداد مورد درخواست از این ارقام بسیار بالاتر باشد.

۲- ما هیچ‌یک از این وسائل را در انبارهای خود نداشتیم چون مربوط به سیستم سال ۱۹۷۵ است که ما اکنون سیستم دیگری داریم و نتیجتاً باید این اجناس را برای شما از کشورهای دوست و متحد خود تهیه کنیم ولی در آنجا هم با این اشکال مواجه بودیم که اگر رأساً تقاضا کنیم چون می‌دانند ما خودمان چنین سیستمی نداریم فوراً پی می‌برند که برای چه می‌خواهیم و همه چیز آشکار می‌گردد، کشورهایی که می‌توانستند این وسائل را در اختیار ما بگذارند عبارتند از اسرائیل، کره جنوبی، فیلیپین، ما برای حفظ راز مجبور شدیم مقداری از این وسائل را از طریق دلالان ویژه و بانفوذ مخصوص تهیه کنیم و برای مثال در یک مورد که احتیاج به ۲۷ لامپ مخصوص داشتیم که فقط در پایگاه فیلیپین موجود بود، توسط ایادی خودمان مأمور مربوطه را خریده و این لامپ‌ها را به طور غیرمجاز از آن کشور خارج کردیم (یعنی بلند کردن) و آنگاه تمام این چهار هزار عدد جنس را از آن کشورها به آمریکا آورده و در کارگاه‌های ویژه خودمان مارک روی آنها را پاک کردیم و یک به یک آنها را با دستگاه‌های آزمایشی امتحان نمودیم که صددرصد سالم و صحیح باشند و آنگاه آنها را مجدداً بسته‌بندی و به پایگاهی نزدیک‌تر به ایران ارسال داریم که برای حمل فوری آماده باشد، ما برای انجام این کار دو تیم ویژه را برای مدت سی روز مأمور کردیم و به طور قطع می‌گوییم اگر حتا این وسائل برای خودمان بود نمی‌توانستیم آنها را به این سرعت و یکجا فراهم آوریم و در آخر به عنوان مثال دیگر، از یکی از دولت‌ها که مجبور شدیم ۱۲۷۰ عدد از این وسائل را بگیریم، با کارخانجات مربوطه تماس گرفته بودند به آنها گفته بودند که اگر جواز را بیاورند سفارش آنها تا ۲۰ ماه دیگر آماده می‌شود البته با تعداد سفارش بسیار بیش‌تر، در نتیجه ما مجبور شدیم به آنها تعهد بدهیم که اگر حادثه‌ای پیش آید که کسری این وسائل در دفاع هوایی آنها اثر گذارد، مستقیماً دفاع از آنها را به عهده بگیریم.

من پس از یک هفته که قیمت‌ها را به جنابعالی دادم و دو ساعت و سی دقیقه دادن لیست به جزئیات قیمت‌ها طول کشید، فرمودید تا فردا وجه آن وسائل را که آمده به علاوه وسائل کسری به حساب بانک سوئیس واریز می‌گردد که البته این فردا هرگز نیامده، ٦ روز طول کشید من روزی سه بار به جنابعالی تلفن زدم که چه شد، فرمودید فردا درست می‌شود ظهر زنگ بزن، شب زنگ بزن، صبح زنگ بزن و بالأخره پس از ٦ روز مصیبت که بنده هر روز فشار بانک‌ها و فشار کسانی را که از آنها سفته گرفته بودیم خدمتتان توضیح می‌دادم تا یک شب گفتید کار خراب شده، عرض کردم چرا، فرمودید ما یک فیش و لیستی داریم از این وسائل مربوط به سال ۱۹۸۵ در همین کارخانه یعنی مربوط به ۱۸ ماه قبل که کارخانه قیمت این وسائل را داده و ٦ برابر ارزان‌تر است از قیمت‌های آمریکایی‌ها، من خدمتتان عرض کردم این نمی‌تواند حقیقت داشته باشد و قطعاً کسی خلاف گفته به هر حال بلافاصله به آمریکایی‌ها مراجعه کردم، گفتند به‌کلی مزخرف است، چون این وسائل که ایران خواسته بود متعلق به یک کارخانه نیست و در ٥٤ کارخانه مختلف و در ایالات مختلف آمریکا تولید می‌شود و هر کارخانه کاری جداگانه دارد و به علاوه رسماً به آقایان بفرمایید یک بار به ما در تهران بدترین توهین‌ها را کردید و فرمودید که ما اجناس دست‌دوم و کارکرده برای شما آورده‌ایم که بعداً کارشناسان خودتان آزمایش کردند معلوم شد اشتباه کرده‌اید و معذرت خواستید، حالا ما را دزد هم می‌کنید، به آقایان بگویید که البته هیچ‌کدام از این وسائل از کارخانه‌ای تهیه نشده و می‌دانید چگونه ابتیاع کرده‌ایم و قیمت چند بار حمل و بیمه و بسته‌بندی را داده‌ایم، ما به عنوان یک ابرقدرت که به خاطر حسن تفاهم و دوستی و رابطه نوین قدم جلو گذاشته‌ایم، نه حق داریم و نه می‌توانیم کار تجاری بکنیم و اگر آقایان فکر می‌کنند کلاهی سرشان رفته فوراً جنس را پس بفرستند و هیچ هزینه‌ای هم به آنها تعلق نمی‌گیرد و ما پول شما را تمام و کمال می‌دهیم، ما به عنوان یک ابرقدرت اگر در جایی مقاصد مادی و بهره‌برداری اقتصادی داشته باشیم، دنبال فروش چند وسائل یدکی آن هم مال دیگران نمی‌رویم بلکه دنبال میلیاردها می‌گردیم و این هم دست‌مزد ما و توهین آخر. گفتند ما وقتی وسائل را به این شکل و با این سرعت بخواهیم ممکن است گاهی اوقات تا ۱۰ برابر قیمت اصلی هم گران‌تر بخریم، اما ما در این مورد نهایت تلاش را برای شما کرده‌ایم و فکر می‌کردیم که جای تشکر و سپاس بسیار از طرف شما خواهد داشت، گرچه ما تعهد می‌کنیم در آینده وسائلی که در انبارهای خودمان موجود باشد و مورد نیازتان است با همان قیمت که خود ما یعنی دولت آمریکا ماه‌ها و سال‌ها قبل از کارخانجات تهیه کرده عیناً در اختیارتان بگذاریم که امروز برای خود ما شاید دو سه برابر تمام می‌شود مانند موشک‌های TOW که در گذشته به شما دادیم. من تمام این مسائل را مفصلاً و با توضیحات دیگری چندین بار طی مذاکرات تلفنی خدمتتان عرض کردم و خود جنابعالی هم مستقیماً با واشنگتن تماس گرفتید و آمریکایی‌ها هم برایتان توضیحات لازم را دادند و در آخر هم گفتند که چقدر ناراحت شده‌اند از این توهینی که به آنها شده، من روز یک‌شنبه ۸ تیرماه وخامت و پیامدهای ناشی از واخواست شدن چک‌های خودم و سفته‌های بانک لندن را خدمتتان عرض کردم و خواهش کردم شما روز دوشنبه صبح با آقای سالاته در بانک کردیت سوئیس ژنو تماس بگیرید و

بفرمایید همین یکی دو روزه کارها حل می‌شود و اقدامی نکنند و صبح روز دوشنبه ۹ تیرماه آقای محمدی به سالاته زنگ زده بود و فرموده بودند، یکی دو روز وقت بدهید و روز سه‌شنبه ۱۰ تیر هم آقای آدم‌بیک از آلمان از طرف شما زنگ زده بود که سالاته از دست من خیلی عصبانی و ناراحت بوده و گفته بود این کار خیلی به ضرر او تمام می‌شود و بالأخره من روز چهارشنبه ۱۱ تیرماه ساعت ۲/۳۰ دقیقه بعدازظهر با جنابعالی صحبت کردم و همه چیز را توضیح دادم دقیقاً فرمودید ساعت ٦ بعد از ظهر آن روز زنگ بزن ما یا تا فردا پول این وسائلی را که آمده می‌پردازیم و یا این وسائل را عیناً فوری پس می‌دهیم، من از جنابعالی خیلی تشکر کردم و گفتم تو را به خدا و به خاطر نجات آبروی من و خودتان تکلیف این کار را امشب روشن کنید از آن تاریخ تا این لحظه که ٤ صبح روز پنج‌شنبه ۱۹ تیرماه است کوچک‌ترین اقدامی نشده و فقط به وقت‌کشی مشغولید.

برادر عزیز، برادر نازنین، برادر مسلمان، خودت را یک لحظه جای من بگذار، ببین با من چه کرده‌اید و پاداش زحمات و فداکاری‌ها و تلاش‌های مرا چگونه داده‌اید.

برادر فردا درست ٦٤ روز است که ما ٢٤ میلیون دلار بانک‌ها را به نام شما به آمریکایی‌ها داده‌ایم همان روز اول بانک فقط یک درصد یعنی ٢٤٠ هزار دلار بابت کارمزد این اعتبار برداشت کرده، بعد ببینید بهره سنگین چنین اعتباری در مدت ٦٤ روز فقط تا حالا چقدر می‌شود؟ و حالا ٢٥٦ هزار دلار بابت واخواست سفته‌ها و چک‌ها و نکول اعتبار صورت‌حساب داده‌اند، اما از همه اینها بالاتر و مهم‌تر با ۱۷ سال صداقت و درستکاری و اعتبار من در بانک سوئیس چه کردید.

برادر جان الآن ٦٤ روز است این وسائل به تهران وارد شده آیا جواب اعتماد و اعتقاد به جمهوری اسلامی همین است، برادر عزیز یادت می‌آید ۷ ماه قبل در ژنو تشریف داشتید و ۲۵ میلیون دلار به طور دربست و بدون سند در اختیار من گذاشتید که برای شما توسط آمریکایی‌ها موشک هاگ وارد کنم، ولی وقتی اولین هواپیما وارد شد معلوم گشت که این نوع هاگ‌ها مورد نظر شما نیست و اشتباه است و فقط مبلغ موشک‌های وارد شده حدود ۵ میلیون دلار بود، یادتان می‌آید چطور ناراحت شدید و قلبتان گرفت و من شما را نیمه‌شب به بیمارستان بردم تا صبح بر بالین شما ایستادم و صبح اول وقت به بانک کردیت سوئیس رفتم و ۲۰ میلیون دلار را به حساب شما ریختم و رسید آن را برایت به بیمارستان آوردم و دو ماه بعد هم هواپیما فرستادم و موشک‌ها را پس بردیم و تمام هزینه‌های حمل و بیمه و مخارج دیگر آن را دادیم و یک دینار هم هزینه‌ای به حساب شما منظور نشد و پول شما تمام و کمال و بدون کوچک‌ترین دردسری بلافاصله برگشت شد.

برادر آن رفتار مسلمانی است یا این که حال شما می‌کنید؟ آیا این است جواب متقابل کاری که برای شما کردم؟ درحالی که شما فقط در مقابل مهندس موسوی مسؤول بودید و من گرفتار سه بانک اروپایی و دو شرکت بزرگ و یک دوست عزیز و یک عمر اعتبار و حیثیت هستم.

برادر عزیز چرا ما باید اعتماد و اعتقاد به رژیم اسلامی و آبروی آن را بر باد دهیم. شما می‌دانید سیستم بانکی و تجارت در اروپا مثل یک خانواده کوچک است، فردا گند این قضیه تمام دنیا را می‌گیرد، و دیگر آبرویی برای من که هیچ تمام شده ولی برای جمهوری اسلامی هم نمی‌ماند و خواهید دید که وزیر و یا سفیر همین کشور سوریه خواهد آمد و خواهد گفت قضیه چیست؟ ده میلیون سفته یک سوریه‌ای واخواست شد که پول آن به وزارت دفاع آمریکا رفته که اسلحه برای ایران بیاورند، بانک سوئیس که می‌داند پول را چه کسی داده و چه کسی باید آن را باز پرداخت کند، تا آبروریزی بزرگ نشده و حیثیت همه ما بر باد نرفته و این دردسرها به حساب من و شما گذاشته نشده قال این قضیه را بکنید، ما آمدیم زیر ابرویش را برداریم داریم به‌کلی کورش می‌کنیم، ما برای خدمت آمدیم داریم خائن می‌شویم

برادر عزیز تا کنون منهای مخارج و هزینه‌های یک‌ساله فقط کارمزدها و بهره‌های بانکی و مخارج مخصوص این کار بالغ بر دو میلیون دلار گردیده، هیچ اشکالی ندارد من نابود شوم بهتر از این است که پای جمهوری به این کار کشیده شود.

همین فردا وسائلی را که آورده‌اند عیناً پس بفرستید، فوراً تحویل می‌دهیم و پولمان را پس می‌گیریم و این چند میلیون دلار را که تا کنون هزینه شده است من مطمئن هستم که چون نیت خیر بوده است و واقعیت هم بر طرفین قضیه روشن است به شکلی باید حل شود.

برادر جان در این شرائط که کسی حاضر نیست حتا صد هزار دلار در اختیار شما بگذارد انصاف داشته باشید من فقط در مقابل دستور شما بدون نوشته و سند و مدرک ٢٤ میلیون دلار اعتبار برایتان گرفتم، ارزش این کارها را باید بدانید نه آنکه آنها را لجن‌مال کنید. آمریکایی‌ها به من می‌گویند این دوستانت با تو که این‌طور برایشان سینه چاک می‌دهی و جانفشانی می‌کنی این‌طور عمل می‌کنند، با ما چه خواهند کرد.

من از شما برادر عزیز می‌خواهم و استدعا دارم، به خاطر خدا نه به خاطر من، به خاطر آبروی جمهوری اسلامی و به خاطر انسانیت و شرافت، تکلیف این قضیه را در چند ساعت آینده روشن فرمایید و از حالا به بعد همه چیز و مسؤولیت‌های آن فقط به عهده شماست.

با عرض تشکر و احترام

ارادتمند – منوچهر قربانی‌فر
امضاء – ۱۳٦٥/٤/۱۹

پیوست شماره ۱۳۲:
خبر ویژه شماره ۱۹ خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد اعترافات ریگان رئیس‌جمهور آمریکا در مورد سفر مک‌فارلین به ایران

پس از فاش شدن ماجرای مک‌فارلین، چنان‌که در تلکس‌های خبری آمد، ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در ضمن یک مصاحبه گفت:
... من معتقدم چنان‌چه اخبار مذاکرات ما با ایران فاش و گزارش نمی‌گردید، پنج گروگان دیگر آمریکا نیز تا هفته پیش از لبنان آزاد شده بودند.
ریگان اعلام نمود که یکی از مقامات دولتی ایران که با آمریکا خصومت داشت خبر مذاکرات ما با افراد ایرانی را به یک مجله لبنانی درز داد. وی افزود که ما برای عوامل مزبور تصریح نمودیم که مایل به ایجاد رابطه با کشورهای حامی تروریسم نمی‌باشیم و آنها نیز به ما نشان دادند که از تروریسم حمایت نمی‌کنند و حتا افرادی که در ایران در فعالیت‌های تروریستی دست داشتند را دستگیر و زندانی کرده‌اند (اشاره ریگان ظاهراً به مهدی هاشمی است).
ریگان ارسال هرگونه سلاح آمریکایی از طریق اسرائیل و دیگر کشورها به ایران را کراراً تکذیب نمود.

جان پویند کستر، مشاور امنیت ملی ریگان، نیز گفت: در واقع بیش از یک سال است که تروریسم تحت حمایت ایران متوقف شده است، وی اعلام کرد بازداشت و دستگیری سید مهدی هاشمی در ایران به جرم چندین فقره فعالیت تروریستی، حاکی از تعهد ایران به آمریکا مبنی بر متوقف ساختن تروریسم می‌باشد.

واشنگتن، خبرگزاری جمهوری اسلامی، مورخه ٦٥/۸/۲۲

پیوست شماره ۱۳۳:
خبر ویژه شماره ۲۰ مورخ ٦٥/۸/۲۲ خبرگزاری جمهوری اسلامی در مورد ادعاهای خلبانان آمریکایی

خبر ویژه شماره: ۲۰
انعکاس ادعاهای دو خلبان آمریکایی در رادیو رژیم اشغالگر قدس
تهران خبرگزاری جمهوری اسلامی ٦٥/۸/۲۲
به گزارش بخش فرانسه امروز پنجشنبه رادیو رژیم صهیونیستی، دو خلبان آمریکایی در مصاحبه با تلویزیون ان بی سی اعلام داشتند که سال گذشته در دو مرحله بین تل‌آویو و تبریز پرواز کرده‌اند. این دو افزودند شبانه از تل‌آویو حرکت کردند و صبح فردا تبریز را به سوی تل‌آویو ترک گفتند. آنها هدایت یک هواپیما متعلق به شرکت هوایی نیجریه موسوم به «اینترنشنال ایرتورز» را داشتند. به گفته رادیوی یادشده به آنان گفته شده بود که هواپیما حامل دارو و مواد غذایی منجمد است. دو خلبان آمریکایی می‌گویند بلافاصله بعد از اولین پرواز یکی از گروگان‌های آمریکایی آزاد شد. از سوی دیگر شیمون پرز در گفتگو با همین تلویزیون ضمن قانونی خواندن مذاکره با ایران اعلام داشت که اسرائیل و آمریکا برای آزادی گروگان‌ها دست به هر کاری می‌زنند. وی افزود انجام گفتگو با آیت‌الله خمینی غیرممکن است ولی به علت جنگ بر سر جانشینی در ایران انجام بعضی مذاکرات عملی است.

پیوست شماره ۱۳۴:
خبر ویژه شماره ۷۷ مورخ ٦٥/۸/۲۳ خبرگزاری جمهوری اسلامی، در مورد دستگیری سید مهدی هاشمی

خبر ویژه شماره: ۷۷

پویند کستر: دستگیری مهدی هاشمی نتیجه مذاکرات آمریکا با ایران بود.
واشنگتن – خبرگزاری جمهوری اسلامی ٦٥/٨/٢٣
جان پویند کستر، مشاور امنیت ملی ریگان، امروز «جمعه» اعلام کرد بازداشت و دستگیری مهدی هاشمی در ایران «به جرم چندین فعالیت تروریستی»، حاکی از تعهد ایران به آمریکا مبنی بر متوقف ساختن تروریسم می‌باشد.
به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از واشنگتن، پویند کستر در مصاحبه‌ای با شبکه تلویزیونی ان بی سی، ضمن اشاره به تأکید آمریکا به ایران در آغاز مذاکرات دو کشور مبنی بر متوقف ساختن تروریسم و گروگان‌گیری، افزود در واقع بیش از یک سال است که تروریسم تحت حمایت ایران متوقف شده است.
وی سپس خاطرنشان ساخت که گروگان‌گیری‌های اخیر در لبنان توسط گروهی که تحت نفوذ عوامل رادیکال خاصی در داخل ایران می‌باشند، انجام گرفته و واقعیت امر این است که این شخص (هاشمی) در ایران دستگیر شده و هم اکنون به علت چندین فعالیت تروریستی در ایران زندانی می‌باشد.
در بخش دیگری از این مصاحبه پویند کستر کنفرانس مطبوعاتی روز چهارشنبه دکتر رجائی خراسانی در مقر سازمان ملل را عامل عمده تصمیم ریگان مبنی بر علنی ساختن برنامه مذاکرات خود با ایران دانست.

پیوست شماره ۱۳۵:
بازتاب خرید اسلحه از آمریکا و سفر مک‌فارلین به ایران در مطبوعات جهان

پس از آمدن مک‌فارلین معاون امنیت ملی ریگان و همراهان به تهران همراه با نامه‌ای از ریگان و یک جلد انجیل و یک قطعه کیک به شکل کلید، و انتشار خبر آن برای نخستین بار توسط مجله لبنانی الشراع شماره ٢٤٢ در تاریخ تشرین‌الثانی ١٩٨٦ (١٣٦٥) و به دنبال آن سخنان آقای هاشمی رفسنجانی و اقرار به انجام این سفر در خطبه‌های نماز جمعه تهران، مطبوعات جهان هر یک به نوعی به نقل خبر فوق و اهداف و ابعاد آن پرداختند، اعترافات متناقض ریگان و مک‌فارلین و دیگر دست‌اندرکاران و نیز استیضاح ریگان توسط کنگره آمریکا و استعفای چند تن از مشاورین امنیتی و معاونین وی و نیز تأثیری که این جریان در مسائل داخلی ایران داشت ابعاد گسترده‌ای به این مسأله بخشید که برای آگاهی از آنچه خارج از مرزهای ایران در این رابطه مطرح بوده چند نمونه از آن را از نظر می‌گذرانیم:

١– النهار در مورخه ١١ تشرین‌الثانی ١٩٨٦ به نقل از مقامات آمریکایی نوشت:
در شرائطی که ایران در اثر نیاز جنگی به خرید سلاح‌های چین و ویتنام شمالی مشغول بود آمریکا مک‌فارلین را با مقداری سلاح به ایران فرستاد تا بفهماند اولاً در مقابل هر قدم مثبت ایران آمریکا قیمت آن را می‌پردازد، ثانیاً بفهماند با وجود سلاح‌های مدرن در ارتش عراق پیروزی نظامی برای ایران افسانه‌ای بیش نیست.

٢– مجله السفیر در مورخه ٧ تشرین‌الثانی ١٩٨٦ به نقل از پویند کستر مشاور امنیت ملی آمریکا نوشت:
هدف از ارسال اسلحه به ایران تغییر حکومت ایران نبوده بلکه هدف تغییر سیاست آن می‌باشد، زیرا سیاست ما تشویق و تقویت جناح میانه‌رو و محافظه‌کار است تا بتوانند مسیر حکومت ایران را تغییر دهند.

٣– مجله الاسبوع العربی در شماره ١٤١٤ مورخه ١٧ تشرین‌الثانی ١٩٨٦ پس از نقل سخن «دیوید کیمحی» نخستین سفیر اسرائیل در مصر مبنی بر لزوم بهره‌گیری از جنگ ایران و عراق نوشت: معنای سخن کیمحی این است که باید تلاش شود تا جنگ عراق و ایران طولانی‌تر شود و ایران به شکلی تقویت گردد که بتواند ضربه‌های مؤثرتری بر پیکر عراق بزند که در غیر این صورت ممکن است عراق با تجربه‌ای که در جنگ به دست آورده خطری برای اسرائیل گردد.

٤- مجله کویتی المجتمع در شماره ۷۹۳ مورخه نوامبر ۱۹۸٦ (ربیع‌الاول ۱٤۰۷) نوشت: چیزهایی که در جریان مک‌فارلین مورد نظر آمریکاست عبارت است از: ۱- تغییراتی که در داخل حاکمیت ایران در شرف وقوع است و باید از آن بهره‌برداری کرد. ۲-برخورد دو جناح منتظری و هاشمی ۳- تقویت جناح میانه‌رو ٤- ایجاد زمینه تفاهم با حاکمیت پس از مرحله امام خمینی.

۵- روزنامه النهار در مورخه ۱٤ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ نوشت:
ریگان و جان پویند کستر در یک مصاحبه مطبوعاتی گفتند: هدف اصلی ما از مذاکرات و ارسال سلاح محرمانه به ایران ایجاد ارتباط مناسب با رهبران احتمالی آینده ایران بود و موضوع گروگان‌ها فرعی و جانبی است، آنها اظهار امیدواری کردند که پس از فوت آیت‌الله خمینی جناح میانه‌رو روی کار آیند.

همین موضوع در روزنامه النداء مورخه ۱۲ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ به نقل از روزنامه پراودا آمده است.

٦- نشریه السفیر در مورخه ۱٤ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ نوشت:
ریگان در مقابل اعتراضات کنگره در مورد ارسال سلاح به ایران گفت: سلاح‌های ارسالی فقط جنبه دفاعی دارد و هدف ما از ارسال آنها یکی این است که بفهمانیم ما آماده عادی‌سازی روابط هستیم و دیگر اینکه با جناح میانه‌رو در جنگ قدرت پس از امام خمینی کانال ارتباطی برقرار نماییم.

۷- السفیر در مورخه ۱۹ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ نوشت:
وزیر خارجه آمریکا درباره ارسال سلاح به ایران گفت: ما باید آماده تغییراتی در حاکمیت ایران باشیم... او گفت کاخ سفید از ایران خواسته است سیاست خود در مورد حمایت از اصول‌گرایی و صدور انقلاب به کشورهای دیگر را تغییر دهد.

۸- مجله الاسبوع العربی در شماره ۱٤۱۲ مورخه ۱۰ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ نوشت:
مسؤولان آمریکایی از ایران خواستند در مقابل رفع منع فروش سلاح به ایران، آن کشور از تروریسم جلوگیری کند و برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان اقدام نماید.

۹- نشریه السفیر در مورخه ۱۲ تشرین‌الثانی ۱۹۸٦ نوشت:
«با دستگیری سید مهدی هاشمی و عده‌ای دیگر از طرفداران آقای منتظری مرحله سقوط جناح تندرو در حاکمیت ایران آغاز شد همان‌گونه که با حذف مهندس بازرگان و سقوط دولت او در سال ۱۹۷۹ مرحله سقوط میانه‌روها آغاز شد».

۱۰- نشریه الاسبوع العربی شماره ۱٤۱٤ مورخه ۱۷ تشرین‌الثانی نوشت:
«دخالت آمریکا در جنگ و دادن سلاح به عراق و ایران معنای آن این است که این جنگ برای هیچ‌یک از طرفین نه پیروزی در بر دارد نه شکست».
در همین نشریه آمده است:
مک‌فارلین به همراه چند تن از اعضای پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا دو مرتبه به تهران آمد و در هتل هیلتون (استقلال) با مسؤولین ایرانی ملاقات کرد، مرتبه اول در سپتامبر و مرتبه دوم در اکتبر ۱۹۸۵.

پیوست شماره ۱۳۹:
نامه معظم‌له به امام خمینی برای برنامه‌ریزی دقیق جهت مبارزه اصولی با آمریکا [مورخ ۱۳۶۷/۴/۱۳]

بسم الله الرحمن الرحیم

إنا لله و إنا إليه راجعون

محضر مبارک فرمانده کل قوا آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت و عرض تسلیت به حضرتعالی و ملت شریف و مقاوم ایران و خانواده‌های شهدای جنایت اخیر امریکا و طلب علو درجات برای همه شهدای فضیلت به عرض می‌رساند جنایت اخیر امریکا در خلیج فارس و حمله نظامی به هواپیمای مسافری ایران که منجر به سقوط آن و شهادت حدود ۳۰۰ نفر مسلمان بی‌گناه شد چیزی نیست که بتوان از آن درگذشت.

این جنایت دلخراش بار دیگر چهره ضد انسانی و منافقانه دولت امریکا را برای جهانیان روشن نمود، امریکا با این جنایت بی‌سابقه خود ثابت کرد به هیچ‌یک از اصول انسانی و مقررات بین‌المللی پایبند نیست و همچنان دشمن اصلی اسلام و ملت بپاخاسته ایران و همه ملل مظلوم جهان می‌باشد. با یک نگاه دقیق به جنایت و مظالم عوامل آمریکا در منطقه روشن می‌گردد که ریشه اصلی تجاوز صدام به کشور ایران و اسرائیل غاصب به سرزمین‌های عربی و قتل عام ملت مظلوم فلسطین در اراضی اشغالی و کشتار بیرحمانه حجاج خانه خدا در حرم امن الاهی توسط آل سعود و دیگر مظالم و جنایات در منطقه همانا دولت امریکا و مطامع استعماری آن است. این آمریکای جنایتکار است که از صدام برای شروع و ادامه جنگی که قطعاً در جهت حفظ منافع آمریکا و اسرائیل می‌باشد حمایت کرده و می‌کند، به یقین اگر حمایت‌های آمریکا و عمالش در منطقه از صدام نبود سال‌ها پیش این جنگ خانمانسوز با پیروزی اسلام به پایان رسیده بود، و این امریکای جهانخوار است که اسرائیل غاصب و جنایتکاران آل سعود و مرتجعین منطقه را به ظلم و غارت و جنایت و کشتار تحریص و تشویق می‌کند، روی این اصل با توجه به فرموده حضرت امیر(ع) که فرمودند «فوالله ما غزی قوماً فی عقر دارهم الا ذلوا» و با توجه به رهنمودهای حضرتعالی که خطر جدی امریکا و دشمنی آن با اسلام و قرآن و مظلومین جهان را در مقاطع گوناگون گوشزد فرموده‌اید، بجاست اکنون که دشمن اصلی اسلام و مسلمین علاوه بر عمالش در منطقه خود علناً به میدان آمده دستور فرمائید ضمن دفاع مقدس از مرزهای کشور برنامه‌هایی دقیق در جهت مبارزه اصولی با دشمن اصلی یعنی آمریکا در جبهه‌های سیاسی اقتصادی، فرهنگی و نظامی تدوین و به مورد اجرا و عمل گذاشته شود، زیرا توجه به معلول‌ها و غفلت از علت‌العلل با هیچ منطقی قابل توجیه نیست و حضرت مستطاب عالی توجه دارید که یک مبارزه تمام‌عیار با امریکا با شعار فقط و انجام مراسمی تبلیغاتی کافی نخواهد بود. ما اگر بخواهیم در یک مبارزه اصولی با ریشه اصلی و علت‌العلل مظالم، طغیان‌ها و فسادها مبارزه کنیم راهی جز شناخت و شناساندن انواع سلطه‌های آمریکا و امپریالیسم و جبهه‌هائی که آمریکا از آن جبهه‌ها به اسلام و امت بزرگ اسلامی و مظلومین جهان حمله می‌کند نداریم، و یقیناً چنین وظیفه مهمی را باید در بحث‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی دشمن برای ملت مقاوم خود و سایر ملت‌های مظلوم تشریح و تبیین نمائیم و برای مبارزه همه‌جانبه و اساسی با آن برنامه‌ریزی دقیق بکنیم. من اطمینان دارم اگر مقام معظم رهبری انقلاب دستور بدهند نیروهای انقلاب و هسته‌های مقاومت در داخل و خارج کشور با تنظیم برنامه‌های مناسب و حساب‌شده منافع مادی، سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا را هدف مبارزات خود قرار دهند و ملت‌های مظلوم و حرکت‌های اسلامی و آزادی‌بخش برای این مبارزه اصولی و ریشه‌ای برنامه‌ریزی نمایند، به یقین جهان اسلام یکپارچه به پا خاسته و آتشی می‌شود که امریکا و عوامل آن و همه استعمارگران شرق و غرب جهان را با قهر و غضب ملت‌های مظلوم که نمونه‌ای است از قهر الاهی در خود می‌سوزاند، و دیگر آمریکا به خود اجازه نمی‌دهد صدام و اسرائیل و آل سعود را برای تجاوز و جنگ و کشتار مسلمانان تجهیز و تقویت نماید.

ما تعجب می‌کنیم چطور ملت آمریکا که مدت‌ها طعم تلخ استعمار جنایات انگلستان را چشیده اجازه می‌دهد دولت جنایتکار آنان به نام آنان دست به این همه ظلم و خونریزی و جنایت بزند، و نیز امید وافر دارم که اگر مقام معظم رهبری مصلحت دیدند و دستور اقدام دادند توده‌های میلیون مسلمان جهان امکانات مادی و معنوی فوق‌العاده خود را برای جنگ و مبارزه با دشمن اصلی اسلام و قرآن و ملت‌های مظلوم در اختیار قرار خواهند داد. در خاتمه پیروزی همه مسلمین و مستضعفین جهان در همه جبهه‌ها و سلامت کامل و طول عمر حضرتعالی را از خدای متعال مسألت دارم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۰:
پاسخ امام خمینی به نامه معظم‌له

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب آیت‌الله آقای منتظری دامت افاضاته

پیام جنابعالی تسکینی بود بر آلام تمامی کسانی که از شیطان بزرگ آمریکا حیله‌گر ضربه خورده‌اند. مردم آزاده جهان همیشه از ابرقدرت‌ها خصوصاً آمریکای جنایتکار صدمه دیده‌اند و تا عزم خود را برای رویارویی با کفر و شرک جهانی جزم ننمایند هر روز شاهد جنایتی تازه خواهند بود. مردم شریف ایران باید توجه کنند که امروز روز مبارزه و جنگیدن با تمام شیاطینی است که حقوق حقه تمامی پابرهنگان جهان را صرف عیش و نوش و تهیه سلاح‌هایی می‌نمایند که برای همیشه حاکم دنیای گرسنگان باشند. جنگ امروز ما جنگ با عراق و اسرائیل نیست جنگ ما با عربستان و شیوخ خلیج فارس نیست جنگ ما با مصر و اردن و مراکش نیست جنگ ما جنگ با ابرقدرت‌های شرق و غرب نیست جنگ ما جنگ مکتب ماست علیه تمامی ظلم و جور، جنگ ما جنگ اسلام است علیه تمام نابرابری‌های دنیای سرمایه‌داری و کمونیزم، جنگ ما جنگ پابرهنگی علیه خوش‌گذرانی‌های مرفهین و حاکمان بی‌درد کشورهای اسلامی است. این جنگ سلاح نمی‌شناسد، این جنگ محصور در مرز و بوم نیست، این جنگ خانه و کاشانه و شکست و تلخی کمبود و فقر و گرسنگی نمی‌داند، این جنگ جنگ اعتقادات جنگ ارزش‌های اعتقادی انقلابی علیه دنیای کثیف زور و پول و خوشگذرانی است، جنگ ما جنگ قداست، عزت و شرف و استقامت علیه نامردمی‌هاست، رزمندگان ما در دنیای پاک اعتقاد و در جهان [ایمان] تنفس می‌کنند و مسلمین جهان هم که می‌دانند جنگ بین استکبار و اسلام است جهانخواران را آرام نخواهند گذاشت، ضربه‌های خود را بر همه کاخ‌نشینان وارد می‌کنند.

جنابعالی که یکی از ذخایر این انقلاب می‌باشید با پشیتبانی از آقای هاشمی وقت خود را مصروف در ساختن دنیایی از کرامت و بزرگواری نمایید، و مردم شریف ایران نیز بدانند که این روزها دست‌های ناپاک شرق و غرب برای هدم اسلام و مسلمین در یکدیگر گره خورده است. باید نگذاریم که تلاش فرزندان انقلابیمان در جبهه‌ها از بین برود، برای برپایی احکام اسلام عزیز دست اتحاد به یکدیگر داده محکم و استوار تا پیروزی اسلام حرکت کنیم، مسؤولین نظام باید تمامی هم خود را در خدمت جنگ صرف کنند، این روزها باید تلاش کنیم تا تحولی عظیم در تمامی مسائلی که مربوط به جنگ است به‌وجود آوریم باید همه برای جنگی تمام‌عیار علیه آمریکا و اذنابش به سوی جبهه رو کنیم، امروز تردید به هر شکلی خیانت به اسلام است. غفلت از مسائل جنگ خیانت به رسول‌الله(ص) است. اینجانب جان ناقابل خود را به رزمندگان صحنه‌های نبرد تقدیم می‌نمایم. انفجار هواپیمای مسافربری زنگ خطری است برای تمامی مسافرت‌های هوایی، باید با تمام وجود تلاش کنیم تا چنین صحنه‌های دردناکی پیش نیاید.

اینجانب به تمامی بستگان این فاجعه تسلیت عرض نموده و خود را در غم و اندوه از دست دادن عزیزانشان شریک می‌دانم. من به جنابعالی و تمام کسانی که برای رسیدن به هدف مقدس پیروزی اسلام تلاش می‌نمائید دعا می‌کنم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

٦٧/٤/١٣

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۴۱:

شکوائیه حجت‌الاسلام مهندس احمد منتظری – فرزند معظم‌له – به ریاست قوه قضائیه در مورد انتشار برخی از جزوات و بیانیه‌ها، مورخه ۱۳۶۹/۴/۷

بسم الله الرحمن الرحیم

حضور محترم ریاست قوه قضائیه حضرت آیت‌الله یزدی دامت برکاته

پس از سلام – همانگونه که مستحضرید از اوایل سال ١٣٦٨ تا کنون در تلاشی گسترده به بهانه توجیه افکار عمومی جزوات و بیانیه‌ها و کتاب‌هایی در صدها هزار تیراژ و نسخه علیه پدر بزرگوار اینجانب حضرت آیت‌الله العظمی منتظری منتشر گردیده و کلیه روزنامه‌های کثیرالانتشار آنها را عیناً استنساخ نمودند و در برخی از سخنرانی‌ها و منابر هم همان حرف‌ها تکرار گردید که علی‌رغم وجود اکاذیب فراوان در آنها، ایشان به خاطر حفظ وحدت جامعه و مصالح عالیه اسلام و انقلاب قاطعانه خواستار سکوت در مقابل آن حجم عظیم تبلیغات بوده و از حق شرعی و قانونی خویش چشم‌پوشی کردند و حتا از اقدامات دیگران در حد امکان جلوگیری نمودند و چنانچه در سخنرانی مورخه ٦٨/١٠/١١ بیان فرمودند از انتشار چند کتاب مفصل و تحقیقی و مستند که پاسخگوی اکاذیب و تهمت‌ها بود و می‌توانست افکار بسیاری از کسانی را که به اعتماد به تبلیغات و نوشته‌های یکطرفه قضاوت‌هایی کرده و یا موضع‌گیری‌هایی را نموده بودند دگرگون سازد جلوگیری کردند و بدین گونه فدا شدن خود

را بر فدا شدن انقلاب و به‌وجود آمدن بحران داخلی ترجیح دادند. اما در مقابل همه این حسن نیت‌ها و ازخودگذشتگی‌ها، بداندیشان و بدخواهان به هر مناسبتی با دروغ‌زنی و هتاکی در برخی از جراید و یا به وسیله انتشار جزواتی با امضاهای مجهول و مجعول و یا راه‌اندازی گروه‌های فشار همچنان به فعالیت‌های تخریبی و تفرقه‌افکنانه خود ادامه داده‌اند و تا کنون اگر رعایت مصلحت شده کاملاً یکطرفه بوده است. اخیراً هم با انتشار کتابی تحریک‌آمیز که چیزی نیست جز نمایش سریال تکراری سید مهدی هاشمی، یعنی کسی که در سال ٦٦ اعدام گردیده و در سال ٦٥ نیز در نامه‌ای که ایشان به حضرت امام قدس سره نوشتند ضمن تشکر به خاطر دستور رسیدگی به پرونده نامبرده کاملاً از او و گروه او اظهار برائت نمودند، ولو بلغ ما بلغ.

آیا جواب این حسن نیت‌ها همین است که اشاعه اکاذیب نسبت به ایشان ادامه یابد؟

چرا از علاقه شدید ایشان به انقلاب و جمهوری اسلامی و حفظ وحدت کلمه سوء استفاده می‌شود؟ همه این سمپاشی‌ها علیه شخصیتی اعمال می‌شود که سوابق و فضائل او بر همه مردم ایران به‌خصوص بر مسؤولین جمهوری اسلامی روشن است و نقش عمده ایشان را در برپایی انقلاب اسلامی و پیروزی آن و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و مشارکت در یک دهه رهبری انقلاب و نظام و آن هم در مراحل و مسائل حساس و پیچیده را همه دوستان و دشمنان اعتراف دارند و اکثر مسؤولان رده‌بالای نظام بدون واسطه یا مع‌الواسطه شاگرد ایشان بوده‌اند. اصولاً این روش بسیار ناجوانمردانه است که شخصی را مورد حمله و تاخت و تاز قرار دهند اما به او حق دفاع داده نشود و در همه رسانه‌ها بایکوت شود، چنین برخورد در مورد یک شهروند معمولی جمهوری اسلامی شایسته نیست تا چه رسد به ایشان. آیا با چنین شیوه‌ای روح یأس در ملت که پشتوانه اسلام و انقلابند ایجاد نمی‌شود؟ و آیا با چنین سیره‌ای باز می‌توانیم مدعی اجرای عدالت در جامعه باشیم؟ آیا حذف و جداسازی ایشان از نظام جمهوری اسلامی به نفع این نظام است؟ آیا این که شخص دوم انقلاب را مخالف آن معرفی کنیم باعث آبروی نظام و انقلاب است یا بالعکس؟ پس چرا اجازه می‌دهید بعضی افراد این معنی را از روی جهالت و نادانی جلوه دهند و تبلیغ نمایند؟ گناه این خلافکاری‌ها همچنین به گردن کسانی است که واقعیت‌ها را می‌بینند و حقایق را درک می‌کنند اما علی‌رغم میل قلبی خود سکوت می‌نمایند و همین محافظه‌کاری‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های شخصی است که مهاجمین به حریم مقدس مرجعیت و روحانیت را جرأت و جسارت می‌بخشد و اگر امروز به ایشان جسارت می‌کنند فردا دیگران را مورد حمله قرار می‌دهند.

آیا این آیه شریفه: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم» و حدیث شریف: «إذا أمتی تواکلت الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر فلیأذنوا بوقاع من الله» شامل این افراد عافیت‌طلب نمی‌شود؟ البته در برابر این همه بلایا زبان حال و زبان قال ایشان چیزی نیست غیر از «إنما أشکوا بثی و حزنی إلی الله» و «ما رأیتُ إلا جمیلاً».

حضرت آیت‌الله یزدی – با توجه به اعلام جنابعالی مبنی بر قرار دادن هفته اول تیرماه به عنوان هفته عدالت و هم اینکه شما مسؤول مستقیم اجرای عدالت در جامعه می‌باشید و هم به خاطر خدا و خون شهدا و حفظ نظام جمهوری اسلامی از این همه مظلومیت ایشان واهمه داشته باشید و آثار وضعیه آن را جداً مد نظر بگیرید. إن شاء الله موفق باشید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

هفتم تیرماه ١٣٦٩ – احمد منتظری

پیوست شماره ۱۴۲:

نامه امام خمینی به معظم‌له در مورد رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین فقیه عالی‌قدر آقای منتظری دامت ایام برکاته

پس از اهداء سلام و تحیت علاقه اینجانب به جنابعالی، بر خود شما روشن‌تر از دیگران است به حسب قاعده، طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنج‌های فراموش‌نشدنی جنابعالی در سال‌های طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد، انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد، حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجز است برای اهمیت

بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع در معرض خطر است. خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنباله بهانه‌ای باشند. این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند، بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل، مباشرتاً یا تسبیباً، و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو مبری باشد ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب مؤکد است. آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست. رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش، اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت، جرم است و ایشان صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است جواب بدهد این امر قطعی است، و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به‌طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتا در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است سم قاتل است، باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند، محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور، مشورت نمایید. پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواسته لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است نخورد، آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق به دستور هیأتی که رقت قلب و حسن ظنشان واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است، ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان. من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه بهتر است و الا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایت مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواهانم.

۱۲ مهرماه ٦٥

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۴۳:

نامه معظم‌له در پاسخ به نامه مورخ ۶۵/۷/۱۲ امام خمینی، درباره پاره‌ای از نارسایی‌ها و دفع برخی از اتهامات، مورخه ۱۳۶۵/۷/۱۷

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت، مدتی بود تصمیم داشتم صادقانه و صریح مطالبی را که به نفع انقلاب و کشور می‌دانم به عرض حضرتعالی برسانم، لکن رعایت مزاج و حال حضرتعالی مرا مانع می‌شد، ولی پس از زیارت مرقومه شریفه مورخ ٦٥/٧/١٢ تأخیر را روا ندیدم.

امید است از صراحت مخلص نرنجید. عرایضم را در بندهای جداگانه به عرض می‌رسانم:

۱- من به حسب متن واقع از دو حال خارج نیستم: یا فردی هستم - مطابق ذهنیاتی که تدریجاً برای حضرتعالی پیدا شده - ساده‌اندیش، بازی‌خور و مثلاً امثال سید مهدی هاشمی به من خط و فکر می‌دهند، و برحسب مرقومه حضرتعالی: حسن ظن من به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها اساس تصمیمات من است، و یا اینکه فردی هستم که در ضمن خواندن نوشته‌های گوناگون و شنیدن گفته‌های ضد و نقیض - که هر روز در قریب دو ساعت ملاقات عمومی از طبقات مختلف از وزرا و نمایندگان مجلس و مسؤولین اداری و قضائی و ارتشی و سپاه رده بالا و پائین و ائمه جمعه و جماعات و طلاب و دانشگاهیان و بازاری و کارگر و امثال اینها می‌شونم - خود من که تا اندازه‌ای سرد و گرم دنیا را لمس کرده‌ام و با خوب و بد مردم محشور بوده‌ام، چه بسا از خود هم فکر و تأملی و اراده‌ای داشته باشم و بحمدالله تعالی هیچ‌وقت هم ماجراجو و شهرت‌طلب نبوده‌ام بلکه هدفم همیشه خیر و صلاح ملت و پیشرفت اسلام و کشور بوده است. البته ادعای عصمت و عدم اشتباه هم نمی‌کنم: «کفی المرأ نبلا أن تعد معائبه». اگر فرض اول در حق من صحیح است، پس تأیید و ترویج حضرتعالی و مسؤولین و علما و فضلا از من، و امید داشتن به من کذائی برای آینده اسلام و کشور و حتا تعریف حضرتعالی از من در همین نامه اخیر صحیح نیست، و واقعاً لازم است برای آینده کشور و انقلاب

فکر اساسی بکنید و مسامحه به هیچ نحو روا نیست، و آن هم در درجه اول به عهده حضرتعالی است که مؤسس انقلاب بوده‌اید، و ملاحظه مرا هم نکنید، من یک جو طالب مقام نیستم، و اگر فرض دوم صحیح است، پس احتمال بدهید عرایضی را که در این نامه می‌نویسم کلاً أو بعضاً صحیح باشد. والاحتمال خفیف المؤنه، و در امور مهمه احتمال هم منجز است.

۲- من از وقتی که با حضرتعالی آشنا شدم در هر شرائطی روحاً تسلیم و پیرو حضرتعالی بوده‌ام، و به اندازه قدرتم در لحظات حساس، در آزادی و گرفتاری و تبعید حضرتعالی از شما حمایت می‌کردم، و اصلاً برای خودم در برابر حضرتعالی خودیتی قائل نبودم و از شما و علم شما و فضائل شما و رساله و کتب شما ترویج می‌کردم، کوشش می‌کردم شهریه حضرتعالی مرتب شود، رساله حضرتعالی پخش شود، نام حضرتعالی در منبرها برده شود، هرکس از حضرتعالی توقع و انتظاری داشت و گله می‌کرد، سعی می‌کردم او را راضی کنم هرچند با سخت‌گیری بر خود و عائله‌ام بود، و این امر را وظیفه خود می‌دانستم و طمعی هم نداشتم چنانچه الآن هم ندارم، و در این راه دوستان زیادی را هم رنجاندم و یا از دست دادم، و تأسف هم نمی‌خورم، و پس از پیروزی انقلاب نیز به همین نحو عمل کردم، به خاطر حضرتعالی اوقات گرانبهائی را صرف می‌کردم، جوابگوی اعتراضات می‌شدم و مشکلات مردم و متوقعین از حضرتعالی را به اندازه قدرت حل و رفع می‌کردم، و همین الآن هم با همه گرفتاری‌ها هر روز چند ساعت وقت خود را صرف مسأله‌گوئی و مسأله‌نویسی مطابق فتاوای حضرتعالی می‌کنم، و هر روز بلا استثناء، حدود چهل الی پنجاه نامه استفتائیه را که بعضی محتاج به مراجعه و مشتمل بر مسائل عدیده است می‌خوانم و مطابق فتوای حضرتعالی برای مردم می‌نویسم یا مهر می‌کنم. ساعاتی از وقت من هم صرف توجیه مردم در برابر اشکالاتی است که نسبت به حضرتعالی یا بیت حضرتعالی یا مسؤولین و ارگان‌ها دارند می‌کنم، از افراد خوب طردشده دلجوئی می‌کنم، به مسؤولین اداری و قضائی برای جذب نیروهای خوب کمک می‌کنم.

مرتباً مسؤولین دولتی و ارگان‌ها از رده‌های بالا و پائین مرتباً مراجعه می‌کنند و رهنمود می‌خواهند و نظریات مرا راهگشای مشکلات خودشان یا موجب دلگرمی می‌دانند و همگی می‌گویند چون دستمان به حضرت امام نمی‌رسد و نمی‌شود این مشکلات را به عرض ایشان رساند برای شما می‌گوئیم و از شما می‌خواهیم، آیا به نظر حضرتعالی همه این مسؤولین حتا بسیاری از مسؤولین جبهه‌ها وابسته به خط ضد انقلاب هستند که می‌خواهند مرا به موضع خاصی بیندازند؟! یا واقعاً غرق مشکلات و گرفتار تضادها شده‌اند و نظریات مرا راهگشا می‌دانند. این‌همه وقت که من صرف رسیدگی به شکایات زندانیان و بستگان آنان یا دعوت دادستان‌ها و زندانبانان و نصیحت و تذکر به آنان می‌کنم و بازرس به زندان‌های تهران و شهرستان‌ها می‌فرستم و بسیاری از بی‌گناهان و یا کم‌گناهان و افراد مریض و روانی را که آزاد کردم به عقیده اکثر علاقه‌مندان به حضرتعالی بزرگ‌ترین خدمت را به شخص حضرتعالی کرده‌ام، این کارها وظیفه شورای عالی قضائی و سرپرستی زندان‌هاست، ولی بدانید که اطلاع شورای عالی قضائی و سازمان اطلاعات کشور از داخل زندان‌ها از اطلاع من بسیار کم‌تر است. ظرفیت همه زندان‌های کشور حدود سی هزار نفر است در صورتی که زندانیان ایران اعم از عادی و سیاسی و مواد مخدر حدود نود الی صد هزار نفر است، یعنی تقریباً سه‌برابر، امکانات غذائی و بهداشتی و داروئی بسیار کم، امکانات آموزشی تقریباً صفر، و زندانبان‌ها نوعاً افراد جاهل و یا تندخو و دارای عقده بودند که غیر از فحش و کتک منطق دیگری نداشتند، و بالأخره زندان‌ها در شرف انفجار بود که من دخالت کردم و در اثر پیگیری خیلی بهتر شده است، ولی افراد تند و وارثان امثال لاجوردی منتظر استشمام نظر بیت حضرتعالی هستند تا خشونت‌ها را از سر گیرند و می‌گویند خشونت نظر امام مدظله است زیرا لاجوردی نماینده معظم‌له بود و او این روش را می‌پسندید.

ضمناً بدانید که افراد شناخته‌شده وارد در مسائل سیاسی و علاقه‌مند به بقاء انقلاب همه معتقدند که صحبت‌های من که احیاناً به عنوان تذکرات و گاهی انتقادات سازنده و بازگو نمودن دردها و خواسته‌های مردم و ارائه بعضی پیشنهادهای اصلاحی پخش می‌شود، عامل ماندن مردم در صحنه و امیدوار شدن آنان است و می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود معلوم نبود چه می‌شد و عکس‌العمل مردم در برابر کجی‌ها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند چه بود. و ضمناً اشکال نوعاً در مسؤولین بالا نیست، بلکه در کارمندان ادارات است که مردم با آنان سر و کار دارند و برای رساندن تذکرات به آنان راهی جز پخش در رسانه‌های گروهی نیست.

۳- و اما مسأله نهضت‌ها و سید مهدی هاشمی و خانه تیمی و انباشتن اسلحه:

اولاً مؤسس نهضت‌های اسلامی در ایران یعنی تبلیغ انقلاب اسلامی در جهان و تقویت نیروهای انقلابی در کشورها، شخص من و مرحوم محمد منتظری بودیم و مردم هم با عشق و علاقه به اسم نهضت‌ها کمک کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، و به عقیده بنده از اوجب واجبات بوده و هست، و بزرگ‌ترین خدمت را هم تا حال به اسلام و انقلاب کرده است، و در این میان وزارت خارجه ما فقط شعار و پز آن را می‌دهد.

در همین سال گذشته در افغانستان در اثر جنگ داخلی بین گروه‌های مسلمان شیعه مجاهد بیش از سه هزار شیعه کشته شد و کسی در ایران نجنبید، و همین نهضت‌ها با نظارت من گروهی را به معیت حجت‌الاسلام آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به داخل افغانستان فرستاد و آتش

جنگ داخلی را خاموش کرد و در صدد هماهنگ کردن گروه‌ها و رهبران آنان هستیم که در این جهت، سپاه و اطلاعات اتفاقاً با ما هماهنگ است ولی متأسفانه بعضی از بچه‌های وزارت خارجه کارشکنی می‌کنند و مایل نیستند وحدت کلمه بین شیعه‌های مجاهد افغانی به وجود آید، نهضت‌های داخل مصر و تونس و مراکش و داخل فلسطین اشغالی و نیجریه و تا اندازه‌ای لبنان مربوط به همین نهضت‌هاست، همین چند روزه که آقای حسنی به قول حضرتعالی از خانه تیمی بازداشت شده، چند نفر جوان مصری که در آنجا محکوم به اعدامند و چند نفر از اتریش که شیعه شده‌اند و در اتریش فعالیت دینی دارند به سراغ آقای احمد حسنی آمده بودند و بالأخره ما در قم به نحوه طفره با آنان مذاکره کردیم و نخواستیم بفهمند آقای احمد حسنی با این همه سوابق خدمت به انقلاب، در زندان جمهوری اسلامی است به اتهام حمایت از نهضت‌ها. به فعالیت همین نهضت‌ها در دانشگاه‌های نیجریه شعار امام خمینی رهبر جهان اسلام می‌دهند و پیام‌های حضرتعالی را ترجمه و پخش می‌کنند و نماینده می‌فرستند در قم که با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از اینکه اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند.

و ثانیاً در زمان مرحوم محمد منتظری امکانات نهضت‌ها وسیع بوده و مواد و اسلحه هم زیاد وجود داشت و جوانی به نام آقای احمد حسنی اصفهانی که فعلاً بازداشت شده از طرف مرحوم محمد مسؤول خارج از کشور بود و مخلصانه هم کار می‌کرد، ولی پس از شهادت آن مرحوم از کارهای انفجاری خبری نبود و تعطیل شد و حدود هشت ماه قبل آقای حسنی می‌رود نزد آقای فلاحیان معاون آقای ری‌شهری و مواد و وسایل را که زیاد هم بوده به ایشان تحویل می‌دهد و رسید می‌گیرد و فقط به کارهای فرهنگی و تبلیغی در خارج اکتفا می‌کند، خانه هم با اجازه دادستانی و کمیته و با اطلاع اطاعات کشور بوده. و جایی که صدها کیلو مواد وجود داشته، دویست و پنجاه گرم مواد باقی‌مانده ته‌مانده از سابق چیزی به حساب نمی‌آید، سلاح هم فقط یک سلاح مجاز برای حفظ خودش بوده، حالا به تعبیر اطلاعات و القا در همه محافل و به حضرتعالی خانه تیمی شده و انبار اسلحه، غرض چه بوده؟! خدا می‌داند. اینک یک ناجوانمردی و بی‌تقوائی را هم بشنوید: سپاه در وقت حج یک کار غلط ناروا انجام می‌دهد و از ساک‌های حدود صد نفر حجاج پیرمرد و پیرزن بدون اطلاع آنان سوءاستفاده می‌کند به نحوی که در عربستان در وقت حج آبروی ایران و انقلاب را بردند و آقای کروبی ناچار شد از ملک فهد طلب لطف کند، لابد حضرتعالی شنیده‌اید، آن‌وقت در همان کشور بعضی زمزمه راه می‌اندازند که خوب است بگوئیم از طرف سید مهدی هاشمی بوده، و یک نفر از شش نفر افراد سپاهی که متصدی این کار غلط بوده‌اند آمد نزد من و به من گفت مسؤول من در سپاه اصرار می‌کند که بگویم از طرف سید مهدی هاشمی این کار انجام شده، و در مجلس و هیأت دولت و محافل دیگر هم شایع کردند، اینک آنان که در سپاه این کار غلط را انجام داده‌اند و در وقت حج آبرویمان را بردند غیر قابل تعقیبند، و آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند؟!

و ثالثاً نهضت‌ها و پول نهضت‌ها مربوط به من و مرحوم محمد منتظری است و سید مهدی هاشمی پس از مرحوم محمد در این جهت از من حکم دارد، حالا که نظر حضرتعالی بر مجرمیت و تعقیب مجرم است و مرقوم فرموده‌اید: «تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند» محاکمه اولاً باید متوجه من و مرحوم محمد در عالم برزخ بشود نه آقای حسنی و سید مهدی هاشمی که مأموریتی را انجام داده‌اند، البته هر مأمور به این قبیل کارها ممکن است در ضمن کارش اشتباهات جزئی هم داشته باشد ولی اساس کارشان که حمایت نهضت‌هاست به دستور من انجام می‌شده.

ضمناً طبق اظهار نظر خود آقای فلاحیان در حضور آقای ری‌شهری و من، آقای حسنی در بسیاری از کارهای اطلاعاتی مهم خارج با اطلاعات همکاری می‌کرده است. بالأخره کارهای آقای حسنی یا مربوط به نهضت‌ها بوده یا مربوط به اطلاعات و آقای فلاحیان است، پس نگاه داشتن او برخلاف عدل اسلامی است.

و رابعاً حالا که همه مشکلات کشور از جنگ و اقتصاد و گرانی و تورم و نارضایتی‌ها حل شده و فقط مشکل سید مهدی هاشمی باقی مانده، سپاه و کمیته و اطلاعات قدرت و نیرو دارند و هرکس را بخواهند از جمله سید مهدی را می‌توانند بگیرند و فرضاً فی‌النهایه اعدام کنند، ولی آقایانی که مدت‌هاست در پشت این صحنه هستند و متأسفانه آخرالأمر از عنوان حضرتعالی خرج کرده‌اند بدانند که اگر سید مهدی هاشمی را پیش من تکه‌تکه کنند من خودم را به کسی نمی‌فروشم و استقلال فکری و ارادی خود را حفظ می‌کنم و خانه من فعلاً که منشاء اثری نیستم قیم لازم ندارد.

و خامساً سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد، ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند، ولی همین سید مهدی در زمان جمهوری اسلامی اصرار کرد اگر بنا است محاکمه شوم مرا محاکمه کنید تا گره باز شود و در اصفهان مقدمات محاکمه فراهم شد ولی شورای عالی قضائی نظر نداد و جلو آن را گرفت، حالا آقای وزیر اطلاعات می‌فرمایند او متهم به بیست و چند فقره قتل است و حضرتعالی هم می‌فرمایید: «متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل مباشرتاً یا تسبیباً

و امثال آن می‌باشد.» اگر کشور هرج و مرج است، عرضی ندارم و اگر قانون دارد، اتهام قتل احتیاج به شاکی دارد و مرجع رسیدگی هم دادگستری است و اطلاعات حق دخالت ندارد، باید شاکی‌ها شکایت کنند و دادگستری هم اقدام کند، او که خود مصر به این امر است.

و سادساً حضرتعالی که رهبر عالم اسلام هستید و سید مهدی را از همان زمان که در شورای سپاه و عضو مؤثری بود نزد حضرتعالی به صورت غولی خطرناک مجسم کردند، خوب بود این همه از دشمنان سید مهدی راجع به او شنیدید، یک دفعه این سید را می‌خواستید و از خودش سؤالاتی می‌کردید، او که چند مرتبه تقاضای ملاقات کرده است، این منصفانه نیست که ما فقط از دشمنان و رقبا راجع به کسی بشنویم.

و سابعاً من ترس از بیان حقیقت ندارم – و ان کان الحق مرا – سید مهدی هاشمی حدود دو سال است در اثر همین تبلیغات سوء به منزل من رفت و آمد ندارد و بسا ماه‌ها می‌گذرد و من او را نمی‌بینم و امر نهضت‌ها به وسیله پیغام انجام می‌شود، ولی من سید مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتا شخص حضرتعالی، هم خوش‌استعداد و خوش‌درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کم‌تر نیست. فقط بز اخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی بشود.

او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور مد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب به او نسبت دهند و خط‌بازی‌های کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است، و متأسفانه مسئوولین از جمله اطلاعات هم به جای جلوگیری از شایعه‌های بی‌اساس همین شایعه را اساس قضاوت قرار می‌دهند و این خط‌بازی‌ها و تصفیه‌حساب‌های ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است. من برای حضرتعالی داستانی نقل کنم، قطعاً یاد دارید که در قم آقای حاج مهدی اربابی صاحب هتل را به اتهام زنا با یک دختر مسافر اصفهانی و قتل آن دختر به دار آویختند و چقدر روی آن تبلیغ شد و مرحوم آیت‌الله بروجردی هم روی اجراء آن فشار آوردند، حدود دو سال قبل آقای شیخ یحیی سلطانی نماینده اردستان به من گفت می‌دانید آن دختر زنده است و اهل منطقه ما است و اتفاقاً آن شب مسافر همان هتل هم بوده است و کسی هم مزاحم او نشده است و همه این بازی را سرهنگ قلقسه علیه اربابی راه انداخت. و من احتمال می‌دهم آقای صانعی هم که اهل آن منطقه هستند جریان را بدانند.

ضمناً آقای ابوشریف هم در امر نهضت‌ها به ما کمک می‌کند و با آقای هاشمی در این جهت همکاری دارد، می‌توانید از ایشان سؤالاتی بنمائید.

٤– برگردیم به مسأله زندان‌ها، در تهران و کرج تنها حدود پانزده هزار زندانی سیاسی وجود داشت و فعلاً به حدود شش هزار رسیده است، البته جمعی در اثر انقضاء مدت آزاد شده‌اند ولی حدود پنج هزار عفو شده‌اند، نه چندصد نفر که در نامه جنابعالی ذکر شده. و اکثر آنان دختران مریض و ضعیف و روانی بودند که گله گله بازداشت شده بودند و جز یک قلم مختصر که اول بار از طرف دیوان عالی کشور بود، بقیه همه با نظر دادستان و زندانبان و اطلاعات و هیأت چهارنفره بوده است و بر حسب اقرار دادستانی از افراد عفوشده خیلی کم دوباره پیوسته‌اند، بلکه پیوسته‌ها اولاً خیلی کمند و ثانیاً نوعاً از کسانی هستند که زندانشان تمام شده، و پیوستن‌های جدید هم اغلب در اثر برخورد بد و طرد کردن و محروم کردن آنان از درس و کار و شغل‌های اجتماعی است. زندان هم بالأخره بشر است و نان و زندگی و حیثیت می‌خواهد و با تنگ‌نظری ما همه طرد می‌شوند و قهراً گروه‌ها جذب می‌کنند. و ضمناً توجه داشته باشید که ترورها و انفجارهای فعلی اغلب مربوط به گروه‌های اعزامی از عراق و اروپا است نه آزادشده‌ها، خود اطلاعات هم این را می‌داند، و اینجاست که انسان در حسن نیت بعضی از مسؤولین شک می‌کند که وقایع را به نحو تحریک‌آمیز و مطابق میل خودشان گزارش می‌دهند. و شما توجه داشته باشید مسأله زندان‌ها و عفو برای من جز گرفتاری و خرد کردن اعصاب چیزی نداشت منتها تکلیف شرعی بود و من در حضور فرزند حضرتعالی با شما شرط کردم که دخالت در امر عفو را می‌پذیرم به شرط اینکه اگر گزارشی و چیزی علیه عفو و رسیدگی به وضع زندانیان به اطلاع حضرتعالی رساندند قبل از تصمیم مرا بخواهید تا رفع شبهه بشود، خوب بود مرا می‌خواستید یا اقلاً حکم عزل مرا به من ابلاغ می‌فرمودید نه به آقای محمدی گیلانی، آیا این برخورد صحیح است؟! و من اصرار داشتم تفویض حکم عفو به من را کسی نداند ولی برخلاف میل من آقای مقتدائی در یک مصاحبه گفت و همه آن را فهمیده‌اند، حالا عوارض و تبعات دستور جدید شما در خارج چه خواهد بود؟ آن همه مسأله‌ای است که جواب آن به عهده حضرتعالی است. خوب فرضاً آزادی‌ها بی‌جا بوده، رفتن روحانیون به زندان‌ها برای آموزش و پاسخگوئی به اشکالات و جلوگیری از تندروی‌ها و خلاف شرع‌ها چه اشکال داشت که به شورای عالی قضائی دستور داده شده جلوگیری کنند؟ جز اینکه آقایان جلو خلاف شرع‌ها را می‌گرفتند آن هم تا اندازه‌ای و به وسیله صحبت کردن با زندانیان آنان را به حضرتعالی و انقلاب خوشبین می‌کردند و سوژه تبلیغاتی را نیز از منافقین می‌گرفتند؟ اعزام بازرس، وظیفه حضرتعالی بوده است و من در حقیقت وظیفه حضرتعالی را انجام می‌دادم، نماینده من که مراقب کار دادستان‌ها و بازجوها و زندانبانان بود و از اکثر زندان‌ها هم گزارش تهیه

کرده آقای انصاری نجف‌آبادی است که مرد فاضل خوبی است و شنیده شد در نجف استاد حسین (فرزند مرحوم حاج‌آقا مصطفی خمینی) بوده است.

۵- نکته مهم اینجاست که من وقتی که در زندان بودم منافقین را خوب شناختم و دریافتم چه از نظر ایدئولوژی و چه از نظر اخلاق، افراد فاسد خودخواه ریاست‌طلبی هستند و یک‌جو وجدان و عاطفه ندارند، و لذا نه در زندان و نه پس از آزادی به آنان اعتنا نمی‌کردم و آنان را راه ندادم ولی سران آنان که خیلی کم هم بودند از جو آزاد دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها و پول‌های کلان بنیاد مستضعفین و اسلحه پادگان‌ها و چتر حمایت آیت‌الله طالقانی و بنی‌صدر و دانشجویان خط امام و شخص فرزند حضرتعالی و بیت شما استفاده کردند و بچه‌های معصوم دل‌باخته اسلام را در اثر سادگی و خامی به دام انداختند و مخصوصاً دختران کم سن و سال را. یک روز من در منزل آقای یزدی محل سکونت حضرتعالی عرض کردم متأسفانه در منزل حضرتعالی از آنان حمایت می‌شود، فرمودید به وسیله کی؟ گفتم آقای احمدآقا، و الآن هم همان سران فاسد در عراق و اروپا تبلیغ و توطئه می‌کنند و تیم‌های ترور به داخل کشور می‌فرستند و از اعدام‌های بی‌رویه سابق و برخوردهای تند دادستان‌ها و زندانبان‌ها استفاده تبلیغاتی می‌کنند، در صورتی که اکثریت قاطع زندانیان آنان بچه‌های بازی‌خورده در حد سمپات هستند که بسا بعضی از آنان در اثر خواندن یک اعلامیه گرفتار شده‌اند و در اول زود قابل انعطاف بودند ولی رفتار تند و غلط بازجوها و زندانبانان آنان را سرموضع واداشته است.

حالا به عقیده بیت حضرتعالی من شده‌ام ساده‌اندیش و طرفدار منافقین، و خط باطل روی من کار می‌کند، برای اینکه از داخل زندان‌ها و رفتار با آنان اطلاع دارم و می‌بینم جنایت می‌شده و شورای عالی قضائی که وظیفه دارد یا نمی‌داند و یا جرأت اقدام ندارد.

آیا می‌دانید در زندان‌های جمهوری اسلامی به نام اسلام جنایاتی شده که هرگز نظیر آن در رژیم منحوس شاه نشده است؟

آیا می‌دانید عده زیادی زیر شکنجه بازجوها مردند؟ آیا می‌دانید در زندان مشهد در اثر نبودن پزشک و نرسیدن به زندانی‌های دختر جوان بعداً ناچار شدند حدود بیست و پنج نفر دختر را با اخراج تخمدان و یا رحم ناقص کنند؟

آیا می‌دانید در زندان شیراز دختری روزه‌دار را با جرمی مختصر بلافاصله پس از افطار اعدام کردند؟

آیا می‌دانید در بعضی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان را به زور تصرف کردند؟ آیا می‌دانید هنگام بازجوئی دختران، استعمال الفاظ رکیک ناموسی رائج است؟ آیا می‌دانید چه بسیارند زندانیانی که در اثر شکنجه‌های بی‌رویه کور یا کر یا فلج یا مبتلا به دردهای مزمن شده‌اند و کسی به داد آنان نمی‌رسد؟

آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتا از غسل و نماز زندانی جلوگیری کردند؟

آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتا از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند این هم نه یک روز و دو روز بلکه ماه‌ها؟

آیا می‌دانید برخورد با زندانی حتا پس از محکومیت فقط با فحش و کتک بوده؟ قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده‌اندیش.

٦- با اجازه حضرتعالی قدری هم از آنچه در خارج زندان‌ها می‌گذرد گزارش دهم:

آیا می‌دانید که مردم در اتوبوس‌ها و تاکسی‌ها و صفوف مرغ و تخم‌مرغ و بنزین و روغن نباتی و گوشت و امثال اینها علناً به مسؤولین جمهوری اسلامی و حتا متأسفانه به شخص حضرتعالی فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید روحانی و روحانیت در نظر مردم مورد تنفر واقع شده است؟

آیا می‌دانید مردم در عین حالی که به نماز جمعه می‌آیند و شعار هم می‌دهند اکثر آنان ناراضیند و به مسؤولین فحش می‌دهند؟

آیا می‌دانید در ادارات و وزارتخانه‌ها و متأسفانه بعضی دادستانی‌ها و دادگاه‌ها رشوه بیداد می‌کند؟

آیا می‌دانید دزدی‌های کلان با رشوه و سفارش و تلفن حل می‌شود ولی دزدی‌های کوچک تعقیب می‌شود؟

آیا می‌دانید از بس دزدی و اختلاس و مخصوصاً با لباس پاسدار و کمیته زیاد شده مردم احساس امنیت جانی و مالی نمی‌کنند؟

آیا می‌دانید در خارج کشور بیش از دو میلیون ایرانی آواره‌اند و بسیاری از دختران به فحشا و خودفروشی افتاده‌اند و ایران و ایرانی را در خارج بی‌اعتبار کرده‌اند؟

آیا می‌دانید فقر و گرانی بیداد می‌کند، حقوق و درآمد همان حقوق سابق ولی قیمت اجناس ده‌برابر یا بیست‌برابر شده است و در این صورت بر فقرا چه می‌گذرد؟

آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی برخلاف آنچه در فقه خواندیم نه جان مسلمان محترم است و نه مال او، قاضی حکم می‌کند مال او را بدهید خانه او را بدهید کسی گوش نمی‌کند مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد؟! و افراد شورای عالی قضائی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفن‌های مقامات و یا جوسازی‌های غلط بر این همه خلاف شرع‌ها به وسیله سکوت صحه می‌گذارند؟

آیا می‌دانید اعضاء شورای عالی قضائی به یکدیگر اعتماد ندارند و کم‌تر تفاهم می‌کنند و بالنتیجه اکثر کارها معوق می‌ماند، و آقایان مصاحبه و شعار خورد مردم می‌دهند؟

آیا می‌دانید اکثر قضات خوب دلسرد و مستعفی شده‌اند و افراد فاسد یا ضعیف باقی می‌مانند؟

آیا می‌دانید دارو از طرف دولت به داروخانه‌ها داده می‌شود ولی نوعاً جواب آنان در مقابل نسخه‌ها جواب رد است و همان دارو در دستفروش‌های دوره‌گرد به چندبرابر قیمت پیدا می‌شود و همچنین بسیاری از لوازم دیگر، ولی کسی نیست از دستفروش‌ها بپرسد دارو دست دولت است تو این را از کجا آورده‌ای؟! هر روز حدود یک میلیون جمعیت ایران سراغ دکتر و دارو و درمانگاه و بیمارستان می‌روند و اکثراً ناراضی برمی‌گردند و دادرسی نیست، این مسائل دیگر مربوط به جنگ نیست بلکه مربوط به ضعف مدیریت‌ها و برنامه‌ریزی است، و فرداست که سرمای زمستان است و قرائن نشان می‌دهد که از نفت و سوخت خبری نیست.

آیا می‌دانید مواد مخدر در کشور بیداد می‌کند و اعدام‌ها و زندان‌ها و جزیره بی‌اثر شده است و غالباً معلول فقر و بدبختی است؟

تذکراً عرض می‌کنم لازم است حضرتعالی در امور جاریه کشور و جبهه‌ها فقط به گزارش‌های مسؤولین و بیت معظم قناعت نکنید. مسؤولین همیشه هم به لحاظ خودشان و هم به لحاظ رعایت حال حضرتعالی خوبی‌ها را می‌گویند و بدی‌ها را نمی‌گویند. لازم است افرادی عادی مورد وثوق که در میان ملت هستند گاهگاهی بیایند و محرمانه بدون حضور احدی و بدون ترس و واهمه اوضاع کشور را صریحاً گزارش کنند. و من خوشبختانه از این شیوه استفاده می‌کنم.

۷- با کمال معذرت، نامه به طول انجامید و حضرتعالی را خسته کردم، لقد أسفر الصبح و ارتفع الظلام و لم أدر إلی کم قلت قلت. بالأخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم، به همان نحو که حضرتعالی در اواخر با مرحوم آیت‌الله بروجردی عمل کردید، زیرا مخالفت با حضرتعالی و نظام را صحیح نمی‌دانم بلکه حرام می‌دانم و در چهارچوب فعلی تأیید و همکاری را نیز با مشاهده کارهای خلاف مشروع نمی‌دانم، بنا بر این، تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود. ضمناً در وجوه شرعیه کما فی السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم مگر اینکه صلاح ندانید و به من ابلاغ فرمائید.

و در خاتمه از باب «النصیحة لائمة المسلمین»، نکاتی را مختصراً تذکر می‌دهم:

۱- چند سالی است که عملاً اداره کشور و انقلاب را حضرتعالی به رؤسای سه قوه و شخص آقای حاج احمدآقا سپرده‌اید، و همه کارها از ریز و درشت و تخصصی و غیرتخصصی را باید آقایان صلاح بدانند و تشخیص دهند، و در عمل آقای موسوی نخست‌وزیر تسلیم آقایان خامنه‌ای و هاشمی و حاج احمدآقا است، و آقای موسوی اردبیلی هم اهل مقابله و برخورد نیست فقط نزد ما داد می‌زند که مخالفم ولی نمی‌توانم مخالفت کنم. پس در حقیقت سه نفر تصمیم‌گیرنده‌اند در صورتی که مسائل و مشکلات کشور به حدی است که این سه نفر با اشتغالات دیگری که دارند نمی‌توانند حل کنند، اصلاً ملاقات با آقایان و طرح مسائل با آنان خود یکی از مشکلات کشور است، و مگر مغز و فکر آقایان چقدر طاقت دارد که همه مسائل سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی کشور را بتوانند عمیقاً بررسی و حل و فصل نمایند، و آیا آقایان در همه مسائل اهل تخصص‌اند؟ در صورتی که در کشور افراد زیادی هستند معتقد به اسلام و انقلاب که برای حل مشکلات طرح‌ها و نظریاتی دارند که یا نمی‌توانند و یا می‌ترسند به آقایان ارائه دهند و چاره جز مراجعه و فشار بر من ندارند. من هم با همه گرفتاری‌ها اگر فرضاً بتوانم چند ماه یک مرتبه با آقایان مواجه شوم و مطالبی را مطرح کنم یا طفره می‌روند و یا وعده می‌دهند و عمل نمی‌شود و یا فوراً از عنوان حضرتعالی استفاده می‌شود که امام با این مطلب مخالفند، بالأخره این آقایان هر کدام با چندین مسؤولیت سنگین نمی‌توانند در همه مسائل طراح و برنامه‌ریز باشند، و بالنتیجه به نظر من کشور در سراشیب سقوط است و مردم هم اکثراً ناراضی، سابقاً من به حضرتعالی پیشنهاد کردم ده الی پانزده نفر افراد غیرشاغل و متخصص در امور سیاسی و نظامی و اقتصادی بی نام و نشان در پشت صحنه باشند که همه مسائل و مشکلات و راه‌حل‌ها را بررسی نمایند و طرح‌های متقن در قسمت‌های مختلف تهیه کنند و پس از ارائه به حضرتعالی قاطعانه اجرا شود، و این امر در همه دنیا معمول است، و حل مشکلات را نیز حضرتعالی از آنان بخواهید آنها باید کاری جز این معنا نداشته باشند و ملاک انتخابشان نیز لیاقت و عقل و تخصص باشد نه خط‌بازی.

۲- حدود هشت سال است با خشونت و اعدام زیاد و بازداشت زیاد و مصادره‌های بیجا حکومت کردیم و به جائی نرسیدیم، پیغمبر اکرم(ص) پس از فتح مکه به مردم مکه فرمود: «یا معشر قریش ما ترون إنی فاعل بکم؟ قالوا: خیراً، أخٌ کریم و ابن أخٍ کریمٍ، قال: إذهبوا فأنتم الطلقاء» و حتا

ابوسفیان و هند و وحشی قاتل حمزه مورد عفو واقع شدند و از غنائم حنین آنان را بهره‌مند ساخت، من نمی‌گویم سران منافقین مورد عفو واقع شوند ولی یک دختربچه پانزده‌ساله خام را اعدام یا حبس ابد یا یک بدبخت راننده ساواک یا باغبان شاه یا اشرف حتا خانه نشیمن او را هم بگیریم، و یا شش هزار باغ تهران و حومه را مصادره یا توقیف کنیم و در اثر اهمال‌کاری بخشکانیم و صاحب باغ با رعب و وحشت و با عشق به ایران در اروپا و آمریکا و ترکیه ظرفشوئی یا گدائی کند و تنها کسی که از این مصادره‌ها بهره نبرد مستضعفین بودند.

۳- بسیاری از روحانیون و آخوندها حتا آنان که سابقاً مخالف‌خوانی می‌کردند با یک احوال‌پرسی و تلفن و یا کمک قابل جذبند، و ور رفتن به آنان جز مظلوم‌نمائی آنان اثری نخواهد داشت.

٤- بچه‌های کمیته با همه اخلاصشان نوعاً احساساتی و تندند، سعی شود آنهایی که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذلک با مردم برخورد دارند افراد روان‌شناس، عاقل، تعلیم‌دیده و دلسوز باشند، فاعل منکر از فرعون بدتر نیست و خداوند فرمود: و قولا له قولاً لیناً لعله یتذکر أو یخشی.

۵- از همه ارگان‌ها ضعیف‌تر و داغون‌تر تشکلیات قضائی است در صورتی که لازم است از همه ارگان‌ها قوی‌تر باشد، البته آنان مشکلات قانونی هم دارند و سفارش‌ها و تلفن‌ها هم مانع تصمیم و کارشان هست ولی ذاتاً اعضای شورا همفکر نیستند و نوعاً تفاهم ندارند و اصلاً با شورا تصمیم‌گیری کم‌تر میسر است، حضرت امیرالمؤمنین(ع) مطابق نقل آمدی فرمودند: «الشرکة فی الملک تؤدی إلی الإضطراب» و اعضای شورا از خدا بالاتر نیستند و خداوند می‌فرماید: «لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا». قضات و دادستان‌های فاسد و یا ضعیف که کم نیستند مردم را به ستوه آورده‌اند و در زمان شاه اقلاً ساواکی بر سر آنان مسلط بود و با وضع فعلی و برخوردهای بدی که شده افراد عاقل عالم خوب جذب نمی‌شوند. و اصلاح این امر نیاز به یک حکم ولایتی قاطعانه دارد که یک نفر تا یکی دو سال مأمور اصلاح تشکیلات شود ولو با دیگران مشورت کند اما حق تصمیم نهائی بدون چون و چرا با او باشد، و به نظر می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است، به شرط اینکه اختیار تام به او داده شود و هر روز با تلفن تحت فشار قرار نگیرد.

٦- انتخاب افراد برای پست‌ها متأسفانه نوعاً تابع عواطف و باندبازی و رفیق‌بازی و مهره بودن است نه تابع عقل و لیاقت و کفایت طرف و این امر خطرناک است باید فکری کرد، و قد سُئل أحد من الحکماء: «ما بال انقراض دولة ساسان؟» فقال: «لأنهم إستعملوا أصاغر العمال علی أعاظم الأعمال فلم یخرجوا من عهدتها، و استعملوا أعاظم العمال علی أصاغر الأعمال فلم یعتنوا علیها فعاد وفاقهم إلی الشتات و نظامهم إلی البتات».

۷- مسأله جنگ هم از مسائل اساسی کشور است و اجمالاً وضع خوب نیست و بیش از همه کارها به تخصص و برنامه‌ریزی و تهیه مهمات نیاز دارد، و رقابت و تضاد بین ارتش و سپاه نیز روز به روز عمیق‌تر می‌شود و خطرناک است.

۸- به مسؤولین و رسانه‌های گروهی سفارش فرمائید حتی‌المقدور از دروغ گفتن در گزارش‌ها و خبرها و وعده‌ها بپرهیزند که مردم نوعاً می‌فهمند و برای جمهوری اسلامی شکست است.

در خاتمه آخرین گزارشی را که آقای سید مهدی هاشمی از نهضت‌ها فرستاده بود جوفاً ارسال می‌شود تا نمونه‌هائی از جرم نهضت‌ها را ملاحظه فرمائید، و از اینکه در این نامه صریحاً با حضرتعالی سخن گفتم معذرت می‌خواهم. من طبعاً صریح‌اللهجه بوده و هستم، سلامت و طول عمر و موفقیت حضرتعالی را در همه زمینه‌ها از خدای بزرگ مسألت می‌نمایم و به ملت در دعا اقتداء می‌کنم که خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۳٦٥/۷/۱۷

حسینعلی منتظری

ضمیمه نامه به حضرت امام:
آخرین گزارش آقای سید مهدی هاشمی از نهضت‌های آزادی‌بخش

بسمه تعالی

محضر مبارک فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت ایامه

با سلام

با اینکه حضرتعالی به طور مستمر در جریان گزارش عملکرد با نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی بوده‌اید ولی نظر به ضروت استحضار و اطلاع کامل‌تر همراه با جمع‌بندی گزارش‌های قبلی مراتب زیر مجدداً به اطلاع حضرتعالی می‌رسد:

۱- فلسطین

از آنجا که روند پیروزی رزمندگان اسلام بر بعث عفلقی عراق مقدمه‌ای است بر آزادی قدس عزیز و امام امت بارها تأکید فرموده‌اند که برای آزادی قدس از کربلا باید گذشت، از این رو به نظر می‌رسد حفظ امید و اعتماد در بین مسلمانان زجرکشیده فلسطینی یکی از اصولی است که می‌تواند إن‌شاءالله پس از سقوط صدام زمینه مبارزه با اشغالگران قدس را فراهم سازد.

از سوی دیگر چون تجربه سازمان آزادی‌بخش فلسطین به شکست انجامید و معلوم گشت اعتماد بر نیروهای چپ و راست و ملی‌گرا و اصولاً افراد غیرمعتقد به مبانی اسلامی جز خسران اثری نداشته و ندارد برادران همواره سعی بر این داشته‌اند تا رابطه خویش را با نیروهای معتقد به اسلام در فلسطین تقویت نمایند.

از این جهت با تلاش فراوان مجموعه‌هایی را کشف کردیم که می‌توان گفت مجذوب به جذبه‌های اسلام عزیز و انقلاب اسلامی‌اند و خود نیز معتقد به فعالیت‌های خالص اسلامی به دور از معادلات شرق و غرب می‌باشند مانند:

الف- آقای شیخ اسعد بیوض التمیمی که سابقاً امام جماعت مسجدالأقصی و چند سال امام جمعه در اردن و هم‌اکنون با جمعی از روحانیون فلسطینی و اردنی به کارهای تعلیم و تربیت طلاب و فعالیت‌های ضدصهیونیستی اشتغال دارد.

حتماً به خاطر دارید که در رابطه با همین مجموعه از طلاب و علمای فلسطینی، اندیشه تأسیس دانشکده قدس در ایران را حضرتعالی مطرح فرمودید.

ب- آقای منیر شفیق با یک مجموعه از جوانان متدین فلسطینی که علی‌رغم فشارهای عرفات و دیگر جناح‌های ناسالم ارادت و اعتقاد خویش به مقام رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی را حفظ کرده‌اند.

ج- آقای بشیر سالم با یک مجموعه گسترده از جوانان مسلمان فلسطینی که در سرزمین‌های اشغالی و مصر به فعالیت اشتغال دارند و از بس به ایران و انقلاب اسلامی عشق می‌ورزند در مجامع اهل سنت به تشیع نسبت داده می‌شوند. مجله «*الطلیعة الاسلامیة*» بهترین نمودار تفکر و اندیشه‌های ایشان است که با کمک‌های حضرتعالی تأسیس و راه‌اندازی شد و در اثر کمبود هزینه قطع شد.

د- آقای شیخ ابراهیم غنیم که از علمای عارف فلسطینی و از مجاهدین معروف آن دیار است و یک مجموعه از جوانان رزمنده فلسطین را تحت نظر دارد. از حساب ۷۱۰۰ و امکانات دفتر کمک‌های شایانی به ایشان صورت گرفت. در این رابطه سخن آقای سید عیسی طباطبایی که از مراکز اینها دیدن کرده بود شنیدنی است: «پایگاه برادران مربوط به شیخ ابراهیم غنیم از چنان فضای دینی و عرفانی برخوردار بود که انسان را به یاد مدرسه فیضیه می‌اندازد.»

در خاتمه فعالیت‌های ما با این مجموعه‌ها عبارت بوده از تغذیه فکری، انتقال تجربیات انقلاب و کمک‌های مالی، و سعی می‌شده با برنامه‌های دولت تداخل نداشته باشد.

۲- مصر

در این کشور با اطلاعاتی که از انحراف إخوان‌المسلمین از مسیر اصلی انقلاب داشتیم، از روز اول تلاش می‌کردیم با نیروهای متدینی که پس از پیروزی انقلاب در ایران جذب حرکت اسلامی گشته‌اند تماس برقرار سازیم. لذا با تحمل مشکلات طاقت‌فرسا به مجموعه‌های زیر دست یافتیم:

الف- مجموعه المختارالاسلامی که مجله‌ای به این نام منتشر می‌ساختند و از سوی سادات خائن توقیف و مجدداً به کار خود ادامه می‌دهد. این عده که از بهترین و مسلمان‌ترین جوانان مصری هستند و روابطی با سرزمین‌های اشغالی نیز دارند به خطر امام و انقلاب اسلامی بسیار نزدیک بوده و در اشاعه افکار اسلامی در جامعه مصری نقش بارزی داشته‌اند.

ب- سازمان جهاد اسلامی، رابطه ما با این مجموعه از آنجا آغاز شد که در یکی از ملاقات‌هایی که با حضرت امام داشتیم و معظم‌له در جمع شورای فرماندهی سپاه صحبت می‌فرمودند، گفتند: در مورد صدور انقلاب باید خیلی محتاط باشید که آبروی جمهوری اسلامی نرود و... ولی چنانچه در گوشه‌ای از جهان در یکی از کشورها دیدید که می‌توان یک طاغوت را سرنگون کرد بکنید، لذا قبل از قتل سادات با این برادران مربوط شدیم و همین که از جریان تصمیم‌گیری آنان مطلع گشتیم مبالغی پول برای آنان فرستادیم ولی از مناعت طبع این عزیزان تعجب کردیم هنگامی

که پول‌ها را عودت داده و فقط از ما خواستند که حضرت امام و فقیه عالیقدر برای ما دعا کنند. پس از موفقیت در عملیات که با سخن حضرت امام تطابق داشت گزارش مفصل آن را که نخست به دست حجت‌الاسلام جناب آقای خامنه‌ای رسیده بود و ایشان نزد اینجانب ارسال داشتند خدمت حضرت امام و جنابعالی تقدیم نمودم.

یکی از برادران جهاد اسلامی به نام محمود احمد الصاوی که از دوستان نزدیک خالد اسلامبولی بوده و اکنون در ایران به‌سر می‌برد چنین می‌گفت: «ما در مجموعه محاسبات خویش در انقلاب مصر به یک کمبود اساسی برخورده‌ایم و آن اینکه مردم مصر آن تعبد و اطاعت شرعی که مردم شیعه نسبت به مراجع تقلید خود دارند نداشته، و خود را ملزم به اطاعت از علمای ما نمی‌دانند».

افکار این برادران به اندازه‌ای به تشیع نزدیک است که می‌گفت:

«ما در مجلس شورای خود این فکر را طرح نموده‌ایم که هرچند پنهانی و از روی تقیه تشیع را بپذیریم تا زمینه این اندیشه در کل سازمان آماده شده و إن‌شاءالله اگر حضرت امام نماینده‌ای تعیین فرمودند با ایشان بیعت کرده و همان معادله‌ای که انقلاب را در ایران پیروز کرد در مصر برقرار سازیم».

همین آقای محمود احمد الصاوی در چند روزی که در منزل ما بود مرتب *تحریرالوسیله* حضرت امام را مطالعه می‌کرد و حتا در مسائل نماز و طهارات طبق فقه شیعه عمل می‌کرد.

کمک‌های ما به این برادران مقداری پول و انتقال تجارب مبارزات ایران در زمان شاه بوده و مخصوصاً نسبت به برقراری رابطه مبارزات در مصر با علمای مصر و مقام رهبری در ایران، کمک‌های فکری شایانی به آنان نمودیم.

۳- عراق

در این کشور به دلیل اطلاعاتی که از موقعیت گروه‌های عراقی داشتیم، پس از پیروزی انقلاب در ایران با همکاری و همفکری برادر شهید حجت‌الاسلام محمد منتظری بر آن شدیم تا از راه دیگر به تشکل نیروها بپردازیم و لذا چند طرح زیر مورد توجه قرار گرفت:

الف- تشکیل یک جریان علمایی به نام جماعة العلماء که آن زمان از چهره‌های زیر تشکیل شده بود:

حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمدباقر حکیم، حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمود هاشمی، حجت‌الاسلام سید محمدتقی مدرسی، حجت‌الاسلام آقای شیخ مهدی آصفی و چند نفر دیگر.

همین طرح در نهایت به تشکیل مجلس اعلا منتهی شد.

ب- تأسیس یک لشگر اسلامی متشکل از نیروهای وابسته به مرحوم آیت‌الله شهید صدر، حزب‌الدعوة، منظمة العمل و جماعت آقای حکیم و عده‌ای از مسلمانان کرد عراقی.

هم‌اکنون نیز رابطه‌های نزدیکی با طلاب متعهد و مبارز عراقی و گروه‌های مجاهد آن داشته و کمک‌های زیادی در زمینه حضور آنان در جبهات جنگ ایران و عراق از یک سو و فرستادن آنان به داخل عراق از سوی دیگر به ایشان نموده‌ایم.

طرحی که اخیراً توسط بعضی فضلای عراقی مطرح شده و مورد توجه برادران ما نیز قرار گرفته این است که خارج از چهارچوب‌های گروهی و تشکیلاتی جریان رابطه با مرجعیت رهبری و تثبیت زمینه‌های آن پس از سقوط صدام از هر کاری مهم‌تر بوده و تنها از این طریق می‌توان زمینه‌های حکومت اسلامی در عراق را بررسی نمود.

٤- افغانستان

در رابطه با این کشور کارهای زیادی انجام گرفته که آخرین آن مسأله صلح و آتش‌بس بین مردم شیعه و مقلدین حضرت امام بود. همان‌گونه که حضرتعالی در جریان بوده‌اید دست‌های فتنه‌گر شرق و غرب و ساده‌لوحی گروه‌ها جنگ خانمانسوز داخلی را بین شیعه و شیعه راه انداخت که در طول سه سال گذشته بیش از سه هزار نفر جوان شیعه کشته شد، تا اینکه به دستور حضرتعالی هیأتی بلندپایه از علمای افغانستان به سرپرستی آقای جواهری به عنوان حاکم شرع به افغانستان رفته و در طول چند ماه فعالیت طاقت‌فرسا با همه خطرات جانی که در بر داشت، موج خونریزی را متوقف و حالت تفاهم و صلح را در مناطق شیعه‌نشین افغانستان برقرار ساختند.

البته ایادی دشمن همواره به فتنه‌گری مشغولند و بیم آن می‌رود که اگر اقدامات دیگری صورت نگیرد مجدداً آتش جنگ‌های داخلی را مشتعل سازند.

در رابطه با اعزام هیأت هماهنگی‌های لازم با برادر معظم حجت‌الاسلام جناب آقای خامنه‌ای و آقایان ولایتی وزیر امور خارجه و آقای خاتمی وزیر ارشاد و برادران سپاه و اطلاعات صورت گرفت و در آینده نیز هرگونه اقدام دیگری إن‌شاءالله با هماهنگی دولت صورت می‌پذیرد.
نیازی به تذکر ندارد که جاذبه ولایت فقیه و مرجعیت در میان مردم شیعه افغانستان به مراتب از علاقه مردم ایران بیش‌تر بوده و مردم ستمدیده آن دیار در رابطه با امر ولایت آمادگی هرگونه فداکاری در مقابل دشمنان اسلام را دارند تا آنجا که یک ایرانی عادی همین‌که به افغانستان می‌رود مردم مانند امام‌زاده به او احترام گذاشته و از او تجلیل می‌کنند.
روسیه و دولت کابل نیز از این اعتقاد و تعبد سخت نگران است ولی هیچ راه دیگری جز برافروختن جنگ‌های داخلی و انصراف مردم از جنگ با روسیه را ندارد.

۵- مراکش
در این کشور نظر به وجود خفقان شدید امکان ارتباط مستقیم با مردم وجود ندارد و لذا روابط ما علاوه بر دانشجویان و اساتیدی که در دانشگاه‌های فرانسه و بلژیک به تحصیل اشتغال دارند با عده‌ای از ائمه جماعات مراکشی است که به فعالیت‌های تدریس علوم اسلامی در مساجد مسلمانان مغربی در بلژیک اشتغال دارند.
جمیعت‌های اسلامی مانند جندالاسلام نیز که از گروه‌های نسبتاً متدین و نزدیک به انقلاب اسلامی است از کمک‌های فکری و مالی ما بهره‌مند شده‌اند. در میان علمای بزرگ مراکش که در خارج از آن کشور زندگی می‌کنند و تا کنون چند بار به ایران آمده و به زیارت جنابعالی نیز نایل گشته‌اند، جو تشیع و نزدیکی به مکتب اهل بیت زیاد است تا آنجا که برای اولین بار از سوی ایشان فکر بیعت دسته‌جمعی علمای اهل سنت مراکش با حضرت امام پیشنهاد شد که نظر به موانعی که در کار بود انجام نگرفت.
یکی از همین علما اظهار می‌داشت «من در مجموعه بررسی‌های فقهی خود به این نتیجه رسیده‌ام که در میان مذاهب اسلامی، تشیع تنها مذهبی است که می‌تواند در مقابل طواغیت به عنوان یک مکتب فکری انسان‌ها را تغذیه و رهبری نماید».
همین شخص آن‌چنان شیفته اهل بیت بود که در مراسم برگزاری یکی از شهدای عملیات برادر علی رضائیان در اصفهان در مصیبت‌ها چنان می‌گریست که برای حضار جلسه شگفت‌انگیز بود.
همین عالم سنی در اثر آشنا شدن با مبانی انقلاب اسلامی در ایران و تجاربی که به او منتقل گشته بود بالأخره با تردید سؤال نمود من آماده‌ام تشیع خویش را اعلام کنم هرچند جو متعصبین اهل سنت اقتضاء آن را ندارد، که من به ایشان سفارش کردم تقیه کند. نام این شخص آقای شیخ العینین است.
در بسیاری از کشورهای دیگر مانند ترکیه که هم در میان برادران و هم شیعیان جریان علاقه به انقلاب شدید است و کشور پاکستان، تونس، بلژیک، اتریش و یوگسلاوی مسائل بسیار ارزنده‌ای وجود دارد که به خاطر دوری از اطاله کلام صرف نظر کرده و به نتایج اقداماتی که تا کنون انجام گرفته می‌پردازم:
نظر به اینکه عملیات نظامی و کار مسلحانه نه در صلاحیت ما بوده و نه در توانمان، سعی شده درخواست‌های نظامی برادران نهضت‌ها را رأساً به سپاه پاسداران ارجاع داده و کوچک‌ترین دخالتی در آن ننمائیم، و لذا عمده‌ترین فعالیت ما را تربیت نیروهای مسلمان نهضت‌ها و آشنا ساختن آنان به مبانی اسلام و تشیع تشکیل می‌دهد که خوشبختانه نتایج چشمگیری در بر داشته است مانند:
الف- مشخص شدن صف نیروهائی که صرفاً به انگیزه اسلامی و انجام وظیفه شرعی دست به مبارزه با استکبار و کفر جهانی زده با نیروهای ناخالص و ناسالم که چه بسا با تظاهر به اسلام و انقلاب مرام فکری خود را ترویج می‌کنند.
ب- بالا بردن سطح آگاهی برادران نهضت‌ها نسبت به جوهای مسمومی که رسانه‌های گروهی دشمن در اذهان جهانیان القاء می‌کند و در این رابطه تا کنون مسمومیت‌های فکری زیادی را از ذهنیت آنان زدوده‌ایم.
ج- امیدوار نگه داشتن آنان در قبال مشکلاتی که جمهوری اسلامی دارد و چه بسا موجب بی‌اعتنایی و سوءبرخورد می‌گردد. ما در روابطمان با جنبش‌ها، دفاع از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی و خط امامت و ولایت را وظیفه اصلی خود دانسته و می‌کوشیم تا اعتماد آنان به ایران سلب نگردد.

د- با اعتقاد به اینکه تنها با اسلحه و عملیات نظامی نباید انقلاب صادر کرد، ما سعی کرده‌ایم نهضت‌ها را از حالت یک‌بعدی خارج کرده و به آنان بفهمانیم در مناطقی که ضرورت و نیاز به کارهای نظامی وجود ندارد تربیت نیروهای مؤمن و آشنا ساختن آنان به فن مبارزه فکری بر اساس تفکرات و اندیشه انقلاب اسلامی مهم‌ترین وظیفه شرعی آنان است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید مهدی هاشمی

پیوست شماره ۱۴۴:
نامه معظم‌له به امام خمینی مبنی بر متفاوت بودن اهداف مسؤولین وزارت اطلاعات با هدف ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام

۱- آنچه حضرتعالی درصدد آن بودید با حرکتی که توسط مسؤولین اطلاعات انجام شده و می‌شود تفاوت بسیاری دارد. رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی که نظر حضرتعالی بود چه ربطی با حمله به مؤسسه انتشاراتی نهضت جهانی اسلام و غارت اثاث و اموال شخصی آن و حمله به خانه‌های زیادی در تهران و قم و اصفهان و دستگیری افراد معلول و مجروح جنگ تحمیلی و هتک خانواده‌ها و بازداشت نماینده مجلس شورا و حمله به کتابخانه سیاسی که زیر نظر اینجانب اداره می‌شود و بارها مورد حملات تبلیغی رادیوی منافقین واقع شده و دستگیری آقای محمودی یکی از متصدیان، با وضع بدی که تصادفاً مرگ مادرش را به دنبال داشت می‌تواند داشته باشد. و از طرف دیگر ایجاد وحشت در محیط قم و مدارسی که زیر نظر اینجانب اداره می‌شود و پخش شایعه‌های بی‌اساس و القاء کلمات تفرقه‌آمیز و مطرح کردن وجود تضاد و تقابل بین حضرتعالی و اینجانب بین طلاب که گویا در این میان عناصری وجود دارند که به دنبال مسائلی دیگر غیر از آنچه حضرتعالی درصدد آن بودید می‌باشند، و به نظر می‌رسد توطئه‌ای عظیم در شرف تکوین است که هدف آن از طرفی القاء تضاد بین حضرتعالی و اینجانب العیاذ بالله و از طرف دیگر هتک بیت من و آنچه به من منتسب است می‌باشد، و در برخوردها همه این امور را به فرمان حضرتعالی نسبت می‌دهند.

۲- در اطلاعات به بعضی از افراد احضارشده که آزاد شده‌اند گفته شده ما می‌خواهیم بیت فلانی را تطهیر کنیم و فلانی چه حقی دارد در زمان حضرت امام در کارهای کشور دخالت و اظهار نظر نماید. من خود آقای ری‌شهری را به چیزی متهم نمی‌کنم ولی می‌ترسم در اطلاعات خطی باشد که بخواهند به نام حضرتعالی کارهایی انجام دهند که عاقبت آن جز ضربه زدن به انقلاب و حضرتعالی و تصفیه حساب اینجانب نباشد. حضرتعالی فرمودید که به خاطر حفظ من دستور اقدام داده‌اید ولی جو ایجادشده این است که جمعیتی خطرناک و جاسوس و آدم‌کش و تروریست و از جمله آنان رئیس دفتر و داماد و فرزند من که نمونه عملشان حادثه ناگوار حجاج امسال است دور فلانی جمع شده‌اند، و حوزه علمیه قم در دریای شایعات عجیب و غریب شناور است و دشمن هم در پشت صحنه مشغول فعالیت و رادیوهای بیگانه هم شایعات بی‌اساس به ضرر همه پخش می‌کنند، و اینها همه نتیجه بد عمل کردن مسؤولین است. البته من شخصاً در برابر ارزش‌های اسلامی و انقلاب ارزشی ندارم و مانعی ندارد فدا شوم ولی جو موجود به اصل انقلاب و روحانیت ضربه می‌زند.

۳- من وقتی که دیدم از طرف اطلاعات یک حرکت تند کاملاً متضاد با نظر حضرتعالی شروع شده و دست به دستگیری‌های بی‌رویه و بی‌اساس زده‌اند و خانواده‌های آنان متوقعانه به طرف من متوجه شده‌اند چند روزی ناچار به ترک ملاقات شدم تا از فشار در امان باشم و در آخرین روز درس نیز صحبت‌هایی مبنی بر دامن نزدن به اختلافات و شرح آثار شوم آن برای اسلام و انقلاب و جبهه‌ها کردم، ولی با موجی که با پخش خبر مسائل اخیر توسط رادیوهای بیگانه و انتشار اعلامیه‌های گوناگون که بسا عناصر ضد انقلاب و یا لااقل نپخته و تند در آنها دست دارند در کشور و به‌خصوص در قم به وجود آمده عاقبت کار معلوم نیست به کجا می‌انجامد، و از قرار اظهارات آقای طاهری در اصفهان آتشی روشن شده که خطرناک است، عده‌ای به نماز جمعه فحش می‌دهند، عده‌ای خون شمس‌آبادی را مطرح می‌کنند، عده‌ای از جبهه‌ها برگشته و دلسرد شده‌اند، و بالاخره فتنه‌ای در حال گسترش است که به نظر می‌رسد جز با تصمیم و دستور حضرتعالی رفع نمی‌شود، و عمل به دستور حضرتعالی که به منظور خدمت به اینجانب بوده هرگز نیازی به این روش تند و خام نداشت.

والسلام علیکم و الأمر أمرکم

٦٥/٨/٢

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۵:
نامه معظم‌له به امام خمینی در ارتباط با عملکرد ناپسند وزارت اطلاعات و بازداشت و زیر سؤال بدن نیروهای انقلاب

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مقدس آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت و دعا برای سلامت و طول عمر و توفیق بیش‌تر حضرتعالی

به عرض می‌رساند: بنا داشتم یکباره سکوت کنم و هرچه بادا باد تسلیم قضاء و قدر حق مطلق شوم، ولی در اثر ناراحتی قهری و ابتلا به بی‌خوابی و تشتت افکار تحت فشار روحی قرار گرفتم، و چاره‌ای جز توسل به نوشتن نامه ندیدم، و می‌بخشید که باز ناچارم بی‌پرده و با صراحت با حضرتعالی سخن بگویم، فرضاً من و امثال من نسبت به سید مهدی در اشتباه بودیم، ما مدعی عصمت نیستیم و «کفی المرأ نبلاً أن تعد مائبه».

یاد دارم حضرتعالی حدود بیست روز قبل از عزل بنی‌صدر در نزد من از او تمجید و دفاع فرمودید، اما متأسفانه سید مهدی «به قول خودش منحرف» یکدفعه شد معصوم و همه حرف‌های او شد وحی منزل، با پخش مصاحبه پر از دروغ او و پخش مصاحبه بدتر آقای ری‌شهری مدرسه‌هائی که زیر نظر من با حدود یکهزار و پانصد نفر طلبه خوب در خط انقلاب با آن همه شهید و مجروحش که در مقاطع حساس مدافع خط انقلاب و خط حضرتعالی و دولت بودند و ضد انقلاب و محافظه‌کاران و حتا خط جامعه مدرسین از آنها دل خوشی نداشتند به لجن کشیده شد، و در حوزه قم خط انقلاب و بچه‌های پرتحرک، پوچ و محکوم قلمداد شدند، در بعضی مدارس قم علی ما نُقل، طلبه‌ای را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهدا از مدرسه اخراج کردند، ولی تنها مدرسه رسول اکرم من که زیر نظر آقای صلواتی اداره می‌شد متجاوز از شصت شهید داشته است.

و بیت من که مورد توجه همه طبقات و در حقیقت شعبه بزرگی از بیت حضرتعالی محسوب می‌شد زیر سؤال برده شد، و به نام حضرتعالی و ترضیه خاطر حضرتعالی با من در حد یک سفیه محجور که نسبت به مدارس و برنامه‌ها و اداره بیت و محافظ و پاسدار و ملاقات‌کنندگان اصلاً اهل تشخیص نیست معامله شد، و از هر طرف نسبت به من و بیت من و محافظین و نمایندگان من اظهار نظر و جوسازی می‌کردند، بعضی قصد خیر داشتند، و عده‌ای نیز از هر کس هر خاطره‌ای و عقده‌ای داشتند به فکر انتقام‌جوئی افتادند، و من به خدا توکل کرده بودم، و بالأخره مدارس را با اختیار تام تحویل آقای امینی و بالنتیجه تحویل شورای مدیریت و خط جامعه مدرسین دادم، و از داشتن مدرسه و کتابخانه و اظهار نظر در آنها به‌کلی صرف نظر کردم.

و آخرالأمر نوبت به از هم پاشیدن شیرازه خانوادگی من رسید، و جوسازی علیه خانواده و فرزند و داماد من شروع شد. و بالأخره داماد من با همه زندان‌ها و شکنجه‌های سابقش و خدمات فعلی او و نقش کنترل‌کننده او در بیت من و نسبت به قهدریجان پس از پخش دستور حضرتعالی به اطلاعات و دستور نسبت به سپاه قهدریجان، و با وجود دو فرزند مخلصش که بارها در جبهه‌ها با خطر مرگ مواجه شده‌اند و چندین روز با علف بیابان در کردستان عراق گذرانده‌اند، او بالأخره احضار و بازداشت شد. مثل اینکه در کشور و در قم هیچ امر خلافی جز در حریم من و در مدارس من وجود نداشته و ندارد، مخالفین من و ضد انقلاب‌ها مسرور و خوشحال شدند و خانواده من و دختر من و پسر من و فرزندان او افسرده و دل‌شکسته شدند و کار من هم شده دلجوئی از آنان و دعوت به صبر.

قبل از پخش دستور حضرتعالی به عنوان حمایت از من به نام طلاب بدون توهین به هیچ مقامی اعلامیه‌ای منتشر شد و فرضاً او (سید هادی) هم مطلع یا شریک بوده این هم شد جرم موجب مجازات؟! و فرضاً مجرم هم بود خداوند نسبت به محارب می‌فرماید: «إلا الذین تابوا من قبل أن تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم». او هم به حضرتعالی نامه نوشت و هم رسماً از برادرش تبری جست، چرا برای حیثیت افراد ارزش قائل نیستیم؟! و آیا تضعیف من به مصلحت روحانیت و انقلاب است و چرا مسؤولین این امور، خدمات و سوابق افراد را ملاحظه نمی‌کنند؟! امروز خانواده امید نجف‌آبادی آمده بودند که او به وسیله تلفن با گریه گفته است به آقا بگوئید به داد ما برسد که تلفن را قطع کرده‌اند. این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین خوب منظومه و اسفار و در زمان اختناق شاه *رساله* و *تحریر* حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می‌کرد و به خاطر آن زندان‌ها و تبعیدها کشید، حالا فرضاً پرونده داشته باشد اما باید محترمانه برخورد شود. حاطب بن ابی بلتعه که نقشه نظامی پیغمبر اکرم

را به وسیله زنی محرمانه برای قریش می‌فرستاد و به وسیله وحی کشف شد و سوره ممتحنه در شأن او نازل شد عُمَر خواست او را بکشد پیغمبر اکرم مطابق نقل فرمود: «لعل الله اطلع علی اهل بدر» و به واسطه سابقه بدرش او را بخشید. بسیاری از بچه‌ها را که اخیراً بازداشت کرده‌اند از طلاب محصل و انقلابی می‌باشند و به اتهام امور جزئی بازداشت شده‌اند و با اهانت و فحاشی بازجویان و نگهبانان مواجه بوده‌اند و چه بسا ناچار بوده‌اند در شلوار یا لیوان قضای حاجت کنند. البته به مسؤولین بالا و طبعاً به حضرتعالی خواهند گفت که دروغ است. من می‌خواستم به حضور حضرتعالی بیایم و اجمالاً این مسائل و همچنین مشکلات خانوادگی‌ام را تذکر دهم که به وسیله آقای انصاری پیغام دادید «اگر بیائی سقوط می‌کنی و من نمی‌توانم ملاقات کنم و سید هادی باید بازداشت و مجازات شود». آیا اگر فرضاً آقای سید محمود مرعشی یا آقای سید جواد گلپایگانی می‌خواست به حضور حضرتعالی بیاید به همین نحو برخورد می‌کردید؟! صحبت سفر من به تهران را به نحو مشورت فقط من در تلفن با آقای هاشمی رفسنجانی گفتم و سید هادی هم حضور داشت، معلوم می‌شود تلفن من و آقای هاشمی هم شنود گذاشته و یا گوش می‌کنند، اگر بناست تلفن من و آقای هاشمی هم کنترل باشد که وای بر این اطلاعات و این کشور.

در سازمان اطلاعاتی که صددرصد مورد اعتماد حضرتعالی است و همه گزارش‌های آن وحی منزل است در ضمن اینکه افراد خوب وجود دارد افراد نابابی هم وجود دارد که کارشان پرونده‌سازی برای اشخاص است، مثلاً فردی که در اصفهان مردم را به ستوه آورده بود حالا به اطلاعات منتقل شده و بازجوی امثال سید هادی و طلاب بازداشتی شده و قبلاً هم گفته بود ما می‌خواهیم منزل فلانی را تطهیر کنیم.

شب گذشته شنیده شد بنا دارند آقای سید هادی را تبعید کنند. آقای سید هادی نزد حضرتعالی خوب یا بد مثل فرزند من و کمک زندگی من و مورد اعتماد من است و برای من تبعید او قابل تحمل نیست علاوه بر اینکه نسبت به او و خانواده‌اش ظلم است، و همچنین بچه‌هائی که به خون متهم نیستند و فرضاً اعلامیه‌ای پخش کرده‌اند وجهی برای ماندن آنان در زندان نیست.

و اگر بناست نظر من این اندازه بی‌اعتبار و بی‌ارزش باشد اجازه دهید مانند طلبه‌ای بدون عنوان و مسؤولیت مشغول درس و بحث باشم تا کسی از من توقع نداشته باشد. بدون قصد تنقیص می‌گویم این چه انقلابی است که امثال آقای... و آقای... میدان‌دار آن هستند و سازمان اطلاعات هم عملاً در خط آنان قرار گیرد و امثال سید هادی و صلواتی با همه سوابق و خدماتش در زندان باشند؟! این قبیل انقلاب نیاز به من طلبه ندارد و من هم هیچ‌وقت طالب جاه و مقامی نبوده‌ام و جز به قصد خدمت مسؤولیتی را نپذیرفته‌ام. بیش‌تر از این مصدع نشوم که هرچند حرف زیاد است ولی ملاحظه حال حضرتعالی هم لازم است. والسلام علیکم.

ضمناً آقای سید هادی شاگرد شما و مقلد شماست حضرتعالی اگر او را بخواهید و نظریات خودتان را به او القاء کنید، قطعاً تخلف نمی‌کند و همچنین است امثال آقای صلواتی، وقتی از این طریق می‌شود از نیروها استفاده کرد، چرا نکنیم؟!

۶۵/۱۰/۱۹

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۶:
ارسال یادداشت معظم‌له برای امام خمینی در ارتباط با قضایای سال ۶۵ و ۶۶

تاریخ ۶۶/۹/۱۸

باسمه تعالی

۱- من شاگرد حضرتعالی بوده‌ام و صراحت لهجه را از حضرتعالی یاد گرفته‌ام و اهل تملق و بازی با الفاظ و عبارات نیستم.

۲- در همه مراحل با حضرتعالی و انقلاب بودم و خود را از انقلاب جدا نمی‌دانستم و در شرائط حساس و سخت حافظ‌الغیب حضرتعالی بودم. همیشه تابع بوده‌ام و از خود داعیه‌ای نداشتم ولی متأسفانه گفته شد: «مگر ما چند امام داریم» یا گفته شد: «مسائل مملکت مسؤول دارد».

۳- چون همیشه در متن انقلاب بوده‌ام مراجعات و توقعات از من زیاد است، مخصوصاً که به حضرتعالی کم‌تر دسترسی دارند.

۴- اگر مصلحت می‌دانید به من بفرمائید بروم کنار سراغ درس و بحث، و ممنون هم می‌شوم و قهراً به مراجعین باید بگویم بناست من دخالت نکنم، و یا بالأخره نمی‌شود از همه مسائل و تصمیمات و کارها بی‌اطلاع باشم و حق تذکر و اعتراض خصوصی هم نداشته باشم و فقط وظیفه‌ام توجیه کارها باشد. الشاهد یری ما لا یری الغائب، کارهای خلاف و تضییع حقوقی را مشاهده می‌کنم که راه جبران هم دارد و می‌دانم که خود حضرتعالی هم سیاستی را که در آن صداقت و انصاف و حفظ حدود و حقوق در آن نباشد قبول ندارید.

۵- من اجمالاً خطی را مشاهده می‌کنم که درصدد تضعیف من است و می‌خواهند آنچه را به من مربوط است لکه‌دار کنند و حتا کار به جائی می‌رسد که دستور می‌دهند نمایندگان من را در زندان‌ها راه ندهند با اینکه آنان هدفی جز بررسی امور رفاهی زندانیان ندارند. مدارس مرا با بیش از دو هزار طلبه که از اوائل انقلاب پایه‌گذاری شده بود و در خط انقلاب و حضرتعالی بودند و بیش از چهارصد شهید تا حال داده است و خلاصه کادرساز انقلاب بود به بهانه‌های واهی و به نام نگرانی حضرتعالی کوبیدند و مخالفین را خوشحال کردند. من احساس می‌کنم که دست‌هائی در کار است که می‌خواهند مرا از حضرتعالی جدا کنند و در این میان دنبال نقطه‌ضعف‌هائی از بیت من که شعبه‌ای از بیت حضرتعالی است یا منسوبین به من پیدا کنند و نزد حضرتعالی کاهی را کوه جلوه دهند و متأسفانه دست من دور است و قدرت دفاع ندارم. هروقت در ملاقات با مسؤولین مربوطه نسبت به بازداشتی‌ها سفارش برخورد خوب می‌کنم معمولاً عکس‌العمل بد دارد و من هم به احترام حفظ وحدت و حیثیت انقلاب مجبورم بسوزم و بسازم.

٦- در جریانات اخیر متأسفانه قشر جوان و دلسوز انقلاب از روحانی و غیرروحانی کوبیده و مأیوس، و جناح‌های مخالف که بعضاً حتا مخالف انقلاب و حضرتعالی بودند مخصوصاً بسیاری از آخوندها فرصت به دست آورده‌اند و با چهره حق به جانب و با لعاب طرفداری از حضرتعالی به مخلصان حضرتعالی که حتا در مواقع خطر و وجود محرومیت‌ها حامی انقلاب و حضرتعالی بودند ضربه‌های تبلیغی می‌زنند. من شخصاً قربانی شوم مانعی ندارد ولی اصل انقلاب را به پوچی می‌رسانند و یک حالت یأس در افراد مخلص ایجاد کرده‌اند. خوب است حضرتعالی وضع آخوندهای اصفهان را از آقای طاهری استفسار نمائید. و خلاصه مطلب به اصطلاح امروز خط راست محافظه‌کار و بی‌تفاوت بر خط انقلاب و حرکت پیروز شده است. کسانی جان گرفته‌اند که بی رودربایستی نه شما و نه خط شما و نه دولت شما هیچ‌کدام را قبول ندارند ولی تظاهر به حمایت از حضرتعالی می‌کنند.

۷- و بالأخره همان‌طور که در نامه قبل تذکر دادم حقوق زیادی از افراد مختلف تضییع و ظلم‌هائی به وسیله بعضی مسؤولین انجام شد که ممکن بود هدف حضرتعالی بدون این ضایعات هم تأمین شود، و با اینکه من از باب احساس وظیفه به آنان تذکر دادم نخواستند ترتیب اثر بدهند.

والسلام علیکم و ادام الله ظلکم الشریف

۱۳٦٦/۹/۱۸

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۷:
یادداشت معظم‌له به هنگام ملاقات با امام خمینی

تاریخ ٦٦/٦/٤

۱- آقای سید هادی به عنوان تخلف از سمنان نیامده بلکه چون او را به دادگاه برای محاکمه احضار کردند من او را ملزم به ماندن در خانه خود کردم.

۲- اولاً او به نظر من بی‌گناه است و شکستن او گناه است، و ثانیاً محاکمه و شکستن او در حقیقت محاکمه من است و من به عنوان قائم مقام حضرتعالی شناخته شده‌ام و قهراً محاکمه او یک دنیا خوراک برای رسانه‌های گروهی است و من تعجب می‌کنم که چرا حضرتعالی نامه او را نپذیرفتید و او را به پیچ و خم‌های اطلاعات محول نمودید.

۳- صحیح نبود با این تبلیغات وسیع برای دادگاه ویژه و وجود عده زیادی روحانیین فاسد اولین قربانی دادگاه ویژه حریم من و بچه‌های مخلص انقلاب باشند.

٤- اطلاعات به منطله مدعی است، صحیح نیست دادستان دادگاه ویژه خودش مسؤول اطلاعات باشد.

۵- در مورد فاجعه خونین مکه گزارش‌هایی می‌رسد مبنی بر اینکه در بین متظاهرین و در قالب مردم دسته‌هایی بوده‌اند که پلیس سعودی را وادار به خشونت کرده‌اند، لازم است بیش‌تر تحقیق شود و چه بسا دشمنان در بین مردم نفوذ کرده باشند و یا خودسرانه مثل جریان سال قبل کارهای تندی انجام شده باشد و بالأخره برای تصمیم‌گیری تحقیق بیش‌تری لازم است.

٦- جزوه مربوط به استخبارات (اطلاعات) و جزوه سابق مقدمه کتاب که قبلاً تقدیم شده است.

پیوست شماره ۱۴۸:
نامه معظم‌له به آقای ری‌شهری – وزیر اطلاعات وقت – و اعتراض نسبت به عملکرد نامناسب وزارت اطلاعات

تاریخ: ٦۵/۸/۷
بسمه تعالی
جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای ری‌شهری دامت افاضاته
پس از سلام، اولاً دستور حضرت امام مد ظله العالی مبنی بر رسیدگی به کارهای آقای سید مهدی هاشمی نیاز به بازداشت وسیع با وضع زننده و تند که خاطره بد ساواک را در اذهان تجدید می‌کرد نداشت.
و ثانیاً من به جنابعالی گفتم و به حضرت امام مد ظله هم نوشتم و هم گفتم که نهضت‌های رهائی‌بخش اسلامی خوب یا بد به دستور من و زیر نظر من بوده است، مزاحمت اشخاص دیگر یا احضار آنان به خاطر آن خلاف شرع است.
و ثالثاً عمل به دستور حضرت امام مد ظله مبنی بر رسیدگی لازم، ولی هتک حیثیت اشخاص قبل از رسیدگی و ثبوت در دادگاه اسلامی و پخش آن خلاف شرع بیّن است و با حکومت عدل اسلامی سازگار نیست.
و رابعاً برحسب اطلاع از بعضی منابع موثق مسائل مهم‌تری در پشت این صحنه وجود دارد و محتمل است جنابعالی وجه‌المصالحه شده باشید و در امور مهمه احتمال هم منجز است، مواظب مسؤولیت شرعی خود باشید.
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۴۹:
نامه معظم‌له به امام خمینی مبنی بر رسیدگی به اتهامات آقای سید مهدی هاشمی، پس از جوسازی رادیوهای بیگانه و برخی عوامل داخلی در القاء بروز اختلاف و تقابل بین ایشان و امام

تاریخ ٦۵/۹/۲٤
بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک رهبر بزرگ انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی
ضمن سلام و تشکر از موضعگیری‌های مدبرانه و برخورد قاطع حضرتعالی نسبت به جریانات انحرافی، خواهشمندم دستور فرمائید که جرایم و اتهامات سید مهدی هاشمی و افراد مربوط به وی بدون اغماض و با کمال دقت مطابق موازین عدل اسلامی ولو بلغ ما بلغ رسیدگی شود و مبادا ارتباط سببی ایشان و یا دیگران با اینجانب و یا هرکس و یا رعایت حرمت این و آن مانع تحقیق و رسیدگی گردد، زیرا حفظ حرمت اسلام و جلوگیری از انحرافات از دامن اسلام عزیز و انقلاب مقدس و روحانیت بر همه جهات مقدم است. سلامت و طول عمر حضرتعالی و پیروزی رزمندگان مسلمان را در همه جبهه‌ها از خداوند متعال مسألت می‌نمایم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۵۰:
یادداشت گفتگوی سه ساعته معظم‌له با آقای سید احمد خمینی

۱- در قم تنها مدارس من بود که در خط شما بود، اگر حضرتعالی از دو سال قبل نسبت به مدارس من نگران بودید چرا به من نگفتید؟
۲- چرا مصاحبه‌ای را که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش شود؟
۳- چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو داشت و بیش از همه رادیو منافقین علیه آن تبلیغ می‌کرد هنوز هم مهر و موم است؟
٤- سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام می‌شد مسأله‌ای نبود ولی چرا بدون دادن حق دفاع جمع کثیری از عاشقان اسلام و انقلاب و شکنجه‌شده‌های زمان شاه را به اتهام ارتباط با او در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌ها کوبیدند؟ و عده‌ای عقده‌گشائی کردند، و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و

در خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر بد داشت! و بیش از همه خوراک تبلیغی برای رسانه‌های ضد انقلاب فراهم شد!

۵- در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست و همفکر خود این‌طور عمل می‌کند؟

٦- حضرتعالی با این کار آخوندهای مخالف را که تا اندازه‌ای ترس و یا شرم حضور داشتند جری کردید و به آنان امکان ضربه زدن را دادید.

۷- ضربه‌ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من و بیت من زده شد از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم سابق و در زمان حال زدند و می‌زنند بیش‌تر بود، و فشار روحی که در این مدت متحمل شدم و به خاطر خدا و اسلام و انقلاب و حفظ حرمت حضرتعالی صبر کردم از همه زندان‌ها و تبعیدها و کتک‌های زمان شاه کوبنده‌تر بود. و الی الله المشتکی

۸- نمی‌دانم از بهره‌برداری‌های ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوها و روزنامه‌های بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید؟

۹- شنیده شد فرموده‌اید: «فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض می‌کند» البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است، من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم.

۱۰- من حدس می‌زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقه‌مندانتان منقطع شوید ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود،

«و فی الخاتمه اقول: صدیقک من صدقک لا من صدقک. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

پیوست شماره ۱۵۱:

یادداشت معظم‌له برای امام خمینی پس از قطعی شدن حکم اعدام سید مهدی هاشمی که توسط حجت‌الاسلام سید سراج‌الدین موسوی برای ایشان ارسال شد.

۱- سید مهدی هرچه بود و شد بالأخره بیست سال سنگ اسلام و انقلاب و امام را به سینه زد.

۲- او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست و مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنها مورد احترام است.

۳- او نه مرتد است و نه محارب و نه مفسد و بالأخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد، هرچند در سلیقه خطاکار باشد و هست.

٤- او هنوز طرفداران زیادی از حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌بروها و افراد انقلابی دارد و اعدام او در روح آنان اثر بد باقی می‌گذارد.

۵- اعدام او سبب می‌شود در شهرهای مختلف، افراد خوب را به اتهام ارتباط با او خراب و منزوی سازند و قطعاً حضرتعالی به این امر راضی نیستید.

٦- اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه‌طلبان می‌باشد.

۷- و بالأخره آنچه گفته شد، نه به خاطر علاقه شخصی است، که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم، بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است، و اینکه اعدام و خونریزی بالأخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است، ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.

یک‌شنبه ٦٦/۷/۵

پیوست شماره ۱۵۷:

متن نامه حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان حجت‌الاسلام آقای احمدی به حضرت امام خمینی در مورد چگونگی اجرای حکم معظم‌له درباره منافقین، مورخه ۶۷/۵/۲۳

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته

با عرض سلام، در رابطه با حکم اخیر حضرتعالی راجع به منافقین، گرچه اینجانب کوچک‌تر از آنم که در این باره صحبتی بکنم، ولی از جهت کسب رهنمود و مِن باب وظیفه شرعی و مسؤولیت خطیری که در تشخیص موضوع به عهده می‌باشد، معروض می‌دارد که بر سر نفاق بودن یا پافشاری بر موضع منافقین، تفسیرها و تحلیل‌های گوناگونی می‌شود و نظرها و سلیقه‌ها بین افراط و تفریط قرار دارد، که به تفصیل خدمت حاج

احمدآقا عرض کردم و از تکرار آن خودداری می‌شود. مِن باب مثال، در دزفول تعدادی از زندانیان به نام‌های طاهر رنجبر – مصطفی بهزادی – احمد آسخ و محمدرضا آشوع با اینکه منافقین را محکوم می‌کردند و حاضر به هر نوع مصاحبه و افشاگری در رادیو و تلویزیون و ویدئو و یا اعلام موضع در جمع زندانیان بودند، نماینده اطلاعات از آنها سؤال کرد شما که جمهوری اسلامی را بر حق و منافقین را بر باطل می‌دانید، حاضرید همین الآن به نفع جمهوری اسلامی در جبهه و جنگ و گلوگاه‌ها و غیره شرکت کنید؛ بعضی اظهار تردید و بعضی نفی کردند، نماینده اطلاعات گفت اینها سر موضع هستند، چون حاضر نیستند که در راه نظام حق بجنگند. به ایشان گفتم پس اکثریت مردم ایران که حاضر نیستند به جبهه بروند منافقند؟ جواب داد حساب اینها با مردم عادی فرق می‌کند، و در هر صورت، با رأی اکثریت، نامبردگان محکوم شدند، فقط فرد اخیر در مسیر اجرای حکم فرار کرد. لذا خواهشمند است در صورت مصلحت، ملاک و معیاری برای این امر مشخص فرمایید تا مسؤولین اجرا دچار اشتباه و افراط و تفریط نشوند.

حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان

محمدحسین احمدی

رونوشت: حضرت آیت‌الله العظمی آقای منتظری مد ظله

پیوست شماره ۱۵۸:

متن نامه حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی خوزستان حجت‌الاسلام آقای احمدی به آقای حاج سید احمد خمینی در مورد اظهارات خلاف واقع رنجنامه

بسمه تعالی

محضر حجت‌الاسلام و المسلیمن جناب آقای حاج سید احمد خمینی دام اجلاله، سلام علیکم

در رابطه با مطلب مندرج در جزوه‌نامه خطاب به حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مد ظله مبنی بر اینکه «آن قاضی شرع صریحاً گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده من به او گفتم چنین چیزی مگو ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشد» لازم است به عرض برسانم که مسأله به این صورت نبوده و اینجانب هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دهم که العیاذ بالله بالصراحه نسبت دروغ به ایشان بدهم و اصولاً چنین بحثی بین ما رد و بدل نشد و به قول شما چه داعی به این تعبیر! و شاید شما اشتباه فهمیده باشید. اینجانب مطالبی را که ایشان از قول من در نامه منعکس فرموده بودند خدمت شما بازگو کردم و حسب‌الامر نوشتم و به شما تحویل دادم، بنا بر این چه جایی برای تکذیب و انکار هست؟ فقط در یک مورد عرض کردم اشتباه مختصری صورت گرفته که لطمه‌ای به اصل مطلب نمی‌رساند، و آن هم به خاطر آن بوده که مطالب در یکی از ملاقات‌های دسته‌جمعی و به صورت شفاهی و گذرا در محضر ایشان عنوان شده و بنا بر ثبت و ضبط و نقل آنها نبوده و تمام هدف اینجانب از طرح مسأله در خدمت ایشان و شما این بوده که اگر حضرت امام مد ظله العالی مصلحت بدانند ملاکی برای سرموضع بودن تعیین شود تا مسؤولین اجراء دچار ابهام و اشکال و اعمال نظر و سلیقه شخصی و افراط و تفریط نشوند، و غرض متهم کردن آن آقایان هم نبود، ولی متأسفانه مطلب جور دیگر برداشت و تفسیر شده، و اینکه فرموده‌اید آنها تقریباً تمام نوشته‌ها را تکذیب کردند یک امر طبیعی است و علاوه از این تعبیر برمی‌آید که آنها مقداری از مطالب را نیز قبول کرده‌اند. بیش از این مصدع اوقات نمی‌شوم حرف بسیار است (و من یتوکل علی الله فهو حسبه).

با آرزوی صحت و سلامت و افتخار و عزت برای حضرت امام تا ظهور حضرت مهدی موعود(عج).

امضا – ۶۸/۲/۲۷

پیوست شماره ۱۵۹:

بیانات معظم‌له در پایان درس خارج فقه به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، مورخه ۱۳۷۱/۱۱/۲۱

بسم‌الله الرحمن الرحیم

فردا روز ۲۲ بهمن است، روزی که انقلاب به پیروزی رسید و هر سال معمول است برای زنده نگاهداشتن این روز راهنمایی می‌کنند. راهپیمایی خرج ندارد حالا بعضی از خرج‌ها را ما مخالفیم برای اینکه گرفتاری‌های زیادی هست که اگر خرج آنها بشود بهتر است، اما راهپیمایی هم موجب عظمت اسلام و تقویت انقلاب است و هم خرج نکرده‌ایم و در ضمن ورزش هم کرده‌اند.

علی ای حال اقتضا می‌کند که انقلاب و اهداف انقلاب فراموش نشود. آقایان همه در راهپیمائی این روز بزرگ شرکت بکنند و البته این را هم توجه داشته باشند که مردم ما از انقلاب زده نشده‌اند، مردم در این روزها مثل روز ۲۲ بهمن یا روزی که به عنوان حمایت از فلسطین است یعنی روز جمعه آخر ماه رمضان (روز قدس) ما می‌بینیم واقعاً مردم ما با همه گرفتاری‌هایی که دارند و با همه نق‌هایی که می‌زنند اما همه هماهنگ در راهپیمایی‌های این روزها شرکت می‌کنند، یعنی مردم این‌قدر رشد دارند که حیثیات و جهات را از هم جدا می‌کنند، و مابالعرض را با مابالذات مخلوط نمی‌کنند، ولو مردم از من طلبه ناراحت باشند از اشخاص ناراحت باشند اما از انقلاب زده نشده‌اند. مردم برای انقلاب این همه شهید دادند و فداکاری کردند و چیزی را که محصول خودشان است و این همه خون برایش داده شده و این همه نیرو برایش مصرف شده هیچ‌وقت مردم ترکش نمی‌کنند، و بنا بر این بایستی که مردم همه شرکت کنند، و اشخاص هم راهپیمایی مردم و حمایت مردم را به حساب اصل انقلاب و نظام بگذارند نه به عنوان حمایت از اشخاص. فرق است مابین حمایت از شخص و حمایت از اصل نظام و انقلاب و اهداف انقلاب، و شما این معنا را به مردم بفهمانید که ما واقعاً به اصل انقلاب پشت نکرده‌ایم، هیچ‌کس پشت نکرده است.

واقعش این است من می‌گویم من طلبه یک روز هم نه به انقلاب پشت کردم نه به اهداف انقلاب، و من اصلاً همه هستی‌ام را در راه انقلاب و در راه پیروزی انقلاب گذاشتم. فرزند دلبندم شهید محمد منتظری در راه انقلاب شهید شد، پسر دیگرم یک چشمش را در راه انقلاب داد، قوم و خویش‌هایم در این راه شهید دادند، خود من چقدر به جبهه‌ها کمک کردم، البته نمی‌خواهم منت بر کسی بگذارم، وظیفه‌ام را انجام دادم، یک روز به انقلاب و اهداف انقلاب پشت نکردم و اگر تذکراتی می‌دادم یا چیزهایی می‌گفتم یا به مرحوم امام(ره) می‌نوشتم هیچ هدفی جز اینکه می‌خواستم سوژه‌ها و اشکالات برطرف بشود نداشتم. «النصیحة لإمام المسلمین»، وظیفه همه اشخاص است، بعضی اشخاص که تذکرات نمی‌دادند کوتاهی می‌کردند.

من یادم هست که یک نامه پنج‌صفحه‌ای راجع به جنگ به مرحوم امام(ره) نوشتم – که آقایان شاید نامه مرا دیده‌اید – یک روز آیت‌الله مشکینی آمدند به خانه ما شروع کردند به اشکال که آقا دارند موشک‌باران می‌کنند تهران را، کجا را، شما اینجا نشسته‌اید، به داد برسید، مردم زده شدند توی صف‌ها فحش می‌دهند و... گفتم بروید تذکر بدهید. گفت آقا شما چرا هیچ چیز نمی‌گویی؟ من هم نامه‌ای را که راجع به جنگ نوشته بودم برای ایشان خواندم. خدا شاهد است چند مرتبه گفت الحمدلله، آنچه را می‌خواستیم بگوییم شما گفته‌اید. گفتم نخیر تکلیف شما ساقط نشده است، من یک نفرم و شما همه بایستی به ایشان بنویسید. منظور این است که من تمام چیزهایی که می‌نوشتم قصدم این بود که اشکالات برطرف بشود.

احمدآقا یک روز آمد اینجا، گفتم تو حالا را نگاه می‌کنی من می‌خواهم صد سال دیگر هم سوژه و بهانه‌ای نسبت به انقلاب نداشته باشند. در آخرین ملاقاتم با مرحوم امام که احمدآقا هم آنجا نشسته بود و آقای سید هادی هم بود، من یادم هست که به امام گفتم: دلمان می‌خواست حضرتعالی با آن قداست و چهره ملکوتی که وارد ایران شدید که تمام ارگان‌ها، تمام طبقات به حضرتعالی عشق می‌ورزیدند، دلمان می‌خواهد آن قداست و آن چهره ملکوتی شما باقی بماند و کارهای خلافی که در زندان‌ها و در دادگاه‌ها و ارگان‌ها می‌شود اینها به حساب شما گذاشته نمی‌شد. من نمی‌گویم که در زمان پیغمبر(ص) و امام(ع) کار خلاف نمی‌شد، در زمان پیغمبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) هم کار خلاف می‌شد، برای اینکه کارگزاران آنها که معصوم نبودند، اما هیچ‌وقت جرأت نمی‌کردند بگویند پیغمبر(ص) و علی(ع) دستور داده‌اند که این کارها را بکنیم، مخفیانه می‌کردند، ولی متأسفانه جوری شده است که در بعضی از ارگان‌ها و یا در زندان‌ها تندی‌هایی می‌شود، کارهایی می‌شود و می‌گویند نظر حضرت امام است! من از این رنج می‌برم که اینها را به حضرتعالی نسبت می‌دهند و چهره شما را ملکوک می‌کنند و من دلم می‌خواهد تا صد سال دیگر هم یک جوری باشد که این ولایت فقیهی که بعد از هزار و چهارصد سال قدرت را در دست گرفته نقطه‌ضعفی نداشته باشد و نقطه‌ضعف‌ها به حضرتعالی نسبت داده نشود، به امام این را می‌گفتم و در آخرین ملاقاتم خدمت ایشان گفتم که ما دلمان می‌خواهد آن قداست و آن چهره ملکوتی که شما دارید همان‌جور با عظمتش باقی باشد و نقطه‌ضعفی در این جهت نداشته باشیم. منظور این است که تمام تذکراتی که من به ایشان کتباً و یا شفاهاً می‌گفتم غرضم این بود که نقطه‌های ضعف برطرف شود، و من خیلی خوشوقتم که بسیاری از تندی‌ها را به واسطه آن دادگاه عالی که اینجا تشکیل داده بودیم یا به واسطه چیزهای دیگر جلویش را گرفتیم.

یکی از بزرگانی که حالا اسمش را نمی‌برم ایشان در تهران از علماست، چهار پنج ماه پیش گفته بود که من خیلی دلم می‌خواهد فلانی را ببینم، بعد گفته بود که چند نفر از افراد رده‌بالای اطلاعات به من گفتند ما را در آن شرائط وادار کردند که گواهی بدهیم که بیت فلانی در اختیار منافقین قرار

گرفته و منافقین به فلانی خط می‌دهند و ما هم متأسفانه این گواهی را دادیم آیا خدا از سر تقصیر ما می‌گذرد یا نه؟ آن آقا گفته بود پیش من آمدند و این شهادت را دادند. خلاصه مفتنین، آنها که نمی‌خواستند انقلاب محفوظ بماند و شاید هم عناصر وابسته به خارج که لابلا باشند – چنانچه من یک وقتی به خود حضرت امام عرض کردم که آقا وقتی که در سازمان سیا، کا گ ب نفوذ می‌کند و در کا گ ب، سازمان سیا نفوذ می‌کند، شما احتمال بدهید که در ارگان‌های ما ایادی داشته باشند، البته بچه‌های خوب خیلی داریم ولی احتمال بدهید که یک عناصری باشند و آنها بیایند خط بدهند – منظور این است که مفتنین کار خودشان را کردند و فتنه درست کردند و من شکر خدا را به جا می‌آورم که هیچ‌وقت نه مقام می‌خواستم و نه علاقه به مقام داشتم و نه دارم و همه هم بدانند من برای مقام هیچ‌وقت فعالیت نکردم، از هیچ‌کس و هیچ‌چیز هم نمی‌ترسم و وحشت ندارم الحمد لله، در آن وقت‌ها که دائم ما را می‌گرفتند و زندان می‌بردند با خود می‌گفتیم حالا فرضاً اعدام کنند، خدا را گواه می‌گیرم که من یک ذره از اعدام وحشت نداشتم حالا هم الحمد لله نه ترس دارم نه طمع. اما معذلک برای انقلاب و اهداف انقلاب دلم می‌سوزد و اگر چنانچه مردم زده بشوند و کارهایی بشود از این جهات ناراحت می‌شوم. مثل ما مثل آن دو نفر زنی است که سر بچه نزاع داشتند و آخر کار حکم شد بیایید بچه را نصف کنید، آنکه به‌حق بود و مادر بود از حق خودش گذشت برای اینکه بچه تلف نشود. من حرف خیلی دارم بزنم اما اگر حرف نمی‌زنم و ساکتم نه از ترس است نه از طمع، خدا شاهد است می‌خواهم اصل انقلاب و اهداف انقلاب محفوظ بماند و حتی‌المقدور مردم اصل انقلاب و نظام را حفظ کنند، روی این اصل است که من ساکت هستم نه اینکه حرف نداشته باشم، آن‌وقت می‌بینم حق‌کشی‌هایی و خلاف واقع‌هایی انجام می‌شود.

اینها یک واقعیاتی است که برای شما می‌گویم، بسیاری از کسانی که تا ما می‌خواستیم فتوای امام را بگوییم می‌گفتند خمینی خمینی راه نیندازید اینجا ما می‌خواهیم کاسبی‌مان را بکنیم، حتا فتوای امام را نمی‌گذاشتند گفته شود، اینها خیلی‌هایشان حالا شده‌اند حامی انقلاب و به تعبیر امروزی‌ها فرصت‌طلبان، اینها حالا دارند خط می‌دهند و حافظ انقلابند و بچه‌های که مخلص انقلابند خیلی از آنها به بهانه‌های مختلف باید توی زندان‌ها باشند، برایشان پرونده درست می‌کنند، خیلی‌هایشان حالا توی زندانند، آن‌وقت آن آقا هم می‌گوید بله اصلاً ما یک نفر زندانی سیاسی در ایرا نداریم! خب آقای بزرگوار مردم که می‌دانند. این حرف‌ها را می‌زنند مصرف خارجی دارد می‌خواهند به خارجی‌ها بگویند ما زندانی سیاسی نداریم والا خودشان که می‌دانند و مردم هم که کاه نخورده‌اند و می‌فهمند، می‌دانند که بچه‌های مخلص انقلاب تحت تعقیبند خیلی از آنها برای یک چیزهای جزئی زندان می‌روند، آن‌وقت یک عده فرصت‌طلب‌هایی که اصلاً هیچ با انقلاب جور نبودند و اسم امام و انقلاب را نمی‌شد پیش آنها برد و انقلاب و ما را مسخره می‌کردند اینها حالا شده‌اند حامی انقلاب و طرفدار انقلاب و برای بچه‌های انقلاب پرونده درست می‌کنند و تهدید می‌کنند.

من نسبت به بچه‌هایی که بی‌اطلاعند و خیلی از آنها را تحریک می‌کنند تا ما را تحت فشار بگذارند، دوستان ما را تحت فشار بگذارند من نسبت به این بچه‌ها چون اطلاع ندارند گذشت می‌کنم، اما نسبت به آنهایی که می‌دانند قضایا از چه قرار است و می‌دانند که مفتنین چه کارهایی کردند و معذلک ساکت‌اند من حساب آنها را به خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت واگذار می‌کنم. إن‌شاءالله.

والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته

پیوست شماره ۱۶۱:
قسمتی از سخنرانی معظم‌له در دهه فجر ۱۳۶۷

«... این ایام مصادف است با دهمین سالگرد انقلاب و صحبت از جشن گرفتن می‌باشد. من باید عرض کنم اگر جشن برای یادآوری اهداف و آرمان‌های اصیل انقلاب باشد و یک سری برنامه‌های آموزنده و سازنده تدارک شود به نحوی که همه ملت با ایمان و شوق برای عمران و ساختن کشور بسیج شوند و صدا و سیما و روزنامه‌ها در اختیار این‌گونه برنامه‌ها باشد تا افراد بتوانند هر نظر و فکر سازنده و یا آموزشی یا انتقادی دارند منعکس بکنند تا مردم رشد فکری پیدا کنند و به یاد اهداف انقلاب و شعارهای آن و خون شهدا و چاره‌جویی برای رفع کمبودها و تهیه برای مقابله با دشمنان اسلام بیفتند، این‌گونه جشن‌ها بسیار خوب و مطلوب است، ولی اگر جشن صرف چراغانی نمودن با این همه کمبود برق و خاموشی زیاد و یا گلباران نمودن و آذین بستن خیابان‌ها و مجسمه‌سازی و آب‌نما درست کردن مثلاً و یکسری کارهای تشریفاتی بدون محتوا باشد این‌گونه جشن گرفتن با آن همه کمبود در کشور و خرابی زیاد که هنوز در شهرهای مرزی است به علاوه چند میلیون آواره جنگی، کمبود

دارو در بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها و کالاهای مورد نیاز و ضرورت مردم، کار خلافی است، به‌خصوص اگر دست‌اندرکار این جشن‌ها مستقیماً فرمانداری‌ها و شهرداری‌ها باشند. در این صورت دنیا به ما شاید بخندد و محکوم کند.
به نظر من در این شرائط که بیکاری و فقر در اثر جنگ زیاد است و کمبودهای زیاد در اکثر چیزها، کالاها و حتا برق و دارو وجود دارد باید هزینه قابل توجه این جشن‌ها و کارناوال‌های کذائی را که می‌خواهند راه بیندازند، صرف رفع کمبودها و یا سرزدن به خانواده‌های شهدا و معلولین جنگ و انقلاب و محرومین و خانواده‌های فقرا و رفع نیازهای آنها بنماییم، و صدا و سیما هم به جای پخش چیزهای جلف و بی‌محتوا که با اخلاق و فرهنگ اسلام و انقلاب مغایر است به پخش برنامه‌های آموزشی و تربیتی و مسائل مربوط به عقاید و اصول دین و اخلاق اسلامی و نشر فرهنگ انقلاب بپردازد و این‌طور نباشد که احساس شود روزنامه‌ها دولتی می‌باشد و یا مثلاً صدا و سیما و روزنامه‌ها انحصاری شده و در اختیار عده خاصی می‌باشد، این معنا غلط است. روزنامه‌ها و صدا و سیما متعلق به همه مردم است و هر کس انتقاد و یا نظر مثبتی برای رشد و ترقی کشور داشت باید بتواند آزادانه از روزنامه‌ها و صدا و سیما منتشر نماید. شما ملاحظه کنید ژاپن بعد از آن همه خسارت و نابودی که در جنگ جهانی دوم متحمل شد چگونه بعد از جنگ بیدار شد و فکر و استعداد ملت خود را به کار گرفت و به جای کارهای تشریفاتی و سرگرم‌کننده بی‌خاصیت، به عمران و سازندگی و آموزش کشور و رشد و تعالی اندیشه‌ها پرداخت، تا امروز که در صنعت از آمریکا هم جلوتر رفته است».

پیوست شماره ۱۶۲:
متن کامل مصاحبه معظم‌له با ستاد دهه فجر، مورخه ۱۳۶۷/۱۰/۲

بسم الله الرحمن الرحیم
سؤال: در یک نگاه بی‌پرده و صادقانه این‌طور به نظر می‌رسد که «انقلاب اسلامی» نیز همانند بسیاری از انقلابات معاصر در تحقق شعارها و خواسته‌های اولیه ناموفق بوده و در مواردی ناگزیر از همان مسیر و شیوه‌ها استفاده کرده (مانند قبول روابط با غرب، پذیرش نظام بین‌المللی و...) که سایرین نیز بهره جسته‌اند. حال به نظر حضرتعالی اشکال اساسی در کجا است؟ آیا این نظر صحیح است که در جهان به‌هم‌پیوسته کنونی باید به جای «انقلاب» به «اصلاح» فکر کرد؟
جواب: بسمه تعالی، اینکه دیده می‌شود انقلاب‌ها معمولاً دچار آفت‌ها و بحران‌های داخلی و خارجی می‌شود و قهراً در تحقق اهداف اولیه و شعارهای اصولی خود موفق نمی‌شوند یک قانون جبری و الزامی الاهی یا تاریخی نیست، بلکه محصول شیوه و عملکرد مسؤولین و مدیران آن می‌باشد، و در انقلاب ما چون هدف پیاده شدن موازین اسلامی و ضوابط دینی و اخلاقی و حفظ حرمت‌ها و حفظ حقوق محرومین بود و پشتوانه آن نیز ایمان و اعتقاد مردم و هماهنگی همه اقشار ملت بود اگر همان هدف تعقیب می‌شد و همان ایمان و اعتقاد مردم و هماهنگی آنان حفظ می‌شد به یقین انقلاب مسیر خود را طی می‌کرد و روزبه‌روز شکوفاتر می‌شد، ولی متأسفانه ما به جای عمل و حفظ ارزش‌ها، بیش‌تر شعار دادیم و به جای بها دادن به مردم و حفظ آنان در صحنه روزبه‌روز نیروی عاقل و فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم، قهراً کارمان به جائی رسید که برای حفظ خود ناچار باید عملاً برخلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزش‌ها را فراموش کنیم.
بنا بر این «انقلاب» یک واقعیت است و برای تغییر نظامات طاغوتی و استکباری چاره‌ای جز انقلاب و دگرگونی همه‌جانبه نیست و تنها «اصلاح» چیزی را تغییر نمی‌دهد، چون اساس این نظامات خراب است. گرچه میزان موفقیت و پیروزی همه‌جانبه انقلاب‌ها منوط به رشد فکری و عقلانی ملت‌ها، شیوه و عملکرد و صداقت مسؤولین هر انقلاب می‌باشد و این روند همچنان ادامه خواهد داشت تا مزاج جهان برای یک دگرگونی اساسی و انقلابی جهانی به دست حضرت صاحب‌الأمر(عج) آماده گردد و نظامات شرک و کفر و استبداد به‌کلی واژگون و جای خود را به یک نظام الاهی عادل بدهند، إن‌شاءالله تعالی.

سؤال: در چند سال گذشته شاهد تحولاتی در زمینه «اندیشه راهنما»ی انقلاب و جمهوری اسلامی بوده‌ایم، قضاوت بسیاری آن است که برخی از آنها عدول از موضع‌گیری‌های اولیه بوده است. آیا به نظر حضرتعالی این تحولات، همان «اجتهاد مستمر» است یا تجدید نظر در اصول؟
جواب: بسمه تعالی، اصطلاح «اجتهاد مستمر» مربوط به اجتهاد فقهاء در احکام است که باید با پیشرفت‌های علمی و اجتماعی بشر همگام باشد تا بتواند پاسخگوی نیازهای بشری در تمام مراحل و دوره‌ها باشد، و خیال نشود که احکام اسلام منحصر به همان زمان‌های اولیه و دوران جهالت بشریت و نداشتن تمدن و صنعت و پیشرفت می‌باشد. در مورد «اصول» چه منظور، اصول اسلامی باشد یا اصول انقلاب اسلامی، باید توجه شود

که در هر دو یک سری اصول ثابت و غیرقابل تغییر وجود دارد که باید دقیقاً شناخته و تبیین گردد و در این‌گونه اصول هیچ‌گاه تجدید نظر معقول نخواهد بود، و یک سنخ مسائل فرعی و تطبیقی است که بر حسب مقتضیات زمان و شرائط تغییرپذیر است، و در اجتهاد باید این دو سنخ مسائل از یکدیگر تفکیک شوند.

سؤال: جنابعالی به کرات این نکته را گوشزد فرموده‌اید که میان «حفظ ارزش‌ها» و «حکومت کردن» باید اصالت را به حفظ ارزش‌ها داد.
الف- به نظر حضرتعالی اهم این ارزش‌ها در چه اموری تبلور پیدا می‌کند؟
ب- آیا تصور نمی‌فرمائید در صورت پای فشردن برای حفظ ارزش‌ها بقای حکومت اسلامی خدشه‌دار خواهد شد؟
پ- به هر حال در نهایت این مشکل را چگونه باید حل کنیم؟
جواب: بسمه تعالی، این معنا که برای ما باید ارزش‌ها و اهداف اصولی انقلاب، ملاک و اصل باشد نه حکومت کردن به هر قیمت، چیزی است که از روش و سنت روشن پیامبر اسلام(ص) و حضرت امیر(ع) در زمان حکومت خود به خوبی به دست می‌آید و باید روش آنان الگوی عملی باشد، و اینکه گاهی گفته می‌شود زمان ما را با این پیچیدگی شرائط و به‌هم پیوستگی دنیا و وجود انواع توطئه‌ها و حیله‌ها نمی‌توان به زمان پیامبر و حضرت امیر مقایسه نمود، یک انحراف و کج‌فهمی است. ارزش‌های اخلاقی و انسانی که ادیان و به‌خصوص اسلام برای تحقق آنها تشریع شدند چیزی نیست که قابل تغییر باشد. عدالت، مساوات، حفظ حقوق و حرمت‌ها، خدمت به نوع، وفاء به عهد، صداقت، کرامت، فداکاری، عفو، گذشت و امثال اینها در هر زمانی مطلوب است و خواسته انسان‌ها می‌باشد. به علاوه با پیچیدگی شرائط فعلی دنیا ساختار ذهنی و فکری مسلمانان در شناخت و درک اسلام نیز قهراً پیچیده و عمیق خواهد شد و بر مقیاس همان پیچیدگی شرائط کنونی، مجتهدین و اسلام‌شناسان روز، دستورات و قوانین متنوع و پیچیده‌ای را بر اساس اصول ثابت و روشن اسلام که از قرآن و حدیث و روشن معصومین علیهم‌السلام استنباط می‌کنند برای اداره جوامع کنونی ارائه خواهند داد و ارزش‌های مورد سؤال همان‌هائی است که به خاطر آنها انقلاب کردیم و در شعارها به مردم وعده می‌دادیم، و تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت برای تحقق همین ارزش‌ها و اهداف است و به اصطلاح حکومت «وسیله» است نه «هدف»، هدف حفظ ارزش‌هاست، و این معنی در کلمات حضرت امیر(ع) و امام حسین(ع) زیاد دیده می‌شود و مشی سیاسی این حضرات از اول تا لحظه شهادت، در تمام مراحل و در برخوردها با اقشار مختلف و دشمنان گوناگون خود بهترین الگو برای ما می‌باشد.
آن حضرات در شرائطی قرار گرفتند که بین ماندن و حکومت کردن و یا حفظ ارزش‌های الاهی و پایبندی به آنها مخیر بودند، ولی آنان حفظ ارزش‌ها را انتخاب نمودند و به همین دلیل روش آنان در تاریخ ماند و برای همیشه و همه افراد تا روز قیامت الگو و نمونه شد، وگرنه اگر حکومت کردن ولو به قیمت مسامحه در اهداف و ارزش‌ها را انتخاب نموده بودند هیچ‌گاه در تاریخ این‌چنین سرمشق و حرکت‌آفرین و تحول‌زا نمی‌شدند. به هر حال این مشکل یعنی انتخاب حکومت و یا ارزش‌ها را باید همانند پیامبر(ص) و حضرت امیر(ع) و امام حسین(ع) حل نمود، و این معنی منوط به این است که اولاً روش سیاسی و حکومتی آنان را درست بشناسیم و ثانیاً عمل کنیم و واقعاً سیره آنان را محور و الگوی فکری خود قرار دهیم.

سؤال: شورای مصلحت نظام که از سوی حضرت امام به منظور تصمیم نهائی در حل مسائل کشور تشکیل گردیده است از دیدگاه برخی همان «استحسان و مصالح مرسله» است که در بحث‌های فقهی اهل سنت مورد استناد می‌باشد. نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟
جواب: بسمه تعالی، شورای مصلحت از مقوله استحسان و مصالح مرسله نیست، اینها مربوط به شیوه‌های فقهی اهل سنت است. شورای مصلحت را از اول امام مد ظله برای حکمیت بین مجلس و شورای نگهبان تعیین کردند، گرچه گفته شد بعداً محدوده آن را تعمیم دادند، ولی به هر حال چون نهادی است برخلاف قانون اساسی و بر اساس ضرورت‌های روز و جنگ تأسیس شد، باید همان‌گونه که حضرت امام در جواب نمایندگان فرمودند تمام کارها در آینده بر اساس قانون اساسی و حول آن انجام شود.

سؤال: حضرتعالی در رهنمودهائی که ارائه فرموده‌اید از سوئی به واگذاری نقش بیش‌تر به مردم و نیز حمایت از اقتصاد آزاد و تجارت آزاد تأکید فرموده‌اید. الزام این امر قبول بازار اقتصاد جهانی و نظام بین‌المللی است که امنیت و نیز امکان این مبادلات را فراهم می‌سازد، از سوی دیگر در مسائل مربوط به سیاست خارجی و جنبش‌های آزادی‌بخش حضرتعالی معتقد به مبارزه با امپریالیزم و تشکیل هسته‌های مبارزاتی به منظور ضربه زدن به منافع امپریالیست‌ها و حمایت بی‌دریغ از جنبش‌های آزادی‌بخش هستید. به نظر حضرتعالی این دو امر چگونه قابل جمع هستند؟

جواب: بسمه تعالی، مقصود از آزادی در تجارت، شیوه غربی آن نیست، بلکه مقصود همان است که کراراً امام اشاره کرده‌اند که باید به مردم بیش‌تر بها داده شود و دولت خود را درگیر اموری که دست مردم است نکند و با نظارت و برنامه‌ریزی صحیح دست مردم را در تجارت و داد و ستد باز بگذارد و تنگ‌نظری نکند تا اولاً استعدادهای مردمی به‌کار افتد و جریان تجارت رونق یابد و ثانیاً دولت به کارهای اساسی خود برسد. البته این معنی منافاتی با کنترل بیش‌تر دولت در زمان جنگ و کمبود اجناس و احیاناً کوپنی کردن بعضی چیزها که به اندازه نیاز موجود نیست ندارد. بنا بر این مسأله حمایت از نهضت‌های اسلامی و تشکیل هسته‌های مقاومت در دنیا برای مبارزه با امپریالیسم هیچ ربطی و منافاتی با آزاد گذاشتن مردم در تجارت و تولید و تشویق آنان و دادن امکانات به آنان و برنامه‌ریزی نمودن برای صدور و ورود اجناس بر حسب نیاز کشور و منافع اقشار مردم ندارد، و خلاصه کلام اینکه در تولید و صنعت و توزیع بجاست دولت ناظر و کنترل‌کننده باشد نه مباشر.

سؤال: عده‌ای را عقیده بر این است که از مبرم‌ترین اقدامات در حوزه‌ها تغییر در ساختار آموزش آنهاست، به این معنا که ابزار موجود در سیستم آموزشی فعلی برای رسیدن به استنباط حکم منطبق بر نیازهای جهان کنونی نیست، به زبان دیگر علوم انسانی مانند (اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی و...) را باید در نظام آموزش حوزه وارد کرد. حضرتعالی این نظر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
جواب: بسمه تعالی، این معنا که ساختار آموزشی حوزه‌ها همزمان با نیازهای جدید و مکاتب گوناگون و تحولات علمی و صنعتی باید متحول شود و مسائل مستحدثه روز مورد تجزیه و تحلیل علمی و فقهی قرار گیرد، قابل شک نیست. البته نه به این معنا که از اهمیت فقه و اصول کاسته شود، هرگز، فقه و اصول باید به همان اهمیت گذشته مورد توجه باشد، ولی بسیاری از علوم دیگر که در گذشته مطرح نبوده هم باید در بافت نظام آموزشی حوزه‌ها قرار گیرد تا حوزه‌ها بتوانند پاسخگوی نیازهای جدید و مشکلات تازه فکری و عملی جوامع باشند. در مورد مسائل فقهی هم باید توجه شود که در گذشته فقهای عظام ما رضوان الله علیهم در فضای انزوا از سیاست و حکومت به اجتهاد و استنباط بسیاری از احکام پرداخته بودند و در حالی که مسأله حکومت در بافت نظام احکام اسلامی ملاحظه شده است، فقهای ما به دلیل دوربودن از حکومت و قدرت، بسیاری نکات و حقایق مربوط به آن را مورد توجه قرار نداده‌اند و در حقیقت کم‌تر درصدد ارائه فقه برای حکومت و اداره شؤون مختلف زندگی مردم بوده‌اند، گرچه مواد خام مسائل حکومت را با اشکال مختلف و در حد اختصار مطرح نموده‌اند. ولی چون از حکومت دور بودند در فکر چاره‌جوئی و استنباط فقه حکومت و سیاست نبوده‌اند و امروز با رفتن طاغوت و به‌وجود آمدن امید برای تشکیل حکومت اسلامی در همه ابعاد و زمینه‌ها وظیفه حوزه‌های علمیه، سنگین‌تر از گذشته می‌باشد و باید هم در زمینه آموزش کلی حوزه‌ها و هم در استنباط فقهی مسائل سیاسی و اقتصادی و قوانین حقوقی و جزائی و غیره یک تحولی به‌وجود آورد و مسائل جدید و محل ابتلاء اعم از فکری و عملی به‌خصوص در دائره حکومت اسلامی از همان مآخذ و منابع اسلامی استخراج و استنباط گردد، اگر این مهم به شکل لجنه‌ای و گروهی شروع شود موفقیت و آثار مثبت آن بیش‌تر و دقیق‌تر خواهد بود.

سؤال: به نظر حضرتعالی آیا زمان آن نرسیده که یک تحول جدی و اساسی در سبک «رساله‌نویسی» از سوی مراجع به‌وجود آید؟ اگر چنین است، این تحول چگونه باید صورت پذیرد؟
جواب: بسمه تعالی، در مورد تحول در سبک رساله‌ها باید گفت اگر تحول در نظام آموزشی و شیوه فقهی و استنباط مسائل مستحدثه رخ داد قهراً در سبک رساله‌های عملیه هم تحولی مناسب با زمان و نیازهای جدید نسل معاصر با انقلاب رخ خواهد داد، ان شاء الله تعالی.

سؤال: آنچه تا کنون مطرح بوده است این است که «تشخیص موضوع شأن فقیه نیست»، آیا با یکی شدن رهبری سیاسی و دینی همچنان می‌توان بر این اصل تکیه نمود؟
جواب: بسمه تعالی، با یکی شدن رهبری دینی و سیاسی، فقیه نیز از بعد اینکه یک فرد از جامعه می‌باشد می‌تواند در تشخیص موضوع دخالت کند و نظر بدهد، ولی با توجه به تنوع موضوعات مختلف و پیچیدگی آنها و نیاز به کارشناسی در اکثر موضوعات محل ابتلاء در حکومت اسلامی، باید فقیه در هر موضوعی به اهل خبره آن موضوع که از افراد عاقل و بی‌غرض متعهد و بصیر باشند مراجعه نماید و از این لحاظ خود نیز می‌تواند با اهل خبره به مشورت و تبادل نظر بنشیند، و این معنا عملی نمی‌شود مگر با دادن امکانات و آزادی اظهار نظر به خبرگان هر موضوعی و انتقال نظریات آنان به فقیه، تا او پس از اطلاع کامل از نظریات مختلف بتواند به نظری صائب در موضوعات برسد، در غیر این صورت از خطر اشتباه و دورماندن از واقعیات جامعه و متضرر شدن مردم و بدبینی آنان به اسلام و روحانیت نباید غفلت شود.

سؤال: تحولات سال‌های اخیر در زمینه‌های مختلف فکری و عملی، به اثبات نرسیدن ادعاها و شعارها، چندگانگی نظرات و... نوعی سرخوردگی و حیرت را در میان نسل جوان که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند پدید آورده، با توجه به اینکه این وضعیت خطر مذهب‌گریزی و پوچی را به دنبال دارد چه توصیه‌ها و پیشنهاداتی برای این معضل اجتماعی ارائه می‌فرمائید؟
جواب: بسمه تعالی، از اینکه نتوانسته‌ایم به تمام شعارها و اهداف انقلاب جامه عمل بپوشانیم نباید مأیوس شویم. باید به جای یأس و سرخوردگی به علل و رمز اصلی عدم موفقیت پی برد و چاره‌ای اندیشید. البته من به نسل جوان فداکار و انقلابی حق می‌دهم که بین آنچه به‌دست آورده با آنچه قرار بود به‌دست آورد و به او وعده می‌دادیم فاصله زیادی وجود دارد. ولی باید فکر کرد و به جنگ مشکلات رفت و اگر هم ناخالصی و بی‌صداقتی و یا بی‌کفایتی می‌بیند مأیوس نشود و از طریق جدال «بالتی هی احسن» افکار و نظریات خود را به مسؤولین و دست‌اندرکاران کشور و انقلاب تذکر دهد. از مسؤولین نیز انتظار می‌رود به این خطر بزرگ توجه نمایند و کاری نکنند که نسل جوان ما به‌کلی از دست برود و به جائی برسیم که اعتمادشان و ایمانشان را به‌طور کلی به روحانیت و انقلاب و یا خدای ناکرده به اسلام از دست بدهند و بدانند باید در دادگاه عدل الاهی و تاریخ آینده جوابگو باشند.

سؤال: برای مشکلات و نارسائی‌هایی که در ۱۰ سال گذشته به‌وجود آمده است عده‌ای به ذکر عوامل پرداخته‌اند، مانند: نارسائی اندیشه مذهبی برای اداره جامعه و حکومت اسلامی، عدم لیاقت کافی مجریان امور، به‌کارگیری شیوه‌های غلط، عدم حاکمیت واقعی مردم در سرنوشت سیاسی جامعه و نیز فشارهای بین‌المللی، به نظر حضرتعالی کدام یک از این عوامل نقش برجسته‌تری را ایفا کرده‌اند؟
جواب: بسمه تعالی، پنج عاملی که برای نارسائی‌ها و مشکلات کنونی برشمرده شد، هر کدام در جای خود درست و قابل توجه است. البته نارسائی اندیشه مذهبی را به این معنا باید گفت که چون فقه شیعه تا کنون برای حکومت و اداره جامعه مطرح نبوده، طبعاً یک‌سری تنگناها و نارسائی‌هایی در آن وجود دارد که باید با بینش جدید حکومتی و انقلابی آن نواقص برطرف شود. البته آنچه مورد نیاز بشر می‌باشد به‌طور پراکنده در آیات و روایات ذکر شده که باید با بینش عمیق و انقلابی مورد بررسی و شناخت قرار گیرد و مسائل مورد ابتلاء حکومت اسلامی از آنها و سیره پیامبر و ائمه اطهار استنباط گردد، و در مورد سایر عوامل باید گفت متأسفانه شیوه‌های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولاً به دست اهلش و افراط و تفریط‌ها و خود محوری‌ها و انحصارطلبی‌ها و خط‌بازیها و گروه‌گرائی‌ها و حق‌کشیها و بی‌عدالتی‌ها و بی‌اعتنائی به مردم و ارزش‌های اصیل انقلاب تا کنون بیش‌ترین ضربه را به انقلاب زده است، که اگر تا دیر نشده جبران نشود دیگر قابل جبران نخواهد بود.
درست است که فشارهای بین‌المللی و جنگ تا کنون ضایعات و خسارات زیادی برای ملت و انقلاب ما داشته است، ولی اگر ما به همان وحدت کلمه اسلامی و ملی که قبل از پیروزی داشتیم برگردیم و انقلاب را در انحصار جناح خاصی قرار ندهیم و هر فرد و جناحی که به انقلاب و کشور و نظام و رهبری معتقد بود به فکرش بها و ارزش دادیم و تمام نیروهای خلاق کشور را به‌دور از تنگ‌نظری‌های گذشته در بازسازی کشور سهیم نمودیم، به یقین بر تمام مشکلات داخلی و خارجی فائق خواهیم شد، و در این صورت دیگر دولت‌های بیگانه شرق و غرب چشم طمع به کشور و ذخائر و منابع آن نخواهند داشت و ما می‌توانیم با اتکاء به نیروی عاقله و فعال کشور از وعده و وعیدهای متخصصین و مشاورین خارجی بی‌نیاز باشیم.
بنا بر این قبل از هرگونه بازسازی کشور باید در بینش اداره کشور و کیفیت آن و بازسازی سیاسی و فکری مدیریت انقلاب و کشور تحولی به‌وجود آید، و این انتظاری است که همه اقشار و طبقات مردم از مقام معظم رهبری که تا کنون انقلاب را در لحظات حساس رهبری نموده‌اند دارند.

پیوست شماره ۱۶۵:
نامه معظم‌له به امام خمینی به مناسبت ایراد برخی اتهامات و شایعات در جراید و مطبوعات، مورخه ۶۸/۲/۱۸ [آخرین نامه منتظری به خمینی]

بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت عید سعید فطر به عرض می‌رساند: نسبت به مسائل اخیر که در نوشتجات و سخنرانی‌ها و جرائد تعقیب می‌شود بنا بر سکوت و محول نمودن امور به خدا داشتم، ولی چون ممکن است ابهاماتی وجود داشته باشد سکوت مطلق را روا ندیدم و امرم دائر بود بین نامه نوشتن به حضرتعالی یا خطاب به مردم که استخاره با قرآن شریف با اول مساعدت کرد لذا ناچار شدم مصدع شوم، و هرچند برای حضرتعالی خواندن نامه من بسیار تلخ است ولی اجازه دهید نامه کسی که حدود چهل سال افتخار شاگردی و تعقیب اهداف حضرتعالی را داشته چند دقیقه وقت شما را اشغال کند:

۱- من از همان اول مبارزات که به رهبری حضرتعالی شروع شد صادقانه هم چون سربازی فداکار انجام وظیفه می‌کردم و در همه مراحل و سختی‌ها خود و خانواده و فرزندانم استقامت کردیم، بر کسی هم منت ندارم که پاداش‌دهنده اعمال خداست.

و الآن نیز اهداف انقلاب و پیاده شدن اسلام اصیل با گوشت و پوست من عجین است و یک قدم هم عقب‌نشینی نکرده‌ام و از مسیر انقلاب جدا نیستم. منتها به قدر شرائط و امکانات، و اگر در ضمن صحبت‌ها می‌گفتم: «من در کنارم» برای رفع مسؤولیت در مقابل مراجعات و توقعات و انتظارات زیادی بود که قادر بر انجام آنها نبودم، و بسا بعضی از مراجعین را ذی‌حق هم می‌دانستم. چطور می‌شود من مخالف نظامی باشم که چهار سال است با تدریس ولایت فقیه در حوزه به نظر خودم پایه‌های علمی آن را محکم کرده‌ام؟!

۲- تعیین من به عنوان قائم مقام رهبری از همان ابتدا برخلاف نظر و میل من بود و به مجلس خبرگان هم همان اول نوشتم، و به طور کلی من شخصاً به پست و مقام علاقه نداشته و ندارم مگر اینکه وظیفه شرعی ایجاب کند. در نامه حضرت امیر(ع) به استاندار آذربایجان آمده است: «إن عملک لیس لک بطعمة ولکنه فی عنقک امانة» (*نهج‌البلاغه*، نامه ۵) و قهراً انسان عاقل حتی‌المقدور از تحمل امانت و مسؤولیت سنگین گریزان است مگر اینکه ناچار باشد. چنانچه هیچ‌وقت آرزوی مرجعیت هم نداشته‌ام تا اینکه حساب کنم چه اقشاری به من می‌گروند یا نمی‌گروند. من اگر شرعاً جائز بود از اجتماع و اجتماعات به طور کلی منزوی می‌شدم.

۳- من حتا یک دقیقه با منافقین همکاری نداشته‌ام. برخوردهای تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است. اینان علاوه بر انحراف فکری و اخلاقی و نداشتن عواطف انسانی سرمایه‌های انقلاب و چهره‌های ارزنده آن و از جمله فرزند عزیز من را از ما گرفتند، و هزاران افراد بی‌گناه را به شهادت رساندند، و در جنگ تحمیلی با دشمنان ما همگام و همصدا شدند. با این وضع کدام انسان عاقل و متعهدی به آنان اعتماد می‌کند و حاضر است با آنان همکاری کند؟ راستی حضرتعالی تصور می‌کنید که من یا حتا افراد بیت من منافقین و یا لیبرال‌ها را بر مسؤولین فعلی نظام که نوعاً از دوستان و همکاران صمیمی من هستند مقدم می‌دانیم، و اگر به بعضی از مسؤولین اعتراض شود این به معنی مقدم داشتن منافقین و لیبرال‌ها است؟!

٤- کانال اطلاعاتی من نه منافقین بودند و نه لیبرال‌ها، من علاوه بر خواندن نامه‌های مختلف مردم و بولتن‌های خبری کشور هر روز با اقشار مختلف مردم از وزرا و نمایندگان مجلس و فرماندهان ارتش و سپاه و سایر ارگان‌ها و ائمه جمعه شهرستان‌ها و مردم عادی کشور ملاقات داشتم، و همه آنان اشکالات و شکایات را مطرح می‌کردند و به خیال خودشان از من چاره‌جوئی می‌کردند، آیا اینان همه نفوذی بودند؟! من با اینکه با دکتر پیمان هم‌زندانی بودم حدود چهار سال است ایشان را ندیده‌ام و از او و کارش هیچ خبر ندارم، آقای مهندس بازرگان حدود یک سال و نیم قبل یک مرتبه به منزل من آمده و ظاهراً آقایان صباغیان و توسلی با ایشان بودند، و آقای دکتر یزدی هم دو بار یا سه بار در ظرف چندین سال به منزل من آمده، و معمولاً صحبت‌های آقایان مربوط به محل حزب و روزنامه‌شان که توقیف است و برخوردهائی که با آنان می‌شده دور می‌زده است، و مرحوم دکتر سامی با اینکه در رژیم سبق هم به من و هم به بسیاری از طلاب و مبارزین خدمات شایانی کرد پس از زمان وزارتش در بهداری من اصلاً او را ندیدم تا کشته شد، فقط یک مرتبه که کتک خورده بود در محل حزبشان به وسیله نامه از من استمداد کرده بود که من نه جواب دادم و نه کاری از من ساخته بود که برایش انجام دهم.

و معمولاً آقایان طالب ملاقات، پس از چند مرتبه تلفن به مسؤول ملاقات و دفع‌الوقت من بالأخره از قبل خود من وقتی به افراد داده می‌شد، بیت من نه در اختیار منافقین بوده و نه اینکه لیبرال‌ها آنجا صف کشیده بودند به نحوی که جای دیگران در آنجا نباشد چنانچه در سخنرانی‌ها گفته شد. مسؤول ملاقات که قبلاً آقای امیری بود و فعلاً آقای متقی است از خود من سؤال می‌کرد، افراد دیگر در بیت در ملاقات‌ها هیچ نقشی نداشتند. البته نظر من به طور کلی در ملاقات‌ها نسبتاً وسیع است و معتقد بودم انسان باید همیشه حرف‌ها را از موافق و مخالف بشنود تا بهتر بتواند تصمیم بگیرد.

آیا خدا راضی است بیتی که همیشه در مسیر انقلاب قدم برمی‌داشته و در مسائل اسلامی و انقلابی ایران و لبنان و فلسطین و هندوستان و افغانستان و آفریقا و اروپا و امثال ذلک به نفع اسلام و انقلاب فعالیت داشته و اظهار نظر می‌کرده و اهداف انقلاب و مقام معظم رهبری را تعقیب

می‌کرده و فرضاً گاهی هم بر حسب احساس وظیفه و از روی دلسوزی اشکالاتی را هم تذکر می‌داده است و همیشه مورد حمله ضد انقلاب بوده یکدفعه به اتهام واهی نفوذ و نفوذی‌ها مورد بی‌مهری واقع شود؟!

آیا شایعات بی‌اساس و یا بافته‌های سید مهدی که معلوم نیست در چه شرائطی و با چه انگیزه‌هائی این مقدار رطب و یابس به هم بافته صحیح است ملاک قضاوت‌ها واقع شود؟!

و شاید او چون از ناحیه نظام ضربه خورد می‌خواسته است انتقام بگیرد و نیروهای فعال نظام را به یکدیگر بدبین کند – چنانچه شد – آیا درست است ما به بافته‌های او ترتیب اثر بدهیم؟! اصلاً در آن شرائط اعترافات آدم مورد اعتماد هم شرعاً منشاء اثر نیست تا چه رسد به اعترافات مثل او. حالا من در شناخت او اشتباه کرده بودم و ماهیت او برای من شناخته نبود – و کم لذلک من نظیر لیس هنا محل ذکرها – آیا آقایانی که او را شناخته‌اند و بر تناقض‌گوئی‌های او واقفند صحیح است با بافته‌های او معامله وحی منزل کنند، در صورتی که اشاعه کذب هم حکم کذب دارد، مخصوصاً اگر موجب بدبینی‌ها و دشمنی‌ها گردد؟! و علی فرض الصدق ما کل ما یُعلم یُقال و لا کل ما یُقال یُکتب فی الاوراق و یَبُثُّ فی الآفاق.

جا داشت آقایان به آیه شریفه «إن جائکم فاسقٌ بنبأ فتبینوا إن تصیبوا قوماً بجهالة فتُصبحوا علی ما فعلتم نادمین» توجه می‌کردند. به علاوه چرا نامه‌های او به من و به برادرش را به ما نرساندند تا موجب شناخت و آگاهی ما گردد ولی در اختیار بعضی افراد دیگر قرار گرفته بود؟ ضمناً سید مهدی یک روز هم عضو دفتر و بیت من نبود، این مطلب را همه کسانی که در قم با دفتر و بیت من سر و کار دارند می‌دانند، او فقط از طرف من مسؤول نهضت‌ها بود و مرکز جدائی داشت، و وقتی که من فهمیدم روی او حساسیت هست به او پیغام دادم به بیت من رفت و آمد نکند، البته تا قبل از مصاحبه از او دفاع می‌کردم ولی پس از مصاحبه او طی نامه‌ای به حضرتعالی از او کاملاً جستم و از موضع‌گیری‌های حضرتعالی نسبت به او تشکر کردم که لابد حضرتعالی اجمالاً به یاد دارید و صورت آن ضمیمه است. بالأخره شخص من پس از این حوادث نفس راحتی کشیدم، و در این ماه مبارک رمضان علاوه بر انجام وظائف عبادی ماه بیش از هر ماهی دیگر به کارهای علمی اشتغال داشتم و لذت هم بردم – خدا را شکر – و پدر من هم پس از شنیدن جریان خدا را شکر کرده بود که مسؤولیت از من برداشته شده است. ولی آیا صحیح بود که با بزرگ کردن بافته‌ها و القائات برای رهبر معظم ذهنیتی درست کنند که موجب ناراحتی شدید ایشان گردد. و جلو فعالیت‌های اسلامی من هم گرفته شود، و دشمنان اسلام و انقلاب در داخل و خارج خوشحال شوند و برای توده مردم هم مسأله ایجاد کنند؟! من به سهم خود فرضاً از غیبت‌ها و اهانت‌ها بگذرم ولی از تهمت‌ها و اشاعه اکاذیب هرگز نمی‌گذرم. و چون معتقدیم روزی به گفته‌ها و نوشته‌ها و همه حساب‌ها رسیدگی می‌شود برای شخص خودم هیچ ناراحت نیستم.

از باب مثال عرض می‌کنم: در نامه بعضی از آقایان آمده بد که دختر من در حضور من عکس حضرتعالی را پاره کرده است. به همه مقدسات عالم این امر دروغ محض است، حالا فرض می‌کنیم این امر راست باشد آیا پخش آن به قداست حضرتعالی هم لطمه نمی‌زند؟!

من طلبه فرضاً مقصر باشم آیا باید به اسم دفاع از مقام معظم رهبری کاری کرد که مردم به فقه و روحانیت و به همه چیز بدبین شوند؟! یا مثلاً آقای سید هادی قبل از ماه رمضان در اثر بحران از قم به قصد مشهد رفت ولی بعداً ترسیده بود و به مشهد نرفته بود تا اول ماه رمضان برای روزه‌ها به قم آمد و به منزل من هم رفت و آمد نداشت ولی دیدیم در بولتن مجلس به مشهد رفتن او را و چند سخنرانی هم از او نوشتند و یکی از مسؤولین مشهد هم تأیید کرده بود، و شاید در بولتن‌های دیگر هم نوشته باشند، این است سنخ اخبار و شایعات!!

فی روضة الکافی (ج۸، ص۱٤۷) بسنده عن ابی الحسن الاول(ع) قال: قلتُ له: جعلتُ فداک الرجل من إخوانی یبلغنی عنه الشیء الذی أکرهه فأسأله عن ذلک فینکر ذلک و قد اخبرنی عنه قوم ثقات؟ فقال لی: یا محمد کذب سمعک و بصرک عن أخیک، فإن شهد عندک خمسون قسامة و قال لک قولاً فصدقه و کذبهم، لا تذیعن علیه شیئاً تشینه به و تهدم مروته فتکون من الذین قال الله فی کتابه: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم»، و فی اصول الکافی (ج۲، ص۳۵۵) بسند صحیح عن ابی عبدالله(ع) قال: قال رسول الله(ص): «لا تطلبوا عثرات المؤمنین فإن من تتبع عثرات أخیه تتبع الله عثراته، و من تتبع الله عثراته یفضحه ولو فی جوف بیته» إلی غیر ذلک من الأخبار الواردة فی هذا المجال.

۵– صحبت‌هائی که من می‌کردم یا نامه‌های مختلفی را که در موضوعات مختلف به حضرتعالی می‌نوشتم خدا را گواه می‌گیرم که هدفی جز خدمت به اسلام و انقلاب و موقعیت مقام رهبری و ولایت فقیه نداشتم، و «النصیحة لإئمة المسلمین» را یکی از وظائف مهم همه مسلمین می‌دانستم. البته مدعی عدم خطا و اشتباه هم نیستم که برحسب حدیث نبوی: «کل ابن آدم خطاء فخیر الخاطئین التوابون»، ولی طبق تشخیص خودم سعی داشتم به وظیفه خود عمل کنم، و در عین حال اگر حضرتعالی جداً به من می‌فرمودید تو دیگر حق نداری صحبت کنی من هرگز

تخلف نمی‌کردم. نامه من به حضرتعالی راجع به اعدام‌ها مورخه ٦٧/٥/٩ در اثر اطلاعاتی بود که از بعضی تندروی‌ها و تندروها در زندان‌ها داشتم، و هدفی جز حفظ حقوق و حریم اسلام و انقلاب و مقام معظم رهبری نداشتم، نه نفوذی در کار بود و نه محرکی. پس از اطلاع از دستور اعدام‌ها به وسیله بعضی از قضات که خودشان جداً ناراحت بودند و برای چاره‌جوئی به من مراجعه کرده بودند من شب تا صبح به جای خواب به عواقب کار می‌اندیشیدم و در روز بعد با آقایان خرم‌آبادی و سید هادی هاشمی مشورت کردم هر دو آنان با نامه نوشتن به حضرتعالی مخالف بودند به عذر اینکه امام ناراحت می‌شود و به خیال خودشان مرا قانع کردند، ولی من پس از خواندن نماز ظهر و عصر و صرف غذا فکر کردم با وصفی که من اطلاع دارم تندروی‌هائی می‌شود و به حریم اسلام و مقام معظم رهبری لطمه خواهد زد، در اثر احساس وظیفه نامه را نوشتم، و چون شورایعالی قضائی را در این قبیل موضوعات مسؤول می‌دانستم فتوکپی آن را هم برای شورا فرستادم، و پس از ارسال نامه‌ها به تهران به منزل سید هادی تلفن زدم که ایشان به بیت حضرتعالی تلفن کنند که نامه را دریافت کنند و ایشان با استعجاب گفت مگر بنا نشد نامه ننویسید؟ و ضمناً من به دست خود به بعضی از قضات که به حالت اعتراض مراجعه می‌کردند و به نظر من مورد اعتماد بودند رونوشت نامه‌ها را دادم، حالا پس از هفت ماه به خارج سرایت کرده افراد بیت من هیچ گناهی ندارند و جوسازی علیه آنان گناه است.

نامه به آقای نخست‌وزیر را هم من به دست خود خضوراً به حضرات آقایان موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، هاشمی، حاج احمدآقا و نخست‌وزیر در منزل خودم در یک شب با تضاضای آقایان به همه دادم که بعداً شنیده شد فردای همان شب رونوشت نامه دست یکی از نمایندگان مجلس بوده و به وسیله او هم به افراد داده شده، نه نفوذی در کار بوده و نه منافق و لیبرالی واسطه بوده است. و اساساً چرا ما باید اگر مطلبی را حق و وظیفه می‌دانیم از ملتمان کتمان کنیم؟ البته نقشه‌های نظامی باید مخفی باشد که به دست دشمن نیفتد.

٦- با همه این مسائل که اجمالاً بدون اعمال فنون دیپلماسی و با صراحت لهجه‌ای که از خود استاد بزرگوار رهبر انقلاب آموخته‌ام بیان شد در نامه‌ای که در تاریخ ٦٨/١/٤ پیرو پیام حضرتعالی به مهاجرین جنگ تحمیلی قبل از حاد شدن مسائل من به حضرتعالی نوشتم، چنین نوشتم: «اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از نظر اینکه اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسؤولین را نیز درصدد رفع نواقص و توجه بیش‌تر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد. معذلک اگر حضرتعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می‌دانم و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام». پس من هیچ‌گاه داعیه مقابله با نظام یا خدای ناکرده مقابله با حضرتعالی را نداشته‌ام. ضمناً نامه فعلی من نیز مرتجلاً نوشته شد و احدی به من القا نکرده و برای احدی هم تا حال آن را نخوانده‌ام تا مبادا باز به گردن بیت و نفوذ و نفوذی گذاشته شود، و معلوم شود که من حرف‌های خودم را می‌زنم نه حرف‌های دیگران را، حرف زیاد دارم ولی بیش از این صحیح نیست حضرتعالی را خسته کنم. سلامت و طول عمر و توفیق بیش‌تر حضرتعالی را از خدای بزرگ مسألت می‌نمایم. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

٢ شوال ١٤٠٩ مطابق ٦٨/٢/١٨

پیوست شماره ۱۶۶:
دلایل مخدوش بودن نامه‌هایی که در اواخر عمر شریف حضرت امام به عنوان نامه ایشان منتشر می‌گردید.

امام خمینی در انتهای وصیتنامه سیاسی-الاهی خود گفته است:

«١- اکنون که من حاضرم بعضی نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود، لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضاء من باشد با تصدیق کارشناسان، یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.

٢- اشخاصی در حال حیات من ادعا نموده‌اند که اعلامیه‌های اینجانب را می‌نوشته‌اند، این مطلب را شدیداً تکذیب می‌کنم، تا کنون هیچ اعلامیه‌ای را غیر شخص خودم تهیه کسی نکرده است...».

با توجه به وصایای فوق، نامه‌هایی که در اواخر عمر شریف حضرت امام به نام ایشان منتشر شده است به دستخط حاج سید احمد خمینی بیش‌تر شباهت دارد تا به دستخط حضرت امام، که ذیلاً از نظر کارشناسی با آوردن نمونه‌هایی از خط آقای سید احمد خمینی و دستخط امام، دلایلی را در این رابطه عنوان می‌کنیم.

الف- از نظر ظاهری:

با توجه به حال وخیم امام خمینی، دستخط ایشان در اواخر عمر لرزش آشکاری داشت، برای نمونه غزلی را که حدود سه ماه قبل از فوت نوشته است به همراه دستخط احمدآقا آورده و آنها را با دستخط «۱۳٦۸/۱/۲٦» از نظر ظاهری مقایسه کرده‌ایم. به کلماتی که زیر آنها یک خط کشیده شده توجه شود.

ب- از نظر کارشناسی:

امام عمدتاً «هـ» را به صورت ویرگولی می‌نوشت و احمدآقا عمدتاً به صورت دو چشم. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده دقت شود. نمونه دستخط امام از وصیتنامه ایشان آورده شده است.

امام عمدتاً سرکج کلمات را چسبیده و یا با فاصله کم می‌نوشته که همین نحوه نگارش خط ایشان را به لحاظ ظاهر باریک می‌کرد، حال اینکه احمدآقا سرکج کلمات را با فاصله می‌گذارد که منجر به پهن شدن خط می‌گردد. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده توجه شود.

امام عمدتاً در نحوه نگارش «است» الف را زیر «ت» قرار می‌دهد، ولی احمدآقا «الف» را زیر «س» می‌گذارد. به کلماتی که زیر آنها دو خط کشیده شده توجه شود:

دستخط حضرت امام حدود سه ماه قبل از ارتحال:

دستخط حضرت امام حدود سه ماه قبل از ارتحال

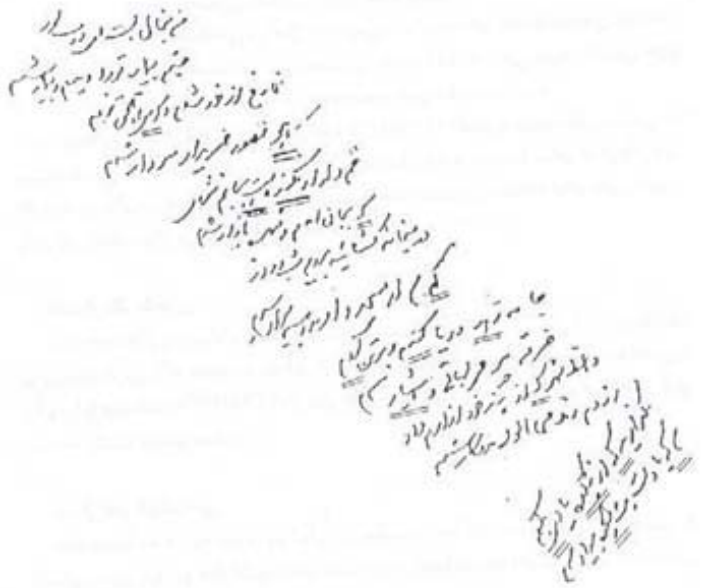

نامه «۱۳۶۸/۱/۲۶» منتسب به امام خمینی:

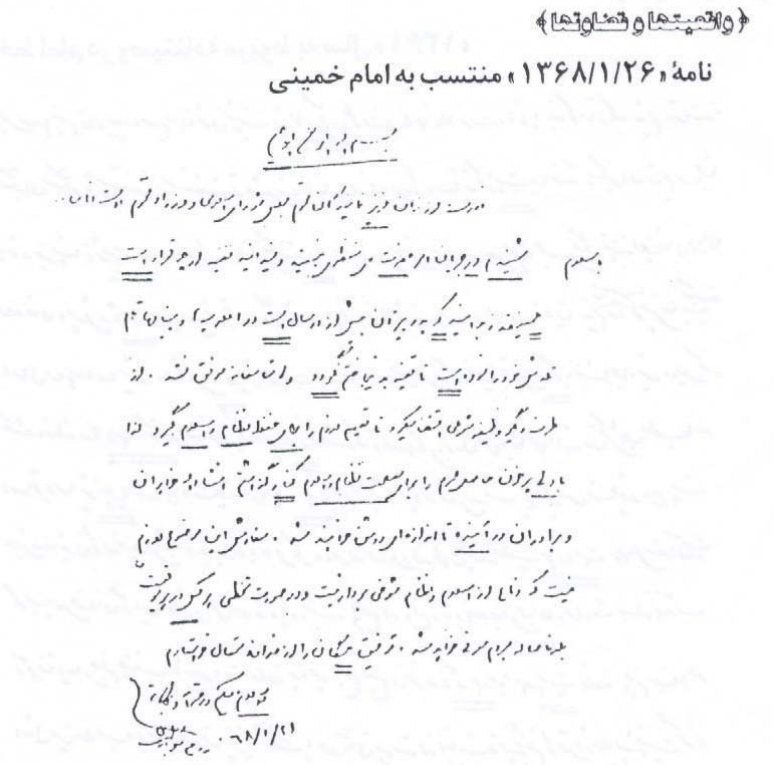

«واعتصموا و تعاونوا»

نامهٔ «۱۳۶۸/۱/۲۶» منتسب به امام خمینی

دستخط سید احمد خمینی در سال «۱۳۶۸»:

دستخط سیداحمد خمینی در سال «۱۳۶۸»

(روزنامهٔ رسالت ۱۳۶۸/۳/۲۴)

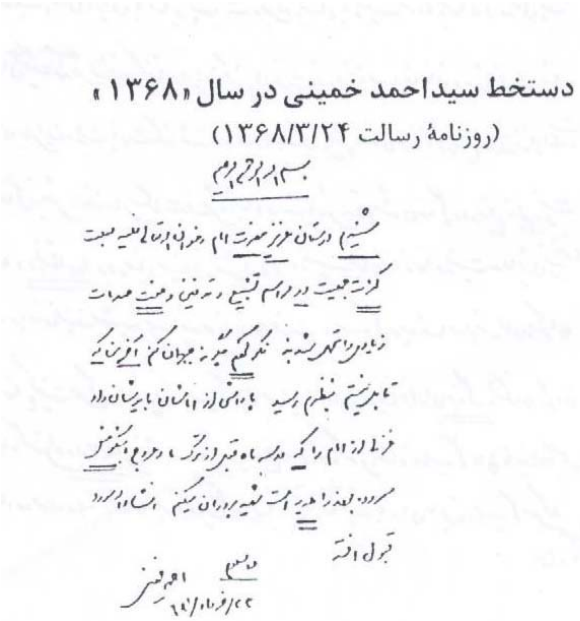

دستخط امام در وصیتنامه مربوط به سال «۱۳۶۱»:

دستخط امام در وصیتنامهٔ مربوط به سال «۱۳۶۱»:

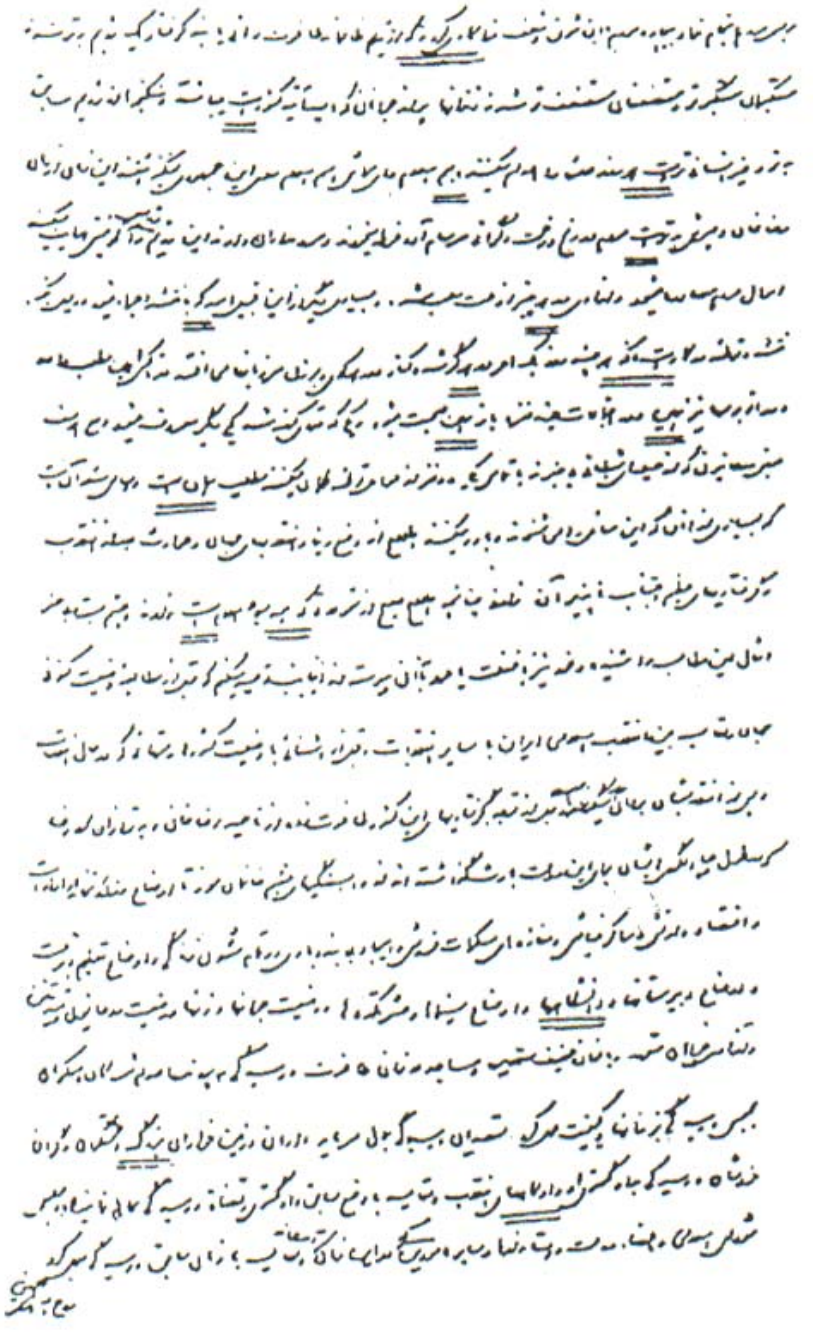

دستخط سید احمد خمینی در انتهای «رنجنامه»:

دستخط سید احمد خمینی در انتهای رنجنامه:

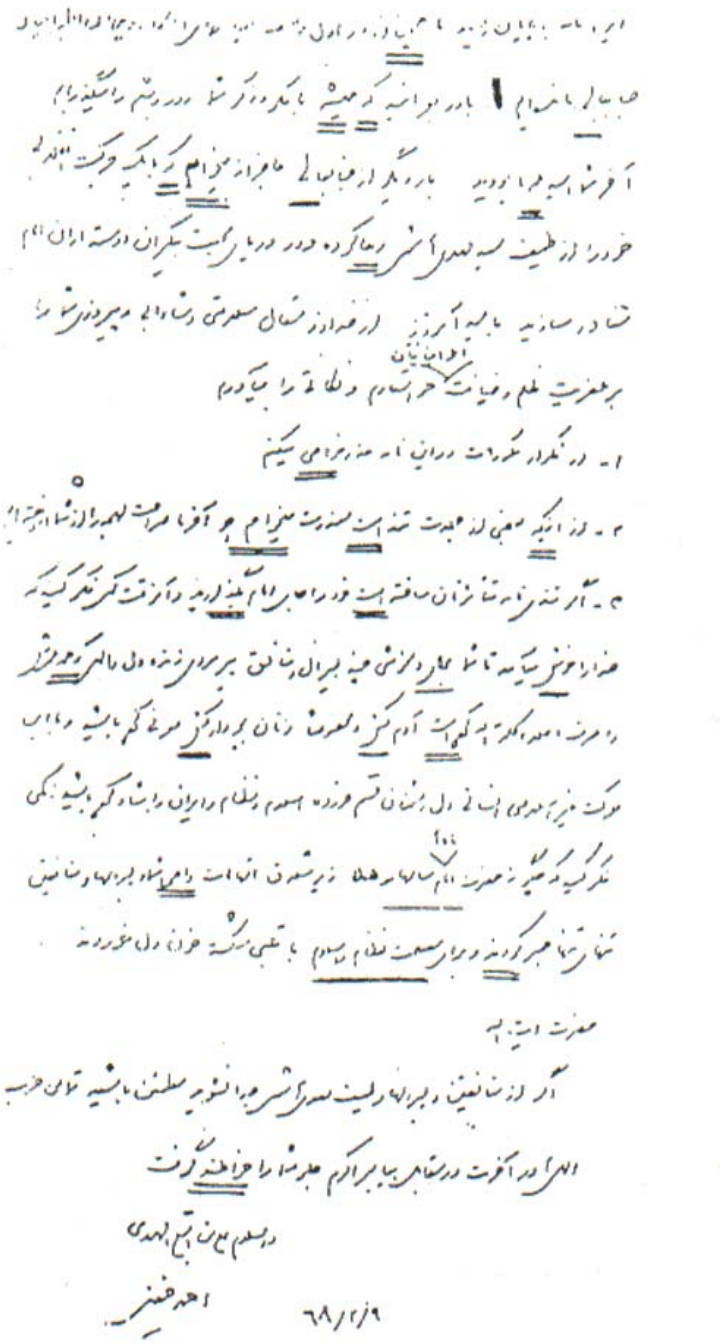

پیوست شماره ۱۶۷:
نامه آقایان کروبی، جمارانی و روحانی به معظم‌له

۲۹ بهمن ۱۳٦۷

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی جناب آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت افاضاته

با سلام و تحیت، پیش از پرداختن به موضوعات اصلی لازم می‌داند نکاتی را یادآور شود:

الف: از آنجا که یکی از ویژگی‌های حضرتعالی صراحت لهجه است، انتظار داریم که از برخورد صریح و دور از مجامله ما نرنجید و آن را حمل بر جسارت و اسائه ادب نکنید.

ب: این نامه را افرادی به محضر عالی می‌نویسند که در درازای نهضت امام تا پیروزی انقلاب اسلامی و تا به امروز از علاقه‌مندان و وفاداران به شما بوده و اخلاص آنان نسبت به حضرتعالی به ثبوت رسیده است و علاوه بر اعتراف به مقام علمی شما از نظر مقاومت و ازخودگذشتگی و تحمل رنج‌ها و فشارها شما را اسوه و الگوی کم‌نظیر دوران خفقان رژیم ستم‌شاهی می‌دانند و در این نگارش، جز خیرخواهی و صلاح‌اندیشی و تذکرات مشفقانه و پیشگیری از ضربه و لطمه ناهنجار به مقام والای آن‌جناب نظر و اندیشه‌ای ندارند.

ج: این نامه پس از دیرزمانی بردباری و خویشتن‌داری در برابر یک سلسله برخوردها و موضع‌گیری‌های سؤال‌برانگیز جنابعالی که برای ما در خور توجیه نبوده است، به حضرتعالی نگارش شده است. امید است که آن را بر پایه احساسات آنی، جوانی و حساب‌نشده ما نگذارید و توجه داشته باشید که در پی دیرزمانی اندیشه و بررسی همه‌جانبه، به تقدیم آن ناگزیر شدیم. با وجود این اگر شیوه نگارش دون شأن آن مقام معظم است، پوزش می‌خواهیم چون ما را از آن گریزی نبوده است. والعذر عند کرام الناس مقبول.

د: شما توصیه می‌فرمائید که: «لازم است مردم و کسانی که انتقاد سازنده دارند آزادانه حرف‌های خود را بزنند» امید است که به ما به عنوان سربازانی که در راه اسلام و انقلاب اسلامی – إن‌شاءالله – فداکاری و خدمتگزاری کرده و می‌کنند، این رخصت را بدهید که دور از هرگونه سانسور، انتقاد و نظریه خود را لااقل در نامه‌ای دربسته، به حضور عالی بنگارند.

اما مسائلی را [که] لازم می‌دانیم با آن‌جناب در میان بگذاریم و درباره آن با کمال ادب و احترام، توضیح بخواهیم، بدین شرح است:

۱– برخورد و موضع‌گیری‌های حضرتعالی در ماجرای مهدی هاشمی برای بیش‌تر دوستان مخلص و ارادتمندان روحانی شما که از نزدیک و دور شاهد موضع‌گیری‌های شما بودند، شگفت‌انگیز و حیرت‌آور بود و هنوز نیز این شگفتی و حیرت ادامه دارد. شما خود می‌دانید که نامبرده و باند او عالم روحانی مرحوم شمس‌آبادی و نیز روحانی دیگری را به جرم ساده‌اندیشی و بنا به گفته خود او «عدم اعتقاد به مبارزه» ربودند و به وضع فجیعی به قتل رسانیدند و آنگاه که دستگیر شدند نیز – بنا بر پرونده موجود– نامبرده در خدمت ساواک قرار گرفت و به همکاری با آنان پرداخت. در پی پیروزی انقلاب اسلامی که از زندان آزاد گردید نیز به شرارت ادامه داد و حشمت و دو فرزند بی‌گناه او را به وسیله باند خود ربوده و به قتل رسانید و آنگاه که از سوی حضرتعالی علی‌رغم هشدارها و تذکرات خیرخواهانه حضرت امام و برخی از مسؤولان و دوستان، به مسؤولیت نهضت‌ها گماشته شد، می‌دانید که چگونه در افغانستان میان برادران مسلمان کشت و کشتار و برادرکشی راه انداخت و فتنه‌ها برپا کرد. و سرانجام خون‌های ناحق ریخته گریبان او و باند او را گرفت و از سوی مسؤولان نظام جمهوری اسلامی دستگیر و تحت پیگرد قانونی قرار گرفت و به جنایات خود اعتراف کرد و به جزای اعمال خود رسید و در این میان انتظار می‌رفت که حضرتعالی در پی آگاهی از جنایت‌ها و آدم‌ربایی‌ها و خون‌ریزی‌ها و ده‌ها جنایت و خیانت دیگر او، که در پرونده‌های او منعکس است و خود به خوبی از آن آگاهید، نه تنها از او و باند او اظهار تبری و انزجار کنید و از مسؤولان امر کیفر هرچه سریع‌تر آنان را بخواهید بلکه از وجود چنین جنایتکاران خونخوار و خدانشناسی در میان بیت خود به شدت نگران شوید و به خود آیید و در راه پاک‌سازی بیت خود از عناصر منحرف و وابسته به باند مهدی بکوشید و از مقامات و مسؤولانی که در راه ریشه‌کن کردن این ماده فساد تلاش کرده‌اند سپاسگزاری کنید و خود را مرهون آنان بدانید، لیکن متأسفانه حضرتعالی نه تنها چنین نکردید بلکه تا واپسین روز زندگی او می‌کوشیدید که او را از کیفر قانونی برهانید؟! آیا این موضع حضرتعالی را می‌توان با موازین قانونی مطابق دانست؟

۲- شما در سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های خود از پایبندی به قانون، عدم تجاوز به قانون و حرکت بر پایه قانون، فراوان سخن می‌گویید. پرسشی که برای ما مطرح است این است که آیا پیروی از قانون برای دیگران است؟! یعنی این مسؤولان نظام جمهوری اسلامی و امت قهرمان‌پرور ایران هستند که باید قانون را رعایت کنند؟ لیکن اطرافی‌های شما از هفت دولت آزادند؟! اگر چنین نیست پس چگونه:

الف: خبر کشته شدن حشمت و دو فرزند او به دست باند مهدی، نه تنها شما را تکان نداد بلکه تا آنجا که امکان داشت از قاتلان آنان حمایت کردید. در صورتی که اگر حشمت و دو فرزند او باید به چنین کیفری می‌رسیدند این وظیفه دادگاه انقلاب و دستگاه‌های قضائی بوده، نه وظیفه مهدی و باند او. شما چگونه است که از دریافت قتل حشمت و فرزندان او، به دست باند مهدی تکان نخوردید. لیکن آنگاه که خبردار شدید مشتی منافق و محارب را طبق موازین قضائی محاکمه و اعدام کرده‌اند، به نامه‌نگاری دست زدید و در دیدار با برخی از مقامات قضائی این کار را جنایت خواندید و آنان را جانی نامیدید؟ شگفتا! مهدی و باند او اگر مردم را بدزدند و بکشند جانی نیستند، لیکن مقامات قضائی نظام جمهوری اسلامی اگر شماری از توطئه‌گرانی را که نقشه براندازی دارند، محاکمه و اعدام کنند، جانی هستند؟!

ب: شما آنگاه که خبردار شدید که یکی از افراد باند مهدی اوراق و اسناد نخست‌وزیری را دزدیده است اظهار داشتید که «شاید تصمیم داشته در آینده نخست‌وزیر بشود و می‌خواسته است اطلاعاتی از چون و چند کار نخست‌وزیری داشته باشد»!

آیا اگر فردا خبردار شوید یکی از علما – العیاذ بالله – به بیت شما دستبرد زده است و شماری اسناد و مدارک را ربوده است و توجیه او این است که چون قصد دارد در آینده قائم‌مقام رهبر شود، برای آشنایی با اوضاع و شرائط قائم‌مقامی به این کار دست زده است، با او چه رفتار و معامله‌ای خواهید کرد و چه دیدی نسبت به او خواهید داشت؟ آیا درباره او نیز چنین اظهار نظری خواهید فرمود؟

ج: سعید آیت‌الله‌زاده در حضور حضرتعالی به جعل سند علیه دکتر هادی و سید صادق روحانی اعتراف کرد و صریحاً اعلام داشت که با سند جعلی آنان را ساواکی جا زده است و در حقیقت، با بدترین شیوه با آبرو و حیثیت آنان بازی کرده است. شما که درباره قانون و حیثیت افراد آن‌گونه داد سخن می‌دهید، لطفاً بفرمایید که درباره این کار خلاف قانون نامبرده چه واکنشی از خود نشان دادید؟!

د: حجت‌الاسلام آقای سید هادی هاشمی بنا بر اتهاماتی که در پرونده او موجود است و اعترافاتی که مهدی و باند او علیه نامبرده کرده‌اند، طبق قانون، به بازجویی فرا خوانده شد. حضرتعالی روی احترام به کدام قانون او را در بیت خود مخفی کردید و اعلام داشتید که بازجویی و محاکمه او، بازجویی و محاکمه من است؟! و نیز روی چه مجوزی شماری از هم‌پرونده‌های مهدی هاشمی مانند جعفرزاده قاتل را در درون بیت پنهان ساختید و اجازه ندادید که طبق قانون دستگیر و کیفر داده شوند؟

راستی کسی که تحت تأثیر اطرافی‌های خود به این آسانی قانون را نادیده می‌گیرد و قانون‌شکنی‌ها و آدم‌کشی‌های آنان را نمی‌بیند چگونه می‌تواند از قانون دفاع کند و قانون را حاکم سازد؟!

۳- شما در سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های خود از تبعیض نیز گله‌مندید و آن را به‌حق برای اسلام و انقلاب اسلامی و جامعه روحانیت زیان‌آور می‌دانید. لیکن بار دیگر تحت تأثیر جو حاکم در بیت خود درباره سعید آیت‌الله‌زاده خود، تبعیض قائل می‌شوید و آنگاه که او را به اتهام جعل سند، احضار می‌کنند، از فرستادن او به بازجویی ممانعت به عمل می‌آورید و تنها با بازجویی او در حضور خود شما موافقت می‌فرمایید؟! و آنگاه که در حضور شما صریحاً اعتراف می‌کند علیه دکتر هادی و سید صادق روحانی سند جعل کرده است ولی از نوشتن این اعتراف سر باز می‌زند، شما نیز از او حمایت می‌کنید و با پرخاش می‌گویید چرا می‌خواهید از او نوشته بگیرید؟ آیا می‌خواهید او را به محاکمه بکشید؟! و این‌گونه به ماجرا پایان می‌بخشید. و درست چند روز پس از این جریان طی یک سخنرانی اعلام می‌دارید که تبعیض غلط است، ما نباید میان خودی و بیگانه فرق بگذاریم! ما باید از حکومت حضرت علی درس بیاموزیم که فرمود اگر عاریه مضمونه نبود اولین هاشمیه‌ای بودی که دستت را قطع می‌کردم و....

٤- شما از سانسور در رسانه‌های گروهی انتقاد می‌کنید و از این نگرانید که «اگر این‌طور باشد کار به جایی می‌رسد که حرف من طلبه را هم که از اول انقلاب در کنار مردم و همراه با انقلاب اسلامی بوده‌ام سانسور می‌کنند...»؟!

شگفتا! چگونه است آن روزی که رسانه‌های گروهی بیانیه حضرت امام درباره مهدی هاشمی را پخش می‌کنند، با پرخاش می‌گویید که چرا این موضوع را بوق کرده‌اند؟ و آنگاه که خبر به شما می‌رسد که رادیو و تلویزیون می‌خواهد اعترافات مهدی هاشمی را پخش کند می‌کوشید که حتا با تهدید از پخش آن جلوگیری کنید و نگذارید امت اسلامی جنایات مهدی را از زبان او بشنوند!

آیا به نظر شما سانسور پیام رهبر انقلاب اسلامی که درباره این انقلاب همه هستی خود را فدا کرده است در صورتی که شما صلاح بدانید بی‌اشکال است و سانسور اعترافات مهدی و باند او نیز باید انجام بگیرد و تنها سانسور نظریات شما خلاف قانون است؟!

۵- شما اعلام می‌دارید که: «متأسفانه دیده می‌شود طوری شده است که افراد خوب از ترس پرونده‌سازی نمی‌توانند نفس بکشند»!! با پوزش از محضر عالی باید عرض کنیم سیاه باد روی آن شیادانی که دور شما را گرفته‌اند و هر روز به گونه‌ای برای شما جو را ترسیم می‌کنند. روزی به شما می‌باورانند که مردم تا آن پایه ناراضی هستند که به مقامات مسؤول کشور و روحانیان، در کوچه و خیابان آشکارا هتاکی می‌کنند و روز دیگر وانمود می‌کنند که «افراد خوب هم از ترس پرونده‌سازی نمی‌توانند نفس بکشند» و حضرتعالی نیز بدون مطالعه و اندیشه روی آن گفته‌ها آن را باور می‌کنید و بر زبان می‌رانید.

اگر حکومت تا آن پایه ضعیف است که مردم در کوچه و بازار به مقامات مسؤول کشور آشکارا ناسزا می‌گویند چگونه توان پرونده‌سازی دارد و چگونه افراد خوب نمی‌توانند نفس بکشند؟

آیا به راستی افراد خوب از ترس نمی‌توانند نفس بکشند که «خوبان» بیت شما بی‌پروا و آشکارا به امام، مسؤولان و مقدسات این انقلاب همه گونه جسارت‌ها را روا می‌دارند؟! آیا این اشرف‌خانم، صبیه جنابعالی نیستند که از قم تا قهدریجان و تا هر جایی که صدای او برسد به امام عزیز و جان امت اسلامی اهانت می‌کند و عکس حضرت امام را در برابر چشمان شما از دیوار می‌کند؟! آیا این سعید آیت‌الله‌زاده نیست که فرزند عزیز امام حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی را به جرم آنکه اجازه نداده است بیت امام نیز مرکز جاسوسان، آدم‌کشان و باندبازان قرار بگیرد و برای رسیدن به قدرت، باند آدم‌کشی تشکیل نداده است «احمدشاه» می‌نامد!! و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی را به جرم آنکه از آغاز نهضت امام با فداکاری و پایداری در کنار امام ایستاده است و برای بیرون راندن دیگران از صحنه به جعل سند دست نزده است «اکبرشاه» می‌خواند!!

آیا حضرتعالی شب‌نامه‌های نهضت آزادی را که در آن امام و مسؤولان و اصولاً نظام جمهوری اسلامی را به زیر سؤال می‌برند مطالعه نمی‌کنید؟!

آیا سخنرانی‌های عناصر وابسته به انجمن حجتیه و پیروان تز «اسلام منهای روحانیت» را علیه مقامات و مسؤولان کشور نمی‌شنوید؟!

آیا خدا راضی است که با این‌گونه سخنان، برای رادیوهای بیگانه و ضد انقلاب خوراک تهیه کنید و اصل نظام جمهوری اسلامی را به زیر سؤال ببرید؟!

حضرت آیت‌الله!

شما خوب می‌دانید امت قهرمان‌پرور ایران هرگز تحمل کوچک‌ترین اهانت به ساحت مقدس حضرت امام را ندارد و این حقیقت در دوران ستم‌شاهی بارها ثابت شده است. راستی اگر روزی این ملت با خبر شود که در بیت شما نسبت به عکس امام چه جسارتی شده است می‌دانید با آن بیت چه خواهند کرد؟!

شما مداحی و ثناگویی را نکوهش کرده‌اید! آیا ممکن است توضیح بفرمایید که منظور شما چه می‌باشد. تا آنجا که ما می‌دانیم در صدا و سیما خطبه‌های نماز جمعه، نطق قبل از دستور و در قطعنامه‌ها جز از امام و حضرتعالی از هیچ مقامی مدح و ثنایی نمی‌شود و مداحی از امام از باب «فأما بنعمة ربک فحدِّث» و «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» وظیفه هر مسلمان است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم امت حق‌شناس ایران از این وظیفه هرگز سر باز نخواهند زد. هرچند ممکن است باند آدم‌کشان را خوش نیاید.

٦- شما همیشه در برخورد با مسؤولان و مقامات قضائی از عفو زندانیان گروهکی سخن می‌گویید و آزادی آنان را می‌خواهید. با وجود آنکه بارها برای شما ثابت شده است که بسیاری از آنان به سبب اصرار و پافشاری شما مورد عفو قرار گرفتند و آزاد شدند و با شناسایی بیش‌تر از پاسداران و بسیجیان دست به آدم‌کشی و ترور زده و خون عزیزان ما را ریخته‌اند، لیکن هرگز این‌گونه رویدادها در موضع شما در پشتیبانی از زندانی‌های گروهکی تغییری پدید نیاورده است. این موضع شما برای ما سؤال‌برانگیز است، ما مطمئن هستیم که عناصر مرموز بیت، در این موضع‌گیری شما نقش اساسی دارند.

۷- شما در سخنرانی‌های خود روی این نکته بارها تأکید دارید که برخی از شعارهایی که دادیم غلط بوده، تندروی بود، موجب رمیدن افکار جهانی شد! حتا در دیدار با هیأت فلسطینی سفارش کردید که اشتباهی را که ما مرتکب شدیم شما تکرار نکنید، شعار نابودی اسرائیل را سر ندهید.

باید این نکته را یادآور شویم که استکبار جهانی برای منحرف کردن مسیر یک انقلاب، نخست از این راه وارد می‌شود که به برخی از سردمداران انقلاب بباوراند که قاطعیت و انعطاف‌ناپذیری و ایستادگی روی آرمان‌های انقلاب، غیرعملی و موجب انزوای کشور انقلابی در جهان می‌شود! و می‌کوشد افکار جهانی را به شکل لولوی سر خرمن، در برابر چشمان مسؤولان انقلاب پیوسته به رژه وادارند؛ غافل از آنکه، افکار جهانی را مشتی

زراندوزان بی‌وجدان، رفاه‌طلبان بی‌درد و انسان‌های تهی از انسانیت می‌سازند و آنان که در کشورهای مقتدر و استکباری هنوز از انسانیت تهی نشده‌اند، خود از بسیاری حقوق محرومند و در معادلات جهانی نقشی ندارند.

مسؤولان نظام جمهوری اسلامی باید بکوشند شعارها و آرمان‌هایی را دنبال کنند که مورد پشتیبانی امت قهرمان‌پرور ایران است و خانواده‌های معظمی در راه تحقق آن آرمان‌ها بهترین عزیزان خود را فدا کرده‌اند و هرگونه کمبود، کاستی و ناراحتی را در راه پیشبرد آرمان‌های مقدس انقلاب تحمل می‌کنند و مسلماً هیچ‌گاه از آرمان‌های مقدس خود دست نمی‌کشند و به آن پشت نمی‌کنند.

آری ما باید بکوشیم شعارها و آرمان‌هایی را که امت اسلامی در راه پیاده کردن آن قربانی‌ها داده، رنج‌ها برده و می‌برد حفظ کنیم و جامه عمل بپوشانیم. نه آنکه برای خوشایند بی‌تفاوت‌ها، رفاه‌طلب‌ها، سرمایه‌داران و سوداگران اروپا و آمریکا به شعارهای اسلامی – انقلابی پشت کنیم و آن را غیرعملی بخوانیم.

۸– شما می‌فرمایید «هر کس باید اعمال خود را محاسبه و اشتباهات خود را جبران کند... و در پی برطرف کردن نواقص و رفع اشتباهات بر آیند»؛ البته پیشنهاد ارزنده و اسلامی است و همه وظیفه‌مندند به حساب خود برسند پیش از آنکه به حساب آنان رسیدگی شود؛ لیکن باید دید حضرتعالی در این زمینه چه گامی برداشتید؟ اگر حضرتعالی نگاهی به گذشته‌های خود بکنید و اشتباهات گذشته را دریابید، شاید امروز بتوانید در برخوردهای خود جانب احتیاط رعایت کنید و به این حقیقت برسید که ممکن است امروز نیز مانند دیروز در اشتباه باشید. شما یک روز به کتاب «*شهید جاوید*» تقریظ نوشتید و روز دیگر با فشار نیروهای منفی درصدد برآمدید که آن را رد کنید و توبه‌نامه بنویسید که برخی از دوستان نگذاشتند که هر دو کار اشتباه بود. شما شهید قهرمان محمد منتظری را تحت تأثیر گفته‌های دیگران، روانی خواندید. در صورتی که امام را هرچه تحت فشار قرار دادند تا کلمه‌ای علیه محمد به زبان آورد نپذیرفتند. و خدا می‌داند که لیبرال‌ها و ملی‌گراها از این اظهار نظر شما درباره او چه بهره‌برداری‌های سوء کردند و در مجلس شورای اسلامی او را از قول شما دیوانه خواندند! شما علی‌رغم توصیه‌ها و تذکرات حضرت امام که از نجف درباره مهدی دید منفی داشت و نیز دوستان دلسوز، مهدی هاشمی را مسؤولیت دادید و دست او را باز گذاشتید و در نتیجه دیدید که با بهره‌برداری سوء از امکانات به دست آورده به چه جنایاتی در ایران و افغانستان دست زد و امروز نیز علی‌رغم هشدارها و رهنمودهای حضرت امام و بیش‌تر دوستان وفادار و دلسوز، از پاکسازی بیت خود، خودداری می‌ورزید و در نتیجه می‌بینیم که اطرافیان و نزدیکان شما برآنند که شما را گام به گام از راه انقلاب جدا سازند و شما را نسبت به انسان‌های متعهد و فداکار و انقلابی بدبین سازند و آدم‌کشان و سرمایه‌دارها و لیبرال‌ها را در دید شما قهرمان مبارزه با آمریکا جا بزنند! شما دیگران را از یک‌دندگی و لجاجت منع می‌کنید لیکن خود در برابر این همه دوستان دیرینه و خیل خیراندیشان که از سال‌های متمادی و از دوران‌های بسیار گذشته آنان را می‌شناسید و به اخلاص و تعهد آنان ایمان دارید سرسختی نشان می‌دهید به گونه‌ای که انگار همه آنان در مسیر مخالف انقلاب حرکت می‌کنند و یا نمی‌فهمند و در اشتباهند و تنها چند نفری که گرداگرد شما حلقه زده‌اند دلسوز انقلاب می‌باشند و درست می‌اندیشند!

۹– شما پیوسته به مسؤولان گوشزد می‌کنید که نیروها را کنار نزنید، افراد کاری را حذف نکنید. لیکن می‌بینیم که امروز برخی عناصر درستکار و متعهد از بیت شما کنار زده شده و یا منزوی گردیده‌اند و سعید آیت‌الله‌زاده با اهانت از افرادی که در باند نیستند، کلید تحویل می‌گیرد!!

۱۰– گفتن ندارد که در نظام جمهوری اسلامی کمبودها و کاستی‌هایی وجود دارد که برخی از آن از پیامدهای انقلاب نوپا و جنگ تحمیلی می‌باشد و اجتناب‌ناپذیر است و برخی نیز به سبب بی‌تجربگی و عدم کارآیی برخی از مسؤولان به وجود آمده است و قهراً با تذکرات و راهنمایی‌های مشفقانه، همراه با ارائه طرح و برنامه می‌توان آن را برطرف ساخت. اما این شیوه‌ای که شما در پیش گرفته‌اید که ضعف‌هایی را که اطرافی‌ها و نزدیکان در نظر شما بزرگ جلوه می‌دهند، به دست می‌گیرید و با بوق و کرنا به رخ مسؤولان می‌کشید، بدون آنکه راه حلی ارائه دهید، نه تنها شیوه‌ای سازنده و اصلاحی نیست بلکه از یک سو برای دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی خوراک تبلیغاتی فراهم می‌کند و از سوی دیگر نظام را زیر سؤال می‌برد و تضعیف می‌نماید. این شیوه آنهایی است که کنار گود نشسته‌اند و همه مشکلات کشور را یک‌روزه حل می‌کنند.

شما خوب است به جای حمله به این و آن، به ارشاد و راهنمایی بپردازید و ضمناً به کارهایی که خود انجام می‌دهید بنگرید تا دریابید که تا چه پایه‌ای در صحنه عمل موفق بوده‌اید. آن بند ج که درباره آن نتوان سخن گفت و این نمایندگان شما در دانشگاه‌ها که برخی از آنان مایه شرمساری و دور داشتن دانشجو از روحانی شده‌اند و دیگر مجالی برای شرح آن نیست.

ما در پایان لازم می‌دانیم که راه امام و خط امام را به شما یادآوری کنیم. ما بر این باوریم که حضرتعالی اگر به زندگی و راه امام عنایت بیش‌تری داشته باشید و آن را دریابید و به کار بندید، در زندگی سیاسی شما ۱۸۰ درجه دگرگونی پدید خواهد آمد و راه دیگری در پیش خواهید گرفت.

از ویژگی‌های برجسته و ارزنده امام این است که تأثیرناپذیرند و این ویژگی‌ها معظم‌له را از بسیاری خطرها مصون داشته است. در آن روزگاری که در نجف اشرف، در غربت به سر می‌بردند، نامه‌ها، پیام‌ها و فشارهای همه‌جانبه بیش‌تر یاران و دوستان ایشان نتوانست معظم‌له را تحت تأثیر قرار دهد و به پشتیبانی از منافقین وادارد. و چنانکه در بالا اشاره شد درباره شهید محمد نیز تلاش‌های فراوانی شد تا امام کلمه‌ای علیه او بر زبان آورد و نیز درباره برخی از چهره‌هایی که در محافل روشنفکری محبوبیتی داشتند و نیز پیرامون برخی گروه‌ها و انجمن‌ها که متأسفانه امروز نیز در مراکز حساس جا خوش کرده‌اند، بارها تلاش‌هایی به عمل آمد تا از امام تأییدی بگیرند که به سبب بیداری و هوشیاری امام، همه آن تلاش‌ها ناکام ماند و تأثیرناپذیری امام بر همگان ثابت و آشکار گردید.

موضع امام علیه مهدی هاشمی در نجف اشرف که حتا به برادران روحانی نجف، اجازه تحصن و اعتصاب برای نجات جان او را نداد، آموزنده و پندآمیز است. (در این زمینه آقای انصاری که در خدمت حضرتعالی انجام وظیفه می‌کند و آقای سید حمید روحانی که در این نگارش سهیم است، می‌توانند دیدگاه امام درباره مهدی در نجف را برای شما بازگو کنند.)

ما اطمینان داریم که حضرتعالی با الهام از تذکرات و رهنمودهای حضرت امام بزرگوار، می‌توانید به بهترین شیوه‌ای در مقام اصلاح و پاکسازی بیت خود برآیید. عناصر ناباب را از درگاه خود برانید و نزدیکان را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی خود منع کنید.

شما از اصلاحات، فراوان سخن گفته‌اید و رهنمود داده‌اید، لیکن هیچ‌گاه به سبب جوسازی‌های برخی از اطرافی‌ها و نزدیکان نتوانستید به اصلاح بیت خود دست بزنید یعنی اساساً به شما فرصت اندیشیدن در این باره را نداده‌اند.

صداقت، درستی و سلامت نفس شما بر همگان آشکار است. لیکن آنچه که شما را آسیب‌پذیر ساخته است بیت و نزدیکان شما و منابع خبر شما است که متأسفانه ناسالم است. و این منابع خبری ناسالم و برخی نزدیکان ناصالح، شما را به اشتباهات خطرناکی واداشته‌اند و دشمن را به شکل دوست و دوستان را دشمن در برابر شما به نمایش می‌گذارند و عناصر لیبرال و منحرف مانند نهضت آزادی را به شما نزدیک می‌سازند. ما از این نگرانیم که این روش و شیوه شما صبر برادران انقلابی و وفادار به شما را لبریز کند و آن را به نگارش نامه‌ای سرگشاده و استفاده از رسانه‌های گروهی برای پاسخگویی به جنابعالی و توضیح حقایق برای امت اسلامی، ناگزیر سازد که از آن به خدا پناه می‌بریم.

ما رسماً اعلام می‌داریم که تا منابع خبری و تشکیلات درونی شما اصلاح نگردد، این ره به ترکستان است و هرگز نخواهید توانست وظایف و مسؤولیت‌هایی را که در قبال اسلام و انقلاب اسلامی بر دوش دارید به‌درستی به پایان ببرید بلکه ممکن است خدای نخواسته به خود و اسلام و انقلاب زیان‌های جبران‌ناپذیری وارد کنید.

این حقیقت را می‌توانید با مطالعه در زندگی برخی علما و مراجع گذشته که در محاصره اطرافی‌ها و نزدیکان بوده‌اند به خوبی به دست آورید که قرآن می‌فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الالباب».

والسلام علیکم و رحمة الله

مهدی کروبی – مهدی جمارانی – سید حمید روحانی

پیوست شماره ۱۶۸:
نامه معظم‌له در پاسخ به نامه آقایان مهدی کروبی، امام‌جمارانی و سید حمید روحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرات حجج اسلام آقایان مهدی کروبی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی دامت افاضاتهم

پس از سلام و تحیت، نامه مورخه ۶۷/۱۱/۲۹ شما آقایان محترم واصل شد.

ضمن تشکر از توجه شما نسبت به اینجانب، ناچارم تأسف عمیق خود را ابراز دارم که چرا سه نفر از بزرگانی که متصدی امور مهمی در کشور می‌باشند و مخصوصاً مسؤول و متصدی حفظ ارزش‌های تاریخی انقلاب و کشور، این مقدار از مسائل و واقعیات بی‌اطلاع باشند که منشأ قضاوتشان بافته‌ها و نقلیات شایعه‌سازان مغرض و حدسیات افراد بی‌اطلاع به اصطلاح اطلاعاتی باشد، به نحوی که در یک نامه چندین تهمت و دروغ واضح وجود داشته باشد.

و تعجب من از این است که آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازی‌ها شوم، خداوند همه ما را از خطاها و لغزش‌ها و اشتباهات حفظ فرماید.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
٦٧/١٢/١ – حسینعلی منتظری

باسمه تعالی
نامه فوق در تاریخ فوق به عنوان جواب نامه آقایان نوشته شد ولی پس از مشورت از باب: «امت الباطل بترک ذکره» فرستاده نشد، ولی چون آقایان نامه خود را که متضمن اکاذیبی است در بولتن‌های خبری چاپ کرده‌اند لازم شد به عنوان دفاع از خود اجمالاً فرستاده و نشر شود.
والسلام علی من اتبع الهدی
١٣٦٨/١/٢٥ – حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۶۹:
نامه معظم‌له به آقای هاشمی رفسنجانی ریاست وقت مجلس شورای اسلامی – درباره درج جوابیه معظم‌له در بولتن مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی دامت افاضاته
پس از سلام و تحیت، چون از قرار مسموع نامه حجج اسلام آقایان کروبی و امام‌جمارانی و سید حمید روحانی به اینجانب در بولتن‌های خبری از جمله بولتن مجلس شورای اسلامی منتشر شده، مقتضی است جنابعالی دستور دهید جواب آن که لفاً ارسال می‌شود مطابق قانون مطبوعات در بولتن مجلس شورای اسلامی چاپ و منتشر شود.

توفیق جنابعالی و مجلس شورای اسلامی را در راه ارتقاء اسلام و کشور از خداوند متعال مسألت می‌نمایم.
و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
٦٨/١/٢٥ – حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۷۰:
نامه مجدد آقایان کروبی، جمارانی و روحانی به معظم‌له

در رابطه با پاسخ مبهم حضرت آیت‌الله منتظری به نامه مدلل و مفصل مورخه ٦٧/١١/٢٩ اینجانبان لازم می‌دانیم نکات زیر را تذکر دهیم:
۱– آیت‌الله منتظری بدون اینکه موارد خاصی را ذکر نمایند چند مورد از نامه یازده صفحه‌ای ما را دروغ و تهمت خوانده‌اند، در حالی که بهتر بود مواردی از نامه را که به نظرشان تهمت و کذب بوده مشخص می‌کردند تا ما دلائل و شواهد و اسناد خود را برای هر مورد ارائه می‌کردیم.
۲– در نامه ما به مطالب بسیاری اشارت شده بود، چنان‌چه از ذکر مسائل بسیار دیگری هم خودداری گردیده بود. از طرفی ایشان از میان این همه مطالب مطروحه در نامه، چند مورد نامشخص را خلاف واقع دانسته‌اند. چه بسیار منطقی می‌نمود اگر معظم‌له در خصوص موارد دیگر نامه که به نظر ایشان هم خلاف نبوده توضیح و پاسخ صحیح ارائه می‌فرمودند، از جمله پاسخ می‌فرمودند که در خصوص آن همه دفاع از افراد فاسد و جنایتکاری چون سید مهدی هاشمی و باند تبهکار او چه توجیهی دارند؟
۳– در پاسخ ایشان جمله‌ای است بسیار مبهم که «آقایان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازی‌ها شوم» این قسمت از پاسخ، این مسأله را می‌رساند که مواضع غلطی که از سوی ایشان به طور مستمر ابراز شده و تمامیت نظام را به زیر سؤال برده و از سوئی باعث شده است که حضرت امام به خاطر مصالح عالیه نظام آن موضع قاطع را اتخاذ نمایند، درک و فهم شخص آیت‌الله منتظری بوده و ایشان هنوز هم

بر صحت تحلیل‌های خاص و خلاف واقع خود اصرار دارند و از طرفی، طرفداران واقعی نظام و یا کسانی را که با نقطه‌نظرات ایشان مخالف بوده جوساز یا تسلیم شرائط جو می‌دانند که البته امیدواریم که چنین نظری نداشته باشند.

٤- هنگامی که مخلصین از روی دلسوزی و مصلحت‌اندیشی، انتقادی سازنده را نسبت به ایشان عنوان کرده و یا به برخی از عیوب و نقص‌های موجود در کار ایشان اشارت می‌کنند، چرا با آنان به چشم دشمن یا افرادی جوساز ساده‌اندیش و افرادی که دیگران آنها را پر کرده‌اند برخورد می‌شود؟ و از طرفی اگر افرادی مجهول‌الهویه یا حتا ضد انقلاب، مطالب واهی و بی‌اساس را علیه نظام و ارگان‌ها و مسؤولین دلسوز مطرح می‌کردند، از سوی ایشان پذیرفته شده و حتا ایشان به عنوان بلندگوی آنها، مطالب غیرصحیح و خلاف واقع را در سخنرانی‌ها بیان کرده و یا در پیام‌هایشان منتشر می‌کردند. ما بر این نکته بارها تأکید داشته‌ایم که متأسفانه از نقاط ضعف بسیار مهمی بوده است که کار معظم‌له را به اینجا منتهی کرده است.

در خاتمه بهتر بود ایشان که درصدد پاسخ بر آمده بودند، از روی خیرخواهی و با صراحت به انتقادات دلسوزانه و مستدل، پاسخی مشخص و مدلل ارائه می‌فرمودند، نه اینکه به همان شیوه سَلَف، با برخوردی جوسازانه تنها به کلی‌گوئی پرداخته ضمن ذکر اینکه مواردی از نامه ما مجهول یا تهمت بوده، تنها بر ابهامات بیفزایند. به هرحال ما نیز تأسف عمیق خود را از برخورد مجهولانه معظم‌له با انتقادات دلسوزانه مندرج در نامه را ابراز می‌داریم.

مهدی کروبی - مهدی جمارانی - سید حمید روحانی

پیوست شماره ۱۷۱:
جوابیه آقای سعید منتظری به نامه آقایان کروبی، جمارانی و روحانی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدمت حضرات محترم، حجج اسلام آقایان امام‌جمارانی، شیخ مهدی کروبی و سید حمید روحانی دامت افاضاتهم

پس از تحیت و سلام، نظر به اینکه در نامه مورخ ٦٧/١١/٢٩ شما که اخیراً در بعضی از بولتن‌ها درج گردید مسائلی مشاهده شد که برخی از موارد آن مستقیماً به این حقیر مربوط می‌شود، ضروری دیدم جهت آگاهی شما سروران و کسانی که احیاناً آن نامه را خوانده‌اند، توضیحاتی را معروض دارم و البته هرگز قصد دامن زدن به تنش‌های موجود جامعه و نامه‌پراکنی‌های این‌چنینی را نداشته و فقط از باب اینکه بعضاً مطالب نوشته شده با استناد به نقلیات افراد ناآگاه و احیاناً مغرض مطرح شده است، جهت روشن شدن ابهامات و از باب اینکه دفاع از خود حق طبیعی و شرعی هر فرد مسلمان می‌باشد، اقدام به نوشتن این نامه نمودم و سعی خواهم کرد توضیحاتم موارد غیرمربوط به اینجانب را هم در بر گیرد و در حد وسع و اطلاعات موجودم به آنها خواهم پرداخت. (لازم به ذکر است تقسیم‌بندی نامه بر اساس بندهای نامه فوق‌الذکر می‌باشد).

١- نوشته‌اید: «علی‌رغم هشدارها و تذکرات خیرخواهانه حضرت امام و برخی از مسؤولان و دوستان، مهدی هاشمی به مسؤولیت نهضت‌ها گماشته شد.» لازم به ذکر است مسؤولیت‌های بدوی بعد از انقلاب او از طرف حضرت آیت‌الله منتظری نبوده و دوران همکاریش با سپاه (عضویت در شورای فرماندهی) و شروع کار نهضت‌ها، با احکام آقایان مسؤولین کشوری بوده است و حکم مسؤولیت نهضت‌ها بعداً از طرف ایشان نوشته شده بوده و همچنین این‌طور نیست که با آنکه حضرت امام و سایر مسؤولین تذکرات لازمه را داده باشند، با این حال مسؤولیت نهضت‌ها به او سپرده شده باشد، چون تذکرات حضرت امام بعد از مسؤولیت نهضت‌ها بوده و آقایان مسؤولین محترم کشور هم بعضاً در امورات سپاه و همچنین نهضت‌ها همکاری‌هایی با او داشته‌اند.

نوشته‌اید: «چنین جنایتکاری در میان بیت بود» اولاً همه می‌دانند او هرگز عضو بیت و دفتر نبوده و اصلاً همین مسؤولیت نهضت‌ها دلیلی است که او در امورات بیت نقشی نداشته و نمایندگان و خویشاوندان یک شخصیت صحیح نیست الزاماً از اعضای بیت آن شخص به حساب آیند و ثانیاً جنایات و خیانت‌های این مفسد پس از دستگیریش روشن و آشکار گشت.

٢- (الف) در مورد وی و سایر مربوطینش شاید شما پیام معروف آیت‌الله منتظری را در آن موقع به یاد نمی‌آورید که در آن تصریحاً با جمله «ولو بلغ ما بلغ» خواستار رسیدگی شده بودند. البته ایشان در مورد همه زندانیان و من‌جمله او، تأکیدش بر این بوده که مبادا جو و مسائل این‌چنینی خدای ناکرده بر احکام‌الله اثر بگذارد و این مطلب از موضع‌گیری‌های ایشان در قضایای حشمت و جریانات مربوطه و هم در قضایای منافقین و... مشهود است، و اینکه در بعضی از روزنامه‌ها نوشته‌اند ایشان درس خود را به این جهت تعطیل نمودند، کذب محض است و ایشان حتا یک روز

هم درس را تعطیل نکردند، بلکه چون خانواده‌های بازداشتی‌ها زیاد مراجعه می‌کردند و مزاحم بودند، ایشان چند روزی ملاقات را تعطیل کردند و اینکه ایشان تأکیدشان همیشه بر برخورد با صبر و حلم در چهارچوبه قوانین اسلام بوده است و سفارش به اینکه مبادا جو خاص انسان را از اعتدال خارج کند. بخشی نیز به نظرات فقهی مربوط است که از حد حقیر خارج می‌باشد.

اما مطلبی که قابل ذکر است اینکه ایشان این نظرات را به شکل محرمانه و فقط برای اطلاع حضرت امام ارسال کردند و با پخش آن هرگز موافق نبوده‌اند و گرچه ایشان مطیع اوامر مقام معظم رهبری بوده و هستند، اما در حد یک مشاور، حداقل این حق را به ایشان می‌دهید که اگر چیزی به نظرشان آمد به شکل محرمانه با استادشان مطرح نمایند و به مقتضای احادیث وارده «النصیحة لائمة المسلمین» وظیفه هر مسلمانی است، چه رسد به ایشان که چهل سال است به پیروی از حضرت امام شناخته شده‌اند.

(ب) مسأله اسناد نخست‌وزیری تا آنجا که بنده اطلاع دارم سندی بیش نبوده و آن هم نه «دزدی از نخست‌وزیری» بلکه گزارش بودجه‌ای بوده که در اختیار نمایندگان مجلس قرار می‌گرفته و توسط نماینده مشخصی در اختیار شخص دیگری قرار گرفته و فکر می‌کنم صحیح نباشد مسأله این‌گونه مورد قضاوت قرار گیرد. مسأله تصمیم به نخست‌وزیر شدن همان‌طور که از قالب کلمات پیداست مزاحی بیش نبوده و لازم به ذکر است فرد مورد بحث که سند در اختیارش قرار گرفته بوده، مورد شناخت حضرت آقای کروبی می‌باشد و در دوران نهضت‌ها امکاناتی از طرف ایشان در اختیار او قرار می‌گرفته است، گرچه چنین اسنادی سابق بر این حتا در روزنامه‌ها هم چاپ گشته است.

(ج) جعل اسنادی که به اینجانب نسبت داده شده کذب محض است، چه رسد به اعتراف به آن و آن هم در حضور پدرم که در این مورد و دیگر موارد مربوطه حاضر به قسم و در صورت ظهور خلافش آماده پذیرش هر نوع عقوبتی خواهم بود. من ادله بی‌گناهی‌ام را در نامه مورخ ۱۳٦٦/۲/٦ برای برادران اطلاعات مشروحاً توضیح داده‌ام که لابد صلاح ندانسته‌اند انعکاسی داشته باشد. در صورت لزوم دلایل و شواهد إن‌شاءالله قانع‌کننده‌ای ارائه خواهم داد، که اظهارات مجرمی که برای فرار از مجازات دنیوی و کم شدن جرمش مذبوحانه به دنبال شریک جرم می‌گردد مورد استناد این و آن قرار نگیرد.

(د) اخفای سید هادی صورت خارجی ندارد و در آن مسأله دو سال قبل، او احضار شد و خودش به تهران رفت و البته تأخیری دوسه‌روزه داشت، ولی بحثی از مخفی شدن در کار نبود و در مورد اخفای دیگرانی که اشاره فرموده‌اید و شخص ذکرشده در نامه، هرگز چنین چیزی نبوده است و راه تحقیق هم باز است.

۳- در مورد احضار اینجانب و ممانعت پدرم، این مطلب هم واقعیت نداشته است و من تا کنون به دادگاه احضار نشده‌ام و مگر بنا بوده درباره احضار اینجانب از پدرم سؤال شود و مگر نه اینکه سه سال قبل بدون اطلاع پدرم چند ساعتی در خدمت آقایان بودم و این بار هم همین گونه عمل شد.

٤- در مورد پخش اعترافات مهدی هاشمی خطاب به پدرم مرقوم فرموده‌اید: «آنگاه که خبر به شما می‌رسد که رادیو و تلویزیون می‌خواهد اعترافات را پخش کند می‌کوشید حتا با تهدید از پخش آن جلوگیری کنید» باید بگویم نه شخص حضرت آیت‌الله منتظری و نه هیچ‌کس در بیت، اطلاعی از اعترافات نداشتیم چه برسد به جلوگیری از پخش آن، و دقیقاً یادم هست که آن روز استاد گرام جناب حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی خدمت آقا بودند که در اخبار تلویزیون گفته شد مشروح اعترافات مهدی هاشمی در پایان اخبار پخش خواهد شد که وقتی به اطلاع ایشان رسید از آقای هاشمی سؤال فرمودند: «مطلب چیست؟» که آقای هاشمی گفتند: «اعترافاتی بوده ولی بنا به پخش نبوده است و نمی‌دانم چه شده است که پخش می‌کنند»، و اصلاً در این‌گونه موارد آنچه مورد نظر آقا می‌باشد عدم صحت بیان جرم قبل از اثبات و کشیده شدن مسائل به رسانه‌ها قبل از محاکمه می‌باشد که لابد بنا بر اصول فقهی چنین نظری را ابراز می‌فرمایند.

۵- در این قسمت از نامه شیادانی فرض شده‌اند که دور آقا را گرفته و اطلاعات غلط از کانال اینان به آقا می‌رسد. نوشته‌اید: «روزی به شما می‌باورانند که مردم تا آن پایه ناراضی هستند که به مقامات مسؤول کشور و روحانیون... هتاکی می‌کنند.» لازم به ذکر است اهانت به مسؤولین و روحانیون توسط برخی از مردم، مطلبی است که در اکثر بولتن‌های ارگان‌های انقلابی و... به‌خصوص جزوه‌های مخصوصی که در این مورد از طرف نخست‌وزیری منتشر می‌شود به آنها اشاره و همچنین انعکاس نارضایتی‌های مردم از بعضی امورات، از سلام صبح بخیر رادیو گرفته، تا برنامه اقتصادی و... تلویزیون و جای‌جای روزنامه‌ها، چه به صورت فکاهی و حرف حساب و چه به صورت مقاله و... مطرح شده و در این مورد نظر ایشان این است که به نحوی رفتار شود که ناخودآگاه عامل نارسایی‌ها و کمبودها، روحانیت و بالتبع اسلام قلمداد نشود که خدای ناکرده نتیجه آن بیزاری مردم از روحانیت و در نتیجه اسلام شود.

در مورد توهین اعضای بیت و سایر مربوطین نه تنها العیاذبالله به حضرت امام، بلکه به سایر مقدسات نیز کوچک‌ترین توهینی روا نداشته و نمی‌دارند و بالعکس جملگی مطیع و مقلد و پیرو رهبر و خدمتگزار انقلابند که بالنتیجه مقدساتش را از خود می‌دانند و یکایک افراد بیت به عنوان افرادی حزب‌اللهی که اکثریت قریب به اتفاق آنها برادر شهید و از خانواده محترم شهدا هستند، چگونه حاضرند توهین به امام را بشنوند، چه رسد به اینکه خود توهین‌کننده باشند.

همه و بالخصوص شما سه بزرگوار، خانواده ما و خواهر مرا و خودم را خوب می‌شناسید و دور از انصاف است مطلب مورد اشاره در نامه و به‌خصوص مورد اهانت به عکس حضرت امام، مورد تأیید شما عزیزان قرار گرفته باشد. منزل خواهرم و خودمان و سایر نزدیکان و... همه و همه از سالیان قبل از انقلاب، تا حال و من‌بعد هم مزین به عکس مبارک حضرت امام بوده، نه یکجا که جای‌جای منزلمان قاب عکس حضرت امام و آن هم یقیناً از روی اخلاص و عقیده، موجود است و اصلاً امام در قلب ما جای دارد و دیگر اینکه تمامی عکس‌هایی که در جای‌جای بیت و دفتر وجود دارد توسط شخص من و با سلیقه من نصب شده که می‌توانید استفسار فرمایید، و در مورد برادر بزرگوار جناب حجت‌الاسلام حاج احمدآقا فرزند حضرت امام، بنا بر آنچه در ذهنم موجود می‌باشد، معروض می‌دارم که در دستگیری چند ساعته سه سال قبل، از روی عصبانیت لحظه‌ای، جملاتی ابراز داشتم که چه بسا نسبت به ایشان تعرضی صورت گرفته باشد که آنچه یقینی است بخشش ایشان و آنچه نازیباست دامن زدن به آن و آن هم با گذشت سه سال از موضوع و در مورد استاد عزیز جناب حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی یقیناً چنین مطلبی را بنده هرگز بر زبان نیاورده‌ام.

سروران عزیز، بنده شهامت آن را دارم که بر آنچه اشتباه نموده‌ام، اقرار و طلب بخشش کنم، ولی ناراحتی من از مواردی است که به دروغ نسبت داده می‌شود. من یک فرد عادی و چه بسا دارای اشتباهات زیاد هستم و مسؤولیت تمامی اعمال و رفتارم به عهده خود من می‌باشد، ساحت پدر بزرگوارم از آن منزه است، لذا خواهش من از شما بزرگواران این است که اشتباهات من و امثال مرا از ایشان جدا کنید و مرا با عنوان سعید منتظری یاد نمایید، نه آیت‌الله‌زاده و آن هم با علامت تعجب.

باز در بند دیگر، مطلب به شکلی تنظیم شده که موجب برداشت بد خواننده می‌شود. نمی‌توان صحبت‌های حضرت آیت‌الله منتظری در مورد کاستن از شعار را به حضرت امام نسبت داد و این هم مطلبی است که کوچک و بزرگ همه می‌دانند که صدر و ذیل صحبت‌ها و نامه‌های آقا از دعا و تعریف و تمجید بر حضرت امام گرفته، تا ذکر دائمی این مطلب که برای من طلبه شعار ندهید و برای اسلام و انقلاب و رهبر بزرگوارش شعار داده شود و این مطلب در اکثر قریب به اتفاق بیش از یک هزار سخنرانی ایشان به روشنی مشهود است.

٦- با آنکه این مطلب که آیت‌الله منتظری در برخورد با مسؤولان و مقامات قضائی از عفو گروهکیان سخن می‌گویند مطلب صحیحی است، ولی آنچه باید مورد توجه قرار گیرد شرائط عفو است که یکی از آنها بنا به فرموده حضرت امام موافقت وزارت اطلاعات بوده و وظیفه احراز توبه توابین به عهده آن برادران بوده و طبیعی است مواردی را تأیید نموده‌اند که به نظر آنها احتمال بازگشت به دامن منافقین و... در آنها نبوده است و چه بسا در مورد معدودی از آنها هم اشتباه شده باشد، ولی آن هم در موقع آزادی آنها مد نظر قرار می‌گرفته و تا درصد مشخصی از آن روالی طبیعی در بر داشته است. ذکر این نکته ضروری است که در جریان عفو تا آنجا که من می‌دانم نظر همه حتا حضرت امام این بوده که اگر در این مورد تا حدود پنج درصد هم اشتباهی صورت گیرد اشکالی ندارد و این در حالی است که بر اساس آمار هیأت عفو منتخب حضرت امام، بیش از دو سه درصد از آزادشدگان مسأله‌دار نشده‌اند و هیأت عفو از طرف حضرت امام منصوب بودند و تا نظر آنان و نظر نماینده اطلاعات در پرونده نبود، عفوی انجام نمی‌گرفت و هیچ‌وقت خود ایشان کسی را عفو نکرده‌اند.

۷- لابد می‌دانید که شعار معروف «مرگ بر امریکا یادتان نرود» و پشتیبانی‌های بی‌دریغ ایشان از نهضت‌های اسلامی و بالأخص فلسطین و اعتقاد عملی و غیر قابل انکار به شعار «امروز ایران، فردا فلسطین» از مشخصات بارز آیت‌الله منتظری می‌باشد. طبیعی است ایشان با آن همه سوابق و لواحق موجوده، هیچ‌گاه نظرشان حذف شعار نابودی اسرائیل نبوده است، تنها تذکری که داده شده فرق گذاشتن بین صهیونیست‌ها و یهود بوده، چون در ایران ما هم از فرقه یهود هستند، باید شعار علیه صهیونیست‌ها باشد نه یهودیت که خودش یک دین و مذهب است و دیگر اینکه شعارها باید منطبق با عملکرد باشد. در این مورد سفارشات مکرر ایشان به مسؤولین جهت حمایت مادی و معنوی از قیام فلسطینی‌ها و اعلام راهپیمایی به پشتیبانی از قیام مردم فلسطین اشغالی درخور توجه می‌باشد، و شاید بیش از هر کس در ایران به سرنوشت جنبش‌های رهایی‌بخش علاقه‌مند باشند. برای نمونه به تمامی سخنرانی‌ها و ملاقات‌های ایشان مراجعه فرمایید که به نهضت‌های اسلامی فلسطین، لبنان، اریتره، افغان و... دعا کرده و برای آنان طلب نصرت می‌نمودند.

۸- در مورد مسأله «*شهید جاوید*»، بنده آن موقع سنم اقتضا نمی‌کرد و از چند و چون قضایای آن موقع اطلاع دقیق ندارم، اما در مورد شهید محمد مسأله به گونه دیگری و البته آن هم بر خلاف میل باطنی ایشان بوده و حتا هنوز نیز ایشان احساس ناراحتی می‌نمایند، ولی آنچه که مطرح بوده مصلحت انقلاب و نظام بوده و این خود نشانگر شدت اهتمام ایشان به حفظ اصل نظام و بر فرض صحت ادعای شما، این مطلب خود دلیل است بر اینکه علی‌رغم مسائلی که در بند ۲ و ۳ ذکر نموده‌اید، ایشان حاضرند بدون در نظر گرفتن روابط شخصی و... همه چیز را فدای مصلحت نظام کنند. همچنین در این نامه و برخی از روزنامه‌ها چنین منعکس شده که «ایشان تحت تأثیر لیبرال‌ها بوده‌اند» شما خود می‌دانید اولین کسی که مبارزه بی‌امان با لیبرال‌ها را شروع کرد شهید محمد منتظری بوده و حضرت آیت‌الله منتظری هم از اول بنا بر شواهد و مدارک موجود با روی کار آمدن آنها مخالف بوده‌اند و فعلاً نیز بر این نظر خود باقی و در مواضعشان تغییری حاصل نشده است.

۹- نوشته‌اید: «عناصر درستکار و متعهد از بیت شما کنار زده شده‌اند» لازم به ذکر است قضیه کلید گرفتن از مواردی است که اینجانب رأساً چنین کاری کرده‌ام و همان موقع شدیداً مورد عتاب پدرم واقع گشتم و به هیچ وجه معظم‌له قصد اخراج و منزوی کردن کسی را نداشته‌اند و خود اینجانب هم با آنکه بنا بر دلایلی نسبت به بعضی از آقایان نظر مساعد نداشته‌ام، ولی هرگز نه دخالتی داشته و نه درصدد ابراز و تحمیل عقیده‌ام برآمده‌ام و شاهد بر این مدعا در طول ده سال انقلاب، از اعضای دفتر به غیر از یک مورد و آن هم بنا بر مسائلی، کسی کم نشده بوده است.

۱۰- اینکه تضعیف نظام کار حرامی است حرف کاملاً صحیح و از معتقدات راسخ آیت‌الله منتظری می‌باشد. فکر می‌کنم اختلاف سلیقه ایشان با دیگر مسؤولین در این مورد است که طرح فلان مشکل با مردم آیا باعث تقویت نظام و حضور بیش‌تر مردم در صحنه انقلاب می‌شود، یا به عکس، موجب تضعیف آن می‌گردد، اما مطمئناً هیچ‌گاه قصد تضعیف در کار نبوده است، ولی به هرحال با مشخص شدن نظر رهبر کبیر انقلاب، ایشان خود را موظف به اطاعت آن می‌دانند.

در مورد نمایندگان ایشان، گرچه ضعف‌هایی بوده، ولی فکر نمی‌کنم صحیح باشد ضعف‌های نمایندگان کسی را دلیلی بر تضعیف خود وی قرار داد، و اما در مورد لیبرال‌ها و رفت و آمدشان که در سخنرانی دانشگاه نیز مطرح شده که اینها در بیت صف کشیده و جای ما نبود! یادآور می‌شود در مجموع این سال‌ها، اینها سه چهار بار بیش‌تر ملاقات نداشته و شاید حتا نسبت یک‌ده‌هزارم ملاقات‌های ایشان را نیز تشکیل نمی‌داده‌اند. اینکه اصل ملاقات یک فقیه با مخالفین جایز است یا نه و رفتار با گروه‌های مخالف چگونه باید باشد در حد من نیست، اما بنده شخصاً حتا با یک‌بار ملاقات هم مخالف بوده و این روحیه را از زمان شهید محمد حفظ کرده‌ام و دیگر اینکه یقین دارم منظور پدرم از تأکید بر استفاده از نیروها و به کار گرفتن آنها قطعاً اینها نیستند و آن هم به این شکل که قدرت را تسلیم آنها کنیم و این چند مرتبه هم که آنان به ملاقات پدرم آمده‌اند به منظور شکایت از برخوردهایی بوده که راجع به آنان و محل حزبشان انجام می‌شده است.

برادران و سروران عزیز

باز یادآوری می‌کنم، من در عین حال خود مسؤول و جوابگوی ضعف‌ها و کم و کاستی‌های خود هستم، اینطور نبوده که پدرم از اعمال و سکنات بنده مطلع باشد و آن را مورد به مورد تأیید نماید. اگر ضعف‌ها و ایرادات و احیاناً اشتباهات یک شخصیت بخواهد بدین‌سان وسیله‌ای جهت تضعیف آن شخصیت و ملکوک ساختن وی گردد، آن‌وقت برای انقلاب چیزی نخواهد ماند که از آن به خدا پناه می‌بریم.

خود می‌دانید که فرزندان و بستگان بسیاری از شخصیت‌های متعهد، احیاناً افراد ناباب و بعضاً حتا وابسته به گروهک‌ها نیز بوده‌اند، اما این حقیر (گرچه از ذکر این نکات شرم دارم و آن را در مقابل فعالیت‌های امثال محمد، هیچ و بی‌ارزش می‌دانم) افتخار آن را داشته‌ام که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در حد توان و وسع خودم در خدمت انقلاب و رهبر بزرگوار آن باشم و با آنکه آن موقع همچون الآن بچه‌ای بیش نبودم و تبعید و زندان و زجر و شکنجه‌های پدر و برادرم وضع عادی زندگی ما را مختل کرده بود و با این حال و علی‌رغم تنهایی‌ها و بی‌کسی‌ها و با آنکه فقط و فقط محبت‌ها و دلگرمی‌های امت مخلص و مقلد امام و مردم متدین نجف‌آباد اسباب دلگرمی‌مان بود، در صورت‌های مختلف مبارزات ضد شاهنشاهی انجام وظیفه می‌کردم و پس از انقلاب نیز خود را در غم و رنج آن شریک دیده‌ام و سعی کرده‌ام با حضور در جبهه، نقشی هرچند کوچک ایفا نمایم. همچنین در کنار برادر شهیدم در شرائطی که همه به او پشت کرده بودند و او یکه و تنها به مبارزه علیه لیبرال‌ها ادامه می‌داد، حضور داشتم و همان موقع بود که ایشان بنا به فرموده مبارک حضرت امام متحمل شکنجه‌های روحی از قبَل بدخواهان بود و طبیعی است که کینه انقلابی‌ام را همچنان حفظ کرده و هرگز لیبرال‌ها و خط سازش نخواهند توانست رخنه‌ای در من پیدا نمایند و در مورد منافقین هم طبیعی است که حقیر با آنان نفرت دیرینه داشته باشم، به شکلی که هنگام عملیات مرصاد با آن که در جنوب بودم، برای اینکه حداقل به سهم خود در ریشه‌کن

کردن آنها و تقاص خون برادرم سهیم باشم، به غرب کشور رفتم. دیگر مطلب اینکه الآن نیز کما فی‌السابق در هیچ مسأله سیاسی هم نقشی نداشته و ندارم.
من خود را مقلد و مطیع و مرید حضرت امام حفظه‌الله می‌دانم، لذا اگر بدانم خدای ناکرده وجودم باعث ناراحتی معظم‌له گردیده، خدای شاهد است لحظه‌ای بودن خود را در این مکان حرام و نبودنم را طاعت و عبادتی بزرگ و مقبول درگاه پروردگار می‌دانم و طبیعی است هرگز از چنین امری روی‌گردان نخواهم بود.
در ضمن انتظار این حقیر از شما بزرگواران این بود که صرف‌نظر از دقت در محتوای نامه، آن را با لحن دیگری می‌نوشتید، گرچه حضرت آیت‌الله العظمی منتظری جهت دوام و بقای انقلاب حاضرند از همه چیز و من‌جمله آبروی خود مایه گذارند، اما نظر به پیوندی که ایشان به لحاظ سوابق خاص مبارزاتی و مجاهدت‌هایشان با انقلاب و شخص حضرت امام دارند و نقش معروفی که ایشان جهت تثبیت مرجعیت حضرت امام روحی فداه داشته‌اند، موجب می‌شود این‌گونه برخوردها خدای ناکرده به اصل نظام و انقلاب لطمه وارد آورد.

در خاتمه تقاضامندم که اگر احیاناً بی‌احترامی‌ای از این حقیر نسبت به کسی سر زده است بزرگوارانه مرا ببخشند که بعید نیست برخی از افتراهایی که از طرف افراد مغرض به اینجانب زده می‌شد و در جامعه پخش می‌گردید، در تحریک اینجانب تأثیر کرده باشد و مطلبی بر زبان رانده باشم.

توفیق روزافزون شما را در خدمت به اسلام و مسلمین و مستضعفین از خدای بزرگ خواهان و خواستارم.
٦ اردیبهشت ١٣٦٨ – نوزدهم رمضان المبارک سعید منتظری

پیوست شماره ۱۷۵:
اهدای لوح تقدیر توسط حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای – ریاست جمهوری وقت – به معظم‌له، به خاطر کتاب سال شناخته شدن کتاب «*دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*»، مورخه ۶۷/۱۱/۲۳

بسمه تعالی
حضرت آیت‌الله العظمی منتظری مد ظله العالی
تلاش موفق شما در فراهم آوردن کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه* (تألیف) که اجابت تکلیف الاهی همه عالمان و روشنفکران و نویسندگان جامعه انقلابی ماست بر شما و بر مردم ما مبارک باد.
در جامعه‌ای که آئین آن اسلام است و آهنگ عمومی آن انقلاب، و رهبر آن فقیه و حکیم عارفی چون حضرت امام خمینی مد ظله العالی شایسته است اگر تلاش فرهنگی در جایگاه بلند خود قرار گیرد و به آن ارج و بهای لازم داده شود.
من به نام ملت ایران از شما به خاطر سهمی که در این واجب بزرگ پذیرفته‌اید قدردانی می‌کنم.
سید علی خامنه‌ای
رئیس‌جمهوری اسلامی ایران

پیوست شماره ۱۷۶:
اهدای لوح تقدیر و جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی توسط آقای خاتمی – وزیر فرهنگ و ارشاد وقت – به معظم‌له، به خاطر کتاب سال شناخته شدن کتاب «*دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*»

بسم الله الرحمن الرحیم
حضور محترم حضرت آیت‌الله منتظری
بسیار خوشوقتم از اینکه کوشش ارزنده جنابعالی را در تألیف کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة* که خدمتی بزرگ به معارف و فرهنگ جامعه اسلامی ایران است تبریک بگویم.

انتخاب این کتاب به عنوان یکی از کتب برگزیده سال ٦٧ نشانگر تقدیر جمهوری اسلامی ایران از آثار ارجمندی است که در جهت تعالی فرهنگ کشور فراهم آمده‌اند.
اینجانب سپاس بی‌دریغ خود را همراه با آرزوی توفیق شما در خدمت به اسلام و انقلاب اسلامی ابراز داشته، به رسم هدیه و یادبود لوحه تقدیر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ١٤ سکه بهار آزادی (جایزه مخصوص کتاب سال ٦٧) را تقدیمتان می‌دارم.
سید محمد خاتمی
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی

پیوست شماره ۱۷۷:
نوشته آیت‌الله صانعی در مورد انتخاب کتاب «*دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*» جهت کتاب سال

بسمه تعالی
کتاب ارزشمند «*دراسات فی ولایة الفقیه*» در راستای آثار گرانقدر فقه شیعه از جایگاهی بلند و اهمیتی فراوان برخوردار است، این اثر دریای موج‌خیزی را مانند است که اگر حوزه‌های علمیه به شیوه استنباط، روش تحقیق، و حوصله شگفت‌انگیز به کار گرفته شده در آن توجه کنند، و سرمشق قرار دهند، قطعاً راهی نیکوتر و تحولی مطلوب‌تر را در تفقه و اجتهاد به‌وجود خواهد آورد.
آنچه اینک به عنوان اظهار نظر در کیفیت کتاب خواهیم نوشت در محدوده اظهار نظر برای وزارت ارشاد جمهوری اسلامی به خاطر انتخاب کتاب سال ١٣٦٦ مطرح شده وگرنه ارزیابی گسترده این مجموعه گرانقدر فرصتی دیگر می‌طلبد. برخی از برجستگی‌ها و امتیازات کتاب به قرار ذیل است:
١- ابتکاری بودن بحث:
مسائل مربوط به ولایت فقیه گو اینکه نشانه‌هایی در متون فقهی کهن نیز دارد، اما به عنوان بخش مستقل و مفصل از سابقه طولانی برخوردار نیست و آنچه نیز در این قرن‌های اخیر مطرح شده در محدوده اثبات ولایت فقیه و چگونگی آن بوده است، بحث و بررسی ولایت فقیه با این گسترش و تحلیل مسائل مختلف مربوط به حکومت، اثبات ولایت فقیه با روش کاملاً نوین و ابتکاری، تبیین ضرورت حکومت و ارزیابی ابعاد شکل‌دهنده نظام، و وظایف حکومت نه تنها در متون فقهی شیعه بلکه به این گستردگی و عمق در فقه عامه نیز به‌کلی بی‌سابقه است.
٢- شمول و گستردگی:
این ویژه از امتیازات والای این کتاب است. در این اثر مؤلف معظم به عرضه و تحلیل روایات و فتاوای شیعه اکتفا نکرده است. بلکه روایات و اقوال عامه را نیز به دقت بررسی کرده و به اجتهاد و استنباط پرداخته است. و روشن است که فتاوای عامه و روایات منقوله از طریق آنان به جهت احتفاف عصر معصومین علیهم السلام به عصر صاحبان مذاهب اربعه در فهم روایات ما و اجتهاد در مسائل فقهی سهم بسزایی خواهد داشت.
٣- تحقیق عمیق و ریشه‌یابی همراه با تتبع وسیع:
این ویژگی کتاب را آنچنان برجسته ساخته است، که باید گفت مقایسه آن با برخی آثار فقهی به دور از انصاف است. آثار عالمان معمولاً یا از تتبع گسترده خالی است و یا از اندیشه‌یابی و عمیق‌اندیشی.
تتبع وسیع مؤلف بزرگوار و فقیه عالیقدر، از منابع و ادله بحث (که فی‌المثل برای «لزوم ایجاد حکومت اسلامی» ١٠ دلیل (ج١ / ٦١٤-٥٩٣) و برای تبیین و تثبیت «انعقاد ولایت به انتخاب است» ٢٦ دلیل (ج ١ / ٥١١-٤٩٣) و برای وجوب مبارزه با حکومت طاغوت ١١ دلیل اقامه کرده است)، چون با تعمق و ریشه‌یابی وی از مسائل فقهی (که در بحث‌هایی مثل «احتکار»، «زندان»، «تعزیرات» جلوه روشن دارد و در سراسر کتاب به دقت توان یافت) دست‌مایه‌هایی است که در مسیر اجتهاد از استادش مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی قدس سره بهره برده است، و در تعمق در کتاب و سنت و جداسازی مسائل شرعی از غیر آن از امام امت روحی فداه سود جسته است، کتابش یادآور روش «جواهر» و تعمق‌های شیخ اعظم و بالأخره شیوه عالی اجتهاد شیعه است.
خلاصه کلام آنکه: معظم‌له آنچنان «وسائل شیعه» را در «مبسوط» نمودن بحث ولایت فقیه و خارج کردن آن از بحث جنبی، در مثل کتاب «بیع» و با دقت در «بحار» علوم اهل بیت علیهم السلام به کار گرفته، و ابعاد مسأله را «مهذب» ساخته و در راه پیراستن بحث‌ها، شیوه «تهذیب» «تنقیح» را پیشه کرده، که فقیهان را «کافی» و اهل «استبصار» و رهروان فقه حتا «من لایحضره الفقیه» را جامع الشتاتی وافی.

فقیه عالیقدر با تحریرالوسیله و جمع «مدارک» و طی «مسالک»، «لمعه‌ها» و «جواهرها» استخراج کرده و در «مستند»سازی مسائل از هیچ «مستمسک» روایی و عقلانی چشم نپوشیده است. لذا «شرایع» دین را در مسأله ولایت فقیه با بیان مختصر و نافع و ادله «معتبر» چنان تعلیم فرموده که برای حوزه‌ها «مفتاح کرامت» و برای «ارشاد اذهان» به «فقه قرآن» و آثار اهل بیت علیهم السلام «زبدة البیان» و «نهایة»الأحکام است، خداوند عمر منشأ و منبع این سبک بحث‌ها و تألیف‌ها یعنی امام امت روحی فداه را طولانی، و این‌همه تلاش و کوشش را از آن بزرگوار پذیرا باشد، و شهید باتقوا و فضیلتش را با شهدای کربلا محشور گرداند، و همه دست‌اندرکاران نظام جمهوری اسلامی را توفیق خدمت به نظام اسلامی عنایت کند، و حوزه‌های علمیه و مخصوصاً حوزه علمیه قم را از حوادث ناگوار مصون بدارد. بمنه و فضله.

٦٧/١١/٤

یوسف صانعی

پیوست شماره ۱۷۹:
صحبت‌های معظم‌له در آغاز درس خارج فقه در ارتباط با حوادثی که به کنار رفتن ایشان از قائم‌مقامی رهبری منتهی شد، مورخه ۶۸/۲/۲۳

السلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بالأخره حدود ۵۰ روز فاصله شده و آقایان ماه رمضان به عنوان تبلیغات به بلاد و جبهه‌ها تشریف بردند إن شاء الله تبلیغات آقایان مؤثر واقع شده اعمالتان هم مورد قبول خدا قرار بگیرد. در این فاصله مسائلی اتفاق افتاد که اگر بخواهیم وقت آقایان را راجع به این مسائل زیاد بگیریم بسا مصلحت نباشد، و اصلاً مصلحت من و آقایان بیش‌تر این است که به همان درس و بحثمان بپردازیم و مخصوصاً این بحثی که ما داریم بحث ولایت فقیه که تقریباً تحکیم نظام اسلامی است از نظر علمی، که همه باورشان بیاید که ولایت فقیه جزو برنامه اسلام است، جزو بافت اسلام است، این خیلی مسأله مهمی است و الحمدلله این سه چهار سال روی این معنا کار شده إن شاء الله آقایان هم بعد تعقیب می‌کنند. بنا بر این من اصلاً می‌خواستم بگذرم ولی ممکن است ابهاماتی در ذهن‌ها باشد لذا چند دقیقه‌ای وقت آقایان را می‌گیرم برای اینکه بعضی ابهامات از ذهن‌ها بیرون برود، گرچه تعقیب مسائل جزئی خیلی به صلاح نیست و ما نبایستی که وقتمان را صرف یک مسائل جزئی بکنیم اما در عین حال از باب ضرورت یک نکاتی هست که ذکر می‌کنم، و نکته‌ای که در ذهن آقایان باشد اینکه اساس اسلام را باید حفظ کنیم وحدت کلمه را باید حفظ کرد، ممکن است راه‌های مختلفی باشد برای القای اختلاف و برای ایجاد بدبینی‌ها و دشمنی‌ها که اینها را باید جلویش را بگیریم این اصل کلی. حالا من چیزهایی نوشته‌ام اجمالش را برای آقایان بخوانم خالی از اشکال‌تر است.

در تاریخ ٤ فروردین بعد از پیامی که حضرت امام(مدظله) در ایام عید راجع به مهاجرین جنگ تحمیلی داشتند من یک نامه‌ای خدمت ایشان نوشتم که اول عین آن نامه را که خدمت ایشان نوشتم برای شما آقایان می‌خوانم:

بسم الله الرحمن الرحیم، محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی، پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت ایام نوروز و ولادت با سعادت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در رابطه با پیام اخیر حضرت عالی لازم دیدم به عرض برسانم:

۱- اینجانب تا حال خود و بیت خود را شعبه‌ای از بیت حضرتعالی می‌دانسته‌ام و مراجعات گوناگون مردم در مسائل شرعیه و مسائل اجتماعی و درد دل‌های مسؤولین ارگان‌ها و مشکلات ذوی‌الحاجات که دستشان به حضرتعالی کم‌تر می‌رسد را به عنوان حضرتعالی پاسخ می‌داده‌ام، و در حد توان و قدرت سعی من و بیت من بر راضی نمودن افراد و توجیه آنان و کم کردن توقعاتشان از حضرتعالی بوده است. در مقایسه با وضعیت حاکم بر بعضی از بیوت و بر بسیاری از محافل حوزوی تنها بیت اینجانب است که از انقلاب و نظام و مقام معظم رهبری دفاع می‌کند و مرجعی برای قشر وسیع طلاب جوان انقلابی و زجرکشیده می‌باشد.

۲- در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم یکی از مهم‌ترین منابع من بسیاری از مسؤولین ارگان‌های انقلابی و دولتی است که دائماً مشکلات ارگان‌های خود و راه‌حل‌ها را مستقیماً با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند (این یک واقعیتی است) و دیگری بولتن‌های محرمانه کشور است، و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه من هستند که

در اکثر ایام هفته هر روز حدود دو ساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم و بدیهی است که وقتی یک سری مشکلات و نارسائی‌ها و یا احیاناً خلافکاری‌ها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قهراً احساس تکلیف می‌کند، البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلائل و انگیزه‌های سیاسی و غیره که قطعاً از حضرتعالی پوشیده نیست اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرائط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود.

۳- اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسؤولین را نیز به رفع نواقص و توجه بیش‌تر به مسائل وا می‌دارد موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد، معذلک اگر حضرتعالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعاً نظر حضرتعالی را بر نظر خود مقدم می‌دارم و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام. والسلام علیکم و رحمة الله.

نامه دیگری نیز بعد از عید فطر نوشتم که قسمت‌هائی را برای شما می‌خوانم:

۱- من از همان اول مبارزات که به رهبری حضرتعالی شروع شد صادقانه همچون سربازی فداکار انجام وظیفه می‌کردم و در همه مراحل و سختی‌ها خود و خانواده و فرزندانم استقامت کردیم، بر کسی هم منت ندارم که پاداش‌دهنده اعمال خداست، و الآن نیز اهداف انقلاب و پیاده شدن اسلام اصیل با گوشت و پوست من عجین است و یک قدم هم عقب‌نشینی نکرده‌ام و از مسیر انقلاب جدا نیستم منتهی به قدر شرائط و امکانات، و اگر در ضمن صحبت‌ها می‌گفتم «من در کنارم» برای رفع مسؤولیت در مقابل مراجعات و توقعات و انتظارات زیادی بود که قادر بر انجام آنها نبودم و بسا بعضی از مراجعین را ذی‌حق می‌دانستم، چطور می‌شود من مخالف نظامی باشم که چهار سال است با تدریس ولایت فقیه در حوزه به نظر خودم پایه‌های علمی آن را محکم کرده‌ام.

۲- تعیین من به عنوان قائم‌مقام رهبری از همان ابتدا بر خلاف نظر و میل من بود و به مجلس خبرگان هم همان اول نوشتم و به طور کلی من شخصاً به پست و مقام علاقه نداشته و ندارم مگر اینکه وظیفه شرعی ایجاب کند. در نامه حضرت علی(ع) به استاندار آذربایجان آمده است: «إن عملک لیس لک بطعمة و لکنه فی عُنُقک أمانة» و قهراً انسان عاقل حتی‌المقدور از تحمل امانت و مسؤولیت سنگین گریزان است مگر اینکه ناچار باشد، چنانچه هیچ‌وقت آرزوی مرجعیت هم نداشته‌ام تا اینکه حساب کنم چه اقشاری به من می‌گروند یا نمی‌گروند. من اگر شرعاً جایز بود از اجتماع و اجتماعات به طور کلی منزوی می‌شدم (و این یک واقعیتی است، من بیش از هر چیز علاقه دارم بنشینم و مطالعه کنم و به کارم برسم، خدا رحمت کند مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی را، ما در وشنوه در خدمت ایشان بودیم می‌فرمودند من از این کارهایی که اسمش را می‌گذارند آقائی که بیایند دست ببوسند و پول بدهند و اینها زود خسته می‌شوم و وقتی که کاملاً خسته شدم استراحتم این است که فوری بروم یک کتاب بردارم و مطالعه کنم و از آن خسته نمی‌شوم، و من هم طبعاً این طورم، واقع مطلب این است و اگر فرصت داشته باشم مثلاً الحمدلله در این ماه رمضان با اینکه اعمال عبادی و روزه و اینها داشتم معذلک من موفق بودم و بحمد الله مسأله کتاب ولایت فقیه را به آخر رسانیدم نوشته‌اش از طرف من تمام شده، این فرصتی بود که الحمدلله در این ماه داشتیم).

۳- من حتا یک دقیقه با منافقین همکاری نداشته‌ام، برخوردهای تند ما با آنان در زندان و پس از انقلاب بر همه روشن است، اینان علاوه بر انحراف فکری و اخلاقی و نداشتن عواطف انسانی سرمایه‌های انقلاب و چهره‌های ارزنده آن و از جمله فرزند عزیز مرا از ما گرفتند و هزاران افراد بی‌گناه را به شهادت رساندند و در جنگ تحمیلی با دشمنان ما همگام و همصدا شدند، با این وضع کدام انسان عاقل و متعهدی به آنان اعتماد می‌کند و حاضر است با آنان همکاری کند. (این یک واقعیتی است اگر کسی بخواهد این معنی را به ما بچسباند که یک وقتی ما یا بیت ما با اینها همکاری داشته این خلاف واقع است و از همان وقت که زندان بودیم اینها در مقابل ما جبهه‌گیری کردند به قول خودشان ما را بایکوت می‌کردند، حالا اگر یک کسی برای یک اعلامیه زندان بوده بعد می‌آمدند گزارش می‌دادند که توبه کرده... این مسأله عفوها را که عنوان کردند شما می‌دانید که من مستقیماً عفو نمی‌کردم، هیأت عفو چهارنفره از طرف امام منصوب بودند بعد که این هیأت عفو نظر می‌دادند می‌رفت اطلاعات، دستور ایشان این بود که نماینده اطلاعات باید ببیند، نماینده اطلاعات هم نظر موافق می‌داد بعد که نظر موافق می‌دادند می‌آوردند من هم از طرف حضرت امام عفو می‌کردم می‌نوشتیم: «از طرف رهبر انقلاب امام خمینی این شخص مورد عفو واقع شد»، پس بنا بر این من کسی را مستقیماً عفو نکردم، هیأت عفو منصوب از طرف امام مسؤول بوده و ایشان هم فرموده بودند که بایستی نماینده اطلاعات هم باشد لذا می‌رفت توی اطلاعات، گاهی معطل هم می‌شد بعد که اطلاعات نظر می‌داد آن وقت می‌آوردند صورت را پیش من و من هم ورقه را امضا می‌کردم، این برای کسی که یک اعلامیه مثلاً خوانده بود و توبه کرده بود، اما سران منافقین اصلاً قابل ترحم نیستند آنها - خذلهم الله - هیچ‌وقت به فکر مردم و به فکر خلق نبودند

شعارهایشان هم دروغ است. من یک وقت به آقایان عرض کردم ما در زندان که بودیم روز سوم آبان، به عنوان ٤ آبان یک عده را آزاد کردند بعد برای اینکه می‌خواستند آوانسی بدهند در بندها را باز کردند در اوین – بعضی از آقایان شاید می‌دانند – از بند ۲ سران منافقین آمدند در بند ۱ پیش من دو ساعت حدوداً با من صحبت می‌کردند و آن یکیشان هم که کشته شد (خیابانی) با آقای لاهوتی صحبت می‌کرد، دو ساعت صحبت که با من کرد آخر کار خلاصه به آقای لاهوتی گفتم او چی می‌گفت؟ معلوم شد همه حرف‌هائی که به من می‌زده به او هم زده، باقی رفقا مثل آقای هاشمی و آقای مهدوی را آزاد کرده بودند من و آقای لاهوتی مانده بودیم دوتائی، همه حرفشان این بود – موقعی بود که امام پاریس بودند– که بله حالا ایشان که دارند انقلاب می‌کنند بعد می‌خواهند حکومت را به کی بدهند؟ من گفتم خوب ایشان لابد فکرش را کرده‌اند، می‌گفتند نه بالأخره باید بدهند به یک گروه مجهز و آن گروه مجهز هم ما هستیم، خلاصه شما به ایشان به پاریس بنویسید که حکومت را در اختیار ما بگذارد، ما هم گفتیم ما که اینجا هستیم اطلاعی از بیرون نداریم، ایشان هم لابد فکرش را کرده‌اند و هر نظری دارند خودشان عمل می‌کنند. از همان اول آنها خواب حکومت را می‌دیدند، نه به فکر خلق‌اند و نه به فکر مردم، این همه جوان‌های مردم را به شهادت رساندند با آن ناجوانمردی‌ها، حال کدام آدم عاقلی می‌آید از اینها حمایت کند! پس بنا بر این، این وصله که خدای ناکرده ما از منافقین حمایت کرده باشیم یا بیت ما، این تهمت است، گرچه حالا افراد گفته‌اند و توهم شده، البته این موضوعات جزئی است نباید زیاد وقت شما را بگیریم).

اما در مورد نامه، یک نامه‌ای راجع به اعدام‌ها از من خدمت امام نوشته شده بود که بعد این به خارج درز کرده است و این را ملاک گرفته‌اند. حالا من عین جریان را خدمت آقایان نقل می‌کنم:

بعضی از قضات آمدند به من مراجعه کردند که بله این‌جوری است و راجع به اعدام‌ها که این‌جوری است و... من روی آن نظری که خودم داشتم و همیشه عقیده‌ام بود که مسائل را خدمت ایشان تذکر می‌دادم، از باب اینکه «النصیحة لائمة المسلمین» را واجب می‌دانستم – پیغمبر اکرم با اینکه معصوم بوده اصحاب ایشان در مسائل سیاسی به پیغمبر اکرم تذکراتی می‌دادند، تاریخ را بخوانید، راجع به مسأله جنگ‌ها، مثلاً جنگ خندق که محاصره کردند، یا مثلاً احد در همه اینها پیامبر مشورت می‌کرد، در همین ولایت فقیه ج ۲ موارد مشورت پیغمبر را ذکر کرده‌ام – علی ای حال من از باب خیرخواهی همیشه نامه می‌نوشتم و این نامه نوشتنم به حضرت امام خدای ناکرده معنایش جبهه‌گیری در مقابل ایشان نبوده است، ایشان رهبر انقلابند و هر چه بفرمایند بر همه لازم‌الاطاعه است و اصلاً اگر بنا بشود کسی بخواهد در مقابل ایشان در مسائل عرض‌اندام بکند سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، بایستی که موقعیت ایشان کاملاً محفوظ باشد و افراد در حیطه امامت و قدرت ایشان انجام وظیفه بکنند. وقتی که آمدند بعضی از قضات به من مراجعه کردند و ناراحت بودند من به نظرم آمد نامه‌ای خدمت ایشان بنویسم، مشورت کردم من حالا صریحاً عرض می‌کنم با آقای قاضی خرم‌آبادی و آقای آسید هادی دامادمان مشورت کردم که من راجع به این موضوع خدمت امام نامه بنویسم، هر دو گفتند نه برای اینکه ما مطمئن هستیم که حضرت امام ناراحت می‌شوند و صلاح نیست، این دوتا مخالف بودند و من از باب اینکه دیدم شب خوابم نبرده بود فکر عاقبت کار بودم هم مصلحت اسلام و هم مصلحت شخص ایشان. حالا نمی‌گویم من معصومم، ممکن است من اشتباه هم بکنم. پیامبر اکرم فرمود: «کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون» این یک واقعیتی است. اما حالا من روی تشخیص خودم (عمل کردم)، این دو هر دو مخالف بودند معذلک نزدیک ظهر بود وقتی ظهر شد من نماز ظهر و عصر را خواندم و رفتم غذایم را خوردم آمدم من اصلاً دیدم نمی‌توانم صبر بکنم، نشستم شخصاً خودم با انشای خودم نامه نوشتم خدمت ایشان، دادم همان وقت فتوکپی گرفتند و فتوکپی هم زیر نظر خودم بود، خیال نکنید که مثلاً فتوکپی چه... نه نه همه‌اش زیر نظر خودم بود، بعد از باب اینکه عقیده‌ام بود که شورای عالی قضائی در این قضیه مسؤولیت دارد یک نسخه برای شورای عالی قضائی فرستادم یک نسخه هم برای حضرت امام، دادم به یکی از پاسدارها و درش را هم چسباندم دادم برد، آن وقت هم به آسید هادی تلفن نکردم، گذاشتم وقتی که می‌دانستم به تهران رسیده تلفن کردم به منزل ایشان، که من نامه نوشتم و شما به بیت حضرت امام تلفن بزن که آنجا نامه را قبول کنند و بدهند خدمت ایشان، که ایشان توی تلفن گفت: !! شما پس بنا نبود نامه بنویسید پس چرا نامه نوشتید! من گفتم خوب، من نظرم بود ظاهراً استخاره هم کردم من نوعاً در این چیزها استخاره می‌کنم، مثل اینکه این نامه را هم استخاره کردم نوشتم، خیلی آیه مناسبی آمد لذا نوشتم. حالا علی ای حال یک نسخه برای شورای عالی قضائی فرستادم یک نسخه هم خدمت ایشان. حالا شورای عالی قضائی می‌دانید آنجا ۵ نفر هستند حالا دست کدام می‌رسد توی دفترش چه جور است من این را نمی‌دانم، من به عنوان شورا فرستادم. بعداً هم بعضی از قضات که می‌آمدند اظهار ناراحتی می‌کردند من به بعضی‌ها یک نسخه‌اش را دادم، از جمله روز دوم محرم آقای نیری، آقای اشراقی، آقای رئیسی و یکی از مسؤولین اطلاعات آمدند اینجا منزل ما، یعنی من خواسته بودم بیایند، آمدند من باز نظریاتم را گفتم و به آنها هم یک نسخه‌اش را دادم و به بعضی از قضات هم دادم، حالا چه جور سرایت کرده به خارج نمی‌دانم، علی ای حال بیت مرا کسی متهم نکند، اگر اشکال وارد است به خود

من اشکال وارد است، هی می‌گویند نفوذ! نفوذ! ببینید آقاجان هر حرفی را نزنید، این آقایان بیت ما در خدمت طلاب هستند، در خدمت انقلاب هستند، همان‌طور که من عرض کردم بیت من بیت حضرت امام بوده، مسائل ایشان را ما می‌گفتیم، همین حالا هم همین‌طور است، همین حالا هم مسائل ایشان گفته می‌شود، ما در مقابل ایشان هیچ‌وقت ادعائی نداشته‌ایم و غلط هم هست. اگر ما مصلحت اسلام و انقلاب را بخواهیم بایستی که همه حول و حوش رهبر قدم بردارند و داعیه‌ای نداشته باشند. علی ای حال این‌جور بود. این آقایان که یک چیزی را می‌گویند یا می‌نویسند متوجه گفته‌ها و نوشته‌هایشان باشند که خدای ناکرده مردم خیال نکنند اختلاف هست، دعوا هست، به انقلاب و به اسلام بدبین شوند، حضرت امام نظری داشتند، مثلاً فرض کنید من نباشم در این مقام، من اصلاً خودم موافق نبودم و هم به نظرم کار درستی نبود، خبرگان این کار را کرد، و خداوند إن شاء الله به ایشان طول عمر بدهد و انقلاب را به دست حضرت ولی عصر(عج) تحویل بدهند إن شاء الله. و ببینید خورشید وقتی که در نظام باشد اقمار خورشید هم دور خورشید باید باشند، اگر چنانکه کاری بکنند و یا کاری بشود که یکی از اقمار هم از دور خورشید جدا بشود این به ضرر نظم و نظام است به ضرر زندگی است، بنا بر این چیزهائی که موجب اختلاف و جبهه‌گیری در مقابل ایشان هست این‌جور نوشته‌ها و این‌جور حرف‌ها خلاف است، و اگر چنانچه فرض کنید سید مهدی یک چیزهائی گفته باشد – من توی همین نامه نوشته‌ام – آدم حسابی اگر در آن شرائط باشد اقرار و اعترافاتش مسموع نیست و شرعاً نمی‌شود ترتیب اثر داد. شما در فقه خواندید روایات زیادی هم داریم وقتی که شخص در حبس باشد حرفش بی‌اثر است، من این روایت امیرالمؤمنین را یادداشت کرده‌ام، زمانی خلیفه دوم می‌خواست یک زنی را حد بزند، حضرت امیر به او فرمود: «فلعلک انتهرتها او اخفتها قال قد کان ذلک فقال او ما سمعت رسول الله(ص) یقول لأحد علی معترف بعد بلاء انه من قیدت او حبست او تهددت فلا إقرار له». اگر کسی در یک شرائطی باشد و عرض کردم آدم حسابی هم باشد، آدم مورد اعتماد هم باشد، تازه در آن شرائط حرف‌ها و اقرارهایش منشأ اثر نیست. من در این نامه هم نوشته‌ام که من حدس می‌زنم او از باب اینکه ضربه خورده بوده می‌خواسته به نظام ضربه بزند و چه ضربه‌ای بهتر از اینکه ایجاد اختلاف بکند و همه را به هم بدبین کند. اینجا نوشته‌ام که:

«آیا شایعات بی‌اساس و بافته‌های سید مهدی که معلوم نیست در چه شرائطی و با چه انگیزه این مقدار رطب و یابس به هم بافته صحیح است ملاک قضاوت‌ها واقع شود؟! شاید او چون از ناحیه نظام ضربه خورد می‌خواسته است انتقام بگیرد و نیروهای فعال نظام را به یکدیگر بدبین کند چنانچه شد، آیا درست است ما به بافته‌های او ترتیب اثر بدهیم؟ اصلاً در آن شرائط اعترافات آدم مورد اعتماد هم شرعاً منشأ اثر نیست تا چه رسد به اعترافات مثل او. حالا من در شناخت او اشتباه کرده بودم و ماهیت او برای من شناخته نبود و کم لذلک من نظیر، آیا آقایانی که او را شناخته‌اند و به تناقض‌گوئی‌های او واقفند صحیح است با بافته‌های او معامله وحی منزل کنند؟ در صورتی که اشاعه کذب هم حکم کذب را دارد مخصوصاً اگر موجب بدبینی‌ها و دشمنی‌ها گردد و علی فرض صدق «لیس کل ما یعلم یقال و لا کل ما یقال یکتب فی الأوراق و یبث فی الآفاق». جا داشت آقایان به آیه شریفه: «إن جائکم فاسق بنبأ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهالة فتُصبحوا علی ما فعلتم نادمین» توجه می‌کردند، به علاوه چرا نامه‌های او به من و به برادرش را به ما نرساندند تا موجب شناخت و آگاهی ما گردد ولی در اختیار بعضی از افراد دیگر قرار گرفته بود...».

و حالا الآن به ما نامه رسیده، آن اول که نامه نوشته، آقایان همه به آن نامه اتکا کردند و به ما نداده بودند ما اصلاً نمی‌دانستیم که چنین نامه‌ای داشته. علی ای حال او هر چه گفته یا بافته، عرض کردم آدم حسابی هم در آن شرائط اقرارهایش معتبر نیست تا چه رسد او باشد.

به هرحال حرف زدن‌ها و نوشتن‌ها را مواظب باشید آنچه اصل است بایستی حفظ نظام و حفظ اسلام را اهمیت داد، و حالا هم مصلحت من و همه آقایان طلاب این است که مشغول درس و بحث باشیم و مواظب باشید حرف‌های شما اگر موجب برانگیختن اختلاف یا تضعیف عقاید مردم باشد خلاصه گناه است.

خداوند إن‌شاءالله به من و همه شما توفیق دهد بتوانیم به وظائفمان عمل کنیم.

و اما نهضت آزادی، آقایان نهضت آزادی دو سه مرتبه به خانه ما آمدند اولاً این آخرها نبوده و خیلی سابق بوده، و من اینجا نوشته‌ام و ناچارم چون توی صحبت‌ها بوده، ما با آقای دکتر پیمان هم‌زندانی بوده‌ایم در قزل‌قلعه، اما الآن بیش از چهار سال است من ایشان را ندیده‌ام و هیچ خبر هم از ایشان ندارم، آقای مهندس بازرگان حدود یک سال و نیم پیش یک دفعه آمده خانه ما، آقای دکتر یزدی هم یا دو بار یا سه بار آمده، همه صحبتشان هم راجع به اینکه جای حزبشان را گرفتند و نمی‌دانم روزنامه میزانشان توقیف است، نمی‌دانم مزاحمشان شده‌اند و... شکایت آورده بودند، همه اصلاً راجع به این بوده، هیچ‌وقت اینها منبع فکری من نبوده‌اند، بیت من در اختیار اینها نبوده اینکه خیال کنند من یک آدمی هستم اینجا نشسته‌ام هر که هر چه بیاید بگوید من قبول بکنم این جور نبوده، این نبوده که یک افرادی را بیاورند و ملاقات بدهند و... مسؤول ملاقات ما جلوترها آقای امیری بودند (حفظهم الله) و حالا جناب آقای متقی است، در مورد هر کسی که بخواهد ملاقات کند می‌آمدند به من می‌گفتند من

دفع‌الوقت می‌کردم، یک دفعه هم به یکی وقت می‌دادم، اینکه افراد را بیاورند و کسانی را با من ملاقات بدهند، اینها نبوده، مسؤول ملاقات باید می‌آمد به من می‌گفت و من هم باید قبول می‌کردم، مسؤول ملاقات‌ها هم این دو تا بزرگوار بودند، بنا بر این این‌جور حرف‌ها اگر در افراد هست شما ترتیب اثر ندهید، عرض کردم البته من نمی‌گویم من در زندگی اشتباه نکرده‌ام، همه ما ممکن است اشتباه کرده باشیم، آنچه من نامه نوشتم خدمت حضرت امام همیشه قصدم حفظ اسلام و انقلاب و نظام بوده، من وظیفه خودم را همیشه این می‌دانسته‌ام که حفظ‌الغیب ایشان بکنم، الآن هم وظیفه‌ام می‌دانم به اندازه‌ای که قدرت دارم، یک وقت آدم بیش‌تر می‌تواند وظیفه انجام دهد یک وقت کم‌تر، حالا عجالتاً آنکه برای من و شما مهم است اینکه مشغول درس و بحثمان باشیم و خلاصه مواظب باشیم گفته‌ها و نوشته‌ها روزی رسیدگی می‌شود، قرآن شریف دارد: «ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید».

والسلام علیکم و رحمة الله

پیوست شماره ۱۸۰:
پیام تشکر معظم‌له از شرکت کنندگان و خدمتگزاران مراسم والدشان مرحوم حاج علی منتظری

مورخه ۷/۳/۱۳٦۸

بسمه تعالی

هو الحی الذی لا یموت

ضمن ابراز تأثر و تأسف عمیق خود و فرزندان و برادران و خواهر و همه بستگان دل‌سوخته‌ام به مناسبت از دست دادن پدری باتقوا و مخلص و مروج دین خدا، آمر به معروف و ناهی از منکر در هر فرصت و تحت هر شرائطی: «مرحوم مغفور حاج علی منتظری طاب ثراه» از آقایان پزشکان محترم که برای معالجه ایشان کوشش نمودند، و از همه کسانی که در مراسم تغسیل و تکفین و تشییع و تشکیل مجالس ختم و عزا فعالیت کردند، و از همه اقشاری که به وسیله تلگراف، تلفن، روزنامه، نامه، حضور در منزل، و یا شرکت در مجالس ختم در نجف‌آباد یا اصفهان یا قم اظهار همدردی کرده یا می‌کنند.

از آیات عظام و حجج اسلام و علمای اعلام و مدرسین والامقام و ائمه محترم جمعه و جماعات و گویندگان و طلاب عزیز و اساتید و محصلین و دانشجویان و همه فرهنگیان، و شورای نگهبان و نمایندگان محترم مجلس شورا و شخصیت‌ها و مسؤولین محترم ادارات و مؤسسات و ارگان‌ها و قوای نظامی و انتظامی کشور، و خانواده‌های شهدای عزیز و اسرا و مفقودین، و همه اقشار ملت از مردم شریف و مبارز نجف‌آباد و اصفهان و کرون و فریدن و لنجان و خمینی‌شهر و برخوار، و قم و تهران و سایر شهرستان‌ها و توابع، از طرف خود و همه بستگانم تشکر می‌کنم، و سلامت و توفیق و اجر اخروی را برای همه از خدای بزرگ مسألت می‌نمایم.

اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات والمسلمین و المسلمات، الأحیاء منهم والأموات، تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات إنک مجیب الدعوات، إنک علی کل شیی قدیر.

الداعی الراجی عفو ربه الغفار

حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۱:
نامه تسلیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی به مناسبت سالگرد درگذشت حاج علی منتظری والد معظم‌له

بسمه تعالی

فقیه عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت برکاته

با سلام و تحیت، بیست اردیبهشت ماه سال جاری که مصادف با اولین سالگرد رحلت والد محترم و بسیجی نمونه مرحوم حاج علی منتظری رحمة الله علیه را می‌باشد، به حضرتعالی و امت مسلمان به‌خصوص اهالی شهید پرور نجف‌آباد تسلیت عرض نموده و از خداوند رحمان سلامتی آن وجود شریف را مسألت داریم.

پیوست شماره ۱۸۲:
مکتوب حضرت امام خمینی جهت تعیین وصی در امر وجوهات مربوط به ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم
در روز ٢٦ محرم ١٣٩٨ وصی خود قرار دادم حضرات حجج اسلام آقای حاج آقا مرتضی پسندیده و آقای حاج شیخ مرتضی حائری و آقای حاج سید محمد باقر سلطانی و آقای حاج شیخ حسینعلی منتظری دامت برکاتهم را در امر وجوهی که در قم یا سایر بلاد ایران نزد وکلای اینجانب است و به حساب اینجانب اخذ شده است و حضرت آقای پسندیده مطلع هستند به حسب غالب، تمام این وجوه باید با نظر آقایان محترم به مصرف شرعی برسد و احدی از ورثه یا غیر آنها حقی در آن ندارند و نمی‌توانند مزاحمت با اوصیاء محترم نمایند و اگر بعضی از اوصیاء مانعی داشته باشند که نتوانند تا آخر قیام به امر کنند بقیه کس دیگر را که مورد قبول و موجه است تعیین نمایند و اگر بعضی غائب بودند دیگران قیام به امر نمایند، تکلیف وجوهی که در نجف است تعیین نموده‌ام، از خداوند تعالی سلامت و سعادت حضرات آقایان را مسألت می‌نمایم و امید دعای خیر دارم. والسلام علیکم
روح‌الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۱۸۴:
اعلام مراسم ارتحال امام خمینی از طرف معظم‌له

باسمه تعالی
انا لله و انا الیه راجعون
به مناسبت ضایعه بزرگ و فاجعه غم‌انگیز و مصیبت عظمای عالم اسلام، ارتحال روح خدا، سلاله پاک رسول‌الله(ص) منادی بزرگ توحید، پیشوای عالیقدر آزادگان و محرومان و مستضعفان جهان، اسوه تقوا و ایمان و شهامت و ایثار و استقامت، رهبر شجاع و باصلابتی که استبداد سیاه را در هم شکست و پشت ابرقدرت‌ها و استکبار و صهیونیزم جهانی و دشمنان اسلام و کشور را به لرزه انداخت:
قائد و امام بزرگی که بزرگ‌ترین حماسه قرن را آفرید و به امت اسلام و مظلومان جهان درس فداکاری و مبارزه آموخت، پیشوای عظیم‌الشأنی که از پانزده خرداد ٤٢ تا پانزده خرداد ٦٨ با اراده‌ای خلل‌ناپذیر انقلاب بزرگ اسلامی را هدایت فرموده و لحظه به لحظه به یاد محرومان و مظلومان و اسلام بود، استاد بزرگوار، زعیم عالیقدر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی قدس سره الشریف مجلس ترحیم و بزرگداشتی تشکیل و اینجانب ضمن تسلیت این فاجعه بزرگ به بازماندگان محترم و بیت شریف آن امام عزیز در این غم بزرگ سوگوارم.
شرکت حضرات مراجع عظام، علمای اعلام، فضلا و طلاب و ملت مبارز و شهیدپرور به ویژه مردم عزیز شهر خون و قیام، موجب خشنودی خداوند متعال و حضرت بقیة الله الأعظم ولی عصر امام زمان ارواحنا فداه و تجیل از مقام معظم آن رهبر فقید و سازش‌ناپذیر خواهد بود.
شاگرد مخلص آن امام عزیز
حسینعلی منتظری
زمان: شنبه ٦٨/٣/٢٠ بعد از نماز مغرب و عشاء
مکان: مسجد اعظم قم

پیوست شماره ۱۸۵:
متن کامل مصاحبه نشریه «*کیهان فرهنگی*» با معظم‌له پیرامون ابعاد علمی، فرهنگی و اخلاقی حضرت امام خمینی(ره)، مورخه ۱۳۶۸/۳/۲۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

اولاً من این مصیبت بزرگ و رحلت جانگداز حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران را به شما برادران و به ملت ایران و به تمام مسلمانان جهان تسلیت عرض می‌کنم، من از باب اینکه بیش از ۴۰ سال خدمت ایشان بودم و به ابعاد علمی و انقلابی ایشان آشنا هستم ارزش وجودی ایشان را از خیلی‌ها بیش‌تر درک می‌کنم. یک نعمت را انسان هرچه عظمتش را بیش‌تر بداند، در فقدانش بیش‌تر متأثر است، به‌خصوص که من به سهم خودم در اثر آشنایی به اهداف ایشان و تعقیب اهداف مقدس ایشان رنج‌ها دیده‌ام و کسی که رنج‌دیده باشد در یک راهی برای به دست آوردن یک نعمتی و آشنایی با نعمتی، باز بیش‌تر در فقدان آن نعمت متأثر است، برای اینکه قدر و عظمت این نعمت برایش روشن است. برای اینکه این نعمت بزرگ از دست ما مسلمان‌ها و دست ملت ایران رفته جای تأسف و تأثر است، خداوند مقام ایشان عالی است متعالی سازد و به تمام ملت ایران و بازماندگان محترم ایشان صبر و اجر بدهد و این جمهوری اسلامی را که ایشان پایه‌گذار آن بوده‌اند، به قدرت کامله خودش حفظ فرماید در مقابل دشمنان داخلی و خارجی و ابرقدرت‌ها. خدمتی که ایشان کردند این بود که اسلام را در دنیا مطرح کردند، در مقابل دو قدرت شرق و غرب و ابرقدرت‌ها که جهان را در تیول خود داشتند، واقعاً اسلام قدرتی شد که در دنیا عرض اندام کرد و ابرقدرت‌ها به وحشت افتادند.

اولین آشنایی بنده با ایشان این بود که بنده در سال ۱۳۲۰ به قم آمدم آن‌وقت درسم بین سطح و خارج و بیش‌تر سطح بود، رسائل و مکاسب و کفایه می‌خواندم، در حدود دو سه ماه که در قم بودم با شهید مطهری آشنا شدم در مدرسه فیضیه و با هم، هم‌مباحثه شدیم و حتا همه زندگی‌مان یازده سال با هم بود. در آن‌وقت مرحوم آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سره) درسی که معروف بود می‌فرمودند فلسفه بود، منظومه و اسفار، و ما هنوز به آن مرحله که منظومه و اسفار بخوانیم نرسیده بودیم، عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه زیر کتابخانه، ایشان یک درس اخلاق می‌فرمودند که علاوه بر طلاب و فضلای حوزه، دیگران از بازاری و غیره هم به آن درس حاضر می‌شدند و خیلی درس سازنده‌ای بود، روح به انسان‌ها می‌داد. آن بیان زیبا و شیوای ایشان که از عمق دل بر می‌خاست، آن آیات و روایاتی که گاهی می‌خواندند و نحوه بیان ایشان گاهی مجلس را به گریه می‌انداخت و همه متأثر می‌شدند و حالت تحولی در همه به‌وجود می‌آمد. من و آقای مطهری در حقیقت وظیفه خود می‌دانستیم آن درس اخلاق را شرکت کنیم، نوعاً هم زودتر می‌رفتیم و پهلوی ایشان می‌نشستیم و بعد از درس اخلاق سؤالاتی از ایشان می‌کردیم، بالأخره اولین آشنایی با ایشان در آن درس اخلاق بود و یادم است که در آن موقع اداره حوزه علمیه قم به عهده آیات ثلاث یعنی مرحوم آیت‌الله حجت و آیت‌الله صدر و آیت‌الله خوانساری بود، قهراً چون سه نفر مرجع در رأس حوزه بودند ما طلبه‌ها فکر می‌کردیم که اگر یک مرجع واحد در رأس امور حوزه باشد شاید بهتر باشد، چون تشتت و اختلافاتی در کار بود. گاهی ما با ایشان همین زمزمه را می‌کردیم و رو پیدا کرده بودیم و این‌جور مسائل را مطرح می‌کردیم. یادم هست یک روز بعد از درس اخلاق من و شهید مطهری به ایشان عرض کردیم که ما آیت‌الله العظمی بروجردی (قدس سره) را رفته‌ایم در بروجرد دیده‌ایم – تابستان هم آقای مطهری و هم من رفته بودیم به بروجرد – و گفتیم که ایشان هم بیانشان خیلی خوب است و هم مرد ملایی و استخوان علمی است، یک جوری می‌شد که ایشان به قم می‌آمدند، مرحوم امام چون خیلی با مرحوم آیت‌الله بروجردی آشنا نشده بودند فرمودند می‌ترسم سه نفر آقا و مرجع چهارتا بشوند و آن نتیجه که می‌خواهیم گرفته نشود، ولی بعداً بر حسب تصادف که مرحوم آقای بروجردی مریض شدند و برای معالجه فتق خود به تهران رفتند، عده‌ای ایشان را برای آمدن به قم دعوت کردند از جمله حضرت امام خمینی از کسانی بودند که در این راه قدم برداشتند و وقتی که مرحوم آقای بروجردی به قم آمدند، ایشان برای تثبیت مرجعیت آیت‌الله بروجردی خیلی فعالیت کردند و ازخودگذشتگی نمودند، با اینکه چه بسا از نظر علمی هم خودشان را محتاج نمی‌دانستند، ولی معذلک درس ایشان می‌آمدند و جزء حواریین ایشان بودند و فعالیت می‌کردند برای ایشان و خلاصه تثبیت کردند مرجعیت مرحوم آقای بروجردی را بدون توقعی.

ایشان (حضرت امام) یک درس منظومه و یک اسفار داشتند، فقط یک مباحثه فقه با مرحوم آقای داماد و مرحوم آقای حاج سید احمد زنجانی در مدرسه فیضیه – عصرها– در اطاق مرحوم حاج آقا مرتضی حائری داشتند، که خیلی هم جر و بحث می‌کردند با هم و صدای ایشان بلند بود، ایشان جوهری‌الصوت بودند که همه طلاب مدرسه متوجه بحث آنان می‌شدند، بالأخره بحث فقهی ایشان داشتند، ولی تدریس فقه و اصول نداشتند، فقط منظومه و اسفار درس می‌فرمودند تا اینکه مرحوم آقای بروجردی که درس فقه و اصول شروع کردند، ایشان هم شرکت می‌کردند، ما کم‌کم از همان آشنایی که در درس اخلاق با ایشان داشتیم و درس اخلاق هم به جهاتی تعطیل شد و ایشان دیگر حاضر نشدند آن درس را ادامه

بدهند، حتا بازاری‌ها پیش مرحوم آقای بروجردی هم آمدند و اصرار کردند به ایشان که درس اخلاق را امام بفرمایند، ولی ایشان عذری داشتند و قبول نکردند. ولی ما انس‌مان با ایشان به‌تدریج بیش‌تر می‌شد و کم‌کم در درس منظومه ایشان شرکت کردیم که از اول منظومه تا اول طبیعیات را پیش ایشان خواندیم و آخرین درس منظومه ایشان هم بود که دیگر ایشان منظومه نگفتند و بعد از منظومه هم مبحث نفس اسفار را پیش ایشان خواندیم که آن هم آخرین درس اسفار بود که دیگر ایشان بعداً نگفتند و قدرت بیان ایشان در منظومه و اسفار خیلی عجیب بود و افرادی که دیده بودند می‌گفتند به‌خصوص این منظومه که این آخر ایشان گفتند خیلی عمیق گفتند، چون منظومه لب و خلاصه اسفار است و ایشان مطالب اسفار را هم در منظومه بیان می‌کردند و از بس ایشان مطالب را خوب بیان می‌کردند انسان به عمق مطلب پی می‌برد، بعضی درس‌ها هست که لفظ‌پرانی آن زیاد است، ولی مطالب آن روشن نیست که طرف خوب بفهمد، ولی ایشان این قدرت را داشتند که مطالب خیلی عمیق را جوری بیان می‌کردند که افرادی که در درس بودند خوب درک می‌کردند.

من یادم است که این مسأله وحدت وجود که فهلویون می‌گویند که «الفهلویون الوجود عندهم حقیقة ذات تشکُّک تعُم» را که معروف است، ایشان به قدری خوب بیان کردند که من یادم هست به ایشان عرض کردم: حاج آقا – چون آن موقع ما به ایشان حاج آقا خطاب می‌کردیم – این مطلب وحدت حقیقت وجود یک مطلب بدیهی و روشن است، پس چرا این‌قدر درباره آن بحث و تفسیق و تکفیر شده است؟ ایشان فرمودند این مخالفت‌ها و تفسیق و تکفیرها برای آن است که افراد فلسفه را پیش استاد و اهلش نمی‌خوانند، می‌خواهند با مطالعه فقط بفهمند و بعضی درس‌ها هست که باید از استادی که وارد است تلقی کرد. علی ای حال بیان ایشان بیان بسیار جالبی بود که خیلی از آن استفاده نمودیم در آن منظومه و اسفار که پیش ایشان می‌خواندیم، و یادم است درس اسفار که می‌رفتیم بعد از درس استاد و شاگرد با هم به درس مرحوم آقای بروجردی می‌رفتیم، و نوعاً به وسط درس می‌رسیدیم و یک روز مرحوم آقای بروجردی با ناراحتی و عصبانی گفتند چرا این طور می‌کنید؟ خوب اگر نمی‌خواهید نیایید، که من به امام عرض کردم بالأخره آقای بروجردی به ما نق زدند، پس خوب است درس اسفار را زودتر تمام کنید که به اول درس ایشان برسیم. به هر حال ما در اثر آشنایی با بیان ایشان و آن قدرت علمی که ایشان داشتند، با اینکه درس فقه و اصول نداشتند و به مدرس فلسفه در حوزه معروف بودند، معذلک من و آقای مطهری با اینکه درس مرحوم آقای بروجردی می‌رفتیم، گفتیم پیش ایشان یک درس اصول شروع نماییم که خصوصی باشد و بتوانیم درست بحث بکنیم، چون این درس‌های طلبگی اگر بخواهد پخته شود باید روی آن بحث زیاد بشود، لذا ما دو نفر به ایشان پیشنهاد کردیم جلد دوم کفایه را و ایشان اول فکر کردند سطح آن را، و لذا روز اول همان سطح را برای ما با تندی گفتند و ما که اشکال و ایراد می‌گرفتیم، می‌فرمودند این‌طور درس پیش نمی‌رود، گفتیم خوب نرود، فرمودند پس شما خارج کفایه را می‌خواهید، گفتیم این‌طور باشد که قرار شد خارج باشد و اول من با شهید مطهری بودیم و بعداً افراد دیگری علی‌التبادل شرکت می‌کردند، ولی ثابت نبودند، مثلاً یادم هست مرحوم آیت‌الله بهشتی مبحث استصحاب را شرکت نمودند، تا آخر این درس هفت سال طول کشید و ما حقاً خیلی استفاده بردیم، برای اینکه من و آقای مطهری که کار دیگری جز درس و بحث نداشتیم اقوال بزرگان دیگر مانند تقریرات و کتاب‌های مرحوم آقای نائینی، مرحوم حاج شیخ محمدحسین و غیره (رحمهم الله تعالی) را می‌دیدیم و در درس مطرح می‌کردیم و ایشان هم طبعاً آنها را می‌دیدند و معمولاً مطالب جدید و بکری داشتند، به‌خصوص در مورد آقای نائینی که در نجف یک اسطوره علمی بودند، امام حرف‌های ایشان را می‌دیدند و رد می‌کردند، که شاید برای خیلی‌ها سنگین بود و از محسنات ایشان این بود که بر خلاف شیوه بعضی دیگر که حرف‌های دیگران را به نام خود نقل می‌کنند، در نقل مطالب افراد و بزرگان اسم آنان را می‌بردند و می‌فرمودند مثلاً این حرف مال مرحوم آقای نائینی یا حاج شیخ عبدالکریم و دیگر بزرگان می‌باشد و به اسم خودشان تمام نمی‌کردند – مرحوم آقای بروجردی هم این طور بودند–. و خیلی پخته حرف‌های آنان را نقل می‌کردند، وقتی خوب حرف نقل شد برای طرف مفهوم می‌شود، آن‌وقت شروع می‌کردند به رد و اشکال بر آن، یادم هست روزی در نقل مطالب آقای نائینی کسی به ایشان اشکال می‌کرد ایشان فرمودند: من دارم فعلاً قصه می‌گویم در نقل قصه اشکال دارید، منظور این است که درس ایشان بسیار مفید و سازنده بود و اول فقط من و آقای مطهری و یکی دو نفر دیگر بودند و تا آخر هفت سال شاید حدود ۸–۷ نفر بیش‌تر نبودیم، آن‌وقت یک کسانی ما را می‌دیدند، می‌گفتند شما چرا به درس فلانی – یعنی امام – می‌روید؟ می‌گفتیم خوب درس خوب و مفیدی است، ولی آنها تعجب می‌کردند و می‌گفتند این همه مراجع و اساتید هستند، این درس یک بازی سیاسی است که شما درست کرده‌اید، ولی ما همچنان اصرار داشتیم و می‌گفتیم ما واقعاً از ایشان استفاده می‌کنیم، مرحوم آقای مطهری یادم هست می‌گفت: به عقیده من درس ایشان در آینده در حوزه جا باز می‌کند و طلاب و فضلاء کم‌کم متوجه عمق آن خواهند شد و اکنون چون ایشان در حوزه به تدریس فلسفه معروف بودند، حالا طلاب متوجه نیستند، ولی بزودی متوجه بیان و عمق درس ایشان می‌شوند و درس ایشان در حوزه می‌گیرد و اول خواهد شد و ما هم این طرف و آن طرف از عمق درس ایشان تعریف و تبلیغ می‌کردیم، ولی افراد زیر بار نمی‌رفتند و قبول نمی‌کردند و در فکر رفتن به درس مراجع و بزرگان که عنوان داشتند بودند، ولی ما

از آن درس خیلی استفاده کردیم و هفت سال طول کشید و یادم هست بعد از پایان درس اسفار ایشان، ما یک درس فقه کتاب زکات را پیش ایشان شروع کردیم که یکی دو ماه بیش‌تر طول نکشید و نمی‌دانم چرا و به چه دلیل ادامه ندادیم، ولی اصول را که خارج جلد دوم کفایه باشد، هفت سال پیش ایشان خواندیم و بیش‌تر بحث فقه را ما پیش مرحوم آقای بروجردی خواندیم.

علی ای حال به نظر ما روشن بود که ایشان در مسائل عمیق که وارد می‌شدند خیلی خوب فکر می‌کنند و به عمق مطلب می‌رسند و چه بسا اول بحث ایشان مسائل را سطحی برای ما مطرح می‌کردند، ولی از باب اینکه ما زیاد اشکال می‌کردیم و حرف‌های بزرگان دیگر را نیز مطالعه کرده بودیم، ایشان قهراً آن حرف‌ها را مطالعه می‌فرمودند و حرف‌های جدیدی که فوق حرف بزرگان بود برای ما می‌آوردند، یک قسمت‌های آخر بحث ایشان مثل استصحاب و تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید را من همان موقع به قلم خودم نوشتم، خود ایشان هم نوشته‌اند که چاپ شده در کتاب الرسائل، شاید نوشته‌های من مفصل‌تر از خود ایشان باشد. به هرحال بعد از اتمام این دوره که عرض کردم حدود ۸-۷ نفر بیش تا آخر نبودیم، سال بعد ایشان از اول اصول شروع کردند که ما دیگر نرفتیم و عده زیادی حدود ۶۰۰-۵۰۰ نفر شرکت می‌کردند، که در مقایسه با درس مرحوم آقای بروجردی که افرادش حدود ۸۰۰-۷۰۰ نفر بودند، درس ایشان دومین درس حوزه در آن موقع بود که حدود ۵۰۰ نفر از فضلاء به درس ایشان حاضر می‌شدند که آقای سبحانی (حفظهم الله) در همین دوره شرکت کردند و تقریرات درس اصول ایشان را نوشتند، دوره قبل از این دوره را قسمت‌هایی از آن را خود امام نوشتند و یک قسمت را هم من یادداشت نمودم (در جواب سؤال از فقه امام - قدس سره - ایشان گفتند یک بحث سطح مکاسب که خیلی قوی هم بود را ایشان قبلاً گفته بودند که آقای امینی نجف‌آبادی نیز شرکت کرده بودند) و بعد از خارج زکات که ما شروع کردیم پیش ایشان، دیگر من یاد ندارم که ایشان در زمان مرحوم آقای بروجردی خارج فقه شروع کرده باشند، البته من چیزی یادم نیست شاید هم بوده، البته درس خارج فقه و اصول ایشان در حوزه خیلی جا باز کرد و مورد استقبال عمومی قرار گرفت که در حوزه اول درس بود، و آقای مطهری به من می‌گفتند یادت هست که من آن روزهای اول که درس امام می‌رفتیم پیش‌بینی می‌کردم که بالأخره روزی درس ایشان در حوزه جا باز می‌کند و حالا افراد متوجه نیستند، در این موقع طوری بود که درس مراجع دیگر حدود ۴۰-۳۰ نفر شاید بیش‌تر نبودند، ولی درس ایشان حدود ۵۰۰ نفر بود که این معنی مهم بود.

بعد از وفات مرحوم آیت‌الله بروجردی که بیوت مراجع فعال شده بود، از نظر علمی ما و شهید مطهری به ایشان نظر داشتیم، ولی ایشان حتی‌المقدور از فعالیت برای مرجعیت فرار می‌کردند و حاضر نمی‌شدند کاری انجام دهند، یادم هست وقتی آیت‌الله بروجردی مرحوم شده بودند من شب رفتم منزل امام و آن موقع منزل هر مرجعی شلوغ بود و رفت و آمد و صحبت از رساله بود، ولی ایشان *رساله* و *حاشیه عروه* و *وسیله* داشتند ولی چاپ نشده بود و ما هم می‌دیدیم که ایشان مشغول تکمیل *حاشیه* هستند معذلک ایشان حاضر نبودند در صحنه بیایند، آن شب در منزل ایشان در قم نماز را با ایشان خواندم و حدود یک ساعت و نیم با ایشان پیرامون مرجعیت و مراجع و آقای حکیم صحبت‌هایی کردم که ایشان در مورد آقای حکیم می‌گفتند من ایشان را ندیده‌ام، فقط کتاب مستمسک ایشان را مطالعه کرده‌ام و امام هیچ خودشان را در معرض آقایی و مرجعیت قرار نمی‌دادند. حتا در مورد گرفتن جلسه فاتحه برای مرحوم آیت‌الله بروجردی که هر کس سعی می‌کرد زودتر از دیگری بگیرد، ایشان اصلاً حاضر نمی‌شدند و کنار ایستاده بودند، چون معنایش این بود که ایشان خودشان را می‌خواهند مطرح کنند. تا بالأخره روزهای ۱۶-۱۵ فوت آقای بروجردی شاگردان ایشان با اصرار یک جلسه خودشان به نام ایشان گرفتند و حتا آن روزها که روزنامه‌نگاران از تهران می‌آمدند و با مراجع مصاحبه می‌کردند، ایشان حاضر نبودند و خودشان را کنار می‌کشیدند، تنها بعضی شاگردان علاقه‌مند به ایشان برای روزنامه‌ها چیزهایی می‌گفتند، ولی هنگامی که جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد و همه علماء و مراجع اعلامیه دادند، اعلامیه‌های ایشان خیلی کوبنده و تند بود علیه رژیم شاه و همین معنی باعث شد که مردم ایشان را بشناسند، البته ماها و خواص که می‌شناختند ولی مثل سایر مراجع در بین مردم ایشان عنوان نداشتند و مبارزات و موضع‌گیری‌های ایشان در مقابل لوایح ششگانه شاه و جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی ایشان را بین مردم مطرح ساخت و بازار تهران و سایر شهرستان‌ها به ایشان متوجه شدند، خود ایشان هم در تماس با علماء شهرستان‌ها فعال بودند، نامه‌ها و مکاتبات زیادی با آنان داشتند، یک روز صبح یادم هست خدمت ایشان رسیدم فرمودند من دیشب اصلاً نخوابیدم و صد نامه برای علماء و روحانیون شهرستان‌ها نوشتم به خط خودم راجع به وظیفه آنها در مقابل رژیم شاه و اینکه چرا آنها ساکت نشسته‌اند. یادم است در سفر اول که قاچاقی به عتبات مشرف شدم ایشان آن موقع در ترکیه تبعید بودند و سیاست رژیم شاه این بود که می‌خواست از ناحیه قم راحت باشد، مرجع را در نجف معرفی می‌نمود و پیش‌تر مرحوم آقای حکیم را به عنوان مرجع معرفی کرده بود تا از ایران دور باشد و از اوضاع ایران حتی‌المقدور بی‌خبر بماند و در ذهن آقای

حکیم کرده بودند که اطرافیان آقای خمینی از نهضت آزادی‌ها و حزبی‌ها و بچه‌های تند می‌باشند و می‌خواهند مرجع‌تراشی نمایند و ایشان را مرجع کنند و خود ایشان نیز درصدد مرجع شدن می‌باشند، و من می‌دانستم ذهن مرحوم حکیم را نسبت به امام پر کرده‌اند، لذا من در اولین سفرم که به نجف رفتم توسط آقای عمید زنجانی وقت ملاقات با آقای حکیم خواستم و با اینکه می‌گفتند ایشان معمولاً وقت خصوصی به کسی نمی‌دادند، ولی من حدود سه ربع ساعت در مورد آقای خمینی با ایشان صحبت کردم و به ایشان عرض کردم من خدا را گواه می‌گیرم که از آن روزی که من با ایشان آشنا شدم یک قدم برای مرجعیت خودشان برنداشتند و حتا بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی هرچه به ایشان اصرار کردند رساله چاپ کنند حاضر نشدند، تا اینکه مسأله لوایح ضد اسلام رژیم که پیش آمد و ایشان احساس وظیفه نمودند و اعلامیه‌های کوبنده و تندی را علیه آنها منتشر نمودند، مردم آن موقع به ایشان رو آوردند و ایشان را به عنوان مرجع قبول نمودند. حالا مردم از ایشان استقبال کردند گناه ایشان چیست؟ و در مورد بودن افراد حزبی و نهضت آزادی در اطراف ایشان که آقای حکیم فکر می‌کردند، به ایشان عرض کردم روزی من خدمت علامه طباطبایی رسیدم و ایشان نسبت به آقای خمینی گله‌مند بودند که آقایان نهضت آزادی توسط من از آقای خمینی ملاقات خصوصی خواسته و ایشان قبول نکردند و آنها ناراحت شدند و من این گله علامه را خدمت آقای خمینی عرض کردم و ایشان فرمود آقای طباطبایی توجه ندارند، و گفتند آنها هم مثل سایر مردم بیایند ملاقات من، اگر من ملاقات خصوصی با نهضت آزادی بکنم، سوژه‌ای می‌شود در دست رژیم که می‌خواهد قیام و نهضت ما را خراب کند و متهم به حزبی بنماید و دیگر آن وجهه اسلامی و مردمی‌اش خراب خواهد شد، گرچه بعضی از آنها را آدم خوبی می‌دانم، و من برای آقای خمینی گفتم اینها نظریاتی دارند در مسائل سیاسی، فرمودند: نظریات خود را یا به شما بگویند یا به من بنویسند. من که این داستان را برای آقای حکیم گفتم، ایشان با تعجب شدید گفتند عجب!! آقای خمینی این جهات را مراعات می‌کردند، این قصه خیلی برای آقای حکیم جالب بود که امام سعی دارند قیام خود علیه رژیم منتسب به گروه و حزب خاصی ننماید و فقط همان جنبه اسلامی و مردمی مطرح باشد.

امام در عین اشتغال به مبارزات و کارهای سیاسی هیچ‌گاه از کارهای درسی و علمی خود کم نمی‌گذاشتند، یک روز یادم است در اوایل مبارزه با لوایح ششگانه شاه، روزی خدمت ایشان رسیدم و در حالی که منزل ایشان در قم از مردم تهران و شهرستان‌ها پرشده بود و منتظر دیدار با ایشان بودند، من دیدم امام به نوشتن درس خود که از تدریس آمده بودند مشغولند. من با تعجب گفتم آقا الآن مردم در بیت شما منتظر صحبت و دیدار شما می‌باشند، وقت نوشتن درس حالا نیست، که ایشان فرمودند: نه، ما نباید از کارهای علمی و درسی خود کم بکنیم، ما باید کار آخوندی خود را کاملاً انجام دهیم و این همان بحث‌های فقه ایشان بود که به قلم ایشان می‌باشد و چاپ شده است و به نظر من این نکته را باید آقایان اهل علم و فضلاء از امام یاد بگیرند و هیچ‌گاه کارهای سیاسی و انقلابی آنها مانع کارهای درسی و علمی‌شان نشود، و اهمیت کار آقای خمینی که توانستند پیروز شوند این بود که ایشان از نظر علمی جاافتاده و غنی و شاخص بودند، یعنی از نظر علمی ایشان مرجع تقلید و مورد توجه فضلاء و علماء بودند و همین معنا پشتوانه شد برای کارهای سیاسی و مبارزاتی ایشان که مردم به ایشان رو آوردند و رمز و سر پیروزی ایشان علاوه بر قاطعیت و پشتکار و استقامت، عامل مهمی که در رأس همه عوامل می‌باشد همین بود که از نظر علمی ایشان قوی و غنی و مورد توجه همه بودند، چنانچه از نظر معنوی و قداست و عرفان و معرفت نیز مردم به ایشان ایمان داشتند و باید ائمه جمعه و جماعات، فضلاء و طلاب به این نکته توجه نمایند و درس بگیرند و در ضمن کارهای اجتماعی، سیاسی و انقلاب درس و بحث را ترک نکنند و در همان حوزه خودشان مطالعه و درس و بحث داشته باشند، اقلاً آنچه را خوانده‌اند یادشان نرود، ما باید در هر پستی هستیم جوری باشیم که بتوانیم رفع نیاز علمی جامعه و طلاب و مردم را بکنیم.

بعد از فوت مرحوم آقای بروجردی گرچه رساله ایشان کم‌کم چاپ شده بود، ولی هنوز در بین مردم جا باز نکرده بود، چون بعد از فوت ایشان مدتی مرحوم آقای سید عبدالهادی مرجع بودند و بعد از یک سالی هم که زمان ایشان بود اکثراً به آقای حکیم و عده‌ای هم به آقای خوئی مراجعه کردند، و ما احساس کردیم که باید برای مرجعیت حضرت امام فعالیت کرد، و رژیم می‌خواست اسم ایشان به‌کلی از بین مردم محو شود و تبعید هم که ایشان بودند نمی‌خواست عنوان آیت‌اللهی و مرجعیت پیدا کنند و من یادم هست در اولین بازداشت من در قم در بازجویی‌ها، من از آقای خمینی به عنوان آیت‌الله نام می‌بردم که بازجو که شخصی به نام بکائی بود عصبانی شد و گفت آیت‌الله ننویس و من اصرار بر نوشتن داشتم، گفت برایت بد می‌شود، گفتم هرچه می‌خواهد بشود، یک دکتر را مثلاً اگر با عنوان دکتر ننویسی توهین است، گفت پس در اوراق بازجویی بنویس که من خودم به اسم آیت‌الله نوشته‌ام، و من نوشتم. لذا من و مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی (رحمة الله تعالی) تصمیم گرفتیم به هر شکلی شده یک چیزی تنظیم نماییم که عده‌ای از فضلاء و علماء به مرجعیت ایشان شهادت بدهند و البته نظر ما اعلمیت ایشان بود، ولی حداقل آنان به جواز تقلید

و بلااشکال بودن آن شهادت دهند و بالأخره نوشته‌ای درست کردیم که ظاهراً ۱۲-۱۱ نفر از اساتید مرجعیت ایشان را امضا کردند و آن را در همه جا منتشر کردیم که دستگاه و ساواک از این کار خیلی ناراحت و عصبانی شد و شهریه ایشان را تلاش می‌کرد از بین برود و توزیع نشود. و یادم است آن روزها که ایشان در حال تبعید بودند و مرحوم آقای حاج آقا مصطفی را دستگیر کرده بودند و شهریه ایشان در شرف تعطیلی بود، من خیلی تلاش کردم و به بازاری‌ها و امثال آقای عسگراولادی و این طرف و آن طرف سفارش می‌کردم که به هر جوری شده نگذارند به شهریه ایشان ضربه‌ای وارد شود و از وجوه شرعیه مردم تأمین گردد و بالأخره کاری شد که هم مرجعیت ایشان تثبیت شد و هم شهریه عمومی ایشان داده می‌شد و آسیبی ندید.

در مورد مرجعیت ایشان، هنگامی که ایشان در تهران بازداشت بودند و علمای شهرستان‌ها و بعضی مراجع مانند آقایان میلانی و مرعشی نجفی و شریعتمداری برای اعتراض به تهران عزیمت نموده بودند، ما هم از نجف‌آباد به تهران رفتیم، البته علماء و مراجع در منازل بزرگان بودند و رفت و آمد و تشریفات داشتند ولی من در مدرسه فیروزآبادی با طلاب بودم، ولی کارگردان جلسات علماء و مراجع بودیم و خود را در مجالس و محافل آنان می‌رساندیم و هر کار لازمی را به‌موقع انجام می‌دادیم، از جمله یک شب من و آقای امینی تصمیم گرفتیم متنی تنظیم نماییم و در جلسه علما که قرار بود فردا در قلهک در منزل آقای سید نورالدین طاهری شیرازی باشد، مطرح نماییم و به عنوان امام و آقایان محلاتی و قمی که آن موقع بازداشت بودند به عنوان احوالپرسی علمای شهرستان‌ها خطاب کنیم و برای امام عنوان مرجع عالیقدر شیعیان را نوشتیم و فردا در جلسه به علما گفتیم آقایان اینجا تشریف آورده‌اید حداقل خوب است یک اعلامیه برای اربعین شهدای ۱۵ خرداد بدهید، که ناگهان مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری گفتند ما اینجا نیامده‌ایم اعلامیه بدهیم، بلکه آمده‌ایم یک کاری بکنیم برای آقایان که بازداشت می‌باشند، گفتم کاری از دست من و شما جز همین اعلامیه‌ها و دلگرم نمودن مردم و تشویق آنان بر نمی‌آید و هر کسی چیزی گفت و پیشنهاد ما را قبول نکردند، ما گفتیم پس حداقل یک تلگراف احوالپرسی به آقای خمینی و دو نفر دیگر مخابره کنید، گفتند به دستشان نمی‌رسانند، گفتم نرسانند هدف ما تجلیل و حمایت از آنها و شخص آقای خمینی می‌باشد، چون دولت منعکس نمی‌کند که آقایان علما از شهرستان‌ها به تهران برای چه هدفی آمده‌اند و حتا وانمود می‌شود که بعضاً برای معالجه چشم خود یا رفتن به مشهد مقدس به تهران آمده‌اند، چنانچه در دیدار پاکروان با بعضی چنین اظهار شده بود، به هر حال پس از اصرار زیاد ما، اول مرحوم بنی‌صدر از علما همدان که آدم عالم و حری بود، به من گفت شما یک متنی آماده کنید تا شاید امضا شود، من گفتم متن آماده است و همان متن آماده‌شده از قبل را با عنوان مرجع تقلید شیعه ارائه دادم که موجب استنکار و تعجب آنان شد و هر کس چیزی گفت مبنی بر اینکه ایشان مرجع تقلید نیستند، گفتم مرجع کسی است که از او تقلید کنند، گفتند چه کسی از او تقلید می‌کند؟ گفتم من! و لازم نیست که همه مردم از کسی تقلید کنند، به علاوه شما بروید بین مردم ببینید ایشان مقلدین زیادی دارند، به هرحال چند نفری با ما همصدا شدند و عده‌ای راجع به بعضی کلمات دیگر اعتراض داشتند که اصلاح شد، در این هنگام یکی از بزرگان حاضر با عصای خود بلند شد که از جلسه برود بیرون و من درب اطاق را بر او بستم و گفتم نمی‌گذارم خارج شوید تا نگویید اشکال این متن کجایش است و بالأخره آن بزرگوار با خنده گفت فلانی تو خیلی زرنگ و ناحق هستی و برگشت نشست و ما از همگی امضا گرفتیم و اول هم همان شخص بزرگوار که می‌خواست فرار کند امضا نمود، و چون می‌دانستیم چند نفری از علمای مهاجر هم پیش آقای شریعتمداری در باغ ملک هستند، رفتیم به سراغ آنها و با آقای خسروشاهی که آنجا بودند قضیه را درگوشی و محرمانه مطرح کردیم و ایشان با بلند صحبت کردن مسأله را افشا نمودند و حاضرین در جلسه که چند نفر ساواکی هم در آنجا بود از قضیه مطلع شدند و ما از لو رفتن مسأله ناراحت شدیم، ولی امضا را گرفتیم و به آقای امینی گفتم خلاصه قضیه لو رفت و ساواکی‌ها مطلع شدند و من چون شناخته شدم متن تلگراف را به شما می‌دهم و از شما جدا می‌شوم که اگر دستگیر شدم تلگراف از بین نرود، چون می‌دانی با چه زحمت و خون دلی این امضاها گرفته شد، و ایشان قبول کردند و من جدا شدم و اتفاقاً در حرم حضرت عبدالعظیم مرا تعقیب و سپس بازداشت کردند و در بازجویی در ساواک شهر ری سراغ آن متن را از من گرفتند و خیال می‌کردند اعلامیه بوده که من پخش می‌کردم و مرا در یک حمام که فوق‌العاده گرم نموده بودند برای شکنجه بردند که پس از نیم ساعت تمام لباس‌هایم کاملاً تر شد و بالأخره پس از تهدید به زدن و کشتن، بعداً در بازجویی من به‌کلی منکر شدم و آنها سراغ آقای امینی را نه به اسم خاص از من گرفتند و فحاشی می‌کردند بالأخره بعد از یأس از چیزی، مرا با تعهد که فردا مجدداً برگردم آزاد کردند و گفتند چه کسی تو را می‌شناسد، گفتم آقای شریعتمداری، که به او فحش دادند، گفتم آقای خوانساری به او هم فحش دادند. گفتم خدا مرا می‌شناسد. فردا باز با اینکه رفقا مخالف بودند، آمدم و بازجویی از من شد و تمام شد و آقای امینی که صحنه بازداشت مرا دیده بود فوراً تلگرام را در باغچه مدرسه لاله‌زاری پنهان نموده بود و بعد از آزادی من گفتیم خوب چه کسی حالا این تلگرام را مخابره کند. قرار شد مرحوم آقای حاج شیخ عبدالجواد سدهی که چند تن از همشهری‌های قوی ایشان را همراهی و حمایت

می‌کردند، ببرند برای مخابره، که بردند و ما خوشحال بودیم که مرجعیت آقای خمینی را ۳۳ نفر از علمای معروف شهرستان‌ها امضا کردند. البته مراجع مانند آقایان میلانی، نجفی مرعشی و شریعتمداری را ما دیدیم صحیح نیست که با ما امضا کنند، آنها خودشان قرار شد چیزی با امضا چهارنفر بنویسند که کردند و چون خطر اعدام امام در بین بود، در متن مراجع چهارگانه آقایان میلانی، مرعشی، شریعتمداری و حاج شیخ محمدتقی آملی هم عنوان مرجعیت امام ذکر شده بود که خطر را دفع نماید.

به هرحال رژیم در آن شرائط می‌خواست مرجعیت ایشان و شهریه جا نیفتد و ما تلاش می‌کردیم که به هر نحو شده مرجعیت ایشان و شهریه تثبیت شود تا خطر از بین برود و هم برای تأثیر در نهضت و روی مردم، و من یادم است به طلاب مبارز می‌گفتم شما به جای اینکه یک شعار بدهید یا یک اعلامیه پخش کنید و دستگیر شوید کار بهتر و عمیق‌تر این است که از ایشان در منابر و محافل فتوا نقل کنید و اگر هم از دیگران تقلید می‌کنید یک فتوا هم از ایشان نقل کنید، اثر این کار برای مبارزه از پخش یک اعلامیه مثلاً شاید بیش‌تر باشد، روی این جهت ما و آقای ربانی شیرازی خیلی اصرار داشتیم و می‌دانستیم وقتی دستگاه دید در هر شهر و روستایی رساله امام و فتاوای ایشان مطرح است، دیگر هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد. یادم است تیمسار مقدم در یکی از بازداشت‌ها به من گفت هفده نفر مرجع داریم، شما چرا از یک نفر این‌قدر ترویج می‌کنید و خمینی خمینی می‌کنید؟ پرسید ایشان چندمین مرجع است به نظرت، گفتم اول یا دوم و ظاهراً اول را آقای حکیم معرفی کردم، سپس گفت مراجع را بشمار، من چهار نفر را شمردم، گفت چرا آقای خوانساری را نشمردی؟ گفتم خوب ایشان هم باشد.

بعد از فوت آقای حکیم با مرحوم آقای ربانی شیرازی تصمیم گرفتیم جلسه فاتحه‌ای در مسجد اعظم قم به عنوان آقای حکیم از طرف حوزه علمیه برگزار کنیم – که آن روزها معلوم بود برای چیست – و یکی از آقایان را برای سخنرانی دعوت کردیم و شرط کردیم که روی منبر مرجعیت امام را جدی اعلام نماید، در این هنگام امام نجف بودند و ما می‌خواستیم در قم و در این موقعیت که آقای حکیم فوت شده‌اند مرجعیت امام اعلام گردد. ولی آن شخص مدعو نیامد و چون برای جلسه اعلامیه پخش شده بود جلسه خیلی شلوغ شد و آقای شریعتمداری هم آمده بود، وقتی دیدیم برای منبر کسی نبود، آقای شریعتمداری به آقای سید صالح طاهری گفت پس شما بروید منبر و جلسه را ختم کنید و ایشان قبول نمود.

و آن موقع که امام در ترکیه بودند، ما دیدیم اسم ایشان رو به فراموشی است، اصرار کردم به فضلا که جلسه باشکوهی در مدرسه فیضیه گرفته شود، و باز شخص مدعو نیامد برای منبر، که آقای مشکینی و آقای نوری اول صحبت کردند و آقای مشکینی راجع به اختلاف ترک و فارس به عربی چند جمله‌ای گفتند و من بعداً صحبت کردم که برای اولین بار بود و گفتم حوزه علمیه قم بدون روح خدا روح ندارد و ایشان باید هرچه زودتر به ایران و حوزه بازگردند و از این قبیل حرف‌ها و صحبت را با خطبه حضرت امام حسین درباره امر به معروف و نهی از منکر که در کتاب تحف‌العقول می‌باشد شروع و با تفصیل مطالب را طرح کردم و ساواکی‌ها برای تهدید پلیس را به پشت بام مدرسه فرستادند و مجلس را زیر نظر داشتند و رفقا از اینکه من برای اولین بار صحبت کردم تعجب کرده بودند و هدف اصلی ما از این جلسه احیاء نام امام بود که مدت‌ها فراموش شده بود و ما می‌خواستیم نام ایشان در ایران و حوزه همیشه مطرح باشد و آن روزها معروف بود دکتر اقبال گفته بود ما آقای خمینی را بردیم به نجف تا گرفتار گرگ‌ها شود و نابود گردد. خیال می‌کردند ایشان در نجف مطرود می‌شود، در صورتی که در نجف هم درس ایشان خوب گرفته بود و بر خلاف نظرشان بود و علت بردن ایشان به نجف این بود که مجلس ترکیه ظاهراً بیش از یک سال را به دولت آن کشور اجازه تبعید آقای خمینی در آنجا را نمی‌داد و گفتند ایشان در نجف گم می‌شود و ما هم اصرار داشتیم که نام ایشان در کشور و روی منابر و در محافل باشد و به عنوان مسأله گفتن و فتوا نام ایشان را احیا می‌کردیم، و رژیم سعی می‌کرد با بازداشت افراد نگذارد به هیچ وجه از ایشان نامی برده شود و در قم هر کجا چیزی به نام ایشان مطرح می‌شد سکه به نام من و آقای ربانی شیرازی خورده بود و بعد از هر حادثه‌ای به سراغ ما می‌آمدند و ما را دستگیر می‌کردند، آقای مطهری هم آن موقع تهران بودند، مثلاً بعد از شهادت آقای سعیدی فوراً آمدند و ما را بازداشت نمودند، چون ترسیدند برای تشییع جنازه او ما کاری انجام دهیم و در بین بچه‌ها فرزند من شهید محمد منتظری خیلی فعال بود، مثلاً گاهی تصمیم می‌گرفتیم از طلاب شهرستان‌ها برای تثبیت مرجعیت آقای خمینی جداگانه اعلامیه و امضا بگیریم و برای این کار نیاز بود یک نفر باشد که هماهنگ کند کارها را و مرحوم محمد برای این کار خیلی فعال بود و سمج هم بود و اگر طرف قبول نمی‌کرد، با اصرار و سماجت از او امضا را می‌گرفت و با استدلال به اینکه مگر تو به اسلام و انقلاب عقیده نداری، طرف را راضی به امضا می‌کرد و او را قبل از من بازداشت کردند. البته چندین بار بازداشت شد و همه‌اش هم برای اعلامیه‌هایی بود که از اشخاص امضا می‌گرفت و آن دفعه هم که محکوم به چند سال شد برای پخش اعلامیه در صحن مطهر بود

در ایام عید نوروز که با عده‌ای اعلامیه پخش می‌نمودند که بلافاصله بعد از او مرا بازداشت کردند و حدود هفت ماه من به اتفاق آقای ربانی شیرازی بازداشت بودیم، ولی او را محاکمه و محکوم نمودند و از من و آقای ربانی تعهد می‌خواستند که به قم نرویم و ما قبول نمی‌کردیم و از محمد هم تعهد می‌خواستند و او حاضر نشد و او را به محاکمه تهدید کردند و او گفت محاکمه کنید، من تعهد نمی‌دهم و بالأخره به سه سال محکومش کردند و ما را اگر چه آن موقع آزاد کردند ولی بعداً محاکمه و محکوم نمودند. یادم هست ما آن موقع یک جلسه یازده نفره داشتیم که آقایان مشکینی و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و آذری و قدوسی هم عضو بودند و آقای سید محمد خامنه‌ای نیز بود و یک اساسنامه از طرف آقای سید محمد خامنه‌ای تنظیم شده بود که مربوط به تشکیل حکومت اسلامی و اطلاعات خارجی و داخلی و ضد اطلاعات و کمیته شهرستان‌ها و این قبیل امور بود که به سطح فکر آخوندی آن زمان نمی‌خورد و حدود ۶۰-۵۰ صفحه بود و من و آقای ربانی اساسنامه را در بازجویی‌ها منکر شده بودیم و در بازجویی‌ها می‌گفتیم جلسه مربوط به اصلاح کتب درسی حوزه بود، البته این موضوع هم در جلسه مطرح می‌شد، ولی هدف اصلی جلسه مسأله مبارزات و تشکیل حکومت اسلامی و تشریح نیازهای مختلف آن بود و ما در بازجویی‌ها منظور اصلی را مخفی نگاه می‌داشتیم، تا بعد از دستگیری آقای آذری و لو رفتن اسامی ما و منظور اصلی، ساواک خیلی روی ما حساس شد و گفته شد که حتا اساسنامه را پیش شاه برده‌اند و او هم حساس شده است و امور مالی آن جلسه محرمانه را من به عهده داشتم که یادم هست حدود ۱۷ عدد پنج تومان تا لحظه دستگیری داده بودیم و از افراد گرفته بودم. در اوائل امر بازداشت در بازجویی‌های من و آقای ربانی فشار خیلی نبود، ولی بعد از دستگیری آقایان قدوسی و آذری و کشف اساسنامه از لابلای کتب آقای آذری فشار روی ما زیاد شد و در این باره ما منکر چنین چیزی بودیم، یک روز در بازجویی ازغندی معروف به من گفت: فلانی طفره نرو، کار شما مثل همان حزب ملل اسلامی است که ۵۵ نفر بودند و آقای کاظم بجنوردی و دیگران بودند، گفتم: آنها کار مسلحانه داشتند و از ما حرکت مسلحانه نبوده، گفت: من اسلحه هم می‌گذارم توی پرونده شما، گفتم مگر همین طوری گذاشتنی است؟! گفت: این سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات چیست که شما می‌خواسته‌اید درست کنید؟ من گفتم: از این حرف‌ها اصلاً خبر ندارم و چیزی نمی‌دانم و در جلسه ما صحبت از اصلاح کتب درسی حوزه بوده. بعد ازغندی و دکتر جوان از سران ساواک اینها ما را با آقای آذری مواجهه دادند و مرا بردند جایی و گفتند به پشت سر خود نباید نگاه کنی و بعد کسی را آوردند که من اول فکر کردم آقای هاشمی رفسنجانی باشد، نمی‌دانستم جریان آقای آذری را و یک سری سؤالاتی از من کرد راجع به جلسه و اهداف و اعضای آن و من همان حرف‌های قبلی را گفتم، سپس یک سری سؤالات از آن فرد پشت سر من نمود و آن وقت از من پرسید این آقا را می‌شناسی؟ من هم بر خلاف دستور آنان نگاه کردم دیدم آقای آذری است، که آنان خیلی عصبانی شدند که چرا من آقای آذری را دیدم و شناختم و پرسید او چطور آدمی است؟ گفتم آدم خوبی است و حافظ قرآن هم می‌باشد، گفت هرچه بگوید قبول می‌کنی که درست گفته؟ گفتم آدم خوبی است ولی معصوم نیست، ممکن است خطا و اشتباه بکند، بعد از آقای آذری مرا پرسید، ایشان هم گفت بله آقای منتظری است و یک مقدار از من تعریف نمود، از او پرسید در آن جلسه که داشتید آقای منتظری هم بود که آن مسائل مطرح شد؟ آقای آذری که از کیفیت مواجهه و برخوردها متوجه شد که من مسائل جلسه محرمانه و هدف از آن اساسنامه را منکر شده‌ام، پاسخ دادند که من یادم نیست که آن شب‌ها که این مطالب را مطرح کردیم آقای منتظری هم بودند یا نه، ممکن است آن شب‌ها نبوده‌اند و این اظهار آقای آذری به نفع من شد و خطر از من دفع شد، آقای ربانی هم منکر شده بود و خیلی منازعه با آنها کرده بود، ولی به هر حال اساسنامه روی پرونده ما در دادگاه بود که به سه سال محکوم شدیم. بعداً به هر حال ساواک تمام طرفداران ایشان را بازداشت و یا تبعید می‌کرد، وقتی از این کار اثری ندید، مشغول تبلیغ علیه ایشان و امثال ما که طرفدار ایشان بودیم شد و مسأله وهابیت و سنی بودن را علم کرد و کتاب شهید جاوید را بهانه کرد، واقعاً این کتاب بهانه بود، چون این تهمت و شایعه در سطح وسیع عمل می‌شد و منحصر به مربوطین به آن کتاب نبود، و بعضی روحانیون را واداشتند چیزها بگویند و یک‌سری جزوه‌هایی علیه ما این طرف و آن طرف منتشر کردند و از این و آن امضا گرفتند علیه ما و حتا شایع کردند که پول چاه نفت شماره چند عربستان برای فلانی و فلانی در ایران می‌آید و از این قبیل اراجیف و تهمت‌ها.

یکی از کارهای آن موقع که امام در حال تبعید بودند و بسیاری از طلاب زندانی و یا آواره می‌شدند و خانواده‌های آنان نیاز به کمک داشتند من خودم را موظف به کمک رساندن به آنها می‌دانستم و این موضوع را ساواک فهمیده بود و با این تهمت‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها می‌خواست به من ضربه بزند و من هم خودم مورد مراجعه پولی بودم و هم اختیاراتی از طرف امام برای این موضوعات داشتم، و یادم هست امام در یک نامه خیلی پرتخمه و در سطح بالا به من نوشته بودند که بیت من در اختیار شما است و شما در آنجا هر روز یک سری بزنید و چون علما بیت ایشان هم چون آقایان پسندیده، اسلامی و اشراقی به امور حوزه و طلاب توجه می‌کردند و به امور سیاسی و مبارزه و اهداف امام دیگر نمی‌توانستند

رسیدگی نمایند و لذا ایشان تعقیب آنها را در آن نامه از من خواسته بودند و متأسفانه این وقتی به دستم رسید، یک ساعت بعدش مرا گرفتند و من که نمی‌خواستم ساواک از آن مطلع شود، چون پرونده مرا سنگین می‌نمود، هنگام دستگیری به بهانه رفتن به دستشویی رفتم و آن نامه را پاره و محو کردم. به هر حال سیاست رژیم آن موقع متهم کردن اطرافیان و طرفداران امام به وهابیت بود که بلکه بین مردم آنان خراب و بدنام شوند.

یکی از صفات ویژه امام که همه ما باید از آن پیروی کنیم این بود که ایشان خود را وقف اسلام کرده بود و هرچه را ایشان تشخیص می‌داد به اسلام مربوط است روی آن می‌ایستاد و از کسی ملاحظه‌ای نمی‌کردند. البته ممکن بود احیاناً یک گزارشی اشتباهی در مورد خاصی به ایشان داده باشند، مثل همان گزارشی که در مورد قیام جهیمان در خانه خدا در همان سال اول انقلاب به ایشان داده بودند که آنها را آدم‌های بدی معرفی کرده بودند و من که از آنان دفاع می‌کردم، ایشان این جریان را به دلیل اینکه هتک خانه خدا شده است، محکوم نمودند، در حالی که ظاهراً بعد معلوم شد افراد خوبی بوده‌اند و برای اسلام قیام نموده بودند و نهضتشان مقدس بوده، ولی قاطعیت ایشان در مورد آنچه وظیفه تشخیص می‌دادند، خیلی مهم و قابل توجه برای همه ما می‌باشد.

ایشان روی ارزش‌ها خیلی حساب می‌کردند و اهمیت می‌دادند و برای پیاده شدن آنها شهامت داشتند، دنبال مریدبازی و اینکه چه کسی خوشش بیاید یا نیاید نبودند و شخص روحانی و عالم باید مثل ایشان باشد و برای او خدا و دین و ارزش‌ها و معنویت‌ها مطرح باشد، نه چیزهای دیگر و باید آنها در نظرش باشد نه آنکه فلان مرید و بازاری از او خوشش بیاید، و امام این طوری بود که در مسیر اسلام و ارزش‌ها از هیچ چیز نمی‌ترسیدند، و واقعاً هم اینطور بودند که نمی‌ترسیدند، من از خودشان شنیدم که فرمودند: دفعه اول در قضیه ۱۵ خرداد که ایشان بازداشت شدند و ایشان را می‌خواستند شبانه به تهران ببرند، مأمورین خیلی با شتاب و عجله و با ترس عمل می‌کرده بودند و ایشان آنها را دلداری می‌داده که نترسند و حتا آنها از ترس مانع پیاده شدن امام از ماشین برای ادای نماز صبح در بین راه شده بودند، که با اصرار ایشان درب ماشین را فقط باز کردند و ایشان تیمم نموده بودند و در ماشین نماز خواندند و جالب اینکه مأمورین ساواک هیچ‌کدام نماز نخواندند، سروان عصار در قیطریه من از او شنیدم که گفت: من نذر کردم یک گوسفند برای حضرت عباس، که بتوانم مأموریتم را درست در مورد آقای خمینی انجام دهم، این مقدار ترس و وحشت داشتند.

به هر حال من و آقای ربانی شیرازی و سایر دوستان ایشان و پسرم محمد منتظری در راه امام خمینی خیلی تلاش کردیم و کتک‌هایی که از ساواک می‌خوردیم همه‌اش برای حمایت از ایشان بود، در زندان ما را می‌زدند و می‌خواستند که ما از حمایت امام دست برداریم و ما می‌گفتیم از اهداف خودمان دست‌بردار نیستیم، برای نوشتن کلمه آیت‌الله برای امام هم من و هم محمد در تمام مراحل بازجویی‌های قم و تهران تحت فشار و تهدید و اذیت ساواک بودیم، ولی مقاومت کردیم.

یکی از کارهای من تأسیس نماز جمعه در نجف‌آباد بود، که خیلی جا بازکرده بود و افراد زیادی از اقشار مختلف مردم اصفهان و اطراف به آن حاضر می‌شدند و سرهنگ صدقی رئیس ساواک اصفهان گفته بود این نماز جمعه فلانی یک پایگاه سیاسی برای مبارزه با رژیم است و من در نماز جمعه همه چیز می‌گفتم، از مبارزات و امام و حکومت اسلامی و شرائط آن، و این قبیل چیزها گفته می‌شد که نوارهایش شاید در دست باشد. یادم هست در آن موقع که نماز جمعه من در نجف‌آباد پا گرفته بود و منشأ آثار و برکاتی برای مبارزات شده بود، نامه‌ای به امام که نجف بودند، نوشتم به این مضمون که نماز جمعه خیلی برکات دارد و حضرتعالی برای رضای خدای متعال با آقای خوئی ترتیبی بدهید تا در ایران این فریضه الاهی به دستور شما و آقای خوئی اقامه شود و دستور بدهید در شهرها هر کس موجه‌تر و مسن‌تر است آن شخص انتخاب و امام جمعه شود و اگر چند نفر موجه می‌باشند علی‌التناوب اقامه نمایند و یادآور شدم اگر نماز جمعه تأسیس شد مبارزات ما زودتر به اهداف خود می‌رسد. و امام در جواب نوشته بودند که این معنی عملی نمی‌شود و شما معلوم می‌شود هنوز آخوندها را نشناخته‌اید. تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب، در قم به ایشان عرض کردم آقا اگر آن روز – زمان شاه – می‌فرمودید امکان اقامه نماز جمعه نیست و عذر داشتیم، دیگر امروز که قدرت دست شما است عذری نداریم و دستور بدهید این فریضه احیا و اقامه شود و ایشان اول امر قبول نمی‌کردند تا بالأخره با اصرار من اجازه فرمودند در تهران اول توسط مرحوم آقای طالقانی شروع شود، که من نظر امام را به آقای طالقانی اطلاع دادم و ایشان نماز جمعه را شروع کردند و بعد در شهرهای دیگر شروع شد به تعیین امام جمعه و اقامه آن. به هر حال من روی اقامه نماز جمعه خیلی پافشاری نمودم و می‌دانستم اساس و پایه تشکیل حکومت اسلامی

می‌باشد، پیامبر اکرم(ص) تا در مکه بودند نماز جمعه نمی‌خواندند، ولی همین که حدود چهل نفر در مدینه به پیامبر ایمان آوردند ایشان دستور اقامه جمعه توسط اسعدبن زراره و مصعب بن عمیر که نمایندگان پیامبر در مدینه بودند دادند و هنوز ایشان به مدینه نیامده بودند که اولین نماز جمعه‌ای که در مدینه تشکیل شد با چهل نفر بود (و لذا بعضی علمای شافعی می‌گویند حداقل باید چهل نفر باشند تا جمعه اقامه شود، ولی ما شیعه می‌گوییم پنج نفر هم کافی است) و بعداً که پیامبر به مدینه رفتند اولین نماز جمعه را خودشان با صد نفر خواندند در یک مسجد که بین قبا و مدینه واقع است و به نام مسجد ماه یا مسجد الجمعه معروف است ومن آن را دیده‌ام و علت اینکه کارهای سیاسی و اجتماعی پیامبر پا گرفت همان نماز جمعه بود که زیربنای حکومت اسلام در مدینه بود که می‌توانست در اجتماع حرف‌های خود را با مردم بزند و اکنون عامل مهمی که حافظ انقلاب و کشور است و مردم را در صحنه نگاه داشته همین نماز جمعه‌ها است، که خطیب مسائل مهم سیاسی روز را در روز جمعه به مردم گوشزد می‌کند، و لذا یک نماز عبادی سیاسی است و این‌طور نیست که هر کسی خودش بتواند اقامه کند، حتماً باید وابسته به حکومت اسلام باشد و من هم که آن روزها در نجف‌آباد نماز جمعه می‌خواندم از باب این بود که حکومت رژیم شاه را قبول نداشتم و درصدد تشکیل حکومت اسلامی بودم و خودم در این راه پیشقدم شده بودم، که الحمدلله موفق شدیم تشکیل دهیم و البته باید مردم تشویق شوند که نمازهای جمعه گرم باشند. و خلاصه کلام اینکه من در طول این مدت برای تثبیت مرجعیت امام و تعقیب اهداف ایشان و حمایت از قداست و معنویت ایشان زجرها کشیدم و کتک‌ها خوردم و برای تأمین مالی خانواده‌های زندانی و تبعیدی‌ها تقریباً من متصدی بودم و حتا افراد را برای رفتن به ملاقات تبعیدی‌ها تشویق می‌نمودم، از جمله آقای مشکینی که به ماهان تبعید بودند، من افراد زیادی را به دیدن ایشان می‌فرستادم و این معنی در پرونده من منعکس است که برای همین کارها ساواک مرا بازجویی می‌کرد و چون حضرت امام شدیداً مورد علاقه من بودند، و اولین کسی بودند که حکومت اسلامی را تشکیل دادند، دلم می‌خواست هیچ سوژه‌ای علیه ایشان نباشد و اگر من نامه‌هایی به ایشان می‌نوشتم بر همین منظور بود، و همه می‌دانند که به خاطر وقار و آن چهره ملکوتی که داشتند افراد معمولاً جرأت حرف زدن با ایشان را نداشتند و شاید تنها من بودم که با صراحت مطالب خودم را با ایشان مطرح می‌کردم و این به دلیل علاقه شدیدی بود که من به ایشان داشتم و می‌خواستم ایشان همیشه با همان چهره ملکوتی و قداست معنوی باشند، آقای حاج احمدآقا آقازاده ایشان شاهدند که من کراراً به ایشان می‌گفتم باید علاوه بر حفظ جهات جسمی و بهداشت حضرت امام، جهات معنوی و ملکوتی و قداست و موقعیت ایشان را هم حفظ کنیم تا چهره ولایت فقیه همیشه در تاریخ برای مثلا صد یا پنجاه سال آینده محفوظ بماند و دلم می‌خواهد در تاریخ چیزی و سوژه‌ای علیه ایشان هیچ‌گاه نباشد، و به حاج احمدآقا می‌گفتم والله من خودم را نسبت به امام از همه کس دلسوزتر و علاقه‌مندتر می‌دانم، و یاد دارم در آخرین ملاقات که با ایشان داشتم (اعلی الله درجاته) و آقای حاج احمدآقا و داماد ما آنجا بودند، من به ایشان اول مسأله استقراض خارجی که بر سر زبان‌ها افتاده و عوارض منفی آن را عرض کردم که این چیز بدی است و با آن شعارهای استقلال و نه شرقی و نه غربی ما منافات دارد و موجب وابستگی سیاسی اقتصادی و فرهنگی به شرق و غرب می‌شود و مرحوم سعیدی هم به همین جهت شهید شد، که ایشان قبول فرمودند و بعد مسأله جنگ داخلی لبنان و انتظار دخالت و اقدام از ناحیه ایشان که امام‌المسلمین هستند را به عرض ایشان رساندم و بعد عرض کردم آقا مطالبی که من می‌گویم یا نامه‌هایی که به شما می‌نویسم، کسی به من درس نمی‌دهد و القا نمی‌کند، گرچه فعلاً شایع کرده‌اند و شاید در ذهن حضرتعالی هم رفته باشد، نه منافقین و نه نهضت آزادی به من چیزی القا نمی‌کنند، بلکه این مسؤولین ارگان‌ها و شخصیت‌ها و افراد خود این مردم هستند که می‌آیند و یا نامه می‌نویسند مرتباً و کمبودها و اشکالات را به من می‌گویند و راه‌حل پیشنهاد می‌کنند، و عرض کردم آنچه هدف اصلی من از این نامه‌ها و تذکرات در ملاقات‌ها است، این است که آن چهره پاک و مقدس و ملکوتی حضرتعالی همچنان مثل روز اول که تشریف آوردید به ایران باشد و کسی نتواند به حضرتعالی ایرادی و اشکالی در آینده وارد سازد و اگر خلاف و یا تندی در جاهایی می‌شود، به حضرتعالی نسبت ندهند، شورای عالی قضائی و قوای اجرایی مسؤول هستند به حضرتعالی منتسب نکنند، همیشه در دنیا این خلاف‌ها بوده، در زمان پیامبر(ص) و حضرت امیر(ع) نیز این کارها بوده ولی من می‌خواهم چهره حضرتعالی که سمبل اسلام و ولایت فقیه می‌باشد، برای همیشه مقدس و ملکوتی باقی بماند و مثل روز اول که هیچ‌کس با شما مخالف نبود و بر و فاجر به شما ایمان داشتند، من می‌خواهم همیشه و در آینده نیز این قداست و معنویت باقی بماند و کارهای خلاف را به اسم حضرتعالی انجام ندهند و حضرتعالی برای این‌جور امور خلاف خرج نشوید. و من صریحاً عرض می‌کنم علاقه من به ایشان به حدی بود که یک ساعت هم از ایشان فاصله نگرفتم، هدف من در نوشتن نامه‌ها حفظ موقعیت ایشان بود. ایشان به اسلام آبرو و قدرت دادند، ابرقدرت‌ها را به زانو درآوردند، اولین کسی بودند که حکومت اسلامی را تشکیل دادند، البته من در تشخیص خودم چه بسا اشتباه کرده باشم، ولی هرگز نمی‌خواستم ایشان نگران شوند، حالا اگر در ذهن ایشان چیزهایی بوده یا برداشت‌هایی از نامه‌ها و تذکرات من شده است، ربطی به هدف من که فقط حفظ قداست و موقعیت ایشان بوده ندارد و من هیچ‌گاه در برابر ایشان جبهه‌گیری نداشته‌ام و برای خودم در برابر ایشان هیچ ارزشی خدا شاهد است قائل نبوده‌ام. خودم را هم از

ایشان جدا نمی‌دانستم، ایشان را مثل یک رفیق به تمام معنا می‌دانستم که نظرش را برای رفیق خود می‌گوید و ما شرعاً وظیفه داریم که از باب «النصیحة لإمام المسلمین» که وظیفه همه است خیرخواهی امام مسلمین بکنیم و تمام تذکرات و نامه‌های من از همین باب بوده است و نامه‌ها هم خصوصی و یا با یادداشت بوده است، حالا چه شده است بعضی آنها را نشر داده و دیگران دیده‌اند، فعلاً کاری به آن ندارم و من هیچ‌گاه در فکر آقایی یا مرجعیت و قائم‌مقام رهبری خود نبوده‌ام، از همان اول هم که مطرح کردند، من طی یک نامه نوشتم طرح این معنی درست نیست، چون هم توهین به حضرت امام است که در زمان حیات ایشان مرگ ایشان را تصویر نماییم و هم با وجود مراجع و بزرگان دیگر فعلاً طرح نمودن من درست نیست، و در آن نامه نوشتم ما امیدواریم خدای متعال طول عمر به امام بدهد که اصلاً نیازی به تعیین قائم‌مقام نداشته باشیم و من همیشه خود را فانی در اسلام و اهداف حضرت امام می‌دانسته‌ام و از هیچ‌کس هم توقعی ندارم، در این جهت هدفم خدا بوده و همه تلاش‌ها و ناراحتی‌ها برای رضای خدای متعال بوده است و هر اندازه توانستم خدمت می‌کنم و هر وقت هم نتوانستم همان کار طلبگی‌ام را انجام می‌دهم و اگر آن را هم نتوانستم ما دیگر آخر عمرمان است.

نکته‌ای را که عرض می‌کنم این است که اجتهاد مراتب مختلفی دارد و یکی از چیزهایی که خیلی مهم است این است که مجتهد با وضع جامعه و روند اجتماعی کارهای جامعه آشنا باشد و مسائل و فتاوایی که می‌خواهد اظهار کند با این دید باشد، گاهی می‌شود مجتهد در اثر عدم آشنایی به اوضاع سیاسی، اقتصادی دنیا و نقشه‌های کفار برای اسلام و مسلمانان و روند امور جاری در سیاست‌های دنیا، فتاوایی می‌دهد که اصلاً قابل پیاده شدن در جامعه نمی‌باشد. در چند سال پیش با یکی از بزرگان علما با هم به تهران می‌رفتیم و صحبت‌هایی از اسلام و حکومت آن شد، به ایشان گفتم آقا مگر شما نمی‌گویید اسلام دینی است جهانی که حتا باید آمریکا را هم مثلاً اداره کند، آن هم تا روز قیامت، این‌طور که شما می‌گویید و برداشتی که شما از اسلام و احکام آن دارید چنین دینی حتا مدرسه فیضیه را هم نمی‌تواند اداره کند. ما اسلامی را می‌خواهیم که دنیا را بتواند اداره کند و قابل پیاده شدن در همه جا و همیشه باشد، و به نظر من این دید نسبت به اسلام که چگونه باید باشد، اثر دارد در کیفیت اجتهاد و فتوا دادن و مجتهد أعلم کسی نیست که فقط در مسائل حیض و نفاس مثلاً أعلم باشد، بلکه باید أعلم باشد در تمام مسائل مورد نیاز جامعه از قبیل مسائل سیاسی، اقتصادی و غیره و بداند سیاست جنگی، اقتصادی، نظامی اسلام در هر زمانی چگونه باید باشد و خلاصه اینکه باید مجتهد أعلم در این‌گونه مسائل هم اهل اطلاع باشد و هم صاحب‌نظر و دیدگاه خاص و امام (قدس سره) این‌چنین بودند که در این‌گونه مسائل هم دید وسیع داشتند و با همین دید، نظر و فتوا می‌دادند. ایشان به تمام مسائل و سیاست‌های جاری دنیا احاطه و اطلاع کافی داشتند، من سابقاً یک حاشیه بر کتاب «عُروه» [کتاب «*عُورة الوُثقی*»] در مسأله ولایت بر غیب و قصر نوشته بودم، ولی با توجه به بحثی که چهار سال است در مورد ولایت فقیه دارم دیشب به آن حاشیه که مراجعه کردم، دیدم باید این نظر آن روز من به‌کلی عوض شود، زیرا آنچه را در طول چهار سال از روایات مختلف و جهات گوناگون مورد ملاحظه و دقت قرار دادم، قهراً در آن مسأله فرعی اثر می‌گذارد و فتوای انسان عوض می‌شود. بنا بر این، مجتهد أعلم کسی است که در این‌گونه مسائل که در دنیای پیچیده امروز مطرح است صاحب‌نظر باشد، به صرف اینکه کسی در مسائل حیض و نفاس أعلم باشد، ولی در مسائل ذکرشده که مورد نیاز جامعه است اهل اطلاع و نظر نباشد، نمی‌توان به آن مجتهد أعلم گفت و أعلمیت امام خمینی که نظر ما بود این‌طوری بود که ایشان در تمام مسائل اسلامی مورد نیاز واقعاً أعلم از دیگران بودند و درک و دید ایشان نسبت به مسائل دینی از دیگران وسیع‌تر و قوی‌تر بود واقعاً، و روایتی که می‌گوید: «العالِم بزمانه لا یهجُم علیه اللوابس» یعنی کسی که به زمان خود عالِم باشد هیچ‌گاه مشکلات بر او غالب نمی‌شوند، در فتوا دادن هم کسی که عالِم به زمان خود باشد مشکلات بر او چیره و غالب نمی‌شود. یعنی عالِم به زمان بودن در کیفیت و نحوه فتوا دادن او نیز مؤثر است و هیچ‌گاه در تنگنا و مشکلات فتوایی قرار نمی‌گیرد.

خداوند إن شاء الله درجات حضرت امام عالی است، متعالی سازد، همه علمای اعلام، بزرگان شهدا ما که از دست ما رفته‌اند درجاتشان عالی سازد. خداوند به همه خدمتگذاران به کشور و انقلاب هم توفیق بدهد که بیش‌تر بتوانند خدمت کنند. و خداوند توفیق دهد که علما و بزرگان و خدمتگذاران، این انقلاب بزرگ را که با گذشت ده سال هنوز اول کار است، چون هدف اصلی ما پیاده شدن اسلام واقعی و راستین در تمام دنیا است، خداوند توفیق دهد که همگی بتوانیم خدمت کنیم و قدم‌های دیگری برای اسلام و انقلاب برداریم و هر کس خدمت می‌کند، هر جایی که هست خداوند اجر و پاداش عنایت فرماید و خداوند به تمام بازماندگان محترم حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) صبر و اجر کامل عنایت نماید و از شما برادران هم که درصدد شناسایی و معرفی ابعاد مختلف امام (قدس سره) برآمده‌اید من تشکر می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پیوست شماره ۱۸۸:
پیام تسلیت معظم‌له به آقای خامنه‌ای به مناسبت فوت والده ایشان

بسمه تعالی
تهران، حضرت مستطاب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج سید علی خامنه‌ای رهبر منتخب جمهوری اسلامی ایران دامت افاضاته
پس از سلام، رحلت سیده جلیله والده مکرمه شما را به جنابعالی و حجج اسلام اخوان معظم دامت افاضاتهما و همه بازماندگان محترم تسلیت می‌گویم و از خدای بزرگ رحمت و غفران و علو درجات برای آن مرحومه و صبر جمیل و اجر جزیل برای همه بازماندگان محترم و سلامت و توفیق خدمت به اسلام عزیز و مسلمین را برای جنابعالی مسألت می‌نمایم.
والسلام علیکم و رحمة الله
٦٨/٥/١٧
قم، حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۸۹:
پیام معظم‌له به آقای خامنه‌ای به دنبال هجوم شبانه به بیت و دفتر معظم‌له

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب مستطاب آیت‌الله آقای حاج سید علی خامنه‌ای دامت افاضاته
پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت عید نوروز و عید سعید فطر به عرض می‌رساند من بر حسب سیره مستمره‌ای که تا حال داشته‌ام در حوادث و مصائب صبر می‌کنم و اهل شکایت به شخص یا به مقامی نبوده و نیستم چون امید به رسیدگی ندارم، إلی الله تعالی أشکو بثی و حزنی و منه أستمد فی جمیع أموری.
امیدوارم خداوند قادر متعال اسلام عزیز و انقلاب و کشور و ملت مسلمان ایران و روحانیت شیعه و شخص جنابعالی را از نادانی‌ها و تندی‌ها و عقده‌گشائی‌های عناصر اطلاعات و دادگاه ویژه و فتنه‌جویان و حساد و ثناگویان متملق و منافق نجات دهد و روزبه‌روز بر عظمت اسلام و مسلمین بیفزاید.
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
١٣٧١/١٢/٢٩ - ٢٦ رمضان المبارک ١٤١٣
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۰:
نامه معظم‌له به امام خمینی و ابراز نگرانی از تصمیم به بازنگری در قانون اساسی و تذکر برخی امور مهم دیگر، مورخه ۶۷/۹/۲۰

بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مد ظله العالی
پس از سلام و تحیات نکاتی به نظر می‌رسد که مناسب دیدم به عرض حضرتعالی برسانم:
۱- در مورد اصلاح و تتمیم قانون اساسی که این روزها زمزمه آن شروع شده گرچه حرف حقی است و تنگناهائی در قانون اساسی وجود دارد که البته در وقت مناسب باید برطرف گردد ولی آیا اکنون شرائط مناسب این کار وجود دارد؟

یادم هست در موقع تصویب قانون اساسی روحانیون اهل سنت در مورد مذهب رسمی کشور (اصل ۱۲ و اصل ۱۱۵) سر و صدا و اعتراضات زیادی داشتند و برای دفع‌الوقت و اسکات گفته می‌شد هنگام اصلاح قانون اساسی به خواسته آنان توجه می‌شود، و اکنون اگر سفره قانون اساسی و اصلاح آن پهن شد معلوم نیست بتوان به‌خوبی جمع کرد.

و از طرف دیگر فعلاً قانون اساسی یک قداست و حرمت خاصی دارد و اگر زیر سؤال رفت و مورد خدشه و إن قلت و قلت قرار گرفت با توجه به مواضع بسیاری از جناح‌های مسلمان و معتقد به نظام و عدم شرکت اکثر آنان و بعضی از مراجع در اظهار نظر و رأی‌گیری و همچنین زدگی اکثر مردم و سردی آنان که در انتخابات مجلس سوم به خوبی مشهود بود، معلوم نیست آنچه به دست می‌آید چقدر ارزش عمومی و ملی که جامع اشتات باشد داشته باشد، و خوف آن هست که حرمت کنونی این قانون اساسی را که مورد تأیید اکثریت قاطع مردم و جناح‌های روشن‌فکر (که متأسفانه فعلاً مخالف شده‌اند) و حضرتعالی و مراجع بوده از دست بدهیم و نتوانیم چیزی بهتر از آن جایگزین نمائیم. به هرحال اگر حضرتعالی چنین تصمیمی گرفته باشید بجاست از عوارض جنبی آن غفلت نشود.

۲- متأسفانه تب ضد آخوندی در جامعه رو به افزایش است و بسیاری از روحانیون می‌گویند در تهران امکان ندارد پیاده رفت و یا با ماشین‌های عمومی مسافرت کرد بدون توهین و متلک، البته این موضوع را من از دو سه سال پیش احساس می‌کردم و خدمت حضرتعالی هم عرض کردم ولی امروز گمان نمی‌کنم کسی منکر آن باشد و فعلاً در مقام بیان علل و عوامل آن نیستم فقط خواستم به عرض برسانم که خودتان به هر نحو صلاح می‌دانید چاره‌ای بیندیشید و تا دیر نشده آبروی روحانیت را قبل از سقوط کامل حفظ کنید. به نظر می‌رسد در این موضوع دو چیز نقش اساسی دارد:

الف- دادن پست‌های دولتی و چشمگیر به روحانیین از قبیل ریاست جمهوری و وزارت و وکالت مجلس و امثال آنها که قهراً تمام عوارض منفی خود را متوجه روحانیت کرده است، در صورتی که ضرورت ندارد پست‌های حساس و چشمگیر اجرائی و یا پست‌هائی که با زدن و بستن و کشتن ملازم است به دست روحانیین باشد، مگر به مقدار ضرورت مثل امر قضاء مثلاً. به نظر می‌رسد اگر حضرتعالی دستور دهید حتی‌الامکان روحانیون از پست و مقام و قدرت دور شوند و کارها را به دست افراد مسلمان انقلابی متخصص بدهند و روحانیون نظارت دقیق بر کارها داشته باشند و احیاناً اعتراض هم بکنند مطمئناً مقدار زیادی از حساسیت مردم کم می‌شود و روحانیت مجدداً معزز و ملجأ مردم خواهد شد، و قهراً روحانیون تا حدودی از فساد که معمولاً از قدرت ناشی می‌شود محفوظ می‌مانند.

ب- مسأله برخورد با عناصر ناسالم و یا فاسد روحانیون می‌باشد که این روزها خوراک جدیدی برای جناح‌های ضد آخوند داخلی و رادیوهای بیگانه درست نموده است، من مخالف با برخورد صحیح با عناصر فاسد روحانی نیستم ولی شیوه‌ای که تا کنون عمل شده قطعاً به ضرر روحانیت و اسلام بوده و کل روحانیت و انقلاب را در انظار زیر سؤال برده که اگر این روند ادامه یابد عاقبت آن بسیار خطرناک است. به هر حال مناسب است حضرتعالی افراد عاقل و متعهدی را مأمور فرمائید تا شیوه جدیدی را فکر کنند و پس از تأیید حضرتعالی و رفع جهات نقص آن، با آن شیوه عمل شود.

۳- پس از مرقومه حضرتعالی در جواب نمایندگان مجلس که حرکت همگان را بر محور قانون اساسی نوید دادید امید زیادی در دل‌ها به وجود آورد و بسیاری از مخالفین را خلع سلاح کرد، مناسب است این وعده عملی گردد به‌خصوص که از زبان مقام رهبری می‌باشد، و شروع شود نهادها و شوراهائی که به دلیل ضرورت زمان جنگ و غیره بر خلاف قانون اساسی و مجلس شورای اسلامی درست شده به‌تدریج بدون سر و صدا حذف گردد و قانون اساسی و قوانین مصوبه مجلس شورا و قوه مجریه و قوه قضائیه محور کارها گردد.

٤- مسأله کمبود اجناس ضروری و قیمت‌های سرسام‌آور اجناس که معلول سخت‌گیری و تنگ‌نظری در امر صادرات و واردات است با بیکاری‌های زیاد و درآمد کم اکثر مردم اگر زود حل نشود روزبه‌روز نارضایتی‌ها زیادتر و بسا موجب بحران کشور شود، چون بهانه جنگ هم گرفته شده و حل این مشکل احتیاج به یک تصمیم و دستور قاطعانه دارد، متأسفانه تنگ‌نظری‌های بعضی از مسؤولین و اشکال‌تراشی‌ها مانع آزادی تجارت و کسب و کار شده است و افراد متدین و خوب را از صحنه خارج کرده است.

والسلام علیکم و ادام الله ظلکم

۱ ج۱ ۱٤۰۹ - حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۱۹۲:

شکایت جمعی از شاگردان معظم‌له به دادستان عمومی شهرستان قم

بسمه تعالی

دادستان محترم عمومی شهرستان قم

احتراماً همان‌طوری که استحضار دارید در مورخه ۷۳/۱۰/۲ بعد از اتمام نماز جمعه قم عده‌ای در حدود ۲۰۰ نفر به مقابل حسینیه شهدا و بیت حضرت آیت‌الله العظمی منتظری آمده و اقدام به شعارگویی و اهانت به ایشان نمودند و سپس در روز شنبه ۷۳/۱۰/۳ در حالی که عده کثیری از فضلا و طلاب در محضر درس آیت‌الله العظمی منتظری مشغول استفاده از درس خارج فقه ایشان بودیم، عده‌ای در حدود ٤٠-۳۰ نفر که دو نفر آنها ملبس به لباس روحانیت بودند وارد حسینیه شهدا شدند و در جمع حضار نشستند و یکبار به‌طور جمعی اقدام به فرستادن صلوات جهت به هم زدن درس نمودند ولی موفق نشدند. بلافاصله پس از پایان درس ایشان، این عده از جای خود برخاسته و شروع به اهانت و هتاکی و به کار بردن الفاظ رکیک نسبت به شخص فقیه عالیقدر و طلاب و شاگردان معظم له نمودند، آنگاه اقدام به شکستن آینه و تریبون و واژگون کردن بخاری گازی و دریدن پرده‌ها کردند و با وضع بسیار زننده و ناشایستی که در شأن افراد مسلمان و مؤدب به آدابی اسلامی نمی‌باشد نسبت به کلیه حاضرین جسارت کرده و آنها را تهدید نمودند که چنان‌چه فردا یکشنبه ۷۳/۱۰/٤ در درس حاضر شوند به عنوان ضد انقلاب با آنان برخورد کرده و از درس جلوگیری خواهند کرد. در تاریخ ۷۳/۱۰/۱۰ اعلامیه‌ای در ۲۳ صفحه تحت عنوان «تحلیلی اجمالی از علت حرکت روشنگرانه طلاب و فضلای حوزه علمیه قم در ارتباط با آقای منتظری و دفتر ایشان» در سطح وسیعی در شهر قم پخش گردیده که از ظواهر آن چنین برمی‌آید این اعلامیه هم از طرف همان عده یا محرکین آنها تهیه شده باشد، و در این اعلامیه سراسر کذب انواع تهمت‌ها و ناسزاها نسبت به ساحت فقیه عالیقدر و شاگردان مخلص معظم‌له وارد گردیده است از جمله شکستن آینه و واژگون کردن بخاری و شکستن تریبون را به شاگردان معظم‌له نسبت داده است.

مع‌هذا با عنایت به اینکه مطابق اصل ۲۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند» و با توجه به اینکه مطابق اصل ١٥٦ قانون اساسی، قوه قضائیه قوه‌ای مستقل است که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی است که از جمله آنها «رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات» و «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» و «کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام» و «اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم» می‌باشد و اعمالی که از طرف این عده صورت گرفته است از مصادیق بارز «جرم» بوده و قوه قضائیه و محاکم دادگستری مطابق نص صریح قانون اساسی و قوانین عادی موظف به رسیدگی و تعقیب و مجازات مجرمین و پیشگیری از تکرار چنین اعمال مجرمانه‌ای می‌باشد، زیرا:

اولاً: توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک مطابق ماده ٨٦ قانون تعزیرات مصوب ١٣٦٢ جرم بوده و موجب مجازات تا ۳۰ ضربه شلاق می‌باشد که این عده در روز جمعه ۷۳/۱۰/۲ در مقابل بیت معظم‌له و شنبه ۷۳/۱۰/۳ در حسینیه شهدا پس از درس ایشان اقدام به این عمل نمودند.

ثانیاً: اقدام آنان در شکستن تریبون و آینه و دریدن پرده‌ها و غیره از مصادیق بارز اتلاف اموال غیر و موضوع ماده ۱۳۲ قانون تعزیرات می‌باشد و با توجه به اینکه تعداد مجرمین حدود ٤٠-۳۰ نفر می‌باشد، عمل آنها اقدام جمعی به نحو قهر و غلبه محسوب می‌شود، «ماده ۱۳۲- هر نوع نهب و غارت و اتلاف اموال و اجناس و امتعه یا محصولات که از طرف جماعتی بیش از ۳ نفر به نحو قهر و غلبه واقع شود جزای آن حبس از ۲ تا ٤ سال است».

ثالثاً: در مورد راهپیمایی روز جمعه ۷۳/۱۰/۲ این مطلب حائز اهمیت است که کلیه راهپیمائی‌ها باید با اجازه مقامات مسؤول و با اخذ مجوز از وزارت کشور باشد و برابر اطلاع واثقه این جمع فاقد چنین مجوزی بوده‌اند، در این صورت خود این حرکت عملی خلاف قانون بوده و قابل تعقیب و مجازات می‌باشد.

رابعاً: در مورد اعلامیه ۲۳ صفحه‌ای که نسخه‌ای از آن پیوست می‌باشد، این نوع اشاعه اکاذیب و تهمت خود جرم بوده و از مصادیق بارز ماده ١٤٠ قانون تعزیرات می‌باشد، «ماده ١٤٠- هر کس به وسیله اوراق چاپی یا خطی یا انتشار آنها یا به وسیله درج در روزنامه و جراید یا نطق در مجامع به کسی امری را صریحاً نسبت دهد که مطابق قانون آن امر جرم محسوب می‌شود، نسبت‌دهنده مفتری خواهد بود...».

مسأله مهمی که در اعلامیه مورد بحث قابل توجه می‌باشد، علاوه بر تهمت و ناسزاگویی و تحریف حقایق مسلم تاریخی و غیره، موضوع نقشه حمله به شخص فقیه عالیقدر و مجروح کردن وی می‌باشد که در صفحه ۲۰ اعلامیه مذکور به چنین امری اشاره شده است و با عنایت به تهدیدی

که از این ناحیه جهت امنیت جانی و حیثیتی ایشان و شاگردان ایشان وجود دارد، تقاضا دارد دستور فرمایید سریعاً نسبت به تعقیب و مجازات مسببین و محرکین غائله مذکور، که تعدادی از آنها توسط شاگردان جلسه شناسایی گردیده‌اند و اسامی آنها در ذیل ورقه آمده است، اقدام نموده و از هرگونه اخلال و بی‌نظمی در حوزه مقدسه علمیه، که آبروی نظام و انقلاب اسلامی می‌باشد، پیشگیری نموده، از هتک حیثیت علما و مراجع و طلاب و تهدید و ارعاب اشخاص جلوگیری نمایند، که سستی در این امر، عواقب بس ناگوار و غیر قابل جبرانی برای نظام اسلامی و حوزه‌های علمیه و بلکه برای کیان اسلام و تشیع خواهد داشت.

والسلام علیکم و رحمة الله – ۷۳/۱۰/۱۸

شاگردان درس حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت برکاته

رونوشت:

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته

ریاست محترم جمهوری حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی

ریاست محترم قوه قضائیه حضرت آیت‌الله یزدی

اسامی بعضی از متهمین، که مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، از این قرار است:

۱- جواد چناری ۲- قدرت امیرخانی ۳- حسین مقدسی ٤- عباسعلی سالدورگر ٥- محسن صاحبیان ٦- محمد شجاعی ۷- حمید اسدی ۸- محمد قائمی ۹- یوسف اسدزاده ۱۰- جعفر شامخی ۱۱- حمیدرضا (ابوالفضل) نوری.

پیوست شماره ۲۵۳:
پیام معظم‌له خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مؤمن فرستاده شد

تاریخ ۱۳۷۳/٤/۲۱

بسمه تعالی

۱ـ پیام من به جنابعالی پیام طلبه‌ای است به طلبه‌ای دیگر با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.

۲ـ من شکر می‌کنم که مسؤولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.

۳ـ به فکر آقایی و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسؤولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.

٤ـ فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم:

الف: جریان دو سال قبل در خاوه.

ب ـ جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگان‌ها به بیت و غارت اموال و آرشیو چهارده‌ساله و پخش دروغ‌های شاخدار و از جمله پنج وانت اعلامیه، و هنوز هم اموال غارت‌شده را نداده‌اند، اموال برای من مهم نیست، مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود، آن هم با مثل من.

ج ـ اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شنودگذاری‌ها اقلاً مخفیانه انجام می‌شد.

دـ بازداشت جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی.

۵ـ قبلاً به وسیله نامه اجمالاً ضرر تندی‌های اطلاعات و دادگاه ویژه را حتا نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.

٦ـ جریان نجف‌آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و توابع آن.

۷ـ مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده. بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند، که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً

اعلام کند که: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند، از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد، جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود، و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعیه جزئیه را کما فی السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

«در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده»

*** منابع ***

ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com
ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، بخش «پیوست‌ها».

۱۱–۵– «*رنجنامه*» احمد خمینی به حسینعلی منتظری، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸

در نامه ۶۷/۵/۹ مطالبی نوشته‌اید که دل امام و مردم حزب‌الله را خون نموده‌اید که مطالب آن از هر کس باشد، در قعر جهنم است

مقدمه

بسمه تعالی
حضرت آیت‌الله:

نوشته‌ای که در پیش روی دارید، اشاره‌ای است به علل و عوامل و ریشه‌های مسائلی که عدم توجه به آنها و نصایح مکرر حضرت امام، موجب واقعه تلخ قائم‌مقام رهبری گردید.
گرچه نگارش این نامه برای کسی که عمری به جنابعالی عشق ورزیده است، بسیار سخت و باورنکردنی است، ولی فقط برای ادای دین خود به امام – که مظلوم است – و همچنین برای خدمت به مردم، که مشتاقانه طالب حقیقتند، به چنین نوشته‌ای دست زده‌ام.
از آنجا که در ارسال این نوشته شتاب داشتم، از فصل‌بندی و تنظیم و تبویب مطالب چشم پوشیدم. به همین جهت، مطالب این نامه دسته‌بندی نشده است و در خیلی موارد، تکراری است (که البته تکرار آنها را لازم می‌دانستم)، در این نوشته، مواد خام این قضیه تلخ است و تحلیل در آن کم‌تر به چشم می‌خورد. امیدوارم نویسندگان و تحلیلگران در جای خود به آن بپردازند.
ملاک نوشته من، رضایت حق است و روشن شدن حقیقت، و قدر مسلم این است که پس از این نوشته حرف و حدیث‌ها و تهمت‌ها از طرف همان طیفی که در این نامه از آن سخن رفته است آسوده‌ام نگذارند، ولی چه باک، هر چه درباره من بگویند پذیرایم، ولی ناسزا مطالب این نامه را تغییر نخواهد داد.
از آنجا که در متن وقایع انقلاب، خصوصاً در جزء جزء ماجرای حضرتعالی و برخورد گرم و صمیمانه حضرت امام با شما و تلاش معظم‌له برای نجاتتان از چنگال توطئه‌گران و نفوذی‌ها بودم، فکر کردم اگر حقایق را بازگو نکنم به اسلام و انقلاب و امام و مردم خیانت کرده‌ام.
چه بسا نسل معاصر و آیندگان بر اساس ناآگاهی تصور کنند که جنابعالی را یک‌شبه و بدون مقدمه کنار گذاشته‌اند، در حالی که به هیچ وجه این‌گونه نبوده است.
ذکر این نکته در بیان تلخی حادثه کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند و بارها فرمودند که لحظه‌ای از آقای منتظری غافل نیستم ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می‌کرد که ایشان کنار بروند.
نامه من به شما تا اندازه‌ای حقیقت را روشن می‌کند و گمان نمی‌کنم کسی با مطالعه گوشه‌هایی از ده‌ها نامه و سند، به نتیجه‌ای غیر از آنچه من رسیده‌ام برسد.
سؤالی که ممکن است مطرح گردد این است که چرا نظام از اول چنین برخوردی ننمود و با علم به یک سلسله ضعف‌ها و اشکالات، مؤید شخصیت و موقعیت شما گردید؟ باید در جواب گفت که امام به خاطر علاقه شدیدی که به جنابعالی داشتند همواره در صدد اصلاح و ارشاد و حفظ و نگهداری و رهایی شما از چنگال ضد انقلاب بوده‌اند که شاید از مسیر ابهام‌آمیز خود برگردید و ثانیاً «اخیراً» حضرت امام به مسائلی برخورد کردند که دیگر درنگ را جایز ندانستند.
در خاتمه من تأکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر و خط منافقین و لیبرال‌ها را پذیرفته‌اید، بلکه غرضم این است که ثابت شود جریان توطئه‌گر طیف مهدی هاشمی با القائات خود، شما را وادار به مواضعی کرده‌اند که بعضی از گفته‌های شما چیزی جز خواست دشمنان قسم‌خورده انقلاب و اسلام نبود.
تذکر این نکته بجاست که نامه‌های شما به حضرت امام، حاوی مسائل بسیار مفیدی هم هست که از روی درد و رنج و دفاع از انقلاب و اسلام نگاشته شده است، این بُعد قضیه هرگز نادیده گرفته نشده و نمی‌شود، ولی این نوشته بر آن نیست که خدمات حضرتتان را ترسیم کند، که خدمات

شما خود کتاب مفصلی خواهد شد و هیچ‌کس زحمات و فداکاری‌هایتان را فراموش نمی‌کند و رهبر انقلاب و همه دوستداران انقلاب از این موضوع در شگفتند که چرا شما یک‌مرتبه از آن مواضع، به این موضع‌گیری‌ها رسیدید.
این نوشته بر آن است تا نشان دهد برای عدم تحقق آنچه که شد، چه زحماتی کشیده شده است و ریشه آنچه نمی‌بایست می‌شد، چیست.

ارادتمند قدیمی: احمد خمینی

بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت آیت‌الله آقای منتظری دامت افاضاته
با عرض سلام و دعا برای سلامتی جنابعالی

مدت مدیدی بود تصمیم داشتم مسائلی را خدمتتان عرض کنم، نه وقتم اجازه می‌داد و نه حال و ذهنیت جنابعالی را مساعد برای تحلیل واقعیات می‌دانستم. ولی واقعیات تلخ‌تر از زهری که اتفاق افتاد، زمینه را فراهم ساخت و من نیز احساس تکلیف بیش‌تر می‌کنم و با اجازه شما بدون مقدمه و تعارفات معموله، به سراغ اصل مطلب می‌روم که مقصر در این واقعه کیست؟
شما راجع به هر کسی که بگویید با شما میانه‌ای نداشته است، درباره من چنین چیزی نمی‌توانید بگویید، چرا که از وقتی که خودم را شناختم، مرید و مروج شما بودم، اگر شما همیشه امام را ترویج می‌کردید، من هم همیشه بعد از امام، شما را ترویج می‌نمودم، اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم، پرفایده بود، ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما مؤثر بود. در سال ۵۸ من قائم‌مقامی رهبری شما را به خیال اینکه رضای خدای در آن است عنوان نمودم.

حضرت آیت‌الله
باور نمی‌کردم روزی بیاید که ناچار باشم نامه‌ای تلخ برایتان بنویسم، ولی از آنجایی که هنوز مانند سال ۵۸ بر عقیده خود پابرجایم که امام، مظلوم است، لازم دیدم با چند جمله‌ای در مورد شما و مواضع شما، جنابعالی را خسته کنم.
امروز که این نامه را برای شما می‌نویسم قلبم آرام و مطمئن است که وظیفه دوستی و ارادت و صداقت را تا آنجا که در توان داشته‌ام انجام داده‌ام. و از آنجا که هر روز احتمال می‌دادم به واسطه برخوردها و مواضع شما این حادثه اتفاق بیفتد، صریحاً و به دفعات به آقای هادی هاشمی داماد حضرتعالی گفتم که اگر قضایا به همین شکل ادامه پیدا کند علی‌الظاهر امام تحمل نخواهند کرد و مصلحت نظام را بر همه چیز و همه کس مقدم می‌دارند. و همین پیغام را به شما دادم، ولی هیچ‌گونه فایده‌ای نکرد. و من مطمئنم که آقای هادی هاشمی به این نتیجه رسیده بود که امام و نظام چاره‌ای ندارند جز اینکه دنبال آقای منتظری بدوند و چرا آقای منتظری آنچه را که مایل است نگوید؟ پس باید بگوید و امام هم باید قبول کند، که این حرف را از لابلای چند ساعت بحث با او درآوردم.
من برای اینکه حادثه پیش نیاید، بارها فقط و فقط برای دیدن آقا هادی به قم آمدم و با او در تمام زمینه‌ها به‌خصوص این قضیه تلخ صبحت کردم و بازگشتم و به او گفتم که این کار من صرفاً برای دوستی و علاقه به آقا است، یک مرتبه فکر نکنید از موضع ضعف است. او می‌گفت می‌دانم، ولی من می‌فهمیدم که این‌گونه فکر نمی‌کرد و معتقد بود ما از روی احتیاج این‌گونه برخورد می‌کنیم چرا که حضرتعالی را نمی‌شود کنار گذاشت، پس چرا او و طیف آقا مهدی از دهان حضرتعالی مسائلشان را حل نکنند؟

حضرت آیت‌الله:
من به آقای هادی هاشمی در یکی از ملاقات‌های چندساعته‌ام گفتم که آقای منتظری مانند ظرف شیشه‌ای می‌ماند و امام، ظرف فلزی‌اند، اگر به هم بخورند، ایشان خرد می‌شود. به ایشان بگویید امام نشان داده است که در مقابل مصلحت نظام و اسلام از هیچ چیزی نمی‌گذرند. ولی متأسفانه بعداً که از ایشان پرسیدم که به آقای منتظری گفتی؟ گفت نه مطلب، تند بود. به آقا هادی گفتم به آقای منتظری بگویید این حرف درستی نیست که «یا تمام حرف‌های مرا باید رادیوتلویزیون بگذارد و یا من فریاد می‌کشم که سانسور است».

گفتم حرف‌های ایشان به ضرر خودشان است، در آینده صحبت‌های ایشان را کنار صحبت‌های امام می‌گذارند و به عنوان مخالف امام، نمی‌گذارند ایشان پا بگیرد.

حضرت آیت‌الله منتظری

قبل از انقلاب، همه غیر از امام، از منافقین دفاع می‌کردیم (دفاع از بازرگان و باند ایشان که مسأله‌ای نبود)، نامه شما و آقای طالقانی و آقای مطهری در دفاع از منافقین به حضرت امام و پشتیبانی تمامی دست‌اندکاران مبارزه از آنان، چیزی نیست که مخفی باشد. در سفری که قصد داشتم نجف خدمت امام برسم با یکی از دوستان ملاقات کردم. ایشان به من گفت به امام بگویید تأیید از مجاهدین را هر چه سریع‌تر انجام دهند که دیر می‌شود و عقب می‌مانیم، خدمت امام مطلب را عرض کردم، امام فرمودند: «آقایان منتظری و طالقانی و مطهری هم مرا تشویق به دفاع از آنان کردند، ولی شماها متوجه نیستید. اینها شماها را بازی داده‌اند، آنها به اسلام ما معتقد نیستند، دوستان خارج کشور هم در این مورد به من فشار آورده‌اند، ولی آنها هم کلاه سرشان رفته است.»

بعد از انقلاب، من مانند امروز شما، فکر می‌کردم که می‌شود منافقین و لیبرال‌ها و سایر گروه‌هایی که در مبارزه دخالت داشتند را جذب نمود، به آنها نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه‌ای می‌گفتم اگر شما به مسأله‌ای رسیدید، من به آن عمل می‌کنم، ولی معتقدم که این گروه‌ها را می‌شود جذب کرد. دیری نپائید که دیدم این گروه‌ها سرم کلاه گذاشته‌اند.

شبی تا صبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که من غیر از آقایان بهشتی و هاشمی و خامنه‌ای و افرادی که در این ردیف می‌باشند، هستم، آنها خود با بقیه فرق می‌کنند، ولی من فرقم با بقیه این است که تنها فرزند امام هستم و تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم، تصمیم گرفتم این مسأله را بنویسم و هیچ کاری که برخلاف میل رهبری و دستان مورد اعتماد رهبری است انجام ندهم و این مطلب را نوشتم و روزنامه‌ها هم منعکس کردند. همیشه از خداوند خواسته‌ام تا در موضعی که باید باشم قرارم دهد و هیچ‌گاه ادعایی بیش از آنچه هستم نداشته باشم. از قبیل من، هزاران طلبه در حوزه‌ها مشغول درس و بحثند که تنها فرقشان با من در این است که فرزند امام نیستند. اکنون تمامی دوستان مخلص شما از جنابعالی می‌خواهند تا از مواضعتان، که نتیجه القائات شیطانی بوده است، عدول نمائید. مسلم است که این کار، شهامت می‌خواهد، ولی خیر شما هم در این است که به اشتباهات خود اعتراف کنید که اعترافات به اشتباه خیلی بهتر از اصرار به گناه است.

به آقا هادی گفتم که امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیر امام هستند، آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند، با بودن امام، حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما، از طرفی دیگر، روشن است که اگر مرجعشان بعد از امام فوت کند، طرز تفکرشان به گونه‌ای است که جذب افرادی غیر از شما می‌شوند و اگر قبل از امام مرجعشان فوت کند، به عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد، آن دسته هم که مقلد امام بشوند مسلماً مقلد شما نمی‌شوند. اما مقلدین امام بر سه گونه‌اند: یا با شما دشمن‌اند یا با شما دوست‌اند و یا بی‌طرف‌اند.

آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمن‌اند، می‌دانید تعدادشان کم نیست، مسأله «*شهید جاوید*»، مسأله فدک، مسأله مهدی هاشمی و از این قبیل مسائل که مورد حساسیت آنها است، کم نیست، و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم آقای شیخ نعمت‌الله نجف‌آبادی (مؤلف کتاب «*شهید جاوید*») در حسینیه جنابعالی مباحثه نکند و متأسفانه شما زیر بار نمی‌رفتید، حتا روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه‌ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند، چرا که معظم‌له را شخصی می‌دانند دارای ولایت محکم، ولی با شما مخالف هستند چرا که ـ به غلط ـ شما را فردی می‌دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را در نظر آورید ـ اصفهانی که شهر شماست ـ ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمن‌اند. حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است ـ که مسلماً بهتر از اصفهان نیست ـ بماند.

این افراد، بعد از امام که با شما دوست نمی‌شوند، بلکه حرارت پیدا می‌کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می‌کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد، آن وقت است که می‌گویند امام با لیبرال‌ها بد بود، آقای منتظری خوب، امام با منافقین بد بود، آقای منتظری خوب، امام بچه‌های اطلاعات را که جانشان را کف دستشان گذاشته‌اند، سربازان امام زمان (علیه السلام) می‌دانست، آقای منتظری آنها را از ساواکی‌های شاه بدتر می‌دانست و مدرکشان نوشته‌های جنابعالی خواهد بود، چرا که امروز اطرافیان شما خواسته‌اند تا شما ژست آزادی‌خواهی بگیرید.

اما آنانی که مقلد امام هستند و بی‌طرف‌اند، ممکن است بعد از امام بعضی از آنان از شما تقلید کنند، ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند، علی‌الظاهر بیش‌تر آنها از شما تقلید نمی‌کنند. از آن گذشته، این عده اهل اینکه خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آنجا که شما زمینه امام را

ندارید و دشمن، زیاد دارید، به محض احساس خطر، از شما می‌بُرند و روی این دسته هم نمی‌توانید سرمایه‌گذاری کنید، چرا که شما اهل مبارزه‌اید و افرادی را می‌خواهید که اهل به آب و آتش زدن خود باشند و این افراد، بیش‌تر جذب روحانیونی می‌شوند که به آنان القاء کرده‌اند که با مقداری پول، باغ بهشت را نمی‌توان خرید، جذب آنهایی می‌شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را، جذب روحانیونی می‌شوند که در نجف و قم بر سر امام آن آورده‌اند که شرم از بازگو کردن آن دارم، جذب کسانی می‌شوند که با کمال پررویی و بی‌تقوایی شما را وهابی می‌دانند.

اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شمایند، بعد از امام یا از شما تقلید می‌کنند و یا از غیر شما. و این از آنجا نشأت می‌گیرد که در زمان امام، دوستیشان با شما یا به خاطر خدمت‌های ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است. دوستدران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه‌های مخلص انقلابند و سختی‌ها و مرارت‌ها کشیده‌اند، نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند، یعنی شما را «به خاطر امام» دوست دارند. مقصودم این است که اگر روزی امام بفرمایند به شما کاری نداشته باشند، این افراد دور شما نخواهند آمد، امام را رهبر انقلاب می‌دانند، با انقلاب او بزرگ شده‌اند و ارزش‌های متعالی را در او خلاصه می‌بینند و شما را هم به خاطر اینکه در خط امام می‌باشید و امام را ترویج کرده‌اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده‌اید دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می‌کردید، آنها شما را هم قبول داشتند، چرا که شما را بعد از امام، مجتهدی می‌دانند که می‌شود در کنارتان با آمریکا و شوروی جنگید، ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید و حتا اگر امام روزی به شما اخم کنند، آنها نیز بی‌درنگ به شما اخم می‌کنند و حاضر نیستند شمای بدون حب امام را تحمل کنند.

اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی‌کنند، خود قضاوت بفرمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می‌دهند؟ آیا با این دسته می‌توانید به مبارزات خود ادامه دهید یا خواه ناخواه جذب آنها می‌شوید و آنها هرگونه که مایل باشند شما را هدایت می‌کنند؟ متأسفانه شما امروز این‌گونه گشته‌اید، یعنی نه مقلدین سایر حضرات آیات، مراجع بزرگوار را دارید نه دوستان امام را، که بدون امام شده‌اید، مانده‌اید تنها به تعدادی افراد ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته‌اید.

از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم، معتقدم خداوند شما را هدایت و حفظ می‌کند و از امام إن‌شاءالله فاصله نمی‌گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که إن‌شاءالله این‌گونه بشود. البته این در صورتی است که یکی دو سال دست به هیچ کار غیرمعقولی نزنید و کاملاً در خط امام باشید و از لیبرال‌ها و منافقین فاصله بگیرید و از آخوندهای مرتجعی که تا دیروز وهابیتان می‌دانستند و احتمالاً امروز از غُلات امیرالمؤمنین، و نیز از افرادی که تا دیروز سبک‌سرتان می‌خواندند ولی امروز مبارزی خستگی‌ناپذیر، جداً جدا شوید؛ من فعلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرال‌های بی‌دین و مرفهین بی‌درد نمی‌دانم، من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می‌دانم که در نجف، امام را متهم به تارک‌الصلوة بودن کردند و پانزده سال خون به دل امام کردند. حواستان جمع باشد.

بگذارید به مطلب دیگری بپردازم و در زمینه مسائل «مهدی هاشمی» و گرفتاری‌هایی که مربوط به ایشان می‌شود، مطلبی بگویم.

قبل از بحث در مورد نامه‌های جنابعالی به امام و بررسی نامه‌ها و نوارها و مصاحبات آقای مهدی هاشمی، نظر شما را به قمستی از پیام امام خطاب به مجلس خبرگان که تیرماه سال ٦٢ صادر گردید، جلب می‌کنم. این پیام بیش از سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی است، گویی فقط برای شما نوشته‌اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است، شمایید. توجه بفرمایید:

سند شماره ۱:

«باید بدانید که تبهکاران و جنایت‌پیشگان، بیش از هر کس، چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صددرصد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواسته فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی، نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود، الله الله در تعجیل تصمیم‌گیری، خصوصاً امور مهمه و باید بدانید و می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مأمون نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا، از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن، کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا و نقص، از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید وجانب احتیاط را مراعات نمایید.»

گویی امام ۵ سال بعد را می‌خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از ۵ سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می‌آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟

اما پرداختن به اعترافات مهدی هاشمی و نامه‌های جنابعالی به امام که بیش از دو سال است دل امام را خون کرده است و امام بنا به مصلحت اسلام و نظام، با خاری در چشم و استخوانی در گلو، صبر کرده است را به امید خدا شروع می‌کنم.
قدر مسلم این است که شما در جریان حساسیت مردم و مسؤولین روی قضیه مهدی هاشمی بودید و با وجود قرار گرفتن در مظان تهمت و علی‌رغم هشدارها و تذکرات دوستانه همه ما به‌خصوص حضرت امام، مسأله او را جدی نمی‌دانستید و متأثر از القائات مهدی هاشمی و آقا هادی هاشمی عمل می‌کردید.
مهدی هاشمی در صفحه ۲۰ جلد اول پروند خود آورده است:

سند شماره ۲:
«هـ از یک سال قبل از بازداشتم رفت وآمد مسؤولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعد از انقلاب، خدمت آقا صحبت‌هایی را مطرح می‌ساختند. از قبیل رابطه با ساواک، جمع کردن نیروهای تندرو، داشتن اسلحه و مهمات، جریان آقای شمس‌آبادی و... این روند چندین ماه به طول انجامید و حضرت آیت‌الله منتظری همچنان در مقابل صحبت‌های آنان مقاومت می‌کردند، من از اخبار رفت و آمدها توسط اخوی که در جلسات آنان حضور داشت، مطلع می‌شدم و سعی نمودم با نوشتن گزارشاتی خدمت آقا تحلیل‌های غلط انحرافی را در جهت جلب نظر ایشان به خودم و انتقاد از مسؤولین کشوری و اینکه منشأ این بدگوئی‌ها حسد آنان و ناراحتی ایشان از من است را القاء کنم تا بلکه نظر حمایت معظم‌له از خود را تقویت کرده باشم، اخوی نیز سهم مؤثری داشت و او نیز همین تحلیل‌ها را حضوراً با آقا مطرح می‌ساخت.»

این مسأله نشان می‌دهد که امام از یک سال قبل از دستگیری مهدی هاشمی، تلاش می‌فرمودند که شما را از این چاهی که برایتان کنده بودند نجات دهند، ولی متأسفانه شما به دفاع از مهدی هاشمی آن‌قدر اصرار ورزیدید که حضرت امام برای شما نامه‌ای بسیار خوب و محترمانه و در عین حال، هشداردهنده از خطری که از ناحیه مهدی هاشمی شما را تهدید می‌کرد نوشتند که متن دستخط مبارک حضرت امام، ضمیمه است.

سند شماره ۳:
بسم الله الرحمن الرحیم
حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین فقیه عالی‌قدر آقای منتظری دامت ایام برکاته
پس از اهداء سالم و تحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی بر خود شما روشن‌تر از دیگران است؛ به حسب قاعده طول آشنایی صمیمانه و معاشرت از نزدیک، مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران و قلدران و رنج‌های فراموش‌نشدنی جنابعالی در سال‌های طولانی برای اهداف اسلامی، قداست و وجاهت و وارستگی کم‌نظیر آن جناب، و بالاتر، حیثیت بلندپایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هر جنبه محفوظ و مصون باشد، حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ماها واجب و احتمال خدشه دار شدن آن نیز منجز است، برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع، در معرض خطر است، خصوصاً با داشتن مخالفین مؤثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند.
این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سید مهدی هاشمی است به شما. من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقتاً مرتکب چیزهایی شدند، بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار از قبیل قتل، مباشرتاً یا تسبیباً و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو مبری باشد، ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب و مؤکد است. آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست، رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت، جرم است و ایشان صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر، قطعی است و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول، پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتا در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است، سم قاتل است. باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک

به سازمان‌های به اصطلاح آزادی‌بخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تأسف، حُسن ظن جنابعالی به اعمال و افعال و گفته‌ها و نوشته‌ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید و در مجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت، تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواسته لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است نخورد، آزادی بی‌رویه چند صد نفر منافق به دستور هیأتی که با رقت قلب و حُسن ظنشان واقع شد، آمار انفجارها و ترورها و دزدی‌ها را بالا برده است ـ ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان. من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سید مهدی پاک کنید که این راه، بهتر است و الا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواستارم.

۱۲ مهرماه ٦٥

روح‌الله الموسوی الخمینی

مهدی هاشمی در بازجویی (صفحه ۳۳) نوشته است:

سند شماره ٤:

«روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم، آقا مرا احضار فرمودند و گفتند حضرت امام نامه‌ای برای من نوشته‌اند و قمستی از آن را که درباره من بود خواندند، بعد اضافه کردند که من هم یک نامه برای امام نوشتم و آن قسمتی که درباره من بود را برایم خواندند، بعداً گفتند: «امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته‌اند، من هم نامه‌ای نوشتم که خواب را از چشم امام بگیرد.»

حضرت آقای منتظری، نامه امام را آوردم تا همه توجه کنند که کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ نامه‌ای به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدرانه و دلسوزانه، چرا خواب را از شما گرفته است؟ این مطلب را شما شفاهاً هم به من گفتید که من هم نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم. می‌دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرمودند رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است.

حال قسمت‌هایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می‌آورم و درباره‌اش چند کلمه‌ای می‌نویسم. البته نامه ۹ صفحه‌ای شما، که در تاریخ ٦٥/٧/١٧ نوشتید، موجب تعجب شد. یکی از این جهت که چرا در برابر امام مسلمین که استاد شما هم بوده‌اند این‌قدر نپخته و گستاخانه حرف زده‌اید، و دیگر از سادگی شما، که بعداً معلوم خواهد شد. در این نامه که ۵ روز بعد از نامه حضرت امام نوشته‌اید، در دفاع از نوع برخورد تند خود با مسؤولین آورده‌اید:

سند شماره ۵:

«می‌گویند اگر این صحبت‌ها نبود (یعنی صحبت‌های علیه مسؤولین) معلوم نبود چه می‌شد. و عکس‌العمل مردم در برابر کجی‌ها و بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند چه بود.»

راستی حضرت آیت‌الله چه کسانی به شما می‌گفتند اگر این صحبت‌ها نبود مردم ممکن بود علیه بی‌عدالتی‌ها قیام می‌کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش افراد دیگری بودند؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌نویسد:

سند شماره ٦:

«خلاصه کلام اینکه آخرین و خطرناک‌ترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم، انتقام بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌هایی که مسؤولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. در این رهگذر، از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی، ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم.»

حال متوجه شدید که چه کسی به شما می‌گفت اگر فحش به مسؤولین ندهید، مردم از بی‌عدالتی‌ها که می‌بینند علیه نظام قیام می‌کنند؟

سند شماره ۷:
در همین نامه ٦٥/٧/١٧ آمده است:
«افراد نهضت‌ها می‌آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند.»

مهدی هاشمی در صفحه ۱۷ پرونده خود می‌نویسد:

سند شماره ۸:
«از زمانی که واحد نهضت‌ها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم، حضرت آیت‌الله العظمی منتظری بر اساس همان شرح صدری که دارند، برای تقویت روحی اینجانب نمایندگی در نهضت‌ها را به من محول کردند و همین امر، موجب شد که من روابطم با ایشان و بیت معظم‌له بیش‌تر گردد.» متوجه شدید که امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی در رأسش باشد مخالف است و دستور می‌دهند واحد نهضت‌ها منحل شود تا به صورتی دیگر تشکیل گردد، ولی حضرتعالی دوباره بدون توجه به این مسأله، ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضت‌ها کردید، یعنی ارتقاء درجه یافت.

سند شماره ۹ می‌گوید:
«یکی از دیپلمات‌های خارجی گفت: شما اگر بخواهید در صحنه داخلی باز مطرح شوید، باید نخست در صحنه بین‌المللی مطرح گردید. و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم، ما همه‌گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره واحد نهضت‌ها در سطح منطقه حاضریم در اختیارتان بگذاریم تا کا را شروع کنید.»

راستی آیا امام نهضت‌های آزادی‌بخش را جرم می‌دانستند؟ آیا امام با نهضت‌های آزادی‌بخش مخالف بودند؟ آیا ایشان در اعلامیه‌های خود از نهضت‌ها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته‌های مقاومت حزب‌الله در تمام جهان، مربوط به امام نبود؟
آری، امام با نهضت‌هایی که سر در آخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام با نهضت‌هایی که پولش را دیپلمات و سیاستش را بیگانه‌ای دیگر تعیین کند مخالف بود و چه می‌توانستند کرد جز اینکه مخالفت کنند.
در همین نامه در رابطه با مواد منفجره در عربستان آورده‌اید:

سند شماره ۱۰:
«اینک آنان که در سپاه این کار غلط را کرده‌اند و در وقت حج، آبرویمان را بردند، غیر قابل تعقیبند، ولی آقای حسنی و سید مهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند.»

اولاً معروف است که این کار را هم سید مهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده‌اند؛ ثانیاً، آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آنچه در مکه شد وجود دارد؟ البته این‌گونه کارها گاهی بدون گیر و اشکال انجام می‌گیرد و گاهی لو می‌رود. این به معنای موافقت من با این‌گونه کارها نیست، ولی به‌طور کلی معمول این‌گونه کارها همین است. در ضمن، مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضت‌ها تعقیب و محاکمه شد؟ چه کسی به شما گفت که مهدی هاشمی به خاطر نهضت‌ها دستگیر شد و یا محاکمه گردید؟ آیا مهدی هاشمی به خاطر قتل و ساواکی بودن و از این قبیل اتهامات، محاکمه نگردید؟
در همین نامه ٦٥/٧/١٧ آمده است:

سند شماره ۱۱:

«سید مهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک، به سه مرتبه اعدام محکوم شد، ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عُرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند.»

من خواهش می‌کنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱/۱۱ (ص۲۰ اسناد) در بازجویی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه، انقلابی بودند یا ساواکی. آیا دیوان عالی کشور زمان شاه، بدون ساواکی بودن ایشان، این عُرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک، مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود لغوکند؟ او به مناسبت ضعف نفسی که داشته است به همان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است، به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتا اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی و دیگران را به آنان داده بود می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.
در همین نامه ٦٥/٧/١٧ آورده‌اید:

سند شماره ۱۲:
«من ترس از بیان حقیقت ندارم و إن کان الحق مُرّاً... سید مهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث بود و به درس *مکاسب* من می‌آمد می‌شناختم، پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است، من تمام خصوصیات او را می‌دانم، او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتا شخص حضرتعالی (امام)، هم خوش‌استعداد و خوش‌درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل، تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات با همه کمالاتشان بهتر است و در تعهد و تقوا هم از آنان کم‌تر نیست، فقط بُز أخفش نیست و حاضر نیست کورکورانه مهره کسی باشد.»
اما مهدی هاشمی در نامه‌ای برای شما در تاریخ ٦٦/٥/٧ آورده است: (عین نامه را در آخر، جزء اسناد آورده‌ام.)

سند شماره ۱۳:
«قبل از هر چیز از تلاش‌ها و حمایت‌های حضرتعالی در ماه‌های اول بازداشتم که تصور می‌فرمودید من فردی خالص و بی‌گناه هستم، بی‌نهایت متشکر، و از اینکه به دلایل نفسانی، حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده‌ام، بسیار متأسف و شرمنده‌ام و به طور کلی از اینکه انسان آلوده به لغزش‌های فراوان و آغشته به ناخالصی‌ها و هواپرستی‌های بی‌شمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الاهی و منزه و پاک و در جوار او قرار گرفته بود، عمیقاً اندوهگین و خجلت‌زده‌ام. هویت فکری و عملی من آن‌گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شفاف‌تر نمایان گشته است، هیچ سنخیتی با حضرتعالی و بیت شما و شعاع وجودی قائم‌مقام رهبری نداشته است. وضعیتی که ارتباط من با حضرتعالی را پوشانده بود، چیزی جز سوءاستفاده از برکات وجودی حضرتعالی نبوده و از اینکه برخی اعمال و رفتار من مستقیم و غیرمستقیم حضرتعالی را دچار محذورات و اشکالاتی ساخت و از همه مهم‌تر، قلب حضرت امام، این تنها ودیعه الاهی در این زمان و قلب طپنده جهان اسلام را به درد آورده، بر خود نفرین می‌کنم.»

حضرت آیت‌الله منتظری:
شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنا بر این اعترافات، تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی اجتماعی، شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود، او را تشویق می‌کردید که هر چه کردی بگو فلانی گفته است.
در صفحه ۲۳ پرونده خود، سند شماره ١٤ آورده است:

[سند شماره ١٤]:
«من از ایشان جدا شدم ولی در اندورن وجودی خود واقف بودم که چه مجسمه‌ای از شر و فساد و فتنه و انحراف، مورد تأیید فقیه عالیقدر قرار گرفته است و این شخصیت بزرگ، چگونه مورد سوءاستفاده و حیله‌گری من و عده‌ای از دوستان قرار گرفته‌اند.»

حضرت آیت‌الله:

آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟
در صفحه ۲٤ پرونده آمده است:

سند شماره ۱۵:
«خصلت‌های شیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه غرور و عُجب بود و خودمحوری و استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی، مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسؤولین، از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود.»

آیا شما تمام خصوصیات او را می‌دانستید؟ آیا او مردی است مخلص انقلاب و اسلام؟
مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۲٤ می‌گوید:

سند شماره ۱٦:
«در اثر ضعف تعبد و تدین و فرو رفتن در منجلاب خط و خط‌بازی‌ها دید و نگرشم نسبت به همه ارزش‌های انقلاب، آمیخته به معادلات سیاسی و خطی شده بود، هر پدیده و حادثه‌ای را از منطق خط سیاسی می‌نگریستم حتا مقام معظم رهبری را.»

حضرت آیت‌الله:
آیا شما مهدی هاشمی را خوب می‌شناختید؟ آیا تا به حال فکر کرده‌اید در شما چه چیزی کم است که این‌گونه زود قضاوت می‌کنید؟ آیا فکر کرده‌اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید منتظری رضوان الله تعالی علیه (که اگر بود – علی الظاهر – شما در این مهلکه نبودی) دوست و رفیق بود چرا نشناخته‌اید؟ آیا برادر او، داماد خودتان را، خوب شناخته‌اید؟ آیا چه چیزی موجب شده بود که تقوای او را از آقای ری‌شهری و محسن رضایی کم‌تر نمی‌دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با اینکه نه او را بزرگ کرده بود و نه برادرش دامادشان بود، او را شناخت ولی شما که او را بزرگ کرده‌اید، نشناختید؟ آیا شما توان قائم‌مقامی حضرت امام را داشتید و دارید؟ شما در همان نامه ٦۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

سند شماره ۱۷:
«او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلاً در کشور، مُد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها را رجماً بالغیب به او نسبت دهند و خط‌بازی‌های کشور هم سبب تقویت این قبیل شایعه‌ها است و متأسفانه مسؤولین از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار می‌دهند و این خط‌بازی‌ها و تصفیه حساب‌های ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است.»

آیا اطلاعات عزیز جمهوری اسلامی هر کار خلافی در کشور اتفاق افتاده است به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً آیا انفجار حزب و نخست‌وزیری را به ایشان نسبت داده است؟
آیا شهادت آیات عزیز صدوقی، اشرفی اصفهانی، دستغیب، قاضی، مطهری و مدنی را به ایشان نسبت داده است؟
آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی‌نژاد را به ایشان نسبت داده است؟ آیا این همه اشکالات که در دستگاه‌های دولتی و غیردولتی رخ داده است را به ایشان نسبت داده است؟ چه چیزی جز اعترافات و اعمالی که مهدی هاشمی مرتکب شده است را به او نسبت داده‌اند؟ مهدی هاشمی از صفحه اول تا دهم پرونده خود کارهایی که انجام داده است را شرح می‌دهد، که سرفصل‌های آن، از این قرار است:
«۱– اقرار به ساواکی بودن.
۲– لودادن همان‌هایی که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس‌آبادی را ترور کنند.
۳– دعا به خانواده سلطنتی.
٤– دستور قتل جهان سلطان و مهدی‌زاده.
۵– دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی.

٦- دستور قتل صفرزاده.
۷- دستور قتل مهندس بحرینیان.
۸- دامن زدن به اختلاف سپاه و کمیته.
۹- دستور اختفاء مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات و مواد منفجره.
۱۰- تحریک سپاه لنجان و سپاه‌های خمینی‌شهر، درچه و مبارکه به وحدت و ایستادن در مقابل سپاه اصفهان.
۱۱- جعل و نشر اوراقی به نام «طلاب و فضلای افغانی» علیه وزارت خارجه.
۱۲- جعل سند ساواکی بودن دکتر هادی و علیه بعضی روحانیون اصفهان.
۱۳- دستور قتل عباسقلی حشمت و دو فرزندش.
١٤- انحلال سازمان نصر و درگیری و آدمکشی در آن.
۱۵- جعل اسناد دولتی.
١٦- نگهداری اسناد طبقه‌بندی‌شده.
۱۷- چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوان‌های «روحانیت بیدار» علیه مسؤولین نظام. و از این قبیل موارد که احتیاج به تأمل بیش‌تر دارد.»

جناب آقای منتظری:
آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه می‌کند؟ آیا واقعاً مُد شده بود هر اتفاقی بیفتد به سید مهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جنابعالی که او را از بچگی می‌شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کم‌تر از آقایان محسن رضایی و ری‌شهری نمی‌دانستید گفته بود، الآن هم او را باتقوا می‌دانستید؟ حال آیا آقای آقا هادی را شناخته‌اید؟ آیا اطرافیان خود را که این‌قدر خون به دل امام کرده‌اند شناخته‌اید؟ با این همه جرم برای آقا مهدی، آیا اساس قضاوت اطلاعات کشور، شایعه است.
در همین نامه ٦٥/٧/١٧ آورده‌اید:

سند شماره ۱۸:
«آیا می‌دانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خوانده‌ایم، نه جان مسلمان محترم است نه مال او، قاضی حکم می‌کند مال او را بدهید، خانه او را بدهید، کسی گوش نمی‌کند، مخصوصاً اگر در تصرف بنیادهای انقلاب باشد و افراد شورای عالی قضائی هم از ترس یکدیگر و یا ترس از تلفن‌های مقامات و یا جوسازی‌های غلط، بر این همه خلاف شرع‌ها به وسیله سکوت، صحه می‌گذارند.»

حال ببینیم علت این نوع قضاوت‌ها چیست.
مهدی هاشمی در صفحه ۲ جلد سوم پرونده خود، درباره کارهای آقای هادی هاشمی آورده است:

سند شماره ۱۹:
«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات‌های نیروهای مسأله‌دار و معترض، با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی.»

حضرت آیت‌الله منتظری:
آیا تصور نمی‌کنید افرادی که حساب‌شده به دیدار شما می‌فرستادند، از منافقین و لیبرال‌ها بوده‌اند که شما را به این موضع غلط بیندازند؟ آیا با اطمینانی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدین و باتقوا می‌دانید، فکر نمی‌کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده‌اند؟ آیا افراد شورای عالی قضائی، غیر از ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، را شما انتخاب نکرده‌اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را که به دست شما انتخاب می‌شود چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کردید که با تلفن‌های مقامات، حکم خدا را تعطیل کنند؟ یا مال و جان مسلمانان برایشان محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی کسانی‌اند که بخواهند حقی را ناحق کنند؟ آیا مقامات نظام

اسلامی غیر از وکلا و وزراء و رؤسای سه قوه هستند؟ مقصود شما از مقامات جمهوری اسلامی که کارمند معمولی یک وزارتخانه نیست، آیا شورای عالی قضائی این‌قدر بی‌دین‌اند که با یک تلفن یک مقام، دنیا و آخرت خود را بفروشند؟ آیا این حرف‌ها پیش خداوند متعال جواب ندارد؟
شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

سند شماره ۲۰:
«بالأخره با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم. بنا بر این، تقاضا می‌کنم به من کاری ارجاع نشود، ضمناً در وجوه شرعیه کما فی السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم.»

آیا باز بر این عقیده‌اید که خود تصمیم می‌گیرید و خود به این نتیجه رسیده‌اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی در شما نفوذ نداشته‌اند؟ آیا داعیه انفصال شما از نظام، ماه‌ها قبل از این نوشته شما در دستور کار آقا هادی وآقا مهدی نبوده است؟ که امروزه تحقق یافته است.
آقای مهدی هاشمی در نامه به آقا هادی هاشمی نوشته است:

سند شماره ۲۱:
«شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتید و همه چیز را به معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسؤولین را سر دادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای و امیدوارم که از گذشته‌ها توبه کرده باشی.»

آقا مهدی هاشمی در نامه‌ای به حضرتعالی راجع به مسأله انفصال شما از حکومت چنین می‌گوید:

سند شماره ۲۲:
«خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فراخواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام، ره‌آورد مجموع حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی، بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل‌های افراطی و القائات حساب‌نشده طی چندین ماه انجام داده است.»

مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیت‌الله منتظری یک برنامه حساب‌شده آقا هادی و آقا مهدی بوده است که ماه‌ها قبل طراحی شده و امروز به نتیجه رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام، یک‌مرتبه آقای منتظری را کنار گذاشتند؟
آیا باز عقیده بر این است که کسانی برای کسب قدرت، ایشان را تصفیه کرده‌اند؟ آیا سه چهار سال صبر و تحمل امام و اتمام حجت، کافی نبود؟ آیا امام آقا هادی را نپذیرفت تا دیگر حتا کسی نگوید راجع به آقای هادی هاشمی کوتاهی شد و اگر نمی‌شد وضع به اینجا نمی‌کشید. آیا آقا هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقات‌های مکرر اتفاق افتاد نگفته است؟ آیا من ناسزاهای حزب‌الله را به جان نخریدم و با آقا هادی برای رضایت خدا و امام ملاقات‌های مکرر نکردم؟
شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

سند شماره ۲۳:
«آیا می‌دانید در بعضی از زندان‌ها حتا از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند؟ آن هم نه یک روز و دو روز بلکه ماه‌ها، قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و فلانی ساده‌اندیش.»

و چند «آیا»ی دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما لعنت می‌فرستد که چگونه با ما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند.

حضرت آیت‌الله منتظری:
به صفحات ۱و ۲و ۵ جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید تا بدانید چه کسانی این حرف‌ها را می‌زنند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد دارند.
آقا مهدی هاشمی درباره ارتباط آقا هادی با منافقین و خارج از کشور مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می‌شود.
قبلاً یادآوری می‌کنم که مهدی هاشمی گفته است من می‌خواهم همه چیز را بگویم تا پاک خدمت خدا برسم ـ این گفته‌ها ضبط شده است ـ مطالب او چنین است:

سندهای ۱/۲٤، ۲/۲٤، ۳/۲٤، ٤/۲٤:
«در ذهنیت آقا هادی ـ من صریحاً می‌گویم ـ مسائلی پیش آمده بود که ما هم تأیید ضمنی می‌کردیم که باید یک سلسله ارتباطاتی، ولو اینکه مثلاً ضعیف هم باشد، به عنوان کانال یدکی با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم، آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید یک کانال‌های احتیاطی و یدکی را با خارج از کشور آماده کنیم که اگر احیاناً تحولی پیش آمد با این جناح‌های خارج از کشور ارتباط داشته باشیم؛ و آقا هادی با همان طلبه‌ای که از توّابین(۱) بود و با آقا هادی هم ارتباط داشت، با هم مسائل را هماهنگ می‌کردند. از کانال همان طلبه تواب، به آقا هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان مجاهدین و همچنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است، نسبت به آیت‌الله منتظری ملایم‌تر و خفیف‌تر فکر می‌کنند و کلاً این جناح و این خط و این طیف بود که آقا هادی معتقد شده بود باید با این کانال که آنها معتقدند مثلاً با آیت‌الله منتظری ملایم‌ترند مرتبط باشد. و آقا هادی می‌گفت سازمان مجاهدین بر این رژیم ارجحیت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز فعل و انفعالات داخلی، مشهوریت و قداست آیت‌الله منتظری خیلی کارساز است. روی هم رفته این رابطه با... [نقطه‌چین‌ها در متن است] و زمان بعد هم طلبه توّابی (ارمی) که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شد.»

مطلب دیگر آقا مهدی این است که در پرونده، جلد دوم ص ٦، پس از ذکر چند مورد (به قول او) خیانت‌هایی که آقا هادی گزارش کرده است (به آقای منتظری) مانند موافقت با انتقال بولتن‌های محرمانه و خیلی محرمانه جریان «تنظیم طومار تقلبی» جهت تضعیف آقای هاشمی و خامنه‌ای، انتقال و بزرگ ساختن نقاط ضعف فرماندهی سپاه نزد آقا که به ممنوعیت ملاقات‌های برادر محسن رضایی با آقا منتهی گشت، تحریک و تشویق آقای... با وساطت آقای منتظری مبنی بر ماست‌مالی کردن جریان قتل بحرینیان، مأموریت دادن به... برای تشکیل گروه ضربت، تشویق آقا به موضع‌گیری مخالف در رابطه با طرح «مترو» که توسط آقای هاشمی مطرح گشته بود که ریشه خطی داشت و ده‌ها مورد دیگر که نقل می‌کند، می‌آورد:

سند شماره ۱۹–۲۵:
«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسأله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی در بیت آقا، او در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد، تائب هستند، رفت و آمدشان بلااشکال است، و إعمال ملاحظات خطی در برخی ملاقات‌ها.»
اما در مورد ساده‌اندیشی شما که «أظهر من الشمس» است. ولی ذکر همین نکته بس است که با اینکه مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده‌اید، او را متقی و متدین و طرفدار انقلاب می‌دانید، در حالی که او به اعتراف خودش ده‌ها صفت بسیار «بد» برای خود قائل بود.

حضرت آیت‌الله:
آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله «آیا می‌دانید...»ها که شرم از بازگو کردن آنها دارم از خود شماست؟ و آیا حق نیست امام با دلی پرخون و قلبی شکسته فریاد بزنند:
«ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره‌های افطار، گوش تا گوش بُریدند.»

آیا در مورد قتل مرحوم دکتر سامی شما به گونه‌ای اعلامیه ندادید که از آن فهمیده شود نظام او را کشته است؟ یادتان است در دیداری به شما این مطلب را گفتم، بلافاصله آقا هادی گفت پیام آقا به صورتی بود که نظام تبرئه شد، من به او گفتم خودت را به آن راه نزن، که شما از آنجا که ساده‌اندیش هستید و نمی‌دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت، گفتید: بله فلاحیان گفته است ما منافقین را از پای در می‌آوریم. به آقا هادی گفتم ایشان خودش تصدیق کرد که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتد و بعد به شما گفتم اولاً که معلوم نیست فلاحیان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته، سامی که منافق نبود، آیا خدا را خوش می‌آید هر قتل و غارتی را به گردن نظام بیندازید. و حال می‌گویم صرفاً به خاطر اینکه اطلاعات، مهدی هاشمی را به جزایش رسانده است، باید هر قتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه السلام انداخت؟

بحمدالله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده‌اید. حرف ما این است که چرا هر چه نوشتند امضاء می‌کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می‌توانید بدهید؟ جواب آنهایی را که برای حفظ نظام از خود گذشتند و شما برای دلخوشی چند لیبرال حاضرید به صورت غیرواقعی مطلب را به گونه‌ای مطرح کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است. از این مسائل است که امام فریاد می‌زنند که:

«نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشانِ موجه می‌زنند.»

آیا نباید امام با درد و رنج بفرمایند:

«نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرهای و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولی‌اش عدول می‌کند.»

آیا نباید به شما تشر بزنند که:

«من به آنهایی که دستشان به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند.»

حضرت آیت‌الله:

با ذکر این همه اسناد و اعترافات، باور ندارید که ساده‌اندیش بوده و آنچه نوشته‌اید تراوش ذهن نهضت آزادی و منافقین است. من مطمئن هستم یک بند از «آیا می‌دانید»هایی که به امام نوشته‌اید راست نیست.

در نامه ٦٥/٧/١٧ آورده‌اید:

«بچه‌های کمیته با همه اخلاصشان، نوعاً احساساتی و تندند و سعی شود آنها که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذالک با مردم برخورد می‌کنند، افراد روان‌شناس، عاقل و تعلیم‌دیده باشند.»

آیا به این مسأله فکر کرده‌اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار روان‌شناس در سطح کشور نیاز است؟ ما این همه روان‌شناس را که با ماهی دو سه هزار تومان مأمور کمیته شوند از کجا بیاوریم؟ «روان‌شناس»، توجه کرده‌اید؟ آیا قبول ندارید این‌گونه چیز نوشتن از عجولی شماست؟ در نامه ٦٥/٧/١٧ آورده‌اید:

سند شماره ۲۷:

«از همه ارگان‌ها ضعیف‌تر و داغون‌تر، تشکیلات قضائی است، در صورتی که لازم است از همه ارگان‌ها قوی‌تر باشد.»

تا آنجا که می‌گویید:

«به نظر من می‌رسد باز هم آقای موسوی اردبیلی خیرالموجودین است.»

حضرت آقای منتظری:

اگر «خیرالموجودین»، آقای اردبیلی است، پس نصف کار امام در شورای عالی قضائی مورد تأیید شما – در این نامه – است و می‌ماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی در نزد امام تأیید کردید و امام از شما پرسیدند ایشان برای دادستانی چگونه است؟ گفتید خوب است. پس چرا اشکال به امام می‌کنید؟ اگر وضع قضا خراب است از شما باید سؤال کنیم: چرا اعضایی را برای شورای عالی قضائی

انتخاب کرده‌اید که هم‌فکر نیستند؟ در صفحه قبل، در مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته‌اید او به درد نمی‌خورد و اهل برخورد نیست. در صفحه بعد او را خیرالموجودین می‌دانید.
از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته این مسائل را دنبال نمی‌کند.

شما در نامه‌ای به حضرت امام که در تاریخ ٦٦/٧/٤ نوشته شده است، یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی، مسائلی را آورده‌اید که باور نمی‌کردم و باعث تعجب شد. در این نامه آورده‌اید:

سند شماره ۲۸:
«او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست. مادر پیر و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحم‌اند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.»

اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید، او می‌گوید:

سند شماره ۲۹:
«اکنون و با گذشت قریب به یک سال، من به‌وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان متهم در پرونده می‌بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام خمینی مدظله العالی آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر، با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند. و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنانچه در شرائط حضرت امام و سایر مسؤولین محترم کشور قرار می‌داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید، به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیدند.»

راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سید مهدی و دوستان ایشان خارج شده‌اید؟ آیا شما به آن نتیجه‌ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودید، حاضر می‌شدید چنین نامه‌ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به معیارهای شرعی توجهی نمی‌نمائید؟
در نامه ٦٦/٧/٤ با اطلاع از اکثر مفاسد او که توسط مصاحبه‌های خودش و مسؤولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید:

سند شماره ۳۰:
«او نه مُرتد است نه محارب و نه مفسد و بالأخره به انقلاب و اسلام، اعتقاد کامل دارد.»
آیا مهدی هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفاء اسناد و مهمات مربوط به نظام و ده‌ها مسأله دیگر که گذشت، مفسد نبود؟ تازه با تمام این احوال، شما می‌گویید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت، اگر ایشان مفسد نباشد، آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟
در همین نامه ٦٦/٧/٤:

سند شماره ۳۱:
«او هنوز طرفداران زیادی از حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌بروها و افراد انقلابی دارد. اعدام او در روح آنان اثر بد می‌گذارد.»

آیا شما در چنین تقاضایی اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید. بر فرض که در روح عده‌ای اثر بد بگذارد، آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این‌همه جنایت را مجازات کرد؟
در همین نامه ٦٦/٧/٤ آورده‌اید:

سند شماره ۳۲:
«اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و سوژه‌طلبان می‌باشد.»

مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

سند شماره ۳۳:
«یکی از گناهان من، این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را که از قبل و بعد از انقلاب داشتم، با حضرت آیت‌الله منتظری مطرح نساختم تا یا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا این‌همه به من اعتماد نکنند، بلکه به عکس در هر مسأله‌ای من سعی می‌کردم در حضور ایشان خود را مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را به خود جلب کنم.»

حضرت آیت‌الله:
اگر شما ساده بودید و نتوانستید او را بشناسید، لااقل چرا حالا از او دفاع می‌کنید، حالا که دو سه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شما به معیارهای اسلامی توجهی نمی‌نمائید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می‌کنند.
در همین نامه ٦٦/٧/٤ آورده‌اید:

سند شماره ۳٤:
«بالأخره آنچه گفته شد، نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم، بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و آینده انقلاب است و اینکه اعدام و خون‌ریزی بالأخره بسا کدورت و خون در پی دارد. اعدام همیشه میسر است، ولی کشته را نمی‌شود زنده کرد.»

۱- چگونه شما می‌گویید دیگر علاقه شخصی ندارید؟ آیا آن‌همه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید - که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم - از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟
۲- اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید، پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید؟ چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید؟
۳- این که نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام، خون در پی دارد، حضرت آیت‌الله با کمال معذرت، این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً خون، خون می‌آورد، ثانیاً کشته را نمی‌توان زنده کرد.
اینکه من به این مسائل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده‌اید که بدیهیات را هم منکرید.
از همه اینها گذشته آقای مهدی هاشمی در صفحه ۲٤ پرونده خود می‌گوید:

سند شماره ۳۵:
«ضعف تعبد و معنویت و خصلت‌های شیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه عُجب و غرور بود، خودمحوری، استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی مرا احاطه کرده بود و منشأ بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتل‌ها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسؤولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه می‌گرفت.»

آیا انقلاب در آینده محتاج ایشان بود؟ آیا مصالح اسلام، اقتضاء می‌کرد چنین شخصی اعدام نشود؟
در نامه دیگری با پرخاش به امام نوشته‌اید:

سند شماره ۳۶:
«چرا مصاحبه‌ای که به ضرر من و بیت من و مدارس من بود اجازه دادید پخش گردد.»

قربان وجود مقدستان گردم!! چه شد که «بائک تَجُر و بائی لاتَجُر»؟ اگر شما هر کسی و هر نهادی را به باد فحش و ناسزا بگیرید، اگر هر حرفی را که بزنید، ولو صددرصد به ضرر اسلام و انقلاب باشد، رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها باید همه آنها را پخش کنند، ولی اگر کسی به مدارس شما و بیت شما و خود شما بگوید بالای چشمتان ابروست، اعتراض می‌کنید؟ آیا این دوگانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ فحش و ناسزا و انتقادهای کوبنده شما، از طیبات، ولی اعتراض دیگران به شما از خباثت است که باید سرب گداخته در دهان گوینده بریزند؟ راستی این دوگانگی ریشه در عمق مسائل نفسی ندارد؟
در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند شماره ۳۷:
«چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو و مطالعه‌کننده داشت و رادیو منافقین علیه او تبلیغ می‌کرد مُهر و موم شد و إلی‌الآن هم بسته است.»

حضرت آیت‌الله:
مطمئناً کتابخانه زیر نظر شما نبوده است.
چرا که مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۱۵ می‌گوید:

سند شماره ۳۸:
«طلاب قم و کتابخانه سیاسی: ما به قم و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم و از آنجا که عطش قدرت و احراز پایگاه در درازمدت نصب‌العین ما شده بود تا افکار خود را (که بعداً توضیح خواهم داد) در همه جا گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم و با همفکری و همکاری آقایان... در طی جلسات متعددی که در بافت‌های گونه‌گونی تشکیل می‌شد روی هم رفته به این نتایج رسیدیم که اولاً باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم که کتابخانه سیاسی متکفل آن شد، البته این حرکت تند و انحرافی منحصر به مدارس آقا نبود که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جذب می‌کردیم و پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می‌کردیم.»
اکنون باید بدانید که چرا کتابخانه مربوط به جنابعالی را وزارت عزیز اطلاعات به‌حق، مُهر و موم کرد. آیا شما می‌دانستید که این کتابخانه در اختیار طیف آقا مهدی است؟ آیا شما می‌دانستید که اینها با کمال بی‌انصافی از پاکی شما استفاده کرده‌اند و هر گونه می‌خواستند شما را حرکت می‌دادند؟ آیا می‌دانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او، که متأسفانه هنوز بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند، به علت عطش قدرت و احراز پایگاه، به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند و به جنابعالی گفته‌اند دست به تأسیس چنین کتابخانه و مدارسی بزنید که زیر چتر حمایت شما این حرکت تند و انحرافی خویش را در مدارس شما و حتا بیرون از آن گسترش دهند؟
شما در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند شماره ۳۹:
«سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام می‌شد...» – بعد اضافه کرده‌اید: «ولی چرا عده‌ای عقده‌گشایی کردند و جوانان مدافع انقلاب و روحانیت و در خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر گذاشت.»

آیا شما باور دارید که مهدی هاشمی با مدافعین در خط امام اصولاً همگونی داشتند که با اعدام او به یأس و ناامیدی کشیده شوند؟ آیا اعدام سید مهدی آن‌قدر مهم بود که جبهه‌ها را متأثر می‌ساخت؟ آیا بچه‌های حزب‌اللهی خط مقدم جبهه و خطوط بعد، آقا مهدی را می‌شناختند تا از اعدام او متأثر شوند تا اثر بد داشته باشد؟ چه افرادی به پوچی و یأس کشیده شدند غیر از طیف آقا مهدی، این چه نوع گزارشاتی بود که به شما می‌دادند؟

در همین نامه بی‌تاریخ به امام آورده‌اید:

سند شماره ٤٠:
«در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست همفکر خود این‌طور عمل می‌کند.»

حضرت آیت‌الله:
باور بفرمایید که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است و تمامی اعضاء خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می‌داشته است بسیار تلخ و ناگوار است روزی را ببیند که ناچار شود چنین نامه‌ای بنویسد، ولی چاره چیست؟ باید برای درک شیرین حقیقت از خاطرات کمک گرفت. به عقیده من و اکثر قریب به اتفاق دوستان شما، آنچه را که امام در این زمینه به نفع شما می‌دیدند انجام می‌دادند. امام برای اینکه دوست و همفکر خود را از خطر نجات دهند، سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی مسائل بسیار مهمی خطاب به مجلس خبرگان فرمودند مثل:
«الله الله در انتخاب اصحاب خود.»
یک سال قبل از دستگیری آقا مهدی هاشمی، افراد مختلفی را خدمت جنابعالی فرستادند که آقا مهدی هاشمی فرد خطرناکی است، او را از خود دور سازید. آیا شما گوش دادید؟ امام آیت‌الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستادند که به ایشان بگویید فلانی می‌گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است، او را از بیت خود اخراج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقه‌مندان بسیار جدی شما بود، مغضوب شما گردید؟
آیا حضرت امام، من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما نفرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است، خوب است از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی برادر او را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادی؟ امام به من فرمودند وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست‌وزیر پیش آقای منتظری رفتید، مسأله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند وآقا مهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسأله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسأله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساسند، خوب است جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از دفاتر فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کند. بعدها گفتید می‌خواهند ایشان را تبعید کنند، امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟
امام یک سال قبل از دستگیری، او از هر راهی که ممکن بود شما قبول کنید تلاش نمودند که وقتی اقدام به دستگیری ایشان می‌شود به عنوان عضو دفتر شما نباشد. ولی شما دست‌بردار نبودید، لذا نامه‌ای بسیار محترمانه برای شما نوشتند که متن آن را در اول این «*رنجنامه*» آوردم.
شما در جواب چنین نامه‌ای، پاسخ تندی دادید که همه تعجب کردیم. ولی امام تحمل کردند، دیری نپائید که دست به اعتصاب زدید(۲) و طیف مرموز آقای مهدی هاشمی این اعتصاب را با تیتر درشت «چرا ملاقات‌های قائم‌مقام رهبری لغو شده است؟» که یکی از علل آن را دستگیری آقا مهدی هاشمی نماینده حضرتعالی در نهضت‌ها آوردند، به صورت اعلامیه منتشر کردند.
ولی امام با کمال بزرگواری شما را خواستند و شما در جلسه‌ای در منزل اینجانب که سران سه قوه و آقا نخست‌وزیر بودند شرکت کردید. از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید تا آقا مهدی را آزاد کنند، چرا که با همه با خشونت برخورد کردید. اما در این جلسه با تواضع بسیار از شما خواستند: «که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید.»
به شما گفتند: «آیا شما ماها را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگوئید.»
بعد با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: «من از شما خواهش می‌کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید.»
قبول نکردید.
فرمودند: «من ارادت به شما دارم، من مخلص شما هستم از این مرید و مخلص خود قبول بفرمایید و به کار خود مشغول شوید.»
با کمال خشونت گفتید: «لا یکلّف الله نفساً الا وُسعها».
در این هنگام من به دوستان نگاه کردم، دیدم همگی از شرم و حیا سرهاشان را پایین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای اشک در چشمانشان بود، آقای رفسنجانی و من در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و به قول خودتان ۷۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا

آن موقع)، چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لا یکلف الله نفساً» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند. مسلّم وسواسان خناس به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیایید تا آقا مهدی را آزاد کنند.

آقا مهدی نوشته است: «که آقا هادی گفت باید آقا (یعنی شما) از نظام جدا گردند.»

در مقابل تصمیم آقا هادی و اطاعت بی چون و چرای شما از ایشان، دیگر امام چه می‌توانستند انجام دهند؟ آیا باید می‌گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم‌مقام رهبری بودید، لکه‌دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستندکه بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید؟ آیا کردید؟ وزارت اطلاعات از ترس شما حکم تبعید آقای هادی هاشمی را به عنوان مهره خطرناک، از امام گرفتند، بعد که مسائل رو شد و قرار شد آقا هادی را به تهران بخواهند، شما او را در منزل خود مخفی کردید و بعد به من گفتید من آقا هادی را از وزرات اطلاعات دزدیدم. شما می‌دانید که این حرکات برای امام چقدر سنگین بود؟ ولی امام به من فرمودند مصلحت نظام اقتضاء می‌کند فعلاً کاری نکنیم و به آقای ری‌شهری پیغام دادند که فعلاً کاری نداشته باشید.

چند وقتی بعد از این قضایا روزی که در مورد شما بحثی پیش آمد، امام فرمودند: «من حاضرم با آقا هادی ملاقات کنم.»

من خیلی تعجب کردم و این به دنبال نامه شما به آقای نخست‌وزیر بود که اطرافیانتان آن را به صورت شبنامه پخش کردند. امام با محبت با آقا هادی برخورد نمودند و به ایشان گفتند: «آقای منتظری را از چنگال نهضت آزادی و آخوندهای مرتجع نجات دهید (نزدیک به این مضامین).»

امام می‌خواستند تمام راه‌های حفظ شما را پیموده باشند، چرا که بعد از ملاقاتی که شما چندی بعد از دیدار امام با آقا هادی، با حضرت امام داشتید اجازه دادند خبر ملاقات با آقا هادی پخش گردد. آیا از حکم تبعید آقا هادی توسط امام، تا پذیرش او و نقل خبرش از رادیو و تلویزیون، راه کوتاهی بود که امام پیمودند؟ قضیه آقا هادی و دیدارش با امام، از آن‌گونه مسائلی بود که برای هیچ‌یک از بچه‌های حزب‌اللهی قابل هضم نبود و من روزهای سختی را گذراندم، چرا که از بچه‌های اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد تا حوزه‌های علمی قم و مشهد و سایر شهرها مرا نفرین می‌کردند، ولی من به جان خریدم. آخر مگر هر چه از دوست می‌رسد نیکو نیست؟ با اینکه من فرزند امام بودم و بیست سال از آقا سعید بزرگ‌تر بودم، از ایشان تقاضای ملاقات کردم، اما نپذیرفت، ولی از آنجا که قرار گذاشته بودیم از چیزی بدمان نیاید(۳) چند روز بعد مجدداً این تقاضا را تکرار کردم، اجازه نفرمودند. آیا همه اینها از باب محبت به شما نبود؟ گوشزد نمودن خطر لیبرال‌ها و منافقین از باب ارادت نبود؟ ولی والله این را خوب می‌فهمیدم که آقا هادی در دل می‌گفت من می‌دانم که شما کسی را غیر از آقای منتظری ندارید، چرا مسائل خودم را از این طریق حل نکنم. من بارها به او گفتم امام، مصحلت نظام را با هیچ چیز عوض نمی‌کنند ولی کو گوش شنوا؟ آقا هادی در تمامی ملاقات‌هایش با من، روی این مطلب تکیه می‌کرد که آقا روی افراد و طیف آقا مهدی که در زندان هستند حساسند، آنها را آزاد کنید، من می‌گفتم این از توان من خارج است. خود جنابعالی هم که دو مرتبه همین را از من خواستید. گویی تمام دین در این طیف خلاصه شده است.

خلاصه کلام، حضرت آیت‌الله آنچه در توان امام بود، اعم از اعطاء وکالت نامه و عنوان فقاهت و ارجاع احتیاطات به شما و بازگذاشتن دست شما در قوه قضائیه و دادگاه عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاه‌ها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیأت هفت نفری زمین و ده‌ها عنایت دیگر، انجام داد.

علاوه بر اینها با این که معظم‌له با قائم‌مقامی شما مخالف بودند و آیت‌الله آقای محمدی گیلانی شاهد این قضیه است، به خاطر حفظ مصلحت، سکوت کردند. در جواب این‌همه محبت‌ها وقتی از شما با لحن ملایم و جملاتی از این قبیل که «من به شما ارادت دارم»، از شما خواستند از مهدی هاشمی دست بکشید و اعتصاب نکنید، شما چه کردید. باز هم معتقدید امام با دوست و هم‌فکر خود خوب عمل نکرده است؟

ما زمانی در مورد شما فکر می‌کردیم که اگر امام از شما، مثلاً، بخواهند برای حفظ اسلام و کیان نظام، فرزند خود را قربانی کنید، بی‌درنگ انجام می‌دهید، ولی شما در آن شب، تصورات زیبای همه دوستانتان را خُرد و باطل کردید و ما تا حال دم برنیاوردیم، چرا که تضعیف شما را جایز نمی‌دانستیم.

حضرت آیت‌الله:

نامه‌های اخیر شما در دفاع از منافقین خیال می‌کنید کار خودتان بوده است، بعداً سخنان آقای مهدی هاشمی را می‌آورم که چگونه این طیف در طول چند سال کار روی شما، موضع شما را به طرف دفاع از منافقین سوق دادند و جنابعالی را به سقوط کامل پیش حزب‌الله کشیدند.

یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام، شما نیم‌ساعت حرف زدید و امام سکوت کردند، وقتی بلند شدید بروید امام فرمودند: «بیش‌تر حرف‌های شما درست نبود، خدا إن‌شاءالله مرا ببخشاید و مرگم را برساند.»

امام تنها همین دو جمله را فرمودند، آیا از خود پرسیده‌اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟
آقا مهدی در این مورد می‌گوید: «آقا هادی از من خیلی داغ‌تر بود، او می‌گفت خمینی چند روز دیگر خواهد مُرد و مسأله حل خواهد شد.»
می‌دانید این حرف‌ها را آقا مهدی چه وقتی زده است؟ زمانی که می‌خواستند اعدامش کنند. او گفته بود می‌خواهم هیچ چیز نگفته نداشته باشم تا بلکه خدا مرا بیامرزد – عین نوار ایشان موجود است. اصل این را با سند در جای دیگری نقل می‌کنم.

حضرت آیت‌الله:
آیا هنوز معتقدید بیت شما پاک پاک است. آیا هنوز بر این عقیده‌اید که امام با دوست خود به صورتی خوب عمل نکرده است؟
در همان نامه بدون تاریخ به امام نوشته‌اید:

سند شماره ٤١:
«حضرتعالی با این کار، آخوندهای مخالف را، که تا اندازه‌ای ترس و یا شرم حضور داشتند، جری کردید. و به آنان امکان ضربه زدن را دادید.»

آیا ترس و شرم آخوندهای مخالف و دشمن شما با دستگیری مهدی هاشمی بریزد بهتر است یا دوستان شما به خاطر دفاع شما از او، با جنابعالی بد شوند؟ شما غیر از بعضی از دوستان حضرت امام، دوستی ندارید، اینها را به خاطر تحلیل‌های غلط طیف آقا مهدی از دست ندهید.
در همین نامه بدون تاریخ، که در قضایای مهدی هاشمی نوشته‌اید، آورده‌اید:

سند شماره ٤٢:
«ضربه‌ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من زده شد، از همه ضرباتی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و می‌زنند بیش‌تر بود.»

آیا امام که می‌خواست سید مهدی را از کنار شما دور کند حمایت از شما نبود که می‌فرمایید در پوشش حمایت از من به من ضربه زدید؟
آقا مهدی به اعتراف خودش در چند جلد از پرونده‌اش آورده است که:
«(۱) ساواکی بود.
(۲) در قتل‌ها و توطئه‌ها شرکت داشت.
(۳) خود را به دروغ به مظلومیت می‌زد و شما را تحریک می‌کرد.
(٤) اخبار و اطلاعات غلط به شما می‌داد.
(٥) لغزش‌های بزرگی در حریم شما داشت.
(٦) آتش جناح‌بندی‌ها را بر ضد مسؤولین کشور مشتعل ساخت.
(۷) اطلاعات سری مملکت را که به شما می‌رسید در اختیار افراد خام می‌نهاد.
(۸) مردم را قبل از انقلاب، تشویق به عضویت در حزب رستاخیز می‌نمود.
(۹) به خانواده سلطنتی دعا می‌کرد.
(۱۰) اختلاف‌افکنی بین سپاه و کمیته که منتهی به قتل چند نفر گردید. و سپاه لنجان و خمینی‌شهر را تحریک نمود که در مقابل سپاه اصفهان مقاومت کنند.
(۱۱) نگهداری اسناد طبقه‌بندی‌شده و اطلاعاتی سپاه پس از انحلال واحد نهضت‌ها.
(۱۲) مبادرت به نشر اعلامیه علیه مسؤولین کشور به نام «روحانیت بیدار» و «حوزه علیمه و فضلای تبریز».
(۱۳) اقدام به جعل و نشر اوراقی به نام «طلاب و فضلای افغانی» علیه وزارت خارجه.
(١٤) توطئه در میان صفوف مبارزین افغانی که منتهی به خون‌ریزی شد.

(۱۵) تقویت نیروهای معترض نجف‌آباد.»

خلاصه اینکه خود او به داشتن صفت‌هایی مثل شیطان، لاابالی، مجسمه شر، فساد، حیله‌گری، قدرت‌طلبی، غرور، عُجب، خودمحوری، استبداد، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی، ضعف تدین، فرو رفتن در منجلاب خط و خط‌بازی، منحرف، معیوب، آلوده، اعتراف و اذعان کرده است؛ آیا اگر کسی او را که دارای این اعمال و اوصاف است از شما دور کند به شما خدمت نکرده است؟ و تحت پوشش حمایت از شما به شما ضربه زده است؟
او خود در صفحه ۲۷ می‌آورد:

سند شماره ٤٣:
«خلاصه کلام اینکه آخرین و خطرناک‌ترین اندیشه انحرافی من، این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و (با) اعتماد مطلق بیت ایشان، انتقام بی‌مهری‌ها و کم‌لطفی‌هایی که مسؤولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم و در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم و از نظر نفسانی خود را متکی به جهات مختلفی می‌دیدم، از حمایت رهبری آینده انقلاب گرفته تا محبوبیت نزد اقشا ناراضی جامعه و افراد تندرو...».

حضرت آیت‌الله:
با این اوصاف، وقتی امام می‌فرمایند ایشان در کنار شما نباشند، حمایت از شما نیست؟ اگر شما حاضر نیستید در مقابل اینکه امام می‌فرمایند آقا مهدی آنجا نباشد، امام را تحسین کنید، آقا مهدی در همین پرونده می‌گوید من به تیزهوشی امام که مرا در چند ملاقات شناخت و نگذاشت من در کنار رهبری آینده باشم آفرین می‌گویم (نقل به معنی).
در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند شماره ٤٤:
«نمی‌دانم از بهره‌برداری ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوهای بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید.»

حضرت آیت‌الله:
از شما می‌پرسم آیا ملاک انجام کار حق، تنها خوشحالی یا بدحالی ضد انقلاب است، که اگر خوشحال شوند کار حق را نباید انجام داد؟ امروز اگر ما سلمان رشدی را هم اعدام کنیم رادیوهای بیگانه ضد انقلاب و غرب و شرق بهره‌برداری می‌کنند، پس ما نباید حکم خدا را درباره او جاری کنیم؟ در ضمن ضد انقلاب از اعدام آقا مهدی هرگز خوشحال نشده است.
در نامه به امام نوشته‌اید:

سند شماره ٤٥:
«شنیده شد فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است، البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم، ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم.»

حضرت آیت‌الله:
اطلاع دقیق شما که معلوم شد چگونه است. مثل این حرف شماست که در نامه‌ای به امام نوشته‌اید: «من از کارگردانان اطلاعات، در مورد زندان‌ها اطلاعاتم بیش‌تر است»! تو را به خدا این حرف، خنده‌دار نیست؟ آیا شما از وزارت اطلاعات، بیش‌تر اطلاع از وضع زندانیان و زندان‌ها دارید؟ از اینها گذشته، لابد یادتان نرفته است که به امام نوشته‌اید: «حق را می‌گویم اگر چه تلخ باشد. من تمام خصوصیات سید مهدی را می‌شناسم، او مخلص اسلام و انقلاب است، فردی متدین است، از بچگی او را می‌شناسم، تقوای او از آقای ری‌شهری کم‌تر نیست.»

حضرت آیت‌الله:
آیا اطلاع دقیق شما از همین‌گونه که نوشتم نیست؟ اصلاً این سؤال برای من همیشه مطرح بوده است که چرا شما زود و سریع اطلاع دقیق از قضایا پیدا می‌کنید؟. آیا واقعاً از خود پرسیده‌اید که چرا این‌قدر زود، قطع پیدا می‌کنید؟ برای روشن شدن منشأ این اطلاع دقیق، توجه شما را مجدداً به نوشته مهدی هاشمی جلب می‌کنم:

سند شماره ۱۹-٤٦:
«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسأله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی (طلبه منافق تائب) در بیت آقا. او (آقا هادی) در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد (منافقین) تائب هستند رفت و آمدشان بلااشکال است.»

حال شما خود قضاوت کنید، منشأ یک چنین دیدگاهی با توجه به رفت و آمد لیبرال‌ها و منافقین و با توجه به تحلیلی که شرح آن در پرونده آقای مهدی هاشمی (سندهای ۱/۲٤ تا ٤/۲٤) رفت، چیست؟ و نیز خود قضاوت کنید که منشأ چنین دیدگاهی از شما با توجه به اینکه آقا هادی معتقد به کانال احتیاطی و یدکی در خارج از کشور – آن هم از طریق منافقین بود و علاوه بر این، معتقد بود منافقین بر این رژیم ارجحیت دارند، چه می‌تواند باشد؟ آیا با آنچه در بالا آمد، به نتیجه‌ای غیر از این می‌رسیدید که بگوئید: «جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟»

حضرت آیت‌الله:
آیا برادران بسیار خوبمان در اطلاعات و زندان‌ها مانند حضرات حجج اسلام ری‌شهری، فلاحیان، رازینی، نیری، پورمحمدی، رئیسی، و بسیاری دیگر از همین افرد خوب، یعنی برادران مبارزی که به قول امام همه گونه ناسزا را از ساده‌اندیشان موجه تحمل می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آروند، از تیمسار نصیری، تیمسار مقدم، ثابتی، منوچهری، حسینی، کمالی و دیگر شکنجه‌گران شاه در سایر شهرستان‌ها بدترند؟ آیا آقایان روی ایادی شاه را سفید کرده‌اند؟ آیا مدیرکل‌های اطلاعات و رؤسای ادرات اطلاعات و مسؤولین دادگاه‌های انقلابی و زندان‌ها، که کثیری از آنان روحانیون پاکباخته‌ای هستند که جانشان را کف دستشان گذاشته‌اند و از امنیت و آسایش این مردم و مملکت دفاع می‌کنند، از مدیرکل‌های ساواک شاه بدترند؟ آیا فرزندان امام زمان در اطلاعات و دادستانی‌ها و زندان‌ها مانند کسانی‌اند که از خائن‌ترین و کثیف‌ترین افراد جامعه طاغوت انتخاب می‌شدند؟
آیا آقا مهدی هاشمی این همه ارزش داشت که شما چشم از بدیهی‌ترین مسائل بپوشید و خود را تا این اندازه به ورطه سقوط بکشانید؟ آیا بچه‌های اطلاعات، اکثر قریب به اتفاقشان از فرزندان متدین افراد این جامعه نیستند؟ شما در آخرت جواب این سؤال را دارید؟ آیا واقعاً از این‌گونه حرف‌ها و قضاوت‌ها پشیمان نشده‌اید؟ إن‌شاءالله که شده‌اید.
امام در جواب نامه آقای ری‌شهری در مورد طیف مهدی هاشمی در تاریخ ٦٦/٤/١٦ می‌فرمایند:

سند شماره ٤٧:
«با تشکر از زحمات اعضاء محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام زمان عجل الله تعالی فرجه که در جنگ با ایادی استکبار در داخل کشور صدمات بسیاری دیده‌اند و از طعن و لعن ضد انقلاب و اغفال‌شده‌ها نرنجیده و وظیفه اسلامی میهنی خود را انجام می‌دهند، با شرائط وزیر محترم اطلاعات آقای ری‌شهری موافقت می‌نمایم، إن‌شاءالله خداوند به همه شما توفیق بیش‌تر عنایت فرماید.»
روح‌الله الموسوی الخمینی

حضرت آیت‌الله:
صمیمانه از شما می‌خواهم سؤال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد جدا کرد که شما اطلاعات و مسؤولان زندان‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواکی‌های شاه بدتر می‌دانید ولی امام آنها را «سربازان گمنام امام زمان علیه السلام» می‌نامند؟ آیا غیر از این است

که شما افرادی را که به اقرار خودشان تمام اوصاف زشت مثل شیطان، لاابالی، مجسمه شر و فساد، حیله‌گر، توطئه‌گر، ریاکار و قدرت‌طلب، غیرمتدین، منحرف، معیوب، آلوده به گناه و بسیاری دیگر از این اوصاف دارا بوده‌اند، متقی، متدین، مدیر، مدبری می‌دانید که از بچگی بزرگشان کرده‌اید و از همه خصوصیاتشان مطلعید و ایشان را خوب می‌شناسید و الحق هم که چقدر خوب شناختید!! ولی امام با تیزهوشی مخصوص خود، او را شناخت و بعد هم معلوم شد که شناخت امام، چقدر مبتنی بر واقعیات و حقایق بوده و شناخت شما چقدر با ساده‌اندیشی همراه بوده است و متأسفانه اعتماد شما به این افراد – که تعدادشان هم در بیت شما کم نیست – موجب گشت چنین اطلاعات مغرضانه و بی‌اساسی به شما داده شود تا شما سربازان امام زمان علیه السلام را از ساواکی‌های شاه بدتر بدانید.
به گوشه‌ای از نامه مهدی هاشمی، چند ساعت قبل از اعدامش، خطاب به خودتان توجه کنید:

سند شماره ٤٨:
«چه کسی جز ایشان (آقای هادی هاشمی) تحت تأثیر حساسیت‌ها و تحلیل‌های ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی بر ضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می‌داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القائات تحریف‌شده ایشان (سید هادی) خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بود؟»

شاید خدا او را به خاطر بازگوکردن حقایقی که موجب روشنگری نسل‌های آینده انقلاب می‌گردد، بیامرزد.

حضرت آیت‌الله:
اگر این نامه‌ها و مصاحبه‌ها و نوشته‌های آقا مهدی هاشمی را نشان شما و افراد بیت‌تان نمی‌دادیم، امروز نمی‌توانستیم ثابت کنیم که شما بلندگوی منافقین و لیبرال‌ها شده‌اید. نمی‌توانستیم ثابت کنیم که تمام نوشته‌های شما از گزارشات انحرافی و مکتوب طیف مهدی هاشمی و القائات تحریف‌شده سید هادی خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء است. و از آنجا که خدا با امام است، باید آقا مهدی هاشمی را هدایت کند به بازگو کردن مسائل، تا توطئه بزرگ بیت شما علیه امام خنثی گردد.
والله این به خاطر پاکی امام است که افراد بیت شما که تصمیم داشته‌اند جنابعالی را وادار کنند تا نامه‌های بسیار زننده علیه امام بنویسید معرفی کردند. این از خلوص و تنهایی امام است که ناگهان مهدی هاشمی فریاد می‌زند و اعتراف می‌کند که: «آقاهادی هاشمی در فکر دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء است.»
آیا دیگر کسی حرف‌های ضد انقلاب را باور می‌کند که حذف آقای منتظری تصفیه‌ای است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟ آیا کسی باور می‌کند که امام یک تصمیم عجولانه گرفته‌اند؟ آیا برداشت شما از سربازان گمنام امام زمان – یعنی فرزندان متدین و سلحشور مردم شریف ایران – موجب نشده است که دل امام خون شود و با قلبی شکسته در نامه اخیر با شما صحبت کنند.
در همین نامه بی‌تاریخ نوشته‌اید:

سند شماره ٤٩:
«من حدس می‌زدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقه‌مندانتان منقطع شوید ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود.»

مهدی هاشمی در نامه‌ای چند لحظه قبل از اعدام خود به برادرش آقا هادی نوشته است:

سند شماره ٥٠-٢١:
«اکنون که چند لحظه بیش‌تر به مرگم نمانده است، چند نکته را اجمالاً تذکر می‌دهم، شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در

حساس‌ترین لحظات تاریخ انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسؤولین را سردادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی.»

حضرت آیت‌الله:
امام از دوستانش جدا نشد، داعیه آقا هادی، انفصال شما را از نظام و امام و مسؤولین و مردم حزب‌الله به بار آورد. و کسی که از نظام جدا شد، از دوستان هم جدا شده است، چرا که دوستان شما اداره‌کنندگان نظامند نه دشمنان شما. و متأسفانه ضربه آخر را هم آقا هادی به شما و نظام زد و آن اینکه شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم را، که از دفاع شما از منافقین و لیبرال‌ها بلند شده بود، بشنوید، چرا که او تصمیم گرفته بود حرف‌های منافقین را از دهان شما بزند و دیدید که موفق هم شد.
من از شما خواهش می‌کنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقا هادی و آقا مهدی، فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده‌اید و در عوض، چه کسانی را جذب کرده‌اید؟ آیا از دست دادن امام، کم تأسف دارد؟ از دست دادن طلبه‌های خوب که نزد شما آنها را بد جلوه داده‌اند باعث تأسف نیست؟ آیا از دست دادن فرزندان امام زمان علیه السلام در اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد و نهادهای انقلابی خسارتی کوچک برای شما بود؟
بار دیگر دوستانه از شما می‌خواهم که کمی فکر کنید، آیا آنهایی که اصیل‌اند و در مبارزه بوده‌اند، هیچ‌کدامشان حاضرند امام را رها کنند و شما را بگیرند؟ اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید و به آخوندهایی که تا دیروز شما را وهابی می‌خواندند نزدیک شوید، آبرویتان می‌رود. آنها به خون امام تشنه‌اند. حواستان را جمع کنید و بعد از این، بیش‌تر مواظب افکار آقا هادی باشید. بهتر است آقا هادی را از گفته‌های برادرش آقا مهدی بشناسید که لحظه قبل از مرگ! اظهار داشته است:

سند شماره ۵۱:
«راجع به افکار آقا هادی هم البته من یک‌سری مسائل کم گفتم، خصوصی به بعضی از مقامات گفتم، ولی کتباً چیزی ننوشتم، روی مسأله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام. خب آقا هادی مسائل زیادی می‌گفت، یعنی از من خیلی داغ‌تر بود در اینکه امام خمینی چند روز دیگر زبانم لال اون می‌گفت إن‌شاءالله... خمینی چند روز دیگر خواهد مُرد و مسأله حل می‌شود.»

به احتمال قوی به نظر می‌رسد او توبه حقیقی کرده است، چرا که این مطالب را گفته بود که به قول خودش پاک خدمت خدا برسد.
در نامه‌ای که به تاریخ ٦٧/٥/٩ به حضرت امام نوشته‌اید، که یقیناً باعث خوشحالی منافقین و لیبرال‌ها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی له الفدا را نیز به درد آوردید، آمده است:

سند شماره ۵۲:
«اعدام بازداشت‌شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیراست و ظاهراً اثر سویی ندارد.»

لابد اگر اثر سویی داشت، می‌بایست دست از آن برداشت و از کسانی که فرزندان این آب و خاک را قتل عام کرده‌اند چشم پوشید؟
در همین نامه به تاریخ ٦٧/٥/٩ نوشته‌اید:

سند شماره ۵۳:
«مسؤولین قضائی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو، بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی، بسا بی‌گناهانی اعدام می‌شوند.»

حضرت آیت‌الله:
مهدی هاشمی در پرونده خود می‌گوید:
«ما اخباری را به ایشان می‌دادیم تا ایشان را به اطلاعات و سپاه حساس کنیم و بالأخره هم توانستیم این کار را انجام دهیم.

البته می‌دانید که من افراد اطلاعات و بچه‌های دادستانی را که با ضد انقلاب در ستیزند، مانند مقدس اردبیلی می‌دانم و معتقدم اگر مقدس اردبیلی هم حکومت دستش بود و می‌خواست حکم خدا را جاری کند بهتر از اینها عمل نمی‌کرد. علاوه بر این، آیا اگر افراد اطلاعات و سپاه، مقدس اردبیلی نیستند، معنایش این است که ما احکام خدا را تعطیل کنیم و همه را بی‌دین فرض کنیم؟ واقعاً قضات همه باید مقدس اردبیلی باشند که اگر نبودند تشکیلات قضائی مشروعیت نداشته باشد؟ از آن گذشته، اگر مقدس اردبیلی در جریان قضیه مهدی هاشمی بود، آیا کاری غیر از کار بچه‌های اطلاعات و دادستانی می‌کرد؟ و آیا شما در آن صورت، او را متهم نمی‌کردید که مقدس اردبیلی روی ساواکی‌های شاه را سفید کرد، چرا؟ برای این که مهدی هاشمی را اعدام نمود؟
در همین نامه ٦٧/٥/٩ نوشته‌اید:

سند شماره ٥٤:
«ما تا به حال از خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم.»

حضرت آیت‌الله:
ما اصولاً خشونتی به خرج نداده‌ایم. آیا آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی، آیت‌الله قاضی، با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهدای حزب جمهوری اسلامی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان عزیز باهنر و رجایی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا صدها نفر از فرزندان عزیز امام از پاسداران سپاه، کمیته و بسیج در سراسر ایران با خشونت ما کشته شدند؟ آیا قدوسی و ربانی املشی را ما با خشونت شهید کرده‌ایم؟ آیا هزاران نفر از مردم حزب‌اللهی و خوب کوچه و بازار را ما با خشونت کشته‌ایم؟ آیا ما در معابر بمب گذاشتیم و هواپیماها را ربودیم؟ آیا ما سر سفره‌های افطار، سرهای بچه‌های انقلابی را گوش تا گوش در مقابل زن و فرزندانشان بُریدیم؟
ما تنها کاری که کرده‌ایم این بوده که نگذاشتیم مهدی هاشمی و برخی از توابین و نهضت آزادی و پیمان و دیگر لیبرال‌ها و منافقین، نزد مردم، عادل و متدین معرفی شوند. ما مطالب دروغ و ساخته و پرداخته آنها را ننوشتیم و به رادیوهای بیگانه ندادیم.
بارها و بارها شهید بزرگوار آقای محمد منتظری می‌گفت: «منزل پدر من جای امن منافقین است و من نخواهم گذاشت منافقین آنجا را تصاحب کنند.» ولی دیدید که به هر وسیله‌ای بود، آنها او را از پای درآوردند و منزل شما تصاحب شد. معذرت می‌خواهم که قلمم گاهی تند می‌شود، چرا که ما صراحت را از شما آموخته‌ایم.
در نامه ٦٧/٥/٩ مطالبی نوشته‌اید که دل امام و مردم حزب‌الله را خون نموده‌اید که مطالب آن از هر کس باشد، در قعر جهنم است.

حضرت آیت‌الله:
مطالب شما حرف‌های تازه‌ای نبود، بلکه ده سال است رادیوهای بیگانه همان حرف‌ها را می‌زنند و امام و نظام را به اتهامات واهی کشتن زن‌های بچه‌دار و قتل عام هزاران نفر در چند روز و غیره متهم می‌کنند.
در نامه‌ای به تاریخ ٦٧/٥/١١ آورده‌اید:

سند شماره ٥٥:
«سه روز قبل، قاضی شرع یکی از استان‌های کشور، که مرد مورد اعتمادی می‌باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت مسؤول اطلاعات یا دادستان، تردید از من است، از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سرموضع است یا نه، پرسید تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت: آری؛ پرسید: حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری؛ پرسید: حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری؛ پرسید: حاضری روی مین برونی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند...».

حضرت آیت‌الله:
شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین نمی‌روم، محکوم به اعدام شده است و معامله «سرموضع» با او کرده‌اند. در حالی که همان قاضی شرع مورد اعتماد شما پیش من آمد و صریحاً گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است، من این‌گونه

نگفتم. که من به او گفتم شما در مورد آقای منتظری چنین چیزی نگو، ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشند. بعد مسؤولین اطلاعات و امور قضائی آن استان را خواستم، آمدند و جریان را به آنها هم گفتم، آنها اظهار داشتند که اصلاً بحث این‌گونه نبوده است و تقریباً تمام این نوشته حضرتعالی را تکذیب کردند.

حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند، چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند، پیش شما دروغ است و اگر مخالفین و دستیارانشان بگویند، عین واقعیت است.

بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، مورد اعتماد شما هستند، ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند، جنایتکارند؟

در تاریخ ٦٧/٧/٩ نامه‌ای برای آقای نخست‌وزیر نوشتید که توسط افراد باتقوای منزلتان – که آنها را خوب می‌شناسید! – در سطح کشور و خارج منتشر شد. این نامه پُر است از «باید»ها و «نباید»ها، حال با چه توانی؟ لابد می‌فرمائید این دیگر به من مربوط نیست، چرا که من در اجرائیات دخالت نمی‌کنم و این را صریحاً در اعلامیه‌ها می‌نوشته و در نطق‌هایم بیان داشته‌ام. نخست‌وزیر و دیگر دست‌اندرکاران باید به این بایدها و نبایدها جامه عمل بپوشانند. در این نامه آورده‌اید:

سند شماره ۱/۵۵:

«۱– امروز کشورهای تند هم به اشتباه خود واقف شده‌اند، «باید» مسؤولین تنگ‌نظر و سختگیر و بی‌اعتنا به مردم اساساً تعویض شوند.

۲– امروز جنگ برطرف شده، «باید» به‌تدریج صف و کوپن را کنار گذاشت.

۳– اطلاعات، سپاه، کمیته و دادستانی‌ها و بازجوها و امثالهم، «باید» در روش خود تجدید نظر کنند»

و هشت، نه مورد «باید» دیگر در این نامه.

حضرت آیت‌الله:

می‌بینید که در چه فضای دور از اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تنفس می‌فرمائید! درست است که اگر بایدها عملی شود، ایران، گلستان می‌گردد؛ ولی مگر توان عمل به آنها در وضع فعلی وجود دارد؟ شما از خصوصیاتتان این است که – به قول امام – می‌خواهید تاریختان را خوب ترسیم کنید، کاری به تأیید نظام و اسلام – اگر تاریختان خدشه‌دار شود – ندارید. لذا امام مرتب می‌فرمایند: «من به تاریخ کاری ندارم، من به وظیفه شرعی خود باید عمل کنم»، ولی شما متوجه نمی‌شوید کجای کار شما خراب است که امام این‌گونه می‌فرمایند.

اگر هدف این باشد که بایدها و نبایدها تنها بر کاغذ نوشته شود تا تاریخی زیبا و چهره‌ای دلربا برای انسان ترسیم کند، گفتن و نوشتن آسان است؛ من هم می‌نویسم: هر ایرانی باید داری یک منزل پانصد متری باشد، هر ایرانی باید یک ماشین سواری داشته باشد و هر ایرانی باید حقوقش دوبرابر خرجش باشد و... اصولاً این بحث را ما همیشه با شما داشته‌ایم که اگر آنچه جنابعالی و یا حضرت امام و یا مسؤولین دیگر نظام می‌فرمایند به صورت ارشاد باشد، یعنی خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی را در تمامی زمینه‌ها ترسیم کنند، هیچ مانعی ندارد، چرا که هادیان انقلاب باید راه صحیحی را نشان بدهند، اما فرق جنابعالی با بقیه این است که شما این مسائلی را که می‌گویید، کار به توان اجراء آن ندارید و هر وقت مسؤولین و غیرهم را می‌بینید با پرخاش می‌گویید چرا به گفته‌های من عمل نمی‌شود.

حضرت آیت‌الله:

از آنجا که بیش‌تر اطرافیان شما جنبه تبلیغی مسائل برایشان مطرح است و شما در دست آنها اسیرید، کار بدین‌جا می‌کشد. مثلاً اگر از شما بپرسند خیلی از مسائل این نامه که مربوط به آقای نخست‌وزیر نیست، قهراً جوابی برای آن ندارید. از آن گذشته، اگر شما از اوضاع دولت خبر داشته باشید، متوجه می‌شوید که هر صف و کوپنی، معلول علت‌های بسیاری است که تا رفع آن علل، صف‌ها پابرجاست. متأسفانه در همین نامه هم مسائلی را مطرح کرده‌اید که با خط ضد انقلاب و منافقین هم‌سویی دارد.

مهدی هاشمی بارها گفته است که طیف ما سعی می‌کرد آیت‌الله منتظری را علیه نهادهای انقلاب و اطلاعات بدبین کند، می‌بینید که همان طیف هنوز دست از سر شما برنداشته‌اند چرا که در این نامه – با اینکه دادگستری صدای صغیر و کبیر را درآورده است، شما در مورد آنها هیچ حرفی

ندارید، ولی آورده‌اید باید دادستانی‌های انقلاب در روش خود تجدید نظر کنند، با اینکه ارتش هم وجود دارد، فقط باید سپاه در روش خود تجدید نظر کند، با اینکه شهربانی و ژاندارمری هم وجود دارد، فقط باید کمیته در روش خود تجدید نظر کند و از میان همه وزارتخانه‌ها و ادارات تابعه، تنها وزارت اطلاعات باید در روش خود تجدید نظر کند.
اینها نیست جز اینکه منافقین و لیبرال‌ها و ضد انقلاب به صورت عام روی سپاه و کمیته، وزارت اطلاعات و دادستانی‌های انقلاب حساس‌اند، لذا به محض اینکه نخست‌وزیر خدمت شما می‌رسد، فوراً حرف‌های آنها باید زده شود ولو این که به نخست‌وزیر مربوط نباشد. از اینکه با صراحت لهجه حرف می‌زنم، عذرخواهی می‌کنم، کمی در مورد مسؤولین تنگ‌نظر و سختگیر که باید تعویض شوند فکر کنید. این‌هم مانند قضیه روان‌شناس است که مأمورین کمیته می‌بایست باشند، ما یک نفر را بیرون کنیم شما پدر ما را در می‌آروید چه رسد به این‌همه افراد.

حضرت آیت‌الله:
من بار دیگر از شما دوستانه می‌خواهم که سعی کنید خود در مسائل مستقل باشید و هر چه را به شما می‌گویند قبول نکنید؛ چه رسد به اینکه بنویسید.
مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

سند شماره ٥٦:
«سعی وافر داشتم که ضعف‌ها را به آقا منتقل و ایجاد حساسیت نمایم. این کار از اول که شروع شد، تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود.» و در چند سطر بعد اضافه می‌کنند: «در راندن افراد خالص از ارگان‌ها هم من و هم اخوی، فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماس‌هایی که جداگانه یا مجتمعاً با آقا می‌گرفتیم، دیدگاه‌های انحرافی خودمان را در لباس حق‌به‌جانبی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است، تلاش بی‌وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیت‌هایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت‌الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این ملاقات‌ها ذهنیت ایشان در جهت همان مسائل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد.»

حضرت آیت‌الله:
آیا باز هم شک دارید که این گروه موجب شد تا قضایای شما به اینجا کشیده شود و متأسفانه شما همه چیز را از اینها قبول می‌کردید، حتا این مسأله را که در نامه ٦٥/١٠/١٩ به امام آورده‌اید:

سند شماره ٥٧:
«در بعضی مدارس قم، علی ما نُقل، طلبه‌ای را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهدا از مدارس اخراج کردند.»
آیا امام توسط خود من به شما پیغام ندادند که این مدرسه کجاست و این را چه کسی به شما گفته است؟ امام بارها نگفتند این فرد کیست که اخراجش کرده‌اند؟ و شما به امام جواب ندادید. واقعاً کدام مدیری است که جرأت کند طلبه‌ای را به جرم تشییع جنازه شهدا از مدرسه بیرون کند؟ شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید، خوب و انقلابی بود. اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید، این‌گونه شد. شما قبلاً می‌گفتید منافقین، خائن هستند، حال چیز دیگری می‌گوئید. شما قبل از شهادت شهید محمد منتظری می‌گفتید شریعتمداری باید اعدام شود، ولی بعد از مرگ شریعتمداری، اعتراض داشتید که چرا نگذاشتید تشییع شود. از این قبیل مسائل، بسیار دارم، اما سرتان را درد نمی‌آورم.
در همین نامه ٦٥/١٠/١٩ نوشته‌اید:

سند شماره ٥٨:
«امروز خانواده امید نجف‌آبادی آمده بودند که او (یعنی امید) به وسیله تلفن با گریه گفته است: به آقا بگویید به داد ما برسد، که تلفن را قطع کردند، این آقای امید، مردی است مجتهد و از مدرسین *منظومه* و *اسفار* و در زمان اختناق، *رساله* و *تحریر* حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می‌کرد.»

جناب آقای منتظری:
حتماً می‌دانید که امید نجف‌آبادی چه مفاسدی داشت و سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود. مگر فروش و چاپ *رساله* و *تحریر* و مبارزه، موجب می‌شود که از کسی که محکوم به اعدام است دفاع کنیم. و اما دفاع شما از آقای امید نجف‌آبادی هم به دلیل ساده‌اندیشی شما به جهت القائات و فشارهای همه‌جانبه و حساب‌شده افراد بیت شماست که توانسته‌اند از روح لطیف و حساس شما در جهت خواسته‌ها و اهداف خود استفاده نمایند و در شرائط مناسب، به نام خانواده‌های زندانیان و حتا تحریک آنان به نامه و عریضه‌نگاری برای حضرتعالی، ذهن شما را به مسأله فشار و سخت‌گیری در زندان‌ها، که اساساً یک مسأله پوچ و بی‌واقعیتی است، مشغول نمایند و جالب است که مهدی هاشمی در نامه چهارصفحه‌ای خود به شما روی همین مسأله تکیه می‌نماید و می‌نویسد که ما به تصور اینکه حتا در زندان نیز حمایت شما موجب تسلی ما خواهد بود، لذا ما به بستگان زندانیان القاء نمودیم که بستگان شما تحت شکنجه هستند تا شما را تحریک نمایند.
اکنون به متن نوشته مهدی هاشمی به جنابعالی توجه فرمائید:

سند شماره ۵۹:
«همان تصور خامی که قبل از بازداشت بر ماها سایه افکنده بود، که حضرتعالی تا آخرین لحظه از این طیف حمایت خواهید فرمود، در ایام بازداشت و بازجویی نیز همواره تسلی‌دهنده بسیاری از متهمین بوده است و به همین دلیل، در تلفن‌ها و ملاقات‌ها به بستگانشان القاء کرده‌اند که افراد، تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفته‌اند، تا بلکه حضرتعالی و روح لطیف و حساس شما را در جهت حمایت از خود تحریک نمایند، ولی مطمئن باشید واقع، برخلاف این است.»
جنابعالی از یک طرف در امور ریز و درشت مسائل دخالت می‌فرمودید و از طرف دیگر، در نامه‌ای به دانشجویان خارج از کشور نوشتید: «من در کاری دخالت نمی‌کنم.»
و در نامه مورخه ٦٥/١٠/١٩ به حضرت امام نوشته‌اید:

سند شماره ٦٠:
«اجازه دهید مانند طلبه‌ای بدون عنوان و مسؤولیت، مشغول درس خواندن و بحث باشم.»

جنابعالی خودتان می‌دانید که طرح این پیشنهاد، فقط برای اعتراض به جریان دستگیری مهدی هاشمی و در حقیقت، شروع فاصله از نظام بود. این جدایی با برنامه بوده است. طبیعی است که همه کس از برخورد شما انفصال را از نظام می‌فهمد.
مهدی هاشمی در نامه خود به آقا هادی معترض است که چرا در مورد جدایی آقای منتظری تلاش کرده است. پس معلوم می‌شود تز جدایی جنابعالی از نظام، تز حساب‌شده‌ای است و موضع‌گیری‌های شما هم مؤید همین واقعیت است.
جالب است که آقا هادی همین مطلب را پیش روی شما به آقای رفسنجانی گفته بود که آقا باید به گونه‌ای حرکت کنند که کارهای بد نظام دامن ایشان را نگیرد. و همین مطلب را نیز دو سه مرتبه به خود من گفت. و از آنجا که شما شدیداً تحت تأثیر این القائات بوده‌اید، در جلسه شب‌های جمعه خود گفتید که من اصلاً از این نظام نیستم. (نقل از آقای موسوی خوئینی‌ها)
حال، مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم‌مقامی رهبری کنار گذاشته نشده است، بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند؛ و از همه بیش‌تر، تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر شد و همان‌گونه که او در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید، آیت‌الله منتظری متأسفانه راه جدایی از واقعیات را در پیش گرفت و به سویی روانه شد که فرجام آن، فاجعه بود.
اکنون به گوشه‌ای از اعترافات مهدی هاشمی توجه کنید:

سند شماره ٦١:

«شرمنده‌ام بگویم ما در آن روزها به خاطر توهم شیطانی که داشتیم سعی می‌کردیم در موضع‌گیری‌ها حتی‌الامکان موضع فقیه عالیقدر چیزی برخلاف موضع حضرت امام باشد.»

حضرت آیت‌الله:
یادتان هست من می‌گفتم اینها برای شما به دروغ نامه می‌نویسند و مطالب خود را به عنوان نامه‌های رسیده از مردم القاء می‌کنند، شما باور نمی‌فرمودید، و شاید اکنون نیز باور نفرمایید که اصحاب همان تفکر در کنار شمایند. وقتی آقای هادی هاشمی در سر، داعیه جدایی شما از نظام و امام را داشت، غیر از آنچه شد تصور نمی‌رفت. حال، بار دیگر به نامه مهدی هاشمی چند لحظه قبل از اعدام توجه فرمایید: خطاب به آقای هادی می‌گوید:

سند شماره ۲۱/٦۱:
«شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، سبب بسیاری از فجایع شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسؤولین را سر دادی، که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی.»

حضرت آیت‌الله
طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما برنمی‌دارند، چرا که آنها امام را قبول ندارند چه رسد به شما و به قول امام، چون اعتقاد به ارتباط با منافقین و لیبرال‌ها دارند هیچ پلی را بهتر از شما ندیدند؛ و این را بارها گفته‌اند. وقتی امام تأکید روی رسیدگی به مسائل مهدی هاشمی داشتند، معلوم بود با هوش و ذکاوت سرشار خود مسائل را تحلیل می‌کردند، متأسفانه شما که برادرش، دامادتان بود و پدرش، استادتان و به قول خودتان، او را از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید، هرگز او و طیف او را نشناختید.
شما فرزند عزیز و بزرگوار خود را هم نشناختید، او را دیوانه معرفی کردید، در حالی که حضرت امام، مرحوم محمد منتظری، چریک واقعی جهان اسلام را فرزند اسلام و قرآن خواندند.
خلاصه کلام اینکه آقای مهدی هاشمی چند بار در طول بازجویی‌هایش به این مسأله تکیه کرده است که ما از سال‌ها قبل، روی آیت‌الله منتظری کار می‌کردیم. از طرف دیگر، آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسؤولین با ما (یعنی طیفشان) این‌گونه برخورد می‌کنند، ما باید به منافقین نزدیک شویم. مهدی هاشمی گفته است در ابتدا منافق معروف و بعد با طلبه تائب آقای ارمی با منافقین ارتباط برقرار کردیم، چرا که آقا هادی منافقین را بر این رژیم ترجیح می‌داد. جنابعالی هم که اجازه داده بودید که منافقینی که تائب هستند رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد، آقا هادی هم که تسهیلات لازم برای رفت و آمد لیبرال‌ها مانند پیمان و نهضت مجاهدین خلق یعنی میثمی‌ها، نهضت آزادی و منافقین را فراهم می‌کرد. مکان‌های حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند، شما هم با ساده‌اندیشی خود، تمامی حرف‌های این طیف را وحی مُنزَل می‌دانستید.
برای نشان دادن ضعف شما در شناخت افراد، همین بس که با شجاعت در نامه به امام فرمودید او را از بچگی بزرگ کرده‌اید و تمام خصوصیات او را می‌شناسید که فردی متدین، مدیر، مدبر و باتقوا است. از طرف دیگر، آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلافی کوتاهی نکرده‌اند. از طرفی دیگر، آقا هادی معتقد بوده است که امام می‌میرد و از دست او خلاص می‌شوند و کارها حل می‌گردد.

از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی با رادیوهای بیگانه و سیاست‌های خارجی، به این نتیجه می‌رسیم که این گروه فاسد و مرموز، تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد؛ ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم‌مقام رهبری چهره‌ای خشن که زن‌های بچه‌دار را می‌کشد به دنیا معرفی کند و بعد، این را به دنیا برساند که آیت‌الله منتظری غیر از امام است؛ در قدم بعد آیت‌الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده، همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند و می‌بینید که مو به مو هم اجرا شد.

ملت عزیز ایران! می‌بیند که چگونه مستند و روشن، نقشه شوم این باند کثیف را روشن کردم و نشان دادم که قضیه آقای منتظری هرگز به خاطر چند انتقاد سطحی از اوضاع کشور که از رادیو، تلویزیون پخش می‌شد، نبود، به خاطر بدگویی و ذهنیات ایشان نسبت به مسؤولین نظام و یا تصفیه جناحی از نظام علیه جناحی دیگر نبوده است، بلکه نقشه‌ای بوده است حساب‌شده که با سیاست‌های خارجی هم هماهنگی‌های لازم صورت گرفته بوده که به عقیده امام، این نقشه با پل آقای منتظری تحقق یابد و بلافاصله ایشان را نابود کرده و کشتن ایشان را به دست حزب‌الله طرفدار امام جا بزنند.

امام بارها فرموده‌اند که اطرافیان آقای منتظری به محض اینکه استفاده لازم را از ایشان کردند، ایشان را نابود می‌کنند. این سخن امام که سال‌ها قبل فرموده‌اند، بعد از چند سال برای ما روشن شد.

از آنجا که امام آقای منتظری را فردی ساده‌لوح می‌دانند و از ایشان خواستند تنها به درس و بحث بپردازند و از کارهای سیاسی اجتناب کنند، در مورد درس و بحث چیزی نمی‌نویسم، آنچه من آوردم گوشه‌ای است از توطئه‌ای عمیق علیه نظام اسلام و مسلمین و میهن اسلامیمان. توطئه‌ای بود بسیار حساب‌شده علیه شخص امام و مسؤولین رده‌بالای نظام. توطئه‌ای علیه تمامی افرادی که با عشق امام زیستند و با عشق امام مبارزه کردند، که می‌خواستند به دست فقیهی وارسته که سالیان دراز در کنار امام بوده است انجام دهند. چرا که لیبرال‌ها و منافقین از آنجا که پایگاه مردمی ندارند خود نمی‌توانند ابتدا وارد عمل شوند، پس راهی غیر از بیت ایشان پیدا نمی‌کردند.

البته روشن است که بعد از این نامه، عده‌ای نامه‌ای تنظیم کنند که هر چه اینجا آورده‌ام نادرست است، اما خدا و مردمی که با تعقل و تفکر به مسائل می‌نگرند، بهترین قضاوت کنندگان‌اند، خداوندا تو می‌دانی که من عاشق آقای منتظری بودم. خداوندا تو می‌دانی که امام بیش از سه سال است همه گونه تلاش خود را نمود تا آیت‌الله منتظری که حاصل عمرش بود آگاه شود که چه نقشه شومی در کار است. خدایا خودت کمک فرما تا ایشان آگاه شود و به خیل دوستان امام ملحق گردد.

سخنم را با تفکر جدید جنابعالی در نامه به آقای نیری، که باز حکایت از همان خط منافقین خلق در بیت جنابعالی دارد، به اتمام می‌رسانم، نوشته‌اید:

سند شماره ٦٣:

«مجاهدین خلق، اشخاص نیستند، یک سنخ تفکر و برداشت است، یک نحو منطق است، منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد، با کشتن، حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود.»

حضرت آیت‌الله منتظری

اولاً: چه شد که منافقین، پس از ده سال، دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقشان را تصحیح کنند بر نظام اسلامی رجحان داشته باشند.

ثانیاً: مجاهدین خلق با منطق، ائمه جمعه، شهدای محراب را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران با وفای امام را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و بقیه را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، تعداد کثیری از عزیزان این نظام، مانند شهید قدوسی، هاشمی‌نژاد و... را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، نمازهای جمعه را به آتش کشیدند؟

مجاهدین خلق با منطق، این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، شب‌ها به شکار حزب‌الله می‌رفتند و صدها نفر افراد معمولی کوچه و بازار را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، هواپیماهای این مردم را دزدیدند و به عراق فروختند؟

مجاهدین خلق با منطق، در ایران جاسوسی می‌کنند؟

مجاهدین خلق با منطق، با صدام همکاری کرده بچه‌های حزب‌الله را در جبهه‌های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق، می‌خواستند تا تهران بیایند؟

مجاهدین خلق با منطق، هواپیمای حامل شهید محلاتی و بقیه افراد از هیأت‌های قضائی و نظامی و مردم عادی را شناسایی کردند و به دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟

مجاهدین خلق با منطق...؟؟
تنها، مجاهدین خلق با منطق خود، افراد بیت شما را از خودشان کردند، به صورتی که به تائبین آنان اجازه رفت و آمد در منزلتان را دادید.
مجاهدین خلق با منطق خود، شما را به آنجا کشاندند که امام را کشنده زن‌های بچه‌دار معرفی کردید.
مجاهدین خلق با منطق خود، شما را به آنجا کشاندند که بچه‌های اطلاعات فرزندان امام زمان علیه السلام را از ساواکی‌های شاه بدتر دانستید.
مجاهدین خلق با منطق خود، شما را به آنجا کشاندند که نامه‌هایی در دفاع از آنان نوشتید.

این نامه به پایان رسید، ما همچنان در اول وصف خیانت‌های آشکار و پنهان اطرافیان جنابعالی مانده‌ایم. باور بفرمائید که همیشه با فکر و ذکر شما روز و شبم را می‌گذرانم، آخر شما امید همه ما بودید، بار دیگر از جنابعالی عاجزانه می‌خواهم که با یک حرکت انقلابی، خود را از طیف سید مهدی هاشمی رها کرده و در دریای محبت بیکران دوستداران امام شناور سازید، به امید آن روز.

از خداوند متعال، سلامتی و شادابی و پیروزی شما را بر عفریت ظلم و خیانت اطرافیان خواستارم و نکاتی را می‌آورم:

۱- در خاتمه نیز همچون مقدمه، از تکرار مکررات در این نامه عذرخواهی می‌کنم.
۲- از اینکه بعضی از جملات تند است، معذرت می‌خواهم، چرا که ما صراحت لهجه را از شما آموخته‌ایم.
۳- اگر تندی نامه متأثرتان ساخته است، خود را جای امام بگذارید و آن‌وقت کمی فکر کنید که خدا را خوش می‌آید تا شما برای دلخوشی چند لیبرال و منافق، پیرمردی زنده‌دل و الاهی که همه عمرش را صرف اعلاء کلمه الله کرده است، آدمکش و مخصوصاً زنان بچه‌دارکش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیراسلامی - انسانی، دل دشمنان قسم‌خورده اسلام و نظام و ایران را شاد کرده باشید؟ کمی فکر کنید که چگونه حضرت امام، ماه‌ها و سال‌ها زیر شلاق اتهامات واهی شما و لیبرال‌ها و منافقین، تنهای تنها صبر کردند و برای مصلحت نظام و اسلام با قلبی شکسته خون دل خوردند؟!
٤- سه نامه از آقای مهدی هاشمی را که یکی به جنابعالی و دو نامه برای آقا هادی هاشمی است به جهت محتوای تکان‌دهنده‌اش در آخر آوردم.
۵- تذکر این موضوع را هم لازم می‌دانم که اصولاً این نامه بر مکاتبات جنابعالی و امام پایه‌ریزی شده است که در بین، از وقایع تلخی سخن رفته است.

حضرت آیت‌الله:
اگر از منافقین و لیبرال‌ها و طیف مهدی هاشمی جدا نشوید، مطمئن باشید تمامی حزب‌اللهی‌ها در آخرت، در مقابل پیامبر اکرم، جلوی شما را خواهند گرفت.

والسلام علی من اتبع الهدی
احمد خمینی
۱۳٦۸/۲/۹

*** پی‌نوشت‌ها ***
۱- این طلبه تواب، آقای ارمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یا ده سال - تردید از من است - محکوم می‌گردد، که در لیست عفو حضرت آیت‌الله منتظری قرار می‌گیرد و او را آزاد می‌کنند، ولی به او اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را نمی‌دهند تا معمم گردد. آقای منتظری اجازه می‌دهد تا معمم گردد. دادگاه او را می‌خواهد که چرا معمم شده است. بلافاصله آیت‌الله منتظری را از جریان امر مطلع می‌کنند، آقای منتظری به وسیله شیخ ابوالقاسم اصفهانی، که از اعضاء دفتر ایشان است، با پرخاش به رئیس دادگاه پیغام می‌دهد که باید او را بلافاصله آزاد کنید، من اجازه دادم او معمم گردد.

۲- سند اعتصاب در آخر اسناد آمده است.
۳- گویی بد آمدن، قراردادی شده است. احمد

*** منبع ***
کتاب «*رنجنامه حضرت حجت‌الاسلام و المسلیمن آقای حاج سید احمد خمینی به حضرت آیت‌الله منتظری*».

۱–۱۱–۵– «نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی»

بسمه تعالی

خدمت برادرم سید هادی هاشمی؛
امیدوارم از اعمال و رفتار خود نادم و پشیمان شده باشی. در این روزها قصد داشتم یک نامه مفصل با ذکر شواهد و دلائل و تحلیل انگیزه‌هائی که تشخیص می‌دادم در اعماق فکر شما ریشه دوانیده برایت بنویسم، ولی تقدیر خدا با تدبیر من هماهنگ نبود، اکنون که چند لحظه بیش‌تر به مرگم نمانده است، چند نکته را اجمالاً تذکر می‌دهم.
برادر عزیز من، با همه انتقاداتی که به شما دارم «زحمات شما را یک لحظه فراموش نمی‌کنم، زحماتی که قبل و بعد از انقلاب درباره من تحمل فرمودید، ولی وظیفه خود می‌دانم در این آخرین لحظات زندگی توجه کنم چنانچه از انگیزه‌های قبلی و اندیشه‌ها و اوهام فکری سیاسی که به شدت در شما بود توبه نکنی و خود را از حریم رهبری آینده انقلاب دور نسازی» ماجرا تمام نخواهد شد.
شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی، مسبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ، داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسؤولین را سر دادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای. امیدوارم که از گذشته‌ها توبه کرده باشی، ولی در غیر این صورت، بدان که اشتباهات و لغزش‌های ما و دوستانمان که تا حدود زیادی به شما باز می‌گردد، تداوم خواهد یافت ولی در أشکال ظریف‌تر و نامرئی.
البته مرا خواهی بخشید از این صراحت لهجه، ولی مطمئناً بدون هیچ‌گونه فشار جسمی و روحی به نگارش این کلمات مبادرت ورزیدم و لحظه‌ای بیاندیش و از سرنوشت تلخ من عبرت بگیر.
برادرم، از قول من به اخوی‌ها و خواهران سلام برسان و الطافی که در حق من داشتید، در حق زن و فرزندانم دریغ مکن و در حقم دعا کن تا بلکه خدا مرا مشمول عفو خویش قرار دهد.
نزد خدا توبه کن و گذشته‌های خویش را جبران نما. در خاتمه از قول من به آیت‌الله منتظری، کسی که پس از امام امت روحی فداه عشق وآرمان همه وجودم محسوب می‌شود، سلام گرم خالصانه‌ام را ابلاغ کن و از سوءاستفاده‌هائی که من خواسته یا ناخواسته از حریم ایشان و بیت معظم‌له نمودم، از ایشان عذرخواهی بکن.

والسلام، به امید دیدار در قیامت و در محضر عدل الاهی.

*** منبع ***
کتاب «*رنجنامه حضرت حجت‌الاسلام و المسلیمن آقای حاج سید احمد خمینی به حضرت آیت‌الله منتظری*».

۲-۱۱-۵- «نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری»

بسمه تعالی
محضر مبارک قائم‌مقام رهبری حضرت آیت العظمی منتظری دامت ایامه.
با سلام و درود.

امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمان‌ها و اهداف متعالیه موفق باشید و بی‌نهایت از گذشته‌های دور و نزدیک خود و ناخالصی‌هائی که از قلم و قدم من در حوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت شرمنده، از این که به جای الهام‌گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما، در حیطه انتساب به حضرتعالی، در گردابی از ظلمات و اوهام و تنگ‌نظری‌ها غرق شده بودم متأسفم و از این بابت، عاجزانه از محضرتان عذرخواهی کرده و پوزش می‌طلبم.
در عین حال، بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی‌های به‌هم‌تنیده جهل و تزویر که زیر پوشش‌های براق، یک معادله انحرافی را در حساس‌ترین مواضع انقلاب بنیان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاشگری را تسلیم وادی سراب خط‌بازی‌ها و آلودگی‌های سیاسی نموده بود، در پرتو قاطعیت و تدبیر حضرت امام روحی فداه و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشت، لغزش‌ها و خطاهای رو به رشد خطرخیزی که قداست‌ها و حرمت‌های قائم‌مقام رهبری را یدک می‌کشید، واژگونه شد.
با این حال، از این رو که برخی ریشه‌های تنومند این خطر را مکمون در پناه شما دیده و مشاهده می‌کنم، همان اوهام و اندیشه‌های لغزش‌باری که مرا به دام تسویلات شیطانی و افراطی و ناخالص افکند، با قوت و استحکام و انسجام بیش‌تری در آقای اخوی... وجود داشته و دارد، احساس مسؤولیت می‌کنم، علی‌رغم کژی‌های گذشته و بی‌لیاقتی کنونی خود، به عنوان یک واجب شرعی «النصیحة لائمة المسلیمن» گوشه‌ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری ملجأ میلیون‌ها انسانی است که در راه اعتلای کلمة الله از همه چیز خود گذشته‌اند تقدیم نمایم. اگر احیاناً در بیان مطالب، قلمم به گستاخی کشیده شود، معذورم دارید، چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته‌ایم، به‌خصوص هنگامی که فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی، مصالح اسلام و انقلاب وآینده رهبری مطرح باشد.
چنانچه حضرتعالی دفتر حوادث یک سال اخیر را به عقب ورق زده و مقطع زمانی شش‌ماهه اول سال ٦٥ را که به تحریک دوستان قدیم خودمان فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پی‌گیری‌های حضرت امام مدظله العالی نسبت به تخلفات من مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه‌گری‌ها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه بفرمائید، خواهید دید چه لغزش‌های بزرگی در حریم پاک قائم‌مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تأیید حضرتعالی دامن زده می‌شد که من ذیلاً به قسمت‌هایی از آن اشاره خواهم نمود.
چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را به انگیزه حب و بغض‌های خطی در اختیار دوستان نزدیک قرار می‌داد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسؤولین کشور را که خواه ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی می‌شد مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن، افشای جریان مک‌فارلین است که پس از بازداشت من و به انگیزه انتقام‌جویی از مسؤولین اجرایی کشور انجام گرفت و اطلاعات به‌کلی سری انقلاب را در اختیار مشتی افراد خام قرار داد که نتیجه‌ای جز کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌گناه کشور در بمباران‌های هوایی نیمه دوم سال ٦٥ نداشت. چه کسی جز ایشان با همفکری و همکاری من و دوستان دیگر با ترفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی، حساسیت‌های حضرتعالی را بر ضد فرماندهی سپاه در سال ٦٣ تشدید ساخت و با چشم‌پوشی از فداکاری‌ها و ایثارگری‌های رزمندگان سلحشورمان در جبهه‌ها تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارگان انقلابی به لغو ملاقات‌های فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت.
چه کسی جز ایشان تحت تأثیر حساسیت‌ها و تحلیل‌های ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور، پندارهای شیطانی بر ضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود و اندیشه اطرافیان پرورش می‌داد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القائات تحریف‌شده ایشان خدمت حضرتعالی و دامن زدن به یک تباهی بزرگ بر ضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا وآله و علیه السلام بود؟
به دنبال این کج‌اندیشی‌ها که در اکثر موارد به دیدگاه‌های حضرتعالی تثبیت می‌شد، تحلیل ایشان و ما و طیف مرتبط با بیت شما از مسائل رهبری، جنگ، اقتصاد، معادله حاکمیت و... راه انحراف پیمود. چه کسی مسؤول مسامحه و سهل‌انگاری مصلحت‌آمیز در برابر امواج زهرآگین انتقادها و

نارضایی‌هایی است که دست‌های مزموز به انگیزه تفرقه‌افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام به سوی بیت و دفتر شما هدایت می‌کردند. و مگر همین امواج فزاینده نارضائی‌ها نبود که از طرق گوناگون و به لطائف‌الحیل، توسط اخوی و دیگران به حضرتعالی منتقل می‌شد؟ و مگر همین ترفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالأخره حضرتعالی رابطه خویش با نظام را قطع بفرمائید؟

خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فرا خواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام، ره‌آورد مجموعه حرکت‌هایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقات‌های خطی، بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیل‌های افراطی و القائات حساب‌نشده و... طی چند ماه انجام داده است. البته انکار نمی‌توان کرد که علاوه بر زمینه‌های اولیه که در راستای تشخیص حضرتعالی وجود داشته، عوامل دیگری نیز مؤثر بوده است که چه بسا اخوی نیز از آنها بی‌اطلاع بوده است، ولی قدر مسلم این که اگر ایشان نمی‌خواست، چنین امری تحقق نمی‌یافت. فراتر از این، بگویم اگر شرح صدر بی حد و مرز شما وجود نمی‌داشت و در سیاست اغماض از لغزش‌ها افراط نمی‌فرمودید و اصرار بر انتقادهای مداوم از نظام اجرایی کشور نمی‌داشتید و در برابر افراط‌ها و خطاهای اخوی و دیگران عکس‌العمل جدی و قاطع نشان می‌دادید، موج سوءاستفاده و تندوری‌ها و لغزش‌ها و بدبینی‌ها مهار می‌گشت و در شرائطی که انقلاب اسلامی در حصار توطئه‌های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هر سو زبانه می‌کشد، قلب نازنین امام امت روحی فداه به درد نمی‌آمد و حوادث کنونی روند دیگری می‌یافت.

حضرت آیت‌الله! سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و به‌خصوص شهید محمد رضوان الله علیهم اجمعین، که در بیان مطالب فوق انگیزه‌ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضای کاملاً آزاد و آگاه و بدون این که قصد تنقیص اخوی، که سِمت استادی بر من را دارد، داشته باشم. از حضرتعالی استدعا می‌کنم بدون توجه به جرائم و تخلفات من که فصل جداگانه‌ای است و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد، یک بار دیگر نامه را با دقت مطالعه و قضاوت فرمائید و چنانچه مصلحت دیدید امر بفرمائید تا مفصل جریانات را خدمت شما در نامه دیگری به رشته تحریر درآورم.

أرجو من الله تعالی أن یوفقکم لمرضاته و سیدد خطاکم.

والسلام علیکم و رحمة الله

*** منبع ***

کتاب «*رنجنامه حضرت حجت‌الاسلام و المسلیمن آقای حاج سید احمد خمینی به حضرت آیت‌الله منتظری*».

۳-۱۱-۵- «نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی»

بسمه تعالی
خدمت ذی‌شرافت اخوی و استاد معظم حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای سید هادی هاشمی زیده عزه العالی.
با تقدیم گرم‌ترین سلام‌های برادرانه توفیق حضرتعالی را در راه خدمت به اسلام و مسلمین و تحقق بخشیدن به اهداف عالیه انقلاب اسلامی در سایه خط امام مدظله العالی خواستارم.

باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرتعالی محروم گشته‌ام متأسفم، ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الاهی قرار گرفته بسیار خرسندم. علت اصلی تصدیع وقت عزیزتان علاوه بر تجدید محبت و ارادت و سلام، یاد آوردن مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خود یک وظیفه شرعی می‌دانم.
قبل از ورود به مسأله، إشعار می‌دارم که حضرتعالی در طول زندگی‌ام علاوه بر نقش سازنده و تربیتی اخوت، نقش بارز یک معلم و استاد را داشته‌اید و من همه چیز خود را مدیون الطاف و عطوفت‌های بی‌شائبه شما دانسته و می‌دانم، ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه و دوستانه، مصالح انقلاب اسلامی مطرح است و چنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار مشاهده فرمودید، معذورم بدارید.

نکته اول این که منِ امروز با منِ دیروز که در بیستم مهرماه ٦٥ با شما خداحافظی کردم در یک مقیاس نمی‌گنجد. منِ امروز دستخوش یک تحول و انقلاب روحی و اخلاقی گشته و بسیاری از افق‌ها که تا دیروز بر من پوشیده مانده بود، امروز گشوده شده و در پرتو آن، مسائل انقلاب و کشور و جهان را از روزنه‌ای مشاهده می‌کنم که تا دیروز از آن عاجز بودم.
و به اصطلاح اهل فن، دیروز من برای خویشتنِ خویش موضوعیت قابل بودم، در حالی که امروز خود را در برابر عظمت بیکران رهبری انقلاب و قائم‌مقام معظم‌له و معنویت متعالی انقلاب و ملت ایثارگر، لاشیء محض می‌بینم. من حلاوت و شیرینی‌ای که این روزها و شب‌ها در خلوتگاه خود با خود و خدای خود احساس می‌کنم با تمام عمرم برابری دارد و عظمتی که از بازگشت و توبه خویش از سیاست‌بازی و موازنه‌بندی‌های خطی و حب و بغض‌های سیاسی گذشته احساس می‌کنم با هیچ مقیاسی قابل سنجش نیست.
از این رو هیچ‌گونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده و با صراحت گذشته‌ها را محکوم می‌کنم.

نکته دوم: به تصور من، آن تخیلات واهی که تا دیروز دامن‌گیر ذهنیت من و شما نسبت به مسؤولین کشور و انقلاب گشته بود و مولود تنگ‌نظری‌ها فقدان شرح صدر و جو عمل‌زدگی بود، یکسره محکوم کرده و اعلام می‌دارم چنین پندارهای ناشیانه نه با واقعیت امر تطابق داشته و نه با موقعیت جنگ و توطئه‌های بین‌المللی که علیه انقلاب عزیز در جریان است سازگار بوده است.
علاوه بر این، آن‌گونه تحلیل‌ها و تصورات غلط را با معنویتی که انتظار می‌رفت در مکتب فیاض انقلاب لمس کنیم مطابق نمی‌دانم، چه آنکه به نظر من یکی از اهداف عالیه انقلاب، پرورش انسان‌هایی است که قابلیت‌ها را به فعلیت رسانده و با عظمت روح و تعالی نفس، به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث و جریانات روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنان را نسخ یا مسخ نماید.

نکته سوم: من به عنوان کسی که این راه را پیموده و به آخر رسانده و به اندازه کافی تلخی‌ها و ناکامی‌های آن را چشیده و به دام لغزش‌ها و انحرافات آن افتاده و اکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است، به حضرتعالی عرض می‌کنم آن فضائی که ما در آن تنفس می‌کردیم و جوّی که به ذهنیت‌های خود حاکم ساخته بودیم، فضا و جوّ طبیعی و اسلامی و انقلابی نبود، چه آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب و خط مقام رهبری انقلاب مدظله العالی هماهنگ و منطبق نبوده است، زیرا به تصور این که در حال خدمت به انقلاب و کشور هستیم، اسیر توهماتی باطل و سخیف شده بودیم که از پی‌آمدها و عواقب و عمق آن غافل بودیم و هر کس به چنین جوّی محصور گردد، قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد و اکنون من با جوّ تازه‌ای که در آن به سر می‌برم به ظلمت جوّ قبلی وقوف یافته‌ام.

نکته چهارم: اخوی عزیز! گذشته‌ها گذشته است، ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت «رحم الله عبداً عرف قدره» [خدا بیامرزد بنده‌ای را که قدر خود را می‌شناسد]، موقعیت حساس خود را بهتر درک می‌فرمودید و اگر حالت بلاتکلیفی «نهضت‌ها»[ی آزادی‌بخش] و ما را که منشأ این‌همه گرفتاری شده، زودتر مشخص می‌کردید و اگر سوءتفاهم‌هایی که با بعضی برادران مسؤول پیش آمده بود، زودتر فیصله می‌دادید و اگر جوّ دفتر را با شرح صدر و انفتاح سیاسی ساخته بودید و همه اقشار و جریانات و جناح‌ها خود را متعلق به دفتر می‌دانستند و اگر با صراحت کامل به من نصیحت می‌فرمودید که به جریانات دفتر و مدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم و اگر... و اگر... کار به اینجا نمی‌کشید. اکنون که به رأی‌العین ثمره وضعیت سابق را مشاهده نمودید، استدعا دارم گذشته‌ها را چراغ را آینده خود قرار دهید و إن‌شاءالله قرار خواهید داد.

نکته پنجم: همان‌طور که خودتان بارها اشاره می‌کردید که حضرت امام مد ظله العالی یک چهارچوب واحدی را از روز اول نهضت تا کنون برای خودشان انتخاب کرده‌اند و کلیه مسائل انقلاب و کشور را با معیارهای ثابت و لایتغیر خویش سنجیده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند، همه ماها که خود را مقلد و پیرو آن حضرت می‌دانستیم می‌بایست چنین شیوه ارزنده‌ای را پیشه خود می‌ساختیم نه اینکه به دنبال بروز هر حادثه‌ای، یک تحلیل جدید پیدا کرده و با تحلیل‌های متضاد روزانه خود را بر سر چندراهی سرگردان سازیم. اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که به این نتیجه دست یابیم، حداقل وظیفه‌ای بود که به خط رهبری انقلاب تعبد داشته و ثبات قدم و استقامت در موقف را از امام عزیز می‌آموختیم تا فعل و انفعالات و مسائل مستحدثه و جزر و مدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده و به راه غلط سوق داده شویم.
برادر عزیزم! هنگامی که حضرت امام و فقیه عالیقدر دام ظله العالی تأکید می‌کنند حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است، طبعاً حفظ و حمایت از کسانی که با تأیید مقام رهبری، مسؤولین اجرایی نظام شناخته شده‌اند (به فرض این که اختلاف سلیقه نیز با آنان داشتیم) نیز واجب می‌شود و اگر ماها در یک چارچوب شناخته‌شده و مورد تأیید خط رهبری به طور ثابت قرار می‌داشتیم، هرگز به انفعال و تذبذب در تحلیل‌ها و تصورات خود نمی‌گشتیم.
اخوی عزیز! من نمی‌خواهم بار اشتباهات و غلط کارهای خود را به دوش شما بیاندازم، نه، هرگز! زیرا اولاً حضرتعالی از بسیاری از تخلفات من بی‌اطلاع بودید و ثانیاً در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می‌کردید، این من بودم که در اثر غرور و تعصب نفسانی به توصیه‌های شما گوش نمی‌دادم. ولی در بخش مسائل سیاسی کشور، انصافاً من خود را تابع رأی و تشخیص حضرتعالی می‌دانستم و این وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمایی کنید.

نکته ششم: اخوی عزیزم! تخلفاتی که من در مصاحبه خود اعلام کردم چه از قبل یا بعد از انقلاب، یک سلسله واقعیت‌هایی بوده است که متأسفانه در اثر القائات شیطانی وجود مرا گرفته بوده و من نه از روی جبر و اکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم تا عبرتی برای دیگرانی که چه بسا هنوز در جو گذشته ما زندگی می‌کنند باشد و در عین حال، مقدمه‌ای برای ساختن شخصیت جدید و سالمی برای آینده گردد.

در خاتمه از این که مصدع اوقات گرانبهای شما گشتم پوزش طلبیده، استدعا دارم سلام گرمم را خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده و از ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمائید و ضمن دعا برای حل مشکلات مسلمین و برطرف شدن گرفتاری‌ها و پیروزی رزمندگان ایثارگر در جبهه و دوام عمر امام امت و فقیه عالیقدر، سلامی گرم به افراد خانواده‌ام، ام‌البشیر و بشیر و بشری و خانواده خودتان ابلاغ فرمائید و مادرمان را مخصوصاً مورد محبت قرار دهید.

والسلام علی جمیع إخواننا المسلمین

*** منبع ***
کتاب «*رنجنامه حضرت حجت‌الاسلام و المسلیمن آقای حاج سید احمد خمینی به حضرت آیت‌الله منتظری*».

۱۲–۵– نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادیخواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

در اردیبهشت ماه سال ۱۳٦۹، ۹۰ نفر از آزادیخواهان ایران، از جمله افرادی از «ملی– مذهبی‌ها» و اعضای «نهضت آزادی»، نامه‌ای انتقادی خطاب به رئیس‌جمهور وقت، اکبر هاشمی رفسنجانی، نوشتند. به دنبال نگارش این نامه، ۲۳ نفر از امضاءکنندگان آن، از جمله مهندس عزت‌الله سحابی، بازداشت شدند. هاشمی در مورد بازداشت او گفته بود: «رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم». آقای سحابی در این خصوص گفته بود:

«ما به آقای هاشمی نامه اعتراضی نوشتیم. اعتراض ما به آقای هاشمی این بود که اولاً اوضاع اقتصادی کشور، بسیار خراب است. فقر و اختلاف طبقاتی، بسیار فاحش است. دوم اینکه وضع سیاست خارجی ما به گونه‌ای است که ما در انزوای کامل قرار گرفته‌ایم و همه دنیا با ما مخالف هستند. در رابطه با این نامه، ۲۳ نفر را بازداشت کردند که یکی از آنها من بودم... بعد از دستگیری‌ها، در کمیسیون برنامه و بودجه مجلس، چند تن از نمایندگانی که مرا می‌شناختند، به آقای هاشمی اعتراض کردند که چرا عزت‌الله سحابی را گرفتی؟ آقای هاشمی پاسخ داده بود: «رویش زیاد شده بود، می‌خواستیم رویش را کم کنیم».» (روزنامه «*فتح*»، چهارشنبه ۲ بهمن ۱۳۷۸، شماره ٤۹، صفحه ٦).

«نامه سرگشاده جمعی از آزادیخواهان ایران به ریاست جمهوری»

مُلک و ملت، به لبه پرتگاه وحشتناک ویرانی و نابودی رسیده است

بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگ‌تر و تیزتر شده است

نظام جمهوری با گام‌های بلند، خصوصاً بعد از بازنگری خودخواسته در قانون اساسی و اختیارات مافوق قانونی که رهبری و حاکمیت به خود داده‌اند، سیر قهقرایی به ضد انقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است

در حالی که در کوهستان‌های دورافتاده هیمالیا یا مردم نپال، تدارک جشن پیروزی بر استبداد را می‌بینند، حاکمیت ما با خونسردی و تظاهر به استواری، نظاره‌گری می‌نماید و به شعار دادن و ترویج شخص‌پرستی ادامه می‌دهد

پا به پای زوال آزادی و امنیت، دو مصیبت دلخراش‌تر نیز دامنگیر ملت شده است. یکی انحطاط معنویت در زمینه‌های دینداری و اخلاق و وطن دوستی و دیگر آشفتگی و از هم گسیختگی مدیریت یا حکومت کشور

دوستی و درستی و راستی که از لوازم عشق به زندگی و بقاء و ترقی است، دچار تردید و تزلزل گردیده است

چیزی که مقامات و مسؤولان نامش را همیشه به زبان آورده‌اند ولی تیشه به ریشه‌اش زده‌اند و از اعتبار و اثر انداخته‌اند، قانون است و حاکمیت قانون و ملت در جمهوری اسلامی ایران

اتخاد هدف‌های احساساتی افراطی، کشور پرافتخار ایران را به بدترین انزوای سیاسی انداخته است، بدنامی و بی‌اعتباری بین‌المللی را نصیبمان کرده است

به نام خدا

جناب آقای رئیس‌جمهور
به‌طوری که همه می‌دانند، انقلابی که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در ایران روی داد، دنباله حوادث و مبارزاتی بود که زنجیروار از یکصد سال پیش با قیام تنباکو آغاز گردید. هدف این مبارزات، بریدن دست استعمار جهانخوار و رهایی ملت به خواب رفته ایران از بندهای کهنسال استبداد و نادانی و ناتوانی بود و برای رسیدن به آزادی و استقلال و عدالتخواهی. در این رهگذر دو سلسله قاجاریه و پهلوی از قدرت برکنار شدند. امید و انتظار ملت چنین بود که با انقلاب اسلامی ایران، سرانجام نور آزادی و عزت استقلال و عدالت الاهی بر ظلمت جهل، اسارت، استبداد، ذلت، فقر و سلطه بیگانگان غلبه خواهد کرد. اما صد افسوس که در دوازدهمین بهار انقلاب جای آزادی و رضایت و رهایی خالی است و از نظر اقتصادی و سیاسی بیش از هر زمان دست‌بسته و دست به سینه شده‌ایم.
متأسفانه تذکرات و هشدارهای ناصحان و خیرخواهان نادیده گرفته شده است، و اکنون کشور عزیز ما در بن‌بست و بحرانی از سختی و ناخشنودی و نابسامانی دست و پا می‌زند. علی‌رغم وعده‌هایی به مستضعفان و شعارهای پرطنین، طبقات محروم جامعه محروم‌تر و زیادتر شده‌اند، در چنگال گرانی و گره‌های زندگی گرفتارتر و از آینده خود مأیوس‌تر. مُلک و ملت، به لبه پرتگاه وحشتناک ویرانی و نابودی رسیده است.

به طور کوتاه و مختصر، پس از ده سال حکومت مطلقه انحصار و اختناق و انحراف، امروزه در شرائطی زندگی می‌کنیم که:

۱– از نظر اقتصادی و اجتماعی و زندگی

بر شما و احدی پوشیده نیست که کشور ایران در سال‌ها جنگ خارجی، خروج از آرمان‌ها و اهداف انقلاب و سوء مدیریت مسؤولان و متصدیان، دست به گریبان بی‌سابقه‌ترین بحران اقتصادی شده است که توأم با تورم، بیکاری، کاهش تولید و تاراج سرمایه‌های خدادادی می‌باشد. درآمد سرانه کشور به نرخ ثابت به کم‌تر از نصف سال ۱۳۵٦ تنزل یافته است. گرانی تصاعدی معیشت و غارت سرسام‌آور یک اقلیت وابسته به حاکمیت از یک طرف و محرومیت و تنگناهای کمرشکن اکثریت از طرف دیگر، اختلافات طبقاتی و جدایی و کینه‌ورزی را به حد اعلی رسانده است.
همگی نگران از سرنوشت خویش و مملکت‌اند و جوانان و کارکنان به دامن اعتیاد و ارتشاء یا فساد و فحشا افتاده‌اند! مردم ایران می‌خواهند بدانند چه جریان‌ها و چه کسانی سرمایه‌های عظیم ملی را که یک رقم آن ۱۷۰ میلیارد دلار درآمد نفت است به باد داده‌اند؟ تا آنجا که وزیر دارایی در مجلس می‌گوید کسری بودجه سال ۱۳٦۷ معادل کل درآمدهای ایران به اضافه ۷٦ میلیارد تومان بوده است! مردم ایران می‌خواهند بدانند چه اشتباهات و سوءسیاست‌هایی باعث شده است که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران پس از آن همه طعنه و تندی‌ها به ابرقدرت‌های غرب و تبری جستن از سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری، هم دست تمنا به صورت وام و مشارکت و به بهای از دست دادن استقلال و حیثیت کشور، به سوی صنایع و سرمایه‌ها و سردمداران فاسد آنها دراز کرده است و هم برای آتش‌بس و خروج از حالت نه جنگ نه صلح، امید و آبروی خود را به زیر سایه رأفت و لطف شورای امنیت و قدرت‌های بزرگ برده است.

۲– از نظر آزادی و امنیت و از نظر معنوی و مدیریت

از آزادی‌های عمومی و امنیت‌های سیاسی و قضائی و اقتصادی و از حاکمیت قانون و ملت، آن‌طور که در قانون اساسی مصوب آرای عمومی سال ۱۳۵۸ تعیین و تضمین شده است، چیزی جز خاطرات و آرزو باقی نمانده است. بندهای اختناق و انحصار سال به سال تنگ‌تر و تیزتر شده است. نظام جمهوری با گام‌های بلند، خصوصاً بعد از بازنگری خودخواسته در قانون اساسی و اختیارات مافوق قانونی که رهبری و حاکمیت به خود داده‌اند، سیر قهقرایی به ضد انقلاب و به استبداد مطلقه و به سلطنت موروثی روحانیت نموده است.
در زمانی چنین سیر قهقرایی به خودکامگی و اختناق در کشور ما روی می‌دهد که رهبران ستمگری و اسارت کمونیسم و فاشیسم با واقع‌نگری و جوانمردی از انحصارطلبی استعفا داده و به آزادی ملت‌ها و کثرت‌گرایی بازگشت نموده‌اند و در اروپای شرقی و در قاره‌های عقب‌افتاده، امانت

آزادی و حقوق انسانی را به صاحبانشان برمی‌گردانند. از شیلی تا رومانی همه جا پرچم آزادی و حاکمیت مردمی به اهتزاز درآمده است و در حالی که در کوهستان‌های دورافتاده هیمالیا یا مردم نپال، تدارک جشن پیروزی بر استبداد را می‌بینند، حاکمیت ما با خونسردی و تظاهر به استواری، نظاره‌گری می‌نماید و به شعار دادن و ترویج شخص‌پرستی ادامه می‌دهد.

پا به پای زوال آزادی و امنیت، دو مصیبت دلخراش‌تر نیز دامنگیر ملت شده است. یکی، انحطاط معنویت در زمینه‌های دینداری و اخلاق و وطن‌دوستی و دیگر، آشفتگی و از هم گسیختگی مدیریت یا حکومت کشور.

به گونه آشکار و علی‌رغم وظایف و برنامه‌ها و فشارهایی که از ناحیه رهبری و متولیان در راستای اجرا و اشاعه اسلام در ایران و در انظار جهان پیش گرفته شده است، علاقه و اعتقاد به آئین و احکام اسلامی در اکثریت وسیعی از مردم ایران، خصوصاً در جوانان تنزل فاحش یافته است. دوستی و درستی و راستی که از لوازم عشق به زندگی و بقاء و ترقی است، دچار تردید و تزلزل گردیده است. احساس تعهد و خدمت و فداکاری در قبال میهن و هم‌میهنان که از قبل از انقلاب رشد مطلوب پیدا کرده بود، جای خود را به سرخوردگی و بی‌تفاوتی و احیاناً به بدبینی و بدخواهی داده است.

اما از حاکمیت قانون و در حکومت مردم بر مردم و از تخصص و مدیریت، چه بهتر که سخن نگوییم. چیزی که مقامات و مسؤولان نامش را همیشه به زبان آورده‌اند ولی تیشه به ریشه‌اش زده‌اند و از اعتبار و اثر انداخته‌اند، قانون است و حاکمیت قانون و ملت در جمهوری اسلامی ایران، ضمن آنکه برای تخصص و صلاحیت مدیران و سازمان صحیح دستگاه‌ها، در زبان و عمل، ضرورت و ارجی قائل نبوده‌اند. تعدد مراکز تصمیم‌گیری و تضاد نهادها، ملوک‌الطوایفی و هرج و مرج اداری و به‌طور کلی بی‌اعتنایی به مسؤولیت و مدیریت و نظارت، با پیامدهای ویرانگر آنها، از ویژگی‌های بارز نظام حاکم می‌باشد.

۳– از نظر استقلال و بقاء و بازسازی کشور

علی‌رغم کوس پیروزی نهایی جنگ و دفن ابدی استکبار و فتنه در جهان، هنوز بیش از ۲۵۰۰ کیلومتر مربع از خاک وطن ما در چنگ صدام جنایتکار بوده و معلوم نیست تا کی حالت خفقان‌آور «نه جنگ نه صلح»، سرگردانی اسیران دو طرف، نگرانی از یورش نابهنگام مدعیان خارجی و داخلی و گردش‌های نابهنجار روزگار، باید ادامه داشته باشد؟ بدون آنکه آبادی و رفاه و بازسازی موعود و بازگشت به حرکت و حیات، صورت جدی و امیدبخش به خود گرفته باشد.

۴– از نظر روابط جهانی و سیاست خارجی

اتخاذ هدف‌های احساساتی افراطی، خارج از خواسته‌های نخستین انقلاب و اسلام، سیاست‌های نابخردانه و بالأخره ناتوانی مسؤولان و نادرستی روش‌های پیروی شده در سیاست خارجی، کشور پرافتخار ایران را به بدترین انزوای سیاسی انداخته است، بدنامی و بی‌اعتباری بین‌المللی را نصیبمان کرده است و ما را در معرض دائمی توطئه‌های تلافی‌گرانه قرار داده است. علاوه بر اینها از ارتباط و احترام و استفاده از جریان‌های بین‌المللی محروم گشته‌ایم، آن هم در دنیای به هم پیوسته دهشتناکی که ملت‌های غالب و مغلوب جهان و پیشرفته و عقب‌مانده، در عین رقابت و ترس از یکدیگر، چاره و راهی برای کامیابی بر مسائل پیچیده و مصائب به هم آمیخته و برای بهبود و بقای منافع ملی خود، جز تفاهم و تبادل افکار و همگامی و همکاری نیافته‌اند.

جناب آقای رئیس‌جمهور

با توجه به مراتب فوق، از جنابعالی که مسؤولیت اجرایی و اداره مملکت را به عهده دارید می‌خواهیم که با صداقت و سرعت اقدامات ذیل را سرلوحه اندیشه و اعمال خود و حاکمیت قرار دهید:

۱– جلوگیری از خلاف‌ها و خرابی‌ها و از انعقاد قراردادهای اسارت‌آور با بیگانگان، بدون نظارت ملی.

۲– بازگرداندن حقوق قانونی مردم که در فصول سوم و پنجم قانون اساسی تصریح گردیده است، به مردم و جلوگیری از سیاست‌های سرکوبگرانه بعضی از نهادها.

۳- آزاد گذاردن و تأمین فعالیت احزاب و جمعیت‌های سیاسی و مطبوعات که فعالیت قانونی و علنی دارند، فرصت دادن خالی از دغدغه و آزار برای بحث و گفتگو و برخورد آراء و عقاید به منظور حل مشکلات و معضلات مملکتی و همکاری صمیمانه مردم و بالأخره امکان استقرار حاکمیت قانونی ملت.

امضاءکنندگان این بیانیه که در گذشته همواره با حکومت‌های خودکامه و انحصارطلب در ستیز بوده‌اند و بسیاری از آنها به زندان و تبعید محکوم گشته‌اند، با اینکه به تجربه می‌دانند که ممکن است پس از انتشار آن از گزند بدخواهان در امان نباشند، مع‌الوصف بر پایه رضای حق و احساس وظیفه و به خاطر سعادت ملت ایران، این نامه را به مقام ریاست جمهوری ارسال داشته، از ایشان می‌خواهند که با دستور نشر آن در مطبوعات و رسانه‌های گروهی، قدم اول را در اجرای خواسته‌های مردم و لغو سانسور بردارند و با عنایت و اجرای بندهای سه‌گانه بالا، پاسخ سریع به انتظارات به‌حق ملت ایران بدهند.

تهران
اردیبهشت ماه ۱۳۶۹

اسامی امضاءکنندگان نامه:

حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر مصطفی اخلاقی، علی اردلان، امیرتوکل امیرابراهیمی، حاج محمدتقی انوری، دکتر غلامعلی اخروی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس مرتضی بدیعی، عبدالله برهان مهر، محمد بسته‌نگار، مهندس عبدالعلی بازرگان، مهندس سید صالح بنافتی، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، محمدعلی بهنیا، دکتر فرهاد بهبهانی، دکتر منوچهر بیات، مهندس رضا پویان، دکتر نورعلی تابنده، مهندس عباس تاج، مهندس محمد توسلی حجتی، دکتر غلامعباس توسلی، محمد توسلی، مهدی چهل‌تنی، مهندس حسین حریری، ابوالفضل حکیمی، عزت‌الله خلیلی، حاج محمد خلیل‌نیا، دکتر علی خواجوی، مهندس هوشنگ خیراندیش، دکتر حبیب داوران، جمال درودی، عبدالله رادنیا، مهندس محمد رسولیان، بهمن رضاخانی، دکتر شهریار روحانی، یدالله روشن اردلان، زین‌العابدین زاخری، اکبر زرینه‌باف، مهندس کورش زعیم، دکتر یدالله سحابی، صادق سرافراز، عباس سمیعی، مهندس عزت‌الله سحابی، حسین شاه‌حسینی، ابوالفضل میرشمس شهشهانی، مهندس هاشم صباغیان، احمد صدر حاج سیدجوادی، دکتر رضا صدر، حسن طالبی، مهندس اکبر طاهری، دکتر رحیم عابدی، محمد عمرانی، ابراهیم عینکچی، دکتر اصغر غروی، حاج سعید غفارزاده، جلال غنی‌زاده، مهندس مرتضی فاضلی، سرلشگر ناصر فربد، دکتر غفار فرزدی، دکتر حسن فریداعلم، سرلشگر مرتضی فکور، مهندس عباس قائم‌الصباحی، مهندس مصطفی کتیرایی، محمدعلی گرجستانی، حاج محمود مانیان، دکتر اسدالله مبشری، سید جواد مادرشاهی، علی مؤمنی، سرتیپ ناصر مجللی، دکتر علیقلی محمودی بختیاری، حاج محمد محمدی اردهالی، دکتر سید رحمت‌الله میرحقانی، سید مصطفی مصطفوی، مهندس علی‌اکبر معین‌فر، مهندس تقی مکی‌نژاد، هرمز ممیزی، خسرو منصوریان، مهندس نظام‌الدین موحد، مهندس رضا مسموعی، سید نورالله مهراحمدی، مصطفی مسکین، حسن نامی، سرهنگ غلامرضا نجاتی، صادق نوبری، حسین نایب‌حسینی، علی وکیل، دکتر محمدهادی هادی‌زاده، مهندس علیرضا هندی، دکتر ابراهیم یزدی و مهندس حبیب یکتا.

*** منبع ***
کتاب «*در میهمانی حاجی‌آقا*»، حبیب‌الله داوران، صص ۳۱۸-۳۲۵.
وبلاگ «مصائب آنا»:

http://passionofanna.wordpress.com

۱۳–۵– گزیده‌ای از نجواهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

«به یک‌باره جان در ستم سوختن
مرا بهتر از با ستم ساختن» (سعیدی سیرجانی)

«هیچ می‌دانستی، چه غم جانکاهی است
نوز برنامده از چاله، فتادن در چاه؟!» [نوز: هنوز] (سعیدی سیرجانی)

در آغاز کتاب «*نجواهای نجیبانه*»، آن را به زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، نویسنده، شاعر، استاد دانشگاه و پژوهشگری که جان خود را در راه آزادی و آزادگی گذاشت، تقدیم کرده‌ام؛ و مطالبی که در ادامه می‌آید، بی هیچ توضیحی، بیانگر چرایی این کار است. در این بخش، برخی سروده‌ها، نامه‌ها و نوشتارهای سعیدی سیرجانی را آورده‌ام؛ از آن جمله، یکی از اشعار اوست با عنوان «شیخ ریا» و نیز دو نوشتار ادبی – اجتماعی از او با عنوان‌های «سیمای دو زن»، که مقایسه‌ای است اندیشمندانه میان داستان «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی؛ و «شیخ صنعان»، که بازخوانی‌ای است از داستان «شیخ صنعان» عطار نیشابوری در منظومه «*منطق‌الطیر*»، که سیرجانی، با عطف نظر به زهدفروشان ریاکار دوران ما، این داستان را مورد بازخوانی قرار داده است؛ مطالب مذکور، نوشتارهایی است مناسب حال روزگار فرهنگ بی‌فرهنگی ما و حکومتی سرهنگی و نظامی ما که درون و بیرون مردم را در پنجه قدرت و تحت ولایت خود می‌خواهد و بیش از همه، زنان آزاده آزادی‌طلب ایران‌زمین را ضعیف یافته و خواسته و بر آنان تاخته و آنان را در معرض عریض «گشت ارشاد» قرار داده است و خود، روی در ریا و دروغ کشیده و دکان دین‌فروشی گشوده است.
این نوشتارها را همچون سایر مطالب کتاب، بدون دخل و تصرف و فقط با ویرایش املائی و شکلی آنان آورده‌ام و هرجا واژه‌ای به کار رفته که ممکن است برخی خوانندگان معنای آن را ندانند، در کروشه، []، نزدیک‌ترین معنای آن را به نقل از «*لغتنامه دهخدا*» ذکر کرده‌ام.

اما سیرجانی که بود؟ چه اندیشه‌ای داشت؟ و فرجام او به کجا انجامید؟ نوشتاری که در ادامه می‌آید، به بررسی اجمالی پاسخ این سؤال‌ها می‌پردازد و سروده‌ها و نوشتارهایی که از او انتخاب و نقل گردیده است، بیانگر دغدغه‌های دلیرانه این رادمرد است که با فرهنگ فرهیختگی و طنز تیز قلم، به جنگ بی‌فرهنگی و سرهنگی و تظاهر و تزویر و ریا و استبداد و دین‌فروشی رفت و جان در این راه گذاشت.

۱–۱۳–۵– مقدمه: «بررسی اجمالی دیدگاه‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، شهسوار عرصه آزادگی و ریاستیزی»

ضیایی گرگانی
تاریخ انتشار: ۹ بهمن ۱۳۸۸

قسمت اول – «ای کوته‌آستینان، تا کی درازدستی؟!»

[«صوفی پیاله پیما، حافظ قرابه پرهیز! [قرابه: شیشه شراب، صُراحی]
ای کوته‌آستینان، تا کی درازدستی؟!» [کوته‌آستینان: کنایه از صوفیان (روحانیان)] (حافظ)]

«آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلیلش همین نامه که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند» [بخش پایانی نامه سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای]

کلمات فوق، از اعماق وجود نویسنده آزاده جان‌برکف‌نهاده‌ای شعله می‌کشد که با شمشیر بُرّای قلم، به جنگ زاهدنمایان مردم‌فریبی می‌رود که به نام اسلام، ایران را به کام خویش می‌خواهند. آری، این مرحوم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی است که با تسلط حیرت‌آوری که بر ادبیات پارسی و تاریخ پُر ز آب چشم ایران‌زمین دارد، پته شیخکان درازدست کوته‌آستین را روی آب می‌ریزد. فعل گذشته را عمداً به کار نبردم، چه نبرد او با ریای دین‌فروشان عوام‌فریب، همانند اشعار افشاگر حافظ و دیگر بزرگان تاریخ بلندآوازه این دیار، نیازمند حضور و ظهور نگارنده‌اش نیست. هریک از نوشته‌های پرمایه وی تیری است آتشین که فضای سیاه خفقان دهه‌های شصت و هفتاد را روشن ساخته و خوش بر «قامت ناساز بی‌اندام» استبداد می‌نشیند.
ارزش این فریاد اما وقتی مشخص می‌شود که بدانیم آن دوران تاریک نه مانند سالیان حضور اصلاح‌طلبان در دولت است که [اکبر] گنجی‌ها از درون زندان برای حکومت خط و نشان می‌کشیدند و دانشجویان به‌راحتی بر سر رئیس‌جمهورشان فریاد برمی‌آوردند و نه چونان زمانه حاضر است که شکاف کارگزاران نظام به حدی رسیده که به دستور رهبری معظم وقعی ننهند و آزادانه بیانیه صادر کرده و نظام را به چالش کشند و مستحضر [مستظهر] به مردمی باشند که به فیض رسانه‌های متعدد و رنگارنگ به حقوق مسلم خود و دروغ‌پردازی‌های بی‌شرمانه حکومت واقف‌اند و بر پیگیری مطالباتشان مُصرّ. نوشته‌های وی متعلق به دوره سیاهی است که از برکت وجود تشکیلات مخوف و غیرپاسخگوی اطلاعاتی معاندسوز، نه کسی سودای مخالفت با عوامل رژیم البته نعیم را داشت و نه جُربزه ابراز آن را. زمانی که منتقدان همه زبان در کام کشیده بودند و نویسندگان قلم شکسته و کاغذ دریده به کُنجی خزیده؛ اوست که در آن وانفسایی که جز منتظری رانده از قدرت، کسی زبان به بیان کژی‌های رژیم نگشوده بود، در لابه‌لای یادداشت‌هایش دلیرانه و با علم به سرنوشت خود و امثال خود، به تحلیل وقایع و پیش‌بینی سرانجام تلخ خود می‌پردازد:
«رژیم استبدادی جز عُمّال خویش همه نویسندگان را خائن می‌شمارد و منحرف. خواه این نویسنده موجود جاه‌طلب باج‌گیر ماجراجویی باشد که به سودای سهم بیش‌تری عربده سر داده است و به اشاره فلان سفارت اجنبی قلم بر کاغذ نهاده است، یا متفکر وارسته اصلاح‌طلبی که نه هرگز سر ارادت به درگاه اجانب سوده و نه کم‌ترین تقاضایی از مقامات دولتی کرده و نه حتا در بند ردّ و قبول عامه بوده است.
نویسنده‌ای که در حال و هوائی چنین قلم برمی‌گیرد، شبیه بندبازی است که در ارتفاعی سرگیجه‌آور بر طناب باریکی قدم نهاده است، بی آنکه تور نجاتی زیر پایش باشد یا رشته‌های ظریفی پاسدار جانش.» («ای کوته‌آستینان» – بهار کشمیر)
مخلص به جرأت می‌توانم ادعا کنم که همان‌طور که مرحوم منتظری به حق ملقب به پدر معنوی جنبش سبز شد، مرحوم شهید سعیدی سیرجانی را نیز می‌بایست یکی از اولین قربانیان «علنی» راه آزادگی و آزادی‌خواهی و پرچم‌دار کوفتن کوس رسوایی رژیمی دانست که به فساد گراییده و از اهداف متعالی اولیه خود منحرف گشته. علاوه بر جسارت بیان حقیقت عریان، گستردگی افق نگاه وی به مسائل، نکته قابل توجه دیگری است که در آثار مرحوم سیرجانی به چشم می‌آید. او به عکس اکثر روشنفکران منتقد هم‌عصر خود، تنها به نق زدن و انتقاد بی‌هدف از حکومت نمی‌پردازد، بلکه ملت را نیز برای آگاهی از بلایی که بر سرشان آمده و می‌رود، به انداختن گوشه‌چشمی در آینه دعوت می‌کند:

«عجیب آنکه در میان ملتی که اهل تجسم‌اند و به تعبیر ما مسلمانان، بت‌پرست [هندیان]، اثری از پرستش سران مملکت و رهبران ملی دیده نمی‌شود. و حال آنکه در ایران اسلامی ما پرستیدن شهریار زمین را از ارکان دین پنداشته‌اند و فریاد «شها! مهر تو کیش و آیین ماست» به آسمان رسانده‌اند و بی هیچ احساس قبحی، گلبانگ افتخار سر داده‌اند که «پرستیدن نام تو دین ماست».

نمی‌دانم این خاصیت حکومت استبدادی است که افراد رعیت را حقیر و بی‌شخصیت و چاپلوس می‌پرورد، یا حقارت ذاتی و دنائت جِبلّی آحاد ملت است که طبایع سواری‌پسند را بر مَسند «سبحانَ ما أعظمَ شأنی» می‌نشاند.

.... این ما ملتیم که با تملق‌های نامعقول و مدیحه‌گری‌های بت‌پرستانه، سران سیاه‌اندرون مملکتمان را بر سمند فرعونی می‌نشانیم و معتاد به تملق‌طلبی و غرورشان می‌کنیم، یا این سران فرومایه استبدادند که در عروج نه چندان دشوارشان بر فلک سروی، به جبران حقارت ذاتی، آزادگان وارسته را از خود می‌رانند و فرومایه‌ترین غلامان را به خدمت می‌خوانند؟ این طبیعت رذالت‌پسند سران استبداد است که از میان سفله‌ترین چاپلوسان حرفه‌ای مقربان خود را بر می‌گزینند، یا این خوی غلامی ما ملت است که حضرت «خواجگی» را با مقالات مُطنطن و خطابه‌های مُسجّع بر اوج آسمان می‌بریم و نردبان رابطه ملت را از زیر پایش می‌کشیم؟» («ای کوته‌آستینان» – با طوطیان هند)

منصفانه‌تر قضاوت کنیم؛ گناه واقعی به گردن مردمی است که چون جوجگان در قفس‌زاده، نه اوج آسمان پیموده، نه پر بر بساط کهکشان سوده، افق آرزوهایشان از میله‌های سرد قفس تجاوز نمی‌کند، و به شیوه سرگشتگان وادی سینا به جای فرعون در کام نیل فرورفته، به گوساله سامری روی می‌آورند، که میراث شوم بت‌پرستی، قرن‌ها در عروق و شرائینشان رسوب کرده است و لحظه‌ای فارغ از تحکم جباران زیستن نمی‌توانند. مردمی که به حکم معتقدات جهالت‌آمیز خود، همه نیروهای اجتماعیشان وقف بت‌سازی است و لحظات خلوتشان وقف شکایت از بت. بیدل دهلوی بیت تأمل‌انگیزی دارد که:

«ما و تو خراب اعتقادیم
بت، کار به کفر و دین ندارد»

یا به قول هادی خرسندی:

«ایرانی‌ام و شاه و خمینی ثمراتم
من عامل تکثیر ژن این حضراتم!»

از برجسته‌ترین مشخصه‌های نوشته‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، استفاده از زبان استعاره و کنایه و به قولی آوردن سرّ دلبران در حدیث دیگران است. او همان‌طور که در مقدمه «بیچاره اسفندیار» آورده، پس از خانه‌نشینی اجباری به «نقّالی» روی می‌آورد. یعنی نقل حکایات و افسانه‌های تاریخی و مذهبی با چاشنی تفسیر و تأویل‌های زیرکانه. این‌گونه است که وقتی از ضحاک ماردوش و معاویه و امیر مبارزالدین و شاه‌اسماعیل سخن می‌راند، مقصود خویش را به بهترین وجه ممکن از وصف مستبدین آزاده‌کش زمانه بدون محدودیت زمانی و مکانی می‌رساند. او خود با ظرافت خاص خود در مقدمه «ضحاک ماردوش» به راهی که در آن قدم گذاشته است اشارتی می‌کند که عاقلان را کفایت است:

«اندیشمندانی که پرواز ذهنشان از آفاق زمانه فراتر است و سطح فکرشان با پسند عوام روزگار فاصله‌ای بسیار دارد، بر دو دسته‌اند: گروهی با تیغ کشیده سخن به جنگ رویارو با مظاهر فساد و ستم برمی‌خیزند، بدین سودای باطل که با رفتن این و آمدن آن، اوضاع زمانه دگرگون خواهد شد و شهر و دیارشان رشک بهشت برین. غافل از این واقعیت که حُکام ستمگر زمانه از مقوله «نقش دیوار»اند، و تا در و دیوار و پی و ستونی نباشد، نقش زشت و زیبایی مجال ظهور نخواهد یافت. غافل از این واقعیت که این جهل مُرکب و تربیت غلط توده مردم است که مجال مناسبی در اختیار جباران خودکامه می‌نهد برای حکومت کردن و با حکومت قهرآمیز خود، ملتی را به خاک و خون کشیدن و در دَرَکات بدبختی فرو بردن....

... اما گروه دیگر، شیوه کار و ابلاغ پیامشان هنرمندانه‌تر است، که با استتاری رندانه به میدان می‌آیند و افکار تند و نیات بلند خود را در لعاب لطیفی از صنایع بدیعی و ایهامات شاعرانه می‌پوشانند، تا هم از خشم جباران و غوغای عوام برکنار مانند و مجال ماندن و گفتن و بازگفتن داشته باشند، و هم پیام خود را دور از تعرض معاندان و مدعیان، به گوش محرمان و مستعدان زمانه برسانند و علاوه بر آن نسل‌های آینده را از آلام روزگار خویش باخبر کنند.

اینان به جای آنکه با مظاهر بدبختی ملت‌ها به ستیزه برخیزند و در مقابل جباران خودکامه با تیغ قلم قیام کنند، با ملایمتی رندانه به آگاهی و بیداری توده‌ها می‌پردازند. می‌کوشند در حصار جهل و غفلتی که جامعه را برگرفته است رخنه‌ای کنند و می‌دانند با هر خراشی که در این حجاب نکبت‌خیز ایجاد کنند، خشتی از پای‌بست کاخ ستم بیرون کشیده‌اند.

جهاد ظریفی به مراتب دشوارتر و مؤثرتر از خروش جانبازانه گروه اول، با جلوه‌هایی گوناگون: از توسل به اشارات صوفیه گرفته تا با تظاهر به می‌پرستی به جان خودپرستی‌ها افتادن، از «کلیله و دمنه» گرفته تا «موش و گربه» را به صحنه تمثیل کشیدن، و در هر قدم و قلمی با اشارات عبرت‌آموز از جهل مُرکب خلایق کاستن.» («ضحاک ماردوش» – مقدمه)

چنین است که اسفندیار در پنجه پرتوان وی سمبلی از جوانان ساده‌دل و معتقدی می‌شود که مورد استفاده ابزاری نظام‌های دیکتاتوری و فاشیستی قرار می‌گیرند و رستم و حسین و حافظ و فریدون، نمونه‌هایی از نخبگان جان‌برکفی که مقابل جور حاکم، سر تعظیم خم نکرده‌اند. او در این وادی با تکیه بر دانش عمیقی که بر ادبیات غنی پارسی دارد، محدودیتی در نقل حوادث و تحلیل شخصیت‌ها ندارد. ببینید چه زیبا و موجز حین بیان استبداد حکومت معاویه به علل انحراف انقلاب اسلامی و رهبرانش می‌پردازد:

«شامی که تاریخ‌نویسان رومی و اسلامی به ما معرفی کرده‌اند چنان محیط استبدادزده‌ای بوده است که اگر به جای معاویه هر جاه‌طلب دیگری در آنجا موقعیتی می‌یافت، در هوای صعود بر فَلک سَروری، مرتکب جنایاتی بدتر از معاویه می‌شد. امان از ملت استبدادزده در اختناق‌پرورده که ذاتاً بت‌پرستند و به حکم جهالت خویش، تیشه بر بنیان آزادی و حیثیت خود می‌زنند و در مداحی و گزافه‌گویی چنان دواسبه می‌تازند که امر بر خود فرمانروا هم مشتبه می‌شود... در محیطی چنان، توده عوام چنین می‌پسندند و معدودی نکته‌سنجان و آزادگان چاره‌ای ندارند جز انتخاب یکی از دو سه راه، یا چون ابوذر برآشوبند که: «باید برون کشید از این ورطه رخت خویش»، یا در بیت‌الأحزان خویش بخزند و به فتوای «ببُر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر» عمل نمایند، و یا چون حق‌طلبان حقیقت‌گو سر سبز را در کار زبان سرخ کنند و زیر شمشیر جلادان معاویه لبخند تلخ خود را بر چهره بی‌اعتنای مردم بپاشند، که: «من استاده‌ام تا بسوزم تمام». در محیط‌هائی چنین، زمین هرگز خالی از بت نیست، «معاویه» برود، «یزید» می‌آید.» («ای کوته‌آستینان» – بهار کشمیر)

قسمت دوم – «در آستین مُرقّع، پیاله پنهان کن!»

[«در آستین مُرقّع، پیاله پنهان کن! [مُرقّع: خرقه صوفی]
که همچو چشم صُراحی، زمانه خون‌ریز است» (حافظ)]

مقالات مرحوم سیرجانی، تمثال بی‌مثالی از گزاره «تاریخ، تکرار می‌شود» مارکس و جمله حکیمانه جرج سانتایاناست که «آنها که گذشته خویش را به یاد نمی‌آرند، محکوم به تکرار مکررات‌اند».

از نظر او تاریخ دیار ما سرشار از قالب‌های همانندی است که گاه به صورت تراژیک و گاهی مضحک تکرار می‌شوند. این‌گونه است که او با نگاهی ژرف‌اندیش به واقعه‌ها و حکایات و افسانه‌های تاریخی، تصویری جاندار از حال و آینده به خورد خوانندگان می‌دهد. به عنوان نمونه تصویری که از دربار معاویه و ضرورت وی به تکیه بر سرنیزه می‌دهد را مقایسه بفرمایید با احوال حکمرانان کنونی جامعه. بعد از وقایع عاشورای ۸۸ بسیاری رفتار حکومت را «یزیدی» خواندند. ببینید آن دوراندیش وارسته چگونه بیست سال پیش در آیینه تاریخ، وقایع را در قالب توصیف حال و هوای شام پیش‌بینی کرده است:

«علت این فراوانی بدخواهان و دشمنان چه بوده است؟ غیر از این است که مردم از حکومت جابر او به تنگ آمده بودند، از لشکرکشی‌های و جنگ‌های بی‌حاصل و پیاپی او خسته شده بودند، از بهانه‌تراشی‌هایش برای مالیات‌های نامعقول و غیرشرعی به خاک سیاه نشسته بودند، از تجاوزات و تعدیات عُمّال و عزیزکرده‌هایش جان بر لب بودند، از نطق‌های مبلغان خودفروخته‌ای که در نهایت وقاحت، منبر و محراب را قبضه کرده بودند و هر دم و ساعت، دروغ وقیحانه‌ای تحویل خلایق می‌دادند و مردی چون علی را مرتد و خارجی قلمداد می‌کردند خونشان به جوش آمده بود؟

در چنین حال و هوایی است که کوچه و بازار شام برای «جناب خلافت‌مآبی» تبدیل به مهلکه می‌شود، و باید هم بشود. استبداد فاسدی که خودش را به زور بر مردم تحمیل کرده، چاره‌ای ندارد جز سنگر گرفتن در حصارهای گوشتی و تکیه زدن بر لبه تیز سرنیزه‌ها.

خدایی که «معاویه» و هم‌فکران و هم‌سلیقه‌های معاویه در طول قرون و اعصار ساخته‌اند و به جان مردم انداخته‌اند با خدایی که قرآن ما و انجیل مسیحی‌ها و تورات یهودی‌ها به مردم شناساندند از زمین تا آسمان فاصله دارد» («ای کوته‌آستینان» – بهار کشمیر)

در همین راستا بازخوانی گوشه‌ای از شرح او بر احوالات مردم ستم‌پذیر در زیر سلطه ترکمانان قزلباش تحت فرمان حکومت شاه طهماسب در کنار نقل سرنوشت محتوم حاکم بخارا برای تلنگر به ذهن‌های بیدار، خالی از لطف نیست:

«مردم پس از سلطه قزلباشان بر دو دسته‌اند: معدودی که دست ترکمن‌های غارتگر را خوانده‌اند، اما عافیت‌طلب‌اند و گریزان از مقاومت و مبارزه که خطراتش مسلّم است و نتایجش نامعلوم؛ و اکثریتی ساده‌لوح و خوش‌باور که به نرمی موم دست‌افشار در پنجه تزویر زبان‌به‌مزدان دین به دنیا فروخته گرفتارند و بی توجه به شواهد محسوسی که از تزویر و ریا دیده‌اند، جماعت ترکمن را یاران امام زمان می‌پندارند و تن به هر تجاوز و تحمیلی می‌سپارند.

هشیاری ملتی چنین گرفتار جهل و جنون، بدین سرعت و سادگی میسر نیست. باید سال‌ها بگذرد و فشار فقر و ناامنی افزون‌تر شود و قلمرو اجحاف و زورگویی قزلباشان وسعت گیرد تا ذهن منجمدشان تکانی بخورد. باید سرداران قزلباش چون سگان بر لاشه افتاده بر سر غنایم با هم بجنگند تا مردم بفهمند ایمان مریدان ولی امرالله در چه حدی از خلوص و فداکاری است.... باید مرشد کامل، همه برادران و برادرزادگان خود را قتل عام کند تا خلایق ببینند اجاق‌زاده والامقام برای حفظ تاج و تختش مرتکب چه قساوت‌هایی می‌شود؛ باید به چشم خود شکنجه و مرگ هزاران تن از هموطنان خویش را زیر چماق و شمشیر ترکمان قساوت‌پیشه ببینند تا بفهمند چه بلایی بر سرشان آمده است.... باید با مهاجرت‌های دسته‌جمعی عرصه ایران از وجود مردان کارآمد و هنرمندان چابک‌دست و فضلای وسیع‌الصدر خالی ماند، تا مردم غم بی‌فرهنگی را احساس کنند.» (مقدمه «وقایع اتفاقیه»)

قزلباشان را در عبارات فوق با «سران سپاه» و فرمانروا را در تفسیر زیرین با «ولایت فقیه» جایگزین کنید تا طنز تلخ تاریخ آشکارتر شود:

«در آشفته‌بازاری چنین، همه دزدان آشوب‌طلب پیرامون مرکز قدرت حلقه زده‌اند و همه جهدشان مصروف این است که از یک سو به تحکیم حصار نفوذناپذیری که بر گرد فرمانروا کشیده‌اند پردازند و از سوئی دیگر با چاپلوسی‌های آزمندانه خویش هر لحظه بر باد و بُروت امیر بیچاره بیفزایند و او را بی آنکه خود خواسته باشد بر مَسند فرعونی نشانند و امر را بر مردک مفلوک چنان مشتبه کنند که نگاه رضایتی بر پشم و پوست رنگین خود بیفکند و با فریاد «این منم طاووس عِلّیین شده»، خُم رنگرزی چاپلوسان را نادیده بگیرد.... بت اعظم، مثل هر آدمیزاده‌ای اعمال خود را عین صواب می‌بیند و طریقت خود را صراط مستقیم. کم‌تر دیکتاتوری در تاریخ می‌توان یافت که برای جنایات خویش توجیهاتی نداشته باشد و بدین پندار گردن ننهاده باشد که من شبان گوسفندانم، اگر آزادشان بگذارم چنین و چنان می‌شوند.... این‌چنین، جبر تاریخ و غفلت ملت و حرص توانگران و ظلم حکومت، سرنوشت ناگزیر «مردم بخارا» را رقم زد و بر فرهنگ و ملیت و استقلالشان خط بطلان کشید، و به‌راستی اگر عاقبتشان جز این بودی عجب نمودی.... به یک گردش چرخ نیلوفری، علائم مرزی در هم می‌شکند و در پی این حادثه، علاوه بر مرز جغرافیائی، مرزهای به مراتب مهم‌تر سنت و فرهنگ و زبان ملی نیز پامال هجوم همسایه قدرتمند می‌شود.» («یادداشت‌های صدرالدین عینی» – مقدمه)

مبارزه و پرتوافشانی وی البته که به زوایای تاریک استبداد محدود نمی‌ماند و فرهنگ جامعه و روش و منش ملت‌ها بالأخص ایرانیان را نیز دربرمی‌گیرد. به عنوان مثال، در کتاب ارزنده «سیمای دو زن» در قالب تحقیقی ادبی به ریشه‌یابی افول حقوق زنان در سرزمین ایران می‌پردازد و به شیوایی هرچه تمام‌تر با مقایسه دلدادگی شیرین و خسرو و عشق سوزناک و مریض‌گونه لیلی و مجنون و توصیف امپراطوری ایران در کنار قبیله صحرانشین لیلی، افول ارزش‌های اخلاقی را پس از حمله اعراب به بحث می‌نشیند:

«لیلی پرورده جامعه‌ای است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوطی حتمی است در دَرَکات وحشت‌انگیز فحشا؛ و به دلالت همین اعتقاد، همه قدرت قبیله مصروف این است که آب و آتش را – و به عبارتی رساتر، آتش و پنبه را – از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزاده طبعاً ظلوم و جهول در خسرات ابدی نیفتد. در محیطی چنین، یک لبخند کودکانه ممکن است تبدیل به داغ ننگی شود بر جبین حیثیت افراد خانواده و حتا قبیله. در این ریگزار تفته، بازار تعزیر گرم است و محتسب خدا نه تنها در بازار که در اعماق سیه‌چادرها و پستوی خانه‌ها. همه مردم از کودکان خردسال مکتبی گرفته تا پیران سالخورده قبیله مراقب جزئیات رفتار یکدیگرند.

اما در دیار شیرین، منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند. و عجبا که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران، پاسدار عفاف ایشان است، که به جای ترس از پدر و بیم بدگویان، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشتن قایلند.... دنیای شیرین، دنیای گشاده بی‌پروایی‌هاست، دنیایی است که جزئیاتش با یکدیگر هم‌آهنگی دارد. شیرین، دست‌پرورده زنی است که «ز مردان بیش‌تر دارد سترگی»، دختر ورزشکار نشاط‌طلب طبیعت‌دوستی

است که بر اسب گردش زمانه و اندیشه و رفتار برمی‌نشیند و با جماعتی از دختران هم سن و سال خویش – که «ز بُرقع نیستشان بر روی بندی»، و هر یک با فنون سوارکاری و جنگاوری و دفاع از خویش آشنایی دارند، به چوگان‌بازی می‌رود. دختری که در چونین محیطی بالیده است در مورد طبیعی‌ترین حق مشروع خویش – یعنی انتخاب شوهر – نه گرفتار حیای مزاحم است و نه در بند ریای محبت‌کش. آخر در محیط او هیچ دختری را به جرم زیبایی‌اش به قناره [قلاب قصابی] نکشیده‌اند و به جرم نگاه محبتی، به زندانسرای حرم نسپرده‌اند و داغ بدنامی و رسوایی بر جبین بختش ننهاده‌اند، تا او بترسد و عبرت گیرد.

اما در حرمسرای پدر لیلی اساس کارها بر پوشیده‌کاری است،... و از آن عجب‌تر زندگی سراسر تسلیم لیلی است خالی از هر تلاشی. از مکتبخانه‌اش باز می‌گیرند و در خانه‌ای بام و در بسته زندانی‌اش می‌کنند بی آنکه اعتراضی کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد...». (مقدمه «سیمای دو زن»)

ملاحظه فرمودید شباهت‌های قبیله لیلی با مصائب زنان سرزمینمان و انحطاط مردمانمان را؟ گویی بازخوانی نتیجه‌گیری شعر کوبنده ایرج میرزاست درباره افراط در حجاب ظاهری و به بوته فراموشی سپردن عفاف باطنی:

«حجاب زن که نادان شد چنین است
زن مستوره و محجوبه این است
به [...] دادن همانا وقع نگذاشت
که با روگیری الفت بیش‌تر داشت
چو زن، تعلیم دید و دانش آموخت
رواق جان به نور بینش افروخت
به هیچ افسون ز عصمت بر نگردد
به دریا گر بیفتد، تر نگردد
چو در زن عفت و آزرم بینی
تو هم در وی به چشم شرم بینی» [بخشی از شعر «چادر»، سروده ایرج میرزا]

قسمت سوم و پایانی– «به یک باره جان در ستم سوختن / مرا بهتر از با ستم ساختن» [سعیدی سیرجانی]

همان‌گونه که اشاره رفت، از خصوصیات بارز مرحوم سیرجانی، دید وسیع وی به وقایع اجتماع با تکیه بر تاریخ کهن ایران و بهره‌گیری از ادبیات غنی پارسی است. او در اوج فضای چماق و رعب و اختناق، انگشت اتهام را تنها به سوی حکومت نمی‌گیرد و ملت مستبدپرور و ستم‌کش ایران را نیز در کوران وقایع، بی‌تقصیر نمی‌داند. این خطابه گزنده وی راجع به احوال افراط–تفریط–گونه ملت ایران، که از زبان چندربهان هندی بیان کرده، در این زمینه قابل توجه و عبرت است:

«شما ایرانی‌ها مظهرالعجایب‌اید، علمای طراز اول مذهبتان پیشوای مشروطه‌خواهی می‌شوند و هوادار نظام قانونگذاری به شیوه فرنگ، در میادین مرکزی پایتختتان همدستان مرد مجهول‌الهویه خارج از مذهبی، أعلم علمای زمان را بر دار می‌کشند و جماعتی از به اصطلاح شیعیان، پای دارش هلهله می‌کنند، فرزند همین مجتهدی که در راه حفظ نظام شریعت سر باخته، هوادار دوآتشه مشروطه و آزادی می‌شود، و فرزند او علَم الحاد کمونیستی برمی‌دارد. هنرمند موسیقی‌دانتان رئیس شکنجه‌گران عهد رضاشاهی است و مطبوع‌ترین خواننده روزگارتان عضو ساواک آریامهری. جلاد بی‌رحمی که در رژیم شاهنشاهیتان سال‌ها رئیس ساواک و عامل مستقیم خفقان و استبداد بوده است از فرستنده عراق، مردم را به آزادی‌خواهی و قیام بر علیه استبداد دعوت می‌کند.... جوانانی که در کشور اسلامی خودتان درس خوانده‌اند، رها از قیود مذهبی به هزار فسق و فجور آلوده می‌گردند، و پسربچه‌هایی که به آمریکا می‌فرستید، پس از ده بیست سالی اقامت در دیار کفر، تبدیل به مسلمان‌های دوآتشه می‌شوند. آستین‌پاره‌های یقه‌چرکینتان خصم سوسیالیسم‌اند و شاهزادگان سرمایه‌دار غرق ناز و نعمتتان، هوادار کمونیسم.... یک روز، «رئیس» و «مجلس» و «فایده» را تبدیل به «فرنشین» و «کنگاشستان» و «هوده» می‌کنید و روزی دیگر، دانشجویان رشته‌های فیزیک و ریاضی را به خواندن قصاید امروءالقیس و مُتنبّی وا می‌دارید. ملتی هستید که با همان شور و ولعی به تماشای مراسم سنگسار کردن زناکاران در شهر کرمان هجوم می‌برید که تا همین دیروز برای دیدن صحنه‌های کذائی جشن هنر در خیابان زند شیراز از سر و کول هم بالا می‌رفتید. از یک سو، دانشمندان و متخصصانتان

آواره اقالیم غربت‌اند و دست گدائیشان دراز، و از سوئی دیگر، دعوی‌های خودکفائی صنعتی و استقلال فرهنگیتان گوش عالَم را کر کرده است!» («ای کوته‌آستینان» – با طوطیان هند)

او بود که به جدّ بر این عقیده بود که:

«در جامعه سالم، اگر کسی بتواند با عملگی حقوق حداقلی درآورد، محال است برای دو برابر آن حقوق، تن به قَوّادی بسپارد. در همچو دیاری محال است فلان استاد دانشگاه یا قاضی دادگستری، شغل شریف و افتخارانگیز خود را رها کند و با حقوقی دو برابر آن، تن به جاسوسی و خبرچینی بسپارد.

در هر کشوری که دیدید مزد خبرچین‌ها و شکنجه‌گران و جلادها چیزی در حد حقوق مشاغل محترم معمولی است، یقین داشته باشید که سطح اخلاق و وجدان در آن مملکت خیلی فرو افتاده است.» (مقدمه «در آستین مُرقع»)

محیط استبدادزده و جامعه فاسد، علاماتی دارد، مشخصاتی دارد؛ یکی از بارزترین نشانه‌هایش اینکه خلایق در بند کیفیت‌ها نیستند، در شوق رسیدن به هدف، وسواسی برای انتخاب وسیله به کار نمی‌بندند. نگاهی به مبارزات اجتماعی در همین «کشورهای دور و برتان» بیندازید و ببینید رقیب‌های سیاسی چه داغ‌های سیاهی بر جبین یکدیگر می‌نهند و چه نسبت‌هائی به هم می‌دهند. از دزد و ملوط و زنباره و حرامزاده گرفته تا عامل اجنبی و قاتل و جنایتکار. در همچو محیط‌هائی مرد سیاسی نه در بند مفهوم کلمات است و نه شوق ریاست برایش مجالی باقی گذاشته است.» («ای کوته‌آستینان» – بهار کشمیر)

او را به‌روشنی می‌توان تصور کرد که چه تلخندی بر لبان خسته خود می‌نشاند هنگامی که چند سال بعد در جریده دریده عصر [روزنامه «کیهان»]، درباره خود می‌خواند که:

«تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ معلم ساده‌ای بیش نبود. پس از تشکیل ساواک با آن سازمان ارتباط برقرار کرد (کیهان، اسفند ۷۲). کسی که دارای ماهیتی شناخته‌شده و وابسته به تفکرات استعماری است (جمهوری اسلامی، شهریور ٦٨). وی از به اصطلاح روشنفکران ناسیونالیستی است که در سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد در حزب توده فعالیت داشت و بعد از کودتا به جرگه قلم به مزدهای دربار پیوست.» (شماره ۹٤، خبرنامه فرهنگی و اجتماعی سازمان تبلیغات اسلامی)

تهمت‌های بی‌شمار و بی‌شرمانه از رسانه‌های متعدد حکومتی در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد به جانب او روانه شد. اویی که تنها جرمش این بود که با نثر والا و پاک خویش بدون هراس از مرگ، اسرار ریاکاری کسانی را هویدا می‌کرد که «زیان کسان از پی سود خویش جسته» و وقیحانه دین را دستاویز قدرت‌طلبی خویش قرار می‌داده و می‌دهند.

آری این‌چنین بود که مثلث زر و زور و تزویر، تاب استقامت و افشاگری‌های وی را نیاورد و این نویسنده، محقق و استاد دانشگاه را به جرم‌های مضحک و نامربوطی همچون «دریافت مبالغ هنگفتی از عوامل ضد انقلاب در خارج، همکاری با افسران عضو ساواک، شرکت در کودتای نافرجام نوژه، عضویت در شبکه قاچاق مواد مخدر و خرید و فروش مشروبات الکلی» متهم کرد و حکومت برای آنکه میخ را محکم‌تر کوبیده باشد و کوس رسوایی خود را بلندتر فریاد کرده باشد، اتهام وقیحانه لواط را هم به این لیست بلندبالا افزود تا به خیال خود، وی را قبل از شهادتی که در زیر شکنجه در انتظار وی بود، پیش عوام، بی‌آبرو کرده باشند.

بگذریم که هدف از این یادداشت، نه شرح مُطوّل و نه تحقیقی مفصل پیرامون آثار گرانقدر وی و سیاه‌کاری‌های حکومت در قبال آثار افشاگرانه او، که ذکر خیری است از مردی که در کوران ظلم حکومت و جهل ملت، با سلاح ادبیات و تاریخ، به جنگ ریاورزان شریعت‌سوز زمانه رفت و عمر گرانمایه در این کار ارزشمند نهاد. باشد که نسل سبز جوان، منش والا و سر نترس و حقارت‌گریز وی را سرمشق مبارزات حق‌طلبانه خود قرار دهند.

شاید البته بد نباشد که در این یادنامه، از طبع روان وی در سرودن اشعار انتقادی و طنز نیز سخنی مختصر آورده شود، هرچند که آوردگاه اصلی آن مرحوم، در نثر سلیس و متین و موزون بود که هم به مذاق نخبگان نیک می‌نشست و هم جان عوام را به دور از صنایع مغلق ادبی سیراب می‌کرد. مثلاً عباس میلانی در رابطه با هنر نثرنویسی وی آورده است که «راستی تجسم نثری است سهل و ممتنع. به روانی رودی زلال و پرباری دریایی بی‌کران. نه اطناب مُملّ دارد و نه ایجاز مُخلّ. عاری از تعقید و پر از اشارات تاریخی، فلسفی و ادبی رندانه است. عالم و عامی نثرش را می‌پسندند. یکی از جزالت و روانی‌اش لذت می‌برد و آن دیگری هزارتوی اشارات زیرکانه‌اش را ستودنی می‌یابد. طنز و هزلی تلخ و شیرین، همراه با شگردهای روایی بدیع چاشنی نثرش‌اند.» («از شیخ صنعان تا مرگ در زندان»)

با این حال، اجازه بفرمایید چند بیتی از شعری که وی به منوچهر در باب احوال خود در کوران حوادث پس از انقلاب نوشته را برای آشنایی با سبک وی و طنز تلخ قلمش بیاورم:

«باری ای عارف خجسته‌ضمیر
حال ما این بود: بنال و بمیر!
نه که هم اذن ناله‌مان ندهند
جز به مردن حواله‌مان ندهند
بار دیگر به تختگاه کیان
تکیه‌زن گشته یَعرب قحطان [یعرب قحطان: پدر قبایل یمن که گفته می‌شود اولین کسی بوده که به زبان عربی سخن گفته است.]
مستقر شد به زور حزب‌الله
آیت‌الله به جای شاهنشاه
کرده این قوم سفله را مُنتر [منتر: رام، مطیع]
دزد و شیاد و شیخ افسونگر
نومسلمان شدند و مؤمن نیز
دله‌دزدان حزب رستاخیز
همه خواهان اجر و مزد شدند
نیمه‌دزدان، تمام‌دزد شدند
...
نه عزیز دلم! به عشق وطن
خویش را در بلا و غم مفکن
وطن از فیض همدلان، وطن است
ورنه محنت‌سرای مرد و زن است
وطن از اشتراک فرهنگ است
نه در و دشت و نه گِل و سنگ است
مسکن امن دزدها اینجاست
وطن زن‌به‌مزدها اینجاست
هوس ریش و پشم اگر داری
سوی ایران روانه شو باری!
تا ببینی چه سان گرفتاریم
تا ببینی چه عالمی داریم
چون خر آرزوی دُم کرده
دُم نجسته، دو گوش گم کرده!
دیگران پرکشان به اوج فضا
ما و حیض و نفاس و استبرا
خویش را هم‌طراز خر کرده
دزد را پاسبان زر کرده
نه از جهان کام و نی امید بهشت
کافر مفلسیم و قحبه زشت»

جای بسی تأسف است که با وجود آزادی نسبی پس از دوم خرداد و چاپ برخی از کتاب‌های آن مرحوم، نسل جوان چنان که شایسته و بایسته است او را نمی‌شناسد. شاید نام او را هر از چند گاهی در مقالات مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای به کوشش آزادگانی چون عمادالدین باقی دیده باشد، با این وجود، داستان مرارت‌ها و سرنوشت تلخش حتا از دیگر قربانیان مظلوم این فاجعه نیز کم‌تر در صفحه جراید نقش بسته است.

قصور البته نه از جوان قرن بیست و یکمی، که از مایی است که یا «زبان‌بریده به کنجی نشسته صُمٌّ بُکم» با فریاد «چه حاصل اگر خامشی بشکنم؟ که یاران، در این دشت، تنها منم!» نظاره‌گر بازی‌های چرخ غدّاریم و با تکرار مکرراتی همچون «خانه از پای‌بست ویران است»، سعد و نحس ایام را به تأثیر زهره و زحل واگذاشته‌ایم. امید دارم که این یادداشت بهانه‌ای گردد که نویسندگان و محققین و آزادمردان این دیار بیش‌تر از او و میراثی که برای ما و نسل جوان گذاشته است بنویسند تا تلاشی که وی برای نمایش پلیدی‌های حکومت و جامعه کرد بی‌سرانجام نماند. یادداشت را با تکه‌هایی از آخرین نامه‌ها و وصیتنامه او خطاب به ملت ایران به پایان می‌برم:

شباهت‌های این نامه با بیانیه‌های اخیر آقایان کروبی و موسوی از طنزهای تلخ تاریخ است و نشانگر جلو بودن آن بزرگمرد وارسته از جامعه خود:

«نگرانی‌ام از این است که مبادا لباس مقدس روحانیت، وسیله کسب مقام و جمع مال گردد و حربه تکفیر برای سرکوب آزادگان گرفته شود و بر اثر آن، موج منحوس ریا و تزویر جامعه را فراگیرد و علف هرزه فساد، عرصه را بر گُل تقوا تنگ کند و تزلزل ایمان مردم به مبدأ و معاد، باعث سقوط حتمی مردم به دَرَکات انحطاط اخلاقی شود، که سلطنت ایمان‌خوارگان به مراتب زیانش از سلطه آدم‌خواران بیش است. (نامه به دادگاه کیفری)

بنده البته شخصاً در صحت و دقت نوشته‌های کیهان، و شرف و تقوای مدیرانش، شکی ندارم؛ که، این مؤسسه عظیم جزو غنایم بیت‌المال است و حجت‌الاسلام بافضیلت صاحب‌صلاحیت البته متدینی که بر مسند ریاستش تکیه زده [سید محمد خاتمی]، منتخب مستقیم مقامات عالیه‌ای است که می‌خواهند اسلام را در سرتاسر جهان گسترش دهند و صحنه عالَم را از لوث حقه‌بازی‌ها و تزویرها و دروغ‌ها و مردم‌فریبی‌ها و ضعیف‌آزاری‌ها پاک کنند.

اگر در ایران امروز، گروه بی‌تقوای مردم‌فریبی حکومت را قبضه کرده بودند که برای تحکیم موقعیت خویش و ادامه غارت، به سرکوب آزادگان می‌پرداختند، در افشاگری‌های کیهان جای تردید و شبهه‌ای باقی بود. اگر دار و دسته‌ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند، شاید از جان گذشته‌ای به خود حق می‌داد مطالب کیهان و نشریات همزبانش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است، تا اگر شخص مورد نظر به تیر غیبی گرفتار آمد، یا در تصادمی شرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجود فاسدی فریاد اعتراضی برنخیزد....

دعایم [در حق تمامی هم‌وطنان] این است که:

از حضرت احدیت می‌خواهم که عشق به مقام و منصب، چنان کر و کورتان نکند که ناله مظلومان را ناشنیده گیرید و جور ظالمان را نادیده.

... اگر به مقام و منصبی رسیدید، مگس‌پرانان شاهین‌ساز ملک جم چنان هاله تقدسی پیرامونتان ایجاد نکنند که زیر سؤال بردن اعمالتان جرمی در حد ارتداد باشد

... امیدوارم که گرفتار شریعتمدارانی نشوید که انگشت در جهان کرده و ملحد می‌جویند و برای ارعاب منتقدان، چماق تکفیر می‌گردانند.

و در خاتمه... الاهی صدای چکمه فاشیسم به نحوی گوش نازنینتان را نیازارد که مجبور شوید از جان خود مایه بگذارید و برای بیداری ملت، به استقبال اجل محتوم روید.» [وصیتنامه]

روح بلندش شاد و یادش گرامی

پیوست

خلاصه شرح حال [سعیدی سیرجانی]

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ادیب، پژوهشگر، استاد و نویسنده توانای ایرانی، در تاریخ بیست آذر ماه ۱۳۱۰ در سیرجان متولد شد. چکیده‌ای از فعالیت‌های وی عبارت است از: همکاری با «بنیاد فرهنگ ایران» (از آغاز تأسیس توسط دکتر خانلری)، تدریس در دانشکده‌های ادبیات و پژوهشکده بنیاد، همکاری در تألیف لغت‌نامه دهخدا (حرف «ن» و قسمتی از حرف «م»)، گردآوری و تصحیح کتاب‌های «تفسیر سورآبادی»،

«تاریخ بیداری ایرانیان»، «ذخیره خوارزمشاهی»، «وقایع اتفاقیه» و «یادداشت‌های صدرالدین عینی» و نگارش مجموعه مقالات در کتب متعددی همچون «آشوب یادها»، «در آستین مُرقّع»، «ای کوته‌آستینان»، «ته بساط» و بازخوانی داستان‌های ادبی در کتاب‌های «سیمای دو زن»، «ضحاک ماردوش» و «بیچاره اسفندیار». مقاله «شیخ صنعان» وی، که در قالب روایت حکایت شیخ صنعان، به فساد تدریجی دارندگان قدرت مطلقه می‌پرداخت و در مجله «نگین» چاپ می‌شد، نیز خود به تنهایی ارزش چندین کتاب را دارد.

پیش از انقلاب، مقالات وی بیش‌تر حول معضلات اجتماعی و فرهنگی و تحقیقات ادبی بود و پس از انقلاب، عمده تمرکز وی بر افشای ماهیت استبداد مذهبی، ریشه‌یابی علل آن و بازخوانی هوشمندانه تاریخ، به نحوی که آینه‌ای از احوال وقت حکومت باشد. پس از نامه‌نگاری‌های وی به مقامات بالای جمهوری اسلامی پیرامون ظلمی که به وی و خانواده و کتاب‌های از انتشار و توزیع بازمانده‌اش می‌رفت، در اسفندماه سال ۱۳۷۲ به اتهامات مضحکی نظیر خرید و فروش مواد مخدر، لواط و همکاری در کودتای نوژه، دستگیر و پس از چندین ماه بی‌خبری مطلق و پخش اعترافات تلویزیونی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در ٤ آذر ماه ۱۳۷۳ مرگ او را در روزنامه‌های رسمی اعلام نمود. مطابق افشاگری‌های امیرفرشاد ابراهیمی، اعترافات سعید امامی و شواهد آشکار، سعیدی سیرجانی در تاریخی میان نیمه تیرماه ۱۳۷۳ تا آذرماه همان سال [به احتمال زیاد، در تاریخ ۱٦ آذر ۱۳۷۳] به دست عوامل وقت وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی رذیلانه و در بی‌پناهی مطلق به قتل رسید.

* منابع، اکثراً برگرفته از سایت مرحوم سعیدی سیرجانی می‌باشد.

*** منبع***

وبسایت «خودنویس»

وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.khodnevis.org
http://www.ssirjani.com

۲-۱۳-۵- نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، ۱۷ مهر ۱۳۷۱

نامه به آقای هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، به عنوان بالاترین مقام مسؤول اجرائی کشور

جناب آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران
با سلام‌ها و احترام‌ها،

با اینکه بعید می‌دانم از ماجرای توقیف کتاب‌های بنده بی‌خبر باشید، در نهایت ایجاز، عرض می‌کنم هفده جلد از تألیفات بنده از سال هزار و سیصد و شست و هفت به این طرف در چاپخانه‌های بهمن، کتیبه، خواجه در حال پوسیدن است، بدین شرح:
شش جلد «تفسیر سورآبادی» (که بیش از دو میلیون تومان فقط خرج حروفچینی‌اش شده)، دو جلد «تاریخ بیداری ایرانیان» (چاپ پنجم)، «سیمای دو زن» (چاپ چهارم)، «آشوب یادها» (چاپ سوم)، «ای کوته‌آستینان»، «ته بساط»، «بیچاره اسفندیار» (چاپ‌های اول) که چاپ و صحافی شده است و به انتظار اجازه توزیعش مانده‌ایم، به علاوه چاپ دوم «در آستین مُرقع» که خمیرش کردند.
در مورد توقیف این کتاب‌ها بارها به همه مقامات والای جمهوری اسلامی عریضه نوشتم و جوابی ندادند. در سه سال اخیر، بر اثر اشارات سران وزارت ارشاد و به دلالت پیام‌های ادب‌آمیز بزرگوارانه‌ای که می‌رسید، بدین تصور که توقیف کتاب‌هایم به فرمان قضا جریان ولی امیر مسلمین جهان است، لب از شکوه و شکایت بستم که خلاف حکم رهبر چاره جستن، نه شرط اسلام است و نه رسم بندگی و اطاعت محضی که اکنون وظیفه شرعی ایرانیان شده است: اخیراً با توجه به فرامین هدایتگرانه رئیس جلیل‌القدر حزب‌الله که:
«تابعیت از ولایت فقیه دو جور است: یک وقت است که انسان قلباً اعتقاد ندارد، اما می‌گوید من تعبد عملی‌ام به این است که تابع باشم... این پایین‌ترین درجه تعبد به رهبری است. مرتبه بهتر از او این است که اگر رهبری فکری داشت انسان فکرش را همان‌طور عوض کند...»
من بنده که اهل فکر کردن نیستم در حال قبول گناه ناکرده و نادانسته خود بودم، که در روزنامه اطلاعات چشمم به سخنان مقام معظم رهبری افتاد که:
«نظام اسلامی را متهم می‌کنند که این نظام آزادی نمی‌دهد. چطور ما آزادی نمی‌دهیم؟ شما کدام کشوری را سراغ دارید که این‌همه مجله و روزنامه و مطبوعات در آن منتشر شود که هر چه می‌خواهند بنویسند... آن مقداری که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست.»
دیدم عجب غلطی کرده‌ام، سال‌ها بدین پندار باطل که مراد دل رهبر عالَم اسلام، انهدام رعیت یک‌لا قبایی چون من است، تن به تلخی سکوت و تحمل ستم سپرده‌ام.
اکنون با استناد به کلام صریح روحانی عالیقدری که بر مسند جدش علی(ع) نشسته است و وجود شریفش از هر گزافه و خلافی البته در پناه عصمت الاهی است، مسلم دانستم که مانع انتشار کتاب‌های من و زیان‌های ناشرانم دستگاه اجرایی مملکت بوده است؛ همان دستگاهی که جنابعالی به عنوان ریاست جمهوری بر صدرش نشسته‌اید و طبعاً ضامن حُسن و قُبح اعمالش خواهید بود، چه در دنیا و چه در عقبائی که إن‌شاءالله بدان معتقدیم.

جناب هاشمی، کار من و ممرّ معاشم معلمی است و قلمزنی، که متأسفانه در دوران دولت شما از آن محرومم و از این ممنوع. با اینکه زیر سؤال بردن اعمال عُمّال حکومت اسلامی به هر صورتی از معاصی کبیره است، عواقبش را به جان می‌خرم و می‌پرسم: آیا حکومتی که به تصریح مقام رهبری بهترین و شایسته‌ترین حکومت روی زمین است و سایه عدل اسلامی را بر فرق ایرانیان گسترده، نباید به دادخواهی مظلومان رسیدگی کند؟ اگر نوشته‌هایم عیب و ایرادی دارد چرا مشخص نمی‌فرمایند تا ارشاد شوم؟ اگر جرایم اعمالم، چنان‌که نویسندگان پرهیزگار کیهان مدعی‌اند، سنگین است، چرا محاکمه و مجازاتم نمی‌کنند تا مایه عبرت دیگران شود؟ و بالأخره اگر گروهی از نام بنده بیزارند بفرمایند اسمم را از روی کتاب‌ها بردارند و ناشران زیان‌رسیده را راحت کنند. این پیشنهاد را چهار ماه پیش به وزارت ارشاد نوشتم و باز هم طبق معمول، هیچ پاسخی نشنیدم. امیدوارم جنابعالی تکلیف کار را یکسره کنید و جانم را خلاص.

خداوند همه ما را عاقبت به خیر کند و از آفات وبال‌انگیز غرور محافظت فرماید. آمین

با نهایت احترام

سعیدی سیرجانی

هفده مهر هزار و سیصد و هفتاد و یک

*** منبع***

وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.ssirjani.com/letters/toRafsanjaani.htm

۳-۱۳-۵- نامه سعیدی سیرجانی به مردم ایران (رنجنامه)، ۵ آبان ۱۳۷۱

پنجم آبان ماه ۱۳۷۱

هموطن گرامی
همراه این نامه نسخه‌ای است از نهمین عریضه‌ای که بنده ستم‌رسیده در چهار سال اخیر به محضر مقدس اولیای بزرگوار حکومت اسلامی تقدیم کرده‌ام، بی آنکه به درک جوابی یا اعلام وصولی نایل آیم.
اگر در ایران، گروه منفعت‌جوی مردم‌فریبی حکومت می‌کردند، تصور آن می‌رفت که به قصد سرکوب نویسنده بی پشت و پناهی، تظلمش را نادیده گیرند. اما در حکومت پاکان و مقدسانی که از مقام و منصب بیزارند و هدفشان خدمت به اسلام است و وجود مبارشکان از آفات قدرت‌پرستی مبرا، همچو تصوری از محالات است. تنها احتمال ممکن این است که یا مأموران پست در رساندن عرایض بنده کوتاهی کرده‌اند، یا خدای ناخواسته، در دفاتر محترم سران مملکت، از ریاست جمهوری و رئیس قوه قضائیه گرفته تا اعضای شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، کسانی مانع رسیدن عرایض بنده بوده‌اند.
این احتمال روز به روز در ذهن بنده قوت بیش‌تری می‌گیرد، زیرا ما در کشوری استکباری زندگی نمی‌کنیم که فرمانروایان بی‌تقوای قدرت‌پرستش برای حفظ مسند و ادامه غارت، با وقیحانه‌ترین دروغ‌ها به جنگ حیثیت آزادگان می‌روند و سرانجام با گلوله‌ای دهان متظلمان را می‌دوزند. ما در کشور سنگ‌های بسته و سگ‌های گسسته نیستیم که همه امکانات تبلیغاتیشان را برای سرکوب رعیت یک لا قبائی به کار می‌اندازند تا دیگران عبرت گیرند و خاموشی گزینند.
ما در ام‌القرای عالَم اسلام و زیر لوای حکومت مقدسی زندگانی می‌کنیم که شعارش حمایت از مظلومان است و رهبر مفترض‌الطاعه بزرگوارش در اجتماعات مختلف صریحاً دم از آزادی مطبوعات می‌زند و آزادی‌های موجود در ایران را بیش از هر کشور دیگری می‌داند. چونان وجود مقدسی که بر مسند ولایت امر مسلمانان جهان نشسته و کمر به نجات بشریت بسته، محال است با کرداری مخالف گفتار، اختناقی را تجویز و بینوایی را بی اعلام جرم و محاکمه‌ای، محکوم به فراموشی و خاموشی و فراموشی فرماید.
رئیس‌جمهور محترمی که در آغاز زمامداری‌اش دم از فضایل آزادی زد و اجرای قانون و رفع تبعیضات احتمالی، قطعاً نمی‌تواند از مقوله زمامدارانی باشد که مصداق «یقولون ما لا یفعلون»اند، و در عین مسؤولیتی که پیش خلق و خدا دارد، فریاد ستم‌رسیدگان را ناشنیده انگارد.
فقیه عالی‌قدری که در مسند ریاست قوه قضائیه [محمد یزدی]، هم شخصاً بر اجرای قانون تأکید کرده، و هم به حکم صریح رهبر عظیم‌الشأنش باید فریادرس کسانی باشد که «اندک تجاوزی به حقشان چه از ناحیه آحاد مردم، چه از ناحیه مسؤولین» شده است، محال است دادخواهی‌های مکرر بنده به دستش برسد و اقدامی نفرماید.
چون حکومت ما بحمدالله اسلامی است، و سران حکومت صد البته دروغ را، از هر نوع و به هر بهانه و با هر نیتی، از اعاظم معاصی کبیره می‌دانند و محال است کلمه‌ای بر خلاف حقیقت بر زبانشان جاری گردد، برای من یقین حاصل شده است که در مسیر عرایضم موانعی بوده است و به دستشان نرسیده. اگرچه سال‌های اخیر، به کرات مورد نوازش مدیران فضیلت‌پرور مؤسسه کیهان قرار گرفته و با القابی از قبیل: ملحد و کافر و خائن و جاسوس و مداح دربار و عامل استکبار سرافراز گشته‌ام؛ و با اینکه ریاست محترم این مؤسسه عظیم مطبوعاتی از مبعوثان مستقیم مقام منیع رهبری است، هرگز بدان مرحله از جنون خودگنده‌بینی نرسیده‌ام که تصور کنم سران قدرتمند مملکتی با این عظمت، کمر به کین نویسنده‌ای بسته باشند که به تصدیق همان جریده شریفه کیهان، در سرتاسر ایران آثارش خواستار و خواننده‌ای ندارد. بنده وجود ناقابل خود را به مراتب از آن حقیرتر می‌بینم که به نفی و اثبات، حتا یک لحظه فکر مقدس رهبر عظیم‌الشأن مسلمانان سرتاسر جهان را به خود مشغول کرده باشد؛ تا چه رسد بدین که مورد قهر و غضب حضرتشان قرار گرفته باشم و فرمان اعدام تدریجی‌ام را صادر فرموده باشند.
با این مقدمات، چون وسیله‌ای برای تقدیم شکایت ندارم، و از طرفی کتاب‌های چاپ و صحافی شده‌ام در معرض تلف است، و زیان ناشران، سنگین، چاره‌ای ندیدم جز استمداد از شما هموطنان آزاده حق‌پرست. اگر شخصاً به محضر مبارک مراجع قدرت راهی دارید به حکم وظیفه دینی و اخلاقی و ملی‌تان عریضه مرا به دستشان برسانید، و اگر ندارید، همت کنید و همین عریضه را تکثیر فرمایید و به دوستان و آشنایانتان بدهید، شاید در جمع آنان جوانمردی پیدا شود و چنین کند.

چون جراید، البته آزاد، جمهوری اسلامی از چاپ نامه و حتا ذکر نام بنده معذورند، هر صاحب همتی که با تکثیر و توزیع این عریضه به من مدد رساند، دعایم در حقش این که فرزندانش هرگز گرفتار ستمی نشوند که برای نجات از آن به استقبال اجل روند.

با احترام‌ها
سعیدی سیرجانی

*** منبع***
وبسایت سعیدی سیرجانی
http://www.ssirjani.com/letters/toHamvatanaan_71-08.htm

۴-۱۳-۵- نامه سعیدی سیرجانی به مردم ایران (وصیتنامه)، فروردین ۱۳۷۲

[[توضیح: در این نامه، مطالبی که در یک کروشه، []، آمده است، جزء متن نامه سعیدی سیرجانی است؛ و مطالبی که در دو کروشه، [[]]، آمده است، توسط من اضافه شده است. (آزاد آزاده (ع. خ.))]]

وصیتم به آیندگانی که در شکم مادر و پشت پدراند اینکه اگر روزی و روزگاری آزاده‌ای به نشر نوشته‌های بنده التفاتی فرمود، عین این نامه را در مقدمه همه کتاب‌هایم جای دهد.

هموطنان!

با تشکر از محبت شما که همت کردید و با تکثیر و توزیع نامه سرگشاده‌ای که خطاب به ریاست جمهوری اسلامی نوشته بودم به من مدد رسانیدند، و با سپاس از هزاران مردم آزاده‌ای که با نامه و تلفن مرا از خواندن نامه باخبر فرمودند، به عرضتان می‌رسانم که گرچه هنوز پاسخی از مخاطب محترم نامه دریافت نکرده‌ام، اما تلاش شما هموطنان نتیجه‌ای به مراتب بیش از حد توقع بنده بار آورده است. زیرا نسخه‌ای از آن نامه به تشریف نظر مدیران و نویسندگان «کیخان» مشرّف گشته و به درک جوابی نایل آمده است، و این توفیق اندکی نیست؛ زیرا رئیس محترم جمهوری، منتخب مردمی است که خوب و بد و صالح و طالح دارند، اما رئیس مؤسسه کیهان، برگزیده مستقیم مقام معظم رهبری است، و منزه از هر خطا و اشتباهی. «چون‌که صد آید، نود هم پیش ماست».

به عنوان یادآوری عرض می‌کنم موضوع شکوائیه بنده این بود که به چه مجوزی، طبق حکم کدامین دادگاه، بر اساس چه قانونی، چهار سال است که هفده جلد کتاب‌های چاپ‌شده مرا توقیف کرده‌اند و هیچ مقام مسؤولی به شکایات من جوابی نمی‌دهد؟ گفته بودم اگر من گناهکارم، محکمه دارید، زندان دارید، جوخه اعدام دارید، و خیلی چیزهای دیگر دارید، چرا زجرکشم می‌کنید؟ وانگهی گناه ناشر بیچاره‌ای که به اعتماد حمایت قانون در نشر این کتاب‌های مجاز سرمایه‌گذاری کرده چیست؟

پاسخ‌های متعددی که به تفاریق در طول یکی دو ماه اخیر، نویسندگان شریف کیهان ظاهراً به نمایندگی از طرف حکومت اسلامی به عرایض بنده مرحمت فرموده‌اند مهم است و به احتمالی قوی محصول عنایات مقامات عالیه. به مناسبت همین اهمیت اجازه می‌خواهم به حکم قند مکرر، خلاصه‌ای از آن جمله را در اینجا بیاورم تا کام دلی، شیرین و مشام جانی، معطر کنید:

پاسخ اول و مفصل در کیهان هوایی منتشر شد، به انضمام یکی از دو نامه بنده (نامه‌ای که خطاب به مردم نوشته بودم، نه ریاست جمهوری) تا مدعیان خودفروخته‌ای که با حکومت صد در صد اسلامی علمای محترم سر عناد دارند نگویند جراید دیار ما آزادی عمل ندارند و حتا کلمه‌ای از شکوائیه‌های سعیدی را منتشر نکرده‌اند. (اگر منحرفان کورباطن بگویند: «کیهان هوایی» چه ربطی به داخل ایران دارد؟. جوابشان این است که: بفرمایند بلیطی بخرند و ویزایی بگیرند و به خارج از مرزهای جمهوری اسلامی بروند و متن نامه را بخوانند). در این پاسخ مفصل زیر عنوان «مأموری با نعل وارونه» که منظورشان بنده شرمنده‌ام، آمده است:

«این به اصطلاح عریضه در حول یک محور عمده و کلی گردش دارد و آن فریاد «واقلما» و شهیدنمایی‌ای است که سعیدی سیرجانی در رثای کتاب‌های متوقف‌الانتشاری سر داده و برای به کرسی نشاندن این قضیه از بیان هیچ‌گونه دروغ و کذب نیز کوتاهی نشده است. حدود یک سال و نیم قبل، همزمان با توقف انتشار مجدد کتاب‌های سعیدی سیرجانی به سبب محتوای ضد اسلامی و ضد ارزش آنها جریانی کاملاً هدایت‌شده متشکل از رادیوهای استکبار و روزنامه‌های ایرانیان خودفروخته مقیم خارج از کشور به حمایت از سعیدی سیرجانی و به تبع آن، نویسندگان همفکر و هم‌خط او پرداخت...».

«سیرجانی خود بهتر از هر کسی می‌داند که با نشر عقب‌عقب و «ترکمانا نعل را وارونه زن»، چه تیرهای جنایی که به اسلام و انقلاب و در کل، مردم ایران و دین و زبان و فرهنگ و... آنها رها نکرده است و نیز او خود بهتر از هر کس می‌داند که علت توقف انتشار کتاب‌هایش چیست، ولی اکنون روزانه مشغول شهیدنمایی است و با آنکه می‌داند که محتوای کتاب‌هایش به نحوی است که تا زمانی که ارزش‌های انقلاب حاکمیت دارد بهایی در ذهن مردم نخواهد داشت [یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است؟ کتابی که بهایی در ذهن مردم نداشته و نخواهد داشت چه اصراری

است با توقیفش مایه بدنامی حکومتی شوید که بیش از همه حکومت‌های جهان به امتش آزادی عنایت فرموده است؟ مگر رهبر مسلمانان عالم نفرمودند «آن مقدار که آزادی مطبوعات در ایران هست در جاهای دیگر نیست»] باز هم دم از استمداد برای تکثیر این به اصطلاح «عریضه» می‌زند.»

«در مورد زندقه و کفر و الحاد [گفت: بزن گردن این زندیق بندیق سنی دهری سگ بابی را!] وی همین بس که جمله‌ای از کتاب‌های این روزنامه‌نگار از رده خارج نمی‌توان یافت که در آن بی ربط و با ربط به نحوی به اسلام و مسلمانی حمله نشده باشد.

وی از جمله افرادی است که ظهور اسلام در ایران را تهاجم عرب می‌خواند و اسلام آوردن ایرانیان را با یک تحریف ناجوانمردانه در تاریخ از ترس جزیه می‌داند: «در ایران پیش از هجوم عرب(!) فرهنگ مشخص و معتبری وجود داشت با عناصر و اجزایی بسیار و گوناگون، [عجب عبارت کفرآمیزی نوشته بودم و نمی‌دانستم. ظاهراً علتش این است که روزگار سفله‌پرور مرا در سن و سالی که می‌توانستم درسکی بخوانم و چیزکی بیاموزم بر مسندی نشاند که تصورش هم از محالات می‌نمود. نتیجه آن قدرت زودرس و بیش از ظرفیت آن شد که مست از جام غرور و غافل از روز حساب، تیغ عریانی به کف آرم و به هر که و هر چه رسیدم بتازم.] تحول تازه و کوبنده مانند هر نیروی مهاجم و غالبی(!) می‌خواست فرهنگ ملت مغلوب(!) را در هم شکند. (ص سی و هشت، «در آستین مرقع»)» [ملاحظه فرمودید؟ این را می‌گویند حمله به اسلام. گیرم بنده روسیاه در این دنیا از فرمان رَجْم بزرگان و انتقام حضرت معمر قذافی سر سالمی به گور برم، در آن دنیا جواب مرحوم یعرب بن قحطان و زیاد بن سمیه و از اینها بالاتر یزید بن مهلبی را که با خون مردم گرگان آسیا گرداند چه خواهم داد؟. در ضمن علایم تعجب را خودشان گذاشته‌اند، بنده در این ماجرا گناه ندارد، همان گناهی که با مهاجم خواندن اعراب بزرگوار موالی‌نوازی چون بنی‌امیه مرتکب شدم برای هفتاد پشتم کافی است.]

«اگر دشمنی با اسلام در کار نیست چرا در مقدمه کتاب البته مستطاب «ای کوته‌آستینان»... برای بهتر فهماندن به اصطلاح مطلب با همان نثر «عقب عقب» که با استفاده از قید البته و دیگر قیود این‌چنین با پنبه سر مقدسات را می‌بُرد چندین و چند صفحه حاشیه‌روی و قلم‌فرسایی شده و بسیار زیرکانه و رندانه احساسات و مقدسات مردم به بازیچه و سخره گرفته شده است» [کاش اجازه داده بودند این کتاب که از زمستان هزار و سیصد و شصت و هفت در چاپخانه کتیبه در حال پوسیدن است منتشر شده بود تا خلایق بدانند «مقدسات مردم» را به سخره گرفتن یعنی چه. علی‌الحساب بنده از طرف آن بنده خدایی که برای گران‌تر فروختن محصول دهانش خبر تشریف‌فرمایی امام رضا را به سیرجان بر سر زبان‌ها انداخت، از نویسندگان متعهد کیهان سپاسگزارم و از اینکه نمی‌دانستم دلال‌ها و شیادها جزو مقدسات مردمند شرمسار.]

«و اما بعد، چند کلمه هم در مورد عوامفریبی‌هایی از قبیل زیان سنگین(!) [هفت میلیون و هفتصد و پنجاه هزار تومانی که ناشران بیچاره در سال شصت و هفت و شصت و هشت خرج کتاب‌های در چاپخانه پوسیده بنده کرده‌اند، البته در نظر بزرگان، رقم سنگینی نیست که، هر که بینی به جیب خود نگرد. راستی چه انقلابی از این بالاتر که رقم‌های میلیونی و حتا میلیاردی دیگر به چشم بعض طلاب وارسته از جهان نمی‌آید.] و اتلاف کتاب‌های نازنین(!) بگوییم و بسنده کنیم که عاقل را اشارتی کافی است. هنوز جریان دعوای سعیدی سیرجانی و مدیر انتشارات نشر نو نقل محافل فرهنگی است و جریان واقعه هم از این قرار است: مدیر انتشارات نشر نو برای چاپ کتاب «ضحاک ماردوش» سعیدی ششصد و سی بند کاغذ را به قیمت دولتی از وزارت ارشاد دریافت می‌دارد و بر طبق ادعای خود با بخشی از کاغذ دریافتی تعداد نه هزار جلد از این کتاب را چاپ و منتشر می‌کند و سعیدی سیرجانی مدعی است که نشر نو باید وجه کاغذ مازاد بر پنج هزار جلد را با نرخ آزاد به وی بپردازد. [شنیده بودم مدیر نشر نو در مقوله کاغذ دولتی و تردید در صحت عمل پاکان، گرفتاری‌هایی برایش پیش آمده بود، اما نمی‌دانستم خود بنده یک طرف قضیه بوده‌ام. امان از نادانی.] و... و کافی است که با یک حساب سرانگشتی، اختلاف قیمت کاغذ آزاد را با کاغذ دولتی حساب کنیم تا علت این دعوا کشف شود».

«البته این را هم بگویم که سعیدی برای چاپ کتاب‌هایش، علی‌رغم تمام اهانت‌ها و ناسزاگویی‌ها نسبت به اسلام و اصول، هیچ مشکلی نداشته [کاملاً درست فرموده‌اند، نه چهار هزار نسخه چاپ دوم «در آستین مرقع» در سال شصت و سه خمیر شد، نه «ای کوته‌آستینان» در سال شصت و هفت به غضب پاکان گرفتار آمده، نه پنج هزار دوره «تاریخ بیداری ایرانیان» در چاپخانه پوسید، نه کتاب «ریشه در خاک» به صرف اینکه مترجمش خواهر من بود هشت سال تمام برای مُثله شدن معطل ماند، نه سال‌هاست که فرزندانم به آتش من می‌سوزند.] و اساساً عمده کتاب‌ها و نوشته‌های ایشان در فاصله سال‌های شصت و سه تا شصت و هشت چاپ و منتشر شده‌اند» (کیهان هوایی، چهار آذر هفتاد و یک).

و بعد از این پاسخ‌های مربوط و منطقی، در شماره دیگری از همین نشریه با استفاده از نظرات صائب روان‌شناسانی که در خدمت دارند و به کشف علت ناراحتی و افسردگی بنده پرداخته‌اند که:

«البته استاد حق دارند. در مملکتی که با مواد مخدر مبارزه می‌شود و هر کجا منقل و وافوری می‌بینند، بی آنکه به زجرها و شکنجه‌های استادان فن توجه کنند، برمی‌دارند می‌شکنند و نابود می‌کنند، آدم زجر و شکنجه نمی‌کشد؟» (کیهان هوایی، دوم دی ماه هفتاد و یک)

[نمی‌خواستم در این مورد حاشیه‌ای بنویسم و شما را به تهوع اندازم که خود متن گویاتر از هر حاشیه‌ای است. اما دریغم آمد رفقا را از فیض ثوابی محرم کردن: بنده ضمن تقدیم هزار شکر که یاران بی‌گنه‌اند، امیدوارم محتسب‌مزاجان زمانه هر چه زودتر با نبش قبر سعدی و حافظ، جنازه این دو رند شیرازی را هم بیرون کشند و به جرم توصیف «شاهدان»، حد شرعی را بر استخوان‌های پوسیده‌شان اجرا فرمایند.]

و سرانجام به عنوان زمینه‌سازی لازمی برای اقداماتی که در آینده‌ای نزدیک معمول خواهند داشت، پس از افشای زندقه و کفر و الحاد بنده، پرونده زندگی سراسر فساد مرا نیز در برابر چشم خلایق گشوده‌اند. و اینک آن پرونده:

«سعیدی سیرجانی تا کودتای بیست و هشت مرداد سی و دو، معلم ساده‌ای بیش نبود، [دیگر کم‌لطفی می‌فرمایید، گویا در یکی از بولتن‌هایتان مرا همکار پیشه‌وری و طرفدار تجزیه آذربایجان خوانده‌اید؛ آخر موجود مرموزی که در سیزده سالگی همدست پیشه‌وری بوده، نمی‌تواند نُه سال بعدش گمنام باشد.] پس از تشکیل ساواک، با آن سازمان ارتباط برقرار کرد و به اداره پیگیری آموزش و پرورش انتقال یافت. اداره پیگیری در رژیم گذشته شعبه‌ای از ساواک بود و با مراقبت شبانه‌روزی، رفتار معلمان و دانش‌آموزان مخالف رژیم را به ساواک گزارش می‌کرد.»

«پس از تشکیل «بنیاد فرهنگ [[ایران»]] توسط دکتر خانلری، [بنده از اینکه نویسندگان بزرگوار و دانش‌پرور کیهان این بار به خلاف سنت شریفشان عمل کرده و نام خانلری را بدون عناوین «خائن و جاسوس و بدسابقه» آوردند از خوانندگانشان معذرت می‌خواهم.] که از بودجه کلانی برخوردار بود، ساواک وی را به آن بنیاد منتقل کرد تا اشراف بیش‌تری نسبت به فعالیت‌های آن داشته باشد. در همین زمان بود که سیرجانی توانست یک قطعه زمین هزار متری از موقوفه مخبرالسلطنه هدایت در محله دَرّوس تهران تصاحب کند و با پول بنیاد آن را بسازد که هم‌اکنون محل تجمع همپالگی‌هایش شده است. باید توجه داشت زمین‌های موقوفه هدایت غالباً به فراماسون‌ها و ساواکی‌ها و وابستگان به دربار تعلق می‌گرفت». (کیهان، هفده اسفند هفتاد و یک، نقل از کیهان هوایی، چهارده بهمن).

این بود جواب‌های نجیبانه و دندان‌شکن و معقولی که به نامه‌های سرگشاده بنده داده‌اند درباره خمیر شدن و پوسیدن کتاب‌هایم، تا دیگر نگویم چرا جمهوری اسلامی به تظلماتم پاسخ نمی‌گوید.

اگر نویسندگان محترم کیهان، همان‌طور که با نقل عبارتی از کتابم اسناد کفر و زندقه و الحاد مرا رو کردند، مدارک اتهامات اخیر را هم منتشر می‌کردند، هم زبان مدعیان را بسته بودند و هم منتی بر بنده و خوانندگانشان گذاشته بودند.

گیرم همه خلایق به دفاتر رمز «سیا» و «موساد» و «اینتلیجنت سرویس» و «کا گه ب» دسترسی نداشته باشند تا حواله‌هایی را که در طول سال‌ها به نام بنده صادر شده است به دست آرند و منتشر کنند، اما اسناد ساواک بحمدالله صحیح و ناسالم است و اگر در دسترس همگان نباشد، مدیران مؤسسه کیهان حتماً بدان دسترسی دارند. ای کاش محبت کنند و سوابق مرا که از سال سی و دو به ساواک پیوسته‌ام تا بهمن پنجاه و هفت که می‌شود بیست و پنج سال شمسی بیرون کشند، و اگر نه همه اوراق پرونده، لااقل یک برگش را منتشر کنند، تا هم حافظه راکد بنده به کار افتد، و هم خلایق، سالوس عوام‌فریبی را بشناسند که عمری از خبرچینی و نهفته‌کاری در نوشته‌هایش اظهار نفرت کرده است و خود از اعضای ساواک بوده.

گیرم پرونده‌های ساواک هنوز محرمانه باشد که بسیاری از پاپوش‌دوزان و شکنجه‌گرانش هنوز هستند و خیلی هم «هستند» و علایم حضورشان از در و دیوار می‌بارد؛ اسناد و دفاتر حزب توده که بحمدالله، به مقتضای «میراث پدر خواهی، خُلق پدر آموز»، هم‌اکنون در دست بعض صاحب‌مقامان است، ای کاش کارت عضویت یا برگه تقاضانامه یا هر سندی که مربوط به عضویت من در هر حزب و جمعیت و دسته و گروهی که باشد منتشر سازند، تا مردم بدانند منی که در اوج رستاخیزگری آریامهری زیر ورقه اعلام پیوستگی دسته‌جمعی استادان «مدرسه عالی ادبیات» نوشتم: «بدین وسیله نفرت خود را از حزب فرمایشی رستاخیر اعلام می‌دارم»، چه جانور ریاکاری بوده‌ام و هستم.

گیرم برملا شدن اسرار رفقا مصلحت نباشد، وزارت آموزش و پرورش که هنوز بر جای است و در تصرف حزب‌الله؛ ای کاش مأموران بایگانی آن وزارتخانه همت کنند و رونوشت ابلاغ یا سوابق خدمت مرا در «اداره پیگیری» آن دستگاه در همین کیهان قدسی‌مآب منعکس فرمایند، تا بنده فراموشکار پرونده‌ساز را به یاد گذشته‌های آلوده‌ام اندازند و بی هیچ تلاش و مقدماتی، وادار به حضور در تله‌ویزیون و اعترافات آن‌چنانی کنند.

گیرم همکاران سابقم در «بنیاد فرهنگ ایران» که هنوز حیّ و حاضرند و مشغول خدمت، به پاس دوستی‌های روزگاران گذشته، از شهادت درباره اخاذی‌هایم طفره روند، اسناد مالی که بر جای است و می‌توان به راحتی هر سندی را گرفت و منتشر ساخت تا کسانی که در اوج قدرت

آریامهری، در مجله «یغما» و «خواندنی‌ها» [مفصل ماجرا در مجله یغمای زمستان پنجاه و شش و بهار پنجاه و هفت و به نقل از یغما در خواندنی‌های همان سال‌ها آمده است، به حکم بعض ملاحظات اخلاقی از نقل آن معذورم، اما خوانندگان می‌توانند به صفحه چهارصد و سی و دو شماره هفتم سال سی و یک یغما، یا ص صد و نود و هشت تا دویست و یک «در آستین مرقع» و در حروفچینی تازه، ص صد و هشتاد و هشت، رجوع فرمایند] دعوی‌های بیجای مرا خوانده‌اند، بدانند بنده در پیروی از مکتب «حافظم در مجلسی، دُردی‌کشم در محفلی» چه اعجوبه‌ای بوده‌ام.

گیرم تحقیق در این مسائل، مستلزم صرف وقتی باشد و تلاشی که به دردسرش نمی‌ارزد، تحقیق در مقوله وقفیاتی که تعلق به دعاگویان دارد که آسان است. آخر تصرف زمین وقفی، عضویت ساواک و سیا و هواداری استکبار جهانی نیست که رد و اثباتش مستلزم صرف وقتی باشد و تدارک اسنادی. سند موقوفه را که می‌شود منتشر کرد، و به تردید همسایگان و اهل محل ما خاتمه داد که می‌گویند: نکند بقیه خبرها هم از همین دست باشد.

بنده شخصاً در صحت و دقت نوشته‌های کیهان، و شرف و تقوای مدیرانش، شکی ندارم؛ که، این مؤسسه عظیم جزو غنایم بیت‌المال است و حجت‌الاسلام بافضیلت صاحب‌صلاحیت البته متدینی که بر مسند ریاستش تکیه زده [[سید محمد خاتمی]]، منتخب مستقیم مقامات عالیه‌ای است که می‌خواهند اسلام را در سرتاسر جهان گسترش دهند و صحنه عالم را از لوث حقه‌بازی‌ها و تزویرها و دروغ‌ها و مردم‌فریبی‌ها و ضعیف‌آزاری‌ها پاک کنند. این روزنامه مقدس معتبر، «فرمان» عباس شاهنده یا «آرام» سرهنگ یمنی یا «شورش» کریم‌پور شیرازی نیست که کارش هتاکی باشد و بی‌اعتنایی به اخلاقیات، نوشته همچو روزنامه‌ای را نمی‌توان سرسری گرفت. هر چه منتشر می‌کند به حکم ایمان و تقوای مدیر مسؤولش، عین واقعیت است و از آن بالاتر، مورد تأیید مقامات مقدسه‌ای که تردید در عدالتشان مایه ارتداد است.

اگر در ایران امروز، گروه بی‌تقوای مردم‌فریبی حکومت را قبضه کرده بودند که برای تحکیم موقعیت خویش و ادامه غارت، به سرکوب آزادگان می‌پرداختند، در افشاگری‌های کیهان جای تردید و شبهه‌ای باقی بود. اگر دار و دسته‌ای دانسته یا نادانسته کسانی را به قصد قربانی در مقدم استالینی دیگر و هیتلری دیگر برگزیده بودند، شاید از جان گذشته‌ای به خود حق می‌داد مطالب کیهان و نشریات همزبانش را نوعی ترور شخصیت تلقی کند، که از مقدمات لازم ترور اشخاص است. تا اگر شخص مورد نظر به تیر غیبی گرفتار آمد، یا در تصادمی شرش کنده شد، یا شکنجه و اعدامش لازم گشت، اذهان عمومی آماده استقبال همچو خبری باشد و از تلف شدن وجود فاسدی فریاد اعتراضی برنخیزد.

اما کشور ما بحمدالله قُبّةالاسلام است و زمام کلیه امور سیاسی و مذهبی و اقتصادی و غیره‌اش در قبضه قدرت بی چون و چرای روحانیون عالی‌قدر و خویشان بزرگوارشان. در همچو بهشت لبریز از دیانت و معنویت و اخلاقی، محال است عملی به ناروا صورت گیرد، و حقی به ناحق ضایع شود، و فرزندی به گناه ناکرده پدر مُعاقَب گردد، و امنیت و آرامش افراد خانواده‌ای سلب شود، و ناله‌های ستم‌رسیدگان ناشنیده ماند، و دستگاه عدالت از رسیدگی به شکایت مظلومان طفره رود، و از اینها بالاتر، همه امکانات حکومت برای سرکوبی رعیت ساده‌ای به کار گرفته شود. این شیوه‌ها منحصر حکومت جبارانی است که می‌خواهند کشوری را بر باد نیستی دهند، یا غارتگرانی که می‌کوشند یک‌شبه تلافی صدساله کنند و با ارعاب و اختناق، تا واپسین دینار مملکت را به جیب زنند.

وانگهی مگر می‌توان در نظام عدالت‌پیشه‌ای که دستگاه بیدار قضائی‌اش پاسدار جان و مال و حیثیت افراد رعیت است، در روزنامه‌ای با صدها هزار تیراژ، داغ‌های ننگینی بدین زشتی و سهمگینی به ناروا بر پیشانی بخت کسی نشاند؟.

با توجه بدین مقدمات، در صحت و حقانیت نوشته‌های کیهان برای شخص بنده به عنوان صاحب علّه، جای تردیدی باقی نمانده است، اما چه کنم که بلای دوشخصیتی و مرض فراموشی به جانم افتاده است و هر چه می‌کوشم حافظه بی‌رمقم مدد نمی‌کند تا به یاد آرم که در چه سال‌هایی مرتکب این‌همه جنایت و خیانت شده‌ام.

بنا بر این، چاره‌ای نمانده است جز توسل به آشنایان و هموطنان خوش‌حافظه؛ بدین امید که به یاری‌ام آیند و با یادآوری صحنه‌های سیاه زندگیم، هم بنده را در مداوای این بیماری لعنتی مدد کنند، و هم توشه راه آخرتی برای خودشان تدارک ببینند، که اثبات و تأیید سخن مردان حق، کلی اجر اخروی دارد و در زمان ما مزد دنیوی نیز هم.

اینکه از شما خواننده گرامی این عریضه استدعا دارم نامه‌ام را به دقت بخوانید و در مورد اتهاماتی که مذکور افتاد و در صحت و واقعیتشان جای تردیدی نمی‌تواند باشد، اگر سند و مدرکی به دست آوردید لطفاً منتشرش کنید؛ و اگر هم برگه و سندی به چنگتان نیفتاد، همان گواهی فرد فرد شما پس از احراز هویت [معمولاً استفاده از امضای جعلی و اسم مستعار اختصاص به دو گروه دارد: یکی مخالفان حکومتی استبدادی که در فضایی لبریز از اختناق و وحشت قلم می‌زنند، و دیگری شیادان فرصت‌طلبی که با ارعاب و تهدید، قصد کلاشی و باجگیری دارند. احتمال دوم در

مورد نویسندگان محترم کیهان مطلقاً منتفی است، و احتمال نخستین هم مطلقاً نامعقول می‌نماید. شق ثالثی هم به نظر من نمی‌رسد. ای کاش مدیران کیهان همت کنند و نویسنده همین نامه آخرین را معرفی فرمایند. به هر حال، من بر سر تعهد خود باقی‌ام و هر کس با اعلام هویت، حاضر به ادای شهادت و تأیید اتهامات کیهانیان شد، مستحق جوایزی است که در پایان همین عریضه اعلام کرده‌ام.] برای من در حکم سند است.

ضمناً برای اطمینان خاطرتان که «در این ره نباشد کار بی اجر»، به همین وسیله اعلام می‌دارم:

هر کس از همکاری بنده با سید جعفر پیشه‌وری یا عضویتم در هر حزب و جمعیت و گروه و دسته‌ای اطلاعی دارد و اعلام فرماید، علاوه بر اینکه مبلغی از روبل‌های مرحمتی «کا گه ب» یا دلارهایی که به مرور ایام از «سیای خودمان» گرفته‌ام به حضورش تقدیم می‌کنم، در مظانّ استجابت دعا از حضرت احدیت می‌خواهم که عشق به مقام و منصب، چنان کر و کورش نکند که ناله مظلومان را ناشنیده گیرد و جور ظالمان را نادیده.

هر کس عضویت و خدماتم را در دستگاه ساواک به یادم آرد، همه وجوهاتی را که در طول دوران معلمی و استادی و مؤلفی لغتنامه [[دهخدا]] و خدمت «بنیاد فرهنگ [[ایران]]» به جیب زده‌ام طی چک تضمین‌شده بانکی تقدیمش می‌کنم، با این دعای خیر که اگر به مقام و منصبی رسید، مگس‌پرانان شاهین‌ساز ملک جم چنان هاله تقدسی پیرامونش ایجاد کنند که زیر سؤال بردن اعمالش جرمی در حد ارتداد باشد.

هر کس در بیش از ده هزار صفحه تألیفات و نوشته‌های من یک جمله در تخفیف و توهین اسلام بجوید و بیابد، بنده دوره شش جلدی تفسیر قرآن کریم [[«تفسیر سورآبادی»]] را، که محصول هیجده سال تلاشم برای تصحیح و چاپش بوده، به نام او می‌کنم و دعایی در حقش که گرفتار شریعتمدارانی نشود که انگشت در جهان کرده و ملحد می‌جویند و برای ارعاب منتقدان، چماق تکفیر می‌گردانند.

هر کس دست کم یکی از مقالات تملق‌آمیزی را که در تحکیم رژیم پهلوی نوشته‌ام منتشر کند یا نشانی‌اش را بدهد، همه عطایای ملوکانه و انعام‌هایی که از دربار سلطنت گرفته‌ام ناز شست او خواهد بود، به اضافه قصیده غرایی که در مدحش صادر خواهم نمود.

هر کس در طول سی سال گذشته در بایگانی‌های وزارتخانه‌ها از من تقاضانامه‌ای برای استفاده از امکانات دولتی، از قبیل گرفتن زمین، خریدن خانه، استخدام خویشان، پاداش و اضافه حقوق، ترفیع مقام، سفر خارج، یا هر مطلبی در این مقوله بیابد و منتشر کند، بنده همه امتیازاتی را که در طول سی سال خدمتم به دست آورده‌ام، یک‌جا تقدیم حضورش می‌کنم، به همراه دعایی که هرگز دست و پا بسته، گرفتار شهسواران عرصه نجابت و جوانمردی نشود.

هر کس از دعوای من و مدیر نشر نو، که به روایت نویسندگان کیهان: این روزها نقل همه محافل فرهنگی و مطبوعاتی است، خبری داشته باشد و اعلام کند، بنده، هم میلیاردها تومانی را که از تفاوت قیمت کاغذ نصیبم شده تقدیمش می‌کنم و هم دعای خیری در حقش که: الاهی به سرنوشت عبدالرحیم جعفری مؤسس [[انتشارات]] امیرکبیر مبتلا نشود که به جای دایر کردن کاباره و دانسینگ، عمرش را وقف نشر کتاب کرد و عواقبش را دید.

هر کس بنده شرمنده‌ای را که با شعار«از مال وقف نیابی به نام من درمی»، در موارد ضرورت طرفدار أخف‌الشرَّین بوده‌ام که «می، حرام، ولی به ز مال اوقاف است»، با نشان دادن سند یا محل زمین موقوفه‌ای که تصرف کرده‌ام رسوا کنند، به موجب همین نوشته همه اراضی موقوفه متصرفی خویش را در کران تا کران ایران اسلامی به نام نامی‌اش مصالحه قطعیه شرعیه می‌کنم، با این دعای خیر که الاهی اگر از چاله درآمدی در چاه نیفتی.

هر کس محل خانه‌ای را که بنده در طول عمر بی‌حاصل شصت ساله‌ام، چه با پول بنیاد، چه از محل وجوهات دیگر، در هر جای ایران ساخته‌ام مشخص فرماید، هم آن خانه را برای نزول إجلالش آب و جارو می‌کنم و هم کلیه وجوهی را که دشمنان ابله در بانک‌های خارجی به حسابم ریخته‌اند به نامش منتقل و هم دعایی بدرقه راهش که سر و کارش به اقارير تله‌ویزیونی نیفتند.

هر کس در زیر آسمان خدا خانه‌ای، آپارتمانی، ساختمانی به نام من یا زنم یا فرزندانم سراغ دارد معرفی کند، بنده سرسپرده استکبار جهانی «قول فرنگی» می‌دهم کلیه سهامی را که به نام خودم و خویشانم خریده‌ام به انضمام اندوخته‌هایم در بانک‌های داخل و خارج، ضمیمه سند آن عمارت کنم و دودستی تقدیم حضورش.

هر کس حاضر شود کلیه مایملک این عامل استکبار و این دشمن مرفه مستضعفان را با یک باب خانه مناسب متوسطی معاوضه کند که سر پیری مسکن و مأمنی داشته باشم، دعا می‌کنم که خداوند تبارک و تعالی نماز و روزه‌هایش را در خانه‌ای غصبی به کرم خود قبول فرماید و بر ذخایر مارک‌ها و دلارهایش بیفزاید.

و سرانجام، هر کس محبت کند و این نامه را بعد از خواندن به دیگری بدهد، یا اگر امکانات مالی‌اش اجازه داد تکثیرش کند، تا عده بیش‌تری از هموطنان در این مسابقه سال و جایزه‌گیری کلان شرکت نمایند، بنده روسیاه در حقش دعایی می‌کنم که به همه آن جوایز می‌ارزد. دعایم این است که:

الاهی صدای چکمه فاشیسم به نحوی گوش نازنینش را نیازارد که مجبور شود از جان خود مایه بگذارد و برای بیداری ملت، به استقبال اجل محتوم رود.

با عرض احترام‌های فراوان

فروردین هزار و سیصد و هفتاد و دو

سعیدی سیرجانی

*** منبع***

وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.ssirjani.com/books/vasiyyat.htm

۵–۱۳–۵– نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به دادگاه کیفری، ۵ اسفند ۱۳۷۲

نامه به دادگاه کیفری جهت پس گرفتن شکایت خود و شرکت نکردن در مضحکه عدالت

ریاست محترم شعبه صد و نود و نه دادگاه کیفری دو تهران،
اساتید محترمی که به عنوان اعضای هیأت منصفه بر کرسی انصاف و عدالت نشسته‌اید و با احتمالی نزدیک به یقین اغلبتان روزگاری در صفوف متراکم خلایق با فریاد آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی، حکومت استبداد و اختناق شاه را سرنگون کردید و امروزه بحمدالله شاهد تحقق عدالت اجتماعی و رفاه مردم و حرمت جهانی ملت ایران و فضای لبریز از معنویت و طهارت و تقوای وطن اسلامیمان هستید،

با تقدیم سلام و احترام،
عطف به اخطاریه مورخ پنج بهمن هفتاد و دو مربوط به پرونده هفتصد و پنجاه و سه – صد و نود و نه، ضمن تشکر از سرعت عمل دستگاه قضای اسلامی که بعد از پنج سال، خیال رسیدگی به شکوائیه بنده دارد، به عرضتان می‌رسانم:
روزی که بنده با دیدن صفحه‌ای از کیهان هوائی اسلامی متأثر شدم و مبادرت به تقدیم شکایتی کردم، در حال و هوای دیگری بودم. تقدیم آن شکایتنامه معلول بلاهت ذاتی بنده بود و برداشت غلطم از سخنان مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی در مجلس شورای اسلامی؛ و اعتقادم بدین که حرمت دین در قلوب ملت ایران ریشه‌ای دیرینه دارد و لازمه حفظ آن، پرهیزگاری مردان دین است به تمام معنی کلمه؛ و نگرانی‌ام از اینکه مبادا لباس مقدس روحانیت، وسیله کسب مقام و جمع مال گردد، و حربه تکفیر برای سرکوب آزادگان به کار گرفته شود، و بر اثر آن موج منحوس ریا و تزویر جامعه را فرا گیرد و علف هرزه فساد، عرصه را بر گُل تقوا تنگ کند و تزلزل ایمان مردم به مبدأ و معاد، باعث سقوط حتمی مردم به درکات انحطاط اخلاقی شود، که سلطنت ایمان‌خوارگان به مراتب زیانش از سلطه آدمخواران بیش است.
آری بر اساس چونین تصورات و نگرانی‌های البته نابجایی، چون اغلب دشنام‌ناشنیدگان زمانه، برآشفتم و شکایت کردم.
اما با گذشت زمان، و مشاهده رفتار کاملاً منصفانه وزارت ارشاد اسلامی در توقیف و امحای کلیه کتاب‌هایم، و استماع پیام‌های مؤدبانه‌ای که محصول ادب کسبی و حسبی بزرگان بود، و زیارت شماره‌هایی از روزنامه شریفه کیهان و تحمل مکرر نسبت‌های البته بجایی از کافر و جاسوس و خائن و عامل استکبار جهانی گرفته تا کلاهبردار و دزد و موقوفه‌خوار؛ و دریافت این واقعیت که مؤسسه عظیم کیهان با وجوه بیت‌المال مسلمین اداره می‌شود و نشریاتش زبان گویای حکومت شریعتمداران تقواشعار است، و مدیرش مبعوث مقام معظم ولی امر مسلمانان جهان و کمان فرمان‌پذیری در پنجه کمانداران؛ به این نتیجه رسیدم که همه آن نسبت‌ها درست است و عمل البته ابلهانه من در تقدیم عریضه، نامعقول.
اینک با عرض معذرت از عدم تناسب سال و حالم برای شرکت در نمایش عدالت اسلامی، از شکایت‌نویسی خود شرمسارانه اظهار ندامت می‌کنم و امیدوارم مدیران شریف و پرهیزگار کیهان و دیگر جراید اسلامی قلم عفو بر جسارت جهل‌آمیز بنده کشند، که «کس مباد ز کردار ناصواب، خجل».

والسلام علی من اتبع الهدی
سعیدی سیرجانی
پنج اسفند هزار و سیصد و هفتاد و دو

*** منبع***
وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.ssirjani.com/letters/daadgaah-e-keyfari.htm

۶-۱۳-۵- نامه سرگشاده سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲

برای مطالعه نامه زنده‌یاد سعیدی سیرجانی به آقای خامنه‌ای، به بخش چهارم کتاب (۷-٤)، صفحه ٥٢٦، مراجعه کنید. این نامه، در این کتاب، ذیل عنوان زیر منتشر شده است:

۷-٤- نامه سرگشاده علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲

۷–۱۳–۵– گزیده‌ای از سروده‌های سعیدی سیرجانی

«به یک‌باره جان در ستم سوختن
مرا بهتر از با ستم ساختن» (سعیدی سیرجانی)

«درنگم در اینجا دوای پَر است
به اوج فلک، مُردنم خوش‌تر است» (سعیدی سیرجانی)

«هیچ پیش آمده کز هستی دلگیر شوی؟!»

«هیچ پیش آمده کز هستی دلگیر شوی
هیچ پیش آمده کز جان و جهان سیر شوی؟!
–
هیچ دانی چه گرانبار غمی است
کز پس عمری با سعی و عمل خو کردن
فارغ از سیر فلک، رو به زمین آوردن
وانگهی
این سیهکار هوسباز سراپا نیرنگ
بزند چرخی و بازیچه تقدیر شوی؟!
–
هیچ می‌دانستی
چه غم جانکاهی است
نوز برنامده از چاله، فتادن در چاه [نوز: هنوز]
نوز ناگشته ز افسانه و افسون گرهی
با دو صد بند گران، بسته تزویر شوی؟!
–
هیچ دیده‌ستی در پهنه گیتی جایی
کاندر او نسل جوان
از پس عمری شور و طلب و جوش و خروش
خسته از بار ملالی که گرفته است به دوش
مشت خود بر دهنت کوبد و آشوبد، اگر
بشنود از تو دعایی که:
بُرو پیر شوی؟!
–
هیچ باور داری
زیر این برشده دودوَش زنگاری
سرزمینی است عجیب

همه چیزش وارون
کاندر او مرگ به از زندگی است
شرف انسان در بندگی است
دیده گریان، خوب است و لب خندان، بد
موهبت‌های خدا فقر و نیاز و مرض است
که کنی عصیان، روزی دو اگر سیر شوی؟!

-

هیچ پنداشتی ای بسته به آینده امید
عاشق صبح سپید
ای به سودای طلوع سحری جسته ز جا
راهپیمایی جهان فردا
کز پس عمری سعی و عمل و شوق و امید
زیر آوار شب تیره زمینگیر شوی؟
وندر این دامگه جهل و جنون، زرق و ریا
به گناهی که چرا دم زدی از چون وچرا
هدف ناوک مردافکن تکفیر شوی؟! [ناوک: تیر]

-

هیچ پیش آمده کز هستی دلگیر شوی
هیچ پیش آمده کز جان و جهان سیر شوی؟!» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)

«خداناشناس»

«خبر داری ای شیخ دانا که من
خداناشناسم، خداناشناس؟!
نه سربسته گویم سخن
نه از چوب تکفیر دارم هراس
زدم چون قدم از عدم در وجود
خدایت برم اعتباری نداشت
خدای تو ننگین و آلوده بود
پرستیدنش افتخاری نداشت
خدایی بدین‌سان اسیر نیاز
که بر طاعت چون تویی بسته چشم
خدایی که بهر دو رکعت نماز
گه آید به رحم و گه آید به خشم
خدایی که جز در زبان عرب
به دیگر زبانی نفهمد کلام
خدایی که ناگه شود در غضب
بسوزد به کین، خرمن خاص و عام

خدایی چنان خودسر و بوالهوس
که قهرش کند بی‌گناهان، تباه
به پاداش خوشنودی یک مگس
ز دوزخ رهاند تنی بی‌گناه
خدایی که با شهپر جبرئیل
کند شهر آباد را زیر و رو
خدایی که در کام دریای نیل
برد لشکر بی‌کرانی فرو
خدایی که بی مزد و حمد و ثنا
نگردد به کار کسی چاره‌ساز
خدا نیست بی‌چاره ور نه چرا
به مدح و ثنای تو دارد نیاز
خدای تو گه رام و گه سرکش است
چو دیوی که‌اش باید افسون کنند
دل او به دلال‌بازی خوش است
وگرنه شفاعت‌گران چون کنند؟
خدای تو با وصف غِلمان و حور
دل بندگان را به دست آورد
به مکر و فریب و به تهدید و زور
به زیر نگین هر چه هست آورد
خدای تو مانند خان مغول
به تهدید چون می‌کشد تیغِ حکم
ز تهدید آن کارفرمای کل
به مانند کرّوبیان، صم و بکم
چو دریای قهرش برآید به موج
نداند گنه‌کاره از بی‌گناه
به دوزخ فرو افکند فوج‌فوج
مسلمان و کافر، سپید و سیاه
خدای تو اندر حصار ریا
نهان گشته کز کس نبیند گزند
کسی دم زند گر به چون و چرا
به تکفیر گردد چماقش بلند
خدای تو با خیل کرّوبیان
به عرش اندرون، بَزمکی ساخته
چو شاهی که از کار خلق جهان
به کار حرمخانه پرداخته
نهان گشته در خلوتی تو به تو
به درگاه او جز تو را راه نیست

تویی محرم از کار او
کسی در جهان جز تو آگاه نیست
تو زاهد بدین‌سان خدایی بناز
که مخلوق طبع کج‌اندیش توست
اسیر نیاز است و پابند آز
خدایی چنین، لایق ریش توست
-
نه سربسته گویم سخن
خدا نیست این جانور، اژدهاست
مرنج از من ای شیخ دانا که من
خداناشناسم اگر «این» خداست» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)

«یک شب و دو منظره»

«گوش کن افسانه‌ای ز افسانه‌ها
گرچه هستی سر به سر افسانه‌ای است
غرق ناز و غرق نعمت، دلربا
در دیار نیکبختان خانه‌ای است
-
خانه‌ای زیباتر از باغ ارم
بر جنان از نور و شادی طعنه‌زن
خانه‌ای هرگز ندیده روی غم
وندر آن از کامرانان انجمن
نیکبختان، شادکامان، بی‌غمان
ساز عیش و کامرانی کرده ساز
در بساطی دور از آشوب جهان
هر چه را دل آرزو آید، فراز
کامجوی از لعبتان تازه‌سال
پیرمردانی جوانی کارشان
چین پیری را زدوده از جمال
آب و رنگ ثروت سرشارشان
پنجه پرشور شیرین‌کارها
نغمه‌ها بر صحن مجلس ریخته
گیسوافشان با نوای تارها
نازنینان، محشری انگیخته
از گریبان‌های چون شب تیره‌فام
سینه‌ها رخشان‌تر از صبح امید
هر طرف در جلوه‌ای موزون، خرام

نرم شهوت‌ریز اندامی سپید
همچو نوری جسته از ظلمت، برون
سینه‌ها پیدا ز چاک جامه‌ها
لخت و موزون ساق‌های سیمگون
کرده در دل‌ها به پا هنگامه‌ها
جلوه‌گر با لرزشی سیمابگون
گوی پستان بتان در هر نفس
لرزشی بنیان‌کنِ صبر و سکون
لرزشی آن‌سان که جنباند هوس
گونه‌ها از شورِ می، افروخته
دلبران بالا به رقص افراخته
خرمن ایمان به شوخی سوخته
کار دل‌ها با نگاهی ساخته
همچو نیلوفر به شاخ نارون
سرخوشان پیچیده در آغوش هم
مست باده، مست شهوت، مرد و زن
دست در آغوش و سر بر دوش هم
پلک‌ها در زیر بار خواب ناز
نرم‌نرمک بر سر هم خم شده
دیدگان از زور مستی نیمه‌باز
خواب و می را نشأه‌ها در هم شده

–

گوش کن افسانه‌ای ز افسانه‌ها
گر چه هستی سر به سر افسانه‌ای است
در دل وحشت‌فزا ویرانه‌ها
در دیار شوربختان، خانه‌ای است

–

کلبه‌ای تاریک و وحشتبار و سرد
از درون ناسپاسان تارتر
سرد چون دل‌های دور از سوز و درد
وز دهان گور وحشتبارتر
دخمه نه، ویرانه‌ای اندوهبار
وندر آن ویرانه برپا محشری
تن برهنه، اشکریزان، بی‌قرار
چار تن کودک به گرد بستری

–

بسترش گفتم، اگر گفتن رواست
پاره پاره بوریا را بستری

وآن طرف‌تر سرد و بی‌حاصل بجاست
در اجاقی توده خاکستری
خفته در بستر زنی شوریده‌حال
از جفای آسمان آزرده‌دل
خسته خاطر از گذشت ماه و سال
سینه‌اش آزرده آزار سل
کودکی زآن چار طفل ناتوان
اشکریزان روی بستر خم شده
رشته خونی از دهان زن روان
اشک و خون این دو تن در هم شده
کودکی دیگر به خاک افتاده زار
نیست از هستی رمق در پیکرش
خردسالی اشکریزان بی‌قرار
بوسه‌زن بر دست و روی مادرش
سر نهد بر سینه رنجور تب
شیرخواره طفل اشک‌آلوده چشم
می‌برد پستان بی‌شیرش به لب
می‌فشارد زیر دندانش به خشم
لب گشاید ناله را بیچاره زن
بشکند در سینه‌اش اما نفس
بنگرد زی کودکان خویشتن
نقش بندد بر لبش آهی و بس
اشک‌ریزان، موکَنان، مویه‌کُنان
کودکان بر پیکر از جان جدا
تاخته فریادشان تا آسمان
لرزشی افکنده در عرش خدا

–

صبح، نزدیک است و در آغوش ناز
تا سحرگه مردم شب‌زنده‌دار
دیدگان از خواب و مستی نیمه‌باز
هر که زی دولتسرایش رهسپار
جمله را افتاد از آن ویران گذر
چشم خواب‌آلوده یک تن وا نکرد
از غم شوریده‌حالان بی‌خبر
کس به حال بی‌کسان پروا نکرد

–

آن امیران، وین فقیران، هر دو را
تا سحر شب‌زنده‌داری کار بود

من نمی‌نالم ز بیداد خدا
لیک فرق این دو شب بسیار بود
هر دو شب را بود روزی در قفا:
بامداد عیش و صبح رستخیز
این شبی از زندگی کامش روا
وآن شبی با مرگ جانش در ستیز
این شبش با عیش و عشرت بود جفت
شام او در ناله و در غم گذشت
چند می‌گویی فلان دیوانه گفت
«بر شما بگذشت، بر ما هم گذشت»

-

ملتی بیچاره، جمعی کامران
بالله این آیین نماند برقرار
«ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ۱۳٤۰)

«شیخ ریا»

«خسروی، دادگستری جم‌جاه
دختری داشت خوبرو، چون ماه
سروِ قدّش، نهالِ باغِ کمال
ماهِ رویش، چراغِ چشمِ جمال
سرِ زلفش، کنایت از ظلمات
لبِ لعلش، کلیدِ آبِ حیات
خم ابرو، کمان ناوک‌زن [ناوک: تیر]
جعد گیسو، کمند مردافکن
«چشمش از چشم آهو آهوگیر
جادوآسانه؛ بلکه جادوگیر»
تاب مژگان، بلای سوختگان
به نگه دین و دل فروختگان
نازک‌اندامِ نازنین‌رفتار
دلربا لعلِ دلنشین‌گفتار
خواستارش به جان سرافرازان
سرکشان بر درش سراندازان
سروران در غمش هلاک شده
«ای بسا آرزو که خاک شده»

-

بود در مُلک شاه، چوپانی

عمر سر کرده در بیابانی
سوی شهرش نیوفتاده گذر
عمر در کوه و درّه برده به سر
وحشی، اما به جان و دل، آرام
ایمن از دوزخِ تمدّن‌نام
از جهانی به نیم‌نانی خوش
با دلِ فارغ از جهانی خوش
بهره‌اش زین جهان بی‌آئین
کاسه‌ای شیر و قرص نان جوین
با کفی آب چشمه‌ساران، مست
ساغرش پر ز آبله کف دست [ساغر: پیاله شرابخواری]
فارغ از عیش و رنجِ بیش و کمی
از گذشت جهان، ندیده غمی
چوبدستی به کف، نمد بر دوش
بسترش، خاک و آسمان، روپوش
ایمن از رنج آرزومندی
پادشاهِ دیارِ خرسندی
مُلکتش مرتعی به دامن کوه
دور از انبوه و ایمن از اندوه
دو سگش دو وزیر کارآگاه
پاسدار حریمِ حرمتِ شاه
گوسفندان، رعیتی خاموش
همه فرمان‌پذیر و پندنیوش
ملتی سر به زیر و دوخته‌لب
نه فزون‌خواه و انقلاب‌طلب
نه وزیران، به خون یکدیگر
بسته از حرص جاه و مال، کمر
نه شه از حال مملکت، غافل
نه رعیت ز شاه، خونین‌دل
زان وزیرانِ روز و شب بیدار
رخ نهان کرده گرگ استعمار
ملت، آرام و مملکت، آرام
شاه، آسوده از بَدِ ایام
–
وین جفاپیشه تمام‌ستم
نپسندد دلی رها از غم
فتنه‌هائی عجب برانگیزد
با دل‌آسودگان، به کین خیزد

تا نگویند زیر چرخ کبود
دلی از جور آسمان آسود
تا نجویند خاطری آرام
زیر این طاق لاجوردی‌فام
چون‌که آرام جان چوپان دید
آسمان، فتنه را، ز جا جنبید
دختر شاه را به عزم شکار
کرد زیّ کوه و دشت راه‌سپار
لختی از همرهان جدا افتاد
تشنه شد، رو به کوهسار نهاد
بُرد شهزاده را قضای زمان
تا وطنگاه ساده‌دل چوپان

–

وآن تهی‌خاطر از غم ایام
قرص نان جُوَش نهایتِ کام
غافل از گشتِ چرخ و بازی‌هاش
از بلاها و فتنه‌سازی‌هاش
دیده وا کرد و شهسواری دید
بر سرِ خویش تاجداری دید
دید و صبر و قرار از کف داد
دید و با یک نگه ز پای افتاد
گشت عاشق بر آن جمال چِگل [چگل: خوش‌اندام]
خود به یک دل نه، بلکه با صد دل

–

تا بدانی که عشق، شاه و گدا
نشناسد چو هِشت دام بلا
گه گدائی اسیر شه سازد
روزگارش ز غم، تبه سازد
گه شهی را که گردن افرازد
در کمند گدائی اندازد

–

مرد جز مام و عمّه نادیده
روی زیبا ندیده تا دیده
در جوانی نرانده کام دلی
بی‌نصیب از نگاهِ دل‌گسلی
گر ببیند نشسته بر سر زین
آفتاب آیتی، فلک‌تمکین
در بیابانی آنچنان برهوت

چه ملامت اگر شود مبهوت؟
نشود باورش که بیدار است
یا به خوابی عجب گرفتار است
محو و حیرت‌زده به جا مانَد
دست و پایش ز کار وامانَد

-

همرهان آمدند و دختر راند
غافل از آتشی که برجا ماند
رفت و از رفتنش نماند نشان
جز شراری به خرمن چوپان
شعله برق کآسمان افروخت
چه غم ار کشتِ بینوائی سوخت

-

مردِ مسکینِ دل ز کف داده
با نگاهی ز پا درافتاده
همدمش گشت بیقراری‌ها
پیشه‌اش ناله‌ها و زاری‌ها
نه رفیقی کزو مدد جوید
نه شفیقی که راز دل گوید
با چه امید پا نهد در راه
مرد چوپان و عشق دختر شاه
دشمنش رحمت آورد بر حال
هر که را هست آرزوی محال

-

شد غم عشقِ حیرت‌افزایش
چاشنی‌بخش نغمه نابش
دل آسوده‌اش چو شیدا گشت
ناله‌های نی‌اش غم‌افزا گشت
بر دلش تا شعاع مهری تافت
زیر و بم‌های نغمه‌اش جان یافت
نی‌لبک با لب آشنا می‌کرد
شوری از هر نوا به پا می‌کرد

-

هنر از فیض عشق، نامور است
نشأت عشق، مادر هنر است
شور عشق ار نوائی انگیزد
هر طنینش به جان شرر ریزد

-

بود شه را وزیر هشیاری
در مهمّات مملکت یاری
کارها را به فیض حکمت و رای
با سرانگشتِ عقل عقده‌گشای
رفت روزی مگر به قصد شکار
جانب دشت و دامن کهسار
در خم درّه‌های هول‌انگیز
بانگ نائی شنید حزن‌آمیز
نغمه‌ای جانگداز و طاقت‌سوز
شعله‌زن، بی‌امان، جهان‌افروز
بانگِ نی آتشی به جانش ریخت
در طلب اسبِ بادپای انگیخت
در پس قلّه‌ای شبانی دید
نه شبان، مشت استخوانی دید
قامتی زیر بار محنت خم
چهری از قهر زندگی درهم
دستِ بیدادپیشه مه و سال
بر جبینش زده خط ابطال
بیخته آسمانِ بختِ سیاه
بر سرش گردِ پیری ناگاه
بر سرِ دوش او چو بارِ وبال
نمدِ شوخناک دیرین‌سال
بستر شام و جامه روزش
بُردِ دی مه کتان تمّوزش
مظهر نکبتِ نمدپوشان
معنی صدقِ خانه بر دوشان
وین عجب کاین جُلُمبر چرکین
غول بی شاخ و دُمّ صخره‌نشین
از نی خود نوائی انگیزد
کآتش از هر دمی به جان ریزد
در نوایش نهان حکایت‌ها
وز جفای جهان شکایت‌ها

–

رحمت آورد کآنچنان دیدش
پیش خود خواند و حال پرسیدش
کز چه بر چهره‌ات نشان غم است
بازگو از که بر دلت ستم است؟
تو و نائی بدین شکرباری

تلخکام از چه رو به کهساری؟
بانگ نائی که مونس جان است
لایق بزم پادشاهان است

-

پاسخی چون نیامد از چوپان
شد وزیر از سکوت او حیران
گر چه دانست مردِ صاحبدل
که شبان راست پای دل در گِل
لب فرو بسته گر چه از گفتار
راز عشقش دویده بر رخسار
عشق را آب دیده غمّاز است
رنگِ از رخ پریده غمّاز است
گفتش: ای بینوای صحراگرد
گر دوا طالبی چه پوشی درد؟
خیز و راز درون مپوش از ما
بازگو حاجتت که گشت روا
گر نیازت به زر بوَد، این زر
ور به زور است، این تو این لشکر
ور به تدبیر من نیاز آید
فکر من کارِ بسته بگشاید
ور به عشقِ کسی گرفتاری
رازت از من نهان مکن باری
تا شوم از سرِ صفا یارت
برسانم ترا به دلدارت

-

چون شنید از وزیر این پیمان
به حکایت گشود لب چوپان
که: مرا دل اسیر عشق افتاد
رفته از عشق هستیم بر باد
آتش عشق استخوانم سوخت
نه همین استخوان که جانم سوخت
منم از وصل یار نومیدی
ذرّه‌ای در هوای خورشیدی
در کمند دل اوفتاده اسیر
وین هوسباره نیست پندپذیر
بارها گفتم: ای دل گمراه!
بنگر، من کجا و دختر شاه!
او خداوند تخت باشد و تاج

من به نان شب از جهان محتاج
رحم کن ای دلِ جفاکردار
بیش از اینم مکن به جور آزار
این‌همه گفتمش، ولیک چه سود
عجزِ من بر جفای او افزود

-

چون شنید این سخن کهن‌دستور [دستور: وزیر]
رحمش آمد به حال آن رنجور
دلش از حال او به درد آمد
کآتش‌انگیزِ آهِ سرد آمد
گوئی از دردِ عشق آگه بود
آه عاشق دلش ز جای ربود
خواست تا همّتی به کار کند
راز این نکته آشکار کند
کاندرین دیرِ ناپدید انجام
زیر این طاق لاجوردی‌فام
از پی کوششی و اصراری
شدنی، کردنی است هر کاری
راه اگر چند پیچ در پیچ است
همّت ار بود پیچ‌ها هیچ است
عشق، انگیزه طلبکاری است
بینوا آنکه از طلب عاری است

-

پیر صاحبدل خردپرورد
همّتی صرفِ کار چوپان کرد
لختی اندیشه را به کار افکند
در عمل طرحی استوار افکند
تا بدانند خلق آینده
رازِ جوینده هست یابنده
با شبان گفت: کاندرین سودا
هِشت باید به صبر و حیلت پا
اندرین راهِ سختِ ناهموار
گر به فرمان من کنی رفتار
زاهدی سازمت بلندآواز
اهل کشف و کرامت و اعجاز
کنمت شهره خواص و عوام
نافذالحکم و حجت‌الاسلام
وآنگهت با شه آشنا سازم

گره از مشکل تو وا سازم
دخت شه را نهم در آغوشت
غم دنیا شود فراموشت
لیک باید چو کامکار شوی
زاهدی صاحب‌اعتبار شوی
نکنی سرکشی ز نادانی
سر ز فرمان من نپیچانی

–

گفت: من، مردِ عامی چوپان
چون شوم مقتدای خلق جهان
خرد و دانش و سوادم کو؟
وز کسی اذن اجتهادم کو؟
رهبری کار هر عوامی نیست
کار هر بی‌سواد خامی نیست

–

گفت: خامُش! که گر منم استاد
دانم این کار سخت سامان داد
در محیطی اسیر جهل و جنون
که بود کارها همه وارون
می‌شود اهل راز و صاحب درد
لُری ار غوطه زد در آبی سرد
از کرامات چل تن شیراز
پادوی می‌شود سخن‌پرداز
اگر از رمز کار آگاهی
می‌توان کرد هر چه می‌خواهی
در دیاری که عقل مات شود
هر محالی ز ممکنات شود
گر ترا اندکی سفاهت بود
مایه‌ای کافی از وقاحت بود
می‌توان لاف پیشوائی زد
بی‌محابا دم از خدائی زد
باید اکنون به صبر و دانائی
پند پیرانه کار فرمائی
موی سر را ز بُن بپیرائی
ریش انبوه را بیارائی
نمد از دوش خویش برداری
چارُق و چوبدست بگذاری
دیده بندی ز هر چه زیبائی

خنده را خوانی از سبکرائی
با ترش کردنی عبوس‌آمیز
جوئی از هر تبسّمی پرهیز
وانمائی ز غایت وسواس
از هر آن چیزِ تر به عشوه هراس
با عبا و قبا و شال کمر
سبحه بر کف، عمامه‌ای بر سر
در دل غاری آشیان جوئی
راه شیخان و زاهدان پوئی
هر که پرسید هرچه، دم نزنی
ورد و تسبیح را به هم نزنی
هر که آید برت به عجز و نیاز
تو نپردازی از دعا و نماز
با رکوع و سجود و با اذکار
شیخنائی شوی تمام‌عیار
به ریا خلق را کنی تسخیر
تا مریدت شوند شاه و وزیر

–

وآنچه بُد یادش از کهن‌استاد
داد درسِ ریا شبان را یاد
طول عمامه بیش‌تر کردن
شال بستن عبا به بر کردن
موی سر لامحاله بزدودن
طول ریش از دو قبضه افزودن
خواندن از بهر جذب ساده‌دلان
در قنوتی دو سوره از قرآن
طول دادن به قصد جلب نظر
سجده را نیم ساعت افزون‌تر
با عصا و عبا و دمپائی
راه رفتن به ناز و رعنائی
چهره پُرچین و باد در غبغب
فس‌فسی کاشتن به گوشه لب
هم ادا ساختن به عور و ادا
ذکر الحمد را ز مخرج حا
ضاد و حا را غلیظ فرمودن
مدِّ والضّالین افزودن
در صفِ خلق پیش‌تر رفتن
با محاسن همیشه ور رفتن

چین تحقیر بر جبین بستن
دل خلقان به طعنه بشکستن
خاک ره با دُم عبا رُفتن
خلق را غافل از خدا گفتن
آستین بر خلایق افشاندن
همه را کافر و لعین خواندن
در دل غار آشیان جستن
بی‌نیازی از این و آن جستن
خویش را برتر از بشر دیدن
دیگران را چو گاو و خر دیدن
شیوه خَرمُرید کردن رام
ز ابتدایش نمود تا انجام

–

کارفرما وزیر پُرنیرنگ
بهتر از کارکشتگان فرنگ
با فسونکاری و دغلبازی
گشت سرگرم پیشواسازی
جمله آموختش طریقت کار
تا که شد مرشدی تمام‌عیار
ز آن بیابانیِ بلیدِ عوام [بلید: کندذهن، کودن]
آیتی ساخت حجت‌الاسلام
عشوه‌های عجب به کارش کرد
تا به دوش خران سوارش کرد
حجت‌اللّه باهرٌ فی الارض [باهر: هویدا، آشکار، درخشان]
طاعتش بر تمام مردم فرض

–

وانگهی کار او چو محکم کرد
عده‌ای جارچی فراهم کرد
جارچی‌های خُبره در تدلیس
بهتر از قوم روزنامه‌نویس
همه در شیوه‌های ابلیسی
رهروان طریق بی بی سی
همه در کار خویشتن به کمال
همگان خبره در هو و جنجال
رو نهادند این ور و آن ور
شهر و ده، پیچِ کوچه، زیرِ گذر
با کلامی رقیب نقل و نبات
باز کردند باب تبلیغات:

ایها الناس از صغیر و کبیر
خوش برآرید همصدا تکبیر
درِ نعمت به رویتان وا شد
شهرتان پایگاه آقا شد
آنک آن غار تیره در دل کوه
مهبط نور گشت و کان شکوه
تا ببینید نور حق در غار
بشتابید یا اولی الابصار
بشتابید تا عیان بینید
«آنچه نادیدنی است آن بینید».
خبر کشف حجت‌الاسلام
منتشر گشت در میان عوام
کور و کرها و آسمان‌جُل‌ها
عقل در گوش، خفتگان، خُل‌ها
اشک شوق از دو دیده بگشادند
همه جا بانگ الصلا دادند

–

خلق هر کوی و اهل هر محلی
ره فتادند با عَلَم و کتلی
رهبر هر گروه، چاوشی [چاوش: پیشرو لشگر، پیشاپیش قافله]
بیرق سبز بر سرِ دوشی
دسته سینه‌زن به راه افتاد
شهر در شور و اشک و آه افتاد
قمه‌زن‌های سرتراشیده
اندکی پیش سر خراشیده
پیش‌پیش همه وزیر شعار
بر سرش سایبان دو گز چلوار
شرّ و شوری عجب به پا کردند
شهر را دشت کربلا کردند
با چنین وضع و با چنین هنجار
رو نهادند مرد و زن سوی غار
تا مگر روی شیخنا بینند
حجت بالغ خدا بینند

–

گرم شد بهرِ صیدِ ناشی‌ها
موتور معجزه‌تراشی‌ها
مردِ رندان شدند خواب‌نما
یک دو افلیج نیز یافت شفا

ای بسا لال و کر سخنور شد
هر که شکاک بود منتر شد [منتر: مطیع، رام]
کوری از طوف کوه بینا شد
غنچه چشم بسته‌اش وا شد
سر چو بالا گرفت بهر دعا
دید در ماه، صورت مولا

–

مرد عیار سامری‌کردار
تا کند خلق را به حیله مهار
پایه از چرخ بگذرانیدش
بر سر مسندی نشانیدش
دستی آورده از عبا بیرون
بهر تقبیل خیلِ جهل و جنون [تقبیل: بوسیدن]
«مرد و زن ایستاده دوش به دوش
فارغ از رنج عقل و زحمت هوش»
تا به یک بوسه رستگار شوند
لایق لطف کردگار شوند

–

رونقی یافت چاپلوسی‌ها
گرم شد کار دست‌بوسی‌ها
بوسه‌های نَران شتاب‌زده
مادگان بوسه با حجاب زده
باطن مردمان هویدا شد
بت‌پرستی دوباره احیا شد

–

نه همین عامیان کالانعام
بل که خاصان عالَم اوهام
همه در کار یاوه‌پوئی‌ها
به رقابت گزافه‌گوئی‌ها
این به دعوا که: شیخنا مَلَک است
کارفرمای گردش فلک است
وآن به شیون که: جان جمله فداش
سرِ ما باد برخی کف پاش [برخی: فدا، قربانی]
مرتد فطری است منکر او
باید از تن جدا شود سرِ او
وآن دگر مدّعی که: ذاتِ خدا
شده در جسم شیخ جلوه‌نما
عالَم غیب در شهود آمد

«در پس پرده هر چه بود آمد»
وین به غوغا که: «او» شده است عیان
چند از این صبر و چند از این کتمان
دوره انتظار آخر شد
آنچه در پرده بود ظاهر شد
تا زند گردن همه کفار
و قنا ربنا عذابَ النار.

–

داغ شد چون تنور بازارش
خرمریدان به جان خریدارش
صیت زهدش به مهر و ماه رسید [صیت: آوازه شهرت]
این حکایت به گوش شاه رسید
دل سلطان به شور و شر افتاد
هوسِ دیدنش به سر افتاد
خواند روزی وزیر را برِ خویش
گفت با او هوای خاطر خویش
که: شنیدستم عارفی آگاه
در دل کوهسار جسته پناه
گر چه با خلق سر گران دارد
نفَسی کیمیای جان دارد
دل من شد به دیدنش مایل
کز ره گوش، عاشق آمد دل.

–

گفت با او وزیر باتدبیر:
کار سخت است سخت، ساده مگیر
این گُزین‌مرد از اولیای خداست
بی‌نیاز از نیازِ شاه و گداست
از جهان جُسته گوشه غاری
نیستش با کسی سر و کاری
نبود مردِ گفتگو کردن
وز خدا سوی خلق رو کردن
با سرانش سرِ گرانی‌ها
حصنِ جان کرده لَن تَرانی‌ها
خسرو کشورِ سحرگاهان
تاج‌بخش سرِ شهنشاهان
چرخ، گوئی اسیر چوگانش
خیل جنّ و مَلَک نگهبانش
غافل از میر و فارغ از شاه است

عارفی زاهدی دل‌آگاه است
شاهدِ بارز مسلمانی
هستش آن پینه‌های پیشانی
عیسی ار مرده زنده کرد به دَم
او کند زنده عیسی مریم
موسی ار اژدها نمود عصا
او عصا افکند، شود موسی
ید بیضایش اژدها افکن
دم لاهوتیش مسیح‌شکن
محرم خاص خلوتِ لاهوت
رسته از قیدِ عالم ناسوت
جز به دادار تکیه‌گاهش نیست
سر همصحبتی شاهش نیست
سرگران است با سرافرازان
همه عالم به خدمتش نازان
ای بسا میر و شه به درگاهش
بندگانند و خاکیِ راهش
روی دل سوی آسمان دارد
با شهان سخت سرگران دارد.

-

شاه چون گفته وزیر شنید
شوق دیدار در دلش جنبید
منعش افزونترک نمود هوس
آری از قیدها فزود هوس
گفت: ای آصف مبارک‌رای
با سرانگشتِ عقل عقده‌گشای!
شوق دیدار اوست در دل من
وین توئی چاره‌سازِ مشکل من
خواهم از همتش مدد جستن
وز دَمش دفترِ گنه شستن
تو نه آخر وزیر رای منی؟
در حوادث گره‌گشای منی؟
خیز و دیدار او میسّر کن
دلم از دیدنش منوّر کن.

-

چند روزی وزیرِ افسون‌ساز
کرد با شاهِ غافل افسون ساز
آمد و شد به رسم دلالان

وز تحاشی شیخنا نالان

-

چون شه از اشتیاق شد بی‌تاب
روزی آمد که: خسروا، بشتاب،
طالع خسرویت یار آمد
فلکت چاره‌سازِ کار آمد
دولتِ سرمدت نصیب افتاد
زاهدت رخصت زیارت داد
گر عنایات حق مدد سازد
نظری او به سویت اندازد
نه همین دولتت به کام افتد
بل که عقبات بر مرام افتد.

-

زین خبر اهل شهر شد آگاه
که به دیار شیخ آید شاه
اوفتادند جمله در تک و پو
گشته لبریزِ خلق، برزن و کو
همگی در رکاب شه پویان
وحدهُ لا شریک لَه گویان
بانگ تهلیل و نعره تکبیر
کنده از جا دل صغیر و کبیر
شاه از پیش و مؤمنان از پس
طَرّقوا طرّقوا فکنده عَسَس [طرّقوا: راه دهید، کنار روید؛ عسس: پاسبانان، نگهبانان]
به فلک رفته بانگ چاوشان
مرد و زن هلهله‌کنان، جوشان
کرده همراهیِ زیارتیان
اهل غوغا و جمع غارتیان
همه رَکباً تَهیمُ فی الفلوات [رکبا: زانوان؛ تَهیمُ: زخم‌شده؛ فلوات: فلات‌ها، کوهستان‌ها؛ رکباً تهیم فی الفلوات: زانوان زخمی‌شده در کوهستان‌ها]
همه جویندگان آب حیات
شیخ عنقا صفت خزیده به قاف [عنقا: سیمرغ؛ عنقا صفت: کنایه از انزوا و گوشه‌گیری]
مؤمنان گردِ غار او به طواف
خبر آمد که: شاه جوید بار.
گفت: ما را به کار شاه چه کار؟
پیش ما شاه و بنده یکسان است
بنده ماست گر چه سلطان است.
گفت و برجست خود به عزم نماز
با خدا گشت گرم راز و نیاز

-

دور از آن کبریا و فرّ و جلال
شه درآمد، وزیرش از دنبال
هر دو در منتهای عجز و ادب
دست بر سینه و ثنا بر لب
سر سپردند و دست بوسیدند
سجده بردند و نازها دیدند
به امیدی که شیخ دل‌آگاه
گوشه چشمی افکند بر شاه
لیک شیخ، از حضور شاه و وزیر
فارغ و گرم گفتن تکبیر
شیخ افزود در رکوع و سجود
شاهِ غافل بر اعتقاد افزود

–

چند روزی گذشت از این دیدار
همچنان شیخنا خزیده به غار
گرمِ سالوسی و ریاکاری
گردِ او مؤمنان بازاری
شاه را دل بدو شده مفتون
هر دمش اعتقاد گشته فزون
وآن فسونگر وزیر پرتدبیر
به فسون کرده شاه را تسخیر
هر زمانی به اقتضای زمان
داده در وصف شیخ، دادِ بیان
از کرامات او سخن گفته
آنچه خود دیده و آنچه بشنفته
کرده رندانه شاه را تلقین
اثراتِ وجودِ شیخِ گزین
که: اگر بخت هم‌عنان گردد
شیخ با شاه، مهربان گردد
عزم ماندن در این دیار کند
صحبت خسرو اختیار کند
دیگر، اقبال شاه تابنده است
بر چنین شاه، مُلک پاینده است
دین و دنیا به کام او گردد
آسمان بر مرام او گردد
گر شود زیب تاج سلطانی
گوهر اقتدارِ روحانی
مُلک در خاندان شه پاید

هر دمش قدرتی دگر زاید
دین و دولت چو با هم آمیزند
اقتداری عجب برانگیزند
گر به شمشیر، سَبحه گردد یار [سبحه: تسبیح]
خوش ز خصمان برآورند دمار
آنچه نتوان به نام سلطان کرد
نام دین کردنش چه آسان کرد
حربه سلطنت، ببند و بگیر
حربه دین‌مدارها تکفیر
یک تن ار دم زند ز آزادی
که بوَد نعمتی خدادادی
طعمه طعن مؤمنین افتد
داغ کفرش چو بر جبین افتد
واجب‌اللعنة آید و مردود
زود از کُنده‌اش برآید دود
سلطنت را قوی شود بنیاد
کس نیارد که دم زند آزاد
نو شود راه و رسم شدّادی
گم شود نام نحس آزادی

–

گفت شه کای وزیر فرّخ‌فال
ساده‌اندیشِ کارهای محال
دوره ما نه عهد جمشید است
عصر تسخیر ماه و ناهید است
مردمان زمانه هشیارند
سر به دعوی کجا فرود آرند
خود گرفتم که این مبارک‌رای
باشد از بندگان خاص خدای
مردم خیره‌سر فراوانند
اهل بغی و عناد و طغیانند
در جهانی که حدّ و مرزی نیست
ایمن از رخنه هیچ درزی نیست
دوره سلطنت‌مداری کو؟
چاردیوار اختیاری کو؟
کرده قانون سلطنت تغییر
بی‌اثر گشته حربه تکفیر
نتوان حکم راند بی سرِ خر
فارغ از زحمت «حقوق بشر».

-

گفتش: ای خسرو همایون‌فر
غافلی از نهاد نسل بشر؟
در جهانی که از خرد بری است
کار موسی به کام سامری است
در دیاری که عقل معزول است
هر چه خواهی بگو، که مقبول است
ور کسی دم زند که «شرع مبین
نیست بهر عذاب اهل زمین
دین حق، پاسداری خرد است
عقل سالم، ملاک نیک و بد است»
گردنش را بزن که قاطی کرد
رو به اسلام التقاطی کرد
شیخنا را اگر شکار کنی
سرکشان را همه مهار کنی
حکم تو حکم قادر متعال
نتوان بردنت به زیر سؤال
وارهی از سؤال و چون و چرا
هر چه خواهی بکن به نام خدا
تیغ تکفیر حجت‌الاسلام
شاه را اوفتد اگر به نیام
با چنین حربه‌ای که جانسوز است
شه بر أعدای خویش پیروز است [أعدا: دشمنان]
هر که زد بر خلاف شاه نفَس
حکم تکفیر شیخ او را بس
روزگارش ز بُن، تباه شود
در برِ خلق، روسیاه شود
خرمریدان همیشه بسیارند
بنده سبحه‌اند و دستارند
وای اگر از دهانِ ملاّئی
گشت صادر به فتنه فتوائی
که: فلان، کافر است و دشمن دین
واجب‌الرجم گشته است لعین.
دُم، عَلَّم کرده های‌هوی کنند
سنگسارش ز چار سوی کنند
بی‌محابا چنان بر او تازند
کز جهانش نشان براندازند
«کف چو از خون بی‌گنه شویند

آنگه این سگ چه کرده می‌گویند».

–

گفت از این گونه چاره‌گر دستور
سخنانی که شه فتاد به شور

–

گفت شه کای وزیر روشن‌رای
عاقبت‌بین و مصلحت‌فرمای
نکته‌هائی که مو به مو گفتی
نغز و سنجیده و نکو گفتی
مِهر این زاهد بلندمقام
میرِ خاصان و مقتدای عوام
مغتنم هست در برِ ما هم
نه به دنیا که بهر عقبی هم
بایدت جست چاره‌ای که مگر
نکند شیخ از این دیار سفر
تا ز فیض حضور میمونش
وز مبارک دم همایونش
برکت‌جوی و بهره‌مند شویم
در برِ خلق سربلند شویم.

–

تا پیِ حکم شه کند تدبیر
مهلتی خواست کارکُشته وزیر
کرد چندی به طرفه‌بازی‌ها
در برِ شه زمینه‌سازی‌ها
عاقبت چون رسید موسم کار
کرد مقصود خویشتن اظهار
که: رساند به عرض انور شاه
چاکر خانه‌زادِ دولتخواه
چون بود شیخ آسمان‌مقدار
حافظِ شرعِ احمدِ مختار
شاه اگر بهر حفظ بیضه دین
دختر خود بدو دهد کابین
وگر این زاهد خجسته‌خصال
آیتِ فضلِ قادرِ متعال
دعوت شاه را نکو دارد
سر به پیوند او فرود آرد
از تجرد اگر عدول کند
به زنی دخت شه قبول کند

شاه را جاه و عزّت افزاید
مُلک در خاندان او پاید
گردد از برکت چنین داماد
شه، قوی‌حال و مملکت آباد
دخت شه در جهان سرافرازد
بر همه شاهزادگان نازد

–

شه به حیرت فتاده زین تدبیر
که دگرباره کارکشته وزیر
کرد آن‌مایه گفتگو با شاه
تا دل شاه شد بدو همراه
محو رای گره‌گشای وزیر
شاه تسلیم شد به رای وزیر

–

شد به فرمان شه، کهن‌دستور
از پی طرح گفتگو مأمور
رفت و آمد که: شیخ عالی‌جاه
سر نیارد فرو به دعوت شاه
می‌نگردد به وصلتی خرسند
این مسیحای بی زن و فرزند
از شه اصرار و از وزیر انکار
شیخنا همچنان خزیده به غار
تا سرانجام پیر پُرافسون
شوق شه را چو دید روزافزون
روزی آمد که: خسروا بشتاب
روزگارت به کام شد دریاب
طالع خسرویت یار آمد
اخترت چاره‌سازِ کار آمد
بس که ابرام کردم و اصرار
شیخ را واکشاندم از انکار
تا به دامادی و به وصلت شاه
گشت راضی، ولیک با اکراه.

–

به اشارات عاملان وزیر
خلق آگاه شد، صغیر و کبیر
که شهِ دین‌پناهِ دین‌پرور
سایه لطف خالق اکبر
صاحب تخت و بخت و تاج و نگین

پی حفظ و رواج شرع مبین
سر به پیوند شیخ بسپرده است
دختر خود نیاز او کرده است
ملت از رای شه خبر گردید
کاسه از آش داغ‌تر گردید
والی قشم و نایب زنجان
کدخدای فلات رفسنجان
صنف کفاش بصره و بمپور [بمپور: یکی از بخش‌های شهرستان ایرانشهر]
دشتبانان بندر شاپور
پایکارِ دهات نصرآباد [پایکار: خدمتکار]
گاودارِ حوالی بغداد
مرده‌شوران خطه ماهان
بچه‌های جنوب اصفاهان
نطفه‌های مقیم صُلبِ پدر
کودک خفته در دل مادر
ساکنان دیار خاموشان
آن ز یاد همه فراموشان
قلتشن‌بیگ و **تحفةالدیوان**
آفةالملک و **لعبةالسلطان**
همه برجستگانِ صیغه‌روی
همه سردستگانِ شهرِ نوی [نوی: نام شهری است در شام]
صیغه‌روهای ناب دورِ حرم
صیغه‌خوان‌های با همه محرم
تکه‌های حسابی ددری [ددری: هرزه، بدکاره]
چکه‌های حریفِ پشت دری
دختر مانده بیخ گیس ننه
حاجی پولدار چندزنه
لاکتابانِ با کتابی جور
مردمانِ ز آدمیت دور
نوحه‌خوان‌ها، سرِ مزاری‌ها
تک‌پران‌ها و پشت باری‌ها [تک‌پران: زنی که گاه‌گاه به تباهی گراید]
همه زین مژده شادمان گشته
سیل طومارها روان گشته
-
در سپاس از خدیو شیخ‌نواز [خدیو: پادشاه]
شد همایون‌رقابتی آغاز
شد ز هر سو روان سوی دربار
نامه‌ها تلگراف‌ها بسیار

همه در عرض تهنیت کای شاه
ای سپهرآیتِ فلک‌درگاه
ای قدرقدرتِ قضاآیین
ای همه عالَمت به زیر نگین
ای به حُکمت جهانیان زنده
عاشق انتقاد سازنده
ای ولایت‌شعارِ قدسی‌رای
ای ز تیغت رواج دین خدای
قبله عالم، ای شه شاهان
«ای فدای تو هم دل و هم جان»
ای ترا تاج و تخت، زیبنده
صد چو خاقان و قیصرت بنده
نعلِ اسبت هلالِ چرخِ برین
زهره و مشتریت نقش نگین
این که نُه پلّه کرسی افلاک
به رکاب تو می‌رسد؟ حاشاک
ای نظرکرده گزینِ خدا
ای ترا تا ابد دوام و بقا
ای بلنداختر همایون‌رای
مصلحت‌بین و معدلت‌فرمای
عزم شاهانه‌ات مبارک باد
دشمنت تیغ غم به تارک باد
جفت فرخندگی و میمونی
باد این وصلت همایونی
دخت شه را به غیر شیخ نبود
همسری طرفه زیر چرخ کبود.

-

بود از این گونه روز و شب طومار
گشته جاری به جانب دربار
آگهی از حساب بیرون شد
صفحات جراید افزون شد
زیر هر یک هزارها امضا
گاه لایقرأ و گهی خوانا: [لایقرأ: ناخوانا]
چاکر و خاک ره، سگ درگاه
خانه‌زاد و غلام و بنده شاه
جان‌نثار و عبید و الأحقر
این سگ، آن دیگری ز سگ کم‌تر

نامه‌ها را وزیر حیلت‌گر
بگذراند از لحاظ شه یک‌سر [لحاظ: چشم]
که: ببین شورِ خلقِ ملیونی
ضامنِ قدرتِ همایونی
شاهد زنده دموکراسی
دشمن عشوه‌های خنّاسی [خناسی: شیطنت‌آمیز]
این بود جلوه‌ای عدوافکن
کوری چشم خصم قُرقُرزن
زین سپس جور با جسارت کن
هر چه خواهی بدوش و غارت کن
بعد از این تاج را خطر نبود
خلق را نان و آب اگر نبود
ور کسی دم زند که نانم رفت
ایها الناس خانمانم رفت
بر سرش نعره زن به قهر و غضب
کای فرومایه رفاه‌طلب
با بهشتی بدان دلفروزی
دیده بر نعمت جهان دوزی؟
مؤمنانند بهر دین نگران
«نان و آب» است مالِ گاو و خران
–
شاه، سرشار از این‌همه برکات
شادمان از تعالی درجات
نامه‌ها دید و حرف پیر شنود
زود «امرِ رسیدگی فرمود»
به دلیل دقیقه‌های نجوم
ساعت سعد و نحس شد معلوم
جشن شاهانه‌ای مهیّا شد
بزم عیش و نشاط برپا شد
شهر شد غرق عشرت و شادی
زآن فریبنده جشنِ دامادی
هفت شهر زمین، چراغان شد
هفت گبرِ گزین، مسلمان شد
هر طرف شور و جنبشی پیدا
هر طرف طاق نصرتی برپا
کامیون‌های پُر ز نقل و نبات
قیمت هر چه می‌خوری صلوات
بانگ مردانه وزیر شعار

رفته تا اوج گنبد دوّار
یک طرف سوریان مبارک‌گو
«بانگ الله اکبر از یک‌سو»
-
در محاسن، نهان، لب و دندان
وندر آن چشمه‌سار، آبِ دهان
قطره‌ای زآن کلید گنج شفا
بر همه دردهای خلق، دوا
تُف مگو، موج فیض آب حیات
وآن محاسن سیه‌تر از ظلمات
ریشِ انبوه را حنا بسته
بندِ تنبان درازنا بسته
تای عمّامه بیش‌تر کرده
سرِ آن همچو جقّه بر کرده [جقّه: پَرِ پیش کلاه پادشاهان]
سرِ دیگر نهاده تحت حَنَک [تحت حنک: زیر چانه]
حنکش خلق را نموده عنک [عنک: خری که پیشاپیش گله رود]
آستینی چو کام افعی باز
شاهد صدقِ حرص و معنی آز
سبحه در دستِ از عبا بیرون
رمزِ صد چشمه حیله و افسون
هر قدم برگرفته با صد ناز
بر زمینش نهاده با إعزاز [إعزاز: احترام]
زیر لب ذکر ربّنا گویان
در رکابش جماعتی پویان
خاک پایش به دیدگان کرده
مقدمش کیمیای جان کرده
زین طرف مردمی گسسته‌عنان
گشته او را پذیره از دل و جان
بغبغوهای گنبد یا مفت
گردن از مال وقف کرده کلفت
عاکفان حریم قاب پلو [عاکف: معتکف]
عاشقان قدیم مال چپو [چپو: چپاول، غارت]
مدعی‌های لقمه‌پرهیزی
مظهر گربه بر سر دیزی
خیلِ مستعربان حلواخور [مستعرب: عرب‌نما]
تشنه‌کامان شیرِ گرمِ شتر
توده‌ای‌های تازه برگشته
صاحب ریش معتبر گشته

مطربان شکسته پنجه و ساز
گمرهان به راه آمده باز
فُکُلی‌های یقه وا کرده
ریش را تا شکم رها کرده
توبه‌کاران سابقاً می‌خوار
بَستیانِ کنون اسیر خمار [بستی: معتاد]
بی‌حجابان چادری گشته
آن‌وری‌های این‌وری گشته
خان کُرّان و خواجه پاریز [کران: یکی از دهستان‌های نوشهر و نیز یکی از دهستان‌های فارسان؛ پاریز: یکی از دهستان‌های سیرجان]
بی همه چیزهای با همه چیز
کرده تعطیل کسب و کار حلال
آمده یکسره به استقبال
پیش‌پیشِ همه وزیر شعار
بر سرش سایبان دو گز چلوار

–

آمد و همرهانش از پس و پیش
فرش راهش نموده دیده خویش
کرد با عزت و جلال، ورود
مجلس شاه را صفا افزود
جای می، گشت صرف نقل و نبات
ساز و آواز انجمن، صلوات
طبل نقاره‌چی بکار افتاد
کرناها به قارقار افتاد
صف کشیدند یک طویله رجال
سینه‌ها عرصه نشان و مدال
تیمساران گُردِ دشمن‌کوب
یال و کوپالشان تهمتن‌کوب
تافته تا ورای قلّه قاف
برق شمشیرهای توی غلاف
همه دشمن‌شکارِ صاحب‌عزم
در دل صحنه‌های محفل بزم

–

رونقی تازه تخت و تاج گرفت
کار پخش لقب رواج گرفت
عُمدة الملّة عمده دیوان شد [عمده: عمود، تکیه‌گاه]
شیدة المُلک، شیده سلطان شد [شیده: نور، روشنایی]
خاتم قاریان درباری
کرد نیکو قرائتی جاری

بهر تبریک سرمد الشعرا
خواند کلی قصیده غرّا
–
بعد از آن نوبت نثار آمد
که ز هر شهر و هر دیار آمد
سیل شاباش و هدیه گشت روان
هر که را هرچه بود در امکان:
سُفرای ممالک شرقی:
یک عدد داس و چکش تَرمی [ترم: یکی از دهستان‌های ساری]
قوم در حالِ رشدِ افریقا:
رقعه‌ای چند التماس دعا
هیأت شامی و فلسطینی:
کیسه‌های گشاد خورجینی
افسران رژیم صدّامی:
عکس زیبای أزرقِ شامی [أزرق: کبودچشم]
مُرسلین قلیج کارِ فرنگ: [مرسل: ارسال‌کننده؛ قلیج: شمشیر]
چند جزوه رسالهَ نیرنگ
هیأت خاص ینگه دنیائی: [ینگه دنیا: آمریکا]
چند گوساله تماشائی
صنف مستضعفِ مقاطعه‌کار:
شمش خالص دوازده خروار
خوش‌خیالان قافیت‌پرداز:
مبلغی حرفِ چار من یک غاز
معرفت‌دارهای چاله‌حصار:
چاقوی تیغه تیز ضامن‌دار
صنف بنگاهیان و دلالان:
چار تا نعل و یک عدد پالان
ناقدانِ ز قید و بند آزاد:
کیسه‌ایَ کاه در گذرگه باد
مفتیان مروّج‌الاسلام:
قبض‌های کلانِ سهم امام
لیدر حزب‌هایَ پوشالی:
جعبه‌ای وعده‌های توخالی
پاسداران خاص حزب‌الله:
چند تائی چماق سرخ و سیاه
برزگرهای هی بنال و بدو:
خمره‌های تهی ز گندم و جو
خیل زُهّاد واجب‌التعظیم:

دیگ جوشان هول‌خیز هلیم
اهل بازارِ از درم بیزار:
یک دوجین «مرده باد استکبار»
کارگرهای دستمزدبگیر:
نیمه‌نانی ولی بدون پنیر
اوستادان پیر دانشگاه:
خُنچه‌ای لب به لب ز ناله و آه [خنچه: سفره کوچک؛ لب به لب: پُر]
واعظان شریف پاک‌سرشت:
چند تائی کلید باغ بهشت
بانوان به خانه‌داری طاق: [طاق: تک، یکتا]
کوپن باد کرده ارزاق
جمع تحصیل‌کرده بیکار:
بر سر دست هشته کشک و تغار
فرقه اهل مصلحت‌بینی:
دُم گاوی نهاده در سینی
بینوایان مانده از هر جا:
مبلغی «مرده باد امریکا»

–

روز تا شب همه بریز و بپاش
خلق آسوده از تلاش معاش
سر و وضع خَدم حَشم نو شد
سور و سات قلندران رو شد [سور: جشن؛ سات: خواب]
در هم افتاده جنس ماده و نر
نسخه دلنشین «جشن هنر»
بس که بودند مرد و زن دلشاد
جشن «کورش بخواب» رفت از یاد

–

چون شب از نیمه اندکی بگذشت
موقع خواب و استراحت گشت
شد به تأیید حضرت باری
صیغه عقدِ همسری جاری

–

دختر شاه و شیخ نوداماد
این سراسیمه، آن دگر دلشاد
آن، بدین شادمان که در دو جهان
سرفراز است در میان زنان
همسر شیخ و دختر شاه است
دولتش در دو نشأه، همراه است [نشأه: جهان]

هم به دنیا قرین عزت و ناز
هم به عُقبا سعادتش دمساز

–

وین، در آن کار گشته سرگردان
مانده حیران ز بازی دوران
کاین منم آن شبانک مسکین
آن تهیدست پیرهن‌چرکین
کاین‌چنین غرق عزّت و جاهم
همسر دختر شهنشاهم
این منم آن گدای بی سر و پا
تُف نحسم کنون کلید شفا
این منم نان جو ندیده به خوان
گشته حکمم به جان خلق، روان
این منم آن به قرص نان، محتاج
حالی از من گرفته رونق، تاج
این منم آن شبانِ بوده دوان
در پی گله‌ای به روز و شبان
واینک اندر قفای من به قطار
گوسفندِ دوپا هزار هزار

–

هر دو، این شادمان و آن حیران
جانب حجله‌گه شدند روان
در دل حجله‌گاهِ عشرت‌بار
فارغ از رنج و خالی از اغیار
شیخ داماد با عروسش گفت
کای تو با من چو بخت و دولت، جفت
شب وصل است و بایدم به نماز
با خدا کرد عرض راز و نیاز
پیش‌تر زانکه برخورم ز وصال
بایدم شکر قادر متعال
رخصتی تا کنم وضوئی ساز
شستشوئی کنم به قصد نماز
فرض یزدان نهاده باز آیم
پرده از چهره تو بگشایم
کام دل از لب تو برگیرم
سر و پایت به بوسه درگیرم
گفت این را و از درِ دیگر
رفت، زآن‌سان کزو نماند اثر

-

بود بر تخت حجله‌گه دختر
حلقه کرده دو چشم خود بر در
مانده در انتظار و بر این حال
لحظه‌هائی درازتر از سال
دلش از آرزو کباب شده
بوسه بر لب رسیده آب شده

-

این ستمکاره گنبد وارون
رنج‌ها آفریده گوناگون
رنج‌هائی مهیب و وحشتبار
جانگزا، دلشکن، بلا کردار
نیست زآن رنج‌ها به دوش بشر
باری از انتظار سنگین‌تر
فتنه‌گر بوده چرخ تا بوده
لختی از فتنه‌ها نیاسوده
زآن‌همه فتنه‌های چرخ کبود
کاشکی رنج انتظار نبود
جانگزا گر چه هجر یار بود
خوش‌تر از درد انتظار بود
باشد اندر مذاقِ جان بشر
مرگ از انتظار شیرین‌تر.

-

ساعتی رفت و باز نامد شوی
خسته شد ز انتظار، زیباروی
آمد آن جان و دل به حسرت، خون
شوی‌جویان ز حجله‌گاه برون
خبری بود سخت حیرت‌بار:
شیخ از حجله‌گاه کرده فرار

-

چون شنیدند جمله وارفتند
«هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند»
از پی شیخِ گشته ناپیدا
سر نهادند در دل صحرا
همه از غیبتش به جان نگران
همه در جستجوی او حیران
هر یکی بر قیاس نقش ضمیر
کرده آن را به گونه‌ای تعبیر:

-

این یکی گفته کان مبارک‌تاج
هر شبانگاه می‌کند معراج
دیده‌ام من به چشم خود صد بار
شیخنا گشته بر بُراق، سوار [بُراق: اسب تیزرو]
سرِ شب رفته صبح برگشته
کس نه زین قصه باخبر گشته
رفته امشب به عادت دیرین
سوی مهمانسرای عرش برین
به یقین چون سحر فراز آید
شیخ زیّ حجله‌گاه باز آید. [زیّ: به سویِ]

-

دیگری گفت: وه ز بی‌خبری
غفلت از کار و بار جنّ و پری
شیخ را گر چه کسوت بشری است
مرشد جنّ و مقتدای پری است
مَلک‌الجن به شهر جابُلقا [جابلقا: شهری افسانه‌ای]
کرده امشب ز روی صدق و صفا
شادی شیخ را چراغانی
جنّیان را تمام مهمانی
موکبی شاهوار کرده گسیل
شیخ را برده با دو صد تجلیل
این همه شور و شر چرا باید
ساعتی دیگر از سفر آید.

-

وآن دگر داد نطق داده چنین
کان مبارک‌دم مَلَک‌آئین
پاک بُد چون ز شهوت و ز هوی
خواست از کردگار خود به دعا
که به نزد خودش فراخواند
وز بلای زفاف برهاند
گشت بر بال جبرئیل سوار
رفت در قُرب رحمت دادار
جان از این تنگنای خاک رهاند
آستین بر جهانیان افشاند.

-

دیگری گفت: آن همایون‌رای
بوده است از فرشتگان خدای

ماند یک چند در میان بشر
باز بگشود زیّ فلک شهپر.

–

مانده حیران به کار شیخ، وزیر
خردش عاجز آمد از تعبیر
کز چه در آستان وصل نگار
کرده از حجله‌گاه عیش، فرار

–

گفت با خود که این شبانکِ دون
لاجرم گشت از شعف، مجنون
رفت و شد نقشه‌هام نقش بر آب
شد نصیبم به جای آب، سراب
ای دریغ از تلاش بی‌ثمرم
نخل بی‌شاخ و برگ و بار و برم
بهر این خلقِ از خرد بیزار
آفریدم بتی تمام‌عیار
از چنان غول بی سر و پائی
ساختم مرشدی و مولائی
به امیدی که یار من باشد
جلوه روزگار من باشد
نکند جز به رای من تمکین
هر چه خواهم بدو کنم تلقین
چون مرا داند آگه از اسرار
سر نپیچد ز حُکم من ناچار
شاه و ملت اسیر من باشند
همه فرمان‌پذیر من باشند
کی گمان بردمی که در فرجام
زهر ناکامیم نهد در کام
بایدم دربدر طلب کردش
جُست و آوردش و ادب کردش
حاصل روزگار من این است
مایه اعتبار من این است

–

خویشتن را چو دید باد به دست
از پی جستجو کمر بربست
شیخ‌جویان به هر طرف رو کرد
تا سحرگه بسی تکاپو کرد
همه شب گشت و زو ندید نشان

شرری بود و شد جهان ز جهان
شعله‌ای بود و رفت زیّ افلاک
قطره‌ای بود و شد نهان در خاک
صبحگاهان که پنجه خورشید
گرد شنگرف بر جهان پاشید [شنگرف: اکسید سرخ سرب؛ گرد شنگرف: کنایه از نور خورشید]
روشنی گشت تیرگی‌پیرای
شاهد آسمان فَلک‌آرای [شاهد: زیباروی؛ شاهد آسمان فلک‌آرای: کنایه از خورشید]
آسمان شمع بامداد افروخت
پرده‌های سیاهی شب سوخت
-
تا سحرگه نخفته چشم وزیر
اسب‌تازان به هر کران چون تیر
پیِ گم‌گشته هر طرف پویان
در بیابان و دشت و در، جویان
اوفتادش گذر بدان کهسار
کاندر او دیده بودش اول بار
دیدش اندر گریوه‌ای مدهوش [گریوه: تپه، پشته، گردنه]
اوفتاده به خاک ره خاموش
دلق زرق و ریا رها کرده
جامه بر خویشتن، قبا کرده
از سر افکنده بر زمین، دستار
جفت نعلینْش در یمین و یسار
بر سر خود شکسته چوب عصا
دانه سبحه کرده پخش و پلا
موی ریش و سبیل برکنده
اوفتاده چو مرغ پرکنده
بس که سر بر زمین زده چون مار
جوی خونش روان شده به کنار
از تپانچه تنش کبود شده [تپانچه: سیلی]
فارغ از قید هر چه بود شده
-
چون فراتر شد و شبان را دید
از تماشای او به جان لرزید
گفتش: این شوربختِ وارون‌کار [این: کجا؟]
کسی از بخت کرده چون تو فرار؟
ای ز بی‌دولتی شده مدهوش
بخت و دولت چو دیده در آغوش
ای به دولت رسیده چون تو خسی

آنچه کردی تو کرده هیچ کسی؟
جسته دولت به آستان تو راه
وین توئی رخ نهفته با اکراه
شاهد بخت، زیّ تو رو کرده
وین توئی پشت خود بدو کرده

-

اشک‌ریزان گشود لب، کای مرد
از همان ره که آمدی برگرد
واگذارم به حال خویش دمی
من و دامان دشت و کوه غمی
شب دوشین که با شکوه و جلال
پا نهادم به آستان وصال
شد دل خفته ناگهم بیدار
گفت با من که: ای دغل‌کردار
روزکی چند با فریب و ریا
رو نهادی به پیشگاه خدا
خویش همرنگ اولیا کردی
به ریا طاعت خدا کردی
از چنان طاعتی ریاآلود
برِ خَلقت چنین مقام افزود
دور چرخت نگشت جز به مرام
ملتت رام گشت و شاه، غلام
ای تو با صد فریب و صد ترفند
«راه پاکان گرفته روزی چند»
زآن تظاهر به پاکبازی‌ها
جسته این مایه سرفرازی‌ها
هیچ دانی اگر به صدق و صفا
رو نمائی به آستان خدا
همه آفاق، گلستان بینی
«آنچه خواهد دلت همان بینی»
بگذر از من تو ای کهن‌دستور
واگذارم به حال خود رنجور
دیده از کار من بدوز و برو
دلق و عمامه‌ام بسوز و برو
آتش افکن به سبحه و دستار
مایه‌های تباهی و پندار
دختر شاه و کام و نام، تو را
تخت و تاج از تو و مقام، تو را

این‌همه از تو، سوز جان از من
نشنوی بعد از این نشان از من
می‌روم دوری از ریا جویم
بی‌ریا در ره خدا پویم» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)

«عارف خجسته‌ضمیر»

«باری ای عارفِ خجسته‌ضمیر
حالِ ما این بود: بنال و بمیر!
نه کَه هم اذنِ ناله‌مان ندهند
جز به مردنِ حواله‌مان ندهند
بارِ دیگر به تختگاهِ کیان
تکیه‌زن گشته یَعربِ قحطان [یعرب قحطان: پدر قبایل یمن که گفته می‌شود اولین کسی بوده که به زبان عربی سخن گفته است.]
مستقر شد به زورِ حزب‌الله
آیت‌الله به جای شاهنشاه
کرده این قومِ سفله را مُنتر [منتر: رام، مطیع]
دزد و شیاد و شیخِ افسونگر
نومسلمان شدند و مؤمن نیز
دله‌دزدانِ حزبِ رستاخیز
همه خواهانِ اجر و مزد شدند
نیمه‌دزدان، تمام‌دزد شدند...
-
نه عزیزِ دلم! به عشقِ وطن
خویش را در بلا و غم مفکن
وطن از فیضِ همدلان، وطن است
ورنه محنت‌سرای مرد و زن است
وطن از اشتراکِ فرهنگ است
نه در و دشت و نه گِل و سنگ است
مسکنِ امنِ دزدها اینجاست
وطنِ زن‌به‌مزدها اینجاست
هوسِ ریش و پشم اگر داری
سوی ایران روانه شو باری!
تا ببینی چه سان گرفتاریم
تا ببینی چه عالمی داریم
چون خرِ آرزوی دُم کرده
دُم نجسته، دو گوش گم کرده!
دیگران پرکشان به اوجِ فضا
ما و حیض و نفاس و استبرا

خویش را هم‌طرازِ خر کرده
دزد را پاسبانِ زر کرده
نه از جهان کام و نی امیدِ بهشت
کافرِ مفلسیم و قحبه زشت» (علی‌اکبر سعیدی سیرجانی)

۸–۱۳–۵– «شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی– اجتماعی از سعیدی سیرجانی

توضیح

«شیخ صنعان» قصه‌ای است تمثیلی بر اساس داستانی به همین نام در «*منطق‌الطیر*» عطار، شاعر قرن ششم، و اولین واکنش سعیدی سیرجانی است نسبت به اوضاع اجتماعی ایران پس از تشکیل جمهوری اسلامی که در مجله «نگین»، تهران، در سال ۱۳۵۸ به طبع رسید و منجر به توقیف و تعطیل مجله و خشم حکومت نسبت به سعیدی گردید.

شیخ صنعان

«گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خَمّار داشت» [خَمّار: شراب‌فروش] (حافظ)

آقا سید مصطفای روضه‌خوان را تنها گروهی از همشهریان مخلص به خاطر دارند که در سراشیب غم‌انگیز دوران پیری افتاده‌اند، و ملال منازل بعد از چهل را با خاطره شیرین جوانی می‌آمیزند.
مرحوم آقا سید مصطفی از نوادر روزگار خویش بود. سید نجیب و زحمتکش بی‌سوادی بود که حرکات بی‌تکلف و دهن گرم، و از همه بالاتر، حرمت جدش او را از شغل پرمشقت خاک‌کشی به منصب روضه‌خوانی رسانده و بر عرشه منبرش نشانده بود.(۱)
سید اُمّی بود و از نکبت خواندن و آسیب نوشتن برکنار. بی آنکه به مدرسه رفته و در زوایای مکتبخانه‌ای عمر تلف کرده و اواخر عمر به گناه کبیره روشنفکری، مغضوب خلق خدا شده باشد، به فیض حافظه قوی در محضر عمه‌جانش بی‌بی کلثوم، شرح واقعه جانگذار کربلا را با شاخ و برگ‌های متداول شنیده و به خاطر سپرده بود، و با این سرمایه هنگفت سخن، بازار دیگر روضه‌خوان‌های شهرمان را از رواج و رونق انداخته بود. من خود از مجذوبان منبر سید بودم و در این لطف سلیقه و حُسن انتخاب، به فیض طبع تازه‌جوی همسالانم، تنها نبودم. دلم می‌خواهد حال و مجالی نصیب افتد تا در این روزگاری که «مقاله‌نویسی» از مقوله محرمات است و در ردیف گناهان کبیره، با نقل صحنه‌هائی از حرکات و سخنان سید به داستانسرائی و نقالی سرگرم شوم و نقش لبخندی بر چهره در هم کشیده شما خوانندگان گرامی بنشانم.(۲)
باری، مرحوم سید، در همه مجالس روضه‌خوانی شهر ما شرکت داشت و به قول یکی از رفقا «اطلاع» را به منزله «دعوت» می‌پذیرفت و مستمعان مشتاق را از مجلس شنیدنی و دلنشین خود محروم نمی‌گذاشت. آخر هر جلسه روضه‌خوانی اگر برای آخوندهای دیگر، مجلس افاضه بود، برای سید نازنین ما مجلس افاضه و استفاضه هر دو بود. از نخستین لحظات شروع مجلس می‌آمد و در کنار منبر می‌نشست و تا رسیدن نوبت، با همه هوش و حواسش سخنان غالباً تکراری همکاران را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و این بهره‌اندوزی را در مجلسی دیگر با تغییرات و اضافاتی تحویل مستمعان می‌داد.(۳) تصرفات ذوقی سید در نقل قصه‌ها و روایات و اخبار حد و مرزی نداشت، زیرا پای‌بند کتاب و سندی نبود، فلان داستان مذهبی را افواهی می‌شنید، به میل دل و حکم سلیقه خویش در آن تصرفاتی– غالباً دلپذیر– می‌کرد و بازش می‌گفت، بی آن که اعتنائی به اعتراض همکاران و ریشخند مدعیان داشته باشد.
نخستین دوره آشنائی من با نام بلندآوازه «شیخ صنعان» و سرگذشت عاشقانه عبرت‌آموزش، در محضر وعظ و پای منبر سید آغاز گشت. این داستان دلنشین را در حوالی ده سالگی بارها از زبان گویا و دهان گیرای مرحوم سید شنیدم و به فیض ذوق افسانه‌پسند کودکی چنان بر دلم نشست که نه تاراج بی‌رحم روزگار موفق به محو آثار آن گشت و نه روایات دیگر این داستان از ادیبان و شاعران نامور توانست از جلوه و جلال آن بکاهد. «خلیل من همه بت‌های آزری بشکست» [آزر: پدر ابراهیم که به بت‌تراشی معروف است] [سعدی].
حتی شیخ عطار هم با همه جادوسخنی و لطف تعبیر و تلمیحات عرفانی نتوانست طبع دهاتی و مزاج افسانه‌پسند مخلص را از روایت سید، منصرف و به منظومه نامدار خویش، منعطف سازد. داستانی که از مرحوم سید مصطفی شنیده‌ام با منظومه‌ای که قریحه تابناک «عطار» آفریده است

مختصر اختلافی دارد، و به همین دلیل، عین روایت مرحوم سید را- تا آنجا که حافظه‌ام مدد رساند- برای شما نقل می‌کنم، بدین امید که خوانندگان نکته‌سنج آن را با منظومه شیخ صنعان در «*منطق‌الطیر*» عطار مقابله کنند و به داوری بنشینند.(٤)

شیخ و موسیو

«شیخ صنعان پیرِ عهدِ خویش بود» [عطار]، خانقاهی داشت و دم و دستگاهی و مریدان مطیع و فرمانبرداری که هر یک دانه‌اش معادل یک فروند هواپیمای جمبوجت ۷٤۷ ارزش دارد.(۵) کار شیخ بزرگوار، ارشاد مریدان و تأمین صوفیان از محل نذر و نذورات مردم معتقدی که به مصداق «دنیا مزرعه آخرت است» می‌خواستند در آن جهان هم مرفه و آسوده به سر برند و در شمار «هم فیها خالدون» باشند.

در همسایگی خانقاه شیخ، باغی بزرگ بود، و در دل این باغ، کاخ سر به فلک کشیده‌ای، و در درون این کاخ، یک عدد «موسیو»ی کافر خدانشناس.(٦)

کار و بار موسیو «سکه» بود. باغ وسیع و پرمیوه‌ای در اختیار داشت، صدها غلام و کنیز، دست بر سینه و کمربسته خدمتش بودند. سرداب خانه‌اش پر از «خُم‌های خسروی» بود، سگ‌های درنده‌ای از قصر فرعونی‌اش محافظت می‌کردند، علناً شراب می‌انداخت و مطرب و رقاص به حضور می‌طلبید و میگساری می‌کرد و از مسلمانان دور و برش پروائی نداشت. از اینها بدتر، وجود خوکدانی کثیف و دماغ‌آزاری در گوشه باغش، با ده‌ها خوک نر و ماده و کوچک و بزرگ، جان اهل محل را به تنگ آورده بود.

خوک‌ها آزادانه در فضای باغ می‌گشتند، شاخه‌های نورس و نهال‌های تازه‌پا را با فشار تنه گندآلود خود در هم می‌شکستند. بی هیچ پرهیز و پروائی وارد استراحتگاه خدمه می‌شدند و اطاق را به لجن می‌کشیدند، و أحدی جرأت نداشت به خوک‌های مردم‌آزار و خودراضی بگوید بالای چشمتان ابروست.

مردم محله و حتا ساکنان و خدمه قصر از زورگوئی و کثافت‌پسندی موسیو به جان آمده بودند، اما از عواقب وخیم یکی دو اعتراض ملایم عبرت گرفته بودند و می‌سوختند و می‌ساختند و دم نمی‌زدند، در انتظار این که فرجی برسد و فرصتی پیش آید تا دمار از روزگار موسیو و خوک‌هایش برآورند.

عروس مسلمان در سرای کافر

جناب شیخ صنعان هم دل خوشی از «موسیو» نداشت، گویا، مرد لامذهب خیره‌سر تجاوزی به موقوفات شیخ کرده بود و از این بدتر، گاهی خوک‌های پوزه‌آلود نامبارک‌قدمش، از «راه‌آب» مشترک وارد خانقاه می‌شدند و فضای مقدس و خاک متبرک آن را می‌آلودند. به همین دلیل، حضرت شیخ غالباً در پایان مجالس ذکر و سماع، نفرینی نثار وجود منحوسش می‌کرد. تا اینکه روزی آوازه در شهر افتاد که موسیو عروسی تازه آورده است، و این خبر وحشت‌انگیز دهان به دهان گشت که مرد خارج از مذهب، دختر زیبای یکی از رعایای مسلمان خویش را با حقه‌بازی و تهدید و تطمیع به حرمسرای خود برده است.

خبر در حکم زلزله بود و ارکان شهر و محله را به لرزه انداخت و بیش از همه شیخ صنعان را، آخر او پیر طریقت بود و پاسدار قوانین شریعت. به هیچ قیمتی نمی‌توانست زنده باشد و ببیند که مخدره عفیفه مؤمنه‌ای در حباله نکاح کافر از سگ نجس‌تر خدانشناس درآید، و این واقعه شوم را با لطمه هراس‌انگیز که بر بنیان شریعت خواهد زد تحمل کند.

شیخ بی آنکه چشمش به جمال دختر افتاده باشد، فریاد وا شریعتا برداشت و صوفیان خانقاهی و اهل شهر را به جنگ موسیو بسیج کرد. مردم صافی‌اعتقاد، برآشفته از این واقعه، گرداگرد باغ موسیو را گرفتند و پیغام دادند که هرچه زودتر باید دختر مسلمان را به خانه پدرش بفرستد، وگرنه باغ شدّادی و قصر فرعونی‌اش را بر سر منحوسش خراب خواهند کرد.

موسیو که خود را در بن‌بست مرگ‌آفرینی احساس کرده بود، یکباره اشتلم‌های همیشگی خود را فراموش کرد و با لحن متضرعانه‌ای پیغام فرستاد که «غلط کردم، دختر را به خانواده‌اش تحویل می‌دهم، دست از جانم بردارید!».

اما خلق جوشان و خروشان که سینه‌ای مالامال کینه داشتند و از تجاوزها و مردم‌آزاری‌های موسیو و خوک‌هایش زندگی خود را تباه‌شده می‌دیدند دست از محاصره برنداشتند. علاوه بر این، تنی چند از رندان زیباپرست خانقاهی و چند نفری از لشوش [جمع لش: تنبل، بیکاره] و الواط شهر- که با نیم‌نگاهی صورت نازنین «قدرت‌خانم» را دیده(۷) و یا وصف جمالش را شنیده بودند و از این «نمدِ» بلوا به انتظار «کلاهِ» غنیمتی بودند، نگران از اینکه موسیوی وحشت‌زده دختر را روانه خانه پدرش کند و دل مشتاق آنان را حرمان‌زده سازد، مردم را به پایداری تشویق می‌کردند و از

جناب شیخ که پیشاپیش صفوف صوفیان به جنگ موسیو آمده بود می‌خواستند که به هیچ قیمتی از در مذاکره و مصالحه درنیاید. در این پافشاری، مردم شهر و خدمه باغ نیز همداستان بودند، گروهی به دلیل نفرتی که از خوکدانی موسیو داشتند و زجری که از تجاوز خوک‌هایش کشیده بودند و جماعتی به سودای خُم‌های خسروی و دم و دستگاه شاهانه قصر پرتجمل و باشکوه موسیو.
اما، شیخ صنعان مردانه به جنگ آمده بود و فارغ از جمال دلفریب زن و سودای مال و پروای خوک‌ها، می‌خواست در راه خدا جهادی کرده باشد و صفحه خاک را از وجود آلوده کافر پاک گرداند.

در اینجا صدای گرم آقا سید مصطفی شور و حرارتی دیگر می‌یافت، با چنان تعبیرات و هیجانی صحنه جنگ را مجسم می‌کرد که گوئی شخصاً در آن حضور داشته و حتا از فرماندهان اصلی حمله و هجوم بوده است. دریغا که قلم بی‌رمق و بی‌نوای من، از لحن گیرا و تعبیرات بدیع مرحوم سید بی‌بهره است، و شما خوانندگان عزیز باید این قسمت را با مدد خیال سبک‌سر خویش صحنه‌آرائی کنید و به تماشا بنشینید.
سید نازنین ما، پس از شرح جنگ و غلبه یاران شیخ و شکست و فرار موسیوی خدانشناس و غارت اندوخته‌ها و کشتار خوک‌هایش، به بزنگاه داستان می‌رسید که صوفیان و فداییان شیخ به حرمسرای موسیو داخل شده‌اند و چادری بر سر قدرت‌خانم انداخته‌اند و او را کشان‌کشان به صحن حیاط آورده‌اند، بدین نیت که به خانه پدر بازش گردانند و به دست خویشانش بسپارند.
دنباله داستان را از زبان سید بشنوید:

آشوب قلندران و اوباشان

«بیچاره عورتینه عفیفه»(۸) را به حضور شیخ آوردند. شیخ شادمان از این که مسلمان را از چنگ کافر نجات داده است و شریعت مقدس اسلام را از خفت و خواری پیراسته و فرمان خداوندی را اجرا کرده است، رو به صوفیان کرد که «ببرید، این مخدره عفیفه را به دست اهل و کسانش بسپارید». مردم هیجان‌زده متعصب با صدای بلند صلواتی فرستادند، و در میان انبوه جمعیت، راهی گشودند تا دختر را به خانه‌اش برسانند.
در این اثنا چند نفری از قلندران خانقاهی که دل در هوای دختر داشتند و در آتش این بلوا، خیال‌ها پخته بودند، در برابر شیخ صنعان زانو زدند و دستار از سر گشودند و فریاد وا اسلاما برآوردند.
شیخ، حیرت‌زده پرسید که «چه می‌گوئید؟ مگر نباید دختر را به خانه‌اش ببرند و به دست کسانش بسپرند؟»
یکی از قلندران که حیائی کم‌تر و روئی بیش‌تر از دیگران داشت، فریاد زد که «ای شیخ بزرگوار، آیا غیرت و حمیت اسلامی تو اجازه می‌دهد که این عفیفه عورتینه بی پشت و پناه را به دست مردمی بسپاری که قدرت نگهداری‌اش را نداشتند؟»
صوفی دیگری به کمک رفیقش آمد که «خویشان و کسان دختر لیاقت نگهداری او را ندارند، به محض این که به خانه رفت، او را به کافر دیگری می‌فروشند.»
سومی- با اشک و آه- به تأیید آن دو برخاست که «در این صورت، حضرت شیخ جواب خدا را چه خواهد داد؟»؛ از نام خدا لرزه‌ای بر اندام شیخ نشست. به یاد عمری طاعت و عبادت افتاد که محض رضای خدا کرده بود. خود را بر دوراهی عجیبی گرفتار دید. اگر دختر را به دست کسان نالایقش بسپارد چه بسا باز نصیب کافری گردد، اگر نسپارد با او چه کند؟ و در کجا از او نگهداری نماید. خانقاه قلندران دلق‌پوش و درویشان «منتشا» [عصایی مخصوص از چوب ستبر و گره‌دار که درویشان و قلندران به دست می‌گیرند] بر دوش که جای نازنینان نازکدل نیست.

در اینجا مرحوم سید اشاره مفصلی داشت به شیرین‌کاری‌های شیطان و ولعی که برای فریب و گمراهی مؤمنان دارد، و قدرت خدادادی که از روز ألست نصیبش شده است تا به هر صورت و هر هیأتی که بخواهد درآید و به‌راحتی مردم پاک و خداپرست را وسوسه کند و به درکات جهنم بکشاند.
مرحوم سید، این بزنگاه داستان را برای موعظه انتخاب کرده بود و با شرح کشّافی درباره جلوه‌های شیطان به مستمعین سراپا شوق و انتظار، هشدار می‌داد که مواظب دور و بر خودشان باشند و از شر وسواس خنّاس به ربّ‌الناس پناه برند و در مواضع قدرت، اطرافیان خویش را بپایند که مبادا شیطان در قالب دوستی و هیأت مریدی رفته باشد به قصد فریب آدمیزاده مغرور خوش‌باور.
سپس با لحن محزون و آواز دو دانگی که داشت، این بیت مثنوی را زمزمه می‌کرد که:
«ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست...

[پس به هر دستی نباید داد دست
گر به صورت آدمی انسان بُدی
احمد و بوجهل هم یکسان بُدی]» [ملک‌الشعرای بهار]

و به محض آنکه آثار خستگی و بی‌حوصلگی را در چهره از نصحیت‌گریزان مستمعین مشاهده می‌کرد، به سراغ داستان می‌رفت.

شیرین‌کاری شیطان

شیطان علیه ما علیه که دید در این ماجرا سرش بی‌کلاه مانده است و نزدیک است که دختر را به کسانش بسپارند، در هیأت مریدی از صوفیان خانقاه ظاهر شد و فریادش را بلند کرد: «البته، حق با حضرت شیخ است، باید دختر را به خانواده‌اش تحویل دهیم. وظیفه دینی ما نجات دختر مسلمانی بوده است از چنگ کافری. الحمدالله که وظیفه خود را انجام رسانده‌ایم»؛ با گفتن این کلمات، به دختر در چادر پیچیده نزدیک شد و با نهیبی قلندران و صوفیان را از گردش به کناری زد و از روی چادر بازوی او را گرفت و کشان‌کشان به حضور حضرت شیخ آوردش بدین بهانه که تشکری کند و رهسپار خانه‌اش گردد.

وقتی که دختر را نزدیک شیخ آورد و با ظرافتی شیطنت‌آمیز گوشه چادر را از جمال بی‌مثال علیامخدره کنار زد و جناب شیخ صنعانی که عمری را صرف ریاضت و مجاهده و ترویج طریقت و اصلاح خلایق کرده بود و کار اعتماد به زهد و طاعتش به مرحله‌ای رسیده بود که در قنوت نماز به جای «إلهنا عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک» می‌خواند «إلهنا عاملنا بعدلک...»، با نخستین نگاه زن، لرزه‌ای بر اندامش افتاد و عرق سردی بر پیشانی «سفته بسته‌اش» [سفته: سوراخ] نشست و قطرات درشت عرق از لای «محاسن» انبوهش سرازیر شد.

قلندران خانقاهی که شیخ را چون نگین انگشتری در میان خود گرفته بودند با نگاهی زیرچشمی و به فیض «فراست مؤمن»، ما فی الضمیر شیخ را خواندند و در یک لحظه همصدا فریاد برداشتند که «چه می‌گوئید؟ مگر می‌توان زنی بدین بیچارگی و وحشت‌زدگی را به دست کسان نالایقش سپرد؟ جواب غضب خدا و حساب روز جزا را چه می‌دهید؟»

اجامر [غوغاطلبان] و اوباش که در فاصله‌ای ایستاده و برق النگوهای طلا و سینه‌ریز مروارید زن دلشان را به هوس انداخته بود قمه‌ها را کشیدند و با قلندران و صوفیان همصدا شدند که «ابداً رضایت نمی‌دهیم که او را به خانواده‌اش تحویل دهید، ما بودیم که خانه را بر سر موسیو خراب کردیم و از سگ‌های نگهبان و خوک‌های کثافت‌خورش نترسیدیم و پیش رفتیم و خون دادیم، حالا زن را رها کنیم برود و به چنگ موسیوی دیگری بیفتد؟ مسلمانی کجا رفته؟ دیانت چه شده؟».

مردم معمولی شهر که نه دل خوشی از قمه‌کش‌ها داشتند و نه علاقه و ارادتی به قلندران خانقاهی، وانگهی چیزی از مقوله حس ششم آنان را از سکوت رضایت‌آمیز شیخ با برق نگاه مشتاقانه‌ای که از اعماق چشمانش می‌درخشید و از جار و جنجالی که قلندران و قداره‌کشان راه انداخته بودند، به حیرت و تردید افکنده بود نمی‌دانستند چه باید بگویند و چه باید بکنند.

در این اثنا بازرگانی از محترمان و خوشنامان شهر پیش آمد و بدین نیت که غائله را فرو نشاند و «عیال عورتینه» را از تجاوز قداره‌کشان و رندان خانقاهی نجات دهد، داوطلب شد که موقتاً از علیامخدره در خانه خودش نگهداری کند تا سر فرصت گروه‌های مختلف بنشینند و به مقتضای شرع، فکری به حالش کنند.

شیخ صنعان که به تقوای تاجر معتقد بود، این دعوت را پذیرفت و مردمی که با سوابق خوشنامی و بی‌غرضی بازرگان آشنائی داشتند با صلوات بلندی از این پیشنهاد استقبال کردند و «عیال عورتینه» را به او سپردند و خود با فراغ خاطر به سراغ کار و زندگی خویش رفتند.

خدا رحمت کند مرحوم آسید مصطفی را. وقتی که به اینجای داستان می‌رسید، منبرش حرارت و لطف دیگری پیدا می‌کرد. حضرتش چون عمری میان مردم گذرانده و با نقاط تاریک و روشن روح بشر آشنا شده بود، با طول و تفصیل شرحی می‌داد از حالات درونی شیخ صنعان در لحظه تحویل زن به دست بازرگان. سپس می‌پرداخت به توصیف نخستین شبی که بعد از ماجرای غارت خانه موسیو بر جناب شیخ گذشته است و ساعتی که حضرت شیخ به عادت همیشگی در مجلس ذکر و سماع صوفیان قدم گذاشته و آداب و رسوم خانقاهی را به شیوه معمول و معتاد به‌جا آورده، اما همه هوش و حواسش متوجه خاطره‌ای بوده است که از برخورد آن نگاه ایمان‌سوز و دو چشم عابدفریب بر لوح ضمیرش نشسته بود. در اینجا مرحوم آسید مصطفی با چنان ظرافتی به شرح حالات نفسانی شیخ می‌پرداخت که گوئی شخصاً عمری عاشق بوده است و شرح عشق و

شوریدگی خویش را در قالب حدیث دیگران می‌ریزد و به مستمعان تحویل می‌دهد. بنده نویسنده چون از لطف کلام مرحوم سید بی‌بهره‌ام دریغ می‌دانم سخنان ظریف او را در قالب کلمات بی‌جان و سردی بریزم که در انبار متروکه ذهنم انباشته است. به همین دلیل از این مقوله صرف نظر می‌کنم و به‌جای نقل حالات نفسانی شیخ، به شرح واقعات می‌پردازم.

ذکر «یا قدرت»

مرحوم سید می‌گفت:

در آن شب، حلقه ذکر صوفیان به شیوه معهود تشکیل شد، اما شیخ صنعان در محفل مریدان خانقاه، ذکری گرفت که به‌کلی بی‌سابقه بود. در شب‌های دیگر ذکر مجلس یکی از اسماء عزیز خدا بود، از قبیل یا قدوس، یا سبّوح، یا مولا... اما ذکر آن شب را شیخ «یا قدرت» انتخاب کرد و با شور و حرارتی «یا قدرت، یا قدرت» زد و مریدان به حکم عادت، گفته او را تکرار کردند.

در این میان، صوفی ساده‌لوحی از ذکر تازه حیرت کرد و در اثنای ذکر، سر به گوش رفیقش گذاشت و پرسید «مگر قدرت هم از اسماء الاهی است»؟ «رفیق کنار دستی که در بی‌خبری و دیرفهمی دست کمی از او نداشت، پرخاش‌کنان جوابش داد که «مرید حق ندارد در کار مراد دخالت کند، فوری استغفار کن و خیال بد به ذهنت راه مده». صوفی سومی که به برکت استراق سمع پی به گفتگوی آن دو برده بود، لحظه‌ای در فکر فرو رفت و حق را به جانب مرید نخستین داد و در بحث دخالت کرد که «بگذارید این سؤال را از خود شیخ بکنیم، به گمانم اشتباهی رخ داده باشد».

وقتی که ذکر تمام شد و صوفیان آرام گرفتند، مرد سومی با نهایت وسواس و احترام، سینه‌خیز به حضور شیخ آمد و در برابرش سه بار به خاک افتاد و گوشه تخت پوست شیخ را بوسه زد و با شرح مفصلی در عذرخواهی از جسارتی که مرتکب خواهد شد، سؤال کرد: «مگر قدرت هم از اسماء عظمای الاهی است؟» شیخ که متوجه انحراف ناخواسته ذهن خود شده بود، خواست لب بگشاید و استغفار کند، که یکی از قلندران به دادش رسید و چنان نهیبی بر سؤال‌کننده زد که همه ماست‌ها را کیسه کردند و به پچ پچ‌ها و تردیدها خاتمه دادند.

قلندر غرید که «تو مردک بی‌خبر از آداب خانقاه، تو ابله بی‌اطلاع از رسم و راه طریقت، چگونه به خودت اجازه دادی در کار مرشد تردید کنی؟» و سپس در حالی که یقه پیراهن خود را چاک می‌داد و خاک بر سر می‌کرد، با لحن ملامت‌آمیزی صوفیان را مخاطب قرار داد که: «شما بی‌غیرت‌ها نشسته‌اید و می‌بیند که به مرشد توهین می‌شود و از جایتان نمی‌جنبید؟ ای کافرها! ای مرتدها!» با این عبارت، یکباره رندان خانقاهی بر سر مردک ریختند و صوفیان هم به اقتدای از رندان، وارد معرکه شدند. دست و پای مرد مرتد را گرفتند و به حیاط خانقاه بردند و لحظه‌ای بعد هریک با تکه‌گوشتی- به عنوان غنیمت جهاد- به مجلس آمدند و ذکر «یا قدرت» را آغاز کردند.

تردید شیخ و تلقین قلندر

شیخ صنعان که از این ماجرا یکه خورده بود و به هیچ وجهی با کشتن صوفی ساده بی‌گناه موافق نبود، در تنگنای حیرت افتاد که با قلندر عربده‌جوی خونخوار چه کند؟ اگر به جرم ریختن خون نامشروع بی‌گناهی سزاوار قصاصش داند و فرمان به قتلش دهد «کوکبه سَروَری» [کوکبه: حشمت، جاه و جلال] شکسته خواهد شد و صوفیان پیکارجوئی که «چشم بر حُکم و گوش بر فرمان او نهاده‌اند» [هاتف اصفهانی]، به دلسردی از پیرامونش پراکنده خواهند گشت، و هم‌کیشان «موسیو» مجال شورش و انتقام خواهند یافت.

اگر دیده را نادیده گیرد و از خون صوفی بی‌گناه بگذرد، به فرض آنکه نامش را در ردیف شهیدان خانقاه بگذارد، جواب خدا را چه خواهد داد.

بار دیگر یاد خدا لرزه‌ای بر تار و پود هستی شیخ افکند، مصمم شد برخیزد و بساط قلندربازی را در هم ریزد و ترک خانقاه کند و سر به کوه و بیابان بگذارد و بقیه عمر را دور از رندان فرصت‌جوی و قلندران بی‌پروا، با یاد حق بگذراند و به عبادت بپردازد، که برق چشمان دلربای «قدرت‌خانم» بر «طور» [کوهی در شبه‌جزیره سینا که موسی بر آن می‌رفت] جانش تابیدن گرفت و یاد منظره نیمروزی در خاطرش زنده گشت و فشار سهمگین پنجه هوس را در اعماق دل سودازده خویش احساس کرد و سرد و بی‌اراده بر تخته پوست خود افتاد.

قلندر معرکه‌گیر که نبض به تپش افتاده شیخ را در دست «فراست» داشت، و خود را به فیض حرمت شیخ و برکت رواج خانقاه در آستانه وصال دید، بدین نیت که مرشد را از هر عکس‌العمل ناموافقی منصرف کند و شکوه خانقاه در هم نشکند، به نطق غرّائی پرداخت در سرزنش خامان و ملامت مدعیان که: «مرشد مستقیماً با حضرت «هو» مربوط است و هرچه گوید و هرچه کند خیر محض است. مریدان را نرسد که در کار پیر چون و چرا کنند و از حضرتش دلیل و برهان بخواهند.»

سخنان پرشور و حرارت او را قلندران دیگر که دور شیخ حلقه زده و از صوفیان جدایش کرده بودند، با «هو حق» از دل برآمده‌ای تأیید کردند، با گفتن «ناز نفست، گل مولا!» به عنوان علامتی تشویقش کردند که به اصل مطلب پردازد.

هجوم قلندران

قلندر، گریزی به فتوحات آن روز صوفیان زد که چه حرمتی نصیب خانقاه کرده است و چه هیبتی در دل منکران افکنده است، و در پی آن، هشداری به صوفیان مجذوب که:

– جهاد امروز درویشان ناقص است و مادام که تکلیف قطعی «عفیفه مؤمنه» روشن نگشته، ناموس طریقت در خطر. درست است که مخدره مسلمه را از چنگ کافری نجات داده‌ایم و به خانه مسلمانی فرستاده‌ایم، در این واقعیت هم تردیدی نیست که شخص تاجر، مرد باتقوای ناموس‌پرست خوشنامی است، اما، اما.

در اینجا قلندر مکثی کرد و با تکرار کلمه تردیدآفرین «اما» زهر وحشت و هراسی در مجلس پاشید و شعله نگرانی و وسواسی بر جان مرشد زد. و لحظاتی چند شاهد تأثیر مستقیم و نفس بر دومین «اما»ی خویش در وجنات شیخ بود، و پیش از آنکه شیخ صنعان بی‌صبرانه جویای علت شود، دنباله سخن را در دست گرفت:

– اما، همه نگرانی من از خانه بی در و دروازه بازرگان است و از خدمه و فرزندان او که به هر حال، نه معصوم‌اند و نه از اولیاء و مقربان خدا، چه معلوم که هم الآن، در همین لحظات و دقایق که ما و شما فقیران بارگاه کبریائی و مردان راه حق، گرم ذکر و طاعت و عبادتیم، در خانه بازرگان فسقی صورت نگرفته و یکی از خویشان و بستگان تاجر محترم به سراغ مخدره عفیفه بی‌پناه نرفته باشد و به او تجاوز نکرده باشد.

بیان این سخن، دل اهل مجلس را به لرزه افکند و بیش از همه دل سودازده شیخ صنعان را، از گوشه خانقاه صدای قلندر دیگری برخاست که:

– ما با این عمل، مرتکب اشتباه بزرگی شده‌ایم. باید زن را به خانقاه می‌آوردیم و خودمان از او نگهداری می‌کردیم. مگر تقوا و صلاحیت اهل خانقاه از تاجران بازار کم‌تر است؟

پیرمردی از صوفیان وارسته جهان‌دیده پرخاش کرد که:

– چه می‌گوئید؟ آوردن زن زیبائی به خانقاه همان است و بردن آبروی خانقه همان. بیچاره‌ها! چنان ذوق‌زده شده‌اید که هیچ قید و بندی را رعایت نمی‌کنید.

دنبال سخن صوفی پیر در فریاد اعتراض قلندران و رندان خانقاهی گم شد و پیرمرد، کشکول و منتشایش را به طرف جماعت پرت کرد و گریان و افسرده خانقاه را ترک گفت. رفت و پشت سرش را هم نگاه نکرد.

قلندران که مجلس را بی‌مزاحم دیدند، دیگرباره توجه صوفیان را به سرنوشت زن جلب کردند. از هر گوشه مجلس صدائی برخاست که: چه باید کرد؟ قلندر نابکار با لحن معصومانه و دلسوزانه‌ای گفت:

– بهتر آن است جماعتی از صوفیان امشب را به خانه بازرگان روند، و گرداگرد اطاق قدرت‌خانم کشیک بدهند و مواظب باشند که خدای ناکرده کسی از کسان و بستگان تاجر قصد تجاوزی نداشته باشد.

جماعت صوفیان با صدای بلند این پیشنهاد خداپسندانه را تأیید کردند و هریک با چوب و چماق راهی خانه بازرگان شدند.

در اینجا هم مرحوم سید به مقتضای مجلس، شرح کشّافی می‌داد در توصیف تقوا و خداشناسی بازرگانان، و اینکه اگر تجار محترم نباشند و با نفقات خود به مردم مستحق و بی پشت و پناه و علی‌الخصوص اولاد رسول کمک نکنند، دنیا زیر و رو خواهد شد و آسمان به زمین خواهد آمد. سپس اگر تاجر سرشناسی در مجلس بود، گریزی به نام او می‌زد و شرحی از خیرات و مبرّات او می‌گفت و دعای خیر بدرقه راهش می‌کرد. تاجرباشی هم موظف بود در مقابل دعای البته مستجاب در فردای آن شب، «آمینی» بگوید. «آمین» تجار هم از حلبی روغن و کیسه‌ای برنج تجاوز نمی‌کرد! سپس مرحوم سید، مستمعان مشتاق را در عالَم خیال و به فیض لحن شیرین افسانه‌پرداز خود به خانه بازرگانی می‌برد که مسؤولیت نگهداری قدرت‌خانم را موقتاً پذیرفته است. خدایش بیامرزد چنان منظره‌ای مجسم می‌کرد از لوطیان و صوفیانی که نصف شب با سلام و صلوات و به عنوان ادای وظایف دینی و حفظ ناموس عورتینه بی‌پناهی به خانه مرد محترم ریخته‌اند، که من با مدد خیال سبکسر کودکی، خود را در دل واقعه احساس می‌کردم و می‌خواستم برخیزم و گردن آن لوطی را که هر لحظه و ساعت به زن بیچاره عشقی می‌رساند، بشکنم. منظره رندی در چشم خیالم مجسم می‌شد که وارد اطاق زن بینوا شده است و با اشتلم [تندی، خشونت] بر او می‌تازد که چرا روی و مویش را درست نپوشانده

است و در عین این تعرض، چشمکی هم به علیامخدره می‌زند. به یاد صوفی خشکه‌مقدس اما هرزه‌چشمی می‌افتادم که دست‌هایش را تا آرنج در سینه عفیفه عورتینه فرو برده است که مبادا بطری شرابی آن زیرها پنهان کرده باشد. از تصور اینکه الواط و اراذل، نیمه‌شب به خانه بازرگان ریخته‌اند و به بهانه حفظ ناموس، به همسر و دختران و عروس‌های مردم محترم نیز تجاوز می‌کنند و عشقی می‌رسانند، خون در شقیقه‌هایم به‌شدت می‌کوبید. در آن سال‌های کودکی و بی‌تجربگی، این سؤال بر صفحه ذهنم می‌نشست که چرا تاجرباشی محترم این‌همه تحمل تجاوز و خواری کرد و دست قدرت‌خانم را نگرفت و به خانقاه جناب شیخ صنعان نبرد و این تحفه نظنز را دودستی تقدیم آقا نکرد، تا شر اجامر و اوباش را از زندگی محترم و آرام خود کوتاه کرده باشد؟ دریغا که این سؤال برای همیشه بی‌جواب ماند و آسید مصطفای عزیز سال‌هاست رخ در نقاب خاک کشیده است و وجود ندارد تا به نحوی مرا قانع و مجاب کند.

در خلوت‌سرای خاطر شیخ

از چون و چرا بگذریم و به تعقیب ماجرا بپردازیم. آسید مصطفای خدابیامرز، بعد از شرح مبسوطی که درباره خانه بازرگان می‌داد و دخالت‌های رندان و صوفیان و اجامر و اوباش ولایت در کار و زندگی‌اش، و بدین وسیله صحنه آشفته در هم ریخته‌ای پیش چشم خیال مستمعین می‌گسترد، ناگاه با مهارت نقالان قهوه‌خانه‌ای و افسانه‌سرایان معرکه‌گیر، جماعت هیجان‌زده را به همراهی ناطقه توصیف‌گر خود به خلوتسرای خاطر شیخ صنعان می‌برد و زاویه‌ای از خانقاه را مجسم می‌کرد با شیخ در به روی بسته از خلایق گسسته به سجود رفته‌اش، با دل بهانه‌جوی سودازده‌ای که می‌کوشد به راهش آورد و به ذکر پروردگارش متوجه کند، اما دل سودائی چون اطفال بازیگوش سر می‌پیچد و فارغ از هوای بهشت و پروای دوزخ، به یاد دو چشم لوند [شیرین‌حرکات] و افسونگر قدرت‌خانم است. در گوشه‌ای از این صحنه، شیطانی را مجسم می‌کرد که چون أجل معلق، بالای سجاده شیخ ایستاده است و با لبخندی ظفرآمیزی که بر گوشه لب دارد گرم وسوسه‌افکنی است.

شیخ و شیطان

قصه زیبای منظومی که آسید مصطفی با لحن گرم و گیرایش از گفتگوی شیخ و شیطان ساخته بود، اگر در آن روزگار ضبط و ثبتش کرده بودیم، امروزه از شاهکارهای ادبیات فارسی محسوب می‌شد. چیزی به مراتب بالاتر و دلنشین‌تر از مناظره خسرو و فرهاد نظامی بود. دریغا که آفت پیری بر حافظه ناتوان من تاختن آورده است. ای کاش همشهریان صاحبدلی که چون من مشتری پروپا قرص منبر آسید مصطفی بودند همت کنند و هر بیتی که از این مناظره بدیع به خاطر دارند برایم بفرستند تا با مدد حافظه دوستان از محو این قطعه لطیف ادبی جلوگیری کنیم و در تجدید چاپ این نوشته به کارش بریم. مضمون قسمتی از این مناظره تا آنجا که به یادم مانده چیزی از این قبیل بود:

نفس لوامه شیخ بر او نهیب می‌زد که: مرد! حیا کن! عشق پیری گر بجنبد سر به رسوائی زند.

شیطان در حالی که منگوله‌های کلاه بوقی‌اش را تکان می‌داد و دم بلند و رنگارنگش را در هوا به حرکت می‌آورد می‌گفت:

– چه عشقی؟ چه هوسی؟ باید ناموس مردم را محافظت کرد، این وظیفه شرعی هر آدمیزاده مؤمن معتقدی است!

شیخ می‌نالید که: مردم زمانه باهوشند، فهمیده‌اند که غرض از آن های و هوها و کشت و کشتارها چیز دیگری غیر از نجات قدرت‌خانم بوده است. مگر برق سوء ظنی را که از نگاه مریدان می‌جهید ندیدی؟

شیطان در حرفش می‌دوید که: گور پدر مردم! مردم چه داخل آدمند که در کار اولیاء الله دخالت کنند. مردم شعور ندارند، در حکم گوسفندند، قیّم و شبان می‌خواهند. وانگهی تو که جز رضای حق مقصودی نداری، بگذار هرچه می‌خواهند بگویند!

شیخ صنعان به یاد قیافه در هم رفته و نومید صوفی پیر افتاد و قهر و اعتراض و اصرارش که: «شأن ما مسندنشینان خانقاه دخالت در این مسائل نیست. باید زن را به کسانش تحویل دهیم وگرنه یا منحرف می‌شویم و یا متهم به انحراف و در هر صورت، آبروی خانقاه می‌رود!»

شیطان خنده‌ای سر داد که: بیچاره خودش هزار بار مشتاق‌تر است. وانگهی، او که سهمی در نجات زنک نداشته است که حالا دستور بدهد و امریه صادر کند.

پشت شیخ صنعان از یادآوری اعتراض صوفی و احتمال عصیان مردم لرزید.

اما شیطان به تقویت و دلداری‌اش پرداخت که: ترس و نگرانی برای چه؟ رندان خانقاه درست و حسابی با وظایف خویش آشنایند، لشوش و الواط شهر هم به هوای قدرت‌خانم چشم بر حُکم و گوش بر فرمان دارند. چماق تکفیر هم در گوشه خانقاه آماده فرود آمدن و در هم کوفتن است. دیگر تردید و تأمل چرا؟

شیخ بر شیطان نهیب زد که: گرفتم خلق را سرکوب و خاموش کردم، جواب خدا را چه خواهم داد، تکلیف طاعات و عبادات صدساله من چه می‌شود؟ چرا وسوسه می‌کنی ملعون.

شیطان خندید که: قربان سبیل مبارکت گردم، چه وسوسه‌ای، مگر حمایت از یک زن بی‌پناه در شرع گناه است؟ وانگهی، حضرت شیخ که او را مستقیماً به خانقاه نیاورده و به حرمسرا نبرده‌ای، او را به دست آدم پاکدامن مطمئنی سپرده‌ای که در صداقت و تقوایش هیچ شک و تردیدی نیست.

– صداقت و تقوایش بله، اما توانائی و کفایتش چه؟

– البته که تاجرباشی آدم ساده و بی شیله و پیله‌ای است [شیله: حیله، مکر؛ پیله: کینه، عداوت]، اما حریف نره‌غول‌هائی که به اسم من و از طرف من به خانه‌اش ریخته‌اند نخواهد شد. همه هنرش این است که خودش را به کوچه علی‌چپ بزند و قضایا را نادیده پندارد و به مصداق «شتر دیدی، ندیدی» دلش را بدین خوش کند که زن بیچاره در امن و امان است.

شیطان جستی زد و مانند وزغ چمباته روی سجاده شیخ افتاد که:

– مولانا، چرا دست از این «لیت و لعل» برنمی‌داری؟ آسمان که به زمین نیامده و قرآن خدا هم غلط نشده است. زنی است هوس‌انگیز و تو دل برو، تا دیروز در آغوش موسیوی لامذهب شرابخوار خوک‌پرور بود، امشب هم در خانه بازرگان همان وضع و حالی دارد که اگر به خانه پدرش می‌رفت می‌داشت. بلائی از خوشگلی بدتر نیست. زن زیبا و بی صاحب و سرپرست را در این شهر راحت نمی‌گذارند. اگر رندان خانقاهی خدمتش نرسند، الواط شهری حسابش را خواهند رسید. این که این‌همه نگرانی و وسواس ندارد.

– قبول دارم که زن خوشگل از تعرض خلایق محفوظ نیست، اما چرا من دلال مظلمه باشم؟ چرا باید من در کار این زن دخالت کنم؟ چرا باید من او را از بستگان و خویشانش جدا کرده باشم؟ چرا باید من بازرگان محترمی را به دردسر بیندازم و سر پیری او را به کاری قبیح وادار کنم؟ اشتباه بود، از اول اشتباه بود!

– اختیار داری جناب شیخ صنعان، خودت خوب می‌دانی و می‌دانی که مخلص هم می‌دانم که هیچ اشتباهی در کار نبوده است. پدر آن یک جفت چشم سیاه و آن نگاه دلربا بسوزد که مایه خانه‌خرابی آدمیزادگان است. شیخنا! کج بنشین و راست بگو! من که در ردیف مریدان و سرسپردگان خانقاه نیستم که عقلم نرسد و از کم و کیف قضایا بی‌خبر باشم. صمیمانه اعتراف کن که عاشق دختر شده‌ای. عشق هم در هیچ مذهب و ملتی گناه نیست. زنی است بی‌کس و بی‌شوهر و بی‌پناه. هر زنی سرپرست و شوهری می‌خواهد. اگر هم به خانه پدر و مادرش می‌فرستادی بالأخره یک گردن‌کلفت بزن‌بهادری می‌رفت و می‌گرفت و می‌بردش؛ خوب، در این صورت و با این مقدمات، چرا علناً نمی‌گوئی که خودم می‌خواهمش؟ چرا اعتراف نمی‌کنی که عاشقش شده‌ای؟

– دست بردار ملعون! من کجا عشق کجا؟! خاک بر سر من اگر سر پیری و بعد از عمری طاعت و عبادت، دنبال هوا و هوس نفس أماره بروم و هوای دامادی به سرم زده باشد!

– دست بردار جناب شیخ صنعان! یادت باشد اینجا نه حلقه ذکر است و نه محفل صوفیان. من و تو، دو به دو، با هم نشسته‌ایم که راست بگوئیم و راست بشنویم. عاشق دختر شده‌ای و هیچ جای این قضیه هم نه عُرفاً عیبی دارد و نه شرعاً. مردم هم با ایمان و اعتقادی که به تو دارند از شنیدن این خبر کلی خوشحالی خواهند کرد. دیگر معطل چه هستی؟ دختره هم اگر همه دنیا را بگردد شوهری مناسب‌تر و شایسته‌تر از تو پیدا نخواهد کرد!

کم‌کم نقش لبخندی گونه‌های چروک‌خورده و پیشانی عبوس شیخ را زینت داد و شیخ صنعان با لحنی که خشم و التهابش را فروکش کرده بود گفت:

– لعنت خدا بر تو ملعون ازل و ابد که نمی‌گذاری بندگان خدا آرام باشند و به عبادت بپردازند. خوب، تو که برای هر کاری نقشه‌ای طرح می‌کنی و جواب هر معمائی را در آستین حافظه‌ات آماده داری، بگو تکلیفم با نیشخندهای مردم و طعنه‌های مریدان چیست؟ مردم نخواهند گفت که شیخ صنعان در روزهای واپسین زندگی به فکر جوانی و تجدید فراش افتاده است؟ مدعیان و نکته‌سنجان طعنه نخواهند زد که همه جوش و خروش شیخ برای تصرف قدرت‌خانم بود نه سرکوبی موسیوی کافر لامذهب. خوب، جواب مردم را چه بدهم؟

– شیخنا! مگر جنابعالی برای مردم زندگی می‌کنید؟ مگر جنابعالی با این مقام معنوی و روحانی باید برای حرف مدعیان تره خرد کنید؟ از قدیم و ندیم گفته‌اند در دروازه را می‌شود بست و دهان مردم یاوه‌گوی بدنیت را نمی‌شود. ساده‌ترین راه حل قضیه این است که از همین فردا یک گوشتان را باد کنید و یکی را بادگی [مخفف بادگیر]. نه پروائی از ریشخند و اعتراض معاندان داشته باشی و نه اعتنائی به پچ‌پچ مریدان. فعلاً قدرت‌خانم در اختیار تو و دنیا به کام تو است. از من می‌شنوی همین امشب بفرست دخترک را بیاورند و صیغه عقد را جاری کن.

– نه، اگر بخواهیم این کار را بکنیم به این تر و چسبانی صلاح نیست. هر کاری مقدماتی دارد. وانگهی، مصلحت خانقاه این است که صورت ظاهر قضیه را به نحوی درست کنیم که ازدواج من با قدرت‌خانم بر اساس تقاضای خود علیامخدره و اصرار صوفیان و رندان خانقاه باشد و صورت تکلیف شرعی به خود بگیرد، و از مقوله نوعی بزرگواری و فداکاری به حساب آید.
شیطان که شیخ را نرم و ملایم دید، بشکنی زد و جلوتر خزید و دستی به عنوان نوازش بر پشت شیخ کوبید و قول داد که تهیه مقدمات را شخصاً عهده‌دار شود.

من که از نوشتن خسته شدم، شما از خواندن چطور؟ اگر از طول و تفصیل داستان آزرده‌اید و مانند مشتریان قهوه‌خانه‌ها و مجالس نقالی، نگران پایان داستان و عاقبت کار قهرمانید، گناهش بر گردن من نیست. هرچه هست مربوط به مرحوم آسید مصطفی است. مخلص، راوی محض و بی‌مسؤولیتی بیش نیستم. مرحوم سید، داستان شیخ صنعان را هرگز در کم‌تر از ده جلسه به پایان نمی‌رسانید. فوت و فن جلب مشتری را بلد بود. ارادتمند شما می‌کوشد سر و ته قضیه را در دو مجلس به هم آورد و لای مطلب را درز بگیرد. بنا بر این، اگر هوا مساعد بود و ابر و باد و مه و طوفانی بساطمان را بر هم نزند، دنباله داستان را در مجلس دیگر به عرضتان خواهم رسانید. اگر هم هوا طوفانی شد و تشکیل حلقه نقالی در فضای باز میسر نگشت، محفل را کوچک‌تر و حلقه را تنگ‌تر می‌کنیم و مجلس را به شبستان می‌بریم. در جلسه بعد شاهد بلیاتی خواهیم بود که عروس نازپرورده بر سر شیخ صنعان آورده است.

بخش دوم

عرض کرده بودم که مرحوم آسید مصطفی مناظره شیخ و شیطان را به نظم آورده بود و وقتی به این جای داستان می‌رسید با دو دانگ مطبوعی که از هنر آواز نصیب برده بود، قطعه منظوم را به آهنگ مثنوی می‌خواند.
در شماره گذشته چون متن اشعار سید را نداشتم مضمون آن را نقل کردم و از دوستان خوش‌حافظه همشهری خواستم که اگر چیزی از آن منظومه به خاطر دارند همت کنند و برایم بفرستند تا هم اثر شیرین گمنامی را از محو زوال نجات داده باشیم، هم داستانمان رنگ و جلای دیگری یافته باشد. در این هفته، سه چهار نامه داشتم از دوستان دوران تحصیل، یکی دو تن بر شیوه نقل داستان خرده گرفته بودند که «بسیاری از صحنه‌ها را خلاصه کرده‌ای»، در جوابشان عرض می‌کنم: چاره‌ای جز این نبود. اگر همه صحنه‌ها را با همان آب و تاب و طول تفصیلی که مرحوم سید می‌فرمود نقل می‌کردم، کار از یک شماره و دو شماره «نگین» و ده صفحه و پانزده صفحه بیرون بود و خوانندگان را رمیده و دلزده می‌کرد. آخر، دوره آسید مصطفی با عصر درخشانی که ما در آنیم تفاوت‌های بسیار داشت. در آن روز و روزگارها مردم غالباً بیکار بودند و پرحوصله. می‌خواستند ساعات خالی زندگی خود را به هر صورت که هست پر کنند، اما در عصر حاضر، دیگر بیکاری مصداقی ندارد، حتا یک جوان بیکار، شما روزها در کوچه و خیابان شهرتان نمی‌بینید، دوران سازندگی است و همه بحمدالله مشغولند و فرصت تحمل روده‌درازی ندارند.
دو سه نفری هم از دوستان محبت کرده بودند و چند بیتی از منظومه مرحوم سید را برایم فرستاده بودند. مخلص با عرض تشکر، منتخبی از آن را در اینجا نقل می‌کنم و امیدوارم همشهریان دیگر مدد کنند و هر بیتی را که به خاطر دارند بفرستند تا صورت کامل آن را نیز منتشر کنم.
و اینک اشعار مرحوم آسید مصطفی در مناظره شیخ و شیطان:

«گفت: شیخا چند از این رنگ و ریا
این دوروئی چیست با خلق خدا؟
عاشقی پیداست از رفتار تو
چیست این انکار ناهنجار تو؟
گفت: ای ملعون از اینجا دور شو!
ای سراپا عیب‌جوئی کور شو!
من به زهدم همدم افلاکیان
عشق خاکی باد از آنِ خاکیان!
گفت: ای شیخ دغل، زاری بس است

با ندیم دل، ریاکاری بس است!
با مریدان هرچه خواهی ناز کن
در برِ من، مشت خود را باز کن!
پیش از این گر بنده حق بوده‌ای
پاکباز عشق مطلق بوده‌ای
حالیا محکوم فرمان منی
پای تا سر شیخنا! – زآن منی
تا هوای «قدرت» از راهت فکند
دیو شهوت در ته چاهت فکند
دیگر آن آرامش خاطر مجو
شرح طاعات سلف با من مگو
نیک بنگر چون به دست آوردمت
بنده حق! بنده خود کردمت!
گفت: پس مزد عباداتم کجاست؟
گفت: چون پختی هوس، یکسر هباست! [هباء: گرد و غبار هوا]
گفت: ما را با هوس‌ها کار نیست
گفت: بس کن! جای هیچ انکار نیست!
گفت: من پیر طریقت بوده‌ام
گفت: من عقل از سرت بربوده‌ام
گفت: ما را در حریم کبریا
مستجاب آمد ز طاعت‌ها، دعا
خواهم از حق تا به راهم آورد
وز گزندت در پناهم آورد
گفت: دور پاکدامانی گذشت
خاکساری کن، چو سلطانی گذشت
دل چو با ننگ هوس آلوده شد
بوده‌ها سر تا به سر نابوده شد
هرکه او دل در هوای خام بست
بر دلش یزدان درِ الهام بست
گفت: بزدایم ز دل تشویش تو
گفت: کم گو یاوه! جان ریش تو!»

سید مرحوم پس از ختم مثنوی، صلواتی می‌طلبید، و نفسی تازه می‌کرد و سپس با فوت و فنی که محصول تجارب سالیان بود، دقایقی خاموش می‌گشت و با سکوت خود توجه همه حاضران را به منبر و شخص شخیص خویشتن جلب می‌کرد. و در پی این سکوت انتظارآمیز و نگاه مشتاقانه جمعیت، صحنه‌ای می‌آراست از بامداد روز دوم که بازرگان بیچاره و سرخورده با چشمان شب‌نخفته و پف‌کرده، با حرمت در هم شکسته و آبروی بر خاک رسوائی ریخته، در حضور شیخ صنعان به خاک افتاده و التماسش این‌که علیامخدره را شخصاً نگهداری فرمایند یا هر یک از قلندران خانقاه که مصلحت می‌دانند تحویل نمایند و جان و آبروی چندین ساله او را از خطر نجات دهند.

قلندران، گرداگرد تخته پوست شیخ حلقه زده‌اند و با هر قلندری دو سه تن از مشدی‌های شهر خنجر بر کمر و قمه در دست آماده فرمانند. صوفیان ساده‌دل و مریدان بی‌خبر هم در حیاط خانقاه می‌لولند و با هر حرکت و اشاره شیخ، بانک «هو هو، یا هو، یا من لا هو إلا هو» سر می‌دهند.
شیخ صنعان با انکاری نازآلود، در پاسخ التماس بازرگان می‌فرماید، «وظیفه شرعی شما نگهداری از این زن بی‌پناه است، برای این کار خیر، کسی را غیر از شما ندارم، هیچ‌کس را ندارم، البته از او نگهداری کنید».
بازرگان می‌نالد که «حضرت شیخ بحمدالله ده‌ها قلندر گردن‌کلفت دور و برتان هست، اجازه فرمائید افتخار این شغل شریف نصیب یکی از این بزرگواران شود. بروند علیامخدره را بیاورند به خانقاه، همین زیر نظر مبارک خودتان باشد».
شیخ با لحن عتاب‌آلودی می‌گوید: «روز اول هم گفته‌ام که خانقاه جای زن نیست، زن، شریک شیطان است. شیطان ملعون می‌خواهد...».

در اینجا مرحوم سید مکثی می‌کرد، به عمامه ضخیمش تکانی می‌داد و با گوشه عبا پیشانی عرق‌آلودش را خشک می‌کرد و می‌گفت:

به محض اینکه کلمه «شیطان ملعون» بر زبان شیخ جاری شد، شیطان واقعاً ملعون که خودش را در هیأت یکی از قلندران خانقاه جا زده بود، صف جمعیت را شکافت و پیش آمد و با لبخند ملیحی سخن شیخ را قطع کرد که:
– البته حضرت شیخ درست می‌فرمایند، جای زن در خانقاه نیست، زیرا زن، شاگرد شیطان لعین است، شریک شیطان است، اصلاً خود شیطان است، کار شیطان هم فریب دادن بنی‌آدم است، فریب دادن آدمیزادگانی است که دین و ایمان درستی ندارند، اما غلط می‌کند شیطان که بتواند سر موئی در صفای ایمان شیخ و مریدان از فرشته معصوم‌ترش رخنه کند. گیرم همه خانقاه را پر از شیطان کنند، همه بچه‌شیطان‌های عالم را جمع کنند و در خانقاه مقدس حضرت شیخ بچپانند، باز هم بر دامن کبریاش ننشینند گرد. خانقاه، جای مردان حق است و مرد حق هم از شیطان پروائی ندارد.
سپس در حالی که با حرکت چشم و اشارات ابرو، به شیخ آشنائی می‌داد و قول و قرار دوشنبه را به خاطرش می‌آورد، لحن خود را تضرع‌آمیز و ترحم‌طلب کرد که:
– اگر حضرت شیخ، زن بی‌پناهی را در کف حمایت خود نگیرد، روز قیامت جواب خدا را چه خواهد؟ مگر حضرت شیخ در صدق عقیده و قدرت ایمان صوفیان خانقاه تردیدی دارد که این‌همه در پذیرفتن تقاضایشان تأمل می‌فرماید؟
جماعت قلندران که دنیا را به کام و شیخ را در آستانه انعطاف دیدند، در حالی که با دسته تبرزین به کشکول‌های خود می‌نواختند، همصدا ذکر فراوان‌تأثیر «یا هو، یا من لا هو إلا هو» گرفتند، و صوفیان ساده‌لوح و مردم بی‌خبر شهر هم با ذکر آنان همصدا شدند و بانگ «هو هو» به آسمان رسید.
شیخ صنعان حیرت‌زده از بازارگرمی شیطان و فریاد و خروش مریدان، در حالی که تصور وصال زن دلش را به التهاب افکنده بود، سر به زانوی مراقبت گذاشت و در بحر مکاشفه فرو رفت. سکوت انتظارآمیزی مجلس را فرا گرفت. مریدان و حاضران در دل دعا می‌خواندند و با همه صفای خاطر از خدا می‌خواستند که دل شیخ را نرم کند، قلندران دست به سینه ایستاده، و با زبان اشاره حصول مقصود را به همدیگر تبریک می‌گفتند.
همین که شیخ سر از زانوی تأمل برداشت، قلندران که نقش رضایت را بر چهره پرچروک شیخ دیدند، بی آنکه منتظر سخنی شوند فریاد «هو حق مددی» کشیدند و با یک اشاره، سیل جمعیت را به سوی خانه بازرگان راه انداختند.
بیچاره بازرگان، حیرت‌زده از نقش‌های عجایبی که دیده بود، سرخورده و آبروباخته، از پی جمعیت راه افتاد، خسته و کوفته و زیان‌دیده، لعنت‌کنان بر کار خویش و سرنوشت شوم خویش.

خدا غریق رحمت کند آسید مصطفی ما و همه اموات شما را. سید خدا بیامرز، طول و تفصیل جانانه‌ای می‌داد، و صحنه‌های حیرت‌انگیزی می‌ساخت از هجوم خلایق به خانه بازرگان، و حرکت دادن قدرت‌خانم به خانقاه شیخ و تجاوزهایی که در اثنای این نقل و انتقال از طرف قلندران خانقاه و الواط شهر به بهانه‌های گوناگون صورت می‌گرفت. و علیامخدره را به اشک و ناله انداخته بود.
لحن سید در این جا غم‌آلود می‌شد، درست شبیه لحظاتی که به ذکر مصیبت می‌پرداخت و مقارن آن، پیرزنان مجلس صدا به گریه بلند می‌کردند و با لحن بغض‌آلود به قلندران و الواط، نفرین و لعنت می‌فرستادند.

سید پس از آن که اشکی حسابی از مخدرات محترمه می‌گرفت و مجلس را یکپارچه غرق عزا می‌ساخت، سرِ بزنگاه صلواتی طلب می‌کرد و آن‌گاه با هنرمندی بی‌نظیری، جمعیت گریان را به مصداق «میان گریه می‌خندم»، به جهان سبک‌روحی و نشاط می‌کشانید. و من در عالم کودکی، تفاوت بی‌فاصله این دو منظره را به جلوه‌گری خورشید بهاری تشبیه می‌کردم که ناگهان دامن ابرهای بارانی را چاک زده است و بر چهره زمین لبخند می‌زند.

آری، سید نازنین ما چنین می‌کرد. جماعت متأثر و گریان را با خود به حجله‌خانه شیخ صنعان می‌کشاند. اطاق آراسته‌ای در گوشه دنج و دورافتاده خانقاه، با پرده‌های ضخیم فروهشته، و خلوت مصفائی که چند تن از مریدان معتقد شیخ با تبرزین‌های درویشی از آن پاسداری می‌کنند.

سید صاحب‌ذوق، شیخ صنعانی در نظر ما مستمعان مجسم می‌کرد، حمام رفته و قبای نو پوشیده و ریش سفید را خضاب بسته و تاج درویشی را بر فرق سر نهاده، و به نیروی عشق از ضعف و کهولت و رخوت پیری رهیده، بر صدر مجلس نشسته در انتظار عروس حلال و طیّب و طاهری که با هلهله جنون‌آمیز عوام، بدرقه گشته و با «هو حق» بی‌وقفه درویشان، استقبال.

و با همان لحن گرم و گیرایش، اشاراتی داشت به احوال عروس‌خانم هفت‌قلم آراسته ترگل و ورگلی که دو روزی است در خانقاه منزل گزیده و در این زمان کوتاه از هوسبازی قلندران و دست‌درازی رندان و زخم زبان صوفیان جانش به لب آمده و جهانی جوش و خروش در درون انباشته است و با قیافه آرام و دلربایش، آتشفشان مهیبی است در آستانه انفجار.

سید بزرگوار، بدین سادگی و اختصار از سرگذشت عروس‌خانم نمی‌گذشت و دختر زیبا را به‌راحتی و بی لفت [به هم زدن، زیر و رو کردن] و لعاب از خانه بازرگان حرکت نمی‌داد و به خانقاه نمی‌کشانید.

در اینجا همه بغض‌های در سینه انباشته‌اش را از ریاکاری و حقه‌بازی قلندران می‌گشود و در فضای مجلس روضه‌خوانی می‌پراکند.

قلندران ریاکار نظرباز از یک سو بر گردن شیخ صنعان منت‌ها می‌گذاشتند که برای حفظ ظاهر و تحمیق خلایق چنین و چنان کردیم، مجالس ذکر و سماع برپا ساختیم، ساعت‌ها با گروه‌گروه خلایق به گفتگو نشستیم و با منطق مغلطه و استدلال تهدیدآمیز چماقی، به «عوام کالأنعام» [عوام چون چهارپایان] فهمانیدیم که برای نگهداری عفیفه مخدره مظلومه هیچ نقطه‌ای در جهان مناسب‌تر از خانقاه نیست. به مردم گفتیم که حضرت شیخ از پذیرفتن زن در خانقاه مقدس خود اکراه دارد و این واجب شرعی بر عهده شما خلایق است که بعد از نماز شب از درگاه احدیت با خلوص نیت بخواهید که دل شیخ را به رحم آورد و این ضعیفه عفیفه پاشکسته را به کنیزی قبول کند، وگرنه آرامش و امنیت شهر بر سر تصوف او به هم خواهد خورد و خلایق به جان یکدیگر خواهند افتاد.

ما بودیم که مردم ساده‌دل از همه جا بی‌خبر را از کار و زندگی باز داشتیم و به پیرامون خانقاه کشاندیم و با ذکر «هو، هو، یا هو یا من لا هو إلا هو» و به کمک «دوغ وحدت»، آنان را چنان سرخوش و بی‌خود کردیم که یکصدا ما را وکیل خود خواندند و مکلفمان کردند که علیامخدره را تحویل حرمسرای شیخنا دهیم.

ما بودیم که تاجر بیچاره را به تنگ آوردیم و وادارش کردیم که شخصاً از نگهداری زن، اظهار عجز کند و او را به خانقاه سپارد.

شیخ صنعان در حالی که از بازارگرمی حریفان به جان آمده و از این عشق پیری که سر به رسوائی زده و جماعت پرروی قلندران را به جانش انداخته بود احساس انفعال می‌کرد، در پاسخ هر یک از مدعیان خدمت، لبخندی می‌زد و وعده‌ای می‌داد، یکی را مأمور پرده‌داری حرمسرا کرد، دیگری را به نگهبانی حجله‌خانه منصوب فرمود، سومی را ناظر آشپزخانه حرمسرا کرد،... به هر یک خدمتی رجوع کرد تا به نحوی با علیامخدره در تماس باشند و به حظ بصری قناعت کنند.

سپس مرحوم سید، توصیف دلنشینی داشت از مجلس عقدکنان، مجلسی که بدون حضور احدی از کسان و بستگان دختر تشکیل شده بود و هریک از قلندران، خود را خویشاوند و وکیل و صاحب‌اختیار او معرفی می‌کردند و بی آنکه به سراپای در حجاب پوشیده زن اعتنائی داشته باشند، از زبان او و به نیابت از او سخن می‌گفتند و دقیقه آخر هم که لحظه «بعله‌بران» بود، در پاسخ آخوندی که صیغه عقد را جاری می‌کرد چنان همصدا «بله» گفتند که صوفیان و حاشیه‌نشینان مجلس- بی آنکه کلامی از دهان زن شنیده باشند – بانگ «هو هو» کشیدند و غش و ریسه [ضعف به سبب گریه بسیار] رفتند.

آنگاه سید نازنین ما، به شرح شب زفاف می‌پرداخت، از زبان خودش بشنوید:

جماعت صوفیان و قلندران، هوهوزنان و مبارک باد گویان، شیخ صنعان را تا آستانه حرمسرا بدرقه کردند. شیخ به محض آنکه از دهلیز حرمسرا گذشت و جماعت مریدان را پشت سر گذاشت، وقار همیشگی و رفتار آرام و پرطمأنینه خود را فراموش کرد و با قدم‌های شتابان به طرف حجله زفاف شروع به دویدن کرد.

قلندران که از روزنه‌های در، رفتار شتاب‌آلود شیخ را دیدند، حیرت‌زده به یکدیگر نگاهی کردند. خلیفه خانقاه زیر لب غرید که: «پس ما اشتباه کرده بودیم، نیروی جوانی شیخ فتوری نیافته است». قلندر دیگر حیرت‌زده نالید که: «در این صورت، چیزی دستگیر ما نخواهد شد، همه رشته‌هامان پنبه گشت». سومی به دلداری دوستان شتافت که: «نگران نباشید، علیامخدره که دختر نیست، مدتی همبستر موسیو بوده است، بگذار یک شب هم در بغل پیرمرد باشد، بالأخره مال خودمان است». چهارمی حرف رفیقش را تأیید کرد که: «با این شتابی که پیرمرد به طرف حجله می‌رود بعید می‌دانم فردا بتواند با پای خودش بیرون آید، یک‌شبه حسابش ساخته است».

شیخ صنعان، پشت در حجله رسید. لحظه‌ای ایستاد تا نفسِ به شماره افتاده خود را تنظیم کند. سپس با چند تنحُّح [اِحِن گفتن] پیاپی ورود خود را اعلام داشت. آنگاه با وقاری شبخانه در نیمه‌باز حجله را گشود و قدم به سراچه [اتاق کوچک] گذاشت. پرده را کنار زد. در پرتو شعله لرزان شمعی که در گوشه اطاق می‌سوخت، چشمان مشتاقش به جمال عروس افتاد. زن با زیبائی خیره‌کننده‌اش روی تخت لمیده بود، بازوی نیمه‌لخت و مرمرین را ستون سر کرده و خرمن موّاج گیسوان طلائی را پشت سر ریخته و حلقه‌ای از این آبشار دلربا را روی سینه عریان و هوس‌انگیزش رها کرده.

خدا بیامرزد آسید مصطفای ما، نه با هیچ گونه‌ای از مقولات ضاله هنری آشنائی داشت، و نه در طول عمر دراز و پربرکت خویش، قدم از محدوده سیرجان بیرون گذاشته بود؛ اما چنان توصیفی از عروس به ناز آرمیده داستان می‌پرداخت، که گوئی حاصل عمری بصیرت متکی بر تجربه است. سال‌ها بعد که در ردیف دیگر گناهان جوانی، گذار مخلص به فرنگستان افتاد و از تالار نقاشی‌های موزه لوور دیدن کردم، در برابر تابلوئی از شاهکارهای داوینچی، بی‌اختیار به یاد منبر و مجلس مرحوم سید افتادم، گوئی سید صاحب‌کرامت ما با دید مسبب سوراخ‌کن خویش در موزه لوور سیاحتی کرده است و آنچه بر فراز منبر گفته است توصیفی از این تابلوی نقاشی بوده است. باری، وقتی که سید به اینجای داستان می‌رسید، بچه‌های ولگرد و جوان‌های لوطی‌منش مجلس به شیوه سینماروهای لاله‌زاری سوت می‌زدند، هلهله می‌کردند و با صداهای عجیب و غریب خود نظم مجلس را در هم می‌شکستند. پیرزن‌ها روی خود را تنگ‌تر می‌گرفتند و زیر لب دعا می‌خواندند و بر شیطان لعنت می‌فرستادند، عاقله‌مردان مجلس با صلوات نطلبیده‌ای به سید هشدار می‌دادند که در توصیف‌ها و تشریح‌ها مبالغه نکند و جلوتر نرود. سید نکته‌سنج هم این هشدار را درک می‌کرد و دامن توصیف را فراهم می‌چید و به اصل داستان می‌پرداخت:

شیخ صنعان قدمی جلوتر رفت و چون عروس را همچنان نازآلود و بی‌اعتنا دید، سرفه دیگری سر داد که شاید زن حیا کند و پیش پای شیخ بلند شود و مطابق معمول، دست آقا را ببوسد. اما علیامخدره نه پایش را جمع کرد و نه حرکتی به خود داد و نه حتا نگاهی به طرف شیخ افکند.

شیخ، قدم دوم را برداشت و سرفه دوم را در فضای حجله‌خانه پراکند. اما زن، گوئی در حالت خلسه فرو رفته بود و توجهی به ورود شیخ نداشت. شیخ با سومین قدم به نزدیکی تخت رسید و برای نخستین بار، غرور شیخانه خود را زیر پای نیاز غریزی افکند و در هم شکست و با لحن اشتیاق‌آمیزی سلام داد. اما زن همچنان سرد و بی‌اعتنا نگاهش را به زاویه‌ای از اطاق دوخته بود.

شیخ، لرزشی در زانوان خود احساس کرد، صدای ضربان قلب سودازده خود را شنید. لرزان‌لرزان پیش‌تر آمد و کنار تخت زن زانو زد و گوشه توری زیبائی که نیمه‌اندام زن را پوشانده بود با انگشتان مرتعش خود لمس کرد. زن همچنان مجسمه سرد و زیبائی بی‌حرکت ماند. شیخ که توقع این‌همه خواری و بی‌اعتنائی نداشت، سرش را به طرف صورت زن برد و در گوش او زمزمه کرد: «عزیزم!».

ناگهان مجسمه زیبا به حرکت آمد. با کف پای خود چنان بر سینه شیخ کوفت که پیرمرد به گوشه اطاق پرتاب شد و تاج درویشی از سرش افتاد و پیشانی‌اش به درگاه اطاق خورد و شکست و خون جاری شد.

پیرمردِ توهین‌ناشنیده، خواری‌ناکشیده، با گوشه قبا پیشانی خون‌آلود خود را پاک کرد، از زمین برخاست و این بار با فاصله‌ای بیش‌تر در برابر تخت زن زانو زد. همه شکوه شیخی از رفتارش و غرور کبریائی از وجناتش پریده بود. با تضرعی عاشقانه و چشمی گریان از معشوقه سنگدل و بی‌ادب تقاضای ترحم کرد.

زن به علامت نفرت، روی خود را گرداند. شیخ با سر زانو به گوشه دیگر اطاق خزید تا در معرض نگاه او قرار گیرد شاید دلش را به رحم آرد. این ناز خشم‌آلود سنگدلانه و نیاز عاشقانه چند بار تکرار شد، و سرانجام، زن زیبا که حوصله‌اش از التماس‌های شیخ به‌سر آمده بود لب به عتاب گشود که:

– پیرمرد! از جان من چه می‌خواهی؟

و شیخ با لحنی که دیگر فروغی از وقار خانقاهی خود نداشت در جوابش نالید که:

– عزیزم! اگر می‌دانستی برای نجات تو چه رنج‌ها کشیدم و چه جانفشانی‌ها کردم با من...

زن کلامش را برید که:

– برای نجات من؟ مگر من زندانی بودم که نجاتم دهی؟ مگر گرفتار بودم که برایم فداکاری کنی؟

شیخ که از این سؤال پرخاش‌آمیز زن یکه خورده بود، با لحنی ملایم‌تر و قیافه‌ای حق به‌جانب‌تر جواب داد:

– آری عزیزم، همه صوفیان خانقاه و همه مردم شهر می‌دانند که موسیوی کافر خدانشناس، تو دختر عفیفه مسلمان‌زاده را به عُنف و جبر به عقد خویش درآورده بود و...

– چه می‌گوئی پیرمرد، مگر عقل از کله‌ات پریده است، دختر عفیفه مسلمه مسلمان‌زاده کیست؟

– تو عزیز دلم!

– کی همچو حرفی زده است؟ کی ادعا کرده است که من مسلمان و مسلمان‌زاده‌ام؟

– همه قلندران خانقاه، همه صوفیان خانقاه.

– غلط کردند! من اصلاً دین و مذهبی نمی‌شناسم، تا چه رسد به اینکه مسلمان و مسلمان‌زاده باشم. وانگهی گرفتم که مسلمان بودم و گرفتار دست به قول تو کافر خدانشناسی شده بودم، زندگی من چه ربطی به کار تو داشت؟ اصلاً تو و قلندران خانقاهت در این میان چه‌کاره بودید؟

لحن ملایم شیخ یک‌باره به خشونت گرائید و غیرت مذهبی در تار و پود وجودش پنجه افکند، اجرای وظیفه شرعی، شور عاشقی را از خاطرش برد و نهیب زد:

– زن! چه می‌گوئی؟! این وظیفه طریقتی و شریعتی من است که قطب مسلّم زمانم و خلیفه به استحقاق و بی‌رقیب خاتم پیغمبران، چگونه می‌توانستم زنده باشم و بر تخته پوست شیخی و رهبری نشسته باشم و ببینم که زن مسلمه‌ای را کافری به اسیری برده باشد و برای نجات او خلق را نشورانم و جانش را نجات ندهم؟ مگر نشنیده‌ای که خواجه عالَم صل الله علیه و سلّم فرمود «مَن أصبح و لم یهتمّ بأمور مسلمین لیس...»

زن که از نهیب شیخ جا خورده و لحظه‌ای دست و پای خود را گم کرده بود، به خود آمد و در برابر مردی که با محفوظات خانقاهی به جنگش آمده بود به حربه خداداده خویش متوسل گشت و با عشوه‌ای ایمان‌سوز و غمزه‌ای وسوسه‌انگیز خطابه شیخ را برید که:

– به! محض خدا عربی بلغور مکن که من فارسی را هم به زور می‌فهمم، مثل اینکه فرمودید نجات مرا وظیفه دینی خود می‌دانید، درست است؟ درست شنیدم؟

– البته، جای اندک شائبه شک و ریبی نیست.

– پس مرا برای خدا نجات داده‌اید؟ بله؟

– مسلّم است، بی ادنی شائبه‌ای از شوائب اغراض نفسانیه و شهوات شیطانیه.

– محض خدا این‌قدر «نیه» به نافم نبند و زبان خانقاهی را بگذار برای صوفیان و قلندران خانقاهت. خوب، اگر مرا محض خدا نجات داده‌ای و از این اقدام، قصد ثواب آخرتی داشته‌ای، پس بگو ببینم بنده اینجا چه کار می‌کنم؟ چرا مرا تحویل خویشان و کسانم ندادی. چرا این چند روزه با هزار دوز و کلک، خواب و آسایش را بر من حرام کرده‌ای. از اینها بالاتر، چرا مرا به حجله‌خانه کشانده‌ای بی آنکه «بله»‌ای از زبان من شنیده باشی؟

زبان شیخ به تته پته افتاد و لحن غرورآمیز و طلبکارانه‌اش به ناله استرحام بدل گشت که:

– عزیز دلم، شهر پر از کفار است، همه در کمین ربودن تو نشسته‌اند. اگر سایه من بر سرت نباشد خدا می‌داند چه به روزگارت خواهند آورد. خدا شاهد است که من جز نگهداری و نجات تو قصدی و غرضی ندارم.

– شیخ نازنین! دست از ریا بردار. صاف و پوست‌کنده بگو عاشقم شده‌ای و با همه وجودت مرا می‌خواهی.

عرق سردی بر پیشانی شیخ نشست و از لابه‌لای شیارهای افقی و عمودی ناصیه‌اش [ناصیه: پیشانی] دویدن گرفت و در انبوه محاسنش گم شد.

قدمی به تخت نزدیک‌تر شد و در برابر زن زانو زد و با آهنگی لبریز از صداقت و صفا اعتراف کرد که:

– عاشقت شده‌ام، تو را با همه وجودم می‌خواهم و در راه رسیدن به تو از جان خودم هم مضایقه ندارم!

– جانت به سلامت باشد. من جان تو را نمی‌خواهم، اما رسیدن به وصالم شرائطی دارد. اگر می‌خواهی اسماً زن تو باشم و رسماً آزاد، همین مقدماتی که چیده‌ای کافی است، منتها حق نداری قدم به اطاق من بگذاری و دست به اندام من بزنی. اما اگر مرا می‌خواهی و میل داری در آغوش گرم و نرمم رنج‌های گذشته و حسرت‌های جوانی را فراموش کنی، چاره‌ای نداری جز اینکه...

– بگو! بلایت به جانم! سر چه قابل که نثار قدم دوست شود.

– سرت سلامت، تعارف را بگذار کنار. اولش یادت باشد که من دین و ایمان درستی ندارم. اصلاً پایبند هیچ ملت و مذهبی نیستم. بنا بر این، حق نداری مقام شیخی و رهبری‌ات را به رُخم بکشی. شیخ و رهبر باش برای صوفیان «هوهوزن» و قلندران تبرزین بر دوش خانقاهت. وقتی که نزد من می‌آئی باید به صورت یک آدمیزاد معمولی باشی، بی هیچ ادعائی و غروری.

دل شیخ از این پیشنهاد به درد آمد. سال‌های گذشته سینماوار از پیش چشم خیالش رژه رفتند. رنج‌های جوانی و خدمت پیران و آداب درویشی و ذکرهای نیم‌شبی و نمازهای سحرگاهی به یادش آمد. به خاطر آورد که تخته پوست شیخی را به آسانی به‌دست نیاورده است. جلب عنایت شیخ پیشین و غلبه بر حریفان و کنار زدن رقیبان با چه دشواری‌هائی همراه بوده است. نیت کرد که برخیزد و پای تقوا بر فرق این عشق رسوا نهد و مقامات زهد صد ساله را فدای عشق و هوس نکند، اما، سنگینی نامعهودی در وجود خود احساس کرد. دریافت که نمی‌تواند، وسوسه زیبائی زن دامن جانش را گرفته بود و به‌راحتی از دست نمی‌گذاشت. سرانجام، تسلیم هوس شد و در برابر چشمان نافذ و ایمان‌کش زن، تعهد کرد که به میل دل او رفتار کند.

زن فتّان [بسیار فتنه‌جو] که نخستین حمله خود را با پیروزی نامنتظری همراه دید بر جسارت افزود که:

– از اینها گذشته، من زنی هستم نازپرورده تنعم... نه در خانه پدرم سختی کشیده‌ام و نه در خانه شوهر. فضای محقر خانقاه، با حجره‌های مختصر و توسری خورده‌اش جای من نیست...

در این اثنا هیاهوئی از فضای خانقاه شنیده شد. زن سکوت کرد و شیخ که با همه وجودش محو تماشای جمال و مستمع سراپا دقت سخنان زن بود، به خود آمد و با حرکتی چابکانه از جا جست و به طرف در اطاق رفت تا از علت هیاهو جویا شود. صدای داد و فریاد هر لحظه بیش‌تر می‌شد و در انبوه صداها جمله‌های بریده‌ای به گوش حجله‌نشینان زفاف خورد که: «به چه حقی او را به حجله برده است؟... مگر اینجا شهر هِرت است؟... پیرمرد صدساله خجالت نمی‌کشد. نمی‌گذاریم، خاک خانقاه را به توبره می‌کشیم. کشکول‌هایتان را بر فرقتان می‌شکنیم...» و در میان هریک از این عبارات شعارگونه جسارت‌آمیز، همهمه صوفیان به گوش می‌رسید که ظاهراً راه را بر مهاجمان بسته بودند و یکصدا با نغمه «هو هو، یا هو، یا من لا هو إلا هو» می‌خواستند به فریادهای مدعیان غلبه کنند.

شیخ به در حجله نزدیک شد. پرده را به کناری زد، قفل «شب‌بند» در را گشود و خواست در را باز کند و به حیاط خانقاه رود که به یاد اندام نیمه‌عریان زن افتاد. خون غیرت در شقیقه‌هایش دویدن گرفت. به طرف زن برگشت. شمدی را که پائین تخت افتاده بود برداشت و با احتیاط به طرف تخت رفت که اندام مخدره عفیفه را بپوشاند. اما زن با یک حرکت دست، شمد را به کناری پرت کرد و پرخاش‌کنان نهیب زد که:

– مگر قرار نشد غرور و غیرتت را بیرون در بگذاری و نزد من بیائی. من اهل حجاب و روسری و توسری نیستم. من آزاده به دنیا آمده‌ام و می‌خواهم آزاد زندگی کنم.

در این فاصله، بانگ هیاهوی مهاجمان بیش‌تر شد. جماعت به حجله‌خانه رسیده و با مشت‌های پیاپی بر در می‌کوبیدند. شیخ سراسیمه و غضب‌آلود به طرف در اطاق دوید. در، گشوده گشت و در آستانه آن، جوان بلندبالائی نمودار شد. دو سه نفر دیگر هم در حیاط خانقاه با صوفیان گلاویز بودند.

شیخ با خشم پلنگی که شکارش را ربوده باشند به طرف جوان متجاوز حمله کرد. با یک نهیب، امواج هیاهو را در هم شکست. سکوت رعب‌انگیزی بر فضای خانقاه مستولی شد، اما لحظه‌ای بیش نپائید. جوان متجاوز رویاروی شیخ قرار گرفت که:

– به حکم چه قانونی دختر ما را ربوده‌ای و به حجله‌گاه برده‌ای.

پیرمردی از مهاجمان فریاد زد:

– أیها الناس، از این شیخ بپرسید از جان دختر ما چه می‌خواهد؟

مردم شهر که به تماشا آمده بودند، بعضی حیرت‌زده صحنه کشمکش را می‌نگریستند، گروهی از اهانتی که بر شیخ رفته بود اشک اندوه بر مژگان داشتند، معدودی هم با مهاجمان همدردی می‌کردند، نه به شجاعت و جسارت آنان، بلکه با زمزمه‌هائی که در آغاز به‌سختی شنیده می‌شد و اندک‌اندک اوج می‌گرفت، و از همین جماعت تماشاچی، عبارتی به گوش شیخ خورد که:

– ظاهراً جوش و خروش شیخ و فداکاری‌های ما مردم از همه جا بی‌خبر نتیجه خوبی نداده است، به‌جای آنکه دختر بی‌گناه را از آغوش کافری نجات دهیم و به خانواده‌اش بسپاریم، به چنگ قلندران شهوت‌پرست خانقاهی سپرده‌ایم.

شیخ، هوا را پس دید. اگر بیش از این تحمل کند و خاموش ماند، بر جسارت مدعیان و تردید صوفیان و انکار شهریان افزوده خواهد گشت و چه بسا به طرف حجله‌گاه هجوم برند و طعمه ناب ناچشیده را از چنگ هوسش بربایند. پرده خون‌آلود غضب، چشمان حیرت‌زده‌اش را فرا گرفت. با یک جهش خود را به سکوی وسط خانقاه رساند. قلندران تبرزین بر دوش دورادورش را گرفتند. عمله سماع «شاخ نفیر»ها را از توبره بر گردن افکنده، بیرون کشیدند و با همه نیرو در آنها دمیدند. صدای طبل و نفیر، فضای خانقاه را فرا گرفت، شیخ در لحظه‌ای مناسب، شبکلاه درویشی را از سر برداشت و انبوه گیسوان سفید خود را بر دوش ریخت، با یک فریاد «هو هو، یا هو»، صوفیان و قلندران را به خروش آورد، مردم حیرت‌زده شهر هم بی آنکه در جمع مریدان شیخ باشند، همصدای صوفیان به ذکر «یا هو» پرداختند و بانگ اعتراض مهاجمان در همهمه ذکر جلی گم شد. گیسوان بر دوش رها شده و قیافه ملکوتی شیخ و از همه بالاتر، اشک بر محاسن غلطیده‌اش، دل جماعت را به جوش و هیجان آورد و منکرانی که تا لحظه‌ای پیش در کار شیخ به چون و چرا پرداخته و با مهاجمان همصدا بودند، یکباره خود را فدائی شیخ یافتند.

در این هنگام، با اشارات دست شیخ، سکوتی صحنه خانقاه را فرا گرفت و در پی آن، شیخ با صدای رسائی جمعیت را مخاطب قرار داد که:

– ای یاران طریقت و هواداران حقیقت! ای مردان غیور و ناموس‌پرستی که مخدره عفیفه مسلمه محترمه‌ای را از چنگ کافر ملعون خدانشناس نجات دادید، چرا انتقام ناموس بر باد رفته این زن را از خویشان و کسانش نمی‌گیرید، مگر اینان نبودند که دختر خود را تسلیم موسیوی کافر کردند، اگر همان روز به حساب این کفار خارج از اسلام رسیده بودید، امروز جرأت نداشتند حریم مقدس خانقاه را در هم بشکنند و به سراغ زن بیایند که او را ببرند و تسلیم کافری دیگر کنند. ای قلندران وارسته، ای صوفیان صافی‌عقیده، ای همشهریان غیرتمند، ناموس‌پرستی شما کجا رفته است، بکشید این کفار حربی را...

خدا رحمت کند مرحوم آسید مصطفی را، به اینجای داستان که می‌رسید بغض گلویش را می‌گرفت. اشک از چشمانش سرازیر می‌شد، صدایش از هجوم غضب می‌لرزید، و ضمن شرح مفصلی که از حمله خلایق بی‌خبر به طرف مدعیان و مهاجمان می‌داد، نگاه تحقیرآمیز خود را بر چهره مستمعان می‌پاشید. گوئی می‌خواهد انتقام خون به‌ناحق ریخته اقوام و خویشان زن را از حاضران مجلس بگیرد. در نگاه اشک‌آلودش جهانی ملامت موج می‌زد.

با لحن غمزده‌ای حرکات و حمله قلندران و صوفیان را تفسیر و توجیه می‌کرد. از قلندران که دانسته و سنجیده بر خویشان معترض زن حمله برده بودند، ظاهراً نفرت و گلایه‌ای نداشت. همه انزجار و نفرینش متوجه صوفیان باصفائی بود که به حکم ایمان خویش و اشارت پیر، دست خود را به خون بی‌گناهان آلوده بودند و هر یک به شکرانه این پیروزی و به قصد کسب ثواب اخروی، جرعه‌ای از خون مدعیان نوشیده بودند.

در اینجا مرحوم سید چند بیتی از مستزاد مرحوم بهار را با دو دانگ محزونی می‌خواند که:

«از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام
داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام
داد از دست عوام» [ملک‌الشعرای بهار]

آنگاه مطابق معمول از بزنگاه داستان استفاده می‌کرد و گریزی به واقعه دلگداز کربلا می‌زد و به فتوای شُریح قاضی اشاراتی می‌کرد که حسین بن علی، فرزند فاطمه زهرا و جگرگوشه محمد مصطفی را «خارجی» معرفی کرد و فتوا به قتلش داد و قتلش را بر مسلمانان واجب شمرد و مردم نادان و بی‌خبر از روح شریعت مصطفوی، ساز و برگ جنگ برگرفتند و کردند آنچه که نباید می‌کردند.

مرحوم سید– چنان‌که پیش از این هم اشاره رفت– سوادی نداشت و به مدرسه‌ای نرفته و کتابی نخوانده بود. با این وصف، مسلّم است که از مباحث روانشناسی و تحلیل نفسانی به شیوه علمای فرنگ بی‌خبر بود. نه تنها از نظرات پاولف روسی و برگسن انگلیسی و فروید اطریشی اطلاعی

نداشت که نامی هم از آن نشنیده بود، اما فارغ‌التحصیل مدرسه تجربی اجتماع بود و به فیض مشاهده مستقیم و تحلیل نفسانی مشهودات، به چنان تسلطی در شرح عوام نفسانی و مراتب روانکاوی رسیده بود که شنوندگان آشنا بدین مباحث را به حیرت می‌افکند، و من این مایه فضل سید را از زبان معلم موسیقی مدرسه‌مان شنیده بودم که خود از لیسانسیه‌های علوم تربیتی بود و دوره‌هائی از روانشناسی را در دانشگاه تهران خوانده بود و تناسب برنامه‌های فرهنگی و مشکلات تفتیش عقاید به سیر جانش افکنده و به کلاس موسیقی‌اش رهنمون گشته بود.

بعدها که به دانشگاه آمدم و چند فصلی از علم تازه به دوران رسیده روانشناسی خواندم، با یادآوری مجالس سید، پی به واقعیت تعریف معلممان بردم، و یکی از آن موارد، همین‌جای داستان بود، لحظه‌ای که شیخ، انتقام خود را از کسان زن گرفته و فرمان قتلشان را صادر کرده و خلایق را به کشتار واداشته و خود پیروزمندانه در میان امواج هلهله مردم و هوهوی صوفیان، به حجله‌خانه برگشته است.

در اینجا مرحوم سید، چنان تحلیل عالمانه و دقیقی از حالات متناقض روحی شیخ می‌کرد و چنان تجسمی از غرور پیروزی، ملامت نفس لوامه، شوق عاشقانه، نفرت درونی، وسوسه‌های شیطانی و سرزنش ایمانی شیخ می‌نمود که بازگفتنش از عهده قلم شکسته من ساخته نیست.

سید نازنین، شیخ صنعان را سرمست جام غرور و هوس، اما نگران از ارتکاب گناه و عذاب الاهی، به حجله‌خانه می‌برد و گرفتار کشمکش درونی به گوشه اطاق می‌نشاند، مبهوت و حیرت‌زده، بیزار از اعمال خویش و بی‌اعتنا به وجود زن.

سپس شیطان را کشان‌کشان به داخل حجله‌خانه دربسته می‌آورد و بر فراز تختخواب زن می‌برد و سرانجام، در قالب پیکر نازنین او جایش می‌داد، تا زن هوس‌انگیر را به لوندی و دلربائی وادارد و شیخ گنه‌کرده پریشان‌روزگارِ در پشیمانی فرورفته را به حال آورد و متوجه زیبائی‌های اندام دلفریب خود کند، به جنبش آرد و به غرقاب رسوائی بکشاندش.

از زبان سید بشنوید:

زن لوند و زیبا، از قیافه گرفته و پیشانی در هم شیخ در گوشه‌ای خزیده و زانوی غم در بغل گرفته و دل‌آزرده گشت. سکوت و آرامش را جایز ندید. با خمیازه نازآلودی شیخ را متوجه حضور خود کرد و مقارن لحظه‌ای که نگاه غم‌گرفته شیخ به طرف تختخواب افتاد لوندانه غلطی زد و سینه‌های نیمه‌لخت و هوس‌انگیز خود را در معرض تماشای او قرار داد. با این جلوه «اساس توبه که در محکمی چون سنگ نمود» [حافظ] در هم شکست، و همه آثار پشیمانی و ملال از چهره پرچروک شیخ محو گشت و سرزندگی و نشاط ساعتی پیش را از سرگرفت و به طرف زن رفت.

عشوه‌گر زیبا، در حالی که لبخند طنزآلودی به استقبال نگاه هوس‌آمیز شیخ فرستاد، پرسید:

– در حیاط خانقاه، چه خبر بود؟

پیرمرد با لحن گلایه‌آمیز طلبکارانه‌ای گفت:

– هر چه می‌کشم از دست تو می‌کشم. مشتی اراذل و اوباش شهر به خانقاه ریخته بودند و به دروغ خود را از کسان تو معرفی کردند و می‌خواستند تو را از جائی بدین امنی و راحتی بربایند و بار دیگر، گرفتار کافری خدانشناس‌تر از «موسیو» کنند.

زن تبسم استهزاآمیزش را به خنده بلندی مبدل کرد و پرسید:

– خوب جناب شیخ با این مدعیان چه کردید؟

– هیچ، یقین داشتم که دروغ می‌گویند، مشتی کافر بی‌دین‌اند. قانون خدا و فرمان خانقاه را درباره آنان اجرا کردم. حکم الحاد و ارتداد آنان را صادر کردم و خلایق در یک چشم به هم زدن، حساب همه را رسیدند. این وظیفه طریقتی من بود. یقیناً ثوابش از هر جهادی بیش‌تر است.

– عجب! پس حضرت شیخ هم با یک فرمان از مجاهدین فی سبیل الله شُدید و خون نحس و نجس چند کافر مرتد را بر زمین ریختید؟

– آری، قانون خانقاه چنین است. اگر میسّر شود حاضرم شخصاً روزی هفتاد نفر، بلکه هفتصد نفرشان را در راه رضای خدا به‌دست خودم گردن بزنم.

– در راه رضای خدا؟ یقین دارید که فرمان شما مطابق احکام خدائی بوده است؟

– البته، جای تردید نیست. هرکس در صحت فرمان من تردید کند، کافر است و واجب‌القتل. حکم خدا را من می‌فهمم که شیخ خانقاه و قطب زمانم. اراذل و اوباش که از فوت و فن طریقت و احکام خانقاهی خبر ندارند.

– راستی جناب شیخ! یقین داشتید اینان که به فرمان مبارکتان کشته شدند، اراذل و اوباش بودند نه خویش و کسان من.

– جای کم‌ترین تردیدی در این مورد نیست.

– اما شیخنا من از روزن در، حیاط خانقاه را تماشا کردم، دو سه نفر از مهاجمان را شناختم، یکی دائی من بود و دو تاشان هم پسرعموهایم بودند.

– دست بردار زن! خدا دلالت خیرت کند، چرا می‌خواهی یقین مرا به شک مبدل کنی؟
– شیخ! آنچه گفتم عین واقعیت بود. هر سه نفر را شناختم.
شیخ در حالی که از حیرت و وحشت به لرزه افتاده بود، صدایش را بلند کرد که:
– اگر این سه نفر را شناختی و واقعاً عموزاده‌ها و دائی تو بودند، چرا از جایت تکان نخوردی، چرا به یاریشان نیامدی، چرا حالا به این خونسردی و بی‌اعتنائی روی تختخواب افتاده‌ای و آه و شیون نمی‌کنی، محال است، البته محال است، دروغ می‌گوئی!
– نه، دروغ نمی‌گویم، مثل اینکه هنوز مرا نشناخته‌ای، من با زن‌های دیگر فرق دارم، اصلاً از جنس آنها نیستم. راستش را بخواهی با همه آدمیزاده‌های دیگر تفاوت دارم. مگر قبلاً به تو نگفتم که دلبسته هیچ دین و مذهب و آئینی نیستم. خوب گوش‌هایت را باز کن، بشنو چه می‌گویم، من نه اهل دین و دیانت و این حرف‌ها هستم، نه اهل عاطفه و احساسات و نه پایبند صفا و وفا و پرت و پلاهائی از این قبیل. دائی‌ام کشته شد، بشود. پسرعموهایم کشته شدند، به دَرَک. سر موئی غمگینم نکرده است. عمر آدمیزاد کوتاه‌تر از آن است که به خاطر مرگ این و آن با آه و افغان بگذرد.
– چه می‌گوئی زن! تو از مرگ خویشان و عزیزانت ناراحت نیستی؟!
– اولاً میان دعوا نرخ طی مکن، اینها خویشان من بودند، اما عزیزانم نیستند. اصلاً من عزیزی ندارم. از مرگشان هم سر سوزنی ناراحتی احساس نمی‌کنم.
– از من چه‌طور؟ از من که فرمان به کشتن آنها دادم نفرت نداری؟
– ابداً خاطرت جمع باشد.
– عجب موجود سنگدل و بی‌رحمی هستی.
– ممکن است سنگدل و بی‌رحم باشم، اما کذّاب و ریاکار نیستم. از تو فعلاً نه بدم می‌آید نه خوشم. اگر چنان‌که دلم می‌خواهد و شایسته شأن و زیبائی‌ام باشد، از من نگهداری کنی، ممکن است چند روزی در آغوشت بگذرانم و پیرانه‌سر جوانت کنم. اما یادت باشد من نه اهل دل بستن به کسی هستم و نه از آن زنانی هستم که عمری را با یک شوهر به سر برند و با چادر به خانه شوهر آیند و با کفن بروند. هر وقت خواستگار مناسب‌تری پیدا شد، با اردنگی عذرت را می‌خواهم و به آغوش او می‌خزم.
– لعنت خدا بر تو زن، به عذاب ابدی الاهی گرفتار شوی که شیطان مجسمی.
زن در برابر جوش و خروش شیخ با قهقهه‌ای شیطانی، روی تختخواب نیم‌خیز شد و چشمان افسونگر و بی‌حیایش را در چشمان پیرمرد دوخت و گفت:
– هر اسمی که دلت می‌خواهد روی من بگذار، من همینم که هستم. عوض‌شدنی هم نیستم. اصلاً طبیعت و خُلقم همین است، از عذاب الاهی و جهنم و آتشبازی‌های آن دنیا هم ترسی ندارم. لطفاً در دکان موعظه و تهدید و وعیدت را تخته کن که مشتری نیستم. وانگهی، من که به سراغ آقا نیامده‌ام، این تو هستی که عاشقم شده‌ای و برای رسیدن به من هزار دوز و کلک سوار کرده‌ای...
شیخ منتظر تمام شدن نطق زن نشد. با خشمی آتشین از جایش برخاست، تُفی به علامت نفرت بر چهره زن افکند، و لاحول‌گویان از اطاق بیرون رفت و در را به‌سختی به هم کوفت، با عبارت دشنام‌گونه‌ای که:
– لعنت خدا بر من اگر بعد از این به صورتت نگاه کنم.

بخش سوم

شب، دامنکشان بر صحن خانقاه سایه افکنده بود که شیخ صنعان، ملتهب و خشمگین، از حیاط کوچک اندرونی گذشت و قدم به دالانی گذاشت که حد فاصل حرمسرا با محوطه خانقاه بود.
در حجره گرداگرد خانقاه، صوفیان شمع‌ها را برافروخته بودند و هر چند نفر در حجره‌ای گرد هم نشسته و سرشار از پیروزی‌های متوالی روزهای اخیر، و سرمست از جهادی که غروب همان روز کرده و مدعیان و خویشان زن را به دَرَک أسفل فرستاده بودند، گرم «هو هو» زدن و ذکر «یا من لا هو إلا هو» گرفتن بودند.

صدای ذکر صوفیان حیاط خانقاه را پر کرده و به دالان تاریک حرمسرا سرازیر شده بود. شنیدن این نغمه ملکوتی در حکم آب سردی بود که بر جان سراپا لهیب شیخ فرو پاشند. طنین آواز هماهنگ صوفیان، خشم و خروش شیخ را فرو کاست، لحظه‌ای او را از تعلقات ملال‌انگیز خاکیان رهانید و به صوامع افلاکیان برد. قدم‌هایش سست شد. در فضای تاریک دالان، روی سکوی نمداری نشست و همه وجود خود را به نغمه ذکر صوفیان سپرد. حالت تشنه کویرزده سرگردانی داشت که ناگهان به چشمه‌سار پرصفائی رسیده باشد. هوای زن هوس‌انگیز یکباره از دلش محو شده بود. زانوانش را در بغل گرفت و پیشانی ملتهب خود را روی دست‌های در هم پیچیده گذاشت. بی‌اعتنا به موقعیت و مقام خویش، همآواز طنین صدای صوفیان به ذکر جلی پرداخت و متعاقب آن، قطرات اشک به درشتی دانه‌های باران بهاری از چشمانش سرازیر شد. و این گریه بی‌اختیار و بی‌سابقه به لطف شبنم بامداد، فضای سینه طوفان‌زده‌اش را صفائی داد.

از جا برخاست، با گام‌هائی مصمم به طرف تالار بزرگ خانقاه رفت، بدین نیت که صوفیان را گرد آورد و در حضور مریدان به گناهان خود اعتراف نماید و فرمان دهد که زن را از خانقاه بیرون کنند و به خویشان و کسانش بسپارند. هنوز از دالان تاریک و طولانی به آستانه حیاط نیمه‌روشن خانقاه نرسیده بود که اشباحی گرداگردش را گرفتند. شیخ، وحشت‌زده به یاد ارواح خبیثه و جنود اجنه و شیاطین افتاد. زیر لب نام خدا را زمزه کرد، اما اثری نداشت. نه تنها اشباح و اجنه را محو نکرد، بلکه از چهار طرف به او نزدیک‌تر می‌شدند. چشم سالخورده شیخ نمی‌توانست در تاریکی قیافه اجنه را تشخیص بدهد، هیاکل آنان را می‌دید که به صورت سایه‌هائی به یکباره ته کشید و کوشید با فریاد رسائی صوفیان را از درون حجره بیرون کشاند و به یاری خود خواند که دستی دهانش را بست و شیخ از غایت ترس بی‌هوش گشت.

خدا غریق رحمتت کند آسید مصطفی، که من نخستین درس علمی «جن‌شناسی» را در محضر پربرکت تو آموختم. پس از شنیدن مواعظ مرحوم سید، از اجنه نامدار زمان تنها «زغفر جنی» را می‌شناختم، که هر روز عاشورا با لباده زردرنگ و کلاه بوقی کاغذی و نیزه بلند، در میان انبوه «جن‌زادگان»، در مجلس عزاداری مرحوم «حاجی رشید» پیدا می‌شد و با تکان دادن نی باریک و بلندی که در دست داشت و کشیدن شیهه‌های متوالی می‌خواست امام را در مقابل انبوه لشکر سرتاپا مسلح یزید یاری کند، تا آن روز اجنه در نظر مخلص، موجوداتی بی‌خاصیت بودند که در یک نقطه جمع می‌شدند و مرتب از زمین برمی‌جهیدند و نیزه تکان می‌دادند و شیهه می‌کشیدند.

ذهن کودکانه و ناپخته من بی‌اعتنا به رمز کار، با اجنه بی‌بو و بی‌خاصیت دشمن شده بود، حتا شیر «پشم و پت ریخته» را بر آنان ترجیح می‌نهاد. آخر شیر دست‌کم خدمتی انجام می‌داد، روی نعش به خون‌آلوده تیرآگین امام می‌افتاد، می‌غرید، با دهان گشادش تیرهای سه‌شعبه را بیرون می‌کشید و با دست‌های درازش توی سرش می‌کوبید و «کاه عزا» به هوا می‌پاشید؛ اما جن‌ها فقط جیغ می‌کشیدند و یک قدم هم به طرف لشکر دشمن برنمی‌داشتند.

البته ذهن چون و چراگر مخلص به کار شیر هم ایراداتی داشت و حیران بود که این جناب شیر چرا این‌قدر خر تشریف دارد، اگر پنجه‌هایش می‌تواند مشتی کاه از توبره‌ای که کنار دستش گذاشته‌اند بردارد و به هوا بپاشد و سر و کله جماعت عزادار را «کاه‌باران» کند، چرا پس تیرهای سه‌شعبه را با پنجه‌هایش بیرون نمی‌کشد و در این مورد، به‌جای پنجه‌ها، دهان صاحب‌مرده و دندان‌های فروریخته‌اش را به کار می‌اندازد. باری، یاد خاطرات کودکی را بگذاریم برای وقت دیگر و بپردازیم به منبر آسید مصطفی.

مرحوم سید چنان‌که گفتم، من و دیگر نوجوانان سیرجانی را با مشخصات اجنه آشنا می‌کرد. اسم بسیاری از آنان را برایمان فاش ساخت، دریغا که گذشت روزگار همه را از لوح خاطرم زدوده است. خواص هر جنی را به‌دقت شرح می‌داد. تفاوت جن مسلمان و جن کافر را به‌روشنی بیان می‌کرد. فرق جن نر و جن ماده را باز می‌گفت، و دعای دفع هر نوع جنی را یادمان می‌داد و پس از این‌همه مقدمات و شرح و بسطها وقتی که خوب خلایق را مشتاق می‌کرد که بدانند کدام دسته از اجنه گرد شیخ صنعان را گرفته بودند و دست بر دهانش گذاشتند و پیرمرد را از ترس بی‌هوش کردند، تازه صلواتی می‌طلبید و معما را حل می‌کرد، بدین مضمون که اشباح آن شب خانقاه، اصلاً جن نبودند؛ جماعت قلندران بودند که در پستوی دهلیز کمین کرده به انتظار خروج شیخ از حجله‌گاه بودند تا به حکم عُلقه مرید و مرادی، خودشان به نوبت، بازدیدی از حجله‌گاه و دیداری از عروس‌خانم بکنند.

گروه قلندران وقتی که زمزمه ذکر و هق و هق گریه شیخ را شنیده بودند پی برده بودند که ماجرا از چه قراراست و نقشه‌های خود را نقش بر آب دیده و به فکر جلوگیری از طغیان شیخ افتاده بودند.

در اینجا مرحوم سید، ابتدا یکایک قلندران صحنه‌گردان را با نام و نشانی کامل معرفی می‌کرد، با چنان دقت و اعتمادی که گوئی خود از گروه آنان بوده است و سال‌ها در گوشه خانقاه شیخ صنعان بیتوته کرده و ذکر «هو حق» گفته است. دریغا که نه حافظه من یاری می‌کند و نه تنگنای زمان و حوصله کوچک خوانندگان اجازه می‌دهد به بازگفتن آن شرح و تفصیل‌ها بپردازم. خلاصه مقولات سید اینکه، گروهی قلندران، شیخ را به حجره خلوتی در حرمسرا بردند و به هوش آوردند و چون از نیت شیخ باخبر شدند، به چاره‌جوئی برخاستند. یکی از نیروی ایمان شیخ مدد گرفت که سرپرستی زن بیوه از وظایف خانقاه است؛ دیگری غرور شیخ را به یاری خواند که:

«زن کز برِ مرد نارضا برخیزد

بس فتنه و شور از آن سرا برخیزد» [گلستان سعدی]؛

سومی هلهله خلایق و هوهوی صوفیان را به یادش آورد که از شیخ تقاضا داشتند زن را سرپرستی کند و به دست کسان بی‌عرضه و بی‌ایمانش نسپارد؛ چهارمی از دلبستگی شیخ به عظمت خانقاه مردمی گفت که اگر نتواند زن را جمع و جور و نگهداری کند دیگر فاتحه‌اش خوانده است؛ اما آخرین و کاری‌ترین تیر ترکش را خود قدرت‌خانم رها کرد، زن دلربا در حالی که فانوسی به‌دست داشت با سر بی‌چادر و گیسوان رهاشده و اندام متناسب در صحن حرمسرا ظاهر شد و به بهانه‌ای از برابر در نیم‌گشوده حجره گذشت و با نشان دادن خود، بنای توبه و تقوای شیخ را بار دیگر متزلزل کرد.

این‌همه مطالب دیگر و صحنه‌های دیدنی و خواندنی را مرحوم سید مصطفی بدین سادگی خلاصه نمی‌کرد و بدین راحتی تحویل ما شنوندگان نمی‌داد. همین تکه‌ای که در چند سطرش مختصر کردم، دست‌کم سه جلسه یک ساعته وقت می‌گرفت. نمی‌خواهم منت سر شما خوانندگان بگذارم و ادعا کنم که به خاطر دل بی‌قرار و کم‌صبر شما صحنه‌ها را خلاصه کردم، نه، بی روی و ریا عرض می‌کنم، انگیزه من از تلخیص داستان، یکی کم‌حوصلگی ذاتی خودم است و دیگری بی‌نصیب ماندن از لطف کلام و قدرت صحنه‌آرائی مرحوم سید.

باری، آسید مصطفای خدابیامرز، با آن لحن جاندار و بیان دلاویزش بار دیگر شیخ صنعان را پای‌بست عشق زن می‌کرد و در میان بدرقه قلندران نقشه‌کش به حجله‌خانه زفاف می‌کشاند و در برابر تختخواب زن فتنه‌گر به دو زانوی عجز و التماس می‌نشاند، و آنان را به حال خود می‌گذاشت و مستمعان مشتاق را به حجره‌ای می‌برد که قلندران گرد آمده بودند و هر یک برای تصاحب زن نقشه‌ای می‌کشیدند.

از مذاکرات مشاجره‌آمیز قلندران هم می‌گذریم که قصدمان بیان حال شیخ صنعان است. اگر روزی همت و حوصله به یاری‌ام آمد و خواستم این داستان را در کتابی منتشر کنم، قول می‌دهم صحنه‌هائی از گفتگوهای قلندران هم بدان بیفزایم که کلی خواندنی و عبرت‌گرفتنی است. صوفیان ساده‌دل را هم در حجره‌هایشان باقی می‌گذاریم که وظیفه دینی خود را انجام داده‌اند و اینک در اوج رضایت و سبک‌روحی، گرم «هو هو» کشیدن‌اند و این «هو هو»های متوالی، کف بر لبانشان نشانده و سرشان را به دور انداخته و از آنچه در حرمسرای شیخ و انجمن قلندران می‌گذرد بی‌خبر گذاشته است.

سری به حجله‌خانه شیخ می‌زنیم که باز همان صحنه‌های قبلی است، زن بر تخت آرمیده، شیخ در پای بسترش زانو زده، این، عذر تندی و خشونت لحظه‌ای قبل می‌خواهد و آن، بر جرأت و جسارت می‌افزاید:

– خوب جناب شیخ، تو که از من بیزار بودی!

– محض خدا، گذشته‌ها گذشت. بیش از این شرمنده‌ام نفرمائید.

– صحیح، کسی که قهر می‌کند باید تا آخرش قهر کند.

– عرض کردم، آن ساعت عصبانی بودم، متوجه نبودم چه می‌گویم.

– خوب حالا چه می‌گوئی؟

– می‌گویم: دردت به جانم، تصدقت گردم، خاک پایت شوم، اجازه بده پایت را ببوسم.

– به! به! ازجایت تکان نخور. اگر باز جلوتر بیائی دوباره با اردنگی پرتت می‌کنم آن طرف اطاق.

– پس تکلیفم چیست؟ چه باید بکنم که علیامخدره راضی شوند؟

– خوب گوش‌هایت را باز کن. جای من توی این خراب‌شده نیست، اگر می‌خواهی با تو سر کنم، باید صبح زود بروی و قصر موسیو را برایم آماده کنی. این کار اگر همین فردا انجام نشود، دیگر خودت می‌دانی.

– به چشم! همین فردا دستور می‌دهم همه مریدان و صوفیان بروند و قصر موسیو را گردگیری و آماده کنند، قول می‌دهم تا فردا ظهر حضرت علّیه را به قصر منتقل کنم. البته دریغ است نازنین نازپرورده‌ای چون علیامخدره در زاویه خانقاه منزل کند.

سپس با نگاه ترحم‌انگیزی چشم به بازوان نیمه‌عریان زن دوخت و اجازه خواست که لااقل بوسه‌ای بر دست زیبایش بزند.

اما زن سنگدل با یک نهیب او را بر جای خود نشاند:

– بنشین، حق نداری دست به من بزنی. امشبه را همین پائین تخت بخواب، فردا که اسباب‌کشی کردیم و به قصر رفتیم، فکری خواهم کرد.

این را گفت و توری نازک بدن‌نما را بر اندام دلربای خود کشید و به خواب خوش فرو رفت. شیخ صنعان تمام شب بیدار نشست و سراپای معشوق را تماشا کرد، اما جرأت نزدیک شدن به او نداشت.

نزدیکی‌های سحر، جنب و جوش صوفیان آغاز شد. گلبانگ مؤذن خانقاه نغمه ملکوتی الله اکبر در فضا پاشید. صوفیان با شتاب به تطهیر وضو پرداختند و به تالار خانقاه هجوم بردند تا به رسم هر روزه نماز بامدادی را به شیخ اقتدا کنند. اما اثری از شیخ صنعان پیدا نبود. شیخ بیچاره در حالت بین خواب و بیداری صدای مؤذن را می‌شنید، آخرین رشته‌های در هم ریخته ایمان و عادت طبیعت‌شده سالیان، می‌کوشیدند او را از پائین تخت زن برانگیزند و به صف نماز جماعت برند، اما ضعف پیری، شب‌زنده‌داری خسته‌کننده و از همه بالاتر، جذبه‌های قوی معشوق برجا میخکوبش کرده بود. نمی‌توانست از جایش تکان بخورد، که دیده از دیدار جانان برگرفتن، مشکل است.

مریدان از غیبت شیخ نگران شدند. تنی چند از صوفیان ساده‌لوح زمزمه اعتراض برداشتند که مبادا زن وسوسه‌گر بلائی بر سر شیخ آورده باشد. اما قلندران خانقاه با وظایف خود آشنا بودند. جماعت را دلداری دادند که شیخ همه شب به شکرانه پیروزی بر موسیوی کافر به نماز شب مشغول بوده است، دیگری از قلندران آب پاکی و صافی روی دست جماعت ریخت که شیخ به شکرانه این توفیق به چله‌خانه نشسته است و دست‌کم تا چهل روز دیگر ملاقاتش میسر نیست. قلندر سومی که خود را خلیفه شیخ به شمار می‌آورد و عمری در کمین مسند ارشاد، انتظار کشیده و خون دل خورده بود، دعوی کرد که به فرمان شیخ، مأمور برگزاری نماز جماعت شده است. صوفیان همصدا ذکر «یا هو» گرفتند و صف‌های متراکم نماز را پشت سر قلندر تشکیل دادند.

حرکات روزهای اخیر، تشریفات پر زرق و برق عروسی شیخ، شور و شتاب شیخ صدساله در سودای وصال زن، خشم و خشونت او در کشتار بی‌رحمانه خویشان عروس و از اینها بالاتر، شکستن سنت چندین ساله خانقاه، و بالأخره رفتار گمان‌انگیز و اشارات رمزآمیز قلندران، معدودی از صوفیان را به تأمل واداشته بود. اما زهر چشمی که به اشارت قلندران، جماعت مریدان از صوفی معترض گرفتند و در یک لحظه قطعه‌قطعه‌اش کردند، چنان اهل شک و تردید را به وحشت افکنده بود که احدی جرأت دم زدن نداشت. وانگهی تلاش قلندران برای تشکیل حلقه‌های ذکر جلی و موج لاینقطع «هو هو»ای که در و دیوار خانقاه را به لرزه می‌آورد، مجال تفکر و تأملی برای کسی باقی نگذاشته بود.

خلیفه شیخ، به‌جای پیر طریقت نماز بامدادی را برگزار کرد و در تعقیب نماز، به خلاف شیوه معهود شیخ که دعائی می‌خواند و ذکری می‌گرفت و صوفیان را مرخص می‌کرد تا در شهر بپلکند و با کشکول‌های پر به خانقاه باز گردند، خلیفه دو زانو بر تخته پوست ارشاد قرار گرفت و جماعت صوفیان را امر به نشستن و سکوت کرد. سپس به ایراد خطبه غرّائی پرداخت بدین مضمون که: حرمت هر زیارتگاهی با متولیان است و حیثیت و اعتبار خانقاه بسته به خلوص عقیدت و ایمان بی چون و چرای درویشان. آنگاه اشارتی کرد به اهمیتی که خانقاه شیخ صنعان در روزهای اخیر به دست آورده است و چشم و توجه و نظر حرمت همه مردم ولایت را به خود جلب کرده است. و تأکیدی فرموده در این نکته که این اهمیت و حرمت، محصول مستقیم مقام ملکوتی و معنوی حضرت شیخ است که مستقیماً با درگاه احدیت رابطه دارد و هرچه بگوید الهام غیبی است و هرچه بکند تقدیر لاریبی. این وظیفه طریقتی صوفیان است که در برابر فرمان پیر نه تنها لب به چون و چرا نگشایند، بلکه اندک تردیدی هم ولو برای لحظه‌ای کوتاه در خاطر راه ندهند، که اگر جز این کنند، دنیا و آخرت را یکجا باخته‌اند و آتش غضب الاهی دامنگیر جانشان خواهد شد و از فراز پل باریک صراط، یکسره به درَکات جهنم سقوط خواهند کرد و سر و کارشان با مالک عذاب و اژدهای هفتاد سر و آتش سوزان خواهد بود.

در تأیید این هشدار، به شرح مفصلی پرداخت، از رفتار رذیلانه و اطاعت‌آمیز صوفیان سلف در حضور پیران خانقاه و شواهد بسیاری آورد از روزگار سیاه مریدان ناپخته‌ایمانی که در کار مشایخ و اولیاء الله تردید کرده بودند و خشم الاهی بر خرمن جانشان زده و بلافاصله به خوک و خنزیر مسخشان کرده بود.

سپس عنان سخن را به شرح زندگی مشایخی گرداند که به مرحله فنا رسده و در حق مستهلک شده‌اند و اغلب برای امتحان ایمان مریدان به اعمالی مبادرت ورزیده‌اند که ظاهراً خلاف عرف و شرع و عقل می‌نموده است، اما همه آن خوارق اعمال مبتنی بر حکمتی بوده است. در تأیید این مقوله نیز شواهد بسیاری از مشایخ نامور گذشته نقل کرد که جای تردیدی باقی نماند؛ به زندگی پیری اشارت کرد که نخستین بار بانگ «أنا الحق» سر داده بود، از سخنان شیخی گفت که با دعوی «سبحان ما أعظم شأنی» کوته‌نظران را به اعجاب آورده بود، از حالات بزرگانی مثال آورد که در یک شب، خدمت چهل دختر باکره رسیده بودند، و با ذکر این نمونه‌ها بدین نتیجه‌گیری پرداخت که:

– حضرت شیخ ما به آخرین پله معراج تصوف قدم نهاده و سراپا «او» شده است و نشانی از عوارض جسمانی و هوای نفسانی در وجود شریفش باقی نمانده است. ولیّ عهد و حق مجسم است، خوش به سعادت صوفیان وارسته‌ای که در انجام اوامرش بر یکدیگر سبقت گیرند و در اجرای فرمانش– هرچه باشد وگرچه علی‌الظاهر خلاف مسلّم شریعت و طریقت– لحظه‌ای تردید و تأمل روا ندارند. ای جماعت اهل حق و طریقت، اینک درهای بهشت گشاده است و جام‌های شراب کوثر آماده، حور و غِلمان در اشتیاق شما اهل عرفان آغوش باز کرده‌اند... بشتابید که چونین موقعیت و سعادتی هر هزار سال یک بار نصیب ابنای بشر می‌شود، و خوشا به سعادت شما فقیران که شاهد این روزگار فرخنده‌اید....

ذکر «یا هو، یا من لا هو إلا هو»ی قلندران بر خطابه غرّای خلیفه نقطه پایان نهاد و «هو هو»ی جماعت انبوه صوفیان، سقف خانقاه را به لرزه آورد. انبوه درویشان گرداگرد حرمسرای شیخ حلقه زدند و پاکوبان و کف‌ریزان، ذکر «هو هو» گفتند.

زن، که از این صداهای ناهنجار به جان آمده بود، از تختش فرود آمد، سر پائی بر پیکر در هم پیچیده و گلوله‌شده شیخ زد. چشمان تا صبحدم نخفته پیرمرد با هول و هراس گشوده گشت. معشوق را بالای سر خود دید. با شتاب خود را جمع و جور کرد. زن لوند، ابریق [کوزه] آب را از گوشه اطاق برداشت و بر فرق شیخ سرازیر کرد و باقیمانده خواب را از سرش پراند، و با لحن تمسخرآلودی ملامتش کرد که چرا سحر بیدار نشده است و نمازش را نخوانده است.

ملامت زن و از همه بالاتر، حرکت جسارت‌آمیزی که با پاشیدن آب انجام داده بود، بار دیگر شیخ را خشمگین کرد، اما یک نگاه لوندانه زن خشمش را فرو نشاند و زبانش را فرو بست.

لعبت افسونگر، قول و قرار دوشینه را به یاد شیخ آورد که باید از محیط وحشت‌انگیز و نامأنوس خانقاه به قصر پرشکوه موسیو منتقلش کند. شیخ دست اطاعت بر دیده نهاد و از جا برخاست و به طرف در اطاق رفت. به محض گشودن در، با قیافه متبسم خلیفه خانقاه روبه‌رو شد و در پشت سر او به فاصله چند قدم، جماعت چهار نفری قلندران را دید که به انتظار ایستاده‌اند. از پشت دیوارهای ضخیم حرمسرا صدای «هو هو»ی صوفیان به فلک می‌رسید. شیخ با اشارتی قلندران را به اطاق خواند. خلیفه و قلندران داخل شدند و با ادب همیشگی دست شیخ را بوسیدند و در حضورش دوزانو بر زمین نشستند.

زن که از قیافه نادلنشین و نگاه‌های هیز قلندران نفرت داشت به بهانه‌ای از اطاق بیرون رفت و شیخ و حواریون را تنها گذاشت.

بخش پایانی (چهارم)

با عرض شرمندگی به پیشگاه خوانندگان نکته‌سنجی که شب‌های سرد و سیاه زمستان را وقف شنیدن افسانه‌های گذشتگان کرده‌اند، و با تقدیم تشکر به محضر دوستان کنایه‌دانی که اشتیاق خود را با اشارات گوناگون به خواندن دنباله این داستان ابراز فرموده‌اند، از تأخیر ناخواسته که در نقل بقیه سرگذشت شیخ صنعان پیش آمد عذرخواهی می‌کنم.

مسافرتم به هندوستان– که لبیک اشتیاق و اجابتی بود به دعوت «انجمن استادان فارسی دانشگاه‌های هند»، برای کسب فیض از محضر پرشوق و برکت‌خیز استادان پارسی‌گوی هندی– طولانی شد و مایه‌بخش این تأخیر، یقین دارم خوانندگان بزرگوار «نگین» که دلبستگان ادبیات گرانمایه فارسی و عاشقان تمدن و فرهنگ ایران‌اند، عذر تقصیرم را به فیض این سفر مقدس خواهند پذیرفت.

اما سرگذشت تأمل‌طلب و عبرت‌آمیز شیخ صنعان– به نقل از مرحوم آسید مصطفی – بدین جا رسیده بود که:

شیخ صنعان، «موسیو»ی کافرکیش را منکوب و قصرش را تصرف کرد و دل به جمال بی‌مثال همسرش «قدرت‌خانم» بست، و زن زیبای بوالهوس، دست شیخ را به خون بی‌گناهان آلوده ساخت و بی آنکه تسلیمش گردد بازیچه کودکان کویش کرد. شیخ به اغوای قلندران خانقاهی، زن را که به دست بازرگانان محترم شهر سپرده بود، به خانقاه آورد، و قلندران که در وصال زن، طمع‌ها بسته بودند، بر آتش عشق شیخ دامن زدند. در این میان،

صوفیان ساده‌دل که از فتنه‌های درون پرده بی‌خبر بودند، روز و شب، گرد خانقاه شیخ طواف می‌کردند و ذکر «یا هو، یا من لا هو إلا هو» می‌گرفتند، و مردم شهر که عشق پیرانه‌سر شیخ به شک و تردیدشان کشانده بود، حیرت‌زده بودند.

اما زن هوسباز با مشاهده عشق جنون‌آمیز شیخ، از او خواست که از خانقاه فلاکت‌زده به قصر «موسیو» منتقلش کند و به زندگی متجمل و متنعم پیش بازش گرداند. شیخ که عنان اختیار در کف عشق داده بود، خواهش معشوقه را پذیرفت و جماعت قلندران را فراخواند تا در زمینه انتقال زن از خانقاه به کاخ موسیو با آنان به رایزنی پردازد؛ شیخ نگران از مخالفت قلندران شروع به مقدمه‌چینی کرد که:

– این ضعیفه مخدره محجوبه عفیفه که به برکت دم درویشان و صفای نیت ایشان از چنگ کافر خدانشناس از سگ نجس‌تری چون موسیو نجات یافته است، به علت زجرهائی که در ایام اسارت دیده و ستم‌هائی که از دست کسان آن کافر ملعون کشیده است، مزاجی نامعتدل دارد. ظاهراً به تجملات فسادانگیز زندگی گذشته عادت کرده است و ترک ناگهانی عادت، موجب مرض و ملامت است. حال و هوای خانقاه به مزاجش سازگار نیست. از دیشب به الحاح و التماس افتاده و ارواح طیبه پیران خانقاه را به شفاعت آورده است که او را به خانه و کاشانه معتادش بازگردانیم.

شما قلندران صافی‌اعتقاد خانقاه بهتر از دیگران می‌دانید که من شخصاً از هر تجمل و راحتی بیزارم. چند صباح مختصری که از عمرم باقی مانده است باید صرف خدمت خانقاه عزیز شود، اما رعایت جانب این عیال عورتینه هم واجب است، وانگهی من به‌شدت نگرانم که مبادا موسیوی خبیث ملعون از کفار کمک بگیرد و برای ربودن عیال پاشکسته من به خانقاه شبیخون بزند، حیاط و ساختمان خانقاه هم که قفل و بست حسابی ندارد و اصلاً برای جنگ و دفاع ساخته نشده است. با توجه به مراتب بالا چاره‌ای نداریم جز آنکه مخدره عفیفه را به قصر موسیو منتقل کنیم و عده‌ای از میان جوانان شهر به پاسداری او بگماریم. و من خود روزها را در خانقاه به ارشاد خلایق و دستگیری فقرا بپردازم و شب‌ها به قصر بروم و از این مخدره مجلله محترمه نگهداری کنم.

سپس رویش را به خلیفه خانقاه کرد و از او خواست که در غیابش حلقات ذکر شبانه را سرپرستی کند و هرچه زودتر ترتیب انتقال زن را از خانقاه به قصر بدهد.

قلندران که عمری در حسرت زندگی پر ناز و نعمت، آه سرد از جگر کشیده بودند، حیرت‌زده و نگران از پیشنهاد شیخ، به زمزمه و قروقر پرداختند و سرانجام فردوسعلی‌شاه صدایش را بلند کرد که:

– حضرت شیخ به سلامت باشد، هیچ نیازی به پاسداری جوانان شهری نیست. اصلاً مشتی جوان عزب را به نگهبانی زن زیبائی گماشتن خلاف عقل سلیم است، از این بالاتر، مگر جوانان شهری بودند که قصر موسیو را تصرف کردند و بنای ظلمش را در هم ریختند؟ در این جهاد مقدس غیر از ما قلندران از جان گذشته و صوفیان بخت‌برگشته کسی شرکت نداشت. مخدره مسلمه عفیفه را ما از چنگ کافر نجات دهیم و ثواب نگهداری‌اش نصیب دیگران شود؟ مگر بیل به کمر ما قلندران خورده که نتوانیم از ناموس شیخ و عروس خانقاهمان نگهداری کنیم. ما از خانقاه به قصر موسیو کوچ می‌کنیم و به جان و دل از مخدره منوره محافظت می‌نمائیم.

پیشنهاد فردوسعلی‌شاه را جماعت قلندران با «هو حق» ممتدی تأیید کردند، اما سگرمه‌های شیخ در هم رفت که:

– رها کردن خانقاه به هیچ وجه مصلحت نیست، وانگهی، قلندر را برای پاسداری قصر نساخته‌اند، و از این بالاتر، باید مواظب حرف مردم بود. دهان خلایق، چاک و بست درستی ندارد، می‌نشینند و مضمون کوک می‌کنند که همه هارت و هورت‌های شیخ و دم و دستگاه خانقاه و تبلیغات طریقتی‌اش برای این بود که قصر موسیو را غارت و عیالش را تصرف کند. نه، آمدن شما عزیزان به قصر موسیو به مصلحت خانقاه نیست.

کاذبعلی‌شاه که در روزهای اخیر و با شنیدن بوی کباب، به جمع مریدان شیخ پیوسته و یک‌شبه ره صدساله رفته بود و خود را نخود هر آشی می‌کرد و بیش از همه صوفیان و قلندران سنگ درویشی به سینه می‌زد، با حرکاتی بوزینه‌وار پیش آمد، به خاک افتاد و دامان قبای شیخ صنعان را گرفت که:

– خدا سایه بلندپایه شیخ بزرگوار و قطب عالَم امکان را از سر ما قلندران کم و کوتاه نفرماید، حضرت شیخ گویا از حیله‌گری‌های موسیوی کافرکیش بی‌خبرند، اجازه می‌خواهم به عرض مبارکشان برسانم که غلام خانه‌زاد، به حکم علاقه‌ای که به وجود مبارک دارد، ایادی و نوچه‌های خود را در سرتاسر جهان بسیج کرده است که همت کنند و به سراغ رمال‌ها و فالگیران دیارشان روند و با کمک رمل و اُسطرلاب، محل اختفای موسیو را پیدا کنند و به غلام خانه‌زاد خبر دهند تا هر چه زودتر شر وجود منحوس او را از جان مبارک شیخ دور گردانم. تا رسیدن خبر و پیدا شدن آثار موسیوی کافر، وظیفه ما جان‌نثاران و قلندران است که لحظه‌ای از حراست وجود مقدس پیشوای عالی‌قدرمان غفلت نکنیم، حفظ وجود مبارک شیخ، مقدم بر مصالح خانقاه است، هزاران خانقاه فدای یک تار موی سبیل مبارک قطب أعظم!

قلندران کهنه‌کار که شاهد زبان‌بازی‌ها و خودشیرینی‌های کاذبعلی‌شاه بودند، دو احساس متناقض داشتند: از استدلال قلندر کذاب خوششان آمده بود، چه همه سخنانش در تأیید نظر آنان بود، اما از شخص او نفرت داشتند و او را هزاران درجه حقه‌بازتر و شیادتر از خود می‌شناختند و نگران بودند که سرانجام دل بی شیله پیله شیخ را تصرف کند و سر دیگران را از نمد غنیمت، بی کلاهِ نصیب بگذارد. به دلالت همین احساس متناقض بود که خلیفه خانقاه به سخن آمد و ضمن تأیید مخاطرات وجود موسیو با زهرخندی طنزآمیز به جان قلندر کذاب افتاد که:

– گل مولا! خانقاه رسم و راهی دارد. در اینجا سنت پیشینیان در حکم قانون است. به فحوای آیه شریفه «السابقون اولئک المقربون»، جوانان باید حرمت پیران نگه دارند و تازه از راه رسیدگان حق ندارند خود را صاحب مسند خانقاه معرفی کنند. از این مهم‌تر، لاف و گزاف در مسائل دنیوی شیوه اهل فقر و درویشی نیست.

کاذبعلی‌شاه خود را برای جوابگوئی خلیفه آماده کرده بود که شیخ صنعان با خشم و تغییر به مناقشه آنان پایان داد که:

– بس است، با هم جر و بحث نکنید! حرمت خانقاه را نگه دارید. اگر دری به تخته خورده است و به نان و نوائی رسیده‌اید از برکت این خانقاه است.

سپس با تشدد خطاب به کاذبعلی‌شاه گفت:

– تو هم پسر جان جلو زبانت را نگه‌دار. خیلی جلو مرو که عقب می‌مانی، دیروز هم فضولانه خود را نایب من معرفی کرده بودی و من ناچار شدم در حضور خلایق اعلام کنم که نه نایبی داری و نه قیّمی می‌خواهم و نه به محرم اسرار و سخنگوی نیاز دارم. بس است خفقان بگیر!

کاذبعلی‌شاه که در هیچ موردی خود را از تک و تا و دو نمی‌انداخت با کمال وقاحت تعظیمی کرد که:

– خداوند این عنایت خاص حضرت قطب أعظم را بر سر جان‌نثار خانه‌زاد همیشه مستدام بدارد.

شیخ بی‌اعتنا به عبارت تملق‌آمیز او سخن خود را خطاب به قلندران ادامه داد:

– البته دفع شر موسیو کار لازمی است، اما بعید می‌دانم آن بیچاره قدرتی و رمقی داشته باشد، وانگهی، اگر شما قلندران به قصر موسیو بیائید تصدی خانقاه و رسیدگی به حاجات صوفیان را به که بسپارم؟ خیر، مصلحت نیست خانقاه را تنها بگذاریم، علی‌الخصوص که شیخ کنعان در کمین نشسته است.

با شنیدن سخنان سرد شیخ، قلندران مشتاق نگاه یأس‌آمیزی با یکدیگر مبادله کردند و سرانجام خلیفه خانقاه با لحنی آمیخته از تهدید و التماس به سخن آمد که:

– حضرت شیخ باید به خاطر داشته باشند که دیگر آن سجاده‌نشین گمنام گوشه خانقاه نیستند. امروزه بحمدالله و به برکت خانقاه، وجود گرامی حضرتشان انگشت‌نمای خاص و عام شده است. صاحب‌اختیار مطلق شهر هستند و از این مهم‌تر، باید همتشان را صرف تصرف شهرهای دیگر فرمایند تا بتوانیم در فاصله زمانی کوتاه، تبرزین و کشکول درویشی را بر دروازه شهرهای دیگر بیاویزیم. دریغ است اکنون که پس از سال‌ها تحمل فقر و دربه‌دری، صوفیان تکانی خورده‌اند و خودی نموده‌اند بدین مختصر قناعت شود. علی‌هذا وجود عزیز حضرت شیخ، فرمانروای بالقوه بسط زمین است و با این شرائط و عظمت، کم نیستند مدعیان و کفاری که همه نیرویشان را صرف امحاء آثار وجود مبارک کنند. در این صورت، چاره‌ای جز این نیست که حواریون و محرمان خانقاه وجب به‌وجب، سایه‌صفت در پی شیخ باشند و وجود مقدسش را از گزند هر بلیه‌ای محافظت نمایند.

شیخ صنعان با شنیدن استدلال‌های خلیفه و آینده غرورانگیزی که سخنان او پیش چشمش گسترد، به وجد آمده، دستی به سبیل‌های انبوه خود کشید و سینه‌ای صاف کرد و آماده سخن گفتن شد که قلندر پیری از گوشه مجلس برخاست و بانگ زد که:

– قلندران! محض خدا بس کنید. با همه پلاس، با خودتان هم پلاس؟! کدام شهر را می‌خواهید تصرف کنید، گمانم رفقا چرس [ماده‌ای سقزی و مخدر که از برگ شاهدانه می‌گیرند] و بنگ زیادی مصرف کرده‌اند و حرف‌های پرت و پلا می‌زنند. مردم شهرهای دور و بر ما همه اهل شریعت‌اند نه طریقت. با هرچه صوفی و درویش است از بیخ و بُن مخالفند. اصلاً ما درویشان را اهل اسلام نمی‌دانند که به حرفمان توجه کنند. محض خدا، برای حفظ حرمت خانقاه، برای بقای آئین طریقت و درویشی، دست از این گنده‌گوئی‌ها بردارید. دری به تخته خورد و حوادث متعددی با هم مقارن شد و مردم شهری از ستمکاری موسیو به تنگ آمدند و کار ما گرفت و از برکت اسم خانقاه و خوشباوری مردم، به شهرت و نوائی رسیدیم. دیگر قضیه را این همه طول و تفصیل ندهید. پول و پله فراوانی مولا رسانده است، بخورید و خوش باشید و رجزخوانی نکنید. شما هم حضرت شیخ اگر از این پیر مریدتان می‌شنوید به خانقاه خودتان برگردید و بر مسند ارشاد بنشینید و این زن سلیطه پتیاره را هم به دست کسانش بسپارید و خانقاه و صوفیان و خودتان را هم بدنام خاص و عام نکنید. همان فرمان کشتاری که چند روز پیش صادر فرمودید بس است،

کاری نکنید که مردم شهر به تنگ آیند و در و پیکر خانقاه را بر فرق همه ما خراب کنند. مگر مردم این شهر را نمی‌شناسید، فریب هلهله و ولوله بچه‌ها را نخورید. تصمیم آخر را همیشه جماعت متفکر و خاموش می‌گیرند. موفقیت دوروزه مست و گیجتان نکند. مردمی که موسیوی کافرکیش را با آن کبکبه و دم و دستگاهش دربه‌در کردند، وقتی که به نقشه‌های قلندران پی بردند، تار و مارمان خواهند کرد. نگاه به معدودی صوفیان دور و برتان نکنید. استقبالی که عده‌ای طرّار [کیسه‌بُر، دزد] و کلاّش [ولگرد، مفت‌خور] در روزهای اخیر از خانقاه کرده‌اند فریبتان ندهد، اینان همان جماعت فرصت‌طلبی هستند که تا چند روز پیش زیر عَلَم موسیو سینه می‌زدند و مجیزش را می‌گفتند. به هائی می‌آیند و به هوئی می‌روند. نگهداری قصر درندشت موسیو کار من و شما نیست. خرابش می‌کنید و خودتان را به دردسر می‌اندازید. درست است که مردم رند و تجربت‌آموخته شهر همه دوستدار تصوف و اهل صفایند، اما یادتان باشد که در نظر آنان بین تصوف و خانقاه فرق بسیار است، خاطره خوشی از ترکتازی قلندران ندارند و به‌سادگی زیر بار ما نمی‌روند، و اگر هم برای مصلحت روزگار چند روزی به ما بدلگامان سواری دادند، سر فرصت چنان بر زمینمان خواهند کوفت که ربّمان را یاد کنیم.

فیض ازلی، جام لبریزی از شراب کوثر نصیبت کند آسید مصطفای نازنین، که هنوز طنین لحن طنزآمیز و دردآلودت در گوش جانم پیچیده است. مرد نازنین که دل خونی از ریاکاری و هوس‌رانی صوفی‌نمایان داشت، وقتی که به اینجای داستان می‌رسید، چنان نیش‌های زهرآگینی حواله جان صوفیان شهر ما می‌کرد که مستمعان گل از گلشان می‌شکفت.

سید صاحبدل، گریزی می‌زد به محافل خصوصی صوفیان و فسق و فجوری که زیر نقاب طریقت در مجالس سماعشان رخ می‌داد و حرص اشباع‌ناپذیری که به پرخوری و شهوترانی داشتند.

در این مورد که سید از نقل جریان اصلی داستان منحرف می‌شد و به قلندران خانقاهی حمله می‌کرد، گروهی از مستمعان مجلس با اشاره چشم و ابرو به یکدیگر می‌فهماندند که سید دل خونی از نقلعلی‌شاه- درویش دوره‌گرد شهر ما- دارد و با حمله به صوفیان و انتقاد از قلندران، به گشودن عقده‌های دیرینه مشغول است، در حالی که اکثریت حاضران مجلس با حرکات عمومی سر، سخنانش را تأیید می‌کردند. هر چه بود سید نازنین با چند بیتی از این غزل معروف حافظ، نقل داستان را موقوف می‌کرد که:

«صوفی نهاد دام و سر حُقه باز کرد [قوطی، ظرف کوچکی که در آن جواهر و اشیاء دیگر گذارند، حیله، شعبده]
بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
ای دل بیا که تا به پناه خدا رویم
ز آرنج آستین، کوته و دست، دراز کرد» [حافظ]

خدایش غریق رحمت کناد که بیت آخر را با دو دانگ سوزناکی می‌خواند و مکرر می‌خواند، آنگاه گریز به روضه می‌زد. ذکر مصیبتش هم در این مجلس همیشه ماجرای شُریح قاضی بود و فتوای کفرآمیزی که صادر کرده بود.

مجلس بعدی آسید مصطفی با عبارات دهن‌پُرکن پرطمطراقی آغاز می‌شد در توصیف قصر طاغوتی موسیو؛ سید ساده‌دل که قدم از محدوده سیرجان بیرون نگذاشته و عالی‌ترین حد تجمل و اشرافیت در نظرش باغچه هزارمتری و ساختمان آجری و اطاق‌های پرده‌دار و درهای کشویی خانه کلانتر شهرمان بود، کوشش‌ها می‌کرد تا به همدستی مخیله صحنه‌پرداز خویش، عظمت و تجمل کاخ موسیو را در چشم خیال مستمعان جلوه‌گر سازد.

چون قرارمان در آغاز بازگوئی این داستان آن بوده است که امانت را نگه‌داریم و از متن عبارات آن مرحوم تجاوز ننمائیم، چاره‌ای جز این نیست که توصیفات سید را خلاصه کنم و به عرضتان برسانم که قصر موسیوی خداناشناس در نظر فقرآلود سید، اطاق‌های متعدد و مفروش داشت و از آن بالاتر، خدمتکاران نرینه و مادینه‌ای که هر شب هفته کاسه‌های ترید پرچربی آب‌گوشت نصیبشان می‌شد و از آن مهم‌تر، هر شب جمعه

مجمعه‌های [سینی‌های بزرگ] پلو را چهارانگشتی خالی می‌کردند و قدح‌های دوغ و شربت نعنا را بدرقه راهش می‌نمودند. علاوه بر این تجملات و تنعمات حیرت‌انگیز، در گوشه باغ موسیو خُمخانه‌ای بود با خُم‌های لبریز از شراب و جام‌های مرصع زرین و ساقیان سیم‌اندام گوشتالود.
ممکن است این صحنه در نظر شما خوانندگان که با اسراف‌ها و تجملات جنون‌انگیز سال‌های اخیر خو گرفته یا به هر حال آشنا شده‌اید، بسیار محقر و ناچیز نماید؛ اما به خاطر داشته باشید که راوی داستان، سید فقیر خاک‌کشی است از مردم شهرک بینوا و دورافتاده‌ای چون سیرجان ما، و فکر هر کس به قدر همت اوست. اگر توصیف قصر، باب طبعتان نیست، مختارید که به‌جای آن قصر خورنق [قصر امرؤالقیس در کنار فرات که برای یزدگرد اول ساسانی ساخت] و ارَم شداد را بگذارید، و اگر توسن خیالتان سرکشی کرد و به اعماق قرون و اعصار فرو نرفت، علی‌الحساب از منظره حیرت‌انگیز یکی از کاخ‌های متعدد و مجلل– اما پیش از مصادره– طاغوتیان عصر ما استفاده کنید، تا مخلص به نقل دنباله داستان پردازم.
سید نازنین، شیخ صنعان و قلندران خانقاهش را با هلهله ذکر هوهوی صوفیان و در میان حیرت تردیدآمیز اهالی شهر، به دنبال محمل علیامخدره به قصر موسیو منتقل می‌کرد، و از خارخار شک و انکاری که این نقل و انتقال در دل مردم کنجکاو و بوالفضول شهر پدید آورده بود، حکایت‌ها می‌گفت و به درگیری‌های گوناگون و غالباً مسخره‌آمیز قلندران یا ساکنان و خدمه قصر اشارت‌ها داشت. بد نیست گوشه‌ای از این برخوردها را از زبان سید بشنوید:

خدمه قصر که عمری به ناز و نعمت خو گرفته و باغ مصفا و کاخ سر به فلک کشیده و اطاق‌های پرتجمل آن را مِلک طِلق و ارث پدر خود می‌پنداشتند، قلندران از راه رسیده را در قالب غارتگرانی می‌دیدند که حتا با ظرافت‌های چپاولگری هم آشنا نیستند.
قلندران تازه‌وارد هم سرتاسر قصر را جزو غنایم جنگی خویش محسوب می‌کردند و همه ساکنان و خدمتگزاران آن را برده و اسیر خود می‌پنداشتند و می‌خواستند در جزئیات کارشان دخالت کنند، بی آنکه از آن کار سررشته‌ای داشته باشند.
نتیجه این برخورد خصمانه، انهدام قطعی قصر و بر باد رفتن خزاین پرتجمل و انبارهای انباشته آن بود.
قلندران در نخستین لحظات ورود، شیخ صنعان و زن بهانه‌گیر را به شبستان کاخ بردند و به دست کنیزکان حرمسرا سپردند و خود با شتابی چشمگیر چون اجل معلّق به سفره‌خانه قصر هجوم آوردند.
خدمه سفره‌خانه که در طول عمر پرتجربه خویش افتخار پذیرائی مهمانانی از این قبیل نصیبشان نشده بود، حیرت‌زده و دست و پا گم‌کرده به خدمت مهمانی قیام کردند، اما قدرت محدود اینان کجا و اشتهای صافی و نامحدود آنان کجا؟!
جیجکعلی‌شاه، که شاهد نگاه حیرت و تمسخر سفره‌داران بود، نهیبی زد که شما عمله مطبخ همگی چون ارباب خدانشناستان کافرید و از سگ نجس‌تر. هر غلطی که تا کنون کرده‌اید کافی است، دیگر بس است، دست به هیچ چیزی نزنید و غذای طیّب و طاهر قلندران را آلوده نکنید. ما خودمان هم بهتر از شما با شیوه آشپزی آشنائیم و هم مؤدبانه‌تر از شما می‌توانیم از یکدیگر پذیرائی کنیم.
و متعاقب آن، چند تن از نوچه‌های خانقاهی را که در بیرون قصر، گرم هوهو زدن بودند به داخل خواند و کار مطبخ و سفره‌خانه را به آنان سپرد.
عمله بیچاره سفره‌خانه، که دو روز پیش شاهد دستبرد مریدان شیخ بودند و هنوز وحشت منظره‌های خونین بر اعماق دلشان سایه افکنده بود، به فرمان‌پذیری گوسفندان سر فرو افکندند و به ترک سفره‌خانه گفتند.
در گوشه‌ای دیگر، قلدرعلی‌شاه کف بر دهان آورده و تبرزین بر سر کشیده، پیشاپیش نوچه‌هایش از غارت خزاین قصر بازآمده و با انبان‌های پُر در حال خارج شدن از درگاه کاخ بود که دربان مفلوک پیش آمد و با ترس و لرزی فراوان راهش را بست که «این انبان‌های انباشته را به کجا می‌بری»؟ قلندر با رشادت امیر ارسلان نامدار، تبرزین را بر فرقش کوفت و چون خیارِ تر به دو نیمش کرد. دیگر دربانان، از این حرکت عبرت‌آموز، قیاس کار گرفتند و هریک از گوشه‌ای فرا رفتند و راه فرار او را باز کردند.
از همه مضحک‌تر و نفرت‌انگیزتر، حرکات جنون‌آمیز و جلف کاذبعلی‌شاه بود؛ تا چند روز پیش از حمله مردم به قصر موسیو، احدی از صوفیان و قلندران خانقاه او را نمی‌شناخت. دو سه روزی پیش از حمله مردم به قصر موسیو، وی به جمع قلندران خانقاه پیوسته و سوگلی شیخ صنعان شده بود. اسم واقعی او را احدی از قلندران نمی‌دانست، اما لقب فقری‌اش را به اتفاق کاذبعلی‌شاه گذاشته بودند به مناسبت دروغ‌های شاخداری که می‌ساخت و سخنان ضد و نقیضی که به مناسبت و بی‌مناسبت ادا می‌کرد. قلندران که از راز عنایت شیخ به او بی‌خبر بودند در این مورد تفسیرهای گوناگونی داشتند. عده‌ای می‌گفتند طلسمی از بلاد روم آورده است، گروهی دیگر اصرار داشتند که فرستاده خاقان چین است، معدودی هم مدعی بودند که مردک از خوکبانان موسیوی کافرکیش بوده است، اما همگی در این نکته اتفاق داشتند که در وقاحت و پرروئی ختم روزگار است و نگران این بودند که حرکات جنون‌آمیز او سرانجام مایه رسوائی خانقاه شود.

باری، کاذبعلی‌شاه به محض ورود به قصر، بی آنکه چون دیگر قلندران اعتنائی به سفره‌خانه کند، یکسر به سراغ خُمخانه رفت و با آشنائی حیرت‌انگیزی که به زوایای خمخانه داشت، به زاویه مخصوص تصفیه شراب رفت و قیف بزرگی را که شراب‌اندازان برای ریختن شراب از خم به سبو به کار می‌بردند برداشت و لوله بلندش را از نیمه جدا کرد و آن را به صورت شیپوری درآورد و با یک خیز به چابکی «نارگیل‌چینان» هندوستان، خودش را بالای درختی رساند و دهانه تنگ قیف را جلو دهانش گرفت و شروع کرد به شعار دادن و رجزخوانی کردن و انبوه صوفیان ساده‌دل و شهربان بی‌خبر را گرد خود جمع آوردن.

سید خدا بیامرز، باز به حاشیه می‌رفت و پس از ربع ساعتی طول و تفصیل در این مقوله که قصر فرعونی و خانقاه درویشان را با هم شباهتی نیست، بدین نتیجه می‌رسید که آئین خانقاه آن است که ده درویش در گلیمی بخُسبند و این به‌کلی مخالف ضوابطی است که بر قلمرو جهانداران حکومت می‌کند و دو پادشاه را در اقلیمی باقی نمی‌گذارد. آنگاه توجه مستمعان را به نخستین لحظات ورود شیخ و برخوردش با خدمه قصر جلب می‌کرد:

نخستین مشکل شیخ صنعان، در ورود به باغ اشرافی و کاخ فرعونی موسیو، حیرت و بیگانگی بود. درویش وارسته‌ای که عمر طولانی و یکنواخت خود را در زاویه خانقاهی گذرانده و فراخنای جهان آشوب‌خیز و گوناگون در نظرش چیزی از مقوله حیاط محقر خانقاه بود، از طول و عرض کاخ پرتجمل و پرشکوه موسیو غرق حیرت و قرین وحشت گشت. نگاه پر از بدگمانی و احیاناً بغض‌آلوده عمله و خدمتکاران باغ، خبر از استقبال ناخوشایندی می‌داد. برخوردش با یکی از پرستاران بی‌حجاب و بزک‌کرده کاخ تأمل‌انگیز بود، دخترک بی‌حیا در پاسخ ملایم و مؤدبانه شیخ که روی و مویش را بپوشاند چنان قشقرقی راه انداخت و شور و شری به پا کرد که شیخ مجبور به عقب‌نشینی شد. برخورد دیگرش عصر همان روز اتفاق افتاد با خوانسالار کاخ و دستوری که برای شام شب خواسته بود، وقتی که ابروهای شیخ در هم رفت و گفت شام فقرا آب گوشت است و نان جو، خوانسالار خنده‌ای بر لب آورد که جناب شیخ مختارند هرچه می‌پسندند میل فرمایند، اما خدمه باغ نه اهل قناعت‌اند و نه با سفره مختصر درویشی سازگاری دارند. معده‌هایشان به غذاهای رنگارنگ عادت کرده است و از آن بدتر، هیچ لقمه‌ای را بدون «سحبه» [پرده و پوشش] شراب ناب نمی‌توانند فرو ببرند.
رگ‌های گردن شیخ از گستاخی مردک برآمد و خون در شرائین مغزش جوشیدن گرفت و فریاد تهدیدآمیزش در فضای باغ پیچید که:
– حیا کن! ملعون ازل و ابد. یک عمر معصیت کرده‌اید و شکم را از گند و مردار انباشته‌اید، کافی نیست که می‌خواهید باز هم به زندگی سراپا فسق و گناه خود ادامه دهید، آن هم در حضور من، قطب عالَم امکان!
خوانسالار شانه‌هایش را به علامت بی‌اعتنائی بالا انداخت که:
– آشیخ، تند مرو خسته می‌شوی. شیخ سجاده‌نشین هستی، باش. قطب عالَم امکان هستی، باش، هرچه هستی، باش، هر چه هستی، برای صوفیان و درویشان خانقاهت هستی، ربطی به عالَم ما ندارد. ما در کار تو دخالت نمی‌کنیم، به تو هم اجازه نمی‌دهیم که بر و بساطمان را در هم پاشی. موسی به دین خود، عیسی به دین خود.
– چشمم روشن، حالا موسی و عیسی را به رُخَم می‌کشی؟ من می‌خواهم به کمک صوفیان «هوهوزن» خانقاه و قلندران تبرزین بر دوشم، دنیا را زیر نگین درویشی بیاورم، تو برای موسی و عیسی تبلیغ می‌کنی؟ من به قلندران جان بر کف جهان در کشکول گفته‌ام آماده در هم کوبیدن قیصر روم و خاقان چین باشند، بروند و آنان را قلاده در گردن، کشان‌کشان به خانقاه بیاورند و به عالَم فقر و درویشی مشرف کنند؛ آن‌وقت تو آشپز بی سر و پای یک غزای در حضور من، دم از موسی و عیسی می‌زنی؟
خوانسالار با پوزخند سردی، آتش التهاب شیخ را فرو نشاند که:
– مرشد! گفتم پیاده شو با هم راه برویم، اگر موفق شدی موسیوی الواط احمق را آواره کنی، یادت باشد که این کار با همدستی و همدلی ما انجام گرفت. این خدمه کاخ و مردم شهر بودند که از موسیو نفرت داشتند و آواره‌اش کردند. مواظب باش پایت را از گلیمت درازتر نکنی که قلمش می‌کنند. اگر خیلی مردی و همت داری، همین کاخ ولنگ و واز را اداره کن که امورش از هم نپاشد، فتح روم و تصرف چین و ماچین پیش‌کشت! ما را هم نمی‌خواهی، از همین الآن خداحافظ. تو باش و این کاخ گل و گشاد و صوفیان هوهوکِشت...
خوانسالار پیش‌بند مخصوص را باز کرده بود تا بر زمین افکند و برود، که ناگهان صدای ظریفی او را بر جای خود میخکوب کرد. قدرت‌خانم بود که دست به کمر زده در آستانه در ایستاده می‌گفت:

– کجا، آشپزباشی؟ مگر بی وجود تو این خراب‌شده جای زندگی کردن است. کدام احمقی جرأت کرده است عذر تو را بخواهد.
خدمه و ساکنان قصر احتیاج به غذا دارند، با «هوهوزن» که شکم گرسنه سیر نمی‌شود. اگر تو نباشی جواب این شکم‌های گرسنه و دهان‌های باز را که می‌دهد؟
خوان‌سالار با لبخند پیروزی بر لب، خاموش ایستاد و شیخ صنعان چون برق‌گرفته‌ها به لرزه افتاد. خواست عبارت زن را قطع کند و او را از دخالت در کارهائی که بدو مربوط نیست بازدارد، اما امان از نگاه شکارافکن خوبان! علیامخدره قدمی جلوتر آمد، در حالی که نگاه ملامت‌آمیزش را با همه شکوه‌های لوندانه بر صورت شیخ می‌پاشید، به خوانسالار دستور داد بر سر کارش برود و برنامه همیشگی‌اش را انجام دهد.
برخوردهای دیگر شیخ هم با سایر خدمه و کارکنان قصر از همین مقوله بود؛ یا با دخالت قدرت‌خانم بگومگوها خاتمه می‌یافت، یا از ترس دخالت او.
نخستین روز ورود شیخ به قصر موسیو در کار سپری شدن بود و سیلاب سایه‌های شب، واپسین شعاع شنگرفی [به رنگ شنگرف؛ شنگرف: اکسید سرخ سرب؛ شعاع شنگرف: کنایه از شعاع خورشید در هنگام غروب] غروب را از قله درختان کهنسال باغ فرو می‌شست که شیخ صنعان سرخورده و دمغ به یاد کُنج آرام و سراپا صفای خانقاه افتاد. به یاد صوفیان مطیع و چشم و گوش بسته‌ای که چشم بر حکم و گوش بر فرمان، در اجرای اوامرش می‌دویدند، به یاد مجالس پر شور و حال سماع درویشانه که واقعاً معراج روح بود وجسم ملول از بار زندگی را به چرخش می‌آورد و با هر چرخی از سنگینی کوله‌بارهای خستگی‌زای حیات می‌کاست، به یاد قوّالان [آوازخوانان] خوش‌لهجه غزلخوانی که با نغمه دلکش خود جان آزرده را نوازش می‌کردند و می‌خواندند و خوش می‌خواندند که:
«بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه
که از پای خُمت یکسر به حوض کوثر اندازیم»

پنجه پشیمانی با همه قدرت و بی‌رحمی، در اعماق جانش چنگ زد. دلش به درد آمد. از زندگی سراپا آلودگی و ریای خویش در چند روزه اخیر شرمنده شد. هوای خانقاه بر دلش مستولی گشت. چون مستان می‌زده‌ای که در اوج بی‌عاری و عربده‌کشی، به زشتی عمل خویش پی می‌برند و با لحظه‌ای سکوت و آرامش می‌خواهند موقعیت متزلزل خویش را دریابند، شیخ سودازده در زاویه نیمه‌تاریکی از تالار چندک [چنباتمه] زد، و عبا را بر سر کشید و به بازرسی حال و کار خویش پرداخت.
ضعف پیری، لحظات «مراقبه» را به خواب سنگینی مبدل ساخت. و شیخ در عالم خواب، خود را در صحرای محشر بر فراز پل صراط سرگردان دید، نگران و ترسان و لرزان. در یک سوی، پل بهشت را دید با همه زیبائی‌های موعود و نعمات مذکورش، در آستانه دروازه باشکوه آن، مریدان و صوفیان در بخار سفیدرنگی به نظرش آمدند با دستان گشاده و قیافه‌های خندان و آغوش باز، گوئی او را نزد خود می‌طلبند. در طرف دیگر، جهنم را دید با همه عذاب‌های وحشت‌بار و شعله‌های سرکش و شکنجه‌گران سنگدلش؛ از دیدن این منظره رعشه‌آور، همه وجودش دستخوش تشنج شد و با شتاب رویش را گرداند و خواست خود را به طرف دیگر پرتاب کند و در آغوش گشاده صوفیان فرود آید که ناگهان صدای قدرت‌خانم بلند شد...
شیخ، وحشت‌زده از خواب پرید. معشوقه را در پیراهن حریر ارغوانی با گیسوان بر دوش ریخته و سینه و بازوان عریان، بالای سر خود دید. با همان لبخند پرمعنی و همان نگاه ایمان‌سوز و همان عشوه‌های عابدفریب. خواست چیزی بگوید، اما یک‌باره زبانش از کار افتاده بود. مات و مبهوت، چون مجسمه‌ای سنگی، خاموش و بی‌حرکت ماند.
با نخستین بانگ زن، چند نفر از خدمه کاخ حاضر شدند، و با اشاره او زیر بغل شیخ را گرفتند و از زمین بلندش کردند. و به خوابگاهش بردند و روی تختش خوابانیدند. تنها عبارتی که در اثنای این دقایق، شیخ حیرت‌زده از میان گفت و شنید بسیار اطرافیان شنیده بود، این جمله دلسوزانه و ترحم‌آمیز زن بود که «لحافی هم روی پیرمرد مفلوک بیندازید، بیچاره تب دارد، در حال رفتن است».
بامداد روز دوم با صدای پای خدمتگزاران و گفتگوهای بی‌وقفه آنان، شیخ صنعان بیدار شد. چشمان خواب‌آلودش را نیمه‌باز کرد و با دیدن فضاهای ناآشنا و اطاق مجلل، به تصور اینکه خواب است و خواب می‌بیند، پلک‌هایش را روی هم گذاشت. اما خاطرات روز پیش و صحنه‌های پرتنوع روزهای اخیر، اندک‌اندک از زوایای ذهنش به مرکز روشن آن هجوم آوردند.
شیخ، غلطی زد و در بستر نشست. دور و برش را نگاه کرد. اطاق خالی بود و کسی در کنارش نبود. اثری از معشوقه و بستر او در اطاق ندید. با چند سرفه پیاپی، خدمه کاخ را متوجه حضور و بیداری خویش کرد. لحظه‌ای بعد، در اطاق گشوده گشت و دخترک زرین‌گیسوی متناسب‌اندامی

به درون آمد و پشت سر او غلام تنومندی با مجمعه بزرگی از انواع خوراکی‌ها؛ غلام، سینی صبحانه را روی چهارپایه‌ای در کنار تختخواب شیخ قرار داد و با نیمه‌تعظیمی از اطاق بیرون رفت. اما دخترک ایستاده بود و چشم به دهان شیخ دوخته.

شیخ ریاضت‌کشیده‌ای که اغلب روزهای زندگی را به روزه و پرهیز گذرانیده بود و در ایام چله‌نشینی با خوراکی هم‌وزن نصف بادام قناعت کرده، از این مجمعه رنگین و تجمل و اسراف‌ها بار دیگر برآشفته گشت، اما پیش از آنکه لبی به اعتراض بگشاید به یاد تحکم دیروزین معشوقه افتاد، سخن گفتن فراموشش گشت و با قیافه استفهام‌آمیزی چشم به دهان غنچه‌مثال دخترک دوخت.

دختر زیبا، با لحن هوس‌انگیز و کرشمه ایمان‌سوزی از شیخ پرسید که به عنوان «صبوحی» [شرابی که صبح نوشند] چه شرابی را انتخاب می‌فرماید؟ تلخ یا شیرین؟ یاقوت‌فام یا کهربارنگ؟ با این سؤال، آخرین رشته طاقت شیخ پاره شد. با جهشی دیوانه‌وار از تخت پائین پرید و با خروش رعدآسا سر در پی دخترک نهاد که: «پتیاره ملعون، من و شراب؟ شیخ صنعان و فسق و فجور؟»؛ دخترک، گریزان و شیخ، در پی او عربده‌کشان و دشنام‌گویان، در راهرو طولانی قصر، پیشخدمت‌ها حیرت‌زده شاهد این منظره بودند و از ترس غضب شیخ، خنده تمسخر را در گوشه لبان بر هم فشرده خویش فرو می‌شکستند. دخترک وارد تالاری دیگر شد و شیخ در تعقیبش به نخستین در نیمه‌باز رسید و به گمان آنکه دختر بدین اطاق پناه برده است، با یک فشار دست، در را گشود و وارد شد. اطاق بزرگ و مجللی بود، با پرده‌های ضخیم و چلچراغ‌ها و شمعدانی‌های قیمتی و بر صدر آن، بساطی گسترده و گرداگرد بساط طرب، گروهی مست و مدهوش افتاده.

شیخ در نخستین نگاه، معشوقه را شناخت. قدرت‌خانم را دید که با اندامی نیمه‌عریان و هیأتی هوس‌انگیز و چشمانی خمارآلود، آرنج دست راست را ستون سر کرده و با دستی دیگر، جام شراب را نگه‌داشته، زانوی مرد ناشناسی را تکیه‌گاه آرنج خویش نموده و آبشار طلائی گیسوانش را در دامن مرد رها ساخته. چند نفری هم گرداگرد زن حلقه زده، یکی به مالیدن ساق‌های زیبایش مشغول است، دیگری با احتیاط، دست نوازش بر ساعد بلورینش می‌کشد و سومی تُنگ شراب در دست، زانوی خدمت بر زمین زده است و چهارمی در نقش دلقکان، با ریش انبوه خویش، کمرگاه برهنه او را قلقلک می‌دهد.

همه جوش و خروش‌های شیخ با دیدن این منظره فرو نشست و چون صاعقه‌زدگان، در وسط اطاق بر جای خود میخکوب گشت. ظاهراً دو سه نفری از حاضران مجلس با ورود غیرمنتظره شیخ جا خورده، به فکر تصحیح وضع و رفتار خود افتادند، اما قدرت‌خانم، بی آنکه مختصر تغییری در وضع خویش بدهد، با لحنی که مستی از آن می‌تراوید و با کلماتی که آمیزه‌ای از تحقیر و تمسخر در خود داشت، به شیخ خوشامد گفت و دعوت به نشستن کرد، و متعاقب این دعوت، خطاب به چند نفری که دست و پای خود را گم کرده بودند، گفت: «نگران نباشید، من شب اول همه شرط‌ها را با شیخ کرده‌ام، به او گفته‌ام که زن آزاده‌ای هستم و او هم پذیرفته است که مرا همین‌طور که هستم دوست بدارد و بپرستد».

کلمه‌ای برای اظهار حیرت در دسترس ذهن شیخ صنعان نبود، گیج و یخ‌زده وسط اطاق ایستاد. نمی‌دانست چه باید بکند. اما این حالت دیری نپائید. و صدای آشنائی به گوشش خورد که او را دعوت به نشستن می‌کرد. شیخ، صدا را شناخت، اما قیافه صاحب صدا را به‌جا نیاورد. آخر در نظر پیرمرد سودازده محال می‌نمود که خلیفه خانقاهش که جهانی داعیه فقر و تقوا در آستین داشت و خود را از هیچ سجاده‌نشینی کم‌تر نمی‌شمرد، خرقه قلندری و شب‌کلاه درویشی به یک سو افکنده، در هیأت دلقکان، با ریشِ به طاعت سفیدکرده‌اش کمرگاه زنی را نوازش کند. حیرت شیخ صنعان وقتی فزونی گرفت که چشمش به صورت مردی افتاد که مشغول مالیدن ساق‌های زن بود. وا حسرتا، این فردوسعلی‌شاه است که مست می و مست شهوت در پائین پای زنی نشسته و بدین عمل عنیف مشغول است. شیخ سودازده با واپسین نگاه شناسائی، همه حاضران بزم طرب را شناخت، قلندران برجسته خانقاهش بودند. تنها قیافه‌ای که همچنان برایش ناشناخته مانده بود، مردی بود که زانوان خود را تکیه‌گاه آرنج زن کرده بود. قیافه غریبه او را شیخ صنعان برای نخستین بار می‌دید. لباسش با دیگران تفاوت داشت، در صورتش از ریش انبوه و سبیل متراکم اثری نبود، در پیشانی‌اش از آثار سجودهای طولانی دیده نمی‌شد، و از همه بالاتر، چشم‌های زاغ و موهای بورش او را از دیگران متمایز می‌کرد.

جریان خون در رگ‌های شیخ سریع‌تر شد، از دیدن منظره‌ای بدین رسوائی، جهان پیش چشمانش سیاه گشت. در اعماق دل خویش نسبت به معشوقه لوند هرجائی و رفتار وقیحانه‌اش احساس نفرت کرد. دوران پرهیزگاری و وارستگی به یادش آمد و صفا و خلوصی که ملازم همیشگی آن روزگاران بود. ورطه سهمناک سقوط را پیش پای خویش دید و از سوء عاقبت بر خود لرزید. یکباره از هرچه قصر و تجمل و زن و زیبائی است، بیزار گشت. شمعدان سنگین‌وزن طلا را از کنار ستون برداشت و نعره‌زنان و پرخاش‌کنان به طرف فردوسعلی‌شاه، که مست و خونسرد همچنان به مالیدن پای زن مشغول بود، پرتاب کرد و همزمان این حرکت، ناله‌ای کشید و نقش زمین شد.

قلندران به تصور این که شیخ صنعان از شدت غیرت و هیجان، خرقه تهی کرده است، از جا پریدند و به سوی کالبد بر زمین افتاده‌اش هجوم بردند. خلیفه نبض شیخ را در دست گرفت و فردوسعلی‌شاه گوشش را بر سینه شیخ چسباند و دیگران خشک و حیرت‌زده نگران معاینات این دو

نفر، بر گِرد شیخ حلقه زدند. سکوت وحشتناک شبستان باشکوه کاخ را نعره هماهنگ صوفیان در هم شکست. صوفیان صافی‌دل و اهالی ساده‌لوح شهر، به شوق دیدارشیخ، در باغچه وسیع و سرسبز قصر گرد آمده بودند و هر چند دقیقه یک‌بار حضور خود را با فریاد هماهنگ «هو هو، یا من لا هو إلا هو» اعلام می‌کردند.

این بانگ باشکوه، لرزه در اعماق وجود قلندران افکند و همگی را متوجه این واقعیت ساخت که اگر انبوه عوام از ماجرای داخل قصر باخبر شوند و بدانند که رفتار نابکارانه قلندران موجب مرگ شیخ گشته است، چه محشری برپا خواهد شد و چه آتش انتقامی شعله‌ور خواهد گشت. آثار این نگرانی در قیافه یکایک قلندران آشکار بود و امواج هراس‌انگیز از چشمان حیرت‌زده هر یک می‌تراوید و فضای شبستان را لبریز وحشت می‌کرد.

خلیفه خانقاه سکوت وحشت‌انگیز داخل شبستان را شکست و با اعلام امیدبخش «زنده است»، نفس‌های از وحشت در سینه خشکیده را اجازه رهائی داد. به دنبال این جمله تسلی‌بخش، فردوسعلی‌شاه نیز به تأییدش برخاست که «قلبش هنوز می‌زند» و با افزودن عبارت «اما، به کندی»، باز قیافه‌های از وحشت درآمده را در نگرانی فرو برد. جیجکعلی‌شاه، نعره زد که: «چرا معطلید؟ حکیم‌باشی را خبر کنید»؛ سخن جیجکعلی‌شاه را قلدرعلی‌شاه دنبال کرد که: «اگر موئی از سر پیرمرد کم شود، انبوه مردم ما را قطعه‌قطعه خواهند کرد». فردوسعلی‌شاه، در حالی که لزوم حضور حکیم‌باشی را تأیید می‌کرد، همقطاران را به حفظ آرامش و خونسردی دعوت نمود و راه تازه‌ای پیش پای قلندران گذاشت که: «باید قبل از هرکاری این جمعیت انبوه به جوش و خروش آمده را از دور و بر عمارت پراکنده ساخت و سرگرم بازیچه دیگری کرد.»

نور از قبر بی نام و نشانت ببارد آسید مصطفی! سید نازنین با چنان ظرافت و لطفی صحنه حضور حکیم‌باشی و شیوه معالجاتش را توصیف می‌کرد که گوئی خود سال‌ها به مطالعه «ذخیره» و «تحفه حکیم مؤمن» و «ابن بیطار» [بیطار: دام‌پزشک] پرداخته است و از همه فنون پزشکی و معاینات قلبی باخبر است. با نقالی شیرین و دلنشینش شیخ صنعان را به خانه حکیم‌باشی منتقل می‌کرد و با تجویز حکیم‌باشی، جماعت صوفیان و مریدان را از ملاقات وی ممنوع می‌ساخت، و بیمار قلبی را در گوشه خلوت و منزوی حجله حکیم‌باشی تنها می‌گذاشت و جماعت مستمعان را با بیان دلکش خود به شورای قلندران می‌برد که عملاً صاحب قصر و مُصاحب زن زیبا شده بودند و در این زمینه رایزنی می‌کردند که با چه حیله‌ای توجه خلایق را از حرمسرای قصر به نقطه دیگری معطوف کنند، تا خود به فراغ خاطر، دمی در صحبت قدرت‌خانم بگذرانند.

در جوار ضلع جنوبی باغ موسیو، حمام خرابه متروکی وجود داشت که در چشم مردم خرافاتی شهر، مرکز اجنه بود. بسیاری از مردم ساده‌لوح شهر مدعی بودند به گوش خود صدای اجنه را- که بی‌شباهت به زوزه شغال نبوده است- از داخل حمام شنیده‌اند، و گروهی دیگر به سوگندهای غِلاظ و شِداد، وجود جن‌های رنگ و وارنگ را به منکران و دیرباوران ثابت می‌کردند، و دسته‌ای هم شرح و توصیف مفصلی می‌دادند از مجالس عروسی جن‌های نر و ماده که شامگاهان ضمن عبور از نزدیکی‌های حمام به چشم خود دیده بودند، از همه انکارناپذیرتر و واهمه‌انگیزتر، روایت ملا یزقیل، جهود دوره‌گرد شهر بود که چندین بار سران اجنه او را برای عقدبندان نورچشمی‌هایشان از رختخواب گرم و نرمش ربوده و به سربینه [رختکن] حمام برده بودند که خواص همه داروهای جهان در هر دانه آن نهفته بود و ملای یهودی، امراض صعب‌العلاج پولداران شهر را با یک دانه از آن نقل‌ها معالجه می‌کرد و چون به حکم تأیید ملای جنیان از دریافت هرگونه پولی بابت حق‌العلاج ممنوع بود، کلبه مرموز و تودرتویش انباشته از طاقه‌های شال کشمیر و قالیچه‌های ترکمنی و دستبندهای نقره و سینه‌ریزهای طلا شده بود.

به روایت پیران سالخورده، اجنه ساکن حمام در قرون و اعصار گذشته موجودات بی‌آزار و سربه‌راهی بودند، اما یک نکته را نباید از نظر دور داشت که جنیان هم، چون آدمیزادگان، با گذشت روزگار و تصرف لیل و نهار، تغییر اخلاق می‌دهند، و به حکم همین قانون لایزال طبیعی، اجنه عهد شیخ صنعان نیز دیگر آن جنیان بی‌آزار و سربه‌راه گذشته نبودند. مردم شهر از جن‌های حمام متروکه شکایت‌ها داشتند. هر گزند و آفتی را مولود شرارت طبع دیگرگون‌شده آنان می‌دانستند، از خشکیدن آب قنات، و گرمای بی‌سابقه تابستان و یخبندان سخت زمستان گرفته تا شیوع امراض و جسارت دزدان و شوخ‌چشمی پسران و بی‌حیائی دختران، همه و همه را زیر سر اجنه می‌پنداشتند، و حمام خرابه کنار قصر موسیو را پایگاه اصلی سران اجنه و به قول امروزی‌ها ستاد فرماندهی جنیان می‌دانستند.

از این مهم‌تر، در سالیان اخیر به تلقین جن‌گیران و رمالان شهر، شایعه‌ای بین مردم دهن به دهن می‌گشت که سران اجنه گاهی به قصد تفریح یا مردم‌آزاری کسانی از مردم ولایت را می‌ربایند و به‌جای آنان افرادی از هم‌جنسان خویش با شکل و هیأت آدمیزاده می‌گمارند. در این زمینه روایات، مختلف بود، میرزا ابوالأجنه رمال یقین داشت که موسیوی کافرکیش و بسیاری از اطرافیانش از همان جن‌های خطرناکی هستند که به صورت آدمی درآمده‌اند، ملا یزقیل جن‌گیر به خلاف او عقیده داشت که اجنه به‌ندرت آدمیزادگان را می‌ربایند تا به‌جایش جن بگمارند، بلکه با

بعض آدمیزادگان شهر رابطه‌ای مخفیانه برقرار می‌کنند و به آنان أوراد و أذکاری می‌آموزند تا به گنجینه‌های در خاک نهفته دست یابد و در عوض این محبت، همه عمر خدمتگزار حلقه به گوش جنیان باشد. ملا یزقیل در تأیید نظر خود به کسانی اشاره می‌کرد که عمری در فقر و فاقه [تنگدستی] گذرانده و ناگهان به آلاف و الوفی رسیده‌اند که مایه حیرت و البته حسرت دیگران شده است.

این زمینه آماده اعتقادی به صورت وسیله مؤثر و هیجان‌انگیزی درآمد در دست قلندران که دور از نگاه غضب شیخ و آسوده از طبع بوالفضول خلایق، در قصر باشکوه موسیو بلمند و با زن زیبایش داد دلی بدهند.

به محض اینکه شیخ را از شبستان قصر به حجله حکیم‌باشی منتقل کردند، این خبر را با آب و تاب زیادی در شهر پراکندند که حال شیخ وخیم است و جز دعای صوفیان و مریدان چیزی چاره‌ساز کارش نمی‌تواند باشد. جارچیان در کوچه پس کوچه‌های شهر مردم را به تجمع در خانقاه و شرکت در مراسم دعا فراخواندند. جماعت انبوه صوفیان هوهوکنان و یاهوگویان همراه بازاریان و کسبه شهر، چون سیل درازآهنگی رو به خانقاه آوردند. تراکم جمعیت، فضای وسیع خانقاه و کوچه‌های دوروبرش را فرا گرفت. مردم شهر که دفع شر موسیو و تار و مار شدن خوکدانی مزاحم و آزاردهنده‌اش را از برکت حمیت و همت شیخ می‌دانستند در اوج صفا و ساده‌دلی، زن و مرد و پیر و جوان، خردسال و سالخورده در مراسم دعا شرکت جستند.

در لحظه حساسی که خلایق با خلوص نیت رو به قبله آورده، آماده دعا بودند، فردوسعلی‌شاه در صُفّه خانقاه بر چهارپایه بلندی صعود کرد و با یک حرکت هلالی تبرزین و «هوهو» رسائی که کشید، توجه مردم را به طرف خود جلب کرد. سپس با لحن حزن‌آلودی به توصیف مقام معنوی شیخ صنعان پرداخت و اینکه حضرت شیخ، عارف بزرگ دوران است و قطب زمین و زمان. وجود نازنینش خورشیدصفت در افق شهر طلوع کرده است و عن‌قریب است که این مِهر درخشان آسمان تصوف، نام و نشان همه مشایخ سلف را چون ستارگان سحرگاهی به نهانخانه خاموشی و فراموشی بکشاند.

سپس لحن کلامش را به شیوه قلندران و معرکه‌گیران، آهنگین و مطنطن ساخت که:

– اگر به حکم ازلی و تقدیر لم‌یزلی، آدم ابوالبشری آفریده شد، از برکت وجود مسعود شیخ ما بود؛ اگر نوح نبی از بلای طوفان نجات یافت، نردبان خلاصش توسل به ذیل عنایت شیخ ما بود؛ اگر موسای کلیم‌الله از غضب فرعونی جان سلامت به‌در برد، به دلیل آن بود که در صُلب مطهر خود حامل نطفه نورانی وجود حضرتش بود؛ هر که جویای دم جان‌بخش عیسوی است، در فضای ولایت او تنفس کند؛ هر که طالب جمال بی‌مثال یوسفی است، بر سیمای انور او بنگرد؛ هرکه چون یعقوب از فراق عزیزان به رمد [درد چشم] مبتلاست، خاک پای حضرتش را کُحل بَصر کند، هرکه....

فردوسعلی‌شاه گرم «هرکه، هرکه» زدن بود و رجز خواندن که حوصله مردم سر آمد و زمزمه اعتراض از انبوه جمعیت به گوشش رسید. قلندر کهنه‌کار به فراست دریافت که معرکه‌گیری را غلیظ کرده و کار مدح و تعریف را به اغراق‌های اعتراض‌انگیز کشانده است، به محض احساس این نکته، لحنش را تغییر داد و مردم را به یاد بیماری ناگهانی شیخ انداخت که: «هیچ می‌دانید چرا شیخ ما که وجود عزیزش در عین سلامت بود، ناگهان از پا درآمد و ملازم بستر بیماری گشت؟» رندی از گوشه مجلس فریاد زد که: «لعنت خدا بر بعضی دور و بری‌هایش که...». اما قلندر که هوا را پس دید، برای خاموش کردن فریاد حریف، اشاره‌ای به نوچه‌ها کرد و نوچه‌های آماده، همصدا بانگ «یا هو، یا هو، یا من لا هو إلا هو» برداشتند و خلایق هم بی آنکه متوجه ماجرا شده باشند با آنان هماهنگی کردند. پس از آنکه جلسه آرام گرفت و فریادها فرو نشست، فردوسعلی‌شاه به شرح روابط اجنه با موسیوی کافرکیش پرداخت و بدین نتیجه رسید که بیماری ناگهانی شیخ، نتیجه افسون جنیان است و وظیفه مردم شهر این است که به هدایت نوچه‌های خانقاه، لانه اجنه را تصرف کنند و گرداگرد حمام خرابه کنار قصر حلقه زنند و سران جن را به زنجیر کشند تا وجود نازنین شیخ از گزند آزارشان مصون ماند.

با این فرمان، سیل جمعیت به سوی حمام کهنه سرازیر گشت. در این گروه مهاجم از هر فرقه و قبیله‌ای، جماعتی بودند: صوفیان صافی‌درون ثواب‌جو، بدین نیت که لانه اجنه را در هم کوبند و جن‌های کافر را بکشند و به پاداش این جهاد صوفیانه، غرفه‌ای از غرفات بهشت نصیبشان گردد. رندان و ولگردان محله به عزم آن که در آشوب چپاول و غارت، از خزاین افسانه‌ای اجنه غنیمتی به چنگ آورند و مردم ساده‌دل و هیجان‌پسند شهر به قصد این که تماشائی کنند.

پیشاپیش خلایق، قلندران و نوچه‌های خانقاهی حرکت می‌کردند، و در هر چند گامی، یک بار «هو حقی» می‌کشیدند و «یا هو»ئی می‌طلبیدند، تا مبادا سکوت وآرامش، مردم از ماجرا بی‌خبر را به تأمل وادارد، و شور و التهابشان را فرو نشیند. در چند قدمی حمام، فردوسعلی‌شاه اشارتی به

جیجکعلی‌شاه کرد، و جیجک با یک خیز، خود را بالای سردر حمام رسانید و با فریادی رسا به جمعیت، فرمان توقف داد. مردم از پیشروی باز ایستادند و چشم به دهان او دوختند.
جیجکعلی‌شاه در چند جمله مختصر به جماعت فهماند که فضای حمام، کوچک است و نمی‌تواند گروهی بدان انبوهی را در خود جای دهد.
خلیفه خانقاه به تأییدش برخاست که: «بهتر آن است نمایندگانی انتخاب کنید تا از طرف شما و به نام شما داخل حمام شوند و دمار از روزگار اجنه برآورند» و در پی این پیشنهاد، به خلایق هشدار داد که: «در انتخاب نمایندگان دقت کنید! مبادا افرادی از اجنه در جمع ما باشند و به حکم «إن الجن، یتشکل بأشکال مختلفة» به هیأت آدمیزادگان درآمده باشند، و شما را فریب دهند و داخل حمام شوند و...»

[توضیح]
متأسفانه داستان، در اینجا ناتمام می‌ماند و به علت توقیف مجله «نگین»، امکان ادامه آن پیدا نمی‌شود. هرچند بنا به گفته خانواده مرحوم سیرجانی، نسخه کامل‌شده داستان موجود بوده، که هنگام بازداشت آن مرحوم، ضبط می‌شود.

*** یادداشت‌ها ***

۱- زود اخم نکنید و به شیوه بعضی قاضی‌های روزگار ما به صِرف گمان خویش، حُکم صادر نکنید و حروفچین و مُصحح را محکوم نفرمایید که بی‌دقت و سر به هوایند و «خارکشی» را «خاک‌کشی» چاپ کرده‌اند؛ خیر قربان! همان خاک‌کشی درست است. در سیرجان ما برای بام‌اندود، احتیاج به خاک رس دارند. شغل خاک‌کش‌ها با دسته الاغی که دارند، آوردن خاک رس است از خارج به داخل کشور.
۲- چه باید کرد؟ پدر، به خلاف سلیقه لولی داستان عبید [زاکانی]، به جای خرس از چنبر جهاندن و بوزینه رقصاندن، به مکتبمان گذاشت تا به مختصری از «علم مرده‌ریگ» گذشتگان دل‌خوش باشیم. خدا بیامرزدش، نمی‌دانست روزگاری خواهد رسید که مقاله نوشتن و استدلال کردن، چیزی خواهد شد در ردیف موسیقی شنیدن و تریاک کشیدن، ناگزیر امروز به افسانه‌سرایی رو کرده‌ایم. کاری در حد نقالان قهوه‌خانه، خدا کند این یکی تحریم نشود!
۳- خداش رحمت کند که جایش در روزگار ما به تمام معنی کلمه خالی است. اگر آن مرحوم زنده بود... (بقیه‌اش را لطفاً نانوشته بخوانید!)
٤- دریغا که در آن روزگار، دستگاه ضبط صوت و نوار کاست به فراوانی و دست‌یابی امروز نبود که عین عبارات و تعبیرات سید را ضبط و نقل کنم، اما در یک مورد قول می‌دهم و تأکید می‌کنم که استخوان‌بندی داستان، کاملاً منطبق بر روایت سید است و در آن دخل و تصرفی نکرده‌ام.
۵- البته مرحوم سید به‌جای «هواپیما» از «مشبّهٌ به» دیگری مدد گرفته بود که نقلش مناسب روزگار ما نیست. این دفعه را ببخشید! قول می‌دهم دیگر دخل و تصرفی در سخنان سید نکنم!
٦- این، عین عبارت مرحوم سید است. همشهریان مخلص، هنوز هم هر عیسوی‌مذهبی را مطلقاً «موسیو» خطاب می‌کنند، اعم از اینکه کاتولیک فرنگی باشد یا ارمنی ایرانی. همان‌طور که اول اسم هر یهودی هم لقب پرطمطراق «مُلا» را می‌افزایند، مثل ملا یزقیل، ملا هارون، ملا موسی و....
۷- روانش شاد! مرحوم آسید مصطفی در قصه‌هایی که بالای منبر می‌گفت چنان لحنی صادق و صمیمی داشت و صحنه‌ها را مجسم می‌کرد که گویی شخصاً در زمان وقوع داستان وجود داشته و در همه صحنه‌ها مشغول فیلم‌برداری یا تهیه گزارش بوده است. برای قهرمان‌های گمنام هر قصه نیز نام‌هایی به سلیقه خودش انتخاب می‌کرد. در این داستان هم اسم زیبای «قدرت‌خانم» را برای علیامخدره انتخاب کرده بود و مخلص هم محض رعایت امانت و شادی روح آن مرحوم، هیچ دخل و تصرفی در انتخاب او نمی‌کنم. اصولاً اسم زنان در داستان‌های سید چیزی از نوع «نصرت، حشمت، سلطنت، قدرت، دولت، عزت...» و از این قبیل بود. همان اسم‌هایی که در ولایت ما رواج دارد و روی زن‌ها می‌گذارند.
۸- این هم عین اصطلاح مرحوم سید است. اصولاً مردم ولایت ما گویی سی چهل سال قبل از این، پیش‌بینی اوضاع امروز را کرده بودند و به همین دلیل، از به زبان آوردن اسم زن‌ها تحاشی داشتند و آن را چیزی خلاف ادب و - گویا - دیانت می‌دانستند و به همین دلیل، با توصیفات کنائی از خانم‌ها یاد می‌کردند، مانند: «ضعیفه پاشکسته»، «عیال عورتینه»، «لچک به‌سر زبان‌بسته»، و....

*** منبع ***

وبسایت سعیدی سیرجانی

http://www.ssirjani.com/books/Sheykh-e-SanAn/sheykh-e-sanAn1.htm
http://www.ssirjani.com/books/Sheykh-e-SanAn/sheykh-e-sanAn2.htm
http://www.ssirjani.com/books/Sheykh-e-SanAn/sheykh-e-sanAn3.htm
http://www.ssirjani.com/books/Sheykh-e-SanAn/sheykh-e-sanAn4.htm
http://www.ssirjani.com/books/Sheykh-e-SanAn/sheykh-e-sanAn5.htm

۹–۱۳–۵– «سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی– اجتماعی از سعیدی سیرجانی

مقایسه داستان‌های «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی گنجوی

ماجرای «خسرو و شیرین» را نظامی در سال ۵۷٦ سروده است و منظومه «لیلی و مجنون» را ۸ سال بعد. اگر سال تولد او در حوالی ۵۳۰ باشد، هر دو منظومه محصول دوران پختگی طبع وی است. جدای از اینکه فردوسی بزرگ نیز پیش از نظامی گنجوی، شرح کامل عاشق شدن خسرو و شیرین را بیان نموده است.

نظامی بعد از سرودن «مخزن‌الاسرار»، که مجموعه‌ای حِکمی و عرفانی است، به نظم داستان عاشقانه – به تعبیر خودش هوسنامه– «خسرو و شیرین» پرداخته است، و توجیهش برای این تغییر ذائقه و پرداختن از معارف الاهی به معاشقات بشری و زمینی، اینکه در جهان امروز و میان ابنای بشر، کسی نیست که او را هوس مطالعه هوسنامه‌ها نباشد. و انگیزه‌اش در نظم داستان، ظاهراً تدارک هدیه‌ای است به مناسبت جلوس طغرل بن ارسلان سلجوقی بر تخت شاهی، و واقعاً یادی از معشوق در جوانی از کف رفته‌اش «آفاق».

این منظومه موفق‌ترین اثر نظامی است، زیرا علاوه بر یاد «آفاق»، زمینه داستان، باب طبع شاعر است که مرد زاهد از جهان بریده «کفی پست جوین ره‌توشه کرده» به شدت دلبسته توصیف تجملات است و نقاشی صحنه‌های پرشکوه و بزم‌های شاهانه و مجالس پر زر و زیور عیش و طرب؛ و این همه در قلمرو «مهین‌بانو»ی ارمنی و بارگاه «خسروپرویز» ساسانی فراهم است. شیخ گنجوی چون زمینه داستان را مناسب هنرنمایی می‌بیند، با نهیب «فرس بیرون فکن، میدان فراخ است» همه استعدادهای خداداده را در صحنه‌آرائی‌های داستان به نحوی ظاهر می‌کند که در این ۸۰۰ ساله کسی از حریفان و مدعیان با همه تلاش‌ها نتوانسته به گردش برسد.

اما در سرودن منظومه «لیلی و مجنون»، بیش از میل شاعر، اطاعت فرمان شاهانه منظور است که «شروان شاه اخستان بن منوچهر» قاصدی نزدش فرستاده است، با این فرمان که: در پی داستان «خسرو و شیرین»، اکنون «لیلی و مجنون ببایدت گفت». و نظامی حیران مانده است تا چه کند که «اندیشه، فراخ و عرصه، تنگ است»؛ سرگذشت «لیلی و مجنون» داستان ملال‌انگیز بی‌هیجان و از اینها بدتر، عاری از شکوه تجملی است:

«نه باغ و نه بزم شهریاری
نه رود و نه می، نه کامکاری».

جوان سودازده دیوانه‌وضعی که مبتلا به جنون خودآزاری است و عاشق عشق و دیوانه دیوانگی، دل به دختری می‌بندد از تحقیرشدگان و بی پشت و پناهان روزگار، آن هم در کویر خشک و سوزان عربستان و در محیطی که میان زن و مرد، تفاوت از زمین تا آسمان است.

شاعر با اکراه تن بدین کار می‌دهد، اما به برکت طبع توانا موفق می‌شود داستانی ملال‌انگیز را بر صدر غمنامه‌های ادب فارسی بنشاند.

این هر دو منظومه هم در اصل، مفصل بوده است و شامل فصل‌ها و صحنه‌هایی خارج از روال داستان که صرفاً به قصد ابراز مراتب فضل سروده شده است و اقناع مدعیان و حریفان پرمایه‌ای که در دربار سلاطین آن روزگار کم نبوده‌اند، و هم در طول زمان بر اثر تصرفات متذوقان مفصل‌تر شده است.

نظامی در آغاز هر دو داستان مدعی است که در اصل قصه تصرفی نکرده است و نسخه منثور داستان را خوانده و به نظم آورده، و تا آنجا که از پشت غبار ۸ قرن گذشته به کمک شواهد تاریخی و رسوبات رسوم و سنن می‌توان دریافت، دعوی گزاف و باطلی نکرده است.

هر دو داستان، شرح دلدادگی است و «جفای فلکی که با دلدادگان دایم به کین است». داستان عشق قوی‌پنجه طاقت‌شکنی است که چون همه افسانه‌های نامکرر به فیض چاشنی تند و تیز فراق، قابل بازگفتن و بازشنیدن شده است تا آنجا که «از هر زبان که می‌شنوی نامکرر است.»

عشق «لیلی و مجنون» از علاقه معصومانه دو کودک مکتبی سرچشمه می‌گیرد، تعلق خاطری دور از تمنیات جنسی، که هر دو در یک مکتبخانه‌اند و – به دلیل نظامات قبیله‌ای و سنت‌های قومی– ظاهراً در مراحل خردسالی. دو کودک معصوم که لابد فاصله‌ای تا مرز بلوغ دارند در مکتب ملای قبیله – که احتمالاً سیه‌پلاسی بوده است– همدرس‌اند و کار همدرسی به همدلی می‌کشد و محبت معصومانه‌ای از آن جنس که میان اطفال یک خانواده یا محله معمول است.

وضع آشنائی «خسرو و شیرین» به خلاف این است. «خسرو» جوان بالغ مغروری است در آستانه تصدی مقام پرمشغله سلطنت، و «شیرین» دختر تربیت‌شده طنازی است آشنا به رموز دلبری و باخبر از موقعیت اجتماعی و شرائط سنی خویش. دختری که قرار است در آینده‌ای نزدیک به جای عمه خود بر مسند حکمرانی ارمنستان تکیه زند و سرنوشت مردان و زنان آن سرزمین را در دست کفایت گیرد. دختر جوان، اهل شکار و ورزش و گردش است نه زندانی حرمسرا، و در یکی از همین گردش‌ها چشمش به تصویر دلربای «پرویز» می‌افتد. تصویری که محصول انگشتان قلمزن و استعداد بی‌نظیر «شاپور» صورتگر است. جاذبه تمثال، او را به توقف و تأمل می‌کشاند و سرانجام با شنیدن توصیف «پرویز» از زبان چرب و نرم درباری کارکشته‌ای چون «شاپور»، میل خاطرش به دیدن صاحب تصویر می‌کشد، بی هیچ بیم طعنه‌ای از همسالان و شماتتی از خویشان و رَجْم و تشهیری از مردم ولایت.

«لیلی» پرورده جامعه‌ای است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوط حتمی است در درکات وحشت‌انگیز فحشا؛ و به دلالت همین اعتقاد، همه قدرت قبیله مصروف این است که آب وآتش را – و به عبارتی رساتر آتش و پنبه را– از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزاده طبعاً ظَلوم و جَهول در خسران ابدی نیفتد. در محیطی چنین، یک لبخند کودکانه ممکن است تبدیل به داغ ننگی شود بر جبین حیثیت افراد خانواده و حتا قبیله. در این ریگزار تفته، بازار تعزیر گرم است و محتسب خدا نه تنها در بازار که در اعماق سیه‌چادرها و پستوی خانه‌ها. همه مردم، از کودکان خردسال مکتبی گرفته تا پیران سالخورده قبیله، مراقب جزئیات رفتار یکدیگرند. نخستین لبخند محبت «لیلی و مجنون» اندک‌سال در فضای محدود مکتبخانه، نه از چشم تیزبین ملای ترکه‌به‌دست مکتب پوشیده می‌ماند و نه از نظر کنجکاو بچه‌های همدرس و هم‌مکتبی.

در این سرزمین پاکی و تقوا بدا به حال دختر و پسر جوانی که نگاه علاقه‌ای رد و بدل کنند، که کودکان همدرس – با همه کم‌سالی و بی‌تجربگی، نگاهی بدان معصومیت را از مقوله گناهان کبیره می‌شمارند و کف‌زنان و ترانه‌خوانان به رسواگری می‌پردازند و کار هو و جنجال را به مرحله‌ای می‌رسانند که پدر غیرتمند، دختر سر به هوا را از مکتبخانه بازگیرد و زندانی حصار حرمسرا کند؛ و «قیس» بی‌نوا از هجوم طعنه همسالان کارش به آشفتگی و جنون کشد؛ و واقعه‌ای بدان سادگی، تبدیل به داستانی شود هیجان‌انگیز و لبریز از گزافه‌ها و افسانه‌ها، و شاعران و ترانه‌سازان محل، شرح دلدادگی‌ها را به رسوائی در قالب ترانه ریزند و در دهان ولگردان کوچه و بازار اندازند، تا دخترِ از مکتب بریدهِ در پستو خزیده را نقل بزم غزل‌سرایان کنند و موضوع ترانه مطربان و دف‌زنان، و پسر اندک‌تحمل حساس را آواره کوه و دشت و بیابان.

اما در دیار «شیرین»، منعی بر مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند. و عجبا که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران، پاسدار عفاف ایشان است، که به جای ترس از پدر و بیم بدگویان، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشتن قائلند. دخترها، مادرها و پیران خانواده را مشاور نیک‌اندیش خویشتن می‌دانند، و هشداری دوستانه چنان در دل و جانشان اثر می‌کند که وسوسه‌های شهزاده جوان عشرت‌طلبی چون «پرویز» نمی‌تواند در حصار پولادین عصمتشان رخنه‌ای کند. در سرتاسر داستان «خسرو و شیرین» بیتی و اشارتی به چشم نمی‌خورد که آدمیزاده خیرخواه مصلحت‌اندیشی به نهی از منکر برخاسته باشد و از عمل نامعقول «شیرین» انتقادی کرده باشد. گویی همه مردم این‌سوی جهان، از ارمنستان گرفته تا کرانه‌های غربی ایران و قصر شیرین، گنه‌کاران باانصافی هستند که داستان «عیسی» و رَجْم زانیه را شنیده‌اند، و در برخورد با گناه دیگران، به یاد نامه اعمال خویش می‌افتند و به حکم بزرگوارانه «مرّوا کراماً» [با بزرگواری می‌گذرند (قرآن، فرقان، ۷۲)] دیده عیب‌بین خود را بر دلیری‌ها و جسارت‌های جوانان فرو می‌بندند.

در دیار «شیرین»، مردم چنان گرم کار خویشتن‌اند و مشاغل روزانه، که نه از ورود نامنتظر ولیعهد شاه ایران به سرزمین خود باخبر می‌شوند و نه پروای سرگذشت عشق «شیرین و پرویز» دارند. حتا یک نفر هم در این مملکت بی در و دروازه، متعرض این نکته نمی‌شود که در بزم شبانه «مهین‌بانو» چه می‌گذرد و جوانان عزبی چون «پرویز» و همراهانش چرا با دختران ولایتشان مسابقه اسب‌تازی و چوگان‌بازی می‌گذارند. گویی احدی را عقده‌ای از میل‌های سرکوفته بر دل ننشسته است. ظاهراً این دیار ولنگاری‌ها و بی‌اعتنائی‌ها همان سرزمین بی حساب و کتابی است که در آن کسی را با کسی کاری نباشد.

دختری سرشناس، یکه و تنها بر پشت اسب می‌نشیند و بی هیچ ملازم و پاسداری از ناف ارمنستان تا قلب تیسفون می‌تازد و وقتی که محروم از دیدار یار نادیده به دیار خود برمی‌گردد، یک نفر مرد غیرتی در سرتاسر مملکتش پیدا نمی‌شود تا بپرسد: چرا رفتی و کجا رفتی؟

قیّم و سرپرست «شیرین»، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوالم دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان، و به حکم همین آشنایی است که با شنیدن خبر فرار «شیرین» متأثر می‌شود، اما لشکریان و چابکسواران به فرمان ایستاده را که:

«اگر بانو بفرماید به شبگیر
پی شیرین برانیم اسب، چون تیر»

از هر تعقیبی باز می‌دارد؛ و روزی که دختر فراری به خانه و دیار خود باز می‌گردد، انبان شماتت نمی‌گشاید و انبوه ملامت بر فرقش نمی‌بارد. با گذشت بزرگوارانه آدمیزاده‌ای که از عواطف تند جوانی و عوالم چنان‌که افتد و دانی باخبر است، به استقبالش می‌رود، بی هیچ خطاب و عتابی که می‌داند دخترک دلباخته است و حرکت نامعقولش کار دل است و ربطی به آب و گل ندارد. زن کارکشته بی آنکه چین غضبی بر پیشانی بنشاند و با تازیانه و تپانچه‌ای [سیلی] خشم و خروش خود را بر سر دختر ببارد، به تقویت روحیه‌اش می‌پردازد تا قویدل گردد و درمان پذیرد.

اما وضع «لیلی» چنین نیست که محکوم محیط حرمسرائی تازیان [اعراب] است و جرائمش بسیار: یکی این که زن به دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبائی است و زندگی در محیطی که به‌جای ذات یبوست صفات ملوکانه، حکیم‌باشی بیچاره را به تنقیه [پاک کردن] می‌بندند و به‌جای تربیت مردان، به محکومیت زنان متوسل می‌شوند، که چو دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند، کار عاشقی به رسوائی می‌کشد و راه علاج، اینکه زن را از درس و مدرسه محروم کنند تا چشم مرد بر جمالش نیفتد و کار جنونش به تماشا نکشد. در نظام پدرسالاری قبیله، مرگ و زندگی او در قبضه استبداد مردی است به نام پدر. پدر «لیلی» نه از عوالم دلدادگی خبر دارد و نه به خواسته دخترش وقعی می‌نهد. مرد مقتدری است که چون از تعلق خاطر «قیس» و دخترش باخبر می‌شود، دخترک بی‌گناه را از مکتب بازمی‌گیرد و در حصار خانه زندانی می‌کند، و زندانبانش زن فلک‌زده چشم بر حکم و گوش به فرمانی است که او را زاییده است و در آغوش محبت خویش پروریده و اکنون به پاس آبروی خانواده و فرمان شفاعت‌ناپذیر شوهر، مجبور است رابطه دخترش را با جهان خارج از خانه قطع کند، و حتا از نزدیک شدن به دریچه و شنیدن صدای پای رهگذران کوچه بازش دارد. این پدر غیرتی در پاسخ به «نوفل» - «نوفلی» که جوانمردانه به یاری «مجنون» برخاسته و با شیربهای مفصلی به قبیله «لیلی» آمده است- متعصبانه «اختیارات پدری» خود را به او وا می‌گذارد که: دست دخترم را بگیر و به کم‌ترین برده خود ببخش، اما اسمی از این پسرک سر به هوای دیوانه میاور؛ او را طعمه شمشیر خویش کن و با دست خود به چاه درافکن، اما به دست این جوان وحشی‌صفت مردم‌گریزی که بی‌عاقبت است و رایگان‌گرد مسپار. و سرانجام به آخرین مرحله تهدید متوسل می‌شود که: اگر باز هم در این مسأله اصرار کنی و بر سر آن باشی که نام من و قبیله‌ام را با این پیوند نامبارک به ننگ آلائی، به خدا قسم هم‌اکنون برمی‌خیزم و وارد حرمسرا می‌شوم تا سر دخترک را ببرم و «در پیش سگ افکنم در این راه».

و سرانجام همین قدرت بی‌انعطاف پدر در مقابل زر و سیم و اسب و اشتر «ابن سلام» تسلیم می‌شود و بی هیچ نظرخواهی و مشورتی، دخترک را بدو می‌سپارد - و به عبارتی بهتر بدو می‌فروشد- تا جشن عروسی برپا کنند و در خروش بوق و کرنا و بزن و بکوب‌های پر سر و صدا، ناله‌های مظلومانه «لیلی» را فروپوشانند، و او را روانه حرمسرای شوهری کنند که اندک آشنائی و پیوند علاقه‌ای با وی ندارد.

میان رفتار «مهین‌بانو» با «شیرین» عاشق‌شده سر در پی معشوق نهاده، و رفتار پدر «لیلی» با دختربچه معصومی که در عوالم خردسالی نگاهش به چشمان لبریز از تمنای «مجنون» افتاده است و دیدگان جستجوگر همدرسان بدین اشارت نظر پی برده‌اند، تفاوتی آشکار است؛ و در این رهگذر، نه این را می‌توان ملامت کرد و نه آن را، که هریک پرورده جامعه خویشتن‌اند و طرز برخوردشان با مسائل، نتیجه ناگزیر محیط زندگی و سنن قومی‌شان.

در دیار «لیلی»، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است. حتا به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل جنگ و تیر خدنگ می‌روند، و در ذهن جوانمرد آزاده‌ای چون «نوفل» این سؤال مطلقاً مطرح نمی‌شود که: گیرم در جنگ پیروز شدی و قبیله «لیلی» را به خاک و خون کشیدی و دخترک را تحویل «مجنون» دادی؛ در این صورت، رفتار «لیلی» با مردی که باعث قتل پدر و برادر و کسانش شده است چگونه خواهد بود؟

آری این سؤال نه در ذهن غیور «نوفل» جرقه‌ای می‌زند و نه در ذهن آشفته «مجنون»، و حق دارند، که در جامعه‌ای چونان، موضوعی از این دست مسأله‌ای نیست. اغلب سوگلی‌های حرمسرای شاهان و امیران، دختران پدرکشته به اسارت رفته‌اند که به حکم سنتی مقبول همگان، حریفی که در جنگ کشته شود همه مایملکش از آن قاتل است، از اسب و گاو و کاخ و سرای گرفته تا غلام و کنیز و زن و دخترش، که همه مملوکند و در مقوله ارزش‌ها یکسان.

اما در فضای داستان «خسرو وشیرین»، ارزش‌ها به‌کلی متفاوت است. شاه قدرتمندی چون «پرویز» نه تنها از بیم حسادت «مریم»، جرأت ملاقات با «شیرین» ندارد، که در برابر زن عشرتکده‌داری چون «شکر» اصفهانی نیز شکوه شاهانه و قدرت مردانه‌اش بی‌اثر است. مردان این دیار برای رسیدن به زن دلبندشان هرگز به زور شمشیر و انبوه لشکر متوسل نمی‌شوند، چه، یقین دارند این حربه بی‌اثر است. صحنه بدیعی که در برابر در بسته اقامتگاه «شیرین» با قدرت طبع «نظامی» توصیف شده است قابل تأمل است. شاهی مست از غرور سلطنت و آشفته از هوای دل، به بهانه شکار از لشکرگاه خود جدا شده و رو به منزلگاه معشوق آورده است، بدین امید که یار رنجیده‌خاطر دست از قهر و ناز بردارد و پذیرایش گردد. اما «شیرین» در قلعه را می‌بندد و با همه جلوه‌های جمال و جوانی بر پشت بام عمارت ظاهر می‌شود و عجز و التماس‌های عاشق قدرتمند را ناشنیده می‌گیرد و پس از مناظره‌ای خواندنی، سرخورده و دمغ، مجبور به بازگشتش می‌کند، بی آنکه لحظه‌ای توسل به زور در ذهن مرد بگذرد. زبان زنان این سرزمین از دست جور مردان عرب درازتر است و گزنده‌تر. در اینجا زن بودن و زیبا بودن لازمه‌اش بدبختی و محکومیت نیست. زن زیبای مغرور این دیار، چیزی از شاه شاهانش کم ندارد که قصب [مروارید، پارچه زربفت] بر سر و موی فروهشته را کم از تاج مرصع [جواهرنشان] شاهی نمی‌داند و با اعتماد به همین غرور زنانه بدان شدت و صراحت در پاسخ پیغام شاهانه، خشم در سینه انباشته را بر فرق «شاپور» می‌ریزد که «سر اینجا به بود سرکش نه آنجا»، بی آنکه از غضب شهریاری پروائی داشته باشد. و شاه قدرتمند، ملامت‌ها را می‌شنود و به عبارتی رساتر، تحویل می‌گیرد بی آنکه شمشیر برکشد و میرغضب بطلبد، گوئی بدو آموخته‌اند که «کس عاشقی به قوت بازو نکرده است.»

دنیای «شیرین» دنیای گشاده بی‌پروائی‌هاست، دنیائی است که جزئیاتش با یکدیگر هم‌آهنگی دارد. «شیرین» دست‌پرورده زنی است که «ز مردان بیش‌تر دارد سترگی»، دختر ورزشکار نشاط‌طلب طبیعت‌دوستی است که بر اسب گردش زمانه و اندیشه و رفتار برمی‌نشیند و با جماعتی از دختران هم سن و سال خویش – که «ز بُرقع نیستشان بر روی، بندی»، و هر یک با فنون سوارکاری و جنگاوری و دفاع از خویش چنان آشنائی دارند که در معرکه مبارزه «کَنند از شیر، چنگ از پیل، دندان»– به چوگان بازی می‌رود. دختری که در چنین محیطی بالیده است، در مورد طبیعی‌ترین حق مشروع خویش – یعنی انتخاب شوهر– نه گرفتار حیای مزاحم است و نه در بند ریای محبت‌کش. آخر در محیط او هیچ دختری را به جرم زیبائی‌اش به قناره [قلاب قصابی] نکشیده‌اند و به جرم نگاه محبتی، به زندانسرای حرم نسپرده‌اند و داغ بدنامی و رسوائی بر جبین بختش ننهاده‌اند، تا او بترسد و عبرت بگیرد و در نخستین برخوردش با تصویر «پرویز» ابرو در هم کشد و روی بگرداند و به نگاه دزدانه‌ای از گوشه چشم قناعت ورزد. او به حکم تربیتش و محیطش با نخستین جرقه عشق، احساس درونی خود را بر زبان می‌آورد، آن هم نه تنها در برابر همسالان و کسان و خویشان، که در برابر مرد ناشناسی چون «شاپور» نقاش، آن هم با وضعی نه چندان اخلاقی، با سر و گیسوی برهنه و بر و بازوی بلورین، صاف و ساده، زانو به زانوی مرد غریبه می‌نشیند و بی هیچ پرده‌پوشی و ملاحظه‌ای می‌گوید:

«در این صورت بدان‌سان مهر بستم
که گوئی روز و شب صورت‌پرستم»

و در اینجا چون کسی نیست که دختر البته بی‌حیا را از رسوائی بازدارد و پنجه‌ای در گیسوی بلندش افکند و با اردنگی عبرت‌آموزی به پستوی خانه پرتابش کند، تا بنشیند و چون «لیلی»، غم دل با دیوار روبه‌رو گوید و به انتظار روزی باشد که «ابن سلامی» پیدا شود و دستش را بگیرد و با طاق و طرنب [خودنمایی] پادشاهی به حجله خانه‌اش برد، شخصاً به چاره‌جوئی برمی‌خیزد و بی هیچ کسب اجازه‌ای از اولیای خویش، اسب را زین می‌کند و «قبا در بسته بر شکل غلامان»، پای در رکاب می‌آورد که فاصله مختصر ارمنستان تا مداین را یکه و تنها به هوای مرد دلخواهش طی کند. آن هم با چنان راحتی و بی گرفت و گیری که «لیلی» به خواب شب هم ندیده است حتا برای مسافرتی از خانه به مکتبخانه، و از حرمسرا به حمام سر کوی.

اما در حرمسرای پدر «لیلی» اساس کارها بر پوشیده‌کاری است، نه زن و شوهر مجالی دارند که سفره دلی پیش هم بگشایند و نه حریم پدر و فرزندی رخصت چونین جسارتی می‌دهد، حتا مادری که به حکم طبیعت باید محرم راز دخترش باشد، داستان دلدادگی «لیلی» را از زبان همسالان بوالفضول [یاوه‌سرا] کنجکاوش می‌شنود، آن هم دو سه سالی بعد از زندانی شدن دخترک در حرمسرای مرد فلک‌زده‌ای چون «ابن سلام»؛ و عجب اینکه زن هم پس از پی بردن به رازِ در قبیله پیچیده جرأت ندارد آن را با شوهر در میان گذارد.

و از آن عجب‌تر زندگی سراسر تسلیم «لیلی» است خال از هر تلاشی. از مکتبخانه‌اش باز می‌گیرند و در خانه‌ای بام و در بسته زندانی‌اش می‌کنند بی آنکه اعتراضی کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد. به شوهر نادیده نامطبوعی می‌دهندش بی آنکه از او نظری خواسته باشند، و او همچنان تسلیم است و فرمان‌پذیر و در حرمسرای شوهر ناخواسته، کارش گریه و زاری. نتیجه ناگزیر چنان محیط و چنان رفتاری سایه سوء ظنی است که

بر فضای خانه سنگینی می‌کند و زندگی زناشوئی را از هر زهری جان‌گزاتر. و «نظامی» چه استادانه بدین نکته توجه داشته است که: «شویش همه روزه داشتی پاس».

در دیار «لیلی» اثری از مدارا و مردمی نیست، همه خشونت است و عقده‌گشائی؛ تا بدانجا که طبع بوالفضول خلایق، جوان سر به صحرا نهاده از شهریان بریده را هم راحت نمی‌پسندد، و این، یکی از افراد همان قبیله و جماعت است که با شنیدن خبر عروسی «لیلی»، دست از کار و زندگی‌اش می‌کشد و با تلاشی منبعث از احساس وظیفه، سر به کوه و بیابان می‌نهد تا به هر سختی و زحمتی که باشد «مجنون» دل‌شکسته را پیدا کند و خبری بدین بهجت‌اثری را با آب و تابی نجیبانه به گوشش برساند که: امیدهایت بر باد رفت و یار نازنینی را که اهل وفا می‌پنداشتی و از جان و دل دوستش می‌داشتی، «دادند به شوهری جوانش». و به دنبال این خبر، بر زخم دل «مجنون» نمک‌پاشی کند که: نوعروس جوان، تو را فراموش کرده است و با داماد کامران «کارش همه بوسه و کنار است»؛ و سرانجام خبری بدین ضرورت و انجام وظیفه‌ای چنین جوانمردانه را با خطابه‌ای مفصل به پایان برد در شرح بی‌وفائی زنان و مکر و تزویر ایشان و بی‌اعتباری کارشان.

قلمرو «پرویز» هم از ناجوانمردان خباثت‌پیشه تهی نیست، نمونه‌اش موجود نانجیبی که با رساندن خبر دروغین مرگ «شیرین» باعث قتل «فرهاد» می‌شود.

اما این دو پیغام‌آور مرگ و عذاب، مختصر تفاوتی با هم دارند. قاصدی که با آواز شوم «که شیرین مُرد و آگه نیست فرهاد»، باعث خودکشی مرد هنرمند می‌شود، مأمور خودفروخته مواجب‌گرفته‌ای است که درباریان «پرویز» گشته‌اند و پیدا کرده‌اند و با وعده دستمزدی کلان، بدین جنایتش گماشته‌اند. و حال آنکه برای رساندن خبر عروسی «لیلی» به کسی نه مزدی داده‌اند و نه مأموریتی. ناجوانمردی به سائقه خُبث جِبلّی [پلیدی ذاتی]، به سراغ «مجنون» می‌رود و با آن لحن دل‌آزار جان‌گزا زهر نامرادی بر دل آزرده عاشق می‌پاشد.

عشق هر دو زن در زندگی مردانشان تحولی می‌آفریند:

«لیلی» بی‌تجربه اندک‌سال را چون از مکتب باز می‌گیرند، «قیس» از دیدار یار بازمانده سر به شوریدگی می‌نهد و کار بی‌قراری‌اش به جنون می‌کشد و «مجنون» می‌شود. در این تحولی که قطعاً حاصل عشق «لیلی» است، دختر بینوا شایسته ملامت نیست؛ به فرض آنکه در آن سن و سال با «مجنون» ملاقاتی هم می‌داشت، با چه تجربه و چه اندوخته ذهنی می‌توانست از جنون مرد جلوگیری کند.

اما عشق «شیرین» مایه‌بخش ترقیات آینده «خسرو» است که دختر خویشتن‌دار مآل‌اندیش با ملایمت این واقعیت را با جوان محبوب خود در میان می‌نهد که: رعایت تعادل، شرط عقل است و آدمیزاده را منحصراً برای عیاشی و بوالهوسی نساخته‌اند و «جهان نیمی ز بهر شادکامی است» و دیگر نیمه‌اش باید صرف کار و نام گردد. و با این نصیحت، چنان تکانی به شهزاده تاج و تخت از کف داده می‌دهد که از مجلس بزم، پا در رکاب اسب آورد و به نیت بازپس گرفتن مُلکت موروثی خویش راهی دیار روم شود.

در هر دو داستان بجز قهرمانان اصلی، مرد دومی هم وجود دارد. مرد دوم سرگذشت «لیلی» محتشمی است از اُمرای عرب به نام «ابن سلام». مرد قوی‌حالی با آلت و عُدّت [ساز و برگ، لوازم معاش] بسیار که از شیربهای سنگین و مخارج گزاف پروائی ندارد، و به خلاف بسیاری از خواستگاران معاصر خویش، علیا مخدره را هم دیده است، البته یک نظر و آن هم لابد از فاصله‌ای نه چندان نزدیک، روزی که «لیلی» با تنی چند از دخترکان همسالش به باغ رفته‌اند. «نظامی» توضیح بیش‌تری درباره این دیدار اتفاقی نمی‌دهد، اما از حال و هوای داستان پیداست که عرب محترم، اسب و احیاناً شترش را سوار بوده که به جماعتی از مخدرات برقع‌زده چادرپوش می‌گذرد و می‌شنود که دختر «سید عامری» باغ روان دارد. مرد نازنین – که ظاهراً با شنیدن اسم دختر – یک دل نه صد دل عاشق می‌شود، و مطابق معمول، به واسطه‌ای پناه می‌برد و به خواستاری‌اش می‌فرستد و در پی جشنی مفصل، خاتون را به حرمسرای خود می‌آورد؛ و چه خاتونی، یک برج زهر مار. همسر تندخوی بدادای بی‌حوصله‌ای که شب زفاف را به کام عرب خوش‌اشتها تلخ می‌کند. و عجب این که مردم محترم از این حرکت «لیلی» نه تعجبی می‌نماید و نه تغیری، که حرکت، معهود است و متداول. در دیاری که به حکم پدر، دختر را به حجله مرد ناشناسی می‌فرستند از این تغیرها بسیار است و عکس‌العمل مردان تهییج‌شده منحصر به دو نوع، یا ابراز خشونت و تجاوز به عنف، یا تظاهر به خونسردی و بی‌اعتنائی تا گذشت روزگار، زن را در برابر سرنوشت ناخواسته محتومش به تسلیم آرد؛ و «ابن سلام» مسالمت‌جوی از این دسته است، به انتظار مرور زمان می‌نشیند و به همین که روزی یک بار قیافه شکسته و غم‌زده همسر قانونی‌اش را ببیند دل خوش می‌کند که:

«خرسند شدن به یک نظاره
ز آن به که کند ز من کناره»

و سرانجام اشک‌های بی‌صدا و آه‌های سوزناک «لیلی» در روحیه مرد چنان اثری می‌گذارد که مریضش می‌کند و در اوج تلخکامی به دیار عدمش می‌فرستد.

اما شخص دوم داستان «شیرین» از مقوله دیگری است: به‌جای پول و پله [درجه و مرتبه] و خدم وحشم، طبع بلندی دارد و دل زیباپسند و بازوی هنرمندی. مرد در نخستین ملاقات مفصلی که با «شیرین» می‌کند دلبسته جذابیت و شکوه زن می‌شود، و دیدارهای بعدی بر این دلبستگی‌ها می‌افزاید تا تبدیل به عشقی گردد یک‌سویه و حرارت‌بخش و خانمان‌سوز. نحوه تربیت و غرور هنرمندانه مانع از آن است که اظهاری کند و اصراری؛ چه، می‌داند زن مورد علاقه او دل در گرو عشق دیگری دارد. مرد در اوج جوانمردی، تن به رنج مهربانی یکسره می‌سپارد- با همه دردسرهایش- و به عشق افلاطونی متوسل می‌شود، یعنی دوست داشتن و عشق را در درون خود به کانون حرارتی مبدل کردن و از گرمی‌اش نیرو گرفتن و به هنر پرداختن. ریاضتی که «مجنون» دعوی‌اش را کرده و «فرهاد» به‌جایش آورده.
مرد دلباخته به خواهش «شیرین» تیشه برمی‌گیرد و با نیروی عشق، دل سنگین کوه را می‌خراشد، و در ملاقات‌های متعددی که با کارفرمای نازنین دارد سخنی از دل شوریده و عشق خانه‌سوز خود بر زبان نمی‌آورد، گرچه از سراپای وجودش لهیب دلدادگی شعله می‌کشد و در هر حرکتش نشانی از فداکاری عاشقانه پیداست. «شیرین» پی به تعلق خاطر «فرهاد» برده است، اما نه از حرم‌پروردگان نادیده مردی است که دست و پایش را گم کند و از بیم وسوسه نفس به زاویه ریاضت پناه برد؛ و نه از مشتری‌جویان رقابت‌انگیزی است که به قصد گرمی بازار با جان کسان سودا کند. زن با نیروی شخصیت و غرور عفت خود آشناست. بی هیچ پاسخی به عشق بر زبان نیامده «فرهاد»، او را به خدمت می‌گیرد و جاذبه طنازی‌اش را چون اهرمی مدد بازوی معجزگر مرد می‌کند تا هنرمند بی‌نیاز از دینار و درم را به خلاقیت هنری وادارد. و «فرهاد» که انگیزه‌ای بدین قدرت به کارش کشانده است، علاوه بر انجام سفارش کارفرما به خدمتی دیگر می‌پردازد که کارفرمایش دل مشتاق اوست: تبدیل صخره بی‌جان کوهسار به مجسمه‌ای از ظرافت و زیبائی به نام «شیرین».
سرانجام او هم شباهتکی به روزگار ناخوش «ابن سلام» دارد، با چندین تفاوت و از آن جمله اینکه «ابن سلام»، کشته زنجموره‌های «لیلی» است آن هم در بستر بیماری با جان کندنی طولانی و خسته‌کننده؛ اما «فرهاد»، کشته عشق «شیرین» است، آن هم با یک ضربه جانانه و بی هیچ علیلی و نکبتی. با دقتی اندک می‌توان سرخی مختصری از خون «ابن سلام» بر پنجه‌های ظریف «لیلی» مشاهده کرد و حال آنکه روح «شیرین» از جنایتی که بر فرهاد رفته است بی‌خبر است و بی‌گناه.
«ابن سلام» را مشاهده آینه دقی به نام «لیلی» می‌کُشد، و «فرهاد» را حسد شاه کینه‌جوی ناجوانمردی با غرور سرکوفته و شخصیت در هم شکسته‌اش، که مرد را به دربار پرشکوهش خوانده است و در مناظره با او درمانده.
هر دو، زن در راه عشقشان موانعی خودنمائی می‌کند. این سدهای جدائی‌افکن گاهی دیگرانند از قبیل «مریم» رومی و «ابن سلام» تازی و گاهی مرد محبوب دلخواهشان. آری «مجنون» و «خسرو» در عین عاشقی و دلدادگی، حجاب راه وصالند و مایه‌بخش رنج «لیلی» و «شیرین». «مجنون» با دیوانه‌بازی‌های ناهنجار غیرطبیعی‌اش که عاشق عشقم و دلداده دلدادگی‌ام، و «خسرو» با دل هرجائی هوسباره حکومت‌پرستش که «به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو.»
چه رنجی می‌کشند این دو زن بی‌گناه تاریخ دلدادگی‌ها از حرکات نامعقول مردان محبوبشان! و چه تفاوت فاحشی است در عکس‌العمل این دو زن در برابر مانع‌تراشی‌های آن دو مرد!
«لیلی» بی هیچ تلاشی جنون «مجنون» و زندگی تلخ خویش را سرنوشتی قطعی می‌داند و چاره کار را منحصر به مخفیانه نالیدن و اشک حسرت ریختن که فرمان سرنوشت این است و اگر راز دل با پدر در میان نهد، مایه آبروریزی قبیله خواهد بود و زن دلشکسته پابسته، مرد نیست تا از کریچه [خانه کوچک] تنگ حصار خانه قدم بیرون نهد، چاره‌ای ندارد جز سوختن و ساختن و در نوحه‌گری با «مجنون» از خلایق بریده همنوا شدن و سرانجام در اعماق حسرت و ناکامی جان دادن و از قید جهان رستن.
و در مقابل او «شیرین» دخترک مغرور لجبازی است که جسورانه پنجه در پنجه سرنوشت می‌اندازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند بوالهوسی چون «پرویز»، همه استعدادها و امکانات خود را به کار می‌گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون «مریم» و «شکر» را از صحنه می‌راند، و از موجود هوسبازی چون «خسرو» - با دل هرجائی هرزه‌گردش - انسان وفادار والائی می‌سازد که همه وجودش وقف آسایش همسر شده است، تا آنجا که در واپسین لحظات حیات، از رها کردن آه بر لب آمده‌ای خودداری می‌کند که مبادا «شیرین» به ناز خفته، وحشت‌زده از خواب برجهد.

هر دو زن از ملاقات مردان محبوبشان رنجی می‌کشند، اما رنجی که از یک مقوله نیست.

حالت «لیلی» را مجسم کنید در نخلستان نزدیک خانه‌اش که چشم «ابن سلام» را دور دیده است و قاصدی پیدا کرده و رشوه‌ای داده تا مرد به لطایف حیَل، «مجنون» را از دامن دشت‌ها و گریوه [گردنه] کوه‌ها بازجوید و به آبادی آرد و در نخلستان نزدیک خانه او بنشاندش، تا زنِ از قید شوی رهیده با وسواسی برخاسته از بیم بدگویان و بوالفضولان که «گر پیشترک روم بسوزم»، و با اعتقادی جازم که برابر نشستن دو دلداده در مذهب عشق عیب‌ناک است، در فاصله‌ای «زآن‌سوتر یار خود به دَه گام»، پشت تنه نخلی پنهان گردد و صدای معشوق را بشنود که با احساس حضور یار بعد از یک بار غش کردن و به هوش آمدن، دل و دماغی پیدا کرده و هوای نغمه‌سرائی به سرش زده است که: «آیا تو کجا و ما کجائیم»، و در پی آن نعره‌ای و جامه‌دریدنی و سر به بیابان نهادنی.

رفتاری چندان خلاف طبیعت و انتظار، که رنگ تصنعی بر داستان پاشیده است و ظاهراً برای توجیه نامعقولی همین طرز رفتار است که بوالفضولان و نسخه‌نویسان بعدی صحنه‌هایی بر داستان افزوده‌اند تا به نظر خویش نقص کار «نظامی» را برطرف کنند. وجود ابیات الحاقی مفصلی زیر عنوان «زید و زینب» و «به خواب دیدن زید، لیلی و مجنون را در باغ بهشت» و وصله‌های ناجوری از این قبیل، محصول دلسوزی صاحب‌ذوقانی است که به کمک «نظامی» آمده‌اند، بی آنکه بدین واقعیت توجه کنند که رفتار خودآزارانه «لیلی و مجنون» نتیجه ناگزیر آن محیط و آن شیوه زندگی است. مرغ با قفس خوگرفته را سر پروازی نیست، گرچه درِ قفس بگشایند؛ عادت به ستم‌کشی، مولود دوام ستمگری است.

«شیرین» هم صحنه ملاقاتی دارد با مرد محبوبش، اما با مختصر تفاوتی و رنجی از نوعی دیگر. رنج «شیرین» هم اگر از رنج «لیلی» گرانسنگ‌تر نباشد سبک‌تر نیست. زن مغرور عزت‌طلب نازنین را مجسم کنید دست از مسند حکومت ارمنستان کشیده و با پای خود به دیدار معشوق آمده و بر جای خود «مریم» رومی را در حرمسرای سلطنتی دیده و معترضانه در قلعه‌ای خود را زندانی کرده. شامگاه سردی، خدمتکاران و ندیمگان ذوق‌کنان و مژدگانی‌طلبان به خلوت تنهائی‌اش می‌دوند که: «اینک «خسرو» آمد بی‌نقیبان» [نقیب: معاون، مهتر قوم]. زن پاکیزه‌دامن که از حرمت شخصیت خود آگاه است، با شنیدن این خبر پی به منظور «خسرو» می‌برد. او به سائقه حس خبرگیری زنانه شنیده است که «خسرو» با دم و دستگاه شاهی به بهانه شکار در حوالی قصر او اطراق کرده است؛ و اکنون که خبر تنها آمدنش را در این شب سرد زمستانی می‌شنود، می‌داند که مستی شراب و حرارت عشق در جان مرد افتاده است و بی‌تابش کرده و به بوی وصالی بدان سویش کشانده. اگر بدو اجازه ورود دهد هرچه پیش آید به زیان اوست، و گر به تندی براندش بخت بازآمده را رانده است، و این در مذهب هوشمندان گناه است.

هوش زنانه‌اش به کار می‌افتد، می‌فرماید تا دروازه قصر را ببندند و در حیاط قلعه بساطی بگسترانند و با تکلفی شاهانه مرد مست کام‌طلب را در آنجا فرود آرند، و خود با آرایشی هوس‌انگیز بر بام قصر ظاهر می‌شود و در پاسخ اصرار مستانه «خسرو» که «تو را نادیده نتوان بازگشتن»، با طنازی حسابگرانه‌ای پیغام می‌فرستد که:

«اگر مهمان مایی ناز منمای
به هر جا کت فرود آرم فرود آی»

حالت «شیرین» را مجسم کنید که پس از یک مناظره طولانی چه دندانی بر جگر گذاشته و چه رنجی تحمل کرده است تا مرد محبوب خویش را سرخورده و ناکام‌دیده از دروازه قصر براند، و با رفتن او– در خلوت تنهائی– اشک غم فرو ریزد.

آری «لیلی» و «شیرین» هردو رنج‌کشیده‌اند اما «هر یکی سوزد به نوعی در غم جانانه‌ای».

هر دو زن رنج دیگری هم تحمل کرده‌اند. رنجی برخاسته از معایب مردانشان:

«مجنون» «لیلی» مرد نازنین پاکباخته صاف و صادقی است، منتها با دو خصوصیت اخلاقی، یکی اینکه مرد محترم به‌شدت عاشق رنج بردن و خواریِ کشیدن و ناله سر دادن است. تربیت روزگار کودکی او به شیوه‌ای بوده است که چون اغلب جانداران با خنده میانه‌ای ندارد، و از نشاط و سبک‌روحی بیزار است و آن را به خلاف شأن انسان می‌داند و با قاطعیت معتقد است با هر قهقهه‌ای که مرد بزند، «شک نه که شکوه از او شود فرد»؛ و کار این غم‌پرستی تا آنجا بالا می‌گیرد که عشق را هم به طفیل غم عشق می‌خواهد، و در خواری کشیدن و خودآزاری بدان مایه پیش رفته است که به طیب خاطر در نقش اسیر زندانی به تصدق‌گیری می‌برندش به قبیله «لیلی» تا با شنیدن بوی معشوق، نعره‌زنان بند و زنجیر پاره کند و سر به بیابان گذارد. اگر «لیلی» از این خصوصیت مرد مطلوبش رنجی نبرده باشد – که خودش هم از همان محیط است و با همان خصوصیات – از نقص دیگر «مجنون» رنج‌ها برده است و جای چون و چرا نیست؛ از خودکم‌بینی‌های او و عقیده‌اش بدین واقعیت که به هیچ روئی لایق «لیلی» نیست که:

«گل را نتوان به باد دادن
مه‌زاده به دیوزاد دادن»

از این خصیصه، «لیلی» رنج برده است و تلخی رنج او را زنانی در مذاق جان دارند که بدین بلا گرفتارند.
«شیرین» هم خالی از رنجی نیست که محبوبش بوالهوس است و تا حدودی هرزه‌طبع و فراموشکار. رنجی که «شیرین» از خبر عروسی «مریم» کشیده است اگر تحمل‌پذیر باشد، این خبر رنج‌آور که مرد محبوبش برای تحریک حسادت و در هم شکستن غرور او، با زنی هرجائی همآغوشی کرده است، قابل تحمل نیست.
زندگی «لیلی» و «شیرین» هم از وجود مردان نامطبوع نامطلوبی خالی نیست. مردانی که عشق یک‌طرفه را برای تأمین هوس‌های خویش کافی می‌پندارند و شریک زندگی را از مقوله اسب و استری می‌شمارند خریدنی یا غزالی گرفتنی.
نمونه گروه اول «ابن سلام» است با زرپاشی‌های مسرفانه‌اش، که پولی فراوان دارد و خدم و حشمی بسیار، دختری را دیده و به عبارتی دقیق‌تر وصفش را شنیده و پسندیده است، و در بند این نیست که او هم آدمیزاده‌ای است با حق انتخابی.
و نمونه گروه دوم «شیرویه» است، شاهزاده هوسباره پدرکش ساسانی که با دریدن پهلوی پدر، بر تختش تکیه زده است و مالک همه مستملکاتش گشته و از آن جمله زن زیبائی به نام «شیرین»، که او را از مقوله غنایم می‌شمارد و مِلک طلق خویشتن می‌داند.
رفتار این دو زن زیبا در برابر دو عاشق – و به تعبیری روشن‌تر دو مدعی تحمیلی– یکسان نیست. «لیلی» دخترک مظلوم اهل تسلیم و رضائی است، تو گوئی آهوی سر در کمندی؛ بی هیچ فریاد و حتا شکوه‌ای تسلیم سرنوشت می‌شود و بی آنکه گره غمی از جبین بگشاید رضا به داده می‌دهد و به خانه بخت می‌رود، و در خلوتسرای زفاف، تحاشی طغیان‌آمیزی دارد که با حال و هوای داستان نمی‌خواند. اما سال‌ها در حرمسرای همین شوی ناخواسته شرعی و قانونی‌اش به سر می‌برد و به شیوه سنتی خواهران و مادرانش به تمرین دوروئی می‌پردازد، گناه معصومانه‌ای که نتیجه ناگزیر اختناق‌ها و استبدادها است.
اما «شیرین» و گوهر «شیرین» از کان جهانی دگر است. چنان غروری در اعماق وجود این زن سرسخت خفته است که سرش به دنیا و عُقبا فرو نمی‌آید. روح آزاده‌اش حتا یک لحظه تحمل خواری نمی‌کند، و دل به فرمان عقل مصلحت‌اندیش نمی‌سپارد. زندگی در نظر زن، عزیز است و مغتنم، اما نه به هر قیمتی و با هر کیفیتی. به حکم همین طبیعت تسلیم‌ناپذیر است که در پاسخ پیغام «شیرویه»، با سکوت خویش او را وادار به تحمل و انتظار می‌کند، و خود با چنان آرایش و نشاطی در تشییع جنازه «پرویز» قدم برمی‌دارد که بسیاری از کج‌اندیشان را به گمان می‌افکند، غافل از اینکه زن می‌خواهد با تصمیم مردانه‌اش درس وفائی به دلدادگان روزگار دهد.

از شرائط داستان‌پردازی، طبیعی بودن صحنه‌ها و حرکات قهرمانان است و هماهنگی اجزای داستان؛ و «نظامی» در رعایت این شرط ظریف، هنرنمائی کرده است.
محیط پرورش «لیلی» را ملاحظه فرمائید و عوارض ناگزیرش را. دختری در فضای لبریز از تعصب و بد گمانی‌ها قدم به عرصه هستی می‌گذارد و به گناه این که خدایش زیبا آفریده است و جوان عاشق‌پیشه شوریده‌احوال، عاشقش شده است، از مکتب باز می‌گیرندش و در خانه زندانی‌اش می‌کنند، و پد ر و مادرش تا آن حد با فرزند خود فاصله دارند که راز دلبستگی‌اش را سال‌ها بعد از وقوع از زبان این و آن می‌شنوند؛ چونین دختری در همچو فضائی طبعاً از طبیعی‌ترین حق مسلّم خویش نیز محروم است. او حق ندارد همسر آینده‌اش را انتخاب کند، این همسر آینده است که او را انتخاب می‌کند.
و چه هماهنگی ظریفی دارد عمل «لیلی و مجنون» در آن میعادگاه، با زمینه‌سازی داستان که این از شوق دیدن او غش می‌کند و او از شنیدن صدای این می‌لرزد، اما هیچ‌یک قدمی جلوتر نمی‌گذارد تا دست‌کم نصیب دیداری از جمال یار بردارد. زیرا می‌ترسد که «گر پیشترک رود بسوزد». و حق دارد؛ خویشتن‌داری و عزت نفس، صفت آزادگانی است که گوش دل به نهیب درون دارند؛ که ترس از طعنه بدگویان و تازیانه داروغه لازمه‌اش ندیدن و نخواستن است، نه دیدن و خواستن و خویشتن‌داری.
در منظومه «لیلی و مجنون» چنان بوی حقارتی پیچیده است که مشام جان را می‌آزارد. «مجنون» شخصیت متزلزل نامطمئنی دارد و چون می‌داند که لایق همسری «لیلی» نیست، زنجموره سر می‌دهد که «او را به چو من رمیده‌خوئی مادر ندهد به هیچ روئی»، و خودش معترف است که «گل را نتوان به باد دادن» و بدین دل خوش دارد که «ما را به زبان مکن فراموش». و از او بیچاره‌تر، پدر سالخورده آبرومندش که باید شاهد

دیوانه‌بازی‌های پسر باشد و در طلبش آواره بیابان‌ها. و از این دو بدتر، مردی که مجبور است زنی را به عنوان همسر در حرمسرایش نگه دارد که می‌داند از او نفرت دارد و انتظار مرگش را می‌کشد، مردی که چون پول داده است دلش می‌سوزد و به نگاهی ساخته است که به هر حال به نظاره قیافه گرفته «لیلی» خرسند بودن «زآن به که ز من کند کناره». و از این هر سه حیرت‌انگیزتر و دل‌گدازتر، ناله‌های ضعیفه پای‌بسته در کنج زندانسرا نشسته‌ای است که بر موقعیت «مجنون» فلک‌زده غبطه می‌خورد که «آخر نه چو من زن است»، مرد است، و مجبور نیست چون مار سرکوفته در یله بام و در گرفته‌ای به نام حرمسرا زندانی باشد، آزاد است و «آنجا قدمش رود که خواهد». زنی که از در و دیوار برای خودش سند حقارت می‌تراشد و از هر فرصتی برای مسجل کردن این شهادتنامه استفاده می‌کند که:

«زن گر چه بود مبارزافکن
آخر چو زن است، هم بود زن»

در همچو محیط بلازده‌ای است که میان دوست و شوهر فاصله‌ای می‌افتد از مقوله بُعدالمشرقَین، جسم زن در اختیار شوهر است و دلش و جانش در هوای معشوقی که عرفاً و اخلاقاً داغ فاسق بر جبینش می‌نهند، و نتیجه ناگزیر این دو هوائی، آن است که «مکر زن» نقل محفل‌ها شود و از مقوله بدیهیات و مسلمات روزگار که:

«زن راست نبازد آنچه بازد
جز زرق نسازد آنچه سازد»

و حق دارند که چونین قضاوتی درباره زن کنند، آخر مگر نه این است که «لیلی» ستم‌رسیده تبدیل به موجود فریبگری می‌شود از قبیله ریاکاران و ظاهرسازان روزگار، در تنهائی به یاد معشوق، اشک حسرت می‌بارد و با رسیدن شوهر، به بهانه مالیدن چشمان آثار اشک را می‌زداید، و در مرگ شوهر با تظاهری نادلپسند شیون ماتم برمی‌دارد و فریاد وا شوهرا سر می‌دهد، و حال آنکه دلش پیش «مجنون» است.

و «نظامی» در رعایت این ظرایف معرکه کرده است، هم در داستان «لیلی و مجنون»، و هم در داستان «خسرو و شیرین» که فضائی به‌کلی غیر از فضای دیار «لیلی» دارد و در نتیجه حرکات قهرمان‌هایش نیز به‌کلی با رفتار «لیلی» و «مجنون» و «ابن سلام» و «سید عامری» متفاوت است، که «شیرین» خود یک‌پا مرد است، دور از تحکمات متعصبانه و آسوده از بدزبانی‌ها و شایعه‌سازی‌های مردم محیط و بوالفضولان قبیله‌اش. دخترک با اسب و چوگان سر و کار دارد نه دوک و چرخه، مرد محبوبش را شخصاً انتخاب می‌کند و روزها و شب‌ها در میدان چوگان و بزم طرب با او می‌نشیند و می‌گوید و می‌خندد بی آنکه حریم حرمتش در هم شکند و به گستاخی‌های مستانه طرف مجال تجاوزی دهد. در داستان «خسرو و شیرین» هم واسطه و دلاله‌ای هست اما نه میان همسر آینده و پدر دختر، و نه برای جوش دادن قضیه؛ وظیفه‌اش تحقیق در این مسأله مقدماتی است که علیا مخدره اصلاً سر پیوند مردم‌زاده دارد، یا نه.

در همچو حال و هوائی است که «شیرینِ» با همه فوت و فن‌های دلربائی آشنا و در همه مقولات لوندی استاد، یک‌تنه جامه سفر می‌پوشد و بر اسب می‌نشیند و به شکار شوهر می‌رود بی آنکه از رهزنان بیابان و ولگردان شهرهای سر راهش بیمی داشته باشد. ملاحظه می‌فرمائید چه همدست و هماهنگ «شیخ گنجوی» صحنه‌های داستان را آفریده و پرورانده است. در محیطی بدین آسودگی و استغناست که جوان پر شر و شوری چون «پرویز» در جنگل انبوه مسیرش، بر سطح آبگیری لبریز از طراوت هوس‌انگیز بهاری چشم می‌گشاید و دختر زیبای برهنه‌ای را مشغول آبتنی می‌بیند، و عکس‌العملی هماهنگ با دیگر اجزا و صحنه‌های داستان نشان می‌دهد. اگر همچو صحنه‌ای در کویر دیار «لیلی» اتفاق می‌افتاد تصور می‌فرمائید رهگذر به گنج رسیده- و گرچه «نوفل» شمشیرزن باشد- بدین سادگی و بزرگواری از این خلوت بی‌مدعی و سفره بی‌انتظار دست بر می‌داشت؟ اما در حال و هوای داستان «خسرو و شیرین» مجال این خشونت‌ها نیست، در این گوشه جهان شاهزاده هوس‌پرست شهوت‌زاده‌ای چون «پرویز» هم چاره‌ای ندارد جز «به صبری کاورد فرهنگ در هوش»، دیده بستن و دندان بر جگر گذاشتن و به آئین جوانمردی بر فرق هوای نفس، پای مردانگی کوفتن و از تماشای اندام لخت زن به سیر طبیعت پرداختن.

اینجاست که خواننده بی‌اختیار مجذوب ظرافت هنرنمائی «نظامی» می‌شود و تسلطش در رعایت فنون داستان‌سرائی. در همچو فضای داستانی، زن نه تنها احساس حقارت و بیچارگی نمی‌کند که خودش را یک سر و گردن از مردان بالاتر می‌بیند و شاه مغرور و محتشمی چون «پرویز» را از لب آب، تشنه بر می‌گرداند و بر مقرب‌الخاقانی چون «شاپور» نهیب می‌زند که: «از خود شرم دار ای از خدا دور».

در منظومه «خسرو و شیرین» حتا حال و هوای قهرمان‌ساز داستان به «شکر اصفهانی» هم سرایت کرده است، زنی که صاحب عشرتکده است و کنیزکانش به تن‌فروشی مشغولند، نه تنها باجده داروغه و توسری‌خور محتسب ولایت نیست که با شاه مملکت هم مغرورانه محاجه می‌کند و زیرکانه مغلوبش.

اصلاً فضای داستان «خسرو و شیرین» لبریز از اتکای به نفس است و غروری برخاسته از خودشناسی‌ها. و این خصوصیت در رفتار یکایک قهرمانان داستان جلوه‌ها دارد، از مناظره هیبت‌انگیز «فرهاد» و «خسرو»، و نهیب مردانه‌اش که: «بگفت آهن خورَد گر خود بوَد سنگ»، گرفته تا مناجات شکوهمند «شیرین» با آن لحن اعتراض‌آمیزش در خطاب به شب دیرپای فراق که: «مرا یا زود کش یا زود شو روز»؛ و از آن بالاتر اعتماد مطلق به دست برنده زیبائی‌اش که:

«اگر خسرو نه، کیخسرو بود شاه
نباید کردنش سرپنجه با ماه
فرستم زلف را تا یک فن آرد
شکیبش را رسن در گردن آرد»

«گرم باید چو می در جامت آرم
به زلف چون رسن بر بامت آرم»

چه اعتماد و غرور و شکوهی از این تهدید نازنینانه می‌بارد و چه تفاوت فاحشی دارد این لحن با ناله ضعیفانه «مجنون» که:

«گر با دگری شدی هماغوش
ما را به زبان مکن فراموش»

۱۴–۵– سخنرانی حسینعلی منتظری خطاب به علی خامنه‌ای و مسؤولان جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۶

حالا دیگر در دنیا با چماق نمی‌شود کار کرد، حکومت چماقی دیگر در دنیا پیش نمی‌رود. مردم روشن شده‌اند، بیدار شده‌اند، هر کسی اهل مطالعه است، اهل کتاب خواندن است، بیدار است. در دنیا این‌گونه حکومت می‌کنند، حکومت دست ملت است

شما [آقای خامنه‌ای] در شأن و حد مرجعیت نیستید

«پیوست شماره ۲۵۴:
متن کامل سخنان معظم‌له در روز ولادت باسعادت مولی‌الموحدین حضرت علی(ع)، مورخه ۱۳ رجب ۱۴۱۸ – ۲۳ آبان ۱۳۷۶»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

امروز روز ولادت با سعادت مولی امیرالمؤمنین(ع) است. افتخار ما شیعیان این است که از دوستان امیرالمؤمنین(ع) هستیم. این را من بارها عرض کرده‌ام که بعضی‌ها خیال می‌کنند لفظ «شیعه» که به ما گفته می‌شود لفظ مستحدثی است، در صورتی که این نام را پیغمبر اکرم(ص) بر شیعیان علی(ع) اطلاق فرموده‌اند. حال من حدیثش را از کتب اهل سنت می‌خوانم. «*درالمنثور* سیوطی» تفسیری است که «جلال‌الدین سیوطی» نوشته، در جلد ششم چاپ سابق در تفسیر سوره بینه چند روایت نقل می‌کند، می‌گوید: «أخرج ابن عساکر عن جابربن عبدالله»، «ابن عساکر» که از علمای اهل سنت است، صاحب تاریخ دمشق، از «جابربن عبدالله» با سند نقل می‌کند: «قال کنا عند النبی(ص)» می‌گوید ما نزد پیغمبر اکرم(ص)بودیم، «فأقبل علی(ع)» امیرالمؤمنین(ع) وارد مجلس شد «فقال(ص)» پیغمبر فرمود: «والذی نفسی بیده إن هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامة» این شخصی که علی بن ابیطالب(ع) باشد و شیعیانش، اینها هستند که روز قیامت رستگارند، تعبیر «شیعه» کرده‌اند. بعد می‌گوید: «و نزلت» این آیه نازل شد: «إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» یعنی آنهایی که ایمان آوردند و کارهای صالح کردند، آنها بهترین مخلوقاتند، «فکان اصحاب النبی(ص) اذا أقبل علی(ع) قالوا: جاء خیر البریة» از آن وقت وقتی که امیرالمؤمنین(ع) وارد مجلس می‌شد اصحاب پیغمبر(ص) می‌گفتند: «خیر البریة» یعنی «بهترین خلق» وارد شد.
همچنین (در حدیث دیگر): «و أخرج ابن عدی و ابن عساکر عن ابی سعید (که ابی سعید الخدری است) مرفوعا (خبرش را مرفوعا نقل کرده است) علی خیر البریة» علی(ع) بهترین مخلوقات است. اینها همه را از «سیوطی» نقل می‌کنم که از علمای اهل سنت است.
همچنین (در حدیث دیگر) ابن عدی از ابن عباس نقل کرده: قال لما نزلت: «إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة» قال رسول الله(ص) لعلی(ع): «هم أنت و شیعتک یوم القیامة راضین مرضیین»: وقتی که این آیه نازل شد پیغمبر(ص) به علی(ع) فرمود: آنان تو و شیعیان تو هستید، در روز قیامت خدا از دست شما راضی است، شما هم از دست خدا راضی هستید. این خیلی مقام است، پیغمبر(ص) این اسم را گذاشته است.
همچنین (در حدیث دیگر): «و أخرج ابن مردویه عن علی(ع) قال: قال لی رسول الله(ص)»، «ابن مردویه» که از محدثین اهل سنت است از امیرالمؤمنین(ع) نقل می‌کند که پیغمبر(ص) به من فرمود: ألم تسمع قول الله: (إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة) علی(ع) می‌فرماید: پیغمبر(ص) به من فرمود: این آیه را نشنیدی؟ «أنت و شیعتک» این آیه مصداقش تو و شیعیان تو هستید. «و موعدی و موعدکم الحوض» پیغمبر(ص)می‌فرماید: وعده‌گاه من و شما حوض کوثر است، «اذا جئت الأمم للحساب» وقتی که من می‌آیم سراغ امت‌ها برای حساب، پیغمبر(ص) در حساب امت‌ها دخالت دارد، «تَدعُونَ غُرّاً مُحَجَّلینَ» شیعیان علی(ع) افراد بارز و مشخص هستند، البته این یک اصطلاح است، عرب‌ها به اسب پیشانی‌سفید می‌گویند «أغَرّ» که جمعش «غُرّ» می‌شود، و به اسبی که دست و پایش هم سفید باشد می‌گویند «مُحَجّل» یعنی اسب‌های بارز برجسته، می‌خواهد بفرماید در میان همه امت‌ها شیعیان در روز قیامت یک درخشندگی دارند. اینها چند روایت از طرق اهل سنت

است که راجع به امیرالمؤمنین(ع) وارد شده و پیغمبر(ص) پیروان علی(ع) را تعبیر به «شیعه» کرده‌اند. پس این اسم، اسمی نیست که بعداً گذاشته باشند. البته دشمنان برای اینکه با شیعه مخالف بودند می‌گفتند: «رافضی» هستند، یعنی رفض کردند، ترک کردند سیره و سنت پیغمبر(ص) را، در صورتی که ما عقیده‌مان این است که سنت پیغمبر(ص) را ما اخذ کرده‌ایم، ولی این اخبار را دیگر نتوانسته‌اند کاری بکنند. خود علمای سنت این را نقل کردند که پیغمبر(ص) پیروان علی(ع) را تعبیر به «شیعه» کرده‌اند. بسیار خوب! روز ولادت امیرالمؤمنین(ع) را به شما برادران و خواهران شیعه و به همه شیعیان و به همه مسلمان‌هایی که علاقه‌مند به اسلام و دین هستند تبریک می‌گویم، و اینکه اسم شیعه را پیغمبر اکرم(ص) بر شما اطلاق کرده، این را هم به شما تبریک می‌گویم.

اما می‌دانید که به اسم تنها نمی‌شود قناعت کرد، خوب ما شیعه علی بن ابیطالب(ع) هستیم، «شیعه» یعنی پیرو، اگر من بگویم شیعه علی(ع) هستم، علی(ع) اهل دفاع از اسلام بود، اهل دفاع از حق بود، تمام عمرش را صرف اسلام کرد، در زمان پیغمبر(ص) در همه جنگ‌ها، مبارزه‌های علی (ع)، فداکاری‌های علی(ع) برای حق و حقیقت و دین، و بعد هم در زمان حکومتش چقدر علی(ع) برای دین خدا زحمت کشید، علی(ع) دلسوز فقرا بود، علی(ع) اهل سخاوت بود، علی(ع) وقتی که مثلاً زنی را دید که بچه‌های یتیم دارد به قدری ناراحت شد که خودش در زمان خلافت و حکومتش رفت در خانه آن زن و یتیم‌نوازی کرد، به فقرا و ضعفا و درماندگان رسیدگی می‌کرد، امیرالمؤمنین(ع) در نامه ٤٥ نهج‌البلاغه که به «عثمان بن حنیف» می‌نویسد، می‌فرماید: «ألا و إن لکل مأموم إماما یقتدی به و یستضئ بنور علمه» هر مأموم یک امامی دارد که به او اقتدا می‌کند. بعد در ادامه می‌فرماید «...ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک» شما قدرت ندارید که مثل علی عمل کنید، «و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد» و لکن کمک کنید علی را، اهل ورع باشید، اهل محکم‌کاری باشید، سراغ حرام نروید، سراغ شبهه‌ناک نروید.

حالا من آن نامه را نمی‌خواهم بخوانم، آن نامه بسیار خوبی است و به عثمان بن حنیف نوشته‌اند، که «عثمان بن حنیف» استاندار علی(ع) بوده است در بصره، یک جوانی یک مجلس عروسی یا مهمانی داشته، سران و اعیان شهر را دعوت کرده، عثمان بن حنیف را هم دعوت کرده و در آن غذاهای رنگارنگ و سفره چرب و نرمی بوده است، به امیرالمؤمنین(ع) خبر می‌رسد. حالا ببینید آن وقت نه تلگراف بوده، نه تلفن و نه فاکس و نه تلکس، معذلک حضرت می‌فرماید: «به من خبر رسیده...» حتا یک مجلس مهمانی استاندار خبرش به علی(ع) می‌رسد و گزارش می‌شود، و چون مجلسی بوده است که اعیان و اشراف شرکت کرده‌اند و خلاصه ریخت و پاش در آن بوده و فقرا از آن محروم بوده‌اند، امیرالمؤمنین(ع) او را توبیخ می‌کند که تو نباید در یک چنین مجلسی شرکت می‌کردی! مجلسی که «غنیهم مدعو و عائلهم مجفو» فقرا از آن محروم و ثروتمندان به آن دعوت شده‌اند، حتا یک مجلس شامی که استاندار رفته خبرش به علی(ع) می‌رسد با وسایل کم آن روز، و امیرالمؤمنین(ع) بی‌تفاوت نمی‌گذرد، خوب این استاندار است یک شب خوشش باشد! نه، می‌گوید یک چنین مجلسی شأن تو نیست، تا آخر نامه.

یکی از چیزهایی که امیرالمؤمنین(ع) در کلمات و خطب خود در نهج‌البلاغه زیاد روی آن عنایت دارد مسأله «امر به معروف و نهی از منکر» است. شاید بعضی از آقایان دیده باشند، یک عده از اساتید دانشگاه از من راجع به احزاب سؤال کرده‌اند، سؤال کتبی. اول اینجا آمدند گفتم سؤالتان را بنویسید، سؤالشان را نوشتند و من جواب دادم، جواب آن آقایان را راجع به تشکیل احزاب سیاسی از راه امر به معروف و نهی از منکر وارد شدم. در آن نامه اول من آیه شریفه قرآن را ذکر کردم که خداوند تبارک و تعالی در سوره توبه می‌فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»، در این سوره آیه دیگری هم راجع به منافقین است که در آنجا تعبیر می‌کند: «والمنافقون والمنافقات بعضهم من بعض»، یعنی: منافقین و منافقات بعضی‌هایشان از بعضند، تعبیر به «اولیاء» نمی‌کند، در حالی که آنها هم دوست هم هستند، اما «ولی» به معنای دوست نیست.

منافقون و منافقات بعضی‌هاشان از بعضند یعنی سرشان در یک آخور است. اما راجع به مؤمنین و مؤمنات می‌فرماید: «والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض»، «ولیّ» در لسان قرآن و حدیث به معنای «صاحب‌اختیار» است، «ولایت» یعنی صاحب‌اختیاری، منتها ولایت، مراتب دارد، «الله ولی الذین آمنوا» خدا ولایت دارد، اما ولایتش مطلقه است. درباره پیغمبر(ص)هم خدا می‌فرماید: «النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم»، امام(ع) هم ولایت دارد، ولی فقیه هم، اگر واجد شرائط باشد، ولایت دارد. در این آیه خدا یک ولایت عمومی را می‌گوید، آقایان اهل ادب توجه دارند، الف و لام موصوله که بر سر اسم فاعل و اسم مفعول درآید، مفید عموم و استغراق است. خدا می‌فرماید: همه مردان مؤمن و همه زن‌های مؤمن – فقط منحصر به مردها نیست – «بعضهم أولیاء بعض»، بعضی‌هایشان نسبت به بعضی دیگر ولایت دارند. این را اول خدا مقدمه‌چینی می‌کند، چرا؟ برای اینکه اگر از اول امر به معروف و نهی از منکر را بیان می‌کرد، ممکن بود کسی به ذهنش بیاید من که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، دخالت در کار دیگران می‌کنم، طرف هم می‌گوید به تو چه؟! جهنم می‌روم خودم می‌روم به تو چه؟! برای اینکه نگوید به تو چه، خدا از قبل جوابش را داده؛ می‌گوید خدایی که ولیّ همه مردم است، این مؤمن را ولی قرار داده، پس راجع به امر به معروف و نهی از منکر، همه مردان و زنان مؤمن

نسبت به همه مؤمنین و مؤمنات ولایت دارند، همه، از آن بالا تا پایین، نسبت به هر کس کج برود، ظلم بکند، خلاف شرع انجام بدهد، اینجا منحصر به یک عده خاصی نیست، پس قبل از دستور امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان مقدمه، ولایت عمومی را ذکر می‌کند که همه مردم ولایت دارند، کسی نمی‌تواند بگوید به تو چه؟! هیچ‌کس نمی‌تواند از امر به معروف و نهی از منکر جلوگیری کند. همه مردم مسؤولند و هیچ‌کس نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. خوب، گاهی امر به معروف و نهی از منکر، موارد جزئی دارد، یک وقت هم معروف و منکر، یک چیزی است که شخص نمی‌تواند وظیفه را به تنهایی انجام دهد، احتیاج به تجمع، تشکل و تشکیلات دارد. روزگار فرق می‌کند، در هر زمان، بایستی معروف در جامعه بسط پیدا کند و جلوی منکرات گرفته شود. حالا یک فردی یک کار جزئی انجام می‌دهد که خلاف است، این را من می‌توانم نهی از منکر کنم، اما مثلاً یک منکری است در جامعه که این نهی را شخص نمی‌تواند انجام دهد، باید مردم متشکل شوند. حالا شما از لفظ «حزب» نترسید، قرآن هم می‌گوید: «ألا إن حزب الله هم المفلحون». من در این نامه‌ام تذکر دادم که این دو آیه چقدر با هم تناسب دارند، یک جا می‌گوید: «ولتکن منکم أمة یدعون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون»: از میان شما امتی باید باشند که امر به معروف و نهی از منکر کنند و اینها رستگارند. یک جا هم می‌گوید: «ألا إن حزب الله هم المفلحون»: همانا حزب‌الله رستگارند.

حزب‌الله اینهایی نیستند که یک عده تحریکشان می‌کنند، یک شعار عوضی هم به آنها می‌دهند، می‌روند یک شعاری می‌دهند، جو را به هم می‌زنند، یک هیاهو راه می‌اندازند، بعد هم غیب می‌شوند، این که حزب‌الله نیست. «حزب‌الله» آن است که روی مبنا متشکل بشوند، مجتمع باشند، یکی باشند و جامعه را زیر نظر بگیرند. تا جامعه به طرف خیر برود، معروف را در جامعه بسط بدهند، جلوی منکر را بگیرند. و این وظیفه است، این را خدا در سوره توبه و سوره‌های دیگر واجب کرده است.

علی(ع) وقتی که می‌خواهند از دنیا بروند در نامه ٤٧ نهج‌البلاغه – که وصیتنامه امیرالمؤمنین هست – می‌فرمایند: حسن(ع) و حسین(ع) را و هر کسی را که نامه من به او برسد وصیت می‌کنم به «تقوی الله و نظم أمرکم...» تا به اینجا می‌رسد: «لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر»: امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید، خوب، اگر ترک کنیم چه می‌شود؟ «فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلایستجاب لکم»، اگر ترک کنیم چه می‌شود؟ اثر طبیعی‌اش این است: ملت مسلمان، شیعه علاقه‌مند که متشتت شد، متفرق شد، هر کس رفت سراغ کار خودش و نسبت به اموری که در جامعه می‌گذرد بی‌تفاوت شد، طبعاً نتیجه‌اش این می‌شود که از این صحنه خالی بدان سوءاستفاده می‌کنند، پست‌ها، مقام‌ها، تشکیلات، امتیازات به دست بدان می‌افتد، آن وقت شما بنشین هر چه می‌خواهی دعا کن، دعا مستجاب نمی‌شود، برای اینکه راهش دست خودت است. چرا بی‌تفاوت ماندی نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد؟ تمام مردم مسؤولند، به فرمایش پیغمبر اکرم (ص): «کُلّکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته».

بنا بر این، بایستی این وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل شود. وقتی که مردم متجمع شدند، متشکل شدند، تشکیلات درست شد، آدم‌های هماهنگ، آدم‌های علاقه‌مند، حالا اسم این تجمع را می‌گذارند «حزب»، از لفظ حزب هم ناراحت نشوید، قرآن می‌گوید: «ألا إن حزب الله هم المفلحون»، «ألا إن حزب الله هم الغالبون».

آن وقت قهراً یک حزبی که متشکل از مردم علاقه‌مند و هماهنگ باشد، اینها کاری که می‌توانند بکنند اولاً کادرسازی کنند، یعنی افرادی را در حزب بسازند، در مسائل اقتصادی، در مسائل سیاسی، در نیازهای کشور، یک آدم‌های متخصص را تربیت کنند که یک روزگاری اگر سفیر کم هست، اگر کاردار کم هست، اگر وزیر کم هست، اگر استاندار کم هست، آدم حسابی ندارند، اینها را بسازند، احزاب سیاسی که در دنیا هست دنیا را این طور اداره می‌کنند.

حالا دیگر در دنیا با چماق نمی‌شود کار کرد، حکومت چماقی دیگر در دنیا پیش نمی‌رود. مردم روشن شده‌اند، بیدار شده‌اند، هر کسی اهل مطالعه است، اهل کتاب خواندن است، بیدار است. در دنیا این‌گونه حکومت می‌کنند، حکومت دست ملت است، ما هم که گفته‌ایم «جمهوری اسلامی». جمهور باید خودشان کشور را اداره کنند، مردم و جمهور بایستی متشکل بشوند، نیروهای خوب را بسازند و برنامه‌های خوب داشته باشند. این انتخابات که در کشور انجام می‌شود، یک روز انتخابات ریاست جمهوری است، یک روز انتخابات مجلس است، یک روز انتخابات خبرگان، شما آقایان دیده‌اید در وقت انتخابات یک افرادی قیم می‌شوند و آقابالاسر و یک گروه‌های خلق‌الساعه و آنی درست می‌کنند و به طور چماقی می‌خواهند پیش ببرند، برای این که یک عده می‌خواهند از ناآگاهی مردم و از اینکه مردم در صحنه نیستند سوءاستفاده کنند، و این یک گرفتاری است. باید مردم خودشان مجهز باشند، تشکیلات داشته باشند، نیرو و کادر ساخته باشند. یک حزب قوی حزبی است که اگر در انتخابات پیروز شد هم وزیر خوب داشته باشد، هم وکیل خوب داشته باشد، هم استاندار خوب داشته باشد، در همه قسمت‌ها دارای نیروهای خوب باشد.

در دنیای امروز که بشر پیشرفته است و به مسائل اقتصادی و سیاسی توجه دارد و به مسائل دینی هم الحمدلله روی آورده است، این مردم باید تشکیلات داشته باشند، تشکیلات که داشته باشند قهراً باید روزنامه داشته باشند، رادیو و تلویزیون در اختیارشان باشد، روزنامه‌ها، جرائد، رادیو و

تلویزیون اینها که فقط مال دولت نیست، دولت را مردم روی کار می‌آورند، مردم نباید دستشان به رادیو و تلویزیون برسد؟ رادیو و تلویزیون فقط در اختیار چهار نفر که آن بالا می‌نشینند و یک دستوری می‌دهند باشد؟ مردم اگر حرفی داشته باشند باید حرفشان را رادیو و تلویزیون پخش کنند، روزنامه‌ها باید افکار و نظریات مردم را منتشر کنند. در دنیا این‌گونه است و اگر ما کوتاه بیاییم پس‌گردنی می‌خوریم و عقب می‌مانیم. آن‌طور که دو سه نفر بنشینند برای کشور تصمیم بگیرند این در دنیای فعلی پیش نمی‌رود، «جمهوری» یعنی «حکومت مردم».

البته این را هم ذکر کنم: در عین حالی که مردم، باید حزب داشته باشند، تشکیلات داشته باشند، در وقت انتخابات بیدار باشند، با شعور و با بینش خودشان مستقلاً افرادی را انتخاب کنند. با این همه در قانون اساسی ما یک «ولایت فقیه» ذکر شده است، اما معنایش این نیست که ولی فقیه یعنی همه‌کاره، آن‌وقت دیگر «جمهوری» معنایی نخواهد داشت. ولی فقیه هم با آن شرائطی که در قانون اساسی دارد وظایفی در قانون اساسی برایش مشخص شده، عمده وظیفه‌اش – که مهم‌تر است – اینکه نظارت کند بر جریان جامعه، مشی جامعه یک وقت از موازین اسلام و حق منحرف نشود، «فقیه» به این مناسبت است. در حکومت کمونیستی شوروی وقتی که می‌خواستند حکومت را بر اساس مارکسیزم و کمونیزم اداره کنند می‌آمدند ایدئولوگ حزب را رأس کار می‌گذاشتند که او بتواند برنامه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور را بر اساس همان مرام کمونیزم تنظیم کند، خوب این یک چیز طبیعی است. حالا ما از باب اینکه می‌خواهیم بر اساس اسلام و شرع کشورمان اداره بشود با اینکه جمهوری است، همه مردم باید شرکت کنند، حزب باید باشد، تشکیلات باید باشد، با این همه در رأس کشور باید فقیه جامع‌الشرائط باشد و نظارت کند.

البته مردم هستند که دولت را روی کار می‌آورند. «دولت» یعنی رئیس حکومت، رئیس‌جمهور، نماینده‌ها را واقعاً باید مردم بیاورند روی کار، هیچ‌کس حق ندارد دخالت کند، اگر بنشینند خاصه‌خرجی (رفاقت‌بازی) کنند یک افرادی – ولو شورای نگهبان – ظلم کرده‌اند به حقوق مردم.

کسی را که صالح باشد حق ندارند کنار بگذارند، از نظر دینی صالح باشد، در عین حال، مسائل سیاسی و فرهنگی و اقتصادی را بلد باشد، متملق هم نباشد، مستقل باشد، مثل مرحوم مدرس باشد که به تنهایی در مقابل تمام حکومت رضاخان می‌ایستاد، نماینده مجلس باید یک چنین شخصی باشد، نه آدم متملق خودفروخته که احیاناً هزار دروغ و تملق بگوید برای اینکه بخواهد وکیل مردم باشد!

علاوه بر اینکه خود مردم باید دولت را بیاورند روی کار، رئیس‌جمهور را بیاورند روی کار، معذلک در رأس باید یک کسی باشد که به اسلام و دستورات شرع از همه آگاه‌تر است، این از باب این است که ما مذهبی هستیم، دینی هستیم. حال اگر در زمان پیغمبر(ص) بود، پیغمبر(ص) رأس کار قرار می‌گرفت، اگر در زمان علی(ع) بود، علی(ع) در رأس کار بود. همین علی(ع) خودش می‌گوید امر به معروف و نهی از منکر بکنید، مردم وارد شوند در کارها، اما در رأسش علی(ع) است. حالا اگر علی(ع) و امام معصوم(ع) حاضر نباشد، ولی فقیه در رأس است. یعنی «مجتهد عادل أعلم ناس»، این أعلمیت در روایات هست، این شخص بیاید رأس کار. رأس کار به این معنا که علاوه بر وظایف و حقوق مقرره در قانون اساسی، نظارت داشته باشد بر کار دولت، نه اینکه دارای یک تشکیلات جدای از مردم باشد، نمی‌دانم کدام یک از شما مشرف شده‌اید نجف، خانه امیرالمؤمنین(ع) در کوفه پشت مسجد کوفه نزدیک دارالاماره است، من داخل آن خانه رفته‌ام، حدود صد تا صد و پنجاه متر است، دو سه تا اطاق کوچک داشته، آن وقت علی(ع) حکومت مطلقه داشته، از همین خانه یک کشوری را که شاید ده برابر ایران شما بوده اداره می‌کرده.

حضرت با اینکه حاکم بودند می‌آمدند در بازار کوفه و صدا می‌کردند: «یا معشر التجار الفقه ثم المتجر، الفقه ثم المتجر» یک روز در این بازار، یک روز در آن بازار، در روایت داریم – من در کتاب ولایت فقیه این روایت را نوشته‌ام – نقل شده در این بازار کوفه یک عده ایرانی‌ها هم بودند، یک ایرانی در آنجا بود تا دید علی(ع) می‌آید، گفت: «جاء المرد شکمبه!»، علی(ع) یک مقداری شکمش بزرگ بود، امیرالمؤمنین(ع) فهمید، یک خنده‌ای کرد، نگفت بگیریدش و... حضرت فرمودند: بالایش علم است و پایینش هم غذا! یعنی امیرالمؤمنین یک شوخی با او کردند، این‌جور می‌روند در میان مردم، مردم هم می‌رفتند حاجاتشان را به ایشان می‌گفتند. ولایت فقیه آن‌طور نیست که یک تشکیلات سلطنتی و مسافرت‌های تشریفاتی میلیاردی و این‌جور چیزها داشته باشد، اینها با ولایت فقیه سازگار نیست.

آقایان تا چیزی می‌شود به ما می‌گویند «ضد ولایت فقیه، ضد ولایت فقیه!» خدا پدرت را بیامرزد، اصلاً ولایت فقیه را ما گفتیم، ما علَم کردیم، ما کتاب درباره‌اش نوشتیم، حالا ما شدیم ضد ولایت فقیه؟! یک عده بچه که اصلاً وقتی که ما بودیم و این کارها را می‌کردیم اصلاً نطفه‌شان هم منعقد نشده بود، حالا راه می‌افتند: «ضد ولایت فقیه!» خجالت بکشید، این چه کارهایی است؟!

ولایت فقیه مثل ولایت امیرالمؤمنین(ع) باید نظارت بر کشور داشته باشد، نظارت بر احزاب داشته باشد، نظارت بر دولت داشته باشد، اما نه اینکه در همه جا دخالت کند، در جمهوری اسلامی دولت باید مستقل باشد، یعنی دولتی که بتواند کار بکند. من یکی از اشکالاتم به آقای رئیس‌جمهور آقای خاتمی واقعاً این است، من پیغام هم دادم نمی‌دانم به ایشان گفته‌اند یا نه، البته ایشان با من ارتباطی ندارند، اما من اول که انتخاب شدند برایشان پیام دادم، بعد هم به ایشان پیام (شفاهی) دادم که این‌طور که پیش می‌روید نمی‌توانید کار کنید، یک نفر رئیس دولت اگر وزرایش،

استاندارهایش، با او هماهنگ نباشند یک قدم نمی‌تواند بردارد، من پیغام دادم که من اگر جای شما بودم می‌رفتم پیش رهبر می‌گفتم: شما مقامت محفوظ، احترامت محفوظ، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رأی دادند، به من هم که رأی دادند این ۲۲ میلیون همه می‌دانستند که رهبر کشور به کسی دیگر نظر دارد. دفترشان و خودشان و همه شخص دیگری را تأیید می‌کردند، ۲۲ میلیون آمدند به ایشان رأی دادند، معنایش این است که ما آن تشکیلات را قبول نداریم. رأی این ۲۲ میلیون معنایش این است که ما آن را که شما می‌گویید قبول نداریم، ایشان قاعده‌اش این بود می‌رفت پیش مقام رهبری می‌گفت شما احترامت محفوظ، ۲۲ میلیون به من رأی دادند، از من انتظارات دارند و اگر بنا بشود که بخواهید در وزرای من، در استاندارهای من دخالت بکنید، افرادی را به من تحمیل کنید من نمی‌توانم کار بکنم، بنا بر این من ضمن تشکر از مردم استعفا می‌دهم، به مردم می‌گویم: ایها الناس می‌خواهند در کار من دخالت کنند. قاعده این بود که به این صورت عمل نماید.

مردم از وزرا هم انتظارات دیگری داشتند. من برای آقای دری هم که وزیر اطلاعات شد، پیغام دادم که مشکل وزارت اطلاعات فقط وزیرش نبود، اصلاً بافت وزارت اطلاعات خراب است. در عین حالی که در اطلاعات آدم‌های خوب، آدم‌های علاقه‌مند و متدین نیز وجود دارد. ما خودمان طرفدار تشکیل اطلاعاتیم، شما مبانی فقهی من را مطالعه کنید، در جلد چهارم یک فصلش به طور مفصل راجع به «اطلاعات» است – به طور جداگانه هم چاپ شده است، آقای سراج (وقتی که رئیس کمیته بود) آن را چاپ کرد– اما اطلاعات باید روی اساس باشد نه این کارهایی که می‌کنند. به ایشان پیغام دادم که اطلاعات بافتش خراب است. اگر بناست همان معاون‌ها و همان کادر باشند و جنابعالی فقط ماشین امضا باشی و در اطاق وزارتخانه بنشینی هر چه معاون‌ها و مدیرکل‌ها آوردند زرتی امضا کنی بدان کلاهت پس معرکه است. آنچه مردم از تو می‌خواهند این است که اصلاً بافت آنجا را عوض کنی، اطلاعاتی که هماهنگ با مردم باشد، نه یک آدم‌های ناجور، آدم‌هایی که می‌خواهند پرونده برای افراد درست کنند. من اطلاع دارم بعضی آدم‌های عوضی آنجا هستند، البته آدم خوب هم در آنجا هست.

آقای رئیس‌جمهور به عقیده من قاعده‌اش این بود یک قدری محکم‌تر می‌آمد. مقام رهبری هم بایستی که همان رهبریش را می‌کرد. معنای رهبری این است که نظارت کند که در کشور کارهای خلاف شرع انجام نشود. اگر یک وقت رئیس‌جمهوری، وزیری خواست کار خلاف بکند، از مقررات شرع منحرف شود او جلویش را بگیرد، نه اینکه یک تشکیلات و یک گارد سلطنتی درست کند از پادشاهان دنیا زیادتر، و کسی هم دسترسی نداشته باشد و در وزارتخانه دخالت کنند، در استاندار دخالت کنند، در همه جا دخالت کنند، خود ایشان، اینهایی که اطراف ایشان هستند، این غلط است. این‌طور کشور پیش نمی‌رود، کشوری که چند ارگان حکمفرما داشته باشد، دولت جدا، مجمع تشخیص مصلحت جدا و دفتر رهبری جدا، هر کدام بخواهند اعمال قدرت کنند، این‌جور کشور اداره نمی‌شود، و حکومت مطلقه به این صورت که تکلیف کشور را دو سه نفر معین کنند و مردم هیچ‌کاره باشند این در دنیای امروز مواجه با شکست می‌شود.

گاهی از اوقات هم می‌گویند این حرف‌هایی که می‌زنید تضعیف نظام است، آقای هاشمی شنیدم گفته: می‌ترسیم ایران هم افغانستان شود، خوب اشتباه کرده، «نظام» که شخص نیست، نظام یعنی نظام اسلامی، والله همین مردم اگر ببینند نظام اسلامی – یعنی اسلام – بخواهد زیر پا برود قیام می‌کنند.

این مردم روی علاقه به اسلام آمدند قیام کردند، زورگویی‌های مأمورین و مسؤولین است که مردم را از آخوندزده می‌کند! این‌جور مرتب «ولایت فقیه» گفتن، این بیش‌تر زدگی دارد. ما آنچه از آقای دُری در این مدت که وزیر شده دیدیم، هرجا رسیده – در خطبه جمعه شهرری و هر جای دیگر– مرتب می‌گوید ولایت مطلقه، ولایت مطلقه! باباجان! یک چیز را اگر خیلی تعریف کردی، این بد تعریف کردن است. اصلاً مردم می‌گویند ولایت فقیه چیست؟ اما اگر به او بفهمانی که دولت را مردم انتخاب می‌کنند، حکومت، حکومت مردم باید باشد، مردم خودشان کشور را اداره کنند.

«ولی فقیه» هم به شرط اینکه أعلم باشد، مجتهد أعلم مدیر مدبر باید نظارت کند که برخلاف شرع و قانون، کاری انجام نشود.

آن وقتی که بازنگری قانون اساسی بود – مشروح مذاکراتش چاپ شده – در مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی آقای امینی این روایاتی را که دلالت می‌کند کسی را که انتخاب می‌کنیم، باید أعلم باشد خوانده است، آنجا آقای خامنه‌ای یک صحبتی کرده‌اند، من عین عبارت را یادداشت کردم برای برادران بخوانم. در جلد اول مذاکرات بازنگری قانون اساسی صفحه ۱۹٤ وقتی آقای امینی روایات را می‌خوانند آقای خامنه‌ای می‌گویند – این عبارتی است که در بازنگری چاپ شده–: «منتها آن دو سه روایتی که آقای امینی اشاره کردند که در ذهن ما هم این روایات همواره بود واقعاً باید این روایات علاج شود. این جوابی که جناب آقای یزدی فرمودند که أعلمیت یعنی أعلمیت به اداره امر، نه این انصافاً خلاف ظاهر است، علاوه بر اینکه أفقهیت، و فیهم من هو أفقه منه، و فیهم من هو أعلم منه، این را حالا آقایان علما و فضلا فکر کنند و یا برایش علاجی بکنند.»

خوب جناب آقای خامنه‌ای علاجی ندارد، دو سه روایت نیست، بلکه بر حسب ضبط من، دوازده روایت است، صحیحه هم در آنها هست، در روایت آمده: «هر ملتی که کسی را بیاورد روی کار در صورتی که أعلم از او در مردم وجود دارد، این مردم کارشان به سراشیب و سقوط می‌رود، مگر اینکه برگردند به آنچه ترک کردند». در آن موقع، من روایات را جمع‌آوری کردم و نوشتم، لیکن بعضی از آقایان مانع از ارسال آنها شدند، ولی حالا به‌جاست آقایان آنها را ببینند. این روایات، دوازده روایت است، روایت‌های خیلی محکم و متقن. نوشتم: «حضرات آیات و حجج اسلام و آقایان محترم اعضای شورای بازنگری قانون اساسی دامت برکاتهم (و در همان نامه روایاتش را ذکر کرده‌ام، یکی از روایات این است): «إنهم قد سمعوا رسول الله(ص) یقول عوداً و بدءاً (یعنی پیغمبر همیشه می‌فرمود): ما ولت أمة رجلاً قط أمرها و فیهم من هو أعلم منه إلا لم یزل أمرهم یذهب سفالاً حتی یرجعوا إلی ما ترکوا».».

بنا بر این، رهبر باید أعلم باشد، شخص أعلم به کتاب خدا باید نظارت داشته باشد که مردم کج نروند. اما کشور را دولت باید اداره کند و منتخب مردم باشد، جمهوری است، قانون اساسی ما این را می‌گوید. جمهوری است، مردمی است، مردم هم باید احزاب تشکیل بدهند، خودشان حکومت تشکیل بدهند و ولی فقیه – اگر واجد شرائط باشد– باید نظارت بکند، البته اختیاراتی هم دارد که در قانون اساسی ذکر شده است.

و این را هم به شما بگویم اینکه می‌گویند «خط قرمز»! این خط قرمز که مرتب می‌گویند، خط قرمز، خدا و پیغمبر(ص) و امام معصوم(ع) است، غیر از اینها خط قرمز نیست. کسی به خلیفه دوم گفت اگر کج بروی، من با این شمشیر راستت می‌کنم. تازه مردم به پیغمبر(ص) هم می‌آمدند نظرشان را می‌گفتند.

این را هم به شما بگویم، اینکه چهار تا روزنامه را وادارند به یکی حمله کنند، یک عده بچه در قم راه بیندازند، اینها دیگر فصلش گذشته است. فرضاً ائمه جمعه را هم تحریک کنند یک چیزی بگویند، همه می‌دانند که امام جمعه‌ها بعضاً حقوق‌بگیرند، اگر چهار تا بچه را راه بیندازند، همه فهمیده‌اند اینها دیگر بُرد ندارد. اگر روزنامه‌ها را وا دارند بنویسند، روزنامه‌ها این همه چیز نوشتند، آبروی خودشان را می‌برند. اینها دیگر بُرد ندارد، باید روش را عوض کرد، باید حق را شنید و عمل کرد.

اینجا باید به آقای خامنه‌ای گفت اینکه می‌گویید این دو سه روایت را باید علاج کرد، اولاً دو سه تا روایت نیست، بلکه من تا دوازده روایت را اینجا جمع کرده‌ام، ثانیاً باید عمل کرد، (اینکه می‌گویید) باید فکری کرد، فکرش این است که به آنها عمل کنید.

حالا صرف نظر از مسأله رهبری، مرجعیت را چرا دیگر؟ شما که در شأن و حد مرجعیت نیستید. من قبلاً به ایشان تذکر دادم، در شُرف فوت مرحوم آیت‌الله اراکی بود، من به وسیله آیت‌الله مؤمن، راجع به چند چیز برای ایشان پیام دادم. این صورت متن پیام است، به دست ایشان هم رسیده است، بند هفتم آن را من می‌خوانم، به ایشان پیام دادم:

«مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده، به‌جاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام(ره) را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود. – (تیپ فلان چه حقی دارد بیاید در قم یک عده بچه راه بیندازد و حوزه را به هم بزند؟!) – به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند، از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد، جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود، و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعیه جزئیه را کما فی السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.»

این پیام، تاریخش ۷۳/۸/۱۲ است، وقتی که تازه آقای اراکی را برده بودند بیمارستان، و خود آیت‌الله مؤمن به من گفت یکی از این آقایان که می‌رود در دفتر ایشان در قم می‌نشیند و مسائل را مطابق نظر آقای خامنه‌ای جواب می‌دهد؛ به ایشان گفتم که ایشان که رساله ندارد، شما چگونه فتاوا را بر طبق نظر ایشان جواب می‌دهید؟ گفت ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم! گفتم مردم آخر مسأله ایشان را می‌خواهند، گفت: می‌گویند ایشان فتوایش مثل فتوای امام است، ما روی تحریر امام جواب می‌دهیم!

خوب، این معنایش مبتذل کردن مرجعیت شیعه نیست؟ اینکه آمدند در شب بعد از فوت آیت‌الله اراکی، عده‌ای بچه راه انداختند در خیابان جلوی جامعه مدرسین، مثل همین الآن که راه می‌اندازند، بعد هم سه چهار نفر از تهران آمدند و اصلاً (کسانی که ایشان را می‌گفتند) هفت هشت نفر بیش‌تر نبودند و به زور هفت نفر را به عنوان مرجع گفتند که ایشان را هم جزو کنند، در صورتی که ایشان در حد فتوا و مرجعیت نیست. بنا بر این، مرجعیت شیعه را مبتذل کردند، بچه‌گانه کردند، با یک عده بچه اطلاعاتی که راه انداختند! اینها مصیبت‌هایی است که ما در این کشور می‌بینیم.

خدایا به حق محمد و آل محمد(ص) استقلال این کشور امام زمان(عج) را حفظ فرما

گرفتاری‌ها برطرف بفرما
مریض‌ها شفای عاجل عنایت بفرما
به حق محمد و آل محمد(ص) تعجیل در فرج امام زمان(عج) بفرما
نام ما را در طومار طرفداران امیرالمؤمنین(ع) ثبت و ضبط بفرما

از همه شما معذرت می‌خواهم
والسلام علیکم جمیعاً و رحمة الله و برکاته

*** منابع ***

ـ «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: http://www.amontazeri.com
ـ کتاب «*خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری*»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۲۵٤.

۱۵–۵– استعفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱

وا أسفا که امروز شاهد حبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار، ضربه‌ای جانکاه خورد و إلی الله المُشتکی!

بسم‌الله الرحمن الرحیم و به نستعین
الحمدلله رب العالمین و صلوات‌الله و سلامه علی الانبیاء و المرسلین خص علی خاتمهم و أشرفهم الذی قیل فی شأنه لولاک لما خلقت الأفلاک و علی وصیه و خلیفته علی امیرالمؤمنین و الأئمة المعصومین من وُلده بالأخص خاتمهم الذی به الله الأرض قسطاً و عدلاً کما مُلئت ظلماً و جوراً.

از دیرباز تا کنون می‌خواستم مطالبی را به طور اختصار، به ملت شریف و سرافراز تقدیم کنم.
غرض از نوشتن این اوراق، هرگز نخواسته و نمی‌خواهم ملت عزیز و صبور را مأیوس و ناامید کرده باشم. اما هرگز نمی‌توانم چشمم را بر واقعیات ملموس و حقایق محسوس ببندم و شاهد درد نفس‌گیر و رنج طاقت‌فرسای مردم باشم. مردمی که گل‌های فضیلت را پایمال می‌بینند و افول ارزش‌ها و زوال معنویت‌ها را می‌نگرند.
جمهوری اسلامی که ثمره خون پاک فرزندان غیور ملت سلحشور و مسلمان ایران است و هنوز بسیاری از خانواده‌ها منتظر جنازه فرزندان شهید خود هستند، با وعده حکومت عدل علی علیه‌السلام استقرار یافت تا ملت به نوایی و کشور به جایی برسد و البته ملت، سامان نمی‌پذیرد و مُلک، اصلاح نمی‌شود مگر به جمله کوتاه پیامبر گرامی اسلام که می‌فرماید: «صنفان من أمتی إذا صلحا صلحت أمتی و إذا فسدا فسدت أمتی. قیل یا رسول الله و من هما؟ قال الفقها و الأمراء» (خصال، جلد ۱، صفحه ۳۷)؛ دو دسته از امت هستند که اگر اصلاح شوند، امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، جامعه اسلامی فاسد می‌شوند. پرسیدند ای پیامبر خدا این دو صنف چه کسانی هستند؟ فرمود: دانشمندان دینی و حاکمان.
اصل جمهوری، یعنی جابجایی مرتب و مکرر مدیران کشور و جامعه مدنی، یعنی نقد و انتقاد مداوم برنامه‌های حکومت و انقلاب، یعنی تأمین و تضمین خواسته‌های ملت که مع‌الاسف امروز واقعیت، غیر از اینها است. مصلحت کشور، بعید است و آزادی، که این سال‌ها هر دو را به مسلخ و مقتل می‌بینیم. هنگامی که از وعده‌ها و قول و قرارهای اول انقلاب یاد می‌آورم، همچون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم. من عمرم را آفتاب لب بام می‌بینم، آردم را بیخته و غربالم را آویخته‌ام، اما از اینکه می‌شنوم تعدادی از آقازادگان و از ما بهتران که بعضاً خرقه‌پوش و دستاربند هم هستند، در سبقت از سرمایه و ثروت کشور در راه اهداف خویش با یکدیگر رقابت گذاشته‌اند، به یاد می‌آورم که «ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد». آنها که اموال مردم را به غارت می‌برند، آری برای آنان که بیت‌المال مسلمین را از خود و کشور را ملک طلق و ثروت موروثی خویش می‌پندارند، عرق شرم می‌ریزم. «إذا أردنا ان نهلک قریة أمرنا مُترفیها ففسقوا فیها».
آیا این بود آنچه را با مستضعفین پیمان بستیم؟
ایهات و هیهات! «هزار وعده خوبان یکی وفا نکند». حقیر که مثل همگان سهم بسیار ناچیزی در انقلاب و تداوم آن داشته‌ام، خود را مکلف می‌دانم و از سر غیرت و درد می‌پرسم تکلیف این همه کاستی و ناراستی و قصور و فتور و فقر و فاقه عصیان و نقصان و تکاثر و تفاخر و زراندوزی و مردم‌سوزی و تبعیض چیست؟ تا کی برای مردم، تکراری سخن بگوییم و مرتب کنفرانس و جلسه و میتینگ برگزار کنیم و از قوت لایموت ملت دردمند و محتاج و مستمند، لقمه سفره‌های اشرافی و طاغوتی خود گردانیم و از جیب ملت نجیب، به اطرافیان و نورچشمی‌ها حاتم‌بخشی کنیم و هزینه سفرهای سیاسی و خاقانی و قاآنی و تبلیغاتی و بی‌خاصیت خود را بر مردم محروم و به تعبیر حضرت امام طاب ثراه پای برهنه تحمیل کنیم! چه می‌گوییم؟
در برابر این همه انحراف و اجحاف و قانون‌شکنی، تغافل و تجاهل و تساهل تا چند؟ اکنون که شاه و آمریکا در این کشور تسلط ندارند که مضایق و معایب و مشکلات را متوجه آنها بدانیم، چرا به انتقادات دلسوزانه گوش نمی‌دهند؟ چرا از استعدادها و مغزها کم‌تر استفاده می‌کنند. مگر پیامبر مکرم و نبی معظم اسلام صلوات‌الله و سلامه علیه نفرمود: «من أصبح و لا یهتم بأمور المسلمین فلیس بمُسلم».
مصیبت عظمای دین‌گریزی و سرخوردگی و بیکاری و تورم و گرانی و شکاف جهنمی فقر و غنا و فاصله عمیق و روزافزون طبقاتی و رکود و سقوط درآمد ملی و اقتصاد بیمار و فساد اداری و ضعف شدید مدیریتی و نقص فزاینده ساختار سیاسی کشور و اختلاس و ارتشاء و اعتیاد و عدم

چاره‌اندیشی کارآمد، تبعات وجیع و فجیعی دارد که همچون سیل بنیان‌برانداز پشت سد ایستاده و هر لحظه کیان کشور و حیات ملت را تهدید می‌کند. «واتقوا فتنة لا تصیبین الذین ظلموا منکم خاصة» (آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد)، لاف زدن و گزاف گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن و تصفیه حساب خصوصی و سیاسی نمودن و آب در شیر کردن و به سخنان کلیشه‌ای دلخوش بودن و از جمعیت‌های خیابانی سان دیدن، تا کنون نتوانسته است از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد و افسرده‌ای را با مرهمی بنوازد و یا آبی بر اضطرابی بیفشاند و جامی به تشنه‌کامی بچشاند و نانی به خسته‌جانی برساند. عدم تعهد به قانون و حضور نهادهای غیرمدنی نامسؤول، باندهای مافیایی و خلع ید مجلس و وجود اهرم‌های مطلقه نامتناهی و مادام‌العمر نامحدود و قدرت‌های بادآورده رویین‌تن غیرپاسخگو و سیاستگذاری‌های خارجی بعضاً ناموفق و بنیادهای مرئی و بنگاه‌های نامرئی غیراقتصادی و تجاری و اسکله‌های غیردولتی نامتعارف و رانت‌خواری و یغماگری و فراری دادن مغزها و بگیر و ببندها و حصر و حبس‌های نامألوف و باب شدن چنگیزی و مردم‌ستیزی و قانون‌گریزی و ایزوله کردن ارباب فکر و اندیشه و اسیر کردن منتقدان و ذبح نامطبوع مطبوعات و حبس نامشروع اصحاب نشریات و نظارت جناحی ناصواب و نامعقول استصوابی و دادگاه نامقبول روحانیت و فلج کردن دولت و بافت نامطلوب شورای مصلحت و مردم را هیچ انگاشتن و بر شیپور قدرت دمیدن و کشور را بر بال باد گذاشتن، سرانجامی نامیمون دارد که از نکبت و شقوت آن به خدای بزرگ پناه می‌برم. آنان که بر شتر چموش قدرت سوارند و در میدان سیاست دواسبه می‌تازند و از نردبان مقدسات و اعتقادات مردم بالا می‌روند و گرد آسیاب ریاست می‌چرخند و از پل دین می‌گذرند تا به دنیا برسند، متأسفانه مؤید و مشوق عده‌ای چماق به دوش و فرقه‌ای کفن‌پوش که دندان تمساح خشونت را تند و تیز می‌کنند و می‌خواهند عجوزه تندخوی و عفریته زشت‌روی خشونت را به نکاح دین درآورند و امور مقدس را ملوث جلوه دهند، یعنی رجاله‌ها و فاشیست‌هایی که معجونی از جهل و جنونند و بند نافشان به مراکز ثقل قدرت، متصل است و مطلق‌العنان و افسارگسیخته‌اند و نه ملوم معاقب قضا هستند و نه محکوم معاتب قانون. هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند! فعّال ما یَشاء و حاکم ما یُرید! ذوب‌شدگانی که ماست را سیاه می‌بینند! و به تعبیر زیبای قرآن «قل هل نُنبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صُنعا» (بگو ای پیامبر آیا باخبر کنم شما را به کسانی که زیانبارترین مردمند، آنها که عمل خود را تباه کردند در این سرای و گمان می‌برند بهترین مردمند از لحاظ عمل!).

شعبان بی‌مخ‌های وحشت و رهبت که با هتاکی و سفاکی، ننگ عنیف و معیف کوی دانشگاه را آفریدند و با تهاجم حیوانی، مرتع دانشگاه را چریدند و با تعرضات شنیع، پرده ناموس فرهنگ و علم را دریدند و در قتل‌های زنجیره‌ایِ مظلومان بی‌گناه و قربانیان بی‌پناه، لعنت سرمدی خدا و نفرت ابدی خلق را خریدند. «الذین اتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرّتهم الحیوة الدنیا».

همان عمله‌های استبداد و چماقداران قدم به مزد نامهذب مجنون باطل‌اندیش و ظالم‌کیش که چهره بین‌المللی نظام را ملکوک و وجهه اسلامی انقلاب را مهتوک نمودند. «اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم» و عجب اینکه در آن دادگاه حق‌سوز عدالت‌کش، به آن بردگان مفلوک، دست مریزاد نیز گفتند و «من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون».

من در این سراشیبی عمرم که صدای هولناک خطوات مرگ را می‌شنوم و صاعقه مهیب «تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل» را استماع می‌کنم و مشتاقانه لقاء حق‌تعالی و وصال اجداد طاهرینم را انتظار می‌کشم، موضوعی را که باید در صدر مطالبم به رشته تحریر می‌کشیدم مطرح می‌کنم و می‌پرسم حصر فقیهی وزین و مجاهدی نستوه و مرجعی مبارز که ثانی اثنین انقلاب و از اساطین نظام و اوتاد حوزه و اعاظم فقه و افاخم کشور است، با کدام عقل و نقل و آیه و حدیث و عرف و شرع و سیاست قابل توجیه است؟ سوابق مستحسن و مدارج علمی چه فقیه و مرجعی همسنگ حضرت آیت‌الله منتظری مدظله است؟

معظم‌له نیمی از حوزه است و حوزه نیمی از اسلام و بر این شناخت بود که رهبر فقید و عظیم‌الشأن انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی قدس سره القدوسی، گرما بخشیدن به نظام و حوزه را به ایشان توصیه فرمودند. فاجعه نامسبوق و نامسموع حصر ارتجاعی و غیرانسانی مجتهدی چون ایشان، عاقبتی شوم و نتیجه‌ای مشئوم و پایانی مذموم دارد. «المُلک یَبقی مع الکفر و لا یَبقی مع الظلم».

عزت و حرمت و عظمت حریم مرجعیت معظم شیعه حتا در سیاه‌ترین حکومت و فرعونی‌ترین رژیم نیز استوار و پایدار و برقرار بوده است. حوزه‌های نفوذناپذیر علمیه همیشه کهف امین مردم و مراجع عظام تقلید علی‌الدوام، حبل‌المتین ملت و روحانیت اصیل، پیوسته حصن حصین کشور و منهاج حقیقت و منوار فضیلت بوده‌اند و حیات و ممات همه فقها از کلینی تا خمینی شاهد این مدعا است.

آه آه! شوقاً الی رؤیته، وا أسفا که امروز شاهد حبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار، ضربه‌ای جانکاه خورد و إلی الله المُشتکی!

انشاءالله ملت شریف، کاستی‌ها و قصوری را که احیاناً مشاهده فرمودند به حساب کهولت سن از ضعف جسمانی این پیر ارادتمند که مدام دعاگوی ملت و کشور است، بگذارند.
حقیر حدود سی سال پیش در نجف اشرف با کسب اجازه از محضر مبارک حضرت امام، رهبر کبیر انقلاب به اقامه نماز جمعه در اصفهان مجاز شدم، ولی با کمال تأسف در شرائط موجود از امامت جمعه کنار می‌روم، «الفرار مما لا یُطاق من سُنن المرسلین».

در پایان برادران و خواهران بزرگوارم را به صبر و هوشیاری و متانت اکیداً توصیه می‌کنم و ملت و کشور مظلوم را به صاحب اصلی ولایت مولانا و صاحبنا حضرت مهدی موعود ارواحنا فداه می‌سپارم و دست همه طبقات را به رسم وفا و صفا می‌فشارم.
ای خداوند قسط و آزادی و ای پروردگار عدالت و آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، بر کویر تفتیده و مزرعه خشکیده ما بیش از این آب شعور و باران نور ببار و رحمت واسعه خود را از این ملت بزرگ، دریغ مدار. «أللهم أظهر کلمة الحق و اجعلها العُلیا و أدحض کلمة الباطل و اجعلها السُفلی إنک علی کل شی قدیر و بالاجابة جدیر، أللهم إنا نشکوا إلیک فقد نبینا صلواتک علیه و آله و غیبة ولینا و کثرة عدونا و قلة عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علینا فصل علی محمد و آله و أعینا علی ذلک بفتح منک تعجله و بضر تکشفه و نصر تعزه و سلطان حق تظهره و رحمة منک تجللناها و عافیة منک قلبناها برحمتک یا أرحم الراحمین».

اصفهان
سید جلال‌الدین طاهری
۱۷ تیر سال ۱۳۸۱
۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۲۳

۱۶–۵– نامه سرگشاده اکبر گنجی به حسینعلی منتظری در نقد نظام و رهبری، ۳۱ تیر ۱۳۸۴

مشکل ایران با زوال اندیشه ولایت فقیه و رفتن مصداقش حل خواهد شد

«طوطی نقل و شکر بودیم ما
مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما»

فقیه آزاده، ظلم‌ستیز، شجاع و پشتیبان مظلومان
حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

نامه محبت‌آمیز مورخ ۸٤/٤/۲۵ حضرتعالی، خونی گرم در رگ‌های بی‌خون من جاری کرد. از سال‌ها پیش، شما برای من نماد شجاعت و ایستادگی در برابر خودکامگان بودید و همیشه دوست داشتم در مکتب شما شجاعت بیاموزم.
پس از اعدام گسترده زندانیان در تابستان ۱۳٦۷ و سکوت همگان در برابر آن جنایت ضد بشری، فقط و فقط شما در برابر آن ایستادید؛ غافل از آنکه هر کس در مقابل جنایت سکوت نماید، به همان میزان در آن مشارکت دارد. پس از آن هم با آن که حضرتعالی را در بیت‌تان زندانی کردند، از تمامی زندانیان سیاسی، فارق از عقاید متفاوتشان، دفاع کردید و حامی جدی خانواده آنها بودید و هستید. شجاعت و مردانگی شما تا حدی است که حتا مخالفان جدی شما نیز بارها بدان اعتراف کرده‌اند.
حضرتعالی با آن که از نویسندگان جدی قانون اساسی و یکی از تئوریسین‌های نظریه ولایت فقیه بودید، خیلی زود به این مسأله پی بردید که معضل اصلی، ناشی از همین تئوری است. آن نظریه وقتی از عالم انتزاع به زمین واقعیت پای می‌نهد و لباس عینیت به تن می‌کند، چهره غیرانسانی خود را عیان می‌سازد. شما سعی کردید تا ولایت فقیه را به «نظارت فقیه» فرو کاهید تا شاید گره از کار فروبسته جمهوری اسلامی بگشایید؛ اما مشکل ایران با زوال اندیشه ولایت فقیه و رفتن مصداقش حل خواهد شد.
من و دوست عزیزم سعید حجاریان، نظام سلطانی را اصلی‌ترین مسأله عرصه سیاسی ایران می‌دانیم. آقای حجاریان پیش از دوم خرداد ۷٦، مقاله‌ای بلند در ماهنامه «*اطلاعات سیاسی – اقتصادی*» درباره نظام سلطانی و راه‌های گذار از آن به نظامی دموکراتیک منتشر کرد. حجاریان می‌خواهد قدرت سلطان را کاهش دهد و او را به ملکه انگلیس تبدیل نماید. اما من می‌گویم ما به شاه و ملکه نیاز نداریم؛ محل نزاع، مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی است. به گمان من، نافرمانی مدنی، مهم‌ترین تاکتیک برای گذار از سلطانیسم به دموکراسی است. سعید حجاریان، نافرمانی مدنی را «فشار از پایین» نام نهاده است؛ او می‌خواهد از طریق فشار از پایین، از قدرت سلطان (رهبر) بکاهد.
«عدم همکاری» با حاکم شخصی، تاکتیک دیگری است که بر آن تأکید کرده‌ام. در اینجا هم، با حجاریان در یک جبهه قرار داریم. فردای روزی که آقای عبدالله نوری را در زندان اوین حبس کردند، در دفتر [روزنامه] «*صبح امروز*» با حضور مرحوم دکتر نوری [برادر عبدالله نوری] جلسه‌ای داشتیم در این باره که «چه باید کرد؟». قرار شد دکتر نوری به آقای نوری بگوید با استعفا از مجمع تشخیص مصلحت نظام، حکم رهبری را پس دهد، چرا که فردی که به تبلیغ علیه نظام محکوم شده است، صلاحیت تشخیص مصلحت نظام را ندارد.
این، همان تاکتیک عدم همکاری با حاکم خودکامه است. آقای کروبی پس از انتخابات ریاست جمهوری اخیر، با استفاده از همین تاکتیک از مشاورت رهبری و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام استعفا کرد. تمامی احکام سلطان، فاقد مشروعیت (اعتبار) است و برای گذار به دموکراسی باید عدم همکاری با خودکامه را برگزید.
در خصوص آقای خاتمی هم روشن است که پس از ۱۲ مرداد، آقای خامنه‌ای وی را به عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی و مشاور رهبری منصوب خواهد کرد. آقای خاتمی، شجاعت آقای کروبی را ندارد، لذا با پذیرش حکم، در جلسات شرکت خواهد نمود. اما پس از مدتی رفته‌رفته، شرکت خود را در آن جلسات به صفر خواهد رساند؛ یعنی همان کاری که مهندس موسوی و آقای موسوی خوئینی‌ها کردند؛ اما عدم همکاری شفاف، چیز دیگری است. آیا آقای خاتمی نمی‌داند که آقای خامنه‌ای چگونه از وی برای برگزاری انتخابات نامشروع مجلس هفتم و ریاست جمهوری به منظور یکپارچه کردن حاکمیت، استفاده و او را مجبور کرد تا هر دو انتخابات را سالم و

دموکراتیک بخواند؟ آقای خاتمی دموکراسی و انتخابات آزاد و منصفانه را به‌خوبی می‌شناسد. با این‌همه، حکومت مادام‌العمر آقای خامنه‌ای را دموکراسی می‌خواند و رهبر را الگوی جوانان معرفی می‌نماید.
به گمان من، نخبگان ما امروز بیش از هر زمان دیگری با فرهنگ دموکراتیک آشنا هستند. پیشگامان دموکراسی و آنان که فرایند دموکراسی را در جوامع غیردموکراتیک پیش برده‌اند، به هیچ وجه تا حد نخبگان ما فیلسوف و تئوریسین نبوده‌اند. مشکل اصلی ما «فقدان دانش دموکراتیک» نیست، بلکه عدم آمادگی برای پرداخت هزینه است. دموکراسی به مردان عمل، زنان شجاع و جوانان ایستا نیاز دارد. راهگشای آزادی و حقوق بشر، ایثار و از خودگذشتگی است، نه صرفاً آشنایی با فرهنگ مدرن. باید مدرنیته و نظام اجتماعی مدرن را شناخت، و بین نظر و عمل، پیوند برقرار کرد تا دموکراسی برپا گردد. حضرتعالی به خوبی می‌دانید که چرا حجاریان، ترور و ویلچرنشین و گنجی، زندانی و «مرغ مرگ‌اندیش» شد؟ چرا محسن کدیور، ۱۸ ماه و عبدالله نوری، سه سال زندانی شدند؟ محسن کدیور سال‌هاست که مشغول نشان دادن سست و بی‌دلیل بودن نظریه ولایت فقیه است و آقای نوری در مقابل شخص ولی فقیه ایستاد. در واقع آقای خامنه‌ای چنان همه جا را پر کرده است که هر کجا پا گذاشته شود، به حریم او تجاوز شده و هر کجا دستی رها شود، با او برخورد خواهد کرد.

حضرت آیت‌الله! حضرتعالی به خوبی به این امر وقوف دارید که عالَم سیاست با عالم شعر و شاعری تفاوت دارد. ابهام و ایهام، ذاتی شعر و شاعری است، اما شفافیت و صراحت، ذاتی عرصه سیاست دموکراتیک است. از این رو، آقای خمینی به صراحت تمام می‌گفت: «شاه باید برود» اینک هم به صراحت و روشنی تمام باید گفت: «آقای خامنه‌ای باید برود»؛ چرا؟ برای اینکه بنا بر نظریه آقای خمینی، آقای خامنه‌ای اینک از رهبری، خود به خود، عزل شده است. آقای خمینی می‌گوید: «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.» (آیت‌الله خمینی، *صحیفه نور*، جلد ٤، ص ۱۹۰) طی سال‌های گذشته، بارها آقای خامنه‌ای از سوی افراد مختلف، استیضاح شده است، اما نه تنها به پرسش‌های پرسش‌کنندگان پاسخ نگفته است، بلکه پرسش‌کنندگان را به‌شدت سرکوب کرده است. مطابق اندیشه آقای خمینی، آقای خامنه‌ای دیگر زمامدار جمهوری اسلامی ایران نیست و از این سِمت، عزل شده است.

فقیه عالیقدر! به خاطر این عقیده، تا کنون بیش از ۲۰۰۰ روز حبس را در دوره رهبری آقای خامنه‌ای تحمل کرده‌ام. اما اینک بخش رسانه‌ای قتل‌های زنجیره‌ای، از پروژه مرگ گنجی سخن می‌گوید، یعنی آنها به دنبال مرگ من هستند. یکشنبه‌شب ۸٤/٤/۲٦، سعید مرتضوی به دیدن من آمد، می‌گفت مرگ تو صددرصد به نفع جمهوری اسلامی ایران است، ولی اگر تو بمیری و بیگانگان جوسازی کند، پنجاه درصد برای نظام، مضر است. ما تو را به بیمارستان آوردیم تا این میزان را کاهش دهیم. مرگ در بیمارستان، طبیعی است. گفت اگر اینها را بیان کنی، من آن را تکذیب می‌کنم. از سوی دیگر، مرتضوی به یکی از وزرا گفته است همسر گنجی با فحاشی او را مجبور به اعتصاب غذا کرده است. در مصاحبه‌ای در روز دوشنبه ۸٤/٤/۲۷ مدعی شده: «دوستانی که در رسانه‌ها به ایشان توصیه می‌کنند که دست از اعتصاب غذا بردارد، همین افراد، حسب اطلاعات واصله، مشوق اصلی او در اقدامات غیرمتعارف هستند». حضرتعالی، دکتر سروش، آقای حجاریان، آقای کدیور و دیگر دوستان از طریق رسانه‌ها به من توصیه کرده‌اند که اعتصاب غذا را بشکنم، اما دادستان تهران مدعی است این عزیزان مرا ترغیب به اعتصاب غذا می‌کنند.
مسأله مشخص است: آقایان می‌خواهند مرا بکشند و آن را به گردن همسر و دوستانم بیندازند. اما باید بدانند که گنجی، زهرا کاظمی نیست. اگر گنجی به هر طریق بمیرد، قاتل او آقای خامنه‌ای است. آقای خامنه‌ای با فعال کردن سعید مرتضوی و بخش رسانه‌ای قتل‌های زنجیره‌ای، ممکن است بتواند از شر گنجی خلاص شود، اما نمی‌تواند از مسؤولیت قتل او گریبانش را رها سازد. اگر گنجی کشته شود، مرگ او، مرگ آزادی، دموکراسی و حقوق بشر نیست. مرگ گنجی ممکن است آبی در کویر باشد و بذرهای آزادی را سیراب نماید.

اکبر گنجی
جمعه ۸٤/٤/۳۱
چهل و دومین روز اعتصاب غذا

۱۷–۵– گزیده‌ای از سایر نجواهای نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

در بخش چهارم کتاب، ۱۳ نامه از محمد نوری‌زاد، خطاب به آقای خامنه‌ای آمده است. اما محمد نوری‌زاد، به عنوان یک نویسنده، علاوه بر این نامه‌ها، نوشتارهای دیگری نیز دارد، که به علت صداقت طبع، سلاست قلم و شجاعت بیان او، گزیده‌ای از آنها را در این بخش می‌آورم.

۱–۱۷–۵– «پخمگان فرهنگی» یا «سمفونی پخمگان»، سخنرانی محمد نوری‌زاد در دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۵

اول چیزی که پخمگان فرهنگی، همچون مجسمه‌تراشان ماهر می‌تراشند، یک دشمن بدهیبت و موذی و مزاحم و قسم‌خورده و خنجر به دست است

تعلق جوانان ما به فرهنگ آباء و اجدادی‌شان رو به اضمحلال است؛ عشق به ایران در محدوده مسابقات ورزشی و مخصوصاً مسابقات فوتبال محدود شده است؛ فرهنگ تزویر و ریا و چاپلوسی بیداد می‌کند؛ تظاهر به مذهب، به صورت یک بیماری مسری در حوزه‌های حکومتی در آمده است؛ مصرف فراوان و به باد دادن ثروت‌های بی‌بازگشت امری بدیهی شده است

پخمگان فرهنگی، کارشان این است که فرهنگ ذهن خود را بر جامعه تحمیل کنند

هدر دادن میلیاردها دلار پول بنزین و آلودگی نفرت‌انگیز هوای تهران و سایر شهرهای بزرگ، هیچ ربطی به عداوت آمریکا و اسرائیل ندارد

چرا این‌همه اختلاس و غارت و دروغ؟!

باورم بر این است که شانه به شانه تهاجم فرهنگی، بایستی به پخمگان فرهنگی نیز پرداخت. چرا که تهاجم تا سفره و جولانگاهی برای خودنمایی و تاخت و تاز نداشته باشد، مار بی‌دندانی را ماند که هیبت پوک و هیولاگونگی او، بیش از خوف و خطرش عرْض اندام می‌کند.
پخمگی، خصلت متدوالی است که تنها از حوزه فرهنگ سر بر نمی‌آورد، بلکه در سایر حوزه‌ها نیز می‌شود سراغش را گرفت؛ مثل پخمگان اقتصادی، پخمگان سیاسی و حتا پخمگان هنری! دامنه حضور پخمگان را تا هر کجا می‌شود گسترش داد، حتا تا کاخ سفید و بوش، رئیس‌جمهور آمریکا! منتها بوش، نه که پشتش به زیرکی سازمان سیا گرم است، با صورتکی آراسته، پخمگی‌اش را می‌پوشاند. شناسایی پخمگان فرهنگی اما چندان دشوار نیست؛ همچنان که شناسایی سایر پخمگان نیز به سادگی میسر است. از باب مثال، یک اشاره مختصر به پخمگان اقتصادی می‌کنم و باز می‌گردم به حوزه فرهنگ.
یادتان هست داستان ارز در یک مقطعی مرتب دست به دست می‌شد؟ یک روز دولتی، یک روز نیمه‌دولتی، یک روز شناور، یک روز یک‌وجهی، روز دیگر دووجهی، یک روز باواسطه، روز دیگر بی‌واسطه؟ و حتا فروش بی‌دلیل پنج هزار دلار به هر کس و به هر دلال کارکشته؟! پشت هر کدام اینها ممکن است یک بغل تحقیق و مطالعه و کارشناسی بوده باشد؛ اما نه که ذات این رفتار سطحی و کودکانه، پخمگی است، پس بنا به ضرورت، صورتکی از مطالعه و تحقیق و کارشناسی به صورت می‌بندد! عین همین پخمگی را امروز در داستان بنزین و خودرو و فرش و صنایع دستی و آلودگی هوا و این‌جور چیزها ردیابی کنید.
اجازه بدهید به همین اشارت شتابزده بسنده کنم و به حوزه مورد علاقه خودمان باز گردم؛ چرا که اگر ریسمان اراده قلم را رها کنم، سر از حوزه‌های معرفتی و مدیریتی و سیاسی و هنری در می‌آورد و کار خدای ناکرده به جاهای باریک می‌کشد! اما در حوزه فرهنگ، پخمگان برای خود عوالمی دارند. آن‌قدر از صورتک نجابت و سربه‌زیری و فهم و درایت و درستی بهره می‌برند که مگر با کنجکاوی و دقت و خیره شدن به اجزای رنگ‌آمیزی‌شده صورتکشان بشود به ذات مخفی آنان پی برد. اول چیزی که پخمگان فرهنگی، همچون مجسمه‌تراشان ماهر می‌تراشند، یک دشمن بدهیبت و موذی و مزاحم و قسم‌خورده و خنجر به دست است. این دشمن، کارکردهای متنوعی دارد. اولین بهره‌ای که پخمگان فرهنگی از این مجسمه پلشت و نابکار می‌برند، شکستن کاسه و کوزه‌ها بر سر اوست. با ظهور ابتدایی‌ترین بی‌لیاقتی‌ها و شکست‌ها، به چالاکی، مجسمه مفلوک را پیش می‌کشند و با توپ و تشر، ناسزایش می‌گویند و آبروی نداشته‌اش را در محافل خصوصی و عمومی می‌برند.

این پخمگان، همان‌گونه که گفتم، همه جا هستند. حتا در آمریکا! پخمگان آمریکا نیز به اول چیزی که متمایلند، بر آوردن یک دشمن گوش‌به‌زنگ و قدرتمند است تا هر وقت اوضاع جوی و سیاسی و اقتصادی اقتضا کرد، همچون کیسه بکس، به جانش بیفتند و خود را تخلیه کنند و فهم مردمان خود را به جایی دور حواله دهند.

دوم چیزی که پخمگان فرهنگی ما مرتب از آن دم می‌زنند، وجاهت‌هایی همچون «امام» و «انقلاب» و «مردم» و «بیت‌المال» و «آبروی نظام» و این‌جور واژگان است. همین‌که آثار در هم شکستگی و قمر در عقربی اوضاع کارشناسان ما ظاهر می‌شود، مخاطبان پرسشگر خود را به ضرب الفاظی چون «امامت امت»، «مقام معظم رهبری»، «حیثیت نظام» و «بیت‌المال مسلمین» منکوب می‌کنند. مهم این که پخمگان فرهنگی، درست مثل پخمگان سایر حوزه‌ها، نه تنها به پخمگی خود معترف نیستند، بلکه خود را نادرترین پدیده هستی نیز می‌دانند و کارکشته مسؤولیتی که پذیرفته‌اند. پخمگان فرهنگی به کارهای دم دستی راضی نیستند و مرتب در تلاشند تا به منصب‌های بالاتر دست ببرند. به محض قرار گرفتن بر یک منصب، به آراستن اوضاع تحت مدیریت خویش می‌پردازند و برجستگان و کارشناسان و آموختگان آن حوزه را پایین می‌کشند و دوستان خود را – گرچه هیچ‌نفهم و ناکارآمد – بر سر کارها می‌گمارند.

پخمگان فرهنگی اصلاً تاب تحمل کسی را که حتا یک بند انگشت از آنها قدبلندتر باشند، ندارند. بخشی از علت برکناری‌ها همین نکته اساسی است.

پخمگان فرهنگی حرف‌ها را می‌شنوند، نقدها را مطالعه می‌کنند، خسارت‌ها و ضایعات برآمده را می‌بینند، اما سر آخر، کار خود را می‌کنند. هرگز فکر نکنید که این سرمایه‌های بی‌همانند، اهل سواد و آمار و تحقیق و پژوهش نیستند، نه! تا دلتان بخواهد پرونده‌های قطور پژوهشی و بیلان کاری پیش روی شما می‌گشایند. خدا نکند به یکی از اینها بگویید آقا، خانم، تحت مدیریت شما، مثلاً این ضایعات برجوشیده است، تعلق جوانان ما به فرهنگ آباء و اجدادی‌شان رو به اضمحلال است؛ عشق به ایران در محدوده مسابقات ورزشی و مخصوصاً مسابقات فوتبال محدود شده است؛ فرهنگ تزویر و ریا و چاپلوسی بیداد می‌کند؛ تظاهر به مذهب، به صورت یک بیماری مسری در حوزه‌های حکومتی در آمده است؛ مصرف فراوان و به باد دادن ثروت‌های بی‌بازگشت امری بدیهی شده است. همه اینها را که بگویید، پخمگان فرهنگی، که حسابشان را از بسیاری مسؤولان دلسوز جدا می‌کنیم، پا به میدان پاسخگویی می‌گذارند و لعن و نفرین را به دشمن فرضی نثار می‌کنند و به آشفتگی مرزها و هجوم سی‌دی‌های فساد و فحشا و این‌جور قضایا بند می‌کنند و انگشت به جانبی دور می‌برند و کار را به جای می‌کشند که شما در مقام یک منتقد فرهنگی چیزی هم بدهکار آنان شوید.

پخمگی، همان‌گونه که گفتم، برای خود عوالمی دارد. مثل اینکه: همگان آن چیزی را ببینید که من می‌بینم. آن‌چنان بیندیشید و بپسندند که من می‌پسندم! پخمگان فرهنگی، هر چه که ندارند، در عوض، ارتباطات خوب با هم دارند، در همه جا هستند، به همه جا سرک می‌کشند، سینه‌چاک فرهنگ‌اند، اما با کارهایشان سینه فرهنگ را می‌درند. به شدت افسوس بی‌فرهنگی‌ها را می‌خورند، اما هرگز از تک و تای خالی کردن مغز فرهنگ ما نمی‌افتند. همیشه طلبکارند. دانشی اندک دارند، اما به هیچ متخصصی مجال سر بر آوردن نمی‌دهند، مگر آنان که سر به اطاعت و انقیاد آنان فرو برند و کارنامه بزرگی خود را از دست آنان بگیرند.

پخمگان فرهنگی، سخنوران خوبی نیز هستند؛ به چند آیه و حدیث همیشگی مسلح‌اند و همیشه چند اسم پرطمطراق از اندیشمندان داخلی و خارجی را از حفظ دارند. اینان همیشه در اطراف مسؤولین پرسه می‌زنند و از نفوذ و جایگاه مسؤولین ارتزاق می‌کنند. خلاصه، پخمگان فرهنگی، کارشان این است که فرهنگ ذهن خود را بر جامعه تحمیل کنند. اگر جامعه با شتاب دویست کیلومتر به جلو رود، اینان با همان سرعت، درجا می‌زنند و بر توقف و جمود خود، نقابی از تحرک می‌بندند.

به سینما که پا می‌گذارند، سینمای دینی و اسلامی و انقلابی و در شأن انقلاب می‌طلبند، اما به محض اینکه ازشان سؤال کنید یک نمونه بگو، درجا قفل می‌کنند و پاسخ می‌دهند شأن من خواستن است. در تلویزیون، کارکرد متفاوت اختیار می‌کنند. زن‌های بدحجاب و بی‌حجاب خودمان را فقط و فقط پای صندوق‌های رأی و در راهپیمایی‌های روزهای پیش از پیروزی انقلاب قبول دارند و لاغیر! لای کتاب‌ها را وا می‌کنند تا اسمشان در صف مطالعه‌کنندگان باشد. تحمل مخالف برای پخمگان فرهنگی ما، مثل تحمل آوار است. البته شعارش را می‌دهند تا از کاروان به راه افتاده عقب نمانند. بسیاری از روزنامه‌ها را زیادی و افزون بر نیاز جامعه می‌دانند. با شتاب از نگاه به روزنامه‌های آن‌طرف می‌گذرند تا در الفاظ جانفزای روزنامه‌های این‌طرفی نفس بکشند.

پخمگان فرهنگی ما البته سخت حسود و چشم‌تنگ‌اند. حتا از رونق بازار سایر پخمگان هم‌طریق خود نیز رنج می‌برند و دم گوش مسؤولان مرتب پچ‌پچ می‌کنند که صلاح در این است و مصلحت در این است. در مقام مشاوره، جز خودی‌ها را پیشنهاد نمی‌کنند. اگر چه خودی‌ها را هم به چند

دسته اقلیت و اکثریت و محرم و نامحرم تقسیم‌بندی کرده‌اند. در بستن روزنامه‌های موفق، مهارت دارند. بهانه‌اش را یک‌جوری جور می‌کنند. مثلاً در همین خصوص، اصلاً کاری به روزنامه‌های مورد تعلق خودشان، که مرتب بر هیچ چنبر می‌زنند، ندارند. به روزنامه‌های خمیری خودشان نمی‌گویند خودت را بالا بکش، به روزنامه‌های بالادست می‌گویند یا فرود بیا یا درت را گِل می‌گیریم. به موسیقی که می‌رسند، یک «شتر دیدی ندیدی!» می‌گویند و رد می‌شوند؛ چون تکلیف موسیقی را دیگران باید مشخص کنند و فعلاً صلاح در این است که صبوری پیشه کنند.

نسبت پخمگان فرهنگی با شتاب جهانی، مثل نسبت نصیحت کردن است به تجربه کردن؛ یا مثل نسبت سخن گفتن است به دویدن. برای پیدا کردن پخمگان فرهنگی، به میان مسؤولان نروید، بلکه در لابه‌لای چرخ‌دنده‌ها و پیچ و مهره‌ها، در جستجوی واشرها باشید. این پخمگان، واشرهای چفت و بست فرهنگ مایند؛ اگر باشند و دستی به ترکیبشان نخورد، راه همین است که می‌رویم؛ و اگر آنان را برداریم و نادیده بگیریمشان، چفت و بست‌ها از انسجام خارج می‌شوند و لقی و آشفتگی بر می‌جوشد. علت این است که چه بخواهیم و چه نخواهیم، موجودیت این پخمگان جزئی از شاکله مدیریتی ما شده است.

صریح‌تر بگویم: این جماعت، با تب تندی که دارند، همه چیز را آن‌گونه که می‌خواهند می‌بینند. اگر چه آمار و اطلاعات چیز دیگری بگویند؛ مثلاً با تماشای یک برگ مدرک، طومار یک ساختار را در هم می‌پیچند؛ چرا که از پیش، برای آن ساختار، ذهنیت‌ها و نقشه‌ها فراهم آورده‌اند. به رئیس‌جمهور خبر می‌دهند که مثلاً در بانک پارسیان، یک کوه پول بالا کشیده شده و آن‌چنان غلیظ این خبر را آب و تاب می‌دهند که رئیس‌جمهور با برگ برنده، در اجتماع مردم نظرآباد کرج، به نابکاران، و غارتگران آن کوه پول، نهیب می‌زند که اگر ظرف پانزده روز، کوه پول را به جایگاه واقعی‌اش برنگردانید، خودم مفتضحتان می‌کنم؛ و بعد از تاریخ، پانزده روز که هیچ، چهل، پنجاه، شصت روز هم می‌گذرد و خبری از خط و نشان رئیس‌جمهور نمی‌شود!

پخمگان فرهنگی تا دلتان بخواهد در سخنانشان از «شهید» و «خانواده شهید» و «امت شهیدپرور» اسم می‌برند و تا بگویید به پیر، پیغمبر، دین خدا این‌همه تنگ و تاریک و کم‌مشتری نیست و اساساً خدای متعال، پیغمبرش را فرمان داده که برای مردمان آغوش بگشاید و عموم مردم را به زیبایی‌های دین خدا فرا بخواند، در پاسخ، به نقاط باریک و خاص تاریخ اشاره می‌کنند که مگر در فلان حادثه، پیامبر چنین نکرد و امام حسین چنین نگفت؟ خلاصه، از دین خدا، آنی را می‌پسندند که با مذاق و کار و بارشان همسویی دارد.

اغلب، عبوس و ترش‌رویند. به نحوی که خنده‌ها و لبخندهای سطحی و کم‌عمق‌شان نیز نمی‌تواند ذات عبوسشان را بپوشاند. از پراکنده شدن مردمان باکشان نیست؛ این که رفته‌رفته طرفداران نظام، به دلیل گوناگون از دست بروند، و یا بی‌تفاوت شوند و عطای همه چیز را به لقایش ببخشند. و یا حتا در صف مخالفین قرار بگیرند! پخمگان فرهنگی، تعریف متفاوتی از مردم دارند؛ اولاً باورشان بر این است که مردم، إلی‌الأبد، پای در رکاب انقلاب دارند و نارضایتی مردم، ربطی به ضایعات و خرابکاری و هدر دادن فرصت‌ها و بیکاری و اعتیاد و بی‌لیاقتی‌ها ندارد. فریاد مردم‌مردمشان را تنها به هنگام انتخابات می‌شنوید؛ به محض پایان انتخابات، مردم به سر کار و زندگی خودشان باز می‌گردند و اینان نیز به سر کار و زندگی مخصوص به خودشان!

ضریب هوشی پخمگان فرهنگی بسیار پائین است، اما به هر ضرب و زور، یک مدرک، حتا دکترا برای خود دست و پا می‌کنند تا صورت و ظاهر قضایا را بیارایند و برای اینکه کسی نگوید اینان آدم‌های هوشمندی نیستند، همیشه چند طرح بی‌سرانجام در آستین دارند تا در مقام اعتراض، رو کنند و بگویند ما یک چنین ایده‌هایی داشته‌ایم، اما کسی بدان توجه نکرده!

پخمگان فرهنگی، به واژه قانون که می‌رسند، مورمورشان می‌شود؛ یادآوری و استناد به تبصره‌های قانون، بر بدنشان کهیر می‌نشاند. البته روی کاغذ، تمام چفت و بست‌ها را مراعات می‌کنند تا روزی روزگاری، اغیار، در واکاوی دستورها و باید و نبایدها و هزینه‌ها و برداشت و توقف‌ها و عقب‌گردها و ضایعاتشان نقطه ضعفی پیدا نکنند. صریح بگویم و بگذرم؛ پخمگان فرهنگی، همه جا هستند. در هر کجا، به‌خصوص در حوزه فرهنگ، اگر رکود و سرشکستگی و ندانم‌کاری و ضایعه دیدید، حتم بدانید فراکسیونی از پخمگان در همان حوزه فعالیت می‌کنند. آنان، بدون این‌که جلوی چشم باشند یا مطرح باشند، ریسمان کارها را در دست دارند. اینها، همان‌هایند که مثلاً وزیر و رئیس‌جمهور می‌گویند فلان کار بشود و اینان در پاسخ به همدیگر می‌گویند: بگذار هزار مرتبه بگوید، این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم چه بشود یا چه نشود!

دیگران را محکوم نکنیم، شاید یکی از همین پخمگان، خود ما باشیم. چرا؟ چون پخمگان در هر صنف و حوزه‌ای هستند. از مدیر تا دانشجو تا فارغ‌التحصیل تا وزیر حتی! من وزیر پخمه‌ای می‌شناسم که سال‌های سال، وزیری کرد و سر آخر آنجا که جز ضایعه هیچ به‌جا نگذارد، معترض و حق به جانب، رفت و هنوز که هنوز است، هر از گاه، تیر و ترکشی می‌پراند و ابراز وجود می‌کند.

برای شناسایی پخمگان در یک حوزه می‌توانید به قوم و خویشان و همشهریان آنان نیز در همان حوزه بنگرید. از آنان بپرسید چرا ما با وجود این‌همه ثروت و جوان و اندیشه، باید در صف ورشکستان اقتصادی قرار بگیریم؟ در پاسخ به این سؤال، سی چهل تا چرای محکم‌تر از چرای شما بر می‌شمارند که خود ما اساساً به این روند معترضیم؛ و باز بپرسید، گیریم که آمریکا و اسرائیل و اتحادیه خدانشاس اروپا شب و روز نشسته‌اند و برای جوانان ما برنامه‌ریزی می‌کنند و از در و دیوار و مرزهای ما محموله‌های فاسد فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی به داخل کشور ما سرازیر می‌کنند، شما در مقام مشاور و مسؤول، کدام قدم مؤثر را برداشته‌اید تا جوان ما بیکار نباشد و به تاریخ کشورش غرور و عشق بورزد و دامنه اعتیاد از شهرها و روستاهای ما برچیده شود و روز به روز دوستداران نظام و انقلاب در داخل – حالا خارج از کشور بماند– بیش‌تر شوند و دستگاه قضاوت ما به درستی و پاکی نزدیک شود، و منافع ملی، جای منافع حزبی و صنفی را بگیرد؟ در پاسخ می‌گویند، آفرین، سؤال ما نیز همین است!

واقعیت این است که ما خودمان می‌دانیم وارث چه زحمت‌ها و رنج‌هایی هستیم. می‌دانیم این انقلاب و این نظام چگونه و از کجا بر آمده است، می‌دانیم سوز ما از کجا و برای چیست؟ دوست و دشمن را می‌شناسیم. می‌دانیم امریکا و اسرائیل چشم دین ما را ندارند، می‌دانیم مردمان دنیا از ما انتظاراتی دارند و چشم امید خیلی‌ها به این انقلاب است، اما این را هم می‌دانیم که مثلاً هدر دادن میلیاردها دلار پول بنزین و آلودگی نفرت‌انگیز هوای تهران و سایر شهرهای بزرگ، هیچ ربطی به عداوت آمریکا و اسرائیل ندارد، ما می‌دانیم تعطیلی بسیاری از کارخانه‌های فعال کشورمان به دلیل واردات حجیم و بی‌رویه است و در این واردات، هیچ دستی از دشمن در کار نیست. ما می‌دانیم داستان همیشگی اعتیاد، ربطی به سازمان سیا ندارد، چرا که همین کشور عربستان سعودی و بسیاری از کشورهای هم‌سطح خودمان، طومار این مفسده را در هم پیچیده‌اند و بساط اعتیاد را از کشورشان جمع کرده‌اند، اما مگر شما حریف توجیهات تمام‌نشدنی پخمگان می‌شوید؟!

می‌گویند مگر در فلان تاریخ در فلان مجلس، بوش رئیس‌جمهور آمریکا نگفت ما فرهنگ برترمان را با طشتک‌های کوکاکولا به همه جهان می‌بریم؟ مگر در کنگره آمریکا یک بار بیست میلیون دلار و بار دیگر صد و پنجاه میلیون دلار برای سرنگونی ما تخصیص ندادند؟ مگر نخست‌وزیر اسرائیل نگفته است باید جوانان ایران را به فساد کشاند؟

خلاصه پخمگان برای هر پرسشی، یک بغل پاسخ دسته‌بندی‌شده و آماده دارند. شاید علت این که زمان پیش رفته و ما از روزهای پیروزی انقلاب بیست و هفت هشت سال فاصله گرفته‌ایم اما هنوز که هنوز است، از سخن صادقانه مخالفان خودمان سراسیمه می‌شویم و روزنامه‌شان را می‌بندیم و لکه ننگ غیرخودی را بر پیشانی‌شان می‌چسبانیم، همین باشد! این که پخمگان، به اعتبار کودتاها و فتنه‌های پیوسته و پراکنده سال‌های پیش که علیه این نظام سامان داده می‌شود، همچنان بساط و سفره بدبینی را حفظ کرده‌اند؛ و مطمئناً که در بر همان پاشنه می‌چرخد، و لاغیر!

ما می‌گوییم به فرض محال، قبول، هر که با ما نیست، علیه ماست، اما چرا خودمان، آری خودمان، در مقام وارثان و صاحب‌منصبان این نظام، بین خودمان این‌همه تشتت و اختلاف و دروغ و غیبت و بدکاری و کارنابلدی داریم؟ مسؤولیت اختلاف طبقاتی هولناکی که در میان ماست، با کیست؟ چرا این‌همه اختلاس و غارت و دروغ؟! چشممان کور اگر پیروزی‌ها و درخشندگی‌ها و درستی‌ها و پایمردی‌ها را در کشورمان نبینیم و فقط به نقاط منفی و تیره آن چشم بگردانیم و نیز چششمان کور اگر ضایعات برجوشیده از پخمگی‌های خودمان را به حساب آمریکا و اسرائیل بگذاریم! انقلاب و ارزش‌ها و درخشندگی‌های آن جای خود، حساب پخمگان و ضایعاتشان جای خود!

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5498

۲-۱۷-۵- نخستین نوشتار محمد نوری‌زاد در نقد نظام و رهبری، پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، خرداد ۱۳۸۸

«سمفونی ای کاش‌های من!»

چون وامدار کسی و جریانی نبوده‌ام، تیز گفته‌ام و تیز نوشته‌ام

این روزها، روزهای تعلیق من و امثال من است

خامنه‌ای ما فصل‌الخطاب همه درماندگی‌ها بود، اما من امروز به دنبال رهایی‌بخشی می‌گردم که مرا با گذشته‌ام آشتی دهد

من از این که هموطنانم در خیابان‌های شهر کشته می‌شوند، به انقلابی بودن خود تردید می‌کنم

حکایات بعد از انتخابات، بساط فکری مرا به هم ریخته است. این روزها من و امثال من دچار تردید شده‌ایم

این روزها من دست بر پشت دست خود می‌زنم و سرگردانم و ای کاش ای کاش می‌کنم

ای کاش خونی ریخته نمی‌شد و بسیجیان در هیبت لباس شخصی به میان نمی‌آمدند

من از تبار طایفه‌ای هستم که در حد خود برای آرمان‌های این انقلاب زحمت کشیده است. چه با حضور تنگاتنگش در میان محرومین مناطق دور و مرزی، چه در سال‌های جنگ، و چه در حضور رسانه‌ای‌اش که عمدتاً همان جامعه آرمانی را در کم‌کاری و بدکاری و خوب‌کاری مسؤولین رصد می‌کرده است. من، در این سی سال عمر انقلاب، بسیار از بایدها و نبایدها نوشته و تصویر ساخته‌ام. و در این راه، خدای می‌داند که آبروی خود را نیز به میان آورده‌ام و برای فرزندان و خانواده خویش زحمت تراشیده‌ام. و چون وامدار کسی و جریانی نبوده‌ام، تیز گفته‌ام و تیز نوشته‌ام. به قدر بضاعت خود، تلاش کرده‌ام در این تیز گفتن و تیز نوشتن، جانب انصاف و درستی را بگیرم.

این روزها اما، روزهای تعلیق من و امثال من است. چرا؟ خواهم گفت. من و امثال من، در این سال‌ها، هر کجا که کم می‌آوردیم و بغضمان به مرحله شکفتن پا می‌نهاد، به مولایمان خامنه‌ای پناه می‌بردیم. کاستی‌های خود را در کمال او غنا می‌بخشودیم. به زندگی ساده او غرور می‌ورزیدیم. از این که او به راه امام اصرار می‌ورزد، در پوست نمی‌گنجیدیم. و از این که او، فرزندان خود را از ورود به کارهای اقتصادی و مالی و مسأله‌دار برحذر داشته، ذوق‌زده می‌شدیم. من با لذت، از میزان دارایی او، که اگر قرار بر اسباب‌کشی باشد، می‌شود اسباب و اثاثیه خانه او را در پشت یک وانت جای داد، نوشته‌ام و ذوق کرده‌ام. من از انصاف و بزرگی و عدالت و شجاعت و سرزدن گاه و بی‌گاهش به صاحبان انقلاب نوشته و به آن بالیده‌ام.

این روزها که روزهای بعد از انتخابات ریاست جمهوری است، برای من و امثال من، روزهای معلق بودن است. کسی نیست به سؤال‌ها و ابهام‌های ما پاسخ بدهد. ما معلقیم. خامنه‌ای ما فصل‌الخطاب همه درماندگی‌ها بود، اما من امروز به دنبال رهایی‌بخشی می‌گردم که مرا با گذشته‌ام آشتی دهد. من این روزها لذتی از سال‌های خدمتم به انقلاب نمی‌برم. من از این که هموطنانم در خیابان‌های شهر کشته می‌شوند، به انقلابی بودن خود تردید می‌کنم. من افقی برای جامعه خود ترسیم کرده بودم که در آن افق، حتا به اغتشاش و آتش زدن و خراب کردن اموال عمومی، به دیده عبرت می‌نگرد و برای آن اعتبار و شأنی قائل است. من جامعه‌ای را برای خود ترسیم کرده بودم که بزرگان نظام، به مردم، به چشم عیال خود می‌نگرند. حتا عیالی که به آنها پشت کرده باشد و در نجوای جهالت خود به آنها ناسزا بگوید. چه کنم؟ من این‌گونه جامعه‌ای را برای خود آراسته بودم. حکایات بعد از انتخابات، بساط فکری مرا به هم ریخته است. این روزها من و امثال من دچار تردید شده‌ایم. قرار نبود در افق این انقلاب،

ظلم، عربده بکشد و قداره به کمر ببندد. چه از طرف نظام چه از طرف مردم. قرار بود ما با برپایی این نظام، خلأ ایمانی و انسانی جوامع دیگر را به رُخشان بکشیم. قرار بود به آنها بیاموزیم: مردمداری یعنی چه؟ قرار بود صبوری و کرامت و درستی و انصاف و عدالت و زیبایی‌های گمشده انسانی را به نمایش درآوریم. من این روزها در یک خلأ تعلیقی به‌سر می‌برم. از یادآوری گذشته خویش هیچ لذت نمی‌برم. به مسؤولین هم که نگاه می‌کنم، آنها را برآمده از حق و انصاف نمی‌بینم. راستش را بخواهید این تردید درست بعد از اولین حادثه‌های بعد از همین انتخابات در من و امثال من پیدا شده است. تا روز قبل از آن، ما همان فداییان این انقلاب و نظام بودیم. یعنی فداییان آرمان‌های خوبی که قرار بود این نظام برای مردم ما و مردم جهان به صحنه آورد. اما اکنون چه کنم؟ خود را با چه ادله‌ای و احتجاجی متقاعد کنم که این روزهای جامعه من، ادامه روزهای پیش از انتخابات است؟ و همان است که شهدا برای برپایی آرزوهای آرمانی این نظام از خود گذشتند؟ این روزها من دست بر پشت دست خود می‌زنم و سرگردانم و ای کاش ای کاش می‌کنم. چه ای کاش‌هایی؟ خواهم گفت:

۱- ای کاش رهبر ما درست یک روز پس از اخذ رأی که هنوز شمارش آرا به پایان نرسیده، پیام نمی‌داد و از نتیجه حاصله ابراز شادمانی نمی‌کرد. ای کاش به شکوه میلیونی شرکت‌کنندگان بسنده می‌فرمود.

۲- ای کاش رهبر ما با اولین جرقه‌های اعتراض، مثل یک بزرگ بسیار بزرگ، جانب انصاف و عدل را می‌گرفت و به معترضین می‌فرمود: مگر خامنه‌ای مرده است که شما احساس دلتنگی می‌کنید؟ خامنه‌ای هست برای این که هر معترضی احساس تنهایی نکند. خامنه‌ای هست تا کسی احساس نکند در این نظام فریادرسی نیست. و می‌فرمود: من تا مادامی که رأی‌دهندگان به اقناع کامل نرسند و نسبت به سلامت و صحت و نتیجه آراء خود احساس آرامش نکنند، به جانبداری از رأی‌دهندگان خواهم پرداخت و از حقوق آنان دفاع خواهم کرد.

۲- و کاش با اولین راهپیمایی معترضین، خود به صفوف آنان می‌پیوست و در شکوهی باورنکردنی، محبوبیت خود را صدچندان می‌کرد. معترضین مگر چه می‌خواستند؟ غیر از احقاق حق؟ و در میان همان جمعیت میلیونی معترضین، می‌فرمود: به چه معترضید؟ به نتیجه آراء؟ من در همین‌جا اعلام می‌کنم که با شما برای احقاق حق‌تان هم‌صدایم. برای من که رهبر شمایم، در وجه حقوقی، موافق و مخالف یکسانند.

۳- ای کاش بعد از اولین درگیری‌ها و اولین کشته‌ها، خامنه‌ای ما اعلام عزای عمومی می‌کرد. چرا؟ برای این که کشته‌شده‌ها، از اسرائیل و آمریکا نیامده بودند و ضد انقلاب و منافق هم نبودند. از مردم بودند. گیریم که آنها در راهپیمایی غیرقانونی کشته شده‌اند، و گیریم که به هشدار دستگاه‌های انتظامی اعتنا نکرده‌اند، اما ایرانی که بودند. انسان که بودند. چرا ما برای کشته‌های دیگران ارج می‌نهیم و برای هموطنانمان، ارعاب و اختفا و تنش پیشنهاد می‌کنیم؟

٤- ای کاش خامنه‌ای ما در خطبه‌های نماز جمعه بعد از انتخابات و بعد از تشنجات اخیر، از خانواده‌های کشته‌شدگان دلجویی می‌کرد. اخلاق پیامبران این‌گونه است. پیامبر ما به فرموده قرآن، از جهل مردم آن‌چنان می‌گداخت و نسبت به آنان دلسوزی می‌کرد که خدای متعال به او هشدار می‌دهد که ای رسول ما، تو در جانبداری از جُهال و نافهم‌ها، داری خودت را از پای در می‌آوری! مردم ما که به آن درجه نفهم نیستند. سؤالی داشته‌اند که در پاسخگویی نسبت به آن تعلل شد.

۵- ای کاش نیروهای بسیجی و انتظامی و سپاهی وارد معرکه نمی‌شدند. مگر چه شده بود که این‌همه نیرو باید به میان می‌آمدند. خدا خوب می‌داند که با سخن گفتن درست با این مردم، می‌شد همه آنان را مجاب کرد و محبت آنان را برای نظام ذخیره کرد و از این انشقاق بزرگ ایجادشده جلوگیری کرد. مگر دیگر می‌شود این مردم زخم‌خورده را که تعدادشان هم کم نیست، بار دیگر به جانبداری از نظام دعوت کرد.

٦- ای کاش خامنه‌ای ما بلافاصله بعد از بالا گرفتن اعتراضات، به تلویزیون دستور می‌فرمود تا برای آقای موسوی، حتا به عنوان یک مجرم، فرصت‌هایی ایجاد کنند تا او نظرات خود را باز بگوید. اگر این اتفاق می‌افتاد، چه بسا فاجعه‌های بعدی رخ نمی‌داد که برای ما و برای نظام ما تا ابد لکه ننگی به شمار آید.

۷- ای کاش مراجع ما سکوت خود را می‌شکستند و با صراحت درباره اغتشاش‌های اخیر اعلام موضع می‌کردند و تنها به کلی‌گویی و دعوت به آرامش و مراجعه به شورای نگهبان اکتفا نمی‌فرمودند. و مثلاً آیت‌الله جوادی آملی، در یک بیانیه بسیار آرام و روشنگرانه، داستان «هاله نور» را که رئیس‌جمهور جلوی چشم همه آن را ساختگی اعلام کرد، یک حقیقت و یک ماجرای درست و رخ‌داده بیان می‌کردند و نسبت به دروغگویی آقای احمدی‌نژاد ابراز تأسف می‌کردند. مگر نه این که مؤمن باید راست بگوید اگر چه به زیانش تمام شود؟

۸- خامنه‌ای ما در نماز جمعه، منصفانه نسبت به کاندیداها و ناسزاگویی‌های آنان موضع درستی گرفت. اما ای کاش کسی از مردم، حداقل عموم مردم، از گرایش ایشان به آقای احمدی‌نژاد خبردار نمی‌شد. امام خمینی عزیز، هیچ‌گاه نسبت به بنی‌صدر - که حتماً با وی مخالف بود - اعلام نظر صریح نکرد و به انتخاب مردم - اگر چه اشتباه - احترام نهاد.

۹- ای کاش خامنه‌ای ما در ملاقات با نمایندگان مجلس، که هنوز شورای نگهبان نظر قطعی خود را درباره صحت انتخابات اعلام نکرده، انتخابات را سالم و تمام‌شده برنمی‌شمرد و همکاری نمایندگان با دولت را به بعد از اعلام نظر شورای نگهبان موکول می‌فرمود.

۱۰- ای کاش خونی ریخته نمی‌شد و بسیجیان در هیبت لباس شخصی به میان نمی‌آمدند و برای یک چنین مسأله ساده‌ای، که به راحتی می‌شد به نفع نظام و همان جمعیت چهل ملیونی شرکت‌کننده در انتخابات مصادره‌اش کرد، قشون‌کشی حیرت‌انگیزی صورت نمی‌گرفت.

۱۱- و ای کاش‌های دیگری که اینجا تاب تحمل آن را ندارد.

۳-۱۷-۵- «آفات منبر و خطابه (راز فرسودگی منابر ما)!»، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸

رسانه منابر ما از دو چیز در فشار است: کم‌سوادی خطیبان، و حق‌گریزی آنان

مگر داستان بانکداری اسلامی را، که امروز به یک جنازه بدبو بدل شده، کارآمدان و سرآمدان اقتصادی حوزه‌ها پشنهاد نکردند و کار مردم و کشور را به این بلا مبتلا نکردند؟!

بسیار دوست می‌داشتم آقای مهدوی کنی، که تخصصشان اخلاق است، از تریبون صدا و سیما یا همان دانشگاه امام صادق بگویند: از نظر اخلاقی، فرد بداخلاق و خطاکار، خطاکار است؛ چه رئیس‌جمهور باشد، چه یک فرد عادی

بسیار دوست می‌داشتم آقای مکارم شیرازی، راجع به شایعات واردات شکر و نقش فرزندشان در این میان، سخن می‌گفتند

دوست داشتم آقای نوری همدانی، راجع به شهر قم صحبت می‌کردند. این که چرا شهری که در سال‌های پیش از انقلاب یکی از پاک‌ترین شهرهای کشور بوده، پس از انقلاب به روزی درافتاده که اول شهر آسیب‌دیده از مفاسد اخلاقی و اجتماعی است

نحوه گویش یک‌جانبه‌ای که روحانیان و مبلغین ما به کار می‌برند، هرگز فضایی برای رشد فراهم نمی‌کند؛ فضایی که به مخاطب اجازه چون و چرا، و نقد سخنان صاحب‌سخن می‌دهد

هر رسانه‌ای اگر مخاطب‌شناس باشد، چه به حق یا به ناحق، می‌تواند سال‌ها بر مخاطبش تأثیر بگذارد. روحانیان ما نیز، آنجا که بر منبر خطابت می‌نشینند، پای به وادی رسانه‌ای، و همجواری با خاصیت رسانه‌ها می‌گذارند. اما چه شده است که بر این رسالت و رسانه تاریخی، غباری اساطیری نشسته است.

سخن این بار من، بار دیگر با روحانیان و خطیبان است. و همچون همیشه، قطعاً و بی هیچ شائبه: خیرخواهانه و از سر دوستی و رفاقت. در سخن من هیچ کنایه‌ای و گزندی نجویید. من روزی را آرزو می‌کنم که از سخن روحانیان ما نور حق تجلی کند. پس بگویم و بگذرم که در واژگان و نحوه چینش کلماتی که به کار بسته‌ام، به دنبال آسیب و خراش و سخن منافقانه مگردید. به دنبال این نباشید که نکته‌ای از نوشته‌ام را به ناکجای خیانت بند کنید و از آن، همانی را طلب کنید که خود، خواهان آنید. بلکه سخنم را بی‌اعوجاج بخوانید و از آن جز یک خصلت مبارک برنیاورید. خصلتی که می‌گوید: نویسنده این مطلب، به دنبال رهیافتی برای برون‌رفت از آفتی است که بر منابر ما خیمه خوابانده. آفتی که پیش از اینها بایستی آفت‌زدایی می‌شد. آفت‌زادیی هماره‌ای که مسؤولیت مستقیمش با بزرگان کشور و بزرگان حوزه‌هاست. بزرگانی که باید از خود شروع کنند و آثار این غفلت ریشه‌دار را در نحوه مواجهه خود با مردم بجویند.

پس نوشته مرا با حسن نیت بخوانید، وگرنه، شما اگر به دنبال خبط و خطا باشید، می‌توانید از قرآن خدا نیز همانی را استخراج کنید که خود می‌خواهید. خدایا، این تو، و این سخن من، و این غبار آسیبی که در خانه تو و بر منبر پیامبرت نشسته، و این بندگان خوب تو:

دوستان من!

منابر ما از کهنگی رنج می‌برند. این کهنگی را با کاشیکاری مساجد و گلدسته‌های بلند آن و هیاهوهای اعیاد و عزا نمی‌توان زدود. کهنگی منابر ما روز به روز ضخامت بیش‌تری می‌گیرد. و اگر برای رفت و روب این زنگار سخت، چاره‌ای نیندیشیم، مخاطبین ما، ما را با همه تاریخی که با خود حمل می‌کنیم، تنها خواهند گذارد. رسانه منابر ما از دو چیز در فشار است: کم‌سوادی خطیبان، و حق‌گریزی آنان.

ظاهر سواد، جز سیاهی نیست. باطن سواد است که جذبه دارد و به کار می‌آید و نور می‌افشاند. خطیبان ما سال‌هاست که تغییری در نحوه سخن گفتن خود نداده‌اند. تغییر، یکی از عوامل بنیادین بازپروری پدیده‌های هستی است. اگر همه فصول، تابستان می‌بود، روزگار ما از یکنواختی چه رنج می‌برد! یا اگر خورشید همیشه بر سر ما می‌تافت، یا به زیر ابر نمی‌رفت، یا غروب نمی‌کرد و طلوعی نداشت، یا سن و سال ما ثابت می‌ماند و پیر نمی‌شدیم و زاد و ولد نمی‌کردیم، عالَم بشری چه پوک می‌نمود!

تغییر در خطابت، باید همه‌جانبه باشد. هم در نحوه گویش که جذاب و پرکشش باشد، هم در پرهیز از اطاله کلام، هم در نوآوری، هم در ذات مطلب و سخن، هم در لباسی که خطیب می‌پوشد. پیامبر و علی و اولادشان، با افروختن کبریتی و مشعلی، به ما آموختند که چگونه باید باشیم. حبس سخنان و سیره آنان در مطهرات و خمس و زکات، و احکام و فرعیات دین، رسماً جفا به آنان است. خطیبان ما می‌توانند با بهره‌مندی از علوم ضروری متناسب با فهم و نیاز مخاطب، آنان را همچنان پای منبر خود ببینند، بی آنکه نگران شمارگان مخاطبانشان باشند. سخنی که با نور آمیخته باشد، لاجرم مشتری خود را باز می‌جوید؛ اما سخن بی‌ربط و رها و تکراری و سست، حتماً کسالت مخاطب و جدایی او را در پی دارد.

شرمنده‌ام که بگویم: خطیبان ما در سال‌های دور رسانه‌ای شیعی خود جا مانده‌اند و به این روزهای جامعه راه نیافته‌اند. از سخن و سیره‌شان بوی کهنگی به مشام می‌رسد و همین کهنگی موجب آزار مخاطب می‌شود. سخنان هزار بار گفته خطیبان، امروز دیگر به نیاز مخاطب لبخند نمی‌زند، بلکه او را می‌گزد و می‌راند. بی‌سوادی خطیبان، به این نیست که آنان در فقه و اصول و فن خطابت نابلدند، و یا نیاز مخاطب به این نیست که در گویش و سخن خطیبان حتماً چند واژه غربی و آورده‌های نوین تکنولوژیک گنجانده شود، بلکه روی سخنم در این بخش، به فصل مشترک نیاز مخاطب است با آنچه که سخنور ما بر منبر می‌گوید. من بارش فیلسوفانه مفاهیم را نیز سواد نمی‌دانم. به کارگیری واژگان نو و مرعوب‌کننده را نیز سواد نمی‌دانم. بلکه سواد را در بیرون کشیدن ظرایف دین خدا از زیر لایه‌های قرون و اعصار، و غبارروبی هوشمندانه از آنان می‌دانم.

می‌دانم که دوستان روحانی و اعتقادی من، از این همه صراحت و تیزی قلم رنج خواهند برد. اما اجازه بدهید آنچه را که بعدها، با تحکم تاریخی بر سرمان هوار خواهند کشید، امروز، خودمان این بیرق افتاده را، اگر بتوانیم، و اگر بنای برداشتنش را داشته باشیم، بار دیگر به اهتزاز درآوریم.

یک راز حتمی کهنگی سخنان منبریان ما، وامداری آنان به مخاطبان سنتی، و نگرانی آنان از «مرکز رسیدگی به امور مساجد» و سایر دستگاه‌های نظارتی است. خطیب سخن‌سنج ما، گاه مجبور است که همان رویه سنتی را تکرار و تکرار کند. مثلاً مثل آقای فاطمی‌نیا. چقدر می‌شود از فضایل اهل بیت(ع) گفت و ما به ازای سیره آن را در جامعه و در حکومتیان مشاهده نکرد؟! یک روزی این گنج محمدی تمام می‌شود، که شده است.

تا کی می‌شود از شوریدگی فلان عالم و فلان تاجر و فلان طلبه گفت و ته نکشید؟ این نکته‌ها اگر برای خلوت آدمیان ضروری باشند، برای اجتماعیات مخاطبان به کار نمی‌آیند. خطیبی که مرتب مردمان خود را به رعایت سیر و سلوک و ادب و خُلق محمدی تشویق می‌کند، این خطیب، اگر در سیر و سلوک و ادب و خُلق یک مسؤول مملکتی هیچ رنگ و بویی از محمد و آل محمد ندید و سکوت کرد، به همان میزان در کهنگی سخن همیشگی خود بیش‌تر و بیش‌تر فرو رفته و دفن شده است.

منظور من هرگز سیاسی کردن و سیاسی شدن منابر نیست؛ که اگر آن نیز باشد، عین خردمندی است. اما خرج فراوان از تاریخ و معارف دینی، بدون اینکه رد پای امروز جهان در آن مشهود باشد، راز محوری همان فرسودگی سخن است. بی‌سوادی خطیبان ما در این است که آنان، همه ملزومات سخنوری را در احکام شیعه و فقه شیعه و مطالبات رایج حکومتی می‌بینند؛ و حال آنکه سواد سخنوری در مطالبات همگانی و همه‌جهانی است. این مطالبات، گاه در علوم نوین خود می‌نمایاند، و گاه در تبلیغ حساسیت‌های بشری.

در ماه مبارک رمضان امسال، بزرگانی چون آقایان مکارم شیرازی و مهدوی کنی و نوری همدانی و مظاهری، و دیگرانی چون انصاری و نقوی و... به ایراد سخن پرداختند. آنان سخنانی بازگو کردند که فصل مشترکش با مردم به سال‌های دور راه می‌برد. یعنی سخنانشان اگر در سی چهل سال گذشته به کار می‌آمد، امروز این سخنان کم‌مشتری است. راز این مخاطب‌گریزی را خواهم گفت، اما مگر شما می‌توانید به آقای نوری همدانی عزیز بگویید: ای بزرگوار، کاش این سی شبی را که از یک تریبون بزرگ کشوری بهره بردید، می‌سپردید به سخنوری که بر أمّهات مسائل جامعه انگشت بگذارد؛ و خود شما به عنوان مرجعی صاحب‌نفوذ بر پخش آن پای می‌فشردید. اما افسوس که همه این آقایان در سخنانی سطحی، سی شب منبر خود را به طرح مطالبی هدر دادند که از دهان هزار نفر گفته شده، بی تحقیقی جدید، و زاویه‌ای جدیدتر.

به عنوان مثال، اگر گفتید چرا خطبای ما، و همین مراجعی که سی شب ماه مبارک رمضان برای مردمی که مخاطبشان نبودند، صحبت کردند، هرگز به بانکداری طنزی که به اسم اسلامی در کشور ما در جریان است نپرداختند و نمی‌پردازند؟پاسخش را خود می‌گویم؛ برای این که آن را یک ضرورت رایج حکومتی می‌دانند و وقت و حوصله و مشاعر خود را صرف تناسبات نامبارک چرخ فلکی، که اسم «بانکداری اسلامی» را یدک می‌کشد، نمی‌کنند. خطیبان ما نمی‌دانند که در ژاپن، و بسیاری از ممالک غربی، چیزی به اسم سود و ربا و کارمزد هولناکی که بانک‌های ما

ناجوانمردانه اخذ می‌کنند، در کار نیست. یا اگر هست، ناچیز و در خور اعتنا نیست. خطیبان ما اگر هم از این ربای آشکار خبر دارند، بهایی به طرح آن در مجلس سخن خود نمی‌دهند. شکایت مردمشان را از شیوه بانکداری اسلامی می‌شنوند که با سخن قرآن و سخن خود خطیب ما در تناقض است اما مخاطبین معترض خود را به صبوری و تحمل ترغیب می‌کنند.

خطیب ما هرگز شهامت طرد همین رویه بانکداری را که از «إقتصادُنا»ی مرحوم صدر گرفته شده، و در مدار اجرا، مردم و کشور را به روز سیاه نشانده، ندارد. خطیب ما ممکن است در خلوت و برای عده‌ای خاص از مخاطبین خود، مطالبی را در رد رویه‌های حکومتی بگوید، اما شهامت او، همچنان که از پله‌های منبر بالا می‌رود، ته می‌کشد. در همین مسأله بانکداری، خطیب ما شهامت این را نیز ندارد که بگوید: «إقتصادنا»ی مرحوم صدر اگر برای دوره قاجار مفید بوده باشد، هرگز برای فعل و انفعالات اقتصاد جهانی امروز ما چیزی برای گفتن ندارد، بلکه بازدارنده و گمراه‌کننده نیز هست.

داستان بانکداری اسلامی، و قفل ناگشودنی‌ای که بر آن خورده، داستان بسیاری از معارف ماست، که در نازل‌ترین وجه خود، صورتی امروزی و اجتماعی به خود گرفته‌اند. مثل حجاب بانوان، مثل مراودات دیپلماتیک جهانی، مثل دروغگویی متداول و دزدی‌های هماهنگ برخی از مسؤولین، مثل مجهولی به اسم آزادی اجتماعی و فردی مردم، مثل غربت علم و تحقیق در دانشگاه‌ها، مثل کراهت تقلید در افق مطلوب فقه شیعه. مثل همزیستی مسالمت‌آمیز مسؤولان با ریاکاری، مثل تفوق و تجلی فروع دین بر اصول دین، مثل به حاشیه راندن انسان و به صحنه آوردن مسلمان (به زعم ما)، مثل کنار آمدن با بدکاری و کثیفی و شلختگی و مدیریت هیأتی خودمان، و مسخره کردن نظم و نظافت و مدیریت کارآمد غربیان و....

یک خطیب باسواد می‌تواند برای همه عمر سخنوری خود سخن تازه داشته باشد، اگر که بخواهد. چرا که از هر گوشه دین خدا می‌توان سخن و نکته و درس تازه و باطراوت منطبق با نیاز روز استخراج و استنتاج کرد و مخاطب را پله به پله دستگیری نمود و رشدش داد. اما متأسفانه تنبلی مرسومی که ساحت خطابت ما را احاطه کرده، خطیبان ما را از ورود به حوزه اندیشیدن و چالش‌برانگیزی در همین ساحت برحذر داشته است.

این بی‌سوادی ممتد، نتیجه‌اش این شده که همان شیوه قدیمی: اول سخنرانی و بعداً مداحی، در جذب و رشد مخاطب لنگ بزند و منابر ما را از سواد و سود مبرا کند. و نتیجه‌اش این شده که: مداحان بی‌سوادتر، گوی برتری از سخنرانان سنتی را بربایند و داد خطبا را برآورند. و نتیجه‌اش این شده که: مردم در همان بی‌رشدی همیشگی بمانند و البته نیازشان به روحانی کم‌سواد و داستان ممتد تقلید از مراجع برقرار باشد. و نتیجه‌اش این شده که: همچنان مردم از حنجره روحانی کم‌سواد محل و مسجد، مطالبات امروز و آینده جامعه خویش را مطالبه کنند.

یک دور تسلسل بی‌رشدی، یا کم‌رشدی نامتناسب با نیاز روز جامعه. گویا روحانیان و خطبای ما سخت به این رشدنایافتگی مخاطبانشان نیاز دارند؛ که اگر آنان را همپای خواست و نیاز واقعی اسلام به رشد و جولان فکری بخوانند، در عین حال که خود تحمل کشش این‌همه به‌روز بودن را ندارند، چه بسا به عقب ماندن از مردم متهم شوند و ارتباط سنتی‌شان با مردم گسسته شود.

من این‌همه را، از مسیر نادرست حوزه‌ها می‌دانم که مطالب به سرآمده را به مدار درسی طلاب حقنه [تزریق] می‌کنند. وگرنه مگر همان داستان بانکداری اسلامی را، که امروز به یک جنازه بدبو بدل شده، کارآمدان و سرآمدان اقتصادی حوزه‌ها پشنهاد نکردند و کار مردم و کشور را به این بلا مبتلا نکردند؟!

مادامی که بی‌سوادی مرسوم، بر منابر ما حاکم باشد، تنور مداحان کم‌خرد، گرم، و رواج حس‌گرایی و حس‌پذیری مخاطب، به گرمی بازار خطیبان بی‌سواد منجر می‌شود؛ که البته در شکل کلی، به رشد معکوس و عقل‌گریزی مخاطبان این منابر می‌انجامد. همان چیزی که اگر مثلاً سلاطین عربستان سعودی در جهت تحمیق مردم بدان نیازمندند، ما باید از آن گریزان باشیم.

مثال دیگر را از باور خود بگویم: من معتقدم رهبر و بزرگان دینی ما که حتماً به رشد معرفتی مردمان خود بها می‌دهند، همپای برنامه‌های یک به یک دولتی، و «سند چشم‌انداز»ی که برای اقتصاد و رفاه و فرهنگ و سیاست خارجی ما افق مبارکی را متصور است، برای رهایی از داستان مرجع و مقلد نیز چشم‌اندازی ترسیم کنند؛ که یعنی روزی را در فهم و رشد مردم ببینند که نیازی به تقلیدشان نباشد. این مهم، همان چیزی است که از رسالت منابر ما رخت بربسته است.

یعنی منابر ما بایستی خودشان یک چنین دورنمایی از رشد و بالندگی علمی را در حوزه دین برای مخاطبینشان ترسیم کنند. در غیر این صورت، مردم فرسنگ‌ها از محتوای علمی و حاجت‌های اجتماعی خطبا جلو می‌افتند – که افتاده‌اند – و نیاز بطئی‌شان به خطابت روحانیان کم‌تر و کم‌تر می‌شود. و البته، عدم نیاز مردم به مراجع، به این هم نیست که خطبای ما در مساجد، درس خارج فقه و اصول برگزار کنند. اطمینان دارم مخاطبین سخن من، این مهم را از فحوای سخن من دریافت می‌کنند.

حق‌گریزی خطبای ما هم عاملی است که منابر ما را از رونق انداخته و خواهد انداخت. منابر ما از روزگاران دور به این سوی، بی آنکه وامدار حکومتیان باشند، در عین ارشاد معرفتی مردم، به نقد تلویحی حکومت نیز مشغول بوده‌اند. اگر منابر ما از حق‌گویی و حق‌گرایی دوری کنند و توجیه‌گر هر کنش دولت‌ها و دیگران باشند، به رسانه‌ای دولتی، و نه مردمی، نزول خواهند کرد و ارتباطشان با مردم کم و کم‌تر خواهد شد. و حال آنکه یک منبر مردمی، به وقت خود می‌تواند منبری دولتی نیز باشد، اما یک منبر مجیزگوی دولت، نمی‌تواند مستقل از خاستگاهی که برای او تعیین تکلیف می‌کند، در کنار مردم قرار گیرد و با آنان همدردی کند.

خطبای امروز ما، به‌تمامی وامدارند. کم‌ترین نقد آنان به دولت و سایر دستگاه‌ها و شخصیت‌های برجسته کشور، نقطه منفی‌ای در پرونده آنان به جای می‌گذارد. انگشت‌نما شدن یک روحانی منتقد، و بیم از خلع لباس، خطبای ما را از حق‌گویی و حق‌گرایی گریز داده است. یعنی درست همان چیزی که سابقاً، در رژیم گذشته، برای روحانیت و برای خطبای ما جاذبه داشت، امروز از مدار سخن و خطابت آنان به دور انداخته شده است.

این دو عامل، یعنی بی‌سوادی خطبا و تکراری بودن مفاهیمی که مبلغ آن‌اند، و وامدار بودنشان به دستگاه‌های جمهوری اسلامی، باعث شده که وادی خطابت ما کم‌رمق شود و همچنان با مخاطب سنتی به حیات خود ادامه دهد. دورنمایی که اصلاً مطلوب جمهوری اسلامی نیست؛ و اساساً مطلوب اسلام عزیز نیست. اهل بیتی که مردم را روز به روز به رشد و بالندگی تشویق و ترغیب می‌کنند، کجا به مراثی و مداحی، و به سخنرانی‌های سطحی، و به رواج ممتد تقلید و تقلید و تقلید راضی‌اند؟

ای کاش رهبر ما و دولتمردان ما، این قفل و زنجیر حق‌گویی را از پای خطبای ما می‌گشودند و به سخن آنان بالی می‌بخشودند که آزادانه بتوانند بر فراز کاستی‌ها پرواز کنند و تصمیمات حکومتی و رفتار شخصیت‌ها را نقد کنند و نگاه و خواست مردم را به خواست اسلام ناب، و نه اسلامی که در حوزه حکومت، در بند مصلحت‌هاست، خشنود کنند. این آزادی پژوهشگرانه و نقادانه، و نه دخالتگرانه، حتماً به صلاح و خیر نظام منجر خواهد شد و می‌تواند تجلی اسلامی باشد که فراتر از خواست دستگاه‌های نظام، به اسلام ناب نظر داشته باشد.

به یاد دارم حدود دوازده سال پیش، مطلبی نوشتم با عنوان «سنگی بر گوری در قلب جنگل‌های آفریقا»، که روی سخن با روحانیان خودمان داشت. در این مطلب، روحانیان را به مطالعه در پشتکار روحانیان مسیحی ارجاع داده بودم. مسیحیانی که از واتیکان و از کانون رفاه آن عصر، حرکت می‌کردند و مجاهدانه در سراسر جهان پخش می‌شدند. عده‌ای به چین، عده‌ای به استرالیا و جمعی به قلب جنگل‌های آفریقا می‌رفتند و یک عمر در کنار بومیان هیچ‌نفهم آن دیار زندگی می‌کردند و آنان را به مسیحیت، مؤدب می‌کردند. از یک منظر، شاید آنان را پیشقراولان استعمار بدانیم، اما سال‌ها بعد، همین روحانیان مسیحی، جغرافیای مذهبی جهان را به نفع خود تغییر دادند و هر کدام، بی‌نشان در یک گوشه‌ای از دنیا به خاک رفتند و اکنون جز سنگی بر گوری، نشانی از آنان نمانده است. و من، همیشه با یادآوری مجاهدت روحانیان مسیحی، به یاد روحانیان خودمان می‌افتم که سفر نرفته، زود باز می‌گردند تا مبادا از درس و زندگی عقب بمانند؛ که البته به چشم خود نیز روحانیانی دیده‌ام که در انتشار دین خدا پاکباخته‌اند و لباس را برای کسب معاش بر تن نکرده‌اند. اما صد حیف که اینان، گمنامان روحانیت مایند. و حال آنکه ما به مجاهدت برجستگان این صنف محتاجیم. مثلاً؟

مثلاً بسیار دوست می‌داشتم آقای مهدوی کنی، که تخصصشان اخلاق است، از تریبون صدا و سیما یا همان دانشگاه امام صادق بگویند: از نظر اخلاقی، فرد بداخلاق و خطاکار، خطاکار است؛ چه رئیس‌جمهور باشد، چه یک فرد عادی. و بگویند: چرا دستگاه قضائی ما درباره سخنان بدون پشتوانه آقای پالیزدار، عکس‌العمل نشان می‌دهد و بلافاصله او را به زندان می‌اندازد، اما سخنان آقای احمدی‌نژاد را درباره آقای رفسنجانی و ناطق و صفایی فراهانی و پسران اینان می‌شنود و کاری نمی‌کند. و از تریبون همان دانشگاه خودشان بگویند: برای من مهدوی کنی، چه پالیزدار، چه رفسنجانی، چه احمدی‌نژاد، هیچ فرقی نمی‌کنند. مهم، بامی است که در دستگاه قضائی ما از دو هوا برخوردار است.

و یا بسیار دوست می‌داشتم آقای مکارم شیرازی، در یکی از این سی شب، راجع به شایعات واردات شکر و نقش فرزندشان در این میان، سخن می‌گفتند و رسماً به عنوان یک مرجع بزرگ، دامان خود را از این اتهامات برمی‌کشیدند و یک چنین مباحث حیاتی را به دفتر خود وا نمی‌گذاردند. ایشان اگر شخصاً بگویند که خبری نیست و همه‌اش شایعات است، والله من یکی باور می‌کنم. به خداوندی خدا این پاکسازی‌ها، و زدودن ذهن مردم از شایعات، به نفع خود این حضرات است و بی‌توجهی به آنها، برعکس. خیرخواهی که می‌گویم همین است. باید با مردم رو در رو نشست و آنان را قانع کرد. باید!

و یا دوست داشتم آقای نوری همدانی در یکی از این سی شب، راجع به شهر قم صحبت می‌کردند. این که چرا شهری که در سال‌های پیش از انقلاب یکی از پاک‌ترین شهرهای کشور بوده، پس از انقلاب به روزی درافتاده که اول شهر آسیب‌دیده از مفاسد اخلاقی و اجتماعی است.

و یا دوست داشتم جناب مظاهری عزیز در یکی از این شب‌ها، به صدا و سیما می‌گفتند: آقای صدا و سیما، ما مراجع، و روحانیان، تنها دوستداران و حامیان دین خدا و شیعه مرتضی علی نیستیم. به دیگرانی که دین خدا را و شیعه را طور دیگر می‌بینند نیز فرصت بدهید تا آنان نیز سخن بگویند. اگر درست گفتند که چه بهتر؛ اگر نادرست گفتند من مظاهری می‌آیم و پاسخ اشتباهات او را می‌دهم و با این رویکرد، جامعه دینی یک نفسی می‌کشد و هوایی عوض می‌کند.

و یا دوست داشتم آقای قرائتی، یک بار، و تنها یک بار، از تریبون همیشگی خود، به سود چند جوان دگراندیش بهره می‌برد و خودش می‌نشست و به آنان می‌گفت: ای جوانان، من خودم حامی شما، بیایید و این بار شما سخن بگویید. شما بپرسید تا من پاسخ بدهم. و به سینه تلنبار جوانان فرصت می‌داد که داد سخن بدهند.

باورم بر این است که نحوه گویش یک‌جانبه‌ای که روحانیان و مبلغین ما به کار می‌برند، هرگز فضایی برای رشد فراهم نمی‌کند؛ فضایی که به مخاطب اجازه چون و چرا، و نقد سخنان صاحب‌سخن می‌دهد.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=292

۴-۱۷-۵- «تنها راه نجات نظام!»، شهریور ۱۳۸۸

بحران، همچنان حیات دارد و به نشت و نشو و نشاط معکوس خود ادامه می‌دهد و در موعد و موسمی معهود، چارستون نظام را به لرزه در خواهد آورد و بسیاری از مناسبات مستمر آن را واژگون خواهد ساخت

دلارهای رفته را می‌شود با حراج ذخایر زیرزمینی بازآورد و نقیصه‌های پولی را به نحوی رفع و رجوع کرد، اما مردم از دست رفته را به ضرب پول و زور و فریب و وعده، نمی‌توان بر سر سفره این نظام نشاند

اگر رهبر ما به آینده این نظام و بقای آن چشم دارد، باید خود شخصاً پای پیش بگذارد و آب رفته را به جوی باز گرداند

رهبر ما باید پوستین فرسوده نظام را، که منتصبین او باعث و بانی‌اش هستند، نوسازی کند

رهبر ما باید بسیاری از سرنخ‌های نظام را که شخصاً به دست گرفته‌اند، به مردم و نمایندگانشان واگذارند

مگر این‌همه نمایندگان رهبری که در همه جای کشور گمارده شده‌اند، اجازه می‌دهند غباری از نقد به دامان رهبر بنشیند؟

شاید برای جمعی از دوستان ما، همانند معاون نخست‌وزیر بحرین، بحرانی در کار نباشد. یا اگر بوده، با درایت و هوشمندی رهبر و سایر مسؤولان و دستگاه‌های ذی‌ربط، فرو کشیده و اکنون، فصل آرامش و کار و تلاش و تحصیل است. و شاید به همین دلیل نیز هست که می‌بینیم هر شب، جمعی از دانشگاهیان و دانشجویان و فرهیختگان و خواص، در حضور رهبرمان، به ایراد سخن می‌پردازند و در جانبداری از نظام و کیان نظام، هیچ نیز کم نمی‌گذارند.

بله، یک نگاه و نظر، ناظر به این است که اگر خروس و خنجر بحرانکی سر برآورده، اکنون فرو کشیده، و به غار و غلاف خود خزیده و بساطش برچیده شده. این نگاه خوشبینانه، شدیداً علاقه‌مند همین تحلیل از وقایع بعد از انتخابات اخیر است؛ که یعنی: عده‌ای مختصر که از آمریکا و انگلیس و اسرائیل خط می‌گرفته‌اند، طعم خوش حضور چهل میلیونی مردم درانتخابات را در کام ایرانیان تلخ کردند و جمعی غافل را به کام مرگ و تنش درانداختند و طرْف و بهره‌ای نیز از این هیاهو نبستند.

فراتر از این نگاه رسمی و حکومتی، یک نگاه متفاوت، به نتیجه و رویکردی دیگر اصرار می‌ورزد. اول این که می‌گوید: حضور چهل میلیونی مردم را در بوق و برج‌های خود هوار نکشید؛ چرا که اگر بنا بر روال پیشین بود، حداقل ده میلیون رأی خاموش پای به عرصه انتخابات نمی‌گذارد. دوم این که: این ده میلیون نفر، به علاوه بسیاری از رأی‌دهندگان مخالف، به امید تغییرات اجتناب‌ناپذیری که در این سی سال انقلاب در دخمه بی‌اعتنایی دفن شده است، پای پیش نهادند؛ که اگر می‌دانستند تغییری در کار این نظام نیست، همچنان در لاک بی‌تفاوتی خود باقی می‌ماندند. سوم این که: به دلایل فراوان فردی و جمعی، این بحران، همچنان حیات دارد و به نشت و نشو و نشاط معکوس خود ادامه می‌دهد و در موعد و موسمی معهود، چارستون نظام را به لرزه در خواهد آورد و بسیاری از مناسبات مستمر آن را واژگون خواهد ساخت.

نویسنده معتقد است: اگر تا دیروز، مخالفان و منافقان و سلطنت‌طلبان به واژگونی برخی از مناسبات نظام تأکید می‌ورزیدند، اکنون، جمع کثیری از بدنه مردم، از هر قشر و صنف، به واژگونی همین مناسبات اصرار دارند. و این، به معنی کنده شدن بخشی از بدنه حیثیتی نظام است. و نظام، به هیچ تمهید و ترفندی، نمی‌تواند نسبت به این عارضه بنیادین بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد. حال، ما هستیم و این واقعیت درست و تلخ. بله، جمعیت قابل توجهی، از بدنه نظام جدا شده‌اند. این جمعیت کثیر را با توصیه و پخش مستمر دیدار فرهیختگان با رهبر که هیچ، با اتصال زمین به آسمان نیز نمی‌توان به جایگاه ابتدایی‌اش باز بُرد.

یادم نمی‌رود، یک روز رئیس قوه قضائیه، آقای هاشمی شاهرودی، به مجلس رفت و در یک جلسه غیرعلنی اعلام کرد که: خط و نشان کشیدن‌های شعارگونه آقای احمدی‌نژاد، در همین سه چهارماه اول ریاست جمهوری‌اش، باعث شده حدوداً ششصد میلیارد دلار از دارایی نقد کشور، به خارج و به کشورهای همجوار سرازیر شود. و این، از دید عقلا، به مثابه کنده شدن بخشی از بدنه جغرافیایی کشور است. اعلام خطر اقتصادی دیروز آقای شاهرودی، اکنون، به جایگاهی انسانی تغییر ماهیت داده است. اصل فاجعه این است. دلارهای رفته را می‌شود با حراج ذخایر زیرزمینی بازآورد و نقیصه‌های پولی را به نحوی رفع و رجوع کرد، اما مردم از دست رفته را به ضرب پول و زور و فریب و وعده، نمی‌توان بر سر سفره این نظام نشاند.

من در این نوشته، قصد این دارم که از موضع کسی که دلسوز نظام است و هنوز به فرداهای بهتر آن چشم امید دارد، به چونی بازآوردن مردم بپردازم. من می‌خواهم به این سؤال بزرگ که: چگونه می‌توان مجدداً مردم را به شکوه پیشین جانبداری و فداکاری برای نظام باز آورد، پاسخ راهبردی بدهم؛ به نحوی که حتا بخشی از بار نظام را نیز بتوان به شانه‌های امین و صادق مردم سپرد و به موفقیت آن نیز بسیار مطمئن بود.

شاید یک نگاه رسمی و حکومتی، با پای فشردن به رویه‌های جاری این چند ماه اخیر بگوید: جای هیچ نگرانی نیست. ما در شهر کوران آینه‌گردانی نمی‌کنیم؛ گور پدر آنانی که به نظام پشت کرده‌اند، اگر چه تعدادشان میلیون‌ها نفر باشد. و باز بگوید: نظامی که برای خود رهبر و دولت و مجلس و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت و بسیج و ارتش و هواداران جان به کف دارد، باکی از روی‌گردانی چند میلیون آدم قهرکرده ندارد.

من معتقدم اگر رهبر ما به آینده این نظام و بقای آن چشم دارد – که اطمینان دارم فراتر از امثال من به بقای نظام می‌اندیشد و برای آن مجاهده می‌کند– باید خود شخصاً پای پیش بگذارد و آب رفته را به جوی باز گرداند. اگر ایشان به این مهم علاقه‌مند باشند، که می‌دانم هست، باید در حرکتی هوشمندانه و البته مخالف رودخانه سی ساله انقلاب، به تصمیمات جدیدی دست یازد و افسردگی روح‌خراش جامعه را نرم‌نرم به نشاط و سرزندگی بدل فرماید. من می‌گویم: مشاوران کودن و کور، گاه رکن قابل یک جامعه را به زانو در می‌آورند. من باور دارم که مشاوران رهبر ما – آنانی که از مجاورت با ایشان بهره‌ها می‌برند – در اوج سلامت و صحت، آدم‌های بی‌بنیه و خسته و از رمق افتاده‌ای هستند. مطلقاً کارکردی معادل نیاز جامعه ندارند. در سال‌های متمادی و دور، جا مانده‌اند و به این‌سوی مدنیت بشر، پای نگذارده‌اند.

رهبر ما می‌داند که بشر امروز – چه مسلمان و چه غیرمسلمان– بر مدار عقل آرمیده است. از استثنائات شهاب‌گون اطراف خود اگر پرهیز کنیم، قبول خواهیم کرد که قاعده رفتاری بشر امروز بر مدار عقل و تعقل است. هر چیزی را که عقل برنتابد، لاجرم دین نیز برنمی‌تابد. اسلام عزیز بیش از هر دین آسمانی، بر عقل‌گرایی بشر تأکید ورزیده است. نویسنده این مطلب خدا می‌داند که جز خیرخواهی و راهیابی برای برون‌رفت از این مخمصه بزرگ [داعیه و انگیزه‌ای] ندارد. کودن‌ها و معاندان می‌توانند با تمسک به همین نوشته، نویسنده را کافر و بریده از انقلاب و رهبر و نظام بدانند و زندان و درفش و تنهایی و درد را بر او تجویز کنند. اما از دوستداران نظام و رهبر، و از دوستان دیرین خودم می‌خواهم که در خلوت خود به روشنایی این نوشته توجه کنند و به یک جمله که فلانی نیز چپ کرد، از اصل ماجرا پرهیز نکنند.

من می‌گویم: رفتاری که عاقلانه است، مورد تأیید همه ما و دین ماست. این عقل عصری بشری، مثلاً سکانداری متوالی فردی مثل آقای جنتی را که به لحاظ علمی و عقلی در سال‌های دور جا مانده، برنمی‌تابد. اگر آقای جنتی برای سال‌های ابتدایی انقلاب حرفی برای گفتن داشت، وی، امروز، برای یک دانش‌آموز دبیرستانی نیز حرفی ندارد. آقای جنتی، سال‌هاست که جای یک جوان مسلمان فهمیده و نوگرا و اندیشمند و جهاندیده را اشغال کرده است. آقای جنتی، در جایگاه رئیس شورای نگهبان، همه معارف و قوانین را به دانش سال‌های دور خود ارجاع می‌دهد. هرچند در مقام آیت‌اللهی‌اش کسی خدشه نبیند. یا مثلاً آقای امامی کاشانی. یا مثلاً آقای واعظ طبسی. تنها کارکرد مطمئن اینان این است که شاهراه تصمیم‌گیری‌ها را برای شخص رهبر – و نه جامعه – هموار سازند. رهبر ما باید پوستین فرسوده نظام را، که منتصبین او باعث و بانی‌اش هستند، نوسازی کند. این «باید»ی که من می‌گویم، هرگز توهین به محضر ایشان نیست. من اطمینان دارم اگر امر خیری در کار باشد، می‌توان به حضرت صاحب هم «باید» گفت. مسأله مهمی که برای گفتنش بی‌تابم و در نقطه مقابل، از مخاطبان این نوشته و شخص رهبرمان طلب صبوری می‌کنم، این است که رهبر ما باید بسیاری از سرنخ‌های نظام را که شخصاً به دست گرفته‌اند، به مردم و نمایندگانشان واگذارند. و حتماً در این واگذاری، سال‌های دور حیات نظام را نیز مد نظر داشته باشند. مثلاً حیف از رهبر نیست که وقت و حوصله خود را برای تعیین و انتصاب رئیس صدا و سیما و دقت در محتوای برنامه‌های آن صرف کند؟ یا مثلاً رئیس سازمان تبلیغات اسلامی؟ یا مثلاً انتصاب تک‌تک اعضای شورای انقلاب فرهنگی؟ یا انتصاب تک‌تک اعضای مجمع تشخیص مصلحت؟ و یا تعیین و انتصاب رئیس قوه قضائیه؟ یا تعیین تولیت آستان قدس رضوی؟ یا بنیاد شهید و بنیاد مستضعفان؟ یا تعیین و انتصاب اعضای شورای نگهبان؟ و اعضای شورای امنیت کشور؟ و تعیین و انتصاب فرماندهان ارتش و

سپاه و بسیج؟ و تعیین و انتصاب تک‌تک نمایندگان رهبری در دانشگاه‌ها؟ و تعیین و انتصاب همه امام جمعه‌های سراسر کشور؟ و رئیسان ادارات عقیدتی و سیاسی در ارتش و سپاه و بسیج؟ و... مگر این‌همه نمایندگان رهبری که در همه جای کشور گمارده شده‌اند، اجازه می‌دهند غباری از نقد به دامان رهبر بنشیند؟ چرا نباید رهبر ما برای سال‌های دور این نظام، تمهیدی درست و شریف و عقل‌پسند بیندیشند و مثلاً مجلس خبرگان را برای انتقاد از رهبر آزاد بگذارند؟ فردا اگر فردی به عنوان رهبر برای این نظام تعیین شد و به اعتبار راهی که رهبر فعلی رفته، همه راه‌های انتقاد از خود را کور کرد و با چینش دوستان و وابستگان و همراهانش، استبداد ریشه‌داری را در اداره جامعه به کار انداخت، آیا می‌توان بر او خرده گرفت و مردم و جامعه را از بن‌بست ویرانگری که او تدارک دیده به در آورد؟ آیا رهبری که راه انتقاد از خود را – به جهت این که بشری هم‌طراز مردم است و از خطا مصون نیست – گشود و منتخبین مردم را در پیشنهاد و انتقاد از رهبر آزاد گذارد، خواستنی است یا رهبری که با گماردن دوستان و دوستدارانش در همه راه‌های منتهی به خود، امکان نقد رهبری را از جامعه گرفته است؟ عقل می‌گوید که اولی خواستنی‌تر است.

من از موضع دوستدار نظام روزی را می‌بینم که رهبر ما با یک سخنرانی و تعیین تکلیف برای نمایندگان مجلس، همه رنجیدگان و رمیدگان نظام را به اردوگاه نظام باز آورد. روزی را مجسم کنید که رهبر ما از تریبون صدا و سیما با مردم صحبت می‌کند و می‌فرماید: مردم، تا امروز طبق قانون و عرف، وظایف و تعهدات بسیاری به دوش رهبر بود. من از مجلس می‌خواهم که طی نشست‌های متوالی، در اصلاح قانون اساسی همت کنند و اغلب این مسؤولیت‌ها را به دستگاه‌های ذی‌ربط یا خود مجلس واگذارند. و به صدا و سیما نیز بفرمایند که سانسور و باز داشتن مردم از حق بدیهی‌شان، طبق اصول شرع مقدس اسلام، امری حرام و نامشروع و ناپسند است. و بفرمایند: ای مردم، من که رهبر شمایم، به لحاظ قانونی هیچ فرقی با شما ندارم. اگر خطا کردم در قبال رفتار خود بایستی به شما و به قانون پاسخ بگویم. همان‌گونه که علی(ع) رفتار می‌کرد. و باز بفرمایند: من اطمینان دارم فردای یک چنین سخنرانی‌ای، رفتگان و قهرکردگان باز خواهند گشت و به استناد همان قانون مدنی و شرعی، حقوق از دست رفته خود را مطالبه خواهند کرد، یا به خاطر نسلی که آوازه نشاط و سرزندگی‌اش به سراسر دنیا رسیده، از حقوق معوقه خود خواهند گذشت و ایرانی آباد و شریف و سربلند خواهند ساخت.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=325

۵–۱۷–۵– «از آن سوی: رو به اندرون!»؛ اگر موسوی رئیس‌جمهور می‌شد...!، مهر ۱۳۸۸

خدایا می‌بینی حال و روز مرا؟! من در این روزگار، بایستی از فرازها و بلندبختی‌های سرزمینم سخن می‌گفتم و از غرور، سر به آسمان می‌ساییدم. اما می‌بینی که اشک‌ریزان، در حسرت فرصت‌های روییده‌شده، دست بر دست می‌زنم و لب می‌گزم

ورود غریبه‌ای به اسم موسوی به مناسبات اجرایی کشور، در این زمان، یعنی در سال ۱۳۸۸ شمسی، برج بلند هویتی آدم‌ها و دستگاه‌های بسیاری را که در آرامش اختفا، سر به رفتار نامبارک خود داشته‌اند، به لرزه در می‌آورد و خوابشان می‌آشفت

به جای مقدمه

من گاه، به گفتگوی شرموک الاغ، با خدای متعال می‌اندیشم. و صحنه‌ای را تجسم می‌کنم که الاغ، ضجه و شِکوِه به آستان خدای برده و سر به زیر و محزون و بغض‌کرده، از خدا گِله می‌کند. این که: مگر نه مرا تو خود خلق کردی و بار مردمان به دوش من گذاردی و کمال مرا در این باربری و بارکشی مقدر فرمودی؟ پس چرا در این میان، صدای عر و تیز مرا به سخره گرفتی و در قرآن خود از آن به «أنکرالأصوات» نام بردی؟ و با این خلقت طنزگونه‌ات، در همه طول تاریخ، خندیدن آدمیان بر مرا مباح و مجاز دانستی؟ آدمیان تا صدای مرا می‌شنوند، به یاد اشاره أنکرالأصواتی تو می‌افتند و بر من خنده می‌کنند. و حال آنکه من در این ورطه مسخرگی، هیچ از خود ندارم و تنها هر آنچه تو فرموده‌ای، ابراز می‌کنم.
من حتا در این تخیل خود، به اشکی که از چشمان الاغ فرو می‌چکد و بر گونه‌اش می‌غلتد نیز می‌اندیشم. الاغ را می‌بینم که با گوش‌های آویزان، انگار که کوهی بر پشت داشته باشد، آرام به میعادگاه معهود و مألوف خود باز می‌رود. و باز خدای خوب را می‌بینم که نازکشان از پی او می‌رود و با سرانگشتان خداوندگاری‌اش، اشک الاغ را از گونه‌هایش می‌ستُرد و در گوشش نجوا می‌کند: مخلوق نازنین من، نگران مباش. من در قیامت عن‌قریب خود، حتماً به حق تو رسیدگی خواهم کرد و در منظر همه مخلوقاتم، شأن خراش‌خورده تو را ترمیم خواهم کرد. مرا چاره‌ای نبود از این که برای تربیت آدمیان خود، به سمت تو اشاره کنم. وگرنه صدای عر و تیز آنان، همه هستی را به خنده وا می‌داشت.

داستان ورود سپاه به عرصه اقتصاد و خرید سهام مخابرات، بخش کوچکی از یک کتاب صد جلدی است. در بخش‌های دیگر این کتاب صد جلدی، حکایت‌هایی نو به نو، دست به دست می‌دهند و ما را به این روزگار در هم می‌کشانند.
من در جایی دور، در بازارچه مرزی میلک زابل، عده‌ای از سربازان گمنام امام زمان را دیدم که انبار بزرگی از کود شیمیایی را به افغان‌ها می‌فروختند. و در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دیدم که از سود دخانیات و واردات سیگار و معدنی که صاحب شده بودند، آثار هنری تولید می‌کردند.
من امام جمعه‌ای را دیدم که وقتی به او می‌گفتیم: حاج آقا، می‌گویند این قایق مسافربری بزرگ مال شماست، در پاسخ می‌فرمود: من تکذیب می‌کنم. این قایق مسافربری بزرگ، اگرچه به اسم من است، اما متعلق به حوزه علمیه برادران است. و باز وقتی از او می‌پرسیدیم: حاج آقا، می‌گویند مجتمع تجاری سر چهارراه انقلاب مال شماست؟ بلافاصله تکذیب می‌کرد که: اگر چه به اسم من است، اما آن مجتمع تجاری سر چهارراه انقلاب، متعلق به حوزه علمیه خواهران است.
من در نوار ساحلی جنوب، در میانه راه‌ها و جاده‌ها، در سواحل شمال، و در هر کجایی که شما از باب امتحان انگشت بگذارید، مأمورانی را دیده‌ام که در لباس نظامی و انتظامی، آستین همت بالا زده‌اند و در مجاهدتی مثل‌زدنی، عرق‌ریزان، به حمل و انتقال کالا مشغولند. و دیدم که برای این مجاهدت بزرگ، حتا اسکله‌های اختصاصی تدارک دیده‌اند؛ و کمی آن‌سوتر، مدیر فلک‌زده یک اداره اقتصادی را دیدم که با بندبند انگشتانش، سعی می‌کرد با وارسی اسناد، کالاهای رسمی وارداتی را شماره کند و با کالاهای موجود در بازار بسنجد.
من به معادن و کارخانه‌ها و املاک بی‌صاحب بسیاری نیز سر زده‌ام؛ که چگونه در یک ماراتون غارت، میان دوستان سپاهی و انتظامی و دستگاه‌های دولتی، و به حکم رسمی و تردیدناپذیر دستگاه قضائی، تقسیم شده‌اند، با سندهای واگذاری تنظیم‌شده، و مالکیت مسلّم.
من خودم که نه، روح من به سفرهای خارجی نیز رفته است و از دارایی‌های جماعتی که از وابستگان بوده‌اند، خبر گرفته است. آنجاها نیز مجاهدت‌هایی در کار است بیا و بنگر.

خدایا می‌بینی حال و روز مرا؟! من در این روزگار، بایستی از فرازها و بلندبختی‌های سرزمینم سخن می‌گفتم و از غرور، سر به آسمان می‌ساییدم. اما می‌بینی که اشک‌ریزان، در حسرت فرصت‌های روبیده‌شده، دست بر دست می‌زنم و لب می‌گزم.
من حتا رئیس‌جمهوری را دیدم که با همراهانش، گونی‌های پر از پول به دوش گرفته‌اند و با چشمانی اشکبار، علی‌وار، به در خانه فقرا می‌روند و اصلاً هم در انتهای ذهن مبارکشان، به رأی فقرا نمی‌اندیشند.
اینها که آوردم، تنها چند برگی از آن کتاب صد جلدی است. مابقی را می‌گذاریم به عهده حضرت صاحب. که مگر خودش بیاید و با مجاهدت مردان حسابگرش، موی از شکاف خلاف بیرون کشد.

من می‌خواهم دست شما را بگیرم و از منفذی متفاوت، شما را به تماشای یک نمایش خیالی از انتخابات اخیر ریاست جمهوری ببرم. و شما را در کنار آقای میرحسین موسوی بنشانم که رئیس‌جمهور شده‌اند. ایرادی که ندارد؟ خیال است دیگر.

آقای میرحسین موسوی، رو به مردم، پشت میزش نشسته، و در کنارش سپاهیان و امامان جمعه و متولیان امور اقتصادی و سندسازان دستگاه قضائی و نمایندگان آستان قدس رضوی و نمایندگان مجلس و خیل بی‌شماری از این دست، لرزان، بر سر پا ایستاده یا روی صندلی‌های ساده‌ای، نشسته‌اند.
آقای میرحسین موسوی رو به مردان آهنین سپاه و مأموران انتظامی می‌گوید: من این تابلوها را برای مشق شمایان به دیوار نصب کرده‌ام. این قلم‌ها را بردارید و برای مردم بنویسید که به کجاها چنگ برده‌اید و در این سال‌های دراز چه کرده‌اید و چه برده‌اید!
مردان آهنین ما با کمی تردید که: ما باید جوابگوی دیگری باشیم نه تو، سرانجام قلم‌ها را برداشته و از تابلویی به تابلوی دیگر می‌روند و یک به یک برداشته‌های خود را شماره می‌کنند.
نوبت به امامان جمعه می‌رسد. اول اعتراض می‌کنند که آقای رئیس‌جمهور به شما مربوط نیست ما چه کرده‌ایم و برای خواهران و برادران و بستگان و اطرافیان چه تمهیداتی فراهم آورده‌ایم و در چه کارهایی دخالت کرده‌ایم بدون اینکه مسؤولیت این دخالت‌های غیرکارشناسانه خود را پذیرفته باشیم. حساب و کتاب ما با دیگری است نه با تو. اما مگر می‌شود به چشم مردم چشم دوخت و از کنار پرسش‌های ویرانگرشان بی‌تفاوت گذر کرد؟ امامان جمعه هم دست به قلم می‌برند. از تابلویی به تابلویی دیگر.
نوبت به آستان قدس رضوی‌ها می‌رسد. ابتدا پرخاش می‌کنند که: ای داد ای بیداد، زمانه چه گندی به خود گرفته است که می‌خواهند در کار آستانه مقدسه دخالت کنند. اما این رئیس‌جمهور بعد از ۲۵ سال نیامده است که برای هر دستگاه مملکتی، حیاط خلوتی مجاز و مخصوص به خود به رسمیت بشناسد. آستان قدسی‌ها هم به ناچار دست به قلم می‌برند و از تابلویی به تابلویی کوچ می‌کنند.
نوبت به آقای احمدی‌نژاد و تیمش می‌رسد، که باید قلم بردارند و بگویند با آن‌همه پول نفت چه کرده‌اند؟

من به ادامه داستان نمی‌پردازم. خدای می‌داند که قصد من از ترسیم یک چنین صحنه خیالی، طرفداری کور از مثلاً آقای موسوی نیست. من برخلاف سخنوران رسمی و دستگاه‌های رسمی سخن‌پراکنی، عقبه موسوی و همفکرانش را به آمریکا و اسرائیل بند نمی‌کنم. باورم بر این بود و هست که یک ماجرای خانوادگی را، که به راحتی می‌شد به نفع نظام و مردم حل کرد، به دیگران بند کرده‌ایم و در این ادعا سخت گرفتار شده‌ایم. من می‌خواهم در همین خانه خودمان قضیه را رتق و فتق کنم.
احساس که نه، باورم این است که: ورود غریبه‌ای به اسم موسوی به مناسبات اجرایی کشور، در این زمان، یعنی در سال ۱۳۸۸ شمسی، برج بلند هویتی آدم‌ها و دستگاه‌های بسیاری را که در آرامش اختفا، سر به رفتار نامبارک خود داشته‌اند، به لرزه در می‌آورد و خوابشان می‌آشفت. از نگاه آنان: موسوی غریبه بود. خودی نبود. پس برای رهایی از یک چنین صحنه‌ای که می‌توانست از خیال به واقعیت درآید، چه باید می‌کردیم؟ پاسخش این است: هر طور شده، اگر زمین را به آسمان بدوزیم، نباید اجازه بدهیم این غریبه حرف گوش نکن به اندرون و اختفای ما سر فرو کند.
حالا شما، در مقام خواننده این مطلب، سعی کنید ارتباط مقدمه این نوشته را با انتهایش کشف کنید. این که: چرا الاغ، به قدر یک تاریخ، باید مضحکه موجودی به اسم انسان باشد؟ من خود معتقدم خدای خوب، جبران می‌کند. قبول ندارید؟ اگر قبول ندارید، یک بار دیگر مقدمه این نوشته را بخوانید تا راز اشک‌های درازگوش داستان ما را بدانید.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=284

۶-۱۷-۵- «همه برای یکی، یکی برای همه!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد درباره علما و اخلاق رهبری، ۱۷ آذر ۱۳۸۸

باید همه علمای متفرق گرد هم آیند و طی نامه‌ای، شکاف جامعه را به رهبرمان گوشزد کنند

یک چند وقتی است که چهره خواستنی رهبر ما به تلخی گراییده است. عبوس و ترش و برافروخته‌اند. به هر مناسبت، سخنان غضبناک بر زبان می‌آورند

اگر در زمان شاه تنها دانشگاه تهران معرض نگرانی رژیم بود، امروز هر دانشگاه ما در هر کجا، مستعد خیزش و تنش و اعتراض است

بها دادن به اعتراض مردم، بها دادن به بقای خود است. ما وقتی امروز درهای اعتراض آرام را به روی مردم خود بستیم، ناچار، فردا به خواسته‌های سنگین‌تر آنان تن می‌سپریم

جمجمه‌های ترک‌خورده!

برخلاف غربی‌ها که کم سخن می‌گویند، ما، سخن بسیار می‌گوییم. میزان سخن گفتن برجستگان ما و حجم سخن شنودن مردمان ما، در رکوردهای جهانی کم‌نظیر است. شاید با همین تراز بتوان ما را: مردمانی شفاهی‌دوست و عمل‌گریز خطاب کرد. مدیران ما بسیار سخن می‌گویند، بسیار. و چون توازنی میان میزان سخن و عمل‌شان در کار نیست، کسی ما را جدی نمی‌گیرد. نه در داخل و نه در خارج. چرا؟ چون سخن بی‌پشتوانه، باد هواست! رئیس‌جمهور فرانسه و نخست‌وزیر انگلیس اصلاً سخنرانان خوبی نیستند؛ اگر متن پنج‌خطی سخنرانی‌شان را گم کنند، چه بسا در مقابل خبرنگاران و مردمشان از سخن گفتن باز بمانند. برخلاف مسؤولان ما که اگر نوشته‌شان را از آنان بگیری، تازه نطقشان گل می‌کند. عجبا که همان متن پنج‌خطی نخست‌وزیر انگلیس، زیر و بالای همه خبرگزاری‌ها را در می‌نوردد، و سخنرانی یک‌ساعته بزرگان ما کم‌ترین انعکاس جهانی پیدا نمی‌کند. دلیلش، حتماً و تنها صهیونیستی بودن رسانه‌های صاحب‌نام جهان نیست. دلیلش همان توصیه ادبای قدیم ماست که غربی‌ها جدی‌اش گرفته‌اند و ما رهایش کرده‌ایم: «کم گوی و گزیده گوی!»؛ عصاره یک ساعت سخنرانی فلان بزرگ ما را می‌شود در یک خط خلاصه کرد. برخلاف رئیس‌جمهور فرانسه، که همان یک خط را می‌گوید و می‌رود. تریبون سخنرانی برای مسؤولان ما، به سفره‌ای برای رفع گرسنگی می‌ماند، که تا از آن سیر نخورند، کنار نمی‌کشند. ای خدای خوب، مرا ببخشای که ناگزیرم از این غربی‌های کافر و از تو بی‌خبر، برای مجاب کردن بزرگانمان سند بیاورم. از همه اینها به کنار، کسانی که سخن بسیار می‌گویند و عمل کم، حتماً یک تَرک مویین در جمجمه‌هایشان افتاده که اختیار و توازن از آنان ربوده است، وگرنه مگر می‌شود عقل داشت و یک محتوای یک‌خطی را یک ساعت به درازا کشاند؟ از باب مثال: سخنرانی جناب آقای احمدی‌نژاد در سفر اصفهان، که با اعتنا به سند توی دستش! مدعی شده که آمریکایی‌ها برای جلوگیری از ظهور امام زمان وارد عراق شده‌اند، از جنس همان هلویی که است که جناب ایشان در توصیف وزیر سابق بهداشت [باقری لنکرانی] ابراز داشته بود. از عارضه‌های ابتدایی سخن گفتن فراوان و غیرکارشناسانه، همین عدم تعادل در چفت و بست سخن است. در سبد روزانه هر خانوار ما، در کنار نان و گوشت و برنج و ادویه‌جات، مصرف سخنرانی هم از قدیم‌الأیام دیده شده است. هیچ به این اندیشیده‌ایم که چه پولی از جیب تک‌تک ما بابت همین سخنرانی‌ها خارج می‌شود؟ اگر آقای رئیس‌جمهور و سایر سخنوران ما به این مهم اعتنا داشتند - که بابت سخنرانی‌هایشان مستقیماً از جیب مردم پول برمی‌دارند - حتماً یک مراقبتی در چند و چون سخنان خود ابراز می‌داشتند.

راز بقاء

علمای ما این روزها در یک رودربایستی بزرگ گرفتار آمده‌اند. این که اگر دولت فعلی را برآمده از درستی بدانند، پاسخ این همه مردم معترض و وقایع اسفبار رسمی حکومتی را چه بدهند؟ و اگر تمایلشان را به این سوی ابراز کنند، چه به دستگاه‌های حکومتی جواب دهند؟ این تعلیق، هرگز

به سود جامعه، و دینی که علمای ما غصه‌اش را می‌خورند، نیست. من خود را جای آیت‌الله جوادی آملی می‌گذارم؛ اگر آقای احمدی‌نژاد را تأیید کند، با آن همه دروغ او و دروغ‌خانه خود او و رویکرد قشری‌گرایانه او و لطمه‌های همه‌جانبه او و اطرافیانش چه کند؟ اگر نه، بگوید: ای رهبری، ای مردم، ای تاریخ، ای خدای خوب، من صلاح نمی‌دانم بیش از این سکوت کنم و این همه جفا را ببینم. این شیوه حکومت‌داری نیست. من خلخال که هیچ، جان‌های بسیاری دیده‌ام که بی‌جهت تباه شده‌اند و کسی مسؤولیت این‌همه ظلم آشکار را نمی‌پذیرد. اگر ایشان بخواهد این‌گونه سکوت‌شکنی کند، یک به یک علما و طلاب و مردم دوستدار ایشان از خیمه نظام بیرون می‌خزند و عطای همراهی با آن را به لقایش می‌بخشند. پس چه باید کرد؟ آیا رها کردن مسؤولیت امام‌جمعگی چاره کار است؟ خیر، هم سکوت، هم گوشه‌نشینی، هم همراهی، چاره کار نیست. باید همه علمای متفرق گرد هم آیند و طی نامه‌ای، شکاف جامعه را به رهبرمان گوشزد کنند. اگر دیگران را اقبالی در نفوذ نیست، سخن و اعتراض علما می‌تواند کارساز باشد. من شخصاً تا قبل از حوادث انتخابات، خواستار این بودم که علما از دخالت در امور دستگاه‌های کشور پرهیز کنند. اما اینجا خواستار اینم که نه در امور دستگاه‌ها، که در امور مربوط به مردم، جانب مردم را بگیرند. راز بقای علمای ما در طول تاریخ همین جانبداری از مردم و پرهیز از وابستگی به دولت‌ها و حکومت‌ها بوده است.

چهره متبسم امام سجاد(ع)

یک چند وقتی است که چهره خواستنی رهبر ما به تلخی گراییده است. عبوس و ترش و برافروخته‌اند. به هر مناسبت، سخنان غضبناک بر زبان می‌آورند. قرار بر این بوده است که مردمان تلخکام تاریخ، با تماشای صورت بشّاش و شاداب رهبران دینی خود به آرامش دست یابند. در زندگی امامان ما، همه مردمانی که به محضرشان راه یافته‌اند، به این مهم اشاره کرده‌اند، که با هر گرفتاری و تندی و تنش، هرگاه به دیدار معصومی می‌شتافته‌اند، از طمأنینه و آرامش و لبخند آنان، گرفتاری خود را فراموش می‌کرده‌اند و از طوفان درون می‌رهیده‌اند. برافروختگی چهره، مکنونات قلبی را که باید برای رهبران و بزرگان ما پنهان باشد، به صحنه ناصیه و صورتشان می‌کشاند. عده‌ای که در جریان ماوقع حوادث بعد از انتخابات هستند، شاید به رهبر ما حق بدهند که ایشان چه روزهای سخت و پر فراز و نشیبی را گذران می‌کنند. اما کودکان و نوجوانان و مردمان فارغ‌بال ما، صلاح نیست چهره ایشان را عبوس و برافروخته ببینند. می‌دانم که ورود به این حوزه از اخلاقیات، در شأن و اندازه کسی چون نویسنده این سطور نیست. اما من شخصاً اگر یک روز به حضرت سجاد(ع) بعد از واقعه کربلا برمی‌خوردم و او را ترشروی و عبوس می‌دیدم، به وی می‌گفتم: جانم فدای شما، چهره متبسم، هم در میان مردم، هم در پیشگاه خدای متعال، خواستنی‌تر است. با این که اطمینان دارم او را، حضرت سجاد را، حتا بعد از واقعه کربلا، هیچ أحدالناسی عبوس ندیده است.

چرا؟ چون مردان بزرگ، خلوت خود را با مروادات بیرونی خود در نمی‌آمیزند. چرا؟ چون خشم و غضب، خوی و خصلتی خاص برای میدان جنگ است، و به‌کارگیری غضب در نابه‌جای خود، چه بسا دوستان را برَماند. روی گشاده، همان اکسیر نابی است که پیامبر ما با فرا بردن آن، عرب هیچ‌نفهم بیابانی را به زانو در آورد و از دشمن، دوستی فداکار برآورد. خلاصه این که ما از رهبرمان چهره‌ای ترش و خشماگین نمی‌خواهیم. سربازان انگلیسی شعاری دارند به این صورت: «همه برای یکی، یکی برای همه»؛ که منظورشان علاقه‌مندی مردم به پادشاه است و فداکاری پادشاه برای مردم. این خشم صورت رهبر ما به کدامین سو اشاره دارد؟ به ناسپاسی مردم نسبت به انقلاب یا جدا افتادن مردم از نظام؟ که هر کدام این نگرانی‌ها در جای خود، قابل بررسی و در خور آسیب‌شناسی است.

دیروز، امروز، فردا

دیروز شانزدهم آذر بود. روزی که اطراف دانشگاه‌های تهران و احتمالاً دانشگاه‌های شهرهای بزرگ، تا دوردست‌ها در محاصره نیروهای انتظامی و گارد و لباس‌شخصی‌ها بوده است. اگر در زمان شاه تنها دانشگاه تهران معرض نگرانی رژیم بود، امروز هر دانشگاه ما در هر کجا، مستعد خیزش و تنش و اعتراض است. شانزده آذر، با هرچه که در دل داشته و دارد، از کنار ما عبور کرد و رفت. مشکل ما این روزهای خاص نیست. ما باید یک فکر اساسی برای خودمان بکنیم. این که: چرا تا دیروز دانشجویان، ما را می‌خواسته‌اند، و امروز نمی‌خواهند. توجه به این مهم، شاید راهکاری جلوی ما اندازد که طرحی درافکنیم و با اعتنا به ذات آن طرح، از وادی نفرت فرزندان خود، پای به وادی دوستی آنان گذاریم. دیروز باز ما بودیم و کتک زدن جوانان خود به دست جوانان خود. باز ما بودیم و دروغگویی صدا و سیما و مشاوران ابلهی که عده‌ای را به اسم دانشجو به دانشگاه‌ها آورده بودند و آنان را به شعارگویی در دانشگاه‌ها وا داشته بودند تا پخش تصاویر آنان، مردم ما و مردم دنیا را بفریبد. تماشای راهپیمایی مسالمت‌آمیز مردم تهران در پنجاه و پنج سال پیش، نشانگر این است که: بها دادن به اعتراض مردم، بها دادن به بقای خود است. ما وقتی امروز

درهای اعتراض آرام را به روی مردم خود بستیم، ناچار، فردا به خواسته‌های سنگین‌تر آنان تن می‌سپریم. من تردید دارم این عکس‌ها، که در زیر می‌بینید، ساختگی باشند. به‌خصوص که فیلم‌های مشابه آن را به کرات از تلویزیون خودمان تماشا کرده‌ایم. تماشای مردمی که با اطمینان از کنار نفربرهای ارتشی و سربازان مسلح عبور می‌کنند و شعارهای صنفی خود را فریاد می‌کشند، چه احترامی برمی‌انگیزد. زیبایی دیگر این عکس‌ها حضور بانوان بی‌حجاب و باحجاب در کنار هم است. همان روح ملی که در برپایی انقلاب اسلامی در هم آمیخت. اگر مردان صاحب‌نام ما، کمی دقت کنند، شاید تصویر خردسالی خود را در آغوش مادرانشان در همین عکس‌ها مشاهده کنند. این چه امنیتی بوده است که مادری در یک راهپیمایی صنفی، با کودک نوزاد خود در آن حضور یافته است؟ معماری پس‌زمینه عکس‌ها به دیوار مسجد سپهسالار (مدرسه شهید مطهری) می‌ماند.

توضیح این که: بعضی از عکس‌ها به دلیل ناواردی شخص بنده بی‌دلیل تکرار شده‌اند.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=8628

۷-۱۷-۵- «خبر درگذشت محمد نوری‌زاد!»، ۱۹ آذر ۱۳۸۸

از محمد نوری‌زاد هیچ به جای نمانده جز هیاهو، روستا، دانشگاه، انقلاب، خانه، خانواده، جهاد سازندگی، تلویزیون، بشاگرد، جبهه، و نوشته‌ای چند و فیلمی چند

خبر مرگ محمد نوری‌زاد، همین روزها، مثل خیلی از خبرها، منحنی ظهور و سقوط خود را طی می‌کند؛ مثل خبر مرگ صدام؛ مثل خبر مرگ امام؛ خبر مرگ بوش و کلینتون و اوباما و موسوی و کروبی و خاتمی و هاشمی و احمدی‌نژاد و خامنه‌ای؛ این مسیر اجتناب‌ناپذیری است که همه ما در همه ساعات عمر خود با آن مواجهیم

من خدای خوب را به سلامت سخنان خود شاهد می‌گیرم که قصدی جز خیرخواهی در میان نیست

رهبر ما باید سخت نگران رهبری بعد از خود باشند

محمد نوری‌زاد در وصیتنامه خود، از همه آنانی که خطایی از او دیده و جفایی از او مشاهده کرده‌اند، و یا احیاناً از کلام و قلم او رنجیده و به هر دلیل، او را تا کنون نبخشوده‌اند، عاجزانه حِلّیت طلبیده است. محمد نوری‌زاد همچون همه رفتگان، با مرگ خود، رفت و به تاریخ پیوست، تا بنا به آخرین نوشته‌اش، او باشد و پرونده‌ای که جز پریشانی در او هیچ نیست.

از محمد نوری‌زاد دست‌نوشته‌هایی چند باقی است که از همه نافذتر، همین وصیتنامه چند خطی اوست. وصیتنامه‌ای که با نام خدا شروع می‌شود و بعد از چهار خط، با نام خدا پایان می‌پذیرد. محمد نوری‌زاد، با همه های و هویی که داشت، با همه خنده‌ها و اشک‌ها و لبخندهایش، اکنون در این روزگار سرد، برهنه‌تن، در گور خود غُنوده است. اینک، اوست و اعمال او. نوری‌زاد در یک چنین روزی: نوزدهم آذرماه سال سی و یک به دنیا آمد و در یک چنین روزی: نوزدهم آذرماه هشتاد و هشت، رخ در نقاب خاک کشید.

در آخرین دیداری که با او داشتیم، حسرت‌مند عمری بود که مفت و با شتاب از کف داده. و غصه‌ناک فرصت‌هایی بود که در قیل و قال سیاست و فرهنگ و مراودات تلخ این اواخر عمر هدر داده است. محمد نوری‌زاد، این روستایی بی‌نشان، هر که بود، اینک، لقمه موران گور خود است تا از آنچه او به حلال و حرام بلعیده، سیر بخورند.

از محمد نوری‌زاد هیچ به جای نمانده جز هیاهو، روستا، دانشگاه، انقلاب، خانه، خانواده، جهاد سازندگی، تلویزیون، بشاگرد، جبهه، و نوشته‌ای چند و فیلمی چند. اینها همه دارایی‌های یک عمر فعالیت اوست. نوری‌زاد به تلخی جان کند. و به سختی چشم از این دنیا گرفت.

این اواخر، او برای جبران خطاهای بی‌شمار خود به خدا التماس می‌کرد تا مگر او را در این عرصه بیچارگی مدد فرماید. و این زمزمه را مرتب به زبان می‌آورد که: اگر خدا مرا به گناهان شخصی‌ام ببخشاید، با گناهانی که به حق مردم مربوط است، چه کنم؟

خبر مرگ محمد نوری‌زاد، همین روزها، مثل خیلی از خبرها، منحنی ظهور و سقوط خود را طی می‌کند؛ مثل خبر مرگ صدام؛ مثل خبر مرگ امام؛ خبر مرگ بوش و کلینتون و اوباما و موسوی و کروبی و خاتمی و هاشمی و احمدی‌نژاد و خامنه‌ای؛ این مسیر اجتناب‌ناپذیری است که همه ما در همه ساعات عمر خود با آن مواجهیم. کودکی که به دنیا می‌آید، در حقیقت یک کنتور دقیق لحظه‌شمار، به نام شخص او فعال می‌شود. خصیصه این کنتور، روند معکوس شمارگان اوست.

از عمر محمد نوری‌زاد چند روز، و چند ساعت مانده است؟ از عمر موسوی و کروبی و خاتمی؟ از عمر احمدی‌نژاد و رهبر چه؟ نمی‌دانیم. اما همه به این اطمینان داریم که کنتور هر کدام ما فعال است؛ از همان روز میلادمان. کنتوری که خواب و خرابی ندارد، و به کسری از ثانیه‌ها نیز پایبند است.

هر کدام ما بنا به حوزه عمل‌مان، و میزان نفوذ و تأثیری که در اجتماع اطراف خود داشته و داریم، در تنگنای محاسبات الاهی گرفتارخواهیم شد. هر چه محدوده عمل‌مان وسیع و گسترده‌تر باشد، و مردمان بیش‌تری با تصمیمات و خواست و دستور ما به چپ و راست خزیده باشند، به همان میزان، در مظان بازخواست موشکاف خداوندیم در محشر.

از این چند نفری که اسم بردم، کدامین‌شان با حوزه وسیع عمل و اختیار مواجهند؟ آیا جز رهبرمان؟ که به خواست او، مناسبات داخلی و خارجی ما رقم خورده و جماعتی از ما، به صلاحدید او و هدایت او و فرمان او و خواست او و اخم او و لبخند او به سمتی متمایل شده‌ایم؟
بدیهی است که پرونده هر کدام ما اگر برای پاسخگویی سنگین باشد، پرونده ایشان از همه سنگین‌تر است. امام عزیز در وصیتنامه‌اش نوشت: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار، به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم....»؛ کدام‌یک از ما شهامت نگارش یک چنین الفاظی را در وصیتنامه خویش داریم؟ به جرأت می‌گویم: هیچ‌کدام!
اما من برای رهبرمان آرزوی الفاظی ناب‌تر و زیباتر و خدایی‌تر دارم. حادثه‌های خونبار اخیر، و عقب‌ماندگی‌های گسترده کشورمان، چه در سطح منطقه و چه در سطح بین‌المللی، که همه، خواه ناخواه، انگشت اشاره به سمت شخص ایشان دارند، نگرانی‌های عمده‌ای را بر ما، که خواهان عاقبت خوب و خیر برای ایشانیم، ابراز می‌کنند. من نگرانی‌های خود را از باب رفاقت و دوستی، یک به یک شماره می‌کنم تا شاید حضرت ایشان با توجه به ذات این نکات، تأملی و التفاتی در چند و چون ما وقع ماه‌های اخیر و اختیارات بی‌شمار خویش بفرمایند. من خدای خوب را به سلامت سخنان خود شاهد می‌گیرم که قصدی جز خیرخواهی در میان نیست. بهترین هدیه ما برای عزیزی که بسیار دوستش می‌داریم چه می‌تواند باشد الا اینکه او را به هر طریق و به هر سخن، یک قدم به بهشت رضایت خدای متعال نزدیک‌تر سازیم؟ مگر امر به معروف و نهی از منکر، روح دیگری دارد؟

۱- رهبر ما باید سخت نگران رهبری بعد از خود باشند. با اطمینان می‌گویم: رهبر بعد از ایشان، به هیچ وجه، آرامش سال‌های طولانی رهبری ایشان را نخواهد داشت. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای زمانی رهبری جامعه را به عهده گرفت که اکثریت مردمان کشور با آغوش گشوده، وی را با جان و دل پذیرفتند. این گشودگی، هرگز برای رهبری دینی بعد از ایشان فراهم نیست.
رهبر بعدی – هر که باشد – در میان التهابی زایدالوصف، سکان اداره کشور را به عهده خواهد گرفت. با مردمانی که عمدتاً دل به او ندارند و یا با او نیستند. چه خوب می‌شد اگر رهبر ما، بستری از تمایل عمیق مردم را برای رهبر بعد از خود فراهم می‌آورد. همان بستری از تمایل قلبی و مردمی که امام برای رهبری ایشان پدید آورد تا جناب ایشان بتوانند بی هیچ اضطراب و التهابی، بیست سال تمام بر مسند رهبری این کشور قرار گیرند و مانعی بر سر راه خود نبینند.
۲- رهبر بعدی – هر که هست – حتماً علاقه‌مند است اختیارات بی‌شمار رهبر فعلی را داشته باشد. از کجا معلوم توانمندی وی به حدی باشد که دیگران در او نفوذ نکنند و اختیارات بی‌شمار او را به نفع خود مصادره نکنند. امان از مشاوران کم‌خردی که بیوت علما را محاصره کرده‌اند و با نفوذ در زیر و بالای دستگاه‌ها، به بدیهی‌ترین شکل ممکن، قانون را از ریخت می‌اندازند.
۳- اگر رهبر بعدی بخواهد یک به یک فرماندهان سپاه و ارتش و نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان و اعضای مجمع تشخیص مصلحت و امامان جمعه تهران و شهرستان‌ها و اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی و رؤسای صدا و سیما و بنیاد شهید و بنیاد مستضعفان و تولیت آستان قدس رضوی و سازمان تبلیغات و نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها و سایر نهادها و دستگاه‌ها را از کار برکنار و نمایندگان جدید خود را به ذوق و خواست و سلیقه شخصی خویش بیاراید، لاجرم در گزینش و میزان نفوذ تک‌تک اینان به یک‌یک قدم‌های رهبر فعلی استناد خواهد کرد و ادامه مسؤولیت رهبر فعلی را در خیر و شر رفتار خود همچنان تر و تازه نگاه خواهد داشت.
٤- رهبر بعدی یا شورای رهبری – هر که هست و هر که هستند – علاقه‌مندند از تمامی رویه‌های رهبر فعلی برای گشودن درهای بسته قانونی، مثل دخالت در امر مجلس و دستگاه قضائی و سایر دستگاه‌های دولتی، سود برند. بدیهی است که به آنها استناد خواهند کرد و قانون را و اجرای قانون را به حاشیه خواهند برد.
۵- پیشنهاد خیرخواهانه این حقیر برای زیبایی الفاظ آن وصیتنامه ناب این است که رهبر ما – حضرت آیت‌الله خامنه‌ای عزیز- تا دیر نشده و فرصت هست، با آرامش، تغییرات و محدوده اختیارات رهبری خود و رهبری بعد از خود را نهادینه و قانونی کنند. اغلب یا بخش قابل توجهی از وظایف خود را به عهده قانون وا نهند و برای خود شأنی نظارتی اختیار کنند.
٦- از میلیون‌ها مردم رنجیده، به شیواترین وجه ممکن، دلجویی کنند و حقوق تضییع‌شده آنان را شخصاً استیفا نمایند.
۷- معروف است که اگر خدای متعال، عزت کسی را اراده فرماید، بسیج همه بشریت برای تحقیر و در هم کوفتن او به جایی نمی‌رسد. و البته بالعکس.

من از موضع یک دوست می‌گویم: این عزت الاهی، اکنون، به نام میرحسین موسوی رقم خورده است. این نکته را نه از منظر گرایش سطحی سیاسی و شخصی یک فعال فرهنگی بیان می‌کنم؛ بلکه می‌گویم: با کمی تأمل و درایت می‌توان برکات این عزت‌مندی را در جمال مبارک مردمی که تا دیروز – به هر دلیل – از انقلاب و آدم‌های انقلاب رمیده بودند و امروز به میرحسین موسوی و سیره و مسلمانی وی متمایلند و به همراه او به جانب انقلاب و قانون اساسی روی آورده‌اند، تماشا کرد.

امروز اگر همه دستگاه‌های نظامی و انتظامی و دولتی و قضائی ما، و شخصیت‌های صاحب‌نفوذ ما، چه در داخل و چه خارج، دست به دست هم بدهند تا او را – میرحسین موسوی را – از گردونه اعتماد مردم به دور اندازند، هم لکه‌ای بر پاکی دامان او نمی‌نشانند، هم گره‌ای بر کار او نمی‌افزایند. و اتفاقاً در نقطه مقابل، میزان محبوبیت و درخشندگی او را مضاعف می‌کنند.

پیشنهاد دوستانه من برای تلألؤ آن وصیتنامه ناب رهبرمان این است که وی، شخصاً، در این عزت‌مندی الاهی که بر ناصیه میرحسین موسوی نشسته است، سهمی محوری اختیار فرمایند و در بروز مقدمات آن نقش داشته باشند.

فرداست که خبر درگذشت محمد نوری‌زاد، مثل خبر درگذشت رفتگان بی‌شمار تاریخ، منحنی ظهور و سقوط خود را طی کند. بعد از هیاهوهای متداول و مجالس هفت و چهل و سال و یادبودهای خانواده و دوستان، این تنها خود اوست که در پیشگاه عدل الاهی حضور می‌یابد. با اعمالی که در چنته دارد.

در محشر الاهی، آنچه در پیشگاه شاهدان، به تمامی، رعایت می‌شود این است: ای بنده من، پیش بیا و بگو با آن‌همه نعمتی که عطایت کردیم، از انسانیت، به چه میزان بهره‌مندی!

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=743
http://www.kaleme.com/1388/09/24/klm-5748

۸–۱۷–۵– نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹

مردم به‌خاطر وقوع جنگ، جنگ قدرت داخلی را تحمل کردند. اما جنگ که تمام شد، جنگ مسؤولین با مردم شروع شد و این، کمال نامردمی بود

ببین چه مردان برجسته‌ای، از مردان ایمانی، تا مردان حکومتی، دست به غارت اموال زده‌اند. اینها تنها گوشه‌ای از غارت بزرگان ماست. به مجلس نگاه کن؛ که چگونه با استقلال و قانون شوخی می‌کنیم! به دستگاه قضایی بنگر؛ آیا این بود آن عدالت معهود که امروزه در این دستگاه، دست‌به‌دست می‌شود؟ به دولت بنگر. قرار ما با مردم این بود؟!

علی کجا با مردم خود چنین می‌کرد که ما می‌کنیم؟ علی کجا به مردم خود وعده می‌داد و از پشت به آنها خنجر می‌زد؟!

ما یک روز قرار بود شخصیت تحقیرشده مردم خود را ترمیم کنیم؛ امروز، مردم ما، یکی از تحقیرشدگان ملت‌های حاضر دنیایند

پیشنهاد می‌کنم فیلم بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را تماشا کنی تا به حال «فعلی» مأمورانی که اسم خود را «سربازان گمنام امام زمان» گذارده‌اند، دست یابی

امروز، که حال فعلی ما و شما و رهبرمان است، رعایت اخلاق، و مسائل خصوصی مردم و حق و حقوق آنان، یک طنز سر گردنه است؛ حالا کرامت انسانی و خدا و پیغمبر و قرآن و دین خدا بماند!

آیا داستان کهریزک، حال فعلی ما نیست؟! آیا مگر داغ ننگ چنین فضاحتی از پیشانی ما پاک خواهد شد؟!

روزگار ما در فردا و فرداها، اسف‌بارتر از این خواهد بود

بسم الله الرحمن الرحیم

به سید حسن خمینی عزیز و سیادت سیلی‌خورده‌اش

سید عزیز، رفتاری که با تو بر سر مزار جدت امام خمینی(ره) صورت گرفت، تقاص بدیهی رفتار خود ماست با مردمان بی‌پناهمان. ما به مردمی که از ظلم، از فساد، از پلیدی و تبعیض به تنگ آمده بودند، وعده دادیم که: اگر به نظام اسلامی ما، «آری» بگویید، ما افق‌های روشنی از آزادی و درستی و ایمان و عدل را به روی شما خواهیم گشود و کاستی‌های تاریخی شما را مرتفع خواهیم ساخت. به آنان وعده دادیم که: اگر به نظام پیشنهادی ما «آری» بگویید، عدل را از حوزه فهم و حکومت علی(ع) به ساحت زندگی شما خواهیم آورد. و لذت رفتار او با خویشان و غریبگان را به شما خواهیم چشاند. گفتیم: مگر نه اینکه رژیم شاه و رژیم‌های گذشته، قدر شما را ندانستند؟ حال، این «ما» که قدر شما را نیک می‌دانیم. ما شما را بر بلندای کرامت و شرافت انسانی می‌نشانیم و خستگی جهل تاریخی را از تن و فهم شما به در می‌کنیم. ما آمده‌ایم که هویت سیلی‌خورده و تحقیرشده شما را از قهقرا به درآوریم و قامت خمیده شخصیت ملی و مذهبی شما را استقامت بخشیم. اگر در حکومت پهلوی، از هزارفامیل و حاکمیت و غارت آنان در رنج بوده‌اید، ما با اعتنا به آموزه‌های دینی، و آهن گداخته‌ای که علی به صورت برادرش عقیل نزدیک کرد، ریشه

فسادهای خویشاوندی و رفاقت‌های پولی و رانت‌های فرصت‌روب را از سرزمین خود بیرون خواهیم کشید. تجلی یک حکومت ناب و مردمی را به جهانیان نشان خواهیم داد. کاری خواهیم کرد که مردم از سراسر جهان به تماشای عدل و عقل و نظم و رشد ما شتاب کنند.

بله سید عزیز؛ به مردم تحقیرشده خود گفتیم: اگر ما را بپذیرید، کاری خواهیم کرد که کمونیست‌ها و سایر نحله‌های فکری در دانشگاه‌ها کرسی تدریس داشته باشند. تو گرچه به یاد نداری، اما ما تمام این وعده‌های تمام‌نشدنی را در سفره آرزوها و باور مردم گذاردیم و به برق همین وعده‌ها از آنان «آری» گرفتیم.

سید عزیز، ما برای اخذ آری از مردم، همه اعتبار تاریخی و دینی خود را به صحنه آوردیم. مردم ما را باور کردند. و به ما «آری» گفتند. از چریک و توده‌ای و ملی‌گرا، تا مجاهد و مسلمان و ذوب‌شدگان در تشیع. از سنی و یهودی و مسیحی و زردشتی، تا همه آنانی که می‌خواستند «انسان» باشند. ما با همان وعده‌های چشم‌نواز و شوق‌آفرین، مردم خود را به عقد معامله‌ای فرا خواندیم که یک سمتش ما بودیم و سمت دیگرش آنان. موضوع مورد معامله هم همین افق‌های ناب بود. معامله خیلی زود جوش خورد؛ چراکه مردم، جدّ بزرگوار شما را و مردان برجسته‌ای چون مطهری و طالقانی و منتظری و بهشتی را مردانی راستگو می‌دانستند؛ الحق نیز چنین بود. اینان در آزمون‌های سخت، امتحان خود را پس داده و به باور عمیق مردم راه یافته‌بودند. اما، سید عزیز، معامله که انجام شد، دغلکاری‌های ما نیز شروع شد. و ما روز به روز و سال به سال، از موضوع آن قرارداد نورانی دور شدیم. مردم به‌خاطر وقوع جنگ، جنگ قدرت داخلی را تحمل کردند. اما جنگ که تمام شد، جنگ مسؤولین با مردم شروع شد و این، کمال نامردمی بود. به‌نحوی که ما همان آزادی نیم‌بند زمان شاه را نیز از مردم خود سلب کردیم. با ایجاد چارچوب‌های خشک، مردم خود را به زحمت و نفرت انداختیم. گشایش‌های اجتماعی، جایش را به سخت‌گیری‌های کودکانه ما داد. مردمی که باید از مدیریت ما به آن آرزوهای نورانی دست می‌یافتند، خودشان موضوع آوارهای روز به روز ما شدند.

سید عزیز، قبول کن که ما در آن معامله بزرگ، «غش» کردیم. قبول کن که ما مردم خود را فریفتیم. به جای هزار فامیل، گستره‌ای از غارت‌های لجام‌گسیخته را در آغوش گرفتیم. به افشاگری‌های عباس پالیزدار نگاه کن و ببین چه مردان برجسته‌ای، از مردان ایمانی، تا مردان حکومتی، دست به غارت اموال زده‌اند. اینها تنها گوشه‌ای از غارت بزرگان ماست. به مجلس نگاه کن؛ که چگونه با استقلال و قانون شوخی می‌کنیم! به دستگاه قضایی بنگر؛ آیا این بود آن عدالت معهود که امروزه در این دستگاه، دست‌به‌دست می‌شود؟ به دولت بنگر. قرار ما با مردم این بود؟!

به همین دلیل است که می‌گویم آن سیلی‌ای که دار و دسته رئیس‌جمهور زیر گوش تو زدند، بخشی از تقاص حقوق فراموش‌شده مردم بود. البته تو نگران آبروی خویش مباش؛ چراکه خدای آبروپرداز، تو را به زودی بر خواهد کشید، و طراحان کودن آن فتنه را به سیاهچال بی‌آبرویی در خواهند انداخت.

سید عزیز، در آن روز نامبارک چهاردهم خرداد، در کنار مزار جدّت خمینی(ره)، رهبر ما نیز، نیک سخن نگفت. او با سخنان پدرانه خود باید آب بر آتش فتنه رئیس‌جمهور و دار و دسته او می‌افشاند. اما سخنان رهبرمان، متأسفانه، آن آتش فتنه را شعله‌ورتر ساخت. او بار دیگر از طلحه و زبیر گفت و مستقیم و بدون تخفیف، خود را به جای علی(ع) نشاند. من در نامه اولم به رهبری، همین خطا را متذکر شده‌ام؛ که یعنی ما تنها زمانی می‌توانیم دیگران را طلحه و زبیر بدانیم و خود را علی، که رفتارمان، نعل بالنعل، علی‌گونه باشد. علی کجا با مردم خود چنین می‌کرد که ما می‌کنیم؟ علی کجا به مردم خود وعده می‌داد و از پشت به آنها خنجر می‌زد؟!

ما یک روز قرار بود شخصیت تحقیرشده مردم خود را ترمیم کنیم؛ امروز، مردم ما، یکی از تحقیرشدگان ملت‌های حاضر دنیایند. رهبر ما اما به یک سخن طلایی امام(ره) نیز مؤکداً تاکید کرد. اینکه: «میزان، حال فعلی افراد است». و با همین سخن، دیگران را به باد انتقاد گرفت. غافل از اینکه سخن امام، ظاهراً باید با خود ایشان هم مطابقت داشته باشد. رهبر ما، بیست و یکی دو سال است که بعد از کوچ امام عزیز، رهبری جامعه ما را به عهده دارند و متأسفانه، چندی است که از سیره و راه امام فاصله گرفته‌اند و آن معامله با مردم را به‌کلی از یاد برده‌اند. امروز اغلب اطرافیان و بازوهای اجرایی امام، از وضع موجود و نحوه رهبری ایشان ناراضی هستند. رهبری که باید در همه حال، شأن پدری خود را رعایت کند، مستقیم به جانبداری از فردی بی‌تعادل، پای به صحنه گذارده است. امام هرگز اجازه ندادند نهادهای تحت نظر رهبری، مثل شورای نگهبان و صدا و سیما، به حمایت از کاندیدایی وارد عمل شوند. اما ایشان، دست همگانِ خود را در این حمایت آشکار گشودند. امام، دست و پای سپاه و نظامیان را از ورود به کارهای سیاسی و اقتصادی جمع کرد، و ایشان، سپاه و بسیج را، هم در مسائل سیاسی و هم در ورود به معاملات کلان اقتصادی، باز گذارد و شتاب آنان را نیز امضا فرمود. در زمان امام، دستگاه قضایی و قاضی، مستقل بودند و امروز، آلت دست بزرگ‌ترها و به‌ویژه مرعوب مأموران وزارت اطلاعات شده‌اند. در زمان امام، کجا یک رئیس‌جمهور ثروت مردم را غارت می‌کرد؟ امروز، اما میلیاردها پول گمشده، به شوخی گرفته می‌شود.

خلاصه سید عزیز، سخن در این خصوص، فراوان است. سرت سلامت و پشتت به رحمت و لطف خدا گرم. ما به تو و آینده امید فراوان داریم. مبادا از صحنه به در روی؟

یادمان نرفته آن نامه شریف امام، که توصیه فرمود اگر از تریبون مجلس به کسی توهین شد، باید به وی فرصت داده شود تا در پشت همان تریبون، از خودش دفاع کند. شما خود، مجلس امروز را، صدا و سیما را، و همه منبرها و تریبون‌های رسمی را تماشا کن که چگونه به آن توصیه امام، لبخند می‌زنند. لبخندی که می‌توان ذات کرامت و حق و انصاف را در اعماق اصطبل‌گون رویه‌های نادرست آن تماشا کرد.

در فرمان معروف هشت‌ماده‌ای، امام به یک ضرورت اخلاقی نافذ تأکید می‌ورزند؛ این‌که اگر در حین تعقیب نیروهای ضد انقلاب، در یک منزل، یا محل کار، یا هر جا، به مواردی غیراخلاقی برخوردید، حق پیگیری آن موارد را ندارید. اما امروز چه؟ پیشنهاد می‌کنم فیلم بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را تماشا کنی تا به حال «فعلی» مأمورانی که اسم خود را «سربازان گمنام امام زمان» گذارده‌اند، دست یابی. من پس از دیدن این فیلم از خود پرسیدم: اگر یک روز از تو می‌پرسیدند انقلاب اسلامی مورد علاقه تو یک روزی به جایی خواهد رسید که به اسم جمهوری اسلامی، از یک بانو، با چنین الفاظی بازجویی خواهد شد، آیا باز راضی به انقلاب و برچیدن رژیم شاه بودی؟ با اطمینان به خود پاسخ دادم: هرگز!

امروز، که حال فعلی ما و شما و رهبرمان است، رعایت اخلاق، و مسائل خصوصی مردم و حق و حقوق آنان، یک طنز سر گردنه است؛ حالا کرامت انسانی و خدا و پیغمبر و قرآن و دین خدا بماند!

سید عزیز، آیا داستان کهریزک، حال فعلی ما نیست؟! آیا مگر داغ ننگ چنین فضاحتی از پیشانی ما پاک خواهد شد؟!

از نگاه امام، میزان، رأی مردم بود. امروزه اما میزان، اراده نیروهای انتظامی و مأموران امنیتی است. در تمام شئونات، از سیاست تا اقتصاد، تا مجلس و دولت و تا دستگاه قضایی، مردم آیا امروز در کجا حاکم‌اند؟

امام می‌فرمود مخالفین تا اسلحه به دست نگرفته‌اند، آزادند. حال فعلی امروز ما این‌گونه است که با حس و حالی معنادار، به آزادی مخالفین پوزخند می‌زنیم.

در زمان امام، مجلس از استقلال برخوردار بود. تنوع نمایندگان تماشایی بود، تنوعی که دیگر تکرار نشد. امروز اما مجلس خفیف ما، حتا از پیگیری مصوبات خود عاجز است، تا بلکه بتواند به خواست‌ها و توپ و تشرهای رئیس‌جمهور، به اسم همراهی و مصلحت نظام، شکلی قانونی دهد.

سید عزیز، قبول می‌کنی که راز ناسزاها و بی‌ادبی‌های آن روز، در اسائه ادبی است که خود ما به ساحت حق مردم روا داشته‌ایم؟ روزگار ما در فردا و فرداها، اسف‌بارتر از این خواهد بود. وقتی یک «بی‌تربیتی» فرصت ابراز پیدا می‌کند، همین بی‌تربیتی می‌تواند در فردای خود ما، مطالبات گستاخانه و بی‌ادبانه‌ای داشته باشد. دیروز، این بی‌تربیتی به سمت تو احاله داده شد، اما فردا، همین بی‌تربیتی از دامان خودشان خواهد آویخت؛ چرا که بی‌تربیتی سامان‌پذیر نیست. مگر شعبان بی‌مخ‌ها را می‌شود در چارچوبی جای داد و انتظار تحرک در همان محدوده را داشت؟

سید عزیز، خداوند تو را و آبروی تو را بر خواهد کشید، و به همین نسبت، بار سنگینی امانتی بر شانه‌های تو وا خواهد نهاد. خودت را برای روزهای گدازنده‌تر مهیا کن. تو، نور چشمی. مباد که من، فراتر از فهمی که با توست، تنها به نسبت تو با امام چشم داشته باشم. فردا با تو، و با مردمانی است که خواهان حق و حقیقت‌اند و از پلیدی و زشتی بیزارند.

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد

زندان اوین

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/index.php/nurizad/176

۱-۸-۱۷-۵- تکمله و توضیح اکبر اعلمی بر نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹

نظر به اینکه در هنگام تنگ آمدن قافیه، بعضی از مقامات کشورمان، به صدر اسلام و سیره ائمه اطهار و یا خط امام و رهنمودهای بنیانگذار جمهوری اسلامی و در مواردی هم به قانون اساسی تمسک می‌جویند، با خواندن این بخش از نامه نوری‌زاد، بی‌مناسبت ندیدم که آن را بهانه‌ای قرار داده و در همین ارتباط به عنوان تکمله و توضیحات نامه وی، به فرازهائی ماندگار از سخنان علی(ع)، آیت‌الله خمینی و بعضی از اصول قانون اساسی اشاره نمایم، تا شاید بعضی از مسؤولان و تصمیم‌سازان و مجریان کشور به مقایسه رفتارهای موجود با فرمایشات امام علی، وعده‌های آیت‌الله خمینی و رهنمودهای قانون اساسی بیاندیشند و به خود آیند و به این نتیجه برسند که جای منتقدین و افرادی مانند محمد نوری‌زاد، در زندان‌های جمهوری اسلامی نیست:

محمد نوری‌زاد، فیلمنامه‌نویس، مستندساز و روزنامه‌نگار و از همفکران مرحوم آوینی و از اعضای سابق هیأت تحریه روزنامه کیهان و دوستان نزدیک حسین شریعتمداری به شمار می‌رود.
کسانی که با نوری‌زاد آشنا هستند، به خوبی می‌دانند که او حداقل تا اواخر سال ۱۳۸۷ جزء متعصب‌ترین اصولگرایان و حامیان آیت‌الله خامنه‌ای و همچنین احمدی‌نژاد محسوب و در ضمن، از سرسخت‌ترین مخالفان جریان اصلاح‌طلبی به شمار می‌رفت و در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری هم از کاندیداتوری احمدی‌نژاد حمایت کرد.
خط مشی انتخابی نوری‌زاد همواره معطوف به حمایت از رهبری و دولت احمدی‌نژاد بوده است؛ تا آنجا که حافظه راقم اجازه می‌دهد، در واقع اولین انتقاد وی نسبت به دولت احمدی‌نژاد به دیدار اصحاب قلم و هنر با احمدی‌نژاد در تاریخ سه‌شنبه ۲۵ مهر۱۳۸۵ برمی‌گردد. در این دیدار، نوری‌زاد با اشاره به عملکرد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دولت نهم گفته بود:
«آقای صفار هرندی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بسیار بسیار ضعیف عمل کردند و تیمی که با ایشان همکاری می‌کند، بسیار ضعیف‌تر است و رئیس‌جمهور چهار سال بعد وقتی پشت سرش را نگاه می‌کند با یک وزارتخانه فشل و از کار افتاده روبه‌رو می‌شود...؛ من با آقای صفار دوستی دیرینه دارم و معتقدم که اگر ایشان در حال حاضر بخواهند فرمانده سپاهی باشند، اولین کسی که داوطلب خواهد شد که در سپاه ایشان مشغول به فعالیت شود، من خواهم بود، ولی معتقدم که عملکرد ایشان در وزارت فرهنگ و ارشاد بسیار ضعیف بوده است. معتقدم که باید آقای صفار هرندی در یک سال پیش، جاذبه شیرینی وزارت را بر کوهان شتر می‌انداختند. به نظر من، آقای صفار هرندی می‌تواند در سمت معاونت مطبوعاتی وزارت ارشاد موفق باشد، ولی ایشان در کیهان نیز نشان دادند که فرد ناموفقی هستند؛ به نحوی که تیراژ روزنامه کیهان از ۲۵۰ هزار به ۳۰ هزار تنزل پیدا کرد.»
نوری‌زاد پس از اعلام نتایج دهمین انتخابات ریاست‌جمهوری به جرگه منتقدان حکومت پیوست و در پی نوشتن نامه انتقادی و سرگشاده خود خطاب به مقام رهبری، به اتهام تبلیغ علیه نظام، توهین به رهبر، رئیس قوه قضائیه، رئیس‌جمهور و امام جمعه مشهد به سه سال و نیم زندان و پنجاه ضربه شلاق محکوم شد و هم‌اکنون در زندان اوین به سر می‌برد.
نوری‌زاد در قسمتی از نامه سرگشاده اخیر خود خطاب به نوه آیت‌الله خمینی نوشته است:
«تقاص بدیهی رفتار خود ماست با مردمان بی‌پناهمان. ما به مردمی که از ظلم، از فساد، از پلیدی و تبعیض به تنگ آمده بودند، وعده دادیم که: اگر به نظام اسلامی ما، «آری» بگویید، ما افق‌های روشنی از آزادی و درستی و ایمان و عدل را به روی شما خواهیم گشود و کاستی‌های تاریخی شما را مرتفع خواهیم ساخت. به آنان وعده دادیم که: اگر به نظام پیشنهادی ما «آری» بگویید، عدل را از حوزه فهم و حکومت علی(ع) به ساحت زندگی شما خواهیم آورد. و لذت رفتار او با خویشان و غریبگان را به شما خواهیم چشاند...؛ به مردم تحقیرشده خود گفتیم: اگر ما را بپذیرید، کاری خواهیم کرد که کمونیست‌ها و سایر نحله‌های فکری در دانشگاه‌ها کرسی تدریس داشته باشند. تو گرچه به یاد نداری، اما ما تمام این وعده‌های تمام‌نشدنی را در سفره آرزوها و باور مردم گذاردیم و به برق همین وعده‌ها از آنان «آری» گرفتیم».
نظر به اینکه در هنگام تنگ آمدن قافیه، بعضی از مقامات کشورمان، به صدر اسلام و سیره ائمه اطهار و یا خط امام و رهنمودهای بنیانگذار جمهوری اسلامی و در مواردی هم به قانون اساسی تمسک می‌جویند، با خواندن این بخش از نامه نوری‌زاد، بی‌مناسبت ندیدم که آن را بهانه‌ای قرار داده و در همین ارتباط، به عنوان تکمله و توضیحات نامه وی، به فرازهائی ماندگار از سخنان علی(ع)، آیت‌الله خمینی و بعضی از اصول قانون

اساسی اشاره نمایم، تا شاید بعضی از مسؤولان و تصمیم‌سازان و مجریان کشور به مقایسه رفتارهای موجود با فرمایشات امام علی، وعده‌های آیت‌الله خمینی و رهنمودهای قانون اساسی بیاندیشند و به خود آیند و به این نتیجه برسند که جای منتقدین و افرادی مانند محمد نوری‌زاد، در زندان‌های جمهوری اسلامی نیست:

الف– قانون اساسی:

۱- «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد:
٦) محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی
۷) تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون»(۱)

۲- «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت... (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر)(۲)
۳- «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است.... هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»(۳)
٤- «... رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است.»(٤)

ب– فرمایشات امام علی(ع)

۱- «... از پست‌ترین حالت‌های زمامداران جامعه در نظرگاه مردم شایسته این است که بدین گمان متهم شوند که دوستدار ستایش‌اند و سیاست کشورداری‌شان بر کبرورزی بنا یافته است و به راستی که من خوش ندارم که این پندار در ذهنتان راه یابد که به تملق و چاپلوسی گرائیده‌ام و شنیدن ثنای خویش را دوست دارم... مرا با مدح و ثنای نیکو نستایید و بدان‌سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است، با من سخن مگوئید و آن‌چنان که از زورمندان درنده‌خوی پروا می‌کنید، از من فاصله مگیرید و با تصنع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود و مرا گران می‌آید و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهانم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل به آن دو برایش سنگین‌تر خواهد بود. پس، از گفتن سخن حق و نظر دادن به عدل دریغ مورزید، که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطا کنم و از خطا در کردار خویش نیزاحساس امنیتی ندارم، مگر آن که خداوند در برابر خویشتن خویشم کفایت کند، که او بیش از خود من نیز قلمرو هستی‌ام را مالک است.»(۵)
۲- «در آنچه تمامی مردم حقی برابر دارند خودکامگی مکن و از پوشاندن آنچه برای مردم آشکار است بپرهیز که سرانجام، حق مردم را از تو باز می‌ستانند، به زودی پرده‌ها بالا می‌رود و به سود ستمدیدگان محکوم خواهی شد.... خیرخواهی مردم هنگامی است که بر گِرد زمامدارانشان پروانه‌سان حلقه زنند و از وجود دولتمردانشان احساس سنگینی نکنند و از درازی مدت فرمانروایی آنان به ستوه نیایند.»(٦)
۳- «می‌باید برای تو پسندیده‌ترین کارها میانه‌ترینشان در حق، شامل‌ترینشان در عدل و فراگیرترینشان در جلب خشنودی مردم باشد... لباس مهر و محبت و لطف نسبت به رعیت را بر قلبت بپوشان و بر آنان چون درنده‌ای خونخوار مباش که لقمه از کام آنان بربایی، چه، آنان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند، یا نظیر تو انسانی و مخلوقی هستند.»(۷)
٤- «کار به عدالت کن و از ستم و بیداد بپرهیز که ستم رعیت را به آوارگی وادارد و بیدادگری شمشیر در میان آورد».(۸)

وعده‌های آیت‌الله خمینی پیرامون مختصات و ویژگی‌های نظام جمهوری اسلامی ایران:

۱- «خون‌های جوان‌های ما برای این جهات ریخته شده، برای اینکه آزادی می‌خواهیم ما. ما پنجاه سال است که در اختناق به سر بردیم، نه مطبوعات داشتیم، نه رادیوی صحیح داشتیم، نه تلویزیون صحیح داشتیم، نه خطیب توانست حرف بزند، نه اهل منبر می‌توانستند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد، نه هیچ‌یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانستند ادامه بدهند.»(۹)
۲- «بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.»(۱۰)

۳- «اولین چیزی که برای انسان هست، آزادی بیان است.»(۱۱)

٤- «دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.»(۱۲)

۵- «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.»(۳)

٦- «در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.»(۱٤)

۷- «حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به‌اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.»(۱۵)

۸- «اسلام، هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند. حقی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آنها سلب کند.»(۱٦)

۹- «اسلام جواب همه عقاید را بعهده دارد و دولت اسلامی تمام منطق‌ها را با منطق جواب خواهد داد.»(۱۷)

۱۰- «ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.»(۱۸)

۱۱- «در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود.»(۱۹)

۱۲- «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.»(۲۰)

۱۳- «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.»(۲۱)

۱٤- «یکی از بنیان‌های اسلام آزادی است... بنیاد دیگر اسلام، اصل استقلال ملی است.»(۲۲)

۱۵- «مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.»(۲۳)

۱٦- «برنامه ما تحصیل استقلال و آزادی است.»(۲٤)

۱۷- «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.»(۲۵)

۱۸- «اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است.»(۲٦)

۱۹- «نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است.»(۲۷)

۲۰ «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.»(۲۸)

منابع:

۱- اصل سوم قانون اساسی

۲- اصل هشتم قانون اساسی

۳- اصل نهم قانون اساسی

٤- ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی

۵- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱٦

٦- فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج‌البلاغه، عبدالمجید معادیخواه، ج ۷، تهران، نشر ذره، چ اول، ص ۳٦۰۸

۷- نهج‌البلاغه نامه ۵۳، ص ۹۸۸

۸- نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، کلمات قصار، شماره ۳۱، ص ۳٦٤، و نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، حکمت ٤٦۸، ص ۱۳۰٤.

۹- سخنرانی بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷- مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱۰- پاریس در گفتگو با خبرنگاران،۱۱ آبان ۵۷

۱۱- سخنرانی ۵ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱٦۸

۱۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱٤۷
۱۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷
۱٤- پاریس در مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷
۱۵- پاریس در مصاحبه با راسلگر، آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۷۰
۱٦- مصاحبه با مجله اکسپرس،۲۰/۱۰/ ۵۷؛ صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۹
۱۷- مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم، ۱۵ نوامبر ۷۸
۱۸- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷
۱۹- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص۱۲۳
۲۰- صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۰
۲۱- مصاحبه با روزنامه هلندی دی ولکرانت، ۷ نوامبر ۱۹۷۸، صحیفه نور، ج ٤، ص ۳٦٤
۲۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار روزنامه لاکروا، ۱۰ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۲٤۲
۲۳- پاریس در مصاحبه با پائزه‌سرا ایتالیایی، ۱۱ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج٤، ص ۲٦٦
۲٤- پاریس در مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ، ۱۱ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۲٦۳
۲۵- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱٦ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج۵، ص ۱۳۲
۲٦- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان، ۱٦ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۵۳
۲۷- صحیفه نور، ج ۳، ص ۱٦
۲۸- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷

*** منبع ***
وبسایت اکبر اعلمی
http://www.akbaralami.com/Public/ContentBody.aspx?ContentID=3476

۹–۱۷–۵– «روسپی‌های سرزمین من!»، ۱۲ مرداد ۱۳۸۹

در پس خنده‌ها و قهقهه‌های روسپیان، گریستنی است به پهنه اقیانوسی که از غرقاب اشک آنان جاری است

روسپیان سرزمین من، گرچه آبروباختگان وادی شرافتند، اینان اما، با همه جرم و خطایی که هرروزه مرتکب می‌شوند، بر روسپی پنهان‌کاری چون من شرافت دارند

روسپیان سرزمینم، با هر بار تن‌فروشی، از من انتقام می‌گیرند. از منی که به آنان وعده‌های سرفرازی دادم، و سرانجام وعده‌های من، جز در شعار و فریب رخ ننمود

ای همه روسپیان سرزمین من! از همه جا، یک به یک، پیش آیید و به صورت من تف کنید!

مرگ یکباره برای من، شیرین‌تر از تماشای مرگ هماره و مکرر شمایان است

نفرین به من که از نردبان فریب شما بالا رفتم؛ خود را به بام بهره‌مندی رساندم و شما را در وادی درماندگی و سرگردانی وانهادم!

شما بر تن من، لباسی از لباس پیامبر دیدید و به من اعتماد کردید، اما شما کجا از زبان من، عطوفت و مِهر و گذشت و صبوری و غمخواری رسول خدا را چشیدید؟!

راستی سهم یک روسپی از نفت، از جنگل، از دریا، از زمین، و از آسمان سرزمین خویش کجاست که او را چاره‌ای جز از تن‌فروشی نیست؟!

چرا باران مرگ بر من نبارد؟ که ریسمان تن‌فروشی شما، در دستان من تاب می‌خورد؟!

روسپی شما نیستید، روسپی منم، که اگر جوان و خام و هیچ نفهمم، از قله غرور حامیان خویش پایین نمی‌آیم، و اگر پیر و فرتوت و از نفس افتاده و پوک‌مغزم، دست و دل از منصب‌های کلیدی کشورم برنمی‌دارم

شما روسپی نیستید، روسپی منم که نماینده مجلسم اما هر روزه، در رأس امور بودن مجلس را، استقلال مجلس را، قوانین مجلس را، و سوگند نمایندگی‌ام را زیر پا می‌نهم تا از لاشه چیزی به اسم «نمایندگی مردم» ارتزاق کنم

شما روسپی نیستید، روسپی منم که شعور بسیجی و پاسدار بودن را به دریوزگی قمه و غارت در انداخته‌ام

چگونه است که من به آن کودنی متعمدانه‌ای روی برده‌ام که فساد را، تنها و تنها در حضور خیابانی شما می‌بینم، اما همین فساد را در روسپی‌گری فلان وزیر و فلان معاون دزد و حامیان دریده آنان نمی‌بینم؟!

تا زمانی که شما هر روزه از سر ناچاری تن به تن‌فروشی می‌سپرید، سخن از استقلال گفتن و سخن از انرژی هسته‌ای و مبارزه با آمریکا راندن، یک شلتاق وارونه است؛ یک حماقت جاری است؛ و یا بهتر بگویم: آذین بستین استفراغ ناشی از خورش فریب مردمان است

من، روسپی‌ام. که رنج هرروزه شما را می‌بینم اما از پله‌های منبر مساجد بالا نمی‌روم تا در لباس پیامبر، عمامه از سر بگیرم و بر زمین بکوبم و حنجره‌ام را وعده‌گاه تقاص و حق شمایان کنم و فریاد برآورم: آهای ای همه مسؤولان! این روسپیان، ناموس و آبروی مایند؛ این روسپیان، بانوان سرزمین مایند؛ اینان را کفتار ناگزیری، به تن‌فروشی هرروزه می‌برد

هر دوی ما روسپی‌ایم؛ هم شما، هم من؛ شما سرمایه‌های شرافت خویش به حراج می‌نهید، و من، به اسم خدا، سرمایه‌های شرافت تاریخ سرزمین خویش به تاراج می‌برم؛ پس روسپی حرفه‌ای منم، نه شما

اگر من روسپی نبودم، از رواج این همه اعتیاد و ورشکستگی گسترده در سرزمینم، سر به اندرون خاک فرو می‌بردم و هرگز سخن از مبارزه و خدا و پیغمبر نمی‌گفتم

ای خدا! اگر هستی، که هستی، بدان و آگاه باش که این دریوزه صورت به خاک نهاده، لباسی از قرآن به تن کرد و ما را فریفت. خود به نوا رسید و ما را به قهقرای تحقیر و بی‌نوایی درانداخت

ای خدا! اگر هستی، که هستی، بیا و تقاص ما را از این فریبکار هزارچهره بستان. با دستان پروردگاری‌ات، چنگ به ریش تزویر او بزن و به صورتش تف کن

«روسپی‌های سرزمین من!»

روسپیان سرزمین من، شادمان و خنده به لب، در هر کجا به تن‌فروشی مشغولند. و حال آن که خدا هیچ زنی را جز برای ابراز شرافت و پاکدامنی خلق نکرده است. هم من، و هم همه شما نیک می‌دانیم که در پس خنده‌ها و قهقهه‌های روسپیان، گریستنی است به پهنه اقیانوسی که از غرقاب اشک آنان جاری است. چرا؟ چون خدا نه در مرد، که خود را در زن، به تجلی درآورده است. زن، گوهر یک‌دانه آفرینش است. همان گوهری که جمال خدا را در زیبایی‌اش، و مهر او را در مادری‌اش، و جاذبه او را در معشوقگی‌اش جای داده است.
روسپیان سرزمین من، و همه روسپیان جهان، همان یک‌دانه‌های خدای خوبند که با پای نهادن بر گوهر وجودی خویش، ناگزیر، به تن‌فروشی روی می‌برند. یک روسپی، پیش از هر مراوده جنسی، ابتدا خود را به دست خود می‌کُشد تا بتواند بر شراره‌های سرزنش آن خویشتن خفته فائق آید.
از این پس، هرگاه به روسپیان سرزمین من نگریستید، تلاش کنید از شماتت، و از هرزگی نگاهتان بکاهید. چرا که آنان، بانوان، و دخترکان پاکدامن دیروز مایند. کسانی که افسوس هماره یک زندگی شرافتمندانه را با خود حمل می‌کنند. کور باشیم اگر که لخته‌های جگر خونین آنان را در پس خنده‌هایشان فهم نکنیم.
می‌خواهم فریاد بکشم: روسپیان سرزمین من، گرچه آبروباختگان وادی شرافتند، اینان اما، با همه جرم و خطایی که هرروزه مرتکب می‌شوند، بر روسپی پنهان‌کاری چون من شرافت دارند. چرا نفهمم که روسپیان سرزمینم، با هر بار تن‌فروشی، از من انتقام می‌گیرند. از منی که به آنان وعده‌های سرفرازی دادم، و سرانجام وعده‌های من، جز در شعار و فریب رخ ننمود.

ای همه روسپیان سرزمین من!

از همه جا، یک به یک، پیش آیید و به صورت من تف کنید. به صورت من سیلی بزنید. مرا در زیر پای خود لگدمال کنید. از من هیچ مگذارید. تفاله مرا در چاله‌ای اندازید و همه آیه‌ها و حدیث‌های غیرتمندی را با من دفن کنید. مرگ یکباره برای من، شیرین‌تر از تماشای مرگ هماره و مکرر شمایان است.

نفرین به من که از نردبان فریب شما بالا رفتم؛ خود را به بام بهره‌مندی رساندم و شما را در وادی درماندگی و سرگردانی وانهادم!

ای روسپیان سرزمین من!

جرم شما اگر تن‌فروشی است، مرا جرم، افزون‌تر از شماست. من، قرار بود با شما از جاذبه‌ها و زیبایی‌های انسانی بگویم، و این جذبه‌ها و زیبایی‌ها را به جان جامعه در اندازم. من قرار بود لبخند خدا را در انصاف و عدل، در فرهنگ، در اجتماع، نشان شما بدهم. قرار بود دست شما را بگیرم و با هم به سراغ درستی‌ها برویم. قرار بود میان من و شما جز صداقت و فهم و رشد چیزی نباشد. قرار بود من برای شما بمیرم. غم شما را بخورم. قرار بود من شما را پیش از خود در کنار سفره برخورداری بنشانم.

ای روسپیان شهر من!

من اما با شما دغل کردم. به شما دروغ گفتم. و خیلی زود، چهره مخوفی از خدا و دین خدا پرداختم. عدل و انصاف را به پستوهای رفاقت راندم. با شما بداخلاقی کردم. کام شما را برآشفتم. پیش از شما، بساط کسب و کار خود آراستم و به منافع شخصی خویش بها دادم. هرچه شما فریاد برآوردید که در تنگنای فقر، و در تنگنای داد و دانش و مهرید، من، بی نگاه به شما، سر به اندرون مناسبات کاسبی خویش فرو بردم.

نفرین به من که رواج یک زندگی ساده را نیز از شما دریغ داشتم، و شما را چاره‌ای جز تن‌فروشی نگذاردم؛ بی آنکه خود بدان مایل باشید؛ که خدا این تمایل را از ابتدا در شما فرو کشته بود. شما در هر بار تن‌فروشی، مرا، آه چه می‌گویم، حتا خدا را زیر پا می‌نهید. که زبانم لال، اگر پاکدامنی نیز جای شما بود، و در چنبره گرفتاری‌های شما دست و پا می‌زد، تن به تن‌فروشی می‌سپرد. پس یک به یک پیش آیید و به صورت من تف کنید. این من بودم که شما را به وادی نفرت درانداختم. این من بودم که روشنایی روز را، طلوع را، رویش را، و زندگی را بر شما تباه ساختم.

شما بر تن من، لباسی از لباس پیامبر دیدید و به من اعتماد کردید، اما شما کجا از زبان من، عطوفت و مِهر و گذشت و صبوری و غمخواری رسول خدا را چشیدید؟! من برای شما، شب و روز، سخن از علی و فاطمه و خوبان خدا گفتم، اما خود، برخلاف سیره خوبان خدا راه گزیدم و برخلاف سیره آنان نیز با شما رفتار کردم.

مگر علی اجازه می‌داد گرسنگی، تن‌فروشی یک دختر را، و تن‌فروشی یک زن را تجویز کند؟ مگر علی اجازه می‌داد دختران و زنان سرزمینش را برای تن‌فروشی به دوردست‌های کامجویی ببرند؟ علی اگر امروز بود، از اندوه تن‌فروشان سرزمین خویش جان می‌باخت. پس چگونه است که علی‌گویان و علی‌دوستان سرزمین من، از این ننگ بزرگ، جامه بر تن نمی‌درند؟!

راستی سهم یک روسپی از نفت، از جنگل، از دریا، از زمین، و از آسمان سرزمین خویش کجاست که او را چاره‌ای جز از تن‌فروشی نیست؟!

ای همه روسپیان سرزمین من!

من از شما تقاضای بخشایش ندارم، که از گناه من درگذرید، برعکس، بیایید و مرا در زیر آوار سرزنش‌های خویش دفن کنید. چاره من مرگ است. همان عقوبتی که شما با هر بار تن‌فروشی، بدان دست می‌برید. چرا باران مرگ بر من نبارد؟ که ریسمان تن‌فروشی شما، در دستان من تاب می‌خورد؟!

روسپی شما نیستید، روسپی منم؛ منی که کشورم را، و آوازه‌های نیکبختی سرزمینم را، با هرزه‌گویی‌های پخمه‌گون، به چالشی جهانی در انداخته‌ام و همگان سرزمینم را به تحقیر و هول و هراسی عن‌قریب فرو رانده‌ام. روسپی شما نیستید، روسپی منم که اگر جوان و خام و هیچ نفهمم، از قله غرور حامیان خویش پایین نمی‌آیم، و اگر پیر و فرتوت و از نفس افتاده و پوک‌مغزم، دست و دل از منصب‌های کلیدی کشورم برنمی‌دارم.

روسپی منم که بی‌سوادم، و نسبت به مسؤولیتی که پذیرفته‌ام خالی‌الذهنم، اما با شهامتی به بزرگی جهل، بر صندلی همان مسؤولیت می‌نشینم و سخن از عدالت و انصاف و قانون و قضا می‌رانم.

دخترکان سرزمین من!

ای که شما را برای کامجویی به دوردست‌ها می‌برند و به زیر دست و پای عرب‌ها و سایرین می‌اندازند تا آنان، به اسم تحقیر ایرانیان و اسلام و انقلاب ایرانیان، وحشیانه با شما در آمیزند، شما روسپی نیستید، روسپی منم که نماینده مجلسم اما هر روزه، در رأس امور بودن مجلس را، استقلال مجلس را، قوانین مجلس را، و سوگند نمایندگی‌ام را زیر پا می‌نهم تا از لاشه چیزی به اسم «نمایندگی مردم» ارتزاق کنم.

ای زنان خیابانی سرزمین من، که گوهر شرافت خود را در ناگزیر این روزهای قهقرا، به تاراج این و آن می‌دهید، شما روسپی نیستید، روسپی منم که شعور بسیجی و پاسدار بودن را به دریوزگی قمه و غارت در انداخته‌ام. یک روز قرار بود منی که بسیجی‌ام، از غصه شما دق کنم. منی که پاسدارم، از حریم پاکدامنی شما پاسداری کنم. چگونه است که من به آن کودنی متعمدانه‌ای روی برده‌ام که فساد را، تنها و تنها در حضور خیابانی شما می‌بینم، اما همین فساد را در روسپی‌گری فلان وزیر و فلان معاون دزد و حامیان دریده آنان نمی‌بینم؟! همان وزیر و معاونی که آوازه پلیدی‌ها و رانت‌خواری‌ها و روسپی‌گری‌هایشان کم‌ترین لرزه بر چارستون دستگاه قضائی ما نمی‌اندازد.

ای دخترکان و زنان روسپی سرزمین من!
یک به یک پیش آیید و به صورت من تف کنید و مرا از هیمنه‌ای که برای خویش افراخته‌ام به زیر بکشید. تا زمانی که شما هر روزه از سر ناچاری تن به تن‌فروشی می‌سپرید، سخن از استقلال گفتن و سخن از انرژی هسته‌ای و مبارزه با آمریکا راندن، یک شلتاق [شلتاق: همهمه، نزاع] وارونه است؛ یک حماقت جاری است؛ و یا بهتر بگویم: آذین بستین استفراغ ناشی از خورش فریب مردمان است.
آهای، این من، روسپی‌ام؛ که با نگاه به هرزگی هرروزه شما، و در تحلیل عقاب و ثواب، کوه گناه را بر شانه‌های شما بار می‌کنم. این من، روسپی‌ام. که رنج هرروزه شما را می‌بینم اما از پله‌های منبر مساجد بالا نمی‌روم تا در لباس پیامبر، عمامه از سر بگیرم و بر زمین بکوبم و حنجره‌ام را وعده‌گاه تقاص و حق شمایان کنم و فریاد برآورم: آهای ای همه مسؤولان! این روسپیان، ناموس و آبروی مایند؛ این روسپیان، بانوان سرزمین مایند؛ اینان را کفتار ناگزیری، به تن‌فروشی هرروزه می‌برد. ننگ و نفرین بر من که به جای ترس از خدا، همه آموزه‌های سرفرازی خود را از ترس حاکمان به خاک انداخته‌ام و از تماشای این همه ظلم آشکار، جامه بر تن نمی‌درم و هیچ بر نمی‌شورم.

دخترکان روسپی سرزمین من!
می‌دانم که شما را جز از آوارگی هرروزه چاره‌ای نیست. اما من که روسپی زیرکم، با ظاهری پر از فریب، و دکمه‌های بسته از بیخ، حکایت روسپی‌گری خویش را به اختفا می‌برم. هر دوی ما روسپی‌ایم؛ هم شما، هم من؛ شما سرمایه‌های شرافت خویش به حراج می‌نهید، و من، به اسم خدا، سرمایه‌های شرافت تاریخ سرزمین خویش به تاراج می‌برم؛ پس روسپی حرفه‌ای منم، نه شما. شما گوهر یک‌دانه آفرینش‌اید. همان گوهری که جمال خدا را در زیبایی‌اش، و مهر او را در مادری‌اش، و جاذبه او را در معشوقگی‌اش جای داده است.
تفاوت من با شما در این است که شما، هرروزه، از سر ناگزیری پای بر این گوهر یک‌دانه خویش می‌نهید، و من، که روسپی قهار این روزهای سرزمین خویشم، پای بر خود خدا می‌نهم و به اسم خدا، حاجت‌های روسپی‌گری خویش مطالبه می‌کنم.
اگر من روسپی نبودم، از رواج این همه اعتیاد و ورشکستگی گسترده در سرزمینم، سر به اندرون خاک فرو می‌بردم و هرگز سخن از مبارزه و خدا و پیغمبر نمی‌گفتم. من روسپی‌ام. که اگر نبودم، تاریخ را، به تماشای مضحکه اطوار کودنی خویش فرا نمی‌خواندم.

ای همه روسپیان سرزمین من، ای دخترکان، و ای زنان ناگزیر!
بگذارید در پیشگاه شما به زانو درافتم و صورت به خاک نهم تا شما پای بر صورت من گذارید و رو به خدا ضجه برآورید که: ای خدا! اگر هستی، که هستی، بدان و آگاه باش که این دریوزه صورت به خاک نهاده، لباسی از قرآن به تن کرد و ما را فریفت. خود به نوا رسید و ما را به قهقرای تحقیر و بی‌نوایی درانداخت.
ای خدا! اگر هستی، که هستی، بیا و تقاص ما را از این فریبکار هزارچهره بستان. با دستان پروردگاری‌ات، چنگ به ریش تزویر او بزن و به صورتش تف کن و به او بگو: چرا بندگان مرا از روال بدیهی رشدشان باز داشتی و از من خدا در انتشار دین خدا جلو زدی و به اسم من، بندگان مرا از من گریزان ساختی و آغوش خداوندگاری مرا معطل گذاردی؟

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/index.php/nurizad/362

۱۰–۱۷–۵– «داستان مصلای تهران»، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹

با پولی که تا کنون خرج این مصلا شده، می‌شد حداقل یازده واحد مصلا را در یازده نقطه ایران با همین ابعاد و با همین زیربنا و با همین کیفیت ساخت و به بهره‌برداری رساند

در جایی که ما برای شیعیان مدینه و شهرهای دیگر دنیا نگرانیم و با دیپلماسی افسرده خویش تلاش می‌کنیم برای آنان مسجد و پایگاه دست و پا کنیم، خودمان از تماشای روزی که اهل سنت ما در تهران صاحب مسجدی باشند و در او نمازجمعه به پا کنند، به هراس می‌افتیم

شما آیا هیچ به این اندیشیده‌اید که چرا داستان احداث مصلای تهران این همه به درازا کشیده است؟ من خود به این مهم پرداخته‌ام. از چند زاویه:
۱– امسال حدوداً سی سال است که احداث این مصلا دست به دست می‌شود.
۲– در این مدت، در هر کجا، می‌شد نه یک مصلا با این ابعاد، که چندین مصلای بزرگ و مجهز ساخت و در مدار بهره‌برداری قرار داد.
۳– با پولی که تا کنون خرج این مصلا شده، می‌شد حداقل یازده واحد مصلا را در یازده نقطه ایران با همین ابعاد و با همین زیربنا و با همین کیفیت ساخت و به بهره‌برداری رساند.
٤– این همه زمان و این همه پول، چرا و به چه دلیل به هدر رفته است؟ آیا جز این که انگیزه‌های پشت پرده، رنگ باخته‌اند؟ و یا پخمه‌هایی در هیبت کارشناس و متخصص بر سر کارند و ما را به یاد ساخت و ساز در گینه بیسائو می‌اندازند.
۵– اما من از زاویه‌ای دیگر به عمق مصلای تهران نفوذ کرده‌ام. ببینم آیا شما نیز با من در این نگاه نافذ هم‌رأی و هم‌نظرید؟ من نمی‌گویم عده‌ای آدم زرنگ، از بنای این مصلا، به زیربنای مطامع خویش داربست بسته‌اند. در عین حال که اگر کودن باشم، باید این گزینه را به دور اندازم و بهایی برای آن قائل نشوم. از قدیم گفته‌اند: دزدان مصلا، از آن دزدان موزی و حق به جانبی هستند که حتا بابت عطسه‌های روزانه خود، از حساب بانکی رهگذران پول برداشت می‌کنند.
٦– اما من متعمدانه، از دزدی در مصلای تهران رو بر می‌گردانم تا بتوانم به اصل ماجرا بپردازم. مگر فراتر از دزدی در مصلای تهران، ماجرای دیگری نیز در کار هست؟ بله، اصل ماجرا همین‌جاست؛ می‌گویم:
۷– فرض کنید مصلای تهران، همین فردا کامل شود و در مدار بهره برداری قرار گیرد. یعنی از رادیو و تلویزیون اعلام کنند که: از جمعه آینده، و در جمعه‌های آینده، نماز جمعه تهران در مصلای بزرگ تهران برگزار می‌شود. این خبر، گرچه از اتمام یک پروژه ملی خبر می‌دهد و بایستی همه ما را به وادی سرور و شادمانی دراندازد، اما برای جماعتی، اتفاقاً این خبر، نه با سرور و شادمانی، که با دلهره و رنج و نگرانی و اندوه همراه است. اگر گفتید چرا؟
۸– من از کنار این پرسش محوری، با ظرافت گذر می‌کنم تا خود شما پاسخ آن را برای من بنویسید. اما به یک بام و چند هوای رفتار خودمان که نگاه می‌کنم، به بزرگان قوم خود حق می‌دهم از برگزاری نماز جمعه اهل سنت در تهران نگران باشند. در جایی که ما برای شیعیان مدینه و شهرهای دیگر دنیا نگرانیم و با دیپلماسی افسرده خویش تلاش می‌کنیم برای آنان مسجد و پایگاه دست و پا کنیم، خودمان از تماشای روزی که اهل سنت ما در تهران صاحب مسجدی باشند و در او نمازجمعه به پا کنند، به هراس می‌افتیم. با این همه، حکایت وحدت میان شیعیان و سنیان، تا زمانی که ما به سنیان سرزمین خویش، درست مثل خودمان بها ندهیم و آنان را مثل خویشاوندان خویش دوست نداشته باشیم، و برای بازپرداخت حقوق معوقه آنان گریبان ندریم، حکایتی تهی از حقیقت است. ما باید سنیان سرزمین خویش را باور کنیم و بدانیم که آنان ایرانی‌اند و وطن خود را دوست دارند و هرگز به روزی نمی‌اندیشند که غریبگان بر این سرزمین پای گذارند.
۹– شما در خیال خود، جمعیت حاضر در دانشگاه تهران را که برای اقامه نماز جمعه بدانجا رفته‌اند، با سلام و صلوات ببرید و در مصلای تهران بنشانید. تصویری که از تلویزیون پخش خواهد شد، لبخندی از سر تأسف بر لبان همه ما خواهد نشاند. بله، این، همان بلایی است که ما بر سر امهات دین خدا آورده‌ایم.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=569

۱۱-۱۷-۵- نامه محمد نوری‌زاد به همسر شهید همت و همسر شهید باکری، ۲۴ مهر ۱۳۸۹

در حساب محکم انقلاب، از همان روزی شکاف افتاد که: حق، جای مبارکش را با «من» آنان عوض کرد

گناه شما ای بانوان حرم حیا، در این است که آزادگی را همچنان با تماشای قامت فهم همسران خود تعریف می‌کنید

ای خدا ببین به اسم دین، چه به روز دین تو آورده‌اند، و به اسم تو، چگونه پوست از تن خصلت‌های ناب تو دریده‌اند!

رنج و نفرت ناکسان از شما، در این است که چرا شما چراغی از چراغانی بساط عیش آنان نیستید و در مقابل بنا بر افشای ذات زالوی آنان دارید

سلام ای غریب‌افتادگان ورطه بلا، و ای جام‌نوشان برکه اندوه. شنیده‌ام جماعتی از اهالی حیات وحش، کمر به ضرب و شتم و اهانت شما دو تن بسته‌اند؛ و به فرموده، حساب شمایان را از حساب همسرانتان جدا کرده‌اند. ای کاش آنانی که همه چیز دارند إلا عقل، می‌دانستند که در حساب محکم انقلاب، از همان روزی شکاف افتاد که: حق، جای مبارکش را با «من» آنان عوض کرد؛ از همان روزی که: مردن از اندوه ربوده شدن خلخال آن زن یهودی، به شوخی گرفته شد؛ از همان روزی که تماشای قاب خالی وعده‌های انقلاب، عادت جاری انقلابیون ما شد؛ و بختک عادات سخیف بزرگان ما، به فرشتگی تفسیر گردید؛ از همان روزی که جمعی از روحانیت ما، به استخدام درآمد و عهد حیثیتی‌اش را به ثَمَن بَخْس فروخت، و جماعتی از جاماندگان صف آزادگان، خانه بر شن ساختند و وسعت سلطه سابق خود را از دل‌ها و مقام مناجات، به سهام مخابرات نقل مکان دادند.

گناه شما ای بانوان حرم حیا، در این است که آزادگی را همچنان با تماشای قامت فهم همسران خود تعریف می‌کنید. و حال آنکه خود خوب می‌دانید: مدت‌هاست تعریف تازه‌ای به ساحت صاحب‌نامان ما راه یافته است؛ این که: بر جنازه‌های قبرستان گندیدگی، می‌شود نقاب حیات بست. می‌شود دیگ مسین دروغ بر سر نهاد و صدای بنگ‌بنگ آن را به اسم فکر و اندیشه به خورد خلق‌الله داد. ای من فدای تنهایی شما، مباد نفرینمان کنید و غیرت خاموش ما را نشان شوهران خود بدهید و بگویید: اینان همان میراث‌خواران سفره خونین انقلابند؟! ای کاش ذره‌ای از بلندای آوازگی شما با ما نیز بود، و ما، از حنجره خسته شما فریاد می‌زدیم: ای خدا ببین به اسم دین، چه به روز دین تو آورده‌اند، و به اسم تو، چگونه پوست از تن خصلت‌های ناب تو دریده‌اند!

کاش ای بانوان وادی حیا، ما غباری بودیم بر چهره چادر شما، و با شما از فراز نفرت‌هایی می‌گذشتیم که دامنگیر انقلاب شده است. و از همان فراز آرزوهای برنیامده انقلاب، به همه رنجدیده‌ها و رمیده‌ها می‌گفتیم: آهای قهرکرده‌ها، به خدا قسم، خدا نه این است که این جماعت نشان ما و شما می‌دهند. خدا، کی و کجا بر دروغ و تزویر و غارت و پلیدی، آغوش می‌گشاید؟! خدا، کجا ذلیل زاویه‌های تنگ فهم ما می‌شود؟ برکت، بارانی از بارش رحمت خداست. انصاف و عدل، خورشیدی از گرمای وجود اوست. و فردا، نشانه‌ای از آبشار پروردگاری خداوند است.

خواهران من!

نفرین به من که رایحه رنج شما را به دنیاخواهی و جدایی از راه درخشان همسرانتان تفسیر کنم. شما نیک می‌دانید، اما من نیز می‌گویم که: رنج و نفرت ناکسان از شما، در این است که چرا شما چراغی از چراغانی بساط عیش آنان نیستید و در مقابل بنا بر افشای ذات زالوی آنان دارید.

سرتان سلامت، چادر پاکدامنی شما، پرچم فهم ما

محمد نوری‌زاد

مهرماه

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/25444

۱۲-۱۷-۵- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹

۱-۱۲-۱۷-۵- متن فارسی

آیا کسی سر عزیزانتان را در چاه مستراح فرو کرده است یا خیر؟! که اگر فرو کرده بود و شما و عزیزتان طعم ناگزیر تنفس و فرو بردن مأکولات موجود در کاسه مستراح را چشیده بودید، ذره‌ای از مراتب آیت‌اللهی خود را متوجه این‌سوی سرزمین قضائی کشورتان می‌فرمودید

سر ما را در مستراح سلول انفرادی فرو کرده‌اند تا از ما اقراری بگیرند که بر حقانیت اعتراض ما خط بکشد و پایه‌های لرزان قدرت حاکمیت را مستحکم کند

آیا در ورطه بی‌کسی و زیر بارش ضربات مشت و لگد، عده‌ای به همسر گرامی شما فحش رکیک و ناسزا گفته‌اند؟! و دختران عفیف شما را به آغوش هرزگی پرتاب کرده‌اند؟! و مادر و خواهر و خویشاوندان پاکدامن شما را به لجن جنسی آلوده‌اند؟! بعید می‌دانم! اما عده‌ای از ماموران وزارت اطلاعات، که نقابی از سربازی امام زمان به صورت بسته‌اند، با ما این کرده‌اند

اگر ذره‌ای انصاف در قله بلند آیت‌اللهی خود سراغ دارید، به شکایت من، و به شکایت قربانیان خاموش وزارت اطلاعات رسیدگی فرمایید

جناب آیت‌الله صادق لاریجانی
ریاست محترم قوه قضائیه جمهوری اسلامی
با سلام

چندی پیش طی یک سخنرانی، به نحوه برخورد خشن پلیس انگلستان با دانشجویان معترض به افزایش شهریه دانشگاه‌ها، کنایه زدید که: «در کشوری که مدعی حقوق بشر است، با درخواست معقول عده‌ای جوان دانشجو به‌صورتی خشن، برخورد و حقوق اولیه این افراد نقض می‌شود.»
این سخن شما گرچه مبتدای درستی اختیار کرده، اما به منتهای نامربوطی منجر شده است. حاکمان انگلیس اگر مدعی حقوق بشرند، هرگز ادعای خدا و قرآن و پیامبر و ائمه معصومین ندارند. در کشور اسلامی ما، اتفاقاتی رخ داده و می‌دهد که حظ بهره‌مندی از آن را نمی‌چشید، مگر اینکه در متن آن قرار گیرید؛ نمی‌دانم آیا کسی سر عزیزانتان را در چاه مستراح فرو کرده است یا خیر؟! که اگر فرو کرده بود و شما و عزیزتان طعم ناگزیر تنفس و فرو بردن مأکولات موجود در کاسه مستراح را چشیده بودید، ذره‌ای از مراتب آیت‌اللهی خود را متوجه این‌سوی سرزمین قضائی کشورتان می‌فرمودید.
اما چرا سر ما را در مستراح سلول انفرادی فرو کرده‌اند؟ تا از ما اقراری بگیرند که بر حقانیت اعتراض ما خط بکشد و پایه‌های لرزان قدرت حاکمیت را مستحکم کند.
پیشنهاد می‌کنم هروقت جلوی آینه، به زلف مبارکتان شانه زدید و بر خود عطر افشاندید، به سرهای فروشده عده‌ای از زندانیان سیاسی کشورتان در مستراح سلولشان بیندیشید. نمی‌دانم آیا کسی به زیر گوش حضرت شما سیلی پی در پی نواخته است؟ و با کفش به سینه و پشت نازنین شما کوفته است؟ و با پا به صورت شما لگد زده است؟ و به میان ابروان و چشمان شما تُف کرده است؟
با اطمینان می‌گویم اگر ذره‌ای از این‌همه درنده‌خویی مأموران وزارت اطلاعات خودمان را باور می‌کردید، عطای اعتراض به پلیس انگلستان را به لقایش می‌بخشیدید. نمی‌دانم آیا در ورطه بی‌کسی و زیر بارش ضربات مشت و لگد، عده‌ای به همسر گرامی شما فحش رکیک و ناسزا گفته‌اند؟!

و دختران عفیف شما را به آغوش هرزگی پرتاب کرده‌اند؟! و مادر و خواهر و خویشاوندان پاکدامن شما را به لجن جنسی آلوده‌اند؟! بعید می‌دانم! اما عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که نقابی از سربازی امام زمان به صورت بسته‌اند، با ما این کرده‌اند.

پیشنهاد می‌کنم نه نامه افشاگرانه حمزه کرمی، و نه نامه دردمندانه عبدالله مؤمنی، که نامه حجت‌الاسلام دکتر منتظرقائم را به رهبرمان، مطالعه بفرمائید تا بدانید در فراسوی دستگاه پوک قضائی ما و شما، مأموران وزارت اطلاعات، با چه شیوه‌ها و با چه الفاظی، لباس پیامبر را معنا می‌کنند، و حق مسلمانی و خانواده شهدا را به‌جا می‌آورند، و کرامت انسانی را فهم می‌کنند.

پیشنهاد می‌کنم از این پس، هرگاه اراده فرمودید به زندان ابوغریب و گوانتانامو و رفتار خشن پلیس انگلستان بپردازید تا در سایه این توسل طنز، بر جنایات جاری خود سرپوش گذارید، نگاهی به صورت خود در آینه، و نگاهی به صورت همسر و دختران و مادر و خواهران خود بیندازید تا بدانید پرتاب یک سخن سست به آن‌سوی مرزها، هرگز بساط لرزان حاکمیت ما را ترمیم نخواهد کرد.

بدین‌وسیله، من، محمد نوری‌زاد، زندانی شما در زندان اوین، نه به حوزه رفتار هیولاگون عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که به ربودن نام سربازی امام زمان توسط اینان، اعتراض و شکایت دارم. اینان مرا زده‌اند، و به ناموسم ناسزا گفته‌اند، و این‌همه را من در متن پاسخ به پرسش‌های یاوه بازجویان خود، آورده و ثبت و ضبط کرده‌ام. اگر ذره‌ای انصاف در قله بلند آیت‌اللهی خود سراغ دارید، به شکایت من، و به شکایت قربانیان خاموش وزارت اطلاعات رسیدگی فرمایید.

در پایان یادآور می‌شوم که: راز این که امام علی از ربوده شدن خلخال از پای آن زن یهودی آن‌چنان می‌گدازد، هیچ نیست الا تجسم این که حرامیان، خلخال از پای ناموس خودش ربوده‌اند. هرگاه جنایتی را که بر این مردم رفته است باور کردید، قطعاً همانند علی برخواهد خروشید.

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد

۲-۱۲-۱۷-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

Mohammad Nourizad's open letter to the head of the Judiciary

To Ayatollah Sadeq Larijani,

The honourable head of Islamic Republic's Judiciary

With greetings;

A while ago, during a speech, you indirectly criticized the British police's harsh treatment of students protesting the increase in university tuition, that "in a country that claims to respect human rights, the legitimate request of a group of young students is treated harshly and their basic rights are violated".

This remarks of yours, even though starts correctly but ends irrelevantly. The British government, if claims to respect human rights, has never claimed to be abiding by God, Quran, the prophet and holy Imams. In our Islamic country, some events happen that you don't understand unless you are part of them. I wonder if anyone has ever dunked the head of your loved ones in a toilet bowl (a reference to one of the tortures in Iran's prisons). If someone had; and you and your loved one had tasted the inevitable struggle to breathe and hence take in what is in the toilet bowl, you would have turned a little bit of your "Ayatollah-ness" toward this side of judiciary in your own country.

But why have they (the interrogators) dunked our head in the toilet bowl of solitary confinement cell? [They did so] to get forced confession [under torture] to cross out the just reason behind our protest and reinforce the shaky bases of the ruling power.

I suggest you that any time that in front of the mirror you comb your hair and put on cologne, think of the heads of your country's political prisoners that have been dunked in the toilet bowls of their cells. I don't know if anyone has ever repeatedly slapped you on the face? Or has hit you in your chest or back with shoe? Or has kicked you in your face with foot? Or has spitted between your eyebrows and your eyes?

I confidently say that if you had slightly believed the savagery of our [country's] intelligence forces, you would set

aside objecting to British police. I don't know if ever someone, in the middle of your being helpless and under rains of blows and kicks, has outrageously insulted your wife? Or has called your pure daughter a prostitute? Or has tainted your mother, sister or your other chaste family members with sexual comments? I don't think so; but some of the personnel of the ministry of intelligence, who are wearing the mask of soldiers of Imam Mahdi (the last Imam of She'a), did this to us.

I suggest you, not the revealing letter of Hamzeh Karami and not the heartfelt letter of Abdollah Momeni (a couple of opens letters that political prisoners have written recently and revealed the horrible truth about the tortures in Iran's prisons), but [at least] read the letter of Hojat-al-Islam Dr. Montazer Ghaem to the supreme leader to know that inside the hollow judiciary of yours and ours, with what means and words the personnel of the ministry of intelligence define the clothing of the prophet and pay due to Muslims and the families of martyrs, and understand the dignity of human.

I suggest that from now on, whenever you decide to talk about Abu Ghraib and Guantanamo prisons and the harsh treatment of British police, so that in the shadow of this mockery hide your recent crimes, have a look in the mirror and have a look at the faces of your wife, daughters, mother and sisters to know that throwing a weak remark to the other side of borders can never fix the shaky bases of our government.

I, Mohammad Nourizad your prisoner at Evin prison, hereby object not to the savage behavior of a group of ministry of intelligence personnel but to the stealing the name of soldiers of Imam Mahdi by them; and have complain. They have beaten me up. They have insulted my family. I have recorded all these in the context of my answers to the ridiculous questions of my interrogators. If you have the slightest fairness in your stature of Ayatollah, investigate my complaint and the complaints of the silent victims of the ministry of intelligence.

At the end, I remind you that the reason Imam Ali (the first Imam of She'a) became so upset over the theft of the jewelry of a Jewish lady (Imam Ali said it was justified if any Muslim had died over this news that the jewelry of a Jewish lady was stolen from her feet in the land of Muslims), was nothing other than he saw it as if that evil doers had

stolen jewel from the feet of his own family. Whenever you believe the crimes that have been posed on these people, you will definitely react like Ali.

With respects,

Mohammad Nourizad

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=1189

۱۳–۱۷–۵– نامه یک پاسدار (الف. س.) به محمد نوری‌زاد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰

نامه‌های اعتراضی‌تان به آقای خامنه‌ای، انقلابی در میان طیف مذهبی جامعه و به نوعی هم‌فکرهای شما، به عنوان فردی که روزگاری موافق جریانی به نام ولی فقیه و منتقد عملکرد جریان اصلاح‌طلب در جامعه بود و امروز به عملکرد اشتباه آنان انتقاد دارد، کرده است. این یک جمله‌تان: «بقای این نظام اگر با کشتن بی‌گناهان میسر است، من شخصاً این بقا را نمی‌خواهم»، تحولی شگرف در دل هم‌فکران سابق شما ایجاد نموده است

بی‌شک اقدام شما در جهت اعتراض به روند کنونی جامعه و مورد خطاب قرار دادن مسببین اصلی این گرفتاری‌ها و جنایات، مانند مینیاتوری از زیبایی‌ها بر گونه تاریخ ایران زمین نقش خواهد بست. نامه‌های شما در آینده تبدیل به کتابی خواهد شد که روایتگر به پا خاستن مردان دلیر بر علیه استبداد خواهد بود

چه زیبا بر گمگشتگان برهوتِ وهم و خیال‌پرستانی که در جوار بهشت لایتناهای رضوان حق (خدمت به مردم)، سر به آخور غرایز حیوانی و دل به مرغزارهای حیات دنیا خوش داشته‌اند تاختید و آنها را مورد خطاب قرار دادید و چه زیباتر حیرت میان عقل و عشق را معنا کردید و فاصله آنان را به صفر رساندید!

برسد به دست استاد محمد نوری‌زاد
نامه عضو سابق اداره اطلاعات سپاه به محمد نوری‌زاد

با عرض سلام، ادب و احترام محضر انسانی ستودنی، دوست‌داشتنی و قابل احترام به نام محمد نوری‌زاد

در پی مقدمه‌ای برای آغاز دل‌نوشته‌ام و یا شاید نامی برای آن بودم، که خاطرم آمد شما در برهه‌ای با گروه فیلم‌سازی جهاد و گروهی که دلاوری‌ها و از خودگذشتگی‌ها را به تصویر می‌کشیدند [گروه «روایت فتح»] هم‌قدم بودید و خود روایتگر آن دلاوری‌ها بودید. گفتم شاید بنویسم «نسل تو استاد من!» زیاد بیراه ننوشته باشم. شاید خود این نامه نیز مقدمه‌ای برای شروع یک نامه باشد. نامه‌ای از نسل ما به نسل شما، آری! به نسلی که شاید بیش‌تر از ما درگیر دغدغه‌های ایران بودند به نسلی که بحبوحه‌های انقلاب و جنگ اجازه نداد جوانی‌شان را جوانی و پیری‌شان را پیری کنند.
پیش از هر چیز به عنوان عضو سابقی از سپاه باید بگویم نامه‌های اعتراضی‌تان به آقای خامنه‌ای، انقلابی در میان طیف مذهبی جامعه و به نوعی هم‌فکرهای شما، به عنوان فردی که روزگاری موافق جریانی به نام ولی فقیه و منتقد عملکرد جریان اصلاح‌طلب در جامعه بود و امروز به عملکرد اشتباه آنان انتقاد دارد، کرده است. این یک جمله‌تان: «بقای این نظام اگر با کشتن بی‌گناهان میسر است، من شخصاً این بقا را نمی‌خواهم»، تحولی شگرف در دل هم‌فکران سابق شما ایجاد نموده است که در گفتگو با آنها این را به نیکی می‌شود دریافت.
می‌خواهم از جملات همرزمان قدیمی‌تان در نوشتن این نامه به شما وام بگیرم، زیرا زیباتر از آنها نتوانستم بیابم و احساس نمودم می‌تواند باعث سکینه قلبی شما در این شرایط گردد، که بی‌شک اگر آقا مرتضی [آوینی] و هم‌قافله‌ای‌های شما، که روزگاری بنا به فرمایش خودتان «برای برپایی آرمان‌های بسیار زیبا و شریف و عزیزی قیام کردید، جنگیدید، زحمت کشیدید، عمرتان را صرف کردید»، امروز زنده بودند و این شرایط را می‌دیدند، به غیر از راهی که شما انتخاب نمودید، انتخاب نمی‌کردند.
شما به حق جزء دسته سومی قرار گرفتید که شهید بزگوار حمید باکری در وصیتنامه‌اش نوشت: «دعا کنید که خداوند شهادت را نصیب شما کند، در غیر این صورت، زمانی فرا می‌رسد که جنگ تمام می‌شود و رزمندگان امروز سه دسته می‌شوند: یک: دسته‌ای که به مخالفت با گذشته خود برمی‌خیزند و از گذشته خود پشیمان می‌شوند. دو: دسته‌ای که راه بی‌تفاوتی را بر می‌گزینند و در زندگی مادی غرق می‌شوند. سوم: دسته‌ای که به گذشته خود وفادار می‌مانند و احساس مسؤولیت می‌کنند، که از شدت مصایب و غصه‌ها دق خواهند کرد. پس از خداوند بخواهید با رسیدن به

شهادت، از عواقب زندگی پس از جنگ در امان بمانید، چون عاقبت دو دسته اول، ختم به خیر نخواهد شد و جزو دسته سوم ماندن هم بسیار سخت و دشوار خواهد بود».

شما شرمنده آنانی، که روزگاری روایتگر دلاوری‌هایشان بودید، نشدید و کاش ما نیز در زمان حیات شما بتوانیم دلاوری‌های شما را روایت کنیم. روایت کنیم که از خود چگونه عبور نمودید، روایت کنیم که می‌توانستید همچون کسانی که برای ادای دست‌بوسی به بیت رهبری رفتند بمانید و از سر زبان هم شده مجیزگوی آنان باشید. اما شما هجرت کردید شما از خودتان هجرت کردید، شما از پشت دیوارها و باورهای فیزیکی هجرت نمودید و آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا» را معنا نمودید، هجرت نمودید چون ایمان راسخ و قلبی به خدمت بی چون و چرا به مردم داشتید.

بی‌شک اقدام شما در جهت اعتراض به روند کنونی جامعه و مورد خطاب قرار دادن مسببین اصلی این گرفتاری‌ها و جنایات، مانند مینیاتوری از زیبایی‌ها بر گونه تاریخ ایران زمین نقش خواهد بست. نامه‌های شما در آینده تبدیل به کتابی خواهد شد که روایتگر به پا خاستن مردان دلیر بر علیه استبداد خواهد بود، مردانی که برای إحقاق حق و عمل به سخن حکیمانه «راست بگو اگرچه در حال حاضر به ضرر تو باشد»، از جان و مال و آبرویشان گذشتند. اجازه می‌خواهم جملات هم‌سنگرتان را بازخوانی کنم و بگویم چه زیبا آنها را معنا نمودید، چه زیبا با خود گفتید: «ای دل! تو چه می‌کنی؟ می‌مانی یا می‌روی؟ داد از آن اختیار که تو را از راه حقیقت و مبارزه با ظلم جدا کند. این چه اختیاری است که برای رو آوردن بدان، باید پشت به اراده حق نهاد؟ ای دل! نیک بنگر تا قلاده دنیا بر گردنشان ببینی و سررشته قلاده را که در دست شیطان است!» و چه نیک به آن عمل نمودید! چه زیبا بر گمگشتگان برهوتِ وهم و خیال‌پرستانی که در جوار بهشت لایتناهای رضوان حق (خدمت به مردم)، سر به آخور غرایز حیوانی و دل به مرغزارهای حیات دنیا خوش داشته‌اند تاختید و آنها را مورد خطاب قرار دادید و چه زیباتر حیرت میان عقل و عشق را معنا کردید و فاصله آنان را به صفر رساندید!

گویی شما قدم‌هایتان را میزان بر خط به خط نوشته‌های آنان که روزگاری روایتشان کردید قرار می‌دهید، که این‌چنین صدایتان با ساز آنان کوک شده است؛ گمگشتگان برهوت وهم می‌دیدند که چگونه آن‌گاه که قدم‌هایت را پس از افطار به سوی دیوارهای بلند و سیم‌خاردارها برمی‌داشتی، حیرت میان عقل و عشق معنا می‌شد آنگاه که می‌نگریستند حیرت عقل و جرأت عشق را! و تو چه زیبا گفتی: «راحلان طریق عشق می‌دانند که ماندن نیز در رفتن است. جاودانه ماندن در رفتن است، و این است که ما را کشکشانه به سوی خویش می‌خواند».

آن روز که به سوی زندان حرکت می‌کردی، این جملات برایم معنا می‌شد: «عقل می‌گوید بمان و عشق می‌گوید برو؛ و این هر دو، عقل و عشق را، خداوند آفریده است تا وجود انسان در حیرت میان عقل و عشق معنا شود، اگرچه عقل نیز اگر پیوند خویش را با چشمه خورشید نَبُرد، عشق را در راهی که می‌رود، تصدیق خواهد کرد؛ آنجا دیگر میان عقل و عشق فاصله‌ای نیست» و تو حیرت میان عقل و عشق را معنا کردی.

تو این بار با صدایت، دلاوری‌های هم‌نسلانت را روایت نمی‌کنی، بلکه عملت امروز صدای گروه روایتی را که دلاوری‌ها و از خودگذشتگی‌ها را به تصویر می‌کشید دوباره زنده کرده است و رفتارت، خود روایتی است از آن همه شور و عشق به میهن. آری استاد! ما از شما می‌آموزیم، می‌آموزیم که تنها یاد نگیریم و از آنچه آموخته‌ایم استفاده نماییم و بی‌شک عملکرد امثال شما نیز مانند فانوس راهی برای ما خواهد بود.

از درگاه حضرت دوست برایتان صبر و شکیبایی و استقامت در راه خدمت به خلقش را خواستارم.

ارادتمند و دعاگوی شما

الف. س.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=4086

۱۴–۱۷–۵– نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰

تو، افق‌هایی را نشان ما می‌دادی که از چشم ما پنهان بود

ما، از آبشار آسمان فهم، آموخته‌ایم که سربرهنگی را بر: برهنگی فهم، و بر: بی‌فهمی و جهلی که چهره کریه خود را بزک کرده، شرف و برتری بدهیم

من، همین‌جا، از موضع یک کوچک‌تر ناپیدا، از رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران، تقاضا می‌کنم به یُمن خاطره‌های خوب و صادقانه‌ای که از تو و پدر شریف تو دارند، تو را، همسرت را، و جناب کروبی را، از حصار به در آورند

به نام خالق صبح
سید سلام،
چه خوب که می‌شود بدون هیچ دخل و تصرف در اوزان آسمانی آدمیان، تو را با همین مختصر خطاب کرد:
«سید، سلام»!

به ما بگو حال و احوال هم‌بندی‌ات چگونه است؟ امید که به همین زودی، بند از دست و پای تو و هم‌بندی‌ات بگسلد، و ما شما را مثل سابق، در کنار مردم دربند خود ببینیم. و باز به امید روزی که بند از دست و پای مردم ما نیز بگسلد، و راه برای رشد مردمی که سال‌ها از رشد، باز داشته شده‌اند، هموار گردد.
تو، سید عزیز، باید، آری باید، طعم بند را می‌چشیدی. و با رگ و پی‌ات، با درد و داغ مردم دربند، می‌آمیختی.
از این پس، هم تو، و هم همسرت، هر کجا اگر سخن از آزادی بگویید، و یا هر کجا از حقوق فردی و جمعی مردم سخن به میان آورید، حتماً به سمت و سویی اشاره می‌کنید که همان‌جا کانون آسیب‌ها و کاستی‌های مکرر ماست. جایی که مردم ما، در این سال‌های پس از انقلاب، مرتب بدان انگشت می‌نهاده‌اند و بر آن تأکید می‌ورزیده‌اند و نگاه ما و شما و جهانیان را بدان‌سو می‌خوانده‌اند و ما و شما، درک درستی از آن نداشته‌ایم، و یا بنا به مصالحی که تمامی نداشت، از تماشای فاجعه‌ها رو می‌گردانیده‌ایم.
تو اما، سید عزیز، مگر چه می‌گفتی و یا چه می‌خواستی که از چهار اطراف، بر تو و بر اطرافیان تو سنگ باریدند؟! و حضور تو را در کانون قدرت برنتافتند؟!
تو می‌گفتی: با رمالی و کف‌بینی و هاله نور و اوهامی چون مدیریت بر جهان نمی‌شود کشور را اداره کرد. روزی که در «بند دو الف» زندان اوین، سرکرده رمالان دولت را به بند مجاور من منتقل کردند، من از غربت سیادت تو به گریه افتادم. تو، افق‌هایی را نشان ما می‌دادی که از چشم ما پنهان بود.
تو می‌گفتی: یک بار و برای همیشه باید از رویه جاری و متداول پرونده‌سازی، و ورود به حوزه‌های خصوصی مردم دست شُست. من خود شخصاً در زندان اوین، دریافتم که خندیدن به حریم خصوصی مردم، و ورود هماره و بی‌دلیل و غیرقانونی به این حریم، زنگ تفریحی است که جماعتی از ما بدان معتاد شده‌ایم و در آن هوا حتا تنفس می‌کنیم.
تو می‌گفتی: دست دزدان را باید از کیسه مردم بیرون کشید.
تو می‌گفتی: نمی‌شود دست یک دزد بی‌نشان را به ساطور قانون سپرد و دست دزدان صاحب‌نامی چون رئیس‌جمهور و معاون اول او را واگشود.
در زندان بودم که نامه آقای توکلی به رئیس قوه قضائیه مبنی بر دزدی‌های کلان معاون اول رئیس‌جمهور را در یکی از روزنامه‌های رسمی کشور خواندم. مگر خود من چیزی غیر از این به رئیس قوه قضائیه نوشته بودم که من اکنون در زندان باشم و آقای توکلی در مجلس؟ این دوگانه‌نگری به قانون، در امتداد همان یک بام و دو هوایی است که خود ما ردش را در آژانس انرژی هسته‌ای نشان مردم دنیا می‌دهیم و ناله سر می‌دهیم، که:
ای مردم جهان، می‌بینید آمریکای جهانخوار به انرژی هسته‌ای ما و انرژی هسته‌ای اسرائیل چگونه با دو رویکرد مغایر می‌نگرد؟

تو می‌گفتی: ورود سپاهیان و نظامیان، طبق قانون، به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی ممنوع است. درست همان عرصه‌ای که امروزه در تعلق محوری دوستان ما بوده و هست. عقل جمعی، درست تشخیص می‌داده است که اسلحه‌به‌دستان اگر به هر عرصه‌ای ورود کنند، بدیهی است که دیگران از آن عرصه‌ها گریز خواهند کرد. که در این ورود مسلحانه و گریز هراسناکانه، نه سلامتی برای رفتار سیاسی ما باقی خواهد ماند و نه سلامتی در حوزه‌های اقتصادی، و نه هیچ سلامتی در هیچ حوزه‌ای. در دو سال گذشته، درست پیش چشم مردمان دنیا، همین خود ما نشان همه دادیم که چگونه می‌شود پوست از تن قانون درید و همان پوست دریده‌شده را بر تن هر کودن دلخواه کرد.

تو می‌گفتی: وقتی با اشاره به تاریخ، و حکومت امام علی، رقیبان خود را بی هیچ تخفیفی در صف خوارج نهروان جا می‌دهیم و با همین تطبیق هردمبیل، دنیا را بر سر رقیب خود آوار می‌کنیم، ابتدا باید علی بودن خود را ثابت کنیم؛ وگرنه هرکسی می‌تواند بدین ریسمان آویخته از تاریخ دست ببرد و با اشاره به خوارج نهروان، سرضرب، جایگاه علی را برای خود بلوکه کند.

تو می‌گفتی: همه در برابر قانون یکسان‌اند. و روی کلمه «همه»، تأکید می‌کردی. که یعنی بدون استثنا! و یعنی: قانون، به رهبر و رئیس‌جمهور و همه رئیس‌ها از یک طرف، و یک روستایی از طرف دیگر، به یک چشم می‌نگرد. درست همان نگرش امام علی؛ و درست همان نگرشی که در قانون اساسی ما هست و ما از اساس بیرونش کشیده‌ایم و به قهقرایی دور و ناپیدا پرتابش کرده‌ایم تا کسی سراغش را نگیرد. ما با غرور بر منبرها از امام علی و آن یهودی گمشده در تاریخ یاد می‌کنیم که به قاضی‌القضات خود امام علی مراجعه می‌کنند و امام علی – شکست‌خورده – از آن محکمه خارج می‌شود. و در این زمان، آن‌چنان هیبتی از عدالت افراخته‌ایم که: حتا تجسم طرح شکایت یک روستایی بی‌نشان و آسیب‌دیده، از رهبرمان یا از رئیس‌جمهور، یا از هر رئیس صاحب‌نام، خنده‌دار یا: کفرآمیز تلقی می‌شود.

تو می‌گفتی: باید غبار غلیظ نشسته بر چهره قانون را زدود و قانون را از زیر پای مجریان قانون به در کشید و سر جای بایسته‌اش نشاند.

تو می‌گفتی: چهره مخوفی که ما و بزرگان و حکومتیان از دین پرداخته‌ایم، هیچ ربطی به ذات دین ندارد. که دین، هر چه دارد، جز زیبایی نیست و زشتی‌های نشسته به چهره آن، فضولاتی است که خود ما به آن افزوده‌ایم.

تو می‌گفتی: در پیشگاه قانون، اقلیت سنی و مسیحی و زردشتی و یهودی و حتا کافران کمونیست، همان حقوقی را دارند که اکثریت شیعه. این وعده‌ها را ما، در روزهای آغازین این نظام، به مردم خود دادیم و رأی آری آنان را ربودیم و بلافاصله بعد از کسب رأی، بنای ناسازگاری با مردم خود را پی نهادیم.

تو می‌گفتی: باید به روی ایرانیان آواره و قهرکرده و عبوس و عصبانی آغوش گشود و نازشان را کشید و به خاطر سال‌ها بداخلاقی، از آنان دلجویی کرد و به میهن بازشان آورد. تو می‌گفتی: نخبگان فراوانی که به هر دلیل به ما پشت کرده‌اند و راهی هر کجا غیر از وطن خود شده‌اند، حراج ظالمانه استعدادها و سرمایه‌های این سرزمین بحران‌زده‌اند.

تو می‌گفتی: ادبیات هتاکانه و بی‌شرمانه و وقیحانه و دهشتناک رسانه‌های ملی و حکومتی را باید روفت، و به جای آن: ادب انسانی را برکشید.

تو می‌گفتی: اگر ریسمان دزدانی چون معاون اول رئیس‌جمهور را بگیریم و بکشیم، بزرگان و صاحب‌منصبانی به صحنه آورده می‌شوند که هم‌اکنون بر مسندهای به‌ظاهر زوال‌ناپذیر خویش آرمیده‌اند و سر در اموال مردم فرو برده‌اند. و می‌گفتی: به محض افشای دزدی‌های آنان، بزرگان مخفی‌شده، مفتضحانه از اریکه‌های دروغین‌شان به زیر می‌غلتند.

تو می‌گفتی: عنوان و درشتی عنوان آدم‌ها، نباید برای آنان مصونیت ایجاد کند. و می‌گفتی: آدم‌ها هرچه از پله‌های یک مسند بالاتر می‌روند، پاسخگویی و شفافیت عملکردشان باید بیش‌تر باشد.

خلاصه سید عزیز،

تو از همین‌ها می‌گفتی که طرف مقابل، تو را برنتافت؛ چرا که طرف مقابل، اتفاقاً بنا بر همین ویژه‌خواری‌ها و ویژه‌سالاری‌ها داشته و دارد. از همان ابتدا هم معلوم بود که مواضع مته‌گون تو، و حضور نامحرم تو در خلوت غارتگری آنان، تحمل‌شدنی نیست.

تو می‌گفتی: اگر یک شهروند بی‌نشان، تقاضای حسابرسی از خلوتگاه مالی شهرداری و ادارات و وزارتخانه‌ها و ریاست‌جمهوری و آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان را داشت، نباید آن شهروند بی‌نشان را، و زن و بچه و خویشاوندان او را «پودر» کرد.

تو می‌گفتی: طبق آیه‌های قرآن، کشتن یک نفر بی‌گناه، به مثابه کشتن همه مردم روی زمین است. و می‌گفتی: ما با قتل‌های زنجیره‌ای، و قتل‌های بی سر و صدای دیگر، هزاران بار، بشریت را به اسم اسلام از پا درآورده‌ایم. و می‌گفتی: یک چنین خوی و خصلتی اگر از هر کشور و تمدنی برآید، از ما که به شوق شهد دین خدا کام گشوده‌ایم، پذیرفتنی که نیست، بخشودنی نیز نیست.

سید عزیز، گذران شب‌ها و روزهای حصاری را که در آن گرفتاری شماره کن و انگشت بر روزی بگذار که سرفراز، از میان بندهای گسسته، پای بیرون می‌گذاری.
سنگینی دیوسیرتی رسانه‌های وقیح حکومتی را بر شانه‌های خودشان وا بگذار، که آنان در ابراز فهمی که لابد از دین خدا برداشته‌اند، عکس سر برهنه همسر تو را بر صفحه اصلی پرده نقالی خود گذاردند. ما اما، از آبشار آسمان فهم، آموخته‌ایم که سربرهنگی را بر: برهنگی فهم، و بر: بی‌فهمی و جهلی که چهره کریه خود را بزک کرده، شرف و برتری بدهیم. ما، با خزیدن به سایه سلامت و درستی ایمان همسر تو، خود را در پناه پاکی‌ها و شایستگی‌ها می‌بینیم. درست همان سلامتی که بسیاری از مدعیان امروزین دین از او بی‌نصیب و بی‌بهره‌اند.

سید عزیز،
زمان، مرگ پدر شریف تو را به تعویق انداخت. او می‌توانست سه سال پیش از دنیا برود. او زنده ماند تا تو را در حصار کسانی [خامنه‌ای و یاران] ببیند که خود، آنان را در سال‌های تلخ و تاریک پهلوی، پناه داده بود.

سرت سلامت سید،
به خودت، به همسرت، و به مردمی که چشم به راه تواند، نیک بنگر! جماعتی، به زعم خود، آبروی تو را زیر پا نهادند و بر آن پای کوفتند. آنان، نابیناتر از آن‌اند که برکشیده شدن تو را و آبروی تو را ببینند و باور کنند.

سید عزیز،
چشم به راه توایم. همپای روزگار. که او نیز با بازی‌های پنهان و آشکار خود، چشم به راه توست.
تا ده سال دیگر، بیست سال دیگر، بسیاری از کسانی که با فهم تو گلاویز شدند، همچون خود تو به دیار باقی خواهند شتافت. و دنیا را، با همه اطوارش، برای آیندگان باقی خواهند گذارد. آیندگانی که بنا ندارند سر به انبان فریب فرو برند و از آن سیر بخورند. آیندگانی که بر باورهای درست، خانه خواهند ساخت. و بسیاری از فضولات فکری و اعتقادی امروز ما را دور خواهند ریخت. و به ناب فهم و عقل و عشق، دست خواهند برد.
بدا به حال من، که از همین امروز، در رکاب فهم و عقل و عشق نباشم!
من، همین‌جا، از موضع یک کوچک‌تر ناپیدا، از رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران، تقاضا می‌کنم به یُمن خاطره‌های خوب و صادقانه‌ای که از تو و پدر شریف تو دارند، تو را، همسرت را، و جناب کروبی را، از حصار به در آورند.
فرمان آزادی شما توسط ایشان، قطعاً بر مقبولیت ایشان خواهد افزود و فضا را برای گشایش هرچه بیش‌تر خواهد گشود. ما با هر تعدادی که داریم، سیزده ملیون، کم‌تر یا بیش‌تر، مصرانه این تقاضا را به آستان رهبرمان تقدیم می‌داریم و ابراز بزرگواری ایشان را انتظار داریم. چرا که اصرار بر تداوم حبس و حصار شمایان، هرگز به نفع نظامی که ضرورت بقایش را شعار می‌دهیم نیست. انتظار ما از رهبر عزیزمان، مدیریت بر بحرانی است که چون سیل به سمت ما هجوم می‌آورد. بحرانی که اگر صبوری‌اش سر آید، نه اسلحه خواهد شناخت و نه چیزی به اسم اسلام. و قطعاً همه ما را خواهد روفت و به دره‌ای بی‌انتها در خواهد انداخت. بحرانی که زنگ هشدارش در کشورهای منطقه به صدا در آمده است و ما متعمدانه اما نابخردانه، با رویگردانی از عبرت‌پذیری، خود را از مسیر آن به در می‌بریم.

سید عزیز،
پنجشنبه هفته گذشته، با هزار مکافات، و البته با همراهی و همکاری و تصویربرداری لحظه به لحظه حراست بیمارستان مدرس، به دیدن مردی رفتم که سال‌ها، در آن رژیم و در این رژیم، زندانی بوده است. مردی که اکنون، نفس‌های پایانی عمر پر فراز و فرود خود را فرو می‌برد و برمی‌آورد. مردی که غریبانه، چشم بر دنیای پرفریب، و فریبکاری امثال من، بسته است تا همان چشم را چند روز دیگر، به محشری از آسمان خدا بگشاید. عزت‌الله سحابی، اکنون، با نفس‌های پایانی عمر خود، میزان فهم ما را، میزان شعور ما را، و میزان درستی دین و انسانیت و آزادگی ما را به احتجاج آورده است.

این روزها، چه خوب که اخبار بیماری و درگذشت یک فوتبالیست [ناصر حجازی] در رسانه‌های ما تاب خورده و همه حساسیت‌ها و حیثیت رسانه‌ای و مملکتی ما را متأثر ساخته است. و چه بد، که عزت‌الله سحابی، بی سر و صدا، رخت از این دنیا بر می‌بندد، تا دنیا را، با همه وسعتش، برای ما باقی گذارد. او اگر به جای سیاست در آن دوران تاریک، می‌رفت و به کار دیگری روی می‌برد، با استعدادی که داشت، امروز رسانه‌ها، اخبار ضربان قلب ثانیه به ثانیه او را رصد می‌کردند. ما اما با اطلاق جاسوسی و وطن‌فروشی، او را و دیگرانی چون او را فرو کوفتیم تا خود بر فراز آییم. بر بالین او، به چهره رنجور و فرسوده و بیمار و چشمان بی‌فروغ او که نگریستم، این چند جمله را از او دریافتم:

«ای همه دنیاخواهان،
دنیا به کامتان!
من راه خویش برگزیده‌ام،
و در کشاکش این راه،
بندها را،
با مرگ خود، بریده و رفتم.
دنیا برای شما
سیر از آن بخورید!
سخت که سیر شدید،
حالا کمی بیاندیشید!
کار سختی است، نه؟
به این بیاندیشید که:
مرگ شما نیز در راه است!»

سید عزیز،
زمان با شتاب، به نفع تو و سلامت تو و سلامت راه تو سپری می‌شود. تو قطعاً، سرفراز فردایی هستی که: جهان هستی، برای تو تدارک دیده است. من از این در شگفتم که: تو، و همسرت، در بند باشی، و آنانی که شیر نفت بی‌زبان ملت ما را به جیب مبارکشان متصل کرده‌اند و قربة إلی الله مشغول بالا کشیدن سرمایه‌های بی‌بازگشت این مردم‌اند، آزادانه بر سر مسندهای این کشور حسرت‌زده جولان بدهند و در خلوت خود به ریش ما بخندند. عجبا که ما تو را به جرم‌های احمقانه‌ای متهم کردیم و در دادگاه‌های تشکیل‌نشده محکومت کردیم و به اجرای حکم خودفرموده خودمان نیز اقدام کردیم. باورم بر این است که سید عزیز، بسیاری از بزرگان صاحب‌نام و انقلابی ما و نمایندگان ما و دستگاه قضائی ما، در نسبت با تو و همسرت و آقایان خاتمی و کروبی و حرکت معترضانه مردم، و خون‌هایی که به ناحق در این دو سال ریخته شد، به آن‌چنان آزمونی از آزمون‌های الاهی در افتادند که جز روسیاهی برای آنان نمانده است. در فردایی که همین نزدیکی‌هاست، ما و تاریخ و جهانیان، تماشاگر این روسیاهی دسته‌جمعی خواهیم بود. و البته تماشاگر روسپیدی شمایان. صبور باش دوست ما، صبور!
سید، سرت سلامت و آسیب از تو دور. ما و همه مردم، چشم به بیت رهبرمان می‌دوزیم تا به یک اشاره حضرت ایشان، راه آزادی بر شمایان گشوده شود. گرچه چشم ما، پیش‌تر به آسمان خداوند است. تا مگر ما را از بارش برکاتش متنعم سازد. که سرزمین فلک‌زده ما، امروز، بیش از هر زمان دیگر، به این برکات محتاج است. آیا رهبر گرامی ما صدای ما را می‌شنوند؟ این ماییم و فریاد تقاضامندی ما. ما مگر چند نفریم؟ حداقل سیزده ملیون نفر. و جمعیتی به کثرت تاریخ. و آرزوهایی که برای برآورده شدن پای می‌کوبند. آیا ما همین امروزها خبر خوبی از بیت ایشان خواهیم شنید؟ خدایا خامنه‌ای ما را محافظت کن. ما به مهربانی او بیش‌تر نیازمندیم.

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد
۹۰/۳/۵

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

عزت‌الله سحابی، ۵ روز پس از نگارش این نامه محمد نوری‌زاد، در بامداد ۱۰ خرداد ۱۳۹۰ درگذشت، و روز بعد، دختر او، هاله سحابی، که برای شرکت در مراسم تدفین پدر، از زندان به مرخصی آمده بود، در بامداد ۱۱ خرداد، در تشییع جنازه پدرش، بر اثر خشونت مأموران نامعذور نظام جور و جهل و جنایت جمهوری اسلامی ایران، در حالی که تصویر «عزت پدر» را در دست داشت، مصدوم و کشته شد! و بدین‌سان، «هاله با عزت رفت»، اما رسانه‌های نظام، مرگ او را طبیعی و بر اثر سکته قلبی اعلام نمودند!

هُدا صابر، از فعالان ملی- مذهبی، در اعتراض به مرگ هاله سحابی، در زندان اوین دست به اعتصاب غذا زد و در تاریخ ۲۰ خرداد، پس از ۹ روز اعتصاب غذا، بر اثر عدم رسیدگی پزشکی و کوتاهی در رساندن او به بیمارستان جان باخت؛ حکومت مرگ او را نیز بر اثر سکته قلبی اعلام نمود! ولی در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۹۰، ٦٤ نفر از زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین، با انتشار شهادتنامه‌ای با ذکر نام، مرگ هدا صابر را ناشی از ضرب و شتم و بی‌مبالاتی مسؤولان زندان و زندانبانان دانستند و این‌گونه شهادت دادند:

«ما شهادت می‌دهیم هدا صابر در هشتمین روز اعتصاب غذای خود، دچار درد در ناحیه سینه و اختلال در سیستم گوارشی شد که در ساعت چهار بامداد جمعه ۲۰ خردادماه برای نخستین بار به بهداری مستقر در زندان اوین جنب بند ۳۵۰ منتقل شد، اما دو ساعت بعد در حالی که از درد به خود می‌پیچید، به بند بازگردانده شد و از صدای فریاد او هم‌اتاقی‌هایش بیدار شده و دور او حلقه زدند؛ در این هنگام، صابر گفت: «در بهداری نه تنها هیچ رسیدگی به وضعیتم نشد، بلکه مورد ضرب و شتم و توهین قرار گرفته‌ام و توسط مأمورانی در لباس پرسنل بهداری از اتاق درمان بیرون انداخته شده‌ام.» ما شهادت می‌دهیم هدا صابر، که از درد به شدت می‌لرزید و به خود می‌پیچید، در اتاق یک بند ۳۵۰ با صدای بلند اعلام کرد که: «از دست آنها شکایت خواهم کرد.» در این هنگام و در پی اعتراض هم‌بندان وی، افسر نگهبان دوباره مقدمات اعزام وی به بهداری را فراهم کرد، اما این بار، صابر با تکرار اعتراض خود نسبت به برخورد و عملکرد مأموران بهداری گفت: «من به آنها اطمینان ندارم»؛ که سپس، افسر نگهبان وعده داد تلاش کند او را به بیمارستان خارج از اوین منتقل کنند. ما شهادت می‌دهیم در این هنگام، هدا صابر، در حالی که توان ایستادن بر روی پاهای خود را نداشت، با برانکارد به خارج از بند منتقل شد، در این آخرین ساعت حضور در بند، وضع گوارشی او به شدت بحرانی بود و بارها گفت دچار اسهال و حالت تهوع شدید شده است. ملت عزیز ایران! آنچه نقل شد، گزارش آخرین ساعات حضور شهید هدا صابر در بند عمومی ۳۵۰ زندان اوین بود. اما اینک که حکومت، اعتراض به جنایتی را با جنایتی دیگر پاسخ گفت، ما قاطعانه اعلام می‌داریم حاکمیت کنونی، مسؤول مستقیم مرگ شهید صابر است. این حادثه ناگوار، اولین نبوده و با ادامه وضع کنونی، آخرین هم نخواهد بود.»

بدین‌سان، خرداد ۱۳۹۰ با مرگ عزت‌مندانه عزت، هاله و هدا، به پایان رسید.

به امید خاموشی خفقان و خفت در ایران!

۱۵–۱۷–۵– نامه محمد نوری‌زاد خطاب به علی ابن ابی طالب، در نقد نظام و رهبری، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰

«پدر، روزت مبارک!»

مردم می‌خواهند بدانند چه مقدار از پولشان را به افغانستان و چه مقدار از پولشان را به لبنان و سوریه و به هر کجای این دنیای بزرگ بخشوده‌ای! این مردم می‌خواهند بدانند چه پول‌هایی با اشاره تو، به کجاها سرازیر شده است

سید علی عزیز، تا دیر نشده، صدای اعتراض مردمت را بشنو! و شانه‌های خودت را از زیر بار این همه مسؤولیت به‌در ببر!

رهبر ما، چه بخواهد و چه نخواهد، پدر این مردم است. و مردم ما، حق دارند از او، رفتاری پدرانه انتظار داشته باشند. که یک پدر، با هر خونی که از فرزندان تندخوی خود به دل دارد، آنان را به تیر بلا نمی‌سپرد؛ و به نفع فرزندان آرام و سر به زیر خود، بر سر فرزندان عاصی و معترض خود نمی‌کوبد....

سلام ای علی عزیز!
چه خوب که در این روزها، پای به عرصه این دنیا گذاردی تا بشر، برای تماشای همه عدالت، بی‌تاب تو باشد و به تو بنگرد. و برای تماشای همه شایستگی‌های بشری، رو به سوی تو آورد.
تو به معنی واقعی، «مرد» بودی. جوری که همه مردان و زنان عالم، با تماشای تو، وادی مردانگی را از وادی نامردی و نامردمی باز می‌شناسند.
چه خوب که رهبر ما طرفدار و مشتاق و مطیع و دلمشغول توست. و حتا نسبت جایگاه خود را با تو، در غبار کفش قنبر، غلام تو، می‌سنجد.
اگر تو ای علی عزیز، نبودی، ما چگونه به رهبرمان می‌گفتیم: علی چرا بیست و پنج سال، از حکومتی که حق خود می‌دانست، برکنار ماند؟ آیا نه تنها به این دلیل که مردم، آن‌سوتر از او و بزرگی‌های او، روی به دیگری و دیگران بردند و او را نخواستند؟
برکناری تو ای علی از حکومت، ذره‌ای از کهکشان خوبی‌های تو کم نکرد. و بنا به گفته خود تو، سکوت و همراهی تو با خواست مردم، جامعه جوان اسلامی را از انشقاق و گسستگی و جنگ داخلی به‌در برد و به‌جای آن، یکدلی و یکپارچگی را پدید آورد.
اگر تو نبودی، ما چگونه به رهبرمان می‌گفتیم: اداره جامعه را به شایستگان، و نه به دوستان، باید سپرد؟

یا علی، یک پرسش!
اگر منِ نوری‌زاد، پای به دل تاریخ بگذارم و در بازار کوفه، جلوی چشم خلایق، صریح و شفاف و حتا گستاخانه، راه را بر عبور تو بگیرم و با فریادی که همه تاریخ بشنود، به تو بگویم: ای علی، من که یکی از پیروان تو هستم، این منِ گمشده در تاریخ، اصرار بر واشکافی اموال تو دارم. با اینکه می‌دانم تو پاک و پاکدستی، می‌خواهم اما بدانم با پول‌های امانتی مردم چه کرده‌ای و میلیارد میلیارد پول آنان را چرا و در کجاها صرف چه کرده‌ای؟
من بعید می‌دانم ای علی عزیز، در همان بازار کوفه و جلوی چشم مردم، زیر گوش من بخوابانی! و بگویی: ای بی‌حیا، تو، که به قول خودت هیچ در هیچی، از منِ علی، که معصوم و پاکزاده‌ام، می‌خواهی تحقیق و تفحص کنی؟
تصور حتمی منِ بر این است که تو، دست مرا می‌گیری و مرا به سرای حکومت خود می‌بری و دفترهای ثبت اموال عمومی را جلوی من می‌گذاری و به من می‌گویی: با هر علمی که داری، در کمال امنیت، بنشین و به دخل‌ها و خرج‌های حکومت من نگاه کن. و حتا این را نیز مصرانه از من می‌خواهی که: هر کاستی و ناروا در کار من دیدی، حتماً مرا خبر کن تا اگر کج رفته‌ام یا خطایی ندانسته مرتکب شده‌ام، سریعاً آن را اصلاح کنم. و از من خواهی خواست که اگر کشف کردم یک یا جمعی از کارگزاران تو دست به اموال مردم برده‌اند، تو را خبر کنم تا شخصاً به کار آنان رسیدگی کنی.

من از این تخیل راستین، پای فراتر می‌برم و دست تو را می‌گیرم و به همین امروز جمهوری اسلامی ایران خودمان می‌آورمت. و تو را بر مَسند رهبری کشورمان می‌نشانم و به تو می‌گویم: علی جان، تو نیک می‌دانی که شیوه‌های مملکت‌داری در دوردست‌های تاریخ، همان بود که بود. امروز اما، شیوه‌ها تغییر کرده. دیگر شایسته نیست که تو، که علی ما هستی و چشم و چراغ ما، با وجود معصومیتی که داری، و با وجود شجاعت و حِلم و علم و تقوایی که داری، هم فرمانده کل قوا باشی و تک به تک فرماندهان ارتش را و تک به تک اعضای مجمع تشخیص مصلحت را مشخص کنی و در هر دستگاه، نمایندگان مستقیم و غیرمستقیم داشته باشی.

تو باید بر قله این مملکت بایستی و رهبری کنی. مثل رهبر یک ارکستر موسیقی که با حرکات نامحسوس دست خود، استعدادهای جامعه کوچک خود را به کار می‌گیرد و از آن همه استعداد، صدای خوش و هماهنگ برمی‌آورد. تو نیک‌تر از من می‌دانی که دخالت تو در جزء و کل این دستگاه وسیع، رشته‌های هماهنگی را می‌گسلد. حضور بی‌دلیل نمایندگان تو در هر دانشگاه و در هر وزارتخانه و در هر دستگاه، بساط اعتماد به نفس آن دستگاه‌ها را بر می‌چیند.

علی جان، تو روح جاری این عالَمی. در شأن تو نیست که هم تعیین رئیس صدا و سیما و تعیین رئیس سازمان تبلیغات اسلامی با تو باشد و هم تعیین تک به تک امامان جمعه کل کشور و تعیین تک به تک اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی. حالا تعیین تک به تک فرماندهان سپاه و نمایندگان خودت در کل سپاه در کل کشور بماند.

علی جان، خدا وکیلی با این همه مشغله پیچ در پیچ، فرصتی برای تو که علی و معصوم و مستحضر [مستظهر] به علم الاهی هستی باقی نمی‌ماند تا به افق‌های دور و فرداهای سرزمین خودت بنگری. چرا که تو، عمده توش و توان خود را مصروف جزئیات امروز جامعه خویش می‌کنی و از نظارت، و بها دادن به نظارت، باز می‌مانی.

علی جان، تو نیک‌تر از همه ما می‌دانی که ورود تو به عرصه‌های جانبداری، مردمان جامعه را از رشد بدیهی‌شان باز می‌دارد و کسی را شهامت نقد و شهامت آسیب‌شناسی از تو و کار کارگزاران تو نمی‌ماند. وقتی همه سرنخ‌ها به تو ختم شود، کسی اجازه نخواهد یافت به کارهای خود تو ورود کند و سر از اختفای کارهای تو درآورد. و این یعنی ظهور قدرتی مخوف، که بر سر خود، زبانم لال، خدا را نیز تحمل نمی‌کند.

ای علی عزیز، مگر نه اینکه این مردم، اختیارات و اموالشان را به امانت به تو سپرده‌اند؟ آیا نباید بدانند تو با اموالشان چه کرده‌ای و چه می‌کنی؟ این مردم می‌خواهند بدانند چه مقدار از پولشان را به افغانستان و چه مقدار از پولشان را به لبنان و سوریه و به هر کجای این دنیای بزرگ بخشوده‌ای! این مردم می‌خواهند بدانند چه پول‌هایی با اشاره تو، به کجاها سرازیر شده است. علی جان مردم ما آیا حق ندارند بدانند تو با پولشان چه کرده‌ای؟ اطمینان دارم که تو با آغوش باز از خواست‌ها و پرسش‌های مردم استقبال خواهی کرد. اساساً تو به همین خاطرهاست که خواستنی هستی.

و سر آخر:

این مردم از تو می‌خواهند بنا به ضرورت‌های این روزگار، بار سنگین این همه مسؤولیت‌های جوراجور خود را به شانه آنان و نمایندگانشان بگذاری. خودت را خلاص و راحت کن. در فردای قیامت تو باید به تک به تک این همه مسؤولیت پاسخ بدهی. بیا و از دامنه‌های رهبری، به قله بلند آن بازگرد. جای تو، آنجاست.

از همان بالا، مردم را رهبری کن؛ که تو، آن بالا اگر که بایستی، هم خواستنی‌تر خواهی بود، هم تماشایی‌تر، و هم در کار رهبری جامعه، موفق‌تر. ما را در این مشورت، یا علی، با تو خیرخواهی است؛ می‌دانیم که می‌دانی.

علی جان، خودت خوب می‌دانی که بدون استثنا، دلیل خیزش‌های مردمی این روزها در کشورهای اسلامی و غیراسلامی، از کجا ناشی می‌شود؛ از: رهبری‌های طولانی و مبسوط‌الید؛ که یک نفر، با قدرتی ماورائی، بر همه ارکان یک کشور سلطه داشته باشد و به کسی نیز جوابگو نباشد و کسی را نیز حق اعتراض و نقد او نباشد. خودت خوب می‌دانی که اگر صدام را آمریکایی‌ها سرنگون نمی‌کردند، مردمش این روزها او را سرنگون می‌کردند. صدامی که جز قلب مردم، جایی را لایق حضور خود نمی‌دانست.

رهبر لیبی نیز مگر جز این خصوصیات دارد؟ و یا رهبر مردم سوریه؟ فصل مشترک همه اینان، بلامنازع بودنشان است؛ که بر کل مقدرات کشورشان حاکم‌اند و کسی را یارای اعتراض به آنان نیست.

قانون، برای این رهبران، شکلاتی است که به وقت ضرورت، به دهان مبارک می‌برند و نرم‌نرم به مکیدن آن مشغول می‌شوند؛ یا قانون، برای اینان، جامی از شراب است که سر می‌کشند تا فراموش کنند مردمی نیز هستند و این مردم، حقی وحقوقی نیز دارند؛ و یا: قانون، حبه تریاکی است که باید بر سر وافور کیفوری نهاد و مردم را به‌خاطر جهل مکرر و جهل مرکبشان ستود.

علی جان، این روزها، ما، با تمام قامت، سرنوشت خود را به سرنوشت بشار اسد قاتل و سرکوبگر گره زده‌ایم. مردم معترض او را فتنه‌گر می‌خوانیم. و در سرکوب آنان، با بشار اسد همراهی می‌کنیم. اخبار کشتار مردم مسلمان سوریه را جلوی چشم مردم دنیا، سانسور می‌کنیم. چرا؟ چون اطمینان داریم: مشابهت سقوط بشار اسد، گریبان خود ما را می‌فشارد.

علی جان، چه خوب که به این دنیا آمدی تا به بزرگان و مسؤولان و رهبران جهان، و به‌ویژه به رهبر ما بگویی: ای برگزیدگان مردم، مردم، از شما جز عدالت و درستی و راستی و پاکدستی و گذشت و بردباری نمی‌پسندند. پوزش‌خواهی شما از مردم، به تناسب هر خطایی که مرتکب شده‌اید، کم‌ترین حق بدیهی مردم شماست.

و دم گوش رهبر ما بگویی:

سید علی عزیز، تا دیر نشده، صدای اعتراض مردمت را بشنو! و شانه‌های خودت را از زیر بار این همه مسؤولیت به‌در ببر! خودت را سبک کن؛ به مردمت بها بده؛ و مسؤولیت‌های بی‌شمار خود را به شانه‌های خود مردم بسپار. مگر نه اینکه این مردم، هماره در سخنان تو، فهیم و همراه و باخردند؟ جای تو آن بالاهاست؛ قله، بله، آنجا جای توست. به پای خیز. دستت را به من بده. یا علی !

محمد نوری‌زاد

بیست و پنجم خرداد سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=4742

۱–۱۵–۱۷–۵– پاسخ «ف. م. سخن» از زبان علی ابن ابی طالب به نامه محمد نوری‌زاد، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰

«سرآغاز گفتار نام خداست
که رحمتگر و مهربان خلق راست»

این پاسخی است که بنده خدا علی امیرالمؤمنین به محمد نوری‌زاد می‌دهد هنگامی که محمد نوری‌زاد در بند بدکاران حکومت جائر، اسیر است و به دنبال راه حلی است برای پایین آوردن سید علی خامنه‌ای، رهبر ظالمان، از خر شیطان.

ای نوری‌زاد،
چه بگویم به تو فرزندِ عزیزِ راست‌گفتار و راست‌کردارم که نگفتن‌ام بهتر از گفتن‌ام باشد؟! چه بگویم از آن‌چه ظالمان شقی به نام من و مذهب من بر سر تو و یاران تو می‌آورند و مرا یارای دم بر آوردن نیست؟! چه بگویم از کسانی که خود را خلیفه خدا بر روی زمین می‌خوانند و نام مرا بر خود حمل می‌کنند و نسَب‌شان را به نسب من می‌رسانند، و به نام خدا و به نام من، خون می‌ریزند و شکنجه می‌دهند و از هیچ ظلم و خباثتی فروگذار نمی‌کنند؟!

ای نوری‌زاد،
دست از سر من بردار. نام مرا بر زبان نیاور. بر هر آن چه من بودم، قلم در کش. مرا فراموش کن و بگذار دیگران نیز فراموش کنند. اینها برای من آبرو نگذاشتند. اینها برای من احترام نگذاشتند. من مولای متقیان بودم. مولای یتیمان و بی‌کسان. مولای ستم‌دیدگان و رنج‌بُردگان. من یار بودم، یاور بودم، همای رحمت بودم. نام من که بر زبان می‌آمد، اشک بر چشم‌ها جاری می‌شد؛ مهر بر دل‌ها می‌نشست؛ حق و عدالت به یادها می‌آمد.
اما امروز چه؟! کم مانده است که مردم مرا لعن و نفرین کنند. به خاطر عمل مشتی آدم‌کش جنایت‌پیشه هرزه‌بیان، من و خاندان من – به حق– به زیر بار سنگین «آیا»ها و «نکند»ها و «شاید»ها رفته‌ایم. «آیا» دوران علی نیز چنین بوده است؟ «نکند» آنها نیز چنین ظالم و بدکار بوده‌اند؟ «شاید» هم، چنین بوده‌اند؟ کسی چه می‌داند! و من دستم از دنیا کوتاه، چه کسی باید پاسخ این ظلم‌ها و جنایت‌هایی را، که به نام من و خاندان من می‌شود، بدهد؟

ای نوری‌زاد،
آنها که صادقانه و از روی راستی به یاری من و به پشتیبانی من برخاستند، اکنون یا در زندان‌های گورمانند اسیرند یا در زیر خروارها خاک خفته‌اند. چند روزی بیش نیست که یکی از دوستداران راستین ما را در روز تشییع جنازه پدرش شهید کردند و شبانه او را به خاک سپردند [هاله سحابی دختر عزت‌الله سحابی]. جائران حتا نگذاشتند دوستداران‌اش، که به حق دوستدار ما هستند، بر جنازه‌اش مویه کنند. آن کردند با او که با فاطمه ما کردند. ناجوانمردانه تن او را در هم کوفتند، نگذاشتند تصویر پدر را در دست بگیرد، و او را از پای انداختند. کفن او خشک نشده، مردی دوستدار و عاشق ما را که در اعتراض به این جنایت سهمگین لب از غذا خوردن فرو بسته بود و تن‌اش بیمار و رنجور بود، آن قدر از حکیم و دوا دور نگاه داشتند تا جان به جان‌آفرین تسلیم کرد [هدا صابر]....

ای نوری‌زاد،
چه بگویم که تو خود گفته‌ها را بهتر از ما می‌دانی. تاریخ این جنایت‌ها به زمانی دور باز می‌گردد. آن زمان که دختربچگان را در زندان ظلم، اسیر کردند و به نام اسلام، به آنها تجاوز کردند و از فاطمه ما خواستند تا این تجاوز را از آنها قبول کند! ای مرگ بر شما! ای نفرین بر شما! که تبه‌کاری‌تان را به پای زنی پاکدامن می‌نویسید. آری اینها را ای بنده خدا، تو بهتر از من می‌دانی که بر سر سفره این تبه‌کاران نشسته بوده‌ای و با آنان آشنا بوده‌ای و چون ظلمی را که بر مردمات و بر ما و دین‌ات می‌رود به چشم دیدی، از سر آن سفره آلوده به نجاست زر و زور و تزویر برخاستی و مردانه قیام کردی.

ای نوری‌زاد،

اکنون، از تو می‌خواهم که نام مرا نبری. موقع سخن گفتن با رئیس جنایت‌پیشگان، مرا با او مقایسه نکنی. او را رهبر و عزیز نخوانی. پای مرا هنگام سخن گفتن از او به میان نکشی. نفرتی که من از این تبه‌کاران دارم بر زبان آوردنی نیست. آنها اگر فقط دین تو را لکه‌دار کردند، نه تنها دین من که خودِ من را نیز لکه‌دار و بی‌حیثیت کردند. دیگر مردم تصویر ما را آن‌گونه نمی‌بینند که پیش‌ترها می‌دیدند. امروز سید علیِ ظالم، نماد ما شده است. مردم در ما، همان می‌بینند که در این تجسم زشتی و پلیدی و جنایت می‌بینند. به چنین کسی، رهبر و پدر و عزیز گفتن، ظلم بر ماست. امروز به خاطر بدکاری این قدرت‌پرستان، حکایت خلخال زن یهودی و محکمه‌ای که ما از آن محکوم بیرون آمدیم، موضوع مطایبه و تمسخر مردم جان به لب رسیده شده است.

ای نوری‌زاد،

کاری از دست من ساخته نیست. کار من – خوب یا بد– همان بود که در دوران خلافت‌ام کردم. بعد از آن، ظالمان بر مردم سوار شدند. سال‌ها و قرن‌ها، اسب جور در سرزمین‌های تحت فرمان خود راندند. از من، یک نام ماند و یک یاد. یک نام نیکو و یک یاد نیکو. این نام و یاد به دست ظالمان حاکم بر سرزمین تو اینک خراب شده است. هر چه بیش‌تر مرا با اینان و اینان را با من مقایسه کنی، نام و یاد مرا بیش‌تر خراب خواهی کرد.

برای تو و مردم سرزمین‌ات آزادی و بهروزی آرزو می‌کنم.

علی امیرالمؤمنین

*** منبع ***

وبسایت «گویا»

http://www.gooya.com/external/my.gooya.com

۲–۱۵–۱۷–۵– «آن علی و این علی!»؛ شعری از «شاعر سبز»، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰

آن علی و این علی!

«آن علی جان را فدای دوست کرد
این فدای هرچه غیر اوست کرد
آن علی سر را فرو در چاه بُرد
این ولی سرها فرو در چاه بُرد
آن علی داد از جدایی می‌زند
این یکی لاف خدایی می‌زند
آه و افغان علی از بی‌کسی است
داد و قال این یکی از «ناکثی» ست
آن بر اهل نهروان فریاد کرد
این هم آنان «با بصیرت» یاد کرد
آن علی فرمان به راه عدل داد
این ولی فتوا برای قتل داد
خطبه آن، بوی عطر رحمت است
خطبه این، کید و کین و نفرت است
آن بسی آذوقه بر ایتام داد
این فقط بر این و آن دشنام داد
آن یهودی را مسلمان می‌کند
این گریز از دین، دو چندان می‌کند
آن علی دَه بلکه صد أبیار ساخت [أبیار: جمع بئر به معنی چاه آب]
این فقط دیوار بر دیوار ساخت
آن علی در راه حق، بر خون فتاد
این دل یک مملکت در خون نهاد»

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/38644

۱۶–۱۷–۵– «روزی در همین نزدیکی‌ها»؛ نوشتار امیدوارانه محمد نوری‌زاد در مورد آینده ایران، ۲ تیر ۱۳۹۰

در فردایی که زیاد دور نیست، کمونیست‌های سرزمین‌مان، کرسی تدریس خواهند داشت. با هم، در بهترین نقطه تهران، برای سُنی‌های سرزمین‌مان، مسجد خواهیم ساخت. روسری‌های اجباری را از سر بانوان‌مان برخواهیم داشت. به حجاب بانوان باحجاب‌مان، بیش از پیش احترام خواهیم گذارد. و از مردان و بانوان مسلمان و مسیحی و کلیمی و زرتشتی، به خاطر تلخ‌نوشی‌های این سال‌های پس از انقلاب، پوزش خواهیم خواست

فردا که زیاد دور نیست، در قم، و در هر کجا، برای دراویش‌مان، خانقاه‌هایی مفصل خواهیم ساخت. و پریشان‌موی و پیاده‌پای، به هر کجای کشورمان خواهیم رفت، و از بهاییان سرزمین‌مان، به خاطر سال‌ها آسیب و دربه‌دری و ظلم، دلجویی خواهیم کرد، و در پرداخت خسارت مالی و جانی به هر آن کس که از ما و پدران‌مان آسیب دیده، شتاب خواهیم کرد

به همه جهانیان نشان خواهیم داد که در نگاه فهم ما، مردمان بی‌گناه اسرائیل، و شیعیان جنوب لبنان، یکسان‌اند

به سخنان اسلامی که حیثیت‌اش در این سرزمین به تاراج رفته است، گوش خواهیم سپرد. و به او قول خواهیم داد حساب او را با حساب اسلامی که این روزها از دهان بی‌سوادان و پرخاشگرانی چون جنتی و صدیقی و سید احمد خاتمی و علم‌الهدی عربده می‌کشد و نفرت می‌پراکند، جدا سازیم

روزگار، که بی‌تابانه چشم به راه فوران خصلت‌های ناب انسانی ماست، درست در همین نزدیکی‌ها پای می‌کوبد. در آن روز، که دور نیز نیست، ما، قدر همدیگر را خواهیم دانست. به روی هم لبخند خواهیم گشود. به آبروی تک تک هم، و به آبروی کشورمان بها خواهیم داد. از جوانان و نسل‌های آسیب‌دیده خویش پوزش خواهیم خواست. و آنان، بزرگوارانه ما را خواهند بخشود.

فردا، که زیاد دور نیست، مردان و زنان رنجیده و قهرکرده و رفته ما، به سرزمین‌مان بازخواهند گشت. و ما، در معابر شهر، به یُمن ورودشان پایکوبی خواهیم کرد. به شوق تماشای روی گل‌شان، طاق نصرت خواهیم بست. و دسته گل‌هایی از غرور، به گردن‌شان خواهیم انداخت. و التماس‌شان خواهیم کرد که اگر می‌توانند، ما را ببخشایند، و اگر آتشفشان نفرت‌شان راهی به بخشایش ندارد، برای فرو نشاندن آن، به صورت ما سیلی بزنند، و به صورت‌های سیلی‌خورده ما آب دهان بیاندازند. شعله‌های سرکش نفرت‌شان که فرو نشست، بر فرش قرمز دل‌های ما پای بگذارند، و مام بی‌تاب وطن خویش را در آغوش کشند.

در فردایی که زیاد دور نیست، کمونیست‌های سرزمین‌مان، کرسی تدریس خواهند داشت. با هم، در بهترین نقطه تهران، برای سُنی‌های سرزمین‌مان، مسجد خواهیم ساخت. روسری‌های اجباری را از سر بانوان‌مان برخواهیم داشت. به حجاب بانوان باحجاب‌مان، بیش از پیش احترام خواهیم گذارد. و از مردان و بانوان مسلمان و مسیحی و کلیمی و زرتشتی، به خاطر تلخ‌نوشی‌های این سال‌های پس از انقلاب، پوزش خواهیم خواست.

فردا، که زیاد دور نیست، در قم، و در هر کجا، برای دراویش‌مان، خانقاه‌هایی مفصل خواهیم ساخت. و پریشان‌موی و پیاده‌پای، به هر کجای کشورمان خواهیم رفت، و از بهاییان سرزمین‌مان، به خاطر سال‌ها آسیب و دربه‌دری و ظلم، دلجویی خواهیم کرد، و در پرداخت خسارت مالی و جانی به هر آن کس که از ما و پدران‌مان آسیب دیده، شتاب خواهیم کرد.

در همین نزدیکی‌ها، پیش پای نخبگان و برجستگان مطرود سرزمین خویش بر زمین خواهیم نشست. و برای چرخش چرخ نخبگی در سرزمین‌مان، دست به دامانشان خواهیم شد. و شایستگان آنها را به پذیرش مسؤولیت‌های حساس کشورمان ترغیب خواهیم کرد.

در یک اجتماع شورانگیز و میلیونی، مقصران و خطاکاران خویش را، دست‌بسته، به پیشگاه مردم‌مان خواهیم آورد تا با آنان، هر آنچه خود صلاح می‌دانند، همان کنند. و مردمان ما، در آن روز، آن‌قدر از میوه‌های درخت فهم تناول کرده‌اند که میوه تلخ «تقاص» را دور بیاندازند.

در روزی که زیاد دور نیست، آبروی رفته ایران و ایرانیان را در همه جای جهان، ترمیم خواهیم کرد. و به همگان نشان خواهیم داد که ایران و ایرانی، جز به افراختن پرچم پاکی و درستکاری و فهم، به چیزی دیگر چشم ندارند. به همه جهانیان نشان خواهیم داد که در نگاه فهم ما، مردمان بی‌گناه اسرائیل، و شیعیان جنوب لبنان، یکسان‌اند.

در همان روزی که زیاد دور نیست، از قانون عذر خواهیم خواست. و از شرم اینکه از او در این سال‌ها، مضحکه‌ای جهانی پرداخته‌ایم، سر به زیر خواهیم برد، و به او قول خواهیم داد که به حرفش گوش کنیم و به اجرای همه‌جانبه بایدها و نبایدهایش همت ورزیم. به او قول خواهیم داد که سینه‌اش را با رعایت زشتکاری‌ها و ویژه‌خواری خواص، نخواهیم خراشید، و بساط و حیات هزارفامیل را برخواهیم چید.

قدر شهدا و آسیب‌دیدگان و مدافعان راستین خود را خواهیم دانست، و از باب نمونه، به در خانه خالقی‌پورها (پدر و مادر سه شهید) و به در خانه شهید همت و شهید باکری خواهیم رفت و به آنان خواهیم گفت: ما آن‌قدر فهم داریم که قدردان گوشه کوچکی از رنج شمایان باشیم.

برای آبادانی ایران عزیز، جانانه کار خواهیم کرد. تنبلی‌ها و مصرف فراوان را کنار خواهیم گذارد. و اعتیاد و هرزگی‌های همه‌جانبه را در مزبله‌های دره‌های دور دفن خواهیم کرد.

دستگاه قضائی خود را با عدل و انصاف و درستی، آشتی خواهیم داد. و اگر مردم بخواهند، عمله‌های جور را به عملگی در پشت دیوارهای اعتماد مخدوش‌شده مردمان‌مان، به اردوهای کار اجباری خواهیم فرستاد.

آزادگی از دست رفته را، و فهم را، و انصاف و رشد را، به منبرها و تریبون‌های مذهبی‌مان باز خواهیم آورد.

و سر آخر، به سخنان اسلامی که حیثیت‌اش در این سرزمین به تاراج رفته است، گوش خواهیم سپرد. و به او قول خواهیم داد حساب او را با حساب اسلامی که این روزها از دهان بی‌سوادان و پرخاشگرانی چون جنتی و صدیقی و سید احمد خاتمی و علم‌الهدی عربده می‌کشد و نفرت می‌پراکند، جدا سازیم.

عجب روز مبارکی است آن روز! روزی که خدای خوب ما، درست پا به پای خود ما، برای بارش برکات آن بی‌تاب است. بی‌تاب به هم پیوستن فهم‌ها و عشق‌ها و درایت‌های ما. روزی که زیاد دور نیست. روزی که در همین نزدیکی‌هاست.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=4968

۱۷–۱۷–۵– «با تو هستم سردار!» نوشتار محمد نوری‌زاد خطاب به سردار شوشتری، ۴ تیر ۱۳۹۰

یک سردار، آن‌سوتر از قانون‌گریزی‌های مکرر سپاه، می‌تواند عاشق باشد؛ عاشق مردمان سیستانی و بلوچ سرزمینش؛ مردمی که تاریخی به قدمت ظلم، قامت آنان را فرسوده است

از این که بعضی‌ها می‌گویند: پاسدار خوب، آن است که شهید شده باشد، رنج می‌برم

مترادف بودن بلوچستان و قاچاق مواد مخدر، یک ظلم مستمر برای همه ما و شما بوده و هست

بگذار عده‌ای از دوستان تو، سر در سهام مخابرات فرو ببرند و چهارستون قانون را چهارپایه کنند و برای بالا رفتن از صندلی مجلس و برج بلند فلان وزارتخانه، آن را زیر پا بگذارند

یادت هست روزی که با چند شاخه گل رز به دیدنم آمدی و گفتی: این گل‌ها، در گرمای مطلوب بلوچستان پرورش یافته‌اند؟ و ذوق می‌کردی! که: می‌شود با اشاعه کشت گلخانه‌ای درسیستان و بلوچستان، معیشت نامطلوب آن نواحی را سامان داد؟

تو، سریال «روی خط مرز» مرا دیده بودی. در سال‌های دور؛ و می‌گفتی: از رویکرد تو در این سریال، که عمدتاً بر استعداد پنهان سیستان و بلوچستان، و نه ضعف‌های آشکار آن، تأکید کرده بودی، بسیار لذت بردم. و از من خواستی یک مجموعه مستند، با محوریت «همبستگی» برایت بسازم. من در سریال مستند «روی خط مرز»، نوار مرزی این استان را منطقه به منطقه در نوردیده بودم و به بسیاری از ناگفته‌های دور این سرزمین دور، پرداخته بودم: مدرسه‌ای که در طویله گاوهای سیستانی تشکیل شده بود، آن هم با دانش‌آموزان تیزهوش اما بی‌پناه؛ و مردمی که با «هیچ» روزگار می‌گذراندند و در شعارهای ما، از واژه «مرزداران غیور» ارتزاق می‌کردند؛ و جوانانی که بی‌دلیل، و تنها به خاطر نفهمی‌های ما زود پیر می‌شدند.

آن روز، من و تو، به مشترکات فراوانی درباره مناطق محروم، و به ویژه، سیستان و بلوچستان، دست یافتیم. این که: نگاه ممتد و آزاردهنده امنیتی را در این استان، ابتدا باید به: معیشتی، و سپس به: علمی– تولیدی– صادراتی، تبدیل کرد.

من گفتم: نوار طولانی و مرزی این استان، و همجواری‌اش با دو کشور افغانستان و پاکستان، فرصت بسیار مطلوبی است برای تولید و صادرات. در ملاقات بعدی، چند نسخه از برنامه‌های مستندی را که درباره قاچاق کالا و سوخت، از این استان و استان هرمزگان ساخته بودم، برایت کپی کردم. آن روز، یکی دو ساعت نشستی و تلویحاً به ایده‌ها و طرح‌های خودت اشاره کردی؛ که اگر ما بتوانیم بار امنیت استان را به خود مردم، و به سران قبایل محول کنیم، فرصت مغتنمی خواهیم یافت برای ایجاد فرصت‌های شغلی. می‌گفتی بنا داری یک کارخانه اتومبیل‌سازی – شبیه کرمان‌خودرو – را در ایرانشهر، راه‌اندازی کنی. گرچه راه‌اندازی این کارخانه هنوز در حد ایده بود، اما می‌گفتی در جایگزین‌سازی برای کارخانه «باقت بلوچ» ایرانشهر، که فعلاً تعطیل و از رده خارج است و کارگران بیکار آن، خود به معضلی بزرگ بدل شده‌اند، باید به فکر یک کارخانه سودآور بود. و حتا می‌گفتی: بنا داری مدیران ایران‌خودرو را برای انتقال چند واحد از کارخانه‌هایشان به بلوچستان متقاعد کنی.

می‌گفتی: ما باید به رشدی برسیم که درستی عمل‌مان، در باور مردمان این استان جا بگیرد. طوری که مرد و زن سنی این استان، ما را به قدر خودشان باور کنند، نه این که تنها در «هفته وحدت» از ما حرف‌های کلیشه‌ای بشنوند و بعد از آن، به جایگاه شهروندان درجه چند پرتاب شوند. می‌گفتی: سنی‌ها ما را و نیت خیر ما را زمانی باور می‌کنند که شانه به شانه ما در بد و خوب استان و کشورشان سهیم و نقش‌آفرین باشند. می‌گفتی بنا داری در واگذاری مسؤولیت به تحصیل‌کرده‌ها و کارشناسان خود استان پافشاری کنی.

عزیزم، روح بزرگ تو، آن روز، با گل‌های رز اهدایی‌ات، آمیخته بود. این گل‌ها بودند که از تو، و از نیت خوب تو عطر می‌گرفتند. و این تو، که خودت گل بودی، گل‌ها را بها می‌بخشودی.

تو خیلی مقتدرانه از پا درآمدی. درست در شرایطی که سال‌ها از بسته شدن باب شهادت می‌گذشت. احساسم این است که اگر در همان سال‌های دفاع مقدس به شهادت می‌رسیدی، بخش وسیعی از استعدادهای تو ناشناخته می‌ماند. چه استعدادهایی؟ این که: یک سردار، آن‌سوتر از

قانون‌گریزی‌های مکرر سپاه، می‌تواند عاشق باشد؛ عاشق مردمان سیستانی و بلوچ سرزمینش؛ مردمی که تاریخی به قدمت ظلم، قامت آنان را فرسوده است. بله، تو اگر در همان سال‌های دفاع مقدس از پا درآمده بودی، بوسه‌های صادقانه تو، آنجا که بر پیشانی سران قبایل می‌نشست، بی‌مخاطب می‌ماند.

غربت جذاب تو، در همین عزلت‌گزینی تو بود. که شهرنشینی و مرکزنشینی را بر نمی‌تافتی. یادت هست به من گفتی: از این که بعضی‌ها می‌گویند: پاسدار خوب، آن است که شهید شده باشد، رنج می‌برم؟ شاید غیرمستقیم به من می‌گفتی: می‌شود پاسدار بود و زنده بود و خوب ماند. عجیب به رضایت مردم بها می‌دادی! می‌گفتی: من با ایجاد کار و تزریق ثروت به زندگی مردم سیستان و بلوچستان، فضا را برای قاچاقچیان و امثال ریگی ناامن می‌کنم.

بعد از آن روز، من و تو باز هم در تماس بودیم. من دوستم «گودرزی» را، که از مستندسازان گروه تلویزیونی سپاه بود، به تو معرفی کردم. گفتی: یکی می‌خواهم که دست به دوربین باشد و حاضریراق. گودرزی هم از همان جاماندگان سال‌های جنگ بود. که تقدیر، عروج او را به تعویق انداخته بود تا رکاب تو را درک کند.

و تو، استان را پدرانه در آغوش گرفتی. راه افتادی و سران قبایل را با مشقتی وصف‌ناشدنی، به همبستگی فرا خواندی. می‌گفتی: ما سابقاً اینها را جمع می‌کردیم و به آنان اسلحه می‌دادیم؛ من اما می‌خواهم کرامت زخمی و گمشده آنان را تقدیمشان کنم؛ که: ای مردم بلوچ، ای مردم سیستان، این شما و این استان شما؛ و من، خاک پای شما، خادم شما؛ شما تصمیم بگیرید و به خادمتان منتقل کنید؛ ما و شما، این استان را آباد خواهیم کرد؛ و نشان خواهیم داد که مترادف بودن بلوچستان و قاچاق مواد مخدر، یک ظلم مستمر برای همه ما و شما بوده و هست؛ ما و شما کاری خواهیم کرد که تا نام سیستان و بلوچستان شنیده می‌شود، یک سرزمینی استثنایی، با کشاورزی مطلوب و متفاوت، و با صنعتی مدرن، و با مردمانی تحصیل‌کرده در ذهن‌ها متبادر شود.

خلاصه، روی زمین بند نبودی. احساس می‌کردی باید کاری اساسی و ماندگار در سیستان و بلوچستان صورت بگیرد و یک بار برای همیشه، مشکل این استان محروم را به صورت ریشه‌ای برطرف کند. و باورت بر این بود که کسی شاید زیر بار آن کار بزرگ نرود. کسی که باید جانانه برای رفع مشکلات استان وقت بگذارد. کسی اما نبود. و تو، این مسؤولیت بزرگ را پذیرفتی. و انصافاً، جانانه هم برای آن وقت گذاردی، و خون دل‌ها خوردی. می‌شنیدم که گاه، با بعضی‌ها بگومگو هم می‌کردی، تا قول مساعد بگیری برای مردمان آن دیار.

این نوشته من شاید کمی دیرهنگام باشد. من می‌توانستم در غوغای تجلیل از تو، همین‌ها را بنویسم و منعکس کنم. اما متعمدانه مهلت انتشار این نوشته را عقب راندم.

این روزها، روزهای خوبی برای واگشایی خصلت‌های خوب توست. روزهایی که غوغاها فرو کشیده، و من و تو، می‌توانیم در آرامش، کارهای جامانده همدیگر را مرور کنیم. می‌دانم که هنوز به تداوم راه خود علاقه‌مندی. مشتاقی همان بوسه‌ها و دست‌های کرامت، به کار افتند و راه نیمه‌تمام تو، به سرانجام رسد. و من، اطمینان دارم آنانی که با تو بوده‌اند و شیفته تو، کارهای بر زمین مانده تو را به نهایت خواهند رساند. اگر که: نابکاران مرکزنشین، راه را بر آنان نبندند و اساساً اعتقادی به تو و راه تو داشته باشند.

حس کلی من این است که سیستان و بلوچستان، گاه از این که تو را در کنار خود نمی‌بیند، بغض می‌کند. من هم مثل سابق، دلم برای این استان شریف تنگ شده. وقتی به من پیشنهاد کار کردی، به تو گفتم: «سردار، من این سریال مستند را برای تو می‌سازم، به شرطی که کار، سفارشی جلوه نکند. یعنی به خود مردم مراجعه کنیم و جز مردم سیستان و جز مردم بلوچ، کسی از مسؤولین جلوی کادر دوربین من نباشد» و تو افزودی: «نوری‌زاد، این شرط تو نیست. شرط من است. و گفتی: «اگر ما را لیاقتی باشد، دوربین‌های خدا از ما فیلم خواهد گرفت».

و تو، سردار شوشتری عزیز، راست می‌گفتی. هم تو لایق دوربین خدا بودی، هم گودرزی، و هم آنانی که در آن جمع شورانگیز با تو پر گشودند. معنی «سردار» مگر نه این است؟ بگذار عده‌ای از دوستان تو، سر در سهام مخابرات فرو ببرند و چهارستون قانون را چهارپایه کنند و برای بالا رفتن از صندلی مجلس و برج بلند فلان وزارتخانه، آن را زیر پا بگذارند.

محمد نوری‌زاد

۹۰/٤/٤

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5191

۱۸–۱۷–۵– «ما نیز چون شما!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد به مناسبت مرگ هدا صابر، ۶ تیر ۱۳۹۰

خدا و تاریخ، گواه صادق مظلومیت ما خواهند بود

طشت رسوایی آنان را از بام‌های ویژه‌خواری به زیر خواهیم انداخت

عزیزان ما، عیبی ندارد. بگذار صدای شما را نشنوند. مگر حکومتیان مدعی، صدای خدا را، و صدای هزار هزار پیامبر خدا را، می‌شنوند؟ نمی‌شنوند؛ که اگر می‌شنودند، طعم این سخن آسمانی را در می‌یافتند:

«آهای حاکمان، با مردم آن‌گونه رفتار کنید که با عزیزانتان! به مردم بها بدهید؛ و غم آنان را بخورید. مباد کسالت خویشان دور شما، شما را برآشوبد، و مرگ عزیزان مردم، در شما گزشی پدید نیاورد! که اگر طالب بقا هستید، این بقا را در درستی وانصاف بجویید».

عزیزان ما، بگذار صدای شما را نشنوند. مگر اینان صدای خدا را، صدای تاریخ را می‌شنوند؟ بگذار اینان صدای مردم بحرین را بشنوند و صدای مردم سوریه را نشنوند. مگر اینان صدای صدها فریاد درگلو مانده سلول‌های بی‌کسی را شنیدند؟ مگر صدای هدا صابر را شنیدند؟

بگذار به شما و به خواست شما بها ندهند. همان‌گونه که به ضجه‌های خاموش مادران و همسران شما بها نمی‌دهند. بگذار انصاف را به گونه‌ای که خود می‌پسندند، معنا کنند. بگذار اساساً شما را نبینند؛ و شما را به حساب نیاورند. شما اما، به راه خود ادامه دهید؛ که پایان راه ما و شما و آنان نزدیک است. و خدا و تاریخ در این میان، گواه صادق مظلومیت ما خواهند بود.

تک به تک، شعله حیات خود را فرو کشید؛ که حیات ابدی چشم به راه شماست. بمیرید، پیش از آنکه شما را بکشند. مرگ را همچون شمعی در کف دست خود بگیرید و راه را نشان ما بدهید. ای خاک بر دهان من که مرگ را برای شما تجویز کنم و خود برکنار ایستاده باشم.

از این پس، ما نیز چون شما به دریا خواهیم پیوست. شب و روز به شما خواهیم اندیشید. صدای فریاد «ما را ببینید» شما را به گوش جهانیان خواهیم رساند. طبل‌ها را به صدا درخواهیم آورد. طشت رسوایی آنان را از بام‌های ویژه‌خواری به زیر خواهیم انداخت. پا به پای شما اشک خواهیم ریخت. پا به پای شما خواهیم افسرد. و یک به یک، پا به پای شما خواهیم مُرد. بقا، برای سرزمینمان ایران.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5200

۱۹–۱۷–۵– «گُل‌ها و گاوها!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد در نقد نمایندگان مجلس، ۱۷ تیر ۱۳۹۰

نمایندگان ما گُل‌اند

ما یک گلستان خوشبو در مجلس داریم که طعم برخاسته از این گلستان، حق را، فهم را، امانت‌داری را، شهامت و شجاعت و انصاف را، و صیانت از قانون را به مشام ما می‌نشاند و کام آرزوهای به خاک افتاده ما را برمی‌آورد

شما باید بدانید وقتی سایه افشای همان پرونده کذایی در میان باشد، چه تب و لرزی به جان یک نماینده بی‌پناه می‌افتد. شما باید نماینده باشید و امر و نهی‌های برادران امام زمانی را بشنوید تا بفهمید در این طور مواقع، به نمایندگان مظلوم ما چه می‌گذرد

در این‌همه سال، نمایندگان فهیم ما، به هر وزارتخانه‌ای که شما بر آن انگشت بگذارید، بند کرده‌اند،إالا وزارت اطلاعات

ما باید به نمایندگان‌مان حق بدهیم و قدرشان را اگر نمی‌دانیم، با الفاظی شبیه بزدل و ترسو و خائن و کم‌خرد و پخمه و ریاکار و چاپلوس و نان به نرخ روز خور و عقب‌مانده و کودن و جاده صاف کن و حتا با نسبت‌های ناروایی مثل دزد و رانت‌خوار و اهل دوز و کلک خطابشان نکنیم

نماینده‌ای را که گُل است، باید بو کشید و بر تارک دل نهاد و از تماشای قد و بالایش به التذاذ درافتاد

شما که در دل نمایندگان گل ما نیستید که؛ شاید درست در همان حالی که نمایندگان گل ما به یک لایحه مسخره رأی موافق می‌دهند، پیشاپیش در دلشان به آن رأی مخالف داده باشند!

این فریادهای احمقانه‌ای که گاه در مجلس سر داده می‌شود و جماعتی از نمایندگان در ساحت مجلس، که باید فهیمانه باشد، مرگ بر فلان و زنده باد فلان می‌گویند، از کجا معلوم از سر ناچاری و ناگزیری نباشد؟ شما باید نماینده باشید تا بفهمید وقتی از بالا دستور می‌رسد که باید این بشود و این نباید بشود، شما نمی‌توانید طور دیگر عمل کنید

این روزها، کلافگی از اوضاعی که در آن گرفتار آمده‌ایم، ما را به تنگنای سکوتی قبرستانی فرو فشرده است

من، گاوهای زیادی را دیده‌ام که هنگام چریدن، حواسشان به گُل‌های زیر پایشان نیست. گاوها، هم گُل‌ها را می‌خورند و هم لگدمال‌شان می‌کنند. در این میان اما، هر دو را تقصیری نیست. هم گل‌ها را، و هم گاوان را. ظاهراً این از عوارض روزگار است که هیچ گاوی را به خاطر لگدمالی گل‌ها و خوردن گل‌ها توبیخ نمی‌کنند. پس ما چرا با این سرود هم‌آواز نشویم که:

«هر کس به کارخویش،
گل‌ها به انتشار زیبایی،
گاوان به نشخوار زیبایی!»

تأکید سخن من در این نوشته، بر نمایندگان خوب ما در مجلس شورای اسلامی است. همان کسانی که مثل گل‌اند. و اگر برای استیفای حقوق به خاک افتاده ما نامه‌ای بنویسند، کاغذ نامه آنان از حمل کلمه‌های داغ آن نامه به اشتعال در می‌افتد، و اگرسخنی از حقوق ورپریده ما بگویند، منطق سخنشان به جان مخاطب می‌نشیند، و اگر به خاطر استهلاک فهم و خرد در این مُلک، سوزی برآورند، سوز کلام‌شان جگر ما را ریش‌ریش می‌کند، و اگر فریادی از درد سر دهند، طنین نعره آنان، مرزهای انسانی را در می‌نوردد و آسمان خدا را با هر کهکشانی که با اوست، متأثر می‌سازد.

پیشنهاد می‌کنم با همه وجودمان باور کنیم اگر که یک روز نماینده‌ای با کاسه‌ای مشبّک و سوراخ‌سوراخ به ما آب تعارف کرد، حتماً یک تلویح و ملاحتی در کار اوست. ما را چاره‌ای جز این نیست که نمایندگان خود را «باور» کنیم. مقدرات کاری آنان را، و ظرف وجودی‌شان را فهم کنیم، و چیزی فراتر از مقدورات و ظرفیتشان از آنان نخواهیم. آنان، در میانه معرکه‌ای جولان می‌دهند که هفت پشت ما نیز، از هول و هراس آن معرکه، و پیچ و خم‌ها و حساسیت‌های آن باخبر نیست. زود قضاوت نکنید دوستان. مرا هنوز سخنان دیگری در گلوست.

اغلب نمایندگان ما که در مجلس شورای اسلامی «وکیل» ما هستند، خداوکیلی خوبند. و من به این که آنان عصاره فضائل مردم‌اند، اعتقاد دارم. چرا که می‌دانم اگر فهم و کمال هر نماینده را خوب ورانداز کنیم، در خواهیم یافت که او لابد در شهر خود، و در کلیت کشور، از بهترین‌ها بوده است. هم در فرهیختگی، و هم در شجاعت و سلامت و سابقه؛ که اگر این‌گونه نبود، هرگز مردم او را برنمی‌گزیدند و راهی مجلسش نمی‌کردند. نمایندگان ما، هر که هستند، امین ما هستند لابد در پیشگاه خدا و خلق؛ گل‌اند.

وکلای ما به این معاهده که: در چهار سال وکالت خود، امین ما و مراقب حقوق ما باشند، سوگند یاد کرده‌اند. اساساً اگر آنان به این مهم، سوگند یاد نمی‌کردند و خدای متعال را بر پنهان و آشکار امانتداری خویش گواه نمی‌دیدند، آن معاهده دوجانبه و سراسری سرانجام نمی‌گرفت. پس، آنان در هر تصمیم و تصویب، و در هر نشستن و برخاستن، و در هر موافقت و مخالفت، پیش از همه ما موکلان، خدا را و رضایت خدا را در نظر می‌گیرند.

به همین دلیل است که من می‌گویم: آنان نمی‌توانند در حمل این امانت بزرگ، به ما خیانت کنند. بلکه می‌گویم: ما باید از رنج آنان، و از شب‌نخوابی‌ها و خستگی‌ها و مجاهدت‌های آنان در صیانت از حقوق‌مان، تشکر و تقدیر کنیم. آنجا که یک غریبه، لیوان آبی به دست ما می‌دهد، چگونه ما با لبخند، و با بارانی از کلمه‌های خوب از او تشکر می‌کنیم؟ خداوکیلی آیا از نماینده‌ای که هزار مخمصه با اوست، تشکر کرده‌ایم و به او گفته‌ایم: ای بزرگوار، شما اگر نبودی، معلوم نبود دزدان گردنه، با حق و حقوق این مردم بی‌پناه چه می‌کردند؟!

یک وقت خدای ناکرده فکر نکنید من به سرایش یک لطیفه معکوس مشغولم؟! مباد بر من! نمایندگان ما فرشته اگر نیستند، گل که هستند. ما یک گلستان خوشبو در مجلس داریم که طعم برخاسته از این گلستان، حق را، فهم را، امانت‌داری را، شهامت و شجاعت و انصاف را، و صیانت از قانون را به مشام ما می‌نشاند و کام آرزوهای به خاک افتاده ما را برمی‌آورد. این اعتقاد من است. اگر با من موافق نیستید، این دیگر به خود شما مربوط است. اعتقاد شما برای شما، اعتقاد من برای من؛ به اعتقاد من احترام بگذارید تا به اعتقاد شما احترام بگذارم.

معتقدم این ما هستیم که باید تلاش کنیم نمایندگان خوب خود را فهم کنیم، نه آنان. این ما هستیم که باید خودمان را در متن مخمصه‌هایی که به پروپای آنان پیچیده و می‌پیچد قرار دهیم تا بدانیم یک وکیل مجلس اگر می‌توانست – آری اگر می‌توانست – حتماً رخ در رخ فلان وزیر و فلان شخصیت ماورایی و بهمان شخصیت قضائی می‌ایستاد و بدون واهمه، حرف از حقوق تضییع‌شده مردم خود می‌گفت. این‌که او نمی‌تواند یا نمی‌کند، حتما یک محضوراتی در میان است که ما از فهم آن عاجزیم لابد.

مثلاً خود شما اگر جای یکی از نمایندگان گل ما بودید و می‌دانستید مأموران دلسوز وزارت اطلاعات برای روزهای مبادای شما و برای روزهای مبادای تک به تک نمایندگان، یک پرونده قطور و پر و پیمان ساخته‌اند تا در بزنگاه ضرورت، شما را و آنان را که زحمت کشیده‌اید و با محاسبه هزار بحران روحی و روانی همت کرده‌اید و از صندلی خود برخاسته‌اید، سر جایتان بنشانند، چه می‌کردید؟ معلوم است که برخاستن از صندلی، آن هم به قصد گفتن یک نه ساده، و نه حتا برای رفتن به دستشویی، چه مخاطراتی برای یک نماینده فهیم دارد.

شما باید بدانید وقتی سایه افشای همان پرونده کذایی در میان باشد، چه تب و لرزی به جان یک نماینده بی‌پناه می‌افتد. شما باید نماینده باشید و امر و نهی‌های برادران امام زمانی را بشنوید تا بفهمید در این طور مواقع، به نمایندگان مظلوم ما چه می‌گذرد.

یک نماینده، در عین حال که گل است، هر چه باشد، از دایره آدمیزاد که بیرون نیست. انسان است. انسان هم چی؟ جایزالخطاست. نمی‌شود همین‌طوری بالا آمد و نماینده شد و بر صندلی مجلس تکیه زد. یک نماینده ممکن است برای جلوس بر همان صندلی مجلس، کارهایی در خفا کرده باشد که از نگاه خودش خدمت به اسلام و مسلمین باشد، اما از نگاه برادران ای بسا خبط و خطا به حساب آید. انصاف داشته باشیم و بدانیم: تب و لرز ناشی از آشکار شدن محتوای آن پرونده است که بر زبان اعتراض یک نماینده قفل می‌بندد و او را به برآوردن الفاظ نرم و بی‌تپش در

می‌اندازد. وگرنه در این‌همه سال، نمایندگان فهیم ما، به هر وزارتخانه‌ای که شما بر آن انگشت بگذارید، بند کرده‌اند،إلا وزارت اطلاعات؛ که البته این به معنی آن است که لابد در این وزارتخانه گُل و گشاد، جز درستی و انصاف و زیرکی و ادب و حمایت از مردم و رعایت حقوق انسانی و اجتماعی مردم در کار نیست.

ما باید به نمایندگان‌مان حق بدهیم و قدرشان را اگر نمی‌دانیم، با الفاظی شبیه بزدل و ترسو و خائن و کم‌خرد و پخمه و ریاکار و چاپلوس و نان به نرخ روز خور و عقب‌مانده و کودن و جاده صاف کن و حتا با نسبت‌های ناروایی مثل دزد و رانت‌خوار و اهل دوز و کلک خطابشان نکنیم. خدا را خوش نمی‌آید. آنان، هر چه باشد، وکیل ما و شما هستند و اولین اساسنامه‌ای که ما را به وادی رعایت ترغیب می‌کند، هیچ نیست إلا ادب‌ورزی دو طرف یک معامله. ما را چاره‌ای جز ابراز ادب نیست. ما «باید» مؤدب باشیم. طرف ما، کم شخصیتی نیست. او، یک وکیل است. ما باید محدودیت‌های او را فهم کنیم. نماینده‌ای را که گُل است، باید بو کشید و بر تارک دل نهاد و از تماشای قد و بالایش به التذاذ درافتاد.

نمی‌دانم آیا با من هم‌عقیده‌اید یا نه، آنجا که می‌گویم: کسی که برای له کردن یک مورچه، به فیل متوسل می‌شود، بیش از آن که آدم ترسویی باشد، ابله است؟! و ما بیش از آن که برای یک چنین آدمی دل بسوزانیم، باید از او فرار کنیم. من می‌گویم: آدم ابله، از کاسه‌ای آب می‌خورد که پر از سوراخ است؛ ابله‌تر از او البته کسی است که با همین کاسه به دیگران آب تعارف می‌کند. من از شما خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم این نوشته مرا «کج‌گونه»، یعنی آن‌طور که خودتان مایلید، تفسیر نکنید. حرف کلی من این است: نمایندگان ما گل‌اند. اگر این گل بودن نمایندگان را برنمی‌تابید، لطفاً از مطالعه مابقی نوشته من رو بگردانید.

نمایندگان گل ما، چه بشود که زیر بار حرف زور بروند. آنها مستقیم و بی‌اعوجاج، بر سر اصول محکم نمایندگی خود و بر همان عهدی که با ما بسته‌اند، ایستاده‌اند. شما اگر می‌توانید یک سند بیاورید که نمایندگان گل ما مثلاً نشسته باشند و رئیس‌جمهور نامتعادل ما بی‌مقدمه وارد مجلس شده باشد و مستقیم هم رفته باشد پشت تریبون و هیکل گل نمایندگان ما را به آلودگی‌های خودش آلوده باشد. بله، سندی اگر دارید رو کنید. تازه اگر سند هم بیاورید، معلوم نیست با حقیقت ماجرا همخوانی داشته باشد.

شما که در دل نمایندگان گل ما نیستید که؛ شاید درست در همان حالی که نمایندگان گل ما به یک لایحه مسخره رأی موافق می‌دهند، پیشاپیش در دلشان به آن رأی مخالف داده باشند! و یا این فریادهای احمقانه‌ای که گاه در مجلس سر داده می‌شود و جماعتی از نمایندگان در ساحت مجلس، که باید فهیمانه باشد، مرگ بر فلان و زنده باد فلان می‌گویند، از کجا معلوم از سر ناچاری و ناگزیری نباشد؟ شما باید نماینده باشید تا بفهمید وقتی از بالا دستور می‌رسد که باید این بشود و این نباید بشود، شما نمی‌توانید طور دیگر عمل کنید. افشای آن پرونده بدکردار را در نظر بیاورید! و آن تب و لرز ناشی از افشای آن را!

این روزها، کلافگی از اوضاعی که در آن گرفتارآمده‌ایم، ما را به تنگنای سکوتی قبرستانی فرو فشرده است. این که دیگر تقصیر نمایندگان گل ما نیست. آنها هم یکی ازخود ما. این بندگان خدا از آسمان خدا که به زیر نیفتاده‌اند. وقتی جماعتی از ما سکوت می‌بلعند تا به وقت ضرورت، فریاد برآورند؛ و بسیاری از ما، سکوت می‌خوریم تا فروتر ازسکوت برآوریم، معلوم است که این، عین سر برآوردن از متن مردگی است. انگار، هیچی، هیچ برآورده باشد. و معلوم است که این، به معنی مرگ مکرر ما است. مردمی که در سکوتی شرم‌آور به مرگ‌خواری روزانه مشغولند، حتماً خودشان مستحق این فلاکت‌اند. به نمایندگانشان چه مربوط؟

من پیشنهاد می‌کنم شما، در قامت مردمان غمزده این سرزمین بلازده، بیایید و میخ پرگار شایستگی را درست بر وسط پیشانی نمایندگان‌مان بنشانید تا چرخی بر همه هیمنه آنها بزنید و رطوبتی ازعُرضه و لیاقت و شرافت و مردانگی را از آنان مستفاد کنید. اطمینان دارم چیزهای زیادی به قاموس سنجه شما تراوش می‌کند. انصاف داشته باشید. اصلاً این‌طور نیست که چندش تهوع‌آوری به ساحت فهم شما چنگ بزند و کام شما را برآشوبد. نمایندگان ما گل‌اند. آنان را بو بکشید. ما را چاره‌ای جز قدردانی از آنان نیست.

وکلای ما در مجلس، اصلاً قرار نبوده و نیست که بی‌توجه به روزهای تلخ این روزهای مردم‌شان، سر به مناسبات فرومایگی خودشان فرو ببرند و زردآبه بی‌توجهی به حقوق مردم خود را همچون شربتی گوارا سر بکشند. ما خبر نداریم آنها در خفا چه خدمت‌ها که برای ما، که موکلین آنانیم، نمی‌کنند. و چون خبر نداریم، فکر می‌کنیم نمایندگان ما به گمان باطل خود، گل و لای از چاه و چشمه حقوق تباه‌شده مردم بیرون می‌کشند. این درست نیست. ما را انصاف باید.

چرا ما باید تصویری نادرست از نمایندگان گلمان در ذهن خود بسازیم و آنان را فربگان فرومایه‌ای تجسم کنیم که با هیاهوی بسیار، باد در قفس می‌کنند، یا: با ادا و اطوار یک قلندر سینه‌چاک، سخن از انصاف و پاکی و پاکدستی می‌گویند، یا: حجمی از هیچ را در دهان خود نهاده و می‌جوند و لب می‌جنبانند و نامش را دفاع از حقوق مردم می‌نهند، یا: هر روزه در سرابی از تعفن برآمده از خیانت و دروغی که خود باعث و بانی آنند، تن

می‌شویند. من با این تصویرسازی‌های نادرست ذهنی مخالفم. اگر آن پرونده نامربوط را، و تب و لرز ناشی از افشای ناگهانی آن را در نظر آورید، با من و با نگاه من همراه خواهید شد. منصف باید بود. آخر چرا تُف به این زندگی سگی؟

من یک بار به نویسنده پیری برخوردم که مثل خودم کهنسال بود و منگ. بحث شد، و خیلی زود بحثمان بالا گرفت، طوری که من ناگزیر شدم بگویم: نمایندگان ما گل‌اند. او چیزی نگفت. اما منگ‌تر از پیش نگاهم کرد و چیزی نوشت و نشانم داد که مغز استخوانم به خارش افتاد:

«نمایندگان ما ابله نیستند. بلکه آن‌سوتر از وادی بلاهت، بر سر قول و قراری که با مردم خود بسته‌اند، شادمان رقص می‌کنند و پای می‌کوبند و به صورت تاریخ و حق و قانون و مردم و خدا و خوبی‌ها خراش می‌اندازند.»

و باز نوشت: «با پوزش از چوپانان غیور ارتفاعات زردکوه بختیاری، نمایندگان ما، بزدلان آویخته از ریسمان ترس‌اند که گله‌ای از بزهای سر به زیر آن دیار را نیز نمی‌توان به آنان سپرد و اطمینان داشت بتوانند از پس چرای درست آن گله بز برآیند. چه برسد به این که گله خود را از هجوم گرگ‌های هر از گاه برهانند.»

و باز نوشت: «من معتقدم حتا کسی که به شاخه زیر پای خویش اره می‌کشد، یا: آب در هاون بی‌خردی می‌کوبد، ابله نیست. ابله، نماینده‌ای است که برای انکار یک حقیقت بزرگ، به یک دروغ کوچک متوسل می‌شود. نماینده‌ای که خود را و آن قول و قرار با موکلان خود را برای رواج دروغ‌های یک رئیس‌جمهور فرش می‌کند.»

و باز نوشت: «ابله کسی است که بابت عجز خود از تماشای یک شکوفه، مطالبه مزد می‌کند. درست همین کاری که نمایندگان ما به اسم زرنگی با ما می‌کنند. نمایندگانی که شقه‌های متعفن مردار موکلان خود را به دندان می‌کشند. مگر نه این که طبق فرمایش قرآن، غیبت کردن، آری غیبت کردن همین‌گونه است؟ غیبت کردن پشت سر یک نفر، کجا با نفرتی که نمایندگان ما از تباه کردن حقوق ملیون‌ها مردم خود می‌پراکنند، برابر است؟ و با حقوقی که هر روز و هر ساعت از موکلان خویش تباه می‌کنند؟»

و من در پاسخ به نوشته‌های توفانی آن نویسنده پیر و منگ، همان ترجیع‌بند همیشگی‌ام را برایش نوشتم: «نمایندگان ما گُل‌اند.»

زمان که گذشت، دیدم روح آن نویسنده پیر و منگ، در دانشجویانی که به دیدنم آمده بودند، حلول کرده است. یکی از آنها که اهل نماز شب بود، اصرار می‌ورزید که من به صحبتش خوب دقت کنم. می‌گفت: «من معتقدم: پاهای تاریخ از بلاهت کسانی همچون بسیاری از نمایندگان ما، که حقیر و هیچ‌نفهم و کودن و کوچکند اما ناشیانه ادای فهیمان را در می‌آورند، آبله‌گون است. نمایندگانی که وکیل مردم اند اما همزمان، ناجوانمردانه خنجر به پهلوی موکلان خود فرو می‌برند تا با ولعی سیری‌ناپذیر چیزی را سر بکشند که من اسمش را می‌گذارم: «استفراغ به‌جای مانده از حقوق معوقه مردم». نمایندگانی که با عبور هر روزه از عهدی که با مردم خویش بسته‌اند، پوزه به اندرون دخمه‌های خیانت فرو می‌برند تا آن‌سوتر از وادی فهم و عقل و انصاف و عدالت، لاشه‌های موکلین خود را بیرون بکشند و با دریدن آنها، سفره‌ای بیارایند و در معرکه‌ای از فریب، برای خود بساطی به پا کنند.»

و باز می‌گفت: «نمایندگان ما که در بدو پذیرش وکالت مردم، سوگند خورده‌اند در اعاده حق مردم، و افراختن پرچم آن، از هیچ قدرتی جز خدا نهراسند، به آن‌چنان فلاکت و نکبتی از ترس فرو شده‌اند که در هر سخن، ابتدا باید به دیوار بلندی از ریا و تزویر و چاپلوسی تکیه کنند تا در ادامه بتوانند ملتمسانه به چیز مسخره‌ای که اسمش را «حق مردم» گذارده‌اند، فرو شوند. نمایندگانی که در این چند سال گذشته مثل بز نشستند و جلوی چشمان کورشان، سپاه، سهام مخابرات و هزار هزار فرصت اقتصادی را لاجرعه بالا کشید، و بسیج و لباس‌شخصی‌های تحت امرش، موکلانشان را زدند و کشتند و اموالشان را تباه کردند.»

دانشجوی سوخته‌دل و نماز شب خوان ما، همان صحبت مرا واگویه کرد: «دستگاه اطلاعاتی ما آن‌چنان زهر چشمی از نمایندگان ما گرفته است و آن‌چنان پرونده‌هایی از ضعف‌های هر یک از آنان پرداخته است که هیچ نماینده‌ای شهامت نمی‌کند از دستگاه مخوف اطلاعات بپرسد چرا در این دو سال گذشته، و در تمام سال‌های بی‌خبری ما، زده‌ای و کشته‌ای؟ و چرا زشت‌ترین چهره ممکن را از امام زمان و سربازی آن به نمایش گذارده‌ای؟»

راستش را بخواهید من با یک چنین ادبیات تند و پر از پرخاش آن جوان دانشجوی نماز شب خوان موافق نیستم. من می‌گویم: وقتی آدم می‌تواند آرام و متین و مؤدب باشد، چرا سخن تلخ بگوید و کام مخاطب خود را برآشوبد؟ خدا را خوش نمی‌آید آدم پشت سر نمایندگان شجاع و نترس و فهیم ما، به یک چنین ادبیات غیرمنصفانه دست ببرد و اوقات‌تلخی کند.

من هنوز می‌گویم: باید نماینده باشی و سایه مخوف وزارت اطلاعات را بر سرت ببینی و با احتساب آواری که ممکن است هر لحظه بر سرت فرو بریزد، حرف بزنی. ما به دلیل این که با یک چنین مخاطراتی مواجه نیستیم، می‌گوییم: نماینده باید نترس و شجاع باشد. دزد نباشد. چاپلوس نباشد.

ریاکار و مزوّر و اهل دوز و کلک نباشد. و البته متخصص و کارفهم و شجاع و منصف و پیگیر نیز باشد. قبول کنیم که اینها همه شعار است. نمی‌شود دوستان؛ قبول کنید که نمی‌شود عزیزان. ما باید بپذیریم که کار سیاست، هزار پیچ و خم دارد. وقتی از بالا می‌گویند دست‌هایت را ببر بالاو به فلان لایحه رأی مثبت بده، نمی‌توانی دستت را بالا نبری. خودت هم که نخواهی، آن دست لاکردار خود به خود بالا می‌رود. باز هم عقلانیت شما را به آن پرونده قطور و تب و لرز ناشی از افشای آن ارجاع می‌دهم.

من معتقدم نمایندگان ما که گل‌اند، این‌قدر فهم دارند که بدانند هر نشست و برخاست‌شان، و هر موافقت و مخالفت‌شان در پیشگاه تاریخ ثبت می‌شود. و می‌دانند مسؤول مستقیم خون‌هایی که از مردم در این دو سال گذشته و سایر سال‌های دور بر زمین ریخته شده، و مسؤول این چهره نامتجانسی که از اسلام و از مسؤولین و سپاهیان و بسیجیان و صیانت از جان و مال مردم به صحنه آمده، خود آنانند، اما چه کنند که ترس از افشای آن پرونده لعنتی، راه گلویشان را بسته است. وگرنه از صندلی نمایندگی برخاستن و اعتراض کردن به غارت اموال مردم و تباه کردن آبروی ایران و اسلام توسط بزرگان انقلاب که کاری ندارد.

من معتقدم نمایندگان گل ما به همان راحتی که به جریان انحرافی اعتراض می‌کنند، می‌توانند و می‌توانستند به مضحکه‌ای به اسم عدالت در دستگاه قضائی اعتراض کنند و به رهبرمان بگویند:

آقا جان، شما این فردی را که به عنوان قاضی‌القضات انتخاب کرده‌اید، آدم ساده‌لوحی است که مطالعه یک پرونده قضائی را هم در کارنامه خود ندارد. انتخاب او و گماردن او به این مسؤولیت، توهین به فهم و عقل و عدالت است. چرا که کارکشته‌های دستگاه قضائی برای این آقای رئیس، تره هم خورد نمی‌کنند. او اکنون نه نفر اول، که نفر ششم دستگاه قضائی هم نیست. کارهای دستگاه قضائی نه به دست او، که به دست کارکشته‌هایی مثل اژه‌ای و رئیسی و حجازیِ بیت، سامان می‌پذیرد. حتا رئیس دفتر این آقا نفوذش در دستگاه قضائی بیش‌تر از خود اوست.

شما فکر می‌کنید نمایندگان ما که قرار است عصاره فضائل مردم باشند، عرضه و شهامت این را نداشتند که به رهبرمان بگویند:

آقا جان، شایسته شما نبوده و نیست که هم حیثیت خودتان را و هم حیثیت انقلاب را و هم پول بی‌زبان این مردم را خرج آدم بی‌ریشه و نامتعادلی بکنید که هزار احتمال به رفتار هرروزه او می‌توان بست؟ به پیر، به پیغمبر، می‌توانستند. خوب هم می‌توانستند. اما شما که نماینده نیستید تا بدانید سایه افشای آن پرونده کوفتی چگونه خواب از چشم آدم می‌رباید؟

شما فکر می‌کنید نمایندگان ما نمی‌توانستند به رئیس‌جمهور، به رهبر، به رئیس قوه قضائیه، به رئیس مجمع تشخیص مصلحت ایراد بگیرند و بسیار بسیار محترمانه و مشفقانه خطاهای آنان را از تریبون مجلس به اطلاع مردم برسانند و از جانب مردم، خواستار اصلاح امور باشند؟ والله می‌توانستند. تنها دلیلی که زبانشان را نمی‌چرخاند تا اعتراضکی بکنند، همان محتوای آن پرونده‌های گور به گوری است. آخ که تف به این زندگی سگی.

من که نویسنده این مطلبم، با صدای بلند اعلام می‌دارم: نمایندگان ما گل‌اند. خود ما هم اگر جای آنها بودیم، عاقبتمان همین بود. چرا؟ چون خود ما هم یک خبط و خطاهایی مرتکب شده‌ایم که بشود آنها را در یک پرونده زهر ماری جای داد و آن پرونده را برای روزهای مبادا کنار گذارد.

شما فکر می‌کنید نمایندگان گل ما نمی‌توانستند جلوی میلیاردها دلاری را که حلقه رئیس‌جمهور از کیسه مردم بالا کشیده‌اند و تباه کرده‌اند، برملا کنند؟ می‌توانستند. اما چرا لام تا کام حرفی نزده‌اند و نمی‌زنند؟ به خاطر این که شاید رد پایی از رطوبت آن پول‌های به غارت رفته توسط جناب محمدرضای رحیمی و خود آقای احمدی‌نژاد در آن پرونده‌های لجنی موجود باشد و افشای آن، بساط آرامش آنان را بربچیند. منصف باشید دوستان. نمایندگان گل ما می‌خواهند چهار سال دوره نمایندگی خود را با آرامش پشت سر بگذارند. به مجلس نیامده‌اند که جنگ و جدل راه بیندازند.

نمایندگان گل ما حتا می‌توانستند با رعایت آداب ادب‌ورزی، به رهبرمان بگویند:

آقا جان، ای ما به قربان اشارات شما، بیایید و در کار نمایندگان مجلس دخالت نکنید. دخالت شما با هر نتیجه‌ای که دارد، جلوی رشد ما را می‌گیرد. و آدم‌هایی مثل رئیس‌جمهور نامتعادل، از این سنت دخالت‌گری شما سود می‌برند و همزمان مجلس را و شأن نمایندگی آن را از ریخت می‌اندازند. این دخالت شماست که برای رئیس‌جمهور نامتعادل ما حاشیه امن ایجاد کرده، وگرنه آیا ما را توان این نبود که با اولین دزدی‌ها و دروغ‌هایی که از او دیدیم و شنیدیم، بساط اعتبار او را بر بچینیم؟

نمایندگان ما می‌توانستند به قراردادهای ننگینی، که شاهان قاجار هم به خفت آن تن درندادند، اعتراض کنند، اما نمی‌دانم چرا ترجیح دادند سکوت کنند و به نرمی از کنار فاجعه‌های اقتصادی و غارت سرمایه‌های ملی و روبیدن صندوق ذخیره ارزی و بالا کشیدن تریلیاردها پول بی‌حساب و کتاب توسط همین رئیس‌جمهور نامتعادل و حلقه جادوگران او، عبور کنند. که این البته به خودشان مربوط است. گفتم که: نماینده باید باشید تا

سنگینی ضربات آن پرونده عذاب‌آور را فهم کنید و بدانید آیا می‌شود بی‌اعتنا به اخم و تخم برادران امام زمانی به قرار داد ننگین «خط لوله صلح» بین ایران و پاکستان و هندوستان که ذخایر چند نسل گاز ما را مفت به این دو کشور برادر و دوست واگذار کرده است، اعتراض کرد؟ البته که نمی‌شود. اگر بگویید می‌شود، باور می‌کنم که نتیجه تجسم و تصور مجازی‌تان از نماینده بودن‌تان، نادرست و کج و معوج است.
نمایندگان ما می‌توانستند به شیوه ابلهانه حبس آقایان موسوی و کروبی اعتراض کنند و به خیلی‌ها مثلاً به رئیس قوه قضائیه، که اختیاری از خود ندارد، بگویند:
جناب لاریجانی، این حکایت عدل‌گستری شما درباره این دو نفر، آدم را به یاد آن پشتک‌زنی می‌اندازد که مراعات همه توانمندی‌هایش را کرده إلا محل فرود خود را که آغوش جنازه خویش است. و می‌توانستند به ایشان بگویند: اگر این دو نفر مقصرند و شما بی‌تقصیر، بیایید و در یک دادگاه علنی محاکمه‌شان کنید و طبق قوانینی که خودتان قبولش دارید، طناب را دور گردنشان بیاندازید و کار عدالت را یکسره کنید. مگر نمی‌گویید خون همه آنانی که در این دو سال گذشته از پا درآمدند، پای اینان است؟ من که معتقدم دلیل این که در این مدت، از گلوی نمایندگان ما یک سرفه هم برنخاسته است، هیچ نیست إلا تجسم آوارگون همان پرونده‌های دل‌آشوب که تصور انتشار آنها نیز به تن نمایندگان گل ما کهیر می‌نشاند.
آن‌سوتر از نمایندگانی که گل‌اند و وکیل ما هستند و خدا اجر زحمت‌هایشان را در کاسه احتیاج‌شان فرو بریزد، من به گل‌های دیگری اشاره می‌کنم و باب این مقال مطول را می‌بندم. این گل‌های مورد نظر من در عین حال که وکیل‌اند، اما بابت وکالتشان در این دو سال بحرانی، پولی از موکلان خود نگرفته‌اند و بی‌های و هوی به دفاع از کسانی پرداخته‌اند که قرار بود بلافاصله بعد از انتخابات دو سال پیش زندان‌های ما را پرکنند تا جامعه از حضورشان آسیب نبیند. و در این راه البته آسیب بسیاری نیز دیده‌اند. من از باب نمونه، آری از باب نمونه، به سه تن از آنان اشاره می‌کنم:
یک: سرکار خانم نسرین ستوده؛ بانویی که من تمام‌قد در برابر او به پای می‌ایستم و سر تعظیم در برابر بزرگی‌های او و فهم او و صبوری او و مردمی بودنش فرود می‌آورم.
دو: آقای عبدالفتاح سلطانی؛ او که در اولین ساعات حضورم در سلول ۱۲۳ بند ۲۰۹ اوین، به دستخط او برخوردم که بر دیوار سلول از بی‌گناهی خود و از تحمل چهار ماه زندان بی‌دلیل در آن سلول نوشته بود.
سه: آقای دکتر علیزاده طباطبایی؛ که هم خودش، هم دخترش، هم دامادش به هزار دلیل بی‌دلیل، به محاکم فرمایشی ما و به دادسرای انقلاب و اوین فرا خوانده شده‌اند و تهدید شده‌اند و آسیب دیده‌اند. من به این گل‌ها سلام و درود می‌فرستم. و به ردیفی از وکلای پیر و جوانی که هر یک با پذیرفتن وکالت یک یا چند فعال بی‌گناه سیاسی، پای به وادی مخاطراتی گذارده‌اند که آنان را در معرض بیکاری و آسیب و طرد گذارده است. این گل‌های واقعی، مسؤولیت دفاع از بی‌گناهانی را پذیرفته‌اند که بازجوهای فحاش و بزن‌بهادر، و قضات سه‌گانه ما، پیشاپیش برای آنان زندان را تدارک دیده بودند و بنا هم نبوده صدای دفاع آنان شنیده شود.

به سراغ همان سرود گاوی خودمان برویم:
«هر کس به کار خویش،
گل‌ها به انتشار زیبایی،
گاوان به نشخوار زیبایی!»

از نگاه من، گاو یعنی آمریکای جهانخوار جنایتکار و همدستش اسرائیل صهیونیست بدمذهب بدکردار، که با هزار واسطه، ایده‌های غلط به ذهن و زبان رئیس‌جمهور ما می‌نشانند. وگرنه ما از کجا می‌دانستیم یک هزار متر مربع زمین برای ساخت خانه ویلایی، در ردیف حقوق معوقه ما بوده است و ما خود از آن بی‌خبر بوده‌ایم؟ باز هم تأکید می‌کنم: من به خاطر این می‌گویم نمایندگان ما گل‌اند، که مثل خودشان معتقدم: یک نماینده زبون و بزدل و ترسو اما زنده، هزار مرتبه بهتر است از ششصد نماینده شجاع و نترس و فهیم اما مرده و در زیر خاک خفته! حالا اگر شما قبول ندارید و به چیز دیگری اعتقاد دارید، این دیگر به خودتان مربوط است. اعتقاد شما برای شما، اعتقاد من برای خودم. احترام کنید تا احترامتان کنم.

محمد نوری‌زاد
هفدهم تیرماه سال نود شمسی

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5532

۲۰-۱۷-۵- پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰

۱-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰

«پرسش‌های بی‌رحمانه و پاسخ‌های عالمانه (آیت‌الله بیات زنجانی)»

یک جامعه پویا، به جای آن که پرسش‌های سرگردان خود را مخفی کند، به انتشار و پاسخگویی آنها مبادرت می‌ورزد. پرسش در حوزه مراجع شیعی بسیار است. در حوزه‌ای که خواه ناخواه، محل مراجعات مردمان بسیاری است.
من بیست و پنج پرسش صریح خود را، که برگرفته از پرسش‌های سرگردان جامعه است، برای مراجعی چون: وحید خراسانی، صافی گلپایگانی، سیستانی، ملکوتی، شاهرودی، سید صادق روحانی، موسوی اردبیلی، نوری همدانی، گرامی، مکارم شیرازی، شبیری زنجانی، سبحانی، جوادی آملی، علی‌محمد دستغیب، یوسف صانعی، بیات زنجانی، فرستاده‌ام؛ و حتا برای جمعی از دانشمندانمان.
از میان مراجع، فعلاً جناب آیت‌الله بیات زنجانی بزرگوارانه درخواست مرا اجابت فرمودند، که صمیمانه از محضر ایشان سپاس‌مندم. امیدوارم سایر مراجع عزیز ما نیز به هر مقداری که مقدورشان است، ما را در این روشنگری همراهی فرمایند. فرو گذاردن این پرسش‌ها نه تنها هیچ کمکی به ما نمی‌کند، بل دایره مقبولیت و عقلانیت ما را در پاسخگویی به پرسش‌های مردم، محدود و محدودتر می‌کند.
نیز از علمای گرانقدرمان که این پرسش‌ها و پاسخ‌های آن را ضروری جامعه ما می‌دانند، تقاضامندم در این فراخوان مشارکت فرمایند و پاسخ‌های خود را برای انتشار در اختیار ما بگذارند. از مردم شریف خود نیز می‌خواهم اگر به پاسخگویی این پرسش‌ها علاقه‌مندند، بی آنکه شأن قلم را به ساحتی غیر از ابراز علم و ادب دراندازند، در این فراخوان علمی دست به قلم ببرند و این عرصه غبارگرفته را به یُمن اشارات صائب خویش به شادابی و نشاط اندازند.

با احترام و ادب
محمد نوری‌زاد

پاسخ‌های حضرت آیت‌الله العظمی بیات زنجانی (دامت برکاته)

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها

سلام به محضر شریف حضرت آیت‌الله بیات زنجانی
پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشایید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان‌مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هرچه که مقدور شریفتان است پاسخ گویید. مهم، مشارکت حضرت شماست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:

دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

با سلام و تحیت؛ پیش از پاسخ به سؤالات ارسالی شما، لازم می‌دانم از صراحت و شجاعت سائل محترم سپاسگزاری کنم؛ و اما پاسخ سؤالات:

ج ۱- بنده به دلیل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون، همیشه معتقد به پیامی جدی و مؤثر برای انقلاب اسلامی در منطقه و البته در سراسر جهان بوده‌ام و از همین رو، ضرورت ارتباط و تعامل با دنیا را به به واسطه سفرهای مختلف به وضوح لمس کرده و اطلاع از وضعیت سیستم‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی کشورها را یک ضرورت تلقی می‌کرده و می‌کنم؛ به همین جهت به سفرها و دیدارهای گوناگون و به تبع آن به دست آوردن آگاهی‌های مفید در جهت رسیدن به هدف فوق که همانا اطلاع و مطالعه سیستم‌های حاکم بر دنیاست تأکید دارم و از طرفی برای عالمان دینی و آگاهان اجتماعی که بنای اظهار نظر دارند بالخصوص مراجع عظام و علمای اعلام که آراء و نظریاتشان در سطح وسیعی مطرح می‌گردد لازم و واجب می‌دانم و معتقدم به همین جهت قرآن کریم سیر در آفاق و انفس را چه به صورت عینی و چه به صورت ذهنی، امری لازم و فرض دانسته و بر آن امر کرده است.

دو:
چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزیی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتد، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

ج ۲- در اسلام ملاک تمایز، علم، جهاد و تقوا است و البته این تمایزها حقوق اجتماعی، سیاسی و مدنی را در بر نمی‌گیرد، بلکه مربوط به رابطه با خدا و تصدی و صلاحیت تولی امور است. برای مثال در موارد دَوَران میان عالم و غیرعالم، ترجیح در پذیرش مسؤولیت با عالم است و در صورت دَوَران مسؤولیت میان متقی، مقاوم و استوار با فرد دیگر نیز ترجیح با متقی، مقاوم و استوار است، اما این امتیاز در صورتی که خدای ناکرده آن فرد مرتکب تخلفی گردد با فرد عادی و معمولی نه اینکه برابر است و فرقی با همدیگر ندارند، بلکه به نوعی با شدت عمل بیش‌تری با وی برخورد می‌شود؛ در نظر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نبی خدا است، با افراد دیگر از حیث عمل به قانون و پایبندی به آن برابرند و چه بسا از رسول خدا انتظار و توقع بیش‌تری نیز وجود دارد. یا اینکه در اسلام میان یک مرجع دینی با یک عالم شیمی و فیزیک‌دان از حیث قانون و تقید به آن و از حیث بهره‌مندی از امکانات عمومی، هیچ فرقی وجود ندارد؛ اگر در اسلام هتک حرمت مؤمن در حد محاربه با خدا است، در این موضوع میان عالم دینی و مرجعیت شیعی و یک پزشک متعهد و یا یک مهندس و کارشناس محترم فرقی وجود ندارد و در واقع اگر هتک حریم‌ها گناه بزرگی است، میان انسان‌های محترم در هر جایگاهی که باشند، تفاوتی وجود ندارد.
لازم به شرح است که مکتب شیعه پیرو امامی است که وقتی در کنار یک فرد غیرمسلم در محکمه قرار می‌گیرد و قاضی میان او و آن فرد غیرمسلم فرق می‌گذارد، با صراحت با قاضی طوری برخورد می‌کند کأنه او را فاقد شرائط قضا و عدالت می‌داند و تأکید می‌کند که در محکمه قضای اسلامی، قاضی باید به صورت متساوی با هر دو طرف رفتار کند.
ما مسلمانان پیرو رسولی هستیم که امام علی علیه السلام در وصف آن حضرت این‌طور آورده است که فرمود: حقوق همسایگان و دیگران را طوری رعایت می‌فرمود که ما فکر کردیم که همسایه از همسایه ارث می‌برد؛ این بخش مهمی از حقوق شهروندی است و اگر در چنین نظامی یک فرد عادی و معمولی بر علیه ارکان نظام شکایت کند، نه تنها مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد، بلکه مسؤولین موظفند شرائطی را فراهم کنند که حقی از

کسی پایمال نگردد و زمینه را به شکلی به وجود آورند که افراد جامعه بدون دغدغه بتوانند سؤال کنند؛ حال اگر در جائی خلاف این سنت ملاحظه شد، اسلامی نبوده و با حکومت علوی کوچک‌ترین سنخیتی ندارد.

سه:
معروف است که علامه حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفتان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

ج ۳– اینجانب معنا و حقیقت زندان، زندانی شدن و افتادن در سلول انفرادی را تنها در قالب تصور ذهنی‌ام درک نمی‌کنم بلکه به صورت علم حضوری و به دلیل سوابق مبارزاتی خود یافته‌ام و به همین دلیل بارها با صراحت اعلام کرده‌ام زندان و زندانی شدن همان طوری که فقهای بزرگی همچون مرحوم قاضی بن براج در کتاب المهذب و شیخ طوسی که شیخ الطایفة است در مبسوط و سید عبدالأعلی سبزواری در مهذب الأحکامش از آن به عذاب تعبیر کرده‌اند، به صورت کلی از مصادیق شکنجه محسوب می‌شود و حتا در زبان عربی از آن با واژه «عذاب» که به معنای شکنجه است تعبیر می‌کنند. لازم به توضیح می‌دانم که زندان و حبس، در نظام سیاسی اسلام برای مخالفین و منتقدین دیده نشده است و هیچ سند تاریخی و روائی قابل اعتنائی مبنی بر زندانی شدن مخالفین در حکومت محمدی و علوی وجود ندارد و آن حضرات به هیچ وجه منتقدین و مخالفین خود را محبوس نمی‌کرده‌اند و جالب است که همه مخالفین آنان، در جامعه در نهایت آزادی می‌زیسته‌اند.
آن مطلبی که از علامه بزرگ حلی نقل فرمودید صحیح و اساس فقه شیعه بر همین مبنا و روش استوار است و شیوه غلط و باطل مورد اشاره در ادامه سؤال نیز، از نظر همه فقها محکوم است و این نوع زندان‌ها حتا یک نوع شکنجه غیر قابل جبران بوده و هر کسی با توجه و آگاهانه اقدام به این کار زشت کند و یا دستور صادر کند، از عدالت ساقط و صلاحیت تصدی مسؤولیت‌های شرعی را از دست می‌دهد.

چهار:
آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفتان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان‌بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

ج ٤– اگرچه پاسخ این سؤال با پاسخ سؤال اول داده شد لیکن با تأکید بیش‌تر روی آن، پاسخ این نکته را مورد توجه خاص قرار داده و روی آن اصرار می‌ورزم که بدون تردید ارتباط با جهان و آگاهی از نوع برخورد ملت‌ها و حکومت‌ها با همدیگر و آشنائی با سیستم‌های حقوقی بین‌المللی در نحوه نگرش و برخورد انسان و در نحوه ارائه برخوردها و حتا در ادبیات ابراز و اظهار، اثر می‌گذارد.

پنج:
اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الارض» آیا در کیفیت فتاوای شما تأثیر دارد یا ندارد؟

ج ۵– پاسخ این سؤال نیز از جواب‌های قبلی روشن شد و بی‌شک امروز که دنیا به صورت یک دهکده جهانی در آمده و دنیای اینترنت، شرق و غرب عالم را به فضای واحد سمعی و بصری مبدل کرده و اطلاع‌رسانی را برای همگان تسهیل نموده است، در واقع، همان نقش سیر آفاق و انفس را تا حدودی ایفاء خواهد کرد.

امروز برای عالمان دینی و سالکان شریعت، هم سیر حقیقی آفاقی و انفسی لازم است و هم سیر و سیاحت در دنیای مجاز و به اعتقاد بنده، فتاوا و آراء فقهی فقیهان را به صورت انتزاعی و صرفاً در عالم تصور و مجرد از جهان واقع نمی‌توان مورد ارزیابی قرار داد چرا که اجتهاد مجتهدان، صرفاً ذهن‌ورزی و سر و کار داشتن با مفاهیم و الفاظ و تصورات نیست بلکه یک نوع عملیات توأم تطبیق مفاهیم با مصادیق و خارجیات بوده و نوعی عملیات ذهنی به صورت کاربردی و تجربی است؛ بنا بر این، بدون توجه به واقعیات خارجی نمی‌توان کارآمدی لازم را داشت.

شش:
اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

ج ٦- اگر فرصتی برای سفر ولو با هزینه شخصی هم به دست آورم، مغتنم می‌شمارم.

هفت:
خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

ج ۷- قطعاً ترجیح می‌دهم، به همان استدلالاتی که در پاسخ‌های قبل گذشت.

هشت:
شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

ج ۸- این سؤال به دو بخش جداگانه و مستقل تقسیم می‌گردد؛
بخش یک همان چیزی است که حضرتعالی تحت عنوان اولاً ذکر کردید و بخش دو که آن را تحت عنوان ثانیاً بیان فرمودید، اگر چه خود آن بخش نیز ابعاد مختلف و گوناگون دارد.
اما پاسخ سؤال یک به صورت فشرده این است که مرجعیت دینی یک عنوان سیاسی مانند حکومت و فرمانروائی سیاسی که متکی به نیروهای نظامی و انتظامی باشد نیست تا هر چیزی را در قالب باید و نباید مطرح کرده و با قدرت قاهره، آن را به مرحله تحقق برساند، بلکه یک امر معنوی، ایمانی و باوری است و پشتوانه آن اعتماد و باور عمومی مردم است؛ در واقع مرجعیت دینی، اگر دارای نوعی حالت کاریزماتیک باشد، می‌تواند از اعتماد عامه بهره برده و با بسیج عمومی، آنان را وادار به انعطاف و پذیرش کرده و از حالت اخلاقی صرف، به مرحله اجرا درآورد و اما اگر مرجع، این حالت و یا قدرت بسیج عمومی را نداشته باشد و یا در اثر ضعف عملکرد صاحبان قدرت و یا در اثر ضعف عملکرد حکومت دینی، این جایگاه تخریب و تضعیف شده باشد، به این دلیل که به صورت طبیعی سخن مرجع از سخن اصل دین قوی‌تر نیست، سخن مرجع هم به مرحله اجراء در نمی‌آید.
و اما پاسخ بخش دوم: عالمان دین و مراجع تقلید، در لسان روایات ما کسانی هستند که از یک طرف، امینان خداوند بر حلال و حرام‌اند و از طرف دیگر، وظیفه رسولان خدا را در عصر عدم حضور آنان بر عهده دارند؛ آنان به دلیل تقوا و ایمان به خدا و قیامتی که دارند، اگر عالم‌اند عامل هم هستند، به همین دلیل فرموده‌اند عالم بلاعمل مانند درخت بی‌ثمر است که فقط به درد هیزمی و سوزاندن می‌خورد. سؤال اینجاست که چگونه

امکان دارد فردی عالم دینی باشد اما از مشکلات مردمان زمانش بی‌اطلاع باشد و در فکر جوان‌ها و زنان و مردان جامعه‌اش نباشد؛ اگر مشاهده شد که ویژگی‌های فوق را ندارند، به آنان نمی‌توان علمای دین گفت، چرا که درد دین داشتن، مردمی بودن، زهد و ساده‌زیستی و شهامت و شجاعت در ابراز نظر، شاخص‌های غیر قابل تفکیک در مرجعیت دینی است و در غیر این صورت، عالم دینی نیستند و خود را بیخود عالم دینی معرفی کرده‌اند.

برای نمونه عالمان دینی افرادی مانند شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، علامه حلی، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، سید جمال اسدآبادی و امام خمینی هستند که هم قدرت تحمل مخالف را دارند و هم هدفشان هدایت، ارشاد و تعامل با عموم جامعه است و هم خود را وقف خدمت به مردم کرده‌اند.

نه:

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

ج ۹- نگاه مرجعیت به افراد و اقشار مختلف جامعه و حقوق آنان، باید همان نگاهی باشد که امام علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر با صراحت تمام بیان فرموده است و آن، این است که امام در آن خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: مردم دو دسته‌اند؛ یا برادران دینی تواند و یا در انسانیت با تو مشترکند.

تمام کسانی که در یک کشور زندگی می‌کنند، از حقوق مضاعف، متساوی و متقابل برخوردارند و تأمین امنیت، رفاه و آسایش آنان با حکومت است. با این وصف و از نگاه امام علی(ع)، کارهای ذکرشده در سؤال که تحت عنوان‌های مختلف انجام داده‌اند، نه شرعی است و نه قانونی.

ده:

درنگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغگویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرامخواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاکدست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

ج ۱۰- مقایسه دو کشور، یا دو ملت و یا دو انسان و اظهار نظر پیرامون برتری یکی از آن دو، به سادگی مقدور نیست و در این قبیل موارد، به صورت مطلق نمی‌توان گفت یک طرف نسبت به مقابلش به صورت کلی و همه‌جانبه برتری دارد؛ طبعاً هر کدام از دو طرف که در یک اصل خاص از ضریب موفقیت بیش‌تری برخوردار است، در آن جهت از سهم و حظّ بیش‌تری برخوردار خواهد بود، بنا بر این، باید موردی و روی تک‌تک موارد عملیات مقایسه را انجام داد؛ برای مثال، فرض کنید کشوری که سیاست‌های مسؤولینش بر اساس دروغ است، در آن اسراف و تبذیر و همین‌طور سلب آزادی شهروندان دیده می‌شود، از این جهت در حال افول و سقوط است، کما اینکه کشوری که مبنایش مسخ هویت انسانی است و یا بر مادیت و ماده‌گرائی استوار بوده و در آن به مسائل معنوی و نیازهای روحی انسان‌ها توجه نمی‌شود، از این جهت، در حال افول و سقوط است؛ در مجموعه اتحاد جماهیر شوروی سابق تجربه شد که با وجود تسلط نزدیک به یک قرن به بخش قابل توجهی از دنیا، چون توجه

به مسأله اساسی انسان که همان نیاز به معنویت است وجود نداشت، فرو پاشید و آثار فروپاشی هنوز که هنوز است ادامه دارد؛ یا جریانی که اخیراً در فوکوشیما اتفاق افتاد و کارشناسان معتقدند تا صد سال دیگر تبعاتش باقی خواهد ماند و هزاران آدم بی‌گناه، تبعات زیست‌محیطی آن را تحمل خواهند نمود و چه نسل‌هائی پس از آن مانند داستان هیروشیما، گرفتار این موضوع خواهند شد و ضمیمه کنید بر آن عوامل گوناگونی را که همین کشورهای به اصطلاح مترقی و پیشرفته به وجود آورده‌اند و شرائط حیات را برای کل بشریت و حتا آبزیان خطرناک کرده‌اند. با این ملاحظه نمی‌توان به صورت مطلق داوری کرد که این دو کشور کدام برتر و کدام عقب‌مانده‌تر است و مقایسه را باید جزئی‌تر و ملموس‌تر کرد.
با این وجود، این یک اصل اساسی است که انتظار از کشوری که دم از خدا، آخرت و رهبری دینی می‌زند این است که در کنار این مسائل، به مسائل حیاتی‌تر و اساسی مانند آزادی، کرامت انسانی، احترام به فکر و اندیشه و متفکر، تأمین رفاه و امنیت عمومی و اعتلای علمی و امثال ذلک اهمیت بیش‌تری داده و با تکیه بر امور فردی و جزئی، از این امور محوری و سرنوشت‌ساز غفلت نکند و بدون تردید، اگر عکس عمل شود، همان طور که مشاهده می‌شود، ضایعاتی خواهیم داشت که به این آسانی قابل جبران نخواهد بود.

یازده:
چرا شما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغگویی‌های مسؤولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

ج ۱۱- اگر چه از پاسخ سؤال ۱۰، پاسخ این سؤال هم تا حدودی به دست می‌آید ولی لازم می‌دانم با صراحت روی این نکته تاکید کنم که قطعاً حساسیت روی مسائل عمومی و زیربنائی اقتصادی از اهمیت کم‌تری نسبت به حجاب و مسائل مانند آن برخودار نیست، بالخصوص مسائلی که چهره نازیبا و ناپسند از اسلام و حاکمیت دینی ارائه دهد، در درجه اول اهمیت قرار می‌گیرد؛ اما معنای این سخن این نیست که وقتی که دیده می‌شود گناه و خلاف بزرگ‌تری صورت می‌گیرد، اجازه داده شود خلاف‌های زیاد دیگری اگرچه کوچک و دارای اهمیت کم‌تر در مقام مقایسه نسبت به خلاف‌های بزرگ‌تر، رواج پیدا کند.
داستان حجاب عیناً مانند داستان اصل دین و دینداری است؛ مگر با زور و اکراه و جبر می‌توان افراد را دیندار ساخت؟ اساس دین و تدین بر فهم و درک و معرفت و اعتماد و باور مبتنی است و مادامی که مسؤولان، اعتماد مردم را نهادینه نکرده‌اند و مردم درباره سخنان و رفتار و کردار مسؤولان نوعی دچار تردید و ابهامند، مردم زیر بار فرامین آنان نخواهند رفت. اگر اعتماد آنان بر صداقت مسؤولان جلب شود، خود آنان در اجرائی کردن مسأله یاری خواهند رساند.
قرآن کریم وقتی که از زنان و مردان می‌خواهد حفاظ و پوشش خود را رعایت کنند روی مؤمن بودن آنان تکیه فرموده است؛ طبعاً با ایمان و باور و اعتماد، خود آنان در اجراء شدن این دستور همکاری و همراهی خواهند کرد.

دوازده:
چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

ج ۱۲- در ارتباط با این سؤال توجه به مطالب زیر ضروری است:
۱- اسلام امروز نازل نشده و نیامده است و از عمر آن بیش از ۱۴۰۰ سال می‌گذرد و اظهار نظر درباره احکام اسلام و قرآن کریم متوقف به ملاحظه شرائط و اوضاع آن روز است و البته این لحاظ و مد نظر قرار دادن، برای این است که انسان با توجه کامل به آن اوضاع و شرائط بهتر می‌تواند پیام آیه و جهت جعل حکم و صدور فرمان را درک کند.
۲- برده‌داری یک پدیده شوم اجتماعی بوده و با کمال تأسف، تبعات زشت و غیرانسانی آن هنوز که هنوز است از تمام جهات ریشه‌کن نگردیده است و اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن آن، وقتی که مبعوث گشت این پدیده نه تنها به صورت یک امر معمولی و عادی در میان جوامع عربی، بلکه در شرق و غرب آن روز عالم یک مسأله جدی و تعیین‌کننده بود؛ آن‌گونه که تاریخ ادعا دارد امر برده‌داری، بیش‌ترین مبادلات تجاری و اقتصادی را تشکیل می‌داده و محوریت مبادلات اقتصادی با این موضوع بوده است؛ حال بررسی اینکه این پدیده شوم در چه زمانی و توسط چه کسی و یا

کسانی و یا قدرتی به وقوع پیوسته است از حوصله سؤال و جواب خارج است، اگر چه به نظر می‌رسد منشأ اصلی آن إعمال زور زورمداران و فقر جوامع بشری بوده که با ترکیب زشت و نامیمون این دو، این پدیده سیاه در میان جوامع بشری تحقق یافته است.

۳- با توجه به نکات فوق، لازم به تأکید است اسلام اگر چه با این پدیده روبه‌رو بوده است، ولی با اصل آن هیچ‌وقت موافق نبوده و شاهد آن، این است که در میان این همه روایات اهل بیت علیهم السلام و کتاب‌های فقهی و آراء فقهاء یک حدیث و یا یک فتوا نمی‌توان یافت که مؤید و یا تشویق‌کننده به برده‌داری باشد؛ یا اینکه در این همه ابواب فقهی بابی و یا کتابی تحت عنوان رقیت و کتاب الرّق یافت نمی‌شود ولی کتاب العتق وجود دارد.

اسلام در برابر این پدیده، با اعلام این که خرید و فروش آدمیان مانند نباشی قبر و قبرکنی امری ناپسند و ناخوشایند و نامطلوب است، در مقابل، آزاد کردن انسان‌ها را واقع‌بینانه دیده است و فکر کرده که با آن شرائط خاص در آن دوره، باید به مرور با این امر ناپسند مبارزه کند و اگر به یک‌باره اعلام کند که برده‌داری لغو است، به خودی خود، این دین تازه و نو را در برابر بخش وسیعی از جامعه آن روز قرار می‌دهد و از طرف دیگر، می‌خواهد ریشه قضیه را إلی الأبد حل کند و به همین جهت، به راه‌های فرهنگی و عقیدتی روی می‌آورد و افراد را به آزاد کردن برده‌ها تشویق می‌کند و به مرور و در طی تاریخ، این مسأله رایج را به امری نکوهیده و ناپسند بدل می‌کند.

٤- چهارمین مطلبی که لازم است مورد توجه قرار گیرد، این است که احکام اسلامی روی موضوعاتی تعلق پیدا می‌کند که نسبت آن حکم با آن موضوع، نسبت معلول با علت خویش است؛ مادامی که آن موضوع، باقی است، حکم هم باقی است؛ وقتی که موضوع، تغییر پیدا کرد و یا از بین رفت، حکم هم از بین خواهد رفت. این موضوع، صریحاً قابل اعلام است که چون موضوع برده و برده‌داری در دنیای امروز به همت اسلام از بین رفته است، احکام مربوط به مسائل برده نیز از بین رفته است.

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

ج ۱۳- در ارتباط با مسأله سنگسار و رَجْم، قبلاً مفصلاً پاسخ داده‌ام و مبانی آن را ذکر کرده‌ام و با دلیل کافی و مستدل اثبات کرده‌ام که قابل اثبات با شهود نیست، بلکه تنها با اعتراف از روی عمد و اختیار و میل و ایمان، آن هم در نزد امام معصوم قابل اثبات است؛ اگرچه این حکم را از حیث سند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است نمی‌توان مورد خدشه قرار داد، ولی فقط به دست فرد معصوم قابل اجراست.

چهارده:

آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و در بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

ج ١٤- معتقدم این سؤال اصلاً نیازی به پاسخ ندارد، چرا که عمل به تکلیف شرعی، این قیود را نمی‌پذیرد.

پانزده:

آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

ج ۱٥- یقیناً شرائط فعلی، آرزوی هیچ انسان آزاده‌ای نبوده است.

شانزده:

مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بر خواهند گزید؟

ج ١٦- مردم تمام کشورها در انتخاب حکومت خود مختارند، ولی باید دید که آیا مردم مورد اشاره در سؤال، شرائط حاکم بر کشور ما را می‌پسندند یا خیر، که پاسخ این سؤال نیز از شرائط حاکم بر کشور ما و البته اطلاع مردم سراسر عالم از این شرائط، کاملاً مشخص است.

هفده:
صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

ج ١٧- بنده معتقدم چیزی به نام رسانه ملی در ایران وجود ندارد و این رسانه‌ای که اکنون در کشور می‌بینیم، رسانه‌ای در خدمت اقتدارگرایان است. رسانه‌ای که با بودجه ملی می‌چرخد و از اماکن و امکانات و ابزار عمومی و ملی استفاده می‌کند، باید در برابر خواسته‌های مردم پاسخگو باشد و وظیفه قانونی و خواست مردم در انعکاس اخبار را به صورت کامل انجام داده و از سانسور خبری بپرهیزد و اگر چنین نکند که نمی‌کند، نام ملی را باید از روی آن برداشت.

هجده:
در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ١٧-١٨)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً... [«سردار رادان»] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش، از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

ج ١٨- ماهواره مانند رادیو و تلویزیون و ویدئو است و حلال و حرام بودن خود آنها معنا ندارد و اگر حلال و حرامی صورت گیرد، در ارتباط با نحوه استفاده از آنها است و انسان‌ها هستند که از آنها استفاده علمی، هنری، تاریخی و اخلاقی می‌کنند که نه تنها در این صورت حرام نیست، بلکه مطلوب هم هست؛ اما اینکه دیده می‌شود در این اواخر، افرادی با عناوینی وارد خانه‌های مردم می‌شوند و به بهانه‌هائی حریم خصوصی خانواده‌ها را مورد تعدی و تجاوز قرار می‌دهند، نه اخلاقی است و نه شرعی و در این مسیر، اگر خساراتی بر مردم وارد شود، هجمه‌کنندگان ضامن‌اند.

نوزده:
چرا سال‌هاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟

ج ۱۹- پاسخ این سؤال از پاسخ سؤال ۱۲ نیز استنباط می‌شود که در نظر حضرت امام، در حرمت شطرنج برد و باخت موضوعیت داشت و چون امروز از شطرنج به عنوان ابزار برد و باخت استفاده نمی‌کنند بلکه یک نوع بازی فکری به حساب می‌آید، بنا بر این، موضوع، عوض شده و حکم هم تغییر پیدا کرده؛ نظر ما در توضیح‌المسائل نیز به همین شکل است.

بیست:
آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود... [آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

بیست و یک:
حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای.... [رحیمی]، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

ج ۲۰ و ۲۱- اجازه بفرمائید درباره سؤالات ۲۰ و ۲۱، چون اسمی از افرادی برده شده است، به صورت ریز وارد نشوم و به صورت کلی، چند مطلب را متذکر شوم:
یک: قطع دست سارق از احکام مصرح در قرآن کریم است و در میان مذاهب اسلامی در آن اختلافی نیست، منتهی بریدن دست فرد که از باب نکال و تحقیر است، در مواردی است که به حریم خصوصی افراد دست‌درازی شده باشد؛ به همین دلیل، دستبرد به اموال عمومی، تحت عنوان سرقت قرار نمی‌گیرد، بلکه تحت عناوینی مانند اختلاس و حیف و میل اموال عمومی واقع می‌شود.
دو: اختلاس اگر چه قطع دست ندارد، اما مختلس را از عدالت، امانت و صلاحیت تصدی هر امری ساقط کرده و او را نسبت به تمام اموال اختلاس‌شده ضامن می‌کند که همه آنها را باید برگرداند.
سه: مسؤولان باید حواسشان جمع باشد اگر از کسی حمایت می‌کنند و یا کسی را برای کاری انتخاب می‌کنند، ملاک‌های مصرح در قرآن و روایات را بر مصلحت‌سنجی، صلاح‌اندیشی و گرایش‌های باندی و جریانی مقدم داشته و رفتارشان را با رفتار معصومین بسنجند.

بیست و دو:
زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

ج ۲۲- در نظر اینجانب نه تنها محصور و محبوس بودن آقایان بزرگوار و صالح و صادق حجت‌الاسلام و المسلمین کروبی و همسر گرانمایه‌اش و مهندس میرحسین موسوی و همسر فاضله‌اش محکوم، نامشروع و غلط است، بلکه زندانی شدن تمام کسانی که به خاطر مسائل فکری، انتقاد و اعتراض به عملکرد مسؤولان به زندان‌ها افتاده‌اند نیز نامشروع است.
اما اینکه سؤال فرموده‌اید این حبس و حصر، خوب و پسندیده است یا نه؟ بنده معتقدم این سؤالی است که طرح آن حتا به صورت جدال و مجادله احسن هم صحیح نیست و مانند این است که سؤال بشود آیا ظلم، خوب است و آیا عدالت، بد است؟ این اعمال از مصادیق بیّن و آشکار ظلم و از قبیح‌ترین قبائح است، چرا که این آقایان از ذخایر مردمی و از سرمایه‌های ملی و انسان‌هائی عزیز و محترم هستند.

بیست و سه:

هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگرنه، به چه دلیل؟

ج ۲۳- اگر چه پاسخ این سؤال در پاسخ سؤال ۲۲ نیز آورده شد، ولی نکته‌ای را در اینجا باید یادآوری کنم و آن اینکه به نظر می‌آید میان تمامی حاکمان اقتدارگرا و غیر متکی به اعتماد عمومی مردم، یک وجه مشترک به صورت سیال وجود دارد و آن اینکه به هر نحو که امکان داشته باشد، معترض را از صحنه خارج می‌سازند. شما در برخورد فرعون با موسی و هارون مشاهده می‌کنید که طبق فرامینی، آن دو نفر را آشوبگر، اخلال‌گر و حتا فتنه‌گر می‌خواند؛ یا در برخورد مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و معاویه با امام علی(ع) و امویان با امام حسین(ع) و در همین اواخر، شاه با امام خمینی این موارد مشاهده می‌شود.
بدون تردید، اگر حکومت، مشروع باشد و گرفتار بحران اجتماعی، سیاسی و نتیجتاً بحران مشروعیت نباشد و از استظهار مردم و حمایت آنان برخوردار گردد، نیاز به این برچسب‌های ناچسب ندارد؛ بنا بر این، نه منتقدین فتنه‌گرند و نه برخورد با آنان مشروع، حقوقی و قانونی است.

بیست و چهار:
در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الاهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

بیست و پنج:
در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شأن «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

ج ٢٤ و ۲۵- پاسخ این دو سؤال از مجموعه پاسخ‌های گذشته، اطلاعیه‌ها و اعلام مواضعی که منعکس شده است روشن است و به نظر می‌رسد نیازی به توضیح جدید ندارد.

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5889
http://www.rahesabz.net/story/40377

۲–۲۰–۱۷–۵– پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰

«پرسش‌های بی‌رحمانه و پاسخ‌های عالمانه (استاد احمد قابل)»

احمد قابل: کروبی و موسوی به جرم مخالفت با استبداد، حبس شده‌اند

من پرسش‌هایی را که برای مراجع فرستادم با تغییراتی مختصر برای برخی از دانشمندان و اندیشمندان دینی نیز ارسال کردم. جناب احمد قابل دعوت مرا اجابت فرمود. سپاس من و آرزوی توفیق الاهی برای ایشان.

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها

سلام به محضر شریف حضرت استاد قابل عزیز
پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشایید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هر چه که مقدور شریفتان است پاسخ گویید. مهم، مشارکت حضرت شماست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:
دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]
به نام خداوند رحمان و رحیم؛ من گرچه در این پرسش‌ها، مخاطب اصلی نیستم ولی به عنوان دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، سعی می‌کنم که پاسخ لازم از دید خود را برای شما ارسال کنم.
دنیا محل زندگی انسان در کنار سایر موجودات هستی و تأمین نیازهای طبیعی او است. نیازهای مادی و معنوی. مکانی برای همزیستی مسالمت‌آمیز با همنوعان. مکانی برای همفکری و همراهی. جایگاهی برای دیدن و پذیرفتن دیگران در کنار خویش و از «خودخواهی افراطی» فاصله گرفتن. آزمایشگاهی برای انسانیت انسان و تمرین خلق و خوی انسانی. آزمونی برای بشر تا جایگاه حقیقی خود را در هستی، پیدا کند و از تکبر شیطانی فاصله گیرد و همه موجودات را محترم و مبارک شمارد.
من به کشورهای ازبکستان، امارات عربی متحده، تاجیکستان، ترکمنستان و عربستان سعودی سفرهای کوتاه و بلندی داشته‌ام.
تمامی استان‌های کشور را دیده‌ام و به بسیاری از شهرهای میهنم سفر کرده و از نزدیک آنها را دیده‌ام. بیش از ۵ نوبت به سفر ۳۰ تا ٤۰ روزه تابستانی در درون کشورم پرداخته‌ام و هم‌اکنون که پاسخ پرسش‌های شما را می‌دهم، در سفر تابستانی هستم که تا کنون، بیش از ۱۲ روز آن سپری شده است.

دو:

از نقطه نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به‌جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتد، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و در امان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

ارزش دانشمندان به خاطر دانش آنان است. به گمان من تفاوتی از نظر ارجمندی، بین یک فیزیک‌دان و یا شیمی‌دان و یا ریاضی‌دان با دانشمندی که علم شریعت را می‌داند، نیست. در دین خداوندی و شریعت محمدی(ص)، ارزشمندی آدمیان به «دانش و اخلاق» آنان وابسته است (إن اکرمکم عند الله اتقاکم)/ هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون). علم، چون در برابر جهل و تاریکی قرار گیرد، نور است و به همین دلیل گفته‌اند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء».

هیچ علمی هم از این نظر که تاریکی مجهول یا مجهولاتی را زایل می‌کند، تفاوت ماهوی بر دیگر علوم ندارد و همه آنها نوراند.

سخن به یاد ماندنی قرآن کریم که: «إنما یخشی الله من عباده العلماء: همانا دانشمندان از بندگان خدایند که نسبت به مسؤولیت‌های خود نگرانی دارند»، اتفاقاً در مورد مطلق علوم مثبت نازل شده است، چرا که این نکته را پس از شمارش علوم تجربی، بیان می‌کند و مرحوم استاد، آیت‌الله منتظری (که علامه‌ای کم‌نظیر در معارف شریعت محمدی بود) بارها بر این مفهوم و این نسبت و تناسب تأکید می‌کرد.

سه:

معروف است که علامه حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

حقیقت برخی پدیده‌ها را نمی‌توان با توصیف، دریافت. اصطلاحاً این‌گونه موارد را «یُدرک و لایوصف» می‌دانند که باید آنها را تجربه کرد تا حقیقتش را به چنگ آورد. مثل «عشق، نفرت، مادر بودن، پدر بودن، عفو، گرسنگی و تشنگی و...».

زندان و سلول انفرادی، از این گونه موارد است. البته درک حقیقت آن و آثار و عواقب آن جز با زندانی شدن واقعی و تحمل انفرادی‌های طولانی و جدی، ممکن نیست!!

گرچه می‌توان با مدل پیشنهادی شما اندکی از حالات آن را تجربه کرد. آن‌چنان که با گرفتن روزه، می‌توان کمی از حقیقت گرسنگی و تشنگی را درک کرد.

شکنجه‌ای که شما و بسیاری از آدمیان، آن را تجربه کرده‌اید البته سهم عمده‌اش در همان انفرادی بودن و تنگنای سلول نهفته است و بخش و سهم دیگر آن در نوازش‌های جسمی و روحی پیوسته با سلول انفرادی است. چیزی که کم‌تر از شما را در ۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه اطلاعات مشهد (سال ۱۳۷۶) و ۱۲۵ روز انفرادی بازداشتگاه بند ۲۴۰ دادگاه ویژه در اوین (سال ۱۳۸۰ و ۸۱) تجربه کرده‌ام.

البته امیدوارم که هیچ‌کس طعم انفرادی را از این پس نچشد و روابط حاکمیت و ملت در آینده ایران به گونه‌ای شکل گیرد که هیچ‌کس گرفتار این شکنجه‌ها نشود.

چهار:
از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان‌بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

[پاسخ ٤]
تلقی مراجع سنتی ما از مرجعیت، نشستن در خانه خویش و پذیرایی از دیگران است. شاید میزبانی را بر میهمان بودن ترجیح می‌دهند. شاید تصور می‌کنند که «شأن مرجعیت نیست که بر دیگران وارد شود!!».
گشت و گذار را نیز نوعی تفریح دانسته که آن را ظاهراً برای خود، مکروه می‌دانند. چرا که تصور بر این است که: «در مسیر سیر و سلوک معنوی، باید از مکروهات نیز پرهیز کرد!!».
به گمان من اما «سیر و سفرهای تحقیقی و آشنایی با فرهنگ مردم جهان» امری است که خدای سبحان با صراحت به آن فرا خوانده است (سیروا فی الأرض، فانظروا...) و بسا که برای افرادی در موقعیت مراجع علمی مردم، لازم و واجب (و لااقل، مستحب مؤکد) باشد.
مطمئناً اگر مراجع یادشده، این ضرورت را با ضرورت «تغییر نگاه» همراه کنند، تفاوت‌های آشکار و بسیاری بین مراجع جهان‌دیده با آنانی که از این موهبت محروم مانده‌اند، پدید می‌آید که در برون‌دادهای علمی و فقهی آنان نیز تأثیر می‌گذارد.

پنج:
به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نباشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوای یک مرجع تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ٥]
در پاسخ پرسش قبلی به این نکته اشاره کردم. گمان می‌کنم که صرفاً با خواندن تاریخ و جغرافیا و یا سفرنامه‌ها و یا برخی فیلم‌های مستند، نمی‌توان همچون سفرهای واقعی و حضور تجربی، به حقایق امور رسید، ولی اگر کسی نخواهد سفر کند و خود از نزدیک تجربه کند، بهره بردن از این گونه «اطلاعات باواسطه» می‌تواند بخشی از حقیقت را در اختیار افراد بگذارد. در هر صورت، دانستن برخی دانستنی‌های عمومی هم بر ناشناخته بودن مطلق آن موارد، ترجیح دارد.
نمونه‌های عینی این تفاوت را در دیدگاه‌های آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله سید محمدحسین فضل‌الله و آیت‌الله شیخ محمدمهدی شمس‌الدین و در مقایسه با اقران و معاصرانشان می‌توان مشاهده کرد.

شش:
اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ٦]
من ترجیح می‌دهم که در کنار این سیر تحقیقی و مردم‌شناسانه، مدتی بیش از یک ماه نیز در یکی از کشورهای غیراسلامی نسبتاً پیشرفته، سکونت کنند و با دقت، روابط انسانی آن محیط را زیر نظر بگیرند تا قدرت مقایسه آن محیط‌ها با رفتار مسلمانان در جوامع اسلامی را بیابند.

هفت:
خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]
اگر جهان‌دیدگی را با «تصور جزمگرایانه» همراه نکرده باشد، مطمئناً ترجیح می‌دهم.

هشت:
مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برند؛ که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]
اساساً بایدها و نبایدها بر دو گونه‌اند؛ اخلاقی و قانونی.
اظهار نظر در مورد «باید و نبایدهای قانون شریعت محمدی(ص)» حق مجتهدان است، ولی مجتهدان در برابر واقعیات زندگی نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند و از امکانات و موانع دنیای واقع، بی‌خبر مانده و در بی‌خبری، اقدام به صدور فتوا کنند!!
به گمان من، دیدگاه‌های کارشناسان علوم انسانی (اقتصاد، آمار، مدیریت، سیاست، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگ، ادبیات، هنر و ...) در تعیین و تشخیص بسیاری از موضوعات احکام شریعت، نقش کلیدی و بسیار مهمی دارند که بدون توجه به آنها، اساساً «اجتهاد کامل و همه‌جانبه» محقق نمی‌شود!!
باید و نبایدهای اخلاقی اما، بهتر است که بدون بهره‌گیری از «واژگان الزام‌آور و اجباری» ارائه شوند و همیشه برای «اختیاری و انتخابی بودن آن» حساب ویژه‌ای باز شود تا مرز آن با قوانین و احکام شریعت، مشخص باشد و تداخلی صورت نگیرد.
من در سال ۱۳۸۳طی نامه‌ای به محضر مرحوم استاد، علامه کم‌نظیر معارف اسلامی، آیت‌الله منتظری (قدس الله نفسه) نمونه‌هایی از همین مسائل مورد نظر شما را نگاشتم و هشدار دادم. ایشان در پاسخ نوشته بودند: «مطلب همان‌گونه است که نوشته‌اید...».
اجمالاً انتظار اولیه از عالمان علوم شریعت، بازخوانی شریعت با رویکرد آغازین روزها و ماه‌ها و سال‌های حضور شریعت محمدی(ص) است تا سیره نبوی درست فهمیده شود که؛ «ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین» و سپس مبتنی بر آن سیره خردمندانه و آزاداندیشانه، راه تحمل اندیشه‌های مخالف را با پیروی از سیره فرزند پیامبر(ص) یعنی امام صادق(ع) بیاموزند و بیاموزانند تا مصداق کامل کلام خداوندی (فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه) را در جوامع اسلامی، تحقق بخشند.

نه:
علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و اینکه آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند؛ که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی

ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

علاوه بر خانقاه دروایش در قم و بروجرد، مساجد اهل سنت در مشهد (مسجد فیض) و زابل نیز تخریب شد و کسی به یاد نیاورد که این کار در شریعت محمدی(ص) مصداق «فساد فی الأرض» است.

دلیل این سخن دو آیه قرآن است که:

۱- «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لفسدت الأرض».

۲- «لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض، لهُدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیراً».

توجه می‌کنیم که حتا «تخریب صومعه (عبادتگاه مسیحیان) صلة و بیعة (عبادتگاه یهودیان) را قرآن کریم ممنوع ساخته و با توجه به «وحدت موضوع و عنوان» معلوم می‌شود که «تخریب عبادتگاه‌های دیگر مؤمنان (صرف نظر از شرایع آنان) حرمت دارد و مصداق «فساد فی الأرض) است تا چه رسد به تخریب عبادگاه مسلمانان (مساجد اهل سنت یا حسینیه دراویش)

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغگویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرامخواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاکدست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

در بیانات پیامبر خدا(ص) و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) تأکید شده است که: «ملاک ارزشیابی افراد و جوامع، به حفظ ظاهر (زیادی نماز و روزه و حج و مناسک و شعائر ظاهری) نیست، بلکه به صدق گفتار و امانتداری و وفای به عهد و مراعات اخلاق انسانی است» (لا تنظروا إلی کثرة صلاتهم و لا صومهم و لا کثرة الحج و المعروف، و لکن أنظروا الی صدق الحدیث، و اداء الامانة و...).

این سخن سید جمال‌الدین اسدآبادی هم به یاد ماندنی است که: «به غرب رفتم، «مسلمانی» دیدم ولی مسلمان ندیدم، به شرق آمدم، مسلمان دیدم ولی «مسلمانی» ندیدم».

در نقلی معتبر، امام صادق(ع) سخنی از امیر مؤمنان(ع) به نقل از پیامبر خدا(ص) را روایت کرده است که: «روزگاری بر مسلمانان می‌آید که از اسلام، جز نامی نمی‌ماند و از قرآن جز خطی، مردم خود را مسلمان می‌نامند ولی دورترین مردم از اسلام‌اند، مساجد آنان از نظر ساختمان، آباد و از نظر هدایتگری، خراب است. فقیهان آن زمان، شرورترین فقیهانی‌اند که آسمان بر آنان سایه افکنده است. فتنه‌ها از آنان شروع می‌شود و به خود آنان برمی‌گردد» (الکافی – الشیخ الکلینی – ج ۸ – ص ۳۰۷ – ۳۰۸/ علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن النوفلی، عن السکونی، عن أبی عبد الله (علیه‌السلام) قال: قال امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): سیأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن إلا رسمه و من الاسلام إلا اسمه، یسمعون به و هم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة و هی خراب من الهدی، فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و إلیهم تعود.)

عباراتی چون: «دورترین مردم از اسلام» نشان می‌دهد که غیرمسلمانان، به اسلام و نسخه وحیانی شریعت محمدی(ص) نزدیک‌تراند.

عبارت «شرورترین فقهاء» درباره عالمان شریعت محمدی(ص) به کار رفته است!! اینکه از اسلام، فقط نامی برده می‌شود ولی هیچ آدابی از آن در رفتار پیروان شریعت دیده نمی‌شود، یا خط قرآن و زیبایی‌های ظاهری و تزیینات نوشتاری مراعات می‌شود ولی از مفاهیم قرآنی بی‌بهره می‌مانند، وصف‌الحال مسلمانان و جوامع اسلامی است!! که تنها علت آن هم فاصله گرفتن از فرهنگ جامع بشری است. فرهنگی که مبتنی بر فطرت انسانی است.

یازده:
چرا علما و مراجع ما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلاً به دزدی‌ها و دروغگویی‌های مسؤولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیشتر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]
امر به معروف و نهی از منکر در حوزه حضور ملت و افراد فاقد قدرت در جامعه، امری کم‌هزینه است که از عهده هر کسی بر می‌آید، اما إعمال همین حکم در حوزه حضور حاکمان و قدرتمندان، معمولاً هزینه‌های بسیار هنگفتی دارد که افراد زیادی حاضر به پرداخت آن هزینه‌ها نیستند.
البته دستور خدای سبحان غیر از این است و برترین تلاش و کوشش مورد رضای خداوند را «بیان حق و دفاع از آن نزد حاکم ستم‌پیشه» دانسته است (أفضل الجهاد، کلمة حق عند سلطان جائر.)

دوازده:
چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هر چه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]
بیان این احکام اگر از منظر تاریخ احکام شریعت باشد، عیبی ندارد، ولی اگر با نیت بازتولید آن مناسبات باشد، طبیعتاً امری نامعقول و نامشروع است که با اهداف اصلی و قطعی شریعت محمدی(ص) در تعارض و تباین کلی است.
من معتقدم که تمامی «احکام امضائی» به یک نکته مورد نظر شریعت محمدی(ص) باز می‌گردند و آن نکته عبارت است از: «حجیت مستمرّه سیره عقلاء» که نتیجه آن «متغیر بودن احکام امضائی» (به حسب طبع آن احکام و از نظر منطقی) است!!
البته ضرورت تغییر آنها در گرو «تحقق تعارض راهکارهای اجماعی عقلای بشر با مصادیق احکام امضایی است.»

سیزده:
دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما- مثل حوزه‌های علمیه - به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

[پاسخ ۱۳]
مسأله حکم رَجْم یا سایر احکام جزایی مورد اعتراض مجامع حقوق بشری، باید مبتنی بر مبانی شریعت، مورد بازخوانی و بازنگری قرار گیرد.
به گمان من، انتظار این امر که فقیهان، با هر هجوم و انتقادی از دیدگاه‌های خود دست بکشند، امری علمی نیست. بهتر است به آنان سفارش کنیم که مبانی خود را انسجام بخشند و اهداف اخلاقی و اعتقادی را در استنباط احکام شریعت، از یاد نبرند و به «عقل عقلاء» اطمینان کنند و همچون امام هادی و امام صادق(علیهما السلام) آن را «حجت باطنی خدا» بشمارند و از «تحقیر عقل» (که معیار تشخیص سره و ناسره سایر ادله است) دست بکشند و پس از تصحیح روش‌ها، به استنباط احکام خدا اقدام کنند و از بیان نتایج تحقیقات خود طفره نروند!!

اما در خصوص رجم، من تا کنون هشت قسمت از مقاله مفصل «حکم رجم» را نگاشته و منتشر کرده‌ام (و البته با احضاریه اخیر، شاید توفیق اتمام آن را نیابم (که هفت تا ده بخش دیگر را ممکن است لازم داشته باشد) ولی امیدوارم این بررسی فقهی، راهی را پیش پای اهل دانش حوزه‌های علمیه، و محققان احکام شریعت بگشاید تا این موضوع و سایر احکام این‌چنینی را با روش‌های شناخته‌شده فقهی و اصولی، بازخوانی کنند.
مطمئناً با تکیه بر مبانی علمی و استدلال‌های منطقی، می‌توان پاسخ لازم درون‌فقهی در مورد این امور را فراهم کرد.

چهارده:
آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به ایشان تحکم می‌کنند؟ خود جنابعالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

[پاسخ ١٤]
اطلاعاتی که من از برخی مراجع دارم، تأیید می‌کند که بسیار نگران مهاجمان هتاک بوده و هستند که هیچ قانون عرفی یا شرعی، مانع کارشان نمی‌شود. فشارهای آشکاری که علیه برخی مراجع در این دو سه دهه، اعمال شده، همچون مستندی برای نگرانی جدی آنان است.
نمونه‌های نزدیک‌تر آن در مورد مرحوم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله طاهری اصفهانی، آیت‌الله دستغیب شیرازی و عالمانی چون آیت‌الله امجد، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و برخی دیگر از روحانیان این دیار، پی در پی تکرار شده است تا هیچ‌کس گمان نبرد که از این فشارها در امان است و یا گروه‌های فشار از مأموریت خویش منصرف شده‌اند!!
طبیعی است که هیچ عالم آزاده‌ای تسلیم فشارهای غیرقانونی و نامشروع ستم‌پیشگان نمی‌شود و ذلت را نمی‌پذیرد و حداقل واکنشی که انجام می‌دهد، اظهار برائت از این رفتارهای نامشروع و ضداخلاقی است!!

پانزده:
شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؛ و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟ به نظر شما چرا این‌همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتا بر منابر ما حاکم شده است.

[پاسخ ١٥]
با کمال تأسف، اکثر منابر را افراد کم‌اطلاع و با «دانش اندک از معارف اسلامی» اداره می‌کنند. بسیاری از عالمان و آگاهان، خود را برتر از آن می‌بینند که بر منبر وعظ و خطابه بنشینند و شاید آن را «دون شأن خود» ارزیابی می‌کنند!!
در بیان مفصل و توبیخی حسین بن علی(ع) نسبت به عالمان شریعت، بر این نکته تأکید شده است که: «علت تسلط ظالمان بر جوامع اسلامی، ترس و طمع عالمان آن جوامع است» (رغبة فیما کانوا ینالون منهم و رهبة مما یحذرون/ سلّطهم علی ذلک، فرارکم من الموت و اعجابکم بالحیوة التی هی مفارقتکم)
همه ستم‌پیشگان عالم، اولین سنگری را که فتح می‌کنند، سنگر رسانه‌های صوتی و تصویری و نوشتاری است و با اصلی‌ترین چیزی که مخالفت می‌کنند، «آزادی بیان» است. روزنامه‌ها را می‌بندند و رادیو و تلویزیون و تریبون‌ها را در انحصار خود قرار می‌دهند و در دنیای امروز، حق بهره‌گیری از رسانه‌های جهانی (اینترنت و ماهواره‌ها) را از مردم خود سلب می‌کنند و راه اطلاع‌رسانی و کسب اطلاعات را بر مردم می‌بندند!!
رسانه‌ها «چشم و گوش» مردم‌اند و برای تسلط استبداد، باید گوش و چشم مردم را بست تا از خطاها و جرائم حاکمیت آگاه نشوند و حقوق خود را نشناسند و مطالبه نکنند!!
اگر منابر را هم رسانه‌ای صوتی و تصویری بدانیم، طبیعتاً در حکومتی که استبداد دینی بر آن حاکم است، غیر از این انتظاری نمی‌توان داشت.

شانزده:

مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟ چرا؟

[پاسخ ١٦]

حتی اگر ادعای حاکمیت ایران را درست بدانیم، نمی‌توان با قاطعیت گفت که کدام مرحله از انقلاب ایران سبب خیزش‌های دموکراسی‌خواهانه ملت‌های عرب شده است.

ممکن است آشنایی آنان با اتفاقات روزهای آغازین انقلاب ۵۷، نسل‌های مسن‌تر اعراب را قانع ساخته باشد که می‌توان اقدام به تغییر حاکمیت‌ها کرد. ممکن است جنبش سبز دو ساله اخیر مردم ایران، شوق جنبش دموکراسی‌خواهی را در منطقه، رقم زده باشد.

گمان نمی‌کنم کسی دنبال مدل حکومتی باشد که در ایران حاکمیت یافته و اکثریت مردم را به اعتراض و مقاومت در برابر سیاست‌های شکست‌خورده‌اش واداشته است.

گمان نمی‌کنم کسی باشد که اخبار زندان‌ها و بازداشتی‌ها و جنایات کهریزک و خوابگاه‌های دانشجویی و کشتن افراد مسالمت‌جو در تظاهرات مسالمت‌جویانه‌اش را هر روزه در میان شنیده‌هایش بیابد و تصاویر جنایات هولناکش را ببیند و پدیده‌های کمیابی چون «دزدیدن شهید، دزدیدن جنازه، کشتن دختر در تشییع جنازه‌ی پدر، کشتن خبرنگار در زندان، کشتن پزشک جوان و دانشجوی جوان در بازداشتگاه و تحت شکنجه و ممانعت از برگزاری مجالس ختم و... را در چنین حاکمیتی تجربه کند و اشتیاقی به بازتولید آن در دیاری دیگر داشته باشد.

حاکمان ایران، گویا تصور می‌کنند که اخبار ایران با همان سانسور شدیدی که در ایران و از سوی رسانه‌های حکومتی اعمال می‌شود، به گوش و چشم مردم منطقه می‌رسد و لذا می‌توانند امیدوار باشند که آنان فقط از خوبی‌های حاکمیت ایران مطلع‌اند و به همین خاطر، ایران تحت حاکمیت حاکمان کنونی را «بهشت موعود» فرض می‌کنند و مشتاقانه در پی الگوبرداری و رسیدن به «حکومت ولایت فقیه»اند!!

نمی‌بینید که صراحتاً مدعی می‌شوند که کشورهای جهان از آنان درخواست می‌کنند که الگوی مدیریتی حاکمیت ایران را در اختیار آنان گذارند تا سایر کشورها هم، همچون ایران به پیشرفت همه‌جانبه مادی و معنوی برسند!!؟

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ١٧]

چه کسی مدعی است که حاکمیت کنونی ایران «نظامی اسلامی» است؟!! طبیعتاً هر کس چنین ادعایی داشته باشد، باید به این پرسش شما (و بسیاری پرسش‌های دیگر) پاسخ دهد. خوشبختانه من چنین ادعایی ندارم!!

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ١٧-١٨)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]
من نیز به خاطر داشتن تجهیزات دریافت از ماهواره، توسط دستگاه قضائی به پرداخت جریمه محکوم شده‌ام. این مطلب پاسخ شما را می‌دهد. علاوه بر این، اگر تجهیزات یادشده را جمع‌آوری نکنند، چطوری می‌توان بازاری برای فروش کالاهای جدید قاچاقچیان رسمی همین تجهیزات، فراهم کرد؟!!

نوزده:
چرا سال‌هاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

[پاسخ ۱۹]
مرحوم آیت‌الله مطهری در مقاله «مشکلات اساسی سازمان روحانیت» نوشته است: «در سال‌های اول زعامت مرحوم آیت‌الله آقای بروجردی (اعلی الله مقامه) یک روز ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد که از حضرت صادق(ع) سؤالی می‌کنند و ایشان جوابی می‌دهند... چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین شیعه، فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند. گفتند: تقیه از خودمانی مهم‌تر و بالاتر است. من خودم در اول مرجعیت عامه، گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل. هر چه من فتوا بدهم، مردم عمل می‌کنند. ولی در جریان بعضی فتواها (که برخلاف ذوق و سلیقه عوام بود) دیدم مطلب این‌طور نیست» (مجموعه مقالات، ۱۱۰ و ۱۱۱
ایشان در جای دیگر می‌نویسد: «هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگ‌تر باید از مصلحت کوچک‌تر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل شد. در این، احدی شک ندارد؛ اگر می‌بینید عمل نمی‌شود، به اسلام مربوط نیست. یا به این است که فقیه زمان، مصالح را تشخیص نمی‌دهد یا فقیه زمان خوب تشخیص می‌دهد ولی از مردم می‌ترسد، جرأت نمی‌کند. باز هم تقصیر اسلام نیست. فقیه، شهامتی را که باید داشته باشد، ندارد» (اسلام و مقتضیات زمان، ۲/۸٦)

بیست:
آیا در باور ایمانی شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]
طبق نظریه رایج و فتاوی فقهاء، اگر کسی از بیت‌المال دزدی کند، دستش قطع نمی‌شود، چرا که خود دزد هم در بیت‌المال سهیم و شریک است!!
من گمان می‌کنم که «قطع دست دزد» حکمی امضائی بوده و از «احکام متغیر» است. تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد.
البته می‌توان بیت‌المال یا اموال خصوصی مردم را «از دسترس دزد» دور نگه داشت و این هم نوع مجازی «قطع دست دزد» شمرده می‌شود.
یعنی با برکناری دزد بیت‌المال از مناصب قدرت، امکان چنگ‌اندازی مجدد وی به بیت‌المال را از او گرفت و دستش را از اموال عمومی قطع کرد!!
یا با راهکارهای منطقی، امکان دزدی اموال شخصی افراد را از سارقان گرفت.

بیست و یک:
حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

[پاسخ ۲۱]
در پاسخ پرسش قبلی، اصل مطلب را بیان کردم. مصداق مورد پرسش شما، باید در دادگاهی قانونی و مشروع، رسیدگی شود و حکم آن اجرا گردد.

بیست و دو:
زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان، آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]
این نوع برخورد، نه اولین آن بوده و (تا همین شیوه حکومتی برپا باشد) نه آخرین آن خواهد بود!! ظاهراً خدای رحمان تصمیم به رسوایی حاکمانی گرفته است که با ادعاهای گزاف «اسلامی بودن و مردم‌سالار بودن» از هیچ جرم و گناهی دریغ نمی‌ورزند!!
آقایان موسوی و کروبی که تا روز ۲۱ خرداد ۸۸، افرادی صالح برای ریاست جمهوری شناخته شده بودند، مگر کاری جز «مخالفت با استبداد و مخالفت با سلب حقوق مردم» کردند؟!! مگر جز از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی، به انتقاد و صدور بیانیه پرداختند؟!!
این رفتارها وظیفه ملی و شرعی آنان بوده و هست و کسی را به خاطر وظیفه‌شناسی نمی‌توان محکوم کرد، مگر آنکه «عدم انجام وظیفه» مطلوب حاکمیت باشد!! (که البته از حاکمانی که وظیفه‌نشناس‌اند، بعید هم نیست).
آقایان کروبی و موسوی و همراهان و همفکرانشان، تنها «از دامان پاک خود به زندان رفته‌اند!!» و در حاکمیتی که ناپاکان را بر پاکان ترجیح می‌دهد، پاک‌دامنی، گناه کمی نیست!!
اما من به عنوان یک شهروند، برای پیشبرد اهداف آنان (دفاع از حق حاکمیت ملی) تلاش اندکی کرده‌ام که امیدوارم خدای رحمان حسابم را از ستم‌پیشه‌گان جدا کند و کم مرا با کرم خویش، جبران کند.

بیست و سه:
هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان درانداز‌یم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دورسازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگرنه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]
امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) در سه روایتی که از امام سجاد(ع) امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در کتاب‌های «مسند زید بن علی بن الحسین» و «قرب الاسناد» نقل شده است: «هیچ‌یک از سه گروهی را که در حاکمیت او به جنگ مسلحانه اقدام کردند و دعوت وی به مذاکره را نپذیرفتند، متهم به شرک یا نفاق نکرد، بلکه می‌گفت: آنها برادران مؤمن ما هستند که به ما ستم کرده‌اند» (ان امیر المؤمنین لم یکن ینسب احداً من اهل حربه لا الی الشرک و لا الی النفاق، و لکنه یقول: هم ؤخواننا بغوا علینا).
این را ببینیم تا چرایی «خنده‌دار بودن قیاس حاکمیت فعلی ایران با حکومت علوی» را دریابیم.
امیر مؤمنان نه حقوق مخالفان مسلح خود را قطع کرد و نه مزاحم اشتغال آنان به تحصیل و کار شد و نه پیش از انجام جنایت، بازداشتشان کرد!!
و البته نه دروغ گفت و نه تکبر ورزید و نه تبعیت محض را طلب کرد و نه... هیچ شباهتی به «ولایت فقیه» داشت تا ادعا شود که می‌تواند زن کسی را طلاق دهد!! و نه به افراد بی‌سواد و کم‌سواد میدان می‌داد که مدعی دفاع از دین شوند و اعتبار دین خدا را یکسره بر باد دهند!! مطمئناً مدل کنونی حاکمیت ایران، با حاکمیت مخالفان علی(ع) تشابه بیش‌تری دارد تا حکومت علوی که هیچ شباهتی با آن ندارد.

بیست و چهار:

در دوسال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الاهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲٤]
این آزمون الاهی از اوان انقلاب بوده و اکنون نیز ادامه دارد. سهم و نمره مرا باید افراد بی‌طرف و منصف جامعه اعلام کنند، نه خود من. امیدوارم که مردود نشده باشم.

بیست و پنج:
اوباشان مذهبی قم، جلوی چشم همه ما به منزل آیت‌الله صانعی حمله کردند و به حریم خصوصی وی هجوم بردند. مراجع ما در مقام عمل چه کردند؟ تأیید یا تقبیح؟ متأسفانه جامعه دینی ما هیچ عکس‌العملی از آنان ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما درافتید، با شما این می‌کنیم؟ چرا هیچ عالم و مرجعی مخاطره نمی‌کند و عمامه از سر نمی‌گیرد و پای برهنه برای احقاق حق خروج نمی‌کند؟

[پاسخ ۲۵]
و البته همزمان به بیت مرحوم علامه، آیت‌الله منتظری نیز حمله کردند و با حکم دادگاه ویژه روحانیت، آن را بستند.
در میخانه ببستند و در تزویر و ریا بگشودند.
[«در میخانه ببستند، خدایا مپسند
که در خانه تزویر و ریا بگشایند» (حافظ)]
پاسخ شما را باید مخاطبان اصلی شما بدهند. من مرجع نیستم و عمامه هم بر سر ندارم تا آن را برگیرم. کفش هم از پایم درآورده‌اند و زنجیر بر آن زده‌اند تا نتوانم از ظلم حاکمیت بگریزم.

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=5970

۳-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰

«۲۵ سؤال بی‌رحمانه نوری‌زاد و ۲۵ پاسخ بی‌پرده من»

در حوزه‌های علمیه کشوری که بر اساس افسانه‌ای به‌نام ولایت فقیه اداره می‌شود، بحث ولایت فقیه، تعطیل است

[پرسش ۱]
دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]
دنیا محلی برای گذر نیست، زندگی امری بی‌ارزش نیست، چرا که برای رسیدن به همه داشته‌های آن‌جهانی باید دنیا را آباد دید، آباد کرد و به آبادی آن اندیشید، عرفا و گوشه‌گیران عزلت‌نشین نیز در کشاکش روزگار، چاره‌ای جز این ندیدند، چون راه بر ایشان در حملات بی‌امان بسته بود. سفرها می‌تواند زیاد باشد، ولی به دلیل کشیدن چشم‌بند بر دیدگان می‌توان دنیا را آن‌طوری دید که می‌خواهیم؛ می‌شود در دنیا زیست و همان جور دید که می‌خواهیم؛ ولی باید دنیا را دید به همان شکل که هست.
بسیاری می‌خواهند دنیا را جیفه (مردار) ببینند و دیگران را بر این نگاه، عادت دهند، در حالی که کتاب‌های آسمانی به ویژه قرآن، دنیا را مزرعه و زینت معرفی می‌کنند. مهم نیست چه مقدار به دیار دیگر سفر کرده باشی، مهم آن است که آیا دنیا را همان گونه که هست می‌بینیم یا نه؟
پس بهتر است بپرسید آیا دنیا را به دیدگان دنیابین دیده‌اید یا نه؟

[پرسش ۲]
چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتد، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]
این اندیشه که تفارقی بین علوم قایل می‌شویم و برخی علوم را بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، سرآغاز بدبختی است، مهم، نوع علم یا فن نیست، مهم آن است که هر یک در جای خود باشند و هر کدام وظیفه خود را در جای خود انجام دهند.
به معنای دیگر، شرافتی در علوم نیست، شرافت از آن انسان به‌کارگیرنده آن علوم در راه ارزش‌های بشری و خدادادی است.
این نیست که ما فیزیک را در قرآن بجوییم و خدا را در زیست‌شناسی؛ نه قرآن برای حمل علوم تجربی است و نه علوم تجربی حاکی و بیان‌گر خداشناسی؛ آنجا که گفته می‌شود «تبیاناً لکل شیء»، نه بدان معنا است که بیان‌گر همه چیز حتا علوم تجربی و بشری است، بلکه به اذعان اکثر و بلکه همه مفسرین، بیان‌گر همه چیز در حوزه وظیفه و دایره مسؤولیت خود است، که همان هدایت بشر به سعادت است، می‌توانید از «تبیان» شیخ طوسی تا «المیزان»، در طول هزار سال، تفسیر این سخن را بجویید.

پس تقدس‌آفرینی چیزی جز اسطوره‌سازی نیست. شما را به کتاب میرچا الیاده («مقدس و نامقدس») ارجاع می‌دهم که چگونه مقدسات در طول هم و به عاریت به جای مقدس اصلی یعنی خدا نشسته و در عین عاریت، خود را اصلی نمایان می‌کنند.
این ما هستیم که تقدس می‌دهیم نه دین؛ آفرینش تقدس به دست ما است و انگاره‌های ما است که دایره مقدسی به فرد، مکان، زمان واشیاء می‌دهد.
پس هیچ چیز جز خدا مقدس نیست و الباقی عاریتی و دست چندم، اگر تقدسی هست یا برای همه چیز هست یا برای هیچ چیز نیست.
انسان در راه رشد و تکامل، زمان سعادتمندی، مکان صعود به فرارو و پیشرفت چه معنوی و چه مادی، و در نهایت اشیاء. ابزار سعادت همگی واسطه ما برای بالا رفتن از پلکان خوشبختی است و رضامندی از آن.
پس دایره تقدس بعد از خدا من انسانی به سوی سعادت است. بنا بر این، مقدس بعد از خدا انسان سعادت‌پیشه و فهیمی است که در راه رسیدن و رساندن دیگران به سعادت است، چه طلبه باشد و چه فیزیکدان و چه سلمانی و رفتگر، باید درست‌کار بوده و درست‌اندیش باشد، آنگاه است که گاه تقدس و ارزشمندی، فراهم و رهرو این راه، مقدس و ارزشی است، هر که می‌خواهد باشد و هر چه می‌خواهد باشد.

[پرسش ۳]
معروف است که علامه حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی، شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟»، آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کُنجی از بیت شریفتان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا؟! به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]
این فرض شما جز خودخواهی انسان برای به دست گرفتن قدرت و همچو نمرود صاحب جان‌ها بودن نیست. انسان برای سلطه بر دیگران حاضر است جان‌ها بکاهد و جان‌ها بگیرد. اسلام و یا هر مکتب دیگری که این امر را روا بدارد، باطل است.
این اسلام یا دین نیست که آن گمنام را مالک جان‌ها می‌کند، این نفس شرور انسان است که برای نمرود شدن و ضحاکی بودن تقلا می‌کند، حال یک روز به چهره دین، یک روز به صورت دیو، یک زمان با هیبت هیتلر، و یا لباسی به ظاهر مقدس.
پشت تمامی اینها نفس پلیدی است که به دنبال زیاده‌خواهی، هر روز بت عیارش به رنگی تجلی می‌کند.
«أعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک» را مگر نشنیده‌ای از آن سروش آسمانی که بزرگ‌ترین دشمن و پلیدترین چیز را نفس شرور انسان می‌دانست؟ این سرباز نیست، این فوج شیطانی است که در لباس میش، به دریدن روح دیگران مشغول است و بس.
فحش و ناسزا این موجود را آرام می‌کند و از خود راضی، می‌گویند رضا شاه و صدام و برخی آقازادگان نیز این‌گونه بوده و هستند، چرا که به دلیل کاستی شخصیت، برای سلطه بر دیگران به جای ارزش خودساخته، با تخفیف و ذلت دیگران، آبشخور رفعت خود می‌یابند و با تیغ بر سر گلزار، قد گلستان می‌کاهند تا علف هرزشان نمایان گردد.
پس دوست عزیز، بگذار این علف هرز بیانگارد که کسی است و تحمل کن تا روزگار او نیز بگذرد.

[پرسش ٤]
آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفتان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

[پاسخ ٤]

قطعاً نگاه جزم‌گرا همه را جز خود در باطل می‌بیند و دیده تنگ‌نظری نمی‌گذارد بهشت را برای همه ببیند، در حالی که خدای رحمان، وعده بهشت را به همه داده، نه فرقه یا مذهب خاص؛ مگر می‌شود خدا جهان بیافریند و دوزخ را فراوان‌تر از بهشت فراهم نماید؟!
مگر می‌شود خدا سکان‌دار هستی باشد و در طراحی خود، سعادت را برای اندکی تدارک ببیند؟! این نیست مگر همان انحصارطلبی انسان در دنیا و آخرت؛ همانا قرآن می‌فرماید شرط بهشت، ایمان و عمل صالح است و اسلام، چیزی جز تسلیم به خدا نیست، پس «إن الدین عند الله الاسلام» را باز مفسرین به تمامه تسلیم به حق معنا کرده‌اند و بهشت و سعادت هم از آن ایشان است.
با حضور در میان همه جهانیان با نگاه تنگ، باز هم ثمری به بار نخواهد نشاند، چون که فرد جزم‌زده همان می‌بیند که می‌خواهد نه آنکه هست و آنچه هست.

[پرسش ۵]
اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوای شما تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ۵]
باز هم دیده بی‌پیش‌داشت است که می‌تواند قاضی و حقیقت‌بین باشد نه نگاه تنگ در بن‌بست.
«سیروا فی الأرض» به معنای سیر انفس و آفاق است، نه فقط سیر نفسانی صرف یا آفاقی به تنهایی، پس باید دیده‌ها شُست و به آن صورت دید که هست نه آن شکل که من می‌خواهم.

[پرسش ٦]
اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ٦]
لازم نیست برای دیدن حقیقت، هزینه کرد، بلکه باید به خود نهیب زد و فرصت داد تا یک‌شبه ره صدساله رفت. مگر نفس شریف علامه طباطبایی که سیر آفاق فراوان داشت، آن نفس شریف را حامل بود، در حالی که نفوس شروری در کنار ایشان بودند که سال‌ها به گشت و گذار بودند، الآن داعی فرعونیت دارند و ادعای شاگردی ایشان. مگر نبودند خوبانی که تا دروازه شهر هم نرفته بودند ولی دریایی از مهربانی، ساحلی بی‌کران از محبت برایشان به ارمغان آورده بود، در حالی که بودند کسانی که بارها به حج و عمره و عتبات و تفرج‌گاه‌ها رفته و جز حیوانیت و سبُعیت، چیزی بر خود نیفزودند. پس هزینه نکنید، بلکه به جای دور دنیا مرا از دور نفسم دور کنید که هم پولتان هدر نرود و هم وقت من.

[پرسش ۷]
خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

[پاسخ ۷]
مرجع هم به مانند همه انسان‌ها دچار همه مشکلات اخلاقی بلکه بزرگ‌تر و سخت‌تر است. ولی اگر تو مرا و من تو را به خیر بخوانیم و مراقب هم باشیم به توصیه آن کلام خدا (المؤمنون بعضهم اولیاء بعض)، یعنی یک ولایت طرفینی نه یک‌طرفه، آن وقت است که من از تو و تو از من خواهیم آموخت که چگونه باشیم و انگشت در گوش نکنیم در زمان شنیدن حق تا نشنویم ندای حق.

[پرسش ۸]

شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید؛ که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود، برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

این واژه‌ها باید به این شکل تبدیل شود: من این کار را عهده‌دار می‌شوم و من باید این کار را بکنم یا من این کار را نکنم تا خود را از مردم، با مردم و برای مردم بدانم و اگر غیر از این باشد، من به جای اجرای نقش انسان، به خدایی حقیر تبدیل شده و زمینه دوری از هم‌نوعانم را فراهم کرده‌ام. حضرت امیر به مالک در فرمانش می‌فرماید: «با مردم مدارا کن و ملاطفت بورز، چرا که یا برادر دینی تو هستند و یا به مانند تو یک انسان».

اشکال از آنجا آغاز می‌شود که انسان خود را ویژه فرقه یا گروه خاصی می‌بیند و می‌داند، همان درد جزمیت به اینجا هم نفوذ کرده و دودمان وی را می‌سوزاند.

[پرسش ۹]

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود، امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

در طرفداری از حقوق بشر، کافی است به رساله حقوق امام سجاد و بیانات بزرگان دین، اندکی بنگرید، خواهید یافت که حتا برای ابن ابی العوجاء دهری‌مذهب نیز حقی قایل بوده و برای او نیز وقتی برای پاسخ فراهم می‌نمودند، چه رسد به شریفانی به مانند مرحوم شریعت و دراویش گنابادی و غیره.

بارها شاهد تکریم این گروه از سوی مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی بوده‌ایم و تا زمانی که ایشان در قید حیات بودند، به این گروه محترم تعرضی نمی‌شد.

مگر نبود آن رسول گرامی که به حق بر راهوار خلق عظیم بر نشست و در روز فتح مکه گفت: «أنتم الطلقاء»: ای اهل مکه! امروز که روز پیروزی ما بر شما است، ما شما را آزاد می‌گذاریم و رها، نه انتقامی و نه خون‌خواهی‌ای...؛ اگر به راستی ما پیرو آن عزیز بوده باشیم، که نیستیم و باید باشیم، اجازه و فرصت را به همگان باید می‌دادیم، که ندادیم؛ در اینجا یاد استاد مرحوم آیت‌الله منتظری را گرامی داشته و از بیان ایشان در اواخر عمرشان بهره می‌گیرم که حق شهروندی را برای فرقه بهائیت، قطعی دانستند و تعرض به ایشان را غیرانسانی و غیراسلامی، چه رسد به دیگران و دیگر مکاتب و فِرَق.

[پرسش ۱۰]

در نگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر

دروغ‌گویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسراف‌کاری و حرام‌خواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاک‌دست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت، گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم؛ جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند، که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

چه کسی گفته که پوشش، اجباری بوده و چه کسی امر بر آن را الزامی دانسته که ما بخواهیم حق عظیم مردم را در گرو چند تار موی زنان این نیم جمعیت انسانی بدانیم و نابودشان کنیم به نام دین و مذهب؟! مگر قرن‌ها هر طایفه با پوشش خود در کنار مردان در روستاها و شهرها به کار و فعالیت مشغول نبودند که امروز با دیدن موی زنان این‌چنین بی‌تاب شدن را به مردان القاء می‌کنند و دزدی‌ها و جنایت‌های بزرگ را این‌چنین به بوته فراموشی می‌سپارند؟!

اگر خدا ۲ بار در خصوص پوشش، نه حجاب، در قرآن توصیه فرموده، برای عدالت، ده‌ها بار فریاد برکشیده و بشر را به قسط فرا خوانده، چشم بگشاییم و ببینیم غیبت را أشد از زنا و دروغ را کلید همه بدی‌ها دانسته، شرط پیامبری را عقلانیت و عدالت و تقوا و مسؤولیت‌پذیری معرفی و در قبال آن، از ایشان عهد ستانده.

چرا همه یا اکثر فقیهان، لباس ولو کم‌پوشیده روستاییان و اهل بادیه را پوشش دانسته و بدان متعرض نمی‌شدند؟

امروز نیاز بشر به عدالت و قسط و شفقت، بیش از توجه به ظواهر مردمان است، لباس و رنگش، جمال و آبرنگش، عرفی است و قابل اغماض و کم‌اهمیت‌تر از حق‌گروی و حق‌شنوی و حق‌گویی.

آنچه خدا از آن نخواهد گذشت، حق انسان‌ها است که به راحتی پایمال سُم ستوران لشگر باطل می‌شود.

اگر امروز پیشرفتی در جهان می‌بینید، برای آن است که اسلام هست و مسلمان نیست و اگر در اینجا ظلمی می‌بینید، چون مسلمان هست و اسلام نیست. «به عمل کار بر آید به به سخن‌دانی نیست».

[پرسش ۱۱]

چرا شما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های مسؤولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغل‌کاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

متأسفانه فرقه اخباری و اخباری‌زدگی آن‌چنان فقیهان به ظاهر اصولی ما را احاطه کرده که فرصت بازنگری را بر دیدگان ظاهربین ایشان در فرو بسته.

فاجعه، عمیق‌تر از آن است که می‌گویید؛ شما کافی است به رساله‌ها باز نگاهی بیاندازید، خواهید یافت که بخش اعظم آن، مختص طهارت و نجاست شده و برای رهایی از عذاب خیالی، مردم را در بسیاری از احکام، به احتیاط خوانده و گریبان خود را از دوزخ، به ظاهر رهانیده‌اند و مردم را به عذاب وا گذارده‌اند.

آیا جز این است که فردی را به سقوط در ژرفای مسائل ساده می‌خوانند و از سطحی‌ترین حق، او را باز می‌دارند؟!

مگر نه اینکه اصل انسانی و ارزش خدادای، یعنی جان، بر هر چیزی مقدم و در پس آن، ناموس یا عِرض و سپس مال به عنوان سه ارزش فقهی بیان شده، تا بدانجا که اگر ببینی کفشت از مسجد می‌ربایند می‌توانی کلامت را با حضرت حق، قطع کنی و نماز بشکنی و کفش را دریابی، حال شما به من بگویید جان و ناموس را چه کنیم؟!

اخباری‌گری شاخ و دم ندارد، یک نگرشی است عمومی به انسان که وی را ماشینی برای اعمال عبادی ببیند، نه طرف صحبتی لایق در مقابل پروردگار....

این نگاه در جزء ما را از دیده‌بانی کل و کلی باز داشته و هر جا هم که نتوانیم از ادله چیزی بیابیم، به جای رجوع به عقل، آن را تعطیل و واگذار به حضور حجت خدا می‌کنیم! پس چه شد تدبر و تعقلی که خدا بدان فرمان داده و چرا شجاعت استفاده از این منبع، نه ابزار را نداریم؟!
پاسخ جز این نیست که فقه، جایگاه پاسخ همه ارزش‌ها نیست و نباید باشد؛ و مرجع تقلید فقه‌دان، همه‌کاره نیست و نباید باشد؛ و فقه، همه اسلام نیست و دین برای همه ارزش‌ها نیامده، بلکه فطرت و عقل و دین با هم انسان را به سعادت می‌رساند و وی را کامیاب می‌گرداند، نه هر کدام به تنهایی و بدون هم.

[پرسش ۱۲]
چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]
برده‌داری به حکم عقل و نقل و تدبیر استدراجی به خودی خود برچیده شده و هیچ فقیهی حق بازگرداندن آن به صحنه اجتماع بشری را ندارد، پس به دنبال فتوا از فقیه در این میان نباشید که این کار شما به مثابه آن است که مرده می‌خواهید زنده کنید.
اولین حق بشر، آزادی است نه اسارت، اگر هم زمانی این گونه بوده، «آن سبو بشکست و آن باده بریخت»، و هر آنچه در قرآن آمده، به فراخور حال، امری است قابل تخفیف و در خور اغماض، بر اساس ظرف تعقل و ظرافت کلی‌بین و جامع‌نگر یک دین‌شناس متبحر.
مگر نه آنکه ما پذیرفتیم قرآن، ناسخ و منسوخ دارد، پس این امکان را از ما نستانید که این نیز داستانی است دنباله‌دار که هر از گاهی امکان بروز دوباره نیز دارد، اگر فقط به دنبال حکم از فقیه برای بطلان برده‌داری هستید، سخت در اشتباهید، چون همان‌گونه که گفته شد، همه‌کاره فقیه نیست بلکه جزیی از کار به دست فقیه است و همه چیز را همگان دانند.

[پرسش ۱۳]
دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

[پاسخ ۱۳]
سنگسار در اسلام، مشروع نیست و این عمل، اختراعی قوم یهود بوده که اخباریِ نگران، آن را بر احکام ما مستولی کرده‌اند و عرق‌چین به سران، آستانه آن را سخت گرفته تا به خیال خود، دین را حفظ کنند، در حالی که ضرباتی که ما با کردارمان و افکارمان به دین می‌زنیم بیش از آن است که بشود تخمین زد.
داستان‌ها سر هم کرده و تاریخ‌ها به هم بافتیم تا این نچسب را به دامن اسلام بچسبانیم و آبروی نه اسلام بلکه دین را در عرصه بشری ببریم و بردیم.
اگر هم چیزی به نام سنگسار بوده، در اسرائیلیات فقط صرف یک نمایش اجتماعی بدون قتل بوده و صرف تأدیب فرد برای عدم تکرار امر زشت، نه اینکه با سنگ‌های بی‌ارزش، جان انسان باارزشی این‌چنین پایمال دستانی شود که خود در خلوت آن کار دیگر می‌کنند.

[پرسش ۱۴]
آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و درِ بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

[پاسخ ۱۴]

بیش‌تر از مأموران امنیتی، دو حلقه مراقبتی در بیت هست که شما بدان بی‌توجه‌اید:
الف) اطرافیان لوده و چاپلوس و هوچی
ب) مقدسین و مقلدین عرق‌چین به سر، که راضی کردن ایشان به مراتب سخت‌تر و مهم‌تر از مأموران امنیتی و حکومتی است.
فتوا می‌دهیم اهل کتاب، نجس نیستند، شایع می‌کنند خود ما اهل کتاب بوده‌ایم و اینک می‌خواهیم خود را تطهیر کنیم!
فتوا می‌دهیم سیگار، مبطل روزه نیست، می‌گویند آقا میل سیگار کرده‌اند!
می‌خواهیم زبان خارجی در حوزه تدریس شود، مقلدین پیام می‌دهند ما دیگر به حوزه‌ای که زبان کفر در آن می‌آموزند پول نمی‌دهیم (زمان آقای بروجردی).
می‌گوییم آلات قمار، بدون برد و باخت، جایز است، می‌گویند آقا میل به قمار هم داشته! چشممان روشن!
اگر بر طبق ادله، یک ماهی را حلال اعلام کنیم، شایع می‌کنند حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنند...!
پس ترس از اینها بالاتر از ترس از مأمورین است، چرا که همان مردم، زودتر از مأمورین و اوباش، بیت را تخته خواهند کرد و درد اوباش هم بر آن به تازگی افزوده شده.

[پرسش ۱۵]
آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است، خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

[پاسخ ۱۵]
منابر ما که به دست پناهیان و صدیقی و خاتمی و امثالهم اداره می‌شود، دیگر منبر نیست، جایگاه شیطان است و بلندگوی ظلم.
اگر ایشان، ظلم را حمایت و هدایت نکنند، کافی است، بیان عدالت‌خواهی و آزادی پیشکش. زمانی مرجعیت شیعه را کسی عهده‌دار نمی‌شد از ترس کمی سواد نسبت به هم‌طرازان، به مانند داستان شیخ انصاری و سعیدالعلمای مازندرانی، اما امروز منبری‌ها شوق مرجعیت را به حقیقت، تبدیل و بر این اسب، نشسته و می‌تازند، چه انتظار از اهل منبر دون‌پایه دارید دوست عزیز؟!
وقتی ۱۳ رجب گفتند آقا ریاست برای تو کافی است، از کفش مرجعیت پا بیرون بکش، فرمان حصر ظالمانه ۵ ساله صادر کردند و وقتی گفتند رساله، گفته شد به رساله امام مراجعه کنید، فاتحه مرجعیت را خواندند [ماجرای آقای منتظری و خامنه‌ای]. حال شما به دنبال اهل منبرحق‌جو و حق‌گو هستید! زهی خیال باطل...!

[پرسش ۱٦]
مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم، برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟

[پاسخ ۱٦]
«إن الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»، بگذارید مردم هر سامان خود برگزینند آنچه می‌خواهند و درد خود را آن‌گونه که می‌خواهند درمان کنند؛ این همه مسؤولیت‌آفرینی نکنید که زیر همین هم کمر خم کرده‌ایم.
هیچ ملتی نمی‌تواند برای ملتی دیگر، الگوی حکومتی باشد، این را یک بار شوروی به بوته آزمایش کشید و آن‌چنان باخت.
شیوه حکومت، مطابق آن چیزی است که هر ملتی برگزیند و تغییر خواهد و تغییر دهد، طبق صریح قرآن، هر گونه حمایت برای نوع حکومت، در حقیقت یارکشی است برای ازدیاد قدرت نه به حب علی بلکه از بغض معاویه.
ما باید در دفاع از حق و رفع ظلم، همه جا چه در داخل و چه در خارج، راست‌قامت باشیم؛ آیا مگر الگوی حکومتی ما صحیح و درست بوده که به دیگر ملل، توصیه و در موردشان تحلیل کنیم؟

اگر ملتی شیوه ملت دیگری را طابق النعل بالنعل و یکسان برگزیند، به فرهنگ و سابقه و تمدن خود بی‌اعتنایی نکرده؟! پس تنها می‌توان ملت‌ها به ویژه ملت خود را به مبارزه بی‌امان علیه ظلم، توصیه و بر همین اساس نیز باید گام برداشت نه بیش‌تر؛ چون بیش‌تر، به معنای اقمارسازی و یارکشی است نه چیز دیگر.

[پرسش ۱۷]

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشاراسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

صدا و سیمای ما نه! صدا و سیمای فرقه خاصی از حکومت و این مطابق با همان نفس شروری است که نمرودی‌بیان و ضحاک‌گونه نمایان شده است؛ به آن ارزشی نمی‌نهم، چرا که بلندگوی حق نیست و این مردم هستند که باید سره از ناسره را تشخیص و از ورود این دجال به روح و جسمشان جلوگیری کنند.

راه‌های دیگر را باید یافت و کسب اطلاعات کرد و بهترین را برگزید که این، فرمان قرآن است. [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زُمر، ۱۷–۱۸)]

[پرسش ۱۸]

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر– شنیدن اقوال مختلف– حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً... [«سردار رادان»] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات درپاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]

راه رسیدن به حق، مسدودشدنی نیست و هیچ‌کس نمی‌تواند راه فهم را بر انسان ببند، مگر خود انسان آن را بخواهد. پس این نیاز به فتوا ندارد، اگر روزی سایت مرجعی فیلتر شود، که بارها شده، حتماً سؤال خواهید کرد آیا امکان استفاده از فیلترشکن و خرید VPN جایز است؟ به نظر شما آیا یک مرجع، حق دخالت در موضوعات را دارد؟ یا مرجع فقط بیان حکم می‌کند و روا یا ناروا بودن حکم نسبت به موضوع، در گرو تشخیص فرد است نه مرجع؟

دوست عزیز، بسیاری از مسائل، یعنی بخش موضوعات، حق خود فرد مقلد است نه مرجع و اگر مرجعی در این (تشخیص موضوع) دخالت کند، بدان معنا است که پا را از حوزه وظایف خود بیرون نهاده و دخالت در امر شخصی نموده، اینکه هر راهی برای دریافت اطلاعات، حقی است واجب، درست؛ اما از چه راهی؟ خود فرد است که باید بیابد و زشت و زیبای آن را خود، باید تعیین و بر مدار آن گام نهد، که اگر این‌گونه نباشد، دیگر فرصتی برای عرض اندام اراده بشری، به عنوان ملاک برای پاداش و جزای اخروی، باقی نمی‌ماند.

شما در حقیقت در سؤالات خود پیش‌فرض را یک ربات گرفته و مرجع را عقل این ربات که باید و نباید گو اوست حتا در موضوعات.

[پرسش ۱۹]

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟

[پاسخ ۱۹]

اگر نمی‌دانید، بدانید هنوز هم فتوای حرمت شطرنج و موسیقی، به شکر خدا و خواست ویژه حضرت حجت(عج)، برپاست [چشم، دانستیم!!]، و اما چرا شهامت نداریم، به دلایل زیر:

الف) اطرافیان

ب) عرق‌چین به سرها

ج) مأموران حکومتی

د) کم‌سوادی و بی‌بهرگی از تحقیق علمی

که همگی تولید پازلی می‌کنند به نام ترس و نداشتن شجاعت لازم برای فتوا.

شما چرا نمی‌پرسید در کشوری که بر اساس افسانه‌ای به نام ولایت فقیه اداره می‌شود، در حوزه‌های علمیه آن، بحث ولایت فقیه، تعطیل است، هیچ مرجعی بدان نمی‌پردازد و از بحث پیرامون آن می‌گریزد؟ به جز مرحوم آیت‌الله منتظری و دو نفر دیگر، هیچ‌کس از بزرگان صاحب‌سبک مراجع ما نخواسته‌اند به این بحث بسیار مهم که یک‌باره از ۱۵۰ سال پیش، آغاز و اختراع شد بپردازند! آیا جز این است که می‌ترسند نظراتشان با نظر حاکمیت یکسان نباشد؟ و در پی آن، بیت یا مدرس ایشان دچار حمله اوباش شود؟

بگذریم از اینکه در مصداق ولی فقیه هم حرف‌ها بسیار است که پرداختن به آن چیزی جز زندان و تبعید و حصر به بار نمی‌نشاند.

[پرسش ۲۰]

آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود... [آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور] (ظاهراً جناب آیت‌الله بیات در پاسخ به این پرسش از آوردن اسم افراد مکدر شده‌اند. ما ضمن احترام به نظر ایشان، اعلام می‌داریم: آنجا که کوس رسوایی جماعتی در خود دستگاه قضائی به صدا درآمده و بنا به معاملات پشت پرده، اجرای عدالت به حاشیه رانده می‌شود، ما را چاره‌ای جز صراحت در بیان حقوق تباه‌شده مردم نیست)، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]

دست دزد کوچک و محلی بی‌اعتقاد به ولایت فقیه و بی‌مجوز از ایشان را می‌زنند تا ترس از پایین به بالا پدید آید و گرنه تاراج اموال از بالا حقی است که خدا به ولی فقیه داده، مگر نگفته‌اند حق جان و ناموس را هم او دارد و اوست جانشین حجت در روی زمین، پس واگذاری بخشی از اموال به عنوان اجازه ولی فقیه، مثل کوچ و فروش مخفیانه گوسفند به کردستان عراق و واردات بدون نظارت دولتی از بنادر خودساخته و فروش نفت خارج از اراده شرکت نفت و خروج دفینه از کشور و استخراج معادن، خارج از روال قانونی و تنها بر اساس اذن ولی فقیه بر اساس اختیار وی بر انفال، که شما بهتر می‌دانید چه می‌گویم، حتماً قانونی است، چون خود ولی فقیه در خارج از دامنه قانون است و به قول همین مجوزگیران زحمت‌کش، روح قانون حکومت ولی فقیه، شخص ولی است، پس چرا شما به این مسائل رنگ دزدی می‌دهید؟! این هم به نوعی بهره‌گیری از اموال بر اساس انفال و حوزه اختیارات فقیه است که حاکم بر جان است، این‌جا یک سؤال من می‌کنم دوست عزیز: فقیهی که می‌تواند دستور کشتن شهروند بی‌سلاح را صادر کند، حق ندارد اجازه استفاده از این اموال را در هر شکلی بدهد؟

[پرسش ۲۱]

حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای... [رحیمی]، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

[پاسخ ۲۱]
این کار در نظام ولایت فقیه دزدی نیست، اجازه‌ای است که هر کس در این بزم، مقرب‌تر است، جام طلا بیش‌ترش می‌دهند، حالا پیدا کنید پرتقال‌فروش را!...

[پرسش ۲۲]
زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان، آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه، نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]
حصر و زندان بر اساس نظام مترقی ولایت فقیه، صحیح است، چرا که (النبی أولی من أنفسکم) و ولیّ هم جانشین اوست، پس جان، مال و ناموس مردم برای او و در اختیار و مصلحت اوست، اگر اعتراضی به این‌گونه احکام بی‌دادگاه دارید، می‌توانید به اصل، اعتراض کنید نه فرع که صد البته هم می‌تواند اعتراض شما نشنیده بماند.
دوست محترم مگر نه آنکه فرد ولی فقیه را شما «رهبر عزیز» خطاب می‌کنید و مگر نه آنکه وی را فقیه می‌دانید و مگر نه آنکه وی بالفعل و بالقوه قاضی بلکه قاضی‌القضات و بلکه تعیین‌کننده قاضیان است، آیا نمی‌تواند این رئیس قاضیان خود در خفا حکمی بدهد و مأموران نیز آن را اجرا کنند؟!
این سؤال شما یعنی نفهمیدن اصل ولایت فقیه که از شما بعید به نظر می‌رسید!

[پرسش ۲۳]
هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معتراضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم، موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگر نه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]
فتنه و فتنه‌گر بنا به تشخیص ولی فقیه است و ایشان بیش از ۲۳۰ بار این لفظ را در همه جا در طول این ۲ سال به کار برده‌اند، پس چیست آن فتنه و کیست فتنه‌گر؟ اگر هم ایشان را از زندان‌ها بیرون کنند چه کسانی فتنه کرده و مملکت را به قول ایشان به آشوب کشیدند؟ چه کسانی مرگ بر و دورد بر در خیابان‌ها گفتند؟ چه کسانی اعتراض به رأی داشتند و چه کسانی از سوی ولی فقیه در روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ تهدید شدند؟ چه کسانی در مقابل نظام الاهی ولایت فقیه، قد علم کرده و اشک ایشان را سرازیر کردند، هم در سال ۱۳۷۸ و هم در ۱۳۸۸؟ چه کسانی برخلاف نظر ایشان، که به نظر آقای احمدی‌نژاد نزدیک‌تر بود، برای موسوی در خیابان‌ها تا صبح تلاش می‌کردند و رمز فتنه زمزمه می‌کردند؟
همان کسان اینک جزای خود را در برابری و مقابله با ولی فقیه می‌بینند، چرا که ایشان گفتند: مسؤولیت هر کس که به خیابان آید با خود و کسانی است که ایشان را دعوت به این کار می‌کنند.
به نظر می‌رسد شما عمق نظام بر اساس ولایت فقیه را درنیافته‌اید، پس بهتر است بازخوانی کتاب‌های زیر را هرچه سریع‌تر انجام دهید:
الف) «تنزیه الامة و تنبیه الائمة» [تنبیه الامة و تنزیه الملة] – میرزای نایینی؛ (هر چند که ایشان در اواخر عمر، از نظر خود در مورد ولایت فقیه بازگشته و انصراف حاصل نمودند، این جاست که دیگر نمی‌شود گفت ملاک، حال فعلی و اخیر افراد است.)
ب) «ولایت فقیه» (۱۴ سخنرانی امام خمینی در نجف اشرف، ۱۳۴۹)
ج) «ولایت فقیه» در چهار جلد عربی، مرحوم آیت‌الله منتظری؛ (هر چند که ایشان در اواخر عمر، از نظر خود در مورد ولایت فقیه بازگشته و انصراف حاصل نمودند و به نظارت فقیه اکتفا کردند، این جاست که دیگر نمی‌شود گفت ملاک، حال فعلی و اخیر افراد است.)

اگر بخواهید باز هم می‌توانید به خطبه نماز جمعه سال ۱۳٦٦ رئیس‌جمهور وقت و ولی فقیه فعلی، مراجعه و پاسخ ولی فقیه زمان را مطالعه کنید. در هر حال، این آشی است که خاله‌جانمان پخته و به پای ما نوشته شده...!

[پرسش ۲٤]

در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الاهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲٤]

هیچ امر دنیایی مربوط به خدا نیست و هر فعل در این دنیا بر عهده خود بشر است، که به تفصیل در مقالات «امر حکومتی، امر خدا نیست»، بیان شده، اما یادمان باشد که در کربلا نیز امتحان خدا نبود، بلکه یک امر بشری بود (کتاب «شهید جاوید»، مرحوم آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی)، در زمان صلح امام حسن هم باز امتحان خدا نبود، مصلحت بشری ایشان بود در برابر معاویه، در زمان حکمیت، مصلحت زمانی و زیرکی حضرت امیر بود در تن دادن به آن و در دست آخر، پناهندگی رسول اکرم به طائف و یثرب نیز تنها راه یکتا برای ادامه حیات وی به نظر می‌رسید؛ پس امتحان الاهی را سرپوشی برای خودارضایی و سکون مردم از تعقل فراهم نسازید، که این خود بلایی بوده که تعطیل حق و انجماد حرکت مردمی را موجب خواهد شد و به نوعی توکل بی‌اعتنا به روش‌های تضمینی بشری را حاصل می‌کند. چرا که رسول فرمود پای اشترت را ببند، سپس توکل کن.

[پرسش ۲۵]

در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شأن «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

[پاسخ ۲۵]

باز بحث نظام ولی فقیه را متذکر و مرتبه وی را اعلی و برتر از هر نفسی اعلام می‌کنم، یا شما پذیرفته‌اید این نظام را بر همین اساس و یا نه، که اگر نه، در مقابل نظامید و سؤال، بی‌معنا است و اگر آری، پس سؤال، بی‌فایده است.

مگر همین آیت‌الله صانعی نبود که به رئیس‌جمهور نزدیک به نظر دیروز و منحرف امروز طعنه می‌زد؟

مگر ایشان نبود که در هیچ دیدار از سفرهای رهبری به زیارت جانشین رسول الله نمی‌آمدند؟

مگر هم ایشان نبودند که به جای همراهی با ولی فقیه، با مرحوم آیت‌الله منتظری هم‌سویی می‌کردند؟

مگر ایشان...

از سوی دیگر، جناح سنتی حوزه هم دل خوشی از آیت‌الله صانعی نداشته و در عین حال که با حکومت هم نبودند و در عین حال، حذف و تخریب چهره ایشان را یک وظیفه شرعی می‌دانستند، غافل از اینکه یک روزی این شتر به درب خانه تک‌تک آنها هم خواهد نشست و به قولی آسیاب به نوبت. چرا که گرگ، تک‌تک گوسفندان را خواهد ربود و خواهد درید، اگر که بدانیم.

والسلام

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/40541

۴-۲۰-۱۷-۵- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰

«پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد»

پرسش‌های بیست‌وپنج‌گانه مرا جناب محمدعلی عطاریه نیز پاسخ داده‌اند. طعم پاسخ‌های ایشان گرچه گاه به طعنه می‌گراید، اما همین‌که از نقطه‌نظری که مطلوب حاکمیت است، به پاسخگویی پرداخته‌اند و ما را از شائبه انحصار به‌در آورده‌اند، خود مزید امتنان است.

به نام خدای دیروزها و امروزها و فرداها
پرسش‌های من، گرچه گاه از حوزه متداول مراجعات دینی مردم دور می‌افتد، باورم اما بر این است که در عالَم، هیچ پرسشی یافت می‌نشود که دأب دین بر او بار نگردد. پس، صراحت نهفته در این پرسش‌ها را بر من ببخشایید و صبورانه به پاسخگویی آنها همت فرمایید. پرسش‌های من، برآمده، و گزیده مختصری از هزار هزار سخن پنهان مانده در سینه مردمی است که این روزها، چشمی از امید به آستان شمایان دارند و متأسفانه، بخش وسیعی از امید خود را به کارکردهای این دینی که جمهوری اسلامی ایران بر انتشار آن اصرار می‌ورزد، از دست داده‌اند. اگر به پاسخگویی یک یا چند پرسش متمایل نبودید، به هر چه که مقدور شریفتان است پاسخ گویید. مهم، مشارکت حضرت شماست در این داد و ستد علمی و اجتماعی:

یک:
دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

جواب:
دنیا از نگاه دین مبین اسلام:
خداوند متعال: تأمین زندگی دنیا به‌جای زندگی آخرت، خرید و فروش ضررآمیزی است، لذا علاوه بر اینکه خریداران دنیا (فروشندگان آخرت) در آخرت عذاب می‌شوند، در عذاب دیدن آنها تخفیفی هم وجود ندارد و خداوند لطف خود را از آنها دریغ می‌کند؛ «أُولَئِک الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالآخِرَةِ فَلاَ یخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ ینصَرُونَ»، بقره، ۸۶.
«وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الآخِرَةِ إِلاَّ مَتَاعٌ»؛ (زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت، جز چیز کوچکی نیست)؛ سوره رعد، آیه ۲۶.
«تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»؛ (شما در پی کالای پست هستید)؛ سوره نساء، آیه ۹۶.
«تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»؛ (زینت زندگی پست را می‌خواهی)؛ سوره کهف، آیه ۲۸.
«وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ»؛ (زندگی پست دنیا جز بازی و بیهوده‌کاری نیست)؛ سوره انعام، آیه ۳۲.
«وَمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ (زندگی دنیا به‌جز دام فریب، چیز دیگری نیست)؛ سوره حدید، آیه ۲۰.
خدا زندگی دنیا را به این اوصاف، توصیف کرده و آن را «متاع» خوانده و متاع به معنای هر چیزی است که خود آن هدف نباشد، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد، و آن را «عَرَض» خواند، و عرَض، چیزی است که خودی نشان می‌دهد و به‌زودی از بین می‌رود؛ و آن را «زینت» خواند، و زینت، به معنای زیبایی و جمالی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تا به خاطر زیبائی‌اش، آن چیز دیگر محبوب و جالب شود، و در نتیجه، آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که در آن نیست، و آنچه را که در آن هست، نخواسته؛ و نیز آن را «لهو» خوانده، و لهو، عبارت است از کارهای بیهوده‌ای که آدمی را از کار واجبش باز بدارد، و نیز آن را «لعب» خوانده، و لعب، عبارت است از عملی که به

خاطر یک هدف خیالی و خالی از حقیقت انجام گیرد؛ و آن را «متاع غرور» خوانده، و متاع غرور، به معنای هر فریبنده‌ای است که آدمی را گول بزند.

آیه دیگری، جامع همه خصوصیات بالا است، و آن آیه، این است: «و ما هذه الحیاة الدنیا إلاّ لهوٌ و لَعِبٌ، و إنّ الدّار الآخرة لَهِیَ الحَیَوانُ لو کانوا یَعلَمُونَ»؛ این آیه شریفه می‌خواهد حقیقت معنای زندگی، یعنی کمال آن را از زندگی دنیا نفی نموده، و آن حقیقت و کمال را برای زندگی آخرت اثبات کند، چون زندگی آخرت، حیاتی است که بعد از آن مرگی نیست؛ همچنان‌که فرمود: «آمنین لا یَذُوقُونَ فیها الموت إلاّ المَوْتَة الأولی»؛ و نیز فرموده: «لَهُم ما یَشاؤُونَ فیها و لَدَیْنا مزید»؛ پس اهل آخرت، دیگر دچار مرگ نمی‌شوند، و هیچ نقصی و کدورتی عیششان را مکدر نمی‌کند، لیکن صفت اول، یعنی ایمنی، از آثار حقیقی، و خاص زندگی آخرت، و از ضروریات آن است.

پس زندگی اخروی، زندگی حقیقی و بر طبق حقیقت است، چون ممکن نیست مرگ بر آن عارض شود، برخلاف حیات دنیا؛ اما خدای سبحان با این حال، در آیات بسیار زیاد دیگری فهمانده که حیات حقیقی را او به آخرت داده و انسان را او به چنین حیاتی زنده می‌کند و زمام همه امور به دست او است، پس حیات آخرت هم ملک خدا است نه اینکه خودش مالک باشد، و مسخر خدا است نه یله و رها؛ و خلاصه، زندگی آخرت، خاصیت مخصصو به خود را، از خدا دارد، نه از خودش. (ترجمه المیزان، ج ۲، ص ٥٠٤).

حضرت امیرالمؤمنین فرموده: دنیا آخرین دیدگاه و هدف کوردل است، جز دنیا چیزی نمی‌بیند، ولی روشن‌دل بینا دیده‌اش را باز می‌کند و می‌داند که در پس این سرای، دیگرسرائی است؛ بینا از دنیا دوری می‌کند، اما کوردل به سویش می‌شتابد؛ بینا هم از دنیا توشه برگیرد، کوردل هم توشه بردارد، اما او برای آخرت، این برای دنیا؛ همانا دنیا مانند زهر است که او را نادان می‌خورد، خوشبختان امروز از دنیا فرار می‌کنند، چه می‌کند با مال و فرزند کسی که از دنیا بیرون می‌رود و بر آنها حسابش را می‌کشند، برهنه وارد دنیا شُدید و برهنه از آن بیرون می‌شوید، همانا دنیا پلی است، از آن بگذرید، آن را پشت سر اندازید. (ارشادالقلوب، ترجمه رضائی، ج ۱، ص ٤٧).

امیرالمؤمنین: دنیا مانند سم می‌باشد، آن را می‌خورند ولی نمی‌شناسند؛ هنگامی که کسی از دنیا می‌رود، فرشتگان می‌گویند قبل از خود چه فرستاده، ولی مردم می‌گویند از خود چه به جای گذاشته است. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ٥٢٣).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: که مردم در دنیا مانند مهمان، و آنچه در اختیار دارند مانند امانت است، مسافر، رفتنی و امانت هم پس‌گرفتنی است. (ارشادالقلوب، ترجمه سلگی، ج ۱، ص ۷۹).

طلحة بن زید از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: مَثَل دنیا مانند آب دریا می‌باشد، تشنه هرچه از آن بخورد بر تشنگی او افزوده می‌گردد و تا آنگاه که او را می‌کشد. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ٥٢٨).

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: دنیا مانند آدمی است که سر آن تکبر و دیدگانش حرص و گوشش طمع و زبانش ریا و دستش شهوت و پاهایش عُجب و قلبش غفلت و وجودش فناء و محصول او نابودی می‌باشد، هر کس دنیا را دوست بدارد، تکبر را به او ارث می‌دهد، هر کس دنیا را بپسندد و از آن خوشش بیاید، حرص پیدا می‌کند، هر کس دنبال مال دنیا برود، طمع در او پدید می‌آید، هر کس دنیا را ستایش کند، ریا او را از پا در می‌آورد. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ٥٤٢).

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: دنیا مانند مار است، بدنش نرم، ولی گزیدنش سخت می‌باشد، از هر چه در دنیا خوشت آمد، از آن دوری کن، چون اندکی با او خواهی بود. (ایمان و کفر، ترجمه الإیمان و الکفر بحارالأنوار، ج ۲، ص ٥٤٣).

احادیث در این مورد فراوان است و ما بسنده می‌کنیم به همین اندازه. پس نتیجتاً متوجه می‌شویم دنیا دنی از حلاوت است.

از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟

امام صادق علیه‌السلام: «إنّ المُحبّ لمَن یُحبّ مُطیع»؛ (عاشق از آن کس که دوستش می‌دارد، فرمان می‌برد.) (أمالی الصدوق، ص ٤٩٠).

بنده عاشق خداوند و عاشقانش هستم، لذا هر چه نظر مولایم باشد، نظر بنده نیز همان است.

تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟

پاسخ این سؤال، در بخش فوق مطرح شد. ضمناً این سؤال، گویای منظور شما نیست.

چند سفر به سایر کشورها و یا حتا شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

از سؤالاتی که در این بخش مطرح نموده‌اید، حدس زده می‌شود منظور شما از سفر، شناخت دنیا باشد، ولی عارضم محضر مبارک که شناخت دنیا تنها با سفر پدید نمی‌آید، به بیان علمی، سفر، علت تامّه شناخت نیست.

شاید فرد باهوشی خرده بگیرد و بگوید: جواب این آیه را چه می‌دهید: «قل سیروا فی الأرض ثم انظُروا کیف کان عاقبة المکذّبین»؟ (انعام، ۱۱). بنده عرض می‌کنم: آیاتی که لفظ «سیر» را در خود جای داده‌اند، به ۲۷ مورد می‌رسد نه یک مورد، و هر کدام به معنای خاصی اشاره دارد، به عنوان نمونه، چند آیه را عرض می‌کنم:

سوره انعام، آیه ۱۱: شأن نزول این آیه برای افرادی است که نبی اکرم را استهزاء نمودند، لذا خداوند فرمود سیر کنید و ببینید ماقبل شما که همین حال را داشتند، چه شدند؟ سؤال: آیا سیر در زمان [زمین]، به‌جز مطالعه امکان‌پذیر است؟

سوره نمل، آیه ٦۹: در این آیه، خدای تعالی دستور می‌دهد تا پیامبر، مشرکین را در برابر انکار بعث، تهدید و انذار کند و دستورشان دهد که در زمین، سیر کنند و عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انذار آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند، ببینند و تفکر کنند. دوباره همان سؤال: آیا سیر در زمان [زمین]، به‌جز مطالعه امکان‌پذیر است؟

و مابقی آیات شریفه؛

آقای نوری‌زاد، آیا تنها سفر به کشورها، استان‌ها، شهرستان‌ها و... است که اطلاعات انسان را تشکیل می‌دهد؟!

دو:

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزیی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتد، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

جواب:

چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان شما و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟

دوست عزیز، شما با چه معیاری می‌فرمائید به وسعت بی‌کرانگی وجود دارد؟!

اولاً: اگر از مجموعه‌ای به چند نفر احترام قابل توجهی گذاشته می‌شود، دالّ بر این نیست که برای تمام افراد این مجموعه نیز همین‌طور است؛ مثال ساده: اگر یکی از صاحبان حساب بانک ملت، برنده خودرو شود، دلالت دارد بر اینکه تمام صاحبان حساب این بانک، برنده خودرو شده‌اند؟! این قیاس شما صحیح نیست.

اگر در اجتماع، به آقایانی همچون بهجت (أعلی الله مقامه الشریف) احترام خاصی گذاشته می‌شود، دلیل بر این نیست که مردم به تمام روحانیون همان‌قدر عشق بورزند؛ داستان آقای علی خلیلی طلبه ناهی از منکر پس چیست؟!

ثانیاً: به گمانم این حد احترام که در این مجموعه دیده می‌شود، در مجموعه‌ای که شما نام بردید نیز وجود دارد؛ مثال: پروفسور محمود حسابی (أعلی الله مقامه الشریف)

ثالثاً: احترام نزد مردم عزیز است یا نزد خداوند متعال؟!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: خداوند متعال نعمتی بزرگ‌تر از این به بنده‌ای نداده است که در قلبش با خدا، دیگری نباشد. (المستدرک، ج ۱، ص ۱۰۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر حقیقتی نشانه‌ای دارد، هیچ بنده‌ای به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر زمانی که دوست نداشته باشد که او را به خاطر أعمال الاهی‌اش بستایید. (بحار، ج ٦۹، ص ۲۹٤).

امام صادق علیه‌السلام: عمل خالص، آن است که نخواهی جز خدا، کسی تو را بر آن بستاید. (الکافی، ج ۲، ص ١٦).
آقای نوری‌زاد، دوستانه عرض می‌کنم: خدا را فراموش نکن، حتا چشم بر هم زدن، حِرز مشهور حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را إن‌شاءالله خوانده‌اید: بسم الله الرحمن الرحیم یا حیّ یا قیّوم، برحمتک أستغیث فأغثنی، و لا تکلنی إلی نفسی طرفهٔ عین أبداً، و أصلح لی شأنی کله. (مصباح الأنوار، به نقل بحارالأنوار از آن؛ مهج الدعوات، ص ۵ و ٦؛ مصباح کفعمی، ص ۳۰۰ و ۳۰۲؛ زوائد بزاز، به نقل مجمع الزوائد از آن؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ٤۸؛ مسند فاطمهٔ الزهراء، ص ٢٤، شماره ۳ و ٤؛ تحفهٔالأشرف، ج ۷، ص ۳۸۲؛ کتاب الأدب: عباس العنبری، ج ۳، ص ۱۰۹؛ عمل الیوم و اللیلهٔ، ص ۲۲۷؛ جمع الجوامع، ج ۱، ص ۹۷۵؛ فردوس، ج ۵، ص ٤۳۳؛ الکامل: إبن عدی، ج ٤، ص ١٦٣٦؛ إتحاف السائل، ص ٦۷، ح ۲۰؛ إتحاف السائل، ص ٦۸، ح ۲۳.

از حیث اقتصادی و امنیتی:
اینکه علمای ما بعضاً سرمایه عظیمی دارند، شکی نیست؛ اما سؤال این است که این سرمایه را چطور و از کجا به دست آورده‌اند؟ جواب، مختصر و روشن است: وجوهات مسلمین. ضمناً: این وجوهات سرمایه شخصی محسوب نمی‌شود، لذا زمانی که عالمی از دنیا می‌رود، سرمایه‌ای که از جانب مردم حاصل آمده باشد، بین ورثه تقسیم نمی‌شود.
شاید برخی از بزرگان نیز از سرمایه پدری برخوردار باشند که ما آن را رد نمی‌کنیم.
در ثانی: حقوق یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند بیش‌تر است یا یک روحانی؟
غالب روحانیون فاقد شغل دولتی هستند و از شهریه طلبه‌ای یا هدیه منبر و خطابه ارتزاق می‌کنند، این افراد که جمعیتشان هم کم نیست، حقوقشان به شرط تأهل بالغ بر ۳۵۰/۰۰۰ هم نمی‌شود، این هم زیاد است؟ اگر کافی بود، طلاب و روحانیون خود را به خاطر نماز و روزه استیجاری اموات، به تکلف نمی‌انداختند؛ ولی این افرادی که نام بردید، هر کدام در جمع خودشان حقوق رضایتمندی دارند، مگر عده کمی از این بزرگواران، یعنی دقیقاً برعکس اجتماع روحانیون، قیاس شما صحیح نبود.
اگر می‌خواهید در مورد اجتماع خاصی نظری صادر کنید، به اغلب بنگرید نه أخص.

آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟
با مقدمه گذشته، پاسخ برای صاحبان خرد روشن است.

یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان مبارک شما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با شما همراه کرده‌اند؟
این نوع طرح مسأله، جز استهزاء نیست؛ البته نه استهزاء شخص خاص که شما در ابتدای نامه فرمودید، بلکه استهزاء رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن؛ معقول باشید.

چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و شمایان در متن مستقیم آن باشید؟
فراگیر نیست، از تشویش اذهان بپرهیزید.

چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتند، و شمایان از هر شکایت، مصون و در امانید؟
از گفتارتان خنده‌ام گرفت، شرمنده، حکایت آقای علی خلیلی و پس از چند روز طلبه‌ای دیگر را یادتان رفت؟ طلبه‌ای را کور کردند و مسؤولین اقدامی نمی‌کنند، به حدی که رهبر معظم فرمودند: اگر در حقه طلبه ناهی از منکر جفا شود، مستقیماً وارد خواهم شد. آن‌قدر بی‌موالاتی [بی‌مبالاتی] صورت گرفت که آقا این کلام را بیان نمودند. شما که دَم از زندان می‌زنید نه کور شدن!

چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و شما به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اید؟ چرا باید شما، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشید، و او برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟
سؤالات، تکراری و از روی احساس است؛ جواب‌ها در بند قبل بیان گردید.

سه:
معروف است که علامه حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پر کنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. شما برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفتان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر شما تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، شما را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

جواب:
اولاً: فلسفه وجودی زندان را حتماً می‌دانید، تربیت و تنبیه خاطی؛ اگر قرار باشد تنبیه‌گاه خاطی، جای نرم و راحتی باشد، نه تنها خاطی پشیمان نشده، بلکه تأثیرات منفی آن به جامعه انتقال یافته و تعداد آنها بیش‌تر خواهد شد. آقای نوری‌زاد، زندان باید زندان باشد نه هتل.
ثانیاً: اگر پزشکی بیمار سرطانی‌ای را مداوا کند، یعنی خودش هم سرطان گرفته یا باید بگیرد؟! معقول نیست. اگر نعوذ بالله خداوند بخواهد بندگان خاطی‌اش را به جهنم بفرستد، خودش هم باید برود؟!
ثالثاً: اسلام به دید شکنجه به زندان‌ها نمی‌نگرد، اگر هم دستور به اعدام کسی می‌دهد، علتی دارد؛ علتش محفوظ ماندن جامعه است، ارزش ندارد یک نفر خاطی و عاصی بمیرد تا جامعه‌ای پاک همچون مردم ایران در امان باشند؟

چهار:
آیا جهان‌بینی شما، اگر که عمر شریفتان را در بیت و شهر خود سپری کنید، با جهان‌بینی شما، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایید و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوید، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اید و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اید؟

جواب:
دوست بزرگوار، تعریف جهان‌بینی و انواع آن را مطالعه کنید؛ به نوع برداشت و طرز تفکری که یک انسان درباره جهان و هستی دارد، جهان‌بینی گویند که بر سه قسم است: جهان‌بینی علمی و تجربی؛ جهان‌بینی مکتبی و دینی و جهان‌بینی فلسفی. بعید می‌دانم کسی معتقد باشد که برای رسیدن به جهان‌بینی بالا الزاماً باید سفر کرد و یا از نزدیک مشاهده و مکالمه نمود.
آقای نوری‌زاد، اگر از طریق تلفن به شما خبر برسد که برای منزل خرید کنید، آیا خرید انجام نمی‌دهید؟ شما با یک تماس که نهایتاً خرجش هزار تومان شاید شده باشد، قریب به پنجاه هزار تومان خرید انجام می‌دهید، این یعنی اعتماد به سیستم ماهواره‌ای، حال، چطور ادعا می‌کنید از طریق کتاب، سی‌دی، ماهواره و... نمی‌شود جهان‌بینی داشت و الزاماً باید طرف مقابل را مشاهده کرد؟ با این کلامتان، ظاهراً شما اسلام را نیز قبول نداشته و مسلمان نیستید، زیرا جهان‌بینی مکتبی با مشاهده نبی به دست نمی‌آید، بلکه از کتب و... است که شما علی‌الظاهر قبول ندارید.

پنج:
اگر طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نیستید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوای شما تأثیر دارد یا ندارد؟

جواب:
پاسخ به طور مفصل در بخش اول و چهارم داده شد.

شش:
اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند شما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، از آن استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

جواب:
در صورتی که این سفر برای دین یا مملکت اسلامی لازم باشد، خواهم رفت.

هفت:
خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفس هر دو.

جواب:
اولاً: این «جهان‌دیده» که در متن فوق به کار رفته، با جهان‌بینی مذکور مغایر است، جهان‌بینی مذکور در بخش چهارم، علمی بوده و این جهان‌دیده، عوامانه است.
ثانیاً: ملاک انتخاب مرجع تقلید در اسلام معلوم است؛ خصوصیات و شراط مرجع تقلید عبارت است از: مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده‌امامی، حلال‌زاده و زنده و عادل باشد و بنا بر احتیاط واجب، حریص به دنیا نباشد و از دیگران أعلم باشد؛ آیا شما شرطی با عنوان جهان‌گرد می‌بینید؟

هشت:
شما در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برید. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای شما در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود شما مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

جواب:
بخش اول (اولاً...): مرجعیت اجازه ندارد تا خودسرانه به مخلوقات خداوند باید و نباید بگوید؛ آنچه شما شنیده‌اید (ای کاش عامل نیز بودید)، فرمایشات اولیای الاهی علیهم‌السلام است که امروزه مرجعیت و دیگر روحانیون وظیفه بیان آنها را به عهده گرفته‌اند.
بخش دوم (ثانیاً...): طبق دستور الاهی، آنچه را که خداوند به عنوان بایسته و یا نبایسته اخلاقی – اجتماعی بیان داشته است، مربوط به تمام خلائق بوده و ملزم به امتثال امر می‌باشند؛ به همین دلیل، اگر فردی ادعای عاشقی خداوند را داشته باشد، ولی در عمل، مخالفت با او را برگزیند، در افکارش باید شک نمود، آنچه شما گفته‌اید، مستثنیات هر اجتماع است، هیچ عامی نیست که تخصیص نخورد (ما مِن عامٍ إلا و قد خُصّ).
بخش سوم (یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان...): مجدداً عرض می‌کنم، قبل از اینکه شما دلتان به حال مردم بسوزد، اسلام دلسوخته بوده، لذا در یک جای قرآن فرموده: «إن الله مع الصابرین» و در جای دیگر فرموده: «و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة»؛ اسلام، آزادی بیان را یکی از اصول انسانیت می‌داند، اما به شرطی که چهارچوب انسانیت را نیز حفظ کنند، یعنی افکارشان را بدون احساسات بیان کنند.

ضمناً یکی از مهم‌ترین سیره علمای راستین، مردمی بودن است؛ جمهوری یعنی مردمی، در زمان رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز حکومتی بنا شد، نه حکومت ابوبکر برحق بود و نه اگر علی خلیفه می‌شد، ابرحق بود، حکومت، زمانی حق است که دو بال جمهوریت و اسلامیت را داشته باشد، حکومت ابوبکر، اسلام را نداشت و حکومت علی، مردم.

نه:

شما بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض فرموده‌اید. که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان. اما چرا روزی که جلوی چشم شما، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردید؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

جواب:

همان‌طور که شخص جنابعالی نیز اشاره داشته‌اید، مسائل منافی اخلاقی در این مکان برگزار می‌گردید، و علت تخریب این مکان نیز همین مسائل است؛ دلیل عرض بنده: چرا خانقاه‌های موجود در مناطق مختلف کشور را تخریب نمی‌کنند؟ به عنوان نمونه: کلاردشت، شهریار، شهر بزرگ تهران، بابلسر، کرمانشاه و... دقیقاً دلیل خاصی وجود دارد؛ ممکن است فردی بفرماید: شاید آنچه شما منافی عفت می‌پندارید، برای ایشان حق باشد؛ جواب این فرد فرضی: دراویش ادعای مسلمانی دارند و منافی عفت برای هر دو مشترک است.

ده:

درنگاه مرجعیت شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغگویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرامخواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاکدست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه مرجعیت شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

جواب:

اولاً: پاسخ این مسأله را با یک مثال عرض می‌کنم: اگر در شهری یک نفر سیگار به دست بگیرد و دود و دم راه بیندازد، چند نفر مطلع خواهند شد؟ ده‌ها نفر بلکه بیش‌تر؛ اما در همین شهر، صدها نفر نماز شب بخوانند، چند نفر مطلعه می‌شوند؟ شاید اهل منزل هم مطلعه نباشند.
ثانیاً: نوعاً افراد به جمع اطرافش می‌نگرند و قضاوت می‌کنند، شاید شما هم جزء همین دسته باشید، راه حل این مشکل شما تغییر مکانتان است.

یازده:

چرا شما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسید، مثلاً به دزدی‌ها و دروغگویی‌های مسؤولین حساس نیستید؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

جواب:

اولاً: سنجیدن دو اصل اخلاقی در مقابل یکدیگر کار صحیحی نیست؛ حجاب یک اصل اسلامی، و عدم کذب و... اصول دیگر اسلامی‌اند، در جامعه از تمام اینها باید جلوگیری شود.
ثانیاً: از ظاهر بیان شما پیداست که از نهج‌البلاغه فاصله گرفته‌اید؛ امیرالمؤمنین خطاب به مالک اشتر می‌فرمایند: خوبی و صلاح جامعه از عوام به خواص سرایت می‌کند، بدی و فساد از خواص به عوام. اگر البته عوام غالب، مناسب باشد، حکومت را عوض می‌کند، انقلاب را که از یاد نبرده‌اید؟!
ثالثاً: از یاد نبرید همین بزرگان حاکم نیز روزی کوچکانی بودند در دامان همین بانوان.

دوازده:
چرا شما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اید و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری شده و تاریخی اعلام نمی‌کنید؟ آیا معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

جواب:
اسلام برای آزادی دادن به بشریت ظهور کرده، کما اینکه موسی و عیسی و دیگر انبیاء علیهم‌السلام. برای همین در احکام مختلف می‌بینید که به هر بهانه‌ای اسلام دستور به آزادی برده یا کنیزی صادر می‌کند. اگر شما هم برداشت صحیح قرآنی را متوجه نمی‌شوید، از بزرگان اهل فن در مورد مصداق فعلی آیات سؤال کنید. استثمار در اسلام جایز نیست و برده‌داری نوعی استثمار است و.... شاید کتاب «آزادی معنوی» استاد مطهری شما را اغناء [اقناع] کند.

سیزده:
دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. چرا شما، به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنید؟

جواب:
اولاً: صِرف ناخوشایند بودن یک حکم از سوی ما، برای انجام ندادن احکام الاهی کافی نیست.
دوماً: سنگسار بیش‌تر از اینکه مجازاتی برای شخص مجرم باشد، در واقع رحمتی برای اوست، چرا که با این عذاب دنیوی، ولو اینکه بسیار شدید است، قسمت اعظمی از عذاب اخروی او برداشته می‌شود و عذاب دنیا در مقایسه با عذاب آخرت بسیار ناچیز است.
سوماً: اینکه به نظر عقل، قابل فهم نیست، دلیل بر مضحک بودن آن حکم نمی‌باشد؛ عقل خیلی از چیزها را درک نمی‌کند، آیا مضحک است؟ معراج پیامبر زمانی قابل درک نبود، اما مدتی بعد از طریق قواعد فیزیک اثبات شد، عقل، کامل نیست و الا به هر چیزی نمی‌خندید.
چهارماً: اعتراض به حکم صریح اسلام، کار یک مسلمان نیست.
پنجماً: ادله اثبات حکم سنگسار را مشاهده کنید، خالی از لطف نیست.

چهارده:
آیا شما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت شما رفت و آمد دارند، می‌ترسید؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به شما تحکم می‌کنند؟ در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، آیا نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت شما هجوم بیاورند و در بیت شما را به روی مردمی که مقلد شما هستند ببندند؟

جواب:
علی‌رغم اینکه این موقعیت بنده، اقتضای چنین مسائلی را ندارد، لازم به ذکر است در اسلام تنها ترس از خداوند متعال مجاز است، و متّقین ترس از غیر خداوند بلندمرتبه را در خود راه نمی‌دهند، لذا لزومی ندارد فرد متقی از بیان حقائق واهمه‌ای داشته باشد.

امام علی علیه‌السلام: حق را بگو، گرچه به زیانت باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۱).
امام صادق علیه‌السلام: از کسی که به تو ظلم کرد، در گذر، و هر کس با تو قطع ارتباط کرد، تو با او رفت و آمد کن، و هر کس تو را ناامید کرد، تو به او چیزی بده و حق را بگو، ولو به زیانت باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۵۰۱).
رسول خدا صلی الله علیه و آله: حق را بگو، هرچند تلخ و ناگوار باشد. (بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۰۸).
یکی از اصحاب گفت خدمت امام صادق(ع) رسیدم، ایشان فرزند خود موسی بن جعفر(ع) را وصیت و سفارش می‌کرد: پسرم، حق را بگو، چه بر نفع و چه بر ضرر خودت باشد. از سخن‌چینی بپرهیز، زیرا سخن‌چینی بذر کینه را دل مردم می‌پاشد. (بحارالأنوار، ج ۱۷، ص ۱۸۱).
امام کاظم علیه‌السلام: حق را بگو، هرچند نابودی‌ات در آن باشد. (تحف العقول، ص ۳۸۵).
با این مقدمات، عرض می‌کنم، نگفتن حق، ضرورتی ندارد، اگرچه نابودی بنده در خطر باشد.

پانزده:
آیا از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دارید؟ و آیا خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد؟ آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟

جواب:
اولاً: بنده و اطرافیانم به عنوان سخنرانان جامعه و منبرنشینان اجتماع باید در مورد وضعیتی که بر منابر ما حاکم است خبر دهیم، نه یک خبرنگار با سؤال انکاری و پاسخ ساختگی.
ثانیاً: بیان آزادانه از دید شما یعنی چه؟ یعنی بیان آنچه شما حقیقت می‌پندارید؟ این استدلال شما باطل است، ملاک حقائق، افکار شما نیست.
ثالثاً: این فضائی که شما بیان می‌کنید، ساخته افکارتان است؛ ما آنچه حقائق است را به مردم بیان می‌کنیم و اعتراض به مشکلات، یکی از مهمات سخنان امثال بنده است، تا به امروز هم مشکلی پیش نیامده.
نتیجه: منبر، کما فی السابق، جایگاه بیان حقائق است و این امر انجام می‌پذیرد، مگر اینکه حرف‌های گرگ‌آمیز را آمیخته به گله گوسفندان کرده باشند.

شانزده:
مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را بر خواهند گزید؟

جواب:
آنچه کشورهای مذکور برگزیده‌اند، اسلام نیست؛ این تأثیرپذیری هم که شما اشاره فرمودید، بنا بر وجود شباهت‌هایی در حرکات و اقرار مردمان حاضر در حوادث است.

هفده:
صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشار اسد، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

جواب:

نظام حق، فهمیدن را از مردم سلب نکرده، اگر قرار بر سل حق مردم بود، نظام، قدرت بستن تمام شبکه‌های اطلاع‌رسانی را نداشت؟! اما اینکه خود نیز آتش به دامن خود بزند، نوعی دیوانگی است؛ این کاملاً عقلانی است که یک نظام از جایگاه خود دفاع کند.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۷-۱۸)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر- شنیدن اقوال مختلف- حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بیشمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم، ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، با کدام آموزه دینی ما سازگاری دارد؟

جواب:

سؤال شما از حکم شرعی بوده، لذا بنده پاسخ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، حاکم شرع جمهوری اسلامی ایران را در پاسخ به شما، نقل می‌کنم:
دستگاه آنتن ماهواره‌ای از این جهت که صرفاً وسیله‌ای برای دریافت برنامه‌های تلویزیونی است، که هم برنامه‌های حلال دارد و هم برنامه‌های حرام، حکم آلات مشترک را دارد؛ لذا خرید و فروش و نگهداری آن برای استفاده در امور حرام، حرام است و برای استفاده‌های حلال، جایز است. ولی چون این وسیله برای کسی که آن را در اختیار دارد، زمینه دریافت برنامه‌های حرام را کاملاً فراهم می‌کند و گاهی نگهداری آن مفاسد دیگری را نیز دارد، خرید و نگهداری آن جایز نیست مگر برای کسی که به خودش مطمئن است که استفاده حرام از آن نمی‌کند و بر تهیه و نگهداری آن در خانه‌اش مفسده‌ای هم مترتب نمی‌شود. لکن اگر قانونی در این مورد وجود داشته باشد، باید مراعات گردد.
ثانیاً: محور اسلام و احکام آن، پلیس و... نمی‌باشد.

نوزده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، خود جنابعالی آیا به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردید؟

جواب:

اولاً: بزرگوار، اینجا میدان علم است، نه عرصه خودنمائی؛ قرار است فتوای دینی صادر شود نه اینکه رکوردی در کتاب «گینس» ثبت گردد. صدور فتوا بستگی به جهد مجتهد و دستاوردهای او دارد.
ثانیاً: اگر شما در مسأله‌ای دچار مشکل شدید، آن را از مرجع تقلید خود جویا شوید، نه اینکه قلدرانه بپرسید: چرا فتوا نمی‌دهند!
ثالثاً: ملاک و معیار فتوا، شخص خاصی نیست؛ جهت اطلاع عرض می‌کنم منابع استنباط حکم شرع: کتاب، سنت، اجماع و عقل می‌باشد.

بیست:

آیا در باور مرجعیت شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ طبق اسناد موجود و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی، معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

جواب:

لازم است ابتدا تعریف سرقت را بدانید: ربودن مال دیگری به طور پنهانی.

برای قطع دست هم شانزده شرط ذکر شده: (در بخش «تخصصی، یادداشت» سایت بنده مفصلاً بحث شده). یکی از شرائط قطع دست، این است که مال مسروق از اموال دولتی و وقت و مانند آن، که مالک شخصی ندارد، نباشد، که عیناً فرمایش حضرتعالی را پاسخ می‌دهد. چرا علوم اسلامی را مطالعه نمی‌کنید، ولی در اظهار نظر، دست بلند می‌کنید؟!

بیست و یک:
حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

جواب:
سالبه به إنتفاع موضوع است؛ یعنی موضوع بحث شما در سؤال قبل، منهدم شد. وقتی موضوع نبود، بحثی نخواهد بود.

بیست و دو:
زندانی کردن آقایان موسوی و کروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه مرجعیت شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه فتوایی صادر فرموده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

جواب:
شما اشاره به یک حکم شرعی ننموده‌اید، بلکه سؤالی با مورد خاص پرسیده‌اید، که پاسخگوئی آن مربوط به مسؤولین ذی‌ربط می‌باشد. جهت راهنمائی شما: مسؤولین ذی‌ربط، دستگاه قضا می‌باشند.

بیست و سه:
هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ و اگرنه، به چه دلیل؟

جواب:
«فتنه» لفظی است عربی، عرب‌ها وقتی طلائی را در آتش قرار می‌دهند، می‌گویند: «فتنت الذهب بالنار»، یعنی جداسازی طلا به وسیله آتش، نوعی اختبار و امتحان نیز هست. افرادی که در بحث آشوب‌های مذکور همراه سران آشوبگر بودند، به عنوان شراکت در فتنه محسوب شده و حکمشان مانند حکم فتنه‌گران اصلی می‌باشد؛ طبق اشاره‌ای که به معاونت جور در سؤال ۲۱ داشته‌اید، یقیناً معنای مشارکت را می‌دانید، لذا بیش از این اطاله کلام نمی‌کنم.

بیست و چهار:
در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الاهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

جواب:
بنده در این ایام، تابع ولی فقیه بوده و اطاعت امر ایشان را سرلوحه فعالیت‌هایم قرار داده‌ام.

بیست و پنج:
در همین باب، حمله اوباشان مذهبی که جلوی چشم شما به خانه آیت‌الله صانعی اتفاق افتاد، متأسفانه جامعه دینی ما عکس‌العمل آشکاری که هم‌شأن «عمامه از سر گرفتن» باشد، از شما و از سایر مراجع ندید و نشنید. آیا حمله به بیت آیت‌الله صانعی، واگویه‌ای به سایر مراجع نبود؟ که اگر با ما در افتید، با شما این می‌کنیم؟

جواب: در جواب این پرسش شما، یک کلمه می‌گویم: مسجد ضرار (جهت توضیح بیش‌تر، به: «تخصصی، یادداشت، مسجد ضرار» [در وبسایت آقای محمدعلی عطاریه] مراجعه کنید.)

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»؛ سایت رسمی محمدعلی عطاریه

http://nurizad.info/?p=6016
http://attarieh.com

۵–۲۰–۱۷–۵– پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰

زندان کردنی مخالفان و منتقدان شیوه معاویهٔ بن ابی سفیان بوده است

سرکوب منتقدان مسالمت‌جو و زندانی کردن مخالفان قانونی، خلاف شرع، در تضاد با سیره قطعیه اولیاء دین، و تأسی به سنت سیئه امویان است. یزید بن معاویه هم سیدالشهداء(ع) را فتنه‌گر معرفی کرد

هیچ‌کس را نرسد که ادعای انتصاب از جانب خداوند یا پیامبر یا ائمه کند. نصب فقیهان به ولایت بر مردم از جانب خدا یا رسول یا امام، افسانه‌ای بیش نیست

هرگونه حق وتو به عنوان نظارت تقنینی برای فقیهان، نتیجه‌ای جز استبداد ندارد

کشور با فتوا و حکم حکومتی، قابل اداره کردن نیست. اداره کشور با قانون مصوب نمایندگان واقعی مردم میسر است

بحث جدائی دین از سیاست نیست، جدائی نهاد دین از دولت است

با اجبار و زور نمی‌توان در زمین، بهشت ایجاد کرد، آنچه نتیجه می‌شود جهنم است

امام علی(ع) برای حفظ قدرت، هیچ ارزش اخلاقی و دینی را قربانی نکرد. آنها که برای حفظ قدرت دوروزه‌شان، از دروغ و دغل و تجاوز به حقوق مردم و جنایت و شکنجه و زندان منتقدان و مخالفان مسالمت‌جو رویگردان نیستند، اموی هستند نه علوی

به نوبه خود، از این همه تزویر و پلشتی که به نام خدا و رسول و ائمه و اسلام و قرآن و تشیع انجام شده است، شرمنده‌ام و از قاطبه مردم به‌ویژه جوانان ایران عذر می‌خواهم

پرسش‌های من نه از آن روی که می‌تواند باب گفتگو میان نسل‌های جاری و نسل‌های دیرین ما را پدید آورد برای من حائز اهمیت است، بل از این روی که: با این پرسش‌ها می‌توان به سلامت به خاک افتاده در این مُلک پی برد. این پرسش‌های مرا مراجع و علما (به جز دو نفر) پاسخ نگفتند. با اطمینان می‌گویم: ترسیدند و پاسخ نگفتند. و کشف این ترسندگی کم دستاوردی برای من نبوده و نیست. یکی از علمایی که مخاطب من در این پرسش‌ها قرار گرفت، جناب محسن کدیور بود. وی را از این روی که گفتمان دینی را از خاک و از سطح به در برد و برای همین گفتمان، مخاطبان جهانی را بدین سوی دعوت نمود، احترام قائلم. بسیار. اکنون او بزرگوارانه به پرسش‌های من پاسخ فرموده است.

یک:
دنیا از نگاه دین مبین اسلام، و از نگاه شخص حضرت شما یعنی چه؟ تا چه اندازه دنیا را می‌شناسید؟ چند سفر به سایر کشورها و یا حتا به شهرستان‌های داخل کشورمان داشته‌اید؟

[پاسخ ۱]

از منظر تعالیم اسلامی، دنیا زیست‌جهانی برای کمال و آزمایش است، راهی است به سوی خداوند که پیمودنش زندگی است و چگونه پیمودنش معیار آدمیت است. از منظر دیگر، عالَم به غیب و شهادت تقسیم می‌شود. جهان بالاتر از حواس متعارف و جهان محسوس و دیدنی. فهم ما از این جهان محسوس هم اندک است چه برسد به عالم غیب.

اما شناخت اندک من از دنیا به دو طریق بوده است: یکی سفر جغرافیائی و دیگری مطالعه. اما سفر جغرافیائی به مناطق ایران، خوشبختانه به اکثر قریب به اتفاق استان‌ها و مراکز آنها و اکثر شهرهای بزرگ و بسیاری از شهرهای کوچک ایران سفر کرده‌ام. دوازده کشوری که تا کنون به آنها سفر کرده‌ام عبارت‌اند از: عربستان، سوریه، ترکیه، اردن، دوبی، پاکستان، ژاپن، بلژیک، انگلستان، ایرلند، آلمان، ایتالیا و آمریکا.

از سال ۱۳۸۵مسافرت‌های خارجی من با محدودیت مواجه شد و در تابستان ۱۳۸٦ گذرنامه‌ام برخلاف قانون، در فرودگاه امام خمینی بدون اطلاع قبلی، توقیف و از سفرم جلوگیری شد. بعد از جلسات متعدد بازجوئی در دادگاه ویژه روحانیت، از آنچه که از زندان جمهوری اسلامی تا آن زمان بر زبان رانده یا بر قلم آورده بودم، مورد بازجوئی قرار گرفتم و در نهایت، با صدور قرار، گذرنامه استرداد شد. از اواسط سال ۱۳۸۷ در آمریکا شبه‌تبعید هستم و بی‌صبرانه روزی را انتظار می‌کشم که بتوانم آزادنه در وطنم نفس بکشم. مجموعاً حدود یک‌دهم عمرم را خارج از ایران بوده‌ام.

دو:

از نقطه‌نظر جنابعالی، چرا باید از جهات اجتماعی و امنیتی و اقتصادی، میان یک مرجع تقلید، و یک استاد کهنسال و کم‌نظیر فیزیک و شیمی و ادبیات، یا یک پزشک مجرب، یا یک مهندس کارفهم، و یک مدیر خردمند، فاصله‌ای به وسعت بی‌کرانگی باشد؟ آیا این فاصله انکارناپذیر، جزئی از بایستگی‌های دینی است؟ یا نه، مردم چون به جای فرمول‌های فیزیک و شیمی، از دهان علما و مراجع ما، احادیثی از رسول گرامی اسلام و امامان شیعه و آیات قرآن می‌شنوند، این عزت و اعتبار اجتماعی را با آنان همراه کرده‌اند؟ چرا باید همان استاد کارآمد و کهنسال، با اعتنا به پشتوانه علمی درخشان خود، در حاشیه‌های این عزت و اعتبار بایستد، و مراجع ما و علمای ما در متن مستقیم آن باشند؟ چرا او، با شکایت مختصر یک رهگذر، به پشت میله‌های زندان در می‌غلتد، و مثلاً مراجع ما از هر شکایت، مصون و در امان باشند؟ چرا آن استاد کارآمد، مطلقاً از امنیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار نیست؟ و عمده علمای ما و به‌ویژه مراجع ما، به دیوار بلندی از این برخورداری‌ها تکیه زده‌اند؟ چرا باید یک مرجع، و حتا یک طلبه نوپا، مقدس باشند، و او، برکنار از این تقدس باشد و در ردیف همگان؟

[پاسخ ۲]

از منظر تعالیم اسلامی، فضیلت به تقوا، علم و جهاد است. هر علم مفیدی عامل فضیلت است، اعم از علوم دینی و تجربی و ریاضی و کاربردی و غیر آن. عالِم در هر یک از رشته‌های مورد نیاز جوامع انسانی مورد احترام است. واضح است منحصراً با علوم دینی نیازهای متنوع بشری مرتفع نمی‌شود و بدون علوم تجربی و کاربردی بخش اعظم نیازهای دنیوی آدمی معطل می‌ماند. متخصصان و اساتید مجرب کلیه دانش‌های مفید، مهم‌ترین ذخائر ملی هستند و قدرناشناسی نسبت به هر یک از ایشان غیر قابل توجیه است. هر کسی دانش و رشته تخصصی خود را سرآمد می‌داند و احیاناً دیگر متخصصان را به دیده تحقیر می‌نگرد. از منظر اسلامی، دانش واقعی، تواضع و فروتنی می‌آورد. تکبر و دیگران را به دیده تحقیر نگریستن نشانه جهل است نه علم. هر نوع امتیاز سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی برای عالمان دینی در قبال دانشمندان دیگر علوم، خلاف اخلاق و دین است. هر نوع تبعیضی در میان دانشمندان غیر قابل دفاع است.

اینکه دانشمندان علوم دینی از جانب اکثر مردم بیش‌تر مورد احترام و اعتماد واقع شوند، امر دیگری است. این احترام و اعتماد ریشه‌های فرهنگی و تاریخی دارد. در دوران جمهوری اسلامی، به‌ویژه ربع قرن اخیر، حاکمیت در ظلم و تجاوز به حقوق عالمان ملاکش انتقاد و اعتراض ایشان به حکومت بوده است و بین استاد دانشگاه و عالم حوزوی از این حیث اختلافی قائل نشده است. بلکه از مراجع تقلید منتقد و فقیهان معترض بیش‌تر از دیگر دانشمندان هراسیده و به ایشان بیش‌تر فشار وارد کرده و محدودیت‌های بیش‌تری قائل شده است. نمونه بارزش مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری است؛ و قبل از ایشان حداقل چهار مرجع تقلید معترض دیگر.

سه:

معروف است که علامه حلی – که خدایش او را رحمت کناد – دستور فرمود چاه آب منزلش را با خاک پرکنند، تا او، فارغ از داشتن یا نداشتن آن چاه، به پرسشی در همان خصوص پاسخ گوید. از نگاه شما، برای پاسخگویی به این پرسش که: «زندان انفرادی شکنجه است یا نیست؟ یا: زندان

انفرادی در نظام اسلامی ما، حرام است یا حلال؟» آیا ضرورتی برای حضور چند ماهه مراجع ما و علمای ما در یک سلول و فضای کوچک، آن هم نه در زندان، که در کنجی از بیت شریفشان، احساس نمی‌کنید؟ البته با این تجسم هماره که افرادی در هیبت بازجویان نظام مقدس، مرتب بر آنان تحقیر و ناسزا می‌بارند و به وقت ضرورت، آنان را با مشت و لگد می‌نوازند. اگر از نوع پرسش من، احساسی از گزش و توهین به ذهن مبارکتان راه یافت، با تلمیح این سخن که: گزش پرسش من کجا و فحش‌های ناموسی و ضرب و شتم سربازان گمنام کجا، به ذات مبارک تسکین دهید.

[پاسخ ۳]

نخستین روزهای اقامت من در زندان اوین، مصادف بود با آخرین ساعات اقامت یکی از مراجع محترم تقلید فعلی در زندان. از میان مراجع تقلید، مرحوم استاد آیت‌الله العظمی منتظری طعم زندان و انفرادی و شکنجه را در زندان‌های قبل از انقلاب، مکرراً و حصر خانگی را در دوران ولایت فقیه دوم چشیده بود، لذا نسبت به رعایت حقوق زندانیان بسیار حساس بود.

زندانی کردن مخالف سیاسی و منتقد قانونی هرگز در زمان پیامبر(ص) و امام علی(ع) سابقه نداشته است و فاقد هرگونه مستند فقهی و شرعی است. زندان انفرادی و شکنجه سفید و به طور کلی شکنجه قطعاً خلاف شرع است و از مخترعات مستبدان است و به‌کارگیری آن توسط حکام جمهوری اسلامی هرگز به معنای مشروعیت این امور ضد انسانی نیست. عوض کردن عنوان شکنجه و نام تعزیر و تحقیق بر این اقدام سبعانه نهادن هرگز ماهیت آن را عوض نمی‌کند. شخصیت زندانی سیاسی یا حتا زندانی عادی را شکستن، خلاف مسلمات اسلامی و منافی کرامت و رحمت و عدالت و اخلاق است.

در فقه از سه نوع زندان به عنوان حد، به عنوان تعزیر، و به عنوان اکتشاف، بحث شده است. مورد اول و سوم محدود به موارد خاص جنائی است و مطلقاً قابل تعمیم به امور سیاسی نیست. «قانون مجازات اسلامی»، که در زمره پس‌مانده‌ترین قانونگذاری‌های معاصر است، دست قضات را در زندانی کردن متهمان به‌شدت باز گذاشته است. مواد کشدار این قانون، مهم‌ترین مستمسک حکام جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفان و منتقدان قانونی بوده است. این قانون، که هرگز در صحن علنی مجلس مورد بررسی قرار نگرفته است، دست‌پخت کمیسیون قضائی مجلس به ریاست شیخ محمد یزدی (بعداً رئیس قوه قضائیه به مدت ده سال و الآن فقیه شورای نگهبان و دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و عضو خبرگان) است که بیش از دو دهه است بر خلاف قانون تمدید می‌شود.

اگر روزی عدالت در ایران اجرا شود، می‌باید نویسندگان این قانون و تصویب‌کنندگان آن مورد محاکمه منصفانه قرار گیرند و به‌طور آزمایشی مفاد همین قانونی که تدوین کرده‌اند، درباره خودشان اجرا شود. قانون مجازات اسلامی، ضد اسلامی و موجب وهن اسلام است و سرکوب و شکنجه و زندان را برای منتقد و مخالف مسالمت‌جو توجیه و تجویز کرده است. آنچه در زندان‌های جمهوری اسلامی إعمال می‌شود، حتا همین قانون موهن هم نیست، اراده مطلقه بازجویانی است که به هیچ قانون و حکم شرعی ملتزم نیستند. وظیفه همه مطلعان، به‌ویژه مراجع محترم تقلید و اساتید محترم حقوق جزاست که با زندان انفرادی و شکنجه و کلاً عدم رعایت آزادی‌های قانونی شهروندان، به‌ویژه حقوق زندانیان، قاطعانه برخورد کنند.

چهار:

از نگاه شما، آیا جهان‌بینی مراجع ما، اگر که عمر شریفشان را در بیت و شهر خود سپری کنند، با جهان‌بینی همانان، آنجا که از کشورهای گونه‌گون جهان دیدن فرمایند و از نزدیک با داشته‌ها و نداشته‌های ایمانی و دنیاوی مردمان جهان آشنا شوند، تفاوت می‌کند یا نه؟ اگر نه، به چه دلیل؟ و اگر بله، چرا مراجع ما تا کنون در عرصه‌های دینی جهان حضور نیافته‌اند و با توده مردم جهان و اندیشمندان و بزرگان دینی آنان از نزدیک و بی‌واسطه ارتباط برقرار نکرده‌اند؟

[پاسخ ٤]

جهان‌بینی دانشمندان جهان‌دیده و فرزند زمانه با جهان‌بینی دانشمندان بی‌خبر از جهان و زمان بسیار متفاوت است. اگر عالِمی بپندارد که دیگر مذاهب و ادیان هیچ چیزی برای یادگرفتن ندارند و هنر نزد ما ایرانیان و شیعیان و مسلمانان است و بس، این اول انحطاط است. ادیان و مذاهب،

مشترکات فراوانی دارند و به‌شدت نیازمند استفاده از تجارب یکدیگرند. حضور در عرصه‌های بین‌المللی، تماس با مردم دیگر سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها، مراوده با دانشمندان و رهبران دینی دیگر ادیان و مذاهب، بسیار آموزنده است و کم‌ترین فایده آن مدارا و فروتنی بیش‌تر است.
نیک به خاطر دارم شرکت در کارگاه سه‌هفته‌ای «انستیتو گوته آلمان»، که مباحثه و تبادل نظر دانشمندان یهودی، مسیحی کاتولیک، پروتستان و ارتدکس شرقی، بودایی، مسلمان سنی و شیعی بود، چه افق‌های جدیدی بر من گشود. مواجه شدن با پرسش‌های تیز ارباب دیگر ادیان و مذاهب در جلسات مشترک با اساتید یهودی و مسیحی ما را از برج عاج ذهنیت‌هایمان به افقی معقول و واقعی راهنمائی می‌کند.

پنج:
به نظر شما، اگر که طالب سفر و مطالعه عینی آثار جهان نباشید، آیا این جهان‌بینی، با خواندن کتاب و دیدن فیلم و شنیدن اخبار، میسر می‌شود؟ مفهوم «سیروا فی الأرض» آیا در کیفیت فتاوای یک مرجع، تأثیر دارد یا ندارد؟

[پاسخ ۵]
مطالعه کتب و مقالات و گزارش‌های خبری و تحلیلی، دیدن فیلم و شنیدن اخبار بی‌تأثیر نیست. البته لمس واقعیات از طریق سفر و تجربه مشترک با مردم متفاوت با ما تأثیر به مراتب عمیق‌تری دارد. اهمیت مسأله هجرت در اسلام قابل انکار نیست. فتاوای فقیهان لبنانی که در فضای بازتری زندگی کرده‌اند با فتاوای فقیهان نجف و قم قابل مقایسه است. فتاوای فقیهی که در مجامع بین‌المللی رفت و آمد کرده باشد، از قبیل امام موسی صدر، با فقیهی که افتخارش این است که چند دهه روزنامه نخوانده و به رادیو تلویزیون گوش نداده یقیناً متفاوت است.

شش:
اگر مردم ایران با هزینه شخصی خود، بخواهند مراجع ما را به یک سفر دور دنیا دعوت کنند، آیا شما از ذات و برآیند این سفر استقبال می‌فرمایید؟ چرا نه و چرا آری؟

[پاسخ ٦]
چنین سفری بسیار مبارک و منشأ آثار مهمی خواهد بود و به بسیاری مشکلات دینی پایان خواهد داد، إن‌شاء الله.

هفت:
خود شما، آیا یک مرجع جهان‌دیده و جهان‌گشته را به مرجعی که از بیت و شهر خود چندان فاصله نگرفته، ترجیح نمی‌دهید؟ به فرض یکسانی مراتب علمی و تقوی و صیانت نفْس هر دو.

[پاسخ ۷]
در شرائط علمی مساوی و تقوای لازم، بی‌شک جهان‌دیدگی از مرجحات است. بالاتر از آن، میزانی از اطلاع از جهان و زمان، شرط لازم استنباط صحیح از کتاب و سنت بوده، ضروری است و نقصان آن به برخورداری از شرائط لازم اجتهاد مطلق خلل می‌زند.

هشت:
مراجع ما عمدتاً در سخنان خود از واژه‌های «باید و نباید» بهره فراوان می‌برند. که: مسؤولان باید فلان کنند. و مردم باید یا نباید بهمان باشند. اولاً چرا این بایدها و نبایدهای مراجع در محدوده توصیه‌های اخلاقی متوقف می‌ماند؟ ثانیاً این «بایدها و نبایدها»، آنجا که به خود آنان مربوط می‌شود، چرا بی‌مخاطب می‌ماند؟ مثل این‌که بگوییم: یک مرجع، باید از درد و داغ مردم، از نزدیک، و بی‌واسطه، آگاه باشد. و باید به حساسیت‌های همه‌جانبه آنان ورود کند. یک مرجع باید شجاع باشد و نباید با پناه بردن به آموزه‌هایی چون تقیه و مصلحت، از کنار واجبات حتمی اجتماعی، بی‌تفاوت گذر کند. یک مرجع باید همه مردم را به‌ویژه پسران جوان و دختران جوان جامعه‌اش را بشناسد، و آن‌سوتر از مؤکدات دینی، واقعیات این عرصه را فهم کند، و تنها به صدور توصیه‌های اخلاقی بسنده نکند. یک مرجع باید غمخوار پیروان سایر ادیان و حتا به فکر مشرکان و

کمونیست‌های کشورش و بی‌دینان جهان باشد و برای فهم و اعتقاد آنان احترام قائل شود و به سهم خود برای آنان کرسی‌های روشنگری تدارک ببیند.

[پاسخ ۸]

اولاً، منظور از متوقف ماندن در توصیه‌های اخلاقی چیست؟ آیا انتظار بیش‌تری از توصیه اخلاقی از عالمان دین رواست؟ مثلاً انتظار دارید راهکار عملی ارائه کنند یا برای عملی شدن امور مورد نظر، قدرت سیاسی و اقتصادی را به عهده گیرند؟ آیا چنین انتظاری همان ولایت فقیه با همه پیامدهای خاصش نیست؟

ثانیاً، خطاب‌های عالمان دین خود ایشان را نیز در بر می‌گیرد؛ و اولین کسانی که مشول باید و نبایدهای صادرشده می‌شوند خود مفتیان هستند. اگر مفتی به فتوای خود عمل نکند، تأثیر سخنانش کاهش خواهد یافت و به لحاظ اخلاقی مورد شماتت خواهد بود. عالمان دین به میزان پای‌بندی اخلاقی به موازین دینی و فتاوا و آرای خود از نفوذ و اقتدار اجتماعی برخوردار خواهند بود.

ثالثاً، عالِم کامل، عالمی است که دردها و مشکلات مردم را از نزدیک لمس کرده و به حساسیت‌های مردم زمانه خود وارد شده باشد. برای عالم دینی، تقیه و مصلحت‌اندیشی در قبال واجبات ضروری اجتماعی یا عدم شجاعت در وظایفی، که به فرموده امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، خدا بر عهده عالمان دین نهاده است، سم مُهلک است. چنین تقیه و مصلحت‌اندیشی بی‌شک حرام و خلاف شرع و به لحاظ اخلاقی، مردود است. آشنائی با نیازهای نسل جوان، که امیدهای آینده جامعه هستند، و به کار بردن زبان مناسب ایشان برای تبلیغ و ارشاد، از ضروریات است. عالم بصیر دینی فهم روشنی از طبقه‌بندی واجبات دینی دارد و هرگز أهم را فدای مهم نمی‌کند.

رابعاً، عالمان بصیر دینی پس از ارتباط نزدیک و لمس مشکلات و اطلاع از نیازهای هم‌کیشان خود، به نیازها و مطالبات جوامع انسانی و پیروان دیگر مذاهب و ادیان می‌پردازد. این عمل به توصیه ارزشمند امام علی(ع) در نهج‌البلاغه است که «مردم یا همدین تو هستند یا همنوع تو، پس با همگان مهربان باش». عالم بصیر شیعی در ایران بی‌شک از احوال و مشکلات مسلمانان اهل سنت می‌پرسد و برای ارتقای امکانات ایشان در انجام فرائض مذهبی‌شان می‌کوشد. از مسائل و مشکلات اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان جویا می‌شود و برای این‌که آنان نیز به شیوه خود دینداری کنند می‌کوشد. عالم بصیر دینی سعی می‌کند با دیگر مردم، با عقاید و آراء متفاوتی که دارند، ارتباط برقرار کند، آرائشان را درک کند، در رفع حوائجشان بکوشد و اگر خود تمایل داشتند، آنها را با تعالیم اسلامی آشنا سازد.

نه:

علما و مراجع ما، بارها در جانبداری از شیعیان مدینه و این که آنان از داشتن یک مسجد برای برگزاری آزادانه شعائرشان بی‌بهره‌اند، به دولت عربستان سعودی اعتراض کرده‌اند، که البته در جای خود امر پسندیده‌ای است و قابل امتنان؛ اما چرا روزی که جلوی چشم همانان، خانقاه دراویش را در قم، با خاک یکسان کردند، به مسؤولان کشورمان اعتراض نکردند؟ مشابهت خواسته‌های دراویش کشورمان به جمهوری اسلامی ایران، مگر مثل خواسته‌های شیعیان مدینه به حاکمان عربستان سعودی نبوده و نیست؟ آیا شما موافق تخریب آن خانقاه بودید؟ آیا با زدن این برچسب که: خانقاه دراویش قم، مرکز فتنه بوده است، می‌توان کلیت آن را برچید و مردمش را در برابر چشم جهان عقل، به هیچ گرفت؟

[پاسخ ۹]

قاعده طلائی اخلاق اقتضا می‌کند که همان‌گونه که دوست داریم دیگران با ما رفتار کنند، ما نیز با دیگران همان‌گونه رفتار کنیم. اگر شیعیان مدینه حق دارند شعائر دینشان را آزادانه به‌جا آورند، بی‌شک دراویش نعمت‌اللهی گنابادی که از شیعیان اهل بیت هستند، حق دارند در حسینیه‌های خود شعائر دینی را مطابق باور خودشان به‌جا آورند. تخریب حسینیه دراویش نعمت‌اللهی گنابادی در قم و کرج و بروجرد و خانقاه‌های دیگر دراویش، اخلاقاً و شرعاً و قانوناً نادرست و غیرقابل دفاع بوده است.

اینجانب در زمان تخریب حسنینه دراویش در قم، علناً در سخنرانی حسینیه ارشاد به این اقدام ضد اسلامی حکام جمهوری اسلامی اعتراض کردم. علاوه بر آن، به منزل قطب دراویش گنابادی، جناب نورعلیشاه تابنده، رفته، از ایشان دلجوئی کردم.

برای من مایه شرمساری است که در کشور محبان اهل بیت، مسلمانان اهل سنت در شهرهای بزرگ از قبیل تهران و مشهد و شیراز و اصفهان، از داشتن مسجد مختص خودشان محروم باشند. مسیحیان و یهودیان، در تهران کلیسا و کنیسه دارند، اما مسلمانان اهل سنت مسجد ندارند. اعتراض

مولوی عبدالحمید، امام جمعه اهل سنت زاهدان، به حاکمیت در مورد محرومیت مسلمان اهل سنت از داشتن مسجد و برگزاری نمازهای جمعه و عیدین را کاملاً برحق می‌دانم، و اقدامات حکام جمهوری اسلامی را در این زمینه غیراخلاقی، خلاف شرع و غیرقانونی ارزیابی می‌کنم.

ده:

در نگاه شما، جامعه‌ای که بانوانش حجاب کامل یا مقبول اما اجباری دارند، و نمازهای جماعت مردمانش باشکوه است، و مجالس مذهبی‌اش پررونق، و حسین حسین گفتن‌ها و بر سر و سینه کوفتن‌هایش مدام، و نماز شبش برقرار، اما روند جاری این جامعه، مبتنی است بر دروغگویی و دزدی و بی‌نظافتی و ریاکاری و چاپلوسی و اسرافکاری و حرامخواری، آیا این جامعه، برتری دارد به جامعه‌ای که مردمش، نه خدا را باور دارند و نه حجاب را رعایت می‌کنند و نه آداب دینی را قبول دارند، اما عمدتاً راست‌کردار و پاکدست و منصف و بی‌ریا و اهل نظافت‌اند؟ از نگاه شما، خداوند اگر بنا بر انتخاب بگذارد، کدام‌یک از این دو جامعه را برمی‌گزیند و انگشت برتری بر آن می‌نهد؟ در این مثال، جامعه اول، خود ما هستیم که سخت گرفتار ظاهر دین شده‌ایم و به جایی نیز نرسیده‌ایم. جامعه دوم، مردمان کشورهای غرب و مردمان کشورهایی مثل ژاپن و حتا کشور مسلمان اما آزاد ترکیه‌اند؛ که از جهات انسانی و اجتماعی از ما فاصله‌ای نجومی دارند و پیروان عقاید مختلف و به‌ویژه مسلمانان در این کشورها از امنیت کم‌نظیری در برپایی شعائرشان بهره‌مندند.

[پاسخ ۱۰]

بر اساس تعالیم اسلامی و مسلمات قرآنی، جامعه سالم، جامعه‌ای است که در آن اخلاق و روح قرآن و اهداف متعالی اسلام عملاً رعایت می‌شود، و إلا رعایت ظواهر شریعت، آن هم گاهی با چاشنی اجبار و مجازات، تزویر شرعی است. خدا و رسول و ائمه از ریاکاری و دین به دنیا فروشی و استفاده ابزاری از اسلام و تشیع و غفلت از باطن دیانت و روح قرآن و مقاصد اسلام بیزارند. ایمان در محیط آزاد بهتر رشد می‌کند. فطرت خداجوی آدمی در آزادی شکوفا می‌شود. در جوامع غربی و حتا همانند ترکیه مسلمان که مردم را در مضیقه رعایت اجباری ظواهر دینی نگذاشته‌اند، مردم متدین‌ترند. من از نزدیک هر دو گونه جامعه باز و بسته دینی را در ایران، ترکیه، آمریکا، برخی کشورهای اروپائی و ژاپن، تجربه کرده‌ام و یقیناً تجربه جمهوری اسلامی ایران یعنی اجبار بر ظواهر شریعت، آن هم با یرداشتی متحجرانه و غفلت از اخلاق و اهداف دیانت را شکست‌خورده و مرجوح و غیرقابل دفاع می‌دانم.

یازده:

چرا علما و مراجع ما، آن‌قدر که به حجاب یا بی‌حجابی بانوان حساسند، مثلا به دزدی‌ها و دروغگویی‌های مسؤولین حساس نیستند؟ آیا اسلام از بی‌حجابی و بدحجابی بانوان بیش‌تر آسیب می‌بیند یا از دغلکاری‌های بزرگان حاکم؟

[پاسخ ۱۱]

یقیناً دروغگوئی و افترا و ریختن آبروی مردم، بسیار بسیار بیش از اموری همانند رعایت پوشش بانوان قبح شرعی دارد. یکی از آفاتی که امام علی(ع) علما را از آن تنبه داده است، ضایع کردن اصول و پرداختن به فروع و مسائل ثانوی است. جامعه پیامبرپسند، جامعه‌ای است که فرد ضعیف و ناتوان، بدون لکنت زبان، حقش را از صاحبان قدرت می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای رعایت عدالت و حق‌الناس از رعایت ظواهر دینی مهم‌تر است. بی‌شک دروغ و تزویر و دغل حاکمان، به‌ویژه اگر به نام دین و خدا و پیامبر و قران و اهل بیت صورت بگیرد، ضرری به مراتب بیش از کم‌حجابی و حتا بی‌حجابی دارد. فقیه و مرجعی که مسلمات قرآن و موازین اسلامی در حوزه اخلاق برایش از پوشش بانوان کم‌اهمیت‌تر است به کوررنگی دینی مبتلا شده است و با استناد به خطبه عالیةالمضامین سیدالشهدا رویه چنین عالمانی پذیرفته نیست و نباید تعالیم دینمان را از آنان فرا بگیریم.

دوازده:

چرا مراجع و علمای برجسته ما، هنوز که هنوز است، احکام برده‌داری را که در دوره‌های دور جوامع اسلامی رایج بوده، لغو نکرده‌اند و آزادانه، احکام قرآنی برده‌داری را امری سپری‌شده و تاریخی اعلام نمی‌کنند؟ آیا شما معتقدید هرچه در قرآن آمده، ابدی و لایتغیر است؟

[پاسخ ۱۲]

در مقاله «برده‌داری در اسلام معاصر» (۱۳۸۲، مندرج در کتاب حق‌الناس، تهران، کویر ۱۳۸۷، صفحات ۳۷۸-۳۴۱) به تفصیل در این زمینه بحث کرده‌ام. عباراتی از این مقاله به شرح زیر قابل ذکر است:

«رِقّیت و بردگی را به حکم اولی در این دوران، امری نامشروع و حرام است. انسان مطلقاً قابل مملوکیت نیست تا قابل خرید و فروش و تصرف باشد. اعتقاد به هیچ عقیده و مذهبی، مجوز مملوکیت صاحب آن عقیده و مذهب نیست، همچنان که اقدام به هیچ عملی، باعث نمی‌شود که عامل به عنوان مجازات، برده و رِقْ شود. انسان، آزاد آفریده شده و احدی حق ندارد او را برده و مملوک کند. عدم رقیت و نامشروع بودن بردگی از جمله حقوق ذاتی انسان از آن حیث که انسان است می‌باشد و به هیچ وجه من الوجوه قابل سلب نیست، حتا خود انسان حق ندارد آن را ساقط کند. استرقاق، جرم است و همه کسانی که به نحوی از انحاء به بردگی اقدام می‌کنند، مجرمند.» (صفحه ۳۷۲).

«با زوال سیره عقلا که مبنای اصلی حکم امضایی رِقّیت و مملوکیت در اسلام بوده است، طبیعی است که این حکم نیز به عنوان یک حکم موقت و موسمی شرعی شناخته شود، حکمی موقت که أمَد و دوران اعتبار آن به سر آمده است و در این دوران، فاقد اعتبار و مشروعیت است، یعنی برده‌داری، رقیت و مملوکیت انسان در این ظرف، غیرمشروع و حرام است. این حرمت و عدم مشروعیت، وهنی برای مشروعیت و حلیت رقیت در گذشته نیست، چرا که یک موضوع، همانند رقیت و مملوکیت انسان، در دو ظرف زمانی متفاوت ممکن است دو حکم متفاوت داشته باشد. رقیت در شرایطی که مورد تأیید عُرف عُقلایی زمانه خود به امضای شارع رسیده، حلال بود و رقیت در این شرایط که در سیره عقلا قبیح و مذموم و ظالمانه محسوب می‌شود، حرام و نامشروع است. هیچ دلیلی بر امضای ثابت و دائمی حکم رِقّیت در دست نیست. همه احکام امضایی، مشروط به تداوم عدالت و عقلایی بودن است. راستی اگر جهت‌گیری شرع انور در مسأله رقیت، به تقلیل و حذف تدریجی بوده است، امروز که شرایط جهانی مهیای ریشه‌کنی بنیادی رقیت و برده‌داری است، چرا در لغو رقیت و برده‌داری تردید کنیم و غایت نهایی رسول رحمت(ص) را محقق نسازیم؟» (صفحه ۳۷۵)

در مورد قسمت اخیر پرسش:

«چه بسا توهم شود ذکر مسأله‌ای در قرآن کریم، دلالت بر این دارد که مورد از احکام ثابت و دائمی دینی است. اولاً، قرآن، ناسخ و منسوخ دارد و ذکر منسوخ در کتاب قبیح نیست و مجاز شمرده شده است. ثانیاً، ذکر مسائل تاریخی، چه در مورد اقوام و انبیاء پیشین و چه در مورد پیامبر اسلام(ص)، در قرآن کریم رایج است و اختصاص مضمونی به گذشته صلاحیت آیه قرآن بودن را ساقط نمی‌کند. باب عبرت از گذشته مفتوح است. ثالثاً، هیچ‌یک از اسباب بردگی در قرآن نیامده است. رابعاً، عادلانه نبودن و عقلایی نبودن بردگی و رقیت در این دوران، قرینه قطعیه بر عدم مشروعیت رقیت در همین ظرف است نه در ظروف گذشته. احکام بردگی در ظرف اعتبار این حکم موقت، مشروع بوده‌اند و خارج از این زمان، نه. خروج از اصل مهم «أصالة الحریه» تنها با دلیل معتبر ممکن است و احکام موقت خارج از ظرف اعتبارشان توان خروج از این اصل را ندارند». (صفحه ۳۷۶)

در مقاله «حقوق بشر و روشنفکری دینی» (۱۳۸۳، همان کتاب، صفحات ۱۴۸-۸۵) در این زمینه متکر شده‌ام:

«به بیان دقیق، شیخ طوسی، فقیه و اصولی بزرگ قرن پنجم، در «عدة الأصول»، مکلفان در مواجهه با احکام شرعی می‌باید معتقد باشند که اوامر و نواهی شرعی «مادام المصلحه» است و ادای تکلیف را با چنین شرطی اراده کنند. یعنی همه احکام شرعی (قسم دوم) در واقع مشروط، مقید و موقت هستند، مشروط و مقید به شرط و قید بقای مصلحت و موقت به زمان وجود آن مصلحت.

احکام شرعی موجود در قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) و ائمه(ع) از دو قِسم فوق خارج نیستند. به بیان دقیق‌تر، اکثر اوامر و نواهی و احکام وضعی در کتاب و سنت از قسم دوم هستند یعنی اگرچه لسان دلیل، مطلق و غیرمقید است، اما در عالم ثبوت و واقع، مشروط و مقید به بقای مصلحت و موقت به زمان وجود آن مصلحت هستند. قرآنی بودن یک حکم شرعی به معنای این نیست که از احکام دائمی ملازم با مصلحت مستمر است، بلکه بسیاری از احکام شرعی، که با وجوه و اعتبارات مختلف مصلحتشان تغییر می‌کند نیز مستند قرآنی دارند. در واقع، بحث ناسخ و منسوخ، که از مهم‌ترین مباحث علوم قرآنی، کلام و اصول فقه است، به همین معنا است. نَسْخ یعنی رفع حکم ثابت شرعی به واسطه به سر آمدن زمان و أمد آن.

شرط اصل نسخ این است که منسوخ از احکام شرعی قِسم دوم باشد، یعنی احکامی که ملازم مصلحت یا مفسده دائمی نیستند و تغییر مصلحت یا مفسده آنها در شرایط مختلف زمانی- مکانی و وجوه و اعتبارات گوناگون، ممکن باشد. بنا بر این، نسخ در قسم اول از احکام شرعی راه ندارد، اما

قسم دوم هم نسخ در آن ممکن است و علاوه بر آن، نسخ در این قسم واقع شده است. واضح است که مراد از نسخ در قرآن، نسخ حکم بدون نسخ تلاوت است؛ یعنی در عین پذیرش اینکه آیه منسوخ از جانب خداوند بر پیامبر نازل شده است و إلی الأبد جزء قرآن خواهد بود و در تلاوت و اعجاز و بلاغت و دیگر مباحث قرآنی می‌توان به آن استناد کرد، اما حکم آن توسط آیه دیگر قرآنی نسخ شده است، یعنی اینکه آیه منسوخ، دال بر حکم موقت و مشروط بوده اگرچه به لسان غیرموقت و مطلق ادا شده بوده است و با نزول آیه دوم درمی‌یابیم که أمد یا زمان حکم به‌سر رسیده و مصلحت آن منتفی است و تکلیف در عمل به آیه دوم (یعنی آیه ناسخ) است. به فرموده امام علی(ع) کسی که ناسخ و منسوخ را از هم تمیز نمی‌دهد، هلاک می‌شود و باعث هلاکت دیگران می‌گردد. به هر حال، علم ناسخ و منسوخ از ضروریات علم تفسیر است. از جمله مهم‌ترین موارد نسخ در قرآن کریم، نسخ آیه نجوا (آیه ۱۲ سوره مجادله) با آیه سیزدهم همان سوره، نسخ عدد جنگجویان (آیه ٦٥ سوره أنفال) به آیه بعدی همین سوره، حکم عده زن بیوه (آیه ۲٤۰ سوره بقره) به آیه ۲۳٤ همین سوره، حکم جزای فحشا در آیات ۱۵ و ۱٦ سوره نساء، حکم ارث بردن به ایمان در آیه ۷۲ سوره أنفال به آیه ٦ سوره احزاب و تغییر قبله از بیت‌المقدس به مسجدالحرام در آیات ۱٤۲ تا ۱۵۰ سوره بقره قابل ذکر است. مراجعه به کتب علوم قرآنی و مطالعه آیات ناسخ و منسوخ، تردیدی باقی نمی‌گذارد که حکم شرعی مستند به قرآن کریم یا سنت متواتر هم امکان نسخ دارد، هم در موارد مشخص، این نسخ واقع شده است. حکم شرعی که با خبر واحد، ثابت شده است نیز مشمول امکان و وقوع نسخ می‌باشد.» (صفحات ۱٤۲-۱٤۱)

سیزده:

دستگاه قضائی ما، هر از گاه، حکم به سنگسار زنان زناکار می‌دهد و آبروی ما را در جهان عقل، به مضحکه در می‌اندازد. به نظر شما چرا مراجع ما و دستگاه‌های دینی ما – مثل حوزه‌های علمیه – به صدور یک چنین احکامی اعتراض نمی‌کنند؟

[پاسخ ۱۳]

حکم سنگسار زنای محصنه فاقد مستند قرآنی است. این حکم در فقه فریقَیْن، مستند به برخی روایات است، که به نظر بسیاری از فقهای معاصر، این ادله معتبر است. برخی از ایشان، حکم را معتبر دانسته اما اجرای آن را منوط به شرائطی می‌دانند که تحقق آنها آسان نیست. معدودی هم با تمسک به عناوین ثانویه اجرای آن را در این زمان، وهن اسلام می‌دانند.

نظر این بنده در این زمینه به این شرح است: اگر چه مرتکبان زنای محصنه شرعاً و اخلاقاً می‌باید مجازات شوند اما نوع مجازات یعنی سنگسار، حکمی متناسب با شرایط زمانی– مکانی گذشته و به بیان دیگر، حکم موقتی محسوب می‌شود، که دوران اعتبار آن به‌سر رسیده و از احکام شرعی منسوخ محسوب می‌شود. علاوه بر آن، اجرای چنین حکمی و عدم تبدیلش به مجازات‌های جایگزین متعارف را از جمله اسباب وهن اسلام می‌دانم. در پانزده سال گذشته مکرراً به استنباط و اجرای این حکم اعتراض کرده‌ام که در مواضع مختلف کتاب‌های «دغدغه‌های حکومت دینی» (۱۳۷۹) و «حق‌الناس» (۱۳۸۷) مضبوط است.

چهارده:

آیا مراجع ما از مأموران امنیتی‌ای که به بیت آنان رفت و آمد دارند، می‌ترسند؟ آیا این مأموران، مستقیم یا غیرمستقیم، خط قرمزهایی را به ایشان تحکم می‌کنند؟ خود جنابعالی آیا در همان لحظه‌ای که یک سخن انتقادی را به زبان می‌آورید، نگران این نیستید که عده‌ای از اوباشان مذهبی به بیت و محل کار شما هجوم بیاورند؟ آیا با این همه سنگینی هزینه برای نقد کردن، موافقید؟

[پاسخ ۱٤]

از وضعیت سه سال اخیر، به علت دور بودن، چندان مطلع نیستم. از اخبار جسته و گریخته و قرائن، مشخص است که کم‌ترین نقد عالمان دین و فقیهان و مراجع تقلید با فشار و تهدید حاکمیت مقابله می‌شود. هزینه نقد در ایران معاصر، بسیار سنگین است و در سبک‌سنگین کردن انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از یک سو و ساقط شدن از زندگی عادی حوزوی و احیاناً طعم حصر خانگی و دستگیری شاگردان و محاصره اقتصادی و حمله اوباش لباس‌شخصی به دفتر و منزل، غالباً سکوت پیش گرفته می‌شود، که مورد انتقاد سیدالشهداء(ع) در خطبه مشهورش خطاب به عالمان دین بوده است.

پانزده:
شما قطعاً از وضعیتی که بر منابر ما حاکم است، خبر دارید. و خبر دارید که در کل کشور، هیچ منبری وجود ندارد که سخنور آن بتواند آزادانه به نقد مسائل حساس جامعه بپردازد. آیا وضعیت کنونی جامعه ما همان است که یک روز آرزویش را داشتید؟ به نظر شما چرا این‌همه سانسور شدید بر رسانه‌ها و حتا بر منابر ما حاکم شده است.

[پاسخ ۱۵]
زمانی در مقایسه حوزه‌ها و عالمان مناطق شیعی و سنی چنین استدلال می‌شد که در مناطق سنی ارتزاق حوزه‌ها و عالمان دین متکی به حکومت است و رؤسای دینی منصوب أولی‌الأمر (یعنی رئیس‌جمهور و شاه کشور) هستند و بالتبع استقلالی ندارند تا لب به انتقاد بگشایند. در ایران پس از انقلاب، به‌ویژه در ربع قرن اخیر، حاکمیت به سمت دولتی کردن حوزه‌ها، مدارس علوم دینی، مساجد و مراکز مذهبی پیش رفته است. اخیراً حوزه‌های علمیه، برخی مراکز دینی (نظیر مرکز متعلق به آقای مصباح یزدی)، مراکز تبلیغات دینی (از قبیل سازمان تبلیغات اسلامی و دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم)، جامعه مدرسین وجامعه روحانیت و جامعه وُعّاظ و جامعه مداحان و مرکز سیاست‌گذاری ائمه جمعه و مرکز ائمه جماعات و مساجد، حکومتی‌شده، دارای ردیف بودجه رسمی هستند. البته اکثریت مراجع تقلید، اعم از سنتی و نزدیک به اصلاح‌طلبان، با روند دولتی شدن حوزه‌ها و مساجد و مدارس به‌شدت مخالفند. اما با توجه به امکانات گسترده مالی حکومت و اهرم‌های نظام‌وظیفه و بیمه و مشاغل متعدد حکومتی برای دانش‌آموختگان حوزه‌ها، روند دولتی شدن نهادهای دینی و عالمان و مبلغان دینی بسیار سریع پیش می‌رود. واعظی که به واسطه انتقاد ولو بسیار رقیق یا حتا دعا نکردن برای رهبری به دادگاه ویژه احضار می‌شود، بی‌شک برای ادامه تبلیغش چاره‌ای جز سکوت نخواهد داشت. وضعیت منابر، به لحاظ سانسور و خفقان در دوران جمهوری اسلامی، به مراتب از قبل از انقلاب بدتر شده است.

شانزده:
مسؤولان ما، حادثه‌های مردمی در کشورهای سوریه و لیبی و تونس و یمن و بحرین را متأثر از نظام ما می‌دانند و با تمسک به این تحلیل نادرست، خود را از تیررس خیزش‌های احتمالی مردم برکنار می‌بینند. به نظر شما اگر مردم لیبی را و مردم سوریه را در انتخاب شیوه نظام حکومتی کشورشان آزاد بگذارند، آیا شیوه حاکم بر کشور ما را برخواهند گزید؟ چرا؟

[پاسخ ۱۶]
از تأثیر و تأثر حرکت‌های آزادی‌بخش منطقه بر یکدیگر نمی‌توان به سادگی گذشت. مردم کشورهای مختلف از هم می‌آموزند. هم کشورهای عرب منطقه از انقلاب اسلامی ایران و متأخر بر آن از جنبش سبز آموخته‌اند و هم ایرانیان از حرکت‌های مردمی تونس و مصر و لیبی و نیز سوریه و یمن و بحرین فراوان آموخته‌اند و می‌آموزند. همه دیکتاتورهای منطقه با اراده مردم به زیر کشیده خواهند شد. بی‌شک آزاد شدن مردم سوریه از حاکمیت حزب بعث، تأثیر فراوانی در ایران و منطقه خواهد داشت.
شیوه حکومتی ایران دو مؤلفه دارد: امتیاز و حق ویژه فقها در زمامداری، و حق وتوی ایشان و در یک کلام، ولایت مطلقه فقیه و لوازم آن؛ دوم لزوم اجرای احکام شرعی به عنوان قانون و وجه دینی بودن نظام. مؤلفه اول، یعنی نظام خلافت و ولایت، در میان اهل سنت قرن بیست و یکم حداقل در کشورهای مورد بحث، طرفدار معتنابهی ندارد. اما درباره مؤلفه دوم، یعنی اجرای شریعت، مسأله متفاوت است. در انتخابات آزاد کشورهای رهاشده از استبداد، طرفداران اجرای شریعت، بخش قابل ملاحظه‌ای خواهند بود. بی‌شک اگر همین گروه از شهروندان مسلمان کشورهای عربی آزادشده تجربه ایران را مطالعه کنند، هرگز به تکرار آن راضی نخواهند بود. اما اطلاع این گروه از مردم کشورهای منطقه از نتیجه مأیوس‌کننده تجربه شریعت در ایران کافی نیست و به نظر می‌رسد خود مایل باشند این مهم را تجربه کنند. مباحث شریعت و سیاست از یک سو و شریعت و قانون از سوی دیگر، همچنان نیازمند بحث و تحقیق بیش‌تر است.

هفده:

صدا و سیمای ما به دستور شورای عالی امنیت ملی کشورمان، خبرهای خیزش مردم سوریه را به قصد خدمت و همراهی با بشاراسد قاتل، سانسور می‌کند. این سانسورها، به لحاظ حقوقی چگونه است؟ آیا یک نظام اسلامی حق دارد به این حوزه‌های کاملاً مردمی نفوذ کند و حق فهمیدن را از مردم سلب کند؟

[پاسخ ۱۷]

متأسفانه سانسور در جهان معاصر، هم توسط دولت‌های استبدادی شرقی و هم توسط کارتل‌ها و تراست‌های متنفذ در حکومت‌های غربی مشاهده می‌شود. اخباری بیش از حد برجسته می‌شوند و اخباری بیش از حد کوچک شده یا حذف می‌شوند. مثال مشهور آن مسأله فلسطین و جنایات دولت غاصب اسرائیل است. مثال دیگر آن، اخبار قیام مردم بحرین علیه حکومت وابسته و فاسد این امیرنشین ارتجاعی است و مثال سوم آن، جنبش رهائی‌بخش مردم سوریه است. حکومت ایران در مثال نخست، موضعی مشتاقانه و در قبال مثال سوم، تا کنون موضعی منفی و حذفی داشته است. به نظر حکام جمهوری اسلامی، جنبش سبز مردم ایران و جنبش آزادی‌خواهانه مردم سوریه، فتنه آمریکائی اسرائیلی است. بی‌شک یک حکومت سالم نباید در قبال جنایات شهروندان کشور سوریه موضعی همدلانه و حامیانه داشته باشد و مردم خود را از آگاه شدن از وقایع سوریه، که یقیناً در آینده ایران و لبنان بسیار مؤثر خواهد بود، باز دارد.

هجده:

در عین حال که خداوند در قرآن، ما را به شنیدن اقوال گوناگون و انتخاب و پیروی از یکی از آنها ترغیب فرموده [«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۷–۱۸)]، از نگاه شما، داشتن دیش ماهواره برای دریافت و تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای، از همین منظر – شنیدن اقوال مختلف – حلال است یا حرام؟ پیش از این نیز بسیاری از مراجع ما داشتن ویدئو را حرام اعلام کردند، اما به دلیل دور بودن این فتوا از فهم رایج اجتماع، بعدها خود حکومت به واردات بی‌شمار ویدئو دستور فرمود. اخیراً «سردار رادان» در یک سخن طنز گفته است که پلیس برای برچیدن دیش‌های ماهواره، با استفاده از عملیات راپل [عملیات نجات در کوهستان و برج‌های بلند توسط هلی‌کوپتر]، به بام‌های مردم ورود می‌کند و اقدام به برچیدن دیش‌ها خواهد کرد. این رویه را انسانی و اسلامی می‌دانید؟ تماشای یک چنین مضحکه‌ای، آیا با آموزه‌های دینی ما سازگاری دارد؟

[پاسخ ۱۸]

متأسفانه نخستین مواجهه اهل دین با ابزار مدرن از قبیل تلگراف، برق، بلندگو، تلفن، رادیو، تلویزیون، اینترنت، ویدئو و اخیراً ماهواره، حاکی از نشناختن موضوع و تنگ‌نظری و جهالت بوده است. داشتن، خرید، فروش و استفاده از دیش ماهواره، فی حد نفسه مباح است و به دلیل اینکه افرادی ممکن است از این وسیله صحنه‌های حرام را مشاهده کنند، نمی‌توان مطلق استفاده از آن را ممنوع یا حرام اعلام کرد. استفاده از ماهواره فوائد متعددی دارد که به دلیل غلبه آن فوائد، خرید و فروش و نگاهداری و استفاده از آن حلال است.

جمع‌آوری اموال مردم از جمله دیش ماهواره‌ای شرعاً تصرف عُدوانی در مال غیر و حرام است. ورود مأموران انتظامی بدون اجازه مردم به هر طریق به خانه‌های مسکونی ایشان، خلاف شرع است. البته بر اساس ولایت مطلقه فقیه، ارتکاب این‌گونه محرمات، به عنوان مصلحت نظام، تجویز می‌شود.

نوزده:

چرا سال‌هاست که مراجع ما شهامت ابراز فتاوای تازه ندارند؟ چرا سال‌ها از دو فتوای حلّیت شطرنج و موسیقی حضرت امام می‌گذرد و هنوز فتوایی در این اندازه صادر نشده است؟ اگر امام خمینی به حلیت شطرنج و موسیقی تأکید نمی‌ورزید، آیا مراجع ما به صدور یک چنین فتوایی دست می‌بردند؟

[پاسخ ۱۹]

فتوای تازه متوقف بر مبادی تازه انسان‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و جهان‌شناسانه و تحول در مبادی فهم متن یا هرمنوتیک و نیز اصول فقه است. این مبانی و مبادی چندین دهه – اگر نگویم چندین سده – است تحولی نیافته است. اما در آزمایشگاه جمهوری اسلامی برخی فقیهان روشن‌ضمیر در سیر تحول فکریشان به فتاوای مهمی دست یافتند. فتوای حقوق شهروندی بهائیان؛ فتوا به اینکه در دعوای ملت و حاکمیت، این حکومت است که می‌باید امانتداری و صلاحیت خود را برای ادامه خدمتگزاری به مردم اثبات کند نه مردم؛ فتوا به اینکه انسان از آن حیث که انسان است ذی‌حق است نه از حیث مسلمان بودن و شیعه بودن؛ فتوا به اینکه حکومت، قراردادی است میان شهروندان و حاکم، و حاکم، وکیل مردم است نه ولیّ بر مردم؛ فتوا به اینکه اینکه فقیه از آن حیث که فقیه است، هیچ ولایتی بر امور اجرائی ندارد و تدبیر امور اجرائی به دست کارشناس منتخب ملت است نه فقیه؛ نمونه‌ای از فتاوای متأخر مرحوم استاد آیت‌الله العظمی منتظری است که بر فتاوای مورد اشاره برتری دارد.

بیست:
آیا در باور ایمانی شما، همچنان باید دست دزد را قطع کرد؟ اگر موافق این دستورالعمل قرآنی هستید، به ادامه پرسش من پاسخ بفرمایید: طبق اسناد موجود، و اقرار خود آقای محمدرضا رحیمی، معاون اول رئیس‌جمهور، وی مبالغ هنگفتی از بیت‌المال را دزدیده است. اگر کسی حاضر به قطع دست ایشان نشد، آیا شما آماده‌اید مجری قانون الاهی باشید؟

[پاسخ ۲۰]
قطع دست سارق در فقه سنتی بیست و پنج شرط دارد و هر سرقتی را شامل نمی‌شود. آن‌چنان‌که در کتاب «حق‌الناس» اشاره کرده‌ام، نحوه مجازات، امری تعبدی و توقیفی نیست و اگر نحوه مجازات دیگری در بازدارندگی از جرم مؤثرتر بود، قابل جایگزینی است. مجازات‌هایی از قبیل قطع دست، به صلیب کشیدن، شلاق زدن و سنگسار کردن در دوران ما از مصادیق مجازات‌های خشن محسوب می‌شود. حدود شرعی همانند برده‌داری و برخی احکام زنان از احکام موقت شرعی و نه احکام دائمی محسوب می‌شوند و با توجه با انتفای مصلحت، از قبیل احکام منسوخ شرعی به حساب می‌آیند. بدیهی است بحث درباره نحوه مجازات است نه اصل مجازات. به بیان دیگر، مناقشه من در بحث حدود و تعزیرات است و در نتیجه حقوق کیفری معاصر را به احکام شرعی متناسب با شرائط زمانی– مکانی گذشته محصور نمی‌کنم.
متهمان به فساد مالی و حیف و میل بیت‌المال می‌باید در دادگاه صالحه با رعایت موازین آئین دادرسی محاکمه شوند.

بیست و یک:
حمایت همه‌جانبه رئیس‌جمهور از دزدی‌های آقای رحیمی، آیا طبق قانون شرع، به مثابه شراکت ایشان در این دزدی‌ها نیست؟ و نباید دست ایشان نیز طبق آیه‌های قرآن قطع شود؟

[پاسخ ۲۱]
رسیدگی به اتهامات قضائی به عهده دادگاه صالحه است.

بیست و دو:
زندانی کردن آقایان موسوی وکروبی در خانه‌هایشان آیا از نگاه شخصی و ایمانی شما، کاری درست و پسندیده بوده است یا خیر؟ اگر بله، به چه دلیل؟ و اگر نه، آیا برای رهایی آنان و برای زدودن این ظلم آشکار، چه کرده‌اید و به کدام دستگاه نامه نوشته‌اید و آزادی سریع آنان را خواستار شده‌اید؟

[پاسخ ۲۲]
زندانی کردن آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و سرکار خانم زهرا رهنورد، بدون برگزاری دادگاه، خلاف شرع و اخلاق و قانون است. زمامداران جمهوری اسلامی سرکوب منتقدان سرشناس خود را با حصر خانگی مراجع تقلید ناراضی آغاز کردند. دومین رهبر جمهوری اسلامی حصر بیش از پنج‌ساله مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری را در کارنامه خود دارد. سلب آزادی‌های آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی و دومین

رئیس مجلس شورای اسلامی، آن هم به دلیل انتقاد مسالمت‌جویانه ایشان، از نشانه‌های نبود آزادی بیان در جمهوری اسلامی است. در حکومت امام علی(ع) هیچ‌کس به دلیل انتقاد از حکومت به زندان نرفت؛ البته زندان کردنی مخالفان و منتقدان شیوه معاویة بن ابی سفیان بوده است.
من در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های عمومی خود همواره به این عمل خلاف شرع اعتراض کرده‌ام.

بیست و سه:
هم‌اکنون مردان و زنان بسیاری که عمدتاً در یک فعالیت متداول قانونی حضور داشته‌اند، به اسم فتنه‌گر در زندان‌های ما به سر می‌برند. آیا با این روند که ما معترضان خود را با انگ فتنه‌گر به زندان دراندازیم و آنان را از حقوق قانونی‌شان دور سازیم موافق بوده‌اید؟ اگر بله، چرا؟ واگرنه، به چه دلیل؟

[پاسخ ۲۳]
سرکوب منتقدان مسالمت‌جو و زندانی کردن مخالفان قانونی، خلاف شرع، در تضاد با سیره قطعیه اولیاء دین، و تأسی به سنت سیئه امویان است. یزید بن معاویه هم سیدالشهداء(ع) را فتنه‌گر معرفی کرد. من در بیانیه‌ها و سخنرانی‌ها و یادداشته‌ای متعدد (موجود در وبسایتم) این رویه را به شدت محکوم کرده‌ام. از آن میان، نامه به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان رهبری درباره استیضاح رهبری (تیر ۱۳۸۹) قابل ذکر است.

بیست و چهار:
در دو سال گذشته، مردم ما و حیثیت جهانی ما بسیار آسیب دیدند. آیا می‌توان وقایع این دو سال را یک آزمون الاهی برشمرد؟ اگر بله، سهم و نقش و نمره شما در این آزمون چه بوده است؟

[پاسخ ۲٤]
ما همواره در جریان آزمون الاهی بوده و هستیم. جنبش سبز مردم ایران، کوششی ماندگار در مسیر حاکمیت ملی بوده است. من نیز همانند بسیاری از هموطنان، قدم‌های ناچیزی برداشته‌ام که در مقابل ایثار شهیدان و آسیب‌دیدگان و زندانیان و خانواده‌های ایشان، قابل محاسبه نیست.

بیست و پنج:
آیا با من موافق نیستید که معدل سواد و آگاهی روحانیان در این چند سال اخیر، از معدل سواد و آگاهی سایر مردمان کشورمان به زیر افتاده و در مجموع، روحانیان ما برای مخاطبین خود سخن تازه و متفاوتی ندارند. و آیا این به زیر افتادن سواد روحانیان، به این دلیل نیست که حوزه‌های ما در محدوده فقه و اصول متوقف مانده‌اند؟ همان دریچه‌ای که لااقل در این روزگار، کارکردش را به ساحت مردمان بی‌سواد نقل مکان داده و از ایجاد ارتباط با نیازهای ظاهری و باطنی مردمان عاجز مانده است؟

[پاسخ ۲۵]
در سال‌های اخیر، با گسترش وسائل ارتباط جمعی، افزایش دانش عمومی و اشتغال بسیاری روحانیون به مشاغل اجرائی – که در گذشته به ندرت برای ایشان فراهم بود – تولیدات علمی ایشان، کاهش و انتظار از ایشان، به‌ویژه با توجه به ادعاهای گزاف ساختن عالم و آدم و تدبیر و برنامه در کلیه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، به‌شدت افزایش یافته است. بسیاری از کسانی که در یکی دو دهه اخیر به عنوان روحانی شناخته شده‌اند، حتا فقه و اصول متعارف حوزه‌ها را نیز درست نیاموخته‌اند، چه برسد به دیگر علوم اسلامی. اکثر روحانیون باسواد نیز دانش‌شان منحصر در فروع فقهی است. طبیعی است اکثر اهل منبر و محراب، به لحاظ معرفتی، پاسخگوی پرسش‌های نسل جوان جامعه نباشند. ورود به عرصه‌های مدیریتی، اجرائی، اقتصادی و سیاسی و ناتوانی به دلیل عدم تخصص در این عرصه‌ها هم مزید بر علت شده است. زمانی مرحوم آیت‌الله خمینی می‌گفت حوزه‌ها می‌باید نبض حال و آینده جامعه به دستشان باشد. در دهه سوم جمهوری اسلامی، نبض هر چیزی به دست ایشان باشد، یقیناً نبض تفکر به دستشان نیست.

آنها که به نام روحانی خوانده می‌شوند، یک طبقه نیستند، حتا یک قشر هم نیستند، طیفی بسیار متنوع هستند از اقلیتی در قدرت و رفاه تا اکثریتی همانند بقیه مردم در فشار. به لحاظ معرفتی، علوم متعارف حوزوی با علوم انسانی تفاوت جدی دارد و هیچ‌یک ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند. علوم اسلامی هم منحصر به فقه و اصول نیست. متخصصان در الاهیات، اخلاق، فلسفه، عرفان، تفسیر و حدیث، در کنار متخصصان فقه و اصول، هر دو مورد نیاز است. تبلیغ غیر از تحقیق است. به کارشناس هر دو زمینه احتیاج است. از مبلغ هم نمی‌توان انتظار محقق را داشت. فقه نیز دانش گسترده‌ای است. بدون تخصصی کردن قسمت‌های مختلف آن، کار به جائی نمی‌رسد. ماهیت عبادات، لزوماً با معاملات، و مباحث احکام خانواده با احکام تجارت یا قضا و شهادات یکسان نیست. تخصص در هر یک از این زمینه‌ها بدون برخورداری حداقلی از اطلاع از رشته‌های موازی در خارج حوزه‌ها میسر نیست. شناخت موضوع در جهان معاصر در گرو کسب دانش‌های مرتبط است.

بیست سال قبل در مقاله «مبانی اصلاح ساختار آموزشی حوزه‌های علمیه» (۱۳۷۰، دفتر عقل، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷، صفحات ٤١٠-۳۹۵) و نیز مصاحبه مفصل «جایگاه حوزه و علوم اسلامی در عصر حاضر» (همان کتاب، صفحات ٤٦٠-٤٢٩) به این مسائل اشاره کرده‌ام.

آنچه اشاره شد، درباره متوسط و میانگین‌ها بود. اما در بحث درباره نخبگان و شاخص‌های هر رشته علوم اسلامی (تفسیر، کلام، فقه، اصول، فلسفه، عرفان، حدیث) کارهای قابل توجهی از سوی عالمان حوزوی انجام شده، به طوری که در هر رشته، حکم منبع اصلی آن رشته را دارد. فلسفه تطبیقی، کلام بین‌الادیانی، فلسفه اخلاق، فلسفه دین، فلسفه حقوق، فلسفه فقه، تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ قرآن، تاریخ حدیث، روش تحقیق و هرمنوتیک، حوزه‌هائی هستند که عالمان دین می‌باید در آنها اهتمام بسیار بیش‌تری به خرج دهند. ناگفته نماند در اکثر رشته‌های علمی، از جمله علوم انسانی، دانشمندان کشور ما اعم از حوزوی و دانشگاهی، رأی و سخن تازه‌ای در عرصه بین‌المللی ارائه نکرده‌اند و رکود و خمودگی علمی بر فضای دانشگاهی و حوزوی کشور مسلط است.

بیست و شش:

من شخصاً معتقدم جمهوری اسلامی ایران با رویه‌ها و دستگاه‌هایی که به اسم دین رواج داد، به قدر همه تاریخ سرزمین‌مان به گرایش دینی ایرانیان لطمه وارد آورد. ما عدالت و علم و فهم و انصاف و درستی و عطوفت و کار و تلاش و تولید را ضایع کردیم و خدا و خوبان خدا را گرفتار و وامدار رفتار نادرستی کردیم که خود ما به اسم آنان پراکندیم. پهنا و عمق این فجایع به قدری وسعت دارد که به جرأت می‌توان گفت: هیچ‌گاه مردمان سرزمین ما این حد از خدا و مفاهیم دینی زخم نخورده بودند و اکنون نیز از همین مفاهیم گریزان و زخمی‌اند. گرچه در مواقفی از تاریخ، بوده است مقاطعی که به اسم دین، پوست از تن دین دریده‌اند، اما به خاطر آگاهی فراگیری که مردمان این زمان بدان دست یافته‌اند، خراش آسیب‌های دینی ما کاری‌تر و ماندگارتر است. اگر با من در این سخن موافقید، آیا برای باز گرداندن مردم به آغوش دینی که حتماً با مردمان رفاقت دارد و نه دشمنی، راهکاری شدنی و قابل اجرا سراغ دارید؟

[پاسخ ۲٦]

وقایع سه دهه اخیر ایران، منحصر به فرد نیست. دوران ساسانیان، قرون وسطی در اروپا و خلافت عثمانیان سه نمونه حکومت به نام دین است. آری این نخستین بار است که فقیهان شیعه حکومت را تجربه کرده‌اند. می‌توان از تجارب دیگر سرزمین‌ها و دیگر ادیان درس گرفت. برای حفظ دین و آشتی دوباره بخشی از مردم به‌ویژه نسل جوان با اسلام، چاره‌ای جز بازخوانی تعالیم اسلامی و ارزیابی پرونده جمهوری اسلامی برای یافتن خطاهائی که اتفاق افتاده نداریم. حداقل در دو ناحیه خطا شده است:

اول، عرصه سیاسی، مِلک مشاع شهروندان است، هر نوع تصرفی در این عرصه، منوط به اذن صاحبان آن است. هیچ‌کس را نرسد که ادعای انتصاب از جانب خداوند یا پیامبر یا ائمه کند. نصب فقیهان به ولایت بر مردم از جانب خدا یا رسول یا امام، افسانه‌ای بیش نیست. هر نوع حق ویژه و امتیازی برای ایشان و هر صنف و قشر دیگر، تبعیض است و به استبداد می‌انجامد. حکومت سالم، حکومت نمایندگان مردم، با نظارت نهادینه خود مردم است. دوم، شریعت و فقه با قانون تفاوت دارد. قانون، امری عرفی است و مبنای آن، منافع عمومی با رعایت اخلاق است. واضح است نمایندگان مردم مؤلفه‌های فرهنگی جامعه از جمله دین را رعایت می‌کنند. هرگونه حق وتو به عنوان نظارت تقنینی برای فقیهان، نتیجه‌ای جز استبداد ندارد. اگر کسی به قانون مصوب مجلس اعتراض دارد، به دیوان عالی شکایت می‌کند و قضات واقعاً مستقل به شکایتش رسیدگی می‌کنند. مراجع محترم تقلید نیز می‌توانند همانند دیگر شهروندان از این حق قانونی اعتراض استفاده کنند. کشور با فتوا و حکم حکومتی، قابل اداره کردن نیست. اداره کشور با قانون مصوب نمایندگان واقعی مردم میسر است.

به چنین شیوه‌ای، سکولاریسم یا جدایی نهادهای دینی از دولت می‌گویند؛ یعنی مسجد و مدرسه و حوزه به کار اصلی خود بپردازند، که همان تعلیم و ترویج فرائض دینی است. متدینان یا عالمان دین اگر قصد فعالیت سیاسی دارند، حزب تشکیل می‌دهند و در رقابت آزاد با دیگران شرکت می‌کنند، اما از هیچ امتیاز یا حق ویژه‌ای برخوردار نخواهند بود و اگر از پشتیبانی عمومی هم برخوردار شدند، مقید به رعایت حقوق اقلیت هستند و در مدت مقرر هم، قدرت را به دست منتخبان بعدی مردم می‌سپارند. با این شیوه، سیاست‌ورزی متدینان به شیوه مدنی خواهد بود نه به شیوه انحصارطلبانه. توجه شود بحث جدائی دین از سیاست نیست، جدائی نهاد دین از دولت است. تعالیم سیاسی اسلام، همانند امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین و حرمت ولایت جائر، به قوت خود باقی است. اما کلیه منافذ استبداد دینی را باید مسدود کرد. تا آزادی نباشد، تا امکان انتخاب آزادانه سبک زندانی مؤمنانه و البته سبک غیرمؤمنانه نباشد، برتری ایمان بر کفر لمس نخواهد شد. با اجبار و زور نمی‌توان در زمین، بهشت ایجاد کرد، آنچه نتیجه می‌شود جهنم است.

بیست و هفت:

چهره مخوفی که ما به اسم حکومت اسلامی از دین افراختیم و مردم خود و مردم جهان را از گرایش بدان گریزان ساختیم، آسیب‌های فراوانی دارد که ای بسا در پاسخ به پرسش پیشین بدان بپردازید. اما تصور کنید در مقابل جمعی از مردمان و به‌ویژه جوانان گریزپای آسیب‌دیده از همین دین مخوف قرار گرفته‌اید. از زیبایی‌های این دین بگویید. چیزی که قهرکردگان و لطمه‌دیدگان را بدین سوی متمایل کند. از زیبایی‌های دین، بما هو دین، بگویید.

[پاسخ ۲۷]

خداوند زیباست و زیبائی را دوست دارد. بی‌سبب نیست که از میان همه اسمای حُسنا، رحمان و رحیم را برای خود برگزیده و خود را أرحم‌الراحمین معرفی کرده است. پیامبرش را هم رحمة للعالَمین دانسته، قرآنش را هم کتاب رحمت خوانده، آیا دینش نباید آئین رحمت باشد؟ پیامبر، شریعت خود را سهله سمحه نامید. آیا فقیهی که اهل مدارا و تسهیل کار عِباد نباشد، تناسبی با پیامبر(ص) دارد؟ امام علی(ع) برای حفظ قدرت، هیچ ارزش اخلاقی و دینی را قربانی نکرد. آنها که برای حفظ قدرت دوروزه‌شان، از دروغ و دغل و تجاوز به حقوق مردم و جنایت و شکنجه و زندان منتقدان و مخالفان مسالمت‌جو رویگردان نیستند، اموی هستند نه علوی. امام صادق(ع) دین را محبت معنی کرد، آنها که به نام قال الصادق و قال الباقر، تخم نفرت و شقاوت پراکنده‌اند، مزورانی بیش نیستند. «صد بار اگر توبه شکستی باز آی» کجا و گشت ارشاد کجا؟! ستارالعیوب کجا و سرکشی در حریم خصوصی شهروندان کجا؟! به نوبه خود، از این همه تزویر و پلشتی که به نام خدا و رسول و ائمه و اسلام و قرآن و تشیع انجام شده است، شرمنده‌ام و از قاطبه مردم به‌ویژه جوانان ایران عذر می‌خواهم.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»؛ وبسایت «جنش راه سبز» (جرس)

http://nurizad.info/?p=11036
http://www.rahesabz.net/story/44793

۲۱-۱۷-۵- نامه محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰

سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مشمئزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچارساخته‌اند

دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌بَرَد و پوست از تن آداب دادگستری می‌دَرَد

بر این مُلک، تفکر ناشی از فقاهت فربه، و فقاهت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است

یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجوارمان بیندازید!

آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت

ما به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسؤولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورتم به مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!»

«به نام خدایی که می‌پرسد»

هفت پرسش از سید محمد خاتمی

سلام جناب خاتمی

پرسش‌های هفت‌گانه من، شمارگان مختصری از پرسش‌های بسیار و سرگردان جامعه مفلوک ما است. من به چشم خود دیده‌ام جماعت سرخورده‌ای را که به هزار امید به دیدار شما می‌شتابند و همان سرخوردگی‌ها را به تعارف با شما در میان می‌گذارند و در هوای متانت شما نفَسی تازه می‌کنند و به جای نخست فلک‌زدگی خویش باز می‌روند. آن‌سوتر از این گفتاگفت‌های تکراری و تمام‌نشدنی، سینه‌های سرخ مردمی است که با همان هزار امید رو به شما می‌نشینند و به شعارها و به صحبت‌های متداول شما گوش دل می‌سپرند و در تب و تاب یک گویش بی‌ملاحظه در خود مچاله می‌شوند. من از باب رهایی از شرمی که بی‌دلیل از همه ما آویخته، نه همه آن پرسش‌ها را، که معدودی از آنها را با خود شما در میان می‌گذارم تا مگر پاسخ‌های صریح و شفاف شما، راه را برای عبور از سایر پرسش‌ها وا کند. اگر در چند و چون پرسش‌های من، صراحت، به جای

نرمش و ملایمت نشسته است، پیشاپیش از شما پوزش می‌طلبم. گرچه خود می‌دانم در شنودن عربده‌های وقیح بسیجی‌نماها، و ناسزاهای کیهانی این چند سال اخیر، مهارت یافته‌اید.

یک:

شما در غیاب مهندس میرحسین موسوی، شخصیت شماره یک جریانی هستید که خواهان مطالبات خاصی است. جریانی که ظاهراً آزادی را با همه ظرافت‌های آن، و قانون را با همه محکمات آن، و انصاف و داد را با همه آغوش گشوده‌اش می‌خواسته و می‌خواهد. پرسش این که: شما مگر به دنبال چه بودید که تحمل نشدید؟ و اکنون با اعتنا به پیشامدهای این دو سال اخیر، به دنبال چه هستید؟ قرار بود شما با روی کار آمدن، چه بکنید که حاکمیت خود را در معرض فروپاشی دید و دست به کارهایی زد که تلخی آن با هزار من عسل، و لکه‌های تباهی آن با هزار جراحی زدوده نخواهد شد؟

دو:

حاکمیت در این دو سال، کم‌ترین توجهی به شخص شما و خواست‌های هر از گاه شما نکرده است. بلکه بالعکس، تا توانسته، پای شما را و سایرینی را که با شمایند، به ریسمان بیگانگان بسته و عده‌ای را که منتسب به شمایند، دستگیر و زندانی کرده است. آیا اگر در آینده نیز توجهی به خواست‌های شما نشود و راه برای هر گونه سر برآوردن شمایان بسته گردد، سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

سه:

مشکلات جاری کشور، تنها نه از آن روی است که رئیس‌جمهورها و دولت‌های ما قابلیت اداره کشور را، و اهلیت برطرف‌سازی موانع پیش روی را نداشته و ندارند، و نه به این دلیل که مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مشمئزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچارساخته‌اند، و نه به این خاطر که دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌بَرَد و پوست از تن آداب دادگستری می‌دَرَد، بل به این دلیل که بر این مُلک، تفکر ناشی از فقاهت فربه، و فقاهت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است. فقاهتی که با همه پویایی و عرض و طول و دارایی‌اش، از درک واقعیت‌ها و حساسیت‌های داخلی و بین‌المللی عاجز است و برای بسیاری از مختصات جامعه، طرح و برنامه و جایگزینی ندارد و ناگزیر روی به بایدها و نبایدها و «حلال است و حرام است»های منجمد تاریخی می‌برد و راه تنفس نسل‌ها را برمی‌بندد.

با اعتنا به این مهم، خود شما با همان لباسی که بر تن دارید و بسیار نیز برازنده جناب شماست، در همین گردونه حجت‌الاسلامی صاحب وجاهت‌اید. با فرض این محال که همه اختیارات کشور را دو دستی تقدیم شما کنند و دست شما را برای هر تغییر و اصلاح دلخواه وا بگذارند، با این بن‌بست‌های پشتاپشت فقاهتی چه خواهید کرد؟ مگر یک حجت‌الاسلام می‌تواند آن‌سوتر از دایره فقهی که می‌خواهد با بلندگوی «حلال است و حرام است» با مردمان متعجب دنیا دیالوگ برقرار کند، به حیثیات حتمی بشری بیندیشد؟ یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجوارمان بیندازید!

ما از فقه به خاطر قرن‌ها کارآیی‌اش در آراستگی فکری پدران و مادرانمان تشکر می‌کنیم. اکنون آیا وقت آن نرسیده است که فقاهت، برای نفس کشیدن و زنده ماندن، پنجره‌ها و دروازه‌های تازه‌ای را به روی خود بگشاید و از همزیستی با سایر نحله‌های فکری و اجتماعی نهراسد؟

چهار:

برای برون‌رفت از مخمصه‌هایی که گرفتار آنیم، پیشنهاد داده‌اید که دو سوی ماجراهای اخیر، چه حاکمیت، و چه آنانی که به هر شکل آسیب دیده‌اند، از حق خود گذشت کنند و مطالبات خود را نادیده بگیرند تا دعوایی اگر هست، خاتمه پذیرد. یعنی حاکمیت، زندانیان حادثه‌های اخیر را آزاد سازد و از دستگیری و زندانی کردن خاطیان – به گمان خود – گذشت کند، و آسیب‌دیدگان نیز خون فرزندان و ماه‌ها حبس بی‌دلیل عزیزانشان را نادیده بگیرند. پرسش من با عملی شدن این آرزوی سطحی، شکل می‌گیرد. این که: روز بعد از این گذشت دوجانبه، آیا چگونه خواهد بود؟ اگر یک جوان بازآمده از زندان، مجدداً از دزدی‌های جاری شخص رئیس دولت و معاون اولش بگوید و بنویسد و در دانشگاه خود همین‌ها را برملا کند، باز آیا گرفتار داغ و درفش خواهد شد یا نه؟

بعد از این گذشت دوجانبه، آیا دستگاه قضائی، به چهره انصاف و عدل خواهد نگریست، یا همچنان لباس مضحکه بر تن عدالت خواهد پوشاند؟ یا نمایندگان مجلس به یاد عهدی که با مردم و خدای خویش بسته‌اند خواهند افتاد و از هیچ‌کس فرمان نخواهند پذیرفت و از أحدالناسی نیز نخواهند هراسید؟ آیا آقایان جنتی و خاتمی و علم‌الهدی، با فهم، و با لبخند، آشتی خواهند کرد؟ آیا سپاه، از لقمه‌های چرب و شیرینی که بلعیده و می‌بلعد، دست خواهد شُست؟ آیا مراجع و امامان جمعه و روحانیان دخالت‌گر، برای نخستین بار هم که شده، مسؤولیت دخالت‌های ویرانگر خود را خواهند پذیرفت؟ آیا منصب‌های کلیدی کشور از چنگ بی‌عُرضه‌ها و پوک‌مغزان به در خواهد رفت؟ آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

پنج:

شما در اعتراض به حبس آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان، هر از گاه به پراندن یکی دو شعار بدون پشتوانه بسنده کرده‌اید. آنان داخل زندان‌اند و شما در زندانی دیگر؛ بیرون مانده‌اید که چه؟ بیایید و درخواست کنید تا شما را به جایگاه والای حبس داخل کنند تا سهم شما در این معرکه تلخکامی، طعمی از «در کنار مردم بودن» باشد. منظور من از این مردم، حداقل بیست میلیون نفری است که خود و خانواده‌هایشان به رویه‌های جاری حاکمیت «نه» گفته‌اند و شخصیتشان به دمِ دستی‌ترین وجه ممکن، چوب خورده و تحقیر شده است.

پرسش پنجم من این است: چرا شما در زندان نیستید؟ ظاهراً با آن همه نسبت جاسوسی و براندازی و فحش‌های وقیح کیهانی، شما برای زندانی شدن اولویت داشته‌اید. حاکمیت، در شما چه دیده که بیرون ماندن شما را به صلاح خود دانسته است؟ بیرون مانده‌اید تا این بیست میلیون نفر سرگشته را رهبری کنید؟ تا جنبش سبز که نه، تا اصلاحات مألوف‌تان بدون سر نباشد؟ تا برای برآمدن و بر کرسی نشستن خود و دوستانتان، مردم را به صحنه آورید؟ آیا مواضع نرم شما به این خاطر نیست که در بیرون بمانید و به گمان خود این آشفتگی‌ها را سامان دهید؟ آیا کشتن جوانان مردم و ضرب و شتم وحشیانه مردم و دستگیری‌ها و حبس‌های توأم با شکنجه و تهدید و رعب و وحشت، شما را به وادی ترس در نینداخته است؟ تا همان‌گونه بگویید و موضع بگیرید که حاکمیت خواهان آن است؟

شش:

انتخابات در پیش است. حاکمیت احتمالاً برای تنها نماندن خود، به شما بها خواهد داد. و احتمالاً بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد. و احتمالاً وعده‌های خنده‌دارخواهد داد. و احتمالاً تنگناهای عهد قجری خود را از اطراف آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان برخواهد چید. تا مگر مردمان قهرکرده را بار دیگر بر سر سفره نظامی که سرتاسر قامتش به آلودگی‌های رنگارنگ مزین شده، ترغیب کند.

شما نیز احتمالاً با رواج همین وعده‌های خنده‌دار – همان‌ها که جزیی از کل خواسته‌های مردم است – به صحنه انتخابات باز خواهید رفت. و مردم را برای حضوری دوباره به صحنه دعوت خواهید فرمود. پرسش من این است: چه تضمینی برای صحت انتخاباتی که بر سر خود کارآزمودگانی چون شیخ احمد جنتی دارد؟ اگر دوستان شما به مجلس راه یافتند، در آن مجلس گِل‌گرفته، قرار است بر کدام حقوق متلاشی‌شده مردم اصرار ورزند؟ مثلاً دوستان شما در مجلس، این توانایی و این بضاعت را دارند که سپاه را از اسکله‌های قاچاق و هزار هزار فرصتی که فرو بلعیده، به پادگان‌ها باز بَرَند؟

هفت:

حاکمیت ما برای بقای بشار اسد قاتل، هزینه فراوانی متحمل شده است؛ از این پس نیز متحمل خواهد شد. به چین و روسیه، پول و وعده و امتیازات هنگفتی خواهد پرداخت تا مگر در شورای امنیت سازمان ملل، هوای رژیم رفتنی بشار اسد را داشته باشند. داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت.

عجبا که این روزها رئیس‌جمهور نامتعادل ما و قلچماقان شعارگوی هسته‌ای ما، سکوت اختیار کرده‌اند و دیگر از حقوق مضمحل‌شده هسته‌ای ما سخن نمی‌گویند و مردم عوام ما را به تکرار شعارهای طنز خود تحریک نمی‌کنند.

ما به همین خاطر، و به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسؤولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کبود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورتم به

مشتش کوفتم که صورت خودم کبود شد!». این تحریم ها، سرمایه‌های این مردم بختک‌زده را به تاراج می‌برند و روز به روز ما را به تنگناهای بین‌المللی در می‌اندازند. پرسش پایانی من این است: به فرض، شما رئیس‌جمهور، شما رئیس مجلس، شما همه مجلس، با داستان بشار اسد و لبنان و حزب‌الله و اسرائیل و داستان انرژی هسته‌ای و تحریم‌ها چه می‌کنید؟

با امتنان و سپاس: محمد نوری‌زاد
پانزدهم شهریور سال نود

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=11165

۲۲–۱۷–۵– «استاد...!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد درباره احمد قابل، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰

دیشب دلم هوایی شد. چرایش را نمی‌دانم. دست به تلفن بردم. شماره‌ای را گرفتم و دل به صدایی سپردم که از آن سوی برخیزد و مرا از عزیز دورافتاده‌مان خبر دهد. دو هفته پیش که زنگ زدم، همسرش صحبت کرد. بعد از آن که از وی به خاطر صبوری‌هایش سپاس گفتم و به او و به همسرانی چون او افتخار کردم، از حال شوهرش پرسیدم. او مرا مطمئن کرد که حال شویش خوب است. و گفت اگر ملالی باشد، به کسالت‌های گاه و بیگاه شویش مربوط است.

این بار نیز گوش دلم به صدای آن سوی این ارتباط تلفنی بود. تا مگر از شوی این زن مشهدی خبر بگیرم. اما نه صدای او، که صدای اندوهناک مردی به گوشم نشست. برادرشوهر آن زن بود. خودش این‌گونه گفت. پیش‌تر توفیق دیدار این برادر را نداشتم. اما سخن از او بسیار شنیده بودم. از حال استاد پرسیدم. استاد احمد قابل.

گفت: حالش خوب نیست. تعادلش در زندان مشهد به هم می‌خورد. به نحوی که به کمک یک همراه او را به درمانگاه زندان می‌برند. اما کار از کار گذشته بود. ناگزیر او را به بیمارستانی در شهر مشهد منتقل می‌کنند. آن هم با دو مأمور مراقب؛ که نکند این استاد بزرگ، پای به فرار بگذارد.

هرچه سخنان این برادر خوب در چند و چون حال استاد احمد قابل پیش می‌رفت، آشوبی در دلم پای می‌کوفت؛ که چرا زندانبانان، بیماری یک زندانی را تا مدت‌ها به حساب تمارض وی می‌گذارند. باور نمی‌کنند که یک زندانی ممکن است درست بگوید. این که او می‌گوید من درد می‌کشم، شاید برخاسته از دردی جانکاه باشد. استاد احمد قابل را چه به این که خود را به مریضی بزند تا بدین‌وسیله از زندان فاصله بگیرد و در جایی بستری شود؟

غافلگیری من زمانی به اوج رسید که آن برادر خوب، گوشی تلفن را به خود استاد داد تا اندک صحبتی میان ما رد و بدل شود. صدایش رنجور بود. انگار از پس کوهی از درد برمی‌آمد. به او گفتم: استاد، اکنون که با شما صحبت می‌کنم، چشمانم را اشک پر کرده است. و من از مهار این اشک‌ها عاجزم.

به وی گفتم: ما شما را دوست داریم؛ به خاطر ادب بزرگتان؛ به خاطر صبوری‌تان؛ به خاطر علم‌تان؛ به خاطر انسان بودنتان؛ به خاطر خیلی از خوبی‌هایی که در شما مجتمع است. باران دوستتان داریم من، بغض استاد را شکفت. و او، کوتاه گریست. مثل خود من که پا به پای او می‌گریستم.

استاد احمد قابل، زندانی جهالتی است که به او می‌غرد: چرا می‌فهمی؟ و چرا به نفهمی‌های ما اعتراض می‌کنی؟

بیایید برای او و برای دیگرانی چون او که عمر و اعتبار خود را مصروف رهایی مردم خویش ساخته‌اند، دعا کنیم.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=8612

۲۳–۱۷–۵– «پدر، دختر، و خاک!»؛ نوشتار محمد نوری‌زاد به مناسبت مرگ عزت‌الله و هاله سحابی، ۲۷ شهریور ۱۳۹۰

پدر، دختر، و خاک پدر، به هر دلیل، با چشم و ذهن و زبانی فروبسته، بستری بود. و دختر، آن‌سوتر، در پس میله‌های زندان، گذر ثانیه‌ها را شماره می‌کرد. پدر، تاریخی به وسعت یک عمر مبارزه را در پی داشت، و دختر، آغوشی پر از عاطفه را در آغوش. پدر، برای رهایی سرزمین پدری‌اش، جوانی‌اش را، و همه بخت و اقبال آسمانی‌اش را هزینه کرده بود. و دختر را، تنها به خاطر به زبان آوردن آرزوهای نهفته در دل، به زندان درافکنده بودند. پدر، در کنار بسیاری از بزرگان این سرزمین، به تار و پود رژیم سلطنتی دست برده بود، و به همین خاطر، زندان‌های شاه را درنوردیده بود، اما اکنون، با افسوسی فروخورده، رو به خاموشی می‌رفت، و دختر، با کمی فاصله از بستر بیهوشی و اغمای فراگیر پدر، زندانی کسانی بود که پدرش، و دیگر دلباختگان این سرزمین، آنان را بر صدر نشانده بودند.

پدر، مهندس عزت‌الله سحابی،

و دختر، هاله.

پدر، با شتاب به سمت سرنوشت آن‌جهانی خود شتاب داشت، و دختر، در خلوت زندان، سلامت این‌جهانی پدر را از خدا طلب می‌کرد. به صورت ظاهر، باید آنچه میان پدر و دختر فاصله می‌انداخت، دیوارهای بلند زندان می‌بود، در باطن اما، چهره ترش حاکمیت، به این فاصله، دیوار می‌بست.

چاره‌ای نبود. باید تن به مصلحت سپرد.

و مصلحت، اکنون، صبوری را توصیه می‌فرمود.

چه جای اعتراض و ناشکیبایی؟ آنجا که دروازه‌های فهم را بسته‌اند و راه جهل گشوده‌اند!

پدر، رفتنی بود.

همه این را می‌دانستند. و حاکمیت نیز. که می‌دانست: پدر، بی‌پشتوانه نیست. مردمان بسیاری، چشم به او داشته‌اند. از دیرباز. و اکنون در غروبگاه زندگی پدر، حنجره‌های بسیاری از مردم، مهیای فریاد و اعتراض بود. این فریادهای در کمین را باید مدیریت کرد. چگونه؟ با تحمیل سکوت. «هرچه فریاد دارید، در سکوت برآورید. در سکوت شعار دهید. در سکوت اعتراض کنید. در سکوت، بغض‌ها را بشکفید و مویه‌ها را برآشوبید. و در سکوت، حتا سرنگونی هرکه را که مشتاق سرنگونی‌اش هستید، آرزو کنید. پس اعتراض ممنوع! فریاد ممنوع! تجمع ممنوع! شیون ممنوع! تشییع جنازه هم ممنوع!» – ما با این همه ممنوعیتی که بر ما تحمیل می‌کنید، چگونه نوحه‌سرایی کنیم؟ و چگونه خاک غم بر سر بیفشانیم؟

- گفتیم!

- چه گفتید؟

- سکوت! چاره شما سکوت است وبس!

- ای به چشم، ما سکوت را می‌بلعیم و سر می‌کشیم و آن را همچون تن‌پوشی به تن می‌کنیم. و در سکوت نیز جنازه ساکت خویش را به دوش می‌بریم و تشییع می‌کنیم. قبول؟

راستی چرا حاکمیتی که با تلاش مردم و نخبگان سیاسی، بر سریر قدرت نشست و سی و سه سال تمام، هیچ رقیبی را تحمل نکرد و به هیچ مخالفی – اگرچه خیرخواه – اجازه کم‌ترین مخالفت لفظی نیز نداد و خود یک‌تنه به هرچه اراده کرد تحکم فرمود، اکنون کارش به جایی رسیده که از تشییع یک جنازه می‌هراسد؟ پاسخ به این پرسش، در شخصیت جنازه نهفته است. جنازه‌ای که از هزار زنده، سرزنده‌تراست. جنازه‌ای که تاریخ این سرزمین از او به نیکی یاد خواهد کرد و قدر قدم‌های درست او را خواهد دانست و یاد و نام او را خواهد ستود. پس باید به گونه‌ای مدیریت کرد که اندیشه یک جوان رهگذر نیز به سمت پشتوانه‌های علمی و مبارزاتی او خیز برندارد. که اگر اسم و رسم آنانی که در برآمدن این حاکمیت سهم و نقش داشته‌اند، بر سر زبان‌ها بیفتد، همان جوان رهگذر از خود و از دیگرانی که بر سر خویش حاکم می‌بیند خواهد پرسید: آیا این بود نتیجه یک عمر مبارزه و همراهی مهندس عزت‌الله سحابی؟ که هیچ تریبونی و هیچ محفلی از او یاد نکند؟ و همه راه‌های منتهی به او بسته باشد؟ و او بعد عمری تلاش و زحمت و رنج و زندان و مبارزه، بی هیچ غریو غریبانه‌ای روی به خاک ساید؟ مگر شما با مردگان خود این می‌کنید؟ مگر

شما نبوده و نیستید که فلان فرد را که هرگز به قدر مهندس عزت‌الله سحابی، سابقه خیرافشانی نداشته و ندارد، با بوق و کرنا به عرش می‌برید و بهای قدم‌های متداول و بی‌خطر او را چند مطابق می‌پردازید؟

ظاهراً هنوز مختصری از آداب عاطفه باقی بود که دستور فرمودند هاله را، برای مدتی محدود، از زندان کوچک اوین به زندان بزرگ جامعه منتقل کنند. تا دختر، ساعت‌های باقی‌مانده را در کنار بستر و دم گوش پدری که نه می‌دید و نه می‌شنید، نجوا کند و مطلب بخواند و رازهای سر به مهر وا بگوید. این‌سوتر اما دیگرانی که اهل تحکم بودند، خط و نشان می‌کشیدند:

– کجا مجلس ختم می‌گیرید؟

– مجلس ختم؟

– برای مهندس.

– اما او که هنوز فوت نکرده.

– به‌زودی خواهد کرد.

– حسینیه ارشاد خوب است؟ مهندس در حسینیه ارشاد بسیار سخن گفته و با گردانندگان آنجا بسیارهمکاری داشته. ضمن این که مجلس ختم دیگرانی چون مهندس بازرگان و سایر بزرگان نیز درهمین حسینیه بوده است. جایی وسیع و محفوظ و آبرومند و مرتبط. درباره سخنران مجلس هم با شما به توافق می‌رسیم. در میان دوستان مهندس، هستند افرادی که جزو دوستان شما باشند.

– نه! حسینیه ارشاد نمی‌شود.

– چرا؟

– مقامات با آنجا موافق نیستند.

– مسجد نور خوب است؟ میدان فاطمی.

– مسجد نور هم نمی‌شود.

– پس خودتان یک مسجدی را در هر کجا که صلاح می‌دانید مشخص بفرمایید. فرمایش دیگری هست؟

– با هیچ رسانه‌ای مصاحبه نکنید! نه شما و نه هاله سحابی. تا ما بتوانیم مرخصی‌اش را تمدید کنیم.

– این هم به چشم. فرمایش دیگر؟

– کجا دفنش می‌کنید؟

– لواسان خوب است؟

هنوز بیست و چند روزی تا فوت مهندس مانده بود که «دوستان» پیشاپیش ترتیب کفن و دفن او را دادند و مجلس ترحیم او را برگزار کردند و سنگ قبرش را نیز سفارش فرمودند. این همان ترس از جنازه‌ای است که حیاتش با افول او پایان نمی‌پذیرد. وگرنه مگر کسی از مرگ یک انسان می‌هراسد و نفسش به شماره می‌افتد؟ روند اوضاع اما این‌چنین می‌نمود. جماعتی که خود را کثیر نیز می‌پنداشتند، از مرگ مهندس واهمه داشتند و تلاش می‌نمودند قضایا را جوری مدیریت کنند تا حادثه‌ای و ولوله‌ای رخ ندهد.

مهندس را که هوش و حواسی نداشت، از بیمارستان پارسیان به بیمارستان مدرس منتقل کردند. محوطه بیمارستان پارسیان و محوطه بیمارستان مدرس، وعده‌گاه کسانی بود که می‌آمدند تا با مهندس وداع کنند و همزمان هاله را ببینند. همانجا بود که اشک‌ها و لبخندها به هم می‌آمیخت و مفری برای سرکشی می‌جست. تا آنکه بیست روز بعد، آنجا که صبح مقرر سه‌شنبه دهم خرداد ماه فرارسید، کتاب عمر مهندس عزت‌الله سحابی به نرمی وزش نسیم صبحگاهی بسته شد، تا بلافاصله اولین برگ کتاب حیات اخروی او واگشوده شود. هم اینجا بود که سر و کله «برادران» مجدداً پیدا شد:

– کجا دفنش می‌کنید؟

– گفتیم که، لواسان. در حوالی منزل مرحوم گورستانی است. بنا به وصیت خود وی، همانجا دفنش می‌کنیم.

– چه روزی؟

– فردا خوب است؟ چهارشنبه ساعت هشت صبح.

فردا، یازدهم خرداد ماه سال نود، لواسان، این شهرک دره‌گون مجاور تهران، چهره‌ای پادگانی به خود گرفت. جاده‌ها و تپه‌ها و معبرهای منتهی به خانه‌ای که جنازه در او بود، و گورستانی که جنازه را در خاک خود جای می‌داد، همه و همه، برای نخستین بار آن‌همه سرباز و گارد و لباس شخصی، و جنگ‌افزار و تجهیزات ضد شورش به خود می‌دیدند. مگر چه شده بود؟ و اساساً مگر قرار بود چه بشود؟ کسی و کسانی در کمین افتاده بودند آیا؟ یا جماعتی مسلح و برانداز، شخصیتی را به گرو گرفته بودند و نیروهای واکنش سریع بنای مقابله با آنها را داشتند؟ نخیر، ترس از همان جنازه، باعث و بانی آن‌همه غوغا بود. وگرنه اگر ستون‌های سبز سربازان، و صف‌های پشتاپشت پلیس، و دسته‌های منظم نظامیان، و گروه سراسیمه لباس شخصی ها، خود جلو می‌رفتند و به هاله – که جلوتر از همه تشییع‌کنندگان در حرکت بود – تسلیت می‌گفتند و در صف مردم قرار می‌گرفتند و با عزت و احترام جنازه را به خاک می‌سپردند، هم آبروها حفظ می‌شد، هم انسان‌دوستی آنانی که مدعی اخلاق و ادب و عدالت‌اند، به باور می‌نشست، هم ذره‌ای از قدر غریب‌افتاده مهندس عزت‌الله سحابی اجابت می‌شد. اما دریغ که از همان ابتدا، بنا بر تحکم و ترش‌رویی و برخوردهای تلخ و تند بود.

«چرا باید در دل سکوتی که بر همه جا حاکم بود، تابوت مهندس، بر سر دست مردم می‌رفت؟ و چرا باید صدای ناله‌های آخته به لا اله الا الله عزاداران، دل اندوه را می‌شکافت؟ از کجا معلوم چند صباح دیگر، عکس‌ها و فیلم‌ها و نجواهای ناله‌گون این مردم سر از رسانه‌های اجنبی درنیاورد؟ باید از کش دادن این مراسم آزاردهنده جلوگیری کرد و هرچه سریع‌تر سر و ته قضیه را به هم آورد. چگونه؟ به همان تصمیم ویژه عمل کنید. اجازه ندهید تشییعی صورت بگیرد. شما را به خدا دست نگه دارید! مگر نه قرار بر این بود مردم، و ما که از بستگان آن مرحومیم، چند قدمی با تابوت همراهی کنیم؟ با که این قرار بسته‌اید؟ با دوستان خودتان. بارها و بارها. قرار بی‌قرار. این خانم چرا به سایر خانم‌ها شاخه گل می‌دهد؟ اسمش چیست؟ هاله سحابی. اسمش را به خاطر بسپرید. از همه‌شان فیلم بگیرید. آن خانم چرا عکس مهندس را بین مردم توزیع می‌کند؟ اسمش چیست؟ هاله سحابی. عکس‌های مهندس را پایین بیاورید! نمی‌آورند؟ عکس‌ها را به زور بگیرید. نمی‌دهند؟ هاله توقیف است. او را بگیرید و به زندان منتقلش کنید.»

مراسمی که می‌توانست محترمانه و بی‌های و هوی برگزار شود، با دخالت تلخ و بی‌دلیل جماعتی که برای ابراز عاطفه نیز محتاج ضرب و جمع و محاسبه‌اند، به یک هیاهوی وسیع و بین‌المللی بدل گردید. هاله سحابی در همان ساعات آغازین تشییع جنازه پدر، به ضرب تنش‌های پی درپی، یا به ضرب یک مشت ناغافل، به زمین افتاد و نرسیده به بیمارستان لواسان، جان باخت. ساعت اکنون هفت و نیم صبح است. یک جنازه این‌سوی، دختر، و جنازه‌ای دیگر آن‌سوی، پدر. جنازه پدر را «برادران» از سر دست مردم ربودند و خود به گورستان بردند. کسی اجازه ورود به آنجا را نداشت. کار دفن که به پایان رسید، در را گشودند و به مردمان بهت‌زده گفتند: بفرمایید!

جنازه هاله را به منزلش در تهران می‌برند. باز سر و کله «برادران» پیدا می‌شود. از بالا فرمان رسیده که تعللی نباید صورت پذیرد. با جنازه چه می‌کنید؟ یک امشب را در خانه باشد تا همسر و فرزندان و بستگان با او وداع کنند. نمی‌شود. چرا نمی‌شود؟ چرایش به خود ما مربوط است. جنازه باید همین امروز به خاک سپرده شود. پس اگر این‌طور است، ببریمش لواسان. پیش پدر دفنش کنیم.

برادران این بار نیز جنازه را خود در اختیار می‌گیرند و بعد از کلی تأخیر، دم غروب آن را در خانه مرحوم سحابی بر زمین می‌گذارند. اینجا لواسان است. در این خانه، سبد سبد اندوه بر هم نهاده می‌شود. اکنون شب است و غسالخانه تعطیل. اگر اجازه بدهید مرحومه را فردا به خاک بسپریم. قول می‌دهیم تشییعی در کار نباشد. در سکوت می‌بریم و در سکوت نیز دفنش می‌کنیم. نمی‌شود.! همین امشب! عجب پشتوانه‌ای دارد این «باید»های برادران. ای به چشم. همین امشب خاکش می‌کنیم. یکی نور چراغ اتومبیلش را به جنازه بتاباند تا او را غسل بدهیم.

هاله سحابی در غریبانه‌ترین شکل ممکن، شبانه، در سکوت، و با حضور عده‌ای قلیل ازبستگان و دوستان، در کنار پدر آرمید. پدر و دختر در کنار هم خفتند و دنیا را با همه لقمه‌های گلوگیرش برای برادران و صاحب‌منصبان آنان باقی گذاردند.

تاریخ، و عقل جمعی مردمان، شاهد صادق و قاطع آمد شدن‌های بشری هستند. همانان، بر سینه خویش نحوه جان کندن و به خاک رفتن یک به یک ما را، به‌ویژه آن برادران و صاحب‌منصبانشان را خواهند نگاشت. درست همان‌گونه که عروج غریبانه این پدر و دختر را به خاطر سپرده‌اند. در این میان اما، پیروزی حتمی با خرد و خردمندی است. جایی که رواج غم در آن بی‌دلیل می‌نماید. حکیم توس با نگاه به دو چهره هماره آدمیان تاریخ است که این دو بیت را سروده:

«چنین است رسم سرای سپنج
یکی زو تن‌آسا و دیگر به رنج
بر این و بر آن روز هم بگذرد
خردمند مردم چرا غم خورد؟!»

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=8616

۲۴–۱۷–۵– «با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟»، ۲۷ مهر ۱۳۹۰

ما با شتاب، توصیه فرد پریشان‌حالی چون شیخ احمد جنتی را عملی کردیم و آقایان موسوی و کروبی را با همسرانشان به حبس خانگی درانداختیم. بعدش چه؟

موسوی و کروبی یا مقصرند یا نه؛ اگر نیستند، آزادشان کنید؛ و اگر مقصرند، به جرمشان رسیدگی کنید؛ آن هم نه در پستوهای دستگاه خفیف قضائی، که پیش چشم مردم جهان

حبس خانگی موسوی و کروبی لقمه گلوگیری بود که در ابتدا طعمی خوش داشت و راه تنفسی برای ما فراهم آورد؛ اما هرچه بر این حبس طنز گذشت، زهرناکی این لقمه، کاری‌تر و کاری‌تر شد

هم موسوی و هم کروبی، از بسیاری از بر مسند نشستگان ما پاک‌تر و شایسته‌تر و درستکارتر و خدوم‌تر و مردمی‌تر بوده‌اند

هم موسوی و هم کروبی، سخنان نافذ و بی برو برگشتی برای گفتن دارند که برملا شدن آنها در یک دادگاه بایسته و آشکار، خواب ما را برمی‌آشوبد

حبس بلاتکلیف این چهار نفر و سخن گفتن‌های یک‌جانبه ما و تشکرهای تمام‌نشدنی ما از خودمان، هم بر انسانیت و مسلمانی ما خط کشیده است و هم قدر و قیمت دستگاه عتیقه قضائی ما را به خاک انداخته است

اگر هنوز حسی از شرم در روان ما می‌جنبد، از خیزش‌ها و جنبش‌های مردمان منطقه عبرت بگیریم و برای فریب مردم خویش، به دیگر سوی اشاره نکنیم

اسلام هیچ‌گاه به قدری که در این سی و سه سال از هواداران دروغینی چون ما آسیب دیده است، در طول تاریخ آسیب ندیده بود

برای ما تصمیم‌گیران و حاکمان، مرده موسوی و کروبی به نفع و صلاح است یا زنده آنان؟ آزاد کردن آنان نشانه اقتدار و نیکبختی ماست یا حبس و تنگنای آنان؟ اگر نه این به صلاح است و نه آن، پس باید چه خاکی به سر کنیم و از این مخمصه تلخ و پیچ در پیچ به‌در رویم؟ برای دستگاه قضائی این سرزمینِ غُبار بر سر، داستان حبس خانگی آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان، داستان غمباری است. بزرگان ما این روزها نشسته‌اند و سر به هزار توی کاسه چه کنم فرو برده‌اند و روزی هزار بار از خود می‌پرسند چگونه از این ورطه وحشت به‌در روند؟ و چگونه از پس این بختک شومی که راه گلوی آنان را فشرده است، برآیند؟ ما با شتاب، توصیه فرد پریشان‌حالی چون شیخ احمد جنتی را عملی کردیم و آقایان موسوی و کروبی را با همسرانشان به حبس خانگی درانداختیم. بعدش چه؟ جنتی اما به ما نیاموخت سرانجام ماجرا به کجا خواهد انجامید. جنتی یک هواری کشید و ما سراسیمه با ریسمان همان هوار، به چاهی فرو شدیم که بیرون آمدنش به سادگی ممکن نیست.

با این همه، داستان این حبس خانگی باید به یک سرانجام متوازنی منجر شود. یا رومیِ رومی یا زنگیِ زنگی. یا باید آنان را رها کنیم، یا در دادگاهی علنی به محاکمه آنان بپردازیم. نمی‌شود حبس خانگی آنان به درازا بیانجامد. چرا که تصمیم‌گیران ما نیک می‌دانند ریسمان این بی‌سرانجامی هر چه بیش‌تر کشیده شود، بر محبوبیت و مظلومیت حبس‌شدگان افزوده می‌گردد. چه در داخل، و چه در سطح جهان.

تصمیم‌گیران ما نیک می‌دانند رهایی این بزرگواران فتنه‌گر نیز، با غوغایی از رفت و آمدها و بحث‌ها و جدل‌ها همراه خواهد شد. نمی‌شود ما یکی را از حبس به‌در ببریم و به او بگوییم: مباد کسی به خانه‌ات بیاید. و مباد خودت نیز به خانه کسی بروی یا با کسی هم‌صحبت شوی!
نیز از آن‌سوی، نظام اگر به دادگاهی کردن اینان اراده کند، جنجال تازه‌ای را باب کرده است. جنجالی که داغ و آتشین است و خون تازه‌ای به رگ معترضین و ناراضیان می‌دواند. دادگاهی کردن حبس‌شدگان، آرزوی حتمی مردم معترض از یک سوی و نقطه آسیب حاکمان ما از دگر سوی است. چرا که در هر خانه، محفلی علیه نظام یا له او پا می‌گیرد و فضای تلخ مشاجرات انسانی و سیاسی به داخل خانه‌ها کشیده می‌شود. فراتر از خانه‌ها، جامعه، مجدداً بهانه‌ای برای نفس کشیدن پیدا می‌کند. شعبده‌ای که به زعم ما از تک و تا افتاده بود، باز به جولان در می‌افتد و هوادار می‌طلبد.
به راستی ما با موسوی و کروبی چه کنیم؟ به جهانیان چه پاسخ دهیم؟ با حداقل بیست میلیون هوادار اینان چه؟ گرچه ما همچنان می‌توانیم بر خیمه‌های جهل مردم بی‌نوای خویش، و به ضرب فریب‌گستری رسانه‌های حکومتی‌مان، رنگ‌افشانی کنیم، اما با جهان فهم چه؟ جهان فهم می‌گوید: موسوی و کروبی یا مقصرند یا نه؛ اگر نیستند، آزادشان کنید؛ و اگر مقصرند، به جرمشان رسیدگی کنید؛ آن هم نه در پستوهای دستگاه خفیف قضائی، که پیش چشم مردم جهان؛ همان کاری که دیگران در بلاد کفر می‌کنند.
حبس خانگی موسوی و کروبی لقمه گلوگیری بود که در ابتدا طعمی خوش داشت و راه تنفسی برای ما فراهم آورد؛ اما هرچه بر این حبس طنز گذشت، زهرناکی این لقمه، کاری‌تر و کاری‌تر شد.
رنج بزرگ ما نه از آن روی است که نمی‌توانیم سر و ته این درماندگی ویرانگر را در یک دادگاه به هم آوریم؛ بل رنج ما به این است که هم موسوی و هم کروبی، از بسیاری از بر مسند نشستگان ما پاک‌تر و شایسته‌تر و درستکارتر و خدوم‌تر و مردمی‌تر بوده‌اند. هر یک از این دو، برای برون‌رفت مردم از تنگنای حصاری که ما در چهار اطراف کشورمان بالا برده‌ایم، به میانه میدان آمده بودند. خلاصه هم موسوی و هم کروبی، سخنان نافذ و بی برو برگشتی برای گفتن دارند که برملا شدن آنها در یک دادگاه بایسته و آشکار، خواب ما را برمی‌آشوبد.
دستگیری فردی چون «ریگی» اگر برای دستگاه‌های امنیتی و قضائی ما افتخار به حساب آید، حبس خانگی موسوی و کروبی و همسرانشان، مطلقاً از افتخار و فهم و درایت و کاردانی ما حکایت نمی‌کند؛ بل از آن روی که دیانت و انسانیت ما را در مواجهه با چهار انسان بلاتکلیف به چالش می‌کشد، بر سرشکستگی ما و دستگاه‌های ذی‌ربط ما نیز تداوم می‌بخشد. ما اگر به ابتدایی‌ترین خصلت‌های مسلمانی متصف بودیم، تکلیف خبط و خطای این چهار نفر را روشن می‌کردیم و در محکمه‌ای آشکار، خسارت‌های احتمالی آنان را به رخ جهان فهم می‌کشیدیم و حقانیت احتمالی خود را برمی‌کشیدیم. حبس بلاتکلیف این چهار نفر و سخن گفتن‌های یک‌جانبه ما و تشکرهای تمام‌نشدنی ما از خودمان، هم بر انسانیت و مسلمانی ما خط کشیده است و هم قدر و قیمت دستگاه عتیقه قضائی ما را به خاک انداخته است.
با نزدیک شدن زمان برگزاری انتخابات در اسفند ماه سال جاری، گرمای داستان این «چه کنم‌ها» فزونی می‌گیرد و مجدداً التهاب جامعه را بر می‌انگیزد. این که خلاصه با این چهار نفر چه باید کرد و اساساً چه می‌توان کرد؟ تنها راه مشفقانه‌ای که به نظر من می‌رسد، اینها است:
۱- با توجه به حیثیتی که امروزه در جهان از ما به خاک افتاده، می‌دانم آزادی بدون قید وشرط آقایان موسوی و کروبی به سادگی در افق فهم ما جا نمی‌گیرد. چرا که پذیرش آن، با پرسش‌های متعددی مترادف خواهد بود؛ این که: «چرا گرفتید و چرا آزاد کردید؟ و از این حبس خانگی چه عایدتان شد؟ شما با حبس اینان، محبوبیت آنان را افزایش دادید و چهره خود را مخوف‌تر ساختید». با این همه، من می‌گویم اگر بنای برون‌رفت از این مخمصه را داریم، باید بدانیم خسارت آزادی حبس‌شدگان، با هر تبعاتی که خواهد داشت، از تداوم حبس آنان کم‌تر است؛ و همین کم و بیش خسارت، می‌تواند عامل خوبی برای تصمیم‌گیری درست ما باشد. آزادی این چهار نفر، می‌تواند با طعم آزادی سایر زندانیان سیاسی بیامیزد و خسارت‌ها و خیزش‌های در کمین را به ورطه تعویق اندازد. اگر هنوز حسی از شرم در روان ما می‌جنبد، از خیزش‌ها و جنبش‌های مردمان منطقه عبرت بگیریم و برای فریب مردم خویش، به دیگر سوی اشاره نکنیم.
۲- کاری با مردم ایران - چه در داخل و چه خارج - برای شرکت هر چه بیش‌تر در انتخابات آتی مجلس نداشته باشیم. مگر بعد از انتخابات مجلس، قرار است چه تغییراتی در ارکان کشور رخ بدهد که مردم برای شرکت در انتخابات سر از پای نشناسند؟ ما خود نیک‌تر از همگان می‌دانیم: مردمی که باید رأی بدهند، می‌دهند، و ما با احتساب همان رأی مختصر نیز می‌توانیم به تداوم روند پیشین خود ادامه دهیم. خودمان بهتر از دیگران می‌دانیم: ما را با کم و بیش آرای مردم کاری نیست. صد نفر هم که به ما رأی بدهند، ما با همان صد رأی، بساط برقراری خود را بر می‌افرازیم.

۳- اسلام هیچ‌گاه به قدری که در این سی و سه سال از هواداران دروغینی چون ما آسیب دیده است، در طول تاریخ آسیب ندیده بود. پیشنهاد می‌کنم نرم‌نرم، پای اسلام را از دم و دستگاه قضا و غیرقضای خود بربچینیم؛ اگر که خواستار بقای مسلمانی در این مُلک هستیم. آخر چرا به صورت خود سیلی نزنیم و از خدا طلب بخشایش نکنیم؟ شاید با این قدم خیر، خدای خوب برای سرانجام ما تمهیدی به کار اندازد و کاسه‌های چه کنم را از پیش روی ما بردارد. سخن به پایان خود رسید. کجاست خردی که در جان ناقابل ما آتش اندازد و ما را از چنبر هوای چموشی که دچارش گشته‌ایم، برهاند؟!

محمد نوری‌زاد
بیست و هفتم مهرماه سال نود

*** منبع ***
«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=9759
http://kaleme.com/1390/07/28/klm-77522/?theme=new
http://www.greencorrespondents.com/2011/10/blog-post_8560.html

۲۵–۱۷–۵– «من آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنم؟»، ۵ آبان ۱۳۹۰

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا رئیس بی‌سواد دستگاه قضا که در هر سخنش خدا و خوبی‌ها را در زیر پای هیولایی به اسم بی‌عدالتی ذبح می‌کند؟

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا دغلکار آشفته‌حالی چون احمدی‌نژاد که در هر قدم و در هر سخن و در هرتصمیم‌گیری‌اش، بنای لرزان این نظام نگون‌بخت را به انزوای کیاست و به مضحکه جهانی در می‌اندازد؟

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا نمایندگان بُزدل مجلس که باد معده خود را به اسم إحقاق حق موکلان خود به ما قالب می‌کنند؟!

پاسداران انقلاب در ماراتنی حیرت‌برانگیز، به قلب اموال عمومی مردم شبیخون زده‌اند و دست غارتگران تاریخ را در روبیدن اموال مردم از پشت بسته‌اند و از شیر مرغ تا جان آدمیزاد قاچاق می‌کنند و با مسلسل‌های خود بر سر میز مناقصه‌های نفتی و مخابراتی و دارویی و معدنی و هزار کوفت و زهر مار اقتصادی می‌نشینند و برای فردای این مملکت فلک‌زده، خواب‌های اطلاعاتی و امنیتی می‌بینند

عجب ترجیع‌بند سست و نادرستی شده است این «تبلیغ علیه نظام»! ریسمانی که یک جا تنگ می‌بندد و یک جا به دست باد، سر به هر سوی می‌برد. من با نوشته‌هایم آیا، آن جوان دانشجو با سخنانش آیا، آن کارگر با فریادش آیا، آن وکیل مردمی با دادخواهی قانونی اما گزنده‌اش آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا صدا و سیمای ما که آقای محمدرضا رحیمی را در سفر کرمانشاه در کنار رهبر، مثل شاخ شمشاد، نشان فهم خراش‌خورده مردم ایران و جهان می‌دهد؟ همان دزدی که پهلو به پهلوی رهبر، بر زمین چاکری نشسته و بی‌خیال دزدی‌های تمام‌نشدنی‌اش، و بی‌خیال نظامی که یک روز همگان – چه روستایی، چه رهبر– در نگاهش یکسان بودند، و نظامی که برای تناول همه عدالت، خیز برداشته بود، نرم‌نرم از فعالیت‌های دولت خدمتگزار می‌گوید و احسنت حاضران مثل خودش را بر می‌انگیزد.

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا رئیس بی‌سواد دستگاه قضا که در هر سخنش خدا و خوبی‌ها را در زیر پای هیولایی به اسم بی‌عدالتی ذبح می‌کند؟! همو که به ضرب یک حکم شتاب‌زده، بی آنکه تجربه یک بازپرسی ساده را داشته باشد، و بی آنکه چیزی به اسم استقلال قاضی را فهم کرده باشد، ننشسته بر مسند ویرانه‌ای به اسم دستگاه قضا، خود می‌گوید و خود حکم می‌کند و خود در خفا به محاسن شریف عدالت می‌خندد و با امضای احکام عهد عتیق، هنر نداشته‌اش را به رخ ما می‌کشد؟!

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا دغلکار آشفته‌حالی چون احمدی‌نژاد که در هر قدم و در هر سخن و در هرتصمیم‌گیری‌اش، بنای لرزان این نظام نگون‌بخت را به انزوای کیاست و به مضحکه جهانی در می‌اندازد؟!

ما علیه این نظام تبلیغ می‌کنیم یا نمایندگان بُزدل مجلس که باد معده خود را به اسم إحقاق حق موکلان خود به ما قالب می‌کنند؟!

«تبلیغ علیه نظام» آنجا معنا دارد که نظام ما از قله‌های بلند آزادی بهره‌مند باشد و مردم قلپ‌قلپ از آبشار جاری آزادی بنوشند و مست از تناول مأکولات برساخته از آزادی باشند و در عوض، یکی از جا بربخیزد و به دروغ از سلول‌های تنگ انفرادی و از سانسورهای مشمئزکننده و از فراگیری خفقان و از هوای مسموم امنیتی و از زبان‌های قفل‌بسته و به لکنت افتاده بگوید و بنویسد! یا این نظام ما از کار و تولید و صادرات و رشد و پویایی، سرشار باشد و یکی از سر لجاجت یا برای بر زمین زدن نظام ما بگوید کو کار؟ کو رشد؟ کو صادرات؟

«تبلیغ علیه نظام» آنجا معنا دارد که مسؤولین و دانه‌درشت‌های ما دزد و نابکار و هفت‌خط و آب زیر کاه نباشند و فلان نویسنده یا فلان دانشجوی مغرض، در نوشته و سخنش سیاه‌نمایی کند و بگوید آی دزد!

یا پاسدارانی که قرار بوده و هست پاسدار انقلاب و نظام باشند، با همان خلوص سال‌های دفاع مقدس، مشغول صیانت از آرمان‌های آسمانی انقلاب و نظامند، اما یکی قلم به دست بگیرد و ناجوانمردانه بنویسد: همین پاسداران انقلاب در ماراتنی حیرت‌برانگیز، به قلب اموال عمومی مردم شبیخون زده‌اند و دست غارتگران تاریخ را در روبیدن اموال مردم از پشت بسته‌اند و از شیر مرغ تا جان آدمیزاد قاچاق می‌کنند و با مسلسل‌های خود بر سر میز مناقصه‌های نفتی و مخابراتی و دارویی و معدنی و هزار کوفت و زهر مار اقتصادی می‌نشینند و برای فردای این مملکت فلک‌زده، خواب‌های اطلاعاتی و امنیتی می‌بینند.

بسیاری از زندانیان سیاسی و جوانان نگون‌بخت ما همین حالا مشغول گذراندن ماه‌ها و سال‌های محکومیت خود درزندان‌ها هستند. به چه جرم‌هایی؟ به جرم «تبلیغ علیه نظام». و یا مثلاً به جرم «توهین به رئیس‌جمهور». آنها به خاطر یک نوشته یا یک سخن علیه رئیس‌جمهور نامتعادل، آن هم در یک جمع محدود و معدود، اکنون در زندان‌اند و بازجوهای کارکشته ما با شگردهای مخصوص به خود، آنان را به گناه نابخشودنی‌شان معترف ساخته‌اند. پیشنهاد می‌کنم آنانی که از سر دلسوزی و علاقه به قانون، گوش‌های خود را برای هر شهاب تبلیغی تیز کرده‌اند، یک نگاهی به رفتار مسؤولین صاحب‌نام‌مان بیاندازند تا بدانند تبلیغ ویرانگر علیه نظام در سخنان و موضع‌گیری‌ها و امضاها و تصمیم‌گیری‌های آنان دست به دست می‌شود نه در نوشته چند خطی یک فعال سیاسی. باز پیشنهاد می‌کنم این فیلم کوتاه را ببینید و خودتان قضاوت کنید و ببینید دستگاه قضائی ما چرا نمی‌تواند از پس این آقا برآید و او را به جرم توهین به رئیس‌جمهور به زندان اندازد؟ خنده‌دار این که رئیس دستگاه قضا می‌گوید «ما منتظر شکایت آن مسؤولی که نسبت به او توهین شده، نمی‌مانیم و از جایگاه مدعی‌العموم، کار خودمان را می‌کنیم». می‌دانم این فیلم و این مضحکه را بارها دیده‌اید، اما تماشای مجدد آن برای فهم بیش‌تر «تبلیغ علیه نظام و مسؤولان نظام، و برای آگاهی از استقلال دستگاه قضائی و حکم‌های یکسانش، و برای تماشای مقوله خنده‌داری به اسم عدالت» بسیار کارساز است.

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=9920

۲۶–۱۷–۵– مصاحبه محمد نوری‌زاد با وبسایت «کلمه»، ۹ آبان ۱۳۹۰

مصاحبه‌کننده: کامبیز محبی‌نژاد

کاخ‌ها را فرو ریخته و فرصت‌ها را از دست رفته می‌بینم. عزمی نیز از جانب متولیان امر برای ترمیم و اصلاح امور و جبران آسیب‌ها و خسارت‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نمی‌بینم

اسلحه‌ها هم می‌پوسند و کارکردشان را از دست می‌دهند

ناامیدی من، نه به قَدَم‌های خودم، که به همه حنجره‌هایی مربوط است که حرف از خدا و پیغمبر و مسلمانی می‌زنند و برای فریب هرچه بیش‌تر ما خیز برداشته‌اند

شاه، وقتی هم که دید مردم نمی‌خواهندش، چمدان‌هایش را بست و رفت و از وقوع یک جنگ داخلی جلوگیری کرد

ظلم پایدار نیست؛ و ما که خود به کانونی از ظلم بدل شده‌ایم، خواه ناخواه با این سیل مواجه خواهیم شد

سقوط اخلاقی در این مُلک، به جایی رسیده که می‌توان ادعا کرد: جمهوری اسلامی در خراش انداختن که نه، در دریدن اخلاق به یک شگرد کم‌نظیر دست یافته است

قبل از انقلاب، دینداران دیندارتر بودند و مسلمانی‌ها واقعی‌تر بود و حالا جامعه پر شده از ریا و دروغ و بی‌اخلاقی و...

علمای ما در مجموع یا نمک‌گیر حاکمیت‌اند و نبض اسلامشان را با حاجت‌های حاکمیت تنظیم می‌کنند، یا چنان از بلایی که شعبان بی‌مخ‌های مذهبی به سر آقایان منتظری و صانعی آوردند، به آغوش ترسی فراگیر خزیده‌اند که نای اعتراض حتا به جزئیات امور نیز ندارند

من از جانب مخاطب مستقیم نامه‌هایم [آقای خامنه‌ای] تا کنون جوابی دریافت نکرده‌ام

جمهوری اسلامی در صف ضایع‌کنندگان اسلام و خدا و پیغمبر و بالاکشان حقوق مردم قرار دارد

اکنون این فرصت سرآمده و حجت‌ها بر صغیر و کبیرشان تمام شده؛ آنان که باید بروند، باید بروند؛ این تعارف‌بردار نیست. تاریخ برای ثبت تغییرهای بنیادین در این مُلک پایکوبی می‌کند

این مدلی که: نظارت دستگاه‌های نظارتی به هیچ گرفته شود، و قانون به طنزی مستمر بدل شود، و نمایندگان مردم در پوسته‌ای از ترس فرو شوند و شهامت سر برآوردن نداشته باشند، ناگزیر ما را به اینجا می‌رساند که رسانده است

اگر رهبر ما خود شخصاً به دستگاه‌های نظارتی اجازه واکاوی در چند و چون پولی دستگاه‌های تحت امر مستقیمش را می‌داد و از آنها می‌خواست مرتب به مردم گزارش بدهند، دیگران این‌گونه در روییدن اموال عمومی مردم حریص نمی‌شدند

دوست من، سر این رشته را رها کن. رد پای دزد را در آن سوی دیوار خانه مجوی. دزد هموست که ما او را به نگاهبانی گمارده‌ایم

محمد نوری‌زاد به ظاهر پر از تناقض است، وقتی که هم از ناامیدی می‌گوید و هم از انرژی، باز سرشار از تناقض به نظر می‌رسد، وقتی که در نامه‌ها به رهبری، گاهی لحنش از فرط دلسوزی عاشقانه می‌شود و در همان حال، سنگین‌ترین نهیب‌ها را به سوی عالی‌ترین مقام نظام روانه می‌کند. اما صاف و ساده و صادق و بی‌آلایش هم هست؛ آن‌چنان‌که نه مخالفانش جز فحش و توهین توانسته‌اند ایرادی به مشی اخیر او بگیرند، و نه دوستانش عمق جسارت او در عبور از خط قرمزهای واهی و ساختگی را به سادگی باور می‌کنند.
سابقه جهادی و انقلابی او از یک سو، و روحیه جسور و انتقادی‌اش از سوی دیگر، چهره‌ای از او به نمایش می‌گذارد که با روح لطیف نویسنده دعاهای انفرادی به سختی می‌خواند. اما نوری‌زاد همین است که هست؛ همان «کیهانیِ» سابق که که بی‌پروا از بدکرداری امروز کیهانیان بیزاری می‌جوید، همان نویسنده که شجاعت به خرج داد و اعتراف کرد که او عکس امام را پاره کرده، در حالی که همه مدعیان، پیش‌تر راه و رسم امام را از بین برده بودند، همان زندانی دیروز که در سلول بود و بر سر زندانبانانش فریاد می‌زد و می‌گفت که آنها زندانی اویند، و همین قلم به دست امروز که وقتی از اتهام «تبلیغ علیه نظام» برآشفته می‌شود، سوابق تخریبی سراپای نظام را به رخ می‌کشد. شاید اگر دکتر شریعتی امروز زنده بود، او را به نام «ابوذر» یاد می‌کرد و با این برادرش از «این‌چنین بود»ها می‌گفت.
گفت‌وگوی «کلمه» با محمد نوری‌زاد، بیش از آنکه یک مصاحبه باشد، یک رنجنامه است، بلکه شاید شرمنامه؛ شاید نوعی جمع‌بندی از همه غصه‌های خورده‌شده در این سال‌ها، و شرمندگی در پیشگاه پاکانی که آرمانشان و جوانانی که ایمانشان به یغما رفت. «روایتگر فتح» ما، این بار «روایت شرم‌ها و رنج‌ها» را بازگو می‌کند. ببینیم چه می‌خواهد بگوید:

[پرسش:] اخیراً در یادداشتی [«با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟» ص ۱۵۱٤ کتاب «نجواهای نجیبانه»] به موضوع حصر آقایان موسوی و کروبی پرداخته‌اید. لحن این یادداشت‌تان کمی ناامیدانه‌تر از یادداشت‌های قبلی است. به‌خصوص آنجا که به پیشنهادها می‌رسید، در واقع فقط یک پیشنهاد دارید: اینکه موسوی و کروبی آزاد شوند. در مقدمه‌اش اما تناقض‌های این کار را مطرح می‌کنید، در دو بند بعدی هم باز ناامیدی از اصلاح خطاهای موجود موج می‌زند. این ناامیدی را در حالی در یادداشت‌های شما می‌بینیم که در نامه‌هایتان به رهبری، و در دیگر آثار قلمی‌تان در دو سال اخیر، مدام سعی داشته‌اید حد وسط را بگیرید و روی امید به اصلاح وضع موجود و تغییر رفتارها سرمایه‌گذاری کنید. آیا واقعاً ناامیدید؟ آیا آنجا که می‌نویسید «کجاست خردی که در جان ناقابل ما آتش اندازد و ما را از چنبر هوای چموشی که دچارش گشته‌ایم، برهاند؟» احتمال چنین اتفاقی را در افق پیش رو نمی‌بینید؟

[پاسخ:] بله، من به صورت ظاهر ناامیدم؛ سخت؛ و دل‌شکسته‌ام؛ نیز شاید: ورشکسته‌ام؛ چرا که کاخ‌ها را فرو ریخته و فرصت‌ها را از دست رفته می‌بینم. عزمی نیز از جانب متولیان امر برای ترمیم و اصلاح امور و جبران آسیب‌ها و خسارت‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی نمی‌بینم. با این همه، آیا تن‌پوشی از ناامیدی به تن کرده‌ام؟ و رغبتی به رؤیت فردا ندارم؟ هرگز. باور کنید من سر تا پا انرژی‌ام. پرانرژی‌تر از یک جوان برومند. من سر تا پا انرژی‌ام برای روفتن هرچه نادرستی است. برای روفتن هر آن چیزی که در این سال‌ها به اسم اسلام بر تن ما لباس کرده‌اند. برای فرو ریختن هر آن چیزی که با فریفتن ما فربگی یافته. به این رسیده‌ام که حد وسط یعنی همین. یعنی «نه» گفتن به هر زشتی‌ای که برای فریب ما لباس زیبا به تن کرده.
منظور من از بارش آن همه ناامیدی، تأکید بر این نگرش تلخ است که به طرف مقابل بگویم: فلانی، بدان که ما می‌دانیم چه ذات درهم‌پیچی داری. از قرآن قِدَم که لباس بپوشی، باورت نمی‌کنیم. اما بله، به خاطر این که اسلحه به کمر بسته‌ای و از کشتن ما هم واهمه نداری، تحملت می‌کنیم. موقتاً تحملت می‌کنیم. و باز با این تأکید که: اسلحه‌ها هم می‌پوسند و کارکردشان را از دست می‌دهند. با این توصیف، می‌بینید که ناامیدی من، نه به قَدَم‌های خودم، که به همه حنجره‌هایی مربوط است که حرف از خدا و پیغمبر و مسلمانی می‌زنند و برای فریب هرچه بیش‌تر ما خیز برداشته‌اند.

ما شاهد یک رفتار کلی‌تری از نظام سیاسی هستیم که شاید طرح بی‌تعارف آن لازم باشد. انگار نظام می‌ترسد از اینکه به یک چیزی شبیه آشتی ملی یا عفو عمومی تن دهد. حتا چنین کاری را به شکلی که مستلزم کوتاه آمدن حکومت از موضع خود نباشد و تنها موجب حل بخشی از بحران موجود شود هم نمی‌پذیرد.

[پرسش:] حتا غیر از آشتی ملی و عفو عمومی، راه‌های دیگری هم پیشنهاد شد. یکی از این راه‌ها را خود شما پیشنهاد کردید، که هر روز انفرادی معادل ۱۰ روز حبس در نظر گرفته شود؛ که اگر چنین می‌شد، بسیاری از زندانیان سیاسی فعلی به طور عادی و حتا بدون اعلام عفو عمومی، باید آزاد می‌شدند. واقعاً چرا نظام می‌ترسد؟ آیا راهی وجود ندارد برای پایان دادن به وضعیت فعلی؟ یا اینکه راه هست و اراده‌ای نیست؟ مشکل در چیست؟

[پاسخ:] من خودم همین را در زندان، از بازجوی کودن و بی‌سواد خودم پرسیدم؛ که: شاه با آن همه تبلیغی که ما از نامسلمانی او هوار کشیدیم، به یک اصولی پایبند بود. از موارد خاص که بگذریم، مثلاً به یک زندانی اجازه می‌داد بعد از اتمام محکومیتش، به سر کار قبلی‌اش برود. یک دانشجو بعد از زندان به سر کلاسش برمی‌گشت. یک استاد نیز. هرگز در آن زمان به خانواده زندانیان کاری نداشت. حریم خصوصی مردم محترم بود. وقتی هم که دید مردم نمی‌خواهندش، چمدان‌هایش را بست و رفت و از وقوع یک جنگ داخلی جلوگیری کرد. و خیلی حرف‌های دیگر. که بازجوی بی‌سواد و کودن من در پاسخ به حرف‌های من گفت: شاه همین کارها را کرد که ور افتاد. ما که خیال ور افتادن نداریم!
این که حاکمیت بنای آشتی ندارد، به این دلیل است که نمی‌خواهد برای طرف مقابل خودش شأنی فراتر از فتنه‌گر و فتنه‌گران قائل شود. دعوت به آشتی یعنی: نیم حق با من است و نیم دیگرش با شما. و این، کم اعتراف نیست. حاکمیت برای اعتراض مردم اگر کم‌ترین بهایی قائل شود، منفذی در سد به ظاهر محکم خود پدید می‌آورد که همان منفذ کوچک، بساط استحکام او را در هم می‌شکند.
اجازه بدهید با این نکته به عمق پرسش شما انگشت بگذارم: این داستانی که ما از آن به «بیداری اسلامی» یاد می‌کنیم و اصرار داریم از این سیلی که به سمت ما خیز برداشته، دامن برکشیم و خود را از هجوم آن مبرا بدانیم، داستان حتمی این سنت الاهی است که: ظلم پایدار نیست؛ و ما که خود به کانونی از ظلم بدل شده‌ایم، خواه ناخواه با این سیل مواجه خواهیم شد. این سیل در سال ۸۸ از ایران شروع شده و بعد از سرکوب مردم، موقتاً راهش را به جوامع عربی کج کرده است. قطعاً این سیل به بستر اصلی‌اش باز خواهد گشت و بساط ظلم را در این مُلک برخواهد چید.

[پرسش:] جناب آقای نوری‌زاد! اجازه بدهید بحث را با نامه چند روز قبل آقای تاج‌زاده به مقام رهبری ادامه دهیم. در این نامه به دو سه ایراد فاحش اخلاقی- اسلامی در رفتار مأموران بالادست و پایین‌دست نظام اشاره شده بود. از جمله اینکه کمک مالی به خانواده زندانی، جرم تلقی می‌شود؛ یا اینکه همسر متهم را بازداشت می‌کنند یا تحت فشار قرار می‌دهند تا همسر زندانی‌اش را بشکنند. آقای تاج‌زاده تعبیر به «سراشیبی سقوط اخلاقی و معنوی نظام» کرده بود. شما هم نمونه‌هایی از این دست را سراغ دارید؟ و به چنین سقوطی باور دارید؟

[پاسخ:] نامه نهم من به رهبر جمهوری اسلامی ایران، آماده انتشار است. من حتا فایل صوتی آن را نیز با صدای خودم آماده کرده‌ام. بدون این‌که از نامه آقای تاج‌زاده خبر داشته باشم، من نیز در نامه نهم به فاجعه‌هایی از این دست اشاره کرده‌ام. سقوط اخلاقی در این مُلک، به جایی رسیده که می‌توان ادعا کرد: جمهوری اسلامی در خراش انداختن که نه، در دریدن اخلاق به یک شگرد کم‌نظیر دست یافته است.
در آن نامه به رواج یک خصلت ناپسند اشاره کرده‌ام که متأسفانه همه‌جایی و همگانی شده. در مشهد مقدس به یک محفل علمی رفتم. هفتاد عالم روحانی از سی ساله تا هفتاد ساله در آن مجلس حضور داشتند. پیش از شروع سخن، یک عالم روحانی شصت و پنج ساله، یک سینی آورد و همگان، طبق یک سنت جاری، تلفن‌های همراه خود را در آن سینی گذاردند و همو سینی را به جایی دور برد و جلوی یک تلویزیون روشن گذاشت و خود برگشت. آسیب‌های اخلاقی در حوزه‌های امنیتی به فاجعه‌هایی در افتاده که جز با سقوط همه‌جانبه کانونی که به عمله‌ها و کارگزاران این فاجعه اکسیژن می‌رساند، مرمت و مداوا نمی‌شود.
این فقط حرف ما و شما و آقای تاج‌زاده و خلاصه منتقدان حاکمیت فعلی نیست. شبیه همین سخنان را آیت‌الله استادی امام جمعه سابق قم نیز که در بسیاری موارد، مدافع حاکمیت و رهبری فعلی است، مطرح کرده بود. ایشان گفته بود جمهوری اسلامی در هر زمینه‌ای موفق بوده باشد، در زمینه اخلاقی پیشرفتی نداشته‌ایم، یا شاید تعبیر شکست و پسرفت را مطرح کرده بود. یا آیت‌الله مظاهری در اصفهان یا آیت‌الله جوادی آملی و یا

برخی دیگر از علمای منتقد وضع موجود هم همین مضمون را طرح کرده بودند. از مردم هم بسیار می‌شنویم که می‌گویند: قبل از انقلاب، دینداران دیندارتر بودند و مسلمانی‌ها واقعی‌تر بود و حالا جامعه پر شده از ریا و دروغ و بی‌اخلاقی و....

[پرسش:] حالا به نظر شما با اینکه إجماعی قابل توجه، هم در بین علما و هم در بین مردم، درباره کارنامه اخلاقی نظام وجود دارد، چرا کسی کاری نمی‌کند؟ چرا فریادی از حوزه‌های ما، از علمای ما، از دردمندان ما بلند نمی‌شود؟ چرا نه در حاکمیت و نه در روحانیت، عزمی برای واکنش به این وضعیت قهقرایی و یک انقلاب اخلاقی و ایمانی نمی‌بینیم؟

[پاسخ:] علمای ما در مجموع یا نمک‌گیر حاکمیت‌اند و نبض اسلامشان را با حاجت‌های حاکمیت تنظیم می‌کنند، یا چنان از بلایی که شعبان بی‌مخ‌های مذهبی به سر آقایان منتظری و صانعی آوردند، به آغوش ترسی فراگیر خزیده‌اند که نای اعتراض حتا به جزئیات امور نیز ندارند. البته این علمای ترسو، اسم این سکوت دهشتناک خود را با «نکند اسلام آسیب ببیند!» آذین بسته‌اند. به همین دلیل است که در این میان، تنها دو نفر از آنان زده‌اند به سیم آخر. یکی جناب بیات [زنجانی] و دیگری جناب دستغیب [شیرازی]. این دو بزرگوار، به زعم ماست که زده‌اند به سیم آخر، و حال آنکه نه، آنان بدیهی‌ترین باورهای دینی خود را، که دیگران شهامت ابراز آن را ندارند، به زبان می‌آورند و مخاطرات این صریح‌گویی و نترسیدن خود را نیز پذیرفته‌اند. من یادداشتی دارم با عنوان «خودسوزی آیت‌الله‌های ایران». در این یادداشت، راه برون‌رفت از حادثه‌های خونین سرزمینمان را در به سیم آخر زدن هشتاد عالم دینی دیده‌ام؛ که این هشتاد نفر اگر به پیشنهاد من تن در دهند، ما را از سرانجامی چون وقایعی که این روزها در سوریه رخ می‌دهد، پرهیز خواهند داد.

[پرسش:]
بعضی از همراهان و همفکران جوان‌تر ما می‌گویند تا کی همین‌طور بگوییم و پاسخی نگیریم؟ همه می‌دانیم که وضع موجود با آرمان‌های پیشین سازگار نیست. اما چه کنیم؟ در همین نامه اخیر آقای تاج‌زاده صراحتاً می‌نویسند نه از رهبری خواسته‌ای دارند، نه انتظار تغییر رفتارشان را دارند و نه توقع دیگری. بیش‌تر به نظر می‌رسد قصد نوعی اتمام حجت دارند، و یا همان چیزی که خودشان گفته‌اند، یعنی یادآوری آرمان‌ها و مسیری که قرار بود طی کنیم و نشد. یا به قول آیت‌الله موسوی اردبیلی، چه می‌خواستیم و چه شد! نامه‌های خود شما هم همین‌طور بوده، در خیلی مواقع، شما آرمان‌ها را یادآوری کرده بودید، هشدار و إنذار داده بودید، دردها را گفته بودید و درمان طلبیده بودید. اما ظاهراً هیچ خبری از آن طرف نیامده؛ هیچ هشداری شنیده نشده و هیچ اعتنایی به این تذکرها و امر به معروف‌ها و اتمام حجت‌ها و... هرچه اسمش را بگذاریم، نشده است. چه باید کرد؟ چقدر باید گفت؟ تا کجا باید خار در چشم و استخوان در گلو ماند؟

[پاسخ:] درخت اعتراض مردم و خواست‌های به‌حقشان رشد کرده و ثمر داده است. باید صبر کرد این ثمر برسد. شتاب نباید کرد. با کمی صبوری محصول این درخت تناور خواهد رسید. شاید بگویید: می‌آیند و این درخت را از بیخ و بن اره می‌کنند. می‌گویم: اگر این کار شدنی بود، شوروی سابق اکنون بود و بالای سر ما عربده می‌کشید. به سنت‌های ابدی و حتمی هستی نمی‌توان اره کشید. ظلم، رفتنی است. حتماً.

[پرسش:] اما بالأخره ما با سنگ که طرف نیستیم! این‌همه دلسوزی و غمخواری و هشدار و إنذار، نباید پاسخی یا اثری داشته باشد؟ نامه‌های خود شما، آیا تا به حال جوابی دریافت کرده؟ آیا تأثیری از آنها در تغییر رفتارها دیده‌اید؟ و یا لااقل در شرمندگی مأموران و صاحبان رفتارهایی که نه با آرمان‌ها می‌خواند و نه با ایمان‌ها؟

[پاسخ:] من از جانب مخاطب مستقیم نامه‌هایم [آقای خامنه‌ای] تا کنون جوابی دریافت نکرده‌ام. به جز یک بار در زندان، که نامه‌ای محرمانه برای ایشان نوشتم و در امتداد نامه‌های پیشین از ایشان خواستم به آشتی ملی روی برند. این نامه ظاهراً – آن‌طور که پاسداری به داخل سلول من آمد و گفت – توسط ایشان مطالعه شده بود. بله، این یک اصل اساسی رویه‌های جاری حاکمیت است، که نباید به طرف مقابل رو داد و تحویلش گرفت.

[پرسش:] بگذریم! یک سؤال متفاوت؛ چندی قبل خبری منتشر شد درباره سه سرباز زندان اوین که گفته می‌شد نامه‌های شما و آقای تاج‌زاده را به بیرون انتقال داده‌اند. ماجرا چه بود و از وضعیت آنها خبری دارید؟ به نظر خود شما واقعاً این کار جرم است؟ آن هم در حالی که بسیاری از فلسطینی‌ها در زندان‌های رژیم صهیونیستی از اینترنت و ارتباطات مختلف بهره‌مندند، یا نه فقط در بعضی کشورهای دیگر، بلکه در همین ایران معاصر خودمان، مواردی بوده که کسانی از داخل زندان، نامزد انتخابات می‌شده‌اند و رأی هم می‌آورده‌اند. یعنی این‌قدر امکان ارتباط و حضور اجتماعی بوده؛ آن‌وقت اینجا کسی زندانی می‌شود، به خاطر اینکه به یک زندانی کمک کرده نامه بنویسد یا یادداشتش را بیرون بفرستد!

[پاسخ:] این سه سرباز نوشته‌های ما را بیرون نمی‌بردند، بلکه برای ما خرید می‌کردند؛ مثل کاغذ یا مایحتاج روزانه. حتا برای من وسایل نقاشی می‌خریدند؛ مثل رنگ. قلم مو. درباره نوشته‌ها نیازی به سربازان نبود. ما نوشته‌های خود را روی شیشه سالن ملاقات می‌گذاشتیم و اعضای خانواده ما آنها را رونویسی می‌کردند. بعدها که متوجه شدند، ما را ممنوع‌الملاقات کردند.
اما درباره روح پرسش شما می‌گویم: اینجا ایران است. با اسلامی که به زور از پی می‌کشد. فیلم سینمایی «راه» را «یولماز گونی» از داخل زندان کارگردانی کرد. او می‌نوشت و بیرون می‌داد و دستیارش همان‌ها را می‌گرفت. فیلمی که بنای فرهنگ و کاستی‌ها و زشتی‌های اجتماعی و قراردادهای نادرست اجتماعی ترکیه را به چالش کشید و در سطح جهان نیز درخشید.
اینجا ایران است دوست من؛ به حکمی که برای آقای جعفر پناهی و خانم نسرین ستوده بریده‌اند توجه کنید؛ یا مگر مستندسازان ما را بلافاصله با جاسوسی درنیامیختند؟ با انتشار اسمشان در «کیهان»؟ اما هنوز که هنوز است ما اسمی از روبندگان ذخایر پولی این سرزمین فلک‌زده نشنیده‌ایم. مثلاً آبروی مؤمن باید حفظ شود!

[پرسش:] بگذارید بیش‌تر به این بحث مقایسه بپردازیم؛ یک اتفاقی که با توجه به گسترش ارتباطات جهانی و کمرنگ شدن مرزها افتاده، پررنگ شدن نقش عنصر مقایسه در ذهنیت ما و همگان است. زندانی ما، وضعیت خود را با زندانیان دیگر کشورها مقایسه می‌کند، مردم ما معیشت دیگران را می‌بینند و قیاس می‌کنند، روزنامه‌نگار ما دنبال الگوهای جهانی می‌رود، در زمینه حقوق بشر معیارهای جهانی مقبول و مد نظر قرار می‌گیرد و همین‌طور در همه حوزه‌ها. به نظر شما جمهوری اسلامی و جامعه‌ای که در این سه دهه ساخته شده، در مقایسه‌های منطقه‌ای و جهانی چه وضع و جایگاهی پیدا می‌کند؟

[پاسخ:] در صف ضایع‌کنندگان اسلام و خدا و پیغمبر و بالاکشان حقوق مردم!

[پرسش:] این رویکرد مقایسه‌ای مهم است. همین رویکرد را خود شما یک بار در نامه‌ای، درباره وضع ایران و آمریکا داشتید [هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای]. در آن نامه، در عین رد و طرد سلطه‌جویی‌ها و نگاه‌های شیفته و آرمانی به آمریکا و... نشان دادید که به رغم همه ادعاها نتیجه کار ما تا چه حد از وضعیت دشمن ما عقب‌تر است، کما اینکه حتا از آرمان‌های خودمان هم عقب‌تر است. حتا این مقایسه را گاهی عوام در نسبت با زمان شاه، و برخی نخبگان در قیاس با فضای باز اول انقلاب مطرح می‌کنند [هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای]. این مقایسه‌ها چه تبعاتی برای نظام موجود دارد و چه تأثیری بر آرمان و ایمان مردم ما می‌گذارد؟

[پاسخ:] این مقایسه‌ها اخیراً پا گرفته، وگرنه ما تا همین چند سال گذشته از این حرف‌ها نمی‌زدیم. علتش را در این می‌دانستیم که باید به حاکمان فرصت داد. اکنون این فرصت سرآمده و حجت‌ها بر صغیر و کبیرشان تمام شده؛ آنان که باید بروند، باید بروند؛ این تعارف‌بردار نیست. تاریخ برای ثبت تغییرهای بنیادین در این مُلک پایکوبی می‌کند.

[پرسش:] سؤال آخر را به بحث مفاسد اخیر اختصاص می‌دهیم. ما شش سال است که یک دولت مدعی عدالت داریم. رهبری خود مدعی قضیه است و می‌گوید ده سال است شعار مبارزه با فساد می‌دهد. پس چرا کار حاکمیت به اینجا رسیده؟ خود شما و خیلی‌های دیگر در دو سال اخیر و قبل از آن هشدارهایی درباره مفاسد اقتصادی و ریشه‌های فرهنگی و سیاسی آن داده بودید، که ظاهراً شنیده نمی‌شده؛ مثلاً بحث مخابرات و سپاه که در یکی از نامه‌هایتان [پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای] اشاره کردید.

[پاسخ:] جالب است که ما ظاهراً یک حاکمیت یکدست هم داریم و می‌توان حدس زد که بسیاری از پرونده‌های مشابه لاپوشانی می‌شود و یکی دو موردی که تا کنون افشا شده هم به خاطر دعواهای سیاسی و انتخاباتی بوده. حالا با شناختی که شما از ساختار فعلی دارید، اگر بخواهید به مردمی که سؤال‌های زیادی در این باره دارند پاسخ بدهید، آیا این سه هزار میلیارد و یکی دو مورد مشابه مطرح‌شده را باید نوک کوه یخ دانست؟ و چه شده که فساد در نظام ما تا این حد گسترده شده که الآن بالا و پایین، همه از این وضعیت می‌نالند؟

این مدلی که: نظارت دستگاه‌های نظارتی به هیچ گرفته شود، و قانون به طنزی مستمر بدل شود، و نمایندگان مردم در پوسته‌ای از ترس فرو شوند و شهامت سر برآوردن نداشته باشند، ناگزیر ما را به اینجا می‌رساند که رسانده است.

اگر رهبر ما خود شخصاً به دستگاه‌های نظارتی اجازه واکاوی در چند و چون پولی دستگاه‌های تحت امر مستقیمش را می‌داد و از آنها می‌خواست مرتب به مردم گزارش بدهند، دیگران این‌گونه در روبیدن اموال عمومی مردم حریص نمی‌شدند.

دوست من، سر این رشته را رها کن. رد پای دزد را در آن سوی دیوار خانه مجوی. دزد هموست که ما او را به نگاهبانی گمارده‌ایم. داستان سهام مخابرات و بالا کشیدن آن توسط سپاه، همان نوک کوه یخ است. ما ظاهراً انقلابمان را به این پاسداران سپرده بودیم تا برای ما پاسداری‌اش کنند. ادامه این حکایت را به عهده «برادران قاچاقچی» [اشاره به سخنی از احمدی‌نژاد که در یکی از سخنرانی‌های خود، به طنز و تلمیح، سپاهیان مشغول قاچاق در اسکله‌های غیرقانونی را «برادران قاچاقچی» نامیده بود] می‌گذارم.

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/08/09/klm-78137

۲۷–۱۷–۵– «مرگ تدریجی میرحسین موسوی!»، ۱۳ آبان ۱۳۹۰

نمی‌دانم حادثه‌های بعد از مرگ تدریجی آقایان موسوی و کروبی به کجا خواهد انجامید؛ اما می‌توانم با اطمینانی قریب به یقین، هیمنه خودمان را در خاک ببینم، و اقتدارمان را در خاطره‌های محو تاریخ

هرکشوری برای خود یک «میز مخصوص» دارد که من البته به عرض و طول این میز مخصوص و میزان بُرد و نفوذ آن کاری ندارم. خصوصیت این میز دو سه نفره در این است که می‌شود سفره بحران‌های جاری و آتی کشور را روی آن پهن کرد و با تماشای آن، عقل‌ها را به هم پیوست و برای استحاله یا اضمحلال یک یا چند بحرانِ پیشِ رو، چاره‌اندیشی کرد. جا و مکان این میز مخصوص نیز چندان مهم نیست. این میز می‌تواند اساساً وجود خارجی هم نداشته باشد. اتاق اینِ میز می‌تواند در مغز کوچکِ منِ نوری‌زاد پا بگیرد و در همانجا هم محو و نابود شود.
باورکنید من قبول ندارم قد و قواره حادثه‌های بعد از انتخابات سال ۸۸ در اندازه‌ای بود که سفره‌اش روی آن میز مخصوص پهن شود و خروجی آن مثلاً بگیر و ببند و کشتار و حبس خانگی آقایان موسوی و کروبی باشد. البته خود انتخابات سال ۸۸ و خروجیِ خاصِ آن، چرا. شأن آن انتخابات کاملاً درخور میز مخصوص بود و باید خروجی مناسبی نیز از آن انتخابات کم‌نظیر عاید ما می‌شد که شد [نشد].
من در نوشته «با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟» سه گزینه را درباره حبس خانگی آقایان موسوی و کروبی مطرح کرده‌ام. یکی، تداوم حبس خانگی آنان، دیگری، محاکمه علنی آنان، و سومی، آزادی بی قید و شرط آنان. و خود خیرخواهانه بر همان سومی انگشت نهاده‌ام، که: صلاح فعلی ما با اعتنا به شرایط داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی در این است که موسوی و کروبی را آزاد کنیم و تبعات این آزادی را نیز بپذیریم؛ تبعاتی که حتماً از آسیب‌ها و خسارت‌های دو گزینه یکم و دوم کم‌تر و قابل تحمل‌تر است.
من اما فراموش کردم که در این میان گزینه چهارمی نیز هست و می‌توان سفره‌اش را بر همان میز مخصوص پهن کرد. و آن، مرگ تدریجی میرحسین موسوی و کروبی است.
مرگ موسوی و کروبی با همه شوکی که به جان جامعه ما در می‌اندازد، می‌تواند اما سر و ته این فتنه پیچ در پیچ و به ظاهر لاینحل را به هم آوَرَد و همه را در برابر یک عمل انجام‌شده و ماورایی قرار دهد. مثل مرگ تدریجی خیلی‌ها که اگر پرده‌ها پس برود، بهت ما را برخواهد انگیخت. وقتی دستگاهی، گوش تا گوش گلوی فروهر و همسرش را می‌برد، چرا از استعداد مرگ تدریجی سود نبرد؟!
اخیراً شایع شده که آقای موسوی به سرطان خون مبتلاست؛ ما کاری به راست و دروغ این شایعه نداریم؛ ممکن است این شایعه صد در صد درست باشد و صد درصد هم نادرست. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم اکنون این شایعه در میان مردمی که موسوی را هزار هزار برابر احمدی‌نژاد و امثال او قبول دارند و تعدادشان هم کم نیست، دهان به دهان می‌شود.
بزرگان ما اگر هوشمند باشند، اجازه نمی‌دهند کم‌ترین غبار و تراشه‌ای از این شایعه به دامنشان بنشیند. این شایعه جدی است. بسیار جدی. و در کنار آن، شایعه «چیزخور» کردنِ موسوی و کروبی نیز جدی است. مردم می‌گویند برای دستگاه اطلاعاتی ما کاری ندارد موسوی و کروبی را با خوراندن چیزی که در دسترس همگان است، به یک بیماری ناشناخته و تدریجی مبتلا کند و پیش از مرگ و درست بیخ گوش انتخابات، آزادشان کند تا در خانه خودشان و جلوی چشم همگان و بستگانشان جان بکنند و بمیرند.
باید زیرک بود و این شایعه را پاکسازی کرد. پیشنهاد من این است که با گماردن کارآمدترین تیم مستقل پزشکی – ایرانی و خارجی – وضعیت جسمی و روحی آقایان موسوی وکروبی، مرتب و حتا روز به روز بررسی و به مردم گزارش شود.
بزرگان ما می‌توانند با هوشمندی و البته با نشان دادن حسن نیت‌شان، با تشکیل یک تیم بین‌المللی پزشکی موافقت کنند و همه مسؤولیت‌های مرگ احتمالی آقایان موسوی و کروبی را به همان تیم مستقل احاله کنند. این پزشکان می‌توانند از همین فردا صادقانه مردم را از سلامت یا نوع بیماری اینان مطلع سازند و هرشائبه نادرستی را از اطراف آن میز مخصوص و سفره مخصوص‌ترش برطرف سازند.
این پیشنهاد من اگر به هیچ گرفته شود، و اگر آقای موسوی یا آقای کروبی حتا به مرگ طبیعی فوت کنند، آن شایعه سرزنده و بانشاط از کمینگاه خود به در می‌آید و همه ساحت‌های حیثیتی ما را به تسخیر خود در می‌آورد. این شایعه در آن روز، به واقعیتی پرانرژی بدل خواهد شد و از چهره ما جلادانی خون‌آشام نشان جهانیان خواهد داد.

من شخصاً نمی‌دانم حادثه‌های بعد از مرگ تدریجی آقایان موسوی و کروبی به کجا خواهد انجامید؛ اما می‌توانم با اطمینانی قریب به یقین، هیمنه خودمان را در خاک ببینم، و اقتدارمان را در خاطره‌های محو تاریخ.

(سیزدهم آبان‌ماه سال نود)

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

http://nurizad.info/?p=10924

۱۸–۵– رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی‌شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸۶

توضیح:
آزاد آزاده (ع. خ.)

فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر، به اتهام عضویت و همکاری با پژاک (پ.ک.ک.)، به اعدام محکوم شد و در سن ۳۵ سالگی، در سحرگاه روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹، به همراه چهار تن دیگر (علی حیدریان، فرهاد وکیلی، شیرین عَلَم‌هولی و مهدی اسلامیان)، در زندان اوین تهران به جوخه اعدام سپرده شد. خلیل بهرامیان، وکیل فرزاد کمانگر و سه اعدام‌شده دیگر، اتهام عضویت و همکاری با پژاک را قویاً تکذیب کرد؛ او پس از اجرای حکم اعدام آنان، گفت:
«قاضی پرونده حرف‌های کمانگر و من را نشنید و من معتقدم کمانگر صددرصد بی‌گناه بود و حتا عضو گروه پ.ک.ک. هم نبود؛ اصلاً نه عضو بود نه هوادار بود؛ اصلاً شخصیتی نبود که اهل این برنامه‌ها باشد.» (مصاحبه با بی‌بی‌سی فارسی)
«آقایان حتا یک سرسوزن مدرک ندارند. اگر ادعا کنند، بیاورند پیش یک سری از قضات بی‌نظر و باشرف ایرانی که قضات دادگاه‌ها بوده‌اند و قضات بین‌المللی بگویند. اگر کوچک‌ترین دلیلی علیه فرزاد دارند، من علاوه بر اینکه حاضرم پروانه وکالتم را برای همیشه پاره کنم، حاضرم هرگونه مجازاتی را تحمل کنم.» (مصاحبه با هرانا (خبرگزاری حقوق بشر ایران))

اعدام این پنج نفر، در آستانه سالگرد انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و به منظور ایجاد فضای رعب و وحشت، صورت گرفت؛ و طبق روال مرسوم حکومت جور و جهل و جنایت و تیغ و طلا و تسبیح (زور و زر و تزویر) جمهوری اسلامی، اجازه تدفین و تشییع هم به خانواده‌های آنان داده نشد و آنان را مخفیانه در قبرستانی دور از قبرستان مسلمانان! دفن کردند، چون آنان را محارب می‌دانستند! میرحسین موسوی نیز در بیانیه‌ای در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹، به اعدام این پنج زندانی اعتراض کرد و روند دادرسی و محاکمه آنان را ناعادلانه خواند و این اعدام‌های ناگهانی را در آستانه خرداد و اولین سالگرد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، پرسش‌برانگیز دانست. اکبر گنجی، روشنفکر معاصر نیز این اعدام‌ها را بخشی از فرایند گذار به حکومتی از نوع حکومت صدام حسین دانست و با اشاره به بیانیه میرحسین موسوی نوشت:
«آیت‌الله خامنه‌ای ابتدا این پنج تن را به «تروریست» تبدیل می‌کند، سپس جوانان برومندی را که «تروریست» قلمداد کرده، اعدام می‌کند، و بدین ترتیب، رهبران جنبش سبز را در موقعیتی دشوار قرار می‌دهد تا اگر از اعدام‌شدگان دفاع کنند، حامی تروریسم قلمداد شوند. محکومیت شجاعانه این جنایت از سوی میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد نشان داد که دوران این نوع فریب‌کاری‌ها گذشته است.» (مقاله اکبر گنجی با عنوان «ایران، عراق یا سوریه نمی‌شود»، منتشرشده در وبسایت «*روزآنلاین*»)

رنج یک انسان
رنجنامه زندانی سیاسی و فعال حقوق بشری، فرزاد کمانگر

اینجانب فرزاد کمانگرمعروف به سیامند، معلم آموزش وپرورش شهرستان کامیاران با ۱۲ سال سابقه تدریس که یک سال قبل از دستگیری در هنرستان کارودانش مشغول به تدریس بودم و عضو هیأت مدیره انجمن صنفی معلمان شهرستان کامیاران شاخه کردستان بودم و تا زمان فعالیت این انجمن و قبل از اعلام ممنوعیت فعالیت‌های آن مسؤول روابط عمومی این انجمن بودم. همچنین عضو شورای نویسندگان ماهنامه فرهنگی – آموزشی «*رویان*» (نشریه آموزش و پرورش کامیاران) بودم که بعدها به‌وسیله حراست آموزش و پرورش، این نشریه نیز تعطیل شد. مدتی نیز عضو هیأت مدیره انجمن زیست محیطی کامیاران (ئاسک) بوده‌ام و از سال ۱۳۸٤ نیز با آغاز فعالیت «مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران» به عضویت آن درآمدم. در مرداد ۱۳۸۵ برای پیگیری مسأله درمان بیماری برادرم که از فعالین سیاسی کردستان است، به تهران آمدم و دستگیر شدم. در همان روز به مکان نامعلومی انتقال داده شدم. من را به زیرزمینی بدون هواکش، تنگ و تاریک بردند، سلول‌ها خالی بود، نه زیرانداز نه پتو و نه هیچ

شیء دیگری آنجا نبود. آنجا بسیار تاریک بود، مرا به اتاق دیگری بردند. هنگامی که مشخصات مرا می‌نوشتند از قومیتم می‌پرسیدند و تا می‌گفتم «کرد» هستم، به‌وسیله شلاق شلنگ‌مانندی تمام بدنم را شلاق می‌زدند. به خاطر مذهب نیز مورد فحاشی، توهین و کتک‌کاری قرار می‌دادند. به خاطر موسیقی کردی که روی گوشی موبایلم بود تا می‌توانستند شلاقم می‌زدند. دست‌هایم را می‌بستند و روی صندلی می‌نشاندند و به جاهای حساس بدنم... فشار وارد می‌کردند و لباس‌هایم را از تنم به‌طور کامل خارج می‌کردند و با تهدید به تجاوز جنسی با چوب و باتوم آزارم می‌دادند.
پای چپ من در این مکان به شدت آسیب دید و به علت ضربه‌های هم‌زمان به سرم و شوک الکتریکی بیهوش شدم و از هنگامی که به هوش آمدم تا کنون تعادل بدنم را از دست داده‌ام و بی‌اختیار می‌لرزم، پاهایم را زنجیر می‌کردند و به وسیله شوک الکتریکی که دستگاهی کوچک و کمری بود به جاهای مختلف و حساس بدنم شوک می‌زدند که درد بسیار زیاد و وحشتناکی داشت، بعدها به بازداشتگاه ۲۰۹ در زندان اوین منتقل شدم. از لحظه ورود به چشمانم چشم‌بند زدند و در همان راهروی ورودی (هم‌کف – دست چپ بالاتر از اتاق اجرای احکام) مرا به اتاق کوچکی بردند که در آنجا نیز مرا مورد ضرب و شتم (مشت و لگد) قرار دادند. روز بعد به سنندج منتقل شدم تا برادرم را دستگیر کنند. در آنجا از لحظه ورود به بازداشتگاه با توهین و فحاشی کردن و کتک‌کاری روبه‌رو شدم. مرا به صندلی بستند و در اتاق بهداری از ساعت ۷ صبح تا روز بعد همان‌گونه گذاشتند. حتا اجازه دستشوئی رفتن نیز نداشتم. به گونه‌ای که مجبور شدم خودم را خیس کنم. بعد از آزار و اذیت بسیار، دوباره مرا به بازداشتگاه ۲۰۹ منتقل کردند. در اتاق‌های طبقه اول (اطاق‌های سبز بازجویی) مورد بازجویی و کتک و آزار و اذیت قرار دادند.
در ۵ شهریور ماه ۱۳۸۵ به علت شکنجه‌های بسیار ناچاراً مرا به پزشک بردند که در طبقه اول و در مجاورت اتاق‌های بازجویی قرارداشت که پزشک آثار کبودی و شکنجه و شلاق زدن‌ها را ثبت کرد؛ که آثار آن در کمر، گردن، سر، پشت، ران، پاها کاملاً مشهود بود. مدت دو ماه شهریور و مهرماه در سلول انفرادی شماره ٤٣ بودم. که چون شدت شکنجه‌ها و اذیت و آزار خارج از تصور و بسیار زیاد بود مجبور شدم ۳۳ روز اعتصاب غذا کنم و هنگامی که خانواده‌ام را تهدید و احضار می‌کردند، برای رهایی از شکنجه و اعتراض به اذیت و فشار بر خانواده‌ام خودم را از پله‌های طبقه اول پرت کردم تا خودکشی کنم. مدت نزدیک به یک‌ماه نیز در سلول انفرادی کوچک و بدبویی در انتهای طبقه اول (۱۱۳) حبس بودم. که در این مدت، اجازه ملاقات و تلفن با خانواده را نداشتم. در مدت ۳ ماه انفرادی اجازه هواخوری را هم نداشتم و سپس به سلول چندنفره شماره ۱۰ (راهرو) منتقل شدم و ۲ ماه نیز در آنجا بودم. اجازه ملاقات با وکیل یا خانواده را نیز نداشتم. در اواسط دی‌ماه از ۲۰۹ تهران به بازداشتگاه اطلاعات کرمانشاه واقع در میدان نفت انتقال داده شدم، در حالی‌که نه اتهامی داشتم و نه تفهیم اتهام شدم. بازداشتگاهی تنگ و تاریک که هرگونه جنایتی در آن می‌شد.
همه لباس‌هایم را در اتاق بیرون آوردند و بعد از ضرب و شتم، لباسی کثیف و بدبو به من دادند و با ضرب و شتم مرا از راهرو و بازداشتگاه به اتاق افسر نگهبانی و از آنجا به راهرو دیگری که از در کوچکی وارد می‌شد، بردند. سلول بسیار کوچکی که در واقع از همه کس مخفی بود و صدایم به جایی نمی‌رسید. سلول تقریباً یک متر و شصت سانتیمتر در نیم متر بود. دو لامپ کوچک از سقف آویزان بود. هواکش نداشت. آن سلول قبلاً دستشوئی بود و بسیار بدبو و سرد. یک تخته پتوی کثیف در سلول بود. هنگام بیدارشدن بی‌اختیار سرت به دیوار می‌خورد. اتاق سرد بود. برای نفس کشیدن مجبور بودم صورتم را روی زمین بگذارم و دهانم را به زیر در نزدیک بکنم تا نفس بکشم. و هنگام خواب یا استراحت هر ساعت چند بار با صدای بلند در را می‌زدند تا از استراحت جلوگیری کنند و یا لامپ‌های کوچک را خاموش می‌کردند. دو روز بعد از ورود، مرا به اتاق بازجویی بردند و بدون هیچ سؤالی مرا زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و توهین و فحاشی کردند. دوباره مرا به سلول بردند، صدای رادیویی را تا آخر باز می‌گذاشتند تا قدرت استراحت و تفکر را از من بگیرند، در ٢٤ ساعت ۲ بار اجازه دستشویی رفتن داشتم. ماهی یک‌بار نیز اجازه استحمام چند دقیقه‌ای داشتم. شکنجه‌هایی که در آنجا می‌شدم مثل:
۱- بازی فوتبال: این اصطلاحی بود که بازجوها به کار می‌بردند، لباس‌هایم را از تنم در می‌آوردند و چهار-پنج نفر مرا دوره می‌کردند و با ضربات مشت و لگد به همدیگر پاس می‌دادند. هنگام افتادن من روی زمین می‌خندیدند و با فحاشی کتکم می‌زدند.
۲- ساعت‌ها روی یک پا مرا نگه می‌داشتند و دست‌هایم را مجبور بودم بالا نگه دارم، هرگاه خسته می‌شدم دوباره کتکم می‌زدند. چون می‌دانستند که پای چپم آسیب دیده، بیش‌تر روی پای چپم فشار می‌آوردند. صدای قرآن را از ضبط صوت پخش می‌کردند تا کسی صدایم را نشنود.
۳- در هنگام بازجویی صورتم را زیر مشت و سیلی می‌گرفتند.
٤- زیرزمین بازداشتگاه که از راهروی اصلی به طرف در هواخوری پله‌های آن با زباله و ریزه‌های نان پوشانده می‌شد برای اینکه کسی متوجه آن نشود، اتاق شکنجه دیگری بود که شب‌ها مرا به آنجا می‌بردند، دست‌ها و پاهایم را به تختی می‌بستند و به وسیله شلاقی که آن‌را «ذوالفقار» می‌نامیدند به زیر پاهایم، ساق پا، ران و کمرم می‌زدند. درد بسیار زیادی داشت و تا روزها نمی‌توانستم حتا راه بروم.

۵- چون هوا سرد بود و فصل زمستان، اتاق سردی داشتند که معمولاً به بهانه بازجویی از صبح تا غروب مرا در آن حبس می‌کردند و بازجویی هم در کار نبود.

٦- در کرمانشاه نیز از شوک‌های الکتریکی استفاده می‌کردند و به جاهای حساس بدنم شوک وارد می‌کردند.

۷- اجازه استفاده از خمیردندان و مسواک را هم نداشتم، غذای مانده و کم و بدبویی به من می‌دادند که قابل خوردن نبود.

در اینجا نیز برای فشار وارد کردن به من اجازه ملاقات ندادند و حتا دختر مورد علاقه‌ام را نیز دستگیر کردند. برای برادرهایم مشکل ایجاد می‌کردند و آنها را بازداشت می‌کردند. به علت سلول و پتو و لباس‌های غیربهداشتی کثیف و بدبو، دچار ناراحتی پوستی (قارچ) شدم و حتا اجازه دیدن پزشک را هم نداشتم. به علت فشار شکنجه‌ها مجبور شدم که ۱۲ روز اعتصاب غذا کنم. ۱۵ روز آخر بازداشتم سلولم را عوض کردند و به سلول بدبوتر و کثیف‌تری که هیچ‌گونه وسیله گرمایی نداشت انتقال دادند. هر روز مورد فحاشی و هتاکی قرار می‌گرفتم، حتا یک‌بار به علت ضربه‌هایی که به بیضه‌هایم زدند، بیهوش شدم. شبی نیز لباس‌هایم را در همان شکنجه‌گاه (زیرزمین) درآوردند و به تجاوز جنسی تهدیدم نمودند و... برای رهایی از شکنجه چند بار مجبور شدم که سرم را به دیوار بکوبم. مرا وادار به اعتراف به مسائل عاطفی و روابط و... وادار می‌کردند. صدای آه و ناله سلول‌های دیگر مرتب شنیده می‌شد وحتا گاهاً بعضی اقدام به خودکشی می‌کردند.

۲۸ اسفندماه به تهران بازداشتگاه ۲۰۹ منتقل شدم و هرچند به سلول جمعی ۱۲۱ منتقل شدم، ولی باز اجازه ملاقات نداشتم. هنوز فشارهای روحی-روانی مانند بازداشت خانواده و جلوگیری از ارتباط با آنها، فحاشی، هتاکی و... بر من وارد می‌کردند.

پرونده‌ام بعد از ماه‌ها بلاتکلیفی، خردادماه ۸٦ به دادگاه انقلاب شعبه ۳۰ فرستاده شد. بازجوها تهدید می‌کردند که نهایت سعی آنها گرفتن حکم اعدام یا زندانی درازمدت است و در صورت اثبات بی‌گناهی‌ام در دادگاه و آزادی، در بیرون از زندان تلافی می‌کنند! نفرت عجیبی که از من به عنوان یک کرد، ژورنالیست و فعال حقوق بشر داشتند، با وجود همه فشارها از شکنجه دست‌بردار نبودند.

دادگاه عدم صلاحیت رسیده‌گی به پرونده را در تهران اعلام کرد و رسیدگی پرونده را به سنندج واگذار نمود. با هر بار حمایت مردمی و سازمان‌های حقوق بشر از من و اعتراض به بازداشت و شکنجه‌ها آنها عصبانی‌تر می‌شدند و فشارها را بیش‌تر می‌کردند. در شهریور ماه ۸٦ به بازداشتگاه سنندج منتقل شدم، جایی که برایم «کابوس وحشتناکی» شده که هیچ‌گاه از ذهنم و زندگی‌ام خارج نخواهد شد. در حالی که طبق قانون خودشان من اتهام جدیدی نداشتم، از همان لحظه ورود، کتک‌کاری و آزار و اذیت جسمی و روانی‌ام آغاز شد.

بازداشتگاه ستاد خبری سنندج یک راهرو اصلی و ۵ راهرو مجزا داشت که در آخرین راهرو و آخرین سلول مرا جای دادند. جایم را مرتب عوض می‌کردند تا روزی رئیس بازداشتگاه همراه چند نفر دیگر مرا بدون دلیل ضرب و شتم کردند و از سلول خارج نمودند روی پله‌هایی که ۱۸ پله بود به زیرزمین و اتاق‌های بازجویی منتهی می‌شد با ضربه‌ای که بر بالای پله‌ها از پشت به سرم وارد کردند به زمین افتادم و چشمانم سیاهی رفت، با همان حالت مرا از پله‌ها به پائین کشیده بودند، نمی‌دانم چگونه ۱۸ پله مرا به پائین آورده بودند. چشمانم را باز کردم. درد شدیدی در سر و صورت، پهلویم احساس می‌کردم، با به هوش آمدنم دوباره مرا زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و بعد از یک ساعت کتک‌کاری دوباره مرا کشان‌کشان از پله‌ها بالا کشیدند و به راهروی دوم و سلول کوچکی بردند و به داخل آن پرت کردند. و ۲ نفر باز هم مرا زدند تا مجدداً بیهوش شدم. هنگامی که به هوش آمدم، صدای اذان عصر را می‌شنیدم. صورت و لباس‌هایم خونی بود. صورتم متورم شده بود. تمام بدنم سیاه و کبود شده بود. قدرت حرکت کردن نداشتم. بعد از چند ساعت به زور مرا به حمامی انداختند تا صورت خونین و لباس‌هایم را تمیز کنم.

لباس‌های خیسم را تنم کردند و به علت وخامت جسمی‌ام، ساعت ۱۲ شب چند نفر از رؤسای اطلاعات در حالی که چشمانم را بسته بودند وضعیت وخیم جسمی‌ام را دیدند. فردای آن روز مجبور شدند مرا به پزشکی خارج از بازداشتگاه و مستقر در زندان مرکزی نشان دهند. به علت آسیب‌دیدگی دندان‌ها و فکام، تا چند روز قدرت غذا خوردن هم نداشتم. شب‌ها پنجره سلول را باز می‌کردند تا سرما اذیتم کند. به من پتو نمی‌دادند، به ناچار مجبور بودم موکت را دور خود بپیچم. اجازه هواخوری، ملاقات و تلفن نداشتم و بارها و بارها در اتاق‌های بازجویی واقع در زیرزمین مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتم. مجبور شدم ۵ روز اعتصاب غذا کنم. بارها سرم را به دیوارهای زیرزمین می‌کوبیدند. و از زیرزمین تا سلول با ضربات مشت و لگد می‌بردند. هیچ اتهامی نداشتم نه درکرمانشاه و نه در سنندج.

شکنجه مشهور «جوجه‌کباب» اصطلاحی بود که رئیس بازداشتگاه اطلاعات سنندج به کار می‌برد و اکثر شب‌هایی که خودش آنجا بود انجام می‌داد. دست و پا را می‌بست و کف زمین می‌انداخت و شلاق می‌زد.

صدای گریه‌ها و ناله‌های زندانیان دیگر که اکثراً دختر بودند شنیده می‌شد و روح هر انسانی را آزار می‌داد. شب‌ها پنجره‌ها را باز می‌گذاشتند، لباس‌هایم را در دستشویی که در زیرزمین بود بعد از کتک‌کاری خیس می‌کردند و به همان صورت مرا به سلول می‌بردند، به علت سردی هوا مجبور بودم خودم را لای پتوی کثیف سلول بپیچانم.

نزدیک به ۲ ماه نیز در انفرادی‌های سنندج بودم، پرونده‌ام در سنندج نیز عدم صلاحیت رسیدگی گرفت و دوباره به تهران منتقل شدم. نزدیک به ۸ ماه انفرادی، آزارهای جسمی و روحی در این مدت روی جسم و اعصاب و روانم تأثیر بسیار بدی گذاشته است. بعد از یک شب بازداشت در ۲۰۹، به اندرزگاه ۷ زندان اوین، در جایی که مواد مخدر، سرگرمی زندانیان محسوب می‌شود، منتقل شدم و از ۲۷ آبان به زندان رجائی‌شهر زندانی که در طبقه‌بندی سازمان زندان‌ها متعلق به زندانیان خطرناکی چون قتل، آدم‌ربایی و سرقت مسلحانه و... منتقل شده‌ام.

با احترام
فرزاد کمانگر
۲ آذر ۱۳۸٦
زندان رجائی‌شهر کرج

*** منبع ***
«خبرگزاری حقوق بشر ایران» (رهانا)

http://www.rahana.org/archives/11927

۱۹–۵– نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷

«به بهانه اجرای حکم ظالمانه دادگاه ویژه درباره برادرم آقای هادی قابل»

اعتبار روحانیت، به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست

روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت

نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است

اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی(ص) را منسوخ اعلام کنند»، چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان»

از دید آقایان: «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند»

در منطق امام صادق(ع) انتقادکننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبغوض‌ترین فرد و شایسته زندان و محرومیت‌های بی‌شمار!

آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگ‌ترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند

رفتارهای خلاف شرع آقایان، عرق شرم را بر پیشانی هر متدین باغیرتی می‌نشاند

اینکه روش و منش رهبری را با عناوینی چون «استبداد یا دیکتاتوری» بخوانند، گرچه تلخ و گزنده است، ولی مصداق توهین نیست

من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم

به نام خدای رحمان و رحیم

در اوج تب در بستر افتاده و می‌سوختم که خبر احضار یا دعوت به گفت و گو و روانه زندان ساختن برادر را شنیدم. برادری که اکنون پسر ارشد خانواده پدری است و چشم و چراغ مادری رنج‌دیده و سایر اعضای خانواده است.

هادی آقا برای من تنها یک برادر نبوده و نیست، بلکه علاوه بر آن، دوستی دلسوز و مشوق من در بسیاری از مراحل تحصیل و هم‌درس و هم‌مباحثه من نیز بوده است. سال‌های مجردی در غربت قم را در کنار او بودم و با دستگیری وی در اعتراضات سیاسی طلاب در ۱۵ خرداد ۱۳۵٤ مدرسه فیضیه، تنهایی را احساس کردم.

خدای را سپاس می‌گویم که پس از بازگشت او از سربازی در سال ۱۳۵٦ همیشه در کنار هم و همفکر و همراه هم بوده‌ایم و اگر تفاوتی در نقش‌ها و مسؤولیت‌های ما رقم خورده، ناشی از تقسیم کاری طبیعی و مبتنی بر مقتضیات هر یک بوده است.

هادی آقا از جمله روحانیانی است که قبل از انقلاب، لباس روحانیت به تن کرد و از انقلابیون نواندیشی بود که با تلاش‌های خطیر، کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی را تهیه می‌کرد و برای مطالعه در اختیار طلاب قرار می‌داد.

در روزهای انقلاب، به هنگام هجوم مأموران ساواک و حکومت نظامی قم به مدرسه خان (که پیشاپیش و از عصر آن روز همه نسبت به هجوم شبانه مطلع بودند) که همه طلاب مدرسه را ترک کردند، او مدرسه و حجره را ترک نکرد و آن شب تنها چهار نفر با او ماندیم، تا شاهد ماجرا شویم. کم نیستند روحانیانی که هیچ شبی را در حجره نمی‌ماندند و به منزل بستگان خود یا مدارس غیرحساس می‌رفتند و امروز در مناصب قدرت نشسته و خود را «انقلابی و مدافع روحانیت» می‌دانند!

در روزگاران جنگ تحمیلی، او علاوه بر مأموریت‌های تبلیغی، در آغازین روزهای نبرد، شش ماه دوران خدمت زمان جنگ خود را داوطلبانه و با اشتیاق سپری کرد و تا پای شهادت پیش رفت، در حالی که می‌توانست با پوشش‌های شبه‌قانونی (که اکثر روحانیان صاحب مناصب کنونی حکومتی از آن در طول زمان جنگ بهره گرفتند) از رفتن به جبهه‌ها خودداری کند.

هادی آقا از سایر دوستان دیروزی‌اش که سر در جبهه حاکمیت نهاده‌اند و دل به جیفه دنیا بسته و می‌خواهند آرام زندگی کنند، به خاطر همین مزایا، پیش کلیه اعضای خانواده‌اش عزت و شرف دارد و اگر دوستان و همفکران نیز او را دوست می‌دارند، به خاطر آزادگی و شرافت اوست. چیزی که دوستان دیروزی از نداشتن آن رنج می‌برند و در مقام مقایسه و پیش وجدان و خدای خود شرمنده او و امثال اویند.

برای هادی قابل، زندگی در ناز و نعمت، واگذاری منازل مصادره‌ای به ثمن بخس، مناصب بالای قدرت و... فراهم می‌شد اگر بر واقعیت‌های زشت و ستم‌های موجود در برخی مراکز قضائی و شبه‌قضائی و دستگاه امنیتی و رفتارهای غیرقانونی و ناعادلانه شورای نگهبان، چشم می‌پوشید و «آخرت خود را به دنیایش می‌فروخت».

از آغاز پیروزی انقلاب، گروهی از روحانیان با اندیشه تسلط حکومت بر حوزه‌های علمیه، تلاش مضاعفی را به کار گرفتند تا مانع هرگونه اظهار نظر مخالف از این مراکز علمی شوند. با تشکیل وزارت اطلاعات، این مهم به بخش خاصی در آن وزارتخانه واگذار شد و آنان نیز با استفاده از اطلاعات محرمانه و انجام شنودها یا استفاده از خبرچینان خود، کلیه فعالیت‌های مراجع تقلید و اساتید بزرگ حوزه را زیر نظر گرفتند و برای مخالفان سیاست‌ها پرونده‌سازی کردند و علیه برخی از آنان به اقدامات عملی پرداختند. عده‌ای را محصور کردند و یا مانع تدریس آنان شدند و یا با تهدید به افشاگری نسبت به مسائل محرمانه و شخصی، آنان را وادار به سکوت کردند. ایجاد مزاحمت‌های شدید برای طلابی که در درس برخی علماء شرکت می‌کردند و ایجاد تضییقات در مورد خدمات اداری از طریق مدیریت حوزه، از جمله اقداماتی بود که برای به سلطه کشیدن حوزه‌های علمیه، در دستور کار قرار گرفت و با تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و مجازاتی با عنوان «خلع لباس»، عملاً زمام اختیار روحانیت را به دست گرفتند و با رحلت مراجع بزرگ تقلید، میدان را از رقیب خالی دیدند و با استفاده از بودجه عمومی کشور و حمایت‌های بی‌دریغ مادی و تبلیغی از وابستگان خود، عملاً حوزه‌ای وابسته به قدرت و حکومت را بنیاد نهادند و استقلال هزار ساله روحانیت شیعه را از بین بردند.

نام مراجع تقلید و مجتهدانی چون: آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید حسن قمی، آیت‌الله شبیر خاقانی، آیت‌الله سید صادق روحانی، آیت‌الله سید محمد شیرازی، آیت‌الله سید محمد روحانی، آیت‌الله سید محمدجواد غروی، آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، آیت‌الله احمد آذری قمی و... در این لیست، از معروفیت بیش‌تری برخوردار است. این افراد، با اندیشه‌ها و رویکردهای متفاوت (و گاه نامقبول)، هریک با یک یا چند سیاست حکومت مخالف بودند و با انواع مزاحمت‌ها مواجه شدند. از حصر خانگی ۱۷ ساله تا دستگیری افراد خانواده و اتهام به شرکت در کودتا یا اغتشاشات محلی و...

امروزه، دستگاه حکومتی جز به روحانیت طرفدار حکومت، اعتنایی نمی‌کند و اعتبار اصلی را تنها برای اقلیتی وابسته به حکومت یا «آخوندهای درباری» می‌خواهد و حتا از «اکثریت خاموش روحانیت» دلگیر است. گرچه این اکثریت خاموش، با بسیاری از سکوت‌ها و خاموشی‌ها، به رفتار ناصحیح حاکمان یاری رسانده است ولی در برخی موارد همچون لقمه‌ای گلوگیر، در حلقوم حکومتیان مانده و نفَس آنان را به شماره انداخته است.

اما اعتبار روحانیت، به استقلال آن از قدرت و حکومت بوده و هست. هرچه حوزه‌های علمیه را وابسته‌تر به قدرت سازند، این نهاد را بی‌اعتبارتر کرده‌اند و هرچه بر استقلال حوزه‌ها از حکومت افزوده گردد، اعتبار و حیثیت آن محفوظ‌تر و افزون‌تر خواهد شد.

هجوم بی‌امان و اصرار حکومتیان در تحقق «تسلط بر حوزه‌ها» را تنها با حربه تبلیغاتی: «تفکیک دوباره «روحانیت مستقل» از «روحانیت درباری»» می‌توان از کار انداخت. باید دوباره در فرهنگ عمومی کشور این سخن تازه شود که «روحانیت درباری، تنها مطیع خدایگان قدرت است و مردم را به اطاعت از حکومتیان می‌خواند، نه به اطاعت از خدا و شریعت».

بگذار روحانیت مستقل را از لباس مشترک با روحانیت درباری، خلع کنند و او را وادار به پوشش عموم مردم سازند (که ناخواسته به امری استحبابی اقدام کرده‌اند) و به او اجازه چاپ و نشر بسیاری از اندیشه‌هایش را ندهند، این امور قابل تحمل خواهد بود اگر در فرهنگ عمومی این تفکیک لازم، صورت پذیرد و ننگ تبعیت مطلق از قدرت، بر پیشانی کسانی بماند (آخوندهای درباری) که حقایق عقلی و شرعی را در راه منافع دنیای کوچک و کوتاه خود، قربانی می‌کنند.

حال که با مخالفت بسیاری از روحانیان و عالمان برجسته، ادعای «حکومت دینی» رنگ باخته و وزر و وبال رفتارهای نامعقول و نامشروع برخی حکومتیان، به نام دین خدا ثبت نمی‌شود، می‌توان نفسی به راحتی کشید و اطمینان یافت که: «تلاش‌های گروه اندک روحانیان مستقل از قدرت، مؤثر و نتیجه‌بخش بوده است».

اصولاً از تضییقات حکومت نسبت به مخالفان روحانی و غیرروحانی، می‌توان به میزان تأثیر کلام و رفتار آنان پی برد. اگر این مخالفت‌ها اثری نداشت، قطعاً حکومتیان زحمت و رنج برخورد با مخالفان را به خود نمی‌دادند و سر بی‌درد خود را به درد نمی‌آوردند.

مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و نامه‌ها و بیانیه‌های سیاسی من و اخوی در گذشته، به زعم حکومتیان، اتهام‌های مشترکی چون: «اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، اهانت به رهبری، اهانت به مسؤولان قوای ثلاثه، و نقض حرمت روحانیت» را متوجه ما کرده است. من در بازداشت‌های ۴۰ روزه در مشهد و ۱۲۵ روزه در بند ۲۴۰ اوین و به هنگام بازپرسی‌های تکراری، به این اتهامات پاسخ داده‌ام (که تمامی آنها در خلوت وزارت اطلاعات و دادگاه ویژه نگهداری می‌شود). بگذارید در این نوبت و پس از اجرای حکم برادر و پیش از بازداشت خود، پاسخ‌ها را پیش چشم ملت بیان کنم تا معلوم شود که «مجرم کیست؟!». اکنون یکایک این اتهامات را بررسی می‌کنم:

الف) اقدام علیه امنیت ملی:

اگر این اتهام را در مواردی چون: «رأی دادن به ریاست‌جمهوری آقای خامنه‌ای، عدم اعتراض نسبت به رد صلاحیت نیروهای ملی و مذهبی در سال‌های قبل از ۱۳۶۸، عدم اعتراض به اشغال سفارت امریکا (که بر خلاف تعهدات بین‌المللی و نقض پیمان‌های جهانی و در نتیجه عملی بر خلاف شرع بود)، عدم اعتراض به تصدی افراد نالایق در برخی پست‌های وزارتی و اداری رده بالا، عدم اعتراض به بافت یکدست و محافظه‌کارانه شورای نگهبان، عدم اعتراض کتبی به خشونت‌طلبی‌ها و خون‌ریزی‌های نامشروع دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی، عدم اعتراض کتبی به انقلاب فرهنگی و محرومیت اساتید از تدریس و امثال این موارد» (که در این موارد، سکوت کرده یا انتقادات ما مکتوب و علنی نبوده است) مطرح می‌کردند، اجمالاً باید به همه یا بخشی از این موارد اعتراف کنیم که یا ناشی از «عدم اطلاع کافی من و برادرم» بوده و یا تلاش درخوری برای اطلاع عموم از انتقاداتمان نکرده‌ایم.

اگر آقایان می‌پذیرند که در موارد یادشده، همراه با اکثریت ملت، ناخواسته «اقدام بر علیه امنیت ملی» کرده‌ایم، ناگزیر از پذیرش آن خواهیم بود!

آری آن روز که به امثال آقایان خامنه‌ای در تصدی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی، با رأی خود، یاری رساندیم و به آنان اعتماد کردیم، و آنان میدان را به امثال ری‌شهری و فلاحیان و اژه‌ای و سلیمی و امثال آنان سپردند، ندانسته بر علیه امنیت ملی اقدام کرده‌ایم؛ ولی مطمئناً دادگاه ویژه روحانیت و حامی اصلی و فعلی آن در این امور (اگر آنها را جرم بشمارند) از ما مؤثرتر و جرم بیش‌تری خواهند داشت.

من و اخوی شاید آن روز که به مسؤولان سیاسی کشور اعتماد کردیم و همچون بسیاری از فرزندان وطن، راهی جبهه‌های دفاع از ملت و کشور شدیم و با خاک و خون جبهه‌ها عجین شده و از فرصت‌طلبی‌های پس پرده قدرت و توسط اقتدارگرایان جناح راست، غفلت کردیم، اقدام بر علیه امنیت ملی کرده باشیم!

روزگاری که اکثر قریب به اتفاق آقایان مسلط بر قدرت به همراه آقازادگان خود، در منازل و محافل گرم و نرم خود آرمیده و به چگونگی عزل مخالفان و نصب همراهان خود می‌اندیشیدند و مقدمات آن را فراهم می‌کردند و فرزندان مخلص این مرز و بوم را در میان سرما و گرمای

طاقت‌فرسای جبهه‌ها، از سر نادانی و غرور، وادار به انجام برخی عملیات از پیش شکست‌خورده می‌کردند و ابداً پروایی از کشتار بی‌رحمانه عزیزان ملت، توسط دشمن متجاوز نمی‌کردند، شاید به درستی انجام وظیفه نکرده باشیم و با سکوت در برابر این نابرابری‌ها و آن سوء استفاده‌ها، اقدام علیه امنیت ملی کرده باشیم.

اما امروز (و بر اساس سخنرانی‌های مختصر و انتقادات شفاهی، از سال ۱۳٦۰ تا ۱۳٦٤ و انتقادات علنی در برخی سخنرانی‌های مفصل از ۱۳٦٤ تا کنون) که از رفتارها و سیاست‌های غیرمنطقی، علناً و به صورت کتبی و شفاهی تبری جسته‌ایم و آنها را مورد انتقاد قرار داده‌ایم، نه تنها اقدامی علیه امنیت ملی نکرده‌ایم که حقیقتاً «برای تأمین امنیت ملی و امنیت فردی حاکمان مورد انتقاد» اقدامات منطقی و قانونی را به کار گرفته‌ایم.

تمامی شواهد و قرائن و دلایل عقلی و نقلی بر این امر گواهی می‌دهند که «این حاکمان فعلی‌اند که با ظلم و ستم به شهروندان و نقض عهد و پیمان، تیشه به ریشه نظام می‌زنند و اقدام به براندازی سخت کرده و می‌کنند»، نه آنانی که در شرائط «تهدیدهای جانی، شغلی، ناموسی و محرومیت‌های فراوان و طولانی‌مدت از آزادی‌ها و حقوق شهروندی نسبت به خود و بستگان خود» امنیت فردی خود (و حتا خانواده و بستگان خود) را به خطر انداخته و برای پیشگیری از تهدید امنیت ملی، از بذل جان نیز دریغ نکرده‌اند.

من در سخنرانی حسینیه ارشاد، پس از آزادی از زندان اوین، صریحاً خطاب به حاکمان مدعی اسلام و قانون گفتم که؛ «شما به ما بدهکارید و ما طلبکار، بیخود قیافه طلبکار را به خود نگیرید و ما را بدهکار نشمارید» و امروز نیز بر همین باورم.

این حاکمان‌اند که برخلاف قانون اساسی و قوانین شریعت، نسبت به مخالفان خویش رفتار می‌کنند و برخلاف روش منطقی و معقول، خود «مدعی» می‌شوند و خود به «قضاوت» در مورد ادعای خویش می‌نشینند. نه قبح این عمل را می‌فهمند و نه با این همه بدهکاری (بابت سلب حقوق مخالفان) از «طلبکار دانستن خود حیاء و شرم می‌کنند».

بیش از ۲۸ سال از تصویب قانون اساسی گذشته است و هنوز نیروهای سیاسی کشور از چند و چون نگاه حاکمیت به فعالیت‌های قانونی خود بی‌خبرند، چرا که نه «جرم سیاسی» تعریف شده است و نه از «هیأت منصفه و دادگاه علنی» خبری است. آیا «ظلم شدید و آشکار ۲۸ ساله به نیروهای سیاسی‌ای که در دادگاه‌های غیرعلنی و بدون حضور هیأت منصفه، محاکمه و محکوم شده‌اند» که بر خلاف «تعهد قانونی و شرعی حاکمیت» در قانون اساسی است و هنوز نیز ادامه دارد، اقدام علیه امنیت ملی نیست؟!

ب) تبلیغ علیه نظام:

اگر مقصود آقایان این است که انتقاد از سیاست‌های نامعقول حاکمیت جایز نیست، لطف کنند و «شریعت محمدی(ص) را منسوخ اعلام کنند»، چرا که آن شریعت به پیروان خود دستور داده است که «حاکمان را نصیحت کنید، در آشکار و نهان».

آیا نصیحت و خیرخواهی علنی، بدون سخنرانی، مصاحبه، نامه و یا بیانیه ممکن است؟! خوب است که نامه‌های پنهانی برخی همفکران ما را نیز برنتافتند و هریک را به نوعی محروم کردند تا معلوم شود که از دید آقایان: «اصولاً همه باید خفه شوند و فقط حق دارند که از آنان ستایش کنند».

اگر بهای «وفاداری به پیمان الاهی شریعت محمدی(ص) و قرارداد رسمی قانون اساسی»، قتل، شکنجه، زندان و محرومیت‌های بی‌شمار است، ما را از پرداخت این بها، باکی نیست. حکومتیان، راهی جز توبه و بازگشت از مسیر انحطاط و حاکم ساختن قانون و وفاداری به اخلاق انسانی ندارند و اگر چنین تصمیمی بگیرند، زبان ما کوتاه و حمایت از تصمیمات معقول آنان عمومی خواهد شد.

آقایان در متون شریعت خوانده‌اند که «رفتارهای نیک، مبلغ بهتر و ثمربخش‌تری هستند از گفتارهای نیک». عکس این قضیه نیز صادق است و «رفتارهای ناپسند از گفتارهای ناپسند، زیان‌بارتر است». بنا بر این، اگر رفتارهای حاکمیت از نوع «رفتار نیک» باشند، مطمئناً از گفتار ناپسند مخالفان صدمه نمی‌بینند، ولی اگر «رفتار ناپسند» از حاکمیت سر بزند، هیچ گفتار پسندیده‌ای نیز نمی‌تواند آن را جبران کند.

هر منتقد منصفی به این نکته واقف است که: «اگر کوچک‌ترین مطلب سستی در بیان او باشد، همان مطلب، تمامی تلاش او را از بین می‌برد». بنا بر این، به کسانی که با شور و شوق تمام به این نظام، دل بستند و برای حفاظت از آن، جان فدا کردند و خون دل خوردند و در تمامی مراحل خطر، برای دفاع از آن حضور داشتند، نمی‌توان «انگ تبلیغ علیه نظام» را زد. مگر اینکه مقصود آقایان از «نظام» یک فرد یا گروه خاص باشد که در این صورت، باید ثابت کنند که برداشت آنان، حقوقی و علمی است و پس از اثبات آن در مجامع علمی و حقوقی و اثبات «تبلیغ علیه فرد یا گروه مورد نظر»، چنین اتهامی را متوجه افراد کنند.

تنها فردی که تا کنون (از سوی برخی افراد ناآگاه) مرادف نظام دانسته شده، مقام «رهبری کشور» است. پیش از این و در نامه‌ام به آقای خاتمی (هشتمین رئیس‌جمهور) توضیح داده‌ام که این برداشتی ناآگاهانه است، چرا که اگر صحیح بود، با ارتحال رهبری (آن‌گونه که در مورد آیت‌الله

خمینی اتفاق افتاد) باید گفته شود «نظام رفت یا نظام مُرد». در حالی که حامیان رهبری فعلی را اعتقاد بر این است که: «شور و نشاط نظام، با رهبری آقای خامنه‌ای بیش از پیش شده است!».

پس نمی‌توان «نظام» را «نام مستعار رهبری» دانست. وقتی بالاترین مقام نظام (که نهایتاً جایگاه او بخشی از نظام است) مرادف با عنوان «نظام» نباشد (که اگر مرادف گرفته شود، لازم می‌آید که قسم شیء، قسیم شیء فرض شود و این به لحاظ منطقی غلط است)، دیگر افراد و مقامات جای خود دارند.

آری اگر کسی مدعی باشد که: «ما نه قانون اساسی می‌خواهیم و نه پارلمان و نه قوای مجریه و قضائیه و نه اسلام» و به طور کلی بر علیه وجود نظم و انتظام در مملکت تبلیغ کند (که علی‌القاعده هیچ عاقلی به این کار اقدام نمی‌کند)، می‌توان او را به تبلیغ علیه نظام، متهم کرد.

آقایان هرگونه انتقاد از سیاست‌های دستگاه‌های اجرایی یا قضائی یا تقنینی را به منزله تبلیغ علیه آن نهادها می‌دانند و فرق انتقاد از سیاست‌ها با اصل وجود نهادها را نمی‌دانند و یا خود را به تجاهل می‌زنند.

حتی اگر از حضور و تصدی کسی در این نهادها انتقاد شود، مفهومی جز برتر شمردن آن نهاد از توان فرد متصدی، نخواهد داشت و این به مفهوم حمایت از آن نهاد در برابر تصدی افراد نالایق است، که مسؤولیتی عقلانی و شرعی برای همگان است.

در هر صورت، تبلیغ اساسی علیه نظام را متصدیانی سازمان‌دهی می‌کنند که با حضور نامشروع خود در نهادها، جای افراد لایق را اشغال کرده و با عملکرد ناپسند خود، همگان را نسبت به نهادهای یادشده و کلیت نظام خاص، بدبین می‌کنند، نه افرادی که با پذیرش همه گونه محرومیت و تهدید و خطر، زبان به انتقاد می‌گشایند و راه را از چاه، جدا ساخته و نشان می‌دهند.

آیا دعوت از حاکمان برای «عمل به احکام شریعت» و دعوت از آنان برای «وفادار ماندن به عهد و پیمان ملت و حاکمیت در قانون اساسی و قوانین ناشی از آن» جرم است؟! آیا «امر به معروف و نهی از منکر» در مورد حاکمان، جرم است؟!

رویکرد حاکمیت، در متوجه کردن چنین اتهامی به افراد منتقد و دلسوز ملت و کشور و آئین، بر خلاف رویکرد امام صادق(ع) است که (بر اساس نقل صحیح) می‌فرمود: «أحب الناس إلیّ من أهدی الیّ عیوبی = دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من، کسی است که عیوب مرا به من گوشزده کرده و به من هدیه کند». در منطق امام صادق(ع) انتقادکننده، محبوب‌ترین فرد است و در دیدگاه حاکمان جمهوری اسلامی، مبغوض‌ترین فرد و شایسته زندان و محرومیت‌های بی‌شمار!

بزرگ‌ترین تبلیغ‌ها بر علیه نظام را در رویکردهای استبدادی و غیرقانونی باید جست. آنانی که با دیکتاتوری، مانع از هرگونه انتقادی شده و می‌شوند و یا منتقدان دلسوز را متهم به «وطن‌فروشی و همراهی با بیگانگان» می‌کنند و آنان را به زندان و انواع محرومیت‌ها دچار می‌کنند، بدترین نمایش استبدادی را در معرض افکار عمومی جهانیان قرار می‌دهند و بزرگ‌ترین نوع تبلیغ علیه نظام را انجام می‌دهند.

آنانی که در هر صحنه انتخاباتی، با رد صلاحیت منتقدان خود، بر خلاف شرع و قانون رفتار می‌کنند و یا بر خلاف قانون اساسی، در مجالس فرمایشی اقدام به تصویب قوانینی بر خلاف قانون اساسی کرده‌اند و مبتنی بر آن، حقوق شهروندان خود را سلب می‌کنند و از خدا و ملت ایران شرم نمی‌کنند و فرزندان غیور دین و ملت را به «عدم التزام به اسلام» متهم می‌کنند، بزرگ‌ترین تبلیغ علیه نظام و اسلام را سامان داده‌اند.

رفتارهای خلاف شرع آقایان، عرق شرم را بر پیشانی هر متدین باغیرتی می‌نشاند. در جایی که از سرقت زینت یک زن یهودی توسط متجاوزان به مرزهای حاکمیت اسلامی، امام علی بن ابی طالب ناله می‌کند و مردن از چنین غمی را سزاوار می‌داند، مدعیان دروغین جانشینی علی(ع) از قتل و غارت امنیت مسلمانان شهروند حاکمیتی که مدعی اسلام است (در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و کشته شدن زهرا بنی‌یعقوب و ابراهیم لطف‌اللهی و... در بازداشتگاه‌های حاکمیت)، نه تنها خم به ابرو نمی‌آورند که پرداختن به این مسائل را هوچی‌گری می‌خوانند!

در جایی که امیر مؤمنان علی(ع) مردم شهر «انبار» را از «مشایعت خود» نهی می‌کند و این روش را مضر به حال حاکم و مردم می‌داند، آقایان از کشاندن و معطل کردن گروه‌هایی از مردم با امکانات دولتی (مثل سفر اخیر رهبری به یزد که طبق خبر خبرگزاری مهر، ۵۰۰ دستگاه اتوبوس، ۵ دستگاه قطار و... برای انتقال مستقبلین از رهبری اختصاص یافته بود) و هزینه کردن از بیت‌المال، اظهار شادمانی و رضایت کرده و دائماً از حضور مردم تشکر می‌کنند و این رویکرد را به نفع نظام و ملت، ارزیابی کرده و اطلاعیه تشکر از مستقبلین را صادر می‌کنند!

پ) نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی:

اولاً: آیا این رفتار از هر شهروندی صادر شود، جرم است یا مسؤولان از این امر استثناء می‌شوند؟! آیا نسبت به ادعای کذب آقای خامنه‌ای که قتل فروهر، اسکندری، مختاری و پوینده را «کار سازمان‌های جاسوسی بیگانه و اسرائیلی‌ها» دانست و آن را در سخنرانی رسمی ابراز کرد و در دادگاه،

خلاف آن ثابت شد، مصداق بارز این جرم نبوده و نیست؟! آیا ادعای ایشان و اتهام کلی نسبت به روزنامه‌ها که آنها را «پایگاه دشمن» خواند و در دادگاه مطبوعات، بسیاری از آنان تبرئه شدند و یا حداکثر به نشر اکاذیب محکوم شدند و هیچ مدرکی دال بر پایگاه بودن دشمن در دادگاه‌ها ارائه نشد و به اثبات نرسید، مصداق این جرم نیست؟!

آیا برخی ائمه جمعه، برخی روزنامه‌نگاران وابسته به حاکمیت، صدا و سیما و... که بسیاری از اتهامات مجعول و ثابت‌نشده در دادگاه‌های خودشان را تا کنون نسبت به مخالفان مطرح کرده‌اند، مرتکب این جرم نشده‌اند؟! و آیا به شکایاتی که از اکثر آنان شده، رسیدگی شده است؟!

تبعیض در اجرای احکام نه شرعاً جایز است و نه در متن قانون اساسی، مجوزی برای آن صادر شده است. در اصل یکصد و هفتم آمده است که: «رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد مساوی است» و مطمئناً این متن را برای خنده و یا دکور، در قانون اساسی نیاورده‌اند. گمان می‌کنم کسی شک نداشته باشد که: «هیچ مرجعی در جمهوری اسلامی کنونی برای شکایت از رهبری نیست که امید به رسیدگی عادلانه و مساوی را به شاکی ایشان بدهد». نبودن یا عدم احتمال بودن، ناشی از رویکرد ناعادلانه و نامشروع و غیرقانونی نهادهای حکومتی است که رسماً اعلام کرده و می‌کنند که: «فرمایشات رهبری، فوق قانون است و باید اجراء شود!».

اگر دادگاه صلاحیت‌داری منطبق با قانون اساسی و با حضور هیأت منصفه‌ای که نمایانگر حقیقی وجدان عمومی جامعه باشد، به صورت علنی تشکیل شود، کافی است که فراخوان عمومی برای شکایت از رهبری کشور و سایر مقامات رسمی را بدهد تا معلوم گردد که چه افراد و گروه‌های بی‌گناهی با تبلیغات سوء و اتهامات دروغ، از هستی ساقط شده و جان و مال و آبروی آنان به تاراج رفته است.

مطمئناً در دادگاه ویژه روحانیت و با سردمداری سلیمی و سیطره اژه‌ای و بازماندگان باند سعید امامی، تمامی مطالبی که اکنون می‌نگارم نیز به عنوان مدرک و مصداق «نشر اکاذیب» و «تبلیغ علیه نظام و...» استفاده خواهد شد، ولی مرا باکی نیست که با برداشت‌های نامشروع و غیرقانونی آنان از نوشته‌ها و گفته‌ها، برای امثال من «آب از سر گذشته است...».

ثانیاً: اگر برخی از مردم با این حقایق، ذهن‌شان «مشوش» شود، ناشی از غفلت یا تجاهل درازمدتی است که آنان را دچار غفلت ساخته است و «غافل» را باید هشدار داد. مهم این است که از روی علم و آگاهی، این مطالب را «حقیقی و واقعی» می‌دانم و هرگز آن را کذب و دروغ نمی‌دانم و «نشر حقایق و واقعیات»، نه تنها مستوجب هیچ کیفری نیست که شایسته تقدیر و توجه است و در وضعیتی چون اوضاع امروز کشور ما، لازم و واجب است.

ت) اهانت به رهبری:

اولاً: رهبری کشور نسبت به مخالفان سیاست‌های خویش، بیش‌ترین اهانت‌ها را انجام داده است. عناوینی چون «مفلوک، خائن، نوکر دشمن، لاابالی، غوغاگر، منافق، جاهل و نادان، برانداز نظام، جاده‌صاف‌کن دشمن، حسود، خودباخته، ترسو، مرعوب دشمن، سست‌عنصر، بازی‌خورده، سفلگان ملت و...» واژگانی است که در سخنان مکرر و مختلف ایشان نسبت به مخالفان سیاسی استفاده شده است. مصداق‌یابی‌های مشخص در مورد برخی افراد چون آیت‌الله منتظری، ملی–مذهبی‌ها و اصلاح‌طلبان، از سوی خود ایشان انجام گرفته است. در سایر موارد نیز با کنایه ابلغ از تصریح سخن گفته و یا برداشت‌های مشخص و تعیین افراد از سوی دوستان و نمایندگان رسمی خود در نهادهای مختلف (همچون روزنامه «*کیهان*» که زیر نظر نماینده سلطان اداره می‌شود) را دیده و نفی نکرده است.

وقتی رهبری کشور با این واژگان، مخالفان سیاست‌های خود را می‌نوازد، باید انتظار «مقابله به مثل» (که امری شرعی و قانونی است) را داشته باشد. مگر آنکه مناسبات قدرت به میان آیند و به خاطر «زور و قدرت»، حق ایشان را بر مدعیان ایشان ترجیح دهند. استمساک به قوانین عادی در این زمینه که عنوان «اهانت به رهبری» در قانون پیش‌بینی شده است، ولی «اهانت رهبری به دیگران» پیش‌بینی نشده است، هیچ مجوز قانونی یا شرعی برای عدم رسیدگی به جرائم ایشان را صادر نمی‌کند. تا وقتی نقص قانونی مانع از استیفای حق مدعیان ایشان باشد (و مسؤولان آن را رفع نکنند)، حق مقابله به مثل برای کسانی که از سوی ایشان مورد توهین و هتک قرار گرفته‌اند، شرعاً و قانوناً وجود خواهد داشت. تبعیض در کمیت یا کیفیت مجازات هریک از دو طرف نیز، وجه شرعی و قانونی ندارد.

ثانیاً: اگر مستند آقایان و ملاک داوری، شنودهای غیرقانونی یا خبرچینی برخی مخبران و جاسوسان دروغگو از نشست‌های خصوصی مخالفان باشد، قانوناً عنوان جرم را نخواهند داشت و نمی‌توان برای صدور حکم به آنها استناد کرد. در سایر موارد، هیچ منتقد عاقلی در جلسات علنی، زبان به واژگان رکیک و اهانت به مخالف خود نمی‌گشاید، چرا که هر واژه‌ای، ابتدائاً شخصیت گوینده را تفسیر می‌کند و سپس به دیگری توجه می‌دهد.

معقول و منطقی نیست که کسی خود را اهل دانش و نظر و اهل منطق و خرد بداند و در سخنرانی یا مصاحبه خود بر خلاف این ادعاها، توسن کلام را به دست احساسات دهد و به دیگری اهانت کند.

بیان حقایق تلخ اما داستان دیگری دارد. اینکه روش و منش رهبری را با عناوینی چون «استبداد یا دیکتاتوری» بخوانند، گرچه تلخ و گزنده است، ولی مصداق توهین نیست، چرا که تبیین علمی رفتار انجام شده است. مگر هیچ ظالمی قبول می‌کند که کار او مصداق ظلم و ستم است؟! ولی عدم قبول او عنوان رفتارش را تغییر نمی‌دهد.

اینکه آقای خامنه‌ای اصرار دارد که هیچ رأی و نظر دیگری جز رأی ایشان مثلاً در مسأله انرژی هسته‌ای نباید مطرح شود، چه عنوانی غیر از «استبداد به رأی» یا «دیکتاتوری» دارد. اینکه همه باید خفه شوند تا هرگاه ایشان لازم دانست، خودش دستور برقراری رابطه با امریکا را صادر کند، عنوانی جز «استبداد به رأی» و معنی و مفهومی جز «ناگزیر ساختن افراد به انتخاب رأی او» ندارد و دیکتاتوری نیز جز «دیکته کردن نظر خود به دیگران» مفهومی ندارد. اگر این مطلب توهین‌آمیز است، ناشی از نفس عمل و رفتار است که همچون «ظلم و ستم» است و طبیعتاً ایشان و طرفدارانشان نمی‌پذیرند که ایشان مستبد و دیکتاتور هستند!

بهتر است که نهادهای شبه‌قضائی تحت امر ایشان، به جای اصرار بر عدم استفاده از عناوین شناخته‌شده و علمی، به ایشان هشدار دهند تا از این روش ناپسند پرهیز کنند و اساساً رفتار ایشان، مصداق استبداد و دیکتاتوری قرار نگیرد، نه آنکه گزارشگران صادق را متهم به «توهین به رهبری» کنند!

طریقه اظهار نظر ایشان (حتی در مراسمی که کارگزاران نظام حضور دارند و علی‌القاعده باید با حضور بسیجیان فلان محله فلان منطقه کشور، تفاوت داشته و به طرح مشکلات کاری و حل آنها اقدام شود و نه سخنرانی‌های تکراری) به گونه‌ای است که حقیقتاً همه را تحقیر می‌کند و گویی هیچ‌کس در هیچ امری نمی‌تواند بهتر از ایشان بفهمد یا بیاندیشد.

این همه تحقیر را اگر اعضای دادگاه ویژه یا مسؤولان اطلاعات و یا سایر مسؤولان کشور می‌پذیرند و حقیقتاً خود را نزد ایشان، حقیر می‌دانند، نمی‌توانند از دیگران انتظار داشته باشند که همان تصور و تلقی را از رهبری داشته باشند. بسا اساتید و دانشمندانی که در دانش مشترکشان با آقای خامنه‌ای، حقیقتاً بهتر و بیش‌تر از ایشان می‌دانند و می‌فهمند و این حقیقتی است که نمی‌توان آن را انکار کرد.

البته آقای خامنه‌ای مدیریتی قابل تحسین و کم‌نظیر دارند و افسوس که آن را در مسیر قانونی و منطقی به کار نگرفته‌اند و کار نظام و رهبری کشور را به جایی رسانده‌اند که هرروز افراد ریشه‌دار در انقلاب، از ایشان دورتر شده‌اند. اخیراً نیز بین ایشان و نزدیک‌ترین دوستان ایشان (همچون آقایان: هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، واعظ طبسی و حسن روحانی) نیز فاصله افتاده است و افراد و گروه‌های جناح راستی «پرخاشگر به هاشمی» (همچون: مصباح یزدی، احمدی‌نژاد، منصور ارضی و مداحان هم‌جهت با وی و...) تحت حمایت‌های خاص و کامل رهبری یا اطرافیان رهبری قرار گرفته‌اند.

ایشان اگر آن مدیریت قوی را رویاروی اصلاح‌طلبان به کار نمی‌گرفت و با پشتوانه رأی کم‌نظیر آقای خاتمی و نمایندگان مجلس ششم، به کمک پروژه اصلاح‌طلبی می‌آمد و خود در مدیریت آن سهیم می‌شد و از روش‌های گذشته برمی‌گشت، امروز کشور و نظام را در لبه «پرتگاه سقوط در آتش جنگی نابرابر و خانمان‌سوز و هستی بر باد ده» قرار نمی‌داد و غارتگران بین‌المللی را به اشتها نمی‌آورد تا با میدان‌داری صهیونیست‌های وحشی و سردمداری جنگ‌طلبان کم‌خرد کاخ سفید، عزم تاراج سرمایه ملی ایرانیان کنند.

ث) اهانت به سایر مسؤولان نظام:

که مقصودشان در زمان کنونی، رؤسای سه قوه و وزرا و نمایندگان و برخی قضات و نهادهای شبه‌قضائی است. گرچه در زمان حضور اصلاح‌طلبان در قدرت، اهانت به رئس‌جمهور و وزراء و رئیس مجلس و نمایندگان، نه تنها مجاز بود که پاداش هم داشت!

حتی در بازداشتگاه دادگاه ویژه در زندان اوین، بازجویی که سوگلی جناب اژه‌ای بود، رسماً و بی‌پروا می‌گفت: «رئیس‌جمهور، غلط اضافی کرده» و در همان حال مرا متهم می‌کرد و باز می‌پرسید که به رئیس قوه قضائیه اهانت کرده‌ای!

ولی در باب اهانت، آقایان گمان کرده‌اند که «تصدی مقامات سیاسی و اجتماعی» هیچ بهایی ندارد و می‌توانند از «غنائم» آن برخوردار باشند ولی هیچ «غرامت» نپردازند. این خواب و خیالی بیش نیست و باید از این غفلت، بیدار شوند.

کسی که نامزد حضور در مناصب اجتماعی و سیاسی می‌شود، در خصوص مقام و موقعیت‌اش می‌توان او را متهم به کم‌کاری کرد تا در برابر آن از خود دفاع کند. می‌توان از او پیش دیگران شکایت برد و در غیاب او نسبت به رفتار و گفتارش اظهار نظر کرد و هیچ‌کدام این امور، از نظر شرعی ممنوع نیست.

اگر فردی می‌خواهد که کسی در غیاب او از رفتار و گفتار وی سخنی نگوید، باید لطف کند و در خانه بنشیند و مدعی هیچ‌گونه کار اجتماعی نشود. تصدی مقامات و مناصب اجتماعی، همچون داوطلبی برای حضور در صحنه دفاع و نبرد است که اقتضای آن، رد و بدل شدن تیرها و در معرض هجوم انواع سلاح‌ها قرار گرفتن است. اگر کسی به دنبال بالش ناز و بستری از پر قو است، آدرس را عوضی آمده است اگر آن را در صحنه سیاست و کارزار اجتماعی می‌طلبد.

اینها از اموال عموم مردم از بیت‌المال تغذیه می‌کنند و می‌خواهند نازک‌تر از گل نشنوند. مسؤولی که مال مردم را می‌خورد و به آنان خدمت نمی‌کند، خیانتکار است و نباید انتظار ستایش و پاداش داشته باشد.

حرف مشخص من و امثال من آن است که: «چرا مثلاً نهادهای قضائی بر خلاف تعهدات قانونی خود، در ۲۳ و سی دقیقه شب ۱۰ دی ۱۳۸۰ (بدون طی مراحل قانونی: ارسال احضاریه، و در صورت عدم حضور، اخطاریه و سپس مراجعه روزانه برای بازداشت)، برای بازداشت مراجعه کردند؟! و یا در قضیه اخوی، بدون احضاریه و با تمسک به دروغ، ایشان را بازداشت و یا روانه زندان کردند؟!». چرا رفتار قوه قضائیه کشور منجر به صدور «اخطار کتبی رئیس‌جمهور و مجری قانون اساسی، مبنی بر تخلف آشکار قوه قضائیه از قانون اساسی» شد؟!

آیا می‌توان به قوه قضائیه‌ای که سند رسمی جمهوری اسلامی به تخلف آن از قانون اساسی، اعتراف می‌کند (یعنی نقض عهد و پیمان کرده و مرتکب گناه کبیره شده) برای تشکیل عادلانه محاکم و مراعات قوانین کشور، اعتماد کرد؟!

این رفتارها که با سند رسمی همراه است، به عوض آنکه مسؤولان را به عذرخواهی و توبه وادار کند، گوئی به تجری بیش‌تر وادار کرده است و طلبکارانه از «ستمدیده‌گان» (که حق‌اش را سلب کرده‌اند) می‌خواهند که حتا نسبت به ظلم آشکاری که کرده و فسقی که با نقض پیمان انجام داده‌اند، چشم بپوشند و دم فرو بندند که اگر سخنی بگویند، اهانت به قوه قضائیه است!

خدای سبحان در مورد ستمدیدگان تصریح کرده است که: «لایحب الله الجهر بالسوء من القول، الا من ظُلم»: (خداوند بلند کردن صدا به گفتار بد را دوست نمی‌دارد مگر از کسی که ستم دیده است) و این آقایان می‌خواهند بر خلاف قرآن، حتا بیان ظلم‌ها را مانع شوند.

خداوند «توهین به ستمگر» را برای ستمدیده، جایز دانسته است و به خاطر انطباق آن با واقعیت‌های ناگزیر زندگی آدمی، هیچ قانونی نمی‌تواند آن را منتفی سازد؛ تا چه رسد که مخالفان سیاسی آقایان در برابر توهین‌های آشکار قضات و مأموران اطلاعات و... (که فی‌المثل، در شش جلسه بازجویی، همان بازجو، الفاظ رکیک و توهین‌های بی‌شماری را نثارم می‌کرد) اکثراً تحمل را پیشه ساخته و فقط با عقل و درایت و استفاده از الفاظ عادی پاسخ آنان را می‌دادند.

خدایا تو شاهدی که اگر مخالفان آقایان، بخواهند در خصوص اهانت‌ها، مقابله به مثل کنند، سال‌ها طول می‌کشد که هر اهانتی را با اهانت جواب داده باشند، ولی این گروه حاکم است که باز هم طلبکاران را بدهکار جلوه می‌دهد و خود درباره ادعای خویش به قضاوت می‌نشیند (إن هذا لشیء عُجاب).

ج) نقض حرمت شدید روحانیت:

این عین عنوانی است که در متن کیفرخواست برادرم آمده است و گویا مقصودشان «نقض شدید حرمت روحانیت» بوده است. مستند این بخش از اتهامات ایشان نیز موارد پنج‌گانه اتهامی ایشان در همین کیفرخواست بوده است. یعنی: کسی که به رهبری و مسؤولان اهانت می‌کند و اقدام بر علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام کرده است و به نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی پرداخته است، لیاقت پوشیدن لباس روحانیت را ندارد.

با توضیحاتی که در موارد یادشده دادم، معلوم می‌شود که چه کسانی حرمت روحانیت را از بین برده‌اند و با دروغ و فریب و بهره‌گیری از زور، خود را حاکم و مخالفان خود را محکوم می‌شمارند.

بنا بر این، من به عنوان یک شهروند ایرانی، رهبری و باند حاکم بر کشور را به: «براندازی سخت نظام جمهوری اسلامی از طریق ظلم‌های آشکار به مخالفان سیاست‌های باند حاکم، اقدامات فراوان و گسترده علیه امنیت ملی، اهانت به ملت و خصوصاً فرهیختگان ملت، نشر مکرر و گسترده

اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی، و نقض شدید حرمت روحانیت از طرق پیش‌گفته» متهم می‌کنم و روزی را انتظار می‌کشم که در جمهوری اسلامی، امکان رسیدگی عادلانه به این اتهامات از طریق دادگاهی علنی و با حضور هیأت منصفه و قاضی یا قضاتی بی‌طرف، وجود داشته باشد.
اگر این امکان در جمهوری اسلامی فراهم نشود، باید مطمئن بود که طرح براندازان سخت (رهبری و باند حاکم بر کشور) به عمل در خواهد آمد و باید در نظامی دیگر، پاسخگوی اتهامات و جرائم خویش باشند.

خدایا تو شاهد باش که: «من آنچه شرط بلاغ است، با حاکمان گفتم» و به سهم خود، حجت را بر آنان تمام کردم، به این امید که در دادگاه عدل تو روسفید باشم. تو نیز چنان توانی به من و تمامی کسانی که برای آزادی و عدالت و اخلاق انسانی تلاش می‌کنند، عنایت کن که در برابر تمامی فشارها و اقدامات غیرقانونی ستمگران، کمر خم نکنیم و هرگز از ستم‌های آنان هراسی به دل راه ندهیم. آمین.

احمد قابل
۲۰ فروردین ۱۳۸۷
فریمان

۲۰–۵– نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷

«اتمام حجت با رژیم و وزارت اطلاعات»

من آقای خامنه‌ای را در تمامی ظلم و ستم‌هایی که شده و می‌شود، آشکارا شریک می‌دانم. اگر در این دنیا، جایی برای شکایت از ایشان و نهادهای تحت امر ایشان نیست (که نیست)، در روز جزا نه داغ و درفش به کارشان خواهد آمد و نه از کوچک‌ترین ستمی بدون محاسبه گذر توانند کرد

تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد «امید» است و نشاط، و عمده‌ترین چیزی که به فراوانی دیده می‌شود، «نگرانی و ناامیدی» است

باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به «سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت» امیدوار است و دیرزمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است

آیا در تمامی دستگاه‌های حاکمیت و در درون اردوگاه اقتدارگرایان، هیچ وجدان بیداری نمانده است که برای یک لحظه به خدا و مسؤولیت انسانی خود بیاندیشد و مستی قدرت را فراموش کند

خدا می‌داند که هیچ دشمنی، به اندازه «کبر و غرور» به آقای خامنه‌ای صدمه نزده و نخواهد زد! خدا می‌داند که اصرارهای ایشان بر سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تأکید عملی ایشان بر «یکه‌سالاری»، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است

در روز ۱۱ دی ۱۳۸۷ و پس از گذشت چند روز از پایان اعتبار گذرنامه‌ام (که در روز ۱۳۸٤/٦/۲۵ در مرز سرخس توسط مأموران وزارت اطلاعات، ضبط و توقیف شده بود) برای گرفتن گذرنامه جدید، از محل اقامتم در شهر «فریمان» اقدام کردم. فرم‌های مربوطه را پر کردم و همراه همه مدارک مورد نیاز، فتوکپی گذرنامه قبلی را نیز تحویل دادم. پس از گذشت ۳۹ روز، به من اطلاع دادند که برای روشن شدن علت عدم صدور گذرنامه، باید به «اداره گذرنامه در مشهد، دفتر نهاد ریاست‌جمهوری (اداره اطلاعات) مراجعه کنم».

صبح روز چهارشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۸۷ به محل یادشده مراجعه کردم و فردی برای توضیح آمد و گفت: «شما با نامه شماره ٤۷۰/م/۱٤/۲۱ دادسرای ویژه روحانیت، در تاریخ ۱۳۸٤/٦/۱۹ ممنوع‌الخروج شده‌اید و تا آنان قرار خود را لغو نکنند، برای شما پاسپورتی صادر نخواهد شد. تنها راه شما مراجعه به آن نهاد و حل مشکل از طریق آنها است».

من در فروردین ۱۳۸۵ نیز برای گذرنامه جدید اقدام کرده بودم و نتیجه‌ای نگرفته بودم. احتمالات آن روز به گونه‌ای بود که می‌شد تصور کرد که: «به خاطر اعتبار داشتن گذرنامه قبلی، از صدور گذرنامه جدید امتناع کرده‌اند». البته چون اعتبار قانونی هر قرار قضائی، حداکثر ٦ ماه است و پس از آن باید تجدید شود، صبر کردم و پس از گذشت شش ماه از زمان ممانعت از خروج، اقدام کردم، ولی نتیجه‌ای نبخشید.

حال که به اقرار مسؤول اطلاعاتی گذرنامه، با همان قرار شهریور ۸٤ (که با درخواست «وزارت اطلاعات» و موافقت دادگاه ویژه روحانیت صادر شده بود) از صدور گذرنامه جدید برای من امتناع کرده‌اند، بار دیگر «تخلف صریح از قوانین کشور» را با اتکای به زور، علیه یکی از شهروندان کشور، شاهدیم.

البته مسؤولان کشور، از رهبری تا دولت و وزارت اطلاعات و دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی و سایر نهادهای شناخته‌شده، در طول سالیان دراز، قانون‌شکنی را به شیوه‌ای مستمر برای خود تبدیل کرده و به آن عادت کرده‌اند و همیشه و علی‌رغم قانون‌شکنی‌های آشکار و پی‌درپی، مخالفان

سیاست‌های خود را به قانون‌شکنی متهم کرده و می‌کنند. گویا تعهدات قانونی را یک‌طرفه می‌دانند و گمان می‌برند که در همه حال، این شهروندان‌اند که باید یک‌سویه خود را ملتزم به قوانین مصوب آنها بدانند.

من با علم و اطلاع از مجموعه امکانات قانونی و غیرقانونی رقیب متجاوز و ستمگر، اعلام می‌کنم که تا پایان سال ۱۳۸۷ خود را در معرض قوانین کشور در خصوص «خروج از کشور» نگه داشته و به آن ملتزم خواهم بود. اگر در مدت باقی‌مانده تا آن روز، پاسپورت را از روال عادی تحویل دادند، این التزام تداوم خواهد یافت، ولی در صورت اصرار حاکمیت بر تخلف و قانون‌شکنی و عدم صدور گذرنامه، هیچ‌گونه التزامی به صورت یک‌سویه نسبت به مصوبات یادشده را نخواهم پذیرفت و «در اولین فرصت مقتضی، به صورت غیررسمی، از کشور خارج خواهم شد».

البته همچون تمامی ساعات، روزها، ماه‌ها و سال‌های گذشته، از هم اکنون نیز هر لحظه منتظر اقدامات حاکمیت جور و ستم، هستم و خواهم بود و ترسی از بازداشت یا هر اتفاق دیگری ندارم، چرا که در صورت تحقق آن اتفاق، هنگامه «اطمینان من به صحت رویکردهایم» خواهد رسید و شهد چنین اطمینانی را هیچ شرنگی (حتی مرگ) از بین نخواهد برد.

اکنون بیش از ٦ سال و ۹ ماه است که سند آپارتمان شخصی‌ام در تهران، با قرار وثیقه، بازداشت شده است و مرا از فروش ملک مشروع خود، بازداشته‌اند (که برخلاف شرع و قوانین کشور است) و صدمات فراوان مالی را به من تحمیل کرده‌اند، در صورتی که باید پس از ٦ ماه از صدور قرار، مجدداً از مالک استعلام می‌کردند تا در صورت رضایت او، قرار را تمدید کنند، ولی دریغ از اجرای قانون!

در این خصوص، بسیاری از دوستان و سیاسیون مملکت با گرفتاری‌های مشابه و گاه طولانی‌تر مواجه‌اند و هیچ‌کس به تظلم آنانی که اقدامات رسمی برای تظلم کرده‌اند نیز پاسخ نداده است تا چه رسد به احمد قابل، که مراجعه به دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی حکومت را از باب «تحاکم الی الطاغوت» بر خود حرام کرده است و جز در مورد اضطرار، مراجعه به آن را برای خود جایز نمی‌داند.

شخص ولی فقیه موجود، نمی‌تواند در خصوص رفتارهای یادشده دادگاه ویژه و وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، با مخالفان سیاست‌های حاکمیت، خود را بی‌خبر جلوه دهد. چرا که مطمئناً از اخبار کشور مطلع است. مثلاً در خصوص حکم برادرم، آقایان: سید حسن خمینی به توسط آقای ناطق نوری، آقای کروبی در دیدار شخصی با ایشان، آقای هاشمی و برخی افراد دیگر نیز با ایشان صریحاً سخن گفته و انتقاد کرده بودند، ولی ایشان سکوت کرده بود.

من آقای خامنه‌ای را در تمامی ظلم و ستم‌هایی که به من، برادرم و همه مخالفان سیاسی و خصوصاً در مرحله اخیر به آقایان: مجتبی لطفی، قیصری و سعید رضوی فقیه شده و می‌شود، آشکارا شریک می‌دانم. اگر در این دنیا، جایی برای شکایت از ایشان و نهادهای تحت امر ایشان نیست (که نیست)، در روز جزا نه داغ و درفش به کارشان خواهد آمد و نه از کوچک‌ترین ستمی بدون محاسبه گذر توانند کرد. پس باید گفت: «انما تقضی هذه الحیوة الدنیا».

در آغازین روزهای دهه چهارم انقلاب، وقتی بهارش را با این ستم‌ها آراسته‌اند، آیا می‌توان منتظر «سالی نکو» بود و امیدوارانه به آینده انقلاب، چشم دوخت. باند حاکم بر کشور، می‌خواهد که همه امید ملت به آینده را با «ماهواره امید» گره بزند و چنان تبلیغ کند که «همه امیدوارند»، ولی وقتی پا در کوچه و خیابان شهر و روستای این کشور می‌گذاری و آمارهای مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی را مورد توجه قرار می‌دهی، تنها چیزی که به چشم نمی‌خورد «امید» است و نشاط، و عمده‌ترین چیزی که به فراوانی دیده می‌شود، «نگرانی و ناامیدی» است.

البته باند حاکم بر کشور، همچنان نسبت به «سکوت اکثریت ملت در برابر قانون‌شکنی‌ها و ستمگری‌های حاکمیت» امیدوار است و دیرزمانی است که برای آن حساب ویژه‌ای باز کرده است. آنان از «عدم مطالبه حقوق» از سوی آحاد ملت، بهره‌های هنگفتی برده‌اند و قدرت مافیایی خود را در سراسر کشور گسترش داده‌اند و اکنون نیز در آستانه «انتخاب رئیس‌جمهور» به نمایشی غیرواقعی از حضور ملت می‌اندیشند، تا از سبد افرادی که آنان گزینش می‌کنند، کسی را بر مسند نشانند که هیچ‌گونه تعرضی به قانون‌شکنی آنان نداشته باشد و راه را بر «سیاست‌های» اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکست‌خورده «رهبری کشور» نبندد و یا مسؤولیت شکست مفتضحانه آن سیاست‌ها را به دوش «رهبری» نیاندازد و با دادن آدرس عوضی، آنها را صرفاً ناشی از رویکردهای ناشیانه «دولت احمدی‌نژاد» (که در حقیقت همچون ماسکی بر صورت رهبری است) معرفی کند.

همان‌گونه که در بیانات پیامبر خدا(ص) آمده است: «هرکس متولی امور مسلمین شود و آنان را ضایع کند، خدا او را ضایع خواهد کرد»؛ امروز کسی در پذیرش واقعیتی تأسف‌آور، یعنی: «ضایع شدن باند حاکم بر کشور» (با سیاست‌های غلط و بنیان‌برانداز آنان) یا «ضایع شدن ثروت و اعتبار ملت و کشور» تردید نمی‌کند.

امروزه نه بخش خصوصی مملکت می‌تواند در تجارت جهانی حضوری مؤثر داشته باشد و نه بخش دولتی از اعتبار چندانی برخوردار است. بانک‌ها و مؤسسات پولی در آستانه ورشکستگی و صنعت و تولید کشور در آستانه تعطیلی و نابودی است و کشاورزی مملکت نیز رو به انحطاط

نهاده است. مراکز علمی و دانشگاهی از رونق علمی دورمانده و تمامی تبلیغات حاکمیت، پیرامون باقیمانده توانی است که برخی دانشمندان کشور در نهایت ایثار و ازخودگذشتگی، آن را برای بقای اعتبار ملت و مملکت به کار می‌گیرند و اقتدارگرایان علم‌گریز، آن را در جهت اقتدارگرایی خود هزینه می‌کنند. کاش در این صحنه‌ها نیز، اخلاق انسانی را مراعات می‌کردند و قدردان کار و تلاش تلاشگران حقیقی می‌بودند!

از طرفی به‌گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که گویی تمامی آحاد ملت، خصوصاً آن گروه‌های میلیونی که زیر خط مطلق فقراند، با تمامی فهم و شعورشان، از «انرژی اتمی» به عنوان جایگزین «دستمزدهای چند ماهه عقب‌افتاده، اجاره خانه عقب‌افتاده، نان، گوشت، تخم‌مرغ، برنج، روغن، حداقل پوشاک، حداقل مسکن، هزینه‌های تحصیل فرزندان، جهیزیه دختران، کار و شغل برای بیکاران، ازدواج برای بیش از ۱۵ میلیون دختر و پسر سن ازدواج گذشته، و...» استقبال کرده و می‌کنند!؟

آیا در تمامی دستگاه‌های حاکمیت و در درون اردوگاه اقتدارگرایان، هیچ وجدان بیداری نمانده است که برای یک لحظه به خدا و مسؤولیت انسانی خود بیاندیشد و مستی قدرت را فراموش کند و دردهای بی‌درمان ملتی را احساس کند که در طول سه ساله گذشته با ده‌ها و صدها میلیارد دلار درآمد نفتی و غیرنفتی نیز روزبه‌روز وضع معیشتی‌اش بدتر شد و این را «ثمره اصرار رهبری بر روش غلط اقتصادی خود» ارزیابی کند و به ایشان هشدار لازم را بدهد که بیش از این، ملت و کشور را ضایع نکند و به روش‌های علمی و منطقی برگردد؟!

خدا می‌داند که هیچ دشمنی، به اندازه «کبر و غرور» به آقای خامنه‌ای صدمه نزده و نخواهد زد! خدا می‌داند که اصرارهای ایشان بر سیاست‌های غلط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تأکید عملی ایشان بر «یکه‌سالاری»، بیش از فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، به ملت و کشور صدمه زده است!

من و همه کسانی که چنین می‌اندیشند، تمامی تلاشمان برای حفظ امنیت، رفاه، استقلال، آزادی، حفظ حقوق شهروندان و حق حاکمیت ملت است و در این رهگذر، به دفاع از حقوق انسانی هم‌نوعان و حتا حاکمانی پرداخته‌ایم که مورد نقد قرارشان می‌دهیم، ولی همیشه از سوی حاکمان به عنوان «دشمن، وابسته به بیگانه، سفله و...» متهم شده‌ایم.

اگر بنا باشد که همین روند ادامه یابد، چاره‌ای نداریم جز آنکه همچون مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب(ع) دست به دعا برداریم که: «خدایا ما را به افرادی بهتر از این حاکمان و این حاکمان را به افرادی بدتر از ما، مبتلا گردان» (آمین رب العالمین).

«خدایا چنان کن سرانجام کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار»

۲۱–۵– نامه سرگشاده پیمان عارف (دانشجوی سه ستاره) به محمود احمدی‌نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸

«آقای احمدی‌نژاد می‌دانید با دانشگاه چه کردید؟!»

آقای رئیس‌جمهور!
می‌دانم شرط نزاکت اقتضاء می‌کند آدمی نامه خویش را با گفتن واژه «سلام» و ابراز ادب و احترام به مخاطب خود آغاز نماید. لیکن از آنجا که از کودکی بر سر کلاس‌های تعلیمات دینی آموخته‌ام «سلام» یعنی ابراز تسلیم بودن گوینده و آرزوی سلامتی مخاطب و نیز از آنجا که مطلقاً چنین آرزویی را در باب شما ندارم، مرا ببخشید که بین شرط نزاکت و شرط صداقت، دومین را برمی‌گزینم! ا

آقای احمدی‌نژاد ۳ سال پیش در چنین ایامی وزارت علوم کابینه مهرورز شما به دستور وزارت فخیمه خفیه‌تان، چند روزی می‌شد که دستور اخراجم را از دانشگاه تهران صادر کرده بود و بنده روزهای سخت اعتصاب غذا را پشت سر می‌گذاشتم. البته حتما شما نمی‌دانید که ۲ هفته پیش‌تر از آن ایام، من «دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران»ی بودم که قرار بود تا چندی دیگر رساله خود را دفاع کنم و دوره دکتری خویش آغاز نمایم. دوره‌ای که اگر به آن هنگام آغاز شده بود، بی‌تردید اکنون به پایان خود نیز رسیده بود! در تمام این سه سال هرگاه خواستم قلم بر کاغذ جاری سازم و نامه‌ای سرگشاده به جنابعالی نگارم، دستانم لرزید و قلم یاری نکرد. تا مبادا نامه‌نگاری به شمایی که چنان بر سریر قدرت نشسته‌اید، بر عجز و لابه و التماس نگارنده به حاکم جور برای باز پس دادن حقی که از سر جفا ستانده است، حمل نگردد.
هیچ‌گاه به شما نامه ننوشتم. زیرا حقیقتاً بر تخت قدرت برایتان شأنیت خطاب قائل نبودم. اما امروز که چراغ دولت‌تان روی به خاموشی دارد و «کابینه سیاه»تان روی به پایان، تنها برای ثبت در تاریخ و نیز برای اینکه خود بدانید در این ٤ سال با دانشگاه چه کردید، تصمیم به نگارش این مکتوب گرفتم. قطعاً مرادم از این مکتوب مطالبه حق خود و یا حق دانشگاه – حقی که به جفاکارانه‌ترین صورتی ناحق‌اش کردید و البته فغان عدالت نیز سر دادید– از شما نیست. چه طلب حق به شکلی ملتمسانه دقیقاً همان چیزی است که حاکمان جور از آنانی که رعایای خویش می‌پندارندشان می‌خواهند تا مستانه نعره پیروزی سر دهند و فتح ابواب ستم، نوید!

۱– چهار سال پیش در چنین ایامی به لطف «مهندسی انتخابات» حضرات امنیتیون اطلاعاتی و نظامی و البته باز به لطف امدادهای غیبی جنتی و مینوی شرمگینانه و دست‌بوسانه به کاخ ریاست جمهوری راه یافتید تا آن شیخ لرستانی تمام چهار سال بعد از آن تاریخ را در حسرت و درد غفلت و خواب بامدادان خماری به سر برد که آرائش را طی دو ساعت زیر و روی ساخته بود!
«گناه نخستین»تان را در همان شب انتخابات مرتکب شدید و نخستین جفا را در حق مهدی کروبی، مرتکب.
آری، ورودتان به کاخ ریاست جمهوری ورودی جفاکارانه بود و با جفا نیز ادامه یافت. شما با ناحق کردن حق شیخ اصلاحات، ناحقی برای خویش تدارک دیدید که در تمام چهار سال پس از آن تاریخ به قیمت ناحق کردن حقوق و آزادی‌های شهروندان ایرانی در سطوح و شقوق گوناگون تداوم یافت. هرچه خواستید کردید و هر چه خواستید برداشتید و هر که خواستید افکندید! آن‌قدر افکندید که از افکندگان‌تان پشته‌ها ساخته شد و از زندگی‌های تباه‌شده ایرانیان منظومه‌ها سروده.
اما بیش‌ترین تباه‌کاری‌ها و ستم‌ها را به نظرم بیش از هر جای دیگر در حوزه دانشگاه مرتکب شدید.
دانشگاه‌های ایران در ٤ سال گذشته آیینه تمام‌نمایی است از سرکوبگری دولت شما و حاکمیت روح پادگانی کابینه شما بر آنجایی که «انتقاد و عقلانیت انتقادی» سامانگر بنیادین‌اش است.
آخر می‌خواستید انقلاب فرهنگی دوم راه بیاندازید و «اطاعت» بر جای «انتقاد» فرو نشانید و دانشگاهی «بله‌قربان‌گو» داشته باشید. و البته در این راه هر چه خواستید و هر چه توانستید انجام دادید و از هیچ ستمی نیز فروگذاری نکردید. نه تنها به قول خودتان لیبرال‌ها و سکولارها را از حریم امن و مقدس دانشگاه بیرون راندید، بلکه بدین نام و بدین مدعا، هر آن کس که کم‌ترین ناهمخوانی با گفتار دولتی‌تان داشت و ذره‌ای خارج از گفتمان «خلافت اسلامی»تان قرار می‌گرفت، نیز به تیغ جفا و شمشیر حذف‌تان گرفتار آمد.

۲- ماهی از راه یافتگی‌تان به کاخ ریاست جمهوری نگذشته بود که بساط سلطنت معممی مطلقاً غیردانشگاهی به نام شیخ عباسعلی عمید زنجانی بر دانشگاه تهران برپای ساختید و آنجایی که نماد آموزش عالی و آکادمی ایرانی محسوب می‌شود، به سیطره «آکادمی‌ستیزان» درآوردید.
شیخ عمید زنجانی نماد پروژه دانشگاهی دولت شما محسوب می‌شود. دولتی که دانشگاه و خرد نقادانه آن را بر نمی‌تابد و راه «حوزوی‌سازی» دانشگاه را در پیش می‌گیرد.
آقای احمدی‌نژاد، آیا وقتی امام خمینی از وحدت حوزه و دانشگاه سخن می‌گفت، منظورش سیطره و هجمه حوزه بر دانشگاه بود و یا اینکه حقیقت انقلاب ۵۷ آن چیزی بود که شهید مطهری دریافته بود و از عقلانیت آزاد در دانشگاه، حتا به بهای آزادی مارکسیست‌ها و آزادی‌ستیزان چپ‌گرا نیز دفاع می‌کرد؟!
اما شما به نام وحدت حوزه و دانشگاه و انقلاب فرهنگی دوم، با فهمی کاریکاتوریزه از آرمان‌های انقلاب، مشتی نظامی و حوزوی بر دانشگاه‌ها حاکم کردید که کوچک‌ترین اطلاع، آگاهی و سررشته‌ای از موازین، مناسبات، زیست دانشگاهی و جهان آکادمی نداشتند!
شیخ عمید که نماد اعظم‌شان بود، کار خود با اخراج و تصفیه سیاسی-ایدئولوژیک و شکایت از دانشجو و ممنوع‌الورود کردن آغاز کرد، تا دیگرانشان نیز در امیرکبیر و علامه طباطبایی و دانشگاه شیراز و صنعتی شریف و مازندران و ده‌ها دانشگاه دیگر، راه استاد اعظم بنیادگرایان را در پیش گیرند. آخر شیخ دانشگاه تهران، پیش از دوم خرداد و در مقام ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی توانمندی خویش در حذف و تصفیه دگراندیشان را با اخراج سید جواد طباطبایی و جلیل روشندل و جواد شیخ‌الاسلامی و چندین استاد برجسته علوم سیاسی دیگر به اثبات رسانده بود.

۳- چند ماهی از ریاست‌تان بر کابینه نگذشته بود که پروژه ممنوع‌التحصیل کردن و اخراج دانشجویان منتقد را کلید زدید. پروژه‌ای که پس از چند ماه به پروژه دانشجویان سه ستاره معروف گردید. در بهار ۸۵، پروژه دانشجویان سه ستاره را با اخراج من از دانشگاه تهران و اخراج دو نفر دیگر از دانشجویان کارشناسی ارشد از دانشگاه‌های تربیت معلم و مفید آغاز نمودید.
آیا به راستی زمانی که تصفیه دانشگاه‌ها را با اخراج ما شروع می‌کردید، لحظه‌ای وجدان‌تان به سراغ‌تان نیامد و ندا در نداد که «هان، با زندگی و آینده جوانان وطن‌ات چگونه بازی می‌کنی؟!»
اخراج کردید و ممنوع‌التحصیل تا طی این دوره ده‌ها دانشجوی دوره تحصیلات تکمیلی (فوق لیسانس و دکتری) را از دانشگاه بیرون رانده باشید. واقعاً به شما تبریک می‌گویم. شما در نابود کردن زندگی بهترین و موفق‌ترین دانشجویان منتقدتان در این سه سال کاملاً موفق بودید. شما توانستید رتبه‌های برتر کنکور کارشناسی ارشد را از دانشگاه‌ها بیرون کنید و وزیر علوم‌تان حتا کار را به جایی رساند که «سه ستارگان» را به زنا و فساد اخلاقی متهم کرد. همان زمان نیز گفتم و نوشتم که لطفاً اگر سندی مبنی بر فساد اخلاقی بنده - به عنوان اولین دانشجوی سه ستاره - در اختیار دارید منتشرش کنید تا افکار عمومی نیز پی به شرارت منتقدین‌تان ببرند و فریادهای ما خاموش گردد. چیزی البته نداشتید که منتشر کنید وگرنه در این سه سال حتماً...!
بگذریم. شما در ۲۱ آذر سال ۸۵ در دانشگاه امیرکبیر گفتید ستاره‌های ستاره‌داران را بر دوش‌هاشان می‌نهید و درجه ستوانی بدیشان اعطا می‌کنید و به سربازی‌شان می‌فرستید تا لابد بهتر پادگانیزه شوند و به جای انتقاد کردن، اطاعت کردن بیاموزند. در این کار هم موفق شدید. حداقل فعلاً ستاره‌های من بر شانه‌هایم جای دارد و به جای «گفتگوی انتقادی» در آکادمی، خبردار ایستادن و اطاعت کردن و چونان دوران حکومت طالبان در افغانستان به جرم اصلاح صورت کردن به بازداشتگاه رفتن را تجربه می‌نمایم و البته شما را انسانی موفق می‌دانم! آری، شما ای سردار بزرگ. شما در نظامی کردن کشور و حاکم ساختن سرداران بر این آب و خاک نه تنها موفق بودید، بلکه در نظامی کردن منتقدین و به سربازی فرستادن ایشان نیز متبحر نمودید.

٤- در طی این دوره متجاوز از چندین هزار دانشجوی کارشناسی را به حکم تعلیق کمیته‌های انضباطی گرفتار آوردید و دچار محرومیت موقت از تحصیل نمودید. آیا بدین هنگام لحظه‌ای نزد خویش اندیشیدید که طرف حسابتان یا بهتر است بگویم طرف انتقامتان، جوانان ۱۸، ۱۹ ساله‌ای هستند که هر یک امید خانواده‌ای و شاید پدر و مادر پیری را حامل‌اند؟!
آیا فکر نکردید که با حکم کمیته انضباطی برای فلان دانشجوی کارشناسی که حداکثر شاید در فلان تجمع اعتراضی احیاناً صنفی علیه شرایطی که شما در کشور ایجاد کرده‌اید، شرکت نموده است، چه بر سر او می‌آید و چه محنتی گریبان‌گیر چشم‌به‌راهان او در فلان شهرستان؟

۵- آقای احمدی‌نژاد از باب دیگری نیز باید به شما تبریک بگویم. شما موفق شدید تقریباً تمامی تشکل‌های مستقل دانشجویی را به تعطیلی بکشانید و سرکوبشان کنید. حتا وقتی در این کار با ناکامی مواجه شدید، ذهن مهندسی(!)تان یاری کرد و به فکر بولدوزر افتادید تا حتا از بولدوزر انداختن به دفتر انجمن اسلامی امیرکبیر نیز ابا نکرده باشید. شما واقعاً سرکوبگر ماهری هستید. به شما تبریک می‌گویم.

٦- اما شما معجزه قرن ۲۱ بودن خود را به گونه دیگر نیز نشان دادید. آنجا که از زندان، دانشگاه ساختید و دانشگاه به درون زندان اوین منتقل کردید تا جمله «اوین دانشجو می‌پذیرد» را به بهترین صورتی معنی کرده باشید. آری شما اوین را دانشگاه کردید، وقتی که در این مدت، صدها دانشجو را زندانی نمودید و راه رندان اوین و به‌ویژه بند مخوف ۲۰۹اش را بدیشان نشان دادید. علیه دانشجویان امیرکبیر آن توطئه رسوای جعل نشریات را راه انداختید تا چنان که آزادشده‌ها در آن مقطع گفتند، بدیشان شکنجه‌هایی روا داشته شده باشد که آدمی را به یاد آنچه شمایان خود در باب ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری دوران پهلوی می‌گویید، بیاندازد.
و البته وای بر شما که با این حال، ایران را آزادترین کشور دنیا خواندید و فریبکارانه و دروغگویانه از «آزادی انتقاد» در این کشور، ادعاها ساختید و سینه‌ها دریدید!

۷- آقای احمدی‌نژاد بیش از این برایتان شأنیت خطاب قائل نیستم و سخن با این بند، کوتاه می‌کنم؛ در تاریخ پیش از انقلاب خوانده بودم که فلان مبارز و چریک ضد دولت پهلوی زیر شکنجه ساواک کشته شد و فی‌المثل آیت‌الله سعیدی چنین شد و بهروز دهقانی چنان و بیژن جزنی‌ها و کاظم ذوالانوارها و... نیز آن‌چنان. اما گمان نداشتم که سی سال پس از انقلاب جمهوری‌خواهانه ایرانیان و در عهد دولت شما بخوانم که فلان دانشجوی کُرد در زیر شکنجه اداره اطلاعات کردستان کشته شد و یا فلان زندانی سیاسی در زندان اوین گوهردشت به مرگی مشکوک و ناگهانی گرفتار آمد. اما شما از پس این معجزه نیز برآمدید. با این تفاوت که اگر آنانی که زیر شکنجه دولت سرکوب‌گر پهلوی کشته می‌شدند چریک‌های بودند مسلح، آنانی که در زیر شکنجه دستگاه خفیه شما جان خویش را از دست دادند، کسانی نبودند جز دانشجویان بی‌پناه و مسالمت‌جو. آنان کسی نبودند جز فعالین مدنی دموکراسی‌خواه و صلح‌طلب.

آری، شما معجزه هزاره هستید. معجزه دهشتناک‌ترین ساحت وجودی آدمی. می‌توانید روزها بر خویش ببالید و خود را معجزه بپندارید؟ البته شب‌هنگامان آنگاه که می‌توانید با وجدان اخلاقی خویش تنها باشید، قطعاً شرمگینی بیش نخواهید بود.

پیمان عارف
دانشجوی سه ستاره دانشگاه تهران
۵ خرداد ۱۳۸۸

۲۲–۵– نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشرا خامنه‌ای (دختر علی خامنه‌ای)، ۱۵ تیر ۱۳۸۸

سلام بُشرا حسینی خامنه‌ای، دختر بزرگ رهبر انقلاب

نمی‌دانم مرا به یاد می‌آوری یا نه؟ ما هشت سال در یک مدرسه درس خواندیم؛ مدرسه رفاه را می‌گویم، همان مدرسه که فرمان انقلاب از آنجا صادر شد و روی پشت بام‌هایش سران رژیم تیرباران شدند. یادت می‌آید؟

شاید بیش‌تر باید راهنمایی‌ات کنم تا مرا به خاطر بیاوری، من در تیم والیبال مدرسه بودم. خیلی وقت‌ها زنگ تفریح‌ها روبه‌روی هم می‌ایستادیم و بازی می‌کردیم.

تو همیشه با یک تویوتای سفید به مدرسه می‌آمدی؛ سه تا اسکورت تو را همیشه همراهی می‌کردند که یکی از آن سه تا، خانم زورمند، در مدرسه هم مراقب تو بود؛ هر جا که می‌رفتی او هم با تو بود.

داستان آن روزها داستان تبعیض آشکاری بود که همیشه مدیرها و معلم‌های مدرسه بین ما و تو می‌گذاشتند. شاید خیلی وقت‌ها این تبعیض‌ها را می‌فهمیدی و شاید هیچ‌وقت دقت نمی‌کردی که چطور در هر قرعه‌کشی در مدرسه نام تو بود که از صندوق بیرون می‌آمد. این مهم نبود اما همیشه خشمی پنهان را در ما که بچه‌هایی ۱۱–۱۲ ساله بودیم بر می‌انگیخت. یادم نمی‌رود دوران جنگ صرب‌ها و بوسنی‌ها بود و قرار بود هر کلاس برای مجروحین بوسنی پول جمع کند و هر کلاسی که مبلغی بیش‌تر جمع کرده بود به اردوی لواسان برود. همه بچه‌ها پول قلک‌هایشان را جمع کرده، آورده بودند. کلاس‌ها هر کدام بین ٤۰۰۰ هزار تومان تا ۵۰۰۰ هزار تومان توانسته بودند پول جمع کنند. رقابت سر ده تومان و بیست تومان بود. اما ناگهان تو آمدی و ۳۰۰۰۰ هزار تومان که پدرت از سهم خود داده بود برای بوسنی آوردی. بازی به هم خورد و کلاس تو بدون رقیب و با اختلاف بالایی برنده شد. همه اعتراض کردیم که این مسابقه بین بچه‌ها بوده نه پدر بچه‌ها. اما کسی به ما گوش نداد و کلاس تو بشرای عزیز برنده مسابقه اعلام شد.

قصه‌هایی از این دست زیاد دارم که برایت بگویم، اما اینجا نیامده‌ام تا از خاطرات دوران مدرسه برایت بنویسم. آمده‌ام تا بنویسم آن آشوبگرانی که پدر تو از آنها یاد می‌کند ما هستیم. هم‌کلاسی‌ها و هم‌مدرسه‌ای‌های خود تو. ندا که در خیابان کارگر به قتل رسید، دخترک معصومی که هم‌سن و سال من و توست، نه سلاحی داشت نه خنجری، گلویی داشت که آمده بود فریاد بزند حق خود را. چه کسی گفته جواب فریاد، گلوله است؟ مگر یادمان رفته این همان روشی بود که شاه پیش گرفت و نابود شد. ندا جان داده و پیکر نحیفش دیگر فریاد نمی‌شود تا خواب پدر تو را بر هم بزند بشرای عزیز، اما آیا اسلام و پیامبر رحمت این‌گونه زیستند که پدر تو رفتار می‌کند؟ مگر نخوانده‌ای در نهج‌البلاغه که امیرالمؤمنین گفته است «اگر خلخال از پای زن یهودی کنده شود فرد مسلمان دق کند جا دارد»؟

صدای الله اکبرهای این ملت را اگر پدرت نمی‌شود تو که می‌شنوی، نمی‌شنوی؟ صدای خشم ملتی که این‌چنین به شعورشان توهین شده، الله اکبری است که با آن تنها به خدای واحد پناه می‌برند. ملتی که روزگاری شهید دادند و امروز اوباش خطاب می‌شوند، ملتی که برای رساندن پیامشان به گوش مسؤولین پای صندوق‌های رأی آمدند و این‌گونه حق‌شان ضایع شد. یادت که نرفته کتاب دینی‌مان را «المُلک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»؟ البته تو بیش‌تر از اینها خوانده‌ای و شنیده‌ای، این را می‌دانم. اما هیهات که «هفتاد سال طاعت، یک شب به باد رفته!»

اگر پدرت نمی‌داند چه در این سرزمین و کوچه‌ها و خیابان‌هایش می‌گذرد که من بعید می‌دانم نداند، اگر شعار الله اکبر را نمی‌شنود، بوی گاز اشک‌آور چشمانش را نسوزانده، صدای صفیر گلوله‌ها به گوشش نمی‌خورد، صفحه‌های اینترنت را برایش باز کن. عکس دخترک معصوم ندا را نشانش بده، روبه‌رویش بایست. فکر می‌کنم ندا هم پدری دارد، مادری دارد، خواهر و برادری دارد مثل تو که پدر داری. ندا یکی از هم‌کلاسی‌های تو بوده، ندا هم در همین انقلاب اسلامی به مدرسه رفته، ندا هم مثل تو هزاران آرزو داشته.

نگذار فردای این فریادها که غریو خشم مردم شکلی دیگر به خود خواهد گرفت درمانده و دربه‌در دنیایی شوید که جایی برایتان نخواهد داشت و تبعیدیانی شوید که طعم تلخ حقارت جامه تن‌تان شود. قبل از آنکه دیر شود به پدرت بگو ندا و بُشرا هر دو یک معنا می‌دهند و هیهات از روزی که ندای فریادهای نداها را نشنویم.

۲۳-۵- نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح‌طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸

۱-۲۳-۵- متن فارسی

از اشاعه بیدادگری در جمهوری اسلامی جلوگیری کنید

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک مراجع عظام تقلید (أدام الله ظلهم)
سلام علیکم

همان‌گونه که استحضار دارید، همزمان با اعلام نتایج دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، موج وسیعی از دستگیری‌ها از میان فعالان ستادهای انتخاباتی نامزدهای غیردولتی و شهروندانی که در راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز شرکت جسته بودند، آغاز شد که در ادامه، با گسترش موج اعتراضات مردمی نسبت به تخلفات گوناگون و گسترده‌ای که در قبل، حین و بعد از انتخابات صورت گرفت، افزایش یافته و هنوز هم ادامه دارد. بازداشت‌های انفرادی و گروهی، از اقشار مختلف اجتماعی از جمله اساتید دانشگاه‌ها، فعالان سیاسی، روزنامه‌نگاران، که بدون صدور مجوزهای قانونی صورت گرفته و همراه با برخوردهای خشونت‌بار و استفاده از شیوه‌های بازجویی که یادآور دوران سیاه ستمشاهی است و بسیاری از امضاکنندگان این نامه در آن زمان خود بارها قربانی آن بوده‌اند، به هیچ روی زیبنده نظام و کشوری که داعیه برپایی قسط و عدل دارد، نبوده و نخواهد بود و چهره جمهوری اسلامی را در روح و جان هر ایرانی و نیز انظار جهانیان تیره و تار خواهد کرد.
اسف‌بارتر اینکه دستگاه‌های امنیتی مصرانه در پی اثبات فرضیه‌های خیال‌پردازانه و سراپا اشتباه خود برای معرفی فعالان به عنوان عوامل وابسته به بیگانه و محرکان انقلاب مخملی هستند و از همین رو به شیوه‌های غیرقانونی، غیراخلاقی و غیرشرعی اعتراف‌گیری توسل جسته‌اند. دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی و به ویژه صدا و سیما نیز در این پروژه شرکت کرده و با پخش اعتراف‌های نمایشی، سعی در اثبات این‌گونه اتهامات واهی به حرکتی مردمی دارد که تنها و تنها برای پاسداشت جمهوریت نظام شکل گرفت. این روزها خانواده‌های نگران و بی‌اطلاع از وضعیت عزیزانشان که تنها جرمشان مشارکت فعال در ستادهای انتخاباتی نامزدهای غیردولتی بوده، در مراجعات مکرر به مراجع قانونی با درهای بسته روبه‌رو می‌شوند. دستگاه‌های ابداع توطئه، اینک کار را به جایی رسانده‌اند که عضویت در ستادهای تبلیغاتی را جرمی نابخشودنی می‌نمایانند و این در حالی است که بارها در بیانات بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی و مسؤولان بلندپایه نظام، این‌گونه فعالیت‌ها مورد تأیید و تشویق قرار گرفته است. به‌راستی إعمال شکنجه‌های مکرر در مورد کسانی که زیر لوای اسلام زندگی می‌کنند، با توسل به کدام اصل قانونی، شرعی و انسانی توجیه‌پذیر است؟ و چگونه می‌توان با سکوت در قبال این همه خشونت و سبعیت، داد از رحمانی بودن نظامی سر داد که شریعت محمدی را راهنمای خویش قرار داده است؟ این روزها دریافت اخبار نگران‌کننده درباره سلامت جسمی و روانی بسیاری از بازداشت‌شدگان، بر دامنه نگرانی‌ها افزوده است. اصل زیربنایی برائت و پرهیز از پیش‌داوری (لیس من العدل القضاء علی الثقة بالظن) به آسانی نادیده گرفته می‌شود و پایمال شدن حقوق مصرح در قانون اساسی و قوانین عادی به رویه جاریه تبدیل شده و البته نتیجه‌ای جز توسعه بی‌اعتمادی و فاصله گرفتن مردم از حاکمیت در پی نخواهد داشت. این سرگردانی‌ها و نگرانی‌ها بر زندگی گروه بزرگی از شهروندان ایرانی سایه افکنده و به واسطه اتخاذ شیوه‌های غیرقانونی و خودسری عوامل امنیتی از یک سو و عِرق ملی و وفاداری به انقلاب اسلامی و عدم تمایل نسبت به استمداد از مراجع بین‌المللی از سوی دیگر، شرائط بسیار دشواری را برای خانواده‌های زندانیان پدید آورده است.
تنها راه برون‌رفت از این وضعیت، اقدام قاطع و شفاف نسبت به توقف فرایند امنیتی ساختن فضای پس از انتخابات، کوتاه کردن دست عوامل غیرمسؤول، آزادی تمامی بازداشت‌شدگان و بازگرداندن روند رسیدگی به اتهامات به مجاری قانونی است. از شما مراجع عظام تقلید به عنوان مرجع و ملجأ ملت شریف ایران می‌خواهیم که پیامدهای زیانبار اتخاذ شیوه‌های قانون‌گریزانه را به دستگاه‌های ذی‌ربط خاطرنشان ساخته و آنان را

نسبت به اشاعه بیدادگری در نظام جمهوری اسلامی برحذر دارید. این همه، در پرتو کلام امام عدالت که «فلیست تصلح الرعیة إلا بصلاح الوُلاة، و لا تصلح الوُلاة إلا باستقامة الرعیة» عرض شد و خداوند سبحان را شاهد و گواه می‌گیریم که جز اصلاح امور این کشور و ملت به چیز دیگری نمی‌اندیشیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

سید محمد خاتمی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی، مرتضی الویری، سید کاظم اکرمی، رحیم ابوالحسنی، مهناز آذرنیا، احمدی‌پور، جمشید انصاری، سید هاشم آقاجری، محسن آرمین، قربان بهزادیان‌نژاد، سعید بیگدلی، محمد باقریان، محسن بهشتی‌سرشت، بهنام بهلومی، علی باقری، حسن بی‌غم، علیرضا بهشتی شیرازی، محمدرضا تاجیک، محمد تقی‌خانی، محسن ترکاشوند، محمدعلی توفیقی، مهدی تحققی، عابد جعفری، سید محمدرضا حسینی بهشتی، سید علیرضا حسینی بهشتی، نجفقلی حبیبی، علی‌محمد حاضری، سید محمود حسینی، فرهاد درویش سه‌تلانی، عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، محسن رهامی، محمد رحیمیان، مسعود روغنی زنجانی، علی زمانی، سعید سمنانیان، علی ساعی، محمد سلامتی، غلامرضا شاه‌حسینی، محمد شهرستانکی، محمود صادقی، حسین صادقی، عبدالله طوطیان، غلامرضا ظریفیان، محمدرضا ظفرقندی، علی عرب‌مازار یزدی، علی‌اکبر عنایتی، حسن عظیمی، سید نورمحمد عقیلی، عباس عبدی، محمدرضا علی‌حسینی، فرامرز فلاحی، محمد فرهادی، حسین فروتن، ابوالفضل قدیانی، محمدکاظم کوهی، ابوالفضل کزازی، فرشاد مؤمنی، عباس منوچهری، محمد مقدم، علی محدث، حسین مرتضوی، حمید میرزاده، کورس نیک‌نیائی، عبدالله ناصری، محمدعلی نجفی، سید هاشم هدایتی، عباس یزدان‌فر

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد خاتمی

http://www.khatami.ir/fa/news/915

۲-۲۳-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط سارا آزاد

The open letter from Khatami, Mousavi and Karoubi to the Maraje (Grand Ayatollahs)

The only way out of this situation is the release of all detainees. We are only thinking about the improvement in the affairs of the country and the people.

Translated by Sara Azad

In the name of God, the Compassionate and the Merciful

To the honourable grand Maraje (may God keep them for us):

Greetings. As you are aware, at the same time as the announcement of the results of the tenth presidential election, an extensive wave of arrests of many campaign activists from the non-governmental candidates as well as citizens who took part in the peaceful demonstrations started, which in its continuation, because of the expansion of the people's objections to the various and extensive violations that happened before, during and after the election, has increased and is still ongoing. The individual or group arrests of the people in different social classes such as University professors, political activists and journalists, without the legal warrant and by violent confrontations and use of interrogation methods that are reminiscence of the dark days of Shah's ruling, which most of the individuals signing this letter were for several times victims of them during those days, under no circumstances is and will be appropriate for a government and a country that claims to have established justice and fairness, and will taint Islamic Republic's face in hearts and spirits of every Iranian and in world spotlight.

Even more disastrous is the fact that the security systems are insisting on proving their fictional and completely wrong theories for introducing the activists as foreign agents or intriguers of velvet revolution, and for this reason have committed to unlawful, unethical and illegitimate attempts to get confessions. The governmental propaganda tools and especially IRIB (the state-run televisions and radios) are taking part in this project and by presenting staged confessions try to prove such imaginary accusations against the movement of the people which has formed only to protect the "republic" in the government. These days the worried families, left unaware of the fate of their loved ones whom their only crime is having had an active role in the campaigns of the non-governmental candidates, are facing closed doors in their repeated inquiries to the officials. The conspirator organizations have elevated the situation to a degree that are portraying membership in the campaigns as an unforgivable crime; and this is despite the fact the departed founder of the Revolution (Imam Khomeini) and the high-ranked officials of the government have encouraged and approved such activities. Really based on what legal, religious or logical principle can one explain the practice of repeated torture against those who live under the protection of Islam? And with silence in front of all this violence and cruelty, how can one brag about the kindness of the government that has set the religion of Mohammad as its guidance? These days receiving disturbing news about the physical and mental health of several of the detainees has added to the uncertainties. The principle of being innocent [until proven guilty] and avoiding prejudgment are easily overlooked ("Judging the trusted by relying on the assumption is against justice") and violating the rights stated in the constitution and ordinary laws has become routine and of course will have no outcome other than elevating public mistrust and distancing them from the government. These uncertainties and anxieties have shadowed over the lives of a large number of Iranian citizens; and because of the practice of illegal means and the narcissism of the security forces on one hand and the patriotism and loyalty to the Islamic Republic as well as reluctance toward petitioning to the international authorities on the other hand, have created a very difficult situation for the families of the prisoners.

The only way out of this situation is clear and strong action for stopping the militarization of the environment after the election, cutting off the hands of irresponsible agents, releasing all detainees and returning the process of investigation of the accusations to its legal course. We plea to you, the Maraje, as being the reference and support of the great nation of Iran, to remind the government about the damaging outcomes of their unlawful acts and warn them about the expansion of oppression in the Islamic Republic. All this was mentioned in accordance with the words of the Imam of justice that "people will not improve unless the government does, and the government won't improve unless by the

persistence of people" and we call almighty God as our witness that we are not thinking about anything other than the improvement in the affairs of the country and the people.

With wishing you peace and the kindness of God and his blessings

Seyyed Mohammad Khatami, Mehdi Karoubi, Mir Hossein Mousavi, Morteza Alviri, Seyyed Kazem Akrami, Rahim Abolhasani, Mahnaz Azarnia, Ahmadipour, Jamshid Ansari, Seyyed Hashem Aghajari, Mohsen Armin, Ghorban Behzadian-Nejad, Saeed Bigdeli, Mohammad Bagherian, Mohsen Beheshti-Seresht, Behnam Bohloumi, Ali Bagheri, Hasan Bigham, Alireza Beheshti-Shirazi, Mohammad-Reza Tajik, Mohammad Taghikhani, Mohsen Tarkashvand, Mohammad-Ali Tofighi, Mehdi Tahaghoghi, Abed Jafari, Seyyed Mohammad-Reza Hosseini-Beheshti, Seyyed Ali-Reza Hosseini-Beheshti, Najafgholi Habibi, Ali-Mohammad Hazeri, Seyyed Mahmoud Hosseini, Farhad Darvish-Setalani, Abdolreza Rokneldin-Eftekhari, Mohsen Rahami, Mohammad Rahimian, Masoud Roughani-Zanjani, Ali Zamani, Saeed Semnanian, Ali Saee, Mohammad Salamati, Gholamreza Shah-Hosseini, Mohammad Shahrestanaki, Mahmoud Sadeghi, Hosein Sadeghi, Abdollah Tootian, Gholamreza Zarifian, Mohammad-Reza Zafarghandi, Ali Arabmazar-Yazdi, Ali-Akbar Enayati, Hassan Azimi, Seyyed Nour-Mohammad Aghili, Abas Abdi, Mohammad-Reza Ali-Hosseini, Faramarz Falahi, Mohammad Farhadi, Hossein Forotan, Abolfazl Ghadiani, Mohammad-Kazem Kouhi, Abolfazl Kazazi, Farshad Moumeni, Abas Manouchehri, Mohammad Moghadam, Ali Mohades, Hossein Mortazavi, Hamid Mirzadeh, Korous Nik-Niayee, Abdollah Naseri, Mohammad-Ali Najafi, Seyyed Hashem Hedayati, Abas Yazdanfar.

*** منبع ***

وبسایت «قلم‌نیوز»

۳-۲۳-۵- پاسخ یوسف صانعی، ۴ مرداد ۱۳۸۸

بسمه تعالی

حضور محترم حجج الاسلام والمسلمین آقایان خاتمی، کروبی و دوست مکرم جناب آقای مهندس میرحسین موسوی و سایر امضاءکنندگان محترم نامه مورخ ۸۸/۵/۳

بعد التحیة و السلام؛

تظلم‌های کتبی شما بزرگان که گویای تعهدتان به اسلام و اهداف مقدس جمهوری اسلامی که توسط امام امت (سلام الله علیه) ترسیم گردیده دریافت شد.
همان‌طور که همگان می‌دانند، میزان، رأی ملت است و مردم طبق منشور قانون اساسی، باید بر سرنوشتشان حاکم گردند. بر این اساس، باید به سمتی حرکت کنیم که منطق، آزادی بیان، صدق و راستی و دفاع از حقوق انسان‌ها جایگزین ظلم، ستم، دروغ و شکنجه روحی و جسمی - که ماحصل دولت‌های غیرمردمی، مستبد و خودخواه است - گردد. اما متأسفانه همان‌طور که در نامه شما اشاره شده، مدتی است که شاهد افتراء، دروغ و تضییع حقوق مردم، بازداشت و زندانی نمودن، ظلم و آزار و شکنجه‌های روحی و حتا کشتن مردمی که برای دفاع از حق خود تظاهرات مسالمت‌آمیزی را داشته‌اند، هستیم.
اینجانب به حکم لزوم جلوگیری از ظلم ظالمین به همه کسانی که سبباً یا مباشراً در ضرب و جرح و قتل و زندانی کردن انسان‌ها از اقشار مختلف مردم دخالت می‌کنند و به اذیت و ایذاء آنها در زندان‌ها و سلول‌ها - که خود ظلم مضاعفی به آنان می‌باشد - می‌پردازند، می‌گویم که این‌گونه ظلم‌ها به کسانی که هیچ پناهگاهی جز خداوند ندارند، از گناهان کبیره به شمار می‌رود و آن‌قدر بزرگ و خلاف انسانیت و معصیتی فوق‌العاده است که سه امام معصوم به سه فرزند خودشان(علیهم السلام) که آنها هم امام بوده‌اند و برای درس به دیگران، وصیت کرده‌اند که باید از آن فاصله گرفت و به آن نزدیک نشد: «إیاک و الظلم من لایجد علیک ناصراً إلا الله»؛ لذا امیدوارم تا دیر نشده زمینه آزادی تمام زندانیان و اجازه برگزاری مراسم به خانواده شهدای حوادث اخیر داده شود و آمرین و عاملین و محرکین و همه آنها که به نحوی در بروز حوادث اخیر دخیل بوده‌اند، توبه نموده و رضایت مضروبین و آسیب‌دیدگان را جلب نمایند و در یک جمله، به نصایح خیرخواهانه آیت‌الله هاشمی دامت افاضاته توجه کرده و به آن عمل نمایند تا پرونده دولت بیش از مسأله انتخابات و عدم مشروعیت شرعی و مقبولیت، که به وسیله قانون اساسی با رأی قطعی و بدون تردید توده مردم حاصل می‌شود، سنگین‌تر نگردد و حقوق اولیه مردم تضییع نشود و به جای توجه به اعتراض توده‌های مردم در داخل و خارج، سینه و قلب جوانان را نشانه نروند، که همه ظلم‌ها و اذیت‌ها و اعتراف‌گیری‌ها و دروغ‌پردازی‌ها نه تنها منجر به تقویت حکومت نمی‌شود، بلکه موجب ضعف و بغض مردم نسبت به حُکام خواهد شد و در نهایت، ناله مظلومان، قطعاً ذلت و گرفتاری ستمکاران را در زمانی نه چندان دور به دنبال خواهد داشت.
در خاتمه، همان‌طور که قبلاً گفته‌ام، بار دیگر به شما و همه ملت شریف و عزیز ایران اسلامی در داخل و خارج و همه کسانی که تلاش می‌کنند صدای مظلومین معترض به انتخابات را به گوش جهانیان برسانند عرض می‌کنم که مبادا فشارها و اذیت‌ها و حق‌کشی‌ها موجب یأس و ناامیدی شما گردد و خواسته ستمکاران تحقق یابد، بلکه باید راه إحقاق حق را بدون خشونت و با رعایت حفظ امنیت و رفتار مسالمت‌آمیز ادامه داد. خداوند را شاکرم که شما آقایان با حفظ وحدت، که رمز پیروزی شماست و اتحاد توده‌های مردمی را نیز به دنبال خواهد داشت، توانسته‌اید همگام و همفکر با یکدیگر، به جلب و جذب مردم مخصوصاً نسل جوان بپردازید و شهد شیرین دفاع از حقوق انسان‌ها و حاکمیت مردمی را به یادگار بگذارید.

یوسف صانعی
۸۸/۵/٤

۳ شعبان‌المعظم ۱۴۳۰

*** منبع ***
وبسایت «پرس‌آنلاین»

http://personline.wordpress.com/2009/07/27

۲۴–۵– نامه مهدی کروبی به اکبر هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸

تاریخ انتشار نامه: ۱۸ مرداد ۱۳۸۸

فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد

برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است

به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند به طوری‌که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کنج خانه‌های خود خزیده‌اند

توضیح:

سایت «سحام‌نیوز» [وبسایت رسمی حزب «اعتماد ملی» sahamnews.org]، [در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۸۸]، متن نامه‌ای را منتشر کرد که به نوشته این سایت، ده روز پیش از سوی مهدی کروبی برای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری فرستاده شده و کروبی در آن خواستار تشکیل یک هیأت برای رسیدگی به برخی شایعات و نحوه برخوردها با بازداشت‌شدگان شده است.

به نوشته سحام‌نیوز، حسین کروبی، فرزند مهدی کروبی، در این باره گفت: پدرم این نامه را حدود ۱۰ روز پیش خطاب به آقای هاشمی نگاشت و آن را برای ایشان به‌طور خصوصی ارسال کرد. ایشان تأکید داشت آقای هاشمی حتماً به این نامه پاسخ دهد و اقدام لازم را انجام دهد. متأسفانه آقای هاشمی پاسخی به نامه ایشان نداد. پدرم تأکید کرده بود اگر تا ۱۰ روز پاسخی به نامه داده یا اقدامی صورت نگیرد، نامه را منتشر می‌کند.

حسین کروبی درباره مسائل مطرح شده در نامه، گفت: اساس نامه، بر نگرانی آقای کروبی استوار است. ایشان نگران آنچه گروه‌های بیگانه و غربی درباره نحوه رفتار با بازداشت‌شدگان بیان می‌کنند، هست. این روزها بسیاری از افرادی که آزاد شده‌اند، به دیدار پدرم آمده و ماجرای رفتاری را که ضابطان و مأموران با آنها داشتند، برای وی بیان کرده‌اند. آنها آنچه را دیده و شنیده به دقت گفته‌اند. طبیعتاً نحوه رفتار برخی از ضابطان با بازداشت‌شدگان، خصوصاً زنان و دختران، در شأن جمهوری اسلامی و هیچ نظام دیگری نیست.

وی تأکید کرد: آنچه در نامه آمده، نه تنها دغدغه و نگرانی آقای کروبی است، بلکه من فکر می‌کنم هر کس که این شایعات را خصوصاً درباره وضعیت زنان و اتفاقاتی که درباره آنها در حال انجام است، می‌شنود، نگران می‌شود و علاقه‌مند است این لکه ننگ را اگر وجود دارد پاک کند. البته ما امیدوار هستیم تمام این خبرها و شایعات تکذیب شود.

بنا بر همین گزارش، متن کامل نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی به این شرح است:

حضور محترم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی
ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری
با سلام و احترام

بعد از برگزاری انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، حوادث تلخی به وجود آمد که به طور مفصل در خصوص آن، هم از سوی جنابعالی، هم از سوی افراد، گروه‌ها و رسانه‌های مختلف به آن پرداخته شد.

از دستگیری‌های بی‌حساب و کتاب، از ضرب و شتم و وارد کردن جراحات، تا شهادت فرزندان این کشور، از حمله به خانه‌های مردم، تا فاجعه خونین کوی دانشگاه و برخوردهای خشن و وحشت‌انگیز حتا با خانم‌ها در سطح خیابان‌های شهر– که تا کنون سابقه نداشته است– رخ داد که

بسیار قابل تأمل و پیگیری است. آنچه در این میان مطرح است، در خصوص برخی از رفتارهای شناعت‌آمیز است که اگر به طور متواتر از افراد مختلف که در روزهای اخیر آزاد شده‌اند، نشنیده بودم، باورشان حداقل برای من و شما که در طول قریب به نیم‌قرن، سردی و گرمی روزگار را چشیده‌ایم سخت بود.

از برخوردهای خشن و بی‌محابا، بر سر مردم باتوم را خرد کردن، آن‌چنان که بعد از گذشت قریب به ٤٠ روز، همچنان اوضاعشان غیرعادی است و عوارض آن روی بدنشان قابل مشاهده است.

هتاکی و ابراز دشنام و فحاشی رکیک به افراد و نثار نوامیس بازداشت‌شدگان و مردمی که برای نماز جمعه آمده بودند صورت گرفت. رفتارهایی که در فرهنگ دینی و اسلامی هیچ‌یک از گروه‌ها جایی ندارد و نشان‌دهنده آن است که افرادی برای این کار استخدام شده‌اند که حتا با اصول بدیهی اسلام آشنایی ندارند و البته شایعاتی نیز مطرح شده که فعلاً به آن نمی‌پردازم.

احتمالاً همان‌طور که مطلع هستید در این خصوص، چندی پیش نامه‌ای خطاب به ریاست محترم قوه قضائیه [هاشمی شاهرودی] ارسال کردم و جمعه هفته جاری همین نکات را به وزیر معزول اطلاعات [محسنی اژه‌ای] یادآور شدم که روز شنبه در مطبوعات منتشر شد.

اما موضوعی را شنیده‌ام که هنوز از آن بر خود می‌لرزم. در دو روز اخیر که این خبر را شنیده‌ام خواب از سرم ربوده شده است. حدود ساعت دو که خود را برای خواب آماده می‌کردم، به بسترم رفتم، ولی خدا شاهد است که بدون ذره‌ای مبالغه، خوابم نبرد، تا ساعت ٤ بامداد که مجدداً بلند شدم، کمی قرآن خواندم، دوش گرفتم تا آب، کمی آرامم کند، حتا نماز صبح را نیز خواندم و تا نزدیکی‌های طلوع آفتاب خوابم نبرد.

افرادی این مطالب را به من گفته‌اند که دارای پست‌های حساس در این کشور بوده‌اند. نیروهای نام و نشان‌داری که تعدادی از آنها نیز از رزمندگان دفاع مقدس بوده‌اند. این افراد اظهار داشته‌اند اتفاقی در زندان‌ها رخ داده است که چنانچه حتا اگر یک مورد نیز صدق داشته باشد، فاجعه‌ای است برای جمهوری اسلامی که تاریخ درخشان و سپید روحانیت تشیع را تبدیل به ماجرای سیاه و ننگین می‌کند که روی بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور از جمله رژیم ستمشاهی را سفید خواهد کرد.

گمان نمی‌کنم زندانیان دوران ۱۵ ساله مبارزات قبل از انقلاب که از افراد [حزب] «توده» گرفته تا گروه‌های مسلح مبارز التقاطی تا اعضای «نهضت آزادی» و «مؤتلفه [اسلامی»] و «حزب ملل اسلامی» که در زندان با هم زندگی کرده‌اند، دیده یا شنیده باشند.

اینجانب این مطالب را برای شما می‌نویسم و مصرانه می‌خواهم روی این قضیه اقدام و به صورتی که صلاح می‌دانید با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مطرح فرمایید و با جدیت پیگیر شود تا روشن گردد اگر چنین اتفاقی نیفتاده، که إن‌شاءالله هم نیست و بعید می‌دانم باشد، اعلام شود، چرا که در همین جامعه امروز و توسط خود بچه‌های بازداشتی در رسانه‌ها و سایت‌ها در حال مطرح شدن است و معلوم نیست آیندگان چه قضاوتی با شاخ و برگ دادن آن خواهند کرد. همچنان‌که جمهوری اسلامی و روحانیت مظلوم نیز مسؤول آن شناخته خواهند شد. اگر هم خدای ناکرده رخ داده باشد، سریع با عوامل آن در هر جایگاهی برخورد و اعلام شود تا در شرائط فعلی که بازار شایعات داغ است، فرصت به فرصت‌طلبان داده نشود، همچنان که لازم است ترتیبی اتخاذ گردد تا این اقدام از سوی هیأتی عالی‌رتبه صورت گیرد تا افراد مورد بحث جرأت بیان حقایق را داشته باشند، چرا که شنیده‌ام تهدید شده‌اند که اگر مطلبی در این خصوص بیان نمایند، نابود خواهند شد.

جناب آقای هاشمی

اینجانب به خاطر اسلام و در رأس آن امام راحل و این همه فداکاری‌ها و شهادت‌ها و به قصد قربة إلی الله، به‌رغم آنکه در شأن من نیز نمی‌باشد و به رغم همه مشغله‌ها و گرفتاری‌ها و به‌رغم آنکه می‌دانم به حیثیت اینجانب لطمه خواهد خورد، آماده‌ام مسؤولیت تحقیق و بررسی جهت تعیین صحت و سقم این حوادث و اخبار رسیده را بر عهده گیرم و تعهد شرعی می‌نمایم بدون حب و بغض و با رعایت کمال انصاف به بررسی و ارائه گزارش بپردازم.

اما موضوع مطرح‌شده از این قرار است:

عده‌ای از افراد بازداشت‌شده مطرح نموده‌اند که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده است. از سوی دیگر، افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کرده‌اند، به طوری‌که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیده‌اند و در کُنج خانه‌های خود خزیده‌اند.

با توجه به اهمیت مسأله، انتظار است این اقدام توسط هیأتی بی‌غرض و شفاف از طرف رئیس مجلس خبرگان رهبری مورد بررسی و پیگیری تا حصول نتیجه قرار گیرد، تا درسی برای آیندگان شود و فرصت به اراذل و اوباشی از این دست ندهد تا آبروی نظام و امام و جمهوری اسلامی را بر باد ندهند و خدمات هزار ساله روحانیت را مخدوش نمایند. به عنوان آخرین مطلب نیز یادآور می‌شوم از این نامه دو نسخه تهیه گردیده که یکی مُهر و موم شده برای جنابعالی ارسال و دیگری نزد بنده قرار دارد.

با آرزوی توفیق
مهدی کروبی
۱۳۸۸/۵/۷

*** منبع ***
وبسایت «سحام‌نیوز»

۲۵–۵– «تنفید در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸

خلاصه

برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای، جنبش سبز ملت ایران «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبروئی ایران منجر شده است. ایشان با تمسخر، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. اما برخلاف نظر ایشان، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب اما با روش اصلاح‌طلبانه و به‌دور از خشونت می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت، پاکسازی کنیم.

تنفید در مسجد ضرار

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران آنچنان‌که قابل پیش‌بینی بود، اعتراضات مردمی و مخالفت نخبگان را به هیچ گرفت و با تفیذ حکم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، مشروعیت رهبری خود را به ریاست جمهوری فرد مورد نظرش گره زد. آنچه دیروز ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ در حسینیه امام خمینی خیابان پاستور تهران اتفاق افتاد، برای نخستین بار بود که وی با بایکوت اکثریت نخبگان ایران مواجه شد. در این مراسم، نه از رفیق پنجاه‌ساله رهبری (رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) خبری بود، نه از رؤسای جمهور و رؤسای مجالس پیشین، نه از بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی کسی آمده بود، نه کسی به نمایندگی از مراجع تقلید قم شرکت کرده بود. اگرچه حسینه پر بود، اما به‌جای رجال مستقل و باسابقه سیاسی، مقامات لشکری و کشوری منصوب و مأموران و نمایندگان ولی فقیه و تعدادی از بازیگران تلویزیون و ورزشکاران آمده بودند، یا به زبان دقیق‌تر آورده شده بودند.

سکوت اکثر نخبگان و عدم پشتیبانی از مواضع رهبری در انتخابات اخیر، باعث گلایه ایشان در روز مبعث شد: «همه ما خیلی باید مراقب باشیم؛ خیلی باید مراقب باشیم: مراقب حرف زدن، مراقب موضع‌گیری کردن، مراقب گفتن‌ها، مراقب نگفتن‌ها. یک چیزهائی را باید گفت؛ اگر نگفتیم، به آن وظیفه عمل نکرده‌ایم. یک چیزهائی را باید بر زبان نیاورد، باید نگفت؛ اگر گفتیم، برخلاف وظیفه عمل کرده‌ایم. نخبگان سر جلسه‌ی امتحانند؛ امتحان عظیمی است. در این امتحان، مردود شدن، رفوزه شدن، فقط این نیست که ما یک سال عقب بیفتیم؛ سقوط است.» و امروز مقام رهبری پس از چند بار هشدار به نخبگان، حکم مردودی آنها را امضا کرد: «این انتخابات برخی خواص را مردود کرد».

مردودشده‌ها اکثر نخبگان ایران بودند: اکثر مراجع تقلید، همه روشنفکران دینی، اکثر اقتصاددانان، عالمان سیاست، حقوقدانان، جامعه‌شناسان، مهندسان، پزشکان، هنرمندان و ورزشکاران در آزمون مورد نظر رهبری مرود شدند، اما در برابر خداوند و در پیشگاه ملت، روسفید و قبول شدند. از دیدگاه اکثر مردم ایران، مقام رهبری با گره زدن سرنوشت خود به فردی همچون احمدی‌نژاد و با فاصله گرفتن از انصاف و بی‌طرفی و آتش گشودن به سوی فرزندان بی‌دفاع مردم معترض و شکنجه بازداشتی‌ها، مردود واقعی آزمون الاهی اخیر بود. درست از روزی که مأموران اونیفورم‌دار و بی‌اونیفورم حکومت، اعتراض مسالمت‌آمیز مردمی که به دنبال آراء گمشده خود بودند، به عمد به اغتشاش کشاندند و به سوی مردم بی‌دفاع شلیک کردند، شعار «مرگ بر دیکتاتور»، شعار دوم معترضان پس از شعار ملی «الله اکبر» شد.

آیت‌الله خامنه‌ای همچون محمدرضاشاه مخلوع، این صدای اصیل از دل برخاسته ملت را القای اجانب و تحریک بیگانگان قلمداد کرد، لذا همچون گذشته همه کاسه و کوزه‌ها را بر سر دشمن خراب کرد: «برنامه و تلاش دشمن در ایجاد دغدغه و دردسر برای مردم، واقعیتی متکی بر اطلاعات است». عمق این اطلاعات مورد اشاره معظم‌له را می‌توان در ژرفای کیفرخواست دادستانی تهران علیه فعالان اصلاح‌طلب یافت، کیفرخواستی که عاری از هرگونه بار حقوقی و تراوشات یک ذهن بیمار و مالیخولیائی بیش‌تر نیست. قبلاً هم ایشان در جریان قتل فجیع دگراندیشان آن را به مأموران سازمان‌های جاسوسی اسرائیل نسبت داد، ولی دُم خروس از جیب مأموران وزارت فخیمه اطلاعات ایشان به‌در آمد، همان سربازان بدنام امام زمان. و البته شاه‌کلید در زندان به ظاهر خودکشی کرد تا مسبب و آمر آن قتل‌ها مشخص نشود. ما از اتکاء تحلیل‌های مقام رهبری بر اطلاعات، خاطرات فراوانی داریم. این تنها یک نمونه بود.

آنچه پس از اعلام نتایج انتخابات در جامعه اتفاق افتاد، سلب اعتماد اکثر مردم از رژیم بود. اینکه آیت‌الله خامنه‌ای «جلب اعتماد مردم، وجود اعتماد متقابل میان نظام و مردم، و وجود نشاط و امید در مردم را سه پیام اصلی انتخابات اخیر ریاست جمهوری» ذکر کرده، به‌کلی برخلاف واقع است. درست برخلاف ادعای ایشان، اکثر ملت ایران به رژیم جمهوری اسلامی، به رهبری شخص ایشان، به دولت محمود احمدی‌نژاد، به قوه قضائیه، به مجلس شورا، به رادیو تلویزیون حکومتی و به همه کارگزاران نظام، به میزان عدم استقلالشان نسبت به رهبر، بدبین و بی‌اعتمادند.

شما و مجموعه گوش به فرمانتان نیز به مردم رشید ایران بی‌اعتمادید. اگر اعتماد داشتید، اگر واقعاً معتقد بودید از پشتیبانی اکثریت ملت برخوردارید، این‌همه توسط شورای نگهبانتان به جای مردم انتخاب نمی‌کردید و درست برخلاف اراده ملی در انتخابات‌های مختلف مهندسی نمی‌کردید. اگر به مردم و انتخابشان اعتماد داشتید، آراء مردم را جابجا نمی‌کردید و جای اکثریت و اقلیت را عوض نمی‌کردید. اکثریت ملت ایران معتقدند نتیجه اعلام شده انتخابات، خلاف واقع است، شما بر عکس معتقدید نورچشمتان احمدی‌نژاد «منتخب بی چون و چرای اکثریت ملت» است. بسیار خوب، شما ادعای ملت را بی‌پایه می‌دانید، اکثریت ملت و اکثریت نخبگان نیز ادعای شما را باطل ارزیابی می‌کنند. یعنی دعوای حکومت و اکثریت ملت.

در چنین دعوائی که تمام ارکان حکومت، اعم از مجریان، ناظران و رهبر از منظر اکثر مردم متهم محسوب می‌شوند، بی‌انصافی است که منتقدان و مخالفان مسالمت‌آمیز را به مراجعه به ناظرانی دعوت کنیم که به شکل نهادینه بی‌طرفی را زیر پا گذاشته‌اند و یا سخن رهبری را فصل‌الخطاب بدانیم که خود را در حد دبیرکل یک حزب طرفدار دولت تنزل داده است. در شرائطی که قانون به ابزاری برای سرکوب مخالفان و منتقدان تبدیل شده و تنها به موادی از قانون عمل می‌شود که به نفع حاکمیت باشد، هرچند بیش از دوسوم مواد قانونی که به ضرر حاکمیت است، به امان خدا رها شده است، دم زدن به قانون، زمانی جدی تلقی خواهد شد که عمل به قانون را خود رهبر و مسؤولان حکومتی آغاز کنند. به عنوان نمونه آیا رژیم جمهوری اسلامی به حق مخالفت و اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم یا حق محاکمه متهمان سیاسی و مطبوعاتی در دادگاههای علنی، با حضور هیأت منصفه و برخورداری از وکیل در تمام مراحل دادرسی که مفاد صریح قانون اساسی است، هرگز عمل کرده است؟

به نظر اکثر ملت ایران، مقام رهبری، رئیس‌جمور نورچشم ایشان، اعضای شورای نگهبان، مقامات منصوب ایشان در قوه قضائیه (اعم از مقامات ظاهراً تشریفاتی همانند رئیس قوه قضائیه و دادستان کل کشور و مقامات منصوب واقعی همانند دادستان تهران) و اکثر راه‌یافتگان به مجلس شورای اسلامی، قانون‌گریزترین و قانون‌ستیزترین مقامات تاریخ پس از انقلاب هستند. لذا زمانی که فریاد قانون‌خواهی آیت‌الله خامنه‌ای گوش فلک را کر می‌کند، کسی جدی نمی‌گیرد و اکثریت ملت ایران معتقدند ایشان علاوه بر اسم مستعار «نظام»، در وقایع اخیر از اسم مستعار «قانون» استفاده می‌کند. راستی کدام قانونی تفتیش عقاید، سلب آزادی‌های مشروع و قانونی مردم، پخش شو تلویزیونی اتهامات سیاسی قبل از اثبات در دادگاه صالحه، و گرفتن اقاریر خلاف واقع در زندان و تحت فشار و شکنجه را توجیه می‌کند؟

راه حل شرعی، عقلی و اخلاقی نزاع حکومت و ملت، رجوع به حَکمیت هیأت مرضی‌الطرفین است که داوریش فصل‌الخطاب است و حکمش لازم‌الاتباع. منتقدان و مخالفان قانونی حاکمیت، مراجع تقلید را مهم‌ترین اعضای چنین هیأتی می‌دانند. راه حل دیگر، تن دادن حکومت به همه‌پرسی یا رفراندم است، از مردم بپرسیم نظرشان چیست، آیا طرف احمدی‌نژاد و خامنه‌ای را می‌گیرند و یا طرف موسوی و خاتمی و هاشمی و کروبی را. به راستی اگر حاکمیت در برخورداریش از اکثریت، راست بگوید، در هر دو شیوه (حَکمیت افراد مرضی‌الطرفین یا همه‌پرسی) پیروز بیرون خواهد آمد. گریز شدید از هر گونه حَکمیت و رفراندم، نشان از بودن ریگی درشت در کفش حاکمیت است.

بازداشت‌های فراوان فعالان سیاسی و سران احزاب اصلاح‌طلب، تحت فشار قرار دادن آنها برای اقرار به سناریوی مورد علاقه آیت‌الله خامنه‌ای، یعنی خط گرفتن از دشمن، سرکوب خونین اعتراض مسالمت‌آمیز مردم توسط مأموران اونیفرم‌دار و بی‌اونیفرم و بالأخره به شهادت رساندن جمعی از بازداشت‌شدگان بی‌گناه در زندان‌های رژیم، علائم گریزناپذیر عدم سلامت حکومت ایران در وقایع اخیر است.

به لحاظ شرعی، به تصریح أعلم فقیهان زمان، آیت‌الله العظمی منتظری، زمانی که مردم که ولی‌نعمت‌های واقعی حکومت هستند، در امانتداری و صداقت کارگزارانشان در امر حکومتداری شک کردند، این وظیفه حکومت است که مراتب صداقت و امانتداری خود را برای صاحبان حق، یعنی قاطبه مردم، اثبات کند، این وظیفه ذوی‌الحقوق نیست که برای اثبات تقلب و فساد کارگزاران حکومتیشان اقامه دلیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای تا کنون از اثبات امانتداری و صداقت خود در پیشگاه اکثریت ملت ایران عاجز بوده است. علاوه بر آن، برای اتمام حجت، کمیته صیانت از آراء دو نامزد اصلاح‌طلب که متشکل از دو وزیر اسبق همین نظام است، اسناد و ادله فراوانی بر تقلب نهادینه و جابه‌جائی

رأی اقلیت و اکثریت در زمان اعلام نتایج را اعلام کرده‌اند. این شواهد قانونی به تأیید سومین وزیر کشور اسبق نیز رسیده است (محتشمی‌پور، موسوی لاری، عبدالله نوری).

بر این اساس، اکثریت ملت ایران با تأسی به الگوی پیروز انقلاب اسلامی، پس از سی سال دوباره برای محو دیکتاتوری و اصلاح نظام سیاسی از سلطنت اسلامی با تظاهرات مسالمت‌آمیز و الله اکبرهای شبانه دست به کار شد. رهبریِ این اعتراض‌های مردمی را یکی از مریدان بنیانگذار جمهوری اسلامی به عهده داشت، شال سبز سیادت را به گردن انداخت و از معترضان خواست با کمال آرامش از مساجد، حرکت اصلاحی خود را آغاز کنند. میلیون‌ها معترض ایرانی در کمال پختگی و بلوغ سیاسی در تظاهرات تاریخی خود با وضوح از گم شدن آراء خود پرسیدند. نورچشم رهبری و معاون اجرائی منصوب ایشان (رئیس‌جمور سابق) معترضان مسالمت‌جو را «مشتی خس و خاشاک» نامید و در روز تنفیذ، آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز مردم ایران را «تقلید مغلوط از حضور مردم در انقلاب پرشکوه ۱۳۵۷ و یکی از کاریکاتورهای آن حرکت عظیم و ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» ارزیابی کرده، تأکید کرد: «با مسجد ضرار و تقلید از امام خمینی نمی‌توان این مردم آگاه را فریب داد».

حرکت سبز مردم ایران، حرکتی خودجوش و مردمی است. از دل مردم و جوانان این مرز و بوم برخاسته است. ادامه منطقی انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات است. برخلاف نظر رهبر محترمِ بسیجیان و پاسداران و نیروهای انتظامی و امنیتی، اکثر مردم می‌خواهند همان چهار شعار بنیادی انقلاب ۵۷ را محقق کنند: استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی و بی‌ریا در چارچوب جمهوری اسلامی (به تعریف پیش‌نویس قانون اساسی که تنها سند رسمی زمان رفراندم ۱۲ فروردین ۵۸ است). در آغاز استقرار نظام، یک کلمه (ولایت فقیه) به این «جمهوری اسلامی» اضافه شد که تمام شاکله آن را به هم ریخت و آن را به «جمهوری ولائی» تبدیل کرد و در سال‌های اخیر به همت افرادی از قبیل آیت‌الله مصباح یزدی (که به نظر رهبر، مطهری زمانه است و پدر معنوی دولت «پرنور» احمدی‌نژاد) و آیت‌الله محمد یزدی (دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نایب رئیس مجلس خبرگان)، به سمت حذف جمهوریت و برقراری «حکومت ولائی» و «خلافت اسلامی» و «سلطنت مشروعه» پیش رفت.

در جنبش سبز ملت ایران، قرار است نهال آزادی که در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای خشکیده است، دوباره سبز شود؛ عدالت سیاسی و اقتصادی و قضائی که چند دهه است با تبعیض و ستم، زیر پاگذاشته شده است، احیا شود؛ به‌جای اسلامِ سیاه قساوت و خشونت و بی‌رحمی که در زبان و عمل نمایندگان ولی فقیه مشاهده کرده‌ایم، اسلام رحمانی، منطقی و دموکراتیک، پایه ارزش‌های مؤمنان باشد؛ به جای فقیه‌سالاری و حق ویژه اقلیتی با توهم انتصاب از جانب امام زمان و با اختیاراتی مطلقه، مردم‌سالاری با رعایت انتخاب شهروندان و مقید بودن کلیه مقامات به حدود قانونی، ملاک و معیار باشد.

برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز ملت ایران، «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبروئی ایران منجر شده است. ایشان با تمسخر، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. آری، به قول شما چهارده میلیون جمعیت معترض کاریکاتورند، و به نظر ما بیش از بیست میلیون؛ اما برخلاف نظر ولی امرِ بسیجیان و سپاهیان و لباس شخصی‌ها و انتظامی‌ها و اطلاعاتی‌ها، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب، اما با روش اصلاح‌طلبانه و به‌دور از خشونت می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت پاکسازی کنیم. فرعون هم موسی و موسوی‌ها را «شِرذِمه قلیله» خواند که می‌خواهند دین مردم را از دستشان بربایند. ما کاریکاتور و خس و خاشاک و شِرذِمه قلیله نیستیم. ما ملت سبز ایران با ندای روح‌بخش الله اکبرهایمان به اذن خدا فئه کثیره‌ایم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، اجازه بدهید با ادبیات خودتان شما را مخاطب قرار دهم. شما می‌خواهید ادای امیرالمؤمنین(ع) را درآورید، اما آنچه نصیب ملت ما شده، کاریکاتور بی‌ریختی است که بیش‌تر یادآور ظلم معاویه است تا شبیه عدل علی. اگر تردید دارید می‌توانید از مادر جوانانی بپرسید که زندانبانان «زندان‌های استاندارد» شما زنده تحویلشان گرفتند و جنازه بی‌جانشان با دهان و دندان خُردشده تحویل خانواده‌هایشان دادند. اگر شک دارید از پدران سوگواری بپرسید که مزه گس کاریکاتور رحمت نبوی با طعم باتوم و زنجیر مأموران لباس شخصی و گلوله بسیجی‌های شما را در تظاهرات مسالمت‌آمیز اواخر خرداد و اوایل تیر بر پشت و پهلوی پاره شده جوانانشان دیدند. مردم سبز هر شب پس از ذکر مقدس «الله اکبر» با شعار ملی «مرگ بر دیکتاتور»، منظورشان دقیقاً همان «کاریکاتور» است که می‌فرمائید.

شما گستاخانه جنبش سبز مردم ایران را «ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» معرفی کرده‌اید. متأسفانه حضرتعالی کاملاً اشتباه کرده‌اید، دقیق‌تر بگویم تجاهل‌العارف می‌فرمائید. نظام اسلامی، مساوی و معادل شما و اوهام و آرزوهایتان نیست. اتفاقاً این جنبش و رهبر

آن میرحسین موسوی به قصد اصلاح نظام اسلامی به شیوه مسالمت‌آمیز در برابر ظلم شما قیام کرده‌اند، اگر شما خود را به ندانستن می‌زنید، خدا بر درون و بیرون ما آگاه‌تر است. شما همانند دیگر دیکتاتورها عادت کرده‌اید، هر مخالفت و انتقادی را به دشمن نسبت دهید. از شما منصفانه می‌پرسم، آیا شما میزان حق و باطلید؟ آیا امکان ندارد کسی از شما انتقاد کند و برحق باشد؟ این منطق را در فرقه رجوی هم می‌بینیم، در رژیم سلطنتی هم لمس می‌کردیم که خود را محور عالم و آدم و حق و باطل می‌دانستند. خطرناک‌تر از دشمن بیرونی که قابل انکار نیست، تکبر و نخوت و استکبار است، این نفس سرکش اماره امروز بر شما مسلط است و به نام شما بر علیه این ملت، موضع گرفته است. تا دیر نشده بر او مسلط شوید که از اسرائیل و آمریکا خطرناک‌تر است. ضمناً آیا روسیه و چین از خدا بی‌خبر دوست ملت ایرانند که شما را در سرکوب مردمتان یاری می‌کنند؟

راستی چه کسی بیش‌تر به نظام اسلامی ضربه زده است؟ شعارهای مسالمت‌آمیز «رأی من کجاست؟» این ملت یا قساوت و خشونت مأموران نشاندار و بی‌نشان شما؟ اعتراض‌های قانونی ما سبزها یا سوء تدبیر و ماجراجوئی‌های رئیس‌جمور دروغگوی شما؟ انتقادهای مظلومانه و مشفقانه رهبران دینی سبز یا ظلم و بیدادگری شما؟ شما با ولایت مطلقه خود، به صورت اسلام سیلی زدید. شما با سوء مدیریت خود، تشیع را در دنیا بی‌آبرو کردید. شما با ندانم‌کاری‌ها و استبداد به رأی خود، ایران و ایرانی را در دنیا سکه یک پول کردید. شما بیش‌ترین آسیب و ضربه را به جمهوری اسلامی وارد کرده‌اید.

و اما ساز جدیدی که کوک کرده‌اید و این جنبش را «مسجد ضرار» خوانده‌اید. اجازه بدهید برای آنها که از عمق تهدید اخیر شما بی‌اطلاعند، مطلب را باز کنم. مسجد ضرار، پایگاه منافقین مدینه بود که توسط خداوند به رسولش اطلاع داده شد. بر اساس آیه ۱۰۷ سوره توبه، این مسجد توسط گروهی از منافقان برای زیان به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه محاربین تأسیس شد. این منافقان، سوگند یاد می‌کنند که نیتی جز نیکی و خدمت نداشته‌اند، اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. پس از افشای توطئه منافقان توسط وحی الاهی، این پایگاه نفاق، تخریب شده، برای عبرت خلائق، به زباله‌دان تبدیل می‌شود. مسجد ضرار، نماد استفاده ابزاری از مقدسات دینی در خدمت اهداف شیطانی است. اگر بر اساس ادله معتبر شرعی احراز شود که محلی در حکم مسجد ضرار است، معنایش جائزالتخریب بودن آن، منافق بودن برپاکنندگان آن و بی‌ایمانی و کفر واقعی چنین افرادی است. مشابهت با مسجد ضرار، بزرگ‌ترین اتهامی است که جریان مسلط دینی می‌تواند به جریان‌های دینی رقیب خود وارد کند و آنها را از صحنه به در کند. تخریب یک مسجد به عنوان مسجد ضرار در غیبت وحی الاهی تنها زمانی میسر است که برای حکومت اختیاراتی همانند رسول الله(ص) قائل شویم، یعنی برای حاکم، ولایت مطلقه‌ای باور کنیم که ورای احکام شرعی (اعم از اولی و ثانوی) باشد.

در دو دهه اخیر، مساجد و حسینیه‌های برخی منتقدان دینی رژیم با تمسک به همین عنوان، تخریب یا تعطیل شده است. حسینیه شهدا (مدرس آیت‌الله العظمی منتظری) پس از انتقاد مشفقانه ۱۳ رجب سال ۱۳۷٦، مسجد مسلمانان اهل سنت در مشهد، حسینیه‌های دراویش نعمت‌اللهی گنابادی در قم، کرج و بروجرد نمونه‌هائی از این مساجد ضرار در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است. از آنجا که جنبش سبز هیچ مقر و پایگاهی ندارد تا تخریب شود و سوزانده شود و به زباله‌دانی تبدیل شود، شارحین موثق ولایت امر یعنی امام جمعه موقت تهران سید احمد خاتمی و نماینده ولی فقیه در روزنامه وزین *کیهان* که به لقب «تک‌تیرانداز» از دو لب مبارک آقا مفتخر شده است، رمززدائی کرده، مراد مولای و مقتدایشان را از استعمال «مسجد ضرار» مشخص کردند: سر دادن الله اکبر، تأکید بر خط امام، و شال سبز.

از آنجا که میلیون‌ها نفر از مردم ایران، شب‌ها برای اعتراض به نتیجه دستکاری شده انتخابات و روش دیکتاتوری اداره کشورشان با صدای بلند الله اکبر می‌گویند خانه این افراد «مسجد ضرار» است. حملات سبعانه مأموران غیرمعذور حکومتی به خانه و کاشانه برخی از مردم تکبیرگوی تهران (برای نمونه آپارتمان‌های برج سبحان در بولوار کاوه که فیلم آن موجود است)، عمل پیشاپیش به این حکم حکومتی بوده است. بسیاری از مردم با مقایسه شیوه مدیریت رهبر فقید و رهبر فعلی، نسبت به شیوه موجود، انتقادات جدی دارند (برای نمونه میرحسین موسوی، مهدی کروبی، سید محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر ناطق نوری، انجمن اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها و...). بازداشت هفتاد نفر از اعضای تشکل خط امامی اخیر در راستای «مسجد ضرار زدائی» از نظام بوده است.

رنگ سبز که رنگ بارز جنبش اخیر مردم ایران است، نیز خشم ولایت فقیه را باعث شده، به قول نماینده وی در روزنامه *کیهان*، شبیه قرآن سر نیزه کردن عمروعاص است. بر اساس حکم حکومتی آیت‌الله خامنه‌ای میلیون‌ها نفر از مردم ایران که از الله اکبر و رنگ سبز برای ابراز اعتراض مسالمت‌آمیز خود استفاده می‌کنند و با مقایسه مدیریت رهبر فعلی با رهبر قبلی او را نقد می‌کنند، از «اصحاب مسجد ضرار» و «منافق» محسوب می‌شوند. اکنون می‌فهمیم چرا مأموران لباس شخصی و بسیجی و نیروی انتظامی به قصد کشت، تظاهرکنندگان مسالمت‌جو را سرکوب می‌کردند،

یا بازداشت‌شدگان تظاهرات و سران احزب اصلاح‌طلب و فعالان سیاسی آن‌گونه سبعانه شکنجه شده، تحت فشار قرار دارند. ظاهراً از منظر حکومت ولایی، با منافق جز این نباید رفتار کرد.

اما منکران ولایت مطلقه فقیه (یعنی کلیه مراجع طراز اول قم و نجف، تأکید می‌کنم کلیه مراجع) معتقدند تنها با إخبار وحی الاهی می‌توان بر مسجدی عنوان شرعی ضرار نهاد، و هر کس و ناکسی حق ندارد مخالف و منتقد خود را منافق و اصحاب مسجد ضرار بنامد و او را از حقوق شرعی و انسانی محروم کند. تمسک به عنوان مسجد ضرار و منافق خواندن صدیق‌ترین فرزندان این ملت، شاهد دیگری بر باطل بودن ولایت انتصابی مطلقه فقیه است. چگونه می‌توان باور کرد رسول خدا و شارع مقدس به هر حاکمی که خود را جانشین برحق وی می‌داند، اختیار داده باشد که شما حق دارید مخالفان و منتقدان مسالمت‌جویتان را با چنین حربه خشنی از میدان به در کنید.

تمسک آیت‌الله خامنه‌ای به «مسجد ضرار»، در واقع عکس‌العمل خشمگینانه وی به اتهام ملی دروغگوئی و خیانت در امانت از سوی اکثریت مردم ایران به مسؤولان رژیم جمهوری اسلامی است. او هم متقابلاً رهبران جنبش سبز و نخبگان حامی ایشان را به نفاق و استفاده ابزاری از انقلاب، امام، تکبیر و رنگ سبز متهم کرده است. بر این اساس، اگر استفاده از عنوان مسجد ضرار و لوازم آن در غیاب رسول الله(ص) شرعاً مجاز بود، بی‌شک مکانی که حکم رئیس‌جمور برآمده از تقلب و جابجائی نهادینه آراء امضا شد و بر خلاف رضایت اکثریت مردم به عنوان دهمین رئیس‌جمور ایران تنفیذ شد، به نامیده شدن به مسجد ضرار اولی بود. آیه سوره توبه نهی اکید از دروغ است در عرصه عمومی، همان شعار «دروغ ممنوع» و «دروغگو دشمن خداست» مردم سبز ایران.

اکثریت مردم ایران، وزارت کشور، شورای نگهبان، مقام رهبری و قوای امنیتی، انتظامی و شبه‌نظامی تحت امر ایشان، قوه قضائیه و اکثر راه‌یافتگان به مجلس شورای اسلامی را دست اندرکار خیانت در امانت ملی و ناصالح برای اداره کشور و فاقد عدالت و صداقت می‌شناسند و رئیس‌جمور منصوب رهبری را غاصب و نامشروع و غیرقانونی می‌دانند. اگر بخواهیم با الفبای آیت‌الله خامنه‌ای سخن بگوئیم، زبان حال ملت ایران، این است: حکم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در مسجد ضرار، تنفیذ شد.

«و سَیَعلَمُوا الّذینَ ظَلَمُوا أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبوُنَ» (شعراء، ۲۲۷)

(و آنان که ستم کردند به‌زودی خواهند دانست بازگشت‌گاهشان کجاست.)

۱۳ مرداد ۱۳۸۸

۲۶–۵– نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ نوشتاری از اکبر اعلمی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸

«پاره‌ای از مختصات نظام موعود در وعده‌های بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی قبل از تشکیل و استقرار نظام موجود»

در هر انقلابی، وعده‌های رهبران به مردم و تشویق و ترغیب آنان به شورش علیه نظام حاکم، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد انگیزش، شکل‌گیری و پیروزی آن انقلاب محسوب می‌شود.
در واقع، میان دعوت رهبران به شورش و وعده آنان مبنی بر جایگزین کردن نظام مطلوب به جای نظام حاکم و مردمی که تحقق خواسته‌ها و جامعه مطلوب خود را در عملیاتی شدن قول و وعده‌های رهبران یک جنبش اجتماعی مشاهده کرده و به همین سبب، با پذیرفتن رهبری یک جنبش، در آن جنبش مشارکت می‌کنند، نوعی معامله صورت می‌پذیرد و به صورت نانوشته میان آنان نوعی عقد و قرارداد جاری می‌شود. به عبارت دیگر، توافق دو اراده یعنی دعوت مردم به انقلاب از سوی رهبران انقلابی و وعده و پیشنهاد آنان برای استقرار یک جامعه مطلوب، در حکم «ایجاب» و تمکین مردم از دعوت رهبران و مشارکت در انقلاب به منزله «قبول» است.
از این رو، با پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن رهبران مذکور توسط مردم، عملی شدن وعده‌های مذکور جزء حقوق مردم و تعهدات رهبران محسوب می‌شود.
به این اعتبار، نظر به اینکه انقلاب اسلامی ایران نیز با مشارکت مردم و اتکاء آنان به وعده‌های آیت‌الله خمینی و دل بستن و امیدواری به عملیاتی شدن جامعه مطلوبی، که ایشان در نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و سخنرانی‌های خود مختصات آن را بیان کرده بودند، آغاز و به ثمر رسید، لذا پایبندی به وعده‌های مذکور (حداقل بخش‌های متعارف و قابل اجرای آن) جزء تعهدات حکومت در قبال مردم به شمار می‌رود.
برای پی بردن به مختصات نظام موعود آیت‌الله خمینی، به بخشی از سخنان و وعده‌های ایشان قبل از انقلاب، که معرف مختصات و ویژگی‌های نظام جایگزین بوده است، اشاره می‌شود:

الف– شکل حکومت و ویژگی‌های آن:

– «حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق.»(۱)
– «شکل حکومت جمهوری است. جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل همه جمهوری‌ها.»(۲)
– «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.»(۳)
– «طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.»(٤)
– «رژیم ایران به یک نظام دموکراسی‌ای تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد.»(۵)
– «اما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است.»(٦)
– «ولایت با جمهور مردم است... در این جمهوری یک مجلس ملی مرکب از منتخبین واقعی مردم امور مملکت را اداره خواهند کرد.»(۸)
– «ما که می‌گوییم حکومت اسلامی می‌خواهیم جلوی این هرزه‌ها گرفته شود، نه اینکه برگردیم به ۱٤۰۰ سال پیش. ما می‌خواهیم به عدالت ۱٤۰۰ سال پیش برگردیم. همه مظاهر تمدن را هم با آغوش باز قبول داریم.»(۹)
– «حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمَر.»(۱۰)
– «حکومت اسلامی، حکومت ملی است. حکومت مستند به قانون الاهی و به آراء ملت است. این طور نیست که با قلدری آمده باشد که بخواهد حفظ کند خودش را، با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهراً ساقط است.»(۱۱)
– «ما علاوه بر اینکه زندگی مادی شما را می‌خواهیم مرفه بشد، زندگی معنوی شما را هم می‌خواهیم مرفه باشد. شما به معنویات احتیاج دارید. معنویات ما را بردند اینها دلخوش به این مقدار نباشید که فقط مسکن می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم، اتوبوس را مجانی می‌کنیم. دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دیم. شما را به مقام انسانیت می‌رسانیم... ما هم دنیا را آباد می‌کنیم و هم آخرت

را. یکی از اموری که باید بشد، همین معناست که خواهد شد. این دارایی‌ها از غنائم ملت است و مال ملت است و مستضعفین. من امر کرده‌ام که به مستضعفین بدهند و خواهند داد. و پس از این هم تغییراتی دیگر در امور خواهد حاصل شد.»(۱/۱۱)

– «... در دادگستری، کاخ درست شده است. لکن دادگستری نیست. دادخواهی نیست. فقط کاخ است. بانک‌ها به تدریج باید بشد و ربا به کلی قطع بشد. من باید به مصادر امور بگم که اخلال کنند.... ما مبارزه با فساد را با دایره امربه معروف و نهی از منکر که یک وزارتخانه مستقل، بدون پیوستگی به دولت. با یک همچنین وزارتخانه‌ای که تأسیس خواهد شد إن شاءالله، مبارزه با فساد می‌کنیم. فحشا را قطع می‌کنیم.»(۲/۱۱)

ب– نقش و جایگاه مردم در حکومت:

– «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.»(۱۲)

– «حکومت اسلامی، حکومت ملی است... با آراء ملت می‌آید و ملت او را حفظ می‌کند و هر روز هم که برخلاف آراء ملت عمل بکند قهراً ساقط است.»(۱۳)

– «طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.»(۱٤)

– «عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است.»(۱۵)

– «باید اختیار دست مردم باشد، این یک مسأله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کسی باید دست خودش باشد.»(۱٦)

– «باید اختیارات دست مردم باشد. هر آدم عاقلی این را قبول دارد که مقدرات هر کس باید در دست خودش باشد.»(۱۷)

– «در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند.»(۱۸)

– «قانون این است. عقل این است. حقوق بشر این است که سرنوشت هرآدمی باید به دست خودش باشد.»(۱/۱۹)

– «سرنوشت هر ملتی به دست خودش است. ما در زمان سابق، فرض بفرمائید که زمان اول قاجاریه نبودیم، اگر فرض کنیم که سلطنت قاجاریه به واسطه یک رفراندمی تحقق پیدا کرد و همه ملت هم ما فرض کنیم که رأی مثبت دادند، اما رأی مثبت دادند بر آقامحمدخان قجر و آن سلاطینی که بعدها می‌آیند. در زمانی که ما بودیم و زمان سلطنت احمدشاه بود، هیچ‌یک از ما زمان آقامحمدخان را ادراک نکرده، آن اجداد ما که رأی دادند برای سلطنت قاجاریه، به چه حقی رأی دادند که زمان ما احمدشاه سلطان باشد سرنوشت هر ملت دست خودش است.... چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... چه حقی آنها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند؟ هر کسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آنها تعیین بکنند؟... این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد، در این زمان می‌گوید که ما نمی‌خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رأی دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضاشاه را، رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است.... یا یک ملتی که فریاد می‌کند که ما این دولت‌مان، این شاه‌مان، این مجلس‌مان برخلاف قوانین است و حق شرعی و حق قانونی و حق بشری ما این است که سرنوشت‌مان دست خودمان باشد، آیا حق این ملت این است که یک قبرستان شهید برای ما درست بکنند، در تهران، یک قبرستان هم در جاهای دیگر.»(۲/۱۹)

ج– جایگاه روحانیت و رهبری:

– «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.»(۱۹)

– «در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود.»(۲۰)

– «ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی‌رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند، ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایتم عمل می‌کنم.»(۲۱)

– «من در آینده [پس از پیروزی انقلاب] همین نقشی که الآن دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد، اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم.»(۲۲)

– «اختیارات شاه را نخواهم داشت.»(۲۳)

– «من هیچ سمت دولتی را نخواهم پذیرفت.»(۲٤)

– «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند.این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.»(۲۵)

– «من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.»(۲٦)

– «مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند ولیکن من شخصاً نمی‌توانم در این تشکیلات مسؤولیت خاصی را بپذیرم و در عین حال، همیشه در کنار مردم ناظر بر اوضاع هستم و وظیفه ارشادی خود را انجام می‌دهم.»(۲۷)

– «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است.»(۲۸)

– «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم، وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.»(۲۹)

د– محدود بودن دوره مسؤولیت‌ها:

– «عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم است. برخلاف نظام سلطنتی، مقامات، مادام‌العمر نیست، طول مسؤولیت هر یک از مقامات محدود و موقت است. یعنی مقامات، ادواری است، هر چند سال عوض می‌شود. اگر هم هر مقامی یکی از شرایطش را از دست داد، ساقط می‌شود.»(۳۰)

ه– جایگاه آزادی و دموکراسی:

– «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.»(۳۱)

– «آزادی را خدای تبارک و تعالی به ما عنایت کرده است. خداوند به شما این عنایت را فرموده است که آنهایی که جلوی آزادی شما را گرفته بودند، آنها را از این مملکت اخراج کرد.»(۳۲)

– «هر فردی از افراد ملت حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است.»(۳۳)

– «ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.»(۳٤)

– «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.»(۳۵)

– «در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.»(۳٦)

– «ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست. ما قبل از هر چیز فکر می‌کنیم که فشار و اختناق، وسیله پیشرفت نیست.»(۳۷)

– «بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.»(۳۸)

– «اولین چیزی که برای انسان هست، آزادی بیان است.»(۳۹)

– «مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.»(٤۰)

– «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.»(٤۱)

– «یکی از بنیان‌های اسلام آزادی است... بنیاد دیگر اسلام، اصل استقلال ملی است.»(٤۲)

– «برنامه ما تحصیل استقلال و آزادی است.»(٤٣)
– «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.»(٤٤)
– «اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است.»(٤٥)
– «نظام حکومتی ایران جمهوری اسلامی است که حافظ استقلال و دموکراسی است.»(٤٦)
– «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الآن هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.»(٤٧)

و– نفی استبداد، دیکتاتوری و اختناق:

– «یکی از انگیزه‌هایی که دیکتاتوری پیش می‌آورد این است که دیکتاتورها می‌بینند ملت همراهشان نیست (نتیجتاً) اعمال دیکتاتوری می‌کنند... آن روزی که شما احساس کردید می‌خواهید فشار به مردم بیاورید بدانید که دیکتاتور دارید می‌شوید.»(٤٨)
– «دولت‌های استبدادی را که وجود دارند نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.»(٤٩)
– «ما یک حاکمی می‌خواهیم که توی مسجد وقتی آمد نشست بیایند دورش بنشینند و با او صحبت کنند و اشکال‌هایشان را بگویند. نه اینکه از سایه او هم بترسند.»(٥٠)
– «حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می‌گذارد.»(٥١)
– «دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.»(٥٢)
– «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آنها را نکشند.»(٥٣)
– «حکومتی که ما می‌خواهیم مصداقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر»(٥٤)
– «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.»(٥٥)
– «خون‌های جوان‌های ما برای این جهات ریخته شده، برای اینکه آزادی می‌خواهیم ما. ما پنجاه سال است که در اختناق به سر بردیم، نه مطبوعات داشتیم، نه رادیوی صحیح داشتیم، نه تلویزیون صحیح داشتیم، نه خطیب توانست حرف بزند، نه اهل منبر می‌توانستند حرف بزنند، نه امام جماعت می‌توانست آزاد کار خودش را ادامه بدهد، نه هیچ‌یک از اقشار ملت کارشان را می‌توانستند ادامه بدهند.»(١/٥٥)

ز– جایگاه حقوق بشر:

– «اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است.»(٥٦)
– «حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.»(٥٧)
– «اسلام، هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند. حقی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ‌کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آنها سلب کند.»(٥٨)

ح– جایگاه اقلیت‌ها:

– «تمام اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرائض مذهبی خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنها به بهترین وجه دفاع کند.»(٥٩)
– «اقلیت‌های مذهبی به بهترین وجه از تمام حقوق خود برخوردار خواهند بود.»(٦٠)
– «تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند.»(٦١)
– «از یهودیانی که به اسرائیل رفته‌اند دعوت می‌کنیم به وطن خود بازگردند. با آنها کمال خوش‌رفتاری خواهد شد.»(٦٢)
– «اسلام جواب همه عقاید را به عهده دارد و دولت اسلامی تمام منطق‌ها را با منطق جواب خواهد داد.»(٦٣)
– «در حکومت اسلامی همه افراد دارای آزادی در بیان هرگونه عقیده‌ای هستند.»(٦٤)

منابع:

۱- مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، ۲۳ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۷

۲- پاریس در مصاحبه با لوموند، ۲۲ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۱

۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱٦ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۳۲

٤- پاریس در مصاحبه با مجله اُسترن در ۲٦ دی‌ماه ۵۷؛ صحیفه نور، ج ۵، ص ٤۸۳

۵- پاریس در مصاحبه با تلویزیون آلمانی‌زبان سوئیس، ۱٤ آبان ۱۳۵۷

٦- صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۱۷

۸- در نوفل لوشاتو در مصاحبه با هفته‌نامه اشپیگل چاپ آلمان، صحیفه نور، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، چاپ ۱۳، ج ۲، ص ۱٦۰ تاریخ ۱۳۵/۸/۱۰

۹- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۹ مهر ۵۷، پاریس، «امام و...»، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۲۲

۱۰- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷

۱۱- صحیفه نور، ج ٤، ص ۵۸

۱/۱۱- سخنرانی ۱۰ اسند ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه قم، (مرکز اسناد انقلاب اسلامی این قسمت از سخنرانی آیت‌الله خمینی را سانسور کرده است!)

۲/۱۱- سخنرانی ۱۰ اسند ۱۳۵۷ در مدرسه فیضیه قم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱۲- تبیان، ج ۵، ص ٤۰۹، مصاحبه با روزنامه «لوتاکونتینوا» درباره ویژگی‌های حکومت اسلامی، [آدرس زیر]؛ همچنین صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۰

http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=409

۱۳- صحیفه نور، ج ٤، ص ۵۸

۱٤- پاریس در مصاحبه با مجله اُسترن، ۲٦ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ٤۸۳

۱۵- صحیفه نور، ج ۲، ص۳۵۷.

۱٦- سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج «معرفی سه اصل بنیادین انقلاب» در تاریخ ۵۷/۸/۲۲ - صحیفه نور، ج۳، ص ۷۵

همچنین تبیان، ج ٤، ص ٤۹٤، [آدرس زیر]

http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=4&gpn=494

۱۷- مصاحبه ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۵۷، پاریس

۱۸- سخنرانی ۱۸ دی ۵۷، صحیفه نور ج ۳، ص ۷۷

۱۹- صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۰

۱/۱۹- سخنرانی در جمع ایرانیان مقیم خارج درباره رمز پیروزی انقلاب، جلد ۵، ص ۵۰۸، [آدرس زیر]

http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=508

۲/۱۹- سخنرانی بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۲۰- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱۲۳

۲۱- صحیفه نور ج ۳، ص۷۷. سخنرانی ۱۸ دی ۵۷

۲۲- صحیفه نور، ج ٤، ص ۲۰٦

۲۳- پاریس در گفتگو با خبرنگاران،۵۷/۱۰/۲٤، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۱۵

۲٤- پاریس در گفتگو با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۵۷

۲۵- پاریس در مصاحبه با رویترز، ۱٤ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱٦۰

۲٦- پاریس در مصاحبه با مجله اُسترن، ۲٦ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ٤۸۳

۲۷- مصاحبه با لوژورنال منطقه آلپ فرانسه، ۷ آذر ۱۳۵۷

۲۸- سخنرانی ۲٦ دی ۵۷، صحیفه نور، ج۳، ص ۱٤۰
۲۹- سخنرانی ۱۸ دی ۵۷، صحیفه نور، ج۳، ص ۷۵
۳۰- صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۵۷
۳۱- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷
۳۲- صحیفه نور ج ۷، ص ۹۲
۳۳- آیت‌الله خمینی، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۰
۳٤- مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷، پاریس
۳۵- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷
۳٦- پاریس در مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷
۳۷- پاریس در مصاحبه با خبرنگار فیگارو، ۲۲ مهر ۵۷
۳۸- پاریس در گفتگو با خبرنگاران، ۱۱ آبان ۵۷
۳۹- سخنرانی ۵ آبان ۵۷، پاریس، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۱٦۸
٤۰- پاریس در مصاحبه با پائزه‌سرا ایتالیایی، ۱۱ آبان ۵۷، تبیان؛ صحیفه نور، ج ٤، ص ۲٦٦، [آدرس زیر]
http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=4&gpn=266
٤۱- مصاحبه با روزنامه هلندی دی ولکرانت، ۷ نوامبر ۱۹۷۸، صحیفه نور، ج ٤، ص ۳٦٤ و همچنین صحیفه نور، ج ۳، ص ٤۸.
٤۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار روزنامه لاکروا، ۱۰ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۲٤۲
٤۳- پاریس در مصاحبه با خبرنگار رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ، ۱۱ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۲٦۳
٤٤- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس، ۱٦ آذر ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۳۲
٤۵- مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان، ۱٦ دی ۵۷، صحیفه نور، ج ۵، ص ۳۵۳
٤٦- صحیفه نور، ج ۳، ص ۱٦
٤۷- مصاحبه با رادیو و تلویزیون اطریش، ۱۰ آبان ۱۳۵۷، «امام و...»، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص۱۲۰
٤۸- صحیفه نور، ج ۱۸ ص ۸۳
٤۹- صحیفه نور، ج ٤، ص ۱٤۵
۵۰- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱ بهمن ۵۷
۵۱- پاریس در مصاحبه با رویترز، ٤ آبان ۱۳۵۷
۵۲- پاریس در مصاحبه با خبرنگار خبرگزاری فرانسه، ۱۳ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۱٤۷
۵۳-پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۱۲ آبان ۱۳۵۷
۵٤- پاریس در مصاحبه با خبرنگاران، ۸ آبان ۵۷
۵۵- مصاحبه با اشپیگل، ۷ نوامبر ۱۹۷۷
۱/۵۵- سخنرانی بهشت زهرا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
۵٦- پاریس، نوفل لوشاتو، ج ۵، ص ٦۹، در گفتگو با راسل کر درباره اوضاع ایران، رابطه با انگلیس و مفهوم آزادی، آبان ۱۳۵۷، ذی‌الحجه ۱۳۹۸، [آدرس زیر]
http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=69
۵۷- پاریس، نوفل لوشاتو، در گفتگو با راسل کر درباره اوضاع ایران، رابطه با انگلیس و مفهوم آزادی، ج ۵، ص ٦۹، آبان ۱۳۵۷، ذی‌الحجه ۱۳۹۸، [آدرس زیر]
http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=58950&vn=5&gpn=69
۵۸- مصاحبه با مجله اکسپرس، ۱۰/۲۰/ ۵۷؛ صحیفه نور، ج ٤، ص ۱۹۹

۵۹- مصاحبه با خبرنگاران، ۱۷ آبان ۵۷، پاریس
٦۰- پاریس در مصاحبه با اشپیگل، ۱٦ آبان ۵۷، صحیفه نور، ج ٤، ص ۳۵۹
٦۱- مصاحبه با القومی العربی،۲۰ آبان ۵۷، ۱۱ نوامبر ۷۸، امام و...، گردآورندگان منصور دوستکام، هایده جلالی، انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۵۸، ص ۲۱٤
٦۲- پاریس، سخنرانی ۱ دی ۵۷
٦۳- مصاحبه با روزنامه آلمانی دنیای سوم، ۱۵ نوامبر ۷۸
٦٤- پاریس در مصاحبه با سازمان عفو بین‌الملل، ۱۹ آبان ۵۷

*** منبع ***
وبسایت اکبر اعلمی
http://www.akbaralami.com/Public/ContentBody.aspx?ContentID=2876

۲۷–۵– نامه میرحسین موسوی به حسینعلی منتظری، ۲۱ شهریور ۱۳۸۸

رفتارهای مسؤولان کشور، نه فقط در انتخابات، بلکه از سال‌ها پیش، هیمه‌هایی را انباشته بود که با خطاهای این ایام شعله‌ور شد و با باد نخوتی که بر آن دمیدند، ابعاد این آتش روز به روز توسعه پیدا کرد

با استناد به مدارک غیرقابل انکار، بدون تردید اعتقاد دارم که در انتخابات، تقلب‌های سازمان‌یافته و وسیع رخ داده است

هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و حرکات قبلی، این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختارشکنی‌های خطرناک نیفتد

بسم الله الرحمن الرحیم
مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (دام ظله)

با سلام؛ پیرو حوادث چند ماهه اخیر، بیانیه ضمیمه [بیانیه شماره ۱۱] از سوی اینجانب صادر شده است. احساس نیازی که همواره برای همفکری و همکاری با مرجعیت گرانقدر و روحانیت متعهد وجود دارد، مرا تشویق کرد تا نسخه‌ای از آن را جهت اخذ راهنمایی تقدیم کنم. اولین هدف در این بیانیه آن است که اگر خشم و نارضایتی در مردم به وجود آمده است، آنان تصور نکنند که این احساسات منفی انباشته‌شده در ضمیرشان، متوجه دین است. این رسالتی است که به نظر می‌رسد بر عهده تمامی کسانی که اسلام بر آنان حق حیات دارد و در رأس آنان، روحانیت اسلام قرار گرفته باشد تا اجازه ندهند اقشار مختلف، علی‌الخصوص جوانان، که اینک اکثریت جامعه ما را نیز شکل می‌دهند، میان برداشت‌های نادرست، گزینشی و سطحی از دین و حقیقت آن اشتباه کنند و بر اثر هیجان‌های عاطفی از اسلام فاصله بگیرند.

رسانه‌های دولتی اصرار دارند که ما را مسبب و محرک حوادث این چند ماهه معرفی کنند، حال آن که رفتارهای مسؤولان کشور، نه فقط در انتخابات، بلکه از سال‌ها پیش، هیمه‌هایی را انباشته بود که با خطاهای این ایام شعله‌ور شد و با باد نخوتی که بر آن دمیدند، ابعاد این آتش روز به روز توسعه پیدا کرد. اینجانب قطعاً حق را به مردمی می‌دهم که با برخوردهای غیراسلامی، غیرقانونی و غیرمنصفانه، حقوقشان پایمال شده است؛ و با استناد به مدارک غیرقابل انکار، بدون تردید اعتقاد دارم که در انتخابات، تقلب‌های سازمان‌یافته و وسیع رخ داده است. در عین حال، اگر در موجی که از خشم مردم برخاسته است احساس خطر برای اصل کشور و اصل نظام نمی‌کردم، برایم سخت نبود که بیست سال دیگر سکوت کنم.
اما این گونه نبود و نیست که مردم با سکوت یا سازش یک نفر، دست از حرکت خود بردارند، بلکه پس از مدت کوتاهی بلاتکلیفی، به زودی این حرکت از نو و با شکلی کور و در حالی که به هیچ‌یک از دلبستگان به نظام اعتماد نداشت، آغاز می‌شد، و چه بسا دیگرانی که برای این کشور و ملت خواب‌های ناگوار دیده‌اند در هدایت آن به سوی منافع و مطامع خود طمع می‌کردند. هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و حرکات قبلی، این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختارشکنی‌های خطرناک نیفتد. این خطری است که اگر محقق شود، به راحتی می‌تواند از ایران، افغانستان و عراقی دیگر بسازد. ما نمی‌توانیم برای خوش‌آمد کسانی که نمی‌توانند این خطر را ببینند، وظیفه خود را در پیشگیری از آن فراموش کنیم، کما این که نمی‌توانیم بدون اثبات تعهد خود نسبت به خواسته‌های به‌حق مردم و بازگو کردن آن در گفته‌های خود، از آنان دعوتی برای آرامش داشته باشیم.
مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در رساله «الفت‌نامه»، غایت اکثر تکالیف شرعیه را حصول محبت و الفت اجتماعی ذکر می‌کند. نتیجه‌ای که از این محبت و الفت ناشی خواهد شد، همان چیزی است که در علوم جدید از آن با عنوان «شبکه‌های اجتماعی» نام می‌برند، به عنوان راهی برای مهار حکومت و بازداشتن آن از تکرار خطاهایش، و به مثابه روشی که به سرزندگی اجتماعی بینجامد و بستری که توان‌ها و عواطف به هیجان آمده را در بستر خود جای دهد و از سرریزهای تخریب‌کننده آن جلوگیری کند، تقویت شبکه‌های اجتماعی در این بیانیه توصیه شده است. این پیشنهاد

می‌توانست بنا بر آن چیزی که فیض می‌فرماید، رونویسی از نسخه اسلام تلقی شود، اگر چه کسانی که در بی‌انصافی مبالغه می‌کنند، آن را رونویسی از نسخه «سیا» خوانده‌اند.

و سرانجام در این بیانیه، راهکارهایی برای برون‌رفت از بحران فعلی ارائه شده است، که امیدوارم مورد اعتنا قرار گیرند.

۱۳۸۸/۶/۲۱

با احترام

میرحسین موسوی

۱-۲۷-۵- بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی خطاب به مردم ایران (ضمیمه نامه موسوی به منتظری)، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸

ما حفظ جمهوری اسلامی را می‌خواهیم، و تقویت وحدت ملی، و احیای هویت اخلاقی نظام و بازسازی اعتماد عمومی، به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه قدرت ساختار سیاسی کشور، جز با پذیرش حق حاکمیت مردم و کسب رضایت نهایی آنان از نتایج اقدامات حکومت، و شفافیت در تمامی اقدامات از طریق اطلاع‌رسانی مستمر، ممکن نیست

آنچه ما می‌خواهیم، استیفای حقوق از دست رفته ملت است. استیفای کدام حقوق؟ در درجه نخست، حقوقی که قانون اساسی برای مردم در نظر گرفته است و مطالبه برای اجرای بی کم و کاست و بدون تنازل آن

یک بار هم که شده، میراثی را که از امام خود تحویل گرفتیم، با ایران امروز مقایسه کنیم؛ جامعه‌ای سودازده که در آن تحجر، دولت‌سازی می‌کند؛ جامعه‌ای تقلب‌زده، دروغ‌زده

ما خواستار بازگشت به اسلام ناب محمدی(ص)، این دین غریب هستیم

بسم الله الرحمن الرحیم
مردم شریف، آزاده و آگاه ایران!

نزدیک به سه ماه پیش از این زمانی که شما در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری شرکت کردید، با این باور به پای صندوق‌های رأی رفتید که با تأکیدهای مکرر مسؤولان و تلاش نهادهای مدنی، از آرای‌تان در برابر مقاصد قدرت‌طلبانه گروهی اندک پاسداری خواهد شد. اما تخلف‌ها و تقلب‌های سازمان‌یافته و حوادث تلخی که متعاقب آن صورت گرفت، از رویدادی که بنا بود سرمایه‌ای برای ملت ما فراهم آورد، تأسفی بزرگ باقی گذاشت.
مشکلی که می‌توانست در فرآیندی منصفانه و بی‌طرفانه مهار شود، با بی‌تدبیری مسؤولان امر، با یورش تبلیغاتی رسانه‌های دولتی و حمله نیروهای امنیتی رسمی و غیررسمی به تجمعات آرام و مسالمت‌آمیز مردم، به بروز انشقاق، ابهام و اختلاف عمیق و گسترده اجتماعی منجر شد، وضعیتی که پیامد بلافصل آن جز گسسته شدن رشته‌های اعتماد میان مردم و حکومت نیست.
جمع کثیری از دلسوزان حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور و نیز مراجع عظام تقلید و نیروهای آگاه حوزه‌های علمیه نسبت به افسانه‌پردازی‌های رسانه‌های دولتی و حوادثی چون برگزاری دادگاه‌های نمایشی فاقد پشتوانه حقوقی و شرعی، برملا شدن فهرست بلند قربانیان، برخوردهای غیرانسانی با بازداشت‌شدگان و افشای وجود بازداشتگاه‌های غیرقانونی واکنش نشان داده و خواستار رسیدگی به آنها هستند، بلکه همه دلبستگان به نظام جمهوری اسلامی، این دستاورد مبارزات یک‌صد ساله مردم و تبلور مطالبات اساسی آنان برای دستیابی به آزادی، استقلال، عدالت و پیشرفت در سایه دینداری، اینک نگرانند.
حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی و صیانت از کیان کشور در مقابل مطامع بیگانگان و دفاع از اصل نظام جمهوری اسلامی در روند شتاب‌زده حوادثی که پی‌درپی رخ می‌دهند چاره‌جویی برای خروج از شرایط موجود را بیش از پیش ضروری ساخته است، هرچند همه به خوبی آگاهیم که در درون دستگاه‌های حکومتی و شبه‌حکومتی افرادی وجود دارند که تنها راه ادامه حضور خود در قدرت را التهاب‌آفرینی و بحران‌زایی‌های پیاپی و طفره رفتن از حل مشکلات و نابسامانی‌هایی می‌دانند که خود مسبب آنها بوده‌اند.
آنها همچنان به دنبال پوشاندن و پنهان کردن بحران‌های موجود با بحران‌های بزرگ‌تر و توسعه رفتارهای نابخردانه خود به مرزهایی خطرناک‌ترند، تا جایی که پس از ایجاد این همه پیچیدگی در فضای کشور اینک بی‌توجه به عواقب سنگین رفتارهای خود با بهانه جویی‌های واهی زمزمه‌هایی خطرناک از جمله زمزمه تسویه‌های وسیع از دانشگاهیان آزاده و متعهد را سر می‌دهند.

از این روست که اتخاذ رویکردی اجتماعی (و نه صرفاً حکومتی) برای حل مسأله به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است، ضرورتی که لازمه آن، بهره‌گیری از ظرفیت‌های مردمی نظام جمهوری اسلامی است. اساس چنین رویکرد متفاوتی، پذیرش واقعیت تعدد و تنوع باورها و نگرش‌های موجود در خانواده بزرگ، باستانی و خداجوی ایران زمین است.

این راه و رسم پیامبران الاهی و جانشینان آنان بوده و نشان از سنتی الاهی دارد که مقام و کارکرد هدایت، نشان دادن راه است و وظیفه داعیان دین، به فراهم ساختن بستر مناسب برای رشد و شکوفایی توانمندی‌های انسان جهت تعالی و تکامل محدود می‌شود. تاریخ به روشنی نشان می‌دهد که هر گاه حکومت‌ها خواسته‌اند به سوی محو تعدد و تنوع موجود در جوامع بشری دست دراز کنند، چاره‌ای جز متوسل شدن به چهره‌های ظاهراً گوناگون اما در جوهر یکسان استبداد نداشته‌اند، راه حل‌هایی که نتیجه آن نه یکدست شدن افراد جامعه، بلکه بروز نفاق و دوچهرگی در زندگی مردم خواهد بود و بس. اتخاذ چنین رویه‌ای نه ممکن است و نه بر اساس آنچه آموزه‌های قرآنی به ما یاد می‌دهد، مطلوب است.

پس از حوادثی که در این مدت کوتاه بر جامعه ما گذشت کیست که نداند وضعیتی که ایران امروز در آن قرار دارد حاصل استیلای چنین طرز تفکر اشتباهی بر تصمیم‌گیری‌های کلان کشور است. دستیابی به این وجدان عمومی دستاورد بزرگی است که گاهی قرن‌های متمادی از عمر ملت‌ها و تمدن‌ها صرف تحصیل آن می‌شود و چه هزینه‌های گزافی که در این راه نمی‌پردازند. اما مردم ما این موهبت بزرگ را با هزینه‌هایی بسیار اندک و ظرف مدتی کوتاه به دست آوردند.

مردم ما اینک با پوست و گوشت و استخوان خود دریافته‌اند که تنها راه همزیستی مسالمت‌آمیز سلیقه‌ها و گرایش‌ها، و اقشار، اقوام، مذاهب و ادیان گوناگونی که در این سرزمین پهناور زندگی می‌کنند، اذعان به وجود تنوع و تعدد شیوه‌های زندگی و اجتماع بر کانون آن هویت دیرینه‌ای است که آنان را به یکدیگر پیوند می‌زند، اگرچه فهم‌های ضعیف و باژگونه از دین هضم نکنند که این اذعان نه بدان معناست که اسلام ناب، دین حق و آئین خاتم و صراط مستقیم نیست، بلکه یعنی اجباری در دین وجود ندارد، به درستی که راه از بیراهه بیان شده است؛ «لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی».

از این روست که علی‌رغم تمامی حوادث تأسف‌بار و مرارت‌خیز این ایام، مردم ما اینک به نتایجی بسیار ارزشمندتر و ماندگارتر از انتخاب یک فرد دست یافته‌اند و این، آن چیزی است که آنها را نسبت به اقدامشان برای شرکت در رویداد انتخابات و هزینه‌هایی که در قبل و بعد از آن متحمل شده‌اند، دلگرم می‌کند.

در ماه‌هایی که گذشت، نیرویی عظیم از ملت ما آزاد شد، نیرویی که باید به کارآمدترین شیوه برای سعادت بلندمدت او به خدمت گرفته شود. مردم ما از آنچه می‌خواهند آگاهند. آنان تصویر شکوهمند اراده خود را در آیینه آنچه که سپری شد، مشاهده کرده‌اند و می‌دانند که سرمایه و توان تحقق بخشیدن به خواست‌های خود را دارند و در این میدان، انبوه نخبگان و زبدگان دوشادوش آنان ایستاده‌اند. لذاست که اینک همه ما از یکدیگر می‌پرسیم: «چه باید کرد؟»؛ این سؤالی از سر ناامیدی و یا بلاتکلیفی نیست، بلکه می‌پرسیم با این سرمایه عظیم، با این امید تجدید حیات یافته و با این توانمندی‌های فراهم‌شده چه باید کرد؟

به راستی چه باید کرد؟ در پاسخ به این پرسش، نخستین قدم آن است که بدانیم چه باید بخواهیم، تا بهترین و بیش‌ترین را خواسته باشیم. اگر در یافتن پاسخ این سؤال، خطا کنیم، قطعاً همه یا بخشی از این سرمایه فراهم‌آمده را از دست داده‌ایم. بلکه حساسیت این انتخاب، بسیار بیش‌تر از این است. نیروی عظیمی که ملت ما فراهم آورده توان آن را دارد که کشور را به سکویی بلند برای جهش به سوی پیشرفت‌های مادی و معنوی ارزشمند ارتقا دهد و یا در یک آنارشی درازمدت فرو برد. این که نتیجه حرکت ما چه خواهد بود، تماماً به انتخاب درست ما در این مرحله بستگی دارد.

برخلاف آنچه دستگاه‌های تبلیغاتی دولتی سعی در القای آن دارند، این ما هستیم که بازگشت اعتماد و آرامش به فضای جامعه را خواهانیم و این ما هستیم که از هر اقدام تندروانه و خشن امتناع می‌کنیم. ما خواسته‌هایی بسیار روشن و منطقی داریم. ما حفظ جمهوری اسلامی را می‌خواهیم، و تقویت وحدت ملی، و احیای هویت اخلاقی نظام و بازسازی اعتماد عمومی، به عنوان اصلی‌ترین مؤلفه قدرت ساختار سیاسی کشور، جز با پذیرش حق حاکمیت مردم و کسب رضایت نهایی آنان از نتایج اقدامات حکومت، و شفافیت در تمامی اقدامات از طریق اطلاع‌رسانی مستمر، ممکن نیست. در نهضت سبزی که آغاز شده است ما امر غیرمتعارف و نابهنگامی نمی‌خواهیم. آنچه ما می‌خواهیم، استیفای حقوق از دست رفته ملت است. استیفای کدام حقوق؟ در درجه نخست، حقوقی که قانون اساسی برای مردم در نظر گرفته است و مطالبه برای اجرای بی کم و کاست و بدون تنازل آن. آری! در قانون اساسی برای اداره برخی از شئون کشور، راهکارهایی ارائه شده است که شاید زمانی پاسخگوی مقتضیات جامعه

و جهان ما نباشد. اما در بخش‌هایی دیگر از همین قانون، راه روشن اصلاح آنها پیش‌بینی شده است. در میثاق ملی ما مشروعیت همه ارکان حکومت، متکی به رأی و اعتماد مردم است، تا جائی که اگر دقیق ملاحظه شود، خواهیم دید حتا نهاد نظارت‌ناپذیری چون شورای نگهبان از هیمنه نگاه مردم به‌دور نیست.

آری! در قانون اساسی وظایفی سنگین، از جمله وظیفه نظارت بر انتخابات، بر عهده شورای نگهبان قرار گرفته است؛ انسان‌های غیرمعصومی که ممکن است در دام خطا و گناه بیفتند و دچار وسوسه قدرت شوند. اما در همین قانون، به صراحت اعلام می‌شود که برگزاری اجتماعات از سوی مردم، آزاد است. اگر تنها همین اصل از میثاق ملی ما به درستی اجرا شود، حتم داشته باشید که هیچ‌یک از ارکان حکومت، هرگز امکان سوءاستفاده از موقعیت خود را پیدا نمی‌کند.

قانون اساسی ما پر از ظرفیت‌هایی است که هنوز به فعلیت نرسیده‌اند؛ مسؤولان گاهی با این حقیقت به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی به عنوان امری مستحب، مخیرند همچنان استفاده‌های بیش‌تری از ذخائر قانون اساسی ببرند. نه! هرگز چنین نیست. آنها مکلفند که این ظرفیت‌ها، آن هم تمامی این ظرفیت‌ها را به فعلیت برسانند. قانون اساسی مجموعه‌ای یکپارچه است و نباید بر روی بخش‌هایی از آن، که منافع اشخاص و یا گروه‌هایی خاص را تأمین می‌کند، به صورت اغراق‌آمیز تأکید شود و بخش‌هایی دیگر، که حقوق مردم را در بر گرفته است، معطل باقی بماند، یا ناقص به اجرا درآید.

پس از سی سال، ما هنوز با اصولی از این میثاق ملی روبه‌رو هستیم که سخن گفتن از اجرایشان دست‌اندرکاران را به خشم می‌آورد، به صورتی که گویی گوینده با جمهوری اسلامی مخالفت کرده است. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، رفع تبعیض، امنیت قضائی و برابری در مقابل قانون، تفکیک‌ناپذیری آزادی، استقلال و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر، مصونیت حیثیت، جان و مال اشخاص، ممنوعیت تفتیش عقاید، آزادی مطبوعات، ممنوعیت بازرسی نامه‌ها، استراق سمع و هر گونه تجسس، آزادی احزاب و جمعیت‌ها، آزادی برگزاری اجتماعات، تمرکز دریافت‌های دولتی در خزانه‌داری کل، تعریف جرم سیاسی و رسیدگی به آن با حضور هیأت منصفه، آزادی بیان و نشر افکار در صدا و سیما و بی‌طرفی آن و... هر یک اصولی روشن از قانون اساسی ما را به خود اختصاص داده‌اند؛ اصولی که به راحتی و صراحت نقض می‌شوند و یا به صورتی ناقص و بر اساس تفسیرهای مخالف با روح این میثاق ملی به اجرا درمی‌آیند، تا جایی که در اجرای اصل ساده و روشنی چون آزادی تدریس زبان‌های قومی و محلی، به صرف سلیقه و پسند شخصی، مانع ایجاد می‌شود.

مشابه همین برخورد گزینشی با آرمان‌های انقلاب اسلامی نیز صورت گرفته است. ما خواستار احیای آن بخش فراموش‌شده از اهدافی هستیم که این نهضت عظیم به امید تحقق آنها آغاز شد. چه شعارهای بزرگی از انقلاب که اینک دم زدن از آنها روی کسانی را ترش می‌کند، تا جائی که گویی اینها شعارهای ضد انقلاب بوده‌اند. نمونه‌ای از آنها آزادی است؛ آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی پس از بیان، آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن، آزادی به تمامی آن معنای جلیلی که مردم ما در بهمن ۵۷ تأمین آن را یکی از مهم‌ترین اهداف خود می‌دانستند، به صورتی که پیروزی انقلاب را «بهار آزادی» نامیدند. این آزادی به مفهوم آزادی سیاسی و حق انتقاد بی‌هراس از حاکمان بوده است.

و مظلوم‌تر از انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و قانون اساسی، خود اسلام است؛ دینی که بسیار از آن نام می‌برند و اندک به آن عمل می‌شود. چه بسیار که دین را سرند می‌کنند، هر چه از آن که منافعشان ایجاب نکند به فراموشی می‌سپارند و سلیقه‌ها و مصلحت‌های خود را متن اسلام می‌نامند، تا جایی که دروغ به مشخصه‌ای غیرقابل تفکیک از صدا و سیما تبدیل شود و زشت‌ترین بداخلاقی‌ها نشانه تعهد به دین پیامبری تلقی گردد که برای تکمیل بزرگواری‌های اخلاقی مبعوث شده است؛ شکنجه زندانیان و کشتن آنان، و اعمالی که قلم از ذکرشان شرم می‌کند.

اگر برای حکمرانی مبتنی بر دین تنها یک رسالت وجود داشته باشد، آن، این است که زمینه را برای زندگی توأم با ایمان آماده‌تر کند. پس چرا فاصله جامعه ما با زندگی ایمانی روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود؟! این فاصله، میراث انقلاب نیست. در تابستان گرم ۵۸، چه بسیار بودند کسانی که برای نخستین بار، رمضان را روزه گرفتند و از این تجربه خود لذت بردند؛ میراث انقلاب ما این بود. میراث انقلاب ما معنویتی بود که در دوران دفاع مقدس، جامعه را فرا گرفت.

میراث انقلاب ما پرورش روح‌های بزرگ و اخلاص‌های مثال‌زدنی بود. انقلاب ما نشان داد می‌تواند نورانیتی را که جامعه تشنه آن است، تأمین کند. آخر یک بار هم که شده، میراثی را که از امام خود تحویل گرفتیم، با ایران امروز مقایسه کنیم؛ جامعه‌ای سودازده که در آن تحجر، دولت‌سازی می‌کند؛ جامعه‌ای تقلب‌زده، دروغ‌زده.

برخورد گزینشی با پیام دین و آن را مناسب سلیقه و منافع خود درآوردن، خرافه و تحجر را به دامن آن بستن، پول و زور را جایگزین حکمت و موعظه حسنه کردن و بخش‌هایی از روحانیت، این شجره هزار ساله را، دولتی ساختن، بیش از این هم نباید نتیجه بدهد. زمانی که امام ما از اسلام

ناب محمدی(ص) نام می‌برد و آن را در مقابل اسلام تحجرگرا و اسلام آمریکایی قرار می‌داد، چنین روزهایی را می‌دید. این پوستین وارونه اسمش اسلام هست، اما رسمش اسلام نیست. ما خواستار بازگشت به اسلام ناب محمدی(ص)، این دین غریب هستیم. و خداوند وعده داده است که ما را به راه‌های رسیدن به این تحفه آسمانی هدایت کند؛ «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»؛ و کسانی که در راه ما کوشش کنند به تحقیق آنان را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم.

آیا در این چند ماهه ندیدید که او چگونه به این وعده عمل کرد؟! پروردگار ما ایمان‌هایمان را ضایع نکرد و نخواهد کرد، زیرا او به خلاف مدعیان، نسبت به مردم، دلسوز و مهربان است؛ «و ما کان الله لیضیع ایمانکم إن الله بالناس لرئوف رحیم». کام ملت از آنچه که گذشت، تلخ است، اما کیست که دستاوردهای حاصل شده در عین این تلخکامی‌ها را ناچیز بشمارد؟! ما با پوست و خون خود عظمت آنچه در این ایام کوتاه حاصل شده است را درک می‌کنیم. ما چه کردیم که به این دستاوردها رسیدیم.

حقیقت آن است که جز ایمان به وعده الاهی، عملی متناسب با این همه پیشرفت نداشته‌ایم. به حوادث این ایام بنگرید و در هر کدامشان راه‌های خدا را، که یکی پس از دیگری پیش پای ما گشوده شدند، ملاحظه کنید. آنها را هم که ببندند، دادار از وفا به وعده‌ای که داده است عاجز نمی‌شود و راه‌هایی دیگر پیش پای کسانی که برای او می‌کوشند می‌گشاید؛ راه‌هایی امن، راه‌هایی هموار، راه‌هایی مستقیم، که بدون تردید ما را به مقصد می‌رسانند. چرا به خداوند توکل نکنیم حال آن که راه‌هایمان را به ما نشان داده است؟ «و ما لنا إلا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا». با دسترسی به چنین راه‌هایی ما نیاز به تخطی از قانون، پشیمانی از مسالمت، توسل به تخریب یا وارد شدن به هر کوره راه دیگری نداریم.

و در آن سو نگاه کنیم که مخالفان مردم با قدم گذاشتن در بیراهه‌ها چگونه رو به نشیب می‌روند. فرزندان انقلاب را به زندان انداختند تا اوهام خویش را ارضا کنند. آنها چه نتیجه‌ای برای این کار خود توقع داشتند؟! بدن رنجور قربانی ترور را [سعید حجاریان] به بند کشیدند و ضارب او را [سعید عسگر] آزاد و متمتع قرار دادند. آنها انتظار داشتند از این کار، جز ریختن آبروی خود، چه سودی ببرند؟! در سراشیبی کوره‌راهی که درون آن افتاده بودند، خردشان جا ماند و عنانشان در دست افراط‌گرانی قرار گرفت که نیمه‌های شب به خوابگاه دانشجویان غریب و مظلوم حمله می‌کنند و رایج‌ترین کلمات در فرهنگ لغاتشان، دشنام‌های رکیک است.

رهروان راه‌های خدا به امیدی که از وعده او داشتند رسیدند؛ آیا مسافران بیراهه نیز به آن چیزی که باید انتظارش را می‌کشیدند، نرسیده‌اند؟ ملاحظه تقیه و تملق این و آن و شنیدن بوی حرص و بخل و آز از دهان تمجیدگران، برخورداری از حمایت خطیبی [احمد جنتی و احمد خاتمی] که از منبر مقدس نماز جمعه به خشونت، تشویق و به اعتراف‌گیری مباهات می‌کند؛ ترس، ترس از تنهایی، ترس از آینده، ترس از عاقبت، ترسی که با ترساندن دیگران پنهانش می‌کنند.

مردم فداکار ایران!

پیمانی است بر ذمه فرزندان انقلاب اسلامی که در بازگرداندن آن به اصل نخستین‌اش از بذل هیچ کوششی کوتاهی نکنند، و عهدی است بر عهده همراهان و یاران شما که در راه مبارزه با متقلبان و دروغگویان، به سرمایه اجتماعی و اعتمادی که ایجاد شده است، خیانت ننمایند. در عین حال، تکلیفی است بر همه ما که اگر مصلحت کشور و مردم را در امری دیدیم، از ملامت نترسیم و از شجاعت دریغ نورزیم.

بنا بر چنین تعهداتی، اینجانب برای رسیدن به آرمان‌هایی که پیش روی خویش داریم، به جز ادامه راه سبزی که در این چند ماهه دنبال کرده‌اید پیشنهاد نمی‌کنم؛ «راه سبز امید»؛ راهی که از پیش از انتخابات آغاز کردید و همچنان با عزم‌های استوار در آن گام می‌زنید. راهی که با دعا و ندا و تکبیر، با گردهمایی‌های بزرگ و کوچک، با کوشش‌ها و جوشش‌ها و گفتگوها و پرس و جوهای خود همچنان در آن قرار دارید.

ما برای اشاره به جنبشی که آغاز کرده‌ایم، از عنوان «راه» استفاده می‌کنیم تا توفیق‌هایی که در هر مرحله به دست می‌آوریم را پایان کار ندانیم و همواره نگاه به کمالی برتر بدوزیم. علاوه بر آن، ما در این مسیر، چشم به جاده‌هایی داریم که هدایت الاهی پیش پایمان قرار می‌دهد. ما می‌اندیشیم و تدبیر می‌کنیم، اما ایمان داریم که در عمل، تنها راه‌هایی که او برایمان می‌گشاید، از خود، کارسازی نشان می‌دهند.

ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است از نماد «سبز» استفاده کرده‌ایم تا پرچم دلبستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر(ع) آموزگاران آن بوده‌اند؛ اهل بیت خرد، اهل بیت محبت، اهل بیت نورانیت و ما «امید» را سرمایه خود قرار داده‌ایم تا حاکی از هویت ایرانی‌مان باشد؛ امیدی که این ملت را از گردنه‌های سخت تاریخ عبور داده و حیات او را در تلخ‌ترین روزهای این سرزمین تداوم بخشیده است؛ «راه سبز امید».

چندی پیش، زمانی که از این نام برای بیان ویژگی‌های حرکت شما استفاده کردم، تصور برخی بر آن قرار گرفت که حزب یا جبهه‌ای جدید در حال تشکیل است، حال آن که این راه، به هیچ وجه مشابهی و یا جایگزینی برای سامان‌های سیاسی رسمی نیست و نیاز به آنها را منتفی نمی‌کند، بلکه حرکتی اجتماعی و دامنه‌دار برای ترمیم و ایجاد برخی از بنیادین‌ترین زیرساخت‌های سیاسی است که همه شؤونات کشور را تحت تأثیر قرار خواهد داد و از جمله تشکل‌ها و احزاب برای فعالیت ثمربخش بدان‌ها احتیاج مبرم دارند.

قطعاً جامعه ما برای محقق کردن فضای باثبات سیاسی به احزاب صالح و قدرتمند نیازمند است و چه بسا زمانی که زمینه برای فعالیت مؤثر و مفید سامان‌های سیاسی فراهم شود، اینجانب و برخی از همفکران شما نیز کوشش‌های خود را در چارچوب تشکلی متعارف از این نوع قرار دهیم. اما «راه سبز امید»، تشکلی از این نوع نیست. تحزب اساساً به معنای آن است که گروهی از همفکران در سازمانی مشخص و دارای سلسله‌مراتب شناخته‌شده گرد هم بیایند.

همچنین در یک حزب، تأکید بر بیش‌ترین همفکری و وحدت حداکثری در عقاید است، حال آن که راه ما به عنوان مسیری که تجدید و تقویت هویت ملی را هدف گرفته، بر وحدت حول حداقل نکات مشترک تکیه می‌کند؛ مجموعه‌ای پیام‌محور و متشکل از تمامی سازوکارهای مدنی کوچک و بزرگ که در مسیر خود هدفی مشترک را انتخاب کرده‌اند.

صورت ظاهری اقداماتی که برای تداوم و تقویت حرکت کنونی مردم انتخاب می‌شود، در حکم لباسی است که بر قامت آن می‌دوزیم، و فاخرترین لباس‌ها تنها در صورتی برازنده خواهد بود که به فراخور واقعیت بریده شود. واقعیت موجود در کشور ما نسبت به آنچه که در گذشته بود، تغییرات شگرفی کرده است. آنچه اینک در جامعه ما نقش‌آفرینی می‌کند «شبکه اجتماعی» خودجوش و توانمندی است که در میان بخش وسیعی از مردم شکل گرفته و نسبت به پایمال شدن حقوق خود، معترض است. این شبکه دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که به هنگام تصمیم‌گیری در مورد راه‌حل‌ها و اقدامات آتی، باید به آنها توجه کرد. آنچه اینجانب در پاسخ به سؤال «چه باید کرد؟»، پیشنهاد می‌کنم تقویت و تحکیم این شبکه اجتماعی است.

تجربه چندین دهه از تاریخ ایران، که ما از نزدیک شاهد آن بوده‌ایم، نشان می‌دهد حرکات جمعی مردم ما تنها در دوران باروری، حیات و سرزندگی این هسته‌ها به نتیجه می‌رسند. آن چیزی که از آن به عنوان جامعه‌ای زنده و فعال نام می‌بریم، جامعه‌ای که به صورت مؤثر، آگاهانه و خلاق نسبت به حوادث واکنش نشان می‌دهد و امکان استبداد و تخطی ساختارهای قدرت از خواست خود را از میان می‌برد، ترکیبی تشکیل‌یافته از چنین شبکه قدرتمندی است.

وظیفه‌ای که امروز بر عهده همه ما قرار دارد و به صورتی فطری از جمع‌های کوچک و بزرگ و حتا احزاب و تشکل‌های سیاسی ما سر می‌زند آن است که به صورت هسته‌های معین برای چنین شبکه‌ای عمل کنیم.

از مهم‌ترین نقاط قوت این شبکه، شکل طبیعی اجزای آن است. این واحدها عبارت از گروه‌هایی کوچک اما بسیار متکثر از همفکرانی است که در قالب روابط سابقه‌دار دوستی یا خویشاوندی یا همکاری نسبت به هم آشنایی و اعتماد پیدا کرده‌اند، به صورتی که انحلال آنها امکان‌پذیر نیست، زیرا به معنای انحلال جامعه است. این واحدها همواره وجود دارند، اما به صرف وجود، شبکه اجتماعی مؤثری را شکل نمی‌دهند.

با این همه، اولین قدم در راه‌حل پیشنهادی اینجانب آن است که ما ایرانیان، در هر کجای جهان که هستیم، باید این هسته‌های اجتماعی را در میان خود تقویت کنیم. باید خانه‌هایمان را رودرروی یکدیگر بسازیم؛ به تعبیر قرآن، خانه‌های خود را قبله قرار دهیم، یعنی به این هسته‌های اجتماعی که واحدهای بنیادین جامعه ما هستند، بپردازیم، اهمیت آنها را بشناسیم و بیش از پیش به آنها رو کنیم تا قدرت‌های نهفته‌ای که دارند برای ما ظاهر شود. خانه‌های خود را قبله قرار دهیم؛ یعنی اگر تا پیش از این هر دو ماه یک بار همدیگر را ملاقات می‌کردیم، اینک هفته‌ای دو بار گرد هم جمع شویم. قدرت شبکه‌های اجتماعی ما در این امر است.

گرد هم جمع شویم تا چه کنیم؟ این، نخستین سؤالی است که معمولاً در چنین شرایطی از یکدیگر می‌پرسیم. ما معمولاً تصور می‌کنیم آنچه در این گردهم‌آیی‌ها اهمیت دارد، کاری است که در قالب آنها با کمک یکدیگر به انجام می‌رسانیم. البته این تصور درستی نیست، اما تصوری طبیعی است. از این روست که واحدهای اجتماعی اگر محوری برای فعالیت‌های ثمربخش قرار نگیرند، به‌مانند درختانی که میوه‌هایشان چیده نشود، بازدهی خود را از دست می‌دهند، لذا باید آنها را موضوع تلاش‌های اثرگذار اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی، هنری، ورزشی، عام‌المنفعه و دیگر فعالیت‌های مدنی مشابه قرار داد تا در درازمدت و پس از عبور امواج حادثه و عاطفه، همچنان به ایفای نقش تاریخ‌سازی که از آنها انتظار داریم بپردازند.

جمع‌های خویشاوندی، همسایگی، دوستی، جلسات قرآن، هیئات مذهبی، کانون‌های فرهنگی و ادبی، انجمن‌ها، احزاب، جمعیت‌ها، تشکل‌های صنفی، نهادهای حرفه‌ای، گروه‌هایی که با هم ورزش می‌کنند یا در رویدادهای هنری حاضر می‌شوند، حلقه همکلاسی‌ها، گروه فارغ‌التحصیلانی که هنوز دور هم جمع می‌شوند، همکارانی که با یکدیگر صمیمیت یافته‌اند، و...؛ هر کدام از ما در چندین نمونه از این زیرمجموعه‌های کوچک عضویت داریم و این دست‌مایه اصلی گفتگو و ارتباط میان هسته‌های جامعه ماست. بلکه تجربیات اخیر نشان داد خرده‌رسانه‌هایی که از این روابط زاده می‌شوند، می‌توانند سریع‌تر و مؤثرتر از هر رسانه عمومی دیگر عمل کنند، مشروط بر آن که ظرفیت‌های این شبکه از طریق توافق بر روی یک آرمان بزرگ به فعلیت برسد.

ما زمانی موفق به برقراری ارتباط مؤثر با یکدیگر خواهیم شد که در شعاری مشترک، هم‌صدا شویم؛ شعاری دقیق و عمیق که قادر به تأمین خواسته‌های ما باشد. بخش مهمی از توانمندی‌هایی که اینک در شبکه‌های اجتماعی ما ایجاد شده است، مرهون آن است که شعار و آرمانی مشترک پیدا کرده‌ایم. تعادل طلایی، ویژگی مهم این شعار و آرمان است، به صورتی که اگر بر آن بیفزاییم، چه بسا کسانی که نتوانند یا نخواهند با آن هم‌صدا شوند، و اگر از آن بکاهیم، چه بسا قشرهایی که امیدهای خود را در آن نیابند. این بزرگ‌ترین سرمایه ماست که باید در پالایش و پاسداری از آن بیش‌ترین دقت و همت را به کار بگیریم.

ما اگر صرفاً در یک انتخابات شرکت کرده بودیم، برخورداری از حمایت اکثریت مردم برایمان کافی بود. اما در یک حرکت عظیم اجتماعی، اکثریت تنها زمانی به پیروزی می‌رسد که به اجماع نزدیک شود و آن‌گاه از مشروعیت غیر قابل مقاومت برخوردار خواهد شد که توجه خود را نسبت به دغدغه‌ها و حقوق کسانی که امروز یا فردا ممکن است متفاوت با او بیندیشند و در اقلیت قرار گیرند به اثبات برساند.

نمی‌توان از جامعه‌ای که بخش قابل توجهی از آن دچار جبر نان و از تأمین نیازهای اولیه خود ناتوان است، انتظار مشارکت گسترده در فرآیند توسعه سیاسی را داشت. البته عکس این رابطه نیز صادق است و جامعه‌ای که از آزادی‌ها و آگاهی‌های اساسی محروم شود، در تأمین معیشتی که لیاقت آن را دارد نیز درمی‌ماند و حتا در عهد درآمدهای افسانه‌ای، به پیشرفتی بیش‌تر از صدقه‌پروری و واگذار کردن اختیار بازار و اقتصاد ملی خود به بیگانگان نائل نمی‌شود.

ما بر این باوریم که آزادی زمانی دوام دارد که با عدالت توأم باشد. به همان اندازه که محدودیت‌های جاری برای آزادی بیان و امکان برگزاری اجتماعات نگران‌کننده است، وجود فقر، فساد و تبعیض در سطحی گسترده، چشم‌انداز دسترسی به جامعه‌ای آرمانی مبتنی بر قانون اساسی را تیره می‌کند، به ویژه آن که در سیاست سال‌های اخیر، دورنمای روشنی برای خروج از این وضعیت ملاحظه نمی‌شود، به صورتی که وارد آمدن صدمات اساسی به تولید ملی، تداوم فعالیت سودآور اقتصادی را به یک آرزو و یافتن شغل مناسب را به دغدغه اصلی جوانان و خانواده‌های آنان مبدل ساخته است.

راه‌های خدا متکثر است و برای دفع ظلم و استبداد و تحقق ایرانی پیشرفته، ما نباید به قدم گذاشتن در یکی از آنها یا همراهی با یکی از همفکران خود اکتفا کنیم. ما در پیوندهای خود به نظمی نیاز داریم تا اگر دست تطاول و ظلم، فردی یا افرادی از همراهانمان را ربود و واحد یا واحدهایی از این شبکه اجتماعی گسترده را ویران کرد، لطمه‌ای به حیات و پویایی آن وارد نشود و با تکیه بر خرد جمعی، در هر مرحله‌ای از این مسیر بتوانیم اهداف پیشاروی خویش را شناسایی و با بلندترین گام‌ها به سوی آن حرکت کنیم.

همچنین اگر در جناحی که قدرت خود را در مخالفت با مردم و خواسته‌های به حق آنان توهم کرده است، خواستی برای برون‌رفت از بحران وجود داشته باشد، حداقل آنچه که در این مرحله می‌تواند به این هدف کمک کند، اقدامات زیر است:

۱. تشکیل گروه حقیقت‌یاب و حکمیت مورد قبول همه ذی‌نفعان در مورد انتخابات دهم ریاست جمهوری و رسیدگی به تخلفات و تقلب‌های انجام‌گرفته و إعمال مجازات برای خاطیان؛

۲. اصلاح قانون انتخابات به صورتی که شرایط برای برگزاری عادلانه و منصفانه انتخابات و اطمینان مردم از این امر فراهم شود؛

۳. شناسایی و مجازات عاملان و آمران فجایعی که در حوادث پس از انتخابات بر علیه مردم صورت گرفته است در تمامی نهادهای نظامی، انتظامی و رسانه‌ای؛

٤. رسیدگی به آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات و خانواده‌های جان‌باختگان، آزادی همه دست‌اندرکاران، فعالان سیاسی و نیروهای مردمی دستگیرشده، مختومه کردن پرونده‌ها، اعاده حیثیت از آنان و خاتمه یافتن تهدیدها و آزارهایی که همچنان برای واداشتن آنان به عدم تظلم و پیگیری حقوق‌شان صورت می‌گیرد؛

۵. إعمال اصل ١٦٨ قانون اساسی در خصوص تعریف جرم سیاسی و رسیدگی به جرایم سیاسی با حضور هیأت منصفه؛

٦. تضمین آزادی مطبوعات، تغییر رفتار جانبدارانه صدا و سیما، رفع محدودیت‌های إعمال‌شده برای برخورداری احزاب، گروه‌های سیاسی و نگرش‌های مختلف از ارائه دیدگاه‌های خود در رسانه‌ها، به ویژه صدا و سیما و اصلاح قانون رسانه ملی به صورتی که رسانه ملی نسبت به أعمال خلاف قانون خود پاسخگو قرار گیرد؛
۷. به فعلیت درآمدن ظرفیت‌های ایجادشده در قالب تفسیر اصل ٤٤ قانون اساسی برای ایجاد رسانه‌های شنیداری و دیداری خصوصی؛
۸. تضمین حق اساسی مردم در تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها با إعمال اصل ۲۷ قانون اساسی؛
۹. تصویب منع مداخله نظامیان در امور سیاسی و جلوگیری از دخالت نیروهای مسلح در فعالیت‌های اقتصادی.

ما در راهی پر از نورانیت وارد شده‌ایم که از هم‌اینک، سالخوردگان را جوان و جوانان را پخته کرده است. برای خود و شما در این مسیر از خداوند یاری می‌طلبم و امیدوارم با همکاری و همراهی همه دلسوزان نظام و انقلاب، اهداف ملت در هر مرحله از این مسیر، روشن و محقق شود.

میرحسین موسوی
١٤ شهریور ۸۸

۲-۲۷-۵- پاسخ حسینعلی منتظری به نامه میرحسین موسوی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸

حکومتی که در آن اقشار وسیعی از مردم و نخبگان، ناراضی و در فشار باشند، قابل دوام نیست. اگر حکومت کردن با این شیوه و روش و با ایجاد رعب و خفقان و استبداد و سرکوب و پر کردن زندان‌ها از نخبگان و آزادی‌خواهان و گروه‌های سیاسی مختلف ممکن بود، رژیم شاه توانسته بود حکومت خود را حفظ کند و هنوز پابرجا بود

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب آقای مهندس میرحسین موسوی دامت توفیقاته

پس از سلام و تحیت؛ نامه مورخ ۱۳۸۸/٦/۲۱ جنابعالی همراه با ضمیمه آن واصل و ملاحظه گردید. شخصیت جنابعالی و تعهدتان نسبت به ارزش‌های دینی و اخلاقی و اهداف انقلاب و خدمات ارزنده دولت شما در دوران جنگ تحمیلی و حمایت‌های مکرر مرحوم امام خمینی(ره) از شما برای همگان روشن است. در جریان انتخابات ریاست جمهوری اخیر و وقایع و فجایع بعد از آن، که شما مورد توجه اقشار وسیعی از مردم و نخبگان قرار گرفتید، در حقیقت از آزمایش و ابتلاء بزرگی در پیشگاه خداوند متعال و در مقابل مردم آگاه، سربلند بیرون آمدید؛ و تا کنون، در حد امکان و توان خویش، از حقوق تضییع‌شده مردمی که با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری افتخار بزرگی را برای کشور آفریدند، دفاع نمودید، که جای بسی تقدیر و تشکر دارد.
امور پیشنهادی ضمیمه نامه جنابعالی که در حقیقت، تقویت و فعال نمودن شبکه‌های اجتماعی و نهادهای مردمی است، اموری معقول و سنجیده و مطابق مقتضای حال و شرایط کشور، و نیز مطابق دستور قرآن است که می‌فرماید: «یا أیها الذین آمنوا إصبروا و صابروا و رابطوا...»، (سوره آل عمران، آیه ۲۰۰)، اگر با انصاف و به دور از تنگ‌نظری مورد بررسی قرار گیرد و آنها را عملی سازند و جو پلیسی و بگیر و ببند کنونی خاتمه یابد، می‌تواند راه مفید و مؤثری برای برون‌رفت از بحران کنونی - که در اثر قدرت‌طلبی و خودخواهی و غرور و ندانم‌کاری‌ها دامنگیر جمهوری اسلامی شده است - باشد و سنگ بنای تحولی مثبت در جهت اصلاح نظام و حفظ آن از خطر فروپاشی و انشقاق و پراکندگی صفوف ملت گردد.
البته توجه دارید راه اصلاحی مذکور، که شما در جهت دفاع از حقوق مردم و نجات جمهوری اسلامی از این بحران بزرگ انتخاب کرده‌اید، بس دشوار بوده و در معرض فشارها و تهدیدهای بسیاری از ناحیه کسانی است که این بحران را ایجاد کرده‌اند. مطمئن باشید که با اتحاد و صبر و استقامت، خداوند بنا بر وعده خود، راه‌های هدایت برای پیروزی را به مردم عزیز عنایت می‌فرماید. «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سُبُلنا و إن الله لمع المُحسنین»، (سوره عنکبوت، آیه ٦۹)؛ و از طرفی، استقامت در این راه الاهی، انسان را محل نزول فرشتگان همراه با بشارت آنان به ایمنی و نداشتن ترس و اندوه می‌سازد. «إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة أن لاتخافوا و لاتحزنوا...»، (سوره فصلت، آیه ۳۰).

متأسفانه بعد از انتخابات، عده‌ای از نخبگان و فعالان سیاسی و مطبوعاتی بازداشت شدند و برخلاف شرع و قانون، برای اعتراف‌گیری‌های غیرحقیقی و دروغین مورد فشار قرار گرفته و اعترافات بعضی آنان از رسانه‌های عمومی پخش گردید، و این مسلم و بدیهی است که إقرار شخص بر علیه شخص دیگری در چنین شرایطی، معتبر و مسموع نیست؛ بلکه آنچه بیش‌تر مورد تأکید روایات مستفیضه می‌باشد این است که حتا إقرار شخص بر علیه خودش در زیر هر گونه فشار و شکنجه اعم از تهدید، تجرید، حبس، ترس و مانند آن، اعتباری نداشته و مسموع نمی‌باشد. (وسایل الشیعة، جلد ۱۸، صفحه ٤۹۷ و ٤۹۸؛ و دراسات فی ولایة الفقیه، جلد دوم، صفحه ۳۷۸).
و اجتهاد در مقابل نص این روایات، صحیح نیست؛ و نظر دادن در مقابل آنها بدعتی واضح است، و اصل «اقرار العقلاء علی أنفسهم جائز»، فقط در شرایط عادی و بدون إعمال زور و فشار، نافذ است.
علاوه بر این، در اصل سی و هشتم قانون اساسی آمده است: «هر گونه شکنجه برای گرفتن إقرار و یا کسب اطلاع، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، إقرار و یا سوگند مجاز نیست؛ و چنین شهادت و إقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون، مجازات می‌شود.» طبق عموم و اطلاق این اصل، هر گونه شکنجه‌ای برای اعتراف‌گیری و کسب اطلاعات مجازات دارد، و إقرارها و اعترافات گرفته شده از این طریق نیز ارزش و اعتباری ندارد.

روشن است که حبس در سلول انفرادی، به‌ویژه در دراز مدت که متهم را زیر فشار وادار به اعتراف می‌کند، از مصادیق بارز شکنجه است؛ و با إعمال فشار و شکنجه، مخصوصاً به شکل وحشتناکی که در دوره اخیر انجام شده و شرایط غیرعادی که در پی آن وجود دارد، اعترافات متهم حتا بر علیه خودش نیز معتبر و مسموع نیست؛ حتا اگر متهم بارها در آن شرایط و از طریق مصاحبه و میزگرد، اعتراف و اعلام کند که خطا کرده و مرتکب اشتباه و جرم شده است، اعترافات مکرر با وجود آن شرایط، در بی‌اعتبار بودن، حکم همان اعتراف اولیه را دارد.

همچنین در اصل سی و نهم قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.»

حال، چگونه شده است که افراد سرشناسی که سال‌ها برای این نظام خدمت کرده‌اند، با اعترافات فاقد ارزش و اعتبار، در معرض دید میلیون‌ها نفر مورد هتک حرمت و حیثیت قرار گرفته‌اند، ولی هیچ‌کس در قبال این مسأله نه تنها مجازات نمی‌شود، بلکه مورد تأیید و تشویق قرار گرفته و اعترافات نیز معتبر شمرده می‌شود؟!

آنچه در این خصوص، مشکل را بیش‌تر کرده و اعترافات را بی‌اعتبارتر می‌کند، این است که در سیستم قضائی کنونی کشور، مدعی و طرف دعوا در مقابل متهمان سیاسی، که جریان فکری مقابل حاکمیت هستند، خود اعتراف‌گیران و محاکم قضائی وابسته به حاکمیت است؛ و نزد هیچ عقل سلیمی در هیچ کجای جهان، این گونه اعترافات و نیز حکم و داوری متعاقب آن، کم‌ترین ارزش حقوقی و قضائی را ندارد؛ چون در چنین محکمه‌ای مدعی و قاضی یکی است و فلسفه وجود هیأت منصفه، که در اصل ۱۶۸ قانون اساسی آمده است، همین است، که متأسفانه به این اصل هم مانند بسیاری از اصول قانون اساسی، بی‌توجهی شده و به آن عمل نمی‌شود.

اقدامات اخیر حاکمیت و دادگاه‌های نمایشی آن، علاوه بر این که خلاف شرع و خلاف مصالح کشور و اسلامیت و جمهوریت نظام و از بدعت‌های بارز می‌باشد، برخلاف مصلحت دنیوی خود حاکمان، که می‌خواهند حکومت و ریاست کنند نیز می‌باشد. حاکمیت اگر به جای سرکوب مردم و ایجاد فجایع اخیر، عقل و شعور سیاسی را حَکَم قرار داده و به تذکرات بعضی از بزرگان و علماء و مراجع گوش فرا داده بود و یک هیأت بی‌طرف و مرضی‌الطرفین را برای رسیدگی به شبهات انتخاباتی تعیین نموده بود، هرگز گرفتار بحران عدم مشروعیت کنونی نمی‌شد. حکومتی که در آن اقشار وسیعی از مردم و نخبگان، ناراضی و در فشار باشند، قابل دوام نیست. اگر حکومت کردن با این شیوه و روش و با ایجاد رعب و خفقان و استبداد و سرکوب و پر کردن زندان‌ها از نخبگان و آزادی‌خواهان و گروه‌های سیاسی مختلف ممکن بود، رژیم شاه توانسته بود حکومت خود را حفظ کند و هنوز پابرجا بود.

نظامی که تحت لوای اسلام بوده و افتخار شیعه بودن را دارد، با انجام چنین أعمالی، نه تنها در سطح جهان، بلکه در کشور و در میان توده‌ها و جوانان خودمان نیز موجب بدبینی نسبت به اسلام و دین گشته، و عجز اسلام از تحقق عدالت در جامعه را اعلام می‌کند؛ و متأسفانه تصمیم‌گیرندگان امور بر این حقیقت روشن چشم بسته‌اند و به مدح مداحان و چاپلوسی تملق‌گویان – که طبق حدیث پیامبر خدا(ص) باید خاک بر دهان آنان ریخته شود – دل خوش کرده‌اند.

سلامتی و توفیق جنابعالی را در پیمودن این راه خطیر از خداوند بزرگ مسألت دارم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۳۱ شهریور ماه ۱۳۸۸ – ۲ شوال ۱۴۳۰

قم المقدسة – حسینعلی منتظری

۲۸–۵– «جنایت کهریزک» به روایت اسناد فاش‌شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی ایران

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

«جنایت کهریزک»، یکی از معدود جنایت‌هایی است که به طور مستند، بخشی از زوایای آن افشا شده و در دادگاه نظامی! مورد بررسی قضائی قرار گرفته است. در بازداشتگاه کهریزک (سوله کهریزک)، در جنوب تهران، که به منظور بازداشت و شکنجه بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ مورد استفاده قرار گرفت، حداقل ۳ جوان بی‌گناه و بی‌پناه – محسن روح‌الامینی (۲۵ ساله)، امیر جوادی‌فر (۲۵ ساله) و محمد کامرانی (۱۸ ساله) – بر اثر شکنجه‌های وحشیانه کشته شدند و از آنجا که یکی از کشته‌شدگان – محسن روح‌الامینی – فرزند یکی از مسؤولان ارشد جمهوری اسلامی و از دوستان نزدیک آقای خامنه‌ای بود – عبدالحسین روح‌الامینی، مشاور ارشد محسن رضائی و رئیس «انستیتو پاستور ایران» – به طرق گوناگون، این جنایت افشا شد و ابعاد وسیع ملی و بین‌المللی پیدا کرد؛ البته در ابتدا تلاش شد مرگ این سه نفر بر اثر «منتژیت و بیماری» اعلام شود و به این منظور، مقامات قضائی و نظامی، به فرمان و هدایت قاضی سعید مرتضوی، دادستان گوش‌به‌فرمان رهبری در تهران – که هیچ‌گاه در دادگاه رسیدگی به جنایت کهریزک فرا خوانده نشد – سندسازی نیز کردند؛ اما در نهایت، پرده برافتاد و فاجعه کهریزک فاش شد و آقای خامنه‌ای از بیم اینکه «چون پرده برافتد، نه تو مانی و نه من» و به امید تسکین نسبی و اقناع موقتی نگاه‌های پرسشگر، بهت‌زده و حیرت‌زده مردم ایران و جهان و به دنبال پیگیری خانواده‌های کشته‌شدگان، شخصاً دستور به تعطیلی این بازداشتگاه داد و نظام جمهوری اسلامی مجبور شد برخی عاملان، و نه آمران، این جنایت را در دادگاه نظامی! و به شکل صوری و نمایشی، در دادگاه غیرعلنی محاکمه نماید. پس از محاکمه آنان، برخی اسناد این دادگاه، البته پس از یک سال، از کانال‌های غیررسمی به دست وبسایت «جنبش راه سبز» (*جرس*) (rahesabz.net) رسید و این سایت، اسناد مذکور را به همراه تصاویر اسکن‌شده آنها، که جای هرگونه تردید و انکار را می‌بست، منتشر نمود.

البته جنایت جانیان کهریزک، پس از محاکمه صوری عاملانِ مأمور و فرمانبر، برای إسکات افکار عمومی، و به دنبال گذشت شاکیان از قصاص عاملان و تقاضای محاکمه آمران اصلی، همچون بسیاری مواردِ دیگر، به فراموشی سپرده شد و مشمول مرور زمان گشت! اما گرچه صورت و ظاهر بازداشتگاه کهریزک تعطیل شد، اما محتوا و باطن آن همچنان ادامه دارد.

نکته جالب توجه در جنایت کهریزک، این است که این فاجعه، پس از گذشت ۳۲ سال از عمر جمهوری اسلامی و به ادعای رهبران آن، در دوران تثبیت و استقرار نظام «مردم‌سالاری دینی»! و عبور از شرائط انقلابی و اوضاع جنگی رخ داده است و سندی است گویا بر نقض سیستماتیک و نهادینه‌شده حقوق بشر در ایران و جنایت‌های سازمان‌یافته نهادهای قانونی و فراقانونیِ تحت امر و تأییدی است بر اینکه پیش از این نیز بسیاری جنایات فجیع‌تر در زندان‌های آشکار و مخفی جمهوری اسلامی رخ داده که هیچ‌گاه به مرحله بررسی قضائی – حتا در حد جنایت کهریزک و به شکل صوری و ماست‌مالی! – نرسیده است؛ که نمونه‌های کوچکی از آنها توسط نویسندگان رنجنامه‌های کتاب «*نجواهای نجیبانه*»، نمایان شده است.

در ادامه، متن کامل این اسناد، به منظور روشن نمودن گوشه‌ای از جنایات جمهوری اسلامی آورده می‌شود. البته وبسایت «جرس» این اسناد را به ضمیمه برخی توضیحات مقدماتی و خلاصه‌ای از اسناد، در چند بخش آورده است که من در اینجا فقط توضیحات «جرس» را که مربوط به بخش‌های اصلی است، ذکر می‌کنم.

۱–۲۸–۵– قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک، ۵ آذر ۱۳۸۸

تاریخ انتشار در «جرس»: ۵ دی ۱۳۸۹

جرس: در ادامه انتشار اسناد مربوط به جنایت کهریزک، جرس اقدام به انتشار قرار صادره نهایی به تاریخ ۸۸/۹/۵ پرونده کلاسه ۸۸/۵۸۷۸ که جدیداً بدان دست یافته، می‌کند. در این قرار صد و دو صفحه‌ای، جزئیات تکان‌دهنده‌ای از جنایت کهریزک منتشر شده است که شامل اسامی متهمین، شرح اظهارات شُکات، مطلعین و متهمین درباره قربانیان و نتیجه کمیسیون پزشکی است. در صفحات ابتدایی این سند از دومین اسناد جنایات کهریزک که بر اساس گزارش نهایی تحقیقات بازپرس ویژه سازمان قضائی نیروهای مسلح تهیه و برای اولین بار توسط جرس منتشر می‌شود، اسامی و جزئیات کامل اتهامات سرتیپ رادان و بیست و یک متهم پرونده کهریزک عنوان شده است....

گفتنی است قرار نهایی، زمانی صادر می‌شود که بازپرس یا قاضی تحقیق پس از اتمام تحقیقات نسبت به اقدامات معمول و نتایج به دست آمده به داوری می‌نشیند و سرانجام با صدور قرار مجرمیت نظر خود را مبنی بر وجود دلایل کافی جهت جلب متهم به محاکمه یا قرار منع تعقیب اعلام می‌دارد.

به عبارتی قاضی پس از اتمام تحقیقات مقدماتی مکلف است نظر خود را نسبت به موضوع پرونده ضمن قرار نهایی اعلام کند. این قرار مبین اعلام پایان تحقیقات مقدماتی است.

بر اساس این سند، که اولین بار توسط جرس منتشر می‌شود و در تاریخ پنجم آذرماه سال گذشته [۱۳۸۸] نهایی و ارسال شده است، نام دو متهم اصلی این جنایات سردار رادان و رجبی به چشم می‌خورد. این گزارش نهایی که بی‌شک بر اساس ملاحظات امنیتی تهیه شده است، تنها بخشی از فاجعه کهریزک و جنایاتی است که در این بازداشتگاه انجام شده است. عدم پرداختن به اتهامات رادان و دیگر آمران اصلی این جنایات در کیفرخواست و تحقیق نهایی، نشان از محدودیت‌های این سازمان برای پرداختن به متهمان اصلی و تمرکز بر عوامل اجرایی است. بر اساس این سند، سرتیپ احمدرضا رادان به عنوان یکی از متهمین این پرونده، و یکی از آمران اصلی این جنایت تنها به بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی) متهم است. به نظر می‌رسد که آمران اصلی این جنایت، که حتا در کیفرخواست نهایی نامی از آنان برده نشده است، در حاشیه امنیتی قرار گرفته‌اند. این در حالی است که خانواده سه شهید حوادث کهریزک به دنبال اعلام حکم محکومیت دو افسر نگهبان بازداشتگاه کهریزک، گذشت خود از قصاص دو مجری محکوم به اعدام این جنایت را اعلام و خواستار آن شدند که اراده جدی و اخلال‌ناپذیر نظام برای پیگرد و مجازات آمران این جنایت به‌زودی محقق شود.

در همین حال، بر اساس این گزارش، سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده به آمریت در گزارش خلاف واقع، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی)، کتمان حقیقت و فراهم نمودن موجبات ایجاد جو بدبینی به ناجا متهم می‌باشد. یکی از نکته‌های تأمل‌برانگیز این قرار، ذکر نام سه پزشک در بین متهمان است که البته یکی از آنها به دلیل عدم تمکین نظر مقامات نظامی و امنیتی مافوق، پس از چندی از قربانیان این پرونده می‌شود. پزشک وظیفه دکتر رامین پوراندرجانی، که خود از قربانیان این حادثه است، سروان پزشک حسین صفایی فرزند اسکندر و سرهنگ دکتر سجادالله فرهمندپور فرزند عبدالله که هر سه نفر بر اساس قرار صادره متهم به عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا هستند. این در حالی است که در این میان، از نام بسیاری از متهمین واقعی اثری به چشم نمی‌خورد. لازم به ذکر است که در کیفرخواست معاون دادستانی، نامی از این سه تن به عنوان متهم برده نشده است، بلکه در بخشی از آن کیفرخواست به رامین پوراندرجانی، پزشک بازداشتگاه کهریزک که بعد از چندی به صورت مشکوک فوت می‌کند، نیز اشاره شده، که بر اساس اعترافات متهمین، وی و پزشک مافوقش، از امضای گزارش خلاف و اعلام مرگ متهمین به دلیل بیماری مننژیت امتناع می‌کنند تا در نهایت، گزارش خلاف با امضایِ خودِ متهمین امضا شده و به مقامات قضائی ارسال گردید.

نکته حائز اهمیت دیگر در... کیفرخواست، آمریت و نقش سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران می‌باشد که آمده است «بعد از امتناع دکتر پوراندرجانی و مافوقش (دکتر فرهمندپور) از امضای گزارش خلاف در مورد علت مرگِ بازداشتی‌ها، نامه‌ای توسط سعید مرتضوی تنظیم، دیکته و به مأموران داده می‌شود، که مرتضوی گفته بود به دلیل مصلحت، باید چنین گزارشی را به مراجع قضائی ارائه دهند و فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ نیز، دستور همکاری در این زمینه صادر می‌کند...».

مأموران ذیربط در گزارش خلاف واقع خود آورده بودند «بر اساس اعلام بیمارستان مهر، شهدای تجریش و لقمان، هر سه متهم بر اثر بیماری منتژیت فوت نموده و هیچ‌گونه ضرب و شتمی در خصوص آنها در بازداشتگاه صورت نگرفته است...».
همچنین موضوع آمریت و نقش «حداد»، معاون امنیت دادستانی تهران، در دستور به اعزام بازداشت‌شدگان روز ۱۸ تیر به کهریزک، مورد اشاره قرار گرفته است.
از سوی دیگر، در میان بیست و یک متهم نظامی و انتظامی این پرونده، غیرنظامی محمدرضا کرمی، که از اوباش و اراذل باسابقه بوده و توسط مسؤولین بازداشتگاه به عنوان «مسؤول بند» منصوب شده و در آزار و قتل بازداشتی‌ها نقش جدی داشته نیز، مورد اشاره قرار گرفته است. وی متهم است به مشارکت در ایراد ضرب و جرح شکات، اهانت به شکات و مشارکت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی.
گفتنی است در جریان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، تعداد زیادی از بازداشت‌شدگان اعتراضات ۱۸ تیرماه، به دستور مقامات امنیتی و قضائی وقت- چون قاضی سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران- به بازداشتگاه مخوف کهریزک (واقع در جنوب تهران) منتقل شدند که در آنجا مورد ضرب و جرح و شکنجه قرار گرفته و گروهی از آنان بر اثر شدت شکنجه‌ها جان باختند. مقامات ذی‌ربط، به‌ویژه دادستان وقت تهران، «منتژیت و بیماری» را عامل فوت آنان اعلام کردند، که این نظر قویاً توسط پزشکی قانونی کشور رد شد.

در همین راستا، روز یکشنبه ۲۸ آذرماه ۸۹، پس از ماه‌ها فراز و نشیب، منابع خبری، توانستند کیفرخواست ۲۷ صفحه‌ای برخی از متهمان این پرونده ملی را در اختیار رسانه‌ها قرار دهند.
در این کیفرخواست که متهمین «بر اساس اقاریر و اعترافات»، به «قتل» و «مشارکت در قتل» از طریق ایراد ضرب و جرح، شکنجه و آزار بازداشت‌شدگان، محروم نمودن زندانیان از حقوق اولیه، ارائه گزارش خلاف واقع و تهدید شاکیان پرونده متهم شده‌اند، موقعیت سازمانی و اتهاماتِ سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده، سرهنگ فرج کمیجانی، استوار محمد خمیس‌آبادی، استوار ابراهیم محمدیان، سرهنگ روانبخش فلاح، سرهنگ محمد عامریان، ستوان‌سوم سید کاظم گنج‌بخش، استوار اکبر رهسپار، استواردوم حمید زندی، استواردوم مجید وروایی و گروهبان‌دوم مهدی حسینی‌فر شرح داده شده است.

اسامی کامل متهمان و جرایم آنان بر اساس گزارش نهایی بازپرس ویژه در قرار صادره، برای اولین بار در جرس منتشر می‌شود...:

***

به تاریخ ۸۸/۹/۵ پرونده کلاسه ۸۸/۵۸۷۸ در وقت فوق‌العاده تحت نظر است و با استعانت از خداوند متعال، ختم تحقیقات را اعلام و به شرح ذیل، قرار نهایی صادر می‌گردد:

دادستان محترم نظامی تهران

الف) مشخصات متهمین:

۱. سرتیپ احمدرضا رادان فرزند محمدعلی، متولد ۱۳۴۲، ش‌ش ٦١٦١٥، صادره از اصفهان، جانشین فرماندهی نیروی انتظامی، شیعه، ایرانی، باسواد، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بلاقید آزاد، متهم است به:
۱) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی)

۲. سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده فرزند سلمان، متولد ۱۳۳۵، ش‌ش ۱۰۱۵، متولد تهران، فرمانده انتظامی تهران بزرگ، شیعه، ایرانی، باسواد، استخدامی ۱۳۵۷، فاقد سابقه کیفری، متأهل، آزاد به قید التزام، متهم است به:

۱) آمریت در گزارش خلاف واقع
۲) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی)
۳) کتمان حقیقت
٤) فراهم نمودن موجبات ایجاد جو بدبینی به ناجا

۳. سرهنگ روانبخش فلاح فرزند بهرام، متولد ۱۳٤۲، ش‌ش ۸۹، صادره از رودبار، شیعه، باسواد، رئیس بازرسی فاتب، استخدامی سال ۱۳٦۰، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت به علت قرار بازداشت موقت از تاریخ ۸۸/٦/۲۳ متهم است به:
۱) مشارکت در گزارش خلاف واقع
۲) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی)
۳) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

٤. سرهنگ محمد عامریان فرزند رحیم، متولد ۱۳٤٤، ش‌ش ۲۳۲، صادره از شاهرود، شیعه، ایرانی، باسواد، رئیس اداره عملیات بازرسی فاتب، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت از تاریخ ۸۸/٦/۲۳ تا ۸۸/۸/۳۰ به علت قرار بازداشت موقت و از تاریخ ۸۸/۸/۳۰ به علت بیماری به قید تودیع وثیقه آزاد گردیده است، متهم است به:
۱) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی)
۲) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا
۳) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
٤) آمریت در ایراد ضرب و جرج
۵) کتمان حقیقت
٦) مشارکت در گزارش خلاف واقع

۵. سرهنگ دوم فرج کمیجانی، فرزند حسین، متولد ۱۳٤۱، شماره شناسنامه ۲٦۸٤، صادره از کمیجان، شیعه، جمعی ناجا، باسواد، متأهل، فاقد سابقه کیفری، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت قرار بازداشت موقت، متهم به:
۱) آمریت در ضرب و جرح شُکات ۲) آمریت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی ۳) محروم کردن زندانیان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ٤) مشارکت در گزارش خلاف واقع ۵) فراهم کردن موجبات جو بدبینی نسبت به ناجا

٦. سروان نعمت‌الله اقطایی فرزند طاهر، متولد ۱۳٤۲، ش‌ش ۲۳۵۰۲، صادره از بجنورد، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، جمعی بازرسی فاتب، فاقد سابقه کیفری، متأهل، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) آمریت در ایراد ضرب و مباشرت در ایراد ضرب ۲) فحاشی نسبت به شکات ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۷. ستوان‌یکم حسین وسطی فرزند رضا، متولد ۱۳۵۲، ش‌ش ۵۱٤، صادره از نور، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن شهرستان نور، جمعی بازداشتگاه کهریزک، متأهل، فاقد سابقه کیفری، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) آمریت در ایراد ضرب و مباشرت در ایراد ضرب ۲) فحاشی نسبت به شکات ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا ٤) محروم کردن شکات از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ۵) شروع به قتل

۸. ستوان‌سوم سید کاظم گنج‌بخش فرزند سید علی، متولد ۱۳۵٦، ش‌ش ٦٥٥، صادره از گناباد، شیعه، ایران، باسواد، متأهل، دارای سابقه کیفری، جمعی بازداشتگاه کهریزک، بازداشت از تاریخ ۸۸/٦/۱۱ به علت قرار بازداشت موقت، متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح شکات ۲) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا ٤) اهانت به شکات

۹. استوار محمد خمیس‌آبادی فرزند عبدالله، متولد ۱۳۵۱، شماره شناسنامه ۵، صادره از کنگاور، شیعه، جمعی از بازداشتگاه کهریزک، باسواد، متأهل، فاقد سابقه کیفری، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت قرار بازداشت موقت، متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی ۳) محروم کردن آنان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ٤) اهانت به شکات ۵) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۱۰. استوار ابراهیم محمدیان فرزند سیف‌الله، متولد ۱۳٦۲، ش‌ش ۲، صادره از نطنز، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی بازداشتگاه کهریزک، فاقد سابقه کیفری، متأهل، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت قرار بازداشت موقت، متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح شکات ۲) مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی ۳) محروم کردن آنان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم
رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ٤) اهانت به شکات ۵) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۱۱. استوار اکبر رهسپار فرزند جمعه‌علی، متولد ۱۳۵۹، ش‌ش ۱۰٤، صادره از خرم‌آباد، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی بازداشتگاه کهریزک، استخدامی ۱۳۷۸، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت به علت قرار بازداشت موقت از تاریخ ۸۸/٦/۱۱ الی ۸۸/۸/۲۳ و سپس آزاد با قید تودیع وثیقه در تاریخ ۸۸/۸/۲۳ متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح نسبت به شکات ۲) فحاشی ۳) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ٤) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۱۲. استوار دوم حمید زندی فرزند علی‌قربان، متولد ۱۳۵۹، ش‌ش ۲٦۷۷، صادره از ملایر، شیعه، ایرانی، باسواد، متأهل، دارای سابقه کیفری، جمعی بازداشتگاه کهریزک، بازداشت از تاریخ ۸۸/٦/۱۵ به علت قرار بازداشت موقت، متهم است به:
۱) اهانت به شکات ۲) ایراد ضرب و جرح شکات ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا ٤) محروم نمودن شکات از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

۱۳. گروهبان‌دوم مهدی حسینی‌فر فرزند محمود، متولد ۱۳٦۳، ش‌ش ٥٦٤٨، صادره از تهران، شیعه، ایرانی، باسواد، استخدامی ۱۳٦۸، فاقد سابقه کیفری، جمعی بازداشتگاه کهریزک، متأهل، بازداشت از تاریخ ۸۸/۷/۱۲ به علت قرار بازداشت موقت، متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح شکات ۲) اهانت به شکات ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا ٤) محروم نمودن شکات از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع ۵) شروع به قتل آقای سید مسعود رضوی.

۱٤. غیرنظامی محمدرضا کرمی فرزند علی، متولد ۱۳٦۲، شماره شناسنامه ۷٦۸۷، صادره از تهران، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، دارای سابقه کیفری، مجرد، بازداشت به علت قرار بازداشت موقت از تاریخ ۸۸/٦/۲، متهم است به:

۱) مشارکت در ایراد ضرب و جرح شکات ۲) اهانت به شکات ۳) مشارکت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی

۱۵. استوار دوم مهدی گودرزی فرزند احمدعلی، متولد ۱۳٦۲، ش‌ش ۹۳۱۲، صادره از تهران، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، جمعی پلیس امنیت فاتب، متأهل، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشت‌شدگان در پلیس امنیت

۱٦. استوار دوم مجید وروایی فرزند محمود، متولد ۱۳٥٦، ش‌ش ۱۳۷۱۸، صادره از کرمانشاه، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، جمعی بازداشتگاه کهریزک، مجرد و بازداشت به علت عجز از ایداع وثیقه از تاریخ ۸۸/۸/۲۳ متهم است به:
۱) ایراد ضرب و جرح شکات ۲) فحاشی نسبت به شکات ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۱۷. استوار ابراهیم محبتی فرزند عیسی، متولد ۱۳٥٦، ش‌ش ۱۳۷۱۸، صادره از اردبیل، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، پرندک، فاقد سابقه کیفری، جمعی پلیس امنیت فاتب، متأهل و آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) ایراد ضرب نسبت به شکات ۲) فحاشی نسبت به شکات

۱۸. سرهنگ دکتر سجادالله فرهمندپور فرزند عبدالله، متولد ۱۳٤۰، ش‌ش ۳۹٥، صادره از خدابنده، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی بهداری فاتب، فاقد سابقه کیفری، متأهل، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها ۲) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۱۹. ستوان‌دوم امان‌قلی قاضلار فرزند حسن، متولد ۱۳٤۸، ش‌ش ۳۱۱۳، صادره از گمیشان، شیعه، باسواد، جمعی بهداری فاتب، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) عدم انجام وظیفه منجر به فوت ٤ نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها ۲) کتمان حقیقت ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۲۰. ستوان‌سوم علی جعفرزاده فرزند هاشم، متولد ۱٥۳، ش‌ش ۱٦۲۲، صادره از مراغه، شیعه، باسواد، جمعی بهداری فاتب، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) عدم انجام وظیفه منجر به فوت ٤ نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها ۲) کتمان حقیقت ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۲۱. پزشک وظیفه دکتر رامین پوراندرجانی فرزند رضاقلی، متولد ۱۳٦۲، ش‌ش ۹۷۸، صادره از تبریز، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی بهداری فاتب، ساکن تبریز، فاقد سابقه کیفری، مجرد، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) عدم انجام وظیفه منجر به فوت ٤ نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها ۲) کتمان حقیقت ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

۲۲. سروان پزشک حسین صفایی فرزند اسکندر، متولد ۱۳٤۹، ش‌ش ۱٦۹۳، صادره از تویسرکان، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی از بهداری فاتب، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، مجرد، آزاد به قید معرفی کفیل، متهم است به:
۱) عدم انجام وظیفه منجر به فوت ٤ نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها ۲) کتمان حقیقت ۳) فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا

ب) گردش کار:

در پی گزارش هیأت نظارت و بازرسی حقوق شهروندی دادگستری استان تهران و دستور معاون اول محترم قوه قضائیه و تعطیلی بازداشتگاه کهریزک به دستور مقام معظم رهبری، پرونده‌ای در خصوص جرائم مسؤولین و مأمورین بازداشتگاه کهریزک در دادسرای نظامی تشکیل که جهت رسیدگی به این بازپرسی ارجاع گردید. این بازپرسی از بازرسی کل ناجا درخواست نمود که از این مأمورین و مسؤولین مربوط، تحقیق و نتیجه را گزارش نماید که پس از وصول گزارش بازرسی کل ناجا و مستندات مربوط، تحقیقات جامع و مبسوطی پیرامون موضوعات مطرح در پرونده به عمل آمد که اجمالا شامل تحقیق از شاکیان، شهود و مطلعین، تحقیق و معاینات محلی، انجام استعلامات متعدد از مراجع ذیربط، معرفی شاکیان به پزشکی قانونی و اخذ نظریات پزشکی قانونی در خصوص چگونگی و میزان جراحات و صدمات وارده به شاکیان و همچنین علل فوت متوفیان، احضار متهمان مطرح در پرونده و انجام تحقیقات و مواجهات حضوری متعدد فیمابین متهمان و شاکیان و گواهان می‌باشد که خلاصه اقدامات و تحقیقات به عمل آمده و نتایج حاصله به شرح زیر می‌باشد:

بخش اول – شرح ماوقع و خلاصه تحقیقات به عمل آمده

۱– سابقه و شرائط بازداشتگاه کهریزک و چگونگی پذیرش بازداشت‌شدگان

بازداشتگاه کهریزک در سال ۱۳۸٦ به منظور نگهداری بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش در پانزده کیلومتری بخش کهریزک در جنوب تهران ایجاد شده، مستقیماً زیر نظر بازرسی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ، اداره می‌شده و سازمان زندان‌ها نظارتی بر بازداشتگاه مذکور نداشته است. با توجه به صورتجلسه تحقیق و معاینه محلی مورخ ۸۸/۵/۳۱ بازداشتگاه مذکور دارای دو قرنطینه می‌باشد که مساحت قرنطینه‌ای که بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر در آن نگهداری می‌شده‌اند حدود ٦۵ متر و فاقد نور و تهویه و آب آشامیدنی مناسب بوده است.
بازداشتگاه دارای دو باب دستشویی بوده که یکی از آن دو خراب و دیگری فاقد درب بوده است، ضمناً گرچه قرنطینه دارای شبکه کولر بوده ولی مورد استفاده قرار نگرفته است.

– در ساعت ۱۸:۰۰ مورخ ۸۸/۳/۲۵ فردی به نام میرمسعود رضوی از سوی مأمور پایگاه پلیس امنیت به نام سروان گل‌تالاری تحویل افسر نگهبان وقت به نام مهدی حسینی‌فر به عنوان اولین نفر از بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات شده و نامبرده در ساعت ۱۷:۰۰ مورخ ۸۸/٤/۲۰ از کهریزک ترخیص شده است. مشارٌ إلیه نیز تا زمان ترخیص در بندهای متفاوت در کنار بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش نگهداری می‌شده است.

– در ساعت ۱۲:٤۵ مورخ ۸۸/۳/۲٦ تعداد ۱۱ نفر از بازداشت‌شدگان حوادث اخیر تهران (قبل از ۱۸ تیر) به نام‌های حسام کمانگیر، امیرارسلان محمدزاده، حسین محمودی، امین شفیعی، علی عظیمی، آروین علیزاده، محمدرضا منیری، حسن رزاقی، سید ابوذر موسوی، ستار رحیمی، اکبر عزتی، به این بازداشتگاه منتقل و توسط گروهبان یکم اشکانی جمعی پلیس امنیت تحویل افسر نگهبان وقت استواردوم زندی شده و بعد از گذشت ۱۱ روز در ساعت ۸:۰۰ مورخه ۸۸/٤/٦ نامبردگان ترخیص و به زندان اوین اعزام شده‌اند. نامبردگان تا زمان ترخیص به همراه ۲٦ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش در بند ۳ نگهداری شده‌اند.

– مجدداً در ساعت ۰۰:۰۳ بامداد مورخ ۸۸/۳/۲۹ دو نفر به نام‌های پوریا حسین و مهدی محمدی‌فر به بازداشتگاه کهریزک معرفی که توسط ستوان‌دوم بابایی جمعی پلیس امنیت تحویل استوار حسینی‌فر می‌شوند و نامبردگان نیز در تاریخ ۸۸/٤/٦ به زندان اوین منتقل شده‌اند. یادشدگان نیز در بندهای بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش نگهداری شده‌اند.

– در ساعت ۱۷:۰۰ مورخ ۸۸/٤/۳ نیز ۹ نفر به نام‌های امیرحسین بابایی، امیر سهرابی، یعقوب سلیمی، نیما نخستین، رامین آقازاده قهرمانی، مجید نخستین، حجت درویشی، مجید سهرابی، سامان ابوذری توسط استوار محبتی تحویل افسر نگهبان وقت کهریزک استوار حسینی‌فر شده‌اند. ضمناً نامبردگان در تاریخ ۸۸/٤/٦ به زندان اوین اعزام شده‌اند و در تاریخ ۸۸/٤/۸ از زندان اوین آزاد شده‌اند.

– مجدداً در ساعت ۱۵:۳۰ مورخ ۸۸/٤/۱۹ ابتدا تعداد ۲۲ نفر به نام‌های مرتضی محمدی‌پور، امیر اصغری، مهدی پورشابومی، مرتضی سهرابی، علی بخشایشی، حامد پولادی، شهرام کردستانچی، حافظ محتاج، وحید وکیلی، سیاوش یوسف‌شاهی، بهمن امیدوار، بهزاد انصاری، نادر احمدی، امیر آقچه‌لو، محمد آقابالازاده، نادر جولانی، میلاد حق‌پور، علیرضا اردلان، محمدرضا میرزاعلی‌اکبر، سجاد نورمحمدآبادی، فرامرز مفاخری، داوود منصوری توسط ستوان رضایی جمعی پلیس امنیت تحویل استوار محمدیان افسر نگهبان کهریزک شده است. نامبردگان پس از پذیرش به چند دسته تقسیم و در بندهای افراد بازداشت‌شده تحت عنوان اراذل و اوباش نگهداری شده‌اند.

– مجدداً در ساعت ۱۸:۳۰ همان تاریخ یعنی ۸۸/٤/۱۹ تعداد ۱۱۸ نفر از بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر ماه (که اسامی آنها ضمیمه پرونده است) توسط ستوان‌دوم بابایی جمعی پلیس امنیت به بازداشتگاه کهریزک منتقل و تحویل استوار محمدیان شده است.

– در همان تاریخ ۸۸/٤/۱۹ ساعت ۲۲:۰۰ تعداد ۵ نفر به اسامی یوسف امامی، حامد نادری، احمد زمانپور، سجاد ایادی آذر و شهرام رضایی توسط سرهنگ‌دوم بهروز صالحی جمعی پلیس امنیت تحویل استوار محمدیان گردیده است.

– تعداد ۱٤۵ نفر که طی سه مرحله در مورخ ۸۸/٤/۱۹ به بازداشتگاه کهریزک معرفی شده‌اند بعد از گذشت ۵ روز در مورخه ۲۳ تیرماه ۸۸ به دستور معاون امنیتی دادستان عمومی و انقلاب تهران، به زندان اوین منتقل شده‌اند که تعداد ۳ نفر از آنان فوت نموده‌اند.

۲– مشخصات، خلاصه وضعیت و علت فوت‌شدگان

۲-۱. مرحوم محسن روح‌الامینی متولد سال ۱۳٦۳ و ۲۵ ساله که وضعیت جسمانی وی به دلیل ضرب و جرح در کهریزک، بسیار نامساعد بوده و مأمورین مراقب وی نه تنها به این موضوع توجه نکرده بلکه وی را مورد اهانت قرار داده‌اند به نحوی که یادشده قبل از تحویل به زندان اوین در تاریخ ۸۸/٤/۲۳ در اثر شدت آثار ناشی از صدمات و شرائط نامطلوب ناشی از نگهداری در بازداشتگاه کهریزک به حالت کما رفته و مأمورین مراقب، با تعلل و تأخیر غیر قابل توجیه، ناگزیر وی را به بیمارستان شهدای تجریش منتقل و هویت وی را بر خلاف واقع، مجهول‌الهویه اعلام نموده‌اند که نامبرده در ساعت ٦:۱۰ صبح مورخ ۸۸/٤/۲٤ در بیمارستان فوت می‌نماید. کمیسیون پزشکی قانونی مرکب از ۱۳ نفر از پزشکان متخصص، علت فوت وی را ضمن تأیید آثار متعدد ضرب و جرح بر روی جسد، این‌چنین اعلام نموده‌اند:

«به دنبال استرس‌های فیزیکی و روحی شامل صدمات متعدد جسمانی و شرائط بد نگهداری نامبرده دچار یک واکنش التهابی حاد سیستمیک گردیده که منجر به نارسایی ارگان‌های حیاتی متعدد شده و نهایتاً فوت نموده است. ضمناً با عنایت به آزمایش‌های انجام‌شده در بیمارستان و گزارش آسیب‌شناسی دلیلی بر وجود عفونت منتشر خونی و منتژیت احراز نگردید و با توجه به شرح فوق علت فوت عوارض ناشی از صدمات متعدد جسمانی متعاقب اصابت جسم سخت تعیین می‌گردد.»

۲-۲. مرحوم امیر جوادی‌فر متولد ۱۳٦۳، ۲۵ ساله که وضعیت جسمانی و حال عمومی وی به دلیل ضرب و جرح در حین دستگیری و همچنین ضرب و جرح در بازداشتگاه کهریزک نامساعد بوده در تاریخ ۸۸/٤/۲۳ در ساعت ۱۲:۱۵ در حین انتقال از کهریزک به زندان اوین در داخل اتوبوس به لحاظ شرائط بد ناشی از نگهداری در بازداشتگاه و صدمات بدنی وارده فوت می‌نماید و پزشکی قانونی پس از تأیید آثار ضرب و جرح متعدد روی جسد، علت مرگ وی را صدمات متعدد نسوج نرم و عوارض ناشی از آن در اثر اصابت جسم سخت تعیین نموده است.

۳-۲. مرحوم محمد کامرانی متولد ۱۳۷۰، ۱۸ ساله که مُشارٌ إلیه پس از تحمل ٤ روز بازداشتی در کهریزک در اثنای اعزام و انتقال و تحویل به زندان اوین به حالت کما رفته و ابتدا به بیمارستان لقمان حکیم اعزام و سپس توسط پدرش به بیمارستان مهر منتقل و در تاریخ ۸۸/٤/۲۵ فوت نموده و پزشکی قانونی پس از تأیید آثار ضرب و جرح بر روی جسد آن مرحوم، علت مرگ را نارسایی حاد کلیوی ناشی از آسیب متعدد نسوج عضلانی به دنبال اصابت جسم سخت اعلام نموده است.

نتیجه کمیسیون پزشکی قانونی در خصوص علت فوت متوفیان:

الف) نتیجه کمیسیون در خصوص علت فوت مرحوم محمد کامرانی:
«کلیه صدمات و جراحت مشروحه در برگ معاینه جسد به جز ساییدگی آهیانه‌ای سمت چپ که پس از مرگ حادث شده است مربوط به زمان حیات بوده که بر اثر اصابت جسم سخت در طی ۷۲ ساعت قبل از فوت حادث گردیده است. مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت، منجر به فوت گردیده است.»

ب) نتیجه کمیسیون در خصوص مرحوم امیر جوادی‌فر:
«به جز کبودی در اطراف هر دو چشم و خراشیدگی سنگفرشی در ناحیه تحتانی سمت راست قفسه سینه و کبودی بالای ستیغ ایلیاک سمت چپ که در زمانی بیش از ۷۲ ساعت قبل از فوت ایجاد شده، سایر صدمات و جراحات مشروحه در برگ معاینه جسد مربوط به ۷۲ ساعت قبل از فوت بوده است. مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت منجر به فوت گردیده است.»

ج) نتیجه کمیسیون در خصوص مرحوم محسن روح‌الامینی:
«کبودی در حال جذب ثلث داخلی بازوی دست راست، کبودی کنار کف دست چپ، کبودی ناحیه داخلی مچ دست راست و کبودی کنار کف دست راست در زمان بیش از ۷۲ ساعت قبل از فوت ایجاد شده است و سایر صدمات و جراحات شرح داده شده در برگ معاینه جسد در یک فاصله زمانی نزدیک به هم و طی ۷۲ ساعت قبل از فوت ایجاد گردیده است. مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت، منجر به فوت گردیده است.»

۳- تحقیق از شاکیان

در پی آزادی تدریجی متهمان دستگیرشده حوادث اخیر، تعداد ۹۸ نفر (به شرح لیست ذیل) به عنوان شاکی که تعداد ۵۰ نفر از آنان رضایت خود را اعلام و تعداد ۱۳ نفر به عنوان گواه به این بازپرسی مراجعه که پس از بازجویی و تحقیق از آنان، تلخیصی از اظهارات آنان به شرح ذیل است:

اسامی گواهان:
۱- بهزاد انصاری‌پور
۲- مشیر هاشمی
۳- حمیدرضا کمالی رهبر
٤- حمید نادری
۵- سجاد علیزاده
٦- عماد یگانه اردکانی
۷- احمد بلوچی
۸- محمدکمیل واعظی‌پور
۹- مجتبی صادقی
۱۰- علی داورزنی

۱۱- محمد فرخی یگانه
۱۲- علی ولی‌زاده
۱۳- سیاوش یوسف‌شاهی

۱-۳. پس از دستگیری متهمان حوادث اخیر جهت انجام تحقیقات مقدماتی، برخی به پلیس پیشگیری فاتب منتقل گردیده‌اند و به آنان پنج اتهام: ۱. تبانی و اجتماع با هدف اقدام علیه امنیت داخلی ۲. تخریب اموال عمومی ۳. اخلال در نظم عمومی ٤. فعالیت تبلیغی علیه نظام ۵. تمرد نسبت به مأمورین دولت تفهیم شده است.

۲-۳. شکات مدعی هستند که در بدو ورود به کهریزک توسط افسر نگهبان وقت مورد اهانت و ضرب و جرح قرار گرفته و در انظار عمومی لخت مادرزاد شده‌اند و سپس آنان را داخل قرنطینه ٦۵ متری دلالت و ۳۷ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش نیز به آنان اضافه نموده‌اند. یکی دیگر از موارد شکوائیه شکات این است که امکانات انجام فرائض دینی و واجبات شرعی مانند نماز در طول مدت بازداشت برای آنان فراهم نبوده است. لازم به ذکر است با توجه به مراجعه تعدادی از شکات به استانداری و اخذ خسارت مادی، رضایت خود را اعلام نموده‌اند، لیکن اولیا دم سه نفر از کشته‌شدگان به نام‌های روح‌الامینی، کامرانی و جوادی‌فر گذشت ننموده و تقاضای رسیدگی قانونی و قصاص نموده‌اند.

۳-۳. یکی از شکات به نام میرمسعود رضوی طی دادخواهی تقدیمی اعلام نموده که افسر نگهبان وقت وی را پس از پذیرش به روش فوق، در محوطه خارج از بازداشتگاه، در داخل گودال عمیق همانند افراد محکوم به حد رَجْم دفن نموده و تا نزدیکی کمر وی خاک ریخته و از ساعت ۲۰ مورخ ۸۸/۳/۲۵ الی ٦ صبح ۸۸/۳/۲٦ در داخل گودال مدفون نگه داشته و نامبرده را به مدت ۱۰ ساعت بدون آب و غذا و حتا نگهبان رها نموده است. در تحقیقات به عمل آمده از استوار حسینی‌فر، نامبرده معترف به انجام عمل ارتکابی خود به دستور سرهنگ کمیجانی (رئیس بازداشتگاه کهریزک) شده است. اما در مواجهه حضوری با سرهنگ کمیجانی نامبرده از اظهارات قبلی خود عدول و به شرح برگه ۲۲٦۰ پرونده اظهار نمود که بدون دستور سرهنگ کمیجانی و فقط به خاطر ناراحتی اعصاب خود، اقدام به این عمل نموده است.

۴- تحقیق از متهمان

پس از ارجاع پرونده به این بازپرسی و انجام تحقیقات و بررسی‌های اولیه تعدادی از مأمورین و مسوولین بازداشتگاه کهریزک به عنوان متهم احضار و تحقیقات از آنان معمول و پس از تفهیم اتهامات انتسابی به لحاظ الزامات قانونی و اهمیت جرائم انتسابی، بیم تبانی در خصوص متهمین ذیل‌الذکر قرار بازداشت موقت صادر گردید. خلاصه تحقیقات به عمل آمده و اعترافات متهمین به قرار زیر است:

۱-٤. استوار ابراهیم محمدیان، افسر نگهبان مورخ ۸۸/٤/۱۹ و ۸۸/٤/۲۲
یادشده حسب محتویات پرونده، بازداشت‌شدگان را در زمان پذیرش مورخ ۸۸/٤/۱۹، لخت مادرزاد نموده و آنان را مورد ضرب و جرح قرار داده است. یادشده در تحقیقات به عمل آمده در این بازپرسی، صراحتا به جرائم انتسابی اعتراف نموده و مدعی است این اقدامات را حسب روش جاری بازداشتگاه انجام داده است. (برگ‌های ۱۰۰۲، ۹۳٦ الی ۹٤٤ جلد ۵ و ۱۳۵۹ جلد ۷ پرونده)
استوار محمدیان در مورخ ۸۸/٤/۲۲ نیز افسر نگهبان بوده و بازداشت‌شدگان را جهت آمارگیری از قرنطینه خارج و آنان را به همراه محمد کرمی با لوله مورد ضرب و جرح قرار داده و موهای سر آنان را نیز کوتاه کرده است.

۲-٤. استوار محمد خمیس‌آبادی، افسر نگهبان مورخ‌های ۲۰ و ۸۸/٤/۲۳
نامبرده در ظهر مورخ ۸۸/٤/۲۰ بازداشت‌شدگان را در ساعت ۱۳:۰۰ از قرنطینه خارج نموده و پابرهنه بر روی آسفالت داغ، پامرغی، کلاغ‌پر و چهاردست و پا می‌برده برخی از آنان را مجبور می‌کرده که بر روی کمر یکدیگر سوار شوند و هر کسی سرپیچی می‌کرده او را با لوله سفیدرنگ کتک می‌زده و مدعی است که سرهنگ کمیجانی به وی دستور ضرب و جرح بازداشتی‌ها را داده است. بعضی از شکات این موضوع را شهادت داده‌اند.

استوار یادشده ۳ تن از بازداشت‌شدگان را به نام‌های مسعود علیزاده، سامان محامی و احمد بلوچی در ساعت ۲۲:۰۰ همان تاریخ به بهانه اخلال در نظم قرنطینه خارج نموده و به شدت مورد ضرب قرار داده و دستور آویزان نمودن آنان به طور برعکس و ضربه زدن با لوله به آنان را داده است و خود نیز به همراه محمد طیفیل (متهم به شرارت که سروکیل بند نیز بوده) و ستوان گنج‌بخش هر ۳ نفر را مورد ضرب و جرح قرار داده است. (برگ‌های ١٦٦، ۹۲۷ جلد ۵، ١١٦٣ جلد ٦، ١٣٥٤ جلد ۷، ۱۷۸۹ جلد ۹ و ۸۹۳ پرونده)

استوار خمیس‌آبادی در تحقیقات به عمل آمده به شرح برگه ۹۳۳ جلد ۵ پرونده صراحتاً به اقدامات و جرائم انتسابی اعتراف و اقرار نموده و اظهار داشته که سرهنگ فلاح مسوول بازرسی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ و سرهنگ کمیجانی رئیس بازداشتگاه به وی دستور و تذکر داده‌اند که بدون ترحم و با خشونت، با زندانیان برخورد نمایند و الا وی را توبیخ و تنبیه انضباطی خواهند نمود.

٤-٣. ستوان کاظم گنج‌بخش، کمک افسر نگهبان مورخ ۸۸/٤/۱۹

یادشده در حین پذیرش افراد بازداشتی در مورخ ۸۸/٤/۱۹ آنان را مورد ضرب و فحاشی قرار داده است. نامبرده در شب مورخ ۸۸/٤/۲۰ به همراه استوار خمیس‌آبادی، مسعود علیزاده را پس از خروج از قرنطینه مورد ضرب و جرح قرار داده، همچنین نامبرده مأمور بدرقه بازداشت‌شدگان از کهریزک به زندان اوین بوده و علی‌رغم اینکه مرحوم روح‌الامینی از نظر جسمانی در محوطه اوین بی‌حال روی زمین افتاده و به حالت کما رفته بود وی را با لگد مورد ضرب قرار داده است. در تحقیقات به عمل آمده، شهود مراتب را مورد گواهی قرار داده‌اند. (برگ‌های ۸۹۹ جلد ۵، ۱۲۱۷، ۸۱۱ الی ۸۱۳ جلد ٤، ٢٤٢٥ و ٢٤٢٦ جلد ۱۲ پرونده)

٤-٤. استوار اکبر رهسپار، کمک افسر نگهبان مورخ ۸۸/٤/۱۹

یادشده از مأمورین بازداشتگاه کهریزک بوده که در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ به عنوان کمک به افسر نگهبان وقت، بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار داده و در مورخه ۸۸/٤/۲۳ نیز به عنوان مأمور بدرقه بازداشت‌شدگان به زندان اوین بوده است که ضمن بدرفتاری و فحاشی در زمان انتقال به متهمان علی‌رغم وخیم بودن حال مرحوم جوادی‌فر در داخل اتوبوس با وجود تذکر و تقاضای مکرر سایر افراد، هیچ اقدامی جهت انتقال وی به اورژانس انجام نمی‌دهد که در نهایت، امیر جوادی‌فر در داخل اتوبوس فوت می‌نماید و از روی ناچاری اتوبوس را متوقف و جسد را با یک خودروی ون به بازداشتگاه کهریزک بر می‌گردانند.

یادشده به ایراد ضرب و جرح متهمان در مواردی اعتراف نموده است و در تحقیقات به عمل آمده شهود به موارد فوق گواهی داده‌اند. بنا بر اظهارات شهود، یادشده در پاسخ به تقاضای کمک برای جوادی‌فر قبل از مرگ اجابت نکرده و الفاظ خارج از ادب و توهین‌آمیز به کار برده است. (برگ‌های ٦٠١، ٨٢٤، ١٠٠٢، ١٣٧٩، ١٨٤٠ پرونده)

٤-٥. استوار حمید زندی، افسر نگهبان ۸۸/٤/٢٦

یادشده بازداشتی‌ها را هنگام پذیرش لخت مادرزاد نموده و آنان را مورد اهانت و ضرب و جرح قرار داده است. مشارٌ إلیه به لخت نمودن متهمان برابر روش جاری ضرب و جرح متهمان اعتراف نموده است. (برگ‌های ۹۱۹، ۱۰۳۷،۱۷۷۲، ۱۷۷٦، ٢٤٢٠و ٢٤٢١ جلد ۱۲ پرونده)

٤-٦. غیرنظامی محمدرضا کرمی (معروف به محمد طیفیل)

یادشده از افراد بازداشت‌شده تحت عنوان اراذل و اوباش و سابقه‌دار است که توسط رئیس زندان سرهنگ کمیجانی به عنوان سروکیل بند بازداشتگاه انتخاب شده است. در تحقیقات به عمل آمده اعتراف نموده است که حسب دستور مسوولین زندان، افراد بازداشتی را ضمن اهانت با لوله پی وی سی مورد ضرب و جرح قرار داده است و سه تن از بازداشتی‌ها را با آویزان نمودن به صورت سر و ته، به شدت مورد ضرب و جرح قرار داده است و به بهانه‌های واهی، بازداشت‌شدگان را مورد اهانت و آزار و اذیت قرار می‌داده است. (برگ‌های ١٣٤٨ و ٢٤٧٠ الی ٢٤٩٠ پرونده) نامبرده در تاریخ‌های ۸۸/٤/۱۹ الی ۸۸/٤/۲۳ به همراه افسر نگهبان وقت، کلیه بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار می‌داده است.

٤-٧. سرهنگ دوم فرج کمیجانی، رئیس بازداشتگاه کهریزک

یادشده دستور پذیرش بازداشت‌شدگان حوادث اخیر را علیرغم نداشتن ظرفیت بازداشتگاه صادر و علت آن را دستور سرهنگ عامریان از سوی سردار رجب‌زاده اعلام نموده است.
نامبرده حسب اقارير مأمورين و اظهار شاکیان، دستور ضرب و جرح بازداشت‌شدگان را صادر نموده است و شخصاً نیز در مواردی به اهانت و ایراد ضرب نسبت به افراد بازداشت‌شده اقدام نموده است. سرهنگ یادشده در تحقیقات به عمل آمده اظهار داشته کلیه مسؤولان بازرسی فاتب در جریان وضعیت بازداشتگاه کهریزک بوده و اقدامات با هماهنگی آنان انجام می‌شده است. نامبرده در مورد علت ندادن آب و غذای کافی به بازداشت‌شدگان اظهار داشته آنجا بازداشتگاه نبود، کثافتخانه درست کرده بودند. روزانه دو تانکر آب در اختیار بازداشتگاه می‌گذاشتند و دو وعده غذا برای بازداشتی‌ها می‌فرستادند. نامبرده معترف است به دستور سرهنگ فلاح نامه‌ای خطاب به دادستان تهران ارسال نموده و بر خلاف واقع گزارش نموده که علت فوت امیر جوادی‌فر منتژیت بوده است. همچنین حسب محتویات پرونده و گواهی گواهان نامبرده با حضور در بازداشتگاه ضمن فحاشی به بازداشت‌شدگان شخصا شاهد ایراد ضرب و جرح آنان توسط مأمورین بازداشتگاه بوده است. (برگ‌های ۱۰۰۵، ۸۹۷، ۹۹۳، ۹۹۷، ۱۲۱۵، ۱۸٤۸، ۱۵٦۳، ۱۷۲٤، ۲٤۱٤ الی ۲٤۱۷ جلد ۱۲ پرونده)

۸-٤. سرهنگ محمد عامریان، رئیس عملیات بازرسی فاتب
نامبرده معترف است که در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ به دنبال تماس تلفنی آجودان فرماندهی انتظامی تهران بزرگ مبنی بر ابلاغ دستور سردار رجب‌زاده و همچنین پس از تماس تلفنی سرهنگ فلاح رئیس بازرسی فاتب، دستور پذیرش بازداشت‌شدگان را علیرغم فقدان فضای مناسب و استاندارد در کهریزک به افسر نگهبان وقت داده است. نامبرده در تاریخ ۸۸/٤/۲۱ در کهریزک حاضر شده و علیرغم اینکه بر حسب اظهارات سرهنگ کمیجانی به شرح برگه ۲۳۱٤ و ۲٤٤۰ جلد ۱۲ پرونده نامبرده به همراه سرهنگ کمیجانی از قرنطینه بازدید به عمل آورده و اطلاع از اینکه بازداشت‌شدگان از نظر آب، غذا، بهداشت و درمان در وضعیت اسفناکی به سر می‌برند لیکن اقدام موثری جهت رفع مشکلات بازداشت‌شدگان به عمل نیاورده است. (برگ‌های ۱۰۰۷،٤۳۱، ۱۱۵٦، ۱۷۲۱، ۲٤۳٤، ۲٤۳۵ جلد ۱۲ پرونده و صورتجلسه فی‌مابین سرهنگ عامریان، کمیجانی، گنج‌بخش و محمدیان به شرح برگه ۲٤۳۸ الی ۲٤٤۰ جلد ۱۲ پرونده)

۹-٤ سرهنگ روانبخش فلاح، رئیس بازرسی فاتب
یادشده معترف است که در مورخه ۸۸/٤/۱۹ از دفتر سردار رجب‌زاده با من تماس گرفتند و دستور دادند که بازداشت‌شدگان اغتشاشات اخیر در کهریزک پذیرش شوند و من هم به جناب سرهنگ عامریان دستور سردار را ابلاغ کردم. همچنین نامبرده معترف است که پس از هماهنگی با سردار رجب‌زاده به دستور دادستان عمومی تهران نامه‌ای دائر بر اینکه علت مرگ مرحوم جوادی‌فر بیماری منتژیت بوده است را تنظیم نموده و این نامه را جهت امضا تحویل سرهنگ کمیجانی داده است. (برگ‌های ۱۰۱۵، ۱۱۵۸، ۱۸۱٤ الی ۱۸۱٦، ۲٤۵۸و ۲٤۵۹ و نیز صورتجلسه فی‌مابین سردار رجب‌زاده و سرهنگ فلاح به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد دهم پرونده) سرهنگ فلاح به شرح برگه ۱۸۱٤ جلد ۹ پرونده معترف است که آقای مرتضوی دادستان وقت تهران از وی خواسته که اینچنین نامه‌ای تنظیم شود و این مصلحت است و نامه را آقای مرتضوی برای مشارٌ إلیه دیکته کرده است.

۱۰-٤. گروهبان مهدی حسینی‌فر افسر نگهبان وقت مورخ ۸۸/۳/۲۵
یادشده در تحقیقات به عمل آمده صریحا اعتراف نموده که به علت داشتن بیماری اعصاب، یکی از متهمین حوادث اخیر به نام میرمسعود رضوی را به قصد تهدید و ارعاب به محوطه آزاد خارج از بازداشتگاه برده و به همراه دو نفر از مأمورین دیگر داخل گودالی انداخته و اطراف بدنش خاک ریخته و سپس او را در همان مکان بدون محافظ رها نموده و روز بعد او را از لای خاک و سنگ گودال بیرون آورده است. وی همچنین به ایراد ضرب و جرح سایر بازداشت‌شدگان اعتراف نموده است. (برگ‌های ۹۹٦ الی ۹۹۸، ۱۲٤۱، ۱۲۳٤، ۱۷۸۰، ۱۵۱٦، ۲٤۲۲ و ۲٤۲۳جلد ۱۲ پرونده)

۱۱-٤. سردار سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده، فرمانده انتظامی تهران بزرگ
نامبرده با توجه به اتهامات انتسابی از طریق دفتر تحقیقات و پیگیری ویژه سازمان به عنوان متهم احضار که در تحقیقات به عمل آمده اختصارا عنوان نمود که روش جاری تعیین‌شده از قبل در خصوص رفتار با بازداشت‌شدگان مورد تأیید وی نبوده، لذا مشارٌ إلیه در اردیبهشت سال ۸۸ دستور داده که هیچ‌یک از مأمورین حق ضرب و جرح بازداشتی‌ها را ندارد و در طول مدت فرماندهی فقط یک نوبت از کهریزک بازدید نموده

است. سردار رجب‌زاده با توجه به اینکه مسؤولیت فرماندهی انتظامی تهران بزرگ را بر عهده داشته و بازداشتگاه نیز زیر نظر بازرسی فرماندهی مذکور اداره می‌شده است توضیحات و توجیهات قابل قبولی را برای رفع مسؤولیت از خود ارائه ننموده است.

در خصوص دستور گزارش خلاف واقع، صورتجلسه فی‌مابین سرهنگ فلاح و سردار رجب‌زاده به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد ۱۰ پرونده حاکی از این است که به دستور سردار رجب‌زاده، سرهنگ فلاح نامه گزارش خلاف واقع را تنظیم و با امضای سرهنگ کمیجانی، نزد دادستان وقت تهران ارسال نموده است. (برگ‌های ۱۳۰۰، ۱۵۰۲ الی ۱۵۰۶، ۱۹۸۶ و ۹۸۷ جلد ۱۰ پرونده)

بخش دوم – نتایج حاصله از تحقیقات و بررسی‌های عمل آمده

۱- بازداشت‌شدگان در هنگام پذیرش در کهریزک توسط افسر نگهبانان وقت، استوار محمدیان، استوار زندی و ستوان گنج‌بخش، با لوله PVC آب مورد ضرب و جرح قرار گرفته و به آنان فحاشی نیز شده است.

۲- در هنگام پذیرش در کهریزک به دستور افسر نگهبانان وقت، همگی متهمان بازداشتگاه در انظار عمومی لخت مادرزاد شده‌اند و بعضا برابر ادعای شکات به مدت ٤٥ دقیقه لخت بوده‌اند و سپس لباس‌های زیر آنان اخذ و دور ریخته شده و لباس‌های رو، به صورت وارونه به تن آنان شده است. مأمورین علت انجام این کار را جلوگیری از تخمگذاری حشراتی مانند شپش اعلام نموده‌اند و بر حسب تحقیقات به نظر می‌رسد هدف مسؤولین بازداشتگاه تحقیر بازداشت‌شدگان بوده است.

۳- تمامی بازداشت‌شدگان (۱۲۳ نفر) در قرنطینه‌ای به مساحت حداکثر ٦٥ متر منتقل شده و سپس ۳۷ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش که از قبل در کهریزک نگهداری می‌شده‌اند را به جمع آنان اضافه نموده‌اند. یعنی در یک فضای ٦٥ متری ۱٦۰ نفر را نگهداری می‌نمودند. هوای داخل قرنطینه به شدت گرم و غیر قابل تحمل بوده است. سایر بازداشتی‌های حوادث اخیر نیز به ٤ دسته تقسیم شده و هر چند نفر در قفس‌های مخصوص نگهداری بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش در فضای بسیار کوچکی نگهداری می‌شده‌اند. شرائط به دور از چشمان مسؤولین فرماندهی انتظامی تهران نبوده است.

٤- در قرنطینه مذکور فضای کافی حتا برای نشستن نیز وجود نداشته است و بیش‌تر بازداشت‌شدگان در قرنطینه به طور ایستاده شب را به روز رسانده‌اند.

۵- در قرنطینه مذکور تنها راه ورود و خروج هوا ۵ دریچه بسیار کوچک در بالای قرنطینه بوده که برابر اعلام بازداشت‌شدگان ۳ دریچه آن نیز مسدود بوده است.

٦- در کنار قرنطینه مذکور تنها ۲ باب دستشویی وجود داشته که یک دستگاه آن نیز خراب بوده و یکی دیگر فاقد درب بوده است بنحوی که بازداشت‌شدگان در نوبت طولانی دستشویی قرار گرفته و بدون رعایت مسائل بهداشتی و به صورت پابرهنه از سرویس بهداشتی مذکور استفاده می‌کرده‌اند. همچنین بازداشتگاه فاقد حمام بوده است و بازداشت‌شدگان امکان استفاده از حمام حتا جهت رعایت مسائل شرعی و نماز خواندن را نداشته‌اند.

۷- در قرنطینه مذکور یک شیر آب وجود داشته که آن هم آب بهداشتی نداشته و تمامی بازداشت‌شدگان از آن آب می‌نوشیده‌اند.

۸- دود گازروئیل حاصل از موتورخانه به داخل قرنطینه سرایت می‌کرده است و موجب آلودگی هوا در فضای محدود قرنطینه ٦٥ متری می‌شده است.

۹- یکی از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش به نام محمدرضا کرمی معروف به محمد طیفیل که دارای سوابق کیفری متعدد بوده و سابقه نگهداری قبلی به مدت ۱۳ ماه در همین بازداشتگاه را داشته و فردی خشن و فاقد صلاحیت می‌باشد، به عنوان سروکیل بند قرنطینه توسط رئیس زندان (سرهنگ کمیجانی) انتخاب شده است.

۱۰- افسر نگهبان وقت و سروکیل بند (محمد طیفیل) در موارد متعددی با لوله آب به شدت بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار داده‌اند.

۱۱- غذای روزانه بازداشت‌شدگان هر وعده تنها یک عدد سیب‌زمینی کوچک و نصف نان لواش بوده که در شبانه‌روز، دو بار به آنان داده می‌شد، اگرچه در شب اول، همین غذای ناچیز هم به بازداشت‌شدگان داده نشد و در طول مدت بازداشت، صبحانه نیز به آنان داده نمی‌شد و همین امر باعث ضعف مفرط جسمانی بازداشت‌شدگان و کاهش مقاومت بدنی آنان در مقابل بیماری و شرائط حاکم بر بازداشتگاه و ضرب و جرح آنان

شده است. (ندادن غذای مناسب به منظور تحت فشار قرار دادن بازداشتی‌ها یکی از محورهای اصلی شکایات واصله می‌باشد.) جدول توزیع ناهار و شام بازداشت‌شدگان استخراج شده از دفاتر موجود در کهریزک به شرح زیر است:

جدول توزیع صرف ناهار و شام (یک تکه نان لواش و یک تکه سیب‌زمینی) بدون صبحانه در بازداشتگاه کهریزک از تاریخ ۸۸/۳/۲۵ الی ۸۸/٤/۲۳					
ردیف	تاریخ	ساعت ناهار	ساعت شام	افسر نگهبان	مدت زمان گرسنگی
۱	۸۸/۳/۲۵	۱٦	۲۰	حسینی‌فر	
۲	۸۸/۳/۲٦	ثبت نشده	۲۲	زندی	۲٦ ساعت
۳	۸۸/۳/۲۷	۱۷:۳۰	------	حسن‌پور	۱۹/۵ ساعت
٤	۸۸/۳/۲۸	۱٤	۲۰:۲۰	حسینی‌فر	۲۱/۵ ساعت
۵	۸۸/۳/۲۹	۱۳:۳۰	۱۹	زندی	۱۵ ساعت
٦	۸۸/۳/۳۰	۱٦:۳۰	۲۱:۳۰	حسن‌پور	۲۱/۵ ساعت
۷	۸۸/۳/۳۱	۱٤:۳۰	۲۲	حسینی‌فر	۱۷ ساعت
۸	۸۸/٤/۱	------	------	زندی	
۹	۸۸/٤/۲	۱٦:۳۰	۲۲	حسن‌پور	٤۱/۵ ساعت
۱۰	۸۸/٤/۳	------	۲۲:٤۵	حسینی‌فر	۲٤/٤۵ ساعت
۱۱	۸۸/٤/٤	۱٤	------	زندی	۱۵ ساعت
۱۲	۸۸/٤/۵	۱۵	۲۱:۳۰	خمیس‌آبادی	۲۵ ساعت
۱۳	۸۸/٤/٦	۱٦:۳۰	۲۳:۳۰	حسینی‌فر	۱۹ ساعت
۱٤	۸۸/٤/۷	------	------	زندی	٤٤/۵ ساعت
۱۵	۸۸/٤/۸	------	۲۰	خمیس‌آبادی	۲۰ ساعت
۱٦	۸۸/٤/۹	۱٦	۲۱:۱۵	حسینی‌فر	۲٤/٤۵ ساعت
۱۷	۸۸/٤/۱۰	ثبت نشده	۲۲	زندی	۲۲/۵ ساعت
۱۸	۸۸/٤/۱۱	------	۲۰:۳۰	خمیس‌آبادی	۲۱/۵ ساعت
۱۹	۸۸/٤/۱۲	۱٦	------	حسینی‌فر	۲۹ ساعت
۲۰	۸۸/٤/۱۳	------	۲۱ و ۲۲	زندی	۱٦/۵

۱۲- به دلیل ایراد ضرب و جرح شدید متهمان بازداشتی توسط مسؤولین بازداشتگاه و سروکیل بند، دست و پا و بدن بازداشت‌شدگان مجروح شده و نبود هوای پاک و فقدان شرائط بهداشتی و فضای مناسب در قرنطینه باعث شده که بدن بیش‌تر آنان عفونت پیدا نماید. بازداشت‌شدگان در زمان پذیرش توسط استوار محمدیان در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ و در مورخ ۸۸/٤/۲۰ توسط استوار خمیس‌آبادی بیش‌ترین ضرب و جرح را تحمل کرده‌اند.

۱۳- علی‌رغم وجود پزشک و پزشکیار در کهریزک، در هنگام پذیرش، بازداشت‌شدگان مورد معاینه پزشکیار و پزشک قرار نگرفته‌اند.

۱٤- علی‌رغم وجود پزشک و پزشکیار در کهریزک، فضای بازداشتگاه کهریزک بسیار غیربهداشتی بوده و بوی تعفن تمامی قرنطینه را فرا گرفته و در صورت درخواست بازداشت‌شدگان برای اعزام به بهداری به درخواست آنان توجهی نشده و کسانی که به بهداری اعزام شده‌اند (از جمله مرحوم امیر جوادی‌فر که در تاریخ ۸۸/٤/۲۲ به بهداری اعزام شده و پس از مداوای سرپایی ترخیص و در تاریخ ۸۸/٤/۲۳ فوت نموده) مداوای صحیح و اصولی در مورد آنان انجام نگرفته است و حتا داروهای تجویزشده توسط پزشک به آنان تحویل نشده است.

۱۵- قرنطینه فاقد فرش و موکت بوده و همگی افراد، پابرهنه در آن تردد داشته‌اند و به علت شرائط موجود در آن، چشم تمامی بازداشت‌شدگان عفونت پیدا نموده و بعضی از بازداشت‌شدگان حالت غش داشته و از دهان آنان کف خارج می‌شده است.
۱٦- حسب اعلام شکات، چند نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش که در بین آنان در قرنطینه بوده به صورت نیمه‌عریان و بعضاً عریان بودند و بعضی اوقات یک تکه پارچه به خود می‌پیچیدند که این امر نیز حاکی از بی‌توجهی کامل مسؤولین بازداشتگاه نسبت به مسائل شرعی و اخلاقی در بازداشتگاه می‌باشد، شاکیان اتفاق نظر دارند این امر تعمداً مدیریت می‌شده است.
۱۷- در بازداشتگاه امکانات و فضای لازم جهت اقامه نماز و انجام فرائض دینی موجود نبوده است.
۱۸- خانواده متهمین بازداشت‌شده از زمان دستگیری تا زمان انتقال آنان به زندان اوین در سردرگمی و ناراحتی به سر برده و از دستگیری و بازداشت بودن فرزندان خود اطلاعی نداشته‌اند و همین موضوع باعث مراجعه خانواده‌ها به پزشکی قانونی، دادسراها، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی جهت اطلاع از وضعیت فرزندان خود شده است. در حالی که از تمامی بازداشت‌شدگان دو آدرس و دو شماره تلفن در زمان پذیرش آنان اخذ شده و لیکن اقدامی صورت نگرفته است.
۱۹- آثار ضرب و جرح بر روی بدن بعضی از بازداشت‌شدگان تا زمان رسیدگی در دادسرا قابل رویت بود و بعضی از آنان به پزشکی قانونی معرفی و آن مرجع این موضوع را تأیید کرده است. نظریه پزشکی قانونی به شرح صفحات ٦۲۹، ٦۳۹، ۷۸٦، ۸۷۸، ۹۷۸ پرونده مؤید این موضوع است.
۲۰- مأمورین بدرقه بازداشت‌شدگان از کهریزک به زندان اوین (از جمله ستوان گنج‌بخش و استوار رهسپار) علی‌رغم اینکه سایر بازداشتی‌ها وخیم بودن حال مرحوم جوادی‌فر را به مأمورین مراقب تذکر می‌دهند لیکن آنها نسبت به وضعیت جسمانی و حال عمومی بازداشتی‌ها بی‌توجه بوده‌اند و به آنان اهانت می‌کردند و الفاظ زشت به کار می‌برده‌اند که حتا با فوت مرحوم امیر جوادی‌فر در بین راه در داخل اتوبوس این موضوع را جدی نمی‌گیرند و فقط اتوبوس را متوقف و جسد را با یک خودروی ون به بازداشتگاه کهریزک بر می‌گردانند.
۲۱- مأمورین بدرقه فوق از دادن آب به بازداشت‌شدگان امتناع نموده و پس از رسیدن به اوین نیز مرحوم روح‌الامینی قبل از تحویل به زندان اوین به حالت کما رفته که باز هم ستوان گنج‌بخش به وی لگد زده و اظهار نموده «بلند شو و فیلم بازی نکن.»
۲۲- این شعار که «اینجا کجاست؟» پاسخ: «کهریزک»، «کهریزک کجاست؟» پاسخ: «آخر دنیا»، «غذا خوب است؟» پاسخ: «بله قربان»، «راضی هستید؟» پاسخ: «بله قربان» توسط مسؤول بازرسی فاتب (از جمله سرهنگ عامریان و افسر نگهبانان) به بازداشتی‌ها آموزش داده شده تا نامبردگان در برابر سؤال آنان پاسخ مذکور را بدهند که خود گویای نوع سیاست و مدیریت حاکم بر بازداشتگاه می‌باشد.
۲۳- سرهنگ کمیجانی که از ایراد ضرب و جرح بازداشتی‌ها توسط مأمورین مطلع بوده پس از فوت یک نفر از بازداشتی‌ها به نام امیر جوادی‌فر که نحوه فوت وی در بالا توضیح داده شد، برای شانه خالی کردن از بار مسؤولیت و تلقین این موضوع که علت فوت وی منتژیت بوده و متأسفانه در رسانه‌ها نیز این موضوع اعلام گردید، نزد دکتر فرهمندپور رئیس بهداری فاتب رفته و از وی می‌خواهد علت فوت را بیماری منتژیت و محل فوت جوادی‌فر را داخل بازداشتگاه کهریزک اعلام نماید، حتا برای انجام این کار، امضاء متن از قبل آماده‌شده‌ای را از دکتر فرهمندپور تقاضا می‌کنند، لیکن نامبرده برگه مذکور را امضاء نمی‌کند، حتا سرهنگ طوماری مسؤول دفتر سردار رجب‌زاده نیز با وی تلفنی تماس گرفته و از وی می‌خواهد که آن برگه را امضاء نماید که باز هم سرهنگ فرهمندپور این کار را انجام نمی‌دهد و در نهایت، از پزشک وظیفه اندرجانی که در بهداری کهریزک شاغل بوده می‌خواهند که این برگه را امضاء نماید و به دلیل عدم حضور پزشک وظیفه اندرجانی، سرهنگ کمیجانی فردای آن روز مجدد در بهداری حاضر و از مشارٌ إلیه این موضوع را می‌خواهد ولی پزشک وظیفه اندرجانی هم این برگه را امضاء نمی‌کند.
النهایه نامه‌ای بر خلاف واقع خطاب به دادستان عمومی و انقلاب تهران توسط سرهنگ فلاح تهیه و به امضاء سرهنگ کمیجانی می‌رسد دائر بر اینکه: «۱- محسن روح‌الامینی پس از تحویل به زندان اوین در جمع سایر متهمین در قرنطینه دچار تشنج گردیده و توسط بهداری زندان به بیمارستان شهدای تجریش منتقل می‌گردد. ۲- بنا به تشخیص هر سه بیمارستان مهر، شهدای تجریش و لقمان هر سه متهم در اثر مبتلا به بیماری منتژیت فوت نموده‌اند و علت فوت آنان بیماری مذکور تشخیص و اعلام شده است. ۳- بهداری زندان ۲۱۰ کهریزک نیز در خصوص تشخیص علت اولیه فوت متهم جوادی‌فر، مشکل تنفسی و منتژیت و همچنین ایست قلبی اعلام نموده است. ٤- هیچ‌گونه ضرب و شتمی در خصوص متهمین در زندان صورت نگرفته است.»
همچنین متهمین فلاح و کمیجانی مدعی هستند که متن نامه خلاف واقع توسط دادستان سابق عمومی تهران آقای سعید مرتضوی به آنان داده شده و آقای مرتضوی از آنان خواسته است که چنین گزارشی را به دلیل مصلحت به دادستان عمومی تهران ارائه نمایند. (صفحه ۱۸۱٤ جلد ۹ پرونده)

همچنین به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد ۱۰ پرونده سرهنگ فلاح مدعی است که از دفتر دادستان تهران با دفتر سردار رجب‌زاده تماس گرفته و موضوع و خواسته دادستان تهران را به ایشان منتقل نموده و سردار رجب‌زاده دستور داده که با ایشان همکاری شود.
۲٤- در مورخ ۸۸/٤/۲۳ نیز قبل از اعزام شکات به اوین، به دستور افسر نگهبان، آنان در انظار سایر بازداشت‌شدگان لخت مادرزاد شده و لباس‌های خود را وارونه پوشیده‌اند.

ج) شرح اظهارات شکات، مطلعین و متهمین درباره متوفیان:

ج-۱. مرحوم امیر جوادی‌فر فرزند علی، دانشجو، زایچه ۱۳٦۳ (۱۲٦۸) رشت،

نوع اتهام: تبانی و اجتماع با هدف اقدام علیه امنیت داخلی، تخریب اموال عمومی و دولتی، اخلال در نظم عمومی، فعالیت تبلیغی علیه نظام، بازداشت موقت، شماره کلاسه پرونده: ۸۸/۸۵/۵۷۰، تاریخ بازداشت: ۸۸/٤/۱۹، نام بازداشتگاه: کهریزک، شعبه اول دادیاری دادسرای امنیت تهران.
تاریخ فوت: ساعت ۱۳ مورخ ۸۸/٤/۲۳ حین انتقال به زندان اوین، تاریخ تحویل به پزشکی قانونی: ساعت ۱٦/۱۵ مورخ ۸۸/٤/۲۳.

اظهارات سرباز حمیدرضا خردی به شرح صفحه ٤۱ ج یک:
موقعی که متهمین را به زندان اوین انتقال می‌دادیم من اسکورت می‌کردم که شخصی به نام جوادی‌فر فوت کرد در داخل اتوبوس و او را به داخل ماشینی فولکس آوردند و جناب سروان گنج‌بخش به من و سرباز ستار کریمی دستور داد به سمت زندان کهریزک برگردیم و دکتر آمد بالا سر فوت‌شده و او را داخل کاور گذاشت.

اظهارات سرباز مجید قیامتی به شرح صفحه ٤٤ ج یک:
من اول از همه وارد اتوبوس شدم و در آخر اتوبوس نشستم و بعد متهمین وارد اتوبوس شدند و بعد اتوبوس حرکت کرد و حدوداً چند دقیقه گذشته بود که همهمه‌ای در جلوی اتوبوس شکل گرفت که اتوبوس توقف کرد مثل اینکه یکی از متهمین حالش بد شده بود که بعد از چند دقیقه شنیدم که متهم جوادی‌فر فوت کرده است.

اظهارات سرباز مجید چاداشی به شرح صفحه ٤۷ ج یک:
موقعی که متهمان را به اوین انتقال می‌دادند داخل اتوبوس یک نفر به نام جوادی‌فر فوت کرد و یک نفر دیگر به نام روح‌الامینی در داخل زندان اوین حالش بد شده و به بیمارستان انتقال دادند که در بیمارستان فوت نمود و استوار رهسپار به عنوان سراکیپ بودند و زمانی که جوادی‌فر فوت کرد سربازان ستار کریمی و حمیدرضا خردی او را به داخل زندان کهریزک برگرداندند.

اظهارات سرباز مهدی محسنی صفحه ٤۹ ج یک:
متهمین را از درب زندان بیرون آوردند و دو تا دو تا دستبند زدند و وارد اتوبوس کردند در یکی از اتوبوس‌ها آقای رهسپار و سه نفر مأمور بدرقه و من بودم حدود ۱۰ الی ۱۵ دقیقه بود که حرکت کردیم آقای رهسپار متوجه شد یکی از متهمین خوابیده به بغل‌دستی او گفت که ببین که خوابیده که ایشان گفت بله و آقای رهسپار تأکید کرد رویش آب بریزید و آب ریختند اما حرکتی نکرد و دستور دادند متهم را پایین بیاورند و به یکی از متهم‌ها گفت نفس مصنوعی بدهد که مشخص شد مرده است و او آقای جوادی‌فر بوده.

اظهارات مرتضی سهرابی‌پناه به شرح صفحه ۹۲ ج یکم:
شب مهمان خاله‌ام بودم در خیابان امیرآباد رفتم شیرینی بخرم که اشتباها توسط یگان ویژه دستگیر شدم. هیچ نقشی در اغتشاشات نداشتم. شب اول ما را به پلیس امنیت خ مطهری بردند و فردای آن روز ساعت ۱۰ به سمت کهریزک به همراه ۲۱ نفر دیگر حرکت کردیم. ابتدا ما را لخت و عریان کردند و وکیل بند و کمک‌هایش شورت و جوراب‌های ما را در آوردند و بعد لباس‌هایمان را پشت و رو پوشاندند و بعد ما را با لوله کتک زدند. روز دوم روی آسفالت داغ می‌غلتاندند و با پای برهنه کلاغ‌پر و پامرغی می‌بردند و هر کس تعلل می‌کرد افسر نگهبان با لوله می‌زد. کف

دست‌ها و پاها و زانوها زخم شده و تاول زده بود. وضعیت بهداشت بد بود هوا خیلی گرم بود و آب کم بود و غذا نصف نان و ۱/٤ سیب زمینی دو وعده در روز بود. روز دوم افسر نگهبان و وکیل بند ۵ نفر را آویزان کردند و کتک زدند و روز انتقال به اوین مرحوم جوادی‌فر در اتوبوس پشت سر من نشسته بود یکی از چشم‌هایش و بخشی از شقیقه وی کبود بود تشنج داشت و مدام می‌لرزید به سرباز وظیفه مأمور گفتم وضع ایشان وخیم است او را با آمبولانس بفرستید یک حرف رکیکی زد (به... که حالش بد است) راننده خودرو یک لیوان آب از داخل ظرف خود به جوادی‌فر داد و ایشان حتا نمی‌توانست لیوان را بگیرد وقتی که آب را به او دادند پس زد مأمور کادر داخل اتوبوس هوای بچه‌ها را داشت در مسیر راه اوین بغل‌دستی جوادی‌فر گفت فکر کنم نفس نمی‌کشد. اتوبوس ایستاد بغل‌دستی من اهل قزوین بود. گفت من بهیاری بلد هستم. تنفس مصنوعی می‌توانم بدهم. دستبند جوادی‌فر را بریدند و او را داخل ون اسکورت خواباندند چون دست من با دست‌بغل دستی‌ام دستبند شده بود ما را پایین بردند مجددا او را تنفس مصنوعی داد که بعد از ٤ الی ۵ مرتبه به یکباره آب و خون و مایع زردرنگی از دهان مرحوم جوادی‌فر خارج شد و بعد او را به زندان کهریزک برگرداندند.

اظهارات شهرام صادقی به شرح صفحه ۹۳ ج یکم:
حین انتقال به اوین امیر جوادی‌فر حالش به هم خورد که مأمورین توجهی نکردند و حتا از دادن آب و باز کردن پنجره اتوبوس جهت تهویه هوا جلوگیری کردند تا اینکه روی زمین افتاد و خون بالا آورد.

اظهارات حامد نادری به شرح صفحه ۹٦ ج یکم:
پس از تفهیم اتهام به بازداشتگاه کهریزک منتقل که توسط افسر نگهبان وقت مورد ضرب و جرح قرار گرفتیم در یک اتاق ٦۰ متری ۱۷۰ نفر را سکونت دادند وضعیت اسفباری داشت و روز دوم در داخل حیاط ما را کلاغ‌پر و چهار دست و پا بردند و بعد داخل اتاق را سمپاشی کردند که این امر باعث بدتر شدن وضعیت شد و تعدادی از زندانیان تشنج کردند در شب سوم مسعود علیزاده را آویزان کردند و توسط محمد طیفیل به شدت به وسیله قفل از سر و صورت مورد ضرب و جرح قرار گرفت یکی از بچه‌ها به نام محمد جوادی‌فر حالش خیلی بد بود و دستبندش در داخل اتوبوس به دست من بود و اصلا توان ایستادن روی پایش را نداشت.
به یکی از مأمورین گفتم که شروع به فحاشی و اهانت کرد و توجهی به این موضوع ننمود و نهایتا در داخل اتوبوس و در بین راه زندان اوین فوت کرد.

اظهارات حامد پولادی به شرح صفحه ۹۷ ج یکم:
در اغتشاشات نقشی نداشتم، بالاتر از میدان ولی عصر توسط عوامل لباس شخصی دستگیر شدم و پس از تحویل به پلیس امنیت در خ مطهری شب آنجا بودم و روز بعد به کهریزک به همراه ۲۰ نفر منتقل شدم. هنگام پذیرش ما را لخت کردند و لباس‌هایم را پشت و رو پوشاندند. با شیلنگ به کف دست ما می‌زدند و ما را چهار دست و پا بردند و همدیگر را سوار هم می‌کردند. کف پاهایمان به علت دویدن روی آسفالت داغ تاول زده بود و سر زانوهایمان زخم شده بود. یکی از وکیل بندها به نام محمد اهل اتابک خیلی ضرب و شتم می‌کرد. یک شب مأمورین به همراه دو نفر وکیل بند تعداد ۳ یا ٤ نفر از بچه‌ها را پس از زدن آویزان کردند. روزی دو وعده آن هم نصف نان لواش و نصف سیب‌زمینی به ما می‌دادند.
حین انتقال به زندان اوین یک نفر به نام امیر جوادی‌فر داخل اتوبوس روی صندلی کنار من نشسته بود که یکباره حالش بد شد او را پایین بردند و تنفس مصنوعی دادند که بی‌فایده بود و فوت کرد و به همین دلیل جناب سروان همراه ما ترسید و اجازه داد بچه‌ها کمی پنجره اتوبوس را باز کنند تا هوا عوض شود، چون هوا خیلی گرم بود و همه داشتند از گرما تلف می‌شدند.

اظهارات سامان محامی به شرح صفحات ۹۷ ج یکم پرونده:
در خیابان کارگر شمالی قصد رفتن به منزل دوستم را داشتم که توسط عوامل لباس شخصی دستگیر و به پلیس پیشگیری منتقل شدم. صبح روز ۸۸/٤/۱۹ با حضور قاضی حیدری فرد تفهیم اتهام شدیم. پس از حضور در زندان کهریزک در یک قرنطینه ٦۰ متری حدود ۱٦۰ نفر زندانی شدند و بازداشتگاه وضعیت بسیار بدی داشت و احدی از افسر نگهبانان با لوله بچه‌ها را کتک می‌زد. روز دوم هم بچه‌ها را کلاغ‌پر بردند و چهار دست و پا بردند و پای آنها به شدت آسیب دید. بنده به همراه دو نفر دیگر به نام مسعود علیزاده و احمد بلوچی که قصد رفتن به دستشویی داشتیم یک

نفر شرور به نام محمد طیفیل ما را بیرون برد و با زنجیر پاهای ما را بست و آویزان کرد و افسر نگهبان نیز حاضر بود و ۵ الی ٦ دقیقه ادامه داشت. می‌گفت اگر دستتان را روی زمین بگذارید کتک می‌خورید. حین انتقال به اوین در اتوبوسی که من حضور داشتم مرحوم امیر جوادی‌فر نیز بود که حالش بسیار خراب بود و پس از حرکت و در بین مسیر بچه‌ها گفتند که دیگر قلبش نمی‌زند وضعیت ایشان را به یکی از سربازن گفتم ولی اهمیت ندادند.

اظهارات محمدحسن رشیدنیا به شرح صفحه ۲۰۹ ج۲:
مرحوم محسن روح‌الامینی، جوادی‌فر، کامرانی کلیه این بچه‌ها جزء گروهی بودند که مورد شکنجه قرار گرفتند. اگر امکانات رفاهی و پزشکی در زندان بود (یعنی حداقل امکانات) هیچ کدام از این بچه‌ها فوت نمی‌کردند.

اظهارات نیما وزیری به شرح صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲ ج:۲
٤ بعد از ظهر روز جمعه بود که وارد کهریزک کردند و سربازان وظیفه تونل کردند ولی نزدند و وقتی که وارد حیاط شدیم آقای محمدیان که افسر نگهبان بود با بی‌احترامی کامل با ما برخورد کرد و هر چه می‌خواستیم با لوله جواب می‌داد و موقع بازرسی جلوی همه ما را لخت می‌کرد بدون لباس زیر که مجبور بودیم. و بعد در یک اتاق ٦۰ الی ۷۰ متری که حدود ۲۰۰ نفر بودیم حتا جای نشستن نبود چه برسد به هوای تمیز که ما اعتراض کردیم جوابی نداشتیم و بعد یک نفر از زندانی از خودشان مراقب ما گذاشته بودند که اسمش عادل ترکه بود و با اعتراض عادل درب زندان را باز می‌گذاشتند تا ما هوا بخوریم و روز دوم خمیس‌آبادی ما را چهار دست و پا کلاغ‌پر برد و در آفتاب کف پاهایمان تاول زد و چون نمی‌توانستم به بدن بروم با لوله به دستم زد و شب هم سه نفر را آویزان کردند و آقای روح‌الامینی بر اثر چرکی که پشتش وارد شده بود بی‌حال و کسل بود و حتا قادر نبود بایستد و می‌خوابید. به جوادی‌فر هم اهمیت ندادند که داشت از درد می‌مرد و حتا در کهریزک نه دکتر خبر می‌کردند و نه به حال این دو نفر می‌رسیدند و محسن روح‌الامینی در کهریزک ایستاده می‌خوابید و پشتش جوش داشت و کل بدنش چرک کرده بود و جوادی‌فر تمام دنده‌هایش شکسته بود و قرنیه چشم و دماغ و فک او نیز شکسته و پاره شده بود.

اظهارات فرید ابراهیم‌زاده به شرح صفحات ۲۱۷ الی ۲۱۸ ج۲:
مرحومین روح‌الامینی و جوادی‌فر و کامرانی در شرائط بدی که ما قرار داشتیم قرار داشتند و مرحوم روح‌الامینی به علت چرکی که در بدنش وجود داشت و نبود امکانات بهداشتی و همچنین چند ضربه کمربند که از آقای خمیس‌آبادی دریافت کرده بود در روز آخر بدنش کمی خونریزی کرد و جوادی‌فر هم به همین ترتیب بود که در اتوبوس هنگام خروج از بازداشتگاه برای او تقاضای آب کردیم که به او ندادند و در اتوبوس فوت کرد.

اظهارات روح‌الله شکری به شرح صفحه ۲۲۱ ج۲:
در کهریزک به دلیل وجود کثیفی و فشارهای عصبی حال ایشان بدتر شده و تمام بدنش عفونت کرد و جوش زد و آقای جوادی‌فر به علت کتک‌هایی که در روز دستگیری خورده بود – شکستن فک و صورت در روز دستگیری در کهریزک با وجود فشارها– حالش روز به روز بدتر شده و بی‌هوش می‌گردید با وجود چنین مشکلاتی او را به پزشک اعزام نکردند و روز اعزام به اوین حالش در ماشین بد شد و با اعلام بچه‌ها به مأموران و بی‌توجهی آنها مواجه شد که به دلیل ایست قلبی فوت کرد.

اظهارات قاسم اکبری به شرح صفحه ۲۲۷ ج۲:
در روز آخر در هنگام آزاد شدن از اردوگاه حال جوادی‌فر بسیار وخیم شد که از طرف مسؤولین جدی گرفته نشد و با کتک او را سوار ماشین کردند و در راه هم هیچ توجهی به حال وی نشد و حتا از دادن آب به وی دریغ کردند و همین امر موجب فوت وی در راه اوین شد.

اظهارات رضا ابراهیم‌زاده به شرح صفحه ۲۳۹ و ۲٤۰ ج۲:

امیر جوادی‌فر هم در اتوبوس در حالی جان باخت که مأمورین حاضر در اتوبوس چه سرباز و چه سروان حاضر به انجام کوچک‌ترین عملی برای بهتر شدن حال او نکردند.

اظهارات فرهاد پایداری به شرح صفحه ۲٤۲ ج۲:
برخورد مسؤولین با روح‌الامینی و جوادی‌فر و کامرانی مثل بقیه افراد بود که در حال رفتن به اوین وضعیت او بحرانی شد و نیاز به کمک داشت که کمکی به او صورت نگرفت و در اتوبوس فوت کرد ولی دو نفر دیگر در همان روز وارد شدن به اوین فوت کردند.

اظهارات مهدی ملکی به شرح صفحه ۲٤۹ و ۲۵۰ ج۲:
رفتار مأمورین بازداشتگاه با این دو نفر مانند بقیه زندانیان فوق‌العاده بد بود. به طوری که ما التماس می‌کردیم که این دو نفر و چند تن دیگر حالشان بد است حداقل آنها را در راهروی بند قرنطینه در هوای آزاد نگهداری کنند که بتوانند نفس بکشند ولی با بی‌تفاوتی آنها نسبت به حال افراد زندانی مواجه می‌شدیم. امیر جوادی‌فر در طی دوران زندان کهریزک در مواقعی دچار حمله‌های تنفسی و قلبی می‌شد که با کمک بچه‌ها و پاشیدن آب به صورت وی و یک‌سری کارهای اولیه او را به حالت قبلی بر می‌گرداندیم و روزی که ما را از کهریزک آزاد کردند به اوین منتقل می‌کردند در اتوبوس جوادی‌فر دچار حمله تنفسی و قلبی شد که هر چه به نگهبان گفتیم که او حالش بد است توجهی نکرد تا اینکه او در مسیر درگذشت.

اظهارات عماد یگانه به شرح صفحات ۲۵۸ الی ۲۵۹ ج۲:
در مورد مرگ این اشخاص (جوادی‌فر، کامرانی و روح‌الامینی) می‌توانم بگویم که هر سه جوان و کاملاً سالم بودند و فقط به علت شکنجه‌هایی که در آنجا دادند فوت کردند. در مورد جوادی‌فر شب قبل از فوتش در آن اتاق حالش بسیار بد شده بود و نفسش کاملا گرفته بود همان زمان بود که دود گازوئیل داخل اتاق کردند و من او را داخل دستشویی برده و آب روی سرش ریخته و سریعاً او را باد زده و در همان‌جا که خنک‌ترین جای اتاق بود، نگه داشتم و در این مدت، به شدت او را باد می‌زدند تا حالش کمی بهتر شود ولی فردای آن روز که می‌خواستند ما را به اوین ببرند حدود یک ساعت درون اتوبوس نگه داشتند که پنجره‌های آن را نمی‌گذاشتند باز کنیم و همچنین پرده‌ها را هم کشیده بودند، آن اتوبوس زیر تابش شدید نور خورشید قرار داشت و مثل دستگاه فر غذاسازی شده بود که آن جوان دیگر طاقت نیاورد و کمی خرخر کرد که مأمورین داخل اتوبوس هیچ توجهی نکردند با اینکه ما بسیار فریاد زدیم که کمکش کنید فقط نگاه می‌کردند و او در اتوبوس جان سپرد.

اظهارات محمدکمیل واعظی‌پور به شرح صفحه ۲٦٦ ج ۲:
مرحوم جوادی‌فر در تمام مدت در بازداشتگاه از ناحیه چشم قطعا گویا از ناحیه فک و بینی هم به شدت مصدوم بود به طوری که روز آخر که وی را در حیاط بازداشتگاه دیدم چشم چپ او کاملا چرک کرده بود و بسته بود اما نکته تأسف‌بار آن بود که گویا او را به دکتر بازداشتگاه معرفی کرده بودند ولی به جای مداوا به او گفته بود بزرگ می‌شود یادش می‌رود.

اظهارات حامد صدرالدینی به شرح صفحات ۲۷٤ الی ۲۷۵ ج ۲:
امیر جوادی‌فر نشستن و برخاستن برایش بسیار مشکل بود و به کمک بچه‌ها جا به جا می‌شد. غذا نمی‌خورد چون فکش شکسته بود البته اگر بشود اسمش را غذا گذاشت و در تمام طول تنبیه‌ها همراه ما بود در صورتی که توان راه رفتن نداشت و در روز آخر (۸۸/٤/۲۳) امیر رو به آسمان روی زمین افتاده بود و توان حرکت نداشت ولی باز هم مأمورین اجازه کمک به او نمی‌دادند در طول راه امیر در اتوبوس دیگری حالش بد شد و خون بالا آورد و از اتوبوس توسط مأمورین خارج شد که طبق گفته همراهان در همان لحظه جان سپرده بود.

اظهارات داود منصوری به شرح صفحه ۲۷۷ و ۲۷۸ ج ۲:
امیر جوادی‌فر که ایشان در بین راه فوت کرده بود بر اثر ضرب و جرح زیاد و قبل از ورود به کهریزک و بی‌توجهی کاملاً عمدی از سوی پزشک معالج ایشان که در کهریزک به ایشان می‌گفتند بزرگ می‌شوی یادت می‌رود و تشدید بیش‌تر در اثر برخوردهای فیزیکی که در کهریزک بود ایشان

در بین راه به اوین و نادیده گرفتن اعتراضات بچه‌ها به مسؤولین که حالشان خوب نیست فوت کرد و زمانی که ایشان فوت کرد تازه آقایان به فکر آمدند و کمی پنجره‌های اتوبوس را باز کردند.

اظهارات حمید حجارها به شرح صفحات ۲۸۸-۲۸۹ ج ۲:
در خصوص آقای روح‌الامینی در کهریزک به علت آلودگی در ناحیه کمر جوشهای بزرگی زده بود و در روزهای آخر از آنها چرک بیرون می‌زد و حال کلی ایشان خوب نبود. در بازداشتگاه کهریزک هم روح‌الامینی و هم جوادی‌فر هر دو بیمار بودند و با وجود اطلاع مسؤولین بازداشتگاه هیچ اقدامی برای مداوای این بچه‌ها صورت نگرفت و در مسیر بدرقه به زندان اوین یک سرباز بود که در مینی‌بوس بود و تا خود اوین با لوله به من حمله کرد و مرا کتک زد به خاطر اینکه من به سرباز گفته بودم به امیر جوادی‌فر آب بدهید اما امیر مرده بود.

اظهارات شاهین فتحی به شرح صفحه ۲۹۲ ج ۲:
در کهریزک به صورت داوطلبانه و حس انسان‌دوستی تا آنجا که می‌توانستم به جوادی‌فر، روح‌الامینی و کامرانی کمک می‌کردم چون در آنجا یک عدد شیر آب بود که مسؤول آن اینجانب شده بودم که بچه‌ها به صورت نوبتی می‌آمدند و با آفتابه به روی آنها آب می‌ریختم که مرحوم جوادی‌فر برای نفس کشیدن به داخل دستشویی می‌آمد. علت فوت آنها کثیفی و عفونت و عدم نفس کشیدن و شکنجه بود.

اظهارات رضا توکلی به شرح صفحات ۳۱۱ و ۳۱۳ ج ۲:
جوادی‌فر وقتی که آمد حال خوبی نداشت ولی بعد از چند روز شکنجه حال او خیلی بدتر شد و او را شکنجه می‌دادند و یکی از خاطره‌های تلخی که یادم نمی‌رود که در راه کهریزک به اوین بود که یکی از بچه‌ها حال بدی داشت به نام جوادی‌فر او رفته‌رفته ضعیف‌تر می‌شد، به راننده گفتیم که حال یکی از بچه‌ها خراب است گفت نمی‌توانیم توقف کنیم بعد از چند دقیقه تقاضای آب کردیم که به او بدهیم آنها آب را برای خودشان نگه داشتند به ما ندادند وقتی که حال او وخیم شد باز گفتیم که توقف کنید حالش بد است وقتی که راننده فهمید حال او بد است و نفس نمی‌کشد ایستاد و او را پایین آورد یکی از بچه‌ها به او تنفس مصنوعی داد یک دفعه امیر خون بالا آورد و در همان‌جا فوت کرد.

اظهارات رضا ذوقی به شرح صفحه ۳۷۸ ج ۲:
روز دوم یکی از افسر نگهبان‌ها به همه با پای برهنه و در زیر آفتاب کلاغ‌پر داد که پاهای همه ما تاول زد و زانوی اکثر بچه‌ها زخم شد پس از چهار روز به زندان اوین منتقل کردند که در بین راه امیر جوادی‌فر فوت کرد.

اظهارات محمدمهدی روح‌شناسان به شرح صفحه ۳۸۸ ج ۲:
در کهریزک امیر جوادی‌فر کنار من بود و همیشه در حالت درد کشیدن بود به طوری که هیچ نمی‌توانست بنشیند و همیشه در حالت درازکش بود با اینکه بدن آن چند زخم داشت.

اظهارات مجتبی رفیعی کیان به شرح صفحات ۳۹۱ و ۳۹۳ ج ۲:
آقای جوادی‌فر در همان روز اول ورود به کهریزک حال خوبی نداشت و با توجه به نبودن هوای کافی دچار تشنج می‌شد که هر چه به مسؤولین بازداشتگاه می‌گفتیم با فحش و ناسزا جواب ما را می‌دادند و ایشان در روز سه‌شنبه در حین اعزام به اوین دچار تشنج شدید در داخل اتوبوس شد و در همان اتوبوس تمام کرد و در داخل کهریزک حتا یک پزشک نبود.

اظهارات حسین امامی طالقانی به شرح صفحات ٤١٤ و ٤١٥ و ٤١١ ج ۲:
علت فوت این عزیزان همان‌طور که توضیح دادم بر اثر ضرب و شتم و زخم‌های به وجود آمده و عفونت کردن زخم‌ها بود. در تاریخ ۸۸/٤/۱۸ روز پنج‌شنبه در ساعت ٤/۳۰ دقیقه در خ انقلاب روبه‌روی انتشارات امیرکبیر دستگیر شدم در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ ساعت سه بعد از ظهر ما را به کهریزک بردند و در ورودی زندان حدود یک ساعت ما را نگه داشتند که احتمالاً پذیرش نمی‌کردند بعد از یک ساعت ما را داخل زندان بردند

ساعت حدود ۹ شب ما را داخل محوطه نگه داشتند که یک آقای استوار و یک ستوان۲ پذیرش کردند رفتار استوار بسیار زننده بود و بچه‌ها را بسیار بد می‌زد و مثلاً اگر کسی یک مکثی برای معرفی خود و نام پدرش داشت کتک می‌زد مثلاً زمان پذیرش اگر کسی شماره تلفن نمی‌داد می‌گفتند این شماره را برای این می‌خواهیم که وقتی مردی تماس بگیریم که جنازه شما را ببرند و بعد ما را می‌فرستادند گوشه محوطه دو نفر زندانی سابقه‌دار مسؤول بودند که ما را لخت کنند و ما باید جلوی همه لخت مادرزاد می‌شدیم و لباس زیر و جورابمان را داخل سطل آشغال انداختند و پیراهن و شلوارمان را برعکس کردیم و بعد ما را به سمت زیرزمینی که گوشه محوطه قرار داشت و دو سالن کنار هم بود که سمت راست پر بود ما را داخل سالن سمت چپ که بعد فهمیدیم قرنطینه شماره ۱ است فرستادند وقتی داخل شدیم از شدت گرما و رطوبت و بوی بد همگی ایستادیم و شوکه شدیم که فضای بسیار کوچکی برای حدود ۱۲۰ نفر بود که نه هواکشی و نه کولر وجود نداشت و از نظر بهداشتی هم پر از شپش بود که توالت بسیار کثیف و یک شیر آب و محیط کثیف و ما حتا نمی‌توانستیم کنار هم بنشینیم و اکثرا تا صبح نخوابیدند نزدیک ظهر بچه‌ها را بیرون آوردند برای آمار که بعد از آمار یک آقایی که از زندانیان همانجا بود به همراه استوار، بنده و سه نفر دیگر که سن بیش‌تر داشتیم به بیرون صف منتقل کردند و بعد شروع کردند به تنبیه بچه‌ها اول با دویدن پای برهنه در آن گرما و بعد از یک شب بی‌خوابی و عدم اکسیژن و بدون خوردن تکه‌نانی تا آن لحظه که در این حین بچه‌ها را به شدت با باتوم و لگد و مشت می‌زدند و بعد از حدود ده دقیقه دویدن به بچه‌ها گفتند حالا باید کلاغ‌پر بروید که هر کسی امتناع می‌کرد البته در اثر ناتوانی نه نافرمانی به شدت تنبیه می‌شد که بنده در اثر دیدن چنین صحنه‌هایی حالم بد شد و به شدت می‌گریستم و بچه‌ها را حدود ۱۵ دقیقه کلاغ‌پر بردند که بچه‌ها نمی‌توانستند و به زمین می‌افتادند و آنها هم با مشت، لگد و باتوم شدیداً به سر و رویشان می‌زدند که بعضی از بچه‌ها از جمله مرحوم امیر جوادی‌فر که از قبل هم توسط افرادی که دستگیرش کرده بودند مضروب شده بود و صدمه دیده بود حالشان بد شد که آنها هیچ توجهی نمی‌کردند و این بچه‌ها را می‌زدند و بعد از آن به آنها گفتند چهار دست و پا روی زمین مانند حیوانات راه بروید که در آن گرما و بر روی آسفالت زانوها و دست‌های بچه‌ها و کف پاهای آنها همه مجروح شده بود و تاول زده بود و همه از درد به خود می‌پیچیدند و ناله می‌کردند بعد از حدود ٤٥ دقیقه تنبیه ما را دوباره به قرنطینه برگرداندند که بعد از ۵ دقیقه بچه‌ها می‌گفتند خدا کند دوباره ما را به بیرون از اینجا ببرند و تنبیه کنند تا بتوانند نفسی بکشند. یعنی آنقدر کمبود اکسیژن بود و بوی گازوئیل هم که به داخل می‌آمد بچه‌ها ترجیح می‌دادند برای تنبیه بیرون بروند تا در آن فضای نمور و کثیف نمانند.

حدود دو ساعت بعد برای بچه‌ها نهار آوردند که نصف لواش بود که بعد از خوردن فهمیدیم به اندازه یک بند انگشت سیب‌زمینی هم روی آن بود و بعد از آن از قرنطینه بغلی حدود ٤٠ نفر هم به ما اضافه کردند که همه آدم‌های سابقه‌دار و معتاد و قاچاقچی بودند که فضا را غیر قابل تحمل هم از نظر اکسیژن هم از نظر روانی و بهداشتی هم از نظر رفتاری جوری که اغلب لخت مادرزاد بودند و رفتارشان با بچه‌ها مناسب نبود. بعد از حدود دو ساعت بچه‌ها کم‌کم حالشان بد شد و گوشه چشم بچه‌ها شروع کرد به چرک کردن و بعضی‌ها به حالت غش و سکته افتادند که ما آنها را به نزدیک درب خروجی بردیم و در اثر فریاد ما یک آقایی که از زندانیان بود و ته‌ریشی داشت و به او حاجی می‌گفتند آمد که من به ایشان گفتم بچه‌ها دارند می‌میرند که ایشان گفت شما را آوردند که اینجا بمیرید که در اثر اعتراض ما که حال بچه‌ها بسیار بد بود، بچه‌ها را به بالا منتقل کردند و داخل حیاط بردند که ما شروع کردیم به کمپرس و تنفس دادن به بچه‌ها که در همین حین زندانی‌های قرنطیه ۲ را هم بالا آوردند که ما تعجب کردیم چون آنها خیلی نحیف و لاغر بودند و بدنشان پر از زخم و عفونت و اغلب لخت مادرزاد که من تصمیم گرفتم با مسؤول آنجا صحبت کنم با دو نفر مسن به طرف ایشان رفتم و گفتم شرائط اینجا خوب نیست اکسیژن ندارد بچه‌ها از بین می‌روند. ایشان گفتند ما هیچ امکاناتی نداریم و جا هم نداریم و ایشان گفتند من هیچ‌کاره‌ام و بعد مرا که سن زیادی داشتم به سلول‌های بالا منتقل نموده و از بچه‌ها جدا شدم و همان شب وقتی که برای آمار ما را بیرون آوردند شاهد صحنه وحشتناکی بودم که سه نفر از بچه‌ها را از پا آویزان کرده بودند و به طرز وحشتناکی کتک می‌زدند و می‌گفتند باید بگویید غلط کردیم و بعد از ۱۵ دقیقه آنها را پایین آوردند و به قرنطینه بردند. من حدود سه شبانه‌روز نخوابیدم و از نظر روحی و روانی در شرائط بسیار بدی بودم که در تاریخ ۸۸/٤/۲۳ به ما گفتند به اوین منتقل می‌شوید که ما را به محوطه آوردند و بچه‌ها را دیدم تعجب کردم چون اغلب مریض بودند. مثلا پشت روح‌الامینی پر از زخم‌های چرکی بود و امیر جوادی‌فر گوشه‌ای افتاده بود و می‌گفت چشم‌های مرا پس بدهید چون چشم‌اش نمی‌دید یا وهاب غفاری که از نظر روانی مشکل پیدا کرده بود و گریه می‌کرد و می‌گفت مرا اعدام نکنید و بچه‌ها خوشحال بودند که از آنجا می‌رفتند ما را دو تا دو دستنبد زدند و ٦٠ نفر را داخل اتوبوس کردند و در بدو ورود به دلیل حال بد جوادی‌فر ما گفتیم به ایشان آب قند بدهید وگرنه می‌میرد که ایشان حرف بدی زدند و گفتند به درک و تمام کسانی که داخل اتوبوس بودند ماسک زدند و بوی بد ما اذیتشان می‌کرد که بعد از حرکت اتوبوس به مدت نیم‌ساعت بچه‌ها دوباره گفتند حال جوادی‌فر بد است که دوباره استوار گفت به درک که مرد و نگذاشتند به او حتا آب بدهیم که بعد از ۵ دقیقه بچه‌ها گفتند امیر جوادی‌فر نفس نمی‌کشد که اتوبوس ایستاد و امیر را به بیرون بردند و معلوم شد

فوت کرده است که بعد از یک ربع دوباره حرکت کردیم تازه برای ما آب آوردند و رفتارشان عوض شد و پنجره‌ها را باز کردند و زمانی که به اوین رسیدیم همه از بوی بد ما فرار می‌کردند در آنجا محسن روح‌الامینی هم توسط آمبولانس که حالشان خیلی بد بود منتقل شدند که بعد فهمیدیم فوت شده‌اند و همچنین در جلوی درب ورودی اندرزگاه یک اوین محمد کامرانی‌فر حالشان بد شد که من بعد از کمک به ایشان به مسؤولان اطلاع دادم که ایشان را به بهداری بردند و ایشان هم فوت کرد.

اظهارات مسعود بیات به شرح صفحه ٤٥٤ ج ۳:
امیرجوادی‌فر را به نزد پزشک با ما بردند پزشک معالج با وجود مشاهده شکستگی بر روی بینی و گونه و پارگی پرده چشم هیچ‌گونه رسیدگی نکردند و پزشک به او گفت که فعلاً زنده می‌ماند و هیچ‌گونه رسیدگی نشد.

اظهارات محمدرضا کرمی معروف به محمد طیفیل به شرح صفحه ٤٨٩ ج ۳:
یکی از مرحومین به نام امیر جوادی‌فر را می‌شناسم که علت آشنایی با آن مرحوم عفونت شدید چشم‌هایش بود که برای معالجه زیاد به پیش دکتر می‌آمد و آن دو تای دیگر را نمی‌شناسم و مشکلی دیگری که به وجود آمده بود مریضی عفونی بود که تمام متهمین به آن دچار شدند که دور چشم‌های آنها چرک زیادی جمع می‌گردید که این موضوع به پزشک اعلام شد و گفت دارو می‌دهم که ندادند. فردای آن روز هم تمامی متهمین به اوین منتقل شدند که پس از یک ساعت از انتقال، جوادی‌فر را با هایس برگرداندند که مرده بود.

اظهارات پوریا رمضانیان به شرح صفحه ۵۳۱ ج ۳:
در روز آخر افسر نگهبان خمیس‌آبادی، جوادی‌فر را مورد ضرب با باطوم در حیاط قرار دادند و داشت فوت می‌کرد ولی می‌رفت با دو پا روی شکم او می‌گفت هفته‌ای ۳ الی چهار نفر در کهریزک بمیرند معمولی است و چشم سمت راست او کور و فک و بینی او شکست و در اتوبوس نفس‌نفس می‌زد و گفتیم به او آب بدهید گفتند به درک بمیره و بعد از چند دقیقه در اتوبان فوت کرد.

اظهارات نادر خبره به شرح صفحه ۵٤۱ پرونده ج ۳:
این نفرات (مرحومین) علی‌الخصوص جوادی‌فر به دلیل عدم رسیدگی مسؤولین و پزشکان به آنها جان باختند و جوادی‌فر از ناحیه چشم نابینا شده بود.

اظهارات اکبر طاهری به شرح صفحه ۵٤۸ ج ۳:
در کهریزک بعد از آنکه مورد ضرب و شتم قرا گرفتم حال روح‌الامینی خراب بود که حتا روزی که ما را به اوین انتقال دادند مرحوم جوادی‌فر داخل اتوبوس فوت کرد و کامرانی هم که همان روز به اوین آمدیم در داخل اوین حالشان بد شد که بعد فهمیدم فوت کرده است که همان‌طور که قبلا توضیح دادم این سه نفر به صورت فجیع مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و شکنجه شدند اگر مدت بازداشت ما بیش‌تر می‌شد تعداد نفراتی که فوت می‌کردند بیش‌تر هم می‌شد.

اظهارات اسحاق رضایی به شرح صفحه ۵۵۵ ج ۳:
جوادی‌فر در اتوبوس فوت کرد و بچه‌ها را شکنجه کردند و آب و محل بازداشتگاه کثیف بود و کرم داشت و دود گازوئیل نیز بود.

اظهارات امیر آقچه‌لو به شرح صفحه ۵۵۸ ج ۳:
مرحوم جوادی‌فر در اتوبوس ما فوت کرد قبل از فوت من به افسر داخل اتوبوس و سرباز همراه تذکر دادم که حال مرحوم خراب است که آمدند مرا کتک زدند و فحاشی کردند و علت مرگ آن مرحوم، کثیف بودن و آلوده بودن و نبودن دکتر بود.

اظهارات میلاد حق‌پور به شرح صفحه ۵٦۳ ج ۳:

نحوه برخورد خیلی بد بود و هیچ دوا و دکتری نبود که بخواهد آنها را معالجه کند و جوادی‌فر به علت شدت جراحات وارده فوت نمود.

اظهارات محمد محمدپور به شرح صفحات ۵۷۲ الی ۵۷۵ ج ۳:
از روز اول من بی‌گناه دستگیر شدم پس از ۲٤ ساعت در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ به کهریزک فرستادند. در آنجا در ساعت اول آقای محمدیان اقدام به ضرب و شتم شدید و رفتارهای غیرانسانی نمود و از ظهر آن روز همه بچه‌ها را لخت مادرزاد کردند و تا شب با زور کتک نگه داشتند و تا شب گرسنه نگه داشتند و شب هم بچه‌ها را داخل یک اتاق ٦۰ متری کردند که بدون هواکش و کولر بود و اتاق به قدری کوچک بود که در این مدت نتوانستیم بخوابیم فردای آن روز بنده از هوش رفتم و چند ساعتی نفهمیدم چه اتفاقی افتاد ولی بعد که به هوش آمدم، تقاضای پزشک کردم ولی با کتک پذیرایی شدم. روز دوم خمیس‌آبادی ما را به حیاط برد و چهار دست و پا روی آسفالت داغ سر ظهر زانوهایمان تاول زد. گریه‌کنان التماس می‌کردیم ولی با کتک مواجه شدیم و روز سوم هم به حیاط بردند و به بهانه ورزش کردن تنبیه کردند و علت فوت این سه نفر عدم رسیدگی به بیماری و جراحت عفونی و چشم بود که به هیچ عنوان رسیدگی نمی‌شد.

اظهارات سید میلاد حسینی به شرح صفحات ٦۱۳ و ٦۱٦ ج ٤:
روز آخر ۹ صبح ما را به حیاط آوردند و در حضور رئیس زندان ما را کمی آزار دادند و تا وسایل‌مان را تحویل دادند حدود ٤ ساعت طول کشید و دوباره همان دستبندهای پلاستیکی را به دست‌هایمان زدند و سوار اتوبوس کردند و ساعتی هم در آن گرما در اتوبوس با پنجره‌های بسته نگه داشتند که حاضر به دادن کمی آب هم نبودند طوری که امیر جوادی‌فر از شدت گرما و ضرباتی که خورده بود تشنج کرد و دقایقی بعد جان باخت و مسؤولان هیچ توجهی به وضعیت بد آنها نداشتند. جوادی‌فر به علت ضربه‌ای که به سرش خورده بود یک چشم‌اش نابینا شده بود و حالت تعادل خود را از دست داده بود و مشکل تنفسی داشت. هرچه به آنها می‌گفتیم توجه نمی‌کردند و امیر جوادی‌فر بعد از تشنج و بی‌رحمی افراد و سربازان که حاضر به دادن آب به او نبودند فوت کرد و با توجه به اینکه جوادی‌فر جراحت‌های فراوانی داشت باز هم او را با بقیه افراد پامرغی و کلاغ‌پر می‌بردند و شکنجه می‌دادند.

اظهارات فاضلی مستخدم به شرح صفحه ٦۲٤ ج ٤:
برخورد مسؤولین زندان با مرحومین خیلی بد بود. چون که زمانی که حال و وضعیت این آقایان را به مسؤولین اعلام می‌کردیم رسیدگی نکردند و جوادی‌فر به علت شکنجه چشم خود را از دست داده بود قبل از مرگش.

اظهارات سید اشکان خراسانی به شرح صفحه ٦۳۷ ج ٤:
این دو نفر از نظر جسمانی بسیار در شرائط بدی بودند. آقای جوادی‌فر از شکستگی دنده و فک مشکل قرنیه چشم رنج می‌برد و علت مرگ‌اش ضرب و شتم شدید بوده و با تشنج فوت کرد.

اظهارات میثم کارگر به شرح صفحه ٦٤۳ ج ٤:
مرحوم جوادی‌فر و روح‌الامینی و کامرانی را هم مثل ما می‌زدند و کتک می‌خوردند. آنها در آنجا که بودند نیاز به پزشک داشتند که ما به مسؤولین می‌گفتیم آنها اعتنایی نکردند.

اظهارت علی نجاری به شرح صفحه ٦۸۱ ج ٤:
مسؤولین زندان با همه یک‌جور برخورد می‌کردند، مریض و غیرمریض برای آنها معنی خاصی نداشت و جالب این که ما آنها را فقط در زمان هواخوری می‌دیدیم و این مرحومین که فوت کردند واقعاً در آن فضا زجر می‌کشیدند ولی آنها به آنان نه تنها نگاه نمی‌کردند بلکه آنها را در تنبیهات هم شرکت می‌داد. امیر جوادی‌فر هم که متأسفانه در اتوبوس فوت کرد.

اظهارات محمد صادقلو به شرح صفحه ۷۱٦ ج ٤:

مرحومین کامرانی و روح‌الامینی تحت فشارهای عصبی شدید و شکنجه‌هایی که به صورت عمومی به همه داده می‌شد و این که توان زیادی بر اثر برخورد شدید و وحشیانه آنها نداشتند آسیب دیدند و منجر به مرگ آنها شد.

اظهارات علیرضا حسینیان به شرح صفحات ۷۲۰ الی ۷۲۲ ج ٤:
روز آخر که می‌خواستند ما را به اوین انتقال بدهند وقتی سوار اتوبوس شدیم امیر جوادی‌فر در ماشین ما بود تشنج کرد و ما به اطلاع مأمورین کهریزک رساندیم و به بدترین شکل برخورد کرد و یک کلمه بد گفت. بعد فوت کرد.
وقتی مرحومین را به بهیاری بردند از ٤ متری بهیار گفت که برو، خوبی چیزیت نیست و همان برخوردی که با ما می‌کردند با آنها هم می‌کردند. حتا یک روز یکی از اینها زمین افتاده بود که نمی‌توانست بلند شود با لوله او را می‌زدند. جوادی‌فر نفر جلویی من در اتوبوس بود که ما به استوار رهسپار گفتیم این حالش خوب نیست داره می‌میره، گفت به.... که مرد.

اظهارات هومن رجبی به شرح صفحه ۷۲٦ ج ٤:
نحوه برخورد مسؤولین خیلی بد و وحشیانه بود. فرقی بین ما و بچه‌هایی که در حال مرگ بودند نبود. به نظر من علت فوت این سه نفر بی‌توجهی و شکنجه‌های فراوان بود به طوری که زمانی که جوادی‌فر مرحوم در راه کهریزک نیاز به آب داشت و داشت جان می‌داد در کمال بی‌رحمی با او برخورد شد. ما هر چه گفتیم این دوستمان در حال مرگ است گفتند به شما مربوط نمی‌شود و به ما ناسزا گفتند.

اظهارات هاتف سلطانی به شرح صفحه ۷۳۰ ج ٤:
روح‌الامینی در روز دوم در حین پامرغی و در حین کوتاه کردن مو دچار ضربه با لوله به سر و گردن و کمر شده بود و در شبی دیگر به همراه سه تن دیگر به بیرون خوانده شده بود.

اظهارات طه زینالی به شرح صفحه ۷۳۵ ج ٤:
برخورد مسؤولین با این سه نفر با این که حال و روز خوبی نداشتند مثل دیگران بود یعنی تنبیهات، کتک‌ها و ضرب و شتم‌ها در مورد این دوستان هم وجود داشت و در مورد روح‌الامینی و کامرانی شدید بودند. جراحات و وضعیت بد آنها باعث عفونت شدید شد که منجر به فوت آنها شد. همچنین ستوان گنج‌بخش در زندان اوین در حضور معاونت زندان اوین در حالی که محسن روح‌الامینی بی‌هوش روی زمین افتاده بود با پوتین چند بار محکم به او لگد زد و گفت بلند شو فیلم بازی نکن.

اظهارات رضا احمدی به شرح صفحه ۷۵۱ ج ٤:
با این سه نفر مثل همه برخورد می‌کردند و همه را کلاغ‌پر می‌بردند و به آنها نیز با این که حال خوبی نداشتند همان‌قدر غذا و هواخوری می‌دادند.

اظهارات مهرداد گنجی به شرح صفحه ۷۵٤ ج ٤:
به هیچ عنوان به حرف آنها گوش ندادند و هیچ دکتری به آنجا نیامد که به درد آنها برسند مرحوم امیر جوادی‌فر در اتوبوس در راه اوین فوت کرد که علت مرگ آن بی‌توجهی مسؤولین کهریزک بود کامرانی و روح‌الامینی به علت بهداشت نامناسب آنجا و عفونتی که کرده بودند فوت کردند.

اظهارات متهم ستوان سوم سید کاظم گنج‌بخش به شرح صفحه ۸۲۱ ج ۵:
در آن لحظه چون متهمین با جرم سنگین داخل خودرو بودند و در آن محل نگه داشتند چندین مرتبه با گوشی ایرانسل خودم قصد تماس با اورژانس داشتم ولی موفق نشدم و چون بقیه متهمین به علت گرما و عطش بسیار سر و صدا می‌کردند جهت جلوگیری از هر گونه اتفاق احتمالی سریعاً با رئیس زندان تماس تلفنی و مرحوم جوادی‌فر را به بهداری زندان که در آن لحظه به نظر من هنوز زنده بود و توسط یکی دو نفر تنفس مصنوعی داده شده با خودرو به بهداری زندان برگشت داده شد چون در آن لحظه با توجه به آشنایی منطقه بهداری نزدیک سراغ نداشتیم و متهمین باید تا قبل از وقت اداری به زندان اوین تحویل می‌شدند.

اظهارات متهم اکبر رهسپار به شرح صفحه ۸۲۵ ج ۵:
در خصوص نحوه اعزام متهم جوادی‌فر چون در داخل اتوبوس بدرقه ما بود من و سه نفر پرسنل وظیفه هیچ‌گونه اطلاعی از سالم بودن متهمین را نداشتیم و موقعی که اینجانب سوار اتوبوس شدم که سه نفر وظیفه در داخل اتوبوس بودند و همراه با راننده که بعد اینجانب سوار اتوبوس شدم و کلا ده دقیقه از زندان خارج نشده بودیم که یک دفعه بر سر جاده کهریزک یکی از متهمین بی‌حرکت بودند که به نفر بغل دستی وی گفتم که چرا این‌طور ایستاده است بر روی صندلی که سریعاً اتوبوس را به بغل جاده متوقف نمودیم و سریعاً طی هماهنگی مراتب را به سراکیپ سروان گنج‌بخش خبر دادیم که هر چه تنفس مصنوعی به متهم دادیم و سریعاً ستوان گنج‌بخش مراتب به ریاست زندان گفتند و وی اعلام نمود متهم را به زندان بیاورید.

اظهارات مرتضی بنایی به شرح صفحه ۸۲٦ ج ۵:
من فقط شاهد این بودم که گروهبان رهسپار با بی‌اعتنایی فراوان به اخطارهای بچه‌ها که آقای امیر جوادی‌فر که حالت نابسامانی داشت که بنده به ایشان تذکر دادم که حالش بد می‌باشد و شما باید به حال جوادی‌فر رسیدگی کنید و سربازی با ایشان بود گفت به.... که بمیره، من علت مرگ جوادی‌فر را بی‌اعتنایی این شخص یعنی رهسپار می‌دانم و از ایشان شاکی هستم.

اظهارات مهدی گنجی به شرح صفحه ۸۲۷ ج ۵:
من در همان اتوبوس جوادی‌فر بودم اما در انتهای اتوبوس. وقتی امیر بی‌حال شد تمامی کسانی که در اتوبوس بودند به رهسپار گفتند که حداقل پنجره‌ها را باز کنیم یا آب به امیر بدهید اما ایشان به هیچ‌وجه قبول نکردند و یک حرف بد هم زدند. با کمال بی‌رحمی با او برخورد شد. ما هر چه گفتیم این دوستمان در حال مرگ است گفتند به شما مربوط نمی‌شود و به ما ناسزا گفتند.

اظهارات هاتف سلطانی به شرح صفحات ۷۲۳ و ۷۳۰:
در روز پایانی زمانی که امیر جوادی‌فر در حال رفتن به داخل اتوبوس بود توسط سرهنگ کمیجانی دچار ضرب و شتم و دشنام‌گویی شد و جوادی‌فر بر اثر نابینایی چشم راست و شکستگی بینی و قفسه سینه در حال درد کشیدن بود اما ایشان به داخل زندان منتقل شد و پذیرش شد و روز دوم مجبور بود با دیگران پامرغی برود و توسط خمیس‌آبادی کتک خورد و در روز پایانی به دست کمیجانی و آقای استوار مورد ضرب قرار گرفت.

اظهارات طه زینالی به شرح صفحه ۷۳۵ ج ٤:
برخورد مسؤولین با این سه نفر با این که حال و روز خوبی نداشتند مثل دیگران بود. یعنی تنبیهات و کتک‌ها و ضرب و شتم‌ها در مورد این دوستان هم وجود داشت و به نظر من علت فوت جوادی‌فر ضرب و شتم شدید بود که دنده‌هایش شکسته بود و سبب شد ریه‌اش سوراخ شود و عفونت کند.

اظهارات رضا احمدی به شرح صفحه ۷۵۱ ج ٤:
با این سه نفر مثل همه برخورد می‌کردند و همه را کلاغ‌پر می‌بردند و به آنها نیز با این که حال خوبی نداشتند همان‌قدر غذا و هواخوردی می‌دادند.

اظهارات مهرداد گنجی به شرح صفحه ۷۵٤ ج ٤:
به هیچ عنوان به حرف آنها گوش ندادند و هیچ دکتری به آنجا نیامد که به درد آنها برسند، مرحوم جوادی‌فر در اتوبوس در راه اوین فوت کرد که علت مرگ آن بی‌توجهی مسؤولین کهریزک بود.

اظهارات مهدی بهمن‌زاده به شرح صفحات ٨٤٩ و ٨٢٥ ج:
نحوه برخورد مأمورین با همه ما به یک صورت و بسیار بد بود و وقتی که به اطلاع مسؤولین کهریزک رساندیم که حال مرحومین از نظر جسمی بد می‌باشد با بی‌تفاوتی آنها روبه‌رو شدیم. امیر جوادی‌فر آن‌طور که خودش گفت حین دستگیری بر اثر ضرب و شتم دچار شکستگی دنده و آسیب‌دیدگی فک و پارگی قرنیه چشم شده بود که البته واضح بود که بر اثر سهل‌انگاری مسؤولین حالش وخیم و سرانجام فوت کرد و آقای رهسپار هم که در اتوبوس حین برگشت مسؤول ما بود و یکی از عوامل اصلی مرگ جوادی‌فر به طوری که وقتی حال وی خراب شد بچه‌ها التماس کردند و از او خواستند یک مقدار پنجره را باز کند تا هوای داغ اتوبوس عوض شود اما با مخالفت شدید رهسپار مواجه شدند. بعد از مدتی دوباره از او خواستیم که پنجره را باز کن، اتوبوس رانگه دار یک ذره آب بده حال جوادی‌فر خوب نیست اما باز هم مخالفت کرد تا سرانجام که اتوبوس را نگه داشت و امیر را به آمبولانس منتقل کردند دیر شده بود. حین ورود به اتوبوس هم این آقا دست بچه‌ها را با دستبند پلاستیکی محکم بست که در همان دقایق اولیه دست بچه‌ها باد کرد. برخورد رهسپار و سرباز همراهش مهدی محسنی بسیار بد و بی‌رحمانه بود. حتا در جواب درخواست بچه‌ها در مورد وضع جوادی‌فر گفت که می‌خواهند او را اعدام کنند پس بذارین همین جا بمیره!

اظهارات سامان گنجی به شرح صفحات ٨٥٤ الی ٨٥٥ ج ٥:
نحوه برخورد با مرحومین خیلی وحشیانه بود به صورتی که جوادی‌فر در موقع بازداشت از ناحیه فک و صورت آسیب دیده بود و در کهریزک نیز پس از شکنجه و ضرب و شتم مأمورین از ناحیه چشم آسیب دید و فوت کرد.

اظهارات علیرضا اصفهانی به شرح صفحه ٨٦٨ ج ٥:
در روز آخر آقای جوادی‌فر در سایه افتاده بود که آقای کمیجانی با لگد به ایشان می‌زدند گفتند برو توی صف بایست و علت فوت جوادی‌فر کتک زیاد و کمی هوا بود و خود من هم ٤ الی ٥ بار در کهریزک غش کردم.

اظهارات نادر نجفی به شرح صفحه ١١٣٩ الی ١١٤١ ج ٦:
در مجموع همه بازداشتی‌ها را مورد شکنجه قرار می‌دادند بنده روز آخر آقای جوادی‌فر که در کنار من درخواست آب داشتند سرهنگ کمیجانی اعتنایی نکرد و ایشان در اتوبوس فوت کرد و مثل بنده و ایشان و بقیه مرحومین را در زندان توسط محمدیان و خمیس‌آبادی مورد ضرب و شتم و کلاغ‌پر قرار گرفتیم و به علت این که تعدادی توان کتک نداشتند بی‌هوش شدند و کامرانی و جوادی‌فر را نیز در آنجا شکنجه دادند و افسران باعث این حوادث و کشته شدن افراد شدند.

اظهارات پیمان شهنایی به شرح صفحات ١١٥٤ الی ١١٥٥ ج ٦:
رفتارشان بسیار شنیع و غیرانسانی بود به نحوی که من نظیر آن را از هیچ جلادی ندیده‌ام و مرحوم جوادی‌فر در اثر لوله آب که می‌زدند دنده‌هایش شکسته بود مجبور به کلاغ‌پر رفتن می‌کردند و او را در اتوبوس که به اوین می‌آمد حالش رو به وخامت رفت و بچه‌ها به راننده گفته بودند که ترتیب اثر نداده بود و وی فوت کرد.

اظهارات داود منصوری به شرح صفحه ١١٨٧:
مرحوم جوادی‌فر در انتقال ما به اوین در میان راه با توجه به خواسته پی‌درپی بچه‌ها مبنی بر رسیدگی به وضعیت ایشان و با بی‌توجهی مأمورین ایشان به رحمت خدا رفت و لازم به ذکر است که در حیاط بازداشتگاه زمانی که بچه‌ها در حیاط برای رفتن به اوین آماده می‌شدند سرهنگ کمیجانی چند ضربه به مرحوم جوادی‌فر با اینکه می‌دانست ایشان زخمی است وارد کرد.

اظهارات محمد محمدپور به شرح صفحه ١٢٢٠ ج٦:
از روز اول تمام بچه‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند که مرحوم روح‌الامینی را کلاغ‌پر و پامرغی و جوادی‌فر به همراه او با کتک روبه‌رو می‌شدند و آقایان محمدیان و محمد طیفیل و خمیس‌آبادی بچه‌ها را از قبیل جوادی‌فر و روح‌الامینی را تنبیه بدنی با لوله می‌کردند و به تمام بدن

آنها می‌زدند و بیش‌تر آنها در حیاط زندان بود و حتا روز آخر خمیس‌آبادی به کمر روح‌الامینی ضربه زد به شدت عفونت کرد و در روز آخر کمیجانی با لگد به پهلوی جوادی‌فر که از حال رفته بود می‌زد می‌گفت بلند شو فیلم بازی نکن.

اظهارات وحید وکیلی به شرح صفحه ۱۳۲۷ ج ۷:
با آنها برخورد بسیار بدی داشتند حتا وقتی امیر جوادی‌فر روی زمین بی‌حال افتاده بود سرهنگ کمیجانی لگد به او زد و او را پرت کرد و گفت مردی که مردی و کامرانی و روح‌الامینی نیز در شرائط بسیار بدی قرار داشتند و اصلاً آنها را به پزشک نمی‌بردند.

اظهارات حسین نصر اصفهانی به شرح صفحه ۱۰۳۹، ۱۰۴۰ ج ۱۰:
در مورد این سه نفر می‌توانم به صراحت بگویم همان‌قدر که ما تنبیه شدیم آنها هم تنبیه شدند. در کهریزک به دلیل وضعیت کاملا بد کهریزک و نرسیدن دارو و پزشک در راه انتقال به اوین فوت کرد.

آقایان نادر خبره، طاها زینالی، حامد زندی‌فر، سید اشکان خراسانی، حسین باغبان به شرح صفحات ۸۸۹ الی ۸۹۲ پرونده در مواجهه حضوری با متهم استوار محمدیان گواهی نموده‌اند که مرحوم جوادی‌فر توسط استوار محمدیان با لوله آب کتک خورده است.

همچنین آقایان طاها زینالی، حامد زندی‌فر، فربد ابراهیم‌زاده، رضا ابراهیم‌زاده، احمد زمان‌پور، حسین باغبان به شرح صفحات ۸۹۳ الی ۸۹۷ پرونده گواهی نموده‌اند که استوار خمیس‌آبادی در روز دوم همه بازداشتی‌ها را شکنجه و مرحوم جوادی‌فر را نیز کتک زده است.

آقایان طاها زینالی، نادر خبره، سید اشکان خراسانی، حسین باغبان، مسعود علیزاده، حامد زندی‌فر، فربد ابراهیم‌زاده و محمد محمدپور به شرح صفحات ۸۹۷ الی ۹۰۰ پرونده در مواجهه حضوری با سرهنگ کمیجانی اظهار نموده‌اند که در روز آخر یعنی مورخ ۸۸/٤/۲۳ در کهریزک جوادی‌فر به دلیل بدحال بودن در سایه نشسته بود که سرهنگ کمیجانی یک لگد به او زده است.

ج–۲. مرحوم محسن روح‌الامینی

فرزند عبدالحسین، زایچه ۱۳٦۳/ ۳۵۱۰ تهران، مدرک تحصیلی: دیپلم.
نوع اتهام: تبانی و اجتماعی با هدف اقدام علیه امنیت داخلی، تخریب اموال عمومی و دولتی، اخلال در نظم عمومی، فعالیت تبلیغی علیه نظام.
تاریخ بازداشت: ۸۸/٤/۱۹ زندان کهریزک، شماره پرونده: ۸۸/۸۵/۵۷۰، تاریخ فوت: ۸۸/٤/۲٤ و تاریخ تحویل به پزشکی قانونی: ساعت ۱۱/۳۵ مورخ ۸۸/٤/۲٤ تحویل دهنده: سرباز ساسان نجفی و تحویل‌گیرنده: محمدپور.

صورتجلسه مأمورین زندان در مورخ ۸۸/٤/۲۳ هنگام انتقال متهم به زندان اوین:
در رابطه با اعزام ۱٤۵ نفر متهم به زندان اوین و به علت دوری راه چند نفر از متهمین دچار گرمازدگی شده و بیهوش شدند که سریعاً با هماهنگی اورژانس تهران، اکیپی از عوامل آنها بر بالین متهم حاضر و اقدامات اولیه انجام و خوشبختانه جز یک نفر از آنها به نام روح‌الامینی بقیه به حالت عادی برگشتند و متهم مذکور به همراه دو نفر از مأمورین و ساسان نجفی و سید جابر خلیلی به بیمارستان شهدای تجریش اعزام شد.

امضاءکننده صورتجلسه: ستوان تقی‌زاده، س ۱ گنج‌بخش، گ ۱ روح‌الله هاشمی، علی پوش‌نگاه در تاریخ ۲۳/ ۸۸/٤.

اظهارات سرباز سید جابر خلیلی به شرح صفحه ۵۱ ج یک:
من از جوادی‌فر چیزی نمی‌دانم ولی یک نفر دیگر که به زندان اوین برده بودم به نام روح‌الامینی در بیمارستان شهدای تجریش فوت کرد و من و سرباز ساسان نجفی به دستور ستوان گنج‌بخش او را به بیمارستان بردیم و چون بیماری او ناشناخته اعلام شده بود مسؤولین زندان اوین او را پذیرش نمی‌کردند و از طریق اورژانس ۱۱۵ وی را به بیمارستان بردیم و در ساعت ٦ بامداد فوت نمودند و در زمانی که به اوین رسیدیم روح‌الامینی به زمین افتاده بود و او را پذیرش نمی‌کردند.

اظهارات سرباز ساسان نجفی به شرح صفحه ٥٦ جلد یک:
ما زمانی که به زندان اوین رفتیم و تمامی متهمین از اتوبوس پیاده شدند و یکی از متهمین به نام روح‌الامینی بر روی زمین افتاد و مسؤولین زندان اوین گفتند که ما متهم را پذیرش نمی‌کنیم و زنگ زدند به اورژانس و آمد و به دستور ستوان گنج‌بخش من و سرباز خلیلی او را به بیمارستان شهدای تجریش بردیم و بعد از ٢٤ ساعت، ساعت ٦ صبح فوت کردند.

اظهارات فرامرزی مفاخری ٥٥ ساله بازنشسته نهاجا، به شرح صفحه ٩٠ ج یک:
در ساعت ۱۹/۳۰ مورخ ۸۸/٤/۱۸ در فاصله ۳۰ متری از محل کارم در نزدیکی پمپ بنزین امیرآباد شمالی توسط دو نفر لباس شخصی دستگیر شدم و شب را در مقر پلیس امنیت گذراندم و فردای آن روز به کهریزک بردند. در داخل کهریزک ما را لخت عریان کردند و لباس‌ها را وارونه به تن کردیم و در بدو مأمورین ما را با لوله آب کتک زدند و یک بار هم مأموری بور بود با محمد طیفیل که یکی از وکیل بندها بود. دست و پای دو نفر را بستند و از میله آویزان کردند. در حین انتقال به زندان اوین روح‌الامینی دارای محاسن و موهای بلند و بلوز مشکی بود و در صندلی بغل‌دستی من نشسته بود حال مناسبی نداشت. بدنش به طرز وحشتناکی جوش‌های چرکی زده بود. حالت غش داشت. مرتب از دهانش کف بیرون می‌آمد و دهانش قفل می‌شد. تنفس مصنوعی و کمک‌های بچه‌ها به او حیات می‌داد. یک کیف چرمی کوچک داشت که مقدار جزئی پول و مدارک شناسایی‌اش داخل آن بود. بعد از این که در مقابل اوین توسط آمبولانس به بیمارستان منتقل شد مدارک وی را به مسؤول اندرزگاه شماره ۲ اوین روبه‌روی درب ورودی دادیم. در کهریزک واقعاً وضع بهداشت اسفناک بود. شب‌ها آب قطع بود و در فضای کم و جمعیت زیاد جای خوابیدن نداشت. غذا هم روزی دو وعده یک تکه نان و نصف سیب‌زمینی بود. انواع و اقسام متهمین با جرائم سنگین در میان ما بودند.

اظهارات روح‌الله شکری به شرح صفحه ٩٤ ج یکم:
مرحوم روح‌الامینی از همان ابتدا پشت‌اش جوش‌های زیادی داشت که به مرور حالش بدتر شد. و وضعیت بهداشت بسیار بد بود و امکان نماز خواندن و خوابیدن مهیا نبود.

اظهارات محسن دهقانی به شرح صفحه ٩٥ ج یکم:
نفر دوم (روح‌الامینی) که در اوین فوت کرد بدنش کاملاً جوش زده و عفونت کرده بود به نحوی که شدیداً بی‌حال می‌شد و بچه‌ها به او آب می‌دادند حتا قادر به بلند شدن نبود.

اظهارات سرباز سید جابر خلیلی به شرح صفحه ۱۱۳ ج یکم:
روز واقعه به داخل زندان اوین رفتیم متهم روح‌الامینی بر روی زمین به حالت درازکش افتاده بود. دیدم بعد از تحویل نگرفتن متهم که به حالت تشنج که از داخل دهان وی کف بیرون زده و چشم‌هایش بسته بود به اورژانس زنگ زدند که بعد از کمک‌های اولیه وی را داخل آمبولانس گذاشتند و به دستور فرمانده قرارگاه وی را به بیمارستان شهدای تجریش انتقال دادند.
پس از گذراندن چند آزمایش اولیه ناگهان از بازرسی فاتب تعدادی مأمور به همراه دو نفر کادر که یکی از آنها لباس فرم و دیگری با لباس شخصی و به همراه دو نفر سرباز پلیس امنیت به ما سر زده و بعد از چند ساعت، ساعت ٦ صبح وی درگذشت و پس از تحویل گرفتن از بیمارستان او را به پزشکی قانونی کهریزک تحویل دادیم.

اظهارات حسین باغبان به شرح صفحه ۱۵۵ ج یکم:
من شاهد مرگ روح‌الامینی نبودم در مورد روح‌الامینی می‌دیدم هنگامی که برای برخاستن دست کسی را می‌گیرد چرک پشتش به زمین چسبیده و کش می‌آمد به همین خاطر او کم‌تر دراز می‌کشید و یک بار دیدم محسن را به خاطر و به عنوان مخل بودن مورد شکنجه قرار دادند.

اظهارات نیما وزیری به شرح صفحه ۲۱۲ ج ۲:

مرحوم روح‌الامینی در کهریزک ایستاده می‌خوابید و پشت‌اش جوش داشت و کل بدنش چرک کرده بود.

اظهارات فرید ابراهیم‌زاده به شرح صفحات ۲۱۷ تا ۲۱۸ ج ۲:
روح‌الامینی به علت چرکی که در بدنش وجود داشت و نبود امکانات بهداشتی و همچنین چند ضربه کمربند که از آقای خمیس‌آبادی در روز آخر خورد بدنش کمی خونریزی کرد.

اظهارات سامان محامی به شرح صفحات ۲۲۲ و ۲۲٤ ج ۲:
وقتی ما را به کهریزک بردند در یک سالن ٦۰ متری انتقال دادند که نزدیک به ۱٦۰ نفر بودیم و جای نشستن نبود و خیلی گرم بود و مرا به همراه دو نفر آویزان کردند و شکنجه کردند و یک روز در آفتاب ما را کلاغ‌پر و چهار دست و پا بردند و با لوله پلاستیکی کتک زدند و این کار را خمیس‌آبادی کرد، روزی یک وعده نان با کمی سیب‌زمینی می‌دادند، جوادی‌فر در اتوبوس که به اوین می‌رفتیم ایست قلبی کرد و ما وقتی گفتیم بی‌تفاوت بودند و دیر عمل کردند، و مرحوم جوادی‌فر در اتوبوس ما بود که ایست قلبی کرد و به علت ضعف و شکنجه‌ها فوت کرد و روح‌الامینی پشت بدن‌اش جوش زد و چرک کرد که بعدا گفتند فوت کرده است.

اظهارات رضا ابراهیم‌زاده به شرح صفحات ۲۳۹ تا ۲٤۰ ج ۲:
مرحوم روح‌الامینی بر اثر ضرب و شتم بیش از حد و بسیار زیاد و عفونت بدن جان باخت که به طور کلی علت مرگ ایشان بی‌توجهی و رسیدگی نکردن مسؤولین و مأمورین بوده است.

اظهارات مهدی ملکی به شرح صفحات ۲٤۹ و ۲۵۰ ج ۲:
آثار ضرب و شتم در بدن روح‌الامینی بود ولی اندازه جوادی‌فر نبود و رفتارهای مأمورین با این دو نفر مانند باقی زندانیان فوق‌العاده بد بود. به طوری که التماس می‌کردیم که این دو نفر و چند تن دیگر که حالشان بد است حداقل آنها را در راهروی بند قرنطینه در هوای آزاد نگهداری کنند تا بتوانند نفس بکشند با بی‌تفاوتی آنها نسبت به حال افراد زندانی مواجه می‌شدیم.

اظهارات داود منصوری به شرح صفحات ۲۷۷ الی ۲۷۸ ج ۲:
بنده خود شاهد مرگ روح‌الامینی بودم چنان مرگ غم‌انگیزی بود ایشان از آلودگی که در محیط کهریزک بود چنان عفونتی کرده بود بنده ایشان که دچار تشنج شده بود که تا زندان اوین به کمک بچه‌ها چند بار فک قفل شده ایشان را باز کردند و تنفس ایشان را برگردانند و کم‌لطفی مسؤولین که در جلوی درب اوین و بی‌مسؤولیتی کادری که ما را به اوین منتقل می‌کردند که با بی‌رحمی تمام حتا به محسن می‌گفتند که فیلم بازی نکن پاشو کثافت و فحش رکیک می‌دادند به ایشان، آرام از دنیا رفت.

اظهارات عبدالرضا کرمی نوری به شرح صفحه ۳۲۳ ج ۲:
مرحوم روح‌الامینی به علت فضای آلوده زندان پوست‌اش چرک کرده بود همه جوش‌هایش بیرون ریخته شده بود و خون می‌آمد. برای ایشان هم توجه و رسیدگی برای بردن به دکتر انجام نشد آب آلوده آنجا هم وضع ایشان را بدتر کرده بود تا آنجایی که یادم است بسیار دلسوز بود جای خواب خود را به بچه‌ها می‌داد و با اینکه خودش حال مناسبی نداشت به باد زدن بچه‌ها پرداخت.

اظهارات محمد فرخی یگانه به شرح صفحه ٤۹۹ ج ۳:
در مورد آقایان روح‌الامینی و جوادی‌فر می‌دانم که مورد ضرب و شتم قرار گرفته بودند.

اظهارات حامد زندی‌فر به شرح صفحات ۵۰۵ الی ۵۰۸ ج ۳:

پوست پشت بدن روح‌الامینی چرک کرده بود و چند بار هم در قرنطینه حالت تشنج به او دست داد که روزی می‌خواستند ما را به اوین ببرند توی ون ما بود که حالت تشنج به او دست داد و ما آمدیم که فکش قفل شده بود باز کنیم ناخن علی داورزنی گیر کرد و شکست پس از کلی التماس به راننده و سربازان گفتند که پرسیدن دم درب اوین آنجا دکتر هست. محسن واقعا حالش خراب بود ما ۱۵ دقیقه جلوی درب اوین توی ماشین بودیم که از دکتر خبری نبود. مأمورین همانگونه که بقیه را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند با مرحومین نیز همین‌گونه رفتار می‌کردند.

اظهارات اکبر طاهری به شرح ۵٤۸ ج ۳:
زمانی‌که در کهریزک بودیم حال روح‌الامینی خراب بود و همان‌طور که قبلا گفته‌ام این سه نفر به صورت فجیع مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفتند شاید اگر مدت بازداشت ما بیش‌تر می‌شد تعداد نفراتی که فوت می‌کرد بیش‌تر هم می‌شد.

اظهارات حامد ملک‌زاده به شرح صفحه ٥٦۰ ج ۳:
من با روح‌الامینی در یک قرنطینه بودم اگر از همان روزهای اول پزشک بررسی می‌کرد هیچ‌گونه مسأله‌ای پیش نمی‌آمد و روز به روز عفونت بیش‌تر نمی‌شد به علت عدم اعزام نامبرده به پزشک فوت کرد.

اظهارات محمد محمدپور به شرح صفحات ۵۷۱ الی ۵۷۵ ج ۳:
در آنجا شخصی به نام روح‌الامینی زیر شکنجه جان خود را از دست داد و علت فوت آنها عدم رسیدگی به بیماری و جراحت عفونی و چشم آنها بود که رسیدگی نشد.

اظهارات مسعود علیزاده به شرح صفحات ۵۷۸ و ۵۸۰ ج ۳:
روح‌الامینی پشت‌اش جوش زده بود که بر اثر زیاد ماندن در کهریزک جوش‌های بدن او چرک کرد و از جوش‌هایش چرک بیرون می‌زد و هیچ‌کس او را پیش دکتر نبرد و در جلوی اوین فوت کرد و علت فوت آنها عدم رسیدگی به عفونت و زخم‌های چشم بود که رسیدگی نشد.

اظهارات مسلم عیدی به شرح صفحه ٥٨٤ ج ۳:
زمانی که از کهریزک بیرون آمدیم روح‌الامینی تشنج گرفته بود که وقتی به زندان اوین منتقل شد بچه‌ها گفتند فوت کرد.

اظهارات سید اشکان خراسانی به شرح صفحه ٦۷۳ ج ٤:
روح‌الامینی مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته بود مثل همه ما عفونت کرد و عفونت داخلی پیدا کرده بود و از چگونگی مرگ کامرانی خبر ندارم.

اظهارات میثم کارگر به شرح صفحه ٦٤۳ ج ٤:
آنها هم مثل ما کتک می‌خوردند و آنها در آنجا که بودند نیاز به پزشک داشتند. ما به مسؤولین زندان می‌گفتیم اعتنایی نکردند.

اظهارات محمد صادقلو به شرح صفحه ۷۱٦ ج ٤:
مرحومین کامرانی و روح‌الامینی تحت فشارهای عصبی شدید و شکنجه‌هایی که به صورت عمومی به همه داده می‌شد و این که توان زیادی بر اثر برخورد شدید و وحشیانه آنها نداشتند آسیب دیدند و منجر به مرگ آنها شد.

اظهارات هومن رجبی به شرح صفحه ۷۲٦ ج ٤:
نحوه برخورد مسؤولین خیلی بد و وحشیانه بود فرقی بین ما و بچه‌هایی که در حال مرگ بودند نبود به نظر من علت فوت این سه نفر بی‌توجهی و شکنجه‌های فراوان بود.

اظهارات هاتف سلطانی به شرح صفحه ۷۳۰ ج ٤:
روح‌الامینی در روز دوم در حین پامرغی و در حین کوتاه کردن مو دچار ضربه با لوله به سر و گردن و کمر شده بود و در شبی دیگر به همراه سه تن دیگر به بیرون خوانده شده بود.

اظهارات طه زینالی به شرح صفحه ۷۳۵ ج ٤:
برخورد مسؤولین با این سه نفر با این که حال و روز خوبی نداشتند مثل دیگران بود یعنی تنبیهات، کتک‌ها و ضرب و شتم‌ها در مورد این دوستان هم وجود داشت و در مورد روح‌الامینی و کامرانی شدید بودند. جراحات و وضعیت بد آنها باعث عفونت شدید شد که منجر به فوت آنها شد. همچنین ستوان گنج‌بخش در زندان اوین در حضور معاونت زندان اوین در حالی که محسن روح‌الامینی بیهوش روی زمین افتاده بود با پوتین چند بار محکم به او لگد زد و گفت بلند شو فیلم بازی نکن.

اظهارات رضا احمدی به شرح صفحه ۷۵۱ ج ٤:
با این سه نفر مثل همه برخورد می‌کردند و همه را کلاغ‌پر می‌بردند و به آنها نیز با این که حال خوبی نداشتند همانقدر غذا و هواخوری می‌دادند.

اظهارات مهرداد گنجی به شرح صفحه ۷٥٤ ج ٤:
به هیچ عنوان به حرف آنها گوش ندادند و هیچ دکتری به آنجا نیامد که به درد آنها برسند مرحوم امیر جوادی‌فر در اتوبوس در راه اوین فوت کرد که علت مرگ آن بی‌توجهی مسؤولین کهریزک بود کامرانی و روح‌الامینی به علت بهداشت نامناسب آنجا و عفونتی که کرده بودند فوت کردند.

اظهارات امیر میرامینی به شرح صفحه ۷۷٦ ج ٤:
روح‌الامینی حال وخیمی داشت و مسؤولین کهریزک بی‌اعتنایی کردند و رسیدگی نمی‌کردند که روح‌الامینی وقتی که ما را به اوین انتقال دادند داخل اوین فوت کرد.

اظهارات حمید حجارها به شرح صفحه ۷۸۱ ج ٤:
آقای روح‌الامینی مثل همه بچه‌ها بودند ولی نسبت به دو نفر (کامرانی و جوادی‌فر) بیش‌تر در کهریزک کتک خوردند.

اظهارات محمد محمدی به شرح صفحه ۸۱٥ ج ٥:
من با روح‌الامینی در تهران دستگیر شدیم ولی در حال دستگیری هیچ ضرب و شتمی انجام نشد و فقط به علت غیربهداشتی بودن و نبودن پزشک بود که تمام بدن او عفونت کرد و ضرب و شتم در کهریزک برای همه افراد بود و هیچ عذری موجود نبود حتا افرادی بودند که پلاتین در اعضای بدن خود داشتند ولی برای آنها هیچ فرقی نمی‌کرد.

اظهارات حامد زندی‌فر به شرح صفحات ۸۱٦ الی ۸۱۷ ج ٥:
در زندان کهریزک چون شرائط برای همه سخت بود و همه فقط تلاش می‌کردند که زنده بمانند و آنها هم مثل بقیه ما کتک خوردند ولی من دقیق یادم نیست چه کسی آنها را می‌زد، ولی افرادی که معمولاً می‌زدند خمیس‌آبادی و محمدیان و گنج‌بخش به همراه محمد طیفیل بودند و این سه نفر هم در سطح ما کتک خوردند حالا کمی بیش‌تر یا کم‌تر.

اظهارات فربد ابراهیم‌زاده به شرح صفحه ۸۱۸ ج ٥:

در خصوص کهریزک هم چون تعداد نفرات زیاد بودند بنده متوجه ضرب و شتم شخص ایشان نشدم ولی در روز آخر خودم ایشان را دیدم که از دست خمیس‌آبادی چند ضربه کمربند دریافت کرد که منجر به خونریزی سطحی در پشت ایشان شد زیرا در آن چند روز پشت ایشان عفونت کرده بود و بسیار حساس شده بود.

اظهارات متهم گنج‌بخش به شرح صفحه ۸۲۱ ج ۵:
فوت مرحوم روح‌الامینی نیز بعد از رسیدن به اوین به علت مسافت زیاد و شدت گرما چند نفر جدا از بقیه نشستند که علی‌رغم تأکید این جانب به مسؤول پذیرش بهداری اوین به بالین آنها نیامد در نتیجه با اورژانس ۱۱۵ تماس گرفتند و به بالین ایشان آمد بعد از بررسی اولیه سرنگ به وی تزریق کردند و اظهار داشتند که باید به بیمارستان منتقل شود.
دو نفر سرباز وظیفه مأمور مراقب با اورژانس به بیمارستان منتقل شد زمانی که روح‌الامینی زمین افتاده بود من با لگد نزدم با مسول پذیرش اوین صحبت کردم که سریعاً عوامل بهداری به بالین وی بیاید ولی اظهار داشتند به گفته عوامل بهداری افرادی که روی زمین هستند را پذیرش نکنند و بعد از آمدن عوامل اورژانس به زندان نیز به وی سرنگ تزریق و اظهار داشتند که ایشان مواد مخدر مصرف کرده ولی بنده اظهار کردم مواد در اختیار آنها نبوده و لحظه‌ای که روی زمین بود به گمانم بر اثر تشنگی افتاده بود که توسط یکی از سربازها به دهان وی آب ریختیم ولی متأسفانه افاقه نکرد و از دهان وی کف بیرون آمده بود و با اورژانس به بیمارستان منتقل شد.

اظهارات مهدی بهمن‌زاده به شرح صفحه ۸۴۹ ج ۵:
محسن روح‌الامینی از بدو ورود بدنش جوش زده بود و اوضاع خوبی نداشت تا اینکه طی حضور در کهریزک دچار عفونت شدید به طوری که جوش‌های بدنش بزرگ شده و شروع به ترکیدن کرد.

اظهارات سامان گنجی به شرح صفحات ۸۵٤ ج ۵:
نحوه برخورد با مرحومین وحشیانه بود به صورتی که روح‌الامینی دچار گیجی و منگی شده بود به علت برخورد زیاد باتوم با سرش و بدنش نیز از شکنجه عفونت کرده بود و گ۱ رهسپار دستبندها را محکم بستند و با فریاد و داد و بیداد فضایی از رعب و وحشت ایجاد می‌کردند و وقتی در اتوبوس خواستیم آب به روح‌الامینی بدهیم به ما ندادند و آب را خودشان می‌خوردند و به ما نمی‌دادند.

اظهارات احمد زمان‌پور به شرح صفحه ۸٤٤ ج ۵:
برخورد با آنها (مرحومین) مثل همه ما بود لیکن حال آنها وخیم‌تر بود و وقتی که می‌گفتیم حالشان بد است می‌گفتند به درک بگذارید همه‌شان بمیرند و به خاطر شکنجه خصوصا محمد کرمی که بیش‌تر از همه آنها را کتک می‌زد و ملاحظه نمی‌کرد فوت شدند و دو نفر از آنها که در اتوبوس به سمت اوین می‌رفت حالشان بد بود که به مسؤولین اتوبوس گفتیم که اینها دارند می‌میرند ولیکن اهمیتی ندادند و فوت شدند و فکر کنم روح‌الامینی در زندان فوت شد.

اظهارات علیرضا اصفهانی به شرح صفحه ۸٦۵ ج ۵:
محسن روح‌الامینی به شدت پشتش چرک کرده بود و دکتر ایشان را دید ولی هیچ تجویزی برای او نکرد و با آقای روح‌الامینی هم مثل همه برخورد کردند.

اظهارات صادق صولتی به شرح صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹ ج ٦:
روح‌الامینی نیز در بازداشتگاه ما بود. او به یکی از بیماری‌های عفونی پوستی نادر مبتلا بود و در آن چهار روز که در کهریزک بودیم اصلا نخوابید و همش سر پا بود و احتمال این وجود دارد که به علت شرائط بد و عفونت پشتش باعث ورود عفونت به خونش و سکته کرده باشد. مثلاً به بازداشتی و اصلاً شرائط خاص جسمانی آنها توجه نداشتند و همان‌طور که در بالا نوشتم آنها را مورد شکنجه قرار می‌دادند و باعث فوت شد.

اظهارات نادر نجفی به شرح صفحه ۱۱۳۹ الی ۱۱۴۱ ج ٦:
در مجموع همه بازداشتی‌ها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و بنده روز آخر آقای جوادی‌فر که در کنار من درخواست آب داشتند را دیدم که سرهنگ کمیجانی اعتنایی نکرد و ایشان در اتوبوس فوت کرد و مثل بنده ایشان و بقیه مرحومین در زندان توسط محمدیان و خمیس‌آبادی مورد ضرب و شتم و کلاغ‌پر قرار گرفتیم و به علت اینکه تعدادی توان کتک نداشتند بیهوش شدند.
در مجموع با تمام افراد بازداشتی در کهریزک هم برخورد بدی داشتند و کسانی که جرات صحبت کردن داشتند مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. ولی می‌گفتند اینجا آخر دنیاست و صدایتان به هیچ کجا نمی‌رسد و آقای روح‌الامینی تقاضای عینک کردند و گفتند جایی را نمی‌بینم و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. بنده چون خودم عینکی هستم به طور واضح نمی‌دیدم که به کدام قسمت ایشان ضربه می‌زدند و صدای جیغ زدن‌ها از سلول بیرون می‌آمد.

اظهارات پیمان شهنایی به شرح صفحات۱۱۵٤ الی ۱۱۵۵ ج ٦:
رفتارشان بسیار شنیع و غیرانسانی بود و به نحوی بود که کسی نظیر آن را از هیچ جلادی ندیده است.
مرحوم روح‌الامینی را به شدت مورد ضرب و شتم قرار داده و با لوله آب به پشت سرش زدند که بر اثر این ضربه‌ها منجر به فوت آن مرحوم شد.

اظهارات داود منصوری به شرح صفحات ۱۱۸٦ الی ۱۱۸۸ ج ٦:
من در قفس بودم با این اقایان (مرحومین) برخورد نداشتم تا زمانی که به زندان اوین منتقل شدیم که در آن زمان محسن روح‌الامینی در ماشین ما بود که در آن لحظه حال محسن عزیز بد بود که ما هر چقدر درخواست کمک کردیم از مأمورین بدرقه ولی اصلاً توجه نمی‌کردند و با ضربات لوله ما را ساکت می‌کردند. بنده وضعیت محسن را چنین توصیف کردم که بر سر و بدن ایشان ضربه‌هایی وارد شده بود که باعث ترکیدگی جوش‌های بدن ایشان شده بود که چون محیط آنجا چنان آلوده بود که وی عفونت شدید کرده بود و در بین راه فک ایشان قفل شد و توسط شهرام کردستان‌چی که یکی از بچه‌های ما بود و دیگر بچه‌ها فک ایشان باز شد و کمی آرام شد ولی در نزدیکی زندان اوین دوباره دچار تشنج شد و کف از دهان محسن بیرون می‌آمد ما از کاروان جدا شده بودیم و بیست دقیقه زودتر به اوین رسیده بودیم هر چقدر التماس مأمورین و سربازها را کردیم محسن را انتقال ندادند و حتا در محیط زندان اوین یکی از استوارها به اسم رهسپار با لگدهایی پی در پی او را دچار ضرب و شتم قرار داد و به او می‌گفت بلند شو فیلم بازی نکن و محسن روحش آرام‌آرام از زمین بلند شد.

اظهارات محمد محمدپور به شرح صفحه ۱۲۲۰ ج ٦
از روز اول تمام بچه‌ها مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند که مرحوم روح‌الامینی را کلاغ‌پر و پامرغی و جوادی‌فر به همراه او کتک می‌خوردند تمام آقایان از قبیل محمدیان، خمیس‌آبادی، محمد طیفیل، کمیجانی تمام بچه‌ها را از قبیل جوادی‌فر و روح‌الامینی را تنبیه بدنی با لوله به تمام بدن می‌کردند و بیش‌تر تنبیهات در حیاط بازداشتگاه بود و در روز آخر آقای خمیس‌آبادی با لوله به کمر روح‌الامینی ضربه زده حتا کمر ایشان به شدت عفونت کرده بود.

اظهارات وحید وکیلی به شرح صفحه ۱۳٤۷ ج ۷:
با آنها برخورد بدی داشتند و روح‌الامینی نیز در شرائط بسیار بدی قرارداشتند و اصلاً آنها را به پزشک نمی‌بردند.

اظهارات علی داورزنی به شرح صفحه ۱۳۳۵ ج ۷:
مرحوم روح‌الامینی پشتش پر از جوش بود که چرک کرده بود و چند بار توی کهریزک به حالت بی‌هوش افتاد که ما آب به صورتش می‌زدیم و او را به هوش می‌آوردیم. در روز آخر من و چند نفر دیگر آخرین نفراتی بودیم که داخل ون سوار کردند و به ما گفتند که سرهایتان را بر روی صندلی بگذارید و بیرون را نگاه نکنید. مرحوم روح‌الامینی روی صندلی ردیف جلو نشسته بود و من از میان صندلی دیدم که دستانش قفل شده و من انگشت را در دهانش کردم که لای دندان‌هایش گیر کرد و بعد یکی از بچه‌ها یک بطری آب معدنی را لای دندان‌هایش کرد تا دهانش را باز

نگه دارد بعد وی کف بالا آورد و ما او را خواباندیم کف ماشین، بدنش داغ بود. نبضش تند و قلبش آرام می‌زد وقتی رسیدیم جلوی اوین تقریباً نیمه‌جان بود و بعد او را توی حیاط زیر درخت گذاشتند و دیگر او را ندیدم.

اظهارات حسین نصر اصفهانی به شرح صفحات ۱۰۳۸، ۱۰۴۰ و۲۵۳۹ ج ۱۰:
در مورد این سه نفر (مرحومین) می‌توانم با صراحت بگویم که همان‌قدر که ما تنبیه شدیم آنها هم تنبیه شدند و محسن روح‌الامینی و کامرانی در اوین وقتی حالت تشنج پیدا کردند آنها را به بیمارستان بردند و وقتی که حال روح‌الامینی بد شد در سایه او را خواباندیم که حتا یک ستوانی هم بود که به او لگد می‌زد تا اینکه با آمبولانس به بیمارستان منتقل کردند. امیر جوادی‌فر با اینکه وضعیتش بد بود او را مانند ما تنبیه می‌کردند و محسن روح‌الامینی هم همین‌طور و محمد کامرانی و تمامی بچه‌ها فرقی نمی‌کرد به همان شرائط اذیت می‌کردند و جوش‌هایی پشت محسن زده شده بود و آن جوش‌ها ترکیده بود و یکی از علل مرگ او می‌تواند باشد.

ضمناً آقایان طاها زینالی، حامد زندی‌فر، مهدی بهمن‌زاده، فرید ابراهیم‌زاده، رضا ابراهیم‌زاده، حسین باغبان، مسعود علیزاده، محمد محمدپور به شرح صفحات ۸۹۳ الی ۸۹۶ پرونده اظهار نموده‌اند که در روز دوم استوار خمیس‌آبادی مرحوم روح‌الامینی را با لوله آب کتک زده است.

ج–۳. مرحوم محمد کامرانی
فرزند علی، تحصیلات: دیپلم، زایچه ۱۲۷۰۸۶۸۷۶۴/۱۳۷۰ اصفهان تاریخ بازداشت ۸۸/٤/۱۹ کهریزک.
نوع اتهام: تبانی و اجتماع با هدف اقدام علیه امنیت داخلی و تخریب اموال عمومی، فعالیت تبلیغی علیه نظام، شماره پرونده:۸۸/۸۵/۵۷۰، تاریخ فوت: ۸۸/٤/۲۵

اظهارات محسن دهقانی به شرح صفحه ۹۵ ج یکم:
نفر سوم (کامرانی) که در اوین دیدم چندین بار بلند شد و به زمین خورد حالش خیلی وخیم بود او را به بیمارستان منتقل کردند و فوت کرد.

اظهارات حسین باغبان به شرح صفحه ۱۵۵ ج یکم:
در مورد محمد کامرانی فقط می‌دانم به علت عفونت داخلی فوت کرده و در اوین بند ۱ اتاق ۳ نمی‌توانسته روی دو پای خود بایستد.

اظهارات محمدحسین رشیدنیا به شرح صفحه ۲۰۹ ج ۲:
مرحومین جوادی‌فر، کامرانی و روح‌الامینی کلیه این بچه‌ها جزء گروهی بودند که مورد شکنجه قرار گرفتند اگر امکانات رفاهی و پزشکی در زندان (حداقل امکانات) بود هیچ‌کدام از این بچه‌ها فوت نمی‌کردند.

اظهارات رضا ذوقی به شرح صفحه ۳۷۸ ج ۲:
یکی از بچه‌ها به نام محمد کامرانی چندین بار در اوین به زمین افتاد که با کمک بچه‌های دیگر به آمبولانس انتقال داده شد و پس از چند روز متوجه شدیم فوت کرده است.

اظهارات علی‌اکبر خوش‌اخلاق به شرح صفحات ۳۸۰– ۳۸۳ ج ۲:
روزی ما را بردند حیاط و از ما خواستند پامرغی برویم اگر یک لحظه توقف می‌کردیم با لوله پلاستیکی ما را می‌زدند. روزی که می‌خواستند ما را به اوین منتقل کنند یک نفر از دوستانمان داخل اتوبوس جان خود را از دست داده بودند که همان جلوی در اوین او را از ماشین پیاده کردند و کامرانی در داخل اتاق حتا قادر به ایستادن نبود و به زمین می‌افتاد تا اینکه او را به بیرون بازداشتگاه بردند.

اظهارات محمد فرخی یگانه به شرح صفحه ٤۹۹ ج ۳:
کامرانی از لحاظ آزار جسمی کاملاً مانند بقیه افراد بازداشتی بود.

اظهارات حامد زندی‌فر به شرح صفحات ۵۰۵ الی ۵۰۸ ج ۳:
مأموران با مرحوم روح‌الامینی و جوادی‌فر و کامرانی همان‌گونه که بقیه را مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌دادند با آنها هم همان‌طور برخورد می‌کردند. مثلاً مرحوم جوادی‌فر در کهریزک به دکتر فرستاده شد آن هم به خاطر التماس‌های ما که پس از بازگشت گفت دکتر به من فحش داد و گفت برو تو از من سالم‌تری. در صورتی که چشم امیر پاره شده بود و چرک کرده بود و واقعاً حالش بد بود و یا محسن روح‌الامینی توی راه حالش بد شد و تشنج کرد یا محمد کامرانی که داخل اوین حالت غش و تشنج به او دست داد و رنگش پریده بود و می‌گفت پاهایم شل شده که فکر کردم قند خونش پایین آمده که بعد از چند روز فوت کرد.

اظهارات اکبر طاهری به شرح صفحات ٥٤٨ ج ۳:
آقای کامرانی که همان روز به اوین آمدیم در داخل اوین حالشان بد شد و بعد فهمیدیم که فوت کرده است. همان‌طور که قبل هم توضیح دادم این سه نفر به صورت فجیع مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفتند که اگر مدت بازداشت بیش‌تر می‌شد تعداد نفراتی که فوت می‌کردند بیش‌تر هم می‌شد.

اظهارات اسحاق رضائی به شرح صفحه ۵۵۵ ج ۳:
کامرانی‌فر در اوین تشنج کرد و حالش خراب شد و همانجا فوت کرد و بچه‌ها را شکنجه کردند و طاقت نداشتند زنده بمانند و علت فوت آنها کثیفی زندان و آب و محل بود و دود و گازوئیل می‌دادند و حالشان خراب شد.

اظهارات محمد محمدپور به شرح صفحات ۵۷۱ الی ۵۷۵ ج۳:
شخص دیگری به نام محمد کامرانی به همان ترتیب جان خود را از دست داد بنده فریاد می‌زدم که این بنده خدا مرده ولی محمدرضا کرمی بنده را بیرون آورد و با پابند مرا آویزان کرد و با باتوم می‌زد و می‌گفت بگو غلط کردم و علت فوت آنها عدم رسیدگی به بیماری و جراحت عفونی و چشم آنها بود که به هیچ عنوان رسیدگی نمی‌شد.

اظهارات محمد صادقلو به شرح صفحه ٧١٦ ج ٤:
مرحومین کامرانی و روح‌الامینی تحت فشارهای عصبی شدید و شکنجه‌هایی که به صورت عمومی به همه داده می‌شد و اینکه توان زیادی در برابر برخورد شدید و وحشیانه آنها نداشتند آسیب دیده و منجر به مرگ آنها شد.

اظهارات هومن رجبی به شرح صفحه ٧٢٦ ج ٤:
نحوه برخورد مسؤولین خیلی بد و وحشیانه بود. فرقی بین ما و بچه‌های در حال مرگ نبود به نظر من علت فوت این سه نفر بی‌توجهی و شکنجه فراوان بود.

اظهارات هاتف سلطانی به شرح صفحه ٧٢٩ ج ٤:
در مورد محمد کامرانی آنچه که می‌دانم این بود که او در روز دوم دچار عفونت بود و نمی‌توانست تکان بخورد و در آمارگیری مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود.

اظهارات طه زینالی به شرح صفحه ٧٣٥ ج ٤:
برخورد مسؤولین با این سه نفر با اینکه حال و روز خوبی نداشتند مثل دیگران بود یعنی تنبیهات، کتک‌ها و ضرب و شتم‌ها در مورد این دوستان هم وجود داشت و در مورد روح‌الامینی و کامرانی شدید بودن جراحات و وضعیت بد آنها باعث عفونت بدنی شدید شد که منجر به فوت آنها گردید.

اظهارات رضا احمدی به شرح صفحه ۷۵۱ ج ٤:
با این سه نفر مثل همه برخورد می‌کردند و همه را کلاغ‌پر می‌بردند و به آنها نیز با اینکه حال خوبی نداشتند همان‌قدر غذا و هواخوری می‌دادند.

اظهارات مهرداد گنجی به شرح صفحه ۷٥٤ ج ٤:
به هیچ عنوان به حرف آنها (سه مرحوم) گوش ندادند و هیچ دکتری به آنجا نیامد که به درد آنها برسد مرحوم امیر در اتوبوس در راه اوین فوت کرد که علت مرگ آن بی‌توجهی مسؤولین کهریزک بود و کامرانی و روح‌الامینی به علت بهداشت آنجا و عفونتی که کرده بودند از بین رفتند.

اظهارات حمید حجارها به شرح صفحه ۷۸۱ ج ٤:
کامرانی تا لحظه ورود به اوین مثل بقیه بچه‌ها بود و همراه همه کتک خورد.

اظهارات محمد فرخی یگانه به شرح صفحه ۸۱۳ ج ٥:
محمد کامرانی از این امر مستثنی نبود نحوه برخورد با وی در کهریزک نیز مانند ما بود و در همان حدی که من کتک خوردم محمد نیز کتک خورد تا زمان ورود به اوین وضعیتش مثل ما بود ولی در اوین وضعیتش بد شد و به بیمارستان منتقل شد.

اظهارات مهدی بهمن‌زاده به شرح صفحه ۸٤۹ ج ٥:
وضعیت محمد کامرانی را در کهریزک ندیدم ولی در اوین به نظر دچار مشکل عصبی و جسمی شد به طوری که مغز به بدن فرمان نمی‌داد و خودم شاهد بودم که در اوین وقتی وارد شدیم بدنش حالت فلج داشت.

اظهارات سامان گنجی به شرح صفحه ۸٥٤ و ۸٥٥ ج ٥:
نحوه برخورد با مرحومین خیلی وحشیانه بود و محمد کامرانی نیز به همین صورت و با شکنجه مأمورین و ضرب و شتم بازداشت‌کننده‌های اولی فوت کرد.

اظهارات علیرضا اصفهانی به شرح صفحه ۸٦۸ ج ٥:
آقای کامرانی هم در اوین حالشان بد شد وکیل بند آنجا گفت ما همه اینجوری شدیم و با کامرانی و روح‌الامینی هم مثل همه بچه‌ها برخورد کردند.

د) نظریه بازپرس:

با عنایت به جمیع محتویات پرونده، گزارش بازرسی کل ناجا، گزارش هیأت نظارت و بازرسی حفظ حقوق شهروندی دادگستری استان تهران، اظهارات شکات و گواهان مضبوط در پرونده، نظریه‌های پزشکی قانونی، اظهارات متهمین به شرح مندرج در پرونده، صورتجلسه‌های مواجهه حضوری بین شکات و متهمین و صورتجلسه محل به عمل آمده و بنا به دلایل ذیل این بازپرسی قتل مرحوم کامرانی، روح‌الامینی و جوادی‌فر را مستند به بند ماده ۲۰٦ قانون مجازات اسلامی از مصادیق قتل عمد قلمداد می‌نماید:

۱- اظهارات مکرر شکات و مطلعین حاکی از این است که مأمورین بازداشتگاه در گفته‌های خود به بازداشت‌شدگان تصریح نموده‌اند که چند نفر از شما در کهریزک خواهد مرد و اینکه شماره تلفن بدهید تا در پرونده شما ضبط گردد چون پس از فوت باید با خانواده شما تماس بگیریم و جسد شما را تحویل آنان دهیم. این اظهارات خود، گویای وجود قصد فعل و مفروض بودن سوء نیت در متهمان می‌باشد به طوری که عمل را به همان نحوی که قصد کرده‌اند واقع ساخته‌اند.

۲- وضعیت بهداشت، درمان، تغذیه و نحوه نگهداری نامناسب بازداشتی‌ها در قرنطینه شماره یک که گاهاً فاصله بین دو وعده غذایی قریب به یک شبانه‌روز به طول می‌انجامید باعث ضعف مفرط جسمانی بازداشت‌شدگان و کاهش مقاومت بدنی آنان در مقابل جراحات ناشی از ضرب و جرح می‌شده است. توضیحاً اینکه در قتل باید بین صدمات وارده و مرگ رابطه علیت (سببیت) برقرار باشد؛ به عبارت دیگر مرگ معلول صدمات وارده باشد، در مانحن‌فیه نیز مطابق نظریه پزشکی قانونی علت فوت سه نفر، شدت صدمات وارده ظرف مدت ۷۲ ساعت تشخیص داده شده است.

۳- با توجه به مسبوق بودن ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش و سوابق و حوادث ناخوشایند اتفاق افتاده در خصوص نامبردگان، مأمورین از ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشتی‌های اخیر و حتا فوت آنان هیچ ترس و واهمه و ابایی نداشته‌اند.
علی‌ای‌حال از آنجا که قانونگذار در بند ب ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی مصرح نموده است:
مواردی را که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد در مانحن‌فیه نیز فعل ارتکابی مأمورین ضارب (محمدیان، خمیس‌آبادی و محمد کرمی) واجد آنچنان خصوصیتی است که حکایت از قصد فعل نوعاً کشنده و نیز قصد انجام عمل نوعاً کشنده را نسبت به مقتولین دارد، از این رو عمل ارتکابی آنان با قتل ملازمه داشته و مستند به بند ب ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی، از مصادیق قتل عمد می‌باشد.

لذا در خصوص اتهامات انتسابی به متهمین به شرح ذیل اظهار نظر نهایی می‌گردد:
۱- در خصوص اتهامات آمریت در گزارش خلاف واقع و بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر، منتسب به متهم ردیف دوم (سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده).
۲- اتهامات مشارکت در گزارش خلاف واقع، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر، محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف سوم (سرهنگ روانبخش فلاح).
۳- اتهامات بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت سه نفر، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا و محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، منتسب به متهم ردیف چهارم (سرهنگ محمد عامریان).
٤- اتهامات آمریت در ایراد ضرب و جرح شکات، آمریت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی سه نفر، محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، مشارکت در گزارش خلاف واقع و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف پنجم (سرهنگ دوم فرج کمیجانی)
۵- اتهامات ایراد ضرب و جرح شکات، محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا و اهانت به شکات، منتسب به متهم ردیف هشتم (ستوان سید کاظم گنج‌بخش)
٦- اتهامات ایراد ضرب و جرح شکات، مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی، محروم کردن آنان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع، اهانت به شکات و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف نهم (استوار محمد خمیس‌آبادی)
۷- اتهامات ایراد ضرب و جرح شکات، مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی، محروم کردن آنان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع، اهانت به شکات و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف دهم (استوار ابراهیم محمدیان)
۸- اتهامات ایراد ضرب و جرح شکات، فحاشی به شکات، محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و فراهم کردن موجبات جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف یازدهم (استوار اکبر رهسپار)
۹- اتهامات اهانت به شکات، ایراد ضرب و جرح شکات، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا و محروم نمودن شکات از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحد قانون احترام به آزادی‌های مشروع، منتسب به متهم ردیف دوازدهم (استوار حمید زندی)

١٠- اتهامات اهانت به شکات، ایراد ضرب و جرح شکات، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا و محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، منتسب به متهم ردیف سیزدهم (استوار سید مهدی حسینی‌فر)

١١- اتهامات ایراد ضرب و جرح شکات، اهانت به شکات و مشارکت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی، منتسب به متهم ردیف چهاردهم (غیرنظامی محمدرضا کرمی) و همچنین

١٢- اتهامات ایراد ضرب و جرح، فحاشی و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف شانزدهم (استوار مجید وروایی) را محرز دانسته و مستند به مواد ٥٤ و ٥٥ و ٧٨ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و بند ب ماده ٢٠٦ و مواد ٤٨٠، ٥٧٠ و ٦٠٨ قانون مجازات اسلامی، با رعایت مواد ١٦، ١٧، ٤٧، ٥٧ همان قانون و ماده واحده قانون احترام به آزادی مشروع، قرار مجرمیت آنان صادر می‌گردد.

١٣- در خصوص اتهامات کتمان حقیقت و فراهم نمودن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف دوم (سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده)

١٤- اتهام آمریت در ضرب و جرح بازداشت‌شدگان منجر به قتل ٤ نفر، منتسب به متهم ردیف سوم (سرهنگ روانبخش فلاح).

١٥- اتهامات آمریت در ایراد ضرب و جرح، کتمان حقیقت، مشارکت در گزارش خلاف واقع، منتسب به متهم ردیف چهارم (سرهنگ محمد عامریان)،

١٦- اتهامات آمریت در ایراد ضرب و مباشرت در ایراد ضرب، فحاشی نسبت به شکات و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف ششم (سروان نعمت‌الله اقطایی)

١٧- اتهامات ایراد ضرب و جرح نسبت به شکات، فحاشی نسبت به شکات، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، محروم کردن شکات از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و شروع به قتل، منتسب به متهم ردیف هفتم (ستوان یکم حسین وسطی)

١٨- اتهام شروع به قتل، منتسب به متهم ردیف سیزدهم (گروهبان سید مهدی حسینی‌فر)

١٩- اتهامات عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف هجدهم (سرهنگ پزشک سجادالله فرهمندپور)

٢٠- اتهامات عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها، کتمان حقیقت، فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف نوزدهم (ستوان دوم امان‌قلی قاضلار)

٢١- اتهامات عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها، کتمان حقیقت و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف بیستم (ستوان سوم علی جعفرزاده) و همچنین

٢٢- اتهامات عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر و مصدوم شدن سایر بازداشتی‌ها، کتمان حقیقت و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، منتسب به متهم ردیف بیست و دوم (سروان پزشک حسین صفایی) به دلیل عدم احراز وقوع جرم از ناحیه آنان و دفاعیات موجه آنان، عقیده به قرار منع تعقیب دارم.

٢٣- در خصوص اتهامات انتسابی به متهم ردیف بیست و یکم (پزشک وظیفه رامین پوراندرجانی) دائر بر عدم انجام وظیفه منجر به فوت چهار نفر، کتمان حقیقت و فراهم کردن موجبات ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا، به دلیل فوت وی، عقیده به قرار موقوفی تعقیب مشارٌ إلیه دارم.

٢٤- در خصوص شکایت اولیاء دم مرحوم رامین آقازاده قهرمانی علیه متهم ردیف پانزدهم (استوار مهدی گودرزی) با توجه به نقص تحقیقات به عمل آمده پرونده در شعبه مطرح رسیدگی می‌باشد. لازم است مدیر دفتر محترم شعبه بدل مفید در این خصوص از پرونده تهیه نماید.

٢٥- در خصوص اتهام انتسابی به متهم ردیف اول (سردار سرتیپ احمدرضا رادان) دائر بر بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به فوت ٣ نفر (روح‌الامینی، جوادی‌فر و کامرانی) با عنایت به اظهارات مشارٌ إلیه و دفاعیات موجه وی به شرح برگه‌های ٢٥٣٧ الی ٢٥٤٠ جلد سیزده پرونده مبنی بر اینکه نامبرده مسؤولیت در قبال نظارت بر بازداشتگاه کهریزک نداشته و نظارت عالی بر عهده فرماندهی انتظامی تهران بزرگ می‌باشد و بازداشتگاه مذکور محل نگهداری مجرمین خطرناک بوده و ایشان از انتقال بازداشت‌شدگان حواث پس از انتخابات به بازداشتگاه کهریزک اطلاعی نداشته و پس از فوت یکی از بازداشت‌شدگان امیر جوادی‌فر در بین راه، متوجه حضور نامبردگان در بازداشتگاه کهریزک شده و اساسا نامبرده مخالف انتقال بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخاب سال ٨٨ به کهریزک بوده، لذا به دلیل عدم احراز وقوع جرم از ناحیه نامبرده عقیده به قرار منع تعقب وی دارم.

۲۶- در خصوص اتهامات ایراد ضرب و نیز فحاشی نسبت به شکات، منتسب به متهم ردیف هفدهم (استوار ابراهیم محبتی) با توجه به گذشت شکات و اینکه جرائم انتسابی قابل گذشت می‌باشد عقیده موقوفی تعقیب دارم.
۲۷- در خصوص شکایت آقایان مهدی ملکی، سید ابوذر موسوی، محمدحسن رشیدنیا، هادی روشن‌دل، علیرضا اصفهانی، میلاد حقپور، امین شفیعی، وحید وکیلی، داود منصوری، رضا ذوقی، رضا ابراهیم‌زاده، فربد ابراهیم‌زاده، هادی زندی‌فر، حمید حجارها، نیما وزیری، حافظ محتاج، سید اشکان خراسانی، محمدرضا میرزاعلی‌اکبر، مهرداد گنجی، محمد گل‌محمدی، ستار رحیمی، نادر نجفی، مرتضی محمدی‌پور، محمد محمدپور، علیرضا چاپلقی، مازیار زارع، روح‌الله شکری، شهنام زحمتکش، سامان محامی، اکبر طاهری، مرتضی بنایی، قاسم اکبری، صابر معصومعلی، علی عظیمی، مجید عابدین‌زاده، مسعود بیات، مرتضی سهرابی‌پناه، علی‌اکبر خوش‌اخلاق، مسلم عیدی، احمد زمانپور، رحیم پایداری، سامان ابوذری، داود بابایی، امیرحسین بابایی، مجتبی رفیعی، شاهرخ شمس افشار، حسن رزاقی، علیرضا اردلان، اکبر عزتی، نیما نخستین سرباز، محمدمهدی روح‌شناسان که در کلانتری و یا بازرسی فاتب به شرح صفحات ۲۰۵۵ الی ۲۱۰۲ جلد یازدهم و ۲۳۶۹ الی ۲۳۷۸ جلد دوازهم پرونده رضایت بلاقید و شرط خود را اعلام نموده‌اند، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد.

قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب صادره، ظرف مدت ده روز از تاریخ ابلاغ به شکات، قابل اعتراض و رسیدگی مجدد در دادگاه نظامی دو تهران است. محل و تاریخ وقوع جرم تهران سال ۱۳۸۸ بوده است.

سید رضا حسینی
بازپرس شعبه اول دادسرای نظامی تهران

*** منابع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/29747
http://www.rahesabz.net/story/29748
http://www.rahesabz.net/story/29749
http://www.rahesabz.net/story/29885

۲-۲۸-۵- کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲عامل متهم جنایت کهریزک، ۲۵ آذر ۱۳۸۸

تاریخ انتشار در «جرس»: ۲۹ آذر ۱۳۸۹

جرس: متن کامل کیفرخواست متهمان کهریزک با امضای معاون دادستان نظامی تهران عباس پارساپور به شماره ۸۸/٤۷۰۳ مورخ ۲۵ آذر ۱۳۸۸در ۲۷ صفحه اخیراً در اختیار جرس قرار گرفته است. در این کیفرخواست نام ۱۲ نفر به عنوان متهم به چشم می‌خورد؛ ۱۱ نظامی و یک غیرنظامی از اراذل و اوباش همکار نیروی انتظامی! بالاترین متهم پرونده فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ است و اگر چه نام چند نفر از مقامات عالی‌رتبه قضائی در کیفرخواست ذکر شده، اما ظاهراً این آمرین به عنوان متهم به رسمیت شناخته نشده‌اند. این کیفرخواست تنها عاملین و مجریان را دربرمی‌گیرد و به لحاظ سازمانی مجاز به پرداختن به آمرین نبوده است. نکته مهم دیگر اینکه این کیفرخواست تنها بر اساس شکایت شکنجه‌شدگان شکل گرفته است و از شکایت دادستان کل کشور و مدعی‌العموم در آن خبری نیست. معنای غیبت معنی‌دار مدعی‌العموم در این کیفرخواست، این است که نظام از این متهمین شکایتی ندارد، چرا که عاملین، انجام وظیفه کرده‌اند نه خودسری و تجری. در این زمینه اسناد دیگری نیز در اختیار جرس قرار گرفته است که به‌تدریج منتشر خواهد شد. جرس از کلیه حقوقدانان و وکلا دعوت به تحلیل حقوقی اسناد کهریزک می‌کند. کهریزک آینه قضاوت و عدالت جمهوری اسلامی است.

«در هنگام پذیرش در بازداشتگاه کهریزک، تمام متهمان باید در انظار سایرین عریان شده و بعضاً به صورت طولانی به همان صورت نگاه داشته می‌شدند... لباس‌های زیر آنان اخذ و دور ریخته می‌شد و لباس‌های رویشان را به صورت وارونه به تن آنان می‌پوشاندند... اوباش و اراذل مستقر در بازداشتگاه نیز، به صورت نیمه‌عریان و عریان، در میان بازداشت‌شدگان حوادث بعد از انتخابات تردد می‌کردند و به آزار آنان می‌پرداختند... با دستور مقامات مافوق، یکی از بازداشت‌شدگان توسط مأموران به مدت ده ساعت بدون آب و غذا در گودالی تا کمر مدفون گردیده و مورد آزار قرار گرفته بود... با وجود فصل تابستان و گرمای طاقت‌فرسا، بازداشت‌شدگان حوادث بعد از انتخابات را به ٤ دسته تقسیم کرده و در قفس‌های مخصوصِ نگهداری اوباش و اراذل می‌انداختند... طبق اسناد موجود، فضای کافی حتا برای نشستن وجود نداشت و بیش‌تر این بازداشت‌شدگان، به طور ایستاده شب را به روز می‌رساندند... برای تمام افراد، تنها دو دستشویی موجود بود که یکی از آنها خراب و دیگری فاقد درب بود و بازداشتی‌ها به صورت پابرهنه در تمام محیط از جمله دستشویی تردد می‌کردند... تمامی بازداشتی‌ها دچار بیماری‌های عفونی چشم شدند... ضرب و شتم مداوم با باتوم، مشت و لگد، لوله، و برخوردهای فیزیکی خشن در گرمای شدید تابستان، سبب آن شده بود که بسیاری از بازداشتی‌های حوادث اخیر، دچار ضعف و غش و از هوش رفتگی شوند...»

با گذشت بیش از ١٦ ماه از تعطیلی بازداشتگاه «کهریزک» و سپری شدن چندین ماه از ارائه گزارش کمیته ویژه مجلس پیرامون حوادث و رخدادهای آن بازداشتگاه - که منجر به جان‌باختن تعدادی از بازداشت‌شدگان اعتراضات بعد از انتخابات شده بود- اینک دادنامه و کیفرخواست متهمان رده‌های مختلفِ این پرونده ملی، توسط منابع خبری در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت.
چندی پیش معاون حقوقی و قضائی سازمان قضائی نیروهای مسلح، درباره آخرین وضعیت پرونده حادثه بازداشتگاه کهریزک گفته بود: از دیدگاه ما رسیدگی به پرونده کهریزک به اتمام رسیده و این پرونده طبق روال سایر پرونده‌ها، در حال ارسال به دیوان عالی کشور برای تجدید نظر است.
گفتنی است در جریان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸، تعداد زیادی از بازداشت‌شدگان اعتراضات ۱۸ تیر ماه، به دستور مقامات امنیتی و قضائی وقت- چون قاضی سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران- به بازداشتگاه مخوف کهریزک (واقع در جنوب تهران) منتقل شدند که در آنجا مورد ضرب و جرح و شکنجه قرار گرفته و گروهی از آنان بر اثر شدت شکنجه‌ها جان باختند. مقامات ذیربط، به‌ویژه دادستان وقت تهران، «منتزیت و بیماری» را عامل فوت آنان اعلام کردند، که این نظر قویاً توسط پزشکی قانونی کشور رد شد.
سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز، ۹ تیر (۳۰ ژوئن) امسال، دو تن از مأموران نیروی انتظامی را مسؤول قتل سه بازداشتی (امیر جوادی‌فر، محسن روح‌الامینی و محمد کامرانی) شناخت و آنها را علاوه بر «قصاص نفس»، به تحمل حبس، انفصال موقت از خدمت، پرداخت جزای نقدی، تحمل شلاق تعزیری و پرداخت دیه هم محکوم نمود. همزمان ۹ مأمور انتظامی و متهم دیگر پرونده نیز، به تحمل مجازات‌هایی چون تحمل حبس،

پرداخت دیه و جزای نقدی، انفصال موقت از خدمت و تحمل شلاق محکوم شدند. اما بلافاصله بعد از اعلام این خبر، عضو کمیته ویژه مجلس در پیگیری حوادث بعد از انتخابات، اعلام اسامی متهمان و محکومان پرونده کهریزک را در مقطع فعلی خلاف قانون دانست.

در همین راستا، روز یکشنبه ۲۸ آذرماه ۸۹، پس از ماه‌ها فراز و نشیب، منابع خبری توانستند دادنامه و کیفرخواست ۲۷ صفحه‌ای برخی از متهمان این پرونده ملی را در اختیار رسانه‌ها قرار دهند.
به گزارش جرس، طی دادنامه و کیفرخواست تنظیمی در سازمان قضائی نیروهای مسلح که تاریخ آن ۲۵ آذرماه ۸۸ ذکر شده، ضمن شرح سابقه و وضعیت غیرانسانی و اسفناک بازداشتگاه کهریزک، به گوشه‌هایی از عملکرد و اقدامات ۱۲ متهم پرونده – که ۱۱ تن از آنان مأمور نیروی انتظامی می‌باشند– بر اساس اعترافات متهمین اشاره شده و خاطرنشان گردیده که خشونت، ایراد ضرب و جرح و آزار متهمان، «رویه‌ای جاری» در آن بازداشتگاه بوده است.
در این کیفرخواست که متهمین «بر اساس اقاریر و اعترافات»، به «قتل» و «مشارکت در قتل» از طریق ایراد ضرب و جرح، شکنجه و آزار بازداشت‌شدگان، محروم نمودن زندانیان از حقوق اولیه، ارائه گزارش خلاف واقع و تهدید شاکیان پرونده متهم شده‌اند، موقعیت سازمانی و اتهاماتِ سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده، سرهنگ فرج کمیجانی، استوار محمد خمیس‌آبادی، استوار ابراهیم محمدیان، سرهنگ روانبخش فلاح، سرهنگ محمد عامریان، ستوان‌سوم سید کاظم گنج‌بخش، استوار اکبر رهسپار، استواردوم حمید زندی، استواردوم مجید وروایی و گروهبان‌دوم مهدی حسینی‌فر شرح داده شده است.
علاوه بر این افراد، لباس شخصی محمدرضا کرمی، که از اوباش و اراذل باسابقه بوده و توسط مسؤولین بازداشتگاه به عنوان «مسؤول بند» منصوب شده و در آزار و قتل بازداشتی‌ها نقش جدی داشته نیز، مورد اشاره قرار گرفته است.
در بند چهارم کیفرخواست، در شرح جزئیات فوتِ جان‌باختگان، ضمن تأیید کامل ضرب و جرح‌های وارده، به نقل از کارشناسان پزشکی قانونی آورده است «مرحوم محسن روح‌الامینی ۲۵ ساله، به دنبال استرس‌های فیزیکی و روحی شامل ضربات متعدد جسمانی و شرائط بد نگهداری، دچار یک واکنش التهابی سیستماتیک و نارسایی در ارگان‌های حیاتی شده و فوت می‌نماید... مرحوم امیر جوادی‌فر ۲۵ ساله، طبق نظر گروه کارشناسان پزشکی قانونی، بر اثر ضربات ناشی از اصابت جسم سخت و مجموع صدمات وارده در راه انتقال از کهریزک به اوین فوت می‌کند... مرحوم محمد کامرانی ۱۸ ساله، بر اثر شدت ضربات ناشی از جسم سخت، دچار آسیب در نسوج و همچنین نارسایی کلیوی شده و بعد از انتقال به بیمارستان، فوت می‌کند...»
در بخش دیگری از این کیفرخواست همچنین به رامین پوراندرجانی، پزشک بازداشتگاه کهریزک که بعد از چندی به صورت مشکوک فوت می‌کند، نیز اشاره شده، که بر اساس اعترافات متهمین، وی و پزشک مافوقش، از امضای گزارش خلاف و اعلام مرگ متهمین به دلیل بیماری مننژیت امتناع می‌کنند تا در نهایت گزارش خلاف با امضایِ خودِ متهمین امضا شده و به مقامات قضائی ارسال گردید.
نکته حائز اهمیت دیگر در این قسمت از کیفرخواست، آمَریت و نقش سعید مرتضوی، دادستان وقت تهران می‌باشد که آمده است «بعد از امتناع دکتر پوراندرجانی و مافوقش (دکتر فرهمندپور) از امضای گزارش خلاف در مورد علت مرگِ بازداشتی‌ها، نامه‌ای توسط سعید مرتضوی تنظیم، دیکته و به مأموران داده می‌شود، که مرتضوی گفته بود به دلیل مصلحت، باید چنین گزارشی را به مراجع قضائی ارائه دهند و فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ نیز، دستور همکاری در این زمینه صادر می‌کند...»
مأموران ذیربط در گزارش خلاف واقع خود آورده بودند «بر اساس اعلام بیمارستان مهر، شهدای تجریش و لقمان، هر سه متهم بر اثر بیماری مننژیت فوت نموده و هیچ‌گونه ضرب و شتمی در خصوص آنها در بازداشتگاه صورت نگرفته است...»
همچنین موضوع آمریت و نقش «حداد»، معاون امنیت دادستانی تهران، در دستور به اعزام بازداشت‌شدگانِ روز ۱۸ تیر به کهریزک، مورد اشاره قرار گرفته است.
از نکات قابل توجه دیگر اینکه، برخلاف آنچه قبلاً اعلام شده بود که ده‌ها تن از بازداشت‌شدگانِ اعتراضاتِ ۱۸ تیر ۸۸ به کهریزک اعزام شده‌اند، مشخص گردید، گروه زیادی از معترضینِ حوادث بعد از انتخابات (قبل از ۱۸ تیر) به آن محل اعزام و بر اساس موارد مندرج، در بند اوباش و اراذل مورد آزار و اذیت و شکنجه‌های خاص قرار می‌گرفتند، که آثار جراحت و صدمات وارده به بازداشت‌شدگان حوادث بعد از انتخابات که در کهریزک نگهداری می‌شدند، تا ماه‌ها پس از آزادی و تشکیلِ این پرونده، بر روی بدن آنها باقی مانده بود.
در این کیفرخواست گوشه‌ای از موارد قابل تأمل در مورد نحوه شکنجه‌ها و نقش متهمان و آمران نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

جرس توجه خوانندگان را به متن کامل این کیفرخواست که برای نخستین بار منتشر می‌شود جلب می‌کند:

(توضیح: متن به صورت ۲۷ عکس از ۲۷ صفحه کیفرخواست، اسکن شده و در سایت قرار داده شده است.)

گفتنی است چندی پیش در جریان رسیدگی به این پرونده، شواهد و مستنداتی، نقش بارز و آمریتِ سعید مرتضوی، دادستان سابق تهران، و چند مقام ارشد قضائی دیگر، در فجایع کهریزک را مشخص کرده و سبب تعلیق مرتضوی، حداد، معاونت امنیت داستانی تهران و حیدری‌فر، دادیار داسرای ویژه امنیت شده بود، که به دلیل حمایت برخی نهادهای فراقانونی و همچنین رئیس دولت، دستگاه قضائی «تا کنون» توان برخورد جدی با دانه‌درشت‌های پرونده کهریزک را نداشته است.
ماه گذشته دبیر کمیسیون اصل نود مجلس، با بیان اینکه «سعید مرتضوی به دادگاه رفته و پرونده‌اش در دادسرای کارکنان دولت مفتوح است و از تمام مسؤولیت‌های قضائی نیز معلق می‌باشد»، خاطرنشان کرده بود «سال ۸۵ آیت‌الله هاشمی شاهرودی (رئیس وقت دستگاه قضائی) دستور تعطیلی کهریزک را صادر کرده بود، اما مرتضوی اجازه این کار را نمی‌داد.»
مرتضوی هم اکنون از سوی محمود احمدی‌نژاد، به ریاست ستاد مبارزه با قاچاق ارز و کالا منصوب شده و در حاشیه امنیت قرار دارد.

تنظیم: حمیدرضا تکاپو

***

تاریخ: ۸۸/۹/۲۵
شماره:....
پیوست: ۸۸/٤۷۰۳

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحین

کیفرخواست

ریاست محترم دادگاه‌های نظامی تهران
سلام علیکم
در این پرونده به کلاسه ۸۸/۵۸۷۸

الف) مشخصات متهمین و عناوین اتهامی آنان:

۱- سرهنگ دوم فرج کمیجانی، فرزند حسین، متولد ۱۳٤۱، شماره شناسنامه ۲٦۸٤، صادره از کمیجان، شیعه، جمعی فاتب (رئیس بازداشتگاه کهریزک)، باسواد، متأهل، فاقد سابقه کیفری، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت صدور قرار بازداشت موقت، متهم است به:
یک- آمریت در ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشت‌شدگان
دو- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
سه- مشارکت در گزارش خلاف واقع
چهار- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

۲- استوار محمد خمیس‌آبادی فرزند عبدالله، متولد ۱۳۵۱، شماره شناسنامه۵، صادره از کنگاور، شیعه، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، باسواد، متأهل، فاقد سابقه کیفری، استخدامی ۱۳۷٦، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت صدور قرارداد بازداشت موقت، متهم است به:
یک) مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی (مرحومان محسن روح‌الامینی، امیر جوادی‌فر، محمد کامرانی)
دو) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات (حسین باغبان، عرفان نظری، مسعود ابراهیمی، حامد صدرالدینی، شاهین فتحی، محسن صادقی اصفهانی، رضا توکلی، بهنام رضایی، حسین امامی طالقانی، پوریا رمضانیان، نادر خیره، امیر اصغری، اسحاق رضایی نیارکی، امیر آقچه‌لو، حامد ملک‌زاده، مسعود علیزاده، سید میلاد حسینی، رضا فاضلی مستخدم، میثم کارگر، علی نجاری، محمد صادقلو، هومن رجبی، هاتف سلطانی، طاها زینالی، رضا احمدی، امیر ایمنی، علی جلیلوند، مهدی بهمن‌زاده، سامان گنجی، صادق صولتی، پیمان شهنابی، مهدی محمدی‌فرد و حسین نصراصفهانی)
سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
چهار) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

۳- استوار ابراهیم محمدیان فرزند سیف‌الله، متولد ۱۳٦۲، شماره شناسنامه ۲، صادره از نطنز، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، فاقد سابقه کیفری، متأهل، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۵/۲۵ به علت صدور قرارداد بازداشت موقت، متهم است به:
یک) مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی (مرحومان محسن روح‌الامینی، امیر جوادی‌فر و محمد کامرانی)
دو) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت به شکات (حسین باغبان، عرفان نظری، مسعود ابراهیمی، حامد صدرالدینی، شاهین فتحی، محسن صادقی اصفهانی، رضا توکلی، بهنام رضایی، حسین امامی طالقانی، پوریا رمضانیان، نادر خیره، امیر اصغری، اسحاق رضایی نیارکی، امیر آقچه‌لو، حامد ملک‌زاده، مسعود علیزاده، سید میلاد حسینی، رضا فاضلی مستخدم، میثم کارگر، علی نجاری، محمد صادقلو، هومن رجبی، هاتف سلطانی، طاها زینالی، رضا احمدی، امیر ایمنی، علی جلیلوند، مهدی بهمن‌زاده، سامان گنجی، صادق صولتی، پیمان شهنابی، سید مسعود رضوی، مهدی محمدی‌فرد و حسین نصراصفهانی)
سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
چهار) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

٤- غیرنظامی محمدرضا کرمی فرزند علی (معروف به محمد طیفیل)، متولد ۱۳٦۲، شماره شناسنامه ۷٦۸۷، صادره از تهران، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران دارای سابقه کیفری، مجرد، بازداشت به علت صدور قرار بازداشت موقت از تاریخ ۸۸/٦/۲، متهم است به
یک) مشارکت در ایراد ضرب و جرح منجر به قتل عمدی (مرحومان محسن روح‌الامینی، امیر جوادی‌فر، محمد کامرانی)
دو) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت به شکات (حسین باغبان، عرفان نظری، مسعود ابراهیمی، حامد صدرالدینی، شاهین فتحی، محسن صادقی اصفهانی، رضا توکلی، بهنام رضایی، حسین امامی طالقانی، پوریا رمضانیان، نادر خیره، امیر اصغری، اسحاق رضایی نیارکی، امیر آقچه‌لو، حامد ملک‌زاده، مسعود علیزاده، سید میلاد حسینی، رضا فاضلی مقدم، میثم کارگر، علی نجاری، هومن رجبی، هاتف سلطانی، طاها زینالی، رضا احمدی، امیر ایمنی، علی جلیلوند، مهدی بهمن‌زاده، سامان گنجی، صادق صولتی، پیمان شهنابی، حسین نصر اصفهانی و مهدی محمدی‌فرد)

۵- سرهنگ روانبخش فلاح فرزند بهرام، متولد ۱۳٤۲،ش ش ۸۹، صادره از رودبار، شیعه، باسواد، رئیس بازرسی فاتب، استخدامی سال ۱۳٦۰، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت از تاریخ ۸۸/٦/۱۳، تا ۸۸/۹/۱٤ و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:
یک) مشارکت در گزارش خلاف واقع
دو) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی
سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

چهار) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

٦- سرهنگ محمد عامریان فرزند رحیم، متولد ١٣٤٤، ش ش ٢٣٢، صادره از شاهرود، شیعه، ایرانی، باسواد، جمعی فاتب (رئیس اداره عملیات بازرسی فاتب)، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت از تاریخ ٨٨/٦/٢٣ تا ٨٨/٨/٣٠ و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:
یک) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی
دو) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا
سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

٧- سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده فرزند سلمان، متولد ١٣٣٥، ش ش ١٠١٥، تهران، فرمانده انتظامی تهران بزرگ، شیعه، باسواد، استخدامی ١٣٥٧، فاقد سابقه کیفری، ساکن تهران، متأهل، آزاد به قید التزام، متهم است به:
یک) آمریت در گزارش خلاف واقع
دو) بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی

٨- ستوان‌سوم سید کاظم گنج‌بخش فرزند سید علی، متولد ١٣٥٦،ش ش ٦٥٥، صادره از گناباد، شیعه، ایرانی، باسواد، متأهل، دارای سابقه کیفری، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، ساکن بجستان،بازداشت از تاریخ ٨٨/٦/١١ الی ٨٨/٩/٢٢ به علت صدور قرار بازداشت موقت و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:
یک) ایراد ضرب و جرح و اهانت به شاکی (مسعود علیزاده)
دو) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
سه) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

٩- استوار اکبر رهسپار فرزند جمعه‌علی، متولد ١٣٥٩، ش ش ١٠٤، صادره از خرم‌آباد، شیعه ایرانی، باسواد، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، استخدامی ١٣٧٨، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، متأهل، بازداشت از تاریخ ٨٨/٦/١١ الی ٨٨/٨/٢٣ و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:
یک) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت به شکات (هومن رجبی، هاتف سلطانی، طاها زینالی، مهدی بهمن‌زاده و سامان گنجی)
دو) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع
سه) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

١٠- استوار دوم حمید زندی فرزند علی قربان، متولد ١٣٥٩، ش ش ٢٦٧٧، صادره از ملایر، شیعه، ایرانی، باسواد، متأهل، دارای سابقه کیفری، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، ساکن قرچک ورامین، بازداشت از تاریخ ٨٨/٦/١٥ به علت صدور قرار بازداشت موقت و سپس آزاد با تودیع وثیقه متهم است به:
یک) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات (حسین محمودی، سید میلاد حسینی، محمد صادقلو، پو ریا حسین و حسن نصر اصفهانی)
دو) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا
سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

۱۱- استوار دوم مجید وروایی فرزند محمود، متولد ۱۳۵٦، ش ش ۱۳۷۱۸، صادره از کرمانشاه، شیعه، ایرانی، باسواد، ساکن تهران، فاقد سابقه کیفری، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، مجرد و بازداشت به علت عجز از تودیع وثیقه از تاریخ ۸۸/۸/۲۳ تا ۸۸/۹/۱۱ و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:

یک) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات (یعقوب سلیمی، پوریا حسین، حسین نصر اصفهانی، مهدی محمدی‌فرد و مجید نخستین سرباز)

دو) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

۱۲- گروهبان‌دوم مهدی حسینی‌فر فرزند محمود، متولد ۱۳٦۳، ش ش ٥٦٤۸، صادره از تهران، شیعه، ایرانی، باسواد، استخدامی ۱۳۸٦، فاقد سابقه کیفری، جمعی فاتب (بازداشتگاه کهریزک)، متأهل، ساکن تهران، بازداشت از تاریخ ۸۸/۷/۱۲ الی ۸۸/۹/۲۳ به علت صدور قرار بازداشت موقت و سپس آزاد با تودیع وثیقه، متهم است به:

یک) مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت به شکات (میرمسعود رضوی، پوریا حسین، حسین نصر اصفهانی، یعقوب سلیمی و مهدی محمدی‌فرد)

دو) فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا

سه) محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی موضوع ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع

ب) گردش کار پرونده:

در پی گزارش هیأت نظارت و بازرسی حقوق شهروندی دادگستری استان تهران و دستور معاون اول محترم قوه قضائیه و تعطیلی بازداشتگاه کهریزک به دستور مقام معظم رهبری، پرونده‌ای در خصوص جرائم مسؤولین و مأمورین بازداشتگاه کهریزک در دادسرای نظامی تهران تشکیل و جهت رسیدگی به شعبه اول بازپرسی ارجاع و تحقیقات مبسوط و جامعی پیرامون موضوعات مطرح در پرونده شامل تحقیق از شاکیان، شهود و مطلعین، تحقیق و معاینات محلی، انجام استعلامات متعدد از مراجع ذیربط، معرفی شاکیان به پزشک قانونی و اخذ نظریان پزشکی قانونی در خصوص چگونگی و میزان جراحات و صدمات وارده به شاکیان و همچنین علل فوت متوفیان، احضار متهمان مطرح در پرونده و انجام تحقیقات و مواجهات حضوری متعدد قیماین متهمان و شاکیان و گواهان به عمل می‌آید که خلاصه اقدامات و تحقیقات به عمل آمده و نتایج حاصله به شرح زیر می‌باشد:

۱- سابقه و وضعیت بازداشتگاه کهریزک و اقدامات مسؤولین و مأمورین بازداشتگاه بر اساس آنچه که از تحقیقات استخراج شده است:

بازداشتگاه کهریزک به منظور نگهداری اراذل و اوباش در پانزده کیلومتری بخش کهریزک در جنوب تهران احداث و مستقیماً زیر نظر بازرسی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ اداره می‌شده و سازمان زندانها نظارتی بر بازداشتگاه مذکور نداشته است. وضعیت عمومی بازداشتگاه مذکور به شرح ذیل تشریح می‌گردد:

۱-۱. بازداشتگاه مذکور دارای شش بند و دو قرنطینه بوده که مساحت قرنطینه‌ای که بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر ۸۸ در آن نگهداری می‌شده‌اند حدوداً ٦٥ متر و فاقد نور و تهویه مناسب بوده است.

۱-۲. در هنگام پذیرش در زندان کهریزک به دستور افسر نگهبانان وقت، تمام متهمان بازداشتگاه در انظار سایرین عریان شده و بعضاً برابر ادعای شکات به مدت ٤٥ دقیقه عریان بوده‌اند و سپس لباس‌های زیر آنان اخذ و دور ریخته شده و لباس‌های رو، به صورت وارونه به تن آنان شده است. مأمورین علت انجام این کار را جلوگیری از تخمگذاری حشراتی مانند شپش اعلام نموده‌اند.

۱-۳. تمامی بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر (۱۲۳ نفر) در قرنطینه‌ای به مساحت حداکثر ٦٥ متر نگهداری می‌شدند و سپس مسؤولین زندان ۳۷ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش که از قبل در کهریزک نگهداری می‌شده‌اند را به جمع آنان اضافه نموده‌اند. با توجه به فصل تابستان،

هوای داخل قرنطینه به شدت گرم و غیرقابل تحمل بوده است. سایر بازداشتی‌های حوادث اخیر نیز به ٤ دسته تقسیم شده و هرچند نفر در قفس‌های مخصوص نگهداری بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش در فضای بسیار کوچکی نگهداری می‌شده‌اند.

۱-٤. در قرنطینه مذکور فضای کافی حتا برای نشستن نیز وجود نداشته و بیش‌تر بازداشت‌شدگان در قرنطینه به طور ایستاده شب را به روز رسانده‌اند.

۱-۵. در قرنطینه مذکور تنها ۲ باب دستشویی وجود داشته که یک دستگاه آن نیز خراب بوده و یکی دیگر فاقد درب بوده است به نحوی که بازداشت‌شدگان در نوبت طولانی دستشویی قرار گرفته و بدون رعایت مسائل بهداشتی و به صورت پابرهنه از سرویس بهداشتی مذکور استفاده می‌کرده‌اند. همچنین بازداشتگاه فاقد حمام بوده و بازداشت‌شدگان امکان استفاده از حمام را نداشته‌اند.

۱-۷. در قرنطینه مذکور یکس آب وجود داشته که آب آن هم بهداشتی نبوده است.

۱-۸. دود گازوئیل حاصل از موتورخانه به داخل قرنطینه سرایت می‌کرده و موجب آلودگی هوا در فضای محدود قرنطینه ٦۵ متری می‌شده است.

۱-۹. یکی از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش به نام محمدرضا کرمی معروف به محمد طیفیل که دارای سوابق کیفری متعدد بوده و سابقه بازداشت قبلی به مدّت ۱۳ ماه در همین بازداشتگاه را داشته و فردی خشن و فاقد صلاحیت بوده، توسط رئیس زندان (سرهنگ کمیجانی) به عنوان سروکیل بند انتخاب شده است.

۱-۱۰. افسر نگهبانان و سروکیل بند (محمد طیفیل) در موارد متعددی در زمان پذیرش بازداشت‌شدگان و نگهداری آنان در زندان با لوله پی‌وی‌سی به شدت بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح و اهانت قرار می‌دادند.

۱-۱۱. غذای روزانه بازداشت‌شدگان هر وعده تنها یک عدد سیب‌زمینی کوچک و نصف نان لواش بوده که در شبانه‌روز، دوبار به آنان داده می‌شد و همین امر باعث ضعف مفرط جسمانی بازداشت‌شدگان و کاهش مقاومت بدنی آنان در مقابل بیماری و ضرب و جرح آنان شده است. جدول توزیع ناهار و شام بازداشت‌شدگان استخراج شده از دفاتر موجود در کهریزک به تفصیل در قرار مجرمیت (صفحه ۳۵) ذکر شده است.

۱-۱۲. ایراد ضرب و جرح شدید بازداشت‌شدگان توسط افسر نگهبانان بازداشتگاه و سروکیل بند، منتهی به مجروحیت آنان شده و نامناسب بودن وضع بهداشتی و فضای نامناسب در قرنطینه باعث عفونت بدن بیش‌تر آنان شده است. بازداشت‌شدگان در زمان پذیرش توسط استوار محمدیان در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ توسط استوار خمیس‌آبادی در مورخ ۸۸/٤/۲۰ بیش‌ترین ضرب و جرح را تحمل کرده‌اند.

۱-۱۳. علیرغم وجود پزشک در کهریزک، فضای بازداشتگاه کهریزک بسیار غیربهداشتی بوده و بوی تعفن تمامی قرنطینه را فرا گرفته بود و در صورت درخواست بازداشت‌شدگان برای اعزام به بهداری به درخواست آنان توجهی نمی‌شده و کسانی که به بهداری اعزام شده‌اند مداوای صحیح و اصولی در مورد آنان انجام نگرفته و حتا داروهای تجویز شده توسط پزشک به آنان تحویل نشده است.

۱-۱٤. قرنطینه فاقد فرش و موکت بوده و همگی افراد، پابرهنه در آن تردد داشته‌اند و شرائط غیربهداشتی موجود در آن، موجب عفونت چشم تمامی بازداشت‌شدگان گردیده و بعضی از آنان حالت غش داشته و از دهان آنان کف خارج می‌شده است.

۱-۱۵. حسب اعلام شکات، چند نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش که به همراه آنان در قرنطینه بوده‌اند به صورت نیمه‌عریان و بعضاً عریان در بین آنان در قرنطینه تردد می‌کردند که این امر نیز حاکی از بی‌توجهی مسؤولین بازداشتگاه نسبت به مسائل شرعی و اخلاقی در بازداشتگاه می‌باشد.

۱-۱٦. در بازداشتگاه امکانات و فضای لازم جهت اقامه نماز و انجام فرائض دینی موجود نبوده است.

۱-۱۷. خانواده متهمین بازداشت‌شده از زمان دستگیری تا زمان انتقال آنان به زندان اوین در سردرگمی و ناراحتی به سر برده و از دستگیری و بازداشت بودن فرزندان خود اطلاعی نداشته‌اند و همین موضوع باعث مراجعه خانواده‌ها به پزشکی قانونی، دادسراها، بیمارستان‌ها و مراکز درمانی جهت اطلاع از وضعیف فرزند خود شده است. در حالی که از تمامی بازداشت‌شدگان دو آدرس و دو شماره تلفن در زمان پذیرش آنان اخذ شده است ولیکن اقدامی صورت نگرفه است

۱-۱۸. آثار ضرب و جرح بر روی بدن بعضی از بازداشت‌شدگان علی‌رغم گذشت چند ماه از تاریخ ضرب و جرح آنان در کهریزک در زمان رسیدگی در دادسرا مشهود بود و پزشکی قانونی نیز در گواهی‌های صادره، آثار ضرب و جرح را تأیید کرده است. (صفحات ٦۲۹، ٦۳۹، ۷۸٦، ۸۷۸، ۹۷۸ و...)

۱-۱۹. مأمورین بدرقه بازداشت‌شدگان از کهریزک به زندان اوین (از جمله ستوان گنج‌بخش و استوار رهسپار) علیرغم اینکه سایر بازداشتی‌ها وخیم بودن و حال بعضی از بازداشت‌شدگان را به مأمورین مراقب تذکر می‌دهند لیکن آنان نسبت به وضعیت جسمانی و حال عمومی آنان بی‌توجه بوده و به ایشان اهانت می‌کردند.

۱-۲۰. مأمورین بدرقه فوق از دادن آب به بازداشت‌شدگان امتناع نموده و پس از رسیدن به اوین نیز مرحوم روح‌الامینی قبل از تحویل به زندان اوین به حالت کما رفته که بازهم ستوان گنج‌بخش با بی‌توجهی با موضوع برخورد کرده است.

۱-۲۱. سرهنگ کمیجانی که از ایراد ضرب و جرح بازداشتی‌ها توسط مأمورین مطلع بوده، پس از فوت یک نفر از بازداشتی‌ها به نام امیر جوادی‌فر برای شانه خالی کردن از بار مسؤولیت و تلقین این موضوع که علت فوت وی منتژیت بوده و با مراجعه به دکتر فرهمندپور رئیس بهداری فاتب از وی می‌خواهد که علت فوت مرحوم جوادی‌فر را بیماری منتژیت و محل فوت وی را داخل بازداشتگاه کهریزک اعلام نماید حتا برای انجام این کار، امضاء متن از قبل آماده شده‌ای را از دکتر فرهمندپور تقاضا می‌کند لیکن نامبرده از امضاء برگه مذکور امتناع نموده و متعاقباً سرهنگ طوماری مسؤول دفتر سردار رجب‌زاده با دکتر فرهمندپور تماس تلفنی گرفته و از وی می‌خواهد که آن برگه را امضاء نماید که باز هم سرهنگ فرهمندپور امتناع نموده و به همین لحاظ سرهنگ کمیجانی به پزشک وظیفه پوراندرجانی که در بهداری کهریزک شاغل بوده مراجعه و از وی می‌خواهد که برگه را امضاء نماید که وی نیز از انجام درخواست رئیس زندان امتناع می‌کند.

در نهایت، نامه‌ای برخلاف واقع خطاب به دادستان عمومی و انقلاب تهران توسط سرهنگ فلاح تهیه و به امضاء سرهنگ کمیجانی می‌رسد دائر بر اینکه «۱. محسن روح‌الامینی پس از تحویل به زندان اوین در جمع سایر متهمین در قرنطینه دچار تشنج گردید، و توسط بهداری زندان به بیمارستان شهدای تجریش منتقل می‌گردد. ۲. بنا به تشخیص هر سه بیمارستان مهر، شهدای تجریش و لقمان هر سه متهم در اثر مبتلا به بیماری منتژیت فوت نموده‌اند و علت فوت آنان بیماری مذکور تشخیص و اعلام شده است. ۳. بهداری بیمارستان کهریزک نیز در خصوص تشخیص علت اولیه فوت متهم جوادی‌فر مشکل تنفسی و منتژیت و همچنین ایست قلبی اعلام نموده است. ٤. هیچ‌گونه ضرب و شتمی در خصوص متهمین در زندان صورت نگرفته است.» (صفحه ۲٦۹۱ و ۲٦۹۲ و جلد ١٤ پرونده)

همچنین متهمین فلاح و کمیجانی مدعی هستند که متن نامه خلاف واقع توسط دادستان سابق عمومی تهران آقای سعید مرتضوی به آنان داده شده است و آقای مرتضوی از آنان خواسته است که چنین گزارشی را به دلیل مصلحت به دادستان عمومی تهران ارائه نمایند. (صفحه ۱۸۱٤ جلد ۹ پرونده) و نیز به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد ۱۰ پرونده سرهنگ فلاح مدعی است که از دفتر دادستان تهران با دفتر سردار رجب‌زاده تماس گرفته و موضوع و خواسته دادستان تهران را به ایشان منتقل نموده و سردار رجب‌زاده دستور داده که با ایشان همکاری شود.

۲. چگونگی پذیرش بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات در زندان کهریزک:

۲-۱. در مورخ ۸۸/۳/۲۵ فردی به نام مسعود میررضوی به عنوان اولین نفر از بازداشت‌شدگان حوادث پس از انتخابات از طریق پلیس امنیت فاتب به زندان کهریزک تحویل گردیده و در مورخه ۸۸/٤/۲۰ از زندان آزاد شده است. مشارٌ إلیه در زمان بازداشت در بندهای متفاوت در کنار بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش نگهداری می‌شده است.

۲-۲. در مورخ ۸۸/۳/۲۹ تعداد ۱۱ نفر از بازداشت‌شدگان حوادث اخیر تهران (قبل از ۱۸ تیر) به نام‌های حسام کمانگر، امیر ارسلان محمدزاده، حسین محمودی، امین شفیعی، علی عظیمی، آروین علیزاده، محمدرضا منیری، حسن رزاقی، سید ابوذر موسوی، ستار رحیمی، اکبر عزتی نیز به این بازداشتگاه اعزام و بعد از گذشت ۱۱ روز در مورخه ۸۸/٤/٦ به زندان اوین منتقل شده‌اند. نامبردگان در مدت حضور در کهریزک به همراه ۲٦ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش در بند ۳ نگهداری شده‌اند.

۲-۳. مجددا در مورخ ۸۸/۳/۲۹ دو نفر به نام‌های پوریا حسین و مهدی محمدی‌فر به بازداشتگاه کهریزک معرفی و بازداشت و در تاریخ ۸۸/٤/٦ به زندان اوین منتقل شده‌اند. یادشدگان نیز در بندهای بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش نگهداری شده‌اند.

۲-٤. در مورخ ۸۸/٤/۳ نیز ۹ نفر به نام‌های امیرحسین بابایی، امیر سهرابی، یعقوب سلیمی، نیما نخستین، رامین آقازاده قهرمانی، مجید نخستین، حجت درویشی، مجید سهرابی، سامان ابوذری به زندان کهریزک اعزام و بازداشت و در تاریخ ۸۸/٤/٦ به زندان اوین منتقل و در تاریخ ۸۸/٤/۸ از زندان اوین آزاد شده‌اند.

۲-۵. در ساعت ۳۰:۱۵ مورخ ۸۸/٤/۱۹ ابتدا تعداد ۲۲ نفر به نام‌های مرتضی محمدی‌پور، امیر اصغری، مهدی پورشابومی، مرتضی سهرابی، علی بخشایشی، حامد پولادی، شهرام کردستانچی، حافظ محتاج، وحید وکیلی، سیاوش یوسف‌شاهی، بهمن امیدوار، بهزاد انصاری، نادر احمدی، امیر

آقچه‌لو، محمد آقا بالازاده، نادر جولانی، میلاد حق‌پور، علیرضا اردلان، محمدرضا میرزاعلی‌اکبر، سجاد نورمحمدآبادی، فرامرز مفاخری، داود منصوری از طریق پلیس امنیت تحویل زندان کهریزک شده‌اند. نامبردگان پس از پذیرش به چند دسته تقسیم و بندهای افراد یازداشت‌شده تحت عنوان اراذل و اوباش نگه‌داری شده‌اند.

۲-۶. مجددا در ساعت ۳۰:۱۸ همان تاریخ یعنی ۸۸/٤/۱۹ تعداد ۱۱۸ نفر از بازداشت‌شدگان ۱۸ تیرماه (که اسامی آنها در دفتر ثبت وقایع زندان ثبت شده است) از طریق پلیس امنیت به بازداشتگاه کهریزک منتقل و در قرنطینه بازداشت شده‌اند.

۲-۷. در ساعت ۰۰:۲۲ همان تاریخ ۸۸/٤/۱۹ تعداد ۵ نفر دیگر به اسامی یوسف امامی، حامد نادری، احمد زمانپور، سجاد آبادی‌آذر و شهرام رضایی از طریق پلیس امنیت تحویل بازداشتگاه کهریزک و بازداشت شده‌اند.

۲-۸. تعداد ۱٤۵ نفری که طی سه مرحله در مورخه ۸۸/٤/۱۹ به بازداشتگاه کهریزک معرفی شده‌اند، بعد از گذشت ۵ روز در مورخه ۲۳ تیرماه ۸۸ به دستور معاون امنیتی دادستان عمومی و انقلاب تهران، به زندان اوین منتقل شده‌اند که تعداد ۳ نفر از آنان فوت نموده‌اند.

۳. اظهارات شکات و مطلعین درباره موضوع ضرب و جرح بازداشت‌شدگان:

در پی فوت تعداد سه نفر از بازداشت‌شدگان و همچنین آزادی تدریجی متهمان دستگیر شده حوادث اخیر، علاوه بر اولیاء دم سه نفر از فوت‌شدگان تعداد ۹۸ نفر از بازداشت‌شدگان به عنوان شاکی طرح شکایت نموده‌اند.

شکات مدعی هستند که در بدو ورود به کهریزک توسط افسر نگهبان وقت مورد اهانت و ضرب و جرح قرار گرفته و در انظار عمومی عریان شده‌اند و سپس آنان را به داخل قرنطینه ٦۵ متری دلالت نموده و ۳۷ نفر از بازداشت‌شدگان تحت عنوان اراذل و اوباش را به آنان اضافه کرده‌اند. همچنین شکات مدعی‌اند که امکانات انجام فرائض دینی و واجبات شرعی مانند نماز در طول مدت بازداشت برای آنان فراهم نبوده و وضعیت تغذیه آنان بسیار نامناسب بوده است بنحویکه در هرروز فقط دو وعده غذا به آنان مقداری نان و یک عدد سیب‌زمینی می‌داده‌اند و آب شرب آنان نیز وضعیت غیربهداشتی داشته است.

یکی از شکات به نام میرمسعود رضوی طی دادخواهی تقدیمی اعلام نموده است که افسر نگهبان وقت وی را پس از پذیرش در محوطه خارج از بازداشتگاه، در داخل گودالی تا نزدیک کمر دفن نموده و از ساعت ۲۰ مورخ ۸۸/۳/۲۵ الی ٦ صبح ۸۸/۳/۲٦ به مدت ۱۰ ساعت بدون آب و غذا و نگهبان در داخل گودال مدفون نگه داشته است. در تحقیقات به عمل آمده از افسر نگهبان (استوار حسینی‌فر) نامبرده معترف به انجام عمل ارتکابی خود به دستور رئیس بازداشتگاه کهریزک شده است. اما در مواجه حضوری از اظهارات قبلی خود عدول و به شرح برگه ۲۲٦۰ پرونده اظهار نمود که بدون دستور و فقط به خاطر ناراحتی اعصاب خود، اقدام به این عمل کرده است.

لازم به توضیح است که تعداد ۵۱ نفر از شکات در مرحله تحقیقات بازپرسی اعلام رضایت نموده‌اند ولیکن اولیاء دم سه نفر از کشته‌شدگان و بقیه شکات تقاضای رسیدگی کردند. شکایت پرونده آقایان مرتضی سهرابی به شرح (ص ۹۲ ج۱)، حامد نادری (ص۹٦ ج۱)، حامد پولادی (ص۹۷ ج۱)، سامان محامی (ص۹۷ ج۱)، محمدحسین رشیدنیا (ص۲۰۹ ج۲)، نیما وزیری (ص۲۱۱ ج۲)، فرید ابراهیم‌زاده (ص۲۱۷ جلد۲)، عماد یگانه (ص ۲۵۸ ج۲)، حامد صدرالدینی (ص ۲۷٤ ج۲)، داود منصوری (ص۲۷۷ ج۲)، شاهین فتحی (ص۲۹۲ ج۲)، رضا ذوقی (ص۳۷۸ ج۲)، حسین امامی طالقانی (ص٤۱۱ ج۲)، امیر آقچه‌لو (ص۵۸۸ ج۳)، مسعود علیزاده (ص۵۷٦ ج۳)، میلاد حسینی (ص٦۸۳ ج٤)، سید اشکان خراسانی (ص٦۳۷ ج٤)، میثم کارگر(ص ٦٤۳ ج٤)، علی نجاری (ص ٦۸۱ ج٤)، علیرضا حسینیان (ص۷۲۰ ج٤)، هومن رجبی (ص۷۲٦ ج٤)، هاتف سلطانی (ص۷۳۰ ج٤)، طاها زینالی (ص۷۳۵ ج٤) مهدی بهمن‌زاده (ص۸٤۹ ج۵)، رضا احمدی (ص۷۵۱ ج٤)، سامان گنجی (ص ۸۵٤ ج۵)، علیرضا اصفهانی (ص ۸٦۸ ج۵)، نادر نجفی (ص ۱۱۳۹ ج٦)، پیمان شهنابی (ص ۱۱۵٤ ج٦)، محمد محمدپور(ص۱۲۷۰ ج۹)، حسین نصر اصفهانی (ص۱۰۲۹ ج۱۰)، داود منصوری (ص۱۱۸٦ ج۹، فرامرز مفاخری (ص ۹۰ ج۱)، حسین باغبان (ص ۱۵۵ ج۱)، سامان محامی (ص ۲۲۲ ج۲)، رضا ابراهیم‌راد (ص۲۳۹ ج۲)، مهدی ملکی (ص۳٤۹ ج۲)، علی‌اکبر خوش‌اخلاق (ص۳۸۰ ج۲)، محمد فرخی یگانه (ص٤۹۹ ج۳)، حامد زندی‌فر (ص۵۰۵ ج۳)، محمد صادقلو (ص۷٦٦ ج٤)، حمید حجارها (ص۷۸۱ ج٤)، محمد محمدی (ص۸۱۵ ج۵)، احمد زمانپور (ص۷٤٤ ج۵)، صادق صولتی (ص۱۱۲۸ جلد ٦) و محمد فرخی یگانه (ص٤۹۹ ج۳) ضرب و جرح با باتوم، مشت و لگد و کمربند و لوله پی‌وی‌سی و برخوردهای فیزیکی و تنبیهات بدنی مانند حرکات به شکل کلاغ‌پر و پامرغی با پای برهنه و حرکت با چهار دست و پا بر روی آسفالت داغ در وقت ظهر توسط متهمان مذکور را مورد تأیید قرار داده‌اند. ضمناً خلاصه اظهارات نامبردگان فوق در صفحات ٤۰ الی ۹۲ قرار مجرمیت ذکر شده است. همچنین اولیاء دم سه نفر از فوت‌شدگان نیز تقاضای قصاص نموده‌اند. (صفحات ٦۸۹، ۱۱۲۳ و ۱۱۷٤ پرونده)

۴– مشخصات خلاصه وضعیت و علت فوت کشته‌شدگان:

۴-۱. مرحوم محسن روح‌الامینی متولد سال ۱۳۶۳ و ۲۵ ساله در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ توسط دادسرای امنیت تهران با قرار بازداشت موقت به بازداشتگاه کهریزک معرفی و بازداشت می‌گردد. وضعیت جسمانی وی به دلیل ضرب و جرح در کهریزک، بسیار نامساعد بوده و مأمورین مراقب وی نه تنها به این موضوع توجه نکرده بلکه وی را مورد اهانت قرار داده‌اند به نحوی که یادشده قبل از تحویل به زندان اوین در تاریخ ۸۸/٤/۲۳، در اثر شدت آثار ناشی از صدمات و شرائط نامطلوب نگهداری در بازداشتگاه کهریزک به حالت کما رفته و مأمورین مراقب، با تعلل و تأخیر غیرقابل توجیه، ناگزیر وی را به بیمارستان شهدای تجریش منتقل و هویت وی را برخلاف واقع مجهول‌الهویه اعلام نموده‌اند که نامبرده در ساعت ٦:۱۰ صبح مورخه ۸۸/٤/۲٤ در بیمارستان فوت می‌نماید. درگزارش معاینه جسد به شرح صفحات ٦٥٥، ٦٥٦ و ٦٥٧ جلد ٤ پرونده آثار ضربات و جراحات و صدمات متعدد در جسد مشاهده و گواهی شده است و کمیسون پزشکی قانونی مرکب از ۱۳ نفر پزشکان متخصص، ضمن تأیید آثار متعدد ضرب و جرح بر روی جسد، علت فوت وی را چنین اعلام نموده‌اند: به دنبال استرس‌های فیزیکی و روحی شامل صدمات متعدد جسمانی و شرائط بد نگهداری نامبرده دچار یک واکنش التهابی حاد سیستمیک گردیده که منجر به نارسایی ارگان‌های حیاتی متعدد شده و نهایتاً فوت نموده است. ضمناً با عنایت به آزمایش‌های انجام شده در بیمارستان و گزارش آسیب‌شناسی دلیلی بر وجود عفونت منتشر خونی و مننژیت احراز نگردید و با توجه به شرح فوق علت فوت عوارض ناشی از صدمات متعدد جسمانی متعاقب اصابت جسم سخت تعیین می‌گردد.» (ص٦٥٠ جلد ٤)

متعاقباً کمیسیون پزشکی قانونی مرکب از ۷ نفر از پزشکان متخصص پزشکی قانونی در پاسخ استعلام بازپرس، علت فوت وی را مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت اعلام کرده‌اند. (ص۲۲۵۰ جلد ۱۱)

۴-۲. مرحوم امیر جوادی‌فر متولد ۱۳٦۳، ۲۵ ساله در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ توسط دادسرای امنیت تهران با قرار بازداشت موقت به بازداشتگاه کهریزک معرفی و بازداشت می‌گردد. وضعیت جسمانی و حال عمومی وی به دلیل ضرب و جرح در حین دستگیری و همچنین ضرب و جرح در بازداشتگاه کهریزک نامساعد بوده است. وی در تاریخ ۸۸/٤/۲۳ در ساعت ۱۲:۱۵ در حین انتقال از کهریزک به زندان اوین در داخل اتوبوس به لحاظ شرائط بد ناشی از نگهداری در بازداشتگاه و صدمات بدنی وارده فوت می‌نماید. در گزارش معاینه جسد به شرح صفحات ٦٥۳ و ٦٥٤ جلد ٤، آثار ضرب و جرح و صدمات متعدد در جسد وی مشاهده و گواهی شده است و کمیسیون ۱۳ نفره پزشکی قانونی نیز پس از تأیید آثار ضرب و جرح متعدد روی جسد، علت مرگ وی را صدمات متعدد نسوج نرم و عوارض ناشی از آن در اثر اصابت جسم سخت تعیین نموده است. (ص٦٥۲ جلد٤)

کمیسیون ۷ نفره پزشکی قانونی در پاسخ استعلام بازپرس، علت فوت وی را مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت اعلام کرده است. (ص۲۲۵۱ جلد ۱۱)

۴-۳. مرحوم محمد کامرانی متولد ۱۳۷۰، ۱۸ ساله در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ توسط دادسرای امنیت تهران با قرار بازداشت موقت به بازداشتگاه کهریزک معرفی و بازداشت می‌گردد. مشارٌ إلیه پس از تحمل ٤ روز بازداشت در کهریزک در اثنای اعزام و تحویل به زندان اوین به حالت کما رفته و ابتدا به بیمارستان لقمان حکیم اعزام سپس توسط پدرش به بیمارستان مهر منتقل و در تاریخ ۸۸/٤/۲۵ فوت نموده و در گزارش معاینه جسد آثار ضرب و جرح و صدمات متعدد بر روی جسد وی مشاهده و گواهی شده است. (ص٦٥۹ جلد ٤)

کمیسیون ۱۳ نفره پزشکی قانونی پس از تأیید آثار ضرب و جرح بر روی جسد آن مرحوم علت مرگ را نارسایی حاد کلیوی ناشی از آسیب متعدد نسوج عضلانی به دنبال اصابت جسم سخت اعلام نموده است. (ص٦٥۱ جلد٤)

کمیسیون ۷ نفره نیز در پاسخ استعلام بازپرس، مجموع صدمات و جراحات وارده طی ۷۲ ساعت قبل از فوت را علت مرگ وی اعلام نموده است. (ص ۲۲٤۹ جلد۱۱)

۵. نتیجه تحقیق از متهمان:

۵-۱. سرهنگ دوم فرج کمیجانی، رئیس بازداشتگاه کهریزک

نامبرده علی‌رغم محدودیت ظرفیت بازداشتگاه، دستور پذیرش بازداشت‌شدگان حوادث اخیر را صادر و علت آن را دستور سردار رجب‌زاده، که از طریق سرهنگ عامریان به وی ابلاغ شده، اعلام نموده است. وی حسب اقاریر مأمورین و اظهار شاکیان، دستور ضرب و جرح بازداشت‌شدگان را صادر نموده است. سرهنگ یادشده در تحقیقات به عمل آمده اظهار داشته کلیه مسؤولین بازرسی فاتب در جریان وضعیت بازداشتگاه کهریزک بوده و اقدامان با هماهنگی آنان انجام می‌شده است. نامبرده در مورد علت عدم تغذیه کافی برای بازداشت‌شدگان ضمن اعلام اینکه تصمیم در این خصوص با سلسله مراتب فرماندهی بود اظهار داشته آنجا بازداشتگاه نبوده، کثافتخانه درست کرده بودند و روزانه دو تانکر آب در اختیار بازداشتگاه می‌گذاشتند و دو وعده غذا برای بازداشتی‌ها می‌فرستادند. نامبرده معترف است که به دستور سرهنگ فلاح نامه‌ای خطاب به دادستان عمومی وقت تهران صادر و ارسال نموده و برخلاف واقع گزارش کرده که: «بر اساس اعلام بیمارستان مهر و شهدای تجریش و لقمان، هر سه متهم در اثر بیماری مبتلا به منتژیت فوت نموده‌اند و علّت فوت آنان بیماری منتژیت بوده و بهداری زندان کهریزک نیز علت اولیه فوت جوادی‌فر را منتژیت و ایست قلبی اعلام نوده است و هیچ‌گونه ضرب و شتمی در خصوص متهمین در زندان صورت نگرفته است.»
همچنین حسب محتویات پرونده و گواهی گواهان نامبرده با حضور در بازداشتگاه، شخصاً شاهد ایراد ضرب و جرح آنان توسط مأمورین بازداشتگاه بوده است. (برگ‌های ۱۰۰۵، ۸۹۷، ۹۹۳، ۹۹۷، ۱۲۱۵، ۱۸۴۸، ۱۵۶۳، ۱۷۲٤، ۲٤۱٤ الی ۲٤۱۷ جلد ۱۲ پرونده)

۵-۲. استوار خمیس‌آبادی، افسر نگهبان مورخ‌های ۲۰ و ۸۸/٤/۲۳
نامبرده در ظهر مورخ ۸۸/٤/۲۰ بازداشت‌شدگان را در ساعت ۱۳:۰۰ از قرنطینه خارج نموده و پابرهنه بر روی آسفالت داغ، پامرغی، کلاغ‌پر و چهار دست و پا می‌برده و برخی از آنان را مجبور می‌کرده که بر روی کمر یکدیگر سوار شده و هرکس سرپیچی می‌کرد او را با لوله پی.وی.سی کتک می‌زده و مدعی است که سرهنگ کمیجانی به وی دستور ضرب و جرح بازداشتی‌ها را داده است و بعضی از بازداشت‌شدگان نیز این موضوع را گواهی کرده‌اند.
استوار یادشده ۳ تن از بازداشت‌شدگان به نام‌های مسعود علیزاده، سامان محامی و احمد بلوچی را در ساعت ۲۲:۰۰ همان تاریخ به بهانه اخلال در نظم از قرنطینه خارج نموده و به شدت مورد ضرب قرار داده و دستور آویزان نمودن آنان از پا و ضربه زدن با لوله به آنان را داده است. و خود نیز به همراه محمد کرمی (متهم ردیف یازدهم) و ستوان گنج‌بخش هر ۳ نفر را مورد ضرب و جرح قرار داده است. (برگ‌های ۱٦٦، ۹۲۷ جلد ۵، ۱۱٦۳ جلد ٦، جلد ٦ ۱۳۵٤ جلد ۷، ۱۷۸۹ جلد ۹ و ۸۹۳ پرونده)
استوار خمیس‌آبادی در تحقیقات به عمل آمده به شرح برگه ۹۳۳ جلد ۵ پرونده صراحتاً به اقدامات و ایراد ضرب و جرح بازداشت‌شدگان اعتراف و اقرار نموده و اظهار داشته که سرهنگ فلاح مسؤول بازرسی فرماندهی انتظامی تهران بزرگ و سرهنگ کمیجانی و رئیس بازداشتگاه به وی دستور و تذکر داده‌اند که بدون ترحم و با خشونت با زندانیان برخورد نماید و الا وی را توبیخ و تنبیه انضباطی خواهند نمود. علاوه بر آن متهم به شرح صفحه ۱٦٦ جلد ۱ و در مواجهه حضوری با تعدادی از شکات به شرح صفحات ۸۹۳ و ۹۲۷ جلد ۵ و صفحات ۱۱٦۵، ۱۱٦۷، ۱۲۱۹ جلد ٦ و صفحه ۱۳۵٤ جلد ۷ و صفحه ۱۷۸۸ و ۱۷۹۰ جلد ۹ و صفحه ۲۳٦۱ جلد ۱۲ ایراد ضرب و جرح بازداشت‌شدگان را قبول نموده است.

۵-۳. استوار ابراهیم محمدیان، افسر نگهبان مورخ ۱۹ و ۸۸/٤/۲۲
یادشده حسب محتویات پرونده در مورخ ۸۸/٤/۱۹، بازداشت‌شدگان را در زمان پذیرش عریان نموده و آنان را مورد ضرب و جرح قرار داده است. وی در تحقیقات به عمل آمده، صراحتاً به ایراد ضرب و جرح اعتراف نموده و مدعی است این اقدامات را حسب روش جاری بازداشتگاه انجام داده است. (برگ‌های ۱۰۰۲، ۹۳٦ الی ۹٤٤ جلد ۵ و ۱۳۵۹ جلد ۷ پرونده)
نامبرده در مورخ ۸۸/٤/۲۲ نیز افسر نگهبان بوده و بازداشت‌شدگان را جهت آمارگیری از قرنطینه خارج و آنان را به همراه محمد کرمی با لوله پی.وی.سی مورد ضرب و جرح قرار داده است. علاوه بر آن متهم به شرح اوراق ۸۸۹ جلد ۵ پرونده و در مواجهه حضوری با تعدادی از شکات به شرح صفحه ۹۳٦ جلد ۵ و صفحه ۱۳۵۸ جلد ۷ و صفحه ۲۳٦۰ جلد ۱۲ ایراد ضرب و جرح بازداشت‌شدگان را پذیرفته است.

۵-٤. غیرنظامی محمدرضا کرمی (معروف به محمد طیفیل)
یاشده از افراد بازداشت‌شده تحت عنوان اراذل و اوباش و سابقه‌دار است که توسط رئیس زندان سرهنگ کمیجانی به عنوان سروکیل بند بازداشتگاه انتخاب شده است. در تحقیقات به عمل آمده اعتراف نموده است که حسب دستور مسؤولین زندان، ضمن اهانت به بازداشت‌شدگان با

لوله پی.وی.سی آنان را مورد ضرب و جرح قرار داده و سه نفر از بازداشت‌شدگان به نام‌های مسعود علیزاده، سامان محامی و احمد بلوچی را با آویزان نمودن از پا، تنبیه بدنی کرده است. وی به بهانه‌های واهی بازداشت‌شدگان را مورد اهانت و آزار و اذیت قرار می‌داده است. (برگ‌های ۱۳٤۸ و ۲٤۰۷ الی ۲٤۰۹ پرونده) نامبرده در تاریخ‌های ۸۸/٤/۱۹ الی ۸۸/٤/۲۳ به همراه افسر نگهبان وقت، کلیه بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار می‌داده است. متهم به شرح صفحات ۷۷۰ جلد ٤ و ۲٤۰۷ جلد ۲ ایراد ضرب و جرح نسبت به یکی از شکات اعتراف دارد. ضمناً یادشده در مواجهه حضوری با تعدادی از شکات به شرح صفحه ۷۸۲ جلد ٤ ایراد ضرب و جرح آنان را پذیرفته است.

۵-۵. سرهنگ روان‌بخش فلاح، رئیس بازرسی فاتب:

یادشده معترف است که در مورخه ۸۸/٤/۱۹ در پی تماس تلفنی از دفتر سردار رجب‌زاده مبنی بر پذیرش بازداشت‌شدگان اغتشاشات اخیر در زندان کهریزک موضوع دستور سردار رجب‌زاده را به سرهنگ عامریان ابلاغ کرده است. همچنین نامبرده معترف است که پس از هماهنگی با سردار رجب‌زاده به دستور دادستان عمومی تهران نامه‌ای خلاف واقع در خصوص علت فوت متوفیان و عدم ضرب و شتم بازداشت‌شدگان تنظیم نموده و این نامه را جهت امضاء تحویل سرهنگ کمیجانی داده است. (برگ‌های ۱۰۱۵، ۱۱۵۸، ۱۸۱٤ الی ۱۸۱٦، ۲٤۵۸ و ۲٤۵۹ و نیز صورتجلسه مواجهه حضوری بین سردار رجب‌زاده و سرهنگ فلاح به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد دهم پرونده)

سرهنگ فلاح به شرح برگه ۱۸۱٤ جلد ۹ پرونده معترف است که آقای مرتضوی دادستان وقت تهران از وی خواسته که چنین نامه‌ای به لحاظ مصلحت تنظیم شود و نامه را آقای مرتضوی برای مشارٌ إلیه دیکته کرده است.

۵-٦. سرهنگ محمد عامریان، رئیس عملیات بازرسی فاتب

نامبرده معترف است که در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ به دنبال تماس تلفنی آجودان فرماندهی انتظامی تهران بزرگ مبنی بر ابلاغ دستور رجب‌زاده و همچنین پس از تماس تلفنی سرهنگ فلاح رئیس بازرسی فاتب، دستور پذیرش بازداشت‌شدگان را علیرغم فقدان فضای مناسب و استاندارد در کهریزک به افسر نگهبان وقت داده است. وی در تاریخ ۸۸/٤/۲۱ در کهریزک حاضر شده و علیرغم اینکه بر حسب اظهارات سرهنگ کمیجانی به شرح برگه ۲۳۱٤ و ۲٤٤۰ جلد ۱۲ پرنده به همراه سرهنگ کمیجانی از قرنطینه بازدید به عمل آورده و اطلاع از اینکه بازداشت‌شدگان از نظر آب، غذا، بهداشت و درمان در وضعیت اسفناکی به سر می‌برند داشته لیکن اقدام موثری جهت رفع مشکلات بازداشت‌شدگان به عمل نیاورده است. (برگ‌های ٤۳۱، ۱۰۰۷، ۱۱۵٦، ۱۷۲۱، ۲٤۳٤ و ۲٤۳۵ جلد ۱۲ پرونده و صورتجلسه مواجهه حضوری بین سرهنگ عامریان، کمیجانی، گنج‌بخش و محمدیان به شرح برگه ۲٤۳۸ الی ۲٤٤۰ جلد ۱۲ پرونده)

۵-۷. سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده، فرمانده انتظامی تهران بزرگ

نامبرده در تحقیقات به عمل آمده اختصاراً عنوان نموده که روش جاری تعیین شده از قبل در خصوص رفتار با بازداشت‌شدگان مورد تأیید وی نبوده است، لذا مشارٌ إلیه در اردیبهشت ۸۸ دستور داده که هیچ‌یک از مأمورین حق ضرب و جرح بازداشتی‌ها را ندارند. وی در طول مدت فرماندهی تا تعطیلی بازداشتگاه یک نوبت از کهریزک بازدید نموده است. سرتیپ رجب‌زاده با توجه به اینکه مسؤولیت فرماندهی انتظامی تهران بزرگ را بر عهده داشته و بازداشتگاه نیز زیر نظر بازرسی فرماندهی مذکور اداره می‌شده است توضیحات و توجیهات قابل قبولی را برای رفع مسؤولیت از خود ارائه ننموده است.

در خصوص دستور گزارش خلاف واقع، صورتجلسه مواجهه حضوری بین سرهنگ فلاح و سرتیپ رجب‌زاده به شرح برگه ۱۹۸۵ جلد ۱۰ پرونده حاکی از این است که به دستور سرتیپ رجب‌زاده، سرهنگ فلاح نامه گزارش خلاف واقع را تنظیم و با امضای سرهنگ کمیجانی نزد دادستان وقت تهران ارسال نموده است. (برگ‌های ۱۳۰۰، ۱۵۰۲ الی ۱۵۰٦ و ۱۹۸۷ جلد ۱۰ پرونده)

۵-۸. ستوان کاظم گنج‌بخش، کمک افسر نگهبان مورخ ۸۸/٤/۱۹

یادشده در حین پذیرش افراد بازداشتی در مورخ ۸۸/٤/۱۹ آنان را مورد ضرب و فحاشی قرار داده و در شب مورخ ۸۸/٤/۲۰ نیز به همراه استوار خمیس‌آبادی، مسعود علیزاده را از قرنطینه خارج نموده مورد ضرب و جرح قرار می‌دهد. همچنین نامبرده مأمور بدرقه بازداشت‌شدگان از کهریزک به زندان اوین بوده که علی‌رغم وضعیت نامناسب جسمانی بازداشت‌شدگان با آنان برخورد مناسبی نداشته است. در تحقیقات

به عمل آمده، شهود مراتب مذکور را مورد گواهی قرار داده‌اند. (برگ‌های ۸۹۹ جلد ۵، ۱۲۱۷، ۸۱۱ الی ۸۱۳ جلد ٤، ۲٤۲۵ و ۲٤۲٦ جلد ۱۲ پرونده)

۵-۹. استوار اکبر رهسپار، کمک افسر نگهبان مورخ ۸۸/٤/۱۹
یادشده از مأمورین بازداشتگاه کهریزک بوده که در تاریخ ۸۸/٤/۱۹ به عنوان کمک افسر نگهبان وقت، در زمان پذیرش، بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار داده است. وی در مورخه ۸۸/٤/۲۳ نیز به عنوان مأمور بدرقه بازداشت‌شدگان به زندان اوین بوده است که در زمان انتقال ضمن بدرفتاری و فحاشی به متهمان علیرغم وخیم بودن حال مرحوم جوادی‌فر در داخل اتوبوس و با وجود تذکر و تقاضای مکرر سایر افراد، هیچ اقدامی جهت انتقال وی به اورژانس انجام نمی‌دهد که در نهایت، امیر جوادی‌فر در داخل اتوبوس فوت نموده و پس از آن جسد را با یک خودروی ون به بازداشتگاه کهریزک برمی‌گردانند.
یادشده به ایراد ضرب و جرح متهمان اعتراف نموده است و در تحقیقات به عمل آمده شهود به موارد فوق گواهی داده‌اند. (برگ‌های ٦۰۱، ۸۲٤، ۱۰۰۲، ۱۳۷۹، ۱۸٤۰ پرونده)

۵-۱۰. استوار حمید زندی، افسر نگهبان مورخ ۸۸/۳/۲٦
یادشده بازداشتی‌ها را هنگام پذیرش عریان نموده و آنها را مورد اهانت و ضرب و جرح قرار داده است. مشارٌ إلیه به عریان نمودن متهمان برابر روش جاری و ضرب و جرح متهمان اعتراف نموده است. (برگ‌های ۹۱۹، ۱۰۳۷، ۱۷٦٦، ۱۷۷۲، ۲٤۲۰ و ۲٤۲۱ جلد ۱۲ پرونده)

۵-۱۱. استوار مجید وروایی، جمعدار بازداشتگاه
یادشده که جمعدار زندان کهریزک بوده حسب اظهارات و ادعای تعدادی از شکات در تاریخ ۸۸/٤/٦ بازداشت‌شدگان را در هنگام انتقال به زندان اوین مورد ضرب و جرح و اهانت قرار می‌داده است که با عنایت به اظهارات شهود و مطلعین به شرح صفحات ۲۳۳۱ الی ۲۳۳٦ جلد ۱۲ اتهام وی محرز و انکار نامبرده بلاوجه می‌باشد.

۵-۱۲. گروهبان مهدی حسینی‌فر افسر نگهبان وقت مورخ ۸۸/۳/۲۵
یادشده در تحقیقات به عمل آمده صریحاً اعتراف نموده که یکی از متهمین حوادث اخیر به نام سید مسعود رضوی را به قصد تهدید و ارعاب به محوطه آزاد خارج از بازداشتگاه برده و داخل گودالی انداخته و اطراف بدنش را با خاک پوشانده و سپس او را در همان مکان بدون محافظ رها نموده و روز بعد او را از لای خاک و سنگ گودال بیرون آورده است. وی همچنین به ایراد ضرب و جرح سایر بازداشت‌شدگان اعتراف نموده است. (برگ‌های ۹۲٦، ۹۹٦، الی ۹۹۸، ۱۲٤۱، ۱۲۳٤، ۱۷۸۰، ۱۵۱٦، ۱٦۹۷، ۱۷۰۵، ۲٤۲۲ و ۲٤۲۳ پرونده)

ج) دلایل اتهامات انتسابی به متهمان:

۱. موضوع قتل منتسب به استوار محمد خمیس‌آبادی، استوار ابراهیم محمدیان و غیرنظامی محمدرضا کرمی:

با عنایت به محتویات پرونده غیر از محتویات پرونده غیر از سه متهم مذکور، سایر متهمان به ایراد ضرب و جرح (ستوان سید کاظم گنج‌بخش، استوار اکبر رهسپار، استوار حمید زندی، گروهبان سید مهدی حسینی‌فر و استوار مجید وروایی) بر اساس تحقیقات انجام شده در ایراد ضرب و جرح سه نفر متوفی نقشی نداشته‌اند؛ زیرا متهمان کاظم گنج‌بخش و مهدی حسینی‌فر نسبت به تعداد مشخصی از بازداشت‌شدگان که متوفیان جزو آنان نبوده‌اند ایراد ضرب و جرح نموده‌اند و رضایت بعضی از آنها را جلب کرده‌اند و متهمان مجید وروایی و اکر رهسپار نیز جمعدار و مأمور بدرقه زندانیان بودند و فقط در بدو پذیرش اولیه و خارج از محیط بند و قرنطینه یا هنگام اعزام آنان از کهریزک به اوین تعداد مشخصی از بازداشت‌شدگان را مورد ضرب و جرح قرار داده‌اند و استوار حمید زندی نیز در زمان حضور بازداشت‌شدگان ۱۸ تیر ۸۸ در مرخصی بوده و ایراد ضرب و جرح منتسب به وی مربوط به بازداشت‌شدگان قبل از ۱۸ تیر می‌باشد. علی‌هذا انتساب ایراد ضرب و جرح منتهی به قتل سه نفر متوفی به سه متهم پرونده استوار محمد خمیس‌آبادی، استوار ابراهیم محمدیان و غیر نظامی محمد کرمی محرز است و با عنایت به دلایل ذیل قتل مذکور عمدی و از مصادیق بند ب ماده ۲۰٦ قانون مجازات اسلامی است:

۱-۱. در خصوص اتهام ایراد ضرب و جرح عمدی منتهی به قتل سه نفر از بازداشت‌شدگان، سوابق موجود در زندانیان بیانگر این بوده است که استوار ابراهیم محمدیان و محمد خمیس‌آبادی در مدت حضور بازداشت‌شدگان (از تاریخ ۸۸/٤/۹ لغایت ۸۸/٤/۲۳) عهده‌دار افسر نگهبانی بوده‌اند و محمد کرمی به عنوان وکیل بند در داخل زندان حضور داشته است و با توجه به نظریه کمیسیون هفت نفره پزشکی قانونی مبنی بر اینکه جراحات وارده در ۷۲ ساعت قبل از فوت، منتهی به مرگ متوفیان شده است و با توجه به تاریخ فوت کشته‌شدگان که به ترتیب ۲۳، ۲٤ و ۸۸/٤/۲۵ بوده است، لذا انتساب قتل به سه متهم مذکور (خمیس‌آبادی، محمدیان و کرمی) محرز است.

۱-۲. افسران نگهبان زندان وظیفه کنترل و نظارت بر زندانیان را بر عهده داشتند و از میان کارکنان زندان غیر از رئیس زندان فقط افسر نگهبان حق ورود و تردد به داخل قرنطینه و بندهای زندان را داشته‌اند و حتا اگر ضرورتی به حضور کارکنان زندان از جمله عوامل بهداری به داخل بندها ایجاب می‌نمود صرفاً با اجازه و حضور افسر نگهبان در محل امکان ورود آنها وجود داشته است و با توجه به اینکه حسب محتویات پرونده و اظهارات شکات بیش‌ترین ضرب و جرح‌ها توسط افسر نگهبان و وکیل بند (محمد کرمی) صورت می‌گرفت و بر اساس صفحات ۹۰، ۹۱ و ۹۲ تعدادی از شکات سه نفر متهم مذکور را در بازرسی کل ناجا شناسایی کرده‌اند. لذا انتساب ایراد ضرب و جرح نسبت به متوفیان توسط سه نفر متهم مذکور محرز است.

۱-۳. وضعیت اسفناک قرنطینه محل نگهداری بازداشت‌شدگان (از جمله سه نفر متوفیان) از جهت بهداشت و تغذیه و فضای نگهداری و هوای گرم تابستان و عدم تهویه و آب آشامیدنی آلوده و نبود امکانات دارو و درمان و عوامل متعدد دیگر که حداقل نیازهای اولیه است موجب تحلیل قوای جسمانی و ضعف مفرط بدنی و کاهش مقاومت بازداشت‌شدگان در مقابل جراحات ناشی از ضرب و جرح شده است و با عنایت به نظریه کمیسیون پزشکی قانونی در خصوص تعیین علت تامه فوت و با احراز ایراد ضرب و جرح وارده به متوفیان توسط سه نفر متهم مذکور رابطه علیت بین ایراد ضرب و جرح و فوت آنان محرز است.

۱-٤. با توجه به اینکه بازداشتگاه کهریزک مختص نگهداری ارازل و اوباش بوده ایراد ضرب و جرح به بازداشت‌شدگان به یک رویه جاری و معمول تبدیل و حوادث اتفاق افتاده قبل از انتخابات در بازداشتگاه مذکور و عدم پاسخ خواهی از مسؤولین مربوطه موجب تجری مأمورین بازداشتگاه گردیده و به تصور عدم بازخواست از آنان بازداشت‌شدگان از جمله سه نفر متوفیان را مورد ضرب و جرح قرار می‌داده‌اند.

۱-۵. بعضی از شکات پرونده از مأمورین بازداشتگاه مطالبی تحت این عنوان که «تعدادی از آنان در زندان خواهند مرد» یا «شماره تلفن تماس خود را جهت تحویل اجساد به خانواده شان اعلام کنند.» نقل کرده‌اند که حکایت از انجام اعمال مجرمانه (ضرب و جرح) توسط مأموران بازداشتگاه دارد.

۱-٦. با عنایت به اینکه سه نفر متهم مذکور در ایراد ضرب و جرح متوفیان عمد داشته‌اند و فعل ارتکابی آنان با وضعیتی که در بند ۱-۳ فوق الذکر تشریح گردید، نوعاً کشنده می‌باشد بنا بر این، نتیجه آن، که قتل بوده نیز عمدی است و آماره حقوقی قوه قضائیه به شرح نظریات ۷/٥٦٦۷ مورخ ۱۳۸٤/۸/۱٤ و ۷/٤۹۸۱ مورخ ۱۳۸٤/۷/۱٦ بر این امر که هرگاه عمل ارتکابی عمدی باشد نتیجه ناشی از آن نیز اعم از اینکه قتل یا ضرب و جرح باشد عمدی است تأکید نموده است.

۱-۷. با توجه به نظریه پزشکی قانونی مبنی بر اینکه مجموع صدمات و جراحات وارده در ۷۲ ساعت قبل از فوت منتهی به مرگ متوفیان شده و در زمان مورد نظر هر سه نفر متهم نسبت به فوت‌شدگان ایراد ضرب و جرح داشته‌اند بنا بر این، صرف نظر از نوع و میزان و دفعات ایراد ضرب و جرح با عنایت به مواد ۲۱٤ و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مشارکت آنان در قتل سه نفر محرز است.

۱-۸. با توجه به شرائط بازداشتگاه و وضعیت جسمانی فوت‌شدگان در زمان بازداشت و نحوه ایراد ضرب و جرح توسط متهمان مذکور در ارتکاب قتل مفروض است و عمل ارتکابی آنان با بند ب ماده ۲۰٦ قانون مجازات اسلامی انطباق دارد.

۲. موضوع بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی منتهی به تلفات جانی و صدمات بدنی:

سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده به عنوان فرماندهی انتظامی تهران بزرگ و سرهنگ روانبخش فلاح به عنوان رئیس بازرسی فاتب و سرهنگ محمد عامریان به عنوان رئس اداره عملیات فاتب به لحاظ سمت و مسؤولیتی که داشته‌اند وظیفه اعمال فرماندهی و مدیریت و نظارت بر یگان و واحدهای تحت امر خود از جمله بازداشتگاه کهریزک را به عهده داشته‌اند وظیفه اعمال فرماندهی و مدیریت و نظارت بر یگان و واحدهای تحت امر خود از جمله بازداشتگاه کهریزک را بر عهده داشته‌اند که به لحاظ عدم انجام وظیفه قانونی مسؤولین و مأمورین بازداشتگاه کهریزک ضمن عدم

رعایت دستورالعمل‌های صادره در خصوص نحوه اداره زندن و برخورد با بازداشت‌شدگان و عدم ضرب و جرح آنان (صفحات ۱۰۸۳، ۱۱۰۶، ۱۱۱۲ جلد ٦) با بازداشت‌شدگان برخورد مناسبی نداشته و مرتکب ضرب و جرح آنان شده‌اند که در سه مورد منتهی به قتل و در موارد متعدد منجر به ضرب و جرح شده است. بدیهی است چنان‌چه متهمان مذکور وظیفه قانونی خود را از
جهت اعمال نظر و یا مدیریت انجام می‌دادند و یا با مشاهده رفتار و اعمال خلاف قانون از ناحیه مأمورین،آنها را بازخواست می‌کردند ضرب و جرح بازداشت‌شدگان به صورت یک رویه معمول تبدیل نمی‌شد و این موضوع که اختیار نظارت بر باز داشتگاه و اداره آن به بازرسی تفویض گردیده است نافی مسؤولیت فرماندهی انتظامی تهران بزرگ نخواهد بود زیرا طبق ماده ٤ آئین‌نامه انظباطی نیروهای مسلح، فرماندهی انتظامی مقامی است که در قبال انجام یا عدم انجام واحد تحت نظر خود مسؤولیت دارد.

۳– موضوع گزارش خلاف واقع و آمریت در آن:

در مورد اتهام مذکور که جزئیات آن به شرح بند ۱–۲۱ ب کیفرخواست (صفحه ۹) تشریح شده است با عنایت به اقاریر صریح متهمان سرهنگ روانبخش فلاح و سرهنگ فرج کمیجانی به شرح صفحات (۹٦۷، ۱۰۱۷، ۱۰۱۹ جلد ۵، ۱۱۵۸ جلد ٦، ۱۸٦٤و ۱۸٦۵ جلد ۹) و ادعای سرهنگ فلاح مبنی بر تماس تلفنی با سرتیب رجب‌زاده و اعلام موضوع در خواست دادستان سابق عمومی تهران در خصوص تنظیم گزارشی در مورد اعلام علت فوت متوفیان و پاسخ سرتیپ رجب‌زاده مبنی بر همکاری با دادستان وقت (ص ۱۸۱٤ و ۱۸۱۵ جلد ۹) و اقرار ضمنی سرتیپ رجب‌زاده به شرح صفحه ۱۹۸۵ جلد ۱۰، اتهام آمریت در تنظیم گزارش خلاف واقع منتسب به سرتیپ رجب‌زاده و مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع منتسب به سرهنگ روانبخش فلاح و سرهنگ فرج کمیجانی محرز است.

۴– موضوع محروم کردن زندانیان از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی:

بر اساس اصول ۲۲ و ۳۹ قانون اساسی، حیثیت و جان و حقوق اشخاص از تعرض مصون است و هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت و زندانی شده به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است و بر اساس مواد ٤و ۵ قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی لازم است با افراد در مظان اتهام و مرتکبان جرائم، اخلاق و موازین اسلامی مراعات گردیده و خانواده دستگیرشدگان در جریان دستگیری آنان قرار گیرند که با عنایت به محتویات پرونده که در مراحل قبل تشریح گردیده است اصول و موارد مذکور با اقدامات متهمین نقض شده است.

۵. موضوع ایراد ضرب و جرح و اهانت (تحقیر و تخفیف) به شکات و آمریت در ایراد ضرب و جرح:

با توجه به شکایات شکات اظهارات مطلعین، نظریات پزشکی قانونی (صص ٦۲۸، ٦۳۹، ۸٦٦، ۸۷۸، ۱۳۲۲، ۱٤۹۰،۱۵۳۰، ۲۱۱۸، ۲۳۳۸، ۲۵۳٦،....) و اقاریر صریح متهمان به ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشت‌شدگان، اتهام ایراد ضرب و جرح و اهانت منتسب به استوار محمد خمیس آبادی، استوار ابراهیم محمدیان، ستوانسوم سید کاظم گنج بخش، استوار اکبر رهسپار، استوار حمید زندی، گروهبان سید مهدی حسینی‌فر، استوار مجید وروایی و غیرنظامی محمدرضا کرمی محرز است. جزئیات این بند از اتهام به شرح بند ۳ و بند ۵–۵ الی ۵–۱۲ کیفرخواست (صص ۱۲ و ۱۳ و ۱۸ الی۲۱) تشریح شده است.

در خصوص اتهام آمریت در ایراد ضرب و جرح منتسب به سرهنگ فرج کمیجانی (رئیس بازداشتگاه کهریزک) با توجه به ادعای بعضی متهمان از جمله استوار محمد خمیس‌آبادی (صفحات ۹۲۷ جلد ۵، ۱۳۵٤ جلد ۷ و ۲۳٦۱ جلد ۱۲) و گروهبان سید مهدی حسینی فر (صفحات ۱۵۱۸ جلد ۷، ۱۷۷۸ جلد ۹ و ۲۲٦۰ جلد ۱۲) ایراد ضرب و جرح به بازداشت‌شدگان به دستور رئیس بازداشتگاه (کمیجانی) صورت گرفته و بعضی از شکات اظهار داشته‌اند ایراد ضرب و جرح توسط متهمین در حضور و منظر سرهنگ کمیجانی بوده است؛ بنا بر این، انتساب اتهام آمریت در ایراد ضرب و جرح به وی محرز است.

۶– موضوع فراهم نمودن موجبات بدبینی مردم نسبت به ناجا:

با عنایت به سوء مدیریت و عدم نظارت صحیح بر امور بازداشتگاه توسط مسؤولین بازرسی غائب و بازداشتگاه کهریزک و شرائط حاکم بر زندان از جهت وضعیت بهداشتی، تغذیه، دارو و درمان و برخوردهای نامناسب مأمورین شامل ایراد ضرب و جرح، اهانت و فحاشی و هتک حیثیت

بازداشت‌شدگان و محروم نمودن آنان از حداقل نیازهای اولیه و سایر اقداماتی که در قرار مجرمیت و کیفرخواست به آنها اشاره شده است و همچنین فوت سه نفر از باز داشت‌شدگان در اثر ضرب و جرح مأمورین و رسانه‌ای شدن و موضوع فوت آنان و وضع بازداشتگاه کهریزک که در نتیجه منتهی به صدور دستور تعطیلی بازداشتگاه مذکور توسط مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) گردید و با توجه به اینکه زندان کهریزک تحت مدیریت و نظارت نیروی انتظامی بوده است مجموع اقدامات مذکور موجب بدبینی مردم خصوصاً بازداشت‌شدگان و خانواده‌هایشان نسبت به ناجا گردیده است.

علی‌هذا با عنایت به مراتب مذکور اتهامات انتسابی به متهمین محرز و به استناد مواد ۵۷ (ناظر بر بند ج ماده ۷۸ قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و تبصره ماده ۲۶۹ و ٦١٤ قانون مجازات اسلامی) و ۲۰۵، (بند ب)، ٢١٤، ۲۱۵، ۲۶۹ (تبصره ۲)، ٣٦٧، ٤٠٣، ٤٠٨، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٤٢، ٤٨٠، ٤٨١، ٤٨٤، ٤٨٥، ٥٧٠، ٦٠٨، ٦١٤ قانون مجازات اسلامی و مواد ٥٤، ٥٥، ٧٨ (بند ج) قانون مجازات جرائم نیروهای مسلح و رعایت مواد ٤٢، ٤٧، ٤٨ (در خصوص سید کاظم گنج‌بخش و محمدرضا کرمی) قانون مجازات اسلامی و قانون استفساریه نسبت به کلمه اهانت و توهین یا هتک حرمت مندرج در مقررات جزائی مصوب ۱۳۷۹ تقاضای تعیین کیفر درباره کلیه متهمان مذکور را دارد.

جرائم مذکور در تیر ماه سال ۱۳۸۸ در حوزه قضائی استان تهران به وقوع پیوسته است.

معاون دادستان نظامی تهران – عباس پارساپور

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس):

http://www.rahesabz.net/story/29456
http://www.rahesabz.net/story/29661

۳-۲۸-۵- حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک، ۱ تیر ۱۳۸۹

تاریخ انتشار در «جرس»: ١٤ دی ١٣٨٩

عدم احضار متهمان اصلی، احکام نرم ۴ عامل میانی و ۸ مباشر قتل و شکنجه

جرس: در ادامه انتشار قرار نهایی صادره پرونده کهریزک در صد و دو صفحه به تاریخ پنج آذر ۸۸ پرونده کلاسه ۸۸/۵۸۷۸ که توسط سید رضا حسینی، بازپرس شعبه اول دادسرای نظامی تهران نهایی شده بود... و به دنبال انتشار متن کامل کیفرخواست متهمان کهریزک که با امضای معاون دادستان نظامی تهران عباس پارساپور به شماره ۸۸/٤۷۰۳ مورخ ۲۵ آذر ۱۳۸۸ در ۲۷ صفحه در جرس منتشر گردید، امروز جزییات رأی دادگاهِ متهمان کهریزک به شماره ۸۹-٥٤ که در شعبه دوم دادگاه نظامی یک در تاریخ ۸۹/٤/۱ توسط دادرس این دادگاه محمد مصدق صادر شده، در ادامه اسناد قبل پیرامون جنایت کهریزک منتشر می‌گردد. این رأی، بیست و یک صفحه (صفحه هشتاد و نه تا صد و ده) از دادنامه صد و ده صفحه‌ای دادگاه نظامی را به خود اختصاص داده است. بخش گردش کار این دادنامه هنوز به دست جرس نرسیده است.

مروری بر حکم دادگاه کهریزک

گفتنی است در قرار نهایی صادره از بیست و دو نفر به عنوان متهم یادشده بود که بعد از بررسی‌های بازپرس پرونده مبتنی بر اسناد و مدارک و اظهارات شهود و اعترافات متهمین، نهایتاً کیفرخواست برای دوازده نفر صادر می‌شود. در رأی صادره دادگاه نظامی تهران ضمن اعلام تبرئه یک نفر از متهمین یعنی سردار سرتیپ رجب‌زاده، برای یازده متهم دیگر رأی بر مجرمیت صادر شده است. رأی صادره برای ۱۱متهم بازداشتگاه کهریزک، ١٤ سال و ۷ ماه و ۳ روز حبس؛ ۲ میلیون و ۸۰۰ هزار تومان جزای نقدی؛ ٤ سال و ٦ ماه انفصال موقت از خدمات دولتی؛ ۳۹۱ ضربه شلاق و ۱ و هشت صدم دیه انسان کامل است. دو استوار مباشر قتل به قصاص محکوم شدند.

سه سرهنگ نیروی انتظامی یعنی فرمانده بازداشتگاه، معاون وی و فرمانده بازرسی بازداشتگاه مجموعاً به شصت و شش ماه زندان، یک میلیون و ششصد هزار تومان جریمه نقدی و ۱ سال انفصال موقت از خدمات دولتی محکوم شده‌اند. ٦ استوار و یک گروهبان و یک غیرنظامی (رئیس بند) مجموعاً به ۸ سال و ۹ ماه و ۳ روز زندان؛ ۳ سال انفصال از خدمات دولتی محکوم شدند.

نکته قابل توجه در این رأی که مبنای تبرئه رجب‌زاده نیز شده است، قسمتی از اظهارات وی است که برای سلب مسؤولیت از خود، از متهم اصلی پرونده قاضی مرتضوی نام می‌برد؛ که نه به عنوان متهم، بلکه حتا به عنوان شاهد یا مطلع نیز برای حضور در دادگاه دعوت نمی‌شود. رجب‌زاده می‌گوید:

«یکی از اتهام‌های من آمریت در گزارش خلاف در خصوص موضوع منتزیت است، ای کاش آقای مرتضوی هم به عنوان مطلع اینجا می‌آمد تا روشن می‌شد که کجای کار من آمریت بوده است؟! تا زمانی که کمیجانی (متهم ردیف اول) در دادگاه صحبت کرد من نمی‌دانستم موضوع گزارش خلاف واقع چیست؟... آقای مرتضوی را در جلسه دیدم به من گفت که آقای فلاح پیش من بیاید با او کار دارم. من هم به دفترم اعلام کردم که فلاح نزد مرتضوی برود. به ما چه مربوط است که علت مرگ منتزیت باشد یا چیز دیگر؟.... بازداشتگاه زیر نظر معاونت بازرسی اداره می‌شد، همیشه می‌پرسیدم و گزارش می‌گرفتم.»

بدون تردید یکی از نقاط ضعف این پرونده و به تبع آن رأی صادره، بی‌توجهی به آمرین و کسانی است که موجب وقوع این فاجعه ملی شدند و رسیدگی صرف به اتهامات مباشرین قتل و ضرب و جرح بازداشت‌شدگان است. بدون تردید عدم رسیدگی به نقش قاضی مرتضوی، دادستان سابق تهران در پرونده متهمان کهریزک از مهم‌ترین نقایص این پرونده است. در حالی که همه بازداشت‌شدگان کهریزک به دستور مستقیم او به کهریزک فرستاده شده‌اند، دادگاه به علت مقام قضائی قاضی مرتضوی صلاحیت رسیدگی به اتهامات او را از خود سلب می‌کند. به‌علاوه دیکته نامه جعلی، مبنی بر این که جوادی‌فر، روح‌الامینی و کامرانی به علت ابتلای قبلی به بیماری منتزیت فوت کرده‌اند توسط مرتضوی به دو نفر از افسران نیروی انتظامی که در متن اعترافات متهمین در کیفرخواست و اظهارات رجب‌زاده در متن پیوست به چشم می‌خورد، از اتهامات بارز مرتضوی در این پرونده است. به گونه‌ای که افسران نیروی انتظامی اظهار داشته‌اند که ما به توصیه و سفارش قاضی مرتضوی و حتا با دیکته ایشان این نامه را نوشتیم.

سرهنگ کمیجانی در همین حکم اقرار کرده است که:

«من همه مسائل بازداشتگاه را به فلاح گزارش می‌دادم. من قبول دارم نامه را با دستور مافوقم امضا کردم. متن نامه را آقای فلاح و مرتضوی به من داد، من تایپ کردم و امضا کردم و به مرتضوی دادم. آقای مرتضوی گفت من با پزشکی قانونی صحبت کردم که علت مرگ منتژیت بوده است.»
از طرف دیگر برخی از جزئیات در رأی صادره قابل خدشه است، از جمله تبرئه رئیس بازداشتگاه کهریزک از اتهام ضرب و جرح امیر جوادی‌فر است، حال آنکه سرهنگ کمیجانی با لگد جوادی‌فر را مورد ضرب و شتم قرار داده در زمانی که وی در آستانه مرگ بوده است.
نقص دیگر حکم نپرداختن به مقتول چهارم کهریزک (رامین آقازاده قهرمانی) است.
سازمان قضائی نیروهای مسلح در روز نهم تیرماه ۸۹ با صدور اطلاعیه‌ای بدون ذکر اسامی متهمین، رأی غیرقطعی یازده متهم بازداشتگاه کهریزک را منتشر کرد و در انتهای آن اطلاعیه آورد: «سازمان قضائی نیروهای مسلح مطابق با مقررات قانونی، پس از صدور حکم قطعی، اسامی متهمان را اعلام خواهد کرد.» تا امروز که بیش از شش ماه از صدور این اطلاعیه و رأی صادره می‌گذرد اطلاعاتی بیش از اطلاعیه یادشده در مورد کهریزک در اختیار افکار عمومی قرار نگرفته است.
از دیگر نکات جالب این حکم، مجازات توأم با اغماض تنها غیرنظامی پرونده، اراذل و اوباشی است که به عنوان رئیس بند انجام وظیفه! می‌کرده است. وی به ۲۳ ماه حبس و ۷٤ ضربه شلاق و یک‌سوم دیه انسان کامل محکوم شده است.
اگر این پرونده را با پرونده کوی دانشگاه تهران که منجر به محکومیت برای سرقت یک ریش‌تراش و ترفیع سردار فرهاد نظری فرمانده نیروی انتظامی به دست فرمانده کل قوا و دادگاه ترور سعید حجاریان سنجیده شود، مشخص می‌شود که حکومت به مأموران جزء خود چقدر مهربان است، و آمرین جنایات در چه حصن حصینی قرار دارند.

پرسش‌های بی‌پاسخ

این پرونده قضائی که زیر فشار شدید افکار عمومی برای پوشاندن جنایتکاران اصلی تشکیل شده، با چند سؤال اصلی مواجه است:
اول. چرا قاضی سعید مرتضوی به عنوان متهم شماره یک احضار نشده است؟
دوم. با توجه به اینکه در حکم صادره از مباشران جنایت و عوامل میانی ذره‌ای پا فراتر نهاده نشده است، پرسیدنی است نقش فرمانده نیروی انتظامی و وزیر کشور در این پرونده چه بوده است؟
سوم. با توجه به اینکه حداقل به شکل صوری دادستان تهران زیر نظر دادستان کل و رئیس قوه قضائیه انجام وظیفه می‌کند، چرا به اهمال مقامات قضائی در این فاجعه ملی رسیدگی نشده است؟
چهارم. از آنجا که عملاً دادستان وقت تهران، سعید مرتضوی، مستقیماً زیر نظر بیت رهبری انجام وظیفه می‌کرده است، چرا مجلس خبرگان در این زمینه از رهبری سؤال نمی‌کنند؟
پنجم. با توجه به گذشت اولیاء دم از جانیان، این فاجعه ملی با نهایتاً ١٤ سال زندان و ۳ میلیون تومان جریمه و ٤ سال و نیم انفصال موقت از خدمات دولتی ظاهرسازی و رفع و رجوع شد. راستی جنبه عمومی جرم در ایران این‌قدر کم‌اهمیت است؟ جان انسان این‌قدر ارزان است؟
ششم. مقایسه احکام نرم صادره برای مأموران خاطی با احکام صادره برای شهروندان منتقد نشان می‌دهد جمهوری اسلامی نسبت به مأمورانش اهل مهرورزی، گذشت و مجازات قطره‌چکانی و در برابر منتقدان غیرمسلحش بسیار خشن و غیرقانونی و اهل مجازات فله‌ای است. توجه کنید این حکم دادگاه بلخ نیست، اما بی‌شباهت به قضایای شهر هرات هم نیست.

ما نمی‌دانیم این حکم در تجدید نظر چقدر تخفیف خورده است و اصولاً آیا از همین ۱۱ محکوم، الآن کسی در زندان مانده یا نه. چه فرقی می‌کند وقتی آمران اصلی این فاجعه ملی هنوز بر کشور حکومت می‌کنند.
جرس در ادامه، ابتدا خلاصه احکام مجازات متهمان را می‌آورد؛ سپس به متن کامل حکم صادره می‌پردازد و امید دارد حقوقدانان و وکلا به نقد حقوقی پرونده و زوایای پنهان آن همت نمایند.

***

خلاصه حکم صادره

متهم ردیف هفتم سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده، فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ؛ تبرئه

متهم ردیف اول سرهنگ دوم فرج کمیجانی، فرمانده بازداشتگاه؛ مجموعاً: ۳۵ ماه حبس، ۷۰۰ هزار تومان جریمه نقدی، ٦ ماه انفصال موقت از خدمت

متهم ردیف پنجم سرهنگ روان‌بخش فلاح؛ معاون بازداشتگاه؛ مجموعاً: ١٤ ماه حبس، ۷۰۰ هزار تومان جریمه نقدی، ۳ ماه انفصال موقت از خدمت

متهم ردیف ششم سرهنگ محمد عامریان، مسؤول عملیات بازرسی فاتب؛ مجموعاً ۱۷ ماه حبس؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی؛ ۳ ماه انفصال موقت از خدمت

متهم ردیف دوم استوار محمد خمیس‌آبادی، مجموعاً: دو قصاص نفس (پس از اخذ نصف دیه کامل)؛ ۲۷ ماه حبس؛ یک سال انفصال موقت از خدمت؛ ٧٤ ضربه شلاق؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی؛ پرداخت یک‌سوم دیه کامل به هفت نفر

متهم ردیف سوم استوار ابراهیم محمدیان، مجموعاً: یک قصاص نفس (پس از اخذ نصف دیه کامل)؛ ۲۷ ماه حبس؛ یک سال انفصال موقت از خدمت؛ ٧٤ ضربه شلاق؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی؛ پرداخت یک‌سوم دیه کامل به هفت نفر

متهم ردیف هشتم ستوان سوم سید کاظم گنج‌بخش فرزند سید علی، ٤ ماه حبس؛ ۵ ماه انفصال موقت از خدمت؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی

متهم ردیف نهم استوار اکبر رهسپار، ٧٤ ضربه شلاق، ٤ ماه حبس؛ ۳ ماه انفصال خدمت؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی

متهم ردیف دهم استوار دوم حمید زندی؛ ۷۰ ضربه شلاق؛ ۱۸۲ روز حبس؛ ۳ ماه انفصال موقت از خدمات دولتی؛ ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی؛ پرداخت دو و هفتاد و پنج صدم درصد دیه انسان کامل

متهم ردیف یازدهم استوار دوم مجید وروایی، ۲۵ ضربه شلاق؛ ۹۱ روز حبس؛ دو و ٦ صدم درصد دیه انسان کامل

متهم ردیف دوازدهم گروهبان دوم مهدی حسینی‌فر، ۱۵ماه حبس، ٦ ماه انفصال موقت از خدمت، ۲۰۰ هزار تومان جریمه نقدی؛ دو و ٦ صدم درصد دیه انسان کامل

متهم ردیف چهارم غیرنظامی محمد کرمی، مجموعاً: ٧٤ ضربه شلاق، ۲۳ ماه حبس، پرداخت یک‌سوم دیه کامل به هفت نفر

متن کامل رأی صادره به شرح زیر است:

شماره: ۸۹-٥٤
تاریخ رسیدگی ۸۹/٤/۱
شعبه: دوم

دادگاه نظامی: یک

رأی دادگاه:

در خصوص متهم ردیف اول سرهنگ ۲ فرج کمیجانی با توجه به محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور، (صفحه ۳۵۷۷ تا ۳۶۹۰) اظهارات شهود و مطلعین در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱ تا ۳۰۴۲) و اقرار صریح وی در خصوص مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع (صفحه‌های ۳۱۰۶ و ۳۱۰۷) با تغییر عنوان اولین اتهام انتسابی وی از آمریت در ایراد ضرب و جرح نسبت به بازداشت‌شدگان به بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی در خصوص کلیه اتهام‌های مندرج در کیفرخواست دایر بر: ۱- بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی ۲- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی ۳- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا ٤- مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع، بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکلای مدافع ایشان به شرح صفحه‌های ۳۰۹٦ تا ۳۱۰٦ و ۳٤۸٤ تا ۳۵۰۱ مبنی بر اینکه: «من همه مسائل بازداشتگاه را به فلاح گزارش می‌دادم. من هیچ‌گونه اطلاعی هم نداشتم که افسر نگهبانان بازداشتی‌ها را می‌زنند... اگر هم بوده بعد از ظهر بوده که من آنجا نبودم (صفحه ۳۱۰۱) من قبول دارم نامه را با دستور مافوقم امضا کردم. متن نامه را آقای فلاح و مرتضوی به من داد، من تایپ کردم و امضا کردم و به مرتضوی دادم. آقای مرتضوی گفت من با پزشکی قانونی صحبت کردم که علت مرگ مننژیت بوده است.» (۳۱۰٦) موجه نیست. زیرا اگر نامبرده به عنوان رئیس بازداشتگاه، مدیریت خوبی اعمال می‌کرد چنین اتفاقات ناگواری در آنجا رخ نمی‌داد. از جمله مصادیق عدم رعایت نظامات دولتی، نگهداری تعدادی از اراذل و اوباش در بین بازداشت‌شدگان این پرونده بوده و همچنین بی‌توجهی به این موضوع که محیط بازداشتگاه بسیار گرم بوده و امکانات دستشویی، تهویه و... حتا امکانات اولیه برای نماز خواندن نیز نبوده که این امر موجب محرومیت بازداشت‌شدگان از حقوق مقرر در قانون اساسی و ایجاد جو بدبینی نسبت به ناجا شده است.

بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله فقد سابقه محکومیت کیفری، سوابق مفید خدمتی وی، مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است، به استناد مواد ٥٤، ٥٥ و بند «ج» ماده ۷۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ (تعزیزات) و با رعایت مواد ١٦، ۱۷، ۱۸ و ٤۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و ماده ۲۲ همان قانون فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی و نیر با رعایت ماده ۲ و ١٦ و (ماده ۳ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۷۸ همان قانون) وی را در خصوص بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی به تحمل ۱۸ ماه حبس تعزیزی و در خصوص مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع با در نظر گرفتن مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب این بزه گردیده است، به شرحی که در گردش کار آمده است، به پرداخت جزای نقدی به مبلغ پنج میلیون ریال بدل از حبس و در خصوص دو عنوان مجرمانه دیگر یعنی محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مبنی بر این که دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد با رعایت مجازات اشد (مجازات موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی)، به تحمل حبس ۱۷ ماه حبس تعزیزی و انفصال موقت از خدمت به مدت ٦ ماه و نیز پرداخت جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون اسلامی ایام بازداشت قبلی از محکومیت وی کسر می‌گردد.

شماره ۸۹-٥٤ تاریخ رسیدگی: ۸۹/٤/۱ شعبه دوم دادگاه نظامی یک

در خصوص متهمان ردیف‌های دوم، سوم و چهارم به ترتیب استوار محمد خمیس‌آبادی، استوار ابراهیم محمدیان و غیرنظامی محمد کرمی در خصوص مشارکت در ضرب و جرح منجر به قتل عمدی مرحومان محسن روح‌الامینی، امیر جوادی‌فر و محمد کامرانی با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور (صفحه‌های ۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰)، اظهارات مطلعین در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱، ۳۰۷۸، ۳۰٤۱) و اظهارات برخی از مطلعین در مرحله تحقیقات مقدماتی مبنی بر اینکه:

۱- طاها زینالی: «.... دست و زانوی بچه‌ها زخم شد بعضی از بچه‌ها مثل جوادی‌فر و روح‌الامینی غش کردند و خمیس‌آبادی هر دو نفر را کتک زد به هرکدام شش ضربه... و بعد هم خمیس‌آبادی با هر دو پا روی شکم یکی از بچه‌ها رفته بود و به ما نگاه می‌کرد (صفحه ۸۹٤)... شخصاً دیدم که محمدیان آقای جوادی‌فر را با لوله آب حداقل ۲ الی ۳ ضربه کتک زد.» (صفحه ۸۹۰).

۲- حامد زندی‌فر: «تمام صحبت‌های طاها زینالی را تأیید می‌کنم آقای خمیس‌آبادی روی شکم یکی از بچه‌ها رفت، انگار که روی سکو رفته و به ما نگاه می‌کرد و حتا مرحوم کامرانی نیز چند ضربه خورد. ایشان مثل عوارضی بود، می‌ایستاد و همه را کتک می‌زد (صفحه ۸۹٤)... محمدیان، امیر جوادی‌فر را ۳ الی ٤ ضربه با لوله آب زد.»

۳- مهدی بهمن‌زاده: «صحبت‌های دوستانم را قبول دارم، صحبت‌های طاها زینالی را عیناً تأیید می‌کنم. آن روز همه کتک خوردند.» (صفحه ۸۹٤)

٤- فرید ابراهیم‌زاده: «روز آخر خمیس‌آبادی افسر نگهبان بود که روح‌الامینی را با کمربند کتک زد که پشت محسن پر از خون شد.» (صفحه ۸۹٤) و (صفحه ۲۱۸)

۵- حسین باغبان: «عین اظهارات طاها زینالی را تأیید می‌کنم و خودم دیدم که خمیس‌آبادی روز دوم جوادی‌فر و محسن روح‌الامینی را در حالی که بی‌حال بودند و روی زمین افتاده بودند، کتک می‌زد. روز دوم خمیس‌آبادی همه را کتک زد و کسی نبود که از خمیس‌آبادی کتک نخورده باشد. (صفحه ۸۹۵)... من شب اول با جوادی‌فر بودم و به محمدیان گفتم که جوادی‌فر حالش بد است و او توجهی نکرد و با لوله آب ۳ یا ٤ ضربه به جوادی‌فر کتک زد.» (صفحه ۸۹۱)

٦- محمد فرخی یگان: «...وضعیت کامرانی کاملاً مثل من بود یعنی در حد من کتک خورد.» (صفحه ۸۱٤)

۷- نادر نجفی: «در مجموع با تمام بازداشتی‌ها برخورد بدی داشتند... آقای روح‌الامینی تقاضای عینک کرد که مورد ضرب و شتم قرار گرفت. بنده چون خودم هم عینکی هستم به طور واضح نمی‌دیدم که به کدام قسمت بدن ایشان ضربه می‌زدند و صدای نعره و جیغ و دادشان به سلول می‌آمد و آقایان کامرانی و جوادی‌فر را نیز در آنجا شکنجه می‌دادند.» (صفحه ۱۱٤۱)

۸- پیمان شهنابی: «مرحوم روح‌الامینی را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند که در اثر این ضربات منجر به فوت آن مرحوم شد... مرحوم امیر جوادی‌فر را که در اثر خوردن لوله آب دنده‌هایش شکسته بود مجبور به کلاغ‌پر رفتن می‌کردند.. مرحوم کامرانی هم در اثر ضربات شدیدی که بر وی وارد شده بود و بر اثر بی‌آبی و عفونت شدید درگذشت.» (صفحه ۱۱۵٤)

۹- مسعود علیزاده: «آقای خمیس‌آبادی با کمربند یک ضربه محکم پشت محسن روح‌الامینی زد و چون کمر آن مرحوم چرک‌های زیادی داشت ترکید و لباس‌هایش چرکی شد.»

همچنین با توجه به نظریه‌های مختلف پزشکی قانونی مبنی بر اینکه اولاً علت تامه فوت، عوارض ناشی از صدمات متعدد جسمانی متعاقب اصابت جسم سخت است و شرائط بد نگهداری جزیی از علت تامه فوت نمی‌باشد. (صفحه‌های ۳٤۲۷ و ۳٤۲۸) و ثانیاً مجموع صدمات و جراحات وارده در طی ۷۲ ساعت قبل از مرگ منجر به فوت گردیده است. (صفحه‌های ۲۲٤۹ تا صفحه ۲۲۵۱ و ۳٤۱٦) و ثالثاً مجموع صدمات وارده به هرکدام از مرحومین روح‌الامینی، کامرانی و جوادی‌فر نوعاً کشنده بوده است. (صفحه ۳۵٤۵) و از سوی دیگر برابر دفتر ثبت وقایع بازداشتگاه و اقرار صریح متهمان، در محدوده زمانی فوق (۷۲ ساعت قبل از فوت) افراد دیگری جز متهمان مذکور حق ورود به بازداشتگاه را نداشته‌اند و نیز با توجه به اظهار خود متهمان مبنی بر اینکه: خمیس‌آبادی: «من تنبیه کردم اما چهار دست و پا و سوار هم شدن نداشتیم (صفحه ۳۱٤۷)... با توجه به شرائط زندان و جلوگیری از شروع درگیری یک عدد لوله آب پلاستیکی جهت محافظت از جان خود به همراه داشتم. یک نفر افسر نگهبان باید ۵۰۰ نفر را کنترل کند. قبول دارم که اشتباه کرده‌ام ممکن است افسر نگهبان در اثر خستگی بعضی اوقات عصبانی شود... قبول دارم که آنها را پامرغی برده‌ام...»

محمدیان: «این اظهارات را قبول دارم که چند ضربه کف دست ٤، ۵ نفر زده‌ام که ممکن است متوفیان هم جزء آنها باشند. (۹٤۱ جلد پنجم)... کسی که نظم زندان را به هم می‌زد چند ضربه کف دست آنها می‌زدم.. هیچ‌کس مجوز زدن به من نداده بود فقط به لحاظ اینکه تعداد بازداشتی‌ها زیاد بود... در خصوص کتک زدن متهمین عرض کنیم که فقط تنبیه چند ضربه به کف دستانشان می‌زدم... (صفحه ۸۹۲) می‌خواستم نظم را برقرار کنم (۱۳۵۸ جلد ۷)... قبول دارم اشتباهاتی داشته‌ام که بر کف دست چند نفر زده‌ام.» (۲۱٦۵)

بنا بر این، با توجه به اقرار ضمنی متهمان مبنی بر تنبیه و ایراد ضرب نسبت به مقتولان (روح‌الامینی و جوادی‌فر) و همچنین قرائن و امارات مورد اشاره که موجب حصول علم گردید؛ بزهکاری متهمان ردیف‌های دوم و سوم به ترتیب استوار محمد خمیس‌آبادی و استوار ابراهیم محمدیان در خصوص ایراد ضرب و جرح منتهی به قتل عمدی دو نفر از مقتولین مرحوم محسن روح‌الامینی و امیر جوادی‌فر، محرز و مسلم است و دفاعیات آنان و وکلای مدافعشان (صفحه‌های ۳۵۲۰ تا ۳۵۳۳ و ۳۵۵۱ تا ۲۵۷۵) موجه نیست. زیرا کشته شدن مقتولان در طی ۷۲ ساعت قبل از مرگ به واسطه ضربات وارده که نوعاً کشنده بود، جز توسط متهمان مذکور فرض دیگری ندارد. لهذا به استناد مواد ۲۰۵، بند ب ۲۰۶، ۲۱۴ و ۲۱۵، ۱۰۵، ۱۲۹ و ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و نظر به تقاضای قصاص از سوی اولیای دم و عدم گذشت آنان هر دو نفر را با رد فاضل دیه (یک‌دوم دیه کامل مرد مسلمان) از سوی هر کدام از اولیای دم متوفیان (روح‌الامینی و جوادی‌فر) در حق جانیان به قصاص نفس محکوم می‌نمایم و در خصوص ایراد ضرب و جرح منتهی به قتل عمدی مرحوم محمد کامرانی فقط بزهکاری ردیف دوم (استوار محمد خمیس‌آبادی) محرز است زیرا با توجه به نظریه پزشکی قانونی (صفحه‌های ۳۴۱۶ و ۳۴۱۷) که فقط ضربات وارده در طی ۷۲ ساعت قبل از مرگ را مؤثر در قتل دانسته است و برابر دفتر ثبت وقایع در طول این مدت فقط نامبرده به عنوان افسر نگهبان در بازداشتگاه بوده و متهم ردیف سوم ابراهیم محمدیان در ایام استراحت بوده و در بازداشتگاه حضور نداشته است، در نتیجه در این فاصله زمانی ایراد ضربی از سوی وی نسبت به مرحوم محمد کامرانی متصور نیست.

لهذا به استناد مواد ۲۰۵ و بند ب ماده ۲۰۶ و مواد ۱۰۵، ۱۲۰ و ۲۳۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و نظر به تقاضای اولیای دم و عدم گذشت آنان، متهم ردیف دوم استوار خمیس‌آبادی را در خصوص قتل مرحوم محمد کامرانی به قصاص نفس محکوم می‌نمایم و امّا متهم ردیف سوم استوار محمدیان را در مورد قتل مرحوم محمد کامرانی به علت عدم تصور ایراد ضرب مؤثر در قتل در این فاصله زمانی از سوی وی و همچنین متهم ردیف چهارم محمدرضا کرمی را در مورد قتل هر سه نفر از متوفیان روح‌الامینی، کامرانی و جوادی‌فر به علت انکار شدید وی، فقط دلیل کافی و علم‌آور نسبت به انتساب اتهام مذکور به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و اصل مستحکم برائت تبرئه می‌کنم و در خصوص محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا نیز با توجه به محتویات پرونده، اظهارات متهمان و لایحه دفاعیه وکلای مدافع ایشان و نیز با توجه به اظهار مطلعان و شهادت شهود در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱ تا ۳۰۴۲) و اظهارات مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی، بزهکاری متهمان ردیف‌های دوم و سوم (خمیس‌آبادی و محمدیان) را محرز و مسلم می‌دانم و به استناد ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیزات) مصوب ۱۳۷۵ و ماده ۵۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و با رعایت ماده ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۲ قانون مجازات اسلامی و نیز با رعایت مواد ۲ و ۱۶ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است و نیز با در نظر گرفتن ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد با رعایت مجازات اشد هرکدام را به تحمل ۱۵ ماه حبس تعزیزی و انفصال موقت به مدّت یک سال و جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت شغل دولتی محکوم می‌نمایم.

در خصوص مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات نیز با توجه به اظهارات شهود و مطلعان به شرحی که گذشت و نیز با عنایت به نظریه‌های پزشکی قانونی، بزهکاری هر سه نفر را محرز و مسلم می‌دانم و به استناد مواد ۲۶۹ و ۶۱۴ و تبصره ۲ ماده ۳۰۲ و ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی و با رعایت مواد ۱۶، ۱۷ و (۲۲ قانون مجازات اسلامی فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۶۱۴ همان موضوع) هر کدام از سه نفر را در خصوص اهانت نسبت به شکات به تحمل ۷۴ ضربه شلاق تعزیزی و در خصوص ایراد ضرب و جرح، علاوه بر پرداخت دیه به شرح ذیل در حق مجنی‌علیهم، به سبب اخلال در نظم جامعه و بیم تجری هرکدام از متهمان ردیف‌های دوم و سوم محمد خمیس‌آبادی و ابراهیم محمدیان را به تحمل یک سال حبس تعزیزی و متهم ردیف چهارم غیر نظامی محمد کرمی را با توجه به داشتن سابقه محکومیت کیفری به تحمل حبس ۲۳ ماه حبس تعزیری از حیث جنبه عمومی جرم محکوم می‌نمایم:

الف) پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرح توسط هر سه نفر به صورت مشترک در حق مجنی علیه شاهین فتحی برابر گواهی پزشکی قانونی صفحه ۱۱۳۴ جلد ۶ به شرح ذیل می‌باشد:

۱- در خصوص تغییر شکل و تورم ناشی از نیمه دررفتگی در مفصل انگشت شست به کف دست چپ که حاکی از آسیب لیگامانی (تاندونی) در محل مفصل مذکور است به استناد ماده ٤۸۵ قانون مجازات اسلامی به میزان یک درصد دیه کامل مرد مسلمان به عنوان ارش.
۲- در خصوص تورم مفصل بین انگشتی انگشت دوم دست راست که ناشی از آسیب نسوج نرم این ناحیه است به استناد مواد ٤۸۵ و ٤۹۵ قانون مجازات اسلامی به میزان نیم درصد دیه کامل مرد مسلمان به عنوان ارش.
۳- در خصوص جراحت در حال بهبودی معادل (دامیه) در سطح خارجی بازوی راست به استناد مواد ٤۸۰، ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان یک صدم دیه کامل مرد مسلمان.
٤- در خصوص ساقط شدن ناخن انگشت شست پای چپ با توجه به رویش ناخن جدید به استناد مواد ٤۲۹ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان پنج هزارم دیه کامل مرد مسلمان.

ب) پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرم توسط هر سه نفر از مرتکبان به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی علیه پوریا رمضانیان برابر گواهی پزشکی قانونی (صفحه ٦۳۹ جلد ٤) به شرح ذیل می‌باشد:
۱- در خصوص جوشگاه جراحت التیام یافته خلف انگشت سوم پای راست (دامیه) به استناد بند ۲ ماده ٤۸۰ قانون مجازات اسلامی با رعایت ماده ٤۸۱ همان قانون به میزان یک هزار و پانصدم دیه کامل مرد مسلمان

ج- پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرح توسط هر سه نفر به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی علیه نادر خبره برابر گواهی‌های پزشکی (صفحه ۸٦٦ جلد ۵ و صفحه ۱۳۲۲ جلد ۷ و صفحه ۳۷۰۹ و ۳۷۳۱ جلد ۱۹) به شرح ذیل می‌باشد:
۱- در خصوص جراحت واجد ترشح غیر عادی در ناحیه آهیانه‌ای پس سری طرف چپ (دامیه) به استناد بند ۲ ماده ٤۸۰ قانون مجازات اسلامی به میزان دو صدم دیه کامل مرد مسلمان
۲- در خصوص تورم شدید آهیانه‌ای پس سری طرف چپ و تورم ناحیه پس سری طرف چپ خلف لاله گوش به استناد مواد ٤۸۵ و ٤۹۵ قانون مجازات اسلامی مجموعاً به میزان یک صدم دیه کامل مرد مسلمان به عنوان ارش.
۳- در خصوص جراحت‌های متعدد در مراحل پایانی التیام در بازوی چپ و راست و ساعد دست راست و چپ هر چهار مورد در حد دامیه به استناد مواد ٤۸۰، ٤۸۱ و ٤۹۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ مجموعا چهار صدم دیه کامل مرد مسلمان و در خصوص ارش تورم بازوی راست به میزان نیم در صد دیه کامل به عنوان ارش.
٤- جراحت وسیع با ترشح عفونی در قوزک خارجی مچ پای چپ در حد دامیه به استناد مواد ٤۸۰، ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان یک درصد دیه کامل و در خصوص تورم قوزک پای چپ به میزان نیم در صد دیه کامل به عنوان ارش به استناد مواد ٤۸۵ و ٤۹۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰.
۵- زخم در مراحل پایانی التیام زانوی راست (حارصه) به استناد ماده ٤۸۰، ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان نیم درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٦- جراحت در مراحل پایانی التیام در کف پای راست و چپ در حد حارصه به استناد مواد ٤۸۰، ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی مجموعاً به میزان یک درصد دیه کامل مرد مسلمان
۷- در خصوص عوارض روانی به میزان ده درصد دیه کامل مرد مسلمان به عنوان ارش.

د- پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرح توسط هر سه نفر به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی علیه مسعود علی‌زاده برابر گواهی‌های پزشکی قانونی (صفحه‌های ۳۸ جلد ۱ و ٦۲۸ و ٦۲۹ جلد ٤) به شرح ذیل می‌باشد:
در خصوص جوشگاه جراحت‌های ساق پای راست، خارج زانوی راست، خلف مچ پای راست، خلف ساق پای چپ، خارج مچ پای چپ، خلفی فوقانی بازوی چپ و کتف چپ و ناحیه داخلی ساعد چپ، همگی ۸ مورد در حد «دامیه» به استناد مواد ٤۸۱، ٤۸۰ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان هشت صدم دیه کامل مرد مسلمان.

٨- در خصوص جراحت پس سر طرف چپ و پشت لب فوقانی طرف راست هر دو در حد «دامیه» به استناد مواد ٤٨٠ و ٤٩٦ قانون مجازات اسلامی به میزان چهار صدم دیه کامل مرد مسلمان.
٩- در خصوص ٥ مورد آثار کبودی نواری ناحیه پهلوی طرف چپ، ناحیه زیر کتف راست، روی شکم، ناحیه فوقانی بازوی چپ و قدامی فوقانی شانه چپ به استناد بند «د» مواد ٤٨٤ و ٤٩٦ قانون مجازات اسلامی مصوب ١٣٧٠ جمعاً به میزان ٧/٥ دینار.

هـ - پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرح توسط هر سه نفر به اضافه متهم ردیف دهم حمید زندی به صورت مشترک در حق مجنی علیه سید میلاد حسینی برابر گواهی پزشکی قانونی (صفحه ٣٠٧٥ جلد ١٦) به شرح ذیل می‌باشد:
در خصوص دو مورد تغییر رنگ طویل ساعد چپ و قدام راست قفسه صدری به استناد بند «د» ماده ٤٨٤ قانون مجازات اسلامی جمعاً به میزان ١/٥ دینار.

ط- پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرح توسط هر سه نفر به صورت مشترک در حق مجنی علیه پیمان شهنایی برابر گواهی پزشکی قانونی (صفحه ٢٣٣٨ جلد ١٢) به شرح ذیل می‌باشد:
١- در خصوص جوشگاه مربوط به جراحت لاله گوش چپ در حد (دامیه) به استناد ماده ٤٨٠ قانون مجازات اسلامی به میزان دو درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٢- در خصوص جوشگاه مربوط به دو جراحت پشت دست راست و کنار زانوی راست در حد (دامیه) به استناد مواد ٤٨٠ و ٤٨١ قانون مجازات اسلامی جمعاً به میزان دو درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٣- در خصوص شکستگی بیست درصد قسمت نمایان دندان قدامی به استناد ماده ٤٠٨ قانون مجازات اسلامی به میزان یک درصد دیه کامل مرد مسلمان به عنوان ارش.
٤- در خصوص شکستگی پنج درصد از قسمت نمایان دندان قدامی (یک دندان) به استناد ماده ٤٠٨ قانون مجازات اسلامی به میزان بیست و پنج صدم درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٥- در خصوص شکستگی ٢٥٪ از قسمت نمایان دندان خلفی (یک دندان) به استناد ماده ٤٠٨ قانون مجازات اسلامی به میزان نیم درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٦- در خصوص شکستگی ده درصد از قسمت نمایان دندان قدامی (یک دندان) به استناد ماده ٤٠٨ قانون مجازات اسلامی به میزان نیم درصد دیه کامل مرد مسلمان.
٧- در خصوص شکستگی پنج درصد از قسمت نمایان دندان قدامی (یک دندان) به استناد ماده ٤٠٨ قانون مجازات اسلامی به میزان بیست و پنج درصد دیه کامل مرد مسلمان.
و در خصوص ایراد ضرب و اهانت به ٧ تن از شکات به اسامی محسن صادقی اصفهانی، مهدی بهمن‌زاده، امیر اصغری، حامد ملک‌زاده، علی نجاری، رضا احمدی و سامان گنجی با توجه به گذشت منجز آنان به ترتیب شرح صفحه‌های (٢٩٤٩ جلد ١٥)- (٣٠٢١ جلد ١٦) - (٢٩٥٠ جلد ١٥ و ٢٩٨٣ جلد ١٦) – (٢٩٤٨ جلد ١٥) – (٢٩٢٤ جلد ١٦) – (٢٩٢٥ جلد ١٦)- (٢٩٢٥ جلد ١٦) در خصوص هر سه متهم به استناد بند «٢» ماده (٨) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ١٢٩٠ قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کنم.

در خصوص متهم ردیف پنجم سرهنگ روان‌بخش فلاح فرزند بهرام، با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور به شرح‌های صفحه ٣٥٧٧ تا ٣٦٩٠ و نیز اقرار صریح وی در خصوص مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع در مورد کلیه اتهام‌های مندرج در کیفرخواست دایر بر: ١- مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع ٢- بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی ٣- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت قانون حقوق شهروندی ٤- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا، بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکلای مدافع ایشان به شرح صفحه‌های ٣٤٥٤ تا ٣٤٦٢، ٣٥٥١ تا ٣٥٥٧ و ٣٥٢٠ تا ٣٥٣٣ موجه نیست. زیرا بازداشتگاه زیر نظر ایشان اداره می‌شده و همه برنامه‌های بازداشتگاه از سوی ایشان ابلاغ می‌شده و مطلع نبودن ایشان از اعمال خلاف قانون و خلاف شؤون اسلامی که در آنجا رخ داده، مسموع نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن

جهات مخففه از جمله سوابق مفید خدمتی، تشویق‌های انجام گرفته از سوی ناجا و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است به استناد مواد ٥٤، ٥٥ و بند «ج» ماده ۷۸ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی و با رعایت مواد ١٦، ۱۷، ۱۸، (۲۲ فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی) و ٤۷ قانون مجازات اسلامی و نیز با رعایت ماده ۲ و ١٦ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و (۳ فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۷۸ همان قانون، وی را در خصوص بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی به تحمل هشت ماه حبس تعزیزی و در خصوص مشارکت در تنظیم گزارش خلاف واقع با توجه به کیفیت ارتکاب بزه به شرحی که در گردشکار آمده است به پرداخت جزای نقدی به مبلغ پنج میلیون ریال بدل از حبس و در خصوص دو عنوان مجرمانه دیگر یعنی محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی یعنی فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم با رعایت مجازات اشد (مجازات موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی) به تحمل شش ماه حبس تعزیزی و انفصال موقت از خدمت به مدت ۳ ماه و پرداخت جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت شغل دولتی محکوم می‌کنم. و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی ایام بازداشت قبلی متهم از محکومیت آن کسر می‌گردد.

در خصوص متهم ردیف ششم سرهنگ محمد عامریان فرزند رحیم، با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور به شرح صفحه‌های ۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰، اظهارات مطلعین در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱ تا ۳۰٤۲) در مورد کلیه اتهام‌های انتسابی مندرج در کیفرخواست دایر بر: ۱- بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی منجر به تلفات جانی و صدمات بدنی. ۲- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا. ۳- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی، بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکلای مدافع ایشان به شرح صفحه‌های ۳۵۲۰ تا ۳۵۳۳ و ۳۵۵۱ تا ۳۵۷۵ موجه نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله فقد سابقه محکومیت کیفری، سوابق مفید خدمتی، تشویقی‌های مندرج در پرونده پرسنلی و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب و بزه گردیده است به استناد مواد ٥٤ و ٥٥ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیزات) مصوب ۱۳۷۵ و با رعایت مواد ١٦، ۱۷، ۱۸، ۲۲ و ٤۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و نیز با رعایت ماده ۲ و ١٦ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح با توجه به اینکه بازداشتگاه زیر نظر مستقیم بازرسی فاتب بوده و مشارٌ إلیه مسؤول عملیات آن بازرسی بوده و کوتاهی و قصور وی در انجام وظایف محول، روشن است. بنا بر این، وی را در خصوص بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی و عدم رعایت نظامات دولتی در ارتباط با امور خدمتی به تحمل ده ماه حبس تعزیزی و در خصوص دو عنوان مجرمانه دیگر یعنی محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی، عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ یعنی فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم با رعایت مجازات اشد (مجازات موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی) به هفت ماه حبس تعزیزی و انفصال موقت از خدمت به مدت ۳ ماه و پرداخت جزای نقدی مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم. و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ایام بازداشت قبلی متهم از محکومیت وی کسر می‌گردد.

در خصوص متهم ردیف هفتم سرتیپ عزیزالله رجب‌زاده فرزند سلمان، با توجه به مجموع محتویات پرونده، دفاعیات وی در جلسه دادگاه مبنی بر اینکه «در طول ۳۱ سال خدمتم حتا یک تذکر شفاهی هم نداشته‌ام... یکی از اتهام‌های من آمریت در گزارش خلاف در خصوص موضوع منتزیت است ای کاش آقای مرتضوی هم به عنوان مطلع اینجا می‌آمد تا روشن می‌شد که کجای کار من آمریت بوده است؟! تا زمانی که کمیجانی (متهم ردیف اول) در دادگاه صحبت کرد من نمی‌دانستم موضوع گزارش خلاف واقع چیست؟... آقای مرتضوی را در جلسه دیدم به من گفت که آقای فلاح پیش من بیاید با او کار دارم من هم به دفترم اعلام کردم که فلاح نزد مرتضوی برود. به ما چه مربوط است که علت مرگ منتزیت باشد یا چیز دیگر؟ من شخصاً از روز اول که به تهران آمدم با کهریزک مخالف بودم دوستان من شاهد بودند حتا یک بار هم طرح اراذل و اوباش را اجرا نمی‌کردم من طرح امنیت اجتماعی و انضباط اجتماعی را اجرا کردم و اسم آن را طرح انضباط اجتماعی گذاشتم... من کجا بی‌مبالاتی کرده‌ام حدود ۱۰ ماه در خیابان‌ها به صورت سه شیفته درگیر بودیم بایستی امنیت ۱۲ میلیون نفر را تأمین می‌کردم. در این مدت حدود ۱۱ میلیون تماس

تلفنی داشتیم، ٤۳۰ رده و ۸۳۰ کلانتری داریم ۲۷ پایگاه داریم. من باید همه اینها را مدیریت می‌کردم بازداشتگاه زیر نظر معاونت بازرسی اداره می‌شد همیشه می‌پرسیدم و گزارش می‌گرفتم...»

لذا ضمن موجه دانستن دفاعیات وی مبنی بر اینکه هیچگونه دستوری مبنی بر آمریت در تنظیم گزارش خلاف واقع نداشته است و هیچ‌گونه بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی در انجام وظیفه نداشته است و اصولاً برای انجام کارهای بازداشتگاه علاوه بر رئیس بازداشتگاه، معاون بازرسی ایشان نیز به صورت مستقیم نظارت داشته و به وی گزارش می‌داده در طول این مدت هیچگونه گزارش منفی در خصوص اداره بازداشتگاه به وی نشده است. بنا بر این، به علت عدم احراز وقوع بزه به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و اصل مستحکم برائت وی را در خصوص هر دو اتهام تبرئه می‌کنم.

در خصوص متهم ردیف هشتم ستوان سوم سید کاظم گنج‌بخش فرزند سید علی، با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور (صفحه‌های ۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰) اظهارات شهود و مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱ تا ۳۰٤۲) در خصوص اتهام‌های انتسابی به وی مبنی بر ۱- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی ۲- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکیل مدافعش به شرح صفحه‌های ۳٤۷۷ تا ۳٤۸۸ جلد ۱۸ و نیز صفحه‌های ۳۵۵۱ تا ۳۵۷۵ و همچنین صفحه‌های ۳۵۲۰ تا ۳۵۳۳ جلد ۱۸ موجه نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله سوابق خدمتی وی و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است به استناد ماده ۵۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۲ و ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و با رعایت مواد ۱٦، ۱۷، ۱۸ و ۲۲ و نیز با رعایت مواد ۲ و ۱٦ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و همچنین با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه هر دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد با رعایت مجازات اشد وی را به تحمل ٤ ماه حبس تعزیزی با احتساب ایام بازداشت قبلی و انفصال موقت از خدمت به مدت پنج ماه و پرداخت جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم و در خصوص ایراد ضرب و جرح و اهانت به شاکی مسعود علیزاده با توجه به انکار شدید وی و اظهارات او مبنی بر اینکه شاکی او را عوضی گرفته و تأیید این موضوع از سوی دو تن از متهمان که خود از ضاربان این شاکی هستند، به علت عدم احراز وقوع بزه ضرب و جرح و اهانت نسبت به مسعود علیزاده به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و نیز اصل مستحکم برائت وی را در این خصوص تبرئه می‌نمایم. و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ایام بازداشت قبلی از محکومیت وی کسر می‌گردد.

در خصوص متهم ردیف نهم استوار اکبر رهسپار فرزند جمعه‌علی، با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور (۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰) اظهارات شهود و مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز در جلسه دادگاه (صفحه‌های ۳۰۳۱ تا ۳۰٤۲) در خصوص اتهام‌های مندرج در کیفرخواست دایر بر:

۱- مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکایات هومن رجبی، هاتف سلطانی، طاها زینالی و سامان گنجی.

۲- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی.

۳- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکلای مدافع ایشان (صفحه‌های ۳٤۷۲ تا ۳٤۷٦) موجه نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله فقد سابقه محکومیت کیفری، سوابق خدمتی و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است وی را به استناد ماده ۵۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و مواد ۵۷۰ و ٦۰۸ قانون مجازات اسلامی با رعایت مواد ۱٦، ۱۷، ۱۸ و ٤۷ قانون مجازات اسلامی و (ماده ۲۲ صرفاً در خصوص مجازات موضوع ماده ۵۷۰ همان قانون) و نیز با رعایت مواد ۲ و ۱٦ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در خصوص اهانت به شکات به تحمل ۷٤ ضربه شلاق تعزیری و در خصوص ایراد ضرب نسبت به شکات، با توجه به اینکه هیچ‌کدام آنها گواهی پزشکی قانونی ارائه نکرده‌اند و هیچ‌گونه جرحی به آنان وارد نشده است و دلیلی نسبت به ایراد ضرب ساده هم وجود ندارد. لهذا به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و اصل مستحکم برائت وی را در این خصوص تبرئه می‌کنم و در خصوص دو عنوان اتهامی یعنی رعایت عدم حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه هر دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد (موضوع ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی) به تحمل چهارماه حبس تعزیزی با احتساب ایام بازداشت قبلی و انفصال موقت از خدمت به مدت سه ماه پرداخت و جزای نقدی به مبلغ دو ریال بدل از

محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم و در خصوص ایراد ضرب و اهانت نسبت به دو تن از شکات به اسامی مهدی بهمن‌زاده و سامان گنجی با توجه به گذشت منجز آنان به شرح صفحه‌های ۳۰۲۱ جلد ١٦ و ۲۹۲۵ جلد ١٦ به استناد بند «۲» ماده (۸) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کنم و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۹ ایام بازداشت قبلی متهم از محکومیت وی کسر می‌گردد.

در خصوص متهم ردیف دهم استوار دوم حمید زندی فرزند علی‌قربان، با توجه به مجموع محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور (۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰) اظهارات مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی در خصوص کلیه اتهام‌های مندرج در کیفرخواست دایر بر: ۱- مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات آقایان سید میلاد حسینی، پوریا حسین ۲- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا ۳- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکیل مدافعش (صفحه‌های ۳۵۵۱ تا ۳۵۷۵ و ۳۵۲۰ تا ۳۵۳۳) موجه نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله فقد سابقه محکومیت کیفری، سوابق خدمتی و مجموع اوضاع و احوالی موجب ارتکاب بزه گردیده است وی را به استناد ماده ۵۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و مواد ۵۷۰، ۳۰۲ و ٦۰۸ و تبصره ۲ ماده ۲٦۹ قانون مجازات اسلامی با رعایت مواد ١٦، ۱۷، ۱۸ و ٤۷ قانون مجازات اسلامی و (ماده ۲۲ صرفاً در مورد مجازات موضوع ماده ۵۷۰ همان قانون) و نیز با رعایت مواد ۲، ٤ و ١٦ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در خصوص اهانت به شکات به تحمل ۷۰ ضربه شلاق تعزیزی و در خصوص ایراد ضرب و جرح نسبت به شکات علاوه بر پرداخت دیه به شرح ذیل به سبب اخلال در نظم جامعه و بیم تجری به تحمل نود و یک روز حبس تعزیزی محکوم می‌نمایم.

الف) پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از زمان وقوع جرم توسط متهم ردیف دهم استوار دوم حمید زندی به اضافه متهمان ردیف‌های دوم، سوم و چهارم به ترتیب محمد خمیس‌آبادی، ابراهیم محمدیان، محمدرضا کرمی به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی علیه سید میلاد حسینی برابر گواهی پزشکی قانونی (صفحه ۳۰۵۷ جلد ١٦)، در خصوص دو مورد تغییر رنگ طویل ساعد چپ و قدام راست قفسه صدری به استناد بند «د» مواد ٤٨٤ و ٤٩٦ قانون مجازات اسلامی.
ب) پرداخت دیه توسط وی (حمید زندی) و متهم ردیف یازدهم و دوازدهم مجید وروایی و مهدی حسینی‌فر به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی علیه، پوریا حسین برابر گواهش پزشکی قانونی (صفحه ۲۵۳٦ جلد ۱۳)
به شرح ذیل:
۱- در خصوص کبودی یا سیاه‌شدگی چهار ناحیه بدن (وسط شکم، بالای کتف راست، پایین کتف راست و پهلوی راست) به استناد بند «د» مواد ٤۸۳ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی.
۲- در خصوص دو عدد جوشگاه التیام‌یافته بریدگی در کتف چپ (دامیه) به استناد مواد ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان دو صدم دیه کامل مرد مسلمان و امّا در خصوص ایراد ضرب و جرح نسبت به شاکی محمد صادقلو با توجه به عدم ارائه گواهی پزشکی قانونی و عدم کفایت دلیل به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و اصل مستحکم برائت وی را تبرئه می‌نمایم و در خصوص شکایت حسین محمودی و حسین نصر اصفهانی با توجه به اعلام گذشت ایشان برابر صفحه‌های ۳۱۷۰ و ۳۱۷۱ به استناد بند «۲» ماده ۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد و در خصوص دو عنوان اتهامی عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه این دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد، با رعایت مجازات اشد به تحمل نود و یک روز حبس تعزیزی با احتساب ایام بازداشت قبلی و انفصال موقت از خدمت به مدت سه ماه و پرداخت جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم. و در اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ایام بازداشت قبلی متهم از محکومیت وی کسر می‌گردد.

در خصوص متهم ردیف یازدهم استوار دوم مجید وروایی فرزند محمود، با توجه به محتویات پرونده، گزارش سازمان بازرسی کل کشور (۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰) اظهارات شهود و مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی در خصوص اتهام‌های مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات آقایان یعقوب سلیمی، پوریا حسین، مهدی محمدی‌فرد و مجید نخستین سرباز، بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی موجه نیست. بنا

بر این، وی را به استناد تبصره ۲ ماده ۲٦۹ و ماده ٦۰۸ قانون مجازات اسلامی با رعایت مواد ۱٦، ۱۷ و ۱۸ قانون مجازات اسلامی در خصوص اهانت نسبت به شکات به تحمل ۲۵ ضربه شلاق تعزیزی و در خصوص ایراد ضرب و جرح به علاوه بر پرداخت دیه در حق مجنی‌علیه پوریا حسین به شرح ذیل به سبب اخلال در نظم جامعه و بیم تجری به تحمل نود و یک روز حبس تعزیزی محکوم می‌کنم. پرداخت دیه توسط (مجید ورویی) و متم ردیف دهم حمید زندی و ردیف دوازدهم مهدی حسینی‌فر به صورت مشترک و علی‌السویه در حق مجنی‌علیه پوریا حسین برابر گواهی پزشکی قانونی (صفحه ۲۵۳٦ جلد ۱۳) به شرح ذیل می‌باشد:

۱- در خصوص کبودی یا سیاه‌شدگی چهار ناحیه بدن (وسط شکم، بالای کتف راست و پایین کتف راست و پهلوی راست) به استناد بند «د» مواد ٤۸۳ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان شش صدم دیه کامل مرد مسلمان.

۲- در خصوص دو عدد جوشگاه التیام‌یافته بریدگی در کتف چپ (دامیه) به استناد مواد ٤۸۱ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان دو صدم دیه کامل مرد مسلمان و در خصوص اهانت و ایراد ضرب نسبت به یکی از شکات به نام حسین نصر اصفهانی با توجه به گذشت منجز وی برابر صفحه ۳۱۷۰ به استناد بند «۲» ماده ۸ قانون دادرسی کیفری ۱۲۹۰ قرار موقوفی تعقیب صادر می‌کنم. و اما در خصوص فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با توجه به انکار شدید وی و عدم احراز وقوع بزه به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی و اصل مستحکم برائت وی را در این خصوص تبرئه می‌کنم.

در خصوص متهم ردیف دوازدهم گروهبان دوم مهدی حسینی‌فر فرزند محمود، با توجه به مجموع محتویات پرونده و گزارش سازمان بازرسی کل کشور (صفحه‌های ۳۵۷۷ تا ۳٦۹۰) اظهارات مطلعان در مرحله تحقیقات مقدماتی و نیز در جلسه دادگاه (۳۰۳۱ تا ۳۰٤۲) در خصوص کلیه اتهام‌های مندرج در کیفرخواست دایر بر: ۱- مشارکت در ایراد ضرب و جرح و اهانت نسبت به شکات آقایان میرمسعود رضوی، پوریا حسین، یعقوب سلیمی و مهدی محمدی‌فرد ۲- فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا ۳- محروم کردن بازداشتی‌ها از حقوق مقرر در قانون اساسی و عدم رعایت حقوق شهروندی بزهکاری وی محرز و مسلم است و دفاعیات وی و وکیل مدافعش برابر صفحه‌های ۳٤۷۷ تا ۳٤۸۱ و ۳۵۵۱ تا ۳۵۷۵ و ۳۵۲۰ تا ۳۵۳۳ موجه نیست. بنا بر این، با در نظر گرفتن جهات مخففه از جمله فقد سابقه محکومیت کیفری، سوابق خدمتی و مجموع اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب بزه گردیده است وی را به استناد ماده ۵۵ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و مواد ۳۰۲، ۲٦۹، ۵۷۰ و ٦۰۸ قانون مجازات اسلامی با رعایت مواد ۱٦، ۱۷، ۱۸ و ٤۷ قانون مجازات اسلامی و (ماده ۲۲ فقط در خصوص مجازات موضوع ماده ۵۷۰ همان قانون) و نیز با رعایت مواد ۲ و ۱٦ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح در خصوص اهانت به شکات به تحمل ۷٤ ضربه شلاق تعزیری و در خصوص ایراد ضرب نسبت به شکات علاوه بر پرداخت دیه به شرح ذیل به سبب اخلال در نظم و بیم تجری به تحمل هشت ماه حبس تعزیزی محکوم می‌کنم. پرداخت دیه ظرف مدت یک سال از تاریخ وقوع جرح توسط وی (حسینی‌فر) و متهمان ردیف‌های دوم و یازدهم حمید زندی و مجید ورویی به صورت مشترک در حق مجنی‌علیه پوریا حسین برابر گواهی‌های پزشکی و قانونی (صفحه ۲۵۳٦ جلد ۱۳) به شرح ذیل می‌باشد:

۱- در خصوص کبودی یا سیاه‌شدگی چهار ناحیه بدن (وسط شکم، بالای کتف راست و پایین کتف راست و پهلوی راست) به استناد بند «د» مواد ٤۸۳ و ٤۹٦ قانون مجازات اسلامی به میزان شش صدم دیه کامل مرد مسلمان.

۲- در خصوص دو عدد جوشگاه التیام‌یافته بریدگی در کتف چپ (دامیه) به استناد مواد ٤۸۱ و ٤۹٦ به میزان دو صدم دیه کامل مرد مسلمان در خصوص ایراد ضرب و اهانت نسبت به یکی از شکات به نام حسین نصر اصفهانی با توجه به اعلام گذشت منجز وی برابر صفحه ۳۱۷۰ به استناد بند «۲» ماده (۸) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد. و در خصوص دو عنوان اتهامی عدم رعایت حقوق شهروندی و فراهم کردن موجبات بدبینی نسبت به ناجا با در نظر گرفتن ماده ٤٦ قانون مجازات اسلامی مبنی بر اینکه دو عنوان مجرمانه از باب فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم می‌باشد و با رعایت مجازات اشد به تحمل ۷ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و انفصال موقت از خدمت به مدت ٦ ماه و پرداخت جزای نقدی به مبلغ دو میلیون ریال بدل از محرومیت از شغل دولتی محکوم می‌نمایم. و اجرای تبصره ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ ایام بازداشت قبلی متهم از محکومیت وی کسر می‌گردد.

این رأی حضوری و مستنداً به مواد ۳، ۹ (بند ۲)، ۱۰، ۱۱، ۱۲ قانون تجددی نظر آرا دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲ ظرف مدت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دیوان عالی کشور می‌باشد.

دفتر – رأی ابلاغ و اقدامات قانونی معمول گردد.

محمد مصدق
دادرس شعبه دوم دادگاه نظامی یک تهران

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/30313

۲۹–۵– دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸

توضیح: فرزاد کمانگر، دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، روزنامه‌نگار و فعال حقوق بشر، این نجوای نجیبانه را پنج ماه پیش از اعدام ظالمانه‌اش، در زندان اوین نگاشته است؛ این دل‌نوشته، حاکی از روح لطیف و درون سوزناک اوست:

۱–۲۹–۵– متن فارسی

«دیگر تنها کفش‌هایم مرا به این خاک پیوند نمی‌دهد»

نباید فراموش کنم؛ در این دیار، واژه‌ها گاهی به سرعت برق و باد، به زبان آوردنشان «جرم» می‌شود و گناهی نابخشودنی. لغزش قلم بر سفیدی کاغذ می‌تواند موجب «تشویش اذهان» شود و تعقیب به دنبال داشته باشد و به زبان آوردن اندیشه و افکار می‌تواند «تبلیغ» به حساب آید.
همدردی می‌تواند «تبانی» باشد و اعتراض موجب «براندازی» شود. کلمات، بار حقوقی دارند، پس باید مواظب بود.
نباید فراموش کنم که به چشمانم بیاموزم که هر چه را می‌بیند باور نکند، زبان همه چیز را بازگو نکند، آنچه هر شب می‌شنوم فریاد نیست، موج نیست، طوفان نیست، صدای خس و خاشاک است! که خواب از چشم شهر ربوده.
نباید فراموش کنم که در شهر خبری از خط فقر و اعتراض و گرانی و بیکاری و بیداد و گرسنگی و نابرابری و ظلم و جور و دروغ و بی‌اخلاقی نیست. اینها واژه‌های دشمنان است.
اما این روزها زیر پوست این شهر خبرهایی است که به شاعر، واژه، به کارگردان، سوژه، به نویسنده، قلم، به پیر، جسارت، به جوان، امید و به ناامید، حرکت می‌بخشد، این روزها گویا قلب جهان در این شهر می‌تپد، گویا گرینویچ دنیا تهران شده، تا مردم این شهر نخوابند خبری از خواب نیست و تا بیدار نشوند نیم‌کره ما رنگ روز به خود نمی‌بیند.
این روزها نیازی نیست برای سرودن یک شعر دور دنیا راه بیفتی تا ببینی کجا قلبت به درد می‌آید یا کجا تراوش قلم به فریادت می‌رسد، برای گرفتن یک عکس دیگر نیازی به سرک کشیدن به فلان نقطه بحران‌زده دنیا نیست، برای خواندن یک آواز یا ساختن یک آهنگ، نیاز به لمس درد و رنج مردم فلسطین و عراق و افغانستان نیست، نت و ضرب آهنگت را می‌توانی با ضربان قلب مادران نگران این شهر هماهنگ کنی، صدای سنج و طبل آن را همراه با فرود آمدن «چوب الف» بر سر و گرده این مردم هم‌وزن کنی.
این روزها هوای تموز ناجوانمرده خزانی شده، حکایت بیابان کردن جنگل است، می‌توان همه چیز را دید حتا اگر «تلویزیون کور باشد»، می‌توان همه چیز را شنید حتا اگر «رادیو هم کر باشد»، می‌توان ناخوانده‌ها و نانوشته‌ها را از لای سطور سیاه روزنامه فهمید حتا اگر «روزنامه هم لال شده باشد»، می‌توان همه چیز را لمس و درک کرد حتا اگر پیرامونت را دیوارهایی به بلندا و ضخامت اوین فرا گرفته باشد.
این روزها دیگر تنها در کوچه پس کوچه‌های شهرمان پرسه نمی‌زنم. دلم در میدان هفت تیر و انقلاب و جمهوری می‌تپد، در دستم شاخه گلی است تا به مادران داغدار این شهر نثار کنم.
این روزها فقط تنهایی ابراهیم در بازداشتگاه سنندج بر دلم سنگینی نمی‌کند، دیگر برادران و خواهرانم تنها در زندان‌های سنندج و مهاباد و کرمانشاه نیستند، ده‌ها خواهر و برادر دربند دارم که با شنیدن فریادشان اشکم سرازیر می‌شود و با دیدن قیافه‌های رنجورشان و لباس‌های پاره‌شان بغض گلویم را می‌گیرد و بر خودم می‌بالم برای داشتن چنین خواهران و برادرانی.
دیگر این شهر برایم آن شهر غریب و دلگیر با ساختمان‌های بلند و پر از دود و دم نیست، این روزها این شهر پر از ندا و سهراب شده، انگار پس از سال‌ها «پیوله آزادی»(۱) در آسمان این شهر به پرواز درآمده و با مردم این شهر برای ترنمش هم‌آواز شده است.

فرزاد کمانگر
زندان اوین

چهاردهم آذرماه ۱۳۸۸

*** پی‌نوشت ***

۱- «پیوله (پروانه) آزادی»، آهنگی از استاد خالقی است که چهل سال پیش همراه با ارکستر تهران اجرا کرد.

*** منبع ***

«نامه‌های یک اعدامی؛ مجموعه‌ای از نامه‌های فرزاد کمانگر»، منتشرشده در وبسایت «اخبار روز»

http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=29204
http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=25525

۲-۲۹-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط سیاوش جلیلی

A Letter by Farzad Kamangar: "My Shoes Are Not All that Connect Me to this Land"
April 28, 2011

The following letter was written in Evin prison by the late Kurdish teacher Farzad Kamangar on December 5, 2009, five months prior to his illegal execution.

My Shoes Are Not All that Connect Me to this Land

I shall not forget that, in this land, words sometimes turn into 'crimes' and 'unforgivable sins' as soon as one utters them. The brush of the pen on a blank piece of paper can 'agitate the public mind' and result in prosecution. Speaking what one thinks can be considered 'propaganda'. Sympathy can be 'conspiracy'. And protesting can be treated as an attempt to 'overthrow [the regime]'. Words are legally charged, so one should be careful.

I shall not forget to teach my eyes to, not believe everything that they see, and teach my tongue to not repeat everything [I hear]. What I hear every night are not sounds of screams, waves, or storms. Every night I hear the sound of the "dust and dirt" [1] [who] kept the city awake at nights.

I shall not forget that, in this city, there is no poverty line, protests, inflation, unemployment, injustice, hunger, inequality, oppression, tyranny, lies, and immoral and unethical behaviour. These are terms used and spread by the enemies.

Nevertheless, nowadays, under the skin of the city, something is happening that, inspires the words used by poets, is the subject and the scenario for the director, gives courage to the old and hope to the young, and motivates the disillusioned and the hopeless to move. Nowadays, it is as though the heart of the world beats in this city.

It is as though Tehran has turned into the Greenwich of the world, a point of reference. Nobody sleeps until the people of this city do. And our hemisphere does not see the light of day until they wake up.

Nowadays, it is not necessary anymore to tour the world in order to find the spot where your heart will ache, or to find the place where the splash of the ink provides solace. It is not necessary to travel to the crisis-ridden areas of the world to find the subject for photography. One does not need to feel the pain of the people of Palestine, Iraq, and Afghanistan to compose a melody or chant a song,. You can tune your notes and tempos to the heartbeat of the worried mothers of the city. You can synchronize the drumbeat of your music to the tone of the sticks [2] hitting the backs and heads of the people (the protesters).

Nowadays, July's weather has turned autumnal. It tells the tale of a forest turning into a desert. One can see everything, even if the TV is blind. One can hear everything, even if the radio is deaf. One can read the unwritten words between the black lines of the daily [news], even if the newspaper has gone mute. One can feel and understand everything, even if surrounded by the thick, high walls of Evin [prison]

Nowadays, I do not wander in the back alleys of our city alone anymore. My heart is beating in Haft-e Tir Square and on Enghelab and Jomhoori streets [3]. I hold a flower in my hand to offer it to the Mourning Mothers in this city.

These days, it is not only the solitude suffered by Ebrahim in Sanandaj (the capital of the Iran Kurdistan province) prison or my lonely sisters and brothers in Sanandaj, Mahabad, and Kermanshah prisons. Their pain is weighing on my heart. I have dozens of imprisoned brothers and sisters. I burst into tears when I hear their screams. A lump forms in my throat when I see their pained faces and torn clothes. I am proud of myself for having such sisters and brothers.

This city is not the same foreign, dull, polluted place with tall buildings anymore. These days, the city is full of Neda's and Sohrab's [4]. It is as though after long years, the "butterfly of liberty" (1) has flown across the sky of the city to join the people in a choir [about freedom and justice].

Farzad Kamangar
Evin Prison
December 5, 2009

Translation by Siavosh Jalili for Persian2English

*** Notes ***
(1) Butterfly of Liberty was a song by maestro Khaleqi that he performed 40 years ago with the Tehran Orchestra.

Translator's Notes:
[1] The term used by Ahmadinejad two days following the disputed 2009 June Presidential election to describe the protesters.

[2] Refers to the famous resistance song "Yar-e dabestani" or "My Classmate". It is frequently sung at student gatherings.

[3] Central Tehran areas where the protests in the wake of the June 2009 Presidential election took place. Enghleab means "Revolution" and Jomhouri mean "Republic" in Persian
[4] Sohrab Arabi and Neda Agha Soltan were two young citizens who were killed by the security and militia forces in the first week following the June 2009 Presidential election

*** منبع ***

http://persian2english.com/?p=21684

۳۰–۵– نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹

«دقّ الباب (صلاح خلق و فلاح علما)»

چرا خونین‌دل و خسته‌جگر نباشید که مغلوب و مرعوب، در گذرگاه تنگ عافیت و بر مسند خطیر مسؤولیت نشسته‌اید و نظاره می‌کنید که استبداد دینی، چوب حراج بر اخلاق و ایمان خلایق زده است و شریعت را به خدمت سیاست گرفته است و کمر عدالت را شکسته است

شکم اقتصاد، فربه از حرام است و چهره دین، عبوس و جویبار فرهنگ، گل‌آلود و هوای سیاست، مرگ‌زا و آسمان آزادی، تیره و چشم هنر، گریان و دل دانش، بریان و جان و آبرو ارزان است و ریاکاری و رشوه‌خواری و دروغ‌زنی و مداحی و دهان‌دوزی و قلم‌سوزی و آبروریزی و عالم‌ستیزی و جاهل‌پروری و خرافه‌گستری و قانون‌شکنی و وحشت‌افکنی و تهمت‌پراکنی و تملق و تزویر و تقلب و تبعیض، سکه دارالضرب ولایت و قُوت غالب حکومت است

این مردم نیک‌سیرت، همچنان در چنگال دیو استبداد اسیرند، نه لبخند بر لب دارند، نه شادی در دل، نه نان در سفره، نه دانش در دفتر، نه نشاط عیشی، نه درمان دلی. به‌جز قلبی غمناک و چشمی نمناک، برایشان چه مانده است؟

حال که نه رای موافقت دارید، نه یارای مخالفت، مصلحت در مهاجرت است

«سرهنگان شاه» که بر سر شما نشسته‌اند، سکوت مظلومانه‌تان را به مسالمت و حمایت تفسیر می‌کنند. بانگ بلند مهاجرت، قفل این سکوت شبهه‌ناک را خواهد شکست و توهّم تسلیم ننگین را خواهد زدود

نظام شقاوت‌بنیاد استبداد، خود بدترین مفسدت و معصیت است و شجره خبیثه‌ای است که بر آن اصناف حشرات رذائل جمع می‌آیند و فقط بهار فرخنده مردم‌سالاری است که بر خزان خشک خشونت و رذیلت، مُهر خاتمت خواهد زد

این حکومت چه شباهتی به سیره و سنت و شیوه و شریعت سردار عدالت، علی(ع) دارد تا لاف از شیعی و علوی بودن زند؟ علی کجا و إکرام جاهلان و إلجام عالمان کجا؟

امروز جانی، تاوان انتقادی است. نقادان، غدر می‌بینند و مداحان، قدر

مگر مشروعیت حکومت، وابسته به عنوان شیعی و سنی است؟ مشروعیت، یک قائمه بیشتر ندارد و آن عدالت است و بقیه هر چه هست، فرع آن است

جمهوری اسلامی ایران، اینک نه جمهوری است، نه اسلامی. دینی و شیعی انگاشتنش عین قلب حقیقت و جفا بر طریقت است

نظام ولایت مطلقه و اسلام عبوسش، قاطبه دینداران را شرمنده از مسلمانی کرده است

«واعظ ما بوی حق نشنید، بشنو کاین سخن
در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
چون صبا افتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
وز رفیقان ره، استمداد همت می‌کنم» [حافظ]

به مشایخ و مراجع کرام، درود می‌گویم و از آنان اذن ورود می‌طلبم.

سالروز قیامت صغرای خلق و نهضت کبرای سبز نزدیک‌تر می‌شود و انتظار مردم از روحانیان راستین بیش‌تر. زندانیان این جنبش و شهیدان این شورش، پیامی برای شهسواران عرصه دین و دانش دارند:
می‌دانیم که شما أقطاب و ارکان دین، خود از مظلومان مظالم جمهوری اسلامی هستید و از اینکه معاصی و مفاسد این حکومت جائر، نام نیک شما و دامان پاک شریعت را آلوده کرده، ظاهری دُژَم و باطنی نَژَند دارید و سینه پُرآتش خود را به آب صبوری ساکن می‌کنید و «زبان‌بریده به کنجی نشسته» زیر لب، لاحول می‌گویید و ربّ یسّر می‌خوانید و از نگاه‌ها و پرسش‌های سرزنش‌آلود مریدان و محارم می‌گریزید که: چرا وعده عسل دادید و اکنون سرکه می‌فروشید؛ و چون به خلوت می‌روید، با خدا شکوِه می‌کنید که: خدایا مرجعیت و قطبیت دادی؛ صد شکر، اما چرا در این عصر و در این احوال، که نه مجال انتقاد هست نه نشاط اجتهاد؟ حتا در نوشتن رساله عملیه هم آزادی نیست و فتوا و فرمان حکومت مقدم است. نه حرمت و اعتباری برای فقه مانده، نه قداست و استقلالی برای حوزه. حجت‌ها آیت و آیت‌ها آلت قدرت گشته‌اند.
و چرا خونین‌دل و خسته‌جگر نباشید که مغلوب و مرعوب، در گذرگاه تنگ عافیت و بر مسند خطیر مسؤولیت نشسته‌اید و نظاره می‌کنید که استبداد دینی، چوب حراج بر اخلاق و ایمان خلایق زده است و شریعت را به خدمت سیاست گرفته است و کمر عدالت را شکسته است. شکم اقتصاد، فربه از حرام است و چهره دین، عبوس و جویبار فرهنگ، گل‌آلود و هوای سیاست، مرگ‌زا و آسمان آزادی، تیره و چشم هنر، گریان و دل دانش، بریان و جان و آبرو ارزان است و ریاکاری و رشوه‌خواری و دروغ‌زنی و مداحی و دهان‌دوزی و قلم‌سوزی و آبروریزی و عالم‌ستیزی و جاهل‌پروری و خرافه‌گستری و قانون‌شکنی و وحشت‌افکنی و تهمت‌پراکنی و تملق و تزویر و تقلب و تبعیض، سکه دارالضرب ولایت و قُوت غالب حکومت است.
دیگر نه در قضا انصاف و عدالتی مانده است، نه در مجلس، تدبیر و شجاعتی، نه در دولت، توان و لیاقتی. و به تعبیر فصیح پیشوای پارسایان:
«بأرض عالِمُها ملجم و جاهلُها مکرّم: جاهلان قدر می‌بینند و بر صدر می‌نشینند و عالمان، لجام به دهن دارند» (*نهج‌البلاغه*)
«جاهلان سَروَر شدستند و ز بیم
عاقلان سرها کشیده در گلیم» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

می‌دانیم که شما هم بر این مردم نیک‌سیرت رحمت می‌آورید که همچنان در چنگال دیو استبداد اسیرند، نه لبخند بر لب دارند، نه شادی در دل، نه نان در سفره، نه دانش در دفتر، نه نشاط عیشی، نه درمان دلی. به‌جز قلبی غمناک و چشمی نمناک، برایشان چه مانده است؟ محتسبان، لبخندشان را ربوده‌اند و واعظان شحنه‌شناس، ایمانشان را. مفسدان، نانشان را بریده‌اند و جاهلان، دفتر معرفتشان را دریده‌اند. نه رنگ دادگری می‌بینند، نه چهره عدالت. گران از تکالیف و تهی از حقوق. رهبرانشان شب و روز ارجوزه [رجز] عدالت می‌خوانند و به دنیا درس مِهر و مدیریت می‌دهند، اما خود، زندان‌ها را از شقاوت و قساوت انباشته‌اند و جامعه را به عفونت دروغ و ریا آغشته‌اند. قاتلان بی‌باک حقیقت‌اند و سارقان چالاک حریت. هر بانگ نصیحتی را صدای دشمن و هر ندای مخالفتی را ندای اهریمن می‌شمارند. گویی خود طاووسان عالَم غیبند و دیگران جاسوسان عالَم غرب. منکر معروفند و معروف به منکر. شما روحانیان راستین با رفتار ستم‌ستیزانه خود می‌توانید چهره متبسّم اسلام باشید و پیام روح‌نواز دیانت را به خلقی خسته از خشونت برسانید تا بدانند که همواره در کنار مردمید و به نام اسلام، نه چاهی برای کسی می‌کنید، نه جاهی برای خود طلب می‌کنید.
رطب‌خوردگان ولایت و ثناگویان قدرت، نه منزلتی نزد خالق دارند نه محبوبیتی نزد خلق، اما شما حاملان امانت دین و وارثان سنت سیدالمرسلین، بر سر پیمان خود با خَلق و خالق بمانید که از شما همین انتظار می‌رود و بس. مطمئن باشد که نه اسلامیت این سرزمین نه استقلالش، هیچ‌کدام در گروی بقاء مشتی طراران حاکم نیست و پشتیبانی از این «طالبان نامطلوب»، نه خشنودی ملت را در پی دارد نه آبروی روحانیت را.

انسداد و استبداد کم بود، سپاهیان گستاخ و درازدست، مرجع‌تراشی و مرجع‌کوبی هم می‌کنند. «هیچ‌ندانی» را که رسماً خبط دماغ دارد [آیت‌الله نوری همدانی]، مسند مرجعیت داده‌اند تا در ثنای رهبر، مدیحه بخواند و سینه بزند و او را «کوثر» بنامد [«خامنه‌ای کوثر است / دشمن او ابتر است»] و از آن طرف، در فجر تصدّی ولایت که مقام رهبری، دماغ مرجعیت می‌پخت، فقیه نزیهی [آیت‌الله منتظری] را که بر او دلیری و خرده‌گیری کرد و او را از «إفتاء بغیر علم» برحذر داشت، به عذاب ألیمی دچار کردند که همه سرها در گلیم کشیدید و بر حرمت ضایع‌شده فقاهت و مرجعیت، خون خوردید و خاموش نشستید. نگذارید بیش از این نام و ناموستان، فدای هوس‌های سیاه سپاهیان شود و ناخواسته در زمره حامیان استبداد دینی به قلم روید.

دلیران عرصه جهاد اکبر، تیغ زبان آختند و بر دولت غاصب تاختند. ارادتی به خلق نمودند و سعادتی بردند. اکنون نوبت شما خاموشان ناخرسند است. توقع محرومان و مظلومان از شما بسی بیش از آن است که افسرده‌دل و پریشان‌حال بنشینید و در عیان، از ملامت جباران تن زنید و در نهان، شکوه به درگاه قاصم‌الجبارین برید، یا مخفیانه «بر درِ ارباب بی‌مروت دنیا» پیامی بفرستید و جوابی نشنوید. کار از أعوذ و لاحول نمی‌رود و خواهش و سفارش از اثر افتاده است و سکوت در مقابل جباران صدای آنها را بلندتر کرده است. و حال که نه رای موافقت دارید، نه یارای مخالفت، مصلحت در مهاجرت است. جهاد اصغر کنید. «خاطر به دست تفرقه دادن، نه زیرکی است». اگر دهان‌ها را بسته‌اند، پای‌ها را که نشکسته‌اند. «الفرار مما لایُطاق من سُنن المرسلین»؛ «باید برون کشید ازین ورطه رخت خویش».

«گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی» [حافظ]

بلی کاری پرهزینه و راهی پرمخاطره است، اما شما یُسر پس از عُسر را ببینید و به فَرَج بعد از حَرَج بیندیشید و فلاح و صلاح خلق را که نگاهش به رفتار شماست، پاس دارید و عتاب فرشتگان با ستم‌پذیران مستضعف را دوباره در قرآن بخوانید که: «چون فرشتگان، جان ظالمانی را می‌ستانند که بر خود ستم کرده‌اند، از آنان می‌پرسند در چه حال بودید؟ می‌گویند مستضعف و درمانده بودیم و در دیار خود رخصت انجام وظیفه نداشتیم. فرشتگان در پاسخ می‌گویند: زمین خدا که فراخ بود و مهاجرت که ممکن بود («إن الذین توفاهم الملائکة ظالمی أنفُسَهم».... نساء، ۹۷).

و مباد که حضرت ربّ‌الأرباب در روز جزا با فقیهان مستضعف خطاب قهر کند و راه عذر را بر آنان ببندد و به سوء عاقبت محکوم شوند.

«راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود
راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری» [سعدی]

مهاجرت چون یک رهنمود دینی و قرآنی و یک شیوه اعتراض مدنی و انسانی و به منزله جستن راهی برای رستن از زندان و رسوا کردن زندانبانان، در سیره عالمان دین، ثبت افتاده است و مهاجرت عالمان از ایران به عراق و از عراق به ایران در دوران مشروطه و معاصر، سنت نیکو و آزادیخواهانه‌ای بوده است. «سرهنگان شاه» که بر سر شما نشسته‌اند، سکوت مظلومانه‌تان را به مسالمت و حمایت تفسیر می‌کنند. بانگ بلند مهاجرت، قفل این سکوت شبهه‌ناک را خواهد شکست و توهّم تسلیم ننگین را خواهد زدود.

حوزه فقهی شیعی نجف پس از رکود و توقف کوتاه، اینک به سابقه هزارساله خود رجوع می‌کند و در اندیشه بالندگی دوباره است. نجف اکنون می‌تواند قم را آزاد کند و نفس‌فروبردگان و ترس‌خوردگان قم و مشهد را به فراخنای حوزه فقاهت خود راه دهد تا رسالت دینی و تاریخی‌شان را با شجاعت بگزارند و به بانگ چنگ بگویند آن حکایت‌ها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش؛ و بی‌واهمه از جنود حرامیان و آدمی‌خواران و تبه‌کاران و ظَلَمه و قَتَله و عَمله استبداد دینی و «سربازان بدنام امام زمان»، داستان یوسفان افتاده در چنگال گرگان را باز گویند. هم از قُبح استبداد بگویند هم از حُسن آزادی؛ و دین‌ورزی را در هوایی آزاد و پررقیب تجربه کنند و اجتهادات نوین خود را با تشنگان معنویت در میان بگذارند. و البته «عراق و نجف» نام هرجاست که آزادگان در آن امن و آزاد و گشاده‌دست و گشاده‌زبان باشند که «این وطن، مصر و عراق و شام نیست.»

«لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض...»: «این‌گونه خداوند پاک را از ناپاک جدا می‌کند و ناپاکی‌ها را بر هم می‌نهد و یکجا به آتش جهنم می‌سپارد.» (انفال، ۳۷)

آنگاه رطب‌خوردگان ولایت می‌مانند و وُعّاظ‌السلاطین و خُدّام‌الشیاطین و «مشایخ بی‌نشان از عشق» و سفلگانی که هر صبح و شام بر در سرای سلطنت، سجده می‌برند و پشت بر قبله نماز می‌کنند و با غاصبان می‌نشینند و دست در خون مغصوبان می‌برند و عهد خالق را می‌شکنند که «بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم آرام ننشینند.» (*نهج‌البلاغه*، خطبه شقشقیه: و ما أخذ الله علی العلماء أن لا یقارّوا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم).

مردم هم، غربال بصیرت به‌دست، می‌مانند تا خادمان را از خائنان باز شناسند و نگین سلیمان را از دست اهریمنان بیرون کنند و دیوان را از مسند خدیوان [امیران، پادشاهان] فرو کشند.

آن‌روز ستم‌گران انگشت ندامت به دندان می‌گزند که چرا با رسول همراهی نکردند و چرا فلان‌کس را به دوستی بر گرفتند («و یوم یعضّ الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً...» فرقان، ۲۷ و ۲۸).

می‌دانیم که مشّاطگان [آرایشگران] قدرت و فرّاشان [خدمتکاران] ولایت و پندارپروران بنگاه بانگ و رنگ [صدا و سیما] و عَمله استبداد دینی، گوش‌ها را پُر و دل‌ها را خالی کرده‌اند که اگر خیمه خواجگی خودکامگان فرود آید، معاصی و مفاسد از یک سو و اعادی و اجانب از سوی دیگر، خاک ایران را فتح خواهند کرد و تنها دولت شیعی جهان را بر خواهند افکند. اما این فریبی فرسوده و دروغی کهنه بیش نیست. نظام شقاوت‌بنیاد استبداد، خود بدترین مفسدت و معصیت است و شجره خبیثه‌ای است که بر آن اصناف حشرات رذائل جمع می‌آیند و فقط بهار فرخنده مردم‌سالاری است که بر خزان خشک خشونت و رذیلت، مُهر خاتمت خواهد زد.

بلی، مزاج دهر تبه شده است و راهزنان و حرامیان در کمینند، اما علمای اسلام، دل قوی دارند و آسوده‌خاطر باشند که عِرق ملی و غیرت دینی و همت مُصلحانه و تعهد وطن‌دوستانه زنان و مردان و دانایان و روشنفکران این دیار، هرگز این عزیز نگین را به دست اهریمنان نخواهند سپرد و ایران را برای ایرانیان نگاه خواهد داشت.

حدیث حکومت شیعی و خطر زوال آن هم بهانه‌ای و افسانه‌ای بیش نیست. این حکومت چه شباهتی به سیره و سنت و شیوه و شریعت سردار عدالت، علی(ع) دارد تا لاف از شیعی و علوی بودن زند؟ علی کجا و إکرام جاهلان و إلجام عالمان کجا؟ علی خود از پیامبر اکرم می‌آورد که بارها فرمود «جامعه‌ای که در آن ضعیفان نتوانند حق خود را بی لکنت زبان از قدرتمندان بگیرند، جامعه‌ای ناپاک است» (*نهج‌البلاغه*، نامه به مالک اشتر) و حقا که نظام ولایت مطلقه جز این جامعه ناپاک، دست‌پختی نداشته است که در آن قوه قضائیه، پاک هیچ‌کاره است و قصابان همه‌کاره. امروز جانی، تاوان انتقادی است. نقادان، غدر می‌بینند و مداحان، قدر. و

«سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست

کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست» [ابوسعید ابوالخیر]

و باری مگر مشروعیت حکومت، وابسته به عنوان شیعی و سنی است؟ مشروعیت، یک قائمه بیشتر ندارد و آن عدالت است و بقیه هر چه هست، فرع آن است. جمهوری اسلامی ایران به گفته آن فقیه فقید (آیت‌الله منتظری رضوان الله علیه) اینک نه جمهوری است، نه اسلامی. دینی و شیعی انگاشتنش عین قلب حقیقت و جفا بر طریقت است.

و اگر چه نظام ولایت مطلقه و اسلام عبوسش، قاطبه دینداران را شرمنده از مسلمانی کرده است، چهره متبسم و انسان‌نواز و حق‌مدار و خرافه‌گریز و خردپذیر روشنفکری دیندار و عالمان پارسا چندان دلرباست که کسی از آن نگریزد و کفر را بر ایمان نگزیند. و «به‌رغم مدعیانی که منع عشق کنند» اینجا هم سخن آن فقیه فقید، حجت موجه ماست که در غیبت استبداد دینی، ایران از آن همه ایرانیان و شهروندان متساوی‌الحقوق خواهد بود و هر کس و هر قوم به اندازه قدر خود بر صدر می‌نشیند و اقبال می‌بیند.

از «هجمه کفر» هم باک ندارید. دینداران، برهان‌های قاطع دارند. فطرت و تاریخ با آنهاست. دلیل و علت در خدمت آنان است. چهار قرن است که در مغرب‌زمین، گزنده‌ترین و کوبنده‌ترین حمله‌ها را به دین کرده و می‌کنند، اما چراغ کلیسا هنوز روشن است و رونق این کارخانه کم نشده است و دینداری معرفت‌اندیش در بالندگی است و کتاب‌های محققانه در تاریخ و فلسفه و تفسیر دین، بسی بهتر و بیش‌تر از کشور ما به بازار می‌آیند. بلی، روحانیان دیگر سروری نمی‌کنند و سقف حکومت را بر ستون شریعت نمی‌زنند. دین در جای خود نشسته است. نه در رأس امور است نه در ذیل امور. و مردم به قدری که علم و هنر و فلسفه و نقد جدید رخصت می‌دهد، پای اعتقاد را در گلیم دیانت دراز می‌کنند. کافران، کفر می‌ورزند و مؤمنان، ایمان. «مؤمنان ز اقرار، مست و منکران ز انکار، مست» و نهایتاً ماندنی‌ها می‌مانند و رفتنی‌ها چون کفی بر آب می‌روند.

«دشمنان با انبیا بر می‌تنند

پس ملائک ربّ سلّم می‌زنند

کاین چراغی را که هست او نوردار

از دم و پف‌های دزدان دور دار» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

بهار مردم‌سالاری و خزان خودکامگی، حوالت تاریخی ماست و فردا که قیامت صغرای خلق، قائم شود و فرّ دولت فرادینی فرا رسد و آفتاب مردم‌سالاری طلوع کند و افسر فرومایگان فرو افتد و جشن زوال استبداد دینی برپا شود و داغ‌دیدگان انسداد و استبداد، زنجیر بر پای زنجیربافان نهند و تبانی نهانی خرقه‌پوشان و ولایت‌فروشان و مثلث تیغ و طلا و تسبیح را آشکار کنند، روز شرمساری خودکامگان و دریوزگان آنها خواهد بود.

سخنی هم با عابدان و صالحان:

غاصبان حاکم، خود آب و خاک میهن را از عفونت استبداد (که اکبر گناهان کبیره است) انباشته‌اند و سلسله جور، بر دست و پای خلایق نهاده‌اند، آنگاه خطیبان خناس، وسوسه و غلغله در افکنده‌اند که زلزله در پیش است و «پیراهن چاک ماهرویان» دامن زمین را چاک خواهد کرد. خرقه‌پوشان هم دام تزویر نهاده‌اند و سر حُقّه باز کرده‌اند و خواب و خرافه می‌پراکنند و دعا و تعویذ تعلیم می‌کنند و بر رونق بازار شیادی می‌افزایند. زلزله‌ای را که در ارکان ولایت افتاده، می‌بینند و می‌پوشند و در عوض برای زلزله طبیعت و گناهان موهوم مردم می‌جوشند و می‌خروشند.

تاریخ اما نشان نمی‌دهد که پیامبر علیه‌السلام مردم را از زلزله ترسانده باشد یا دعای ویژه زمین‌لرزه به آنان آموزانده باشد! در عوض به گواهی روایات و مأثورات، آنچه پیامبر از آن می‌هراسید و پیروان خود را از آن می‌هراساند «چیرگی حاکمان بی‌رحم» بود و کم‌تر می‌شد که از مجلسی برخیزد و این دعا را نخواند: «اللهم أقسم لنا من خشیتک ما یَحُول بیننا و بین معصیتک... و لا تسلط علینا من لا یَرحمُنا: خدایا از خشیتت، چندان نصیب ما کن که گناه نکنیم... و کسانی را که به مارحم نمی‌کنند بر ما چیره مکن» (*جامع‌الأحادیث*، جلال‌الدین سُیوطی). یعنی از نگاه باطن‌بین آن آموزگار بزرگ تقوا و توحید، سلطه ظالمین، صد بار از لرزیدن زمین، هراس‌آورتر بود. و به حقیقت، اگر به دعا از خدا چیزی را باید خواست، همانا برافتادن حاکمان بی‌رحم است، حاکمانی که از قتل و غصب و نَهب [غارت] و تجاوز و تطاول و چپاول و تقلب و تزویر و افترا و شکنجه و اعدام، مغولان و طالبان را شرمنده کرده‌اند.

نیکوست که همه نمازگزاران و خداخوانان از هر کرانه تیر دعا روان کنند و به پیروی افتخارآمیز از رسول اکرم، این کلمات را بر لوح جان و صفحه زبان، نقش کنند و در عیان و نهان، در شب و روز، در خانه و خیابان، در صلوات و مناجات و در سجده و قنوت، به هر لهجه و هر زبان، از صمیم جان بخوانند و از خدای رحیم رحمان بخواهند تا سایه سلطه سفلگان بی‌رحم را از سر امت مرحومه کم کند و چشم نمناک و دل غمناکشان را روشن و خرّم کند.

شاعران و هنرمندان و خوش‌نویسان نیز وام هنرمندی را بگزارند و این کلمات پربرکات را بر الواح و صحائف، بر دیوان و ایوان و بر رسانه‌ها و رایانه‌ها رقم زنند و به شهد عبارت و سحر بلاغت بیامیزند و دل مظلومان را مسرور و چشم ظالمان را کور کنند.

«چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان
تو همچو باد بهاری، گره‌گشا می‌باش
چو پیر سالک عشقت به می حواله کند
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش» [حافظ]

۳۱–۵– نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی و درخواست استیضاح خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹

«استیضاح تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری رهبر جمهوری اسلامی»

«ارزیابی کارنامه بیست و یک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران، در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری»

تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند

ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست

نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است

اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقاهت آماده ساخت

سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست

باسمه تعالی شأنه
ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری
حضرت آیت‌الله آقای هاشمی رفسنجانی
سلام علیکم

این نامه سرگشاده (در یک مقدمه، پنج بخش، یک خاتمه و ضمائمی در پاورقی) در استیضاح مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران آیت‌الله سید علی حسینی خامنه‌ای به جنابعالی و نمایندگان محترم مجلس خبرگان رهبری تقدیم می‌شود.

مقدمه

۱. مخاطب این نامه، مردم، ریاست مجلس خبرگان رهبری و نمایندگان آن هستند. این نامه را سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم، تا مردم ایران – مخاطبان واقعی این نامه – نیز شاهد این دادخواهی باشند. با شما به دو گونه می‌توان سخن گفت، یکی، در مقام فردی با سمت حقوقی ریاست مجلس خبرگان رهبری، تنها نهاد قانونی کشور که قرار بوده از سلطه رهبری بیرون باشد و بر بقای شرائط و حسن عملکرد ایشان نظارت کند؛ و دیگری، به عنوان فردی که همواره یکی از ارکان جمهوری اسلامی بوده، لذا در تمام خوب و بد آن شریک است، همواره دومین مقام مؤثر آن بوده، ده بار خود را در معرض انتخاب مردم قرار داده، هشت بار انتخاب شده و بار ماقبل آخر هم از جفائی که در حقش شده به خدا پناه برده است، چون پناه‌رسی جز او نیافته است. شما در دو سال اخیر با نمونه‌هائی از قبیل نامه سرگشاده مورخ ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ و یادداشت مورخ ٦ تیر ۱۳۸۹ نشان دادید که نیم‌نگاهی به مردم و مطالباتشان دارید.

کارنامه شما با همه فراز و فرودش، نشان می‌دهد که به دو امر بنیادی انتخاب و رضایت شهروندان ایرانی از یک سو، و نظارت بر رهبری از سوی دیگر، فی‌الجمله باور دارید، و تنها عضو هیأت حاکمه جمهوری اسلامی هستید که پذیرفته‌اید کشور حداقل در چهارده ماه اخیر با «بحران» مواجه بوده است و معترضان سبز ایرانی، «فتنه‌گر» نیستند، آنها به دنبال رأی، بلکه «حق گمشده» خود هستند، و راه برون‌رفت از این بحران، سرکوب و خفقان نیست، تن دادن به حاکمیتِ قانون است و اجرای اصول مغفول قانون اساسی.

نویسنده از محدودیت‌ها و تضییقاتی که اکنون متوجه شماست، بی‌اطلاع نیست، اما معتقد است اگر شما و معدود نمایندگان مجلس خبرگان رهبری – که سوگند خود را نقض نکرده‌اید – از قبیل آیت‌الله دستغیب شیرازی، هر چه سریع‌تر به وظیفه قانونی خود عمل نکنید، در پیشگاه ملت، مسؤول خواهید بود. مسامحه در چنین امر مهمی که به کیان نظام و کشور بستگی دارد، خطای جزئی از سر قصور قلمداد نخواهد شد، خطائی فاحش از سر تقصیر شمرده خواهد شد.

۲. چرا این مطلب، در قالب یک نامه سرگشاده به شما منتشر می‌شود؟ جای اصلی طرح این مطلب، مجلس خبرگان رهبری است، اما زمانی که خبرگان به وظائف قانونی خود عمل نمی‌کنند، احزاب مخالف دولت، برخلاف قانون، منحل شده‌اند، رسانه‌های مستقل و منتقد، برخلاف قانون، توقیف و تعطیل شده‌اند، فعالان سیاسی منتقد، برخلاف قانون، بازداشت و به حبس‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند، دفاتر علما و مراجع تقلید منتقد، توسط مأموران لباس شخصی و بسیج، برخلاف قانون، مورد تخریب و غارت قرار گرفته است، تنها راهی که باقی می‌ماند این است که در تبعید، نامه سرگشاده نوشت، نامه‌ای که جز در فضای مجازی خارج از ایران، امکان انتشار ندارد!

این نامه، برای ثبت در تاریخ نوشته نمی‌شود؛ به قصد تأثیری ولو اندک در فضای فعلی کشور به رشته تحریر در می‌آید. نویسنده در فضائی انتزاعی به دنبال ایده‌آل‌ها و اثبات ذهنیاتش نیست؛ با در نظر گرفتن مقدورات و امکانات، به دنبال برون‌رفت جامعه از بحرانی است که به‌شدت خسارت‌زاست و رفع آن وظیفه عاجل همه کسانی است که به اعتلای ایران می‌اندیشند. اگر شما به عنوان رئیس مجلس خبرگان رهبری، از اهرم‌های پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این مخمصه راهی بیندیشد، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تلخ نزدیک شده‌ایم: «جمهوری اسلامی از طریق قانونی، اصلاح‌ناپذیر است.»

۳. صادقانه بگویم: نویسنده نامه هنوز از اهداف انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ (استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی) دفاع می‌کند، اگر چه در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با الگوئی شبیه پیش‌نویس قانون اساسی به جمهوری اسلامی آری گفت، اما از نزدیک بیست و پنج سال پیش، به نظام جمهوری اسلامی انتقاد جدی دارد، اگر چه به قانون اساسی در آذر ۱۳۵۸ رأی مثبت و به بازنگری آن در آذر ۱۳۶۸ به دلیل ورود ولایت مطلقه رأی منفی داده، و بر اساس موازین فقه استدلالی، منتقد ولایت سیاسی فقیه در همه انواع آن است، اما در این نامه، با شما بر مبنای همین «قانون اساسی» احتجاج می‌کند، قانونی که تا اطلاع ثانوی، مبنای نظم عمومی در ایران است.

علی‌رغم همه ستم‌هائی که دستگاه‌های تحت امر جناب آقای خامنه‌ای در حق نگارنده روا داشته، کوچک‌ترین کینه شخصی نسبت به ایشان در خود احساس نمی‌کنم. دو بار در سال‌های ٦٠ و ٦٤ به وی به عنوان رئیس‌جمور رأی داده‌ام. همه انتقاد من از ایشان به دلیل عملکرد سوءاش در سمت رهبری در حق ملت ایران است. این نامه یک شهروند جمهوری اسلامی به رئیس و نمایندگان مجلس خبرگان در خصوص استیضاح مقام رهبری است.

٤. نامه استیضاح رهبری، ادای یک وظیفه دینی، اخلاقی و ملی است. وظیفه دینی است از باب امر به معروف و نهی از منکر، فریضه نصیحت به ائمه مسلمین و نظارت یکی از صاحبان حق مشاع بر متصدیان حوزه عمومی؛ وظیفه اخلاقی است از باب مسؤولیت وجدانی هر انسانی در برابر ظلم و بی‌عدالتی؛ وظیفه ملی است از باب مسؤولیتی که هر شهروند ایرانی در قبال بی‌اعتنائی به مصالح ملی احساس می‌کند، و این بی‌اعتنائی و ندانم‌کاری، ایران را درگیر بحران‌های بین‌المللی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کرده است.

اگرچه استیضاح رهبری، حق شرعی و اخلاقی نویسنده است، اما برای آنها که با هاله‌ای از قداست، رهبر را فراتر از پرسش و مسؤولیت و استیضاح می‌پندارند، به عنوان ایضاح، عباراتی از پیامبر خدا(ص) و امام علی(ع) در جواز، بلکه لزوم استیضاح را شاهد می‌آورم:

الف. پیامبر خدا محمد بن عبدالله(ص) وقتی معاذ بن جبل را به عنوان حاکم به یمن اعزام کرد، به او چنین فرمان داد: «فرمان خدا را در بین آنها جاری گردان و نسبت به فرمان و مال او از هیچ‌کس واهمه نداشته باش، چرا که نه ولایت از آن تو است و نه مال... در هر موضوع که گمان می‌بری مورد اشکال و ایراد قرار می‌گیری، دلیل اقدام و عملت را به مردم توضیح بده، تا تو را نسبت به آن کار معذور دانسته و اتهامی متوجه تو نگردد.» (تحف‌العقول، ص۲۵)

ب. امام علی(ع) در عهدنامه‌اش به مالک اشتر متذکر می‌شود: «مردم در کارهای تو تأمل می‌کنند همان‌گونه که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر می‌کنی، و درباره تو آن می‌گویند که تو درباره آنان می‌گویی». امیرالمؤمنین(ع) آنگاه از مالک اشتر می‌خواهد که «پاسخگو بودن» در برابر پرسش‌ها و اعتراضات مردم را جدی بگیرد و از اعتراضات آنان با بی‌اعتنائی عبور نکند: «و إن ظنّت الرعیة بک حیفاً فأصحر لهم بعذرک و أعدل عنک ظنونهم بأصحارک فان فی ذلک ریاضةً منک لنفسک و رفقاً برعیتک و إعذاراً تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق» «اگر ملت بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را آشکارا به آنان توضیح بده، و با چنین بیان شفافی، بدبینی‌شان را از خود دور ساز، بی‌تردید با پیش گرفتن چنین شیوه‌ای، هم خود را (با تحمل انتقاد بر مدار عدالت) ساخته‌ای، و هم با ملت، مدارا کرده‌ای، و هم عذری نزد خدا خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن ملت در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد.» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)

ج. امام علی(ع) خود را موظف می‌دانست که مردم را در جریان امور گذاشته و گزارش مسائل را ـ در غیر اسرار نظامی ـ به آنها ارائه کرده، آنگاه توقع اطاعت از مردم داشته باشد: «أَلاَ وَ إِنَّ لَکمْ عِنْدِی أَلاَّ أَحْتَجِزَ دُونَکمْ سِرّاً إِلاَّ فِی حَرْبٍ وَ لاَ أَطْوِی دُونَکمْ أَمْراً إِلاَّ فِی حُکمٍ وَ لاَ أُؤَخِّرَ لَکمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ وَ لاَ أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَکونُوا عِنْدِی فِی اَلْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِک وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَیکمُ اَلنِّعْمَةُ وَ لِی عَلَیکمُ اَلطَّاعَةُ» «بدانید، حقی که شما بر عهده من دارید، این است که چیزی را از شما مخفی ندارم، جز اسرار جنگ را و کاری را بی‌مشورت شما نکنم، جز اجرای حکم خدا را. و حقی را که از آن شماست از موعد خود به تأخیر نیفکنم و تا به انجامش نرسانم از پای ننشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان ببرید.» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۰)

مراد من از استیضاح، طلب وضوح کردن یا توضیح خواستن است. استیضاح وزیران و رئیس‌جمور در اصل هشتاد و نهم قانون اساسی بررسی شده است. بر همان سیاق، مجلس خبرگان رهبری (بر اساس اختیارات اصل یکصد و هشتم قانون اساسی در اجرای مفاد اصل یکصد و یازدهم) حق استیضاح رهبری دارد. اگر خبرگان به این وظیفه قانونی خود عمل نکردند، هر شهروندی حق بازخواست رهبر خواهد داشت. من در این نامه از تخلفات اخلاقی، حقوقی و کیفری مقام رهبری بازخواست کرده‌ام. اسلام به ما آموخته است که عظمت موهوم رهبران و حقارت شهروندان از دید حکومت‌ها، هیچ‌کدام مانع نصیحت و ابراز حق نیست:

«فَعَلَیکمْ بِالتَّنَاصُحِ فِی ذلِک، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَیهِ،... وَلَکنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللهِ عَلَی العِبَادِ النَّصِیحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَةِ الْحَقِّ بَینَهُمْ. وَلَیسَ امْرُؤٌ ـ وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ ـ بِفَوْقِ أَنْ یعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلاَ امْرُؤٌ ـ وَ إِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیونُ ـ بِدُونِ أَنْ یعِینَ عَلَی ذلِک أَوْ یعَانَ عَلَیهِ.» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶):

«پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق (متقابل مردم و حکومت) نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمائید.... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توانائی خود در خیرخواهی و نصیحت بندگانش کوشش کنند، و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند (و نیز توجه داشته باشید) هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت – هر چند در مقام و منزلت، بزرگ باشد و سابقه‌دار در دین– در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به کمک نداشته باشد. و همچنین هرگز کسی را نتوان پیدا نمود– هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت وی را بنگرند– که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او بی‌نیاز باشند.»

۵. ارزیابی و نقد کارنامه بیست و یک ساله رهبری، به معنای بی عیب و نقص بودن دهه اول جمهوری اسلامی نیست. برخی از این نارسائی‌ها (و البته نه همه آنها) ریشه در شیوه زمامداری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دارد. تفاوت شیوه زمامداری دو رهبر جمهوری اسلامی در بخش چهارم همین نامه به اجمال تحلیل شده است. نقد حال کرده‌ام شاید فرجی در کار ملت پیش آید. نقد گذشته را در فرصتی مناسب‌تر می‌توان انجام داد.

بار این نامه سرگشاده تنها بر دوش نویسنده آن است. اگر عزیزانی می‌پندارند سقف اعتراض مردم، هنوز به بلندای استیضاح رهبری نرسیده است و این میوه، هنوز کال است و متعرض ایشان شدن، تندروی است، یا دیگرانی چنین اقداماتی را تلاش مذبوحانه برای حفظ نظام جمهوری اسلامی و به تأخیر انداختن براندازی کامل استبداد دینی قلمداد می‌کنند، آرائی متفاوت و البته محترم دارند. اما نویسنده کوشیده است در چارچوب قانون اساسی نشان دهد رهبر به چه میزان، تخلف کرده و تا چه حد، مسؤول بحران عمیق امروز ایران است. تمام مسؤولیت این نامه، متوجه نگارنده آن است. کسی مجاز نیست به دلیل دیدگاه‌های مطرح‌شده در این نامه، رهبران محترم جنبش سبز یا فعالان اصلاح‌طلب را در داخل کشور، تحت فشار قرار دهد. من در این نامه، هیچ‌کس را نمایندگی نمی‌کنم.

۶. چکیده نامه استیضاح رهبر جمهوری اسلامی به شرح زیر است:

من به عنوان یکی از شهروندان ایرانی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله آقای سید علی حسینی خامنه‌ای را به استبداد، ظلم، قانون‌شکنی، براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، متهم می‌کنم.

اولاً، معتقدم ایشان با تجاوز به حقوق شهروندی مردم ایران به صورت نهادینه، در قامت یک دیکتاتور تمام‌عیار، حکومت مطلقه شاهنشاهی را با ظاهر اسلامی، بازآفرینی کرده است.

ثانیاً، بر این باورم که ایشان با نقض استقلال قضات و قوه قضائیه، سیاسی کردن قضاوت و ظلم آشکار در حق منتقدان و ذوی‌الحقوق، «ولایت جائر» را محقق کرده است.

ثالثاً، معتقدم که وی با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی، به‌ویژه در حوزه تقنین و اجرا، بزرگ‌ترین قانون‌شکنی را دو دهه اخیر مرتکب گردیده، و با استحاله و فروپاشی قانون اساسی، بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی بوده است.

رابعاً، از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام و مذهب اهل بیت(ع) و جانشینی رسول الله(ص) و ائمه(ع) و حکومت اسلامی مرتکب شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر(ص) و ائمه اهل بیت(ع) وارد کرده، با دولتی کردن دین، مایه وهن اسلام و شَین مذهب شده است.

و بالأخره، با توجه به از دست دادن شرائط لازم ضمن عقد، ولایت ایشان، ساقط است، بی آنکه نیازی به عزل داشته باشد.

نامه با نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری آغاز می‌شود. بخش دوم نامه، به شرح مستدل اتهام استبداد و دیکتاتوری اختصاص دارد. بخش سوم، عهده‌دار مباحث و مصادیق ظلم و جور رهبری و تشریح تحقق ولایت جائر است. در بخش چهارم، موارد قانون‌ستیزی مقام رهبری و اتهام براندازی جمهوری اسلامی تشریح شده است. در بخش پنجم، مدعای وهن اسلام و ضرباتی که عملکرد سوء ایشان به اسلام و تشیع وارد کرده توضیح داده شده است. در خاتمه، سقوط ولایت، به دلیل نقض شرائط لازم ضمن عقد بدون نیاز به عزل، نتیجه‌گیری شده است.

۷. مقام رهبری یا وکلای ایشان، بی‌شک حق دارند نسبت به اتهامات وارده در این نامه از خود دفاع کنند. اگر در لایحه دفاع رهبری بر من مبرهن شد ایشان را به خطا به خلافی متهم کرده‌ام، یا برخی از اتهامات چهارگانه به ایشان وارد نیست، من علناً سخن خود را پس خواهم گرفت و رسماً از ایشان عذرخواهی خواهم کرد. اگر مفاد این نامه، امکان طرح در مجلس خبرگان یا کمیسیون تحقیق آن را یافت، که امیدوارم چنین باشد، خدا را سپاس می‌گویم که در این نظام، هنوز گوش شنوائی هست. اگر خبرگان به وظیفه قانونی خود در قبال این نامه عمل نکردند – که قرائن از این گزینه حکایت می‌کنند – نویسنده دادخواهی را از طریق افکار عمومی دنبال خواهم کرد.

بی‌شک این نامه امکان شرح و بسط و ارائه شواهد فراوان‌تری دارد. این ویرایش اول آن است. اگر توفیقی نصیب شد، ویرایش‌های بعدی، گام اول را تکمیل خواهد کرد. امیدوارم حقوقدانان هموطن مرا یاری کنند و خطاها و کاستی‌های این وجیزه را متذکر شوند. نگارنده پیشاپیش به انتقادات صاحب‌نظران خوش‌آمد می‌گوید.

بخش اول: نقد عملکرد مجلس خبرگان رهبری

خبرگان منصوب!

قبل از پرداختن به اصل استیضاح، لازم می‌دانم به اختصار مجلس خبرگان رهبری را به دلیل ضعف مفرط و قصور و تقصیرهای متعدد در انجام وظائف قانونی و خطای فاحش، در چهار فصل مورد انتقاد قرار دهم. مجلس خبرگان رهبری بر اساس قانون اساسی، وظائف انتخاب، نظارت و عزل رهبری و وضع قوانین مربوط به وظایفش را بر عهده دارد. این مجلس در تمامی وظایفش تقصیر کرده است.

فصل اول. عدم اطلاع‌رسانی به مردم

میزان اطلاعاتی که از عملکرد مجلس خبرگان در دست است، بسیار اندک است. مصوبات آن در روزنامه رسمی منتشر نمی‌شود. مشروح مذاکرات جلسات رسمی مجلس خبرگان، هرگز منتشر نشده است. به استثنای جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، کلیه جلسات آن غیرعلنی است. اطلاعاتی که از این مجلس منتشر شده منحصر است به خلاصه‌ای از نطق‌های پیش از دستور اعضا، گزارش جلسه افتتاحیه اجلاس‌های سالیانه، بیانیه پایانی اجلاس‌های سالیانه، برخی مصاحبه‌های دبیرخانه خبرگان با برخی اعضا به مناسبت انتخابات خبرگان و برخی اطلاعات قطره‌چکانی که جسته‌گریخته در مجله «*حکومت اسلامی*» (مجله دبیرخانه مجلس خبرگان) به‌ندرت درج می‌شود.(۱)

بر اساس بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های آن(۲)، خبرگان، مجلسی فرمایشی و دست‌نشانده است که انگار جز مدح و ثنای رهبری وظیفه‌ای ندارد. تصویری که این بیانیه‌ها و نطق‌های قبل از دستور در اذهان عمومی ترسیم کرده است، «مجلس ثنا» (و نه حتا سنا)ئی است که خاطره تلخ «وُعّاظ السلاطین» را در ذهن تداعی می‌کند.

فصل دوم. عدم استفاده از ظرفیت‌های قانونی اصل یکصد و هشتم

بر اساس اصل یکصد و هشتم قانون اساسی، «قانون مربوط به تعداد و شرائط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین‌نامه داخلی جلسات آنان... و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.» تأمل در این اصل قانون اساسی نشان می‌دهد: اولاً، قانون اساسی غیر از مجلس شورای اسلامی، در حوزه وظایف و امور مربوط به خبرگان، مجلس خبرگان را به عنوان قانون‌گذار به رسمیت شناخته است. ثانیاً، در حوزه یادشده، مجلس خبرگان هم مقنن و هم مجری است. ثالثاً، قوانین مصوب خبرگان نیازی به تصویب رهبر و نظارت شورای نگهبان منصوب وی را ندارد، حال آنکه قانون مصوب شورای نگهبان در همین زمینه در دور اول نیازمند تصویب رهبر بوده است. رابعاً، مجلس خبرگان رهبری تنها نهاد قانونی مستقل از رهبری است. مجلس خبرگان در عمل به این اصل چند نقیصه جدی دارد. در زمان آقای خامنه‌ای چند تغییر معنی‌دار در راستای نفی استقلال مجلس خبرگان انجام شده است:

اول. دور باطل در مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهای خبرگان

در هشتمین اجلاسیه سالیانه دوره اول خبرگان در تاریخ‌های ٢٤ و ٢٥ تیر ١٣٦٩ ماده دوم «قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری و آیین‌نامه داخلی آن مربوط به اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» (مصوب ۱۳۵۹ و تغییرات ١٣٦١ شورای نگهبان) تغییر یافت. مفاد ماده در دوره آیت‌الله خمینی: «خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند:... ب: آشنایی کامل به مبانی اجتهاد با سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه بزرگ در حدی که بتوانند افراد صالح برای مرجعیت و رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: تشخیص واجد بودن شرائط با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد. تبصره ۲: کسانی که رهبر صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده است و کسانی که در مجامع علمی و یا نزد علمای بلد خویش شهرت به اجتهاد دارند نیازمند به ارائه گواهی مذکور نمی‌باشند.»

در زمان آقای خامنه‌ای، مصوبه فوق این‌گونه تغییر یافت: «ماده ۳: خبرگان منتخب مردم باید دارای شرائط زیر باشند: ب: اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشند و بتوانند ولی فقیه واجد شرائط رهبری را تشخیص دهند. تبصره ۱: مرجع تشخیص دارا بودن شرائط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی می‌باشند. تبصره ۲: کسانی که رهبر معظم انقلاب صریحاً یا ضمناً اجتهاد آنها را تایید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهد داشت.»

اجتهاد خبرگان دور اول، با گواهی سه نفر از اساتید معروف درس خارج، شهرت در مجامع علمی و نزد علمای بلاد احراز می‌شد. اجلاسیه هشتم دوره اول خبرگان پس از وفات آیت‌الله خمینی، فقهای شورای نگهبان را مرجع تشخیص شرائط داوطلبان مجلس خبرگان قرار داد. در بین خبرگان دور اول از نمایندگان سلیقه‌های مختلف سیاسی، نشانی بود. اما در اثر تغییر یادشده و با تنگ‌نظری شورای نگهبان در دوره‌های بعدی خبرگان، مجلسی یک‌دست و تک‌صدایی را نتیجه داد. اکثریت قریب به اتفاق پذیرفته‌شدگان از یک سلیقه خاص بودند. انتخابات دوره‌های دوم تا چهارم مجلس خبرگان، سردترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی ایران بوده است و مشارکت مردمی در آن در پائین‌ترین سطح قرار داشته است. فقهای شورای نگهبان، منصوب رهبرند. منصوبین رهبر نمی‌توانند مرجع تشخیص صلاحیت خبرگانی باشند که انتخاب، نظارت و عزل رهبر را به عهده دارند. «دور باطل» در این زمینه کاملاً مشخص است.

آنچه گفته شد، تنها تخلفات رهبری یا خبرگان در زمینه تغییر مرجع احراز صلاحیت اجتهاد متجزی بود، اشکال عمومی نظارت استصوابی به کلیه انتخابات، به انتخابات خبرگان به طریق أولی وارد است و در این زمینه، منصوبان رهبری در شورای نگهبان، مجلس «خبرگان منصوب» تشکیل داده‌اند که حضرات آقایان، سالی دو روز جمع می‌شوند و در فضائل و مناقب حضرت رهبری داد سخن می‌دهند. آقای خامنه‌ای استقلال مجلس خبرگان رهبری را مخدوش کرده است. از مجلس خبرگان تحت امر، نمی‌توان و نباید انتظار انجام وظایف قانونی داشت.

دوم. منصوبان رهبر، ناظران عملکرد وی

تبصره ۲ ماده اول هیأت تحقیق موضوع اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب دوره اول خبرگان چنین بود: «افراد هیأت باید فراغت کافی را برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمت‌های اجرایی و قضائی از جانب مقام رهبری و نیز از بستگان نزدیک رهبری نباشند». در نخستین اجلاس خبرگان در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، تبصره فوق این‌گونه تغییر یافت: «به منظور إعمال نظارت‌های فوق و به موجب آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، کمیسیونی با عنوان «کمیسیون تحقیق» تشکیل شده، که اعضای آن مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر علی‌البدل برای مدت دو سال با امکان انتخاب مجدد، انتخاب می‌گردند. اعضای کمیسیون تحقیق باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و از بستگان نزدیک سببی و نسبی رهبر نباشند». (آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان، ماده ۳۱ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن)

شرط مهم منصوب رهبر نبودن، از عضویت کمسیون تحقیق حذف شد. شرط منسوب رهبری نبودن نیز به منسوب نزدیک (اقربای درجه اول) تنزل یافت. بر این اساس، اقربای غیر درجه اول و منصوبین مقام رهبری، امکان عضویت در این کمیسیون را یافتند. بعد از اصلاح این تبصره، کلیه اعضای کمیسون تحقیق از منصوبین مقام رهبری در سمت‌های مختلف قضائی، شورای نگهبان، امامت جمعه، نماینده ولی فقیه در ارگان‌های مختلف هستند و هیچ‌یک در معاش و شغل، مستقل از رهبر نیستند.(۳) به لحاظ حقوقی، افراد غیرمستقل از رهبری، صلاحیت نظارت بر وی را ندارند. به لحاظ فقهی نیز منصوبان فرد، ولو متصف به ملکه عدالت باشند، در موضع تهمت بوده، نمی‌توانند ناظران منصفی باشند.

سوم. انحصار انتخاب رهبر به فقها، مگر قرار است مرجع تقلید انتخاب شود!؟

مجلس خبرگان رهبری می‌باید با صفات و شرائط لازم رهبری، تناظر و سنخیت داشته باشد. همچنان که شورای نگهبان قانون اساسی از دو قِسم اعضای فقیه و اعضای حقوق‌دان برای احراز عدم مغایرت با شرع و سازگاری با قانون اساسی تشکیل شده است، هکذا مجلس خبرگان رهبری نیز می‌باید از دو قِسم اعضای مجتهد برای احراز شرط اجتهاد در رهبری و اعضای خبره در علوم اجتماعی و انسانی (سیاست، حقوق، اقتصاد، مدیریت، جامعه‌شناسی و...) برای احراز شرط بینش سیاسی و مدیریت و ارزیابی تدبیر رهبر تشکیل شود.

مجلس خبرگان عهده‌دار انتخاب رهبر مدیر و مدبر و نظارت بر عملکرد وی است، اگر قرار بود مجلس خبرگان مرجع تقلید جامع‌الشرائط انتخاب کند شرط اجتهاد برای تمامی اعضای خبرگان موجه بود، اما در انتخاب و نظارت بر رهبری که مهم‌ترین شرط آن تدبیر جامعه بر اساس تعالیم دین است، دو تخصص در مجلس خبرگان لازم است: یکی فقاهت، دیگری علوم اجتماعی. مجلس برآمده از فقها و مجتهدان تنها در انتخاب و نظارت در شرط اول خبره است. از این مجلس، نظارت بر حسن انجام وظایف رهبری ساخته نیست، آن‌چنان که در این زمینه نیز بسیار ضعیف عمل کرده‌اند. بر خبرگان لازم است برای رفع این نقیصه بنیادی، در انجام سه وظیفه اصلی تعیین و نظارت و عزل رهبری، شرط الزامی اجتهاد متجزی را از عضویت خبرگان برداشته، به صاحب‌نظران رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، اجازه ورود به این مجلس عالی دهند. گفتنی است هیچ منع شرعی و قانونی برای عضویت بانوان در مجلس خبرگان رهبری هم در دست نیست.

چهارم. موقت بودن دوران زمامداری و ادواری بودن رهبری

در قانون اساسی نه تنها هیچ دلیلی برای مادام‌العمر بودن رهبری پیش‌بینی نشده، بلکه نفی مؤکد استبداد و خودکامگی در مقدمه قانون اساسی و اصول دوم و سوم و تاکید بر حق حاکمیت ملی در اصول ششم و پنجاه و ششم این اجازه را به خبرگان می‌دهد که با توقیت دوران زمامداری مثلاً به ده سال (قابل تمدید به یک دوره) راه را بر هر نوع استبداد و مردابی شدن قدرت سیاسی ببندند. مبنا قرار گرفتن همه‌پرسی و رفراندوم و انتخابات در اداره کشور دلالت بر تلاش برای جلوگیری از حاکمیت استبداد است. با توجه به اصل حقوقی «توجه به موضوع و هدف» قانون یا سند در تفسیر متون حقوقی تردیدی در ضرورت محدویت زمانی رهبری نمی‌ماند.

به علاوه کلیه سمت‌های انتخابی قانون اساسی مدت‌دار است: ریاست جمهوری، چهار سال قابل تمدید یک دوره متصل، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر چهار سال. مدت عضویت در شورای نگهبان، شش سال است. دیگر سمت‌های انتصابی قانون اساسی با این که مدت نداشته، در احکام رهبری همگی مدت‌دار شده است: ریاست قوه قضائیه، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ریاست سازمان صدا و سیما، هر یک پنج سال با یک بار تمدید حداکثر ده سال؛ عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام به مدت پنج سال. مجلس خبرگان، دوران عضویت خود را هشت سال قرار داده است. اکنون پرسیدنی است وقتی کلیه سمت‌های قانونی موقت هستند، به چه دلیل سمت رهبری با اختیارات گسترده‌اش مادام‌العمر باشد!؟

رئیس مجلس خبرگان بر اینکه تقنین در این باره از موارد اعمال اصل ۱۰۸ قانون اساسی است و هیچ منع شرعی و قانونی ندارد، تصریح دارد.(٤) دبیر شورای نگهبان نیز در برخی شقوق مسأله نظری مساعد دارد.(۵) ظاهراً تنها مانع ادواری شدن رهبری و توقیت آن به ده سال قابل یک بار تمدید، خود مقام رهبری است که حاضر به ترک قدرت نیست.

گفتنی است جناب آقای خامنه‌ای در پنج قرن اخیر تاریخ ایران، به لحاظ طول زمامداری در میان ۳۳ زمامدار در ردیف دهم و در حال رقابت با شاه اسماعیل اول (۸۸۰-۹۰۲) هستند (پس از شاه تهماسب، ناصرالدین شاه، شاه عباس، محمدرضا شاه پهلوی، فتحعلی شاه، شاه سلطان حسین، شاه سلیمان، شاه عباس دوم). میانگین طول زمامداری در پنج قرن اخیر یعنی در دوران حکومت‌های ملی و از آغاز صفویه ١٤/٦ سال است. یعنی ایشان فعلاً هفت سال بیش از میانگین حکومت زمامداران پنج قرن اخیر ایران حکومت کرده‌اند.

ایشان در دو قرن اخیر در میان ۱۰ زمامدار پس از ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۲۷-۱۲۷۵)، محمدرضا شاه پهلوی (۱۳۲۰-۱۳۵۷) و فتحعلی شاه قاجار (۱۱۷٦-۱۲۱۳) در مقام چهارم هستند. میانگین طول دوران زمامداری در دو قرن اخیر ۲۱ سال است و ایشان از سال جاری بیش از میانگین حکومت دو قرن اخیر زمامداران ایران حکومت می‌کنند.

اما در سده اخیر آقای خامنه‌ای در میان ۷ زمامدار ایران به لحاظ طول سنوات حکومت نفر دوم هستید. تنها رقیب قَدر ایشان محمدرضا شاه پهلوی است و ایشان در قرن حاضر، همه زمامداران ایران به استثنای شاه یادشده را پشت سر گذاشته‌اند (به ترتیب طول زمامداری: احمد شاه، رضا شاه، مظفرالدین شاه، مرحوم آیت‌الله خمینی، و محمدعلی شاه). میانگین طول زمامداری در سده اخیر ۱۵/۵ بوده است. و از زمان استقرار مشروطه تا آغاز حکومت آقای خامنه‌ای میانگین زمامداری ۱۳/۸ سال است. به هر حال، آقای خامنه‌ای در سده اخیر تا زمان حاضر بیش از هشت سال از میانگین زمامداری بیش‌تر حکومت کرده است.

فصل سوم: عدم نظارت خبرگان بر بقای شرائط و عملکرد رهبری

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی مقرر کرده است: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرائط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرائط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند.»

عزل رهبر به دلیل ناتوانی از انجام وظایف قانونی، یا فاقد شدن شرائط لازم، یا فاقد بودن از آغاز، نیازمند نظارت دائمی مجلس خبرگان است. این نظارت اگر چه «نظارت بر بقای شرائط» است اما نظارت بر بقای شرائط بدون «نظارت دائمی بر عملکرد» ممکن نیست. «عملکرد» بزرگ‌ترین و مطمئن‌ترین اماره بقاء یا زوال شرائط است. مجلس خبرگان رهبری برای انجام وظیفه قانونی نظارت، کمیسیونی به نام کمیسیون تحقیق موضوع اجرای اصل ۱۱۱ پیش‌بینی کرده است.

اطلاعات اندکی که در خلال برخی مصاحبه‌های معاریف خبرگان به بیرون درز کرده است، مشخص می‌کند که:

یک. مجلس خبرگان قائل به نظارت استصوابی بر عملکرد رهبری، دفتر رهبری و کلیه نهادهای منصوب رهبری (از قبیل شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، قوه قضائیه، سازمان صدا و سیما، قوای مسلح و....) بوده(٦) و مصوباتی نیز در این زمینه داشته است.(۷)

دو. زمانی که مجلس خبرگان نظارت خود را بر برخی نهادهای منصوب رهبری آغاز می‌کند و مسؤول آن نهاد را جهت دادن گزارش به مجلس خبرگان دعوت می‌کند، این مسأله با مخالفت دفتر رهبری مواجه می‌شود و مشخص می‌شود از نظر مقام رهبری نظارت بر مجموعه تحت امر ایشان جزء وظائف خبرگان نیست!(۸)

سه. در شرفیابی اعضای کمیسیون تحقیق و هیأت رئیسه خبرگان، طی دو سه جلسه مقام رهبری تلقی خود را از اصل ۱۱۱ به اطلاع خبرگان می‌رسانند و تصریح می‌کنند که از اصل ۱۱۱ بیش از نظارت بر بقای شرائط اصل ۱۰۹ به دست نمی‌آید. ایشان با نظارت بر عملکرد خود، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری به‌شدت مخالفت کردند. اما این را وظیفه خبرگان دانستند که درباره مقامات منصوب ایشان با اجازه ایشان تحقیق کنند تا اطمینان یابند نصب این مقامات به شرائط لازم فقاهت، عدالت و تدبیر ایشان خدشه‌ای نزده است.(۹) ایشان بزرگواری فرموده به دفتر خود دستور دادند در چارچوب یادشده هرچه خبرگان خواستند در اختیارشان بگذارند.(۱۰)

چهار. امور نظامی (و ملحقات آن از قبیل انتظامی و امنیتی) از دائره نظارت خبرگان مطلقاً بیرون است و به نظر مقام رهبری هیچ‌کس حق نظارت در این بخش را ندارد.(۱۱) در دوره دوم، خبرگان علاوه بر امور نظامی از نظارت در امور سیاسی هم منع شدند.(۱۲) مشخص نیست که در دوره‌های سوم و چهارم این منع (نظارت خبرگان در امور سیاسی رهبری) برداشته شد یا نه.

پنج. نظارت خبرگان بر نهادهای تحت امر رهبری تنها با اجازه خاص ایشان و صرفاً از طریق دفتر رهبری در حد اطلاع از انتصاب‌ها و اوامر رهبری به مدیر آن نهاد مجاز است. خارج از این محدوده از نظر مقام رهبری، خبرگان حق نظارت ندارند. خبرگان، مجاز به احضار رؤسای نهادهای تحت امر رهبری و گرفتن گزارش از آنها نیستند و عملکرد آن نهادها ارتباطی با بقای شرائط رهبری ندارد.(۱۳)

شش. خبرگان عملاً نظر رهبری را پذیرفته و هیچ نظارتی بر عملکرد رهبر، دفتر رهبری و نهادهای تحت امر رهبری (به استثنای نصب مسؤول اصلی هر نهاد و اوامر صادره به وی در ارتباط با بقای شرائط رهبری) ندارد. به گفته صریح رئیس مجلس خبرگان رهبری «خبرگان تحت‌الشعاع رهبری هستند».(۱٤)

هفت. در مجموع می‌توان به قاطعیت گفت که مجلس خبرگان در إعمال نظارت موضوع اصل ۱۱۱ اهمال کرده است. تفسیر رهبری از این اصل حتا بر خلاف نظر دبیر شورای نگهبان منصوب وی است. خبرگان می‌باید در این امر مهم به تشخیص خود عمل کند نه اینکه چون رهبر اجازه نداده از اعمال نظارت خودداری کند. مگر خبرگان منصوب رهبری یا تحت ولایت و نظارت وی است!؟ جالب اینجاست که رهبر، نظارت منصوبانش را بر منتخبان ملت، استصوابی می‌داند، اما نظارت خبرگان بر خود را حتا استطلاعی هم نمی‌داند، یعنی خود را ملزم به اطلاع دادن به ایشان هم نمی‌داند. ایشان به «نظارت استصلاحی» خبرگان بر بقای شرائط رهبری قائلند، یعنی تا آنجا که خود صلاح بدانند، و معلوم است آن مقدار صلاح می‌دانند که به زعامتشان آسیبی وارد نیاید.

به زبان دقیق‌تر ایشان مجلس خبرگان را نیز تحت ولایت مطلقه خود حساب می‌کنند و هر جا صلاح بدانند و مصلحت تشخیص دهند به آنها اطلاعات می‌دهند، حتا در دائره این مصلحت‌اندیشی هر گاه مجاز دانستند می‌توانند از تشکیل جلسه این مجلس نیز ممانعت کنند.(۱۵) اینکه مجلس خبرگان تسلیم این‌گونه تفاسیر مستبدانه و خلاف قانون رهبری می‌شود، ناشی از انتخابات مهندسی‌شده آن است که جداگانه به آن خواهم پرداخت. این مجلس تحت امر، هرگز توان اجرای اصل ۱۱۱ را ندارد. کمیسیون تحقیق یک بار در طول تاریخ مجلس خبرگان اطلاعیه‌ای داد(۱٦) که نسخه مطابق اصل خطبه‌های نماز جمعه سفارشی شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه است. این شیوه نظارت، ریشخند قانون و استهزاء نظارت است.

فصل چهارم. خطای فاحش خبرگان در انتخاب سال ۱۳۶۸

اصل یکصد و نهم قانون اساسی می‌گوید: «شرائط و صفات رهبر: اول، صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ دوم، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ سوم، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری». اصل سابق (مصوب ۱۳۵۸) چنین بود: «صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتا و مرجعیت».

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی تعیین رهبر پس از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، مرحوم آیت‌الله خمینی که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، را به عهده خبرگان منتخب مردم می‌داند. به بیان دیگر خبرگان فردی را به رهبری انتخاب می‌کنند. «رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت». بنا بر این اصل قانون اساسی، رهبر، منتخبِ مجلسِ خبرگانی است که نمایندگان آن مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند.

فاصله علمی آقای خامنه‌ای تا رهبری آن‌قدر بود که هرگز در مخیله‌اش هم نمی‌گنجید روزی رهبر شود. دستگاه امنیتی کشور در دهه شصت همراه با برخی مراکز قدرت (که بحث از آن مقال و مجال دیگری می‌طلبد)، مقدمات عزل مرحوم آیت‌الله منتظری را با هدف مهندسی آینده رهبری فراهم کرد. چیزی که در انتخاب مورخ ۱۵ خرداد ۱۳٦۸ سهم اساسی داشت، نقل جنابعالی از مرحوم آیت‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی بود با این مضمون که ایشان آقای خامنه‌ای را برای رهبری صالح دانسته‌اند.

نقلی که توسط رئیس وقت قوه قضائیه و رئیس دفتر رهبر فقید انقلاب مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی هم تأیید شد. علاوه بر آن، جنابعالی در نفی مدیریت شورائی و قبولاندن مدیریت فردی نقش اصلی را ایفا کردید. با توجه به جوی که برای خبرگان ترسیم شد (آمادگی صدام و دیگر دشمنان برای حمله قریب‌الوقع به کشور و لزوم تعیین فوری رهبر) جناب آقای خامنه‌ای با اکثریت آراء به عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی انتخاب شد.

با توجه به عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای که در همین نامه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، تردیدی در عدم صحت این انتخاب باقی نمی‌ماند. امروز بزرگ‌ترین مانع استقرار قانون، دموکراسی، عدالت و آزادی در ایران منش و روش استبدادی آقای خامنه‌ای است. بزرگ‌ترین برانداز جمهوری اسلامی، ساقط‌کننده رکن جمهوریت و مایه وهن اسلامیت نظام، شیوه مدیریت ناصواب ایشان است. آنها که این روزها را پیش‌بینی نکردند و برای مهارش به شکل قانونی نیز قدمی بر نمی‌دارند، چه پاسخی به ملت دارند؟

مرحوم آیت‌الله خمینی در وصیتنامه‌اش چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، بلکه به صراحت نوشته بود انتساب مطالب به وی بعد از وفاتش بدون نوشته کتبی به تأیید کارشناسان یا مدرک صوتی تصویری معتبر پذیرفته نیست. حتا اگر چنین هم گفته باشد و آقای خامنه‌ای را صالح برای رهبری ارزیابی کرده باشد، شرعاً و قانوناً هیچ حجتی در آن نیست، چرا که وصایت و ولایت عهدی در ولایت فقیه قانوناً و شرعاً نقشی ندارد. ولی فقیه حق ندارد برای پس از وفاتش تعیین تکلیف کند. استناد جنابعالی و دیگر خبرگان به نقل شفاهی ایشان کاری عجولانه و عوامانه بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی چنین نظری داشته‌اند، این خطای محض بوده است. جناب آقای هاشمی اجازه فرمائید با صراحت خدمت شما عرض کنم پس از انقلاب دو خطای بزرگ اتفاق افتاد: یکی ورود ولایت فقیه به قانون اساسی بود، که مجلس خبرگان قانون اساسی مرتکب شد و مرحوم استاد آیت‌الله منتظری در آن نقش وافری داشت. با گذشت زمان، ایشان نظر خود را تعدیل کرد و با صراحت از ملت عذر خواست و گفت که آنچه ما می‌خواستیم این نبود. مردم هم با آن تشییع جنازه باشکوه و قدرشناسی صمیمانه، صداقت او را تأیید کرده، عذرش را پذیرفتند.

خطای فاحش دوم، تعیین مصداق دومین ولی فقیه است که توسط مجلس خبرگان رهبری انجام شد و شما معمار اصلی آن بنای کج بودید. با همان صراحتی که خدمت استاد عرض شد به جنابعالی عرض می‌کنم: اکنون تا دیر نشده این خطای فاحش خود را چاره‌جوئی کنید. اطمینان داشته باشید این خطا به قدری سهمگین است که اگر سریعاً برای تدارکش فکری نکنید، بر کلیه خدمات شما سایه خواهد انداخت.

بخش دوم: استبداد و دیکتاتوری

استبداد دینی و سلب آزادی‌های برحقّ

اتهامات چهارگانه استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی و بالأخره وهن اسلام و شَین تشیع درهم تنیده، مرتبط و متداخل است، و در واقع بیان یک بلیه از چهار منظر مختلف است. استبداد و دیکتاتوری، نگرشی از منظر فلسفه سیاسی و نقد قدرت خودکامه؛ ظلم و جور، نگاه از زاویه فلسفه حقوق و نقد بی‌عدالتی قضائی؛ قانون‌شکنی و براندازی نظام، نگرشی از منظر حقوق اساسی و نقد نقض حق بنیادی تعیین سرنوشت؛ و وهن اسلام و شین مذهب، ارزیابی از منظر تعالیم اسلامی است. هر یک، بحران پیش‌آمده را تحلیل می‌کنند و بالمآل به مقصد واحدی منتهی می‌شوند.

برای نظم بیش‌تر بحث در فصل اول هر بخش مقوله مورد نظر (استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و وهن اسلام) را به طور عام مورد بحث قرار داده، فصل دوم هر بخش را به قسمت اهم اصول نقض شده قانون اساسی مرتبط با آن مقوله (ونه همه اصول نقض شده) پرداخته‌ایم. در بخش دوم به نقض اصول مرتبط به حقوق شهروندی و آزادی‌ها، در بخش دوم به نقض اصول مرتبط با آئین دادرسی و قوه قضائیه، در بخش سوم به نقض اصول مرتبط با قوه مقننه و اجرائیه و بالأخره در بخش پنجم به نقض اصول مرتبط با اسلام اشاره شده است.

این بخش شامل دو فصل است. فصل اول به امارات استبداد و دیکتاتوری به‌طور عام اختصاص دارد. فصل دوم تنها به شرح یکی از امارات استبداد یعنی نقض آزادی‌های بنیادی از جمله حقوق شهروندی مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی پرداخته است.

فصل اول: امارات استبداد و شواهد دیکتاتوری

محو استبداد و دیکتاتوری یکی از اهداف اصلی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود. مطالبه آزادی فریاد بلند ملت بود علیه دیکتاتوری کهنسال ایرانی. قانون اساسی در بندهای ششم تا هشتم اصل سوم خود، نظام جمهوری اسلامی را موظف به تحقق امور ذیل کرده است: «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی... و مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش».

اکنون در سال سی و دوم استقرار جمهوری اسلامی نه تنها استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی محو نشده بلکه با قوت تمام تشدید شده است. آزادی‌های سیاسی و اجتماعی نه تنها تأمین نشده بلکه به شکل نهادینه‌شده نقض شده است. مردم در مواردی که رهبر صلاح نمی‌داند از مشارکت در تعیین سرنوشت خود عملاً محرومند (هر چند به لحاظ شکلی و حقوقی ظواهر امر رعایت می‌شود). انتخابات آزاد و به دور از دخالت و مهندسی رهبر و مأمورانش به‌تدریج رو به انقراض کامل است.

در فرصت‌هائی که سال گذشته مردم امکان ابراز نظر یافتند، در خیابان و پشت بام پس از الله اکبر از مقام رهبری به عنوان دیکتاتور ابراز انزجار کردند، آنچنانکه از شاهِ قبل از انقلاب تبری می‌جستند و از او می‌خواستند صدای اعتراض مردم را بشنود و دست از استبداد رأی بردارد. شاه در اوج انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ طی سخنرانی تلویزیونی به این مضمون گفت: «من صدای انقلاب شما را شنیدم. شما ملت ایران علیه ظلم و ستم به پا خاستید من از آن آگاهم... تضمین می‌کنم که در آینده حکومت ایران بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد، ظلم و فساد خواهد بود.» من در این نامه به عنوان یکی از آحاد این مردم معترض، ادله و شواهد دیکتاتور شدن جناب آقای خامنه‌ای را به عرض شما می‌رسانم.

جناب آقای خامنه‌ای بندهای ششم تا هشتم اصل سوم قانون اساسی را مکررا نقض کرده است. ایشان نه تنها به محو استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی اقدام نکرده‌اند، بلکه پس از بیست و یک سال به بزرگ‌ترین سمبل استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی در ایران تبدیل شده‌اند. ایشان نه تنها مساعی خویش را در طریق تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و... به کار نگرفته بلکه بر عکس به بزرگ‌ترین مانع آزادی‌های مشروع ملت ایران تبدیل شده است. جناب آقای خامنه‌ای به جای ارتقای سطح مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش مشارکت مردم را به امری درجه دوم و به سلائق تنگ خود محدود کرده است.

شواهد و ادله دیکتاتوری، استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی حضرت آقای خامنه‌ای به شرح زیر است:

اول. نخستین أماره استبداد و دیکتاتوری حکومت، مادام‌العمر و موقت و محدود نبودن دوران زمامداری است. ادورای بودن و گردشی بودن چرخه قدرت، بزرگ‌ترین مانع دیکتاتوری و استبداد است. جناب آقای خامنه‌ای اگر چه با انتخاب و رأی غیرمستقیم مردم به قدرت رسیده است، اما تا زمانی که حاضر نباشد برای بقایش بر سریر قدرت، تن به رأی مردم دهد، دیکتاتور خواهد بود. در حکومت آزاد و مردم‌سالار، مقام مادام‌العمر جائی ندارد. به شرحی که خواهیم دید مادام‌الشرائط، افسانه‌ای بیش نیست.

دوم. انتخاب، یک بار برای همیشه نیست. واقعه‌ای است که هر چند سال یک بار باید اتفاق بیفتد تا از رضایت عمومی و اقبال مردم اطمینان حاصل شود. رضایت و اقبال مردم را با تظاهرات اتوبوسی و اجتماعات مهندسی‌شده نمی‌سنجند. این مهم را با صندوق رأی و انتخابات عادلانه و آزاد می‌سنجند. اگر این شیوه تظاهرات حکومتی می‌توانست کسی را نگاه دارد محمدرضا شاه را نگاه می‌داشت. تظاهرات خودجوش مردمی سال ۱۳۸۸ حکایت از إدبار عمیق عمومی نسبت به ایشان داشت. لازم است برای اطمینان خودشان هم که شده تن به آراء عمومی دهند. آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. مستبدان از تن دادن به «همه‌پرسی» می‌هراسند. از مردم ولی‌نعمتان واقعی بپرسیم ایشان را به رهبری می‌پذیرند یا نه؟

سوم. بدون نظارت نهادینه قدرت سیاسی به استبداد و دیکتاتوری می‌انجامد. حضرت آقای خامنه‌ای همه اقسام نظارت – اعم از نظارت قانونی، سیاسی، اجتماعی و مردمی– بر خود را بی‌اثر کرده است. نظارت افکار عمومی را می‌توان در آزادی انتقاد از رهبری ردگیری کرد. کدام منتقدی را از ایشان سراغ دارید که داغ و درفش و زندان ندیده باشد؟ دومین نوع نظارت، نظارت مطبوعات آزاد و مستقل بر عملکرد حکومت و دولت است. کدام روزنامه و مطبوعه آزاد و مستقلی سراغ دارید که به امر ایشان توقیف نشده باشد؟ سومین نوع نظارت، نظارت احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی غیردولتی است. کدام حزب سیاسی و انجمن مدنی مستقلی را سراغ دارید که به امر ایشان منحل نشده باشد؟ چهارمین نوع نظارت، نظارت نهاد مافوق بر عملکرد مقام مسؤول است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری را به عنوان و با صلاحیت قانونی نظارت بر رهبر و عملکرد وی تأسیس نموده است. به تفصیلی که گذشت جناب آقای خامنه‌ای شأن خود و دفتر و نهادهای تحت امرش را اجلّ از نظارت خبرگان دانسته است. مجلس خبرگان عملاً هیچ نظارتی بر عملکرد رهبری، عملکرد دفتر رهبری و عملکرد نهادهای پرقدرت تحت امر رهبری از قبیل قوه قضائیه، شورای نگهبان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای نظامی و انتظامی، سازمان صدا و سیما، مجمع تشخیص مصلحت نظام، آستان قدس رضوی و سازمان اوقاف، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، بنیاد پانزده خرداد، بنیاد شهید، کمیته امداد، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه نداشته است، به استثنای امکان سنجش

انتصاب مسؤولان اصلی با صفات رهبری آن هم البته با اجازه رهبری و از طریق دفتر رهبری! مجلس شورای اسلامی هم که از تحقیق و تفحص در نهادهای تحت امر رهبری رسماً منع شده است. اگر «زمامداری مادام‌العمر بدون نظارت» دیکتاتوری نباشد، پس دیکتاتوری چیست!؟

چهارم. استبداد با تن ندادن به حق تعیین سرنوشت آغاز می‌شود. این حق بنیادی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دادن عین دیکتاتوری است. جناب آقای خامنه‌ای حاکمیت ملی ایران را در خدمت شخص خود و روحانیون حکومتی و سپاه پاسداران قرار داده است. حکومت روحانیون وابسته و ولایت نظامیان پاسدار کجا و جمهوری اسلامی موعود کجا؟

پنجم. نظام استبدادی با حفظ صورت انتخابات آن را به گونه‌ای مهندسی می‌کند که منتقدانش امکان بیرون آمدن از صندوق رأی را نداشته باشند. شورای انتصابی نگهبان با تفسیر خلاف قانون خود نظارت خود بر انتخابات را به نظارت استصوابی تفسیر کرده مطابق امر رهبری کلیه نامزدهای ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان را از این زاویه که ولایت مطلقه فقیه و مصداق آن را باور دارند یا نه، گزینش می‌کند و افراد گزیده‌شده را به معرض انتخاب مردم می‌گذارد. جناب آقای خامنه‌ای عملاً کلیه انتخابات را دومرحله‌ای کرده، مرحله اول احراز صلاحیت نامزدها توسط شورای نگهبان و مرحله دوم انتخاب توسط مردم. به علاوه به کار گرفتن امکانات دولتی اعم از بیت‌المال و امکانات نظامی برای نامزد مورد نظر ایشان با کدام مجوز قانونی صورت گرفته است؟ این‌گونه انتخابات مهندسی‌شده اختصاصی به مردم‌سالاری دینی مورد ادعای آقای خامنه‌ای ندارد، در دیگر کشورهای استبدادی خاورمیانه و آسیای میانه نیز رایج است.

اگر قانونگذار می‌خواست انتخابات دو مرحله‌ای باشد یقیناً به آن تصریح می‌کرد. مرحله اول انتخابات خبرگان به اهرم فشار دیگری به نام احراز اجتهاد توسط شورای انتصابی نگهبان محدود شده است. اکنون به‌جای مجلسِ خبرگانِ ناصبِ رهبری، ما با مجلسِ خبرگانِ منصوبِ رهبری مواجهیم. مجلسی کاملاً دست‌نشانده و تحت امر که جز مداحی و ثنا توان دیگری ندارد. آن‌چنان‌که مجلس شورای اسلامی مهره‌چینی‌شده توسط رهبری توان استیضاح یک وزیر کشور هم ندارد چه برسد به رأی عدم اعتماد به ریاست جمهور بی‌کفایت.

ششم. استبداد، قضاوت را زائده و پیرو سیاست می‌کند. استقلال قوه قضائیه در نظام استبدادی مقدور نیست. مصلحت نظام که چندان تفاوتی با منفعت زمامدار ندارد برتر از قانون و عدالت می‌نشیند. قوه قضائیه مستقل دیکتاتوری را به چالش می‌کشد. عدم استقلال قوه قضائیه و فرمایشی بودن احکام دادگاههای سیاسی و مطبوعاتی از بزرگ‌ترین امارات استبداد است که آن را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنیم. به دلیل اهمیت، بخش مستقلی را به این مهم اختصاص داده‌ام.

هفتم. استبداد قانون را پاس نمی‌دارد. اراده دیکتاتور عین قانون بلکه مافوق قانون است. این زمامدار است که به قانون و نظام مشروعیت داده است. آنچه او صادر کند (حکم حکومتی) بلکه منویات و تمایلات وی منزلتی بالاتر از قانون پیدا می‌کند. در چنین فضائی است که رئیس‌جمور متقلب فرصت‌طلبی همچون محمود احمدی‌نژاد در مقابل مجلس دست‌نشانده گردن‌کشی می‌کند و مصوبات قانونی را به هیچ می‌انگارد. وقتی ایشان مستظهر به حمایت مطلق و بی‌دریغ رهبر است، به قانون مجلس چه نیاز!؟

هشتم. استبداد، نظامیان را به عرصه‌های سیاسی و اقتصادی وارد می‌کند. نظامیان به دلیل قدرت اسلحه و پشتوانه امنیتی اطلاعاتی رقابت‌ناپذیرند. نظامیان به غولی می‌مانند که چون از شیشه بیرون آیند، دیگر کسی را یارای بازگرداندنشان نیست. نظامیان، عامل اصلی فساد سیاست و اقتصادند. جناب آقای خامنه‌ای بر خلاف قانون و حتا بر خلاف وصیت و منش بنیانگذار جمهوری اسلامی برای جبران ضعف‌های ساختاریش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را مقابل مردم گذاشت و یکی از بزرگ‌ترین خطاهای سیاسی‌اش را مرتکب شد.

نهم. استبداد و دیکتاتوری بزرگ‌ترین دشمن آزادی‌های برحق عمومی است. در یک حکومت استبدادی قبل از همه چیز، آزادی بیان و قلم، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی‌های سیاسی و فرهنگی نقض می‌شود. کارنامه جناب آقای خامنه‌ای در سلب آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی بسیار سیاه است. ایشان در زمره دشمنان آزادی در جهان، صاحب مقام بین‌المللی هستند، مقامی بسیار بالاتر از تمام مقامات ایران در رده‌های بین‌المللی.

به این امارات و شواهد می‌توان افزود. به برخی نکات مهم دیگر در ضمن سه اتهام بعدی اشاره خواهد شد. غرض ارائه مستندات و مصادیق استبداد و دیکتاتوری بود. در همین تعداد کفایت است، اگر گوش شنوائی باشد.

فصل دوم: نقض آزادی‌های عمومی

در این فصل، از میان امارات پیش‌گفته استبداد، مورد اخیر را برگزیده‌ام، یعنی نقض آزادی‌های برحق. قانون اساسی جمهوری اسلامی در به رسمیت شناختن حقوق شهروندی و آزادی‌های بنیادی سندی ارزشمند است. جناب آقای خامنه‌ای کلیه این اصول را مکرراً و به صورت نهادینه نقض کرده است و با همین یک قلم، شایستگی احراز لقب دیکتاتور را برای خود تضمین کرده است. در این مجال، دوازده مورد آزادی‌های مشروع مردم، مصرح در قانون اساسی که توسط جناب آقای خامنه‌ای عملاً نقض شده است، مورد بحث اجمالی قرار می‌گیرد.

اول. نقض اصل هشتم: تعطیل نهی از منکرِ اصلی

استبداد، امر به معروف و نهی از منکر را برنمی‌تابد. مطابق اصل هشتم قانون اساسی، «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای، دولت هر چه خواسته نسبت به مردم کرده است، اما ایشان باب هر گونه امر و نهی مدنی و مردمی را نسبت به دولت مسدود کرده است. بزرگ‌ترین نهی از منکر، نهی کردن زمامداران از استبداد و ظلم است. تعطیل نهی از منکر، نتیجه‌ای جز تسلط شرورترین افراد بر کشور ندارد که آن را تجربه می‌کنیم. از یاد نبرده‌ایم که جناب آقای خامنه‌ای بر استاد خود مرحوم آیت‌الله منتظری چه روا داشت. اعلم فقهای قم، شاگردش را از ورود به وادی مرجعیت به دلیل نداشتن صلاحیت منع کرد. نزدیک شش سال حصر خانگی و بیش از بیست سال هتک آبرو و اسائه ادب. راستی خبر دارید محمد نوری‌زاد، احمد قابل، احمد زیدآبادی و محمد ملکی که برای رهبری نامه سرگشاده انتقادی نوشتند، هر کدام به چند سال زندان محکوم شدند و الآن در کدام زندان تحت فشارند؟ یا عبدالکریم سروش که از ایشان علناً انتقاد کرد، چند سال است آواره غربت تبعید است؟ یا در پی تذکر ملایم آیت‌الله دستغیب شیرازی در انجام وظیفه قانونی در همین مجلس خبرگان رهبری، با مسجد و مدرسه علمیه وی چه کردند؟ در دوران زمامداری ایشان، هزینه نهی از منکر و ادای «کلمةُ عدلٍ عند امام جائر» آن‌قدر بالا رفته است که کم‌تر کسی هوس نصیحت به أئمه مسلمین و نهی از منکر می‌کند.

دوم. نقض اصل نهم: سلب آزادی‌های مشروع به بهانه امنیت و استقلال

استبداد، با آزادی در ستیز است. در آخر اصل نهم قانون اساسی آمده است: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». کدام آزادی مشروع است که در زمان ایشان با وضع قوانین و مقررات یا حتا بدون آن نقض نشده باشد؟ آزادی بیان و قلم یا آزادی اجتماعات یا آزادی فعالیت احزاب و سندیکاها و انجمن‌ها یا آزادی اقلیت‌های مذهبی و قومی یا آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی؟ آنگاه رئیس‌جمور منصوب رهبری با وقاحت ادعا می‌کنند ایران آزادترین کشور جهان است! البته آزادی تجاوز به حقوق مردم، آزادی اطاعت و پیروی و مداحی و تملق رهبری.

جناب آقای خامنه‌ای نه تنها آزادی‌های مشروع مصرح در قانون اساسی را رعایت نکرده، بلکه با وضع قوانینی از قبیل قانون مجازات اسلامی و ممانعت از اصلاح قانون مطبوعات و شبه‌قانون‌هائی از قبیل مصوبات شورای انقلاب فرهنگی در عرصه کتاب و تولیدات فرهنگی و فعالیت اساتید دانشگاه‌ها و دانشجویان از مصادیق بارز مانعان آزادی در این اصل است.

سوم. نقض اصل نوزدهم: تبعیض در بهره‌مندی شهروندان از حقوق اقتصادی

به موجب **اصل نوزدهم قانون اساسی** «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.» مستفاد از روح کلی و اصول متعدد قانون اساسی آن است که مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و هیچ تبعیضی بر هیچ مبنایی نباید وجود داشته باشد. اما سیاست کلی مقام رهبری و نمایندگان ایشان که در تمامی نهادهای دولتی و عمومی حضوری پررنگ دارند و در حقیقت اداره همه نهادها بر اساس نظر ایشان صورت می‌پذیرد و همواره حق وتوی تصمیمات ولو کارشناسی نهادها را دارند، رویه و روشی متضاد با این اصل مهم قانون اساسی است.

در تمامی استخدام‌های دولتی و عمومی، بهره‌گیری از امکانات دولتی و یا بهره‌مندی از کوچک‌ترین فرصت‌های شغلی وابسته به دولت، نه تنها معیارها و ضوابط فراقانونی و غیرعقلانی حاکم است که از همه طلب التزام عملی به اصل ولایت فقیه می‌شود و در این وادی صرف اعتراف به محترم دانستن قانون اساسی کفایت نمی‌کند که داوطلب باید به روش‌های غیرمعمول توانسته باشد برای گزینش‌کنندگان و در حقیقت، نمایندگان رهبری اثبات کرده باشد که عاشق و شیفته مقام ولایت فقیه و مصداق کنونی ایشان است و در غیر این صورت از دست یافتن به آن شغل یا حرفه

یا فرصت، محروم است. این آفت نه تنها بیماری ریا و نفاق را در جامعه گسترش داده است که فرهنگ عمومی جامعه ما را به فرهنگ منافقین تبدیل کرده است، تا آنجا که بسیاری از مردم برای حل مشکلات عادی روزمره‌شان در ادارات دولتی و عمومی اقدام به نمایش‌های مذهبی می‌کنند و این اطوارها سکه رایج حل مشکلات در جامعه شده است. این سیاست عمومی رهبری و نمایندگان ایشان تبعیضی ناروا بر انسان‌های پاکی است که حاضر به دورویی و نفاق نیستند.

چهارم. نقض اصل بیست و دوم عدم مصونیت حیثیت و جان و حقوق منتقدان

مطابق اصل بیست و دوم قانون اساسی «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است». در زمان زعامت جناب آقای خامنه‌ای، مخالفان و منتقدانشان از هیچ مصونیتی برخوردار نبوده‌اند. هر که از وی انتقاد کرده به‌ویژه اگر نفوذ اجتماعی داشته باشد، بر ایادی رهبری ریختن آبرویش، اهانت و افترا و نسبت دروغ و سلب حقوق و گرفتن شغلش تا برسد به پرونده‌سازی و در مواردی گرفتن جان وی مباح می‌شود.

قتل نزدیک هشتاد دگراندیش از جمله داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمدجعفر پوینده، محمد مختاری، مجید شریف، محمد تفضلی و سوء قصد به سعید حجاریان و خودکشی! سعید امامی که همگی توسط مأموران امنیتی انجام شده، به دستور چه کسی صورت گرفته است؟ هتک حیثیت آیت‌الله صانعی که بعد از ۱۶ سال انتشار رساله به فاصله چند ماه بعد از انتقاد از عملکرد سیاسی نظام صورت گرفت، در زمان طاغوتِ قبل از انقلاب هم بی‌سابقه است. کدام استاد منتقد رهبری در دانشگاه‌ها بازنشسته یا اخراج نشده است؟ کدام دانشجوی معترض در زمان ورود، ستاره‌دار نشده و به کمیته انضباطی تحویل داده نشده است؟ کدام نماینده مجلس، که به حکم قانون از تعقیب مصون است، از نهادهای تحت امر رهبری انتقاد کرده و سلب مصونیت نشده است؟

در تلویزیون زیر نظر رهبری منتقدان قبل از محاکمه و محکومیت در دادگاه صالحه هتک حیثیت می‌شوند. در روزنامه‌ای که زیر نظر نماینده تام‌الاختیار رهبری اداره می‌شود، هر نوع اتهام و افترا و توهینی به مخالفان ایشان مجاز است. در دوران سلطنت جناب آقای خامنه‌ای ارزان‌ترین کالا آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان ایشان بوده است. بحمدالله در بازار مکاره رهبری هر چهار فصل آبرو و حیثیت خلایق به حراج گذاشته می‌شود. یک ملت شاهد است. خطبه‌های نماز جمعه‌های رهبری و منصوبینش از جمله صحنه‌های تصفیه حساب با مخالفان و منتقدان بوده است.

راستی آیا امکان ندارد انسان سالمی منتقد رهبری باشد؟ آیا لزوماً همه مخالفان رهبر، معاند و منافق و ملحد و فاسد و مزدور و جاسوسند؟ آیا تا کنون به مخیله ایشان خطور نکرده چرا در انتقادات صورت گرفته از وی از سوی مراکز تحت امرشان انگ امور یادشده بر پیشانی منتقد نگون‌بخت چسبانیده شده است؟ آیا می‌دانند این از اخلاق فراعنه و متکبران و دیکتاتورها است؟ آیا ایشان از اصول دین هستند که نشود گفت بالای چشمشان ابروست؟ آیا خبر دارند که در دادگاه‌های تحت امرشان انتقاد به ایشان با مؤدبانه‌ترین لحن، بدون استثنا معادل توهین و اهانت به مقام رهبری شمرده می‌شود؟ این خصال حسنه امام علی است یا سنت سیئه معاویة ابن ابی سفیان؟

پنجم. نقض اصل بیست و سوم: رویه مداوم تفتیش عقیده

بر اساس اصل بیست و سوم قانون اساسی، «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد». در زمان زعامت آقای خامنه‌ای تفتیش عقاید سیره رایج دستگاه‌های حکومتی بوده است. در زمان استخدام مشاغل دولتی، در زمان گزینش تحصیلی در دانشگاه‌ها، در زمان ثبت نام برای اقسام انتخابات، به‌ویژه و با تأکید تمام عرض می‌کنم بالأخص در زمان بازجوئی. دادگاه‌های جمهوری اسلامی و شورای نگهبان مهم‌ترین ناقضین این اصل شریف قانون اساسی بوده‌اند.

در جمهوری اسلامی افراد به صرف داشتن عقیده مورد تعرض و مؤاخذه قرار می‌گیرند. این استثنا نیست، قاعده و رویه کشورداری آقای خامنه‌ای بوده است. راستی با کدام دلیل شرعی و مستند قانونی در دوران ایشان دراویش نعمت‌اللهی یا بهائیان را مجازات می‌کنند؟ بطلان عقیده، عقوبت دنیوی ندارد. ایشان شرعاً و قانوناً مجاز نیستند هیچ شهروند ایرانی را به دلیل عقیده‌اش مورد تعرض و مؤاخذه قرار دهند.

ششم. نقض اصل بیست و چهارم: خفقان، سرکوب آزادی بیان و توقیف مطبوعات منتقد

اصل بیست و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد». در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزاد نیستند. ایشان مطبوعات مستقل و آزاد را پایگاه دشمن اعلام کرد و با اشاره

ایشان دادستان سابق تهران که مستقیما زیر نظر وی انجام وظیفه می‌کرد یک‌شبه با استناد به قانون اقدامات تأمینی، که مربوط به اراذل و اوباش و چاقوکش‌ها است، سی و چند روزنامه را توقیف موقت کرد. توقیف موقت مطبوعات در زمان ایشان معادل دوران زمامداریشان موقت و کوتاه است!

در زمان ایشان، مطبوعات مستقل قبل از انتشار توسط مأموران حکومتی کنترل می‌شوند مبادا کلمه بر خلاف میل مبارک همایونی نوشته باشند. مطبوعاتی که توسط نمایندگان تام‌الاختیار ایشان اداره می‌شوند مجازند که به منتقدان رهبری هر دشنام و اهانت و افترائی بزنند و به پشتوانه حمایت مطلقه رهبری از هر محکومیتی مصونند. اما مطبوعات مستقل و آزاد به کم‌ترین بهانه‌ای توقیف می‌شوند. ایشان افتخار دارند که در دوران سلطنتشان بیش از یکصد و پنجاه روزنامه و مجله را بدون رعایت ضوابط قانونی توقیف کرده‌اند. معدود دادگاه‌های برگزارشده فاقد هیأت منصفه بوده است. هیأت منصفه منصوب مأموران ایشان، ریشخند انصاف بوده است.

یک سال پس از انتخابات ریاست جمهوری دست‌کم ۱۷۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار از جمله ۳۲ زن بازداشت شدند. ۲۲ روزنامه‌نگار و وب‌نگار به ۱۳۵ سال زندان محکوم شده‌اند. ۸۵ روزنامه‌نگار و وب‌نگار در انتظار دادگاه و یا حکم زندان خود به سر می‌برند. ۵\۲۳۰\۰۰۰\۰۰۰ تومان از روزنامه‌نگاران زندانی وثیقه دریافت شده است. ۲۳ روزنامه توقیف و یا مجبور به توقف انتشار شده‌اند. ۳۷ روزنامه‌نگار و وب‌نگار هم‌اکنون در زندان به‌سر می‌برند. ایران پس از چین، دومین زندان بزرگ جهان برای روزنامه‌نگاران و وب‌نگاران است. ۱۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار مجبور به ترک کشور شدند. (گزارشگران بدون مرز)

آزادی قلم، بیان و مطبوعات در زمان ایشان به پائین‌ترین حد خود در یکصد سال اخیر رسیده است. دوران آقای خامنه‌ای تنها با زمان رضاشاه پهلوی و دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار قابل مقایسه است. با این تفاوت که سایه پرزحمت ایشان علاوه بر رسانه‌های کاغذی، دامان رسانه‌های صوتی و تصویری و ماهواره‌ای و مجازی را هم گرفته است. خفقان رسانه‌ای در دوران ایشان به عنوان دورانی سیاه در تاریخ ایران به یادگار می‌ماند. در نبود مطبوعات سالم، فساد سیاسی و اقتصادی در حکومت ایشان بیداد می‌کند.

حکومتی که بزرگ‌ترین دشمنش روزنامه‌نگار و نویسنده و هنرمند است، تنها با زور و استبداد می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. حکومت‌های سالم خود را در اتاق شیشه‌ای می‌گذارند و با کمک رسانه‌های آزاد با هر فساد و ناهنجاری مبارزه می‌کنند. آقای خامنه‌ای هم با این شیوه دیکتاتوری خود در قرن بیست و یکم با حکومت بسته چین در رقابت هستند. آزادی مطبوعات با زندانیانی همانند عیسی سحرخیز، بدرالسادات مفیدی، کیوان صمیمی، بهمن احمدی اموئی، احمد زیدآبادی، ژیلا بنی‌یعقوب و.... افسانه‌ای بیش نیست.

هفتم: نقض اصل بیست و پنجم: تجسس و شنود و تجاوز مستمر به حریم خصوصی شهروندان

اصل بیست و پنجم قانون اساسی می‌گوید: «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس، ممنوع است». دقیقاً بر خلاف اصل فوق، شنود و سانسور و استراق سمع و بازرسی و تجسس، رویه رایج مأموران دولت به عنوان قاعده است و استثنائا ممکن است گاهی اتفاقی به مفاد اصل فوق عمل شده باشد.

قوی‌ترین مستند دادگاه‌های جمهوری اسلامی شنود تلفن‌ها و ضبط ایمیل‌هاست. اولین طعمه مأموران امنیتی ضبط کامپیوتر شخصی مخالفان و تجسس در زندگی خصوصی ایشان است. ایرانیانی که سبک زندگی متفاوتی با شیوه رسمی داشته‌اند یا با آراء رهبری مخالفت کرده باشند یقیناً به اَشکال مختلف مورد تجسس و تجاوز به زندگی خصوصی واقع شده‌اند. من یقین دارم هیچ نامه و تلگراف و پیامک و مکالمه تلفنی و ایمیل و چتی در ایران، به دور از تجسس و استراق سمع مأموران حکومتی به مقصد نمی‌رسد. برای یک نمونه کافی است به نوار مقام امنیتی مشهور به مشفق (مسعود صدرالاسلام) در نیمه دوم آبان ۱۳۸۸ در مشهد مراجعه شود تا مشخص گردد شنود در کارنامه مأموران امنیتی ما چه نقشی بازی می‌کند؟ نام آقای خامنه‌ای با سانسور و حذف تلازم دارد.

هشتم. نقض اصل بیست و ششم: انحلال احزاب و انجمنهای مستقل و توقف فعالیت سیاسی منتقدان

اصل بیست و ششم قانون اساسی تصریح کرده است: «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته‌شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهور اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.» احزاب، تشکل‌ها و انجمن‌ها مادامی که از رهبری انتقاد نکرده

باشند آزادند، و به مجرد اینکه کم‌ترین مخالفت قانونی با راه و روش ایشان ابراز دارند، منحل شده، رهبرانشان به اشد مجازات محکوم شده، همکاری با آنها جرم شمرده شده مورد پیگرد مأموران قرار می‌گیرند.

حکومت آقای خامنه‌ای هیچ حزب مستقلی را برنتابیده است. سرنوشت احزاب خوشنامی همچون نهضت آزادی ایران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی در دوران ایشان قابل ذکر است. راستی بهزاد نبوی، محسن میردامادی، مصطفی تاج‌زاده، محسن آرمین، فیض‌الله عرب‌سرخی در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ نظام با امثال ابراهیم یزدی، عزت‌الله سحابی، محمد توسلی، هاشم صباغیان، عماد بهاور و دیگر اعضای نهضت آزادی و ملی- مذهبی‌ها چه کرده است؟

جناب آقای خامنه‌ای برای استمرار استبداد خود هیچ تحزبی را تحمل نکرده است. ایشان جامعه توده‌وار می‌پسندند و دشمن تشکیلات و حزب و انجمن هستند. انجمن‌های غیردولتی، تشکل‌های صنفی و جنسیتی و قومی در دوران ایشان با بیش‌ترین فشار و محدودیت‌ها مواجه بوده‌اند. ایشان انجمن‌های غیردولتی (NGO) را لانه جاسوسی دشمن می‌داند و از مهندسی اجتماعی مثل همه دیکتاتورها لذت می‌برد و آرزو دارد همه شهروندان صفر باشند و ایشان یک. وی هیچ اندیشه مستقل متشکلی را اجازه رشد و بالیدن نمی‌دهد. آخرین نمونه بارز نقض این اصل، اظهار نظر عجیب رئیس‌جمور منصوب رهبری درباره حزب واحد، حزب ولایت، بود که تداعی‌کننده سیاست شاهِ قبل از انقلاب در انحلال احزاب آن زمان و تأسیس حزب فراگیر رستاخیز است.

نهم. نقض اصل بیست و هفتم: ممانعت از اجتماعات و راهپیمائی مسالمت‌آمیز معترضان

اصل بیست و هفتم قانون اساسی می‌گوید: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است». این حق ابتدائی مدنی توسط جناب آقای خامنه‌ای به شکل نهادینه نقض شده است. مردم در راه پیمائی‌های مسالمت‌آمیز مطالبات خود را اعلام می‌کنند. ایشان راهپیمائی و اجتماعات را حق موافقان و پیروان خود می‌داند. آقای خامنه‌ای همچون محمدرضا شاه پهلوی به اجتماعات مهندسی‌شده و اتوبوسی معتقد است. ایشان هم همانند وی اجتماعات آرام و مسالمت‌آمیز مردمی منتقد دولت را توسط ماموران لباس شخصی به اخلال کشانید. البته ایشان با در دست داشتن نیروئی مثل بسیج به مراتب از طاغوتِ قبل از انقلاب در سرکوب راهپیمائی‌ها و اجتماعات پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر عمل کرده است.

حملات مکرر ماموران حکومتی به تظاهرات دانشجوئی و سرکوب وحشیانه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و نیز در ۱۸ تیر ۱۳۸۸ جناب آقای خامنه‌ای را به عنوان بزرگ‌ترین دشمن آزادی اجتماعات و راهپیمائی‌های مردمی و تظاهرات دانشجوئی در ایران ثبت کرده است. راستی عمادالدین باقی از فعالان حقوق بشر، مجید توکلی از رهبران جنبش دانشجوئی، منصور اسانلو از رهبران سندیکاهای کارگری، اسماعیل عبدی، علی‌اکبر باغانی و محمود بهشتی لنگرودی از رهبران انجمن صنفی معلمان در زندان‌های جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟

دهم. نقض اصل بیست و هشتم: تبعض در اشتغال و اخراج منتقدان و مخالفان

به موجب **اصل بیست و هشت مقانون اساسی**، «هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست، برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرائط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید.» اما رویه عملی نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که مصونیت مندرج در اصل بیست و هشتم ویژه کسانی است که تابع محض ولایت مطلقه امر باشند و در غیر این صورت، نه تنها جان و مال، که مسکن و شغل ایشان هم مصون از تعرض نیست.

برخورد غیرانسانی محاکم عمومی و انقلاب و سلب مالکیت اموال و نیز اخراج کارمندان، کارگران، اساتید و فناورانی که ابراز نظری غیر از مقام رهبری در خصوص امر انتخابات سال ۸۸ را داشتند نمونه‌ای بارز از نقض گسترده و سیستماتیک حقوق اقتصادی شهروندان است. وزیر علوم دولت دهم به صراحت عدم شرکت اساتید دانشگاه در راهپیمائی نهم دی ماه را برهانی قاطع برای عدم صلاحیت تدریس ایشان اعلام کرد. مشاغل دولتی در اختیار اهالی بسیج و دیگر ارادت‌کیشان رهبری است و اگر جائی ماند به دیگران می‌رسد. استخدام کسانی که احراز نشود موافق و تابع محض رهبری هستند یقیناً با مشکل مواجه است.

یازدهم. نقض اصل سی‌ام: محرومیت مخالفان و دگرباشان از حق آموزش

به موجب اصل سی‌ام قانون اساسی، «دولت موظف است وسایل آموزش و پروش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد.» آموزش و پرورش تا پایان دوره متوسطه و امکان تحصیل بالاتر حقوق همه آحاد ملت است. هیچ‌کس را نمی‌توان از این حق بنیادی محروم کرد. اخراج دانشجویان دگراندیش و معترض، تعلیق و محرومیت از تحصیل ایشان به سبب اعتراض به سیاست‌های ناصواب رهبری و مسلط ساختن افراد اطلاعاتی و نظامی بر دانشگاه‌ها و رفتار امنیتی با اساتید دانشگاه‌ها، محدود ساختن معلمان و اساتید دانشگاه و اخراج ایشان و ایجاد مانع در جهت جذب اساتید مستقل از حاکمیت از مهم‌ترین موارد نقض حقوق فرهنگی ملت ایران است که مسؤول مستقیم آنها نهادهای نمایندگی ولی فقیه و شخص رهبری نظام است. محروم کردن شهروندان بهائی از امکان ادامه تحصیل در دانشگاه‌ها به دستور رهبری، نقض آشکار قانون اساسی و موازین شرعی (مطابق فتوای مرحوم آیت‌الله منتظری) است.

دوازدهم. نقض اصل سی و یکم: سیاست‌های نابخردانه اقتصادی و محرومیت بسیاری از ایرانیان از مسکن مناسب

به موجب **اصل سی و یکم قانون اساسی**، «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است، دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به‌خصوص روستانشینان و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند.»

بی‌تردید سیاست‌های کلی اقتصادی به ویژه در دوره زعامت مشترک رهبر- رئیس‌جمهور بر امور اقتصادی و مشارکت و دخالت نهادهای نظامی و اطلاعاتی در امور اقتصادی و نادیده گرفتن اصول مسلم علم اقتصاد و به بحران کشانیدن جامعه از حیث سیاسی- اقتصادی منجر به افزایش بی‌سابقه قیمت مسکن و رکود در بازار مسکن شده است که دستیابی به مسکن را برای بسیاری از اقشار جامعه آرزویی دور از ذهن کرده است.

سیاست‌های رهبری نظام در حوزه‌های مربوط به حق دستیابی به مسکن به موجب اصل سی و یکم را کاملاً مخدوش کرده است. بخشی از نابسامانی‌های اقتصادی در دو نامه پنجاه و سه اقتصاددان ایرانی منتشر شد. بر اساس تحلیل انتقادی این کارشناسان عالی، سیاست‌های اقتصادی نظام به دور از ضوابط علم اقتصاد و سوق‌دهنده کشور به سوی فاجعه ارزیابی شده است. داشتن مسکنِ مناسب بالاترین مشوق عملی اکثریت جوان جامعه ایران برای تشکیل خانواده است. ضرباتی که به واسطه سوء تدبیر و سیاست‌های غیرعلمی رهبری و رئیس‌جمور پرمدعایش به اقتصاد و اقشار کم درآمد وارد آورده است، خود موضوع بحثی مستقل است.

پرونده تجاوز به حقوق شهروندی به همین جا خاتمه نمی‌یابد. دیگر حقوق نقض‌شده که ارتباطی با عدالت قضائی دارند، در بخش بعدی، ذیل عنوان ظلم و جور، مورد تبیین قرار می‌گیرند.

بخش سوم: ظلم و جور

تحقق ولایت جائر و سقوط شرط عدالت

دومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای ظلم و جور است. این اتهام در اکثر موارد با اتهام استبداد و دیکتاتوری همپوشانی دارد. از این رو در این بخش در فصل اول از منظر دینی به ظلم و جور نگریسته شده، شرائط تحقق ولایت جائر مورد تحلیل قرار گرفته است. در فصل دوم نیز با ملاک عدالت قضائی انواع ظلم و جوری که در ایران شاهد آن هستیم بر اساس اصول قانون اساسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

فصل اول: امارات ولایت جائر

«جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاق‌های ملی است که در قالب قانون درآمده باشد و کسی که متولی امور جامعه است و بدین‌گونه مخالفت می‌ورزد، جائر و ولایتش، جائرانه است و تشخیص چنین ولایتی در درجه اول، بر عهده خواص جامعه، یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد که هم به احکام و موازین عقل و قوانین حاکم آشنایند و هم با قرائن و شواهد اطمینان‌آور به مخالفت عمدی با آنها پی برده و می‌توانند آن را مستدل کنند. مشروط بر این‌که از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظات خطی و سیاسی آزاد و مستقل باشند. و در درجه دوم، بر عهده عموم مردم است که به اندازه آگاهی خود از آن احکام و قوانین و با

مرتکزات دینی و عقلی خود و رودر رویی مستقیم با موضوعات و مشکلات دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مخالفت عمدی حاکمان را با شرع و قانون لمس کرده و احساس نمایند. بالأخره به طور اجمال، عدالت یا بی‌عدالتی حاکمان امری ملموس در جامعه و آثار آن نمایان است، و چهره در نقاب ندارد.

ارتکاب همه معاصی ذیل یا اصرار بر برخی از آنها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکه عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و بی‌عدالتی است:

الف – آمریت و تسبیب در قتل نفوس محترمه.

ب – آمریت و تسبیب اقوی از مباشرت در ارعاب و اخافه مسلحانه و ضرب و جرح مردم بیگناه در شوارع.

ج – ممانعت قهرآمیز از اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از طریق انسداد کلیه مجاری عقلانی و مشروع اعتراض مسالمت‌آمیز.

د – سلب آزادی و حبس آمران بالمعروف و ناهیان عن المنکر و ناصحان و اعمال فشار برای گرفتن اقرار بر امور خلاف واقع از آنها.

ه – ممانعت از اطلاع‌رسانی و سانسور اخبار که مقدمه واجب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین است.

و – افترا به معترضان خواهان اجرای عدالت مبنی بر این‌که «هر که با متصدیان امور مخالف است، مزدور اجنبی و جاسوس خارجی است»

ز – کذب و شهادت دروغ و گزارش‌های خلاف واقع در امور مرتبط با حق‌الناس.

ح – خیانت در امانت ملی.

ط – استبداد به رأی و بی‌اعتنای به نصیحت ناصحان و تذکر عالمان.

ی – ممانعت از تصرف مالکان شرعی در مِلک مُشاع سرنوشت ملی.

ک – وهن اسلام و شَین مذهب از طریق ارائه چهره‌ای بسیار خشن، غیرمعقول، متجاوز، خرافی و استبدادی از اسلام و تشیع در جهان.

به راستی اگر این‌گونه معاصی، موجب فسق و خروج آشکار از عدالت در نگاه عموم نباشد، پس چه معصیتی است که انجام آن گواه ستم و بی‌عدالتی در انظار همگان است؟! و روشن است که هرگونه معصیتی به ویژه معاصی نامبرده در صورتی که در قالب دین، عدالت، قانون انجام گیرد مفسده‌ای افزون دارد و بیش‌تر موجب خروج از عدالت شده و دارای مجازات دنیوی و اخروی شدیدتری خواهد بود، زیرا این‌گونه ارتکاب معصیت علاوه بر مفسده خود معصیت، مفسده فریبکاری و مفسده تخریب چهره دین، عدالت و قانون را نیز در بر دارد.»(۱۷)

جناب آقای خامنه‌ای تمامی معاصی فوق را به‌ویژه در چند سال اخیر مرتکب شده است و بدون تردید، ولایت جائر در مورد ایشان صادق است. در این زمینه در نامه‌ای مستقل بحث خواهم کرد.

فصل دوم: شواهد نقض عدالت قضائی در قانون اساسی

ظلم و جور، بالاترین اماره عدم کفایت سیاسی است. آشکارترین نمود ظلم در عرصه قضاوت است. اصلاح قضائی بر دیگر ابعاد اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تقدم دارد. بند دوم اصل ۱۰۹ عدالت را شرط لازم تصدی رهبری دانسته است. عدالت قضائی با رعایت اصول قانون اساسی مرتبط با آئین دادرسی و قوانین قوه قضائیه قابل سنجش است. در این مجال به دوازده نمونه از نقض اصول قانون اساسی اشاره می‌شود.

اول. نقض اصل سی و دوم: بازداشت‌های غیرقانونی منتقدان و مخالفان

اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود». در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای این اصل که پیش شرط یک آئین دادرسی عادلانه است مکرراً و به صورت نهادینه نقض شده است. می‌توان از کلیه زندانیان سیاسی دوران زمامداری ایشان جویا شد که درباره کدام‌یک از آنها این اصل رعایت شده است.

در اکثر موارد متهم بعد از هفته‌ها بازداشت درمی‌یابد که هیچ دلیل محکمه‌پسندی برای جلب وی در دست نیست و بازجو کوشش می‌کند از لابلای آنچه از متهم شنیده موضوع اتهام استخراج کند. در برگه احضار بسیاری از متهمان سال گذشته موضوع اتهام درج نشده بود. اکثر ضابطین

قضائی هرگز آموزش حقوقی ندیده‌اند و از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی متهم بی‌اطلاعند. وقتی به دستور رهبری جوانان کم سن و سال بسیجی – که بسیاری از آنها سودای گرفتن برگ پایان خدمت و دیگر مزایا و امتیازات بسیجی بودن در سر دارند – ضابط قوه قضائیه شده‌اند، معلوم است که تکلیف حقوق شهروندی به کجا می‌رسد؟

دوم. نقض اصل سی و دوم: عدم ترتیب اثر به دادخواهی منتقدان و مخالفان

اصل سی و چهار اصل سی و دوم قانون اساسی می‌گوید: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.» در زمان زمامداری ایشان اگر چه می‌توان به دادگاه صالح دادخواهی کرد، اما هیچ تضمینی ندارد که دادگاه تشکیل شود و اگر تشکیل شد مطابق قانون و انصاف حکم کند.

یک نمونه‌اش شکایت نویسنده از نماینده رهبری در روزنامه *کیهان* آقای حسین شریعتمداری است. من در مرداد ۱۳۷۹ در زمان ریاست شیخ محمد یزدی از نماینده رهبری به اتهام افترا و نشر اکاذیب با وکالت صالح نیکبخت شکایت کردم. اکنون یازده سال می‌گذرد و قوه قضائیه سومین قاضی‌القضات دوران آقای خامنه‌ای را تجربه می‌کند. شکایت از نماینده رهبری آزمونی برای قضاوت در این دوران است. در تاریخ آمده است که در زمان امام علی از ایشان شکایت می‌شد و قاضی بی هیچ تأثیر نفوذ سیاسی درباره ایشان حکم صادر می‌کرد. باور بفرمائید درست مثل دوران نورانی جناب آقای خامنه‌ای!

سوم. نقض اصل سی و پنجم: وکلای تحمیلی و عدم برخورداری از حق داشتن وکیل در زمان بازجوئی

اصل سی و پنجم قانون اساسی حق داشتن وکیل برای طرفین دعوی است. در دادگاه‌های جمهوری اسلامی در زمان بازجوئی که مرحله اصلی دادرسی است، متهمان با نظر قاضی می‌توانند از حضور وکیل بی‌بهره باشند. هیچ‌یک از متهمان سیاسی و مخالفان حکومت در زمان بازجوئی از حق داشتن وکیل برخوردار نبوده است. متهمان دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت تنها وکلای روحانی مورد تأیید دادگاه را می‌توانند انتخاب کنند که معنایش وکیل تحمیلی است نه حتا تسخیری. در جریان محاکمات سیاسی سال ۸۸ در بسیاری موارد متهم مجبور شد تحت فشار بازجویان وکلایش را عزل کند و به وکیل تحمیلی دادگاه تن دهد. نمونه‌اش وکیل سعید حجاریان.

چهارم. نقض اصل سی و ششم: مجازات مرگ خارج از دادگاه

اصل سی و ششم قانون اساسی می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». در جریان قتل دگراندیشان در سال ۱۳۷۷ در برابر استناد من به همین اصل قانون اساسی، از برنامه «چراغ» سیمای جمهوری اسلامی همواره تبلیغ می‌شد که این افراد به فتوای مراجع حذف شده‌اند. اینجانب با استناد به همین اصل قانون اساسی در سخنرانی خود و نیز در دفاعیه‌ام در دادگاه اظهار داشتم: «مگر ممکن است حکم قضائی را محرمانه و غیرعلنی، آن هم از دادگاه غیررسمی، صادر کرد؟»

روزنامه *رسالت* از زبان آقای محمدرضا بندرچی در نقد نامه دفاعیه اینجانب، در سلسله‌مقالاتی به من آموخت که: «اگر رهبر تشخیص دهد که مصلحت در محاکمه غیابی یا علنی نکردن حکم یا غیر علنی اجرا نمودن رأیی باشد، قاضی و مجری خلافی نکرده‌اند و کارشان منطبق با قانون می‌باشد.» (روزنامه *رسالت* ۷۹/۶/۱۶) و «کشتن مرتد و مفسد فی الارض به دستور فقیه جامع‌الشرائط ترور نیست، اجرای حدود است.» (بندرچی، *رسالت* ۷۹/۶/۱۷).

معنای این سخن جناب بندرچی که از مقامات عالیه نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند، این است که اولاً همچنان‌که در برنامه «چراغ» صدا و سیما از سوی آقای روح‌الله حسینیان و بیانیه‌های «سازمان پیروان اسلام ناب محمدی نواب» اعلام شده بود، افراد مقتول به فتوای فقهای جامع‌الشرائط، مرتد و مفسد فی الارض و در نهایت، مهدورالدم شده‌اند و مأموران، تنها اجرای حدود الاهی را بر عهده داشته‌اند، و از آنجا که در حکومت اسلامی، احکام جزائی یا باید از سوی ولی فقیه صادر شود یا توسط ایشان تأیید شود، بنا بر این، احکام مجازات این افراد یقیناً به شکل غیرعلنی از سوی ولی امر صادر شده یا به امضای حضرت ایشان رسیده است. اصولاً دادگاه چیزی جز حکم قاضی مأذون از ولی امر نیست. نتیجه منطقی مقالات روزنامه *رسالت* این بود که قتل دگراندیشان در پائیز ۱۳۷۷ اجرای حدود الاهی زیر نظر ولی فقیه بوده است.

اتفاقاً آنچه من به واسطه سخنرانی خود در اصفهان با حکم مورخ ۷۸/۱/۲۵ دادگاه ویژه روحانیت به جرم نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی به ۱۲ ماه زندان (از ۱۸ ماه) محکوم شناخته شدم دقیقاً همین نتیجه روزنامه *رسالت* بود. تنها دو نکته باقی می‌ماند: یکی اینکه با توجه به توجیه فوق، جائی برای اصل ۳٦ قانون اساسی باقی نمی‌ماند و دیگر اینکه مطابق توجیه نیکوی روزنامه وزین *رسالت*، در سخنرانی اصفهان نه تنها دروغی گفته نشده، بلکه اعمال نظام ولائی تشریح شده بود!

پنجم. نقض اصل سی و هفتم: همه منتقدان رهبری مجرمند مگر خلافش اثبات شود

اصل سی و هفتم قانون اساسی تصریح کرده است: «اصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد». در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای به‌ویژه در حوزه سیاسی نه تنها اصل بر برائت نبوده بلکه منتقدان و مخالفان ایشان مجرمند، مگر اینکه برائت خود را اثبات کنند. این سیره عملی کارگزاران حکومت بوده است. در دادگاه‌های تحت امر رهبری متهمان سیاسی مجرمند مگر بتوانند بی‌گناهی خود را اثبات کنند. این را به صراحت دادستان کل تهران درباره دستگیرشدگان روز عاشورا بر زبان راند.

شورای نگهبان منصوب رهبری به صراحت می‌گوید برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان اصل بر برائت نامزدها نیست، این شورای نگهبان است که باید صلاحیت آنها را احراز کند و به آنها اجازه شرکت در رقابت انتخاباتی را بدهد. رهبر، کشور را مِلک طلق خود فرض کرده است و مردم که ذوالحقوق اصلی هستند را از میدان به در کرده است. با این برداشت صد در صد خلاف قانون منصوبین رهبری، این اصل به اصلی تشریفاتی و تزئینی تبدیل شده است.

ششم. نقض اصل سی و هشتم: قاعده اعتراف تحت فشار و شکنجه

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» در زمان ریاست آقای خامنه‌ای اقسام شکنجه برای اقرار برخلاف واقع در زندان‌های جمهوری اسلامی در جریان بوده است. اگر در زمان طاغوتِ قبل از انقلاب متهمان سیاسی شکنجه می‌شدند تا به آنچه علیه رژیم شاهنشاهی انجام داده‌اند اقرار کنند یا شکنجه می‌شدند تا اطلاعاتشان را از مبارزات بر علیه رژیم افشا کنند، بازجویان امنیتی یا پاسدار تحت امر رهبری متهمان سیاسی و منتقدان و مخالفان را شکنجه می‌کنند (شکنجه‌های جسمی و روحی، فیزکی و سفید) تا به آنچه نکرده‌اند اقرار کنند.

نامه‌های زندانیان سیاسی محمد نوری‌زاد، داود سلیمانی، عیسی سحرخیز و مجید توکلی را مطالعه نفرموده‌اید!؟ فیلم همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را چطور؟ مسأله شکنجه زندانیان سیاسی برای اقرار به سناریوی مورد نظر رهبری، سکه رایج زندان‌های جمهوری اسلامی است. این را من تنها نمی‌گویم. اعلم فقهای قم مرحوم آیت‌الله منتظری به صراحت به رهبری تذکر داد. دو تن از مقامات اسبق قضائی و تقینینی که امروز در عداد مراجع تقلیدند نیز بر بی‌اعتباری اقاریر تحت فشار در زندان‌ها فتوا دادند. و رهبر، بی‌اعتنا به این همه بی‌قانونی و خلاف شرع، اقاریر متهمان سیاسی را به‌ویژه در جلو دوربین تلویزیون به شرط آنکه علیه دیگران نباشد، مسموع دانست. حال آنکه اکثر قریب به اتفاق اقاریر زندانیان سیاسی تحت فشار و شکنجه اخذ شده است. این فشار نه تنها بر خود زندانی که در موارد عدیده‌ای بر خانواده زندانی صورت گرفته است.

شکنجه در حقوق جزائی تعریف مشخصی دارد. نمی‌توان تنبیه زندانی برای اخذ اطلاعات را تعزیر نام نهاد. نمی‌توان ماه‌ها رها کردن زندانی در زندان انفرادی، بی‌خبر نگاه داشتن خانواده زندانی از محل نگهداری زندانی و عدم امکان تماس با وی برای هفته‌ها، ضرب و شتم متهم در برابر چشم خانواده‌اش انجام داد و بعد وقیحانه ادعا کرد ایران گونتانامو و ابوغریب ندارد. زهرا کاظمی زیر شکنجه در زندان اوین کشته شد و حاکمیت خم به ابرو نیاورد. دکتر زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه همدان زیر شکنجه کشته شد و کسی محکوم نشد. حداقل چهار جوان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها در بیغوله‌ای به نام کهریزک توسط بازجویان نظام شهید شدند و اگر پدر یکی از شهدا از معتمدین رهبری نبود، هرگز این فاجعه علنی نمی‌شد. اگر روزی قرار شود قانون در کشور جاری شود، رهبر به اتهام شکنجه مخالفان و منتقدانش باید محاکمه شود.

هفتم. اصل سی و نهم: رویه مستمر هتک حیثیت و حرمت منتقدان زندانی

اصل سی و نهم قانون اساسی می‌گوید: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.» در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای نه تنها آنها که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده‌اند،

هتک حرمت و حیثیت شده‌اند، بلکه حتا آنها که هنوز قانوناً دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید نشده‌اند، نیز توسط ماموران رهبر، در صدا و سیمای تحت امر، در رسانه‌هایی که زیر نظر مستقیم نمایندگان رهبری اداره می‌شوند، هتک حرمت و حیثیت شده‌اند.

راستی استاد رهبری آیت‌الله منتظری در زمان زمامداری ایشان جز هتک حیثیت و حرمت چه دید؟ حتا بعد از وفاتش این هتک حیثیت و حرمت ادامه ندارد؟ راستی اهانت‌ها و بی احترامی‌هایی که توسط شخص رهبری و مأمورانش به عنوان نمونه در روزنامه *کیهان* نسبت به ایشان صورت گرفت مطابق کدام اصل قانون اساسی یا موازین شرعی قابل توجیه است؟ برنامه «هویت»، «چراغ» و اخیراً مستند «فتنه» در صدا و سیمای تحت امر رهبری آیا نقض صریح اصل مشارٌ إلیه قانون اساسی نیست؟ کدام‌یک از کسانی که در این برنامه‌ها مورد تحریف و ترور شخصیت، افترا و اهانت واقع شده‌اند، به موجب قانون به دلیلی که مورد اهانت و ترور شخصیت قرار گرفته‌اند، محکوم شده‌اند؟ و کدام قانون به رهبری و مامورانش اجازه پخش چنین امور خلاف اخلاق و قانونی را می‌دهد؟

به عنوان نمونه همسر شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و پخش اعترافات تحت فشار شوهر علیه همسر در کدام دین و آئینی مجاز است؟ پخش کیفرخواست‌هایی که نشان از بی‌سوادی منصوبان قضائی دارد از تلویزیون حکومتی مبتنی بر کدام مجوز قانونی بوده است؟ کدام منتقد سیاست‌های رهبری اعم از روحانی و دانشگاهی، زن و مرد، شیعه و سنی، مسلمان و نامسلمان در رسانه‌های زیر نظر رهبری چوب حراج بر آبرو و حیثیتش زده نشده است؟ ارزان‌ترین کالا در این دوران عِرض و آبرو و حیثیت مخالفان و منتقدان رهبری بوده است. کافی است به عنوان نمونه به شیوه روزنامه *کیهان* تحت اداره منصوب تام‌الاختیار رهبری حسین شریعتمداری بیندازید تا بدانید هتک حیثیت و آبروی منتقدان و مخالفان رهبری قاعده رایج و رویه ثابت مدیریت آقای خامنه‌ای بوده است.

هشتم. نقض اصل یکصد و پنجاه و ششم: عدم استقلال قضائی در نظام ولائی

در اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است: قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع است. هیچ‌یک از مفاد اصل فوق در دوران آقای خامنه‌ای رعایت نشده است. یعنی اولاً قوه قضائیه در این دوران، یقینا قوه‌ای مستقل نبوده است. بخشی از قوه قضائیه که رسیدگی به جرائم سیاسی، مطبوعاتی و نیز جرائم کلان اقتصادی را به عهده دارد مستقیماً زیر نظر رهبری کار کرده و می‌کند. چه استقلالی!؟ این بخش از قوه قضائیه نه از دولت، نه از نهادهای امنیتی از جمله وزارت اطلاعات، نه از نهادهای نظامی به‌ویژه سپاه پاسداران و نه از دفتر و بیت رهبری مستقل نبوده است.

دادستان تهران همواره توسط شخص رهبری منصوب شده و مستقل از رئیس قوه قضائیه مستقیماً مجری منویات رهبری بوده است. سعید مرتضوی – که سیاه‌ترین پرونده را در تجاوز به حقوق ملت ایران دارد – مطیع‌ترین و محبوب‌ترین چهره قضائی دوران رهبری آقای خامنه‌ای بوده است. استقلال دادگستری زمان شاه به مراتب از استقلال قوه قضائیه زمان جمهوری اسلامی بیش‌تر بوده است. دادگستری زمان آقای خامنه‌ای بالاخص در سه حوزه سیاسی، مطبوعاتی و کلان اقتصادی مشابه دادگاه‌های نظامی قبل از انقلاب است.

ثانیاً قوه قضائیه در دوران آقای خامنه‌ای به ندرت «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی» بوده است. مخالفین و منتقدین رهبری از اکثر قریب به اتفاق حقوق فردی و اجتماعی خود بر خلاف قانون توسط قوه قضائیه محروم شده‌اند. قوه قضائیه در این دوران هرگز به دنبال نهادینه کردن و دفاع از حقوق ملت در فصل سوم قانون اساسی نبوده است. برخی لوایح تصویب شده در زمان آیت‌الله هاشمی شاهرودی از قبیل حقوق شهروندی هرگز عملی نشده است. یک تحقیق جدی می‌تواند به هر تردیدی در این زمینه خاتمه دهد و به شما اثبات کند که رهبر و قوه قضائیه تحت امرش هرگز پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران نبوده است.

ثالثاً قوه قضائیه در این دوران هرگز «مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایفی از جمله احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» نبوده است. دغدغه قوه قضائیه دوران آقای خامنه‌ای اجرای منویات وی بوده نه اجرای قانون و تحقق عدالت. قضات دادگستری در جرائم سیاسی و مطبوعاتی و کلای اقتصادی هرگز بی‌طرف نیستند. آنها مطابق ماده ۱۰ آیین‌نامه اجرای قانون گزینش و استخدام قضات (مصوب فروردین۱۳۷۹) سوگند می‌خورند: «با تلاش پیگیر در مستند قضا در تحکیم مبانی جمهوری اسلامی و حمایت از مقام رهبری، دین خود را به انقلاب اسلامی ادا نمایم». آیا چنین قاضی امکان قضاوت عادلانه خواهد داشت؟

رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی شیخ صادق لاریجانی (در گردهمایی سراسری معاونین و مدیران کل سازمان ثبت اسناد و املاک کل کشور، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۹) اعلام کرد: دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام عمل می‌کند. رئیس دستگاه قضا که منصوب رهبری است، به

خود اجازه نمی‌دهد که برخلاف نظر ایشان کاری کند. خطوط کلی دستگاه قضا همانند دیگر قوا زیر نظر رهبری است. توصیه مقام رهبری به همه مسؤولان قوا این بود که برخوردهایی که موجب تضعیف نظام می‌شود صورت نگیرد، این فرمایش کاملاً متینی است. قوه قضائیه هم در شناخت فتنه، هم سران فتنه، و هم در جرم آنها اعلام نظر کرده است.

حاصل سخن فوق این است که دستگاه قضائی در راستای سیاست‌های کلان نظام مجاز نیست برخلاف نظر رهبری عمل کند. قوه قضائیه زیر نظر رهبری از برخوردهائی که موجب تضعیف نظام می‌شود می‌باید خودداری کند. بنا بر این، زمانی که مقام رهبری قبل از محاکمه برخی شهروندان معترض را فتنه‌گر خواند، رئیس قوه قضائیه که قانوناً آن هم در یک نشست قضائی موظف است واژگان حقوقی به کار ببرد، در اجرای منویات رهبری متهمان را قبل از محاکمه با واژه فتنه‌گر معرفی می‌کند که در هیچ‌یک از قوانین موضوعه ایران به عنوان جرم شناخته نشده است. واضح است که قاضی پرونده این‌گونه افراد کاری جز اجرای منویات سیاسی مقامات عالیه ندارد، مقام رهبری قبل از همگان تشخیص داده است و مگر ممکن است ایشان در تشخیص خود خطا کند!؟

«احیای حقوق عامه، گسترش عدل و آزادی‌های مشروع» کلمات زیبائی است که هرگز در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای محقق نشده است. حکومت آقای خامنه‌ای در جهت اماته حقوق عامه، زیر پا گذاشتن عدالت و سلب آزادی‌های مشروع موفق بوده است. کدام آزادی مشروع را شما سراغ دارید که از ملت سلب نشده باشد؟ آیا آزادی بیان و قلم مشروع نیست؟ رهبری نماد خفقان و سرکوب در نزد اهل قلم و فرهنگ و هنر شده است. آیا آزادی‌های مذهبی مشروع نیست؟ می‌توانید از دراویش و مسلمانان اهل سنت بپرسید. آیا حقوق شهروندی همنوعان بهائی رعایت شده است؟ تنها آزادی این زمانه، آزادی تملق و مداحی و چاپلوسی است، که آن هم نامشروع است!

نهم. نقض اصل یکصد و شصت و پنجم: پخش کیفرخواست، علنی، دفاع متهمان سیاسی، غیرعلنی

اصل یکصد و شصت و پنجم قانون اساسی اعلام می‌دارد: محاکمات، علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن که به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی‌باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد. اکثر قریب به اتفاق دادگاه‌هایی که حکومت برای مخالفان و منتقدان خود ترتیب داده بی آنکه مُخل نظم عمومی یا عفت عمومی‌باشد، علی‌رغم تقاضای متهمان غیرعلنی برگزار شده است.

دادگاه‌های معدودی هم که علنی بوده صندلی‌های محدود آن توسط مأموران لباس شخصی قبلاً پر شده است. رهبری معنی علنی بودن را با پخش از رادیو تلویزیون اشتباه گرفته است. کیفرخواست و اعترافات تحت فشار متهمان پس از انتخابات از تلویزیون سراسری، بر خلاف قانون، پخش شد و دفاعیات متهمان در جلسات غیرعلنی برگزار شد. به این می‌گویند ریشخند قانون. رهبری بیست و یک سال است دارد به ریش قانون می‌خندد.

دهم. نقض اصل یکصد و شصت و ششم: احکام دادگاه‌های سیاسی مطبوعاتی اسناد جهل قضائی صادرکنندگان

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی اعلام می‌دارد: احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است. احکام دادگاه‌های صادره در حوزه جرائم سیاسی و مطبوعاتی هرگز مستدل نبوده است و استناد به مواد قانون و اصولی که بر اساس آن حکم صادر شده کاملاً بی‌ربط بوده است. احکام دادگاه‌های این دوران از جمله اسناد مهجوریت علم حقوق و دانش قضائی در قوه قضائیه شماست.

به برخی از این احکام اشاره می‌کنم و می‌گذرم. به عنوان نمونه، احکام دادگاه‌های عبدالله نوری، سعید حجاریان، سید مصطفی تاج‌زاده، محمد نوری‌زاد، عزت‌الله سحابی و خودم اشاره می‌کنم. ضعف مفرط استدلال و بی‌اعتباری مستندات قانونی، فصل مشترک این احکام است. وقتی رؤسای قوه قضائیه هیچ‌یک نه درس خوانده علم حقوق‌اند نه تجربه کار قضائی داشته‌اند، و نه به ضوابط علم حقوق اعتقادی دارند طبیعی است که «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

یازدهم. نقض اصل یکصد و شصت و هشتم: عدم تعریف جرم سیاسی بعد از سی و دو سال

در اصل یکصد و شصت و هشتم قانون اساسی آمده است: رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. هیچ‌یک از شرائط سه‌گانه این قانون در اکثر قریب به اتفاق جرائم سیاسی و مطبوعاتی رعایت نشده است. سی و دو

سال از تأسیس جمهوری اسلامی گذشته و هنوز جرم سیاسی تعریف نشده است. حکومت عمداً تعریف جرم سیاسی را به تأخیر می‌اندازد، چرا که عمکرد رهبری به وضوح نشان می‌دهد که هیچ اعتقادی به جرم سیاسی ندارد. آقای خامنه‌ای عملاً مخالفان و منتقدان خود را محارب و مفسد فی الأرض و فتنه‌گر می‌داند. چه جائی برای متهم و مجرم سیاسی باقی می‌ماند؟

زمانی که اکثریت مجلس به دست اصلاح‌طلبان بود، آنها اصلاح قانون مطبوعات را که در شرائط اضطراری جنگ صورت گرفته بود، در دستور کار مجلس قرار دادند. آقای خامنه‌ای به رئیس وقت مجلس آقای کروبی پیغام فرستاد که این قانون ظالمانه را اصلاح نکنند. جرائم مطبوعاتی به ظالمانه‌ترین و ضد حقوقی‌ترین وجه ممکن قضاوت شده است. حتا هر جا هم کم آورده‌اند و با همین قانون ظالمانه هم امکان توقیف مطبوعات منتقد را نداشته‌اند با قانون اقدامات تأمینی قبل از انقلاب که مربوط به چاقوکشان و راهزنان است به قلع و قمع فله‌ای مطبوعات کمر همت بسته‌اند. نسبت آقای خامنه‌ای و مطبوعات مستقل و آزاد، نسبت جن و بسم الله است.

داستان هیأت منصفه هم یکی از قصه‌های پرغصه این دوران است. هیچ‌یک از جرائم سیاسی در دوران آقای خامنه‌ای با حضور هیأت منصفه برگزار نشده است. اگر روزی قانون و انصاف بر ایران حکمفرما شود از رهبری به عنوان بزرگ‌ترین مجرم سیاسی کشور به دادگاه شکایت خواهم کرد. یکی از اتهامات رهبر نقض نهادینه و مکرراین اصل قانون اساسی است. اکثر احکام مطبوعاتی اصولاً به دادگاه نرفته است و حکم توقیف موقت – که معادل طول زمامداری آقای خامنه‌ای است – به صورت غیرقانونی بدون طی تشریفات حقوقی انجام شده است.

اکثر دادگاه‌های مطبوعاتی بدون حضور هیأت منصفه برگزار شده است. معدودی هم که با حضور هیأت منصفه بوده، هیأت منصوب حکومت و نماینده حکومت بوده‌اند، نه نماینده افکار عمومی. دشمن‌ترین شهروندان ایرانی عضو هیأت منصفه مطبوعات بوده‌اند و نتیجه آن احکام درخشانی است که از این دادگاه‌ها صادر شده است: مطبوعات منتقد به اشد مجازات محکوم شده‌اند و مطبوعات مداح با نهایت تساهل و تسامح تبرئه شده‌اند. اوج ریشخند قانون و علم حقوق دادگاه در روزنامه *کیهان* بود. این دادگاه نمونه‌ای از بی‌عدالتی و بی‌ضابطگی قضاوت مطبوعاتی در این دوران است.

دوازدهم. نقض اصول شصت و یکم، یکصد و هفتاد و دوم و نوزدهم: دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت

اصل شصت و یکم تصریح کرده است: «اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الاهی بپردازد». اصل یکصد و هفتاد و دوم قانون اساسی نیز تنها «دادگاه ویژه» آن هم به عنوان بخشی از قوه قضائیه را محاکم نظامی تعیین کرده است. رهبری بر خلاف نص این اصل قانون اساسی، دستگاه عریض و طویل غیرقانونی به نام دادگاه ویژه روحانیت، زیر نظر مستقیم خودش تأسیس کرده، که وظیفه اصلی‌اش سرکوب شدیدتر منتقدان و مخالفان روحانی حکومت است. هیچ دلیل شرعی و قانونی، تأسیس این دادگاه‌ها را تجویز نمی‌کند.

حتی ولایت مطلقه مندرج در قانون اساسی اجازه تأسیس نهاد پیش‌بینی‌نشده در قانون اساسی را به رهبری نمی‌دهد. علاوه بر آن، تأسیس دادگاه ویژه روحانیت، نقض بین اصل نوزدهم قانون اساسی است که تصریح می‌کند مردم ایران از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها – که یقیناً روحانی بودن از مصادیق آن است – سبب امتیاز نخواهد بود. هکذا این دادگاه نقض آشکار ذیل بند چهاردهم اصل سوم قانون اساسی است که تساوی عموم را در برابر قانون تصریح کرده است. این دادگاه‌ها چه امتیازی برای روحانیون بوده باشد و چه تشدید مجازات، در هر دو صورت، خلاف قانون اساسی و شریعت است.

بخش چهارم: قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی

سلطنت فقیه و استحاله جمهوریت

در این بخش، سومین اتهام جناب آقای خامنه‌ای یعنی قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی در دو فصل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در فصل اول، مفاد قانون‌ستیزی و براندازی تشریح می‌شود. در فصل دوم، اصول قانون اساسی مرتبط با این اتهام توضیح داده می‌شود.

فصل اول: براندازی جمهوری اسلامی و فروپاشی قانون اساسی

از زمانی که مرحوم میرزا یوسف مستشارالدوله کتاب «*یک کلمه*» را نوشت و جانش را نیز بر سر همان یک کلمه گذاشت، زعمای ایران از قاجاری و پهلوی و جمهوری اسلامی، هنوز معنای آن «*یک کلمه*» را درنیافته‌اند. و آن یک کلمه، قانون است. با اینکه ایران نزدیک یکصد و پنج سال است قانون اساسی دارد، و از نخستین کشورهای آسیائی در این امر محسوب می‌شود، اما ما هنوز از عدم عمل به قانون می‌نالیم. زمامداران تنها زمانی یاد قانون افتاده‌اند که به نفعشان بوده، اما هرگز در مواقعی که قانون، محدودشان کرده، تن به آن نداده‌اند، آن را دور زده‌اند، تحریف یا نقضش کرده‌اند. همین تفکیک قوا و اینکه واضع قانون باید مجزای از مجری قانون و ناظر و داور آن باشد، قدم بلندی است. ما هنوز به همین نکته نیز واقف نشده‌ایم. زمامداران یا منصوبانشان قانون وضع می‌کنند، آن‌گونه که خود می‌پسندند قانون را تفسیر می‌کنند و قضات را موظف می‌کنند آن‌گونه که خود می‌پسندند حکم کنند. قانون‌ستیزی به چند صورت ممکن است:

اول، نقض صریح قانون. در بخش‌های قبلی به مواردی از این صورت اشاره شد.

دوم، تفسیر ناصواب قانون به شیوه‌ای که اصول آمره قانون یا اهداف قانونگذار را زیر پا بگذارد.

سوم، محدود کردن قوه مقننه و منع آن از وضع قانون در برخی نواحی و در عوض سپردن غیرقانونی تقنین در این نواحی به برخی نهادهای منصوب تحت امر.

چهارم، تصرف غیرقانونی در انتخابات مجلس قانونگذاری و مجلس عالی و فرستادن نمایندگان مورد نظر و مطیع حاکمیت به‌جای منتخبان واقعی ملت به مجالس شورا و عالی.

هر مرحله از مرحله قبلی خطرناک‌تر و پیچیده‌تر است. در مرحله اول، صریحاً به قانون عمل نمی‌شود. در مرحله دوم، قانون تحریف می‌شود. در مرحله سوم، قانونگذار محدود می‌شود و نهاد غیرقانونی، قانون وضع می‌کند. در مرحله چهارم، کلاً قانونگذار جعلی – گزیده‌های منصوبان حاکمیت – به جای قانونگذار اصلی که نمایندگان منتخب ملت باشند، به مجلس شورا یا مجلس خبرگان فرستاده می‌شوند.

آقای خامنه‌ای هر چهار نوع قانون‌ستیزی را در کارنامه بیست و یک ساله خود دارد. مهم‌ترین اصول مرتبط با حقوق ملت و آزادی‌های مشروع را نقض کرده است. منصوبانش در شورای نگهبان در موارد متعددی بر خلاف اصول آمره قانون اساسی یا موازین اسلام، اصولی از قانون اساسی را تفسیر کرده‌اند، تفاسیری که قانون اساسی تازه‌ای است. ایشان مجلس شورای اسلامی را در حوزه فرهنگ و هنر و آموزش عالی از حق تقنین خود برخلاف قانون محروم کرده، افسار تقنین را در این حوزه به منصوبان خود در شورای عالی انقلاب فرهنگی سپرده است. مجلس شورای اسلامی در زمان زمامداری ایشان به واسطه مداخلات مکرر وی در امور تقنینی به مجالسی مطیع و تحت امر تبدیل شده است. آنچنان که رئیس مجلس اخیراً اظهار داشت: «این مجلس خامنه‌ای است!» مجلسی که بزرگ‌ترین فخرش در خط رهبر بودن است، و تحت نظر وی قانون وضع می‌کند و از تحقیق و تفحص چشم‌پوشی می‌کند، عصاره فضائل ملت نیست، خونابه دل مردم است.

و از همه تأسف‌بارتر، ایشان انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورا و مجلس خبرگان را دو مرحله‌ای کرده، در مرحله اول از میان نامزدها تنها کسانی گزینش می‌شوند که مراتب ارادت و تبعیتشان از مقام رهبری احراز شود یا حداقل در زمره منتقدان آن مقام نباشند. تنها کسانی که احراز صلاحیت شده‌اند، اجازه ورود به دائره انتخاب ملت را می‌یابند. در این صورت، راه‌یافتگان به مجلس شورا یا مجلس خبرگان یا ریاست جمهوری کاملاً قابل اطمینان هستند که هرگز انتقاد از منویات مقام رهبری یا مخالفت با اوامر ایشان به مخیله‌شان هم خطور نخواهد کرد.

البته اگر با همه تمهیدات از صندوق انتخابات کسانی رأی آوردند که بر خلاف مصلحت نظام بوده‌اند، مهندسی انتخابات انجام می‌شود، یعنی مصلحت نظام که اوجب واجبات است بر انتخاب مردم، مقدم شده و اشتباه مردم در انتخاب غیراصلح تصحیح شده و کسی را که مردم «می‌باید» انتخاب می‌کردند و غفلت کرده به وی رأی نداده بودند از صندوق به در آورده می‌شود. این فرایند پیچیده هرگز تقلب نیست، زیرا با اذن و امر ولی امر صورت گرفته که مشروعیت قانون اساسی و تمام نظام از ایشان است.

فرایند دومرحله‌ای انتخابات، غالباً با موفقیت انجام می‌شود و نیازی به اعمال مهندسی پیچیده نیست، یا به انجام حد رقیقی از مهندسی و به شکل جزئی افراد مورد نظر مقام رهبری از صندوق به در می‌آیند، آنچنان که در انتخابات مجلس هفتم و یا دور چهارم خبرگان یا دور نهم ریاست جمهوری انجام شد. اما در دور اخیر انتخابات ریاست جمهوری، مهندسی غلیظ‌تر و همه‌جانبه‌تری «مصلحت نظام» را تأمین کرد، تعجب از برخی افراد فاقد بصیرت است که آراء مردم را بر مصلحت نظام، مقدم کرده و در برابر اراده مقام رهبری جاهلانه مقاومت می‌کنند و غافلند که فرد مورد

نظر مقام رهبری همان کسی است که «باید» رأی می‌آورد و ایشان تفضل کرده، خطای مردم را قبل از اعلام، تصحیح کردند. فتنه‌گران به جای تشکر از این مرحمت، آشوب به‌پا می‌کنند.

این تبیین که شمه‌ای از آن گذشت، واقعیت «مردم‌سالاری دینی» از دیدگاه حضرت آقای خامنه‌ای است. مراد از مردم‌سالاری دینی، جمله دو قسمتی است: «میزان، رأی مردم است تا آنجا که ولی فقیه صلاح بداند»، و آنچه ولی فقیه به مصلحت بداند، همان باید رأی مردم باشد. مؤمن واقعی کسی است که صلاحدید ولی امر را بر صوابدید خود مقدم بدارد. واضح است که منصوب رهبری یا نامزد مورد نظر ایشان، بر منتخب تمام ملت رجحان دارد.

به نظر نگارنده این سطور، این دیدگاه از بنیاد غیراخلاقی، خلاف شرع، منافی حق تعیین سرنوشت و خلاف قانون اساسی است. عنوان مردم‌سالاری بر چنین روند رسوائی نهادن، جز تزویر نمی‌تواند باشد.

و اما براندازی جمهوری اسلامی (از نوع نرم و سخت) اتهامی است که جناب آقای خامنه‌ای منتقدان و مخالفان خود را به آن به کرات متهم کرده است. انتقاد از استبداد و دیکتاتوری، اعتراض به ظلم و جور، نقد قانون‌شکنی، براندازی نیست. انجام وظیفه ملی و دینی و اخلاقی است. براندازی جمهوری اسلامی به معنای واقعی کلمه دو رکن دارد، نادیده گرفتن حاکمیت ملی و زیر پا نهادن موازین اسلام، دو رکن اصلی جمهوری اسلامی.

کسی که مقابل اراده ملت می‌ایستد، به منتخبان ملت در مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان اجازه نظارت به عملکرد خود و نهادهای تحت امرش را نمی‌دهد، آزادی‌های مشروع را نقض کرده است، منصوبانش انتخابات را با غربال آنها که منتقد رهبرند به دو مرحله تبدیل کرده، کشور را بر خلاف قانون اساسی به شیوه استبدادی و خودکامگی اداره کرده است، حقیقتاً برانداز است.

کسی که به جای ملاک قرار دادن «موازین اسلام»، بخشی از احکام فرعی ظاهری را آن هم با فهمی جزئی‌نگرانه و قشری، تمام اسلام و تشیع پنداشته، با تضییع اصول و میدان دادن به برخی فروع پیش پا افتاده جوانان را نسبت به شریعت سَهله سُمحه و دین رحمت بدبین کرده است، آری چنین کسی حقیقتاً به براندازی جمهوری اسلامی اقدام کرده است.

کسی که با سیاسی کردن شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ این نهاد محافظه‌کار حقوقی را به ماشین قلع و قمع جمهوریت نظام از طریق تفاسیر متضاد با روح قانون اساسی و متناقض با اصل بنیادی تعیین سرنوشت و محدود کردن کارگزاران نظام به ارادتمندان و چاکران رهبری تبدیل کرد، به فروپاشی و انهدام قانون اساسی و براندازی جمهوری اسلامی دست یازیده است.

به نظر راقم این سطور، جناب آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین برانداز نظام جمهوری اسلامی هستند. هیچ‌کس به اندازه ایشان آبروی جمهوری اسلامی را نبرده است. اینکه ایشان منتقدانش را به براندازی متهم می‌کند، فرافکنی است.

فصل دوم: قانون‌ستیزی با وضع غیرقانونی و تفسیر ناصواب قانون

در این فصل، اصولی از قانون اساسی که به حوزه حق تعیین سرنوشت، تقنین و اجرا مربوط می‌شود و توسط مقام رهبری به شکل نهادینه نقض شده، در هفده نمونه مورد بحث قرار می‌گیرد.

اول. نقض اصول ششم و پنجاه و ششم: نقض مستمر حاکمیت ملی

اصل ششم قانون اساسی می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضاءی شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد». بر اساس ذیل اصل یکصد و هفتاد و هفتم این اصل غیرقابل تغییر است.

جمهوریت یعنی اداره امور کشور به اتکاء آراء عمومی. در زمان آقای خامنه‌ای اگر چه به ظاهر به این اصل عمل شده و ما هر سال یک انتخابات داشته‌ایم، انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها و خبرگان؛ اما همه بحث بر سر این است که این انتخابات تا چه حد متکی بر آراء عمومی بوده است؟ ما قبل از انقلاب هم انتخابات داشتیم اما هرگز در نظام شاهنشاهی کشور به اتکاء آراء عمومی اداره نمی‌شد. اداره کشور به اتکاء آراء عمومی ضوابطی دارد.

فصل پنجم قانون اساسی «حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن» نام دارد. نخستین اصل این فصل یعنی اصل پنجاه و ششم می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الاهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد می‌آید إعمال می‌کند». این

اصل حق حاکمیت ملی را حقی الاهی دانسته است که سلب‌شدنی نیست. احدی حق سلب این حق الاهی را ندارد. به علاوه، هیچ‌کس مجاز نیست این حق حاکمیت ملی را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

با توجه به دو اصل یادشده، اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی می‌باید تفسیر شود. این اصل که حاصل بازنگری سال ۶۸ است می‌گوید: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.» این اصل، تنها اصل قانون اساسی است که واژه «ولایت مطلقه» در آن به کار رفته است. ولایت مطلقه امر و امامت امت یا همان رهبر مطابق نص اصل ششم قانون اساسی موظف است کشور را با اتکاء به آراء عمومی اداره کند. مطابق نص اصل پنجاه و ششم قانون اساسی وی حق ندارد حق الاهی حاکمیت ملت را سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد (از جمله خودش) یا گروهی خاص (از جمله روحانیون یا پاسداران) قرار دهد.

جناب آقای خامنه‌ای متهمند که طی بیست و یک سال، با تمهید مقدمات و برنامه‌ریزی دقیق اصول ششم و پنجاه و ششم قانون اساسی را نقض کرده‌اند و در اداره امور کشور به‌جای اینکه به آراء عمومی اتکا کنند، «استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی» (نقض مفاد بند ششم اصل سوم) و «ستمگری و سلطه‌گری» (نقض مفاد انتهای بند ششم اصل دوم قانون اساسی) پیشه کرده، حق حاکمیت ملی را سلب کرده، به‌جای آن حکومتی شخصی و استبدادی برقرار کرده‌اند. ایشان حاکمیت ملی را در خدمت منافع شخصی خود و ارادتمندان و مطیعان درگاهشان درآورده‌اند، نظامیان پاسدار و روحانیون همسو را بر گرده مردم مسلط کرده‌اند.

معنای حقوقی ولایت مطلقه امر و امامت امت در این قانون اساسی این است که ایشان بر اساس حق حاکمیت ملت و با اتکاء به آراء عمومی کشور را اداره کند. بر این اساس رهبر موظف بوده که کلمه‌ای بر خلاف حاکمیت ملت نگفته باشد و تصمیمی بر خلاف آراء عمومی اتخاذ نکرده باشد. اختیارات و وظائف رهبری در اصل یکصد و ده قانون اساسی احصاء شده است و ایشان خارج از آن وظائف هیچ اختیار قانونی دیگری ندارد. اینکه تفسیر فقهی یا تلقی شخصی وی یا دیگران از این دو واژه چه اقتضائی دارد، قانوناً هیچ اعتباری ندارد.

تعریف و محدوده وظائف و اختیارات این سمت را خود قانون مشخص می‌کند نه هیچ مرجع و منبع دیگری. آن هم در اصلی که میزان اختلاف فقها در آن از نفی مطلق تا هم شأنی با رسول الله(ص) در اداره جامعه در نوسان است. در مورد نظر خاص بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز ایشان در آخرین دیدگاه مکتوبش به صراحت به نمایندگان مجلس اظهار داشت از این به بعد بنا داریم بر اساس قانون اساسی عمل کنیم.

معنای صریح اصول ششم و پنجاه و ششم که از اصول آمره قانون اساسی هستند این است که رهبر جمهوری اسلامی موظف بوده در صورتی که نظر شخصی‌اش با آراء عمومی در تعارض قرار گیرد، تن به آراء عمومی و حق حاکمیت ملت دهد. اگر برعکس در چنین مواردی نظر شخصی و صلاحدید شخصی‌اش را بر آراء عمومی و حاکمیت ملت مقدم کرده باشد، معنای صریح حقوقی‌اش استبداد، خودکامگی، انحصارطلبی، ستمگری و سلطه‌گری است که قانون اساسی به دقت وی را از آن بر حذر داشته است.

دوم. نقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم: مصوبات غیرقانونی شورای عالی انقلاب فرهنگی

اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی می‌گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» معنای این اصل، این است که قانون فقط در انحصار قوه مقننه است، و هیچ فرد یا نهاد دیگری مجاز به قانون‌گذاری نیست. دستور، امریه، مصوبه و حکم هیچ‌کس – بدون هیچ استثنائی – «قانون» نیست. قانون یک واژه کاملاً مشخص حقوقی است، تشریفات خاصی دارد و جز قانونگذار مجاز به وضع آن نیست. قانون اساسی اصطلاحی با عنوان «در حکم قانون» را نپذیرفته است. تنها به موجب ماده ۹ قانون مدنی «مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد در حکم *قانون* است.» فارغ از آن آنچه «در حکم قانون» خوانده می‌شود، از اساس غیرقانونی است.

بر این اساس، مقام رهبری و نهادهای تحت امرش از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی حق قانونگذاری ندارند و نهادهایی مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام که اهم وظایفش در قوه مقننه تعریف شده، خارج از آن حق قانونگذاری ندارد.

احکام حکومتی، فرامین، دستورات و منویات مقام رهبری، نه قانون است و نه در حکم قانون. حال آنکه شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی و قوه مجریه صریحاً منویات و احکام رهبری را در حکم قانون بلکه مهم‌تر از قانون اعلام کرده، عمل می‌نمایند. در این زمینه تنها به آخرین نمونه اشاره می‌کنم. موارد تخلف آقای خامنه‌ای و مجموعه تحت امرشان از مفاد همین یک اصل، یک جلد کتاب است.

دادستان کل کشور غلامحسین محسنی اژه‌ای در تاریخ سی و یکم خرداد ۱۳۸۹ در نامه رسمی به صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه در توقف حکم صادره قاضی درباره دانشگاه آزاد اسلامی نوشته است: «نظر به اینکه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی در دایره وظایف و اختیارات آن شورا از بدو تأسیس در زمان امام راحل(ره) و در ادامه آن در دوران زعامت مقام معظم رهبری (حفظه الله تعالی) به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون بوده و آثار قانونی بر آن مترتب می‌باشد. علی‌هذا دستور موقت صادره به گونه‌ای که شامل تمام مواد اساسنامه باشد، خلاف موازین شرعی بوده...». این تقاضای غیرقانونی در تاریخ اول تیر ۸۹ مورد موافقت رئیس قوه قضائیه قرار گرفت.

بر خلاف نظر دادستان و رئیس قوه قضائیه، نه تنها مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به استناد امر ولی فقیه در حکم قانون نیست و آثار قانونی بر آن بار نمی‌شود، بلکه اوامر ولی فقیه نیز در حکم قانون نیست و بار کردن آثار قانونی بر آن پیگرد قانونی دارد. مقام رهبری به استناد کدام مجوز قانونی قانونگذاری درباره دانشگاه‌ها و فرهنگ کشور را از حیطه وظائف قوه مقننه خارج و به نهاد انتصابی تحت امر خود سپرده است؟ اگر به فرمان بنیانگذار جمهوری اسلامی استناد می‌شود، عین اشکال به ایشان هم وارد است، با این تفاوت که ایشان در سال ۱۳۶۷ در پاسخ اشکالات نمایندگان مجلس پذیرفت که آنچه انجام شده مقتضیات زمان جنگ بود و از آن به بعد، بنا دارد بر اساس قانون عمل کند. فرمان ایشان درباره شورای عالی انقلاب فرهنگی با این نامه، نسخ شده، قابل استناد نیست.

با صراحت عرض می‌کنم مصوبات شورای انقلاب فرهنگی تا مورد به مورد به تصویب مجلس شورای اسلامی نرسیده باشد، وجاهت قانونی ندارد. استناداً به اصل هشتاد و پنج قانون اساسی، مجلس نمی‌تواند حق قانونگذاری خود را کلاً و جزئاً به نهادی خارج از مجلس بسپارد. ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی یقینا حق قانونگذاری ندارد و هیچ مستند قانونی برای اینکه منویاتش در حکم قانون باشد، در دست نیست. جناب آقای خامنه‌ای متأسفانه بزرگ‌ترین ناقض اصول پنجاه و هشتم و هفتاد و یکم قانون اساسی بوده است.

از سوی دیگر، راستی آیا مجلس در حوزه آموزش عالی، که برخلاف قانون به شورای انتصابی عالی انقلاب فرهنگی سپرده شده حق قانونگذاری دارد؟ رئیس قوه قضائیه (۲ تیر ۸۹) اعتراف کرد که «در قانون دیوان عدالت اداری تصریح شده که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند مصوبات شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام حتا در دیوان عدالت اداری نیز قابل بررسی نیست» چرا که نهاد تحت امر رهبری است!

رهبری در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۷۸/۹/۲۳ گفته: «به نظر من اینجا هیچ شبهه قانونی ندارد؛ من دارم قاطع می‌گویم. بنده، بی‌اطلاع از قانون اساسی نیستم، اینجا برابر قانون است؛ چون امام این را تأکید و تصویب کرده و آن چه را که امام و رهبری تصویب بکند و قرار بدهد، طبق قانون اساسی، مُرّ قانون است و هیچ مشکلی ندارد. اگر در قانون اساسی و در مفهوم این معانی هم شبهه‌ای هست، از شورای نگهبان سؤال بکنید؛ قطعاً همین را پاسخ خواهند داد. شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای گوناگون دیگری وجود دارد که همه اینها یا به یک واسطه، یا بی‌واسطه، مصوبه زمان امام (رضوان الله علیه) است؛ به هر حال، مصوبه مقام رهبری هستند و از لحاظ قانونی، هیچ اشکالی ندارند. الآن مشکلات فراوانی برای دولت پیش می‌آید که از همین طریق حل می‌شود؛ باید هم حل بشود، هیچ اشکال قانونی هم ندارد». این تلقی، غیرقانونی و بر خلاف قانون اساسی است.

مجلس شورای اسلامی برخلاف اصل هفتاد و یکم قانون اساسی مجاز نیست در قلمرو نهادهای تحت امر رهبری (از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، دادگاه ویژه روحانیت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و...) قانون وضع کند، مگر قبلاً در این زمینه، تحصیل اذن خاص کرده باشد. رهبر «عموم مسائل» مصرح در این اصل را نقض کرده، قلمرو ولایت وی از شمول قانون بیرون بوده است و حق قانونگذاری مجلس در این محدوده توسط رهبر سلب شده است.

سوم. نقض اصل هفتاد و ششم: تحقیق و تفحص از نهادهای تحت امر رهبری بدون اذن ایشان ممنوع!

اصل هفتاد و ششم قانون اساسی مقرر داشته است: «مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد.» در تمام امور کشور، یعنی «تمام امور کشور»، حتا قلمرو رهبری و نهادهای تحت امر وی. اما در زمان زمامداری آقای خامنه‌ای یقیناً حق تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی توسط وی نقض شده است. مجلس نه تنها از تحقیق و تفحص در بیت رهبری محروم بوده است، بلکه تحقیق و تفحص در نهادهائی از قبیل صدا و سیما و قوه قضائیه که مستقیما توسط منصوبان رهبری اداره می‌شود، بدون اجازه ویژه از محضر ایشان نیز ممنوع بوده است. تحقیق و تفحص‌هائی که استثنائاً از هفت خان رستم گذشته و عملی شده باشند، اجازه قرائت در صحن علنی مجلس را نیافته‌اند. نمونه بارز آن، تحقیق و تفحص درباره دو فاجعه حمله به کوی دانشگاه تهران در سال ۸۸ و تخلفات بازداشتگاه کهریزک در همان سال است.

در پی استفساریه مجلس شورای اسلامی از شورای نگهبان در خصوص اصل ۷۶ قانون اساسی این شورا در تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۷ و طی نظریه شماره ۳۳۴۴ اعلام داشت: «اصل ۷۶ قانون اساسی شامل مواردی از قبیل مقام معظم رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان که مافوق مجلس شورای اسلامی می‌باشند، نمی‌شود.»

رئیس قوه قضائیه در نامه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ به رئیس مجلس شورای اسلامی ضمن اینکه تحقیق و تفحص از قوه قضائیه را خلاف قانون اساسی می‌شمارد، متذکر می‌شود: «تفسیر شورای نگهبان نیز از اصل ۷۶ مورخ دوم دی ۱۳۷۲ که مواردی را از قبیل دستگاه‌های زیر نظر مقام معظم رهبری (مجلس خبرگان، شورای نگهبان و...) استثنا می‌کند، و دلالت روشن دارد که اصل ۷۶ شامل قوه قضائیه نیز نمی‌شود، زیرا قضاوت از شؤون خاص ولایت فقیه و حاکم اسلامی بوده و با اذن و نصب او مشروعیت دارد و لهذا در قانون اساسی نیز تصریح شده است ریاست این قوه، توسط مقام معظم رهبری، از میان فقهای واجد شرائط منصوب می‌گردد. و شورای نگهبان نیز بر همین اساس در مجلس ششم با مصوبه مجلس نسبت به تحقیق و تفحص از سازمان صدا و سیما بدون اذن و اجازه مقام معظم رهبری مخالفت نموده و آن را خلاف قانون اساسی دانست، به دلیل اینکه تنها رئیس سازمان مذکور از طرف مقام معظم رهبری منصوب می‌گردد، که این مطلب در قوه قضائیه روشن‌تر و صریح‌تر است.» در نهایت تحقیق و تفحص مزبور به حوزه اداری مالی قوه قضائیه تنزل می‌یابد!

چهارم. نقض اصول هشتاد و چهارم و هشتاد و ششم: انتقاد نمایندگان مجلس از رهبری عملاً ممنوع

اصل هشتاد و چهارم قانون اساسی می‌گوید: «هر نماینده در برابر تمام ملت مسؤول است و حق دارد در همه مسائل داخلی و خارجی کشور اظهار نظر نماید.» اصل هشتاد و ششم نیز مقرر می‌دارد: «نمایندگان مجلس در مقام ایفای وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی‌توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده‌اند یا آرائی که در مقام ایفای وظایف نمایندگی خود داده‌اند، تعقیب یا توقیف کرد.» در زمان آقای خامنه‌ای هر دو اصل نقض شده است. نمایندگان مردم در مجلس آزاد نیستند که خلاف نظرات رهبری سخن بگویند و اگر جرأت کرده و متفاوت با وی در مجلس سخن گفتند، بلافاصله تعقیب و توقیف می‌شوند. نمونه‌های متعددی در این زمینه سراغ است. مشهورترین نمونه آن نامه نمایندگان متحصن مجلس ششم بود. سرنوشت محسن میرامادی و بهزاد نبوی و دیگر تهیه‌کنندگان آن نامه تاریخی باید که مایه عبرت خلائق گردد.

پنجم. نقض اصل پنجاه و نهم: همه‌پرسی عملاً ممنوع

اصل پنجاه و نهم قانون اساسی تصریح کرده است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است إعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد.» در زمان بنیانگذار جمهوری اسلامی دو بار به آراء عمومی مراجعه شد، یک بار برای اصل نظام و دیگری برای قانون اساسی. وی فرمان همه‌پرسی سوم را هم برای بازنگری قانون اساسی صادر کرد، که قبل از انجام آن به سرای باقی شتافت.

از زمان آخرین همه‌پرسی بیست و یک سال می‌گذرد. در این فاصله به‌ویژه در سال گذشته مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق افتاد که نیاز مبرم به مراجعه مستقیم به رجوع آراء مردم داشت. بحران ملی پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ که رهبری آن را فتنه خواند و بسیاری از منتقدان آن را جنبش دانستند و فرمانده کل سپاه آن را خطرناک‌تر از جنگ هشت‌ساله با عراق ترسیم کرد، با درایت و رعایت ضوابط قانونی از جمله همین اصل قابل حل بود و هست. آیا مجلسی که شورای نگهبان تدارک دیده است هرگز به فکر استفاده از این حق قانونی می‌افتد؟ آیا شورای نگهبان بر فرض صدور چنین مصوبه‌ای از مجلس آن را خلاف شرع نمی‌شمارد؟ چرا که رهبری در هر امر ریز و درشتی فرمایشی کرده که به زعم منصوبانشان عین قانون بلکه بالاتر از قانون است.

راستی در چه مسأله‌ای می‌توانیم همه‌پرسی کنیم که مخالفتی با منویات و اوامر و احکام رهبری نداشته باشد؟ ملاحظه می‌فرمائید رهبری و برداشت خلاف قانون منصوبان ایشان در شورای نگهبان بزرگ‌ترین مانع اجرای این اصل مهم قانون اساسی است. راستی اگر در مسأله‌ای رهبر مخالف باشد آیا می‌گذارد همه‌پرسی برگزار شود؟ یک سال است بسیاری از مردم مطالباتی را مطرح می‌کنند که خلاف منویات رهبری است. برای رهائی از این شکاف حکومت و مردم، راهکار قانونی مراجعه به آراء عمومی است. رهبری اطمینان دارد که بازنده اصلی این میدان خواهد بود، لذا به سرکوب معترضین دست یازیده، قانون اجازه سرکوب و خفقان به هیچ‌کس نداده است. متأسفانه در اجرای اصل همه‌پرسی در قانون اساسی نیز رهبری مردود شده است. اگر زمانی فکر نجات ایران برایشان اهمیت داشته، به اصل پنجاه و نهم ذره‌ای بیندیشند.

ششم. نقض اصل نود و یکم: فقهای شورای نگهبان و تابلوی عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مکان

در اصل نود و یکم قانون اساسی مقرر شده است که فقهای شورای نگهبان «عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز» باشند. فقهائی که توسط رهبری به عضویت شورای نگهبان در آمده‌اند، به ندرت حائز شرائط مقرره در این اصل بوده‌اند. اظهار نظر و مصاحبه‌های ایشان، نشان می‌دهد که در حد متعارف و نسبی، آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز نیستند، و غالباً از ملکه عدالت بی‌بهره‌اند. جناب آقای احمد جنتی دبیر دائمی شورای نگهبان، بهترین مصداق ارزیابی معیارهای فوق است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین ملاک نصب فقهای شورای نگهبان، ارادت‌کیشی ایشان و تابعیت مطلقه آنان بوده است نه چیز دیگر. شورای نگهبان از سال ۱۳۷۱ به عامل اصلی فروپاشی قانون اساسی و استحاله جمهوریت تبدیل شده است و عامل اصلی این انحراف بنیادی، شخص آقای خامنه‌ای است.

هفتم. نقض اصول نود و هشتم و نود و نهم: نظارت استصوابی، تفسیر بر خلاف متن

در اصل نود و هشتم «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه‌چهارم آنان انجام می‌شود.» تفسیر قانون همانند تفسیر هر متنی ضوابطی دارد. تفسیر نمی‌تواند بر خلاف مسلمات متن و بر اساس سلایق شخصی مفسران صورت بگیرد. بسیاری از تفسیرهای انجام‌گرفته از قانون اساسی توسط شورای نگهبان انصافاً خوانشی غیرحقوقی از قانون اساسی هستند.

مهم‌ترین نمونه آن تفسیر اصل نود و نهم قانون اساسی است. متن این اصل چنین است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.»

«نظارت مذکور در اصل ۹۹ قانون اساسی استصوابی است و شامل تمام مراحل اجرایی انتخابات، از جمله تأیید و رد صلاحیت کاندیداها می‌شود.» (مجموعه نظریات شورای نگهبان، مرکز تحقیقات شورای نگهبان، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۲۶)

شورای نگهبان در سال ۱۳۷۱ این نظارت را استصوابی تفسیر کرده است. با این تفسیر، کلیه انتخابات مقرر در قانون اساسی دومرحله‌ای شده است. مرحله اول نامزدهای انتخابات توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان احراز صلاحیت می‌شوند. بنا بر تفسیر شورای نگهبان، در این مرحله اصل بر برائت نیست. ایشان به نمایندگی از رهبری خود را موظف به احراز صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان، ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی می‌دانند. مهم‌ترین رکن احراز صلاحیت نمایندگی «اعتقاد به اصل مترقی ولایت فقیه» و «التزام عملی به مصداق آن» است. بنا بر این، با همین یک قلم تفسیر کلیه منتقدان رهبری از خدمتگزاری در نظام محروم می‌شوند، ولو از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار باشند.

«شاه نیز اعتقاد به نظام شاهنشاهی و انقلاب شاه و ملت را شرط شرکت در انتخابات می‌دانست. او نظام شاهنشاهی که جزء قانون اساسی مشروطه بود، از قانون تفکیک و آن را هم‌ردیف و مهم‌تر از قانون دانست تا هر جا اعمال غیرقانونی او توجیه ندارد و با مخالفت مردم روبه‌رو می‌شود، آن اعمال را به نظام شاهنشاهی و اراده سنیه ملوکانه مستند کند. می‌بینیم شاه مشروطه و مبرا از مسؤولیت برای نخستین بار رأساً قانونگذاری هم می‌کند و انقلاب شاه و مردم را جزء منابع قانونی و مهم‌تر از قانون‌اساسی معرفی می‌کند. در کنگره آزاد زنان و آزاد مردان در سال ۱۳۴۲ اعلام شد هرکس با انقلاب شاه و مردم مخالف باشد نمی‌تواند در انتخابات مجلس شورای ملی نامزد شده و یا در چرخه مدیریت مملکت مشارکت داشته باشد.»(۱۸) نظام شاهنشاهی را بردارید، ولایت فقیه به جایش بگذارید، انقلاب شاه و ملت را بردارید، سیاست‌های کلی نظام را به جایش بگذارید. این است معنای همسوئی استبداد قبل و بعد از انقلاب.

تفسیر نظارت موجود در اصل نود و نهم به نظارت استصوابی، خلاف قانون اساسی است. در باب وقف فقه، نظارت واقف یا ناظر منصوب وی بر متولی به دو قسم استطلاعی و استصوابی تقسیم شده است. اگر در وقف‌نامه، نوع نظارت مشخص نشده باشد، از آنجا که اثبات نظارت استصوابی مؤونه زائده می‌خواهد، اصل بر عدم آن است و نتیجه، نظارت استطلاعی است. ضوابط علم اصول فقه چنین اقتضائی دارد. نظارت اصل نود و نه را به نظارت استصوابی تحویل کردن، تفسیر نیست، افزودن اصل تازه‌ای به قانون اساسی است که بر عهده مجلس خبرگان قانون اساسی است و از عهده شورای نگهبان و رهبری بیرون است.

اگر مراد قانونگذار از نظارت، نظارت استصوابی بود، یقیناً می‌بایست به این امر مهم تصریح می‌کرد. با چنین تفسیر غیرقانونی هندسه انتخابات در جمهوری اسلامی کاملاً تغییر کرده است. کلیه انتخابات از انتخاب مستقیم ملت – که حق قانونی آنان است – به انتخاب در بین نامزدهای احراز صلاحیت شده شورای نگهبان تنزل پیدا کرده است. این انتخابات محدود، منظور قانونگذار نبوده است. رهبری می‌تواند انتخابات با نظارت

استصوابی را مردمسالاری دینی بنامد، اما با تغییر نام، محتوای تجاوز رهبری به حقوق ملت عوض نمی‌شود. رهبر با این تحریف قانون اساسی در واقع خواسته همواره یک نتیجه انتخابات تضمین شده داشته باشد، انتخاباتی که هرگز نتیجه خلاف نظر رهبری از صندوق‌های آن در نیاید. البته گاهی اشتباه محاسباتی داشته است و نتوانسته برنده انتخابات را درست پیش‌بینی کند. از آن جمله خرداد ۱۳۷٦ است.

نظارت استصوابی بزرگ‌ترین تخلف رهبری از قانون اساسی است که نتیجه آن انحراف کامل جمهوریت نظام است. بر اساس این تحریف نابخشودنی انتخابات طبیعی مستقیم به انتخابات مهندسی‌شده دومرحله‌ای تضمینی است. اگر رهبری بر نظارت استصوابی تأکید دارد دو راه حل قانونی پیش روی ایشان است: اصلاح قانون اساسی و همه‌پرسی. بله از صاحبان حقیقی کشور بپرسد. به عنوان یک نظرخواهی تخصصی می‌تواند از جامعه حقوقی کشور، اساتید حقوق دانشگاه‌ها و نیز فقهای حوزه‌های علمیه (البته فقهای مستقل از حکومت) بپرسد. من اطمینان دارم که تنها پشتوانه نظارت استصوابی زور و فشار سیاسی است و مدافعان نظارت استصوابی چه در عرصه حقوقی و فقهی و چه در عرصه افکار عمومی محکوم می‌شوند. ذره‌ای تردید دارند، امتحان کنند.

هشتم. نقض ذیل اصل یکصد و هفتم: عدم تساوی عملی رهبر با دیگر شهروندان

آنچه در اصل یکصد و هفتم متوجه رهبری است عدم رعایت ذیل آن است. این اصل تصریح می‌کند «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» تساوی در برابر قوانین اقتضا می‌کند که یک شهروند عادی بتواند از رهبر شکایت کند و به شکایتش با انصاف و مطابق قانون رسیدگی شود. در شرائطی که ابراز نظر متفاوت با رهبر گوینده را از هر حقوق اجتماعی محروم می‌کند، و مؤدبانه‌ترین انتقاد از وی به عنوان توهین و اهانت تلقی می‌شود و با استناد به قانون مجازات اسلامی (قانونی ظالمانه و خلاف قانون اساسی) به زندان محکوم می‌شود، چگونه می‌توان ادعا کرد که ایشان با دیگر شهروندان در برابر قانون مساوی هستند؟

نهم. نقض اصول یکصد و دهم و ششم: اختیارات فراقانونی رهبری؟

اصل یکصد و دهم قانون اساسی «وظایف و اختیارات رهبر» را در یازده مورد احصاء کرده است. اصل ششم نیز تصریح کرده است: «اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده، از طریق رئیس‌جمور و وزراء است.» اموری که مستقیماً بر عهده رهبری است محدود به موارد یازده‌گانه اصل یکصد و یازده است. بر این اساس، رهبری هیچ مسؤولیت قانونی دیگری خارج از این وظائف بر عهده ندارد. اینکه برخی منصوبین رهبری (همانند محمد یزدی و محمدتقی مصباح یزدی) با استناد به برخی جملات مرحوم آیت‌الله خمینی تبلیغ می‌کنند که اصل یکصد و یازده کف اختیارات رهبری است، و الا اختیارات رهبری بسیار بیش‌تر از مواردی است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، سخنی به غایت نادرست است.

اولاً آن سخن مرحوم آیت‌الله خمینی متعلق به سال‌ها قبل از بازنگری قانون اساسی است و ایشان تمام نقائص اختیارات مورد نظرشان را در فرمان بازنگری قانون اساسی تذکر دادند و همه آن موارد در قانون اساسی بازنگری شده ملحوظ شده است. ثانیاً لسان حقوقی این اصل لسان حصر و احصاء است، نه تمثیل و بیان نمونه. این از بدیهیات حقوق اساسی است که متأسفانه منصوبان رهبری در قوه قضائیه و شورای نگهبان هنوز از آن بی‌اطلاع‌اند. ثالثاً اگر رهبری واقعا می‌پندارد این همه اختیار برای اداره کشور کافی نیست و متقاضی اختیارات بیش‌تری است، موظف است برای اصلاح قانون اساسی از طرقی که در همین قانون پیش‌بینی شده اقدام کند. تجاوز از محدوده این وظائف یا تفسیر این اصول برخلاف مراد قانونگذار توسط منصوبان رهبری در شورای نگهبان کاملاً مردود است و مصداق بارز نقض قانون اساسی است.

دهم. نقض بندهای اول و دوم اصل یکصد و دهم: سنجه غیرقانونی سیاست‌های کلی نظام و نمونه بارز سوءتدبیر

بر اساس بند یکم این اصل «تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام» نخستین وظیفه رهبر است. مجمع تشخیص مصلحت نظام، نهادی انتصابی با عضویت اقلیتی انتخابی است. میزان انتصابی بودن مجمع از نیمه‌انتصابی بودن مجلس سنا در قانون اساسی مشروطه بیش‌تر است. جدیدترین بی‌اعتنائی رهبری به مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد شیوه نظارت بر انتخابات بود.

بند دوم این اصل «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» است. رهبری در شهریور ۱۳۸٤ این مهم را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض کرده است. در ماده دوم مقررات ده ماده‌ای که برای اجرای این نظارت صادر کرده، آمده است: «قوانین و مقررات شامل قانون برنامه

حسب مورد باید در چارچوب سیاست‌های کلی مرتبط با آن تنظیم شود، این مقررات در هیچ موردی نباید مغایر سیاست‌های کلی مربوط باشد.»
درباره سیاست‌های کلی نظام ملاحظاتی رواست:
اولاً ایشان با این امریه قیدی بر کلیه قوانین، مقررات و برنامه‌های کشور نهاده است و در ماده هفتم این امریه شورای نگهبان را موظف کرده که در صورت مغایرت برنامه‌های پنج‌ساله با این سیاست‌های تعیین‌شده وی از حق وتوی خود استفاده کند.
به زبان ساده‌تر، رئیس‌جمور و نماینده منتخب مردم در تقنین و اجرا موظفند در چارچوب سیاست‌هائی که رهبری تعیین کرده پیش روند. در غیر این صورت، شورای نگهبان، قانون و برنامه آنها را مغایر با شرع اعلام خواهد کرد. این امریه مغایر با اصل نود و یک قانون اساسی است. شورای نگهبان دو سنجه قانونی بیش‌تر ندارد، یکی احکام اسلام و دیگری قانون اساسی. امریه رهبری مصداق هیچ‌کدام نیست. آئین‌نامه اجرائی یکی از بندهای اصلی از اصول قانون اساسی با خود قانون اساسی متفاوت است. محدود کردن قانون گذار یا دولت به عنوان نمایندگان منتخب ملت به لزوم تبعیت از این سیاست‌های انتصابی نقض جمهوریت نظام از یک سو و نقض اصول متعدد قانون اساسی است.
سیاست‌های تعیینی از سوی رهبری تا در یک نهاد انتخابی تصویب نشده باشد، نمی‌تواند مصوبات نهادهای منتخب را محدود کند. این‌گونه قانون را قرائت کردن، رهبری را به دیکتاتوری خودکامه تبدیل می‌کند. راستی کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که رهبر یا منصوبان ایشان برای منتخبان مردم تعیین تکلیف کنند؟ رهبر می‌تواند سیاست‌های مورد نظرش را به مجلس خبرگان یا مجلس شورای اسلامی بفرستد یا به همه‌پرسی بگذارید. بدون ارجاع به یک نهاد انتخابی، الزامی کردن آن برای قوه مقننه و قوه مجریه، تخلف از قانون اساسی است. آن هم در شرائطی که تردیدی در این نداریم که رهبر مقابل ملت ایستاده است و سیاست‌های متخذه ایشان مورد ادبار اکثریت ملت ایران است. اگر تردیدی دارید نظرخواهی کنید تا وجدانیتان شود که ادبار عمومی به ایشان تا چه میزانی است.
ثانیاً از زاویه دیگر، سیاست‌های کلی نظام تعبیر دیگری از وظائف دولت جمهوری اسلامی در اصل سوم قانون اساسی است. به راحتی می‌توان کارنامه رهبری را در طول این بیست و یک سال بر اساس شانزده وظیفه کلان دولت، مقرر در این اصل ارزشمند قانون اساسی ارزیابی منصفانه کرد. مقام رهبری متهم است که بندهای ذیل وظایف مقرر در اصل سوم قانون اساسی را انجام نداده برخلاف آنها سلوک کرده است:
بند یک. ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.
بند دو. بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.
بند سه. آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.
بند چهار. تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تأسیس مراکز بند پنج. تحقیق و تشویق محققان. رد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.
بند شش. محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی.
بند هفت. تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.
بند هشت. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.
بند نه. رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.
بند دوازه. پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.
بند چهارده. تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

ثالثاً از منظری دیگر حقوق اجتماعی و فرهنگی از جمله مهم‌ترین حقوقی است که نقض آنها بالمآل منجر به تحدید و تهدید حقوق مدنی و سیاسی می‌شود و این دو واقعیت در کنار نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان حق بر مشارکت سیاسی یا همان حق تعیین سرنوشت که یکی از محورهای اصلی فلسفه وجودی قانون اساسی است را مخدوش کرده است. ذیلا به چند نمونه از سیاست‌های کلی نظام و منویات اجرایی مقام رهبری که حوزه‌های مختلفی از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت را نقض می‌کند اشاره می‌شود.
اصل عدم تبعیض در بهره‌مندی از مواهب طبیعی و نیز فرصت‌های زندگی و تأمین امکانات عادلانه و اقتصاد صحیح جهت رفع فقر و محرومیت‌ها اگر نگوییم مهم‌ترین، از برترین اهداف حکومت‌ها در دنیای امروز است. جمهوری اسلامی با چنین قانون اساسی و چنین جایگاهی که به مقام انسان داده طبعاً باید از نظامی اقتصادی برخوردار باشد که به سمت تحقق این آرمان‌ها گام بردارد، اما سیاست‌های کلی نظام چه در بخش

سیاست‌های داخلی و به ویژه سیاست خارجی که از مهم‌ترین مشغولیت‌های مقام رهبری است نظام اقتصادی ما را که بنیه‌ای بسیار قوی برای تحقق این آرمانها دارد عملاً به سوی ورشکستگی برده است و وضع معیشتی امروز جامعه ما که به اعتراف نهادهای ذی‌صلاح قریب ۷۰ درصد آنها در مرز خط فقر هستند فاجعه‌ای انسانی را که در راه است نشان می‌دهد. سیاست‌های ایشان تحت عنوان اینکه «مردم باید شیرینی درآمدهای نفتی را بچشند» (نقل به مضمون) به جرأت می‌توان گفت یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به بار آورده است.

سیاست‌های دولت فرمانبردار در ۵ سال اخیر و تزریق بدون برنامه درآمدهای نفتی به جامعه بر خلاف نظر صریح اساتید و صاحبنظران اقتصادی، رکود اقتصادی بی‌سابقه‌ای را در جامعه ایجاد کرده است. این سیاست اقتصادی در کنار سیاست دشمن‌تراشی و دشمن‌محوری رهبری که منجر به انزوای رو به تزاید کشور در جامعه بین‌المللی و تحریم‌های جهانی و منطقه‌ای و حتا تحریم‌های انفرادی گسترده‌تر از ایالات متحده بر کشور شده است، کشور ما را از حیث اقتصادی دچار بحران‌ها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی وصف‌ناپذیری کرده است که نتیجه مستقیم اجرای سیاست‌های رهبری در عرصه داخلی و خارجی است که بی‌تردید، وصف تدبر و مدیریت را از ایشان سلب کرده است.

بر اساس بند هشت اصل چهل و سوم قانون اساسی یکی از ضوابط اقتصاد جمهوری اسلامی عبارت است از «جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور». سیاست خارجی مشوش و خودمحوری که تنها در راستای اجرای منویات و دستورات مقام رهبری و حفظ حاکمیت مطلقه و بلامنازع ایشان است امروز کشور ما را به سراشیبی سقوط اقتصادی رهنمون شده است. یکی از آفتهای سیاست‌ها و تصمیمات ایشان بازکردن در بازار ایران به روی واردات محصولات نامرغوب خارجی به ویژه محصولات چینی – به نیت باطلِ جلب آراء آنها در شورای امنیت– است که کمر تولید ملی را شکسته و اقتصاد ملی مبتنی بر تولید و اشتغال را به اقتصاد دلالی تغییر مسیر داده است و گذشته از رانت‌خواری‌های نظامیان و نورچشمیان ایشان در بهره‌بری از سود هنگفت واردات منجر به بیکاری بی‌سابقه، فساد و بحران‌های اجتماعی فرهنگی و به ویژه گسترش اعتیاد به انواع مواد مخدر، روانگردان و مشروبات الکلی در کشور شده است. این وضعیت، در کنار سایر شرائط اجتماعی و به ویژه نقض گسترده و سیستماتیک حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، موجب یک افسردگی عمومی و بالمآل بی‌رغبتی مضاعف به تولید، اشتغال و کار حلال در جامعه گردیده است.

رابعاً به موجب بند یک ماده ۱۱۰ تعیین سیاست‌های کلی نظام با رهبر است. این سیاست‌های کلی اعم از سیاست‌های داخلی و بین‌المللی است. مسؤولیت رهبر در وضعیت نابهنجار سیاست خارجی کشور و نقش وی در ایجاد بحران‌های متعدد بین‌المللی و منطقه‌ای برای ایران غیرقابل انکار است. اگرچه برخی از خطراتی که امروزه ایران را تهدید می‌کند – از تحریم‌های اقتصادی گرفته تا خطر جنگ– ظاهراً بر عهده رئیس‌جمور منصوب رهبری است ولی به سبب اختیارات رهبر به موجب قانون اساسی، این مطلب، به هیچ عنوان رافع مسؤولیت رهبر نیست. در بهترین حالت، داستان این‌گونه خواهد بود که احمدی‌نژاد برخلاف نظر رهبر مصالح ایران را به خطر انداخته! خوب، رهبر باید به موجب اصل ۱۱۰ خصوصاً بند ۱۰ آن، نفیاً یا اثباتاً اقدامی انجام دهد.

ضمناً رهبر به سبب اینکه خود را ولی امر مسلمین جهان می‌داند، سالیان طولانی است با حرف‌های ناسنجیده، دخالت‌های غیرمسؤولانه آشکار و پنهان در امور داخلی دول همسایه یا سایر کشورهای مسلمان، موجبات تضعیف منافع ایران و نمایش دادن چهره‌ای شرور و خطرناک و مداخله‌گر از ایران را فراهم کرده که آبروی سیاسی ایران و منافع مردم و کشور را به نحو مستقیم یا غیرمستقیم، زیر سؤال برده است. شاید سخنرانی یا خطبه‌ای از ایشان در تاریخ و اذهان نمانده باشد بدون حمله ایشان به «دشمن»! در دنیای امروز که – حداقل بر مبنای ظاهر – سخن سیاستمداران و رهبران جهان بر دوستی و صلح و حقوق بشر است و همه سعی می‌کنند چهره لطیف و دوستانه و طلح‌طلب از کشور و ملتشان به نمایش بگذارند، نوع حرفهای ایشان در اکثر موارد جز دشمنی و نفرت و خشونت را تلبیغ نمی‌کند. و البته این نوع حرف زدن منافع ایران و ملت را مستقیم یا غیر مستقیم خدشه‌دار کرده است.

امروزه به سبب موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور منصوب رهبر و البته سخنان خودش، کشور در پرتگاه جنگ و حمله بیگانگان قرار دارد و تمامیت ارضی کشور در خطر است. و وی نه تنها در صدد چاره نیست که بر مواضع غلط خود پافشاری می‌کند. این شیوه رفتار البته به وضوح با وظایف قانونی وی مغایر است.

یازدهم. سوءاستفاده از بند چهارم اصل یکصد و دهم: مقابل مردم قرار دادن نیروهای مسلح

بند چهارم اصل یکصد و دهم فرماندهی کل نیروهای مسلح را از اختیارات رهبری شمرده است. بند ششم این بند همچنین نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را از وظائف رهبر دانسته است. با توجه به

بندهای اصل فوق، مسؤولیت کامل نیروهای نظامی و انتظامی با مقام رهبری است. همان‌گونه که در بخش اول گذشت، عملکرد نظامی و انتظامی آقای خامنه‌ای به نظر ایشان از شمول نظارت و پرسش خبرگان و کمیسیون تحقیق آن بیرون است.

با توجه به اقدامات سؤال‌برانگیز سپاه، بسیج، نیروی انتظامی و مأموران لباس شخصی در حوزه‌های سرکوب سیاسی و فرهنگی، مفاسد اقتصادی و اجتماعی به‌ویژه در سالیان اخیر، آقای خامنه‌ای مسؤول اول انحراف بنیادی نیروهای نظامی و انتظامی از وظائف قانونیشان است. قدرت نظامی اگر با قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی منهای هر گونه نظارت قانونی همراه شود، معنائی جز استبداد حتمی خواهد داشت؟ در کشوری که مأموران لباس شخصی بی هیچ محدودیتی مسلحانه جولان می‌دهند، بازداشت می‌کنند، ضرب و جرح می‌کنند، به کوی دانشگاه یورش می‌برند و در شهر، نفس‌کش می‌طلبند، باید به فرمانده کل نیروهای مسلح تبریک گفت.

دوازدهم. نقض بند هشتم اصل یکصد و دهم: تاسیس نهادهای جدید و صدور حکم حکومتی خلاف قانون اساسی است

بند هشتم اصل یکصد و دهم: «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام» را از وظائف رهبری شمرده است. رهبری با تمسک به این اصل، تا کنون از دو طریق، مرتکب استبداد رأی و نقض قانون شده است: اول. تأسیس نهادهائی بر خلاف قانون اساسی از قبیل دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی. کلیه این تأسیسات، خلاف قانون اساسی است. قانون اساسی هرگز چک سفید به هیچ‌کس از جمله ایشان نداده است. طبع معضل امور موقت است. با این بند، هرگز نمی‌توان نهاد دائمی تأسیس کرد.

مطابق اصل شصت و یک قانون اساسی اعمال قوه قضائیه منحصراً به وسیله دادگاه‌های دادگستری است و اصل یکصد و هفتاد و یک تنها دادگاه ویژه را دادگاه نظامی دانسته است. دادگاه ویژه روحانیت دستگاهی خارج از قوه قضائیه نقض اصل نوزده قانون اساسی و از تخلفات آشکار رهبری از قانون اساسی است و هرگز با تمسک به این بند اصل یکصد و دهم مجاز نمی‌شود.

مصوبات شورای انقلاب فرهنگی را در حکم قانون دانستن نقض صریح اصل پنجاه و هشتم قانون اساسی است. «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است». قانون اساسی، رهبری را در بخشی از وظایف قوه مجریه شریک دانسته، اما هرگز وی را در قوای مقننه و قضائیه شریک نکرده است. ایشان از طریق شورای انتصابی انقلاب فرهنگی به حق انحصاری تقنینی مجلس تجاوز کرده است. هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نیز در یکی از آرای خود، اطلاق نام قانون را بر مصوبات شورا، بدون مبنای حقوقی و فاقد وجاهت قانونی دانسته است. (۱۹)

دوم. صدور حکم حکومتی که منجر به نقض قانون اساسی می‌شود، تخلف است و این بند از قانون اساسی هرگز نمی‌تواند مجوز زیر پا گذاشتن قانون اساسی باشد. اگر مجلس می‌خواهد قانون مطبوعات را اصلاح کند، کدام معضلی پیش می‌آمد که ایشان با تمسک به این اصل دخالت کرد؟ حکم حکومتی مربوط به دستگاهی متفاوت با دستگاه مبتنی بر قانون اساسی است. هیچ‌کدام از اموری که ایشان با حکم حکومتی خواسته حل کنید به معنای واقعی کلمه معضل نبوده و ایشان این اصل قانون اساسی را بی‌اعتبار کرده است. من در فرصتی دیگر به این مهم به تفصیل خواهم پرداخت.

سیزدهم: تقصیر در اجرای اصل یکصد و سیزدهم: نقض تعهدات بین‌المللی

اگرچه در صحنه بین‌المللی رئیس‌جمهور مقام رسمی ایران است، ولی به موجب اصل ۱۱۳ رهبر عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و رئیس‌جمهور، بعد از او قرار دارد. این به معنای این است که رهبر ایران مانند سایر دولتمردان در دنیا، به لحاظ سمت خود، تعهداتی دارد و در صورت نقض آن تعهدات می‌تواند در صحنه بین‌المللی در جایگاه متهم قرار گیرد. بحث مسؤولیت بین‌المللی افراد که از زمان دادگاه نورمبرگ به طور جدی در حقوق بین‌الملل مطرح شد، امروزه با تأسیس دیوان بین‌المللی کیفری در سال ۱۹۹۸ و فعالیت روزافزون آن، جنبه‌های گسترده‌تری پیدا کرده است.

تکیه زدن بر مسند رهبری در ایران، هیچ مصونیتی در صحنه بین‌المللی به وی نمی‌دهد. و از آنجا که ایشان به صورت نمادین عالی‌ترین مقام حکومت ایران محسوب می‌شود، ارتکاب اعمالی توسط وی که وصف جرم یا تخلف بین‌المللی و یا رفتار خلاف عرف و مقررات بین‌المللی را دارد، نتیجه‌ای جز خدشه‌دار شدن حیثیت ایران و ایرانیان در جهان در پی ندارد. در واقع با توجه شرائط زندگی در هزاره سوم و مباحث عمده مربوط به آن از یکسو و اختیارات گسترده رهبر و دست باز وی در اتخاذ هرنوع تصمیم در هر موضوع و مسأله‌ای از سوی دیگر، نمی‌توان نسبت به مسؤولیت بین‌المللی وی به عنوان رهبر ایران بی‌اعتنا بود.

شاید این نگرانی و توجه در بادی امر بی‌مورد به نظر آید ولی نگاهی به اختیارات رهبر، جایگاه و نقش وی را نه فقط در خصوص ثبات و امنیت ایران، بلکه در مورد صلح و امنیت در منطقه و جهان نیز آشکار می‌کند. ایشان به موجب اصل ۱۱۰ اختیارات زیر را دارد: فرماندهی کل نیروهای مسلح. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی. به عبارت ساده، اختیار تمام نیروی نظامی کشور در دستان رهبر است. بدیهی است مجلس خبرگان باید به این وجه هم نظری داشته باشد که تصمیمات رهبری نه تنها وضع ایران و مردم ایران را می‌تواند تحت تاثیر قرار دهد، بلکه صلح و امنیت در منطقه استراتژیک خاورمیانه را نیز می‌تواند متأثر کند که البته در درجه اول، دودش به چشم مردم ایران می‌رود.

چهاردهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و هفتم: ممانعت از اصلاح قانون اساسی

اصل یکصد و هفتاد و هفتم روند بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را پیش‌بینی کرده است. بیست و یک سال از آخرین بازنگری این قانون می‌گذرد. اکنون اصلاح کاستی‌های این قانون در کنار انتظار عمل به آن به یک خواست ملی تبدیل شده است. به نظر بسیاری از کارشناسان حقوق عمومی آن «موارد ضروری» مصرح در این اصل سال‌هاست اتفاق افتاده و رهبری از توجه به آن غفلت کرده است. نگرانی رهبری از مراجعه به آراء عمومی که در این اصل شرط لازم هرگونه تغییری است کاملاً محسوس است. اما اگر به همه‌پرسی اصلاح قانون اساسی تن نمی‌دهد، بی‌شک جامعه را به سوی بی‌اعتمادی عمیق به هیأت حاکمه، یأس و سرخوردگی از اصلاح‌ناپذیری حکومت و ترویج خشونت سوق داده است.

پانزدهم. نقض اصل یکصد و پنجاهم: وارد کردن غیرقانونی سپاه به عرصه‌های سیاست و اقتصاد

اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی می‌گوید: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند». مقام رهبری، سپاه پاسداران را به دو بلیه دچار کرد، یکی آنها را به سیاست آلوده کرد، دیگر آنکه به امور اقتصادی واردشان کرد. اکنون سپاه به غولی تبدیل شده که بیم آن می‌رود که خود وی را نیز ببلعد. سپاهی که قدرت نظامی را در دست دارد اگر به عرصه سیاست و اقتصاد وارد شود، غیرقابل رقابت است و فساد، انحصارطلبی و خودکامگی نتیجه حتمی آن است. ایشان سپاه را مقابل مردم قرار داد. آنچه رهبر با سپاه کرد نگهبانی دستاوردهای انقلاب نبود، ایشان با سوء تدبیر خود دستاوردهای انقلاب را توسط سپاه و بسیج بر باد داد.

رهبری نظامیان کشور را بر کشور مسلط کرده است. اکنون چندین وزیر، بسیاری از استانداران و شهرداران، رئیس صدا و سیما، معاون قوه قضائیه و تعداد قابل توجهی از راه‌یافتگان مجلس شورای اسلامی از پاسداران هستند. آش آن‌قدر شور شده که به فرموده برخی مراجع تقلید، این که داریم ولایت فقیه نیست، ولایت نظامیان است. آقای خامنه‌ای حتا در این سوء مدیریت خود، وصایای صریح بنیانگذار جمهوری اسلامی مبنی بر نهی دخالت نظامیان در سیاست را نیز نقض کرد.

یکی از لوازم یک حکومت سالم، دور نگاه داشتن نظامیان از سیاست و اقتصاد و فرهنگ است. در دوران آقای خامنه‌ای ایشان به میزان مواجه شدنشان با ادبار مردم، بیش‌تر به سپاه پاسداران میدان داد. امروز بسیاری از سمت‌های کلیدی در قوای مجریه، مقننه و قضائیه و صدا و سیما در اختیار سپاه است. شریان‌های اقتصادی کشور یکی بعد از دیگری بدون تشریفات قانونی مناقصه در اختیار سپاه قرار گرفته است. اگر چه جمهوری اسلامی به نام حکومت روحانیون در دنیا شناخته شده، اما در عمل، سهم سپاه پاسداران یقیناً کم‌تر از سهم روحانیون حکومتی نیست. بی‌شک ورود نظامیان در عرصه سیاست و اقتصاد با نظر بنیانگذار جمهوری اسلامی هم در تعارض کامل است. اگر چه اصل ۷۹ قانون اساسی برقراری حکومت نظامی را ممنوع کرده، اما سالیان اخیر اداره کشور با روش‌های نظامی- پلیسی چندان تفاوتی ندارد.

شانزدهم. نقض اصل یکصد و هفتاد و پنجم: صدا و سیمای دروغ و اقدام بر خلاف مصالح ملی

اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس‌جمور و رئیس قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت». تنها موردی از این اصل که در زمان آقای خامنه‌ای اجرا شده، انتصاب رئیس آن توسط ایشان است.

در صدا و سیمای تحت امر رهبری، هیچ‌یک از اهداف سه‌گانه قانونگذار نه تنها رعایت شده، بلکه دقیقاً برخلاف آن رفتار شده است: آزادی بیان در رادیو تلویزیون به پائین‌ترین حد خود در سی و دو سال اخیر تنزل کرده است. راستی کدام منتقد دولت منصوب رهبری توانسته این صدا و سیما با مردم سخن بگوید؟ رهبری صدا و سیما را به رسانه‌ای در خدمت اغراض شخصی‌اش درآورده است. موازین اسلامی به شکل نهادینه در آن نقض می‌شود. دروغ و افترا و اهانت به منتقدان سکه رایج این رسانه است. ترویج خرافات و نازل‌ترین قرائت عوامانه اسلام از آن پخش می‌شود.

مصالح ملی نه تنها در سیاست‌های صدا و سیما نقشی ندارد بلکه دقیقاً برخلاف مصالح ملی برنامه ساخته و پخش می‌شود. راستی اگر قرار بود صدا و سیما در خدمت ترویج استبداد و خودکامگی و کیش شخصیت قرار داشت، چه باید می‌کرد که در زمان آقای خامنه‌ای انجام نشده است؟ نمایندگان مردم در قوای مقننه و مجریه هیچ نظارتی بر مدیر منصوب رهبری ندارند. تحقیق و تفحص مجلس ششم از عملکرد صدا و سیما که برخلاف رضایت رهبری و با سنگ‌اندازی‌های مکرر وی به‌طور ناقص انجام شد، خبر از فساد نهادینه در این رسانه حکومتی داد. آقای خامنه‌ای این اصل قانون اساسی را مکرراً و مطلقاً نقض کرده است. ایشان با بیت‌المال، خودشان را ترویج کرده و بر خلاف رضایت خلق و خالق برنامه پخش کرده است.

هفدهم. نقض فاحش، مکرر و سیستماتیک مقررات بین‌المللی در حکم قانون داخلی

اصل هفتاد و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: «عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادها و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد.» از سوی دیگر به موجب ماده ۹ قانون مدنی«مقررات و عهودی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد *در حکم قانون* است.» بنا بر این، رهبر به دو لحاظ باید به مقررات بین‌المللی که با شرائط فوق در حقوق داخلی جذب شده است، احترام بگذارد: یکی به عنوان رهبر و به لحاظ سمت اداری- سیاسی خود در ایران و دیگری به عنوان یک شهروند ایرانی.

از مهم‌ترین مقررات بین‌المللی لازم‌الاجرا اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر و مفاد میثاقین ۱۹۶۶ حقوق بشر و نیز سایر کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق و آزادی‌های بشر است که وفق مقررات و به نحو صحیح، به تصویب مجلس وقت ایران رسیده است. مندرجات منشور سازمان ملل نیز البته در همین زمره است. با این توصیف می‌توانید حدس بزنید که ایشان، هم به عنوان رهبر و هم به عنوان یک ایرانی، هر روزه چه حجم وسیعی از مقررات بین‌المللی را که به موجب قانون اساسی جز حقوق و مقررات داخلی تلقی می‌شود نقض می‌کند. در فرصتی دیگر، مصادیق و جزئیات این دادخواست، به پیشگاه ملت ایران تقدیم خواهد شد.

بخش پنجم: وهن اسلام

به نام علی، به راه معاویه

آخرین اتهام جناب آقای خامنه‌ای که در این نامه مورد بحث قرار می‌گیرد، وهن اسلام است. در نخستین فصل این عنوان تحلیل می‌شود و در فصل دوم برخی اصول قانون اساسی مرتبط با آن که توسط ایشان نقض شده است، تشریح می‌شود.

فصل اول: به نام اسلام، علیه اسلام

از آنجا که این استبداد و ظلم و قانون‌شکنی به نام اسلام و مذهب اهل بیت و به عنوان جانشینی رسول‌الله و ائمه و در قالب حکومت اسلامی انجام شده، بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و تشیع و خدا و پیامبر و ائمه اهل بیت وارد کرده است.

اگر حکومت، عنوان اسلامی را یدک نمی‌کشید، و زمامداران، مدعی نمایندگی اولیاء دین نبودند، بازنده اصلی تنها خود فرد و حامیانش اعم از حزب و قبیله وی بودند. اما حکومتی که برخاسته از یک انقلاب مردمی و با شعار الله اکبر یکی از مهم‌ترین شواهد بازگشت دین به عرصه عمومی در قرن بیستم بود، اکنون به کجا رسیده است؟ انقلاب اسلامی که سه دهه قبل در کشورهای در حال توسعه و مسلمانان و شیعیان جهان امید

آفریده بود، اینک با مدیریت آقای خامنه‌ای با پرسش‌هائی ستبر مواجه شده است. دیکتاتوری، استبداد، ظلم و جور و قانون‌شکنی تحت لوای دین و مذهب انجام گرفته است.

منتقدان وضع موجود هر یک به فراخور پایگاه فکری و وابستگی‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود به ریشه‌یابی بحران پیش‌آمده خواهند پرداخت. آن‌چنان‌که در سقوط اتحاد جماهیر شوروی منتقدان کمونیسم از جمله مرحوم آیت‌الله خمینی چنین کردند. امروز نیز سوء تدبیر حضرت آقای خامنه‌ای در اداره کشور و بحران پیش‌آمده و بی‌کفایتی مجلس خبرگان رهبری در سامان بحران به شیوه‌های زیر تحلیل می‌شود و خواهد شد:

یک. اشکال اصلی از دینی بودن حکومت بوده، و چاره کار، جدائی کامل دین از سیاست و خصوصی شدن دین و کوتاه کردن دست ارباب دیانت از حوزه عمومی است.

دو. اشکال اصلی از اسلام و احکام عقب‌افتاده آن است. تنها چاره کار، خلع ید از قوانین اسلامی در عرصه عمومی است.

سه. مشکل اساسی در ذات تشیع است. جمهوری اسلامی آزمون کامل این مذهب بود. تا زمانی که دست از آن برداشته نشود، در بر همین پاشنه می‌چرخد.

چهار. ریشه اصلی مشکل «اسلام سیاسی» یا همان اسلام‌گرائی است، شیعه و سنی هم ندارد. آخرش بنیادگرائی و خشونت و نقض حقوق بشر و دموکراسی است. اسلام را از سیاست جدا کنید تا هر دو درست شوند.

پنج. ام‌الفساد، «اسلام فقاهتی» است. فقه و شریعت، عین واپس‌گرائی و تحجر است. نتیجه قابل انتظار اسلام فقاهتی در حوزه سیاست، استبداد و دیکتاتوری است. اسلامتان را از عرفا بگیرید تا مشکل مرتفع شود.

شش. عویصه اصلی، روحانیت است. تا سیاست در انحصار آقایان روحانیون باشد، بهتر از این نمی‌شود. آقایان به منبر و محرابشان برسند، اهل فن سیاست بلدند کار مملکت را به سامان آورند.

هفت. ریشه اصلی بحران «تئوری ولایت مطلقه فقیه» بوده است. به هر کسی چنین اختیارات بی در و پیکری داده شود، کشور را به فساد می‌کشاند، آن‌چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید.

هشت. مقصر اصلی بحران پیش آمده دین، اسلام، تشیع، روحانیت و اصل ولایت مطلقه فقیه نیست. مقصر اصلی بد عمل کردن و سوء تدبیر مقام رهبری آقای خامنه‌ای است. اگر جز این است چرا با وجود تمام عوامل مشترک فوق در زمان مرحوم آیت‌الله خمینی چنین بحرانی گریبان مُلک و ملت را نگرفت؟

اگر کسی همانند مقام رهبری، سرش را همچون کبک زیر برف کند و از اساس، منکر بحران شود، و خودفریبانه، ایران را آزادترین کشور دنیا بداند و مردم‌سالاریش را هم سرآمد دموکراسی‌های دنیا اعلام کند و برای عالم و آدم نسخه بپیچد، با او کاری نیست. چنین فردی چونان کسی است که خود را به خواب زده است، بیدارشدنی نیست. اما اگر کسی همچون شما بحران را پذیرفت، آنگاه از وی می‌پرسیم از میان هشت گزینه محتمل فوق، کدام‌یک به واقع نزدیک‌تر است؟

اندیشه و مشی شما پاسخی جز گزینه هشتم نخواهد یافت. همین‌گونه‌اند پیروان راه بنیانگذار جمهوری اسلامی مشهور به خط امام. به نظر می‌رسد سران جنبش سبز نیز گزینه‌ای جز گزینه هشتم انتخاب نخواهند کرد. تعداد قابل توجهی از شهروندان ایرانی نیز گزینه هشتم را انتخاب می‌کنند. در این صورت، معنای انتخاب این گزینه، چیزی جز ضرورت استیضاح جناب آقای خامنه‌ای نیست. و هو المطلوب!

اما واضح است که بسیاری دیگر از هموطنان ریشه‌یابیشان در این سطح باقی نمانده، علاوه بر انتخاب گزینه هشتم (لزوم استیضاح آقای خامنه‌ای) حداقل یکی دیگر از گزینه‌های قبلی را نیز از جمله ریشه‌های این بحران می‌دانند. حداقلی‌ترین ریشه‌یابی به تجدید نظر در «اصل ولایت مطلقه فقیه» منتهی می‌شود. مشکل تنها در سوء تدبیر و خودکامگی جناب آقای خامنه‌ای نیست. اشکال ساختاری است. ساختار ولایت مطلقه فقیه، معیوب و از بنیاد، فسادزاست.

اگر این اشکالات و بحران‌ها در زمان رهبر فقید انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی بروز نکرد، به خاطر آن است که وی به دلیل برخورداری از دانش‌های فقه، حکمت و عرفان اسلامی از یک سو و رهبری کاریزماتیک و موازنه‌ای که همواره بین دوستداران جمهوری اسلامی برقرار می‌کرد، در طول زمامداریش حداقل از پشتیبانی بیش از سه‌چهارم ملت برخوردار بود و هرگز مقابل ملت قرار نگرفت. مرحوم آیت‌الله خمینی اعتبارش را از اصل ولایت فقیه کسب نکرد. اگر این اصل به صحن و سرای جمهوری اسلامی اذن ورود یافت، از صدقه سر اعتبار شخص آیت‌الله خمینی بود.

اما جناب آقای خامنه‌ای نه عارف و حکیم است، نه در فقاهت اجتهادی صاحبنظر است، نه از آن نفوذ کاریزماتیک و اعتماد ملی برخوردار است، نه آن موازنه را بین معتقدان جمهوری اسلامی برقرار کرده است. اگر اکثریت ملت ایران مرحوم آیت‌الله خمینی را پدر ملت می‌دانستند، امروز در خوشبینانه‌ترین برداشت‌ها اکثریت ملت آقای خامنه‌ای را مزاحم ملت و در مقابل اراده ملی ارزیابی می‌کنند. آقای خامنه‌ای با سوء تدبیر مفرط، خود را در حد دبیرکل حزب مدافع دولت تنزل داده است. مدیریت آقای خامنه‌ای، ملاک اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه است. چرا که وی جز خرج کردن از این اصل سرمایه‌ای نداشته است.

به نظرم وقت آن رسیده است که همه پیروان صادق مرحوم آیت‌الله خمینی با ارزیابی مدیریت آقای خامنه‌ای، درباره اعتبار اصل ولایت مطلقه فقیه دوباره بیندیشند. قصد آن ندارم که سخنان پانزده سال قبلم را در نقد این نظریه تکرار کنم؛ اما بیست و یک سال مدیریت جناب آقای خامنه‌ای که به گفته شما بر اساس وصیت شخص آیت‌الله خمینی، با پشتیبانی بی‌دریغ شما و بیعت خبرگان به رهبری انتخاب شد، بزرگ‌ترین قرینه عملی بر بی‌اعتباری این نظریه است. نتیجه اصل ولایت مطلقه فقیه، چیزی جز استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌شکنی و براندازی جمهوری اسلامی، و در نهایت، وهن اسلام نبوده است.

فردی که یک سال قبل از به قدرت رسیدن در خطبه‌های نماز جمعه‌اش منتقد ولایت مطلقه بود، چون قدرت مطلقه را چشید، به هیچ نظارتی تن نمی‌دهد، با اینکه قانوناً نزدیک هفتاد و پنج درصد قدرت کشور را در دست دارد، برای تصاحب آن بیست و پنج در صد باقیمانده از هیچ جرم و جنایتی فروگذار نمی‌کند، با اینکه قانون اساسی را اصلاح کردند تا شرط مرجعیت را از رهبری بردارند، و برای قانونی کردن رهبری ایشان، خبرگان پس از رفراندم بازنگری قانون اساسی دوباره بر انتخاب ایشان صحه گذاشتند تا انتخاب ۱۵ خرداد ۶۸ را که به دلیل فقدان شرط مرجعیت غیرقانونی بود، رفو کنند، و امروز ایشان مدعی مرجعیت است آن هم نه فقط در خارج از کشور که اول رضا داده بود، بلکه در داخل هم، و تشکیلات تحت امر جامعه مدرسین هم ایشان را در صدر مراجع مجاز به تقلید معرفی کرد، تا چوب حراج به اعتبار مرجعیت شیعه بزنند.

اگر زمانی فقهای شیعه به فقهای اشعری‌مسلک اهل سنت انتقاد می‌کردند که شیعه «عدالت‌محور» است و هرگز به بهانه حفظ امنیت، مردم را ملزم به اطاعت از حاکم ظالم نکرده است، جناب آقای خامنه‌ای یک‌تنه روی فقهای شیعه را کم کرد و به تبعیت از فقیهان اشعری اهل سنت، او نیز یکسره امنیت و نظم را بالاتر از عدالت نشاند و به روال ماوردی و فراء و غزالی و ابن‌جماعه و ابن‌خلدون و ابن‌تیمیه حکم کرد هر که با ولی امر مخالفت کند و از سیاست‌هایش انتقاد کند، حداقل فتنه‌گر است، اگر محارب و مفسد فی الارض و باغی نباشد.

اگر عاشقان اهل بیت قرن‌ها عدالت علوی را اسوه حکومت‌داری معرفی کرده بودند، اینکه علی(ع) مخالفانش را به زندان نیفکند، با منطق به آنان پاسخ داد، اینکه انتقاد از امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین در زمان امام علی(ع) آزاد بود؛ آقای خامنه‌ای بارها به منبر رفت و خود را به‌جای امیرالمؤمنین(ع) نشاند و منتقدان و مخالفانش را طلحه و زبیر و به شیوه معاویه، مخالفانش را به زندان انداخت و به رویه یزید و عمروعاص به مردم دروغ گفت. او اهل بیت پیامبر(ص) را هم خرج حفظ قدرت دوروزه خود کرد.

مسلمانان سال‌ها زحمت کشیده بودند تا پیامبرشان را رسول رحمت و پیامبر گفتگو و منطق و مدارا معرفی کنند، و گوهر خشونت‌ستیز قرآن و اسلام را عیان سازند، اما جناب آقای خامنه‌ای و نظریه‌پرداز محبوبش جناب آقای مصباح یزدی عملاً و نظراً اثبات کردند که خشونت و ترور و ولایت مطلقه و تبعیت محض، حاقّ اسلامند و طالبان و القاعده در شناخت اسلام به خطا نرفته‌اند و کوشش روشنفکران و عالمان نواندیش، عَبَث بوده است.

اگر مرحوم آیت‌الله خمینی برای احیای بخش منسی فقه که همانا اجتماعیات و سیاسات باشد، جهد بلیغ کرد و اسلام سیاسی را در مقابل فقیهان ساکت و مسلمانان منفعل که تعالیم اجتماعی اسلام و قرآن را فراموش کرده بودند احیا کرد، جناب آقای خامنه‌ای اسلام سیاسی را با استبداد دینی و دیکتاتوری منور معادل ساخت. فقاهتی که برای نخستین بار به ماهیت دولت مدرن خوش‌آمد گفته بود، به چنان ابتذالی کشانیده شد که منتقدان حکومت، فخر می‌فروشند که ما اسلاممان را از فقیهان نگرفته‌ایم. راستی اگر حضرت خامنه‌ای نماینده فقیهان شیعه باشد، باید خود را برای برگزاری مجلس فاتحه فقاهت آماده ساخت.

اگر عینیت سیاست و دیانت را از آموزه‌های مدرسه مرحوم آیت‌الله خمینی بدانیم، حداقل در بیست و یک سال حکومت دینی و عینیت سیاست و دیانت در مدیریت جناب آقای خامنه‌ای، این نظریه را با تأمل جدی مواجه کرده است. استبداد و ظلم و قانون‌شکنی و وهن اسلام، اگر نتیجه منطقی حکومت دینی باشد، چرا نباید برای سلامت دین و تضمین بهداشت سیاست از میکروب استبداد و ظلم و قانون‌شکنی، به تفکیک نهاد دین از دولت و نظام اندیشید؟ سوء تدبیر جناب آقای خامنه‌ای و سقوط حکومت دینی به سبک وی، بزرگ‌ترین زمینه‌گستر سکولاریسم در ایران بوده و هست.

اگر جناب آقای خامنه‌ای واقعاً به اسلام و تشیع عشق می‌ورزید، بالاترین خدمت وی کناره‌گیری از قدرت و تسلیم اراده ملی شدن است. در غیر این صورت، زمامداری ایشان وهن اسلام، شین تشیع، انحراف اسلام سیاسی و ابتذال فقاهت است. ضربه‌ای که شیوه مدیریت حضرت ایشان به دین و آئین زده است، از دست هیچ دشمن و منتقدی بر نمی‌آمد.

ترویج خرافات، اشاعه قشری‌گری، سرکوب خردورزی و آزاداندیشی، اقتدار مداحان و متملقان روی دیگر سکه مدیریت جناب آقای خامنه‌ای است. اگر مرحوم آیت‌الله خمینی حتا یک بار هم به زیارت جمکران نرفت، چرا که آن را فاقد مستند معتبر می‌دانست، در زمان زمامداری جناب آقای خامنه‌ای، جمکران، پایتخت دینی حکومت ولائی است. تعداد زائرانش با زائران حضرت معصومه در قم رقابت می‌کند و چاه آن، قبله امید ذوب‌شدگان در ولایت است.

فصل دوم: نقض «موازین اسلام» در قانون اساسی

در این مجال، به اختصار به سه نمونه از کژخوانی اصول قانون اساسی توسط جناب آقای خامنه‌ای اشاره می‌شود. اصول نقض‌شده در این فصل، امور مرتبط با اسلام هستند.

اول. نقض اصول دوم و سوم: ترویج رذائل اخلاقی و اشاعه فساد

اصل دوم قانون اساسی جمهور اسلامی را نظامی بر پایه ایمان به شش اصل از راه اجتهاد و استفاده از فنون بشری و نفی سلطه و ستمگری در مقام تامین قسط و عدل و استقلال و همبستگی ملی است. جناب آقای خامنه‌ای در دو دهه اخیر هیچ‌یک از آن سه راه معهود در این اصل را به کمال نپیموده، از رسیدن به آن سه هدف به جز استقلال سیاسی ناکام بوده است.

اصل سوم قانون اساسی دولت جمهور اسلامی ایران را برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم (یعنی قسط و عدل، استقلال و همبستگی ملی) موظف کرده همه امکانات خود را برای امور شانزده‌گانه به کار برد. نخستین امر «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» است. حاصل عملکرد بیست و یک ساله جناب آقای خامنه‌ای ترویج دروغ، ریا، تقلب، نفاق و دیگر رذائل اخلاقی است. «ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس». مظاهر فساد و تباهی نتیجه منطقی استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی آقای خامنه‌ای بوده است. اگر تحقیق و تفحص مجلس و نظارت خبرگان إعمال می‌شد، مشخص می‌شد کسری میلیاردی دولت صرف چه شده است.

دوم. نقض اصل چهارم: غفلت از موازین اسلام به بهانه عمل به برخی ظواهر احکام

اصل چهارم قانون اساسی می‌گوید: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» مراد از موازین اسلامی قشری‌گری، ظاهرگرائی و فرمالیسم و زیر پا نهادن معیارهای جاودانه‌ای همانند کرامت انسان، عدالت، رحمت، حریت، رشد دفائن عقول و تعالی ارزش‌های اخلاقی نیست.

آنچه در دوران آقای خامنه‌ای شاهدش بوده‌ایم، دفن موازین اسلامی به قیمت رعایت برخی احکام ظاهری شرعی بوده است. شورای انتصابی نگهبان یقیناً بیش از بقیه، موازین اسلامی را نقض کرده و ده‌ها سال است که با برداشتی متحجرانه و بسیط از اسلام، از موانع پیشرفت کشور بوده است. راستی ظلم، بیش‌تر عرش الاهی را به لرزه می‌آورد یا بدحجابی!؟ اگر دائماً از مأذنه‌ها و رادیو تلویزیون اذان و قرآن پخش شود، اما به حقوق ملت تجاوز شود، پشیزی ارزش ندارد.

آنچه به نام اسلام از سوی حکومت آقای خامنه‌ای ترویج شده نوعی قشری‌نگری و سطحی‌نگری جمکرانی است در مقابل اسلام رحمانی و تشیع علوی. قانونگذار، ذیل بسیاری از اصول قانون اساسی قیدی به نام اسلام گذاشته است. حاصل سیاست آقای خامنه‌ای بدنام کردن اسلام به واسطه سیطره قرائتی متحجر و عقب‌افتاده بر تمام کشور در عمل به این قیود است. به‌جای دانش و روشن‌بینی نسبی بنیانگذار جمهوری اسلامی، اکنون اسلام باسمه‌ای و دغلبازی و ریاکاری چندش‌آور، مُد روز شده است.

سوم. نقض اصل پنجم: قرار بود ولایت امر، طریق به سوی حق و عدل باشد نه محور قانون اساسی

اصل پنجم قانون اساسی می‌گوید: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.» این اصل که به نظر آقای خامنه‌ای مهم‌ترین اصل قانون اساسی است، نمی‌تواند به محور قانون اساسی بدل شود. ولایت امر و امامت امت مفاد این اصل و دیگر اصول قانون اساسی حداکثر وظیفه‌اش اقامه موازین اسلام (مفاد اصل چهارم) و برپائی «حکومت حق و عدل قرآن» (مفاد اصل اول) می‌تواند باشد. در قانون اساسی ولایت فقیه هرگز موضوعیت و محوریت ندارد. محور این قانون، حق حاکمیت ملی و موازین اسلامی است.

در قرائت جناب آقای خامنه‌ای و عملکرد وی، ولایت فقیه عامل مشروعیت قانون اساسی و همه نهادهای آن است. این دیدگاه هر هفته در نمازهای جمعه تبلیغ می‌شود و امثال آقای مصباح یزدی به توجیه شرعی آن مشغولند. ولایت امر و امامت امت، اگر اعتباری می‌داشت، نهایتاً طریقیت به سوی اقامه حق و عدل و موازین اسلام بود نه موضوعیت و محوریت.

از آنجا که مقدمه هر متن، به لحاظ حقوقی ارزشی معادل متن دارد و در تفسیر متن حائز اهمیت ویژه است، لذا توجه به مقدمه قانون اساسی نیز ضروری می‌نماید. در مقدمه قانون اساسی ذیل عنوان «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرائطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرام) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

ولایت سیاسی فقیه قرار بود سیاست و حکومت را دینی کند. آنچه در زمان آقای خامنه‌ای به اوج خود رسیده است، حکومتی شدن دین و حوزه و روحانیت است. در تاریخ ایران پس از اسلام من هرگز سراغ ندارم دین و حوزه‌های علمیه و روحانیت و مساجد تا این حد حکومتی و وابسته به دولت باشند. جناب آقای خامنه‌ای قهرمان از بین بردن استقلال نهادهای اسلام شیعی است.

ضربات آقای خامنه‌ای به اسلام، موضوع بحث مستقلی است، که امیدوارم به‌زودی توفیق ارائه آن را پیدا کنم. در این فصل، تنها نمونه‌هایی از وهن اسلام ارائه شد.

خاتمه

سقوط قهری ولایت، بدون حاجت به عزل

رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری یک سال قبل (۱۹ تیر ۱۳۸۸) فتاوای بسیار مهمی در زمینه مورد بحث صادر کردند. خلاصه‌ای از آن را زینت‌بخش نامه استیضاح می‌کنم تا ختامه بالمسک باشد:

«از بین رفتن شرائطی از قبیل عدالت، امانتداری و برخورداری از رأی اکثریت که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامه جامعه دخیل است خودبه‌خود و بدون حاجت به عزل موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصدی می‌گردد.

و اما شرائطی غیر از آن شرائط که شرعاً و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی آن امور معتبر نیست ولی طرفین یعنی متولی و متصدی و مردمی که او متولی و متصدی کار آنها گردیده بر آن میثاق بسته و تعهد نموده‌اند تخلف از این‌گونه شرائط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می‌توانند متصدی و متولّی را به‌واسطه تخلف از شرط از منصبش عزل نمایند.

سقوط عدالت، امانتداری یا برخورداری از رأی اکثریت و تأیید مستمر از ناحیه آنان که از شروط مشروعیت تولیت و زمامداری است موجب می‌شود که پس از سقوط آنها، اصولی مانند حمل بر صحت و اصالت برائت درباره کارهای متصدی در امور جامعه که فاقد شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احقاق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثریت مردم با او، بینه‌ای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند.

و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاکمیت، ادعای خود را به اثبات رساند. و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجت نمی‌باشد.

متصدیانی که شرعاً و عقلاً تولیت و تصدی امر اجتماعی را از دست داده‌اند، خود به خود از مقام خود معزولند و تصدی آنان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد و چنانچه به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بمانند، مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آنها را در نزد خود و برکناری آنان از آن منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و حفظ ترتیب «الأسهل فالأسهل والأنفع فالأنفع» و انتخاب مفیدترین و کم‌هزینه‌ترین راه ممکن، ابراز داشته و بخواهند.

حفظ نظام به خودی خود، نه موضوعیت دارد و نه وجوب آن وجوب نفسی می‌باشد؛ به‌ویژه اگر مقصود از «نظام»، شخص باشد. نظامی که گفته می‌شود: «حفظ آن از اوجب واجبات است»، نظامی است که طریق و مقدمه و بر پا کننده عدل و اجراء فرائض شرعی و مقبولات عقلی باشد و وجوب حفظ آن هم تنها وجوب مقدمی خواهد بود. بنا بر این، با توجه به این نکته، تمسک به جمله «حفظ نظام، از اوجب واجبات است»، به هدف توجیه و صحه‌گذاری بر امور متصدیان و کارگزاران و عدالت‌نمایی کار آنان برای دیگران، در حقیقت، تمسک به عام در شبهه مصداقیه و میان دعوا نرخ تعیین کردن و تنها به قاضی رفتن است؛ که اگر چنین تمسکی از روی ناآگاهی باشد، باید طبق مراتب امر به معروف و نهی از منکر با آن معامله نمود.

از طرف دیگر، بدیهی است که با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام، نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود، زیرا اصل نیاز به نظام، برای اجرای عدالت و حفظ حقوق، و در یک کلمه، اجرای احکام اسلامی است؛ پس چگونه متصور است با ظلم و جور و کارهای خلاف اسلام، نظام عادلانه و اسلامی را حفظ و تقویت نمود؟»

آنچه آن عالم ربانی به صراحت فتوا داد، همان موازین اسلام و مقتضای قانون اساسی است. بر این مبنا مرتکب استبداد و دیکتاتوری، ظلم و جور، قانون‌ستیزی و براندازی جمهوری اسلامی و وهن اسلام، بدون عزل هم از ولایت و تصدی حکومت، ساقط است و همراهی و معاونت او إعانه جائر می‌باشد.

اگر خبرگان به خود آیند و به رضای خالق و خلق عمل نمایند و انحراف نظام را تصحیح کنند و آن را به صراط عدالت و اعتدال بیندازند، ملتی را دعاگوی خود کرده‌اند و اگر خدای نکرده در تشیید و تقویت استبداد و ظلم و قانون‌ستیزی، مشارکت در جرم را انتخاب کنند، اطمینان داشته باشند مردم با زبان دیگری با آنها سخن خواهند گفت. امیدوارم از این آزمون، سربلند به‌در آئید.

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ»

والسلام
محسن کدیور
بیست و ششم تیر ۱۳۸۹

*** یادداشت‌ها ***

۱. مجله *حکومت اسلامی*
http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_sptmag&Itemid=31

۲. بیانیه‌های پایانی اجلاس‌های سالیانه مجلس خبرگان
http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=category&sectionid=9&id=40&Itemid=43

۳. کمیسیون تحقیق، موضوع اصل یکصد و یازده قانون اساسی «ماده ۳۱ به منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، کمیسیونی مرکب از یازده نفر عضو اصلی و چهار نفر عضو علی‌البدل برای مدت ۲ سال انتخاب می‌گردند». منتخبین کمیسیون تحقیق در این اجلاسیه (اول و دوم اسفند ۱۳۸۵، نخستین اجلاسیه چهارمین دوره مجلس خبرگان) عبارتند از: حضرات آقایان سید محمود هاشمی شاهرودی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس سابق قوه قضائیه)، محمد یزدی (عضو فقهای شورای نگهبان، رئیس اسبق قوه قضائیه)، محمدعلی موحدی کرمانی (نماینده‌ی سابق ولی‌فقیه در سپاه پاسداران)، احمد جنتی (عضو فقهای شورای نگهبان)، ابوالقاسم خزعلی (رئیس بنیاد الغدیر، عضو سابق فقهای شورای نگهبان)، سید احمد خاتمی (امام جمعه موقت تهران، عضو شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت)، مرتضی مقتدایی (مدیر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، دادستان اسبق کل کشور)، عبدالنبی نمازی (امام جمعه کاشان، قاضی شرع سابق دادگاه‌های انقلاب)، محسن مجتهد

شبستری (امام جمعه تبریز)، محی‌الدین حائری شیرازی (استاد اخلاق دولت، امام جمعه سابق شیراز)، سید هاشم حسینی بوشهری (امام جمعه موقت قم، مدیر سابق مرکز مدیریت حوزه علمیه قم). همچنین حضرات آقایان سید محمدعلی موسوی جزایری (امام جمعه اهواز)، سید ابراهیم رئیسی (معاون اول قوه قضائیه، رئیس سابق بازرسی کل کشور)، غلامعلی نعیم‌آبادی (امام جمعه بندرعباس)، ابوالقاسم وافی (تولیت مسجد جمکران، مشاور رئیس قوه قضائیه در امور ائمه جمعه) به عنوان اعضای علی‌البدل این کمیسیون برگزیده شدند. (مجله *حکومت اسلامی*، شماره ٤٤، تابستان ٨٦، ص ٢١١ و ٢١٢). مشاغل آقایان در پرانتز از پایگاه مجلس خبرگان استخراج شده است. راستی کدام‌یک از اعضای محترم کمسیون تحقیق، منصوب مقام رهبری نیستند!؟

٤. هاشمی رفسنجانی: در قانون اساسی هیچ منعی برای زمان‌دار کردن رهبری وجود ندارد و نامحدود کردن رهبری با تصمیم و رأی خبرگان بوده است. سؤال: آیا محدود کردن زمان رهبری جزو اختیارات خبرگان است که بتواند تصمیم‌گیری بکند؟ هاشمی رفسنجانی: فکر می‌کنم چنین کاری را می‌تواند انجام بدهد. در همان قانون‌هایی که می‌گذارند می‌تواند چنین کاری انجام بدهد. (مجله *حکومت اسلامی*، تابستان ۱۳۸۵، شماره ٤٠، صفحه ٤١ و ٤٢)

٥. احمد جنتی: طبق مبنای انتخاب، که حق هم همین است، دو صورت دارد: یکی آن که یک نفر را پس از تحقیق و بررسی به خاطر داشتن ویژگی‌هایی از دیگران برتر می‌دانند و برای اونسبت به بقیه ارجحیت قائلند و او را انتخاب می‌کنند، در این صورت، نباید محدودش کنند. برای این که بر اساس ضوابط او را ارجح تشخیص دادند. به عنوان مثال، آیا پس از گذشت پنج سال هم ارجحیت باقی است یا نه؟ آیا شرائط یک مرتبه از بین می‌رود؟ یا اگرشخص دیگری برتر از او پیدا شد چه کنند؟ در این فرض، ممکن است دیگری انتخاب شود. ولی اگر شرائط به قوت خود باقی است، نمی‌توان کاری کرد و غیر ارجح رابه جای شخص ارجح قرار داد. فقط در یک صورت، قابل تصور است و آن صورتی است که چند فقیه دارای شرائط رهبری مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری مزیتی نداشته باشند. در این فرض، چون به همه آنان نمی‌توان رأی داد و باید یک نفر را از میان آنها انتخاب کرد، به نظر من در اینجا اشکالی ندارد که مدت رهبری محدود شود. البته تا به حال، چنین موردی اتفاق نیفتاده است. (مجله *حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، صفحه ٦٢)

٦. هاشمی رفسنجانی: خبرگان اگر اطلاع نداشته باشند نمی‌توانند قضاوت کنند. چون کسی که از اختیارات وسیعی برخوردار است و در امور دخالت دارد و امر و نهی می‌کند، باید در عمل با آن شرائطی که گفته شد منطبق باشد، طبعاً خبرگان باید کاری را که مقدماتش واجب است انجام دهند. لذا «نظارت استصوابی» اگر یک جا معنا داشته باشد همین‌جا است، که اگر خبرگان مطلع شدند، رهبری این شرائط را ندارد، می‌توانند اقدام کنند. الآن نظارت استصوابی شورای نگهبان هم همینطور است که اگر کسی شرائط نمایندگی را نداشت صلاحیت او را تأیید نمی‌کنند. لکن اختلافی که بین وزارت کشور و شورای نگهبان است، این است که وزارت کشور می‌گوید: شما فقط عدم صلاحیت شخص را به ما اطلاع بدهید تا ما تصمیم بگیریم. در اینجا هم نظارت استصوابی است و خبرگان باید بپذیرند که شرائط استمرار دارد. (مجله *حکومت اسلامی*، تابستان ۱۳۸۵، شماره ٤٠، ص ٣٨ و ٣٩)

محمد یزدی: نظارت در طبع خودش بیان‌کننده ماهیت خودش هست. وقتی می‌گوییم یک دستگاه وظیفه نظارتی دارد، اقتضای آن نظارت هم معلوم می‌شود، یعنی اگرخطا و اشتباهی رخ داد، ناظر باید توان اثرگذاری داشته باشد. اگر قرار باشد تنها نظارت بکند و خطای صد در صد را ببیند ولی امکان جلوگیری نداشته باشد، این اصلاً نظارت به حساب نمی‌آید. از این جهت باید گفت هر جا در قانون اساسی و یا حتا در قانون عادی وظیفه نظارت بر عهده فرد یا نهادی گذاشته شده معنایش «نظارت استصوابی» است و معنای استصواب این است که بگوید صواب و درست است تا کار پیش برود و یا این که بگوید خطا است و باید اصلاح شود. این طبیعت کلمه نظارت است. در مورد نظارت مجلس خبرگان هم معنایش این است که اگر در جایی دیدند که در شرائط رهبر نقصی پیدا شده کمیسیون تحقیق باید بی درنگ به خبرگان اطلاع دهند تا اگر مشکل جدی بود فوراً اقدام کنند. البته قبل از خبرگان باید با رهبری در میان بگذارند، ممکن است رهبری دلیلی داشته باشد یا سندی ارائه کند که قانع کننده باشد. این معنای «نظارت استصوابی» است. (مجله *حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ٨٠)

احمد جنتی: منظور «نظارت استصوابی» است. در اینجا «نظارت استطلاعی» معنا نمی‌دهد و در خیلی از موارد چنین است. این شبهه‌ای بود که در قضیه انتخابات مجلس و مسؤولیتی که شورای نگهبان در نظارت بر انتخابات بر عهده دارد هم مطرح بود که البته چنین شبهه‌ای در ابتدا مطرح نبود، ولی به مرور ایجاد شبهه کردند که این نظارت استطلاعی است که ما ناچار به تفسیر قانون اساسی شدیم و این تفسیر هم بر اساس این مبنا است که اصل اوّلی در نظارت «استصوابی بودن است» بدین معنا که اگر اشتباهی رخ داده، مرجعی برای جلوگیری باشد و اگر صحیح بوده، تأیید کند. وگرنه صرف اطلاع داشتن که نتیجه‌ای ندارد. در اینجا هم همین گونه است اگر بنا باشد که خبرگان فقط کسب خبر کند و بررسی کند که آیا

شرائط وجود دارد یا نه؟ فایده‌ای ندارد. کار شبه‌لغوی است که قانون اساسی بر عهده مجلس خبرگان گذاشته است، البته در همین اصل است که «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرائط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرائط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.» نتیجه این اصل «نظارت استصوابی» است. (مجله *حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ۵۳).

مرتضی مقتدائی: از مجموعه اینها که گفتیم استصوابی بودن این نظارت روشن می‌شود، چون اگر فقط صِرف اطلاع باشد و اختیاری نداشته باشند با اختیاری که این اصل به خبرگان داده منافات خواهد داشت، زیرا این اصل به مجلس خبرگان اختیار و اجازه داده است که عدم صلاحیت رهبری را به مردم اعلام کنند و این یعنی «نظارت استصوابی». سؤال: این طور که شما فرمودید، نظارت مجلس خبرگان عمدتاً ناظر به احراز و تداوم صلاحیت رهبری است، آیا این مجلس بر عملکرد رهبری هم نظارت دارد؟ جواب: شکی نیست که این نظارت، نظارت بر عملکرد هم باشد به جهت این که گفته شد در اصل یکصد و یازده آمده: «اگر رهبر از ایفای وظایف خود ناتوان شود...» تشخیص این ناتوانی، با اشراف بر عملکرد معلوم می‌شود. بنا بر این، خبرگان عملکرد را حتا در عزل و نصب‌ها هم در نظر می‌گیرند که آیا این عزل یا نصب ملاک صحیحی داشته یا از روی حبّ و بغض شخصی بوده است. (*حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ۷۰)

۷. رضا استادی: ما همین اواخر هم مصوبه‌ای داشتیم که مجلس خبرگان بتواند در بعضی از نهادهای زیر مجموعه مقام معظم رهبری با اجازه خود ایشان نظارت‌هایی داشته باشد (مجله *حکومت اسلامی*، تابستان ۱۳۸۵، شماره ٤٠، ص ۷۰ و ۷۱)

۸. هاشمی رفسنجانی: مجلس خبرگان فرضش بر این بود که هر چیزی که به رهبری مربوط می‌شود را پیگیری کند مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام، صدا و سیما، نیروهای مسلح و هر چه که تحت امر رهبری است. اینها به مجلس خبرگان فراخوانده شوند و گزارش کارهای خودشان را به خبرگان بدهند و خبرگان هم سؤال کنند و آنها هم توضیح بدهند و احیاناً اگر اشکال و ایرادی هم بود، در همان جلسه مطرح شود تا همه در جریان قرار بگیرند، این به صورت قانون در آمد. اما وقتی بعضی از این نهادها دعوت شدند که در جلسه خبرگان حضور پیدا کنند تا گزارش عملکردهای خودشان را بدهند، دفتر رهبری مانع حضور آنها در خبرگان شد و اظهار داشتند که رهبری نظرشان این است که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست. ایشان گفته بودند: «مگر دولت از این نهادها مستثنی است؟ همه چیز زیرنظر رهبری است. بله، اگر شک کنید به اینکه رهبری در نصب مسؤولین درست عمل نکرده است، شما می‌توانید این کار را بکنید.» به خاطر اینکه نظر رهبری تأمین بشود، فقط کار تحقیق از نهادهای زیر نظر رهبری انجام می‌شود. اما اینکه از آنها دعوت بشود برای گزارش به خبرگان بیایند، چنین چیزی نیست. چون این قبیل مسائل می‌توانست تبعات سیاسی خودش را داشته باشد، لذا چنین کاری صورت نمی‌گیرد. (مجله *حکومت اسلامی*، تابستان ۱۳۸۵، شماره ٤٠، ص ۳۶)

۹. احمد جنتی: یکی از آنها کمیسیون تحقیق بود و نامش در آن زمان، هیأت تحقیق بود که من هم در آن عضویت داشتم و پنج ـ شش نفر از دوستان همچون آقای موحدی، مهدوی کنی و... در آن عضو بودند. در آن کمیسیون، راجع به همین موضوعی که شما سؤال کردید، بحث شد که چه باید کرد؟ نهادهای زیادی زیر نظر مقام معظم رهبری است. به عنوان مثال، بررسی کنیم که تدبیر و مدیریت ایشان چگونه است؟ آیا این نهادها درست عمل می‌کنند یا نه؟ اگر درست عمل می‌کنند معلوم می‌شود که رهبری باتدبیر است و تأییدشان کنند و اگر احیاناً خطایی بکنند تذکر بدهند و جلوی آنها را بگیرند.

قرار شد بررسی شود که چند نهاد و مرکز زیر نظر رهبری است و برای هر نهاد، افراد کارشناسی انتخاب شوند. به عنوان مثال، اگر قرار است درباره نیروهای مسلح بررسی شود که با تدبیر عمل می‌کنند یا نه؟ و مدیریت صحیح اعمال می‌شود یا نه؟ هیأتی از کارشناسان مسائل نظامی باشند که آنها نظارت و بررسی کنند. همچنین نسبت به قوه قضائیه و صدا و سیما و... همین‌گونه عمل شود. مدتی روی این موضوع بحث و بررسی شد. جلساتی در دفتر من در شورای نگهبان تشکیل می‌شد و دوستان بحث می‌کردند که چه کار کنیم؟ با آقای هاشمی رفسنجانی هم صحبت کردیم، ایشان هم این نظر را تأیید کردند که باید هیأت‌های متعددی داشته باشیم که هر یک درباره یک نهاد تحقیق کند، سپس به هیأت تحقیق گزارش بدهند. هیأت تحقیق هم گزارش‌ها را به خبرگان ارائه کند و آنها تصمیم بگیرند که آیا واقعاً درست عمل می‌شود یا نه؟ شرائط لازم باقی است یا نه؟ این مباحث بیش‌ترین مسائلی بود که وقت هیأت تحقیق و مجلس خبرگان را گرفت.

البته ما در زمان حضرت امام اصلاً به خود اجازه ندادیم که وارد قضیه شویم، چون شأن ایشان اجلّ از این بود که بخواهیم با ایشان در این خصوصیات صحبت کنیم و هیچ تردیدی در صفات و ویژگی‌های لازم در ایشان نبود و احتیاجی به تحقیق نبود. بنا بر این، در آن زمان قضیه را پیگیری نکردیم. ولی پس از رحلت حضرت امام (قدس سره) مسأله دوباره مطرح شد که چه کنیم؟ هر گاه مجلس خبرگان جلسه تشکیل می‌داد، از هیأت تحقیق سؤال می‌شد که شما چه اقدامی انجام داده‌اید؟ راجع به این قضیه بحث کردیم. نظر عده زیادی از اعضای خبرگان بر این بود که

باید هیأت تحقیق در نهادهای زیر نظر مقام معظم رهبری تحقیق و بررسی کند که آیا درست اداره می‌شود یا نه؟ در صورت مثبت بودن، مدیریت به قوه خود باقی است، در غیر آن صورت، تذکر بدهند یا سؤال کنند که چرا این‌گونه است؟ نظر اکثریت بر این بود.

تا این که موضوع را با مقام معظم رهبری در میان گذاشتیم. چندین جلسه صحبت شد، ایشان با این نظر موافق نبودند. بحث هم شد و صرف این نبود که ما بگوییم این کار را انجام می‌دهیم و ایشان مخالفت کنند. بلکه بحث‌های مفصلی شد که آیا اصولاً از قانون اساسی چنین مطلبی استفاده می‌شود یا نه؟ چون باید بدانیم که قانون اساسی چه اختیاری به ما داده و بر عهده ما گذاشته است؟ آیا مفاد اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی این است که از هر نهاد و مرکزی که با رهبری ارتباط دارد حتا دفتر رهبری تحقیق کنیم که آیا طبق وظایفشان عمل می‌کنند یا نه؟ بعد هم در صورت تخلف آن را به حساب رهبری بگذاریم؟

ایشان خیلی مستدل و منطقی و مستند و طی یک بحث نسبتاً طولانی فرمودند که اصل یکصد و یازدهم این را نمی‌گوید. بلکه این اصل در این مقام است که شرائطی که در اصل یکصد و نهم برای رهبری آمده وظیفه خبرگان است که بررسی کنند که آیا وجود دارد یا نه؟ پس شما باید عملکردها را بررسی کنید. عملکرد ما با عملکرد این تشکیلات فرق می‌کند، به عنوان مثال رئیس قوه قضائیه را نصب می‌کنم و یا رئیس صدا و سیما را نصب می‌کنم. این انتصاب‌ها را بررسی کنید که آیا به عدالت من خدشه‌ای وارد می‌کند یا نه؟ پس اگر خدشه وارد کند، در آن حرفی نیست و شرط از بین رفته، اگر به تدبیر و مدیریت من ضربه می‌زند، معلوم می‌شود که من تدبیر ندارم و این کار من خلاف تدبیر و مدیریت است، در این صورت شما می‌توانید اقدام کنید.

اما قوه قضائیه قضات زیادی دارد، تشکیلات دارد، کارمندانی دارد که در سراسر کشور فعالیت دارند، اگر کسی در بخشی اقدام خلافی کرد، مسؤولیتش با رهبری نیست. در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح، امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. به هر حال، طی دو ـ سه جلسه‌ای که با ایشان داشتیم و بحث‌های زیادی شد، با این موضوع مخالفت کردند.

البته نظر برخی دوستان در هیأت تحقیق این بود که ما حق داریم بر دستگاه‌های زیر نظر رهبری نظارت کنیم، استدلال می‌کردند و دلایل خود را می‌گفتند. ولی نتیجه این شد که مقام معظم رهبری فرمودند: اگر بنا بر بررسی و سؤال و اقدامی است، با دفتر من در ارتباط باشید و از دفتر سؤال کنید، ببینید من درباره این تشکیلات چه کرده‌ام. درباره مراکزی که زیر نظر من است، چگونه عمل کرده‌ام. از اقدامات من سؤال کنید، آنها به شما پاسخ می‌دهند، چون من به آنها دستور می‌دهم که شما هر سؤالی داشتید، اطلاعات را در اختیار شما قرار دهند. آن وقت اگر دیدید کارهایی که انجام داده‌ام به یکی از شرائط لازم در روز رهبری خدشه وارد می‌کند، جای این است که اقدام بکنید، در غیر آن صورت، ربطی به رهبری ندارد.

به هر حال، بحث در اینجا تمام شد و همه هم قبول کردند. ما هم گزارش را به مجلس خبرگان ارائه کردیم و آنها هم پذیرفتند، حال، ممکن است بعضی از خبرگان نظر دیگری داشتند، اما در مجموع، خبرگان این نظر را پذیرفت. (مجله *حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ۵۵ تا ۵۷)

۱۰. مرتضی مقتدائی: مجلس خبرگان برای انجام این وظیفه، کمیسیونی متشکل از ۱۵ عضو تشکیل داده که حداقل هر ماه یک مرتبه جلسه دارند تا بر اعمال، رفتار و اقدامات رهبری، اشراف کامل داشته باشند. خود مقام معظم رهبری هم از این امر استقبال کردند و فرمودند در محدوده کار قانونی‌تان هر چه می‌خواهید سؤال کنید. به دفترشان هم اعلام کردند که آقایان هر چه خواستند در اختیارشان گذاشته شود و تا کنون دو جلد از مطالبی که مربوط به اقدامات رهبری است و از صدا و سیما هم پخش نشده برای کمیسیون فرستاده شده است. به هر حال، کمیسیون کار خود را با دقت انجام می‌دهد و مخبر آن هم نتایج بررسی‌ها و تحقیقاتی را که انجام شده در اجلاسیه‌های مجلس خبرگان به اطلاع دیگر اعضا می‌رساند. هر چند مواردی وجود دارد که چون اعلام آنها از نظر مسائل امنیتی به صلاح نیست، مخفی می‌مانند و به مقتضایشان اقدام می‌شود. در نتیجه اکنون می‌توانیم به طور قاطع بگوییم که بحمدالله رهبری با کمال قدرت و اقتدار، وظیفه خودشان را انجام می‌دهند. (*حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ٧٤)

۱۱. احمد جنتی: در مورد نیروهای مسلح فرمودند: اصلاً حرفش را نزنید، برای این که در نیروهای مسلح امکان این که کسی تحقیق و سؤال کند، نیست. نیروهای مسلح جای این حرف‌ها نیست. مگر می‌شود کسی در میان نیروهای مسلح وارد شود و راجع به مسائلی ایجاد شبهه کند؟ در این صورت، فرمانده نمی‌تواند کار کند. (مجله *حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤١، ص ٥٦)

۱۲. نایب رئیس مجلس خبرگان و عضو کمیسیون تحقیق آیت‌الله ابراهیم امینی روز ۷ مهر ۱۳۷۷ در دانشگاه تهران مطالب مهمی در این زمینه مطرح کردند: «دوستان در مورد این که «خبرگان در مورد مسأله نظارت بر رهبری کوتاه آمدند و خوب عمل نکردند» انتقاد نکنند، آنچه که ما انجام

دادیم این بوده است که مقام محترم رهبری فرمودند: «در مسائل نظامی و سیاسی، خبرگان دخالت نکنند» و ما هم دخالت نکردیم و مسأله نظارت ما خارج از مسائل سیاسی و نظامی بوده است.» (روزنامه *سلام*، پنجشنبه ۹ مهر ۱۳۷۷).

۱۳. سخنان هاشمی رفسنجانی و احمد جنتی، پیشین.

۱٤. هاشمی رفسنجانی: به هر حال کسانی که نظارت می‌کنند تحت‌الشعاع رهبری هستند، چه در زمان امام و چه در حال حاضر، با نظارت‌های دیگر تفاوت دارد.(ص ٤٧) اخیراً رهبری به خبرگان پیشنهاد کرده‌اند که علاوه بر بیانیه، قطعنامه هم بدهند و خبرگان در صدد است برای اعتبار قطعنامه ساز و کاری تهیه نماید. (مجله *حکومت اسلامی*، تابستان ۱۳۸۵، شماره ٤۰، ص ٤۹)

۱۵. محمد یزدی: رهبر حق انحلال مجلس خبرگان را ندارد، ولی می‌تواند بگوید برگزاری اجلاس خبرگان در فلان زمان به مصلحت نیست و بهتر است برگزار نشود! به عبارت دیگر شعاع ولایتش در شعاع مصالح است. (*حکومت اسلامی*، پائیز ۱۳۸۵، شماره ٤۱، ص ۸۲)

۱٦. متن کامل گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان به هفتمین اجلاس خبرگان به امضای رئیس آن محسن مجتهد شبستری به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۸۹:

«بسم الله الرحمن الرحیم، نظر به اینکه وظیفه کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان رهبری بررسی درباره اصل ۱۱۱ قانون اساسی است، این کمیسیون در هر ماه یک جلسه و در مواقع لزوم جلسات متعدد فوق‌العاده تشکیل می‌دهد و به وظیفه تحقیق در پیرامون تداوم شرائط و اوصاف مربوط به مقام رهبری بحث و بررسی می‌نماید، اینک قرار شد با موافقت هیأت محترم رئیسه خلاصه‌ای از نتایج جلسات ویژه اخیر در رابطه با تدبیر و مدیریت مقام معظم رهبری خدمت سروران معظم و خبرگان محترم ملت تقدیم گردد.

در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرائط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد، بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم مزبور، درخشان‌تر، مخصوصاً درایت و مدیریت در حد اعلا در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه «الله اعلم حیث یجعل رسالته» در ذهن انسان تداعی می‌نماید چون هدف گزارش عملکرد و بحث از مدیریت بیست ساله مقام رهبری فعلاً مطرح نیست فقط به علت حساس بودن مقطع ده‌ماهه اخیر و حوادث بعد از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری توضیحی در این قسمت معروض می‌گردد.

در شرائطی که طبق مستندات معتبر و واضح و اعترافاتی که شمه‌ای از آن در سیمای جمهوری اسلامی ایران و در رسانه‌های خارجی منتشر شد حقیقت جریان توطئه براندازی بود که توسط بیگانگان و مزدوران داخلی آنها طراحی شده بود از سرویس‌های جاسوسی موساد رژیم صهیونیستی و سازمان سیاسی آمریکا گرفته تا سفارتخانه پیر استعمار دولت انگلیس از منافقین محارب و سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا آنان که از بیت‌العدل دستور می‌گرفتند با استفاده از بسترسازی فریب‌خوردگان و فتنه‌گران و آشوب‌طلبان داخلی که با ایجاد بلوا و آتش‌سوزی و آشوب در روزهای قدس و ۱۳ آبان و ۱٦ آذر با شعارهای انحرافی که حکایت از حذف اسلامیت و جمهوری و اهانت به مقام والای امام عظیم‌الشأن قدس سره و مقام شامخ ولایت می‌نمود و بالأخره وقاحت را به جایی رساندند که به قرآن مجید و عاشورای حسینی و عزادارن سید الشهدا علیه‌السلام هتاکی کردند و مصدوم نمودند و سائر فجایعی که برادران بزرگوار مستحضرید.

لازم به یادآوری است اولین برنامه معارضین القاء تقلب در انتخابات و دومین مرحله طرح ابطال انتخابات بود و در نتیجه نادیده گرفتن قانون‌مندی، ایجاد تفرقه و تشتت در بین آحاد ملت ایجاد التهاب در کشور و پایمال کردن خون مقدس شهدا است که استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی برای کشورمان به ارمغان آورده بود.

با تفضلات الاهی و مدیریت عالی و درایت رهبر معظم انقلاب در وهله اول و بصیرت علما متعهد به انقلاب و مردم ولایتمدار در وهله بعدی همه این توطئه‌ها خنثی گردید و با راهپیمایی عظیم و پرشور ملت سلحشور ایران در هشتم و نهم دیماه و محکوم نمودن این هتاکی‌ها و قداست‌شکنی‌ها نقشه شوم دشمنان اسلام و ولایت و مقدسات اسلامی نقش بر آب شد.

مقام معظم رهبری با آن ذکاوت و تیزهوشی که دارند در اول فروردین ۸۸ در سخنرانی مشهد مقدس در مورد احتمال وجود توطئه‌ها و القاء شبهات در انتخابات هشدار دادند. سپس در آستانه انتخابات از روشنگری‌ها و هدایت‌های بصیرت‌آمیز به طور مرتب مردم را برخوردار می‌فرمودند مخصوصاً روی جمهوریت و اسلامیت نظام با بیانات مختلف تأکید داشتند و بعد از انتخابات و مسائل اردوکشی‌های خیابانی که عمدتاً در تهران و تا حدی در بعضی شهرستان‌ها پیش آمد علاوه بر ایراد خطبه‌ها و سخنرانی‌های حکیمانه عمومی بعضی از کاندیداها و اعضاء اصلی ستادهای آنان را در جلسات خصوصی کراراً خواسته و نصایح لازم مخصوصاً اصل قانونمندی را گوشزد فرمودند و ضرورت توبه و برگشتن به آغوش ملت را یادآور شدند.

گاهی با یادآوری بصیرت عمار و ضرورت دشمن‌شناسی و در کمین بودن دشمنان قسم‌خورده اسلام و لزوم مقابله با آنان به درایت مردم می‌افزودند. از مظاهر منادی وحدت بودن ایشان همین بس که می‌فرمود باید جلب حداکثری و دفع حداقلی محقق شود گاهی از فتنه‌هایی که به وسیله بنی‌صدر و خارجی‌ها در زمان حضرت امام رضوان الله تعالی علیه پیش آمد سخن به میان می‌آورد.

از مسجد ضرار و سوء استفاده از عناوین مذهبی را یادآوری می‌فرمودند و به‌طور خلاصه در برخورد با فتنه و تبیین حقایق و ترمیم مسائل تلاش وافر مبذول می‌داشت و در ایجاد آرامش و برقراری وحدت در بین آحاد ملت و رعایت احترام مسؤولین عالی کشور و انسجام و همدلی بین قوای سه گانه و پیشرفت مادی و معنوی کشور تأکید فراوان داشته و دارند تا اینکه بحمدالله تعالی با این تدابیر خردمندانه در حد زیادی فتنه‌ها خاموش گردید اینکه عرض شد تا حد زیادی برای اینکه طبق اخبار موثق هنوز اطاق فکری در خارج کشور با عضویت چند نفر که مشکل اعتقادی دارند، برقرار می‌شود و همچنین در برنامه‌های اینترنتی مشاهده می‌شود که به داخل کشور مشغول القائات مطالب شیطانی و تداوم دادن خط توطئه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی هستند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

ولی آنچه جای خوشحالی است داشتن بصیرت و روحیه ولایتمداری و اطاعت محض از رهنمودهای مقام شامخ ولایت در اکثریت قریب به اتفاق ملت است و خوشبختانه افراد منحرف تعداد بسیار قلیل است و شاهد زنده این معنی راهپیمایی بسیار گسترده و بی‌سابقه ۲۲ بهمن در سراسر کشور بود که ملت با حماسه بی‌نظیر خود و شعارهای ولایتمدرانه، دنیا را مبهوت و دشمنان را دچار سردرگمی نمود فلذا جای بسی تقدیر و سپاسگزاری است مقام معظم رهبری علاوه از پیام تشکری که صادر فرمودند در دیدار جمعی از مردم آذربایجان به مناسبت سالروز قیام ۲۹ بهمن تبریز تفصیلاً از هوشیاری و حضور در صحنه ملت ایران قدردانی فرمودند ضمناً هشداری به سردمداران استکبار دادند فرمودند: جمهوری اسلامی ایران از موضع خود که سخن دل ملت‌ها و بسیاری از دولت‌ها است کوتاه نخواهد آمد اما به هیچ وجه از این مخالفت‌ها و تهدیدها نیز نمی‌هراسیم و با صراحت اعلام می‌کنیم ما با استکبار و نظام سلطه و تسلط چند کشور به جهان مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم و نخواهیم گذاشت این چند دولت با سرنوشت دنیا بازی کنند.

در خاتمه از خداوند متعال دوام سایه پربرکت رهبر حکم و دیدبان شجاع فرزانه را بر سر میهن عزیز ایران بلکه جهان اسلام و سربلندی ملت قهرمان و آگاه ایران و تمام مسلمین جهان مورد مسألت است. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»

http://www.majlesekhobregan.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=734&Itemid=33

۱۷. استفتای نگارنده و فتاوای مرحوم استاد آیت‌الله منتظری، ۱۹ تیر ۱۳۸۸ با تلخیص.

۱۸. لطف‌الله میثمی، سرمقاله «بازی با قانون اساسی»، مجله *چشم‌انداز ایران*، شماره ٦١، خرداد ۱۳۸۹.

۱۹. رأی دیوان عدالت اداری: «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تثبیت قاعده تفکیک و استقلال قوای مقننه، مجریه و قضائیه از یکدیگر، وضع قانون در عموم مسائل را به شرح دو اصل ۵۸ و ۷۱ به مجلس شورای اسلامی و در حد مقرر در اصل ۱۱۲ به مجمع تشخیص مصلحت نظام، اختصاص داده است که با این وصف، اطلاق قانون و یا تعمیم مطلق وجوه ممیزه آن به مقررات موضوعه سایر واحدهای دولتی، از جمله مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنای حقوقی و وجاهت قانونی ندارد و این قبیل مصوبات از مقوله تصویب نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و نظامات دولتی، محسوب می‌شود و در صورت عدم مخالفت با احکام شرع و قوانین و خارج نبودن از حدود اختیارات قوه مجریه، معتبر و متبع است. همچنین قانون اساسی با تأسیس مرجع قضائی نوین دیوان عدالت اداری به شرح اصل ۱۷۳ رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنان را در صلاحیت دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳٦۰/۱۱/٤ به تصویب رسیده و به موجب ماده ۱۱ این قانون، رسیدگی به اعتراضات اشخاص، نسبت به مصوبات و نظامات دولتی و تصمیمات و آرای قطعی مراجع غیرقضائی، از قبیل دادگاه‌های اداری، شوراها، کمیسیون‌ها و هیأت‌ها از جهات مقرر در قانون، از جمله تکالیف دیوان، اعلام شده است. نظر به اینکه فرمان مورخ ۱۳٦۳/۱۲/٦ حضرت امام خمینی (ره)، مفید جواز وضع ضوابط و قواعد خاص، به منظور تنظیم و تنسیق امور مربوط به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی و نحوه گزینش و امور انضباطی دانشجویان است و متضمن اذن وضع مقررات خارج از حدود امور مذکور و یا مغایر قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، از جمله سلب حق رسیدگی به شکایات توسط مراجع قضائی و نفی صلاحیت آنان نمی‌باشد، مصوبه هشتاد و سومین جلسه مورخ ۱۳٦۵/٦/۱۱ و مصوبه جلسه ٤۳۹ مورخ ۱۳۷۷/۱۲/۲۵ شورای عالی انقلاب فرهنگی، مبنی بر سلب حق تظلم و دادخواهی به مرجع قضائی صالح در خصوص مورد و نفی صلاحیت دیوان عدالت اداری در رسیدگی به اعتراضات نسبت به احکام هیأت مرکزی گزینش دانشجو و کمیته مرکزی انضباطی دانشجویان، مغایر اصول و مواد قانونی فوق‌الذکر تشخیص داده می‌شود و به استناد قسمت دوم ماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری، دو مصوبه مذکور ابطال می‌گردد.» (رأی دیوان عدالت اداری در خصوص ابطال مصوبات شورای عالی

انقلاب فرهنگی در مورد احکام صادره توسط هیأت مرکزی گزینش دانشجو، مورخ ۱۳/۹/۲۷ نقل از *روزنامه رسمی*، شماره ۱۶۰۱۶، ۱۳۸۷/۱۱/۲۸).

با تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری در تاریخ ۱۳۸۵/۳/۹ در مجلس شورای اسلامی و موافقت مورخ ۱۳۸۵/۹/۲۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام با آن، اراده قاهره رهبری لباس ظاهری قانون به تن کرد. به این ترتیب که در بند ۱ ماده ۱۹ این قانون همان صلاحیت کلی مذکور در ماده ۱۱ قانون سابق مبنی بر «رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها...» به قوت خود باقی مانده است، لکن در تبصره این ماده آمده است: «رسیدگی به تصمیمات قضائی قوه قضائیه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی از شمول این ماده خارج است».

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/19664

۳۲–۵– دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹

به نام خداوند جان و خرد
ریاست محترم دادگاه

اجازه دهید سخنان خود را با اصل ۱۶۸ قانون اساسی شروع کنم. این اصل بنیانی که بر پایه حقوق ملت در جهت صیانت از حقوق مردم در برابر حاکمان و ناقضان حقوق شهروندی در میثاق ملت گنجانده شده، تأکید دارد «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد...».
همان‌گونه که دو هفته پیش در بیانه‌ای خطاب به ملت اعلام کردم، من تنها در دادگاهی به دفاع از خود می‌پردازم که این اصل در خصوص من، که اتهامم مطبوعاتی است، شغلم روزنامه‌نگاری است، ابزار کارم قلم و حیطه فعالیتم رسانه است، به‌طور دقیق اجرا شود که ظاهراً قرار است نشود، نه دادگاه انقلاب که این شعبه از آن به جرائم امنیتی رسیدگی می‌کند، در جایگاه محاکم دادگستری قرار دارد، نه هیأت منصفه در دادگاه حاضر است و نه «علنی» بودن آن، به آن صورت که نویسندگان قانون اساسی منظورشان بوده است و ملت به آن رأی داده‌اند، عملی شده است.
لذا نسخه دفاعیه خود را به پیشگاه ملت که به عنوان اصلی‌ترین قاضی و هیأت منصفه هستند، تقدیم خواهم کرد و تصویر آن را جهت درج در پرونده خدمت شما تقدیم می‌دارم.

والسلام
عیسی سحرخیز
۸۹/٤/۲۷

به نام خداوند جان و خرد

«نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه‌روی شود هرکه در او غش باشد
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب
ای بسا رخ که به خونابه منقش باشد
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد» [حافظ]

ریاست محترم، هیأت منصفه ارجمند دادگاه، و حضار محترم
اجازه دهید دفاعیه خود را با کلام حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) آغاز کنم که حاکم برحق و نمونه عالی عدالت است، بخشی از نامه‌ای که ایشان برای حاکم منتخب مصر ارسال فرمود و به «فرمان مالک اشتر نخعی» معروف است. مسلماً هر حکومتی که از اسلام، به ویژه مذهب شیعه دم بزند

نمی‌تواند راهی به‌جز الگویی که حضرت علی به والیانش ارائه داده برگزیند، و اگر چنین کرد و روشی دیگر برگزید باید در شیعی بودن آن حکومت و اسلامی بودن آن نظام شک کرد.

بخشی از فرمان امام علی(ع) (به نقل از *نهج‌البلاغه* فیض‌الاسلام، صفحات ۹۹٤ تا ۹۹۷) چنین است:

«پس بدان ای مالک، من تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حکمرانان دادرس و ستمگر در آن بوده، و مردم به کارهای تو همان‌طور نظر می‌کنند که تو به کارهای حکمرانان پیش از خود می‌نگری، و درباره تو همان می‌گویند که تو درباره آنها می‌گویی. و به سخنانی که خداوند به زبان بندگانش (از نیک و بد) جاری می‌فرماید می‌توان به نیکوکاران پی‌برده و آنها را شناخت (اگر از آنها نیکویی بر زبان‌ها جاری باشد). مردم ایشان را نیکوکار شمرده دعا می‌نمایند، و اگر در زبان بدنام باشند آنان را بدکار دانسته نفرین می‌کنند؛ از این رو حکمران چه مسلمان باشد و چه کافر، و هر زمامدار قومی باید کاری کند که ذکر جمیل و نام نیکویش به یادگار بماند تا مردم درباره‌اش دعای خیر نمایند و بر اثر آن نیکبختی جاوید به دست آورند. پس باید بهترین اندوخته‌های تو کردار شایسته تو باشد. و بر هوا و خواهش خود مسلط باش و به نفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز، زیرا بخل به نفس انصاف و عدل است و از او در آنچه او را خوش آید یا ناخوش سازد.

و مهربانی و خوش رفتاری و نیکویی بارعیت در دل خود جای ده، نه آنکه در ظاهر اظهار دوستی کرده و در باطن با آنان دشمن باشی که موجب پراکندگی رعیت گردد؛ چنان‌که در قرآن کریم (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) به پیامبر اکرم می‌فرماید: بر اثر بخشایش خدا، تو با مردم مهربان گشتی و اگر تندخو وسخت‌دل بودی از گردت پراکنده می‌شدند؛ پس «اگر به تو بدی کنند» از آنان در گذر و برایشان آمرزش خواه، و در کار «جنگ» با ایشان مشورت نما و «پس از مشورت» اگر تصمیم گرفتی به خدا اعتماد کن که خدا اعتمادکنندگان را دوست دارد. و مبادا نسبت به ایشان چون جانور درنده بوده، خوردن‌شان را غنیمت دانی که آنان دو دسته‌اند، یا با تو برادر دینی‌اند و یا در آفرینش مانند تو هستند که از پیش گرفتار لغزش بوده و سبب‌های بدکاری به آنان رو آورده و عمداً و سهواً در دسترس‌شان قرار می‌گیرد؛ پس با بخشش و گذشت خود آنان را عفو کن، همان‌طور که دوست داری خدا با بخشش و گذشت‌اش تو را بیامرزد؛ زیرا تو بر آنها برتری، و کسی که تو را به حکمرانی فرستاده از تو برتر است، و خدا برتر است از کسی‌که این حکومت را به تو سپرده و خواسته است کارشان را انجام دهی، و آنان راسبب آزمایش تو قرار داده.

مبادا خود را برای جنگ با خدا آماده سازی که تو را توانایی خشم او نبوده و از بخشش و مهربانی‌ها بی‌نیاز نیستی، و هرگز از بخشش و گذشت پشیمان و به کیفر شاد مباش، و به خشمی که می‌توانی مرتکب نشوی شتاب منما، و مگو من مأمورم و امر می‌کنم پس باید فرمان مرا بپذیرید. و این روش سبب فساد و خرابی دل و ضعف و سستی دین و تغییر و زوال نعمت‌ها می‌گردد. و هرگاه سلطنت و حکومت برایت عظمت و بزرگی یا کبر و خودپسندی پدید آورد، به بزرگی و پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانایی او نسبت به خود به آنچه از جانب خویش بر آن توانا نیستی نگر که این نگریستن، کبر و سرکشی تو را فرو می‌نشاند، و سرافرازی را از تو بازمی‌دارد، و عقل و خردی که از تو دور گشته به سویت برمی‌گردد.

برحذر باش از برابر داشتن خود با خدا در بزرگواری‌اش، و مانند قرار دادن خویش را به او در توانایی‌اش، زیرا خدا هر گردن‌کش و مستکبری را خوار می‌گرداند.

با خدا به انصاف رفتار کن و از جانب خود و خویشان نزدیک و هر رعیتی که دوستش می‌داری درباره مردم انصاف را از دست مده و اگر نکنی، ستمکار باشی و کسی که با بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش با او دشمن است، و خدا با هر که دشمن باشد برهان و دلیل‌اش را نادرست می‌گرداند (عذرش را نمی‌پذیرد)؛ و آن‌کس در جنگ با خداست تا اینکه از ستم دست کشیده و توبه و بازگشت نماید، و تغییر (از دست رفتن) نعمت خدا و زود به خشم آوردن او را هیچ چیز موثرتر از ستمگری بر بندگان خدا نیست، زیرا خدا دعای ستمدیدگان را شنوا و در کمین ستمکاران است.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

حتماً استحضار دارید که اینجانب، عیسی سحرخیز را درست یک سال و دو هفته پیش در تاریخ ۸۸/٤/۱۲ به شواهد مندرجات پرونده «۸۸/۱۱۲۵۷/ط د» در شهرک پنج‌دستگاه روستای تیرکده شهرستان نور دستگیر کردند. مأموران وزارت اطلاعات استان مازندران (به احتمال زیاد شهرستان ساری) در روز واقعه در شرائطی که احتمالاً از مسؤولان مافوق خود (از جمله وزیر وقت اطلاعات، حجت‌الاسلام غلامحسین محسنی اژه‌ای، و محمود احمدی‌نژاد، مسؤول مستقیم ایشان که به تبع مقام و مطابق تصریح قانون اساسی، از جمله اصول ۱۳۳، ۱۳٤، ۱۳٦و ۱۳۷، مسؤولیت کلیه دستورها و نظارت بر اقدامات اعضای کابینه را به عهده دارد) دستور داشتند، بدون دلیل به ضرب و جرح اینجانب پرداختند که

پیامد آن وارد آمدن صدمات شدید منتهی به ورم و کبودی در پهلوها، مچ‌های دست و صدمه تاندون شانه چپ، به ویژه شکستگی دنده و جدا شدن استخوان‌های بخش پایین سمت چپ قفسه سینه از ناحیه غضروف بخش اصلی بوده است.

سرتیم وزارت اطلاعات در زمان دستگیری این بحث را مطرح می‌کرد که اگر کسی بخواهد برای من «کله‌شقی» کند حتا اگر فرزندم باشد، من حال او را جا می‌آورم. این سخن، خود بیانگر شناخت قبلی وی از من بر اساس معرفی شخصیت‌ام از سوی مقام‌های مافوق (و احتمالاً وزیر مربوطه) است.

اعمال شکنجه و وارد کردن ضربات سنگین مشت و لگد توسط دست‌کم ٦ مأمور، نقض صریح و آشکار قوانین داخلی کشور، به ویژه قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی است.

اصل سی و هشتم قانون اساسی تصریح می‌کند: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت، اقرار یا سوگندی فاقد اعتبار و ارزش است. متخلف از این اصل می‌بایست طبق قانون، مجازات می‌شود.»

موضوعی که در اصل ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی نیز مورد تأکید قرار گرفته است: «هریک از مستخدمین و مأمور قضائی یا غیرقضائی دولتی برای اینکه متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌گردد.»

احتمالاً بیش از من و بهتر از من و حضار می‌دانید که جمهوری اسلامی ایران نسبت به قوانین و مقررات بین‌المللی (از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر) متعهد شده است. در ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق نیز بشر آمده است: «هیچ‌کس را نباید مورد ظلم و شکنجه و رفتار یا کیفری غیرانسانی و یا تحقیرآمیز قرار داد.» و در ماده ۱۱ این میثاق بین‌المللی تأکید شده است: «هرکس که به ارتکاب جرمی متهم می‌شود این حق را دارد که بی‌گناه فرض شود تا زمانی که جرم او بر اساس قانون در یک دادگاه علنی که در آن تمامی ضمانت‌های لازم برای دفاع او وجود داشته باشد ثابت شود.»

طرفه آنکه وقتی اینجانب مورد بدرفتاری و خشونت جسمی و ضرب و جرح قرار گرفتم و به مأموران اعلام کردم که دنده‌هایم شکسته است، آنها موضوع را به شوخی برگزار کردند و حاضر نشدند مرا به بیمارستان و مراکز پزشکی منتقل کنند، و حتا با چنان وضعی – که می‌توانست خونریزی داخلی به همراه داشته باشد و خطر جانی برایم ببار بیاورد– فاصله حدود ٤۰۰ کیلومتری تا تهران را با سواری دولتی طی کرده و مرا به زندان اوین در پایتخت منتقل کردند.

در زندان اوین، وقتی معاینات پزشکی اولیه به عمل آمد، پزشک کشیک ضمن ثبت موارد مورد اصابت مشت و لگد که دچار کبودی، خون‌مردگی، تورم و... شده بود (پهلوهای چپ و راست، مچ‌های دست و...) صدمات وارده به قفسه سینه را وخیم تشخیص داد و پس از مشورت با مقام‌های مسؤول دستور اعزام فوری مرا در همان شب به بیمارستان قمر بنی‌هاشم (واقع در ضلع شمالی بزرگراه رسالت، نرسیده به پل سیدخندان) صادر کرد. همزمان طبقه سوم بیمارستان را نیز برای اسکان احتمالی من خالی کرده و مأموران محافظ متعددی را به محل اعزام نمودند.

حضار محترم، اصحاب مطبوعات و رسانه

دستگیری اینجانب به شیوه پیش گفته، آن‌هم با اتهام امنیتی (شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش) در شرائطی متحقق شد که اصولا چنین جرمی از جانب من سر نزده بود و نسبت دادن چنین اتهامی صرفا یک نوع پرونده‌سازی بر اساس تئوری توطئه بود و یا با اهداف خاص برای مقابله با پیامدهای انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ صورت گرفت. در غیر این‌صورت اصولا ضرورتی به وارد کردن چنین اتهاماتی واهی و امنیتی جلوه دادن یک اتهام مطبوعاتی ساده وجود نداشته است؛ امری که خود خلاف تصریحات اصول ۳۷ و ۳۹ قانون اساسی است.

در اصل ۳۷ میثاق ملی تأکید شده است: «اصل، برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون، مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

و در اصل ۳۹ قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، یا زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.»

کیفرخواست ارائه شده به دادگاه و حذف اتهام اولیه و جایگزین کردن دو اتهام جدید بدون ارتباط (توهین به مقام رهبری و تبلیغ علیه نظام) خود مبین صحت ادعاهای اینجانب است. اکنون این سؤال مطرح است که چگونه یک متهم مطبوعاتی را که مدارک و مستندات دادگاه نشان می‌دهد – حتا با فرض اثبات اتهام– متهم، روزنامه‌نگار، و آلت جرم، قلم، مطبوعات و رسانه است، مجرم امنیتی معرفی کرده و ۳۸۰ روز او را با حکم خاص

وزارت اطلاعات بازداشت نموده و در بازداشتگاه ۲۰۹ و بند ۳۵۰ اوین و زندان‌های جنایی رجایی‌شهر و فردیس کرج نگاه داشته‌اند؛ و نه تنها در این مدت و تا زمان برگزاری دادگاه، مرا با کفالت و وثیقه آزاد نکرده‌اند، بلکه از کم‌ترین حقوق اولیه یک زندانی عقیدتی یا زندانی وجدان، به معنای عام (از جمله استفاده از مرخصی) نیز محروم ساخته‌اند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای ارجمند هیأت منصفه

خدمت شما عرض می‌کردم که مرا به عنوان یک روزنامه‌نگار شناخته‌شده، در شرائطی که هیچ‌گونه جرم امنیتی انجام نداده بودم و پس از آن که مورد شکنجه جسمی و ضرب و جرح قرار گرفتم به بازداشتگاه ۲۰۹ اوین انتقال دادند؛ سپس در شرائط اورژانس، و در ساعت ۱۰:۳۰ شب جمعه ۸۸/٤/۱۲ به بیمارستانی که ذکر آن رفت فرستاده شدم. گرفتن دو عکس مختلف از زوایای گوناگون و ویزیت سه پزشک (از جمله پزشک کشیک شب بیمارستان و دو پزشک متخصص که به صورت اضطراری به بیمارستان فراخوانده شدند) اگرچه خوشبختانه موجب بستری شدنم نگردید، اما به صورت صریح، ادعای مرا دال بر شکستگی استخوان دنده و قفسه سینه تأیید کرد. هرچند که موضوع وارد شدن استخوان به ریه، کلیه چپ و نیز خونریزی داخلی منتفی اعلام شد.

در ساعت ۱:۳۰ بامداد روز شنبه ۸۸/٤/۱۳ به بازداشتگاه ۲۰۹، سلول انفرادی شماره ۳۱ بازگردانده شدم. این در شرائطی بود که انواع و اقسام داروهای مسکن (از قرص و کپسول و پماد و شیاف) برای تخفیف درد تجویز شده بود. من از همان زمان تأکید داشتم که باید به پزشکی قانونی – که زیر نظر مستقیم قوه قضائیه است– اعزام شوم تا اقدام‌های قانونی لازم به عمل آید. متأسفانه مأموران وزارت اطلاعات و کارشناسان پرونده چنین امکانی را فراهم نکردند و نیز اجازه ندادند که روند لازم برای درمان و معالجه من به طور کامل متحقق شود. به بیان دیگر، آقایان مسؤول پرونده موجبات صدمه دیدن اساسی و معیوب شدن من را فراهم آوردند؛ به گونه‌ای که محل آسیب و ضرب‌دیدگی و شکستگی، موجب درد و ألم شبانه‌روز شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌کنید جای شکستگی از روی پوست بدن هم معلوم است، اکنون من شب‌ها به گونه‌ای دراز می‌کشم و می‌خوابم که گویا یک «میخ طویله» در بدنم فرو کرده‌اند؛ زجر و شکنجه‌ای که تا آخر عمر با من خواهد بود.

حال لازم است این پرسش مطرح گردد که چگونه است وقتی من و دوستانم به عنوان یک شهروند از مقام‌های مسؤول از جمله معاون و رئیس قوه قضائیه، وزیر اطلاعات سابق و دادستان کل کشور شکایت می‌کنیم، سال‌ها می‌گذرد و پرونده در دادگاه مطرح نمی‌شود، اما وقتی دستور بازداشت امثال من صادر می‌شود، طی یک‌روز در دورافتاده‌ترین نقاط کشور، دستگیری و بازداشت ما محقق می‌گردد؟! افزون بر این، با وجود سپری شدن حدود یک سال از شکل‌گیری پرونده و آخرین بازجویی‌ها، و نیز علی‌رغم گذشت هشت ماه از آخرین زمان بازپرسی در دادسرا، دادگاهی برگزار نمی‌شود تا متهم بدون اثبات جرم از محکمه صالحه، حتا چند ماه بیش از حداقل میزان مجازات قانونی، در زندان باشد.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

مگر نه این است که در اصل سی و دوم قانون اساسی تأکید شده است: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون، مجازات می‌شود.»

ریاست محترم دادگاه

مگر نه این است که در اصل سی و چهارم قانون اساسی تصریح شده است: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکسی می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»

حال چگونه است که من وقتی بابت جراحات و آسیب‌های وارده توسط آقای غلامحسین محسنی اژه‌ای – بر اساس مستندات پزشکی قانونی– به مراجع قضائی مراجعه می‌کنم (جراحات وارده بر اثر پرتاب قندان و گاز گرفتن!) با گذشت بیش از پنج سال از زمان شکایت و ارائه مدرک و تکمیل پرونده، دادگاهی برگزار نمی‌شود و متهم بازداشت نمی‌گردد، اما وقتی ایشان از من شکایت می‌کند، با چنین فضاحتی و اعمال شکنجه و ضرب و شتم، بنده را به عنوان یک زندان عقیدتی و وجدان دستگیر و به صورت نامحدود بازداشت و زندانی می‌کنند. آیا این نشانه سیاست یک بام و یک هوا در قوه قضائیه ایران نیست؟ آیا این شاخص رعایت عدل و قانون در دستگاه قضائی جمهوری اسلامی است؟

اعضای محترم هیأت منصفه، ریاست محترم دادگاه

بر اساس مندرجات صفحه ۱۷ پرونده در خصوص صورت‌جلسه تنظیمی به تاریخ ۸۸/٤/۱۲ (روز بازداشت) در دادسرای نور، مرجع قضائی چنین به من تفهیم اتهام کرده است:

(برابر گزارش ضابطین ـ اداره اطلاعات ـ و دستور دستگیری از شعبه سوم بازپرسی امنیت دادسرای انقلاب تهران) متهم به شرکت در آشوب و اغتشاش به قصد بر هم زدن امنیت و نظام، دفاعی دارید بیان کنید.

جواب: «قبول ندارم، در هیچ تظاهرات و تجمعی شرکت نکردم و نخواهم کرد. حتا در مواردی که احتمال برخورد بین مردم و ریاست‌جمهوری وجود داشته به دلیل مسؤولیت مستقیمی که از طرف ستاد آقای کروبی داشتم و غیرمستقیم که از طرف (میرحسین) موسوی داشتم، آنجا مصاحبه کردم در العالم (شبکه عربی صدا و سیما) و خواهش کردم که اعلام کنیم برنامه تجمع در میدان ولی عصر در تاریخ ۳۱ خرداد به هم خورده، و گفتم تجمع نکنید تا بین مردم برخورد ایجاد نشود.»

در صفحات ۱۱۵ الی ۱۲۰ پرونده که اختصاص به بازجویی از اینجانب در تاریخ‌های ۸۸/٤/۱۸ و ۸۸/٤/۲۰ (حدود یک هفته پس از دستگیری) دارد نیز در خصوص اتهام «تشویق مردم برای شرکت در اغتشاشات هر مطلبی که در نظر دارید و هرگونه که خودتان تمایل دارید پاسخ مکتوب ارائه نمایید»، چنین پاسخ داده شده است: «همان‌گونه که در برابر قاضی دادگاه نور نوشته و تأکید کردم: من، عیسی سحرخیز در هیچ اغتشاش و حتا اعتراض مسالمت‌آمیز مردم برای یک لحظه شرکت نکردم. دوم این که طی سال‌های گذشته موضع اصلاح‌طلبی من این بوده که حرکت مردم به سمت دموکراسی و بسط حقوق بشر، به سمت انقلاب و اغتشاش نرود. در این موارد اخیر که از ۲۲ خرداد ۸۸ نیز شروع شده است تمام تلاش من این بوده است که اگر اعتراضی برای استیفای حقوق از دست رفته (ملت) می‌شود در چارچوب گفتن شعارهای چون الله اکبر یا ایستادن در کنار خیابان‌ها با نماد سبز در سکوت یا از طریق روزه سکوت باشد و گل گذاردن در اسلحه افراد مسلح که به شیوه غیرانسانی با مردم برخورد می‌کردند؛ و خدا کند دیگر از این روش‌های خود دست بردارند.»

س: «آیا کودتا خواندن نتیجه انتخابات، دعوت از مردم به اعتراض به آن و ایجاد اغتشاش نیست؟»

ج: «کودتا یک ترم حقوقی و سیاسی است و بر اساس فرضیاتی قرار دارد و پیامدهای خواسته و ناخواسته در بر خواهد داشت. کودتا خواندن یا نوشتن من همانند بسیاری دیگر از بزرگان (چون سید محمد خاتمی) در هویت و ماهیت آن (انتخابات) تغییری ایجاد نمی‌کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی که من نیز افتخار آن را دارم که در انقلابی شرکت داشتم که برآمده از آن است، اصولی دارد که در آن به مردم حق اعتراض و تجمع و راهپیمایی اعطا شده است [اصل ۲۷ تأکید می‌کند: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.] و طبیعی است اعتراض و اغتشاش در مقوله متفاوت هستند. در عمل، کسانی در کشور اغتشاش می‌کنند یا زمینه آن را فراهم می‌سازند که جلوی حقوق اساسی (ملت) و حقوق شهروندی مردم را می‌گیرند و به آنان اجازه اعتراض قانونی نمی‌دهند؛ اگر بنا بر محاکمه باشد باید اینان را محاکمه و مجازات کرد.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه، حضار محترم

با توجه به موارد فوق، آیا نگاهداری غیرقانونی من در زندان‌ها و بازداشتگاه‌های مختلف پس از این اظهارات و دفاعیات مستدل و مشخص، نقض اصل سی و دوم قانون اساسی نیست. به فرض آن که ضابطان وزارت اطلاعات یا بازپرس شعبه سوم امنیت تهران به اشتباه و بر اساس تئوری توطئه تصور کرده باشند که من در اغتشاشات شرکت داشته و مردم را به اشتباه به شرکت در اغتشاش تشویق کرده‌ام، وقتی چنین دفاعیاتی را شنیدند، مدرکی به دست نیاوردند و امر به آنان محرز شد که اتهام وارده بی‌دلیل است و آن را حذف کردند، نباید موجبات آزادی‌ام را فراهم آورند و پرونده را مختومه اعلام کنند تا متخلف از قانون اساسی شناخته نشوند و مستوجب مجازات نباشند؟ آیا زندانی کردن بیش از یک سال من رعایت اصل سی و دوم قانون اساسی است؟ و اصولاً جرم من امنیتی است که حتا اجازه مرخصی به من نداده‌اند که دست‌کم بتوانم به وصیت مادرم در خصوص احداث درمانگاه خیریه برای برادر شهیدم، سعید سحرخیز اقدام کنم تا ده‌ها دختر شیرخوار یتیم طی یک سال گذشته از خدمات رایگان محروم نمانند. معلوم نیست چند نفر از آنان اگر به این خدمات و محلی برای نگهداری دسترسی داشتند جان خود را به جان‌آفرین تقدیم نمی‌کردند یا دچار صدمات و ضایعات ناخواسته نمی‌شدند....

در همین اصل از قانون اساسی (اصل ۳۲) تأکید شده است: «... که مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد.» با فرض عدم حذف اتهام اولیه، آیا ۳۸۰ روز بازداشت، در قوه قضائیه جمهوری اسلامی به معنای «اسرع وقت» و رعایت عدالت و قانون است؟ «متخلف از اجرای اصل سی و دوم» (مطابق تصریح این اصل) کیست؟ چه کسی، چه مقامی و چه نهادی بر اساس این اصل باید مجازات شود؟ آیا قوه‌ای که زیر نظر مستقیم مقام رهبری است و ریاست آن توسط آیت‌الله خامنه‌ای منصوب شده و می‌شود، تخلف کرده و یا رهبری جمهوری اسلامی نتوانسته است وظایف قانونی خود را که در بند دوم از اصل یک‌صد و دهم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفته، یعنی «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام»، به درستی و دقت انجام دهد؟

در این صورت، آیا ایشان مشمول اصل یک‌صد و یازدهم قانون اساسی شده است که تأکید دارد: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا... از مقام خود برکنار خواهد شد»؟

به هر حال باید مشخص شود که خطاب قانون‌گذار در خصوص مجازات متخلف از اصل سی و دوم کیست؟

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه محترم

اجازه دهید وارد اصل اتهام‌های وارده شوم؛ البته به‌جز اتهام «شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش» که بر اساس آن دستگیر شدم و در زمان بازجویی و بازپرسی آشکار گردید که اصولا چنین اتهامی صحت و موضوعیت ندارد. منظورم از «اصل اتهام‌های وارده»، دو اتهام: «توهین به مقام معظم رهبری» و «فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران» است.

من هرچه به موارد استناد شده در کیفرخواست و حتا پرونده مراجعه کردم، دلیل و مدرک مستقیمی دال بر «تبلیغ علیه نظام» مشاهده نکردم، و تمامی مستندات پرونده مربوط به اتهام «توهین به رهبری» بوده است. پرسش من این است که آیا صرف اتهام به رهبری می‌تواند مبنای اتهام دیگری با عنوان «تبلیغ علیه نظام» باشد؟ آیا این نوع برخورد به معنای صدور دو حکم متفاوت برای یک اتهام نیست؟

این سؤال نیز مطرح است که شاکی این پرونده، چه کسی و چه نهادی است؟ آیا شخص آقای سید علی خامنه‌ای به عنوان یک شخصیت حقیقی شاکی پرونده است؟ اگر چنین است، شکایت کی و در کجا ثبت شده است؟ آیا ایشان به عنوان یک شخصیت حقوقی در جایگاه رهبری جمهوری اسلامی، شاکی این پرونده است؟ و بالأخره، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در مواردی به عنوان شخصیت حقیقی و در مواردی در جایگاه شخصیت حقوقی، خود را در پرونده نشان می‌دهد، از این‌رو آیا من به عنوان متهم باید در هر دو جایگاه فوق‌الذکر از خود دفاع کنم؟

به هر حال، من و وکلای محترمم هرچه پرونده را ورق زدیم، نشانی و شکایتی از شاکی خصوصی ندیدیم. در این صورت، بخشی از اتهام‌ها که نیاز به شاکی خصوصی دارد، باید از پرونده‌ام حذف شود، چون به عقیده من، برخی از موارد مطرح شده در پرونده به عملکرد یک فرد مربوط است که وظایف قانونی خویش را به درستی ایفا نکرده یا در حق مردم ایران ظلم روا داشته است و اصول ۱۱۰ و ۱۱۱ قانون اساسی را زیر پا گذارده، از این‌رو وی مستلزم «برکناری» است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

پیش از ادامه دفاع، اجازه می‌خواهم از جایگاه یک مسلمان، نگاهی به شیوه زمامداری پیامبر اکرم(ص) و چگونگی حکمرانی امیر مؤمنان، امام علی(ع) بیاندازم تا منظورم هرچه بیش‌تر مشخص و تبیین شود.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

خود بر اساس احادیث و روایات مستند و موثق می‌دانید که در دوران نبوت حضرت محمد(ص) و زمامداری ایشان و حضرت‌امیر(ع)، مواردی از شکایات توسط آنها یا علیه آنان مطرح بوده است که عملکرد این بزرگان باید راهنمای عمل حکام مسلمان و شیوه و سرمشق زمامداران جمهوری اسلامی ایران باشد. اجازه دهید نمونه‌هایی را خدمت‌تان عرض کنم.

امام علی(ع) در نهج‌البلاغه (صفحات ۵۹۸ و ۵۹۹ *نهج‌البلاغه*، ترجمه فیض‌الاسلام) وقتی رفتار پیامبر(ص) را در تبیین ذوالشهادتین مورد اشاره قرار می‌دهد، می‌گوید: «ابوعماره خزیمه ابن ثابت الانصاری که پیغمبر اکرم گواهی او را به جای گواهی دو مرد قبول فرمود، هنگامی‌که آن حضرت اسبی از اعرابی خریداری نموده بود و اعرابی انکار می‌کرد حضرت فرمودند: ای خزیمه آیا گواهی می‌دهی؟ گفت: نه یا رسول الله، ولیکن دانستم که اسب را خریداری نموده‌ای. آیا تو را به آنچه از جانب خدا آورده‌ای تصدیق می‌نمایم و بر این معامله با اعرابی تصدیق نمی‌کنم؟ پس آن بزرگوار فرمود: گواهی تو چون گواهی دو مرد می‌باشد.»

حال ببینیم که او در جایگاه حاکم جامعه چگونه عمل می‌کند. مگر نه آن بود که این الگو و اسوه عدالت آنگاه که زره خویش نزد شهروندی غیرمسلمان (و به روایتی، یهودی) یافت شخصاً شکایت به محکمه‌ای برد که زیر لوای حاکمیت او بود. بعد هم شخصاً در دادگاه حاضر شد. وقتی قاضی از او شاهد طلب کرد، علی(ع) گفت که شاهدی برای معرفی به قاضی و محکمه ندارم. از این‌رو رئیس دادگاه حاکم، چون عدالت را مبنای عمل خود قرار داده بود به نفع امیرالمؤمنین رأی نداد و ادعای مالکیت صاحب زره و شهروند غیرمسلمان را پذیرفت.

همین علی(ع) آنگاه که قاضی منصوب وی خواست او را – در مقابل متهم- احترام کند، خطاب به قاضی چنین مضمونی را بیان داشت: «در محکمه عدالت، نباید بین متهم و مدعی فرق بگذاری و حتا باید نگاه خود را بین آنان به عدالت تقسیم کنی!»

حال باید دید که آیا ما پیرو علی(ع) هستیم و نظام قضائی ما به این رویه عمل می‌کند؟

شاید بگویید نمی‌شود و نمی‌توانیم! در این وضعیت و شرائط نیز امیرالمؤمنین می‌فرماید: «اعینونی بورع و سداد»؛ یعنی در این خصوص نیز باید جانب تقوا را رعایت کرد تا حق شهروندی ضایع نشود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه، حضار محترم

ملاحظه فرمایید پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) چگونه عمل می‌کرده‌اند و چطور بین خود و ملت فاصله‌ای نمی‌دیدند تا پیامد آن کشیدن «هاله قدسی» گرد زمامداران نباشد.

همه این روایت تاریخی و این واقعیت کتمان‌ناپذیر را می‌دانند که چون حضرت رسول(ص) به مقام رسالت رسیده بود، در رفتار و کردارش تغییری حاصل نشد و در شرائطی که به منبع وحی وصل بود خود را بالاتر از مردم، و به اصطلاح امروز تافته جدابافته نمی‌دانست؛ به این دلیل بود که وقتی پیامبر در مسجد می‌نشست، اگر غریبه‌ای وارد می‌شد نمی‌توانست تشخیص دهد که چه فردی رهبر جامعه و رسول خداست و چه کسی شهروند عادی و یکی از اعضای امت و ملت! آیا اکنون نیز وضع چنین است؟ یا نه، یکی در صدر مجلس می‌نشیند، نه آن هم چون عموم و هم‌سطح عموم، بلکه در جایگاهی بالاتر و در مقامی فراتر، حتا فراتر از قانون!

این کردار در حَضَر است، ببینیم در سفر چه اتفاقی می‌افتد و رفتار با ملت، آن زمان چگونه است.

اجازه دهید باز به مثالی تاریخی استناد کنم (به نقل از *نهج‌البلاغه* فیض‌الاسلام؛ صفحه ۱۱۰٤):

«هنگام رفتن به شام، کدخدایان و بزرگان انبار (شهری در عراق) به حضرت‌امام علی(ع) برخورده برای تعظیم و احترامش از اسب‌ها پیاده شده و در پیش رکابش دویدند. فرمود: این چه کاری بود که کردید؟ گفتند: این خوی ماست که سرداران و حکمرانان خود را به آن احترام می‌نماییم. پس آن بزرگوار در نکوهش فروتنی برای غیر خدا فرمود: سوگند به خدا حکمرانان شما در این کار سود نمی‌برند و شما خود را در دنیایتان به رنج و در آخرتتان با این کار به بدبختی گرفتار می‌سازید (چون فروتنی برای غیرخدا گناه و مستلزم عذاب است)؛ و چه بسیار زیان دارد رنجی (فروتنی برای غیرخدا) که در پی آن کیفر باشد، و چه بسیار سود دارد آسودگی (رنج نبردن برای خوش‌آمد مخلوق) که همراه آن ایمنی از آتش (دوزخ) باشد.»

به رفتار و کردار دیگری از این حاکم حقیقی و الگوی جامعه اسلامی اشاره می‌کنم (به نقل از صفحات ۱۲۳۹ و ۱۲٤۰ *نهج‌البلاغه* فیض‌الاسلام):

«روایت شده است که امام علی(ع) چون از جنگ صفین برگشت و به کوفه آمد به شبامیین(قبیله‌ای از عرب) گذشت. گریه زنان را بر کشته‌شدگان صفین شنید و حرب ابن شرجبیل شبامی که از بزرگان قبیله خود بود نزد حضرت آمد. حرب خواست پیاده در رکاب آن حضرت که سوار بود برود. امام علی(ع) (در زیان جاه‌طلبی) به او فرمود: برگرد که پیاده آمدن چون تویی با مانند من برای حکمران بلا و گرفتاری است (چون غرور و سرافرازی آرد که مستلزم عذاب و کیفر الاهی گردد) و برای مؤمن ذلت و خواری است (که پیاده در رکاب سواری رود، و هرچه موجب گرفتاری و خواری باشد ترک آن واجب است).»

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

حال که بحث به اینجا کشید شاید بد نباشد که در موضوع رعایت حقوق شهروندی و عدالت ببینیم خدا، قرآن، پیامبر و علی(ع) چه حقی برای مخالفان سیاسی در نظر گرفته و در مقام عمل، رفتار و کردار پیامبر اسلام و امیر مؤمنان چگونه بوده است.

در سوره مائده، آیه ۸ می‌خوانیم:

«یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُواْ کونُواْ قَوَّامِینَ لِلّهِ شُهَدَاء بِالْقِسْطِ وَلاَیجْرِمَنَّکمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی أَلاَّ تَعْدِلُواْ إعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

آنجا که خداوند رعایت عدالت را نسبت به دشمنان نیز توجیه می‌کند، مسلماً در حق شهروندان مسلمان (منتقدان سیاسی) رعایت عدالت به طریق اولی از امور واجب و لازم است. به این علت است که در سوره نساء، آیه ۱۴۸ نیز می‌فرماید:

«لاَیحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعًا عَلِیمًا»

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست.»

همه حتماً داستان آن مخالف رسول اکرم را به کرات و به روایت‌های مخالف شنیده‌اید؛ فردی هر روز بر سر حضرت محمد(ص) خاکستر می‌ریخت. روزی پیامبر از آن محل و در برابر آن خانه می‌گذشت، مشاهده فرمود که از آن رفتار و کردار خبری نیست و خاکستری برسر مبارکش ریخته نشد. چون پرس‌وجو کرد دریافت که صاحب خانه بیمار است و در منزل افتاده است. ایشان در رفتاری شگفت‌انگیز نه تنها با این مخالف خدا و پیامبر برحقش برخورد نکرد و دستور به برخورد ندارد، بلکه به عیادت او رفت.

در نهج‌البلاغه ماجرای جالبی از نحوه برخورد امام علی(ع) با مخالفان سیاسی‌اش (یعنی خوارج) وجود دارد؛ گروهی که حتا در مقطعی دست به شمشیر بردند و دست به قیام مسلحانه زدند اما تا زمانی که آنان جنگ را شروع کردند، امیرالمؤمنین با ایشان کاری نداشت و حتا سهم‌شان را از بیت‌المال قطع نکرد.

روایت شده است (صفحه ۱۲۸۳ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام) که امام علی(ع) در بین اصحاب خود نشسته بود؛ زنی باجمال و نیک‌رو بر ایشان بگذشت. اصحاب چشم‌ها بر او انداختند. آن حضرت فرمود: دیده‌های این نرها (مانند شتر مست) بر هوا افکنده است، و این‌گونه نگاه کردن سبب هیجان و انگیخته شده شهوات و خوشی است در ایشان. پس هرگاه یکی از شما به زنی که او را خوش آید نگاه کند باید با اهل خود همبستر شود که او زنی مانند زن است (همه زن‌ها در لذت و خوشی رساندن یکسانند). پس مردی از خوارج گفت: خداوند او را کافر بکشد، چه او را فقیه و دانشمند گردانیده؟! اصحاب برجستند که او را بکشند. امام علیه‌السلام فرمود: مهلتش دهید (واگذارید)؛ به جای دشنام باید دشنامش داد، یا از گناهش گذشت (نه آنکه او را بکشید).

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

آنچه بیان شد شمه‌ای از رفتار و کردار حکومت اسلامی در برابر مخالفان غیرمسلح است، یعنی کسانی که بر اساس الگوی اسلامی و قرآنی عمل می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه دینی و شرعی و حق قانونی خویش در برابر حاکم می‌دانند؛ چه حرف و نقدشان حق باشد و چه ناحق، اما از نگاه و قضاوت آنان از روی حسن نیت و در جهت اصلاح امور جامعه و بهبود وضع زندگی مسلمانان انجام شده و در مرحله‌ای امری واجب با هدف «نصیحة الملوک» بوده است.

قابل توجه است که خداوند متعال خود در قرآن مجید می‌فرماید: اگر شرائط بازگشت و جامعه به سمتی رفت که ظلم حاکم شد و گوش شنوایی برای رفع ظلم نبود، امر به معروف ونهی از منکر حتا تا جایگاه «بدزبانی و بلند کردن صدا» جایز است؛ چنان‌که در سوره نساء آیه ۱۴۸ آمده است: «خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد.» این ظلم می‌تواند در حق یک شهروند روا شده باشد یا در حق گروهی از شهروندان و یا حتا در حق تمام مردم یک جامعه.

در کیفرخواست صادره علیه اینجانب در بخشی که مربوط به تبلیغ علیه نظام است، بخشی نیز از سیاه‌نمایی سخن به میان آمده است. من هم در بازجویی و هم در دادسرا در زمان بازپرسی وقتی بازجو و بازپرس این بحث را مطرح کردند گفتم که سیاه‌نمایی وقتی صورت می‌گیرد که سیاه‌کاری در جامعه انجام شده باشد. روزنامه‌نگار در واقع همچون آیینه در جامعه عمل می‌کند و آنچه را که اتفاق می‌افتد، بازمی‌گرداند. از همین رو شاعر می‌گوید:

«آیینه گر نقش تو بنمود راست
خود شکن، آیینه شکستن خطاست»

این‌چنین، اگر در جامعه‌ای ظلمی محقق می‌شود و حاکمی در جایگاه ظالم می‌نشیند، نه تنها امر به معروف و نهی از منکر از اوجب واجبات می‌گردد، بلکه حاکم خواسته و ناخواسته مقبولیت خود را از دست می‌دهد و چه بخواهد و چه نخواهد از مقام خود خلع می‌شود. حال اگر حاکم تقوا را ببوسد و کنار بگذارد و عدالت را از دست بدهد، نه تنها جایی در دل ملت ندارد، بلکه پیروی از او نادرست و به اصطلاح، امامتش ساقط است.

به این دلیل است که در سوره مائده، آیه ۸، خداوند متعال می‌فرماید: «دشمنی با قومی شما را وانداردکه از مسیر عدالت خارج شوید.» و بعد در مقام نتیجه تأکید می‌کند: «عدالت بورزید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است.» دو صفتی که لازم و ملزوم یکدیگر هستند و امری واجب هم برای حاکم اسلامی و هم برای جامعه اسلامی. و این‌گونه، در اسلام «عدالت»، محور حرکت جمعی قرار می‌گیرد و در یک جمع کوچک و یک رفتار جمعی (چون نماز جماعت) یک اصل اصولی می‌شود. و بر مبنای این اصل است که یکی از شروط امامت جمعه و جماعت، رعایت «عدالت» است و فرد غیرعادل نمی‌تواند هدایت یک جمع کوچک را حتا در نماز یومیه، برای مدتی کوتاه به عهده گیرد.

اهمیت «عدالت» تا آن‌جاست که شیعیان آن را هم‌تراز «امامت» قرار می‌دهند و به سه اصل «توحید» و «نبوت» و «معاد» می‌افزایند تا دین‌شان تکمیل شود؛ و معیار قضاوت و عدالت را نیز فرد و صرفا شناخت فرد مسلمان و شیعه قرار می‌دهند. به این دلیل است که مرحوم مرتضی مطهری شرط درک عدالت را «آگاهی فرد» می‌داند، و معتقد است: «در اسلام تنها موردی که قضاوت را صرفا در اختیار فرد قرار می‌دهد، قضاوت در خصوص عدالت امام جمعه یا مجتهد است.»

همین حساسیت است که شرط فقاهت را نیز بر عدالت بنا می‌نهد و به تبع آن یکی از شروط مهم حاکم و رهبر اسلامی را نیز رعایت «عدالت» می‌داند. از این زاویه است که تدوین‌کنندگان و نگارندگان قانون اساسی در اصول مربوط به بحث «رهبر» و «شورای رهبری» و ویژگی‌های رهبری در جمهوری اسلامی، تأکید و توجهی ویژه بر مفهوم عدالت داشتند. چنان‌که در اصل پنجم قانون اساسی تصریح شده است: «ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوا... است.» و در بند دوم اصل ۱۰۹ «عدالت و تقوا» لازمه رهبری امت اسلام و از «شرائط و صفات رهبر» معرفی شده است. تدوین‌کنندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی، از جمله شرائط برکناری رهبر را فقدان «عدالت و تقوا» یا عدم وجود آن در آغاز و ابتدای امر رهبری معرفی می‌کردند، چرا که نیک می‌دانستند نبود این دو عنصر و مفهوم و پایه اساسی، نظم جامعه را بر هم می‌ریزد و حکومت را به قهقرا سوق می‌دهد و به سمت نابودی می‌کشاند.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

آیا این قابل قبول است که در جامعه اسلامی – که این همه بر لزوم رعایت «عدالت و تقوا» در آن تأکید شده است – نه تنها «بی‌عدالتی» صورت گیرد، بلکه ظلم و ظالم، و ستم و ستمکار مورد ستایش و تمجید قرار گیرند؟ مسلما نه. خود بهتر می‌دانید فاصله میان بی‌عدالتی و ظلم، و داد و بیداد، زمین تا آسمان است و اگر ظالم، حاکم شود، جامعه چون بنایی موریانه‌خورده خواهد بود که از درون می‌پوسد و نابود می‌شود و خواه و ناخواه روزی فرو می‌ریزد. به این دلیل است که پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «المُلک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»؛ مُلک و مملکت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نمی‌ماند و فرو می‌ریزد.

من در این دادگاه محترم در مقام آن نیستم که بگویم چه ظلم‌هایی بر این جامعه می‌رود و یا چه ستم‌هایی در حال وقوع و انجام است؛ و به ویژه از تبیین جفا و ظلم و ستمی که در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری دهم و حوادث پس از ۲۲ خرداد ۸۹ در حق مردم مسلمان ایران اعمال شد – به دلیل حبس یک‌ساله‌ام – قاصرم. اما مسلماً در این مقام هستم که بگویم چه ظلمی بر من روا شده و شاهد چه ظلم‌هایی در حق هم‌بندی‌ها و هم‌سلولی‌های خود بوده‌ام؛ ظلم و ستمی‌که کم‌ترین آن، ضرب و شتم و شکنجه روحی و جسمی زندانیان و خانواده آنان است.

ریاست محترم دادگاه

اگر اجازه فرمایید می‌توانم لیست بلند و بالایی را از این مظلومان و ستم‌کشیدگان ارائه نمایم تا به عنوان شاهد در این مکان حضور یابند و خود گوشه‌هایی از آنچه را که در این یک سال بر آنها رفته است بیان کنند. برخی از این افراد اکنون در میان ما هستند و می‌توانند از روی صندلی‌های خود در میان حضار به پا خیزند و با اجازه قاضی محترم به جایگاه شهود یا مکانی که من ایستاده‌ام بیایند و بگویند چه دیده‌اند و چه شنیده‌اند و یا آقایان به اصطلاح سربازان گمنام امام زمان، و کارشناسان و بازجویان پرونده، چه بلایی سرشان آورده‌اند و در آخرین مورد، برای پنهان ماندن جنایات، اجازه خروج از زندان هم به آنان ندادند. خود من نیز تا جایی که وقت دادگاه اجازه دهد می‌توانم به بیان گوشه‌هایی دیگر بپردازم.

اجازه دهید که در این مجال، مختصری از این دست موارد را خود بازگو کنم.

چنان که گفتم، من را در بامداد روز جمعه ۸۸/٤/۱۲، در شرائطی که در ویلای دوستم در دهکده‌ای نزدیک شهرستان نور اقامت داشتم، دستگیر کردند. این دستگیری در شرائطی بود که سرنشینان سه چهار خودرو وزارت اطلاعات و دادستانی – جز یک یا دو نفر ایشان – بر سر من ریختند و از هر سو با مشت و لگد به جانم افتادند. دو نفر از پشت، دست‌هایم را گرفته بودند و سه چهار نفر «چشمان خود را بسته و خدا را فراموش کرده» از هر سو با ضربات مرگبار مرا مورد عنایت خاص قرار دادند. چنان ضرباتی به پیکرم فرود می‌آوردند که در اثر آن جای‌جای بدنم آماس کرده و کبود شد. چنان که قبلا اشاره شد، تاندون‌های شانه چپم دچار آسیب جدی شد، دنده‌ام شکست، و قفسه سینه‌ام از محل اتصال غضروف‌ها از هم گسست و به دلیل عدم رسیدگی و درمان لازم، به گونه‌ای در مکانی نامتناسب جوش خورد که پس از گذشت یک سال، هنوز نه تنها درد آن پایان نیافته، بلکه به علت برآمدگی استخوان دنده، خواب راحت را از من گرفته است؛ شبی نیست که چندین بار در هنگام غلتیدن از این سو به آن سو، از شدت درد از خواب بیدار نشوم و رنج و شکنجه‌ای مادام‌العمر را حس نکنم.

از بیان جزییات انتقال بنده به تهران، و حضورم در بیمارستان در شرائط اضطراری و اورژانس می‌گذرم؛ چنان‌که از توضیح ممانعت آقایان در صدور مجوز برای دیدار با پزشک قانونی و دسترسی من آسیب‌دیده به پزشک معالج متخصص، پرهیز می‌نمایم. تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که تا سه هفته هیچ‌کس از وضع من خبردار نبود و اجازه نمی‌دادند که حتا به خانواده‌ام اطلاع دهم که کجا هستم و چه وضعی دارم. ایامی که تمامی اوقات آن در سلول انفرادی (سلول ۳۱) بازداشتگاه ۲۰۹ اوین در اتاقی ۲×۳، بدون هواکش و تهویه، و آن هم در گرمای ماه‌های تیر و مرداد بدون دسترسی به آب سرد – حتا بعد با زبان روزه – گذشت. همسرم می‌تواند شهادت دهد که وقتی بعد از چند ماه به من اجازه ملاقات داده شد، هنگامی‌که درخواست کردم اجازه دهند یک بطری کوچک آب سرد برایم بیاورند، اجازه ندادند و از این هم دریغ کردند و گفتند ممنوع است. برخوردی که نه تنها دختر و همسرم را به یاد تشنه‌لبی سرور شهیدان، امام حسین(ع) انداخت و آنان را واداشت شب ملاقات، تا صبح گریه کنند، بلکه هر آن‌کس از اقوام و بستگان و دوستان نیز وقتی این ماجرا و این حد از سخت‌گیری و إعمال فشار را شنیدند، همراه با گریه و اظهار همدردی، بارها بر یزید و یزیدیان لعنت فرستاد و یاد این کلام امام افتادند که «کل یوم عاشورا و کل أرض کربلا».

اجازه دهید همین‌جا به اتفاقی که چند روز پیش از دستگیری من رخ داد، اشاره کنم؛ از روزی بگویم که چند مرد غریبه، در نبود همسرم، و وقتی دختر جوان و ۱۸، ۱۹ ساله‌ام در خانه تنها بود، به اجبار و تهدید وارد خانه شدند و او را چنان ترساندند که مدتی در بستر بیماری افتاد.

آیا این اقدامات و برخوردها، «سیاه‌کاری» نیست؟ آیا این رفتارها به معنای نقض حقوق بشر و عدم رعایت قانون اساسی و زیر پا گذاردن حقوق شهروندی یک ایرانی، یک انسان نیست؟

طرفه آنکه کسی که تنها به شرح ماوقع و بیان مظالم پرداخته، به «سیاه‌نمایی» متهم می‌شود و به اتهام دروغ‌پردازی و تبلیغ علیه نظام و توهین به رهبری، تحت فشار و بازداشت و محاکمه قرار می‌گیرد!

آن چند هفته سلول انفرادی، همراه با درد و رنج ناشی از شکستگی استخوان سینه و محل‌های آماس‌کرده و سیاه‌شده جای‌جای بدن، و بازجویی‌های غیرقانونی با چشم بسته، و طرح تهمت‌ها و اتهام‌های غیرواقعی و تلاش برای اقرار من به جرم‌های مرتکب‌نشده، ادامه داشت تا آنکه حال نامساعد من منجر به سرنگونی و غش کردنم در سلول انفرادی شد. برای جلوگیری از بروز خطر احتمالی و تکرار ماجرا، جوانکی افغانی و سنی‌مذهب را به سلول من فرستادند تا مرا از به اصطلاح تنهایی در آورند. چنین بود که فضای ٦ متر مربعی سلول به ناگاه نصف شد و فرصت خواب و خوراک با ورود فردی معتاد از من سلب گردید. هم‌سلولی‌ای که از یک‌سو به دلیل اعتیاد شب‌ها نمی‌توانست بخوابد و از سویی به دلیل درد ناشی از شکنجه و ضربات وارده در زمان دستگیری امکان استراحت و خواب نداشت....

«محسن. م» از سیزده سالگی در ایران زیسته و در بخش ساختمانی به عملگی و دیگر کارهای مشابه پرداخته است. کاری که پدر و برادران دیگرش از پیش از انقلاب به آن مشغول بودند و خودش نیز در زمان دستگیری، ده سالی می‌شد که زن و دو فرزندش را در افغانستان رها کرده و با اجازه کار رسمی به این شغل سخت و طاقت‌فرسا اشتغال داشت. او را در زیر «پل چوبی» در شرائطی دستگیر کرده بودند که همراه با یک باند از اهالی لرستان به علت بیکاری ناشی از رکود بخش ساختمان متأثر از سیاست‌های اقتصادی نادرست دولت احمدی‌نژاد، برای تامین معاش، به خرده‌فروشی تریاک مشغول بوده است. مکانی که در آن روزها محل تظاهرات خیابانی نیز بوده است. دستگیری همان و شکنجه و ضرب و جرح و فحش‌های ناموسی همان. وارد کردن ضربات مرگبار با پاشنه تپانچه از محل دستگیری تا زندان اوین – به گونه‌ای که محل اصابت آن خون‌آلود و سیاه شده بود – یکی از بدرفتاری‌های صورت گرفته با او بود. درد حاصله از این ضرب و شتم‌ها و خشونت‌ها، به گونه‌ای بود که محسن، درد

اعتیاد را فراموش کرده بود. جزییات این مسأله را بعدتر، وقتی نمایندگانی از سه قوه به زندان اوین آمدند بیان کردم و بخش‌هایی از این روایت تلخ، حتا در در گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس موجود است.

هم‌سلولی بعدی من، باز هم یک قاچاقچی مواد مخدر بود. اتهام او نقل و انتقال ۲۵۰ کیلو تریاک و ۳۷ کیلو مرفین اعلام شده است. وقتی به مسؤولان زندان اعتراض کردم که چرا هم‌سلولی‌ها و هم‌نشینان مرا از میان افراد قاچاقچی برمی‌گزینید، و این مسأله موجب اذیت و آزار من می‌شود، پاسخ شنیدم که «زندانی، زندانی است و برای ما فرق نمی‌کند و باید این شرائط را تحمل کنی!» سیاستی که بی‌شک واجد نقشه و برنامه‌ای بوده وگرنه آن همه زندانی سیاسی در بازداشتگاه‌های اوین بودند و ضرورتی نداشت که مرا با افراد قاچاقچی هم‌سلول کنند.

هم‌سلولی بعد، باز هم یک قاچاقچی بود، و این بار قاچاقچی تلفن همراه؛ فردی که بعد از ده سال اشتغال به این شغل با تصمیم‌های غیرکارشناسی دولت احمدی‌نژاد و برنامه‌ای غلط و غیرعملی برای تولید تلفن همراه در داخل کشور، از یک فروشنده به قاچاقچی تبدیل شده بود! او هم در جریان دستگیری مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته بود که یکی از پیامدهای این برخوردهای خشن، خونریزی کلیه‌اش بود.

«علی. ب» را در انباری که محل تحویل تلفن‌های همراه بود دستگیر کرده و در همان‌جا مورد شکنجه و ضرب و جرح قرار داده بودند؛ از جمله آنکه وی را از محل باسن در داخل لاستیک‌های کامیون انداخته و با مشت و لگد بر صورتش کوبیده و چنان تحت فشارش قرار داده بودند که کلیه‌هایش صدمه دیده بود. علی می‌گفت که مدت‌ها ادرارش خون‌آلود بوده و کلیه‌هایش چرک کرده است. این موارد را با ذکر مشخصات به اعضای اعزامی سران سه قوه گفته‌ام و در صورت نیاز می‌توان به مدارک و اسناد مورد نظر مراجعه کرد.

اندکی بعد وقتی از سلول بزرگ ۳×٤ به مکانی با همین ابعاد به کنار سه نفر دیگر انتقال یافتم (سلول‌های ٤٤ و ٥٤) با موارد تلخ دیگری مواجه شدم؛ نگهداری سه هفته‌ای ۷ نفر (و از جمله یک تبعه کویت) در یک سلول انفرادی ۲×۳ یکی از وجوه و سختی‌های این شرائط بود؛ چنان که به دلیل کمی جا امکان خوابیدن، استراحت و دراز کشیدن وجود نداشت و افراد مجبور بودند به صورت نوبتی (سه نفر در روز و چهار نفر در شب) و به شکل کتابی بخوابند. وضعیت غذا و بهداشت و نظافت و... هم که جای خود دارد و نیازی به توضیح نیست. این بازداشت‌شدگان و متهمان نیز هرکدام از موارد خاص شکنجه روحی و جسمی خود می‌گفتند که فعلا از بیان آن می‌گذرم؛ که اگر قصد بر گفتن این ظلم و ستم‌ها و نقض حقوق بشر باشد، مثنوی چهل من کاغذ خواهد شد. ترجیح می‌دهم که این افراد به عنوان شاهد به دادگاه دعوت شوند و خود گوشه‌هایی از آنچه را در حکومت عدل علی(ع) در زمان بازداشت و زندان بر آنها رفته است، بیان دارند.

شاید بیان یک مورد خانوادگی و چند اسم در اینجا کفایت کند. از جمله زیست مشترک با قاچاقچیان، یا درست‌تر بگویم متهمان به قاچاق، که لطف زندانبانان به ویژه بازجویان نصیب من کرد، هم‌سلول شدن با «جلیل. الف» بود. او نیز اعتیاد داشت و ظاهرا به طمع دریافت مقداری مواد خاص (شیره ناب) بسته‌ای امانتی را پذیرفته که در آن سلاح‌های مرگبار وجود داشته است. سلاح‌هایی که نمونه‌های آن را بعدتر تلویزیون به عنوان اسلحه‌های مورد استفاده دستگیرشدگان حوادث پس ازانتخابات، به نمایش گذارد.

جلیل را در روستایی نزدیک کرمانشاه، در سحرگاه بعد از شب عروسی برادرش، همراه با پدر و دو برادرش دستگیر کرده بودند. یکی از برادرانش سپاهی بود و از جمله افرادی که برای آموزش شیوه‌های سرکوب مردم، از جمله معترضان به نتیجه انتخابات، ماه‌ها قبل از ۲۲ خرداد به روسیه اعزام شده بود تا روش‌های مبارزه با مخالفان و معترضان را بیاموزد و کاربرد سلاح‌های کاری غیرکشنده! را فراگیرد. او را که جمال (یا جلال) نام داشت و داماد آن مهمانی بوده در زمان بازداشت و بازجویی کتک زدند تا به جرم خود اعتراف کند. وی که به پست و مقام خود غره بوده و انتظار اعمال شکنجه و خوردن کتک را از بازجو نداشته، دست به عمل تلافی‌جویانه و واکنشی زده و با مشت به صورت طرف مقابل کوبیده است. بازجو که بیم شکایت او را داشته بعد، دستمال خونی خود را به همراه میزی که در اثر ضربه یک نیروی نظامی رزمی خم شده و دیواری را که صدمه دیده، به برادر او (متهم ردیف اول پرونده) نشان داده بود تا بگوید پیامد شکایت احتمالی چه خواهد بود. این در شرائطی بوده که جلیل را روزها از یک پا آویزان کرده و جهت اعتراف گرفتن با شلاق خاص زده بودند تا اعتراف کند سلاح‌ها را از چه کسی گرفته و پدر و برادرانش شریک جرم او هستند! او نیز درد ترک اعتیاد را در سایه درد ضربات وارده در زمان بازجویی فراموش کرده و به شیوه‌ای غیردردناک مصرف تریاک و شیره را در زندان کنار گذارده است.

با کمال تأسف، سه دهه پس از پیروزی انقلاب و در ابتدای هزاره سوم میلادی، هنوز صاحبان قدرت در این دیار به معتاد به چشم یک «معلول» و «بیمار» نگاه نمی‌کنند، و حاکمان به نقش ساختارهای اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و حتا سیاسی در گسترش اعتیاد در کشور و افزایش شمار قربانیان این پدیده شوم نمی‌پردازند. و نیز کسی به «خلوت» و «اندرونی» صاحبان قدرت سرک نمی‌کشد – و نمی‌تواند سرک کشد– که «چون به خلوت می‌روند»، چه می‌کنند؟!...

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اگر اجازه دهید لیست بلند و بالایی از افرادی را که من از إعمال شکنجه و ضرب و شتم در زمان دستگیری، بازجویی و.... آنها طی یک سال گذشته آگاه هستم جهت حضار به عنوان شاهد ارائه دهم. حتا می‌توانم در اعلام علنی از این افراد بخواهم که با دلیل و مدرک در جلسه آینده حضور یابند و در جایگاه شاهد قرار گیرند تا وقتی صحبت از مصادیق موارد اشاره به عنوان اتهام من به ویژه در خصوص مقالاتی چون «سرباز وطن»، «جنایتکار جنگی»، «خون بر شمشیر پیروز است»، «معیار و محک جنایت»، «در مدح ائتلاف یا اختلاف»، و... به میان می‌آید، آنها بگویند که چه بر سرشان آمده و آنچه در این یک سال اتفاق افتاده است فراتر از آن چیزی است که مردم در خصوص زندان کهریزک و.... شنیده و خوانده‌اند. در این دادگاه نیز شهودی را می‌توان یافت؛ افرادی چون داوود سلیمانی، مهدی محمودیان، مسعود باستانی، احمد زیدآبادی، حشمت‌الله طبرزدی، و.... که مدتی با بنده بودند و اکنون دوران زندان‌شان را می‌گذرانند و می‌توان ایشان را از زندان رجایی‌شهر به دادگاه خواند تا خود شهادت دهند که چه بر آنها گذشته است.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

اصرار من در خصوص احضار شاهدان فوق‌الذکر برای این است که بگویم و اثبات کنم که پس از انتخابات هم شکنجه صورت گرفته و هم جنایت، پس هم شکنجه‌گر داریم و هم جنایتکار. آنچه که در خصوص زندان کهریزک مطرح شد و احکامی که اخیرا در مورد ۱۲ نفر صادر شد، چه بسا اگر کار مشابهی در اوین صورت می‌گرفت حدی فراتر و احکامی سنگین‌تر در برداشت.

همان‌گونه که در مقاله‌ای به این نکته اشاره کرده‌ام و در جای خود به آن خواهم پرداخت. آنچه گفته و نوشته شده است تنها گوشه‌ای از ماجراست و اگر قرار بر محاکمه و مجازات باشد، آن من نیستم که مستحق مجازاتم، بلکه دیگران هستند که مجازات قانونی باید در حق‌شان إعمال شود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه

به نظر من یکی از علل مهم این مسائل و مشکلات و نارسایی‌ها، نبود مطبوعات آزاد و روزنامه‌نگاران مستقل در کشور است. به بیان دیگر، تعطیل شدن باب امر به معروف و نهی از منکر و نیز برخورد نامناسب حاکمان و حکومت با منتقدان و آمران به معروف و ناهیان از منکر، به ویژه کسانی که به نقد ولایت فقیه و شخص آیت‌الله خامنه‌ای و جریان تحت رهبری ایشان می‌پردازند. منتقدان و روزنامه‌نگاران مستقلی که به عنوان متهم، بازداشت و زندانی می‌شوند و تحت شکنجه قرار می‌گیرند و خود و خانواده‌هایشان از بدیهی‌ترین حقوق انسانی و قانونی محروم می‌گردند. بی‌شک اگر باب نقد و انتقاد مسدود و بسته نمی‌شد، اگر روزنامه‌نگاران با سرکوب و بازداشت مواجه نمی‌شدند، اگر مطبوعات و رسانه‌های آزاد و مستقل را توقیف و تعطیل نمی‌کردند، و اگر جلوی فعالیت مخالفان قانونی را سد نمی‌کردند و آنان را با هزاران انگ و اتهام زندانی یا منزوی و خانه‌نشین نمی‌کردند، چرخ امور جامعه به گونه‌ای دیگر می‌چرخید.

تمام این کاستی‌ها و مشکلات، ناشی از این است که مبنای حکومت پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) که در آن مخالفان سیاسی آزادی کامل داشته‌اند – تا زمانی‌که دست به اسلحه نمی‌بردند – کنار گذاشته شده و شیوه‌های مورد استفاده بنی‌امیه و حاکمان اموی، خواسته یا ناخواسته برگزیده شده است. قابل توجه آنکه کسانی که می‌خواهند از کژی‌ها جلوگیری کنند و الگوها و شیوه‌های حکومت علوی را معرفی و تبلیغ و متحقق کنند، ضد نظام معرفی می‌کنند، دستگیر کرده، دستبد زده و به پشت دیوارهای بلند و میله‌های زندان و کنج سلول‌های انفرادی فرستاده می‌شوند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه می‌خواهم بار دیگر به ذکر نکاتی از نهج‌البلاغه بازگردم و گوشه‌ای از شیوه عملی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) را در حکمرانی، و هشدارهایی که داده‌اند و توجه‌هایی که مطرح کرده‌اند، بیان نمایم.

همه می‌دانیم که حضرت محمد(ص) می‌فرماید که اسلام آمده است که فرد مسلمان به شیوه‌ای تربیت شود که در برابر حاکمان و صاحبان قدرت، موجودی الکن و زبون نباشد. دست‌کم، اسلام و شیوه مسلمانی که نسل ما، پیش از انقلاب آموخت چنین مضمون و محتوایی داشته و بر این‌گونه

بوده است. چنان‌که در گزارش‌های موثق آمده است، یکی از خلفا از مردم می‌خواهد که اگر به راه خطا رفت او را زنهار دهند و به راه راست هدایت کنند؛ و یکی از اعراب در برابرش – بی‌پروا– می‌گوید: «اگر به راه کژ روی با همین شمشیر راستت می‌کنم.»

از همین زاویه است که در نهج‌البلاغه نیز امیرالمؤمنین به کرات توصیه به رعایت امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و شیوه‌ها و مراتب آن را مورد توجه قرار می‌دهد. ایشان از جمله می‌فرماید (صفحه ١٢٦٤ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام): «همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر آب دهان انداختن در دریای پهناور (چون قوام اسلام به امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد)؛ و امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی‌کند و روزی را گم نمی‌گرداند؛ و نیکوترین امر به معروف و نهی از منکر، گفتن یک سخن حق و درست است نزد پادشاه ستمگر (که آن سخن او را از ستمی دور کند یا به خیر و نیکی وا دارد).»

از شرائط تعطیل شدن یا وارونه شدن نقد و انتقاد از حکومت و حاکم، به ویژه عدم رعایت «کلمه عدل عند امام جائر»، نگفتن سخن حق و درست نزد پادشاه ستمگر است که بنیان جامعه فرو می‌ریزد. این‌چنین، وضعی پیش می‌آید که امام علی(ع) به آن اشاره دارد (صفحه ١١٣٢ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام): «روزگاری برای مردم خواهد آمد که در آن مقرب نیست، مگر سخن‌چین نزد پادشاه؛ وزیر خوانده نشود، مگر بدکار دروغگو؛ و ناتوان نشمارند مگر شخص باانصاف و درستکار را. در آن زمان صدقه و انفاق در راه خدا را غرامت و تاوان (مالی که با اکراه می‌دهند) می‌شمارند، و صله رحم و آمد و شد با خویشان را منت می‌نهند، و بندگی خدا را سبب فزونی بر مردم دانند! پس در آن هنگام پادشاه (در فرمان‌فرمایی) به مشورت و کنکاش با کنیزان (زن‌های بی‌سرو پا) و حکمرانی کودکان (جوانان شهوتران بی‌تجربه) و اندیشه خواجه‌سراها (مردهای نالایق و پست) مشغول می‌باشد.»

ریاست محترم دادگاه

اجازه دهید در پایان این بخش در برابر مواردی که نشانه‌ها، علایم و الگوهای حکومت عدل علی و برخورد با منتقدان و مخالفان سیاسی بیان شد، باز از نهج‌البلاغه نمونه‌ای را در خصوص حکومت غیرعادلانه که برخوردی ناصواب با منتقدان و مخالفان سیاسی دارد بیان کنم. شاید مبنایی برای مقایسه و سنجش باشد. از جمله شیوه‌ای که در مورد من استفاده شد و وسیله‌ای که به کار رفت، می‌توان «سمند» را با «جمل» قیاس کرد و «جهاز شتر» را با «صندلی‌های ماشین‌های امروز» در زمان نقل و انتقال!

در نهج‌البلاغه در خصوص رفتار عثمان با ابوذر غفاری چنین آمده است (صفحات ٤٠٣ الی ٤٠٦، *نهج‌البلاغه* فیض‌الاسلام):

«چون ابوذر به دلیل سخنانش و امر به معروف و نهی از منکر عثمان در مدینه مورد خشم عثمان واقع شد، او را به شام تبعید نمود. ابوذر در آنجا هم رفتارهای زشت او را به مردم اظهار داشته و او را چنان‌که بود می‌شناسانده. معاویه که از طرف عثمان والی شام بود رفتار ابوذر را به او خبر فرستاد. عثمان نوشت، به رسیدن نامه من او را بر شتر برهنه‌ای سوار کرده به مدینه بازفرست. معاویه او را بر شتر بی‌جهازی سوار کرده روانه نمود و تا به مدینه برسد، پوست و گوشت ران‌های او ساییده شد... چون چشم عثمان به او افتاد گفت: ای جندب، خدا تو را به نعمت خود شاد مگرداند. ابوذر گفت: اسم مرا نمی‌دانی، من جندب نام داشتم ولی پیغمبر اکرم مرا عبدالله نامید و آن را اختیار نمودم. عثمان آنچه از او درباره خود شنیده بود اظهار داشت. ابوذر آنچه نگفته گفت من نگفته‌ام، ولیکن از رسول خدا شنیدم که چون طائفه شما بنی‌امیه به سی مرد برسد، مال خدا را برای خود اختیار کرده و بندگان او را خوار و دین‌اش را تباه گردانند. پس از آن خدا بندگانش را از دست ایشان برهاند. عثمان از حضار مجلس پرسید: شما این سخن را از پیغمبر شنیده‌اید؟ گفتند: نه. گفت: ای جندب، وای بر تو به رسول خدا دروغ می‌بندی؟ گفت: من دروغ‌گو نیستم. پس (عثمان) کسی را به خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرستاد. آن حضرت تشریف آورد. از آن بزرگوار پرسید: چنین حدیثی شنیده‌ای؟ حضرت فرمود: نشنیده‌ام ولیکن شنیدم که فرمود: آسمان سایه نینداخت و زمین برنداشت صاحب درجه‌ای راستگوتر از ابوذر غفاری. پس حضاری که از اصحاب پیغمبر بودند گفتند: ما این سخن را از پیغمبر شنیده‌ایم، ابوذر راستگوست. عثمان رو به حضار کرد و گفت: چه می‌گویید درباره این وضع که تفرقه و جدایی میان مسلمانان انداخته؛ آیا او را بزنم یا حبس کنم یا بکشم یا از مدینه بیرون نمایم؟ امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود: ای عثمان من به تو می‌گویم، آنچه مؤمن آل فرعون درباره موسی به فرعون گفت، اگر دروغ‌گوست، کیفر دروغ گفتن‌اش بر اوست و اگر راست می‌گوید پاره‌ای از آنچه را که خبر می‌دهد به شما می‌رسد، زیرا خدا هدایت نمی‌کند و رسوا نماید کسی را که افراط کرده بسیار دروغ گوید (س٤٠، آیه ٢٨). عثمان بعد از شنیدن این سخن به امام علی(ع) جسارت کرد. حضرت هم پاسخ داده فرمود، ای عثمان چه می‌گویی؟! این ابوذر که حاضر است، دوست خاص رسول خداست. عثمان رو به ابوذر آورد و گفت: از شهر ما بیرون شو. ابوذر گفت: به خدا سوگند من هم میل ندارم در جوار تو باشم. گفت: به عراق برو و هرچه خواهی آنجا توقف کن. گفت: هرجا که بروم از گفتن سخن حق خودداری نخواهم کرد. گفت: کدام زمین را

دشمن داری؟ گفت: ربذه که در آنجا به غیر از دین اسلام بودم. پس به مروان حکم فرمان داد تا او را به شتر بی‌جحاز سوار کنند. و او در آنجا بود تا در سال هشتم ازخلافت عثمان وفات نمود... چون از مدینه خارج شد امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین(ع) و عقیل و عبدالله ابن‌جعفر و عمار ابن یاسر برای وداع با او بیرون رفتند. امام(ع) او را دلداری داده و فرمود: ای ابوذر تو برای (رضای خشنودی) خدا به خشم آمدی، پس امیدوار باش به آنکه برای او خشنود شدی. این قوم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خود از آنان ترسیدی؛ پس آنچه که برای آن از تو می‌ترسند به دستشان ده (از دنیای آنان چشم بپوش) و آنچه که به آن می‌ترسی از ایشان بگریز، چون بسیار نیازمندند به آنچه تو آنها را منع نمودی (از منکرات نهی کردی و در آن فواید بی‌شماری است که همه به آن احتیاج دارند) و چه بسیار بی‌نیازی از آنچه (دنیایی) که تو را منع نمودند و زود است که فردا (روز رستاخیز) بدانی سود از آن کیست و چه کسی رشک می‌برد.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه، حضار ارجمند

اجازه دهید در این بخش از دفاعیات مستقیماً وارد بحث اتهام‌های وارده شوم و در خصوص آنها به نکاتی چند بپردازم:

۱. همان‌گونه که پیش از این به طور اجمالی بیان شد و در جلسه دوم و نهایی تفهیم اتهام در تاریخ ۸۸/۹/۲۲ به شرح صفحات ۱٤۸ لغایت ۱۵۰ پرونده بیان کردم، دو اتهام «فعالیت و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» و «توهین به مقام معظم رهبری» در واقع یک اتهام بیش نیست، چون موارد اعلام شده در خصوص نظام همان مواردی است که در واقع به صورت امر به معروف و نهی از منکر و نصیحه‌الملوک در ارتباط با آیت‌الله سید علی خامنه‌ای بیان شده است و موارد خاصی که به بحث تبلیغ علیه نظام مربوط می‌شود وجود ندارد. کافی است نگاهی به مواردی که بازجو (کارشناس وزارت اطلاعات) به عنوان مستندات پرونده ارائه داده است، انداخته شود تا این موضوع مشخص گردد.

جالب اینجاست که کارشناسان وزارت اطلاعات و بازجویان اینجانب در خصوص اتهام دوم وقتی به موضوع توهین به مقام معظم رهبری می‌رسند برخلاف روش فوق، به جزییات مطالب مورد استناد در ۱۹ مورد می‌پردازند و تنها به ذکر عنوان مقالات و منبع و تاریخ آن بسنده نمی‌کنند.

در این موارد استناد به شرح زیر بیان می‌گردد و در کنار آن آدرس مطالب که در اتهام‌های فوق به همان شکل عنوان شده است آورده می‌شود.

از جمله موارد مورد اشاره اینها هستند:

۲-۱) انتساب حاکمیت استبدادی به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-۲) انتساب عبارت جنایتکار به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-۳) انتساب اعمال جنایتکارانه به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-٤) انتساب قدرت‌طلبی و صدور دستور وحشیانه به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-۵) اتهام استفاده از نیروهای کم سن و سال به عنوان نیروهای خشن ضربتی به رهبر معظم انقلاب در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-٦) مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب به برخی دیکتاتورهای جهان در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-۷) انتساب الگوبرداری رهبر معظم انقلاب از رژیم پهلوی در مقاله سرباز وطن یا جنایتکار جنگی

۲-۸) ادعای انجام کودتا توسط نیروهای انتظامی و امنیتی و مورد پسند بودن آن از نظر رهبر معظم انقلاب در مقاله حاکمیت و اپوریسیون سی میلیونی

۲-۹) انتساب دروغ‌گویی به حاکمیت و رهبر معظم انقلاب در مقاله حاکمیت و اپوریسیون سی میلیونی

۲-۱۰) انتساب استبداد و دیکتاتوری و تشابه معظم له با محمدرضا پهلوی در مقاله خون بر شمشیر پیروز است

۲-۱۱) انتساب انجام کودتای انتخاباتی و امریت شستشوی مغزی جوانان به رهبر معظم انقلاب در مقاله معیار و محک جنایت

۲-۱۲) انتساب جنایتکار جنگی به رهبر معظم انقلاب، لزوم محاکمه ایشان در دادگاه‌های ویژه و زایل شدن مشروعیت نظام در مقاله معیار و محک جنایت

۲-۱۳) انتساب هدایت مستقیم انتخابات و تهدید شدن جریان مخالف توسط رهبر معظم انقلاب، مصاحبه رادیو فردا ۸۸/۳/۲۹

۲-۱٤) انتساب ساقط شدن رهبر معظم انقلاب از عدالت و زیر پا گذاردن آن به خاطر منافع شخصی مصاحبه با رادیو فردا ۸۸/۲/۲۹

۲-۱۵) انتساب انجام کودتای نرم و پیامدهای آن به رهبر معظم انقلاب، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹

۲-۱٦) بیان زیر سؤال رفتن عدالت و مدیریت رهبر معظم انقلاب، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹

۲-۱۷) مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب با شاه و حکومت سابق، مصاحبه با دویچه وله ۸۸/۳/۲۹

۱۸-۲) ادعای دخالت رهبر در انتخابات در مقاله مدح ائتلاف یا اختلاف، سایت روزآنلاین ۸۸/۳/۲۶
۱۹-۲) انتساب جبهه سیاه کودتا و اسلام‌طلبی به رهبر در مقاله استقبال جبهه سبز امید، سایت روزآنلاین ۸۸/٤/۱۳

ریاست محترم دادگاه

در این خصوص، توجه شما را به صفحات ۱۰۱ لغایت ۱۱۰ پرونده نیز جلب می‌کنم که در آن در خصوص اتهام‌های وارده، بدون آنکه مستندات و بریده‌های مطالب اتهام فعالیت‌های تبلیغی وجود داشته باشد، در ارتباط با جزییات ۱۹ بند فوق‌الذکر ۹ مورد تشریحی، با درج نقل‌قول‌هایی از بخش‌هایی از مقالات آورده می‌شود که برای جلوگیری از اطاله کلام و گرفتن وقت دادگاه، در این بخش از نقل آنها خودداری می‌کنم و در دفاعیات در خصوص مصداق‌ها به آنها خواهم پرداخت.

با توجه به این نکات، درخواست دارم اتهام تبلیغ علیه نظام از دو اتهام مندرج در کیفرخواست حذف شود.

۲- جا دارد که همین‌جا به صورت اجمالی به بحث نظام و تبلیغ علیه نظام نیز بپردازم و این مسأله را روشن کنم که اگر معیار و محک درست و عادلانه‌ای وجود داشت، می‌شد قضاوت کرد که این من و دوستان تحول‌خواه اصلاح‌طلب‌ام هستیم که زمانی برپادارنده نظام بودیم و اکنون درصدد جلوگیری از انحراف‌های وارده می‌باشیم یا اینکه دیگرانی که نقش چندانی در سرنگونی نظام شاهنشاهی و برپایی نظام جمهوری اسلامی نداشته و بسیاری از آنان که اکنون میراث‌خوار آن شده‌اند، اصولاً سن و سال‌شان به این مسائل قد نمی‌دهد. در جهت حفظ و تثبیت همین نظام که اکنون متهم به تبلیغ علیه آن هستیم، باز عمدتا ما بوده‌ایم که در جنگ تحمیلی شرکت کرده و شهید و جانباز تقدیم انقلاب و نظام کرده‌ایم.

و باز اگر قانون اساسی را ملاک قانون‌گرایی و آن را میثاق ملت ایران بدانیم، باز این ماییم که خواستار اجرای یک‌پارچه و تمام اصول آن هستیم، و نه آنکه به یک یا دو اصل و بند خاص آن اکتفا کنیم. و اگر بحثی در خصوص ولایت فقیه داریم، عمل به اختیارات و وظایف مندرج در آن است، نه نگاه فراقانونی در جهت مخدوش کردن و بلااثر کردن آن.

اصولاً باید توجه کنیم که این انقلاب بر پایه شعارهای «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» پایه‌ریزی شده است. در شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» چهار هدف اصلی استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت مورد توجه و عنایت استقبال‌کنندگان انقلاب و حامیان نظام جمهوری اسلامی بوده است و اگر اکنون نقد و انتقادی می‌شود تمام آنها در جهت حفظ و اجرای این شعارها و نیز برای جلوگیری از خالی کردن محتوای آنها و تبدیل نشدن قانون اساسی به عنوان میثاق ملت ایران به یک شیر بی یال و دم و اشکم است.

هدف ما این است که آزادی‌های مندرج در قانون اساسی، از جمله اصول فصل سوم که به حقوق ملت اختصاص یافته، به صورت کامل اجرا شود و با نقض و زیر پا گذاردن اصول مترقی آن، حقوق ملت ضایع نگردد و حقوق بشر و حقوق شهروندی به بوته فراموشی سپرده نشود.

از این‌رو، این من و دوستان اصلاح‌طلب و تحول‌خواه نیستیم که علیه نظام تبلیغ می‌کنیم، بلکه عاملان و آمران اصلی اقدام‌های تبلیغی علیه نظام آنها هستند که اصل نوزدهم را زیر پا می‌گذارند و اجازه نمی‌دهند «ملت ایران از هر قوم و قبیله‌ای هستند از حقوق مساوی برخوردار شوند» و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نباشد.

همین عده هستند که اجازه نمی‌دهند «همه افراد ملت اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار گیرند» و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردار شوند (اصل بیستم)؛ بلکه برای قشر و طبقه‌ای خاص، حق ویژه قائل می‌شوند و برخلاف نص صریح قرآن، انسان‌ها را به طوائف و شعب تقسیم می‌کنند و بیت‌المال را از یک گروه دریغ داشته و به گروه دیگر هدیه و ارزانی می‌دارند.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

مگر نه این است که در اصل بیست و دوم قانون اساسی تصریح شده است: «حیثیت، جان و حقوق و مسکن و شغل اشخاص از تعرض، مصون است»؟ آیا در این یک سالی که گذشت این اصل در مورد ما منتقدان و معترضان و خانواده‌هایمان اجرا و رعایت شده است؟ آیا ما برخلاف اصل بیست و سوم قانون اساسی که تأکید دارد: «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»، ماه‌ها در سلول‌های انفرادی نگهداری نشده و شب و روز زیر فشارهای روحی و جسمی نبودیم تا به جرم نکرده اعتراف و اقرار کنیم تا آنگاه در دادگاه‌های بفرموده، احکام سنگین‌تری علیه‌مان صادر شود؟

در خصوص پرونده اینجانب مگر جز این بود که خواستند زیر فشارها اتهام شرکت در اغتشاش و تشویق مردم به اغتشاش را بپذیرم و حتا وقتی مجبور شدند این اتهام را حذف کنند، جرم امنیتی و قرار بازداشت سنگین و سلول‌های انفرادی حذف نشد تا تفتیش عقاید تداوم یابد؟
اگر چنین روندی حاکم بشود چه دلیلی داشت که من بر اساس صفحات ۱۱۰ الی ۱۲۰ پرونده در بازجویی‌های مورخ ۸۸/٤/۱۸ و ۸۸/٤/۲۰ در پاسخ پرسش‌های بی‌ارتباط با اتهام وارده بنویسم:
«در ارتباط با سؤال فوق و دیگر سؤال‌هایی که در روز پنج شنبه ۸۸/٤/۱۸ مطرح شد نکاتی باید عرض شود: این‌گونه موارد اصولا ارتباطی با اتهام منتسبه به اینجانب، یعنی شرکت در اغتشاشات و تشویق مردم به اغتشاش ندارد. سؤال‌های جلسه پیش که من اجازه دادم شما پیش بروید و تا حد تفتیش عقاید و پرس و جو در امور شخصی زندگی من، فعالیت‌های قانونی انتخاباتی بنده و از همه مهم‌تر یک حزب سیاسی و دبیرکل آن که بر اساس قانون اساسی در انتخابات شرکت کردند و طبیعتاً وزارت اطلاعات مرجع رسیدگی به فعالیت آنان نیست، پیش رفت، نشان می‌دهد که شما به دلیل رفتار خشن، توأم با ضرب و جرح و شکنجه جسمی که موجب ضرب‌دیدگی نقاطی از بدن و شکستگی دنده‌هایم شده و اکنون شکنجه روحی خانواده‌ام که حتما نگران وضع روحی و جسمی‌ام در شرائط مصرف داروهای متعدد هستند، چیزی جز وقت‌کشی به حساب نمی‌آید تا مانع مراجعه من به پزشکی قانونی و پیگیری‌های لازم شوید. سابقه مراجعه پیشین من به پزشکی قانونی در خصوص شکایت علیه آقای محسنی اژه‌ای لابد موجب این نگرانی شده است که ارجاع من به پزشکی قانونی تبعاتی برای وزارت متبوعه، دادستانی و دیگر نهادهایی که در دستور ضرب و شتم و شکستن دنده‌های سمت چپ و وارد آوردن ضربات به دیگر نقاط بدنم که موجب کبودی شده است، به همراه داشته باشد. از این‌رو سعی دارید با حبس‌های غیرقانونی اینجانب و نگاه داشتن در شرائط اولیه و سلول‌های انفرادی مانع انتشار اخبار این شکنجه‌ها شوید.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه
اصول متعدد دیگری از فصل سوم قانون اساسی از جمله: اصل بیست و پنجم در خصوص استراق سمع، افشای مخابراتی، تلگرافی و تلکس (و اکنون ایمیل و اس ام اس) و سانسور؛ اصل بیست و ششم در خصوص آزادی فعالیت احزاب و گروه‌ها؛ اصل بیست و هفتم درباره آزادی تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح؛ اصل بیست وهشتم، آزادی اختیار شغل دلخواه؛ اصل سی و دوم، اعمال ترتیبات قانونی در جریان دستگیری، بازجویی و محاکمه؛ اصل سی و چهارم در مورد آزادی و حق مسلم دادخواهی آحاد ملت؛ اصل سی و پنجم، حق داشتن وکیل؛ اصل سی و هشتم، ممنوعیت اعمال هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا غیر مجاز بودن کسب اطلاع و اجبار شخصی به شهادت، اقرار یا سوگند؛ اصل سی و نهم، ممنوعیت هتک حرمت و حیثیت افراد دستگیر شده و بازداشتی؛ و... اصول متعددی هستند که اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان بر آنها تأکید دارند و مورد عنایت قرار نگرفته و حتا آشکارا برخلاف آن عمل می‌شود.
تمامی این موارد به علاوه ضرورت اعمال آزادی مطبوعات، احزاب و تشکل‌های صنفی و سیاسی همه در زیر مجموعه شعار «آزادی» قرار می‌گیرد که با رعایت «دموکراسی» از طریق انتخابات آزاد و جلوگیری از استبداد و رعایت «حقوق بشر»، شعار «جمهوریت» را تحقق می‌بخشد. آیا می‌توان علیه طرفداران این اصول و شعارها اتهام تبلیغ علیه نظام را مطرح کرد؟ یا در واقع متهمان اصلی آنانی هستند که نه تنها به این شعارها باور قلبی ندارند، بلکه در جایگاه حکومت و با استفاده از امکانات و ابزارهای قدرت، آنها را زیر پا له می‌کند. این گروه همان‌هایی هستند که با نقض حقوق بشر و آزادی‌های قانونی به جای اسلام مترقی مورد نظر مردم و بنیانگذار فقید انقلاب، اسلام طالبانی را ترویج و تبلیغ می‌نمایند و برای حفظ و تداوم قدرت، شیوه‌های شیوخ عرب و حاکمان پیشین عراق و افغانستان را دنبال می‌کنند.
آیا آنان که استقلال کشور را در جهت کسب آرای موقت این یا آن کشور به ثمن بخس می‌فروشند – و تازه همان آرا نیز به نفع ملت ایران در صندوق‌ها ریخته نمی‌شود– از شعارهای انقلاب دفاع می‌کنند یا کسانی که در دوران زمامداری خود حاضر نیستند به قیمت ورشکستگی تولیدکننده داخلی (اعم از صنعتگران و کشاورزان و تجار ملی) کشور را از کالاهای رنگارنگ وارداتی و اجناس بنجل پر کنند و به تولید ملی و صادرات حیاتی کشور ضربه بزنند؟ گروهی که نه تنها «استقلال» کشور را زیر پا می‌گذارند بلکه به بهانه مبارزه با آمریکا، روسیه و چین را بر ارکان کشور و بازارهای ایران مسلط می‌کنند، و این‌چنین شعار محوری انقلاب، یعنی «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را روز به روز بیش‌تر نقض می‌کنند.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

شما قضاوت کنید که چه اشخاصی حقیقی و حقوقی هستند که با این‌گونه گفتار و کردار خود هرروز علیه نظام تبلیغ می‌کنند. حال باید منتقدان آنان را به اعمال فعالیت تبلیغی علیه نظام متهم کرد؟

گروهی که تنها به وظیفه ملی و اسلامی خود در خصوص امر به معروف و نهی از منکر، و احیانا نصیحه‌الملوک، عمل می‌کنند. آیا اعمال و رفتار ذکرشده آقایان، سیاهکاری نیست؟ پس چگونه است که به تصویر کشیدن سیاه‌کاری‌ها به زعم بازجویان اوین و مأموران وزارت اطلاعات، سیاه‌نمایی خوانده می‌شود؟

ریاست محترم دادگاه

هدف من از بیان این نکات تنها ذکر این مسأله بود که ما برهم زنندگان نظم ستم‌شاهی و شریکان روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی، اگر حرفی می‌زنیم و نقدی می‌کنیم همه از روی حسن نیت و در جهت حفظ نظام است، و نه در راستای تبلیغ علیه نظام؛ و از این‌رو در قضاوت و صدور حکم – چنان‌که در شرع نیز آمده است– باید به نیت افراد توجه کرد؛ مگر جز این است که «إنما الأعمال بالنیات»؟

بر این اساس است که توجه دادگاه را به این نکته مهم جلب می‌کنم که آنچه من گفته و نوشته‌ام در چارچوب امر به معروف و نهی از منکر بوده است و لذا از لحاظ وجود عنصر قانونی، مادی و معنوی وقوع جرم، موضوعیتی ندارد.

ریاست محترم دادگاه

با عرض پوزش از اطاله کلام و با امید به این که دفاعیات من باعث شده باشد دادگاه محترم اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام» را با توجه به نکات فوق‌الذکر از اتهام‌های مطروحه حذف کرده، و یا دست‌کم آنها را در ذیل اتهام دیگر یعنی «توهین علیه مقام معظم رهبری» گنجانده باشد، به بخش سوم دفاعیاتم در خصوص موارد مورد استناد در خصوص این اتهام در مقالات و مصاحبه‌های خود می‌پردازم.

اجازه دهید این موارد را به ترتیبی که در پرونده ذیل موارد ۱۹ گانه اجمالی یا ۹ گانه تشریحی آورده‌اند بیان کنم.

بیان این نکته را نیز ضروری می‌دانم که بسیاری از موارد اتهامی به دلیل گذشت زمان وقوع مسائل و حوادث دیگر حتا در سطوح بالاتر مطرح شده و برای بخش‌هایی از آمران و عاملان شکنجه و جنایت، پرونده قضائی تشکیل گردیده و یا در کمیسیون امنیت ملی مجلس گزارش مشروحی تهیه و در سطوح عادی و محرمانه ارائه شده است. این همه، خود به خود می‌تواند حقانیت انتقادهای من به تخلفات یا زیر پا گذاردن حقوق بشر را به اثبات رساند؛ امری که خود می‌تواند عاملی برای صدور حکم تبرئه باشد. هرچند که هم اکنون من بیش از یک سال است که در زندان به‌سر می‌برم و حتا از دادن یک روز مرخصی نیز در حق خود و خانواده‌ام دریغ شده است. این در حالی رخ می‌دهد که اتهام من – بر اساس مستندات پرونده و با حذف دو اتهام اولیه و ثانویه، یعنی شرکت در اغتشاشات و تشویق مردم به اغتشاش و اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت کشور– تنها اتهامی مطبوعاتی بوده و باید ماه‌ها پیش با قرار کفالت یا وثیقه آزاد می‌شدم.

مورد نقض قانونی دیگر در خصوص پرونده من و نگاهداری‌ام در سلول انفرادی، بازداشتگاه و زندان‌های مختلف ایران بوده است که بر اساس قانون متهم را حداکثر می‌توان در حد کف مجازات در زندان نگاه داشت. با توجه با اینکه کف مجازات برای توهین به رهبری شش ماه و برای تبلیغ علیه نظام – حتا اگر امر بر حذف آن قرار نگیرد – سه ماه است، دادگاه حداکثر می‌توانست بازداشتی نه‌ماهه (۲۷۰ روزه) را علیه من اعمال کند، و نه آنکه تا امروز، یعنی حدود ۳۸۰ روز – آن هم بدون احتساب ضریب حبس انفرادی– در حبس و بند و زندان به‌سر برم.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

بار دیگر اجازه می‌خواهم که به مصادیق اتهام‌ها بپردازم.

در ۱۹ مورد اتهام توهین به مقام معظم رهبر، ۷ مورد با استناد به مقاله «سربازان وطن یا جنایتکاران جنگی» مندرج در سایت «روزآنلاین» مورخ ۸۸/٤/۵ به دادگاه ارائه شده است. کارشناسان وزارت اطلاعات معتقدند در این مطلب، «توهین» به مقام رهبری از طریق انتساب «جنایتکار» یا انتساب «اعمال جنایتکارانه» و انتساب «قدرت‌طلبی و صدور دستور وحشیانه» و استفاده از نیروهای کم سن و سال به عنوان نیروهای خشن ضربتی، و مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب به برخی دیکتاتورهای جهان و بالأخره انتساب الگوبرداری رهبر معظم انقلاب از رژیم پهلوی صورت گرفته است. آنها در اثبات این اتهام‌ها در جایی دیگر که بخش‌هایی از مقاله فوق‌الذکر را آورده‌اند، به دو پاراگراف مقاله (که در زیر آمده است) استناد کرده‌اند:

«رهبر جمهوری اسلامی ثابت کرده است که برای چند روز زمامداری بیش‌تر و حکومت مستبدانه بر مردم، از هیچ راه و روشی نمی‌گذرد. اکنون شاهدیم که سید علی خامنه‌ای از جنایت‌های بشر در جهان شرق و غرب، هر آنچه را که بدترین بوده است برگزیده و در این کار دست جنایتکاران معروف جهان را در کشتار مردم بی‌دفاع از پشت بسته است. (از نگاه سید علی خامنه‌ای آنگاه که ایشان به شعر و ادبیات و بزم و موسیقی می‌پرداخت و هنوز قدرت‌طلبی به خشم خون‌خواهانه مسلح‌اش نکرده بود (ضرب و شتم) غلط است و باید عبارت درست ضرب و جرح را به کار برد، روشی که اکنون (دستور و شیوه وحشیانه) آن را صادر کرده است.)»

و بخش منتخب دیگر این مقاله چنین است:

«به‌کارگیری نیروهای مسلح شده سیزده تا شانزده ساله به عنوان نیروی خشن ضربتی هم از شاهکارهای بفرموده رهبر است. جوانان بی‌گناهی که نادانسته بازیچه دست قدرت‌طلبان شده‌اند و هنوز آن‌قدر خردسال هستند که وقتی خسته می‌شوند، هدیه و جایزه‌ای چون کیک و ساندیس راضی‌شان می‌کند و پولی که آخر شب یا آخر ماه در جیب‌شان می‌گذارند، خاطره جنایت روزانه را از یادشان می‌برد. این کار اوج رذالتی تاریخی است که این روزها و گاه شباهنگام در ایران در حال اجراست. روشی که دیکتاتورهای آفریقایی چون پل کاگامه در رواندا و جنایتکاران بالکان مانند میلوشوویچ در یوگسلاوی سابق با تشکیل «ارتش حرفه‌ای خردسالان» برای نسل‌کشی قبیله‌ای یا سرکوب مخالفان غیرنظامی‌شان به کار بردند و رسوای عام و خاص شدند. چه می‌دانستم زمانی که در برابر نظامیان تا دندان مسلح شاه، برای انقلابی مسالمت‌آمیز گل در لوله‌های تفنگ می‌کاشتیم و ذهن‌مان بی‌خود درگیر آرمان‌هایی طلایی و ساختن جامعه بی‌طبقه توحیدی بود، دیگرانی چون سید علی خامنه‌ای مشغول الگوبرداری از روش‌های رژیم پهلوی بودند و کشف خطاهای آنان برای چند روز حکومت بیش‌تر، در صورت رسیدن به قدرت بودند.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه فرمودید که کارشناسان فوق‌الذکر برای مستند کردن ۹ مورد اتهام مندرج در کیفرخواست، دو پاراگراف بریده‌بریده را ارائه داده‌اند که می‌تواند معنا و مفهوم جملات و نتیجه‌گیری‌ها را کاملا عوض کند و صغرا و کبرای بحث را به هم بریزد. اجازه می‌خواهم در جهت روشن شدن مسأله و بی‌اثر ساختن و تصحیح خطایای ناشی از تقطیع مطالب و بریده‌بریده کردن آن، کل مقاله را قرائت و خدمت‌تان تقدیم و توجه شما را به تفاوت کلی بحث رهبر و سید علی خامنه‌ای جلب کنم؛ که یکی در جایگاه شخصیت حقوقی و دیگری شخصیت حقیقی، یکی از لحاظ قضائی می‌تواند از جانب مدعی العموم عرضه شود – هرچند که مستنداتی ارائه دادم که نشان می‌داد برخلاف شیوه زمامداری حضرت رسول(ص) و امیرالمؤمنین(ع) است – دیگری نیاز به شاکی حقیقی دارد که در پرونده جای آن خالی است و آن را ناقص و طبیعتاً بلااثر می‌کند. اما متن کامل یادداشت مورد استناد (سربازان وطن یا جنایتکاران جنگی) چنین است:

«جوان که بودیم یکی از افتخارهای ما این بود که حکومتی خواهیم ساخت که اساس و بنیانش بر شعار «نه شرقی و نه غربی» استوار است و نمادش «صلح و دوستی» و نشانه انسانیت شهروندانش پیروی از الگوی حافظ برای زندگی:

آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

آن زمان خوش‌باورانه بر این اعتقاد در سراشیبی حکومت طاغوت بودیم که پس از محمدرضا شاه کشوری خواهیم ساخت که در آن نظامیانش رفتاری انسانی خواهند داشت؛ نه سرباز و ژنرال اسیر دشمن را از روی خشم برآمده از کشتار مردم بی‌دفاع قربانی خواهند کرد و نه در برابر خواست و اراده مردم خواهند ایستاد. در نتیجه نه چون سربازان آمریکایی ناجوانمردانه به اسرای ویتنامی شلیک خواهند کرد و نه چون کمونیست‌های پل پوت از پشت سر، تیر خلاص به مغز مخالفان رهبران خویش خواهند زد.

اما آنچه این روزها، پس از گذشت سی سال از پیروزی آن انقلاب، در جای‌جای این کشور می‌گذرد بیانگر آن است که آن رفتار انسانی تنها «آرزوی ما جوانان مسلمان» بود، چون «رهبر جمهوری اسلامی» ثابت کرده است که برای چند روز زمامداری بیش‌تر و حکومت مستبدانه بر مردم، از هیچ راه و روشی نمی‌گذرد. اکنون شاهدیم که سید علی خامنه‌ای از جنایت‌های بشر در جهان شرق و غرب، هر آنچه را که بدترین بوده است برگزیده و در این کار دست جنایتکاران معروف جهان را در کشتار مردم بی‌دفاع از پشت بسته است.

شاهد زشتی و سختی ماجرا نیز تنها آنچه هر روز در کوچه و خیابان و کوی و برزن این مملکت می‌گذرد نیست، بلکه صدور فرمان استفاده از نیروهای «تک‌تیرانداز» هم هست. جنایتکارانی که زبونانه بر پشت‌بام‌ها یا ورای دیوارها سنگر می‌گیرند و سر و سینه جوانان بی‌دفاع ایرانی را نشانه می‌روند تا هر روز شهدایی چون «ندا»ی مظلوم، روانه بهشت زهرا کنند.

شاهد جنایت روزانه رهبری، بهره بردن از غیرنظامیان ناآگاهی هم هست که در برابر چشم مردم و دوربین روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و آماتور، وحشیانه بر سر مخالفان غیرمسلح می‌ریزند و پس از ضرب و شتم دستگیرشدگان، جنایت خود را تکمیل می‌کنند و در زیر درختی یا کوچه بن‌بستی تیر خلاص به مغز اصلاح‌طلبان خالی می‌کنند. (البته از نگاه سید علی خامنه‌ای آنگاه که ایشان به شعر و ادبیات و بزم و موسیقی می‌پرداخت و هنوز قدرت‌طلبی به خشم خون‌خواهانه مسلح‌اش نکرده بود، «ضرب و شتم» غلط است و باید عبارت درست «ضرب و جرح» را به کار برد ـ روشی که اکنون دستور شیوه وحشیانه آن را صادر کرده است.)

وقیحانه‌تر از همه، اقدامی است که در روزهای اخیر به عنوان یک روش برنامه‌ریزی شده انجام می‌شود. اکنون فاش شده است که برنامه این روزها را سال‌ها پیش ریخته‌اند– آنگاه که «تئوری توطئه» را بافتند و «براندازی نرم» را ساختند تا روزی که رأی مردم را به سطل زباله ریختند و انتصاب را جایگزین انتخاب کردند، تا مردم حق‌طلب و تحول‌خواه را ساکت و آرام کرده و خانه‌نشین سازند.

به‌کارگیری نیروهای مسلح شده سیزده تا شانزده ساله به عنوان نیروی خشن ضربتی هم از شاهکارهای بفرموده رهبر است. جوانان بی‌گناهی که نادانسته بازیچه دست قدرت‌طلبان شده‌اند و هنوز آن‌قدر خردسال هستند که وقتی خسته می‌شوند، هدیه و جایزه‌ای چون کیک و ساندیس راضی‌شان می‌کند و پولی که آخر شب یا آخر ماه در جیب‌شان می‌گذارند، خاطره جنایت روزانه را از یادشان می‌برد. این کار اوج رذالتی تاریخی است که این روزها و گاه شباهنگام در ایران در حال اجراست. روشی که دیکتاتورهای آفریقایی چون پل کاگامه در رواندا و جنایتکاران بالکان مانند میلوشوویچ در یوگسلاوی سابق با تشکیل «ارتش حرفه‌ای خردسالان» برای نسل‌کشی قبیله‌ای یا سرکوب مخالفان غیرنظامی‌شان به کار بردند و رسوای عام و خاص شدند.

این جنایتکاران و حامیانشان چه کم‌حافظه‌اند که برگزاری دادگاه‌های بین‌المللی جنایات جنگی را فراموش می‌کنند و چه کوردل هستند که عاقبت جنایتکارانی چون صدام حسین را نمی‌بینند.

اکنون روشن شده است که آن جوانان بی‌گناهی را که سال‌ها در چند اردوگاه ویژه سپاه چون اردوگاه حسن‌آباد، در مسیر تهران – قم آموزش نظامی و ضد چریک شهری می‌دادند با چه هدفی گردآوری می‌کردند. آنها مخفیانه بچه‌های بی‌گناه مردم فقیر یا فرزندان بی‌سرپرست را به ازای لقمه‌نانی چون گلادیاتورها بار می‌آورده‌اند. نظامیان کوچکی که شست‌وشوی مغزی و بازی‌های نظامی به آنها اجازه می‌دهد به بهانه دستگیری جوانان معترض، بدون تفکر به منزل و دفتر کار مردم بریزند و دستگیرشدگان را زیر مشت و لگد بگیرند و خانه و کاشانه ملت را که گناهی جز انسان‌دوستی نداشته و ندارند وحشیانه تخریب کرده و به آتش بکشند.

دوستی دیشب تکه‌ای از روزنامه‌های دوران انقلاب را برای من فرستاده بود و به طعنه می‌گفت، این بود آن اسلام نابی که از آن دم می‌زدید؟ این بود آن نظام انسانی که وعده‌اش را به ملت می‌دادید؟ و این بود آن سربازان نمونه‌ای که وظیفه آنان را پاسداری از وطن در برابر دشمن و نگاهبانی از جان و مال و ناموس مردم ایران اعلام می‌کردید؟!

چه می‌توانستم در برابر این سخن حق بگویم که نقیضش دارد هر روز در کشور اثبات می‌شود؟ چه می‌دانستم که آن روزها – در سراشیبی حکومت طاغوت در دی ماه سال ۵۷ – وقتی که روزنامه‌نگاران در مقابل وحشی‌گری گارد جاویدان، تیتر می‌زدند که «نزن، سرباز...» یا شعرا می‌سرودند: «نزن سرباز!/ تو سربازی، ولی سر در کدامین راه می‌بازی؟/ ره الله یا راه اهریمن؟/ کدامین سینه را آماج می‌سازی؟/ از آن دوست یا دشمن؟/ من و تو، هر دو مسلمان، هر دو انسان، هر دو سربازیم...» نظاره‌گر جنایت حاکمان به ظاهر مسلمان در تیرماه سال ۸۸ نیز خواهیم بود!

چه می‌دانستم زمانی که در برابر نظامیان تا دندان مسلح شاه، برای انقلابی مسالمت‌آمیز گل در لوله‌های تفنگ می‌کاشتیم و ذهن‌مان بی‌خود درگیر آرمان‌هایی طلایی و ساختن جامعه بی‌طبقه توحیدی بود، دیگرانی چون سید علی خامنه‌ای مشغول الگوبرداری از روش‌های رژیم پهلوی بودند و کشف خطاهای آنان برای چند روز حکومت بیش‌تر، در صورت رسیدن به قدرت.

چه می‌دانستم فرزندان ما سی سال بعد، در دورانی چون امروز، قربانیان جنایت اینانی خواهند شد که اسلام و مسلمانی را بازیچه قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی خود کرده‌اند و نوجوانان ناآگاه را مسلح کرده و به جان هموطنان خویش انداخته‌اند.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای محترم هیأت منصفه

چنانچه ملاحظه فرمودید در مقاله «سرباز وطن یا جنایتکار جنگی» ابتدا یک جامعه تراز نوین و ایمانی که بر اساس اصول اسلام بر روی ویرانه‌های نظام شاهنشاهی و در تضاد با روش‌های جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا ساخته شده ارائه گردیده است. نظامی که در آن سرباز ایرانی مسلمان «رفتارهای انسانی» دارد که نه سرباز و ژنرال اسیر را از روی خشم برآمده از کشتار مردم بی‌دفاع قربانی خواهند کرد و نه در برابر خواست و اراده مردم خواهند ایستاد. الگویی که در تضاد با رفتار سربازان آمریکایی است که در جنگ ویتنام به اسرای جنگی شلیک می‌کردند یا چون کمونیست‌ها و پل پوت از پشت سر تیر خلاص به مغز مخالفان رهبران خویش خالی می‌نمودند.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

به خوبی می‌توانید تصور کنید جوانی که سی و اندی سال پیش چنین جامعه آرمانی را در سر می‌پروراند، بعد از یک انتخابات قانونی به یک‌باره با این واقعیت مواجه می‌شود که نظامیان تا دندان مسلح کشورش که برای برخورد با نارضایتی مردم دوره‌های ویژه دیده و حتا به کشور روسیه اعزام شده‌اند، در لباس‌های گوناگون و با ابزار مختلف در برابر مردم می‌ایستند؛ آن‌هم در برابر شهروندانی که روزها شعار می‌دهند «رأی مرا پس بدهید» و «رأی من کجاست» و شب‌ها بر بام‌ها فریاد «الله اکبر»شان بلند است. چنین شهروندانی به خاک و خون کشیده می‌شوند یا با ضرب و جرح و شکنجه به بازداشتگاه‌ها و زندان‌های مختلف منتقل می‌گردند.

هنگامی که من این مقاله را نوشتم تنها دو هفته‌ای از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری دهم گذشته بود و هنوز این همه عکس و خبر و نام و نشانی و حتا آدرس گور شهدا منتشر نگردیده و هنوز عمق فاجعه افشا نشده بود که در بازداشتگاه‌هایی چون کهریزک چه بلاهایی بر سر دستگیرشدگان آمده است. و هنوز خودم به عنوان یک نمونه و مدرک زنده از وجود ضرب و جرح و شکنجه، چنین تجربه‌ای نداشتم. اما حالا چطور؟ آیا کسی هست که منکر این مسائل شود؛ این که در جریان مقابله با حرکت اعتراضی مردم – که اکثر قریب به اتفاق موارد حرکت معترضان مسالمت‌آمیز بوده است– آن گروه از سربازان وطن که منظور من بوده‌اند، چون «جنایتکار جنگی یا شکنجه‌گر» عمل نکرده‌اند؟ گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس، شکایت‌هایی که در وزارت کشور ثبت شد و غرامت‌ها و دیه‌هایی که پرداخت گردید و پرونده‌هایی که برای نظامیان متخلف ثبت شد و احکامی که برای بخشی از آنان در پرونده کوی دانشگاه و کهریزک صادر شد، آیا دلیلی بر اثبات مدعای من و حقانیت این مباحث نیست؟ حتما صحبت‌های مرا تصدیق خواهید کرد.

این پرسش مطرح است که آیا این جریان سرکوب‌گر، خودسرانه عمل کرده است؟ آیا نظامیان و جوانان و نوجوانان خردسال شخصی‌پوش به صورت خودجوش و خود به خود به خیابان‌ها آمده‌اند و با مردم برخورد کرده‌اند یا از مقام‌های مافوق خود دستور گرفته‌اند؟ این نظامیان و بسیجی‌ها و فرماندهانشان بر اساس نظم و قانون ایران، زیر نظر مستقیم چه کسی قرار دارند و از چه مقام و شخصیتی دستور تیر یا اعمال شکنجه گرفته‌اند؟ بعید می‌دانم کسی بگوید آنان خودسرانه عمل کرده‌اند، اگر این‌گونه باشد نقش و وظیفه رهبری زیر سؤال خواهد رفت و تدبیر و مدیریت او مخدوش خواهد شد که بر اساس اصل یک‌صد و یازده قانون اساسی مستندی بر «ناتوانی رهبر» و ضرورت «برکنار کردن» اوست. و اگر این اعمال خودسرانه نبوده و دستور از «بالا» رسیده است و فرمانده کل قوا، باید گفت که رهبر در جایگاه و طبیعت شخصی‌اش، چنین دستوری را جهت حفظ قدرت صادر کرده یا اینکه چنین الگو و رفتاری را – که مشابه اقدامات رژیم پهلوی و دیکتاتوری تاریخ است– ضروری تشخیص داده است. در این‌صورت این پرسش مطرح می‌شود که آیا نمی‌شد روشی را برگزید که چنین تبعاتی نداشته باشد؟ به نظر می‌رسد که بسیاری با من هم‌نظر هستند که می‌شد رفتار و کردار انسانی‌تر و اسلامی‌تری را در خیابان‌ها و زندان‌ها اختیار کرد که پیامدش کشتار کم‌تر و ضرب و جرح و شکنجه محدودتر و حتا تا حد صفر باشد. اگر چنین روشی برگزیده نشده، آیا ناشی از بی‌تدبیری و نبود مدیریت مناسب نیست؟ روشی که موجب شده اکثر قریب به اتفاق مقام‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی ایران (از مراجع و علمای دینی گرفته تا روسای جمهور و مقامات ارشد سابق کشور و از وکلا و حقوقدانان و اساتید دانشگاه گرفته تا مقام‌های قضائی و...) با آن مخالفت کنند اما آیت‌الله خامنه‌ای بر آن اصرار بورزد.

آیا بهتر آن نیست که در جهت حفظ نظام و آبروی آن و برای رد و نفی جنایت و شکنجه در «اسلام» و «نظام جمهوری اسلامی» بپذیریم و اعلام کنیم که این تصمیم‌ها نه از جانب «رهبر نظام»، بلکه از جانب «یک فرد» اتخاذ شده که از اصول اولیه انقلاب و الگوی مردم انقلابی عدول کرده است.

تصور من این است که متوجه شده‌اید هدف اصلی مقاله این بوده است که مقصر اصلی، فردی خاص معرفی شود تا حکم برائت نظام در خصوص کشتارهای خیابانی، شکنجه‌های بازداشتگاه‌ها صادر گردد و از پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی آن جلوگیری به عمل آید. به این دلیل است

که که وقتی برخی از دوستان به انتقاد از من پرداختند، در جهت تبیین نگاه اسلام و معیارهایی که بر اساس آن انقلاب شد، مقاله «معیار و محک جنایت» را در تاریخ ۸۸/٤/۷ نگاشتم و در آن تأکید کردم: «نمی‌دانم چرا عده‌ای بیش از اندازه اصرار دارند که «جنایت» را اندازه‌گیری کنند و برای آن معیارهای کمی و کیفی بیابند، در حالی که «شکنجه» یا «جنایت» در هر حد و اندازه‌ای که باشند، «شکنجه» و «جنایت» هستند و هر دو لکه ننگی بر دامان بشریت محسوب می‌شوند و جنایتکاران نیز در هر جایگاهی، مستوجب سرزنش و مجازات‌اند.

پاسخ شهروندان ایرانی، به ویژه آنان که مطالعاتی اسلامی دارند راحت‌تر است، چون آنان به استناد آیاتی از قرآن آسان‌تر می‌پذیرند که جنایاتی سازمان داده شده در جریان است که «نفس» آن را اسلام نمی‌پذیرد، از جمله این آیه را: «کشتن یک انسان مانند کشتن کل بشریت است.» اما کار سخت و دشوار، راضی کردن خارجی‌ها به ویژه دست‌اندرکاران نهادهای بین‌المللی تخصصی و روزنامه‌نگاران است، زیرا آنان ظاهراً منتظرند تا ابعاد جنایت چنان گسترش یابد تا با محک و معیار خود آن را «جنایت علیه بشریت» یا «شکنجه جسمی و روحی» بنامند.

مگر ایرانیان، جسد بی‌جان چند صد طرفدار اعتراض‌های مسالمت‌جویانه چون «ندا»ی مظلوم را باید زیر خاک بسپارند تا دنیا باور کند که اینجا جنایتی در جریان است؟ مگر در آنجا هم چون اینجا وقتی که جسد شهید را تحویل دادند، غرامت چهل میلیون ریالی دریافت می‌کنند و وقتی به آنها گفته می‌شود «شما که در رادیو و تلویزیون خود می‌گویید اینها را ما نکشته‌ایم و عوامل خارجی کشته‌اند، پس چرا باید پول گلوله آنها را به شما بدهیم؟»، خیره و مات به چشمانت می‌نگرند و می‌گویند: «خفه شو، این غلط‌ها به تو نیامده است.» تازه مگر در آنجا جلوی عزاداری خانواده‌های شهدا را می‌گیرند و در اتوبوس‌های حامل عزاداران تا بهشت زهرا چند مأمور می‌نشانند و بر سر قبر شهید، دائم فریاد می‌زنند: «ساکت باشید و مراسمتان را زودتر تمام کنید.»

پاسخ من به این دوستان همچنین این بود که چه تعداد پیکر آش و لاش شده و سرخ و کبود جوانان را باید جلوی دوربین قرار داد تا جهانیان دریابند که آنانی که دم از شکنجه در زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو می‌زنند، خود اکنون به شکنجه‌گرانی بی‌نظیر تبدیل شده‌اند. آنان بازداشت‌شدگان را – حتا اگر رهگذری بیش نباشند– از محل تجمع‌های اعتراض‌آمیز با ضرب و شتم به مکان‌های ناشناخته می‌برند و تا حد مرگ کتک‌شان می‌زنند و به شیوه‌های جدید و قدیم شکنجه‌شان می‌کنند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

در خصوص مقاله «حاکمیت و اپوزیسیون سی میلیونی» منتشر شده در سایت «روزآنلاین» مورخ ۸۸/٤/۹ بحث انتساب دروغ‌گویی به رهبر مطرح گردیده و به این بخش از مطلب من استناد شده است:

«حاکمیت این فرض را هم در نظر گرفته بود که امکان دارد برای مدتی محدود، مقاومت و حتا اعتراض‌های قانونی شدیدی وجود داشته باشد. بر این اساس بود که از گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر الگو گرفتند که «دروغ را آن‌قدر بزرگ بگویند تا کسی جرأت نداشته باشد آن را باور نکند.» رهبری و حزب پادگانی به این جمع‌بندی رسیدند که دروغ باید بسیار بزرگ‌تر از گذشته باشد و تفاوت آرا فراتر از ده میلیون و اعلام آن خیلی سریع و قاطع.»

اجازه دهید برای درک دقیق‌تر محتوا و مفهوم این مقاله که دو بخش از آن توسط کارشناسان وزارت اطلاعات برگزیده شده و بی سرو ته به دادستان و دادگاه ارائه شده است، متن کامل این یادداشت (حاکمیت و اپوزیسیون سی میلیونی) را نیز قرائت کنم:

«شورای نگهبان تحت حاکمیت رهبری متحد با حزب پادگانی همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد پس از هفده روز مقدمه‌چینی و دست و پا زدن سیاسی– تبلیغاتی، با همکاری نهادهای نظامی و امنیتی کشور که یک «کودتای نرم» را به «کودتایی سخت و خشن» تبدیل کرده‌اند، بالأخره آنچه را که آیت‌الله خامنه‌ای چند ساعت پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ پسندیده بود، مورد تأیید قرار داده است.

آنچه در این انتخابات که قرار بود نام رئیس‌جمهور انتصابی‌اش در کم‌تر از دوازده ساعت اعلام شود، با انتخابات گذشته تفاوت داشت، این بود که پیامدهای اعتراضی آن به صورت خودجوش شکل می‌گرفت. انتخاباتی که از یک سو با حضور گسترده مردم، به ویژه جوانانی گرم می‌شد که عمدتاً بار اول بود که رأی می‌دادند و برای رأی خود ارزش خاص و یگانه‌ای قائل بوده و هستند، و از سوی دیگر، حضور نامزدهایی که قصد نداشته و ندارند زیر بار انتخاباتی فرمایشی بروند و صیانت از آرای مردم را به دست خدا بسپارند. اینها نکات مهمی بود که رهبری و حزب پادگانی در سناریوی خود نادانسته از کنارش گذشته بودند.

آنها گمان می‌کردند که این بازی نیز چون چند انتخابات گذشته است. تصورشان این بود که همه‌چیز به راحتی پیش خواهد رفت و نتیجه «انتخابات فرمایشی» و «انتصابات» را در روندی به ظاهر دموکراتیک پیش می‌برند و اعلام می‌کنند؛ در این میان اصلاح‌طلبان هم بدون چون و چرای توام با مقاومت، به آن گردن می‌نهند. البته با تشکیل شدن کمیته‌های صیانت از آرا توسط ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی، حاکمیت این فرض را هم در نظر گرفته بود که امکان دارد برای مدتی محدود، مقاومت و حتا اعتراض‌های قانونی شدیدی وجود داشته باشد. بر این اساس بود که از گوبلز، وزیر تبلیغات هیتلر الگو گرفتند که «دروغ را آن‌قدر بزرگ بگویند تا کسی جرأت نداشته باشد آن را باور نکند.»

چنین بود که اجرای شوی تبلیغاتی- تلویزیونی آن را به احمدی‌نژاد سپردند که ید طولایی در این زمینه دارد تا با بیان دروغ‌های شاخ‌دار سخن‌هایی بگوید که مرغ مرده را هم در ماهی‌تابه به خنده وا می‌دارد و آمارهایی ارائه دهد که هر دانش‌آموز دبستانی نیز کذب بودن‌اش را درک می‌کند. البته برنامه‌ریزان این انتخابات نمی‌دانستند که این «سرکنگبین» این بار «صفرا فزاید» و حرف‌ها و نکته‌های به اصطلاح فنی «شومن برنامه انتخاباتی»، دست‌مایه خنده و شوخی ملت قرار خواهد گرفت. ماجرایی که اینک پیامدش بی‌آبرویی شدید احمدی‌نژاد تا آخر عمر، چه در مقام رئیس‌جمهور انتصابی و چه در هر جایگاه عادی در داخل و خارج ایران، شده است.

این واکنش طبیعی مردم و شکل گرفتن موج سبز گسترده و فزاینده در کشور، حاکمیت را چنان ترساند و نگران ساخت که خیلی زود به این نتیجه رسید که اگر این موج اصلاحات ادامه یابد قادر نیست جامعه را حتا برای یک هفته بیش‌تر- در شرائط به دور دوم رسیدن انتخابات- مهار کند. در نتیجه، رهبری و حزب پادگانی به این جمع‌بندی رسیدند که دروغ باید بسیار بزرگ‌تر از گذشته باشد و تفاوت آرا فراتر از ده میلیون و اعلام آن خیلی سریع و قاطع. نتیجه آن شد که «کودتای نرم» به «کودتای سخت و خشن» تغییر ماهیت داد؛ مجاری ارتباطی از روز انتخابات قطع و از فردای آن تشدید شد؛ بگیر و ببندهای گسترده و دامنه‌دار آغاز گردید؛ نیروهای مسلح و خشن تحت رهبری نظامیان به خیابان‌ها سرازیر شدند؛ و هنوز خورشید ندمیده، اعلام گردید که برنده انتخابات کیست و چند ساعت بعد از آن هم دستور نواختن مارش پیروزی توسط آیت‌الله خامنه‌ای داده شد.

اما از نگاه نویسنده، این خود اول بدبختی و درماندگی نظام بود، چون از یک سو هر دو نامزد جبهه اصلاح‌طلب حتا زیر فشار هشدارهای حضوری هیأت ویژه کمیسیون امنیت ملی مجلس و تهدیدهای مستقیم وزیر اطلاعات، بر خواسته‌های برحق خویش یعنی «ابطال انتخابات و برگزاری مجدد آن» پای فشردند، و از سوی دیگر یک اپوزیسیون سی میلیونی به صورت خودجوش در داخل و خارج ایران به مقاومتی شگفتی‌ساز دست زد و روش‌هایی برآمده از شعارها و روش‌های انقلاب ۵۷ را برای بیان مخالفت خود به کار گرفت که نظام و رهبری را در عمل خلع سلاح کرد و مجبور ساخت که به سیاست «تهدید و تحبیب» روی آورند و حتا شمشیر از نیام برکشند و بر فرق نامزدها و ملت بکوبند؛ اقدامی که هنوز در «ابتدای کار» آن قرار داریم.

اما چرا می‌گویم این ابتدای کار است؛ فکر می‌کنم که دلایل‌اش به اندازه کافی روشن است؛ خلاصه اینکه:

اول؛ نظام اولین‌بار است که در حیات سی‌ساله خود انتخاباتی را برگزار می‌کند که دو نامزد اصلی آن حاضر نیستند به هیچ وجه نتیجه «انتصابات» را بپذیرند، سخن رهبری را «فصل‌الخطاب ماجرا» بدانند و به طرف به ظاهر پیروز تبریک بگویند. این امر موجب شده است که موسوی و کروبی با سابقه روابط بهتری که با آیت‌الله خمینی داشته‌اند تا آیت‌الله خامنه‌ای با رهبر انقلاب، همراه با شخصیت‌های برجسته مذهبی و سیاسی نزدیک‌تر به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، در میدان مخالفت آشکار با ریاست‌جمهور انتصابی و نظام مبتنی بر «ولایت مطلقه فقیه» مبتنی بر استبداد فردی قرار گرفته‌اند.

دوم؛ مردم نه تنها نتیجه انتخابات را قبول ندارند، بلکه با مقاومت حاکمیت در برابر خواست اکثریت مردم، به ویژه نحوه عمل فرمانبردارانه شورای نگهبان، اصل نظام و رهبری آن را هم بیش از پیش زیر سؤال برده و خالی از مقبولیت و مشروعیت لازم می‌دانند. آنها این نظر را در تظاهرات روزانه خرد و کلان خویش، و به ویژه هر شب در یک «سمفونی شبانه» که شاه‌بیت آن بانگ «الله اکبر» است و شعار اصلی آن «مرگ بر دیکتاتور»، بیان و تکرار می‌کنند.

سوم؛ مشروعیت خارجی نظام است که چنان زیر سؤال رفته که بعید است به‌جز آن گروه از کشورهایی که به دلیل منافع سیاسی و اقتصادی خاص خود با جمهوری اسلامی کنار می‌آیند، عمده کشورهای جهان به ویژه دموکراسی‌های بزرگ و شناخته‌شده که ایران به آنها نیاز عمده دارد، حاضر شوند احمدی‌نژاد را به عنوان نماینده منتخب مردم ایران به رسمیت بشناسند و افکار عمومی ملت ایران و شهروندان خود را با پذیرش «رئیس‌جمهور انتصابی» علیه خویش بشورانند.

با توجه به این مسائل باید بپذیریم که در این سناریو از ابتدا قرار نبوده است که شورای نگهبان نظری خلاف خواسته رهبری و حزب پادگانی بیان کند. آنچه که شورای نگهبان انجام داد تنها تلاش مذبوحانه‌ای برای مشروعیت بخشیدن به انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و مجبور کردن نامزدهای اصلاح‌طلب به تأیید نتیجه از پیش تعیین‌شده آن بود که خوشبختانه در هر دو مورد شکست خورد.

بر این اساس، آن گروه از دوستان، به ویژه جوانان پرشوری که به تداوم راهی که انتخاب کرده و بر آن پای می‌فشارند با اعلام نظر شورای نگهبان دچار بدبینی و تردید شده‌اند، نباید فکر کنند که کار از کار گذشته است. آنها باید بدانند که بازی تمام نشده و تازه اول کار است و تاریخ چیز دیگری رقم خواهد زد و آینده از آن آن‌هاست.

بد نیست نگاهی هم به کتاب «زرتشت، نیچه» بیندازیم و آنجا که این سخنان می‌آید:

«برادران آنچه من در انسان دوست دارم این است که او فراشدی است و فروشدی.... و در شما نیز برادران بسیار چیزها هست که در من مهر و امید می‌انگیزد! این که شما نومید گشته‌اید، بسی چیزها در این نومیدی احترام‌انگیز است، زیرا شما نیاموخته‌اید که چگونه خود را تسلیم کنید. شما نیاموخته‌اید زیرکی‌های حقیر را، زیرا امروز مردم کوچک، سروری یافته‌اند و تسلیم و رضایت و زیرکی و زرنگی و حسابگری و چه و چه‌های فضیلت‌های کوچک را موعظه می‌کنند».»

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه کردید که در این مقاله، روند انتخابات مورد توجه قرار گرفته و این استدلال مطرح شد که انتخابات و موج گسترده‌ای که به ویژه در میان جوانان و نوجوانان ایجاد شده و حتا بچه‌های دبستانی و دبیرستانی را در بر گرفت، چنان بود که نظام و شخص آیت‌الله خامنه‌ای به این نتیجه رسید که باید کار انتخابات را یک‌سره کند و حتا اجازه ندهد که به دور دوم کشیده شود، به‌جز حکومت که از نظر اینجانب از وجود آقای سید علی خامنه‌ای و حزب پادگانی‌اش تبلور می‌یابد، تقریباً هیچ جریان سیاسی نبوده است که نتیجه انتخابات را بپذیرد؛ سه رئیس‌جمهور، سه رئیس مجلس که از نزدیک دست‌اندرکار این جریان بوده‌اند، همه نظرشان این بوده و هست که در انتخابات، تقلب صورت گرفته و احمدی‌نژاد نماینده منتخب ملت نیست، بلکه فرد منصوب رهبری است. به همین دلیل است که هیچ‌یک از آنان – حتا آقای علی‌اکبر ناطق نوری– در مراسم تنفیذ حضور نمی‌یابند. همان‌گونه که در دفاعیات خود در بازجویی‌ها و در دادسرای انقلاب گفته‌ام و اکنون نیز بر آن صحه می‌گذارم، آقای خامنه‌ای در خطبه‌های نمازجمعه مورخ ۸۸/۳/۲۹ به تهدید مقام‌ها و مسؤولان عالی‌رتبه کشور (از جمله آقایان موسوی، خاتمی، هاشمی، کروبی و...) پرداخته و برخلاف وظایف و اختیارات خود – پیش از اینکه رئیس‌جمهور جدید انتخاب و رسماً اعلام شود – به حمایت از احمدی‌نژاد پرداخته و حتا تا آنجا پیش رفته است که با سخنان تحریک‌آمیز و تهدیدآمیز گفته است: «تا آخرین قطره خونم برای سرکوب این جریان ایستاده‌ام.»

طبیعی است که وقتی باب تقوا مسدود شود و و امیال شخصی و آرزوهای درازمدت در جهت حذف یک گروه و جریان و به قدرت رسیدن فرد و جریانی خاص به عنوان هدف اصلی و معادل با حفظ بیضه اسلام در نظر گرفته شود، «دروغ» و «تقلب» و بیرون آوردن نام یک فرد خاص از صندوق‌های رأی، امری طبیعی و بدیهی خواهد بود.

چنان‌که محتمل مستحضرید، پیش از پایان رسیدن زمان قانونی انتخابات، جریان تحت رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، شروع به تهاجم به ستادهای تبلیغاتی نامزدها کردند و همان نیمه‌شب موج دستگیری‌های گسترده آغاز شد. در همین خصوص، توجه شما را به یادداشت‌های روزانه آقای ابوالفضل فاتح سخن‌گوی ستاد آقای میرحسین موسوی، دائر بر اعلام تمام شدن انتخابات از سوی مسؤولان سیاسی دفتر آیت‌الله خامنه‌ای جلب می‌کنم.

بررسی‌های میدانی اینجانب در روز و شب انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری و مقایسه حضور مردم در پای صندوق‌های رأی و رأی‌شان به نامزد اصلی اصلاح‌طلبان با دوره‌های گذشته، دست‌کم حجت را بر من تمام کرد که آقای موسوی با رأی بسیار بالایی احمدی‌نژاد را در تهران– و به تبع آن در شهرهای بزرگ– پشت سر گذاشته است. دلیل این امر هم حضور من در پای بیش از یک‌صد حوزه انتخاباتی از ساعت ۸ صبح لغایت ۲۳ روز جمعه ۸۸/۳/۲۲ بوده است. مشاهدات حضوری من و مستندات جمع‌آوری شده از جمله نحوه حضور دوربین‌های تلویزیونی در حوزه‌های جنوب شهر تهران – محل سنتی رأی‌آوری محافظه‌کاران، نشان می‌داد که طرفداران احمدی‌نژاد در این دوره حضوری کمرنگ داشته‌اند و حوزه‌های رأی‌گیری مناطق جنوبی، شرقی و جنوب شرقی تهران در اکثر اوقات خالی و یا رأی‌دهندگان، کم‌شمار بوده‌اند. در این میان آنانی که در پای صندوق‌های رأی حضور داشته‌اند به نسبت بالایی – حا در چنوب شهر و حاشیه‌های فقیرنشین – به نامزد اصلی اصلاح‌طلبان رأی داده و به عبارتی رأی عدم اعتماد خود را به دوره اول ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد بیان کردند.

جهت اطمینان خاطر دادگاه عرض کنم که به‌جز انتخابات دوره هفتم ریاست‌جمهوری (دوره اول آقای خاتمی) که من در تهران حضور نداشتم، از سال ۷۷ هیچ انتخاباتی نبوده است که در پایتخت ایران برگزار شود و من به عنوان روزنامه‌نگار و ناظر حوزه‌های وسیعی را مورد بررسی و تحقیق قرار نداده باشم. شیوه‌ام به گونه‌ای بوده است که در تمام این سال‌ها حوزه‌های خاصی را مورد سرکشی قرار داده‌ام؛ حتا ساعات حضور من در شعبه‌ها نیز تقریباً یکسان بوده تا خطای ارزیابی به حداقل ممکن برسد. بر این اساس، با اطمینان تمام می‌گویم اختلاف آرای آقای موسوی و احمدی‌نژاد در تهران نمی‌تواند کم‌تر از چهار میلیون باشد؛ در صورتی که وزارت کشور این رقم را ۱/۲ میلیون اعلام کرده است. این در حالی بوده است که در حوزه‌های شمال، شمال غربی و غرب تهران تا ساعت ۲۳ هنوز مردم پشت درها منتظر بودند تا رأی دهند و تعرفه‌های انتخاباتی به صورت مکرر به دلیل استقبال مردم برای رأی دادن به نامزدهای جنبش سبز تمام می‌شد، اما در حوزه‌های مورد استقبال جریان اقتدارگرا، همان تعرفه‌های اولیه نیز تا انتها مورد استفاده قرار نگرفت و بخش وسیعی نیز توسط طرفداران آقای موسوی پر شد.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

این مشاهدات و اخبار و گزارش‌های دریافتی از دیگر شهرهای بزرگ و حتا شهرهای کوچک ایران این امر را برای من مسجل کرد که با اطمینان بگویم اگر بنا باشد انتخابات ریاست‌جمهوری ایران به دور دوم کشیده نشود، برنده اصلی حتما میرحسین موسوی بوده و آنچه که اعلام شده است یک بازی سیاسی و یک دروغ بزرگ بوده است. دروغی که مسلماً با نوع حمایت آیت‌الله خامنه‌ای توسط ایشان سامان‌دهی شده یا دست‌کم از جانب ایشان مورد حمایت قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که حتا صبر نکردند تا روند قانونی طی شود و نتیجه انتخابات از جانب شورای نگهبان منتصب ایشان اعلام گردد و بعد از جانب نهادهای ذیربط و مسؤول به اطلاع عموم برسد، بلکه به شیوه‌ای غیرمرسوم و غیرقانونی- آن هم با تهدید به صورت آمادگی برای سرکوب مخالفان – نتیجه انتخابات به مردم تحمیل کردید.

طبیعی است همان‌گونه که رسانه‌های تبلیغاتی جریان اقتدارگرا و رسانه‌های زیر نظر مستقیم آیت‌الله خامنه‌ای نتایج مطلوب خود را در مورد انتخابات بیان می‌کنند، من و امثال من هم این حق را داریم که آنچه را که شاهدش بودیم به صورت خبر، گزارش و تحلیل به اطلاع افکار عمومی برسانیم و به زعم خود پرده از روی تقلب و دروغ سیاسی برداریم. بر این اساس است که به خود حق می‌دهم بگویم آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، قانون اساسی و حتا مفاد و اصول مربوط به ولایت فقیه را زیر پا گذارده و از راه عدالت و انصاف و بی‌طرفی در انتخابات منحرف شده است، به گونه‌ای که خود به صورت علنی و آشکار می‌گوید که یک نامزد را به نامزدهای دیگر ترجیح می‌دهد و دلش برای پیروزی او می‌تپد. چنین رویکردی به انتخابات و علاقه به پیروزی احمدی‌نژاد در برابر مهدی کروبی، میرحسین موسوی و محسن رضایی بوده است که زمینه‌ساز یک انتخابات مهندسی‌شده توسط حزب پادگانی می‌گردد. انتخاباتی که در مرحله اجرا از یک‌سو به دست‌اندرکاران اجازه می‌دهد در جهت انتخاب مجدد ریاست‌جمهوری دوره نهم و عمل به خواسته آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، تمام امکانات اجرایی و تبلیغاتی را به کار گیرند؛ در حالی که رهبری خود به سفرهای انتخاباتی می‌پردازد تا انتخابات در عمل به یک انتصابات به ظاهر مردم‌سالارانه تغییر شکل دهد. دیگر ایراد گرفتن به احمدی‌نژاد که چرا با پول و بودجه دولت سفرهای انتخاباتی انجام می‌دهد و در استان‌ها همه امکانات بسیج می‌گردد تا رأی‌سازی به نحو احسن انجام شود، موضوعیتی ندارد.

از سوی دیگر با وجود تأکید مکرر بنیان‌گذار جمهوری اسلامی دائر بر ضرورت بی‌طرفی و عدم دخالت و موضع‌گیری ارگان‌های نظامی در انتخابات به نفع یک نامزد، چون رأی و نظر آیت‌الله سید علی خامنه‌ای «فصل‌الخطاب» هر چیزی قرار دارد و آینده هر نهاد و فرد به میزان ذوب‌شدگی آن در ولایت بستگی دارد، در انتخابات ریاست‌جمهوری اسلامی نهم، مقدمات روندی شکل می‌گیرد که در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تکمیل می‌شود، تا آنچه که آیت‌الله خامنه‌ای به اصطلاح می‌پسندد، تحقق یابد و رضایت او جلب گردد؛ رضایتی که به بهای نارضایتی ملت و شخصیت‌های عالی‌رتبه پیشین انقلاب و نظام و یاران نزدیک آیت‌الله خمینی شکل می‌گیرد و بنیان تقلب‌های پیش و پس از انتخابات و رأی‌سازی و رأی‌خوانی می‌شود. از همین زاویه، قانون اساسی – به ویژه در بخش وظایف رهبر- مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد و عدم رعایت عدالت در مواجهه با نامزدها عریان می‌شود. نهادها و ارگان‌های زیرمجموعه و تحت نظر رهبری به سمت بی‌عدالتی و ظلم سوق می‌یابند و در برابر رضایت توأم با سکوت آیت‌الله خامنه‌ای، روند انتخابات به سمت‌وسویی می‌رود که ملت به ناچار در اعتراض به نتایج غیرواقعی انتخابات و بلا اثر شدن آراءشان و نیز برای پیگیری حقوق اساسی و رأیی که به صندوق‌ها افکنده‌اند، به خیابان‌ها کشیده می‌شوند. با کمال تأسف، شهروندان معترض، به خاک و خون در می‌غلتند یا راهی بازداشتگاه‌های آشکار و نهان و زندان‌های بزرگ و کوچک نهادهای انتظامی و نظامی و اطلاعاتی – امنیتی و شبه‌نظامی شبیه کهریزک می‌شوند.

بی‌هیچ شک و تردید، این روش‌ها خلاف الگوی مورد اشاره در قانون اساسی و وظایف ولایت فقیه و شیوه و مشی معروف امام راحل است. این در حالی است که در مقدمه قانون اساسی در تبیین «ولایت فقیه عادل» آمده است: «بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرائطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

با توجه به نکات و مطالب پیش‌گفته، حال قضاوت کنید آیا روشی که در یک سال پیش در چنین روزهایی به کار گرفته شد به گونه‌ای بوده است که «ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل انقلابی خود»، یعنی برگزاری انتخابات آزاد در جهت آرای مردم باشد؟

در اصل یک‌صد و یازدهم قانون اساسی نیز که وظایف و اختیارات رهبر تبیین شده، دو نکته مرتبط با بحث فوق وجود دارد.

در بند ۹ این اصل به صراحت عنوان شده است که وظیفه رهبری آن زمان شروع می‌شود که وظیفه شورای نگهبان به انتها رسیده و رئیس‌جمهور انتخاب شده است؛ «امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست‌جمهوری از جهت دارا بودن شرائطی که در این قانون می‌آید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.»

ملاحظه می‌شود که تأیید ریاست‌جمهوری توسط رهبر تنها مختص دوره اول ریاست‌جمهوری است و در دوره‌های بعد رهبر حق تأیید و تبلیغ یک نامزد خاص را ندارد و تنها وظیفه‌اش امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از انتخاب مردم است. در حالی که همه شاهد این امر بودیم که از یک‌سو آیت‌الله خامنه‌ای در جریان سفر به کردستان به صراحت از یک نامزد خاص حمایت آشکار کرد و در موارد دیگر به نقد ضمنی و رد غیرمستقیم دیگر نامزدهای ریاست‌جمهوری پرداخت؛ و از سوی دیگر تنها به امضای حکم ریاست‌جمهوری پس از تأیید رسمی نتایج انتخابات بسنده نکرد. ایشان حتا به این نکته توجه نداشت که با مسائلی که پیش آمده باید شخصاً جانب احتیاط و عدالت و تقوا و تدبیر را پیش گرفت و از دخالت مستقیم در انتخابات در جهت پیروزی یک نامزد خودداری کرد و یا در نهایت، به روشی که در قانون اساسی مشخص شده است عمل نمود.

در بند ۸ اصل یک‌صد و دهم این صراحت وجود دارد که حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام محقق می‌شود. آیا بهتر نبود که به جای تهدید مردم و دیگر نامزدهای انتخاباتی که نتایج اعلام‌شده از سوی وزارت کشور را قبول نداشتند و ندارند، حل معضل به مجمع تشخیص مصلحت نظام سپرده می‌شد تا اگر شک و گمانی هم به دروغ‌گویی وجود داشت، اختلاف نظر و پرسش و ابهام، به این‌گونه حل می‌شد، و نه اینکه شهروندان معترض و پیگیر رأی خویش، سرکوب شوند و با خشونت مورد برخورد قرار گیرند و منتقدان و معترضان برای ماه‌ها در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های مختلف حبس و زندانی شوند و مورد انواع و اقسام بدرفتاری‌ها قرار گیرند و حتا از تماس تلفنی و دیدار با خانواده‌های خود محروم گردند؛ روشی که در خصوص صدها تن از شهروندان این سرزمین (و از جمله شخص من) به کار رفته و می‌رود.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه می‌خواهم مورد دیگری از مصادیق و مستندات اتهام «توهین به مقام معظم رهبری» را مورد نقد و بررسی قرار دهم و پاسخ گویم. در اینجا به ردیف ۱۸ اتهام‌ها که مربوط به بحث دخالت رهبر معظم انقلاب در انتخابات است و با مباحث فوق نزدیک یا منطبق است می‌پردازم. مقاله «در مدح ائتلاف یا اختلاف»، چاپ شده در سایت «روزآنلاین» مورخ ۸۸/۲/۲۶. چون در این مورد، بخش خاصی از مقاله در پرونده مورد استناد قرار نگرفته است، چاره‌ای جز این نیست که ابتدا یادداشت مورد اشاره را مرور کرده و بعد حدس بزنیم که چه بخشی از آن، مورد عنایت «سربازان گمنام امام زمان(عج)» بوده است!

«این پرسش این روزها در قریب به اتفاق محافل سیاسی، دانشجویی، خبری و... مطرح می‌شود که در یک فضای انتخاباتی «چهاروجهی» باید با اولویت دادن به موضوع «ائتلاف» و «اجماع»، از طریق حذف یک نامزد اصلاح‌طلب به سمت سه‌قطبی کردن انتخابات رفت، یا اینکه نه، وجود «اختلاف» و «رقابت» درون‌گروهی ضرورتاً بد نیست و حتا در دل خود می‌تواند خیر و برکتی خاص هم دربرداشته باشد؟

اگر کنه ماجرا بیش‌تر شکافته شود و نگاهی اجمالی نیز به پیشینه این خودمحوری‌ها و عدم توافق‌های انتخاباتی انداخته شود، بهتر روشن خواهد شد که به چه دلیل در شرائط کنونی تکیه بیش از حد بر روی «اجماع نامزدهای اصلاح‌طلب» می‌شود به عنوان شاه‌کلید جلوگیری از شکست،

شکست‌هایی از نوع انتخابات شوراهای شهر دوم و انتخابات ریاست‌جمهوری نهم. در این گروه از تحولات سیاسی میان جریان‌های مختلف اصلاح‌طلب ائتلافی صورت نگرفت و هر حزب و گروهی نامزدهای اختصاصی خود را به کارزار انتخاباتی وارد کرد و در شرائط قهر گروه‌های ناراضی، ناامید و بی‌انگیزه و... با صندوق‌های رأی، نتیجه آن شد که نباید می‌شد؛ تداوم دومینوی شکست اصلاح‌طلبان. در این سهم‌خواهی‌های انتخاباتی هر گروه و جریان سیاسی بلوک‌بندی خود را ایجاد کرد و چون شکست، حاصل شد از هر سو بانگ برآمد در ذم و بدگویی اختلاف، و آه کشیدن در حسرت ائتلاف!

زمزمه‌های انتخابات دهم نیز که بالا گرفت و ورود خاتمی به صحنه مسجل شد، باز انگشت‌های اشاره به سمت شکست‌های گذشته نشانه گرفته شد و هر کسی که از راه رسید در حسن «ائتلاف اصلاح‌طلبان» و «ضرورت رسیدن به نامزدی واحد» سخن به میان آورد ـ البته با آن نامزد خاص و آن شرائط حرف حقی بود، چون پیامد بسیار محتمل تحقق «اجماع» پیروزی قاطع نامزد اصلاح‌طلبان در دور اول انتخابات خرداد ۸۸ بود.

اما اکنون که خاتمی به صورتی مبهم و سؤال‌برانگیز در شرائط چشم‌انداز روشن پیروزی از کارزار انتخاباتی کنار کشیده و کروبی و موسوی نیز بنا ندارند به سمت ائتلافی اختیاری بروند، پرسش محوری این است که آیا شرائط کنونی همان شرائط گذشته است و نامزدهای اصلاح‌طلب باقیمانده در همان قد و قامت سید محمد خاتمی؛ احتمال موفقیت در همان اندازه دربرگرفتن شاهد پیروزی؛ مسیر حرکت به همان راحتی در جهت کسب مسند ریاست‌جمهوری دهم، آن هم از نوع برد در مرحله اول و با آرای بالا؟

از نگاه نویسنده که خود بارها در ستایش «اتحاد» و «ائتلاف» اصلاح‌طلبان و تحول‌خواهان قلم‌فرسایی کرده و در نکوهش «اختلاف» سخن‌سرایی، اکنون که صفحه شطرنج سیاست این‌گونه پیچیده چیده شده است که هر سو با دو وزیر وارد میدان شده‌اند و جبهه سفید با یک نخست‌وزیر پیشین مستقل و یک رئیس مجلس پیشین اصلاح‌طلب در برابر جبهه سیاه مشتمل بر فرمانده نظامی پیشین و نامزد نظامی‌ها و امنیتی‌های کنونی صف‌آرایی کرده است ـ آن هم به گونه‌ای که وزیر سیاه نشسته در خانه اصول‌گرایان خود اندیشه بیرون راندن وزیر دیگر دارد و شه مات ـ حساسیت نشان دادن بیش از اندازه بر روی «ائتلاف» و «اجماع» امری انحرافی ارزیابی می‌شود، چون واقعیت این است که این بار به صورتی استثنایی «اختلاف» بیش‌تر پیروزی‌آور شده است!

درست است که بهزاد نبوی، پیر پرتجربه اصلاح‌طلب از یک‌سو می‌گوید که «سازمان (مجاهدین انقلاب اسلامی) به اجماع بر اساس رأی‌آوری اعتقاد دارد و این اعتقاد هنوز هم به قوت خود باقی است، یعنی هیچ مشکلی برای فعالیت ستادهای انتخاباتی کاندیداهای مختلف وجود ندارد»، اما بلافاصله نتیجه‌گیری می‌کند که «اگر در فرصت کافی برای تصمیم‌گیری، نمایندگان کاندیداهای مختلف با هماهنگی یکدیگر اقدام به نظرسنجی علمی و دقیق کنند، بعد از اعلام نتایج آن می‌توان بررسی کرد چه بخشی از آرا دارای همپوشانی است و کدام بخش‌ها دارای افتراق است. اگر نظرسنجی نشان داد مثلاً دو نامزد فعلی اصلاح‌طلبان به طور کلی دارای پایگاه اجتماعی متفاوت هستند، سخن مدافعان حضور دو کاندیدا در انتخابات قابل پذیرش است... معتقدم حتا بعد از ثبت‌نام و مرحله بررسی صلاحیت‌ها هم دیر نیست، یعنی تا زمان آغاز رسمی تبلیغات هم می‌توان این گزینه را عملی کرد. در ایام رسمی تبلیغات اعلام اجماع دارای اثرات مثبتی خواهد بود. تصور می‌کنیم تا پایان اردیبهشت می‌توان روی اجماع به توافق رسید.»

به نظر می‌رسد که در این تحلیل و خط‌دهی، یک اشتباه بزرگ راهبردی در حال روی دادن است و آن، اینکه میرحسین موسوی را در قامت سید محمد خاتمی دیدن، یا برعکس، کروبی را در جایگاه و رأی‌آوری رئیس‌جمهور پیشین فرض کردن.

درست است که در تحلیل صفحه شطرنج انتخابات و چیدمان مهره‌ها می‌توان بر روی چگونگی هم‌پوشانی آرای موسوی و کروبی تأکید کرد و این استدلال را هم به میان آورد که «معمولاً این‌گونه نیست که هم‌پوشانی صددرصدی میان دو کاندیدای یک جناح سیاسی وجود داشته باشد. یعنی همه افرادی که به یک نامزد خاص رأی می‌دهند- در صورت انصراف کاندیدای مورد حمایت خود- به طور قطع به سمت کاندیدای دیگر نخواهند رفت»، اما باز رسوب تفکر آن شرائط خاص گذشته در مورد نامزدی خاتمی باعث این نتیجه‌گیری نادرست می‌شود که «اگر با بررسی نتایج نظرسنجی مشخص شد در صورت انصراف یکی از کاندیداها، بخش قابل‌توجهی از آرای او به سبد کاندیدای دیگر اصلاح‌طلب منتقل می‌شود، به نظر من راه صحیح، اجماع است.»

باید توجه داشت که طرح موضوع نظرسنجی و ملاک قرار دادن آن برای رسیدن به «اجماع» در شرائط کنونی امری انحرافی است که می‌تواند علاوه بر تشدید اختلاف‌ها و دور شدن از مسیر هم‌نظری و هم‌راهی و هم‌رأیی که در مرحله دوم انتخابات به آن نیاز فراوانی وجود خواهد داشت، احتمال شکست اصلاح‌طلبان را بالا ببرد و جلوی دو مرحله‌ای شدن انتخابات را - در این صورت، احتمال حذف احمدی‌نژاد بسیار بالا خواهد بود - بگیرد.

برای روشن شدن موضوع بهتر است چند پیش فرض را مطرح کرد و بر اساس آن چند سناریو را طراحی نمود و پیامدهای احتمالی هرکدام را مورد ارزیابی قرار داد.

پیش فرض‌ها از این قرار است:

۱- بخت پیروزی احمدی‌نژاد بر اساس نظرسنجی‌های کنونی نسبت به سه نامزد دیگر اصلی بیش‌تر است، اما هیچ نظرسنجی امکان پیروزی او را در مرحله اول محتمل نمی‌داند.

۲- به طریق اولی دیگر نامزدها، از جمله دو نامزد اصلاح‌طلب، بخت چندانی برای پیروزی در مرحله اول ندارند.

۳- میزان آرای دو نامزد اصلاح‌طلب و همچنین دو نامزد اصول‌گرا به اندازه‌ای نیست که در صورت «ائتلاف» و «اجماع» - حتا با انتقال صد درصد آرای حامیان یکی به سبد دیگری- نامزدی حائز کسب آرای مطلق شرکت‌کنندگان در مرحله اول انتخابات شود؛ فارغ از اینکه چنین ائتلاف و اجماعی نیز با احتمال زیادی تحقق‌ناپذیر است.

٤- میزان آرای نامزدهای مستقل اصلاح‌طلب، چون اعلمی و شعله‌سعدی و دیگر نامزدهای مطرح اصول‌گرا مانند رفعت بیات- با فرض تأیید صلاحیت آن‌ها- به دلایل مختلف چندان بالا نخواهد بود که فردی از این جمع بتواند در میان دو نامزد اول و دوم لیست انتخابات قرار گیرد و به مرحله دوم صعود کند. این جمع در صورت تأیید صلاحیت تا حدی می‌توانند میزان مشارکت مردم را بالا ببرند. هر سه نامزد در عین حال بخشی از آرای موسوی و کروبی را از آن خود خواهند کرد، اما چندان از میزان آرای رضایی و احمدی‌نژاد نخواهند کاست.

بر این اساس، پرسش اصلی و محوری این است که کنار رفتن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری، چه سناریوهای محتملی را پیش رو قرار می‌دهد و چه احتمال‌هایی وجود دارد که می‌تواند باعث تحولی کیفی- از نوع تبدیل انتخابات دومرحله‌ای به انتخاباتی یک‌مرحله‌ای - شود.

از آن جایی که مبلغان بحث ضرورت «ائتلاف» و «اجماع» در حال حاضر عمدتاً دور میرحسین موسوی گرد آمده‌اند و بر روی کنار رفتن مهدی کروبی به نفع دیگر نامزد این جناح تأکید بیش از اندازه دارند و احتمالاً در صورت شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست‌جمهوری، انگشت اتهام را به سوی دیگری نشانه خواهند رفت، بهتر است که سناریوهای محتمل شفاف‌تر بیان شود.

این پیش‌فرض پیش از این مطرح شد که در صورت کنار رفتن شیخ اصلاحات به نفع نخست‌وزیر دوران جنگ، میزان آرای میرحسین موسوی چنان جهشی نخواهد داشت که از سطح نیمی از شرکت‌کنندگان در انتخابات فراتر رود و او پیروز بی‌چون و چرای انتخابات در مرحله اول باشد. اگر این‌گونه نیست که نیست، پس در عمل، تفاوتی میان کسب آرای به عنوان مثال ۲۸ درصدی موسوی در دور اول با ٤۸ درصدی در این مرحله نخواهد بود. چون، میرحسین به دلیل به دست نیاوردن بیش از پنجاه درصد آرای شرکت‌کنندگان، باز باید بخت خود را در عمل در مرحله دوم انتخابات بیازماید. در این حالت پیش‌بینی می‌شود که چه او و چه کروبی به مرحله دوم راه یابند، تمام اصلاح‌طلبان به اضافه اکثر قریب به اتفاق مخالفان احمدی‌نژاد، از جمله بخش قابل توجهی از رأی خاکستری‌ها و اقلیتی از محافظه‌کاران، به نامزد نهایی اصلاح‌طلبان رأی دهند و به احتمال قوی، شاهد تغییر رئیس‌جمهور ایران در ماه‌های آینده خواهیم بود که خود امری شگفتی‌افزا در تاریخ جمهوری اسلامی است و حادثه‌ای استثنایی؛ چون تا کنون تمام رؤسای جمهور ایران دو دوره بر مسند قدرت تکیه کرده‌اند.

حال از زاویه‌ای دیگر می‌توان به مسأله ضرورت رساندن انتخابات به مرحله دوم و بالا بردن احتمال حذف احمدی‌نژاد در این مرحله نگاه کرد و سناریوها را بر اساس آن چید. بر این پایه، احتمال دومرحله‌ای شدن انتخابات، ارتباط مستقیمی با میزان مشارکت گسترده مردم در انتخابات دارد؛ با فرض ثابت بودن نسبی درصدی از آرای گردانندگان و حامیان رئیس‌جمهور و وجود یک کف آرای ثابت از طریق حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم رهبری. نشانه‌های این حمایت طی روزهای اخیر به کرات دیده شده است، از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سفر انتخاباتی استان کردستان گرفته – که در آن به وضوح حمایت ضمنی او از نامزد اقتدارگرایان به چشم می‌خورد و به موازات آن حمله شدیدی به نامزدهای اصلاح‌طلب منتقد برنامه‌های اقتصادی دولت شد - تا مهندسی کردن انتخابات از طریق برگزارکنندگانی یک‌دست از یک جناح سیاسی خاص - و وزارت کشور و شورای نگهبان - و فعال بودن حزب پادگانی و تلاش برای استفاده رسمی از بسیج و امکانات نظامی و انتظامی.

در این شرائط کنار کشیدن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری در تمام وضعیت‌های محتمل زیر موجب کاهش میزان مشارکت مردم و به تبع آن کوچک شدن مخرج کسر شرکت‌کنندگان در انتخابات خواهد شد، آن هم در وضعیتی که کف آرای احمدی‌نژاد در صورت کسر عددی، نسبتاً ثابت است و با هرچه کوچک‌تر شدن مخرج، حاصل کسر بزرگ‌تر خواهد شد. تحولی که می‌تواند در نقطه‌ای حتا از ۵۰ درصد آرای شرکت‌کنندگان فراتر رفته و انتخاباتی یک‌مرحله‌ای را رقم زند.

چرا چنین اتفاقی می‌افتد؟ به دلایل زیر:

فرض اول؛ انتقال بخش قریب به اتفاق آرای کروبی به سبد موسوی و اجتناب تمام اصلاح‌طلبان از دادن رأی به نامزدهای محافظه‌کار. در این سناریو، آن گروه از رأی‌دهندگان و حامیان کروبی که مخالف سیاست اعمال‌شده از سوی «ائتلاف اصلاح‌طلبان» هستند - گیرم که تعداد مخالفان حتا ده دوازده نفری بیش‌تر نباشند، که خیلی بیش‌تر خواهند بود - چون نمی‌خواهند به نامزدهای جناح رقیب، به ویژه احمدی‌نژاد رأی دهند، به جمع منفعلان و مخالفان شرکت در انتخابات خواهند پیوست. این تصمیم و اقدام خواه نخواه موجب کاهش مشارکت مردم و کوچک‌تر شدن مخرج کسر خواهد شد و پیامد حتمی‌اش افزایش سهم احمدی‌نژاد خواهد بود. هرچه هم جمع منفعلان و مخالفان شرکت در انتخابات بیش‌تر باشد، احتمال افزایش سهم احمدی‌نژاد در میان آرای ماخوذه بیش‌تر قوت خواهد گرفت.

فرض دوم؛ انتقال اکثر آرای کروبی به سبد موسوی – به علت هم‌پوشانی بیش‌تر آرای نامزدهای اصلاح‌طلب - و هم‌زمان انتقال بخشی از آرای او به نفع نامزدهای محافظه‌کار، در وضعیت سهم بردن فزون‌تر رضایی در مقایسه با احمدی‌نژاد. در این شرائط از یک سو مخرج کسر به دلیل عدم مشارکت گروه اول، کوچک می‌شود و از سوی دیگر سهم احمدی‌نژاد در صورت کسر به میزان کم‌تری بالا می‌رود که پیامد آن خواه ناخواه در مقایسه با عدم کناره‌گیری رئیس پیشین مجلس از انتخابات، بزرگ شدن سهم رئیس‌جمهور فعلی خواهد بود.

فرض سوم؛ انتقال اقل آرای کروبی به سبد موسوی - به علت هم‌پوشانی کم‌تر آرای نامزدهای اصلاح‌طلب - اما هم‌زمان انتقال بخشی از آرای او به نفع نامزدهای محافظه‌کار. در این سناریو سهم احمدی‌نژاد نسبت به رضایی فزون‌تر فرض شده است. این وضعیت در عمل مشابه فرض دوم است، با این تفاوت که سهم نامزد اصلی اصول‌گرایان بزرگ‌تر و درشت‌تر خواهد بود و احتمال پیروزی احمدی‌نژاد در دور مرحله اول بیش‌تر.

فرض چهارم؛ عدم انتقال اکثریت قریب به اتفاق آرای کروبی به سبد موسوی و سر ریز شدن اکثر آرای حامیان او به سمت نامزدهای اصول‌گرا به همان نسبت‌ها و ترتیب‌های فرض‌های دوم و سوم. در شرائط اخیر بخت و اقبال پیروزی احمدی‌نژاد بیش از پیش خواهد شد و او بدون اینکه خود تلاش خاصی انجام داده باشد، شاهد نشستن شاهین سعادت بر روی دوش خود خواهد بود – شاهینی که به این دلیل به پرواز درآمده است که اصلاح‌طلبان یک محاسبه غلط داشته و راهبردی نادرست اتخاذ کرده‌اند.

چنان‌چه ملاحظه می‌شود به‌جز سناریوی نامحتمل کسب بیش از پنجاه درصد آرای شرکت‌کنندگان توسط یک نامزد اصلاح‌طلب در مرحله اول در وضعیت کناره‌گیری یکی به نفع دیگری، در دیگر سناریوها و فرض‌های مطرح‌شده، احتمال شکست اصلاح‌طلبان سناریو به سناریو فزونی می‌گیرد و بخت پیروزی احمدی‌نژاد در مرحله اول انتخابات در هر سناریو بالاتر می‌رود.

بر این اساس، به نظر می‌رسد که بهترین راهبرد اصلاح‌طلبان در شرائط کنونی – حتا روزهای پایانی مرحله اول انتخابات - تکیه بر تکثر و تعدد نامزدهاست و نرفتن به سمت «ائتلاف» و «اجماع»، از طریق کناره‌گیری یک نامزد به نفع دیگری.

در یک کارزار انتخاباتی چهار وجهی، پیامد اتخاذ چنین راهبردی در شرائط رقابت شدید میان نامزدهای اصلاح‌طلب از یک سو و رقابت گسترده نامزدهای اصلاح‌طلب با دو نامزد محافظه‌کار از سوی دیگر، به احتمال زیاد به ضرر احمدی‌نژاد خواهد بود و حرکتی حساب‌شده‌تر در جهت حذف او در مرحله اول یا با احتمال بیش‌تر در مرحله انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸.»

مطالب قرائت‌شده و مفاد مقاله‌ای که به طور کامل بیان گردید، نشان می‌دهد که این یادداشت حدود یک‌ماه پیش از انتخابات به نگارش در آمده و منتشر شده است، و محور مباحث آن نیز حول ضرورت حضور دو نامزد اصلاح‌طلب در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم بوده است. در بخشی از این مقاله و در یک پاراگراف خاص وقتی بیان می‌شود «در این شرائط کنار کشیدن یک نامزد اصلاح‌طلب به نفع دیگری در تمام وضعیت‌های محتمل زیر موجب کاهش میزان مشارکت مردم...» اشاره‌ای نیز به سفر رهبری به کردستان شده است و حمایت روشن ایشان از احمدی‌نژاد به این صورت بیان گردیده است: «از سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای در سفر انتخاباتی استان کردستان گرفته - که در آن به وضوح حمایت ضمنی او از نامزد اقتدارگرایان به چشم می‌خورد و به موازات آن حمله شدیدی به نامزدهای اصلاح‌طلب منتقد برنامه‌های اقتصادی دولت شد و...»

نمی‌دانم کجای این مطلب محرمانه است و در دل خود توهین به رهبری دارد که مورد استناد قرار گرفته است. تنها می‌توان گفت که کارشناسان وزارت اطلاعات با قصد و نیت قبلی و تنها با هدف سنگین‌تر کردن حکم من، پرونده‌ام را دنبال و تکمیل می‌کرده‌اند، و در این راه هرچه را دیده و شنیده‌اند بدون توجه به محتوای اصلی جمع کرده و ارائه داده‌اند تا بتوانند اقدام غیرقانونی خود را دائر بر نگاه داشتن هرچه بیش‌تر من در بازداشتگاه و حبس انفرادی دنبال کنند - هدفی که در چنین نامه‌هایی به بازپرس و مسؤول شعبه سه دادسرای انقلاب می‌توان به وضوح رد و اثر آن را دید... «لازم به ذکر است متهم با بیان اینکه مطالب خود را در دادگاه خواهد گفت و تا به پزشک قانونی نرود هیچ مطلبی را ننوشته و امضا نخواهد کرد... و همچنین در جلسه پنجم با اعلام سه درخواست، مراجعه به پزشک قانونی، ملاقات با نمایندگان ریاست قوه قضائیه، و ملاقات با

وکلای خود، از همکاری با مسؤولین پرونده خودداری نموده است. لذا با توجه به اتهامات فوق‌الذکر تقاضا می‌گردد برای رسیدگی دقیق و بررسی ابعاد و جوانب دیگر اقدامات مشارٌ إلیه، درخواست تمدید قرار بازداشت نامبرده به مدت یک‌ماه و به صورت انفرادی موافقت فرمایید.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

اجازه بدهید در ارتباط با همین موضوع به مقاله «معیار و محک جنایت» که پیش از این هم به آن اشاره شد، بپردازم. کارشناسان وزارت اطلاعات مفاد این مقاله را حاوی انتساب به کودتای انتخاباتی دانسته‌اند. از آنجایی که این مقاله پیش از این قرائت و ارائه شد، تنها به بیان دو بخش مورد استناد زیر بسنده می‌کنم.

«بر این باوریم که حکومتی که عنوان اسلامی بر خود نهاده است، اگر در این جایگاه و وضعیت (اعمال جنایت و به کارگیری شکنجه) قرار بگیرد خود به خود مشروعیت‌اش زایل است و حاکمی که بر مسند علی(ع) تکیه می‌کند، اگر فرمان چنین برخوردهایی را بدهد یا حتا آنها را ببیند و دم نزند و بر کار جنایتکاران رضایت دهد، از عدالت ساقط است و باید در دادگاه ویژه جنایتکاران جنگی محاکمه شود.»

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

ملاحظه می‌فرمایید که جملات مورد استناد به صورت شرطی بیان شده، و گزاره‌ها و مقدماتی بیان گردیده که نتیجه‌گیری بحث مشروط به تحقق آن است. گمان نمی‌کنم در این دادگاه بتوان یک نفر را یافت که بر این نظر باشد که باید قانون و اصول اسلامی را کنار گذارد و چشم بر جنایت و شکنجه بست و اجازه داد که قانون‌شکن و جنایتکار از دست عدالت بگریزد و محاکمه و مجازات نشود، حال در هر سطح مقامی می‌خواهد باشد. به خصوص آنکه در اولین بند فصل هشتم قانون اساسی ایران، آنجا که به مبحث «رهبر یا شورای رهبری» پرداخته است، در انتهای اصل یک‌صد و هفتم تصریح و تأکید شده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

دیگر موارد و مستندات تقریبا شبیه یکدیگر است و دفاعیات و مستندات مشابهی را می‌طلبد که تا کنون ارائه گردیده و تکرار آنها مسلما از حوصله دادگاه خارج است.

تنها مواردی چند باقی می‌ماند که ذیل اتهام‌هایی چون «ساقط شدن رهبر معظم انقلاب از عدالت و زیر پا گذاردن آن به خاطر منافع شخصی»، «مقایسه و تشبیه رهبر معظم انقلاب با شاه و حکومت سابق»، «انتساب جبهه سیاه کودتا و اسلام طالبانی به رهبر معظم انقلاب»، و... آورده شده و مقالات و مصاحبه‌هایی نیز ارائه گردیده است.

با توجه به اینکه مطالب عنوان شده در مصاحبه‌های رادیو و تلویزیونی بر مبنای مقالات نوشته شده بیان گردیده و من نیز به فایل‌های صوتی و تصویری آن دسترسی نداشته‌ام و بعید می‌دانم که کارشناسان ذی‌ربط آنها را در اختیار ریاست محترم دادگاه و اعضای هیأت منصفه قرار داده باشند، به دفاع از مطالب مکتوب خود، بسنده می‌کنم.

آنچه بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه و رودربایستی و بیم و هراسی از صدور حکم توسط قاضی محترم، گفته شد و می‌شود بر اساس اعتقاداتم به نظامی است که در تشکیل و تأسیس آن در جوانی نقش داشته و بعد هم در مراحل مختلف از آن حمایت کرده‌ام. بر مبنای تصریحات و تأکیدات مفاد و اصول قانون اساسی، امیدوارم که قاضی محترم بر اساس استقلال رأی، قضاوت نماید و در نهایت در خصوص این پرونده رأی و نظر خود را صادر کند؛ و نه آن‌گونه که ریاست قوه قضائیه می‌گوید و عمل می‌کند و خود را غیرقانونی و غیرشرعی، تابع بدون چون و چرای فرامین رهبری می‌داند و سخنان درست یا غلط آیت‌الله خامنه‌ای را در هر زمینه‌ای فصل‌الخطاب ارزیابی می‌کند، حتا اگر اظهارات و عملکرد ایشان، برخلاف عدالت و تقوا باشد.

مؤکداً تکرار می‌کنم هرچه که می‌گویم و گفته‌ام بر مبنای امر به معروف و نهی از منکر و نصیحه‌الملوک بوده است و می‌باشد؛ تعلیم و تربیت اسلامی (و از جمله فرمایشات پیامبر اعظم حضرت محمد مصطفی) به ما آموخته است که اگر حاکم از راه راست خارج شد، همچون یک مسلمان در برابر او بایستیم و بدون لکنت زبان، عیب و ایرادش را تذکر دهیم و بیان کنیم، و اگر اقدام به اصلاح گفتار، رفتار و کردار خود نکرد، با روش مسالمت‌جویانه زمینه‌ساز برکناری او شویم. پیش از این اشاره کردم که پیامبر اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) چه شیوه‌ای در برابر مخالفان قانونی و غیرمسلح خود داشته‌اند؛ در اینجا تنها ضروری می‌دانم که به شیوه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران نیز اشاراتی داشته باشم.

همه بر این مسأله و حادثه تاریخی واقف‌اند که در جریان تحولات پس از انقلاب، مهندس مهدی بازرگان به یکی از منتقدان جدی آیت‌الله خمینی تبدیل شد و مکرر به انتقاد از شیوه حکومت و زمامداری رهبر فقید انقلاب می‌پرداخت. قابل توجه است که هیچ‌کس ندیده رهبر انقلاب شخصاً کوچک‌ترین تعرضی نسبت به ایشان داشته باشد و یا اجازه دهد مقام‌های سیاسی و قضائی اقدام به جلب، دستگیری و محاکمه مهندس بازرگان کنند. برعکس، مستندات تاریخی دال بر این است که وقتی از ایشان خواستند چنین برخوردی را تأیید و صادر کند یا جلوی اقدام به دستگیری مهندس بازرگان را نگیرد، فرموده‌اند: «مرا قبول نداشته باشند، مگر من جزو اصول دین هستم؟» (نقل به مضمون از آیت‌الله موسوی اردبیلی)

در حوادث اخیر که نوه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، سید حسن خمینی مورد تعرض و توهین قرار گرفت، حجت‌الاسلام علیخانی، نماینده مجلس شورای اسلامی در جمع خبرنگاران به نقل از یکی از یاران نزدیک آیت‌الله خمینی خاطره‌ای را به این شرح نقل کرد: «این فرد عنوان می‌کرد مدت‌ها پیش از شروع مبارزات، یک‌روز صبح به منزل امام آمدم و دیدم بر روی در، کاغذی چسبانده شده که حاوی اهانت به ایشان است. من با عصبانیت برگه را کندم و در حالی که در دستم بود وارد حیاط شدم. این فرد نقل می‌کند امام احساس کرد که من عصبانی هستم و دید که کاغذی در دست من است؛ متوجه موضوع شد و گفت: من خودم صبح که بیرون قدم می‌زدم آن اعلامیه را دیدم اما آن را نکندم، چرا که به انسان زنده فحش می‌دهند، به مرده که فحش نمی‌دهند؛ این تعبیری است که امام دارد.» (روزنامه اطلاعات، مورخ ۸۹/۳/۱۷)

حضار محترم

من و دیگر تحول‌خواهان و اصلاح‌طلبان انتظار نداریم که مطالب ما را به شیوه امام راحل در معرض دید همه قرار دهند یا در رسانه ملی بخوانند، اما به ما حق بدهید که از قوه قضائیه و ریاست دادگاه بخواهیم در قضاوت و صدور حکم، شنیدن تمام سخنان و استدلال‌های ما، به شیوه رسول اکرم(ص) و امام علی(ع) عمل کنند و اگر نمی‌توانند دست‌کم جا پای آیت‌الله خمینی بگذارند؛ هرچند که حرف‌های ما فحش نیست و سخنان از سر دلسوزی است و به قول امام علی(ع)، افضل امر به معروف و نهی از منکر، امر به معروف و نهی از منکر سلطان جائر است.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

پیش از این در خصوص عدالت و وجوب این شرط در کنار تقوا در امام مسلمانان – حتا در سطح امام جماعت یک نماز چندنفره – صحبت کردم و گفتم که آنچه بر من و امثال من و خانواده‌هایمان در زمان بازداشت و در ایام نگهداری در بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها رفته است، خود ملاک و معیاری بر عدم وجود عدالت و تقوا، بلکه از آن بدتر وجود شکنجه روحی و جسمی و اعمال ظلم و ستم است، و دیگر به تکرار موارد و مصادیق آن نمی‌پردازم.

اما برای رهبر شرائط دیگری هم در نظر گرفته شده است که در مقالات مورد استناد کارشناسان وزارت اطلاعات، به گونه‌ای به آن پرداخته شده و دلایل و مشهودات لازم ارائه گردیده است که شما را به همان مقالات و استدلالات ارجاع می‌دهم.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

در مقدمه قانون اساسی و همچنین فصل هشتم میثاق ملی، به‌جز شرط عدالت و تقوا، خصوصیات و شرائط دیگری نیز برای رهبر در نظر گرفته شده است که نه تنها باید از همان ابتدا داشته باشد بلکه در تمام دوران زمامداری نیز باید آن ویژگی‌ها را حفظ کند و حتا اگر ثابت شود که از همان ابتدا این شرائط وجود نداشته است، خود به خود شرط رهبری لغو و منتفی می‌شود. اجازه دهید ابتدا نگاهی به این اصول داشته باشم و بعد نتیجه‌گیری خود را ارائه دهم:

در اصل پنجم قانون اساسی آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است...»

در اصل یک‌صد و نهم نیز «شرائط و صفات رهبر» این‌چنین فهرست شده است:

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.

حضار محترم، اعضای هیأت منصفه

به شهادت اکثریت قریب به اتفاق مسؤولان پیشین نظام و یاران نزدیک به امام و اعتراض آشکار و نهان آنان به شیوه اجرای انتخابات مهندسی‌شده توسط حزب پادگانی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای، و همچنین نتایج انتخابات و شیوه ورود آقای خامنه‌ای به این امر خطیر و اعلام و تحمیل آن، آنچه که به ویژه در ایام انتخابات دوره دهم ریاست‌جمهوری و پس از آن روی داد، همه بیانگر عدم وجود تدبیر و مدیریت برای راهبری کشور است که افزون بر نداشتن عدالت و تقوا، هرکدام می‌تواند نشانه فقدان شرائط و صفات لازم برای رهبری باشد؛ وضعی که بر اساس اصل یک‌صد و پانزدهم قانون اساسی می‌تواند زمینه‌ساز برکناری رهبر شود و باشد.

ضمن اینکه آنچه را در انتخابات ریاست‌جمهوری دهم روی داد تنها می‌توان نقطه عطف رسیدن به وضع کنونی دانست، چون پیش از آن نیز نشانه‌های فراوانی دال بر نبود عدل و تقوا و تدبیر و تدبر وجود داشته و دارد که کشور را در بدترین وضعیت در تاریخ سی و اند ساله انقلاب قرار داده است؛ وضعی که ملت را دو شقه و حتا پاره‌پاره کرده و بالاترین و گسترده‌ترین دشمنی خارجی را در برابر جمهوری اسلامی ایران شکل داده است و چشم‌انداز فقر و فلاکت و جنگ و خونریزی را روز به روز بیش‌تر جلوه‌گر می‌کند.

ریاست محترم دادگاه، اعضای هیأت منصفه

گمان می‌کنم که دادگاه فرصت لازم را برای بیان موارد گوناگون و ارائه مصادیق و مستندات بسیار نداشته باشد وگرنه می‌توان در این خصوص «مثنوی چهل من کاغذ» ارائه داد.

در خاتمه اجازه می‌خواهم از حوصله‌ای که برای شنیدن دفاعیات من و وکلای مدافع‌ام به خرج دادید تشکر و سپاس‌گزاری کنم، و این امید را داشته باشم که رأیی صادر شود که نه تنها تأییدی بر تحمل نظام برای سخنان منتقدان، بلکه تأکیدی بر ارج نهادن به مقوله و مفهوم گرانقدر «امر به معروف و نهی از منکر» و «نصیحة الملوک» باشد. حکمی که می‌تواند بخشی از ظلم و ستمی را که بیش از یک سال است بر من و خانواده‌ام رفته، جبران کند.

باز امیدوارم که هیأت منصفه و قاضی محترم دادگاه بر اساس حق و عدالت، رأی به برائت من از اتهام‌های وارده دهند؛ بلکه در راستای اعمال آزادی و عدالت که اصلی‌ترین هدف انقلاب اسلامی ایران و استقرار جمهوری اسلامی است، زمینه‌ساز خاتمه بخشیدن به بی‌قانونی‌های گسترده انجام‌شده و نقض اعمال ضالمانه مبنی بر شکنجه و ضرب و جرح و نگهداری ناعادلانه‌ام در این مدت شوند؛ خاطیان را ناامید سازند و در صورت ممکن، آنان را به دست عدالت بسپارند و حتا زمینه‌ساز رفع هتک حیثیت و خسارات مادی و معنوی وارده به من و خانواده‌ام شده، ترتیبات لازم را برای پرداخت خسارات و دیه لازم بابت صدمات روحی و جسمی وارده بر ما در دوران دستگیری، بازداشت و زندان فراهم آورند.

«نذر کردم گر از این غم به در آیم روزی
تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم
تازیان را غم احوال گران‌باران نیست
پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم» [حافظ]

والسلام
عیسی سحرخیز
۱۳۸۹/٤/۲۷

۳۳–۵– نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹

علی خامنه‌ای، که به خود حق دخالت در تمام امور مقننه، مجریه و قضائیه کشور را داده و می‌دهد و رؤسای قوا برخلاف روح و مفاد قانون اساسی، سخنان و اوامر او را «فصل‌الخطاب امور» می‌دانند، نقش غیرقابل انکار و تعیین‌کننده‌ای دارد، و به تبع این مقام و مسؤولیت، باید پاسخگوی اعمال افراد تحت امر و تخلفات گسترده باشد

به پرونده آمران رسیدگی نکنید، به مراجع بین‌المللی شکایت می‌کنم

به نام خدا

«گفت آن یار کزو گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
فیض روح‌القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد» [حافظ]

ریاست محترم قوه قضائیه، آیت‌الله صادق آملی لاریجانی
با اهداء سلام

احتمال می‌دهم از طریق مسؤولان زیردست، از جمله ریاست شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب یا رسانه‌های خبری تا کنون آگاه شده باشید که اینجانب روز یک‌شنبه ۸۹/٤/۲۷ در جریان محاکمه‌ام در شعبه فوق‌الذکر، از آمران و عاملان ضرب و جرح و شکنجه منتهی به شکستگی استخوان سینه، پارگی تاندون شانه چپ و کبودی‌ها و جراحات دیگر اعضای بدنم، شکایت کتبی کردم. این افراد عبارتند از:
آقای محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات؛ محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمور وقت؛ و... [نقطه‌چین‌ها در متن است، منظور علی خامنه‌ای است]، رهبری جمهوری اسلامی. افرادی که به‌عنوان آمران و عاملان، یا کسانی که طی یک سال گذشته در برابر این تخلفات علنی و مظالمی که علیه من و خانواده‌ام انجام شده، سکوت توأم با رضا کرده‌اند، از جمله «متشاکیان عنهم» بوده‌اند.
لازم است بدانید نقش حجت‌الاسلام اژه‌ای، دادستان کل کشور کنونی، «ویژه» بوده است. ایشان فردی است که در زمان‌های گوناگون و در پست‌های مختلف، شخصاً به ضرب و شتم دستگیرشدگان می‌پرداخت؛ ایشان همان کسی است که در جایگاه ریاست دادگاه ویژه روحانیت، ظلم عظیمی را به دستور... [علی خامنه‌ای]، رهبری نظام جمهوری اسلامی، علیه مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری، بیت ایشان و شاگردانش روا داشت؛ آقای محسنی اژه‌ای همان کسی است که در جایگاه معاون قوه قضائیه، در جلسه رسمی هیأت نظارت بر مطبوعات، اقدام به پرتاب قندان به‌سوی نماینده مدیران مطبوعات کشور کرد که منجر به کبودی شدید کمر بنده شد، و بعد با گاز گرفتن شانه‌ام، مرا زخمی کرد؛ که بر اساس مندرجات گزارش پزشکی، باید حد قانونی «قذف» در چند مورد علیه وی (تا ٧٤ ضربه شلاق در ملاء عام) إعمال شود.
آقای محسنی اژه‌ای در رأس افرادی قرار دارد که اینجانب علیه آنان شکایت کرده‌ام، چون مأموران تحت امر ایشان، مرا در زمان دستگیری زیر ضربات مشت و لگد گرفته و شکنجه کرده‌اند. به‌گونه‌ای که در جریان این برخورد خشن، اصل ۳۸ قانون اساسی، ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، و ماده ۵ اعلامیه حقوق بشر نقض شده است (به شرح صفحات ۲ و ۳ دفاعیه‌ام.)
در این میان، محمود احمدی‌نژاد که مسؤول مستقیم محسنی اژه‌ای در زمان قوع جرم آنان (۸۹/٤/۱۲) بوده، به تبع مقامش و مطابق نص صریح قانون ساسی، از جمله اصول ۱۳۳، ۱۳٤، ۱۳٦ و ۱۳۷ باید پاسخ‌گوی این اقدام‌های مجرمانه باشد.

و بالأخره... [علی خامنه‌ای]، عالی‌ترین مقام رسمی جمهوری اسلامی که به خود حق دخالت در تمام امور مقننه، مجریه و قضائیه کشور را داده و می‌دهد و رؤسای قوا برخلاف روح و مفاد قانون اساسی، سخنان و اوامر او را «فصل‌الخطاب امور» می‌دانند، در این جریان، نقش غیرقابل انکار و تعیین‌کننده‌ای دارد، و به تبع این مقام و مسؤولیت، باید پاسخگوی اعمال افراد تحت امر و تخلفات گسترده باشد.

پرسش این است که چرا ایشان در قبال جنایات کهریزک دخالت مستقیم می‌کند – هرچند تا کنون به زیان تعدادی از خانواده‌های تحت جنایت و افراد تحت ستم – اما در قبال جنایات و شکنجه‌های صورت‌گرفته در بازداشتگاه‌های مختلف زندان اوین (از جمله بندهای ۲۰۹، ۲۴۰ و ۲ الف) سکوت می‌نماید، و حتا موجبات ارتقای مقام وزیر اطلاعات وقت [محسنی اژه‌ای] را که نقش مستقیمی در این فشارهای روحی و جسمی داشته، فراهم می‌کند؟ طرفه اینکه ایشان، آقای محسنی اژه‌ای را به کرات عضو تیم‌های رسیدگی به جرم و جنایت‌ها و قانون‌شکنی‌ها می‌کند.

اینجانب تا روز ۸۹/٤/۲۷، یعنی روز برگزاری دادگاهم، امکان طرح شکایت نداشته‌ام، در حالی که به شرح مندرجات پرونده‌ام از همان روز اول انتقال به اوین، خواستار دسترسی به پزشکی قانونی و اقامه دعوا علیه آمران و عاملان شکنجه بوده‌ام؛ درخواست به‌حقی که هیچ‌گاه از جانب مأموران وزارت اطلاعات تحت ریاست محسنی اژه‌ای و مسؤولان زندان اجابت نشد. این درخواست حتا در زمان ملاقات نمایندگان سه قوه و دادستان جدید تهران، آقای جعفری دولت‌آبادی، مطرح گردید، اما کوچک‌ترین قدم مثبتی در این راه برداشته نشد.

دادستان تهران در تاریخ ۸۹/٤/۱۳، برای دیدار با زندانیان سیاسی به زندان رجایی‌شهر آمد؛ ایشان در این دیدار، قول رسیدگی به شکایت اینجانب و دسترسی‌ام به پزشکی قانونی را عنوان کرد، اما با وجود گذشت سه هفته، هنوز هیچ‌کاری صورت نگرفته است.

اینجانب در این نامه سرگشاده اعلام می‌دارم که اگر طی یک ماه از تاریخ انتشار نامه، مقدمات تشکیل دادگاه علیه افراد فوق به عمل نیاید، این حق را برای خود محفوظ می‌دانم که از طریق خانم شیرین عبادی، وکیل خود، در مراجع قضائی جهان و مجامع بین‌المللی پرونده‌ای علیه نامبردگان گشوده، و مسأله را به گونه‌ای دیگر پیگیری نمایم.

با احترام

عیسی سحرخیز

زندان رجایی‌شهر کرج

شنبه ۲ مردادماه ۱۳۸۹

۳۴–۵– نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹

جمعی از زنان ایرانی، فقط به جرم آزادی‌خواهی در زندانند

جناب آقای صادق آملی لاریجانی
قاضی‌القضات جمهوری اسلامی ایران
با سلام

اگر مستحضر باشید جمعی از زنان ایرانی، فقط به جرم آزادی‌خواهی در زندانند. اگر چه آنها و همه زندانیان، اعم از زن و مرد، محیط زندان را به دانشگاهی اعتقادی و علمی تبدیل کرده‌اند، اما، سزاوار نیست در نظامی که به نام اسلام شهرت دارد، زنان در زندان باشند.
شما به عنوان یک شخصیت علمی و روحانی، خوب می‌دانید که هرگز در صدر اسلام هیچ زنی به زندان نیفتاد و این در حالی است که در قرآن، در سوره ممتحنه، آیه ۱۲ می‌فرماید:
«یا أَیهَا النَّبِی إِذَا جَاءک الْمُؤْمِنَاتُ یبَایعْنَک عَلَی أَن لَّا یشْرِکنَ بِاللَّهِ شَیئًا وَلَا یسْرِقْنَ وَلَا یزْنِینَ وَلَا یقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا یأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یفْتَرِینَهُ بَینَ أَیدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا یعْصِینَک فِی مَعْرُوفٍ فَبَایعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»:
«ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و فرزندی نامشروع پیش دست و پای خود نیاورند که به دروغ (به شوهران خود) ببندند، و در کار نیک نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده مهربان است.»

آیه بیعت که مربوط به بیعت زنان با رسول اکرم، رفتار و کردار بسیار زشتی از زنان آن دوران از دزدی و زنا و فرزندکشی، ذکر می‌شود، اما با یک روش فرهنگی و اخلاقی و سیاسی از آنان خواسته می‌شود شرط بیعت با پیامبر، خودداری از آن رفتارهای ناعادلانه است.
البته این نهایت رفتار یک نظام عدالت‌پیشه با زنان عدالت‌شکن است و این یک روش، بسیار خردورزانه و آزادی‌خواهانه است، چه برسد به زنان زندانی سیاسی ایرانی که، آنان فرهیختگان و آزادی‌خواهان و صاحبان فکر و اندیشه و نظر است، مثل نسرین ستوده، با دو فرزند کوچک، در حالی دستگیر شده است که مصونیت یک وکیل در حین انجام وکالت از بندهای قانون مربوطه است.
سایر زنانی که سلحشورانه در انتخابات دهم، ندای آزادی سر داده‌اند مثل مهدیه گلرو، بهاره هدایت، محبوبه کرمی، عاطفه نبوی، هنگامه شهیدی و... و یا حتا همین اقدام را نیز مرتکب نشده‌اند و به نوعی در گروگان هستند، یا زنانی که به گروه فسیلی و جسدمرده منافقین نسبت داده می‌شوند، در حالی که همه می‌دانند که در جریان پس از انتخابات طی پروژه‌ای طراحی‌شده با ندانم‌کاری‌های بازجویانه از سوی دست اندرکاران زندان‌ها خون زندگی به این جسد مرده دمیده شده؛ در هر حال و در مجموع، کشته شدن زنان در درگیری‌های خیابانی، زنانی که شوهرانشان را به شهادت رسانده‌اند و دستگیری و وجود زنان زندانی لکه ننگی بر پیشانی نظام است، بنا بر این، از شما می‌خواهم و این خواست ملت ایران است که همه زندانیان را آزاد کنید.
و البته کلید باز شدن درهای زندان را با باز شدن درهای زندان بر روی زنان و آزادی زنان زندانی آغاز کنید و بدانید استقلال دستگاه قضا موجب سربلندی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

زهرا رهنورد
مهر ماه ۱۳۸۹

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/25531

۳۵–۵– نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹

۱–۳۵–۵– متن فارسی

پرونده حقوق بشر حاکمان مستبد ایران آن‌قدر سیاه است که نیاز به هیچ‌گونه توضیحی ندارد

ریاست‌جمهور محترم ایالات متحده آمریکا
با سلام؛

سی و یک سال پیش در چنین روزی، سفارت کشور شما در ایران، که بر طبق قوانین و عرف بین‌المللی قسمتی از خاک آمریکا به حساب می‌آید، توسط گروهی از دانشجویان که خود را پیرو خط امام می‌نامیدند، اشغال شد. و این اشغال، سرآغاز اختلافات بین دو دولت جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و تنش در روابط دیپلماتیک دو کشور گردید.
امروز با گذشت بیش از سه دهه از قطع رابطه بین دو دولت، جاه‌طلبی‌های هسته‌ای حکومت اسلامی ایران، به مرز خطرناکی نزدیک شده و از سوی دیگر، این حکومت، سرکوب‌گرتر از همیشه، تمامی راه‌های مخالفت با این سیاست‌های ویران‌گر را در داخل کشور مسدود نموده است. تأیید می‌کنید که پرونده حقوق بشر حاکمان مستبد ایران آن‌قدر سیاه است که نیاز به هیچ‌گونه توضیحی ندارد.
اکنون این سؤال به صورت جدی در اذهان عمومی آزاداندیشان و صلح‌طلبان جهان وجود دارد که حاکمیتی که با مردمان خود چنان می‌کند که همگان دیدند و از شکنجه و به حبس افکندن و کشتار شهروندان خود ابایی ندارد، در صورت دستیابی به سلاح هسته‌ای با سایر مردمان جهان چه خواهد کرد.

آقای رئیس‌جمهور!
سی و یک سال قبل در چنین روزی جمهوری اسلامی ایران با گروگان گرفتن دیپلمات‌های سفارت آمریکا، گروگان‌گیری خود را از جهان متمدن آغاز کرد و در سی و یک سال گذشته تا به امروز به این روند ادامه داده، به طوری که امروز نیز دست‌کم دو تن دیگر از شهروندان ایالات متحده (جاش فتال و شین بائر)، گروگان این حکومت هستند و بیش از هشتاد تن از دانشجویان و دوستان و همکلاسی‌های ما به عنوان گروگان‌های دانشگاه، در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند.

جناب آقای اوباما!
آنچه ما را بر آن داشت تا در سالروز اقدام اشتباه اشغال سفارت آمریکا در ایران، مستقیماً شما را خطاب دهیم، وضعیت دوستان دربندمان در زندان‌های جمهوری اسلامی است. جوانانی که این روزها به جای کلاس درس، در زندان و گاه در سلول‌های انفرادی و تحت سخت‌ترین و غیرانسانی‌ترین فشارها به سر می‌برند.
ما از شما، که علاوه بر ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، برنده جایزه صلح نوبل نیز هستید، انتظار داریم تا علاوه بر در نظر داشتن فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی، نقض گسترده و برنامه‌ریزی‌شده حقوق بشر توسط این حکومت را نیز بیش از پیش مد نظر داشته باشید و از هیچ اهرم فشاری برای متوقف نمودن آن دریغ ننمایید.
اکنون ما جمعی از فعالین دانشجویی سابق و کنونی، مجدانه و مصرانه از شما می‌خواهیم تا همان‌طور که پیگیر مسأله گروگان‌های کشور متبوع خود در ایران هستید، پیگیر وضعیت گروگان‌های ما نیز باشید و حاکمان دیکتاتور ایران را در خصوص وضعیت ایشان مورد مؤاخذه قرار دهید.
ما به طور خاص، خواستار تلاش‌های بشردوستانه جامعه جهانی و توجه ویژه به منظور آزادی هر چه سریع‌تر فعالان دانشجویی و مدنی ذیل:
حامد روحی‌نژاد، شبنم مددزاده، ضیاء نبوی، کوهیار گودرزی، مجید توکلی، مجید دری (که هر شش نفر در شرایط ناگواری در تبعید به سر می‌برند)، آرمان رضاخانی، آیدین خواجه‌ای، ارسلان ابدی، بهاره هدایت، جواد علیخانی، حسن اسدی زیدآبادی، حشمت‌الله طبرزدی، روناک

صفارزاده، سینا گلچین، عابد توانچه، عاطفه نبوی، عباس کاکایی، عبدالله مؤمنی، علی جمالی، علی ملیحی، عماد بهاور، فؤاد سجودی، کیارش کامرانی، محمد پورعبدالله، محمدامین ولیان، مسعود باباپور، مهدی خدایی، مهدی نظام‌اسلامی، مهدیه گلرو، میلاد اسدی، نظام حسن‌پور، نعیم آقایی، نوید محبی و نیما نحوی
می‌باشیم.

ما باور داریم که اکنون وقت آن رسیده است که دولت آمریکا خاطره تلخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸، یکشنبه چهار نوامبر ۱۹۷۹، را به فراموشی بسپارد و در کنار مردمان ایران، برای دستیابی به یک زندگی بهتر در سایه حکومتی برآمده از آرای واقعی آنان قرار گیرد.

با احترام

احمد عشقیار؛ فعال دانشجویی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران
امیرحسین اعتمادی؛ فعال سابق دانشجویی، عضو سازمان ادوار تحکیم وحدت
امیرحسین فتوحی؛ دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه هرمزگان
امیر رشیدی؛ فعال دانشجویی و حقوق‌بشر
رحیم همتی؛ فعال دانشجویی
سعید قاسمی‌نژاد؛ فعال دانشجویی، سخنگوی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران
سعید یعقوبی‌نژاد؛ دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران
سلمان سیما؛ فعال دانشجویی، عضو کمیته سیاسی سازمان ادوار تحکیم وحدت
علی تقی‌پور؛ دبیر سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل
لیونا عیسی‌قلیان؛ فعال دانشجویی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌های ایران
مزدک عبدی‌پور؛ فعال دانشجویی
یوحنا نجدی؛ عضو کمیته سیاسی سازمان ادوار تحکیم وحدت

*** منبع ***
وبسایت «بامداد خبر»

http://www.bamdadkhabar.com/2010/11/post_4442

۲-۳۵-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه‌شده توسط رضا نصر

Iranian Student Activists Write Letter to President Obama

Translation by Reza Nasr

Greetings to Mr. Barack Obama,the President of the United States of America,

31 years ago on this day, students who claimed to act in the name of Imam Khomeini forcefully seized the United States Embassy in Iran, thereby violating international law and American property. This illegitimate seizure marked the beginning of increased conflict and severe differences between the Islamic Republic of Iran and the United States of America and consequently led to amplified diplomatic tensions between the two countries.

Today, three decades later, after all relations between the two governments have been suspended, the nuclear ambitions of the Islamic Republic of Iran [is] a [threat]. Additionally, the [current] regime in Iran oppresses its people more than ever. It has impeded any domestic opposition toward its dangerously destructive policies.

We would like to emphasize that the publicly known human rights record of these autocrats is so openly horrendous that further explanation should not be necessary.

More than ever before, freedom fighters and freedom thinkers around the world have made evident the tortures, imprisonment, and murder of Iranian citizens. They have raised concerns about this government that disrespects the people's fundamental rights so blatantly. What if such a government gains access to nuclear weapons? What would they do to the people of this world?

Mr. President,

31 year ago on this day, the Islamic Republic of Iran took American diplomats as hostages, thereby taking the world as their hostage. For 31 years they have continued down this destructive path. Today, at least two US citizens (Josh Fattal and Shane Bauer) suffer as hostages of this government. Also, more than 80 students, our friends and classmates, are currently held in various prisons across Iran. We regard them as 'university hostages'.

Honorable Mr. President Obama,

It is the situation of our imprisoned friends that prompts us to directly address you on the anniversary of the occupation of the United States embassy. Instead of studying in a classroom, the Iranian youth must persevere in a prison cell and sometimes endure solitary confinement while constantly [enduring] the most inhumane pressures.

As the President of the United States of America and as a Nobel Peace Prize laureate, we expect you to continuously and fervently observe the systematic human rights violations in our country, in addition to your rightful concern about the Islam Republic of Iran's nuclear ambitions. We call upon you to not hesitate to employ any means of leverage necessary to stop these atrocities.

While you closely monitor the situation of the current American hostages in Iran, we, a group of former and current student activists, diligently and persistently ask you to also observe the situation of our fellow Iranian students taken hostage by the Islamic Republic of Iran and question the motives of the regime's authoritarian rulers in regards to these hostages.

We specifically demand humanitarian efforts by the international community and call for increased pressure to attain the immediate release of the below mentioned social and student activists:

Hamed Rouhinejad, Kouhyar Goodarzi, Majid Dori, Majid Tavakoli, Shabnam Madadzadeh, Zia Nabavi (all six are currently held in a horrible situation, forced into exile), Abbas Kakaiee, Abdollah Momeni, Abed Tavancheh, Aidin Khajei, Ali Jamali, Ali Malihi, Atefeh Nabavi, Arman Reza Khani, Arsalan Abadi, Bahareh Hedayat, Emad Bahavar, Foad Sojoodi, Hassan Assadi Zeidabadi, Heshmatollah Tabarzadi, Javad Ali khani, Kiarash Kamrani, Mahdieh Golroo,

Masoud Babapour, Mehdi Khodaei, Mehdi Nezam Eslami, Milad Asadi, Mohammad Pourabdollah, Mohammad Amin Valian, Naeim Aghaiee, Navid Mohebbi, Nezam Hassanpour, Nima Nahvi, Ronak Saffarzadeh, Sina Golchin.

We believe that the time has come for the government of the United States to forget the bitter experiences of Sunday November 4, 1979, and stand beside the people of Iran in order to achieve a peaceful life under the wings of a government born of popular vote.

We believe that it is time for the United States government to move past the bitter memories of November 4th, 1979 and by the side of the Iranian people in order to achieve a peaceful life under the wings of a government born of true popular vote.

Respectfully yours,

Signatures:

Ali Taghipour, former Secretary of the Islamic community of students at Babol Noshirvani University of Technology; Ahmad Eshghyar, student activist, member of the Iranian Liberal Students and Graduatesl Amir Hossein Etemadi, former student activist, member of Advar Tahkim Vahdat; Amir Hossein Fotouhi, secretary of the Islamic community of students at the University of Hormozgan; Amir Rashidi, Student and human rights activist; Liuna Eisagholian, student activist, member of the Iranian Liberal Students and Graduates; Mazdak Abdipour, student activist; Rahim Hemmati, student activist; Saeed Ghasseminejad, former student activist, spokesperson for the Iranian Liberal Students and Graduates; Saeed Yaghoubinejad, former secretary of the Islamic community of students at the University of Mazandaran; Salman Sima, student activist, member of the political committee of Advar Tahkim Vahdat; and Youhana Najdi, member of the political committee of Advar Tahkim Vahdat.

*** منبع ***

http://persian2english.com/?p=16327

۳۶–۵– نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹

بازجوها با توهین و فحاشی می‌گفتند: «اگر در رحم مادرت می‌رفتی تو را بیرون می‌کشیدیم. در اینجا ما هستیم که برای تو تصمیم می‌گیریم، نه خدا».

بازجوها برای اجبار به اعتراف به کار نکرده، یعنی آتش زدن خودروهای پلیس، به ضرب و شتم با کابل و سیم، قناعت نکرده و با باز کردن پاهای من در حالی که دستانم بسته بود، بیضه‌های مرا به شدت فشار می‌داده و به آنها ضربه می‌زدند به گونه‌ای که فریاد من از درد و ضعف به هوا می‌رفت و جواب التماس و استغاثه‌های من تنها فحش‌های ناموسی بود

بر من و دیگر دربندشدگان در نظام جمهوری اسلامی ثابت شده است که هیچ‌گونه رسیدگی به وضع حال حاضر ما و بلایایی که بر سر ما آمده است از سوی دستگاه قضائی نخواهد شد

دادستان محترم تهران

اینجانب غلامحسین عرشی، به دنبال حوادث عاشورای ۸۸ توسط پلیس امنیت تهران بازداشت شده و در دادگاه بدوی به ٤ سال و نهایتاً در دادگاه تجدید نظر به یک سال حبس محکوم شده‌ام و در حال حاضر، مدت ۹ ماه است که در حال تحمل کیفر در بند ۳۵۰ زندان اوین هستم. آنچه مرا بر آن داشت تا بدین‌وسیله در نامه‌ای سرگشاده مواردی را در خصوص روند رسیدگی به پرونده‌ام به اطلاع شما برسانم، آن است که حوادث رخ‌داده برای من در طول مدت تحقیقات مقدماتی در پلیس امنیت تهران و همچنین بازپرسی و جلسات دادگاه، به گونه‌ای بوده است که به باور من خارج از انصاف و عدالت و بر خلاف قوانین دادرسی کشور بوده و بعضاً مصداق بارز شکنجه و آزار و اذیت متهم به جهت اجبار او به اقرار خلاف واقع است.

در روز عاشورای ۸۸، بنده همانند صدها هزار تن دیگر از شهروندان تهران به جهت برگزاری مراسم این روز مقدس در خیابان‌های شهر حضور داشتم که در ساعات میانی روز، شاهد حملات خشونت‌آمیز پلیس ضد شورش علیه مردم بودم، خشونت به کار رفته علیه مردم، علی‌الخصوص زنان و دختران، به گونه‌ای بود که خون هر غیرتمندی را به جوش می‌آورد به صورتی که منجر به درگیری شدید مردم با پلیس ضد شورش شد.

دادستان محترم تهران؛

اینجانب در تاریخ ۱۷ بهمن ماه از طریق عکسی که از درگیری‌های این روز در سایت ناجا و «*گرداب*» و روزنامه «*امین جامعه*» منتشر شده بود، شناسایی شده و توسط پلیس امنیت تهران به وسیله تیمی ۸ نفره از مأموران پلیس امنیت، بازداشت شده و به مقر این نیرو منتقل شدم. بازجویی از بنده پس از یک شب، توسط دو نفر لباس شخصی آغاز شد. آنها از من می‌خواستند که اعتراف کنم صاحب عکس منتشرشده در سایت گرداب سپاه هستم و در مرحله دوم، مسؤولیت به آتش کشیده شدن چندین خودروی گارد ضد شورش را بر عهده بگیرم. من در پاسخ اگرچه عکس منتشرشده را متعلق به خود می‌دانستم، اما با قاطعیت به مأموران و بازجویان اعلام کردم که نه تنها نقشی در به آتش کشیدن اموال عمومی نداشتم، بلکه مطابق عکس و فیلم‌هایی که خود مأموران در اختیار داشتند، مأموران گارد ضد شورش را که توسط مردم خشمگین محاصره شده بودند از خشم مردم نجات دادم.

بازجوهای پلیس امنیت اما در جواب حرف‌های من، با مشت و لگد به جانم افتادند و با گفتن رکیک‌ترین فحش‌های ناموسی به من و خانواده‌ام، مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف به آتش زدن خودروهای پلیس، عاقبت سختی در انتظارم است. در دومین جلسه بازجویی، من که از نحوه برخورد خشونت‌آمیز و تحقیرآمیز بازجوها در جلسه قبل به ستوه آمده بودم، حتا تعلق آن عکس به خود را نیز تکذیب کردم و به آنها یادآور شدم که به خاطر خدا از کتک زدن و فحاشی به من دست بردارند و اقرار به گناه ناکرده را از من نخواهند. به آنها گفتم که من پاسخگوی کار خود هستم و علی‌رغم انتشار عکس، از خانه متواری نشده‌ام. بازجوها در جواب من، با توهین و فحاشی می‌گفتند: «اگر در رحم مادرت می‌رفتی تو را بیرون می‌کشیدیم. در اینجا ما هستیم که برای تو تصمیم می‌گیریم، نه خدا». آنها در این مرحله دستان مرا با دستبند آهنی به صندلی بستند و با کابل

و سیم مفتول به جانم افتادند؛ به گونه‌ای که تا ماه‌ها آثار کابل و ضربات سیم مفتول بر بازوها و پاهایم به جای مانده و مورد تأیید هم‌بندانم نیز هست. بازجوها برای اجبار به اعتراف به کار نکرده، یعنی آتش زدن خودروهای پلیس، به ضرب و شتم با کابل و سیم، قناعت نکرده و با باز کردن پاهای من در حالی که دستانم بسته بود، بیضه‌های مرا به شدت فشار می‌داده و به آنها ضربه می‌زدند به گونه‌ای که فریاد من از درد و ضعف به هوا می‌رفت و جواب التماس و استغاثه‌های من تنها فحش‌های ناموسی بود.

دادستان محترم تهران؛

اینجانب بعد از جلسات بازجویی، آن هم به این شکل، برای بازپرسی به دادگاه انقلاب مستقر در اوین منتقل شدم. بازپرس من، قاضی اسدی، بازپرس شعبه ۵ دادسرای تهران، تمامی اعتراضات من به ضرب و شتم و شکنجه را ناشنیده گرفت و تنها گفت: «جرم تو محاربه است و حکم محاربه معلوم است. اما اگر مسؤولیت آتش کشیدن خودروهای پلیس را بپذیری به تو تخفیف می‌دهیم و تنها تو را جریمه خواهیم کرد.» اما من زیر بار این اجبار بازپرس اسدی نرفته و تنها مسؤولیت عکس خود را پذیرفتم.

سرانجام بعد از ۱۰ روز فشار و آزار و اذیت در پلیس امنیت تهران، به بند ۲٤۰ زندان اوین و سپس به بند ۳۵۰ منتقل شده و توانستم با خانواده‌ام تماس گرفته و آنها را از نگرانی درآورده و از وضعیت خودم در زندان مطلع سازم.

جناب آقای جعفری دولت‌آبادی؛

اینجانب در مرحله دادگاه بدوی از حق انتخاب وکیل محروم بوده‌ام. قاضی صلواتی رئیس شعبه ۱۵ دادگاه به استناد همان عکس مرا به اتهام اجتماع و تبانی به ٤ سال حبس محکوم کرد و شکایت مرا که هنوز رد کابل و سیم مفتول بر بدنم موجود بود و بیضه‌هایم از شدت ضربه سیاه بود را ناشنیده گرفت. در مدت ۹ ماه حضور در زندان اوین، اینجانب تا کنون از ملاقات حضوری که حق طبیعی زندانی و خانواده اوست، محروم بوده‌ام و به دلیل انتقال به زندان انفرادی در مرداد ماه گذشته و شرکت در اعتصاب غذای اعتراضی به همراه جمعی دیگر از زندانیان، دچار نارسایی کلیوی شده‌ام، اما متأسفانه زندان اوین از ارائه کوچک‌ترین امکان درمانی به جز قرص‌های آرام‌بخش! خودداری می‌کند. در ۹ ماه اخیر درخواست‌های متعدد من برای ملاقات با شما بی‌جواب مانده و برخورد من با مسؤولان زندان و مأموران دادستانی تنها به این مسأله منتج شده که آنها مرا تهدید به افزایش میزان حبس به دلیل شرکت در اعتصاب غذا کرده و مرا از هرگونه امکان ملاقات یا مرخصی و یا آزادی مشروط محروم کرده‌اند.

امروز که این مطلب را خطاب به شما می‌نویسم، هدفی جز اطلاع‌رسانی به مردم شریف ایران‌زمین در زمینه برخورد مأموران به اصطلاح امنیتی با معترضان به انتخابات و برخورد غیرعادلانه دستگاه قضائی جمهوری اسلامی با دستگیرشدگان عاشورا و حوادث بعد از انتخابات ندارم. و این امر بر من و دیگر دربندشدگان در نظام جمهوری اسلامی ثابت شده است که هیچ‌گونه رسیدگی به وضع حال حاضر ما و بلایایی که بر سر ما آمده است از سوی دستگاه قضائی نخواهد شد، همچنان که این امر از سوی شما و دیگر همکارانتان در ماه‌های گذشته ثابت شده است.

در پایان، بار دیگر تأکید می‌کنم که جرم من در روز عاشورا تنها جلوگیری از آسیب رسیدن به مأموران جمهوری اسلامی است که در دست خشم ملت ایران، تاوان رفتار وحشیانه خود را می‌دادند و به وسیله من و امثال من زنده ماندند و مورد عفو مردم مهربان این سرزمین قرار گرفتند. ٤ سال محکومیت من، احتمالاً به علت نجات دادن مأموران نظام جمهوری اسلامی است.

غلامحسین عرشی

بند ۳۵۰ زندان اوین

۳۷–۵– نامه سرگشاده فاطمه کروبی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹

رفتارهای مذبوحانه، غیرانسانی و البته کودکانه شما هیچ خللی در اراده همسرم ایجاد نمی‌کند

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر لاریجانی
ریاست محترم مجلس شورای اسلامی
سلام علیکم

به دنبال نطق جنابعالی در جلسه دیروز و شعارهای جمعی از وکلای منتخب حاکمیت که به جای تقنین به صدور حکم اعدام دو یار صدیق امام پرداختند، خبر سازماندهی عده‌ای اوباش و مزدبگیر را در جهت حمله به محل سکونت دریافت کردیم. حضور پلیس امنیت و نیروی امنیتی حسب ظاهر، مانع از این امر در اوایل شب شد. لیکن در ساعت ۱:۳۰ بامداد تا ساعت ۲:٤٥ این گروه سازماندهی‌شده به منطقه وارد شده و از یک سو به فحاشی و هتاکی به اینجانب، همسرم، مهندس موسوی، آقایان خاتمی و هاشمی پرداختند و از سوی دیگر، شعارهایی در حمایت از رهبری و حاکمیت سر دادند. آنچه بیش‌تر موجب تأسف است، توسل این اراذل به شعائر دینی و مذهبی و خواندن دعای فرج در خاتمه اوباش‌گری است. آیا توسل به این شیوه‌های ابداعی و بدوی که قرن‌هاست نمونه‌ای از آن در جوامع غیرمتمدن هم دیده نشده، نباید سران حاکمیت را به این واقعیت رهنون کند که نکند عده‌ای مأموریت دارند ضربه کاری به اسلام و باورهای دینی مردم وارد نمایند. اینجانب در خلال حملات اوباش در شب‌های مقدس رمضان، به مقام رهبری نامه‌ای نگاشتم و اعلام کردم اختلاف جنابعالی با همسرم چه ارتباطی با حق زیستن ما دارد؟ اما امروزه پذیرفته‌ام در نظامی که بیش‌ترین نقش را در دوران مبارزه و شکل‌گیری آن داشتیم، دیگر حقی برای زیستن ساده هم نداریم. اما این سؤال برایم مطرح است که آیا این محرومیت نیز به ساکنین و همسایگان محترم این منطقه تسری پیدا کرده است؟ به راستی در این نظام نباید همسایگان محترم این منطقه از شر عده‌ای مزدور در نیمه‌های شب هم در امان باشند؟ آقای کروبی همان مرد ثابت‌قدم دوران مبارزه و فردی که امام او را دوست خوب خود و مجاهد صف اسلام نامید، بارها اعلام کرده است که آماده محاکمه در هر دادگاه علنی و پرداختن هر هزینه‌ای برای اصلاح ویرانی‌های امروز این نظام است. پس «آزموده را آزمودن خطاست».

جناب آقای لاریجانی
جنابعالی به خوبی می‌دانید که از پنج‌شنبه در حصر کامل نیروهای امنیتی هستیم، به نحوی که فرزندانم را نیز به منزل راه نمی‌دهند، تلفن‌های ارتباطی همگی قطع می‌باشد، از ادامه درمان، این حق اولیه‌ام نیز ممانعت به عمل آمده و نیروهای امنیتی دیشب همزمان با حمله اوباش، شبانه با شکاندن درب آپارتمان فرزندم محمدحسین، بدون حضور او به منزلش یورش بردند. از آنجا که سخن از قانون‌گرایی کرده‌اید، موجب امتنان است معیارهای قانونی برای این رفتارهای مذبوحانه، غیرانسانی و البته کودکانه که هیچ خللی در انتخاب راه همسرم ایجاد نمی‌کند را جهت اطلاع اینجانب و تنویر افکار عمومی معین نمائید.

با تشکر
فاطمه کروبی
نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی
۲۷ بهمن ۱۳۸۹

*** منبع ***
وبسایت «سحام‌نیوز»

http://sahamnews.net/1389/11/16992

۳۸–۵– رنجنامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹

لعنت و نفرین بر جمهوری کافرپرور اسلامی!

«خدا نیست، به خدا قسم خدا نیست، نیست!»
اینها کلماتی بود که با صدایی دردآلود از دهان حامد بیرون می‌آمد و آب در چشم من می‌نشاند. با جسمی ویران و روحی پریشان از ایران گریخته و در گوشه‌ای از دنیا پناهی جسته و اینک در تلفن، خشم و درد خود را پیش من بیرون می‌ریخت.
حامد، گناهی نداشت جز اینکه چند سال پیش به خاندان ما پیوسته بود و با دخترم کیمیا پیوند همسری بسته بود. جوانی آرام و سر به راه، قانع و متواضع، اهل سلامت و عافیت که نه سودای سیاست داشت و نه صفرای ریاست. پیاده می‌رفت و زیاده نمی‌خواست و در دریای پرتلاطم زندگی، چندان دور از ساحل شنا نمی‌کرد. از پدری و مادری هر دو نیکوکار و آموزگار.
ده ماه پیش بود که توفانی وحشی، ناگهان تومار آرامش وی را در هم پیچید. باغ وحش ولایت، طعمه می‌خواست. دیوان، با داغ و درفش به سراغش آمدند و وحشت‌ها به جانش افکندند و دست آخر دو راهه‌ای پیش پای او نهادند که: یا دست از جان بشوی و یا به صدا و سیما بیا و هر چه ما می‌خواهیم بگوی. از او دو چیز ناقابل (!) می‌خواستند: یکی اینکه فاش بگوید همسرش هرزه و هرجایی است و لذا شایسته طلاق. دیگر اینکه پدر همسرش (عبدالکریم سروش) «مردکی» است به اصناف رذایل آراسته و وابستگی‌ها به اجانب دارد و حرام‌خوار و ناپاک و دشمن شریعت و طریقت و حقیقت است و....
وحوش ولایت، گمان می‌بردند که «حلقه ضعیف زنجیر» را یافته‌اند و آن را زود می‌شکنند و به صاحب دیوان، گزارش پیروزی نمایان می‌دهند و پاداش فراوان می‌برند، و چون مناعت و مقاومت حامد، پنجه قساوتشان را شکست، برای شکستن کامل او دست به کار شدند، روحش را رنجه و جسمش را شکنجه کردند (کم‌ترینش آنکه یک شب تا صبح، برهنه در سردخانه‌ای، او را لرزاندند و ترساندند و...)
و عاقبت با حالی نزار و بدنی بیمار، او را به خانه فرستادند. در خانه، گاه از قوت رنج و شدت اضطراب، چنان بی‌تابانه سر را به دیوار می‌کوفت که نزدیک بود سر و دیوار با هم بشکنند. حالا هم که به گوشه‌ای در خارج خزیده است، هنوز کابوس داغ و درفش می‌بیند و دیوان درنده را همه جا در تعقیب خود می‌پندارد.
قصه پرغصه خود را که با من گفت، از سر شرم و دلداری گفتم: «خدا از آنان نگذرد.» سخنم تمام نشده بود که عقده خشمش شکافت و بر من آشوفت که «آقای دکتر! اسم خدا را نبرید، خدا نیست، نیست، نیست... خدا در آن تاریکخانه کجا بود که من بی‌گناه و بی‌پناه زجر می‌بردم و ضجه می‌زدم و از او پناه می‌جستم و آن درندگان بی‌شرم با تمسخرشان مرا بیش‌تر می‌گزیدند و می‌دریدند؟ خدای واحد قهار چه می‌کرد آن‌وقت که آن سه دیو تبهکار، به نام خدا، در من افتادند و مرا بی‌جان کردند؟...»
می‌گفت و می‌گریست. حالا دیگر از هیچ‌کس شکوه نمی‌کرد. از خدا هم شکوه نمی‌کرد، خدایی که عجالتاً خفته یا مرده بود.
گویی مرا به چالش می‌کشید، مرا که عمری الاهیات و فلسفه و عرفان تدریس کرده بودم. پیدا بود که نه تنها راحت و سلامتش را ستانده‌اند، وجدان و ایمانش را هم لرزانده‌اند، آشکارا چیزی در او تکان خورده و فروریخته بود. حادثه کوچکی نبود: خدا را جسته بود و نیافته بود! خسوف الوهیت را، مرگ را، بی‌پناهی را، شکنجه را، تزویر دینی را، قساوت بی‌امان را، شرّ عریان را، سبعیت بی‌مرز انسان را، همه را یک جا چشیده و آزموده بود. حقاً تجربه مهیبی بود.
«او به دریا رفت و مرغابی نبود
گشت غرقه، دست گیرش ای ودود!» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

من گرچه خود از سبکباران ساحل نبودم، چنین گرداب هائلی را نیازموده بودم. دستم از همه جا کوتاه بود. دیدم کار از تئولوژی نمی‌رود. دلیری و دلداری دادمش که «بسا کسا که به روز تو آرزومند است». خرم باش که از دست ظالمان رهیده‌ای. «نجوتُ من القوم الظالمین». از جهنم گذشته به در آی. مگذار تو را شکسته ببینند. برخیز. بلا و شکست را نخواسته بودی، حالا پیروزی و بهبودی را بخواه. الگوی دیگران شو. یوسف‌وار از چاه گرگان برآی و سلطانی کن. «جهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش». از بی‌ادبان، ادب بیاموز. سرهنگی کردن با عاجزان را دیدی، خود با عاجزان،

سرهنگی مکن. به آینده‌ای بیندیش که در دیار ما هیچ‌کس خفت و ذلت نبیند، هیچ‌کس شکنجه نشود، هیچ‌کس شکنجه‌گر نشود، هیچ حصار و حریمی به دست متجاوزان نشکند، هیچ‌کس بی‌پناهی و بی‌خدایی را چنین عریان تجربه نکند، هیچ حیوانی دین‌دار نشود و سبعیت و حیوانیت را زیور دینی ندهد و در پوستین خلایق نیفتد.

گفتمش دین همچو شراب است. آن‌چنان‌تر می‌کند. حیوان‌ها را حیوان‌تر و انسان‌ها را انسان‌تر می‌کند. آن حیوانات، آن وحوش ولایت، که با تو در افتادند، البته دیندار بودند و منافق نبودند و درست همین دینداری، درندگیشان را افزون‌تر کرده بود. چون به نام خدا می‌دریدند. چون دریدن را نه بازیچه، نه حق، بلکه تکلیف خود می‌دانستند. خواجگان مسند ولایت هم، چنین‌اند. آنها هم قتل و غصب و تجاوز را تکلیف خود می‌دانند و برای آن «حجت شرعی» دارند و همین آنان را خطرناک‌تر می‌کند.

گفتمش اگر مشفقانه بنگری، آن وحوش هم بیمارند، بیماران روانی حقارت دیده و طعم کرامت ناچشیده. آرزو کن که هوای دیار ما دیگر بیمارپرور نباشد، شهیدپرور نباشد، نفاق‌پرور نباشد، ولایت‌پرور هم نباشد. به جای آن، عاقل‌پرور و خنده‌پرور و شفقت‌پرور باشد. آرزو هم کافی نیست، تکاپو کن.

گفتمش مصیبت تو عظیم است. یک از صد را با من گفتی و من هم یک از صد آن بی‌شرمی‌ها را با خلق می‌گویم. بی هیچ گناهی، خودت را بریان و کیمیایت را گریان کردند، زندگیتان را سوختند، کارتان را گرفتند، به مصیبت‌تان نشاندند. به غربت‌تان کشاندند و به سوی آینده‌ای تاریک فرستادند. حالا جامه صبر بپوش که خود کیمیایی دیگر است:

«صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیایی همچو صبر، آدم ندید» [مولوی، *مثنوی معنوی*]

فراموش مکن که حجم ستم، در آن دیار مصیبت‌دیده چندان عظیم است که قصه تو و حصّه تو «چو خشخاشی بود بر روی دریا»:

«سر تا سر دشت خاوران سنگی نیست
کز خون دل و دیده بر او رنگی نیست» [ابوسعید ابوالخیر]

چشم نمناک و دل غمناک و جان سوخته خود را در کنار جان آن سوختگان بگذار و یاد آن مجروحان را مرهمی بر جراحات خویش کن. این حاکمان حجاج‌صفت مگر کم قتل و تجاوز و تطاول و چپاول و غارت و جنایت و مصادره و اعدام و رأی‌دزدی و شهیددزدی و... کرده‌اند؟

مگر مادران داغدار و پدران سوگوار و فرزندان یتیم و همسران بی‌جفت و زندانیان زخم‌دیده و خاندان‌های فروپاشیده کم بوده‌اند؟ به آنان بیندیش و بر آنان رحمت آور. و با رسول علیه السلام بخوان که: خدایا ظالمان را بر ما چیره مکن و چون یونس در شکم نهنگ از حامدان و مسبّحان باش...

از حامد خدا که پرداختم به خدای حامد پرداختم. گفتم:

«آسوده خاطرم که تو در خاطر منی
گر تاج می‌فرستی و گر تیغ می‌زنی
از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
ور متفق شوند جهانی به دشمنی» [سعدی]

بار خدایا! عاشقان از تو توقعی ندارند. عیسا و حسین و حلاج را در کوره عشق خود بگداز و خون بریز و باک مدار. «منت‌پذیر غمزه خنجرگذار» تواند. اما عاقلان چطور؟ با ناخرسندی آنان چه می‌کنی؟ مگر خود به آنان حق احتجاج نداده‌ای؟ استغنای معشوقانه را برای عاشقان بگذار. عاقلان از تو حکمت و حجت و رحمت و محبت می‌خواهند. می‌دانم که بلاها و شکنجه‌ها، گاه صلابت‌زا و طهارت‌آفرین‌اند «که بلای دوست، تطهیر شماست». گاهی حتا عشق‌پرورند و رندان بلاکش را عاشق‌تر می‌کنند، اما خردسوز و ایمان‌فرسا هم هستند. اگر عاشق را شاکرتر می‌کنند، عاقل را ستیزنده‌تر می‌کنند. می‌دانم که:

«گر جمله کائنات کافر گردند
بر دامن کبریات ننشیند گرد» [بابا افضل کاشانی]

چون:
«کفر و دین هر دو در رهت پویان
وحده لاشریک له گویان» [مولوی، *فیه مافیه*]

و گمان ندارم که کفر کافران، تو را غمناک یا ایمان مؤمنان، تو را طربناک کند که برتر از شادی و غمی.

حالا که چنین است و تو چون ماه بر آسمان چنان ارتفاع گرفته‌ای و «دیدار می‌نمایی و پرهیز می‌کنی» که عارفان هم از جدائیت شکوه می‌کنند، و چنان در خسوف الوهیت و سحاب احتجاب رفته‌ای که پروای کفر و ایمان و غم و شادی خلایق را نداری، و چون گذشته دست تصرف در تاریخ دراز نمی‌کنی و عقاب و کیفری بر ظالمان فرو نمی‌ریزی... و حالا که گویی آدمیان را به خود وانهاده‌ای و آنان را به سر تازیانه‌ای نمی‌نوازی و عاقلان را ایماء و الهام داده‌ای که از تو انتظار دخالت و عنایتی نبرند، پس بر این بلاکشان باری فزون از طاقت منه و از عاقلان ناخشنود و شاکیان بی‌ایمان، روی در هم مکش و کفرشان را کیفر مده. ظالمان خدافروش را که نمی‌گیری، مظلومان بی‌خدا را هم مگیر.

می‌بینی که از «منجنیق فلک، سنگ فتنه می‌بارد» و «حکم اندر کف رندان» است و داعیان دین تو «بر هم افتاده چو ماران ز بر ماران» کفرپروری و ایمان‌سوزی می‌کنند و یوسفان را به گرگان می‌دهند و خلقی را به اسارت گرفته‌اند و شرارت می‌ورزند، انصاف ده که «حافظ» قرآن هم اگر زنده بود، به شکایتی خالص بسنده می‌کرد و از آن یار دلنواز «شکری را با شکایت» نمی‌آمیخت. بی‌چونی و استغنایی که در کار توست و حکمت و غایت و مصلحت را پس می‌زند، چرا خرد را حیران نکند و زبان را به شکوه نگشاید و دل را به کفران نکشد؟
بلی، ما تیره‌چشمان، به حکم بشریت، درازنای تاریخ و فراخنای هستی را نمی‌بینیم و از غایت امور بی‌خبریم، اما با همین نفس که تو دادی، دم از محاجه با تو می‌زنیم و وام خرد می‌گزاریم و نه خائف، بل واثقیم که از حلقه بندگان تو بیرون نمی‌رویم.
بار خدایا! از غزالی آموخته‌ام که هیچ‌کس را لعنت نکنم حتا یزید را، اما اینک فروتنانه از تو رخصت می‌طلبم تا بر جمهوری کافرپرور اسلامی ایران، لعنت و نفرین بفرستم.
خداوندا به احسانت، به حق نور تابانت مگیر. آشفته می‌گویم که جان بی تو پریشان است:
«تو مستان را نمی‌گیری، پریشان را نمی‌گیری
خنک آن را که می‌گیری، که جانم مست ایشان است
اگر گیری، ور اندازی، چه غم داری؟ چه کم داری؟
که عاشق هر طرف اینجا بیابان در بیابان است» [مولوی، *دیوان شمس*]

اسفند ۱۳۸۹
ربیع الاول ۱٤۳۳

۳۹–۵– نامه سرگشاده نسرین ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹

جناب آقای رئیس قوه قضائیه!
سپاسگزارم که به ما نشان دادید معترضان انتخاباتی چه موجودات خطرناکی هستند ما فراموش کرده بودیم آنها چه خیانت‌های بزرگی به ملت ایران کرده بودند!
...
سپاسگزارم که مأموران شما در همان ساعات اولیه پس از انتخابات به بازداشت گسترده این موجودات خطرناک پرداختند و از بروز اعتراض آنها جلوگیری کردند.
مأموران در زمان بازداشت به آنها گفته بودند که برای «پیشگیری» آنها را بازداشت کرده‌اند!
سپاسگزارم خطر «ایمیل و اس‌ام‌اس»ها را به ما نشان دادید. ما فقط با احکام سنگین دادگاه‌های شما دریافتیم اینها چه پدیده‌های خطرناکی هستند.
وقتی دنیا با بهت و حیرت دید چگونه معترضان انتخاباتی با مسالمت‌آمیزترین روش‌ها اعتراض خود را بیان کرده بودند، وقتی آنها که فرصت بیان اعتراض پیدا نکرده بودند، با احکام سنگین راهی زندان شدند تا با صبر و سکوت احکام حبس خود را تحمل کنند، صبر و استقامت آنها را تحسین کردیم.
«سپاسگزارم که به جهان نشان دادید چه شکاف عظیمی میان تصمیمات حاکمان و آرزوی مردمان وجود دارد.»
بابت حکم خودم به طور ویژه از شما سپاسگزارم. از اینکه قاضی شما در صدور حکم خویش به هیچ روی ملاحظه دو کودک خردسال مرا ننمود، بسیار سپاسگزارم.
قاضی شما نشان داد زنان ایران را به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان نادیده گرفت. من حکم شما را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی‌کنم، زیرا این حکم لطف و محبت بی‌پایانی را از سوی هموطنان‌ام و آزادیخواهان جهان به سویم سرازیر کرد.
از اینکه حکم حبس‌ام را بیش از موکلانم صادر کردید، بسیار سپاسگزارم. رهایی از زندان قبل از موکلانم برایم بسیار دردناک بود.
از اینکه هر بار مأموران شما مرا با ماشین اختصاصی و از سلول انفرادی، با دو مرد مسلح و یک زن، جهت محاکمه به دادگاه اعزام کردند تا احساس مهم بودن بنمایم، از شما سپاسگزارم.
خصوصاً از دادرسی عادلانه شما بی‌نهایت سپاسگزارم!

آقای رئیس!
از اینکه قاضی شما دفاعیات مرا و وکلای شجاع‌ام را جدی نگرفت، بسیار سپاسگزارم، اما بدانید ما احکام شما را و به ویژه احکام دادگاه‌های انقلاب‌تان را بسیار جدی می‌گیریم.

نسرین ستوده
اسفند ۸۹
بند ۲۰۹ زندان اوین

۴۰–۵– نامه سرگشاده حسین جعفری به بُشرا خامنه‌ای (دختر خامنه‌ای)، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

اگر کسی «آقا» مخالف عقیده شما باشد، جان و مال و ناموس و آزادی او حلال است؟!

آیا صدای فریاد مرا شنیدید؟!

نمی‌دانم چند نفر از کسانی که این نامه سرگشاده را می‌خوانند، با بُشرا خانم آشنا هستند. این بشرا خانم یکی از دختران آقای خامنه‌ای است و شنیده‌ام که دختر خوبی هم هست. من برایش یک نامه سرگشاده نوشته‌ام که همزمان با شما خوانندگان عزیز، او هم بخواند. به عبارت دیگر، چون نشانی او را نداشتم و اطمینان هم نبود که پستچی نامه را به او برساند که مبادا بمبی، نارنجکی در آن باشد، در این نشریه چاپ می‌کنم و می‌دانم بالأخره یک نفر وجود چنین نامه‌ای را به گوش ایشان خواهد رساند. حال برویم سر نامه. نوشته‌ام:

بشرا خانم البته شما مرا نمی‌شناسید. در حقیقت من هم شما را نمی‌شناسم وتنها از طریق خواندن سرگذشت پدرتان که توسط یکی دو تن از فراریان از بیت رهبری نوشته شده بود، با نام شما آشنا شدم. راستی شما با چه عنوانی ایشان را خطاب می‌کنید؟ حاج آقا؟، آقا، آقاجون، بابا، پاپا، ددی، مقام معظم، باباعلی، بابایی؟ به هر حال، من پدرم را همیشه «آقا» خطاب می‌کردم به چند علت؛ هم اختلاف سنی داشتیم، هم آدم بسیار بلندقد و پرهیبت و به قول مقام معظم «با اقتداری» بود. خودش هم خیلی دوست داشت که همه او را آدم بسیار پرهیبت و با اقتدار و قَدَرقدرت بدانند، کم‌تر هم می‌خندید، خیلی هم دیکتاتور و یک‌دنده بود و حرف اول و آخر را هم ایشان می‌زد و کسی هم جرأت جر و بحث با او را نداشت. امیدوارم «آقا»ی شما این‌چنین نباشد. اما بعدها که سنین بلوغ را پشت سر گذاشتم و احساس کردم برای خود شخص مستقلی شده‌ام، با ایشان هر از گاهی جر و بحث‌ها می‌کردم و از او می‌خواستم که پاسخ ما را بدهد که او هم خیلی مختصر پاسخ می‌داد. بگذریم، این نامه سرگشاده درباره پدر من نیست، اما این نکته‌ها را نوشتم که بگویم ما ایشان را «آقا» می‌خواندیم و علتش هم، آن خصوصیاتی بود که نوشتم. حالا فرض کنیم شما هم ایشان را «آقا» خطاب می‌کنید. بسیار خوب.

من یکی دو نامه خدمت ایشان نوشتم. اما از قرار ایشان یا خیلی گرفتارند و فرصت خواندن نامه‌های آدم بی نام و نشانی مثل مرا ندارند و حتا کارکنان دستگاه عریض و طویل ایشان هم بسیار گرفتارند، یا ایشان مرا هم جزو همین فتنه‌گران و ضد انقلاب و عوامل بیگانه و استکبار جهانی تلقی کرده، خلاصه پاسخی به من ندادند. از همین روی، ناچار دست به دامان شما شدم. زیرا فکر کردم با آن که شما دخترخانم مقام معظم رهبری هستید، اما نه چنان سمتی دارید که مثل «آقا» آن همه گرفتار باشید، و نه از سوی کسانی از چپ و راست و بالا و پایین محاصره شده و آن‌چنان در میان تعظیم‌ها و تکریم‌ها و دست‌بوسی‌های این آدم‌های ذوب‌شده محاصره شده‌اید که افرادی مثل ما را داخل آدم حساب نکنید. هر چند بشرا خانم من برای خودم احترام و ارزش بسیار قائلم و یکی از افتخارات زندگی‌ام آن است که به اندازه ناخن انگشت کوچکم، خون کسی را نریخته و تعمداً آزارم به کسی نرسیده است. بگذریم.

از شما خواهش می‌کنم یک بار که «آقا» را روی آن مبل معروفی نشسته‌اند که تعریفش را به نقل از آقای احمد مروی، که خود را «معاون ارتباطات حوزه‌ای دفتر مقام معظم رهبری» معرفی کرده بود، خوانده‌ایم و سرحالند و کمرشان هم درد نمی‌کند و مشغول اختلاط با اعضای خانواده هستند، از ایشان بپرسید: «آقا» شما هیچ زندان افتاده‌اید؟ البته پاسخ، مثبت است. زیرا بارها خوانده‌ایم که ایشان زمان شاه زندانی بوده‌اند. بعد بفرمایید: آیا در زمانی که شما را محاکمه می‌کردند، به شما اجازه دادند برای خود وکیل بگیرید؟ یا حق گرفتن وکیل هم نداشتید؟ یا این که قوه مالی شما اجازه نمی‌داد برای خود وکیل بگیرید و بالأخره خود دادگاه، یک وکیل تسخیری برایتان تعیین کرد؟ آیا آن وکیل به اندازه وُسع خود، توانایی خود، معلومات و تجربه خود، از شما دفاع کرد؟ حتماً کرده که شما مادام‌العمر زندانی نشده‌اید یا شما را اعدام و تیرباران نکرده‌اند، بله؟ بعد از «آقا» پرسش بفرمائید: «آقا» آن رژیم منفور و غیراسلامی سابق که نوکر آمریکا بود و نه استقلال داشت، نه عدالت اسلامی سرش می‌شد و اغلب سران و سردمداران آن رژیم هم، از آن شاه گرفته تا رئیس قوه قضائیه و دادسری ارتش و دادستان و دادیار و... همه آدم‌های فاسد، عرق و شراب و آبجوخور بودند، اغلب هم نه نماز می‌خواندند نه روزه می‌گرفتند، آیا با آن وکیلی که از شما دفاع کرد، چه کردند؟ زندانی‌اش کردند؟ از کار وکالت، ده سال، بیست سال، سی سال محرومش کردند؟ زن و بچه‌اش را گرسنه و بی‌درآمد و بی‌سرپرست رها کردند؟ چند شلاق او را زدند؟ چه

نوع مجازاتی او را کردند؟ آیا آن وکیل از بیم زندان و شکنجه و آزارهای گوناگون ناچار شد هر چه داشت رها کرده و از راه کوه و کتل و به صورت قاچاق به کشورهای بیگانه پناهنده شود؟ وکیل شما که حتماً مرد بود، اما سراغ دارید در زمان آن شاه خدا نیامرز که نوکر آمریکا، انگلیس، اسرائیل، بهایی‌ها، خواننده‌ها و نوازندگان بود، هرگز زنی را که شغلش وکالت از مخالفان رژیم بود، شنیده‌اید که او را زندانی کرده و بچه‌های کوچک او را بی‌سرپرست کنند و حتا شوهرش را هم گرفته و مدتی زندانی کنند و اجازه ملاقات با مادر را، به بچه‌های این زن بی نوا برای ماه‌ها ندهند و با این کودکان مانند اسرای کربلا رفتار کنند؟

«آقا» ممکن است به من که بشرا خانم دختر دلبند شما هستم، بفرمایید گناه این خانم «نسرین ستوده» چیست؟ که رفته درس وکالت خوانده، شغل وکالت انتخاب کرده، کارش آن است که از متهمین و از حقوق آنان دفاع کند، گناه این زن حقیقتاً چیست؟ مگر وظیفه‌اش دفاع از متهمین نبوده؟ آیا به خاطر آن که با رادیوهای خارج مصاحبه کرده است او را بازداشت و محاکمه کرده‌اند؟ شما که «آقا» بارها فرموده‌اید «رادیوهای بیگانه می‌گویند؟ خوب بگویند». نوار صدای «آقا» را تقریباً هر روز رادیوفردا که یکی از آن رادیوهای بیگانه است، پخش می‌کند. البته به احتمال زیاد بشرا خانم شما این‌گونه رادیوها را هرگز گوش نمی‌کنید. چرا این قوه قضائیه که باید مظهر عدل و انصاف اسلامی باشد، عطوفت و رأفت به جای خود، چرا چنان بلاهایی سر این زن آورده است که او نزدیک به بیست کیلو وزن کم کرده است؟ اصولاً نه این زن، بلکه تمام زندانیان عقیدتی و سیاسی چرا باید با انواع تحقیرها، دشنام‌ها، شکنجه‌های قرون وسطایی، تجاوز و.... روبه‌رو شوند؟ مگر انسان‌ها حق مخالفت با دولت و رژیم را ندارند؟ اگر ندارند، انتخابات برای چیست؟ اگر مخالف، نظر و مخالفت خود را ابراز نکند، چگونه روزی می‌تواند دولت را در دست گرفته و برنامه‌های خود را پیاده کند؟ مگر ما انسان‌ها در قرن بیست و یکم، دشمن جان مخالفان عقیدتی خود باید باشیم؟ اگر کسی «آقا» مخالف عقیده شما باشد، جان و مال و ناموس و آزادی او حلال است؟ گناه کسی که به میرحسین موسوی یا کروبی رأی داده چیست؟ یا در کمیته‌های انتخاباتی آنان داوطلبانه و مجانی خدمت کرده چیست؟ او از کجا می‌دانست که اینان برنده نخواهند شد و این بینوا را به سبب خدمت در کمیته انتخاباتی بازندگان یا حتا کمک مالی به آنان به سیخ و درفش خواهند کشید؟ آیا با این وضع، یک نفر حاضر می‌شود در هر نوع انتخاباتی شرکت کند؟ مگر آنکه یا عقل نداشته باشد یا از جان و مال و ناموس خود سیر شده باشد.

بشرا خانم به احتمال خیلی زیاد، شما خودتان مادر هستید و شاید کودکان کم سن و سال هم داشته باشید یا به هر حال، سال‌ها پیش داشته‌اید، این درست است که این کودکان از محبت و مهر مادری که انجام وظیفه کرده، شغل خود را به نحو احسن انجام داده، برای سال‌های سال محروم شوند؟

اگر احیاناً چنین صحبتی بین شما و «آقا» پیش آمد، کاری برای این زن شجاع و دلاور که نمی‌خواهد زیر بار حرف زور رفته و به توسری‌خوری عادت کند انجام دهید. نه تنها برای این زن، برای تمام زندانیان زن و مرد که به واسطه اختلاف عقیده و سلیقه سیاسی، امروز زندان‌ها را با آنان پر کرده‌اند. «پدر» واقعاً این بود حکومت و رژیمی که به این مردم بدبخت وعده‌اش را داده بودیم؟ مردمی که با شجاعت به خیابان‌ها ریختند و به استقبال گلوله‌ها رفتند و جان خود را باختند که «آقا» شما و همراهانتان بر سر کار آمدید؟ واقعاً آنها انتظار چنین حکومتی را داشتند. واقعاً فکر می‌کنید اینان اکنون آدم‌های خوشبختی هستند؟

بشرا خانم مرا می‌بخشید، من آدم رکی هستم... اگر بشرا خانم در آن دنیا چشم من به شما بیفتد، باور کنید دامن شما را رها نخواهم کرد. اگر شده شما را نزد خدا و پیامبران هم خواهم برد که من از این بشرا خانم شکایتی دارم، زیرا در زمانی که «آقا»ی ایشان در نهایت اوج بود و بشرا خانم هم خیلی راحت به ایشان دسترسی داشت، نامه‌ای از خون دل نوشتم و حال و وضع نسرین ستوده، که نمونه‌ای است از وضع سایر زندانیان زن و مرد عقیدتی، به ویژه زندانیان زن، برای این بشرا خانم شرح دادم، اما از ایشان هیچ خبری نشد. از آستین خود نیز نسخه‌ای از این نامه سرگشاده را بیرون آورده و به آنها نشان خواهم داد که بی‌مدرک حرفی نزده باشم. آیا صدای فریاد مرا شنیدید؟ کس از پس نفرستاده، تو از پیش فرست.

۴۱–۵– سخنان رئیس «جریان شیعیان آزاده» لبنان در محکومیت حکومت ایران و تقاضای آزادی کروبی و موسوی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰

۱–۴۱–۵– متن عربی (باللغة العربية)

التاريخ: ۲۰۱۱/۵/٦

الشيعى الحر: لإطلاق حرية موسوى و كروبى و الكف عن الترهيب باسم الدين، و الحرية حق مقدّس للشعوب

دعا رئيس التيار الشيعى الحر سماحة الشيخ محمد الحاج حسن إلى احترام حرية الشعوب لأنها مقدّسة و عدم استخدام العنف و التصدّى بالرصاص للكلمة التى لطالما هزّت عروش الحكام و الطواغيت، و قال فى موقف الجمعة الأسبوعى:

آن الأوان أن يدرک الحكام أن الشعب مصدر السلطات و أن الشعب يقرّر مصيره بيده، و من غير الجائز أن تستمر سياسة القمع الوحشية فى العالم، فالشعب الذى أراد التغيير عليه أن يحفظ مكتسبات ثورته و يعرف كيف يتحرک فى دائرتها، و اخطر ما نعيشه هو الديكتاتورية الدينية التى تلبس نفسها ثوب القداسة الإلهية و تنخرط فى السياسة و تحول المجتمع إلى أداة مطياعة لصالح المشروع المشبوه الذى يتحرک به هؤلاء.

فلا يجوز أن يسفک الدم و تعلق المشانق و يعتقل الناس و يزجوا بالسجون لأنهم رفضوا فكرة سياسية معينة، كما هو الحال مع النظام الإيرانى الّذى يوهم الناس أنه نظام إسلامى يطبق الشريعة السمحاء، والواقع يقول خلاف ذلک، فهذا نظام فاشى ديكتاتورى يحكمه أرباب العمائم الذين يفعلون أى شىء من أجل مكاسبهم حتى لو خالفوا شرع الله، و من هذا التزوير الكبير نرى كيف تنتشر فرق الموت الباسيج لتقتل الناس فى الشوارع و تعتقل الأبرياء و تطلق الرصاص على الأبرياء، بل يمارسون وقاحة غيرمسبوقة فى تاريخ الحكم الإسلامى حيث شاهدناهم كيف مارسوا التنكيل بحق القادة و عوائلهم الّذين قد يواجهون النظام و يخالفون رأيه.

و من هنا نطالب هذا النظام المريض أن يبادر إلى إطلاق سراح السيد ميرحسين موسوى و الشيخ مهدى كروبى و سائر المعتقلين السياسيين و الكف الفورى عن كل أشكال المضايقات لعوائلهما و أنصارهما، و على النظام الإيرانى أن يحترم حرية شعبه قبل أن يعظ غيره باحترام إرادة و رغبات الشعوب فى التغيير.

الشعوب تريد السلام والإستقرار، و ترفض الإستمرار فى سياسة الترهيب والعنف، فها هى رؤوس الإرهاب تتدحرج تحت أقدام الديمقراطية والإعتدال، و نحن لطالما اتخذنا القرآن مشعلاً لحياتنا و ارتضينا الإسلام ديناً لنا، فعلينا أن نلتزم تعاليمه و نرفض كل أشكال الأذية و العنف و القتل و الخراب.

إنّ الشعب الإيرانى يعانى القهر و الظلم و نحن لا نرى أنفسنا إلاّ فى موقع الدفاع عن كل مظلوم و مقهور فى العالم، لأننا نريد للديمقراطية أن تنتصر، هذه هى سلوک محمد و على و الصحابة عليهم السلام جميعاً، فالتسامح و اللطافة و الأخلاق الحميدة كانت سمات هؤلاء العظام، و من يريد أن يحمل إرثهم و ينصب نفسهم ولياً على أمور الناس فليسلک مسلكهم، و لا ولاية لأحد على الناس بالقوة و الترهيب.

آن الأوان أن تنطلق عجلة التغيير فى العالم كله نحو بناء عالم ديمقراطى حرّ خال من الحروب و الإقتتال و العنف، و علينا بذل كل الجهود الإنسانية لوقف همجية القتل و القمع الوحشى الفاشى فى إيران و سوريا و البحرين و اليمن و ليبيا و فى كل مكان.

إننا نطالب دول العالم أن تساند الشعوب فى بناء مستقبلها الحرّ و عدم المساومة مع حكومات القمع و الإجرام على حساب حق الشعب فى الحياة.

۲-۴۱-۵- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «سحام‌نیوز»

شیعیان آزاده: درخواست آزادی موسوی و کروبی و خودداری از إعمال خشونت به اسم دین

آزادی، حق مقدس ملت‌هاست

خطرناک‌ترین پدیده‌ای که اینک با آن رو به رو هستیم، پدیده دیکتاتوری دینی است که لباس قداست به تن کرده است و خود را آلوده به سیاست‌بازی‌هایی نموده تا منافع ناسالم خود را به پیش برد

هیچ‌کس بر دیگری به خاطر داشتن زور، ولایت نخواهد داشت

تاریخ: ۲۰۱۱/۵/٦

شیخ محمد الحاج حسن، رئیس «جریان شیعیان آزاده»، خواستار احترام به آزادی ملت‌ها شد، زیرا این آزادی، مقدس است، او همچنین خواستار عدم استفاده از زور و خشونت در مقابل سخنی شد که پایه‌های حکومت‌های طاغوتی را به لرزه درآورده است، او در نشست هفتگی جمعه گفت:

از آنجایی که مردم، منشأ قدرت هستند، اینک زمان آن فرا رسیده است مردم بتوانند سرنوشت خود را به دست خود رقم زنند، از این رو ادامه سیاست‌های سرکوب وحشیانه جایز نیست. لذا اگر مردمی به دنبال تغییر هستند وظیفه دولت‌هاست که خواست آنان را مورد احترام قرار دهند. متأسفانه خطرناک‌ترین پدیده‌ای که اینک با آن رو به رو هستیم، پدیده دیکتاتوری دینی است که لباس قداست به تن کرده است و خود را آلوده به سیاست‌بازی‌هایی نموده تا منافع ناسالم خود را به پیش برد.

باید دانست به هیچ رو جایز نیست که خون بی‌گناهی ریخته و چوبه‌های دار برافراشته و بی‌گناهان در زندان افکنده شوند به صرف اینکه مردم به دنبال تغییر سرنوشت خود هستند و اندیشه‌ای خاص [ولایت فقیه] را انکار می‌کنند. این دقیقاً شرح حال رژیم ایران است که این فکر را تلقین می‌کند که در صدد اجرای شریعت است و حال آنکه خلاف آن عمل می‌کند. در واقع باید گفت این نظام یک نظام غیرمردمی است که عمامه به سران بر آن حکومت می‌کنند. اینان کسانی هستند که هر چیزی را برای منافع خود به اسم دین انجام می‌دهند حتا اگر خلاف شرع باشد. از جمله این فریبکاری‌های بزرگ این است که بسیجی‌ها در خیابان‌ها مبادرت به سرکوب و دستگیری مردم بی‌گناه می‌کنند و با گشودن آتش به مردم بی‌گناه آنان را می‌کشند. از این بدتر آنکه شاهدیم اینان در حق رهبران خود نیز مبادرت به خشن‌ترین رفتارها می‌کنند به صرف آنکه با نظر نظام مخالفت کرده‌اند.

از همین‌جا از این نظام بیمار جمهوری اسلامی می‌خواهیم که آقایان میرحسین موسوی و عالم دینی مهدی کروبی را و همچنین سایر زندانیان سیاسی را آزاد کنند، همچنان که می‌خواهیم از ادامه فشارها بر یاران و خانواده آنان نیز خودداری کنند. رژیم جمهوری اسلامی وظیفه دارد به جای توصیه به دیگران برای احترام به آزادی ملت‌ها در تعیین حق سرنوشت، خود این اجازه را به ملت و مردم ایران بدهد.

ملت‌ها به دنبال صلح و ثبات هستند و هرگونه خشونت‌افکنی و توسل به زور را مردود می‌شمارند. سقوط دیکتاوری‌ها به زیر پای جریان‌های دموکراسی‌طلب و تحول‌خواه در منطقه، بهترین دلیل بر این مدعاست و بر ما که قرآن را مشعل زندگی خود و اسلام را دین خود برگزیده‌ایم فرض واجب است که تعالیم اسلام را مبنی بر اجتناب از خشومت و زور و قتل و ویرانی، مورد احترام قرار دهیم.

اینک مردم ایران در معرض فشار و ستم قرار دارند و ما بر خود واجب می‌دانیم از همه ملت‌های تحت ستم دفاع کنیم چرا که می‌خواهیم دموکراسی پیروز شود، همان دموکراسی که رویه و سلوک زندگی محمد و علی علیهما السلام بوده است. تسامح و ملاطفت از اخلاق‌های پسندیده

این بزرگوران بوده که به ما آموخته شده است. بنا بر این، اگر کسی بخواهد خود را در جای آنان بنشاند و خود را ولی مسلمین بداند، باید به روش آنان تأسی کند و بداند که هیچ‌کس بر دیگری به خاطر داشتن زور، ولایت نخواهد داشت.

زمان آن فرا رسیده است که چرخ تغییر در دنیا برای ساختن دنیای دموکرات و آزاد و خالی از قتل و ترور و جنگ به حرکت در آید. این وظیفه ماست که تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از سرکوب وحشیانه و فاشیستی ایران و سوریه و بحرین و لیبی و یمن به کار ببندیم.

ما همچنین از همه حکومت‌های جهان برای حمایت از ملت‌های آزاده و سازش نکردن بر حقوق ملت‌ها در رسیدن به آینده‌ای آزاد کمک می‌طلبیم تا دولت‌های دیکتاتور را از سرکوب و جنایت در حق ملت خود باز دارند.

*** منبع ***

وبسایت سحام‌نیوز

http://www.sahamnews.net

۴۲–۵– نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجری) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰

میترا جان!

مطالبی هست که می‌خواهم بدانی. بیش‌تر از این نظر که اگر در اینترنت و یا در کانال‌های ماهواره‌ای و رسانه‌ها پرسیدند آمادگی داشته باشی. شرایط من در زندان به گونه‌ای است که بیش‌تر از هر چیز از بی‌خبری رنج می‌برم. از ۲۱ شهریور ۱۳۸۹ به مدت ۳۵–٤٥ روز که دقیقاً نمی‌دانم من در اطلاعات زندان بودم و در این مدت، به دلیل شکنجه‌های فراوان با شیشه عینکم اقدام به خودکشی کردم. با اینکه می‌دانی چشمانم خیلی ضعیف است و با وجود تقاضای زیاد، سه ماه از دادن شیشه عینک و حتا یک عدد قرص به من خودداری می‌کردند. بیش‌ترین توهین و شکنجه‌ای که در مورد مقاله‌هایم به من شد، در مورد مقاله «فاحشگی، مقام زن در اسلام» بود گه گویا بدجور از این مقاله می‌سوزند. از تاریخ ۱۵ اسفند ۸۹ مرا به سلول انفرادی و سپس به سلول فرعی در اندرزگاه ۵ انتقال داده‌اند. نه رادیو، نه تلویزیون و نه روزنامه، نه کتاب و نه هیچ مسیر خبری در اختیارم نیست. با اینکه زندانیان سیاسی را به سالن ۱۲ اندرزگاه ٤ انتقال داده‌اند، ولی من تنها زندانی سیاسی هستم که ممنوع ملاقات، ممنوع تلفن، و به صورت کاملاً ایزوله نگهداری می‌شوم. اخیراً احضاریه‌ای به زندان آورده‌اند که علیه من شکایت شده. نه شاکی مشخص است و نه از مورد اتهام حرفی زده شده. من احضاریه را امضا نکردم و نپذیرفتم. خودم حدس می‌زنم موضوع دادگاه رسیدگی به اتهام «سب النبی» باشد؛ به مسأله توهین به مقدسات. البته اتهام‌های دیگری هم ممکن است در میان باشد. من برای هر وضعیتی آمادگی کامل دارم و روحیه و انرژی‌ام در برابر اهریمن تباهی و پلیدی که قصد دارد سرانجام مرا ببلعد، در حد بالا و عالی است. شاخ به شاخ با اهریمن خواهم جنگید.

میترا جان!

یادت باشد من یک فرد نیستم، یک فکرم. من یک شخص نیستم بلکه یک اندیشه‌ام. اندیشه‌ای که در میان ایرانیان ریشه دارد و من سخت امیدوارم که عاقبت بر اهریمن پیروز می‌شویم. بر عنصر ضد بشر، ضد آزادی و ضد زندگی. بنا بر این، نابودی شخص من به معنی نابودی این اندیشه بالنده نیست. نام من و دیگر زندانیان سیاسی اینجا نیز چون مبارزاتی که جاودان شدند، هر گاه یادی از رژیم اسلامی در تاریخ به میان آید، دوباره زنده خواهدشد. معنی «زنده‌یاد» که درباره درگذشتگان می‌گویند دقیقاً همین است؛ پس تو سرت را بالا بگیر و در مقابل اطرافیان و اسلام‌زده‌های عقب‌مانده و اُمُل و بیمار محکم بایست و بی‌سوادی آنان را گوشزدشان بکن. حتا تحقیرشان کن از بابت جهل و خرافه‌ای که بیمارشان کرده است. اسلام‌زده‌هایی که در پیرامون خود می‌بینی حتا از انسان‌های غارنشینی که بر دیواره‌های غار، آثار هنری خلق می‌کردند پس‌مانده‌ترند. زیرا در عصری زندگی می‌کنند که بشر متمدن و خردگرا و آزاداندیش، دوره روشنفکری را سپری کرده و رو به سوی آینده‌ای زیبا و شاد و مرفه با گام‌های استوار به پیش می‌تازد. اسلام‌زده‌های اطرافت همچنان در گنداب متعفن و مقدسات و باورهای جاهلانه مذهبی غرق‌اند و نه حقوق و آزادی‌های خود را می‌شناسند و نه از ارجمندی و کرامت انسانی بهره‌مند هستند. باورهای جاهلانه مذهبی، آنان را متنفر از آزادی پرورش داده است، هر سنگ و چوب و استخوان مرده‌های هزاران ساله را که در بیابان‌های گرسنگی می‌یابند می‌پرستند. خرد خود، اندیشه خویش را به هیچ می‌نگارند و چون الاغی و گاوی، افسار به گردن خود انداخته، قلاده به خود بسته‌اند و یک سر قلاده را به دست شیاد و شارلاتانی مقدس سپرده‌اند تا در نهایت، آنان را چون حیوانی بی‌اراده و بی‌اختیار به هر سو بکشد و بدوشد و به مذبح ببرد.

میترا جان!

من به اندیشه‌هایم و به درک خود از آزادی و ارجمندی انسانیتم می‌بالم. من به آنچه نوشته‌ام افتخار می‌کنم. مبارزی هستم که در جنگ با اهریمن اسیر گشتم، اما اهریمن را نیز کلافه کرده است. این سکوت مطلقی که در رسانه‌های رژیم اسلامی درباره دستگیری و اسارت وکلا موضوع من دیده می‌شود، نشان از ترس رژیم دارد. این که مرا به صورت پنهانی و سِکرِت تا الآن یازده بار به دادگاه بردند و می‌آورند، اینکه دسترسی مرا به ارتباط با بیرون از زندان مطلقاً مسدود کرده‌اند، نشانه‌های پیروزی من است.

میترا جان!

تنها امیدی که به کمک دارم از سوی ایرانیان همفکر و مخالفان جدی رژیم اسلامی است. حمایت آنها و رسانه‌ها و نهادهای حقوق بشری و فعالان حقوق بشر می‌تواند در سرنوشت من و فشار به رژیم، مؤثر واقع شود. نکته دیگر اینکه همان‌طور که گفتم، عواطف و احساسات خودت را در مورد من کنترل کن و با خردِ محض به موضوع من بیاندیش؛ من هیچ امیدی به اینکه رژیم ددمنش اسلامی مرا زنده بگذارد ندارم. من الآن در سلول انفرادی هستم. اینجا به سلول انفرادی برای فریب مردم می‌گویند «سوئیت»! علاوه بر سلول‌های انفرادی در هر سالن عمومی اندرزگاه‌ها یک اتاق کوچک با حمام و توالت هم هست که به آن «فرعی» می‌گویند و هر یک شماره‌ای دارد. من در بین هفت هشت هزار زندانی تنها و تنها زندانی هستم که ممنوع ملاقات و ممنوع تلفن و از هرگونه ارتباط محرومم. هر گاه یک زندانی ممنوع ملاقات می‌آید آن را نیز به سلول من می‌آورند که معمولاً از اشرار و جانیان است. اکنون که این مطلب را می‌نویسم در فرعی از سالن ۱۳ اندرزگاه ۵ که زندان معتادین و جانیان و شرارتی‌های خطرناک است محبوسم. این اندرزگاه به «متادونی‌ها» مشهور است. سلول من حتا یک دریچه به بیرون ندارد که با کسی ارتباط داشته باشم. بنا بر این، احتمال اینکه این نامه را به این زودی به بیرون بفرستم بسیار کم است. امروز که این مطلب را می‌نویسم، فقط می‌دانم که ماه اردیبهشت است ولی از تاریخ و ساعت و روزش اطلاع ندارم. چون من در سلول انفرادی هستم، بنا بر این، نمی‌توانم از فروشگاه خرید کنم. به ناچار کارت بانک را باید به دیگران بدهم تا برایم خرید کنند. اینجا همه دزدند. چه زندانی، چه زندانبان و حتا مدیر فروشگاه هم هر گاه کارت به دستش بدهی، فوری خالی می‌کند. شکایت هم سودی ندارد، کسی رسیدگی نمی‌کند. این را هم بگویم که مدتی پیش یکی از همین جنایتکارها و اوباش به من حمله‌ور شد که چون من کوتاه آمدم، درگیری جدی پیش نیامد. اینها همیشه شیئی بُرنده با خود حمل می‌کنند که به آن «تیزی» می‌گویند. در فرعی ۱۷ اندرزگاه ٦ که بودم، در داخل بند یک نفر با همین تیزی به خاطر چند گرم مواد مخدر گردنش را بریدند و کشتند. در زندان، مواد مخدر از سیگار فراوان‌تر یافت می‌شود. کراک و شیشه اصلی‌ترین مواد مخدر مصرفی در زندان است. امروز دوشنبه نوزدهم اردیبهشت ۹۰ بعد از هشت ماه انفرادی به سالن ۱۲ اندرزگاه ٤ (بند سیاسی) منتقل شدم.

*** منبع ***

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36218
http://khakeiran.blogspot.com

۱-۴۲-۵- «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ نوشتاری از سیامک مهر

به واقع، اگر در دنیا و در هستی انسان، چیزی و امر و پدیده‌ای مقدس پنداشته شود، که به هیچ بهانه و توجیه و تفسیری قابل تعرض نباشد و در همه حال، می‌باید گرامی داشته شود، به یقین که آن واقعیت، جان انسان است، آن چیز، زندگی است

زمانی که حکومت اسلامی تشکیل شد، از آن پس، «اسلام»، دین مردم نیست، بلکه ایدئولوژی حکومت است. ایدئولوژی سیاسی است. وسیله کسب قدرت و حفظ قدرت است. زمانی که دیانت، عین سیاست و سیاست، عین دیانت شد، از آن پس، مقدسان و مقدسات، ابزار کسب و حفظ قدرت و انحصارات است. سیاست، تمامی امور و پدیده‌ها را به ابزار تبدیل می‌کند. حتا نان سفره مردم را، مانند همین مضحکه یارانه‌ها که دولت احمدی‌نژاد به راه انداخته است.

در رژیم استبداد دینی، مقدسات و مقدسین، ابزار سرکوب و اختناق و بهانه‌ای است برای ساکت کردن و حذف و نابود کردن مخالفان و معترضان وضع موجود. مؤمنین اگر نگران حرمت و احترام مقدسات خود هستند، می‌باید آنها را در صندوقچه‌ای در خانه و حریم خصوصی خود نگهداری و محافظت کنند. با قرار دادن مقدسات بر سر راه دیگران و سد معبر کردن، طبیعی است که مقدسات و مقدسان زیر پای عابران لگد هم بخورند.

مقدسات در حوزه خصوصی و شخصی شاید به دیگران آسیب جدی وارد نسازد، اما اگر این معتقدات و باورهای جاهلانه مذهبی و مادونِ ارتجاع، به سیاست و قانون و عرصه عمومی وارد شود، آن زمان حقِ طبیعی و مدنی و شهروندی دیگران است که از حقوق و آزادی‌های خود در برابر تجاوزات مؤمنین به دفاع برخیزند.

اساساً امور مقدس، اشیاء مقدس، اشخاص مقدس و مجموعاً مقدسات، سرگرمی و دل‌مشغولی انسان قدیم و پیش‌مدرن و بدوی و عقب‌مانده است. مقدسات که نقش ضد تکاملی آن مطمح نظر حاکمان اسلامی است، در حقیقت دست‌مایه و سرمایه قدرت‌ها و شیادان برای پس‌مانده نگه داشتن مردم و جامعه است. وسیله تثبیت جهل و تحمیق عمومی است. مردمی که این همه مقدسات دارند، خفه‌اند، خفقان گرفته‌اند. چون در هر نقطه‌ای که با قدرت برخورد و تصادم داشته باشند، در واقع با مقدسات در افتاده‌اند. با مقدسات، یعنی با اموری که چون و چرا نمی‌پذیرد. واجد هیچ کاستی و عیب و زشتی نیست و هیچ وجه زیان‌باری در آن متصور نخواهد بود. نقدناپذیر است و خرد بشری را راهی به سنجش میزان و مقدار حقیقتش نیست. پاکی و خالصی و حقیقت مسلم است. امر قُدسی، دور از دسترس انسان و فراکائناتی است.

در رژیم اسلامی، علاوه بر هر سنگ و چوب و استخوان مرده‌های هزاران ساله که در بیابان‌ها یافت شده و گنبدی بر آن نهاده‌اند و مقدسات ساخته‌اند، امور و پدیده‌های معمول و عادی بشری نیز مقدس شده است. شهر مقدس، نظام مقدس، دفاع مقدس... بنا بر این و به عنوان مثال، اگر گفته شود که «قم» شهر کثیفی است لابد به مقدسات توهین شده است. و یا جنگ که از پدیده‌های زشت بشری است، قابل نقد و انتقاد نیست. هیچ‌کس نباید درباره هشت سال نکبت و ویرانی و جنایات جنگ جمهوری [حکومت] اسلامی با عراق حرف بزند. اینکه یک فرقه جاهلانه مذهبی، برای خود مقدسین و مقدسات بی‌شماری ساخته و پرداخته است، نه برای اعضای آن فرقه امتیازی محسوب می‌شود و نه برای دیگران مسؤولیتی به همراه دارد. هیچ اتهامی به اندازه اتهام «توهین به مقدسات» سخن لغو و یاوه و مهملی نیست. مقدسات در رژیم اسلامی سنگری است که حاکمان و صاحبان قدرت پشت آن پنهان شده و با آزادی و حقوق بشر می‌جنگند. از طرفی، سنگ و چوب و کتاب و کلام و استخوان مرده‌های هزاران ساله مِلک طِلق هیچ‌کس نیست. هیچ‌کس وکیل مقدسات نیست، هیچ‌کس وکیل قرآن نیست، وکیل نبی نیست. قرآن نیز به مانند میلیون‌ها عنوان کتاب دیگر، نمی‌تواند از چون و چرا و از شک و نقد و بررسی، مُبرا و به دور باشد.

هر چند توهین به کتاب شفای ابن‌سینا و کتاب سیاستِ ارسطو محلی از إعراب دارد، در آن صورت، توهین به کتاب قرآن نیز دارای معنی است. اینکه اعضای یک فرقه مذهبی کتاب دینی خود را مقدس و آسمانی بپندارند، برای دیگران وظیفه‌ای به همراه نمی‌آورد، در آسمان، چاپخانه‌ای وجود ندارد که کتاب تولید کند! با آسمانی خواندن یک کتاب و یک متن، هیچ چیز تغییر نمی‌کند.

از سویی دیگر، هر آنچه، هر شیء و شخصی، و هر کلام و مکانی که از نظر معتقدات اعضای یک فرقه مذهبی، مقدس و پاک و معصوم انگاشته می‌شود، اگر از دید دیگران و دگراندیشان، به‌ویژه وقتی که از منظر تاریخی به این موضوعات و مسائل و امور می‌نگرند، خرافاتی زشت و پلید و مظهر تباهی دانسته شود، آیا ایشان می‌باید خفقان بگیرند؟ می‌باید دهان خود را ببندند و هیچ نقد و انتقاد و تحلیل و تفسیری در این موارد نداشته باشند؟ چرا که ممکن است احساساتِ مؤمنین یک فرقه مذهبی جریحه‌دار شود و حمل بر توهین به خود کنند؟

آیا مشکل بیش‌تر از هر کجا در احساسات نامتعادل ایشان نیست؟ آیا این احساسات، در حقیقت، توحش انسان‌های بدوی و یا نوعی بیماری عصبی نیست؟

درباره اتهام «سب النبی» نیز باید گفته شود که مرده‌های هزاران ساله وکیل ندارند. «توهین» به شخص حقیقی زنده معنا دارد که می‌باید با پاهای خود به دادگاه رفته و از فرد توهین‌کننده به شخص خود شکایت کند. هر چقدر «سب السقراط» و «سب الکنفسیوس» معنا دارد، آن وقت «سب النبی» هم بامعنی است. اگرچه این قیاس مع‌الفارق است!

در رژیم اسلامی، سیاست، مقدس شده است و تنها متولیان امامزاده‌ها و قدیسین و آنهایی که به عالم غیب(!) متصلند و نماینده خدا می‌باشند، مجاز به دخالت در سیاست‌اند. گردش قدرت فقط و فقط در میان اعضای یک فرقه جاهلانه مذهبی، که البته هر یک خود نیز مقدسند، جاری است. در نظام اسلامی، نقد و انتقاد و گردش و جابجایی قدرت، تنها و تنها در و از درون ممکن است. در چهارچوب تفکر فرقه‌ای، هر کس عضو فرقه و سرسپرده نیست، دشمن است و وظیفه ایمانی اعضای فرقه است که تا حذف فیزیکی وی تلاش کنند. به همین دلیل، در رژیم اسلامی لیبرال‌ها، دموکرات‌ها، کمونیست‌ها، سکولارها، ملی‌گرایان و سایر دگراندیشان و اقلیت‌های مذهبی، مرتد و محارب و معاند و ضد انقلاب و عامل صهیونیزم بین‌المللی خوانده می‌شوند و هر انگ و افترائی که به آنان بسته شود، توجیه فرقه‌ای و ایمانی داشته و در چهارچوب کلی مقوله «فتنه» و فتنه‌گران، می‌بایست از صحنه و صفحه گیتی حذف شوند.

نظام سیاسی را مقدس انگاشتن، قدرت را مقدس دانستن، همان‌طوری که دائماً از بوق و بلندگوهای رژیم اسلامی از «نظام مقدس جمهوری اسلامی» سخن می‌رود، آیا جز مخالفان سیاسی را کافر خواندن و هر اعتراض و انتقاد را به معاند و دشمن نسبت دادن و سرکوبی مخالفان و شهروندانی که به گردش و جابجایی قدرت در دموکراسی معتقدند، معنی و مفهوم و نتیجه دیگری در بردارد؟

به واقع، اگر در دنیا و در هستی انسان، چیزی و امر و پدیده‌ای مقدس پنداشته شود که به هیچ بهانه و توجیه و تفسیری قابل تعرض نباشد و در همه حال، می‌باید گرامی داشته شود، به یقین که آن واقعیت، جان انسان است، آن چیز، زندگی است، در صورتی که در آیین و آموزه «اُقتلوا اُقتلوا»، بی‌مقدار و بی‌ارزش‌ترین واقعیت و پدیده هستی، جان انسان و زندگی اوست. اعدام و تیرباران و دار زدن و ترور و قصاص و دست و پا بریدن و چشم درآوردن، تازیانه زدن به تن انسان و سنگسار وجود نازنین انسان، جزو اصول حیاتی و اساس و رمز پایداری و ماندگاری آیین «اُقتلوا اُقتلوا» است.

سیامک مهر (محمدرضا پورشجری سابق)، نویسنده وبلاگ «گزارش به خاک ایران»
اردیبهشت ۹۰
زندان رجائی‌شهر

*** منبع ***
وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36218
http://khakeiran.blogspot.com

۲-۴۲-۵- «فاحشگی، مقام زن در اسلام»؛ نوشتاری از سیامک مهر

در نظام معیشتی اسلام، زنان، تنها و تنها از طریق تن‌فروشی ارتزاق می‌کنند. محل و ممر درآمد زن در اسلام، خدمات جنسی است. در اسلام هیچ‌گونه راه و روش و طریق و شیوه و پیشه و کاری برای گذران زندگی زن و کسب درآمد و تأمین هزینه‌های روزمره، به جز تن‌فروشی متصور نیست، توصیه هم نشده. البته پیرزنان عجوزه که فاقد کالای سکس برای فروشند، آورده شده که با دوک نخ‌ریسی خود را مشغول می‌کنند. شغل و حرفه زنان در اسلام و قرآن روسپی‌گری است. کلفتی برای شوهر و یا ارباب و نگهداری از فرزندان وی، به خودی خود و بدون ارائه سکس هیچ‌گونه دستمزدی ندارد.

در اسلام از دو گروه زنان یاد شده است: زنان آزاد و کنیزان. در اسلام هر دو صفت آزاد و کنیز به وجه موهن بکار رفته است. چرا که زن آزاد یعنی زنی که برده نیست و در اینجا کلمه آزاد به هیچ وجه به معنی آزادی نیست.

کنیز که وضعیتش معلوم و تکلیفش روشن است. کنیز برده‌ای است خریداری شده و یا به غنیمت گرفته شده در غزوات و جنگ‌های تجاوزکارانه مقدس اسلام که دارای هیچ اختیار و انتخابی نیست و جانش موهبتی است که از جانب ارباب و صاحبش به وی ارزانی گردیده. کنیز در قبال دفع شهوت ارباب و پسران و دوستان وی و کلفتی برای آنان لقمه نانی می‌خورد و زنده می‌ماند.

اما زن آزاد به زنی گفته می‌شود که برای ارتزاق و اعاشه و گذران زندگی، از این امتیاز برخوردار است که ظاهراً مرد مسلمان متجاوز به خود را خود برگزیند و به اختیار به تن‌فروشی تن دردهد. (نکاح اسلامی) همین میزان از اختیار و انتخاب نیز، در جوامع پدرسالار و نظام مردسالارانه و اسلامی توسط پدر و یا سرپرست شرعی زن نادیده گرفته می‌شود و زنان جوان و بویژه دختران باکره بالاجبار به ازدواج‌هایی ناخواسته تن می‌سپارند.

در اسلام سعی گردیده است که به هر میزان که ممکن است از سن ازدواج زنان بکاهند تا زمان بهره‌برداری جنسی از آنان افزایش یابد. اینکه محمد تازی عایشه را از شش سالگی با تفخیذ (درمالی) و سپس در نه سالگی به فیض دخول می‌رساند از رأفت اسلامی است و گرنه خمینی در تحریر الوسیله تفخیذ با نوزاد شیرخواره را نیز مجاز می‌شمارد.

مسلمانان ماله‌کش که به طور بی‌امان به تفسیر مشغولند، زمانی که از زن‌بارگی و شهوترانی پیامبر اسلام سخن می‌رود، دلیل ازدواج‌های متعدد و هوسرانی‌های او را کمک به زنان بی‌سرپرست عنوان می‌کنند. گویی کمک مالی و یاری رساندن به زنان بی‌چیز و فقیر بدون جماع با ایشان ممکن نیست. توجه به این نکته نیز ضروری است که تعبیر «زنان بی‌سرپرست» فی‌نفسه توهین‌آمیز بوده و زنان را صغیر و سفیه و نابالغ دانسته و بدون وابستگی به مرد و به عنوان انسان کامل و مستقل به رسمیت نمی‌شناسد. زن در نگاه اسلامی و قرآنی در حقیقت به مثابه زائده‌ای است که به گرداگرد عضو جنسی زنانه شکل یافته است و لاجرم به اکراه و اجبار به صورت طفیلی مرد می‌بایست تحمل شود. (پیدایش‌یافته از دنده چپ مرد) جماع خرانه مرد مسلمان با زن، هیچ شباهت و سنخیت و همجنسی با عشق‌بازی انسانی ندارد. دوسویه نیست و از مبحث فاعل و مفعولی است. زن در جماع اسلامی توسط مرد گائیده می‌شود. (با پوزش) جماع اسلامی از اساس با مفهوم سکس و معاشقه و عشق‌ورزی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. زن مسلمان، وسیله دفع شهوت مرد است. فاقد اراده جنسی و میل شخصی و به مانند احشام و جماد و نبات شناخته می‌شود. زن مسلمان می‌باید با بستن لنگ به کمر در هر حال و در هر لحظه‌ای حاضر به یراق و آماده ارائه خدمات جنسی به مرد بوده باشد. حتا هنگامی که سوار بر شتر در حرکت است. در جماع اسلامی، مرد مسلمان شبیه همین حاجی بازاری‌های مؤمن و متدین جمعیت مؤتلفه‌ای وقتی به خانه باز می‌گردد، زن عقدی و یا صیغه‌ای خود را از گنجه و کمد درآورده و چون خوکی فحل، به وی تجاوز می‌کند، از پیش یا از پس، (بقره، ۲۲۳). مرد مسلمان در قبال تملک زن شرعی خویش، پول پرداخته و کالایی را خریده و مختار است که به هر گونه که می‌پسندد از متاع خویش بهره ببرد. در ازدواج‌های اسلامی، زن شریک و همسر مرد نیست. این الفاظ تعارفات خررنگ کنی بیش نیست.

مرد مسلمان با پرداخت مهریه، زنی را می‌خرد و با پرداخت نفقه، وی را به مانند کالای جنسی و کلفت شخصی به خدمت می‌گیرد، (نساء، ۲۱ و ۲٤). حتا فرزندانی که از ازدواج‌های اسلامی به وجود می‌آیند متعلق به مرد بوده، حتا جانشان. به گونه‌ای که اگر پدر فرزندش را به قتل برساند قصاص نمی‌شود. زن به دلیل اینکه در برابر خدمات جنسی و کلفتی از شوهرش مهریه و نفقه و دستمزد دریافت می‌دارد، لذا بچه‌هایی که به دنیا می‌آورد دقیقاً شبیه نتیجه زایمان‌های اسب و الاغ در طویله چوپان، به مرد تعلق می‌گیرد.

متعه و صیغه نیز که در مذهب شیعه مورد احترام بوده و به شدت تشویق می‌گردد، به منزله کارخانه فاحشه‌سازی، یکی از راه‌هایی است که زنان لقمه نانی به کف آورند و از گرسنگی نمیرند. اساساً در موضوع صیغه و متعه صحبت از فاحشگی راندن از سوی منتقدین، بی‌مورد و مضحک است. زیرا که زن در بینش اسلام و قرآن دقیقاً همان فاحشه است. تن‌فروش و روسپی است. چون قابل تصور نیست که هیچ زنی بدون دریافت دستمزد به جماع با مردی درآید. حتماً باید با مبلغ معلوم و مدت معلوم این عمل صورت گیرد.

نکته تأسف‌آور آن است که هرگاه زنی با مردی دلخواه و دوست داشتنی آزادانه بیامیزد و از سر عشق و علاقه و احترام متقابل، بدون هیچ چشمداشت مادی و مالی به وی بپیوندد و عاشقانه و بنا بر نیاز طبیعی عشق بورزد، آخوند و اسلام و قرآن وی را هرزه و فاحشه و زناکار می‌خوانند و مستوجب تنبیه و تازیانه و سنگسار می‌دانند. بحث خفت‌بار و جدایی‌افکن و سرکوب‌کننده «محرم و نامحرم» و گناهان جعلی و موهوم جنسی که در اسلام ساخته و پرداخته شده، ریشه در همین معنا دارد.

قابل توجه است که تنها رابطه و مشارکت اجتماعی زن در اسلام منحصر به زمانی است که مورد معامله قرار می‌گیرد. (البته زن آزاد و نه کنیز و برده.) به بیان دیگر، زن تنها در یک مورد و فقط به هنگام فروش سکس و چک و چانه زدن بر سر قیمت ارائه خدمات جنسی (مهریه، نفقه و اجرت‌المثل) است عکه مورد گفتگو قرار می‌گیرد. از آن پس، یعنی پس از انعقاد قرارداد، زن به پستوی خانه و گنجه و کمد باز می‌گردد و وظیفه شرعی وی حفاظت و مراقبت از آلت تناسلی خویش به عنوان مایملک شوهر و یا مایملک هر مردی است که از طریق قرارداد صیغه، فرج وی را خریده است. در جوامع پدرسالار و عشیره‌ای و قبیله‌ای همین میزان رابطه اجتماعی نیز توسط پدر و پدربزرگ و برادر از زن دریغ گردیده و زن غیاباً خرید و فروش می‌شود.

در جامعه انسانی، زنان تا زمانی که همچون مردان از کار شرافتمندانه و انواع بیمه‌های اجتماعی، از جمله بیمه بیکاری و ازکارافتادگی بی‌بهره بوده باشند و برای خورد و خوراک و پوشاک و مسکن و در مجموع، جهت گذران زندگی و ارتزاق و معاش خود به مرد وابسته و محتاج باشند و به ناچار از طریق ارائه خدمات جنسی به شوهر اسمی و یا هر مردی کسب درآمد کنند و نان بخورند، بدون تعارف، روسپی و تن‌فروشند.

*** منبع ***

وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36218
http://khakeiran.blogspot.com

۳-۴۲-۵- «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ نوشتاری از سیامک مهر

لطفاً مرا از مرگ نترسانید. من زمانی که می‌نوشتم، جانم را نوک قلمم گذاشته بودم، زیرا می‌دانستم که ساکن قلمرو اهریمنم

از من پرسیدند: «مگر تو اسلام‌شناسی که درباره اسلام می‌نویسی؟»
گفتم نه: من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!
یک نفر آیه خواند: فی قلوبهم مرض...
یک نفر خواست ایمیل‌آدرس‌هایم را بنویسم... «النجاة فی الصدق»، یک نفر قلم را از دستم گرفت و از همکارش خواهش کرد قلم را ببرد آب بکشد؛ چون در تماس با من نجس شده است.
شوکر را با ولتاژ کم به بازوها و شانه‌هایم می‌زدند: جغ جغ جغ صدا می‌کرد.
بعد از ظهر یکی از روزهای اوایل بازداشت، هنگامی که از بازجویی برمی‌گشتم، چشم‌بندم را که باز کردند و مرا به داخل سلول هل دادند، به اطرافم هیچ توجهی نداشتم. به اعماق ذهنم فرو رفته بودم. فشارها تحمل‌ناپذیر بود.
با خودم فکر کردم آیا ممکن است زیر شکنجه اظهار توبه و پشیمانی کنم و به گُه خوردم و غلط کردم بیفتم؟ حتا تصورش برایم وحشتناک بود. یک ترس مملوس‌تری هم وجود داشت. تجربه سال‌های سیاه و اهریمنی دهه شصت که کفتارهای اسلام، امثال مرا ظرف یکی دو روز و آن هم پس از شکنجه‌های باورنکردنی به قتل می‌رساندند و یا علاوه بر خود شخص، بستگان و عزیزان وی را نیز بازداشت و زیر شکنجه له می‌کردند. کافی است دوران حاکمیت امثال اسدالله لاجوردی معروف به قصاب اوین را بر زندان‌های رژیم اسلامی به یاد آوریم.
کف سلولم نشسته بودم. در خودم فرو رفته بودم. اندک اندک فکری شگفت مثل موجودی زنده زیر پوستم می‌خلید و می‌دوید. از بخت بد من، زمانی که چهار تن از مأموران اطلاعات به خانه‌ام هجوم آوردند و مرا به همراه هر چه از وسایلم که لازم داشتند با خود بردند، حتا یک نفر شاهد بازداشت من نبود.
هشدار دادند که اگر داد و فریاد بکنم و همسایه‌ها باخبر شوند، به من دستبند خواهند زد. اصلاً در فکر چنین کاری نبودم. زیرا واکنش و رفتار سربازان گمنام امام زمان را در چنین مواقعی به خوبی می‌شناختم. سعی می‌کردند که آبروی متهم را بریزند. مثلاً در حضور همسایه‌ها و آشنایان، تهمت دزدی به وی می‌زدند؛ و یا می‌گفتند به زن مردم تجاوز کرده است. آن وقت، طرف را با ضرب و شتم خل‌کش می‌کردند و به همراه خود می‌بردند.
این حقیقت که هیچ‌کس از دستگیری من مطلع نیست، هراسی در وجودم افکنده بود. دریافتم که می‌توانند به‌سادگی و بدون اینکه آب از آب تکان بخورد، پس از شکنجه‌های وحشیانه مرا به قتل رسانند و سپس جنازه‌ام را در بیابان‌های اطراف کرج و یا کنار اتوبان رها کنند و هیچ مسؤولیتی هم نپذیرند. نمونه‌هایی همچون قتل ابراهیم زال‌زاده، روزنامه‌نگار معروف که جسدش را در محل دفن زباله‌های تهران در جاده آبعلی رها کردند، و نزدیک‌تر به زمان ما، محمد مختاری و جعفر پوینده در قتل‌های موسوم به زنجیره‌ای، به همین طریق انجام گرفت. و ده‌ها و صدها مورد دیگر که در این سی و چند سال در داخل و خارج کشور ترور شدند و رژیم اسلامی هم چیزی به گردن نگرفت و یا فریبکارانه به افراد خودسر نسبت دادند.
آن روز، یکی دو ساعت از زمان نهار گذشته بود. جیره غذایم کف سلول، سرد شده بود. یک بشقاب برنج قرمزرنگ با یک ظرف کوچک ماست و تکه‌ای نان. از جایی که نشسته بودم پایم را دراز کردم و زدم زیر ظرف غذا. حتا نگاه به غذا برایم تهوع‌آور بود.
در دادگاه انقلاب به بازپرس که مرا به سب‌النبی و توهین به مقدسات و توهین به قرآن متهم می‌ساخت و دائماً به مرگ و اعدام تهدید می‌کرد گفتم: لطفاً مرا از مرگ نترسانید. من زمانی که می‌نوشتم، جانم را نوک قلمم گذاشته بودم، زیرا می‌دانستم که ساکن قلمرو اهریمنم؛ قلمرو عنصر ضد بشر، عنصر ضد زندگی. آن جغرافیا و سرزمین‌هایی را که آخوندها و آیت‌الله‌ها و سایر اسلام‌پرستان، «بلاد» اسلامی می‌خوانند، در حقیقت قلمرو اهریمن است.
صدای غمگین آواز زنی که از پنجره سلولم به درون می‌رسید، برای یک لحظه مرا متوجه اطرافم ساخت. بین بند اطلاعات و بند نسوان فقط یک محوطه کوچک هواخوری زندانیان واقع شده؛ صدا از همان سمت بود:

«روزهای روشن خداحافظ
سرزمین من خداحافظ، خداحافظ، خداحافظ!....»

بعدها با همین زن از پشت پنجره سلولش آشنا شدم. زمانی که بازجویی‌های من تمام شد و اجازه یافتم از فضای هواخوری استفاده کنم، از او سیگار می‌گرفتم. سیگار را روشن می‌کرد و از شکاف نرده‌های پنجره سلولش برایم پایین می‌انداخت. نرده‌های افقی پنجره از ورقه‌های فلزی لبه‌دار و ضخیمی ساخته شده و به شکل اریب نصب گردیده، به طوری که امکان دیدن داخل سلول وجود ندارد. البته او از بالا با سرک کشیدن و به سختی می‌توانست مرا ببیند.
اسمش را پرسیدم: شهلا.
آن ترانه هایده را که خوانده بود به یادش آوردم. خواهش کردم باز هم بخواند:
«ای زن تنها، مرد آواره
وطن، دل توست، شده صد پاره
آخه تا به کی آروم بشینیم
حسرت بکشیم، گریه ببینیم
پاشو کاری کن، فکر چاره باش
فکر این دل پاره پاره باش!»

حریر صدایش در آن شهریور داغ، مثل نسیم وجودم را خنک می‌کرد.
شهلا... لابد چشمان سیاه و درشتی هم داشت. با پوستی سفید. لابد خال نمکین هم گوشه لبش را تزیین می‌کرد.
آخر صاحب این صدای مخملی که نمی‌توانست زیبا نباشد.
شهلا یک نفر را کشته بود؛ خانواده مقتول رضایت نمی‌دادند و حالا می‌خواستند شهلا را به قتل برسانند؛ قصاص کنند.
بازپرس دادگاه انقلاب دائماً قانون مجازات اسلامی و قانون تعزیرات اسلامی و یا به بیان بهتر، قانون توحشات اسلامی را به رُخم می‌کشید. قانون قتل و اعدام و قصاص؛ قانون سنگسار و دست و پا بریدن و چشم در آوردن و تازیانه زدن؛ مشتی احکام وحشیانه متعلق به قبایل بیابانگرد اعصار جهل و نادانی.
احکامی که اعضای فرقه‌ای جاهلانه وخرافی با فریب و تحمیق عمومی و با زور اسلحه و إرعاب، به نام قانون، به تمامی آحاد جامعه و به یک ملت تحمیل کرده‌اند. قانون از آسمان نازل نشده، بلکه قانون، قرارداد و پیمانی است میان شهروندان آگاه و آزاد جامعه که در انجمن و با همه‌پرسی به جهت تنظیم روابط خود و بهبود زندگی و رفاه و خوشبختی همگان وضع می‌گردد.
از طرفی، امروز هر قانون اساسی و موضوعه‌ای که با متن و روح و محتوای سی ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر در تعارض و تناقض و تضاد بوده باشد، از اساس، فاقد ارزش و بهاست و هیچ شهروندی ملزم به رعایت و احترام نهادن بدان نیست.
در آن بعد از ظهر بی‌امید، کف سلولم در بند اطلاعات چمباتمه زده بودم. خودم را در «دهان اژدها»(۱) گرفتار می‌دیدم. زانوهایم را در بغل گرفته و رفته رفته به آن تصمیم نهایی نزیک می‌شدم. ذره ذره آن فکر عجیب در وجودم جان می‌گرفت. باید کاری می‌کردم، حرکتی می‌کردم، اگر قرار باشد هر روز مرا از صبح تا غروب بازجویی کنند و کتک بزنند، آیا احتمال اینکه زیر فشارهای توانفرسا ضعیف شوم و با خواری و خفت، طلب عفو کنم و نوشته و سخنانم را پس بگیرم و آراء و اندیشه‌هایم را باطل عنوان کنم، وجود نداشت؟ ناگهان گویی کسی، صدایی از من پرسید: آیا حاضری برای آزادی بمیری، برای ایران بمیری؟ به خاطر اندیشه‌ها و باورهایت که موجودیتشان ارزشی ورای وجود تو دارد؟ منتظر پاسخ نماندم. «در مرگ نیز مردی باید!»(۲)
عینکم را برداشتم و با قاشق فلزی شیشه‌هایش را بشکستم و با تکه شیشه‌ای تیز، هر چه رگ که بر دست‌هایم برجسته و پیدا بود پاره پاره کردم.
خون به همه سو فواره زد. کف سلول و لباس‌هایم غرق خون شد. رفته رفته و پس از چند دقیقه احساس ضعف کردم. بی‌اختیار خم شدم و بر یک شانه دراز کشیدم. به پهلو افتادم. نفس‌هایم به شماره افتاد. اگر بابک آنجا بود، حتماً پیشنهاد می‌کرد که مقداری خون به چهره‌ام بپاشم. می‌گفت رنگت زرد شده. می‌گفت ممکن است خلیفه مسلمین گمان بَرد که ترسیدی.

چه حال خوبی داشتم. سبک شده بودم. انگار هزار بار حجامت کرده باشم.
به خدایان ایران می‌اندیشم، به ارتای سیمرغ، به میترا، به مهر، به اهورا مزدا.
صدای بال زدن کبوتران سبز صحرایی را پشت پنجره سلولم می‌شنیدم. شاید هم آواز پر سیمرغ بود.
چشم‌هایم را بستم. بسته شد. دهانم خنک شد، طعم نعنا گرفت.
خاطرم هست بازجویی که ضمن فحاشی از چپ و راست به صورتم سیلی می‌زد و می‌گفت می‌دانی چرا وقتی خودکشی کردی از مرگ نجاتت دادیم؟ چون می‌خواهیم خودمان دارت بزنیم و هنگامی که بالای چوبه دار دست و پا می‌زنی تماشایت کنیم!
از هنگام بازداشت، از بازجو و شکنجه‌گر و بازپرس گرفته تا کارمند خنزر پنزری شعبه ۲ دادگاه انقلاب، مرا به مرگ تهدید می‌کردند. دهان که می‌گشودند به جای زبان، طناب دار پیدا می‌شد. می‌گفتند پرونده‌ات را می‌دهیم به فلان قاضی (که به ددمنش شهرت یافته) تا حکم اعدام بدهد. بکشدت بالا. ناگفته نماند کتک‌هایی که من در بند اطلاعات خوردم، دلیل منطقی نداشت.
معمولاً متهم و مظنون را وقتی کتک می‌زنند و شکنجه می‌کنند (اگر چه بر خلاف انسانیت و اخلاق و حقوق بشر است) که به هدف کشف و حل مجهولی و به دنبال اعتراف و اقرار متهم به مطلب و موضوع و مسأله‌ای می‌باشند. اما بازجوها وشکنجه‌گران من، مؤمنینی بودند که مرا می‌زدند تا فیض ببرند. کافر یافته بودند، سیلی به سر و صورتش می‌زدند که فیض ببرند. وگرنه من که حرف و حدیثی برای اقرار نداشتم. از مقاله‌هایم پرینت گرفته و برخی سطرها را های‌لایت کرده بودند و با اشاره به آن سطرها کتکم می‌زدند و فحاشی می‌کردند.
یک روز هم از من خواستند تا وصیتنامه‌ام را بنویسم و سپس لباس‌هایم را درآوردند و مرا با چشم‌بند بر روی چهارپایه بردند و گفتند می‌خواهیم دارت بزنیم.
اما سرانجام پس از اینکه از «الاهیات شکنجه»(۳) طرفی نبستند و نتیجه‌ای نگرفتند، لاجرم در فیضیه(!) هم بسته شد و مرا از بند اطلاعات به زندان منتقل کردند.
ناگفته نگذارم که زندان از جهتی برای من آرامش‌بخش است. گاهی در صحبت با دیگر زندانیان و هم‌بندیانم به شوخی می‌گویم این درهای آهنی و دیوارهای بلند و سیم‌های خاردار و برج‌های دیده‌بانی پیرامون زندان، برای این نیست که مانع فرار ما باشد؛ بلکه دلیل واقعی وجود آنها، جلوگیری از هجوم مردم بیرون به داخل زندان است!
چون ما که یقین داریم که در حبس و اسارت به سر می‌بریم. اما از بین هفتاد میلیون ایرانی که توسط بومیان اشغالگر به گروگان گرفته شده‌اند، احتمالاً آن عده که دچار توهم آزادی نیستند، ممکن است به قصد روشن شدن تکلیف خود و رسیدن به آرامش، بخواهند رسماً ساکن زندان باشند!
به واقع من امروز به آن آرامشی که وصفش را می‌کنیم دست یافته‌ام. این اسارت در احساس من به مثابه طلیعه آزدی است. امروز بیش‌تر از هر زمان دیگری دلم گواهی می‌دهد و امید یافته‌ام که آزادی سرزمینم، آزادی میهنم نزدیک است. به‌ویژه زمان‌هایی که در محوطه هواخوری زندان به البرزکوه که در چشم‌اندازم قرار دارد خیره می‌شوم، همان‌جا که سیمرغ خدای ایران آشیانه دارد، همان‌جا که عاقبت، ضحاک را به دماوندش زنجیر خواهیم کرد، این احساس، عمیق‌تر و درکش برایم روشن‌تر است.
حقیقت این است که جبال البرز همواره به من قوت قلب می‌بخشد. دلم را، گامم را استوار می‌سازد. البرز با من از ایران و استقامت و آزادی سخن می‌گوید. از سیمرغ می‌گوید که بال و پر گشوده و ایران و ایرانیان را در آغوش گرم خود گرفته است.

سیامک مهر نویسنده وبلاگ «گزارش به خاک ایران»
مرداد ۱۳۹۰
زندان گوهردشت

*** پانویس‌ها ***
۱- «از شاه زی فقیه بود رفتنم
کز بیم مور در دهان اژدها شدم» (ناصر خسرو)

۲- این سخن منسوب است به طاهر دوالیمنین
۳- «الاهیات شکنجه» تعبیری است از محمدرضا نیکفر

*** منبع ***
وبسایت «پژواک ایران» به نقل از وبلاگ «گزارش به خاک ایران»

http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36315
http://khakeiran.blogspot.com

۴۳–۵– شکایتنامه ۲۶ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰

ما امضاءکنندگان این شکواییه، اعتراض شدید و شکایت خود را از ضابطینی که از سوی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی، مسؤولیت تعقیب و بازجویی از ما را بر عهده داشته و همچنین دادستان سابق تهران و سایر مقامات ذی‌ربط، اعلام می‌کنیم

شکنجه‌های روحی و فیزیکی، فحاشی‌های شرم‌آور نسبت به ما و خانواده و عزیزان ما و طرح اکاذیبی چون روابط غیراخلاقی، در غالب بازجویی‌ها به کرات انجام شده است

برخی از ما و بسیاری دیگر از زندانیان حوادث پس از انتخابات، ماه‌ها از دیدن هر محیطی جز سلول انفرادی خود محروم بوده‌ایم

برای تحقیر متهم وی را در مورد عکس‌های شخصی، خانوادگی و مدارک خصوصی مورد بازجویی قرار داده‌اند و درباره نزدیکان و محارم وی پرسش‌های رکیک و غیراخلاقی مطرح کرده‌اند

شکنجه‌هایی از جمله فرو کردن سر متهم در توالت و خوراندن کاغذ بازجویی به متهم إعمال شده است

بازجویان برای فریب متهم، اقدام به جعل حقایق و خلق داستان‌های شرم‌آور و ساختگی غیراخلاقی در مورد افراد خانواده متهم کرده‌اند

ضابطین دادگستری، اعم از بازجوهای سپاه و پاسداران و وزارت اطلاعات، دارای قدرت نامحدود بوده و مقامات قضائی کاملاً تحت فرمان و نظارت آنان رفتار کرده‌اند

ریاست محترم هیأت نظارت مرکزی بر حسن اجرای قانون احترام به آزادی‌های مشروط و حفظ حقوق شهروندی
با سلام

احتراماً استحضار دارید که قانون «احترام به آزادی‌های مشروع حقوق شهروندی»، از قوانین ارجمندی است که هفت سال پیش در چنین روزهایی از تصویب ششمین مجلس شورای اسلامی گذشت و در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۶ مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفت.
این قانون از نادر قوانینی است که به لحاظ اهمیت ویژه‌اش مصوبه‌ای جهت اجرایی کردن داشته و مطابق دستورالعمل مصوب ۱۳۸۳/۸/۳۰ تشکیلاتی جهت پی‌گیری و نظارت بر اجرای آن تأسیس یافته و در حال حاضر بر عهده شماست.
قانون حقوق شهروندی در واقع حاوی مفادی است که پیش‌تر اصول کلی آن در فصل سوم قانون اساسی و آیین دادرسی کیفری مندرج بوده اما همواره مغفول مانده بود و با تصویب این قانون، مقرر شد تا نسبت به کسانی که حقوق شهروندان را حین بازداشت ودادرسی نقض می‌کنند مجازت‌هایی إعمال شود تا تضمینی بر اجرای این قانون مهم باشد.
از سویی همان‌طور که می‌دانید قانون اساسی و قوانین عادی که به‌ویژه مانند این قانون متضمن حقوق بشر است، در زمره مهم‌ترین تعهدات حاکمیت‌اند. وفای به عهد نیز به حکم آیات متعدد قرآن کریم (مائده، ۱؛ اسرا، ۴۳؛ بقره، ۷۷) واجب و متخلف از آن لعنت شده است. (مائده، ۱۳)

قوانین اساسی و عادی، میثاق میان حکومت و مردم هستند که حکومت در تعهد و اجرای دقیق آنها أولی بر شهروندان است و اگر حکومتی به قوانین مصوب خود پای‌بند نبوده و آنها را نقض کند، دیگر نمی‌تواند از شهروندانش انتظار رعایت قانون را داشته باشد و اساساً صلاحیت خود را برای محاکمه شهروندان بر اساس قوانینی که خود پیشگام در نقض آنها بوده از دست می‌دهند. به هر روی، قانون حقوق شهروندی با ابتکار رئیس قوه قضائیه و تصویب نمایندگان مجلس، با توجه به تجربیات تلخ متهمان، به امید جلوگیری از خودسری‌ها و قانون‌گریزی‌های محافل نظامی، اطلاعاتی و امنیتی در فرایند تعقیب، تحقیق و محاکمات متهمان، به‌ویژه متهمان سیاسی تصویب شده، انتظار می‌رفت رویه‌های ناصواب را در بازجویی‌ها و محاکمه‌ها اصلاح کرده و روش‌های اسلامی و انسانی را به جای آن حاکم گرداند و اجرای آن می‌توانست افتخاری برای دستگاه قضائی و به تبع آن نظام جمهوری اسلامی باشد، متأسفانه نه تنها از ابتدا جدی گرفته نشد، بلکه در یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخ در دو سال گذشته و در پی حوادث انتخابات، مورد بی‌رحمی کامل قرار گرفت و اغراق نیست اگر بگوییم که نه تنها بند بند این قانون مهم اجرا نشده بلکه مفهموم و ماهیت آن مورد تطاول مخاطبان و مجریان آن قرار گرفته است.

ما امضاءکنندگان این شکواییه بدین وسیله اعتراض شدید و شکایت خود را از ضابطینی که از سوی سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی، مسؤولیت تعقیب و بازجویی از ما را بر عهده داشته و همچنین دادستان سابق تهران و سایر مقامات ذی‌ربط که بر اساس مقرارت آیین دادرسی کیفری این اقدامات تا کنون تحت نظارت و تعلیمات آنها بوده اعلام می‌کنیم و از جنابعالی انتظار داریم با توجه به گزارش‌های متعددی که از رفتار غیرشرعی و غیرقانونی نامبردگان منتشر شده و به حد تواتر رسیده است، اقدام مقتضی مبذول فرمایید.

در ذیل تنها پاره‌ای از قانون‌گریزی‌های روشمند اعمال خلافی که در حق امضاءکنندگان این شکواییه‌ها روا داشته شده ارائه می‌شود. با این تأکید که آنچه در اینجا آمده عمق عملکرد فاجعه‌آمیز نسبت به متهمان و محکومان حوادث پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ را مشخص نمی‌کند.

برخی از امضاءکنندگان، در گزارش‌ها و شکایت‌های جداگانه که برخی منتشر شده، به جزییات تکان‌دهنده بیش‌تری پرداخته‌اند که متأسفانه تا کنون به این شکایات نیز رسیدگی نشده و تعداد بیش‌تری نیز آمادگی دارند که در صورت ضرورت، نسبت به تشریح جزییات رفتار غیرشرعی، غیرقانونی و غیرانسانی إعمال‌شده علیه آنان، در حضور آن هیأت اقدام کنند.از سوی دیگر، موارد مطرح شده در این شکواییه بیش‌تر محدود به نقض حقوق دادرسی عادلانه در تحقیقات مقدماتی است و مسائل بیش‌تری در مورد نحوه برگزاری دادگاه‌ها و درباره محکومیت ما مطرح است که در جای خود ضرورت رسیدگی جدی دارد.

۱- بر خلاف بند اول قانون حقوق شهروندی (مشتمل بر ضرورت قرار تأمین و بازداشت، صرفاً با رعایت قوانین و دستورات قضائی مشخص و شفاف، منع اعمال سلایق شخصی و سوءاستفاده از قدرت برای بازداشت، منع خشونت در حین بازداشت و منع بازداشت‌های غیرضروری) بازداشت‌های پس از انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ بدون دستورات قضائی مشخص و شفاف بوده و احکام بازداشت به صورت فله‌ای و در ذیل یک دستور کلی به صورت سفیدامضاء بدون ذکر نام متهم و گاه حاوی اسامی چند ده نفر بوده است.

در مواردی احکام بازداشت، به دلیل حوادث پس از انتخابات، چند روز یا چند هفته پیش از انتخابات صادر شده بود. این احکام بازداشت نه تنها مبتنی بر رعایت مقررات و قوانین نبود، بلکه دقیقاً ناشی از إعمال نظر و سلیقه گروهی افراطی در سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات بوده است، و نوعی عقده‌گشایی و تسویه حساب سیاسی با جناح سیاسی رقیب را در ذهن متبادر می‌سازد و متأسفانه غالب بازداشت‌ها با اعمال خشونت، توهین و تحقیر همراه بوده به طوری که برخی از متهمان هنگام دستگیری به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند.

۲- برخلاف بند دوم قانون مذکور که تصریح می‌کند محکومیت‌ها باید بر طبق ترتیبات قانونی و منحصر به مباشر، شریک و معاون جرم باشد و تا جرم در دادگاه صالح اثبات نشود و رأی مستدل و مستند به مواد قانونی، قطعی نشده، اصل بر برائت متهم بوده و هر کس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار باشد؛ احکام صادره علیه اینجانبان نوعاً، ظنی و گمانی بوده و از إتقان و استحکام لازم و کافی برخوردار نیست. و به هیچ وجه، مستدل و مستند به مواد مشخص قانونی و مصادیق آنان نیست و حتا در بسیاری موارد در متن احکام محکومیت صادره، عبارات غیرحقوقی و مبهم درج شده و اصل برائت متهمان نقض شده است. به طوری که احکام صادره را می‌توان در حد مقالات سیاسی برخی مطبوعات علیه رقیبان سیاسی توصیف کرد که انتشار متن کامل آنها موجب وهن نظام و قوه قضائیه است؛ و در نهایت، می‌توان گفت که با این روش دادگاه، قاضی و دادنامه به ابزاری برای حبس فعالان سیاسی و حفظ وضع موجود توسط مأموران نظامی، اطلاعاتی و امنیتی بدل شده است.

۳- بند سوم قانون بر ضرورت استفاده از وکیل و کارشناس در مراحل تحقیقات مقدماتی دادسراها و محاکم تصریح دارد؛ در قانون برنامه چهارم توسعه نیز بر لزوم تمهیداتی جهت حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی تصریح شده است. ماده ۱۲۸ آیین دادرسی نیز صراحت دارد که متهم

می‌تواند در مراحل تحقیق (بازجویی) یک وکیل همراه خود داشته باشد و در خصوص پرونده‌های محرمانه و امنیتی هم حضور وکیل در مراحل تحقیق منع نشده و منوط به اجازه دادگاه شده، که با توجه به مؤخر بودن قانون حقوق شهروندی نسبت به آیین دادرسی با تصریح این قانون، حق حضور وکیل در همه مراحل بدون هیچ قیدی قطعی شده است. این در حالی است که تقریباً تمامی امضاءکنندگان این شکایت در دوران بازداشت و بازجویی به طور کامل از حق انتخاب و دسترسی به وکیل محروم بوده‌اند، اجازه هر گونه مشورت حقوقی با وکیل یا کارشناس را نداشته و حتا اجازه دسترسی به کتاب‌های قوانین جاری کشور و یا حق داشتن کاغذ و قلم برای تدارک دفاع حقوقی از خود را نیز پیدا نکرده‌اند.

دسترسی متهمان به وکیل نوعاً در حد دقایقی پیش از تشکیل دادگاه و معمولاً در حضور قاضی و یا شخص ثالث مورد نظر بازجوها و برخی نیز بدون حضور وکیل حتا در دادگاه صورت گرفته است. در برخی موارد، بازجویان، متهمان خود را تحت فشار و اجبار قرار داده تا حق اختیار وکیل را از خود سلب کنند. در مواردی نیز در دفاتر محاکم به متهمان گفته شده داشتن وکیل موجب دردسر و افزایش میزان مجازات می‌شود و بهتر است از داشتن وکیل صرف‌نظر کنند. إعمال محدودیت وکلا به مفاد پرونده موکل نیز مانع بسیار مهمی در راه دفاع مؤثر از متهمان بوده است. به عنوان مثال، یکی از بارزترین موارد نقض حق دفاع، عدم ارائه دادنامه به محکوم و وکیل وی است.

٤- بند چهارم قانون، بر ضرورت رعایت اخلاق و موازین اسلامی تأکید کرده است. ما امضاءکنندگان این شکایت، بدون استثناء، با رفتار غیراخلاقی و غیراسلامی بازجویان مواجه بوده‌ایم. شکنجه‌های روحی و فیزیکی، فحاشی‌های شرم‌آور نسبت به ما و خانواده و عزیزان ما و طرح اکاذیبی چون روابط غیراخلاقی، در غالب بازجویی‌ها به کرات انجام شده است. رفتاری که باعث فشار روحی زیاد به متهمان نیز بوده است؛ ضرورت حفظ حرمت انسان‌ها، عفت کلام و عدم توهین به دیگران، از بدیهی‌ترین مقتضیات اخلاقی و اسلامی است. اما ظاهراً بازجویان، این شیوه‌های غیراسلامی و غیراخلاقی را جزو ضرورت‌های کاری خود برای تحقیر متهم، گرفتار کردن وی در فشار روحی و وادار کردن وی به همکاری می‌دانند.

۵- بند پنج قانون حقوق شهروندی، با توجه به اصل منع دستگیری و بازداشت افراد، بر ضرورت رعایت ترتیبات قانونی و ارجاع پرونده در مهلت مقرر به مراجع صالح قضائی و مطلع کردن خانواده دستگیرشدگان تأکید دارد. علاوه بر این قانون، مهم‌ترین ترتیبات قانونی بازداشت متهمین در ماده ۱۳٤ آیین دادرسی کیفری و بندهای ح و ط ماده سه قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب درج شده است. تمامی این مواد قانونی در مورد بازداشت‌ها نقض شده است، به عنوان نمونه طبق ماده ۱۳٤ آیین دادرسی کیفری، قرار تأمین باید متناسب با اهمیت جرم، شدت مجازات، دلایل و اسباب اتهام و همچنین سابقه متهم، وضعیت مزاجی، سن و حیثیت او باشد. متأسفانه تمامی این موارد، نادیده گرفته شده است و برخلاف این موارد، نوعاً شدیدترین قرار تأمین، یعنی بازداشت موقت، إعمال شده است.

شگفت اینکه در مواردی که قرار تأمین از نوع کفالت یا وثیقه صادر شده، متهمان وادار به اعلام عدم امکان تأمین کفیل و یا وثیقه شده‌اند. در مواردی هم با کمال تأسف، بدون اطلاع متهمان، از قول آنها نوشته شده از تأمین وثیقه عاجزند، افراد تا مدت‌ها در همین وضع در بازداشت نگاه داشته شده‌اند. همچنین بر خلاف مواد «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب»، امکان اعتراض ماهانه به قرار بازداشت موقت و به تبع آن، رسیدگی به این اعتراض منتفی بوده است. بی‌خبری طولانی‌مدت متهمین دربند و خانواده‌هایشان از وضعیت یکدیگر نیز یکی دیگر از بدیهی‌ترین موارد نقض حقوق شهروندی بوده که علاوه بر نقض حقوق متهم، ظلم به خانواده‌های آنان نیز بوده است و آنها را روزها و گاه حتا ماه‌ها در وضعیت فشار روحی و دلهره و نگرانی شدید قرار داده است.

٦- بند ششم قانون، بر عدم استفاده از چشم‌بند و دستبند و پابند در جریان دستگیری و بازجویی و عدم تحقیر و استخفاف در هنگام دستگیری و بازجویی تأکید دارد. این بند قانون، درباره تمام متهمان حوادث پس از انتخابات با شدت متفاوت نقض شده است. همه ما غالباً پس از بازداشت با چشم‌بند و گاه دستبند به زندان منتقل شده‌ایم. بستن چشم متهمان، رویه قطعی تمامی بازداشتگاه‌های تحت نظارت وزارت اطلاعات (۲۰۹) و سپاه پاسدارن (دو الف) است و تمام آنان با چشم‌بند در زندان جابه‌جا شده‌اند و غالباً با چشم‌بند اجازه استفاده از هواخوری داشته‌اند. برخی از ما و بسیاری دیگر از زندانیان حوادث پس از انتخابات، ماه‌ها از دیدن هر محیطی جز سلول انفرادی خود محروم بوده‌ایم.

ما و اغلب زندانیان، فقط با چشم‌بند در مقابل بازجو قرار گرفته‌ایم. عده زیادی از ما حتا در طول بازجویی مجبور به استفاده از چشم‌بند بوده‌ایم و فقط اجازه داشتیم در حد دیدن برگه بازجویی، چشم‌بند خود را جابه‌جا کنیم.

ظاهراً برای چشم‌بند، کاربردهایی مختلفی همچون مخفی نگه داشتن هویت بازجویان و مأموران و تحقیر و عصبی کردن متهمان پیش‌بینی شده است. شگفت‌انگیز آنکه این رویه غیرقانونی حتا در محیط دادسرا هم معمول بوده و هست.

همچنین تقریباً تمامی دستگیری‌ها و بازجویی‌ها همراه با توهین و تحقیر بوده است و چنان‌که در بند پنج اشاره شده، بازجویان از فحاشی و توهین به ما و خانواده و عزیزان و افراد مورد احترام ما از جمله رهبران جنبش اعتراضی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی، و استفاده از رکیک‌ترین و زننده‌ترین عبارات به عنوان شگرد عادی برای تحقیر و تضعیف روحیه و تخریب مشاعر متهم استفاده می‌کردند.

۷- بند هفتم قانون، پنهان شدن بازجو از دید متهم و یا سردرگم کردن متهم را ممنوع کرده است و بر ممنوعیت پوشاندن صورت بازجو در هنگام بازجویی و بردن متهم به مکان نامعلوم تأکید کرده است. تمامی امضاءکنندگان این شکواییه در شرائطی کاملاً خلاف این قانون، تحت بازجویی قرار گرفته‌اند، غالباً اجازه دیدن چهره بازجو را نداشته‌اند. بازجویان پشت سر متهم نشسته‌اند و با هرگونه حرکت سر متهمان به شدت برخورد کرده‌اند. برخی از متهمان به مکان‌های نامعلوم منتقل شده‌اند و تحت فشار و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. در واقع، پنهان شدن بازجو از دید متهم، به او امکان می‌دهد با احساس امنیت از شناسایی، هر گونه خشونت فیزیکی و کلامی علیه متهم را به کار گیرد.

۸- بند هشتم قانون، در مورد بازرسی محل زندگی و یا کار متهم است و بر ممنوعیت تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیائی که ارتباط با جرم ندارد و یا به متهم تعلق ندارد و ممنوعیت افشای نامه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌ها و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آنها تصریح دارد. در تمامی موارد بازرسی منزل و محل کار متهمان، اقداماتی غیراخلاقی و غیرانسانی خلاف این بند قانون انجام شده است. بازرسی مدارک شخصی، عکس‌ها و فیلم‌های خانوادگی و ضبط عکس‌ها و آلبوم‌های خانوادگی، ضبط اشیاء و مدارک شخصی سایر اعضای خانواده متهم، ضبط مدارک شخصی بی‌ارتباط با موارد اتهامی، تقریباً در تمامی موارد إعمال شده است و حتا در مواردی برای تحقیر متهم وی را در مورد عکس‌های شخصی، خانوادگی و مدارک خصوصی مورد بازجویی قرار داده‌اند و درباره نزدیکان و محارم وی پرسش‌های رکیک و غیراخلاقی مطرح کرده‌اند.

۹- مطابق بند نهم قانون حقوق شهروندی، هر گونه شکنجه متهم برای اخذ اقرار و اجبار او به امور دیگر ممنوع بوده و اقرارهای اخذشده بدین وسیله، حجیت شرعی و قانونی نخواهد داشت.

این در حالی است که ما امضاءکنندگان این شکواییه تحت شکنجه قرار گرفته‌ایم. یکی از متداول‌ترین شکنجه‌ها نگهداری ما در سلول‌های انفرادی بسیار کوچک (ابعاد ۲/۲ ضرب‌در ۱/٦ متر) بوده است. روشی که به اذعان همه مسؤولان عالی کشور، شکنجه تلقی می‌شود و بازجویان و زندانبان‌ها نیز تأیید می‌کنند که متهم پس از چند هفته نگهداری در سلول انفرادی، دچار اختلالات جسمی و روحی شدید می‌شد.

نگهداری متهمان در سلول انفرادی فاقد توالت و جلوگیری از دسترسی متناوب آنها به توالت و حمام، به ویژه برای متهمان بیمار، شیوه تشدید این شکنجه‌ها بوده است. بازجویی‌های بسیار طولانی در نیمه‌شب و تکراری مدت برای چند ماه، ضرب و شتم شدید منجر به صدمه‌های شدید جسمی، تهدیدات مکرر متهم حتا تهدید به تعرض جنسی و تهدید به دستگیری اعضای خانواده او و گاه دستگیری آنان برای تحت فشار قرار دادن متهم، دادن اخبار دروغ به متهم درباره وضعیت خانواده‌اش، جلوگیری از خواب متهم، عدم توجه به بیماری و درد متهم، برخی از شکل‌های متداول شکنجه زندانیان حوادث بعد از انتخابات است که به صورت‌های گوناگون درباره امضاءکنندگان این شکواییه إعمال شده است.

شکنجه‌های شدیدتر از جمله فرو کردن سر متهم در توالت، خوراندن کاغذ بازجویی به متهم و مواردی امثال آن إعمال شده، که برخی از شاکیان و زندانیان در گزارش‌های جداگانه جزییات آن را منتشر کرده‌اند.

شگفت آنکه بازجویان معمولاً این فشارها را نه برای کشف واقعیت، بلکه برای وادار کردن متهمان به اعتراف مطالب واهی و خلاف واقع مورد نظر بازجویان به کار گرفتند. این رفتارهای خلاف قانون، منحصر به دوره بازداشت نبوده و برخی محکومان، به‌رغم طی مراحل دارسی و حکم قطعی، در حال حاضر نیز همچنان تحت شکنجه به صورت انفرادی یا همراه محکومان دچار بیماری روحی و روانی نگهداری می‌شوند.

۱۰- بند ده قانون حقوق شهروندی بر اصول و شیوه‌های علمی و قانونی و آموزش‌های قبلی و نظارت بر رفتار بازجویان و برخورد جدی با متخلفین از وظایف و روش‌های قانونی تأکید دارد. متأسفانه بازجوهای ما غالباً افرادی جوان، کم‌تجربه و افراطی بودند. پاره‌ای از روش‌های غیراخلاقی، انسانی، اسلامی آنان تقریباً به رویه‌ای مشترک بین بازجویان مبدل شده است و متأسفانه به صراحت این روش‌های غیرعلمی و قانونی به عنوان ذاتیِ کار بازجویان، کراراً مورد دفاع آنان قرار گرفته و به صورت مشترک و سیستماتیک توسط آنان إعمال شده است.

مجاز دانستن إعمال روش‌های خلاف و نقض قوانین در صورت ضرورت کار تحقیقات و بازجویی، روال داشتن إعمال شکنجه‌های روحی و جسمی به عنوان بخشی ضروری از روند تحقیقات و بازویی و تابعیت بازجویان از تحلیل‌های وهم‌آلود و یا تخیلات و توهمات ابلاغ‌شده از سوی محافل خاص، عمق این انحرافات را به خوبی نشان می‌دهد.

۱۱- بند یازدهم قانون حقوق شهروندی بر ممنوعیت پرسش و کنجکاوی در اسرار شخصی و خانوادگی و سؤال از گناهان گذشته افراد و پرداختن به موضوع‌های غیرمؤثر در پرونده مورد بررسی تأکید دارد.

همان‌گونه که اشاره شد، بر خلاف این بند قانونی، بازجویان با اعتقاد به اینکه در صورت کشف اسرار خانوادگی و گناهان گذشته زندگی افراد می‌توانند آنها را وادار به همکاری و اظهار مطالب مورد نظر خود کنند، بخشی از اقدامات و بازجویی‌هایی خود را صرف کسب اطلاع از مسائل شخصی و خانوادگی افراد کرده، بازجویان درباره مسائل شخصی خانواده متهم، اختلافات احتمالی خانوادگی و مسائل شخصی فرزندان متهم، تحقیقات وسیعی کرده و حتا گاه برای فریب متهم، اقدام به جعل حقایق و خلق داستان‌های شرم‌آور و ساختگی غیراخلاقی در مورد افراد خانواده متهم کرده. در این موارد، بازجویان تلاش کرده‌اند متهمان را وادار کنند برای حفظ آبروی خود یا عضوی از خانواده‌اش، به دروغ نسبت به موضوعات مورد نظر بازجویان اعتراف کند.

۱۲- بند دوازدهم قانون حقوق شهروندی بر ممنوعیت تغییر و تحریف اظهارات متهم تأکید دارد. عملی که بازجویان برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود، خلاف آن عمل کرده‌اند. در برخی موارد، متهمان تحت فشار، وادار به نوشتن دروغ شده‌اند و حتا در مواردی وادار به امضای برگه‌های بازجویی سفید شده‌اند، در برخی موارد با برخی متهمان با حضور قاضی، نماینده دادستان و مأموران امنیتی و اطلاعات، روز قبل از دادگاه رسمی، دادگاه تمرینی (دادگاه نمایشی) برگزار شده و قاضی و نماینده دادستان، اظهاراتی که متهم قرار بوده بر اساس نوشته تهیه شده توسط بازجویان برای تکمیل سناریوی مورد نظر، روز بعد در دادگاه رسمی در مقابل دوربین‌های تلویزیون بیان کند، استماع و اصلاح کرده‌اند، که این موضوع، خود گواه تلخی بر ابعاد تخلفات انجام گرفته است.

۱۳- بند سیزدهم قانون حقوق شهروندی، ضرورت نظارت محاکم و دادسراها بر بازداشتگاه‌های نیروهای ضابط را مورد تأکید قرار می‌دهد. همچنان که ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری نیز ضابطین را مأمورانی تحت نظارت و تعلیمات مقام قضائی می‌داند.

این در حالی است که در رسیدگی به پرونده امضاءکنندگان این شکواییه، ضابطین دادگستری، اعم از بازجوهای سپاه و پاسداران و وزارت اطلاعات، دارای قدرت نامحدود بوده و مقامات قضائی کاملاً تحت فرمان و نظارت آنان رفتار کرده‌اند. به طوری که در مواردی بازجوها قبل از جلسه دادگاه، متهمان را از حکمی که متعاقباً توسط دادگاه صادر شده مطلع کرده‌اند. همچنین نشانه‌های زیادی حاکی از آن است که متن احکام قضائی، توسط بازجویان نوشته شده، عیناً برگرفته از گردش کار بازجو (گردش کار در سیستم امنیتی ایران به نظریه بازجو اطلاق می‌شود که در پرونده متهم درج می‌شود) است و مباحث مطرح شده در دادگاه‌ها هیچ تأثیری بر محتوای احکام از پیش تعیین شده نداشته است.

۱٤- بند چهاردهم قانون حقوق شهروندی بر عدم دخل و تصرف ناروا بر اموال و اشیاء ضبط‌شده توقیفی متهمان و ضرورت تسریع در تعیین تکلیف این اموال دارد. برخلاف این ماده قانونی و همچنین ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی، متأسفانه اموال ضبط‌شده متهمان و یا خانواده آنان به رغم پایان فرایند دادرسی و صدور حکم قطعی نیز غالباً به آنان مسترد نشده است. اقدامی که علاوه بر آزار متهمان و خانواده آنها گاه باعث ضرر و زیان‌های مادی و معنوی شده است. کامپیوترها، تلفن‌های همراه، مدارک شناسایی، مدارک تحصیلی، حتا برخی اسناد مالکیت، از جمله مواردی است که همچنان در توقیف بوده و ضایطان و مسؤولان مربوطه، مدعی مفقود شدن این‌گونه اموال شده‌اند.

در خاتمه، نظر به اینکه اولاً بنا به موارد ذکرشده، بند بند قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی در جریان بازداشت‌های فعالان سیاسی و شهروندان معترض به نتیجه انتخابات ریاست جمهوری نقض شده است و ثانیاً مطابق بند ۱۵ این قانون و همچنین مواد یک و دو دستورالعمل اجرایی این بند، نظارت بر حُسن اجرای این قانون و اصلاح رویه‌ها در زمره وظایف آن هیأت محترم است و با توجه به اینکه اقدامات صورت‌گرفته نقض آشکار قانون و غالباً متضمن رفتار مجرمانه و یا تخلفات اداری و انتظامی بوده است و با توجه به اصول متعدد قانون اساسی، به ویژه اصول ۲۲، ۳۲، ۳٤، ۳۷ قانون اساسی، که همه مؤید خطیر بودن مسأله است، خواستار پی‌گیری قاطع، شفاف و منصفانه این شکواییه بوده و اعلام می‌داریم چنانچه یک گروه بازرسی فوق‌العاده، بر اساس قانون، موظف به رسیدگی شود، می‌تواند مستظهر به اطلاعات و اظهارات زندانیان گوناگون حوادث پس از انتخابات، ابعاد گسترده‌تری از جرایم و تخلفات روشمند را به دست آورد (مواد ۱۲ بند د، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ دستورالعمل اجرایی).

همچنین تقاضا داریم برای آگاهی جامعه و جلوگیری از جرایم و تخلفات مشابه و اصلاح روند ناصواب موجود، گزارشی از اقدامات انجام شده و حقایق به دست آمده در اختیار ملت شریف ایران قرار گیرد؛ اقدامی که ماده دو دستورالعمل اجرایی قانونی آن را جز وظایف هیأت نظارت تعریف کرده است.

اسامی امضاءکنندگان:

محسن امین‌زاده
محسن میردامادی
بهمن احمدی امویی
عبدالله مؤمنی
میلاد اسدی
عبدالله رمضان‌زاده
عماد بهاور
مصطفی تاج‌زاده
مجتبی تهرانی
علی جمالی
محمدحسین خوربک
محمد داوری
امیرخسرو دلیرثانی
کیوان صمیمی
اسماعیل صحابه
محمدفرید طاهری قزوینی
فیض‌الله عرب‌سرخی
بهزاد نبوی
ابولفضل قدیانی
مجید دری
ضیا نبوی
مهدی کریمیان اقبال
محمدرضا مقیسه
علی ملیحی
محمدجواد مظفر
حسن اسدی زیدآبادی

رونوشت:
- ریاست محترم هیأت نظارت و بازرسی (ناظر بر حسن اجرای قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی)
- ریاست محترم کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی

۴۴-۵- گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

۱-۴۴-۵- متن انگلیسی (English Text)

Amnesty International Report

Annual Report 2011

Iran

Head of state **Ayatollah Sayed 'Ali Khamenei (Leader of the Islamic Republic of Iran)**
Head of government **Dr. Mahmoud Ahmadinejad (President)**
Death penalty **retentionist**
Population **75.1 million**
Life expectancy **71.9 years**
Under-5 mortality (m/f) **33/35 per 1,000**
Adult literacy **82.3 per cent**

Background
Freedom of expression, association and assembly
Arbitrary arrests and detentions
Unfair trials
Torture and other ill-treatment
Impunity
Human rights defenders
Discrimination against women
Discrimination – ethnic minorities
Freedom of religion
Cruel, inhuman and degrading punishments
Death penalty
Amnesty International Reports
Amnesty International Visits

The authorities maintained severe restrictions on freedom of expression, association and assembly. Sweeping controls on domestic and international media aimed at reducing Iranians' contact with the outside world were imposed. Individuals and groups risked arrest, torture and imprisonment if perceived as co-operating with human rights and foreign-based Persian-language media organizations. Political dissidents, women's and minority rights activists and other human rights defenders, lawyers, journalists and students were rounded up in mass and other arrests and hundreds were imprisoned. Torture and other ill-treatment of detainees were routine and committed with impunity. Women continued to face discrimination under the law and in practice. The authorities acknowledged 252 executions, but there were credible reports of more than 300 other executions. The true total could be even higher. At least one juvenile offender was executed. Sentences of death by stoning continued to be passed, but no stonings were known to have been carried out. Floggings and an increased number of amputations were carried out.

Background
Iran's human rights record was assessed under the UN Universal Periodic Review in February; the government subsequently accepted all general recommendations but rejected those calling for specific reforms to end religious and gender discrimination and the application of the death penalty, especially against juvenile offenders. The government also rejected recommendations that it co-operate with certain UN human rights bodies.

In April, Iran was elected to the UN Commission on the Status of Women. In August, the CERD Committee expressed concern at the "limited enjoyment of political, economic, social and cultural rights" by various minority communities, in particular with regard to housing, education, freedom of expression and religion, health and employment. In September, the UN Secretary-General highlighted "many areas of continuing concern with respect to human rights" in

a report to the General Assembly. In December, the UN General Assembly passed a resolution expressing concern about human rights in Iran and called for government action to end violations.

Scores if not hundreds of Iranians continued to flee the country in fear for their safety because of the high levels of repression by the authorities.

International tension persisted over Iran's nuclear enrichment programme. In June, the UN Security Council imposed further sanctions on Iran over concerns that it was developing nuclear weapons.

Armed groups killed civilians in bomb attacks. For example, an attack in July on a mosque at Zahedan killed 21 people, including worshippers, and injured hundreds of others. Another, near a mosque in Chabahar, killed at least 38 people and injured over 50. The People's Resistance Movement of Iran (PRMI), an armed group also known as Jondallah, claimed responsibility for both. In September, a bomb attack in Mahabad killed at least 10 people and injured over 80, including children, following which Iranian security forces were reported to have crossed into Iraq and killed at least 30 people. Kurdish groups denied responsibility for the attack.

Freedom of expression, association and assembly
The government entrenched the severe curbs on freedom of expression, association and assembly it had imposed in 2009. The security forces were deployed in force to deter or disperse further public protests. Scores if not hundreds of people arrested in connection with the mass protests in 2009 continued to be held, most of them serving prison terms, although others were released. Scores more were arrested throughout 2010.

Mir Hossein Mousavi and Mehdi Karroubi, who had stood against President Ahmadinejad in the June 2009 presidential election, continued to face severe restrictions on their freedom of movement. Government supporters attacked them or their families, and newspapers were instructed not to report about them or about former president Mohammad Khatami. Two major political parties opposed to the government were banned while others remained prohibited.

The government purged universities of "secular" teaching staff and imposed education bans on students engaged in campus protests.

The authorities continued to restrict access to outside sources of information such as the internet. International radio and television broadcasts were jammed. In January, the authorities banned contact by Iranians with some 60 news outlets and foreign-based organizations. Those willing to speak to the few large Persian-language media outlets on human rights issues were threatened or harassed by security officials. Many Iranians turned to social networking websites to express their views.

The authorities banned newspapers and student journals and prosecuted journalists whose reporting they deemed "against the system". Wiretapping and intercepting of SMS and email communications were routine. A shadowy "cyber army", reportedly linked to the Revolutionary Guards, organized attacks on domestic and foreign internet sites deemed to be anti-government, while other sites, including some associated with religious leaders, were filtered.

Arbitrary arrests and detentions
Security officials, generally in plain clothes and without showing identification or arrest warrants, continued to arrest arbitrarily government opponents and people seen to be dissenting from officially approved values on account of their views or lifestyle. Among those arrested were human rights activists, independent trade unionists, students and political dissidents.

Those arrested were often held for long periods during which they were denied contact with their lawyers or families, tortured or otherwise ill-treated, and denied access to medical care. Some were sentenced to prison terms after unfair trials. Others sentenced after unfair trials in previous years remained in jail.

- In February, the UN Working Group on Arbitrary Detention declared that three US nationals detained in July 2009 while hiking near the Iraq-Iran border were held arbitrarily. In August, it concluded that Isa Saharkhiz, a journalist and member of Iran's Committee to Protect Freedom of the Press, held since July 2009 and sentenced in September 2010 to three years' imprisonment for "insulting the country's leadership" and "propaganda against the system", was also being arbitrarily detained and should be released.

- Human rights lawyer Nasrin Sotoudeh was arrested on 4 September. She remained held at the end of 2010, on trial on security charges relating to her peaceful human rights activities and defence of her clients.

Unfair trials
The year saw a further degradation of the criminal justice system, which offered little protection of human rights. Political suspects received grossly unfair trials in which they often faced vaguely worded charges that did not amount to recognizably criminal offences. Frequently, they were convicted in the absence of defence lawyers on the basis of "confessions" or other information allegedly obtained under torture in pre-trial detention. Courts accepted such "confessions" as evidence without investigating how they were obtained.

- Blogger Hossein Ronaghi-Maleki, arrested in December 2009, was sentenced to 15 years in prison on national security charges. When he complained that he had been tortured, the judge told him he "deserved it".

Torture and other ill-treatment
Torture and other ill-treatment in pre-trial detention remained common, facilitated by the routine denial of access to lawyers and continuing impunity for perpetrators. Methods reported included severe beatings; forcing detainees' heads into toilets to make them ingest human excrement; mock executions; confinement in very small, cramped spaces; deprivation of light, food and water; and denial of medical treatment. In one case, a male detainee was reported to have been raped; others were threatened with rape.

- In August, Gholam-Reza Bayat, a Kurdish youth, was reported to have died from internal bleeding after he was beaten in custody in Kamyaran.

Details of torture in 2009 continued to emerge. In February, a former member of the volunteer paramilitary Basij force described how tens of boys had been rounded up in Shiraz, thrown into shipping containers and systematically raped. After expressing concerns to a Basij leader, he and others were detained for 100 days without access to their families and beaten. He also alleged that he faced a mock execution.

Impunity
Members of the security forces continued to violate human rights with near-total impunity.

The prosecution of 12 men, including 11 officials accused of committing serious abuses at Kahrizak prison before it was closed in July 2009, appeared to scapegoat low-ranking officials for only some of the serious abuses that took place after the June 2009 election, which in several cases had led to the death of detainees. Two of the 12 were sentenced to death but then pardoned by their victims' families, as permitted under Iranian law. Nine others received prison terms.

Judicial proceedings were initiated during 2010 against at least 50 individuals in relation to abuses at a Tehran University dormitory immediately after the 2009 election.

Human rights defenders
Human rights defenders were subject to serious human rights violations as they continued to press for greater respect for the rights of women and ethnic minorities and for an end to executions of juvenile offenders and stoning executions. Women's rights activists, lawyers, trade unionists, ethnic minority rights activists, students and others campaigning for human rights, unfairly tried and imprisoned in previous years, continued to be held. Others faced arbitrary arrest, harassment, prosecution and unfair trials. Some were prisoners of conscience; others were banned from travelling abroad. The ban on independent trade unions was maintained.

- Emadeddin Baghi, a journalist, author and head of a banned NGO that advocated prisoners' rights who was detained between December 2009 and June 2010, began serving a seven-year prison sentence in December; he had been prosecuted for his peaceful human rights and journalistic activities.

The authorities harassed and, in some cases, arrested members of grassroots human rights organizations, including the Committee of Human Rights Reporters (CHRR) and Human Rights Activists of Iran (HRAI).

- Shiva Nazar Ahari, a CHRR member arrested in December 2009, was released on bail in September, just before receiving a six-year prison term. She remained free pending the outcome of her appeal against the sentence, more than half of which is to be served in "exile".

Discrimination against women

Women faced continuing discrimination in law and practice; those campaigning for women's rights were targeted for state repression. Parliament debated draft legislation on family protection whose controversial provisions, if enacted, would further erode women's rights. Women's rights activists, including those mounting the One Million Signatures Campaign to demand legal equality for women, continued to face pressure.

- Mahboubeh Karami, a member of the One Million Signatures Campaign, was detained for the fifth time in March and held until 18 August. In September, she was sentenced to four years' imprisonment for membership of the HRAI, "propaganda against the state" and "conspiring against the state". She remained free pending appeal.

- Two women, Fatemeh Masjedi and Maryam Bigdeli, who had been convicted on charges relating to their peaceful collection of signatures for the One Million Signatures Campaign, were facing six months' imprisonment at the end of the year after an appeal court upheld the convictions.

In April, the Supreme Leader called for renewed attention to enforcing the state-imposed obligatory dress code. In May, a "chastity and modesty" campaign based on a 2005 law was launched, targeting those who do not comply with the dress code in public, including on university campuses. In September, reports suggested that women's enrolment in universities had dropped substantially.

Discrimination – ethnic minorities
Iran's ethnic minority communities, including Ahwazi Arabs, Azerbaijanis, Baluch, Kurds and Turkmen, suffered ongoing systematic discrimination in law and practice. The use of minority languages in schools and government offices continued to be prohibited. Those who campaigned for greater political participation or recognition of minorities' economic, social and cultural rights faced systematic threats, arrest and imprisonment.

- In September, four Ahwazi Arabs held since June 2009 were reported to have been sentenced to death on charges including "enmity against God and corruption on earth".

- Around 20 Azerbaijani activists arrested in May around the anniversary of mass demonstrations in 2006 against a cartoon in a state-run newspaper which many Azerbaijanis found insulting were released in November. Akbar Azad, a writer, remained held as his family could not meet the high bail set.

- Mohammad Saber Malek Raisi, a Baluch youth aged 15 from Sarbaz, was reported in July to have been held without charge or trial since September 2009, possibly to force his elder brother to surrender to the authorities. In December, 11 Baluch men convicted after unfair trials were executed in Zahedan, apparently in retaliation for the PRMI bomb attack five days earlier.

- Kaveh Ghasemi Kermanshahi, a Kurdish human rights activist and member of the One Million Signatures Campaign, was held between February and May, including 80 days in solitary confinement. His trial on national security charges began in October.

- In October, Arash Saghar, a Turkmen activist in the election campaign of Mir Hossein Mousavi, was sentenced to eight years in prison after being convicted of "spying for Turkmenistan".

Freedom of religion
Members of religious minorities, including Christian converts, Sunni Muslims, dissident Shi'a clerics, and the Ahl-e Haq and Dervish communities, continued to suffer discrimination, harassment, arbitrary detention, and attacks on community property. Members of the Baha'i community, who remained unable to access higher education, faced increased persecution.

- Dissident Shi'a cleric Ayatollah Kazemeyni Boroujerdi remained imprisoned following an unfair trial in 2007. Seven of his followers were arrested in December.

- Seven Baha'i leaders arrested in 2008 were sentenced in August to 20 years' imprisonment following grossly unfair proceedings. They were convicted of espionage and engaging in propaganda against Islam. In September, the sentences were reportedly halved on appeal.

- In May, 24 Dervishes were sentenced to prison terms, internal exile and flogging for taking part in a 2009 demonstration in Gonabad, north-eastern Iran.

- Yousef Naderkhani, a Christian convert and member of the Church of Iran in Rasht, was sentenced to death in October after being convicted of apostasy.

Cruel, inhuman and degrading punishments
Sentences of flogging and amputation continued to be imposed and increasingly carried out, although it was not possible to ascertain the real total. Speaking before the UN Human Rights Council in April and June, Mohammad Javad Larijani, head of Iran's official human rights body, insisted that the government did not consider such punishments as forms of torture.

- In April, journalist and filmmaker Mohammad Nourizad was sentenced to three and a half years in prison and 50 lashes for "propaganda against the system" and "insulting officials". He said in November that he and others had been tortured. He began a hunger strike in December.

Death penalty
The authorities acknowledged 252 executions, including of five women and one juvenile offender. There were also credible reports of more than 300 other executions that were not officially acknowledged, mostly in Vakilabad Prison in Mashhad. At least 143 juvenile offenders remained on death row. The actual totals were likely to have been higher as the authorities restricted reporting on the death penalty.

Death sentences were imposed for drug smuggling, armed robbery, murder, espionage, political violence and sexual offences. The authorities imposed the death penalty and used execution as a political tool.

- In January, two men sentenced to death for their alleged membership in a monarchist organization in connection with the post-election unrest were hanged without warning.

- In May, four Kurds convicted for their alleged links with Kurdish opposition groups were executed.
No stonings were reported, but at least 15 prisoners, mostly women, remained at risk of stoning.

- Sakineh Mohammadi Ashtiani, a woman whose 2006 sentence of death by stoning was under review, attracted global attention when it appeared likely that she would be executed. Those campaigning on her behalf faced harassment or arrest.

In December, an amended anti-narcotics law was published, extending the death penalty to offences involving synthetic drugs. The same month, Iran was one of the minority of states that voted against a UN General Assembly resolution calling for a worldwide moratorium on executions.

*** منبع ***
وبسایت «سازمان عفو بین‌الملل»

http://www.amnesty.org/en/region/iran/report-2011

۲-۴۴-۵- ترجمه فارسی

گزارش سالانه عفو بین‌الملل درباره ایران

ایران
جمهوری اسلامی ایران

رئیس کشور: رهبر جمهوری اسلامی ایران: آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
رئیس دولت: رئیس‌جمهور: محمود احمدی‌نژاد
مجازات اعدام: برقرار است
جمعیت: ۷۵/۱ میلیون
امید به زندگی: ۷۱/۹ سال
میزان مرگ و میر زیر ۵ سال (پسر/دختر): ۳۳/۳۵ در ۱۰۰۰
سواد بزرگسالان: ۸۲/۳ درصد

دولتمردان، محدودیت‌های شدید بر آزادی بیان، تجمع و تشکل را ادامه دادند. کنترل گسترده‌ای بر رسانه‌های داخلی و بین‌المللی به قصد کاستن از تماس ایرانیان با دنیای خارج برقرار شد. افراد و گروه‌ها در صورت مشاهده همکاری با سازمان‌های حقوق بشری و رسانه‌های فارسی‌زبان مستقر در خارج در خطر دستگیری، شکنجه و زندان بودند. مخالفان سیاسی، فعالان حقوق زنان و حقوق اقلیت‌ها و دیگر مدافعان حقوق بشر، وکلا، روزنامه‌نگاران و دانشجویان در دستگیری‌های دسته‌جمعی و غیر آن بازداشت شدند و صدها نفر به زندان رفتند. شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر با بازداشت‌شدگان مرسوم بود و با معافیت از مجازات دنبال می‌شد. تبعیض علیه زنان در قانون و عمل ادامه داشت. دولتمردان اعدام ۲۵۲ نفر را تأیید کردند، اما گزارش‌های معتبری از اعدام بیش از ۳۰۰ نفر دیگر نیز دریافت شد. تعداد کل واقعی ممکن است بیش‌تر باشد. حداقل یک مجرم نوجوان نیز اعدام شد. صدور حکم اعدام با سنگسار ادامه یافت، اما از اجرای سنگسار اطلاعی در دست نیست. حکم شلاق و قطع عضو به تعداد رو به افزایشی به اجرا در آمد.

پیش زمینه

کارنامه حقوق بشر ایران در ماه فوریه در چارچوب بررسی ادواری جهانی سازمان ملل مورد رسیدگی قرار گرفت؛ درپی آن، دولت تمام توصیه‌های کلی را پذیرفت اما توصیه‌های مربوط به اصلاحات مشخص برای پایان دادن به تبعیض مذهبی و قومی و اجرای مجازات اعدام، به ویژه در مورد مجرمان نوجوان را رد کرد. دولت در عین حال توصیه به همکاری با بعضی مراجع حقوق بشری سازمان ملل را رد کرد.

در ماه آپریل، ایران به عضویت کمیسیون وضع زنان سازمان ملل انتخاب شد. در ماه آگوست، کمیته رفع تبعیض نژادی از «محدودیت در برخورداری» جوامع مختلف اقلیت از «حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی»، به ویژه در زمینه مسکن، آموزش، آزادی بیان و مذهب، بهداشت و اشتغال ا براز نگرانی کرد. در ماه سپتامبر، دبیر کل سازمان ملل در گزارشی به مجمع عمومی سازمان ملل بر «حوزه‌های فراوان نگرانی مداوم درباره حقوق بشر» تأکید کرد. در ماه دسامبر، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای با ابراز نگرانی درباره حقوق بشر در ایران تصویب کرد و از دولت خواست برای پایان دادن به نقض حقوق بشر اقدام کند.

دهها یا شاید صدها نفر از ایرانیان به خاطر امنیت خود در اثر سرکوب شدید به وسیله دولتمردان از ایران فرار کردند.

تنش بین‌المللی مربوط به برنامه غنی کردن هسته‌ای ایران ادامه پیدا کرد. در ماه ژوئن، شورای امنیت سازمان ملل به خاطر نگرانی درباره ساخت سلاح هسته‌ای، تحریم‌های بیش‌تری علیه ایران برقرار کرد.

گروه‌های مسلح در بمب‌گذاری‌ها غیرنظامیان را به قتل رسانیدند. برای نمونه، در حمله‌ای به یک مسجد در زاهدان در ماه ژوئیه ۲۱ نفر از جمله نمازگزاران کشته و صدها نفر زخمی شدند. حمله دیگری در نزدیکی مسجدی در چابهار به کشته شدن ۳۸ نفر و زخمی شدن ۵۰ نفر انجامید. جنبش مقاومت مردم ایران، گروه مسلحی که به جندالله نیز شهرت دارد، مسؤولیت هر دو حمله را به عهده گرفت. در ماه سپتامبر، بمب‌گذاری در مهاباد به کشته شدن حداقل ۱۰ نفر و زخمی شدن بیش از ۸۰ نفر از جمله کودکان انجامید. در پی آن، بنا به گزارش‌ها نیروهای ایرانی از مرز عراق عبور کردند و حداقل ۳۰ نفر را کشتند. گروه‌های کُرد مسؤولیت حمله را تکذیب کردند.

آزادی بیان، تجمع و تشکل

دولت محدودیت‌های حاکم بر آزادی بیان، تجمع و تشکل را که در سال ۲۰۰۹ برقرار کرده بود تشدید کرد. نیروهای امنیتی در سطح گسترده‌ای برای بازداشتن یا پراکندن اعتراض‌های عمومی گسیل شدند. ده‌ها یا شاید صدها نفر از کسانی که در ارتباط با اعتراض‌های عمومی در سال ۲۰۰۹ دستگیر شده بودند در بازداشت باقی بودند و بیش‌تر آنها حکم زندان خود را می‌گذراندند، گرچه عده‌ای آزاد شدند. ده‌ها نفر در ۲۰۱۰ دستگیر شدند.

میرحسین موسوی و مهدی کروبی که در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ به رقابت با رئیس‌جمهور احمدی‌نژاد پرداخته بودند، با محدودیت‌های شدید بر آزادی حرکتشان روبه‌رو شدند. طرفداران دولت به آنها یا خانواده‌های آنها حمله کردند و به روزنامه‌ها دستور داده شد درباره آنها یا رئیس‌جمهور پیشین محمد خاتمی گزارشی منتشر نشود. دو حزب عمده سیاسی مخالف با دولت غیرقانونی اعلام شدند و ممنوعیت احزاب دیگر ادامه یافت.

دولت استادان «سکولار» را از دانشگاه‌ها اخراج کرد و دانشجویان فعال در اعتراض‌های دانشگاهی را از تحصیل محروم نمود.

دولتمردان به ایجاد محدودیت بر دسترسی به منابع اطلاعاتی بیرونی مثل اینترنت ادامه دادند. ارسال پارازیت روی برنامه‌های بین‌المللی رادیو و تلویزیونی ادامه یافت. در ماه ژانویه، مقامات، تماس ایرانیان را با بیش از ٦٠ سازمان خبری مستقر در خارج ممنوع کردند. اشخاصی که حاضر بودند با رسانه‌های معدود فارسی‌زبان درباره مسائل حقوق بشری گفتگو کنند مورد تهدید یا آزار و اذیت مأموران امنیتی قرار گرفتند. بسیاری از ایرانیان برای ابراز نظریات خود به وبسایت‌های شبکه‌های اجتماعی روی آوردند.

دولتمردان روزنامه‌ها و نشریه‌های دانشجویی را ممنوع کردند و روزنامه‌نگارانی را که گزارش‌هایشان را «علیه نظام» تلقی می‌کردند مورد پیگرد قرار دادند. یک «ارتش سایبری» مرموز، که گویا با سپاه پاسداران مرتبط است، حمله‌هایی را علیه وبسایت‌های داخلی و خارجی که ضد دولت تلقی می‌شدند ترتیب داد، و وبسایت‌های دیگر، شامل بعضی وبسایت‌های مرتبط به رهبران مذهبی، فیلتر شدند.

دستگیری‌ها و بازداشت‌های خودسرانه

مأموران امنیتی، عموماً با لباس شخصی و بدون نشان دادن کارت شناسایی یا حکم دستگیری، به دستگیری خودسرانه مخالفان دولت و کسانی پرداختند که بر اساس نظریات یا روش زندگیشان منتقدان ارزش‌های رسمی محسوب می‌شدند. فعالان حقوق بشر، فعالان سندیکایی مستقل، دانشجویان و مخالفان سیاسی از جمله دستگیرشدگان بودند.

دستگیرشدگان مدت‌های طولانی بدون امکان تماس با وکیل یا خانواده در بازداشت می‌ماندند، شکنجه می‌شدند یا در معرض بدرفتاری‌های دیگر قرار می‌گرفتند، و از امکانات درمانی محروم می‌شدند. بعضی از آنها پس از محاکمه‌های ناعادلانه به احکام زندان طولانی محکوم شدند. اشخاص دیگری که در سال‌های پیش پس از محاکمه‌های ناعادلانه زندانی شده بودند در زندان باقی ماندند.

– در فوریه، گروه تحقیق سازمان ملل درباره بازداشت خودسرانه اعلام کرد که سه تبعه آمریکا که در ژوئیه ۲۰۰۹ (تیر ۱۳۸۸) در حین کوهنوردی دستگیر شده بودند، در بازداشت خودسرانه به سر می‌برند. همین گروه در مرداد به این نتیجه رسید که که عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار و عضو کمیته دفاع از آزادی مطبوعات، که از تیر ۱۳۸۸ در بازداشت بوده و در سپتامبر ۲۰۱۰ (شهریور ۱۳۸۹) به اتهام «اهانت به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» به سه سال زندان محکوم شد، در بازداشت خودسرانه است و باید آزاد شود.

– وکیل حقوق بشری، نسرین ستوده، در تاریخ ٤ سپتامبر (۱۳ شهریور) دستگیر شد. در پایان سال ۲۰۱۰ او هنوز در زندان بود و به اتهام‌های امنیتی مربوط به فعالیت‌های مسالمت‌آمیز حقوق بشری و دفاع از موکلانش محاکمه می‌شد.

محاکمه‌های ناعادلانه

سال ۲۰۱۰ شاهد انحطاط بیش‌تر نظام عدالت کیفری بود که از حقوق بشر حمایت نکرد. محاکمه مظنونان سیاسی به شدت ناعادلانه و اغلب با اتهام‌های مبهمی بود که جرایم کیفری مشخصی محسوب نمی‌شدند. این مظنونان اغلب بدون وکیل مدافع و بر اساس «اعتراف» یا اطلاعات دیگری که گویا در اثر شکنجه در دوره بازداشت پیش از محاکمه کسب می‌شد محکوم می‌شدند. دادگاه‌ها بدون تحقیق درباره شیوه کسب این «اعترافات» آنها را به عنوان مدرک می‌پذیرفتند.

– وبلاگ‌نگار حسین رونقی ملکی که در آذر ۱۳۸۸ دستگیر شد، به اتهام مربوط به امنیت ملی به ۱۵ سال زندان محکوم شد. زمانی که او گفت شکنجه‌اش کرده‌اند، قاضی جواب داد «حق شما همین است.»

شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر

شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر در دوره بازداشت پیش ازمحاکمه باز هم رایج بود و در اثر محرومیت منظم از دسترسی به وکیل و تداوم معافیت از مجازات برای مجرمان تسهیل می‌شد. روش‌هایی که گزارش شده است شامل ضرب و شتم شدید؛ فرو کردن سر متهمان در داخل توالت برای خوردن مدفوع؛ اجرای اعدام ساختگی؛ حبس در فضای بسیار کوچک و تنگ؛ محرومیت از نور، غذا و آب؛ و محرومیت از درمان است. بنا به گزارش‌ها در یک مورد، یک مرد بازداشت‌شده مورد تجاوز قرار گرفت. دیگران هم تهدید به تجاوز شده‌اند.

– در آگوست (مرداد)، بنا به گزارش‌ها یک کُرد به نام غلامرضا بیات، پس از این که مورد ضرب و شتم قرار گرفت، در اثر خونریزی داخلی در کامیاران در حبس درگذشت. جزییات شکنجه انجام شده در سال ۲۰۰۹ بیش‌تر از پیش منتشر شد. در فوریه، یکی از اعضای پیشین نیروی شبه‌نظامی بسیج شرح داد که در شیراز ده‌ها پسر که دستگیر شده و در یک کانتینر حمل بار کشتی حبس شده بودند منظم مورد تجاوز قرار می‌گرفتند. او و چند نفر دیگر، پس از ابراز ناراحتی نزد یکی از فرماندهان بسیج، ۱۰۰ روز بدون تماس با خانواده‌هایشان بازداشت شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. او ادعا کرد که اعدام ساختگی را درباره او به اجرا درآورده‌اند.

معافیت از مجازات

اعضای نیروهای امنیتی با معافیت تقریباً کامل از مجازات به نقض حقوق بشر ادامه دادند.

به نظر می‌رسد محاکمه ۱۲ نفر، شامل ۱۱ نفر از مأموران متهم به ارتکاب تعدی‌های فاحش در بازداشتگاه کهریزک پیش از تعطیل شدن آن در تیرماه ۱۳۸۸، به این قصد انجام شد که مأموران پایین رتبه را سپر بلای بعضی ازتعدی‌های فاحش پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ کند که در چندین مورد به مرگ بازداشت‌شدگان انجامید. دو نفر از ۱۲ نفر به مرگ محکوم شدند اما مورد بخشش خانواده‌های قربانیان قرار گرفتندکه در قانون ایران مجاز است. نُه نفر دیگر به زندان محکوم شدند.

در طی سال ۲۰۱۰، حداقل ۵۰ نفر در ارتباط با تعدی‌های بلافاصله پس از انتخابات ۱۳۸۸ در خوابگاه دانشگاه تهران مورد پیگرد قرار گرفتند.

مدافعان حقوق بشر

مدافعان حقوق بشر که برای احترام بیش‌تر به حقوق زنان و اقلیت‌های قومی و پایان دادن به اعدام مجرمان نوجوان و سنگسار فعالیت می‌کردند، قربانی نقض فاحش حقوق بشر بودند. فعالان حقوق زن، وکلا، فعالان سندیکایی، فعالان حقوق اقلیت‌های قومی، دانشجویان و دیگر مبارزان حقوق بشر که در سال‌های گذشته مورد محاکمه قرار گرفته و زندانی شده بودند، در بازداشت ماندند. عده‌ای دیگر قربانی دستگیری خودسرانه، آزار و اذیت، پیگرد و محاکمه ناعادلانه شدند. بعضی از آنها زندانی وجدانی [عقیدتی] بودند؛ بعضی نیز از سفر به خارج محروم شدند. ممنوعیت اتحادیه‌های صنفی ادامه داشت.

– عمادالدین باقی، روزنامه‌نگار، نویسنده و رئیس یک سازمان غیردولتی ممنوعه مدافع حقوق زندانیان که بین دسامبر ۲۰۱۰ و ژوئن ۲۰۱۰ در بازداشت بود، در ماه دسامبر یک حبس ۷ ساله را شروع کرد. او به خاطر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز حقوق بشری و روزنامه‌نگاری مورد پیگرد واقع شده است.

دولتمردان اعضای سازمان‌های عادی حقوق بشری، از جمله کمیته گزارشگران حقوق بشر و فعالان حقوق بشر ایران، را مورد آزار قرار دادند و گاهی دستگیر کردند.

– شیوا نظرآهاری، یکی از اعضای کمیته گزارشگران حقوق بشر، که در آذر ۱۳۸۸ دستگیر شده بود در شهریور ۱۳۸۹ پیش از محکومیت به شش سال زندان با وثیقه آزاد شد. او در انتظار نتیجه اعتراض به حکم، که نیمی از آن باید در «تبعید» سپری شود، آزاد است.

تبعیض علیه زنان

زنان با تداوم تبعیض در قانون و عمل روبه‌رو بودند؛ زنانی که برای حقوق زنان مبارزه می‌کنند هدف سرکوب دولتی واقع شدند. مجلس پیش‌نویس لایحه‌ای را درباره حمایت از خانواده مورد بحث قرار داد که مفاد جنجالی آن در صورت تصویب به کاهش بیش‌تر حقوق زنان می‌انجامد. فعالان حقوق زن، از جمله زنانی که کمپین یک میلیون امضا برای برابری قانونی زنان را به راه انداختند، در معرض فشار بودند.

– محبوبه کرمی، یکی از اعضای کمپین یک میلیون امضا، در مارچ برای پنجمین بار دستگیر شد و تا ۱۸ آگوست در بازداشت ماند. او در سپتامبر به خاطر عضویت در مجموعه فعالان حقوق بشر ایران، «تبلیغ علیه کشور» و «تبانی علیه کشور» به چهار سال زندان محکوم شد اما در انتظار تجدید نظر آزاد است.

– حکم شش ماه زندان دو زن، به نام‌های فاطمه مسجدی و مریم بیدگلی، که به اتهام مربوط به جمع‌آوری مسالمت‌آمیز امضا برای کمپین یک میلیون امضا محکوم شده بودند در پایان سال در دادگاه تجدید نظر تأیید شد.

در آپریل، مقام رهبری خواستار توجه دوباره به اجرای طرح پوشش اجباری دولتی شد. در ماه مه، طرح «عفاف و حجاب» بر اساس قانون سال ۱۳۸٤ به راه افتاد و کسانی را که در انظار عمومی مقررات پوشش را رعایت نمی‌کنند، از جمله در دانشگاه‌ها، هدف قرار داد. در سپتامبر، گزارش شد که ثبت نام زنان در دانشگاه‌ها کاهش قابل ملاحظه‌ای یافته است.

تبعیض ــ اقلیت‌های قومی

اقلیت‌های قومی ایران شامل عرب‌های اهوازی، آذربایجانی‌ها، بلوچ‌ها، کردها و ترکمن‌ها در قانون و عمل، قربانی تبعیض روش‌مندی هستند. استفاده از زبان‌های اقلیت‌ها در مدارس و ادارات دولتی هنوز ممنوع است. اشخاصی که برای مشارکت سیاسی بیش‌تر یا شناسایی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه می‌کنند به طور سیستماتیک با تهدید، دستگیری و زندان روبه‌رو بودند.

– در سپتامبر، چهار عرب اهوازی که از ژوئن ۲۰۰۹ بازداشت بودند گویا به اتهام «محاربه با خدا و افساد فی الارض» به اعدام محکوم شدند.

– در حدود ۲۰ فعال آذربایجانی که در سال‌گشت تظاهرات عمومی سال ۱۳۸۵ علیه کاریکاتوری در یک روزنامه دولتی که به نظر بسیاری از آذربایجانی‌ها توهین‌آمیز بود در ماه مه دستگیر شده بودند، در نوامبر آزاد شدند. اکبر آزاد، نویسنده، در بازداشت ماند چون خانواده‌اش نتوانست وثیقه زیاد او را تأمین کند.

– در ژوئیه گزارش شد که محمدصابر ملک‌رئیسی، جوان ۱۵ ساله بلوچ اهل سرباز، بدون محاکمه از سپتامبر ۲۰۰۹ در بازداشت مانده است، احتمالاً برای اینکه برادر بزرگ‌ترش خودش را به دولت تسلیم کند. در دسامبر، ۱۱ مرد بلوچ پس از محاکمه‌های ناعادلانه در زاهدان اعدام شدند، گویا به تلافی بمب‌گذاری جنبش مقاومت مردم ایران که پنج روز پیش از آن انجام شده بود.

– کاوه قاسمی کرمانشاهی، فعال حقوق بشر کُرد و عضو کمپین یک میلیون امضا از فوریه تا مه شامل ۸۰ روز انفرادی در بازداشت بود. محاکمه او به اتهام مربوط به امنیت ملی در اکتبر شروع شد.

– در اکتبر، آرش سقر، فعال ترکمن در ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی، پس از این که برای «جاسوسی برای ترکمنستان» مجرم شناخته شد به هشت سال زندان محکوم شد.

آزادی دین

اعضای اقلیت‌های دینی، شامل نوکیشان مسیحی، مسلمانان اهل سنت، روحانیون شیعه مخالف، و جوامع اهل حق و دراویش، قربانی تبعیض، آزار و اذیت، بازداشت خودسرانه، و حمله به اموال بودند. اعضای جامعه بهایی، که از آموزش عالی محروم ماندند، با زجر و آزار افزایش‌یافته‌ای روبه‌رو شدند.

– آیت‌الله کاظمینی بروجردی، روحانی شیعه مخالف، پس از محاکمه ناعادلانه در سال ۲۰۰۷ هنوز در زندان به سر می‌برد. در دسامبر هفت نفر از پیروان او دستگیر شدند.

– هفت رهبر بهایی که در سال ۲۰۰۸ دستگیر شده‌اند در آگوست پس از محاکمه‌های بسیار ناعادلانه به ۲۰ سال زندان محکوم شدند. آنها برای جاسوسی و تبلیغ علیه اسلام مجرم شناخته شدند. گزارش‌ها در سپتامبر حاکی بود که حکم‌های آنها در تجدید نظر نصف شده است.
– در ماه مه، ۲٤ درویش به خاطر شرکت در تظاهرات در گناباد در شمال شرقی ایران به حکم‌های زندان، تبعید داخلی و شلاق محکوم شدند.
– یوسف ندرخانی، نوکیش مسیحی و عضو کلیسای ایران در رشت، در اکتبر پس از مجرمیت به خاطر ارتداد به اعدام محکوم شد.

مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز

حکم‌های شلاق و قطع عضو، صادر و به طور فزاینده به اجرا گذاشته شد، گرچه امکان تعیین تعداد واقعی این حکم‌ها وجود نداشت. رئیس دستگاه رسمی حقوق بشر در ایران محمدجواد لاریجانی، در سخنرانی در شورای حقوق بشر سازمان ملل در آپریل و ژوئن، اصرار داشت که به نظر دولت، این مجازات‌ها شکنجه به شمار نمی‌روند.
– در آپریل، محمد نوری‌زاد، روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز، به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «اهانت به مسؤولان» به ۳/۵ سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. او در نوامبر گفت که خودش و اشخاص دیگری شکنجه شده‌اند. در دسامبر او دست به اعتصاب غذا زد.

مجازات اعدام

دولتمردان ۲۵۲ مورد اعدام شامل پنج زن و یک مجرم نوجوان را تأیید کردند. گزارش‌های معتبری از بیش از ۳۰۰ اعدام دیگر در دست است که رسماً تأیید نشده است. اکثر این اعدام‌ها در زندان وکیل‌آباد مشهد اجرا شده است. حداقل ۱٤۳ مجرم نوجوان در انتظار اعدام به سر می‌برند. رقم‌های واقعی احتمالاً بیش‌تر است زیرا دولتمردان، گزارش‌دهی درباره مجازات اعدام را محدود کرده‌اند.
حکم اعدام برای قاچاق مواد مخدر، سرقت مسلحانه، قتل، جاسوسی، خشونت سیاسی و جرایم جنسی صادر می‌شود. دولتمردان صدور حکم اعدام و اجرای آن را به عنوان یک ابزار سیاسی به کار می‌گیرند.
– در ژانویه، دو مرد که به اتهام عضویت در یک سازمان سلطنت‌طلب در ارتباط با ناآرامی‌های پس از انتخابات به اعدام محکوم شده بودند، بدون اطلاع قبلی به دار آویخته شدند.
– در ماه مه، چهار کُرد که به اتهام ارتباط باگروه‌های مخالف کُرد محکوم شده بودند، اعدام شدند.
هیچ موردی از سنگسار گزارش نشد، اما حداقل ۱۵ نفر که اکثرشان زن هستند، در خطر سنگسار به سر می‌برند.
– زمانی که احتمال اعدام سکینه محمدی آشتیانی افزایش یافت، توجه جهانی به او جلب شد. حکم سنگسار او در ۱۳۸۷ صادر شده و در حال حاضر مورد بررسی است. کسانی که به نفع او مبارزه می‌کنند با آزار و دستگیری روبه‌رو هستند.
در دسامبر، اصلاحیه قانون مبارزه با مواد مخدر منتشر شد و جرایم مربوط به مواد مخدر روان‌گردان صنعتی را مشمول مجازات اعدام کرد. در همان ماه، ایران در میان اقلیتی از کشورها بود که علیه قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل برای تعلیق مجازات اعدام در جهان رأی داد.

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/36885

۴۵–۵– نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

از تو می‌خواهم که بخوانی؛ خبر تلخ است، جامعه ما در حال مرگ است!

این بیماری هیچ علاجی جز تغییر بنیادین ندارد. ما همه راه‌های اصلاح را رفتیم و به نظر می‌رسد بدن جامعه ایران، سیستم ایمنی خود را نیز از دست داده است

این نامه را برای مردم ایران می‌نویسم و مقصودم از مردم ایران، کسانی همچون خودم نیستند؛ مقصودم همه مردمانی هستند که به عنوان ایرانی در سراسر خاک ایران و سراسر جهان زندگی می‌کنند.

برای تویی می‌نویسم که در روستایی یا شهرستانی از ایران، رنج فقر و فلاکت و دشواری نان را هر روز حس می‌کنی. برای آن ایرانی می‌نویسم که در شهرهای بزرگ کشور شاهد فروپاشی و مرگ جامعه‌ای در مقابل چشمانش است. برای پلیس و بسیجی می‌نویسم که روزها بر فرزندان مردم خشونت را تحمیل می‌کند و شب‌ها قهر فرزندانش را احساس می‌کند که از فلاکت یک جامعه رنج می‌برند. برای فروشندگان و بازاریانی می‌نویسم که مشکل اقتصادی کشور را جلوی چشم‌شان و با پوست‌شان می‌فهمند. برای پزشکانی می‌نویسم که می‌بینند نظام بیمار و غیرمسؤول پزشکی کشور بیرحمانه با بیماران رفتار می‌کند، برای زندانبانی می‌نویسم که زندانی را شکنجه می‌کند و برای زندانیانی می‌نویسم که خشونت و بی‌رحمی زندان جان‌شان را به لب می‌رساند. ای کاش می‌توانستم صدایی باشم که وادار کنم نمایندگان همین مجلس بفهمند چه بلایی دارد به سر مردم می‌آید. نامه را برای تحصیلکردگانی می‌نویسم که می‌دانند ویرانی اجتماعی چه سرنوشت دشواری برای جامعه است. برای آنهایی می‌نویسم که در داخل کشور خفه می‌شوند و قصد فرار دارند و حق دارند. برای مهاجرینی می‌نویسم که دلشان برای ایران تنگ می‌شود و برای مادر و پدر و خواهر و برادرشان دلتنگ و رنجورند. برای رهبری می‌نویسم که نمی‌داند که حفظ حکومت بر مردمی که در حال ویرانی هستند، هیچ فضیلتی ندارد. برای رئیس‌جمهوری می‌نویسم که برای حکومت کردن بر مردم، آنان را نابود می‌کند. برای وکلای مجلسی می‌نویسم که موکلین‌شان در عذابی سخت غوطه‌ورند. برای رؤسا و کارگزاران قوه قضائیه می‌نویسم که نه تنها ویرانخانه عدالت را اصلاح نکردند، بلکه با صدور احکامی غیرانسانی نقش مهمی در ویرانه ساختن تمام ایران دارند. برای چشم‌های نگرانی می‌نویسم که درد جامعه را می‌بینند و حس می‌کنند و دستان‌شان بسته است و هیچ کاری از آنان ساخته نیست. آنها که می‌توانند کاری بکنند، خود شعله آتش نابودی را فروزان‌تر می‌کنند و آنان که قصد اصلاح دارند، کاری از دست‌شان برنمی‌آید. برای غالب و مغلوب، قاهر و مقهور، حاکم و محکوم و قاتل و مقتول می‌نویسم. از تو می‌خواهم که بخوانی، هر چند که ممکن است مرا دوست نداشته باشی، یا حوصله شنیدن خبر بد را نداشته باشی. خبر تلخ است، جامعه ما در حال مرگ است.

می‌نویسم برای مردم ایران، نه برای رهبران حکومت، نه برای رهبران مخالفان، و نه برای حامیان دولت یا مخالفان آن، اگرچه برای همه آنها هم می‌نویسم. می‌نویسم برای مردمی که در بیرون ایران دستی از دور بر آتش دارند، یا در داخل ایران در آتشی افروخته می‌سوزند. می‌نویسم برای آنها که درد را تا عمق جان حس می‌کنند، یا اگر چه در ایران زندگی می‌کنند، در کنج عافیت یا پناه قدرت نشسته‌اند و نمی‌دانند که اگر امروز هم نشوند، فردا شعله‌های آتش خانمان آنان را هم به باد خواهد داد. این نامه را برای همه و همه مخالفانی می‌نویسم که هر کدام گمان می‌کنند در جنگ با حکومتی که بر جامعه مشرف به موت اگر پیروز شوند، کسی خواهد بود که بر او حکومت کنند. سوگمندانه باید بگویم که اگر به فردای این موجود فکر می‌کنید، یادتان نرود که ممکن است این موجود فردا دیگر زنده نباشد. ما در وضعی دشوار زندگی می‌کنیم. دشوارتر از همیشه. برای اصلاح‌طلب و انقلابی، برای سکولار و مذهبی، برای سلطنت‌طلب و کمونیست، برای مجاهد و درویش، برای زن و مرد و برای هر کسی که هنوز فکر می‌کند ایرانی است، می‌نویسم.

می‌خواستم نامه‌ام را گزارشی کنم به خاک ایران. اما و هزار اما که این خاک اگرچه برای من به اندازه جانم مهم است، اما خطر بزرگی که ایران امروز را تهدید می‌کند، متوجه این خاک نیست. سرزمین ایران می‌تواند بهشتی شود یا جهنمی، بی آنکه در تاریخ صد سال بعد آن تلخی این روزگار منعکس شود. آن چیزی که امروز در حال نابودی است، روح ملت ایران است. روح ملت ایران و کالبد جامعه ایران. می‌گویم جامعه و قصدم این است که بگویم که از نگاه من به عنوان دانشجوی همیشه جامعه‌شناسی، جامعه هویتی جدا از تک‌تک مردمان دارد. جامعه می‌تواند بیمار شود، روان جامعه می‌تواند آسیب ببیند، کالبد جامعه می‌تواند چنان زخمی شود که تا سال‌ها بهبود پیدا نکند. من نگران امروز ایرانم. جامعه ایران

با پیکری رنجور و ویران شده، تکیده و پیر شده، مستأصل و سرگردان، شاهد گسترش سرطانی بدخیم است که هر روز دامنه و عمق بیماری آن بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود.

به آن می‌ماند که زندانی در اعتصاب غذای تر باشد، قاضی در سفر و گشت و گذار باشد، خانواده زندانی پشت در زندان، مستأصل ایستاده باشند. نگهبانان در خواب باشند و زندانی به روز بیست و پنجم رسیده باشد. وقتی سه هفته از اعتصاب غذای تر بگذرد، تمام چربی‌های موجود در اندام انسانی آب می‌شود و کم کم ماهیچه‌های بدن شروع می‌کند به آب شدن. بینایی چشم‌ها آسیب می‌بیند. اگر در روز سوم اعتصاب غذا، یک روز گرسنگی به دو روز درمان نیاز داشته باشد، در روز دهم هر روز اعتصاب غذا به سه روز درمان نیاز دارد. در روز بیستم هر روز اعتصاب غذا به ده روز درمان نیاز دارد و در روز سی‌ام، هر روز بیش‌تر اعتصاب غذا به دو ماه درمان بیش‌تر نیاز دارد. جامعه ایران مانند اندام زندانی اعتصاب غذا کرده‌ای است که در روز بیستم اعتصاب غذاست، هر روز که بگذرد، وضع او وخیم‌تر می‌شود، اگر بیست روز دیگر بگذرد، فلج کامل رخ می‌دهد یا جامعه به کمای کامل می‌رود. برخی جوامعی که چنین روزهایی را گذرانده‌اند، تا ده‌ها سال بهبود نمی‌یابند. بخش اعظم کشورهای اروپای شرقی، ویتنام، کامبوج، افغانستان و بسیاری کشورهایی از این دست، هر کدام به چنان مصیبتی گرفتار شده‌اند که سال‌ها طول می‌کشد تا درمان شوند. ما در چنین شرائطی هستیم. در حالی که اندام رنجور زندانی که دیگر هشیاری هم ندارد، در گوشه‌ای افتاده است، بخش اعظم نیروهای اجتماعی ایران در حال درگیری با همدیگرند، رهبر و رئیس‌جمهور، مجلس و دولت، نیمی از دولت با نیم دیگر آن، نیمی از حکومت با نیم دیگر حکومت، اصلاح‌طلب با رادیکال، مذهبی با سکولار، ساکن ایران با مهاجر، همه داریم در کنار نعش جامعه که حیات ما به او بستگی دارد، یقه خودمان را پاره می‌کنیم و نمی‌دانیم که اگر او بمیرد همه ما می‌میریم. چشم می‌بندم و خبرهای تلخی که حکایت از فروپاشی جامعه ایران دارد، را مرور می‌کنم.

نامه مهدی محمودیان در هفته پیش از فاجعه‌ای خبر داد که در زندان‌های ایران می‌گذرد. فاجعه‌ای به نام شکنجه و تجاوز به زندانیان و مصرف مواد مخدر در زندان‌های ایران که در کنار بخشی از مجرمانی که خود حاصل جامعه‌ای بیمارند، انبوهی از زندانیانی که تنها به دلیل شرائط اقتصادی کشور، در آن نگهداری می‌شوند و تعداد زیادی از بهترین فرزندان کشور که به خاطر دفاع از آزادی و قانون و عدالت، روزهای سخت زندگی خود را در زندان می‌گذرانند. محمودیان گزارش می‌کند که لواط به صورت یک قاعده مرسوم در زندان درآمده و اجاره دادن و خرید و فروش زندانیانی که مورد عمل جنسی قرار می‌گیرند، امری معمول و رایج شده است. دردناک این است که هر نوع رابطه جنسی میان مردان در جامعه ایران، قانونا هم حرمت شرعی دارد و هم جرم محسوب می‌شود.

وقتی در سالن شش اوین بودم، قرار شد که به خاطر قانون تفکیک جرائم زندانیان، برخی از زندانیان موجود در سالن شش مالی به سالن چهار منتقل شوند. سالن شش شامل زندانیانی بود که جرائمی از صدور چک بی‌محل تا کلاهبرداری و جعل مدرک و رشوه و حتا کیف‌زنی و جیب‌بری داشتند. زندانی شصت ساله‌ای را که مردی محترم بود و نمی‌دانم به چه دلیل به جرم جیب‌بری به اوین آمده بود، قرار شد به سالن چهار برود. سالن چهار مخصوص زندانیانی بود که حداقل یک قتل و بعضی از آنها تا شش هفت قتل کرده بودند و منتظر پرونده و اعدام بودند. در آن سالن هیچ نگهبانی جرات وارد شدن نداشت و برای بازدید آن باید یک گردان نیروی انتظامی با تجهیزات کامل می‌آمد، تا مأموران جرأت گشتن سالن را داشته باشند، طبیعی بود کسی که سه بار باید اعدام شود، ترسی از هیچ چیزی ندارد. در سالن چهار، گنده‌لات‌ها هر کدام «فنچ» و «بچه» خودشان را داشتند، بچه‌ای که گاهی مردی ۳۰ ساله بود. وقتی به مرد شصت ساله سالن ما خبر دادند که باید به سالن چهار برود، بدنش می‌لرزید. می‌دانست که آنها از یک مرد شصت ساله هم نمی‌گذرند. پیرمرد آن‌قدر گریه کرد تا افراشته، که نزد همه زندانیان حرمت داشت و حرفش را می‌خواندند، روی دست او برای سعید سامورایی گنده‌لات سالن چهار، پیغام نوشت که ایشان از دوستان من هستند. مرد رفت و فردای آن روز آنها بازش گرداندند، در حالی که می‌گفت در تمام آن ٢٤ ساعت تحت حمایت گنده‌لات‌های سالن بود و با این وجود، در تمام ٢٤ ساعت نتوانسته بود بخوابد.

رابطه جنسی و عملاً تجاوز به زندانی در اوین قانونی مرسوم شده است. م.ق. زندانی سیاسی جوان همراه ما، در سالن دو علاوه بر اینکه همه اموالش مورد سرقت قرار گرفت، با حمایت برادر حدادیان روضه‌خوان که زندانی بود، توانست در آنجا یک روز بماند و مورد تجاوز قرار نگیرد. این که می‌گویم در بهترین شرائط زندان اوین بود، آنچه محمودیان گزارش کرده است و ۲۸ زندانی مهمی که همه‌شان وزنه‌های سیاسی کشور هستند، آن شرائط را تأیید کرده‌اند، نشانگر عمق فاجعه‌ای است که در لایه‌های مختلف جامعه ما می‌گذرد. من خود بارها با زندانیانی گفتگو کرده‌ام که در تمام عمرشان حتا یک بار هم تریاک دست نزده بودند و در اوین معتاد شده بودند. جلوی چشم خود من در شرائطی که همه می‌دانستند امروز تریاک خواهد آمد، نیم کیلو تریاک وارد بند شد. و همه می‌دانستند که بسیاری از نیروهای انتظامی به این دلیل دوست دارند به اوین

مأموریت بگیرند که با حمل و نقل مواد به داخل زندان، پولی در بیاورند. فقط تعداد کمی از اتاق‌های سالن شش به عنوان بهترین سالن آموزشگاه بود که در آن مواد مصرف نمی‌شد. برای آنها که پول دارند، تریاک و هروئین و کوکائین و برای آنها که ندارند، مصرف قرص‌های مختلفی که برای خواباندن زندانیان به وفور توزیع می‌شود، با استنشاق قرص‌های پودرشده به عنوان «دماغی» زندانی را تا آخرین روزهای زندگی‌اش همراهی می‌کند. من به چشم خود دیده‌ام زندانی‌ای که از ۲۵ سالگی تا ۳۵ سالگی به خاطر جرائم مالی در زندان بود و در آنجا معتاد شده بود و مفعول شده بود و پول ماهانه می‌گرفت تا مواد مصرف کند. او «آش و لاش»ی بود که هیچ اتاقی قبولش نمی‌کرد و به همین دلیل، دائماً به حال بیهوشی کامل گوشه‌ای در راهرو، جنب آتشخانه زندان می‌خوابید. دیگر حتا برای لواط هم او را نمی‌خواستند. دیگر حتا فراموش کرده بود که فرزندانش در بیرون زندان هستند. او در همان روزها که در اوین بودم، جلوی چشم همه ما در حال رفتن به دستشویی خودش را خراب کرد و بعد از حمل او به بهداری، دو روز بعد مُرد. به همین راحتی.

وضعیت زندان‌های کشور، چنانکه توسط اکثر زندانیان سیاسی روایت شده است، وضعی کاملاً آلوده است. از مواد مخدر و تجاوز و اهانت و تحقیر در بازجویی تا انفرادی‌های طولانی‌مدت که زندانی را دچار بحران روحی شدید می‌کند و شکنجه به اشکال گوناگون تا وجود بیماری هپاتیت و سایر بیماری‌های خونی و عفونی که خطر مهمی برای زندانیان است. این زندان جمهوری اسلامی است، زندانی که رهبر انقلابش نام آن را آموزشگاه گذاشته و تعداد بسیاری از بهترین فرزندان این کشور در گورهای انفرادی و جمعی آن مدفون‌اند. این فاجعه‌ای است که اگرچه در ابعاد آسیب‌های اجتماعی آن بیش از یک دهه سابقه دارد، اما شکنجه گرم و شدید اخیراً تشدید شده است. خبری که مهدی محمودیان داد و به خاطرش به انفرادی رفته و این خبر توسط ۲۸ زندانی مهم سیاسی کشور تأیید شده موضوع وحشتناکی است. شاید یکی از بدترین جنبه‌های این وضعیت، آزار خانواده زندانیان برای ترساندن و فشار آوردن به آنهاست. وقتی اراذل و اوباش برای آزار اندیشمندان و اهل فکر دست‌شان باز می‌شود، طبیعی است که چنین وضعیتی نیز ایجاد خواهد شد.

ممکن است گفته شود این زندان است و زندان برای مجازات است، این استدلال غلط می‌تواند شنیده شود، اما خبرهای وحشتناک، فقط این نیست. تصویری که از استادیوم آزادی در دو هفته گذشته منتشر شد، فریادهای دسته‌جمعی تماشاگرانی را نشان می‌داد که به بسیجی‌های موجود در ورزشگاه بدترین فحش‌ها را می‌دهند. شاد نشویم از اینکه چنین می‌شنویم. دلمان خنک نشود. این فریاد نشانه زخمی بزرگ بر تن یک جامعه است. فحاشی جمعی به بسیجی‌هایی که مردم را در خیابان کشته‌اند و حالا نمی‌خواهند بگذارند حتا عده‌ای فوتبال‌شان را هم با شادمانی ببینند، نشانه بدی است. گرمایی که احساس می‌کنیم، گرمای بدن زنده شاداب نیست، تب بیماری است که تا عمق جانش دچار عفونت و کثافت و ناپاکی است. این تب جامعه‌ای است که در فضایی عفن و آلوده دست و پا می‌زند. فریاد آدمی است که در حال خفه شدن است و نشان از نفرتی دارد که اگر تبدیل به رفتار شود، بی‌نهایت خطرناک است. اینکه بخش اعظم جامعه نه مخالف حکومت، بلکه دشمن پلیس و دولت بشوند، این یک نشانه تلخ است. من نمی‌خواهم کوچک‌ترین نقد و نهی را در مورد آنان که بدترین فحش‌ها را می‌دادند، بکنم. به کسی که تنش به خاطر عفونت تب کرده است، نمی‌توان گفت چون من گرمم می‌شود تب نکن. او بیمار است. اتفاقاً بیماری را همان بسیجی‌هایی ایجاد کرده‌اند که حالا مورد هجوم عمومی تماشاگر قرار می‌گیرند. همان‌هایی که نخواستند جمعیت آرام و بی‌صدای ما را در ۲۵ خرداد تحمل کنند، حالا تندترین فحش‌ها را مجبورند بشنوند و هیچ کاری هم نمی‌توانند بکنند. حالا دیگر آنها فقط با یک گروه تحصیل‌کرده و شیک و تمیز و اهل فکر طرف نیستند، بلکه با انبوه عظیمی از جوانان پرانرژی طرفند که اگر آنها بخواهند دست به طرف آنان دراز کنند، چنان عقوبتی می‌بینند که به خواب هم ندیده‌اند. شاید از شنیدن این فریادها کسی را خوش بیاید، اما من فاجعه‌ای بزرگ را احساس می‌کنم. فاجعه تبدیل یک جامعه فرهنگی و انسان و شریف به جامعه‌ای عصبی، خشمگین و پر از خشونت و سخت‌سری.

باز هم ممکن است کسی یا کسانی بگویند که فحاشی و بدگوئی و بددهنی موضوع دیروز و امروز ورزشگاه‌های ما نیست. اما اشتباه نکنید. این تماشاگران فوتبال نیستند که عامل این وضع بد هستند. کل جامعه آلوده شده است. وقتی مداح اهل بیت، در ملاء عام به معاون رئیس‌جمهور، گیریم دولت کودتا، با ادبیاتی زشت و مذموم توهین می‌کند و یک ماه بعد گروهی از طرفداران مشائی، با گاز اشک‌آور به آن مداح حمله می‌کنند، یعنی موضوع اصلا ربطی به یک گروه اجتماعی ندارد. وقتی رئیس‌جمهوری که سه ماه قبل، با امام زمان مقایسه می‌شد، توسط همان افراد به عنوان فردی دیوانه، فریب‌خورده، دارای علاقه غیراخلاقی به معاونش توصیف می‌شود. وقتی مشائی به عنوان جن‌گیر، رمال، دارای رابطه فاسد اخلاقی با تعدادی از زنان در حوزه‌های مختلف توصیف می‌شود، چه تمام اینها واقعیت داشته باشد، چه هیچ واقعیتی پشت این اتهامات نباشد، نشانه بیماری بسیار بدی در جامعه است.

مجلسی که چهار ماه قبل خواستار اعدام شخصیت‌های بزرگ و فرهیخته‌ای چون میرحسین موسوی و کروبی می‌شود و دو هفته قبل شعار مرگ را در مورد احمدی‌نژاد به کار می‌برد، یعنی این مجلس یک بحران سنگین دارد. بگذارید پرده‌پوشی نکنم و بگویم که وقتی مرجع تقلیدی هرچند به تلویح و غیرمستقیم به رئیس‌جمهوری که با زور بر مسند قدرت نشسته می‌گوید حرامزاده، وقتی رئیس‌جمهور جلوی دوربین، در ملاء عام به مردم دروغ می‌گوید و به آنان فحاشی می‌کند و روشنفکران را بزغاله می‌خواند. وقتی رهبر حکومت که خودش فکر می‌کند رهبر همه مسلمانان جهان است، به آمریکا فحش‌های چارواداری می‌دهد، این یعنی «آش و لاش»ها قدرت اصلی اجتماعی را دارند و آنها تعیین می‌کنند که نوع گفتمان ما باید چه باشد. سه شعر جدید علیرضا قزوه و صدها شعر مخالفان و موافقان حکومت را تحلیل محتوا بکنیم و حجم کلمات رکیک و فحاشی در آنها را بیرون بیاوریم تا معلوم شود چه حجم بزرگی از نفرت و کینه در میان ما وجود دارد. نفرتی که در هیچ حالتی پسندیده نیست. روزی که میرحسین موسوی که هرگز در این بیست سال، نه تنها برای پذیرش مسوولیت بلکه حتا برای یک گفتگوی ساده هم وارد مجادلات سیاسی نشده بود، او بدون اینکه با خاتمی که نزدیک‌ترین فرد به او بود، آمد و در مناظره خود گفت که برای اینکه کشور به وضع خطرناک رسیده است، آمده است. راه اصلاح بیماری‌های فراوان اجتماعی وجود داشت. و ما همین را می‌خواستیم. رهبر نظام، با زشت‌ترین رفتارهای غیرقانونی، فراقانونی، غیرعادلانه و غیرانسانی، تمام راه‌های اصلاح را بست و قدرت را به دست اوباش و اراذلی مثل طائب و نقدی و رادان داد که سابقه مجرمیت دو نفر آنان آشکار بود. شخص طائب به خاطر کتک زدن همسرش تا سرحد مرگ سال‌ها قبل از دستگاه خامنه‌ای و توسط شخص مجتبی خامنه‌ای رانده شده بود. نقدی پرونده جرم مشخص داشت و محکوم شده بود. آیت‌الله خامنه‌ای تنها و تنها و مطلقاً به این دلیل که قدرت خود را حفظ کند، تمام راه‌های اصلاح را که دلسوزان کشور می‌گفتند بست و کشور را به دست مشتی لات بی سر و پا داد. آنچه می‌بینیم محصولی است که رهبر و رئیس‌جمهور و رئیس مجلس و آقایانی که در مقابل این بی‌خردی ساکت نشستند، کشته‌اند و حالا توفان درو می‌کنند که باد کاشته‌اند.

مرگ سیامک پورزند، نشانه دیگری است از فاجعه‌ای انسانی که در حال وقوع است. پیرمردی هشتاد ساله را که اگر با معیارهای غیرعادلانه موجود، اگر بنا بود مکافات شود، حداکثر باید یک سال زندان می‌رفت. می‌گویم با معیارهای غیرعادلانه، و می‌دانم که او جز صلاح کشور را نمی‌خواست و جز دوستی فرهنگ و هنر و مردم چیزی در دلش نبود. آزاده دخترش و مهرانگیز همسرش گفته‌اند که او علی‌رغم گفته همگان دلبسته جنبش اصلاحات بود که قصدش اصلاح معایب کشور بود. دستگیری او برای به دست آوردن اطلاعات، از ابتدا فقط و فقط به خاطر اختلاف میان وزارت اطلاعات و سازمان‌های اطلاعات موازی بود. برای این بود که او را تخلیه اطلاعاتی کنند. او زندانی تهران شد. در خانه‌اش بود و تنها بود. فرزندانی که عاشقانه دوست داشت نمی‌توانست ببیند، کشورش را هم دوست داشت. خودکشی او امری آگاهانه و اعتراضی به زندگی ذلت‌باری بود که به او تحمیل شده بود. او شهادت داد به وضع کثیفی که در کشور موجود است. پورزند، فقط پورزند نیست، هزاران تن مانند او گرفتار وضع استیصال‌اند. آنها مستأصل و سرگردان و آشفته‌اند. زمانی مصاحبه‌ای کردم با سه تن از پناهندگان کوبایی، از روزنامه‌نگاران سرشناس کوبا که بعد از سال‌ها مقاومت و کار در آن کشور، سرانجام گریخته بودند تا جان‌شان را نجات دهند. یکی از آنها می‌گفت مردم ما به‌تدریج خودکشی می‌کنند یا می‌میرند. آنها در حالی سوار قایق‌های فرار به فیلادلفیا می‌شوند که شانس زنده ماندن فقط پنج درصد است. مردم کوبا در مستی دائمی وضعیت را می‌بینند و نمی‌بینند، فقط به خاطر اینکه یک دیکتاتور ابله عقب‌مانده، حاضر نیست بعد از پنجاه سال دست از توهمات خود بردارد و این ملت هم شانس ندارند که خبر مرگش را بشنوند. کشوری که تبدیل به ارزان‌ترین فاحشه‌خانه ملی جهان شده و مدیریت این وضع را رهبرش به عهده دارد و گاهی هم از فواحشی که ارز به کشور وارد می‌کنند قدردانی می‌کند. جامعه کوبا سال‌هاست که در حال کُما است. هیچ‌کس هیچ معنایی برای زندگی‌اش ندارد. خودکشی یا مرگ تدریجی یا جوانمرگی حاصل این استبداد است. هر که شعورش بیش‌تر باشد بیش‌تر در یاس و نومیدی دست و پا می‌زند. نه می‌شود گریخت، که می‌دانی کشورت را جا گذاشته‌ای، نه می‌شود ماند که جایی برای نفس کشیدن نیست.

مشکل موجود میان رهبری و رئیس‌جمهور ایران، این است که هر دو همه قدرت را می‌خواهند. طبیعی است که چنین اتفاقی ممکن نیست. به همین دلیل است که هر دو نقشه حذف طرف مقابل را در ذهن دارند. در این میان، این دو زمانی را که باید صرف رسیدگی به این بیمار شود، از دست می‌دهند و هر روز مرگ او را تسریع می‌کنند. هفته قبل، بودجه کشور، بعد از دو ماه تصویب شد، در حالی که همان روز، رئیس‌جمهوری که ده روز در خانه نشسته بود، به سر کار آمد و هشت وزارتخانه را به طور غیرقانونی در هم ادغام کرد. معنای دیگر این کار، بودجه‌نویسی دوباره برای کشور است. از طرفی، مجلس معتقد است که کار دولت غیرقانونی است و شورای نگهبان هم حرف مجلس را تأیید می‌کند، از سوی دیگر، وزرا رفته‌اند و در خانه نشسته‌اند. این لجاجت برای کسب قدرت و قدرت‌نمایی، کل نظام اداری و طبیعتاً نظام اقتصادی و اجتماعی را ویران می‌کند. گوئی که احمدی‌نژاد می‌خواهد زمین سوخته به دشمن‌اش تحویل دهد. در این مجادله آنکه نابود می‌شود جامعه ایران است. جامعه ایران

در شرائطی که اگر دولت به طور دائمی هم کار کند، با سرعت به عقب می‌رود، در درگیری میان گروه‌های قدرت له می‌شود. انگار در اتاق سی‌سی‌یوی بیمار قلبی ده دوازده نفر مشغول دعوا باشند و همدیگر را می‌زنند و دستگاه تنفسی بیمار را قطع می‌کنند و دستگاه‌های حیاتی مداوای او را از بین می‌برند.
وضع امروز کشور، از سال‌ها قبل توسط جامعه‌شناسان و اقتصاددانان پیش‌بینی شده بود. تقریباً اکثر کارشناسان گفته بودند که اگر روند جامعه رو به اصلاح نرود، یا تغییر اساسی رخ ندهد، جامعه ایران دچار فروپاشی می‌شود. فروپاشی جامعه اتفاقی است که ما نشانه‌های آن را می‌بینیم. احمدی‌نژاد هم حاصل این روند و هم محصول این روند است. کل نظام جمهوری اسلامی بیمار است. این بیماری هیچ علاجی جز تغییر بنیادین ندارد. ما همه راه‌های اصلاح را رفتیم و به نظر می‌رسد بدن جامعه ایران، سیستم ایمنی خود را نیز از دست داده است.

هنرمندانی که رذالت دشمنی با مردم را پذیرفته‌اند و خود نیز بخشی از جامعه‌ای است که خود را بی‌آینده می‌بیند و به همین دلیل، رفتار غیرشرافتمندانه برایش بی‌معنی است، به حج می‌روند و در بعثه رهبری عکس می‌گیرند و این تناقض حالت امروزشان با دیروز، آن بی‌هنجاری موجود در جامعه را نشان می‌دهد. بخش وسیعی از جامعه در فقر مطلق دست و پا می‌زنند، قیمت کالاهای اولیه‌ای که برای زنده ماندن آدمی لازم است روز به روز به سوی ارقام نجومی میل می‌کند. حکومت و دولت از هیچ حیثیتی نزد افکار عمومی جهان و حامیان سابقش برخوردار نیست. همزمان با این که جناحی در حکومت برای نزدیکی به آمریکا التماس می‌کند، حماس مشغول مذاکره با اسرائیل است. قرار است فردا یک نفر که مورد اسیدپاشی قرار گرفته است، طرف مقابل را با پاشیدن اسید، قصاص کند. استبداد، مثل انفجار اتمی بزرگی که تبدیل به گرد و خاک می‌شود و بر تن و چهره همه می‌نشیند، همه مردم را بیمار کرده است. مخالفان، قصد نابودی حکومت را دارند و حکومت نیز قصد افزودن دشمنان جدیدی به انبوه دشمنان خود را دارد. جامعه ایران زیر این وضع کثیف دست و پا می‌زند و انگار آنها که در درون‌اند هوای عفن و آب ناگوار را حس نمی‌کنند، که به آن عادت کرده‌اند و آنها که دوراند آن‌قدر قدرت تخیل ندارند که این همه ویرانی را بفهمند. وضع دشواری است. گفته است:

«ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول
زین هواهای عفن، وین آب‌های ناگوار!»

۴۶–۵– نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰

۱–۴۶–۵– متن فارسی

عالیجناب بان کی مون
دبیر کل محترم سازمان ملل متحد:

قصدم از نوشتن این نامه این است که تجاوز فاحش و مستمر دولت جمهوری اسلامی ایران را به حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران به جنابعالی یادآور شوم. مطمئن باشید که در نوشتن این نامه انگیزه‌ای جز بازتابیدن صدای حق‌جویانه میلیون‌ها تن از هم‌میهنانم نداشته‌ام؛ میلیون‌ها زن و مردی که با تحمل خطرهای بی‌شمار، از آزار و زندان گرفته تا شکنجه و کشتار، از اعتراض به رفتار هولناک حاکمان ایران‌نما و دشمن‌خوی خویش دست برنداشته‌اند. رژیمی که در بی‌رحمی و خونریزی به یقین بدیلی برایش در تاریخ بلند ایران نمی‌توان یافت.
در هفته‌های اخیر، موجی تازه از خشونت‌ها و سرکوبی‌های وحشیانه و وصف‌ناشدنی، صدها تن دیگر از روزنامه‌نگاران، نویسندگان کوشندگان حقوق بشر، که جز حق‌گوئی و حق‌جوئی گناهی ندارند، یا اسیر زندان شده‌اند و یا قربانی شکنجه‌های دلخراش و اعدام‌های برق‌آسا و مخفیانه. از میان آنان از هاله سحابی، و هدی صابر یاد می‌کنم. نخستین، هنگام شرکت در مراسم خاکسپاری و سوگواری پدر خویش که زبان به انتقاد از حاکمان غاصب گشوده بود، آماج حمله خشونت‌بار مأموران رژیم شد و جان باخت و آن دیگر در اعتصاب غذا در زندان و محرومیت از دارو و درمان. این دو نیز، چون دیگر قربانیان رژیم، گناهی جز اعتراض به سرکوبی‌های بی‌امان و تجاوزهای روزانه و روزافزونش به آزادی‌ها و حقوق خود نداشتند.

جناب آقای دبیر کل
من در این نامه مایلم از جنابعالی، که در مقام خود معرّف و پاسدار والاترین ارزش‌های جامعه بین‌المللی‌اید، تقاضا کنم به صدای اعتراض مردم دربند ایران بیشتر از پیش توجه کنید و، با عنایت به یکی از مهم‌ترین هدف‌های سازمان ملل متحد، که در بند ۳ از ماده ۱ منشور این سازمان تصریح شده است، رهبران جمهوری اسلامی ایران را فرا خوانید که «حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران را بدون هیچ‌گونه تبعیض نژادی، جنسیتی، قومی و مذهبی محترم» شمرند.
به احتمال بسیار، دعوت شما در گوش‌های ناشنوای رهبرانی که با زبانی جز زبان خشونت آشنائی ندارند طنینی نخواهد داشت و پاسخی نخواهد گرفت. اما، اطمینان داشته باشید که این دعوت در ذهن و قلب همه آنانی که تشنه زندگی در صلح و امنیت و آزادی‌اند، بازتابی بس پرطنین و پرشور خواهد داشت، به ویژه در دل مردم ایران، که بیش‌تر از یک قرن پیش برای دسترسی به حقوق و آزادی‌های خود دلیرانه کوشیدند و زودتر از هر جامعه دیگری در خاورمیانه نیز به بسیاری از آنها دست یافتند.
تجاوز مستمر و خشونت‌بار به این آزادی‌ها و حقوق آشکارا مهم‌ترین هدف رژیم جمهوری اسلامی در همه سال‌های درازی بوده است که از تولد نامبارکش می‌گذرد. دشمنی بی‌امان رهبران جمهوری اسلامی با حقوق بشر خود مهم‌ترین انگیزه سرپیچی کامل آنان از اجرای همه تعهدات بین‌المللی است که دولت‌های ایران برای تأمین و تضمین این حقوق بر عهده گرفته بوده‌اند.

جناب آقای دبیر کل
هرچه بر دامنه و شدت تجاوز رژیم نسبت به آزادی‌ها و حقوق مردم ایران افزوده می‌شود، خطرهای بیش‌تر و هولناک‌تری جان زندانیان سیاسی ایران را تهدید خواهند کرد. از همین روست که آزادی هر چه زودتر آنان ضرورت و فوریت بیش‌تری می‌یابد. امیدوارم جنابعالی بتوانید با بهره‌جوئی از همه امکاناتی که در اختیار دارید، تحقق این هدف را میسر کنید.

با احترام و امید به دریافت پاسخ مساعد جنابعالی به این نامه،

رضا پهلوی

*** منبع***
وبسایت رسمی رضا پهلوی
http://www.rezapahlavi.org/details_article.php?persian&article=529&page=1

۲-۴۶-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

An Open Letter to His Excellency Ban Ki Moon, The Secretary General of the United Nations

Your Excellency:
I am writing this letter to bring to your Excellency's attention the continued and flagrant violations of the basic rights and freedoms of the Iranian people by the Islamic Republic of Iran. I assure you that in doing so I am carrying the voice of millions of my compatriots who, at the risk to their life and liberty, continue to condemn these horrendous acts committed by the most brutal regime in the long annals of Iran's long history.
In a new wave of officially sanctioned violence across Iran, both within and without prisons, scores of journalists, human rights advocates and university students have lost their lives. Among the latest victims have been Haleh Sahabi, who was attacked, while attending her father's funeral services, by the regime's security agents and Hoda Saber who died in prison while in hunger strike protesting the murder of Ms Sahabi. At the writing of this letter, untold number of political prisoners in Tehran have gone on hunger strike to protest and condemn, once again, the regime's unconscionable and pervasive suppression of all peaceful expressions of dissent by the most vile and violent means.

Your Excellency,
I would like to urge you, as the most prominent representative of the community of nations, to become the voice of my suffering and suppressed compatriots. I beseech you to embody one of the highest purposes of the organization you represent - spelled clearly in Article 1, Paragraph 3 of the Charter- by publically calling on the leaders of the Islamic Republic of Iran to "respect human rights and fundamental freedoms for all without distinction as to race, sex, language, or religion." Your call will, in all likelihood, be totally ignored or rebuffed by the violence prone leaders of the regime. But it will be heard by all who yearn for the right to live in peace and freedom, particularly by the Iranian people who struggled for and gained their rights more than a century ago, sooner than any other people in the Middle East. However, continuous and increasingly violent breaches of these fundamental human rights have clearly been the primary objective of the Islamic regime since its establishment 32 years ago. These breaches highlight and confirm the regime's utter disregard of all its obligations under various international conventions and treaties on civil and political rights.
I express my compatriots' most fervent wish by impressing upon your Excellency the urgency of your swift and explicit call on the leaders of the Islamic Republic of Iran to free forthwith all political prisoners in the country and to stop violations of human rights enshrined in the Charter of the United Nations and explicitly enumerated in so many binding international instruments.

Looking forward to hearing your Excellency's favorable attention to this letter,
Sincerely,
Reza Pahlavi

*** منبع***
وبسایت رسمی رضا پهلوی

http://www.rezapahlavi.org/details_article.php?english&article=529

۴۷–۵– نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰

شما را به خدا بیایید برای این اوضاع انفجارآمیز فکری بکنیم و تا قهر الاهی بیش از این، دامان ما را نگرفته و به دره سقوط نیفتاده‌ایم، از این کژراهه که رفته‌ایم، بازآئیم

ما همه از صدر تا ذیل، مسؤول و معاقَب این اوضاع و احوالیم

جامعه ما در حال فروپاشی اخلاقی است

مگر آژیرهای خطر سقوط را نمی‌شنوید؟!

من، خودم و شما و مسؤولان کشور را همچون ساحل‌نشینانی می‌بینم که امواج طوفانی دریا، آنان را به شدت تهدید می‌کند

با دلی سوزان و چشمی گریان و خاطری پریشان، این نامه را شتابان، برای آن برادر دیرینه گرامی می‌نویسم، بدین امید که به سود نظام اسلامی و مردم ستمدیده و گرفتار ما باشد.

در ماه‌های اخیر، حضرتعالی مانند بسیاری از خطبا و گویندگان و نویسندگان، از جریان انحرافی‌ای سخن می‌گوئید که آقای احمدی‌نژاد را احاطه کرده‌اند و او به این جریان، وابسته و دلبسته است... من بی‌مقدمه و خیلی صریح و بی‌پرده از شما سؤال می‌کنم: مگر شما و امثال شما نبودید که آقای احمدی‌نژاد را تا بدان حد بالا بردید و او را بر کرسی ریاست جمهوری ایران نشاندید، تا امروز از گریبان خود شما سر برآورد؟ شما و امثال شما بودید که در کشوری با وجود صدها تن از آقای احمدی‌نژاد عالم‌تر و سیاستمدارتر و عاقل‌تر و وزین‌تر و سخنورتر و دیندارتر و بااخلاق‌تر، او و دولت به اصطلاح عدالت‌محور و مهرورز او را بر سر کار آوردید، آن هم با آن فضاسازی‌های مسموم و هتک حرمت‌ها و تهمت‌ها و افترائات نسبت به افراد و شخصیت‌های سابقه‌دار مخصوصاً رقیبان سیاسی ایشان که یک بی‌عدالتی آشکار بود. در عدالت‌محوری و مهرورزی ایشان هم با رفتاری که در دولت اول و دومش با نزدیک‌ترین همکاران یعنی وزرای کابینه‌اش داشت و دارد، به هیچ وجه جای شک و شبهه‌ای باقی نمانده است.

گذشته از سلسله انتصابات و عزل‌هائی که عمدتاً عجولانه و بر مبنای درگیری‌های شخصی و بدون رعایت مصالح عمومی انجام گرفته و می‌گیرد، فعلاً به مخالفت صریح ایشان با نظر رهبر انقلاب در مورد وزیر اطلاعات و اخیراً برکناری وزیر نفت و نصب سرپرست جدید برای این وزارتخانه کلیدی اشاره می‌کنم، با توجه به نقش کلیدی و حساس وزارت اطلاعات در امنیت و وزارت نفت در شریان حیاتی کشور که چون خون در رگ‌های اقتصاد است.

آیا تفسیر یکی از دوستان صاحب‌نظر ما قابل تأمل نیست که می‌گفت: یک خط مرموز، پشت سر تصمیمات سیاسی، اقتصادی این دولت است که احتمالاً بدون اینکه خود آقای احمدی‌نژاد متوجه بشود ـ چون اصلاً اهل علم اقتصاد و سیاست نیست ـ کشور را به ورطه ناامنی، ورشکستگی و سقوط اقتصادی سوق می‌دهند. اینها را بگذارید کنار معاملات نفتی تهاتری و نابودی صنعت و کشاورزی با واردات بی‌رویه انواع میوه‌ها و صدها قلم کالای چینی و غیره حتا دست‌ساخت‌های کشورهای خارج که صنایع دستی ما را هم در کنار صنعت و کشاورزی تهدید به نابودی می‌کند. این دوست صاحبنظرِ خبره سیاست و اقتصاد، بر این باور است که: انحلال سازمان برنامه و بودجه کشور که در حکم حافظه مدیریتی کشور بود، حذف و برکناریِ بسیاری از مدیران کارآمد یا تغییر محل خدمت آنان، «قمار» قلمداد کردن بورس که یکی از شریان‌های اقتصادی کشور است، حمله به سیستم بانکی به عنوان یک‌رقمی کردن سود بانکی، انحلال شوراها از جمله شورای عالی پول و اعتبار (که بعداً به صورت ناکارآمدی برقرار شدند)، خالی کردن بانک‌ها به عنوان پروژه‌های زودبازده، چهار برابر شدن پولِ در گردش و ایجاد تورم، مجموعه سیاست‌هایی بوده است که واحدهای تولیدی را رو به کاهش برده و باغات و مزارع را کساد کرده و بیکاری را افزایش داده است.

در مدت شش سالی که دولت آقای احمدی‌نژاد بر سر کار است، درآمدهای نفتی ما افزایش یافت، به گونه‌ای که طبق گفته کارشناسان، درآمد حاصل از یکصد سال استخراج نفت با درآمد شش سالی که آقای احمدی‌نژاد بر کرسی ریاست جمهوری ایران هستند، برابری می‌کند، اما حاصل آن برای ملت، جز ویرانی کشور، بیکاری جوانان، اشاعه فساد و اعتیاد و تورم و فقر و فلاکت نبوده است. البته هریک از این موارد احتیاج به کارشناسی دارد و باید هیأت‌های کارشناسی مجلس شورای اسلامی و کارشناسان دیگر با جدیت این موضوعات را در دستور تحقیق خود قرار دهند و کشور و نظام و انقلاب را از سقوط و تباهی برهانند.

فساد اداری هیچ‌گاه به وسعت امروز نبوده و در هیچ زمانی ملت ایران این چنین مال‌باخته نبوده است. در اینجا تنها به مسأله هدفمند کردن یارانه‌ها اشاره می‌کنم که به عقیده پاره‌ای صاحب‌نظران در واقع، تیر خلاص به اقتصاد کشور است. از زمان دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی، سیاست تعدیل و حذف ده درصدی یارانه‌ها در بودجه هر سال، مطرح بود که با آن مخالفت شد. اما آقای احمدی‌نژاد در شرائط حصر اقتصادی که واحدهای تولیدی ما تاب و توان خود را از دست داده و بهره‌دهی بسیار پایین آمده است، این کار را به نام هدفمندکردن یارانه‌ها با شتاب زیاد و بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن انجام داد که طبعاً فاجعه‌برانگیز خواهد بود. چرا که طبقه زحمتکش مزدبگیر با حداقل دستمزدِ سیصد و هفتاد هزار تومان در ماه نمی‌تواند در برابر افزایش لجام‌گسیخته تورم تاب بیاورد و به زندگی همراه با کرامت انسانی خود ادامه دهد. ارباب اطلاع می‌گویند: در آلمان، دولت، اقتصاد یارانه‌ای ندارد اما به دلیل بهره‌دهی بالای واحدهای تولیدی، حداقل حقوق مزدبگیران چیزی حدود دو میلیون تومان در ماه است، در حالی که کالاهای سبد مصرفی مزدبگیران آن کشور ارزان‌تر از کالاهای مصرفی مزدبگیران ایرانی است. تازه می‌گویند هنوز تورم‌های مهارنشده بیش‌تری در راه است. آیا این تخریب انقلاب و نظام و کشور نیست؟

احمدی‌نژاد در این مدت، در بسیاری از موارد، کارهایی انجام داده که با هیچ عقل و منطق سیاسی و اقتصادی و ملی و بین‌المللی سازگار نیست؛ البته به انگیزه عدالت اجتماعی، عده‌ای از فرودستان را به نوایی ـ هرچند زودگذر ـ رسانده است، اما به شیوه صدقه‌ای و غیرعلمی.

حضرت آقای مصباح!

چه کسی این بی‌عدالتی و آشفتگی و در هم ریختگی را در حق این ملت مظلوم روا داشت جز امثال شما که با تبلیغ و تأیید بی‌دریغتان چنین فاجعه‌هایی را آفریدید؟

برادرم! من از آن رو شما را به عنوان مخاطب این نامه برگزیده‌ام، ـ در حالی که حضرتعالی در این جهت‌گیری سیاسی تنها نبوده‌اید ـ که می‌دانم شما به حسن نیت این برادر قدیمی‌تان اطمینان دارید و به یقین می‌دانید که انگیزه این نگارش، احساس وظیفه و تکلیف خطیری است که عقل و شرع و وجدان، بر دوش همه ما نهاده و من از ناچاری است که با شما برادر بزرگوارم بی‌پرده و عریان سخن می‌گویم.

آنچه در سطور گذشته گذشت، گوشه‌ای از رخدادهای بس دردناک و اسف‌انگیزی است که به همه ما الزام می‌کند در پی چاره‌جویی برآئیم و به اشتباهات خود اعتراف‌کنیم و این نمی‌شود مگر آنکه با تحلیل صادقانه، سی ساله نظام اسلامی را آسیب‌شناسی‌کنیم و در پی علاج دردهای بی‌شمار آن برآئیم.

شرائط حاکم بر جمهوری اسلامی از آغاز تا کنون

به پندار من، درد اصلی ما از اول انقلاب تا حال حاضر، «تنازع» و «تخاصم» بوده است. و ما بر خلاف آیه مبارکه «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»، در این سه دهه، پیوسته «تنازع» کرده‌ایم و «فشل» شده‌ایم و هیبت و باد و بروت ما از بین رفته است. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «و لا یستطیع أن یتّق الله من یخاصم»، کسی که از در خصومت وارد می‌شود (اگر هم بخواهد) نمی‌تواند تقوای الاهی داشته باشد. اکنون در جامعه ما تنازع و تخاصم و جنجال و دعوا و هتک حرمت و تهمت و کینه‌توزی‌های رو به تزاید، همچون میکروب‌های کشنده زاد و ولد می‌کنند و تکثیر می‌شوند و در تمام ارگان‌ها و جمعیت‌ها و احزاب و مساجد و معابد و مدارس و ادارات و منازل و همه‌جا و همه‌جا پخش می‌شوند و سلامتی و آرام و قرار و اعتماد را از جامعه ما سلب کرده‌اند. من بر این باورم که اینها همه، مظاهر عقاب الاهی است که به مصداق «أو یلبسکم شیعاً»، خدا به خاطر کفران نعمت اسلام و استقلال و آزادی و عزتی که انقلاب اسلامی ۵۷ به ما ارزانی داشت، به این حال و روزمان افکنده است. مباد که ما مصداق این آیه کریمه باشیم: «ألم تر إلی الذین بدّلوا نعمة الله کفراً و أحلّوا قومهم دارالبوار» ما بودیم که از روزهای نخست انقلاب بر طبل تنازع و تخاصم کوبیدیم و با شتاب سرسام‌آوری، هر آن کس را که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید و کارهای شتاب‌آلوده ما را نمی‌پسندید، طرد کردیم و با بدترین توهین‌ها و تهمت‌ها او را از صحنه دور کردیم؛ گیرم که آنان هم به سهم خود در سوء رفتار ما، بی‌نقش نبوده‌اند، و درصدی از مسؤولیت

نابسامانی‌ها و انحرافات بر دوش آنان است؛ اما ما در مقام قدرت، از سیرت اولیاء دین، از سیرت نبی‌اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) پیروی نکردیم و نه تنها سلوک آن پیشوایان بزرگ را در مورد دشمنان، سرمشق خود قرار ندادیم، بلکه با دوستان منتقد و معترض و دگراندیش، معامله دشمن کردیم و چه بسیار افراد خدوم و خوشنام و خوش‌فکر و مدیر و مدبر را در این سه دهه، بخصوص در سالیان اخیر، ملکوک و از کار برکنار کردیم و یا خود کناره گرفتند و بدین‌سان کشور را از نیروهای تجربه دیده وکارشناس و کارآمد محروم ساختیم و هر روز و هر ماه و هر سال، دامنه خصومت و دشمنی را گسترش دادیم تا رسیدیم به فجایعی که در سطور زیر درباره آن سخن می‌گویم....

وقایع این سال‌ها از سال ۸۴ تا کنون به خصوص انتخابات سال ۸۸

با توجه به نقشی که حضرتعالی در این جریانات داشته‌اید، اکنون تا چه حد خود را مسؤول می‌دانید؟ اجازه بدهید سؤالم را صریح‌تر و عینی‌تر مطرح کنم و از موضع‌گیری‌های مثبت و منفی شما و امثال شما در دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی و احمدی‌نژاد بپرسم: سؤال این است: آیا شما همچنان به موضع‌گیری‌های گذشته خود در دولت‌های سه‌گانه نامبرده، صحه می‌گذارید؟ (دولت‌های قبل‌تر را نمی‌گویم چون شما در آن سال‌ها، وارد عرصه سیاسی نشده بودید...). آیا جانب‌داری‌های بی‌دریغتان را از آقای احمدی‌نژاد در سال‌های ۸٤ و ۸۸ درست و صحیح می‌دانید؟ آیا سقوط اخلاقی و اقتصادی سال‌های مزبور را که به برخی اشاره شد و برخی هم خواهد آمد، قبول دارید؟ آیا با مقایسه با سال‌های ریاست جمهوری آقای هاشمی و آقای خاتمی که البته اشکالات و ایرادات درست و نادرستی بر آنها وارد شده است و می‌شود...، جو سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و بین‌المللی سال‌های اخیر را بهتر از آن سال‌ها ارزیابی می‌کنید؟

آیا قبول دارید دولت آقای احمدی‌نژاد، ضربات سهمگینی زده است:

ـ به آبروی بین‌المللی، از نظر سیاست خارجی با موضع‌گیری‌های غیرمتعارف و شاذ و غیرضروری و برخوردهای غیرمعقول و غیرمقبول، از قبیل ادعای مدیریت جهان و نامه‌پراکنی به رؤسای جمهور و مطرح کردن «هولوکاست» و امثال آنها... که بر انزوای ایران سخت افزود.

ـ به اقتصاد ما از نظر سیاست‌های اقتصادی، مالی و پولی

ـ به اخلاق عمومی، از لحاظ رفتارهای ضد اخلاقی و شتاب‌آلوده و شعارهای متناقض و اعتمادبرانداز.

ـ به روحانیت و رهبری ما به لحاظ ادعای پیروی مستقیم از امام زمان(عج)

ـ و بالأخره به دین ما به لحاظ ترویج خرافات و...؟

به یاد دارید که محور مناظره نافرجام ما در سال ۷۸ «خشونت» بود که در آن ایام، شاهد راه‌پیمائی‌ها، کفن‌پوشی‌ها، حمله به اجتماعات و مراسم و مراکز اجتماع از سوی دستجات ناشناس و کمی پیش از آن، شاهد قتل‌های مرموز زنجیره‌ای بودیم. آیا فکر نمی‌کنید ترویج تز خشونت در تئوری و عمل، در ایجاد و توسعه و گسترش تنازع‌ها و تخاصم‌های فراگیر که در حال حاضر دامن خود حضرات را هم فرا گرفته، نقش اصلی را داشته است؟ شما از شخصیت‌های شاخصی بودید که در انتخاب آقای احمدی‌نژاد نقش مؤثری داشتید، آیا انحطاط اخلاقی و واپس‌گرائی سیاسی و دینی موجود را تا چه اندازه معلول آن موضع‌گیری‌های تند می‌دانید؟ اکنون کار به جایی رسیده که آقای (م)، تئوریسین و محور ذکر و فکر رئیس دولت باشد و از مکتب ایرانی و امام زمان(عج) سخن بگوید که از یک‌سو پاره‌ای از تجددخواهان اسلام‌گریز و روحانیت‌ستیز را جلب‌کند و از سوی دیگر، در توده عوام مذهبی هوادار پیدا کند و میلیاردها پول به دست او و امثال او هزینه شود و شما به حق، در برابر اسراف و تبذیر بیت‌المال و دست‌اندازی به اموال عمومی به اعتراض فریاد برآورید و نسبت به ظهور بدعت‌ها و فرقه‌های جدید هشدار بدهید.

برادر بزرگوارم!

به یاد دارید شما با دولت آقای خاتمی و پیش‌تر هم با دولت آقای هاشمی، سرسنگین بودید به خصوص آقای خاتمی و «اصلاح‌طلبان» یا دوم خردادی‌ها را منحرف می‌دانستید و تبعیت از رهبر انقلاب را تبلیغ می‌کردید؟ به من بگوئید: کدام رئیس دولت را در طول سال‌های انقلاب سراغ دارید که تا بدین حد جسورانه و علنی در برابر رهبر انقلاب، گستاخی و از فرمان و نظر ایشان سرپیچی‌کرده باشد؟ به من بگوئید: آقایان هاشمی و خاتمی علی‌رغم اختلاف نظرهایی که با رهبری داشتند، حرمت ایشان و مقامشان را بیش‌تر نگه می‌داشتند یا آقای احمدی‌نژاد؟ به من بگوئید: آیا میزان تمرد و سرپیچی آقای احمدی‌نژاد از قانون و مصوبات مجلس را با رفتار دولت‌های‌گذشته قابل مقایسه می‌دانید؟ من به صداقت شما ایمان دارم، به من پاسخ دهید و مرا از عذاب وجدان، که به من «هی» می‌زند که «فریاد کن!»، برهانید.

من عوامل زیادی را در روی‌کار آمدن دولت آقای احمدی‌نژاد مؤثر می‌دانم، که یکی از مجموعه آن عوامل اثرگذار، حضرتعالی بوده‌اید، اما در یک تحلیل جامع‌تر و همه‌جانبه‌تر، می‌توانم به چند مورد اشاره کنم که فهرست‌وار عبارتند از:

ـ جوّ ناسالم و منفی‌ای که ـ راست و دروغ ـ بر ضد آقای هاشمی، با استفاده ناجوانمردانه از اختلافات نظر بین حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آقای هاشمی، به وجود آوردند؛

ـ جنبه‌های منفی دولت اصلاحات و پاره‌ای از حرکات ناپسند دوم خردادی‌ها به‌خصوص در مورد رهبری؛

ـ بهره‌گیری منفی از نجابت و سماحت قابل تقدیر آقای خاتمی؛

ـ موارد منفی دیگری که از دولت‌های سازندگی و اصلاحات می‌توان برشمرد... و قس علی هذا...

به پندار من، مجموعه این ذهنیت‌ها و واقعیت‌های منفی، همراه با «تیپ» آقای احمدی‌نژاد، مردمی بودن و صداقت او در همدردی با محرومین و مستضعفین جامعه، باعث شد که وی برنده انتخابات ۸٤ و ۸۸ شود.

من در یادداشتی که در انتخابات ۸٤ به عنوان «تنها گزینه» در برتری غیرقابل مقایسه آقای هاشمی نسبت به آقای احمدی‌نژاد نوشتم و در روزنامه شرق همان تاریخ به چاپ رسید، آقای هاشمی را راننده ماهری معرفی‌کردم که علی‌رغم تخلفات سهوی و عمدی از مقررات رانندگی، قادر است ماشین سیاست را از پیچ و خم‌های خطرناک داخلی و خارجی سالم به در ببرد؛ اما آقای احمدی‌نژاد، علی‌رغم صداقت و مردم‌دوستی، راننده کم‌تجربه‌ای است که به کوه و کمر می‌زند و ماشین و مسافران را داغون می‌کند!..

اکنون نیز بر خلاف نظر مخالفین آقای احمدی‌نژاد، بر این باورم که ایشان آدم خوب، اما رئیس‌جمهور خیلی بدی است. او سختکوش و پرتلاش و مردمی و مردم‌دوست است، اما نه سیاست می‌داند و نه اقتصاد و با عرف و ادبیات عقلا آشنا نیست و با ادبیات عوامانه و به اصطلاح لُمپنی در داخل و خارج سخن می‌گوید. ایشان در این مدت نشان داده است که بسیار تند و عجول و لجباز و رفیق‌باز است و شما و امثال شما بودید که او را بر سر کار آوردید، هم به او ستم کردید و هم به مردم و انقلاب و نظام،... دلیل صدق سخن من، وقایع این شش ساله است که تازگی‌ها، امثال جنابعالی هم با تعابیر متفاوت، این واقعیت‌ها را تصدیق می‌فرمائید. اکنون به چند مورد دیگر اشاره می‌کنم:

حضرت آقای مصباح!

اشکال مهم و صعب‌العلاجِ دیگر، که شاید اُمّ‌المشکلات باشد، این است که طبق یک خصلت دیرینه و نهادینه‌شده، ما در بسیاری از مسائل خودسانسوری می‌کنیم و خلوت و جلوت ما، یکصد و هشتاد درجه با هم تفاوت دارد و از این رو، بسیاری از حقایق و واقعیت‌های جامعه از دید بزرگان و مسؤولان مملکتی مخفی می‌ماند یا به صورت معکوس جلوه داده می‌شود. از مراجع تقلید گرفته تا علما و روحانیون مستقل تا روشنفکران دینی تا اساتید دانشگاه تا مسؤولان سیاسی تا سیاست‌پیشگان آزاد و غیرهم، یا از باب مصلحت‌اندیشی یا از باب تقیه و ترس یا از باب ملاحظات رفاقت و رودربایستی و بسیاری هم به خاطر دغدغه زندگی و امرار معاش، حرف دلمان را نمی‌زنیم و با آنکه در محافل خصوصی و خانوادگی و جاهای «امن!»، لاینقطع از اوضاع شکایت داریم و این و آن را مقصر می‌دانیم، ولی چون به «عرصه» می‌آئیم، لب فرو می‌بندیم، گویی «در شهر هیچ خبری نیست!» این خصلت نکوهیده که در مواردی هم معلول جوّ سیاسی و کم‌تحمّلی مسؤولان حکومتی است، به‌خصوص در محافل دانشگاهی و علمی موجب وقفه و ایستائی و جلوگیری از خلاقیت و نوآوری می‌شود و بسیاری از فرهیختگان و صاحبنظران را از اظهارنظر صریح باز می‌دارد و آنها را به اضطرار و اجبار یا ملاحظه و تقیه، وا می‌دارد که همسوی با ما روحانیون ـ به‌خصوص روحانیون دست‌اندرکار حکومتی ـ سخن بگویند و از ابراز نظر کارشناسی و علمی بالأخص در مقولات سیاسی و جامعه‌شناسی پرهیزکنند.

یکی از مواردی که سخت به دین و ایمان مردم ضربه فراوانی وارد کرده و آنان را از روحانیت، گریزان و به انقلاب، بدبین کرده، وارد شدن برخی مقامات روحانی و مؤسسات مذهبی و نیز نهادهای دولتی و نظامی در بند و بست‌های تجاری و تحصیل سود و فایده بر اساس روابط ناسالم و با خروج صریح از ضوابط دینی و اخلاقی یا به عبارتی رانت‌خواری است؛ این رشته سر دراز دارد و به همین اشاره بسنده می‌کنم....

فاجعه نگران‌کننده‌تر و عمیق‌تر که از همه آنچه تا به حال گفتم فاجعه‌بارتر است، سرنوشت مبهم و تاریک نسل جوان نوپا یا به تعبیر رائج، نسل سوم انقلاب است. گروه فراوانی از این نسل پرسشگر و شکاک و عاصی، که سازنده آینده کشورند، اکنون حتا سرگشته هویت خویشند و نمی‌دانند مسلمانند یا بی‌دین و حتا در علائق ملی و وطنی دچار بی‌تفاوتی یا یأس و نومیدی و یا برعکس دارای گرایش‌های افراطیِ ناسیونالیسی و

ضد دینی شده‌اند. این نسل که با مشکلات فراوان معیشتی از لحاظ شغل و ازدواج و مسکن روبه‌روست، از شرائط سیاسی و اجتماعی و درگیری شخصی و گروهی بازیگران عرصه سیاست بسیار آزرده و بی‌تفاوت یا سرکش و عاصی است. باید با کمال تأسف و حسرت بگویم که ما به جای آنکه در اندیشه برنامه‌ریزی صحیح و علمی برای تعلیم و تربیت و آماده‌سازی این نسل برای اداره آینده کشور باشیم، در این سال‌ها، به‌خصوص از سال ۸۸ به این سو، صحنه سیاست را به آوردگاه جدی تخاصم و تنازع و جنگ و جدل مدام و متزاید تبدیل کرده‌ایم، که اگر این جریان نامیمون ادامه یابد، نتیجه‌ای جز تباهی نسل آینده و نابودی کشور در عرصه اقتصاد و سیاست و فرهنگ و اخلاق و دین نخواهد داشت. نسل جوان ما، آنچه در پهنه کشور، در صدا و سیما، در روزنامه، در نماز جمعه‌ها، در دانشگاه‌ها، در ادارات، در کوچه و بازار و همه‌جا می‌بیند و می‌شنود جنجال‌های تند عصبی، معارضات و منازعات فراگیر، فحاشی‌ها، هتاکی‌ها، آبروریزی‌ها، تهمت‌ها و بدگویی‌های یک‌سویه و چندسویه است و پاره‌ای از ما روحانیون به‌خصوص آنان که در شؤون حکومتی مسؤولیت دارند، به جای آنکه درصدد خاموش‌کردن این آتش خانمان‌سوز بنیادبرافکن باشیم، خود، با موضع‌گیری‌های ناشیانه و تند سیاسی بر آن بنزین می‌ریزیم. وقتی ما، مدعیان هدایت دینی و اخلاقی، چنین می‌کنیم و عده‌ای هم از سر سادگی یا اغراض شخصی یا تعصبات گروهی به دنبال ما راه می‌افتند، دیگر چه توقع از عده‌ای از جوانان هیجانی و احساساتی است که واکنش منفی نشان ندهند و به این‌سو و آن‌سو نگروند و در مبانی و اصول و فروع دین شک نکنند و به ترک نماز و روزه و تظاهر به فسق و لاابالی‌گیری و بی‌بند و باری اخلاقی و مسؤولیت‌نشناسی اجتماعی و دلسردی نسبت به درس و بحث و تحقیق و سرانجام به بی‌هویتی و ارتداد رو نیاورند یا در درگیری‌های خیابانی به جان هم نیفتند و خون یکدیگر را نریزند...؟!

برادرم!

ما در پیشگاه خدا و قضاوت تاریخ قرار داریم و مسؤول این جوانانیم، مگر نه این است که تبلیغات دینی، سخت سیاست‌زده شده است؟ و چنان‌که بارها گفته‌ام، ما به جای اینکه «سیاست» را «دینی» کنیم برعکس، «دین» را «سیاسی» کرده‌ایم و از این رو، تبلیغات ما از خلوص و صداقت تهی شده و به شرک و ریا آلوده است: کشاکش نفرت‌آور عده‌ای از ما در منابر و نماز جمعه‌ها و حمله به این و آن، به هیچ‌وجه با معیارهای اخلاقی و دینی سازگار نیست. از سوی دیگر، رادیو ـ تلویزیون که بنا بود «دانشگاه» باشد، به تبلیغ و تخریب یک‌سویه می‌پردازد و طبیعی است که چنین شرائطی موجبات عصیان و سرکشی نسل جوان را فراهم می‌آورد.

شگفتا! ما از نسل جوان پرسشگر و عاصی و پرخاشگر، انتظار داریم که به آئین تقوی و عدالت باز آید یا در جریانات سیاسی و دعواهای بی‌پایان ما، در گوشه‌ای «کز» کند و ناظر بی‌تفاوت اوضاع و احوال باشد و در سیاست دخالت نکند وگرنه با تفسیق و تکفیر سیاسی و دینی ما روبه‌رو خواهد شد و اگر خیلی کژتابی کند باید روانه زندان شود و إلی آخر... نسل نوپای انقلاب از ما می‌پرسد: آیا در حالی که بسیاری از آنان پس از پایان دوران تحصیل، سرگردان و حیران و بی‌زن و زندگی و خانمانند و در حالی که قشرهایی از مردم، زیر خط فقر زندگی می‌کنند، هزینه کردن میلیاردها تومان در کارهای صرفاً صوری و نمایشی و تبلیغاتی و مخارج گزاف و اسرافکارانه به نام «تعظیم شعائر دینی» و به عنوان بزرگداشت یادمان‌های انقلاب (ایام الله)، با تعلیمات و سیره عملی پیشوایان دینی سازگار است؟ و آیا با وظیفه و تکلیف اساسی حکومت که تأمین هر چه بیش‌تر زندگی مردم و رفع فقر و بیچارگی و تنگدستی از آحاد ملت و رعایت اولویت‌ها و ضرورت‌های زندگی عامه است، منافات ندارد؟

ما پاسخ این پرسش‌ها را نداریم و آگاهانه یا ناآگاهانه فرافکنی می‌کنیم و به زلف پریشان دختران و بازوی عریان پسران گیر می‌دهیم و یا دیش‌های ماهواره‌ها را از پشت‌بام‌ها بر می‌داریم! و قوزی بر بالای قوز می‌افزائیم و نه تنها مشکلات را حل نمی‌کنیم، بلکه پیوسته برای خودمان و مردممان مشکل‌آفرینی مضاعف می‌کنیم!...؛ ما به اصطلاح «سُرنا را از سرِگشادش می‌زنیم» و به جای پرداختن به علت‌ها، به معلول‌ها می‌پردازیم. وقتی نسل جوان ما، بی‌اعتنایی عمومی به قوانین و مقررات را از شخص رئیس‌جمهور گرفته تا پائین‌ترین افراد جامعه می‌بیند و نیز شاهد فاصله‌های میلیاردی طبقاتی از آنان که که میلیاردها به بانک‌ها بدهکارند، تا آنان که پول نان شب را ندارند، و نیز از مخارج گزاف و هزینه‌های نجومی پرداخت شده به داخل و خارج به خاطر روابط و ملاحظات و نزاکت‌ها و معاملات سیاسی اطلاع پیدا می‌کنند، آثار همه فعالیت‌های ـ حتا سودمند و منطقی ـ ما خنثی می‌شود، به‌خصوص، که ما در کنار جنبه‌های مثبت و سازنده، از ترویجِ ریا و تظاهر در نماز و روضه‌خوانی و دعا و تواشیح که در تصویرهای تلویزیونی یا رادیویی منعکس می‌شود، دور نبوده‌ایم. واقعیت آن است که از آغاز انقلاب تا کنون، به‌خصوص در سال‌های اخیر، پاره‌ای از مساجد و هیأت‌های عزاداری و عده‌ای از امامان جمعه و جماعات و وعّاظ و مداحان، با موضع‌گیری‌های ضد و نقیض سیاسی، به اختلاف و دوگانگی و دشمنی میان مردم دامن می‌زنند؛ و ما با تنزل دادن سطح مناقشات سیاسی، با بدترین شکل، دین و سیاست را به هم آمیخته‌ایم و

صحنه‌گردانی مناقشات و مبارزات و دعواهای سیاسی را به پاره‌ای گویندگان و مدیحه‌سرایان کم‌سواد و شعارچی سپرده‌ایم... و با این شرک خفی و جلی که در مراسم و تبلیغات دینی ما نفوذ کرده است، چگونه توقع داریم جوانان را جذب کنیم و آنان را از بیراهه به راه آوریم؟
واقعیت تلخ، آن است که بعضی از ما روحانیون به جای اینکه به تکلیف قرآنی «و إن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بینهما...» گردن نهیم، عده‌ای از ما، خود، معرکه‌گردان عرصه این منازعات مبتذل و خانمان‌برانداز شده‌ایم و من نمی‌دانم جواب خدا را چه می‌دهیم که بر خلاف نص قرآن و سیره نبوی(ص) و علوی(ع) رفتار کرده و می‌کنیم؟ راستی به چه دلیل و برهان عقلی و شرعی، بعضی از ما بازیگران این صحنه‌های نکوهیده و غیراخلاقی و غیردینی شده‌ایم و دین و اخلاق و روحانیت را بدنام کرده‌ایم؟!

برادر گرانقدرم!
اجازه فرمائید به بُعد دیگری بپردازم و از فاجعه‌ای سخن گویم که به پندار من پیوندی نامرئی با مخاصمات و انحرافات سطح بالای سیاسی ما دارد، و آن طغیان و عصیان سفلگان و فرومایگان جامعه است که به شکل تعرض به نوامیس مردم، آن هم با فجیع‌ترین و بی‌سابقه‌ترین شکل، بروز می‌کند و برای نظام و ملک و ملت شرمندگی و روسیاهی به بار می‌آورد، حوادثی از قبیل آنچه در خمینی‌شهر و کاشمر و گرگان گذشت که باید سوگمندانه گفت: وا اسفاه! وا خِجلتاه!...

حضرت آقای مصباح!
شما را به خدا بیایید برای این اوضاع انفجارآمیز فکری بکنیم و تا قهر الاهی بیش از این، دامان ما را نگرفته و به دره سقوط نیفتاده‌ایم، از این کژراهه که رفته‌ایم، بازآئیم و از «قوم یونس(ع)» سرمشق بگیریم که «لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متّعنا هم إلی حین».

برادر دانشمند گرانمایه‌ام!
آنچه برشمردم تنها اشاره‌ای به آسیب‌ها و بیماری‌های خطرناک و کشنده جامعه است و ما همه از صدر تا ذیل، مسؤول و معاقَب این اوضاع و احوالیم. بیایید همگی از هر شخص و گروه و حزب و اصول‌گرا و اصلاح‌طلب و روحانی و دانشگاهی و... صادقانه به گناهان و اشتباهاتمان اعتراف‌کنیم و به درگاه الاهی توبه بریم....
برادرم! چگونه می‌شود آینده خطرناکی را از نظر دور داشت که خدای ناکرده، به حکم «و إذا أراد الله بقومٍ سوءً فلا مرّد له و ما لهم من دونه من وال»، وقتی از خواب غفلت به در آئیم که بسیار دیر شده باشد و آنگاه همگی دست حسرت بر هم زنیم که «واحسرتا علی ما فرّطت فی جنب الله».
برادرم! ما دل خوش کرده‌ایم به برگزاری مسابقات حفظ قرآن و شعرخوانی و مباحث فلسفی و عرفانی و شرکت در جلسات وعظ و خطابه و روضه‌خوانی و نماز جمعه‌ها در تکایا و مساجد و راه‌اندازی کاروان‌های حج و عمره طلاب و دانشجویان و تمهیدات دیگری برای تعظیم شعائر دینی و جذب جوانان به دین، که پاره‌ای از آنها قابل تقدیر و به جای خود ضروری و لازم است، اما سؤال اینجاست که: فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی از این قبیل می‌تواند جلوی سیل مهیب و بنیان‌کن افکار ضد دینی و ضد اخلاقی و ضد نظام اسلامی را بگیرد؟ اگر چنین است پس چرا فوج فوج جوانان ما حالت گریز از مرکز پیدا کرده‌اند و حتا بسیاری از نمازخوان‌ها و روزه‌گیران و به زیارت و حج رفته‌هایشان یا به شدت بی‌تفاوت و غیرسیاسی شده‌اند و یا حالت اعتراض و عصیان در برابر روحانیون و حکومت پیدا کرده‌اند و حتا فرزندان برخی از روحانیون و مسؤولان ما از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند و این، تازه همه فاجعه نیست؛ ابتلا به مواد مخدر، فساد جنسی، تجاوز به عُنف، و سرانجام ارتداد و سرکشی در برابر خدا و پیغمبر و امام، بیماری‌های حاد و عمیق و عمومی جامعه ماست.
سیر منحنی سقوط اخلاقی جامعه، مثل روز روشن است و نیاز به اقامه دلیل ندارد، از تن‌فروشی زنان خیابانی گرفته تا وضع پوشش و رفتار پسران و دختران تا پارتی‌های شبانه تا برسد به جنایت‌های جنسی‌ای که بدان‌ها اشاره‌کردم تا شیوع سرسام‌آور مواد مخدر که گفته شده ۳۰۰ اعدامی در انتظار اجرای حکم داریم، شواهد روشن و محکمی است بر آنکه جامعه ما در حال فروپاشی اخلاقی است و گمان ندارم همخوانی قرآن و تواشیح و اعتکاف ایام‌البیض ماه رجب و اجتماعات و شور و هیجان ایام ماه مبارک رمضان و محرم و صفر با همه جلال و شکوه و معنویت، درمان این دردها باشد.

برادر مسؤولیت‌شناس و آگاهم!

من شدیداً در برابر وضع موجود، احساس مسؤولیت می‌کنم و مطمئنم که تبلیغات مداوم و یکسویه ما با تکیه بر مسلّمات دینی که یا اساس آن مورد شک و تردید است و یا تفسیرهای ما مورد قبول دین‌باوران جدید نیست و ما با تکیه بر شعارهایی که از فرط تکرار، دیگر شور و هیجانی ایجاد نمی‌کند و ترتیب دادن راه‌پیمایی‌های فرمایشی و نیز راه‌پیمایی‌هایی به مناسبت‌های ۲۲ بهمن یا روز قدس و برگزاری سمینارهای پرخرج و پرحرف و کم‌خاصیت، قادر نیستیم جوانان عاصی و سرکش را کنترل کنیم تا چه رسد که آنها را به راه راست(!) هدایت‌کنیم...

آری! مطمئن باشید برادر گرامی‌ام! ما روحانیون، به‌خصوص آنها که مسؤولیتی سیاسی و حکومتی دارند، ناچاریم که به حکم عقل و شرع، در سیاست کلی جاری‌مان تجدید نظر کنیم، چه از لحاظ اداره کشور بر سیره عقلا و به صورت برنامه‌ریزی شده علمی و چه به لحاظ سلوک منطقی و اسلامی با الهام از سیره نبوی(ص) و علوی(ع) با روح اخوت و برادری و عفو و اغماض و بر اساس مشاوره و مصالحه و مراوده و سماحت و گذشت و ایثار و مدارا و گفتگوی مساوی‌الطرفین، و نه از موضع جباریت و برتری‌جویی نسبت به دیگراندیشان و منتقدان فکری و سیاسی و مراعات تقوای فردی و اجتماعی و به‌خصوص تقوای سیاسی و مالی....

بی‌گمان اگر چنین نکنیم «در» پیوسته بر همین «پاشنه» می‌چرخد و روز به روز از مقصد الاهی انقلاب اسلامی، که ایجاد جامعه‌ای بر اساس عدل و قسط اسلامی است، دورتر و دورتر می‌شویم و این روند، همان‌گونه که بر مبنای آموزش وحی الاهی هشدار دادم، بی‌تردید، به سقوط ما منتهی خواهد شد... مگر آژیرهای خطر سقوط را نمی‌شنوید؟! مگر علامات هویدای «فشل» را در همه‌جا مشاهده نمی‌کنید؟!

مخاطرات موجود و خطرات ناگریز آینده، برای من و امثال من و هر ایرانی و هر مسلمان و هر عاشق انقلاب و نظام اسلامی، آرام و قرار باقی نمی‌گذارد و از این رو، التهاب و اضطراب و نگرانی، بسیاری از عاشقان انقلاب را فرا گرفته و من سخت در فشار وجدانم که تکلیف من در شرائط حاضر چیست؟ آیا باید علَم مخالفت بر افرازم و به اصطلاح به «نافرمانی مدنی» رو آورم و از صدر تا ذیل نظام را زیر سؤال ببرم؟ من چنین امری را جایز و به صلاح مُلک و ملت و دین نمی‌دانم و برای اثبات آن، دلائل خودم را دارم که جای بیانش اینجا نیست. من در شرائط حاضر، راه اصلاح را از بالا و از حاکمیت نظام می‌بینم و برای اثبات این مدعا هم دلائل خودم را دارم و بر اساس این نگرش، تا حدی که میسر شده، البته نه به طور کامل و مستوفا، نظراتم را با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب، کتباً و شفاهاً در میان گذاشته‌ام و کامل‌تر آن را در میان خواهم گذاشت و از خدای قادر منان کمک می‌طلبم که مرا در این مسؤولیت دشوار یاری کند. اما یک نکته مهم و اساسی را در پایان این عریضه با شما برادر گرامیم مطرح می‌کنم که در خور بحث‌های تفصیلی و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و تاریخی است و آن، این است که، چنان‌که در خلال سطور گذشته یادآور شدم، همه ما، و در پیشاپیش همه، روحانیت کشور اعم از مراجع و حوزه‌های علمیه و امامان جمعه و جماعات و وعاظ و خطبا و روشنفکران و دانشگاهیان، و... مسؤول شرائط موجودیم و همه ما در این گناه عظیم اجتماعی سهیم‌ایم، از این رو، تقصیر را به گردن یک نفر گذاشتن، هر چند در تحلیل نهایی تقصیر زیادی هم داشته باشد، دور از انصاف و عدالت است؛ بنا بر این، عجالتاً خودم و شما برادر بزرگوار و عزیز را مقصر می‌دانم و پیشنهاد می‌کنم که اگر شما هم به این امر اذعان دارید ـ یا در تحلیل دقیق، مجدد اذعان فرمودید ـ بیایید من و شما برای جبران مافات دست به کار شویم، بدین‌سان که:

– اولاً بر این امر توافق‌کنیم که اصلاح وضع موجود و سامان دادن به نابسامانی‌های فراگیر، کار یک نفر و دو نفر و چند نفر نیست و پیامبر اکرم(ص) که عقل کل معصوم بوده، به حکم «و شاورهم فی الأمر»، مأموریت داشت با دیگران که بسی از او فروتر بوده‌اند به مشورت بنشیند[۱] و ما با این عقل‌های جزئی و ناقص و خطاپذیر، جای خود داریم!

– ثانیاً از همه اشخاص و گروه‌ها و احزابی که با گرایش‌های متفاوت که از آغاز نهضت انقلاب اسلامی با ما یار و همراه بوده‌اند و در پیروزی و تداوم انقلاب نقش داشته‌اند و به هر دلیل، نفی و طرد شده و یا به دلایلی کناره گرفته‌اند، از جمله رؤسا و مسؤولان حکومتی گذشته که به اسلام و انقلاب وفادار مانده‌اند دعوت کنیم و به حکم وحیانی «فاصفح الصفح الجمیل» و نیز «واعف عنهم و اصفح» و با پیروی از سنت نبوی(ص) و علوی(ع)، کینه‌های رسوب‌کرده در دل‌ها را به یک سو نهیم و دل‌ها را به مهر یکدیگر پیوند زنیم و فضایی چون فضای نورانی و پرامید و پرتلاش بهمن ۵۷ بازسازی کنیم و بار دیگر، امید و نشاط و همدلی و همکاری را بین آحاد ملت بوجود آوریم.

– ثالثاً در چنین فضایی با تحلیل منصفانه و عالمانه از گذشته انقلاب، به خصوص چند سال اخیر، با استفاده از نظرات کارشناسی ارباب فن با گرایش‌های متفاوت و متعارض، اعم از سیاسی و اقتصادی و جامعه‌شناسی و تاریخی و به‌خصوص با جلب پشتیبانی و راهنمایی و کمک مادی و معنوی رهبر انقلاب، به بحثی عالمانه و بی‌طرفانه بنشینم و اگر داوطلبانی دیگر از دو سو و هر سو با شرائط دینی و اخلاقی، یعنی مراعات ادب و اخلاق و به دور از تعصب یک‌سویه حاضر به مذاکره باشند، از آنان نیز استقبال کنیم و در یک بحث آزاد، کل گذشته را به رشته نقد و تجزیه و

تحلیل بکشیم و سهم کم یا زیاد هر یک از اشخاص و شخصیت‌ها و گروه‌ها و احزاب و دسته‌جات را در به وجود آوردن شرائط موجود بررسی کنیم و در همه موارد، حریم اشخاص و گروه‌ها را پاسداری کنیم و بدانیم که هیچ‌یک از ما معصوم نبوده‌ایم و همه، کم یا زیاد در اشتباه و خطا شریکیم و اعلام کنیم که طرح و تذکر اشتباه و خطا در مورد هر شخص یا مقامی جایز و حتا به حکم وجوب امر به معروف و نهی از منکر و «النصیحة لائمة المسلمین» واجب است و موجب تعالی و تکامل معنوی و مادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مانع از بروز مفاسد اخلاقی و سیاسی و اقتصادی است. و برعکس، سکوت در برابر خطا و اشتباه، «اغراء به جهل» و موجب تراکم انحرافات و ادامه آن تا مرحله «تعمد» و «اصرار» می‌شود و تراکم انحرافات عمدی و سهوی است که حقیقت و واقعیت را از دید بسیاری از ما خواسته و ناخواسته پنهان می‌دارد تا بدانجا که جهنمی را که خود به دست خود ساخته‌ایم، بهشت برین می‌پنداریم؛ و بدان متبهج و شادمان می‌شویم؛ و بدین‌سان است که پرده‌ای ضخیم از تراکم انحرافات عمدی و سهوی، جلو چشم ما را می‌گیرد و از دیدن واقعیت‌ها به عمد یا سهو ناتوان می‌شویم و این آیه درباره ما صدق می‌کند: «قل هل ننبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یَحسبون انهم یُحسنون صُنعاً».

هیچ ملتی با اختلاف و نزاع به پیروزی نمی‌رسد و تنها راه نجات کشور، اتحاد و همبستگی واقعی و نه صوری است و من نمی‌دانم باید گریست یا خندید که ما در اوج اختلافات شدید که حتا خون یکدیگر را ریخته‌ایم، شعار وحدت ملی و اسلامی می‌دهیم! با این توهم غلط که با شعار، می‌توان واقعیت را دگرگون کرد!

آری! تنها راه، آشتی ملی و بازگشت به فضای نورانی و پرامید و نشاط بهمن ۵۷ است که در آن روزهای خُجسته همه آحاد ملت از روحانی و روشنفکر و دانشگاهی و کارگر و کشاورز و کارگر و کشوری و لشکری و مارکسیست و ملی و مذهبی و بانوان باحجاب و بی‌حجاب، زیر یک پرچم و تحت فرمان رهبری واحد امام خمینی(ره) گرد هم آمدند و با «ید واحده» رژیم گذشته را ساقط کردند و نظام جدید را برپا داشتند.

دریغا! که ما با اکسیر وحدت، دگراندیشان و حتا منحرفان عقیدتی و عملی را با خود همراه کردیم و اینک با زهر تنازع و تهاجم، پیوسته خودمان را از درون، تهی می‌کنیم و تنهاتر و تنهاتر می‌شویم! کجایند یاران قدیم و قویم که «هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند؟» و شگفتا! که این ریزش خطرناک و هشداردهنده را نمی‌بینم و یا آن را کوچک می‌شماریم و از «رویش» بی‌هویت‌ها و تازه به دوران رسیده‌ها، شادمان می‌شویم یا خودمان را به شادمانی می‌زنیم!

در پایان، یک نکته را ناگفته نگذارم و آن، این است که نمی‌خواهم پیشرفت‌های قابل تقدیر و تحسین علمی و فنی را که محصول زحمات شبانه‌روزی دانشمندان و فن‌آوران سختکوش ماست، نادیده بگیرم و از این آینده‌سازان افتخارآفرین چشم بپوشم و از آنان یاد نکنم، اما از آنجا که ما متخصص نیستیم، من و امثال من نمی‌دانیم پیشرفت علمی و فنی و نوآوری‌های ما در مقیاس جهانی در چه پایه‌ای است و آیا در این مقولات هم مانند مقولات دیگر، دستگاه‌های تبلیغاتی ما، متن واقعیت را می‌گویند یا با مبالغه و بزرگ‌نمایی همراه است؟! گذشته از اینها، نباید این بعد مثبت، باعث غرور بیجای ما شود و سختکوشی این فرهیختگان را که در خور هر گونه تحسین است، مصادره کنیم و به حساب خودمان بگذاریم و فرافکنانه و با تغافل و خودشیفتگی از این‌همه نابسامانی و بی‌فرهنگی‌ای که در کوچه و خیابان و مدرسه و مسجد و... از میدان‌های ورزشی گرفته تا فرهنگ رانندگی تا برخوردهای معمولی در ادارات و فروشگاه‌ها و جاهای دیگر که به وضوح، حاکی از برآشفتگی، بی‌حوصلگی و بی‌اعتمادی عمومی است، چشم بپوشیم.

در پایان این رنجنامه و با امید فراوان به رحمت الاهی که توبه و بازگشت جمعی ما را بپذیرد، پیشنهاد اصلاحی خود را در دو محور خلاصه می‌کنم:

محور اول: دعوت عام برای آسیب‌شناسی و تشخیص بیماری خطرناک و کشنده‌ای که همچون سرطان، سراپای نظام را از خُرد و کلان گرفته و در سراسر سلسله اعصاب و شریانات کشور ریشه دوانیده و آثار آن در همه‌جا از صدر تا ذیل مبرهن و هویداست.

محور دوم: بررسی راه‌های برون‌رفت از وضع موجود و درمان بیماری‌ها و بازسازی انقلاب و بازگشت به فضای نورانی و پر از مهر ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.

اجازه بدهید آژیر خطر نهایی را به صدا درآورم و بگویم: من، خودم و شما و مسؤولان کشور را همچون ساحل‌نشینانی می‌بینم که امواج طوفانی دریا، آنان را به شدت تهدید می‌کند و هر چند گاه یک‌بار پیشروی دریای متلاطم و مواج و خروشان، خشم خود را نشان می‌دهد تا آنان را در کام خود فرو برد، اما ساحل‌نشینان به دور از هرگونه درایت و تدبیر و دلخوش و مغرور به پاره‌ای زرق و برق‌های فریبنده خیال‌انگیز و سرگرم

منازعات و درگیری‌ها و مشاجرات بی‌پایان، چشم و گوش خویش را فرو بسته‌اند که نبینند و نشنوند!... و غافل یا متغافل از هشدارهای سهمگین و آژیرهای خطر، به خود مشغولند و ناگزیر، به حکم ناموس الاهی در کام امواج سهمگین دریای حوادث غرق خواهد شد....

و نعوذ بالله من شرور أنفسنا
ربنا أكشف عنّا العذاب إنّا مؤمنون

*** منبع ***
وبسایت «روزآنلاین»

http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-b69fe9ac8d.html

۴۸–۵– نامه سرگشاده امید کوکبی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰

حضرت آیت‌الله لاریجانی
رئیس محترم قوه قضائیه
با سلام

بیش از هر چیز از اینکه به عنوان جوانی که در سال ٦١ متولد شده‌ام و در دامان جمهوری اسلامی پرورش یافته و از ایام دانش‌آموزی تا کنون، تمرکز اصلی‌ام روی مسائل علمی و تحصیلی و آموزشی بوده و همواره کوشیده‌ام بتوانم در این زمینه فردی مفید و مؤثر برای پیشرفت و ارتقای جامعه‌ام باشم، امروز باید در مورد اتهاماتی باورنکردنی علیه منافع کشورم دفاع کنم، متأسفم. من به عنوان دانشجوی رتبه ۳۹ کنکور سراسری، رتبه سوم المپیاد علمی آزمایشگاهی شیمی، دریافت‌کننده سکه از مقام رهبری در دیدار ایشان با نخبگان علمی و استعدادهای درخشان، رتبه برتر کنکور کارشناسی ارشد در چند رشته، مصاحبه زنده تلوزیونی در شبکه بین‌المللی خبر در زمینه کاربردهای لیزر در پزشکی به عنوان محقق برتر کشور و... که هیچ شناختی از مقولات سیاسی و امنیتی نداشته و ناگهان با اتهاماتی روبه‌رو شده‌ام که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم، تا مدتی دچار سرگشتگی و سؤال بودم.

پس از پایان دوره کارشناسی فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف، به علت علاقه به یادگیری و انتقال علوم کاربردی و تکنولوژی‌های نوین فیزیک تجربی در زمینه پزشکی و صنعتی به کشورمان از کشورهای صاحب تکنولوژی، با توجه به پیشینه درخشان تحصیلی و تحقیقات علمی و تسلط به زبان انگلیسی، دعوتنامه‌های متعددی از دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی اروپایی، آمریکایی و کانادایی با پیشنهاد بورسیه کامل تحصیلی با تأمین کلیه مخارج اقامتی، مسافرتی، تحصیلی و تحقیقاتی دریافت کردم که در نهایت، مرکز تحقیقات علوم اُپتیک و فوتونیک اروپا در دانشگاه پلی‌تکنیک بارسلونا را به علت تمرکز خاص تحقیقاتی روی کاربردهای پزشکی و صنعتی لیزر و همچنین نزدیکی مسافت به ایران برای امکان رفت و آمد و دیدار با خانواده برای تحصیل کارشناسی ارشد و دکتری انتخاب نمودم. پس از پایان دوره دکتری در بارسلونا، که هم‌اکنون فقط جلسه دفاع از تز دکترایم باقی مانده، برای تکمیل تحصیلاتم در بالاترین سطوح علمی به عنوان یک محقق ایرانی به دعوت دانشگاه تگزاس که سرآمد رشته‌ام در ساخت لیزرهای فوق پیشرفته پزشکی، صنعتی و تحقیقاتی است با بورسیه تحصیلی شرکت کردم.

هم در اروپا و هم درآمریکا، بسیار مفتخر بودم که به عنوان یک جوان ایرانی با توجه به توانایی علمی‌ام توانسته‌ام استعداد و توان علمی ایرانیان را به همگان نشان دهم. علاوه بر دعوت از من و عضویت در پروژه‌های مهم کاربردی علمی و تحقیقاتی ملی آنها و انجمن‌های اصلی فیزیک و مهندسی برق، امتیاز دسترسی به پایگاه‌های اطلاعات علمی و تجهیزات پیشرفته در مراکز تحقیقاتی آنها را داشته باشم، که نتیجه آن، انتشار مقالات علمی فیزیک در بهترین ژورنال‌های بین‌المللی و سخنرانی‌های مکرر در کنفرانس‌های تراز اول بین‌المللی در اروپا و کانادا و آمریکا به عنوان یک دانشجوی ایرانی است.

به دلیل وابستگی فراوان عاطفی با خانواده بزرگ و زحمت‌کشم و علاقه به خدمت و انتقال علوم تکنولوژی به کشورم، همواره در فکر بازگشت به کشورم بوده و هستم. بهترین ادعای [دلیل] این مدعا این است که برخلاف بسیاری که از این سرزمین رفته و به هر دلیلی، قصد بازگشت به کشور را ندارند، سالیانه دو بار به ایران سفر کرده و در دانشگاه و مدارس قدیمی‌ام به دعوت اساتیدم، کنفرانس و سخنرانی‌هایی برگزار کرده، اطلاعات و تجربیات علمی خود را به اساتید، دانشجویان و دانش‌آموزان منتقل کرده‌ام. در سال اخیر نیز با هماهنگی‌هایی که با اساتیدم در دانشگاه در حال صورت گرفتن بوده، قصد بازگشت و مشغول شدن در دانشگاه و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی برای انتقال تجربیاتم را داشتم. در آخرین سفرم به ایران، در هنگام خروج از کشور در تاریخ دهم بهمن ماه ۸۹ به قصد ادامه تحصیلاتم، در فرودگاه امام خمینی با اتهام شوک‌آور «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی کشور»، بازداشت و روانه زندان شدم. پس از ٣٦ روز سلول انفرادی، که علی‌الخصوص با توجه به دردناک بودن اتهام وارده، هر روز آن چون یک سال می‌گذشت، به بند عمومی منتقل شده و فرصتی برای مطالعه قوانین و آشنایی با حقوق خود به دست آوردم و در حیرت تمام، متوجه شدم که کل فرآیند بازداشت، اتهام‌زنی و بازجویی، از اساس غیرقانونی بوده است.

بنده با وجود سپری شدن بیش از ۵ ماه، برخلاف مقررات مندرج در اصل ۳۲ قانون اساسی و مواد ۲۰، ٢٤، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٧، ٦١، ١٢٣ و ١٢٧ قانون آئین دادرسی مدنی، در مدت بازداشت و زمان تحقیقات که تأکید قانون بر پرهیز از فوت وقت و انجام آن در اسرع وقت است، هنوز

بازداشت موقت هستم و از تمامی فعالیت‌های علمی‌ام باز مانده‌ام. در زمان بازداشت و کل دوران بازجویی، هیچ‌گونه دلیل و مدرکی برای اتهامات منتسب به من ارائه نشده است، که: برخلاف ماده ۱۲٤ قانون آئین دادرسی «قاضی نباید کسی را احضار یا جلب کند مگر اینکه دلایل کافی برای احضار یا جلب موجود باشد»؛ برخلاف اصل ۳۲ قانون اساسی که: تفهیم اتهام باید با ذکر دلیل باشد؛ برخلاف ماده ۲٤ آئین دادرسی که: موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ شود؛ و برخلاف ماده ۳۷ آئین دارسی که: قرار بازداشت، باید مستدل و مستند باشد؛ بوده است. متأسفانه در مورد اینجانب، نه تنها در زمان بازداشت، بلکه پس از آن نیز هرگز هیچ دلیل و مدرکی ارائه نشده است. همان‌طور که می‌دانید هر جرمی یا با بیّنه (دلال و مدارک) ثابت می‌شود یا با اقرار، و شرط معتبر بودن اقرار هم این است که در شرائط خوف و ترس و اکراه و تهدید و سلول انفرادی نباشد، که متأسفانه همگی این شرائط نامتعارف در بازجویی از من إعمال شده است. برخلاف ماده ۱۲٤ آئین دادرسی، سعی می‌شد که دلایل اتهام پس از بازداشت اینجانب از طریق اقرار از خود متهم، آن هم در سلول انفرادی و در شرائط تهدید و فشار روانی، فریب و ارعاب اخذ شود و نه تنها هیچ‌گاه دلیل و مدرک ارائه نکردند، بلکه پیوسته تأکید داشتند که هرگز مدرک و دلیلی را ارائه نخواهند کرد و باید خودت بگویی و اقرار کنی تا راستی‌آزمایی شود، در حالی که طبق ماده ۳٤ آئین دادرسی این بازجویی‌ها اگر در شرائط مناسب و آزادی و بدون سلول انفرادی و فشار و تهدید ارعاب و فریب هم باشد، نه ارزش بیّنه بودن را دارد و نه ارزش اقرار.

همان‌گونه که گفته شد، شرائط بازجویی کاملاً نامتعارف و پس از مطالعه قوانین، آن‌طور که متوجه شدم، غیرقانونی بوده است. در ماده ۱۲۹ آئین دادرسی تصریح شده است که موضوع اتهام و دلایل آن باید به صورت صریح به متهم تفهیم شود؛ سؤالات باید مفید و روشن باشد؛ سؤالات تلقینی یا اغفال یا اکراه یا اجبار متهم ممنوع است. بسیار متأسفم که بگویم بر خلاف تصور و انتظارم از نظام جمهوری اسلامی، تمام موارد فوق در بازجویی‌ها نادیده گرفته شده است، یعنی دلایلی در کار نبود که ارائه شود، ادله‌ای وجود نداشت که صراحتی در آن باشد، سؤالات مفید و روشن نبوده، سؤالات همواره تلقینی بوده و بارها به من مطالبی به اجبار دیکته و القاء می‌شد، و اغفال و اکراه و اجبار به وفور وجود داشت؛ متأسفانه بازجویان از عدم آشنایی بنده با قوانین، نهایت سوءاستفاده را نمودند و پس از آشنایی با قوانین و حقوق خود، برایم باورنکردنی نبود که همه آن کارها خلاف قانون بوده است.

تهدیدات مکرر به بازداشت اساتیدم در ایران، که به علت مشترکات علمی و همکاری تحقیقاتی مرا به دانشگاه دعوت کرده بودند و علاقه دوطرفه بین بنده و آنها وجود دارد؛ تهدید به تحویل به بازجویانی که در شرائط طاقت‌فرساتری من را تحت شکنجه و ضرب و شتم فیزیکی در شرائط قطع غذا و سرویس‌های بهداشتی و هرگونه تماس با بیرون قرار دهند؛ مهم‌تر از همه اینها، تکرارهای چندین باره بازجویان درباره اینکه پدرم که به‌خاطر عمل جراحی باز اخیر، قلبش همچنان در شرائط نامناسبی قرار دارد، دچار حمله قلبی شده و به‌خاطر بازداشت من روانه بیمارستان شده و آن‌قدر من را در بازداشت و سلول انفرادی و در شرائط قطع کامل ارتباطی با خانواده نگه خواهند داشت که وی را هرگز نبینم و از داشتن پدرم به علت فشارهای وارده به وی محروم شوم، و همچنین عنوان کردن مشکل قلبی خواهرم که می‌گفتند وی نیز با شرائط نامطلوبی در به در دنبال کارهای من است و تحت فشارهای شدید روحی و روانی و نامساعد بودن روحیه خانواده، حال و روز خوبی ندارد.

بازجویان می‌دانستند که من وابستگی عمیق و شدید عاطفی به خانواده‌ام و خصوصاً پدر و مادر رنج‌کشیده‌ام دارم. پدر و مادرم با آنکه از طبقه‌ای محروم در شهرستانی دوردست بوده‌اند، تنها با حقوق حلال معلمی پدرم، بدون داشتن هیچ منبع درآمد و یا پشتوانه سرمایه‌ای شخصی، ۹ فرزند خود از جمله مرا به بهترین درجات عالی تحصیلی و علمی رسانده و تحویل جامعه داده و همچنان به رسالت خود ادامه می‌دهند. حتا شنیدن یک کلمه درباره بیماری و بستری شدن آنها، آن هم به خاطر وضعیت من در شرائط سلول انفرادی و ترس و بلاتکلیفی، مرا دچار عدم تعادل و تسلیم‌پذیری شدید می‌کرد و به تنها چیزی که فکر می‌کردم این بود که هر دقیقه زودتر بتوانم از او اوضاع و احوال آنها آگاه شوم و در کنار آنان باشم. (اولین تماسم با خانواده‌ام ۲٤ روز پس از بازداشت، پس از تحمل مانورها و فشارهای روانی فراوان بازجویان و کسب خشنودی آنها برقرار شد، که کمتر از ۲ دقیقه طول کشید). وقتی مشاهده می‌کردم که هر وقت مطالبی را که بازجویان دوست دارند می‌نویسم و یا آنچه آنها دیکته می‌کنند مکتوب می‌کنم، روند تحقیق، سریع‌تر و با فشار کم‌تری پیش می‌رود، تهدید و ارعاب کم‌تر است، به‌طور خودبه‌خودی به این نتیجه رسیدم که مطالبی بنویسم که خوشایند بازجویان باشد و در بسیاری مواقع، خودم برای جلب رضایت و خشنودی بازجویان آنچه را فکر می‌کردم آنها دوست دارند یا دیکته می‌کنند می‌نوشتم. در آن لحظه نمی‌توانستم فکر کنم و نمی‌دانستم این مطالب چه عواقب سنگینی ممکن است داشته باشد. آنها گاهی تهدید به اعدام می‌کردند و می‌گفتند می‌توانند حکم آن را از قوه قضائیه بدون هیچ مشکلی بگیرند و گاهی می‌گفتند اگر مطالبی را که آنها دیکته می‌کنند و از نظر آنها عین حقیقت است بپذیرم و مکتوب کنم، ۲- ۳ روز بعدش تحقیقات تمام شده و برای ادامه تحصیلاتم و بازگشت

به آغوش خانواده آزاد می‌شوم. من در میان خوف و رجا و دنیایی از ترس و امید و آرزوی هر لحظه آزادی زودتر ترجیح می‌دادم و رضایت آنها را به دست آوردم.

در مورد سؤالات و نحوه القاء مطالب نیز مواردی هست که اهمّ آنها را در اینجا بازگو می‌کنم. به عنوان مثال، در اکثر مواقع اساساً سؤالی نوشته نمی‌شد، بلکه بازجویان به‌طور شفاهی سؤال یا مطلبی را مطرح می‌کردند و از من می‌خواستند با خالی گذاشتن دو سطر برای سؤال، جواب را به‌طور کامل درباره آن بنویسم. نمی‌دانم بعدها در آن سطور خالی چه نوشته‌اند و آیا کلماتی که بار اتهامی و جرم داشته باشد در آنها است یا نه. مثلاً از من می‌خواستند بنویسم دانشگاه‌ها چه امکاناتی و چه کمک‌هایی به دانشجویان می‌کنند و می‌خواستند آن را لیست کنم، تمام مسافرت‌های علمی و مراجعه‌هایم به سفارتخانه‌ها و مخارج آن را بنویسم، افرادی را که در سفارتخانه و یا در کنفرانس دیده‌ام و با آنها صحبت کرده‌ام تشریح کنم، کمک‌هزینه‌های مسافرتی و اقامتی دانشگاه را با ذکر مقادیر اما بدون ذکر عنوان دانشگاه لیست کنم، هرچه در مورد اساتیدم و دوستانم در ایران و دانشگاه صنعتی شریف و روابط شخصی و تحقیقاتی و علمی دارم را بنویسم و حتا کار به جایی رسیده بود که از من می‌خواستند بنویسم که تصور خارجی‌ها از رشته تخصصی‌ام چگونه است و آن را به صورت... خلاصه‌نویسی کنم. بگویم در دانشگاه شریف، آزمایشگاه‌هائی که در دروسم گذرانده‌ام بنویسم و بگویم چه پروژه‌هایی آنجا انجام داده‌ام. برنامه آینده تحقیقاتی‌ام در ایران و خارج از کشور را تشریح کنم و بنویسم... اما این نکته که سؤال را به صورت شفاهی عنوان می‌کردند و در هنگام نوشتن می‌خواستند که جای سؤال را خالی بگذارم. بازجویان که در هنگام نوشتنم مطالب را سطر به سطر از دستم گرفته و می‌خواندند، بارها جواب‌های نوشته شده من را با خشم و تهدید و فریاد کنار گذاشته و با در اختیار گذاشتن برگه‌ای دیگر، اجبار می‌کردند که مجدداً آنچه را که آنها می‌گویند و نظر و برداشت آنهاست بنویسم، که صد افسوس من نیز چنین می‌کردم. علاوه بر این، بسیاری از اقاریر من، چیزی جز مطالب تلقین‌شده بازجویان نبوده‌اند. برای مثال، می‌دانید که هر کس برای اخذ ویزا به سفارتخانه‌ای می‌رود توسط کارمندان آنجا مورد مصاحبه قرار می‌گیرد، مانند آنچه هر روزه در تهران در سفارتخانه‌های خارجی اتفاق می‌افتد یا سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی در نقاط دیگر جهان، این یک امر بسیار عادی است و کسی را به‌خاطر پاسخگویی به سؤالات کارمند سفارت، مجرم نمی‌دانند. من نیز برای اخذ ویزای تحصیلی و علمی به سفارت آمریکا رفته و مصاحبه شدم و چیزی جز سوابق علمی و تحصیلی و دلیل سفر و درخواست ویزا از من نپرسیدند. اما در بازجویی‌ها، بازجویان اصرار داشتند که کارمندانی که با من مصاحبه کرده‌اند، کارمند سفارت نبوده و مأمورین سازمان اطلاعاتی آمریکا بوده‌اند و بنده با مأمورین اطلاعاتی آمریکا مصاحبه کرده‌ام و با دیکته کردن این موارد به اجبار مرا در دام پیش‌فرض‌های بدون دلیل خود می‌انداختند که جواب دادن به سؤالات آنها در ازای ویزا «همکاری اطلاعاتی» نام دارد. حتا فراتر از این هم رفته و اساتیدی را که در کنفرانس‌های علمی ملاقات کرده‌ام مأمور اطلاعاتی آمریکا می‌نامند. این در حالی است که آنها اساتید شناخته‌شده دانشگاهی در سطح جهانی هستند و جر تبادل نظر مباحث علمی محض که عرف نشست‌ها و کنفرانس‌های علمی است، چیز دیگری نبوده است. لازم به ذکر است که نه سن من اقتضای داشتن اطلاعات ویژه‌ای را داشته و نه پست و مقام دولتی داشته‌ام که از چیزی اطلاعات داشته باشم یا دسترسی به هرگونه اطلاعات طبقه‌بندی شده داشته باشم. متأسفانه اصرار بازجویان، القاء و دیکته مطالب و برداشت‌های خودشان از مسائل متعارف مجامع علمی و دانشگاهی تمامی نداشت. مورد دیگر در مورد بورسیه تحصیلی و تقبل هزینه‌های تحقیقاتی و تحصیلی و مسافرتی است که توسط دانشگاه انجام می‌شود و از امور عادی آنها حساب می‌شود. بازجویان از من خواستند که هزینه سفرهای علمی و جوایز تشویقی دانشگاه بابت چاپ مقاله‌های علمی و شرکت در کنفرانس‌های علمی و هزینه‌های اولیه اقامت و وسایل مورد نیاز تحقیقاتی که جزو قوانین دانشگاه‌ها بر اساس خروجی علمی دانشجویان را بنویسم، ولی نمی‌گذاشتند بنویسم که با هزینه دانشگاه بوده، آنها متونی را به من دیکته می‌کردند که تحت فشار و خشم و فریاد بوده تا بتوانند آنچه خود می‌خواهند برآورده شود.

در بازجویی‌ها از من خواسته شد تا اطلاعات فنی رشته علمی خودم را بنویسم، پیشرفت‌های علمی صورت گرفته در زمینه تحقیقاتی خودم در ایران که خود نیز در بخش‌هایی از آن قبل از رفتن از ایران در دانشگاه مشارکت داشته و به صورت مقالات علمی بین‌المللی نیز چاپ شده‌اند و یا مطالبی که سر کلاس‌های درس از اساتیدم شنیده‌ام و به نحو عمومی در اختیار همه دانشجویان آن درس بوده و صد البته اطلاعات صرف علمی است، علاوه بر آن، از من خواسته شد که در مورد اساتیدم در دانشگاه و روابط شخصی و تحقیقاتی و گروه تحقیقاتی در دانشگاه بنویسم. البته باز بدون دانستن و نوشتن سؤال، که به نظرم هیچ ارتباطی با موضوع اتهام وارد شده نداشت؛ در نهایت، دوست دارم متذکر شوم که در جریان غیرقانونی بازجویی، برخلاف ماده ۱۲۸ قانون آئین دادرسی مدنی که می‌گوید متهم می‌تواند در تحقیقات مقدماتی، وکیل خود را به همراه داشته باشد و در تبصره این ماده هم در مورد پرونده‌های امنیتی و محرمانه هنوز وکیل با اجازه قاضی منع نشده است. خصوصاً اگر کسی مانند من که کاملاً از حقوق خود ناآگاه باشد. با این حال، در بند سوم قانون حقوق شهروندی که بعد از قانون آئین دادرسی تصویب شده است و حاکم بر آن

است، دادسراها مکلفند (نه صاحب اختیار) که فرصت استفاده از وکیل را برای متهم در دوره تحقیقات فراهم کنند اما متأسفانه این حقوق از من دریغ شده است. تمام بازجویی‌ها در زمان اقامت در سلول انفرادی در شرائطی مملو از خشم و فریاد و ارعاب و فشارهای روانی و عاطفی و ذهنی بازجویان به همراه فریب و اغفال انجام شد، آن هم برای کسی مانند من که در تمام دوران زندگی‌ام در شرائط علمی و آکادمیک و به دور از زور و اجبار و فشار، پروش یافته است، تسلیم شدنم در برابر این فشارها و اغفال‌ها به دلیل بی‌تجربگی و سر بردن در شرائط شوک بوده است.

جناب آقای لاریجانی

هنوز دلایل واقعی بازداشتم و تحمیل نظرات بازجویان به من برایم مبهم باقی مانده است. آنچه می‌دانم این است که سن و سال من و کارنامه زندگی‌ام نشان می‌دهد که فرد سیاسی نبوده‌ام و نیستم و نه خودم و نه خانواده‌ام هیچ‌گونه سابقه عمل یا اندیشه سیاسی و شمّ سیاسی نداشته‌ایم، چه رسد که شمّ امنیتی داشته باشم. من همه چیز را در چارچوب علم و مبادلات علمی درک کرده‌ام و می‌کنم و تصور اینکه ممکن است این مقولات، عرصه امور سیاسی و امنیتی تفسیر شود برایم ناممکن بوده است. در مورد دوره بازجویی، هنگامی که مشاهده می‌کردم بازجویان بر کارهایی که انجام نداده‌ام اصرار می‌ورزند و هر جا خواسته آنها برآورده شده است، دست از سرم برمی‌دارند و آسوده می‌شدم، به این نتیجه رسیدم که نکاتی بنویسم که آنها خوششان بیاید و زودتر این دوره سخت فیصله یابد و به عواقب برخی از این نکات نادرست نمی‌اندیشیدم. اکنون که از آن دوره بازجویی دور شده‌ام، گویی همه چیز یک بار رؤیا بوده و وقتی متحیرانه به آن لحظات می‌نگرم، در شگفتم که آدمی بی‌تجربه که اجازه حضور وکیل در تحقیقات مقدماتی او را نداده‌اند و فردی اغفال‌شده توسط بازجویان و سرگردان میان بیم و امید و تهدید و فشار، چگونه به آسانی تلقین‌پذیر می‌شود و خود را به خواسته‌های بازجویان می‌سپارد و برای خوشایند آنها و خلاص شدن خویش می‌نویسد و حتا داستان‌سرایی می‌کند و بازجوئی‌های او به ترکیبی از راست و دروغ تبدیل می‌شود. با توجه به تخلفات انجام شده و شرائط نامناسبی که داشته‌ام اعلام می‌کنم که از این پس، فقط دلایل و مدارکی اگر وجود دارد درباره آنها توضیح خواهم داد و وفق تبصره ذیل ماده ۵۹ آئین دادرسی که حاکی از لزوم استماع اقرار توسط قاضی است، فقط اظهارات خود را که در حضور مقام قضائی و با حضور وکیل شخصاً می‌نویسم و تمام موارد قانونی که ذکر کرده‌ام رعایت شوند را تصدیق می‌کنم. از جنابعالی هم به عنوان رئیس قوه قضائیه استمداد یاری دارم تا امکان دفاع عادلانه در دادگاه بر اساس قانون برایم فراهم آید.

با احترام
امید کوکبی

*** منبع ***
وبسایت «جرس» (جنبش راه سبز)

http://www.rahesabz.net/story/39941

۴۹–۵– نامه سرگشاده علی‌محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰

تاریخ گواهی می‌دهد که در حیات خبرگان، خلاف شرع‌های بسیاری صورت گرفته، اما خبرگان عکس‌العملی نسبت به آن نشان نداده، بلکه تأیید هم کرده‌اند

بسم‌الله الرحمن الرحیم
«وَالعَصرِ اِنَّ الاِنسانَ لَفی خُسرٍ اِلاّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوا بِالحقِّ وَ تَواصَوا بالصَّبرِ»

حضور محترم حضرت آیت‌الله مهدوی کنی رئیس مجلس خبرگان رهبری
سلام علیکم

عبادت شما در این ماه مبارک رمضان «۱۳۹۰» هجری شمسی مطابق «۱٤۳۲» هجری قمری قبول باشد. به خداوند جلیل و غفار امیدواریم که ما را از خواب غفلت و از خسران که دامن‌گیر همه می‌باشد «وَالعَصرِ اِنَّ الاِنسانَ لَفی خُسرٍ» خارج نموده و از بندگان صالح قرار دهد «اِلاّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ». اما برای خارج شدن از خسران، احتیاج به همت و حرکت است، در غیر این صورت، «لَفی خُسر» خواهد بود.
شما را به عنوان نماینده و رئیس مجلس خبرگان «مجتهدین» انتخاب کرده‌اند، وظیفه دارید که نسبت به مسائل جاری در مملکت و تطابق آنها با احکام اسلام رسیدگی کنید، به خصوص از شخص حضرتعالی که در شب‌های ماه مبارک رمضان، مردم را به خداوند و پیغمبر(ص) و ائمه اطهار(ع) دعوت کرده و می‌کنید، تا گفتار و کردار مطابق باشد، شما در مقام ریاست مجلس خبرگان هستید، باید اجتهادتان ظاهر شود و الا مسأله تقلید پیش می‌آید، که با سابقه حوزویت جنابعالی و تدریس و تدرس فقه و اصول سازگار نیست.
مطالبی را به عنوان نمونه نسبت به خلاف شرع‌ها و خلاف ادب‌های صورت گرفته در مملکت از زبان یکی از اعضاء مجلس خبرگان، جهت جبران و خروج از وضع موجود می‌شنوید:

جناب آقای مهدوی کنی
آیا شما آنچه را در این مملکت، به خصوص طول این دو سال بر ملت گذشته موافق با قرآن و سنت رسول‌الله(ص) می‌دانید؟ تاریخ گواهی می‌دهد که در حیات خبرگان، خلاف شرع‌های بسیاری صورت گرفته، اما خبرگان عکس‌العملی نسبت به آن نشان نداده، بلکه تأیید هم کرده‌اند، و اگر کسی بخواهد مطلب حق و منطقی و عقلی بیان کند، شامل تمام اتهامات می‌شود، که خود حضرتعالی به خوبی آگاه هستید.

جناب آقای مهدوی کنی
آیا شما نسبت به ریاست جمهوری نهم ملاحظه کردید، و تشکیل این جمعیت مورد نظر عده‌ای از خبرگان و مجلس شورای اسلامی و در رأس شورای نگهبان، شاهد بودید. حتماً شما هم این مسأله را به خوبی مطلع هستید که قرار بر این بود تا آنها که متصل به امام امت (رحمةالله) بوده و هستند از سر راه برداشته شوند! اینها مسأله مقدس‌مآبی نیست، آنچه اتفاق افتاده را نمی‌توان منکر شد.
خدا را در نظر بیاورید، اینها تماماً فردای قیامت جلوی چشم ما است و باید جوابگو باشیم. شما از افراد صاحب نفوذ و اثر هستید و نمی‌توانید بگوئید از من کاری ساخته نیست.
انصاف دهیم در هنگام نامزدی آقای هاشمی رفسنجانی یعنی ریاست جمهوری نهم چه بر سر آقای هاشمی آوردند. یعنی در حقیقت بر سر امام امت(رحمةالله)، تخریب آقای هاشمی از ناحیه چه کسی بود، آیا غیر از سپاه و اطلاعات و نیروهای امنیتی انجام گرفت. تخریب ایشان یعنی تخریب روحانیت. این را با چه منطقی می‌توان تطبیق داده و توجیه کرد! آیا برای بیرون کردن رقیب باید از بیت‌المال توسط نمایندگان اصل یکصد و ده سرمایه‌گذاری شود تا آقای هاشمی رئیس‌جمهور نشود؟ اگر می‌گوئید این‌طور نیست، پس بگذارید پرده‌ها کنار رود پیش از اینکه «یوم تبلی السرائر» گردد، خود جناب آقای هاشمی نسبت به تخلفات صورت گرفته در ریاست جمهوری نهم بیان کنند. شما نمی‌توانید بگوئید مطالب گذشته

است، آبروی مؤمن در تمام زمان‌ها باید ملاحظه شود. و از همه مهم‌تر، تأیید مجلس خبرگان نسبت به ریاست جمهوری آن شخص، که انسان چه بگوید آن هنگام که اجتهاد جای خود را با تقلید عوض کرده.

آیا اگر این مطالب در زمان خودش رسیدگی می‌شد، این اتفاقات دو سال گذشته پیش می‌آمد؟ آیا شما نسبت به مناظره تلویزیونی هشتاد و هشت آقایان موسوی و کروبی که هر دو مؤمن و مورد نظر امام امت (رحمةالله) بودند، و اتهاماتی که به جناب آقای هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری زده شد بدون حق دفاع، هیچ مسؤولیتی ندارید؟ آیا آبروی اسلام از بین برود، آبروی مؤمن از بین برود و مجلس خبرگان مهر تأیید بر آن بزند. این نیست جز اینکه اجتهاد از وضع خود خارج شده و معنای تقلید، ظاهر گردیده.

آیا مسأله ریاست جمهوری دهم سال هشتاد و هشت همان برنامه مهندسی شده سال هشتاد و چهار نمی‌باشد، که بنا است افرادی که تابع نظر امام امت(رحمةالله) هستند از صحنه خارج شوند. أقوی دلیل، وقوع شیء است.

شاید گفته شود اینها موافق نظر اصل یکصد و ده نمی‌باشد. گفته می‌شود اصل یکصد و ده نباید تابع قانون اساسی باشد، هنگامی که قانون چنین اشخاصی را تأیید کرده، آیا صحیح است از پول بیت‌المال جهت تخریب آنها خرج کرد، و این‌گونه رقیب را از صحنه خارج نمود، و تمام آراء و بندهای قانون را زیر پا گذاشت؟

آیا صحیح است که مجلس خبرگان، تمام مخالفت‌های با قانون اساسی را بی‌ربط بداند و بدون نظر به شأن مجلس خبرگان که حافظ قانون اساسی است، مهر تأیید بر اوضاع زده و در مقام مداحی، به تخریب افراد دامن بزند؟ آیا این اشخاص، نمایندگان ملت هستند یا تابعین شورای نگهبان، چون اینها به خوبی مطلع از خلاف شرع‌ها و خلاف قانون‌های صورت گرفته در مملکت هستند.

آیا وقایع اتفاق افتاده هشتاد و هشت به بعد مورد تأیید شما است؟ آیا افرادی که به ظاهر، مهر «فتنه» بر آنها زده می‌شود از شیعیان علی بن ابیطالب(ع) نیستند؟ آنها به امام امت و قانون اساسی پای‌بند نیستند؟ آیا مسأله انتخابات هشتاد و هشت ریاست جمهوری منطقی و قانونی بود؟ آیا خواست مردم تأمین شد؟ آیا نباید آراء مردمی که به دستور امام امت به صحنه آمدند و رأی دادند حفظ شود، و قابل شمارش باشد؟

چرا مردم را قانع نکردند و تا کنون از ناحیه سپاه و دیگر ارگان‌های نظامی مردم سرکوب گردیده‌اند و هیچ‌کس جوابگو نمی‌باشد؟

جناب آقای مهدوی کنی

با همه این اوضاع، وضع موجود را تأیید می‌کنید؟ آیا نه این است که قوام مجلس خبرگان، مراجع و علماء هستند، آیا آنها وضع موجود را تأیید می‌کنند؟ آیا اینها خارجی هستند، اینها وابسته به خارج می‌باشند؟ جناب آیت‌الله وحید خراسانی وابسته به بیگانه است؟ سایر مراجع منتقد وابسته به خارج هستند؟

اینجانب که فقط حرف حق، آن هم در بیانیه‌ها و مجالس وعظ و بر طبق گزارش‌های متواتر و بعضاً (کالعیان) بیان می‌کنم، باید مورد گفتارها و حرکات خلاف شرع و خلاف قانون و عقل و منطق قرار گیرم، آیا جواب حرف حق، حمله به بیت که زن و فرزند در آن هستند و حمله به حوزه علمیه و مسجد قبا و حمله به شاگردان و طلاب اینجانب می‌باشد؟ آن هم از ناحیه فرماندهان سپاه و نماینده اصل یکصد و ده؟ و از همه اینها عجیب‌تر، هنگامی که به مقامات رجوع می‌شود، به قوه قضائیه رجوع می‌شود، که به مسجد و بیت حمله شده، در عوض رسیدگی، طلاب و مؤمنین نمازگزار را متهم کرده و می‌گویند چرا دفاع کردید، چرا مقاومت کردید! هیچ ارگانی حق رسیدگی ندارد، این از ناحیه سپاه و بسیج و... می‌باشد!

شما ملاحظه بفرمائید که سپاه و بسیج چگونه به سرنوشت مردم مسلط شده که هیچ‌کس حق سخن گفتن ندارد. طلاب حقیر که در اکثر مساجد و ادارات به اقامه نماز و ارشاد مشغول بوده‌اند، بیرون رانده‌اند، به اتهام اینکه اینها ضد ولایت فقیه هستند.

آیا این همه خلاف شرع‌ها که در زندان و امور مردم و تخلفات دیگر، که بنا نیست همه آنها بیان شود، صورت می‌گیرد، از ناحیه شورای نگهبان نیست؟ اگر شورای نگهبان به وظیفه اصلی خود که حفظ رأی مردم و رسیدگی به شکایات آنها، و حذف نظارت استصوابی، و دخالت نکردن در انتخابات بود عمل می‌کرد، این مطالب صورت نمی‌گرفت.

اگر شورای نگهبان گذاشته بود که مجلسین از افرادی باشند که مردم قبول دارند، می‌توانست در مقابل خلاف شرع ها و خلاف قانون‌ها بایستد.

اگر شورای نگهبان حافظ رأی مردم بود، آنها رئیس‌جمهوری انتخاب می‌کردند که متقی و صاحب رأی و دارای جایگاه علمی و مطلع از قرآن و سنت، و مطلع از مسائل سیاسی و مطلع از مسائل جبهه و جنگ بوده باشد، و این همه گرفتاری برای ملت به بار نمی‌آوردند. مثل اینکه فردی را می‌طلبند که تابع نظر آنها باشد که این هم مساعد نگردید!

پس تخلف از ناحیه شورای نگهبان می‌باشد که خبرگان، موظف به تذکر می‌باشند، و الا همان تقلید است که بر اجتهاد مقدم شده. همان تسلط نیروهای نظامی و امنیتی بر حوزه‌های علمیه است که بنا دارند اجتهاد برچیده شود.

جناب آقای مهدوی کنی

آیا جرم افراد زندانی سیاسی چیست؟ چرا محکمه عادلانه بر حسب شرع و قانون صورت نمی‌گیرد؟ چرا اینها از حقوق اولیه خودشان بی‌بهره‌اند؟ آیا مخالفت با عقیده شخص، مخالفت با قرآن و سنت است؟

اگر این مسیر ادامه پیدا کند و تغییری در وضع مملکت صورت نگیرد و زندانیان آزاد نگردند و مطبوعات آزاد نگردند و قانون اساسی اجراء نگردد، آنگاه تنها خبری که از این خبرگان برداشت می‌شود این است که اعضاء آن اختیار و اجتهادی ندارند، و این همه خلاف شرع‌ها را مجبورند تأیید کنند.

جناب آقای مهدوی کنی

این معنی بر کسی پوشیده نیست که جنابعالی بارها نسبت به جناب آقای هاشمی رفسنجانی اعتراف داشتید که از ناحیه تقوا و علم و سیاست و در نهایت، اداره خبرگان بر شما اولی است، آیا انتخاب شما از ناحیه اجتهاد بود یا تقلید؟

مردم ایران، فهیم هستند، صبور هستند، قانع هستند، عالم و محترم هستند، اما تا چه حد باید این خلاف قانون‌ها را تحمل کنند؟ تا دیر نشده مردم را نسبت به جمهوری اسلامی آشتی دهید و کدورت‌ها را بردارید که خداوند أرحم الراحمین است.

در خاتمه عرض شود که اینجانب هیچ امنیتی برای خود نمی‌بینم، چون به بیت حمله شد، به حوزه و مسجد حمله شد، و سایت‌هایشان نسبت‌های خلاف واقع به حقیر دادند، عده‌ای از خبرگان هم که بنا دارند سکوت رعایت شود، به قوه قضائیه هم که شکایت شود، که آن هم اختیاری ندارد، اختیارات در قوه قهریه سپاه جمع شده. بنا بر این، تکلیفی در حضور به مجلس خبرگان نمی‌بینم، و مطالب حق را به وسیله بیانیه به سمع مردم شریف می‌رسانم، إن‌شاءالله.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

سید علی‌محمد دستغیب

بیست و هفتم رمضان المبارک ۱۴۳۲

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/07/08/klm-75102

۵۰–۵– نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰

در روز موعود پیروزی مردم سوریه، شادی و هیجان شهرهای ایران طنینی کم‌تر از سوریه نخواهد داشت

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر مراجع آزاده، آگاه و مستقل تشیع
سلام علیکم؛

حوادث خونین در سوریه و سکوت تأییدآمیز برخی روحانیون عالی‌مقام در سرکوب مردم آن کشور، مرا به نوشتن این نامه سرگشاده تشویق کرده است تا از آن بزرگواران بپرسم آیا فتوای تاریخی آیت‌الله العظمی سیستانی درباره حق تظاهرات اعتراضی در عین خشونت‌پرهیزی، منحصراً مربوط به ملت عراق می‌شود و یا این، یک حق عام است و اختصاص به یک ملت خاص ندارد؟ به طور مشخص، آیا مسلمانان سوریه نیز در جریان تظاهرات اعتراضی از همان حقی برخوردارند که مسلمانان بحرین و مصر و تونس و لیبی و عراق برخوردار هستند؟ آیا فتوای مذکور، معیار واحدی برای داوری درباره ماهیت اسلامی مطالبات این یا آن ملت مسلمان علیه ظلم و فساد و تبعیض و دیکتاتوری به دست نمی‌دهد؟ بر این اساس، آیا عمل کسانی که در امتداد نمازهای مستحب ماه رمضان، تظاهرات اعتراضی علیه دیکتاتوری سر داده و آماج گلوله‌های تک‌تیراندازان بعثی سوریه قرار می‌گیرند، مشمول همان حق و حکم شرعی نمی‌شود که آن بزرگوار درباره مسلمانان عراق و بحرین فرمودند؟ این سؤال هنگامی اهمیت مبرمی می‌یابد که به خاطر بیاوریم دیکتاتور سوریه در همان حال که مرتباً و کراراً علیه «فتنه» سخن می‌گوید و علمای درباری و بوق‌های تبلیغاتی او صبح تا شام برچسب «فتنه» بر پیشانی معترضین و مجاهدین سوری می‌زنند، در کار تدارک یک فتنه عظیم است و عملاً نقش جاده‌صاف‌کنی و مشروعیت‌بخشی به مداخله نظامی بیگانگان را در یکی دیگر از کشورهای اسلامی بر عهده گرفته است.

حضرات آیات عظام!
این درد را به کجا ببریم که آزادیخواهان و مجاهدین سوریه در همان حال که با فریاد «الله اکبر– حریه» آماج تک‌تیراندازان امنیتی دیکتاتوری بعثی قرار می‌گیرند، نام «اردوغان» را بر پلاکاردها و فراز سر خود حمل می‌کنند و در عین حال، پرچم ایران را زیر پا گذاشته و آتش می‌زنند؟
جنبش اصلاح‌طلبانه ملت ایران که «حل مشکل پاسپورت ایرانی» و ارتقای نام و جایگاه ایران و ایرانی در منظر آزادی‌خواهان جهان را در برنامه انتخاباتی و کاری خود گنجانده بود، اکنون در منظر احرار عرب و کرد سوریه با مشکل به مراتب عظیم‌تر و شاید بی‌سابقه‌ای به نام «مشکل پرچم» مواجه شده است که در صورت رفتار و گفتار غلط ما، به معضل جهان اسلامی تبدیل خواهد شد و دامنه آن به گروه و جناح خاص در این یا آن کشور اسلامی منحصر نخواهد شد. اکنون بار دیگر باید اعلام کرد چنانچه فتنه کودتای انتخاباتی نظامی– امنیتی‌های مداخله‌گر در سیاست و انتخابات ایران رخ نمی‌داد و تظاهرات اعتراضی و ضد کودتایی ایرانیان از سوی حاکمیت تحمل می‌شد، امروز منظره دیگری را در خاورمیانه شاهد بودیم و به جای سبقت گرفتن بلامنازع و بی‌رقیب ترکیه، جهان اسلام به مصداق اصل قرآنی «فاستبقوا الخیرات» به صحنه مسابقه شیرین دموکرات– مسلمان‌های ترک، ایرانی و عرب در جهت یاری‌رسانی به مظلومان سوری و بحرینی و یا لیبیایی و یمنی تبدیل می‌شد.
در این میان، اسلام ناب محمدی و تشیع ناب علوی به جایگاه شایسته خود در شکل‌دهی به خاورمیانه جدید، مستقل، آزاد، امن و مرفه دست می‌یافت. حال آن‌که اکنون شرائط برعکس شده و بیم آن می‌رود کسانی که می‌کوشند ایران و ایرانی و نیز شیعیان را تا سطح «متحد طبیعی حزب بعث سوریه» تنزل دهند، نمی‌فهمند که باد کینه در قلوب آزادی‌خواهان منطقه می‌کارند و فردا طوفان فتنه درو خواهند کرد. پیامد ناسنجیده اقتدارگراهای ایرانی در حمایت از نظامی– امنیتی‌های داخلی و بعثی– سوری، زمینه‌ساز مداخله بیگانگان و بسترساز بهره‌جویی صهیونیست‌ها خواهد گردید و نفرت‌های ضد ایرانی و ضد شیعی که هم‌اکنون در پیامد حمایت فاجعه‌بار حزب پادگانی از ماشین سرکوب و جنایت حزب بعث سوریه، در نهانخانه ذهن و خاطره زخمی ملت سوریه انباشت می‌شود، در فردای سرنگونی محتوم دیکتاتوری، تبدیل به ماده خام و انفجاری گروه‌ها و سازمان‌های افراطی خواهد شد و توسط صهیونیست‌های توسعه‌طلب و جنگ‌طلبان بیگانه و فرامنطقه‌ای علیه ایران و جهان تشیع، کانالیزه شده و در نهایت، تنور فتنه‌های طائفی و مذهبی را شعله‌ورتر از هر زمان دیگری خواهد کرد.

حضرات آیات عظام!

استاد شهید مرتضی مطهری در تفسیر دعای «واجعل ثارنا علی من ظلمنا» به ما آموخت که ترس از جهت‌گیری انحرافی انتقام‌ها علیه بی‌گناهان و غیرظالمین در بطن این دعا نهفته است و هنگامی که ظلم، تولید کینه می‌کند، همگان (و نه لزوماً و انحصاراً ظالمین) در معرض انتقام‌جویی قرار می‌گیرند، باید از احتمال این‌که انفجار انبار باروت کینه‌های ذخیره‌شده در روح مظلومین در اولین فرصت مناسب، «تغییر شکل» داده و «سبب جنایت‌ها بر بی‌گناهان» گردد، به خدا پناه برد. اگر این اصل را بر وضعیت مشخص منطقه در شرائط کنونی منطبق کنیم، به روشنی در خواهیم یافت برخلاف آنچه اقتدارگراهای ایرانی در جهت فتنه‌نمایی مطالبات برحق ملت ایران وانمود می‌کنند، فتنه واقعی، دیکتاتوری خشونت‌بار حزب بعث سوریه و تداوم سرکوبگری و حکومت نظامی و فضای امنیتی در ایران است.

شما می‌دانید بزرگ‌ترین فتنه در عصر ارتباطات و بیداری مردم جهان، «استبداد» است که حتا وقتی به نام مبارزه با صهیونیسم بین‌الملل نیز به مردم تحمیل می‌شود، نتیجه‌ای جز کشاندن پای نظامیان آمریکا و دیگر قدرت‌های بزرگ به کشورهای جهان اسلام ندارد. مگر فراموش کرده‌ایم که در یک دهه گذشته این طالبان طرفدار نابودی صلیبی‌ها (قدرت‌های غربی) بود که به علت عملکرد اشتباه و غیرانسانی خود، ناخودآگاه به تجاوز و اشغال افغانستان توسط ارتش‌های بیگانه مشروعیت بخشید؟ مگر حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین نبود که بار دیگر زمینه‌ساز دخالت نظامی غربی‌ها و اشغال کشور خود و فجایع بعدی ناشی از این وضع در عراق شد؟ او همان کسی بود که به اسرائیل موشک پرتاب کرد! مگر قذافی در لیبی چنین نقشی ایفا نکرد؟ اکنون نیز مشاهده می‌شود که مقدمات چنین دخالتی در سوریه در حال فراهم شدن است. توجه دارید تمام رژیم‌هایی که بسترساز حضور و دخالت نظامیان بیگانه در کشورشان شدند، دیکتاتورهایی بودند که به نام مبارزه با توسعه‌طلبی غرب و آمریکا و نیز رژیم اشغالگر اسرائیل، حقوق اساسی وآزادی‌های مدنی و سیاسی مردم خویش را نقض کردند و هنگام مواجهه با اعتراضات آنان، به سرکوب خونین‌بارشان پرداختند. آزادی‌خواهان منطقه و احرار کُرد و عرب باید بدانند که هیچ تقابلی بین دو ملت ایران و سوریه وجود ندارد و برای ابلاغ این پیام، چه سخنی بهتر از فتوای تاریخی مرجعیت آگاه و مجاهد شیعه که در عین تأکید بر پرهیز از خشونت، تظاهرات را حق مسلم و مشروع همه مسلمین جهان می‌داند؟

مردم سوریه باید بدانند که ملت ایران، حرکت اعتراضی آنان را همچون قیام خود در سال ۱۳۵۷ و نیز در دوم خرداد ۱۳۷٦ و بیست و دوم و بیست و پنجم خرداد ۱۳۸۸ می‌دانند که همگی به رغم ظهور و تجلی در اشکال گوناگون انقلابی و اصلاحی و خیابانی و انتخاباتی، در جهت نفی استبداد و دفاع از حقوق انسانی و شهروندی و موازین دموکراتیک (مطبوعات، احزاب، تجمعات، اتحادیه‌ها، انتخابات آزاد، منصفانه و شفاف) بوده است. مردم ستم‌دیده سوریه، به‌ویژه خانواده شهدا و مادرانی که کودکان، همسران، پدران، پیران و جوانان آنها توسط نیروهای امنیتی- نظامی رژیم فاسد بعثی کشته شده‌اند، باید بدانند که ملت ایران به مبارزات آنها علیه انسداد، اختناق، تبعیض و بی‌عدالتی و فساد به همان چشمی نگاه می‌کند که به مبارزات مردم مصر، لیبی، بحرین، یمن، تونس، اردن و به طور کلی جهان عرب می‌نگرد و صمیمانه از جنبش‌های آزادی‌خواهانه آنان خشنود است. سوری‌ها باید بدانند که پیروزی محتوم آنان بر دیکتاتوری، هیجانی وسیع و باشکوه، شبیه آنچه در جریان پیروزی ملت مصر بر رژیم مبارک در خیابان‌های ایران به وقوع پیوست، خواهد آفرید و به فضل خدا جهانیان خواهند دید که در آن روز موعود، شادی و هیجان خیابان‌های تهران، تبریز، مهاباد، شیراز، رشت، سنندج، آبادان، زاهدان، اصفهان، مشهد و حتا قم، طنینی کم‌تر از درعا و حما و حُمص و لاذقیه و دمشق نخواهد داشت.

همدلی ویژه مردم با آزادی‌خواهان سوریه همچنین به معنای هم‌سخنی با شعار زیبای «الله - سوریه - حریه» است که سوری‌ها با هشیاری آن را علیه شعار بعثی «الله - سوریه - بشار و بس» سر دادند و به عنوان سند هویت اسلامی و ملی و آزادی‌خواهی خود در افکار عمومی جهانی ثبت کردند. این شعار به رغم سادگی و فشردگی خود، چنان گویا و کامل است که در هر دو بُعد سلبی و ایجابی خود و فقط با جابه‌جایی نام ایران و سوریه، می‌تواند به یک میزان شعار مشترک دو ملت باشد. سوری‌ها باید بدانند که در بُعد سلبی همین تجربه مشترک، ما شاهدیم که اقتدارگرایان ایرانی تلاش می‌کنند با تجرید، تجزیه و تفکیک اصل ولایت فقیه از پیکره قانون اساسی، آن را از همنشینی و سازگاری با حقوق مصرح ایرانیان در فصول سوم و پنجم قانون اساسی رها سازند و عملاً به شکل «خدا- ولی فقیه- ایران» درآورند و به این ترتیب، روایتی ولایی از اصل شاهنشاهی «خدا- شاه- میهن» به دست دهند. جالب اینجاست که جناح حاکم در ایران که آن قدر حساسیت به شعار «نه غزه- نه لبنان» تعدادی از جوانان ایرانی نشان داد، در برابر شعار الحادی «لا اله الا بشار» سکوت مطلق پیشه کرد و ثابت کرد که فقط در زمانی دغدغه اسلام و کشور را دارد که به کار سرکوب منتقدان و مخالفانش آید.

مراجع آگاه و مستقل شیعه!

آیا رواست که دو ملت شریف و آزادی‌خواه سوریه و ایران، به رغم همه مشترکات مذهبی و فرهنگی و با وجود تمام رؤیاها و آرزوهایی که جوانان آنان برای فردای بهتر در سر می‌پرورانند، دستخوش اختلاف‌افکنی‌ها شوند و آیا باید دست روی دست گذاشت تا جنگ‌طلبان آمریکایی از این آب گل‌آلودشده توسط دیکتاتورهای ظاهراً ضد صهیونیست، ماهی فتنه و نزاع داخلی و جنگ منطقه‌ای صید کنند؟

با احترام

سید مصطفی تاج‌زاده

۲۹ رمضان ۱٤۳۲ مطابق با ۷ شهریور ۱۳۹۰

*** منبع ***

وبسایت «گویانیوز»

http://news.gooya.com/politics/archives/2011/09/127680.php

۵۱–۵– نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰

آقای مصباح چرا سکوت کردید؟

با سلام به کافّه اهل ایمان و درود به یکایک مردم ایران

با استعانت از درگاه پروردگار متعال و به حکم اداء وظیفه و تکلیف و در پاسخ به پرسش‌ها و برای رفع شبهات گوناگونی که پس از انتشار نامه سرگشاده این نگارنده به حضور حضرت استاد بزرگوار مصباح یزدی دامت برکاته، در رسانه‌های داخلی و خارجی مطرح شد، لازم آمد نکاتی را به عرض برسانم:

نخست از همه دوستان و آشنایان و ناآشنایانی که نسبت به حقیر اظهار لطف و محبت کرده و در تأیید و تکمیل، یا تصحیح و ردّ و نقد نامه مزبور، مواردی را یادآور شده‌اند، تشکر و سپاسگزاری می‌کنم.

و ثانیاً از برادر ارجمندم حضرت استاد مصباح یزدی جداً گله‌مندم که در قبال نامه من سکوت اختیار فرموده، در ردّ یا قبول جزئی یا کلی آن اظهار نظری نکرده‌اند، اما نمی‌توانم از آنچه در روزنامه «پرتو سخن» (مورخه ۹۰/۵/۵) که به صاحب‌امتیازی مؤسسه تحت سرپرستی ایشان منتشر می‌شود، چشم‌پوشی کنم که نویسنده‌ای بی‌نام با لحنی تند و زننده ضمن ایراد اتهامات ناروا نسبت به دوست و برادر قدیمی ایشان، با القاء شبهات بسیار، مطالبی مطرح کرده که تقریباً همگی خارج از موضوع نامه من است؛ با این گله مضاعف که اگر بنا بر پاسخ نامه من – ولو غیرمستقیم از سوی مریدان و شاگردان سیاسی نه علمی، حوزوی استاد – بوده است، چرا از انعکاس اصل نامه خودداری کرده و تنها به پاسخ آن، آن هم در قالب طرح پرسش‌های غیرمرتبط با محتوای نامه پرداخته‌اند؟

شایسته – و بلکه واجب – است که استاد از باب نهی از منکر و ارشاد جاهل، از «قول بغیر علم» و ایراد تهمت و ذکر مطالب کذب و خلاف واقع نه تنها در مورد این برادر مخلص بلکه درباره هر کس و هر گروهی، نهی کنند که طبق تعالیم پیشوایان دینی «حرمت مؤمن از کعبه بیش‌تر است». چرا که آنچه بر زبان و قلم و قدم این برادران، جاری می‌شود به حساب استاد می‌آید و تصور می‌شود ایشان در قبال این خلاف شرع‌های بَیّن سکوت فرموده‌اند «و من رضی بعمل قوم فهو منهم». البته حضرت استاد در «موضع سکوت» تنها نیستند و ما شاهد هتک حرمت‌های فراوانی از شخصیت‌ها و گروه‌های روحانی و غیرروحانی در مرآ و منظر بزرگان قوم هستیم که با سکوت تقیّه‌وار یا رضایت‌آمیز آنان همراه است. این سکوت‌ها چراغ‌های سبزی است که هتاکان و دروغزنان و مفتریان را در روش ضداخلاقی و دینی و ملّی‌شان، روز به روز جری‌تر و جری‌تر می‌کند.

اما پیش از آنکه به نوشته «پرتو سخن» و نظائر آن – که خواهد آمد – بپردازم، به پاره‌ای نوشته‌های همراه با برداشت‌هائی که منظور نظر حقیر نبوده است، اشاره می‌کنم:

* در یادداشتی به تاریخ ۲۰ تیر ماه ۹۰ تحت عنوان «خلوت و جلوت مصباح، ۱۸۰ درجه فرق دارد»، نویسنده پس از بیان تناقض‌هائی در نظرات استاد مصباح، می‌نویسد: «... [۱]حجتی ریشه چنین تناقض‌هائی را خودسانسوری مصباح یزدی می‌داند»

ـ توضیحاً عرض می‌کنم که غرض من از دوگانگی «ما» در خلوت و جلوت، تشریح روحیه عمومی جامعه بوده و حتا تلویحاً هم، آقای مصباح را در نظر نداشته‌ام، چرا که با شناخت بیش از نیم قرنه‌ای که دارم، ایشان را صریح‌اللهجه و صادق می‌دانم که خلوت و جلوتشان بخصوص در بیان و تشریح مواضع فکری و سیاسی یکسان است.

* در نوشته دیگری تحت عنوان «وفای صحبت یاران و همنشینان بین» به قلم نویسنده‌ای که می‌گوید با من و بیش‌تر با برادرم مرحوم شادروان علی حجتی کرمانی آشنائی و دیدار داشته است، ضمن بیان خاطرات گذشته آمده است: «.... حرف‌هائی شبیه آنچه محمدجواد حجتی کرمانی در نامه‌اش آورده است، خود گویای قطع امید از اصلاح نظامی است که سی و دو سال پیش برپایی‌اش را معجزه‌ای می‌دانست که مردم ایران به آن تحقق بخشیدند...».

ـ توضیحاً عرض می‌کنم و توجه نویسنده گرامی خارج‌نشین را به این مطلب واضح جلب می‌کنم که من در نامه‌ام به استاد مصباح پیشنهاد داده‌ام که برای برون‌رفت از شرائط موجود، از همه کسانی که از آغاز انقلاب تا کنون، با انقلاب همراه بوده‌اند و به خصوص آنان که در پیروزی و تداوم انقلاب سهم و مسؤولیت و سمتی داشته‌اند، دعوت کنیم تا در گردهمائی‌های عام و فراگیر، پس از آسیب‌شناسی انقلاب در ابعاد گوناگون جامعه‌شناسی، تاریخی و دینی، راه اصلاح و نوسازی انقلاب را جستجو کنیم و به درمان دردهای مزمن آن بپردازیم. این پیشنهاد به وضوح حکایت از آن دارد که این بنده از اصلاح نظام جمهوری اسلامی قطع امید نکرده‌ام. مؤید سخن آنکه از قوم یونس(ع) یاد کرده‌ام: «لمّا آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدّنیا و متّعناهم إلی حین».

* در نوشته دیگری که با نظر لطف و مساعد نسبت به حقیر نوشته شده و با موضعگیری قابل تقدیری، متن کامل نامه را با فصل‌بندی موضوعی، منعکس کرده، آمده است «... (حجتی) تلویحاً می‌گوید برای بالا نگرفتن حریقی که نظام را گرفته، چاره‌ای جز جراحی غده سرطانی احمدی‌نژاد از پیکر نظام نیست، غده‌ای که مصباح یزدی در ابتلای نظام به این غده نقش تعیین‌کننده داشت.»

ـ ضمن تشکر از لطف این نویسنده گرامی، یادآور می‌شوم که من پدیده احمدی‌نژاد را معلول دعوای گسترش‌یافته بزرگان قوم می‌دانم و همان‌طور که در نامه آورده‌ام آقای مصباح و سایر کسانی که او را به قدرت رسانیدند، هم به او ستم کردند و هم به ملت و هم به نظام. بنا بر این، مشکل اصلی، یا به قول نویسنده یادداشت «غده سرطانی»، عبارت است از تنازع و تخاصم که «شیطانِ همزاد» انقلاب بوده و به صورت میکروبی ضعیف، زاده شده و پیدا و ناپیدا رشد کرده و در طول متجاوز از سی سال بدین پایه رسیده که اکنون دست به گریبان آنیم؛ اما این غده بدخیم چنان نیست که علاج نداشته باشد – هر چند علاج آن چندان سخت است که در نگاه پاره‌ای غیرقابل علاج می‌نماید – و گام اولِ علاج، همان‌گونه که در نامه آورده‌ام، دعوت عام به آشتی ملی با پیشگامی و ارشادات و مساعدت‌های رهبر انقلاب و عفو و گذشت از گذشته‌ها و ایجاد فضای مهر و محبت در میان اقشار جامعه و جلوگیری جدی و قاطع از سخنرانی‌ها و مقاله‌نویسی‌های خصمانه و تفرقه‌افکن و گسترش نامیمون جناح‌بندی‌ها[۲] و نهی شدید از ایراد تهمت‌ها و افترائات و دروغ‌ها و در یک کلمه بازگشت به فضای نورانی بهمن ۵۷ است. به پندار من، این کار، با همه مشکلاتش شدنی است و همان‌گونه که گذشت، شرط نخست آن، هماهنگی همه گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های دینی و سیاسی با رهبری انقلاب در آشتی فراگیر ملی است. من این آیه کریمه را پیش چشم دارم و بدان امید بسته‌ام: «و زُلزِلوا حتی یقول الّرسول و الّذین آمنوا معه متی نصراللّه ألا انّ نصراللّه قریب»

بنا بر این، «تقلیلِ» مشکل انقلاب به یک فرد بنام محمود احمدی‌نژاد، پرداختن به معلولی است که علت آن را باید در واکاوی عالمانه و کارشناسانه و آسیب‌شناسی بی‌طرفانه ۳۲ ساله انقلاب جُست و گرنه، آقای احمدی‌نژاد هم در جای شایسته خود که البته در سمتی غیر از مسؤولیت خطیر ریاست جمهوی است، در سطحی دیگر، می‌تواند به خدمت خلق محروم و مستضعف بپردازد... و چنین باد....

***

اکنون به نوشته مفصل روزنامه وابسته به مؤسسه استاد مصباح می‌پردازم، با این توضیح که من مانند بسیاری از دوستان، نوشته‌هائی از این قبیل را در خور جواب نمی‌دانم، زیرا آکنده از توهین و دروغ و افتراست، اما بیش‌تر برای آنکه استاد مصباح را به جو فکری و ادبیات پیرامون خودشان آشنا کنم – گر چه خود بیش از من آشنایند! ـ و ایشان را از چنین شاگردان و مریدانی بر حذر دارم، مبادرت به پاسخ می‌کنم.

* نویسنده محترم، تحت عنوان ١٤ سؤال کلیدی – که به طوری که خواهید دید نه تنها کلیدی نیستند بلکه کلاً انحرافی و خارج از موضوعند – ابتدا موضعگیری حقیر را در دولت‌های آقایان هاشمی و خاتمی با ذکر معایب مبالغه‌آمیز و تهمت‌های بسیار نسبت به آنان، مورد انتقاد قرار داده و نتیجه گرفته است که: «مفاسد و معایب دولت‌های سازندگی و اصلاحات چه کمّاً و چه کیفاً غیرقابل مقایسه با دولت احمدی‌نژاد است.»

– بنده عرض می‌کنم اولاً رد و نفی مطلق و کامل عملکرد دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی بسیار غیرمنصفانه است، اما بی‌انصافی در این نوشته تنها مربوط به آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌ها و هواداران ایشان که هنوز هم بسیار فراوانند، نیست؛ بلکه یک سیاه‌نمائی تمام‌عیار از گذشته است که لااقل ١٦ سال از دوران رهبری رهبر کنونی انقلاب را در بر می‌گیرد. بی‌جهت نیست که من می‌گویم پاره‌ای از دولتمردان کنونی، و کسانی که سنگ آنها را به سینه می‌زنند نه تنها با آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌های ایشان بلکه با رهبر انقلاب و نیز کل روحانیت مشکل دارند و از همین رو به آقای مصباح هشدار داده و می‌دهم که نوشته‌ها و سخنان و اقدامات هوادارانشان را کنترل کنند تا شیاطین پشت پرده، دامان خودشان را نگیرند.... که متأسفانه گرفته‌اند...

باری ـ اگر دولت‌های نامبرده چنان بوده‌اند که این آقا مدعی است، پس چرا رهبر انقلاب در پایان دولت آقای هاشمی فرمودند: «هیچ‌کس برای من آقای هاشمی نمی‌شود»، و چرا ایشان ٢ خرداد را «حماسه» خواندند و تا آخرِ دولت خاتمی با وصف همه ناروائی‌هائی که از پاره‌ای از ٢ خردادی‌ها نسبت به رهبری سر زد، از خاتمی و دولت او پشتیبانی کردند و هم اکنون نیز «روابط شخصی» رهبری و آقای هاشمی و آقای خاتمی از دو سو، حسنه است. اکنون این سؤال مطرح است: آیا روشی که شما در پیش گرفته‌اید و بر آتشی که آقای احمدی‌نژاد به‌خصوص در انتخابات ٨٨ به ویژه در مناظره بسیار تلخ و غیراخلاقی، کبریت آن را زد، پیوسته بنزین می‌ریزید، «عبور از رهبری» را در خود نهان ندارد؟ من صریحاً عرض می‌کنم شما در این مسیر گام برمی‌دارید! چه بدانید و چه ندانید... من بر این اساس، به آقای مصباح هشدار می‌دهم که از طیف‌های تازه‌کاری که توهین و تحقیر و افترا به «سابقون اوّلون» – یاران قدیم انقلاب و امام و رهبری – را پیشه خود کرده‌اند، فاصله بگیرند و بیش از این در پروژه مرموز «عبور از رهبری» که با حذف عمده یاران قدیم کلید خورده و به شدت ادامه دارد، ناخواسته همکاری نکنند... هشدار! که در شرائط کنونی عبور از رهبری، عبور از انقلاب است... و مباد که ما ندانسته، تیشه به ریشه خود بزنیم...

اما آنچه مربوط به موضعگیری خودم در مورد این دو دولت است: آنان که با موضع سیاسی من آشنایند، می‌دانند ولی برای امثال نویسنده مقاله که احیاناً در آن ایام جوان‌تر از این بوده است که از نوشته‌ها و سخنرانی‌های من آگاهی داشته باشند، عرض می‌کنم که این کم‌ترین، نه تنها در دولت‌های نامبرده حتا در دولت‌های اولیه انقلاب، رویه توأمان انتقادی و اصلاحی داشته‌ام، چه در دوران ده‌ساله رهبری امام راحل – رضوان الله علیه – و چه در دوران رهبری رهبر کنونی انقلاب – دام ظله – و در این مدت طولانی، هیچ‌گاه از انتقاد همراه با پیشنهادهای اصلاحی خودداری نکرده‌ام و به یاد دارم که در زمان ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که من سمت مشاور فرهنگی را داشتم، ایشان در پاسخ دانشجویان که چرا مشاور شما چنین و چنان گفته است، فرمودند: «مگر مشاور من حق ندارد نظری بر خلاف نظر من داشته باشد؟»

آری! برادر ناشناخته من! من همیشه منتقد بوده‌ام ولی به لطف الاهی، سعی کرده‌ام به هتاکی و توهین و جسارت و دروغ و افترا و مبالغه و سیاه‌نمائی آلوده نشوم و در همین نامه هم که با کمال احترام به برادر دانشمندم استاد مصباح نوشته‌ام، احترام آقای احمدی‌نژاد را محفوظ داشته‌ام و به جهات مثبت ایشان که بدان معتقدم اشاره کرده‌ام و برخلاف پندار شما، تناقضی با آنچه در انتقاد از دولت نهم و دهم آورده‌ام، ندارد.

و همین جا پاسخ پرسش دوم شما که تکراری است و پرسش سوم شما که از روحیه بسیجی آقای احمدی‌نژاد گفته‌اید، معلوم می‌شود: من روحیه بسیجی ایشان را قبول دارم ولی «زنده کردن گفتمان امام و انقلاب» توسط ایشان را قبول ندارم. ایشان بسیجی خوبی است ولی رئیس‌جمهور خوبی نیست.

* نویسنده در ادامه آورده است: «رئیس‌جمهور با رأی توده‌های مردم مشخص و انتخاب می‌شود نه نظر جناب آقای مصباح؛ شما چرا نسبت به مردم اعتراض نمی‌کنید؟

ـ بنده عرض می‌کنم: اولاً سخن من در نامه‌ام در مورد تمهیدات قبلی برای جلب آرای مردم به سمت آقای احمدی‌نژاد بوده است که نقش آقای مصباح در برقراری دولت نهم و دهم مورد اتفاق موافقان و مخالفان است و ثانیاً آیا آنچه شما در مورد رأی مردم آورده‌اید، تنها در مورد آقای احمدی‌نژاد، درست است یا در مورد دولت‌های پیشین از جمله دولت‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی نیز صادق است؟ اگر این آخری است، پس آن همه معایب و مفاسد یکسویه و مبالغه‌آمیز که از این دو دولت برشمرده‌اید چه محمل صحیحی می‌تواند داشته باشد جز محکوم کردن و باطل شمردن آراء مردم؟ ــ که البته در جمهوری اسلامی، پیوسته از این و آن سو تکرار شده است!! – و ما به راستی مصداق «کلما دخلت اُمّة لعنت اختها» بوده‌ایم، به خصوص در این ٦ ساله که بر تمامی گذشته لعنت فرستاده‌ایم!

آری برادر من! شما اگر برای رأی مردم ارزشی قائلید چرا در مورد دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی، این ارزش را فراموش می‌فرمائید؟ و اگر هاشمی و خاتمی برگزیده مردم بوده‌اند شما چرا برگزیدگان مردم را هتک حرمت می‌کنید و به همه گذشته و از جمله رأی و انتخاب مردم «فاتحه» می‌خوانید؟!

پاسخ شما به این پرسش‌های من، پاسخ من به پرسش شماست... بهتر است کمی بیندیشید و با انصاف قلم بزنید!

* نویسنده می‌پرسد چرا مردم از دولت‌های سازندگی و اصلاحات روی گرداندند و به آنها پاسخ منفی دادند؟

ـ نویسنده گرامی! اگر در نامه من دقت می‌کردید این شبهه را مطرح نمی‌کردید! من خلاصه عوامل روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد (به قول شما رویگردانی مردم از دولت‌های سازندگی و اصلاحات) را جو منفی و ناسالم و تخریبی تندی می‌دانم که با تکیه بر برخی نقطه ضعف‌های آقای هاشمی و آقای خاتمی و دولت‌هایشان، – راست و دروغ – بر ضد ایشان به وجود آوردند و آقای احمدی‌نژاد به خصوص در مناظره تلویزیونی برای از میان به در کردن رقبا و به خصوص رقیب سرشناس و پرسابقه‌اش به شکلی بسیار غیرمنصفانه و غیراخلاقی بدان دست زد... و من تعجبم به خصوص از کسانی مانند حضرت آقای جنتی است که بر این موضع ضداخلاقی و خلاف شرع بیّن چشم پوشیدند و در تأیید صلاحیت او تجدید نظر نکردند.

آری ـ همه به خاطر داریم که چگونه جناب مصباح و امثال ایشان، بر ضد دولت‌های گذشته به خصوص دولت آقای خاتمی جوسازی و به قول خودشان «شلوغ‌کاری» می‌کردند...

* نویسنده، مبنای دفاع استاد مصباح از احمدی‌نژاد را تکیه او بر ارزش‌های اسلامی می‌داند!

ـ چه واژه زیبا و تحریف‌شده‌ای! واقعیت این است که آقای احمدی‌نژاد و هواداران ایشان در شناخت و ارزیابی ارزش‌های اسلامی و اولویت‌های آن، دچار خبط و خطا شده‌اند.

آیا تخریب و بی‌احترامی به حیثیت و آبروی چهره‌های انقلاب آن هم در غیاب آنان بدون آنکه به آنان اجازه دفاع از خودشان را بدهند تا راست و دروغ ایرادات و تهمت‌ها آشکار شود، ارزش اسلامی است؟ آیا «قول به غیر علم» و سرپیچی از فرمان وحی الاهی «و لا تَقْفُ ما لیس لک به علم» و افترائات و تهمت‌های اثبات‌نشده‌ای که روز و شب در سخنرانی‌ها و مداحی‌ها و نماز جمعه‌ها و مقالات روزنامه‌ها و گفتارها و مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی، فضای کشور را آکنده از نفرت و دشمنی و فحش و بدگوئی و جسارت کرده است، «ارزش‌های اسلامی» است؟! بر اینها بیفزائید دعواهای خونین خیابانی و رفتار با معترضان به خصوص زندانیان و نابسامانی‌های اقتصادی و جو آکنده از سوءظن به هموطنان و به خصوص پیشکسوتان انقلاب و قس علی هذا... این سؤال را شما نمی‌توانید جواب بدهید. من از استاد مصباح می‌پرسم و از ایشان پاسخ می‌خواهم...

* نویسنده بر من خرده گرفته که در رابطه با آقای احمدی‌نژاد نظرم با نظر رهبر انقلاب که پیوسته در مقام تایید ایشان و دولت‌شان بوده‌اند، منافات دارد.

– پاسخ این پرسش را دادم و اکنون می‌افزایم که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از آغاز انقلاب تا کنون به مواضع سیاسی من که پیوسته با انتقاد سازنده همراه بوده، واقفند و من از هر فرصتی که پیش آمده، برای بیان نظراتم به محضر ایشان چه کتبی و چه شفاهی، بهره برده‌ام و بهره خواهم برد.

* نویسنده سرانجام، از مواضع انتقادی استاد مصباح به دولت احمدی‌نژاد به خصوص در مسأله «جریان انحرافی» سخن گفته است.

ـ حرف من این است که ایشان و امثال ایشان از اول مرتکب اشتباه شده‌اند چرا که به اقرار بسیاری از اصول‌گرایان، «جریان انحرافی‌ها»، از اول و حتا پیش از روی کارآمدن احمدی‌نژاد یار غار او بوده‌اند... و همان روزها – شش سال پیش – کسانی به آقای مصباح و حامیان دیگر احمدی‌نژاد صریحاً تذکر می‌دادند که این گروه، روحانیت را قبـول ندارند – چیزی که در این روزها مثل روز روشن شده است – اما، حضرات به خاطر مخالفت با هاشمی و خاتمی گوششان بدهکار نبود!

آقای مصباح و امثال ایشان، از «بابیت» و «بهائیت» جدید سخن می‌گویند، اما ارباب اطلاع از همان آغاز، از «یار غار» احمدی‌نژاد حکایت می‌کردند که می‌گفته: «خدمت «آقا» رسیده». و منظورش از «آقا» امام زمان(عج) بوده نه رهبر انقلاب!

* نویسنده می‌گوید: آقای مصباح، احمدی‌نژاد را نسبت به رقبای انتخاباتی‌اش «اصلح» می‌دانسته است نه معصوم از خطا و قهرمان!

ـ خیلی سپاسگزاریم که ایشان را «معجزه هزاره سوم» نخواندید و او را در کنار کورش، لقب «کبیر» ندادید؛ اما از طنز و شوخی گذشته، مگر ما «مُخطّئه» نیستیم و فقها و مجتهدین را جایزالخطا نمی‌دانیم؟

خب! از دو صورت خارج نیست: یا از اول، اشتباه رخ داده، و اکنون متوجه اشتباه اولیه شده‌اید و یا اکنون، دولت، مبتلا به جریان انحرافی شده است و شما لب به شکوه گشوده‌اید. به هر حال، خطائی رخ داده است. چرا به خطای خود اقرار نکنیم؟

* نویسنده آنگاه با تکیه بر ادبیات تخریبی رایج، آقایان هاشمی و خاتمی را در کنار آقایان مهندس موسوی و کروبی، «سران فتنه» لقب داده و اصلاح‌طلبان را مورد عتاب قرار داده که چرا از سران فتنه حمایت کرده‌اند؟

ـ در اینجا تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنم که من «فتنه» را دوسویه یا چندسویه می‌دانم و به همین دلیل، در فتنه سال ۱۳۸۸ با تخریب‌ها و اتهامات و بلواهای دوسویه مخالف بوده‌ام و به نظر خودم دستور حضرت علی(ع) را به کار بسته‌ام که فرمود:

«کن فی الفتنة کابن اللّبون لا ظهر فیُرکب و لا ضرع فیُحلب». یعنی در فتنه مثل شتر شش‌ماهه باش که نه پشت سواری دارد و نه پستان دوشیدنی! حقیر بر این باورم که هر دو سوی فتنه ۸۸، حق و باطل را به هم آمیخته بودند: در مواردی این گروه و در مواردی آن گروه بر حق نسبی یا باطل نسبی بوده‌اند... این یک تجزیه و تحلیل سیاسی است که من در آن تنها نیستم[۳]، با این حال، به بسیاری از اصحاب دعوا احترام می‌گذارم اما در میان آنان مصلح و مفسد می‌بینم و مصلحانشان را به صلح و صلاح و اصلاح با یکدیگر فرا می‌خوانم.

این بود پاسخ پرسش‌های «پرتو سخن»...

***

* نویسنده دیگری تحت عنوان «عقده‌گشائی خواص مردود علیه منتقدان دلسوز»، مناظره حقیر با آقای مصباح (در سال ۷۸) و «غلبه قدرتمندانه» ایشان را بر حقیر به یاد ماندنی خوانده که «گوئی تلخی آن مناظره در کام وی باقی مانده است». وی آنگاه «خودسانسوری» مطرح شده در نامه مرا متوجه آقای مصباح دانسته و در یک پاتک! جانانه آورده است: «خودسانسوری ویژگی بارزِ نویسنده این نامه (یعنی حقیر) و دوستان وی است که آرامش جامعه و نظام را بازیچه‌ای برای چنگ‌اندازی به قدرت می‌دانند...».

ـ من نفهمیدم چه رابطه‌ای بین خودسانسوری و چنگ‌اندازی به قدرت آن هم از سوی من بینوای یک لا قباست که گردنم از مو هم باریک‌تر است! ما کجا و «چنگ‌اندازی» به قدرت کجا؟!

اما در مورد مناظره سال ۷۸، فرمایش آقای مصباح را تکرار می‌کنم که در پاسخ پرسشی در این باره، گفتند: «این یک گفتگوی دوستانه بود نه برد و باخت.»

***

* نویسنده دیگری تحت عنوان «نکاتی پیرامون نامه سرگشاده حجتی کرمانی به علامه مصباح»، پس از آنکه نامه مرا «تکرار سناریوهای مریدان یک خاندان خاص» می‌شمارد، می‌نویسد: «ای کاش آقای حجتی کرمانی اگر حال نوشتن نامه سرگشاده علیه فتنه‌گران را... نداشتند لااقل سکوت مشکوک خود را می‌شکستند و از رندان(؟) روزگار اعلام برائت می‌نمودند». نویسنده این سخن مرا خطاب به آقای مصباح که شما با تعابیر متفاوت سخن گذشته مرا تصدیق می‌فرمائید، «سخنانی کذب و دروغ نسبت به حضرت علامه مصباح یزدی» دانسته است. وی با تغافل از اینکه رهبر انقلاب، پیوسته ضمن ارشادات لازم و یادآوری کاستی‌ها، از دولت‌های پیشین حمایت کرده‌اند، می‌نویسد دولت‌های هاشمی و خاتمی «سال‌ها دین و فرهنگ و زندگی مردم را به تباهی کشانده و زیرساخت‌های کشور را به‌کلی(!!) نابود کرده‌اند»[٤] وی آنگاه تنها «دولتمردان خدوم نهم و دهم» را مورد تأیید «مقام معظم رهبری» شمرده که علاوه بر حل مشکلات روز کشور باید بار کوتاهی‌های بی‌شمار دولت‌های قبلی را به تنهایی (!)[٥] بر دوش بکشد.

ـ آیا نویسنده می‌فهمد که تلویحاً دارد قصور یا تقصیر را متوجه امام خمینی و رهبر انقلاب کنونی می‌کند که نظرات و تأییدات ایشان در مورد آقای هاشمی و آقای خاتمی در تاریخ انقلاب ثبت شده است؟ من بر این باورم که دو گروه متخاصم جدید که یکی شعار هواداری استاد مصباح را می‌دهد و دیگری هم هوادار امام زمان(ع) و مکتب ایرانی است و خود را در دوران «ظهور صغیر» می‌داند، دانسته یا نادانسته، دو لبه یک «قیچی»اند که روحانیت و رهبری را نشانه گرفته‌اند و بهترین شاهد آن، سخنان اخیر آقای... است که می‌گوید: امام گفت مردم نیامدند «آقا» گفت مردم نیامدند... اما احمدی‌نژاد بود که مردم را آورد!! یعنی: الفاتحه! تازه، این اول ماجراست... باش تا صبح دولتش بدمد... ولتعلمن نبأه بعد حین.[٦]

***

* در نوشته دیگری تحت عنوان «حجتی کرمانی از اعتراض به علامه مصباح تا حمایت از بنی‌صدر – وقتی صاحب آتشکده تا مسجد[٧] فریاد و اسلاما می‌دهد»، حمایت آیت‌الله مصباح را از کارهای در مسیر پیشرفت آقای احمدی‌نژاد «درست برعکس کاری (می‌داند) که امثال حجتی کرمانی در جریانات سال ١٣٦٠ و غائله بنی‌صدر مرتکب شدند و ساده‌لوحانه منتظر بودند بنی‌صدر «حُرّ» انقلاب باشد و توبه کند». آنگاه می‌نویسد: «حجتی کرمانی که از روحانیون وابسته به جریان چپ (!) در دهه‌های نخست پس از انقلاب و از شاگردان آقای منتظری محسوب می‌شود در یک خانواده با ریشه‌های زرتشتی به دنیا آمده است... وی از اعضای مجمع روحانیون مبارز و طرفدار سرسخت(!) تز ملی مذهبی مبنی بر عدم صلاحیت روحانیون برای کارهای اجرائی بوده و با طیف‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق در جریان خیانت‌های بنی‌صدر و حمایت‌های سفت و سخت (!) از جریان نفاق و اعلام برائت دیرهنگام در ایجاد فضای غبارآلود آن دوران مؤثر بوده و بنا به شهادت صورتجلسه مذاکرات مجلس در ٣٠ خرداد ٦٠ با اکراه بسیار و بهانه‌های فراوان رأی به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر داده است... او افراد خدوم کشور را به پرده‌پوشی و خیانت و سازشکاری متهم کرده و دو سال پیش که غبار فتنه، کشور را فرا گرفته بود... سکوت اختیار کرده و... امثال حجتی کرمانی باید پاسخگو باشند چرا صدای «این عمّار» رهبر مظلوم انقلاب به گوششان نرسید؟ تأسف‌انگیز است که زرتشتی‌زاده‌ها و اشخاصی که هنوز خیانت‌های(!!) آنها در پیشگاه ملت بی‌پاسخ مانده است به تخطئه کسانی چون علامه مصباح بپردازند.»

ـ من پیش از پاسخ به این سخنان، بار دیگر از برادر بزرگوارم آقای مصباح جداً می‌خواهم که ضمن توجه به نکات آینده، از باب نهی از منکر، هواداران خود را از تهمت و افترا و هتک حرمت و تحریف تاریخ، نهی کنند...

و اما پاسخ: ما ایرانی‌ها همه زرتشتی‌زاده‌ایم و تنها در سلسله نسب، تفاوت داریم و این مایه مباهات ماست، زیرا امامان شیعه از امام سجاد(ع) تا امام زمان(عج) از سوی مادر به شهربانو، دختر یزدگرد سوم پادشاه ساسانی نَسَب می‌برند، پس ما ایرانیانِ زرتشتی‌زاده، با امامان معصوم شیعه، قوم و خویشیم. از آن گذشته، زردشتیان، از اصیل‌ترین و راستگوترین و خدمتگزارترین و کم‌ادعاترین و بی‌آزارترین و حتا مسلمان‌ترین(!) اقوام ایرانی‌اند. نشنیده‌ای که شهید مدرس گفته بود، اگر یک مسلمان در مجلس باشد، ارباب کیخسرو زرتشتی است[۸].

ـ اما توضیحاتی در رفع شبهات دیگر نویسنده در مورد حقیر:
ـ من شاگرد مرحوم آیت‌الله منتظری بوده‌ام اما...[۹]
ـ من وابسته به هیچ جریان «چپی» نبوده‌ام[۱۰].
من نه عضو مجمع روحانیون مبارز و نه عضو جامعه روحانیت مبارزم اما برای هر دو احترام قائل هستم و به نظرم اعضاء هر دو تشکل به من لطف دارند. اما این سخن، درست است که من در مورد صلاحیت روحانیون برای تصدی کارهای اجرائی ایراد داشته‌ام – و اکنون نیز ایراد دارم – و این تنها من نبوده و نیستم، بلکه در تصریحات امام خمینی در آغاز انقلاب آمده است که روحانیون نمی‌خواهند حکومت کنند و عملاً هم آن قائد عظیم‌الشأن اندکی پس از پیروزی انقلاب به قم رفت تا بار دیگر بر کرسی مرجعیت و افتاء بنشیند، اما رقابت‌های سیاسی که عمدتاً میان دو گرایش روحانی و روشنفکری بزرگان انقلاب بود، موجب شد که با حذف روشنفکران دینی مستقل، حکومت یکسره به دست روحانیت بیفتد.

و اما گواه حقانیت نظر من، اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی امروز است که عملاً روحانیت را در برابر مردم – یا بگو بخش عظیمی از مردم – قرار داده است، در حالی که اگر چنین نمی‌شد امروزه نیز مانند دیرباز، ما ملجأ و پناهگاه مردم از ظلم و ستم حاکمان بودیم؛ نه آنکه خودمان...!!

اما شگفتا که نویسنده مرا با سازمان مجاهدین خلق و جریان نفاق(؟) همسو نشان داده و نمی‌داند که حقیر از دوران زندان تا انقلاب و پس از آن در زمره نخستین کسانی بودم که به افشاگری نسبت به التقاط سازمان پرداخته‌ام: به جز زندان که به خاطر افشای التقاط ایدئولوژیک، مرا متهم به همکاری با رژیم کرده بودند، پس از آزادی نیز کسانی به یاد دارند که در مسجد قبا به دعوت شهید مفتح به منبر رفتم و در اوج حمایت بسیاری از اقشار مختلف روحانی و غیرروحانی از سازمان، در رد تز التقاط آنان سخن گفتم. و شگفت‌آورتر بی‌اطلاعی نویسنده از رأی ممتنع حقیر است به عدم کفایت بنی‌صدر که با وصف استناد به صورتجلسه مجلس، توجه نکرده است که رأی من ممتنع بوده نه موافق.

اما پاسخ این تهمت را که من افراد خدوم کشور را به پرده‌پوشی و خیانت و سازشکاری متهم کرده‌ام، بر عهده آقای مصباح می‌گذارم.

***

* و سرانجام به یادداشت دیگری از یک شاگرد سیاسی استاد مصباح می‌رسیم که با اشاره به کینه‌های «بدری (!) و خیبری (!) و تهاجم سنگین وابسته به غرب و اجرای پروژه تخریب آقای مصباح می‌نویسد: «فرد دیگری که در سال ۱۳۷۸ در مناظره با استاد مصباح شکست سختی خورد و با سرزنش دوستانش ۱۲ سال به محاق رفت، امروز با نوشتن نامه سرگشاده به علامه مصباح، ضمن تأکید بر همان راه رفته و نامزدی هاشمی رفسنجانی به عنوان بهترین نامزد ۱۳۸٤ از ایشان می‌خواهد که مسؤولیت [روی کار آوردن] دولت نهم و دهم را بپذیرند.»

ـ پاسخ این شاگرد سیاسی را نیز بر عهده استاد می‌گذارم، اما به یک اشاره بسنده می‌کنم که اگر ما هر گونه اظهارنظر و انتقاد را «تخریب» بدانیم، در حقیقت جائی برای تبادل نظر و گفتگو و مباحثه و مناظره سیاسی و علمی باقی نمی‌ماند. متأسفانه، برخی یا بسیاری از ما عمامه به سرها، راه و رسم بحث آزاد حوزوی را در عرصه سیاست زیر پا گذاشتیم و این شد که برچسب‌زنی‌ها از همان اوائل انقلاب، برای طرد رقبای سیاسی حتا در سطح مراجع تقلید، رواج یافت و بسیاری از بزرگان و نیز کوچک‌ترهائی از جمله این حقیر، تجربه بسیاری از این ناروائی‌ها را نسبت به خود داریم و آن را به جان خریده‌ایم، ولی به یاری خدا از تذکر و انتقاد «و نصیحت به ائمه مسلمین» باز نخواهیم ایستاد و بر برادرانِ راه گم کرده است که بیندیشند و به راه دوستی و آشتی و مهربانی باز آیند و از ادامه خصومت و دشمنی که برای هیچ‌کس سودی ندارد و برای همه از جمله خود آنان زیان‌بخش است، باز ایستند....

و اتقواالله و یُعلمکم الله
و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
تهران ـ عید فطر ۱٤۳۲ ـ شهریور ۱۳۹۰
محمدجواد حجتی کرمانی

*** [پاورقی‌ها] ***

۱. نویسنده، مرا با لقب «آیت‌اللّه» یاد کرده که من خود را در خورِ آن نمی‌دانم.

۲. به عنوان نمونه، می‌توان از آخرین انشعاب و تفرق که می‌تواند مصداق «أو یلبسکم شیعاً» باشد از مقابله دو جناح به اصطلاح اصولگرای «جبهه پایداری» و «۸+۷» یاد کرد.

۳. این روزها آقای علی مطهری فرزند شهید مطهری، در همین راستا مصاحبه مفصلی داشته است که بسیار خواندنی است.

٤. ای دل همه ما بسوزد به حال این دولت! جگرم کباب شد! آقای احمدی‌نژاد ویرانه‌ای را تحویل گرفت که پیش چشم امام و رهبر کنونی انقلاب، همه چیزش نابود شده بود و امام و رهبری هم پیوسته بر این نابودی صحه می‌گذاشتند و آن را تأیید می‌کردند!!

۵. نویسنده که ذوق ادبی‌اش گل کرده می‌نویسد:... کرمان و یزد کویری است و ماهیگیری در کویر، کار عاقلانه‌ای نمی‌باشد. وی با تغافل از اینکه آقای مصباح هم یزدی است می‌نویسد: «... عمّار را عمّاریون می‌شناسند و محبتش از دل‌ها بیرن رفتنی نیست». گویا نویسنده معتقد است «عمّار یزدی» می‌تواند در کویر ماهیگیری کند!!.

٦. و در چنین شرائطی استاد بزرگوار، مصباح در «جبهه»‌ای خاص می‌نشیند و عکس می‌گیرد و خود را در برابر گروه‌های وابسته به «جامعتین» به سرپرستی آقای مهدوی کنی که در تقوا و اخلاصش شکی نیست، قرار می‌دهد، خدایا! این چه شکافی است که ما را پیوسته از هم دورتر و دورتر می‌کند و دشمن را به شادی و پایکوبی وا می‌دارد...

البّته من هیچ‌یک از این تشکل‌های موسمی را کارساز نمی‌دانم و همان توصیه خودم را دارم که باید همه گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌های ملتزم به قانون اساسی و همه دوستداران ایران اعم از هواداران و منتقدان نظام و حکومت گِرد هم آیند و این نمی‌شود جز با اعلام عام آشتی ملی از سوی رهبر گرانقدر اسلامی، اطال الله بقائه.

۷. «آتشکده تا مسجد» نام کتابی است که اینجانب در شرح احوال پدرم مرحوم حاج میرزا عبدالحسین حجتی کرمانی (متوفی ۱۳۳۷ش) نوشته‌ام.

۸. قوم و خویش‌های زرتشتی ما در کرمان از معروف‌ترین خانواده‌ها به صداقت و امانت و حتا دینداری و مسلمانی(!) هستند: به زیارت امام رضا(ع) می‌روند و در عزاداری‌های عاشورا شرکت می‌کنند و همان‌گونه که استاد باستانی پاریزی در آثار خود آورده است از عموی زرتشتی ما «خداداد پیلتن» پرسیده بودند، توی زرتشتی چگونه گوسفند نذر ابوالفضل(ع) می‌کنی؟ او پاسخ داده بود شما مسلمان‌ها که به ابوالفضل عقیده ندارید، می‌خواهید ما زرتشتی‌ها هم به ابوالفضل عقیده نداشته باشیم!!

۹. حقیر علاوه بر افتخار شاگردی درس منظومه استاد فقید مرحوم آیت‌الله منتظری، پیش از آن...، به شاگردی درس خارج «اصول» امام خمینی(ره) در مدت ٦ سال مفتخر بوده‌ام و نیز به افتخار تلمذ در محضر درس تفسیر و فلسفه علامه طباطبائی قائل آمده‌ام. جز اینها به اتفاق آقایان محمدتقی مصباح یزدی، شهید محمدجواد باهنر، آیت‌الله شیخ محمدعلی موحدی کرمانی و آیت‌الله شیخ زین‌العابدین قربانی امام جمعه کنونی رشت، در کلاس‌های شبانه شهید بهشتی در مدرسه دین و دانش قم شرکت می‌کردم. اساتید دیگر من، مرحوم آیت‌الله سلطانی (پدربزرگ حاج سید حسن آقا خمینی) و مرحوم آیت‌الله مجاهدی و... بوده‌اند

۱۰. من به جز عضویت در حزب ملل اسلامی که ده سال زندان را به دنبال داشت، در هیچ حزبی عضو نبوده‌ام مگر حزب جمهوری اسلامی شعبه کرمان که خودم، حضرت آقای جعفری امام جمعه کنونی کرمان، شهید ایران‌منش، مرحوم شیخ عباس حسنی و احتمالاً آقای شیخ محمدعلی حسنی، شعبه کرمان را تأسیس کردیم و پس از چندی که ملاحظه شد کسانی، حزب را پلکان مقاصد خود کرده‌اند، منحلش کردیم.

*** منبع ***

وبسایت «فرارو»

http://www.fararu.com/vdcc4sq4.2bq448laa2.html

۵۲–۵– نامه سرگشاده علی‌محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰

جنابعالی از چه نظامی دفاع می‌کنید، و مردم، مدافع کدام نظام باید باشند؟

این است اجرای احکام اسلام؟! و این است رضایت امام زمان؟!

عجیب است، مثل اینکه حفظ اسلام در یک شخص تجلی کرده که اگر او حفظ نشود اسلام از بین رفته و اگر او باشد اسلام هم هست، هر چند چیزی از احکام اسلام نماند و حتا عقاید مردم سست شود، و همه بی‌تفاوت شوند و بازگشت به قبل کنند!

بسم‌الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک حضرت آیت‌الله مهدوی کنی رئیس مجلس خبرگان رهبری
سلام علیکم

غرض از تصدیع، تذکر به مطالبی است که یادآوری آنها خوب است. جنابعالی در سن پختگی و تدبیر و خارج کردن حب دنیا هستید، که از این جهت، شایسته تبریک است.
حضرتعالی، که مشهور به تقوا و تعهد هستید، به خوبی می‌دانید که دفاع از حق، در هر زمان و مکان، بر مؤمن به خصوص مجتهد، لازم است بلکه از وظائف مجتهد است که «و ما علی الرسول إلا البلاغ»؛ حق، همان قرآن و سنت است و عامل به آن دو و مدافع آنها حق و متقی است، و غیر آن بیراهه است.
جنابعالی به خاطر دارید که مردم ایران در ابتدای انقلاب سال پنجاه و هفت، به تبعیت از مراجع و علماء به حق، فریاد می‌زدند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» که هر سه برگرفته از قرآن و سنت و تکیه کلام مرحوم امام خمینی بود. متأسفانه وضعی پیش آمده که از آنچه می‌خواستند و فریاد می‌زدند و مدتی میوه شیرین آن را یافتند، جز شبحی نمی‌بینند، و خود را جدا از آن می‌یابند.

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی
شما وظیفه سنگینی را به عهده گرفتید، و مسؤولیت خطیری به عهده شما است، و آن سعی و کوشش در پیاده شدن احکام الاهی است، که تخلف از آن مسؤول عندالله می‌باشید. جنابعالی از چه نظامی دفاع می‌کنید، و مردم، مدافع کدام نظام باید باشند؟ می‌فرمائید از نظام اسلامی، حال ببینید با این تخلفات از قرآن و سنت، باز هم نظام، اسلامی است؟ آیا آبروی مؤمن به‌خصوص مراجع، محترم نیست، و صحیح است که بعضی از آنها مورد هتک واقع شوند؟ آیا نه این است که در محاکمات و پیش از اجراء حکم، باید هر دو طرف دعوی حضور داشته باشند و اتهام، معلوم باشد؟
که از جمله آبروی آقایان هاشمی و کروبی و خاتمی و موسوی برده می‌شود با اتهام‌های واهی و بدون محاکمه، این است اجرای احکام اسلام؟! و این است رضایت امام زمان(علیه‌السلام)؟!
جرم آقایان هاشمی و کروبی و خاتمی و موسوی در چیست؟ آیا دفاع نکردن از خلاف قانون و خلاف شرع، جرم است؟ شما خوب می‌دانید که آقای هاشمی معرف رهبر بود و تا حال حاضر نیز مدافع ایشان است، و ناچار است خطرات را متذکر شود.
آقای خاتمی با آن همه محبوبیت در زمان ریاست جمهوری و کشف آن همه خلاف قانون و خلاف شرع و قدرت انتقام‌جوئی، اما جز محبت و حفظ نظام و رهبری راهی نرفت. چهره مهر و محبت اسلامی را در نظر مردم دنیا نشان داد. عزت و سربلندی مردم مسلمان ایران را در تمام کشورها افزایش داد. مراجع عظام و روحانیون والامقام را در دنیا رفعت بخشید. البته همه از برکات تربیت امام عزیز بوده.
آقای کروبی به برکت امام راحل(رحمةالله) نگذاشت مجلس از استقلال و رأس امور بودن خارج شود و با شهامت، تخلفات از قانون و شرع را تذکر داد.

آقای میرحسین موسوی، که به عنوان نخست‌وزیر زمان امام (رحمةالله) مشهور شد، جز امانت‌داری در انجام قانون و بیت‌المال مسلمین کاری نکرد، که بی‌جهت محبوب امام(رحمةالله) واقع نگردید.

می‌گویند حال فعلی ایشان تغییر کرده، ایشان در صدد براندازی نظام و یا تحریف آن و حذف رهبری هستند! می‌گویند قرائن و مدارک، موجود است! خوب، عقل و شرع و عرف حکم می‌کند که آنها را حاضر کنید و آنها را با حفظ شخصیت و اختیار، حاضر کنید و ارائه دهید تا بتوانند آنچه که واقع است بگویند و حق، روشن شود.

عجیب است، مثل اینکه حفظ اسلام در یک شخص تجلی کرده که اگر او حفظ نشود اسلام از بین رفته و اگر او باشد اسلام هم هست، هر چند چیزی از احکام اسلام نماند و حتا عقاید مردم سست شود، و همه بی‌تفاوت شوند و بازگشت به قبل کنند!

حضرت آیت‌الله مهدوی کنی، ریاست محترم مجلس خبرگان رهبری

پیشنهاد می‌شود که برای رضایت صاحب شرع و حفظ سه پایه، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، هیأتی تشکیل شود از افراد مطمئن و مورد نظر هر دو گروه و مسأله تخلفات از قانون و خلاف شرع بررسی گردد. و رضایت مراجع عظام و علماء و فضلاء عدول فراهم گردد و اعاده حیثیت از آنان بشود و بررسی شود به چه وجه شرعی و قانونی و عرفی، سپاه و نیروهای امنیتی در تمام شؤون زندگی مادی و معنوی مردم وارد شده، و چرا و به چه جهت، بیوت مراجع و دفاتر ایشان و وسائل تبلیغاتی آنان به شدت تحت نظارت آنها است، مساجد، حسینیه‌ها و مراکز اجتماعات دینی اضافه بر ادارات و دانشگاه‌ها در اختیار تام ایشان است؟

حوزه‌ها و مراکز علمی و فقهی، که لازم است مستقل باشد و فقیه مستقل تحویل جامعه دهد، در محدودیت و کنترل شدید سپاه و نیروهای امنیتی ظاهر و پنهان است. و هر کس پا را از خواسته‌های آنها فراتر گذاشت، به احکام غلاظ و شداد، که در قرآن و سنت نیست، محکوم می‌شود؟

امید است این نامه به دست شما برسد و به وظیفه شرعی و قانونی خویش عمل کنید.

سید علی‌محمد دستغیب

۹۰/۶/۱۶

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/07/08/klm-75102

۵۳–۵– نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل برای ایران)، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰

من شهادت خواهم داد که در دهه ۶۰ شمسی چگونه زندانیان جوان و دانشجویان اعم از زن و مرد را پس از شکنجه بسیار، ده ده و صد صد، هر شب برای اعدام می‌بردند

حاضرم حقایقی را که خود شاهد آنها در زندان‌های نظام ولائی بوده‌ام را برایتان ذکر کنم و پای هزینه آن نیز بایستم

بسم الحق
جناب آقای دکتر احمد شهید
با سلام و ارادت و آرزوی موفقیت به خاطر کار سترگ و انسان‌دوستانه‌ای که پذیرفته‌اید.

من دکتر محمد ملکی استاد بازنشسته دانشگاه و نخستین رئیس دانشگاه تهران پس از انقلاب می‌خواستم بر اساس تجربیات شخصی‌ام، شمه‌ای از آنچه در مسیر نقض فاحش حقوق بشر در کشورم ایران می‌گذرد را جهت اطلاع بیش‌تر شما به عرضتان برسانم تا شاید گامی باشد جهت نجات ملتم از این همه ظلم و فساد و بی‌رحمی حاکمان در حق یک ملت مظلوم.

برادرم؛ آقای شهید
من هم یکی از ده‌ها هزار نفری بودم که در مدت ۳۲ سال حکومت جمهوری اسلامی ایران، بارها و بارها حقوق انسانی‌ام از سوی حاکمان قدرت‌طلب و استبدادی نقض شده و شاهد بسیاری جنایت‌ها در زندان‌های ایران بوده‌ام که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌کنم.
در سال ۱۳۵۷ بعد از پیروزی انقلاب و پس از برگزیده شدنم به ریاست دانشگاه تهران، برای پیاده کردن یکی از اهداف انقلاب، تمام توانم را به کار بردم تا دانشگاه و دانشکده‌ها به وسیله شورائی مرکب از استادان، دانشجویان و کارمندان که در یک انتخابات کاملاً دموکراتیک انتخاب می‌شدند، اداره گردد. این کار به مذاق حاکمیتی که همه امور کشور را در دست گرفته بود خوش نیامد، تا بالأخره با یک کودتا به نام «انقلاب فرهنگی»، با حمله به دانشگاه‌ها و کشتار تعدادی از دانشجویان، همراه با مجروح کردن و دستگیری جمعی از آنها، دانشگاه‌ها را بستند و تعداد زیادی از دانشگاهیان معترض را دستگیر و پس از شکنجه‌های فراوان اعدام نمودند. شورای مدیریت دانشگاه تهران و شورای عالی دانشگاه که کار اداره دانشگاه را به عهده داشتند با این امر به مخالفت برخاستند، ولی حاکمیت، به جای پاسخگوئی به آنها تعدادی از آنها از جمله اینجانب را دستگیر و به بهانه مخالفت با امر رهبری (آیت‌الله خمینی) روانه زندان‌ها نمودند. در یک دادگاه غیرقانونی بدون حضور وکیل، محاکمه شدم و ابتدا به اعدام و سپس به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدم. در این مدت با بی‌رحمانه‌ترین رفتار از جمله زدن کابل به کف پا و سایر نقاط بدنم، آویزان کردن از سقف، کوبیدن سر به دیوار، زدن مشت و لگد که منجر به نابینائی چشم چپم و شکستگی استخوان مچ دست راستم شد و انواع شکنجه‌ها مواجه بودم. آثار بعضی از آن شکنجه‌ها هنوز روی بدنم باقی است. بعد از ۵ سال ظاهراً از زندان آزاد شدم، ولی ماه‌ها باید هر چند روز یک بار خودم را به دادستانی معرفی می‌کردم تا مورد بازجوئی که خود نوعی شکنجه بود قرار می‌گرفتم.
در سال ۱۳۷۹ به اتفاق ده‌ها فعال ملی ـ مذهبی به بهانه «براندازی» مجدداً دستگیر و مدت ٦ ماه در یکی از مخوف‌ترین زندان‌های سپاه (عشرت‌آباد) در سلول‌های انفرادی (۱ متر در ۲ متر) زندانی شدم؛ سلول‌هائی که بنا به گفته حقوق‌دانان و روان‌پزشکان، زندانی بودن در آنها را «شکنجه سفید» می‌نامند. پس از حدود ۷ ماه تحمل زندان (شکنجه سفید) برای محاکمه آزاد شدم و در یک دادگاه غیرعلنی و غیرقانونی محکوم به ۷ سال زندان تعلیقی گردیدم.
در ۳۱ مرداد سال ۱۳۸۸ و در حالی که دچار بیماری سرطان پروستات و بیماری قلبی آریتمی و فشار خون بودم و دوران شیمی‌درمانی را می‌گذراندم و از ناراحتی قلبی و سنکپ‌های مرتب رنج می‌بردم، در ساعات اولیه روز، عده‌ای از مأمورین وزارت اطلاعات به منزلم هجوم آوردند و من را بعد از بازرسی خانه و مصادره تعداد زیادی از کتاب‌هایم، از بستر بیماری، مستقیم به زندان اوین، بند مربوط به وزارت اطلاعات (بند ۲۰۹)، بردند و در سلول انفرادی به مدت ۳ ماه زندانی شدم. در بازجوئی‌ها انواع توهین و تحقیر را در حقم روا داشتند و تنها به دلیل نوشته‌ها و

گفته‌های انتقادی‌ام، به من اتهام محاربه و توهین به آقایان خمینی و خامنه‌ای (رهبران جمهوری اسلامی) وارد ساختند. نهایتاً پس از ۱۹۱ روز زندانی شدن، به علت شدت بیماری که در اثر آن چند بار به بیمارستان منتقل شدم، به من مرخصی استعلاجی دادند تا شیمی‌درمانی ادامه یابد و عمل نصب دستگاه تنظیم‌کننده ضربان قلب انجام شود. اخیراً برای محاکمه به دادگاه غیرعلنی، که خلاف بر قوانین خود جمهوری اسلامی است، احضار شدم تا حکم قاضی صادر گردد و فعلاً روزهای بسیار سخت و شکنجه‌گونه زیر حکم بودن را می‌گذرانم. من پیرمردی ۷۸ ساله و بیمار هستم، ولی برای تحمل هر حکمی آماده هستم، زیرا هدفم مبارزه با ظلم و بیدادگری حاکمان و قدرت‌به‌دستان ایران بوده و هست و خواهد بود. به خدا و خلق تکیه دارم و از هیچ عقوبتی ترس ندارم و آرزویم ملاقات با شما و بیان حقایقی است از آنچه در ۳ دهه اخیر در ایران، گذشته و ظلمی که بر این ملت، روا رفته است.

جناب آقای دکتر شهید؛

من شهادت خواهم داد که در دهه ٦٠ شمسی چگونه زندانیان جوان و دانشجویان اعم از زن و مرد را پس از شکنجه بسیار، ده ده و صد صد، هر شب برای اعدام می‌بردند و آنها به سوی سرنوشت می‌رفتند و در راه سرود می‌خواندند. حاضرم حقایقی را که خود شاهد آنها در زندان‌های نظام ولائی بوده‌ام را برایتان ذکر کنم و پای هزینه آن نیز بایستم.

در پایان، به نام یک ایرانی آرزو می‌کنم که در کارتان موفق باشید. مطمئن باشید خدا یار شماست.

ارادتمند و به امید دیدار

دکتر محمد ملکی

زندانی سیاسی در تعلیق و استاد بازنشسته دانشگاه تهران

شهریور ۱۳۹۰

*** منبع ***

وبسایت «گویانیوز»

http://news.gooya.com/politics/archives/2011/09/127706.php

۵۴–۵– دل‌نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰

«دل‌نوشته‌ای به جای دفاعیه»

شاید نمی‌دانند که شاعران در عشق‌بازی دیوانه‌اند. ترس من، از حاکمان این سرزمین نیست؛ ترس من، از فرهنگ حاکم بر این سرزمین است

دغدغه من، آبادی این سرزمین است؛ و این سرزمین را برای آرامش و آزادی مردمش می‌خواهم، که هر سرزمینی بدون مردمش، یک خاک مرده و بی‌ارزش است. برای همین از کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها می‌ترسم

آنچه قابل پیشگیری است، نه تکرار تاریخ، که ریشه‌دار شدن فرهنگ‌هاست

دو روز پیش از برگزاری دادگاهم به نزدیک‌ترین دوستم می‌گفتم بعد از بیست و پنجم، حکم دادگاه هرچه باشد می‌خواهم به زندگی عادی برگردم و دوباره خودم باشم. دوباره فعالیت‌هایم را از سر بگیرم و با شعر و هنر و زندگی آشتی کنم.
یک ماه از برگزاری دادگاهم می‌گذرد و با پایان مهلت اعتراض، حکمم قطعی شده است. مهم نیست برایم که نتیجه چه بود. هرچه هست احساس خوبی دارم. درست مثل مسافری که بعد از یک راه طولانی به استراحتگاهی رسیده است. دو سال و اندی می‌گذرد از آغاز این روزگار ناگهان رسیده از راه... و من کتاب کتاب حرف ناگفته دارم در دل. باید نفسی تازه کنم. باید دوباره خودم باشم. دلم برای خودم تنگ شده است. خیلی تنگ. خاطراتم، کودکی‌هایم، نوجوانی‌هایم و آرزوهای قدیمی‌ام از من دور شده‌اند. خیلی دور. و حال و احوالم پریشان و آشفته است. به آشفتگی همین نوشته که سر و ته ندارد.
چند روزی با خودم کلنجار می‌رفتم تا دفاعیه را بنویسم. دو سه هفته می‌گذشت و دریغ از یک خط. فقط مثل قراری که آویزان ذهن می‌شود ۳ هفته کامل با مغزم به این سو و آن سو کشانیده می‌شد. نوشتنم نمی‌آمد از بس در طول ماههای قبل، تمام این حرفها را در بازجویی‌ها و بازپرسی‌ها تکرار کرده بودم... حرف زیادی هم برای گفتن نبود. اتفاق پیچیده‌ای نیفتاده بود. شعر سروده بودم. از درد مردم. از دلتنگی یک نسل. از آنچه بر سرمان آمده بود. قلم که به دست می‌گرفتم چیزی جز شرح سرگذشت نمی‌آمد در ذهنم. سرگذشتی که پر بود از تلاش‌ها و خدمت‌های وطن‌پرستانه. همه را می‌نوشتم و در آخر اضافه می‌کردم، مگر نظام دغدغه‌ای جز آبادی و آبروی این سرزمین دارد که میهن‌دوستی مرا تبلیغ علیه نظام تلقی می‌کند؟
باز از نو شروع به نوشتن می‌کنم. شاید این بار به جای شرح سرگذشت، چیزی شبیه به دفاعیه بنویسم اما بی‌فایده است. آنچه می‌نویسم دل‌نوشته است نه دفاعیه. انگار نه انگار که خودم حقوق خوانده‌ام. شب آخر تصمیم می‌گیرم بدون دفاعیه بروم در دادگاه و همان جا هر چه از دل برآمد بازگو کنم.

صبح سه‌شنبه خیلی زود از راه می‌رسد. تمام روزهای گذشته را اطرافیانم گمان می‌کردند مثل همیشه تظاهر به آرامش می‌کنم. اما این بار تظاهری در کار نبود. مدت‌هاست که دیگر این احضارها و رفت و آمدها بی‌قرارم نمی‌کند. آرامش در اعماق وجودم است. خانواده‌ام، مادر بزرگم و خواهرش که من او را همیشه خاله خود می‌دانم و عزیزترین دوستی که سالهاست وفاداری و دوستی‌اش را به من ثابت کرده توی سالن ورودی دادگاه، طبقه همکف، کنارم هستند و با چشمان نگرانشان مرا بدرقه می‌کنند. و می‌دانم قطار قطار هم دعای خیر به همراه دارم.
در راه‌پله‌های دادگاه انقلاب من می‌مانم و وکیلم آقای محمدلو و دیگر به هیچ چیز نمی‌اندیشم جز اینکه دوست دارم به زندگی عادی خودم برگردم. هرچند باور ندارم که حالا حالاها بتوانم شخصی‌هایم را شخصی زندگی کنم و در خلوت. باور ندارم تلفنی صحبت کنم که نفر سومی شنونده نباشد و جایی بروم که کنترل دیگران همراهی‌ام نکند. صبح روز پنجشنبه‌ای که به خانه ما آمدند و من، گیج و خواب‌آلود فقط تماشا می‌کردم که تمام وسائل شخصی‌ام از دفترها و دست‌نوشته‌ها و سررسیدهای قدیمی گرفته تا سی دی‌ها و کیس کامپیوتر و هارددیسک و گوشی

موبایل و غیره را ضبط می‌کردند و با خود می‌بردند، من به دست‌نوشته‌های دوران نوجوانی‌ام می‌اندیشیدم که زمزمه‌های فکری دختر دوازده سیزده ساله‌ای بود که حتا به مادرش اجازه خواندن آنها را نداده بود و حالا غریبه‌ها می‌بردند تا خط به خطش را بخوانند و همان روز اول بازجویی به زبان بیاورند که صحبت‌هایم را شنیده‌اند و شخصی‌ترین‌هایم را می‌دانند. هرچند ترسی از آنچه زندگی کرده‌ام نداشتم و جز اینکه نامحرم به حریم خصوصی‌ام سر کشیده است ملالی نبود که آن هم عادت می‌شود مثل بقیه چیزها....

۲۰ آذر ۸۹ از در ساختمان اطلاعات که وارد می‌شدم، گمان می‌کردم شاید مدتی آسمان بیرون را نبینم. آن روز هم احساس خوبی داشتم. یک سال و نیم تمام با هیجان و انتظار از راه رسیدن این روزها زندگی کرده بودم. از همان شب لعنتی ۲۲ خرداد که ورق زندگی برگشت، وحشت و گریز و خانه به دوشی سرفصل‌های زندگیم شده بود. جایی ساکن شده بودیم که هیچ‌کس آدرس و شماره تماسی از ما نداشت. هرچند روز یک بار با تماس و مراجعه به منزل پدربزرگ و مادربزرگم سراغم را از خانه آنها می‌گرفتند و دلشان را می‌لرزاندند. همان روزها که خیلی‌ها مشغول تجربه کردن انفرادی‌های طولانی‌مدت بودند و از یک شب پرشور ستادی ناگهان به شب‌های حبس و بازجویی منتقل شده بودند، با چشمان بسته، گیج و منگ از اینکه چه اتفاقی افتاده، امثال من این بیرون فرصت داشتیم خود را برای همه چیز آماده کنیم و طعم این وحشت را آرم آرام، مزه کنیم. نیمه‌شب از خواب بیدار شویم و عزیزانمان را یک دل سیر وقتی در خوابند تماشا کنیم و عمیق به آنچه در کمینمان نشسته است بیندیشیم. دادگاه‌ها را میخکوب و مبهوت از تلویزیون تماشا کنیم و هی بغض‌های‌مان را فرو خوریم و برای وجدانمان چاره‌ای بیندیشیم. روز و شب به آن دختران بی‌گناه و پراحساس که تمام گناهشان خریدن شال‌های سبز برای بچه‌های ستاد بود و نوشتن جملات پراحساس برای بروشورها و سرود خواندن در استادیوم آزادی بیندیشیدم که حالا آن روح پرظرافت و حساسشان با این انفرادی‌ها و وحشت‌های ناگهانی چه می‌کند! آن روزها زمین و زمان ناامن بود برایم. آن روزها ترس، جان می‌داد در وجودم. از آسفالت زیر پا گرفته تا درختان خیابان و تیرچراغ برق، همه چیز بوی تعقیب و گریز می‌داد. آن روزها دلتنگی‌هایم، حرف‌هایم، دردهایم همه شعر می‌شد و بی‌اعتنا به تمام سایه‌هایی که به دنبالم بودند روی سن می‌آمد و فریاد می‌شد تا به گوش همگان برسد.

زمان زیادی از اسباب‌کشی به خانه جدید و پایان دربه‌دری‌های‌مان نگذشته بود که ساعت هفت و نیم صبح یک پنجشنبه صدای اعتراض مادرم در فضای خانه پیچید و مرا از خواب بیدار کرد. یک زن با چادر سیاه، پشت در اتاق خوابم بود و سه مرد کمی عقب‌تر به دنبالش... اما آن روز هم آرام بودم. چرا که یک سال و نیم تمام با انتظار این لحظه دست و پنجه نرم کرده بودم. پیش از ما دوستانمان رنج انفرادی و بازجویی و حکم‌های سنگین را به دوش کشیده بودند و ما را برای این روزها آماده کرده بودند....

پشت در ساختمان اطلاعات با خیلی چیزها و با مادرم خداحافظی کرده بودم و هزار بار پیش از آن با هم تمرین کرده بودیم که چطور باید رفتار کنیم و چقدر باید صبور و قوی باشیم. و او هزار بار به من قول داده بود که در صورت نیامدنم بی‌قراری نکند و پایداری‌اش را لحظه‌ای از دست ندهد....

ساعت ۹ صبح وارد اتاق بازجویی می‌شوم و غروب برمی‌گردم بیرون. مادر و خواهرم تمام روز را داخل ماشین در انتظار من گذرانده‌اند. بغض‌های شکسته‌شان به استقبالم می‌آید و اشک‌های مادرم سیل می‌شود و آغوشش محکم. هق هق گریه‌هایش که شانه‌هایم را تکان می‌دهد، تازه می‌فهمم مادران را چه به اینطور قول دادن‌ها!... یاد مادرانی که فرزندانشان برای همیشه رفتند دوباره شرمگینم می‌کند. وقتی صورت مادر من ظرف یک روز این طور آشفته و بی‌رمق می‌شود، مادر سهراب چه بر سرش آمد وقتی ۲۶ روز تمام پشت درهای زندان به دنبال جگرگوشه‌اش می‌گشت! و او را چه شد وقتی به جای آن پسر رعنا پیکر بی‌جان فرزندش را در آغوش کشید! یک بار با او تلفنی صحبت کرده‌ام. همان طور صبور و مقاوم بود و با صدایی گرم و صمیمی از من تشکر می‌کرد که برای بچه‌های‌شان شعر سروده‌ام!!! از من بزدل، که شهامت دیدار با چنین مادری را نداشتم که ترسیدم در برابرش اشک‌هایم سیل شود و شرمنده صبوری‌اش باشم و حرفی ندارم جز اینکه بگویم باید از پیش خود را آماده می‌کردم تا طاقت رودررویی با چون تویی را داشته باشم. تویی که از من بابت شعر تشکر می‌کنی، من در برابرت باید چه کنم که عزیزترینت را قربانی داده‌ای....

در همان زمان کوتاه که راه‌پله‌های دادگاه را بالا می‌روم همه این تصاویر از مقابل چشمانم می‌گذرد. از روزها و هفته‌های متوالی بازجویی در اطلاعات گرفته تا بازپرسی و تفهیم اتهام در اوین و آزادی با سند و حالا شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب. و من که روزی در رشته حقوق تحصیل می‌کردم تا برای مردم احقاق حق کنم، می‌رفتم تا خود روی صندلی متهم بنشینم.

قاضی پشت میزش نشسته است. نمی‌دانم شاید حکم از اول مشخص باشد اما هرچه هست من آمده‌ام تا حرف‌هایم را بگویم. پیش از این که او قاضی باشد و من متهم، با خود می‌اندیشم که هر دو انسانیم و هر دو هموطن. حتا اگر او دنیا دنیا از تفکر من دور باشد. نفس عمیقی می‌کشم تا دلم از هر احساس منفی و تلخی خالی شود. نمی‌خواهم کینه، لحظه‌ای در من شکل بگیرد. این همان اصلی است که در برابر بازجوها هم رعایت

می‌کردم. خوب می‌دانستم که ما هرگز نمی‌توانیم یکدیگر را اصلاح کنیم. نه او مرا و نه من او را. هر دو باید اول خودمان را اصلاح می‌کردیم تا ظرفیت شنیدن نظر مخالف را داشته باشیم. روزهای متوالی با دنیایی از اختلاف نظرها در برابر هم نشستیم و ساعت‌ها مکالمه کردیم. اما شاید همان تلاش من برای کینه‌سوزی به جای کینه‌توزی بود که سبب شد روزی یکی از بازجوها اعتراف کند که مرا یک وطن‌پرست واقعی شناخته است. حالا در مقابلم قاضی نشسته و من از او و اختیاراتش ترسی ندارم. از محاکمه و مجازات و زندان و انفرادی هم نمی‌ترسم. نه از او و نه از بازجوها و نه از هیچ تهدید و ارعابی... شاید نمی‌دانند که شاعران در عشق‌بازی دیوانه‌اند. ترس من، از حاکمان این سرزمین نیست؛ ترس من، از فرهنگ حاکم بر این سرزمین است. دغدغه من، نه سیاست است، نه سر کار آمدن حزب یا جناح خاصی؛ دغدغه من، آبادی این سرزمین است؛ و این سرزمین را برای آرامش و آزادی مردمش می‌خواهم، که هر سرزمینی بدون مردمش، یک خاک مرده و بی‌ارزش است. برای همین از کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها می‌ترسم. از عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها، از همسایه‌ستیزی، از خودرأیی می‌ترسم. تاریخ خود را دوباره تکرار می‌کند، شاید به همین خاطر، پیش‌بینی آینده ایران کار سختی نیست، آنچه قابل پیشگیری است، نه تکرار تاریخ، که ریشه‌دار شدن فرهنگ‌هاست.

قاضی همان اول، آب پاکی را روی دستمان می‌ریزد و می‌گوید ارتکاب جرم برای ما محرز است. برگه را می‌دهد تا دفاعیاتم را بنویسم و من باز می‌نویسم آنچه را که باید. حتا اگر مطمئن باشم هیچ تأثیری ندارد. در آن میان قاضی با وکیلم هم‌صحبت می‌شود و می‌گوید جالب اینجاست که نود درصد متهمین سیاسی مجرد هستند. با خودم می‌گویم خیلی از آنهایی هم که متأهل بودند بعد از این ماجراها مجرد شدند. دوست دارم به او بگویم آیا چیزی می‌دانید از طلاق‌های سیاسی و یا طلاق‌هایی که فرآیند روزهای تعقیب و گریز و زندان بود؟ دوست دارم به او بگویم ما هم عاشقانه داریم، زندگی داریم، آرزو داریم. میان تمام دغدغه‌های شخصی و تفکر سازندگی ایران، قرار بود سیاست تنها میهمان برخی از روزهای زندگیمان باشد که چنین شد. دوست دارم سر از روی برگه بلند کنم و بگویم آقای قاضی «درد عشقی کشیدم که مپرس» تا گمان نکند ما آرزوهای خاک‌خورده و دردهای شخصی نداریم. اما سکوت می‌کنم و به نوشتن ادامه می‌دهم:

جناب آقای قاضی،

لازم به ذکر می‌دانم از دو سال گذشته که مسیر عادی زندگی من دستخوش تحولات اجتماعی، دچار تغییرات و توقفات بسیاری شده است که از جمله آن اینکه از ادامه تحصیل بازمانده‌ام و یک سال هست که شغل خود را از دست داده‌ام، فعالیت‌های انجمن «نیستان» را متوقف کرده‌ام و هیچ گونه فعالیت اجتماعی و هنری نداشته‌ام و نزدیک به یک سال است که مرتب در رفت و آمد احضارها و عبور از مراحل قانونی هستم و تحولات بسیار دیگری که جایی برای بحث در این جلسه ندارد....

پس از آنکه نزد بسیاری از هموطنانم شناخته شدم از سر احساس مسؤولیت معنوی، با وجود فرصت‌های مختلف، هیچ گونه فعالیت یا همکاری هنری، فرهنگی و اجتماعی که جنبه مالی یا تجاری داشته باشد انجام نداده‌ام و به طور کلی در ۲ سال گذشته ریالی از راه شعر و هنر و فرصت‌های پس از کسب مخاطب به دست نیاورده‌ام. پیش از ممنوع‌الخروج شدن هم با وجود موقعیت‌های تحصیلی و شغلی مناسب در بیرون از این مرزها حتا فکر رفتن و عافیت‌طلبی از سرم عبور نکرد تا مبادا شبهه موج‌سواری و فرصت‌طلبی در ذهن کسی ایجاد شود و باورها و دغدغه‌های قلبی و انسانی من مورد اتهام منفعت‌طلبی و قضاوت‌های نادرست قرار بگیرد. تا بتوانم امروز که بعد از دو سال در محضر این دادگاه برای دفاع از اندیشه‌های وطن‌دوستانه خود حاضر می‌شوم، با حسابی پاک پاک اعلام کنم جز خدمت به مردم و سرزمینم کاری نکرده‌ام و تحت هیچ شرائطی، فکر پلید خیانت به کشورم از سرم عبور نخواهد کرد و حکم حضرتعالی هرچه باشد، باز در سرزمینم می‌مانم و بی‌توقع، به خدمت و تلاش برای سرزمینم ادامه می‌دهم و بعد از این، اگر شرائط فراهم باشد، می‌خواهم به زندگی عادی و هنری خود بازگردم و باب جدیدی برای ادامه تحصیل و فعالیت‌های شغلی و همکاری‌های هنری و سایر شخصی‌های خود باز کنم.

و در آخر اینکه خدای متعال چنان در طول این سال‌ها به خصوص دو سال گذشته همراه و پشتیبان من بوده و هست و چنان آرامشی در قلب من نهاده که ایمان دارم از این پس هم هرچه پیش آید باز هم خیری است که او برایم رقم زده است. من تمام گفتنی‌ها را گفتم و به قولی «بنده هر چقدر هم تدبیر کند باز هم محتاج تقدیر خداست.» بنا بر این خوب می‌دانم حکم شما هرچه باشد نه خواست شما که خواست خدای رمضان است، پس گوارای جان می‌باشد.

والسلام

*** منبع ***

وبسایت «تحول سبز»

http://www.tahavolesabz.com/item/38407

۱-۵۴-۵- «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی

سبز است دوباره!

«از خاکم و هم خاک من از جان و تنم نیست
انگار که این قوم غضب، هموطنم نیست
اینجا قلم و حرمت و قانون شکستند
با پرچم بی‌رنگ بر این خانه نشستند
پا از قدم مردم این شهر گرفتند
رأی و نفس و حق، همه با قهر گرفتند
شعری که سرودیم، به صد حیله ستاندند
با ساز دروغی همه جا بر همه خواندند
با دست تبر، سینه این باغ دریدند
مرغان امید از سر هر شاخه پریدند
بردند از این خاک مصیبت‌زده نعمت
این خاکِ کهن‌بومِ سراسر غم و محنت
از هیبت تاریخی‌اش آوار به جا ماند
یک باغ پر از آفت و بیمار به جا ماند
از طایفه رستم و سهراب و سیاوش
هیهات! که صد مرد عزادار به جا ماند
از مملکت فلسفه و شعر و شریعت
جهل و غضب و غفلت و انکار به جا ماند
دادیم شعار وطنی و نشنیدند
آواز هر آزاده که بر دار به جا ماند
دیروز تفنگی به هر آینه سپردند
صدها گل نشکفته سر حادثه بردند
خمپاره و خون بود و شب و درد مداوم
با لاله و یاس و صنم و سرو مقاوم
آن دسته که ماندند از آن قافله‌ها دور
فرداش از این معرکه بردند غنایم
امروز تفنگ پدری را در خانه
بر سینه فرزند گرفتند نشانه
از خون جگر، سرخ شد اینجا رخ مادر
تب کرد زمین از سر غیرت که سراسر
فرسود هوای وطن از بوی خیانت
از زهر دروغ و طمع و زور و اهانت
این قوم نکردند به ناموس برادر
امروز نگاهی که به چشمان امانت

غافل که تبر، خانه‌ای جز بیشه ندارد
از جنس درخت است ولی ریشه ندارد
هر چند که باغ از غم پاییز تکیده
از خون جوانان وطن لاله دمیده
صد گُل به چمن در قدم باد بهاران
می‌روید و صد بوسه دهد بر لب باران
ققنوس به پا خیزد و با جان هزاره
پر می‌کشد از این قفس خون و شراره
با برف زمین، آب شود ظلم و قساوت
فرداش ببینند که سبز است دوباره!»

(هیلا صدیقی، زمستان ۱۳۸۸)

۵۵–۵– نامه سرگشاده فاطمه کروبی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰

آقای لاریجانی! ساواک چنین برخوردی با مهدی کروبی نداشت

بسمه تعالی

جناب آقای آیت‌الله آملی لاریجانی
ریاست محترم قوه قضائیه
سلام علیکم

آنچه موجب شد این نامه را به جنابعالی بنویسم، شرح مطالبی کوتاه بوده است که در طول این ۷ ماه اخیر برای من و آقای کروبی رخ داده است. از تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۸۹ مأموران امنیتی منزل مسکونی‌مان را به محاصره درآوردند و بعد از ۲۵ بهمن ماه در حالی که اجازه توقف چند دقیقه‌ای به فرزندان و دیگر اعضای خانواده در کوی یاسمن داده نمی‌شد، لباس‌شخصی‌های معلوم‌الحال را در شش شب متوالی به منطقه گسیل داشتند تا از ۱ نیمه‌شب تا ۳ بامداد به فحاشی و هتاکی نسب به همسرم، مهندس موسوی و دیگر یاران نزدیک امام(ره) و بیت آن بزرگوار مبادرت کنند (نوار مستندی از بعضی شعارهایی که آزادانه در شب‌های متوالی سر می‌دادند به پیوست تقدیم می‌گردد)، در شب آخر، علاوه بر به کار گیری الفاظ سخیف، که در این ایام به شدت مورد ناراحتی اهالی محترم منطقه گردیده بود (نوار کاست پیوست)، با حمایت و هدایت نیروهای امنیتی بمب صوتی هم به داخل ساختمان پرتاب گردید تا این فتح بزرگ را به فتوحات قبلی خود بیافزایند.
همزمان با میلاد رسول رحمت(ص) در روز دوشنبه شب برابر با ۱۳۸۹/۱۲/۲ بیش از شصت نیروی امنیتی به منزل یورش آوردند و بدیهی‌ترین مسائل انسانی و شرعی را در تفتیش رعایت نکردند و برخلاف ساواک که تنها به دنبال اسناد مهم و معتبر بود، به استثنای وسائل، هر آنچه در منزل بود با خود بردند و در واقع خانه را تخلیه کردند و کلیه کلیدهای داخل منزل حتا اتاق خواب را تغییر داده و در اختیار داشتند، و فرزند سومم علی را نیز همان شب، که با تماس همین مأمورین جهت دیدن ما آمده بود، به اتهام جاسوسی دستگیر کرده و به اوین بردند.
از بدو امر، شخصاً خواستار ارائه مجوز تصرف مجتمع و حضور در واحد مسکونی‌مان و نیز حکم إعمال بازداشت خانگی بودم؛ خواسته‌ای که هرگز اجابت نگردید. به استثنای حکم تفتیش که شب اول به رؤیت همسرم رسید، تا کنون هیچ حکمی از مراجع ذی‌صلاح قانونی مبنی بر «حبس»، «اشغال منزل توسط نیروهای امنیتی» و «حضور آنان در داخل منزل» دریافت نکرده‌ایم.
اگر مبنای یورش نیروهای امنیتی را سخنان جناب جنتی بدانیم، باید در منزل شخصی خودمان، نظیر مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، حصر می‌گردیدیم، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، از زندان انفرادی نیز بدتر و بی‌رحمانه‌تر بوده است. دوستانی که پیش از انقلاب سابقه‌ای دارند، می‌دانند که ساواک هیچ‌گاه بدون حکم قانونی به حریم منزل اشخاص ورود نمی‌کرد. تجربه شخصی اینجانب در موارد متعدد و سایر مبارزان آن دوران، گواهی است بر این ادعا. در آن زمان، حتا برای بزرگانی که نسخه حصر خانگی إعمال می‌گردید، هرگز امنیتی‌ها در منزل و یا واحد آپارتمان شخص محصورشده حضور نمی‌یافتند. (حتی در زمان بازداشت سال ۱۳۵۳ حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی، که نیروهای ساواک ایشان را به اتهام مبارزه علیه رژیم ستمشاهی بازداشت کردند، چنین بازرسی و تفتیشی از منزل ما صورت نگرفته بود) و شاید برای فرزند آیت‌الله میرزا هاشم آملی که به تقوا و زهد شهره بودند، جالب باشد که بداند در جریان این حمله، مردان به ظاهر دین‌دار، تمام البسه و لوازم شخصی من را نیز بازرسی نموده و متأسفانه هیچ حیا و حجابی در ورود و بررسی وسایل شخصی من از خود نشان نمی‌دادند.
آقای کروبی طی ۲۱۰ روز گذشته از حقوق اولیه یک زندانی، نظیر حق دسترسی به کتاب، روزنامه، تلفن، ملاقات منظم، هواخوری و... برخوردار نبوده است. (در زمان بازداشت‌های مکرر آقای کروبی که خود ایشان نقل کرده‌اند، من‌جمله در دوران بازداشت در زندان قزل‌قلعه، سرانجام بعد از یک یا دو هفته زندان انفرادی، امکان هواخوری هفتگی پیدا می‌کردند، اما این بار پس از شش ماه حبس، اجازه استفاده از حیاط محصور در میان میله‌ها و هواخوری را نیافتند)، وضعیت جسمی ایشان به شدت در خطر قرار دارد و معاینه ایشان توسط پزشکان مستقل و مورد اعتماد خانواده امری ضروری است.

فقدان تعیین وضعیت موجود و به رسمیت نشناختن حقوق زندانی که بدون طی کردن مراحل دادرسی و برگزاری دادگاه در اختیار امنیتی‌ها قرار گرفته، بستری مناسب برای إعمال فشارهای متعدد جسمی و روحی به همسرم گردیده است. نگرانی اینجانب از وقایع حادث‌شده نیست، زیرا همان‌طور که قبلاً متذکر شدم، ایشان خود را برای شرائط بدتر از این هم آماده کرده است، لیکن آنچه موجب تأسف و تأثر است، حاکمیت گروهی است که رفتار غیرقانونی خود را قانون نانوشته تلقی کرده و هر آنچه را که اراده می‌کنند، به نام حاکمیت إعمال می‌کنند.

اجازه می‌خواهم به نمونه اخیر که اتفاقاً بدعت عجیبی است اشاره کنم؛ به دنبال اشغال و تصرف مجتمع مسکونی، سایر شرکای مِلکِ تصرف‌شده از إعمال حقوق مالکانه و انتفاع از مِلک خود محروم و نیروهای امنیتی به جای آنان منتفع گردیدند! این تصرف خلاف شرع و قانون، موجب برخورد جدی آقای کروبی در موارد متعدد، از جمله نگارش نامه‌هایی به دادستان تهران گردید. از روز اول، آقای کروبی اعلام کردند که آماده انتقال به هر مکانی از جمله زندان اوین هستند، اما راضی به تصرف غیرقانونی اموال سایر شرکاء نمی‌باشند. بعد از ۵ ماه رایزنی، فرزندان، منزلی در جماران تهیه کردند، تا حبس بدون حکم، بدون ایجاد مزاحمت در حقوق دیگران و در منزل شخصی‌مان ادامه یابد. بعد از انجام کلیه امور و انتقال سند قطعی، مأموران اعلام کردند که جماران، منطقه مناسبی نیست و مکان حبس باید به انتخاب آنان باشد. به دنبال پافشاری همسرم، در تاریخ ۹ مرداد ماه، به طور موقت ایشان با حضور تعدادی از نیروهای امنیتی به آپارتمانی یک‌خوابه منتقل شدند و عملاً امکان حضور من در آنجا منتفی گردید. این آپارتمان کوچک، پذیرای ٤٥ روز گذشته کروبی و زندانبانان وی بوده است. گرچه هر جایی که ایشان توسط نیروهای امنیتی منتقل شوند، به منزله واحد مسکونی ایشان نمی‌باشد.

مقامات امنیتی که نگرانی خانواده نسبت به وضعیت سلامتی ایشان به ویژه قلب و دستگاه تنفسی را درک کرده‌اند، تنها راه خروج از آپارتمان مذکور را منوط به اجاره مکان دیگر اعلام نموده‌اند:

۱) انتخاب مکان با ما است.

۲) امضاکننده قرارداد اجاره نباید عضوی از خانواده باشد.

۳) امضاکننده قرارداد در هنگام امضا باید پیشاپیش چک‌های یک سال را تقدیم کند و نباید از آدرس مِلک و جزئیات، باخبر باشد.

در این راستا یک ماه پیش مبلغی به عنوان پیش‌پرداخت از من دریافت کردند و سایر چک‌ها را از یکی از اعضای سابق دفتر که برای امضا و تقدیم مال‌الاجاره خوانده شده بود، اخذ کردند. در این بدعت جدید، حاکمیت، هزینه زندان و زندانبانان را بر عهده خانواده گذاشته تا به جهانیان بگوید کروبی در خانه خود زندانی است!!! ایشان خود را برای پرداخت هر هزینه‌ای آماده کرده، اما غافل از آنکه امروز در این سرزمین و به هدف مرعوب کردن وی، مجازات جمعی علیه خانواده إعمال می‌گردد.

خدا را گواه می‌گیریم که همسرم با همان نشاطی که در سال ۱۳٤۱ و در اوج جوانی پا به عرصه سیاست و مبارزه گذاشت، در این سال‌ها و در راستای عهد خود با مردم و شهدا و تحقق آرمان‌های اصیل انقلاب و وعده‌های داده شده در این مسیر، هرگز خللی در اراده‌اش ایجاد نشده است.

آیا جنابعالی فکر می‌کنید عاقلی در این کره خاکی پیدا شود که آن زندان تحمیلی را منزل کروبی تلقی کند؟! آیا سکوت دستگاه قضائی موجب این بدعت در دستگاه امنیتی نمی‌گردد که در آینده هزینه بازداشتگاه‌های خود را از خانواده زندانیان مطالبه کند؟ آیا چنین رفتاری شایسته جمهوری اسلامی است؟ اگرچه می‌دانید این دستور مضحک، بدعتی تاریخی محسوب می‌گردد، اما خانواده به خاطر نگرانی از وضعیت جسمی آقای کروبی این خواسته را اجابت کرد.

در پایان، لازم می‌بینم نظرتان را به این فرمایش مولی الموحدین جلب کنم که می‌فرماید: «به خدا قسم، روی خارهای گزنده بخوابم و خواب را بر چشمانم حرام کنم و با زنجیرهای گران بسته شوم، برای من بهتر است از اینکه روز قیامت خدا و رسول او را در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان خدا ستم کرده باشم.» (بحارالأنوار، ج ٤١، صفحه ١٦٢)

فاطمه کروبی

۳۱ شهریور ماه ۱۳۹۰

*** منبع ***
وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/06/31/klm-74190

۵۶–۵– گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد نقض حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰

۱–۵۶–۵– متن انگلیسی (English Text)

Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran
United Nations

General Assembly
A/66/374
Distr.: General
23 September 2011
Original: English

Sixty-sixth session
Agenda item 69 (c)
Promotion and protection of human rights: human rights situations and reports of special rapporteurs and representatives

The situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

Note by the Secretary-General

Summary

The Secretary-General has the honour to transmit to the members of the General Assembly the report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran, Ahmed Shaheed, submitted in accordance with Human Rights Council resolution 1619.

The Special Rapporteur officially assumed responsibility for the mandate on
1 August 2011 and has since notified the Secretariat that, owing to his late appointment, he would not be in a position to present a substantive report, but would focus instead on presenting his proposed methodology and cataloguing the most recent trends in the human rights situation in the Islamic Republic of Iran.

This would emphasize the need for greater transparency and cooperation from the Islamic Republic of Iran.

Report of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran

Contents

I. Introduction
II. Proposed methodology of work
III. Human rights situation
A. Treatment of civil society actors
1. Political activists
2. Journalists
3. Student activists
4. Artists
5. Lawyers
6. Environmentalists — Save Lake Urmia Campaign
B. Freedom of assembly
C. Women’s rights
D. Religious and ethnic minorities
E. Capital punishment
F. Detention for relations with foreign entities
IV. Conclusion

I. Introduction

1. The present report is submitted pursuant to Human Rights Council resolution
1619, which establishes the mandate of the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran. This is the first country mandate of the Human Rights Council on the Islamic Republic of Iran since the termination in 2002 of the mandate of the former Commission on Human Rights. The resolution mandates the Special Rapporteur to: (a) submit an interim report to the General Assembly at its sixty-sixth session and (b) to submit a report to the Human Rights Council for consideration at its nineteenth session. It also calls upon the Government of the Islamic Republic of Iran to cooperate fully with the mandate holder and to permit access to visit the country as well as provide all necessary information to enable the fulfilment of the mandate.

2. The President of the Human Rights Council appointed the Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran on 17 June 2011. Mr. Shaheed officially commenced his mandate on 1 August 2011, at which time he wrote to the authorities in the Islamic Republic of Iran to seek their cooperation in the discharge of his mandate. The Special Rapporteur requested an informal meeting with the Ambassador in July 2011 and also offered to travel to Switzerland during the month of August to meet with him prior to the submission of the present report, but was unsuccessful in scheduling either meeting. In a press release dated 3 August
2011, the Special Rapporteur appealed to the Government to extend its full cooperation to the carrying out of his mandate and stressed that the establishment of the new mandate provided an opportunity for the Islamic Republic of Iran to engage on a range of human rights issues that had been raised by the international community. On 19 September 2011, in a letter to the Special Rapporteur, the Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran to the United Nations at Geneva, Ambassador Seyed Mohammad Reza Sajjadi, expressed a willingness to exchange views and discuss his methodology of work. A letter requesting a country visit in late November was transmitted to the Iranian authorities on 19 September
2011. The Special Rapporteur looks forward to a positive response to that request, as it would further signal the cooperative and constructive intentions of the Islamic Republic of Iran.

3. The Special Rapporteur undertook a private visit to Geneva prior to the commencement of his mandate in July 2011 and a formal visit in early September
2011. He met with a number of stakeholders, including the United Nations High Commissioner for Human Rights and a number of reputable international non-governmental organizations (NGOs) and country delegations, some of which supported the mandate and some of which did not.

4. The present report outlines the methodology that will guide the Special Rapporteur's work throughout the mandate and presents the focus of his work. The Special Rapporteur notes that a separate report of the Secretary-General on developments related to the human rights situation in the Islamic Republic of Iran since September 2010 (A1661361) will also be submitted to the General Assembly at its sixty-sixth session. Without prejudice to the matters that he wishes to raise with the Iranian authorities, the Special Rapporteur shares the concerns addressed in the report of the Secretary-General, as well as the recommendations contained therein. Accordingly, the present report includes a section on recent developments with regard to the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, but focuses on cases and issues raised directly with the Special Rapporteur and on developments following the session of the Human Rights Council.

5. The Special Rapporteur welcomes statements that have been attributed to various Iranian functionaries about the country's interest in cooperating with the United Nations human rights system, including the standing invitation issued to thematic special procedures and the proposed visit to the Islamic Republic of Iran by the United Nations High Commissioner for Human Rights, as this would provide an opportunity for cooperation between the human rights machinery and the Iranian authorities through contact at the highest level. The Special Rapporteur hopes to have an opportunity to visit first, with a view to helping to make the High Commissioner's visit as substantive as possible. The Special Rapporteur also notes that a number of urgent appeals made by various thematic special rapporteurs remain unaddressed by the Iranian authorities. He fully shares the concerns addressed in those appeals, and regrets that no visit by a mandate holder has taken place since 2005.

6. The Special Rapporteur firmly believes that the establishment of the current mandate provides for a more coordinated engagement with the Iranian authorities on a range of human rights issues that have been raised by the international community. The country mandate is also an opportunity to facilitate a deeper, country-specific understanding of the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, in its unique cultural and historical contexts. It is also an opportunity to advance the current efforts being made to address the challenges of the Islamic Republic of Iran in an incremental and holistic manner. The Special Rapporteur also hopes that the Islamic Republic of

Iran will view his role as a secure and legitimate space in which to take steps to comply with its international obligations, as well as an opportunity to address the areas of concern communicated to the country during its interactions with the international community on human rights issues.

7. The Special Rapporteur will, therefore, continue to appeal to the Islamic Republic of Iran to extend its full cooperation to the fulfilment of the mandate. Engagement with the country mandate holder can only lessen the potential for politicization, over which the Islamic Republic of Iran has repeatedly expressed concern. However, insufficient cooperation will continue to heighten the concern of the international community and will reduce the potential for a positive and constructive dialogue on these issues.

II. Proposed methodology of work

8. The Special Rapporteur will be guided by the principles of impartiality, independence and transparency, with the explicit objectives of clarification, verification, and cooperation in the implementation of the human rights obligations of the Islamic Republic of Iran. The Special Rapporteur believes that the exercise of his mandate should be free from politicization and be guided solely by the interest of assisting the Islamic Republic of Iran to meet its international obligations in an incremental and transparent manner.

9. The primary focus of the Special Rapporteur's efforts will be to seek the cooperation of the authorities in the Islamic Republic of Iran in the interest of fair and accurate reporting on its human rights situation. In this regard, the Special Rapporteur will continue to express interest in undertaking field visits to the country, meet with relevant official delegations of the country and seek information from the Iranian authorities on matters that are being addressed by the Secretary- General and the human rights machinery, especially those relating to issues highlighted in various resolutions of the General Assembly and the Human Rights Council.

10. The Special Rapporteur has sought and will continue to seek the cooperation of a number of Member States, including members of the Human Rights Council, and to request their support in facilitating his work. Although some of those countries are not necessarily supporters of country mandates, they uphold the legitimacy of Council decisions and the importance of international cooperation in the promotion and protection of human rights. The Special Rapporteur intends to remain in close contact with those countries and to seek their support in encouraging the Islamic Republic of Iran to enable the independent examination of the veracity of claims about its human rights situation. The Special Rapporteur hopes that members of the General Assembly will encourage the Islamic Republic of Iran and other countries to extend their cooperation to his efforts to gather relevant and accurate information.

11. The Special Rapporteur has been contacted by a number of Iranian human rights and civil society actors, as well as international organizations, concerning the human rights situation in the Islamic Republic of Iran, and has conducted a number of consultations with them. Those testimonies and issues are included in the present report. The Special Rapporteur will seek the cooperation of the Iranian authorities in examining these cases and will report on developments in his next report.

12. The Special Rapporteur believes that the outcome of the universal periodic review of the Human Rights Council, which examined the situation in the Islamic Republic of Iran in February 2010, provides a sound basis for collaboration between himself and the Iranian authorities. In that regard, he could contribute to the efforts of the Islamic Republic of Iran to implement the 123 recommendations of the review, which it agreed to accept for implementation with transparency and with the support of the international community. The Special Rapporteur will also seek to engage with the Islamic Republic of Iran on those recommendations that it rejected, especially in the light of international human rights law. Moreover, issues highlighted in reports to treaty bodies, in various reports of the Secretary-General and thematic mandate holders, as well as in resolutions of the General Assembly and the Human Rights Council, will constitute a major part of the Special Rapporteur's agenda for engagement with Iran.

13. The Special Rapporteur will also work in collaboration with the other thematic mandate holders on urgent appeals and other communications and will consider generating his own appeals and communications as necessary. He notes that, while a number of communications remain unanswered, there have been many instances in which the Islamic Republic of Iran has responded, and he will seek to increase the level of communication with the Government on matters of interest to the Human Rights Council and the General Assembly.

14. The Special Rapporteur believes that the mandate also entails an important advocacy role in relation to the international obligations of the country concerned and will give considerable attention to collaboration with Iranian human rights defenders and civil society, in accordance with the Code of Conduct for Special Procedures Mandate Holders of the Human Rights Council. He will also promote efforts to generate non-political discussion, advocacy, publicity and study of the human rights situation in the Islamic Republic of Iran through civil society interaction and

engagement of legal and academic expertise. He also intends to maintain a high media profile, not only to amplify the efforts of the Iranian authorities to meet their international obligations, but also to highlight the grievances of those who feel victimized. In that regard, the Special Rapporteur also believes in maintaining a balance between constructive engagement with Iranian authorities and media advocacy in order to demonstrate good faith and commitment in investigating allegations of human rights abuses.

III. Human rights situation

15. The Islamic Republic of Iran ratified the International Covenant on Civil and Political Rights on 24 June 1975, without reservations, thereby committing itself to the promotion and protection of the guarantees therein. These include freedom of expression, assembly, association and religion, all of which are recognized as integral to the promotion and protection of democratic ideals.

16. The Covenant also provides for the right to due process, legal assistance and humane treatment of detainees, and prohibits the arbitrary arrest and detention of individuals. International law also secures equal rights of women, stipulating that State parties must ensure the "equal right of men and women to the enjoyment of all civil and political rights" contained in article 3 of the Covenant. Those rights also include the right to be elected by and participate in free and fair elections. Likewise, the Covenant protects the rights of minorities, where they exist in a country, by stipulating, in article 27, that minorities shall not be denied the right, in community with the other members of their group, to enjoy their own culture, to profess and practise their own religion or to use their own language.

17. In line with these human rights safeguards, articles 23 to 27 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran provide for freedom of expression, assembly and association as well as the freedom to practise one's religion. In addition, the rights of the accused and detained are protected by the Constitution in articles 32 and 35, wherein it is stated that charges with reasons for accusation must, without delay, be communicated and explained to the accused in writing, and a provisional dossier must be forwarded to the competent judicial authorities within a maximum of 24 hours.

18. A number of individuals and organizations provided the Special Rapporteur with first-hand testimonies, the preponderance of which presents a pattern of systemic violations of the aforementioned fundamental human rights. In that regard, and without prejudice to subsequent communications, the most urgent issues that have been brought to the attention of the Special Rapporteur include multifarious deficits in relation to the administration of justice, certain practices that amount to torture, cruel, or degrading treatment of detainees, the imposition of the death penalty in the absence of proper judicial safeguards, the status of women, the persecution of religious and ethnic minorities, and the erosion of civil and political rights, in particular, the harassment and intimidation of human rights defenders and civil society actors.

19. Furthermore, reports frequently communicated the use of physical and psychological mistreatment and torture for the purposes of inducing self-incrimination. In that regard, several personal interviews revealed that individuals were often held in solitary confinement for long periods during the investigative phases of their cases. All of those interviewed with regard to their detention reported the consistent use of blindfolds when being transferred from solitary confinement, as well as during their interrogations. Several persons reported being threatened, beaten, insulted or intimidated by threats against family members, and they speculated that those actions were intended to encourage admission to knowledge of or association with persons reportedly unknown to the detainees. Incidences of the arrest and/or intimidation of family members were also often reported.

20. Charges brought against human rights defenders, as well as civil society and religious actors, include: (a) acting against national security; (b) participating in an illegal gathering; (c) insulting the Supreme Leader; and (d) spreading propaganda against the regime. The latter charge appears in a significant number of cases discussed below.

21. The majority of reports also highlight exorbitant bail requirements, reportedly totalling between $10,000 and $500,000, to guarantee the appearance before the court of those arrested for activities pertaining to civil, political or human rights. Defendants and/or their guarantors must often furnish deeds or sign promissory notes that are later used to garnish the wages of guarantors. All reports maintain that deeds used to guarantee appearances were never returned to the guarantors, even after acquittals or final convictions. Since these parties no longer possess the deeds to their properties, they are deprived of financial control of their assets, which produces a disturbing level of persistent punishment, even beyond the conclusion of the cases.

22. Moreover, several reports allege that prosecutors are aware of the sentence to be imposed prior to the defendant's appearance in court for sentencing and often inform the defendants accordingly. Those reports contain speculations that this reflects a lack of independence of judges in such cases, which is of deep concern to the Special Rapporteur.

23. The Special Rapporteur is encouraged by the announcement by Iranian authorities on 28 August 2011 of their intention to pardon 100 political prisoners accused of various crimes, including participation in the 2009 protests. He hopes that this step, together with the review of the cases of human rights defenders, lawyers, journalists, women's rights activists, artists and other civil society actors highlighted in the present report, will advance the Government's progress in improving its human rights situation. Moreover, the Special Rapporteur requests the Government of the Islamic Republic of Iran to provide him with information about the process and the criteria employed to grant amnesty to the aforementioned individuals. The Special Rapporteur is encouraged by the release from custody, on 21 September 2011, of two hikers from the United States of America.

A. Treatment of civil society actors

1. Political activists

24. Reports about the detention conditions and denial of the rights of political leaders Mir-Hossein Mousavi and Mehdi Karroubi, as well as their wives, Zahra Rahnavard and Fatemeh Karroubi, are deeply disturbing. All four individuals were placed under a form of house arrest by the Government in February 2011 in response to their calls for protest in solidarity with pro-democracy activists throughout the region.

25. A description of Mr. Mousavi's detention conditions was conveyed to the Special Rapporteur during an interview by a person close to his campaign on 26 August 2011. The witness, who wishes to remain anonymous, reported that, despite the fact that no formal charges had been brought against Mr. Mousavi or his wife, the conditions surrounding their confinement to their home had led Mr. Mousavi and Mrs. Rahnavard to consider themselves prisoners of the State. The individuals have reportedly been unable to communicate freely with family or friends since their detention. The witness reported that all methods of communication had been either destroyed or removed from the couple's home. He also stated that, as at two weeks prior to the interview, the couple had been allowed only a few closely monitored visits with family members over the previous six months. It was reported that family members were thoroughly searched, and it was speculated that their visits were recorded. Moreover, the couple have reportedly been deprived of control over their health care, access to publications, privacy and the ability to live a normal life. The harassment and intimidation of Mr. Mousavi's family members was also conveyed. The witness stated that Mr. Mousavi's family was deeply concerned about his health, as he had reportedly lost a significant amount of weight. However, despite several incidents of discomfort that required medical attention, physicians who have treated Mr. Mousavi have reported that his health was not critical.

26. An interview with a close colleague of Mr. Karroubi who wishes to remain anonymous was conducted on 23 August 2011. The witness conveyed a first-hand account of violence directed against Mr. Karroubi and his staff, as well as the conditions of Mr. Karroubi's house arrest. It was reported that all of Mr. Karroubi's phone lines were disconnected and that authorities had entered Mr. Karroubi's home and removed his television and all of his books and files. Mrs. Karroubi was not allowed to keep her medical appointments, the couple's medication was confiscated and Mr. Karroubi has not been allowed access to the family doctor, despite respiratory issues. It was also reported that Mr. Karroubi had been allowed outside for fresh air only once for 10 minutes during his 186 days of house arrest. The witness also stated that Mr. Karroubi's privacy had been compromised, since intelligence officers and cameras transmitting images to an unknown location had monitored all the hallways and rooms of the first location used for the couple's detention. It was further reported that Mr. Karroubi had been allowed only six visits from his family since his house arrest, that visitors were fully searched upon entering and leaving the house and that agents surrounded the couple for the duration of the visits. Mr. and Mrs. Karroubi were removed from their home and taken to separate locations on 16 July and 1 August 2011, respectively. While Mrs. Karroubi is reportedly no longer under house arrest, Mr. Karroubi was transferred and detained in a two-room office and has had no contact with his family since 16 July. Reports that six agents consistently occupy both rooms and that a team of psychiatrists also surrounds Mr. Karroubi for the purpose of coercing televised confessions are deeply disturbing to the Special Rapporteur. It was also reported that members of both Mr. Mousavi's and Mr. Karroubi's families have been harassed, intimidated and/or briefly detained.

27. Heshmatollah Tabarzadi, political activist and Secretary-General of the Iran Democratic Front, was arrested on 27 December 2009 and transferred to Evin prison. He was reportedly confined to a solitary cell and tortured. In October 2010, he was sentenced to nine years' imprisonment and 74 lashes for "gathering and colluding against national security" and "insulting the Supreme Leader". After protesting against the execution of five political prisoners, Mr. Tabarzadi was transferred to Rajaee Shahr prison. He wrote a letter from prison asking the international courts to review his grievances against the Supreme Leader, Ayatollah Ali Khamenei. In April 2011, Mr. Tabarzadi, along with other prisoners, went on a hunger strike to protest prison conditions.

2. Journalists

28. In a letter to the Special Rapporteur dated 17 August 2011, the Committee to Protect Journalists stated that 34 journalists had been detained as at the end of 2010. They wrote that journalists were often subjected to exorbitant bail, at times totalling as high as $500,000. One such case is that of Ahmad Zeidabadi, reformist, journalist and columnist for Rooz Online, and the Secretary-General of the Iranian Alumni Association, Advar-e Tahkim-e Vahdat, who was arrested on 14 June 2009. Mr. Zeidabadi's attorney and wife reported that he was detained for more than two years and denied furlough for the duration of his detention. On 4 August 2011, Mr. Zeidabadi was granted a 48-hour furlough on the condition that he post $500,000 bond. Mr. Zeidabadi was sentenced on 2 January 2010 to six years' imprisonment, five years' exile in Gonabad and a lifetime ban on social and political activities on charges of "attempting to implement a velvet revolution". Mr. Zeidabadi has reportedly spent 141 days in solitary confinement, suffered difficult interrogations and was violently coerced to incriminate himself.(1)

29. Mohammad Davari, winner of the Committee to Protect Journalists International Freedom Award and editor-in-chief of the Saham News website, videotaped statements from detainees at the Kahrizak detention centre who indicated that they had been raped, abused and tortured. This, among other reasons, reportedly led to the closing of the detention centre in July 2009 amid public uproar. Mr. Davari's work reportedly led to his arrest and detention in Evin prison in September 2009, and he was sentenced to five years' imprisonment for "mutiny against the regime". The sentence was recently increased to six years because of Mr. Davari's inability to pay a $5,000 fine for his participation in a teachers' protest in February and March 2006. His mother has written to the Secretary-General, communicating that her son has endured torture while in custody. Mr. Davari was reportedly tortured for the purpose of soliciting televised confessions against Mehdi Karroubi, a former presidential candidate. It is reported that Mr. Davari is being held in solitary confinement and has not been allowed to have contact with his family for more than eight months.

30. Accounts regarding the detention and death of an Iranian journalist and social activist, Reza Hoda Saber, raise further concerns about arbitrary arrest and detention and the treatment of civil society actors. Mr. Saber is reported to have suffered a heart attack following a hunger strike at Evin prison and died on 12 June 2011. There are concerns that prison authorities may have denied proper medical attention to Mr. Saber, who is reported to have complained of chest pains for hours before he was given access to medical care. Mr. Saber had been on a hunger strike since
2 June, after Haleh Sahabi, daughter of Ezzatollah Sahabi, a nationalist-religious leader, died of a heart attack after a confrontation with security forces at her father's funeral (see para. 51). Information received by the Special Rapporteur suggests that prisoners use hunger strikes as a means of protesting against prison conditions, arbitrary detention and/or discriminatory sentences. At the time of writing at least
15 prisoners were reported to be on a hunger strike, some of whom were in critical condition.

31. Issa Saharkhiz, journalist, political activist and former head of the National Press Department of the Ministry of Culture and Islamic Guidance, is being detained at Rajaee Shahr prison on charges of "insulting the Supreme Leader" and making "propaganda against the regime". Mr. Saharkhiz was arrested on 3 August 2009 and sentenced to three years in prison, along with a one-year ban on foreign travel and a five-year prohibition on journalistic activities. Mr. Saharkhiz was informed on
5 August 2011 that he had been sentenced to an additional two years in prison for his prior journalistic activities.

32. Hossein Ronaghi Maleki, a blogger, was arrested on 13 December 2009 and held in solitary confinement for almost 11 months in Evin prison in ward 2-A. Mr. Maleki was sentenced to 15 years in prison on 5 October 2010 on charges of "membership in the Iran Proxy Network", "insulting the Supreme Leader" and "insulting the President". Mr. Maleki's attorney announced that his client had health issues that required medical attention outside the prison. On 15 March 2010, Kayhan newspaper published an article in which Mr. Maleki was accused of, inter alia, "accepting money from Western countries", "helping political figures escape Iran" and "heading political gangs". Mr. Maleki is reportedly being held in ward 350 in Evin prison.

33. Masoud Bastani, a journalist, was arrested on 5 July 2009 for "activities on the Jomhouriyat website", which openly supported Mr. Mousavi during the 2009 presidential elections, as well as "collusion, creating riots, and propaganda against the regime". Mr. Bastani reportedly spent three months in solitary confinement and was beaten by a prison staff member during a family visit in June 2011, when he asked for a few more minutes to say goodbye to his mother and wife. As a result, Bastani suffered nausea and disorientation leading to his transfer to the hospital, where he reportedly spent a day under observation for brain damage. After retracting his complaint for the beating, he was transferred from a solitary cell to the general ward.

34. Bahman Ahmadi Amouee, a journalist who contributed to reformist newspapers and was the author of a blog, was arrested in June 2009 and is serving a five-year sentence for "actions against national security". In a letter describing his prison conditions, Mr. Amouee and several other prisoners wrote that most of them had been subjected to inhumane conditions, including the common use of solitary confinement in cells measuring approximately 2.2 by 1.6 m (6.6 by

4.8 ft). The letter conveyed that they were subject to severe beatings and mistreatment, including the shoving of their heads into toilet bowls, repeated threats and the use of prolonged sleep deprivation.

35. Mohamamd Sadiq Kaboudvand, founder of the Human Rights Organization of Kurdistan (HROK) and a journalist, was arrested in June 2007 and held in Evin prison, where he was placed in solitary confinement for five months. He was sentenced to 10 years in prison on charges of "acting against national security through establishment [of] HROK", "widespread propaganda against the system by disseminating news", "opposing Islamic penal laws by publicizing punishments such as stoning and executions" and "advocating on behalf of political prisoners". Mr. Kaboudvand has since suffered from a series of chronic and acute medical problems often not attended to by medical staff, including two strokes in 2010. Mr. Kaboudvand's wife stated that her husband had told her that he had been seen by a neurologist after the first stroke, but that he had not been examined thoroughly and no tests had been administered. She also reported that her husband had maintained that the attending physician had prescribed a series of pills to be taken daily instead, but had not given any details about their name, their prescribed use or their possible side effects.

36. Taghi Rahmani, journalist, author, member of the Nationalist Religious Activists Council and an active member of Mehdi Karroubi's 2009 election campaign, was arrested on 9 February 2011 after unidentified security agents reportedly broke into his home violently and detained him in the presence of his wife and two young children. According to his wife, Narges Mohammadi, Iranian authorities have not given any information about his charges to date.

37. Keyvan Samimi, managing editor of the now-defunct Nameh magazine, was arrested on 14 June 2009. He was sentenced to six years in prison and a lifetime ban on political, social and cultural activities on charges of "membership in illegal groups, including the 'National Religious Coalition', 'National Peace Council' and the 'Committee to Investigate Arbitrary Detentions'". An appeals court upheld his prison sentence but reduced the ban on his activities to 15 years. Mr. Samimi has developed liver disease in prison, but prison authorities have reportedly refused to give him permission to have medical treatment outside prison. Mr. Samimi has also been reportedly subjected to ill-treatment on numerous occasions during his time in custody, and in February 2010 local activists reported that he had been transferred to solitary confinement after he objected to substandard conditions. It was reported that his family visits were also cancelled.

3. Student activists

38. Three interviews with student activists who wish to remain anonymous were conducted. They reported that they faced arrest and intimidation and were sometimes subjected to beatings and torture for their ties to legally registered student activist organizations. Additional cases were also communicated to the Special Rapporteur by reputable NGOs.

39. Student activist Abdollah Momeni was arrested on 21 June 2009 and sentenced to 4 years and 11 months in prison for his participation in the 2009 protests. It was reported that Mr. Momeni was placed in solitary confinement for almost 200 days, subjected to physical and psychological abuse and coerced into making a televised confession. In a letter to Ayatollah Khamanei, Mr. Momeni wrote that his interrogator had strangled him to the point of unconsciousness and that authorities frequently shoved his head into toilets. Momeni also reported that he had been deprived of furlough and family visits after the submission of that letter. New charges were filed against Mr. Momeni on 27 July 2011 for allegedly writing the aforementioned letter. Mr. Momeni's wife also reported that her husband needed medical treatment outside of prison, but that he had been denied proper medical care. Mr. Momeni has yet to be sentenced, however, and he has not been given furlough since his detention.

40. Ramin Parchami, a graduate student of film directing and acting, was arrested during the 14 February 2011 street protests. The presiding judge sentenced Mr. Parchami to one year in prison on charges of "acting against national security through participation in an illegal gathering", "attempting to videotape" and "disrupting public order". The artist, who supports the Green Movement, was detained in a solitary cell at the Intelligence Ministry's ward 209 inside Evin prison for more than two months. He was then transferred to ward 350.

41. Ali Malihi, student activist, journalist, and member of the Tahkim-e Vahdat Alumni Association, was arrested on 2 February 2010 and convicted on charges of "congregation and collusion against the regime", "propaganda against the regime", "participation in illegal gatherings", "publication of falsehoods" and "insulting the President". His four-year sentence on those charges was upheld in July 2011.

42. Arash Sadeghi, a student activist, was denied the right to continue his higher education, reportedly as a result of his involvement in Mir-Hossein Mousavi's presidential campaign. Mr. Sadeghi was first arrested on 9 July 2009 during a raid of Tehran University's campus and released after 45 days. Mr. Sadeghi was arrested again in the aftermath of the 27 December 2009 Ashura Day protests, and released in April 2010. He was summoned to Evin prison court in

November 2010 and arrested and sentenced to five years in prison for "assembly and collusion against the regime". Sadeghi was reportedly hospitalized in April 2011 due to a hunger strike that led to his slipping into a coma. Mr. Sadeghi also reportedly suffers from other medical problems as a result of repeated beatings and torture, including a lung infection and limb paralysis.

4. Artists

43. Jafar Panahi, a highly acclaimed Iranian film director and winner of the Cannes Film Festival's Camera d'Or Award and the Venice Film Festival's Golden Lion Award for his films "White Balloon" and "The Circle", was first arrested on
30 July 2009, along with documentary filmmaker Mahnaz Mohammadi, when they attended a memorial to pay their respects to those who were killed during the post-election protests. He was released a few days later. Mr. Panahi was arrested again on 1 March 2010 at his home, along with 18 family members and friends. His family and friends were released after a few days, but he remained in detention until 25 May 2010, when he was released on $200,000 bail following reactions from the international arts community. On 20 December 2010, the presiding judge sentenced Mr. Panahi to six years in prison and imposed a 20-year ban on making and directing any films, writing screenplays, conducting interviews with the national or international media and travelling abroad.

44. Film director Mohammad Rasoulof, Mr. Panahi's colleague, was also sentenced to six years in prison. Branch 26 of Tehran's Revolutionary Court cited articles 500, 610 and 19 of the Islamic Penal Code as the basis for its ruling, listing charges such as "assembly and collusion with the intent to commit a crime against national security, and propagating against the Islamic Republic of Iran".

45. Mohsen Namjoo, a well-known Iranian singer and composer, was sentenced in absentia to a five-year prison term on 9 June 2009. Mr. Namjoo's conviction for the crime of "insulting Islamic sanctities" was based on his alleged ridiculing and unconventional singing about the Koran. He is currently abroad.

5. Lawyers

46. Prominent human rights lawyer and Nobel laureate, Shirin Ebadi, submitted to the Special Rapporteur a list of 42 attorneys that have faced Government prosecution since 2009. She noted that the Government of the Islamic Republic of Iran had been viewing lawyers representing political and ideological defendants with suspicion in recent years and, as a result, they had had criminal cases filed against them. Some of them, such as Houtan Kian, Ghasem Sholeh-Sa'adi and Hossein Younesi, were currently in prison. Several others, such as Mohammad Ali Dadkhah, Khalil Bahramian and Abdolfattah Soltani, were free on bail, and others, such as Mahnaz Parakand and Nasim Ghanavi, were being interrogated. Ms. Ebadi also stated that the majority of the attorneys faced charges related to their representation and public advocacy for the rights of defendants in political cases, and that it was inevitable that, as a result, lawyers in the country would soon lose the courage to defend those individuals.

47. A prominent Iranian human rights lawyer, Nasrin Sotoudeh, was summoned to Evin prison court on 4 September 2010, where she was arrested and transferred to solitary confinement. In January 2011, she was sentenced to 11 years in prison, with a 20-year ban on being professionally active and a 20-year travel ban on charges of "acting against national security", "colluding and propagating against the Islamic Republic of Iran" and "membership in the Defenders of Human Rights Centre". Almost a year after her arrest, Ms. Sotoudeh, the mother of two young children, remains in Evin prison and is denied furlough. After being told by interrogators that the appeals court would uphold her 11-year prison sentence, Ms. Sotoudeh withdrew her request for appeal. She has been on several hunger strikes to protest her illegal detention and violations of her rights. According to information received by the Special Rapporteur, Ms. Sotoudeh's husband, Reza Khandan, who has publicly campaigned for fair treatment for his wife, was questioned by the authorities, arrested and reportedly subjected to physical abuse and threats. Ms. Sotoudeh's family members were reportedly physically abused and detained by prison authorities in a recent visit to the prison. In protest against the physical abuse and detention of family members, Ms. Sotoudeh has reportedly stopped receiving family visits.

48. Mohammad Seifzadeh, prominent lawyer and co-founder of the Defenders of Human Rights Centre, was sentenced on 30 October 2010 to 9 years in prison and a 10-year ban on practising law for "acting against national security" by "establishing the Centre for Human Rights Defenders". His case is currently under review by an appeals court. His charges also include "collusion and assembly with the intent to disrupt internal security" and "propagation activities against the regime". He has reportedly been denied access to his attorney and other due process rights.

6. Environmentalists — Save Lake Urmia Campaign

49. Communications regarding escalations in the dispute over threats to Lake Urmia, located between the East and West Azerbaijan provinces of the Islamic Republic of Iran, were sent to the Special Rapporteur by several NGOs in August 2011. Environmentalists, as well as residents of two major cities surrounding the lake — Urmia and Tabriz — argue that the construction of 35 dams built on 21 rivers that feed the lake deprive it of 5.5 billion cubic metres of water annually. This deprivation is said to be the major cause of increasingly low water levels and salinity of the saltwater lake. It is reported that 8 billion tons of salt will potentially be released into surrounding areas if the lake dries up, producing significant flora and fauna losses and affecting the health and agricultural capacities of an estimated 14 million people in the area.

50. Protests calling for action to save the lake after the Iranian Parliament failed to pass an emergency bill to raise water levels by diverting water from the Aras River began in late August 2011. These protests have reportedly resulted in the arrest and detention of at least 60 individuals for their participation in the protests and injuries to another 45 protestors as a result of shootings by authorities. Allegations of lack of access to lawyers, family and medical treatment, torture and other inhuman and degrading treatment of detained protestors were also received. Faranak Farid, an activist, journalist and member of the Azerbaijani minority in the Islamic Republic of Iran, was reportedly tortured after her arrest on 3 September in the city of Tabriz. Ms. Faranak, currently being held in Tabriz prison, is reportedly accused of insulting the Supreme Leader, spreading propaganda against the system and acting against national security. The Special Rapporteur is concerned by claims of suppression of guaranteed rights to freedom of expression and assembly, as well as allegations of the deprivation of due process rights.

B. Freedom of assembly

51. The International Covenant on Civil and Political Rights guarantees the right to peaceful assembly. However, several accounts alleging the deprivation of the right to peaceful assembly include the Government's denial of permits and intimidation of demonstrations commemorating the anniversary of the June 2009 election protests. The Special Rapporteur was made aware of one such incident in which members of the Government allegedly denied mourners the right to attend the funeral of political activist, Ezatollah Sahabi. Accounts suggest that security forces disrupted the funeral observances, held in June 2011, by forcibly seizing and removing Mr. Sahabi's body and beating mourners, including Mr. Sahabi's daughter, Haleh Sahabi. Ms. Sahabi, also a political activist, was serving a two-year sentence in prison for "spreading propaganda against the regime" and "disrupting public order", but had been released from prison to attend her father's funeral. Eyewitnesses maintain that Ms. Sahabi sustained beatings by the security forces, after which she suffered a fatal heart attack.

52. A former member of Mehdi Karroubi's presidential campaign who wishes to remain anonymous reported during an interview that, on 30 July 2009, Mr. Karroubi had attended a memorial service in Behesht cemetery for those who had died in the June 2009 protests, when police forces reportedly had attacked participants with batons, pepper spray and tear gas. The witness reported that he had been separated from Mr. Karroubi while the latter was being severely beaten, but that Mr. Karroubi had been rushed relatively unharmed to his car by his mandatory security detail. The aforementioned witness also reported another attack on Mr. Karroubi and attendants at a gathering north of Azadi Square on 11 February 2010. Mr. Karroubi was reportedly beaten on his thighs and back and suffered from exposure to tear gas and pepper spray. One of Mr. Karroubi's sons, Ali Karroubi, was arrested along with many other demonstrators and taken to a mosque for holding. Ali Karroubi was reportedly subjected to severe beatings in front of the other detainees during his detention. It was reported that one arm had been fractured and that he had suffered from injuries to his back and one eye. He was released 24 hours later.

C. Women's rights

53. The Islamic Republic of Iran ratified the International Covenant on Civil and Political Rights and the International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights without reservations, indicating its intention to promote and protect women's enjoyment of all civil, political, social and economic rights set out in the Covenants. While article 20 of the Iranian Constitution states that "all citizens of the country, both men and women, equally enjoy the protection of the law and enjoy all human, political, economic, social, and cultural rights, in conformity with Islamic criteria", interpretations of how sharia law accommodates gender equality is the subject of ongoing dialogue between the State and women's rights activists. The Special Rapporteur contends that the Government's capacity to accommodate democracy, pluralism and gender equality is seriously undermined by the repression of activities that advance this dialogue.

54. Moreover, the application of certain laws that erect barriers to gender equality undermine the Government's ability to equally protect those human rights stipulated in the International Covenant on Civil and Political Rights for all its citizens. For example, a woman's worth and testimony in a court of law are regarded as half that of a man's. Men have absolute rights to divorce, while women may initiate divorce only if they meet certain conditions, some of which must

be agreed to in a marriage contract. Mothers can never be awarded guardianship rights for their children, even upon the death of their husbands. Women do not have equitable inheritance rights, and even when a wife is the sole survivor to her husband's estate, she may not inherit more than a quarter of the estate. If she is not the sole survivor, she is limited to an eighth.

55. Women's rights activists who endeavour to address the aforementioned gender equality issues seem to have been targeted for their campaigns and activities in support of women's rights. For example, members of the "One Million Signatures Campaign" have routinely been subjected to threats, harassment, interrogations and imprisonment. The Special Rapporteur conducted two interviews with members of that campaign who wish to remain anonymous. Those individuals reported that they had been monitored, arrested, detained and interrogated while blindfolded for actions related to their student and women's rights activities. They also reported having been threatened with expulsion from university or prevented from pursuing further education as result of their activities. In addition, they reported having endured lengthy periods in solitary confinement during the investigative phases of their cases, lack of access to legal counsel and being coerced for the purposes of incriminating themselves or others known or unknown to them. One of the witnesses reported having been sentenced in absentia to five years' imprisonment for the "encouragement for protests", one year for disseminating propaganda through media interviews and articles and one year and 74 lashes for "acting against the regime by means of participating in peaceful demonstrations".

56. Moreover, strict implementation of the morality code concerning dress and attempts to criminalize improper veils have limited women's participation in public and social arenas. Equally worrisome are statements made by authorities that blame victims for inducing attackers to violate their physical integrity. These include reports of Government officials citing women's dress as the cause of recent attacks that took place in Isfahan in June 2011, where 14 women were kidnapped and gang- raped while attending a private party. Government statements asserted that the women's dress was a source of the violence perpetrated against them and a rationale for the lack of action in bringing the perpetrators to justice.

57. The case of Bahareh Hedayat, a student and women's rights activist, member of the Central Council and Spokesperson for the "Daftar-e Tahkim-e Vahdat" student union and an activist with the "One Million Signatures Campaign" was submitted to the Special Rapporteur. She was reportedly arrested by the Ministry of Intelligence for the fifth time in four years on 31 December 2009. She was transferred to Evin prison's ward 209. In May 2010, Ms. Hedayat was sentenced to nine and a half years in prison for "assembly and collusion against the regime", "insulting the Supreme Leader" and "insulting the President". The court also reactivated an earlier two-year suspended sentence for participating in a 2006 gathering to protest against laws discriminating against women.

58. Mahboubeh Karami, a women's rights activist and member of the "One Million Signatures Campaign", was arrested on 1 March 2009 and spent 170 days in prison before being released on bail of $500,000. Ms. Karami was sentenced to four years in prison. In February 2011, an appeals court reduced her sentence to three years. She began her three-year prison term on 15 May 2011 after responding to a summons requiring her to report to Evin prison in Tehran. Ms. Karami's charges include "membership in the Human Rights Activists in Iran organization", "propagating against the regime" and "assembly and collusion with the intent to commit crimes against national security".

D. Religious and ethnic minorities

59. The Special Rapporteur is also concerned by reports of targeted violence and discrimination against minority groups. Members of recognized and unrecognized religious and ethnic minorities such Arabs, Azeris, Balochs, Kurds, Nematullahi Sufi Muslims, Sunnis, Baha'is and Christians are reportedly facing a wide range of human and civil rights violations. These include encroachment on their rights to freedom of assembly, association, expression, movement and liberty.

60. The Special Rapporteur is concerned about reports of violations against the Baha'i community, which, despite being the largest non-Muslim religious minority, does not enjoy recognition as such by the Government. Its members have historically suffered multifaceted discrimination, including denial of jobs, pensions and educational opportunities, as well as confiscation and destruction of property. According to information received by the Special Rapporteur, at least 100 members of the Baha'i community, including seven community leaders(2) are currently imprisoned in the Islamic Republic of Iran. The majority of those detained allegedly face national security-related charges and have undergone judicial proceedings that lacked due process and fair trial standards.

61. In addition, recognized religious minorities reportedly face serious constraints in the enjoyment of their rights and are subjected to severe limitations and restrictions on the freedom of religion and belief. For instance, the Special Rapporteur notes that conversion from Islam is still punishable. Articles 13 and 26 of the Constitution recognize

Christianity, granting Christians the right to worship freely and to form religious societies. Article 14 obligates the Government to uphold the equality and human rights of Christians. However, Christians in the Islamic Republic of Iran are reportedly subjected to limitations on their freedom of religion and various forms of religious discrimination. This is said to be particularly true of Protestant Christians, most of whom are newly converted. The Intelligence Ministry is reported to closely monitor Protestant congregations and to routinely summon or detain members of Protestant groups for interrogations, during which individuals are questioned about their beliefs, church activities and other church members and are often urged to return to Islam. In this regard, some Protestants reported having been threatened by intelligence officials with arrest and apostasy charges if they did not return to Islam. This pattern of harassment has reportedly resulted in the operations of most Protestant churches going underground, where church services and Bible studies are conducted in private homes.

62. The Special Rapporteur was particularly disturbed by a recent ruling of the Supreme Court that upheld a death sentence for Yousef Nadarkhani, a Protestant pastor, who was reportedly born to Muslim parents but converted to Christianity when he was 19 years old. The verdict reads that, unless he decides to renounce his Christianity, Mr. Nadarkhani will be executed by hanging. This is an emblematic case of religious intolerance and State-sanctioned violations of the right to freedom of religion and belief, a fundamental freedom guaranteed by international instruments. Behrouz Sadegh-Khanjani, pastor for the Church of Iran in the city of Shiraz, was also detained, in June 2010, and was reportedly held incommunicado in solitary confinement for approximately two months. Authorities originally charged him with apostasy, but later dropped that charge and charged him with "blasphemy" instead. He is currently awaiting trial under this charge.

63. Sufi Muslims in the Islamic Republic of Iran are also subjected to limitations on their freedom of religion and various forms of religious discrimination. This is particularly true of members of the Shia Sufi order, Nematollahi Gonabadi. Authorities sentenced Gholam-Abbas Zare-Haqiqi, a Gonabadi leader, to four years in prison in October 2009, for allowing a burial at Sufi cemeteries, a banned practice. On 13 April 2011, authorities arrested eight Gonabadi dervishes by the names of Abdolreza Kashani, Shokrollah Hosseini, Alireza Abbasi, Ali Kashanifar, Mohammad Marvi, Nazarali Marvi, Ramin Soltankhah and Zafarali Moghimi. The men had been part of a group of dervishes previously sentenced to five months in prison, 50 lashes and one year's exile on charges of "disrupting public order", mainly for assembling in front of the Gonabad Justice Department and prison to protest the detainment of a leader of the order.

64. Ayatollah Yusuf Saanei is a prominent Shia source of emulation in Qom and has a track record of issuing fatwas with reformist interpretations. He supported Mir-Hossein Mousavi's candidacy during the 2009 election, and has been a vocal critic of the post-election crackdown. Throughout July and August 2009, Ayatollah Saanei spoke out against detentions, torture, forced confessions and violence against dissidents and protestors. On 3 January 2010, plain-clothes Basijis reportedly attacked Ayatollah Saanei's office in the city of Gorgan after he delivered a speech that criticized the post-election developments in that city. Plain-clothes agents also reportedly congregated in front of his house in Qom, attacked it and destroyed property inside on 13 June 2010.

65. Mowlavi Habiballah Marjani, a teacher and director of seminary student affairs at Dar-al-Ulum Seminary, was arrested on 1 May 2011. On 24 May 2011, Bultan News, an Iranian website known for its close association with intelligence circles, claimed that Mr. Marjani had been charged with "attempts to organize illegal gatherings". There is no information about Mr. Marjani's whereabouts or his current condition.

66. Hojataleslam Ahmad Ghabel is a well-known religious scholar and a close associate and former student of the dissident cleric Ayatollah Montazeri. On 14 September 2010, Mr. Ghabel was summoned to the revolutionary court in Mashhad. When he arrived, he was arrested and transferred to Vakilabad prison in Mashhad. He was charged for interviews he had given about prison conditions and mass secret executions inside Vakilabad prison. On 31 July 2011, Mr. Ghabel was ordered to report to that prison, where he is currently serving his 20-month sentence.

67. Hojataleslam Mojtaba Lotfi is a young cleric who published his articles in reformist newspapers and websites. He was arrested on the order of the Special Court for the Clergy in city of Qom on 8 October 2008. He was charged with "publication of lies and production and distribution of articles and writings without a legal permit". The Court sentenced Mr. Lotfi to four years in prison and five years of internal exile on 29 November 2008 and transferred him to Langrood prison in Qom to serve his term. On 29 November 2009, authorities announced that Mr. Lotfi would be allowed to spend his evenings, from sunset until next morning at his home, and that he was required to report to prison every morning. He was arrested again after participating in Ayatollah Montazeri's funeral procession and was subsequently prosecuted by the Special Court for the Clergy under the charge of "participation in Ayatollah Montazeri's funeral during a prison furlough". The court sentenced him to 10 years of internal exile in the city of Ashtian.

68. The Special Rapporteur also received reports of discrimination against Sunni Muslim sects in the Islamic Republic of Iran. For instance, Sunnis are reportedly not allowed to build any mosques and houses of worship and are also prevented from offering prayers in congregation, especially Eid and Friday prayers. On 29 August 2011, a religious Sunni leader and cleric Shaikh-ul-Islam Mawlana Abdul Hameed asked the Supreme Leader to remove barriers from establishing Eid and Friday prayers of Sunnis in major cities. He also expressed concern over reports regarding discriminative measures of officials by taking written oaths from Sunni scholars in Tehran to not offer Eid al-Fitr prayers. Furthermore, on 6 February 2011, security forces reportedly raided a house of worship for Sunnis in Tehran, locked it up and detained its prayer leader, Mowlavi Musazadeh. He was released on 13 March 2011 after posting bail.

E. Capital punishment

69. The interim report of the Secretary-General to the Human Rights Council (A/HRC/16/75) documented a dramatic increase in executions recorded in the Islamic Republic of Iran. In addition to serious concerns over the frequency of its application, the Special Rapporteur is concerned that the death penalty is regularly used in cases where due process rights were denied to the accused. Secret group executions inside prisons, which reportedly occur in alarmingly high numbers, are often carried out without the knowledge and presence of families and lawyers. Public executions, which the Iranian authorities claim have been effective in preventing crimes, also continue to recur. The Special Rapporteur was particularly disturbed by the video footage of recent public executions of three persons convicted of kidnapping and rape in the Azadi Square of Kermanshah on 19 July 2011. As seen in the footage, a large crowd, including children, attended the execution.

70. Moreover, the Special Rapporteur is troubled by reports of the widespread application of the death penalty for crimes that do not meet the international standard for most serious crimes. According to various sources, including Amnesty International, a majority of those executed in 2010 had been convicted of drug- related offences(3). The Human Rights Committee and the Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions have stated that drug offences do not constitute a "most serious crime" for which the death penalty is permissible under international law (see A/HRC/4/20, para. 51). Capital punishment was also applied to cases regarding Mohareb or "enmity against God", rape, murder, immoral acts or acts against chastity and kidnapping. More than 200 officially announced executions have taken place in 2011. At least 83 persons, including 3 political prisoners, are known to have been executed in January 2011 alone. It was also noted that 4 per cent of the executions announced by the official Iranian media stipulated no charges. At least one person has been sentenced for apostasy in 2011, and more than 100 officially announced executions in the Islamic Republic of Iran in 2011 were reportedly for drug-related crimes.

71. Furthermore, authorities reportedly conducted more than 300 secret executions at Vakilabad prison in 2010. Vakilabad officials, in violation of Iranian law, allegedly carried out the executions without the knowledge or presence of the inmates' lawyers or families and without prior notification to those executed. It has also been reported that at least 146 secret executions have taken place to date in 2011.

72. It has also been reported that more than 100 juveniles are on death row in the Islamic Republic of Iran. In a joint press statement, on 22 September 2011, the Special Rapporteur, together with the Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions, the Special Rapporteur on the independence of judges and lawyers and the Special Rapporteur on torture and other cruel, inhuman or degrading treatment or punishment condemned the public execution by hanging of 17-year-old Alireza Molla Soltani, which was carried out on 21 September in the city of Karaj. The Special Rapporteurs stressed that any judgement imposing the death penalty upon juveniles below the age of 18, and their execution, were incompatible with the international obligations of the Islamic Republic of Iran and called upon the Government to institute a moratorium on the death penalty. The execution of minors, defined as an individual under the age of 18 years at the time they committed their offence, is prohibited by the International Covenant on Civil and Political Rights and the Convention on the Rights of the Child, to both of which the Islamic Republic of Iran is a State party. Moreover, the Special Rapporteur is concerned with the unequal treatment of boys and girls under the penal code, which currently holds girls criminally liable for their actions six years earlier than boys.

F. Detention for relations with foreign entities

73. Omid Kokabi, an Iranian scientist and a postgraduate student at the University of Texas, has been at Evin prison (wards 209 and 350) since February 2010, when he was arrested after travelling to the Islamic Republic of Iran to visit his family. His charges are cited as "illegitimate earnings" and "relations with an enemy state". Prior to his trial, which was later postponed, Mr. Kokabi wrote a letter to the head of the Iranian judiciary to report prison abuse, torture and solitary confinement. He also wrote that he had been arrested "for the astounding charge of assembly and collusion against national security and was held in solitary confinement for 36 days". Mr. Kokabi wrote that he had been forced to sign false confessions and to report details about individuals he may have observed or come into contact with at embassies or conferences. He stated that he had been told that those individuals were Central Intelligence Agency

operatives. He asserts that he has no history of political activity and challenges the legality of his arrest. Mr. Kokabi's attorney also reportedly wrote to the head of the judiciary to declare that he had not had access to his client.

74. The Special Rapporteur conducted an interview with a source that wishes to remain anonymous regarding the arrest and detention of two physicians and HIV/AIDS experts, Arash and Kamiar Alaei, as well as two of their associates, Mohammad Ehsani and Silva Harotonian. A review of the court's decision, issued on 27 January 2004 by the Special Rapporteur, revealed that all four individuals were charged with committing "actions against domestic security by way of cooperation with the Government of the United States of America". A document containing the court's decision stated that the United States Government was suspected of "trying to attract and employ elements of non-governmental organizations, journalists, bloggers, members of the intellectual and educated class, scientific leaders, social movements, and students, by creating organic linkages". The document further cites the evidence used to convict the Alaei brothers, indicating that they had confessed to attending conferences, inviting individuals to participate in conferences and developing, coordinating and executing exchange programmes with entities such as Johns Hopkins University and the Asia Society.

IV. Conclusion

75. The Special Rapporteur wishes to emphasize his desire for constructive dialogue with the Government of the Islamic Republic of Iran, the international community and civil society. The Special Rapporteur looks forward to the challenging responsibility of this mandate and to positive outcomes in the field of human rights in the Islamic Republic of Iran. He has identified a number of promising starting points for cooperation in the present report, notably in the implementation of the recommendations of the universal periodic review, treaty body observations and the findings of other special procedures mandate holders. He has also catalogued an increasing trend of alleged violations of the fundamental rights of the people, guaranteed under international law, and stresses the urgency for greater transparency from the Iranian authorities and closer engagement between the Islamic Republic of Iran and the international community in strengthening human rights safeguards for its citizens.

76. The Special Rapporteur encourages the Government to open greater space for the aforementioned groups of civil society actors to be able to carry out their work. He also wishes to stress the importance of freedom of expression and assembly for a democratic, open society governed by the rule of law, and encourages the Government to refrain from repressing dissent. The Special Rapporteur would also like to underscore the importance of perpetuating a culture of tolerance, and urges the Government to prevent discrimination against women, as well religious and ethnic minorities, in all spheres of public life and services, and to protect their freedoms to freely associate and express themselves.

77. The Special Rapporteur also remains concerned about the well-being and health of prisoners, especially those mentioned in the present report, and encourages the Government of the Islamic Republic of Iran to launch full investigations into those cases. He also requests that he be granted the ability to substantiate accounts raised here through access to both detention centres and those detained. The Special Rapporteur further requests that the Government of the Islamic Republic of Iran review those cases and furnish the Special Rapporteur with information that would enable him to report progress or developments in those matters to the General Assembly and the Human Rights Council. He also urges the Government to increase its cooperation with the special procedures, as this would create a productive space for further actions to improve the human rights situation in the Islamic Republic of Iran.

78. The Special Rapporteur on the situation of human rights in the Islamic Republic of Iran once again requests that he be allowed to visit that country in order to develop his dialogue with the authorities and either substantiate or lay to rest, allegations of human rights violations committed within its sovereign territory.

*** [Notes:] ***

1. Committee to Protect Journalists, "Iran must work toward improving press freedom", 17 August 2011, available at www.cpj.org/2011/08/post-3.php#more.

2. Fariba Kamalabadi, Jamaloddin Khanjani, Afif Naeimi, Saied Rezaie, Behrouz Tavakkoli, Vahid Tizfahm, and Mahvash Sabet are the seven members of the Baha'i faith who had been detained since 14 May 2008 and who went on trial on 12 January 2010 for charges including "acting against national security, espionage and spreading corruption on Earth. They have each been sentenced to 20 years' imprisonment.

3. According to official judiciary news, Mohammad Bagher Bagheri, Social and Crime Prevention Deputy of South Khorasan province Judiciary, confirmed the executions of 140 persons in relation to drug-trafficking during 2010. Official judiciary news, 26 June 2011, available from http://shorakj.ir/Default.aspx?tabid=1056&ctl=Edit&mid=2234&Code=1762.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

http://persian.iranhumanrights.org/1390/07/sr-report-full-persian

۲-۵۶-۵- ترجمه فارسی

ترجمه به فارسی توسط «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران
اجلاس عمومی
A/66/374
پخش عمومی
تاریخ ثبت در مجمع عمومی: ۲۳ سپتامبر ۲۰۱۱
تاریخ پخش عمومی: ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱
زبان اصلی: انگلیسی
اجلاس شصت و ششم
دستور جلسه (c) 69
ارتقاء و حمایت از حقوق بشر: اوضاع حقوق بشر و گزارش‌ها، گزارشگران و نمایندگان ویژه

یادداشت دبیرکل سازمان ملل

خلاصه

دبیرکل سازمان ملل، مفتخر است که گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران را که از سوی گزارشگر ویژه حقوق بشر، احمد شهید، بر طبق قطعنامه مصوب شورای حقوق بشر ۹/۱٦ تهیه شده است را به اعضای مجمع عمومی ارائه کند.
گزارشگر ویژه در قبال مسؤولیت‌های خود به صورت رسمی از ۱ آگوست ۲۰۱۱ [۱۰ مرداد ماه ۱۳۹۰] آغاز به کار کرد. به دنبال این انتصاب دیرهنگام، در آن زمان گزارشگر ویژه به دبیرکل اعلام کرد که وی در موقعیت ارائه گزارشی جامع نیست، اما تمرکز گزارش وی بر متدولوژی و روش کار و طبقه‌بندی جدیدترین روندهای وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی خواهد بود و بر نیاز به شفافیت و همکاری بیش‌تر جمهوری اسلامی تأکید خواهد کرد.

گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

فهرست

۱- مقدمه
۲- روش پیشنهادی کار
۳- وضعیت حقوق بشر
الف) رفتار با فعالان جامعه مدنی
۱. فعالان سیاسی
۲. روزنامه‌نگاران
۳. فعالان دانشجویی
٤. هنرمندان
۵. وکلا

٦. فعالان محیط زیست
ب) آزادی اجتماعات
ج) حقوق زنان
د) اقلیت‌های قومی و مذهبی
هـ) مجازات اعدام
و) بازداشت به دلیل ارتباط با نهادهای خارجی
٤- نتیجه‌گیری

۱- مقدمه

۱- گزارش حاضر بر طبق قطعنامه ۹/۱٦ شورای حقوق بشر ارائه می‌شود. این قطعنامه حکم گزارشگر ویژه در زمینه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را دایر کرد. این اولین حکم گزارشگر کشوری از سوی شورای حقوق بشر در مورد ایران می‌باشد. از زمانی که حکم قبلی که توسط کمیسیون حقوق بشر سابق ایجاد شده بود در سال ۲۰۰۲ خاتمه داده شد. این قطعنامه گزارشگر ویژه را موظف می‌سازد که (۱) گزارشی مقطعی به شصت و ششمین مجمع عمومی ارائه کند و (۲) گزارشی به شورای حقوق بشر برای توجه این شورا در نوزدهمین نشست آن ارائه کند. این قطعنامه همچنین از دولت جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد که به طور کامل با گزارشگر ویژه همکاری کند، به وی اجازه ورود و سفر به آن کشور دهد و همچنین تمامی اطلاعات مورد نیاز برای تحقق وظایف وی را ارائه دهد.

۲- ریاست شورای حقوق بشر، گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران را در تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱منصوب کرد. وی به طور رسمی از ۱ آگوست ۲۰۱۱ آغاز به کار کرد و در آن زمان به مکاتبه با مقامات ایرانی پرداخت و از آنان درخواست همکاری کرد. تا زمان نگارش این گزارش، هیچ پاسخ رسمی از سوی مقامات ایرانی به این درخواست داده نشده است. گزارشگر ویژه همچنین در جولای ۲۰۱۱ درخواست ملاقات غیررسمی با نماینده دائمی ایران در سازمان ملل در ژنو کرد و همچنین پیشنهاد کرد که در ماه آگوست ۲۰۱۱ به سوئیس سفر کرده و با وی قبل از ارائه این گزارش دیدار کند. ولیکن هر دو درخواست برای ملاقات ناموفق بودند. در بیانیه مطبوعاتی که در ۳ آگوست ۲۰۱۱ منتشر شد، گزارشگر ویژه از دولت خواست که به همکاری کامل با وی روی آورد و همچنین تأکید کرد که برقراری این حکم جدید، فرصتی برای ایران است تا در زمینه طیف وسیعی از دغدغه‌های حقوق بشر، که توسط جامعه بین‌المللی مطرح شده‌اند، اقدام کند. در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ در نامه‌ای به گزارشگر ویژه، نماینده دائمی ایران به سازمان ملل، سید محمدرضا سجادی به دیدار برای صحبت و روش کار ابراز علاقه کرد. همچنین در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ با ارسال نامه‌ای به مقامات ایرانی، درخواست سفر به آن کشور در نوامبر ۲۰۱۱ مطرح شد. گزارشگر ویژه امید به پاسخ مثبت به این درخواست دارد، چرا که نمایانگر همکاری و مقاصد سازنده جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

۳- پیش از آغاز رسمی حکم خود، در جولای ۲۰۱۱ گزارشگر ویژه یک سفر خصوصی به ژنو انجام داد و سپس در اوائل سپتامبر ۲۰۱۱ یک سفر رسمی به آنجا داشت. وی با تعدادی از افراد مربوط از جمله کمیساریای عالی حقوق بشر ملاقات کرد و همچنین با شماری از سازمان‌های غیردولتی معتبر بین‌المللی و نمایندگان کشورهای حامی این حکم و نمایندگان کشورهایی که با آن مخالفت کرده بودند، ملاقات کرد.

٤- گزارش حاضر، متدولوژی، که نحوه کار گزارشگر ویژه در طی اجرای وظایف خود را ترسیم خواهد کرد، را به همراه تمرکز آن ارائه می‌کند. گزارشگر ویژه خاطرنشان می‌کند که گزارشی جداگانه از سوی دبیرکل سازمان ملل در مورد تحولات حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران از شهریور ۱۳۸۹ تا کنون به شصت و ششمین نشست مجمع عمومی ارائه خواهد شد. بدون پیشداوری در مورد مطالبی که وی می‌خواهد با مقامات ایرانی مطرح کند، گزارشگر ویژه نگرانی‌هایی که در گزارش دبیرکل مطرح شده است و همچنین توصیه‌نامه‌های آن را حمایت می‌کند. گزارش حاضر هم شامل آخرین تحولات حقوق بشر در ایران می‌باشد، ولیکن تمرکز آن بر پرونده‌ها و مواردی است که مستقیماً با گزارشگر ویژه مطرح شده‌اند و تحولاتی که از نشست شورای حقوق بشر تا کنون اتفاق افتاده‌اند.

۵- گزارشگر ویژه از اظهاراتی که به کارگزاران مختلف جمهوری اسلامی منسوب شده، که علاقه آنان به همکاری با سیستم حقوق بشر سازمان ملل را مطرح می‌کند، استقبال می‌کند، مانند دعوت از سازوکارهای موضوعی ویژه و پیشنهاد سفر کمیساریای حقوق بشر، به عنوان فرصتی برای همکاری نهادهای حقوق بشر و مقامات ایرانی از طریق ارتباطات مقامات بلندپایه. ولیکن همان‌طور که کمیساریای عالی حقوق بشر بر آن اصرار کرده، مأموریت‌های تحقیقاتی اولیه که شامل بازدید میدانی با دسترسی کامل برای گزارشگر ویژه می‌باشد برای آماده کردن شرایط سفر کمیساریای

عالی مفید می‌باشد و مشارکت معنی‌دار برای انجام وظیفه کنونی هم می‌باشد. گزارشگر ویژه همچنین خاطرنشان می‌کند که شماری از درخواست‌های فوری از سوی گزارشگران ویژه موضوعی از سوی مقامات ایرانی بدون پاسخ مانده‌اند و گزارشگر ویژه متأسف است که هیچ‌یک از گزارشگران موضوعی از سال ۲۰۰۵ تا کنون به ایران سفر نکرده‌اند.

٦- گزارشگر ویژه اساساً بر این عقیده است که به وجود آمدن این دستور کار، فرصتی را ارائه می‌کند برای همکاری هماهنگ‌شده بیش‌تر با مقامات ایرانی در مورد طیفی از مسائل حقوق بشر که از سوی جامعه بین‌المللی مطرح شده‌اند. این دستور کار کشوری همچنین فرصتی برای تسهیل شناخت عمیق‌تر وضعیت حقوق بشر خاص در ایران در زمینه‌های فرهنگی و تاریخی ویژه آن است.

این همچنین فرصتی است برای پیشرفت تلاش‌های کنونی برای دنبال کردن چالش‌های ایران، هم به شیوه‌ای تدریجی و هم به شیوه جامع. گزارشگر ویژه همچنین امیدوار است که ایران کارکرد وی را به عنوان فضایی امن و مشروع برای برداشتن گام‌هایی به سوی تعهدات بین‌المللی خود و همچنین فرصتی برای دنبال کردن جوانب حوزه‌های نگرانی که به ایران منتقل شده در طی مبادلات خود با جامعه بین‌المللی در موضوعات حقوق بشر بداند.

۷- گزارشگر ویژه همچنان از جمهوری اسلامی ایران درخواست خواهد کرد تا همکاری کامل خود با این دستور کار را انجام دهد. همکاری کشور در دستور کار فقط می‌تواند نیروی بالقوه برای سیاست‌زده شدن را کاهش دهد، نگرانی که ایران همواره بیان کرده است. ولیکن همکاری ناکافی باعث ادامه افزایش نگرانی‌های جامعه بین‌المللی خواهد شد و احتمال گفت وگوی مثبت و سازنده در این موارد را کاهش می‌دهد.

۲- روش پیشنهادی کار

۸- گزارشگر ویژه توسط اصول بی‌طرفی، استقلال و شفافیت، کار خود را به پیش خواهد برد، با اهداف مشخص روشنگری، تأیید و همکاری در اجرای تعهدات حقوق بشری ایران. گزارشگر ویژه بر این باور است که این ممارستی باید فارغ از سیاست‌زدگی وتنها با میل به کمک به ایران برای اجرای تعهدات بین‌المللی خود با شیوه‌ای تدریجی و شفاف باشد.

۹- تمرکز اصلی تلاش‌های گزارشگر ویژه این خواهد بود که برای گزارش عادلانه و دقیق وضعیت حقوق بشر همکاری مقامات در ایران را جلب کند. در این راستا گزارشگر ویژه همچنان به دیدار از کشور ایران علاقه‌مند است تا با مقامات مربوطه آن کشور ملاقات کرده و از آنها اطلاعات بخواهد در مورد موضوعاتی که نهادهای حقوق بشر و دبیرکل مطرح کرده‌اند. به خصوص در زمینه‌های مربوط به قطعنامه‌های مختلفی که شورای حقوق بشر و مجمع عمومی صادر کرده‌اند.

۱۰- گزارشگر ویژه همچنان درخواست همکاری اعضای سازمان ملل را دنبال کرده و خواهد کرد، از جمله اعضای شورای حقوق بشر، تا حمایت آنها برای تسهیل کار خود را درخواست کند. با وجود آنکه برخی از این کشورها ممکن است حامی دستورهای کشوری نباشند اما آنها از مشروعیت تصمیم‌های شورا و اهمیت همکاری بین‌المللی در ترویج و حمایت از حقوق بشر حمایت می‌کنند. گزارشگر ویژه بنا دارد که در ارتباط نزدیک با این کشورها در جلب حمایتشان برای تشویق ایران به توانا شدن در خصوص سنجش مستقل صحت ادعاها در مورد وضعیت حقوق بشر ایران باقی بماند. گزارشگر ویژه امیدوار است که اعضای مجمع عمومی، هم ایران و هم کشورهای دیگر را به افزایش همکاری‌شان با تلاش‌های گزارشگر ویژه برای جمع‌آوری اطلاعات مربوطه و دقیق تشویق کند.

۱۱- شماری از کنشگران حقوق بشر وجامعه مدنی ایران و همچنین سازمان‌های بین‌المللی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران با گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران تماس گرفتند. وی مشاوره‌های رودررویی را با این افراد و سازمان‌ها انجام داده است. بخش قابل توجهی از اطلاعات به دست آمده با استانداردهای معتبر مورد نظر شورای حقوق بشر همخوانی داشته و بسیاری از این پرونده‌ها استحقاق اقدام فوری از سوی گزارشگر ویژه را دارا می‌باشند. این شهادت‌ها و موضوعات در این گزارش مطرح شده‌اند. گزارشگر ویژه به دنبال همکاری مقامات ایرانی در بررسی این پرونده‌ها خواهد بود و نتیجه این تحولات را در گزارش بعدی خود درج خواهد کرد.

۱۲- گزارشگر ویژه بر این باور است که خروجی بررسی دوره‌ای همگانی در شورای حقوق بشر (UPR) که وضعیت جمهوری اسلامی ایران را در فوریه ۲۰۱۰ بررسی کرد، پایه مناسبی برای همکاری وی و مقامات ایرانی ایجاد می‌کند. در این مورد، او می‌تواند به تلاش‌های جمهوری اسلامی برای اجرای ۱۲۳ توصیه مطرح شده که این کشور موافقت کرد که با شفافیت و حمایت جامعه بین‌المللی آن را عملی کند. گزارشگر ویژه همچنین به دنبال آن خواهد بود که در مورد توصیه‌هایی که از طرف ایران رد شده، به خصوص در سایه قوانین بین‌المللی حقوق بشر با این کشور گفت و گو کند.

به علاوه، موضوعاتی که در گزارش‌های مرتبط با معاهدات، گزارشات مختلف دبیرکل و گزارشگران موضوعی و همچنین قطعنامه‌هایی که توسط مجمع عمومی و شورای حقوق بشر برجسته شده‌اند، دستور کار گزارشگر ویژه برای گفت وگو با ایران را ترسیم خواهد کرد.

۱۳- گزارشگر ویژه همچنین با دیگر گزارشگران موضوعی درخواست‌های فوری و دیگر مکاتبات همکاری خواهد کرد و همچنین درخواست‌ها و مکاتبات خودش را برحسب ضرورت در نظر خواهد داشت. وی گوشزد می‌کند که در حالی که شماری از مکاتبات بی‌پاسخ مانده‌اند، در بسیاری از موارد، ایران جواب داده است و وی به دنبال این خواهد بود که سطح ارتباطات با ایران را در مورد موضوعاتی که مورد توجه شورای حقوق بشر و مجمع عمومی می‌باشند افزایش بدهد.

١٤- گزارشگر ویژه بر این باور است که دستور کار وی همچنین شامل نقش مهم دنبال کردن تعهدات بین‌المللی کشور مورد توجه می‌باشد. وی توجه بسیاری به همکاری با مدافعین حقوق بشر ایرانی و جامعه مدنی آن خواهد کرد منطبق با ضوابط عمل مرتبط با مکانیسم‌های ویژه. وی همچنین تلاش‌ها برای به وجود آوردن گفت و گوی غیرسیاسی، ترویجی، آگاه‌سازی عمومی و شناخت از وضعیت حقوق بشر در ایران از طریق ایجاد ارتباط با جامعه مدنی و کارشناسان حقوقی و دانشگاهی را تشویق خواهد کرد. وی همچنین قصد دارد که از طریق حضور برجسته در رسانه‌ها نه تنها برای تقویت تلاش‌های مقامات ایرانی در برآورده ساختن تعهدات بین‌المللی‌شان، بلکه همچنین برای برجسته کردن شکوائیه‌های آنانی که خود را قربانی می‌دانند. در این مورد گزارشگر ویژه بر این باور است که نیاز به یک توازن مابین یک ارتباط سازنده با مقامات ایرانی و تلاش‌های رسانه‌های وجود دارد تا بدین‌سان، حسن نیت و تعهد به تحقیق در مورد اظهارات در مورد نقض حقوق بشر را نشان دهد.

۳- وضعیت حقوق بشر

۱۵- جمهوری اسلامی ایران، پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را ٢٤ ژوئن ۱۹۷۵ [سوم تیرماه ۱۳٥٤] بدون هیچ پیش‌شرطی را تصویب کرد، که بر طبق آن حکومت را موظف به ترویج و حمایت از ضمانت‌های آن پیمان‌نامه می‌کند. این ضمانت‌ها شامل آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی انجمن‌ها و آزادی مذهب می‌باشد که تمامی آنها برای ترویج و حمایت از ایده‌آل‌های دموکراتیک شناخته شده‌اند.

١٦- پیمان‌نامه حقوق مدنی وسیاسی همچنین حق دادرسی عادلانه، حق دسترسی به مشاوره حقوقی، رفتار انسانی با بازداشت‌شدگان را تضمین و هرگونه بازداشت ودستگیری خودسرانه افراد را ممنوع می‌کند. قوانین بین‌المللی همچنین حقوق برابر زنان را با قید اینکه کشورهای متعهد بایستی «حقوق برابر مردان و زنان برای بهره‌برداری از همه حقوق سیاسی و مدنی» که در پیمان‌نامه آمده است تضمین می‌کند. این حقوق همچنین شامل حق انتخاب شدن و مشارکت در انتخابات آزاد و عادلانه می‌باشد. همچنین این پیمان‌نامه از حقوق اقلیت‌هایی که در کشور وجود دارد حفاظت می‌کند و در ماده ۲۷ تصریح می‌کند حقوق اقلیت‌ها نباید نادیده گرفته شود و آنها از فرهنگ، اعتقادات مذهبی و زبان مادری خود بهره برند.

۱۷- در هماهنگی با این تضمین‌های حقوق بشری، مواد ۲۳ تا ۲۷ قانون اسلامی جمهوری اسلامی آزادی بیان، اجتماعات، انجمن‌ها و آزادی مذهب را تأمین کرده است. علاوه بر آن، مواد ۳۲ و ۳۵ قانون اساسی، حقوق افراد متهم و بازداشت‌شده را با ذکر اینکه «اصل ۳۲ ـ در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم‌گردد».

۱۸- شماری از افراد و سازمان‌ها شهادت‌های دست اولی را برای گزارشگر ویژه تهیه کردند. عمده این گزارش‌ها نمایانگر روند نقض سیستماتیک اصول بنیادین مطرح‌شده حقوق بشر است. از این جهت، و بدون تعصب در خصوص ارتباطات بعدی، فوری‌ترین مسائلی که مورد توجه گزارشگر ویژه قرار گرفته‌اند، شامل کمبودهای چندگانه در رابطه با قوه قضائیه است که در این موارد قابل بررسی است: برخی از شیوه‌های خاص که به مثابه شکنجه است، رفتارهای بی‌رحمانه یا طرز برخورد تحقیرآمیز با بازداشت‌شده، صدور حکم اعدام در نبود تضمین‌های قضائی متناسب، وضعیت زنان، آزار و اذیت اقلیت‌های قومی، سلب حقوق مدنی و سیاسی - به خصوص آزار و اذیت و إرعاب مدافعان حقوق بشر.

۱۹- به علاوه، گزارش‌ها کراراً در خصوص استفاده از بدرفتاری‌های فیزیکی و روانی و شکنجه به هدف وادار کردن آنان به قبول اتهامات صحبت کرده‌اند. از این جهت، چندین مصاحبه رودررو نشان می‌دهد که افراد، غالباً در سلول انفرادی به مدت طولانی در اثنای دوره تحقیقات از پرونده‌شان نگهداری شده بودند. همه کسانی که در خصوص بازداشتشان مصاحبه شدند، استفاده مستمر و مداوم از چشم‌بند در زمانی که به سلول انفرادی منتقل شده‌اند همچنین در زمان بازجویی‌ها را گزارش کرده‌اند. چندین تن گفته‌اند که تهدید شده‌اند، مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند، به آنها توهین شده است، یا با تهدیداتی علیه اعضای خانواده‌هایشان مورد ارعاب قرار گرفته‌اند و آنها چنین برداشتی داشته‌اند که چنین اقداماتی به

منظور تشویق آنها به پذیرفتن به شناختن یا همکاری با افرادی که برای بازداشت‌شده ناشناس بوده است. بازداشت ویا ارعاب اعضای خانواده نیز اغلب توسط این افراد مطرح شده است.

۲۰- اتهاماتی که علیه مدافعان حقوق بشر، همچنین فعالان جامعه مدنی و فعالان مذهبی در شمار بسیاری از پرونده‌هایی که در این گزارش مطرح شده‌اند، عبارتند از (الف) اقدام علیه امنیت ملی؛ (ب) مشارکت در تجمعات غیرقانونی؛ (ج) توهین به رهبر؛ و (د) تبلیغ علیه نظام.

۲۱- اکثریت این گزارش‌ها همچنین استفاده از مبالغ غیرمعقول وثیقه برای تضمین حضور افرادی که برای فعالیت‌های مدنی، سیاسی و حقوق بشری (در پیشگاه دادگاه) را برجسته می‌سازد. مبلغ وثیقه در این گزارش‌ها مواردی از ۱۰ هزار تا ۵۰۰ هزار دلار آمریکا را در برمی‌گیرد. متهمان و یا وثیقه‌گذاران اغلب وادار به ودیعه گذاشتن سند خانه و یا امضای تعهدنامه‌ای که بعداً به وسیله آن از حقوق افراد برداشته می‌شود. همه گزارش‌ها مطرح می‌سازند که سرمایه‌ای که برای تضمین حضور (در پیشگاه دادگاه) ارائه می‌شود- غالباً سند منزل- هرگز به تضمین‌کننده‌ها بازگردانده نشده‌اند، حتا زمانی که قاضی، رأی به بی‌گناهی فرد داده یا با پایان تحمل مدت محکومیت. از آنجایی که این افراد، این اسناد را در اختیار ندارند، از کنترل مالی دارایی‌های خود محروم می‌مانند که سطح نگران‌کننده‌ای از پافشاری برای مجازات را حتا بعد از پایان پرونده‌ها ایجاد می‌کند.

۲۲- به علاوه چندین گزارش ادعا می‌کنند که دادستانان، اغلب افراد را پیش از اینکه برای صدور حکم در دادگاه حاضر شوند از احکامشان آگاه می‌کنند و اینکه این احکام، غالباً مانند همان‌هایی هستند که توسط قضات مرتبط با پرونده‌ها صادر می‌شود. گمانه‌زنی این گزارش‌ها این است که چنین موضوعیت منعکس‌کننده فقدان استقلال قضات در چنین پرونده‌هایی است که عمیقاً برای گزارشگر ویژه نگران‌کننده است.

۲۳- گزارشگر ویژه از اعلام اخیر مقامات ایرانی برای عفو ۱۰۰ تن از زندانیان سیاسی که به جرم‌های مختلفی از جمله شرکت در تجمعات سال ۲۰۰۹ متهم شده بود استقبال می‌کنند. او امیدواراست که این قدم در کنار بررسی پرونده‌های مدافعان حقوق بشر، وکلا، روزنامه‌نگاران، فعالان حقوق زنان، هنرمندان، و فعالان جامعه مدنی که در این گزارش مطرح شده‌اند، پیشرفت دولت را در بهبود وضعیت حقوق بشر ارتقا بخشد. به علاوه گزارشگر ویژه مایل است که که ازدولت ایران درخواست کند که اطلاعات در مورد روند و معیارهایی که برای اعطای بخشودگی به افراد یادشده به کار گرفته شده است را در اختیار او بگذارد. گزارشگر ویژه آزادی دو کوهنورد آمریکایی در ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۱ را امیدوارانه طلقی می‌کند.

الف) رفتار با فعالان جامعه مدنی

۱. فعالان سیاسی

۲٤- گزارش‌های مربوط به وضعیت بازداشت و همچنین عدم برخورداری از حقوق رهبران سیاسی میرحسین موسوی و مهدی کروبی همچنین همسرانشان زهرا رهنورد و فاطمه کروبی عمیقاً نگران‌کننده است. هر این چهار نفر از فوریه ۲۰۱۱ در پاسخ به درخواستشان برای تجمع در حمایت از فعالان طرفداردموکراسی در سراسر منطقه، تحت بازداشت خانگی بوده‌اند.

۲۵- شرحی از بازداشت آقای موسوی در اثنای مصاحبه با یکی از نزدیکان وی در روز ۲٦ اگوست ۲۰۱۱ به گزارشگر ویژه مطرح شده است. وی گفت که با اینکه هیچ اتهام رسمی علیه آقای موسوی و همسرشان اقامه نشده است، شرایط بازداشت آنان به نحوی است که آقای موسوی و خانم رهنورد خود را زندانی دولت می‌دانند. در این مسیر، گزارش شده است که این زوج قادر نبوده‌اند که با اعضای خانواده و دوستان، از زمان بازداشت، به صورت آزاد ارتباط برقرار کنند. وی همچنین گفته است که همه روش‌های برقراری ارتباط یا از بین رفته‌اند یا از خانه این زوج بیرون برده شده‌اند. او همچنین گفت که تا دو هفته قبل از این مصاحبه، تعداد اندکی ملاقات که به شدت تحت نظر بوده را با اعضای خانواده‌هایشان طی شش ماه گذشته داشته‌اند. بر اساس گزارش‌ها اعضای خانواده به شدت مورد تفتیش بدنی قرار گرفته‌اند و ظن این رفته که ملاقات‌ها ضبط (ویدیوئی) شده است. به علاوه این زوج بر اساس گزارش‌ها از کنترل بر سلامت خود، کتاب، فضای شخصی و توانایی برای انجام کارهای معمولی منزل و سرگرمی‌های خود محروم بوده‌اند. آزار و اذیت و ارعاب اعضای خانواده آقای موسوی همچنین مطرح شده است. او همچنین گفت که خانواده آقای موسوی عمیقاً نگران سلامت وی هستند، با توجه به اینکه وزن او به مقدار قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. بر خلاف چندین مورد ناراحتی که نیازمند توجه پزشکی بوده است، پزشکان آقای موسوی را مورد مداوا قرارداده‌اند و گفته‌اند که وضعیت سلامت وی بحرانی نیست.

۲٦- در تاریخ ۲۳ اگوست ۲۰۱۱ مصاحبه‌ای با یکی از همکاران نزدیک آقای کروبی، که مایل بوده به صورت ناشناس باقی بماند، انجام شده است. این شاهد عینی و دست اول در خصوص خشونت إعمال‌شده علیه آقای کروبی و همکارانش و همچنین وضعیت حصر خانگی آقای کروبی ارائه کرد. گزارش شده است که تلفن‌های آقای کروبی همگی قطع شده‌اند و مأمورین به خانه او وارد شده و تلویزیون، مدارک و نیز کتاب‌های او را از خانه‌اش برده‌اند. خانم کروبی هم اجازه نداشت که به قرارهای پزشکی (برای معاینه) خود برسد، همچنان که داروهای این زوج توقیف شدند و آقای کروبی دسترسی به پزشک خانوادگی نداشته علی‌رغم مشکلات تنفسی که داشته است. همچنین گزارش شده که آقای کروبی در ۱۸٦ روزی که تحت بازداشت خانگی بوده تنها ۱۰ دقیقه توانسته در هوای آزاد تنفس کند. این شاهد همچنین گفته است که از زمانی که مأمورین اطلاعاتی با گذاشتن دوربین در راهروها و اتاق‌های اولین مکانی که این زوج دستگیر شده بودند، مکان را نظارت می‌کردند، هیچ فضای شخصی برای این دو نمانده است. همچنین گزارش شده که از زمان بازداشت، آقای کروبی تنها شش بار با اعضای خانواده خود ملاقات کرده و اینکه ملاقات‌کننده‌ها کاملاً مورد تفتیش بدنی قرار گرفته‌اند، هم قبل و هم بعد از ملاقات و هنگام خروج. بر اساس گزارش‌ها مأموران هنگام ملاقات‌های آقای کروبی و همسر ایشان حضور داشته‌اند. آقای کروبی و همسر ایشان اخیراً از خانه خود به مکان‌های جداگانه‌ای حدوداً در تاریخ ۱٦ جولای و ۱ اگوست برده شدند. در حالی که خانم کروبی بر اساس گزارش‌ها دیگر تحت بازداشت خانگی نیست، آقای کروبی به یک دفتر با دو اتاق برده و در آنجا نگهداری می‌شود و از ۱٦ جولای هیچ تماسی با خانواده خود نداشته است. گزارش‌های مبنی بر اینکه همزمان ٦ مأمور همواره اتاق‌های یادشده را اشغال کرده‌اند و احتمال حضور تیمی از روانشناسان که به منظور گرفتن اعترافات اجباری تلویزیونی در کنار آقای کروبی برای گزارشگر ویژه بسیار ناراحت‌کننده است. همچنین گزارش شده است که برخی از اعضای دو خانواده آقای موسوی و آقای کروبی مورد آزاد و اذیت قرار گرفته، إرعاب و یا حتا بازداشت شده‌اند.

۲۷- حشمت‌الله طبرزدی، فعال سیاسی و دبیرکل جبهه دموکراتیک ایران، در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹ دستگیر و به زندان اوین منتقل شد. بر اساس گزارش‌ها در سلول انفرادی نگهداری و شکنجه شده است. در اکتبر ۲۰۱۰ طبرزدی به ۹ سال زندان و ۷٤ ضربه شلاق برای اقدام علیه امنیت ملی و توهین به رهبر محکوم شد. بعد از اعتراض به اعدام ۵ زندانی سیاسی، طبرزدی به زندان رجائی‌شهر منتقل شد. طبرزدی در نامه‌ای که از زندان نوشت از دادگاه‌های بین‌المللی خواست که به شکایت او علیه آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران رسیدگی کنند. در آوریل ۲۰۱۱ طبرزدی به همراه دیگر زندانیان در زندان رجائی‌شهر در اعتراض به شرایط زندان، دست به اعتصاب غذا زد.

۲. روزنامه‌نگاران

۲۸- در نامه‌ای به گزارشگر ویژه که تاریخ ۱۷ اگوست ۲۰۱۱ را بر خود دارد، کمیته محافظت از روزنامه‌نگاران اعلام کرد که ۳٤ روزنامه‌نگار تا تاریخ دسامبر ۲۰۱۰ در زندان به سر می‌برند. آنها گفتند که روزنامه‌نگاران اغلب با وثیقه‌های غیرمعقول مواجه شده‌اند که برخی مواقع تا ۵۰۰ هزار دلار آمریکا رسیده است. یکی از این پرونده‌ها مربوط به احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب و ستون‌نویس «روزآنلاین» و دبیرکل «انجمن دانش‌آموختگان ادوار تحکیم وحدت»، است که در تاریخ ۱٤ ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد. وکیل آقای زیدآبادی و همسرش گفته‌اند که او بیش از دو سال زندانی است بدون اینکه از مرخصی برخوردار باشد، در طول این مدت، در ٤ اگوست ۲۰۱۱، آقای زیدآبادی به مدت ٤۸ ساعت به مرخصی آمد، تحت این شرایط که ۵۰۰ هزار دلار وثیقه بگذارد. آقای زیدآبادی در تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۱۰ به ٦ سال زندان، پنج سال تبعید به گناباد و محرومیت همه عمر از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به دلیل اتهاماتی چون «تلاش برای ایجاد انقلاب مخملی» محکوم شده است. گزارش شده است که آقای زیدآبادی ۱٤۱ روز در زندان انفرادی بوده است و از بازجویی‌های دشوار و خشن برای اجبار او به قبول اتهاماتش رنج برده است.

۲۹- محمد داوری، برنده جایزه «کمیته دفاع از روزنامه‌نگاران» و سردبیر وب‌سایت «سحام‌نیوز»، در مورد وضعیت زندانیان در بازداشتگاه کهریزک گزارشاتی تهیه کرد به همراه ضبط ویدیوئی شهادت افرادی که شکنجه شده یا مورد آزاد و اذیت جنسی و حتا تجاوز قرارگرفته بودند. این همراه با دلایل دیگر، منجر به بسته شدن بازداشتگاه کهریزک در جولای ۲۰۰۹ شد. کار آقای داوری منجر به دستگیری وی و بازداشت او در زندان اوین در سپتامبر ۲۰۰۹ شد. او به ۵ سال زندان برای «اقدام علیه نظام» شد. این حکم اخیراً به شش سال افزایش یافت، چرا که آقای داوری قادر نبود که مبلغ ۵۰۰۰ دلار جریمه برای شرکت در تجمع معلمان در تاریخ فوریه و مارس ۲۰۰٦ را پرداخت کند. مادر او در نامه‌ای که به بان‌کی‌مون دبیرکل سازمان ملل نوشته است، گفته که پسرش در بازداشتگاه، شکنجه سختی را تحمل کرده کرده است. بر اساس گزارش‌ها آقای داوری برای اینکه بر علیه کاندیدای سابق ریاست جمهوری مهدی کروبی اعترافات تلویزیونی بکند به سختی شکنجه شده است. بر اساس گزارش‌ها آقای داوری در زندانی انفرادی نگهداری شده و قادر نبوده است که در هشت ماه گذشته با خانواده خود تماس برقرار کند.

۳۰- روایت‌ها در خصوص بازداشت و مرگ روزنامه‌نگار و فعال ایرانی آقای رضا هدی صابر، نگرانی‌های بیش‌تری را در خصوص دستگیری‌های خودسرانه و بازداشت و رفتار با کنشگران جامعه مدنی مطرح می‌سازد. آقای صابر گفته می‌شود که به دنبال اعتصاب غذایی که با حمله قلبی مواجه شد در تاریخ ۱۲ ژوئن ۲۰۱۱ جان خود را از دست داد. مقامات زندان متهم شده‌اند که از توجه پزشکی به وی خودداری کرده‌اند در حالی که او ساعت‌ها از درد قفسه سینه شکایت می‌کرد، قبل از اینکه از او مراقبت پزشکی به عمل آید. آقای صابر از دوم ژوئن در اعتصاب غذا بود، بعد از اینکه هاله سحابی دختر مرحوم عزت‌الله سحابی از رهبران ملی-مذهبی بر اثر یک حمله قلبی در جریان مراسم ترحیم پدرش و پس از برخورد با نیروهای امنیتی کشته شد. اطلاعاتی رسیده به گزارشگر ویژه پیشنهاد می‌دهد که زندانیان از اعتصاب غذا به عنوان وسیله‌ای برای اعتراض به وضعیت زندان، بازداشت خودسرانه و یا احکام تبعیض‌آمیز استفاده می‌کنند. در زمان نوشتن این گزارش، حداقل ۱۵ زندانی در اعتصاب غذا بودند که حال برخی از آنها وخیم گزارش شده است.

۳۱- عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی و رئیس سابق بخش مطبوعات داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، هم‌اکنون در زندان رجائی‌شهر به دلیل اتهاماتی چون «توهین به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» نگهداری می‌شود. آقای سحرخیز در تاریخ ۳ اگوست ۲۰۰۹ دستگیر و به سه سال زندان و یک سال ممنوعیت از سفر خارج و پنج سال ممنوعیت از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری محکوم شد. در تاریخ ۵ اگوست ۲۰۱۱ آقای سحرخیز مطلع شد که او به دو سال دیگر در زندان محکوم شده برای فعالیت‌های مطبوعاتی گذشته‌اش.

۳۲- حسین رونقی ملکی، وبلاگ‌نویس، در تاریخ ۱۳ دسامبر ۲۰۰۹ دستگیر شد و برای ۱۱ ماه در سلول انفرادی بند ۲-الف زندان اوین نگهداری شد. آقای ملکی در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۰ به ۱۵ سال زندان به خاطر اتهاماتی چون «عضویت در شبکه پراکسی ایران» و «توهین به رئیس‌جمهور» محکوم شد. وکیل آقای ملکی اعلام کرده است که وضعیت سلامتی او نیازمند توجه پزشکی خارج از زندان است. در ۱۵ مارس ۲۰۱۰ روزنامه تندرو «کیهان» مقاله‌ای منتشر کرد که در آن رونقی ملکی به اتهامات جدی همچون «پذیرفتن پول از دولت‌های غربی» و «کمک به شخصیت‌های سیاسی برای فرار از ایران» و «رهبری گروه‌های سیاسی» نسبت داده شده بود. گفته می‌شود که آقای ملکی در بند ۳۵۰ زندان اوین نگهداری می‌شود.

۳۳- مسعود باستانی، روزنامه‌نگار، در ۵ جولای ۲۰۰۹ دستگیر شد به خاطر فعالیت‌هایی که در سایت «جمهوریت» داشت که به صورت آشکار از آقای موسوی در جریان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ حمایت می‌کرد، همچنین اتهام‌هایی همچون «سامان‌دهی تظاهرات و تبلیغ علیه نظام». بر اساس گزارش‌ها آقای باستانی سه ماه در سلول انفرادی سپری کرد و توسط مأموران زندان، هنگامی که اعضای خانواده به ملاقات وی رفته بودند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت- زمانی که او تقاضای چندین دقیقه وقت بیش‌تر برای خداحافظی با مادر و همسرش را در ژوئن ۲۰۱۱ داشت.

در نتیجه او دچار حالت تهوع و از دست دادن تعادل خود شد، به نحوی که باعث انتقال او به بیمارستان گشت، جایی که گفته می‌شود یک روز برای اینکه مطمئن شوند ضایعه مغزی صورت نگرفته آنجا ماند. او بعد از اینکه شکایت خود را در خصوص ضرب و شتم پس گرفت، از سلول انفرادی به بند عمومی منتقل شد.

۳٤- بهمن احمدی امویی، روزنامه‌نگار، که برای روزنامه‌های اصلاح‌طلب می‌نوشت و همچنین دارای یک وبلاگ بود، در ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد و هم‌اکنون حکم پنج ساله خود را به خاطر «اقدام علیه امنیت ملی» می‌گذراند. در نامه‌ای که وضعیت زندان خود را تشریح کرد، امویی و شماری از زندانیان دیگر نوشتند که اکثر آنها در شرایط غیرانسانی با آنها رفتار شده از جمله استفاده معمول از حبس انفرادی در سلول‌هایی که تقریباً ۲.۲ در ۱.٦ متر بودند. در این نامه آمده است که آنها مورد ضرب و شتم شدید و بدرفتاری قرار گرفته‌اند، از جمله سر آنها را درون توالت کردند، مداوماً تهدید شدند و برای مدت طولانی از خواب محروم بودند.

۳۵- محمدصدیق کبووند، مؤسس سازمان حقوق بشر کردستان و روزنامه‌نگار، در ژوئن ۲۰۰۷ بازداشت و در زندان اوین حبس شد و به مدت پنج ماه در آنجا در سلول انفرادی بود. وی به ده سال حبس و به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی از طریق تأسیس سازمان حقوق بشر کردستان»، «تبلیغ علیه نظام از طریق انتشار اخبار»، «مخالفت با قوانین جزائی اسلامی از طریق انتشار مجازات‌هایی مانند اعدام و سنگسار» و «فعالیت در حمایت از زندانیان سیاسی» محکوم شد. از آن زمان تا کنون آقای کبودوند از بیماری‌های شدید و متداومی رنج برده است و بنا بر گزارشات، در بسیاری از مواقع از توجه پرسنل پزشکی محروم بوده، از جمله دو سکته در سال ۲۰۱۰ داشته است. به گفته همسرکبودوند، شوهرش به وی گفته است که پس از اولین حمله قلبی توسط متخصص اعصاب دیده شده ولی معاینه دقیق نداشته و هیچ آزمایشی از او به عمل نیامده است. همسر وی همچنین گفته است که به گفته شوهرش، پزشک حاضر در عوض، یک سری قرص‌هایی برای استفاده روزانه تجویز کرده است، ولی هیچ‌گونه جزئیاتی در مورد اسم، خواص طبی یا عوارض جانبی آن به وی نگفته است.

۳٦- تقی رحمانی، روزنامه‌نگار، نویسنده و عضو شورای فعالان ملی - مذهبی و یکی از اعضای فعال کمپین انتخاباتی مهدی کروبی در سال ۱۳۸۸، در تاریخ ۹ فوریه ۲۰۱۱، پس از آنکه مأموران امنیتی ناشناس بنا بر گزارش‌ها به طور خشونت‌آمیز به خانه وی هجوم آوردند، در حضور همسر و دو فرزند خردسالش او را بازداشت کردند. بنا به اظهارات همسرش، نرگس محمدی، مقامات ایرانی هیچ‌گونه اطلاعاتی (تا کنون) در مورد اتهامات وی بیان نکرده‌اند.

۳۷- کیوان صمیمی، مدیرمسوول مجله «نامه» که دیگر منتشر نمی‌شود، در ١٤ژوئن ۲۰۰۹ بازداشت شد. او به شش سال زندان و ممنوعیت مادام‌العمر از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی محکوم شده است و اتهامات وی «عضویت در گروه‌های غیرقانونی از جمله ائتلاف ملی - مذهبی، شورای ملی صلح و کمیته پیگیری بازداشت‌های خودسرانه» می‌باشند. دادگاه تجدید نظر، حبس او را تأیید کرده اما محرومیت از فعالیت‌ها را به پانزده سال کاهش داد. آقای صمیمی درون زندان به بیماری کبدی دچار شده اما مقامات زندان بنا بر گزارشات، از اجازه دادن به وی برای درمان در خارج از زندان خودداری کرده‌اند. آقای صمیمی همچنین بنا برگزارشات، در زمان‌های متعددی مورد بدرفتاری در زندان قرارگرفته و در فوریه ۲۰۱۰ فعالان محلی گزارش دادند که وی پس از آنکه به شرایط زندان اعتراض کرده است به سلول انفرادی منتقل شده است. همچنین گزارش شده است که از دیدارهای خانوادگی وی جلوگیری شده است.

۳. رفتار با فعالان دانشجویی

۳۸- سه مصاحبه با فعالان دانشجویی که خواسته‌اند ناشناس بمانند در طی نوشتن این گزارش انجام شد. این دانشجویان گزارش داده‌اند که آنها با بازداشت و ارعاب مواجه شدند و در مواردی مورد ضرب وشتم و شکنجه به دلیل ارتباطاتشان با سازمان‌های قانونی ثبت‌شده فعالان دانشجویی قرار گرفته‌اند. پرونده‌های دیگری هم از سوی سازمان‌های معتبر غیردولتی در اختیار گزارشگر ویژه قرارگرفته‌اند.

۳۹- فعال دانشجویی عبدالله مؤمنی در ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹ دستگیر شد و به عنوان شرکت در اعتراضات ۲۰۰۹ به چهار سال و۱۱ ماه زندان محکوم شد. گزارش شده است که آقای مؤمنی برای تقریباً ۲۰۰ روز در حبس انفرادی بوده است و مورد آزار فیزیکی و روحی قرارگرفته و وادار به اعترافات تلویزیونی شده است. در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای آقای مؤمنی نوشته است که بازجویان او گلوی او را تا حد بیهوشی فشار داده‌اند و مأموران در چندین بار سر او را به درون توالت فرو برده‌اند. مؤمنی همچنین گفته است که وی از مرخصی و دیدارهای خانوادگی پس از انتشار این نامه محروم شده است. اتهامات جدیدی علیه آقای مؤمنی در ۲۷ جولای ۲۰۱۱ مطرح شده است که ادعا شده است که به دلیل نوشتن نامه فوق می‌باشد. همسر مؤمنی گفته است که شوهرش نیاز به معالجه طبی در خارج از زندان دارد، ولی از توجهات پزشکی مربوطه محروم است. با این حال، آقای مؤمنی هنوز حکم جدیدی دریافت نکرده و از مرخصی هم در طی تمام بازداشتش محروم بوده است.

٤۰- رامین پرچمی، کارشناس ارشد کارگردانی فیلم و بازیگری، در ١٤ فوریه ۲۰۱۱ در اعتراضات خیابانی بازداشت شد. قاضی دادگاه آقای پرچمی را به یک سال زندان به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی از طریق شرکت در تجمع غیرقانونی»، «تلاش برای ضبط ویدیو» و «اختلال در نظم عمومی» محکوم کرده است. این هنرمند که از حامیان جنبش سبز می‌باشد، در یک سلول انفرادی در بند ۲۰۹ زندان اوین که تحت کنترل وزارت اطلاعات می‌باشد، برای دو ماه بازداشت بود؛ وی سپس به بند ۳۵۰ منتقل شد.

٤۱- علی ملیحی، فعال دانشجویی، روزنامه‌نگار و عضو دفتر ادوار تحکیم وحدت، در ۲ فوریه ۲۰۱۰ بازداشت و متهم به «اجتماع و تبانی علیه نظام»، «تبلیغ علیه نظام»، «شرکت در تجمعات غیرقانونی»، «نشر اکاذیب» و «توهین به رئیس‌جمهور» شد. وی در قبال این اتهامات به چهار سال زندان محکوم شد که دادگاه تجدید نظر در جولای ۲۰۱۱ آن را تأیید کرده است.

٤۲- آرش صادقی، فعال دانشجویی که محروم از تحصیلات عالی شده است، بنا بر گزارشات، به دلیل عضویت در کمپین انتخاباتی میرحسین موسوی از تحصیلات عالی محروم شده است. آقای صادقی اول در ۹ جولای ۲۰۰۹ در حین هجوم به محوطه دانشگاه تهران، بازداشت و پس از ٤۵ روز آزاد شد. آقای صادقی دوباره پس از اعتراضات عاشورای ۱۳۸۸ دستگیر و در آوریل ۲۰۱۰ آزاد شد. در نوامبر ۲۰۱۰ وی به دادسرای زندان اوین، احضار و در آنجا بازداشت و به ۵ سال زندان به جرم اجتماع و تبانی علیه نظام محکوم شد. بنا بر گزارشات، صادقی در آوریل ۲۰۱۱ به دنبال اعتصاب غذا به کما فرو رفت. صادقی همچنین بنا بر گزارشات، دچار مشکلات فیزیکی به دلیل ضرب و شتم مداوم و شکنجه همچون عفونت ریه و فلج عضو شده است.

۴. هنرمندان

۴۳- جعفر پناهی، کارگردان شناخته‌شده سینمای ایران و برنده جایزه فستیوال کن و فستیوال فیلم ونیز برای فیلم‌های «بادبادک سفید» و «دایره»، برای اولین بار در ۳۰ جولای ۲۰۰۹ به همراه فیلمساز مستند مهناز محمدی برای حضور در مراسم یادبود کشته‌شدگان اعتراضات ۱۳۸۸ دستگیر شد. وی پس از چند روز آزاد شد، ولیکن دوباره در اول مارس ۲۰۱۰ در خانه‌اش به همراه ۱۸ تن از اعضای خانواده و دوستانش بازداشت شد. اعضای خانواده و دوستان وی پس از چند روزی آزاد، ولی وی تا ۲۵ ماه می۲۰۱۰ در زندان ماند و با وثیقه ۲۰۰ میلیون تومانی به دنبال واکنش‌های جامعه هنری بین‌المللی آزاد شد. در ۲۰ دسامبر ۲۰۱۰ قاضی دادگاه، پناهی را به ٦ سال زندان و ۲۰ سال محرومیت از ساختن هر فیلم یا نوشتن فیلمنامه و یا مصاحبه با رسانه‌های ملی و بین‌المللی و سفر به خارج از کشور محروم کرد.

٤٤- محمد رسول‌اف، کارگردان سینما و یکی از همکاران جعفر پناهی، هم به شش سال زندان محکوم شد. شعبه ٢٦ دادگاه انقلاب تهران با اتکا به موارد ۵۰۰، ٦١٠ و ۱۹ قانون جزائی اسلامی، با متهم کردن وی به «اجتماع و تبانی» با قصد «اقدام علیه امنیت ملی» و «تبلیغ علیه جمهوری اسلامی» محکوم کرد.

٤٥- محسن نامجو، خواننده و آهنگسار ایرانی، به طور غیابی به ۵ سال زندان در ۹ ژوئن ۲۰۰۹ محکوم شد. محکومیت نامجو به جرم «توهین به مقدسات اسلامی» که ادعا شده است به دلیل تمسخر و خواندن قرآن به روش غیرمعمول بوده است. وی در حال حاضر در خارج از ایران به سر می‌برد.

۵. وکلا

٤٦- شیرین عبادی، وکیل برجسته حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل، لیستی از ٤٢ وکیل که از سال ۲۰۰۹ مورد تعقیب قضائی و آزار دولتی قرار گرفته‌اند به گزارشگر ویژه ارائه داد. وی گوشزد کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران وکلایی که مدافعین سیاسی را وکالت می‌کنند را در سال‌های گذشته با بدبینی به آنان می‌نگرد. در نتیجه آنها با پرونده‌هایی روبه‌رو بوده‌اند. برخی از آنها هم‌اکنون در حبس به سر می‌برند. از جمله آقای هوتن کیان، آقای قاسم شعله‌سعدی و آقای حسین یونسی. برخی دیگر از آنان با قرار وثیقه، آزاد می‌باشند، از جمله آقایان محمدعلی دادخواه، خلیل بهرامیان و عبدالفتاح سلطانی. عده‌ای دیگر از جمله خانم مهناز پراکند وخانم نسیم غنوی مورد بازجویی قرار گرفته‌اند. خانم عبادی همچنین گفته که اکثر این وکلا با اتهامات مربوط به حرفه وکالت و دفاع از حقوق متهمین در پرونده‌های سیاسی روبه‌رو می‌باشند و به دنبال این تحولات، غیرقابل اجتناب است که وکلای کشور در آینده‌ای نزدیک، شجاعت خود برای دفاع از این گونه اشخاص را ازدست بدهند.

٤٧- وکیل برجسته حقوق بشر ایرانی نسرین ستوده، در ٤ سپتامبر ۲۰۱۰ به دادسرای زندان اوین احضار و در آنجا بازداشت و به سلول انفرادی منتقل شد. در ژانویه ۲۰۱۱ به ۱۱ زندان و ۲۰ سال محرومیت از حرفه وکالت و ۲۰ سال ممنوع‌الخروج شد. اتهامات وی شامل «اقدام علیه امنیت ملی»، «تبانی و تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران»، و «عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر» است. تقریباً یک سال پس از بازداشت، ستوده که مادر دو فرزند خردسال می‌باشد، همچنان در زندان اوین محبوس و از مرخصی وی جلوگیری شده است. پس از آنکه بازجویان به وی گفتند که دادگاه تجدید نظر ۱۱ سال حکم وی را تأیید خواهد کرد، ستوده درخواست خود را برای تجدید نظر پس گرفت. خانم ستوده چندین بار برای اعتراض به بازداشت غیرقانونی و نقض حقوق وی به اعتصاب غذا روی آورده است. بنا بر اطلاعات کسب‌شده توسط گزارشگر ویژه، همسر خانم ستوده، رضا خندان، که به طور علنی برای رفتار عادلانه با همسرش تلاش می‌کند، توسط مقامات بازجویی، بازداشت و مورد تهدید و آزار فیزیکی قرار گرفته است. اعضای خانواده خانم ستوده بنا بر گزارشات، در یک ملاقات اخیر از وی در زندان توسط مقامات زندان مورد آزار بدنی و بازداشت قرار گرفتند. در اعتراض به آزار بدنی و بازداشت اعضای خانواده‌اش، خانم ستوده، بنا بر گزارشات، از دیدارهای خانوادگی خودداری کرده است.

٤٨- محمد سیف‌زاده، وکیل برجسته و یکی از مؤسسین کانون مدافعان حقوق بشر، در تاریخ ۳۰ اکتبر ۲۰۱۰ به ۹ سال زندان و ۱۰ سال محرومیت از وکالت به جرم «اقدام علیه امنیت ملی» از طریق «تأسیس کانون مدافعان حقوق بشر» محکوم شد. پرونده وی در حال حاضر در شعبه ٥٤ دادگاه انقلاب مورد تجدید نظر است. اتهامات وی شامل «تبانی و اجتماع به منظور «اخلال در نظم داخلی»» و «فعالیت‌های تبلیغاتی علیه نظام» بوده است. وی از دسترسی به وکیلش و دیگر ضوابط دادرسی عادلانه محروم بوده است.

۶. فعالان محیط زیست

کمپین نجات دریاچه ارومیه

۴۹- اطلاعاتی در مورد تشدید مشاجرات مربوط به تهدیداتی که دریاچه ارومیه با آن روبه‌روست به گزارشگر ویژه از طریق چندین سازمان غیردولتی در اگوست ۲۰۱۱ ارسال شده است. فعالان محیط زیستی و همچنین ساکنین دو شهر بزرگ در اطراف دریاچه، ارومیه و تبریز، بر این باورند که ساخت ۳۵ سد بر روی ۲۱ رودخانه‌ای که آب دریاچه را تأمین می‌کنند، موجب جلوگیری از انتقال ۵.۵ میلیارد متر مکعب به طور سالیانه شده است. از دست دادن این مقدار آب، گفته می‌شود که دلیل عمده کاهش فزاینده سطح آب این دریاچه است. گزارشات ادعا می‌کند که ۸ میلیارد تن نمک می‌تواند به صورت بالقوه به محیط اطراف این دریاچه در حال خشک شدن آسیب برساند و موجب از دست دادن گیاهان و جانداران آن شود. همچنین بر روی سلامت و توانایی کشاورزی تقریباً ۱۴ میلیون ساکن منطقه مضر باشد.

۵۰- اعتراضات برای نجات این دریاچه پس از آنکه مجلس ایران نتوانست لایحه‌ای فوری برای بالا بردن سطح آب دریاچه از طریق انحراف آب از رودخانه ارس در اواخر اگوست ۲۰۱۱ را به تصویب برساند، شکل گرفت. این اعتراضات، بنا بر گزارشات، موجب دستگیری حداقل ۶۰ نفر به دلیل شرکت در این اجتماعات و مجروم شدن ۴۵ معترض دیگر به دنبال تیراندازی از سوی مأمورین شده است. ادعاهای دریافت‌شده حاکی از آن است که بازداشت‌شدگان از دسترسی به وکیل، خانواده و مداوای پزشکی محروم بوده و تحت شکنجه و دیگر رفتارهای غیرانسانی و تحقیرآمیز قرار گرفته‌اند. فرانک فرید، یک فعال و روزنامه‌نگار و از اعضای اقلیت آذربایجان ایران، بنا بر گزارشات، بعد از بازداشت در تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۱ در شهر تبریز مورد شکنجه قرار گرفته است. خانم فرید، که در حال حاضر در زندان تبریز حبس است، بنا بر گزارشات، متهم به «توهین به مقام رهبری»، «تبلیغ علیه نظام و اقدام علیه امنیت ملی» شده است. گزارشگر ویژه نگران ادعاهای سرکوب حقوق تضمین‌شده آزادی بیان و اجتماعات و همچنین ادعاهای محرومیت از دادرسی عادلانه برای بازداشت‌شدگان می‌باشد.

ب) آزادی اجتماعات

۵۱- پیمان‌نامه حقوق مدنی و سیاسی، حق اجتماع مسالمت‌آمیز را تضمین می‌کند. ولیکن در موارد مختلف، ادعا شده است که حق اجتماع مسالمت‌آمیز زیر پا گذاشته شده، از جمله صادر نکردن مجوز از سوی دولت و ارعاب تجمع‌کنندگانی که برای سالگرد انتخابات خرداد ۸۸ اقدام کردند. گزارشگر ویژه همچنین اگاه شده است که به عنوان نمونه، مأموران دولتی، بنا بر گزارشات، حق حضور عزاداران در مراسم تشییع جنازه عزت‌الله سحابی، فعال سیاسی، را نادیده گرفتند. گزارشات تصریح می‌کنند که نیروهای امنیتی در تشییع جنازه، که در ژوئن ۲۰۱۱ اتفاق افتاد، را مختل کردند و با خشونت، جسد آقای سحابی را گرفته و با خود بردند و به ضرب و شتم عزاداران پرداختند، از جمله دختر آقای سحابی، هاله سحابی. خانم سحابی همچنین یک فعال سیاسی در حال گذران حکم دو سال زندان خود به جرم «تبلیغ علیه نظام» و «اختلال در نظم عمومی» بود، ولی برای حضور در تشییع جنازه پدرش به مرخصی آمده بود. بنا بر اظهارات شاهدان عینی، خانم سحابی توسط مأموران امنیتی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به دنبال آن، بر اثر یک حمله قلبی مرگبار، درگذشت.

۵۲- در مصاحبه با یک عضو سابق کمپین ریاست جمهوری مهدی کروبی که درخواست کرد ناشناس بماند، گزارش شد که در ۳۰ جولای ۲۰۰۹، پس از آنکه آقای کروبی به مراسم یادبود کشته‌شدگان در اعتراضات ژوئن ۲۰۰۹ به بهشت زهرا رفت، در آنجا نیروهای پلیس به صورت مستمر به شرکت‌کنندگان با باتوم، اسپری فلفل و گاز اشک‌آور حمله کردند. این شاهد گزارش داد که وی از آقای کروبی، در حین آنکه مورد ضرب وشتم قرار گرفت، جدا شد. ولیکن آقای کروبی توانست بدون اینکه صدمه ببیند توسط محافظان امنیتی خود به ماشین خود برسد. این شاهد همچنین گزارش داد که آقای کروبی در ۱۱ فوریه ۲۰۱۰ در اجتماعی در شمال میدان آزادی مورد حمله قرار گرفت. بنا بر این گزارش، آقای کروبی در قسمت ران و کمر خود مورد ضرب و شتم قرار گرفت و همچنین در معرض گاز اشک‌آور و اسپری فلفل بود. علی کروبی یکی از پسران آقای کروبی با تجمع‌کنندگان، دستگیر و به یک مسجد منتقل شد. در آنجا علی کروبی، بنا بر گزارش، مورد ضرب و شتم شدید در مقابل دیگر بازداشت‌شدگان قرار گرفت. بنا بر این گزارش، یک دست او دچار شکستگی شد و دچار جراحاتی در ناحیه کمر و چشم شد. وی پس از ۲۴ ساعت، آزاد شد.

ج) حقوق زنان

۵۳- همان‌طور که در بالا اشاره شد، جمهوری اسلامی ایران، پیمان‌نامه حقوق مدنی و سیاسی را بدون شرط تصویب کرده، که نمایانگر نیت برای ترویج و حفاظت از توانایی زنان برای بهره‌مندی از تمام حقوق مدنی و سیاسی که در این پیمان‌نامه تصریح شده، می‌باشد. در حالی که ماده ۲۰ قانون اساسی ایران می‌گوید «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.» بحث تفسیر قوانین شریعت و چگونگی همخوانی آن با برابری جنسیتی، موضوع گفت و گوی مداومی بین دولت و فعالان حقوق زنان می‌باشد.

گزارشگر ویژه بر این باور است که ظرفیت دولت برای ایجاد دموکراسی، چندصدایی و برابری جنسیتی به طور جدی از طریق سرکوب فعالان که برای ارتقاء این گفت وگو تلاش می‌کنند، نادیده گرفته شده است.

٥٤- اضافه بر این، به کارگیری برخی قوانین که مانع برقراری برابری جنسیتی می‌باشند، توانایی دولت را برای حفاظت از حقوقی که در پیمان‌نامه حقوق مدنی سیاسی برای تمامی شهروندان تضمین شده، تضعیف می‌کند. برای مثال، جان یک زن و شهادت یک زن در دادگاه، نصف مرد حساب می‌شود. مردان، حق مطلق طلاق دارند، در حالی که زنان فقط می‌توانند درخواست طلاق را در شرایط به‌خصوصی مطرح کنند، که برخی از آنان باید از قبل عقدنامه ذکر شده و مورد موافقت قرار گرفته باشد. مادران نمی‌توانند حق حضانت فرزندان خود را داشته باشند حتا پس از آنکه شوهرشان فوت کنند. زنان حق ارثیه مساوی نداشته و حتا وقتی که یک زن، تنها بازمانده شوهرش باشد، نمی‌تواند بیش از یک‌چهارم دارائی او را به ارث ببرد. اگر همسر، تنها بازمانده نباشد، ارث وی به یک‌هشتم اموال، محدود است.

٥٥- فعالان حقوق زنان که تلاش برای برقراری برابری جنسیتی می‌کنند، به دلیل کارزارها و فعالیت‌هایشان در مورد حقوق زنان، هدف قرار گرفته‌اند. برای مثال، اعضای «کمپین یک میلیون امضاء» به صورت مستمر مورد تهدید، آزار و اذیت، بازجویی و زندان قرار گرفته‌اند. گزارشگر ویژه دو مصاحبه با اعضای این کمپین انجام داد که خواستند نامشان در گزارش مطرح نشود. به گفته این افراد، آنها تحت نظر، بازجویی با چشم‌بند و بازداشت بوده‌اند. این بازجویی‌ها مربوط به فعالیت این فعالان دانشجویی و حقوق زنان بوده است. این افراد همچنین گفتند که تهدید به اخراج از دانشگاه یا محرومیت از ادامه تحصیلات خود به دلیل فعالیت‌هایشان بوده‌اند. آنها همچنین گزارش دادند که برای مدت‌های طولانی در طی زمان بازجویی و تحقیقات در سلول‌های انفرادی به سر برده‌اند. همچنین از دسترسی به وکیل، محروم بوده و تحت فشار برای اعتراف علیه خود و یا دیگران و حتا اشخاصی که برای آنها ناشناس بوده‌اند، قرار داشته‌اند. یکی از این شاهدین گفت که به طور غیابی به ۵ سال زندان به جرم «تشویق اعتراضات»، یک سال برای انتشار اکاذیب از طریق مصاحبه‌های رسانه‌ای و نوشتن مقالات و همچنین یک سال زندان و ٧٤ ضربه شلاق به جرم «اقدام علیه نظام از طریق شرکت در تجمعات» محکوم شده است.

٥٦- اجرای سختگیرانه کدهای اخلاقی مربوط به پوشش و تلاش برای جرم‌آفرینی برای حجاب نامتناسب، موجب محدودیت‌هایی در حضور زنان در صحنه اجتماع شده است. همچنین بیانات برخی از مقامات در مورد برخی از قربانیان و کسانی که به کرامت انسانی و جسمی آنها بی‌حرمتی شده است، موجب نگرانی است. این گزارشات، شامل اظهارات مقامات دولتی در مورد پوشش زنان به عنوان دلیل حملاتی که اخیراً در اصفهان در ژوئن ۲۰۱۱ اتفاق افتاد و در طی آن ١٤ زنی که در یک میهمانی خصوصی بودند، ربوده و مورد تجاوز جمعی قرار گرفتند. بیانات مقامات رسمی ادعا کردند که پوشش این زنان، منبع خشونتی است که بر علیه آنها انجام شد و دلیلی برای عدم اقدام قضائی بر علیه عاملان شمردند.

٥٧- پرونده بهاره هدایت، فعال دانشجویی و حقوق زنان و عضو شورای مرکزی و سخنگوی دفترتحکیم وحدت و فعال کمپین یک میلیون امضاء، به گزارشگر ویژه ارائه شد. بنا به گزارشات، وی از سوی مأموران وزارت اطلاعات ایران برای پنجمین بار در چهار سال اخیر، در تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۰۹ بازداشت و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. در ماه مه ۲۰۱۰ خانم هدایت به ۹ سال و نیم زندان محکوم که پنج سال آن به اتهام «اجتماع و تبانی علیه نظام»، دو سال آن برای «توهین به مقام رهبری» و شش ماه آن برای اتهام «توهین به رئیس‌جمهور» است. دادگاه همچنین دو سال حبس تعلیقی وی را به دلیل شرکت در تجمع اعتراضی به قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در سال ٢٠٠٦ به جریان انداخت.

٥٨- محبوبه کرمی، فعال حقوق زن و از اعضای کمپین یک میلیون امضاء، در ابتدا در اول مارس ۲۰۰۹ بازداشت و پس از گذراندن ۱۷۰ روز زندان، به دنبال تودیع وثیقه ۵۰۰ میلیون تومانی، آزاد شد. خانم کرمی سپس به چهار سال زندان محکوم شد. در فوریه ۲۰۱۱ دادگاه تجدید نظر، حکم وی را به ۳ سال کاهش داد. وی در ۱۵ می۲۰۱۱ پس از آنکه وی توسط دادسرای زندان اوین احضار شد، حبس سه ساله خود را آغاز کرد. اتهامات خانم کرمی شامل «عضویت در سازمان فعالان حقوق بشر»، «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی به منظور اقدام علیه امنیت ملی» می‌باشد.

د) اقلیت‌های قومی و مذهبی

٥٩- گزارشگر ویژه همچنین نگران گزارشاتی از خشونت‌های هدفمند و تبعیض علیه گروه‌های اقلیتی می‌باشد. اعضای اقلیت‌های قومی و مذهبی رسمی و غیررسمی، از جمله شهروندان عرب، آذری، بلوچ، کُرد، دروایش نعمت‌اللهی، سنی‌ها، بهائیان و جوامع مسیحی که بنا به گزارشات، با نقض وسیع حقوق بشر و حقوق مدنی خود روبه‌رو هستند؛ از جمله نقض حقوق آزادی اجتماعات، انجمن‌ها، بیان و حرکت آنان.

۶۰- گزارشگر ویژه نگران گزارشات مبنی بر تعدی به اعضای جامعه بهائیان، که با وجود آنکه بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی غیرمسلمان می‌باشند، اما از شناسایی رسمی دولت برخوردار نیستند. اعضای آنان در یک روند تاریخی از تبعیضات گوناگونی رنج برده‌اند، از جمله محرومیت از مشاغل، حقوق بازنشستگی و فرصت‌های تحصیلاتی و همچنین مصادره و تخریب اموال. بنا بر گزارشاتی که گزارشگر ویژه دریافت کرده است، حداقل ۱۰۰ عضو جامعه بهائی، از جمله ۷ تن از افراد صاحب‌نام آنان، هم اکنون در زندان‌های ایران به سر می‌برند. ادعا می‌شود که اکثریت این بازداشت‌شدگان با جرائم امنیتی روبه‌رو بوده و در جریان روندهای دادرسی غیرعادلانه محکوم شده‌اند.

۶۱- به علاوه، اقلیت‌های مذهبی رسمی هم با محدودیت‌های جدی در بهره‌مندی از حقوق خود روبه‌رو هستند و محدودیت‌های فراوانی برای آزادی مذهب و عقاید مواجه هستند. گزارشگر ویژه خاطرنشان می‌کند که تغییر کیش از اسلام، همچنان قابل مجازات است. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می‌شناسد و به مسیحیان، حق عبادت و ایجاد انجمن‌های مذهبی می‌دهد. ماده ۱۶ قانون اساسی، دولت ایران را موظف به حمایت از برابری و حقوق مسیحیان می‌کند. ولیکن بنا بر گزارشات، مسیحیان در جمهوری اسلامی ایران، با موانعی برای آزادی مذهب روبه‌رو بوده و هدف ابعاد مختلفی از تبعیض مذهبی قرار دارند. گفته می‌شود که این شرائط، به خصوص در مورد مسیحیان پروتستان که به تازگی تغییر مذهب داده‌اند، إعمال می‌شود. وزارت اطلاعات اجتماعات پروتستان‌ها را از نزدیک تحت نظر قرار می‌دهد و به طور مداوم اعضای آنها را احضار، بازجویی و بازداشت می‌کند. در طی این بازجویی‌ها از افراد در مورد اعتقاداتشان فعالیت‌هایی کلیسایی، دیگر اعضای کلیسا پرسش می‌شوند و اغلب، ترغیب به بازگشت به اسلام می‌شوند. در این مورد، برخی از اعضای پروتستان گزارش داده‌اند که توسط مأموران اطلاعاتی تهدید شده‌اند که اگر به اسلام برنگردند، بازداشت و به جرم ارتداد، محاکمه خواهند شد. این روند آزار و اذیت منجر به فعالیت‌های زیرزمینی اغلب کلیساهای پروتستان شده که مراسم کلیسایی و انجیل‌خوانی در خانه‌های شخصی اجرا می‌شود.

۶۲- گزارشگر ویژه به‌ویژه نگران از حکم اخیر دیوان عالی جمهوری اسلامی است، که حکم اعدام آقای یوسف ندرخانی، کشیش پروتستان که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده ولی در سن ۱۹ سالگی به مسیحیت روی آورده است. بنا بر این حکم صادره، اگر این شخص، مسیحیت را نفی نکند، وی به دار آویخته خواهد شد. این پرونده، نشانه‌ای از بی‌مدارایی مذهبی و نقض حقوق آزادی مذهبی و اعتقادی با تأیید حکومتی است. آزادی مذهب و اعتقاد، یک آزادی تضمین‌شده در قوانین بین‌المللی است. کشیش بهروز صادق خانجانی، از کلیسای ایران در شهر شیراز، همچنین در ژوئن ۲۰۱۰ بازداشت شد و به مدت دو ماه بدون ارتباط با دنیای خارج در سلول انفرادی به سر برد. مقامات قضائی اول او را به ارتداد متهم کردند، ولیکن بعداً جرم وی را به توهین به مقدسات تغییر دادند. وی هم‌اکنون در انتظار محاکمه برای این جرم است.

۶۳- دراویش صوفی مسلمان در جمهوری اسلامی ایران همچنین با موانع برای آزادی مذهب و تبعیض مذهبی به أشکال مختلف روبه‌رو هستند. این به خصوص در مورد اعضای دروایش نعمت اللهی گنابادی إعمال می‌شود. غلامعباس زارع حقیقی، یکی از رهبران دروایش گنابادی، به خاطر اینکه اجازه دفن در گورستان صوفی‌ها را داده بود، در اکتبر ۲۰۰۹ به چهار سال زندان محکوم شد. در ۱۳ آوریل ۲۰۱۱ مقامات ۸ درویش گنابادی را به اسامی عبدالرضا کاشانی، شکرالله حسینی، علیرضا عباسی، علی کاشانی‌فر، محمد مروی، نظرعلی مروی، رامین سلطان‌خواه و ظفرعلی مقیمی بازداشت کردند. تمام آنان از اعضای گروهی از دروایش بودند که قبلاً به پنج ماه زندان، پنجاه ضربه شلاق و یک سال زندگی در تبعید به جرم اخلال در نظم عمومی به دنبال تجمع در مقابل دادگستری گناباد و زندان آن شهر برای اعتراض به بازداشت یکی از رهبران خود شده بودند، محکوم شده بودند.

۶۴- آیت‌الله یوسف صانعی، از مراجع تقلید برجسته شیعه در قم است که سابقه صدور فتوا با تفاسیر اصلاح‌طلبانه دارد. وی از حامیان نامزدی میرحسین موسوی در انتخابات ژوئن ۲۰۰۹ بود. وی همچنین از منتقدان صریح سرکوب پس از انتخابات می‌باشد. در طی ماه‌های جولای و اگوست ۲۰۰۹ آیت‌الله صانعی به صورت علنی در قبال بازداشت‌ها، شکنجه، اعترافات اجباری و اعمال خشونت علیه معترضین انتقاد کرد. در ۳ ژانویه ۲۰۱۰ نیروهای لباس شخصی بسیجی، بنا بر گزارشات، به دفتر آیت‌الله صانعی در شهر گرگان پس از سخنرانی انتقادآمیز وی در مورد تحولات پس از انتخابات در آن شهر، حمله کردند. مأموران لباس شخصی همچنان بنا بر گزارشات، در مقابل بیت صانعی در قم تجمع کرده و در ۱۳ ژوئن ۲۰۱۰ به آن حمله و اموال آن را تخریب کردند.

۶۵- مولوی حبیب‌الله مرجانی، مدرس و مدیر امور طلاب در حوزه دارالعلوم، در اول ماه می ۲۰۱۱ دستگیر شد. در ۲۴ می ۲۰۱۱ بولتن «نیوز وب»، سایت ایرانی، ادعا کرد که مرجانی به اتهام «تلاش برای تشکیل اجتماعات غیرقانونی» بازداشت شده است. هیچ اطلاعاتی در مورد شرایط کنونی وی و وضعیت وی در دست نیست.

٦٦- حجت‌الاسلام احمد قابل، پژوهشگر شناخته‌شده دینی و از نزدیکان و شاگردان آیت‌الله منتظری روحانی معترض است؛ در ١٤ سپتامبر ۲۰۱۰ قابل به دادگاه انقلاب مشهد احضار شد. پس از حضور، وی بازداشت و به زندان وکیل‌آباد مشهد منتقل شد. در ۳۱ جولای ۲۰۱۱ قابل به زندان وکیل‌آباد فرا خوانده و حکم بیست‌ماهه زندان خود را به دلیل صحبت در مورد شرایط زندان و اعدام‌ها آغاز کرد.

٦٧- حجت‌الاسلام مجتبی لطفی، روحانی جوانی است که مقالاتی در روزنامه‌های اصلاح‌طلب و وب‌سایت‌ها چاپ کرده است. وی به حکم دادگاه ویژه روحانیت شهر قم، در ۸ اکتبر ۲۰۰۸ به اتهام «انتشار اکاذیب و تولید و پخش مقالات و جزوه بدون مجوز» بازداشت شد. در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۸، دادگاه ویژه روحانیت شهر قم، لطفی را به چهار سال زندان و پنج سال تبعید محکوم کرد و به زندان لنگرود قم منتقل شد. در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۹، مقامات اعلام کردند که آقای لطفی اجازه دارد که از غروب تا صبح هر روز را در خانه‌اش به سر برد. ولیکن او موظف بود که هر روز در زندان حضور داشته باشد. به دنبال حضور در مراسم تشییع جنازه آیت‌الله منتظری، لطفی دوباره دستگیر و این بار به اتهام «شرکت در تشییع جنازه آیت‌الله منتظری در طی مرخصی از زندان» توسط دادگاه ویژه روحانیت مورد محاکمه قرار گرفت. دادگاه وی را به ده سال تبعید در شهر آشتیان محکوم کرد.

٦٨- گزارشگر ویژه همچنین گزارشات متعددی در مورد تبعیض علیه مسلمانان سنی در ایران دریافت کرده است. برای مثال، جامعه سنی، بنا بر گزارشات، اجازه ساخت مساجد و محل عبادت ندارند و همچنین از اجرای مراسم نماز جمعی مانند نماز جمعه و عید محروم هستند. در ۲۹ اگوست ۲۰۱۱، یکی از رهبران مذهبی سنی شیخ‌الاسلام مولانا عبدالحمید، از رهبر ایران خواست که موانعی که برای اجرای مراسم عید فطر و نماز جمعه برای سنی‌ها در شهرهای بزرگ وجود دارد را رفع کند. وی همچنین نگرانی خود در مورد گزارشات در مورد أعمال تبعیض‌آمیز مقامات از طریق گرفتن سوگند کتبی از محققان مذهبی سنی در تهران برای اینکه مراسم عید نماز عید فطر را برگزار نکنند. به علاوه در ٦ فوریه ۲۰۱۱ گزارش شده است که مقامات امنیتی به محل عبادت سنی‌ها در خانه‌ای در تهران هجوم برده، آن را مُهر و موم کرده و پیشنماز آنها را به نام مولوی موسی‌زاده دستگیر کردند. وی در ۱۳ مارس ۲۰۱۱ با تودیع وثیقه آزاد شد.

هـ) مجازات اعدام

٦٩- گزارش دوره‌ای دبیرکل سازمان به شورای حقوق بشر در ایران، افزایش چشم‌گیری را در تعداد اعدام‌های ثبت‌شده در ایران ثبت کرده است. علاوه بر نگرانی‌های جدی در خصوص کثرت استفاده از چنین حکمی، گزارشگر ویژه به همان اندازه در خصوص اینکه مجازات مرگ به صورت متداول در پرونده‌هایی که به متهم، حق دادرسی عادلانه داده نمی‌شود، نگران است. اعدام‌های گروهی مخفیانه در داخل زندان‌ها که در تعداد هشداردهنده‌ای رخ می‌دهد اغلب بدون اطلاع و حضور خانواده‌ها و وکلا صورت می‌گیرد. اعدام‌های در ملاء عام که ایرانیان ادعا می‌کنند تأثیر بازدارنده در وقوع جرم دارد، همچنان اتفاق می‌افتد. گزارشگر ویژه به خصوص از ویدیوی اعدام سه نفر که به جرم آدم‌ربایی و تجاوز در تاریخ ۱۹ جولای ۲۰۱۱ در میدان آزادی کرمانشاه به دار آویخته شدند و جمعیت زیادی از جمله کودکان ناظر بودند، اظهار ناراحتی و نگرانی کرده است.

۷۰- به علاوه گزارشگر ویژه در خصوص گزارش‌های مبنی بر استفاده گسترده از مجازات مرگ برای مجازات‌هایی که قوانین بین‌المللی در خصوص جنایت‌های خیلی جدی را رعایت نمی‌کنند، نگرانی جدی دارد. بر اساس منابع مختلف، از جمله سازمان عفو بین‌الملل، اکثریت کسانی که در سال ۲۰۱۰ اعدام شدند، متهمان مرتبط با جرائم مواد مخدری بودند. کمیته حقوق بشر و گزارشگر ویژه اعدام‌های فراقضائی، شتاب‌زده و خودسرانه بیان کرده‌اند که جرائم مرتبط با مواد مخدر به عنوان «جرائم خیلی جدی» که مجازات مرگ در مورد آنها تحت قوانین بین‌المللی روا شمرده می‌شوند به شمار نمی‌روند. مجازات مرگ همچنین در مورد پرونده‌هایی با اتهام‌های محاربه یا «دشمنی با خدا یا حکومت»، تجاوز، قتل، أعمال منافی عفت نیز به کار گرفته شده است. بیش از ۲۰۰ فقره اعدامی که به صورت رسمی اعلام شده‌اند درسال ۲۰۱۱ رخ داده است. حداقل ۸۳ فرد، از جمله سه زندانی سیاسی، تنها در ژانویه ۲۰۱۱ اعدام شده‌اند. همچنین این نکته مد نظر قرار گرفت که ٤ درصد اعدام‌ها که توسط رسانه‌های ایران اعلام شد، هیچ اتهامی را مطرح نکرده بودند. حداقل یک نفر به جرم ارتداد در سال ۲۰۱۱ محکوم شده است و نزدیک به ۱۰۰ اعدام انجام شده در سال ۲۰۱۱ مرتبط با جرائم مواد مخدری بوده است.

۷۱- به علاوه بر اساس گزارش‌ها مقامات ایرانی بیش از ۳۰۰ اعدام را در زندان وکیل‌آباد مشهد در سال ۲۰۱۰ انجام داده‌اند. مسؤولان زندان وکیل‌آباد با نقض قوانین ایران ادعا می‌شود که این اعدام‌ها را بدون اطلاع دادن یا حضور وکلا و یا خانواده‌های آنان و بدون اطلاع قبلی کسانی که اعدام شدند، انجام دادند. همچنین گزارش شده است که ١٤٦ اعدام مخفی در سال ۲۰۱۱ انجام شده است.

۷۲- همچنین گزارش شده است که بیش از ۱۰۰ نوجوان (افراد زیر ۱۸ سال) در جمهوری اسلامی ایران انتظار مرگ به سر می‌برند. در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۱ گزارشگر ویژه به همراه گزارشگر اعدام‌های سریع و فراقانونی و گزارشگر ویژه استقلال قضات و وکلا و گزارشگر ویژه شکنجه در بیانیه مطبوعاتی مشترکی اعدام در ملاء عام نوجوان ۱۷ ساله علیرضا ملاسلطانی را که در ۲۱ سپتامبر در کرج اتفاق افتاد، محکوم کردند. گزارشگر ویژه تأکید می‌کند که اعدام نوجوانان، که بر اساس تعریف، شامل افرادی می‌شود که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال دارند، توسط پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق کودک که جمهوری اسلامی ایران هم عضوی از آن است، ممنوع اعلام شده است. به علاوه گزارشگر ویژه نگران رفتار نابرابرانه بین دختران و پسران در قانون مجازات است، که دختران را، شش سال زودتر از پسران، در برابرمسائل جنائی مسؤول و پاسخگو می‌داند.

و) بازداشت به دلیل ارتباط با نهادهای خارجی

۷۳- امید کوکبی، دانشمند جوان و فارغ‌التحصیل دانشگاه تگزاس، زمانی که وی برای ملاقات خانواده‌اش به ایران سفر کرد، دستگیر و از فوریه ۲۰۱۰ در بند ۲۰۹ و بند ۳۵۰ زندان اوین بوده است. بر اساس گزارش‌ها او از آن زمان در زندان اوین نگهداری شده است. اتهاماتی که به وی نسبت داده شده عبارتند از «تحصیل پول نامشروع» و «رابطه با دولت متخاصم». پیش از دادگاه وی، که بعداً برای زمانی نامشخص به تعویق افتاد، کوکبی نامه‌ای را به رئیس قوه قضائیه ایران نوشت و از آزار و اذیت، شکنجه و نگهداری خود در سلول انفرادی سخن گفت. کوکبی همچنین نوشت که او به اتهام بهت‌آور «تجمع و تبانی بر علیه امنیت ملی و برای ۳۶ روز در سلول انفرادی نگهداری شده است». آقای کوکبی نوشت که او تحت فشار قرار گرفته که اعترافات اجباری بنویسد و در مورد کسانی بنویسد که در سفارتخانه‌ها و یا کنفرانس‌ها آنها را مشاهده کرده و یا در تماس با آنها بوده است. او گفته که به او گفته شده بود که این افراد مأموران سازمان سیا هستند. او پافشاری می‌کند که هیچ سابقه‌ای از فعالیت سیاسی ندارند و قانونی بودن بازداشت خود را به چالش می‌کشد. وکیل آقای کوکبی بر اساس گزارش‌ها نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه نوشت و اعلام کرد که او به موکلش دسترسی نداشته است.

۷٤- گزارشگر ویژه یک مصاحبه را با منبعی که خواسته ناشناس بماند در خصوص دستگیری دو پزشک و متخصص اچ.ای.وی/ ایدز، آرش و کامیار علایی، همچنین دو همکار آنها محمد احسانی و سیلوا هاراتونیان انجام داده است. مروری بر تصمیم دادگاه در این خصوص، در ۲۷ ژانویه ۲۰۱۰، توسط گزارشگر ویژه نشان می‌دهد که هر چهار نفر متهم شدند به «اقدام علیه امنیت داخلی از طریق همکاری با دولت ایالات متحده آمریکا». سندی که شامل تصمیم دادگاه است، مطرح کرده بود که دولت آمریکا مظنون به «تلاش برای جلب و به کار گیری عناصری در سازمان‌های غیردولتی، روزنامه‌نگاران، وبلاگ‌نویسان، افرادی از طبقه تحصیل‌کرده و روشنفکر، رهبران علمی، جنبش‌های اجتماعی و دانشجویان بوده از طریق ایجاد لینک‌های ارگانیک». این سند در ادامه می‌نویسد که شاهدی که استفاده شده تا برادران علایی محکوم گردند، این بوده که آنها اعتراف کرده‌اند که در کنفرانس‌ها شرکت کرده‌اند و از افراد برای شرکت در کنفرانس‌ها دعوت کردند، همچنین در سازمان‌دهی و اجرای برنامه تبادل با نهادهایی مانند دانشگاه جان هاپکینز و «انجمن آسیا» همکاری کرده‌اند.

۴- نتیجه‌گیری

۷۵- گزارشگر ویژه، مایل است که بر میل خود به منظور گفت و گوی سازنده با دولت جمهوری اسلامی ایران، جامعه بین‌المللی و جامعه مدنی تأکید کند. گزارشگر ویژه نگاه رو به جلویی در مسؤولیت دشوار این دستور کار و همچنین خروجی مثبت در حوزه حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران دارد. گزارشگر ویژه چندین نقطه امیدوارکننده برای همکاری در این گزارش یافته است، خصوصاً اجرای توصیه‌های گزارش دوره‌ای (یو.پی.آر)، مواد پیمان‌نامه‌ها و یافته‌های مکانیسم‌های ویژه. او همچنین روند فزآینده‌ای از ادعاهای مرتبط با نقض حقوق بنیادی مردم که تحت قوانین بین‌المللی تضمین شده است، جمع‌آوری کرده است و بر فوریت شفافیت بیش‌تر از طرف مقامات ایرانی و گفت وگوی نزدیک‌تر بین جمهوری اسلامی ایران و جامعه بین‌المللی برای استحکام تضمین‌های حقوق بشری برای شهروندانش تأکید می‌کند.

۷٦- گزارشگر ویژه، دولت را برای باز کردن فضای بیش‌تری برای گروه‌های ذکرشده کنشگران جامعه مدنی تشویق می‌کند تا قادر باشند کار خود را به انجام برسانند. او همچنین مایل است که تأکید کند اهمیت آزادی بیان و اجتماعات برای یک جامعه دموکراتیک و باز که بر اساس حاکمیت قانون اداره می‌شود و دولت را تشویق می‌کند تا از سرکوب ناراضیان خودداری ورزد. گزارشگر ویژه همچنین مایل است که اهمیت تداوم بخشیدن

فرهنگ مدارا را برجسته سازد و از دولت، خواستار جلوگیری از تبعیض علیه زنان همچنین اقلیت‌های قومی و مذهبی در همه جنبه‌های زندگی عمومی و مناسک مذهبی‌شان است و اینکه از آزادی آنان برای اجتماع کردن و بیان خودشان حفاظت کند.

۷۷- گزارشگر ویژه همچنین نگرانی خود در مورد سلامت و وضعیت زندانیان، به‌خصوص آنهایی که در این گزارش ذکر شده‌اند را اعلام می‌کند و از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد که تحقیقات کاملی در مورد پرونده آنان آغاز کند. وی همچنین درخواست بازدید از زندان‌ها و زندانیان را دارد تا بتواند در مورد ادعاهای عنوان‌شده در این گزارش تحقیق کند. گزارشگر ویژه از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تا در مورد این پرونده‌ها تحقیق و اطلاعات مربوطه را در اختیار وی قرار دهند تا او بتواند در مورد این پرونده‌ها و تحولات مربوط به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر گزارش دهد. وی همچنین جمهوری اسلامی ایران را تشویق به افزایش همکاری با کارزاهای ویژه سازمان ملل می‌کند تا فضایی مثبت برای بهبود حقوق بشر در ایران ایجاد شود.

۷۸- گزارشگر ویژه، بار دیگر از جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد تا به وی اجازه سفر به ایران داده تا با گفتگو با مقامات بتوانند در مورد صحت و سقم اظهارات مطرح‌شده نقض حقوق بشر صحبت و آنان را یا تأیید کند و یا پایان دهد.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

http://persian.iranhumanrights.org/1390/07/sr-report-full-persian

۵۷–۵– نامه «آزاد آزاده» (ع. خ.) به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره موسوی و کروبی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰

آیا حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان، خواسته ذهن و ضمیر خود آنان هم هست یا خیر؟!

چرا خود آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان سکوت کرده‌اند و هیچ حرکتی نمی‌کنند؟! نگویید نمی‌توانند که اگر بخواهند، می‌توانند!

شاید این آقایان و خانم‌های محترم، برای برکنار ماندن از انتظارات و تقاضاهای اطرافیان و طرفدارانشان و نگرانی از خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از تأسیس و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند، خود نیز در اندرون خسته، فسرده و فرسوده‌شان، متمایل به این سکون و سکوت محصور باشند!

نکند داریم در توهم داشتن رهبرانی واهی، خیال می‌بافیم و در نتیجه، باد درو می‌کنیم و به حکومت استبداد، فرصت بازسازی، ترمیم، تحکیم، استقرار و استمرار می‌بخشیم!

هرگز نمی‌خواهم و نمی‌خواهیم در توهم واهی و خواب و خیال خام، چرخان باشیم و سرگردان سازیم

در ماه‌های اخیر، از زبان برخی مقامات جمهوری اسلامی ایران و از جمله آقای محسنی اژه‌ای شنیده‌ایم که حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان، به صلاح خودشان است! در رد یا تأیید این‌گونه گفته‌ها، سخنی نمی‌گویم؛ همچنین، نمی‌خواهم ذهن‌خوانی کنم و از ضمایر نهان و پنهان بگویم و غیب‌گوئی کنم! می‌خواهم همه احتمالات را بر اساس دلائل و شواهد موجود و البته با کمک و هم‌فکری همه شما ایرانیان عزیز آزاد آزاده، پا به پای هم، تحلیل و بررسی کنیم.

سؤال، این است:
چرا خود آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان سکوت کرده‌اند و هیچ حرکتی نمی‌کنند؟! نگویید نمی‌توانند که اگر بخواهند، می‌توانند! مگر خانم فاطمه کروبی در تاریخ ۳۱ شهریورماه ۱۳۹۰ به آقای صادق لاریجانی نامه ننوشت؟! چرا در آن نامه از مردم و برای مردم نگفت و در حالی که حتا توانست «نوار کاست پیوست» را ارسال کند، فقط از «من و آقای کروبی»، «منزل مسکونی‌مان» و خانه حصر و اجاره خانه گفت؟! پس می‌شود و می‌توانند! اما عکس‌ها و متن‌های منتشرشده از دیدار آنها با خانواده‌هایشان نیز دربردارنده هیچ نکته، راهبرد و پیام خاصی نیست؛ جز در مورد معرفی کتاب «گزارش یک آدم‌ربائی» مارکز توسط آقای موسوی، که آن هم اهمیت خاصی ندارد، مبهم است و قابل استناد نیست! مردم، جریان زلال و روان آگاهی برای رهایی ایران و ایرانی می‌خواهند، نه معرفی رمان و حوالت به جهان خیال‌پردازی و داستان و «گزارش یک آدم‌ربائی» در کلمبیا! هرچند الهام‌بخش باشد و قابل تفسیر و تأویل!
شاید این آقایان و خانم‌های محترم، برای برکنار ماندن از انتظارات و تقاضاهای اطرافیان و طرفدارانشان و نگرانی از خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از تأسیس و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند، خود نیز در اندرون خسته، فسرده و فرسوده‌شان، متمایل به این سکون و سکوت محصور باشند! شاید! بالأخره این هم یک احتمال قریب یا غریب است! فراموش نکنیم که خود این آقایان نیز شریک جرم بسیاری از جنایات جمهوری اسلامی، از جمله قتل عام سال ۱۳۶۷، هستند و تا کنون، توضیح روشنی نداده‌اند و سخنی به صراحت در نقد و نفی گذشته خود و نظام به زبان نیاورده‌اند و به خطاهای خود، نظام و مسؤولان و رهبران نظام، اعتراف صادقانه و شجاعانه نکرده‌اند! در حالی که اولین پیش‌شرط پشیمانی از گذشته، پذیرش اشتباهات است نه سخن گفتن از «دوران طلائی امام»! وضعیت آقایان رفسنجانی و خاتمی و بسیاری دیگر از به اصطلاح «اصلاح‌طلبان»، که از این هم مبهم‌تر و سؤال‌برانگیزتر است. نکند داریم در توهم داشتن رهبرانی واهی، خیال می‌بافیم

و در نتیجه، باد درو می‌کنیم و به حکومت استبداد، فرصت بازسازی، ترمیم، تحکیم، استقرار و استمرار می‌بخشیم! دیدگاه، تحلیل و پاسخ شما چیست؟!

امیدوارم از این بحث، به نتایجی امیدبخش، حرکت‌آفرین و حصارشکن برسیم. صمیمانه امید و آرزو دارم که پاسخ این سؤال تحلیل‌خواهانه من، منفی و «خیر» باشد، ولی هرگز نمی‌خواهم و نمی‌خواهیم در توهم واهی و خواب و خیال خام، چرخان باشیم و سرگردان سازیم.

هدف، فقط نجات ایران، بدون افراط و تفریط، و بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌ثمر از جان و جیب مردم و میهن ایران، است؛ زیرا «آزموده را آزمودن خطاست!».

این پرسش، صرفاً پرسش من نیست و در لایه‌هایی از جامعه ایرانیان، در داخل و خارج، به صورت جدی مطرح است. لطفاً در صورت صلاحدید، این پرسش را در وبسایت‌ها، وبلاگ‌ها، شبکه‌های مجازی، پست الکترونیک و... منتشر سازید و به بحث و تبادل نظر بگذارید.

با سپاس

آزاد آزاده (اسم مستعار)؛ (ع. خ.)

با پوزش از اینکه به خاطر عوارض استبداد، نمی‌توانم نام کامل حقیقی‌ام را بیان کنم.

۱۷ مهرماه ۱۳۹۰

*** منبع ***

وبسایت «گویا من»؛ وبسایت «پژواک ایران»

http://my.gooya.com//permalink/3582.html
http://www.pezhvakeiran.com/page1.php?id=36210

۱–۵۷–۵– پاسخ محمود خادمی به پرسش آزاد آزاده (ع. خ.)، ۲۸ مهر ۱۳۹۰

«موسوی و کروبی؛ سکوت چرا؟! مصلحت مردم و انقلاب یا مصلحت نظام؟!»

این حصر و سکوت ادامه‌دار و غیرموجه آقایان، سؤال‌برانگیز و مشکوک است و به قول معروف، «بو» می‌دهد

پیشاپیش هم روشن بود چنان‌چه موسوی و کروبی بر سر دوراهی انتخاب بین نظام و ادامه اعتراضات برای اصلاحات واقعی قرار گیرند، اصلاحات را در راه حفظ نظام، قربانی خواهند کرد

موسوی و کروبی در توافقی بیان‌نشده با باند حاکم، به حصر خانگی رفتند و جنبشی که در راه اعتلاء آن رنج‌ها و فداکاری‌های بزرگی صورت گرفته بود را ذبح و قربانی نمودند

موسوی و کروبی از یک طرف، خسته و فرسوده از جفاکاری‌های «ولی فقیه» و سردمداران باند غالب – که حتا خواسته «بازگشت به دوران طلائی امام» آنان را هم تاب نیاوردند – و از طرف دیگر، عاجز و ناتوان از رهبری جنبشی که دیگر سودای سرنگونی نظام را داشت، به «حصر خانگی» تن سپردند تا بتوانند به بهانه ظاهراً موجه در «حصر» بودن، از اعلام مواضع و یا دعوت به ادامه راهپیمائی‌ها و اعتراضات، معاف گردند و بدین ترتیب، فرصت تاریخی جبران اشتباهات و خطاهای گذشته و روسفیدی در مقابل مردم ایران را از دست دادند

مدت کوتاهی بعد از حصر خانگی موسوی و کروبی و بعد از گرفتن «روزه سکوت» توسط آنان، ارگان بی‌بو و بی‌خاصیتی به نام «شورای هماهنگی راه سبز [امید]» به جای رهبران نمادین جنبش به میدان آمد، تا هم از بار روانی سکوت و غیبت آقایان موسوی و کروبی بکاهد و هم دیگر تکاپوهای مردم به گونه‌ای هدایت شود که ساختارشکنانه نباشد؛ ارگانی که جز درخواست‌هائی برای سر دادن شعار «الله اکبر» در تاریکی و یا «راهپیمائی سکوت در پیاده‌رو» چیزی در کارنامه خود ندارد

«چشم‌ها را باید شست
جور دیگر باید دید» (سهراب سپهری)

این مقاله در همدلی و هم‌رأی بودن با نظرات نویسنده محترمی با نام مستعار «آزاد آزاده (ع. خ.)»، در مقاله‌ای به نام «آیا حصر آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان خواسته ذهن و ضمیر خود آنان هم هست یا خیر؟!» که در سایت «پژواک ایران» در تاریخ ۳۱ شهریور [۱۸ مهر]۱۳۹۰ درج شده، نگاشته شده است. نویسنده گرامی بنا به دلایلی، از جمله «مخالفت رهبران جنبش سبز با خواسته‌های فزاینده و شتابنده ملت برای «اسقاط نظام» جمهوری اسلامی، که خود از مؤسسین و تثبیت‌کنندگان آن بوده‌اند»، احتمال می‌دهد که آقایان موسوی، کروبی و همسرانشان از حصر، استقبال کرده و آن را پذیرفته‌اند.
اگر چه دلبستگی به سرنوشت جنبش اعتراضی مردم و امید بزرگ همه ما برای گذار به سرزمینی آزادتر و آبادتر، ما را وا می‌دارد بیش‌تر به نقاط قوت جنبش و افق‌های مثبت آن تأکید کنیم و کاستی‌های آن را برجسته ننمائیم، ولی از آنجا که از یک طرف، تکرار مستمر ادبیات جانبدارانه و دفاع همیشگی از حقانیتِ تمامیتِ جنبش اعتراضی، چشمانمان را بر ضعف‌ها، کمبودها و پتانسیل‌های منفی آن می‌بندد؛ و از طرف دیگر، به دلیل اینکه نمی‌توان به خطر بزرگی – که اگر واقعیت داشته باشد، می‌تواند برای استبداد دینی فرصت ترمیم، بازسازی و فرجه بقاء بخرد و ادامه حاکمیت ننگین آن را برای مدتی دیگر تثبیت نماید و جنبش مردم را به بیراهه سوق دهد – بی‌توجه بود و از کنار آن با بی‌تفاوتی گذشت.

بنا بر این، نمی‌توان از خطرهای احتمالی – که در کمین جنبش اعتراضی مردم و سوء استفاده‌های احتمالی از اعتماد مردم و... است – نگفت و ننوشت. و از ضرب‌المثل معروف ایرانی «جلوی ضرر را هر وقت بگیری منفعت است» غافل ماند. معتقدم، اگر چه تلخ است، ولی پرده‌ها را باید کمی به کناری زد تا بر ماهیت جنبش سبز و رهبران آن نور اندکی از حقیقت بتابد و مردم با اشراف بیش‌تری در مسیری که برگزیده‌اند طیِ طریق کنند.

راستش من هم به دلایلی که در زیر به آن اشاره خواهم کرد، با نویسنده عزیز، هم‌نظر و هم‌عقیده هستم و معتقدم این حصر و سکوت ادامه‌دار و غیرموجه آقایان، سؤال‌برانگیز و مشکوک است و به قول معروف، «بو» می‌دهد.

حضور موسوی و کروبی – بی هیچ سابقه‌ای از مبارزه و مخالفت با نظام جمهوری اسلامی – در رأس جنبش اعتراضی مردم، محصول شرائط ویژه زیر بود:

یکم – در فضای غیبت طولانی ۳۰ ساله نیروهای انقلابی و جریانات سیاسی مخالف رژیم – که قبلاً توسط رژیم یا قتل عام شده و یا مجبور به ترک کشور گردیده بودند – و نبود رسانه‌های مستقل در داخل کشور – که بتوان از طریق آن صدای دیگر مخالفان را شنید – کسانی از اصلاح‌طلبان با سازماندهی تشکیلاتی و امکانات رسانه‌ای پیشینی و توان مالی و ته‌مانده نفوذ در ساختار قدرت و دستگاه روحانیت، توانستند دیدگاه‌ها و انتظارات خود را به گفتمان مسلط تبدیل کنند؛ این گفتمان، که مورد اقبال عمومی هم قرار گرفته بود، به سرعت فراگیر شده و توانست در پروسه اعتراضات، مُهر مشروعیت و حقانیتِ رهبری جنبشِ اعتراضی را بر پیشانی موسوی و کروبی حک گرداند.

دوم – مردمی که از ستمگری‌های رژیم به تنگ آمده بودند و به دنبال مجرائی برای بیان اعتراضات خود بودند، از فرصت اعتراض به تقلب انتخاباتی به دست آمده، که در واقع بهترین و تنهاترین مجرائی که در عمل موجود و در دسترس بود – که به وسیله اصلاح‌طلبان در اعتراض به تقلب انتخابات ریاست جمهوری ایجاد شده بود – تبعیت کردند. این تبعیت، خود به خود به تقویت جایگاهِ مردمی اصلاح‌طلبان و مشروعیت‌بخشی به آنان برای کسب رهبری جنبش توسط موسوی و کروبی [منجر] گردید.

بدین ترتیب، سرنوشت سیاسی اصلاح‌طلبان که تا قبل از شروع جنبش، جزئی از نظام حاکم بر کشور بودند، با سرنوشت جنبشی – که در واقع موتور محرکه آن خشم و نارضایتی تلنبار شده ۳۰ ساله مردم از ستم‌کاری‌های استبداد دینی حاکم بود – که بعدها به نام «جنبش سبز» معروف گردید، گره خورد. این گره‌خوردگی و پیوند – سرنوشت سیاسی اصلاح‌طلبان و جنبش اعتراضی مردم – از همان ابتدا ماهیتی مغشوش و مبهم به جنبش اعتراضی مردم می‌بخشید. همراهی اصلاح‌طلبان با جنبش مردم، به دلیل امکانات زیادی که برای بسط و تداوم جنبش، پیش روی مردم قرار می‌گرفت، مفید و ضروری بود. اما از طرف دیگر، این همراهی، به دلیل ماهیت این نیروها که اتفاقاً در رهبری نیز قرار داشتند، باعث شد تا سطح مطالبات این جنبش به «اجرای بی کم و کاست قانون اساسی» و «بازگشت به دوران طلائی امام» و حقوق شهروندی محدود بماند؛ یعنی علی‌رغم اینکه بدنه جنبش – مردم، زنان و جوانان پرشور – با سودای دیگر در سر، بسیار جلوتر از رهبران، خواست عمومی‌شان سرنگونی تمام‌عیار حاکمیت دینی بود، این خواست – با مانع‌تراشی‌ها و بهانه‌های واهی اصلاح‌طلبان – نه تنها ناکام مانده است و نه تنها جنبش مردم اجازه نیافته به یک جنبش فراگیر سرنگونی‌طلب تبدیل شود، بلکه فعلاً به سکون و محاق هم فرو رفته است.

اصلاح‌طلبی در ایران و راهکارهای اصلاح‌طلبان

در نگاهی واقعی به شرایط ایران در نظام جمهوری اسلامی به روشنی دیده می‌شود که بخش بزرگی از خواسته‌ها و مطالبات مردم نه تنها با بسیاری از قوانین مندرج در قانون اساسیِ نظامِ دینی در تعارض است، بلکه حتا با ملزومات قانونی برای برپائی و تداوم اعتراضاتِ مسالمت‌آمیز برای بیان آن خواسته‌ها نیز در تضاد است.

بنا بر این، اصلاح‌طلبی در کشوری چون ایران – بر خلاف درخواست اصلاح‌طلبان که «اجرای بی‌تنازل قانون اساسی» است – باید تنها به اعتراضات مسالمت‌آمیز تکیه کند و نه پایبندی به چارچوب قانون اساسی رژیم. مبارزات مسالمت‌آمیز الزاماً در انطباق با قوانین نیستند بلکه به عکس، معمولاً تغییر قوانین ظالمانه و ناعادلانه را هدف قرار می‌دهند و به همین دلیل، این مبارزات بر مقاومت اجتماعی و نافرمانی مدنی (مثلاً خرابکاری برای از کار انداختن دستگاه سرکوب یا قطع منابع مالی تغذیه‌کننده دستگاه سرکوب، تحصن، اعتصاب و...) تکیه می‌کنند. شکلی از مبارزه مسالمت‌آمیز که به دلیل پای‌بندی اصلاح‌طلبان و رهبران جنبش سبز به قوانین ناعادلانه رژیم حاکم بر کشور، هرگز در اعتراضات اجتماعی مردم فرصت بروز نیافت.

بنا بر این، اصلاح‌طلبان واقعی نمی‌توانند و نباید افقی جز خواست تغییر قوانین ناعادلانه و نهادهای استبدادپرورِ ناشی از آن قوانین را داشته باشند. فقط در این صورت است که یک جنبش اجتماعی اعتراضی در مجرای صحیح قرار می‌گیرد. دعوت به اعتراض و نافرمانی مدنی برای چنین مطالباتی و تلاش برای گسترش دامنه و تداوم آن، تنها راه ممکن برای پیگیری تحولات دموکراتیک در کشور می‌باشد. روشن است که چنین راهی، یعنی تداوم و استمرار اعتراضاتِ اجتماعیِ مسالمت‌آمیز در مسیر نافرمانی مدنی، پایه‌های استبداد دینی حاکم را به خطر می‌اندازد و این، آن چیزی نیست که اصلاح‌طلبان ایرانی به دنبال آن باشند.

وقتی نافرمانی مدنی در دستور کار مبارزات اجتماعی قرار می‌گیرد، معمولاً مرز اصلاح‌طلبی واقعی و انقلابیگری رنگ می‌بازد. امری که اصلاح‌طلبان اصلاً با آن موافقت ندارند و آن را تحمل نمی‌کنند؛ چرا که انقلابیگری اساساً تغییرات بنیادی در ساختار قدرت را مد نظر دارد و این، با موجودیت سیاسی اصلاح‌طلبان، که به حفظ و بقای ساختار این نظام وابسته است، در تضاد می‌باشد. به همین دلیل، در پروسه اعتراضات جنبش سبز شاهد بودیم که رهبران و دیگر دست‌اندرکاران اصلاح‌طلبِ جنبش، به طرق مختلف، کارت زرد و قرمز به بازیکنان اعتراضات خیابانی می‌دادند. گاهی هم ترمز پیشروی جنبش را می‌کشیدند و یا مرتب خط قرمزهای تحول‌خواهی را یادآوری می‌کردند و خلاصه اینکه تلاش داشتند نگذارند مرزهای جنبش سبز به افق‌هائی گسترش پیدا کند که حاکمیت و چارچوب‌های نظام را به خطر بیاندازد.

به عبارتی، اصلاح‌طلبان ایرانی به جای تقدم دادن و اولویت‌بخشی به اصل تحول‌جوئی و پیگیری مطالبات مردمی، حفظ نظام را اولویت اصلی خود قرار داده و سعی می‌کنند دامنه مطالبات مردم را به قدری کاهش دهند که با حفظ این نظام سازگار باشد. این دلبستگی به حفظ نظام و مشترکات دینی آقایان اصلاح‌طلب با سردمداران فعلی نظام، آن عامل اصلی است که باعث شد که به تدریج فتیله مبارزه مردم پائین کشیده شود و جنبش سبز موقتاً به کما برود.

یعنی در حالی که کشور ما به یک زندانِ بزرگِ تحت اشغالِ حاکمان دینی تبدیل شده است و اصلاح‌طلبان می‌بایست وضعیت این زندان را تغییر دهند و استراتژی‌ای را انتخاب کنند که ماشین سرکوب این زندان بزرگ را از کار بیاندازد و نگذارد آب خوش از گلوی سرکوبگران مردم پائین رود و آنها با خیالی آسوده به کشتار و سرکوبگری ادامه دهند، آنان – اصلاح‌طلبان – به تثبیت این زندان و ترمیم حفره‌های آن می‌پردازند تا آن را برای زندانیان اسیر در چنگال دژخیمان، کمی مطبوع‌تر کنند.

سکوت موسوی – کروبی؛ چرا؟

با گسترش جنبش اعتراضی مردم در تظاهرات عاشورا و زمانی که مطالبات مردم خشمگین، چارچوب‌های نظام را پشت سر می‌گذاشت و مردم با صراحت خواستار «جمهوری ایرانی» و نابودی «اصل ولایت فقیه» شدند، احتمال دستگیری موسوی و کروبی قوت گرفت. در همان زمان، «کمیسیون امنیت ملی» به درخواست احمدی‌نژاد، برای دستگیری رهبران جنبش اعتراضی مردم تشکیل جلسه داد؛ بعد از این جلسه اعلام شد مقامات رژیم گفته‌اند در این شرایط، دستگیری موسوی و کروبی به صلاح نظام نمی‌باشد.

عجبا! یعنی این بار، بر خلاف همیشه که منافع رژیم در قتل و کشتار و تصفیه رهبران و شخصیت‌های شناخته‌شده سیاسی و دینی بود (و حتماً به یاد داریم که دستگیری و یا ترور رهبران و شخصیت‌های پرنفوذ و قدرتمند سیاسی و دینی چون شریعتمداری، مرجع تقلید نامدار چند میلیون مردم استان آذربایجان؛ قاسملو رهبر شناخته‌شده حزب دموکرات کردستان ایران و رهبر چند میلیون مردم شریف و زحمتکش کردستان؛ بنی‌صدر رئیس‌جمهور قانونی کشور؛ مهندس بازرگان نخست‌وزیر وقت دولت امام زمان و... به سود نظام تشخیص داده بودند)، مقامات رژیم، دستگیری و یا کشتن موسوی و کروبی را به صلاح نظام جمهوری اسلام تشخیص ندادند.

مخالفین رژیم فکر می‌کردند که رژیم از خشم و اعتراضات مردم بعد از دستگیری موسوی و کروبی وحشت دارند و به این خاطر آنها را دستگیر نمی‌کند – نه اینکه هیچ نگرانی از این بابت وجود نداشت، ولی این موضوع، دلیل و علت اصلی نبود – و از این امر، غافل بودند که رژیم، تشخیص داده است که بهتر است رهبری جنبش مردم در چنگال موسوی و کروبی – که در ادامه این نظام ذی‌نفع هستند و به چارچوب‌های این نظام وفادارند – اسیر بماند تا در غیاب آنان، جنبش رو به اعتلاء مردم توسط رهبرانی رادیکال‌تر و مستقل‌تر تصاحب شود؛ رهبرانی که دیگر افق پیش رویشان نه چارچوب نظام، بلکه فراتر از آن و برای سرنگونی کل نظام مبارزه می‌کنند. به این ترتیب، روشن می‌شود که برای این رژیمِ جنایتکار، ادامه جنبش با رهبری موسوی و کروبی – که ادعای سرنگونی نداشته و چارچوب‌های نظام را رعایت می‌کنند – بهتر است از رهبرانی که از اساس، با کلیت رژیم مشکل دارند و در پی سرنگونی آن می‌باشند.

موسوی در نامه‌ای خصوصی به آقای منتظری، علت انتشار بیانیه شماره ۱۱ خود و دیگر اقدامات خود را چنین شرح می‌دهد؛ می‌نویسد: «هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و حرکات قبلی، این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختارشکنی‌های خطرناک نیفتد».

موسوی در این نامه به صراحت گفته است که نه تنها حرکات و برنامه‌هایش در چارچوب نظام است، بلکه خود را نجات‌دهنده‌ای برای نظام جمهوری اسلامی معرفی می‌کند؛ کاتالیزوری که در صورت نبودنش ممکن است جنبش اعتراضی مردم در دام ساختارشکنان خطرناک بیفتد.

اعتراضات مردم خشمگین در ۲۵ بهمن برای رژیم روشن کرد که: اولاً با جنبشی مواجه است که به آن‌چنان درجه‌ای از بلوغ و گستردگی رسیده است که دیگر با سرکوب، زندان، شکنجه و تجاوز، نه تنها نمی‌شود آن را نابود و مهار کرد بلکه در حال پیشرفت به سمت سرنگونی است؛ ثانیاً خواسته اصلی این جنبش – سرنگونی نظام – دیگر با قفل و زنجیرهای موسوی و کروبی هم مهار و کنترل نمی‌شود. پس دیگر در دسترس مردم بودن آقایان موسوی و کروبی و در صحنه بودن آنها دردسرآفرین خواهد بود؛ چرا که آنها حتا بر خلاف میل درونی خود تا زمانی که آزاد باشند – به خاطر بی‌آبروئی رژیم در قساوت و ددمنشی از سوئی و ادامه فشارهای مردمی به رهبران جنبش برای مطالبه عبور از نظام – نمی‌توانند از این جنبش حمایت نکنند و یا علناً علیه آن موضع بگیرند. بنا بر این، آزاد بودن موسوی و کروبی یعنی استمرار اعتراضات خیابانی تا سرنگونی؛ خواسته‌ای که دیگر سینه‌چاکان نظام دینی – موسوی، کروبی و بسیاری از اصلاح‌طلبان – هم آن را خوش نمی‌دارند. پس بهتر است با به «حصر خانگی» رفتن موسوی و کروبی به شیوه‌ای آبرومندانه – برای آنان – راه آنان از مردم جدا شود و پرونده جنبش سبز به تدریج بسته گردد. بنا بر این، حصر خانگی راهی مناسب برای برآورده شدن خواست مشترک رژیم و اصلاح‌طلبان – جلوگیری از سرنگونی – بود.

پیشاپیش هم روشن بود چنان‌چه موسوی و کروبی بر سر دوراهی انتخاب بین نظام و ادامه اعتراضات برای اصلاحات واقعی قرار گیرند، اصلاحات را در راه حفظ نظام، قربانی خواهند کرد (کما اینکه این کار را خاتمی در ۱۸ تیر ۷۶ با دانشجویان کرد). در ۲۵ بهمن، چنین سرفصلی برای موسوی و کروبی فرا رسیده بود و آنان بر سر دوراهی این انتخاب قرار گرفتند و نهایتاً در توافقی بیان‌نشده با باند حاکم، به حصر خانگی رفتند و جنبشی که در راه اعتلاء آن رنج‌ها و فداکاری‌های بزرگی صورت گرفته بود را ذبح و قربانی نمودند.

موسوی و کروبی از یک طرف، خسته و فرسوده از جفاکاری‌های «ولی فقیه» و سردمداران باند غالب – که حتا خواسته «بازگشت به دوران طلائی امام» آنان را هم تاب نیاوردند – و از طرف دیگر، عاجز و ناتوان از رهبری جنبشی که دیگر سودای سرنگونی نظام را داشت، به «حصر خانگی» تن سپردند تا بتوانند به بهانه ظاهراً موجه در «حصر» بودن، از اعلام مواضع و یا دعوت به ادامه راهپیمائی‌ها و اعتراضات، معاف گردند و بدین ترتیب، فرصت تاریخی جبران اشتباهات و خطاهای گذشته و روسفیدی در مقابل مردم ایران را از دست دادند.

مدت کوتاهی بعد از حصر خانگی موسوی و کروبی و بعد از گرفتن «روزه سکوت» توسط آنان، ارگان بی‌بو و بی‌خاصیتی به نام «شورای هماهنگی راه سبز [امید]» به جای رهبران نمادین جنبش به میدان آمد، تا هم از بار روانی سکوت و غیبت آقایان موسوی و کروبی بکاهد و هم دیگر تکاپوهای مردم به گونه‌ای هدایت شود که ساختارشکنانه نباشد؛ ارگانی که جز درخواست‌هائی برای سر دادن شعار «الله اکبر» در تاریکی و یا «راهپیمائی سکوت در پیاده‌رو» چیزی در کارنامه خود ندارد.

امیدوارم و آرزو می‌کنم این تحلیل، درست نباشد، ولی اگر غیر از این است، ۷ ماه سکوت آقایان موسوی و کروبی چرا؟! به قول نویسنده محترم مقاله مورد اشاره بالا، نگوئید نمی‌توانند، که اگر می‌خواستند، می‌توانستند. چند بار هم امکان آن را داشتند که حرفی و پیامی به گوش مردم و جوانان معترض برسانند، ولی این کار را نکردند. در ضمن، مگر رهبران یک جنبش اجتماعی، کار دیگری غیر از اینکه در شرایط سخت و در بن‌بست‌ها راه بگشایند و سنگ‌ها و موانع پیش روی جنبش را بردارند، بر عهده دارند؟ گیریم رژیم، راه‌های این ارتباط را بسته است؛ در چنین شرایطی، آیا رهبری یک جنبش، وظیفه‌ای برای حل و فصل این مشکل ندارد؟ چه مشکلی بالاتر و مهم‌تر از قطع رابطه رهبری و بدنه جنبش وجود دارد؟

چرا در حالی که زندانیان سیاسی قهرمان در سلول‌های انفرادیِ دربسته و زیر کنترل و شکنجه و فشار مستمر دژخیمان رژیم در زندان، با ابتکارات و ریسک‌های بالا سوراخی برای تماس با بیرون پیدا می‌کنند و می‌توانند با ارسال نامه و پیام، فریاد دادخواهی مردم ایران را ندا دهند، ولی آقایان موسوی و کروبی با امکانات بی‌شمار به جا مانده از دوران قدرت و هواداران بی‌شمار در داخل و حمایت‌های جهانی از آنان نمی‌توانند روزنی و مکانیزمی برای تماس و ارسال پیام به جوانان و مردم مشتاقِ پیام خود بیابند؟ نگوئید نمی‌توانند؛ یقین کنید می‌توانند، اگر بخواهند.

در خاتمه، در شرایط امروز ایران که جوانان و مردم کشور بر سر دوراهی تسلیم به استبداد دینی و یا ادامه مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند، امیدوارم با بحث و تبادل نظر در موردی یکی از اساسی‌ترین مسائل یک جنبش، یعنی «رهبری ذی‌صلاح»، به جمع‌بندی و نتایج روشنی دست پیدا کنیم.

محمود خادمی
۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ [۲۸ مهر ۱۳۹۰]
arezo1953@yahoo.de

*** منبع ***
وبسایت محمود خادمی

http://mahmoudkhademi.com/?p=1284

۵۸–۵– نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰

در صورت ادامه وضع موجود، کم‌ترین چشم‌انداز روشنی برای صیانت از آرای مردم و برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود نخواهد داشت

به نام خدا
حضرت حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی
با سلام و آرزوی تندرستی و توفیق شما

همچنان‌که به‌خوبی می‌دانید، مردم میهن عزیز ما ایران، در برابر شرایط پیچیده و سختی قرار داده شده‌اند. در حوزه اجتماعی، انحطاط اخلاقی و بر باد رفتن سرمایه‌های اجتماعی، گسترش روزافزون فساد، فزون‌طلبی و سوء استفاده‌های کلان، بنیان جامعه را به‌شدت تهدید می‌کند. از این گذشته، إعمال سیاست‌های اجتماعی غیر قابل دفاع، جامعه را به‌سوی فروپاشی سوق داده و به سقوط ارزش‌های اجتماعی و گسترش روزافزون انواع جرایم و مشکلات اجتماعی منجر شده است. در حوزه اقتصادی، إعمال سیاست‌های نادرست، موجب شده هر روز نسبت به روز پیش از آن وضعیت معیشتی مردم سخت‌تر، رشد اقتصادی پایین‌تر، زیرساخت‌ها در معرض تلاشی بیش‌تر و فساد در ساختارهای موجود، گسترده‌تر شود. در عرصه سیاسی نیز تسلط نظامیان و مقامات امنیتی موجب شده که علاوه بر انسداد سیاسی، جمع کثیری از حامیان عدالت و آزادی راهی زندان‌ها شوند و حداقل حقوق شهروندی آنان نقض شود. در عرصه بین‌الملل نیز به علت ندانم‌کاری‌های مسؤولان و تعارض و تناقض در موضع‌گیری‌ها و عدم توجه آنان به شرایط جهانی پس از جنگ سرد، روند انزوای ایران تشدید و منافع ملی کشور در معرض مخاطره قرار گرفته است.
در چنین شرایطی و زیر نفوذ و سلطه روزافزون مقامات نظامی و امنیتی در همه ارکان اجرایی، قضائی و تقنینی، حاکمان وعده برگزاری انتخابات آزاد می‌دهند و انتظار دارند مردمی که امید هر نوع تغییر و بهبود در زندگی خود را از دست داده‌اند، پای صندوق‌های رأی بروند تا آراءشان در قربانگاه طالبان انحصاری قدرت ذبح شرعی شود.

جناب آقای خاتمی
شما چندی پیش با تأکید بر حق مردم برای برگزاری انتخابات آزاد و با ابراز نگرانی از شرایط کنونی، که هر گونه انتظار نسبت به سلامت انتخابات آینده را منتفی می‌کند، شرط‌هایی را برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه مطرح کردید، که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:
– رفع حصر خانگی آقایان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و همسرانشان؛
– آزادی همه زندانیان سیاسی؛
– آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات مستقل و اصلاح‌طلب؛
– از بین رفتن فضای امنیتی؛
– ایجاد نهادهای ناظر و مجری مستقل انتخابات و رفع هرگونه شائبه جانبداری آنان از رقبای انتخاباتی.

اکنون و با گذشت بیش از سه ماه از تاریخ اعلام شرایط جنابعالی، کوچک‌ترین نشانه‌ای دال بر اراده حاکمان برای تأمین آن شروط قانونی و انسانی ملاحظه نمی‌شود. برعکس، در ماه‌های اخیر، محدودیت بیش‌تری برای فعالان سیاسی، زندانیان و خانواده‌های ایشان ایجاد شده، تا جایی که نهادهای امنیتی حتا در ماه مبارک رمضان از برگزاری مراسم احیای شب‌های قدر و میهمانی‌های افطار آنان جلوگیری کردند. مقامات حتا اعتراض مدنی و آرام علیه تخریب محیط زیست را نیز برنتافتند. از این‌رو، بی‌شک شما نیز تأیید می‌کنید که با توجه به ادامه حصر غیرقانونی آقایان مهندس میرحسین موسوی، حضرت حجت‌الاسلام مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد، ادامه بازداشت غیرقانونی بسیاری از فعالان سیاسی و اجتماعی و فقدان نهاد مستقل مجری و ناظر انتخابات، حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و عادلانه وجود ندارد.

بر این اساس، ضمن تأکید بر ضرورت ادامه تلاش برای تعامل و متقاعد کردن مسؤولان امر به پذیرش حق حاکمیت مردم بر پایه اصول مصرح قانون اساسی و تن دادن آنان به تأمین حداقل شرایط برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه، به‌صراحت اعلام می‌کنیم، در صورت ادامه وضع موجود، کم‌ترین چشم‌انداز روشنی برای صیانت از آرای مردم و برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه وجود نخواهد داشت.

در پایان، لازم می‌دانیم سپاس‌مان را به خاطر استواری، صراحت و شجاعت شما در دفاع از آزادی و حق حاکمیت مردم ایران اعلام کنیم، و ضمن تأکید بر پشتیبانی از مواضع و دیدگاه‌های جنابعالی، مصرانه خواستار تداوم تلاش‌ها و اقدامات اصلاح‌طلبانه‌تان برای جلوگیری از سقوط بیش‌تر کشور در سراشیب بحران‌های داخلی و بین‌المللی باشیم.

جمعی از فعالان سیاسی و اجتماعی
۲۳ مهرماه ۱۳۹۰

۱- زهره آغاجری
۲- حمید امین‌اسماعیلی
۳- مهدی امینی‌زاده
٤- مرتضی امیری جرقویه
۵-مرتضی اشفاق
٦- محمد ابراهیم‌زاده
۷- حمید احراری
۸- اکبر بدیع‌زادگان
۹- ابوالفضل بازرگان
۱۰- ملکه بازرگان
۱۱- مجتبی بدیعی
۱۲- محمد بهزادی
۱۳- محمدحسین بنی‌اسدی
۱٤- عماد بهاور
۱۵- صفا بیطرف
۱٦- حبیب‌الله پیمان
۱۷- وفا تابش
۱۸- مصطفی تاج‌زاده
۱۹- علیرضا تاجیک
۲۰- غلامحسین تکفلی
۲۱- مصطفی تنها
۲۲- رضا تهرانی
۲۳- غلامعباس توسلی
۲٤- محمد توسلی
۲۵- مرتضی توکل
۲٦- مجید جابری
۲۷- مهرنوش جعفری
۲۸- جلال جلالی‌زاده

۲۹- حمیدرضا جلایی‌پور
۳۰- نجفقلی حبیبی
۳۱- محمود حجتی
۳۲- سید صفدر حسینی
۳۳- سید محمود حسینی
۳٤- جمشید حقگو
۳۵- بهزاد حق‌پناه
۳٦- ابوالفضل حکیمی
۳۷- عبدالکریم حکیمی
۳۸- مجید حکیمی
۳۹- محمدرضا حمسی
٤۰- جعفر خائف
٤۱- هادی خانیکی
٤۲- حسین خلیلی اردکانی
٤۳- محمدعلی خلیلی اردکانی
٤٤- ابراهیم خدادادی
٤۵- سید امیر خرم
٤٦- محمدحسین خوربک
٤۷- محمدعلی دادخواه
٤۸- مصطفی درایتی
٤۹- علیرضا دلیرثانی
۵۰- مصیب دوانی
۵۱- محمدصادق رسولی
۵۲- احد رضایی
۵۳- فاطمه راکعی
۵٤- بهمن رضاخانی
۵۵- فیروزه رضازاده صابر
۵٦- علیرضا رجایی
۵۷- محمدجواد رجاییان
۵۸- تقی رحمانی
۵۹- حسین رفیعی
٦۰- اعظم طالقانی
٦۱- رضا رئیس‌طوسی
٦۲- عبدالله رمضان‌زاده
٦۳- جمال زره‌ساز
٦٤- فیاض زاهد
٦۵- حسین زمان
٦٦- محمدابراهیم زمانی

٦۷- پرویز زندی‌نیا
٦۸- حیدر زندیه
٦۹- علیرضا ساریخانی
۷۰- مصطفی سبطی
۷۱- محمد ستاری‌فر
۷۲- بیوک سعیدی
۷۳- عبدالفتاح سلطانی
۷٤- داوود سلیمانی
۷۵- سمیعی‌زاده
۷٦- سیاسی راد
۷۷- علی‌اصغر شاپوریان
۷۸- حسین شاه‌حسینی
۷۹- علی شکوری راد
۸۰- سعید شیرکوند
۸۱- احمد شیرزاد
۸۲- ابراهیم شاکری
۸۳- الله‌وردی شمبوری
۸٤- هاشم صباغیان
۸۵- احمد صدر حاج سیدجوادی
۸٦- اسماعیل صحابه
۸۷- بهروز صحابه تبریزی
۸۸- فضل‌الله صلواتی
۸۹- کیوان صمیمی
۹۰- کریم عابدی
۹۱- فیض‌الله عرب‌سرخی
۹۲- محمود عمرانی
۹۳- علی علیزاده نایینی
۹٤- علیرضا علوی‌تبار
۹۵- علی‌اصغر غروی
۹٦- علیرضا غروی
۹۷- سعید غفارزاده
۹۸- علی غفرانی
۹۹- فریده غیرت
۱۰۰- اکبر طاهری قزوینی
۱۰۱- محمدفرید طاهری قزوینی
۱۰۲- هادی قابل
۱۰۳- نظام‌الدین قهاری
۱۰٤- مقصود فراستخواه

۱۰۵- غفار فرزدی
۱۰٦- حسن فرید اعلم
۱۰۷- حسین کاشفی
۱۰۸- داوود کریمی
۱۰۹- محمد کیانوش راد
۱۱۰- رحمان کارگشا
۱۱۱- فاطمه گوارایی
۱۱۲- فریده ماشینی
۱۱۳- مرتضی مبلغ
۱۱٤- زهرا مجردی
۱۱۵- فخرالسادات محتشمی‌پور
۱۱٦- اروج‌علی محمدی
۱۱۷- محسن محققی
۱۱۸- سید علی محمودی
۱۱۹- سعید مدنی
۱۲۰- مرضیه مرتاضی لنگرودی
۱۲۱- علی مؤمنی
۱۲۲- محمود مؤمنی
۱۲۳- وحید میرزاده
۱۲٤- مصطفی مسکین
۱۲۵- محمدجواد مظفر
۱۲٦- مهدی معتمدی مهر
۱۲۷- عباس مصلحی
۱۲۸- شهاب محمودی
۱۲۹- خسرو منصوریان
۱۳۰- محسن میردامادی
۱۳۱- احمد میدری
۱۳۲- حسین نورانی‌نژاد
۱۳۳- محمد نعیمی‌پور
۱۳٤- محمود نکوروح
۱۳۵- صدیقه وسمقی
۱۳٦- شمس‌الدین وهابی
۱۳۷- هادی هادی‌زاده
۱۳۸- علیرضا هندی
۱۳۹- احسان هوشمند
۱٤۰- ناصر هاشمی
۱٤۱- فرید یحیایی
۱٤۲- ابراهیم یزدی

۱۴۳- محمود یگانلی

*** منبع ***
وبسایت «نوروزنیوز»

http://norooznews.org/news/2011/10/6/1510

۵۹–۵– نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضه» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰

ما مسلمانان، مستبدین را سرنگون می‌کنیم و به‌زودی ناظر جایگزین‌های جدیدی می‌شویم. این، همان چیزی است که برای ما اتفاق افتاده است. ما شاه را سرنگون کردیم، اما فراموش کردیم که به درمان منش و شخصیت «شاه درون» خویشتن خود بپردازیم. بنا بر این، حلقه منحوسه بسته می‌ماند

دموکراسی یک کالای صادراتی نیست، بلکه یک فرایند ملی یادگیری و انکشاف است

از خداوند باری تعالی می‌خواهم که شما را از ارتکاب اشتباهاتی که ما در ایران دچار آن شدیم، یا آنچه در الجزیره یا در موارد مشابه رخ داده است، حفظ نماید

بسم الله الرحمن الرحیم
برادر عزیز راشد الغنوشی
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پیروزی شما و برادران و خواهران تونسی شما را، نه تنها در سرنگونی یک نظام سرکوبگر، بلکه افزون بر آن، در برگزاری یک انتخابات ملی آزاد سالم و منصفانه، تبریک می‌گویم. در ایران، یک علاقه بسیار جدی همراه با دعاهای بسیار برای موفقیت شما وجود د ارد. من از نزدیک، اخبار مبارزات شما و مردم تونس را، هم برای رهائی از استبداد و هم برای تأسیس یک حکومت مردم‌سالار، پیگیری کرده‌ام.
پیروزی حزب شما در انتخابات اخیر تحسین‌برانگیز است. اما این پیروزی بار سنگینی بر دوش شما، به عنوان رهبر «جنبش النهضة» قرار داده است. من در حالی که شدیداً تحت تأثیر بلوغ سیاسی مردم تونس قرار گرفته‌ام، به طور جدی نگران پیامدهای درازمدت آن هستم. ما مسلمانان از هر ملیتی، اگر چه برای تحقق حقوق اساسی، آزادی و حق حاکمیت خود مبارزه می‌کنیم اما تجربه کافی با دموکراسی را نداریم. ما مبارزه می‌کنیم و دیکتاتور را سرنگون می‌کنیم، اما استبداد را به عنوان یک شیوه زندگی از بین نمی‌بریم. استبداد در یک ساختار سیاسی خلاصه و محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد فرهنگی متناسب و هم‌آهنگ با ساختار سیاسی خود را دارد. همین ابعاد فرهنگی است که در شخصیت افراد و کل جامعه مبتلابه استبداد آن‌چنان رسوب کرده است که به استبداد امکان ادامه حیات برای مدتی طولانی را می‌دهد. نتیجه آن است که ما مسلمانان، مستبدین را سرنگون می‌کنیم و به‌زودی ناظر جایگزین‌های جدیدی می‌شویم. این، همان چیزی است که برای ما اتفاق افتاده است. ما شاه را سرنگون کردیم، اما فراموش کردیم که به درمان منش و شخصیت «شاه درون» خویشتن خود بپردازیم. بنا بر این، حلقه منحوسه بسته می‌ماند.
برای شکستن این چرخه و نهادینه کردن مردم‌سالاری چه می‌توان کرد؟ دموکراسی یک کالای صادراتی نیست، بلکه یک فرایند ملی یادگیری و انکشاف است. انتخابات، ابزار بسیار باارزشی است، اما به خودی خود، دموکراسی محسوب نمی‌شود. من توجه شما را به سه مقوله اساسی، که اگر مردم هر سرزمینی آنها را بیاموزند و قلباً بپذیرند، شانس آن را خواهند داشت که از نعمت آزادی و دموکراسی برای نسل‌های امروز و آینده مسلمانان اطمینان حاصل کنند، [جلب می‌کنم]:
اولین مقوله این است که تنوع و تکثر در جامعه بشری را بپذیریم و به آن احترام بگذاریم. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب مقدس قرآن به ما وجود اختلاف در جامعه بشری را یادآور می‌شود و از ما می‌خواهد که یکدیگر را تحمل کنیم. خداوند می‌فرماید من در روز قیامت درباره گوناگونی باورهای شما داوری خواهم کرد. کشورهای اسلامی، از جمله تونس، تمامی ویژگی‌های یک جامعه در حال انتقال را دارا هستند. در یک جامعه انتقالی، تنوع و گوناگونی آرا و عقاید به مراتب بیش‌تر از یک جامعه سامان‌یافته است. بنا بر این، پذیرش و احترام به تکثر در این مرحله از تاریخ تحولات مسلمانان، به مراتب مهم‌تر و ضروری‌تر است.

دومین مقوله در فرایند یادگیری دموکراسی، تساهل، تسامح و مداراست، که در فرهنگ و آموزش اسلامی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. تنوع در جامعه ممکن است به تقابل و درگیری و فرسودگی عمومی و به بهانه‌ای برای ظهور استبداد جدیدی منجر شود. بنا بر این، تساهل و تسامح، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است. اما تساهل و تالورانس، به خودی خود، یک رفتار غیرفعال است و کافی برای پرهیز از عواقب درگیری‌ها نیست. این امر ما را به مقوله سوم می‌رساند؛

ضرورت سوم در نهادینه شدن دموکراسی، سازگاری و همگرائی در میان کنشگرایان صحنه سیاست است. توسعه اجتماعی و اقتصادی تونس نیازمند همگرائی و سازگاری تمامی شهروندان تونسی شما، صرف نظر از وابستگی‌های فکری و دینی، نژادی، جنسیتی می‌باشد. همگرائی و سازگاری به معنای نادیده گرفتن و صرف نظر کردن از اعتقادات و باورها نیست؛ بلکه به معنای تشخیص ضرورت همکاری با یکدیگر برای رستگاری ملی، که همه گروه‌ها از آن بهره‌مند شوند، می‌باشد.

برادر گرامی!

شما حمایت و اعتماد اکثریت رأی‌دهندگان را به دست آورده‌اید و اکنون بر عهده شماست که نمونه‌ای باشید از سعه صدر و به رسمیت شناختن حقوق دگراندیشان. من از خداوند باری تعالی می‌خواهم که شما را از ارتکاب اشتباهاتی که ما در ایران دچار آن شدیم، یا آنچه در الجزیره یا در موارد مشابه رخ داده است، حفظ نماید.

تونس، پیشگام و پیشتاز بهار عربی در جنبش بیداری معاصر اعراب بوده است. اکنون تونس با یک حرکت زیبا، گام اول را در راستای ایجاد جامعه دموکراتیک برداشته است. من به درگاه خداوند دعا می‌کنم که تونس، پیشگام تأسیس یک دموکراسی نهادینه‌شده در جهان عرب و نمونه‌ای برای دنیای اسلام، در هر کجا، باشد.

برادر شما در اسلام

ابراهیم یزدی

وزیر امور خارجه اسبق جمهوری اسلامی ایران

تهران، ایران

۲۶ اکتبر ۲۰۱۱ – [٤ آبان ۱۳۹۰]

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/44435

۶۰–۵– نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰

۱–۶۰–۵– متن فارسی

مردم ایران در سال‌های اخیر بارها نشان داده‌اند که خواهان رهایی از چنگال این نظام گروگان‌گیرند

ما خواهان کمک نظامی شما برای مقابله با جمهوری اسلامی نیستیم و نسبت به عواقب نامطلوب آن در شرایط کنونی هشدار می‌دهیم

بانک مرکزی ایران و خرید نفت از ایران را تحریم کنید

نرمش و مماشات با دیکتاتورها را پایان دهید و در یک کلام، کمک کنید مردمی که شجاعانه به خیابان‌ها آمدند اما سرکوب جمهوری اسلامی و بی‌توجهی جامعه جهانی باعث شد نومیدانه به خانه‌های خود برگردند، دوباره احساس کنند «بله! ما می‌توانیم.»

ریاست جمهور محترم ایالات متحده آمریکا
با سلام؛

سال گذشته در چنین روزی، ما جمعی از فعالین دانشجویی شما را مخاطب خویش قرار دادیم تا توجه‌تان را به نقض گسترده حقوق بشر در ایران جلب نماییم و مسؤولیت اخلاقی شما را در حمایت از مردم تحت ستم و سرکوب در ایران یادآور شویم.
در روز ٤ نوامبر ۱۹۷۹ گروهی از دانشجویان ایرانی که خود را «پیرو خط امام» (آیت‌الله خمینی) می‌خواندند، به سفارت امریکا حمله کردند، دیپلمات‌ها و کارکنان آن را به گروگان گرفتند و آن سفارت را، که بر اساس قوانین و عرف بین‌المللی بخشی از خاک آمریکا به شمار می‌رفت، اشغال کردند. اقدامی بسیار اشتباه که به منافع ملی ایران آسیب جدی وارد کرد.
اینک با گذشت ۳۲ سال از آن رخداد، مردم انقلابی آن روز، خود گروگان حکومتی هستند که حتا همان دانشجویان گروگان‌گیر را نیز امروز به زندان افکنده است.
مردم ایران در سال‌های اخیر بارها نشان داده‌اند که خواهان رهایی از چنگال این نظام گروگان‌گیرند. مردم ما دو سال پیش در چنین روزی، زیر باران گلوله وضربات باتوم، از شما پرسیدند که با چه کسانی هستید؟ با آنها (نظام گروگان‌گیر) یا با مردم؟ مردم با شعار «اوباما، اوباما، یا با اونا یا با ما» مستقیماً از شما یاری خواستند؛ اما شما بنا بر توصیه مشاورانی، که گویا مشاوره‌های‌شان پیوسته به سود نظام جمهوری اسلامی و به زیان مردم ایران است، به فکر گفتگو با «گروگان‌گیران» بودید تا آنان در اوج اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم در خیابان‌های تهران، با اعتماد به نفس بیش‌تر و خیال راحت‌تری به سرکوب مخالفان خود بپردازند.
اما چه سود برای شما که جمهوری اسلامی پاسخ پیام‌های دوستی‌تان را با گروگان گرفتن کوهنوردان آمریکایی، ارسال محموله‌های سلاح به گروه‌های تروریستی در سوریه و لبنان و افغانستان و نیجریه، طرح ترور سفیر عربستان در واشنگتن و پیش بردن برنامه‌های اتمی‌اش به سمت تسلیحات هسته‌ای داد.

آقای رئیس‌جمهور!

امروز برادران و خواهران ما در سوریه با بیش از چهار هزار تن کشته و ده‌ها هزار زندانی و مجروح، در حال مبارزه با خاندان خونخوار اسد هستند و حاکمان بداندیش تهران همچنان به حمایت همه‌جانبه خود از دیکتاتور سوریه ادامه می‌دهند؛ که خود بهتر می‌دانند که سرنوشت دیکتاتورها به هم گره خورده است و به زودی نوبت به خودشان خواهد رسید.
برادران و خواهران سوری ما از شما خواسته‌اند تا از آنان حمایت کنید و با ایجاد منطقه پرواز ممنوع، از کشتار بیش‌تر آنان توسط دیکتاتور سوریه جلوگیری کنید. تا بدین لحظه نیز این‌همه کوتاهی از سوی دولت آمریکا در قبال جان مردم سوریه پذیرفتنی نیست. توصیه ما به شما آن است که به مماشات با حکومت دمشق پایان دهید. نظیر اشتباهی را که در طول جنبش سبز مرتکب شدید، مرتکب نشوید و در کنار مردم سوریه بایستید و در این راه به زیاده‌خواهی‌های دو دولت عمده حامی دیکتاتور – روسیه و چین – توجهی ننمایید.

جناب آقای اوباما!
شما علاوه بر رئیس‌جمهور قدرتمندترین کشور دنیا، برنده جایزه صلح نوبل نیز هستید و این مسؤولیت اخلاقی شما را در جهت برقراری صلح و حفاظت از جان انسان‌ها دوچندان می‌کند. ما در نامه سال پیش خود از شما خواستیم پیگیر مسأله نقض حقوق بشر به ویژه در مورد دانشجویان ایرانی باشید. سه کوهنورد آمریکایی که خود مدتی گروگان نظام جمهوری اسلامی بودند، در کنار بسیاری از فعالان دانشجویی ایرانی می‌توانند شهادت بدهند که چه بر سر دانشجویان و فعالان جامعه مدنی ایران در زندان‌ها می‌آید. کار به جایی رسیده است که در هفته‌های اخیر این حکومت قرون وسطایی، دانشجویانی را که موعد آزادی‌شان فرا می‌رسد، پیش از آزادی، شلاق می‌زند. گزارش سالیانه اخیر دبیر کل سازمان ملل در کنار گزارش مفصل‌تر آقای احمد شهید، گزارشگر تازه منصوب‌شده شورای حقوق بشر در امور ایران، تنها گوشه‌ای از نقض گسترده حقوق بشر در زندان‌های ایران و زندان بزرگ‌تری به وسعت تمام ایران را در مقابل شما قرار می‌دهند.
امروز همه می‌دانیم که در دهه گذشته سیاست‌های منفعلانه و سهل‌انگاری جامعه جهانی منجر به ایجاد یک کره شمالی هسته‌ای گردید. ما معتقدیم که دستیابی جمهوری اسلامی ایران به سلاح‌های هسته‌ای و نامتعارف تکرار همان اشتباه است که باید جلوی آن گرفته شود.
بگذارید با صراحت بگوییم که ما خواهان کمک نظامی شما برای مقابله با جمهوری اسلامی نیستیم و نسبت به عواقب نامطلوب آن در شرایط کنونی هشدار می‌دهیم. ما خواهان آنیم که به آنچه خود گفته‌اید عمل کنید. تحریم عالی‌ترین مقامات جمهوری اسلامی و بستگان درجه یک‌شان، مسدود کردن حساب‌های بانکی‌شان، بلوکه کردن اموال و دارایی‌های‌شان، ممنوع کردن سفرشان به خارج از ایران را جدی بگیرید؛ تمامی شرکت‌هایی که سپاه در آن سهام دارد و مدیران این شرکت‌ها را تحریم کنید. دسترسی مردم ایران به اینترنت و ماهواره‌ها را تسهیل کنید و به گردش آزاد اطلاعات کمک کنید. با سانسور، فیلترینگ، پارازیت‌افکنی‌ها و شنود مخالفان در ایران مقابله کنید و دولت‌ها و شرکت‌هایی را که در این زمینه به جمهوری اسلامی تجهیزات می‌دهند به شدت مجازات نمایید.
به تحریم‌هایی که تا کنون علیه فرماندهان سپاه و ناقضان حقوق بشر تصویب کرده‌اید، پایبند باشید و دولت‌ها، نهادها و شرکت‌هایی که تحریم‌ها را دور می‌زنند و نقض می‌کنند، تحت فشار بگذارید. به متحدان خود نیز برای عدم همکاری با حکومت ایران و إعمال تحریم‌ها فشار وارد کنید. پیگیر و مراقب باشید تا رسانه‌هایی که با پول مالیات‌دهنده‌های آمریکایی به راه افتاده‌اند، به تریبون‌هایی برای طرفداران مماشات، حامیان جمهوری اسلامی و جریان‌های ضد غربی و ضد آمریکایی بدل نشوند.
بانک مرکزی ایران و خرید نفت از ایران را تحریم کنید؛ به این دلیل روشن که پول نفت ایران، سرمایه خدادادی کشور ماست، اما به جای ایجاد رفاه و بسترهای اقتصاد سالم، خرج تقویت ساختارهای امنیتی و نهادهای نظامی می‌شود، برای گسترش تروریسم استفاده می‌گردد و حکومت ایران از این سرمایه، که از آن ملت ایران است، برای تقویت و شدت بخشیدن به سرکوب دموکراسی‌خواهی و آزادی‌خواهی ایران استفاده کرده است.
نرمش و مماشات با دیکتاتورها را پایان دهید و در یک کلام، کمک کنید مردمی که شجاعانه به خیابان‌ها آمدند اما سرکوب جمهوری اسلامی و بی‌توجهی جامعه جهانی باعث شد نومیدانه به خانه‌های خود برگردند، دوباره احساس کنند «بله! ما می‌توانیم.»
در این راه، کارهایی که می‌توانید انجام دهید بسیارند اگر اراده‌ای برای انجام آنها داشته باشید.

با احترام
امضاءکنندگان:
۱) امیرحسین اعتمادی؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها

۲) علی تارخ؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد شیراز، عضو ارشد ستاد دانشجویی میرحسین موسوی در فارس
۳) نیما راشدان؛ پژوهشگر و تحلیل‌گر سیاسی، فعال سابق دانشجویی
٤) آرمان رضاخانی؛ مقام اول و دوم جشنواره خوارزمی در سال‌های ۸۷ و ۸٦ در رشته ریاضی و کاشف قانون ریاضی مثلثات و مربعات (رضاخانی)
۵) سحر رضازاده؛ فعال دانشجویی سابق دانشگاه تهران
٦) پدرام رفعتی؛ عضو شورای عمومی انجمن اسلامی دانشگاه پلی تکنیک، محروم از تحصیل
۷) امین ریاحی؛ عضو شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت
۸) سلمان سیما؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد، محروم از تحصیل
۹) سیاوش صفوی؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه مازندران
۱۰) احمد عشقیار؛ فعال دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱۱) لیونا عیسی‌قلیان؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱۲) سعید قاسمی‌نژاد؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه تهران، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱۳) نوید محبی؛ فعال دانشجویی دانشگاه آزاد، وبلاگ‌نویس
۱٤) مسعود مسجودی؛ عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران
۱۵) علیرضا موسوی؛ عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱٦) بهزاد مهرانی؛ روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱۷) یوحنا نجدی؛ دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه یو. اس. ام مالزی، عضو دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال دانشگاه‌ها
۱۸) علی نظری؛ فعال سابق دانشجویی دانشگاه مازندران
۱۹) رحیم همتی؛ مسؤول سابق شاخه دانشجویی جنبش مسلمانان مبارز

*** منبع ***
وبسایت «دانشجونیوز»

http://www.daneshjoonews.com/news/politics/9857-1390-08-15-12-03-40.html

۲-۶۰-۵- ترجمه انگلیسی (English Translation)

Iranian student activists write letter to Obama on anniversary of embassy hostage-taking

Dear Barack Obama, the President of the United States of America:

On this day last year, we, a group of Iranian student activists, wrote you a letter to draw your attention to the human rights violations in Iran and to remind you of your moral responsibilities toward the protection of the people. On November 4, 1979, a group of Iranian students, followers of Ayatollah Khomeini, attacked the US embassy in Iran and held the American diplomats and employees hostage. The embassy, which, according to international and moral laws, belonged to the United States of America, was occupied by the Iranian students.

The occupation of the US embassy was a big mistake that has damaged the interests of the Iranian nation. Today, 32 years later, the Iranian people are the hostages of a regime that has even imprisoned some of those same hostage-taking students.

On numerous occasions in recent years, the Iranian people have demonstrated to the world that they want to free themselves from the oppressive grip of the Iranian regime. Two years ago today, the Iranian people, while being beaten by batons and shot at with guns, cried out to you. They asked you which side you were on, the hostage-taking regime's or the people's. The Iranian people chanted, "Obama, Obama, you're either with us or with them." They cried out for your direct help. However, you have been considering talks with the hostage-taking regime, based on the advice of your advisers, which has worked to the benefit of the Islamic Republic and the disadvantage of the Iranian people. Your administration's Iran policy gave the Iranian authorities much confidence to visibly suppress citizens during peaceful protests.

The Islamic Republic of Iran has responded to your friendly messages by taking three American hikers hostage, attempting to assassinate the Saudi ambassador, deviating from its nuclear program and heading toward the path of creating nuclear weapons, and shipping weapons to terrorist groups in Syria, Lebanon, Afghanistan, and Nigeria.

Mr. President, today, our brothers and sisters in Syria, who have witnessed more than 3,000 deaths and thousands more injured and imprisoned, are battling the blood-thirsty Assad clique. And, the malicious rulers in Iran continue to support Syria's dictator. The Iranian rulers are very aware that the fate of dictators are tied and their time will arrive as well.

Our Syrian brothers and sisters have asked you to support them. By creating a no-fly-zone, you can prevent the deaths of the Syrian people at the hands of the Damascus regime. Up until now, the United States of America's failure to protect the lives of the Syrian people has been unacceptable.

We advise you to end the appeasement with Damascus and stand in solidarity with the Syrian people. On this path, do not pay attention to the objections of the two major countries, China and Russia, who support dictators. Do not repeat the same mistakes you have made with the Iranian people's pro-democracy and freedom movement.

Mr. Barack Obama, you are the leader of the most powerful country in the world and a Nobel Peace Laureate. Your moral responsibilities toward world peace and the safeguarding of humans has increased.

In the letter to you last year, we asked you to follow up on the human rights violations in Iran, placing emphasize on Iranian students. In addition to the student activists, the three American hikers can also serve as witnesses to the abuses Iranian civil rights activists are forced to endure in the prisons.

Most recently, the medieval Iranian regime has begun to flog student activists prior to releasing them from prison.

The UN Secretary-General's (Ban Ki-moon) annual report on the human rights situation in Iran and the newly-appointed Special Rapporteur's (Ahmed Shaheed) interim report only cover a small portion of the widespread human rights violations occurring in the prisons and throughout Iran. The country has become one big prison for the Iranian people.

The international community's negligence and passive political policies have created a nuclear North Korea. This mistake should not be repeated. The Iranian regime must be prevented from achieving nuclear and non-standard weapons.

We would like to explicitly state that we are not seeking your military assistance against the Islamic Republic. Considering the consequences of military action on the current situation in Iran, we strongly warn against it.

In order to help the Iranian people, please focus on:

Placing sanctions against human rights violations, high-ranking Iranian regime members, and IRGC commanders and members of their immediate families.
Sanctioning companies the IRGC holds shares in. The managers of these companies should also be sanctioned.
Freezing the Iranian authorities' bank accounts, blocking their property(ies) and assets, and banning their trips abroad.
Making it easier for the Iranian people to access the Internet and satellite.
Assisting in the circulation of free information in Iran.
Speaking out against censorship, Internet filtering, blocking of satellite signals, and the surveillance of Iranian dissidents- and severely punish companies and governments who provide equipment to make it possible.
Adhering to the already-existing sanctions- and placing pressure on the governments, institutions, and companies who skirt and violate these sanctions.
Urging allies to also end their cooperation with the Iranian regime and put the sanctions into effect.
Carefully ensuring that media funded by the American tax-payers' money does not provide platforms for supporters and sympathizers of the Islamic Republic or anti-western and anti-American thoughts.
Sanctioning the Central Bank of the Islamic Republic of Iran.
Ending appeasement and passive government policies with dictators.
Sanctioning the purchase of Iranian oil.
Instead of building welfare and infrastructure, Iran's oil money, which makes up the majority of the country's capital for natural resources, is used to: empower security structures and military institutions, spread terrorism, and increase the oppression on the Iranian people's pro-democracy and freedom movement.

The Islamic Republic of Iran's suppression and the international community's disregard led the Iranian people, who had bravely headed to the streets, to return to their homes.

Mr. Barack Obama, help the Iranian people so they may once again cry out, "Yes we can!" There are many ways you can help on the path to democracy, if you are willing.

Sincerely,

Signatures:

1) Amir Hossein Etemadi, Former student activist (University of Tehran), member of Iranian Liberal Students and Graduates.

2) Ali Tarokh, Student Activist (Shiraz Azad University), senior member of Mirhosein Mousavi student campaign in the Fars province.

3) Nima Rashedan, Researcher & political analyst, former student activist.

4) Arman Rezakhani, Winner of Kharazmi festival prize for mathematics, in 2007 and 2008, discovered two important theorems, both named after him.

5) Sahar RezaZadeh, Former student activist (University of Tehran)

6) Pedram Rafati, Member of association of students (Amirkabir University), banned from continuing his post-secondary education.

7) Amin Riahi, Member of General Council of Tahkim-e Vahdat.

8) Salman Sima, Student activist (Tehran Azad University), banned from continuing his post-secondary education.

9) Siavash Safavi, Former student activist (University of Mazandaran).

10) Ahmad Eshghyar, Former student activist (University of Tehran), member of Iranian Liberal Students and Graduates.

11) Liuna Eisagholian, Former student activist (University of Tehran), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.

12) Saeed Ghasseminejad, Former student activist (University of Tehran), spokesperson for the Iranian Liberal Students and Graduates.

13) Navid Mohebi, Starred student, blogger.

14) Masoud Masjoudi, Former member of association of students (Faculty of engineering of the University of Tehran).

15) Alireza Mousavi, Former member of association of students (Allameh University), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.

16) Behzad Mehrani, Journalist and political analyst, member of the Iranian Liberal Students and Graduates.

17) Youhana Najdi, PhD student in political science (USM University Malaysia), member of the Iranian Liberal Students and Graduates.

18) Ali Nazari, Former member of association of students (University of Mazandaran).

19) Rahim Hemmati, Former head of student branch of the JAMA Party.

*** منبع ***

http://persian2english.com/?p=23182&fb_source=message

۶۱–۵– نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰

مبادا آنچه که «بهار عربی» خوانده می‌شود، زود به پاییزی سرد و زمستانی سخت و یأس‌آور تبدیل شود

۳۳ سال تجربه تلخ و ناگوار، نشان داد که چون دین و حکومت و قدرت در هم آمیخت، به صورت گریزناپذیری دین به ابزاری در دست صاحبان قدرت بدل می‌شود. این را تاریخ نظام‌های مذهبی و متکی به دین بارها نشان داده است. چرا که به گواهی تجارب تاریخی «حکومت دینی» به زودی به «دین حکومتی» تبدیل می‌شود و این تبدل در فرجام، یعنی تباهی دین و حکومت و دنیای مردم

در طول تاریخ، بارها حکومت‌هایی به نام دین بنا شده‌اند، اما هیچ‌یک نتوانسته‌اند به دین، اعتبار و به انسان، سعادت و آسایش ارزانی کنند. چرا که همواره، حاکمان عملاً دین را به زعم و رأی خویش تفسیر کرده و اراده و اندیشه شخصی و چه بسا خودکامانه خود را بر مردمان تحمیل نمودند

به شما صمیمانه توصیه می‌کنیم که سرنوشت دین و حکومت را از آغاز از یکدیگر جدا سازید تا حداقل در صورت عملکرد نادرست مسؤولان، مردم دین را مسؤول بدبختی‌های خود نشناسند

در استقرار رژیم جدید و ترسیم ساختار آن و تدوین قانون اساسی خود دقت و تأمل کافی مبذول دارید تا قدرت در دست فرد و یا گروهی خاص متمرکز نشود

برای تحقق حکومت خوب، راهی جز این نیست که دولت در هر حال باید متکی به آرای مردم باشد، تفکیک و تعادل قوا رعایت شود، آزادی مطبوعات و احزاب و نهادهای مدنی به عنوان حافظان دموکراسی تأمین گردد

بسم الله الرحمن الرحیم
«ألا إنّ فی ایام دهرکم نفحات، فتعرضوا لها» (پیامبر اسلام)

برادر ارجمند جناب آقای راشد الغنوشی رهبر حزب النهضه تونس
برادر ارجمند جناب آقای مصطفی عبدالجلیل رئیس شورای ملی انتقالی لیبی
برادران و خواهران عزیز در شورای محترم انتقالی مصر

با سلام

نخست، پیروزی ملت‌های سرافراز تونس، مصر و لیبی را در حرکت‌های آزادی‌خواهانه خود و توفیق در سرنگونی دیکتاتوری‌های حاکم بر آن کشورها را به شما و تمام مردم کشورتان تبریک می‌گوییم. هر یک از ملت‌های شما دهها سال رنج و ستم را تحمل کرده و برای دستیابی به آزادی و حقوق انسانی خویش، راه سختی را پیمودند تا به نقطه کنونی رسیدند. اما راه سخت‌تر در پیش است و آن، تلاش برای استقرار حکومتی است که سرانجام آن به استبداد و دیکتاتوری منتهی نشود. ملت عزیز تونس، طعم اولین انتخابات آزاد را چشید و ملت‌های مصر و لیبی در انتظار

برگزاری انتخابات آزاد و سالم به سر می‌برند تا سرنوشت خویش را از رهگذر آن تعیین کنند و این، همان چیزی است که ما آرزومندیم در کشورمان ایران نیز تکرار شود.

در این نامه کسانی با شما سخن می‌گویند که سالیانی دراز در عرصه اندیشه دینی فعال بوده و نیز از کوشندگان جامعه مدنی و حقوق بشرند. هر یک در طول ۳۳ سال عمر جمهوری اسلامی، تجربه اندوخته و در راه مبارزه با کژی‌ها و انحرافات، مرارت‌ها چشیده و در عین حال، عبرت‌ها آموخته‌اند. سخنان اخیر منسوب به برادر عبدالجلیل، هنگام اعلام آزادی کشور لیبی آنجا که گفتند قانون اساسی جدید لیبی بر مبنای شریعت اسلامی خواهد بود و یا شخصاً لغو قانون منع چندهمسری را در آغاز آزادی لیبی اعلام کردند، موجب نگرانی دوستان آزادی‌خواه و دموکرات و مسلمان شما از جمله امضاءکنندگان این نامه شد و لذا با احساس همبستگی و به دلیل تأثیر متقابل سرنوشت ملت‌های منطقه بر یکدیگر، بر آن شدند نامه حاضر را نگاشته و پاره‌ای از آموخته‌های برآمده از تجربیات خود را صمیمانه با شما در میان بگذارند؛ باشد که دیگر ملت‌های ستم‌کشیده، اشتباهات را دوباره تجربه نکنند، مبادا آنچه که «بهار عربی» خوانده می‌شود، زود به پاییزی سرد و زمستانی سخت و یأس‌آور تبدیل شود.

ملت بزرگ ایران نیز پس از عبور از جنبش ناتمام مشروطه‌خواهی و قانون‌طلبی در ۱۹۰۵ خود، حدود هفتاد سال برای دستیابی به آزادی و حقوق انسانی خویش کوشید و متحمل هزینه‌های بسیار شد تا با انقلاب ۱۹۷۹ موفق شد رژیم مستبد پادشاهی پهلوی را ساقط کند و بر ویرانه‌های آن، نظام نوین با صبغه اسلامی به نام «جمهوری اسلامی» بنیاد نهد. اما متأسفانه نظام جدید به دلایلی چند نتوانست به نهادینه کردن آزادی و رعایت حقوق انسانی مطلوب موفق شود. شاید یکی از این دلایل، عدم تأمل کافی در استقرار رژیم جدید بود. ملت مسلمان ایران بر اساس وعده‌های رهبران دینی در جریان انقلاب، همه آرزوهای خود را در حکومت دینی جستجو می‌کرد، اما ۳۳ سال تجربه تلخ و ناگوار، نشان داد که چون دین و حکومت و قدرت در هم آمیخت، به صورت گریزناپذیری دین به ابزاری در دست صاحبان قدرت بدل می‌شود. این را تاریخ نظام‌های مذهبی و متکی به دین بارها نشان داده است. چرا که به گواهی تجارب تاریخی «حکومت دینی» به زودی به «دین حکومتی» تبدیل می‌شود و این تبدل در فرجام، یعنی تباهی دین و حکومت و دنیای مردم.

برادران و دوستان عزیز!

بی‌گمان آگاهید که اداره امور یک کشور و پاسخگویی منصفانه به خواسته‌های یک ملت، با همه تنوع و گوناگونی که در عقاید و اندیشه‌های آن وجود دارد، دارای اقتضائاتی است که جز با رعایت آنها نمی‌توان حکومتی پایدار و کشوری آباد بنا کرد؛ به گونه‌ای که مردم در سایه آن با آزادی و احساس امنیت و در پناه عدالت زندگی کنند.

در طول تاریخ، بارها حکومت‌هایی به نام دین بنا شده‌اند، اما هیچ‌یک نتوانسته‌اند به دین، اعتبار و به انسان، سعادت و آسایش ارزانی کنند. چرا که همواره، حاکمان عملاً دین را به زعم و رأی خویش تفسیر کرده و اراده و اندیشه شخصی و چه بسا خودکامانه خود را بر مردمان تحمیل نمودند. ملت ایران هنگام استقرار جمهوری اسلامی، متأسفانه به تجربه‌های گرانبهای تاریخی وقعی ننهاد و گمان کرد که رهبران دینی او راه را می‌شناسند و می‌توانند به شیوه‌ای متفاوت از گذشتگان آن را بپیمایند. بودند و هستند کسانی که روزی مدافع حکومت دینی بودند اما تجربه به آنان آموخت که این راه را سرانجامی خوش نیست.

خواهران و برادران عزیز تونسی و مصری و لیبیایی!

این گزارش کوتاه از تجربه ما برای این است که به شما بگوییم خوشبختانه این فرصت برای شما فراهم است که نه فقط از تجربه‌های دور تاریخی، بلکه از تجربه‌های نزدیک و در دسترس و قابل مشاهده همچون جمهوری اسلامی در ایران عبرت بگیرید. به شما صمیمانه توصیه می‌کنیم که سرنوشت دین و حکومت را از آغاز از یکدیگر جدا سازید تا حداقل در صورت عملکرد نادرست مسؤولان، مردم دین را مسؤول بدبختی‌های خود نشناسند.

در استقرار رژیم جدید و ترسیم ساختار آن و تدوین قانون اساسی خود دقت و تأمل کافی مبذول دارید تا قدرت در دست فرد و یا گروهی خاص متمرکز نشود، و حق طبیعی و الاهی إعمال اراده و اختیار بندگان خدا بر سرنوشت خود از آنان سلب نگردد و حقوق اقلیت‌ها نیز رعایت گردد و به هر حال، نسل‌های آینده نیز بتوانند با کم‌ترین هزینه بر سرنوشت خویش مسلط شوند. برای تحقق حکومت خوب، راهی جز این نیست که دولت در هر حال باید متکی به آرای مردم باشد، تفکیک و تعادل قوا رعایت شود، آزادی مطبوعات و احزاب و نهادهای مدنی به عنوان حافظان

دموکراسی تأمین گردد. روشن است که امروز مردمان، خود را «شهروند» می‌شناسند نه «رعیت» که بتوان با مفاهیمی چون «الراعی و الرعیه» و یا «دارلاسلام» و «دارالکفر»، مناسبات نوین و حقوق شهروندی و «جامعه مدنی» را توضیح داد. هر چند روشن است که حرمت و حریم دین و شریعت در جای خود محفوظ خواهد بود و حتا مسلمانان از طریق نهادهای مدنی و احزاب سیاسی می‌توانند در قلمرو جامعه مدنی و سیاست عامه فعال باشند. نفی حکومت مذهبی به معنای خلع حقوق مدنی و دموکراتیک شهروندان مسلمان و یا پیرو هر دینی دیگر نیست.

نکته مهم این است که از همین آغاز و در سپیده‌دم پیروزی، جان و مال و آبروی انسان‌ها را محترم شمرده، و به‌ویژه در مجازات خاطیان و حتا جنایتکاران رژیم گذشته، از مسیر انصاف و عدالت خارج نشوید و به ملت خود از همین آغاز، عملاً بیاموزید که از کینه و خشونت و انتقام‌جویی دوری گزینند تا صلح و آشتی در کشور به بار نشیند. آنچه بر معمر القذافی رهبر مستبد لیبی و برخی همراهانش در آخرین لحظه به دست انقلابیون گذشت، نه با اصول اسلامی و نصوص قرآنی سازگار بود و نه با آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی و حقوق بشر. مسؤولیت‌پذیری نخبگان سیاسی و روشنفکری و فعالان جامعه مدنی از شرایط مهم به بار نشستن درخت مبارک آزادی و عدالت و دموکراسی و حقوق بشر است.

نیروهای انسانی مجرب و متخصص خود را ارج نهید و هر کاری را به اهلش بسپارید. این راز ماندگاری دولت و مایه آبادانی مملکت و از لوازم رعایت حقوق و اجرای عدالت و انصاف است.

قوانینی را که محصول تجربه و تخصص است، به راحتی با قوانین شتاب‌زده عوض نکنید، که این کار ثمره‌ای جز بی‌ثباتی و بی‌عدالتی در پی ندارد.

در رفع تبعیض از همه آحاد ملت خود به ویژه زنان، که نیمی از جمعیت هر ملتی هستند، و تحقق برابری حقوق آنان با مردان بکوشید و اجازه ندهید تا تبعیض، که محصول جهل بشر است، در جامعه شما قانونی و نهادینه شود و یا کسانی تبعیضات را با اسلام توجیه کنند که این کار هم ظلم به انسان‌هاست وهم اجحاف به اسلام.

تجربه و عقل به ما می‌آموزد که آزادی و عدالت و حقوق بشر، بدون رفاه نسبی و امکان زندگی شرافتمندانه برای آحاد ملت ممکن نیست و حداقل ابتر است. طبق اطلاعات منتشرشده، یکی از انگیزه‌های بنیادین در خیزش‌های بهار عربی، فرودستی اکثریت مردم و بیکاری و فقر بخش قابل توجهی از مردمان است. از این رو پیروزی شما زمانی کامل خواهد شد که این مردمان تهیدست و انبوه جوانان بیکار، به کار و زندگی انسانی درخور دست یابند.

بی‌تردید شما از تأثیر پیروزی ملت و به ویژه کیفیت نظام سیاسی جدید خود بر حرکت‌های آزادی‌خواهانه دیگر ملت‌های منطقه، همچون سوریه و یمن و بحرین، آگاهید. امیدواریم شما با استقرار حکومت‌هایی دموکراتیک و آزاد، مشعل دموکراسی و آزادی را در منطقه بیفروزید و آغازگر تحولاتی نوین و مترقی در جهان اسلام باشید.

پیامبر اسلام فرموده است «هر آنچه را که بر خود نمی‌پسندید، بر دیگران نیز مپسندید و آنچه را که بر خود روا می‌دارید، بر دیگران نیز روا دارید.» ما تحقق آنچه را که با شما در میان نهادیم، برای کشور خود و کشورهای شما آرزومندیم و پیروزی شما را در دستیابی به این آرزوهای بلند، پیروزی خود می‌دانیم.

السلام علیکم

عبدالعلی بازرگان، قرآن‌شناس و فعال سیاسی و مدنی، آمریکا
احمد صدری، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه، آمریکا
محمود صدری، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه، آمریکا
شیرین عبادی، فعال حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل صلح
رضا علیجانی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی و مدنی، فرانسه
صدیقه وسمقی، دانش‌آموخته فقه و شریعت، استاد دانشگاه، آلمان
حسن یوسفی اشکوری، پژوهشگر دینی و محقق تاریخ اسلام و فعال سیاسی، آلمان

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/44675

۶۲–۵– «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰

۱–۶۲–۵– متن انگلیسی (English Text)

Tortured by Solitude
By SARAH SHOURD
Published: November 5, 2011
Oakland, Calif .

AT 5:15 p.m. I found myself pacing compulsively back and forth across my 10-foot-by-14-foot cell in Iran's Evin prison, muttering reassurances to myself and kneading my nervous hands together into one fat fist. "Don't worry," I told myself, "this is probably your last day alone, they can't just let you go crazy in here".

It was 2009 and the beginning of winter. I had been in prison in Iran — along with my fiancé, Shane Bauer, and our friend Josh Fattal — since the summer, when we were arrested and charged with espionage after hiking somewhere near the country's unmarked border with Iraqi Kurdistan. For the last three months, I had been in solitary confinement 24 hours a day. Only after going on a hunger strike for five days was I allowed to visit Shane and Josh for a few minutes at a time, all of us blindfolded in a padded interrogation room. The day before, one of my interrogators had told me that we would now be allowed daily half-hour visits in an open-air cell. As the hour for our visit approached, I began pacing my room frantically, terrified that the promise had just been a ploy and that the guards wouldn't be coming. By 6:15, I was sweating and tears were streaming down my face.

It's impossible to exaggerate how much the company of another human being means when you've been cut off from the world and stripped of your rights and freedom.

After two months with next to no human contact, my mind began to slip. Some days, I heard phantom footsteps coming down the hall. I spent large portions of my days crouched down on all fours by a small slit in the door, listening. In the periphery of my vision, I began to see flashing lights, only to jerk my head around to find that nothing was there. More than once, I beat at the walls until my knuckles bled and cried myself into a state of exhaustion. At one point, I heard someone screaming, and it wasn't until I felt the hands of one of the friendlier guards on my face, trying to revive me, that I realized the screams were my own.

Of the 14 and a half months, or 9,840 hours, I was held as a political hostage at Evin prison in Tehran, I spent 9,495 of them in solitary confinement. When I was released just over a year ago, I was shocked to find out that the United Nations Convention Against Torture, one of the few conventions the United States has ratified, does not mention solitary confinement. I learned that there are untold numbers of prisoners around the world in solitary, including an estimated 20,000 to 25,000 in the United States. According to the United Nations' special rapporteur on torture, Juan Méndez, the practice appears to be "growing and diversifying in its use and severity".

Amy Fettig at the American Civil Liberties Union told me: "In the U.S. we use solitary as a routine prison administrative practice. It's not something that's used as a last recourse, as it should be." Last summer, prisoners at Pelican Bay prison in California went on a hunger strike to end the practice of isolating some prisoners for more than 22 hours a day. The strike spread until thousands of prisoners were participating. Only when officials agreed to review the use of solitary confinement did the prisoners accept food.

Such a review is needed for prisons everywhere, and particularly in the United States, the country with, according to Ms. Fettig, the most prisoners in solitary confinement in the world. One of the problems, according to Mr. Méndez, is that there is no universally accepted definition of solitary confinement. Mr. Méndez and his staff defined it as "more than 22 to 24 hours isolated from anyone else except for guards." They are calling for clearer standards regarding "what is disciplinary and what moves into the category of 'severe pain and suffering, either physical or mental,' which is definitely prohibited under international law." He has called for a ban on prolonged solitary confinement, and I very much agree. Any case that lasts more than 15 days should be carefully investigated.

You don't have to beat someone to inflict pain and suffering; the psychological torture of prolonged solitary confinement leaves no marks, but its effects are severe and long-lasting. Fortunately, the guards did come that winter day. Once I began to have short daily visits with Shane and Josh, my mental health improved, but only marginally. At

that point I was sunk so deep inside myself that there were days when I was brought out to visit them and couldn't communicate or even look them in the eyes. After prison, I was diagnosed with post-traumatic stress disorder. I still pace and wring my hands when I am nervous; I still have nightmares and trouble sleeping. I stopped going to a certain exercise class because the texture of the ceiling reminded me of the ceiling in my cell.

Though what the government of Iran did to us was sickening and flagrantly unjust, I consider us lucky. We never felt forgotten; we knew that our families, friends and supporters would not give up fighting for us. And since I was released last year, and Shane and Josh were freed in September, we have gotten more sympathy than most wrongfully detained prisoners receive in a lifetime.

It's wonderful to begin my life again, and every day I feel more free, but I can't help thinking about the thousands of others who are alone right now. I believe the excessive use of solitary confinement constitutes cruel and unusual punishment — that it is torture. The United Nations should proscribe this inhumane practice, and the United States should take the lead role in its eradication.

Sarah Shourd is a writer who was imprisoned in Iran from July 2009 to September 2010.

*** منبع ***

وبسایت روزنامه «نیویورک تایمز»

http://www.nytimes.com/2011/11/06/opinion/sunday/in-an-iranian-prison-tortured-by-solitude.html

۲-۶۲-۵- ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «رادیو فردا»

«شکنجه تنهایی»

از مجموع چهارده ماه و نیم، یا ۹ هزار و ۸۴۰ ساعتی که من به عنوان گروگان سیاسی در زندان اوین سپری کردم، ۹ هزار و ۴۹۵ ساعت آن را در سلول انفرادی بودم

آن‌چه حکومت ایران با ما سه نفر کرد، ناعادلانه و نفرت‌انگیز بود

ساعت پنج و پانزده دقیقه بامداد با حالتی متشنج و سریع در سلول کوچک خود در زندان اوین که اندازه آن سه در چهار متر بود، قدم می‌زدم و به خودم دلداری می‌دادم و دست‌های لرزان و عصبی خود را در یکدیگر گره می‌زدم. با خود می‌گفتم: «نگران نباش، احتمالاً این آخرین روز تنهایی تو در این سلول است، آنها تو را به حال خود رها نخواهند کرد تا دیوانه شوی.»

روزهای اوایل زمستان سال ۲۰۰۹ بود. من همراه نامزدم، شین باوئر، و دوست دیگری به نام جاش فتال از تابستان آن سال در زندان بودیم. پس از عبور اتفاقی ما از نوار مرزی بدون علامت بین ایران و عراق در منطقه کردستان، مأموران ایرانی ما را دستگیر کرده و به جرم جاسوسی به زندان انداخته بودند.

سه ماه قبل از این روز، من تمام مدت را در سلول انفرادی سپری کرده بودم. فقط پس از پنج روز اعتصاب غذا به من اجازه دادند که چند دقیقه با چشم‌بند در اتاق بازجویی با جاش و شین دیدار کنم. یک روز قبل از این ماجرا بازجوی من گفته بود که از این پس اجازه خواهند داد که هر روز نیم‌ساعت در فضای باز یکدیگر را ببینیم.

همزمان با فرا رسیدن ساعت ملاقات، شروع کردم به قدم زدن در سلول انفرادی خود و می‌ترسیدم که نکند این وعده دروغ بوده و نگهبانان نیایند. ساعت شش و پانزده دقیقه من به شدت عرق کرده بودم و اشک از چشمانم جاری شد.

در شرایطی که آدمی از تماس با دنیای خارج و حقوق و آزادی‌های اساسی خود محروم است، گفتن از ارزش تماس با دیگران اغراق نیست.

پس از گذشت دو ماه بدون تقریباً هیچ‌گونه تماسی با دیگران، ذهن من دیگر به خوبی کار نمی‌کرد. گاهی اوقات در خیال خود تصور می‌کردم که صدای پای افرادی را در راهروهای بند می‌شنوم. بخش اعظم روز را در این سلول انفرادی در حالت نشسته با چهار دست و پا کنار در ورودی سلول سپری می‌کردم تا شاید صدایی را از بیرون سلول بشنوم.

گاهی اوقات حالتی به من دست می‌داد که گویا اشعه‌ای یا روزنه‌ای از نور دیده‌ام، اما با برگرداندن سر خود به آن سمت متوجه می‌شدم که این نور فقط تصوری بوده در سر من. بارها آن‌قدر به دیوار سلول کوبیدم که از مفاصل انگشتانم خون جاری شد و از شدت گریه و خستگی به حال بیهوشی افتادم. یک بار صدای فریاد کسی به گوشم رسید و تا زمانی که دست یکی از نگهبانان مهربان‌تر را روی صورت خود حس نکرده بودم، متوجه نشدم که این فریادهای خود من است.

از مجموع چهارده ماه و نیم، یا ۹ هزار و ۸٤۰ ساعتی که من به عنوان گروگان سیاسی در زندان اوین سپری کردم، ۹ هزار و ٤۹۵ ساعت آن را در سلول انفرادی بودم.

حدود یک سال پیش که آزاد شدم، در کمال تعجب متوجه شدم که کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه که از معدود معاهداتی است که دولت آمریکا نیز آن را پذیرفته است، نگهداری زندانیان در سلول انفرادی را از مصادیق شکنجه نمی‌داند. دریافتم که شمار کثیر و نامعلومی از زندانیان در سراسر جهان از جمله بین ۲۰ تا ۲۵ هزار زندانی در خود آمریکا، در سلول‌های انفرادی به سر می‌برند. بر اساس گزارش خوان مندز، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در مورد شکنجه، به نظر می‌رسد که «استفاده از روش نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی از نظر کثرت و نوع إعمال فشار بر زندانیان در حال افزایش است».

ایمی فتیگ، از سازمان مدافع آزادی‌های مدنی در آمریکا، در این باره به من گفت: «در آمریکا از روش نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی به عنوان یک روش دائمی و نه به عنوان آخرین حربه یا مجازات ممکن استفاده می‌شود.»

تابستان سال گذشته زندانیان ساکن زندان «پلیکان بی» در ایالت کالیفرنیا در اعتراض به نگهداری زندانیان در سلول‌های انفرادی به مدت ۲۲ ساعت در روز، دست به اعتصاب غذا زدند. و فقط زمانی که مسؤولان زندان قبول کردند که در این روش تجدید نظر کنند، زندانیان به اعتصاب غذای خود پایان دادند.

چنین تجدید نظری باید در مورد تمام زندان‌ها صورت بگیرد، به خصوص در خود آمریکا که به گفته گزارشگر سازمان ملل متحد در مورد شکنجه، بیش‌ترین تعداد زندانیان در سلول‌های انفرادی را دارد.

به گفته خوان مندز، تفسیر مشخص و جهان‌شمولی در مورد نگهداری زندانیان در حالت انفرادی وجود ندارد. سازمان مدافع آزادی‌های مدنی در آمریکا نیز معتقد است که نگهداری زندانی در شرایط انزوا و جدا از دیگران برای مدتی بیش از ۲۲ ساعت در روز به معنای زندان انفرادی است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور شکنجه خواستار تعیین معیارهای مشخص‌تری برای تعریف «زندان انفرادی» شده و می‌گوید باید مرز استفاده از این روش به عنوان نوعی تنبیه یا إعمال فشار روحی و جسمی بر زندانیان مشخص شود. در همین حال، استفاده از روش زندان انفرادی برای إعمال فشار بر زندانی طبق قوانین بین‌المللی ممنوع اعلام شده است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور شکنجه خواستار ممنوعیت نگهداری طولانی‌مدت در زندان‌های انفرادی شده و در هر موردی که بیش‌تر از ۱۵ روز طول بکشد، باید با دقت تحقیق شود.

برای اذیت و آزار فرد لازم نیست او را کتک زد یا از نظر جسمی تحت فشار قرار داد. شکنجه روحی محصول نگهداری افراد در زندان انفرادی شاید آثار زخم و جراحت بر بدن زندانی نگذارد، ولی تأثیرات آن شدید و طولانی‌مدت است.

خوشبختانه در مورد خود من، در آن روز زمستان سال ۲۰۰۹ بالأخره نگهبانان آمدند و ملاقات‌های روزانه و کوتاه من با شین و جاش شروع شد. تحت تأثیر این تغییر، اوضاع روحی من کمی بهبود یافت. در آن شرایط من آن‌چنان در وجود خود غرق شده بودم که گاهی اوقات به هنگام ملاقات با دوستانم نمی‌توانستم به خوبی با آنها ارتباط برقرار کرده یا مستقیم به چشمان آنها نگاه کنم.

پس از آزادی از زندان پزشکان به من گفتند که دچار حالت عصبی و تشنج ناشی از سپری کردن یک دوران بحرانی هستم. هنوز هم هرگاه کمی عصبی می‌شوم ناخودآگاه شروع می‌کنم به قدم زدن و گره کردن دستان خود در یکدیگر. هنوز هم شب‌ها برای خوابیدن مشکل دارم یا دچار کابوس می‌شوم. حتا شباهت سقف برخی از اماکن با سقف سلولی که در آن زندانی بودم مرا آزار می‌دهد.

هر چند آن‌چه حکومت ایران با ما سه نفر کرد، ناعادلانه و نفرت‌انگیز بود، ولی معتقدم که ما سه نفر جزء خوش‌شانس‌ها بودیم. هیچ‌گاه این حالت به ما دست نداد که دیگران ما را فراموش کرده‌اند. ما می‌دانستیم که خانواده، دوستان و حامیان ما به تلاش برای آزادی ما سه نفر ادامه خواهند داد. از زمانی که من در سال گذشته و شین و جاش در ماه سپتامبر امسال آزاد شده‌ایم، میزان محبت و حمایت از ما سه نفر بسیار بیش‌تر از آن حدی بوده که معمولاً در مورد افراد دیگری که مثل ما ناعادلانه به زندان افتاده‌اند، شاهد بوده‌ایم.

بازگشت مجدد به زندگی واقعاً زیبا و ارزشمند است و هر روز که می‌گذرد، من احساس آزادی بیش‌تری می‌کنم. ولی در عین حال، نمی‌توانم فکر کردن به هزاران زندانی دیگری را که اکنون در سلول‌های انفرادی تنها هستند از ذهن خود خارج کنم.

من معتقدم که استفاده بیش از حد از روش نگهداری زندانیان در سلول انفرادی مصداق بارز شکنجه‌ای بی‌رحمانه است. سازمان ملل متحد باید این روش را غیرقانونی اعلام کند و آمریکا باید در حذف کامل این روش پیشگام شود.

*** منبع ***

وبسایت «رادیوفردا»

http://www.radiofarda.com/content/f2_iran_american_hikers_sarah_shourd_ny_times_torture_solitary_confinement/24384536.html

۶۳–۵– بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰

در کشور ما، مدت‌هاست با دخالت‌های آشکار حکومت و به ویژه نهادهای امنیتی و نظامی، انتخابات به یک صحنه‌آرایی نمایشی و مجلس برآمده از آن به مجلسی فرمایشی تبدیل شده است

مجلس امروز ما کاملاً مشابه مجلس دوران حُسنی مبارک است

مشکل اصلی در انتخابات سال‌های اخیر، که در سال ۸۸ به اوج خود رسید، تصمیم صاحبان قدرت به تعیین نتیجه انتخابات قبل از اخذ رأی از مردم بود، که منجر به رویدادهای دوران انتخابات و خیزش جنبش سبز پس از آن شد

فروپاشی اداره و مدیریت کشور اکنون به مرحله‌ای رسیده که فساد و سوء استفاده و آلودگی، مسأله‌ای عادی در ارکان حکومت شده

دولتی که ادعا می‌شد بهترین دولت یکصد ساله اخیر کشور است، تبدیل به فاسدترین دولت یکصد ساله اخیر و بلکه همیشه تاریخ ایران شده است

دولتی که امانتدار رأی مردم نباشد و در انتخابات با رأی مردم آن‌چنان بازی کند، طبعاً امانتدار سرمایه‌های معنوی و مادی مردم هم نمی‌تواند باشد

جنبش سبز پروژه‌ای قدرت‌طلبانه و محدود به یک طبقه یا قشر و جریان خاص نیست، بلکه مسیر روشنی است که مقصد را در تضمین دموکراسی در ایران برای همیشه و همه دانسته، توسعه و رفاه را جز از این راه، دست‌یافتنی نمی‌داند

ما ضمن هشدار در مورد عواقب روند جاری، امیدواریم این آخرین فرصت بازگشت و اصلاح، مغتنم شمرده شود

بسم الله الرحمن الرحیم

امسال، سال برگزاری انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی است، که با توجه به رویدادهای انتخابات سال ۸۸ و پیامد آن، یعنی شکل‌گیری جنبش سبز، مباحث و مسایل جدیدی را برانگیخته است.

در یک نظام دموکراتیک و مردم‌سالار، مجلس، کانون اصلی قدرت و مرکز تصمیم‌گیری‌ها و تعیین سیاست‌های آن است و میزان نهادینه بودن دموکراسی و مردم‌سالاری در هر نظام سیاسی را می‌توان از میزان توانایی و قدرت مجلس آن کشور برآورد کرد.

در انقلاب اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بنا بر این بود که مجلس در رأس امور باشد و از طرف آنها بر تمام ارکان حکومت، از صدر تا ذیل، نظارت و از آنها حسابرسی و حساب‌کشی کند. به طور طبیعی، پیش‌نیاز و شروط اصلی شکل‌گیری چنین مجلسی، انجام انتخاباتی کاملاً آزاد و بدون هرگونه دخالت صاحبان قدرت و حکومتگران است، تا مردم بتوانند هر کسی را بخواهند انتخاب کنند.

اما متأسفانه در کشور ما، مدت‌هاست با دخالت‌های آشکار حکومت و به ویژه نهادهای امنیتی و نظامی، انتخابات به یک صحنه‌آرایی نمایشی و مجلس برآمده از آن به مجلسی فرمایشی تبدیل شده است، مجلسی که حتا برای دفاع از حقوق خود و پیگیری اجرای مصوبات خود نیز ناتوان است و بارها و بارها از طرف دولت و رئیس آن مورد تحقیر قرار می‌گیرد و در مقابل تعدیات به حقوق موکلانش دم برنمی‌آورد.

مقایسه مجلس کشورهای دموکراتیک با مجالس کشورهای استبدادی، تفاوت جایگاه آنها را به وضوح نشان می‌دهد و مشخص می‌کند مجلس در نظام فعلی کشور ما به کدام‌یک شباهت دارد. به خوبی می‌توان دریافت که در این مجلس، نه از نظر فرآیند انتخابات و نه از نظر قدرت و جایگاه تأثیرگذاری، هیچ شباهتی با مجلس‌های نظام‌های دموکراتیک، که بر اساس انتخابات آزاد تشکیل می‌شود، ندارد.

اگر بخواهیم مورد مشابهی را در دیگر کشورها پیدا کنیم، مجلس امروز ما کاملاً مشابه مجلس دوران حُسنی مبارک است. بدون وجود مجلسی متشکل از نمایندگان واقعی و مدافع حقوق مردم، نه تنها احقاق حقوق از دست رفته مردم، بلکه جلوگیری از مفاسد بزرگی که اخیراً تنها نمونه‌هایی از آن – آن هم نه به طور کامل – انتشار یافته، امکان‌پذیر نیست.

با توجه به اهمیت جایگاه مجلس، تصمیم‌گیری در مورد انتخابات آتی واجد اهمیت فراوان است و باید با تأمل، ضرورت‌ها، شرایط و پیش‌نیازهای آن مورد بررسی قرار گیرد.

برخی از موضوع‌های مهم در این زمینه عبارتند از:

۱- نتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، که در واقع یک کودتای انتخاباتی بود، شکاف دولت- ملت را تشدید و حکومت را بیش از پیش با بحران مشروعیت روبه‌رو کرد. مشکل اصلی در انتخابات سال‌های اخیر، که در سال ۸۸ به اوج خود رسید، تصمیم صاحبان قدرت به تعیین نتیجه انتخابات قبل از اخذ رأی از مردم بود، که منجر به رویدادهای دوران انتخابات و خیرش جنبش سبز پس از آن شد.

یادآوری بحران‌های پس از انتخابات سال ۸۸ از یک سو، ملال‌آور و از سوی دیگر، اجتناب‌ناپذیر است؛ ملال‌آور است، زیرا دامنه بحران‌ها در همه ابعاد آن به شکلی باورنکردنی تا اعماق جامعه نفوذ کرده است و غالب شهروندان، آن را به درجه‌ای تجربه کرده‌اند؛ اما اجتناب‌ناپذیر است، زیرا برای اصلاح این وضع خطیر و بحرانی، چاره‌ای جز یادآوری و نقد مستمر آن و تأکید بر حق حاکمیت بلامنازع مردم و پایان دادن به انحصار قدرت سیاسی وجود ندارد.

بسیار بعید به نظر می‌رسد که دست‌اندرکاران مدیریت کلان کشور تا بالاترین سطح از شدت و عمق بحران‌های جاری بی‌خبر باشند و از آن بعیدتر، این است که آنها ساده‌اندیشانه اظهارات تبلیغاتی خود مبنی بر ثبات و استقرار و مطلوب بودن وضع حاکمیت و جامعه را باور داشته باشند. فروپاشی اداره و مدیریت کشور اکنون به مرحله‌ای رسیده که فساد و سوء استفاده و آلودگی، مسأله‌ای عادی در ارکان حکومت شده و ارقام نجومی ۳۰۰۰ میلیارد تومان اختلاس، که تنها بخشی از یکی از تخلفات صورت‌گرفته است، بحث عادی امروز جامعه شده است.

دولتی که ادعا می‌شد بهترین دولت یکصد ساله اخیر کشور است، تبدیل به فاسدترین دولت یکصد ساله اخیر و بلکه همیشه تاریخ ایران شده است و تنها راه حلی نیز که حامیان دیروز رئیس دولت تا کنون به کار گرفته‌اند، سرپوش گذاشتن بر این مفاسد و رسوایی‌ها و جلوگیری از اطلاع یافتن مردم و پرهیز از برخورد با عوامل اصلی آنها بوده است. زیرا شیوع این موارد به حدی است که:

«گر حکم شود که مست گیرند
در شهر هر آنکه هست گیرند»

از وقوع مفاسد اخیر نباید متعجب بود، زیرا دولتی که امانتدار رأی مردم نباشد و در انتخابات با رأی مردم آن‌چنان بازی کند، طبعاً امانتدار سرمایه‌های معنوی و مادی مردم هم نمی‌تواند باشد.

۲- یکی از مهم‌ترین مشکلات امروز کشور در عرصه‌های مختلف از جمله انتخابات، ورود نهادها و نیروهای نظامی و امنیتی به این عرصه‌هاست، که این نهادها قانوناً و عرفاً از ورود به آنها منع شده‌اند. تنها در نظام‌های استبدادی است که این‌گونه نهادها در امور سیاسی، اقتصادی، قضائی و امثال آن مداخله می‌کنند و هرچه استبداد در نظامی بیش‌تر و شدیدتر باشد، حضور نهادهای امنیتی و نظامی نیز در عرصه‌های مختلف بیش‌تر و پررنگ‌تر است. در کشور ما نیز سکاندار اصلی حوادث انتخابات سال ۸۸ و پس از آن، این نهادها بودند و هستند که حضور آنها همچنان ادامه دارد و فضای امنیتی سنگینی را بر کشور مستولی و سایه‌افکن کرده‌اند. این دخالت تنها به حوزه سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه بخش عمده اقتصادی کشور نیز امروز در انحصار این نهادهاست. همچنین دستگاه قضا و قاضی، که طبق قانون اساسی باید مستقل باشد، هم تحت سلطه بی چون و چرای دستگاه نظامی و امنیتی است و احکام بی‌سابقه و سنگین دیکته‌شده توسط این نهادها، به وسیله این نهادها به امضای قضات مشخص تعیین‌شده به وسیله آنها می‌رسد. آرای صادرشده به وسیله این دادگاه‌ها پس از انتخابات سال ۸۸ آن‌چنان سنگین و از نظر حقوقی بی‌پایه و بدون مبناست که در صورت مقایسه با احکام دادگاه‌های نظامی زمان شاه، باعث روسفیدی آن دادگاه‌ها خواهد شد. این اقدامات، طبعاً قضات

سالم و خدمتگزار دستگاه قضائی را نیز بدنام می‌کند و دردناک‌تر اینکه این احکام ظالمانه به نام دین و قضاوت اسلامی صادر می‌شود و ظلم مضاعفی را بر اسلام تحمیل می‌کند.
بدون تردید تا زمانی که دخالت این نهادها در انتخابات ادامه داشته باشد، هرگز نمی‌توان انتظار برگزاری انتخابات آزاد و سالم و صیانت از آرای واقعی مردم را در کشور داشت.

۳- در آستانه شروع فرآیند انتخابات مجلس، واقعیت‌های امروز جامعه عبارت‌اند از:
- رهبران جناح منتقد حاکمیت یا در زندان خانگی و تحت شدیدترین کنترل‌ها و محدودیت‌ها هستند یا در بیرون زندان، از هرگونه حقی برای فعالیت محروم‌اند.
- فعالان و کنش‌گران سیاسی به طور بی‌سابقه‌ای در زندان به سر می‌برند.
- سایه سنگین شرایط امنیتی و دخالت نهادها و نیروهای امنیتی در همه جا سایه افکنده است، به طوری که اجازه یک اجتماع کوچک نیز داده نمی‌شود.
- از هرگونه فعالیت احزاب سیاسی جلوگیری می‌شود.
- سانسور شدید بر مطبوعات حاکم است، به طوری که حتا حق نام بردن یا چاپ خبر و عکس نخست‌وزیر سابق و رئیس مجلس و رئیس‌جمهوری سابق کشور را نیز ندارند.
- از آزادی بیان، تجمع‌ها و راهپیمایی برای منتقدان جز آرزویی باقی نمانده است.
بدون رفع این محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها و موارد مشابه آن، به هیچ وجه عقل سلیم نمی‌پذیرد که انتخابات پیش رو واجد حداقل‌های یک انتخابات سالم و آزاد خواهد بود و نمی‌توان باور کرد که حاکمیت فعلی از رویه قبلی خود خارج شده و قصد برگزاری انتخاباتی سالم و آزاد را دارد.

٤- خواسته اصلی جنبش سبز همواره تحقق حاکمیت بی چون و چرای ملت و حق مسلم آنها برای داشتن انتخاباتی کاملاً آزاد و سالم و وظیفه و تعهد حاکمان به برگزاری چنین انتخاباتی بوده و هست. اعتراض‌های پس از انتخابات ۸۸ نیز به دلیل عدم پای‌بندی حاکمیت به عهد و میثاق‌ها و تعهدات خود و خدشه‌دار کردن آن انتخابات بود.
امروز نیز باید به این اصل توجه داشت که راه منطقی هرگونه اصلاح در وضعیت فعلی کشور پافشاری بر انتخابات آزاد و سالم و تحقق شعارهای اصلی انقلاب: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی، و پیشرفت و حاکمیت ملی است.
انتخابات آزاد نیز متحقق نمی‌شود مگر اینکه شرایط برگزاری آن را مسؤولین فعلی جمهوری اسلامی محقق کنند. حداقل این شرایط، آزادی رهبران جنبش سبز آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد و همچنین تحقق شرایط مطرح‌شده از سوی رئیس‌جمهوری سابق، آقای سید محمد خاتمی، و نیز پایان دادن به فضای امنیتی کشور است.
متأسفانه تا کنون هیچ علامتی دال بر اینکه حاکمیت قصد پذیرش موارد یادشده و برگزاری انتخاباتی قابل قبول را دارد، مشاهده نمی‌شود. ما امیدواریم این روند تغییر کند، ولی در صورت تداوم این روند ناسالم، همه دلسوزان کشور و علاقه‌مندان به حاکمیت مردم باید به این نکته توجه داشته باشند که حاکمان فعلی و به خصوص نهادهای اطلاعاتی و امنیتی، ممکن است که برخی از چهره‌ها و افراد را به شیوه‌های مختلف تحت فشار قرار دهند که در انتخابات، نامزد شوند و تلاش کنند در طیف گسترده جنبش سبز و اصلاح‌طلبی تفرقه ایجاد کنند و تا آنجا که می‌توانند افرادی را به عنوان «اصلاح‌طلب خودی» به سمت خود جلب کنند تا سناریوی انتخابات نمایشی خود را تکمیل کنند و اقلیتی کوچک را در مجلس آینده شکل دهند.
اما صلاح جنبش سبز و جریان اصلاح‌طلب در این است که در صورت برگزاری انتخابات سالم و آزاد، به طور یکپارچه از آن استقبال کنند و در صورت ناسالم بودن آن، انسجام خود را حفظ کرده، علی‌رغم فشارهای مختلف احتمالی، همگی مراقب باشند و وحدت و یکپارچگی فعلی خود را مخدوش نکنند و با داشتن برنامه‌ای منسجم و واحد، اجازه ندهند که تبدیل به عامل مشروعیت‌بخش انتخاباتی ناسالم و غیرقانونی شوند.

۵- علاقه‌مندان و حامیان جنبش سبز در سطوح مختلف جامعه به خوبی می‌دانند که انتخابات آتی و نحوه مواجهه با این رویداد سیاسی، در هر حال، گامی است در جهت هدف نهایی این جنبش، که همانا تحقق حق انتخاب آزاد شهروندان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است. جنبش سبز پروژه‌ای قدرت‌طلبانه و محدود به یک طبقه یا قشر و جریان خاص نیست، بلکه مسیر روشنی است که مقصد را در تضمین دموکراسی در ایران برای همیشه و همه دانسته، توسعه و رفاه را جز از این راه، دست‌یافتنی نمی‌داند.

عرصه مبارزه سیاسی در جنبش سبز، جریان روزمره زندگی است، از این رو اتخاذ هر موضع سیاسی در قبال انتخابات آتی مجلس، متضمن این تاکتیک است که فعالان جنبش سبز، عرصه سیاسی را به فرصتی مغتنم برای طرح مطالبات خود و به ویژه تعیین شرایط یک انتخابات آزاد، سالم و مؤثر و تأکید بر حق مسلم مردم در برگزاری تجمع‌ها و بیان اعتراض‌های خویش بدل کنند. جنبش سبز، آغازی انتخاباتی داشته و طبعاً با توجه به عمق و گستره آن، سناریوهای امنیتی و اقتدارگرایانه برای اجرای نمایش‌های شکست‌خورده انتخاباتی را هرگز نخواهد پذیرفت.

٦- در چنین شرایطی ما امضاءکنندگان این بیانیه، یک بار دیگر از سر خیرخواهی به مسؤولان جمهوری اسلامی در هر رده توصیه می‌کنیم به جای تکیه بر نهادها و نیروهای امنیتی و نظامی و قرار دادن آنها در برابر مردم، تکیه‌گاه خود را مردم، که ولی‌نعمت این نظام و از نظر حقوقی، فوق حاکمیت هستند، قرار دهند و طریق تواضع، صداقت و اعتماد با آنها را در پیش گیرند و با اجرای بی‌تنازل قانون اساسی و حق حاکمیت ملی، انتخابات پیش روی مجلس را زمینه‌ای برای جبران مافات و برقراری تعاملی صحیح با ملت بدانند.

تحولات منطقه، تحولاتی عبرت‌آموز است؛ کشورهایی که سال‌های طولانی استبداد متکی بر نیروهای نظامی و امنیتی را تجربه کرده بودند، در نهایت و علی‌رغم میل رهبرانشان، در مقابل اراده ملت‌هایشان تسلیم شده و امروز به سمت دموکراسی و انتخابات آزاد حرکت کرده‌اند و نوید نظام‌های دموکراتیک را می‌دهند. در حالی که این تحولات، بشارت‌دهنده پایان دوران نظام‌های استبدادی در منطقه بوده، امروز روند حاکمیت در ایران، جهتی کاملاً معکوس یافته است.

همچنین این موضوع بسیار مهم را نیز نباید فراموش کرد که متأسفانه در عرصه خارجی، هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح بین‌المللی، کشور ما هر روز با مضیقه و تهدیدهای جدید و بیش‌تری مواجه می‌شود که موارد اخیر آن بسیار خطیر و در حد بی‌سابقه‌ای نگران‌کننده است. مسؤولان فعلی کشور، که باید پاسخگوی شرایط و وضعیت امروز و پیامدهای فردای آن باشند، توجه کنند که تنها راه رفع تهدیدهای خارجی، اعتماد و تکیه بر مردم و برگزاری انتخاباتی آزاد و پرشور و با حضور واقعی و نه ادعایی همه اقشار و سلایق و گرایش‌های موجود جامعه است.

برگزاری اتنخابات نمایشی و انحصارطلبانه و مهندسی‌شده و محروم ساختن بخش عظیم مردم از رقم زدن سرنوشت خود، حاصلی جز ویران کردن پایه‌های مردم‌سالاری و مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی و هموار کردن راه به روی تهدیدکنندگان خارجی و آسیب‌پذیر ساختن کشور در بر ندارد. انتخابات نمایشی، حتا اگر همچون نمایش انتخاباتی صدام، ادعای حضور ۹۹ درصدی مردم را نیز به یدک بکشد، هرگز رافع و بازدارنده تهدیدات خارجی نخواهد بود و نمی‌تواند بدیلی برای انتخابات آزاد باشد.

ما امضاءکنندگان این نامه تأکید می‌کنیم که نگران سرنوشت آینده کشور، به ویژه ملت مظلومی هستیم که اهداف و دستاوردهای انقلاب عظیم ۵۷ را از دست رفته و کشورش را در معرض تهدیدهای بی‌سابقه می‌بیند. ما ضمن هشدار در مورد عواقب روند جاری، با توکل و استمداد از خداوند متعال، امیدواریم این آخرین فرصت بازگشت و اصلاح، مغتنم شمرده شود.

اسامی امضاءکنندگان که به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده است:

۱- بهمن احمدی امویی
۲- حسن اسدی زیدآبادی
۳- جواد امام
٤- مسعود باستانی
۵- عماد بهاور
٦- سید علیرضا بهشتی شیرازی
۷- سید مصطفی تاج‌زاده
۸- علی جمالی

۹- امیر خرم
۱۰- بابک داشاب
۱۱- محمد داوری
۱۲- مجید دری
۱۳- امیرخسرو دلیرثانی
۱٤- علیرضا رجایی
۱۵- عبدالله رمضان‌زاده
۱٦- عیسی سحرخیز
۱۷- داود سلیمانی
۱۸- محمد سیف‌زاده
۱۹- قاسم شعله‌سعدی
۲۰- اسماعیل صحابه
۲۱- کیوان صمیمی
۲۲- فریدون صیدی راد
۲۳- فیض‌الله عرب سرخی
۲٤- محمدفرید طاهری قزوینی
۲۵- مهدی فروزنده‌پور
۲٦- سیامک قادری
۲۷- ابوالفضل قدیانی
۲۸- محسن محققی
۲۹- مهدی محمودیان
۳۰- محمدجواد مظفر
۳۱- محمدرضا معتمدنیا
۳۲- علی ملیحی
۳۳- عبدالله مؤمنی
۳٤- محسن میردامادی
۳۵- بهزاد نبوی
۳٦- ضیا نبوی

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/mobile/story/44680

۶۴–۵– بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰

این حکومت چه بسیار ستمگری‌ها را به نام دین توجیه نموده، و چه فراوان معامله‌های غیرقانونی و زیانبار را با پرده‌پوشی انجام داده است

بی‌پایگی منطقی و بی‌محتوایی ادعاهای فریبنده دستگاه ولایت فقیه اکنون بیش از هر زمان دیگر برملا گشته است

مبادا تشبث به مقولاتی همچون دخالت بشردوستانه و حمایت از دموکراسی، دستمایه اقدامات ضد ایرانی و جنایت‌های غیرانسانی قرار گیرد

ما با تهاجم نظامی به کشورمان ایران، به هر مستمسک که باشد، از جمله بهانه نگرانی از ماجراجویی‌های نامسؤولانه رژیم در فعالیت‌های هسته‌ای، مخالفیم

صدای اعتراض به سیاست سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی از همه جا از درون و برون ایران برمی‌خیزد

در هفته‌های اخیر، امواج نگران‌کننده‌ای از چند سو برخاسته، و تهدید ایران به حمله نظامی باز در دستور کار قرار گرفته و بعضی مقامات دولت آمریکا، اسرائیل، انگلستان، بعضی دول دیگر، و حتا شماری از مخالفان حکومت ایران، در تأیید چنان تهاجمی سخنان فاقد دقت و دور از تدبیر ابراز کرده‌اند. تحولات مهم و دوران‌ساز موسوم به «بهار عرب»، به‌ویژه سرانجام عبرت‌آموز دیکتاتور لیبی و نظام تبعیض‌محور او، که با مداخله مستقیم و عملیات نظامی ناتو محقق گشت، اینک کسانی را بدین طمع انداخته است تا رهایی ایران از دست نظام ستمگر فقیه‌سالار را در اجرای سناریویی مشابه بجویند. چنین سخنان و اقدامات نامسؤولانه‌ای خطر عظیمی را متوجه ملت و مملکت ایران می‌سازد، و مایه نگرانی ماست.

ما امضاءکنندگان این نامه، گروهی از کوشندگان راه آزادی و مدافعان حقوق بشر، خواهان گذار به دموکراسی در ایران، و برپایی حاکمیت برآمده از انتخابات عمومی و آزاد در راستای تأمین حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی واقتصادی همه ایرانیان هستیم، و امید می‌بریم تا در آینده‌ای نزدیک، نظامی در ایران قوام یابد که تمامی مردم ایران، زنان و مردان، از هر قوم، زبان و دین و باوری، بتوانند به شیوه برابر در اداره آن مشارکت آزادانه و حضور مؤثر داشته باشند. نظامی که نیمی از جمعیت کشور– زنان– را با تبعیض‌های ناروا از حقوق اساسی و برابر محروم نسازد. ما راه رسیدن به این خواسته را التزام اکید به حق حاکمیت ملی، حفظ تمامیت ارضی ایران، و استیفای همه‌جانبه حقوق مردم می‌دانیم.

رفتار جمهوری اسلامی ایران در عمر سی و اند ساله‌اش خلاف این بوده است: از مجازات شتابزده سران رژیم پیشین، بدون رعایت موازین قضائی، سرکوبی اقلیت‌های قومی و مذهبی، نقض معاهدات بین‌المللی، شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی، تداوم عامدانه جنگی ویرانگر، حذف برنامه‌ریزی شده معارضان داخل و خارج از کشور، تا گسترش تروریسم دولتی. دستگاه دیکتاتوری ولایت فقیه اعمال ضد بشری و خلاف اخلاق را همواره در لفاف ایدئولوژیک فرو پیچیده، و مشی مسؤولیت‌گریزی را در سایه شعارهای مزورانه پیش برده است؛ این حکومت چه بسیار ستمگری‌ها را به نام دین توجیه نموده، و چه فراوان معامله‌های غیرقانونی و زیانبار را با پرده‌پوشی انجام داده است.

بی‌پایگی منطقی و بی‌محتوایی ادعاهای فریبنده دستگاه ولایت فقیه اکنون بیش از هر زمان دیگر برملا گشته است، و فساد مالی لایه‌های حاکمیت برخی از وفاداران به نظام حاکم را هم نگران کرده است. اینک این رژیم تنها از راه إرعاب و اختناق، به پشتوانه زندان و شکنجه می‌کوشد قدرت‌نمایی کند. دور نیست روزی که ایرانیان، کابوس ظلم و جهل را از سر بتارانند، و با همدلی و همقدمی، کشورشان را به جایگاهی شایسته در عرصه جهان برسانند. تقارن این فرصت تاریخی در ایران با تحولات دوران‌ساز منطقه البته مایه امیدواری فراوان و نیز موجب فراخوان به تدبیر و عقلانیت هر چه بیش‌تر است.

ما امضاءکنندگان این نامه نگرانیم که مبادا تشبث به مقولاتی همچون دخالت بشردوستانه و حمایت از دموکراسی، دستمایه اقدامات ضد ایرانی و جنایت‌های غیرانسانی قرار گیرد. مبادا مفاهیم والا و آرمانی مانند دموکراسی، و کمک‌های بشردوستانه و حقوق بشر، نقاب قدرت‌پرستی و منفعت‌جویی عده‌ای قرارگیرد تا باز به ایران و ایرانی لطمه وارد سازند و کشور را به تباهی بیش‌تر بکشانند.

ما امضاءکنندگان این نامه معتقدیم، و از سر مسؤولیت انسانی اعلام می‌کنیم که کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی از دهانه توپ در نمی‌آید؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی را موشک‌های هدایت‌شده ارمغان نمی‌آورد؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی از شکم هواپیمای بمب‌افکن بر سر مردم فرو نمی‌ریزد؛ کمک‌های بشردوستانه و دموکراسی را طیاره‌های بدون سرنشین کنترل از راه دور شلیک نمی‌کند. ما با تهاجم نظامی به کشورمان ایران، به هر مستمسک که باشد، از جمله بهانه نگرانی از ماجراجویی‌های نامسؤولانه رژیم در فعالیت‌های هسته‌ای، مخالفیم. البته بهتر آن است که همه سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی یکسره از منطقه جمع‌آوری و خنثی شود. خیرخواهان مردم، از جمله حاملان و حامیان راستین دموکراسی برای ایران، خواه امروز درون مرزهای جغرافیایی کشور باشند، خواه بیرون از آن، همصدا و همدرد با همه مردمند، و هرگز رضایت نمی‌دهند به حمله نظامی به ایران، به کشتن هزاران تن از آحاد ملت، و به تخریب زیرساخت‌هایی که در طی چندین نسل گام به گام با تحمل هزینه‌های گزاف ایجاد شده است.

صدای اعتراض به سیاست سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی از همه جا از درون و برون ایران برمی‌خیزد. شایسته نیست گردهمایی یا تشریک مساعی مخالفان رژیم، به کمک بیگانگان سازماندهی گردد، یا در چارچوب منافع و مقاصد دولت‌های خارجی پیش رانده شود. فعالیت‌ها نباید پشت درهای بسته بریده از نظارت مردم و مشارکت مستقیم تمامی نیروهای اوپوزیسیون، که برای تحقق دموکراسی و حقوق بشر در ایران مبارزه می‌کنند، پنهان بماند.

ما امضاءکنندگان این نامه، با پرهیز از افتادن به دام دوگانه مغلطه‌آمیز «یا رژیم ولایت فقیه یا خاورمیانه جدید»، از همگان می‌خواهیم تا در این برهه سرنوشت‌ساز، هم نسبت به سرکوبگری رژیم هم نسبت به خطر تهاجم نظامی بیگانگان هشیار باشند و هشدار دهند. به ملاحظه مصلحت کشور به حکومت جمهوری اسلامی اکیداً توصیه می‌کنیم در جهت رفع ابهام از برنامه هسته‌ای کشور با آژانس انرژی اتمی و ناظران بین‌المللی همراهی کند تا دلیلی برای تهدید به جنگ و ویرانی باقی نماند. از پژوهندگان آزاده می‌خواهیم تا هم فساد گسترده دستگاه ولایت فقیه را افشا کنند، هم نتایج ویرانگر نظامیگری جهانی را.

امضاءکنندگان:

یرواند آبراهامیان، شجاع آذری، سیروس آرین‌پور، داریوش آشوری، حمید احمدی، رضا افشاری، مهران ادیب، ابوالفضل اردوخانی، زینت اسماعیل‌زاده، رضا اغنمی، محمدجواد اکبرین، بابک امیرخسروی، نوشابه امیری، ابراهیم خلیفه‌سلطانی، فریبا امینی، محمد امینی، مهدی امینی، عبدالعلی بازرگان، گلبرگ باشی، منیره برادران، محمد برقعی، نسرین بصیری، رضا بورقانی، بهروز بیات، فرزانه بذرپور، حمید بهشتی، کورش پارسا، سیاوش پارسانژاد، شهرنوش پارسی‌پور، اکرم پدرام‌نیا، علی پرسان، امیر پیشداد، شهرام تهرانی، اسدالله تیورچی، محمد جلالی، رامین جهانبگلو، بهرام چوبینه، رضا حاجی، هوشنگ حسن‌یاری، فاطمه حقیقت‌جو، حمید حمیدی، محسن حیدریان، مهدی خانبابا تهرانی، حمید دباشی، پرویز دستمالچی، مهران راد، مصطفی رخ‌صفت، محسن رضوانی، علی رضایی، سعید رهنما، محمد رهبر، مینا زند، ماندانا زندیان، حمید زنگنه، حمید سالک، بهروز ستوده، فرج سرکوهی، محمد سهیمی، جلال سرفراز، علی شاکری، احمد شاکری، معصومه شفیعی، پرویز شوکت، محمد صابر، شهلا صالح‌پور، احمد صدری، محمود صدری، فرهاد صوفی، اشکبوس طالبی، رضا علیجانی، نورالدین غروی، رضا فانی یزدی، حسین فروزین، پرستو فروهر، منصور فرهنگ، پویان فخرایی، کامبیز قائم‌مقام، محسن قائم‌مقام، حسین قاضیان، فیروز قریشی، مصطفی قهرمانی، سام قندچی، مرتضی کاظمیان، عبدی کلانتری، مهرانگیز کار، عزیز کراملو، علی کشتگر، حسین کمالی، حمید کوثری، آزاده کیان، تقی کیمیایی اسدی، مهدی گرامی، ایرج گرگین، اکبر گنجی، رضا گوهرزاد، عبدالکریم لاهیجی، بهمن مبشری، ملیحه محمدی، مرتضی محیط، فرخنده مدرس، عباس معروفی، رضا معینی، حسن مکارمی، علی‌اکبر مهدی، هایده مغیثی، محمدعلی مهرآسا، همایون مهمنش، زیبا میرحسینی، یاسر میردامادی، رضا نافعی، شیرین نشاط، اصغر نصرتی، مهدی نوربخش، محمدرضا نیکفر، بهمن نیرومند، سهیلا وحدتی، پروین وفایی، نادر هاشمی، عطا هودشتیان، حسین هوشمند، یوسف یزدی.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/44750

۶۵–۵– نامه سرگشاده بهمن اخوان (نماینده تفرش و آشتیان در مجلس هشتم) به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰

توضیح

آزاد آزاده (ع. خ.)

این نامه در نطق پیش از دستور بهمن اخوان، نماینده تفرش و آشتیان در مجلس هشتم، در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۹۰، قرائت گردیده است.

نمایندگان مجلس، نماینده واقعی خواسته‌های مردم نبودند و به جای اینکه از قانون اساسی دفاع کنند، هر روز تحت تأثیر مسؤولان بودند

در این دوره از انتخابات مجلس شرکت نمی‌کنم؛ چرا که معتقدم تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس هشتم، وکیل‌الدوله بودند نه وکیل‌المله

با ادبیات فعلی شما دیگر نیازی به دشمن برای ایران عزیز نیست

اگر به راستی به میزان محبوبیت خود در جامعه ایمان دارید، بی‌خبر به یکی از استان‌ها بروید، آیا باز هم این استقبال انجام می‌شود؟

ناکجاآباد مسیری است که در پیش رو دارید

حرف‌های ناگفته‌ام را هنگام انتخابات با مردم در میان می‌گذارم؛ اما خود در این دوره از انتخابات مجلس شرکت نمی‌کنم؛ چرا که اعتقاد دارم نمایندگان مجلس، نماینده واقعی خواسته‌های مردم نبودند و به جای اینکه از قانون اساسی دفاع کنند، هر روز تحت تأثیر مسؤولان بودند، هر روز تحت عنوان دولت و وزیر با آنها مذاکره می‌شد؛ شرکت نمی‌کنم چرا که معتقدم تعداد قابل توجهی از نمایندگان مجلس هشتم، وکیل‌الدوله بودند نه وکیل‌المله.

نمایندگانی که با کوچک‌ترین وعده دولت مبنی بر انتصاب اختیار یک مدیر کل، فرماندار و یا حتا استاندار، جایگاه نمایندگی خود را به حراج گذاشته‌اند و بی‌تردید دولت در این میان از همه راضی‌تر است.

حال با این همه مشکل و سختی راه، سخنی دارم با رئیس دولت...

جناب آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد؛

به گفته دوستانتان می‌خواهید ۸۰ درصد صندلی‌های مجلس را حامیان دولت به خود اختصاص دهند، آنهایی که از بودجه دولت استفاده کرده و به صورت مستقیم و غیرمستقیم برنامه‌های دولت را سرلوحه امور خود قرار داده‌اند.

آقای رئیس دولت، ما مجلسی به شیوه مدرس را می‌خواهیم. مجلسی که نمایندگان آن بتوانند صحبت کنند. مجلسی که شجاع باشند و نمایندگان بتوانند آن‌گونه که باید بر حُسن عملکرد شما نظارت کنند؛ نه مجلسی بله‌قربان‌گو که وظیفه نظارتی خود را فدای انتخاب مدیر و رئیس نمایند

آقای رئیس دولت! امروز مخالفان دولت، که در درون نظام هستند و ولایت فقیه و نظام را قبول دارند، از جانب شما سرکوب می‌شوند، ولی اپوزیسیون خارج از کشور، از سخنان و اقدامات شما کم‌تر لطمه می‌بینند، آیا عملکرد سیاسی خود را با دقت مرور کرده‌اید؟

آقای دکتر احمدی‌نژاد! شما خود را دلسوز نظام می‌دانید، اما آیا بهتر نبود همه مطالب خود را مطرح می‌کردید؟ آیا بهتر نبود از نمایندگان مجلس درخواست جلسه‌ای غیرعلنی می‌کردید و نمایندگان را در جریان مشکلات خود می‌گذاشتید؟ آقای رئیس دولت، بهتر نبود آشتی با نمایندگان را در

صدر برنامه‌های خود قرار می‌دادید؟ ما از شما درخواست سؤال کردیم، چرا که این درخواست حق قانونی ماست. نمایندگان نتوانستند حتا یک نشست چند دقیقه‌ای با شما داشته باشند، هر جلسه‌ای که داشتید، همه تشریفاتی بودند. شما در جلساتی حضور یافتند که خودتان صاحب‌نظر بوده‌اید نه اینکه بخواهید واقعیت‌های جامعه را مطرح کنید.

آقای رئیس دولت، شما در تمام دوران فعالیت‌تان فقط با تیم خود تعامل و گفتگو داشتید، کاش اعضای ستاد شما در سالن اجلاس سران (در پنج‌شنبه گذشته) گروه‌هایی که نظام و ولایت فقیه را قبول داشته و التزام به قانون اساسی دارند،از همه گروه‌ها دعوت می‌کردند. این نوع عملکرد شما برخلاف گفته‌های مقام معظم رهبری مبنی بر حضور همه نیروهای سیاسی در عرصه کشور است. آقای احمدی‌نژاد، بررسی تاریخ انقلاب نشان‌دهنده حضور رجوی‌ها و بنی‌صدرها و اعلام افشاگری آنهاست و دیدیم که مردم چگونه مقابل آنها ایستاده و نشان دادند که همیشه حامی ولایت هستند. بهتر است به فیلم‌های دوران انقلاب نگاهی بیندازید تا این امر بر شما مبرهن شود.

کشاورزان با مشکلات عدیده‌ای دست و پنجه نرم می‌کنند، شما می‌دانید این مشکلات چیست؟ می‌دانید کشاورز کود شیمیایی مورد نیاز زمینش را با قیمتی گران خریداری می‌کند؟ هنگام اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها وعده دادید کشاورزان را حمایت کنید، اما ره‌آورد اجرای این طرح، بالا رفتن هزینه‌های مردم بود. شما ماهیانه ٤٠ هزار تومان به حساب هر نفر واریز می‌کنید، غافل از اینکه این هزینه برای هر نفر به ۲۰۰ هزار تومان افزایش یافته است.

آقای رئیس دولت! صنایع ما فقط با ۲۵ تا ۳۰ درصد ظرفیت خود فعالیت می‌کنند، به عقیده شما چه کسی در این میان متضرر می‌شود؟ بی‌تردید ضرر اصلی متوجه اقتصاد کشور و مردم می‌شود و بی‌تردید بسیاری از این مسائل حاصل سیاستگذاری‌های غلط دولتمردان شماست.

در کشور بین ۸ تا ۱۰ میلیون بیکار زندگی را به سختی سپری می‌کنند، چه تصمیمی برای آنها اتخاد کرده‌اید؟ همه این آمار در حالی ارائه می‌شود که این رقم به جز کارگرانی است که به دلیل إعمال سیاست‌های غلط، اشتغال خود را از دست داده و به جرگه بیکاران پیوسته‌اند.

همه این آمار در حالی ارائه می‌شود که شما بیش‌ترین میزان درآمد نفت را داشته‌اید و هیچ دولتی مانند شما چنین بودجه نفتی نداشته است، اما در همین دولت با این درآمد هنگفت، بازنشستگان درگیر مسائل ناشی از تورم هستند، معلمان از سوی دیگر و حقوق ۵۰۰ هزار تومانی نیز کفاف زندگی کارمندان در کشوری که خط فقرش بالای یک میلیون تومان است، را نمی‌دهد.

آقای رئیس دولت، من و شما می‌توانیم با ماهی ۵۰۰ هزار تومان در یکی از روستاها زندگی کنیم؟

آقای احمدی‌نژاد! مشکلات متعدد اجتماعی در کشور بیداد می‌کند. افزایش تکدی‌گری، افزایش فساد، وجود ۷ تا ۱۰ میلیون معتادی که در کشورمان روزگار را سپری می‌کنند، همه و همه در حالی است که وزارت رفاه اجتماعی در زمان شما شکل گرفت و نشان داد که بسیاری از برنامه‌های شما حتا در بخش اجتماعی نیز از پیش شکست خورده‌اند.

آقای رئیس دولت! به تازگی سخنانی مبنی بر در دست داشتن اسناد محرمانه کشور مطرح کرده‌اید، فکر می‌کنید که اگر در سمت فعلی خود نبودید، به این اسناد دسترسی داشتید؟ شاید هم فکر کرده‌اید از ابتدای نظام تا کنون تنها شما این اسناد را در اختیار داشته و رؤسای جمهور قبل، از آن بی‌خبر بوده‌اند. اما باید به شما بگویم که اگر رئیس دولت نبودید، شاید شما را تا جلوی درب ورودی وزارت اطلاعات نیز راه نمی‌دادند. این اسناد محرمانه را همه دولت‌ها داشتند، اما افشای آنها را چیزی جز دشمنی با نظام نمی‌دانستند.

به راستی این تهدیدهای شما علامت سؤال بزرگی را در اذهان عمومی نقش نمی‌بندد؟ به راستی به کجا می‌روید؟

امروز جوانانی که جنگ و انقلاب را ندیده‌اند با این ادبیات شما بر سر دوراهی مانده‌اند؟ این به نفع کیست؟ با ادبیات فعلی شما دیگر نیازی به دشمن برای ایران عزیز نیست.

آقای رئیس دولت! این هنر نیست که شما کاروانی از وزیر و وکیل را به دنبال خود روانه می‌کنید و از استانی به استان دیگر و از دیاری به دیار دیگر می‌روید. ما در عصر ارتباطات هستیم. شما می‌توانید با یک ویدئو کنفرانس، مسائل و مشکلات مردم را شنیده و به دنبال چاره‌ای باشید. نه اینکه ادارات و مدارس را تعطیل کرده و به اجبار، عده‌ای را برای استقبال آماده کنیم. اگر اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها برای انتقال روستاییان به مراکز شهرها در نظر گرفته نمی‌شد، آیا مردم این‌قدر بودجه داشتند که به استقبال شما بیایند. اصلاً آیا می‌آمدند؟ اگر به راستی به میزان محبوبیت خود در جامعه ایمان دارید، بی‌خبر به یکی از استان‌ها بروید، آیا باز هم این استقبال انجام می‌شود؟

پیشنهادی دارم، بهتر نیست به مانند بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی، شما هم با دادن یک شماره، مسابقه پیام کوتاه برگزار کرده و میزان محبوبیت خود را بسنجید؟ به راستی در کجای سیاست کشور جای دارید؟ به راستی آقای احمدی‌نژاد، پس از پایان دوران ریاست‌جمهوری‌تان جایگاه شما کجاست؟ فکر نمی‌کنید ناکجاآباد مسیری است که در پیش رو دارید؟ شاید خود را با رهبری مقایسه می‌کنید که البته بی‌تردید این مقایسه بسیار

خطاست، چرا که رهبری از جایگاه قلبی در بین مردم برخوردار است. ببینید در نماز جمعه‌ها مردم به صورت خودجوش می‌آیند، اما در سفرهای شما....

آقای احمدی‌نژاد، باید تأسف خورد از آمار نامه‌هایی که در سفرهایتان از تعدادشان با افتخار اعلام می‌شود، چرا که این نامه‌ها و صدها هزار نامه دیگر، همه و همه نشان‌دهنده فقر و بیکاری حاکم بر جامعه است؛ شما برای این همه فقر و بیکاری و مشکلات ازدواج و مسکن چه برنامه‌ای دارید؟ همه سخنان شما فقط در حد یک شعار باقی مانده است. پس چه زمانی این شعارها به سرمنزل مقصود رسیده و عملی می‌شود. شما و همه دوستداران انقلاب، به امید آن زمان و نتیجه شعارهایتان مانده‌ایم، ولی ٤ سال دوم فعالیت شما به اتمام رسید و هنوز هیچ خبری نیست.

شاید فکر می‌کنید حالا که دیگر قصد ندارم نماینده شوم این سخنان را به زبان می‌آورم، اما من در تمام دوران نمایندگی‌ام این سخنان را مطرح کرده‌ام، من از سر عناد و دشمنی با کسی سر سخن باز نمی‌کنم. اما همه اینها انتقاداتی بود که در طول این ٤ سال داشته‌ام.

آقای دکتر، من در تمام دوران فعالیتم در مجلس ششم نیز ایستادم و همه سخنانم را مطرح کردم. امروز هیچ‌کس نمی‌تواند به من انگ ضد ولایت فقیه بودن را بزند، چرا که من در آن دوره نیز از رهبری و ولایت فقیه حمایت کردم و اعتقاد دارم که حتا مقام معظم رهبری نیز از وضعیت فعلی چندان خشنود نیستند.

می خواهم در برابر آیندگان شرمگین نباشم و هنگام کاوش آنها در گذشته، زیر سؤال نروم و آنها نپرسند گذشتگان ما در مجلس شورای اسلامی به دنبال چه چیزی بودند؟ و آیا حقیقت‌طلبی را فدای عافیت‌طلبی کرده‌اند یا نه؟

*** منبع ***

وبسایت «پارلمان‌نیوز»

http://parlemannews.com/index.aspx?n=15827

۶۶–۵– نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰

«قتل دخترم مرا از هواداری میرحسین و کروبی پشیمان نکرده است»

اینجانب و دخترم، مسلمان به دنیا آمده و مسلمان زندگی کرده‌ایم. آیا این‌چنین از ناموس مسلمان حمایت می‌کنند؟ در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیرون آوردن خلخال از پای یک زن غیرمسلمان را تحمل نمی‌فرمودند

احتراماً به منظور تظلم‌خواهی از شما مرجع بزرگوار دینی و اجتماعی، به اختصار، شرح جنایت هولناکی که در اواخر ماه مبارک شعبان رخ داده است، به محضرتان می‌رسانم، تا آن‌گونه که شایسته جایگاه رفیع و مسؤولانه مراجع شیعه، که پناهگاه تاریخی مظلومان در برابر ستمگران بوده و هستند، به دادخواهی خانواده‌های مظلوم قربانیانی از این دست، همت گمارید، تا فردای قیامت که نزدیک است، نزد الله جل جلاله و انبیاء و اولیای بزرگ، بیش از بیش روسفید باشید.

در تاریخ ۹۰/۵/٦ ساعت ۷ بعدازظهر، دختر ۲۸ ساله‌ام، دانشجوی دانشگاه علم و صنعت، از منزل، واقع در خیابان دولت، خارج شده و کم‌تر از ۲٤ ساعت بعد جنازه‌اش در حوالی کوه‌های بی‌بی شهربانوی شهرری، که روی تخته‌سنگی رها شده بود، توسط کلانتری آن محل کشف و به خانواده اطلاع داده شد. بزرگ‌ترین ابهام پرونده، فاصله ده‌ها کیلومتری بین منزل و محل کشف جنازه ایشان است. بر اساس گزارش پزشکی قانونی کهریزک، علت مرگ مشخص نشده است.

ضروری است چند نکته در این راستا را به محضر بزرگوارتان ارایه نمایم:

۱– فاطمه دختری مؤمن، پاک، دایم‌الذکر و کم‌حرف بود. معمولاً بر اساس ضرورت و یا برای پیاده‌روی از خانه بیرون می‌رفت و بعد از یکی دو ساعت باز می‌گشت. قبل از روز حادثه نیز مدت‌ها بود که از منزل بیرون نرفته بود.

۲– فاطمه مظلومه از طرف مادر از سادات موسوی، از نسل الگوی دو عالم و پیرو حضرت صدیقه طاهره(س) بود. او ماه شعبان به دنیا آمده و ۲۸ سال بعد در همان ماه مبارک به خدا پیوست و روز اول ماه مبارک رمضان به خاک سپرده شد.

۳– فاطمه نام مادرم بود، که چهل سال پیش قربانی نظام ستمشاهی شده بود و آن را بر روی دخترم نهادم و از خدا طلب خیر کثیر نمودم.

٤– پدر فاطمه، اینجانب، در دوران دانشجویی و در دفاع از نهضت امام در اسفند سال ۵۰ گرفتار دژخیمان ساواک می‌شود. در دادگاه اول به ٦ ماه زندان و در تجدید نظر به علت پایداری بر مواضعش به سه سال زندان ظالمانه محکوم می‌شود. پس از آن، در شهریور سال ۵۱، مادر و دو برادرش در زمان بازگشت از ملاقات وی در پشت میله‌های زندان قصر در یک حادثه رانندگی در نزدیک کازرون زنده زنده سوختند و به شهادت رسیدند؛ ولی رژیم شاه سعی می‌کرد آن را عادی جلوه دهد. بعد از سپری کردن سه سال زندان و تحمل شکنجه‌های جسمی و روحی، در سال ۵۳ آزاد و بلافاصله مخفیانه و علنی در راه سرنگونی نظام ستمشاهی تا پیروزی انقلاب در سنگرهای متفاوت، از جمله در مسؤولیت خطیر معلمی، مبارزه را ادامه داد. همزمان با شهادت سید مصطفی خمینی، در مدارس کازرون به معرفی امام و ماهیت رژیم می‌پردازد و جوانان را آگاه می‌سازد، که منجر به اعلام حکومت نظامی در کازرون و تبعید وی به شهرهای دیگر می‌شود.

۵– بعد از انقلاب جهت پیشبرد اهداف و تحکیم پایه‌های انقلاب اسلامی حول محورهای مکتب، مردم، وطن و نظام همه توان و تلاش و تجربه خویش را به کار می‌گیرد، و در نهادهای آموزش و پرورش، نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای عالی کار و در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها به وظایف الاهی – انسانی خود در خدمت به مردم در جهت رضای خدا «مَثنی و فُرادی» قیام مستمر می‌نماید.

٦– اینجانب و دخترم، مسلمان به دنیا آمده و مسلمان زندگی کرده‌ایم. آیا این‌چنین از ناموس مسلمان حمایت می‌کنند؟ در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) بیرون آوردن خلخال از پای یک زن غیرمسلمان را تحمل نمی‌فرمودند.

۷ – حافظ و مسؤول امنیت شهروندان کیست؟

اینجانب انقلابی بوده و هستم و تنها گناه من وفاداری به امام و خط امام بوده و بر همین مبنا حامی مواضع و شخصیت انقلابی و خط امامی بزرگوارانی چون میرحسین موسوی، کروبی، خاتمی، محتشمی و سید حسن خمینی که یاران و همفکران امام خمینی بوده و اکنون نیز هستند، بوده‌ام.

استدعای ما از شما مرجع بزرگوار که همیشه مأمن و ملجأ مردم بوده‌اید، این است، هر طور مصلحت می‌دانید برای دفاع از حق دینی انسانی شهروندی از حاکمیت به صورت کلی و به‌ویژه دستگاه اطلاعاتی سؤال فرمایید حفاظت از امنیت، ناموس و جان مردم در جمهوری اسلامی باید این‌گونه باشد؟!

چنان‌که مستحضرید، از آموزه قرآن کریم است که اگر خون انسان مظلومی ریخته شود مثل این است که خون همه انسان‌ها ریخته شده، و از آنجا که خدای واحد قهار پشتیبان خون مظلوم است، قطعاً مسؤولیت مراجع بزرگ شیعه در برابر جنایات فجیع این‌چنینی، از باب امر به معروف و نهی از منکر، بسیار سنگین است.

امید است با اجرای هر چه بیش‌تر عدالت، زمینه ظهور منتقم بزرگ مظلومان هموارتر گردد.

إن شاء الله تعالی

و سیعلم الذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون

ولیّ دم فاطمه مظلومه

محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

http://www.kaleme.com/1390/08/26/klm-80547/

۶۷–۵– بیانیه ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ اوین در مورد پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، ۳۰ آبان ۱۳۹۰

نظام سیاسی این فرصت را از خود سلب نمود که یک بار برای همیشه از اشتباهات گذشته‌اش درس گرفته، تکلیف خود را با طیف تمامیت‌خواه سنگرگرفته در پشت نظام اسلام‌خواهی روشن سازد

در بر همان پاشنه می‌چرخد که می‌چرخید

«دادخواهیم این بیداد را»

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، کماکان نزد دیدگان مردم مفتوح است

روزی را به انتظار نشسته‌ایم که در دادگاهی علنی و طی یک دادرسی عادلانه، آمران و قاتلان واقعی را بر روی صندلی محاکمه به نظاره بنشینیم

۱۳ سال گذشت از آن شب پاییزی، سوگ ملت و سرور و جنون شب‌مداران. آری در تحسین شب آذر ۷۷، داریوش و پروانه فروهر به غیرانسانی‌ترین صورت ممکن، تنها به جرم غمخواری مردم، کاردآجین شدند. عزیزانی که در تمام عمر سرشار از مبارزات حق‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه خود، لحظه‌ای از راه راستین و دغدغه سعادت و آزادی مردم ایران پای پس ننهادند. و در ادامه آن آذر شوم، که با شهادت داریوش و پروانه آغاز شد، خشونت‌گرایان به سراغ روشنفکران و نویسندگان منتقد دیگر رفتند و در میان اعضای «کانون نویسندگان ایران» و سایر روشنفکران منتقد، قرعه به نام محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و مجید شریف زدند تا فهرست بلندبالای قتل‌های سیاسی– عقیدتی را که از آذر ٦٧ با قتل دکتر کاظم سامی شروع شده، به منزل دیگرانی چون سعیدی سیرجانی، احمد میرعلایی، تفضلی، زال‌زاده و بسیاری دیگر رسیده بود و در همان سال ۷۷ پیروز دوانی را قربانی خویش یافته بود، به اوج خود رسد. هر چند که دیگر فضای پس از دوم خرداد ٧٦ و حساسیت افکار عمومی بدان سان نبود که قتل‌های مخالفان در سکوت و خاموشی جامعه برگزار گردد و دم اعتراضی از کسی برنخیزد! و هزاران افسوس علی‌رغم اینکه در ابتدای راه، مجبور به عقب‌نشینی گردیده، با پذیرش مسؤولیت قتل‌ها توسط وزارت اطلاعات، کورسوی امیدی نزد افکار عمومی برای مجازات آمران و عاملان این جنایت پدید آمد، اما در ادامه مسیر، حاکمان به رسم مألوف خویش بازگشته، با تقلیل موضوع به اقدامات تعدادی عناصر خودسر و آنگاه خودکشی سؤال‌برانگیز نفر اول عاملان به اصطلاح خودسر و سپس با برگزاری دادگاهی غیرعلنی و خارج از رصد افکار عمومی و در نهایت، صدور حکم زندان برای تعدادی از عوامل دست‌چندم و میدانی، آمران را به عنوان مجرمان و گناه‌کاران اصلی قضیه فرو گذاردند تا پرونده با روندی شبهه‌ناک مختومه گردد و بدین‌سان، نظام سیاسی این فرصت را از خود سلب نمود که یک بار برای همیشه از اشتباهات گذشته‌اش درس گرفته، تکلیف خود را با طیف تمامیت‌خواه سنگرگرفته در پشت نظام اسلام‌خواهی روشن سازد.

هرچند که همان زمان نیز چندان امیدی به این امر نبود! اما در عمل و واقعیت سیاسی ایران، همان طیف به حیات خود ادامه داد و تنها چند ماه بعد، با دستگیری نزدیک‌ترین یاران فروهرها و برخوردهای دیگر با اعضای کانون نویسندگان و صدور و اجرای حکم زندان برای وکیل پرونده و شکنجه‌های دردناک دستگیرشدگان در شکنجه‌گاه توحید، نشان داد که در بر همان پاشنه می‌چرخد که می‌چرخید.

آری این طیف امکان بازسازی خود را چنان یافتند که در ادامه به آن‌چنان بحران‌سازی‌های سیاسی – اجتماعی دست زدند که رئیس‌جمهور وقت حمله ناجوانمردانه به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر سال بعد را نتیجه پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای بیان کند و آنگاه در سال‌های بعد بتوانند اندک روزن فضای باز سیاسی پس از دوم خرداد را نیز ببندد و روزنامه‌ها به محاق توقیف نشاند و روزنامه‌نگاران منتقد و سخن گفته در باب این قتل‌ها به بند کشد و حتا پس از سال ۸۲ اجازه برگزاری مراسم سالگرد شهدای این قتل‌ها را نیز ندهد! در پایان با تکرار غریو دادخواهی شیردخت پروانه و داریوش (پرستو فرهر) و سایر خانواده‌های مقتولین که «دادخواهیم این بیداد را»، اعلام می‌داریم پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، کماکان نزد دیدگان

مردم مفتوح بوده، و ما حتا در زندانی که برآمده از بی‌عدالتی قضائی است نیز روزی را به انتظار نشسته‌ایم که در دادگاهی علنی و طی یک دادرسی عادلانه، آمران و قاتلان واقعی را بر روی صندلی محاکمه به نظاره بنشینیم.

امضاءکنندگان:

دکتر سید محمد سیف‌زاده
جواد علیخانی
پیمان عارف
آرش صادقی
سید مهدی خدایی
مجید اسدی
مصطفی نیلی
احمد شاهرضائی
دکتر نادر بابایی

*** منبع ***
وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

http://www.rahesabz.net/story/45239

۶۸–۵– نامه محمد ملکی به مردم ایران، ۵ آذر ۱۳۹۰

«درس‌هایی از گذشته برای انتخابات»

تا این قانون اساسی و اختیارات فوق قانون ولی فقیه وجود دارد، انجام یک انتخابات آزاد در ایران امکان‌پذیر نیست

برای رسیدن به انتخابات آزاد، باید به جای چشم‌داشت به مرحمت حکومت، اراده ایستادگی برای تغییر ساختاری داشت

آن روزها که من و دوستانم به نام روشنفکران مذهبی، جوانان نسل اول انقلاب را به راهپیمایی و تلاش برای ساقط کردن نظام شاهی با شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» دعوت و تشویق می‌کردیم و رهبری آقای خمینی را چشم‌بسته پذیرفته بودیم و هرگز از حافظه تاریخی خود در نقش روحانیت پس از انقلاب مشروطه تا آن زمان (۱۳۵۷) بهره نگرفتیم، آیا می‌دانستیم و به این مسأله فکر کرده بودیم که برداشت آقای خمینی و روحانیون پیرو او، از کلمات «آزادی» و «استقلال» به‌ویژه «جمهوری اسلامی» چیست؟

من به عنوان فردی که نقشی در انقلاب داشتم، پس از ۳۳ سال اعتراف می‌کنم، نه! راستی چرا من که شاهد صحنه‌های تکان‌دهنده‌ای چه در کمیته استقبال و چه در روز ورود آقای خمینی در فرودگاه مهرآباد بودم، از خودم نپرسیدم، مگر تو شاهد یکه‌تازی‌ها و انحصارطلبی‌ها و وتو کردن‌های تصمیمات کمیته‌ها به‌ویژه کمیته برنامه‌ریزی استقبال در مدرسه رفاه از سوی چند روحانی (مانند آقای مطهری) نبودی؟ مگر تو شاهد صحنه ورود آقای خمینی به سالن فرودگاه و محاصره کردن او از سوی روحانیون حاضر در آنجا که منجر به جدایی آقای طالقانی از دیگر روحانیون و پناه بردن او به گوشه‌ای شد، نبودی؟ مگر تو شاهد صحنه‌هایی این‌چنین که همه نشان‌دهنده انحصارطلبی و خرافه‌گرایی روحانیون و اطرافیان آقای خمینی بود، نبودی؟ پس چه شد که چشم بر همه وقایع پیش از رفراندوم تغییر نظام بستی و یک بار فکر نکردی جمهوری اسلامی یعنی چه و از شکم آن چه چیزی بیرون خواهد آمد؟ چرا وقتی بزرگانی از نویسندگان، شخصیت‌ها، اپوزیسیون، زنان، اقوام ایرانی، اقلیت‌های مذهبی و... این سؤال را مطرح کردند که مقصود از جمهوری اسلامی چه نوع نظام حکومتی است، کسی به آنها جواب صریح و قانع‌کننده نداد تا بالأخره آقای خمینی مجبور شد به قول خودشان «خدعه» کند و بگوید: در جمهوری اسلامی ظلم نیست، فقیر و غنی وجود ندارد... همه ما از حقوق برابر برخورداریم... در اسلام اختناق نیست، برای همه طبقات آزادی وجود دارد... من وعده می‌دهم که اسلام برای همه کار درست می‌کند و زندگی شما را مرفه می‌کند. (اطلاعات، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸).

چرا ما روشنفکران مذهبی این شعارها را پذیرفتیم و به پای صندوق‌های رأی رفتیم و به جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد رأی دادیم؟ راستی چرا؟ و امروز پس از گذشت ۳۳ سال در مورد آنچه بر سر کشور ما و جوانان ما و نسل اول و دوم و سوم انقلاب آمده چه جوابی می‌توانیم داشته باشیم؟ جز آنکه به آنها بگوئیم ما چشم‌بسته حرکت کردیم، شما چشم‌های خود را باز کنید، تاریخ را بشناسید از حوادث گذشته درس بگیرید و به‌خصوص با بهره‌گیری از منابع صحیح و واقعی، گذشته را چراغی سازید برای دیدن راه آینده.

هموطنان، عزیزانم:

می‌خواهم برای درس‌آموزی از گذشته، این روزها که باز گروهی می‌خواهند با نامه‌پراکنی‌ها تنور انتخابات را گرم کنند، به حقایقی که در اولین انتخاباتی که در نظام ولائی صورت گرفت، اشاره‌ای داشته باشم، تا ببینیم ریشه مشکل امروز ما از کجاست. می‌دانید پس از سقوط نظام شاهی و برپایی نظام ولایی رفراندوم تغییر نظام در تاریخ ۱۰ و ۱۱ فروردین سال ۱۳۵۸ یعنی ٤٨ روز بعد از اعلام پیروزی! (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) انجام شد. فکر می‌کنید در نظامی که خود را یک نظام اخلاقی و مذهبی معرفی می‌کرد، اولین مراجعه به آراء عمومی (رفراندوم) چگونه برگزار شد؟ واقعیت‌های تاریخی می‌گوید در این به اصطلاح همه‌پرسی از مردم، نه از اخلاق خبری بود و نه از صداقت و نه از آنچه مردم به نام مذهب می‌شناختند. به اظهار نظرهای چند نفر از بزرگان هنگام رأی دادن دقت فرمائید:

آیت‌الله خمینی گفت: «در حکومت اسلامی همه به حقوق خود می‌رسند.» (کیهان، ۱۱ فرودین ۱۳۵۸، ص ۳)

مهندس بازرگان نخست‌وزیر گفت: «تمام آزادی زنان تضمین شده است.» (همان منبع، ص ۳)

دکتر کریم سنجابی وزیر خارجه گفت: «جمهوری اسلامی بر اساس دموکراسی و ملیت برپا می‌شود.» (همان منبع، ص ۳)
آیت‌الله گلپایگانی گفت: «اسلام تمام مشکلات اجتماعی و اقتصادی جهان را حل می‌کند» (همان منبع، ص ۳)

در مورد قول‌های این مردان، که در آن دوران، همگان آنها را بزرگان اخلاق و سیاست می‌دانستند، خود قضاوت کنید. و اما از معلمین اخلاق آن هنگام که به سیاست ورود کردند و به قدرت نزدیک شدند، هنگام اعلام نتیجه همه‌پرسی که امانتی بود از سوی مردم در دست آنها نمی‌توان سخن نگفت و آن را به فراموشی سپرد. چه در آن روزها تخم آنچه ما امروز بعد از قریب ۳۳ سال درو می‌کنیم کاشته شد.
چند روز پس از رفراندوم، روزنامه اطلاعات در صفحه اول خود با تیتر درشت و به یاد ماندنی و از قول احمد نوربخش، مسؤول ستاد مرکزی رفراندوم در وزارت کشور، اعلام کرد طبق آمار وصولی که بر اساس استخراج و تلفنگرام از سراسر کشور به وزارت کشور رسیده است، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار و ۲۱ نفر در سراسر کشور در رفراندوم جمهوری اسلامی شرکت کرده‌اند. از این عده ۲۰ میلیون و ۱۴۳ هزار و ۵۵ نفر به جمهوری اسلامی رأی «آری» و ۱۴۰ هزار و ۹۶۶ نفر رأی «نه» داده‌اند. وی افزود: واجدین شرایط برای رأی دادن در کشور حدود ۲۲ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد شده بود (روزنامه اطلاعات، ۱۵فروردین ۱۳۵۸، ص ۱). مهندس بازرگان نخست‌وزیر هم در یک پیام رادیو تلویزیونی در تأیید این سخنان گفت: «نتیجه رفراندوم را به همه ملت ایران تبریک می‌گویم... از ۲۲ میلیون نفر ۱۶ سال به بالا، ۲۰ میلیون و ۲۸۸ هزار نفر طبق ارقامی که امروز از وزارت کشور دادند، در رفراندوم شرکت کردند یعنی ۹۹/۵ درصد مردم ایران که مشمول این عمل بودند شرکت کردند، شاید بتوانم بگویم در دنیا چنین مشارکتی در هیچ امر رفراندوم و انتخاباتی که در ممالک دموکراتیک صورت می‌گیرد هیچ‌وقت صورت نگرفته است، از این ۲۰ میلیون و ۱۴۷ هزار که شرکت کردند ۹۹ درصد جواب «آری» دادند و کم‌تر از یک درصد مخالفت با جمهوری اسلامی کردند و رأی مخالف دادند» (روزنامه اطلاعات، ۱۶ فروردین ۱۳۵۸، ص ۳).
پیش از آنکه به آمارهای رسمی دیگر بپردازیم، بهتر است در همین جا یک حساب سرانگشتی بکنیم تا معلوم شود این عدد ۹۹/۵ درصد از کجا آمده است. گفته شد از ۲۲ میلیون نفر واجد شرایط رأی دادن، ۲۰ میلیون نفر در رفراندوم شرکت کرده‌اند (ارقام ریز حذف شده). اگر از ۲۲ میلیون، ۲۰ میلیون رأی داده باشند، درصد رأی‌دهندگان می‌شود حدود ۹۱ درصد. پس باید به مردم پاسخ داده می‌شد رقم غیرواقعی ۹۹/۵ از کجا آمده است؟ (در اینجا باید تأکید کنم که من در این مطلب و مطالب مشابه به بررسی تاریخ می‌پردازم و در آن اشتباهات خود و یاران و همفکرانم را نادیده نمی‌گیرم. اما این مسأله به هیچ وجه بر ارادت من نسبت به شخصیت مهندس بازرگان خدشه‌ای وارد نخواهد کرد.)
اما مهم‌تر از این ایرادات، بی‌توجهی به آماری است که بعضی از دست‌اندرکاران انتخابات و شخصیت‌ها داده‌اند که چند نمونه از آنها را در اینجا می‌آورم. وزیر کشور اعلام کرد «۲۴ میلیون نفر می‌توانند در رفراندوم رأی دهند» (روزنامه کیهان، ۷ فروردین ۱۳۵۸، ص ۱). دکتر صادق طباطبائی معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور گفت: «تعداد افراد واجد شرایط دادن رأی در سطح کشور با در نظر گرفتن جمعیت ۳۳ میلیونی ایران که جزو کشورهایی است که جمعیت آن بسیار جوان است، خیلی کم‌تر از ۲۴ میلیون نفر است، چه قسمت وسیعی از این جمعیت را افراد زیر ۱۶ سال تشکیل می‌دهند. (اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸)؛ و حجت‌الاسلام دکتر مفتح که از روحانیون سرشناس بود، در رابطه با سخنان وزیر کشور گفت: «با احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که مجموع کسانی که می‌توانند رأی بدهند رقمی بین ۱۰ تا ۱۲ میلیون نفر را تشکیل می‌دهد» (همان منبع)؛ مهندس عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت، یک روز قبل از رفراندوم و بعد از جلسه هیأت دولت در جمع خبرنگاران حاضر شد و در پاسخ یکی از خبرنگاران گفت: «بر اساس آخرین سرشماری ۱۸ میلیون و ۷۹۸ هزار و ۲۰۰ تن از جمعیت ایران بالای ۱۶ سال هستند و بر اساس تجربه معمولاً ۶۰ تا ۶۵ درصد افراد واجد شرایط اقدام به دادن رأی می‌کنند که تعداد آنها بالغ بر ۱۲ میلیون خواهد شد» (کیهان، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۵). روز دوم رفراندوم، روزنامه اطلاعات در چاپ دوم خود نوشت «وزارت کشور اعلام کرد که جمعاً ۱۵ میلیون نفر سن زیر ۱۶ سال دارند که نمی‌توانند حق رأی داشته باشند، ۴ میلیون نفر در ارتفاعات زندگی می‌کنند، که فراهم کردن وسایل برگزاری رفراندوم برایشان میسر نیست و از سوی دیگر، فراخوان آنها به شهرها و مراکز اخذ رأی نیز محدود است؛ یک میلیون نفر هم سن بالای هفتاد سال دارند که به علت کهولت و ضعف نمی‌توانند رأی بدهند.» (اطلاعات، ۱۱ فروردین ۱۳۵۸، ص ۴).
حال این ضد و نقیض گوئی‌ها و آمار واجدین شرایط رأی دادن از ۲۲ میلیون تا ۱۰–۱۲ میلیون نفر را با اعلام بسیاری از گروه‌های قومی و سیاسی بر عدم شرکت در رفراندوم، در کنار هم بگذارید تا متوجه شویم در اولین مراجعه به آراء عمومی از سوی معلمین اخلاق که وارد سیاست شده بودند، چه ملغمه‌ای به دست می‌آید و چند روز پس از انقلاب، چگونه به مردم اطلاعات غیرواقعی دادند و اعلام کردند ۹۹/۵ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند. البته وقتی سخنگوی وزارت کشور اعلام می‌کند «کسانی که به هر علتی شناسنامه خود را در دست ندارند و یا شناسنامه

آنها مفقود شده است می‌توانند با در دست داشتن کارت شناسائی معتبر از سازمان یا وزارتخانه خود در انتخابات شرکت کنند و رأی بدهند، همچنین کارگران کارخانه‌ها و یا کارگاه‌هایی که شناسنامه خود را همراه نداشته باشند، با در دست داشتن تعهد کتبی از صاحب کارخانه یا استادکار خود می‌توانند در انتخابات شرکت کنند» (کیهان، ۹ فروردین ۱۳۵۸، ص ۸)، معلوم است چنین دستورالعملی چند روز قبل از رفراندوم چه آشفتگی و تقلباتی را در انتخابات موجب خواهد شد.

حال بی‌مناسبت نمی‌دانم جریانی را که خود شاهد آن بوده‌ام در اینجا بیاورم، تا از آنچه در اولین همه‌پرسی در نظام ولائی رخ داد، نسل سوم انقلاب که از نتایج انتخابات سال ۸۸ شگفت‌زده شد و قیام کرد و به خیابان‌ها ریخت، بهتر و بیش‌تر آگاه گردد. من در رفراندوم ۱۰ فروردین سال ۵۸ مسؤول شعبه اخذ رأی بیمارستان شهدای تجریش بودم، نزدیک ظهر یکی از بچه محل‌هایم که نسبتی هم با ما داشت و فردی تحصیل‌کرده و دبیر یکی از مدارس شمیران بود، سراسیمه به محل اخذ رأی مراجعه کرد تا رأی بدهد. از او شناسنامه و مدارک خواستیم، خندید و گفت: ای بابا من تا این ساعت در بیش از ۱۰ حوزه رأی داده‌ام!! من و همسرم و دیگر اعضاء حوزه رأی‌گیری شوکه شدیم. راستی با آگاه شدن از چنین تقلباتی نباید به نام حافظ رأی مردم عکس‌العمل نشان می‌دادیم. عکس‌العمل ما چه بود؟ هیچ! چون می‌خواستیم جمهوری اسلامی برپا شود، اما به چه قیمتی؟! جواب آن را امروز نسل سوم انقلاب با پوست و گوشت و تمام وجود احساس می‌کند. بگذارید شرمگینانه بگویم ما در جریان انقلاب و رفراندوم و انتخابات مجلس «خبرگان» که در نامه بعد به آن می‌پردازم و در این سه دهه به علت تسلیم شدن به احساسات و ناآگاهی و عدم شناخت، دچار تقصیر فراوان شدیم و آنچه نسل دوم و سوم انقلاب کشیدند و می‌کشند، بار آن بر دوش کسانی است که از روز اول در برابر دروغ و خدعه و فریبکاری با سکوت خود اساس ظلم را بنا کردند، که امروز باید در برابر خدا و خلق جوابگو باشند که چرا در این خلافکاری شرکت کردند و یا سکوت نمودند. ما امروز باید بعد از گذشت ۳ دهه جوابگوی اعمال، بی‌توجهی‌ها، سکوت و ندانم‌کاری‌های خود باشیم. اعمالی که خشت بنای انتخاب‌های بعدی از جمله انتخابات سال ۸۸ را، که موجب طغیان مردم شد و آن همه کشتار و به زندان رفتن و شکنجه معترضین را موجب شد. امروز وقتی قانون اساسی جمهوری اسلامی را باز می‌کنیم، در همان اصل اول آثار آن بداخلاقی‌ها و خلافکاری‌ها و جابه‌جا کردن ارقام و اعداد و عدم صداقت حاکمیت با مردم را می‌بینیم. در این اصل آمده است:

«اصل اول: حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالیقدر تقلید حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی، برابر با اول و دوم جمادی الاولی سال یکهزار و سیصد و نود و نه هجری قمری، با اکثریت ۹۸/۲ درصد کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت دادند.» (قانون اساسی جمهوری اسلامی)

باید نویسندگان و تصویب‌کنندگان این قانون (اعضاء مجلس خبرگان) روشن می‌فرمودند این رقم ۹۸/۲ درصد که در قانون اساسی دیده می‌شود، از کجا آمده است؟ دقت کنید که در خوشبینانه‌ترین حالت، ۹۸/۲ درصد شرکت‌کنندگان – و نه کلیه واجدین حق رأی– می‌توانست درست باشد. آیا این‌گونه گنجاندن این رقم در متن قانون اساسی، نشان‌دهنده یک بداخلاقی و فریب نیست که نهال آن چند روز پس از پیروزی مردم و تغییر نظام کاشته شد و بعد از سه دهه ثمره آن را در آخرین انتخابات (سال ۸۸) دیدیم؟

امیدوارم به‌زودی بتوانم در مورد دومین انتخابات جمهوری اسلامی که برای بررسی پیش‌نویس قانون اساسی انجام شد و منجر به تحمیل اصل پنجم این قانون به ملت گردید، حقایقی را برای تجربه‌آموزی نسل جوان بنویسم(۱). اما می‌خواهم در پایان این مرور تاریخی، یک بار دیگر سخنی داشته باشم با کسانی که هنوز نمی‌خواهند بپذیرید تا این قانون اساسی و اختیارات فوق قانون ولی فقیه وجود دارد، انجام یک انتخابات آزاد در ایران امکان‌پذیر نیست. نظامی که این‌چنین آلوده به فساد و چپاول و دروغگویی و بی‌اخلاقی شده، ممکن است اجازه دهد برای جلب رأی‌دهنده بیش‌تر، کمی فضا باز شود و به چند نفری از منتقدین معتقد به ولایت فقیه و قانون اساسی هم رخصت شرکت در انتخابات دهد، اما هرگز اجازه نمی‌دهد تا یک انتخابات آزاد و عادلانه برگزار شود تا نمایندگان واقعی مردم بتوانند به اداره امور جامعه بپردازند. برای رسیدن به انتخابات آزاد، باید به جای چشم‌داشت به مرحمت حکومت، اراده ایستادگی برای تغییر ساختاری داشت.

*** پی‌نوشت ***

(۱) در این نوشته از پژوهش‌های عالمانه جناب آقای علی‌محمد جهانگیری که به عنوان «از پیروزی تا استحاله» جمع‌آوری کرده‌اند، بهره فراوان بردم.

*** منبع ***

وبسایت «روزآنلاین»

http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2011/november/26/article/-31c3a941bf.html

۶۹–۵– بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰

بی‌شک فراهم آوردن زندگی شایسته انسانی در فضای غیرخشونت‌آمیز برای زنان و مردان و کودکان و نسل‌های حال و آینده کشورمان نه تنها در گرو «اهدافی مصلحانه» که نیازمند روش‌هایی غیرخصمانه و مداراجویانه در سطح بین‌المللی و در سطح ملی است و چنین زیست و زندگی آرزوی ماست

«پروانه‌های فراموش‌نشدنی» نهضت مقاومت زنان در ایران

«روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان»، بزرگداشت روز کشته شدن «پروانه‌های فراموش‌نشدنی» کشور دومینیکن است، یعنی سه خواهر میرابل که در نهضت مقاومت کشورشان در مبارزه با دیکتاتوری جان خود را از دست دادند و همین واقعه دلخراش، سازمان ملل را بر آن داشت که روزی را برای یکپارچه کردن روند مبارزات جهانی با خشونت علیه زنان اعلام کند. ما زنان ایرانی نیز در نهضت مقاومت مسالمت‌آمیز مدنی سرزمین خود «پروانه‌های فراموش‌نشدنی» بسیاری داریم: از «پروانه اسکندری» تا پروانه صلح «هاله سحابی» و پروانه نسل امروز «ندا آقاسلطان» و... که همگی قربانی خشونتی شده‌اند که امروز آتش آن بیش از همیشه زبانه می‌کشد.

نزدیک به دو دهه از مبارزه و مقابله با خشونت در میان فعالان زن ایرانی می‌گذرد، اما متأسفانه نه تنها شاهد اراده جدی دولتمردان کشور برای کاهش خشونت علیه زنان نبوده‌ایم، بلکه با اجرای سیاست‌های نابخردانه و مردسالارانه، «خشونت خانگی علیه زنان» گاه به حوزه قانون نیز تسری یافته و به «خشونت قانونی علیه زنان» تبدیل شده است. برای نمونه، در حالی که روند فزاینده تجاوز جنسی و قتل زنان می‌بایست دستاویزی برای وضع قوانین حمایت‌کننده از زنان قربانی خشونت جنسی قرار گیرد، متأسفانه خشونت‌های کلامی علیه زنان از سوی برخی از مسؤولان کشور گسترش می‌یابد و بی‌اخلاقی و خشونت نسبت به زنان در جامعه توجیه و به آن دامن زده می‌شود. گویی دولتمردان به جای اینکه با نقد روش‌های ناکارآمد خود در احقاق حقوق شهروندان کوشا باشند، ترجیح می‌دهند زنان را باعث و بانی گرفتاری‌ها و مشکلات مملکت بدانند و برای اثبات باورشان، ترجیح می‌دهند به عوض رفع نابسامانی‌ها و تبعیض‌های حقوقی زنان در قوانین خانواده، همچنان زنان را در نبود حداقل حقوق خود از جمله «حق طلاق» در موقعیتی دردناک قرار دهند، به طوری که راهی به‌جز بازتولید خشونت علیه خود و همسرانشان نیابند. برنامه‌ریزان اقتصادی مملکت به عوض آنکه برای کاهش دادن و نهایتاً حل معضل خودفروشی و پایین آمدن سن فحشا، که ناشی از گسترش فقر و اجبار اعتیاد است، در صدد ایجاد سیستم‌های حمایتی برآیند، کارآفرینی و ایجاد فرصت‌های شغلی بیش‌تر برای زنان را در اولویت قرار دهند، و به تخصیص عادلانه و فراجنسیتی منابع و فرصت‌های اشتغال بین شهروندان بیندیشند، متأسفانه با نحوه سیاست‌گذاری و تخصیص منابع کشور موجب به حاشیه راندن هرچه بیش‌تر زنان از بازار کار و محرومیت آنان از امکان تأمین معیشت شرافتمندانه می‌شوند.

یا شاهدیم که برخی از مسؤولان، به جای ارائه راه‌حل‌های بنیادی در جهت رفع مبانی خشونت‌ها و مشکلات گسترده اقتصادی و اجتماعی علیه زنان، با برخوردی سطحی و شکلی، «لباس زنان» را به معضل و دستاویزی برای إعمال خشونت‌های بیش‌تر علیه زنان تبدیل کرده‌اند.

متأسفانه این روش‌ها و سیاست‌های نادرست نه تنها خشونت علیه زنان را به پنهان‌ترین زوایای زندگی فردی و اجتماعی زنان گسترش داده که سایه شومش را بر زندگی کودکان بی‌گناه و بی‌پناه که آسیب‌پذیرترین گروه‌های جامعه هستند نیز گسترانیده و پیشاپیش نسل آینده را نیز در معرض سقوط و اضمحلال قرار داده است. شعله‌های سوزان این خشونت‌ها، که قلب سرزمین ما را در آتش خود می‌سوزاند، از یک سو در تفکیک جنسیتی، نابرابری و جدایی قهرآمیز زنان و مردان در دانشگاه‌ها و عرصه‌های عمومی زبانه می‌کشد، و از سوی دیگر، در تفکیک و جدایی قهرآمیز فرهنگ و سرزمین‌مان از جامعه جهانی خود را به رخ جهانیان می‌کشد. گویی رجحان سیاست «جدایی و تفکیک» – که قهر و خشونت را در درون خود بازتولید می‌کند – بر سیاست «تعامل و گفتگو» – که در بطن خود مدارا و مسالمت را حمل می کند – بیش از پیش بر نظام اندیشه و تصمیم‌سازی‌های «سیاست–مردان» ما جا خوش کرده است. آنان زنان را از مردان جدا می‌سازند به نیت اینکه به «گناه» آلوده نشوند، فارغ از اینکه در تعامل و ارتباطی شفاف و برابر میان انسان‌هاست که روابط انسانی و اخلاقی دست‌یافتنی و شکوفا می‌شود. از سوی دیگر، مردمان ساکن سرزمین ایران را از جهانیان مجزا می‌کنند به نیت اینکه به «فرهنگ جهانی» آلوده نشوند، فارغ از اینکه در سایه مدارا، تعامل و ارتباط با «دیگری» است که فرهنگ «خودی» بالنده و پویا می‌گردد. اما امروزه قطبی شدن هرچه بیش‌تر گفتمان‌های سیاسی داخلی و جهانی و دامن زدن برخی

دولتمردان ایرانی به چنین فضای تنش‌زایی، نه تنها مسائل و مشکلات زنان ایران را بیش از پیش به حاشیه می‌راند، بلکه ابعاد خشونت بر زنان و کودکان را نیز گسترده‌تر می‌کند.

در مواجهه با چنین وضعیتی است که ما، جمعی از کنشگران جنبش زنان در ایران، بیش از هر زمان دیگر دل‌نگران افزایش إعمال انواع و اقسام خشونت بر زنان و کودکان هستیم، چرا که به نظر می‌رسد فضای دوقطبی و خصمانه ناشی از بن‌بست سیاست‌های تنش‌آفرین و خشونت‌زای دولت–مردان در سطح ملی و جهانی، خطر برخوردهای قهرآمیز و، به تبع آن، گسترش خشونت علیه زنان و کودکان را تا عمیق‌ترین لایه‌های اجتماعی و سیاسی و خانوادگی امروز و فردای ایران زمین دامن می‌زند.

به گمان ما، در فضای کنونی، سه نیروی عمده و استراتژیک قادرند به تعدیل این فضای خصمانه و دوقطبی یاری رسانند: گروه‌های گوناگون مردم در ایران، دولت حاکم بر ایران و جامعه جهانی. در این سه نیروی موجود و تأثیرگذار در آینده ایران، هم پتانسیل خشونت و هم ظرفیت «مذاکره و گفتگو» توأمان وجود دارد. از این روست که ما زنان، به مناسبت فرا رسیدن «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان»، از همه «مردان سیاست» می‌خواهیم که به ندا و هشدارهای ما زنان نیز گوش فرا دهند و به جای گسترش قطب‌بندی‌های تخاصمی و خشونت‌آمیز، بر تقویت ابزار و پتانسیل‌های گفتگو و مذاکره در هر سه این نیروها تکیه کنند. بی‌شک برای این کار، لازم است که از گفتمان‌های دوقطبی و متکی بر «حقانیت / عدم حقانیت» و یا ارزش‌های دوبُنی (جبهه حق و باطل) فاصله بگیریم و بر گفتمان «آشتی و مذاکره و گفتگو در سطح ملی و نیز در سطح جهانی» پای فشاریم. و از همین رو، امیدواریم گره کور بحران پیچیده کنونی، از طریق شناسایی و بهره بردن از امکانات مذاکره و گفتگوی متقابل بین این سه نیرو گشوده شود. چرا که ما باور داریم راه‌حل نهایی مشکلات و بن‌بست‌های موجود پرهیز از دامن زدن به فضای خصمانه و خشونت‌آمیز، احترام به حقوق شهروندان به‌ویژه زنان و کودکان، پذیرش گفتگو و مذاکره میان مسؤولان حکومتی با جامعه جهانی در پیشگاه افکار عمومی، پذیرش هنجارها و قواعد بین‌المللی (که حاصل تجربه بشری است) و، همراه با آن، گفتگو و مذاکره شفاف با نمایندگان و رهبران

جنبش‌های اجتماعی و سیاسی موجود و نیز ایجاد فضای امن از طریق رفع حصر از رهبران جنبش مدنی، آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی به‌ویژه زنان و مادران زندانی و فراهم آوردن امنیت لازم برای فعالیت‌های آزادانه مدنی و گشایش فضای جامعه مدنی کشور است.

بی‌شک فراهم آوردن زندگی شایسته انسانی در فضای غیرخشونت‌آمیز برای زنان و مردان و کودکان و نسل‌های حال و آینده کشورمان نه تنها در گرو «اهدافی مصلحانه» که نیازمند روش‌هایی غیرخصمانه و مداراجویانه در سطح بین‌المللی و در سطح ملی است و چنین زیست و زندگی آرزوی ماست.

امضاءکنندگان به ترتیب حروف الفبا:

آمنه کرمی
اعظم اکبرزاده
اکرم مصباح
الهه مجردی
بحجت رضایی
بنفشه حجازی
پروین ضرابی
ثریا یوسفی
جمیله محمدی
خدیجه باباییان
دخی دوشا
رخشان بنی‌اعتماد
روبان تبریزی
زهرا حیدرزاده
زهرا زینالی‌پور

زهرا میرزایی
ژیلا بنی‌یعقوب
سارا محمدی
سودابه کمالی
سوسن شعبانی
سونیا ترکمن
شهربانو امانی
شهلا فروزانفر
شهلا لاهیجی
شهین خاک‌نگار
شهین علوی
صادقه شیردل
صدیقه صیادی
طاهره طالقانی
طلعت تقی‌نیا
عالیه مطلب‌زاده
فاطمه گوارایی
فخرالسادات محتشمی‌پور
فخری شادفر
فخری نامی
فرحناز مینایی‌پور
فرخنده جبارزادگان
فرزانه طاهری
فرزانه محجوب
فرشته جمشیدی
فریده غایب
فریده فرازکوه
فریده ماشینی
فیروزه صابر
گوهر شمیرانی
لیلا ایپکچی
مریم جان‌پناه
مریم قدس
مژگان تقی‌نیا
معصومه دهقان
منصوره حمصیان
منصوره خسروشاهی
منصوره مسعودی

مینو مرتاضی لنگرودی
ناهید توسلی
نرگس حمیدی
نرگس محمدی
نسرین ملکی
نوشین احمدی خراسانی
نیلوفر کشمیری

*** منبع ***
وبسایت و فیس‌بوک «مدرسه فمینیستی»

http://www.feministschool.com
http://www.facebook.com/FeministSchool?sk=notes

۶ـ سخن فرجامین

۶– سخن فرجامین

در فرجام کتاب، به نظرم رسید که من نیز به سهم خود، به عنوان کسی که تمام نامه‌ها، نوشتارها و گفتارهای این کتاب را به دقت خوانده، و حوادث و اخبار سالیان گذشته را با نگاهی تحلیلی – انتقادی رصد نموده است، «شرط بلاغ» را با در نظر داشتن تفصیل، اطناب و بسندگی مطالب این کتاب، به اختصار و ایجاز، به جای آورم که:
«گفتم که: الف؛ گفت: دگر؟ گفتم: هیچ
در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» (شیخ بهائی)

هرچند به‌جای یک حرفِ الف، حداقل با توجه به همین کتاب، بارها و بارها از الف تا یاء گفته شده و دلسوزانه و خیرخواهانه، با وجود دردها و رنج‌ها، نزدیک به دو هزار صفحه سخن متقن و متین، همراه با راه حل و پیشنهاد، گفته شده و ظاهراً در خانه پاسخگویی نبوده است یا اگر بوده است، خود را به خواب زده است و آیا می‌توان کسی که خود را به خواب زده است، بیدار کرد!؟ اما باز هم «در نومیدی، بسی امید است!»، و هرچند یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای خمینی، از جهان، رخت بربسته است و قضاوت را بر عهده وجدان مردمان و تاریخ نهاده است، اما مخاطب دیگر این نوشتارها و گفتارها، آقای خامنه‌ای، هنوز در میان ماست و با وجود اینکه بنا بر اخبار معتبر و شواهد گوناگون از منابع مختلف، بسیاری از این مطالب را دیده و خوانده است، اما به هر دلیلی و بی هیچ توضیحی، هیچ‌گاه گوش شنوایی برای این خیرخواهی‌ها نداشته است و پاسخی برای سؤال‌های پردردِ مردمِ رنج‌دیده ارائه نداده است؛ اما بار دیگر، من نیز با دست ناتوان و قلم قاصرم، بر این درب بسته می‌کوبم و آقای خامنه‌ای را، این بار نه با یک نامه، بلکه با یک کتاب‌نامه، که روایتی است تلخ از زمهریری سرد و سوزان در سرزمینی نیم‌سوخته، با نوشته زیر، ناصحانه و مشفقانه، مخاطب قرار می‌دهم، بدان امید که «پایان شب سیه، سپید» باشد:

***

۱–۶– نامه سرگشاده «آزاد آزاده» (ع. خ.) به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

«شرط بلاغ»

آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نجواهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد!

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!
این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «*نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن*» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «*نجواهای نجیبانه*» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سربسته و در خفا، با شما و سَلَف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نجواهای

متین، متقن و منطقی، که عاشقانه «داوِ اول بر نقدِ جان»(۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهادهای پایداری‌بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نجواهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

آقای خامنه‌ای!

اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا إعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آیید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکنده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستمدیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.
امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.

آزاد آزاده (ع. خ.)
۱۳۹۰/۲/۲۲

*** توضیح ***
۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:
«اهل نظر، دو عالَم، در یک نظر ببازند
عشق است و داوِ اول، بر نقدِ جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

***

در پایان کتاب، از همه کسانی که به هر طریقی، این امکان را دارند که بار دیگر آقای خامنه‌ای را متوجه مسؤولیت خطیر و تاریخی خود سازند، تقاضا دارم این کتاب را نیز به دست او برسانند، بدان امید که در پیرانه‌سر، بار دیگر از سر تأمل و عبرت، به این رنج‌نوشته‌های نجیبانه نظر نماید و بَصَر یابد؛ و شاید روزنه امیدی باشد در آینده پر از بیم و امید ایران‌زمین و نیز سرنوشت شخص ایشان و سایر تصمیم‌سازان نهان و آشکار جمهوری اسلامی.

امیدوارم مطالعه این اثر، راهی باشد به سوی رهایی ایرانیان آزاده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب از زمهریر سرد و زرد تزویر و درد و رنج و جهل، و رسیدن به خنکای آرامش‌بخش بهار رنگارنگ و پر نقش و نگار رویش و شکوفایی در آزادی و آگاهی. ایدون باد!

آزاد آزاده (ع. خ.)
پاییز ۱۳۹۰
azadazadeh.ir@gmail.com

(ناشر و رسانه شمایید ! «نجواهای نجیبانه» را به گوش همه برسانید !)

آدرس اینترنتی صفحه دارای لینک‌های دانلود کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.4shared.com/folder/l1hM0FX7/Najvaha.html

آدرس صفحه فیس‌بوک کتاب «*نجواهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)*»:
http://www.facebook.com/pages-نجیبانه-نجواهای-کتاب/Noble-Whispers-Book/275862409095942

4th Edition – 1913 Pages

Noble Whispers:

The Critique of Islamic Republic of Iran's Regime and its Leaders

(Letters, Writings and Speeches)

Edited by: Azad Azadeh (A. Kh.)

Fourth Edition
(Autumn 2011)